بانک جامع عاشورا


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،1390
عنوان و نام پدیدآور:بانک جامع عاشورا/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان
مشخصات نشر:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳90.
مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه
وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس موضوع : عاشورا -- نتایج و تاثیرات موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق -- شهیدان رده بندی کنگره : ۵/ BP۴۱/۱۳۰ آ۲ ۱۳۸۱
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴

1- شرح زیارت عاشورا

مشخصات کتاب

سرشناسه : میرخانی احمد، ۱۳۷۲ - ۱۲۹۰
عنوان و نام پدیدآور : شرح زیارت عاشورا/ تالیف احمد میرخانی خط فریبا مقصودی کرمانشاهی مشخصات نشر : مکتب ولی عصر: موسسه فرهنگی نشر سها، ۱۳۷۴.
مشخصات ظاهری : ۹۷۰ ص مصور (رنگی
شابک : بها: ۶۵۰۰ریال ؛ بها: ۶۵۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی موضوع : زیارتنامه عاشورا -- نقد و تفسیر
شناسه افزوده : مقصودی کرمانشاهی فریبا، ۱۳۴۰ - ، خطاط
شناسه افزوده : زیارتنامه عاشورا. شرح رده بندی کنگره : BP۲۷۱/ ۶۰۲/ م۹
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۷۷
شماره کتابشناسی ملی : م۷۵- ۳۹۶۰

مقدمه

یا ولی العصر ادرکنی
پس از حمد و ستایش حضرت باریتعالی و درود بی منتهی بر حضرت خاتم النبیین و دوازده وصی گرامیش صلوات الله علیهم اجمعین چنین گوید :
این بنده حقیر سراپا تقصیر که مدتی بود در نظر داشتم که شرحی بر زیارت عاشورا بنویسم و ضمنا طوری باشد که در مجالس هفتگی خودم برای مردم هم گفته شود .
تا این ایام با سعادت که مولود حضرت رضا علیه آلاف التحیه و الثناء میباشد با استمداد از حضرت شروع بنوشتن اینمطالب نمودم ، امیدوارم از بحر مواج کرم آن بزرگوار و آباء و اجداد گرامش و سایر اولاد طاهرین آنحضرت چنانم که خود آن بزرگواران نظر عنایتی فرموده این زیارت عاشورا را باتمام رسد و چون اینمطالب در منبر برای مردم گفته میشود باید طوری باشد که بصورت منبر درآمده و مستمع را کسل و ناراحت نکند ، بنابراین اگر در بین مطالب ذکر قصص و حکایات و یا مواعظی را نمودیم خرده گیری از ما نشود ، اگر چه این سبک با نوشتن کتاب مخالف است ولی ما بیشتر رعایت جنبه منبری را نمودیم .
سید احمد میرخانی

مجلس اول : فضیلت زیارت عاشورا

روایت اول

شیخ طوسی در کتاب مصباح المجتهد از محمد بن اسماعیل بن یزیع و او از صالح بن عقبه و او از پدرش و او از حضرت باقر (ع) روایت میکند که فرمود : هر کس حسین بن علی (ع) را در روز عاشورا - دهم محرم - زیارت کند و نزد قبر آنحضرت گریان شود روز قیامت خداوند را با ثواب دوهزار حج و دوهزار عمره و دوهزار جهاد ملاقات کند ، آنهم ثواب حج و عمره و جهادی که در خدمت رسول اکرم و ائمه طاهرین علیهم السلام بوده باشد .
راوی میگوید : عرض کردم فدایت شوم برای کسی که در شهر یا کشور دیگریست و نمی تواند در آنروز خود را به قبر آنحضرت برساند چه ثوابی خواهد بود ؟
حضرت فرمودند : اگر چنین باشد بصحرا یا بالای بام خانه خود رود و با سلام اشاره به سوی قبر آنحضرت کرده بر لعن قاتلان آنحضرت جدیت کند ، و بعد دو رکعت نماز بخواند و اینکار را هنگام برآمدن روز قبل از ظهر انجام دهد ، آنگاه هم خودش در مصیبت آنحضرت گریه کند و هم اگر ترسی نداشته باشد امر کند تا خانواده او نیز بر آنحضرت گریه کنند و در خانه اش مجلس مصیبتی برپا کرده و مصیبت حضرت سیدالشهداء را به یکدیگر تعزیت گویند . من ضامن میشوم کسی که این عمل را انجام دهد خداوند تمام آن ثوابها را به او عنایت فرماید .
راوی عرض کرد چگونه یکدیگر را تعزیت بگوئیم ؟ فرمود بگوئید :
اعظم الله اجورنا بمصابنا بالحسین علیه السلام و جعلنا و ایاکم من الطالبین تباره مع ولیه الاءمام المهدی من ال محمد علیهم السلام .
یعنی خداوند اجر ما را به سوگواری بر حسین علیه السلام بیفزاید و ما و شما را از خونخواهان او همراه با ولی خود امام مهدی آل محمد علیهم السلام قرار دهد .
آنگاه حضرت فرمودند : اگر میتوانی آنروز از خانه بیرون مرو که روز نحسی است و حاجت مؤ من برآورده نمی شود و اگر هم برآورده شود میمون و مبارک نخواهد بود .
هیچیک از شما در آنروز چیزی در منزل ذخیره نکند که اگر چنین کرد برکت نخواهد داشت اگر کسی این دستور را عمل کند ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار جهاد با رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای او خواهد نوشت و اجر و ثواب هر نبی و رسول و وصی و صدیق و شهیدی که از ابتدای خلقت دنیا تاکنون در راه خدا مرده یا شهید شده است خواهد داشت .

روایت دوم

صالح بن عقبه و سیف بن عمیرة نقل میکنند که علقمة بن محمد الخضرمی گفت : به امام باقر (ع) عرض کردم دعایی بمن تعلیم فرمائید که اگر از نزدیک زیارت کردم بخوانم و دعایی که اگر از دور اشاره به سلام کردم بخوانم .
حضرت فرمودند : ای علقمه هر گاه تو اشاره بسلام نمودی و دو رکعت نماز را خواندی هنگام اشاره به آنحضرت بعد از تکبیر این قول - زیارت عاشورا- را بگو پس اگر تو این زیارت را خواندی دعا کرده ای بآنچه که ملائکه زائر حسین دعا میکنند و خداوند صد هزار هزار درجه برای تو مینویسد و مانند کسی هستی که با امام حسین علیه السلام شهید شده و در درجات آنها شرکت کرده باشد و برای تو ثواب زیارت هر پیغمبر و رسول و هر زائری که امام حسین علیه السلام را زیارت کرده نوشته شود .
بعد از نقل زیارت علقمه میگوید : امام باقر علیه السلام بمن فرمودند اگر بتوانی هر روز در خانه خود این زیارت را بخوانی تمام این ثوابها برای تو خواهد بود .

روایت سوم

روایت سوم

شیخ در مصباح از محمد بن خالد طیالسی و او از سیف بن عمیره نقل میکند که گفت پس از آنکه امام صادق علیه السلام از حیره به مدینه تشریف بردند با صفوان بن مهران و جمعی دیگر از اصحاب به نجف اشرف رفتیم . پس از آنکه زیارت امیرالمؤ منین علیه السلام فارغ شدیم صفوان خود را بطرف قبر حضرت سیدالشهداء نمود و بما گفت از اینمکان آنحضرت را زیارت کنید که من در خدمت امام صادق علیه السلام بودم که از اینمکان آنحضرت را زیارت نمود .
آنگاه شروع بخواندن زیارت عاشورا کرد و بعد از نماز زیارت دعای علقمه را که پس از زیارت عاشورا میخوانند ، خواند .
سیف بن عمیره میگوید به صفوان گفتم وقتی علقمة بن محمد زیارت عاشورا را برای ما نقل کرد این دعا را نگفت .
صفوان گفت در خدمت امام صادق علیه السلام باینمکان آمدیم چون آنحضرت زیارت عاشورا خواندند پس از خواندن دو رکعت نماز این دعا را هم خواندند . آنگاه حضرت بمن فرمودند : ای صفوان مواظب این زیارت و دعا باش و اینها را بخوان که من ضامن میشوم هر کس این زیارت و دعا را چه از دور و چه از نزدیک بخواند زیارتش مقبول شود و سعیش مشکور گردد و سلامش بآنحضرت برسد و حاجت او از طرف خداوند برآورده شود و به هر مرتبه ای که بخواهد برسد . او را نومید برنگردانند . این صفوان من این زیارت را با این ضمان از پدرم یافتم و پدرم از پدرش علی بن الحسین علیه السلام با همین ضمان و او از امام حسین (ع) با همین ضمان از برادرش امام حسن علیه السلام با همین ضمان و امام حسن علیه السلام از پدرش امیرالمؤ منین علیه السلام با همین ضمان و امیرالمؤ منین از رسول خدا صلی الله علیه و آله با همین ضمان و رسول خدا (ص) از جبرئیل با همین ضمان و جبرئیل این زیارت را با همین ضمان از خدای عز و جل یافت و خدای عز و جل بذات خود قسم خورده است که هر کس حسین علیه السلام را با این زیارت از دور یا از نزدیک زیارت کرده و با این دعا ، دعا کند ، زیارت او را قبول میکنم و خواهش او را هر قدر که باشد می پذیرم و سؤ الش را عطا می کنم ، پس ناامید از طرف من بر نمیگردد بلکه مسرور و خوشحال ، با حاجت روا شده و فوز بهشت و آزادی از آتش بر میگردد و شفاعت او را درباره هر کس غیر از دشمن اهلبیت قبول می کنم .
حقتعالی بذات خود قسم خورده و ما را گواه بر آن گرفته چنانکه ملائکه ملکوتش بر آن گواهند و جبرئیل گفت یا رسول الله خداوند مرا بسوی تو

فرستاد سرور و بشارت بر تو و سرور و بشارت بر علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه خاندان تو باد تا روز قیامت . پس ای محمد سرور تو و سرور علی و فاطمه و حسن و حسین و امت و شیعه تو تا روز قیامت پاینده باد .
آنگاه صفوان گفت که حضرت صادق علیه السلام بمن فرمودند : هر وقت حاجتی برایت پیش آمد در هر مکانی که هستی زیارت این دعا را بخوان و حاجت خود را از خداوند بخواه که برآورده می شود و خداوند و رسول او خلف وعده نمی کنند .
محمد بن اسماعیل که شیخ طوسی زیارت عاشورا را از او نقل میکند از صلحای طایفه امامیه و از ثقات ایشانست . بسیار جلیل القدر و از اصحاب حضرت رضا علیه السلام بوده و زمان حضرت جوادالائمه را نیز درک نموده است . او و احمد بن حمزة بزیع ، در عداد و زراء بودند .
ثقة جلیل القدر علی بن نعمان که از اصحاب برجسته حضرت رضا علیه السلام است وصیت کرد که کتابهایش را به محمد بن اسماعیل بزیع بدهند و حضرت جواد علیه السلام کفنی برای این محمد فرستادند و محمد در فید که اسم منزلی در راه مکه است ، از دنیا رفت .
و از جمله چیزهایی که دلالت بر جلالت محمد بن اسماعیل بزیع و اختصاصش رضا علیه السلام دارد اینست که سید مرتضی والد سید بحرالعلوم طباطبایی در شب ولادت سید بحرالعلوم خواب دید که حضرت رضا علیه السلام محمد بن اسماعیل را با شمعی فرستادند و محمد آن شمع را بر بام خانه والد بحرالعلوم روشن کرد و روشنایی آن بقدری بلند شد که انتهای آن بچشم نمیآمد .
شکی نیست که آن شمع علامه بحرالعلوم بود که دنیا را به علم و عمل خود روشن نمود . در جلالت قدر او همین که شیخ جعفر کاشف الغطاء رضوان الله علیه با آن فقاهت و ریاست و جلالت ، خاک نعلین او را به حنک عمامه خود پاک کند .
ملاقات سید بحرالعلوم با امام زمان به تواتر رسیده و مکرر کرامات با هراتی از ایشان ثقل شده است .
شیخ صاحب جواهر درباره ایشان میفرماید : صاحب الکرامات الباهرة و المعجزات القاهرة . در هر صورت محمد بن اسماعیل مرد ثقه ای بود و کتاب حجی نوشته که گویا از همان کتاب روایت میکند .
صالح بن عقبه راوی دوم سند زیارت است که محمد بن اسماعیل از او نقل میکند . علمای رجال صالح را شخص ثقه ای دانسته روایات او را قبول دارند . کتابی نوشته بود که محمد بن اسماعیل از آن کتاب نقل میکند .
بخاشی در رجال خود او را مدح نموده و شیخ در الفهرست او را ذکر کرده و میفرماید :

له کتاب و این نیز شهادت بر مذهب او دارد و زیر شیخ ملتزم بذکر علمای امامیه است مگر آنجا که تصریح به خلاف کند .
تنها قدحی که در مورد او شده از طرف علامه است که فرموده : کذاب غال لایلتفت الیه مجلس اول استاد کل وحید بهبهانی فرموده اند که این قدح از ابن غضائری است زیرا این شخص غالب روات را غالی میداند و نسبت غلو به آنها میدهد و این بجهت روایاتی است که در مدح اهلبیت نقل میکنند در زمان ما هم چنین است که اگر کسی روایات مدح اهلبیت را که متضمن مقام بلند آنانست نقل کند او را مذمت میکنند و میگویند این اخبار ضعیف است و لذا بسیاری از بی علمان هنوز زیر بار زیارت جامعه نمیروند چون مطالب آنرا نمی توانند درک کنند .
ای مگس عرصه سسیمرغ نه جولانگه تست
عرض خود میبری و زحمت ما میداری
پدر صالح بن عقبه راوی سوم حدیث است . نام او قیس و از اصحاب حضرت صادق علیه السلام بوده است .
شیخ مفید و ابن شهر آشوب کلیه اصحاب امام صادق علیه السلام را توثیق کرده اند میدانیم حضرت چهار هزار شاگرد داشته اند که شرح حال آنها و مجلس درس حضرت مفصلست به محل خودش رجوع شود ، بنابراین سند صحیح است و جای بحث نیست مطلب مهم اینست که شیخ طوسی چگونه از محمد بن اسماعیل روایت کرده ممکن است کتاب حج محمد بن اسماعیل نزد شیخ بوده و از کتاب او نقل کرده است و یا آنکه طریق شیخ به تصریح علامه و دیگران به محمد بن اسماعیل صحیح است بلکه حاجت به تاءمل هم ندارد چه شیخ از مفید نقل میکند و مفید از صدوق از پدرش و او از احمد بن محمد بن عیسی و او از محمد بن اسماعیل که همه این طبقه از اکابر مشایخ امامیه میباشند .

سند روایت سوم

محمد بن خالد طیالسی امامی مذهب است و جمعی از ثقاب و بزرگان از او روایت نموده اند در کوفه ساکن و از اصحاب موسی بن جعفر علیه السلام بوده است در سن نود و هفت سالگی از دنیا رفته و کتاب نوادری از برای او بوده است که روات از این کتاب نقل کرده اند .
سیف بن عمیرة کوفی که محمد بن خالد از او روایت میکند ، این سیف هم از ثقات و از اصحاب امام صادق و موسی بن جعفر علیهماالسلام بوده است . بخاشی و شیخ او را ثقه دانسته اند .
کتابی داشته که جماعتی از روات از آن کتاب حدیث نقل کرده اند .
ابن شهر آشوب او را واقفی (1) دانسته و معذلک توثیق او را هم نموده است . زیرا بسیاری از روات واقفی مذهب بودند ولی علماء علم رجال روایات آنها را قبول نموده اند .
چنانکه اخبار سایر فرق شیعه را نیز قبول کرده اند تا مادامی که مبانی دیگر ما مخالفتی نداشته باشد .
پس بنابر اینکه سیف بن عمیرة ناقل زیارت عاشورا از واقفیه باشد روایت او قبول است آنهم در باب زیارات که مخالفتی با مبانی دینی ندارد .
گذشته از همه اینها اگر این سیف بن عمیرة را هم قبول نکنیم از طریق دیگر و سند محکمتری زیارت عاشورا بما رسیده که شرح آن را خواهیم داد .
صفوان بن مهران اسدی کوفی که سیف بن عمیرة ازو نقل میکند ، مکنی به ابومحمد و بسیار ثقه و جلیل القدر بوده است . از اصحاب امام صادق علیه السلام بود از آنحضرت روایت میکند چنانکه دعای علقمه را از آنحضرت نقل کرده است .
ایمان و اعتقاد خود را درباره ائمه علیهم السلام به امام صادق علیهم السلام عرضه داشت و حضرت هم به او فرمودند : رحمک الله
صفوان همان کسی است که شتران زیادی داشت و به جهت سفر حج به هارون الرشید کرایه داد . چون خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام رسید آنجناب فرمود :
ای صفوان هر چیزی از تو نیکو و جمیل است مگر یک چیز که آن کرایه دادن شتر به هارون است .
عرض کرد من برای سفر لهو و لعب و معصیت کرایه نداده ام بلکه برای راه مکه بوده است و خودم نیز کارگزار نیستم بلکه امر در دست غلامان من است .
خضرت فرمودند : کرایه از ایشان طلب نداری ؟ گفت چرا . فرمودند

دوست نداری زنده باشند تا کرایه تو را بدهند ؟ گفت چرا . حضرت فرمودند : کسی که بقای ایشانرا دوست داشته باشد از ایشانست و کسی که از ایشان باشد با ایشان وارد آتش می شود .
صفوان بعلت فرمایش امام تمام شتران خود را فروخت ، هارون چون از فروش شتران مطلع شد به صفوان گفت : بخدا قسم اگر برای حسن صحبت تو نبود هر آینه تو را می کشتم .
این صفوان زیارت روز اربعین امام حسین علیه السلام و دعای علقمه عاشورا و زیارت وارث را از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است . مکرر حضرت صادق (ع) را از مدینه بکوفه برده و با آن حضرت به زیارت قبر امیرالمؤ منین علیه السلام نایل گشته است ، لذا بر قبر آنحضرت خوب مطلع بوده و کرارا بزیارت میرفته و نمازهای خود را نزد قبر آنحضرت میخوانده است .
فرع : فقهاء فرموده اند اگر کسی کاری برای ظالم بکند آن کار حرام نیست و مزد آن هم حرام نمیباشد گرچه هم کار و هم مزد آن مکروه است .
در صورتیکه فرمایش امام به صفوان اینست که شتران خود را به هارون کرایه مده تا در سفر حج از آنها استفاده کند . و نیز مرد دیگری خدمت امام صادق علیه السلام آمده عرض کرد : گاهی روزی یکی از شیعیان شما تنگ میشود و امر دنیا برایش شدت پیدا میکند بنی امیه او را دعوت میکنند که نهری بکند یا باغی اصلاح کند شما در این مورد چه میفرمائید ؟
حضرت فرمودند : من که دوست ندارم گره ای برای آنان بزنم یا سر مشکی را به جهت آنان ببندم اگر چه برای این عمل جزیی - آنچه بین مشرق و مغرب عالمست بمن بدهند . در روایت دیگری حضرت صادق علیه السلام به یونس بن یعقوب فرمودند : در ساختمان مسجد هم به آنها کمک نکنید .
سؤ ال : این روایات با فرعی که از فقها نقل شده چگونه سازش دارد ؟
جواب : چون ائمه ما علیهم السلام در زمان خلفا بنی امیه و بنی عباس میزیستند و حق آنها توسط این خلفاء غضب شده بود لذا فرمودند شتر بآنها کرایه ندهید ، برایشان مسجد نسازید و باغ و نهر آنها را اصلاح نکنید زیرا هر چه آنها قوی تر میشدند ائمه علیهم السلام بوده است که خلفاء ظلم و جور حق آنان را غصب مینمودند و لذا در روایت قبل حضرت فرمودند دوست ندارم گره ای برای آنان بزنم این لفظ دوست نداشتن دلالت بر حرمت ندارد آنهم در همه زمانها .
مردی از کتاب و نویسندگان بنی امیه که مال و ثروتی از دستگاه آنان بدست آورده بود خدمت امام صادق علیه السلام رسید و جریان مال و کار خود را خدمت حضرت عرض کرد .

حضرت فرمودند : اگر بنی امیه کسی را پیدا نمیکردند که بروات و حواله جات و مالیات و دفاتر آنها را بنویسید و غنایم را جمع آوری کند و در جنگها اعانت آنها را نماید و در نماز به آنها اقتدا کند هر آینه حق ما را غضب نمیکردند . (2)

ص 42 کتاب
2)محمد بن احمد یحیی اشعری میگوید که با علی بن بلال در فید بر سر قبر محمد بن اسماعیل رفتیم ، علی بن بلال بمن گفت که صاحب این قبر از حضرت رضا علیه السلام برای من روایت کرد که فرمودند هر کس نزد قبر برادر مؤ من خود رود و دوستش را بر قبر گذارد و هفت مرتبه سوره انا انزلنا بخواند از فزع اکبر یعنی ترس بزرگ روز قیامت ایمن گردد .
در روایت دیگری آمده که رو به قبله بنشیند و این سوره را بخواند . البته چیزهایی که باعث ایمنی از فزع اکبر میشود زیاد است که یکی از آنها دفن شدن در نجف اشرف میباشد .
این روایت مطلب بسیار مهمی را بما فهماند و آن اینکه محمد بن احمد اشعری با علی بن بلال از مدینه به زیارت قبر برادر مؤ من خود رفتند و برای او قرآن خواندند ولی ما مردم با اینکه قبر پدر و مادر و فامیل . دوستان در دسترسمان میباشد در ماه و سال هم بزیارت قبور آنها نمیرویم و یکی از علل گرفتاریهای زیاد و سختی زندگی ما همینست که مردگان خود را فراموش کرده ایم .
در هر صورت این ایمنی از فزع اکبر ممکن است برای خواننده قرآن باشد و ممکن است برای میت باشد چنانکه از بعضی روایات چنین ظاهر میشود .
مرحوم محدث قمی میگوید که من در مجموعه ای دیدم که شیخ شهید بزیارت قبر استاد خود فخرالمحققین فرزند آیت الله علامه رفت و فرمود از صاحب این قبر نقل می کنم که والد ماجدش به سند خود از حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرد که هر که قبر برادر مؤ من خود را زیارت کند و نزد آن ، سوره قدر را بخواند و بگوید : اللهم جاف الارض عن جنوبهم و صاعد الیک ارواحهم وزدهم منک رضوانا و اسکن الیهم من رحمتک ما تصل به وحدتهم و تونس وحشتهم انک علی کل شی ء قدیر .
خواننده و میت از فزع اکبر ایمن شود .
سید بن طاووس در کتاب جمال الاسبوع در اعمال روز پنجشنبه ذکر میکند که یکی از وظایف مردم اینست که نزد قبور مردگان روند زیارت کنند باین نحو که رو به قبله بنشینند و دست خود را بر قبر گذارده بگویند : اللهم ارحم غربته وصل وحدته و انس وحشته و امن روعته و اسکن الیه رحمة یستغنی بها عن رحمة من سواک والحقه بمن کان یتولاه .
سپس هفت مرتبه سوره انا انزلنا را بخواند .
در روایت است که هر کس این عمل را نزد قبر مؤ منی انجام دهد

حقتعالی ملکی نزد قبر آن میت فرستد که خداوند را عبادت کند ثوابش را برای آن میت بنویسند و چون روز قیامت مبعوث شود آن ملک با او باشد و هر هول و ترسی را از او دفع گرداند تا اینکه حقتعالی وی را داخل بهشت سازد .
3)بدیهی است اصول مذهب ما امامیه و مقام بلند آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین به این کلمات پایمال نشود و از مقام ارجمند آن بزرگواران چیزی کاسته نگردد . چه اگر باین حرفها و ایرادات پایمال شدنی بود تاکنون پایمال شده بود .
اشخاص بسیاری آمدند و کلماتی راجع به مقامات آل محمد گفتند و رفتند ولی دستشان بجائی نرسید اگر هم رسید دو روزی بود و استدامه نداشت .
چراغی را که ایزد برفروزد
هر آن کس پف کند ریشش بسوزد
در زیارت رجبیه که در ماه رجب در مشاهد مشرفه خوانده میشود آمده است که :
انا سائلکم و املکم فیما الیکم التفویض و علیکم التعویض فبکم یخبر المهیض و یشفی المریض و عندکم ما تزداد الارحام و ما تغیض .
یعنی از شما سؤ ال و آرزو می کنم آنچه را که خداوند بشما واگذارد و تفویض کرده است از شفاعت و اعانت در وقت مرگ و سائر شدائد تا فرستادن به بهشت زیرا شما قسیم النار و الجنه هستید . شاعری درباره امیرالمؤ منین علیه السلام گفته است :
سرور شیعیانش بینی و افسوس اعدیش
دمی کور روی پل گوید خذی هذاذری هذا
و لذا به حارث همدانی فرمود : یا حار همدان من یمت یرنی الخ .
الیکم التفویض اشاره به اینست که شما میتوانید بمیرانید و زنده کنید مثل آن شیر که نقش پرده بود و حضرت رضا علیه السلام امر فرمود آن مرد را نزد ماءمون خورد و از بین برد و یا مثل آن گاوی که موسی بن جعفر علیه السلام زنده کرد و یا سایر مرده هایی که ائمه علیهم السلام زنده کردند که در نمونه معجزات آنها بسیار زیاد است و کارهای دیگری که غیر از آنها کسی نمی تواند بکند .
و علیکم التعویض و عوض دادن یعنی حساب قیامت با شماست هر کخه را بخواهید به بهشت میبرید و هر که را بخواهید به جهنم ، در این باب وارد است که فردای قیامت هم راجع به حق الله و هم راجع به حق الناس از دوستانشان شفاعت میکنند .
این معنی هم ممکن است که خداوند به واسطه ولایت شما عوض اعمال مردم را میدهد یعنی اعمال اشخاص را به اندازه معرفت و محبت اهلبیت اجر میدهند ، در زیارت جامعه میخوانی : و بموالاتکم تقبل الطاعة

المفترضه ، یعنی بولایت و دوستی شما طاعت فریضه خلق پذیرفته میشود
فبکم یجبر المهیض یعنی به واسطه شما استخوان شکسته پیوند خورده و سالم می گردد و سختیها رفع و دفع میشود .
و یشفی المریض و به واسطه شما مریض شفا مییابد .
و عندکم ما تزداد الارحام و ما تغیض و علم اینکه طفل در رحم مادر سالم میماند یا خیر ، سالم متولد شده و یا سقط میشود ، نزد شماست و این کنایه بعلم امام بما کان و بما یکون الی یوم القیامة عیاشی از حسین بن خلف روایت میکند که گفت از حضرت اباالحسن علیه السلام از قول خدای تعالی سئوال کردم که میفرماید :
و ما تسقط من ورقة الا یعلمها و لا حبة فی ظلمات الاءرض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین فرمود : ورقه سقط جنین است که قبل از رحم مادر میافتد و حبة یعنی طفلی که قبل از ولادت و بعد از دمیدن روح سقط میشود و بعد از دمیدن روح سقط میشود و رطب یعنی نطفه ای که خلقت او تمام نشده و یا بس یعنی طفلی که خلقت او کامل است و کتاب مبین عالم به تمام اینهاست .
در زیارت جامعه میخوانی : و خزان العلم . امامان خزینه های علوم الهی میباشند و در اخبار زیادی وارد شده که فرمودند : نحن خزان علم الله .
خداوند در سوره لقمان آیه 27 میفرماید :
و لو ان فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله
یعنی : و اگر هر درخت روی زمین در کف نویسندگان قلم شده و آب دریاها هفت بار برآید باز نگارش کلمات خداوند ناتمام بماند .
امام هادی علیه السلام فرمودند : ما همان کلمات خداوندیم که فضایل ما فهمیده نمیشود و نهایت ندارد در احتجاج طبرسی آمده که یحیی بن اکثم معنی کلمات را از حضرت عسکری علیه السلام پرسید حضرت فرمودند :
نحن الکلمات التی لا تدرک فضائلنا و لا تستقصی .
بنابراین معلوم می شود غیر از خداوند کسی بمقام فضائل و مناقب آل محمد پی نخواهد برد .
4)چگونگی پیدایش واقفیه : یکدسته از اصحاب امام کاظم علیه السلام در مکتب امام صادق (ع) تربیت شده بودند و بعد هم ملازم امام کاظم علیه السلام شدند ، بیش از 35 سال در آنمحضر حاضر می شدند و امام آنها را به وکالت و نمایندگی خود باطراف میفرستاد تا هم مردم را باحکام شریعت هدایت نمایند و هم وجوهات شرعی از قبیل خمس و سهم امام و زکوة و صدقات دیگر و هدایا و تحفی که مردم میخواستند بدست امام برسد تحویل این نمایندگان و وکلا برگردد . برای مثال احمد بن اسحاق که وکیل حضرت عسکری علیه السلام و در قم بود به قدری ازین وجوه نزد وی جمع

شد که از حضرت اجازه گرفت تا مسجدی بسازد و مسجد امام را در قم ساخت . از اینجا معلوم می شود که با پول وجوهات میتوان مسجد ساخت .
در زمان هارون که حضرت موسی بن جعفر به تقاضای هر یک از شهرها و کشورها وکیل و نماینده ی بآنجا اعزام میفرمود این نمایندگان با یک جنبش دینی و نیز با توسعه ممالک اسلامی مواجه شدند .
مورخین بر حسب اخبار ، تعداد آنها را تا چهارصد نفر نوشته اند . مانند زمان ما که مراجع بزرگ در هر شهری وکیلی دارند که فتوای آنها را بمردم بگوید و وجوهات را گرفته بمراکز علمی نزد مراجع بزرگ بفرستد عظمت مقام حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و توسعه نفوذ آنحضرت موجب شد که هارون ازین نیرو و ثروتی که سیل آسا بدربار حضرت موسی بن جعفر (ع) میرسید متوحش شود زیرا هر چه خواست عوامل ارتباط مردم را با امام قطع کند یا تقلیل دهد نتوانست .
او از سال 170 که بخلافت نشست تا سال 179 که بمدینه آمد تا امام هفتم را دستگیر کند قریب نه یا ده سال با این جریان مماشات کرد تا بالاخره دید نمیتوان مردم را از حضرت منصرف ساخت ناچار آنحضرت را در مدینه دستگیر نموده به بغداد آورد و زندانی کرد تا رابطه حضرت با مردم قطع شود .
در مدتی که حضرت در زندان بودند و تا هنگامی که بشهادت رسیدند جمعی از نمایندگان آنحضرت در معرض امتحان واقع شدند .
وجوهی که نزد بعضی از آنها جمع شده بود به قدری زیاد بود که طمع بر آنان غالب شد و کم کم رابطه خود را از امام بریدند و گفتند امامت در وجود موسی بن جعفر پایان پذیرفت و پس از او کسی امام نیست و راجع بمرگ وی هم گفتند مردن او کمال او بوده است .
اولین افرادی که این عقیده را ظاهر ساختند علی بن ابی حمزه بطاینی و زیاد بن مروان قندی و عثمان بن عیسی بودند . به تدریج که افکار آنها شیوع یافت و تعدادشان زیاد شد گفتند که امامت به موسی بن جعفر خاتمه یافته است .
مطلب مهم اینجاست که اگر اینها می گفتند امامت بحضرت موسی بن جعفر خاتمه یافته است پس چرا پولها را به صاحبانش ندادند و خودشان برداشتند ؟
مثلا نزد زیاد بن مروان هفتاد هزار دینار و نزد علی بن حمزه سی هزار دینار جمع شده بود و این وجوه در آنزمان پول زیادی بوده است .
یونس بن عبدالرحمن میگوید که من بمردم توجه میدادم که واقفیه بیربط میگویند : امام وقت شما حضرت رضا علیه السلام است باید به او رجوع کنید ، زیاد بن مروان و علی بن حمزه برای من پیغام فرستادند که سبب

این کار تو چیست ؟ ما به تو ده هزار دینار میدهیم که ساکت شوی و مردم را بحضرت رضا علیه السلام معرفی نکنی .
گفتم این حدیث از ائمه علیهم السلام رسیده که :
اذا ظهرت البدع فعلی العالم ان یطهر علمه فان لم یفعل سلب نور الایمان و بنابر روایات دیگر فعلیه لعنت الله .
شیخ مفید در ارشاد میگوید زیاد بن مروان از خواص امام کاظم علیه السلام بوده و روایت نص امامت حضرت علی بن موسی را از او نقل کرده و گفتارش موثق و باورع و فقیه و شیعه پاکی بوده است اما یاللعجب که همین فرد در آخر کار فریب مال دنیا را خورد و همه فضائل خود را فدای مال و منال دنیا نمود و منکر امام شد و اموال حضرت موسی بن جعفر را مخفی و انکار کرد .
علامه مجلسی می نویسد که عثمان بن عیسی روالسی نماینده امام در مصر و سی هزار دینار و پنج کنیز نزد وی بود . امام رضا علیه السلام برای او پیغام فرستادند که آنچه از پدرم نزد تست بفرست که من وارث آسمانی پدرم میباشم .
او جواب داد که پدرت نمرده و زنده و قائمست و هر که بگوید مرده مبطل دین است .
شیخ صدوق علت تمرکز اموال را در نزد ثقات روات چنین مینویسد که چون هارون بر امام هفتم سخت گرفت و تمام زندگی آنحضرت را تحت نظر داشت و بازرسان و جاسوسان به وی خبر میدادند که اموال زیادی برای موسی بن جعفر علیه السلام میآورند ، لذا حضرت که در مقام جمع مال دنیا نبود دستور فرمود این مال که حق سادات علوی بود نزد وکلای ایشان بماند که خود حضرت دستور دهند باشخاص مستحق برسانند و این سر را مکتوم بدارند تا درباریان هارون و دشمنان حضرت متوجه نشوند و نزد هارون سعایت ننمایند .
راجع به عقاید واقفیه از حضرت رضا علیه السلام پرسیدند . حضرت فرمودند : سبحان الله پیغمبر خدا که عقل اول بود از دنیا رفت چطور میشود که موسی بن جعفر علیه السلام نمرده باشد ، قسم بخدای عالم که موسی بن جعفر سلام الله علیه رحلت کرد . من اموال و ترکه او را بین برادران و خواهرانم تقسیم کرده و کنیزان او را شوهر دادم .
بعضی از واقفیه از عمل خود پشیمان شده ، توبه کردند و برگشتند از جمله احمد بن ابی بشر سراج که ده هزار دینار نزد او بود که گفت : چون موسی بن جعفر علیه السلام رحلت نمود من این پول را به ورثه اش ندادم و گفتم امام نمرده است ولی اکنون این پولها را بگیرید و بحضرت رضا علیه السلام برسانید و مرا از آتش جهنم نجات دهید و بگوئید آنحضرت توبه مرا بپذیرند .

باری واقفیه فریب مال دنیا را خورده یک حقیقت آسمانی را انکار کردند و خلقی را از راه به در نمودند علی بن عبدالله زبیری نامه ای خدمت حضرت رضا علیه السلام نوشت که واقفیه در چه حالی هستند ؟ حضرت فرمودند آنکس که بر حضرت موسی بن جعفر واقف گردد از راه حق بدور افتاده و اگر در آنحال بمیرد جایش در جهنم است و آنجا بد جایگاهی است . فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام در مورد واقفیه نقل میکند که فرمودند آنها در سرگردانی و حیرانی زیست میکنند و در زندقه و کفر و بدکیشی خواهند مرد .
امام صادق علیه السلام فرمودند : شرورترین مردم آنهایی هستند که در امامت فرزندم موسی توقف نمایند نقل از فرقه ناجیه شیرازی راجع به واقفیه - ج 2 صفحه 207 .

مجلس دوم

توضیح

چون در چند روایتی که درباره خواندن زیارت عاشورا نقل شد اختلاف بنظر میرسد لذا علماء اعلام در کیفیت خواندن این زیارت چند احتمال داده اند .

احتمال اول

در روایت صالح بن عقبه است که به پشت بام خانه خود یا صحرا رود و با دست اشاره بطرف قبر آنحضرت کرده سلام بنماید و بعد از لعن بر قاتلان آن حضرت دو رکعت نماز بخواند .
در روایت علقمه دارد که حضرت فرمود این عمل را بعد از گفتن تکبیر انجام بده و علقمه از آنحضرت طلب دعا نمود و حضرت هم زیارت عاشورا را به وی تعلیم فرمودند . بنابراین معلوم میشود که طرز خواندن زیارت عاشورا باین نحو است که اول تکبیر بگوید و چون در زیارت دیگر دستور داده اند که قبل از زیارت صد تکبیر بگویند ، معلوم میشود که مراد از گفتن تکبیر صد مرتبه بوده است .
پس قبل از زیارت عاشورا صد مرتبه تکبیر بگوید و بعد از لعن و سلام دو رکعت نماز بخواند بعد زیارت عاشورا را خوانده و بعد از سجده آن دو رکعت نماز آخر آن را هم بخواند .
گر چه ممکنست که در روایت علقمه بگوئیم مراد از قول امام علیه السلام که فرمودند :
یا علقمه اذا انت صلیت الراکعین بعد ان تؤ می الیه بالسلام فقل الایماء الیه من بعد التکبیر هذا القول .
این باشد که در اشاره و ایماء به قبر همان زیارت عاشورا را خوانده شود .
پس مراد از دو رکعت نماز اول همان دو رکعت نماز آخر است که بعد از زیارت عاشورا خوانده میشود .
یعنی بعد از تکبیر همان زیارت عاشورا را بخواند و بعد از لعن و سلام و اللهم حض و ذکر سجده دو رکعت نماز زیارت بخواند لکن طریقه اول بهتر و احوط است .
رفتن بصحرا و یا بام خانه از آداب زیارت است و نه جزو آن پس اگر بآن عمل نشود مانعی ندارد . ضمنا دانستیم ، دعایی که از علقمه از امام خواسته همان زیارت عاشورا است که حضرت به وی تعلیم فرمودند و این دعا علقمه که پس از زیارت عاشورا میخوانند مربوط به علقمه نیست بلکه راوی آن صفوان است و بدون جهت به علقمه نسبت داده شده است .

احتمال دوم

این است که زیارت و دعا ، با تمام اجزاء آن دو مرتبه خوانده شود . یکبار قبل از نماز و یکبار بعد از نماز . این احتمال را مرحوم مجلسی در بحارالانوار داده است و گویا و جهش این باشد که ایماء بعد از نمازء سابق دانسته است چه از حدیث استفاده میشود که در حال ایماء باید این زیارت را خواند .

احتمال سوم

احتمالیست که فاضل محدث شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب جنة الوافیه نقل نموده و حاصل آن اینست که اول بربام یا به صحرا رود و سلام بر آنحضرت نماید و قاتلان آنحضرت را لعن و نفرین کند و در این کار مبالغه نماید و بعد دو رکعت نماز کرده مشغول به نوحه شود و در خانه عزاداری برپا کند و دعای تعزیت - اعظم الله اجورنا الخ - به یکدیگر بگویند .
آنگاه صد مرتبه تکبیر گفته متوجه قبر شود ، زیارت را با دعای سجده آورد و بعد از دو رکعت نماز دعای صفوان را بخواند .
وجه این احتمال آنست که بین صدر و ذیل حدیث جمع کرده و کلام علقمه را حمل کرده بر اینکه بعد از زیارت از دور خواهش زیارت دیگری کرده است . نه اینکه دعایی برای زیارت خواسته باشد .
مبداء این توهم قول اوست که گفته : علمنی دعا ادعوا به ذلک الیوم . . .

احتمال چهارم

اینست که اول زیارت ششم از زیارت مطلقه امیرالمؤ منین علیه السلام که در تحفة الزائر مجلسی و مفاتیح محدث قمی مذکور است و شروع آن ، السلام علیک یا رسول الله است بخواند و یا زیارت دیگری از آنحضرت و یا لااقل سلامی به آن حضرت عرض کند . السلام علیک یا امیرالمؤ منین اگر زیارت ششم را خواند - که بهتر است همین زیارت خوانده شود - شش رکعت نماز زیارت پس از آن بجا آورد و اگر غیر زیارت ششم را خواند دو رکعت نماز زیارت بجا آورد و بعد تکبیر گفته زیارت عاشورا و آنگاه دو رکعت نماز زیارت را بخواند و پس از آنهم دعای علقمه که همان دعای صفوان باشد بخواند .
باید دانست که بهترین طرز خواندن زیارت عاشورا همین قم است و وجه جمعی است بین تمام وجوه که رعایت احتیاط تمام در آن شده است . زیرا در روایت صفوان ذکر شد که چون بزیارت امیرالمؤ منین علیه السلام آمد همان زیارت ششم را خواند و بعد از تمام شدن زیارت روی خود را بطرف قبر امام حسین علیه السلام نمود و زیارت عاشورا را با نماز و دعای آن خواند و بعد گفت که با امام صادق علیه السلام اینجا آمدیم و حضرت اینگونه زیارت کرده و نماز و دعا خواندند و فرمودند که ای صفوان این زیارت را ضبط کن و این دعا را بخوان و همیشه حضرت امیرالمؤ منین و امام حسین علیه السلام را باین نحو زیارت کن که من ضامنم بر خدا هر که ایشان را چنین زیارت کند . الخ . . .
مؤ ید دیگر این وجه عبارتی از خود دعای بعد از زیارت عاشوراست که میفرماید :
. . . استودعکما الله و لاجعله الله اخر العهد منی الیکما انصرفت یا سیدی یا امیرالمؤ منین و مولای و انت یا ابا عبدالله یا سیدی و سلامی علیکما متصل ما اتصل اللیل و النهار واصل ذلک الیکما غیر محجوب عنکما . . .
فائده مقتضی ظاهر ادله آن است که تمام عمل در یک نشست بجا آورد و به طوری که در اثنای عمل هیچ فاصله ای نیفتد ولی ظاهرا بعضی کارها یا حرف زدن یا راه رفتن در بین عمل ضرری ندارد چنانکه میتواند صد مرتبه لعن و سلام را بتدریج در روز بگوید .
نیز جایز است که زیارت عاشورا را در شب بخواند اگر چه در زیارت دارد که : اللهم ان هذا الیوم تبرکت به بنی امیة ولی اختصاص به روز ندارد زیرا در حدیث صفوان ذکر شد که حضرت فرمودند : اذا حدث لک حاجة الخ که فرمایش امام نص در عموم زمانست .
نیز اگر چه در خبر علقمه زیارت عاشورا اختصاص به روز عاشورا دارد ولی

در خبر صفوان آمده که امام فرموده اگر بتوانی امام حسین علیه السلام را هر روز باین زیارت بخوانی بجا آورد که تمام این ثوابها برای تو خواهد بود . بلکه در عبارت کامل الزیارة آمده است که اگر بتوانی هر روز عمرت این زیارت را بخوان .
نیز برای برآمدن حاجات و امور مهم ، خواندن زیارت عاشورا بسیار مجرب است و در ذیل خبر صفوان فرمود هر گاه برای و حاجتی پیش آید این زیارت را بخوان به هر کجا که باشی و حاجت خود را از خداوند سئوال کن که برآورده میشود .
علماء برای برآمدن حاجات چهل روز پیاپی خواندن زیارت عاشورا را در ساعت معین بسیار مجرب دانسته اند ، گر چه در روایت چهل روز وارد نشده ولی تجربه اینمطلب را ثابت نموده است .

حکایت سید رشتی در موضوع زیارت عاشورا

محدث نوری در کتاب نجم ثاقب از تقی صالح سیداحمد فرزند سید هاشم رشتی ، تاجر ساکن رشت ، نقل میکند که گفت در سال هزار و دویست و هشتاد برای او اداء حج و زیارت خانه خدا از رشت به تبریز آمدم ، آنجا در خانه یکی از تجار معروف بنام حاج صفر علی منزل نمودم . چون قافله ای نبود متحیر بودم که چگونه سفر را ادامه دهم تا آنکه حاج جبار نامی که جلودار قافله و از سده اصفهان بود مال التجاره ای برداشت که بسوی طرابوزن (3) حرکت کند منهم مالی از او کرایه کردم و حرکت نمودم بمنزل اول که رسیدیم سه نفر دیگر به تحریص حاج صفر علی بمن ملحق شدند .
یکی حاج ملا باقر تبریزی حجه فروش و دیگری حاج سید حسین تاجر تبریزی و دیگری حاج علی بود .
پس باتفاق حرکت کردیم تا به ارزنة الروم (4) رسیدیم و از آنجا طرابوزن شدیم . در یکی از منازل ما بین این دو شهر حاجی جبار جلودار نزد ما آمد که این منزل که در پیش داریم مخوفست قدری قدری زودتر بار کنید که به همراه قافله باشید چون در سایر منازل ما غالبا از قافله عقب بودیم ما تقریبا دو ساعت و نیم یا سه ساعت بصبح مانده حرکت کردیم باندازه نیم یا سه ربع از منزل دور شده بودیم که هوا تاریک شد و برف باریدن گرفت بطوری که هر یک از رفقا سر خود را پوشانده و تند راندند هر چه کردم بآنها برسم ممکن نشد تا آنکه آنها رفتند و من تنها ماندم . پس از اسب خود پیاده شدم در کنار راه نشستم و چون مبلغ ششصد تومان با خود داشتم مضطرب گشتم و تصمیم گرفتم که در همین مکان بمانم با آفتاب طلوع کند و سپس بمنزل قبلی مراجعت کرده چند مستحفظ برادرم و به قافله ملحق شوم .
ناگاه در مقابل خود باغی دیدم که در آن باغبانی بیل بدست گرفته بر درختان میزد که برف آنها بریزد . پیش من آمد و در فاصله کمی ایستاد . فرمود تو کیستی ؟ عرض کردم رفقای من رفته اند و تنها در این بیابان مانده ام و راه را هم نمیدانم بزبان فارسی فرمود نماز شب بخوان تا راه را پیدا کنی .
من مشغول خواندن نماز شب شدم . بعد از فراغ از تهجد باز آمد و فرمود نرفتی ؟ گفتم بخدا قسم راه را نمیدانم فرمود زیارت جامعه بخوان . من جامعه را از حفظ نمیدانستم و الان هم از حفظ ندارم ولی ایستادم و زیارت جامعه را از حفظ خواندم باز آمد و فرمود نرفتی ؟ بی اختیار گریه ام گرفت و گفتم راه را نمیدانم . فرمود زیارت عاشورا بخوان من عاشورا

را از حفظ نمیدانستم و تا کنون هم نیستم ولی در آنجا با لعن و سلام و دعای علقمه از حفظ خواندم .
باز آمد و فرمود نرفتی گفتم نرفتم تا صبح شد ، فرمود من حالا تو را به قافله میرسانم رفت و بر الاغی سوار شد . بیل خود را بدوش گرفت و فرمود به ردیف من بر الاغ سوار شو . سوار شدم عنان اسب خود را کشیدم تمکین نکرد و حرکت ننمود فرمود جلوی اسب را به من بده . دادم بیل را بدوش چپ و عنان اسب را بدست راست گرفت و به راه افتاد و اسب در نهایت تمکین متابعت کرد پس دست خود را بر زانوی من گذاشت و فرمود :
شما چرا نماز شب نمی خوانید و سه مرتبه فرمود : نافله ، نافله ، نافله .
باز فرمود چرا عاشورا نمی خوانید ؟ عاشورا ، عاشورا ، عاشورا . بعد فرمود چرا جامعه نمی خوانید ؟ سه مرتبه فرمود : جامعه ، جامعه ، جامعه . در همان حال بمن فرمود اینها رفقای تو هستند که لب نهر آب فرود آمده برای نماز صبح مشغول وضو گرفتن هستند .
من از الاغ پیاده شدم که سوار اسب خود شدم ، نتوانستم . او پیاده شد و بیل را در برف فرو برد ، مرا سوار اسب کرد و بسوی رفقا برگردانید .
در آن هنگام بخیال افتادم که این شخص چه کسی بود که به زبان فارسی حرف میزد ؟ در صورتیکه زبانی جز ترکی و مذهبی غالبا جز عیسوی در آنحدود یافت نمی شد . چگونه مرا با این سرعت به رفقایم رسانید ؟ پس پشت سر خود نگاه کردم و احدی را ندیدم و اثری از او نیافتم و به رفقای خود ملحق شدم .
اگر چه نمی توان گفت که این شخص صد در صد حضرت ولی عصر علیه السلام بوده اند ولی مسلما از یاران آنحضرت بوده که گفته او هم مانند گفته امام خواهد بود .

حکایت حاج محمدعلی یزدی در زیارت عاشورا

محدث نوری در کتاب دارالسلام از ثقة الدین حاج محمدعلی یزدی که مرد فاضل صالحی در یزد بود حکایتی نقل میکند .
حاج محمدعلی دائما مشغول کارهای آخرتی خود بود و شبها در مقبره ای که جماعتی از صلحا در آن مدفونند به سر میبرد این مقبره خارج شهر یزد بود که به مزار معروف است .
همسایه ای داشت که از کودکی با هم بودند و نزدیک معلم میرفتند تا آنکه بزرگ شدند و او شغل عشاری پیش گرفت پس از آنکه مرد او را نزدیک همان جایی که دوست صالح وی شبها در آن بیتوته می کرد دفن کردند .
یک ماهی از فوت او نگذشته بود که حاج محمدعلی او را در خواب دید که در هیئت نیکویی است نزد او رفت و گفت من مبداء و منتهای کار تو را میدانم . تو از کسانی نیستی که احتمال نیکی درباره او رود . شغل تو هم مقتضی عذاب سختی بود پس به کدام عملت به این مقام رسیدی ؟
گفت همین طور است که میگویی . من گرفتار عذاب سختی بودم تا دیروز که زوجه استاد اشرف آهنگر در اینمکان دفن کردند - اشاره به موضعی کرد که نزدیک به صد متر از او دور بود . در شب وفات او حضرت امام حسین (ع) سه مرتبه بزیارت وی آمدند و در مرتبه سوم امر فرمودند که عذاب ازین مقبره رفع شود و حالت ما نیکو شد و در وسعت و نعمت افتادیم .
از خواب بیدار شدم در حالیکه متحیر بودم آن شخص آهنگر را نمی شناختم در بازار آهنگران به جستجو پرداختم و او را پیدا کردم . پرسیدم آیا زوجه ای داشتی ؟ گفت آری داشتم ، دیروز فوت کرد و او را در فلان مکان همان موضع را نام برد دفن کردم . پرسیدم آیا بزیارت حضرت ابا عبدالله علیه السلام رفته بود ؟ گفت : نه . گفتم ذکر مصائب او میکرد گفت نه . گفتم مجلس عزاداری داشت گفت نه . آنگاه پرسید چه میخواهی ؟ خواب خود را نقل کردم و گفت او فقط مواظبت بر زیارت عاشورا داشت .

کرامتی از زیارت عاشورا

آقای حاج سید احمد زنجانی در کتاب الکلام یجر الکلام از مرحوم آیة الله آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی نقل میکند که فرمود من و آقای آقامیرزا علی آقا ، آقازاده میرزای شیرازی و آقا سید محمود سنگلجی در سامرا شبی روی پشت بام در خدمت مرحوم آقای میرزا محمدتقی شیرازی درس میخواندیم در اثنا درس استاد بزرگ ما مرحوم آقای سیدمحمد فشارکی تشریف آوردند در حالیکه آثار گرفتگی و انقباض در بشره اش پیدا بود ، معلوم شد شنیدن خبر بروز و با در عراق ایشان را اینگونه منقلب کرده است . فرمود شما مرا مجتهد میدانید ؟ عرض کردیم بلی . فرمود عادل میدانید ؟ عرض کردیم بلی . فرمود من به تمام زن و مرد شیعه سامرا حکم میکنم که هر یک از ایشان یک فقره از زیارت عاشورا را به نیابت نرجس خاتون والده ما جد امام زمان سلام الله علیه بخوانند و آن مخدره را نزد فرزند بزرگوارش شفیع قرار دهند که آنحضرت از خداوند عالم بخواهد که خدا شیعیان مقیم سامرا را از این بلا نجات دهد . همینکه این حکم صادر گردید از ترس و بیم همه شیعیان مقیم سامرا حکم را اطاعت کرده زیارت عاشورا را به همان دستور خواندند در نتیجه یکنفر در سامرا تلف نشد در صورتیکه هر روز حدود پانزده نفر از غیر شیعه تلف میشدند .

مجلس سوم : تاریخچه سلام

مقدمه

هر قوم و ملتی اسلام و آداب و رسومی داشته اند که هنگام ملاقات یکدیگر اجرا مینموده اند .
مثلا رسم ملت یهود این بود که با انگشت اشاره میکردند . ملت نصاری دست بر دهان میگذاردند چنانکه در اینزمان کلاه بر میدارند ، گبران و عجمهای سابق خم میشدند و تعظیم میکردند .
عرب قبل از اسلام کلمه حیاک الله را به کار میبرد یعنی خدا ترا زنده بدارد . در لسان العرب میگوید : اعراب زمان جاهلیت به یکدیگر تحیت میدادند ، که انعم صباحا یعنی صبح بخیر و یا می گفتند سلام علیکم و این سلام علامت مسالمت بود باین معنی که ما با هم جنگ نداریم اسلام دستور داد که افشاء سلام کنید .

سلام در قرآن

خداوند سلام را در قرآن از قول ابراهیم نقل کرده آنجا که با عمویش آزر گفتگو میکند که عمو بت پرستی نکن عمویش او را تهدید کرد که اگر دست از خدای خود بر نداری و به خدایان ما بی اعتنایی کنی و بر حرف خود بمانی تو را سنگسار کنم و گرنه سالها از من دور باش .
ابراهیم در جواب گفت سلام علیک ، سلام بر تو یعنی تو را وداع میکنم و چون آذر دانست که ابراهیم میرود از گفتار خود پشیمان شده و او را ایمن ساخت .
ابراهیم گفت : ساستغفر لک ربی انه کان بی حفیا . من از خدا بر تو آمرزش میطلبم او بسیار در حق من مهربان است .
این مطلب شاهد بر این است که رسم سلام از دین حنیف ابراهیم مثل حج و امثال آن نزد عرب باقیمانده بود ، خداوند آن را سنت قرار داد که هر گاه دو نفر بهم میرسند سلام کنند .
در قرآن خطاب به پیغمبر می فرماید که به مؤ منین سلام فرماید :
و اذا جائک الذین یؤ منون بایاتنا فقل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة ، هر گاه آنان که به آیات ما میگروند نزد تو آیند سلام بر شما باد پروردگارتان بر خویش رحمت نوشته است .
بلکه آن حضرت را امر به سلام بر همه می فرماید :
فاضفح عنهم و قل سلام فسوف تعلمون . (از حرف - 89)
از گناهان آنان درگذر و سلام بگو چرا که خود ایشان بزودی عواقب کار خود را خواهند دانست .
نیز به مؤ منین امر به سلام می فرماید : یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستاءنسوا و تسلموا علی اهلها ذلکم خیر لکم لعلکم تذکرون) نور – 27(
ای کسانیکه ایمان آورده اید بخانه هایی غیر از خانه خود داخل نشوید تا آنکه رخصت یافته داخل شوید و بر اهل آن خانه سلام کنید (این اجازه همراه با درود) برای (حسن معاشرت شما) بهتر است تا شاید شما پند بگیرید .
و اگر کسی در خانه نباشد امر فرموده که بر خود سلام کنند : فاذا ادخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عندالله مبارکة طیبة (نور – 61(
و هر وقت داخل خانه ای شوید(اگر کسی در آن خانه نباشد) بر خودتان سلام کنید که این تحیت برکتی نیکو از جانب خدا است .
خداوند سلام را تحیت خویش قرار داده و در مواردی از کلام خود ذکر کرده است : سلام علی نوح فی العالمین ، سلام علی ابراهیم ، سلام علی

موسی و هارون .
خداوند بر همه پیغمبران سلام نموده است : و سلام علی المرسلین .
ولی بر آل هیچ پیغمبری سلام نکرده مگر پیغمبر خاتم ، آنجا که فرمود : سلام علی آل یس .
چون این مسلم است که یس یکی از اسماء وجود مبارک پیغمبر است که در سوره یس میفرماید :
یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم .
پس آل یاسین آل پیغمبر می باشند .
چون خداوند بر پیغمبر سلام میکند وجود مبارک پیغمبر بر دیگران سبقت سلام میجوید پس لازمست که مؤ منین نیز در سلام کردن بر یکدیگر سبقت جویند زیرا اولی ترین مردم به خدا و رسول کسی است که ابتدا به سلام نماید .
بلکه وارد شده که بخیلترین مردم کسی است که از مسلمانی بگذرد و به او سلام نکند . سلام کردن به بچه های ممیز و نیز مساوات بین فقیر و غنی در سلام کردن مستحب است .
در اخبار وارد شده که اگر در سلام کردن بین فقیر و غنی فرق بگذارد خداوند روز قیامت از او در غضب باشد .
سلام مرد بر زن جایز است ولی مکروه است که به زن جوان سلام نماید .
در خبر است که مردی بر در خانه کسی ایستاده بود ، ملکی عبور میکرد ، سئوال کرد چرا اینجا ایستاده ای جواب داد برادر مؤ منی دارم که میخواهم باو سلام کنم ، ملک پرسید آیا بین تو و او خویشی هست و یا حاجتی داری ؟ جواب داد نه . فقط برادر دینی منست و خواستم باو سلامی کرده باشم .
آن ملک گفت خداوند مرا نزد تو فرستاده و بر تو سلام میفرماید مرا زیارت کردی و رسیدگی نمودی بهشت را بر تو واجب کردم و ترا از غضب خود عفو و از آتش آزاد نمودم .
جواب سلام واجب است و باید بهتر جواب داد
اگر چه خود سلام مستحب است ولی جواب آن واجب است و باید بهتر جواب سلام بگویند ، خداوند می فرماید : و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها اوردوها ان الله کان علی کل شی حسیبا . (نساء 85) یعنی : هر گاه کسی شما را تحیت گفت و ستایش کرد شما نیز به تحیت و ستایشی مانند آن یا بهتر پاسخ دهید که خدا بحساب هر نیک و بدی کاملا خواهد رسید .
در تفسیر صافی از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت میکند که مردی بآن حضرت گفت : سلام علیک حضرت فرمودند : و علیک السلام و رحمة الله .
دیگری گفت : السلام علیک و رحمة الله .
حضرت فرمودند : علیک السلام و رحمة الله و برکاته .
دیگری گفت : السلام علیک و رحمة الله و برکاته .

حضرت فرمودند : و علیک .
آن مرد گفت : جواب مرا ناقص دادی . کلام خدا کجا رفته که : و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها . حضرت فرمودند : تو چیز زائدی برای من باقی نگذاردی و من هم مثل سلام تو جواب دادم .
در کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود : امیرالمؤ منین علیه السلام به قومی گذر کرد و بر آنها سلام نمود ، آنان در جواب گفتند : علیک السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرته و رضوانه . حضرت فرمود : نسبت به ما از آنچه ملائکه به پدرمان ابراهیم گفتند تجاوز نکنید .
این روایت اشاره دارد به اینکه رسم سلام تام و کامل یعنی عبارت : السلام علیک و رحمة الله و برکاته از راه و رسم ابراهیم گرفته شده و گفته قبلی ما را که تحیت به سلام از دین حنیف ابراهیم است تاءکید میکند .

سلام نکردن بر چند دسته

سلام نکردن بر چند دسته

با آنکه شعار مسلمانان سلامست و اخبار زیادی در تاءکید آن وارد شده و فقهاء سلام را مستحب مؤ کد دانسته اند معذلک دستور داده اند که به چند دسته نباید سلام کرد .
امیرالمؤ منین علیه السلام فرمود : سزاوار نیست به شش طایفه از مردم سلام کنید .
1 - یهود و نصاری .
2 - کسانی که شطرنج بازی می کنند .
3 - کسانی که خمر مینوشند .
4 - کسانی که بربط و طنبور می نوازند .
5 - کسانیکه سب مادرها ورد زبانشان باشد .
6 - شاعرانی که زنهای محصنه را قذف کنند .
و در خبر دیگری رباخوار و متجاهر به فسق و کسی که صورت مجسمه میسازد و نیز مخنث را از آنها شمرده است .
پس شخص مؤ من باید به اینگونه اشخاص سلام نکند ، مگر در حال ضرورت و اگر کافر کتابی بر مسلمان سلام کرد و در جواب او علیکم یا علیک یا سلام تنها بگوید مانند زمان ما که رسم شده میگویند سلام عرض میکنم و او هم در جواب میگوید سلام عزیزم . پس به کسانیکه نباید سلام کرد اینگونه سلام کردن عیبی ندارد .
و یا به قصد قرآن سلام کند ، زیرا سلام از کلمات قرآنی است ، و یا به آن دو ملکی که با او هستند سلام نماید و در موقع ضرورت مانند طیابت و نحو آن برای دعا کردن باو بگوید : بارک الله لک فی دنیاک . بر شخص نمازگزار هم نباید سلام کرد .
از بعضی از اخبار استفاده میشود که مستحب سواره بر پیاده و آنکه مرکب بهتر دارد بر آنکه مرکب پستتر دارد ، ایستاده بر نشسته ، جماعت کم بر جماعت زیاد و کوچک بر بزرگ سلام کند .
معلوم است که اینها مستحب در مستحب است ولی اگر عکس آن واقع شود از استحباب بیرون نمیرود .

فرع 1

رد سلام دیگری در نماز واجب است گر چه سلام یا جواب آن به صیغه قرآن نباشد و اگر مخالفت کرد و جواب سلام را نداده به نماز ادامه داد نماز باطل نیست گر چه بعضی باطل دانسته اند .

فرع 2

رد سلام در نماز باید مثل سلام باشد پس اگر کسی بگوید سلام علیکم واجب است که در جواب آن بگوید سلام علیکم و جواب دیگری مانند : السلام علیکم یا سلام علیک نگوید : مگر آنکه در جواب قصد قرآنی کند .

فرع 3

اگر کسی به غلط به او سلام کرد واجبست که جواب آن را صحیح بگوید و بهتر قصد دعا و قرآنست .

فرع 4

اگر سلام کننده سلام بدون علیکم بگوید در جواب یا سلام گفته و علیکم را تقدیر بگیرد و یا سلام علیکم بگوید و دومی به قصد دعا یا قرآن بهتر است .

فرع 5

جواب سلام واجب فوری است و اگر عصیانا یانسیانا تاءخیر کرد و دیگر واجب نیست .
واجبست که جواب سلام را به سلام کننده بشنواند و اگر کسی بسخریه یا مزاح سلام کند جواب آن واجب نیست .

سلام بر پیغمبر و ائمه طاهرین

سلام و صلوات فرستادن بر حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله مستحب است و فضیلت بسیار دارد کسی که بر آنحضرت سلام و صلوات فرستد ملکی موکل جواب سلام او را میگوید و بعد به آنحضرت خبر میدهد که فلان شخص بشما سلام نمود ، پس آنحضرت میفرماید : و علیه السلام .
در تحفة الزائر مجلسی از امام سجاد علیه السلام روایت میکند که پیغمبر خدا (ص) فرمودند که هر کس بعد از مرگ من قبر مرا زیارت کند چنانست که در حیات من بسوی من هجرت کرده باشد و اگر نتواند از دور به من سلام کند بمن میرسد .
نیز به سند معتبر روایت میکند از شخصی که بخدمت حضرت زهرا سلام الله علیها رفت حضرت از او پرسید از برای چه آمده ای ؟ گفت از برای طلب برکت و ثواب .
فرمود : پدرم صلی الله علیه و آله بمن خبر داد که هر کس سه روز بر او و بر من سلام کند حقتعالی بهشت را بر او واجب گرداند .
آن شخص عرض کرد اینمطلب در حیات آنحضرت و شما میباشد . حضرت فرمود : چه در حیات و چه در ممات .
رسول خدا (ص) فرمود : هر کس در هر کجا بر من سلام کند بمن میرسد .
ابن ابی نصر خدمت حضرت رضا علیه السلام عرض کرد که بعد از نماز چگونه سلام و صلوات بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله باید فرستاد ؟ حضرت فرمود که میگویی ؟
السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته السلام علیک یا محمد بن عبدالله السلام علیک یا خیرة السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک یا امین الله اشهد انک رسول الله و اشهد انک محمد بن عبدالله و اشهد انک قدنصحت لامتک وجاهدت فی سبیل ربک و عبدته حتی اتیک الیقین فجزاک الله یا رسول الله افضل ماجزی نبیا امته اللهم صل علی محمد و آل محمد افضل ماصلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید .
و در روایت معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر کس بخواهد قبر حضرت رسول و قبر امیرالمؤ منین و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین و قبرهای حجت های خدا صلوات الله علیهم اجمعین را زیارت کند و در شهر خود باشد ، روز جمعه غسل کند و جامه پاکیزه بپوشد و به صحرا رود ، پس چهار رکعت نماز بخواند با هر سوره ای

که میتواند پس به طرف قبله بایستد و بگوید :
السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علیک ایها النبی المرسل و الوصی المرتضی والسیدة الزهرا و السبطان المجتبان و الاولاد و الاعلام و الامناء المنتجبون جئت انقطاعا الیکم و الی ابائکم و ولدکم الخلف علی برکة الخلق فقلبی و نصرتی لکم معدة حتی یحکم الله لدینه فمعکم معکم لا مع عدوکم انی لمن القائلین بفضلکم مقر برجعتکم لا انکر لله قدرة و لا ازعم الا ما شاء الله سبحان الله ذی الملک و الملکوت یسبح الله باسمائه جمیع خلقه و السلام علی ازواجکم و اجسادکم و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته .
در روایت دیگر است که این زیارت را بر بام خانه خود بکن مرحوم مجلسی میفرماید : خواندن این گونه زیارات در صحرا یا بام خانه البته بهتر است اما اگر میسر نشود و در هر محلی که باشد و زیارت کند عیبی ندارد .

معنی اسلام

سلام در لغت بمعنای متعددی آمده که اصل در آنها بمعنی سلامتی و یکی از اسماء الهی است چه حقتعالی خلق را از بلایا و آفات و شرور و نقایص حفظ میکند پس مراد از سلام سلامتی و آسایش است و لفظ علی در علیک مفید شمول و احاطه میباشد .
بنابراین کسی که از دور یا نزدیک به امام سلام میکند باید متوجه باشد که هیچ آزار و صدمه ای از ناحیه او به امام نرسد ، نه در هنگام سلام و نه بعد از آن .
و چون معلومست که حضرت ائمه علیهم السلام غرضشان جز هدایت مردم و بندگی خدا و ترک نافرمانی او چیز دیگری نیست البته از معصیت کردن مردم و اینکه از اوامر و نواهی الهی تخلف کنند ناراحت و متاءذی خواهند شد .

آگاهی پیغمبر و امام از اعمال ما

علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت میکند که حضرت فرمود : اعمال بندگان در هر صبح به رسول خدا عرض میشود ، چه نیکان آنها و چه بدان آنها پس حذر کنید و شرم نمائید که عمل قبیح شما خدمت پیغمبر عرضه شود .
در تفسیر قول خدای تعالی : و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤ منون . (توبه - 105)
امام صادق علیه السلام فرمود که مراد از مؤ منان مائیم .
بنابراین فرمایش ، تمام اعمال نیک و بد ما را خدا و رسول و ائمه طاهرین می بینند و از خوب آن خوشحال و از بد آن ناراحت می شوند . دلیل بر اینمطلب روایتی است که علامه مجلسی از امام صادق علیه السلام نقل میکند که آنحضرت باصحاب خود فرمودند که چرا رسول خدا از خود آزرده میکنید ، یکی از ایشان گفت فدایت شوم چگونه آنحضرت را آزرده می کنیم ؟ فرمود : مگر نمیدانید که اعمال شما خدمت آنحضرت عرض میشود و چون گناه و معصیتی در نامه عمل شما ملاحظه فرماید آزرده میگردد ، پس آنحضرت را با معصیت آزرده نکنید ، بلکه با اعمال صالح خود آنجناب را خوشحال نمائید .
علامه مجلسی در بحار 16 از داود رقی نقل میکند که خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم ناگاه آنحضرت بمن فرمودند ای داود اعمال شما روز پنجشنبه بر من عرضه شد صله رحم تو نسبت به پسرعمویت - فلانی - را دیدم و از این کار تو مسرور شدم و میدانم که اینکار تو زودتر اجل او را میرساند و عمرش را تمام میکند .
داود گفت : من پسرعمویی داشتم بدسیرت که ناصبی و دشمن خاندان نبوت بود از او و همسرش صدمه زیادی بمن رسیده بود شنیدم از نظر معیشت وضع زندگانی او آشفته است و در سختی زندگانی میگذراند قبل از آنکه عازم مکه شوم مقداری از اموال خود را به جهت مخارج آنها فرستادم ، وقتی وارد مدینه شدم و حضور امام صادق علیه السلام شرفیاب گشتم آن حضرت از صله رحم من خبر دادند .

حیات و ممات پیغمبر برای امت خیر است

شیخ طوسی در مجالس و نیز در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت میکند که حضرتش فرمود روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در میان جمعی از صحابه نشسته بود ، فرمود که بودن من در میان شما خیر است چنانکه مفارقت من هم برایتان خیر است .

جابر انصاری برخاست و عرض کرد یابن رسول الله خیر بودن شما در میان ما معلومست ولی مفارقت شما چگونه برای ما خیر میباشد ؟

حضرت فرمودند : بودن من میان شما خیر است زیرا خدای تعالی میفرماید : ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم .

اما خیر من در مفارقت به جهت آنست که اعمال شما در هر دوشنبه و پنجشنبه بر من عرضه می شود اگر عمل نیکی از شماها ببینم خوشحال می شوم و حمد خدا را می کنم و اگر عمل بدی ببینم برای شما طلب آمرزش میکنم .

بلکه اعمال هر مؤ من و کافری را در موقع و دفن شدن بر پیغمبر و امام عرضه میدارند . چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود : هر کافر و مؤ منی که بمیرد و در موقع دفن و گذاردن در قبر اعمالش بر پیغمبر و امیرالمؤ منین و یک یک ائمه معصومین علیهم السلام عرضه میشود تا برسد حضور حضرت حجت روحی فداه بلکه مهمتر اینکه پیغمبر و امام از وضع آتیه ما هم باخبرند که آیا سعید و خوش عاقبت از دنیا میرویم یا بر عکس .

روزی که انسان از رحم مادر پا بعرصه دنیا میگذارد تمام سرگذشت زندگانی او از فقر و غناء صحت و مرض سعادت و شقاوت و کفر و ایمان بر پیشانی او نوشته شده و تنها کسی که میتواند آن خط را بخواند و از وضع آتیه او باخبر شود پیغمبر و امامان میباشند .

چنانکه جناب امیرالمؤ منین علیه السلام فرمود : کان رسول الله المتوسم و انا من بعده و الائمة من بعدی هم المتوسمون .

پیغمبر که مکتب نرفته و امی بود خط پیشانی مردم را میخواند ، من این علم را از پیغمبر تعلیم گرفتم . به اولاد خود آموختم ، این علم نزد هیچکس نیست و منحصر به ما اهلبیت است .

خداوند میفرماید : ان فی ذلک لایات للمتوسمین . (حجر - آیه 75)

در هلاک قوم لوط از سوی ما نشانه هایی است برای عبرت صاحبان توسم و فراست که به فطانت بنگرند و حقیقت آنرا به سمات و علامات آن بشناسند و به تفکر از آن عبرت گیرند .

فراست از صفات مؤ منانست چنانکه در حدیث است : اتقوا من فراسته المؤ من فانه ینظر بنورالله .

و نیز فرمود : ان الله عبادا یعرفون الناس بالتوسم . و بعد آیه فوق را تلاوت فرمود .
امام صادق علیه السلام فرمود : نحن المتوسمون و نیز آنحضرت فرمود که : انها لبسبیل مقیم . یعنی امامت هرگز از ما بیرون نرود .
منظور حضرت اینست که امام همیشه در بین مردم خواهد بود و او متوسم مردم میباشد که حقیقت مردم بر او آشکار است .
در بصائرالدرجات است که امام باقر علیه السلام فرمود : هیچ مخلوقی نیست مگر آنکه ما بین دو چشم او نوشته شده که مؤ من است یا کافر و این کتابت از شما پنهانست ولی از ائمه آل محمد علیهم السلام محجوب و پنهان نیست .
پس احدی بر امامان داخل نمی شود مگر آنکه او را به آن کتابت می شناسند که مؤ من است یا کافر ، بعد این آیه را تلاوت فرمودند : ان فی ذلک الایات للمتوسمین انهالبسبیل مقیم (هجر 75)
در کمال الدین از حضرت صادق علیه السلام ماثور است که هر گاه حضرت قائم علیه السلام قیام فرماید احدی از خلق پیش وی نخواهد ایستاد مگر آنکه حضرت می شناسد که او صالح یا طالح است .
آن حضرت سبیل مقیم و آیات متوسمان در آنحضرت است ، این علم از مختصات پیغمبر و آل اوست و لذا فرمودند که ما این علم را بمردم نمی آموزیم زیرا از اسرار است .
هر که را اسرار حق آموختند
مهر کردند و دهانش دوختند
سر حق را توان آموختن
که ز گفتن لب تواند دوختن
لیس مخلوق الا و بین عینیه مکتوب انه مؤ من او کافر و ذلک محجوب عنکم و لیس محجوب عنا .
این علم توسم و تفرس غیر از علم جفر و رمل و نجوم و قیافه شناسی است ، گویا این همان علمی است که علی علیه السلام فرمود : ان هیهنا لعلما جمالو وجدت له حملة الخ ، در سینه من علمیست که نمی توانم برای کسی نقل کنم زیرا ظرفیت تحملش را ندارند و مرا تکفیر کرده میکشند .
بالجمله امامان ما هر کس را که میدیدند می شناختند که چه کاره و صاحب چه عملی است .
لکن مانند کسی که از هیچ چیز خبر ندارد ساکت و صامت بودند ، مثل آنکه شما ببینید کسی مشغول عمل قبیحی است اما هیچ به روی خود نیاورید و بروزش ندهید .
امامان نیز که از جمیع اعمال مردم از گذشته و آینده باخبرند که چه کرده و چه کرده و چه خواهند کرد به جهت نظم امور زندگانی مردم و برای آنکه

پرده دری نکرده باشند در ظاهر تجاهل مینمودند .
مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز
ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست
در بحار نقل میکند که در بدو خلافت امیرالمؤ منین علیه السلام که مردم برای بیعت کردن و تهنیت گفتن از اطراف بخدمت آنحضرت میآمدند ده نفر برای عتبه بوسی آنحضرت از مصر به کوفه آمدند ، در آن وقت حاکم مصر محمد بن ابی بکر بود . عریضه ای خدمت آنحضرت فرستاده اسم آن ده نفر را نوشته بود که اینها را از مصر فرستادم تا بخدمت شما بیایند و بیعت کنند چه اینها از رؤ سا و بزرگان قوم هستند .
ابن ملجم ده نفر بود ، چون حضرت نامه را خواند به اسم وی که رسید نگاهی کرده فرمود : ابن ملجم تویی ؟ عرض کرد بلی . فرمود : لعن الله عبدالرحمن بن ملجم . عرض کرد فدایت شوم انا والله لاحبک یعنی بخدا قسم من شما را دوست میدارم . حضرت فرمود تو مرا دوست نمیداری و دروغ میگویی تا سه مرتبه این گفتگو رد و بدل شد تا اینکه ابن ملجم خورد من تو را دوست میدارم حضرت تکذیبش فرده و مؤ کد به قسم فرمود .
حضرت چوبی در دستش بود که سر آنرا بر زمین میزد و خط میکشید ، فرمود بنشین ، مدتی بصورت آن ملعون نگاه کرد تا اینکه فرمود از تو سئوالی میکنم راستش را بگو ، آیا در ایامی که کودک بودی و با اطفال بازی میکردی ، هر وقت تو را میدیدند نمی گفتند که : جاء ابن راعی الکلاب ، پسر چراننده سگها آمد ، آیا چنین چیزی نبود ؟ عرض کرد بلی چنین بود . حضرت فرمود چون بزرگ شدی آیا مادرت نگفت که حمل تو در ایام حیض بود ؟ ابن ملجم سر پیش انداخته خاموش ماند ، بعد عرض کرد بلی ، سپس حضرت به همگی آنها اسب و خلعت و انعام داده مرخص نمود که بمنزل رفته و رفع خستگی کنند . وقتی آن ده نفر از خدمت حضرت مرخص شدند آنحضرت ابن ملجم را بمردم نشان دادند و فرمودند هر کس میخواهد به قاتل من نظر کند این مرد خبیث را ببیند .
مالک اشتر برخاست شمشیر کشید و عرض کرد فدایت شوم این سگ چه لیاقت و عرضه ای دارد نسبت بشمائی ادبی کند . اجازه فرمائید تا او را بکشم .
حضرت فرمودند : خدا ترا رحمت کند ، شمشیرت را غلاف کن که قصاص پیش از جنایت جایز نیست که از او تقصیری ظاهر نشده است ، ولی من از باب علم توسم و تفرس خبر دادم که در علم حقتعالی گذشته که او قاتل من باشد .
قطب راوندی از جعفر بن شریف جرجانی نقل میکند که گفت در سالی که بزیارت حج مشرف میشدم در سر من رای خدمت امام حسن عسکری مشرف شدم مقداری از اهوال شیعیان نزد من بود که میخواستم آنها را به

امام برسانم ، با خود فکر کردم که از حضرت بپرسم اموال را به چه کسی بدهم قبل از آنکه من تکلم کنم فرمودند : آنچه با توست بمبارک خادم من بده چنین کردم و بازگشتم و گفتم که شیعیان شما در جرجان سلام خدمت شما میرسانند حضرت فرمودند : مگر بعد از فراغ از حج به جرجان باز نمیگردی گفتم چرا فرمودند : از امروز تا 170 روز دیگر به جرجان بر میگردی و روز جمعه سوم ربیع الثانی ، اول روز بمردم اعلام کن که من آخر همانروز به جرجان خواهم آمد و چون وارد جرجان شوی خداوند پسری به پسر تو عنایت فرموده که بزودی او را به حد کمال برساند و از اولیاء ما باشد - تا آخر حدیث - هر کس مایل باشد به منتهی الامال محدث قمی در معجزات حضرت امام حسن عسکری مراجعه نماید . مقصود ما از نقل این روایت آنست که حضرت عسکری علیه السلام میداند طفلی که هنوز بدنیا نیامده سالهای بعد از دوستان و موالیان آن خانواده خواهد شد و اینمطلب را به جدش جعفر بن شریف جرجانی خبر میدهد .
در همان کتاب منتهی الامال در معجزات امام علی النقی علیه السلام از یوسف بن یعقوب نصرانی نقل میکند که وقتی خدمت امام رسید حضرت به او فرمود تو اسلام نخواهی آورد ولی فلان پسر تو مسلمان میشود و از شیعیان ماست . روایت مفصل است به آنجا رجوع شود .
بنابراین مسلم است که امام از گذشته و آینده ما با اطلاع است و بر کوچکترین اعمال و کردار افراد مردم آگاه خواهد بود .
و چون گفتیم که سلام بمعنی ایمنی است یعنی که هیچ شر و ضرری به تو نخواهد رسید و تو از ناحیه من در امن و امانی پس کسی که به امام سلام میکند باید متوجه باشد که آزار و آسیبی از گناهان او به امام نرسد و چون گفتیم که امام از همه اعمال ما آگاه است پس از اعمال زشت و اخلاق رذیله ما از قبیل حرص و کبر و ریا و عجب و بخل و حب و جاه و حسب مال و امثال اینها متاءذی خواهد شد و بعید نیست که فرمایش پیغمبر که فرمود : ما اوذی نبی مثل ما اوذیت . اشاره باین معنی باشد که در هیچ امتی گناهی به بزرگی گناهی چون غضب خلافت و ایذاء فاطمه سلام الله علیها و قتل حضرت سیدالشهداء علیه السلام و سایر بلاهایی که بر ائمه علیهم السلام وارد کردند انجام نگرفت پس هیچ پیغمبری مثل این پیغمبر اذیت نشد .

پی نوشتها

ص 88 کتاب

1)مریم - 44

2)شطرنج از باب مثالست و الا خصوصیتی ندارد ، پس همه نوع قمار را شامل میشود ، خواه برد و باخت در آن باشد یا نباشد . (اینمطالب بطور مفصل در کتاب آیات الاحکام از همین نویسنده آمده است .)

مراد از این دو ، آلات مخصوصی نیست که سابقا رسم بوده و در مجالس طرب مینواختند بلکه آلت غنا و ساز و آواز هر زمان را شامل میشود . مثلا در زمان ما بربط و طنبور منسوخ شده و بجای آن وسایل دیگری متداول گشته است .

به زنهای شوهردار نسبت ناروا دهند .

لغت مخنث به ضم میم و فتح خاء و نون مشدد ، مردی را گویند که حالات و اطوار زنان را از خود بروز دهد .

(و اشهد انک محمد بن عبدالله) از مفاتیح میباشد .

متن اصلی زیارت تحفة الزائر .

مجلس چهارم : السلام علیک یا ابا عبدالله

ترجمه

سلام بر تو باد ای ابا عبدالله

شرح لفظ ابا عبدالله

ابا عبدالله کنیه حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیهماالسلام میباشد و کنیه بمعنی نام بردن چیزی به کنایه و اشاره است . باین جهت است که بصریها ضمیر را کنایه نامیدند زیرا اسمی ذکر نمی شود ، مانند : ضربته که چون نمیخواهد اسم زده شده برده شود ، لذا به اشاره و کنایه متوصل به ها ضمیر می شود و گاهی نیز به اسم پدر یا مادر یا فرزند لفظ اب و ام و ابن زیاد نمایند ، چون ابوعمرو ، ابن عباس ، ام معبد و ام کلثوم . (5)
سید و شریف : اینکه اشخاص را با کنیه یا لقب ذکر میکردند به علت احترام و بزرگداشت طرف بود . چون گفتن اسم باعث کوچک کردن اشخاص میگردید .
لذا در زمان سابق به اولاد امام حسن مجتبی و امام حسین علیهماالسلام شریف میگفتند چنانکه به علم الهدی و برادرش که از اولاد حسین بن علی علیه السلام بودند شریف مرتضی و شریف رضی میگفتند این موضوع شایع بود تا در سال 931 هجری که محمد بن برکات به تولیت مکه معین شد ، لقب شریف را به اولاد حضرت امام حسن و لقب سید را به اولاد امام حسین علیهماالسلام تخصیص داد و شرفا مکه را باین جهت شریف میگفتند که از اولاد امام حسن مجتبی علیه السلام بودند که آخر آن ها شریف حسین بود که بعد از غلبه عبدالعزیز بن سعود ، پدر ابن سعود پادشاه حجاز و نجد از مکه به جزیره قبرس مهاجرت نمود ، اما هنوز هم در حجاز اولاد امام حسن علیه السلام را شریف خطاب میکنند .
لفظ شریف در ایران شیوع و امتیازی نیافت بلکه اولاد امام حسن و امام حسین علیهماالسلام هر دو او را سید خطاب میکنند .

نامگذاری ابا عبدالله

کنیه حضرت سیدالشهداء علیه السلام را جد بزرگوارش پیغمبر خدا برای آنحضرت قرار داد چون آنحضرت مطابق آیه : و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ، هر چه بگوید وحی از طرف خداست میتوان گفت که این کنیه هم از طرف خداوند است .
شیخ طوسی از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده که چون حضرت حسین علیه السلام متولد شد رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسماء بنت عمیس فرمودند بچه مرا بیاور . اسماء آنحضرت را در جامه سپیدی پیچیده خدمت رسول خدا (ص) آورد حضرتش او را در دامن گذاشت . اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ او فرمود ، در همان هنگام جبرئیل نازل شده گفت : حقتعالی تو را سلام میرساند و میفرماید که چون علی نسبت به تو بمنزله هارون نسبت به موسی است . پس او را به اسم پسر کوچک هارون که شبیر است نام کن و چون لغت تو عربی است او را حسین بخوان پس حضرت رسول او را بوسید و گریست و فرمود که ترا مصیبتی عظیم در پیش است خداوند کشنده ترا لعنت کند و آنگاه فرمود اسماء این خبر را به فاطمه نگو .
اسماء میگوید چون روز هفتم شد پیغمبر فرمودند فرزند مرا بیاور چون او را به نزد آنحضرت بردم گوسفند سفید و سیاهی برای آنحضرت عقیقه کرد ، یک رانش را به قابله داد و سرش را تراشید و به وزن موی سرش نقره تصدق کرد و خلوق بر سرش مالید و او را در دامان خود گذاشت و فرمود : ای ابا عبدالله کشته شدن تو بر من بسیار گرانست و آنگاه بسیار گریست .
گفتم پدر و مادرم فدای تو باد این چه خبریست که از روز اول ولادت گفتی و امروز نیز میفرمائی حضرت فرمود : که بر این فرزند دلبند خود میگریم که گروهی کافر ستمکار از بنی امیه او را خواهند کشت خداوند شفاعت مرا بایشان نرساند .
مردی او را می کشد که رخنه در دین خواهد کرد و بخدای بزرگ کافر خواهد شد . آنگاه فرمود : خداوندا من در حق این فرزند از تو سؤ ال میکنم آنچه را که ابراهیم در حق ذریه خود سئوال کرد .
خداوندا تو دوست دار ایشان را و دوست بدار هر که ایشان را دوست میدارد و لعنت کن هر که ایشان را دشمن میدارد و لعنتی چنان که زمین و آسمان پر شود .
دانستیم که اسم امام حسین و کنیه اش از طرف خدا بوده و هر دو آنها در اول تولد نهاده شده است .

علل نامگذاری ابا عبدالله

توضیح

ابا عبدالله بمعنی پدر بندگان خداست و علت و جهت اینکه آنحضرت پدر بندگان خدا شد چند چیز است که ذیلا ذکر مینمائیم .

علت اول

این مسلم است که اول چیزی را که خدای تعالی خلق فرمود نور وجود مبارک محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بود که خودش فرمود : اول ما خلق الله نوری ، و آن روایاتی که میگوید : اول ما خلق الله العقل در مجردات است نه در بین تمام اشیاء عالم .
پس بطور قطع میتوان گفت اول خلقت عالم امکان نور مبارک آنحضرت بوده است و در روایات زیادی گواه بر این مطلب است .
از جمله روایتی است که علامه مجلسی از حضرت امیرالمؤ منین علیه السلام نقل میکند که : خدا بود و هیچ خلقی با او نبود . پس اول چیزی که خلق کرد نور حبیب خود محمد بود
او را آفرید قبل از آنکه آب و عرش و کرسی و آسمانها و زمین و لوح و قلم و بهشت و جهنم و ملائکه و آدم و حوا را بیافریند به چهارصد و بیست و چهار هزار سال . (6) پس چون نور محمد پیغمبر ما صلی الله علیه و آله را خلق فرمود هزار سال نزد پروردگار خود ایستاده و او را بپاکی یاد میکرد ، و حمد و ثنای او را مینمود و حقتعالی نظر رحمت بسوی او داشت و به او فرمود : مراد و مقصود من از خلق عالم تویی . اراده کننده خیر و سعادت تویی . برگزیده خلق من تویی . حال که معلوم شد اول ما خلق الله نور وجود مبارک پیغمبر بود ، با بیانی از مرحوم شیخ جعفر شوشتری که در کتاب وسایل المحبین دارد میگوئیم حسین علیه السلام نیز اول ما خلق الله بوده است .
او میفرماید که پیغمبر خدا فرمود : حسین منی و انا من حسین ، و در روایت دیگر است که : انا من حسین و حسین منی . پس وقتی حسین از پیغمبر و پیغمبر از حسین شد باید هر زمان که پیغمبر بوده حسین نیز بوده باشد .
اگر بگویی که مراد از حسین منی اینست که پیغمبر میفرماید حسین از نسل من است و از من بوجود آمده میگویم این گفته باید خصوصیتی نداشته باشد ، بلکه درباره امام حسن علیه السلام نیز گفته شود یعنی بفرماید : حسن و حسین منی و انا من حسن و حسین ، حال آنکه این جمله حسین منی فقط درباره حضرت حسین علیه السلام گفته شده است و نه درباره امام حسن علیه السلام .
با این بیانی که شد میگوئیم اگر خداوند همه موجودات عالم را به واسطه نور پیغمبر خلق فرموده باید به واسطه حسین هم خلق شده باشد زیرا حسین از پیغمبر و پیغمبر از حسین است . پس حسین پدر همه موجودات عالم است و باید به او ابا عبدالله گفته شود .

علت دوم

دومین عت و جهتی که حسین علیه السلام ابا عبدالله ، پدر بندگان خدا شد برای قیامش بود چون اگر آنحضرت قیام نمی فرمود با نقشه هایی که بنی امیه کشیده بودند یکنفر گوینده لا اله الا الله باقی نمیماند و گروه گروه از دین و آئین محمدی (ص) بر میگشتند و در نتیجه اسلام آخرین لحظات عمر خود را تسلیم مظالم دولت اموی میکرد .

حسین علیه السلام دید اگر قیام نکند ارکان اسلام از جای کنده شده و مقدسات آن دستخوش هوی و هوس بنی امیه واقع میشود و میلیونها جمعیت که با هزاران خون دل و فداکاریهای گران ازتیه ضلالت و حضیض مذلت خانه بدوشی ، یغماگری و بت پرستی نجات یافته و به شاهراه سعادت ابدی رسیده اند ، اینک در اثر دلخواه معاویه و یزید فوج فوج از دین خارج شده بلکه از جاده بشریت و آدمیت نیز بیرون میروند .

عترت آل محمد صلی الله علیه و آله که ناموس بزرگ الهی است مورد ایذاء و اذیت واقع شده و هزاران مسلمان تحت نفوذ ظالمانه بنی امیه دچار شکنجه و عذابند .

ابن ابی الحدید در جلد سوم شرح نهج البلاغه نقل میکند که روزی عمر بن خطاب به مغیره گفت : تو از روزی که کور شدی با این چشم چیزی دیده ای ؟ مغیره گفت نه ، عمر گفت : بخدا قسم که بنی امیه اسلام را کور خواهند کرد آنچنان که چشم تو کور شده است و چنان آنرا کور میکنند که دیگر اسلام نمیداند کجا میرود و کجا می آید ، مثال معروفیست که می گویند : ویل لمن کفر نمرود ، بنی امیه با اسلا چه معامله ای کردند که این گونه مذمت شدند .

شمه ای از کارهای بنی امیه

دستور معاویه برای جعل حدیث : ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل میکند که معاویه به عمال خود نوشت - در جمیع بلاد - که مبادا شهادت یکنفر شیعی را قبول کنید .
نظر کنید هر که را شیعه عثمان است بخود نزدیک نمائید . هر کس در فضایل عثمان حدیثی روایت کند او را گرامی بدارید و در مجالس خود او را فوق العاده احترام کنید . حدیثی را که روایت کرده با اسم خودش ، پدرش و عشیره اش برای من بفرستید .
عمال معاویه به فرمان او همین دستور را عمل کردند و آنقدر حدیث جعلی در فضایل عثمان برای او فرستادند که خود معاویه گفت کافی است و همه آنها را غنی کرد .
علم و فضل و زهد علی علیه السلام را کسی انکار نکرده و تا امروز نیز همه نویسندگان عالم از شیعه و سنی و افراد غیرمسلمان فضایل و مناقب علی علیه السلام را قبول دارند ، در صورتیکه آنها سواد نداشته و حتی زبان عربی ساده که زبان خودشان بود نمیدانستند .
مثلا از ابوبکر پرسیدند که خداوند در سوره عبس میفرماید : وفاکهة و ابا . اب ، چه معنی دارد ؟ ابوبکر گفت کدام آسمان بر سرم سایه اندازد و کدام زمین مرا بر دوش گیرد و اگر بگویم کلام خدا را نمیدانم .
از عمر معنی آنرا پرسیدند؛ گفت : هر آیه ای که معنی آن روشن است و میدانید به آن عمل کنید و هر کدام را نمیدانید به حال خود گذارید .
وقتی این موضوع را به علی علیه السلام گفتند حضرت فرمود : سبحان الله . آیا نمیدانید اب گیاهی را گویند که حیوان از آن نفع میبرد ؟
اگر میگویند دامادی پیغمبر فضیلت است و عثمان داماد پیغمبر بود میگوئیم اولا فضیلت فاطمه از زینب و ام کلثوم بیشتر بود و ثانیا . . . آنها را کشت که شرح آن مفصل است و ثالثا آنها را کشتند و حق . . . را بردند پس چگونه است که باید اسم آنها روی برگهای بهشت باشد و اسم علی علیه السلام نباشد ؟
نیز حدیث دیگری برای عثمان جعل کردند که پیغمبر به ابن عباس فرمود : چون روز قیامت شود منادی از زیر عرش ندا کند که اصحاب محمد (ص) را بیاورید ، پس ابوبکر و عمر و عثمان و علی را بیاورند ، آنگاه به ابوبکر گفته میشود که بر در بهشت بایست و هر که را میخواهی داخل کن و هر که را نمیخواهی وارد مکن و به عمر میگویند تو هم نزد میزان باش هر که را خواستی میزان عملش را سنگین کن و هر که را خواستی سبک بگردان و به عثمان هم شاخه ای از درختی میدهند که آن درخت را خدا بدست

خودش غرس کرده است و میگویند هر که را خواستی با این شاخه از کنار حوض کوثر بران و هر که را خواستی آب بده و به علی هم دو حله میدهند و میگویند روزی که خدا زمین و آسمان را خلق کرد این دو حله را برای تو نگه داشت .
نمیدانم این چگونه عدل خداوندیست که هر مؤ من پستی هفتاد حله دارد ولی علی با آن فضایل و مناقبش بیش از دو حله ندارد و همه کار روز قیامت بدست آن سه نفر است ، ولی علی هیچ کاره است .
در صورتیکه وقتی مصریها عثمان را کشتند دارایی او بنا بر قول جرجی زیدان به قرار زیر بود :
1 - موجودی او نزد خزانه دارش یک میلیون درهم .
موجودی طلای او صد و پنجاه هزار دینار .
قیمت املاک وادی القری و حنین او صد و پنجاه هزار دینار .
قیمت اسبها و اثاثیه او صد و پنجاه هزار دینار
ولی روز بیست و یکم ماه مبارک رمضان که حضرت امام حسن پدر را دفن کرد و به کوفه برگشت و در مسجد بالای منبر رفت و خطبه خواند فرمود : بخدا قسم که امیرالمؤ منین علیه السلام دینار و درهمی پس از خود باقی نگذاشت مگر چهارصد درهم که اراده داشت با آن مبلغ خادمی از برای اهل خویش بخرد .
باری بفرمان معاویه مردم بیدین و دنیاپرست آنقدر از این قبیل برای عثمان و آن دو نفر درست کردند که خود معاویه گفت بس است ، چه ترسید که خلافت و حکومت او متزلزل شود .
او برای عمال خود نوشت که در هر شهری که کسی درباره دیگری شهادت دهد که او دوست علی است نام او را از دفتر ارزاق قطع کنید و عطایی به او ندهید . و پس از آن نوشت هر کس متهم به دوستی علی بن ابیطالب است خانه اش را خراب کنید و او را به انواع عذابها معذب نمائید .
کشته شدن دوستان علی علیه السلام توسط نماینده معاویه : طبری در جلد ششم مینویسد که وقتی زیاد بن ابیه سمرة بن جندب را نایب خود در بصره قرار داد و او به کوفه آمده سمره هشتهزار نفر از دوستان علی را گردن زد وقتی خبر بمعاویه رسید برای او نوشت مگر ترسی داری که کسی را بیگناه کشته باشی ؟ سمرة گفت : در مقابل آنچه کشتم شانزده هزار دیگر هم بکشم خوفی ندارم .
ابوسواد عدوی میگوید که سمره چهل و هفت هزار نفر از عشیره مرا کشت که همه آنها قاریان قرآن بودند ابن ابی الحدید نقل میکند که مردی از اهل خراسان به بصره آمد مقداری زکوة مال به او تعلق گرفته بود که داد و قبض رسید گرفت بعد به مسجد رفته ، مشغول خواندن نماز شد .
به سمره گفتند که دوست علی است بدون معطلی دستور داد او را گردن

زدند ، ناگاه در جیب او قبض پرداخت زکوة پیدا کردند ، به سمره گفتند مگر قرآن نخوانده ای که خدا میفرماید : قدافلح من تزکی و ذکر اسم ربه فضلی .
این مرد زکوة خود را میپرداخت و نماز میخواند چرا او را کشتی ؟ گفت : زیاد بمن امر کرده که هر کس دوست علی باشد بکشم اگر چه نماز بخواند و زکوة بدهد .
واقعا حیرت آور است که از چنین مردی شقی و بی دین بخاری مسلم ترمذی ، ابوداود ، ابن ماجه ، احمد بن حنبل ، طبری و حسن بصری روایت نقل کرده و در استیعاب او را عظیم الامانه ، صدوق الحدیث و کثیرالروایة معرفی میکنند .
ولی از ابوحنیفه نقل شده که گفت : من قول سه نفر از صحابه را قبول ندارم که انس بن مالک و ابوهریره و سمرة بن جندب باشند .
خواننده عزیز ، امام حسین علیه السلام میداند که اگر چند صباحی بگذرد و بنی امیه به این منوال رفتار کنند ، علاوه بر اینکه خاندان آل محمد را از بین میبرند از اسلام هم اثری نخواهد ماند ، و مسلمانان هم به کلی از بین میروند ، این بود که قد علم کرده با شجاعت و رشادت وارد صحنه کربلا شد ، پس او علت مبقیه دین جدش گشت و اسلامی را که بنی امیه میخواستند برچینند ، نگه داشت .
ماءموریت بسر بن ارطاة از طرف معاویه : در کتاب کشف الهاویه است ما مختصر آن را نقل میکنیم - که معاویه ، بسر بن اطارة را با لشکر زیادی به مدینه فرستاد تا برای خلیفه خود بیعت بگیرد به او گفت چون وارد مدینه شدی هر یک از شیعیان علی را دیدی سرش را ببر و اموالش را به غنیمت بردار و چنان اهل مدینه را بترسان که گمان کنند یکنفر از آنها باقی نخواهد ماند سپس هر که در طاعت ما وارد شد دست ازو بردار ولی به شیعیان علی سخنان درشت بگو و کار را بر ایشان سخت بگیر و در قتل و غارت آنها کوتاهی مکن . آنقدر از آنها بکش تا از طاعت علی بیرون رفته و به طاعت ما درآیند .
پس با چهار هزار سوی مدینه شتافت چون نزدیک مدینه رسید مردم از ترس به استقبال او شتافتند ولی جز دشنام و سب چیز دیگری از او استماع نکردند .
چون وارد مدینه شد در مسجد پیغمبر بالای منبر رفت و آنقدر بمردم بد گفت که اهل مدینه گمان کردند همه را خواهند کشت و لذا عده زیادی از مدینه فرار کردند .
چون از منبر به زیر آمد اول خانه ای که آتش زد خانه ابو ایوب انصاری از اصحاب برجسته رسول خدا (ص) بود . آنگاه شروع به خراب کردن خانه های دیگر کرد و اموال آنها را غارت نمود و جماعت کثیری از آنها را کشت

.
بعد از آن به مکه آمد و چنان زیاد قتل و غارت کرد که مورخین به حساب در نیاورده اند ، با آنکه آنجا خانه امن خداست و حتی حیوانات ، پرنده و چرنده نیز در امان میباشند .
و چون برای نجران حرکت کرد در راه خود و در آنجا یکنفر از شیعیان علی را باقی نگذاشت و همه را گردن زد .
بعدا از جانب صنعا و یمن حرکت کرد ، عبدالله بن عباس که از جانب امیرالمؤ منین علیه السلام والی آنجا بود دید تاب مقاومت در برابر بسر را ندارد ناچار به جانب کوفه حرکت کرد و دو پسر خود را به مردی از قبیله بنی کنانه سپرد . چون بسر ملعون وارد شد و کودک ابن عباس را گرفت مرد کنانی پیش دویده گفت این دو طفل گناهی ندارند برای چه میخواهی آنها را بکشی اگر میخواهی آنها را بکشی اول مرا به قتل برسان ، آن ملعون ازل و ابد گفت : چنین خواهم کرد و اول آن مرد کنانی را کشته و سپس آن دو کودک را چون گوسفندی سر بریدند .
زنان بنی کنانه ناله کنان و فریادزنان بیرون دویدند ، زنی در میان آنان گفت بخدا قسم در زمان جاهلیت قتل اینگونه اطفال بیگناه را جایز نمیدانستند ، زوجه عبدالله بن عباس دیوانه وار و فغان کنان از خانه بیرون دوید و گفت ای ظالم بیرحم ، گناه این دو طفل صغیر من چه بود که آنها را سر بریدی ؟
گفت : به خدا قسم قصد کرده ام که شمشیر خود را از خون شما خضاب کنم ، پس یکی از زنها به زنهای دیگر گفت متفرق شوید که این ظالم شما را خواهد کشت .
بالجمله بسر صد نفر از بزرگان و مشایخ شیعه را به قتل رسانید و خلقی کثیر از طبقات دیگر مردم را به انواع عذاب معذب گردانید و آنها را کشت .
بعد به قبیله همدان تاخت و زنهای آنها را اسیر کرده در بازار بمعرض فروش گذارد این اولین قبیله ای بود در اسلام که اسیر داد ، چه سابقه نداشت که کسی زن مسلمان را اسیر کرده و در بازار بفروشد .
خداوند عذاب این بسر را زیاد کند که اسیری زن مسلمان را به بنی امیه یاد دارد و لذا آنها هم آل محمد را اسیر کرده شهر به شهر گرداندند و کار به جایی رسید که در مجلس یزید خواستند دختر حسین بن علی علیهماالسلام را به کنیزی ببرند .
سب علی علیه السلام توسط معاویه : اول کسی که سب امیرالمؤ منین علی بن ابیطالب علیه السلام را نمود ، معاویة بن ابی سفیان لعنة الله علیه بود که هم خودش آنحضرت را سب میکرد هم به مردم پولهای کزافی میداد تا آنحضرت را سب کنند .

ابن ماجه در سنن خود نقل میکند که چون معاویه به حجاز آمد . سعد بن ابی وقاص نزد او رفت در مجلس اسمی از علی امیرالمؤ منین برده شد ، معاویه علی را سب کرد ، سعد بن ابی وقاص در غضب شده گفت : مردی را سب میکنی که من خود از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود : من کنت مولاه فعلی مولاه . و شنیدم که فرمود : یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا بنی بعدی . و نیز شنیدم در روز خیبر فرمود : لا عطین الرایة الیوم رجلا یحب الله و رسوله .
مسعودی در مروج الذهب نقل میکند که معاویه وارد خانه کعبه شد و مشغول طواف گردید ، سعد بن وقاص با او بود چون از طواف فارغ شد به سوی دارالندوه روان گردیده بر سریر خود قرار گرفت و سعد را پهلوی خود نشاند و بعد علی را سب کرد . سعد بر خود لرزید و گفت : ای معاویه مرا پهلوی خود نشاندی که علی را سب کنی ؟ به خدا قسم خصالی در علی بن ابیطالب هست که اگر یکی از آنها برای من بود برایم محبوبتر بود از آنچه که آفتاب بر آن میتابید .
سپس گفت : بخدا قسم که بعد از این وارد خانه نشوم که تو در آن باشی پس برخاست و رفت .
در عقدالفرید مینویسد که معاویه به عمال خود نوشت که علی را در منابر لعن کنند ، عمال او به گفته اش عمل کردند . ام سلمه برای معاویه نوشت که شما خدا و رسول را در منابر لعن میکنید مگر نمیدانید که لعن علی بن ابیطالب لعن خدا و رسول است ؟ شما علی و دوستانش را لعن میکنید و من گواهی میدهم که خدا و رسول ، علی را دوست میدارند ولی معاویه ابدا به این نامه اعتنا نکرد .
در جلد دوم الغدیر از معجم البلدان یاقوت حموی جلد 5 صفحه 38 نقل میکند که علی بن ابیطالب رضی الله عنه را در منبرهای شرق و غرب لعن میکردند مگر در منابر سجستان که با بنی امیه عهد کردند که نباید کسی را بر منا سجستان لعن کرد و کدام شرف بالاتر و بزرگتر از این کدام است که از لعن برادر رسول خدا (ص) بر منابر شهر خود منع کنند در صورتیکه در مکه و مدینه آنحضرت را لعن میکردند .
کار سب علی علیه السلام را بجایی رساندند که یکی از تعقیبات نماز خود را سب آن حضرت قرار دارند .
در تاریخ ابن عساکر و خطیب بغدادی مینویسد که حریر بن عثمان از مسجدی که نماز میخواند خارج نمی شد تا علی را هفتاد مرتبه لعن کند و همه روزه کارش این بود .
اسماعیل بن عیاش میگوید : من از مصر تا مکه با این شخص بودم و همه روزه کارش سب بود . یکبار بمن گفت این روایتی که مردم از پیغمبر نقل میکنند که فرمود : انت منی بمنزلة هارون من موسی .

حق است لکن شنونده غلط از پیغمبر شنیده و خطا در گفته خود نموده است ، گفتم مگر پیغمبر چه فرموده است ؟ گفت : انما انت بمکان قارون من موسی . پرسیدم این را از کجا روایت میکنی ؟ گفت از ولید بن عبدالملک شنیدم که در منبر میگفت :
خواننده عزیز آیا این عمل معاویه و بنی امیه موجب هتک حرمت خدا و رسول و اذیت آنان نبود ؟ خدا میفرماید : ان الذین یؤ ذن الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعدلهم عذابا مهینا .
آیا این معاویه نبود که بندگان صالح خدا را بدون جرم و گناه به قتل میرسانید در صورتیکه خدا میفرماید : و من یقتل مؤ منا متعمدا فجزائه جهنم خالد فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعدله عذابا عظیما . نساء - 93
معاویه اولین خلیفه ای بود که شراب خرید و آشامید و پسرش یزید این شرابخوارگی را بحد اعلا رساند و دائم الخمر بود .
پیغمبر (ص) فرمود : خورنده ، فروشنده و خریدار شراب ملعون میباشد .
اگر بخواهیم فجایع معاویه را شرح دهیم مثنوی هفتاد من کاغذ میشود ، ما بعضی از آنها را مقدمه جلد اول شرح کافی ذکر کرده ایم به آنجا مراجعه شود .
بالاترین بدی از بدیهای معاویه ولیعهد کردن یزید که از مردم برای او بیعت گرفت . او هنگام فوتش به یکی از خواص خود گفت من سه گناه بسیار بزرگ مرتکب شده ام حق علی را گرفتم .
زن امام حسن علیه السلام را فریب دادم تا شوهر خود را مسموم نمود .
یزید را ولیعهد خود کردم .
یزید از آن فرزندان جانی خائن مست و دیوانه بیباکی بود که چشم روزگار نظیرش را ندیده است .
معاویه در وصیتش برای یزید نوشت که حسین بن علی مرد بزرگوار و محترم و مورد توجه تمام مسلمین خاصه نیزد اهل حجاز است ، اگر اهل عراق با او بیعت کردند و او بر تو خروج کرد ظفر مییابد ، مبادا با او جنگ کنی که حق بزرگی از خلافت دارد و مورد توجه مسلمانان است تا میتوانی با او مسالمت کن .
یزید در ایام خود دائم الخمر بود ، در اوایل خلافتش جماعتی از مدینه نزد او آمدند ، در بازگشت به او فحاشی کردند و میگفتند نزد کسی رفتیم که اصلا دینی ندارد ، شارب الخمر است ، در مجلس او زنهای رقاصه با دف و طنبور مینوازند و با سگان بازی می کند .
عبدالله حنظله گفت که یزید با مادر ، خواهر و دختران خود وطی مینمود و نماز میخواند .
در مروج الذهب میگوید : یزید بوزینه خبیثی داشت که او را ابوقیس مینامید ، در مجلس منادمه خود او را حاضر میکرد و در محفل خود متکایی

برای او طرح مینمود .
گاهگاهی او را بر گورخری رام و تربیت شده بود و بر او زین و لگام بسته بودند سوار مینمود و در جلسه سبق مسابقت خیول مینمود ، یکروز گورخر سبقت گرفت داود در حالیکه نیزه بدست داشت به حجره یزید داخل شد ، قبایی از دیبای سرخ و زرد در بر کرده بود دقلنسوه ای از حریر ملعون بر سر داشت و گورخر را زینی از حریر احمر منقوش و ملمع به الوان کرده بودند .
یکی از شعرای شام در آنجا بود و این دو بیت را گفت :
تمسک اباقیس بفضل عنانها
فلیس علیها ان سقطت ضمان
الا من راءی القرد الذی سیقت به
جیاد امیرالمؤ منین اتان .
اخبار و تاریخ در مذمت یزید زیاد است ، انشاء الęĀدر جای خودش ذکر خواهیم کرد .

علت جاذبه عمومی نسبت به ابا عبدالله علیه السلام

و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون (ابراهیم 42)
هرگز مپندار که خدا از کردار ستمکاران غافل است .
در چنین دوران و روزگار تاریکی که ابرهای تیره و تار ظلمهای معاویه و یزید سرتاسر بلاد اسلامی را فرا گرفته و مردم مسلمان بدبخت را در فشار بیدادگریهای خود گذاشته بود و هر روز ظلم تازه ای بر مردم تحمیل میشد ، شاخص ترین مردم روزگار در صحنه آفرینش بشریت حضرت ابا عبدالله الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام مانند کوه بلندی که در دلش انواع معادن قیمتی باشد قد بیاراست و جان خود و اهل بیتش را در راه خدا و با خون خود و جوانان اصحابش شجره طیبه اسلام را که بنی امیه قصد خشکاندن آنرا داشتند چنان سیراب کرد که تا دامنه قیامت خشک نخواهد شد اینست که حضرتش را ابا عبدالله نام نهادند چه بر گردن همه عالم حق دارد .
اشهد انک قد اقمت الصلوة و اتیت الزکوة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و اطعت الله و رسوله حتی اتیک الیقین .
گر چه تمام احکام را از نماز و زکات و غیره پیغمبر (ص) در میان امت انتشار دارد ولی علت مبقیه آن تا انقراض عالم حسین علیه السلام بود .
الا للحسین حرارة فی القلوب المسلمین لایبرد ابدا .
بدانید که از ذات مقدس حسینی در اثر فداکاری آنحضرت آتش عشق و مجتبی دل مردم مسلمان را فرا گرفته که هرگز تا انقراض عالم سرد نمیشود و هیچگاه الهیش فرو نمی نشیند .
این جاذبه عمومی بپاس فداکاری امام حسین علیه السلام در راه بقای دین و برنامه و آدمیت است که این شخصیت بزرگ در راه آن جانبازی حیرت انگیزی فرمود .
آیا مکتبی دامنه دارتر و عمیقتر از مکتب ابا عبدالله الحسین در روی کره زمین وجود دارد ؟ آیا دانشگاهی را سراغ دارید که سیزده قرن بر آن بگذرد و هنوز زنده و شاداب ، مورد قبول خردمندان دنیا قرار گیرد ؟
رابطه حسین علیه السلام با مردم عالم مانند رابطه مغز با قلب است ، یعنی خلجان مغزی امام حسین علیه السلام موجب هیجان قلبی مردم مسلمانست ، که هر کس حسین را شناخت و فهمید که این مردم شجاع یگانه چه خدمتی به عالم بشریت نموده از جان و دل تسلیم او میگردد و آتش عشق او در کانون قلبش افروخته میگردد .
اگر چه بنی امیه حسین بن علی علیه السلام را در کربلا شهید کردند ولی اسم حسین از صفحه روزگار محوشدنی نیست ، بلکه در زوایای قلوب

بشریت جای دارد . قریب چهارده قرن از شهادت او میگذرد اما هر سال ارادت مردم به آنحضرت بیشتر میشود و در شهادت او بلکه در تمام سال مبالغ بسیاری برای اقامه عزای او خرج میکنند .

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما

یکی از مستشرقین ، حساب کرده میگوید هر سال بالغ بر دویست و پنجاه میلیون لیره انگلیسی خرج عزاداری حسین است غیر از درآمد موقوفات آنحضرت .

باید توجه داشت که اطلاعات این شخص منحصر به آفریقا و هند بوده و کشورهای ایران و ترکیه و افغان و عراق و سایر ممالک آسیا را در نظر نگرفته است .

در خود ایران رسم است که روز عاشورا در تمام آبادیها و روستاهای کوچک و بزرگ برنجی طبخ کرده و مردم را اطعام میکنند ، این رسم در تمام شهرستانهای بزرگ و کوچک ایران برقرار است و حتی اگر نفری یک تومان هم حساب کنیم مسلما بیش از اینهاست سی میلیون تومان مخارج روز عاشورای حسینی است .

ثروت اباعبدالله علیه السلام

در میان ائمه هدی و رهبران طریقه نبوت و ولایت هیچکس به اندازه حضرت اباعبدالله الحسین روحی فداه و پس از آن حضرت ابالفضل العباس در دنیا ثروت ندارد معروفست که حضرت علی بن موسی الرضا دارای ثروت بسیاری است ولی این عقیده افراد بی اطلاع در مورد دستگاه با عظمت حسینی است باید حضرت رضا علیه السلام را در درجه سوم محسوب داشت .
در تمام کره زمین هر جا خشکی است و بشر در آنجا مسکن دارد و در میان آنها شیعه یا مسلمان هست یک قطعه زمین به حضرت حسین اختصاص یافته و وقف آن حضرت و برادرش قمر بنی هاشم می باشد .
جای بسی تعجب است که در تمام دهات ایران اگر مسجدی می سازند ، در واقع به نام امام حسین است چون در موقع عزاداری که جا ندارد در مسجد عزاداری می کنند و در تمام سال مانند ایام عزاداری ماءمور نیست . پس واقعا اقامه نماز و باقی ماندن اسم خدا و پیغمبر و دین به واسطه شهادت آنحضرت است اگر بخواهیم نذوراتی را که در ایام سال شیعه و سنی و یهودی و نصرانی برای دستگاه حسینی می کنند به حساب آوریم خارج از شماره است .
اکثر جمعیت شام و مصر سنی هستند و اگر شیعه داشته باشند بسیار قلیل است معذلک هر سال مبلغ زیادی نذر حضرت زینب خواهر امام حسین علیه السلام می نمایند مخصوصا در مصر که قرآن مخدره محل زیارت و مورد احترام عموم و مصریهاست زیرا بعضی ها نقل کرده اند که قبر آن مخدره در مصر است .
مرحوم در بندی در کتاب اسرار الشهاده خود نقل می کند که یکی از متمولین هند که از محبین اهل بیت بود هر سال روز عاشورا مجلس عزاداری برپا می کرد و مبلغ کثیری برای آن حضرت خرج کرده و اطعام فقرا می نمود چه شبها و چه روزها و چون روز آخر روضه می شد تمام آن فرشهایی که در مجلس عزاداری انداخته بود بین فقرا تقسیم می کرد تا اینکه بعضی از معاندین نزد حاکم رفته و از این مرد بدگویی نمودند که این مرد رافضی هر سال مبلغ هنگفتی خرج عزاداری می کند .
چون آن حاکم ، معاند اهل بیت بود آن مرد شیعه را احضار کرده به او بدگویی نمود و دستور دارد او را بزنند و اموالش را بگیرند تا از آن پس عزاداری نکند .
تمام اموال او را گرفتند و در نتیجه آن مرد ثروتمند با آبرو ، مردی فقیر و مسکین شد ، چون محرم رسید خیلی ناراحت و مغموم بود که چرا امسال

مالی در دست من نیست که صرف عزاداری کنم زن صالحه ای داشت از علت ناراحتی او سؤ ال کرد و چون آن را دانست گفت : ناراحت مباش ما از دنیا فقط پسر جوانی داریم او را ببر و در یکی از شهرهای دور به عنوان غلام بفروش پولش را بیاور تا صرف عزای حضرت سیدالشهداء کنیم مرد خوشحال شد و خود جوان نیز از صمیم قلب پذیرفت .
فردای آنروز هردو براه افتادند و در یکی از شهرهای دور پدر ، پسر خود را فروخت و با خوشحالی به شهر خود بازگشت و جریان را به زوجه خود گفت در حالیکه از این ماجرا خوشحال بود و می خواستند مقدمات عزاداری را فراهم کنند ناگاه پسر وارد منزل شد پدر گفت آیا از مشتری خود فرار کردی گفت : نه پدرجان ولی چون تو مرا فروختی و بازگشتی من در فراق تو گریان شدم آن مرد گفت : چرا گریه می کنی ، گفتم برای فراق صاحبم چون آقای مهربانی بود و با من خوبی می کرد گفت : او صاحب تو نبود بلکه او پدر و تو فرزند او هستی گفتم : شما خودت را معرفی فرمود : من همان کس هستم که هر سال پدرت مبالغی در عزای من خرج می کند من همان کسی هستم که با لب خشکیده مرا شهید کردند ناراحت مباش من تو را به پدر و مادرت خواهم رساند .
به آنها بگو که به همین زودی حاکم اموال شما را خواهد داد بلکه اضافه تر از آن چه گرفته می پردازد و احسان و احترام زیادی نسبت به شما خواهد نمود در حالیکه این این جملات را می فرمود ناگاه دیدم که درب منزل هستم .
در همین هنگام در خانه را زدند که حاکم شما را احضار کرده فورا بیائید .
چون وارد محضر امیر شدند احترام زیادی به آنها کرده و معذرت خواهی نمود و اموال آنها را به اضافه هدایایی از سوی خود به آنها داد و گفت : خواهش میکنم که هر سال اقامه عزاداری بکنید ، من نیز هر سال ده هزار درهم بشما میدهم تا در عزاداری شما شرکت کرده باشم ، من و اهل خانه ام همگی شیعه و حسینی شدیم زیرا خود آن امام مظلوم نزد من آمده فرمود :
چرا کسی را که برای من عزاداری میکند اذیت میکنی ؟ تمام اموالی که از او گرفته ای باید باورد کنی و از او بخواهی که از تقصیرات تو در گذرد و اگر چنین نکنی به زمین امر میکنم که تو و اموالت را فرو برد .
اکنون ای مرد ، از تقصیرات من در گذر و مرا عفو کن که من توبه کردم بواسطه این امام هدایت شدم و حمد الهی را میکنم که به صراط مستقیم رسیدم . این مسلم است که پیغمبر خدا فرمود : انا علی ابواه مده الامة . من و علی پدران این امت هستیم .
در این روایت قید امت شده است ، پس شامل سایر امم نمی شود ولی ابا عبدالله پدر همه بندگان خداست چه همانطور که گفتیم شهادت

آنحضرت برای عالم بشریت سودمند بود نه فقط اسلام بلکه تمام موجودات علاقه و محبت خاصی به آنحضرت دارند که بر آنحضرت میگریند و انشاء الله در مباحث بعدی موضوع گریه موجودات عالم بر آنحضرت را کاملا شرح خواهیم داد .
3 - معرب سیستان

مجلس پنجم : السلام علیک یابن رسول الله

ترجمه

سلام بر تو ای پیغمبر خدا

نزد شیعه اثنی عشری که امام حسن و امام حسین علیهماالسلام دو فرزند بزرگوار پیغمبرند ولی چون بعضی از اهل سنت و جماعت مخالف اینموضوع میباشند لذا باید اینمطلب را با ادله ای که نزد آنها معتبر است ثابت کنیم ، دلیل از قرآن و نیز اخباریست که شیعه و سنی در کتب معتبر خود نقل کرده اند .
آیه اول : در اثبات اینکه حسنین اولاد پیغمبرند
حقتعالی میفرماید : فمن حاجک فیه من ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین . آل عمران - 61
در آیات قبل از این آیه شرح حال حضرت عیسی آمد . نصارای نجران اعتراض کردند که ای محمد چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی بر او می نهی ، زا تو پسندیده نیست . حضرت رسول فرمودند : پناه میبرم از اینکه نام عبدالله بر عیسی دشنام باشد او بنده ای است که از طرف خدا بسوی خلق فرستاده شده و اینکه شما نصاری او را پسر خدا میدانید اشتباه است . بزرگ رؤ سای نجران غضبناک شده گفت : هرگز دیده ای که فرزندی بی پدر خلق شود ؟ حقتعالی این آیه را فرستاد که :
ان مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون . (آل عمران - 59)
شما خلقت حضرت آدم را از خاک قبول دارید و به نظر شما بعید نمیآید ، پس چرا استعباد میکنید که عیسی بدون پدر از خون خلق شود ، حضرت آدم که نه پدر داشت ، نه مادر ، ولی عیسی که مادر داشت پس قصه خلقت آدم عجیب تر از خلقت عیسی میباشد .
بعد از این بیان حقتعالی میفرماید : فمن حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم .
پس هر که از نصاری در باب عیسی با تو خصومت و مجادله نماید ، و از ضلالت و جهالت بر نگردد و بر اعتقاد خود مصر باشد بعد ما جائک من العلم . پس از آنکه آیات و بیناتی بر تو آمد که موجب علم و یقین توست بر اینکه عیسی برگزیده خدا بر خلق است . فقل تعالوا ابنائنا و ابنائکم پس به آنان بگو که برای مباهله پسران خود را بیاورید ، ما هم پسران خود را میآوریم و نسائنا و نسائکم ما زنان خود و شما زنان خود را بیاورید و انفسنا و انفسکم ما کسانی را که از غایت نزدیکی بما مثل خود ما میباشند میآوریم و شما هم نزدیکان خود را که به همین قسم باشند بیاورید ثم

نبتهل پس لعنت کنیم بر آنکه دروغ میگوید فنجعل لعنة الله على الكاذبين لعنت خدا را برای دروغگو قرار دهیم .

صلح نصارای نجران با پیغمبر

در کتب تفسیر شیعه و سنی نقل شده که چون این آیه نازل شد ، حضرت رسالت نصارای نجران را طلبید و فرمود هر چند من بر حجت و دلیل میافزایم شما بر عناد و منازعه میافزائید اکنون بیائید بمباهله مشغول شویم تا حقتعالی محق را از مبطل و صادق را از کاذب ممتاز گرداند ، ایشان گفتند امروز ما را مهلت بده تا بمنزل رویم و با یکدیگر در این امر مشورت کنیم بعد هر چه مصلحت باشد به آن عمل نمائیم .
چون بمنزل رفتند عاقبت که صاحب رای و عالم ایشان بود آنها را نصیحت کرد که با یکدیگر کمابره مکنید و اشخاص منصفی باشید زیرا بر شما ظاهر شد که محمد پیغمبر خداست .
اسقف از جمله ایشان بود گفت : ای قوم اگر محمد فردا با عامه اصحاب خود بیرون آمد هیچ اندیشه نکنید و با او مباهله نمائید که او بر حق نیست و اگر با خواص اقرباء خود بیرون آید از مباهله او حذر کنید و بدانید که او پیغمبر بر حق است .
روز دیگر صحابه در مسجد جمع شدند و هر کدام توقع داشتند که رسول خدا او را حاضر کند . آنحضرت فرمود : حقتعالی بمن فرموده که ار خواص اقارب و زنان و مردان و کودکان خود را ببرم که بدعای ایشان عذاب نازل سازد پس دست امیرالمؤ منین را گرفت و حسن و حسین از پیش روی او میرفتند و فاطمه در عقب ایشان و حضرت به آنها فرمود من دعا میکنم شما آئین بگوئید .
اسقف گفت اینها کیستند که با محمد آمده اند ، گفتند : آن جوان پسرعم و داماد و آنزمان دخترش و آن کودکان دخترزادگان اویند . اسقف با ترسایان گفت ببینید چگونه امیدوار بکار خود است که فرزندان و خواص خود را بمباهله آورده است . بخدا اگر او خونی در این باب داشت هرگز ایشانرا اختیار نمیکرد و از مباهله حذر مینمود مصلحت نیست که ما با او مباهله کنیم اگر از خوف قیصر روم نبود من باو ایمان میآوردم ، حال باید با او مصالحه کنیم بر هر چه او خواهد و بعد که بشهر خود مراجعت کردید فکر کنید تا صلاح خود را در چه می بینید .
آن جماعت گفتند رای ما رای توست ، پس اسقف خطاب به آنحضرت گفت ما با شما مباهله نمی کنیم ولی مصالحه مینمائیم .
رسول خدا (ص) بر دو هزار حله از حله های عراقی با آنها مصالحه نمود که قیمت هر حله چهل درهم و اگر زیاد و کم باشند قیمت آنرا حساب کنند که هزار حله در ماه صفر و هزار حله در ماه رجب بدهند بعلاوه سی زره آهنی و سی نیزه و سی اسب بپردازند تا بر دین خود باشند و مسلمانان با

آنها جنگ نکنند .
صلح نامه ای باین مضمون نوشتند و رفتند عاقب و عبدالمسیح در بین راه بآنها گفتند والله ما و شما میدانیم که محمد پیغمبر مرسل است و آنچه میگوید از نزد خداست بخدا هیچکس با هیچ پیغمبری ملاعنه نکرد مگر آنکه مستاصل شد و از کوچک و بزرگ آنان یکی از زنده نماند ، اگر شما مباهله میکردید هلاک میشدید و بر روی زمین هیچیک از نصاری باقی نمی ماندند بخدا قسم که من ایشان را نگاه کردم و رویهایی دیدم که اگر از خدا میخواستند که کوهها از مواضع خودش زائل شود البته میشد .
بعد از مراجعت ایشان پیغمبر خدا (ص) فرمود : قسم به آن خدایی که جان محمد در قبضه قدرت اوست اگر اینها با من مباهله میکردند حقتعالی ایشانرا بصورت بوزینه و خوک مسخ میکرد و آتش بر ایشان فرو میریخت و همگی اهل نجران حتی مرغان بر درختهای ایشان هلاک میشدند .
بنابر نقل طنطاوی و روح البیان این جماعت نصاری نحران 60 نفر سواره بودند که چهارده نفر از اشراف و سه نفر آنها از اکابر قوم بودند که یکی امیر و اشمس عبدالمسیح و دیگری مشاور صاحب راءی آنها بود که به او سید میگفتند و اسم او الایهم وسومی حبر و اسقف آنها که اشمس ابوحارثه بن علقمه بود .
سلاطین روم به ابوحارث خیلی اهمیت میدادند و بواسطه علم و اجتهادی که در دین نصاری داشت از او تجلیل میکردند و امپراطور روم برای او کنیه هایی بنا کرده بود .
چون این جماعت از نحران حرکت کردند ابوحارث برقاطری سوار بود و پهلوی او هم برادرش کزربن علقمه سوار بود ، در بین راه قاطر ابوحارث بر زمین خورد کرز ببرادرش گفت برادر صدمه ای به تو نرسد و هلاک تو بعد از هلاکت رسول خدا باشد ، ابوحارث گفت مادرت هلاک شود این چه حرفیست که میگویی بخدا قسم این پیغمبریست که ما انتظار او را داشتیم . کرز گفت پس چرا باو ایمان نمی آوری در صورتیکه میدانی او پیغمبر است .
گفت بجهت اینکه سلاطین عطایا و اموالی بما میدهند و اکرامهایی میکنند که اگر ما به محمد ایمان آوریم تمام این اشیاء و اموال را از ما میگیرند .
این حرف در قلب کرز خیلی اثر کرد و پنهان میداشت تا مسلمان شد .
باری این جماعت وقتی بمدینه رسیدند بعد از نماز عصر در مسجد پیغمبر خدمت آنحضرت آمدند با صورتهای خوب و لباسهای فاخر .
اصحاب پیغمبر قصد داشتند که نگذارند آنها داخل شوند ، لکن پیغمبر آنها را از این عمل منع فرمود و آن جماعت را بطرف خود خواند آن سه نفر که امیر و سید اسقف باشند با رسول خدا صحبت کردند گاهی میگفتند عیسی خداست و گاهی می گفتند پسر خداست و گاهی می گفتند ثالث ثلثه است

و دلیل آنها بر خدا بودن عیسی بدون پدر آمدن آنحضرت بود و دلایل دیگر اینکه :
یحیی الموتی و تبری الاکمه و الا برص و تخلق من الطین کهیه الطیر و فنتنفخ فیها و فتکون طیرا از این آیه مبارکه و بیان مفسرین چند مطلب مهم برای حقانیت شیعه اثبات میشود .

که اگر ذی حق نبود جراءت مباهله نمی نمود و علماء بزرگ مسیحی از میدان مباهله فرار نمیکردند لذا در آیه فرمود : فمن حاجک فیه من ما جائک من العلم ، یعنی بعد از آنکه شما علم به حقانیت و پیغمبری خود داری مباهله را با نصاری شروع کن .

دوم - اثبات اینکه حسنین فرزندان رسول خدا (ص) هستند .

اجماع مفسرین بلکه جمیع امت بر اینست که مراد از ابنائنا حسین و حسن علیهماالسلام میباشند ابوبکر رازی گفته این آیه دلیلست که حسن و حسین پسران رسول خدا (ص) هستند و پسر دختر شخص حقیقتا پسر اوست و اخبار عامه و خاصه هم بر این مدعا گواه است .
حافظ ابونعیم و ابن حجر در صواعق و طبرانی در ترجمه حالات حضرت امام حسن (ع) و جمعی دیگر از علما عامه از خلیفه عمر بن خطاب نقل میکنند که گفت :
انی سمعت رسول الله یقول کل حسب و نسب فمنقطع یوم القیامة ما خلاجسبی و نسبی و کل بنی انثی عصبتهم لابیهم ماخلا بنی فاطمة انا ابوهم و انا عصبتهم .
یعنی شنیدم از رسول خدا (ص) که فرمود هر حسب و نسبی روز قیامت قطع میشود مگر حسب و نسب من و عصبته هر اولاد دختری از جانب پدر است مگر اولاد فاطمه من پدر و عصبته آنها می باشم .
خطیب خوارزمی و احمد بن حنبل و سلیمان بلخی حنفی در - ینابیع المودة - با مختصرکم و زیادی در الفاظ نقل میکنند که رسول اکرم (ص) فرمودند :
ابنای هذان ریحانتای من الدنیا ابنای هذان امامان قاما او قعدا .
یعنی دو فرزند من حسن و حسین ریحانه دنیای منند و هر دو فرزندان من امامانند خواه قائم به امر امامت و خواه ساکن و قاعد باشند .
در خبر است که محمد بن حنیفه روزی در صفین جنگ نمایانی کرد ، امیرالمؤ منین (ع) فرمود :
اشهد انک ابنی حقا . گواهی میدهم که به حقیقت پسر منی گفتند یا امیرالمؤ منین حسن و حسین نیز فرزندان تواند فرمود : هما ابنا رسول الله .
اشکال : بعضی از علماء اشکال نموده اند که مقصود از مباهله همراه بردن منسوبین بوده است از اینجهت حسنین را همراه خود برد و این حسنین فضیلتی نمی شود چه آنها طفل بودند و اطفال موصوف به فضیلت نباشند .
جواب - اولا اگر از مقصود مباهله فقط همراه بردن منسوبین باشد و مراد فضیلت باشد و مراد فضیلت نباشد بایستی که حضرت رسول (ص) عباس و عقیل را با خود ببرد زیر آنها مسن تر از امیرالمؤ منین و حسنین علیهم السلام بودند پس نبردن آنها و بردن علی و حسنین علیهم السلام کاشف از اینست که در مباهله مقصود همراه بودن افضل منسوبین بوده نه کسی که

با آنحضرت نسبت داشته باشد .
ثانیا : قضیه مباهله رسول با نصاری نحران در سال دهم هجرت بوده و حضرت حسنین در آن تاریخ ممیز و در حد رشد و عرفان بودند هر چند که بالغ شرعی باشند و در اول اسلام احکام دائر مدار بلوغ نبوده بلکه دائر مدار تمیز بوده است چنانچه خود علماء عامه اینرا نقل کرده اند .
ثالثا : اینکه گفته اند اطفال دارای فضیلت نیستند بر خلاف قرآن و اخبار است چه در قرآن در باره عیسی بن مریم چند ساعته میفرماید : انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا . پس وقتی طفل ساعته ممکنست دارای مقام نبوت و فضیلت باشد چگونه طفل ممیز دارای مقام و فضیلت نیست .
و یا در خبر است که حضرت یحیی در کودکی به بیت المقدس آمد و عباد و رهبانان را دید که پیراهنهایی از مو پوشیده و کلاههایی از پشم بر سر گذاشته و زنجیرهایی در گردن کرده و خود را به ستونهای مسجد بسته اند چون این جماعت را مشاهده نمود نزد مادرش رفته گفت : ای مادر برای من پیراهنی از مو و کلاهی از پشم بباف تا به بیت المقدس بروم و عبادت خدا را بکنم و با عباد و رهبانان باشم ، مادر گفت : صبر کن تا پدرت پیغمبر خدا بیاید و با او مصلحت کنیم چون حضرت زکریا آمد سخن یحیی را نقل کرد زکریا گفت : ای فرزند چه چیز باعث شد که چنین اراده ای کنی ، تو هنوز طفل و خردسالی . حضرت یحیی گفت : ای پدر مگر ندیده ای که از من خردسالتر شربت ناگوار مرگ را چشیده اند ؟
آنگاه زکریا بمادر یحیی گفت آنچه میگوید برایش انجام ده پس مادر کلاه و پشم و پیراهن مویین برای او بافت و یحیی پوشیده به بیت المقدس رفت و با عباد مشغول عبادت شد تا اینکه پیراهن مو بدن شریفش را خورد روزی به بدن خود نظر کرد و گریست ، خطاب الهی باو رسید که ای یحیی آیا گریه میکنی از اینکه بدنت کاهیده شده و بعزت و جلال خودم سوگند اگر یک نظر به جهنم کنی پیراهن آهنی خواهی پوشید حضرت یحیی آنقدر گریست که از بسیاری گریه رویش مجروح شد که دندانهایش پیدا شد چون اینخبر بمادرش رسید با زکریا نزد او آمدند و عباد بنی اسرائیل اطراف او جمع شده به او گفتند از بسیاری گریه روی تو چنین مجروح و کاهیده گشته است . گفت تا حال باخبر نشده بودم .
مادر نمدی تهیه کرد بصورت او نهاد که دندانهای او را پوشانیده و اشک چشم را هم جذب مینمود تا آخر روایت که مفصل است .
مقصود از نقل این روایت این بود که طفل و بچه خردسال هم ممکنست دارای فضیلتی باشد ، یحیی پدرش زکریا بود ، اما حسنین پدرشان امیرالمؤ منین و جدشان پیغمبر و مادرشان فاطمه زهرا بود پس حسنین گذشته از فضیلت شخصی فضیلت خانوادگی هم داشته اند .

وحی کودک : از جمله اطفالی که در دنیا دارای فضیلت شایانی بودند داستان وحی کودک است که بین ملت یهود شهرت دارد .
مرحوم ملا محمدرضای جدیدالاسلام که از مراجع بزرگ روحانیت یهود بود ، پس از تاءمل به آئین مبین اسلام مشرف گشت . او در کتاب ردالیهود که موسوم به منقول رضایی و بزبان عربیست چنین مینویسد :
بر حسب آنچه علمای یهود در مقدمه کتاب وحی کودک نگاشته اند یکی از علما بنی اسرائیل بنام ربی پنجاس که به زهد و پاکی معروف خاص و عام بود با زنش راهیل که وی نیز از زنان پاک سیرت دوران خود بود زمانی چند در آرزوی فرزندی صالح و برومند دست نیاز بسوی پروردگار دراز داشتند تا اینکه حقتعالی دعای آنان را به هدف اجابت رسانیده کودکی بنام لحمان حطوفاه به آنان مرحمت فرمود .
این کودک هفتاد سال قبل از بعثت پیغمبر ما چون چشم به اینجهان گشود سخنانی گفت که پدرش برآشفت و گفت خاموش باش از آن هنگام مدت دوازده سال کودک دیگر سخنی نگفت ، مادر از این خاموشی ناگهانی طفل بسی آزرده خاطر شد تا جایی که به مردن وی راضی شد گاه و بیگاه با شوهر میگفت ایکاش این طفل بدنیا نیامده بود ، شوهرش باو میگفت اگر این کودک زبان گشاید سخنانی خواهد گفت که موجب بیم و هراس مردم شود . از زن اصرار و تکرار و از شوهر انکار تا بالاخره مرد پذیرفت و پیش از آنکه زبان بدعا گشاید بگوش طفل گفت فرزند عزیز آنچه خواهی بگوی ولی مجمل و مرموز تا کسی بمقاصد تو آگاه نگردد .
مرد دعا کرد و دعایش به هدف اجابت رسید و طفل پس از دوازده سال خاموشی زبان گشود و جملاتی که بنام کتاب وحی کودک است بیان نمود .
آیات این کتاب به اندازه ای سربسته و نامفهومست که حتی علما و مفسرین و اهل لغت عبری را دچار حیرت و مشقت فراوان نموده و حتی آیات هفتگانه که بحروف ج ، ه ، ز ، ح ، ط ، ی ، ک ، آغاز شده بطور کلی در بوته اجمال مانده و معنای روشن و درستی برای آنها نیافته اند و ازینرو نه علماء یهود شرحی بر آنها نگاشته اند و نه علامات و بشارات روشنی که راجع به پیغمبر اسلام گفته قبول کرده اند بلکه مربوط بشخص نامعلومی دانسته اند و لذا این کتاب را در دسترس هر کس قرار نمیدهند .
وحی کودک بشاراتی کامل و در عین حال مرموز از طلوع بعثت پیغمبر و بعضی از علائم ولادت و برخی از معجزات و جنگها و اندکی از کردار و رفتار آنحضرت و بعضی از علائم آخرالزمان و رجعت و اشاراتی بشخصیت حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام و مختصری از واقعه جانگداز عاشورای حضرت حسین (ع) را پیشگویی کرده است .
پس اینکه عامه میگویند طفل خردسال دارای فضیلت و اهمیتی نمیباشد خلافست بلکه بسیاری از کودکان دارای مقاماتی بوده اند .

بعلاوه روایات بسیاری از شیعه و سنی رسیده که پیغمبر (ص) فضایل و مناقب این دو کودک را بیان فرموده اند و بعضی از آنها را بعدا ذکر خواهیم کرد .
نکته تقدیم ابناء و نساء در آیه مباهله
زمخشری در کشاف میگوید : خصوصیت پسران و زنان و مقدم داشتن آنها را بر انفسنا دلیل است که نزدیکترین اشخاص بانسان زنان و فرزندان میباشند و گاه میشود که انسان جان خود را فدای آنان مینماید و برای حفظ آنان خود را در مهلکه جنگ و جدال می اندازد ، باینجهت اعراب زنان و فرزندان خود را در جنگها میبردند تا از فرار کردن مصون باشند .
نکته دیگر در مقدم داشتن ابناء و نساء بر انفسنا اینست که زحمات پیغمبر و دین و قرآن او بواسطه این دختر و دو پسر باید تا قیامت باقی بماند چه اگر فاطمه و حسنین نبودند نسل امامت قطع میشد و نبوت بدون ولایت نتیجه ای برای خلق نداشت .
قبلا گفتیم که علت مبقیه دین حسین (ع) بود پس چون دین و قرآن و اسم این پیغمبر باید بواسطه این دختر و دو فرزند او در صفحه روزگار بماند ، لذا خدا آنها را مقدم براسم پیغمبرش نمود .
بنابر گفته زمخشری ، حسن و حسین برای پیغمبر خلقند و از همه کس اتصالشان بآنحضرت بیشتر است و اهتمام آنحضرت در حفظ ایشان از همه کس زیادتر بود . خیلی جای تعجب است که بگویند بردن حسنین بمباهله فضیلتی برای آنها نمیشود .
پس معلوم شد که حسن و حسین پسران پیغمبرند و بهترین دلیل لفظ ابنائناست چون شیعه و سنی معتقدند که در روز مباهله پیغمبر حسن و حسین را آورد و مراد از نسائنا دختر گرامی اش فاطمه و مراد از نفسنا ابن عم و دامادش حضرت امیرالمؤ منین علیه السلام است .

سوم ، انفسنا و اثبات خلافت علی علیه السلام

این آیه مبارکه که صریح است که در بین جمیع صحابه پیغمبر ، علی علیه السلام افضل از همه بوده که خداوند متعال او را نفس رسول الله (ص) خوانده است ، بدیهی است که مراد از انفسنا نفس شخص حضرت محمد خاتم الانبیاء (ص) نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت دارد و انسان هرگز ماءمور نمیشود که خود را بخواند ، پس باید مراد دعوت دیگری باشد که بمنزله نفس پیغمبر است و باتفاق جمیع مفسرین شیعه و سنی مراد از نفس علی (ع) است .
اینکه میگوییم علی (ع) اتحاد نفسانی با رسول خدا داشته اتحاد مجازیست نه حقیقت و مراد تساوی روح و کمالات است نه جسم و مسلما علی (ع) در جمیع فضایل و کمالات و صفات با رسول اکرم مساوی بوده است . الا ما خرج بالنص و الدلیل .
دلالت آیه بر همینمطلب بنحویست که فخر رازی با آن تعصبی که در آیه و حدیث غدیرخم اعمال داشته در اینجا اظهار حق و بیان واقع نتوانسته خودداری کند و میگوید این آیه شریفه از برای شیعه دلیل بر افضلیت امیرالمؤ منین است بر جمیع انبیاء و اولوالعزم و غیراولوالعزم زیرا خداوند علی بن ابیطالب را به نفس پیغمبر تعبیر فرموده است . واضح است که اتحاد دو شخص در ذات غیرمعقول خواهد بود پس لابد باید مراد از آن اتحاد در مماثلت و مشابهت تامه در صفات و کمالات نفسانی باشد از علم و عصمت و طهارت و رحمت و عفت و کرم و شجاعت و زهد و عبادت و جوانمردی و فتوت و غیر اینها که از صفات کمال حضرت بنویست و شبهه ای نیست که از جمله صفات آن سرور برتری بر تمام انبیاء و رسل است و حضرت امیرالمؤ منین بعد از آنکه به نص آیه شریفه بمنزله نفس حضرت رسول خدا (ص) میباشد پس باید مانند آنحضرت افضل از سایر انبیاء و رسل باشد .
نیشابوری هم در اینمقوله از فخر رازی متابعت کرده و در تفسر خود گفته : لا یزال و یمکن للفراضة ان یستد لوابا فضیلة علی (ع) علی الانبیا بل علی اولی العزم لان النبی (ص) افضل و اکمل من الانبیا و قدسماه تعالی نفس النبی و لا نعنی لهذه التسمیة الا المشابهة و المماثلة فاذا یکون افضل و اکمل من الانبیاء .
پس از لفظ معلوم میشود تمام کمالات پیغمبر در علی بوده ، مثلا پیغمبر عصمت داشته علی هم داشته ، مقام علی پیغمبر را علی هم داشته و از جمله صفات رسول خدا (ص) به نص آیه شریفه النبی اولی بالمومنین من نفسهم است که آن بزرگوار اولی به تصرف در جمیع امور دین و دنیای

کافه مردمست پس باید بمقتضای آیه شریفه مباهله که بمنزله نفس پیغمبر است بعد از پیغمبر اولی به تصرف در جمیع امور امت ، در دین و دنیا و آخرت ایشان باشد . بعضی از جهال ضلال در این تمسک و استدلال که از برای خلافت علی (ع) شده چند مناقثه کرده اند .
اول : اینکه لازمه این استدلال که مماثلت حضرت امیرالمؤ منین با حضرت سیدالمرسلین در جمیع صفات باشد اینست که آنحضرت بعد از خاتم النبیین پیغمبر باشد .
جواب : آیه شریفه : و ما کان محمد با احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و حدیث شریف نبوی که فرمود : یا علی انت بمنزلة هارون و موسی الا انه لا بنی بعدی که از روایات عامه یکصد روایت و از روایات خاصه هفتاد روایت وارد شده چنانکه سید بحرینی در غایة المرام متعرض شده است و در نزد فریقین از متواترات لفظیه میباشد این صفت را از آنحضرت استثنا مینماید .
در تفسیر عطا و کتب فردوس شیرویه دیلمی و خصایص نطنزی و دیگرانست که رسول خدا به زیدبن حارثه فرمود : علی کنفسی لافرق بینی و بینه الاالنبوة فمن شک فقد کفر . علی مانند خود منست جز نبوت فرقی بین من و او نیست پس کسی که در اینموضوع شک کند حتما کافر است .
صاحب وسیله یکی از علماء بزرگ عامه است از عایشه روایت کرده که روزی جناب رسول خدا (ص) بعضی از صحابه را یاد نمود ولی درباره علی ساکت بود و سخنی نفرمود ، فاطمه عرض کرد ای پدر تعریف بعضی را نمودی ولی درباره علی هیچ نگفتی حضرت فرمود : ای فاطمه ، علی جان منست آیا دیده ای که کسی مدح خود را بیان کند ؟
ابن جبر در کتاب نخبه گفته که : نسل رسول الله عن بعض الناس فقال فیه ما قال له فی علی فقال انما سلنی عن الناس و لم تسئلنی من نفسی و علی نفسی و در بعضی روایات فرمود : علی بمنزله روح من است .
دوم : مناقشه نموده اند که مراد از انفسنا ممکن است خود پیغمبر و ایراد صیغه به لفظ جمع برای تعظیم و تشریف باشد مثل آیه : انا نحن نزلنا الذکر .
جواب : لازمه چنین ادعایی اینست که حضرت امیرالمؤ منین (ع) داخل در اشخاصی نباشد که پیغمبر با آنها مباهله کرد چه بعد از آنکه داخل در انفسنا نشد قطعا داخل در ابنائنا و همچنین نسائنا نیست و لازمه این حرف خارج بودن آنحضرت از مباهله است و این منافی با اخبار طرفین و اجماع فریقین است .

گفتگوی ماءمون با حضرت رضا علیه السلام در آیه مباهله

در بعضی از کتب نقل نموده اند که وقتی ماءمون از حضرت رضا (ع) سئوال کرد که دلیل بر خلافت جدت علی (ع) چیست ؟ حضرت فرمود : آیه انفسنا .
ماءمون عرض کرد : لولا نسائنا ؟ حضرت در جواب فرمود : لولا ابنائنا .
چون ماءمون دلیل بر خلافت امیرالمؤ منین (ع) خواست حضرت رضا (ع) فرمود : لفظ انفسنا کفایت میکند چون خداوند علی (ع) را بمنزله نفس پیغمبر قرار داده و کسی که بمنزله نفس پیغمبر باشد از دیگران در خلافت اولی است .
ماءمون گفت : این بیان شما صحیح است . اگر در لفظ نسائنا در آیه نبود چون به قریبنه نسائنا ما می فهمیم که مراد از انفسناء رجائنا است و حاصل مفاد آیه این میشود : قل تعالوا رجالنا و انسائنا در اینصورت علی داخل در مردان صحابه است و دیگر فضیلتی برای علی باقی نمی ماند چه خدا میفرماید : یکی از مردان صحابه را بیاور ، پیغمبر هم علی را با خود بمباهله برد پس خلافت علی (ع) ثابت نشد .
حضرت فرمودند : این اشکال زمانی صحیح است که لفظ ابنائنا در آیه شریفه نباشد چه با بودن این لفظ اشکال تو بیمورد است زیرا بنابر قول تو که مفاد آیه میشود : قل تعالوا رجالنا و نسائنا لفظ ابناء در رجال موجود است و احتیاجی بگفتن ابناء نیست ، پس این لفظ را خدا بی جهت گفته است ، پس ما به قرینه ابنائنا می فهمیم که مراد از انفسنا رجالنا نیست و همان انفسنا میباشد که علی (ع) باشد .

ص 136 کتاب
1 - در معجم البلدان گوید :
نجران فی مخالیف الیمن من ناحیة مکة الی ان جابر قال ، قال رسول الله (ص) لاخرجن الیهود و النصاری عن جزیرة العرب حتی لا ادع فیها الا مسلما قال فاخرجهم عمر و انما اجاز عمر اخراج اهل نجران و هم اهل صلح و عن سالم بن ابی الجعد قال جاء اهل نجران الی علی رضی الله عنه فقالوا شفاعتک بلسانک و کتابک بیدک اخرجنا من ارضنا فردها الیناضیعة فقال یاویلکم ان کان عمر رشید لامر فلا اغیر شئیاصغه . و نجران موضع علی یومین من الکوفة فیما بینها و بین قاسط علی الطریق یقال ان نصاری نجران لما اخرجوا اسکنوا هذا الموضع و سمی باسم بلدهم .
2 - رجال بزرگ از اعیان علماء و مفسران عامه و فخر رازی و ثعلبی در تفسیرشان و قاضی بیضاوی در انوارالتنزیل و زمخشری در کشاف و ابن المغازلی در کتاب مناقب خود و ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء و نورالدین مالکی در فصول المهمه و خوارزمی در مناقب و شیخ سلمان بلخی حنفی در ینابیع الموده و سبط الخوارزمی در تذکرة و ابن حجر مکی در صواعق محرقه و جمعی از علما ، دیگرعامه با مختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نزول آیه مباهله را به همان کیفیت که ذکر شد نوشته اند
3 - موضوع اتحاد بین دو نفر بمعنای حقیقت محال و ممتنع است ، پس دعوی اتحاد نیست مگر از جهت مجاز و مبالغه در کلام زیرا دو نفر که با هم شدت محبت را دارند یا در جهاتی از جهات مشابهت دارند غالبا دعوی اتحاد مینمایند در کلمات ادبا و شعراء عرب و عجم از این نوع مبالغه بسیار است از جمله در دیوان منسوب به مولانا امیرالمؤ منین علیه السلام که میفرماید :
هموم رجال فی امور کثیرة
وهمی فی الدنیا صدیق مساعد
یکون کروح بین جسمین قسمت
فجسمهما جسمان و الروح واحد
یعنی همت عالی مردان در امور مختلف بسیاری است و تنها هم من دوست مساعدی است که آن دوست مانند روحی باشد در دو بدن که در آینه حقیقت از ما دو جسم و یک روح منعکس گردد .
در حالات مجنون عامری معروف است زمانی که خواستند فصدش کنند التماس میکرد فرا فصد نکنید که میترسم نیشتر به لیلی در عروق و

اعصاب من جای گرفته شعراء اینرا به شعر در آورده اند :
گفت مجنون من نمی ترسم ز نیش
صبر من از کوه سنگین است بیش
لیک از لیلی وجود من پر است
این صدف پر از صفات آن در است
داند آن عقلی که آن دل روشنی است
در میان لیلی و من فرق نیست
ترسم ای فضا و چون فصدم کنی
نیش را ناگه بر لیلی زنی
من کیم لیلی و لیلی کیست من
ما یکی روحیم اندر دو بدن
روحها روحی و روحی روحها
من یری الزوجین عاشا فی البدن
پس علی بمنزله پیغمبر است ، یعنی در تمام کمالات با پیغمبر مساویست
الا ما خرج بالدلیل که پیغمبر باشد .

مجلس ششم : السلام علیک یابن رسول الله

ترجمه

سلام بر تو ای پسر رسول خدا

آیه دوم که دلالت دارد ایندو بزرگوار فرزند پیغمبرند

توضیح

حقتعالی میفرماید : و وهبنا له اسحاق یعقوب کلا مدینا و نوحا مدینا من قبل ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذلک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین . (84 ، 85)
ما به ابراهیم ، اسحاق و یعقوب دادیم همه را راهنمایی کردیم و نوح را پیش از ابراهیم و فرزندش داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را هدایت نمودیم و همچنین نیکوکاران را پاداش خواهیم داد و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس همه از نیکوکارانند .
عیاشی از ابی الاسود روایت کرده که حجاج شخصی نزد یحیی بن معمر فرستاد و باو پیغام داد ، شنیده ام تو عقیده داری که امام حسن و امام حسین (ع) فرزندان پیغمبرند و گفته ای که اینمطلب در قرآن میباشد ، من قرآن را از اول تا آخر خواندم چنین چیزی ندیدم .
یحیی در جواب گفت آیا در سوره انعام نخوانده ای و من ذریته داود و سلیمان تا آنجا که میگوید یحیی و عیسی از ذریه ابراهیم نیست ؟ گفت چرا ، گفت عیسی عیسی با آنکه پدر نداشت از ذریه ابراهیم خوانده شده همینطور است امام حسن و امام حسین .
در عیون اخبارالرضا از حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام ماءثور است که حقتعالی عیسی را از طریق مریم به ذراری انبیاء ساخت و ما اهلبیت را از طرف مادرمان فاطمه الزهرا علیهاالسلام به ذراری حضرت رسول (ص) ملحق ساخت .
اخباری که از طریق شیعه و سنی رسیده که حسن و حسین علیهماالسلام فرزندان پیغمبرند بسیار است و ما بعضی از آنها را نقل میکنیم .

روایت اول

در صحیح بخاری یکی از کتب معتبر اهل سنت از ابی بکر نقل میکند که گفت : سمعت النبی صلی الله علیه و آله و هو علی المنبر و الحسن الی جنبه ینظر الی الناس مرة اولیه مرة و یقول ابنی هذا سید و لعل الله ان یصلح به بین فئتین من المسلمین .
شنیدم که پیغمبر (ص) در حالیکه بر منبر بوده و حسن در پهلوی او نشسته بود و گاهی بمردم نظر میکرد و گاهی بسوی حسنش و میفرمود : این پسر من سید است . یعنی امام واجب الاطاعة است . و خداوند به واسطه او بین دو طایفه از مسلمین را اصلاح خواهد کرد .
این روایت اشاره بصلح حضرت حسن و معاویه است و اینکه این روایت معاویه و اهل شام را مسلم خطاب فرموده مراد اسلام ظاهریست که تکلم به شهادتین میکردند و الا کفر معاویه مسلم است چنانچه شرح آن بعدا خواهد آمد .

روایت دوم

در صحیح ترمذی اسامة بن زید نقل میکند : قال طرقت لنبی صلی الله علیه و آله ذات لیلة فی بعض الحاجة فخرج النبی صلی الله علیه و آله و هو مشتمل علی شی ء لا ادری فلما فرغت من حاجتی قلت ما هذا الذی انت مشتمل علیه فکشفه فاذا حسن و حسین علیهماالسلام علی ورکه فقال هذان ابنای و ابنا بنتی اللهم انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما .
اسامة بن زید میگوید شبی برای حاجتی خدمت پیغمبر رفتم در خانه را کوبیدم حضرت خودش تشریف آورد و با خود چیزی داشت که من ندانستم آن چیست چون کارم با آنحضرت تمام شد عرض کردم این چیست که با خودتان دارید ، چون حضرت بمن نشان داد دیدم حسین و حسن هستند که روی ران آنحضرت بودند آنگاه بمن فرمود اینها دو پسران و دختر منند خدایا من اینها را دوست دارم و تو هم دوست دار ایشانرا دوست بدار کسی را که دوستدار ایشان باشد .

روایت سوم

ترمذی در صحیح خود از یوسف بن ابراهیم نقل میکند که انه سمع انس بن مالک یقول سئل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ای اهل بیتک احب الیک قال الحسن و الحسین و کان یقول و لفاطمة ادعی ابنی فیشمهما و یضمهما الیه . انس گفت که از رسول خدا سئوال کردند کدامیک از اهل بیت شما نزد شما محبوبتر است ؟ فرمود حسن و حسین .
رسم آنحضرت چنان بود که به فاطمه میفرمود : پسران مرا بخوان ، چون حسنین میآمدند آنها را در بر گرفت و ایشان را میبوئید .

روایت چهارم

ابن حجر در صواعق نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : دو پسر من حسن و حسین سید جوانان بهشتند ولی پدر آنها بهتر از آنهاست .
و نیز روایت میکند که رسول خدا فرمود : هارون دو پسر خود را شبر و شبیر نام نهاد و من پسرانم را حسن و حسین نام گذاردم .

روایت پنجم

شیخ سلیمان حنفی در کتاب ینابیع المودة از عبداله بن شداد نقل میکند که گفت : رسول خدا برای ادا نماز مغرب یا نماز عشاء آمد و حسن و حسین را بر دوش خود سوار نموده بود چون مهیای نماز شد آنانرا بر زمین گذاشت و تکبیر نماز را گفته وارد نماز شد و سجده را بسیار طولانی فرمود که من سر بلند کردم دیدم آندو طفل بر دوش پیغمبر سوارند ، مجددا بسجده رفتم چون نماز تمام شد مردم عرض کردند یا رسول الله سجده را طولانی فرمودی تا بحدیکه ما گمان کردیم وحی نازل شده یا اتفاق دیگری رخ داده است فرمود : هیچیک از اینها که شما گفتید نبود بلکه فرزندان من بر پشت من بودند و نخواستم که آنها را بر زمین گذارم تا اینکه خودشان پائین آیند .

روایت ششم

در اکثر تفاسیر شیعه و سنی نقل کرده اند که عاص بن وایل سهمی در نزدیک باب بنی سهم وجود مبارک پیغمبر را ملاقات کرد ، مدتی با یکدیگر سخن میگفتند بعد از جدا شدن عاص بن وایل بمسجدالحرام وارد شد جمعی از بزرگان قریش که در مسجد نشسته بودند از او پرسیدند با که سخن میگفتی ؟ گفت با این ابتر صنوبر ، چه عادت عرب این بود که هر کس پسر نداشت او را ابتر میگفتند یعنی اقطع است و از او عقبی نخواهد ماند و صنوبر شخصی است که او را فرزند و برادر نباشد و در آن ایام پسر آنحضرت که عبدالله نام داشت و ملقب بطاهر و از خدیجه بود درگذشته و خاطر مبارک پیغمبراند وهناک شده بود ، در آنحال جبرئیل نازل شده سوره کوثر را آورد و گفت دلتنگ مباش از اینکه ترا ابتر خوانند ، ما فرزندان بسیاری بتو عطا کنیم که در اقطار عالم مکانی نباشد مگر آنکه جماعتی از فرزندان و نسل تو در آنجا باشند .
- در روز عاشورا که بنی امیه حضرت سیدالشهدا را شهید کردند جز فرزندش علی بن الحسین امام سجاد کسی باقی نماند ، خداوند از نسل آن یکنفر عالم را پر کرد - اکنون ای رسول ما به شکرانه این نعمت برای خدا به نماز و طاعت و قربانی و اعمال حج بپرداز ، که دشمنان بدگو و عیب جویان تو نسل بریده خواهند بود و در جهان از ایشان و اعقابشان اثری باقی نخواهد ماند .
خداوند در این سوره میفرماید : ما به تو کوثر دادیم ، یعنی اولاد و نسل زیادی به تو عنایت کردیم و این مسلم است که نسل پیغمبر از حسن و حسین نبوده پس این دلیلی است که آندو بزرگوار فرزندان پیغمبر بوده اند .

تعداد فرزندان پیغمبر

در اصول کافی است که وجود مبارک رسول اکرم (ص) از خدیجه کبری سه پسر و چهار دختر داشتند که جناب قاسم و زینب و رقیه و ام کلثوم قبل از بعثت متولد شدند و جناب طیب و طاهر و فاطمه زهرا که بعد از بعثت متولد گردیدند .
از مناقب ابن شهر آشوب مستفاد میگردد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از خدیجه کبری دو پسر داشت و چهار دختر ، قاسم و عبدالله آندو را طیب و طاهر میگفتند و از این عبارت معلوم میگردد که طاهر لقب قاسم و طیب لقب عبدالله بوده است .
در بحار نقل میکند که طاهر و طیب هر دو لقب جناب عبدالله است و از سایر زوجات آنحضرت ابدا اولادی نشد مگر جناب ابراهیم که از ماریه قطبیه بود ، پس آنحضرت دختر داشتند و سه یا چهار پسر و تمام اولادهای آنحضرت در مکه متولد شدند مگر ابراهیم که در مدینه متولد شد . و نیز تمام اولادان آنحضرت در زمان حیات آنحضرت از دنیا رفتند غیر از فاطمه زهرا سلام الله علیها که چندی بعد از آنحضرت از دنیا رحلت فرمود .
پس مسلم شد که اولادان آنحضرت هر چه در دنیا فعلا موجودند از نسل حسن و حسین علیهماالسلام میباشند .
مورخین مینویسند که یزید بن معاویه ملعون در سن سی و هشت سالگی بدرک جهنم واصل شد در حالیکه دارای سیزده پسر و چهار دختر بود و امروز یکنفر از نسل یزید در تمام دنیا پیدا نمیشود ولی در روز عاشورا یک پسر از حسین علیه السلام باقی ماند بنام علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام و دو دختر که سکینه و فاطمه بودند و امروز کمتر مجلسی است که منعقد شود و چند نفر از اولادان فاطمه در اینمجلس نباشند ، پس در حقیقت این یکی از معجزات قرآنست که میفرماید : انا اعطیناک الکوثر ، به تو خیر کثیری دادیم که آن وجود فاطمه است نسل شما از او باقی خواهد ماند .
اگر در بین ما مردی بمیرد و اولاد او منحصر به یک یا چند دختر باشد پس از آنکه دخترها از دنیا رفتند میگویند او قطع اگر چه آن دخترها دارای اولاد باشند چه آن اولادها انتسابشان به پدر است و اگر بگویند این مرد ابتر است جا دارد و روی همین حساب هم وجود مبارک پیغمبر را ابتر میگفتند و نظرشان این بود که پیغمبر پسری نداشت که جانشین او بشود ، خداوند در بین سی و دو نفر از اولادهای امیرالمؤ منین علیه السلام نسل پیغمبر را در دو اولاد فاطمه یعنی حسن و حسین قرار داد و سایر اولادهای پیغمبر را از نسل پسر و دختر در زمان حیات آنحضرت از دنیا برد بعلت اینکه بعد از

پیغمبر اختلاف در خلافت پیدا نشود و مردم نگویند اولاد پیغمبر ولی بجانشینی آنحضرت هستند تا داماد و ابن عم آن بزرگوار .

مخالفت بنی امیه با فرمان زندان پیغمبر

بزرگترین مخالفت و منکر فرزندان پیغمبر بنی امیه بودند که به عمال و پیروان خود دستور میدادند در بین مردم شایع سازند که حسنین اولاد پیغمبر نیستند و اولاد دختر را نمیتوان فرزند خواند در صورتیکه که در صدر اسلام بیشتر صحابه از قبیل : ابن عباس ، عبدالله بن عمر ، زید بن ارقم ، جابر بن عبدالله انصاری و دیگران به آن دو آقا زاده میگفتند یابن رسول الله .
حتی وقتی شمر برای بریدن سر آنحضرت روی سینه آن بزرگوار نشست گفت : گواهی میدهم که تو زاده پیغمبری و پسر دختر او هستی با وجود این سرت را میبرم .
پیغمبر فرمود : فرزندان هر مردی بقوم و قبیله پدری خود منتسب میشوند فرزندان فاطمه که پدرشان من هستم و به من منسوب میباشند .
و نیز فرمود : خدای تعالی فرزندان هر پیغمبری را از صلب او قرار داده مگر فرزندان مرا که از صلب من و صلب علی بن ابیطالب آفریده است .

قتل عام سادات علوی

حکومت اموی و آل مروان مبغوضترین دولتها و منفورترین حکومتهای عربی بوده است ، نه تنها با علویان و ذریه فاطمه دشمنی داشته داشتند ، بلکه اصلا با اسلام و مردان حق و پاکدل مخالفت می ورزیدند و بقدری از بنی هاشم و مردان خوب کشتند و زیر خاک نمودند که جای شرح آن نیست ان شاء الله در جای خود بعضی از فجایع آنها را نقل میکنیم .

امویان دشمن دیرین بنی هاشم و بدخواه و بدکینه و بیخرد بودند و بمقتضای هیئت ناپاک و درمان خود مرتکب چنان جنایاتی گردیدند ولی بنی عباس چه عذری داشتند ؟ آنها در نسب و خون مشترک با بنی هاشم بودند پس چرا آن جنایات را با اولاد فاطمه کردند .

مثلا چون منصور دوایقی بر حکومت مستقر شد و خواست شهر بغداد را بسازد و مرکز خلافت را از حیره رصافه به بغداد منتقل سازد و دستور داد هر جا که سیدی از اولاد علوی خواه حسنی یا حسینی بزرگ یا کوچک دیدند ، مخصوصا اگر پسر بود در هر سن و سالی او را دستگیر کرده به بغداد بفرستند .

منصور گروهی از بدطینتان درباری را برای جاسوسی و دستگیری سادات علوی به حجاز و کوفه و بصره فرستاد تا جوانان سادات علوی و فاطمی را گرفته به بغداد بفرستند این مردمان پست برای ریاست چند روزه دنیا شبانه در خانه ها میریختند و تمام اتاقها و سایبانهای خانه ها را جستجو میکردند و هر کجا سیدی بود میگرفتند و بی هیچ رحم و شفقتی آنها را به بغداد میآوردند و مبلغی جایزه میگرفتند در حقیقت خون آنها را به خلیفه میفروختند و او هم دستور میداد که این سادات بیگناه را در میان بناها بگذارند و روی آنها را بپوشانند اکثر ستونهای مجوف شهر بغداد از سادات علوی پر شده بود .

کودک حسینی

روزی یکی از عمال جاسوسی بنی عباس که در جستجوی سادات علوی بود به پسری کوچک در کمال حسن و ملاحت بود برخورد که موهای سیاه و بسیار زیبایی داشت ، این کودک یکی از اولاد امام حسن مجتبی علیه السلام بود ، جاسوس او را گرفته به بغداد آورد و بدست بنایی سپرد که مشغول بالا بردن دیوار بود باو تکلیف کرد که باید او را در میان دیوار بگذاری و روی آنرا بپوشانی و اصرار داشت که در حضور من باید این ستون از گچ و آجر بالا رود و این سید حسنی را در میان آن بگذاری شخص بنا که این طفل معصوم را دید بر حالت مظلومیت او رحم کرد و در حالیکه ناگزیر بود کودک را در میان ستون گذاشت و آهسته باو گفت نگران مباش من برای تو راه نفس میگذارم و شب که دشمن متوجه نباشد تو را بیرون میآورم .

بنا کار خود را بپایان برد و شب که شد آمد و آن طفل را از میان ستون بیرون آورد و سر ستون را باز پوشانید و به آن کودک گفت من برای خدا و احترام جدت رسول خدا تو را نجات دادم راضی مباش که من و زن و فرزندم کشته شویم اگر تو خود را در جایی پنهان نکنی و جاسوسان منصور بفهمند مرا با زن و فرزندم خواهند کشت ، تو بمنزلی برو که بتوانی خود را مخفی کنی و از جدت رسول بخواه که شفاعت مرا در روز قیامت بکند و قدری هم از گیسوان او را بریده به گچ آلوده کرد که اگر خواستند نشان دهد .

آن کودک حسنی هم گفت منهم از تو توقعی دارم و آن اینست که از موهای من قدری بچینی و به مادرم که در فلان نقطه در انتظار منست از حال من خبر دهی تا بداند که من زنده هستم ولی گریخته ام او هم پذیرفت .

طفل ناپدید و بنا بدبنال مادر رفت و او را یافت ، دید چند نفر زن گرد یکدیگر نشسته مشغول گریه هستند ، شناخت که آن زنی که بیشتر گریه میکند مادر آن کودک است ، نزد او رفت و جریان فرزندش را گفت او قدری آرام گرفت .

گفته اند این کودک حسین بن زید بود که بخانه امام جعفر صادق علیه السلام پناه برد و مخفی شد و در مدت عمر بعبادت و علم پرداخت و امام صادق علیه السلام او را تربیت فرموده و بقدری گریه میکرد که معروف به ذی العیره شد و در سال صد و سی و پنج از دنیا رفت و در حله مدفون شد و قبر او در حله معروف و محل زیارت عرب و عجم است ، امامزاده

طاهر که در صحن حضرت عبدالعظیم دارای قبه و بارگاه میباشد از اولاد ایشانست و به سه واسطه بجناب حسین میرسد .

قتل شصت سید علوی بفرمان هارون

علامه مجلسی در بحار نقل میکند که عبیدالله بزاز نیشابوری گفت من با حمید بن قحطبه والی خراسان دوست بودم و در ماه رمضان به طوس رسیدم حمید بدیدن من آمد ، منهم نزدیک ظهری به منزل او رفتم ، آفتابه لگن آوردند دست شستم و سفره آوردند متوجه شدم که ماه رمضان است ، گفتم روزه هستم ولی از برای شما عذری هست که افطار میکنید ؟ گفت کار من داستانی دارد ، آنگاه شرح داده که هارون بطوس آمد و شبی مرا خواست نزد او رفتم ، دیدم شمعی روشن و شمشیری در دست دارد و غلامی مقابل او ایستاده بمن گفت اطاعت تو از ما تا چه حد است ؟ گفتم بجان و مال ، سر بزیر انداخت و مرا مرخص کرد .
هنوز در بستر خواب استراحت نکرده بودم که باز غلام هارون آمد که خلیفه مرا میخواهد ، نزد هارون رفتم باز بمن گفت ، تا چه حد بما خدمت میکنی ؟ گفتم جان و مال و اهل و عیالم در اختیار تست ، دوباره سر بزیر انداخت و مرا مرخص کرد ، برگشتم کمی استراحت کردم باز غلام آمد و گفت : اجب امیرالمؤ منین ، با کمال وحشت و اضطراب برخاستم رفتم ولی سرنوشت خود را نمیدانستم در آن تاریکی شب چه خواهد شد هارون سر بلند کرد باز همان سئوال را نمود گفتم بجان و مال و اهل و عیال و دین ترا اطاعت میکنم هارون خندید و گفت این شمشیر را بگیر و آنچه این غلام به تو گفت انجام بده ، من و خادم بیرون آمدیم غلام مرا بخانه ای برد که چهار زاویه داشت و در هر زاویه زندانی بود که در هر یک بیست نفر سید را زندانی کرده بودند و چاهی در وسط حیاط حفر کرده حاضر مهیا بود ، غلام آمد در زاویه اول را گشود بیست سید علوی جوان خوش سیما دارای گیسوان بلند و برخی سالخورده و نورانی بودند ، بمن گفت اینها را گردن بزن آنها را در قید و زنجیر بودند یک یک آوردند و من گردن زدم ، زاویه دوم و سوم را گشود به همین ترتیب سادات علوی و حسنی و حسینی را یکایک آورده و بمن گفت باید گردن بزنی تا آخری که پیرمردی بود بسیار نورانی و روشن ضمیر بمن گفت وای بر تو جواب جدم پیغمبر را چه میدهی که اولاد او را چنین گردن میزنی ، خواستم خودداری کنم غلام بر من نگاهی غضب آلود کرد ، بالاخره او را هم گردن زدم و بدن آنها را در چاه انداختم و پس از کشتن این شصت نفر سید در یکشب دیگر نماز و روزه برای من چه فایده ای دارد .
خلفای بنی عباس بدین روش علویانرا بدست میآوردند و محو و نابود میکردند و گمان میکردند که با کشتن سادات علوی دودمان و سلطنت آنها تا قیامت باقیست در حالیکه ابواب طعن و لعن را بسوی خود گشودند و با

حداکثر بیست سال سلطنت و خلافت مرتکب بزرگترین جنایات گردیدند و تاریخ اسلام را با اعمال خود ننگین و لکه دار کردند حال خوبست که سر از قعر جهنم بیرون آوردند و ببینند که از نسل خودشان کسی باقی نمانده ولی سادات زنده و جاوید و کثیرالاولاد شدند که مینویسند اکنون بالغ بر پنج میلیون سادات علوی در روی زمین زندگی میکنند . حمید بن قحطبه بدستور هارون سید را کشت و هارون بپاداش این عمل حکومت خراسانرا با قصریکه در طوس داشت باوبخشید ولی این حمید سالها درگیر فکر و الم کار خود بود و چون حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از مدینه به بدعوت مامون به مرو تشریف برد مرکز پذیرایی آنحضرت در طوس باغی بود که قصر هارونی میگفتند . امام رضا علیه السلام آن باغ بزرگ را خرید و همان منطقه ای است که امروز بست بالا و پائین و فلکه شمالی و جنوبی تا باغ رضوان و نزدیک قبر طبرسی و از طرف دیگر باغ دفتر آستان قدس رضوی میباشد که همه جزو باغ و ملک خاص حضرت رضا بود و حمید هم خسرالدنیا و الاخره شد .
همین ظلم و ستم و کشتارهای ظالمانه بنی امیه و بنی عباس باعث شد که سادات از وطن اصلی خود که حجاز بود باطراف پراکنده شدند و اکثر آنان بطرف ایران آمدند مخصوصا بعد از آمدن حضرت رضا علیه السلام بایران که گمان میکردند در پناه حضرت رضا خواهند بود و پس از آنحضرت در کوهستانها و دهکده ها پناهنده شدند تا از دنیا رفتند .
بسیاری از این امامزادگان محترم جلاء وطن نمودند و مخفی بودند تا از دنیا رفتند چنانچه در کتاب عمدة الطالب نقل شده که محمدبن محمدبن زیدبن علی بن الحسین علیه السلام به پدرش گفت : من دوست دارم که عمویم جناب عیسی بن زید را ببینم ، فرمود به کوفه میروی و در فلان محل می نشینی شخص گندمگونی از آنجا میگذرد که به پیشانیش آثار سجود است شتری دارد که دو مشک آب بر او حمل کرده و قدمی بر نمیدارد مگر آنکه تکبیر و تسبیح و تهلیل و تقدیس خدا را میکند ، همان شخص عموی تو عیسی است ، جناب محمد بن زید گفت :
من بکوفه رفتم و در همان موضع نشستم دیدم شخصی متصف به همان اوصاف از راه عبور کرد و پس برخاستم دست و پای او را بوسیدم ، عیسی فرمود تو کیستی ؟ گفتم برادرزاده تو محمد بن محمد هستم ، پس شترش را خوابانید و در سایه دیواری نشست و از احوال اقارب و دوستانش که در مدینه بودند ، سئوال کرد بعد از من خداحافظی کرد و فرمود دیگر اینجا نزد من نیایی که من میترسم مشهور شوم و مردم مرا بشناسند چه از روزی که وارد اینشهر شدم تا کنون مردم مرا نشناخته اند که من پسر چه شخصی هستم .
و نقل فرموده اند که این عیسی در ایامی که در کوفه بود عیالی اختیار

نمود خداوند دختری باو مرحمت فرمود تا اینکه دختر بزرگ شد جناب عیسی را هم برای بعضی از سقاهای کوف آب کشی میکرد آن سقا پسر جوانی داشت بخیال افتاد که دختر عیسی بن زید را از برای جوان خود خطبه نماید در حالیکه نمیدانست جناب عیسی از چه طایفه ای میباشد و نسبش به چه محترمی میرسد ، مادر این جوان برای خواستگاری بمنزل عیسی رفت ، زوجه عیسی که فهمید دختر او را برای سقایی میخواهند آنهم بسیار ازین وصلت خوشحال شد به شوهرش جناب عیسی گفت که باید این وصلت انجام داده شود عیسی بن زید متحیر شود تا بالاخره آندختر از دنیا رفت ، عیسی خیلی محزون شد و در فوت او بسیار گریه کرد ، یکی از دوستانش که او را میشناخت باو گفت اگر از من سئوال میکردند که اشجع اهل زمین کیست من ترا نشان میدادم و حالا می بینم که در فوت دختر چنین جزع و اضطراب میکنی ، عیسی فرمود بخدا جزع من از فوت ایندختر نیست ، بلکه به آن جهت است که ایندختر مرد و ندانست که پاره تن پیغمبر و از نسل فاطمه علیهم السلام است تا اینکه جناب عیسی بن زید در کوفه در سن شصت سالگی از دنیا رفت در صورتیکه نصف عمر خود را از خوف بنی عباس پنهان بود .
از این قبیل قضایا زیادست ، و می فهمیم که سادات تا چه اندازه در فشار بودند و چه بسیار از آنها از دنیا رفتند و ابدا شناخته نشدند که سید اولاد پیغمبر میباشند .

فرار قاسم موسی بن جعفر علیه السلام از ترس هارون الرشید

از جمله کسانی که در زمان حکومت هارون الرشید فراری شد و پنهان بود تا از دنیا رفت جناب قاسم موسی بن جعفر علیه السلام بود که از ترس جان خویش بطرف شرق متواری گشت ، روزی در کنار فرات راه میرفت چشمش به دو دختر کوچک افتاد که با یکدیگر بازی میکردند یکی از آنها برای اثبات ادعای خود بدیگری میگفت بحق میرصاحب بیعت در روز غدیرخم اینطور نیست ، قاسم جلو رفت و پرسید منظورت از این امیر کیست ؟ دختر گفت برادرم ابوالحسن پدر امام حسن و امام حسین علیه السلام است قاسم خشنود شد که بمحل دوستان اجداد خود رسیده است ، گفت آیا مرا بسوی رئیس این قبیله راهنمایی میکنی ، دختر جواب داد آری ، پدرم رئیس این قبیله است قاسم از عقبش حرکت نمود و او پدر خود را به قاسم معرفی کرد ، سه روز با کمال احترام و پذیرایی شایسته در آنجا ماند ، روز چهارم ، پیش شیخ و رئیس قبیله رفت ، گفت من از کسی شنیده ام که از پیغمبر نقل میکرد ، میهمان بودن سه روز است بعد از آن هر چه بخورد از باب صدقه و انفاق خواهد بود باینجهت دوست ندارم که از صدقه استفاده کنم ، تقاضا دارم مرا بکاری واداری تا آنچه میخورم صدقه نباشد ، شیخ گفت کاری برای شما تهیه میکنم ولی قاسم درخواست کرد که آب دادن مجلس خود را به او واگذار کند شیخ پذیرفت مدتی قاسم در آنجا به همین کار اشتغال داشت تا اینکه نیمه شبی شیخ قبیله از اطاق بیرون آمد ، قاسم را دید که به پیشگاه پروردگار دست نیاز دراز کرده و با توجه به مخصوصی چنان غرق دریای مناجاتست که هیچ چیز او را بخود مشغول نمیکند ، از دیدن حال قاسم محبتی از او در دلش جای گرفت ، صبحگاه که شد بستگان خود را جمع کرد گفت میخواهم دخترم را باین مرد صالح تزویج کنم ، همه قبول کردند ، دختر خود را بازدواج او درآورد خداوند از آنزن به قاسم دختری عنایت کرد ، آن بچه دوران کودکی را تا سه سال گذرانید در اینموقع قاسم مریض شد و بیماریش شدید گردید ، روزی شیخ بالای سر قاسم نشسته بود از خانواده و فامیل او سئوال میکرد ، جوابهایی داد که شیخ را وادار به توجه بیشتری کرد ، ناگاه گفت فرزندم شاید تو هاشمی هستی ، گفت من قاسم بن موسی بن جعفرم بدون واسطه فرزند امام هفتم میباشم پیرمرد بر سر و صورت زد و گفت چه شرمنده گشتم پیش پدرت موسی بن جعفر . قاسم پوزش خواست و گفت تو مرا گرامی داشتی و پذیرایی کردی با ما در بهشت خواهی بود ولی من سفارشی دارم بعد از آنکه از دنیا رفتم مرا غسل و کفن نموده دفن کردی موسم حج که رسید شما و زوجه ام با دخترکم که یادگار منست برای زیارت خانه خدا

حرکت کنید پس از انجام مراسم حج در مراجعت وقتی که بمدینه رسیدید دخترم را اول شهر پیاده کنید و بهر طرف خواست برود مانع نشوید شما هم پشت سر او بروید ، بر در منزل بزرگی میرسد همانجا خانه ماست داخل میشود در آنجا فقط زنهای بی سرپرست بسر میبرند و مادر من در میان آنها میباشد .
قاسم از دنیا رفت تمام سفارش و وصیتهای او را انجام دادند ، پس از مراسم حج بمدینه بازگشتند پیرمرد دختر را بزمین گذاشت او هم شروع براه رفتن کرد تا بر خانه بزرگی رسید ، داخل شد شیخ با دخترش بر در منزل ایستادند همینکه زنان چشمشان باین دختر کوچک افتاد هر یک از این گل نوشکفته سئوالی میکردند ولی آن بچه یتیم اشک میریخت و بصورت آنها با دقت نگاه میکرد ، مادر قاسم که چشمش باین دختر افتاد شروع بگریه کرد او ار در آغوش گرفت و همی بوسید .
گفت بخدا قسم این بازمانده پسرم قاسم است ، زنها شگفت زده پرسیدند از کجا میدانی گفت زیرا شباهت تامی به پسرم دارد ، آنگاه دخترک گفت مادر و پدربزرگم بر در منزلند میگویند بعد از آنکه مادر قاسم از حال فرزندش باخبر شد سه روز بیشتر زندگی نکرد ، مدفن جناب قاسم در شش فرسخی حله معروف است .
علامه مجلسی میفرماید از جمله امامزاده هایی هم که جلالت قدرش معلومست و هم موضع قبرش امامزاده قاسم فرزند موسی بن جعفر علیه السلام است که قبرش در هشت فرسخی هله زیارتگاه عامه خلق است و سید بن طاووس ترغیب زیادی بزیارت او نموده است .

مجلس هفتم : السلام علیک یابن امیرالمؤ منین

ترجمه

سلام بر تو باد ای پسر فرمانروای تمام اهل ایمان

امیرالمؤ منین علی علیه السلام

لقب اسمی است که بعد از اسم اول وضع میشود و برای تعریف یا تشریف یا تحقیر میباشد اما از وضع لقب برای تحقیر منع شده است چنانکه خدای تعالی میفرماید : ولا تنابزوا بالالقاب حجرات - 11 از همدینان خود عیبجویی نکنید و لقبهای زشت بیکدیگر ندهید .

معنای امیرالمؤ منین

امیر بر وزن فعیل بمعنای فرمانروا است ، پس علی (ع) فرمانروای همه مؤ منین است ، یعنی مؤ منین هر زمانی ، تا روز قیامت .
اگر اشکال شود که علی با نبودن در دنیا چگونه ممکنست فرمانروای همه مؤ منین عالم باشد جوابش اینست که بنا بر نقل معالی الاخبار و علل صدوق مردی از موسی بن جعفر (ع) سئوال کرد به چه علت علی امیرالمؤ منین نام نهاده شد ، حضرت فرمود : لانه یمیزهم بالعلم . یعنی به جهت آنکه به اهل ایمان علم اطعام میکنند .
در صحاح میگوید اصل میره بمعنی طعامست و ماریمیر بمعنی تحصیل کردن و جلب نمودن طعام است پس چون مردم اهل عالم از علم علی استفاده کرده و میکنند لذا امیرالمؤ منین نام نهاده شد . کل من یمیر قوما فهوا میرهم .
در اخبار تولد حضرت علی (ع) نقل شده که چون قنداقه را خدمت رسول اکرم آوردند بر روی رسول خدا خندید و گفت : السلام علیک یا رسول الله ، بعدا سوره مؤ منون را تلاوت کرد : قد افلح المؤ منون الذینهم فی صلوتهم خاشعون .
رسول خدا (ص) فرمود : قد افلحوا بک انت والله امیرهم تمیرهم من علومک و انت والله دلیلهم و بک یهتدون .
در این عبارت تمیرهم فرع بر انت امیرهم شده و امارت علت جلب علوم برای مؤ منان است ، لقب امیرالمؤ منین را وجود مبارک پیغمبر (ص) بآنحضرت نداده است بلکه خداوند این لقب را بآنحضرت عنایت فرموده است . دلیل بر اینمطلب حدیثی از پیغمبر (ص) است که از طریق اهل سنت و جماعت نقل شده که خدایتعالی در عالم زر فرمود : الست بربکم ؟ ارواح گفتند : بلی . فرمود : انا ربکم و محمد نبیکم و علی امیرکم .
نیز پیغمبر فرمود : لو علم الناس متی سمی علی امیرالمؤ منین ما انکروا افضله . اگر مردم میدانستند که در چه زمانی علی امیرالمؤ منین نام نهاده شد فضیلت او را انکار نمیکردند .
نیز از کتب عامه نقل شده که پیغمبر فرمود : فی اللوح المحفوظ تحت العرش علی امیرالمؤ منین .

علم علی علیه السلام

در مورد علم علی (ع) مطالبی نوشته شده که یک از هزار هم نمیشود و تازه آنمقداریکه علی (ع) بمردم آموخته و امیر آنها شده یک میلیاردهای علم او نبوده است زیرا مردم قابلیت و استعداد علم علی را ندارند و لذا خودش به کمیل فرمود : ان هیهنا لعلما جمالو اصبت له جملة .
ابن ابی الحدید در اول شرح نهج البلاغه میگوید : جمیع علوم به علی (ع) منتهی میشود چون معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب فکر و نظرند شاگرد واصل بن عطا هستند که او شاگرد ابوهاشم و او شاگرد محمد بن حنفیه هر چه دارد از پدرش علی (ع) دارد .
و اما اشعریه نسبت تعلیم را به ابوالحسن اشعری میرسانند و او شاگرد ابوعلی جبایی و او از تلامذه مشایخ معتزله است و گفته شد که علم معتزله به علی (ع) میرسد .
امامیه و زیدیه هم واضح است که علمشان بحضرت ائمه علیهم السلام میرسد و علم ایشان هم از علی علیه السلام است .
و ابوحنیفه و مالک بن انس از شاگردان امام صادق (ع) و شافعی از شاگردان محمدبن الحسن شیبانی است که او از شاگردان ابوحنیفه و مالک بوده و آندو هم از شاگردان امام صادق (ع) بوده اند .
و احمد بن حنبل هم از شاگردان شافعی است ، پس علم چهار فرقه اهل تسنن به امام صادق (ع) منتهی میشود و علم آنحضرت هم از علی (ع) است .
در صحابه کسی فقیه تر از ابن عباس نبوده و علم تفسیر قرآن را از هر راه که دنبال کنند به ابن عباس میرسد و او هر چه دارد از علی (ع) دارد .
کسی به ابن عباس گفت نسبت علم تو با پسرعمت علی در چه مرتبه است در جواب گفت : چنانست که یک قطره به بحر محیط .
و علم و طریقت و حقیقت ظاهر است که به شیخ شبلی و بایزید بسطامی و جنید بغدادی و معروف کرخی میرسد و که همه اینها از شاگردان و خادمان ائمه بودند و گفتیم علم ائمه منتهی به علم علی میشود .
و فرقه صوفیان تا امروز از هر طایفه و صاحب هر خانقاه . دیر و مرشدی که بوده اند بآنحضرت میرسند همه علمای زمان میدانند و معترفند که امام علم نحو و عربیت ابوالاسود ست و او از علی مجملی شنیده و تفصیل داده است .
و اما علم کلام که اصل همه علوم است از کلام و خطبه های علی (ع) است .
تا اینجا مجملی از کلمات ابن ابی الحدید معتزلی بود که این نکته را هم

باید دانست که بعضی از . . . خواسته اند که صوفیه را صاحب مرتبه بدانند و بگویند که اینمقام را از شاگردی و خدمتگزاری اهلبیت عصمت آموخته اند و این از اکاذیب است چه سرسلسله صوفیه ابوهاشم کوفی است که او تابع معاویه و جبری مذهب و در باطن مانند معاویه ملحد و دهری بوده است .

باری موضوع بحث ، علم علی امیرالمؤ منین (ع) بود که خود به ابن عباس فرمود اگر بخواهم از معانی و حقایق سوره فاتحه الکتاب بنویسم ، هفتاد هزار شتر را از آن پربار کنم .

در صحیح مسلم است که آنحضرت فرمود :

سلونی عن طرق السماء فانی اعرف بها من طرق الارض .

یعنی : از من سئوال کنید از راههای آسمانی که من به آنها داناترم از راههای زمین .

آگاهی علی علیه السلام از شب معراج

در اخبار شب معراج نقل شده است که حقتعالی طعام شیربرنج برای مهمانش پیغمبر مهیا نمود پیغمبر فرمود : خدایا چگونه تنها غذا بخورم و حال آنکه تو لعن فرموده ای کسی را که تنها غذا بخورد ، دستی شبیه دست علی از پشت پرده ظاهر شد ، بعد از تمام شدن غذا ظرف سیبی ظاهر شد یکی را حضرت برداشت و یکی را آندست .
چون از معراج برگشت صبح همانروز علی (ع) بخدمت پیغمبر مشرف شد و تبریک گفت پیغمبر فرمود : یا علی تو از معراج من چگونه مطلع شدی ، علی (ع) همان سیب را از جیب خود بیرون آورده نزد پیغمبر گذاشت .

علی علیه السلام از گذشته و آینده باخبر بود

ابن شهر آشوب نقل میکند که چون علی (ع) بکوفه آمد ، روزی نماز صبح را گذاشته بشخصی فرمود به فلان موضع میروی که در آنجا مسجدی است و یکطرف آنمسجد خانه ای است که در آنجا مردو زنی صدای خود را بلند کرده اند ، هر دو آنها را نزد من بیاور .
آن مرد رفت و پس از مدتی آنزن و مرد را خدمت حضرت حاضر کرد . آنحضرت به آنها فرمود که به چه سبب نزاع شما به طول انجامید ؟ چوان گفت : یا امیرالمؤ منین من این زن را خواستم و تزویج نمودم چون با او خلوت نمودم از او نفرتی در خود یافتم که مانع نزدیکی من با او شد و اگر میتوانستم در همان شب او را از خانه خود دور میکردم بنابراین میان ما نزاع بود تا فرستاده شما آمد و ما را طلب کرد . حضرت رو بطرف حضار مجلس نموده فرمود : بعضی مطالب را نمیتوان نزد مردم فاش نمود شما بیرون روید فقط این زن و این جوان بمانند .
همه مردم بیرون رفتند حضرت به آنزن فرمود : این جوان را میشناسی گفت نه امیرالمؤ منین فرمود من چنان او را معرفی کنم که خوب بشناسی ، آنگاه فرمود : تو دختر فلان کس نیستی گفت بلی . فرمود که از برای تو پسرعمویی نبود که به هم میل و رغبت داشتید گفت بلی . فرمود : پدرت به این ازدواج تن در نداد و راضی باین وصلت نبود ، لذا او را رد کرد . گفت چرا چنین بود ، فرمود : فلان شب تو برای قضاء حاجت بیرون رفتی و او ترا ملاقات کرد و به اکراه ازاله بکارت تو نمود و از او حامله شدی و تو این موضوع را از مادرت پنهان میداشتی و چون مادرت اطلاع یافت از پدرت پنهان میداشت و چون وضع حمل تو نزدیک شد مادر ترا شبانه از خانه بیرون برد و در فلان موضع تو وضع حمل نمودی و آن کودک را در جامه ای پیچیدی در خارج شهر در محلی که در آنجا قضای حاجت میکردند گذاشتی ، سگی آمد او را بوئید و تو ترسیدی که او را بخورد سنگی انداختی آن سنگ بر سر آن طفل آمده شکست و تو و مادرت بر سر او رفتید و مادرت از جامه خود پارچه ای جدا کرد سر او را بست بعدا او را گذاشتید و رفتید و ندانستید که حال او چه شد .
دختر چون اینها را از آنحضرت شنید ساکت شد ، حضرت فرمود : بگو اینمطالب درست و صحیح است یا نه ؟ گفت بلی . والله یا امیرالمؤ منین که این امر را غیر از من و مادرم کسی نمیدانست حضرت فرمود که خدا مرا بر این امر مطلع نمود ، بعد حضرت فرمود که چون شما آن طفل را گذاشتید در صبح آنشب بنو فلان آمده و او را برده و تربیت کردند تا بزرگ شد و با ایشان بکوفه آمد و این مرد همان طفلست که با تو ازدواج نموده

، پس این پسر تو است نه شوهرت بعد حضرت به جوان فرمود که سرت را بگشای چون گشود اثر شکستگی بر آن ظاهرب بود . آنگاه فرمود : حقتعالی پسر ترا از آنچه بر او حرام بود نگاه داشت اینک با فرزند خود برو که میان شما نکاح صورت نمیگیرد .

فرمایش علی علیه السلام راجع به علم و دانش خود

سید رضی میگوید که امیرالمؤ منین علیه السلام به جندب فرمود : هیچکس از علم الهی و علمی که خدا به پیغمبرش داده از من داناتر نیست تنها من هستم که علوم نبوی را میدانم .
و نیز حضرتش فرمود : قسم بآن خدایی که علی را آفرید هر سئوال از هر قومی و هر حادثه ای که در آن صدها نفر شرکت داشته باشند در هر زمان و هر مکان که باشد و هر پرستی که از گذشته و آینده جهان بکنید از هر گونه علم و دانش و سانحه ای که رخ داده یا بعدا رخ دهد من شما را خبر میکنم و حقیقت حال شما را بشما میگویم .
این فرمایش را جز علی کسی نمیتوانند بگوید چه دانش و علم مردم از خلق است ولی علم علی از وحی و الهام الهی سرچشمه گرفته و از منبع علوم غیبی سیراب گشته است لذا نقشه جهان آفرینش زیر نظر علی بود و بتمام جزئیات خلقت واقف و بینا و از کلیه حوادث و سوانح عالم مطلع بود و آنروز که نه بغداد ساخته شده بود و نه بنی عباس بودند از ساختمان شهر بغداد و دوران پادشاهی بنی عباس و احوال و انتهای ایشان و نیز از آمدن مغول و آمدن هلاکوخان بغداد خبر داد .
و لذا روزی که هلاکوخان بغداد را محاصره کرد و اهل حله آمدند و خبر فتح و پیروزی را دادند و آنچه را آنحضرت فرموده بود بعرض هلاکوخان رسانیدند و خط امان گرفتند . بعضی از معاندین در اینمقام مناقشه کرده اند که بموجب نص قرآنی که میفرماید : و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو(7) و دیگر آیات مشابه آن کسی غیر از خدا غیب را نمیداند و این علم مخصوص ذات باریتعالی میباشد پس آنچه شما به علی نسبت میدهید مخالف آیات قرآنی است .
جوابش اینست که خود میفرماید که : عالم الغیب فلا یطهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول . (8) یعنی مطلع نمیگرداند خدا کسی را بر غیب خود مگر آنکس را که بپسندد از رسول و فرستاده خودش تا معجزه وی باشد پس هر چه امیرالمؤ منین و سایر ائمه علیهم السلام از آن خبر میدادند از جانب پیغمبر بوده و آنحضرت هم از جانب خدایتعالی میفرمود .

لقب امیرالمؤ منین حضرت علی علیه السلام است

لقب امیرالمؤ منین حضرت علی علیه السلام است

لقب امیرالمؤ منین مخصوص حضرت علی (ع) است و کسی حق ندارد که این نام را بر خود نهد اما عامه و اهل سنت میگویند که خلفا در این نام شرکت دارند و میتوان بآنها امیرالمؤ منین گفت بلکه بعضی از آنها میگویند اول کسی که باین نام معروف شد خلیفه ثانی عمر بوده ولی آنچه در اخبار معتبر خودشان وارد شده بر خلاف گفتارشان میباشد .
سیدبن طاووس در انموضوع کتابی نوشته که تمام اخبار آنرا از عامه نقل مینماید و دویست و بیست حدیث از طرق آنها نقل میکند که نام امیرالمؤ منین مخصوص علی ست و خدا این لقب را به علی مرحمت فرمود و بعد سید میفرماید که من استقصار جمیع اخبار را ننموده ام بنابراین ما چند حدیثی از آن کتاب نقل میکنیم .

حدیث اول

خدا این لقب را برای علی (ع) قرار داد و بحضرت آدم هم جریان را بیان فرمود : ابوالفتح کاتب اصفهانی در کتاب خصایص از ابن عباس نقل میکند که چون حقتعالی آدم را حقتعالی فرمود و روح در او دمیده شد عطسه کرد ، خدا به او الهام فرمود که بگوید : الحمدالله رب العالمین . بعد خدا به او فرمود : یرحمک ربک چون ملائکه او را سجده کردند او بخود بالید و گفت خدایا آیا هیچ خلقی آفریده ای که محبوبتر از من بسوی تو باشد جوابی نشنید ، ثانیا گفت و جوابی نشنید در مرتبه سوم که گفت خطاب رسید بلی ای آدم خلقی دارم که محبوبتر است نزد من از تو و اگر آنها نبودند تو را نمی آفریدم ، گفت خدایا آنها را بمن نشان ده ، به ملائکه حجب وحی رسید که رفع کنید تا آدم ببیند چون آدم نگاه کرد پنج شبه دید که در جلوی عرشند گفت خدایا اینها کیانند ؟ خدای تعالی فرمود ای آدم این محمد پیغمبر من است و این علی امیرالمؤ منین است که پسرعم پیغمبر من و وصی او است و این فاطمه دختر پیغمبر من است و این حسن و حسین پسران علی و فاطمه میباشند ، آنگاه فرمود که ای آدم اینها از اولادان تو هستند آدم خوشحال شد و چون ترک اولی کرد گفت : یا رب اسئلک بمحمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین لما غفرت لی و خدا بواسطه این کلمات او را آمرزید .

حدیث دوم

پیغمبر (ص) به علی (ع) امیرالمؤ منین میگفت ، ابن مردویه از انس بن مالک روایت میکند که گفت حضرت رسالت در خانه ام حسبیه دختر ابوسفیان تشریف داشتند به ام حسبیه فرمودند که در کناری برو که مرا حاجتی است . آنگاه آب وضو ساخت ، بعد فرمود اول کسی که از این در درآید امیرمؤ منان و سید عرب و بهترین اوصیاء است . انس میگوید من گفتم ایکاش یک مردی از انصار میآمد که ناگاه علی وارد شد تا کنار رسول خدا نشست تا آخر حدیث .

حديث سوم

جبرئیل هم علی را امیرالمؤ منین میگفت ، ابن مردویه در کتاب مناقب خود از ابن عباس نقل می کند که جبرئیل بصورت دحیه کلبی بر پیغمبر نازل شده بود و سر پیغمبر را در دامن نهاده بود که علی وارد خانه شد و حال مبارک پیغمبر را زا جبرئیل که بصورت دحیه بود سئوال نمود ، دحیه در جواب گفت خوبست آنگاه گفت من تو را دوست میدارم زیرا تو امیرالمؤ منین و قائدالغرالمحجلین یعنی کشنده بزرگان اهل ایمان بسوی هدایت و بهشت هستی .

حدیث چهارم

اخطب خوارزمی که از تلامذه زمخشری است در کتاب مناقب خود نقل میکند از رسول اکرم (ص) که به علی (ع) فرمود : یا اباالحسن با آفتاب تکلم نما ، علی (ع) فرمود : السلام علیک ایها العبد المطیع لله ، آفتاب در جواب گفت : و علیک السلام یا امیرالمؤ منین و امام المتقین و قائدالغرالمحجلین .

حدیث پنجم

از ابوجعفر محمد بن ابی مسلم در کتاب اربعین خود از منقض بن ابقع اسدی که از خواص امیرالمؤ منین علیه السلام بوده نقل میکند که گفت در نیمه شعبان با امیرالمؤ منین (ع) عازم مکانی بودیم شب شد و در محلی منزل نمودیم ، ناگاه متوجه شدم که استر آنحضرت همهمه میکند گوش خود را تیز نموده و نگاه بچیزی میکند برخاستم نفهمیدم که چه اتفاقی رخ داده ناگاه امیرالمؤ منین سیاهی از دور مشاهده فرمود و گفت شیر است از محل عبادت خود برخاسته شمشیر بر دست گرفت بجانب شیر حرکت کرد و صدا زد که ای شیر بایست و شیر ایستاد و استر ساکت شد حضرت فرمود ای شیر مگر ندانستی که من لیثم و ضر غام و حصور و قسور ، وحیدم ، اینها تماما نام شیر است ، بعد فرمود : خدایا زبان این شیر را گویا گردان ، شیر با زبان فصیح گفت : یا امیرالمؤ منین یا خیرالوصیین یا وارث علم النبیین و یا مفرقا بین الحق و الباطل . هفت روز است که عذابی بمن نرسیده و گرسنگی مرا ضرر میرساند و از مسافت دو فرسخ شما را دیدم نزدیک شدم و با خود گفتم میروم تا ببینم آنها کیستند حضرت فرمود ای شیر مگر ندانستی که من علی پدر یازده امامم آنگاه شیر سر بر زمین گذاشت و پیش روی امیرالمؤ منین دراز شد و از گرسنگی شکایت کرد ، حضرت فرمود : خدایا بحق محمد و اهلبیت او این شیر را روزی بده که ناگاه دیدم بره ای در دهان شیر است و آنرا میخورد و چون خورد و سیر شد گفت : یا امیرالمؤ منین والله ما طایفه سباع کسی را که دوست تو و اهلبیت تو باشد نمیخوریم و ما طایفه ای هستیم که دوست بنی هاشم و عترت آنها هستیم . حضرت فرمود : کجا منزل داری ؟ گفت من و ذریه من در شام هستیم ، فرمود چرا بکوفه آمدی گفت به حجاز آمدم و چیزی بدستم نیامد تا به این صحرا رسیدم ولی امشب میروم نزد مردی از دشمنان شما که سنان بن وائل است و از جنگ صفین فرار کرده و در قادسیه منزل دارد او روزی امشب منست و او از اهل شام است ، این جملات را گفت و رفت ، منقض گوید چون ما به قادسیه رسیدیم قبل از اذان صبح بود که مردم با یکدیگر میگفتند دیشب سنان را شیر خورده من برای تماشای او رفتم جز سر و بعضی از اعضا مثل سر انگشتان چیز دیگری از او باقی نمانده بود .
من قصه شیر را برای مردم نقل کردم ، مردم خاک زیر پای آنحضرت را برمیداشتند حضرت پس از حمد و ثنای الهی فرمودند هر کس ما را دشمن دارد به جهنم میرود و هر کس دوست ما باشد به بهشت خواهد رفت ، من قسیم جنت و نارم و در روز قیامت به جهنم میگویم که این از منست و این

از تو شیعیان من بر صراط چون برق خاطف و رعد عاصف و مرغ تیزرو میگذرد .

تنبیه

این نکته را هم باید دانست که این لقب شریف مخصوص آنحضرت است و به کسی دیگر جایز نیست امیرالمؤ منین گفت اگر چه سایر امامان باشند .
باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست
بی نفخ صور خواسته تا عرش اعظم است
این رستخیز عام که نامش محرم است
این صبح تیره باز دمید از کجا کز او
در بارگاه قدس که جای ملال نیست
کار جهان و خلق جهان جمله درهم است
سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب
جن و ملک بر آدمیان نوحه میکنند
کاشوب در تمامی ذرات عالم است
گویا عزای اشرف اولاد آدم است
باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه نوحه و چه عزا چه ماتم است
3 - انعام - 59
4 - جن 26 و 27

مجلس هشتم : وابن سیدالوصیین

ترجمه

و ای پسر آقای اوصیا

انسان در دوران زندگانی خود در دنیا اختیاردار اموالیست که به هر نحوی بخواهد میتواند عمل کند و چون این امور مورد علاقه اوست و نمیخواهد این اختیار بعد از مرگ او هم از بین برود لذا شخص مورد اطمینانی را برای خود انتخاب میکند و این اختیار را باو واگذار مینماید که بعد از مرگش او از این اختیار تام استفاده کرده و برنامه خود را عملی سازد .
در اصطلاح فقهی آن شخص که اختیارش را بعد از مرگ بدیگری واگذار کند وصی و آن شخص مورد اطمینان را موصی له و آنچیزی را که مورد اختیار است موصی به گویند .
در بین افراد مردم می بینیم اگر شخصی بخواهد دیگری را در امور مورد علاقه خود وصی قرار دهد آن دیگری باید واجد شرایط زیر باشد :
1 - درستی و امانت
2 - شرافت در حسب و نسب که اگر پدر و مادر و یا فامیل او از طبقه اشخاصی محترم نباشد او را وصی قرار نمیدهد زیرا هم خود را کوچک کرده و هم ورثه پیروی از اوامر و نواهی او نمیکنند .
3 - کاردانی و مسلط بودن در امور کارهای میت ، چه اگر وصی هر چه هم انسان باشخصیت و خوبی باشد ولی نتواند بخوبی از عهده کارهای میت یا موصی برآید ورثه او را بنحو احسن و اکمل اداره کند عقلاء عالم چنین شخصی را وصی خود قرار ندهند .
وقتی می بینیم که سرپرست یک خانواده برای آنکه اهلبیتش بدون سرپرست نباشد وصی تعیین میکند آیا ممکن است که پیغمبرش پس از بیست و سه سال زحمت و آن تشکیلات مهم وصایتی نکرد و وصی برای کارهای خود قرار نداد و گروه مسلمانان را بامید خدا گذاشته از دنیا رفت ، چگونه پیغمبر وصی تعیین نکرده از دنیا رفت و این اختیار را به امت داد آیا تاکنون شده مردی به ورثه خود بگوید : بعد از من شما یکنفر را انتخاب کنید که هم بکارهای من برسد و هم بکارهای شما .

اهمیت وصیت

یکی از موضوعاتی که در دین اسلام بسیار سفارش در مورد آن شده است مسئله وصیت است ، در کتاب تهذیب روایت کرده زید شحام از امام صادق (ع) راجع به وصیت سئوال کرد حضرت فرمود : وصیت بر هر شخص مسلمانی لازمست .
و نیز از محمد بن مسلم روایت نموده که امام صادق (ع) فرمود وصیت لازمست و پیغمبر خدا سفارش به آن میفرمود .
در بعضی روایات وارد شده که شخص مسلمان ، شب باید وصیت نامه اش زیرسرش باشد و نیز در روایت است که هر کس بدون وصیت بمیرد مانند مردن زمان جاهلیت مرده است .
ما نمیدانیم با این گفتار پیغمبر و اولادش راجع به اهمیت وصیت پس چرا خود پیغمبر بدون وصیت و تعیین وصی از دنیا رفت ؟
بنابراین باید گفت پیغمبر بر خلاف مشی همه انبیاء سلف رفتار نموده چه هر پیغمبری که از دنیا رفت وصی و جانشین خود را تعیین کرد مگر پیغمبر (ص) مثلا حضرت آدم بعد از خود دوازده وصی برای خود قرار داد .
1 - شیث 2 - هابیل 3 - قنبان
4 - منشم 5 - شیثم 6 - قادس
7 - قندف 8 - اعمنح 9- اخنوخ که ادریس باشد
10 - اینوخ 11 - دینوخ 12 - ناخورا
و نیز چون حضرت نوح از دنیا رفت دوازده خلیفه بجهت خود معرفی کرد :
1 - سام 2 - یافت 3 - اشنح
4 - فرشخ 5 - قانوء 6 - شامخ
7 - هود 8 - صالح 9- یمنوخ
10 - معدل 11 - دریخا 12 - هجا
و همچنین حضرت ابراهیم دوازده خلیفه و وصی بجهت خود تعیین نمود :
1 - اسماعیل 2 - اسحاق 3 - یعقوب
4 - یوسف 5 - ایلون 6 - اسلم
7 - ایوب 8 - زینون 9- دانیال
10 - الاکیر 11 - اناجا 12 - مبدع
حضرت موسی دوازده جانشین و وصی بجهت خود تعیین نمود :
1 - یوشع بن نون 2 - عروف 3 - قندف
4 - عزیر 5 - ارشاء 6 - داود
7 - سلیمان 8 - اصف 9- انواخ
10 - مینقا 11 - اردن 12 - واعث

حضرت عیسی قبل از رفتن به آسمان به خلفای دوازده نفری خود تصریح نمود :
1 - شمعون 2 - عروف 3 - قندوف
4 - عیسروا 5 - زکریاء 6 - یحیی
7 - هدی 8 - شیحا 9- قس
10 - واستین 11 - یحیی الراهب
پس این پیغمبران اولوالعزم که بمقتضای حکمت بالغه بجهت حفظ شرایع خود و به امر حق تعالی اوصیایی برای خود تعیین نمودند چگونه ممکنست پیغمبر ما که خاتم پیغمبران بوده و دین او تا روز قیامت باید در بین مردم روزگار برقرار باشد وصی و خلیفه تعیین نکرده باشد .
بنابراین عقلا و نقلا ثابت میشود که مسلما پیغمبر ما در زمان حیات خود شخصی را وصی و جانشین خود قرار داده و طوری اینمطلب را واضح و آشکار است که خود عامه هم بر اینمطلب اعتراف دارند .
امام احمد بن حنبل در مسند خود به طرق مستعد و الفاظ متفاوت و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و ثعالبی در تفسیر خود نقل مینماید که رسول اکرم (ص) به علی (ع) فرمود : انت اخی وصیی و خلیفتی و قاضی دینی یعنی تو برادر وصی و خلیفه و ادا کننده دین منی .
میر سید علی همدانی شافعی در اوایل مودت ششم از کتاب مودة القربی از خلیفه ثانی عمربن خطاب نقل مینماید که چون پیغمبر عقد اخوت بین اصحاب بست فرمود :
هذا علی اخی فی الدنیا و الاخرة و خلیفتی فی اهلی وصیتی و وارث علمی و قاضی دینی ما له منی مالی منه بفغه نفعی و ضره ضری من احبه فقد احبنی من احبه فقد احبنی و من الغصبه فقد ابغضنی .
یعنی : این علی در دنیا و آخرت برادر منست و خلیفه منست اهل من و وصی من و وارث علم و اداکننده دین من میباشد ، مال او از منست و مال من از اوت ، نفع او نفع من و ضرر او ضرر منست کسی که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است .

حديث الدار

حدیث الدار

مهمتر از همه احادیث درباره اینکه علی وصی پیغمبر است ، حدیث الدار یوم الانذار میباشد که بسیاری از علماء عامه و خاصه و مفسرین و مورخین و اکابر علماء اهل سنت با مختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نقل نموده اند و شرح و حدیث اینست که چون آیه 214 سوره شعراء ، وانذر عشیرتک الاقربین .

نازل شد رسول اکرم (ص) چهل نفر از اشراف و رجال بزرگ و خویشاوندان خود را از قریش در منزل عمویش ابوطالب دعوت نمود و برای آنها یک ران گوسفند و قدری نان و یک صاع شیراز غذا حاضر نمود ، مهمانان خندیدند و گفتند : محمد غذای یکنفر را حاضر نکرده ، چون در میان آنها کسانی بودند که یک شتربچه را تنها میخوردند ، حضرت فرمود : کلوا بسم الله ، بخورید بنام خداوند متعال ، پس از آنکه خوردند و سیر شدند بیکدیگر گفتند : هذا ما سحرکم به الرجل ، محمد با این غذا شما را سحر نمود .

آنگاه حضرت برخاست پس از مقدماتی از سخن که فقط قسمتی از آن یعنی شاهد مقصود را نقل میکنم . فرمود : یا نبی عبدالمطلب ان الله یعثنی بالخلق کافة ولیکم خاصة و انا ادعوکم الی کلمتین خفیفتین علی اللسان ثقیلتین علی المیزان تملکون بهما العرب و العجم و تنقادلکم بهماالامم و تدخلون بهماالجنة و تنجون بهما من النار شهادة ان لا اله الا الله و انی رسول الله فمن یحبنی الی هذا الامرو یؤ ارزه نی الی القیام به یکن احی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی .

یعنی : ای فرزندان عبدالمطلب خدای تعالی مرا مبعوث فرمود بر عموم مردمان و بخصوص بر شما و من شما را دعوت میکنم به دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید و ایشان شما را منقاد گردند و جمیع امم در تحت انقیاد شما درآیند و به این دو کلمه به بهشت روید از دوزخ نجات یابید و آن دو گواهی دادن به وحدانیت خدا و رسالت منست پس هر کس مرا در این کار اجابت کند و معاونت من نماید او برادر من و وزیر وارث و خلیفه بعد از من خواهد بود و این جمله آخر را سه مرتبه تکرار کرد و در هر سه مرتبه احدی جواب نداد مگر علی (ع) که جواب داد : انا انصرک و وزیرک یا نبی الله : ای پیغمبر خدا من شما را کمک و یاری مینمایم .

پس حضرت او را به خلافت بشارت داد و آب دهان مبارک خود را در دهان او انداخت و فرمود : ان هذا و وصیتی و خلیفتی فیکم ، یعنی این علی وصی و خلیفه من در میان شماست .

و در بعضی از کتب است که بخود علی خطاب نوده فرمود : انت وصیی و

خلیفتی من بعدی . بعضی نقل کرده اند که این مجلس مهمانی در سه روز متوالی انجام گرفت و این حدیث را کتب شیعه نقل نموده اند و در کتب عامه هم زیاد نقل شده مانند احمد بن حنبل در مسند خود و ثعلبی در تفسیر خودش و احمد خوارزمی در مناقب و طبری در تفسیرش و ابن ابی الحدید معتزلی در جلد سوم شرح نهج البلاغه خود و ابن اثیر در کامل و حلبی در سیره و بیهقی در سنن و دیگران حتی مورخین بیگانه از سایر ملل که تاریخ اسلام را نوشته اند مانند جرجی زیدان و توماس کارلایل انگلیسی این مجلس را انکار نکرده بلکه به قلم تحریر در آورده اند .
ابن ابی الحدید بعد از نقل این حدیث گفته که دلیل بر اینکه علی (ع) وزیر و خلیفه رسول خدا میباشد نص کتاب خدا و احادیث رسول الله است ، حق تعالی در قرآن فرموده : و اجعل لی وزیرا من اهلی و هارون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری .
یعنی : موسی بن عمران عرض کرد خداوند برای من وزیری مقرر فرما و معینی از کسان من که برادرم هارون باشد و پشت مرا به او محکم گردان یا آنکه او را وزیر من گردان و او را در نبوت من شریک ساز و رسول خدا در حدیث صحیح که مجمع علیه فراق اسلام است فرموده : یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی . علی تو برای من بمنزله هارون برای موسی هستی ، الا آنکه بعد از من پیغمبری نمیباشد پس ثابت شد که جمیع مراتب هارون و قدر و منزلت او نزد موسی برای علی (ع) نیز هست پس علی وزیر رسول خداست و پشتیبان محکمی برای آنحضرت میباشد و اگر رسول خدا خاتم النبیین نبود علی در نبوت با او شریک بود .
و نیز ابن ابی الحدید از زیدبن ارقم روایت میکند که رسول خدا فرمود آیا نمیخواهید شما را بچیزی دلالت کنم که اگر با او آشتی کنید و یار شوید هلاک نگردید ، بتحقیق که ولی و امام شما علی بن ابیطالب است ، پس دل خود را با او خالص کنید و به امامت او اقرار آورید و او را تصدیق نمائید و این را که میگویم جبرئیل بمن خبر داده است .
ابن ابی الحدید پس از نقل این حدیث میگوید : همین کلام پیغمبر (ص) نص صریح در امامت و ولایت علی (ع) است و ما جماعت معتزله با اینحدیث صریح چه خواهیم کرد ، بعد خودش میگوید که مرد از امامت ، امامت در فتاوی و احکام شرعیه است نه در خلافت .
حال باید به این مرد سنی گفت که خودت بعد از نقل اینحدیث اعتراف کردی که این عبارت پیغمبر (ص) نص صریح در امامت علی (ع) است پس چگونه تاءیل آنرا مینمایی ، در صورتیکه احدی نگفته که نص را باید تاءویل کرد و معروفست که میگویند اجتهاد در مقابل نص غلط است .
پس جای هیچگونه انکاری نیست که امامت و خلافت علی (ع) را وجود مبارک پیغمبر (ص) بیان فرموده بطوریکه صلاح الدین صفدی در وافی

بالوفیات ضمن حرف الف ذیل حالات ابراهیم بن سیار بن هانی بصری معروف به نظام معتزلی میگوید که : نص النبی (ص) علی ان الامام علی و عینه و عرفت الصحابة ذلک و لکن کتمه عمر لاجل ابی بکر رضی الله عنهما .
یعنی رسول اکرم (ص) بر امامت علی (ع) تصریح کرد و آنحضرت را به امامت تعیین نمود ، صحابه اینرا میدانستند ولکن عمربن خطاب امامت و خلافت علی را برای خاطر ابی بکر کتمان نمود .
حجة الاسلام ابوحامد محمد غزالی طوسی در کتاب سرالعالمین خود میگوید که نسبت به خلافت علی اتفاق فریقین است و همه کس واقع و حقیقت را با کمال وضوح و آشکار فهمیده و از اینرو هرگونه شک و تردید زایل و مرتفع است و بطور یقین علی (ع) جانشین و خلیفه بلافاصل پیغمبر شناخته شده است زیرا اجماع جماهیر مسلمین بر صحت وقوع قضایای و شمول خطبه آنروز نسبت بمورد بحث منعقد است و باین ملاک هر اشکالی بیمورد و هر اعتراضی بیمورد و هر اعتراضی لغو و باطلست زیرا همین که رسول خدا (ص) سخن فرسایی خود را بپایان آورد فوری عمر مبادرت بتظاهر نموده تبریکات لارمه را ضمن بیانات بخ بخ لک یا علی تقدیم نمود ، بدیهیست که این نحوه تبریک گفتن تسلیم در مقابل صدور فرمان جدید و رضایت به وقوع خلافت علی است ، ولی مع الوصف با اینکه کمال طوع و رغبت سر تسلیم فرود آوردند عاقبت بد معامله ای با خدا ذکر کردند که جزا حفاء حق و ورشکستگی آخرت نتیجه دیگری نداشت ، اگر چنین نبود پس چرا در مرض موت آن پیغمبر وقتی آنحضرت کاغذ و دوات برای نوشتن دستور جامع طلبید در پاسخ ان الرجل لهجیر شنید ، پس خلافت فاقد منطق و دلیل است و اگر حر به اجماع را بمنظور صحیح بکار برند البته ناقص است چه آنکه عباس و پسرانش و علی (ع) با زن و فرزندانش هیچکدام شرکت در اجماع ساختگی نداشته و همچنین بعضی حاضرین سقیفه نیز تمرد و مخالفت با آن اجماع نمودند و بیعت نکرده از سقیفه خارج شدند .
خواننده عزیز بر شما ثابت شد که وصی خلیفه بلافصل پیغمبر علی (ع) بوده و شیعه و سنی بر این مطلب اتفاق دارند و بنا بر قول غزالی اگر یک عده هوی پرست برای ریاست چند روزه دنیا علی را خانه نشین کنند حق از بین نمیرود و مظلومیت علی و اولادش بر مردم عالم ثابت میگردد و چون اینمطلب وصایت خیلی مهم است در غالب زیارات میخوانی السلام علیک یابن امیرالمؤ منین سیدالوصیین .
خواننده عزیز این چند جمله ایکه در بیان وصی بودن حضرت علی (ع) ذکر کردیم یکی از هزاران اخباری بود که در کتب شیعه و سنی نقل شده و قطره ای بود که از باب نمونه از اقیانوس کبیر اخبار نشان دادیم و از

همین مختصر بیان ما معلوم میشود که مطلب خلافت بلافاصل علی (ع) بحدی ظاهر بوده و منکرین خلافت و ولایت آنحضرت هم اعتراف بآن داشته اند .
کشتی شکست خورده ز طوفان کربلا
در خاک و خون فتاده بمیدان کربلا
گر چشم روزگار بر او فاش میگریست
بودند دیو و دد همه سیراب می مکید
خون می گذشت از سر ایوان کربلا
خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
نگرفت دست دهر گلابی بغیر اشک
زان تشنگان هنوز بعیوق میرسد
زان گل که شد شکفته به بستان کربلا
فریاد العطش ز بیابان کربلا
از آب هم مضایقه کردند کوفیان
کردند رو بخیمه سلطان کربلا
آندم فلک بر آتش غیرت سپند شد
کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد
در مناقب سند بحضرت صادق (ع) میرساند که از پدرانش نقل فرموده تا به پیغمبر که فرمود خداوند هیچ پیغمبری را قبض روح نکرد تا اینکه افضل عشیره خود را وصی قرار دهد و مرا امر کرد که پسرعم خود علی را وصی قرار دهم و خداوند در کتب سلف هم نوشته که علی وصی من خواهد بود .
بنابراین جای هیچگونه شک و تردیدی نیست که علی (ع) وصی آنحضرت است و بحکم عقل بر پیغمبر لازم است که از طرف خدا خلفایی برای تبلیغ احکام اسلام و بیان حقایق قرآن برای مردم معرفی نماید چه هر مؤ سس و بانی بنایی که زحمات زیاد و طاقت فرسا جهت ایجاد تحکیم مبانی آن بنا و مؤ سسه متحمل شده علاقمند به بقای آن میباشد و برای باقیماندن آن اساس باید بعد از خود مدیر و نگهبانی که شباهت تامی از جهت علم و عمل با او داشته باشد برگمارد تا آن اساس بعد از او برقرار بماند و زحماتش هدر نرود ، پیغمبر اسلام مدت بیست و سه سال در تبلیغ رسالت و نشر احکام و تحکیم مبانی دین اسلام زحماتی کشید تا معارف دین اسلام را در بین جامعه بشری منتشر ساخت ، بدیهی است که چنین شخصی که تمام فکر و ذکرش بقاء دین اسلام تا روز قیامت بوده و کسی را برای مردم معرفی کند که مانند خودش دارای صفات کمال باشد تا بتواند نگهداری دین را کرده و جواب و اشکالات مردم را بدهد ، قبلا گفتیم کسی که بخواهد وصی دیگری بشود باید در مرتبه اول دارای سه شرط باشد :

شرط اول وصایت : درستی و امانت

درستی و امانت

اگر در صدر اسلام به حالات تمام اصحاب پیغمبر بنگریم کسی را مانند علی بن ابیطالب دارای درستی و امانت نخواهیم یافت ، از باب نمونه چند مورد از کارهای آنحضرت را نقل میکنیم تا مطلب خوب روشن گردد

هیچگونه امتیازی بین مسلمین نباید باشد

در دوران خلافت علی (ع) عسل زیادی آورده و به انبار تحویل شده بود ، هنوز موقع تقسیم نرسیده بود ، قضا را مهمانی بیموقع بر یکی از فرزندان علی (ع) وارد شد ، مقداری از شب گذشته بود ، دسترسی ببازار و خرید نبود ، پسر امپراطور اسلام از انبار خواستار شد که چند سیر عسل برداشت که خورش مهمان شاهزاده بشود فردای آنروز که امیرالمؤ منین (ع) برای تقسیم و پخش علسل به انبار آمد دید یکی از ظرفهای عسل دست خورده است از انباردار مؤ اخذه فرمود گفت : دیشب فلان پسر شما این مقدار از عسل را بقرض گرفته ، حضرت تازیانه بر دست گرفته امر به احضار آن فرزند فرمود ، چون حاضر شد عذر خود را گفت که بخاطر احترام مهمان مساعده گرفته ام امیرالمؤ منین (ع) فرمود : من دوست ندارم که فرزندان من در گرفتن حق خود بر دیگر مسلمانان پیشی بگیرند باید مراقب باشید پس از اینکه حق خود را دریافت کردند شما حق خود را بگیرید تا هیچگونه امتیازی برای شما نباشد .

دختر علی علیه السلام از بیت المال عاریه میگیرد

علی بن ابی رافع گوید من ماءمور بیت المال یا رئیس حسابداری بیت المال مسلمین بودم گردنبند قیمتی در میان بیت المال بود ، دختر امیرالمؤ منین ، ام کلثوم ، پیغام فرستاد که من شنیده ام چنین گردنبندی در بیت المال موجودست و در اختیار توست عید قربان در پیش است ، من دوست دارم برای حفظ و صیانت حیثیت خانوادگی روز عید از آن گردنبند استفاده کنم بطور موقت و عاریه مضمونه را بمن بده و پس از سه روز بازگیر ، من قبول کردم و گردنبند را فرستادم ، اتفاقا امیرالمؤ منین (ع) آن گردنبند را گردن دختر خود دیده و پرسید اینرا چگونه بدست آورده ای و به اجازه چه کسی مورد استفاده قرار داده ای ؟ عرض میکند : از علی بن رافع به عاریت گرفته ام و پس از عید رد خواهم کرد ، حضرت مرا علی بن رافع احضار فرمود و سخت نکوهش نمود که آیا خیانت بمال مسلمین میکنی گفتم خدا نکند که خیانت بکنم فرمود تو به اجازه چه کسی گردنبند را بدختر من دادی ؟ عرض کردم آقا دختر شما این گردنبند را به عاریه مضمونه گرفته و من هم بشرط زمان داده ام که پس از سه روز پس بگیرم ، فرمود ، همین امروز باید پس بگیری و به بیت المال انتقال دهی این مرتبه ترا عقوبت نمی کنم ولی ، مراقب باش که چنین کاری دیگر تکرار نشود چون دخترش این داستان را شنید گردنبند را فرستاد و از پدرش گله کرد و گفت : یا امیرالمؤ منین من دختر شما هستم زنان اعیال و بزرگان بدیدن من میآیند چه کسی از من بداشتن چنین گردنبندی شایسته تر است ؟ فرمود دخترم هر وقت همه زنان برای روز عید قربان چنین گردنبندی داشتند شما هم نیز داشته باش ولی دختر من نباید خود را به زینتی بیاراید که همه بانوان مسلمان نداشته باشند .
بنا بر قول بحار حضرت بدخترش فرمود که اگر این گردنبند را به غیر عاریه مضمونه گرفته بودی : لکانت اذا اول هاشمیه قطعت یدهافی سرقة .

داستان عقیل و آهن تفتیده

در عمدة المطالب نقل میکند که امیرالمؤ منین (ع) هر روز ببرادرش عقیل به قدر قوت خود و عیالش جو میداد عقیل ازین جوها هر روز بمقداری ذخیره میکرد تا بقدری شد که فروخت و از پول آن یکمقدار خرما و یکمقدار روغن و قدری نان بجهت خانواده اش تهیه کرد و امیرالمؤ منین (ع) را هم دعوت کرد .
چون حضرت بمنزل عقیل آمد فرمود این طعام را از کجا تهیه کردی ؟
گفت از زیادی جو روزانه خودمان .
حضرت فرمود آیا بعد از عزل اینمقدار جو بقیه برای تو و اهل و عیالت مکفی بود ؟ عرض کرد بلی .
حضرت از فردا که مقرری جوی عقیل را داد به همان مقدار که ذخیره میکرد کسر نمود فرمود چون اینمقدار جو برای تو کافیست حلال نیست که من زیاده از این بتو بدهم عقیل غضبناک شد ، پس حضرت آهنی را به آتش قرمز کرد و در حال غفلت عقیل نزد صورت او برد ، چون عقیل احساس حرارت نمود بجزع آمد و آهی کشید فرمود چه شد که تو از این آهن سرخ شده بآتش جزع میکنی و مرا در معرض آتش جهنم میداری عقیل گفت والله میروم نزد کسی که طلا و خرما بمن بدهد این بود که از مدینه به مکه و از مکه به شام نزد معاویه رفت .
خواننده عزیز اینقدری از درستی و امانت وصی پیغمبر علی بن ابیطالب (ع) بود که خود پیغمبر تعیین فرمود او اوصیائیکه مردم جاهل برای پیغمبر تعیین کردند درستی و امانت که نداشتند هیچ بلکه حق مردم را پایمال کرده و آنچه توانستند بدیگران ظلم نمودند .

معاویه بیت المال را خرج میکرد

ابن ابی الحدید نقل میکند که معاویه به سمرة بن جندب یکصد هزار دینار داد تا آیات 202 و 203 سوره بقره را در شاءن امیرالمؤ منین نقل کند ، آیه میفرماید : و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا و یشهدالله علی ما فی قلبه و هو الدالحضام و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث و الله لایحب الفساد .
بعضی از مردم مانند اخنس بن شریق که از منافقان بود از گفتار خود ترا به شگفت آرند که از چرب زبانی و درع به متاع دنیا رسند و از نادرستی خدا را براستی خود گواه گیرد و این کس بدترین دشمن اسلامست و چون از حضور تو دور شود و کارش فتنه و فساد است بکوشد تا حاصل خلق را بباد فنا دهد و نسل بشر را قطع کند و خداوند مفسدان را دوست نمیدارد .
امام صادق (ع) فرمود در این آیه حرث بمعنی دین و مراد از نسل مردم میباشد که دومی و معاویه هر دو را باطل و ضایع کردند .
بعد از آن صد هزار دینار دیگر داد که آیه 207 سوره بقره را که به تصدیق شیعه و سنی درباره علی (ع) نازل شده در شاءن ابن ملجم نقل کند .
آیه میفرماید : و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله .
بعضی مردانند . مراد علی (ع) است که از جان خود در گذرند مانند شبی که علی بجای پیغمبر در بستر خوابید ، و خدا دوستدار چنین بندگان است .
این آیه بتصدیق شیعه و سنی درباره علی (ع) نازل شده که سمرة قبول نکرد نقل کند صدهزار دیگر داد باز نگرفت چون به چهارصد هزار دینار رسید قبول نکرد آیه را درباره ابن ملجم نقل کند .
احنف بن قیس میگوید بر معاویه وارد شدم آنقدر خوراکیهای گرم و سرد و ترش و شیرین برای پذیرایی من آورد که سخت بشگفت آمدم و در آخر خوراک دیگری آورد که آنرا نمی شناختم ، نام آنرا پرسیدم گفت این خوراک را از روده های مرغابی و مغز قلم و روغن پسته و شکر سفید ساخته اند احنف میگوید گریه کردم معاویه گفت چرا گریه میکنی گفتم بیاد علی و خلافت او افتادم روزی نزد او رفت افطار رسید مرا امر کرد نزد او بمانم انبان مهر شده ای را نزدش آوردند گفتند در آن چیست ؟ فرمود سویق جو ، عرض کردم از ترس آنکه کسی آنرا بردارد مهر کرده ای ؟ فرمود : ترسی و بخلی نداشته ام ولی نخواستم که حسن یا حسین روغن یا زیتون به آن داخل کنند گفتم مگر این عمل حرام است ؟ فرمودند ولی بر پیشوایان حق واجب است که خود را از مستمندان اجتماع بشمار آورند تا آنکه فقر و بیچارگی آسان شود و آنها را تحریک نکند ، معاویه گفت :

فضل علی قابل انکار نیست .
انسان عاقل باید قدری فکر کند ، گیرم پیغمبر وصی تعیین نکرده بود و قرار بود مردم خودشان وصی و جانشین برای پیغمبر تعیین کنند آیا انسان عاقل خلافت و وصایت علی را قبول میکند با این خلفاء ظلم و جور را ؟
علی کسانی که با برادر و دختر و نفس خودش اینطور معامله میکند و حق دیگران را تضییع نمیکند که به برادرش بیشتر بدهد ، اما معاویه این زندگی شاهانه و غذاهای لذیذ را دارد ، اگر عقیل از عدل علی برادرش بطرف شام و معاویه گریخت اما دست از حق و حقیقت برنداشت و یک سلسله مطالب حقه را در شام بگوش شامیان رسانید و اثبات حقانیت برادرش را نزد معاویه نمود ، در سعادت و فضیلت جناب عقیل همین بس که سه نفر از فرزندان او در نصرت حضرت سیدالشهداء شهید شدند .
1 - مسلم بن عقیل
2 - جعفر بن عقیل
3 - عبدالرحمن بن عقیل

ص 195 کتاب
برخورد عقیل با معاویه
ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل میکند که اول مرتبه ای که عقیل بر معاویه وارد شد امر کرد تا برای او کرسی نصب کردند وی را بر کرسی نشاند و صد هزار درهم به وی داد و بزرگان حکومت معاویه اطراف عقیل نشستند ، معاویه گفت : ای عقیل از لشکر برادرت امیرالمؤ منین (ع) و لشکر من خبر ده ، عقیل گفت : شبی بر لشکر برادرم امیرالمؤ منین (ع) گذشتم شبشان مثل شب پیغمبر و روزشان مثل روز پیغمبر و من در میان آنها ندیدم مگر نمازگزار و نشنیدم مگر قرائت قرآن را ولی به لشکر تو گذشتم جمعی از منافقین را دیدم ، بعد گفت معاویه این کیست که در سمت راست تو نشسته ، معاویه گفت این عمروعاص است گفت اینست کسی درباره او شش نفر مخاصمه کردند تا اینکه جزار قریشی بر آنها غالب شد ، عقیل گفت این دیگری کیست ؟ گفت این ضحاک بن قیس فهری است عقیل گفت والله پدرش از برای جهانیدن حیوان نر بر ماده خیلی مسلط و استاد بود بعد گفت آن دیگری کیست ؟ معاویه گفت : ابوموسی اشعری است ، عقیل گفت این پسر زن دزد است که مادرش خیلی دزدی میکرد ، معاویه گفت درباره من چه میگویی ؟ خواست درباره او آنچه از بدی میداند بگوید که غضب جلساء مجلس او فرو نشیند ، عقیل گفت معاویه مرا معذور بدار معاویه گفت باید بگویی ، عقیل گفت حمامه را میشناسی معاویه گفت حمامه کیست ؟ عقیل چیزی نگفت و برخاست و رفت ، معاویه فرستاد نزد زن نسابه و او را حاضر کرد ، گفت حمامه کیست ؟ زن نسابه گفت در امان هستم ؟ گفت در امانی گفت : حمامة جده تو ، مادر ابوسفیان است که در جاهلیت صاحب رایت و علم بوده معاویه گفت من از شما زیاد شدم شما غیظ نکنید و غضبناک نباشید وقتی معاویه به عقیل گفت که بالای منبر رود و برادرش علی را سب کند عقیل بالای منبر رفت گفت ایهاالناس معاویه بمن امر کرده که برادرم علی را لعنت کنم آگاه باشید که من معاویه را لعنت میکنم .
در تاریخ ابن خلکان است که روزی معاویه به جلساء مجلس خود عقیل هم تشریف داشت گفت آیا ابی لهب را میشناسید که خداوند در قرآن درباره اش فرمود : تبت یدا ابی لهب اهل شام گفتند : نه معاویه گفت او عموی این مرد است و اشاره به عقیل نمود ، فورا عقیل گفت : ای مردم آیا میشناسید زن ابولهب را که خدا در قرآن درباره اش فرمود : و امراءته حمالة الحطب فی جیدها حبل من مسد . اللهب - 4 و 5

گفتند نه گفت او عمه این مرد است و اشاره به معاویه کرد ، چون ام جمیله که زوجه ابولهب بود دختر حرب بن امیه خواهر ابوسفیان بود .

مجلس نهم : وابن سيدالوصيين

ترجمه

و ای پسر آقای اوصیا

مقدمه

در مجلس گفتیم مردم وقتی بخواهند کسی را وصی خود قرار دهند باید دارای درستی و امانت و شرافت در حسب و نسب و کاردانی باشد ، پس پیغمبریکه میخواهد وصی برای خود تعیین کند بطریق اولی باید این شرایط را در نظر داشته باشد راجع بدرستی و امانت علی بن ابیطالب وصی بلافصل پیغمبر در مجلس قبل مطالبی ذکر شد . بیش از این وقت مجلس را نمیگیریم چون نظر ما اینست که راه را به شنوندگان گرامی نشان دهیم بعدا خودشان در فکر و جستجوی بیشتری برآیند . اینک بخواست خداوند در موضوع شرافت حسب و نسب علی امیرالمؤ منین (ع) گفتگو میکنیم .
نسب علی (ع) دو جنبه دارد یکی نورانی و دیگر جسمانی و آنحضرت در هر دو قسمت بعد از رسول خدا منحصر بفرد بود .
از جهت نورانیت علی (ع) علماء شیعه و سنی بیانات و روایاتی نقل کرده اند که بعضی از آنها را به اختصار نقل می کنیم .

روایات عامه در خلقت نورانی علی (ع)

امام احمد بن حنبل در کتاب مسند خود و میر سیدعلی همدانی فقیه شافعی در کتاب المودة القربی خود و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب و محمدبن طلحه شافعی در مطالب السئول فی مناقب آل رسول و دیگران از رسول خدا (ص) نقل کرده اند که آنحضرت فرمود : کنت انا و علی بن ابیطالب نورا بین یدی الله قبل ان یخلق ادم باربعة عشر الف عام خلق الله تعالی ادم رکب تلک النور فی صلبه قلم یزل فی نور واحد حتی افترقانی فی صلب عبدالمطلب ففی النبوة و فی علی الخلافة .
یعنی : من و علی نوری هستیم در اختیار خدای تعالی چهارده هزار سال قبل از اینکه آدم را خلق کنید پس چون آدم را خلق فرمود خدای متعال ما را که نور بودیم در صلب او قرار داد و از صلب او پیوسته با هم بودیم تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم پس در من نبوت و در علی خلافت را ظاهر ساخت .
میر سیدعلی همدانی در مودة القربی و ابن مغازلی شافعی از عثمان بن عفان خلیفه سوم نقل میکند که او گفت ، رسول خدا فرمود : خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق ادم باربعة الاف عام فلما خلق الله ادم رکب ذلک النور فی صلبه یزل شی ء واحد افترقافی صلب عبدالمطلب ففی النبوة و فی علی الوصیة .
در خبر دیگر بعد از این خبر نقل میکند که خطاب به علی نموده فرمود : ففی النبوة و الرسالة و فیک الوصیة و الامامة یا علی .
یعنی : من و علی از یک نور خلق شدیم چهارده هزار سال قبل از اینکه آدم را خلق کند پس از آنکه آدم را خلق نمود خدای متعال آن نور را در صلب او قرار داد پیوسته با هم بودیم تا آنکه در عبدالمطلب از هم جدا شدیم پس در من نبوت و در علی وصایت را قرار داد .
ازین قبیل روایات با اختلاف در عبارات و الفاظ زیاد از طرق عامه نقل شده که بهمین مقدار اکتفا میکنیم .

روایات از طرق خاصه در خلقت نورانی علی (ع)

مقدمه

هل اتی علی الانسان جین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا . هل اتی - 1 مفسرین در معنی این انسان چند نقل قول کرده اند که یکی از آنمعانی وجود مبارک امیرالمؤ منین علیه السلام میباشد چه او انسان کامل میباشد ، بنابراین معنی استفهام انکاری خواهد شد و معنی چنین میشود که نیامده است برای انسان زمانی که نبوده باشد شی ء مذکور بوده بنابراین تا این ساختمان جهانی بوده علی هم که انسان کامل است بوده و وقتی نبوده که درین دنیا نبوده باشد ، البته نمی گوئیم همیشه بوده چه این بودن مخصوص خداست ولی میگوئیم وقتی علی بوجود آمد که هیچ چیز غیر از خدا و نور پیغمبر نبود این دنیا و این کرات با عظمت و نه عرش و قلم و نه ملک مقرب .

شواهدی هست که مرد از انسان در این آیه علی (ع) است :

اول

قول خدای تعالی در سوره الرحمن که میفرماید : الرحمن علم القران خلق الانسان علمه البیان .
یعنی خداوند رحمان قرآن را بحضرت رسول (ص) تعلیم کرد و علی بن ابیطالب را خلق کرد و بیان هر چیزی را که در قرآن است باو تعلیم کرد .
بلکه بنا بر روایت حضرت رضا (ع) فرمود : خلق الانسان یعنی امیرالمؤ منین . ج البیان یعنی به آنحضرت تعلیم کرد هر چیزیکه محتاج الیه مردم باشد .
پس همانطور که مراد از انسان در سوره الرحمن امیرالمؤ منین علیه السلام است ، انسان در سوره هل اتی هم آنحضرت میباشد .

دوم

دلیل دیگری که مراد از انسان علی (ع) است سوره اذا زلزله است که میفرماید : او قال الانسان مالها .
ابن بابویه از حضرت فاطمه علیهماالسلام روایت کرده که فرمود : در زمان ابوبکر زلزله شدیدی در مدینه آمد بطوریکه که عموم مردم ترسیدند و نزد ابوبکر و عمر رفتند دیدند که آندو نفر هم از شدت ترس به شتاب نزد علی (ع) میروند مردم هم به تبعیت از آنها حضور آنحضرت رسیدند ، حضرت از منزل خارج شد ، ابوبکر و عمر مردم در عقب آن بزرگوار رفتند تا به باروی او رسیدند ، آنحضرت بر روی زمین نشست ، مردم هم در اطراف آنحضرت نشستند دیوارهای مدینه مانند گهواره حرکت میکرد ، اهل مدینه از شدت ترس صداهای خود را بگریه و زاری بلند کرده و فریاد میزدند یا علی بفریاد ما برس که هرگز چنین زمین لرزه ای را ندیده ایم ، لبهای مبارک آنحضرت بحرک درآمد و با دست مبارک بر زمین زد و فرمود : ای زمین آرام و قرار گیر ، زمین به اذن خدا ساکت شد و قرار گرفت مردم از اطاعت و فرمانبرداری زمین از امیرالمؤ منین (ع) تعجب کردند فرمود تعجب کردید که زمین اطاعت امر من نمود ؟ عرض کردند بلی یا امیرالمؤ منین ، فرمود : من همان انسانی هستم که خداوند در قرآن میفرماید : و قال الانسان ما لها .

ابن شهر آشوب و ابوالفتح رازی و صاحب تفسیر منهج الصادقین گفته اند که در تفسیر اهل بیت مذکور است که مراد از انسان سوره هل اتی امیرالمؤ منین (ع) است و هل درینجا بمعنی مای نافیه است یعنی هیچ زمانی بر انسان نگذشت که او در آنزمان مذکور نبوده باشد بلکه همیشه مذکور و معروف بوده است .
پس از این روایت هم استفاده میشود که انسان مذکور در همه ازمنه و بلکه قبل از زمان وجود مبارک علی (ع) بود .
وقتی سلمان از امام حسین (ع) سئوال کرد که سن پدر بزرگوار شما چقدر است ؟ فرمود : حقتعالی پنجاه هزار عالم و پنجاه هزار آدم قرار داد که بین هر عالم و آدمی تا عالم دیگر پنجاه هزار سال فاصله بوده ، خداوند پدر مرا پنجاه هزار سال پیش از عالم و آدم اولی خلق کرد .
سید نعمت اله جزایری در کتاب انوار انعمانیه و حاج ملامحمد اشرفی در کتاب اسرارالشهادة نقل نموده اند که جبرئیل بصورت دحیه کلبی نزد رسول خدا نشسته بود که حضرت امیرالمؤ منین (ع) آمد در حالیکه جوان خردسالی بود ، جبرئیل برخاست تعظیم آنحضرت نمود ، حضرت رسول (ص) فرمود ای جبرئیل آیا این شخص جوان را تعظیم میکنی ؟ عرض کرد بلی ، این معلم منست . وقتی که خداوند عالم مرا خلق نمود با من تکلم فرمود : من انت و من انا یعنی : تو کیستی و من کیستم ؟ من معطل ماندم این جوان آنجا حاضر شد مرا یاد داد که بگو : انت الرب الجلیل و اسمک الجمیل و انا العبد الذلیل و اسمی جبرئیل . و من خلاص شدم .
پیغمبر فرمود : ای جبرئیل تو چقدر عمر داری ؟ عرض کرد که در ساق عرش ستاره ای است که در هر سی هزار سال یک دفعه طلوع میکند و من سی هزار بار آنرا دیده ام آنگاه امیرالمؤ منین (ع) فرمود اگر آن کوکب را ببینی میشناسی ؟ عرض کرد بلی ، پس امیرالمؤ منین (ع) عمامه خود را از حسین مبارک بالا زد ، جبرئیل آن کوکب را در جبهه مبارک آنحضرت مشاهده نمود .
ازین قبیل روایات و مشابه آن زیاد است و میرساند که نور جناب علوی از قبیل خلقت آسمان و زمین خلق شده اند و لذا خود حضرتش فرمود : کنت ولیا و ادم بین الماء والطین .

نجات دادن امیرالمؤ منین (ع) سلمان را

در تفسیر خلاصة المنهج و کتاب حسن الکبار و کتاب مناقب مرتضوی است که روزی شاه ولایت در سن بیست و هفت سالگی بر بام غرفه ای نشسته بود و رطب تناول میفرمود و سلمان فارسی در پائین غرفه خرقه خود را میدوخت ، شاه ولایت یک حصه خرما بر او انداخت و او را بدان مشرف ساخت سلمان گفت من پیر سالخورده ام و روی براه آخرت آورده و شما خردسال مناسب نیست که با من چنین کنی .
البته اینعمل امیرالمؤ منین و حرف سلمان از روی مزاح و شوخی بود . حضرت فرمود سلمان تو خود را بزرگ میدانی و من را خردسال میخوانی ، مگر فراموش کرده ای و ترس دشت ارژنه را از یاد برده ای ، یاد نداری که چه کسی در نجات بروی تو گشاد که تو را از شیر محفوظ ساخت و مجددا حیات بخشید ، سلمان متحیر گشت گفت یا امیرالمؤ منین از قصه دشت و شیر بیان فرما ، فرمود ، تو در میان آب بودی و از بیم شیر جزع و فریاد مینمودی در آنحال روی بدعا آوردی و از برای نجات خود دعا کردی و دعای تو باجابت مقرون گشت من در آنجا در گذر بودم و در آنصحرا عبور میکردم ، آن سواری که نیزه بر کتف و تیغ بر دست داشت و شیر را دو نیم کرد و ترا نجات داد من بودم ، سلمان گفت ایند‌استان یک نشانی هم دارد آنرا بیان فرما حضرت یکدسته گل تر و تازه با طراوت از آستین بیرون آورده فرمود این هدیه تو بود که به آن سوار دادی سلمان بیشتر متعجب شد ، ساعتی در تفکر بود تا خدمت رسول اکرم رسید و داستان خود را عرضه داشت که یا رسول اله من در انجیل قبل از اسلامم صفات شما را خواندم و محبت شما در قلبم جای گیر شد و دین شما را بر تمام ادیان ترجیح دادم ولی عقیده خود را از پدرم پنهان میداشتم و پیش و ازین حرفها نمیزدم تا اینکه پدرم از حالم آگاه کردید و در مقام کشتن من برآمده مرا برنجانید لکن بملاحظه مادرم از کشتنم درگذشت ولی مرا اذیت میکرد و کارهای مشکل بمن ارجاع مینمود از اینجهت روی بفرار نمودم تا بدشت ارژنه رسیدم چون ساعتی خوابیدم محتلم شدم بعد از بیداری بر سرچشمه آبی رسیدم خواستم خود را بشویم که ناگاه شیری پیدا شده روی بمن نهاد من روی بسوی قاضی الحجات نمودم و از خدا خواستم که مرا از شر آن شیر نجات دهد ناگاه سواری پیدا شده آن شیر را با تیغ دو نیم کرد و من از آب بیرون شدم رکاب آن شخص را بوسیدم و چون فصل بهار بود و صحرا از گل و ریاحین خرم پر بود و دسته گلی چیدم هدیه آن سوار نمودم ولی یک وقت سوار نایاب شد به هر طرف رفتم اثری از او ندیدم سیصد و چند سال ازین واقعه گذشته من در اینمدت به کسی اظهاری نکردم ولی الحال

این ابن عم شما اظهار این قضیه را نمود .
حضرت رسول (ص) فرمود اینچنین چیزها از برادر من عجیب نیست که من از ازین عجیب تر دیده ام ، ای سلمان چون بمعراج رفتم و از سدرة المنتهی گذشتم و بمقامی رسیدم که جبرئیل از همراهی من فروماند یک تنه بسوی عرش الهی روان شدم در آنحال علی را دیدم و چون از معراج برگشتم علی رازی را که در میان من و خدا گذاشته بود کلمه به کلمه بیان نمود ، ای سلمان از زمان آدم تاکنون هر کس از انبیاء و صلحاء و اتقیاء که به بلا و محنتی گرفتار میشد علی ایشانرا نجات میداد .
در حدیث قدسی است که : یا احمد ارسلت علیا مع کل نبی سر او معک سر او علانیة .
در مشارق الانوار برسی است که جنی نزد پیغمبر نشسته بود که امیرالمؤ منین (ع) وارد مجلس آنحضرت شد ، آن جن چون حضرت را دید برای تعظیم و خوف از آنجناب کوچک شده اظهار فروتنی نمود و حضرت رسول عرض کرد یا رسول اله من با ماردین طایفه جن پانصد سال پیش از خلقت آدم در آسمان بودم این جوان را دیدم که آمد و مرا از آسمان بیرون کرده بجانب زمین انداخت ، پس من از شدت انداختن او بزمین هفتم رسیدم چون نظر کردم این جوان را در زمین هفتم دیدم همانطور که در آسمان دیده بودم .
و همین برسی در کتاب لوامع الانوار خود نقل میکند که روزی جنی نزد حضرت رسول نشسته بود که علی (ع) وارد شد و آن جن به استغاثه و التماس درآمد و گفت یا رسول اله مرا از چنگ اینجوان نجات ده ، فرمود این جوان با تو چه کرده که چنین اضطراب میکنی ؟ عرض کرد من در عهد سلیمان بودم و از فرمان آنحضرت تمرد کردم سلیمان جمعی از جنیان را بر من گماشت که مرا بگیرند نتوانستند پس این جوان آمده مرا گرفت و مجروح ساخت و این جای ضربت اوست که بر من زده که تا کنون التیام نیافته است .
سید جزایری در انوار نعمانیه این روایت را با این زیادتی نقل میکند که حضرت رسول (ص) به آن جنی فرمود که نزد علی برو تا جراحت ترا بهبودی دهد پس او از شیعیان آنحضرت شده ایمان آورد .
و ایضا همین حافظ برسی در کتاب لوامع الانوار خود نقل میکند که روزی یکنفر جنی خدمت حضرت رسول (ص) بود و از قضایای مشکل میپرسید که ناگاه علی (ع) از دور پیدا شد جنی از مشاهده آنحضرت کوچک شده مانند گنجشکی گردید و به رسول خدا پناه برد ، رسول اکرم فرمود از چه کسی می ترسی تا ترا از او خلاص کنم گفت از این جوان که میآید ، فرمود این جوان با تو چه کرده گفت روز طوفان خواستم کشتی نوح را غرق کنم یک رکن کشتی را گرفتم و به غرق کردن نزدیک کردم این جوان حاضر شد

و ضربتی بر دست من زد که دستم را قطع کرد پس آن جنی دستش را بیرون آورد که بریده بود .

نسب جسمانی علی علیه السلام

و اما جنبه جسمانی علی (ع) از نظر پدر و آباء و ام دارای شرافتی بزرگ بوده که همه آنها تا به آدم ابوالبشر موحد و خداپرست بودند و ابدا در صلب و رحم ناپاکی آن نور پاک قرار نگرفته و این افتخار از برای احدی از مردم عالم نبوده غیر از پیغمبر زیر آباء علی (ع) غیر از ابوطالب همان آباء پیغمبر میباشد و آباء آنحضرت با پنجاه و یک پشت به آدم ابوالبشر میرسد که هفده نفر آنها از سلاطین و هفده هزار نفر آنها از پیغمبران و هفده هزار نفر از آنها از اوصیاء بوده اند و آباء آنحضرت بقرار ذیلست :

علی
1 - ابن ابیطالب 2 - بن عبدالمطلب 3 - بن هاشم 4 - بن عبدناف
5 - بن قصی 6 - بن کلاب 7 - بن مره 8 - بن کعب
9- بن لوی 10 - بن غالب 11 - بن فهر 12 - بن مالک
13 - بن الخضر 14 - بن کنانه 15 - بن خزیمه 16 - بن مدركة
17 - بن الیاس 18 - بن مضر 19 - بن نزار 20 - بن معد
21 - بن عدنان 22 - بن اد 23 - بن ادد 24 - بن السیع
25 - بن الهمیس 26 - بن بنت 27 - بن سلامان 28 - بن حمل
29 - بن قیدار 30 - بن اسماعیل 31 - بن ابراهیم 32 - خلیل الرحمن
33 - بن تارخ 34 - بن تاحور 35 - بن شاروع 36 - بن ابرغو
37 - بن تالغ 38 - بن عابر 39 - بن شالح 40 - بن ارفخشد
41 - بن سام 42 - بن نوح 43 - بن ملک 44 - بن متوشلخ
45 - بن اخنوخ 46 - بن یارد 47 - بن مهلائل 48 - بن قینا
49 - ابن اتوش 50 - بن شیث 51 - بن آدم ابوالبشر

دلیل بر اینکه پدران علی (ع) همگی موحد بودند اینست که قبلا گفتیم پدران علی غیر از ابوطالب همان پدران پیغمبر هستند و باید پدران پیغمبران پاک و موحد بوده باشند زیرا اگر مشرک و کافر باشند نفوس مردم از پیغمبران منزجر خواهد بود .

اشکال

اگر کسی بگوید یکی از اجداد پیغمبر و علی حضرت ابراهیم خلیل است و مطابق قرآن پدر ابراهیم آزر مشترک بوده ، پس در بین اجداد پیغمبر بوده است ، خداوند در سوره انعام آیه 74 می فرماید :
و اذ قال ابراهیم لابیه آزر اتتخذ اصناما الهة انی اریک و قومک فی ضلال مبین .
یعنی یاد کن وقتی را که ابراهیم بپدرش آزر . عمو یا شوهرمادر و مربی او که عرب بر آنها اطلاق پدر میکند . گفت آیا بتها را بخدایی اختیار کرده ای ؟ براستی تو و همراهانت را در گمراهی آشکار می بینم .

جواب

چون اسلاف و آباء بعضی از صحابه پیغمبر و خلیفه اول و دوم و سوم مشرک و کافر بودند بعضی از علماء عامه خواستند این نقص نسبی را از آنها دور نمایند و پدر مادر مشرک را سبب نقص ندانند .
و لذا گفتند که در آباء و اجداد و پیغمبران هم مشرک و کافر بوده تا اسلاف خلفاء را ازین نقص مبرا سازند و اینکه میگویند پدر حضرت ابراهیم آزر بوده خلاف عقل و منطق و قرآنست زیرا درباره آزر دو نقل قول کرده اند یک قول گفتند که آزر عموی ابراهیم بود و مادر حضرت ابراهیم را گرفت که سرپرستی ابراهیم را کند لذا ابراهیم باو پدر خطاب میکرد قرآن هم قواعد عرف عمو را پدر خطاب کرده و آن آیه اینست که میفرماید : درباره سئوال و جواب حضرت یعقوب با فرزندانش هنگام مرگ اذ قال لنبیه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک و اله ابائک ابراهیم و اسماعیل و اسحاق الها واحدا .
یعنی جناب یعقوب به فرزندان خود گفت شما پس از مرگ من که را میپرستید گفتند خدای تو و خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که معبود یگانه است .
شاهد مقصود ازین آیه شریفه کلمه اسماعیل است که او پدر یعقوب نبوده بلکه اسحاق پدر یعقوب بوده و اسماعیل عموی او میشد ولی در قرآن روی قاعده و عرف که عمو را پدر خطاب میکنند پدر خوانده است . چون فرزندان یعقوب عرفا عمو را پدر میخواندند لذا در جواب پدر هم عمو را پدر خواندند هم عین همان سئوال و جواب را نقل میکند .
روی همین قاعده حضرت ابراهیم عمو و یا شوهرمادرش را پدر خطاب میکند بهترین دلیلی که آباء گرامی پیغمبر ما مشرک و کافر نبودند آیه 218 سوره شعراست که میفرماید : و تقلبک فی الساجدین و به انتقال تو در اهل سجود و به دوران تحولت از اصلاب شامحه بارحام مطهر آگاه است .
شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب 2 ینابیع المودة و دیگران از ابن عباس نقل میکنند که در معنای آیه شریفه فوق فرموده یعنی خدا پیغمبر را از اصلاب اهل توحید از پشت آدم بر پشت پیغمبر بعد از پیغمبری میگرداند تا آنکه او را از صلب پدر او از نکاح بیرون آورد نه زنا .
در تفسیر ثعلبی و ینابیع المودة روایت میکنند از ابن عباس و او از پیغمبر (ص) که فرمود :
اهبطنی الله الی الارض فی صلب ادم و جعلنی فی صلب نوح فی السفینة و قذف بی فی صلب ابراهیم ثم لم یزل الله ینقلنی من الاصلاب الکریمة الی الارحام الطاهرة حتی اخرجنی من بین ابوی لم یلتقیا علی نکاح قط .

خداوند مرا در صلب آدم بسوی زمین فرود آورد و در صلب نوح در کشتی قرار داد و در صلب ابراهیم انداخت و پیوسته از اصلاب کریمه بسوی رحمهای طاهره پاکیزه منتقل کرد تا آنکه از پدر و مادری بیرون آورد که هرگز یکدیگر را ناپاک ملاقات نکردند تا مرا به آلودگیهای جاهلیت آلوده نگرداند .
و نیز در کتاب مودة القربی از جابر عبداله انصاری و او از پیغمبر حدیثی نقل میکند راجع به اول ما خلق الله و حضرت بیاناتی میفرماید تا آخر حدیث که میفرماید : و هکذا ینقل الله نوری من طیب الی طیب و من طاهر الی طاهر الی ان اوصله الله صلب ابی عبدالله بن عبدالمطلب و اوصله الله الی رحم امی امنة ثم اخرجنی الی الدنیا فجعلنی سیدالمرسلین و خاتم النبیین .
یعنی همچنین خدای تعالی نور مرا از طیب و طاهر و پاک و پاکیزه نقل داد تا آنکه به صلب پدرم عبداله و از او به رحم مادرم آمنه واصل نمود پس مرا بدنیا آورد و مرا سیدالمرسلین و خاتم همه پیغمبران قرار دارد .
امیرالمؤ منین علیه السلام در نهج البلاغه در خطبه 93 میفرماید :
فاستودعهم فی افضل مستودع و اقرهم فی خیر مستقرتنا سختهم کرائم الاضلاب الی مطهرات الارحام کلما مضی منهم سلف قام منهم بدین الله خلف حتی افضت کرامة الله سبحانه الی محمد (ص) فاخرجه من افضل المعادن منبتا و اعز اءلارومات مغرسا من الشجرة التی صدع منها انبیائه و انتخب منها امنآنه . یعنی خداوند پیغمبران را در برترین امانتگاه که صلب پدران باشد امانت نهاد و در بهترین جایگاه رحم مادران قرار داد و آنانرا از صلبهای نیکو به رحمهای پاک و پاکیزه انتقال داد هر گاه یکی از ایشانرا از دنیا میرفت دیگری بعد از او برای نشر دین خدا قیام مینمود و به تبلیغ احکام الهی مشغول میگشت تا اینکه منصب نبوت پیغمبری از جانب خداوند سبحان بحضرت محمد (ص) رسید پس آنحضرت را از نیکوترین معدنها که صلبهای پیغمبران پیشین باشد رویانید و در عزیزترین اصل ها رحمها غرس نمود از شجره ای که نسل حضرت ابراهیم باشد که پیغمبرانش را از آن آشکار نمود و امین های خود را از آن برگزید .
اگر بخواهیم از این قبیل اخبار طرق شیعه و سنی نقل کنیم زیاد است و دقت مجلس را میگیرد و به همین مقدار اکتفا میشود .

مجلس دهم : وابن سيد الوصيين

ترجمه

و ای پسر آقای اوصیاء

مقدمه

پس از آنکه ثابت شد که آباء و اجداد پیغمبر همگی مؤ من و موحد بودند ثابت میشود که آباء و اجداد علی (ع) هم همگی مؤ من و موحد بوده اند ، فقط میماند پدر علی (ع) که ابوطالب باشد ، اینک قدری در اسلام ابوطالب گفتگو می کنیم .

اختلاف در ایمان ابیطالب

بین مسلمین اختلاف است که آیا ابوطالب مسلمان و با ایمان بود و یا ایمان به برادرزاده خود نیاورد و بی ایمان از دنیا رفت ، اما عقیده شیعه بطور اجماع بر آنست که انه قد امن بالنبی فی اول الامر و بیشتر علماء و محققین عامه از قبیل ابن ابی الحدید و جلال الدین سیوطی و ابوالقاسم بلخی و ابوجعفر اسکافی و بزرگان معتزله مانند میر سیدعلی همدانی شافعی و غیر اینها قائل به اسلام و ایمان ابوطالب میباشند . بالاتر از همه اینکه ایمان ابوطالب آلوده به کفر نبود ، یعنی از اول با ایمان بود و هیچ زمانی کافر به حق نشد . حمزه و عباس عموی پیغمبر خیلی مقام دارند اما آنها از اول با ایمان نبودند بلکه بدون ایمان بودند و بعدا به پیغمبر ایمان آورند و لذا اهل بیت درباره ابوطالب فرمودند : انه لم یعبد صنما قط بل کان اوصیاء ابراهیم .
یعنی ابوطالب هرگز بت پرستی نکرد بلکه از اوصیاء ابراهیم خلیل الرحمن بود .

در کافی از درست بن ابی منصور روایت میکند که گفت از حضرت ابی الحسن اول سئوال کردم : اکان رسول الله محجوجا بابی طالب ، فقال لاولکنه کان مستودعا للوصایا فدفعها الیه صلی الله علیه و آله و سلم قال قلت فدفع الیه الوصیة قال فقلت فما کان حال ابی طالب قال اقر بالنبی و بما جاء به و دفع الیه الوصایا و مات من یومه .
که آیا رسول خدا ماءمور پیروی از ابوطالب بود و ابوطالب از طرف خدابر او حجت بود حضرت فرمودند : نه ولی ابوطالب نگهدار و دایع نبوت بود وصایا نزد وی سپرده شده بود و آنها را بحضرت پیغمبر داد .
مرحوم مجلسی در مرآت العقول در شرح این خبر می فرماید آنچه بخاطر من رسیده و بنظر من روشنتر است اینست که بگوئیم مقصود از این سوال اینست که آیا ابوطالب حجت و امام بود بر رسول خدا حضرت جواب فرمود نه بعلت اینکه او امانت نگهدار پیغمبر بود و وصایای پیغمبران سلف را بحضرت پیغمبر رساند و مراد این نیست که ابوطالب بحضرت وصیت کرده و پیغمبر را خلیفه خود ساخت تا حجت بر او باشد در حقیقت ابوطالب بمنزله شخص امینی بود که امانت را به صاحبش رسانید سائل مقصود امام را نفهمید و گفت دادن وصایا مستلزم اینست که حجت بر او باشد و سوال اول را تکرار کرد امام جواب داد که دادن وصیت بعنوان رد امانت مستلزم این معنی نیست بلکه منافی آنست و مراد از مات من یومیه یعنی روز وفع وصیت مرد نه روز اقرار به نبوت و شاید هم متعلق به هر دو باشد و مقصود اقرار ظاهری باشد که دیگران دانستند .
از این روایت مقام ابوطالب کاملا معلوم می شود که امانت پیغمبران سلف مانند عصای موسی یا انگشتر سلیمان یا پیراهن یوسف و از این قبیل چیزهایی که باید نزد انبیاء باشد و امروز هم خدمت حضرت ولی عصر ارواح العالمین له الفداء می باشد تمام اینها نزد ابوطالب بوده و تسلیم خدمت پیغمبر نمود .
صدوق در اکمال الدین از اصبغ بن نباته روایت نموده که گفت از حضرت امیرالمومنین علیه السلام شنیدم که می فرمود : بخدا قسم پدر من و جد من عبدالمطلب و همچنین هاشم و عبد مناف ، بت را در هیچ وقت پرستش نکردند . گفته شد که پس چه چیز را پرستش می نمودند حضرت فرمود : اینها بر دین حضرت ابراهیم بودند و بسوی خانه کعبه نماز می خواندند .
علامه مجلسی در کتاب بحار جلد 9 از امان بن محمد روایت می کند که گفت نامه ای برای حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نوشتم که

جعلت فدک من در ایمان ابوطالب شک دارم که آیا به پیغمبر ایمان آورد یا کافر بود حضرت در جواب نوشتند :
بسم الله الرحمن الرحیم
تیبع غیر سبیل المومنین نو له ما تولی یعنی هر کس پیروی کند غیر راه مومنان را باز می دهیم به او آنچه را که دوست می دارد و بعد حضرت نوشتند که اگر تو اقرار بایمان ابوطالب نکنی بازگشت تو به آتش جهنم خواهد بود .
و نیز در بحار نقل می کند که امام صادق علیه السلام به یونس فرمود : ای یونس مردم درباره ابوطالب چه می گویند ، گفت : فدایت شوم می گویند ابوطالب در آتش بسیاریست و درد و پای او دو بغل از آتش می باشد که از شدت حرارت آنها مغز سر او می جوشد حضرت فرمود : دشمنان خدا دروغ می گویند بدرستی که ابوطالب من رفقاء النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا .

ایمان ابوطالب مخفی بود

برای اینکه ابوطالب بتواند کاملا از وجود مبارک پیغمبر حمایت و جان آن حضرت را از کفار حفظ نماید مجبور بود که ایمان خود را مخفی قرار دهد چه اگر کفای می دانستند که ابوطالب بآن حضرت ایمان آورده مسلما ابوطالب کشته می شد بلکه جان پیغمبر هم در خطر بود و لذا ابوطالب سیاستی برای خود اتخاذ کرد که هم با محمد صلی الله علیه و آله باشد و هم با قریش و دلیل بر گفتار ما روایاتی هست که مرحوم مجلسی در بحار در این موضوع نقل می کند که یکی از آنها این است که عموی علی بن حسان گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که مردم گمان می کنند که ابوطالب در آتش بسیاریست حضرت فرمود ، دروغ می گویند جبرئیل چنین خبری به جهت پیغمبر نباورده گفتم پس جبرئیل در این باب چه بر پیغمبر نازل نمود ، حضرت فرمود جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد حق تعالی ترا سلام می رساند و می فرماید که اصحاب کهف خودشان را مخفی نمودند شرک را ظاهر کردند فاتادهم الله اجرهم مرتین و ابوطالب به همین قسم ایمان خودش را مخفی نمود و شرک را ظاهر کرد فاتاه الله اجره مرتین و ابوطالب از دنیا خارج نشد تا اینکه جبرئیل از نزد حق تعالی بشارت بهشت او را آورد آنگاه حضرت فرمود که مردم چگونه وصف ابوطالب را این قسص می کنند و حال آنکه در شب وفات ابوطالب جبرئیل بر پیغمبر نازل شده و گفت ای محمد از مکه خارج شو که از برای تو بعد از ابی طالب ناصری در مکه نخواهد بود .

سید مرتضی در کتاب فصول از شیخ خودش شیخ مفید ادله ای برای اثبات ایمان ابوطالب ذکر کرده که ما بعضی از آنها نقل می کنیم :

1 - اخلاص و دوستی ابوطالب نسبت به رسول خدا است و آن حضرت را به قلب و دست و زبان خودش یاری می کرد و به دو پسرش علی و جعفر امر کرد که متابعت آن حضرت را بنمایند .

2 - فرمایش پیغمبر خدا در وقت مرگ ابوطالب است که فرمود عمو تو صله رحم را بجا آوردی خدا جزای خیر به تو بدهد پس چنین دعایی از پیغمبر در حق شخص کافر جایز نیست .

3 - بعد از مرگ ابوطالب حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بین اولادهای او علی علیه السلام را امر به تغسیل و تکفین او نمود در صورتیکه اولادان دیگر او هم حاضر بودند و جعفر هم ایمان آورده بود ولی در بلاد حبشه بود پس پیغمبر که امر کرد علی ابوطالب را غسل دهد دلیل بر ایمان او است چه اگر کافر بود پیغمبر به علی نمی فرمود که کافر را غسل دهد .

4 - این خبر مشهور است که جبرئیل در وقت موت ابوطالب بر رسول خدا نازل شد و بآنحضرت گفت یا محمد حقتعالی بشما سلام میرساند و میفرماید که از مکه خارج شو که ناصر تو ابوطالب وفات کرد و اینخبر ایمان ابوطالب را ظاهر میسازد زیرا که اگر ایمان بآنحضرت نداشت پس چرا او را یاری میکرد و با کفار قریش در رسالت آنحضرت محاجه مینمود .
5 - وقتی دید که علی با پیغمبر نماز میخواند گفت ای پسر این چه عملی است گفت دینی است که ابن عم من مرا بسوی آن خوانده ابوطالب گفت متابعت او را بکن چه او نمیخواند مگر بسوی خیر پس ابوطالب در این حرفش به راستگویی رسول خدا اعتراف کرد و این حقیقت ایمان میباشد .
6 - ابوطالب اشعار زیادی دارد که دلالت بر ایمان او میکند از جمله قصیده لامیه او است که در آن میگوید : الم یعلموا ان انبنا لامکذب .
در این شعر صریحا میگوید که پیغمبر دروغ نمیگوید و رسالت او حق است .
و نیز در وقت وفاتش اهل خود را جمع کرد و اشعاری در یاری پیغمبر گفت که از جمله آن اینست اوصی بنصرالنبی الخیر مشهده در این شعر هم در وقت مرگش اقرار برسالت پیغمبر نموده است .

ابوطالب یاری پیغمبر مینمود

اوایل که پیغمبر اسلام دعوی نبوت نمود و دین خود را آشکار ساخت مردم مکه و بلخصوص طایفه قریش با او مخالفت کرده و هر روز نوعی آنحضرت را مزاحمت فراهم میکردند و مسلمانانرا اذیت مینمودند بقدری کار را بمسلمین سخت گرفتند که بعضی از مسلمانان مجبور شدند از مکه هجرت کنند و به نجاشی سلطان حبشه پناهنده شوند و آن اشخاصی که قادر به هجرت نبودند و در مکه ماندند ابوطالب و حمزه از آنها طرفداری میکردند و تا ممکن بود نمیگذاشتند که یک فرد مسلمان مورد حمله کفار واقع شود و مردم مکه انجمنی تشکیل دادند تا درباره مسلمین تصمیمی اتخاذ کنند در آن انجمن تمامی قریش همدست شده تصمیم بقتل پیغمبر را گرفتند ابوطالب بر این اندیشه کفار آگهی یافت آل هاشم و عبدالمطلب را جمع کرده و همه آنها را با زن و فرزندشان و مسلمین بدره ای که شعب ابوطالب نام داشت جای داد .
اولاد عبدالمطلب از مسلمان و غیرمسلمان برای حفظ قبیله و فرمانبرداری ابوطالب در نصرت پیغمبر خودداری نمیکردند مگر ابولهب که از دشمنان سرسخت آنحضرت بود و بالجمله در آن شعب ابوطالب باتفاق ایشان خود بحفظ و حراست رسول خدا پرداخت و از دو سوی آن دره را دیده بان گذاشت که دشمن هم بر آن هجوم نیاورد و بسیاری از شبها بفرزندش علی (ع) میگفت که به جای پیغمبر بخوابد و حمزه همه شب با شمشیر برگرد پیغمبر میگشت کفار قریش دانستند که بدان حضرت دست نیابند و کشتن او غیرممکنست و لذا چهل تن از بزرگان ایشان در دارالندوة مجتمع شدند و پیمان بستند که با فرزندان عبدالمطلب و اولاد هاشم دیگر موافق نباشند و مدارا نکنند و زن به ایشان ندهند و زن از ایشان نگیرند و بدیشان چیزی نفروشند و چیزی هم از ایشان نخرند و صلح با آنها نکنند تا وقتی که محمد (ص) را بایشان بدهند تا بقتل رسانند این عهدنامه را نوشتند و مهر کردند و به ام الجلاس خاله ابوجهل سپردند تا او نیکو حفظ کند بعد از این معاهده بنی هاشم در شعب محصور مانده هیچکس از اهل مکه جراءت خرید و فروش با آنها نداشت مگر در اوقات حج که مقاتلت حرام بود و قبائل عرب در مکه حاضر میشدند آنها از شعب بیرون شده چیزهای خوردنی از عرب میخریدند و به شعب میبردند ولی چون می فهمیدند که یکی از بنی هاشم میخواهد چیزی بخرد بهای آنرا گران میکردند و خودشان میخریدند و اگر ملتفت میشدند که یکی از اقوام عبدالمطلب چیزی خوردنی به شعب فرستاده او را زحمت رسانده اذیت میکردند و اگر کسی از شعب بیرون میشد و او را میدیدند عذاب و شکنجه اش میکردند .

نقل شده که ابوالعاص داماد پیغمبر شترانی از گندم و خرما بار میکرد و به شعب میبرد و رها میکرد از اینجاست که پیغمبر فرمود ابوالعاص حق دامادی ما را ادا کرد بالجمله تا سه سال کار بدینگونه میبود و گاه بود که فریاد اطفال نبی عبدالمطلب از شدت گرسنگی بلند بود تا اینکه بعضی از مشرکین از بستن آن پیمان پشیمان شدند و پنج نفر از ایشان یعنی هشام بن عمر ، و زهیر بن امیة بن مغیره و مطعم بن عدی و ابوالنجتری و زمعة بن الاسود با هم پیمان بستند که نقص عهد کنند و آن صحیفه را بدزدند صبح فردا که صنا دید قریش در کعبه جمع شدند آن پنج نفر آمدند و ازین مقوله سخن در پیش آوردند که ناگاه ابوطالب با جمعی از مردم خود از شعب بیرون آمدند به کعبه آمدند و در مجمع قریش بنشستند ابوجهل گمان کرد که ابوطالب از زحمت و رنجی که در شعب برده صبرش تمام شده و آمده که محمد (ص) را تحویل دهد .
ابوطالب آغاز سخن کرد و گفت ای مردم امروز سخنی با شما گویم که بر خیر شما است برادرزاده ام محمد صلی الله علیه و آله بمن خبر داده که خدای تعالی موریانه را بر آن صحیفه گماشت که تمام نوشته ها را خوردند فقط نام خدا بر آن باقی مانده اکنون آن صحیفه را حاضر کنید اگر او راست گفته شما را با او چه کار است دست ازو بردارید و اگر دروغ میگوید من او را به شما میدهم تا او را بقتل رسانید مردم گفتند نیکو سخن گفتی چون صحیفه را از ام الجلاس بگرفتند و گشودند دیدند تمام آنرا موریانه خورده جز لفظ بسمک اللهم که بر سر نامه باقی مانده خود مردم شرمسار شدند آنگاه مطعم بن عدی صحیفه را پاره کرد و گفت ما از این صحیفه قاطعه ظالمانه بیزاریم بعدا مسلمین از شعب بیرون آمدند .
اگر ابوطالب دارای ایمان نبود پس چرا در این سه سال کمک به آنحضرت میکرد و محمد صلی الله علیه و آله را تحویل کفار قریش نمیداد اینها دلیل بر ایمان و اسلام ابوطالب است .
اگر مشرکین بعد از سه سال ترحم کردند و خودشان دلشان بحال بچه های مسلمین سوخت خدا را لعنت کند بنی امیه را که فریاد العطش کودکان حسین دل سنگ آنها را نسوخت بلکه با شمشیر و نیزه جواب آنها را دادند .

اخباری از طرق عامه که دلالت بر اسلام و ایمان ابوطالب میکند .

ابوالفتح اصفهانی که یکی از علماء عامه است از ابن عباس نقل میکند که گفت روزی ابوبکر خدمت پیغمبر آمد و پدرش را که پیر و کوری بود با خود خدمت آنحضرت آورد و حضرت فرمودند چرا این پیرمرد را آوردی ما میرفتیم و او را میدیدیم ، ابوبکر گفت یا رسول الله من او را خدمت شما آوردم تا خدا بمن اجر دهد قسم به آن خدایی که ترا مبعوث فرموده فرح من بواسطه اسلام عموی تو ابوطالب بیشتر است از اسلام پدر خودم و ابیطالب بواسطه قبول کردن اسلام چشم ترا روشن نمود ، حضرت فرمود راست گفتی .

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه اشعاری در مدح ابوطالب سروده :

و لولا ابوطالب و ابنه
لما مثل الدین شخصا فقاما
فذاک بمکة اءویی و حامی
و هذا بیثرب جس الحماما
تکفل عبد مناف باءمر
و اودی فکان علی تماما
فقل فی ثبیر مضی بعد ما
قضی ما قضاه و ابقی شماما
فلله ذا فاتحا للهدی
ولله اذا للمعالی ختاما
و ما ضر مجد ابیطالب
جهول لغا او بصیرر تعامی
کما لا یضر ایات الصباح
من ظن ضوء النهار الظلاما

ما حصل معنی آنکه اگر ابوطالب و پسرش علی نبودند دین اسلام تشخیص و قوامی نداشت ابوطالب در مکه آنحضرت را یافت و حمایت نمود و علی (ع) در مدینه ملکوت را با تجسس بدست آورد و حمایت کرد ابوطالب بامر عبدالمطلب پدربزرگوارش کفالت زندگانی آنحضرت را بعهده گرفت و ادامه داد و علی آن خدمات را خاتمه داد ، تاءسفی ندارد که ابوطالب به قضای الهی درگذشت زیرا بوی خوش خود علی را به یادگار گذارد برای رضای خدا ابوطالب خدمت بدین خدا کرد و علی به آن خدمات خاتمه داد تا به اوج اعلا رسید .

و اشعار زیادی علمای شیعه و سنی از ابوطالب نقل کرده اند که دلالت بر

اسلام او میکند که ذکر آنها بطول می انجامد هر که طالب باشد به جلد نهم بحار و یا شرح ابن ابی الحدید و ابوجعفر اسکافی مراجعه کنید .

اقرار ابوطالب دم مرگ به توحید

حافظ ابونعیم و بیهقی که از علماء عامه میباشند نقل میکنند که در مرض موت ابوطالب جمعی از صنا دید کفار قریش از قبیل ابوجهل و عبدالله بن بنی امیه به عیادت جناب ابوطالب رفتند در آنحال رسول اکرم به عمش ابوطالب فرمود بگو کلمه لا اله لا الله را تا من بر آن شاهد باشم در نزد پروردگار متعال ، فوری ابوجهل و ابن بنی امیه گفتند ای ابوطالب آیا از ملت عبدالمطلب بر میگردی چند مرتبه این کلمات را تکرار میکنی تا اینکه ابوطالب گفت بدانید که من بر ملت عبدالمطلب باقی میباشم آنها خوشحال بیرون رفتند ، آثار موت بر آنجناب ظاهر شد برادرش عباس دید لبهایی حرکت میکند گوش داد دید میگوید : الا اله الا الله ، عباس رو به رسول خدا (ص) نموده عرض کرد برادرزاده برادرم ابوطالب آن کلمه ای را که تو امر کردی گفت ولی چون عباس اسلام نیاورده بود کلمه شهادت را بر زبان جاری ننمود .
تلقین پیغمبر به عمویش نه از آنجهت بود که ابوطالب کافر بوده و پیغمبر خواست عمویش با ایمان از دنیا برود بلکه از جهت آن بود که وقت مرگ شیطان بر انسان غلبه میکند و به گفتن لا اله الا الله از انسان دور میشود و دیگر آنهایی که در اطراف بستر هستند بدانند که اینشخص مؤ من موحد از دنیا رفت و در تشیع و تکفین او حاضر شوند و از جنازه او احترام کنند و طلب مغفرت بجهت او بنمایند و ضمنا ابوطالب در گفتارش سیاسی بکار برد و گفت من بر ملت عبدالمطلب هستم ظاهرا آنها را ساکت و خوشحال نمود ولی در معنی اقرار به توحید بود چه آنکه جناب عبدالمطلب بر ملت ابراهیم و موحد بود علاوه بر آنکه صریحا کلمه طیبه لا اله الا الله را بر زبان جاری نمود .

حیوانات مطیع ابوطالب بودند

علامه مجلسی در جلد نهم بحار از مناقب شهر آشوب نقل میکند که روزی فاطمه بنت اسد ، رضی الله عنها دید که حضرت رسول (ص) خرمایی تناول میفرماید که از مشک و عنبر خوشبوتر است و به خرماهای دنیا شباهت ندارد ، التماس بحضرت کرد که دانه ای از این خرما بمن عطا فرما ، حضرت فرمود که تا به وحدانیت حقتعالی و پیغمبری من گواهی ندهی این خرما بر تو حلال نیست فاطمه شهادتین را گفت و یکدانه از آن خرما را گرفت و تناول کرد ، بعد از خوردن رغبتش به آن خرما زیاده شد دانه دیگری از برای ابوطالب طلب نمود ، حضرت فرمود بشرطی میدهم که آنرا به ابوطالب ندهی مگر بعد از گفتن شهادت بخدا و رسالت من ، چون شب شد و ابوطالب به نزد فاطمه درآمد بوی خوشی از فاطمه استشمام کرد که هرگز چنان بوی خوشی نشنیده بود از او پرسید که این بوی خوش از چیست فاطمه خرما را بیرون آورد و گفت ازین خرماست ابوطالب باو التماس کرد که خرما را بده بمن تا تناول نمایم فاطمه گفت تا شهادت ندهی به وحدانیت خدا و رسالت محمد (ص) خرما را بتو ندهم ، ابوطالب بدون تاءمل شهادتین را گفت ولی به فاطمه گفت شهادت را نزد قریش اظهار مکن و نگو که من اسلام تام اختیار کردم چه من اسلام خود را از روی مصلحتی از آنها پنهان میدارم آنگاه ابوطالب خرما را گرفت و تناول نمود و در پیمان همانشب مقاربت نمود و فاطمه به علی علیه السلام حامله شد و حسن جمال فاطمه به سبب آن ماه فلک امامت و خدمت مضاعف گردید و آنحضرت در شاءن مادر با او تکلم مینمود و در تنهایی مونس او بود .

روزی فاطمه به نزد کعبه آمد و جعفر طیار با او همراه بود حضرت امیرالمؤ منین در شکم مادر با جعفر سخن گفت جعفر از غرابت آنحالت افتاده مدهوش شد در آنحال بتهایی که در کعبه تعبیه کرده بودند برو در افتادند پس فاطمه دست بر شکم خود مالید و گفت ای نور دیده من تو هنوز از شکم بیرون نیامده ای بتها ترا سجده میکنند چون بیرون آیی مرتبه تو چگونه خواهد شد ، چون اینحالت را برای ابوطالب نقل کرد گفت این دلیل است بر آنچه که شیر در راه طائف مرا خبر داد .

روزی ابوطالب از طائف متوجه مکه شد ناگاه شیری در مقابل او پیدا گردید چون نظرش بر ابوطالب افتاد بنزدیک او آمد وی بر خاک میمالید و دم بر زمین میسائید و نزد او تذلل مینمود ابوطالب گفت بحق آن خداوندیکه تو را آفریده سوگند میدهم که بگویی چرا برای من اینگونه تذلل مینمایی شیر بقدرت الهی بسخن آمد و گفت تو پدر شیر خدایی و یاری

کننده پیغمبر خدا و تربیت کننده او ، پس در آنروز محبت ابوطالب بحضرت رسالت زیاد شد و به او ایمان آورد و اصل محبت و ایمان او هم بواسطه این بود که پیغمبر فرموده بود که من و علی از نور واحد خلق شدیم و دو هزار سال قبل از خلقت آدم در طرف راست عرش تسبیح حقتعالی مینمودیم .

مجعول بودن حدیث ضحضاح

قائلین بکفر ابوطالب حدیثی نقل میکنند که : ان اباطالب فی ضحضاح من النار .
ابوطالب در آبگینه ای از آتش است .
این حدیث هم مانند سایر احادیث موضوعه و مجعوله میباشد که عده ای از دشمنان آل محمد و مخصوصا در زمان امویها و بالخصوص زمان معاویه بن ابی سفیان روی عداوتی که با جناب ابوطالب داشتند جعل نموده اند .
و عجیب تر آنکه ناقل این حدیث یکنفر فاسق و فاجر اعداعد و امیرالمؤ منین علیه السلام بوده بنام مغیرة بن شعبه که بنا بر نقل ابن ابی الحدید و مروج الذهب و دیگران مغیره در بصره زنا کرد ، روزیکه شهود برای شهادت نزد خلیفه عمر آمدند سه نفر شهادت دادند ، چهارمی که آمد شهادت را بگوید او را کلمه ای تلقین نمودند که از دادن شهادت ابا نمود آن سه نفر را حد زدند و مغیره را خلاص نمودند .
یک چنین فاسق و فاجرزانی شارب الخمر که حد خدا بر او تعطیل شد و از دوستان معاویه بن ابی سفیان اینحدیث را از روی بغض و کینه امیرالمؤ منین (ع) و خوشایند معاویه جعل نمود ، حسب الامر معاویه و اتباع او اینحدیث را جعل نمود که : ان اباطالب فی ضحضاح من النار .
و اتفاقا افرادیکه در سلسله روات آن قرار گرفته اند مانند عبدالملک بن عمیر و عبدالعزیز راوردی و سفیان ثوری و غیره مردود و ضعیف و روایاتشان غیرقابل قبولست و سفیان ثوری جزء مدلسین و کذابین بشمار آمده ، پس چگونه میتوان بحدیثی که روات آن این جماعت باشند اعتماد کرد .
اگر واقعا ابوطالب کافر و مشرک بود همانروز اول که پیغمبر مبعوث برسالت شد و با عمویش جناب عباس نزد ابوطالب رفت و فرمود که خداوند مرا ماءمور کرده که اظهار امر خود را بنمایم و مرا پیغمبر گردانیده تو به چه طریق مرا یاری خواهی کرد و به چه قسم با من رفتار میکنی با آنکه رئیس قوم و بزرگ مکه و کفیل آنحضرت بود باید آنحضرت را از خود طرد کند و با آن تعصبی که اعراب در دین دارند بایستی فوری بر خلاف او قیام کند و یا لااقل او را از ایندعوت منع نماید در صورتیکه ابوطالب در جواب پیغمبر اشعاری گفت که معنی آن چنین است :
بخدا قسم که جمعیت قریش پیروی از تو نخواهند کرد تا بمیرند و تو بدون ترس و خوف اقدام به وظیفه خود بنمای و من بتو مژده میدهم فتح و ظفر را و تو مرا بدین خود دعوت نمودی من یقین دارم که تو مرا بحق ارشاد نموده ای زیرا حسن سابقه و امانت و راستگویی تو بر کسی پوشیده

نیست ، دینی را به مردم عرضه داشتی که من یقین دارم که بهترین ادیان است اگر ترس از ملامت و بدگویی نداشتم می یافتی که تا چه اندازه در راه دین تو بذل و بخشش مینمودم .
از این اشعار کاملا معلوم میشود که ابوطالب از ترس مردم مکه عقیده خود را ظاهر نمیکرده و اسلام خود را مخفی میداشته و تا وقت مرگ که خواست از دنیا برود اسلام خود را ظاهر ساخت و رفت اخبار و گفتار علماء و مورخین راجع به اسلام ابوطالب زیاد است و در اینجا بیش ازین جای ذکر آن نیست هر که طالب باشد به اول بحارالانوار جلد نهم مرحوم مجلسی مراجعه کند .
ابوطالب در سن هشتادسالگی سه سال قبل از هجرت در مکه از دنیا رفت و قبر او در قبرستان معلی در مکه معروف است .

والده ماجده امیرالمؤ منین علیه السلام

والده ماجده آنحضرت جناب فاطمه بنت اسدبن هاشم بن عبد مناف است و مادر این فاطمه ، فاطمه بنت رواحة بن حجر بن عبد بن معیص بن وهب بن ثعلبة بن وائلة بن عمرو بن شهاب بن مهارب بن فهراست ، پس فاطمه بنت اسد با جناب ابوطالب دخترعمو و پسرعمو بوده اند و وجود مبارک پیغمبر باین فاطمه مادر خطاب میکردند .
شیخ صدوق در کتاب امالی خود از عبداله بن عباس روایت نموده که گفت روزی حضرت امیرالمؤ منین آمد خدمت حضرت رسول (ص) در حالیکه گریه میکرد و میگفت انا الله و انا الیه راجعون حضرت رسول جهت گریه او را سئوال کرد و فرمودند از گریه باز ایست و گریه مکن علی (ع) عرض کرد یا رسول الله مادرم بنت اسد مرده ، چون حضرت رسول خبر فوت فاطمه را شنیدند گریه کرده ، فرمود یاعلی خدا رحمت کند مادر تو را نه فقط مادر برای تو بود بلکه برای منهم بمنزله مادر بود .
بعد حضرت عمامه مبارک خود را با یکی از لباسهای حضرت علی (ع) دادند و فرمودند که برو و زنها را امر کن او را بطور خوبی غسل دهند و با این دو پارچه که من بتو دادم او را کفن نما و برای دفن حرکت مده تا من بیایم .
علی بفرموده پیغمبر عمل نمود و پس از ساعتی حضرت رسول تشریف آوردند ، جنازه را حرکت داده و به قبرستان بردند ، پس خود وجود مبارک پیغمبر بر فاطمه نماز خواندند ، نمازیکه قبل از آن بر احدی مثل آن نماز نخوانده بودند باین کیفیت که چهل تکبیر گفتند ، پس داخل قبر او شدند و در آن خوابیدند بطوریکه صدایی از آنحضرت شنیده نشد و حرکتی از آن بزرگوار دیده نگردید ، آنگاه بیرون آمدند و به امیرالمؤ منین و امام حسن علیهماالسلام فرمودند داخل قبر شوید و او را در قبر گذاشتند و لحد او را چیدند چون از درست کردن قبر فارغ شدند حضرت رسول بآنها فرمود که از قبر بیرون بیایید ، پس حضرت رسول مجددا آمدند در قبر بالای سر او فرمودند ای فاطمه من محمد سید اولاد آدم میباشم نکیر و منکر نزد تو میآیند و سئوال میکنند که خدای تو کیست در جواب آنها بگو الله خدای منست ، محمد پیغمبر من میباشد و اسلام دین منست و قرآن کتابم و پسرم علی امام و ولی من میباشد ، آنگاه حضرت فرمود : اللهم ثبت فاطمة بالقول الثابت ، بعد حضرت از قبر او خارج شد و خاک در قبر او ریخت و فرمود قسم به آن کسیکه جان محمد به ید قدرت اوست که فاطمه صدای دست مرا شنید که دست راست خود را بر دست چپ زدم پس از آن عماریاسر از جای بلند شد و گفت پدرم و مادرم فدای شما باد

یا رسول اله آنروز شما نمازی بر فاطمه خواندید که مثل این نماز را قبلا بر کسی نخوانده بودید فرمود او اهلبیت داشت که من چنین نمازی بجهت او بخوابم ، بجهت آنکه او از ابوطالب اولاد زیادی داشت و مالیه آنها زیاد و مالیه ما کم بود باینجهت فاطمه از من نگهداری مینمود و فرزندان خود را گرسنه میگذاشت و مرا سیر مینمود آنها را برهنه میگذاشت ولی مرا لباس میپوشانید و سرهای فرزندان خود را گردآلود میگذاشت و سر مرا روغن میمالید . عمار گفت یا رسول اله به چه جهت بر جنازه او چهل تکبیر گفتی ؟ فرمود چون متوجه طرف راست خودم شدم چهل صف از ملائکه را دیدم ، لذا من از برای هر صفی تکبیر گفتم .
عمار گفت به چه جهت در قبر خوابیدید بطوریکه هیچ صدایی از شما شنیده نشد و حرکتی دیده نگردید ؟ حضرت فرمود : مردم در روز قیامت برهنه محشور میشوند پس من همیشه از خدای عز و جل طلب مینمایم که او را پوشیده مبعوث گرداند و قسم بآن خدائیکه جان محمد به ید قدرت اوست که از قبر خارج نشدم تا آنکه دیدم مصاجین از نور در نزد سر او مصاجین از نور جلوی او و مصاجین از نور در نزد دو پای او و دو ملک رقیب وعتید که در زمان حیات با او بودند موکل بر قبر او هستند و برای او تا روز قیامت استغفار میکنند .
فاطمه بنت اسد در سال چهارم هجرت در مدینه از دنیا رفت لکن سن او را ضبط نکرده اند و قبر شریفش در میان حرم ائمه بقیع است .
در بحار از روضة الواعظین نقل میکند که حضرت رسول (ص) فرمودند که در موت فاطمه بنت اسد ملائکه اطراف آسمان را پر کردند و درب بهشت برای او باز شد و فرشهای بهشت بجهت او گسترده شد و ریحانی از ریاحین بهشت برای او فرستاده شد پس او در روح و ریحان و جنت نعیم میباشند و قبر او باغی از باغهای بهشت است .
شیخ صدوق در روایت میکند که فاطمه بنت اسدبن هاشم از کسانی بود که با حضرت رسول بیعت کرد و بآنحضرت از مکه بمدینه هجرت نمود و چون آن مخدره از دنیا رفت حضرت رسول او را در پیراهن مبارک خود دفن کرد و در روحاء مقابل حمام ابی قطیعه قبری بجهت او حفر نمود و خود آنحضرت در قبر رفته بدن مبارک خود باطراف قبر مالید پس بعضی از آنحضرت علت اینعمل را سئوال نمودند حضرت فرمود چون پدر من از دنیا رفت من طفل صغیری بودم ، فاطمه بنت اسد و شوهر ابوطالب مرا بردند و از من پرستاری نمودند بطوریکه اسباب آسایش و راحتی مرا فراهم آوردند و در زندگانی من وسعت دادند و مرا بر اولادهای خودشان برتری و فضیلت میدادند ، لذا منهم دوست دارم که خدا قبر او را وسعت دهد .
در بصائرالدرجات در آخر روایتی که مانند روایات قبل است که پیغمبر فرمود : من فاطمه را تکفین کردم بعلت آنکه باو گفتم مردم در قیامت از

قبورشان برهنه ظاهر میشوند فاطمه صیحه زد و گفت زهی رسوایی ، پس من لباس خود را باو پوشانیدم و در نمازیکه برای او خواندم از حقتعالی سئوال نمودم که کفن او را نپوساند تا اینکه داخل بهشتش کند حقتعالی ایندعا را اجابت فرمود در بحار نقل میکند که فاطمه بنت اسد گفت در بستان خانه ما چند عدد درخت خرما بود و چون اول رسیدن رطب میشد چهل نفر از اطفالیکه همسن با محمد (ص) بودند هر روز بخانه ما میامدند و داخل این بستان میشدند و رطبهائیکه از درخت ریخته بود جمع میکردند و بعضی از آنها از دست دیگری میر بودند ولی هیچوقت نشد که من ببینم محمد (ص) را که رطبی از دست طفلی بگیرد و من همه روزه یکمشت یا بیشتر از آن رطبها برای محمد جمع میکردم و همچنین جاریه منهم مقدار از برای محمد جمع کنیم و آنحضرت هم در خواب بود ، اطفال مطابق عادت همه روزه آمدند و هر چه رطب ریخته بود جمع کرده بردند من از خجالت محمد (ص) خوابیدم و از خجالت محمد آستین خود را بر صورتم افکندم چون محمد از خواب برخاست داخل بستان شده در روی زمین رطبی ندید که جمع کند برگشت کنیز من باو گفت من امروز را فراموش کردم که رطب برای شما جمع کنم و اطفال داخل بستان آمده و اشاره به یکی از درختهای خرما نمود و گفت ای درخت خرما من گرسنه هستم فاطمه بنت اسد گفت من دیدم که شاخه های درخت بآنها خرما بود پائین آمده بقسمیکه محمد هر چه میخواست از آنها خورد و بعدا شاخه ها بالا رفت و در محل اولش قرار گرفت ، فاطمه گفت من از اینقسمت تعجب نمودم و ابوطالب هم در خانه نبود ، رسم ما این بود که چون او بخانه میآمد و در را میزد من بجاریه خود میگفتم که برو و در را باز کن ولی آنروز چون ابوطالب در را زد خودم پای برهنه بطرف در رفته آنرا باز کردم و آنچه از محمد دیده بودم برای ابوطالب نقل کردم او گفت محمد پیغمبر است و از تو اولادی متولد میشود که وزیرا او میباشد و بعدا از فاطمه علی متولد میگردد . شما را بخدا آقایان انصاف دهید آیا ممکنست زن و مردیکه اینهمه به پیغمبر خدمت کرده و پیغمبر هم نسبت بآنها مهربان بوده بگویند که کافر و مشرک بودند و اگر کسی بگوید که این اخبار و اشعاریکه از ابوطالب نقل شد بحد تواتر نمیرسد و ما نمی توانیم بچند شعر و خبر اسلام را بر آنها جاری کنیم .

جواب این گوینده اینست که اولا خبر واحد را شیعه و سنی حجت میدانند و مورد عمل قرار میدهند و ثانیا اگر فرد فرد این اشعار و اخبار متواتر نباشد ولی مجموع آنها متواترا دلالت دارد بر امر واحدیکه ایمان جناب ابوطالب و فاطمه بنت اسد باشد و اعتراف به نبوت و رسالت خاتم الانبیاء باشد .

بسیاری از امور است که تواتر آن به همین قسم معین میشود مثلا جنگها و شجاعتها و حملات مولا امیرالمؤ منین علیه السلام در غزوات هر یک خبر

واحداست ولى مجموع آنها روى هم متواتر معنوى است كه افاده علم ضرورى بشجاعت آنحضرت مينمايد و همچنين است سخاوت حاتم و عدالت انوشيروان و غيره .

مجلس یازدهم : وابن سیدالوصیین

ترجمه

ای پسر آقای اوصیاء

کاردانی علی علیه السلام

قبلا گفتیم که در وصایت سه امر مهم شرط است :
1 - درستی و امانت
2 - شرافت در حسب و نسب
3 - کاردانی و علم و دانایی تا بتواند بطور احسن بوصایت خود عمل کند .
موضوع اول و دوم در مجالس قبل بیان شد و اینک راجع بکاردانی علی علیه السلام مختصرا بیاناتی را بعرض آقایان محترم مجلس میرسانم .
علی علیه السلام در جمیع صفات شریک و مماثل پیغمبر خدا بود
بطور قطع می توانیم ادعا کنیم که در بین اصحاب پیغمبر تنها کسی که در جمیع شئون غیر از مقام نبوت مثل و مانند پیغمبر خدا بوده علی بن ابیطالب است و بس چنانچه امام ثعلبی در تفسیرش گفته : و لا یخفی ان مولانا امیرالمؤ منین قدشابه النبی فی کثیر الخصال المرضیة و الفعال الزکیة و عاداته و عباداته و احواله العلیه و قد صح ذلک له بالاخبارالصحیحة و الاثار الصریحة و لا یحتاج الی اقامة الدلیل و البرهان و لا یفتقر الی یضاح حجة و بیان و قدعد بعض العلماء بعض الحضال لامیرالمؤ منین علی التی هو فیها نظیر سیدنا البنی لامی .
یعنی : پوشیده و پنهان نیست که مولای ما امیرالمؤ منین در بیشتر خصال مرضیة و افعال زکیه از عادات و عبادات و احوال علیه به رسول اکرم (ص) شباهت دارد و اینمعنی با اخبار صحیح و آثار صریحی که احتیاج بدلیل و برهان خارجی ندارد به صحت پیوسته و محتاج به توضیح حجت و بیان نمی باشد بعضی از علماء برخی از آن خصال حمیده را بشمار آورده اند که در آن خصال حمیده علی نظیر پیغمبر امی و درس نخوانده بوده است .
از جمله آیات قرآنی که میتوانیم برای این موضوع شاهد بیاوریم آیه تطهیر است که حقتعالی میفرماید : انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا .
یعنی : همانا خداوند اراده فرمود که هر گونه پلیدی را از شما خانواده رسالت دور نموده و شما را پاک و پاکیزه و از هر عیبی منزه گرداند .
اخبار زیادی از طرق عامه و خاصه در دست میباشد که همه آنها مؤ ید بر اینست که آیه تطهیر در شاءن خمسه طیبه پیغمبر ، علی ، حسن ، حسین ، فاطمه صلوات الله علیهم اجمعین نازل شده است .
روزی پیغمبر اکرم (ص) در خانه ام سلمه تشریف داشتند علی و زهرا و حسنین را خواندند و تمام آنها و حضرتش زیر کساء عبای یمانی جمع شدند و در مقام مناجات با پروردگار برآمده فرمود خداوند اینها اهلبیت من هستند که درباره آنها بمن هستند که درباره آنها بمن وعده فرموده ای

خداوندا پلیدی و رجس را از ایشان دور فرما و آنها را پاک و پاکیزه گردان خداوند توسط جبرئیل این آیه را نازل فرمود ، ام سلمه یا رسول الله من هم جزء اهل بیت میشوم ، فرمودند : خیر تو از اهل بیت نیستی ولی بتو مژده میدهم که اهل بهشتی .
پس معلوم میشود مراد از آیه خوب بودن این پنج نفر نیست زیرا ام سلمه هم زن خوبی بوده ، بلکه مراد مقام عصمت و طهارت است که این پنج تن دارا بودند .
ابوجارود روایت کرده که زید فرزند زین العابدین علیه السلام گفت پدرم بمن فرمود بعضی از مردم جاهل و نادان چنین تصور کرده اند که مراد از اهل بیت زنهای پیغمبرند ، بخدا قسم که هر کس چنین خیال کند گنهکار است و دروغ گفته زیرا اگر مقصود زنهای آنحضرت بودند بجای کلمه عنکم باید عنکن و بجای یطهرکم ، یطهرکن استعمال میشد چنانچه در آیات قبل از این آیه که راجع به زنهای پیغمبر است این نکته رعایت شده یذکرن ما یتلی فی بیوتکن ناگفته نماند که ما جماعت شیعه این مقام عصمت را تنها درباره این پنج تن قائل نیستیم بلکه میگوئیم تمام دوازده نفر اوصیاء پیغمبر از علی (ع) تا حضرت حجت همه دارای این مقام عصمت بوده اند .
ابن بابویه از امیرالمؤ منین (ع) روایت کرده که حضرتش فرمود روزی با فاطمه و حسنین حضور پیغمبر اکرم در حجره ام سلمه شرفیاب شدیم که جبرئیل آیه مبارکه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس را نازل فرمود ، آنحضرت فرمود یا علی این آیه در شاءن تو و فاطمه و حسنین و ائمه اکرم از فرزندان حسین نازل شده ، گفتم ای رسول خدا ائمه بعد از شما چند نفرند ؟ فرمود : دوازده نفر اول آنها تو هستی بعد از تو حسن و حسین و علی زین العابدین فرزند حسین و یک بیک اسامی ایشانرا بیان فرمود تا حضرت حجت و فرمود اسامی شما بر ساق عرش نوشته شده است . در شب معراج فرمود اینها نام اوصیاء و ائمه بعد از تو میباشند همه ایشان پاک و پاکیزه و معصوم هستند و دشمنان آنها ملعونند .
شرح مفصل این آیه را بجای دیگر محول میکنیم ، فقط خواستیم بگوئیم که این آیه میرساند که علی از همه چیز غیر از نبوت بالخصوص مقام عصمت با پیغمبر شریک بوده است .
دومین آیه ای که دلالت میکند علی (ع) در جمیع صفات مثل پیغمبر است آیه مبارکه : انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم الراکعون است .
که میفرماید : ولی شما خدا و رسول و آنهائیکه ایمان آورده اند میباشند با واو عاطفه الذین امنوا را به رسول عطف گرفته ، پس معلوم میشود در جمیع شئون با پیغمبر مماثل میباشند و باتفاق فریقیین این آیه درباره علی (ع) نازل شد .

و دیگر بودن سوره برائت است که پیغمبر اول این سوره را به ابوبکر دادند که برای مردم مکه ببرد و بعد جبرئیل نازل شد عرض کرد اداء رسالت نمی تواند بکند مگر خودت یا کسی که از تو باشد ، بعد حضرت بامر حقتعالی از ابوبکر گرفتند به علی (ع) دادند که در موسم حج بخواند ناگفته نماند که علت آنکه پیغمبر اول به ابوبکر دادند با وجود آنکه میدانستند او اینمقام را ندارد بجهت آن بود که خواستند مقام علی (ع) را به مردم بفهمانند نه اینکه پیغمبر عارف بحال ابوبکر و علی نبودند .
دلیل دیگر بر اینمطلب آیه : اطیعوالله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم است که اولوالامر را با واو عاطفه عطف بر رسول گرفته ، پس باید اطاعت خدا و رسول و اطاعت اولی الامریکه مثل و مانند رسول خدا باشد را کرد نه خلفاء و سلاطین را چنانکه عقیده عامه است .
و دلیل دیگر آیه مبارکه مباهله است که قبلا شرح دادیم کلمه انفسنا و انفسکم میرساند که علی نفس پیغمبر است ، پس هر چه پیغمبر دارد علی هم باید داشته باشد .
و دلیل دیگر بسته شدن درهای خانه های اصحاب بمسجد است مگر در خانه پیغمبر و علی و در جواز ورود بمسجد در حال جنابت هم علی مانند رسول خداست .
بخاری و مسلم در صیحیحین خود گفته اند : رسول خدا (ص) فرمود :
لاینبغی لاحد ان یجنب فی المسجد الا انا و علی .

دلیل اینکه علی علیه السلام سید اوصیاء است

حال که ثابت شد وصی بلافصل پیغمبر (ص) باید علی (ع) باشد و دیگران قابلیت اینمقام را نداشتند بلکه غضب خلافت را نمودند اینک باید ثابت کنیم که بعد از قبولی و وصایت و خلافت آنحضرت چرا سید اوصیاء و از هر وصی پیغمبری برتر و بالاتر باشد .
امروز در دنیا مشاهده میکنیم که مقام و بزرگی نخست وزیر مملکتی بستگی بمقام و بزرگی پادشاه و یا رئیس جمهور آن مملکت دارد ، پس هر چه آن مملکت اهمیتش بیشتر باشد اهمیت رئیس جمهور و سلطان و نخست وزیر مملکت از سایر کشورها بیشتر است .
روی این قاعده مسلم دنیا میگوئیم وجود مبارک پیغمبر ما افضل از همه انبیاء بلکه همه موجودات دنیا بوده ، پس نخست وزیر او هم که وصی و خلیفه او یعنی علی (ع) میباشد باید افضل و برتر از همه اوصیاء موجودات عالم باشد ، آیا آن پیغمبریکه بر هزار نفر مبعوث گردیده با آن پیغمبریکه بر پنجاه و صدهزار یا بیشتر مبعوث گردیده با پیغمبریکه بر کافه خلق خدا مبعوث است یکسان میباشند پس وزیر و خلیفه آنها هم بقدر آن پیغمبر درجه و مقام دارند .
با مثالی مطلب بهتر واضح میگردد ، آیا معلم کلاس اول با معلم ششم دبستان یکی است آیا معلم کلاسهای دبیرستانی با استادان دانشگاه برابرند ، آیا استاد دانشگاه با یک پروفسور و متخصص در علم اتم برابر است ، بدیهی است از جهت آنکه از یک مبداء و وزارتخانه ماءمورند و هدفشان تحت یک برنامه عالم کردن و تربیت شاگردان است یکسان بوده ولی در معلومات و مقام و رتبه هرگز یکسان نیستند انبیاء عظام هم از جهت دعوت یکسان اند ولی از جهت رتبه و مقام و معلومات متفاوتند چنانکه در آیه 254 بقره میفرماید :
تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات .
یعنی : انبیاء را بر بعضی دیگر خصایص و فضائلی افزونی و فضیلت دادیم که دیگران به مرتبه آنها نمیرسند گر چه در نبوت مساوی بودند که با بعضی از آن انبیاء خدا سخن گفت و به بعضی از آنها ترفیع درجات داد .
زمخشری در تفسیر کشاف گوید مراد از این بعض پیغمبر ما است که به فضایل بسیار و خصایص بیشمار بر انبیاء فضیلت دارد که مهمترین آنها مقام خاتمیت است ، بنابراین چون پیغمبران از جهت درجه و مقام متفاوت شدند اوصیاء آنها هم عقلا باید متفاوت باشند چون مقام پیغمبر ما از همه بیشتر است وصی او هم باید مقامش بیش از سایر اوصیاء دیگر باشد ،

پس او را باید سیدالاوصیاء نام نهاد ، بچند دلیل میتوانیم بگوئیم که علی (ع) سیداوصیا پیغمبرانست :

دلیل اول

محمد سمرقندی حنفی در کتاب مجالس و محمدبن عبدالرحمن ذهمی در کتاب ریاض النضرة و ملاعلی متقی در کنزالعمال و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از ابن عباس نقل نموده اند که روزی عمربن خطاب گفت واگذارید نام علی را یعنی اینقدر از علی غیبت مکنید زیرا من از پیغمبر خدا شنیدم که فرمود در علی سه خصلت است عمر گفت که اگر یکی از آن سه خصلت برای من بود دوستتر میداشتم از هر چه آفتاب بر آن میتابد آنگاه عمر گفت : کنت انا و ابوبکر و عبیدة بن الجراح و نفر من اصحاب رسول الله و هو متکی علی علی بن ابیطالب حتی ضرب بیده منکبیه ثم قال انت یا علی اول المؤ منین ایمانا و اولهم اسلاما ثم قال انت منی بمنزلة هارون موسی و کذب علی من ترعم انه یحبنی و یبغضه .
یعنی عمر گفت من و ابوبکر و ابوعبیده جراح و عده ای از اصحاب حاضر بودیم رسول اکرم (ص) به علی (ع) تکیه داده بود تا آنکه بر دو شانه علی زد و فرمود یا علی تو از حیث ایمان اول مؤ منین هستی و از حیث اسلام اول مسلمین هستی آنگاه فرمود یا علی تو برای من بمنزله هارون برای موسی هستی و دروغ گفته کسی که گمان میکند مرا دوست دارد در حالیکه ترا دشمن میدارد .
شیعه و سنی بطرق مختلف نقل کرده اند که پیغمبر فرمود : یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانبی بعدی .
و این حدیث را که به حد تواتر لفظی رسیده حدیث منزلت نام نهاده اند و از آن سه خصیصه برای امیرالمؤ منین (ع) ثابت میشود .
1 - مقام نبوت که در معنی و حقیقت برای آنحضرت بوده .
2 - مقام خلافت و وزارت ظاهری آنحضرت بعد از رسول اکرم (ص) .
3 - مقام افضلیت آنحضرت بر تمام امت و غیرامت چه آنکه رسول خدا علی را بمنزله هارون معرفی کرده و حضرت هارون مطابق نص صریح قرآن و اجد مقام نبوت و خلافت حضرت موسی و افضل بر تمام بنی اسرائیل بوده است .
در سوره مریم آیات 51 تا میفرماید : و اذکر فی الکتاب موسی انه کان مخلصا و کان رسولا نبیا و نادیناه من جانب الطور الایمن و قربناه نجیا و وهبناله من رحمتنا اخاه هارون نبیا .
یعنی یاد کن در کتاب خود شرح حال موسی را که او بنده ای بسیار با اخلاص و رسولی بزرگ مبعوث به پیامبری بر خلق بود و ما را از وادی مقدس طور ندا کردیم و به جهت استماع کلام خویش بقام قرب خود

برگزیدیم و از لطف و مرحمتی که داشتیم ببرادرش هارون نیز برای مشارکت و مساعدت او مقام نبوت عطا کردیم .
پس جناب هارون از جمله پیغمبرانی که استقلال در امر نبوت نداشته بلکه تابع شریعت برادرش حضرت موسی بوده ، حضرت علی هم واجد مقام نبوت بوده ولی در امر نبوت استقلال نداشته بلکه تابع شریعت خاتم الانبیاء بوده است . غرض و مقصور در رسول اکرم در اینحدیث شریف آنست که به امت بفهماند همان قسمتی که هارون واجد مقام نبوت بود ولی تابع پیغمبر اولوالعزمی مانند موسی میبود ، علی هم واجد مقام نبوت و با رتبه و مقام امامت در اطاعت شریعت باقیه خاتم الانبیاء بوده که این خود خصیصه عالیه ای برای آنحضرت است .
ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در ذیل اینحدیث میگوید : که پیغمبر با این بیان جمیع مراتب و منازل هارونی را برای علی ابن ابیطالب اثبات کرد و اگر حضرت محمد (ص) خاتم الانبیاء نبود هر آینه علی شریک در امر پیغمبری او هم بود ولی جمله انه لا نبی بعدی میرساند که اگر بنا بود پیغمبری بعد از من بیاید علی واجد آنمقام بود ، لذا نبوت را استثناء کرده آنچه ما عدای نبوت است از مراتب هارونی در آنحضرت ثابت است .
پس ما از اینحدیث منزلت نتیجه میگیریم همانطور که اگر هارون نمیمرد و زنده بود بعد از حضرت موسی خلیفه و جانشین او بود علی (ع) هم بعد از پیغمبر خلیفه و جانشین او است و همانطور که هارون بعد از موسی افضل زمان خود میباشد و بنابر آنکه قبلا گفتیم چون این پیغمبر اشرف و افضل باشد چون از اینحدیث منزلت خلافت علی (ع) و افضلیت او بر دیگران ثابت میشود و عامه هم نمی توانند اینحدیث را انکار کنند لذا احادیثی ساخته اند که اینگونه فضایل برای ابوبکر و عمر هم میباشد .
مثلا سعدالدین مسعودبن عمر تفتازانی در تهذیب گفته البته در خلافت افضلیت شرط است زیرا اجماع و اتفاق اکثر علما بر اینمطلب است و دیگر بواسطه آیه قرآن که میفرماید : و سیجنبها الا تقی الذی یؤ تی ما له تیزکی (الیل ، 18) و ابوبکر بود .
و پیغمبر هم فرمود : ما طلعت الشمس و لاغربت بعد النبیین و المرسلین علی احد افضل من ابی بکر و در جای دیگر فرمود : خیر امتی ابوبکر ثم عمر و قال لو کان بعدی نبی لکان عمر .
ما نمیدانیم که این چه افضلیتی بود که علماء اهل تسنن متفقند که ابوبکر بر سر منبر گفت : ان لی شیطانا یعترینی فان استقمت فاعینونی و ان عصیت فاجتنبونی و ان زغت فقومونی .
یعنی مرا شیطانی است که فریبم میدهد اگر در کار یا راهی راست روم مرا اعانت کنید و اگر راه غلط و کج روم مرا براه راست آرید .
این چگونه امام و پیشوایی است که شیطان او را فریب میدهد و احتیاج به

راهنمایی مردم دارد اینحرف را ابوبکر راست گفت و یا دروغ و در هر دو صورت اشکال بر او وارد است .
خود علماء اهل عامه میگویند که ابوبکر بالای منبر گفت : اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی بیعت مرا فسخ نمائید که من از شما بهتر نیستم و حال آنکه علی (ع) در میان شما میباشد .
و در موقع مرگ میگفت ای کاش خانه فاطمه را ترک کرده بودم و در را نمی سوزاندم و بدون اجازه او با رفقایم وارد خانه نمی شدم و در سقیفه بنی ساعده با دیگران بیعت کرده بودم و خودم خلافت را قبول نمیکردم .
بحث در این بود که علی (ع) سید و برتر از همه اوصیاء پیغمبران گذشته میباشد اگر چه دیگران حق علی را غصب کردند و خواستند فضایل و مناقب این خانواده مخفی بماند ولی برعکس فضایل آل محمد روزبروز بر زبانهای مردم جاری میگردد .
غزالی و ابن ابی الحدید و زمخشری و بیضاوی که از بزرگان علماء و اهل سنت هستند حدیثی از پیغمبر نقل میکنند که پیغمبر فرمود : علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و یا افضل من انبیاء بنی اسرائیل . بنا بر فرض صحت اینحدیث ما میگوئیم در جائیکه علماء این امت بواسطه آنکه علمشان از سرچشمه علم محمدی است مانند یا افضل از بنی اسرائیل باشند علی بن ابیطالبی که شیعه و سنی قبول دارند که پیغمبر درباره او فرمود : انا مدینة العلم و علی بابها افضل از انبیاء و اوصیاء گذشته نمیباشد .

دلیل دوم

دومین دلیلی که اثبات برتری علی (ع) را بر سایر اوصیاء و انبیاء گذشته مینمائیم گفته خود آنحضرت به صعصعه است .
روز بیستم ماه مبارک رمضان سال چهلم هجرت که در اثر ضربت شمشیر ابن ملجم آثار مرگ بر آنحضرت ظاهر شد ، حضرتش به امام حسن (ع) فرمود : اجازه دهید شیعیانی که بر در خانه اجتماع کرده اند بیایند مرا ببینند وقتی آمدند و اطراف بستر را گرفتند آهسته بحال آنحضرت گریه میکردند حضرت با کمال ضعف فرمود : سلونی قبل ان تفقدونی ولکن خففوا مسائلکم .
اصحاب هر یک سئوالی کرده جواب می شنیدند از جمله سئوال کنندگان صعصعه بن صوهان بود که از رجال بزرگ شیعه و از خطباء معروف کوفه و از روات بزرگیست که شیعه و سنی از او روایت نقل میکنند و از اصحاب برجسته علی (ع) بوده است .
صعصعه عرض کرد بمن خبر دهید که شما افضلید یا آدم ؟ حضرت فرمود : تعریف کردن مرد از خود تزکیه نفس و قبیح است ولی از باب و اما بنعمة ربک فحدث . نعمتهای خدا داده بخود را نقل کن میگویم من افضل از آدم هستم . عرض کرد به چه دلیل ؟ برای آدم همه قسم وسایل رحمت و راحت و نعمت در بهشت فراهم بود فقط از یک شجره گندم منع گردید ولی آدم نتوانست خودداری نماید و از آن خورد و از بهشت و جوار رحمت حق خارج شد .
ولی خداوند مرا از خوردن گندم منع ننمود ، من بمیل و اراده خود چون دنیا را قابل توجه نمیدانستم از گندم نخوردم .
کنایه از آنکه کرامت و افضلیت شخص به زهد و ورع و تقوی است هر کس اعراض او از دنیا و متاع دنیا بیشتر است قطعا قرب و منزلت او در نزد خدا بیشتر است و منتهای زهد اینست که از حلال غیرمنهی اجتناب نماید .
در کامل بهایی میگوید : علی (ع) که بجنگ صفین رفت چهل من آرد جو با خود داشت و چون باز آمد هنوز بسیاری از آن باقی بود .
امیرالمؤ منین (ع) در غره محرم سال 37 در صفین حاضر شدند و در یازدهم صفر 38 جنگ خاتمه یافت بنابراین سیزده ماه و یازده روز مدت جنگ صفین بوده و اگر ما این چهل من آرد جورا تقسیم بر این دوران نمائیم ماهی سه من میشود روزی چهارسیر میگردد پس اگر علی (ع) تمام این آرد را خورده بود روزی چهارسیر سهم او بوده در صورتیکه مینویسند پس خاتمه جنگ مقداری از آن آرد را با خود بکوفه آورد این وضع

زندگانی روانه خلیفه اسلام بود در آن دوران که ایران با این عظمت گوشه ای از خاک حکومت علی (ع) بوده است .
در بحار از عمروبن حریث نقل میکند که گفت : نزدیک وفات امیرالمؤ منین (ع) بدیدن آنحضرت رفتم دیدم که فضه انبان مهر کرده ای برای افطار خدمت آنحضرت آورد و حضرت مهر را گشود و قطعات نان جو خشکیده متغیری بیرون آورد که بعلت نگرفتن نخاله آن خیلی زبر و خشن بود عمرو میگوید به فضه گفتم قدری باین پیرمرد رحم کنید نرمه این آرد جو را بگیرید و برای نان خمیر کنید و خوب بپزید که این بزرگوار پیر و ضعیف است و با وجود پیری و ناتوانی به روزه و نماز و بیخوابی شب و جهاد و انواع ریاضات مشغول است . فضه گفت : چند دفعه چنین کردم و نان خوب در انبان گذاشتم چون حضرتش مطلع شد منع کرد و از آن به بعد انبان را مهر میکند بعد میگوید دیدم امیرالمؤ منین (ع) مهر انبان را برداشت نان خشکیده و زبری را در کاسه چوبین خرد کرد و قدری آب بر روی آن ریخت و کمی نمک بر روی آن پاشید و آستین خود را بالا زد و مشغول خوردن شد چون فارغ گشت گفت عمر علی به آخر رسید و اجل نزدیک شد . دست خود را بر محاسن خود فرو آورد و اشاره کرد به اینکه شهادت من نزدیک گردیده و این محاسن بخون سرم خضاب خواهد شد ، کنایه از اینکه خواستم ایندست و مرفق را از داخل شدن در جهنم طعام منع کنم و همین برای حفظ بینه و سد رمق من کفایت میکند .
نیز در بحار است که کاسه فالوده و بنا بر خبری حلوایی نزد آنحضرت آوردند که حضرت انگشت خود را داخل آن نموده بیرون آورد و نگاهی فرمود گفت بوی خوبی داری اما تا حال علی طعم ترا نچشیده و نمیدانم چه مزه ای داری و انگشت خود را پاک کرده نخورد .
و نیز در بحار از هارون بن عنیزه و او از پدرش نقل میکند که در خورنق خدمت امیرالمؤ منین (ع) مشرف شدم آنحضرت را دیدم که قطیفه ای بالای بدن خود انداخته و بدنش از شدت سرما میلرزد بآنحضرت عرض کردم که خداوند از برای شما و اهل بیتتان از بیت المال مسلمین حقی بیش از این قرار نداده که شما چنین تنگ گیری بر خود مینمائید حضرت فرمود بخدا قسم من از مال مسلمین چیزی بر نداشتم و این قطیفه هم از مال شخصی خودم میباشد که از مدینه با خود بیرون آوردم .
اما خلفای بعدی بقدری بیت المال مسلمین را صرف خود نمودند که جای تعجب است از جمله منصور دوانیقی قبل از خلافت چنان فقری داشت که خودش برای سلمان اعمس گفت که در دهات شام مدح علی میخواند تا نانی بدست آورد و سد جوعی بنماید ولی چون بخلافت رسید بقدری مال مسلمانان را جمع کرد که بعد از مردنش 810 میلیون درهم فقط پول نقد او غیر از املاک و اسباب تجمل منزل او بوده است و یا مثلا عایدی املاک

خیزران مادر هارون الرشید سالی صد و شصت میلیون درهم بود .
امیرالمؤ منین (ع) اگر بیت المال مسلمین را شب تقسیم نمیکرد و به صاحبانش نمیرساند ناراحت بود در صورتیکه بعد از مرگ مادر معتز خلیفه عباسی دو میلیون دینار که بیست میلیون درهم میشود و مقدار زیادی از جواهرات و اشیاء نفیس در سوراخ پستوی دالانهای عمارت او یافتند غیر از موجودیهای دیگر او که همه میدانستند و یا وقتی مادر مقتدر عباسی مرد و خواستند در گورش نهند ششصد هزار دینار از گورش بیرون آوردند که پیش از مرگش در آنجا نهفته بود که کسی از آن خبری نداشت باری صعصعه عرض کرد آقا شما افضل هستید یا نوح ؟ فرمود : من افضل از نوحم ؟ گفت ، چرا ؟ فرمود : نوح قوم خود را بسوی حق دعوت کرد او را اطاعت نکردند و به آن بزرگوار اذیت و آزار بسیار نمودند تا درباره آنها نفرین کرده و گفت : رب لاتذر علی الارض من الکافرین دیارا . (نوح - 27)
اما من بعد از خاتم الانبیاء با آنهمه صدمات و اذیتهای بسیار فراوان که ازین امت دیدم ابدا درباره آنها نفرین نکردم و کاملا صبر نمودم .
در خطبه شقشقیه میفرماید : صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی ، صبر نمودم در حالیکه در چشم من خاشاک و در گلوی من استخوانی بود .
اگر کسی میخواهد صبر علی (ع) را بداند رجوع بتاریخ بیست و پنجسال خانه نشستن علی بنماید که چه زجر و صدمه ای خورد که یکی از آنها کشته شدن فاطمه عزیزش بود و یکی بردن فدک و یکی غضب خلافت و چیزهای دیگری که جای شرح آن نیست .
صعصعه عرض کرد شما افضلید یا ابراهیم ؟ فرمود : من ، گفت : چرا ؟ فرمود : ابراهیم عرض کرد : رب ارنی کیف تحیی المؤ تی قال اولم تؤ من قال بلی و لکن لیطمئن قلبی . (بقره - 26)
ولی ایمان من بجایی رسید که گفتم : لو کشف الغطاء ما ارذت یقینا . کنایه از آنکه علو درجه شخص بمقام یقین او میباشد که واجد مقام حق الیقین شود .
عرض کرد شما افضلید یا موسی ؟ فرمود : من ، گفت : چرا ؟ فرمود : وقتی خدا موسی را ماءمور کرد که برای دعوت فرعون بمصر رود عرض کرد : رب انی قتلت منهم نفسا فاخاف ان یقتلون و احی هارون هو افصح منی لسانا فارسله معی رداء یصدقنی انی اخاف ان یکذبون . (قصص 33-34)
ولی وقتی رسول اکرم مرا از جانب خدا ماءمور ساخت که بروم مکه بالای بام مکه آیات اول سوره برائت را بر کفار قریش قرائت نمایم با آنکه کمتر کسی بود که برادر یا پدر یا عم و یا خال و یکی از اقارب او بدست من کشته نشده باشد مع ذلک ابدا خوف نکردم و اطاعت امر نموده تنها رفتم ماءموریت خود را انجام دادم و برگشتم .

علی افضل از سایر انبیاء بوده
کنایه از اینکه فضیلت شخص با توکل بخداست هر کس توکلش بیشتر است فضیلت او بیشتر است موسی و اتکاء و اعتماد ببرادرش نمود ولی امیرالمؤ منین (ع) توکل کامل بخدا و اعتماد به کرم و لطف حق نمود صعصعه گفت : شما افضلید یا عیسی ؟ فرمود : من افضلم ، عرض کرد چرا ؟ حضرت فرمود : پس از آنکه جبرئیل در گریبان مریم دمید بقدرت خدا حامله شدن چون وقت وضع حمل او گردید در بیت المقدس بمریم وحی شد که از بیت المقدس بیرون شو زیرا که اینخانه محل عبادتست نه محل ولادت و زائیدن فلذا از بیت المقدس بیرون رفت در میان صحرا پای نخله ای خشکیده عیسی بدنیا آمد ، اما وقتی مادرم فاطمه بنت اسد را درد زائیدن گرفت در وسط مسجدالحرام بود بمستجار کعبه متمسک گردیده عرض کرد الهی درد زائیدن را بر من آسان گردان همانساعت دیوار خانه شکافته شد مادرم فاطمه را با ندای غیبی دعوت بداخل نمود مادرم داخل بیت شدن و من در همانخانه کعبه بدنیا آمدم .

دلیل سوم

سومین چیزیکه افضلیت و برتری علی (ع) را نسبت به اوصیاء گذشته میکند داستان گفتگوی حره با حجاج است .
یکی از دشمنان سرسخت علی (ع) حجاج است او هر جا دوستان و شیعیان علی (ع) را دید میدید بسخت ترین وجهی میکشت ، روزی حره دختر حلیمه سعدیه بر حجاج وارد شد از طرز ورود و بی اعتنایی نسبت بدستگاه دانست که این یک بانوی عادی نیست پس از اندکی تاءمل پرسید حره دختر حلیمه سعدیه تویی ، گفت بلی ؟ گفت ، مدتها در انتظار دیدار تو بودم بمن گفته اند که عقیده تو اینست که علی (ع) افضل اصحاب پیغمبر است و تو علی را بر ابوبکر و عمر و عثمان ترجیح میدهی حره به حجاج گفت بتو دروغ گفته اند عقیده من بیش از اینهاست که گفته اند
من نه اینکه او را باصحاب ترجیح میدهم بلکه بر پیغمبران بزرگ مثل آدم و موسی و عیسی و ابراهیم و داود و سلیمان ترجیح میدهم ، حجاج گفت وای بر تو که اکتفا نکردی که علی را افضل اصحاب دانی و او را در ردیف انبیاء نام بردی و تفضیلش دادی اگر دلیل واضحی بر این مدعی نیاوردی ترا خواهم کشت ، حره گفت خدا او را در قرآن بر آدم فضیلت داده آنجا که میفرماید : فعصی ادم ربه فعوی ولی درباره علی (ع) فرمود : و کان سعیه مشکورا آدم از همه نعمتهای بهشت استفاده میبرد و تنها از گندم ممنوع بود که فرمود : و لا تقربا هذه الشجرة معذلک آدم از گندم خورد علی منعی نداشت و همه نعم الهی بر او حلال بود با اینحال نان گندم نخورد بی اختیار گفت احسنت یا جره ، آنگاه گفت دلیل تو بر تفضیل بر نوح و لوط چیست ؟ حقتعالی درباره نوح و لوط می فرماید : ضرب الله مثلا للذین کفروا امرئة نوح و امرئة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا فخانتا هما فلم یغینا عنهما من الله شیئا و قیل اوخلا النار مع الداخلین . (تحریم - 10)
ولی از برای علی بن ابیطالب (ع) همسری است که خشنودی او خشنود خدا و خشم او خشم خداست اگر فاطمه از کسی راضی نباشد خدا از او راضی نشود ، حجاج گفت احسنت بگو بدانم دلیل تفضیل تو برابر چه خواهد بود ؟
گفت : در قرآن از گفته ابراهیم حکایت میکند : و اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف یحیی الموتی قال اولم تؤ من قال بلی ولکن لیطمئن قلبی ولی علی (ع) بتصدیق دوست و دشمن فرمود : لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا . حجاج گفت احسنت یا حره .
حجاج گفت : به چه دلیل او را بر موسی ترجیح میدهی ؟ گفت بدلیل فرموده خدا آنجا که میفرماید ، فخرج منها خائفا تیرقب و علی (ع) لیلة

المبیت جای پیغمبر خوابید و جان خود را فدای پیغمبر نمود و خدا تقدیر و تقدیسش نمود و من الناس من یشتری نفسه ابتغاء مرضاة الله حجاج گفت احسنت یا حره ، سپس گفت : دلیلت بر تفضیل علی بر سلیمان چیست ؟ گفت : سلیمان گوید : رب هب لی ملکا لاینبغی لاحد من بعدی و علی فرماید : یا دنیا تنحی عنی غری غیری فقد طلقتک ثلاثا لارجعة لی فیک .
در نهج البلاغه نقل شده از ضرار که گفت بعد از شهادت امیرالمؤ منین (ع) بر معاویه وارد شدم از حال علی (ع) پرسید ضرار گفت در بعضی اوقات در شب تاریک علی را دیدم که در جای نماز خود ایستاده و محاسن شریفش را بدست گرفته مثل کسی که مار او را گزیده باشد بر خود می پیچید و گریه با حزن و اندوه میکرد و میگفت : یا دنیا یا دنیا الیک عنی ابی تعرضت ام الی تشوقت لاحان حینک هیهات غری غیری لاحاجة لی فیک قد طلقتک ثلاثا لارجعة فیها فعیشک قصیر و خطرک یسیر و اءملک حقیر آه من قلة الزاد و طول الطریق و بعدالسفر و عظیم المورد .
یعنی : ای دنیا بر گرد بسوی اهلت از جانب من آیا متعرض من شده ای یا بسوی من مشتاق گشته ای نزدیک مباد هنگام رسیدن تو چه بسیار مراد تو از من دورست غیر مرا فریب بده مرا بتو احتیاجی نیست بتحقیق ترا طلاق گفتم و قطع علاقه از تو نمودم در سه دفعه یعنی دفعه ای در عقل دفعه در خیال دفعه در حس ، رجوعی از برای من در آن نیست و تو حرام مؤ بد شدی بر من پس زندگانی تو کوتاه است و آرزوی تو پست است ، آه از اندک بودن توشه و درازی راه و دوری سفر و بزرگی منزل . معاویه پس از شنیدن این کلمات شروع بگریه کردن نمود و بقول سید مرتضی علی (ع) کدام وقت دنیا را قبول کرد که میفرماید تو را سه طلاقه کردم .
برگزدیم بر سر مطلب حجاج گفت : احسنت یا حره ، بکدام دلیل علی بر عیسی افضل بود ؟ گفت خدا در قرآن میفرماید : اذ قال الله یا عیسی بن مریم ء انت و قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله قال سبحانک ما یکون لی ان اقول ما لیس لی بحق ان کنت قلته فقد تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک ما قلت لهم الا ما امرتنی به . (مائده - 115)
این قضاوت و حکومت را بروز قیامت انداخت ولی به علی بن ابیطالب (ع) نیز قومی در حد پرستش گرویدند قائل بخدایی او گردیدند در دنیا آنها را مجازات فرمود و کیفر داد حجاج گفت احسنت یا حره او را بخشش داد و جایزه بخشید .

دلیل چهارم

چهارمین دلیل بر سیدالوصیین بودن علی (ع) فرمایش خود پیغمبر است چنانچه میر سیدعلی همدانی شافعی در کتاب مودة القربی از ابن عباس روایت میکند که گفت : دعانی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال لی ابشرک ان الله تعالی ایدنی بسیدالاولین و الاخرین و الوصیین علی فجعله کفوابنتی فان اردت ان تنتفع به فاتبعه .

علی مرآت جمیع انبیاء بوده

ابن ابی الحدید چه خوب میگوید و فخر رازی در ذیل آیه مباهله و احمدبن حنبل در مسند و دیگران که رسول خدا (ص) فرمود : من اراد ان ینظر الی ادم فی علمه و الی نوح فی تقوائه و الی ابراهیم فی خلة و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب .
میر سیدعلی همدانی شافعی در مودة القربی این حدیث را با یک زیادتی نقل میکند که رسول خدا فرمودند : فان فیه تسعین خصلة من خصال الانبیاء جمعها الله فیه و لم یجمعهبا فی احد غیره .
تشبیه علم علی به آدم برای اینست که خداوند آدم را بواسطه عملش بر سایر موجودات فضیلت و برتری داد ، پس چون علی (ع) علمش از آدم بیشتر است باید افضل از همه موجودات غیر از پیغمبر (ص) باشد .
پس هر انسان باذوقی از تشبیه در علم علی (ع) به آدم میفهمد که چون آن علم سبب افضلیت آدم و برتری مسجودیت او بر ملائکه و مقام خلافت او گردید علی (ع) هم افضل و برتر از انبیاء عظام مانند موسی و عیسی باشد پس بطریق اولی از اوصیاء آنها برتر خواهد بود .
کاش آنزمان سرادق گردون و نگون شدی
وین خرگه بلند ستون بی ستون شدی
کاش آنزمان برآمدی از کوه تا بکوه
کاش آنزمان که پیکر او شد درون خاک
سیل سیه که روی زمین قیرگون شدی
جان جهانیان همه از تن برون شدی
کاش آنزمان ز آه جگر سوز اهلبیت
کاش آنزمان که کشتی آل نبی شکست
یکشعله برق خرمن گردون دون شدی
عالم تمام غرقه دریای خون شدی
کاش آنزمان که این حرکت کرد آسمان
این انتقام گر نفتادی بروز حشر
سیماب وار روی زمین بی سکون شدی
با این عمل معامله دهر چون شدی
آل نبی چو دست تظلم برآورند
ارکان عرش را به تزلزل درآورند

مجلس دوازدهم : السلام علیک یابن فاطمة الزهرا سیدة نساءالعالمین

ترجمه

سلام بر تو ای فرزند فاطمه زهرا سیده زنان عالمیان

علت نامیدن آنمخدره به این نام

اول زنی که وجود مبارک پیغمبر اختیار نمود حضرت خدیجه چهل ساله بود که در سن بیست و پنج سالگی با آن مخدره ازدواج فرمود .
جناب خدیجه خواهر ابوینی عوام پدر زبیر است که اهل تسنن را از عشیره مبشره میدانند .
خدیجه اول همسر عتیق بن عائد مخزومی بود و دختری جاریه نام آورد ، بعدا با ابوهالة بن مندراسیدی ازدواج کرد و از او هم پسری بنام هند آورد ، بعد از انیدو شوهر با رسول اکرم ازدواج کرد که از آنحضرت هم دارای سه پسر و چهار دختر شد که جناب قاسم و زینب و رقیه و ام کلثوم قبل از بعثت متولد شدند و جناب طیب و طاهر و فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد از بعثت متولد گردیدند و یک فرزند پسر هم بنام ابراهیم از ماریه قبطیه داشتند و از سایر زنهای خود اولادی نداشتند و تمام آنها در زمان حیات پیغمبر از دنیا رفتند مگر فاطمه زهرا که دو سال بعد از رحلت آنحضرت از دنیا رفت .
و شاید علت آنکه اولادهای آنحضرت در زمان حیات مردند این باشد که بعد از فوت آنحضرت موضوع خلافت به اولادهای آنحضرت نیفتد با آنکه پیغمبر جز فاطمه اولادی باقی نگذارد و اینهمه کشمکش و اختلاف در امر خلافت ایجاد شد ، اگر اولادهای متعدد باقی میگذاشت چه میشد ؟ !
تولد فاطمه علیهاالسلام در بیستم جمادی الثانی سال چهارم بعثت در مکه معظمه بوده و چون مادر خدیجه فاطمه نام داشت لذا این مخدره را فاطمه نام نهادند .
جمعی دیگر گفتند چون کفالت و حضانت حضرت رسالت پس از رحلت مادرش آمنه بنت وهب با فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤ منین علیه السلام بود و حضرت رسول او را مادر خطاب میکرد ، لذا این اسم را ، روی فرزندش نهاد که اسم فاطمه بنت اسد از بین نرود و بر سر زبانها باشد .
ولی صدوق در معانی الاخبار از سدیر صیرفی از حضرت صادق (ع) روایت میکند که در حدیث معراج آمده که جبرئیل از درخت بهشتی سیبی چیده بدست مبارک حضرت رسول داد چون آنرا شکافت نوری مشاهده کرد فرمود ای جبرئیل این نور چیست ؟ عرض کرد : هی فی السماء منصورة و فی الارض فاطمة .
از این روایت معلوم میشود که خدا این نام را قبل از ولادت بر آن مخدره نهاده و لذا بعد از تولد ملکی بر پیغمبر نازل شد و اسم فاطمه را بزبان آنحضرت جاری ساخت .
اگر چه قبل از اینکه این مخدره فاطمه نامیده شود فاطمه های دیگری در

اسلام بوده اند مانند فاطمه مادر خدیجه و فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت زبیر و فاطمه بنت حمزه ولی در اسلام اول زنیکه فاطمه نامیده شد دختر پیغمبر بود و در هر خانه که دختری بنام فاطمه باشد باعث ازدیاد رحمت و اکثار برگت خواهد بود و فردای قیامت اشخاصی که نام آنها فاطمه باشد چون از قبر بیرون آیند در مقام مفاخرت و مباهات برآیند که ما همنام فاطمه دختر پیغمبر هستیم پس همانطور که فاطمه زهرا را بر ما فضیلت است ما را هم بر سایر زنان فضیلت خواهد بود و از جهت اسم مزیتی برای ما میباشد و اخبار رسیده دعای آدم : یا حمید بحق محمد یا عالی بحق علی یا فاطر بحق فاطمه .

معنی فاطمه

لفظ فاطمه مشتق از فطم است و در مجمع البحرین گوید : فطیم بر وزن کریم طفلی را گویند که از شیر جدا و جدا کرده باشند و رضاع وی بنهایت رسیده باشد . در المنجد گوید : فطم الحبل : قطعه .
حضرت رسول فرمودند : ستحرصون علی الامارة ثم تکون حسرة و ندامة فعمت المرضعة و سئسبت الفاطمة .
یعنی مردم در حکمرانی حریص میشوند با آنکه عاقبت آن افسوس و پشیمانی است پس آن وقت طفل شیری در آسایش و راحت است و آنکه از شیر گرفته شده در زحمت و مشقت خواهد بود . شاید در این روایت فاطمه است که از شیر گرفته شده معنی دارد .
و نیز در حدیث دیگر فرمود : خطیر امتی من مدم شبابه فی طاعة الله و فطم لذاته من لذات الدنیا یعنی بهترین امت من کسی است که جوانی خود را در طاعت خدا صرف نماید و از لذات دنیا خود را جدا نماید . در این خبر فطم بمعنی جدا شدن آمده و آنچه از اخبار استفاده میشود اینست که وجه تسمیه آن مخدره به فاطمه یکی از وجوه زیر است .
وجه اول : او را فاطمه گفتند لانقطاعها عن نساء زمانها فضلا و دینا و حسبا چنانچه مفاد خبر صادقین در بحارالانوار است .
فاطمه سلام الله علیها مقامات عالیه نفسانیه و فضائل عقلانیه را دارا بود و در کودکی کمال بزرگی را داشت که در میان تمام زنان دنیا وجود نداشت ، لذا پدرش او را سیده نساء عالمین خواند ، بلکه درباره اش فرمود : انها اشرف من جمیع الانبیاء و المرسلین عدا ابیها خاتم النبیین .
از همه اینها غیر از پدرش برتر بود و در شرافت زندگی بدرجه ای رسید که دست دیگران بدانپایه نرسد .
وجه دوم : در علل از حضرت باقر (ع) روایت کرده که فرمود : لما ولدت فاطمة اوحی الله تعالی ملک فانطلق به لسان محمد فساماها فاطمة قال انی فطمتک بالعلم و فطمتک عن الطمث قال (ع) والله لقد فطمها الله تبارک و تعالی بالعلم و عن الطمث بالمیثاق .
در این حدیث چهار مطلب ذکر شده است :
اول - ملکی اسم فاطمه را بر زبان پیغمبر جاری نمود .
دوم - فطام فاطمه به علم باین معنی که فطمتک بالعلم یعنی ترا به علم شیر دادم تا بی نیاز از دیگران شدی یا آنکه ترا به سبب علم از جهل جدا کردم و یا بریدن تو از شیر مقرون بعلم بود .
سوم - فطام از طمث باینمعنی است که فاطمه مثل زنان دیگر خون حیض نمی بیند .

چهارم - کلام امام باقر (ع) است که به قسم خوردن با ضمیمه میثاق خبر از قول حضرت رسول (ص) داده و قسم خوردن امام باقر بجهت آنست که دیگران گمان نکنند امام باقر درباره مادرش زهرا مبالغه میکند بلکه عین حقیقت را بیان فرموده است .

کلینی در کافی خبری از ابوالبصیر نقل میکند باین مضمون که گفت : خدمت امام صادق شرفیاب شدم ؟ عرض کردم میخواهم از شما سئوالی کنم آیا اینجا کسی هست که کلام ما را بشنود پرده ای آنجا بود حضرت برداشته آنجا را دید کسی نبود فرمود حالا هر چه بخاطرت رسید سئوال کن ، گفتم قربانت گردم شیعیان شما با هم گفتگو میکنند که رسول خدا بابی از علم به علی تعلیم فرمود که از آن هزار باب گشوده شد ، حضرت فرمود پیغمبر هزار باب از علم به علی آموخت که از هر بابی هزار باب گشوده شد . ابوبصیر تعجب کرده گفت این عمل عمده ای است باینمعنی که بالاتر از این معنی و مرتبه هیچ مرتبه علمی دیگری نیست ، پس حضرت قدری فکر کردند بعد فرمود که آن علم عمده ای بود ولی نه آنقدر عمده که تو خیال میکنی بعد حضرت فرمود نزد ما آل محمد جامعه است مخالفان ما چه میدانند که جامعه چیست ، ابوبصیر گفت قربانت گردم جامعه چیست ؟ فرمود طوماریست که هفتاد ذراع است ، به ذراع رسول خدا که آنحضرت به علی (ع) فرموده و علی نوشته است تمام حلال و حرام و تمام چیزهائیکه مردم بآنها محتاجند ، حتی تفاوت در خراشیکه در بدن دیگری وارد آورد در آنست ، پس حضرت دست ابابصیر را فشرده فرمود حتی این هم را نوشته ابابصیر گفت بخدا قسم این علم عمده است حضرت فرمود عمده میباشد ولی نه آنقدرها که تو گمان کرده ای مجددا ساعتی حضرت تاءمل فرمودند بعد فرمود نزد ما جفر است ولی مردم چه میدانند جفر چیست ؟ عرض کردم بفرمائید که جفر چیست ؟ فرمود ظرفی است از پوست که علم تمام انبیاء و اوصیاء و علمائیکه از بنی اسرائیل مرده اند تا کنون در آن ثبت و ضبط است ، ابونصیر از روی تعجب گفت : ان هذا هوالعلم ، این علم مهمی است ، حضرت فرمود انه لعلم و لیس بذلک ، بلی این علم است ولی نه آنطور که تو تصور نمودی .
پس حضرت قدری تاءمل فرمودند بعد گفتند : و ان عندنا لمصحف فاطمه و مایدریهم ما مصحف فاطمة .
در نزد ما مصحف فاطمه میباشد مردم چه میدانند که مصحف فاطمه چیست عرض کردم مصحف فاطمه چیست ؟ فرمود : مثل قرانکم هدا ثلث مرآت و الله ما فیه من قرانکم حرف واحد آن مصحف سه برابر این قرآنست و بخدا قسم یکحرف از قرآن هم در آن نیست که مکررات قرآن باشد بلکه علومی است که خداوند به فاطمه زهرا تعلیم فرموده و این مصحف و جفر و جامعه تا روز قیامت نزد ما هست .
وجه سوم : در عیون از حضرت زهرا (ع) روایت میکند که پیغمبر فرمود

من فاطمه را فاطمه نامیدم برای آنکه خداوند او و دوستان او را از آتش جدا فرموده و عبارت روایت اینست که : قال رسول الله سمیتها فاطمة لان الله فطمها و فطم من احبها عن النار .
در خبر است که فردای قیامت فاطمه دوستان خود را از صحرای محشر جمع میکند و به بهشت میبرد مانند مرغی که دانه را از غیردانه تمیز میدهد و بر میدارد .
مرحوم مجلسی در جلد ششم بحارالانوار از تفسیر حضرت عسکری نقل میکند که قریش و ابوجهل مشرکین مکه معجزه حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی را از جناب رسول اکرم خواستار شدند از طوفان و سرد شدن آتش و آویختن گره و خبردادن از سرائر و ذخائر ایشان پس آنحضرت کفار را به چهار دسته تقسیم فرمود : بدسته دوم که معجزه حضرت ابراهیم ، سرد شدن آتش را میخواستند امر فرمود که بصحرای مکه روند آتشی افروخته تا ببینند زنی ظاهر شود و کشف عذاب از ایشان نماید .
و ابوجهل و جمعی دیگر را با خود داشت ، آنگاهه آن دسته دوم آمدند و عرض کردند ما شهادت برسالت تو میدهیم که رسول رب العالمین میباشی و عرضه داشتند که چون بصحرای مکه رفتیم در اندک زمانی آسمان شکافته شد و جمره های آتش بر ما فرود آمد و زمین هم منشق گردید و شعله های آتش از آن بیرون آمد و آتش بنحوی زیاد بود که آسمان مملو از آتش شد و از شدت حرارت نزدیک بود گوشتهای ما کباب شود ، انگاره در بین آسمان و زمین زنی ظاهر شد که مقنعه بر سر داشت و یکطرف آنرا بجانب ما آویخته بود بنحویکه دستهای ما به آن میرسید آنگاه منادی از آسمان ندا نمود که اگر نجات میخواهید به بعضی از ریشه های مقنعه این زن چنگ بزنید پس هر یک از بریشه ای از ریشه های او چنگ زده و رها نکردیم تا آنکه بطرف آسمان بلند شد و آن آتش بما اذیتی نرساند و آنگاه هر یک از ما را بخانه های خودمان گذاشت . اینک ما بشما ایمان میآوریم و میگوئیم : لامحیص عن دینک و لا معدل عنک و انت افضل من لجاء الیه و اعتمد بعد الله صادق فی قولک و حکیم فی افعالک . ابوجهل تمام این جملات را می شنید و بر حسد و عنادش میافزود پس حضرت رسالت فرمود میدانید آنزن که بود ؟ عرض کردند نمیدانیم ؟ فرمود آن دختر من سیده زنان بود چون روز قیامت شود آن مخدره به بهشت رود ندا رسد که ای دوستان فاطمه بریشه های چادرش چنگ زنید هر که دوست اوست بریشه ای از ریشه های آن چادر آویزد هزار فئام در هزار فئام در هزار فئام بدین واسطه نجات یافته به بهشت درآیند که هر فئامی هزار هزار نفر باشد ، یعنی 2 1000 یعنی هر فئامی یک میلیون است پس حاضلضرب آن چنین میشود :

این حدود اشخاصی است که توسط یکریشه چادر فاطمه نجات می یابند ولی تعداد آن افرادیکه خود فاطمه شفاعت کند و از درگاه احدیت خواستار عفو آنان شود چه مقدارست خدا داند .

لواء شفاعت در قیامت بدست فاطمه است

درباره اینکه روز قیامت لواء شفاعت بدست فاطمه زهرا داده خواهد شد و شفیعه مطلق عرصه محشر است آیات و اخبار متواتر متکاثری وارد شده است .
در روایتی که روز قیامت لواء احمد را بدست فاطمه میدهند جای دیگر دارد که روز قیامت اول دیوان محاسباتیکه گشوده میشود دیوان حساب انتقام فاطمه از دشمنان اوست .
در انوار نعمانیه است که در تفسیر آیه : و اذا المودة سئلت بای ذنب قتلت ، انتقام قتل محسن سقط شده است .
شیخ صدوق مینویسد که روز قیامت لواء شفاعت بدست فاطمه زهرا داده میشود تا از ذراری و دوستانش شفاعت کند در آنجا که میفرماید از ما نیست کسی که مسئله را انکار کند معراج سئوال قبر ، شفاعت کند و از شرایط عقد ازدواج فاطمه به علی شفاعت امت بوده است .
علامه مجلسی در احادیث معراج نقل میکند که پیغمبر فرمود : در شب معراج کاخی رفیع در بهشت دیدم که وصف فراوانی از آن میکنند ، پرسیدم این کاخ از کیست ؟ گفتند مخصوص فاطمه دختر محمد (ص) است که پس از شفاعت دوستان به این کاخ نزول اجلال میفرماید .
در علل الشرایع در حدیث مفصلی از اباذر نقل میکند که فاطمه قسیم بهشت و جهنم است و این بالاترین مقام برای فاطمه زهرا (ع) میباشد .
ابن شهر آشوب مینویسد در ذیل سوره هل اتی وارد شده که فاطمه در باب بهشت می ایستد و هفتاد هزار حوریه با او هستند و دوستان خود را به بهشت میبرد و با لواء شفاعت به بهشت وارد میگردد تا در بهشت نعیم ماوی گیرد و آنجا هم فاطمه زن منحصر بفرد امیرالمؤ منین علیه السلام است .
وجه چهارم : چهارمین وجه تسمیه آن مخدره به فاطمه اینست که در بحار از حضرت صادق (ع) روایت میکند که حضرتش فرمود : اتدری ای شی تفسیر فاطمة قال فطمت عن الشر و یقال انهاسمیت فاطمة لانها فطمت عن الطمث .
یعنی فرمود آیا میدانی تفسیر فاطمه چیست عرض کردم بمن خبر دهید فرمود فاطمه شد بعلت آنکه از شر و بدیها بریده شد و عادت زنانگی هم مثل سایر زنان نداشت .

معنی خیر و شر

چون اینحدیث شریف ذکر فطام فاطمه زهرا از شرور شده ما باید اول معنی شر را بفهمیم و بعد بگوئیم چگونه فاطمه از شر و بدیها بریده شد و خیر محض است .
افعال و اعمال بشری عنوان نیک و بد و خیر و شر و یا بعبارت دیگر خطا و صواب و یا حق و باطل دارد اینحکم بر تمام اعمال بزرگ و کوچک در هر زمانی جاریست و در طبقات مختلف مردم متداول و معمول است حتی اطفال در بازیهای خود حرکات و اعمالی را به نیکی و بدی متصف مینمایند ، بنابراین باید معنی نیک و بد و خیر و شر که برالسنه و افواه جاری است دانست و میزانی در دست داشت که اعمال و افعال از حیث حسن و قبح و خیر و شر و درجات مختلف با آن سنجیده شود معلوم گردد که فلان عمل خیر است یا شر .
شیخ الرئیس در کتاب اشارات گوید : تمام موجوداتیکه مادر این عالم مشاهده میکنیم و به عقل خود می سنجیم از پنج حال خارج نیست ، حالت اول آنکه شر محض باشد ، حالت دوم خیر محض ، حالت سوم خیر او بر شرش غلبه داشته باشد ، حالت چهارم آنکه شر او بر خیرش غلبه نماید ، حالت پنجم آنکه خیر و شرش مساوی باشد ، پس عقل هر انسانی غیر از این پنج صورت چیز دیگری را تصور نمیکند .
اما آن موجودیکه شر محض یا شرش بر خیرش غلبه داشته باشد و آنکه خیر و شرش با هم مساوی باشد اثری در وجود ندارد و چنین چیزی را خدا خلق نکرده و اما آنچه محض یا خیرش بر شرش غلبه داشته باشد زیاد است ، بلکه بناء موجودات عالم بر این نهاده شده است .
برای اینکه مطلب این دانشمند بزرگ خوب معلوم گردد مثالی میزنیم ، آفتاب که تمام موجودات عالم از آن استفاده میکنند و یا آب که خدا درباره آن میفرماید : و من الماء کل شی ء حی و امثال اینها موجوداتی هستند که خیر آنها بر شرشان غلبه دارد ، پس اگر آفتاب سوزان صحرای افریقا انسانی را ناراحت کرده بلکه باعث هلاک او شود نمی شود گفت آفتاب شر و بد است و یا اگر کسی در کشتی نشست و در دریا غرق شد و یا جمعی هلاک شدند و یا باران اگر در موقع باریدن خانه های فقراء و ضعفا را خراب کرد و آنها زیر آوار ماندند نمیتوان گفت باران شر و بد است زیرا موجبات بیچارگی و هلاکت جمعی را فراهم آورده زیرا این ضررهای قلیل در مقابل منافع کثیر آفتاب و دریا و یا باران بسیار ناچیز است .
مثال دیگر : ما در دنیا اذیتهای بسیاری از حشرات بالخصوص مگس و پشه می بینیم و صدماتی از ناحیه حیوانات موذی مانند مار و عقرب متوجه ما

میشود و این ناراحتیها ما را وادار میکند که بگوئیم فایده این حیوانات موذی چیست ؟ اینها جز ضرر نتیجه دیگری ندارند و حال آنکه علما حشره شناس ثابت کرده اند که هر کدام از این حیوانات موذی کار بزرگی برای بشر انجام میدهند و اگر آنها نباشند امراضی برای انسان ایجاد میشود که منجر به هلاکت انسان میگردد و لذا جای مگس و حشرات موذی در محل کثافات است ، تا کنون دیده نشده که مغازه عطرفروشی و یا مغازه پارچه فروشی مگس زیاد باشد همیشه این حیوانات را در دکان قصابی یا محل ریختن خاکروبه یا جائی که مردار افتاده باید دید و همین دلیل است که این حیوانات هوا را برای انسان تصفیه می کنند و کثافات را از بین میبرند تا انسان بتواند در محیط سالمی زندگانی کند .
یا اگر شما در مار و عقرب می بینید که باعث اذیت انسانست و شما از آن میترسید و گریزان هستید در حقیقت شر نیست زیرا آلت دفاعی این حیوان است که در موقع خطر باید بوسیله این حربه از خود دفاع کند و لذا اسم این حیوانات وقتی کشنده است که دندان یا نیشش را در گوشت انسان یا حیوان فرو برد و آنرا مجروح کرده و زهر خود را در آنمحل جای دهد ، پس اگر مصادف با جرح نشود و بوسیله غذا وارد معده گردد صدمه ای برای انسان ندارد .
این خود دلیل است که زهر آلت دفاعی این حیوانست و لذا در کوچک و بزرگ آنها هم هست پس اگر بنا باشد این آلت دفاعی در این حیوان بد باشد باید تفنگ برداشتن انسان هم در موقع عبور از خیابان و جنگل بد باشد ، زیرا ممکنست حیوانی باو حمله کند و برای حفظ جان خود آن حیوان را با تیر بکشد .
پس آنچه ما در این عالم شر تصور می کنیم خیر محض است همین سرگین متعفنی که از آن گریزان میباشیم باعث میشود که چون پای درخت ریخته شود آنمیوه شیرین و خوشبو را بشما تحویل دهد و چون پای بوته گل ریخته شود گل یاس و رازقی خوش بو را بشما تحویل دهد .
بنابراین کلمه خیر و شر را باید این قسم معنی کنیم که آنچه برای انسان مفید است اگر چه ملایم طبع هم نباشد خیر است مانند دوای تلخ که طبع انسان از آن منزجر است ولی چون برای انسان نفع دارد خیر است و آنچه موجب ضرر مقام انسانیت باشد اگر چه ملایم با طبع هم باشد شر است مانند زنا کردن و مال مردم خوردن و سایر معاصی ، پس بنابراین تعبیر که کردیم دنیای ما آمیخته با خیر و شر است و بیشتر مردم طالب شرند چون ملایم طبع آنها است و بعثت انبیاء برای این بوده که طبع مردم را از شرور منصرف کرده متوجه خیرات نمایند ، منتهی بعضی از افراد این برنامه پیغمبران را پذیرفته خیر محض و مسلمان وقت شدند و بعضی زیر بار حرف انبیاء نرفته دنبال هوای نفسانی را گرفته شر محض شدند ، پس

نمی شود گفت که خدا ابوجهل و ابوسفیان و سایر منافقین را شر محض آفریده و یا سلمان و ابوذر و مقداد را خیر محض کرده ، یکی تمایلات شهوانی را دنبال کرده ابوسفیان شد ، دیگری با نفس و شهوت مبارزه کرد و سلمان شد ، این درباره مردم عالمست اما انبیاء و اوصیاء مقام بالاتری داشته اند که آنرا مقام عصمت گفتند و باز اشتباه نشود مقام عصمت نه آنست که انبیاء نمی توانستند گناه بکنند زیرا اینمقام ملائکه است و برای انسان فضلی نیست پیغمبران میتوانند مانند ما گناه بکنند منتهی آن قوه ایمانی قوی مانع از گناه کردن ایشان میشود بلکه در کودکی هم مرتکب گناه نمی شوند و بالاتر آنکه فکر گناه را هم نمیکنند اینرا مقام عصمت میگویند .
پس آنکه امام صادق (ع) باو میفرمود : اتدری ای شی ء تفسیر فاطمة قال فطمت عن الشر .
بریدن و قطع شدن فاطمه از بدیها همان مقام عصمت است که آنمخدره داشته و دلیل بر این معنی آیه تطهیر است ، اگر کسی بگوید مریم هم مقام عصمت داشت ، فاطمه علیهاالسلام هم مقام عصمت داشت پس فرق ایندو چیست ؟ گوئیم خداوند مقام عصمت مریم را در قرآن معلوم نکرده ولی مقام عصمت زهرا معلومست چون آیه : تطهیر درباره پنج تن نازل شد ، معلوم میشود بقدری مقام عصمت زهرا بلند بوده که خداوند با پیغمبر و علی و حسنین علیهم السلام ذکرش میفرماید ، انشاءاله اگر مناسب باشد در جای دیگر ، در مقام عصمت این مخدره صحبت می کنیم تا مطلب بهتر از این واضح شود .

معنی زهرا

یکی از القاب مشهور این مخدره زهرا علیهاالسلام است و در کتب اخبار و زیارات ائمه طاهرین مادر خودشان را به این لقب بسیار ذکر کرده اند .
در کتب لغت میگویند : الزهرا المراءة المشرقة الوجه و یکی از ستاره ها را بنام زهره نامیده اند بجهت آنست که نزدیک بزمین و نورانیت و روشنایی او بیش از ستاره های دیگر است .

علت نامیدن آنمخدره باین لقب

صدوق در علل الشرایع از جابر نقل میکند که از امام صادق (ع) سؤ ال کردند که چرا فاطمه را زهرا نامیدند ، فرمود : چون خداوند او را از نور عظمت خود خلق کرد ، از آن نور اهل آسمان و زمین را روشنایی داد بطوریکه نور وی چشمهای ملائکه را پوشاند ، و ، همگی به رو افتادند و خدا را سجده کردند ، عرض کردند پروردگار این چه نور است ؟ هذا رسید این نوریست از نور من که در آسمان ساکن نمودم و از عظمت خودم او را خلق کردم و او را از صلب پیغمبری از پیغمبران خودم بیرون میآورم و آن پیغمبر را بر همه پیغمبران تفضیل میدهم و از این نور ائمه را بیرون میاورم که به امر من قیام نمایند و بحق من هدایت یابند و ایشانرا خلفاء خودم در زمین قرار میدهم .
نور عبارت از روشنایی است که از خورشید و ماه و ستارگان بزمین میرسد و بشر از آن استفاده میکند و همچنین لفظ نور بر روشنایی که از آتش و سایر اجسام دیگر بدست میآید اطلاق میشود حال باید فهمید که خدا فاطمه را که از نور خود خلق فرموده یعنی چه ؟ آیا خدا هم مانند این اجسام دارای نور و روشنایی است که دارای حرارت باشد . خدا منزه است از اینگونه سخنان .
مفسرین در معنی آیه : الله نور السموات و الارض بیاناتی نموده اند که بهترین آنها این است که خدا نور آسمانها و زمین است یعنی راهنمای اهل آسمان و زمین است و به هدایت او بندگان مهتدی شوند و به نور هدایت او راه سعادت را پیدا کرده و از راه ضلالت دوری کنند چنانکه انسان نابلد در شب تاریک در میان بیابان به روشنایی احتیاج دارد تا راه را پیدا کند همچنین مکلفین در این دنیا به نور هدایت الهی و الطاف توفیق او نیازمندند تا راه سعادت را از راه شقاوت تمیز دهند .
و مؤ ید این قول است روایت کلینی در کافی از عباس بن بلال که گفت از حضرت رضا (ع) پرسیدم که معنی آیه شریفه الله نور السموات و الارض چیست ؟ فرمود : خدا هدایت کننده اهل سموات و هدایت کننده اهل زمین میباشد و روایات دیگری هم باین مضمون از اهل بیت اطهار رسیده است ، پس این روایت کاملا روشن میکند که نور بودن خدا یعنی هدایت کردن بندگان خود بوسیله انبیاء و اوصیاء ایشان و علمایی که در عصر بودند و لذا در روایات مثل نوره کمشکوة را به وجود مبارک پیغمبر تاءویل فرموده اند .
پس از آنکه معنی نور بودن خدا معلوم شد معنی خلقت نور فاطمه از نور خدا هم روشن میگردد باین بیان که همانطور که خدا منشاء نور هدایت

است مظهر این نور هدایت را فاطمه قرار داد و فاطمه روشنایی به اهل زمین و آسمان داد ، یعنی به واسطه فاطمه اهل آسمانها و زمین هدایت شدند .
در کافی است که امام صادق (ع) به سماعه فرمود اول چیزیکه خدا را از مجردات خلق فرمود عقل بود آنهم از نور خودش . چون بواسطه عقل تمیز خوب و بد داده میشود و حقایق اشیاء را می بیند در حقیقت بمنزله چشم و راهنمای انسانست که هدایت بسوی کارهای خوب میکند خداوند فرمود اینرا هم از نور خودم خلق کردم یعنی چون من خودم نور هدایت هستم عقل را هم خلق کردم تا هادی مردم باشد .
پس معلوم شد اینکه خداوند خودش را در قرآن معرفی به نور میفرماید یعنی خدا هادی اهل زمین و آسمانها است مثل نوره کمشکوة مثل نور حقتعالی که هدایت باشد مثل روزنه ای است در دیواری که نهایت آن بخارج راه ندارد مانند طاقچه ای که در آن طاقچه فیها مصباح چراغی افروخته اند المصباح فی زجاجة که آن چراغ افروخته شده در قندیلیست از شیشه و بلور اگر چه اطراف چراغ را گرفته ولی بواسطه آن شفافیت که دارد مانع از آن نور چراغ نمیشود بلکه آن نور باطراف روشنایی میاندازد الزجاجة کانها کوکب دری آن شیشه و بلور از غایت صفا و لطافت مانند ستاره ای است که در کمال درخشندگی باشد یوقد من شجرة مبارکة یعنی این چراغ و مصباح افروخته شده از روغن درختی است که بسیار با برکت و نفع دهنده است زیتونة که زیتون باشد لاشرقیة و لاغربیة معانی بسیاری برای اینجمله شده که بهتر از همه اینست که این درخت زیتون از درختهای دنیا نیست که در شرق و غرب عالم باشد یکاد زینتها یضی ء نزدیک است روغن آن درخت از غایت تلالو روشنی دهد قبل از آنکه در چراغ ریخته شود و لولم تمسسه نارا اگر چه بآن آتشی نرسیده باشد یعنی صفا و درخشندگی آن روغن به اندازه ایست که بدون آتش روشنایی بخشد و اگر در چراغ رود روشن شود نور علی نور یک روشنی افزوده روی روشنی دیگر خواهد بود یعنی روشنایی زیت همدست با نور چراغ و لطافت زجاجة شده و در مشکوة که جامع انواراست آن نور بغایت روشنایی انداخته یهدی الله لنوره من یشاء حقتعالی هر که را بخواهد به نور خود که هدایت و توفیق باشد هدایت میفرماید یعنی هر کس دنبال این نور برود و لیاقت پیدا کند حقتعالی نور را به او مرحمت فرماید این جمله از آیه خودش نور را معنی میکنند که نور بمعنی هدایت است و قبلا هم ما الله نور السموات را بمعنی هدایت معنی کردیم .
و یضرب الله الامثال للناس و الله بکل شی ء علیم حقتعالی مثالهایی برای شما میزند یعنی مقولات را بصورت محسوسات برای شما بیان میکند تا آنکه مطلب را زود دریابید و مقصود زود هویدا گردد و خدا بر هر چیزی دانا

است .
سیدهاشم بحرینی در کتاب غایة المرام خود پانزده حدیث از طرق خاصه و دو حدیث از طرق عامه نقل کرده که این آیه درباره اهلبیت اطهار است آنها هدایت الهی در زمین میباشند .
منجمله از کلینی در کافی از صالح بن سهل همدانی نقل میکند که حضرت صادق (ع) در آیه الله نور السموات و الارض نوره کمشکوة فرمود : مشکوة فاطمه علیهاالسلام است ، فیها مصباح حضرت حسن علیه السلام ، المصباح فی زجاجة حسین علیه السلام است . یعنی همانطور که قندیل اطراف چراغ را گرفته نور امامت حسین و نه فرزندش که امام بودند اطراف حسن را گرفته یعنی امامت از صلب حسین است نه حسن کانها کواکب دری فاطمه (ع) است که او کوکب درخشنده در میان زنان عالم میباشد یوقد من شجرة مبارکة زیتونة ابراهیم است ، لاشرقیة و لاغربیة یعنی نه یهودی است نه نصرانی یکاد زینتها یضی یعنی زود باش که از آن علم منتشر گردد یعنی از فاطمه و لولم تمسسه نار نور یعنی امامی بعد از امامی یهدی الله بنوره من یشاء یعنی خدای تعالی هر که را بخواهد بسوی ائمه هدایت میکند .
نظیر این حدیث از ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب نقل شده است ، پس از آیه و روایت معلوم شد که فاطمه زهرا مانند کوکب دری است که آن ستاره از خود نور دارد .
و دلیل بر اینکه آیه نور درباره اهلبیت نازل شده آیه بعد از آن است که میفرماید : فی بیوت اذن الله اءن ترفع و یذکر فیه اسمه زیرا در روایات فریقین وارد شده که بیوت اهلبیت میباشند .
ابن عباس میگوید در مسجد رسول خدا بودم کسی آیه فی بیوت اءذن الله را خواند من گفتم به رسول الله آن بیوت کدامند ؟ فرمود انبیاء و بدست مبارک خود بجانب خانه دختر خود فاطمه زهرا اشاره فرمود .
عامه از انس نقل کرده اند که روزی رسول خدا آیه فی بیوت اءذن الله را خواند مردی از جای برخاست عرض کرد یا رسول اله آن خانه ها کدامند فرمود خانه های انبیاء دیگری عرض کرد یا رسول اله خانه علی و فاطمه از آن خانه ها است ، فرمود بلی بهترین آنها است .

مجلس سیزدهم : سیدة نساءالعالمین

مقدمه

خداوند تبارک و تعالی بدلائل و جهاتی در زندگانی دنیا مرد را بر زن ترجیح داده ، بلکه بواسطه آیه مبارکه الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض ، مرد را والی و غالب بر زن قرار داد یعنی مردان مرتبه تسلط و تغلب بر زنان دارند از دو وجه :
اول - از جهت آنکه خدا تفضیل داده مردان را بر زنان بقوت بدن و کمال حسن تدبیر و به اختصاص نبوت و امامت و ولایت و اقامه حدود و شعایر اسلامی و جهاد وارث که زن نصف مرد میبرد و شهادت که چهار زن مطابق دو مرد است و دیه که دیه زن نصف مرد میباشد و امام جماعت که زن حق ندارد برای مرد امام جماعت شود و مرجع تقلید و قاضی که باید از جنس مرد باشد نه زن اگر چه زن خیلی عالمه و در علمش برتر از مرد هم باشد .
دوم - و بما انفقوا اموالهم بواسطه آنکه مردان از مال خود بزنان نفقه و کسوه و مهر میدهند .

نظر علم در تفاوتهای جسمی مرد و زن

امروز با دقت تمام حساب کرده اند و مغز زن را صد الی دویست گرم کمتر از مرد یافته اند البته این محاسبه کردن پس از رسیدگی کردن یازده هزار مغز زن و مرد اروپایی بوده که حد متوسط مغز مرد را 1361 گرم و حد متوسط مغز زن را 1200 گرم معین نموده اند .

نکته ای در جمجه

البته معلومست که جمجمه مرد و زن به نسبت مغزایند و متفاوتست ، یعنی جمجه زن در حدود 15 از جمجمه مرد کوچکتر است ، اما نکته مرموز و لطیف آنکه دانشمندان فن معتقدند هر قدر علم و مدنیت در بشر افزونتر میشود وسعت جمجمه مرد بیشتر میگردد و اما در زن رو به تنزل است و لذا گوستاولوبون فرانسوی در کتاب تمدن اسلام و عرب مینویسد طبق تحقیق دانشمندان فن حجم جمجمه زنان امروز از حجم زنان غیرمتمدن قدیم کمتر و در مرد قضیه کاملا برعکس میباشد .

حواس خمسه زنان

طبق تحقیقات فیزیولوژیستها گرچه مردم قاره ها و مناطق مختلف بر حسب احتیاج به حاسه مخصوصی نسبت بیکدیگر متفاوت هستند ، مثلا اهالی آندامان یعنی ساکنین جزایر بین شبه جزیره مالاکا و سیلان با حس شامه از مسافت دوری بوی میوه را حس میکنند و مردم کالموک که از قبایل آلتایی در مغولستان غربی هستند نوعا قوه باصره آنها قویتر از سایر مناطق است اما در همه جا زنان از این حواس نصیب کمتری دارند .
صدوق در علل الشرایع از محمد بن سنان نقل میکند که گفت من نامه ای خدمت حضرت رضا (ع) نوشتم و از علت قبول نشدن شهادت زن در طلاق و روایت هلال سئوال کردم حضرت فرمودند زیرا که قوه بینایی ضعیف و در احساسات و جانبداری مفرط هستند .
حتی قوه لامسه که در مناطق مختلف تا حدودی نزدیک بهم است ولی در زنان بعلت ضعف همین قوه است که میتوانند درد سخت زایمان را کمتر درک کنند و این اختلاف در حیوانات نر و ماده نیز تجربه شده است .

ضربان نبض زن و مرد

قلب زن شصت گرم کمتر از قلب مرد است و لذا در ضربان نبض ما سنجشهائیکه بعمل آمده حد متوسط در میان اروپائیان 72 ضربه در هر دقیقه و بین سیاههای آتازونی 74 ضربه در هر دقیقه و بین هندوهای امریکا 76 ضربه در هر دقیقه اندازه گیری شده ولی در هر نقطه جهان سرعت ضربان نبض زن بعلت ضعف قوای او نسبت به مرد بیشتر است و این اختلاف در هر دقیقه بین 10 تا 14 ضربه است چنانکه در حیوانات ماده نیز ضربات نبض سریعتر است . مثلا در شیر ماده 7 ضربه بیشتر از شیر نر و در گاو ماده 20 ضربه بیشتر از نر میباشد .

تنفس زن و مرد

برای تنفس نیز مطالعاتی شده ، در ایران در هر یک دقیقه معمولا 8 الی 20 و در فوئرثهیا 16 تا 20 و در میان گیرگیزها که ملل شمالی و غربی چنین هستند معمولا 19 و در اروپا 14 تا 18 بار در یک دقیقه تنفس میکنند .

در تنفس بعلت ضیق و ضعف جهاز تنفسی زیرا گنجایش هوا در جهاز تنفسی مرد به اندازه نیم لیتر بیش از زن است و نیز مرد در هر ساعت 11 گرم کربن میسوزاند و بهمین سبب اکسیژن بیشتری وارد ریه اش میشود ، در صورتیکه زن در هر ساعت 7 گرم بیشتر نمی سوزاند ، زن سریعتر نفس میکشد اگر چه با این سرعت نتیجه کمتری از لحاظ اکسیژن نصیبش میشود .

قامت زن و مرد

قامت زن بطور متوسط 12 سانتی متر از قامت مرد کوتاهتر است و این تفاوت از هنگام ولادت کاملا مشهود است و اختصاص به زن و مرد متمدن هم ندارد بلکه این اختلاف چون روی قوانین طبیعی و ساختمان قوای جسمانی است در میان قبایل وحشی به همین نسبت دیده میشود .

وزن زن و مرد

وزن اختلاف زن و مرد از همان آغاز تولد معلومست و معدل نسبت تفاوت و زن آنها در همه جا پنج کیلوگرم است ، یعنی وزن بدن مرد بطور متوسط 47 کیلوگرم و وزن متوسط زن 42 کیلوگرم است و همچنین استخوان بندی زن معمولا کوچکتر و سبکتر از استخوان بندی مرد است و استخوان مرد محکمتر از استخوان زن است .
و نیز عضلات و ماهیچه زن ضعیفتر و ظریفتر از مرد است و حجم عضلات زن به اندازه یک ثلث کمتر از مرد میباشد و بهمین جهت اندام زن لاغرتر و حرکاتش از مرد کندتر است و همچنین حجم ریه زن 1300 ولی حجم ریه مرد 1600 سانتیمتر مکعب است و نیز خون زن از لحاظ رنگ و وزن و هم از جهت ترکیب با خون مرد تفاوت دارد یعنی خون زن کم رنگتر و سبکتر از خون مرد است و گلبولهای سفید در خون مرد بیشتر است و مقدار هموگلوبین ماده آهنی رنگین خون و مواد ازتی و آلبومین ، سفیده تخم مرغ در خون زن کمتر است .
این مسلم است که فعالیتهای روانی محققا با فعالیتهای فیزیولوژیکی بدن بستگی دارد جان با جسم مانند شکل یک مجسمه با سنگ مرمر بهم آمیختگی دارد و لذا در کتاب انسان موجود ناشناخته میگوید متخصصین تعلیم و تربیت باید اختلافات عضوی و روانی جنس مرد و زن را در نظر داشته باشند و توجه باین نکته اساسی در بنای آینده تمدن حائز کمال اهمیت است .
در کتاب حقوق زن مینویسد : در اینکه میان روح و جسم بطور کلی همبستگی و تناسب دقیقی برقرار است و فعالیتهای روانی با فعالیتهای فیزیولوژی نسبت و بستگی تام دارد ، تردیدی نیست مثلا اخته کردن خواجه سراهای سابق که یک عمل جسمانی است آنچنان تاءثیر فوری در تغییر روحیات و اخلاق مردانگی آنها داشت که کاملا محسوس بود و حتی در صدا و بشره آنان نیز تغییرات کلی داده میشود و نیز بیرون آوردن تخمدانهای زنان در روحیات آنان تغییرات کلی میدهد که افسردگی بیحد ، اختلال و تشویش افکار سوء خلق کم حوصلگی و امثال آنرا میتوان از آثار آن شمرد .

نیروی تعقل و عواطف زن و مرد

نیروی جسمانی و اعصاب قوی و قدرت دماغی مرد او را برای مجاهدت و مبارزه دامنه دارتری در امور زندگی آماده میسازد . خواه این مبارزه در میدانهای جنگ باشد یا در برابر درندگان جنگل برای تهیه صید یا در راه تاءسیس نظامات حکومت و شئون اقتصاد و یا برای تحصیل غذا و معیشت خود و زن و فرزندش . ولی در موضوعات عاطفی مانند کودکان غالبا دستخوش تحول و تبدیل میشود ، بر عکس زن در موضوعات عاطفی بسیار نیرومند است و در کارهای محتاج به فکر یا نیروی جسم استقرار و ثبات ندارد ، مگر کارهائیکه با عواطف زنانه او ملایم باشد ، مانند پرستاری و سرپرستی اطفال و گلسازی و تدبیر منزل و خیاطی و غیره و این تفضیلی که خداوند برای مردان قائل شده دلیل بر حقارت و سلب احترام از زن نیست بلکه این اختلاف طبق مصلحت و حکمت آفریننده حکیمی است که برای ترقی و تکامل نوع بشر لازم دانسته است . ربناالذی اعطی کل شی خلقه ثم هدی ، پس اگر یک جراح نمی تواند چون یک مهندس ساختمان نقشه ساختمانی را طرح کند و یا یک دانشمند علم اخلاق نباید در مسائل علوم سیاسی و اقتصاد اظهار نظر کند و خلاصه هر متخصصی حق دارد در رشته خود اظهار نظر کند و در رشته های تخصصی دیگران دخالت نکند این کوچکی و حقارت او را نمیرساند و بمقام او لطمه ای وارد نمیکند .

بنابراین برای زن و مرد یک سلسله وظایف معینی طبق ساختمان جسمی و روحی آنها تعیین شده است اگر چه در بعضی از امور مرد بر زن حق تقدم داشته باشد و بقول پروین اعتصامی :

وظیفه زن و مرد ای حکیم دانی چیست

یکیست کشتی و آن دیگریست کشتی بان

چو ناخداست خردمند و کشتی اش محکم

دگر چه باک ز امواج ورطه طوفان

بدیهی است که کشتی و ناخدا هر یک موقعیت و وظیفه جداگانه ای دارند ، نه ناخدا میتواند کار کشتی را بکند و نه کشتی کار ناخدا ، ولی در عین حال هر کدام باید وظیفه خود را انجام دهند پس اگر بنا شود در امور اجتماعی زن و مرد در وظایف یکدیگر دخالت کنند آنروزیست که کشتی زندگی و سرنشینان آن گرفتار طوفان بلا خواهد شد ، پس از شیر حمله خوش بود و از غزال رم از گفتار ما معلوم شد که زن از حیث دستگاه خلقت مانند مغز و قلب و حواس خمسه و عقل و فهم و استعداد و سایر چیزهای دیگر با مرد تفاوتهایی دارد .

در عین حال زنهای بزرگی در دنیا پیدا شده اند که باعث فخر و سربلندی زنان عالم میباشند ، یکی از آنها مخدره مکرمه آمنه بیگم دختر ملا محمدتقی مجلسی است که بسیار فاضله و عالمه و متقی بوده است .
روزی ملا محمدتقی بخانه آمد و بدخترش گفت من اراده کردم که شما را بمردی تزویج کنم که در غایت فقر و منتهای فضل و صلاح است و این موقوف به اذن شماست ، مخدره عرض کرد فقر عیب مرد نیست ، جناب ملا محمدتقی مخدره را به ملا محمدصالح مازندرانی شارح اصول کافی تزویج نمود ، چون شب زفاف شد جناب ملا محمدصالح داخل اتاق شد و برقع از صورت مخدره برداشت و جمال مخدره را دید بگوشه اطاق حمد و شکر الهی را بجای آورد و مشغول مطالعه شد ، اتفاقا مسئله ای بر او مشکل شد هر قدر فکر کرد نتوانست آنرا حل کند ، مخدره آمنه بیگم بفراستی که داشت ملتفت شد وقتی که ملا محمدصالح بجهت تدریس رفت آنمخدره مسئله را در کمال خوبی حل نمود و نوشت و گذارد محل مطالعه شوهرش ، چون شب شد ملا محمدصالح بجهت مطالعه نشست دید اشکال شب گذشته او در کمال خوبی حل شده و بر روی کاغذ نوشته شده ، دانست که کار آمنه بیگم است ، به شکرانه این نعمت تا صبح مشغول عبادت شد و در بسیاری از اوقات ملا محمدصالح اشکالات علمی خود را از اینمخدره سؤ ال میکرد و او جواب میداد .
و از جمله مخدره فاطمه دختر شهید اول است که خدمت پدر بزرگوارش درس خواند تا مجتهده شد و پدرش زنانرا در یاد گرفتن مسایل و احکام به او ارجاع میفرمود و بسیار او را مدح میفرمود بدرجه ای رسید که استاد شهید به اجازه داد .
یکی از زنهائیکه هم از حیث خلقت جسمی و هم از حیث خلقت روحی باتمام زنهای عالم فرق دارد فاطمه دختر پیغمبر است . اما از جهت خلقت جسمی فاطمه علیه السلام عادت زنانگی نداشت ، امام باقر (ع) فرمود :
لما ولدت فاطمة اءوحی الله تعالی الی ملک فانطلق به لسان محمد فسماها فاطمة ثم قال انی فطمتک بالعلم و فطمتک عن الطمث .
قال (ع) والله لقد فطمها الله تبارک و تعالی بالعلم و عن الطمث بالمیثاق .
نکته مهم در این حدیث آنست که میفرماید :
فطمتک عن الطمث ما ترا ای فاطمه از دماء ثلاثه که زنان می بینند پاک و پاکیزه آفریدیم اگر چه دستگاه خون حیض در زن نباشد حاملگی هم برای او نیست و چون از عادت زنانگی بیفتد دیگر حامله نمی شود ولی فاطمه علیهاالسلام با آنکه خون حیض نمیدید پنج پچه تحویل جامعه داد که هر کدام آنها با دنیا و مافیها برابری میکرد پس این یک معجزه برای آن بانو بوده است .

فاطمه سیده نساء است

فاطمه (ع) از جهت خلقت روحی هم با زنان دیگر فرق داشته بلکه برتر و بالاتر از مریم هم بوده است چه خداوند درباره مریم میفرماید : ان الله اصطفیک و طهرک علی نساءالعالمین مراد از برتری مریم بر زنان عالم فقط در زمان خودش بوده ، قرینه بر این مدعی آیه مبارکه بنی اسرائیل است که میفرماید : یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین ، بدیهیست که هرگز بنی اسرائیل را بر مؤ منین زمان پیغمبر ما و امت او ترجیح نداده بلکه افضلیت بنی اسرائیل تا زمانی است که عیسی نیامده باشد ، اگر در زمان عیسی افضلیتی برای بنی اسرائیل باشد باید ایمان به عیسی نیاورند و همچنین در زمان پیغمبر خاتم ملت یهود باید از ایمان آوردن باین پیغمبر استثناء شوند و این بدلیل عقل و نقل باطل است ، پس مریم بزرگ زنان زمان خود بوده است .
ولی پیغمبر درباره فاطمه اش فرمود : فاطمة سیدة نساءالعالمین من الاولین و الاخرین و آنها لتقوم فی محرابها فیسلم علیها سبعون الف ملک من المقربین و نیاد و نها بمانادت به الملائکة مریم فیقولون یا فاطمة ان الله اصطفیک و طهرک علی نساءالعالمین .
در علل الشرایع از حضرت صادق (ع) روایت میکند که فرمود فاطمه را محدثه نامیدند برای آنکه ملائکه از آسمان بر وی نازل شده او را ندا میکردند چنانکه مریم را ندا میکردند و میگفتند ان الله الصطفیک و طهرک علی نساءالعالمین ، پس فاطمه با ایشان و ایشان با فاطمه حدیث میکردند ، حتی شبی آنمخدره از ملائکه سئوال کرد ، آیا مریم افضل زنان عالمیان نیست ؟ عرض کردند مریم افضل زنان عالم خود بود ، ولی خدا ترا سیده زنان عالم او و عالم خودت و بلکه سیده نساءالعالمین اولین و آخرین قرار داد .

شرایع گذشته معرفت به فاطمه داشته اند

در بحار در روایتی از حضرت رسول (ص) نقل میکند که آنحضرت درباره فاطمه (ع) فرمود : فاطمة هی الصدیقة الکبری و علی معرفتها دارت القرون الاولی .
صاحب کتاب خصایص الفاطمیه میگوید : قرن دارای چند معنی میباشد : اول هفتاد یا هشتاد یا سی یا صد سال .
دوم مراد از قرن اهل هر زمانند که در آن پیغمبری باشد مثل زمان حضرت موسی زمان حضرت عیسی و غیره
سوم مراد از قرن عمر غالب مردم است .
اما معنی دارت در حدیث است که : اولوالعزم من الرسل سادة المرسلین و النبیین علیهم دارت الرحی ، یعنی پیغمبران اولوالعزم آقایان پیغمبرانند آسمانها و زمین بواسطه بودن آنها دور میزنند یعنی به تصدق سر آنها گردش میکنند .

مجلس چهاردهم : السلام علیک یا ثارالله و ابن ثاره

ترجمه

سلام بر تو ای کسیکه خدا خونخواهی او میکند و پسر کسیکه خدا خونخواهی او میکند .

شرح ثارالله

ثار در لغت بمعنی خون و بمعنی طالب خون آمده که مخفف ثائر بر وزن طالب باشد مثل شاک که مخفف شائک است .
یا لثارات الحسین یعنی بیائید ای طلب کنندگان خون حسینی .
مروان حمار آخرین خلیفه بنی امیه بود وقتی که در حران ابراهیم عموی منصور دوانیقی را گرفت سر او را میان انبان آهک گذاشت آنقدر دست و پا زد تا جان داد ، صالح بن علی با جمعی در طلب خون ابراهیم برآمدند و با مروان حمار جنگ کردند تا او را کشتند روزیکه طبل جنگ را مینواختند ندای یا لثارات ابراهیم آنها بلند بود تا آخر مطلب که مفصل است چون معنی آثار دانسته شد این جمله را چند معنی میتوان نمود .

اگر گفتیم که ثار خون ریخته شده از روی ظلمست ، معنی چنین میشود که سلام بر تو ای کسیکه خون خدا هستی البته خدا جسم نیست که دارای خون باشد بلکه باید گفت ای حسین تو آنقدر بزرگوار و در خانه خدا با آبرو هستی که اگر بنا بود خدا خون داشته باشد ، خون تو همان خون خدا بود ، در زیارت آنحضرت میخوانی : السلام علیک یا من ثاره ثارالله .
نظایر اینگونه عبارات در زیارت امیرالمؤ منین علیه السلام بسیار است مانند : عین الله ، یدالله ، وجه الله ، جنب الله چنانچه میگویی :
السلام علیک یا عین الله الناظرة و یده الباسطة و اذنه الواعیة ، السلام علی اسم الله الرضی و وجه المضی ء و جنبه العلی .
پس اینکه میگوئیم علی عین الله است نه آنکه خدا چشم دارد ، یعنی همانطور که خدا بدون چشم در همه جا حاضر و ناظر است و همه چیز نزد او آشکار میباشد علی نیز مظهر این صفت خداست .
حضرتش در مسجد کوفه بالای منبر موعظه میفرمود ، مردی برخاست و عرض کرد یا امیرالمؤ منین جبرئیل در کجاست ، حضرت یک نگاه به آسمان ، یک نگاه بزمین و یک نگاه باطراف نموده فرمود تو خودت جبرئیل هستی آن مرد ناپدید شد مردم از حضرت موضوع را سئوال کردند فرمود بیک نظر تمام آسمانها و تمام طبقات زمین را ملاحظه کردم و بیک نظر مغرب و مشرق عالم را دیدم ، در هیچ جای عالم جبرئیل نبود دانستم که این مرد خودش جبرئیل است . پس دیدن علی تمام زمین و آسمان را با این چشم ظاهری نبود بلکه با چشم دیگری بود که همان عین الله است .
علی (ع) یده الباسطة است که از کوفه دست دراز میکند و نصف سبیل معاویه را در شام گرفته میکند . مردی در موقع مرگ سلمان در مدائن بالای سر او بود ازو پرسید که بعد از مرگ چه کسی شما را غسل دهد و کفن نماید ، فرمود آن کسیکه رسول خدا را دفن کرد آنمرد گفت سلام تو در مدائن هستی و او در مدینه است چگونه مرتکب این افعال خواهد شد سلمان گفت چون روح از بدن من مفارقت نماید هنوز مرا درست نخوابانیده باشی که آنحضرت حاضر شود بر او سلام کن هر چه دستور دهد انجام ده آن مرد گفت چون سلمان از دنیا رفت من او را بچادری پوشیده ناگاه دیدم امیرالمؤ منین (ع) حاضر شد ، سلام کردم دیدم که آنحضرت چادر از روی سلمان برداشت ، سلمان تبسمی کرد ، آنحضرت فرمود مرحبا ای سلمان ، چون بخدمت رسول خدا برسی آنچه اصحاب او بعد از او با من کرده اند عرضه خواهی داشت آنگاه چادر روی سلمان کشیده متوجه غسل و کفن او شد و مجددا بمدینه برگشته نماز ظهر را در مدینه

خواندند .
در قرآن میفرماید : و قالت الیهود یدالله علت اءیدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان (مائده - 64) پس امام مظهر صفات خداست ، عین الله و اذن الله و وجه الله میباشد .
ما در همین کتاب در ذیل آیه قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤ منون . (توبه 105)
گفتیم که دانستن اعمال مردم توسط امام شرطش بودن در آنمحل نیست همانطور که خدا همه جا حاضر و ناظر است و همه چیز را می بیند و میداند امام هم قلب عالم امکان بوده همه کردار و رفتار مردم را میداند ، خواه بچشم ببیند یا نبیند .
در کتاب کافی از امام باقر (ع) روایت میکند : قال لما اءسری بالنبی (ص) قال یا رب ما حال و المؤ من عندک قال یا محمد من اءهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة و انا اسرع شی الی نصرة اولیائی و ما ترددت عن شی ء انا فاعله کترددی عن وفاة المؤ من یکره المؤ من و اکره مسائته و ان من عبادی المؤ منین من لایصلحه الا الغنی و لو صرفته الی غیر ذلک لهلک و اءن من عبادی المؤ منین من لا یصلحه الا الفقر و لو صرفته الی غیر ذلک لهلک و ما یتقرب الی من عبادی بشی ء احب الی مما افترضت علیه و انه لیتقرب الی بالنافلة حتی احبه فاذا اءحببته اذا سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده التی بها ان دعانی اءجتبه و ان ساءلنی اءعطیته .
چون پیغمبر را به معراج بالا بردند گفت : پروردگارا حال مؤ من در نزد تو چون است ؟ فرمود : ای محمد هر که بیک دوست من اهانت کند محققا آشکارا با من بجنگ برخاسته است ، من بیاری دوستانم پیش از همه چیز می شتابم من درباره چیزی آن اندازه درنگ ندارم که درباره قبض روح مؤ من ، او از مرگ بدش آید و منهم از بدی کردن باو بدم میآید براستی برخی از بندگان مؤ منم را جز توانگری نشاید و نیکو نساز و اگر بجز آتش بگردانم نابود و هلاک شود و براستی برخی از بندگان مؤ منم باشند که جز با درویشی و فقر به نشوند و اگر بجز آنش بگردانم نابود و هلاک شوند ، هیچ بنده ای تقرب نجوید به عملیکه نزد من محبوبتر باشد از آنچه بر او واجب کرده ام و براستی که او با عمل نافله بمن تقرب جوید تا آنکه دوستش بدارم و چون دوستدارش شدم در اینصورت گوش او شوم با آن بشنود و چشم او شوم که با آن ببیند و زبانش شوم که با آن بگوید و دستش شوم که با آن بگیرد اگر دعا کند اجابتش کنم و اگر از من خواهشی کند به او عطا نمایم . از اینحدیث چند مطلب استفاده میگردد :
واجبات اهمیتش بیشتر از مستحبات است .
نوافل جمیع مستحبات را شامل میشود و اختصاصی به نوافل یومیه ندارد .

تردید خدا نه مثل ما نیست که در امری مردد باشیم و ندانیم کدامیک صلاح کار ماست که آنرا انجام دهیم در حقیقت در کلام مقدریست باین تعبیر که اگر تردیدی بر من روا بود چنین بود .
فاذا اءجتبه کنت سمعه الذی یسمع به سمع و بصر معمولی انسان ضعیف و ناتوان است و چون متوجه امور ظاهری و مادی گردد و صرف شهوت نفس و هواپرستی شود به زودی از میان رود و نابود گردد و ازین جهت خداوند در آیات قرآن مخالفان حق را کر و کور خوانده است ولی اگر متوجه خدا شوند و طاعت او را کنند تا محبوب او گردند چشم و گوش معنوی و روحانی دایم و ابدی به آنها عطا فرماید تا همیشه حقایق را بشنوند و ببینند و در ماده شنیدن و دیدن چون خداوند باقی گردند ، هر چند ناتوان شوند تا بمیرند و تن از میان برود گوش و چشم دل معنوی آنها بجا ماند و ادراک حقایق جهان درک کند و هیچگاه از کار نیفتد و فعالیت روح آنها برجا و استوار باشد .

اراده بنده مؤ من اراده خداست

در حدیث قدسی میفرماید : یابن آدم انا ملک لا اءزول اذا اقلت لشی ء کن فیکون اءطعنی فیما اءمرتک و انته عما نهننیک حتی تقول لشی ء کن فیکون .
ای پسر آدم من پادشاهی هستم که هرگز سلطنتم زوال نیابد هر گاه بچیزی بگویم باش فورا خلق میگردد تو هم امر مرا اطاعت کن و آنچه ترا نهی کرده ام ترک کن ، تا مثل من بچیزی بگویی باش و خلق گردد ، این حدیث مطلب بزرگی را بما میفهماند که در اثر اطاعت کردن خدا ، بنده بجایی میرسد که اراده او اراده خدا میشود و منصب خلاقیت پیدا میکند .
این مسلم است که اگر بنده ای اینقدر بخدا نزدیک شد که اراده او اراده حق گردد پس هر چه از خدا بخواهد دعایش به هدف اجابت رسد .

حکایت

در کتاب لئالی الاخبار نقل میکند که وقتی سلمان والی مدائن بود روزی مهمانی بر او وارد شد از شهر مدائن بیرون آمد آهوهایی دید که در بیابان میروند و طیوری را دید که در آسمان طیران مینمایند سلمان صدا زد که یک آهوی فربه و یک مرغ پرنده از بین شماها نزد من حاضر شود که برای من مهمانی رسیده و اراده اکرام او را دارم ، یک آهو و یک مرغ از آنها در نزد سلمان حاضر شدند ، مهمان سلمان از آن کیفیت تعجب کرد ، سلمان ملتفت تعجب او شده گفت آیا ازین کیفیت تعجب میکنی ، آیا نه چنین است که هر کس اطاعت مولای خود را بنماید همه چیز اطاعت او را مینماید ، آیا ممکنست که بنده اطاعت خدا را بنماید و خدا از خواسته های آن بنده تجاوز کند .

حکایت

در کتاب لئالی الاخبار است که عبدالواحد بن زید گفت من و ابو ایوب سجستانی در راه شام میرفتیم ناگاه غلام سیاهی را دیدم که بر دوش دارد بطرف ما میآید چون بما رسید من ازو سؤ ال کردم من ربک چون اینرا از من شنید گفت چنین سؤ الی از من میکنی پس صورت خود را بجانب آسمان نموده عرض کرد خدایا این هیزم را تبدیل به طلا نما ناگاه تمام هیزم طلای احمر شد رو بما کرده گفت دیدید آنگاه گفت بارخدایا اینرا تبدیل به هیزم نما فورا هیزم شد ابو ایوب میگوید من ازو خجل و شرمنده شدم باو گفتم تو طعامی همراه داری که بما بخورانی اشاره ای کرد ناگاه جامی از عسل که از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر بود پیش چشم ما حاضر شد گفت بخورید قسم به آن خدائی که جز او خدایی نیست این عسل از شکم زنبور خارج نشده است چون خوردیم چیزی از آن شیرین تر و خوشبوتر و بهتر نخورده بودیم .

حکایت

عبدالوهاب میگوید قصد تشرف به بیت المقدس را نمودم در بیابان راه را گم کردم و متحیر بودم که چه کنم ناگاه دیدم پیرزنی میآید ، باو گفتم غریبم در این صحرا راه را گم کرده ام پیرزن گفت چگونه غریب است کسی که خدا دارد و چگونه گم میشود کسی که خدا با اوست و دوستش دارد گفت سر عصای مرا بگیر و با من بیا چون چنین کردم و چند قدمی با او رفتم خود را در بیت المقدس دیدم ولی اثری از آن پیرزن نبود .

حکایت

یکی از عارفین گوسفند میچرانید ، پس گرگی در میان گله گوسفندانش وارد شده ولی گوسفندان او را اذیت نرسانید ، مردی از آنجا عبور نمود چون این منظره را دید گفت : متی اصلح الذئب و الغنم آن مرد عارف در جوابش گفت من حین اصلح الراعی مع الله .
قصه گوسفندان ابوذر که گرگها مواظبت آنها را میکردند معروفست بمحلش مراجعه شود .
از این اخبار و حکایات معلوم میشود که ممکنست انسان در اثر عبادت و بندگی بجایی رسد که چشم و گوش و اراده خدا شود ، بنابراین چه مانعی دارد که بگوئیم حسین (ع) ثارالله خون خدا است ، یعنی اگر بنا بود که خدا خونی داشته باشد خون حسین خون خدا بود همچنانکه درباره پدر بزرگوارش میگوئیم عین الله ، یدالله ، اذن الله

علت اینکه حسین ثارالله شد

علت اینکه حسین (ع) بمنزله خدا و پدرش علی (ع) بمنزله چشم و گوش خدا شد اینست که ارزش و قیمت خون در بدن از تمام اعضاء بیشتر است چه انسان بدون چشم و گوش و دست میتواند زندگانی کند ولی بدون خون نمیتواند نماید بلکه اگر از آنمقدار معمولی که باید در بدن باشد کمتر شود موجب مرض و انحراف مزاج میشود .
حسین (ع) در این دنیا بمنزله خون الهی است باینمعنی که رواج اسم خدا از خون حسین است عبادت و پرستش خدا بواسطه شهادت حسین (ع) است اگر بواسطه شهادت آنحضرت نبود بنی امیه طوری نقشه کشیده بودند که مردم را زیر لواء کلمه توحید به وادی بی دینی و ضلالت و گمراهی بکشانند ، پس اگر فهمید نقشه ای کشیده شده که سفره توحید و اسم خدا از روی زمین برچیده شود و علاجی ندارد مگر با ریخته شدن خون خودش و جوانان و اسارت اهل بیتش در اینصورت اگر نکند نزد عقلاء عالم مورد ندمت خواهد بود مثل کسی که در جایی ایستاده باشد و ببیند که آتشی در خانه مسلمانی افتاده میسوزد و اگر او آتش را خاموش نکند یک محله و یک شهر در خطر سوختن است پس اگر با امکان علاج تعلل نماید اگر چه در ظاهر شرع ضامن نیست ولکن عاصی هست و در عالم معنی هم خالی از ضمانت نیست .
پس اگر حسین (ع) قیام نمی نمود ما هم بر کفروالحاد بودیم مؤ ید اینمطلب فقره شریفه زیارت اربعین است که شیخ در تهذیب و مصباح المجتهد نقل نموده : و بذل مهجته فیک لیستنقد عبادک من الجهالة و حیرة الضلالة یعنی : درباره تو اینخدا جان بخشی کرد تا بندگانت را از نادانی و سرگردانی و گمراهی نجات دهد .
این تاریکی غصب خلافت و ظلم و جور در زمان معاویه و یزید بحد اعلای خود رسید در چنین تاریکی سختی صبح عدالت حسینی قیام نمود و مردم را متوجه ساخت که ای مردم عالم شما در تاریکی عمیقی فرو رفته اید و باید ازین تاریکی نجات یابید و لذا حسین (ع) را فجر نامیدند و خداوند سوره فجر را به اسم حسین (ع) نازل فرمود والفجر و لیال عشر به فجر حسین و قسم به شبهای دهه اول محرم ، این فجر که طلوع کردم کم کم مردم از خواب غفلت بیدار شوند و فهمیدند که بنی امیه چه بلایی به سر آنها آورده اند و هنگامیکه اهل عالم بیدار شوند و خود را در زیر کلمه توحید و ولایت اهلبیت در آورند روزیست که فرزند حسین مهدی موعود ظهور فرماید و دنیا را از ظلم و جور پاک کرده پر از عدل و داد نماید و لذا آیه والنهار اءذا تجلی به قیام حضرت ولی عصر (ع) تعبیر شده است .

سیاست معاویه پس از شهادت علی (ع)

بعد از شهادت امیرالمؤ منین (ع) که معلویه خلافت را غصب کرد چنان تضییع دین و تخریب شریعت سیدالمرسلین و ترویج زندقه و باطل را نمود که اکثر خلق را از شاهراه هدایت منحرف نمود ، بطوریکه اگر واقعه کربلا اتفاق نمی افتاد و چند سالی دیگر بر آن منوال میگذشت نه از اسلام رسمی و نه آئین اثری باقی میماند .
مثلا معاویه پس از صلح با امام مجتبی (ع) از شام به کوفه آمد و در نخیله کوفه بر بالای منبر رفت و گفت ای مردم بخدا قسم این جنگهایی که در اینمدت با شما نمودم برای آن نبود که شما نماز نمیخواندید روزه نمی گرفتید یا حج بجا نمی آوردید و یا زکوة نمیدادید چه همه اینها از شما صادر میشد بلکه مقصود من سلطنت و حکومت بر شما بود که اینک به آن رسیدم و حال آنکه شما راضی بحکومت من نبودید و اینک شرطهائیکه در قرارداد صلح با امام مجتبی (ع) امضا کردم همه را باطل کرده زیر پا میگذارم و بهیچ یک از وعده های خود وفا نمی کنم .
اینجا بی مناسبت نیست که بعضی از مواد صلحنامه حضرت با معاویه ذکر شود تا معلوم گردد معاویه چه کارهای ناروایی در دوران خلافت خود انجام داده است .
1 - معاویه توقع نداشته باشد که حضرت باو امیرالمؤ منین خطاب نماید .
2 - امام را برای اداء شهادتی نخواند که پذیرفته نخواهد شد .
3 - معاویه شیعه و دوستدار علی (ع) را اذیت نکند و حقوق و مقرری آنها را بدهد و خون و ناموس آنان در پناه باشد .
4 - شیعیانی که در جنگ جمل در رکاب علی (ع) کشته شده اند یک میلیون درهم به بازماندگان آنها بپردازد و این مبلغ را از خراج ، داراب ، اطراف فارس تاءدیه نمایند .
5 - در قنوت نماز سب علی بن ابیطالب (ع) نکنند و دیگران را از این عمل باز دارند .
6 - همه ساله معاویه پنجاه هزار درهم از بیت المال به آنحضرت بپردازد و مثل این مبلغ را ببرادرش (ع) بپردازد .
7 - پنج میلیون درهمی که در بیت المال کوفه موجود بود با صدهزار دینار نقدا معاویه به آن حضرت بپردازد .
8 - خلافت را در خانواده خود موروثی نکرده و یزید را جانشین خود قرار ندهد .
معاویه اگر چه در اول این شرایط را قبول کرد ولی بعدا به هیچیک از اینها عمل ننمود بلکه طوری مردم شام را تربیت نمود که لعن شیطانرا متروک

ساخته و به سبب علی (ع) و اهلبیت او پرداختند بطوریکه سب آن بزرگوار را جزء نماز جمعه قرار دادند و کار بجایی رسید که یکی از شامیان در نماز جمعه سب امیرالمؤ منین را فراموش کرد ، پس از فراغت از نماز به سفری روان شد ، در بیابان متذکر شد که در نماز جمعه سب حضرت را ننموده در همانجا نمازجمعه را قضا کرده مشغول به شب شد و در آن محل مسجدی بنا کرد تا کفاره تاءخیر سب او شد و آن مسجد را مسجدالذکر نامید .
کار سب علی (ع) بجایی رسید که اگر به کسی اسناد کفر و زندقه میدادند یا آنکه علانیه شراب میخورد و یا زنا و لواط میکرد و قماربازی مینمود و او را تکریم و تعظیم مینمودند و اگر سهوا یا غفلتا اسم علی بر زبانش جاری میشد و سب نمیکرد یا آن اسنادهای مجعول را نمیداد او را تهمت تشیع میزدند و می کشتند و انواع اذیتها به او مینمودند در تمام شهرها مخصوصا کوفه و بصره چنین بود و اگر کسی طلب ریاست و حکومتی مینمود کتابی به او میدادند که مشتمل بر سبب و طعن علی (ع) و اهلبیت بود تا آنرا در منابر و محافل ذکر به اطفال تعلیم دهد و هر که نام علی (ع) میبرد و یا طفلی را علی نام میگذارد و زبانش را قطع میکردند .
گویند در زمان عبدالملک روزی یکی از علماء در مسجد دمشق وعظ میکرد ناگاه در اثنای سخن از روی غفلت کلمه ای از فضایل علی بر زبانش جاری شد ، عبدالملک حکم کرد تا زبانش را بریدند و گفت و اعجبا هنوز مردم نام علی را فراموش نکرده اند .
سب علی (ع) هشتاد سال میان این مردم استمرار داشت تا آنکه عمر بن عبدالعزیز به حیله و تدبیر آن رسم زشت را برطرف ساخت .
در تاریخ روضة الصفا مینویسد که یکی از اطباء در محفلی که اعیان و اشراف بنی امیه و اکابر و معاریف شام حاضر بودند به تعلیم عمربن عبدالعزیز دختر او را خواستگاری نمود عمر گفت این وصلت بهیچ وجه ممکن نیست زیرا ما مسلمانیم و تو کافر ، طبیب گفت پس چرا پیغمبر شما دختر به علی بن ابیطالب داد ، عمر گفت او یکی از بزرگان دین اسلام بود طبیب گفت اگر او مسلمان بوده پس چرا او را لعن میکنید ، عمر روی بحاضرین مجلس نموده گفت جواب این مرد را بگوئید ، همه ساکت شدند و سر بزیر انداختند . از آنوقت سب را برداشت و در خطبه بجای امیرالمؤ منین این آیه را تلاوت نمود : ان الله یاءمر بالعدل و الاحسان و ایتا ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعطکم لعلکم تذکرون .
این مذهب باطل و عقیده فاسد را چنان در میان مردم رایج و در لباس حق در دلهای خلق راسخ و نافذ و محکم نمودند که دین خدا و رضای حق و نجات درین را در این طریق و عقیده میدانستند ، کسانیکه در لباس زهد و تقوی و تدین مواظب و مراقب خود بودند و در همه حرکات و رفتار خود از

شرع پیروی مینمودند و از خون پشه و کشتن مگسی سئوال میکردند از سب علی (ع) و کشتن شیعه و دوست علی هر چند هزار و صدهزار هم که باشد پروا نداشتند و احتمال نقص و عیبی در آن نمیدادند که در مقام سئوال و استفسار از حکم آن برآیند .

علت خانه نشستن امیرالمؤ منین و امام حسن علیهماالسلام

چون خلفاء حق امیرالمؤ منین (ع) را غصب کردند حضرت چهل شب فاطمه علیهاالسلام را روی استر نشانید و دست حسن و حسین علیهماالسلام را گرفت در خانه مهاجر و انصار برده و برای احقاق حق خود طلب نصرت از آنها کرد و فرمود اگر چهل نفر از شما با من بیعت کنند من حق خود را خواهم گرفت ، آنها وعده میدادند که فردا خواهیم داد و چون صبح میشد جز سلمان و ابوذر و بعضی دیگر جمع نمی شدند ، خلاصه چون آنحضرت تنها بود و معین و یاوری نداشت اگر شمشیر میکشید باید همه را بقتل میرسانید و درینوقت اسلام یکباره از میان میرفت چاره جز تمکین نبود ، لذا بحکم اجبار چیزی نفرمود و در خانه نشست و ضمنا میدان امتحانی هم برای مسلمانان بود که چه کسی مسلم حقیقی و چه کسی مسلم واقعی است خلفاء در کارهایی که نمیدانستند بآنحضرت رجوع میکردند و اگر کسی از چیزی سئوال میکرد و نمیدانستند از آنحضرت میپرسیدند پس در عین حالیکه حضرت خانه نشین بود ولی حفظ دین را مینمود .

ظلم و جور معاویه در دوران امام مجتبی علیه السلام

بعد از شهادت علی (ع) مردم با امام حسن (ع) بیعت کردند و بعدا به طمع مال دنیا و ریاست به تطمیع معاویه لعین از آنحضرت بازگشتند و سجاده از زیرپایش کشیدند و عبا از دوش مبارکش برداشتند و خنجر بر ران مبارکش زدند . اطرافیان و اصحاب آنحضرت بمعاویه نامه نوشتند که اگر اجازه بدهی حضرت حسن (ع) را گرفته تحویل تو خواهیم داد ، معاویه آن نامه ها را خدمت آن حضرت میفرستاد که با این اشخاص میخواهی با من جنگ کنی تا کار بجایی رسید که مثل ابن عباس شخصی لشکر حسن را ترک کرده بود بواسطه یک میلیون درهمی که از معاویه گرفت بمعاویه ملحق شد و لذا آنحضرت بجهت نداشتن یار و یاور مجبور شد که تحت شرایطی با معاویه صلح کند و بعد از صلح هم قبلا گفتیم که معاویه با آنحضرت و شیعیان آنحضرت چه کرد تا بالاخره آن حضرت را مسموم و شهید کردند .

در دوران امامت حضرت امام حسین علیه السلام کار بیدینی و ظلم امیه شدت پیدا کرد و خانه نشینی علی (ع) و صلح امام مجتبی باتمام رسید دیگر جای هیچگونه مدارا با این مردم نمانده بود از هر گوشه و کناری درصد و قتل حسین (ع) برآمدند حضرت مجبور شد که شبانه از مدینه بطرف کوفه حرکت کند در آنجا هم درصدد و قتل آنحضرت برآمدند ، لذا حضرت باحترام خانه خدا که خونش آنجا ریخته نشود بطرف کربلا حرکت کرد تا آنجا که شربت شهادت را نوشید و مظلومیت خود را بر اهل عالم ثابت نمود ، کشته شدن ابا عبدالله علیه السلام ، کم کم مردم را از خواب غفلت بیدار نموده و پی مظلوممیت خانواده عصمت و ظلم بنی امیه بردند .

پس معلوم شد که واقعا آنحضرت فجر است ، چه هر گاه فجر طالع شد و صبح ظاهر گردید دیگر قابل انکار نیست و مردم از تاریکی شب نجات مییابند و چنین بود که فجر حسینی مردم را از گرداب ضلالت و گمراهی و بدبختی نجات داد .

و اما به عنوان فجر بودن آنحضرت در عالم آخرت آنست که گناهان و معاصی خلایق را از بین میبرد و چه فردای قیامت مردم احتیاج بکسی دارند که دست آنها را گرفته نجات دهد و نجات دهندگان قیامت زیاد هستند ولی هیچکدام مانند امام حسین (ع) نیستند .

در حدیث است که بعد از آنکه جبرئیل در عالم ظاهر خبر شهادت حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) را برای رسول اکرم آورد آنحضرت زیاد مهموم و مغموم شد و گریان گردید ، جبرئیل عرض کرد از جهت شهادت حسین

دلتنگ میباشد ، از خدا مسئلت نمائید که این تقدیر را مرتفع سازد ولی یا رسول الله اگر چنین شود امر شفاعت ناقص میماند ، حضرت فرمود ای جبرئیل اگر چه من حسین را دوست میدارم ولی امت من زیاد گناه کارند من بجهت نجات امتم بشهادت او راضی شدم .
و همچنین وقتی که پیغمبر خبر شهادت فرزندش حسین را به فاطمه داد و حضرت صدیقه طاهره بسیار گریست ، عرض کرد ای پدر چگونه طاقت بیاورم که فرزند مرا با لب تشنه شهید نمایند و بدن او را مجروح کنند پیغمبر (ص) فرمود ای فاطمه اگر راضی نشوی امر شفاعت ناتمام میماند ، عرض کرد راضی شدم .

نجات یافتن زوار قبر حسین (ع) از آتش جهنم

در بحار از کتاب فلاح السائل از محمدبن احمدبن داودبن عقبه نقل میکند که گفت من همسایه ای داشتم معروف و اسمش علی بن محمد بود . گفت من هر ماه یک مرتبه از کوفه بزیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام میرفتم و چون پیر شدم و جسمم ضعیف شد یک نوبت هم نزفتم بعد از مدتی که گذشت یکبار پیاده بزیارت آنحضرت مشرف شدم ، پس از زیارت و نماز خوابیدم در خواب دیدم که آنحضرت از قبر بیرون شد ، فرمود یا علی چرا بمن جفا کردی و حال آنکه مهربان بودی عرض کردم ای آقای من جسمم ضعیف شده و قوه از پاهایم رفته و عمرم به آخر رسیده چند روز از کوفه تا کربلا در راه بودم تا بزیارت شما مشرف شدم از شما روایتی نقل میکنند که میل دارم از خودتان بشنوم فرمود بگو عرض کردم روایت کرده اند که شما فرموده اید : من زارنی فی حیاته زرته بعد وفاته یعنی هر کس در زنده بودنش مرا زیارت کند من هم بعد از مرگش او را زیارت خواهم کرد ، حضرت فرمود بلی من گفته ام و اگر ببینم که زائرین قبر من در میان جهنم میسوزند آنها را از آتش جهنم بیرون میآورم .
احتمال دارد که زیارت از زائرش در قبر باشد . چنانکه در حکایت زوجه استاد اشرف آهنگر در مجلس همین کتاب گذشت
شب رحلت هم از بستر روم در قصر حورالعین
اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم

مجلس پانزدهم : السلام علیک یا ثارالله وابن ثاره

معنی دوم ثار

دومین معنی که برای این عبارت میتوان نمود اینست که ثار را طالب خون بگیریم و بگوئیم که ثار مخفف ثائر بر وزن طالب باشد ، مثل شاک که مخفف شائک است پس ثاره طالب خون کشته شده میشود و چون در اینصورت اضافه ثائر بر الله جایز نیست باید الله را اضافه بر ثائر کنیم و بگوئیم الله ثائرک یعنی طالب دمک من قاتلک چنانکه در دعای بعد از نماز آنحضرت وارد است که : اءشهد اءن الله تعالی الطالب بثارک .
مطالبه کردن خدا از خون حسین (ع) در روز قیامتست و در حقیقت خدا ولی خون آنحضرتست و مطالبه خون حسین غیر از خونهای دیگر است زیرا خداوند در موضوع خونهای نیست بلکه طلب خون میکند از باب آنکه ولایت دارد و ولی دم است ، پس مراد از ثارالله اینست که صاحب حق خداست و خدا طلب این حق را میکند .
و این عبارت با دعای ندبه منافات ندارد که میفرماید : این الطالب بدم المقتول بکربلا زیرا حضرت قائم آل محمد (ص) ولی دم جدش حسین (ع) در دنیا و خدا ولی دم او در عالم آخرتست .
دلیل بر اینکه آنحضرت ولی دم جد مظلومش حسین (ع) است آیه مبارکه : ولا تقتلو النفس التی حرم الله الا بالحق من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا . (الاسراء - 33) یعنی هرگز نفس محترم را نکشید خداوند قتل را حرام کرده و هر که مظلوم کشته شود ما ولی او را بر قاتل تسلط داده ایم که انتقام مقتول را بگیرد در قتل و خونریزی اسراف نکنید که او از طرف ما مؤ ید و منصور است .
در کافی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که این آیه در حق امام حسین (ع) وارد شده آنچه که از آیات و اخبار استفاده میشود اینست که حضرت امام حسین از روی ظلم و جور کشته شده و خداوند ولی خون آن مظلوم را در دنیا فرزندش قائم آل محمد قرار داده که چون قیام نماید تسلط بر اعداء پیدا کند و هر چه از آنها را بکشد اسراف ننموده تا آنکه مردم گویند عجب این مرد بیمناک و سفاک میباشد چون حضرت این را بشنود و بالای منبر رود و بسیار گریه میکند و میفرماید که بخداوندی که مرا بحق مبعوث فرموده که اینهمه که کشته ام عوض بند نعلین جدم ابا عبدالله نمی شود .

اینمطلب بدیهیست کسیکه خدا خونبهاء یا خون او باشد که در زیارتش میخوانی : یا من ثاره ثارالله خون تمام اهل زمین که صاحب دوستی و ولایت او نباشد ارزشی ندارد چه ارزش هر فردی بقدر مقام قرب او بحق و دوستی او با آل محمد است که اگر این دوستی و ولایت نباشد ارزشی برای او نیست اینکه حضرت قائم میفرماید این جمعیتی که کشتم تلافی بند نعلین جدم را نمیکند اینمطلب درست و صحیح است زیرا بند نعلین جماد که تکلیفی بر او نیست بواسطه مجاورت پای حضرت سیدالشهداء حیات ایمانی و ولایتی پیدا کرده چنانکه در احادیث رجعت وارد شده که بند نعلین حضرت صاحب الامر لا اله الا الله میگوید بطوریکه همه مردم می شنوند پس اگر بنا باشد که بند نعلین بواسطه مجاورت پای حضرت مرتبه ولایت را قبول کند در صورتیکه تکلیفی بر او نیست ولی انسانیکه درباره اش فرمود : انا عرضنا الاءمانة علی السموات و الاءرض و الجبال فاءبین اءن یحملنها و اءشفقین منها و حملها الانسان و انه کان ظلوما جهولا . (احزاب 72)
یعنی : ما بر آسمانها و زمین و کوههای عالم عرض امانت کردیم و مقام ولایت و امامت را ارائه دادیم ، همه از تحمل آن امتناع ورزیدند و اندیشه کردند تا اینکه انسان پذیرفت و انسان هم . در مقام آزمایش و اداء امانت که امامت باشد بسیار ستمکاران و نادان بود این انسان با اینکه تکلیف را قبول کرده بود زیر بار آن نرفت ، پس بند نعلین جماد شرافت بر این انسان اشرف موجودات دارد زیرا اشرفیت مادامیست که زیر بار ولایت برود و الا ارزشی برای او نیست ، از اینجا معلوم میشود که نزدیک بودن به امام بحسب ظاهر موجب قرب نمیشود و دور بودن هم باعث بعد نمیگردد . اویس قرنی ابدا خدمت پیغمبر نرسید و آنمقام قرب را داشت که پیغمبر فرمود بوی اویس را می شنوم ولی آنهائیکه شب و روز خدمت پیغمبر بودند حضرت از آنها دوری میجست و بدش میآمد با اینکه آن دو نفر در زیر پای پیغمبر دفن شدند و هارون در نزد حضرت رضا (ع) ولی سلمان در مدائن و ابوذر در بیابان ربذه است نه این قرب آنرا به پیغمبر و امام نزدیک میکند و نه این بعد مکان آنها را از پیغمبر دور مینماید ، بلکه آنچه باعث مقام قرب و بعد است محبت و ولایت عدم آنست پس دانستی که امام چه ارزشی در عالم امکان دارد که کشتن اینهمه خلایق جبران بند نعلین حسین (ع) را نمیکند چه رسد بخون خود آنحضرت برای اینکه قیمت و ارزش امام در عالم معلوم گردد از ذکر روایتی ناچاریم تا مطلب بر شنوندگان و خوانندگان معلوم گردد .

هیچ چیز با خون امام برابری نمیکند

در بحارالانوار روایت میکند که حضرت امام حسن عسکری (ع) فرمود : شخصی ، مردی را خدمت امام زین العابدین (ع) آورد و ادعا کرد که آنمرد پدرش را کشته است ، قاتل در خدمت حضرت اعتراف کرد امام (ع) حکم بقصاص فرمود ولی از آنشخص درخواست بخشش کرد تا به ثواب عظیمی نایل گردد ، مدعی معلوم بود بگذشت راضی نیست .
امام سجاد (ع) فرمود اگر بخاطر میآوری که اینمرد بر تو حقی دارد بواسطه آن حق از او بگذر عرض کرد بر من حقی دارد ولی بآن اندازه نیست که از خون پدرم بسبب حقی که دارد بگذرم حضرت فرمود پس چه میکنی ؟ گفت قصاص میکنم ولی اگر مایل به دیه و خونبها باشد با او مصالحه خواهم کرد و او را می بخشم ، امام پرسید حقش چیست ؟ عرض کرد یابن رسول الله اینمرد بمن توحید و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امامت ائمه علیهم السلام را تلقین و تعلیم نموده است .
حضرت زین العابدین (ع) با تعجب پرسید این حق برابری با خون پدرت نمیکند بخدا قسم این عمل با خون تمام مردم روی زمین از پیشینیان و آیندگان غیر از انبیاء و ائمه علیهم السلام برابری دارد چون در دنیا چیزی نیست که در مقابل خون انبیاء و ائمه بآن قناعت نمود آنگاه رو به قاتل نموده فرمود ثواب تلقینت را بمن میدهی تا خونبهای این قتل را بدهم و تو از کشته شدن نجات یابی ؟ عرض کرد یابن رسول الله من باین ثواب احتیاج دارم و شما بی نیازید زیرا گناهانم بزرگست در ضمن گناهیکه نسبت بمقتول انجام داده ام امر مربوط بمن و خود آن کشته شده است نه اینکه گناه بین من و پسرش باشد .
حضرت فرمود پس از کشته شدن در نظر تو بهتر است از اینکه ثواب آن تعلیم را واگذار کنی ؟ عرض کرد آری . حضرت بصاحب خون فرمود اینک تو خود مقایسه کن بین گناهی که این مرد نسبت به تو انجام داده و هم تعلیم و لطفی که درباره ات نموده است پدرت را کشته از بقیه زندگی او را محروم نموده و ترا نیز از مزایای داشتن پدر بی بهره کرده اما اگر صبر کنی و تسلیم شوی پدرت در بهشت با تو رفیق خواهد بود و از طرفی این مرد بتو ایمان را تلقین نموده که بواسطه آن داخل بهشت جاویدان میشوی و از عذاب ابد نجات یافته ای لطف و احسان او بر تو چند برابر جنایتی که نسبت بپدرت انجام داده اکنون در قبال احسانیکه بتو کرده ازو بگذر تا برای هر دوی شما حدیثی از فضایل پیغمبر بگویم تا آخر روایت که مفصل است .
مقصود ما از ذکر این روایت این بود که خون امام (ع) در دنیا با هیچ چیز

برابری نمیکند پس اگر امام زمان همه عالم را هم بکشد برابری با خون جد غریبش نمیکند و علت اینکه آنها را میکشد در صورتیکه در کربلا نبودند و شرکت در خون آنحضرت ننمودند برای اینست که اینها راضی به عمل پدران خود بودند و کسیکه راضی بعمل قومی باشد او هم جزو آنها خواهد بود .

رجعت حضرت سیدالشهداء علیه السلام بدنیا

رجعت حضرت سیدالشهداء مقدم بر سایر ائمه خواهد بود همانطور که نور از خورشید جدائی ندارد اصحاب آنحضرت هم از آنحضرت جدایی ندارد لذا همه آنها را رجعت نموده تا یزید ملعون و قتله حسین (ع) را بکشند و بعدا از دنیا میروند .

رجعت را میتوان بادله اربعه اجماع ، عقل ، روایات و آیات قرآنی اثبات نمود ، اما آیاتی که در قرآن باین عنوان ذکر شده بسیار است از آن جمله است آیه : الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذرالموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم ان الله لذو فضل علی الناس و لکن اکثر الناس لا یشکرون . (بقره - 43)

در کافی از حضرت باقر (ع) روایت میکند که فرمود : در شام شهری بود که هفتاد هزار خانواده جمعیت داشت همیشه در آن شهر مرض طاعون بروز میکرد اغنیاء چون آمدن مرض را حس میکردند از شهر خارج میشدند ولی بینوایان در اثر بی بضاعتی در آن شهر میماندند تا عده ای از آنها مردند آنها میگفتند اگر ما هم مانند اغنیاء بضاعتی داشتیم از این شهر بیرون میرفتیم تا مرگ بما نرسد ، اغنیاء میگفتند اگر ما هم مثل فقرا در شهر میماندیم طاعون ما را میگرفت تا در سالی قرار گذاشتند فقرا و اغنیاء همگی از شهر خارج شوند بطرف بیابان بروند گذار آنان بشهر مخروبه ای افتاد که اهل آن شهر نیز جلای وطن کرده بودند و آنجا فرود آمدند و اثاث خود را بر زمین گذاشتند و اطمینان پیدا کردند که درینمکان دیگر مرض طاعونی نخواهد بود در آن هنگام خدا امر فرمود به فرشته ایکه موکل قبض ارواح بود که تمام آنها را قبض روح کرده و روزگاری طولانی جسد آنها در بیابان افتاده و استخوانهای بدنشان پوسیده و خاک شده بود بطوریکه رهگذران آنها را با پا به اطراف پراکنده مینمودند .

پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بنام خرقیل که وصی حضرت موسی بود ، از آنجا عبور کرد چون آن استخوانهای پوسیده را دید رقت بر حال آنها نموده گریه کرد و گفت پروردگارا چه شود اگر آنها را زنده کنی همچنانکه میراندی تا اینکه این شهر را آباد کنند و با عبادت کنندگان مشغول پرستش ذات مقدس تو شوند و فرزندانی بوجود آورند .

به آن پیغمبر وحی رسید که دوست داری آنها را زنده کنم گفت بلی خطاب رسید که دعا کن باین کیفیت و باین کلمات حضرت باقر (ع) فرمود آن کلمات اسم اعظم خدا بود که خواند که خواند خدا هم دعای او را مستجاب کرده استخوانهای آنها جمع و متشکل شد و روح در آنها دمید تمام آنها زنده گردیدند مانند روزیکه وارد بیابان شده بودند یکنفر از آنها نابود نشده زندگانی طولانی کردند و تسبیح و تقدیس خدا را بجا آورند .

در روایت دیگری که عیاشی نقل میکند از حضرت باقر (ع) پرسیدند که آنها که زنده شدند و مردم آنها را دیدند همانروز آنها مردند یا آنکه پس از زنده شدن بمنازل خود برگشتند و خوردند و آشامیدند و ازدواج نمودند و

بعد مردند ، فرمود خداوند بعد از مردنشان آنها را بدنیا برگردانید و خوردند و آشامیدند و نکاح کردند و آنچه خواست در دنیا زندگانی کردند و بعد بمرگ طبیعی از دنیا رفتند و دفن شدند .
این آیه دلیل بر رجعت است که ما هم در وقت ظهور حضرت ولی عصر (ع) بدنیا بر میگردیم و قریب ده آیه در قرآن میباشد که میتوان از آنها موضوع رجعت را ثابت کرد .
مثلا قصه عزیر که صد سال مرد و بعد زنده شد و همچنین الاغ او که پوسیده گشت و بعدا زنده گشت و مثل قصه اصحاب کهف و مثل زدن دم گاو بر مقتول بنی اسرائیل و زنده شدن او و مثل کشتن حضرت ابراهیم چهار مرغ را و بعدا زنده شدن آنها .
رجعت بمعنی بازگشت بدنیا است که ائمه اطهار با دوستان و دشمنان آنها بدنیا بر میگردند و باید مؤ من خالص باشند یا کافر محض و آن کفاریکه در دنیا بعذاب هلاک شدند آنها بدنیا بر نمیگردند به نص آیه قرآن : و حرام علی قریة اهلکناها انهم لایرجعون . (انبیاء - 95)
پس از آنکه مؤ منین و کافرین بدنیا برگشتند و قصاص نمودند ماه مؤ منین در دنیا میمانند و بعد همه در یک شب میمیرند که آن حشر اول است .

دلیل از اخبار

اما اخبار و روایاتیکه در این باب رسیده زیاد است منجمله در حوایج نقل میکند که یکی از طایفه انصار بزغاله ای داشت او را ذبح نمود به عیال خود گفت نصف از گوشت این حیوانرا بپز و نصف دیگر آن را کباب کن تا حضرت رسول را امشب برای افطار دعوت کنیم شب در مسجد حاضر شده از پیغمبر دعوت نمود این مرد انصاری دو پسر داشت که در وقت صبح ذبح بزغاله حاضر بودند و تماشا میکردند چون پدرشان از منزل بیرون رفت یکی از آن دو پسر بدیگری گفت بیا تا ترا سر ببرم چنانچه پدرمان بزغاله را سر برید پس کاردی را برداشته سر برادر خود را برید چون مادر آن کیفیت را دید صیحه زده در صدد گرفتن آن برادر برآمد بچه خود را از بالای بام بزیر انداخت و فوری جان بداد ، مادر نعش آندو فرزند را پنهان کرد و مشغول پختن غذا شد تا آنکه حضرت رسول (ص) وارد شد جبرئیل نازل شده گفت یا رسول الله بصاحب منزل بگو که دو فرزند خود را برای صرف غذا حاضر کند چون حضرت بآن مرد گفت صاحب منزل بیرون آمد دو فرزند خود را طلبید مادر گفت حاضر نیستند صاحب منزل خدمت پیغمبر رسید و گفت حاضر نیستند حضرت فرمود چاره ای جز حاضر کردن آنها نیست صاحب منزل نزد عیالش آمد و گفت باید پسرها را حاضر کنی تا حضرت غذا تناول کنند تا بالاخره نعش آن دو بچه را نزد حضرت حاضر کردند حضرت دعا کرد خدا آنها را زنده نمود و سالها در دنیا زندگی میکردند تا مردند .
نظیر این معجزه از سایر ائمه بسیار است که جای شرح آن نیست .
و باید دانست که این از ضروریات مذهب است نه ضروریات دین و امریست سمعی یعنی با احادیث اهلبیت و اجماع علماء ثابت میشود و عقل را بر اثبات آن مدخلیتی نیست اگر چه بر امتناع آنهم نیز دلالت نمیکند .
باید دانست که اگر انسان علائم مرگ را ببیند دیگر توبه قبول نمیشود ، در موقع رجعت هم جای توبه نیست خداوند مؤ من و کافر را زنده میکند تا سلطنت مؤ من را در دنیا بکافر نشان دهد ولی منکرین رجعت تمام آیات و اخباری که در اثبات رجعت وارد شده هر کدام را بنحوی توجیه میکنند . مثلا آیه : و اذ قلتم یا موسی لن حتی نری الله جهرة فاخذتکم الصاعقة و انتم تنظرون ثم بعثنا کم من بعد موتکوم لعلکم تشکرون . (بقره - 56 ، 55)
این آیه صریح است که آن هفتاد نفر بموسی گفتند ما میخواهیم خدا را ببینیم پس از موت زنده شدند ، لذا بلفظ بعثنا گفت که جای هیچگونه شبهه نباشد و همه مردم آنزمان هم اینموضوع را مشاهده کردند مطلب بر کسی مخفی نبود لذا میفرماید : و انتم تنظرون .

ولی منکر رجعت مثل شریعت سنگلجی میگوید مراد از موت غشوه است نه موت حقیقی و دلیل میآورد به آیه : و یاءتیه الموت من کل مکان و ما هو بمیت . (ابراهیم - 17)
باید باین مرد بیچاره گفت این آیه مربوط بعالم آخرت است نه در دنیا چون در آخرت موتی نیست علایم موت را می بیند از سختی عذاب ولی موتی برای آنان نیست .
و میگوید مراد از بعث بهوش آمدنست بعد از بیهوشی و نیز میگوید ممکنست مراد از موت نادانی و جهالت باشد ولی بر دانایان واضحست که اینگونه مطالب بیمغز را هیچ عاقلی قبول نمیکند .
ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست
عرض خود میبری و زحمت ما میداری
باید به منکرین رجعت گفت بنظر شما رجعت محالست یا خدا قدرت بر آن ندارد .
اگر بگویی محالست باید معاد را هم انکار کنی اگر بگویی خدا قدرت ندارد که در مسئله توحید شک داری ، اگر میگویی دلیلی بر اثبات آن نداریم اینهم دروغست چه دلیلی ازین آیات قرآنی بهتر و واضحتر است و بیش از دویست خبر ائمه طاهرین در اینموضوع رسید که مفاد همه آنها اینست که باید مردگان در دنیا زنده شوند .
شخصی از معصوم پرسید که من پیر شده ام قوای من تحلیل رفته دلم میخواهد که درین آخر عمری در رکاب شما کشته شوم تا از شهداء محسوب گردم ، حضرت فرمود شهادت در رکاب مخصوص دنیا نیست در عالم رجعت هم ممکن میشود که ملازمت ما را اختیار کرده شهید شوید .
و اخباری از طریق شیعه و سنی وارد شده که هر چه در امم سابقه اتفاق افتاده درین امت هم باید باشد یکی از چیزهائیکه در امم سابقه بوده ، همین رجعت بدنیا بوده که بسیاری بدنیا برگشتند و پس از زندگانی زیادی مردند پس باید در این امت هم باشد .
اگر این اخبار تواتر لفظی نباشد مسلما تواتر معنوی هست و آنهم حجت است و این شخص منکر رجعت میگوید شیخ صدوق در نهایه فرموده که رجعت مذهب قومی از عرب در زمان جاهلیت ست .
در صورتیکه این عبارت صدوق نیست بلکه عبارت یکی از علماء عامه است که در مجمع البحرین نسبت باو داده و خود صدوق در رساله اعتقادیات خود میگوید اعتقاد امامیه اینست که مسئله رجعت حق است و بزودی کتابی در کیفیت رجعت خواهیم نوشت .

دلیل از اجماع و عقل

گفتیم بادله اربعه میتوان اثبات رجعت را نمود ، آیات و اخبار گذشت اما اجماع که در بین علماء امامیه محقق است .
و اما عقل : چون درین دنیا مردم ظلم کردند و یا نیکی نمودند و یا اعمال زشتی انجام دادند مقتضی عدل الهی اینست که در همین دنیا مختصری از نتیجه اعمال خود را مشاهده کرده و مفصل آنرا در عالم آخرت ببینند ، پس عقل هر عاقلی حکم میکند که باید در رجعتی در دین دنیا باشد .
ابوحنیفه بمومن طاق گفت تو که قایل برجعت هستی پانصد دینار بمن بده تا در عالم رجعت بتو بدهم گفت تو هم التزامی بمن بده که بصورت انسان برگردی تا این وجه را بتو دهم .
ما در سوره حمد در مبحث معاد ذکر کردیم حیواناتی هستند که بعد از مردن زنده میشوند و مجددا زندگی را از سر میگیرند پس بوسیدن بدن مورد اشکال نیست همانطور که در مبحث معاد اینمطلب را ثابت نمودیم .

در زیارات جامعه است و یکر فی رجعتکم خدا مرا در رجعت شما برگرداند و یملک فی دولتکم و در دولت شما مالک شوم و یشرف فی عافتیکم و یمکن فی ایامکم و تقر عینه غدا برؤ تیکم .
در زیارت وداع ائمه دارد که و مکنی فی دولتکم و احیانی فی رجعتکم مرا در ایام دولت شما متمکن و صاحب قدرت نماید .
در زیارت اربعین حسین (ع) که امام صادق (ع) بصفوان جمال دستور میفرماید که بخواند یکی از فقرات آنها اینست که : اشهد انی بکم مؤ من و بایابکم موقن .

انی بکم و بایابکم من الموقنین .
سید بن طاووس در مصباح الزائر در اعمال سرداب مقدس این جمله را ذکر نموده : و وفقنی یا رب للقیام بطاعته و المکث فی دولته فان توفیتنی قبل ذلک فاجعلنی یا رب فیمن تکر فی رجعته و یملک فی دولته و تیمکن فی ایامه و تسیظل تحت اعلامه و یحشیر فی زمرته و تقر عینه برؤ یته .
در دعای عهدی که از حضرت صادق (ع) منقولست که هر کس چهل صباح این دعا را بخواند از باوران قائم ما باشد و اگر پیش از ظهور آنحضرت بمیرد خداوند او را از قبر بیرون آورد که در خدمت آنحضرت باشد و حقتعالی بهر کلمه ازین دعا هزار حسنه او را کرامت فرماید و هزار گناه ازو محو نماید ، یکی از فقرات آن اینست :
اللهم ان حال بینی و بینه الموت الذی جعلته علی عبادک حتما مقتضیا فاخرجنی من قبری مؤ تزرا کفنی شاهرا سیفی مجردا قناتی دعوة الداعی فی الحاضر و البادی .
یعنی : خدایا اگر حایل شده است بین من و امام زمان من مرگ آنچنان مرگی که بر بندگان خود حتم فرموده ای پس در موقع ظهور آنحضرت مرا از قبر بیرون آورد در حالیکه کفن خود را بکمر بسته و شمشیر کشیده و نیزه افراشته داعی دعوت حق را اجابت کنم .
ازین قبیل ادعیه و زیارت بسیار است که مجال ذکر آن نیست و بهمین چند جمله اکتفا شد پس معلوم شد که چون امام زمان (ع) برای خونخواهی جد غریبش حسین (ع) بیاید خوب و بد و دوست و دشمن زنده خواهند شد تا آنحضرت و یارانش تقاص خود را از بنی امیه بنمایند .
و اما ولی دم و خونخواهی خدا در قیامت است چون امام زمان انتقام دنیوی میکشد و جزای کلی آنست که در قیامت باشد .
در اسرارالشهاده در بندی از کتاب عقاب الاعمال مسند از محمدبن سنان از بغض اصحاب خود از حضرت صادق (ع) و آنحضرت از وجود مبارک پیغمبر خدا (ص) روایت نموده که چون روز قیامت شود قبه ای از نور برای فاطمه (ع) نصب شود ، فرزندم حسین بمحشر آید در حالیکه سر مبارکش در دستش باشد چون فاطمه حسین را به آن حالت ببیند شهقه ای میزند که همه انبیاء مرسل و ملائکه مقربین و مؤ منین صدای آن بانو را بشنود و به سبب ناله فاطمه ناله نمایند ، پس خدایتعالی امام حسین (ع) را با صورت خوب برانگیزاند که با قاتلان خود مخاصمه نماید و سر مبارکش در دستش باشد .
آنگاه حقتعالی قاتلان و شرکت کنندگان در قتل آنحضرت را جمع فرماید

پس خود خدا آنها را کشته و بعد زنده شوند پس امام حسین (ع) آنها را کشته باز زنده میشوند ، پس فرمود کسی از ذریه ما باقی نماند مگر اینکه یکدفعه ایشان را میکشند تا آخر روایت .
و در روایت دیگر در اسرارالشهاده است که قاتل امام حسین (ع) در تابوتی است که در قعر جهنم که دست و پاهایش بزنجیرهای آتشین بسته شده در حالیکه در قعر جهنم سرنگونست و نصف عذاب تمام اهل جهنم برای او میباشد و برای او بوی گندیست که اهل آتش بخدا پناه میبرند از بوی بد آن ، و او در جهنم مخلد است و عذاب دردناک میکشد .

معنی والوتر و الموتور

وتر عطف است بر ثار که منادای مضاف منصوب است ، وتر در لغت بمعنی فرد و طاق آمده و بمعنی کینه و خون هم ذکر شده و همچنین بمعنی جنایت و کشتن نزدیکان هم آمده ولی بیشتر بمعنی اول ذکر میشود که فرد باشد و لذا نماز وتر را برای وتر میگویند که بین نمازها فرد و طاق است چه نماز یک رکعتی غیر از آن نداریم و اگر بمعنی کشتن نزدیکان هم آمده ، برای آنست که کسیکه نزدیکان او کشته شوند قهرا تنها میماند باین لحاظ به او وتر میگویند ، و اگر بمعنی خون گرفتیم آن هم بمعنی فرد است چه اگر در بین کسی کشته شود او را فرد وتر میگویند یعنی بین ده یا صد نفر یکی کشته شده و بناحق خونش ریخته گشت .

موتور هم در لغت بچند معنی استعمال شده :

1 - طاق و فرد شده .

2 - کسی که کسی از او کشته شده باشد .

3 - کسی که کشته شود و حق خون او گرفته نشود .

بنابراین معانی که در لغت ذکر شد این عبارت از زیارت را سه قسم میتوان معنی کرد :

1 - وتر بمعنی یگانه و فرد باشد و موتور هم تاکید معنی سابق شود مثل حجر محجور و این معنی را در بحار و مشکلات نراقی ذکر نموده اند .

2 - وتر بمعنی فرد باشد ، موتور هم بمعنی آن کسیکه کسانی ازو کشته شده باشد ، یعنی ای حسین یگانه ای که اقرباء و یاران تو کشته شدند .

3 - وتر بمعنی خون ریخته باشد یعنی ای قتیلی که اقرباء و اصحاب ترا کشتند .

در بین این سه معنی دومی بهتر است زیرا حقیقتا حسین وتر است از حیث اینکه در مقام امامت مثل و مانندی ندارد و همچنین در مقام شهادت هم نظیر ندارد چه از اول دنیا تا کنون مثل او کسی مظلوم کشته نشده و اینهمه مصیبت ندید و همچنین چیزهائیکه خدا به او مرحمت فرموده است مثل شفاء در تربت ، اجابت تحت قبه ، بودن ائمه از نسل او ، ثواب زیارت او و چیزهای دیگری که خداوند در مقابل شهادت فقط با آنحضرت مرحمت فرموده است .

و کسان او هم همگی در کربلا کشته شدند حتی طفل شیرخواره او و اگر علی بن الحسین امام سجاد (ع) کشته نشد برای آن بود که نسل امامت از بین نرود پس آنحضرت موتور است باینمعنی که همه اصحاب و یارانش در کربلا روز عاشورا کشته شدند .

مجلس شانزدهم : السلام علیک و علی الارواح التی حلت بفنائک

ترجمه

((سلام بر تو و آن روانهایی که در آستان تو جا گرفته و در ساحت قرب تو فرود آورده اند))

مقدمه

ارواح جمع روحست و اصل لغت روح بمعنی طیب و طهارت است و ازین جهت روح انسانی را روح گویند و ملائکه مظهرین را روح نامند و جبرئیل را روح القدس نامند و ملک اعظم را که در آیه کریمه یوم یقوم الروح مذکور شده روح و عیسی را روح الله گویند .
در تعریف روح انسانی نظریه و آراء دانشمندان بسیارست و ما قول سه دسته آنها را نقل میکنیم
1 - عقیده مادیون
2 - فلاسفه و عرفا
3 - قرآن و روایات

عقیده مادیون در مورد روح

بطور کلی مادیون بوجود روحی که جدا از بدن وجود داشته باشد و برای او حیات و بقائی قبل از تشکیل یا بعد از فناء بدن باشد عقیده ندارند و میگویند ما جز بآنچه محسوس بحواس گردد معتقد نیستیم و ماورای امور حسی را قبول نداریم ، لذا با مختصر اختلافاتی روح و آثار آنرا متولد از ساختمان بدن و مزاج میدانند چنانکه بعضی گفته اند روح جسم لطیفی است که از اجزاء لطیف غذا تکوین شده و جمعی دیگر گفته اند روح حاصل از دوران خونست و دسته دیگر گفته اند هوائی است سیال در بدن و گروهی گفته اند روح نوریست که از حرارت طبیعی مزاج حاصل گردد و جمعی از مادیون عصر ما برآنند که ادراک و شعور و فهم و حیات و بطور کلی همه اموریکه بنام آثار روحی نامیده میشوند متولد از اجزاء دماغ هستند یعنی همانطور که هر یک از اجزاء بدن مانند قلب و جگر و کلیه دارای وظایف خاصه و آثار معین میباشند اجزاء و سلولهای دماغی هم دارای آثاری میباشند در حقیقت آثار روحی هم مثل نور و حرارت و الکتریسته آثار جسمانی میباشند و کلیه اموریکه الهیون آثار روحی مینامند آثار ماده هستند و نیازی بوجود روح دیگر و قوای آن نیست .

جواب

برای اینکه روشن سازیم که نفس غیر از ماده و جسم غیر از روحست و از اختصار کلام و فن منبر هم خارج نشویم میگوئیم که شخص در حال خواب لذائذ و آلامی را درک میکند که گاهی شدیدتر از حال بیداریست و گاهی مطالبی در خواب بر او کشف میشود که مشکلهای بیداری او را حل میکند .
مثلا یکی از دوستان برای من نقل کرد که وقتی یک مطلب علمی در جواهر دیده بودم و فراموش کرده بودم که در چه جلد و چه صفحه ای بوده مدتها عقب آن میگشتم و پیدا نمیکردم تا اینکه شبی پدرم را در خواب دیدم و بمن گفت فرزند مطلبی را که میخواهی در فلان جلد جواهر و فلان صفحه و فلان سطر میباشد از خواب بیدار شده فوری چراغ را روشن نمودم و کتاب را برداشتم ، همانطور که او نشان داده بود یافتم .
باید به این مادیون گفت جواب این خواب را چه میگویید اگر روح و جسم یکی است پس چگونه این جسم در بیداری هر چه کوشش کرد نتوانست آن مطلب را پیدا کند ولی در خواب به او گفتند آیا آن پدری را که در خواب دید جسم بود یا روح ؟
جواب دیگر آنکه نزد دانشمندان امروز مسلمست که اجزاء بدن بواسطه جریان خون و تنفس و تغذیه در تبدیل میباشد یعنی پیوسته قسمتی از سلولهای بدن میمیرند و از بین میروند و سلولهای دیگر جانشین آنها میشوند ولی با این تبدیل دائمی در همه احوال شخصیت انسان باقیست و هر کس خود را در همان شخص ده یا بیست یا پنجاه سال قبلی میشناسد در صورتیکه شاهد قسمت اعظم بدن او تبدیل شده باشد .
اگر قوای روحی متولد از بدن باشد باید پس از آنکه شخص در نتیجه بیماری قسمتی از بدنش تحلیل رفت معلومات و محفوظات او هم زائل شود و پس از بهبودی ناچار شود که تمام آنرا دو مرتبه تحصیل و کسب نماید در صورتیکه بر خلاف آن می بینم بعضی اشخاص با داشتن بنیه ضعیف و ناتوان دارای روحی قوی یا معلوماتی فراوان میباشند و در حال بیماری جسمی قوای روحی را از دست نمیدهند و بفرض اینکه چندی هم روح آنان بواسطه ضعف بدن کار خود را کاملا انجام ندهد پس از بهبودی بدون اینکه مجددا تحصیلی کند آنچه دانسته بودند دوباره میدانند و با تبدیل اجزاء بدن تجدید مکتسبات لازم نمیگردد ولی آثار اجسام پس از زائل شدن باید تجدید شود .

ادله عقیله و نقلیه ای که برای اثبات روح اقامه نموده اند امروز جمعی از مردم باور ندارند مگر با آنکه با دلیل حسی همراه باشد زیرا امروز فلسفه های عقلی پیشنیان را پست و فرومایه دانسته و سر تسلیم بقول آنها فرمود نمیآورند لذا ما مجبوریم که برای ادعای خود ادله حسی اقامه کنیم تا برای خوانندگان عزیز جای شک و تردیدی درباره جاودانی بودن روح باقی نماند .
از جمله آن خواب مغناطیسی است که همان خواب ساختگی باشد که دارندگان اینکار برخی را بخواب میکنند و از آنها کارهای شگفت آوری می بینند که شخص بیننده یقین میکند که انسان غیر از بدن دارای چیز دیگریست که آن روح است که کارهای مهمی انجام میدهد شارکو یکی از بزرگترین پزشکان جهان میگوید : خواب مغناطیسی جهان بیمناکی است و در آن چیزهایی دیده دیده میشود که مایه شگفتی و برتر از دانشهای حسی است .
ببو در کتاب مغناطیس حیوانی گوید : خواب مغناطیسی هستی و جاودانی بودن روح را ثابت میکند بپایه ای که دو گوهر مجرد یعنی روح دو نفر میتواند با هم آمیخته بی آنکه نیازی بماده داشته باشد .
اگر بخواهیم اقوال علماء این فن را نقل کنیم مثنوی هفتاد من کاغذ شود و فقط آزمایشهائیکه درین فن نموده اند بعضی از آنها را مختصرا مینمائیم .
قبلا این سخن را هم باید متذکر شد که شخص خواب رفته رام شخص خواب کننده است و میتواند چیزهایی بچشم او نمودار کند که فعلا هستی ندارد و چیزهایی حس کند که جز در خزانه و هم حقیقت ندارد و به اندازه ای این بدن خواب از خود بیخودست که اگر قطعه ای از گوشت بدن او را ببرند آزرده نشوند و حس ننمایند .
مثلا اگر جوهر نشادر نزد بینی او برند کمترین اثری در او ایجاد نمیکند در صورتیکه اگر نزدیک بینی آدم بیدار برند هماندم بمیرد و بزرگترین فریادها او را از خواب بیدار نکند و تنها خواب کننده میتواند به اندک صدایی او را بخود متوجه سازد .
دو نفر طبیب نامدار فرانسوی مارچ واسکرول در بیمارستان مشغول آزمایش این امر شدند در نتیجه ثابت کردند که خواب رفته های مغناطیس حس خود را گم میکنند یکی از آزمایشهای آن این بود که یک اندازه جوهر نشادر در جلوی بینی خواب رفته گرفتند و چند بار این عمل را تکرار کردند ، کوچکترین اثری دیده نشد ، یکی از دانشمندان که این امر را باور نمیداشت نزدیک آمده و برای آزمایش و آرامی دل جوهر را نزدیک بینی

خود برد و در هماندم جان سپرد .
شخص خواب رفته نه تنها بیحس میشود بلکه کارهایی شگفت آور از او سر میزند مانند دیدن چیزها از جای دور و آگاهی از کارها ناپیدا و آگاهی از اندیشه مردمی که گرد او هستند .
اگزاکوف دانشمند روح شناس روسی میگوید :
یکی از آزمایشهایی که بخوبی وجود روح جداگانه را در آدمی ثابت میکند و بما میفهماند که روح از ماده جداست و خود میتواند کارهای شگفت آوری بی کمک ماده کند داستان مادام لویس است که زنی را بخواب کرد و در جلوی گروهی از تماشاچیان بآن شخص جواب فرمان داد که بخانه خواب کننده یعنی مادام لویس برود و ببیند که افراد خانه او در چه حالی میباشند بعد از اندک زمانی شخص خواب رفته گفت رفتم دیدم دو نفر بکارهای خانه مشغولند .
لویس گفت : دست خود را به یکی از آنها بزن در آن هنگام شخص خواب رفته خندید و گفت دست به یکی از آنها زدم ولی بسیار ترسید آنگاه مادام لویس از تماشاچیان پرسید آیا کسی خانه ما را میداند چند تن بلند شدند به آنها گفت بروید بخانه من و از آنها بپرسید آیا چیز تازه ای در منزل اتفاق افتاده است ؟ آن چند نفر رفتند و زود برگشتند و همگی گفتند در خانه شور و غوغای عجیبی بود سبب را پرسیدیم گفتند ناشناسی را دیدیم که در آشپزخانه راه میرود و همینکه نزدیک یکی از ما رسید دست خود را به یکی از ما زده و دیگر او را ندیدیم بدین سبب بیم و هراسی بر ما غلبه نموده است .
قال الفیض فی الوافی فی الجزو الثالث عشر بعد ذکر فی قبض روح المومن قال : المراد بالروح هنا ما یشیرالیه الانسان بقوله انا اعنی النفس الناطقه و قد تحیر العقلاء فی حقیقتها و المستفاد من الاخبار عن الائمة الاطهار سلام الله علیهم انها شبح مثالی علی صورة البدن و کذلک عرفها المتالهون بمجاهداتهم و حققها المحققون بمشاهداتهم فهی لیست بجسمانی محض و لا بعقلائی صرف بل برزخ بین الامرین متوسط بین النشاتین من عالم الملکوت و للانبیاء و الاوصیاء صلوات الله علیهم روح آخر فوق ذلک هی عقلانیه صرفة و جبروتیة محضة .
اخباری که در باب قالب مثالی وارد شده که میت پس از مرگش با اوست و حکایات و مقاماتی که دربنباب رسیده زیادست که جای بحث آن نیست و از مطالب منبر خارجست . ما در جلد دوم شرح اصول کافی در صفحه 232 در حدیث 540 مفصلا درینموضوع نموده ایم بحث نموده ایم ، طالبین بانجا رجوع فرمایند .

مختار فلاسفه و عرفا در باب روح

فلاسفه گویند روح گوهریست بسیط و مجرد از ماده و لوازم ماده و تعلق آن به بدن تعلق تدبیری است ، مانند تعلق سلطان به مملکت و ناخدا به کشتی ، روح به فنای بدن فانی نشود پس از مرگ متنعم یا معذب بنعم و عذاب روحانی است .
گروهی از آنان بقدم ارواح و برخی بحدوث آن و دسته ای بتناسخ قائل شده اند و گفته اند که روح در اجسام و ابدان تردد دارد و بعضی گفته اند که روح یک حقیقتند و اختلاف آنها بعوارض و مشخصات است و این قول به ارسطو نسبت داده شده است .
و مختار ملاصدرا اینست که نفس در ابتداء حدوث صورت جسمی است و بحرکت در ذرات و جوهر خود بمرتبه حس و ادراک و خیال و عقل میرسد تا اینکه بعقل فعال منتهی میشود و عرفا همین قول را قبول کرده اند .

حقتعالی در قرآن میفرماید : فاذا ستویته و نفخت فیه من روحی فقعواله ساجدین . در دو سوره قرآن کریم این آیه ذکر شده یکی سوره (ص) و دیگر سوره الحجر آیه 29 و این آیه مبارکه دلالت دارد که خلقت بشر بستگی بدو چیز دارد یکی تسویه که ساختمان جسد است که از گوشت و خون و استخوان تشکیل شده و دیگر روح است که از او تعبیر به نفس ناطقه میکنند و چون حقتعالی روح را بخود اضافه نمود و نفخت فیه من روحی دلالت میکند بر اینکه این روح جوهر بسیار شریفی است که از عالم علوی و قدسی در این بدن نهاده شده است . در آیه دیگر میفرماید : الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها فنمسیک التی علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی ان فی ذلک الایات لقوم یتفکرون . یعنی خداست که وقت مرگ ارواح خلق را میگیرد و آنرا که هنوز مرگش فرا نرسیده نیز در حال خواب روحش را قبض میکند سپس آنرا که حکم بمرگش کرده جانش را نگاه میدارد و آنرا که نکرده به بدنش میفرستد تا وقت معین مرگ ، در این کار نیز ادله قدرت الهی برای متفکران پدیدار است .

در بحار از امام صادق (ع) نقل میکند که خداوند روح مؤ منین را پس از گرفتن در بهشت جای دهد بصورتیکه در دنیا بودند میخورند و مینوشند اگر کسی بر آنها وارد شود آنها را به همان صورت دنیایی که داشتند می شناسند .

و نیز از امام صادق (ع) روایت میکند که فرمود : مؤ منین وقتیکه خوابیدند خداوند روح آنان را بالا میبرد ، روحیرا که مردانش حکم شده و اجلش رسیده در بهشت جای میدهد و اگر اجلش باقی باشد به ابدان برگرداند ، و نیز سؤ ال شد که ارواح یکدیگر را ملاقات میکنند ؟ فرمود : بلی با هم انس میگریند و از یکدیگر پرسش میکنند .

داستان ملامهدی عراقی در وادی السلام

در وادی السلام عراقی ، از جانب ملامهدی عراقی نقل میکند که وقتی در نجف اشرف قحطی شدیدی واقع شد که بر من و عیال و اطفالم بسیار سخت میگذشت روزی برای زیارت اهل قبور و دفع هم و غم به وادی السلام رفتم ناگاه در حالت بیداری دیدم که جماعتی جنازه ای را به وادی السلام آوردند ، دیدم جنازه را در باغ وسیعی که بزبان توصیف آنرا نتوان نمود داخل نمودند ، بعد او را در قصر عالی داخل کردند که از همه چیز تمام بود ، منهم عقب او داخل آن قصر شدم دیدم جوانی بزی سلاطین بالای کرسی مرصعی نشسته چون نظرش بر من افتاد سلام کرد و مرا به اسم صدا کرد و بسوی خود دعوت نمود و بجهت تعظیم من از جای خود حرکت نمود ، دست مرا گرفته پهلوی خود نشانید گفت شما مرا نمی شناسید من صاحب آن جنازه هستم که الان او را داخل وادی السلام نمودند ، اسم من فلان و از فلان بلد هستم و این جماعت که با من بودند ملائکه نقاله میباشند که مرا از بلدم به این بهشت برزخ آوردند .
چون این سخنان را از او شنیدم حزن و المم برطرف شد و میل بگردش نمودن در باغ را نمودم ناگاه دیدم و مادرم و بعضی از حامم در میان قصور نشسته اند و با سرور و فرح از من استقبال نمودند و از حال بعضی از ارحام سئوال کردند و من در بین جواب دادن از فقر و گرسنگی اطفالم برای آنان ذکر کردم آنگاه پدرم به اطاقی که در آن برنج بود اشاره کرد ، بمن گفت هر چه میخواهی از این برنجها بردار ، من خشنود شدم و عبایم را پهن کرده آنرا پر از برنج کرد و به نجف اشرف آمد و آن منظره از نظرم محو شد تا مدتی طولانی با آن برنج زندگانی میکردیم و تمام نمیشد ، آخرالامر عیالم مرا مجبور کرد تا قصه برنج را بگویم من هم برای او قصه را نقل کردم ولی چون بسراغ برنج رفتیم دیگر آنرا ندیدیم و تمام آنها از بین رفت .
از این بحث نتیجه میگیریم که روح ، جسم لطیفی است که پس از مرگ از بین نمیرود و در قالب مثالی بدن میباشد یا متنعم است یا معذب گر چه بدن خاک و پوسیده شده و از بین میرود ولی روح و قالب مثالی باقی خواهد بود تا روز قیامت که به همان بدن پوسیده متصل شده به قیامت خواهد آمد .

احتمالاتیکه در معنی حلت بفنائک میرود

مقدمه

حلول رحل محل فرود آمدن است ، فناء به کسر فاء ، بر وزن کساء بمعنی گشادگی در اطراف خانه است که مردم و شتران در آنجا استراحت میکنند و به اصطلاح قدیم فضای جلوی خانه های بزرگ که جلوخان میگفتند! ناخه که از باب افعال از اجوف واوی است فر و خوابانیدن شتر است . رحل جای گذاردن لباس و اسبابست ، در معنی اینعبارت چند احتمال داده میشود :

احتمال اول

اینکه مراد از این ارواح ملائکه اطراف قبر آنحضرت هستند که رحل اقامت خود را بر در خانه آنحضرت انداخته و شب و روز بر آنحضرت گریان میباشند .
امام صادق (ع) فرمود که حقتعالی بقبر آنحضرت چهار هزار ملک غبارآلوده و پریشان حال موکل فرمود که تا روز قیامت بر آنحضرت گریه میکنند و هر کس آنحضرت را عارفا بحقه زیارت کند این ملائکه او را مشایعت میکنند تا آنکه آن زائر را به وطنش برسانند و اگر مریض گردد و هر صبح و شامی به عیادت او میروند و اگر بمیرد بجنازه او حاضر شوند تا روز قیامت برای او استغفار کنند .
در روایت دیگری که دربندی در اسراراشهاده نقل میکند حضرت صادق (ع) فرمود : هفتاد هزار ملک موکل قبر حسین (ع) هستند که همه آنها متغیر و گردآلوده از روزیکه آنحضرت شهید شده تا روز قیام حضرت قائم عج بر آنحضرت صلوات میفرستد و زوار آنحضرت را دعا میکنند و میگویند پروردگارا اینها زائر حسینند بر ایشان احسان نما .
در خبر ابن تغلب از حضرت صادق (ع) است که چهار هزار ملک روز عاشورا نازل شده تا یاری حضرت حسین (ع) را بنمایند حضرت بآنها اذن نداده مراجعت کردند تا تکلیف خود را بدانند ، دوباره نازل شدند دیدند حضرت حسین بدرجه شهادت رسیده ، پس ایشان گردآلوده نزد قبر آنحضرت هستند و گریه بر او میکنند تا روز قیامت و رئیس آنها ملکی است منصور نام و هیچ زائری آنحضرت را زیارت نمیکند مگر آنکه آن ملائکه او را استقبال میکنند و چون وداع آنحضرت را نمود و او را مشایعت میکنند و چون وداع آنحضرت را نمود او را مشایعت میکنند و چون مریض شود عیادت او کنند و چون بمیرد نماز بر او بخوانند و طلب مغفرت بجهت او نمایند .

احتمال دوم

آنکه مراد از ارواح ، دوستان و محبین آنحضرت از مؤ منین و مومنات باشد مراد از فناء و رحل خطيرة القدس و محل قرب و محفل ملکوت که بزم انس آنجناب است باشد و مسلما شهدا کربلا در مرتبه اول ایندسته واقع خواهند بود .
در روایات بسیاری آمده که در روز قیامت برای آنحضرت مجلسی در زیر سایه عرش میباشد که مخصوص آنحضرتست و گریه کنندگان و زیارت کنندگان در آنمجلس جمع میشوند که در حالت امن و خاطرجمعی باشند و بحدیث آنحضرت استیناس و اشتغال میورزند و در آن حین که در خدمت آنحضرت مشغول صحبت هستند از بهشت از اوج آنها رسولی میفرستند که ما مشتاق شمائیم نزد ما بیائید ، آنها از رفتن اباء و امتناع مینمایند و گفتگو و صحبت حسین (ع) را اختیار میکنند و لذت مجلس آنحضرت را بر لذت حوران بهشتی مقدم میدارند .
زائران و گریه کنندگان حضرت حسین در بهشت همسایه آنحضرت خواهند بود
ابن عباس روایتی نقل میکند که در ذیل آن دارد که وقتی حضرت حسین (ع) جزای زائران و گریه کنندگان را از جد و پدر و مادر شنید عرض کرد ای جد برزگوار بحق خدا و بحق تو قسم تا آنها داخل بهشت نشوند من وارد نشوم و از خدا میخواهم که در آخرت قصور آنها را پهلوی قصر من قرار دهد .
این روایت مورد اشکال شده که چگونه ممکن است تمام گریه کنندگان و زائرین آنحضرت در بهشت همجوار آنحضرت باشند ؟
جوابش اینست که ما بهشت را چون بدنیا قیاس میکنیم این اشکال پیش میآید ولی حقتعالی بقدری خانه آنحضرت را وسیع قرار میدهد که همه زائرین و گریه کنندگان همسایه او را باشند .
و جواب دیگر اینکه آنحضرت بقدری قصور متعده دارد که جز خدا نداند .
در کافی خبری نقل میکند که پیغمبر به امیرالمؤ منین (ع) فرمود : خدا آنقدر از را میداند که عقل و اوهام خلق به آن نرسد و بآن احاطه ننماید ، هزار و هفتصد را در مثل خود ضرب میکند . 2890000 1700*1700 و حاصلضرب را در مثل خود یعنی 8343100000000=2890000*2890000 و همچنین ضرب مینماید این عدد را در مثل خود و حاصل او را در مثل خود و همچنین تا هزار مرتبه پس آن عدد حاصل را ضرب میکند در مثل خود و همچنین حاصلضرب را در مثل خود تا هزار مرتبه دیگر ، پس آخر عددیکه ازین ضربها حاصل شود عدد

قصرهائیست که حقتعالی بتو عنایت فرماید .
پس ای خواننده عزیز به حسینی فکر کن که هر چه داشت در راه خدا داد و یک طفل شیرخواره هم برای خود باقی نگذاشت ، خدا باو چه خواهد داد ، پس اگر بگویند زائرین و گریه کنندگان بر حسین (ع) در بهشت همسایه آنحضرت خواهند بود استعباد مکن و بدان که واقعا همجوار آنحضرت خواهند بود .
بقدری مقام زائرین و گریه کنندگان بر حسین (ع) بلند است که امام صادق (ع) در دعای سجده میفرمود : الهم اغفرلی و لاخوانی و زوار قبرالحسین الذین انفقوا اموالهم اللهم فارحم تلک الوجوه التی غیرتها الشمس و تلک الوجوه التی تتقلب علی قبر ابی عبدالله . آن صورتهایی که بر قبر حسین مالیده میشود و ارحم تلک الاغین الاتی جرت دموعها رحمة لنا و ارحم تلک القلوب التی جزعت و احترقت لنا و ارحم الصرخة التی کانت لنا .

احتمال سوم

آنکه مراد از ارواح همان اصحاب و خویشان آنحضرت باشند که در کربلا بدرجه رفیع شهادت نایل شدند همانطور که در احتمال دوم گفتیم که دوستان و محبین آنحضرت با او میباشد مسلما شهداء کربلا مقام قربشان بانحضرت از دیگران بیشتر است و بنابراین فناء و رحل بهشت و محل قرب در محفل ملکوت که بزم انس آنجناب است خواهد بود .

ممکن است مراد از ارواح همان اجساد طیبه شهداء کربلا باشد زیرا روح به جسد هم گفته شده و قرآن هم میفرماید : و لا تحسبن الذین قتلو فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون . (آل عمران 169)

و مراد از فناء و رحل همان قبر و حایر است که شیخ مفید در ارشاد میفرماید که ما شک نداریم که اصحاب آنحضرت از حایر بیرون نیستند اگر چه خصوصیات قبور آنها را ندانیم و قبر حضرت عباس اگر چه دور است ولی داخل در فناء و رحل سیدالشهداء است .

یاران و اقوام آن حضرت

مورخین و محدثین تعداد اقوام و یاران آنحضرت را که در کربلا شهید شدند مختلف ذکر کرده اند در شفاءالصدر مینویسد : مشهور بین مورخین که شیخ مفید در کتاب ارشاد فرموده و ابن اثیر در کامل 72 نفر بودند ، 32 نفر سواره ، 40 نفر پیاده .
در عقدالفرید ، 72 نفر ، در فصول المهمه 78 نفر و در بحار از محمدبن ابیطالب نقل کرده که عدد سرها 78 بودهه و از عبارت کشی در ترجمه حبیب چنان ظاهر میشود که 70 مرد بوده اند .
سید بن طاووس در اقبال زیاراتی از ناحیه مقدسه نقل میکند که اسامی شهدا و قتله آنها در آن زیارت ذکر شده که جمع آنها 82 نفر میشود . از تمام این عده 19 نفر کسانی بودند که در مکه بحضرت سیدالشهداء (ع) ملحق شدند و 21 نفر در بین راه مکه و کربلا بآنحضرت ملحق شدند و ما بقی در کربلا به لشکر آنحضرت ملحق گردیدند که بیشتر آنها در شب عاشورا بود که از لشکر پسر سعد به یاری پسر پیغمبر آمدند و تعداد آنها 32 نفر بوده است .
سید بن طاووس در لهوف میفرماید : روی عن الباقر (ع) انهم کانوا خمسة و اءربعین فارسا و ماءته راجل نقل کرده اند همراهان حضرت وقت ورودشان بزمین کربلا بیش از هزار نفر بودند ولی در شب عاشورا رفتند و آنهائیکه بدرجه شهادت رسیدند همان 72 نفر بوده اند .

عدد شهداء بنی هاشم

اختلاف است که شهدا بنی هاشم در کربلا چند نفر بودند در امالی از ابن عباس روایت کرده که امیرالمؤ منین (ع) هنگامیکه بصفین تشریف میرد وارد زمین کربلا شد فرمود : هذه ارض کرب و بلا یدفن فیهاالحسین (ع) و سبعة عشر رجلا من ولدی و ولد فاطمة .
مسلما این عده که کشته شدند از اولاد علی و فاطمه نبودند پس احتمال دارد من باب تغلیب باشد و محتملست که مراد این باشد که بعضی از اولاد من هستند و بعضی از اولاد فاطمه بنت اسد و در زیارت ناحیه هم اسم 17 نفر از بنی هاشم غیر از حضرت سیدالشهداء (ع) ذکر شده که پنج نفر از اولاد امیرالمؤ منین علیه السلام که جناب ابن عباس ، عبدالله ، جعفر ، عثمان و محمد و سه نفر از اولادهای امام حسن مجتبی ، قاسم ، عبدالله و ابوبکر و دو نفر از اولاد حضرت سیدالشهداء علی اکبر و عبدالله رضیع المسمی بعلی الصغر و دو نفر از اولاد جناب عبدالله بن جعفر بن ابیطالب ، جناب عون و محمد و دو نفر از اولاد عقیل بن ابیطالب جناب جعفر و عبدالرحمن و دو نفر از اولاد جناب مسلم بن عقیل عبدالله و ابی عبداله و یک نفر از اولاد ابی سعید بن عقیل محمد بوده اند .

فضائل حواریین حضرت سیدالشهداء

اگر ما در بین اصحاب و یاران پیغمبران و امامان جستجو کنیم اصحابی باوفاتر از اصحاب حضرت سیدالشهداء (ع) در دنیا نیامده و نخواهد آمد دلیل بر این گفتار ما فرمایش خود حضرت امام حسین (ع) است چنانچه در ارشاد مفید از حضرت امام سجاد (ع) روایت کرده که نزدیک مغرب روز تاسوعا حضرت سیدالشهداء اصحاب خود را جمع کرد و فرمود بعد از حمد و ثنای الهی : اما بعد فانی لا اغلم اصحابا اوفی و لا خیر من اصحابی و لا اهل بیت ابر و لا اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله خیرا .
از این فرمایش حضرت استفاده میشود که شهداء کربلا بر همه اصحاب و امم گذشته و آینده افضیلت دارند و مثل آنان باوفا نخواهد آمد .
در تهذیب از امام صادق (ع) روایت میکند که حضرت امیرالمؤ منین (ع) گذارش به کربلا افتاد فرمود : مناخ رکاب و مصارع شهدا لایسبقه من قبلهم و لایلحقهم من کان بعدهم .
و در بحار از حضرت باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود : مناخ رکاب و مصارع عشاق شهداء لایسبقهم من کان قبلهم و لایلحقهم من بعدهم .
بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدند
اول صلا به سلسله انبیا زدند
نوبت به اولیا چو رسید آسمان طپید
پس ضربتی کزان جگر مصطفی درید
زان ضربتی که بر سر شیرخدا زدند
بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند
پس آتشی ز اخگر الماس زیزه ها
وز تیشه ستیزه در آندشت کوفیان
افروختند و بر حسن مجتبی زدند
بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند
وانگه سرادقیکه ملک محرمش نبود
اهل حرم دریده گریبان گشوده مو
کندند از مدینه و بر کربلا زدند
فریاد بر حرم کبریا زدند
روح الامین نهاده بزانو سر حجاب
تاریک شد ز دیدن او چشم آفتاب

مجلس هفدهم : علیکم منی جمیعا سلام الله و ابدا ما بقیت و بقی الیل و النهار

ترجمه

سلام و رحمت خدای تعالی همیشه و مستمر مادامیکه من زنده باشم و شب و روز پاینده باشد از من به همه شما باد

شرح

علیکم خبر مقدم ، سلام الله مبتدا مؤ خر منی ظرف لغو متعلق به عامل مقدر ، جمیعا حامل از برای ضیمر جمع .
این چند جمله مقام دوستی و محبت شخص زائر را نسبت به امام حسین و شهداء دشت کربلا میرساند و میگوید : حسین جان سلام و رحمت خدا بر شما و اصحاب و یارانت باد همیشه تا مادامیکه این شب و روز برقرار است ، یعنی اگر خدا عمری بمن بدهد تا آخر دنیا همیشه در شب و روز از خدا طلب رحمت و درود برای شما مینمایم . ازین عبارت معلوم میشود که شیعه و سنی دوست اهلبیت نباید زیارت آنحضرت را ترک کند باید هر شب و روزی خدمت آنحضرت و یارانش سلام بنماید .

کسیکه آنحضرت را زیارت نکند ناقص الایمان است

در کامل الزیاره از امام صادق (ع) روایت میکند فرمود : هر کسی بمیرد و قبر حسین علیه السلام را زیارت نکند ناقص الدین و ناقص الایمان از دنیا رفته و هر گاه بهشت رود درجه او پائین درجه مؤ منین خواهد بود . و در خبر دیگر است که ، کسیکه آنحضرت را زیارت نکند اگر اهل بهشت باشد از مهمانان اهل بهشت خواهد بود .
دربندی در اسرارالشهاده از منصور بن هازم نقل میکند که گفت از امام صادق (ع) شنیدم که میفرمود هر که سالی بر او بگذرد و بزیارت قبر حسین (ع) نرود خدایتعالی یکسال از عمر او کم میکند و اگر بگویم که از شماها کسی هست که سی سال قبل از اجل خود میمیرد راست گفته ام زیرا زیارت قبر حسین (ع) را ترک میکند پس زیارت آنحضرت را ترک نکنید تا خدا عمر شما را طولانی کند و روزی شما را زیاد فرماید . الخبر

فضیلت زیارت حسین علیه السلام در شب جمعه

طریحی در منتخب از سلیمان ابن اعمش نقل میکند که گفت من در کوفه منزل داشتم و در همسایگی من شخصی بود که با او ماءنوس بودم و نزد او میرفتم و با وی صحبت میکردم ، یک شب جمعه بمنزل او رفتم و در بین حرفها و صحبتها باو گفتم چه میگویی در خصوص زیارت حسین (ع) جوابداد که بدعت است و هر بدعت ضلالت و هر پیرو و ضلالت در آتش خواهد بود . سلیمان گوید من غضبناک شدم و از نزد او برخاسته و بیرون آمدم و با خود گفتم که وقت صبح میروم و او را قدری نصیحت میکنم و از فضایل زیارت حسین (ع) برای او نقل میکنم اگر قبول نکرد و بر اعتقاد خود باقی ماند او را میکشم .

سلیمان گوید : وقت صبح بخانه او آمدم دق الباب نمودم و او را صدا کردم زوجه اش جوابداد که دیشب عازم زیارت کربلا شد و بزیارت آنحضرت رفت ، سلیمان گوید منهم عازم زیارت حسین گشتم و وقتی که بزیارت قبر مطهر مشرف شدم دیدم همان شخص سر بسجده گذاشته و در سجده اش گریه میکند و دعا مینماید و از خدا طلب مغفرت مینماید بعد از مدتی که سر از سجده برداشت مرا نزد خود دید ، گفتم ای شیخ دیشب تو میگفتی زیارت حسین (ع) بدعت است و هر بدعت ضلالت و هر پیرو ضلالت در آتش خواهد بود و حال خودت آنحضرت را زیارت میکنی ؟ گفت ای سلیمان مرا ملامت مکن ، شب گذشته در خواب شخص جلیل القدری را در کمال بزرگی و جلال و کمال و بهاء دیدم که قادر به وصف او ینستم دور او را جماعتی گرفته بودند و با سرعت او را میاورند و در پیش روی او سواری بود که تاجی بر سر نهاده بود که چهار رکن داشت و در هر رکن جواهری بود که از مسافت سه روزه میدرخشید ، بیکی از خدام او گفتم این شخص کیست ؟ گفت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفتم این دیگری کیست ؟ گفت علی مرتضی علیه السلام وصی رسول خدا ، پس از آن نگاه کردم شتری از نور دیدم که در او هودجی از نور بود و در میان وی دو نفر نشسته و آن ناقه میان زمین و آسمان طیران میکرد پرسیدم این شتر از برای کیست ؟ گفت از برای خدیجه کبری و فاطمه زهرا(س) گفتم این جوان کیست ؟ گفت حسن بن علی علیه السلام ، پس از آن نزد هودج فاطمه زهرا(س) رفته دیدم که رقعه هایی نوشته شده از آسمان نازل میشود ، پرسیدم اینها چیست ؟ گفت این رقعه هایی است که در آنها برات آزادی از آتش برای کسی که حسین (ع) را در شب جمعه زیارت کند نوشته شده است ، منهم رقعه ای طلب نمودم ، بمن گفتند تو میگویی زیارت حسین (ع) بدعت است تا تو بزیارت آنحضرت مشرف

نشوی ازین رقعه ها بتو نمیرسد ، پس از خواب بیدار شدم و در همانساعت عازم زیارت قبر آنحضرت شدم و ازین قبر جدا نمی شوم تا جان از تنم بیرون رود .

زیارت کردن موسی بن عمران حضرت سیدالشهداء را

در کتاب کامل الزیارة از ابی حمزه ثمالی نقل میکند در پایان زمان دولت بنی مروان قصد زیارت قبر حسین بن علی (ع) را نمودم ، مخفی از اهل شام رفتم تا به کربلا رسیدم و در گوشه ای پنهان شدم تا نصف شب گذشت ، طرف قبر آمدم چون نزدیک قبر رسیدم مردی بطرف من آمد و گفت برگرد که به قبر مطهر نمیرسی ، من خوفناک برگشتم تا نزدیک صبح شد باز قصد قبر مطهر را نمودم تا به قبر نزدیک شدم همان مرد نزد من آمد و بمن گفت ای مرد نمیتوانی بزیارت قبر برسی گفتم خدا ترا عافیت بدهد چرا نمی توانم بزیارت قبر مشرف شوم با اینکه از کوفه بقصد زیارت این قبر آمده ام مانع من مباش میترسم صبح شود و اهل شام مرا دیده بکشند ، جوابداد قبری صبر کن موسی بن عمران از خدا اذن خواسته که بزیارت حسین (ع) مشرف شود خدا هم به وی اذن داده با هفتاد هزار ملک از آسمان نازل شده اند و انتظار طلوع صبح را دارند که تا به آسمان عروج کنند گفتم تو کیستی ؟ گفت من از آن ملائکه ای هستم که بحفظ قبر حسین (ع) ماءمور شده ام و برای زوار او استغفار مینمایم ، پس برگشتم و چون صبح شد بسوی قبر آمدم و کسی مانع من نشد زیارت کردم و نماز صبح خواندم با تعجیل تمام برگشتم تا کسی از اهل شام مرا نبیند .

تارک زیارت حسین (ع) عاق رسول (ص)

در اسرارالشهاده از عبدالرحمن ابن کثیر از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود اگر یکی از شما تمام عمر خود را حج کند و بزیارت حسین (ع) مشرف نشود حقی از حقوق رسول خدا (ص) را ترک کرده زیرا که حق حسین (ع) از جانب خدا بر هر مسلمی فریضه است .
حلبی گوید که خدمت حضرت صادق (ع) عرض کردم چه میفرمائید در حق کسیکه قدرت داشته و ترک زیارت حسین (ع) را کرد فرمود او عاق رسول خدا گشته است .

اخباریکه دلالت بر وجوب زیارت دارد

اخبار زیادی وجود دارد که دلالت بر وجوب زیارت سیدالشهداء دارد و ما بعضی از آنها را ذکر می کنیم .
محمد بن مسلم از حضرت باقر (ع) روایت کرده که فرمود : شیعیان ما را بزیارت قبر حسین (ع) امر کنید زیرا زیارت آنحضرت بر هر مؤ منی که اقرار به امامت آنحضرت دارد واجبست .
و در خبر دیگر فرمود : زیارت آنحضرت روزی را زیاد میکند و عمر طولانی و بلا را دفع میکند و هر مؤ منی که اقرار به امامت آنحضرت دارد زیارت آنحضرت بر او واجبست در ارشاد مفید از امام صادق (ع) روایت نموده که فرمود : زیارة الحسین ابن علی علیهماالسلام واجبة علی کل مؤ من تقر للحسین علیه السلام بالامامة من الله عز و جل .
مرحوم دربندی در اسرارالشهاده پس از نقل اخبار وجوب میفرماید : اگر چه سند این اخبار به اصطلاح متاءخرین صحیح نیست ولی صاحب وسایل ایندسته اخبار را از کتب معتبری جمع کرده که نزد متقدمین و متوسطین علمای ما معتبر است و همچنین نزد جمعی از متاءخیرین نظر به قواعد رجالیه سند بعضی ازین اخبار از درجه اعتبار ساقط نیست ، گذشته از اینمطالب ما علم و یقین داریم که در بین اخبار وجوب ممکنست یکی از آنها از معصوم صادر شده باشد و همچنین در بین اخباریکه بعنوان منطوق یا فحوی بر حرمت ترک زیارت در همه عمر دلالت دارد یک خبر آن اقلا از امام صادر شده باشد و همین ما کفایت میکند .
بعد میفرماید : قائل به وجوب و حرمت هم در بین علماء بوده اند مانند صاحب وسائل و مرحوم مجلسی و والد ایشان و کسانیکه قریب العصر آنها بوده اند بعد میفرماید : اقوی در نزد من حرمت ترک کلی زیارت است برای کسانیکه توانایی رفتن داشته باشد .

زیارت در حال خوف و امن فرق ندارد

اخباری وارد شده بر اینکه زیارت حضرت سیدالشهداء (ع) در حالت امن و خوف فرق نمیکند . در روایتی از زراره وارد شده که میگوید : خدمت امام باقر (ع) عرض کردم ما تقول فیمن زار ابائک علی خوف قال یومیه الله یوم الفزع الاکبر و تلقاه الملائکة بالبشارة و یقال له لاتخف لاتحزن هذا یومک الذی فیه فوزک .
چه میفرمائید درباره کسی که با حالت خوف پدران تو را زیارت کند ؟ حضرت فرمود : خداوند او را از عذاب روز قیامت امان میدهد و ملائکه او را ملاقات میکنند در حالتی که به او بشارت میدهند که مترس و محزون مباش ، این همانروزیست که در آن رستگار خواهی شد .
ابن کثیر میگوید خدمت امام صادق (ع) عرض کردم که میلی قلبی مرا بزیارت قبر پدرت حرکت میدهد از وقتی که بیرون میآیم تا وقت مراجعت از سلطان و از اطرافیان او دلم خائف است ، حضرت فرمود : یابن بکیر آیا دوست نمیداری که خدا ترا در راه ما ترسان ببیند ؟ آیا نمیدانی کسی که در راه ما به او ترسی روی دهد خدا او را در سایه عرش جای دهد و در زیر عرش با حضرت حسین (ع) مصاحب شود و از فزعهای روز قیامت در امان باشد و اگر خوفی به او روی دهد ملائکه به او تسکین قلب و بشارت دهند .
محمد بن مسلم میگوید حضرت صادق بمن فرمود : آیا قبر حسین (ع) را زیارت میکنی ؟ عرض کردم بلی با ترس و خوف . حضرت فرمود : هر قدر سختتر باشد ثوابش بقدر خوفست هر کس در راه او خوفی ببیند در روز قیامت خائف نمیشود و خدا او را امان میدهد و بر میگردد و در حالتی که گناهان او بخشیده شده و ملائکه بر او سلام و پیغمبر او را زیارت میکند .
مرحوم دربندی پس از ذکر این رویات میفرماید : عموم اخباریکه گذشت اطلاق آنها به همه اقسام خوف شامل است ، مثل خوف شماتت دشمنان و ناسزا گفتن آنها به زوار و غارت کردن اموال و انواع اذیت کردن از چوب زدن و حبس نمودن و همچنین از جهت ناامنی راهها از دزدان و راهزنان و امثال اینها ، پس همه این خوفها را شامل میشود .
و همچنین اخبار شامل است باینکه خوف مظنون به هر نوع ظن باشد یا نباشد و آیا این حکم شامل یقین به خوف از اینگونه اموریکه اشاره بآنها شد ، میشود یا خیر ؟ ظاهرا اخبار هم شمول دارد بلی ممکن است گفته شود در صورتیکه خوف بمرتبه یقین رسید اخبار شامل آن صورت نیست و آیا خوف تلف بعضی از اعضا مثل چشم و گوش و دست و پا و امثال اینها حکم هلاکت نفس را دارد یا نه ؟ در آن اشکال است و حکم به عدم الحاق

و اجرای حکم اطلاق اخبار در نظر اقوی میباشد .
و مؤ ید گفته ما است آنچه در زمانهای دولت بنی امیه و دولت بنی عباس واقع می گشت مخصوصا در عهد متوکل عباسی که بحکم آنملعون دست و پای زوار را قطع میکردند و چشمهای ایشانرا در میآوردند با وجود این امام علیه السلام و وکلا اومنای او مردم را ازین عمل منع نمیکردند .

اغنیاء باید همه ساله بزیارت بروند

اخباریکه درباره اغنیاء وارد شده اینست که سالی دو مرتبه یا چهار ماه یکمرتبه بروند ولی فقراء سالی یک مرتبه را ترک نکنند .
امام صادق (ع) فرمود بمن خبر رسیده که بعضی از شیعیان ما یکسال و دوسال بر آنها میگذرد که بزیارت امام حسین (ع) نمیروند ، بخدا قسم که به نصیب خودشان خطا کرده اند و از ثواب خدا بیمیل شده اند و از جوار پیغمبر دور افتاده اند ، عرض کردم در چه مدت باید آنحضرت را زیارت نمود ؟ فرمود : هر گاه مقدر بشود در هر ماه یک مرتبه آنحضرت را زیارت کن ، عرض کردم دستم نمیرسد زیرا کارگری هستم که باید با دسترنج خود نان بخورم و یک روز هم نمیتوانم کارم را ترک کنم ؟ حضرت فرمود تو و امثال تو معذورند قصه من آن کسانی بود که با دسترنج خودکار نمیکنند و اگر بخواهند هر جمعه به زیارت آنحضرت بروند و برای آنها سهل است از برای چنین کسی که در روز جزا نزد خدا و رسولش عذری نیست .

جامع بودن زیارت آنحضرت

خداوند تبارک و تعالی روی حکم و مصالحی اعمالی از وجوب و مستحب و حرام و مکروه بر بندگان خود تکلیف فرمود و از برای هر یک از آنها اثرات خاصی قرار داد مانند اغذیه که هر کدام اثر مخصوص برای بدن دارد و باید همه آنها برای سلامتی بدن استفاده کنیم ، پس همانطور که بجهت سلامتی مزاج باید از همه غذاهای دنیا استفاده کرد ، همچنین برای سلامتی روح هم باید از همه اعمال واجب و مستحب استفاده کرده و از حرام و مکروه پرهیز نمود .
امروز می بینیم که بعضی قرص و شربتها درست کرده اند که اثر تمام ویتامینها در آنها یافت میشود و اگر از آنها بخوریم از خوردن بسیاری از قرصها و شربتها مستغنی میگردیم .
درست است که خدای متعال بجهت هر عملی اثری در روح و انسانی قرار داده ولی در بین اعمال عملی قرار داده که اثر تمام اعمال در آن موجود است و آن زیارت حضرت حسین (ع) میباشد .

اول رکن دین اسلام نمازست که فرق بین مسلمان و کافر همین است که فرمود : من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر . زیارت حضرت سیدالشهداء (ع) ثواب نماز به این مهمی را دارد .
در روایت است که خداوند هفتاد هزار ملک قرار داده که اطراف قبر حسین (ع) نماز میخوانند و نماز هر یک از آنها معادل نماز هزار نفر از آدمیان میباشد ، خداوند ثواب نماز آن ملائکه را برای زائرین قبر حسین (ع) قرار میدهد .
پس زیارت حسین (ع) ثواب و خاصیت نماز را دارد ، آنهم نمازیکه ملائکه بخوانند ، آنهم نمازیکه معادل یک میلیون نماز بشر است .
یکی از ارکان دین اسلام روزه است که اهمیت زیادی در اسلام دارد و فقها در کتب فقهی خود دستوراتی برای آن ذکر کرده اند ، زیارت حضرت سیدالشهداء ثواب روزه را دارد در روایت وارد شده که زیارت آنحضرت ثواب هزار صائم و روزه دار را دارد .
یکی دیگر از ارکان اسلام جهاد است که زیارت حسین (ع) ثواب جهاد را هم دارا میباشد ، در روایت است که فضل زیارت آنحضرت اجر هزار شهدای بدر خواهد بود ، بلکه ثواب آن شهیدی را باو میدهند که در راه خدا بخون آغشته شده باشد ، ناگفته نماند که بعد از شهداء کربلا به هیچیک از شهداء مقام شهداء بدر را ندادند اگر بتاریخ جنگ بدر مراجعه شود مطلب معلوم میگردد .
یکی دیگر از ارکان اسلام زکوة است که به زیارت حضرت حسین (ع) ثواب زکوة را هم دارد ، در روایت وارد شده که زائر حسینی در هر زیارتش ثواب هزار زکوة مقبوله در نامه عملش ثبت میگردد .
یکی دیگر از ارکان اسلام حج است که بسیار در اسلام تاکید در آن شده که فرمودند تارک آن یا یهودی و یا نصرانی از دنیا خواهد رفت ، زیارت حضرت حسین (ع) ثواب حج و عمره را دارد ، آنهم نه یکی بلکه بیش از هفتاد هزار حج و عمره .
در بعضی از اخبار است که زیارت حضرت امام حسین (ع) معادل یک حج و یک عمره است ، در بعضی دیگر معادل دوازده حج و بعضی بیست و دو حج و بعضی بیست و هشت حج و بعضی هشتاد و بعضی صد حج و در بعضی از روایات ثواب هر قدم زائر حسینی ثواب یک حج و یک عمره میباشد .
در روایت بیشتر دهان در خصوص زیارت روز عرفه است که میفرماید : ان الرجل منکم لنعتیسل علی شاطی الفرات ثم یاتی قبرالحسین عارفا بحقه

فيعطيه الله بكل قدم يرفغها و يضعها ماءة حجة مقبولة و ماءة عمرة مبرورة .
مردی از شما غسل میکند در نهر فرات بعد مشرف میشود به زيارت قبر حسين (ع) در حالتی که عارف است بحق آنحضرت ، خداوند عطا میفرماید به هر قدمی که بر زمین میگذارد و بر میدارد ثواب صد حج مقبوله و صد عمره مبروره .
در بعضی از روايات اضافه از اینهم وارد شده که ثواب حجی میدهند که با رسول خدا بجا آورده باشد و در بعضی دیگر است : حجة مع الرسول مقبولة راکیه . یعنی ثواب حجی میدهند که با رسول خدا بجا آورده و قبول و پاکیزه باشد .
مهمتر از همه اینها در یکدسته از روايات فضيلت زيارت آنحضرت را به ثواب حج پیغمبر میرساند که خود آنجناب کرده باشد ، نه اینکه با او بجا آورده باشند ، آنهم نه ثواب یک حج از حجهای آنحضرت بلکه زیاد میکند تا میفرماید : من زاره کتب الله تسعين حجة من حجی باعمارها .
یعنی هر کس زيارت کند آن مظلوم را خدای تعالی مینویسد برای وی ثواب نود حج از حجهای من با عمره هایش و این اختلافات روايات در ثواب زيارت آنحضرت محمولست بر اختلاف بمراتب معرفت و ایمان زيارت کنندگان و محبت آنان نسبت به خاندان عصمت و طهارت .
تا اینجا جامعيت زيارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام نسبت به واجبات و ارکان دین معلوم گشت اینک جامعیت زيارت آنحضرت نسبت به مستحبات بیان میشود .
در روايت وارد شده که : من زاره کمن حمل علی الف فرس فی سبیل الله مسرجة تلحمة .
یعنی : کسی که آنحضرت را زيارت نمود مثل کسی است که هزار راس اسب در راه خدا داده باشد که همه آنها بازین و لجام باشد .
در روايت ديگر ثواب زيارت آنحضرت ثواب آزاد کردن هزار بنده وارد شده که همه آنها برای رضای خدا باشد .
روايت ديگر : انه من زار قبر الحسين عليه السلام ماشيا کتب الله بکل قدم یرفعها و کل قدم يضعها عتق رقبة من ولد اسماعيل .
یعنی : هر کس پیاده قبر حسين (ع) را زيارت کند هر قدمیکه بر زمین میگذارد و بر میدارد ثواب آزاد کردن یک بنده از اولاد حضرت اسماعيل را دارد .
در خبر است که : ان الله یخلق من عرق زوار الحسين کل عرفة سبعون الف ملک يسبحون الله و يقدسونه .
یعنی : خدایتعالی از هر قطره عرق زوار حسين (ع) هفتاد هزار ملک خلق میفرماید که تسبیح و تقدیس او را کند .

خواص و فضایل زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام برای زائر

زیارت ابا عبدالله الحسین ارواح العالمین له الفداء خواص زیادی برای شخص زائر در دنیا و آخرت دارد که از احادیث صحیح استفاده میشود و ما به نقل چند خاصیت از آن اکتفا کرده و از بقیه صرفنظر مینمائیم .
اول : امام صادق (ع) فرمود : زمانیکه زائر قبر حسین (ع) قصد کرد که بزیارت آنحضرت رود : ان الله ملائکة موکلین بقبر الحسین (ع) فاذا اهم الرجل بزیارته اعطاهم الله ذنوبه فاذا خطا محوها ثم خطاضا عفو اله حسناته فلم تزال تضاعف حتی توجب له الجنة .
برای خدا ملائکه هایی هست که به قبر حسین (ع) موکلند ، پس وقتی شخص زائر زیارت آنحضرت را قصد نمود ، حقتعالی گناهانش را بوی ببخشد و زمانیکه براه افتاد قدم گذاشت گناهانش را محو فرماید و پس از آنکه قدم میگذارد مضاعف فرماید حسنات او را و بقدری حسنات او را مضاعف فرماید که به مقامی رسد که بهشت برای او واجب میگردد .
در این روایت سه مرتبه برای شخص زائر ذکر شده است :
مرتبه اول آنکه چون قصد زیارت کند گناهانش بخشیده شود .
مرتبه دوم چون براه افتاد آنها را محو فرماید ، چه بخشیدن غیر از محو شدن است مثل اینکه یک نفر زندانی که حکم زندانش را دادگاه داده کسی میآید از او شفاعت میکند و او را از زندان نجات میدهند بعد پرونده او را برداشته پاره میکند و از بین میبرد که یکروزی دست دیگران نیفتد تا بدانند این شخص زندانی و مقصر بوده و عفوش نموده اند .
پس بعد از آنکه حقتعالی گناهان این بنده را محو کرد که از یاد ملائکه هم برود تا نزد آنان خجل و شرمنده نشود ، آنگاه بجای آن گناهان حسنات بنویسد و بقدری آنها را مضاعف فرماید تا به مرتبه و مقامی رسد که بهشت بر او واجب گردد .
دوم : چون زائر حسینی در سفر زیارت خود انفاق نماید خداوند به هر درهمی که انفاق نموده بقدر کوه حسنات به او عوض دهد و به هر درهمی که درین راه مصرف نموده به اضعاف مضاعف عوض دهد و آن بلاهایی که بر او نازل گردیده و باید به او برسد از او دور میگرداند .
در روایت از ابن سنان است که : یجب لهم بالدرهم الف و الف و الف حتی عد عشرة .
یعنی : واجب میشود برای آنها بعوض یک درهم هزار و هزار و هزار تا ده مرتبه . بعد فرمود : و رضا الله خیر له و دعا محمد و دعا امیرالمؤ منین و دعا الائمة خیر له .
یعنی : رضا و خشنودی خدایتعالی برای او خیر است و دعای محمد (ص) و

دعای امیرالمؤ منین (ع) و دعای سایر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین برای او خیر است .
سوم : چون شخص زائر حسینی از منزل خود بیرون آید ششصد ملک از شش جهت او را مشایعت کنند و چون آفتاب بر او بتابد گناهانش را محو کند همچنانکه آتش هیزم را محو سازد .
و چون از حرارت هوا و یا زحمت راه عرق کند خداوند از هر قطره عرق او هفتاد هزار ملک خلق کند که همه خدا را تسبیح میکنند و زوار حسین (ع) طلب مغفرت میکنند .
چهارم : چون زائر حسینی به کربلا نزدیک شود چند صف از ملائکه او را استقبال کنند که از جمله آنها چهار هزار ملکی است که برای یاری آنحضرت روز عاشورا به کربلا آمدند و پس از شهادت آنحضرت رسیدند و ماءمور شدند که مجاورت قبر آنحضرت را اختیار کنند .
و چون آنحضرت را زیارت نمود آنحضرت نظر مرحمت بسوی او کند و برای او دعا فرماید و از جد بزرگوار و پدر عالیمقام خود مسئلت نماید که از برای وی طلب مغفرت نمایند و پس از آنهمه انبیاء و رسل برای او دعا کنند و ملائکه با او مصافحه کنند و چون از کربلا به وطن خود مراجعت نماید ملائکه او را مشایعت کنند و مخصوصا میکائیل و جبرائیل و اسرافیل در مشایعت او باشند و اگر در آنسال و یا در سال بعد از دنیا برود همان ملائکه بر سر جنازه او حاضر شوند و برای او طلب مغفرت نمایند و در روایت وارد شده که آنحضرت فرمود :
من زار نی زرته بعد موته یعنی هر کس مرا زیارت کند منهم او را بعد از موتش زیارت میکنم .

عمل خیر اثراتی دارد اگر موانعی در پیش نباشد

اقتضای ثوابهائیکه برای جمیع اعمال خیر ذکر شده اینست که موانعی پیش نیاید و آن اثر ثواب را از بین نبرد مثلا اثر سکنجبین قطع کردن صفراست و برای کسیکه صفرا در بدن او زیاد است باید سکنجبین بخورد تا دفع صفرا بشود و چه زن باشد یا مرد ، کوچک باشد یا بزرگ ، پس اگر کسی این سکنجبین را خورد و صفرا قطع نشد مسلما مانعی در بین بوده که اگر نگذاشته آن سکنجبین اثر و خاصیت خود را بدهد شاید قبلا و یا بعدا چیزی خورده که مانع از اثر آن شده و یا بجهت انقلابی که در مزاج بوده اثر آنرا از بین برده ، پس این عوارض منافات ندارد و با اینکه سکنجبین قاطع صفراست .
پس از ذکر این مقدمه کوتاه میگوئیم آنچه در اثرات ادعیه و اذکار و اعمال وارد شده اثر آنها تا وقتی که مانعی در پیش نباشد ولی اگر مانع یا موانعی پیش آمد عمل اثری نخواهد داشت البته این نه از باب آنست که اثر عمل من از بین رفته و یا نخواسته اند مزد عمل مرا به من بدهند بلکه بواسطه آن مانعی است که در بین آمد و اثر عمل مرا از بین برد .
مثلا فردای قیامت نامه عمل بنده ای را بدستش بدهند چون در آن نظر کند اعمال بدی ببیند که در جمیع مرتکب آن نشده بود و ضمنا اعمال خوبی که در دوران زندگی انجام داده بود در نامه عمل خود نمی بیند میگوید خدایا نامه عمل من نیست و اشتباه شده ، خطاب رسد ای بنده من اشتباه در کار ما نیست نامه عمل تست ولی بواسطه آن غیبت نهایی که در پشت سر برادران دینی خود نمودی اعمال خیر تو در دیوان عمل آنها منتقل شد و اعمال بد آنان به دیوان عمل تو .
پس عمل خوب اثر خود را دارد ولی وقتی که غیبت آمد اثر آنرا نابود میکند پس ما نباید بگوئیم اعمال خوب اثر ندارد بلکه باید بگوئیم اثرات آنها محو میشود .
تنها عمل خیری که اثر آن از بین نمیرود زیارت حضرت سیدالشهدا (ع) است چه اگر از یک طرف برود از جهات دیگر باقی میماند و لذا قبلا گفتیم تنها عملی که جامع همه ثوابها میباشد زیارت آنحضرت است و مانند دارویی است که دارای صد خاصیت است اگر موانع در وجود من باشد که صد مانع نیست و ممکن است پنجاه یا شصت مانع باشد که جلوی پنجاه یا شصت خاصیت را بگیرد غیرممکنست که صد مانع در بدن من باشد که اثر صدخاصیت را از بین ببرد .
دلیل بر اینکه اثرات زیارت حضرت سیدالشهداء (ع) بکلی از بین نمیرود فرمایش جابر بن عبدالله انصاری است در روز اربعین بر سر قبر حسین

(ع) که فرمود : انه اذا زلت قدم محبیه و زائره من الذنوب فی مقام ثبت له قدم آخر فی مقام آخر .
یعنی : هر گاه قدم محب و زائر آنحضرت از گناهان لغزید برای وی قدم دیگر در مقام دیگر ثابت میشود . ما میگوئیم که اگر خدای نخواسته گناهان ما مانع شد که اثر زیارت آنحضرت بما برسد از راههای دیگری امید نجات برای ما خواهد بود ، گیرم ثواب حج و نماز و روزه و زکوة و تسبیح و صدقه بما ندادند ولی مشمول این روایت خواهیم شد که فردای قیامت منادی حق ندا میکند : این شیعة آل محمد ، کجایند شیعیان آل محمد ؟ پس جمع کثیری که عدد آنها را جز خدا نداند برخیزند پس از آن ندا کنند : این زوار الحسین بن علی کجایند زائران قبر حسین (ع) پس جمعی بایستند و به آنها گفته شود که دست هر کسی را که دوست دارید بگیرید و داخل بهشت کنید ، پس شخص زائر دست دوستان خود را گرفته داخل بهشت کند تا اینکه کسی به او میگوید که من در فلان روز بجهت تو عملی نمودم ، دست او را هم میگیرد و داخل بهشت میگرداند .
ممکن است بگوید که شاید ما جز ، ایندسته نباشیم و عمل بد ما مانع شد که صدای این منادی بما برسد ، جواب گوئیم در روایت وارد شده که بر پیشانی زائر حسین (ع) در قیامت نوشته میشود : هذا زائر قبر خیر الشهداء
امام صادق (ع) فرمود که در روز قیامت منادی حق ندا کند که کجایند زوار حسین بن علی (ع) پس جماعتی بر میخیزند که عدد آنها را جز خدا کسی نداند ، بعد بآنها گویند چه چیز باعث شد که شما آنحضرت را زیارت کردید ؟ گویند پروردگارا دوستی برسول خدا و علی و فاطمه و ترحمی که به آنحضرت داشتیم بسبب مصایبی که بآنحضرت وارد آمده بود ، پس به آنها میگویند : اینها محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین هستند به آنها ملحق شوید شما با آنها هم درجه هستید و به لوای رسول خدا الا حق شوید ، پس میروند در زیر لوایی که در دست علی (ع) میباشد .

نتیجه

اگر تمام اعمال ما مردود شود و گناهان ما نگذارد که ثوابهای زائر حسینی را ببریم آیا چیزی پیدا میشود که جلوی دوستی را بگیرد ، وقتی ما بگوئیم خدایا دوستی این خانواده ما را به قبر آنحضرت کشانید مانع از این دوستی چه خواهد شد ؟ فرمود : حب علی حسنة لا یضر معها سیئة پس هیچ گناهی نمی تواند دوستی را از بین ببرد و کسی هم نمیتواند در قیامت بگوید این شخص دوست این خانواده نیست بلکه میگوید دوست گنه کار است .

مجلس هيجدهم : يا ابا عبدالله لقد عظمت الرزية . . . . جميع اهل الاسلام

ترجمه

یعنی : یا ابا عبدالله هر آینه سوگواری تو بزرگ شد و مصیبت تو بر ما و بر جمیع اهل اسلام عظیم شد .

شرح

عظم بمعنی بزرگ است .
در سوره حج آیه 30 میفرماید : و من یعظم حرمات الله فهو خیر له : یعنی کسی که محرمات الهی را بزرگ بشمارد پس برایش بهتر است .
و در آیه 32 همین سوره میفرماید : و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب .
لغت جلت هم بمعنی بزرگی ذکر شده .
و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام . ذوالجلال بمعنی صاحب عظمت و بزرگیست .
بنابراین هر دو لغت بیک معنی آمده و دو لفظ بیک معنی خواهند بود .
الزیارة بالتشدید الصله الززیئة بالهمزة لانه مهمور مشتق من الزره فخفف الهمزه با القلب و الادغام .
در قاموس رزیه را بمعنی مصیبت معنی کرده پس جمله لقد عظمت الرزیة با جمله جلت المصیبة بیک معنی است و فرقی در معنی با هم ندارند .
مصیبت در اصل بمعنی رسیدن است لکن در بلاها و صدماتی که در دنیا بشما رسیده بقدری بزرگ است که مثل اینکه بر ما وارد شده بلکه همه اهل اسلام وارد گردیده است .
و علی جمیع اهل اسلام بما میفهماند کسی که در مصیبت آنحضرت مهموم و مغموم نگردد و حالت تاثری به او روی ندهد اهل اسلام نیست و چگونه ممکنست کسی مسلمان باشد و در ایام عاشورا آن مصایب را بشنود و حالت تاثری به او دست ندهد و لذا چون مصیبت آنحضرت بسیار بزرگ و مورد اهمیت بود خداوند پیغمبران گذشته را به کربلا آورد و داستان کشته شدن آنحضرت را بجهت آنان نقل فرمود و آنها گریه کرده و ناراحتی در آنزمین دیدند .

آمدن آدم علیه السلام بزمین کربلا

شیخ طریحی در منتخب نقل میکند که چون حضرت آدم بزمین هبوط کرد و حوا را ندید در طلب او طی طریق بزمین کربلا افتاد بدون آنکه واقعه ای برای او پیش آمد کند به اندوهی بزرگ در افتاد و سینه اش تنگی گرفت و چون بمقتل حسین (ع) رسید لغزشی در وی پدید آمد که خون از پای وی جاری گشت ، سر بسوی آسمان کرده و گفت پروردگارا آیا من مرتکب گناه دیگری شدم که اینک مرا کیفر دادی چه من در روی زمین عبور کردم به چنین حادثه ای گرفتار نشدم .
حقتعالی وحی فرستاد که ای آدم جرم تازه ای از تو صادر نشده ولی فرزندت حسین در این زمین ظلم کشته میشود اینک خون تو بموافقت وی ریخته شد ، آدم عرض کرد پروردگارا حسین پیغمبر است ؟ خطاب آمد که پیغمبر نیست ولی فرزندزاده پیغمبر من محمد صلی الله علیه و آله میباشد ، عرض کرد قاتل او کیست ؟ خطاب آمد قاتلش یزید است که ملعون اهل آسمانها و زمین است . آدم روی بجبرئیل آورده گفت چه کار کنم گفت لعن بر یزید کن آدم چهار مرتبه یزید را لعن نمود و چند قدمی برداشت تا بکوه عرفات رسید و حوا را دریافت .

آمدن حضرت نوح علیه السلام بزمین کربلا

و نیز در منتخب روایت میکند چون حضرت نوح سوار کشتی شد و دنیا را آب گرفت در روی آب حرکت میکرد تا بکربلا رسید ، در آنجا کشتی ایستاد و حرکت نکرد نوح از غرق شدن کشتی ترسید عرض کرد الهی در روی آب همه جا گردیدم مرا خوفی مثل این زمین نرسید جبرئیل نازل شد عرض کرد یا نوح در اینزمین امام حسین (ع) شهید میشود که سبط خاتم انبیاء محمد مصطفی میباشد حضرت نوح پرسید قاتل او کیست ؟ جبرئیل گفت لعین هفت آسمان و زمین میباشد حضرت نوح چهار مرتبه او را لعن کرد کشتی حرکت کرد تا بکوه جودی رسید .

آمدن حضرت ابراهیم علیه السلام بزمین کربلا

طریحی نقل میکند که وقتی حضرت ابراهیم (ع) سواره بصحرای کربلا گذر نمود اسب او بسر در آمده و آنحضرت از پشت اسب بزمین افتاد و سر مبارکش شکست و خون جاری شد پس زبان باستغفار گشود و گفت الهی از من چه گناهی سر زده که بدون جهت بزمین خورده خون از سرم جاری شد ؟ جبرئیل نازل شده گفت ای ابراهیم گناهی از تو صادر نگشته ولی این سرزمینی است که در آن سبط خاتم الانبیاء و پسر خاتم الاوصیا کشته میشود پس خون تو بموافقت خون او ریخته شد .
ابراهیم گفت ای جبرئیل قاتل او چه کسی خواهد بود ؟ جبرئیل گفت او ملعون اهل آسمانها و زمینها است و قلم بر لوح بلعن آن پلید بدون اذن پروردگار جاری شد . حقتعالی بقلم وحی نمود که بنگارش این لعن مستحق ثنا و ستایش گشتی آنگاه ابراهیم دست بدعا برداشت و بسیار یزید را لعن کرد و اسب آنحضرت بزبان فصیح آمین گفت . ابراهیم خطاب به اسب نموده فرمود چگونه بدی یزید بر تو معلوم شد که آمین گفتی ؟ اسب گفت ای ابراهیم من همیشه فخر میکردم که تو بر پشت من سوار میشوی و چون بسر فرود آمدم و تو از پشت من بزمین افتادی خجلت و شرمساری من زیاد شد و دانستم که این بواسطه پلیدی یزید است لذا آمین گفتم .
مرحوم شوشتری میفرماید ممکنست این محلی که حضرت ابراهیم بزمین خورد همان محلی باشد که روز عاشورا حسین علیه السلام از روی اسب بزمین افتاد .
راقم این اوراق گوید که از اسب افتادن حضرت ابراهیم در زمین کربلا با افتادن حسین (ع) بسیار فرق داشته است ، حضرت ابراهیم سرش شکست و قدری خون آمد و برخاست ازین بیابان بیرون رفت ولی حسین (ع) بواسطه نیزه ای که صالح بن وهب بر پهلوی نازنین آنحضرت زد از اسب بزمین افتاد و بعضی نوشتند بواسطه تیری که بر گلوی نازنین آنحضرت فرود آمد حضرت بر زمین افتادند و ممکنست صحیح همان باشد که اکثر ارباب مقاتل ذکر کرده اند چون آن تیر سه شعبه بر قلب نازنین آقا وارد آمد حضرت نتوانست که تیر را از جلو بیرون آورد بلکه از عقب بیرون آورد و خون چون ناودان جاری شد حضرت نتوانست طاقت سواری از روی اسب بزمین افتاد .
بلند مرتبه شاهی ز صد رزین افتاد
اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد
صدوق نقل میکند که روزی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در محضر اصحاب نشسته بودند که حسین (ع) وارد شد چون پیغمبر چشمش

بحسین افتاد اشکش جاری شد فرمود هر وقت حسین را می بینم گویا آنروزی را مشاهده میکنم که تیری باو رسیده و از زین بزمین واژگون شده و بعد از افتادن بخاک آن پاره پاره بدن را مانند گوسفندی سر میبرند در صورتیکه حسین من هیچ گناهی ندارد .

ورود حضر اسماعیل علیه السلام بزمین کربلا

حضرت اسماعیل با گوسفندانی که داشت در کنار شط فرات عبور میکرد و گوسفندان چرا مینمودند روزی شبان آنحضرت خبر آورد که این گوسفندان چند روز است که از فرات آب نمیخورند حضرت اسماعیل سبب را از خدا سئوال نمود جبرئیل نازل شد عرض کرد که جهت را از خود گوسفندان بپرس حضرت اسماعیل به گوسفندی فرمود چرا آب نمیخورید ؟ گوسفند بزبان فصیح عرض کرد که بما رسیده فرزند تو حسین که سبط محمد است در این سرزمین تشنه شهید میشود و ما بواسطه حزنی که داریم از این آب نمیخوریم .

ورود حضرت موسی علیه السلام بزمین کربلا

وقتی حضرت موسی ع با یوشع بن نون بزمین کربلا رسیدند بند نعلین موسی پاره شد و خاری سخت بر دو پای مبارکش فرو رفت و خون جاری شد عرض کرد الهی چه گناهی از من صادر شده که بدین کیفر مبتلا شدم حقتعالی وحی فرستاد که در اینموضع خون حسین ریخته میشود و خون تو بموافقت خون وی جاری گردید عرض کرد خدایا حسین کیست ؟ خطاب آمد که سبط محمد مصطفی و پسر علی مرتضی است ، عرض کرد قاتل او کیست ؟ خطاب آمد که او لعین ماهیهای دریا و وحوش صحرا و طیور هوا است موسی دست بدعا برداشته یزید لعین را لعن کرد و یوشع بن نون گفت .

عبور حضرت عیسی بزمین کربلا

روایت شده که حضرت عیسی (ع) در ایام سیاحت خود با حواریون گذارش بزمین کربلا افتاد ناگاه شیر غرانی بر سر راه ایشان آمد راه را بر ایشان مسدود کرد حضرت عیسی پیش رفت و فرمود چرا را بر ما گرفته ای و نمیگذاری عبور کنیم شیر بزبان فصیح گفت نمیگذارم شما ازین بگذرید مگر آنکه یزید را کشنده حسین است لعن کنید ، عیسی فرمود حسین کیست ؟ شیر گفت سبط محمد النبی الامی و پسر علی که وصی او است ، فرمود قاتل او کیست ؟ شیر گفت ملعون وحوش بیابانها و گرگان و درندگان صحراها بالخصوص در روز عاشورا آنگاه حضرت عیسی دست بدعا برداشت و یزید را لعن فرمود ، حواریون آنحضرت آمین گفتند شیر دور شده آنها رفتند .

آمدن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بزمین کربلا

شیخ مفید در کتاب ارشاد باسناد خود از ام سلمه نقل میکند که گفت شبی پیغمبر خدا (ص) از نزد ما بیرون رفت و مدت زمان طویلی از ما غایب بود بعد از مدتیکه باز آمد آنحضرت را پریشانحال و گرد و غبارآلوده دیدیم که دست مبارکش را بهم گذاشته و بسته بود عرض کردم یا رسول الله چرا شما را گرد و غبارآلوده و پریشانحال می بینم فرمود در این ساعت مرا بعراق بزمینی که کربلا نام داشت بردند و مقتل حسین و جماعتی از فرزندان و اهلبیت مرا بمن نشان دادند و من خون ایشانرا همی جستم و اینک خاک آن سرزمین در دست نیست آنگاه حضرتش دست خود را بگشود که میان دستش خاک قرمز رنگی بود بمن داد و فرمود این خاک را محفوظ بدار من آنخاک را در شیشه کردم و سر آنرا محکم بستم و چون حضرت حسین (ع) از مدینه متوجه عراق شد هر روز و هر شب آنرا میدیدم و چون آخر روز عاشورا آنرا دیدم تبدیل بخون تازه شده بود صدای ناله بلند شد و گریه بسیاری کردم و دانستم که حسین (ع) کشته شده ولی اینمطلب را بکسی نگفتم تا خبر شهادت آنحضرت رسید .
و در ارشاد از ام سلمه نقل نموده که گفت شب یازدهم محرم با کمال و غم خوابیدم رسول خدا را در خواب دیدم با حالت حزن و ناله و گریان و غبارآلوده و تا آن شب آنحضرت را خواب ندیده بودم من مشغول پاک کردن آن گرد و غبار عرض کردم یا رسول الله جانم قربانت چرا گریه میکنی و این گرد و غبار چیست که بر سر و محاسن شما می بینم فرمود ای ام سلمه امشب مشغول کندن قبر برای حسینم و اصحابش بودم و الان از کندن آنها فارغ شدم .

آمدن امیرالمؤ منین علیه السلام به زمین کربلا

صدوق علیه الرحمه در امالی از ابن عباس نقل میکند که گفت در مراجعت از جنگ صفین در رکاب امیرالمؤ منین علیه السلام بودم چون بزمین نینوا و شط فرات رسیدیم آنحضرت با صدای بلند فرمود که ای پسر عباس اینموضع را میشناسی ؟ عرض کردم نمیشناسم فرمود اگر اینزمین را میشناختی همچنانکه من میشناسم از اینجا عبور نمیکردی تا مانند من گریه کنی آنگاه حضرتش چنان بگریست که اشک چشمش از محاسن مبارکش جاری شد و بر سینه اش ریخت و ما نیز گریان شدیم پس فرموده آه مرا چه کار است با آل ابی سفیان و آل حرب .
مالی و لال ابی سفیان مالی و لال حرب حزب الشیطان و اولیاء الکفر .
که لشکر شیطان و اولیاء کفرند بعد فرمود :
صبرا ابا عبدالله فقد لقی ابوک مثل الذی تلقی منهم .
صبر کن ای ابو عبدالله که رسید بر پدر تو مثل آنچه بتو خواهد رسید آنگاه فرمود تا آب حاضر کردند و وضو ساخت و مدتی نماز گذراد و دوباره کلام نخستین را اعاده فرمود و ساعتی بخواب رفت و چون بیدار شد فرمود یابن عباس عرض کردم اینک حاضرم فرمود خوابی دیدم و اگر خواهی از برای تو حدیث کنم عرض کردم بخیر است فرمود در خواب دیدم که مردانی از آسمان نازل شدند با علمهای مفید که شمشیرهایی بگردن خود انداخته و دور اینزمین خطی کشیدند بعد دیدم که شاخهای ایندرخت خرما سر بر زمین آوردند و این صحرا بخون تازه موج میزند و گویا حسین که فرزند من و گوشت و مخ و جان منست در آن دریای خون غرق شده و استغاثه میکند و کسی بفریاد او نمیرسد و آن مردان سفید که از آسمان فرود آمده بودند او را ندا میکردند و می گفتند صبر بر شما باد ای آل رسول که شما بدست اشرار ناس کشته میشوید و اینک ای ابوعبدالله بهشت بسوی تو مشتاق است ، آنگاه زبان بتعزیت من گشودند و گفتند ای ابوالحسن بشارت باد ترا که خداوند چشم ترا در روز قیامت به او روشن خواهد کرد ، پس از خواب بیدار شدم و قسم به آن کسیکه جان علی در ید قدرت اوست مرا صادق مصدق ابوالقاسم صلی الله علیه و آله خبر داد که هنگام خروج بقتال اهل بغی اینزمین را خواهم دید و اینزمین کرب و بلا است که حسین با هفده تن از فرزندان من و فاطمه در اینزمین مدفون خواهند شد و اینزمین در آسمانها معروف و مذکور است که زمین کرب و بلا مینامند چنانکه حرمین و بیت المقدس معروف و مذکور است .
بعد فرمود یابن عباس در اطراف اینزمین پشک آهو طلب کن ، بخدا که هرگز دروغ نگفته ام و رسول خدا هم با من دروغ نگفته و آنها زرد رنگ و

چون زعفرانند .
ابن عباس گفت آنها را در جایی انباشته یافتم و ندا کردم که یا امیرالمؤ منین آنها را با همان صفی که فرمودی یافتم حضرت بشتاب آمد و مقداری از آنها برگرفته و بوئید آنگاه فرمود همانست که مرا خبر داده اند یابن عباس میدانی که این پشک ها چیست ؟ اینها را عیسی بن مریم بوئیده در آنوقتی که در این صحرا وارد شد و حواریون در خدمت او بودند و گله آهویی دید که درینجا جمع بودند میگریستند پس عیسی و حواریون نشستند و گریه کردند و گفتند یا روح اله سبب گریه تو چیست ؟ فرمود آیا میدانید که این کدام زمین است ؟ گفتند نه فرمود این زمینی است که در آن فرزند رسول خدا و فرزند طاهره بتول که شبیه بمادر منست کشته میشود و در اینزمین بخاک میرود و بوی خاک آن اطیب از بوی مشک است چه از طینت پسر شهید پیغمبر است و چنین است طینت انبیاء و اولاد انبیاء این آهوها با من سخن میگویند که ما در اینزمین بشوق تربت فرزند مبارک رسول خدا چرا میکنیم و اینزمین را ماءمن خویش میدانیم آنگاه عیسی دست زد و این پشک ها را گرفت و بوئید و فرمود که خوش بویی این پشک ها برای خوشبویی گیاهی است که در اینزمین میروید ای خدای من باقی بدار این پشک ها را تا گاهی که علی پدر این فرخ مبارک در اینجا عبور کند و آن را ببوید تا از برای او تعزیت و تسلیتی باشد .
پس حضرت امیرالمؤ منین (ع) فرمودند این پشک ها بدعای آن حضرت تا اینزمان بجای مانده و در طول زمان زردرنگ گشته و اینمکان زمین کربلا است .
پس علی صوت ندا در داد که یا رب عیسی بن مریم لا تبارک فی قتله و المعین علیه و الخاذل له ای خدای عیسی بن مریم مبارک منما بر قاتلان او و آنکس که معین باشد بر قتل او و آنکس که خذلان او خواهد . آنگاه مدتی بگریست و ابن عباس و اصحاب بآنحضرت گریان شده تا حضرت بیهوش شده بر روی زمین افتاد و مدتی بیهوش شد چون بهوش آمد قدری از آن پشک را برگرفت و در کنار وادی مبارک سببست و مرا نیز امر فرمود که قدری برگرفتم و در کنار ردای خود بستم بعد فرمود ای پسر عباس هر وقت دیدی ازین پشک ها خون تازه بجوشد و سیلان کند دانسته باش که حسین را کشته اند و درینجا بخاک سپرده اند .
ابن عباس گوید همیشه آن پشک ها را در آستین خود نگه میداشتم و بیش از فرایض در حفظ آن ساعی بودم تا گاهی که در مدینه در خانه خود خوابیده بودم ناگاه از خواب بیدار شدم و آستین خود را از خون مملو دیدم که خون تازه سیلان مینمود و بگریستم و گفتم بخدا قسم که حسین کشته شد و هرگز علی (ع) حدیثی دروغ نگفته الا آنکه واقع شده زیرا که رسول به او خبر داده پس فزع کردم و از خانه بیرون دویدم هنگام صبح بود بخدا

سوگند مدینه را چنان از دود سیاه آکنده دیدم که بهیچ وجه چیزی از اعیان و موجودات مرئی نبود آنگاه آفتاب سر از مشرق بیرون زد و منکسف بود و دیوارهای مدینه را دیدم که بخون تازه آغشته است پس گریان فرو نشستم و گفتم بخدا قسم حسین کشته شد و از ناحیه بیت ندایی فرا رسید که ای آل رسول صبر کنید که حسین کشته شد و روح الامین با حالت گریه و ناله بر زمین نزول نمود آنگاه با صدای بلند گریست و ما نیز گریستیم و این واقعه در روز عاشورا بود که دهم محرم است و چون آنهائیکه که در کربلا بودند مراجعت کردند بما گفتند که ما هم این کلمات را شنیدینم بعد دانستیم که حضرت خضر بوده است .

جماعتی از خاک کربلا بدون حساب به بهشت میروند

و نیز در امالی سند بهرثمة بن ابی مسلم میرساند که گفت در واقعه صفین رکاب امیرالمؤ منین (ع) حاضر بودم ، چون در هنگام مراجعت بزمین کربلا رسیدیم و فرود آمدیم آنحضرت نماز صبح را با ما گذاشت پس دست فرا برد و پاره ای از تربت آنزمین برگرفت و بویید و فرمود خوشا بحالت ای تربت همانا در قیامت از تو جماعتی انگیخته میشوند که بی پرسش داخل بهشت میشوند . هرثمه گوید مرا ضجیعی بود از شیعیان علی (ع) چون بخانه آمدم به او گفتم آیا میخواهی حدیثی از مولای خود بشنوی کلام مولا را برای او نقل کردم گفت امیرالمؤ منین جز بحق سخن نگوید اینزمان بگذشت تا اینکه عبیداله بن زیاد از کوفه لشکری بجنگ حسین (ع) فرستاد منهم در آن لشکر بودم تا بهمان منزل رسیدم که در مراجعت از صفین در خدمت امیرالمؤ منین (ع) بودم و آن فرمایش را بمن کرد سخنان آنحضرت را یاد آوردم فوری شتر خود را سوار شده بنزد امام حسین (ع) شتافتم و سلام کردم و آن کلامی که از امیرالمؤ منین (ع) شنیده بودم بعرض رسانیدم فرمود تو با منی یا بر من گفتم با توام نه بر تو ولی دختران چندی در کوفه گذاشته ام که از عبیداله بن زیاد برای آنها میترسم ، فرمود پس برو بمکانی که کشته شدن ما را نبینی و صدای ما را نشنوی قسم بخدا که جان حسین ید قدرت اوست هر که استغاثه ما را بشنود و ما را اعانت نکند خدا او را بر روی در جهنم می افکند .

از مطالبی که تا اینجا ذکر شد معلوم گشت بزرگی مصیبت ابا عبدالله علیه السلام بقدری بوده که خداوند پیغمبران را به کربلا آورده و گوشه ای از مصیبت آنحضرت را برای آنها ذکر کرده بلکه حیوانات هم برای همدردی در مصیبت آنحضرت گریه کرده و تشنگی کشیده اند .

سؤ ال

معروف است که میگویند صدمات و زحمات پیغمبر ما بیش از سایر پیغمبران بوده و خود آنحضرت هم فرموده هیچ پیغمبری را مثل من اذیت نکردند ، پس چگونه مصیبت حسین (ع) اعظم از همه مصائب شد ؟

جواب :

در علل الشرایع از عبداله بن الفضل روایت کرد که به صادق آل محمد (ص) گفتیم یابن رسول الله چگونه روز عاشورا روز مصیبت و غم و جزع و بکاء شد و روز وفات رسول خدا و فاطمه و امیرالمؤ منین و حسن علیهم السلام باین مرتبه نشد ؟ فرمود : همانا مصیبت روز کشتن حسین (ع) اعظم از سایر ایام است بعلت آنکه اصحاب کساء که اکرم خلق بودند پنج تن بودند و چون پیغمبر (ص) از دنیا رفت مردم خود را به علی و فاطمه و

حسن و حسین علیهم السلام تسلی میدادند چون فاطمه علیهاالسلام از دنیا رفت به امیرالمؤ منین از دنیا رفت بحسنین و چون حسن رفت به حسین و چون حسین رفت یک تن از اصحاب کساء نماند که تعزی و تسلی خلق به او باشد و رفتن او چون رفتن جمیع آنها شد چنانچه بقایش چون بقای جمیع بود پس از اینجهت روز قتل حسین (ع) از جهت مصیبت اعظم ایام شد .
راوی میگوید گفتم یابن رسول اله چرا در علی بن الحسین غراء و شکوه خلق نبود چنانچه در آباء گرام او بود ؟ فرمود : بلی بن الحسین سید عابدان و امام زمان و حجت خدای بر خلق بعد از پدران خود بود لکن او ملاقات رسول خدا را نکرده و تلقی سماعی که برای علی و حسنین بود برای او نبود و علمش بوراثت بود و امیرالمؤ منین و فاطمه و حسنین را مردم با رسول خدا در احوال متوالی دیده بودند و بهر یک نظر میکردند متذکر حال او با رسول و اقوال او در حق ایشان و برای ایشان میشدند چون همه رفتند خلق فاقد مشاهده آن جماعت شدند که اکرم خلق خدا بودند و در هیچیک فقدان همه نبودند مگر در فقدان حسین چه آخر همه رفت از این روی قتل او بحسب مصیبت اعظم ایام شد .
در این حدیث چندین مورد تصریح نموده به اینکه مصیبت سیدالشهداء اعظم مصائب بر مسلمین است و مؤ ید مضمون اینحدیث کلامی است از حضرت زینب علیهاالسلام که در ارشاد مفید نقل میکند که در شب عاشورا بحضرت سیدالشهداء عرض کرد : واثکلاه لیت الموت اعد منی الحیوة الیوم ماتت امی فاطمة و ابی علی و اخی الحسن و یا خلیفة الماضی و ثمال الباقی .
و نیز در امالی روایت میکند از صادق آل محمد علیه السلام که روزی امام حسین (ع) وارد بر حضرت امام حسن (ع) شد چون چشمش بر برادر بزرگوارش افتاد شروع به گریه کردن نمود امام حسن (ع) فرمود برادر ترا چه چیز بگریه در آورد عرض کرد گریه من بجهت آن بلایی است که بر تو وارد میشود امام حسن فرمود آنچه با من میکنند سمی است که بمن میدهند و لکن روزی چون روز تو نیست که سی هزار نفر بسوی تو آیند و همگی مدعی باشند که امت جد تو مسلمانند ولی بر قتل و ریختن خون و انتهاک حرمت و اسیری زنان و اولادان و اولاد آنان و غارت مال و متاع تو اجتماع میکنند و در این هنگام لعنت بر بنی امیه فرود میآید .
از فرمایش حضرت حسن در این خبر معلوم میشود که روزی مثل روز امام حسین (ع) در عاشورا نبوده است .

مجلس نوزدهم : و جلت و عظمت مصیبتک فی السموات علی جمیع اهل السموات

ترجمه

و بزرگ و عظیم شد بلاها و صدمات شما در آسمانها و بر همه اهل آسمانها

شرح

در مجلس هجدهم شرح دادیم که فرمود : و جلت المصیبة بک علینا و علی جمیع اهل الاسلام .
یعنی مصیبات شما نه فقط برای ما دشوار است بلکه برای جمیع مسلمین سخت است اگر چه شیعه نباشد در جمله فوق میفرماید : نه فقط مصیبت شما بر اهل اسلام و ایمان سخت است بلکه برای آسمانها و اهل آن سخت است که آنها را گریان و ناراحت نموده است .
در جمله ایکه بعدا در زیارت خواهد آمد میفرماید : و اعظم رزیتها فی الاسلام علی جمیع اهل السموات و الارض . پس در این عبارت اهل زمین اضافه شده ازین چند عبارت نتیجه میشود که مصیبت شما بر اهل زمین و آسمان سخت و مشکل بوده که آنها را بحالت تاثر و سوگواری در آورده است بیان اینمطلب در سه فضل ذکر خواهد شد .

از آیات و اخبار بسیاری استفاده میشود که برای موجودات عالم شعور و فهم میباشد که بسیاری از مطالب را درک میکنند .
حقتعالی میفرماید : و لقد اتینا داود منا فضلا یا جبال اوبی معه والطیر . (سبا - 10)
بکوهها و طیور گفتیم که با داود تسبیح بگویند ما از فضل و کرم خود به داود نبی عطایای بسیاری بخشیده از جمله به کوهها و پرندگان امر نمودیم که با نعمه های داودی هماهنگ شوند و هر وقت او به تسبیح و استغفار مشغول شود شما نیز با او موافقت کنید هر زمان داود در بیابانی عبور مینمود زبور را با لحن خوش داودی میخواند تمام پرندگان و درندگان تحت تاثیر صوت او واقع شده با او همنوا گشته به تسبیح و تقدیس خداوند مشغول میشدند و نیز میفرماید : و سخرنا مع داود الجبال یسبحن و الطیر و کنا فاعلین . (انبیاء - 79) کوهها و مرغان را مسخر داود گردانیدیم و با او تسبیح گفتند اگر بنا باشد که برای کوه و پرندگان شعور و فهم و استعداد نباشد چگونه با داود پیغمبر تسبیح میگویند معلوم میشود آنها هم خدا را شناخته اند .
در آیه دیگر میفرماید : یسبح الله ما فی السموات و ما فی الارض الملک القدوس العزیز الحکیم . (الجمعه - 1)
در آیه دیگر میفرماید : یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض له ملک و له الحمد و هو علی کل شی قدیر . (التغابن - 1)
در آیه دیگر میفرماید : یسبح له السموات السبع و الارض و من فیهن و ان من شی ء الا یسبح بحمده و لکن لاتفقهون تسبیحهم . (الاسراء - 44)
در این آیه حقتعالی بر سبیل تعظیم و اجلال و ثنای برخود میفرماید : آسمانهای هفتگانه و زمین و هر که در آسمانها و زمینست به تنزیه و تسبیح پروردگار مشغول میباشند و هیچ چیزی نیست مگر آنکه بذکر و تقدیس و تنزیه خداوند و ستایش حضرت حق اشتغال دارد ولی مردم تسبیح موجودات را نمی فهمند .
در کافی از حضرت صادق (ع) روایت میکند که فرمود : برای حیوانات بر گردن صاحبانش شش حقست :
1 - آن حیوان را ما فوق توانایی بار نکنند .
2 - پشت آنها را محل سکونت و گفتگو قرار ندهند .
3 - هر وقت پیاده شدند قبل از آنکه خودشان طعام بخورند به آنها علوفه بدهند .
4 - آنها را سیراب کنند .

5 و 6 - به سر و صورت آنها نزنند چه آنان برای پروردگار تسبیح میکنند .
در آیه دیگر میفرماید : کل قد صلوته و تسبیحه و لله علیمم بما تفعلون . (النور - 41)
جناب امیرالمؤ منین علیه السلام فرمود : بانگ خروس نماز اوست بال برهم زدن او رکوع و سجود میباشد .
از جمله زبان حال خروس در شب اینست : اذکروا الله ایها الغافلون .
ای مردم غافل عمر گذشت خواب بس است برخیزید و خدا را یاد کنید .
هنگام سپیده دم خروس سحری
دانی که چرا همی کند نوحه گری
یعنی که نموده اند رآینه صبح
از عمر شبی گذشت و تو بیخبری
فی البحار عن الصادق (ع) ما یصاد من الطیر الا ما ضیع التسبیح .
موریس مترلینگ در کتاب زنبور عسل خود در صفحه میگوید : در عالم جمادات به ویژه مواد معروف به متبلور بلوری شکل نیز حرکاتی دیده میشود .
دانشمند انگلیسی روسکین میگوید : جمادات متبلور نه فقط دارای حرکات هستند بلکه با هم میجنگند . و اگر یک شی خارجی وارد آنها شود آنرا از خود میرانند و گاهی اقویاء نسبت به ضعفا گویی ترحم بخرج میدهند و آنها را مجاز میدانند که مقام و جای آنها را بگیرند .
در نقاطی که سنگهای آهن با مواد متبلور مجاور هستند میکوشند که سنگهای آهن را از خود دور کنند که مبادا بر اثر اختلاط با آنها آلوده شوند و حتی وقتی مواد متبلور مجروح میشوند در صدد معالجه خود بر میآیند و زخمهای آنها مداوا میشود .
تکلیف ما در اینجا چیست این اعمال جمادات را به چه باید منسوب نمائیم اینها در کدام دانشگاه درس خوانده اند که در موقع جراحی خود را معالجه کنند آیا چه کسی به آنها علم جنگ آموخت چه کسی به آنها فهمانید که باید با غیر خود آمیزش نکنند و آنها را از خود دور نمایند آیا غیر از خدا میتوان گفت کس دیگری است .
این قبیل دانشمندان بما میفهماند که موجودات اگر چه از جمادات باشند دارای شعور میباشند . لذا قرآن میفرماید : ان من شی لا یسبح بحمده و لکن لاتفقهون بسبیحهم .
البته این شعور درباره نباتات بیشتر و در حیوانات خیلی بیشتر میباشند خداوند درباره هدهد میفرماید : وجدتها و قومها یسجدون للشمس من دون الله و زین لهم الشیطان و اعمالهم فصدهم عن السبیل فهم لا یهتدون . (النمل - 24)
یعنی : هدهد بحضرت سلیمان گفت بلقیس را با تمام رعیتش یافتم که خدا

را از یاد برده و بجای خدا خورشید را میپرستند و شیطان اعمال زشت آنانرا در نظرشان زیبا جلوه داده و آنها را بکلی از راه خدا بازداشته تا هرگز بحق هدایت نشوند .
عجب اینست که این حیوان بقدری دارای شعور است که وقتی انسان را می بیند که غیر از خدا را سجده میکنند و اطاعت شیطان را مینماید تعجب میکند و بحضرت سلیمان گوید : الا یسجدوالله الذی یخرج الخباء فی السموات و الارض و یعلم ما تخفون و تعلنون الله لا اله الا هو رب العرش العظیم . (النمل - 26) یعنی چرا پرستش نکنند خدایی را که پنهان را بعرصه ظهور آورده و بر نهان و آشکار خلق آگاه است در صورتیکه آن خدای یکتا که جز او هیچ خدایی نیست پروردگار عرش با عظمت است و بینهایت سزوار پرستش است .
امام صادق (ع) فرمود : آنچه در آسمان و زمینست تا ماهیان دریا طلب آمرزش برای طالب علم و و دانش آموز مینمایند . یعنی علم دین
در ثواب الاعمال از رسول خدا (ص) مرویست که انگشتر عقیق در دست کنید زیرا که آن اول کوهی است که به وحدانیت خدا و به نبوت من و به وصایت تو یا علی و برای شیعه تو و به بهشت اقرار کرده . از این قبیل روایات بسیار است و ذکر آن موجب تطویل کلام میگردد و در معجزات ائمه بسیار وارد شده که حیوانات عرض حاجت خدمت امامان دقت میکردند و معرفت کامل درباره ایشان داشته اند .

فصل دوم : مصیبت اهل آسمان ها

مصیبت اهل آسمان ها

از این عبارت زیارت معلوم میشود که این کرات باعظمت که در جو در حرکت هستند و از آنها تعبیر به آسمانها میشود دارای مخلوقاتی هستند که تعبیر به اهل نموده و در جمله دیگری ، بعدا شرح آن خواهد آمد ، دارد که علی جمیع اهل السموات و الارض پس از ایندو عبارت معلوم میشود که مصیبت حضرت سیدالشهداء (ع) بقدری بزرگست که همه اهل آسمانها و زمین را ناراحت نموده است بطوریکه آسمان و زمین و موجوداتیکه در این دو زندگی میکنند گریان میشوند .
بعدا گریه آسمان و زمین را شرح خواهیم داد .

در سوره نحل میفرماید : ولله یسجد ما فی السموات و ما فی الارض من دابة و الملائکة و هم لا یستکبرون یخافون من فوقهم و یفعلون ما یؤ مرون .
یعنی هر چه در آسمانها و زمین است از جنبندگان و فرشتگان همه بی هیچ تکبر و باکمال تذلل به عبادت خدا مشغولند و تمام موجودات از خدا که فوق آنها است میترسند و به هر چه ماءمورند اطاعت میکنند .
راغب در مفردات القرآن گوید : لغت دابه در تمامی حیوانات استعمال میشد گر چه در تعریفات دیگر به اسب اختصاص داده شده و روی هم رفته باید گفت دابه نام هر موجودیست که راه میرود ، در مجمع البحرین گوید : اختصاص دابه به اسب عرفی است عارض و جدید و ریشه لغوی آن شامل تمامی حیواناتی است که راه میروند .
از این آیه استفاده میشود که خداوند در این کرات آسمانی موجودات زنده ای دارد که در حرکتند و مسلما انسان هم جز و دابه میباشد زیرا او هم راه میرود .
و در آیه دیگر میفرماید : و ما من دابه الا علی الله رزقها . مسلما انسان جزو دابة فی الارض میباشد زیرا او هم روزی میخورد بلکه فرد شاخص دابه همی انسانست پس معلوم میشود درین کرات آسمانی موجوداتی از قبیل انسان و غیرانسان زندگی میکنند .
و مراد از سجده خضوع و خشوع است نه این سجده ایکه ما در نمازیکه بجا میآوریم پس معلوم میگردد که تمام موجودات آسمانی در برابر خدای بزرگ خاضع و خاشعند و ممکنست بگوئیم چون در آیه ضمیر هم آورده و افعال لایستکبرون ، یخافون ، یفعلون ، یومرون ، استفاده نموده تمامی آنها در مورد خردمندان آورده میشود .
پس معلوم میشود که مراد ازین جنبندگان اشخاص عاقل مکلفند و یا ناگزیر برخی از آنها به زیور عقل و در نتیجه به بار تکلیف زینت یافته اند .
آیه دوم : و من آیاته خلق السموات و الارض و مابث فیهما من دابة و هو علی جمعهم اذا یشاء قدیر . (الشوری - 29) یعنی : و از جمله آیات قدرت خدا خلقت زمین و آسمانست و هم آنچه در آنها از انواع جنبندگان پراکنده است و او بر جمع آوری موجوداتیکه در آسمانها و کرات عالم هر وقت که بخواهد قادر است .
این آیه بدلالتی روشنتر وجود موجودات زنده و ظاهرا عاقل را در آسمانها و زمین اثبات مینماید و گواه بر اینکه جنبندگان مذکور عاقلند ضمیر هم در جمعهم میباشد که از لحاظ استعمال در انحصار خردمندان ذوی العقول

است و در مواردی که افرادی از موجودات بی عقل در جمع عاقلان یکجا آورده شوند بطور مجاز اینگونه ضمایر بعنوان تغلیب در مجموع هر دو دسته بکار میروند .
آیه فوق اضافه بر اینکه ما را از وجود موجوداتی عاقل و مکلف در سایر ستارگان آگاه میسازد از مسافرتهای متقابل کیهانی نیز بطوری لطیف پیش بینی میکند زیرا نخست با جمله بث فیهما دلالت بر پراکندگی آنها را در زمین و آسمانها نمود که این آفریدگان از آغاز مبتلای به فراق و جدایی بوده و هیچگونه خبری از یکدیگر ندارند نه انسانهای زمینی از آسمانیان و نه بالعکس سپس با جمله و هو علی جمعهم روزنه امیدی درباره جمع این پراکندگان بروی ما باز کرده که این پراکندگی ابدی نیست دیری نپاید که به اراده الهی این غریبان از غربت بیرون آیند و بنزدیکی و خویشاوندی برسند .
پس آنگاه این روزنه امید را با جمله اذا یشاء وسیعتر نموده نه آنکه اذا شاء زیرا یشاء خبر از آینده ای محقق الوقوع میدهد ولی شاء باین معنی است که اگر خواست بنابراین ممکنست بگوئیم بشریت را به آینده ای درخشان نوید میدهد که با پیشرفت روزافزون علم به مشیت و لطف الهی این فاصله های دور و نزدیک و این هجرانها مبدل بوصال میگردد .
و ممکنست و هو علی جمعهم اذا یشاء قدیر راجع به قیامت باشد که هر وقت مشیت الهی تعلق گرفت که قیامتی برپا شود همگی این موجودات را جمع کرده و بحساب آنان رسیدگی نماید .
سئوال
آیا اصولا قرآن درباره کاوش کردن در آسمان و ستارگان و خلاصه دقت و نظر درباره کیهان پهناور و موجودات آن سخن بمیان آورده تا اینگونه استدلالات و انتظارات را از آیات مقدسات قرآنی داشته باشیم ؟
جواب
پاسخ ما دو آیه زیر است که میفرماید :
قل انظروا ماذا فی السموات و الارض و ما تغنی الایات و النذرعن قوم لا یؤ منون . (یونس - 100)
ای پیغمبر به مردمان تاکید کن که کاوش کنند و دقت نظر بکار برند تا بدانند چه بسیار آیات حق و دلائل توحید را مشاهده میکنند گر چه هرگز مردمی را که بدیده عقل و ایمان ننگرند دلایل و آیات الهی بی نیاز نخواهد کرد و چیزی بر علم و معرفتشان نخواهد افزود .
از این قبیل آیات قرآنی که بشریت را به تفکر و کاوش در آسمانها و زمین و موجودات آنها واداشته بسیار است و آیه فوق بعنوان نمونه ذکر شد .
ولی اینراهم که اینگونه اوامر و تاءکیدات قرآنی تنها برای کشف این کرات و جسم و جهان نیست بلکه تا ازین رهگذر معرفت انسانی به آفریدگار

بزرگ جهان یابد و بدانش آنها در خداشناسی افزوده گردد .
گیرم که بشر به سایر کرات آسمانی مسافرت کرد اگر ازین رهگذر معرفتش بخالق عالم بیشتر نشود چه فایده ؟ !
و کان من آیة فی السموات و الارض یمرون علیها و هم عنها معرضون . (یوسف - 105)
دور نیست که آیه فوق هم نیز پیش بینی از مسافرتهای آینده و کیهانی باشد که چه بسا از نشانه های بزرگ علم و قدرت که در آسمانها و زمین است و بشر بر آنها عبور میکند ولی بهره ای بجز اعراض از خدا عایدش نمیشود .
بدیهیست که عبور از این کرات آسمانی نمیتوان نمود مگر بوسیله این موشکهای محیرالعقول کیهانی و با جمله یمرون که باصطلاح صیغه مضارع است تمامی مراتب ضعیف و قوی عبور و مرور بر کرات آسمانی را از زمان قرآن تا انقراض جهان شامل میشود .
در یک زمان بشر تنها با چشم میتوانست ستارگان را همچون شمعهایی فروزان در قعر آسمان بنگرد و درباره آنها بیندیشد سپس با وسایل تلسکوپها و عدسیهای قوی توفیق کاملتری را در اینراه بدست آورد اکنون هم باین خیال افتاده که با سفینه های فضانورد از نزدیک با کرات همسایه خود آشنا شود اگر چه میتوان گفت تمامی این مراتب در جمله یمرون علیها است ولی حقیقت مرور بر اجرام آسمانی همین مرحله اخیر است که مرور از نزدیک باشد .
ولی موضوع مهم جمله و هم عنها معرضون است که هر چه بشر باین کرات آسمانی نزدیکتر شود و بیشتر آیات بزرگ الهی را بچشم ببیند اعراض او از خدا بیشتر میشود بلکه میگوید ما که در آسمانها خدا را ندیدیم و یا فرشتگان دروغ است .
اگر کاروان مسافرتهای آسمانی از خداپرستان ما شد سوغات آنها در بازگشت افزایش معرفت خدا و ایمان به اوست ولی اینگونه مسافرتها برای شوره زار دلهای خودپرستان و منکران خدا جز تیغها و حربه های منحرف کننده ایمان سوغاتی همراه نخواهد آورد .
و تنزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤ منین و لا یزید الظالمین الا خسارا .

در بحارالانوار از رسول خدا (ص) روایت میکند که حضرتش به امیرالمؤ منین (ع) فرمود : یا علی خدا هفت موطن را با تو به من نشان داد تا اینکه میفرماید : موطن دوم معراج بود که جبرئیل مرا بعالم بالا صعود داد تمام آسمانها و زمینهای هفتگانه برای من نمودار شد بطوریکه ساکنان و آبادکنندگان آنها را دیدم .
مسلما ساکنان و آبادکنندگان آسمان غیر از ملائکه میباشند .
و نیز در بحار از ابونصیر و او از حضرت صادق (ع) روایت میکند که حضرت نوح شرح معراج پیغمبر را میفرماید تا اینکه فرمود : خدا پیغمبر را به آسمان صعود داد سپس گزارشهای معراج را از رسول خدا اینگونه نقل فرماید که . . . سپس مرا به آسمان ششم بالا برد که ناگهان خلق بسیاری دیدم که همچون امواج دریا موج میزند و درین آسمان فرشتگان مقرب نیز بودند سپس مرا به آسمان هفتم برد که در آنجا نیز خلق و فرشتگان را دیدم .
از اینکه در دو جای اینحدیث خلق و فرشتگان ذکر شده معلوم میشود غیر از فرشتگان مخلوقاتی در آسمان زندگی میکنند که تعداد آنها هم زیاد است .
و نیز در بحار و کافی و بصائرالدرجات از عجلان بن ابی صالح مرویست که مردی در خدمت حضرت صادق (ع) از روی استعلام اشاره به آسمان نموده عرض کرد ، این قبله آدم (ع) است ؟ حضرت فرمود آری و بعلاوه خدا را قبه های بسیاری است چه در عقب این مغرب شما 39 مغرب یعنی زمینهای سپیدی است مملو از مخلوقات که از نور شمس کسب روشنی میکند و طرفة العینی مرتکب معصیت خدا نشده و نمیدانند که خدا آدمی آفریده است یا نه .
شاهزاده اعتضاد السلطنه پسر فتحعلیشاه قاجار در کتاب فلک السعاده میگوید : این خبر را برای یکی از دانشمندان اروپا نقل کردم خیلی تعجب کرد و گفت اگر یقین داشتم که اینخبر از ناحیه وحی پیغمبر شما است حتما مسلمان میشدم .
متاسفانه فاضل مزبور چون احاطه به اسناد اخبار نداشته از اثبات صحت سند خبر عاجز شده و با اینکه در کتب معتبره باسناد قوی مضبوط است فقط از یک کتاب غیرمعروف آنرا نقل کرده میگوید : این حدیث را در کتاب نظام الدین احمد گیلانی شاگر میرداماد دیده ام و هر گاه میدانست اینخبر در کتابی مثل کافی نقل شده برای اتمام حجت او کافی بود زیرا کتاب کافی از کتب معتبره شیعه و نسخ قدیمه این کتاب در کتابخانه های دنیا

بسیار است و اخبار مندرج در آن برای اثبات هر مطلبی حجت قاطع است .
و نیز در کتاب مناقب شیخ رجب برسی سال 800 هجری و در کتاب شیخ ابراهیم کفعمی قرن دوم هجری و در کتاب بحارالانوار مجلسی از حضرت موسی بن جعفر علیهاالسلام مروی است که جبرئیل خدمت حضرت رسول (ص) عرض کرد : سوگند بخداوندی که پیغمبری چون تو برگزیده که در پشت این مغرب زمینی است سفید و در آن یک نوع از مخلوقات خداست که او را میپرستند و نافرمانی وی را نمینمایند و بس که از ترس خدا گریه کرده اند گوشت از روی آنها فروریخته است .
حضرت امیرالمؤ منین (ع) عرض کرد آیا ابلیس و بنی آدم را در میان آنها راهی هست ؟ فرمود بخدا قسم که آنها نه ابلیس را میشناسند و نه آدم را وعده آنها را جز خدا کسی نمیداند .
این حدیث هم دلالت دارد بر وجود بشر در سایر سیارات زیرا که گریه از خصایص انسان و گوشت از خصایص حیوان و عبادت و عدم معصیت و عدم علم بوجود ابلیس و آدم از اوصافی است که متفرع بر عقل است یعنی هر گاه مخلوقات آن کرات زنده و عاقل نبودند از خوف خدا گریه نمیکردند .
و بر حسب اخبار مسلم است که مبدا بشر منحصر به آدم نیست هر چند مبداء ما آدم است و او پدر ما است ولی مطابق اخباریکه در دست است خدا آدمهای بسیاری آفریده است که هر یک مبداء پدر سلسله ای بوده اند و همه آنها هم در زمین ما نبوده بلکه در کرات دیگر بوده اند .
در بصائرالدرجات از حضرت باقر (ع) روایت میکند که فرمود : خداوند هزار هزار عالم یکمیلیون و هزار هزار آدم خلق کرده اینکه میفرماید هزار هزار عالم که یک میلیون میشود من باب مثال است مثل اینکه ما میگوئیم خداوند هزاران بنده دارد و یا ممکنست میخواهد بفرماید آن کراتی که آدم در آنها هست و مشمول تکالیف میباشند یک میلیون عالم است .
در بحارالانوار و تفسیر قمی روایت صحیحی از حضرت امیرالمؤ منین (ع) نقل میکند باین مضمون که : هذا النجوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن التی فی الارض مربوطه کل مدینه بعمود من نور طول ذلک العمود فی السما مسیرة ماءتین و خمسین سنة .
در مجمع لبحرین در لغت کوکب بجای بعمود بعمودین ذکر کرده است .
معنی حدیث این میشود که : این ستارگان که در آسمان میباشند شهرهایی هستند مانند شهرهایی که در زمین است و هر شهری بسته شده به دو عمود از نور که طول این عمود دویست و پنجاه سال راه است .
این عمود نور همان قوه جاذبه و دافعه ایست که بین کرات میباشند که اگر این دو قوه نبود این کرات در یک مدار معینی نمیماندند و بهم دیگر میخوردند و ممکنست 250 سال فاصله نوری باشد .

و نیز امام سجاد (ع) فرمود : پشت این نطاق ، راوی عرض کرد : نطاق چیست ؟ فرمود : هذه القبة سبعین الف عوالم کل واحد منها اوسع من الدنیا فیها خلایق کثیرة لایعلمون ان الله خلق آدم و ابلیس ام لاوقال علیه السلام و الله انهم اطوع لنا منکم .
یعنی : پشت این قبه یعنی آسمان شما هفتاد هزار عالم است که هر یک از آنها وسیعتر از دنیای شماست و در آنها خلایق بسیاری است که نمیدانند خداوند آدم و شیطانی هم خلق کرده یا نه بعد حضرت فرمود بخدا قسم که آنها ما را بیشتر از شما اطاعت میکنند .
ازین روایت معلوم میشود که معروفیت آل محمد و شناسایی آنها مخصوص بزمین نیست بلکه مخلوقات این کرات هم معرفت بحال ایشان دارند بلکه معرفت آنها بیشتر از ماست و لذا از ما امام را اطاعت میکنند .

حدیث بساط از احادیثی است که شیعه و سنی آنرا نقل کرده و از معجزات بزرگ امیرالمومنین (ع) بشمار میرود و مقدس اردبیلی در کتاب حدیقة الشیعه در صفحه 388 نقل نموده و چون خیلی مفصل است از ذکر آن خودداری میکنیم فقط یک قسمت آن که مورد حاجت ما است ذکر میکنیم .
سلمان گفت : ما پرسیدیم یا امیرالمؤ منین (ع) شما را علمی به آنچه در عقب کوه قاف است میباشد حضرت فرمود که خلاق عالم در عقب کوه قاف چهل عالم آفریده که هر عالمی برابر دنیای شماست و علم من بماورای قاف همچون علم منست بحال ایندنیا و آنچه در دنیاست و بعد از رسول خدا (ص) منم حافظ و نگهدارنده عالمها و همچنین بعد از من اولاد من حافظ شریعت نبوی و وارث علوم مصطفوی خواهند بود و من داناترم براههائیکه در آسمانهاست از راههایی که در زمین است و مائیم محزون مکنون الهی و مائیم اسماء حسنی که چون خدا را با آن نام بخوانند اجابت کند و مائیم صاحب آن نامهائیکه بر عرش و کرسی نوشته است و مائیم قسمت کننده بهشت و دوزخ تا آخر روایت که مفصل است .
ازین اخبار زیاد است که ذکر آن باعث طول کلام میشود اگر اخباری هم از پیشوایان وین درین باب بما نرسیده بود ما خودمان میدانستم که خداوند درین کرات موجوداتی دارد چه شخص عاقل کار لغو و بیهوده نمیکند و اگر بنا باشد که خداوند این کرات باعظمت را که حساب آنرا جز خودش کسی نمیداند خلق فرماید و کسی در آن نباشد مسلما این کار لغو است و چنین عملی از خدا بدور است لذا میفرماید : ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لایات لاولی الباب الذین یذکرون الله قیاما و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار .
در دعای افتتاح که در شبهای ماه مبارک رمضان خوانده میشود میفرماید : الحمدالله الذی من خشیته عدالسما و سکانها و ترجف الارض و عمارها و تموج البحار و من یسبح فی غمراتها .
سکنه آسمانها کیست که از خوف و خشیت الهی میلرزاند اگر گویی ملائکه هستند جواب گوئیم که ملائکه جسم لطیفند و احتیاج به سکنی و مکان ندارند سکنه یک محل باید مثل ما باشد و لذا میگوئیم سکنه بلاد .
بهترین دلیلی که سکنه آسمانها ملائکه نیستند دعایی است که شیخ حر محمد بن حسن عاملی در صحیفه ثانیه سجادیه در ضمن دعایی است از حضرت علی بن الحسین امام سجاد (ع) نقل میکند .

فصل علیه انت ملائکتک و سکان سمواتک و ارضک .
از اینکه جمله سکان سمواتک و ارضک راعطف بر ملائکه گرفته ، مسلمست که معطوف غیر از معطوف علیه است پس مراد از انسان همان انسانست که باید در این سیارات باشد .
در یکی از زیارتهای عاشورا ذکر شده که : فلقد عظمت بک الزریة و جلت فی المؤ منین و المسلمین و فی اهل السموات و اهل الارضین اجمعین .
ای حسین عزیز مصیبت تو در میان مؤ منین و مسلمین اهل آسمانها و اهل زمینها بسی بزرگ بود ، پس اهل آسمان باید عاقل باشند تا شهادت آنحضرت بر آنها گران باشد .

مجلس بیستم : و جلت و عظمت مصیبتک فی السموات علی جمیع اهل السموات

ترجمه

بزرگ و عظیم شد بلاها و صدمات شما در آسمانها و بر همه اهل آسمانها

مقدمه

در دو فصلی که در مجلس بیان کردیم معلوم شد که موجودات عالم با شعور و مسلما هم درین کرات آسمانی موجوداتی از عقلا و غیرعقلا زندگی میکنند و آیات و اخباری برای اثبات این معنی ذکر کردیم و اینک مطالبی که علم امروز راجع با ثبات عقلا در این کرات کشف کرده برای آقایان ذکر می کنیم .

اثبات علمی موجودات زنده در کرات آسمانی

در مجله دانشمند سال چهارم آبانماه 1345 در صفحه 29 خلاصه مطلبی که مینویسد چنین است : از پیامی که موجودات یک ستاره دور که چندین سال نوری با زمین فاصله دارد مخابره کرده اند چنین بدست میآید که یک مرد و یک زن و یک کودک که قد مرد 31/3 متر بوده با دستگاهی در 41 سطر و 31 علامت بزمین مخابره نموده اند و تصویر آنها در روی دستگاه کاملا نمایان بوده که عکس آن در آنمجله ثبت است که در بالای سر آنها خورشیدی واقع شده و در دست راست مرد ستاره ای را نشان میدهد که بدین طریق میخواهد نشان دهد که ساکن ستاره فوق در منظومه شمسی ناشناسی است .
موضوع جالب توجه آنست که چگونه ساکنان یک کره از کهکشان وجود خود را با امواج و طریقه ساده و منطقی به کرات دیگر اطلاع میدهد .
دانشمندان عقیده دارند که پاسخ باین علامات خطراتی همراه دارد چه امکان آن هست که ساکنان این کره که میلیونها سال از حیث تمدن از ما جلوترند در صدد حمله به کره زمین و اشتغال آن برآیند . زمان لازم برای رسیدن جواب باین کره چندین سال است زیرا سال نوری یک فاصله به اندازه 5/9 بیلیون کیلومتر است و امواج رادیویی که با سرعت سیر صوت حرکت میکند چندین سال در راه خواهد بود .
از طرف دیگر باید دانست چنانچه ساکنان کره دیگری خارج از منظومه شمسی ما با راکت و ناو فضایی بسوی کره زمین روانه شوند مسافرت آنها لااقل نیم قرن بطول خواهد انجامید .

بشقابهای پرنده از کرات دیگر میآیند

در روزنامه اطلاعات 16 آبانماه 1346 صفحه 2 مینویسد :
6 نوامبر خبرگزاری فرانسه - پروفسور آلبرت کارشناس موشک و استاد سابق وانرفون بردون در هفتمین کنگره بین المللی کارشناسان پرنده گفت بشقابهای پرنده از جهان دیگر میآیند ، وی تاءکید کرد آنچه تا کنون در مورد بشقابهای پرنده گفته شده باید بر این استوار گردد که آنها از جهان دیگر میآیند .
درین کنگره بسیاری از دانشمندان اظهارنظر کردند که بشقابهای پرنده از جهان دیگر میآیند .

در کهکشان آثار زندگی کشف شد

در روزنامه اطلاعات 14 فروردین 1348 صفحه 9چنین مینویسد :
اخیرا در کهکشان خط شیری که میلیاردها کیلومتر از زمین فاصله دارد ابرهای مخصوصی که از یک ماده شیمیایی تشکیل میشود کشف شده است .
در سه ماه اخیر این سومین کشف دانشمندان ازین نوع است ازینرو کارشناسان بعید نمیدانند که روزی در میان ستارگان کهکشان موادیکه بزندگی خیلی نزدیک باشند مانند اسیدها و پروتئین ها کشف شود این مسئله ثابت خواهد کرد که زندگی یک ماجرای منحصر بزمین خاکی ما نیست بلکه ممکنست در ستارگان دیگر مثلا مریخ یا ستارگان بسیار دوردست وجود داشته است .
گروهی از دانشمندان آمریکایی وجود آمونیاک را در کهکشان کشف کردند آنها با تجزیه امواج رادیو الکترونیک از اعماق فضا بزمین میرسد باین نتیجه رسیده اند که در فاصله سی هزار سال نوری از زمین نور سرعتی برابر 300 کیلومتر در ثانیه دارد ، منابع هیدروژن و آمونیاک وجود دارد ، این مسئله فرضیه ای را دایر بر اینکه زندگی منحصر به کره زمین نیست بلکه در ستارگان دیگر نیز یک نوع زندگی وجود دارد تائید میکند .

فصل سوم : گریه اهل آسمانها و زمین و موجودات دیگر بر حسین علیه السلام

مقدمه

یکی از برجسته ترین آثار عاشورا عزاداری و گریه بر حسین (ع) است که اینموضوع کم کم لباس مذهبی پوشیده و دارای اهمیت زیادی شده بلکه میتوان گفت رکن اعظم مسایل اسلامی گردیده و ثواب و نتایجی که در سایه این عمل نصیب مسلمین میگردد در هیچکاری برای آنها میسر نیست .
وقتی به صفحات تاریخ نگاه میکنیم با آنکه تعداد فرقه شیعه خیلی کمتر از سایر فرق مسلمین بوده ولی در نتیجه همین محافل عزاداری حسینی ترقیات شگفتی کرده و بافتخار اینمجالس در دنیا مورد توجه خاص و روحانیت و معنویت واقع شده اند .
وقتی به صفحات تاریخ نگاه میکنیم با آنکه تعداد فرقه شیعه خیلی کمتر از سایر فرق مسلمین بوده ولی در نتیجه همین محافل و مجالس عزاداری حسینی ترقیات شگفتی کرده و بافتخار اینمجالس در دنیا مورد توجه خاص و روحانیت معنویت واقع شده اند .
آیا در دنیا جایی هست که دو نفر مسلمان شیعه گرد هم جمع شوند مراسم عزاداری را در موقع خود برپا نکنند و اشکی نریزند .
یکی از مورخین اروپا مینویسد : در مهمانخانه مارس یکنفر شیعه را دیدم نشسته یکه و تنها چیزی میخواند و گریه میکند و آنچه سر میز نهار او بود تمام را به فقرا تقسیم نمود چون بموضوع رسیدگی کردم دانستم که امروز عاشورا است و این مرد کتاب مقتل میخواند و برای حسین گریه میکند و میز ناهار خود را برای خاطر حسین (ع) بفقرا داد و چیزی نخورد .
نویسنده غربی میگوید : بذل مال در هر سال بنابر آنچه ما اطلاع داریم از طرف شیعه در راه عزاداری حسینی از میلیاردها فرانک تجاوز میکند و گذشته ازین واقعیاتی که برای اینراه تعیین کرده اند از حساب ما بدور است .
در کتاب قرب الاسناد از بکربن محمد و او از حضرت صادق (ع) روایت کرده :
قال للفضیل تحلسبون و تتحدثون قلت نعم ، قال ان تلک المجالس احبها فاحیوا امرنا فرحم الله من احیا امرنا یافضیل من ذکرنا او ذکرنا عنده ففاضت عیناه و لو مثل جناح الذباب غفرالله له ذنوبه و لو کانت مثل زبد البحر .
یعنی : حضرت فرمود ای فصیل آیا می نشینید و مجالسی ترتیب میدهید که در آن مجالس از فضائل و مصائب ما ذکر شود ؟ گفتم آری فرمود : من اینمجالس را دوست میدارم و شما امر مرا در اینگونه مجالس احیاء و خدا

رحمت کند کسی را که امر مرا احیاء کند . ای فضیل هر کس ذکر ما را کند و یا در نزد او ذکر شویم یعنی از مصیبت ما ذکری شود و اشکی از چشمان او بیرون آید اگر چه بقدر بال پشه ای باشد خداوند گناهان او را میبخشد اگر چه بقدر کف دریاها باشد .

در هر حال اخبار زیادی راجع به فضیلت گریه بر امام حسین (ع) و مجالس عزای آنحضرت وارد شده که جای شرح آن نیست بخواست خدا در مجالس آینده بعضی از آنها را بعرض آقایان عزیز برسانیم .

گفتیم همه موجودات و اهل آسمان و زمین بر آنحضرت گریان شدند از جمله گریه ملائکه بر آنحضرت است که بعضی از اخبار آن ذکر میشود .
صدوق در علل الشرایع از ابوحمزه ثمالی روایت میکند که گفت : خدمت امام باقر عرض کردم یابن رسول آیا همگی شما قائم بحق نیستید ؟ فرمود : بلی . گفتم : پس جهت چیست که فقط یکنفر از شما ملقب به قائم است ؟ فرمود : لما قتل جدی الحسین علیه السلام ضجت الملائکة الی الله عز و جل بالبکاء و النحیب . . . الخ زمانیکه جد من حسین (ع) شهید شد ملائکه بدرگاه خداوند نالیدند و بگریه بانگ و فریاد آوردند و عرض کردند بارالها آیا از کسی که خاصه و پسر پیغمبر تو را که بهترین خلق تو میباشد کشت دست بازداشتی ؟ خطاب آمد ای فرشتگان من آسوده باشید بعزت و جلال خودم قسم که ازین جماعت انتقام میکشم اگر چه از پس امروز باشد آنگاه امامانی که از صلب حسین (ع) باید بیایند به ملائکه نشان داد و از جمله قایم آنان که امام دوازدهمین باشد ، را به آنها بنمود در حالیکه آنحضرت ایستاده بود پس فرمود بدین قائم از آنها انتقام خواهم کشید بدین جهت آنحضرت را قائم گویند .
منظور ما از نقل این روایت این بود که چون حسین (ع) شهید شد ملائکه گریان شدند و در درگاه الهی نالیدند و بانگ و فریاد برآوردند .
امام صادق (ع) فرمود که روز عاشورا چهار هزار ملک نازل شدند تا یاری حضرت حسین (ع) را بنمایند حضرت به آنها اذن نداده مراجعت کردند تا تکلیف خود را معلوم کنند ولی مجددا نازل شدند دیدند حضرت شهید شده آنگاه گردآلوده نزد قبر آنحضرت ماندند و پیوسته تا روز قیامت بر آنحضرت گریه میکنند و رئیس آنها ملکی است منصور نام هر کس امام را زیارت کند آناها ازو استقبال میکنند و چون وداع حضرت کنند او را مشایعت نمایند و اگر مریض شود ازو عیادت کنند و چون بمیرد و نماز بر او خوانند طلب مغفرت برای او کنند .
در کامل الزیاره از حضرت صادق (ع) روایت میکند که بعد از شهادت حضرت امام حسین (ع) لشکر پسر سعد شخصی را دیدند که با صدای بلند ناله و فریاد میکند ، گفتند این مرد کیست و چرا ناله و فریاد میکند ؟ گفت چگونه صیحه نزنم و فریاد نکنم و حال آنکه رسول خدا را مینگرم که ایستاده زمانی بسوی زمین نگران میشود و زمانی خرگاه شما را نظاره مینماید و من میترسم که خدا را بخواند نفرین کند و همه اهل زمین هلاک شوند لشکر بیکدیگر گفتند این مردیست دیوانه بعضی دیگر گفتند بد عملی کردیم که آنحضرت را شهید کردیم ، راوی خبر میگوید خدمت امام صادق

(ع) عرض کردم که آن شخص گریه کننده چه کسی بود ، حضرت فرمود او جبرئیل بود و اگر از طرف خدا ماءذون بود صیحه ای بر ایشان میزد و همه آنها را هلاک مینمود .
در کامل الزیاره حدیث مفصلی نقل میکند مشتمل بر اینکه ملائکه حائر حسینی شب و روز گریه بر آنحضرت میکنند و فتور و سستی درین امر ندارند مگر در دو وقت یکی وقت زوال و دیگر وقت طلوع فجر که در این دو وقت با ملائکه آسمان که بزیارت قبر حسین میآیند و گفتگو میکنند و از اخبار آسمان پرسش مینمایند .
و نیز در کامل الزیاره از ابن عباس نقل میکند که اول ملکی که خبر قتل حسین (ع) را برای حضرت رسالت آورد جبرئیل بود که با بالهای گشوده گریه کنان و صیحه زنان آمد و این خبر را داد و قدری از تربت حسینی را حمل کرده بود که بوی مشک ازو بر میخاست و فضا را معطر کرده بود .

گریه و ناله وحوش بر حسین علیه السلام

در کامل الزیاره از حارث اعور روایت میکند که امیرالمؤ منین (ع) فرمود : پدر و مادرم فدای حسین باد که در بیرون شهر کوفه کشته خواهد شد ، بخدا قسم گویای می بینم که جانوران بیابان از انواع وحوش بر سر قبر او گردن کشیده و بر او میگریند و از شب تا صبح برای او مرثیه میخوانند .
در علل الشرایع و امالی از میثم تمار نقل میکند که گفت بخدا قسم این امت پسر پیغمبر خود را در دهم ماه محرم میکشند و دشمنان خدا آنروز را روز مبارکی میدانند و اینکار شدنی است و در علم خدای سبقت گرفته و اینموضوع را من از عهدی که مولایم امیرالمؤ منین (ع) با من کرده میدانم و آنحضرت بمن خبر داد که بر حسینم میگریند همه چیز حتی وحوش در صحراها و ماهیان در دریاها و مرغان در میان زمین و آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان و زمین و مؤ منین انس و جن و تمام ملائکه و آسمان و زمین و رضوان و حاملان عرش الهی تا آخر حدیث .

محدث نوری در کتاب دارالسلام از آخوند ملازین العابدین سلماسی که از شاگردان برجسته سید بحرالعلوم بوده نقل میکند که سالی از عراق عرب بقصد زیارت خراسان حرکت کردیم تا به اسدآباد همدان جهان رسیدیم و در نقطه خوش آب و هوایی که گوسفندان زیادی هم در آنجا بود منزل کردیم در آخر شب که برای نماز شب شب برخاستم دیدم مردی باعجله زیادی حرکت میکند و چون بمن رسید اعتنایی نکرده گذشت من او را صدا زدم که گیتی و این وقت شب کجا میروی گفت کار فوری دارم انجام میدهم و بر میگردم قدری که گذشت آمد و نزد من نشست گفتم شما چه کسی هستید و کجا رفتید گفت من اهل عالم همدانم شب در بستر خود خوابیده بودم علی (ع) را در خواب دیدم بمن فرمود که بر میخیزی و بفلان خانه میروی و میگویی که علی (ع) میگوید که آن دو من جو که نزد تو دارم بده ، آنرا میگیری و فوری به آن پیرمردی که در فلان موضع کوه اسدآباد میباشد میدهی من حسب الامر مولا برخاسته جو را گرفته و بردم نزد آن پیرمرد باو دادم .
آخوند ملازین العابدین میگوید از محل و شخصیت این پیرمرد سئوال کردم گفت نمیدانم اینقدر میدانم که مردیست که درین کوه خزیده و از مردم عزلت گریده اگر میخواهی خودت برود از حالش بپرس و مکان او را بمن نشان داده رفت .
من برخاستم و به آن مکان رفتم پیرمردی را در محراب عبادت دیدم بر او سلام کرده جواب شنیدم از حالش پرسیدم گفت شخصی از اهل همدانم در آخر عمر صلاح خود را درین دیدم که اموال خود را در میان ورثه تقسیم کنم و درین گوشه کوه بعبادت مشغول کردم گفتم روزی تو از کجا میرسد گاهی این گوسفند دارها بمن میکنند و گاهی از جای دیگر میرسد ، دیروز آمدند که اگر حاجتی باشد برآوریم گفتم نان امشب را که دارم فردا اگر نرسید بشما خبر میدهم و شب صبح نشده دومن جو برای من رسید بعد هم خدا رزاق است ، گفتم در این مدت عزلت خود در این کوه از غرائب روزگار چه دیدی ؟ گفت غرائب بسیار است لکن برای تو یکی را نقل میکنم .
در سال اول که من در اینمکان آمدم مدتی درینجا بودم و بجهت ترک معاشرت با مردم حساب ماه روز هم از خاطر من رفته بود اتفاقا از شبها که هوا خوب و مهتاب بود منهم در جلوی این غار نشسته بودم و بعبارت مشغول بودم ناگاه صدایی مهیب از دامنه کوه بلند شد طولی نکشید که شیری عظیم وارد گردید و درین سعه که می بینی ایستاد ، از مهابت آن

حالتی بمن دست داد که بی اختیار ماندم و لرزه بر اندامم افتاد و گمان کردم که قصد خوردن مرا دارد ، طولی نکشید که صدای مهیب دیگری آمد دیدم پلنگی از کوه آمد نزد شیر ایستاد زمانی نگذشت که آواز گرگی آمد و او هم نزد پلنگ ایستاد و همچنین آوازهای مختلف حیوانات مختلف النوع متضادالطبع مختلف الخلقه مانند گرگ و آهو و درنده و چرنده یکیک میآمدند و در پهلوی یکدیگر میایستادند تا آنکه عده زیادی از حیوانات جمع شدند ناگاه صدای ضجه و ناله آنها بلند شد بطوریکه قطرات اشکهای آنها فرو میریخت و خود را بر زمین میزدند و بعضی خاک زمین را با چنگال خود کنده بر سر میریختند و بعضی خود را بخاک میمالیدند من متحیر و مبهوت مانده که این چه اوضاع است و چرا این حیوانات اینگونه مینمایند ناگاه بنظرم آمد که امشب شب عاشورای حسین است و این حیوانات برای آنحضرت عزاداری میکنند و تا صبح بهمین عزاداری میکردند چون صبح شد ساکت شده پراکنده گشتند و تا کنون شب عاشورایی نگذشته که این حیوانات در این محل جمع نشوند عزاداری نکنند .

چون شاه تشنه کام نمود آب تیغ نوش

از ساحت زمین زده چون بر سپهر جوش

رفتند وحش و طیر به یکبارگی ز هوش

پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش

از انبیا به روح الامین رسید

چون اوفتاد سر و لب تشنه از سمند

در پیش نعش اکبرش آن ماه ارجمند

در آتش زمانه فلک سوخت چون سپند

هم بانگ شور و غلغله در شش جهت فکند

هم گریه بر ملائک هفت آسمان فتاد

گریه طیور بر حسین علیه السلام

شیخ طریحی در منتخب از طریق اهلبیت روایت کرده که وقتی حسین (ع) شهید شد و جسم شریفش بر خاک کربلا افتاد و خون بدنش بروی زمین ریخت مرغی سفید آمد پر و بال خود را بخون آنحضرت آلوده کرد و پرواز نمود در شاخه درختی جماعتی از مرغان را دید که از دانه و علف و آب میکنند به آنها گفت وای بر شما به لهو و لعب مشغولید و در طلب دنیا میباشید و حال آنکه حسین (ع) در زمین کربلا در این هوای کرم بروی زمین افتاده و خون از بدنش جاری گشته چون مرغان اینرا شنیدند همگی هم آواز شده بجانب کربلا پرواز کردند و چون رسیدند دیدند حسین (ع) سر بر بدن ندارد بی غسل و کفن بروی خاک و خاشاک کربلا افتاده مرغان چون این منظره را دیدند صیحه زده و آغاز گریه و زاری نمودند و خودشانرا بر خون حضرت مالیدند و سر تا پای خود را خون آلود کرده و هر کدام بجانب شهری رفتند تا اهل عالم را از فاجعه مولمه آگاهی دهند آن مرغی که بمدینه آمد قبر پیغمبر را طواف کرد قطرات خون ازو میچکید و میگفت : الا قد قتل الحسین بکربلا ، مرغان دیگر اطراف او جمع شدند و بانگ نوحه برآوردند آنگاه آن مرغ خون آلود در شاخ درختی از باغ مرد یهودی بنشست و آن مرد یهودی دختری داشت کور و کر و زمین گیر و جذامی آن دختر را زیر درختی در آن باغ گذاشته و از برای انجام امری با مادر او بشهر مدینه رفته بودند اتفاقا شب نتوانستند از مدینه مراجعت کنند چون قدری از شب گذشت ناله آن مرغ بلند شد دختر یهودی خود را کشان کشان روی زمین کشانید تا بزیر آن درخت رسیده با آن مرغ هم ناله گشت ناگاه قطره ای از خون بال او بر یک چشم دختر و قطره ای دیگر بر چشم دیگرش افتاد و آن دو چشم کور بینا گشت و همچنین دو دست و دو پایش ببرکت آن قطره خون شفا یافت و بکلی چون صبح پدر و مادر او از مدینه آمدند دختری دیدند که در میان باغ گردش میکند و قدم میزند ، گفتند تو کیستی و از کجا آمده ای ؟ ما دختر بیماری درین باغ داشتیم که اکنون او را نمی بینیم ، گفت ای پدر قسم بخدا که من همان دخترم ، مرد یهودی چون این بشنید افتاده بیهوش گشت چون بهوش آمد دختر پدر را زیر آن درخت برد و مرغ خون آلود را بر او نشان داد مرد یهودی گفت ای مرغ ترا به آن کسی که آفریده قسم میدهم که با من سخن گویی و ازین قصه مرا آگهی دهی بقدرت الهی مرغ بسخن آمد و قصه خود را از اول تا اخر برای مرد یهودی شرح داد . مرد یهودی گفت اگر این حسین نزد خدا دارای مقام رفیعی نبود خون او شفاء دختر نمیشد ، پس او با خانواده اش و پانصد تن از یهودی ها مسلمان شدند .

همین خونیکه یک قطره او شفاء دختر یهودی است در مجلس ابن زیاد یک قطره خون از سر مطهر حضرت بر زانوی ابن زیاد میچکد زانوی او را سوراخ میکند و بوی تعفنی میگیرد که همیشه ابن زیاد عطرهای زیادی استعمال میکرد که بوی او را مردم نشنوند ابراهیم پسر مالک اشتر چون ابن زیاد را در جنگ کشت از بوی بد او دانست که این باید ابن زیاد باشد .
و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤ منین و لا یزید الظالمین الا خسارا . الاسرا -80

گریه جنیان بر حسین علیه السلام

در کامل الزیاره از ابونصیر و از او از حضرت باقر (ع) روایت میکند که فرمود : آدمیان و جنیان و مرغان و وحوش بر حسین (ع) گریستند بطوریکه اشک از چشمان آنها فرو ریخت .
در روایت محفوظ بن منذر است که گفت مردی از بنی هاشم در رابیه که اسم محلی است بمن خبر داد که گفت از پدرم شنیدم که میگفت ما کشته شدن حسین (ع) را ندانستیم تا شب یازدهم محرم با چند نفر نشسته بودیم صدایی شنیدیم که کسی اشعاری میخواند و راجع به کشتن حسین (ع) در کربلا گریه میکند ولی او را نمیدیدیم به او گفتم خدا ترا رحمت کند تو کیستی ؟ گفت من از جنهای نصیبین هستم از حج و مراجعت کردم و برای یاری کردن آن حضرت به کربلا رفتم ولی رسیدم که آنحضرت را شهید کرده بودند .
اشعاریکه در مصیبت حضرت سیدالشهداء (ع) از جن نقل شده و صدای گریه آنان را شنیده اند زیاد است به کتب مراجعه شود .

واقعه بئرذات العلم

در کتاب ریاض القدس از ابوسعید و خذیفه یمانی که از اصحاب رسول خدا (ص) هستند نقل میکند که در یکی از غزوات که فتح و نصرت با مسلمین بود مراجعت میکردند بزمین شوره زار و بی آب و علفی رسیدند که بسیار گرم و سوزان و شنزار بود و راه عبور از آن بسیار دشوار مینمود اصحاب آنحضرت بواسطه حرارت آفتاب و وزیدن بادهای گرم و سوزان تشنه شده بقسمی که صدای آنها بلند شد شکایت اینموضوع را خدمت حضرت نمودند حضرت باصحاب خود فرمود کسی بین شما هست که معرفت باین سرزمین داشته باشد ؟ یکی از اصحاب عرض کرد یا رسول اله من آشنایی کامل به این سرزمین دارم و مکرر ازین بیابان عبور کرده ام این وادی را وادی کشیب ارزاق نامند چه بساد لیلان که درین بیابان گمراه شده و هر سواره ای که در وادی قدم نهاد شترش از رفتار بازمانده و هیچ لشکری به این وادی نیامده مگر اینکه هلاک شدند زیرا اینجا مقام جنیان و مسکن شیاطین و لشکر ابلیس است . مسلمانان چون این سخنان شنیدند یقین به هلاکت نموده پناه برسول خدا (ص) بردند و گریه زاری نمودند و ساعت بساعت بشدت گرمای هوا افزوده میشد پیغمبر (ص) فرمود : هر کس در این بیابان خبری از آب بمن بدهد من برای او بهشت را ضمانت میکنم همان کسیکه گزارش این سرزمین را بحضرت داده بود عرض کرد در این بیابان چاهی است که عرب آنرا بئرذات العلم میخوانند و در آنجا آب سرد شیرین گوارایی وجود دارد ولی چه فایده که کسی قدرت رفتن سر آن چاره را ندارد زیرا آن چاه محل جن و شیاطین است که از سلیمان تمرد نموده اند و دود سیاهی از آنچاه بلند میشود و نمیگذارند کسی از آنچاه آب بردارد و اگر کسی بر سر آن چاه برود سوخته و مثل ذغال سیاه میشود ، قوم تبع یمانی با لشکر زیادی که داشت چون بر سر این چاه رسیدند و خواستند آب بردارند ده هزار لشکر او هلاک شدند؛ برهام فارس با لشکری بیحد و کثیر چون بر سر آنچاه رسیدند و خواستند آب بردارند خلقی کثیر از آنها هلاک شدند . سعدبن یرزق با لشکری فراوان بر سر این چاه آمدند بیست هزار آنان هلاک شدند و اکنون سرهای آدمیان و استخوانهای آنها در کنار چاه ریخته است .
رسول اکرم ص فرمود : لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ، آنگاه فرمود ای اصحاب من آیا میان شما کسی هست که دامن همت بر کمر زند و مشک و دلوی بر دارد و بر سر این چاه رود برای مسلمین بیاورد تا بهشت را برای من او ضامن شوم ؟ ابوالعاص بن الربیع که برادر رضاعی آنحضرت بود عرض کرد : جعلت فداک یا رسول الله مرا مرص فرمای تا

من فرمان شما را بجا آورم زیرا که من یک مرتبه دیگر هم با جماعتی بر سر این چاه رفته چون بر سر این چاه رسیدیم عفریت جنی بزرگ از چاه نمودار شد و همراهان مرا هلاک کرد فقط من با یکنفر دیگر که اسب تندرو داشتیم نجات یافتیم یا رسول اله آنروز من مسلمان نبودم ولی امروز مسلمان هستم و امیدوارم از برکت اسلام آسیبی بمن نرسد ، حضرت دعای خیر درباره او نمود و دو نفر دیگر از شجاعان را همراه او نمود با جمعی دیگر که یکی قیس بن سعدبن عباد و یکی سعد بن معاذ و سعد بن بشر و ثابت بن اخنس و دیگران که همه با شمشیر و سپر و تیر و کمان چون شیر شکاری و بیست شتر با دلو و ریسمان براه افتاده بسوی چاه رفتند و چاه بسیار بزرگی دیدند که نظیر آنرا ندیده بودند چون نزدیک چاه شدند جنی از میان چاه بیرون آمد مانند نخله سیاه و چشمهایی چون طشت پر از آتش و دهانی مانند غار گشوده و بجای نفس شعله آتش از دهان او بیرون میآمد و در آن واحد تمام بیابان پر از دود آتش شد و صدایی مانند رعد بر کشید که زمین از صدای او به لرزه در آمد مسلمانان از ترس خواستند فرار کنند ابوالعاص بن ربیع گفت ای برادران مسلمان آیا از مرگ فرار میکنید کجا میروید بایستید که من با این عفریت جن در آویزم و بر او ظفر مییابم و اگر کشته شدم سلام مرا به پیغمبر خدا برسانید پس ابوالعاص شمشیر کشید و قدم جراءت پیش نهاد که یکی از جنیان فریاد کرد که کیستید ؟
و برای چه اینجا آمده اید مگر نمیدانید که اینجا مکان پادشاهان و متمردین از فرمان سلیمان و داود است آنکه قوم عاد را کشتند و بسی دلیران را خون آغشته اند در این مکان میباشند ابوالعاص گفت ما از اصحاب و انصار رسول خدائیم اگر اطاعت ما را کردید که ما با شما کاری نداریم و الا قهرا و جبرا شما را وادار میکنیم که ما را اطاعت کنید هنوز کلام ابوالعاص باتمام نرسیده بود که ناگاه جنی صدایی زد و خود را بر روی ابوالعاص انداخت و ابوالعاص را مانند گنجشکی در چنگال باز دیدیم و صدای او را شنیدیم که میگفت برادران دینی من سلام مرا خدمت پیغمبر برسانید ما از ترس فرار کردیم دیدیم که جنی بچاه فرو رفت برگشتیم ابوالعاص را مانند ذغال سیاه دیدیم نشستیم بر سر او گریه کردیم ، دیدیم ، دیدیم از میان چاه غلغله و ولوله بلند شد انواع و اقسام صورتهای عجیب و غریب از چاه بیرون آمد ما از ترس همگی فرار نمودیم و بسوی پیغمبر و اصحابش دویدیم چون خدمت حضرت رسیدیم دیدیم رسول خدا نشسته و بر مرگ ابوالعاص که جبرئیل بر آنحضرت خبر داده بود میگرید پیش آمدیم و عرض کردیم خدا در مرگ ابوالعاص بشما صبر عنایت فرماید ، پیغمبر فرمود به آن خدایی که جان من در ید قدرت اوست الان روح ابوالعاص در بهشت متنعم است همه اصحاب طلب رحمت و تمنای مقام ابوالعاص را کردند

ولی از حرارت آفتاب و عطش در پیچ و تاب افتاده بودند درین اثناء علی بن ابیطالب (ع) از دور نمایان شد حضرت فرمود یاران من سقای تشنه لبان و نجات دهنده پیر و جوان آمد استقبال علی روید و از او آب بخواهید که بغیر از او کسی شما را سیراب نخواهد کرد اصحاب به استقبال علی (ع) رفتند شرح تشنگی خود و کشته شدن ابوالعاص گریان شد و خدمت وجود مبارک پیغمبر آمدند ، حضرت رسول (ص) علی را استقبال نمود و او را بغل گرفت پهلوی خود نشانید .
امیرالمؤ منین (ع) عرض کرد یا رسول اله اذن میدهی بروم از چاه ذات العلم آب بیاورم پیغمبر فرمود برو انشاءاله بسلامت باشی آنگاه دست مبارک را بگردن علی انداخت و گریست و رو بطرف آسمان نموده عرض کرد الهی داغ را بر دل من مگذار چون علی (ع) به امر و اجازه پیغمبر بئر ذات العلم شد ده نفر از شجاعان لشکر با بیست شتر متوجه چاه شدند و از قفای امیرالمؤ منین (ع) تکبیرگویان میآمدند چون حضرت بنزدیکی چاه رسید با صدای بلند از ته دل فریاد زد : جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا .
از صدای رعدآسای امیرالمؤ منین (ع) گویی زمین و زمان به لرزه درآمد آنگاه دیدیم همان عفریت جنی که ابوالعاص را کشته بود سر از چاه بیرون آورده دهن باز کرده گفت کیستی تو مگر ندانستی که احدی اینجا قدم ننهاده مگر آنکه هلاک شده و بخاک تیره افتاده مگر این کله ها و سرهای انسانی را نمی بینی که در اطراف چاه افتاده چرا عبرت نمیگیری و بر جان خود رحم نمی نمایی حضرت فرمود ای شیطان مردود و ای جنی مطرود من از کسانی نیستم که تو دیده ای من نوری هستم که از نار تو خاموش نمی شوم آن جنی گوش بحرف حضرت نداده خواست همان کاری را که ابوالعاص کرده بود با علی بنماید که ناگاه علی صیحه ای بر او زده قبل از آنکه خودش را به آنحضرت برساند چنان ذوالفقار را بر کمرش نواخت که مانند کوه دو نیمش کرد و در میان چاه انداخت و ما را صدا زد که مشکها را بیاورید و در میان چاه انداخته آب بردارید سعید بن عباده گفت به آن خدائیکه ما را جان داده ما با دلو و ریسمان و مشک خدمت آنحضرت آمدیم دیدیم که عرق غیرت و شدت غضب چنان بر چهره آنحضرت ظاهر شده که زهره شیر از دیدن آنحضرت آب میشود ، در این اثنا صورتهای مختلف و بلندی از چاه متصاعد شد و طایفه جن از چاه بیرون آمدند و شعله های آتش از دهانه چاه فوران میکرد بطوریکه تمام بیابان را دود فرا گرفت و در میان دود سیاه صورتهای جن و شیاطین مثل آتش شعله ور بود بقدری ما از دین آن صورتها هول و وحشت نمودیم که نزدیک بود جان از تن ما بیرون رود امیرمؤ منان (ع) با صدای بلند فرمود که یا معشرالجن و الشیاطین بر ولی خدا سرکشی مینمائید آیا خدا بشماها گفته شد که باین صور درآئید و

با من ستیزگی کنید و یا افترا بخدا بندید پس حضرت شروع نمود بدعا خواندن و بایشان دمیدن .
قیس بن سعد گوید بخدا قسم که آنقدر حضرت بر آنها دعا و سور قرآنی خواند و بر آنها دمید که دیدم دود آتش ساکن شده و صورتهای اجنه معدوم شدند و بسیاری از صورتهای سوخته و هیاکل افروخته بر روی خاک افتادند آنگاه حضرت ما را بر سر چاه طلبید و دلو و ریسمان را با دست مبارک خود گرفت و در چاه افکند هنوز بوسط چاه نرسیده بود که ریسمان را قطع کردند و دلو خالی را بیرون انداختند حالت غضب از صورت آنحضرت نمایان شد سر مبارک خود را میان چاه کرد فرمود ای جنی که دلو خدا را از ریسمان بریدی و بیرون انداختی خودت بیرون بیا تا سزای ترا هم بدهم که ناگاه جنی با صورت عبوس و چشمهای برافروخته از چاه بیرون آمد حضرت او را فرصت نداد که حمله کند فوری بر کمرش زد و او را دو نیمه ساخت پس دلو دیگری در چاه افکند و بصوت و صدای بلند این رجز را خواند :
انا علی النزع البطین
اضرب هامات العدی بالسیف
ان تقطع الدلولنا ثانیا
اءضربکم ضربا بغیر حیف
منم شیر یزدان علی ولی
منم شیر خونخوار دشت یلی
اگر بار دیگر شما جنیان
بریدید دلو مرا ریسمان
برآرم ز جان همه جنیان
دماری که یک تن نماند ز جان
عفریتی از جن از میان چاه بصدای مهیبی جواب داد که ای صاحب صدا چه از جان ما و چاه میخواهی ما بشما آدمیان آب نخواهیم داد خود را زحمت مده پیش از آنکه بر سرت بریزیم و پیکرت را بخاک اندازیم تا وحوش و طیور طعمه خود سازند .
حضرت فرمود ای ملعون مرا بکشتن تهدید میکنی هر آینه تو بدست من کشته خواهی شد اگر مرا نمیشناسی بشناس من علی ولی آنکه در تمام حروب بزرگان کفر بدست من کشته شدند اگر بار دیگر دلو مرا بر گردانی با ذوالفقار وارد چاه میشوم دمار از روزگار شما برآورم پس حضرت دلو را در میانچاه انداخت هنوز بمیان چاه نرسیده بود که دلو را بریدند و بیرون انداختند و عفریتی از جن از میانچاه فریاد کرد که ای صاحب عظیم الشاءن دلو خود را که از عدنان میشماری اگر راست میگویی ما که دلو ترا از چاه بیرون میاندازیم تو هم خود را بچاه انداز که ناگاه غضب از سیمای

آنحضرت نمایان شده فرموده ای گروه جن و شیاطین آیا مرا از آمدن به چاه میترسانید ، مهیای کشته شدن باشید که با ذوالفقار آمدم و رو بطرف همراهان و یاران خود کرده فرمود مرا میان چاه فرو برید مسلمانان بناله و آه درآمدند که قربانت گردیم کجا میخواهی بروی چرا خودت را بدست خود تلف میکنی اینچاه قعرش نمایان نیست و طایفه جن ترا خواهند کشت آنوقت ما جواب رسول خدا را چه دهیم و بصورت حسنین نگاه کنیم حضرت آنها را بحق رسول خدا قسم داد که مرا بچاه بفرستید اصحاب ریسمانی به کمر آنحضرت بستند و در میان چاه فرو بردند .
قیس بن سعد گوید هنوز حضرت بوسط چاه نرسیده بود که ریسمان را بریدند و آنحضرت را در میانچاه انداختند ما چون چنین دیدیم صدا بناله بلند کردیم که آه پیغمبر خدا بی پسرعم و حسنین یتیم شدند هر چه گوش دادیم که صدایی از آنحضرت بشنویم جز صدای اجنه و شیاطین چیز دیگری بگوش نمیآمد یقین بهلاکت آنحضرت نمودیم رو بطرف آسمان کرده عرض کردیم خدایا آل پیغمبر خودت را و دل ما را بمرگ علی مسوزان ناگاه صدای رعدآسای علی از ته چاه بگوش ما رسید که میفرمود : الله اکبر جاء الحق و زهق الباطل .
چون آمدن حضرت بطول انجامید رسول خدا ناراحت شده جبرئیل بر پیغمبر نازل شده عرض کرد یا رسول اله چندین هزار ملائکه بحمایت و نصرت و حفظ و حراست پسرعمت گماشته که آسیبی باو نرسد و اکنون خودت برخیز و بر سر چاه رو پیغمبر فوری سوار شده بااصحاب و انصار خود بطرف چاه حرکت کرد .
قیس بن سعد گوید که ما در کنار چاه ایستاده بودیم و بر علی گریه میکردیم چه صدای آنحضرت بگوش ما نمیرسید و صدای جنیان را می شنیدیم که ناگاه از دور دیدیم پیغمبر با اصحاب نمایان شدند چون بر سر چاه رسیدند جبرئیل بر آنحضرت نازل شد عرض کرد خدا میخواهد فتح اینچاه و قتل متمردان جن بنام مقدس علی (ع) باشد و الا خدا میتواند ملکی را ماءمور کند که در آن واحد همه را هلاک کند علی را بخوان تا جواب دهد حضرت علی را صدا زد جواب لبیک علی از ته چاه شنیده شد که ناگاه دیدیم علی (ع) بر سر چاه آمد پیغمبر پیشانی علی (ع) را بوسید بعد فرمود یا علی تو خبر میدهی که درین چاه چه کردی یا من بگویم ، علی (ع) عرض کرد یا رسول اله چیزی از شما پوشیده نیست و لکن شنیدن آن از دو لب مبارک شما بهتر است .
وجود مبارک پیغمبر فرمود : یا علی بیست هزار جن را کشتی و ما بقی جنیان بتو ایمان آوردند و به آنها گفتی امان نیست مگر برای اهل ایمان که از روی صدق و اخلاص و ایمان بگویند : لا اله الا الله محمد رسول الله و دیگر با من عهد کنید که احدی را از این چاه ممانعت نکنید و هر که بیاید

آب بردارد او را آزار نرسانید قبول نمودند و بیست و چهار هزار قبیله از قبایل جن مسلمان شدند و ایمان بخدا آوردند چون تو سلطان آنانرا کشته بودی پسر ویرا خواستی و تاج و سلطنت را بر سر او نهادی و نام او را زعفر زاهد گذاشتی و حدود و شرایع اسلام را تعلیم آنان نمودی آنگاه از چاه بیرون آمدی .
عرض کرد چنین است یا رسول اله آنگاه رسول خدا اصحاب را اجازه داد که از چاه برداشتند چهارپایان و خودشانرا سیراب کردند و یک شبانه روز آنجا بودند و بعدا حرکت کردند و متوجه مدینه شدند .

سالها گذشت تا اینکه زعفر جنی در بئرالعلم مجلس عیش و عروسی بجهت خود مهیا کرد و بزرگان طایفه جن را دعوت نموده و خودش بر تخت شادی و عیش نشسته که ناگاه شنید از زیر تختش صدای گریه و زاری میآید زعفر گریست که در موقع شادی من چنین گریه میکند ایشان را خواست دو جن حاضر شدند سبب گریه آنها را پرسید گفتند ای امیر چون تو ما را بفلان شهر فرستادی از قضا عبور ما بشط فرات که عرب آنرا نینوا میگویند و کربلا افتاد دیدیم در آنجا لشکر زیادی جمع شده و مشغول قتال و جدال هستند چون نزدیک آن دو لشکر شدیم دیدیم میان معرکه جنگ حسین بن علی (ع) پسر آن آقای بزرگوار که ما را مسلمان کرده یکه و تنها ایستاده و اعوان و انصارش تماما کشته شده و خود آن بزرگوار غریب تکیه بر نیزه بیکسی داده و نظر به یمین و یسار مینمود و میفرمود : اما من ناصر ینصرنا اءما من معین یعیننا ، و می شنیدیم که اهل و عیال آن بزرگوار صدای العطش بلند کرده اند چون اینواقعه را دیدیم فوری خود را به بئر ذات العلم رسانیدیم تا ترا خبر کنیم که اگر دعوی مسلمانی میکنی پسر پیغمبر را الان می کشند .
زعفر تا این سخنان را شنید تاج شاهی را از سر بدور افکند لباس دامادی را از بدن بدور انداخت طوایف جن را با حربه های آتشین برداشت و با عجله بطرف کربلا روان شدند خود زعفر برای طلبه ای از علوم دینیه که در بندی مفصلا شرح حال او را میدهد نقل میکند که وقتی ما وارد زمین کربلا شدیم دیدیم چهار فرسخ از چهار فرسخ را لشکر دشمن فرا گرفته و صفوف ملائکه بسیاری را دیدیم که منصور ملک با چندین هزار ملک از یک طرف نصر ملک با چندین هزار ملک از طرف دیگر جبرئیل با چندین هزار ملک و در یک طرف دیگر میکائیل با چندین هزار ملک و از طرف دیگر اسرافیل ملک ریاح ملک بحار ملک جبال ملک دوزخ ملک عذاب هر کدام با لشکریان خود منتظر اذن و فرمانند .
ارواح یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر از آدم تا خاتم همه صف کشیده مات و متحیرند خاتم انبیاء آغوش گشوده میفرماید : ولدی العجل العجل انا مشتاقون ، ولی خامس آل عبا یکه و تنها میان میدان با زخمهای فراوان و جراحات بی پایان ایستاده پیشانیش شکسته سر مجروح سینه سوزان دیده گریان ، هر نفس که میکشد خون از حلقه های زره میجوشد اصلا اعتنایی به هیچیک از ملائکه نمیکند و مرا هم کسی راه نمیدهد که خدمت آنحضرت برسم همانطور که از دور نظاره میکردم و در کار آنحضرت حیران بودم ناگاه دیدم آقا سر غربت از نیزه همه ملائکه بسوی من نظر افکندند و

کوچه دادند تا من خودم را خدمت آنحضرت رسانیدم و عرض کردم که من با سی و ششهزار جن آمده ایم تا یاری شما را بکنیم حضرت فرمود زعفر زحمت کشیدی خدا و رسولش از تو راضی باشند خدمت تو قبول درگاه باشد ولی لازم نیست برگردید . گفتم قربانت گردم چرا اذن نمیدهی ؟ فرمود شما آنها را می بینید ولی آنها شما را نمی بینند و این از مروت دور است . زعفر گفت اجازه بفرما ما همه شبیه آدم میشویم اگر کشته شویم در راه رضای خدا کشته شدیم حضرت فرمود زعفر اصلا دیگر مایل بزندگانی نیستم و آرزوی ملاقات پروردگار را دارم . یعنی زعفر بعد از کشته شدن علی اکبر و عباس و قاسم ماندن در دنیا چه فایده ای دارد شما بجای خود برگردید و بجای نصرت و یاری من گریه و عزاداری برای من بکنید که اشک عزاداران من مرهم زخمهای منست .
زعفر میگوید من به امر امام مایوس برگشتم چون بمحل خود رسیدیم بساط عیش برچیدیم و اسباب عزا فراهم آوردیم مادرم بمن گفت پسرم چه میکنی و کجا رفتی که اینطور ناراحت برگشتی گفتم مادر پسر آن پدری که ما را مسلمان کرد حالش در کربلا چنین و چنانست رفتم یاریش کنم اذن نداد چون امر امام واجب بود برگشتم ، مادر چون این بشنید گفت ای فرزند ترا عاق میکنم فردای قیامت من جواب مادرش فاطمه را چه بگویم ؟
زعفر گفت مادر من خیلی آرزو داشتم که جانم را فدای او کنم ولی اجازه نداد ، مادر گفت بیا من به همراه تو میآیم و دامنش را میگیرم و التماس میکنم شاید اذن بدهد که تو در رکابش شهید شوی ، مادر از پیش و من با لشکریان از عقب بطرف کربلا روان شدیم چون رسیدیم صدای تکبیر از لشکر شنیدیم چون نظر کردیم دیدیم سر آقا حسین بالای نیزه و دود و آتش از خیام حرم حسینی بلند است مادرم خدمت امام سجاد رسید اذن خواست تا با دشمنان جنگ کند حضرت اذن نداد و فرمود در این سفر همراه ما باشید اطفال ما را در بالای شتران شبها نگهداری کنید آنان قبول کردند تا شهر شام با اسراء بودند تا حضرت آنها را مرخص کرد .

مجلس بیست و یکم : گریه اهل آسمانها و زمین و تمام موجودات عالم بر حسین علیه السلام

مقدمه

در مجلس قبل شرح گریه ملائکه و جن و طیور را مفصلا بیان کردیم و اینک در این مجلس گریه آسمانها و زمین و اهل آنها را نقل خواهیم کرد :
در کامل الزیاره از امیرالمؤ منین (ع) روایت میکند که در رحبه کوفه این آیه مبارکه را تلاوت میفرمود : فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین .
ناگاه حسین (ع) از دری از درهای مسجد وارد شد فرمود : اما اءن هذا سیقتل و یبکی علیه السماء و الارض . آیه شریفه فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین درباره هلاکت قبطیان و قوم فرعون است که فوت ایشانرا تحقیر مینماید به اینکه آسمان و زمین بر ایشان گریه نکرد و اعتنایی بر مرگ ایشان ننمود از مفهوم این آیه استفاده میشود که اگر کسی مؤ من و خداپرست باشد آسمان و زمین بر مرگ او گریان شود .
در مجمع البیان نقل میکند که از ابن عباس نقل کردند که آیا آسمان و زمین بر فوت کسی گریه میکند گفت بلی چون مؤ من از دنیا میرود و محل عبادت او در زمین و مصعد عمل او در آسمان که محل بالا بردن عمل او باشد بر او گریه میکنند .
انس بن مالک از حضرت رسول (ص) روایت میکند که حضرتش فرمود : ما من مؤ من الا وله باب یصعد منه عمل و باب ینزل منه رزقه فاذا مات بکیا علیه .
یعنی هیچ بنده مؤ من نباشد مگر آنکه برای او دو در باشد یکی از آن عملش بالا برود و دیگری روزی او برایش نازل میگردد و چون این بنده بمیرد این دو در از عروج عمل نزول رزق محروم مانند و بر او بگریند .
مرحوم سید مهدی تبریزی صاحب خلاصة الاخبار در کتاب ریاض المصائب گوید که ابن عباس در تفسیر آیه شریفه فما بکت علیهم السماء و الارض گفته چون پیغمبری از دنیا میرود آسمان و زمین چهل سال بر او گریه میکنند و در رحلت امام چهل ماه و در فوت عالم عامل چهل روز اما در شهادت امام حسین (ع) آسمان و زمین همیشه گریه میکنند و دلیل اینمطلب آنکه روز قتل آنحضرت از آسمان خون بارید و حمره آسمانی در روز عاشورا ظاهر شد و قبل از آن مشهود نبود و در روز قتل حسین (ع) هیچ سنگی را از جایش حرکت ندادند مگر آنکه در زیر آن خون بود .
در امالی و علل الشرایع از میثم تمار نقل میکنند که به جبله گفت : ای جبله بدان که حسین بن علی علیه السلام شهید میشود و سید شهیدان خواهد بود و همچنین اصحاب او که در کربلا شهید میشوند بر سایر شهدا برتری و مقام خواهند داشت .

ای جبله هر وقت نظر بر آفتاب کردی و آنرا چون خون سرخ دیدی بدانکه حسین بن علی (ع) کشته میشود جبله گفت روزی از حجره خود بیرون آمدم آفتاب را بر دیوار قرمز دیدم چون بر خورشید نظر کردم رنگ او را غیرمعمولی دیدم گریه کردم و گفتم بخدا قسم که حسین امروز کشته شد .

در امالی و عیون از ریان بن شبیب نقل میکند که حضرت رضا (ع) فرمود که آسمانهای هفتگانه و زمینها بر حسین (ع) گریستند .

قرطبی اندلسی در کتاب عقد از محمد بن شهاب زهری نقل میکند که گفت وقتی شام نزد عبدالملک مروان آمدم جمعی آنجا بودند ، عبدالملک از آنان سئوال کرد که آیا شما میدانید که روزیکه حسین بن علی کشته شد در بیت المقدس چه واقع شد ، حاضرین جواب ندادند تا نوبت بمن رسید از من سئوال کرد گفتم ای خلیفه شنیده ام که در روز شهادت حسین بن علی (ع) در بیت المقدس هیچ سنگی از زمین برداشته نشد مگر آنکه در زیر آن خون تازه ای یافتند .

ابن حجر در صواعق پس از نقل گفتار زهری میگوید که عبدالملک مرا خواست و بمن گفت که مردم اینموضوع را نمیدانند فعلا من بدانم و تو به کسی نباید بگویی زهری میگوید تا عبدالملک زنده بود جراءت نکردم اینموضوع را بکسی بگویم .

جاری شدن خون از سنگ و درخت در روز عاشورا

در کتاب ریاض الشهاده نقل میکند که در یک فرسخی و موصل محلی است که آنرا مشهد نقطه گویند و باین علت این نام را بر آنمحل نهاده اند که چون سرهای شهیدان را با اسراء شام میبردند بهر بلد و منزلی که میرسیدند پیش از ورود خود خبر میدادند که شهر را آذین بندند و با استقبال بیایند در هر منزل که میرسید این برنامه را اجرا میشد ولی به موصل که رسید بعادت معهود خبر بحاکم موصل دادند که شهر را آذین بندند حاکم جمعی از عقلا و پیرمردان را جمع کرده و در این امر با آنها مشورت کرد و بالاخره قرار شد که آنها را بشهر راه ندهند و در یک فرسخی شهر از آنها پذیرایی کنند .
در محل پذیرایی سرها را بر نیزه ها نصب کرده بودند در پای یک سنگ بزرگی سر مطهر منور حضرت ابی عبدالله الحسین ارواح العالمین له الفداء را بر سر نیزه زده در کنار آن سنگ بر زمین زدند در کنار آن خونی از سر مطهر بر آن سنگ چکید و از آن تاریخ تا مدتهای مدید هر ساله روز عاشورا از آن سنگ خون تازه میجوشد و در آنجا مسجدی بنا نهاده و هر سال در روز عاشورا جماعتی زیاد از شیعیان در آن محل جمع میشوند و عزاداری مفصلی مینمایند تا در زمان عبدالملک مروان آن سنگ را از آنجا بردند و دیگر اثری از آن ظاهر نشد .
دوم جناب فاضل متتبع آقا میرزا صدرالدین در جلد دوم کتاب ریاض القدس نقل نموده از والد در ریاض الاحزان از بعضی از معاصرین خود که در کتب مقتل نقل کرده که در سفر مکه عبورم بشهر حماة افتاد در میان آن باغها مسجدی دیدم که نام آن مسجدالحسین بود وارد آن شدم در گوشه ای از آن مسجد پرده ای کشیده بودند آن پرده بدیوار آویخته بود چون پرده را عقب زدم دیدم سنگی بدیوار آویخته و اثر موضع گلوی بریده و شریان در آن سنگ نقش است و خون خشکیده ای هم در آن سنگ موجود میباشد .
من از خدام مسجد پرسیدم که این سنگ چیست و چرا خون دارد و خون که نجس است نباید در میان مسجد باشد گفتند این سنگی است که چون لشکر ابن زیاد از کوفه به دمشق میفرتند و سرهای شهیدان را با اسیران میبردند چون باین شهر وارد شدند سر بریده حسین (ع) را روی این سنگ نهادند و از آن وقت اثر بریده بر این سنگ مانده چنانکه میبینی یکی از خدام دیگر گفت من سالها است خادم این مسجد میباشم خیلی اتفاق میافتد که از میان عمارت مسجد صدای قرائت قرآن میشنوم و کسی را نمی بینیم و در هر سال که شب عاشورای حسین (ع) میشود شب که از نصف میگذرد نوری از این سنگ ظاهر میشود که بدون چراغ مردم مسجد

دیده میشوند و عده ای از مردم اینجا جمع میشوند و در اطراف این سنگ گریه و عزاداری میکنند و در آخر شب عاشورا از آن سنگ خون بیرون میآید که این خون خشکیده که میبینی از اثر ترشح همان خونست بعد آن خادم گفت آن خادمیکه قبل از من درین مسجد بود میگفت منهم سالها درین مسجد خدمت میکردم و این سنگ را به همین کیفیت در شبهای عاشورا دیده ام .
ناقل میگوید چون از مسجد بیرون آمدم از هر کس در شهر از این مسجد و سنگ پرسیدم مثل گفتار خادم را برای من گفتند .
سوم در کتاب الریاض القدس مینویسد که در یکی از شهرهای روم کوهی شیری است که از سنگ تراشیده شده و هر سال روز عاشورا از چشمهای آن شیر دو چشمه آب جاری میشود تا شب چون شب گردد آن آب قطع میگردد و مردم آن حوالی از آن آب میخورند و یادی از لب تشنه حسین (ع) میکنند و بر قاتلان آنحضرت لعنت مینمایند .
و در کتاب ریاض الشهاده نقل میکند که در بلدی از بلاد روم از سنگ شیری ساخته اند که در روزهای عاشورا از دو چشم او خون جاری میشود تا شب گردد و اهل آن بلد دور آن شیر جمع شده عزاداری میکنند .
چهارم در کتاب الریاض الشهاده نقل میکند که در زمان ما شایع شده است که در بلاد روم درختی است که در روز عاشورا نزدیک ظهر یکی از شاخه های آندرخت سرازیر شده از برگهای آن قطرات خون میچکد تا غروب آفتاب و بعد آن شاخه خشک میشود و سال آینده شاخه دیگری از آن درخت بهمین کیفیت میگردد و هر سال جمع کثیری از خلایق بزیارت آندرخت میروند بعد میگوید قصه این درخت را جمع از تجار که به آن سرزمین رفته بودند و خودشان مشاهده کرده بودند برای من نقل کردند که بحد تواتر رسید .
مرحوم دربندی در اسرارالشهاده نقل میکند که در زرآباد قزوین درخت چناری است کهنسال که همه ساله ظهر عاشورا ناله ای از آن درخت بر میآید و از شاخه ای از آندرخت خون میریزد و مردم از اطراف و نواحی در آن مکان آمده و به عزاداری و گریه و زاری اشتغال دارند .
مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهاوندی نقل میکند که قضیه این درخت را من از عالم جلیل جناب آقا یحیی که از نواده های مرحوم وحید بهبهانی بود شنیدم میفرمودند من خودم آن درخت را دیدم و روز عاشورا بزیارت آن رفتم .
پنجم در دارالسلام عراقی نقل میکند که وقتی عالم جلیل آقای سیدمهدی پسر مرحوم آقا سیدعلی صاحب ریاض در کربلا مریض شد دو نفر از علما را که یکی شیخ محمد بن صاحب فصول و دیگری حاج ملاجعفر استرآبادی که هر از فحول علماء کربلا بودند در سرداب مقدس حسینی فرستاد که

قدری از خاک قبر آنحضرت برداشته برای استفشاء آنمرحوم بیاورند آن دو عالم جلیل غسل کرده لباس احرام پوشیدند وارد سرداب شده قدری از تربت با آداب آن برداشته آوردند قدری از آنخاک را یکی از محترمین کربلا گرفته در میان کفن مادرش گذشت گفت اتفاقا در یکی از روزهای عاشورا به آن کفن نظر کردم دیدم رطوبتی دارد کفن را باز کردم دیدم آنخاک خون شده و کفن را خونابه نموده است روز یازدهم باز نظر کردم بحالت اول درآمده و ابدا اثر رطوبتی در آن نیست .

معنی گریه موجودات بر حسین علیه السلام

از آیات و روایات و حکایاتی که تا کنون ذکر شد معلوم گشت که ملائکه و زمین و آسمان و اهل آن بر حسین (ع) گریان شدند بلکه حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه در دعای سوم شعبان میفرماید : اءللهم انی اسئلک بحق المولود فی هذا الیوم الموعود بشهادته قتل الستهلاله و ولادته بکته السماء و من فیها و الارض و من علیها و لما یطاء لابتبها قتیل العبرة و سید الاسرة .
یعنی : خدایا سؤ ال میکنم از تو بحق مولود امروز که وعده شهادت او رسیده قبل از آنکه مادرش او را بزاید زمین و آسمان و هر که در آنها میباشد بر آنحضرت گریه کردند حتی آنهائیکه هنوز قدم بعرصه دنیا نگذاشته اند چه آنحضرت کشته شده گریه است .
پس همه موجودات عالم چه آنهایی را که ما بچشم ببینیم و چه نبینیم بر آنحضرت گریان شده اند حال باید فهمید که به چه قسم بر آنحضرت گریه کرده اند .
نظر بگفتار : کلم الناس علی قدر عقولهم .
چونکه با کودک سر و کارت فتاد
پس زبان کودکی باید گشاد
مکالمه اولیاء خدا با مردم باندازه عقول و افهام مخاطبین است و غالبا از باب استعمال الفاظ در معانی کلی میباشد .
در خبری از امام صادق (ع) وارد شده که به راوی فرمود : از کسانی مباش که لفظی را بشنوند و بر یک معنی حمل نمایند و اکثر تاویلات که در احادیث امامیه وارد است مبنی بر این قاعده استعمال لفظ در معنی کلی میباشد لفظ صراط و میزان که یکی از عقاید مسلم شیعه است در معنی کلی خود که گذشتن و عبور نمودن از جهنم به بهشت و سنجش اعمال باشد استعمال شده ولی شخص بی اطلاع گمان میکند که مراد از میزان همان معنوی لغوی آنست که ترازو باشد لذا عده ای قائل شده اند که اعمال را با ترازو میکشد قهرا این اشخاص بفکر افتاده اند که قدر این ترازو چه مقدار است و نامه عمل چیست و طریقه کشیدن به چه نحو خواهد بود و یا صراط را بمعنی پل گرفته اند که پلی روی جهنم است قهرا بفکر میروند که ساختمان این پل از چیست و به چه نحو خواهد بود بنابراین اگر از اول لفظ بر یک معنی کلی حمل شود به این اشکالات برخورد نمیشود لذا شارع مقدس هم از ما اعتقاد بصراط و میزان را خواسته نه حقیقت و چگونگی آنرا و برای همین است که از چگونگی و جزئیات این امور در قرآن و احادیث چیزی نمییابیم .

پس از ذکر این مقدمه میگوئیم گریستن یک معنی عام دارد که عبارت از اظهار اندوه و حزن و غمناک بودنست و این معنی در انسان به ریختن اشک از چشم و بانقباض جبهه ، و در حیوان بصدای بلند است چنانچه وقتی او را بزنند یا بچه او را بگیرند یک حال تحسر و تاءسفی برای او پیدا شده که قهرا صدای خود را بلند میکند و در ملائکه فقط حزن و اندوه است نه اشک ریختن چون آنان دارای جسم نیستند و در نباتات به پژمردگی برگ و زرد شدن و خشک شدن آنست .
و یا مثلا معنی در اسماء الهی که بر ذات حضرت باری اطلاق میشود غیر از اسمایی است که بر ما نام میگذارند مثلا اسم رحیم که یکی از اسماء خداست معنیش این نیست که در اثر رقت قلب صنوبری با بودن قوای جسمانی حالت ترحمی به او دست دهد مثل رحم کردن ما به زیردستان منزه است خدا ازین گفتار پس وصف خدا بصفت رحمت از قبیل سبب بر مسبب باشد یعنی سبب که رحمت است مجاز باشد از انعام که اسباب است و از قبیل مجازات در قرآن و اخبار زیاد وارد شده است .

مجلس بيست و دوم : فلعن الله امة اسست اءساس الظلم و الجور عليكم اهل البيت

ترجمه

پس خدا از رحمتش دور گرداند آن جماعتی را که اساس ظلم و جور را بر شما اهلبیت تاسیس نمود .

شرح

لعن در لغت بمعنی راندن و دور کردنست و لعن از خدا بمعنی دوری از مقام قرب و تیعید از جوار رحمت است .
در قرآن میفرماید : اءن الله لعن الکافرین و اءعد لهم سعیرا . (احزاب ، 64)
یعنی : حقتعالی کافرین را از رحمت و مقام قرب خود دور کرده و از برای آنان آتش سوزانی را مهیا نموده است .
امة بمعنی گروه و جماعت آمده . اساس بمعنی پایه و بنیاد نهادن . ظلم در لغت بمعنی وضع شی ء در غیر ما وضع له است و گاهی در عدل از راه است و گاهی بمعنی نقص آمده ، چون ولم یظلم منه شیئا و گاهی بمعنی منع آمده چنانچه : ما ظلمک اءن تفعل ای ما منعک لعن درین عبارت زیارت بمعنی اول است که وضع چیزی در غیر موضع خودش باشد چه در اول اسلام حق خلافتی که حق آل محمد بود غصب کردند و در غیر مجرای طبیعی آن قرار دادند .
جور بمعنی عدول از طریق و بمعنی تعدی نیز آمده و در اینجا مراد قول اول است .
اهلبیت بعضی گفتند مراد از اهلبیت اولاد وجود مبارک پیغمبر است از نسل فاطمه علیهاالسلام و همچنین اقرباء آنحضرت و بعضی گفتند اهلبیت کسانی هستند که زکوة بر آنها حرام است لکن حق مطلب اینست که این اهلبیت همان اهلبیتی هستند که خدا در قرآن ذکر کرده در آیه : انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا .
و پیغمبر فرمود : مثل اهل البیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق .
و مسلما این اهلبیتی که خدا در قرآن میفرماید ائمه معصومین و حضرت زهرا علیهاالسلام میباشد و مراد از حدیث سفینه نوح هم همین است و ما مطالب راجع به این مجلس را در سه فصل بیان خواهیم کرد .

فصل اول : امتی که تاءسیس ظلم کردند کدامند

امتی که تاءسیس ظلم کردند کدامند

سخت ترین ظلمی که بر اهلبیت پیغمبر بلکه بر همه اهل عالم تا روز قیامت شد دو ظلم بود : یکی مانع شدن از نوشتن وصیت خود را در آن آخرین ساعت عمر خود و دیگر موضوع جمع شدن در سقیفه و حق آل محمد را بردن .
اما راجع به وصیت پیغمبر (ص) محمد بن عبدالکریم شهرستانی متوفی 548 قمری که از بزرگان علماء عامه است در کتاب معروف خود موسوم بملل و نحل گوید اول نزاع و اختلاف بزرگی که در اسلام واقع شد همانست که محمد بن اسماعیل بخاری به اسناد خود از عبدالله بن عباس نقل نمود که چون در مرض الموت حال رسول الله (ص) شدت یافت و فرمود : اءیتونی بدوات و قرطاس اءکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی . یعنی دوات و کاغذی بیاورید تا برای شما کتابی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید عمر گفت درد بر او غلبه کرده کتاب خدا ما را بس است و احتیاجی بنوشته آنحضرت نیست .
چون نزاع و گفتگو در اطراف بستر آنحضرت زیاد شد حضرت فرمود برخیزید از نزد من بروید که نزد من سزاوار نیست .
ابن عباس گفت بالاترین مصیبت و بلا در آنوقتی بر ما نازل شد که مانع نوشته رسول خدا شدند . این موضوع دوات و قلم از مسلمیات بین شیعه و سنی است و بعضی نقل کرده اند که . . . گفت : اءن الرجل لیهجر یعنی این مرد هذیان میگوید و این بالاترین اهانتی است که بآنحضرت گفته شده چنانچه علماء منصف و متفکر اهل سنت از قبیل قاضی عیاض شافعی در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نودی در شرح صحیح مسلم نوشته اند که گوینده این کلام هر که بوده اصلا ایمان به رسول خدا نداشته و از معرفت کامل بمقام و مرتبه آنحضرت عاجز بوده چه آنکه نزد ارباب مذاهب ثابت است که از انبیاء عظام در مقام ارشاد و هدایت خلق اتصال به غیب عالم دارند خواه در حال صحت یا در حال مرض حتما باید اوامر آنها اطاعت کرده شود پس مخالفت با آنحضرت خاصه بیان کلمه هذیان دلیل بر عدم معرفت بمقام آنحضرت میباشد . انتهی کلامهم .
واقعا اگر میگذاشتید پیغمبر مطلب را بنویسد پس از موت آنحضرت اینهمه اختلاف در بین مرحوم بوجود نمیآمد و سقیفه ای درست نمیشد و حق آل محمد از بین نمیرفت .
دومین ظلمی که بر آل محمد و اهلبیت آنحضرت بلکه بر همه اهل عالم تا روز قیامت شد موضوع جمع شدن در سقیفه ساعده و بردن حق اهلبیت بود برای توضیح اینمطلب مجبوریم که قدری شرح سقیفه را بیان کنیم .

قبل از شرح سقیفه مجبوریم دو قبیله بزرگ بنام اوس و خزرج را که در سقیفه جمع شدند و در امر خلافت گفتگو و زد و خورد کردند شرح دهیم .
در زمانیکه سیل عرم سد ماءرب یمن را شکست و آب سد تمام شد بلد و باغات آنها را خراب کرده مردم آن باطراف پراکنده شده و قبیله ای بنام خزاعه به حجاز آمده ساکن آن حدود شدند و دو برادر بنام اوس و خزرج از آنها تخلف ورزیده در یثرب که هوای معتدل و زیبایی داشت رحل اقامت افکندند ، سالهای متمادی در آنجا زندگی مینمودند به مرور زمان فرزندان آنان زیاد شده و دو قبیله بنام آن دو برادر تشکیل دادند یعنی قبیله اوس و قبیله خزرج . با آنکه همگی این دو قبیله بنی اعمام و خویشان هم بودند معذلک بواسطه قتلی که بین آنان واقع شده بود پیوسته با یکدیگر نزاع و زد و خورد داشتند و از هر فرصتی استفاده نموده و به نفع خود و محذول نمودن گروه دیگر اقدام مینمودند .
در اول بعثت رسول اکرم (ص) در مدینه منوره جنگ و جدال بین این دو قبیله سخت برقرار بود تا سال 50 عام الفیل که سال دهم بعثت باشد در اینسال جنگ سختی بین این دو قبیله در گرفت و سرانجام قبیله اوس بر خزرج غالب آمد و بعد از خاتمه جنگ صلحنامه ای بین آنها رد و بدل شد .
در همان اوان که با هم صلح کرده بودند و برادروار رفتار مینمودند خزرجیها که همیشه تفوق بر اوسیها داشتند نمی توانستند تحمل ذلت و حقارت و مغلوبیت را در مقابل اوسیها بنمایند .
اسعد بن زراره و زکوان بن عبد قیس که دو نفر از اشراف قبیله خزرج بودند از یثرب به مکه رفته تا با قریش اتحاد کنند و بر قبیله اوس حمله کنند و آنها را سرکوب نمایند .
وقتی به مکه وارد شدند در منزل عتبه بن ربیعه ورود نمودند و گفتند آمده ایم با شما هم سوگند و هم عهد شویم تا ننگ شکست خود را برطرف سازیم .
عتبه گفت متاءسفانه الحال نمیتوانیم این عمل را انجام دهیم چه آنکه خود گرفتار پیشامدی شده ایم که نمیتوانیم بکار دیگری بپردازیم .
اسعد پرسید چه پیشامدی شما را مشغول ساخته است عتبه گفت مردی در میان ما قیام نموده که خدای نادیده میپرستد و خدایان ما را بد میگوید و خود را رسول و فرستاده خدای نادیده میداند و جوانان ما را بد راه نموده و بخدای خود توجه داده است .
گفتند که این شخص کیست و از کجا آمده و عتبه گفت از خود ما است بلکه از بهترین ما میباشد نامش محمد (ص) پسر عبدالله بن عبدالمطلب

بن هاشم است که چندیست در اثر فشار و اتحاد ما باتمام خاندانهای بنی هاشم در شعب ابیطالب رفته اند و ما آنها را در محاصره سخت قرار داده ایم فقط سالی دو مرتبه در موسم حج و عمره از شعب بیرون میآید و مردم را بدین خود دعوت میکند .
اسعد و زکوان چون از علمای یهود ساکن مدینه شنیده بودند که بزودی پیغمبری از مکه ظاهر خواهد شد فلذا بشوق دیدار آنحضرت بمسجد رفته و آنحضرت را در حجر اسماعیل ملاقات نمودند و در مقابل آنحضرت نشستند و عرض کردند ما را به چه چیز دعوت میکنی و مرام تو چیست ؟
حضرت فرمود شما را دعوت میکنیم که شهادت به وحدانیت خداوند متعال و نبوت و رسالت من بدهید و اینکه بت پرستی نکنید و شرک بخدای بزرگ نیاورید و با پدر و مادر نیکی کنید و فرزندان خود را از بیم فقر و پریشانی نکنید و گناهان بزرگ و کوچک و آدم کشی ننمائید و مال یتیمان را نخورید و کم فروشی نکنید با عدالت و صداقت با خلق رفتار نمائید و وفای بوعده و عهد نمائید .
چون اسعد و زکوان این کلمات را شنیدند و نور ایمان در دلشان تابیدن گرفت و گفتند : اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله .
آنگاه عرض کردند ما از اهل یثرب و از قبیله خزرج هستیم شما یکنفر را با ما بفرستید تا به اهل قبیله و مردم آن صفحات قرآن تعلیم بدهد رسول اکرم (ص) مصعب بن عمیر را که جوانی طلیق اللسان بود و بسیاری از قرآن و احکام الهی را که تا آنروز نازل شده بود میدانست با ایشان روانه نمود .
در مدینه در منزل اسعد از مصعب پذیرایی میشد روزها در مجالس قبیله خزرج مردم را دعوت به قواعد دین اسلام مینمود و از هر قبیله ای یکی دو نفر مسلمان میشدند ، سعد و زکوان هم کمک میکردند اوصاف حمیده آنحضرت را برای انصار نقل مینمودند تا زمانیکه خالوی اسعد ، سعد بن معاذ و اسید بن حضیر بشرف اسلام مشرف گردیدند و مصعب را بمنزل خود بردند تا بالاخره اشرف این دو قبیله مسلمان شدند و کم کم اسلام در افراد مدینه نفوذ کرده روزبروز تعداد مسلمین افزوده شد .
عبدالله بن ابی که از بزرگان قبیله اوس بود و هر دو قبیله او را برای ریاست انتخاب کرده بودند خیال داشت که امیر مدینه شود امر سلطنت و امات او خودبخود بواسطه اسلام متزلزل شد ولو آنکه خود او ظاهرا مسلمان شد ولی در باطن ازین پیشامد ناراضی بود فلذا پیوسته در تخریب اساس دین اسلام سعی و کوشش میکرد تا جایی که به رئیس المنافقین معروف شد .
پس از آمدن رسول اکرم (ص) بمدینه و مسلمان شدن تمام قبیله اوس و خزرج آنها متحدا در خدمتگزاری آنحضرت ساعی و آماده عمل بودند .

ولی عبدالله ابن ابی که رئیس منافقین و بزرگ و رئیس قبیله اوس بود باطنا باتمام تشکیلات پیغمبر مخالف بود و درصدد فرصتی بود که بنفع خود نتیجه برداری کند و خودش حاکم و سلطان مدینه شود فلذا در آخر ماه صفر سال 11 هجری که پیغمبر گرامی از دنیا رحلت فرمود بهترین فرصت را برای رسیدن بهدف و مقصد خود بدست آورد چون مقتضی را موجود یافت تصمیم گرفت که ازین فرصت به نفع خود نتیجه برداری کند فلذا بزرگان هر دو قبیله اوس و خزرج را در سقیفه بنی ساعده جمع آورد که سر پوشیده ای مخصوص انصار بود که هر گاه امر مهمی پیش میآمد همگی در آنجا جمع میشدند و در آنموضوع مهم شور مینمودند و غیر از خودشان کسی را در آنجا راه نمیدادند باری برای تصاحب نمودن امر امارت و ریاست نه خلافت و جانشینی رسول اکرم (ص) اجتماع نمودند و چون بین دو قبیله اوس و خزرج سالهای متمادی رقابت موجود بود برای ربودن گوی ریاست و امارت گفتگو طولانی شد هر یک از دو قبیله میخواستند بنفع قبیله خود بهره برداری نمایند و هر یک از دو قبیله امارت را برای خود مسلم میدانند در آنمحفل بقول امروزیها امارت و ریاست توجه به قبیله خزرج داشت چه آنکه سعد بن عباده شخصیتی بزرگ و باجود و سخاوت ، و جاهت بسیار نیکویی در میان انصار داشت . و قبیله اوس چون چنین مرد شایسته ای نداشتند که بامارت برگزینند و مایل هم نبودند که زیر پرچم امارت و ریاست خزرجیها بروند عقب فرصتی میگشتند که این پرچم امارت و ریاست را از دست خزرجیها بربایند .
در همان ساعات مشورت انصار در سقیفه عمر بن الخطاب باخبر شد بنابر آنچه که طبری در صفحه 208 جلد سوم تاریخ چاپ اول و ابن اثیر در صفحه 222 جلد دوم کامل و دیگران نوشته اند به در خانه رسول خدا (ص) رفت ولی وارد منزل آنحضرت نشد برای آنکه دیگران از کبار صحابه و بنی هاشم باخبر نشوند برای ابوبکر پیغام داد که بیرون بیاید کار دارم ابی بکر جواب داد مشغولیاتی دارم نمیتوانم بیرون بیایم دو مرتبه پیغام داد حادثه ای پیش آمده که حضور تو تنها لازمست ابی بکر بیرون آمد گفت چه خبر است عمر گفت مگر نمیدانی انصار در سقیفه جمع شده اند که امر امارت را به سعد بن عباده واگذار نمایند لازمست به آنجا برویم و اخذ نتیجه نمائیم .
پس بدون آنکه مهاجرین حاضر در منزل رسول اکرم (ص) و بنی هاشم را خبر بنمایند دو نفری محرمانه به سقیفه رفتند .
در بین راه ابوعبید جراح گورکن قدیم مکه که یکی از همفکران آنان بود ملاقات نمودند و با خود بردند و سه نفری وارد مجلس سقیفه شدند .
به اتفاق جمیع ارباب سیر و تاریخ و خبر در سقیفه بنی ساعده از مهاجرین فقط همین سه نفر حاضر بود آنهم بطریقی که گفته شد .

ما قبلا گفتیم که سالها بین قبیله اوس و خزرج عداوت و دشمنی بود ، در آن موقعی هم که در سقیفه جمع بودند خزرجیها میخواستند امیر از آنها باشد اوسیها هم این نظر را داشتند که امیر از قبیله خودشان باشد ولی خزرجیها برای رسیدن به هدف خودشان سعد بن عباده را که مریض بود و دارای وجهه ای هم بود در سقیفه حاضر نمودند اوس هم بزرگان قبیله خود را به سقیفه آوردند که یکی از آنها عبدالله بن ابی بود بزرگان هر قبیله بر نفع خود سخنرانی کردند بیشتر سخنرانی هم بر نفع سعد بن عباده شده قبیله اوسیها چون فرد لایقی نداشتند که بدرد ریاست بخورد و ازین پیشامد هم بسیار ناراحت بودند و ابدا زیربار خزرجیها نمیرفتند متحیرانه باطراف مینگریستند و در پی فرصت بودند که بهانه بدست آورند و خزرجیها را مغلوب کنند که ناگاه عمر و ابوبکر و ابوعبیده وارد مجلس با نطقهای کوتاه مسیر گفتار انصار را عوض نموده و بسمت مهاجرین برگردانیدند .
فرصتی بدست اوسیها آمد و با پیشنهاد مهاجرین موافقت کردند تا دست خزرجیها را کوتاه نمایند در این هنگام عمر گفت چگونه راضی میشوید کسی را که پیغمبر مقدم داشته شما او را جلو نیندازید . اشاره به اینکه اهل سنت میگویند پیغمبر به ابوبکر فرمود برو و بجای من نماز بخوان پیش رفت و با ابوبکر بیعت کرد و چون بعضی از انصار اینرا دیدند گفتند با بغیر از علی با کسی بیعت نمی کنیم ولی بالاخره مردم قبیله اوس با ابوبکر بیعت کردند ولی خزرجیها زیربار نرفتند بزرگ خود سعد بن عباده را برداشته بمنزل رفتند و یکنفر از آنها هم با ابوبکر بیعت نکردند .
سلمان میگوید که علی (ع) مشغول غسل دادن بدن پیغمبر (ص) بود که خبر سقیفه بما رسید من به علی (ع) عرض کردم هماکنون در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردند و با ابوبکر بیعت کردند حضرت فرمود متوجه شدی اول چه کسی بیعت کرد عرض کردم نه ولی پیرمردیرا دیدم که پیشانیش اثر سجود بود با حالت گریه خود را به ابوبکر رسانید و با او بیعت کرد ، سپس از منبر بزیر آمده از مسجد خارج شد حضرت فرمود او را شناختی نه فرمود او . . . خدا او را . . . کند .
کار خلافت تمام شد نقشه های پیش بینی شده قبل از غیر سعد بن عباده کم کم بفکر علی بن ابیطالب افتادند قرار شد علی را برای بیعت حاضر کنند زیرا بزرگان بنی هاشم و سران اصحاب پیغمبر از قبیل سلمان و مقداد و اباذر با او هماهنگ بودند و از بیعت امتناع داشتند و آنچه نباید بشود ، شد
که در این زیارت میفرماید : و لعن الله امة اسست اءساس الظلم و الجور علیکم .
خدا . . . کند آن کسانیرا که در روز اول در سقیفه پایه ظلم را قرار دادند و حق شما خانواده را غضب کردند .

حق تعالی در قرآن میفرماید : و لا تکونوا اءول کافر و لا تشتروا بایاتی ثمنا قلیلا و اءیای فاتقون و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتمو الحق . (بقره ، 41)
یعنی : اول کافر بقرآن نباشید و آیات مرا به بهای اندک نفروشید و از قهر من بپرهیزید و حق را با باطل مپوشانید تا حقیقت را پنهان سازد .
کسی که اول پایه ظلم و یا عمل بدی را بنیان گذارد تا روز قیامت هر کس بآن عمل نماید و یا به او ظلم کرده شود آن شخص اول بقدر همه ظلم کنندگان و عمل بدکنندگان مسئول خواهد بود و همچنین است اگر عمل خوبی را به مردم یاد دهد و یا پایه کار خوبی را در دنیا بنا بگذارد تا قیامت هر کس از آن بهره مند گردد او را در تمام اجرها شرکت خواهد داشت .

فصل دوم : نظر قرآن و منابع درباره ستم بر محمد و آل محمد(ص)

نظر قرآن و منابع درباره ستم بر محمد و آل محمد(ص)

در فصل قبل شرح حال آنانیکه پایه ظلم را در اسلام بنا نهادند بیان کردیم اینک بخواست خدا ثابت می کنیم که باید بر آنها لعن نمود .
حقتعالی در سوره احزاب آیه 57 و 58 میفرماید : ان اءلذین یؤ ذن الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اءعد لهم عذابا مهینا و الذین یؤ ذون المؤ منین و المؤ منات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا و اءثما مبینا .
آنانکه خدا و رسول را بعصیان و مخالفت اذیت و آزار میکنند خدا آنها را در دنیا و آخرت لعن کرده و از رحمت خود دور فرموده و برای آنان عذابی باذلت و خواری مهیا ساخته است و آنانکه مردان و زنان باایمان و بی تقصیر و گناه را بیازارند دانسته گناه و تهمت بزرگی را مرتکب شده اند .
اذیت کردن رسول خدا بر دو قسمت یا قولیست چنانچه سخنان نالایق و ناسزا به آنحضرت میگفتند مثل شاعر و کذاب و ساحر و یا فعلیست مثل شکستن دندان یا شکمبه گوسفند بر سر او ریختن یا او را سنگ زدن بطوریکه خون از پاهای آنحضرت جاری میگشت و گاهی اذیت رسول به اینست که اهلبیت آنحضرت را اذیت کنند به طوریکه خود آنحضرت آزرده گردد و پس هر سه قسم را اذیت رسول گویند اگر چه قسم سوم بخود آنحضرت آسیبی نرسیده ولی ناراحتی آنحضرت در قسم سوم بیشتر از آن دو قسمست .

اذیت علی علیه السلام اذیت پیغمبر (ص) است

در صحیح بخاری و مسند احمد بن حنبل و سایر کتب عامه و از کتب شیعه تفسیر مجمع البیان و منهج الصادقین روایت میکند که امیرالمؤ منین موی مبارک خود را بدست گرفت فرمود رسول خدا موی خود را بدست مبارک خود گرفته فرمود ای علی هر که بمویی از موهای تو ایذاء رساند بمن ایذا رسانیده و هر که بمن ایذاء رساند بخدا ایذاء رسانیده .

پس از این حدیث بخوبی استفاده میشود که اذیت به مولا امیرالمؤ منین (ع) اذیت برسول و اذیت به رسول اذیت بخدا است و این در روایت شیعه و سنی متواتر است که پیغمبر فرمود : انا و علی من نور واحد یا علی دمک من دمی و لحمک من لحمی و من اءبغضک و ابغضبنی ابغض الله . و همچنین از آیه مبارکه مباهله معلوم میگردد که نفس علی نفس پیغمبر است پس چون مطابق آیه مباهله پیغمبر و علی نفس واحد شدند اذیت هر کدام اذیت دیگریست و اذیت آن دو اذیت خداست و کسی که خدا را اذیت کند مطابق آیه صریح قرآن لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة مستوجب لعن خدا واقع خواهد شد .

اذیت فاطمه (س) اذیت پیغمبر است

اخبار زیادی از پیغمبر رسیده و شیعه و سنی نقل کرده اند که هر کس فاطمه علیهاالسلام را اذیت کند پیغمبر را اذیت کرده و هر که پیغمبر را اذیت کند خدا را اذیت کرده است منجمله خبر معروفی است که امام احمد در مسند و شیخ سلیمان در ینابیع المودة و میر سیدعلی همدانی در مودة القربی و ابن حجر در صواعق نقل کرده اند که پیغمبر (ص) فرمود : فاطمة بضعة منی و هی نور عینی و ثمرة فؤ ادی و روحی التی بین حبنی من اءذاها فقد آذانی و من اءذانی فقد آذی الله و من اغضبها فقد اغضبنی یودینی ما آذاها .
فاطمه پاره تن منست و میوه دل من و نور چشم من و روحیست بین دو پهلوی من کسیکه فاطمه را اذیت کند مرا اذیت نموده و کسیکه مرا اذیت نماید خدا را اذیت نموده و کسیکه فاطمه را بغضب درآورد مرا بغضب درآورده اذیت میکند مرا کسی که او را اذیت نماید .
بخاری و مسلم که دو عالم و محدث بزرگ عامه میباشند در صیحیحین خود نوشته اند : فاطمه (ع) در حال خشم و غضب . . . را ترک نمود و بر او غضبناک ماند و با او حرف نزد تا وفات آنگاه امیرالمؤ منین علی (ع) بر او نماز گذارد و شبانهه دفنش نمود و ابوبکر را اذن و اجازه نداد که بر جنازه او حاضر شود و بر جنازه بی بی نماز بخواند .
و نیز عبدالله مسلم بن قتیبه دینوری در صفحه 14 الامامه و السیاسة نقل میکند که فاطمه سلام الله علیها در بستر بیماری به . . . فرمود خدا و ملائکه را شاهد میگیرم که شما دو نفر مرا بسخط آورید و رضایت مرا فراهم نیاورید اگر پیغمبر را ملاقات کنم شکایت شما را خواهم کرد .
خداوند در قرآن میفرماید : و ما کان لکم ان تؤ ذوا رسول الله نباید هرگز رسول را چه در حیات و چه در ممات بیازارید . نمیدانم اهل سنت و جماعت بین این آیات و اخبار خودشان را چگونه میکنند ؟
در روضات نقل میکند که یکروز ، اعلم علما شافعی گفت آیا شیعه حجت قاطعی بجهت حقانیت خود دارد ، شیخ بهایی فرمود زیاد است یکی آنکه در صحیح بخاری از حضرت رسول (ص) روایت کرده که آنحضرت فرمود : فاطمة بضعة منی من اذاها فقذ اذانی و من اغضبها فقد اغضبنی ، و بعد از چهار ورق همان کتاب روایت میکند انها خرجت من الدنیا و هی غاضبة علیهما یعنی فاطمه از دنیا رفت در صورتیکه بر . . .
غضبناک بود بواسطه حقی که از او غضب کردند آن عالم سنی گفت این حرف دروغست و نمیشود بخاری این دو حدیث را نقل کند من خودم باید این کتاب را رسیدگی کنم و فردا بشما جواب میدهم چون صبح شد آن

عالم سنی به شیخ بهایی گفت من صحیح را دیدم و بین ایندوحدیث زیاده از پنج ورق فاصله دارد چگونه شیعه میگویند حق با ما است .
ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید خدمت استاد خودم ابوجعفر نقیب گفتم که در اخبار صحیح بما رسیده که همیار بن اسود که بهودج زینب دختر پیغمبر حمله کرد و طفلی که در رحم داشت از ترس سقط کرد پیغمبر خون ، او را هدر ساخت پس کسیکه طفل فاطمه را سقط کرد اگر پیغمبر حیات میداشت با او چه معامله ای میکرد ابوجعفر نقیب قول ابن ابی الحدید را تصدیق کرد ولی گفت از من حدیث مکن و بطلان این خبر را هم بمن منسوب مدار .
خود ابن ابی الحدید میگوید اینمطلب بر ما روشن است که فاطمه از دنیا رفت و از . . . رنجیده بود و وصیت کرد که آنها بر جنازه اش نماز نگذارند .
گذشته از اینها در آیه بعد میفرماید : والذین یؤ ذون المؤ منین و المؤ منات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا و اثما مبینا آیا اهل بیت پیغمبر جز مؤ منین که اینهمه آنان را اذیت کردند .
بدانکه همان قسم که صلوات باعث بالارفتن مقام آل محمد میشود لعن کردن بر دشمنان ایشان هم زیادی عذاب بر ایشان و ثواب برای ما خواهد بود بعلت آنکه هر چه ظلم و جور و ستم بر مردم روزگار میشود برای آنست که در صدر اسلام پایه ظلم بنا نهادند و نگذاشتند خلافت به علی و اولادش برسد .
از بعضی علماء نقل شده که ما هر وقت در مسئله ای از مسائل مشکل مراجعه کنیم و برای ما حل نشود و لعن بر غاصبین آل محمد را بر خود لازم میدانیم چه اگر آنها گذاشته بودند امام زمان از ما غایب نمیشد و با بودن امام مشکلی برای ما باقی نمیماند .
و نیز ایشان در کتاب انوار یغمانیه خود از جابر از حضرت باقر (ع) روایت نموده که آن بزرگوار فرمودند که عقب این آفتاب شما چهل چشمه آفتاب دیگر است ما بین هر قرص آفتاب تا آفتاب دیگر چهل سال راه است و در آنها خلق بسیاری است که نمیدانند خدا آدمی را خلق فرموده یا نه و در عقب این قرص ماه شما چهل قرص ماه دیگر است که فاصله هر کدام با دیگری چهل روز است و در میان آنها خلق بسیاری میباشند که نمیدانند خدا آدمیرا خلق کرده ولی به آنها الهام شده همچنانکه بزنبور عسل الهام شده که اولی و دومی را در همه اوقات لعن کنند و خداوند ملائکه ای را موکل بر آنها نموده که هر گاه کوتاهی و در مسامحه در لعنت آنها نمایند آنان را عذاب کنند .
و نیز سید جزایری از حضرت امام حسن عسکری (ع) روایت نموده آنحضرت از امام صادق (ع) نموده است که مردی خدمت آن بزرگوار عرض کرد یابن رسول الله من از یاری کردن شما بدست خود عاجز هستم

این عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه مال ندارم که به آن نصرت شما نمایم و دیگر قوت و قدرت ندارم که با دشمنان شما جنگ کنم ، عرض میکند چیزی را مالک نیستیم مگر لعن نمودن بر دشمنان شما و بیزاری چستن از آنها پس حال من چگونه است حضرت صادق (ع) در جواب فرمود پدرم مرا خبر داد از پدرانش از رسول خدا که آن بزرگوار فرمودند هر که در یاری نمودن ما اهلبیت ضعیف باشد پس در نمازش بر دشمنان ما لعنت کند خداوند صدای او را بجمیع ملائکه میرساند از ملائکه ساکنین زمین و آسمان تا عرش و آنها در لعن با او همراهی و مساعدت مینمایند و بر او ثنا میفرستند و میگویند بار خدایا بر این بنده خودت صلوات و رحمت فرست چه آنکه در خشنودی اولیاء تو را که وسعت داشت و مقدورش بود از لعنت بر اعداء محمد و آل محمد مبذول داشت پس از جانب حضرت احدیت خطاب میرسد که ای ملائکه من او را از احبار خود قرار دادم .

مجلس بیست و سوم : و لعن الله امة دفعتكم . . . . رتبكم الله فيها .

ترجمه

خدای لعنت کند گروهی را که شما را از مقام خودتان دفع کردند و از مراتب ریاستی که خدا شما را در آنها ثبت داده دور نمودند .

شرح

معنی لعن در مجلس قبل گفته شد ، دفعتکم ، دفع بمعنی راندن و دور کردنست مقام مکان ایستادن معنی دارد ولی درینجا بمعنی مکان و منزلت آل محمد است که خداوند به آنها عنایت فرموده است .
ازالتکم : ازاله دورکردنست یعنی از آن مقام شما را دور کردند .
مراتبکم التی رتبکم الله : در منتهی الارب گوید رتب رتوبا ثابت شد و بر جای ایستاد رتبه ترتیبا ثابت و استوار گردانید او را .
پس معنی این میشود که از آن مرتبه هایی که خدا برای شما ثابت و استوار نموده شما را دور گردانیدند و حق شما را غصب کردند که همان خلافت و ریاست ظاهری باشد چه مقام واقعی آل محمد را کسی نمیتواند بگیرد مانند علم و کمال و شجاعت و معجزات آنان چیز گرفتنی نیست ریاستی که خدا در دنیا به آنها تفویض فرموده بود دشمنان آنها غصب کردند و بردند پس خلافت واقعی قابل غصب نیست و بالاتر از آنست که دست مخالفین بدان برسد چه آن منصبی است الهی و کمالیست نفسانی چنانچه علماء اهل سنت و جماعت و علما امامیه نقل کرده اند که در بسیاری از موارد که بعضی گفتند هفتاد مورد بوده عمر درمانده شد و علی (ع) او را نجات داد و عمر گفت : لولا علی لهلک عمر او اگر علی نبود من هلاک شده بودم .
از جمله فقیه گنجی شافعی در کفایت الطالب فی مناقب علی بن ابیطالب نقل میکند که روزی عمر به حذیفه گفت چگونه صبح کردی گفت صبح کردم در حالتیکه از حق اکراه دارم و فتنه را دوست میدارم و به چیزی شهادیت میدهم که آنرا ندیده ام و حفظ مینمایم غیر مخلوق را و بدون وضو صلوات میفرستم و برای من در زمین چیزی است که برای خدا در آسمان نیست عمر از این کلمات غضبناک گردید و خواست او را اذیت کند و در همان بین امیرالمؤ منین (ع) رسید آثار غضب را در صورت عمر ملاحظه نمود و فرمود از چه جهت غضبناکی عمر قضیه را نقل کرد ، حضرت فرمود : مطلب مهمی نیست تمام را حذیفه صحیح گفته است .
مراد از حق که از او کراهت دارد مرگست و مراد از فتنه که دوست میدارد و مال و اولاد است و اینک گفته شهادت میدهم بچیزی که ندیده ام یعنی شهادت میدهم به وحدانیت خدا و مرگ و قیامت و بهشت و دوزخ و صراط که هیچکدام را ندیده است و اینکه گفته حفظ میکنیم غیرمخلوق را مرادش قرآنست که مخلوق نیست و اینکه گفته بدون وضو صلوات میفرستم یعنی صلوات بر رسول خدا که جایز است بی وضو صلوات فرستادن و اینکه گفته برای من در زمین چیزی است که برای خدا در

آسمان نیست یعنی برای من زوجه ای است که خدای تعالی مبرای از زوجه و اولاد است .
از اینگونه موارد بسیار است که جای شرح آن نیست پس مقام واقعی خلافت را کسی نمیتواند بگیرد ولی مقام ظاهری که ریاست عامه باشد گرفتند که شرح آن در مجلس قبل گذشت که چگونه در سقیفه جمع شدند و بنابراین وازالتکم عن مراتبکم التی رتبکم الله فیها همین مقام خلافت ظاهری بود که اهلبیت را از آن دور کردند به این تفاهم اکتفا نکردند فدکی که حق فاطمه و اولاد فاطمه بود گرفتند که مردم بواسطه پول فدک نزد علی و اولادش نزوند .

کشتن معاویه عایشه را

در تاریخ کامل بهایی مینویسد که چون معاویه به مکه آمد که از برای یزید بیعت بگیرد همگی عراق و حجاز بر او و یزید بیعت کرده بودند عایشه به معاویه پیغام فرستاد و او را تهدید کرد که برادرم محمد بن ابی بکر را کشتی و حالا آمدی که برای یزید بیعت بگیری بدانکه این کار نشدنی است و من نمیگذارم این کار بشود .
عمروعاص به معاویه گفت اگر عایشه تشنیع زند خلق بر تو خروج کنند پس زودتر باید فکری در این باب بنمایی .
معاویه ، ابوهریره و ثبرحیل را با هدایای بسیاری در چند نوبت نزد عایشه فرستاد و وعده هایی به او داد که با او صلح کند و برادرش عبدالرحمن بن ابی بکر را حکومت دهد تا آنکه روزی پیغام فرستاد میل دارم که ام المؤ منین ما را بتشرف خود در شام مشرف سازد .
معاویه قبل از آمدن عایشه چاهی کند و با آهک پر کرد و فرشی گرانمایه آنجا پهن کرد و کرسی بر سر آن نهاد و وقت نماز خفتن عایشه را بخواند و گفت چنیدین هزار دینار نثار قدم عایشه خواهم کرد .
عایشه با غلام خود که مردی هندی بود آمد بر خر مصری سوار شده بود معاویه خیلی از او احترام کرد و او را اعزاز نمود و اشاره کرد که به آن کرسی بنشیند عایشه چون بر آن کرسی نشست فوری در چاه آهک افتاد معاویه دستور داد که غلام و خر را هم بشکند و در آنچاه اندازند و خاک بر روی آن ریخته پر کنند تا مردم از این داستان چیزی نفهمند لذا بعضی از مردم گفتند عایشه به مدینه و بعضی گفتند به یمن رفت ولی حسین (ع) و جمعی از خاصان معاویه مطلب را میدانستند حضرت ترکه او را بین وارثانش قسمت نمود . این در سال 57 هجری اتفاق افتاد .

پیغمبران ممات و محل دفنشان یکجا نبوده است

از مطلب دور افتادیم برگردیم بر سر مطلب خودمان ، این گفتار ابوبکر که پیغمبران ممات و دفنشان در یک محل بوده صحیح نیست بلکه بر خلاف آن نقل شده است تورات در سفر تکوین فصل 25 میگوید ابراهیم را در مغازه مکپیلاد در کشتزار عفرون دفن کردند در صورتیکه دفن کردند در صورتیکه مجلسی در حیوة القلوب در فصلی که راجع به مدت عمر حضرت ابراهیم است روایتی از امام باقر (ع) و حضرت صادق (ع) نقل میکند که حضرت ابراهیم در شام در خانه خود از دنیا رفت .
و نیز در تورات اول ملوک فصل یازدهم میگوید سلیمان با پدران خویش خوابید و در شهر داود مدفون شد و در جای دیگر توارت میگوید داود و اسحاق محل دفنشان در همان مقبره حضرت ابراهیم بوده پس قبر سلیمان هم نزد قبر حضرت ابراهیم میشود .
در صورتیکه در قرآن بر خلاف این میگوید :
فلما قضینا علیه الموت مادلهم علی موته الا دابة الارض تاکل منساته فلما خر تبینت الجن ان لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین . (سبا ، 14)
با مراجعه به تفسیر این آیه معلوم میشود که مردن حضرت سلیمان در بالای قصری بوده که آنرا در شام ساخته و اولین مرتبه ای که بالای آن رفت و تکیه بر عصای خود نمود که این قصر را تماشا کند عزرائیل او را قبض روح کرد پس مطابق این آیه محل موت سلیمان غیر از محل دفن او بوده است .
و نیز تورات در باب تکوین فصل 50 میگوید : یعقوب در مصر مرد یوسف بدن او را به کنعان برد و بخاک سپرد و نیز در همین فصل میگوید یوسف را پس از مرگ در تابوتی نهادند و در باب خروج فصل 13 میگوید : موسی استخوانهای وی یعنی یوسف را به همراه خود به شام آورد .
ازین قرار یعقوب و یوسف که به نص قرآن پیغمبر بودند و بصریح تورات و اخباریکه از ائمه معصومین رسیده جای مرگشان محل دفنشان نبوده است .

جواب فاطمه علیهاالسلام بر رد حدیث لانورث

از جمله دلائل بی بی در مقابل آن حدیث لانورث این بود که فرمود اگر این حدیث صحیح است و انبیاء ارث نداشتند پس این همه آیه ارث در قرآن مجید برای چیست ؟ یکجا میفرماید و ورث سلیمان و داود میراث برد سلیمان از داود . و در قصه حضرت زکریا میفرماید : فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب از لطف خاص خود فرزند صالح و جانشینی شایسته بمن عطا فرما که او وارث من و همه آل یعقوب باشد .
راجع بدعای زکریا فرماید : و زکریا اذ نادی ربه رب لاتذرنی فردا و انت خیر الوارثین فاستجبنا له و وهبنا له یحیی . یاد آر حال زکریا هنگامیکه خدا را ندا کرد که ای بارالها مرا تنها نگذار ، و بمن فرزندی عطا فرما که تو بهترین وارث اهل عالم هستی ما هم دعای او را مستجاب کردیم و یحیی را باو عطا فرمودیم .
بعد فرمود ای پسر ابوقحافه آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم افتراء بزرگی بر خدا بسته اید آیا من فرزند پیغمبر نیستم که مرا از حقم محروم میکنید پس اینهمه آیات عموما للناس و خصوصا للانبیاء چیست که در قرآن درج گردیده آیا خداوند شما را به آیه ای مخصوص گردانیده که پدرم مرا از آن اخراج نموده آیا شما بعام و خاص قرآن از پدرم و ابن عمم علی داناترید .
چون در برابر این دلایل و فرمایشات حق تماما ساکت ماندند و جوابی نداشتند مگر مغلطه کاری و اهانت نمودن . . . گفت فعلا شما اگر گواه و شاهدی دارید بیاورید و الا قول شما قبول نخواهد شد ما نمیدانیم اگر پیغمبر فرموده که ما از خود ارث نمگذاریم پس قول که شاهد طلبید یعنی چه ؟
فاطمه (ع) ام ایمن را حاضر ساخت و علی و حسنین علیهم السلام شهادت دادند تعجب دار اینست که پیغمبر فرمود : اءلبینة علی المدعی روی این قسمت فدک که در تصرف فاطمه بود . . . که میخواهد بگیرد باید شاهد برای گفتار خود بیاورد نه فاطمه .
در خبر است که حضرت امیرالمؤ منین (ع) بمسجد آمد و فرمود ای . . . چرا فاطمه را از حق خودش منع کردی فدک را مضبوط ساختی . . . گفت فدک فئی مسلمین است اگر فاطمه اقامه شهود کند حق خود را به ثبوت برساند به او خواهم داد حضرت فرمود آیا در میان ما بخلاف حکم خدا حکومت خواهی کرد . . . گفت هرگز چنین نکنم حضرت فرمود اگر چیزی در دست مسلمین باشد و من دعوی آنرا بکنم طلب شهود از که میخواهی گفت از تو شاهد خواهم فرمود پس چرا از فاطمه شاهد میخواهی در

چیزیکه در تصرف او است چه در حیات پیغمبر و چه بعد از او . . . خاموش شده جوابی نداد . . . گفت یا علی چندین سخن مگوی اگر شاهد داری بیاور و الا باید از فدک صرفنظر کنی حضرت جواب . . . را نداد به . . . گفت آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در حق ما نازل شد یا غیر ما گفت این آیه در حق شماست بعد فرمود حال از تو سئوال میکنم اگر شهودی در حق فاطمه شهادت بدهد و او را به عصیانی متهم سازد چه کنی . . . گفت مانند دیگر زنان اقامه حد کنم حضرت فرمود در اینوقت بخدا . . . شوی ابوبکر گفت از کجا این را گویی فرمود بعلت آنکه شهادت خدایرا به طهارت فاطمه در آیه انما یرید الله . . . رد کرده ای و شهادت دیگران را قبول کرده ای قصه فدک هم از اینگونه است چه حکم خدا و رسول را رد کرده ای رسول خدا فرمود البینه علی المدعی و تو از فاطمه شاهد میخواهی .
ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه دارد که ابوعلی که از علماء افضلیه است در شهادت گفته باید دو نفر باشند و یکنفر قبول نیست ولی عده زیادی او را جواب داده اند که شهادت یکنفر هم کافی است به دلیل آنکه در حدیث نحن معاشر الانبیاء . . . منفرد بود و کسی دیگر اینحدیث را نقل نکرده و . . . را نمیتوان کذاب گفت : اشکال دیگری که بر حدیث نحن معاشر الانبیاء وارد است اینست که چگونه . . . آلات و دابه و بعضی از اشیاء را از اموال پیغمبر به علی (ع) واگذاشت چه علی که مسلما وارث نبود و اگر آن اشیاء را برای فاطمه عطا کرد این هم جایز نبود به سبب آن حدیثی که از پیغمبر نقل کردند که نحن معاشرالانبیاء چون حدیث مطلقا ارث را از انبیاء منع میکند چه فدک باشد یا غیر فدک .
پس تا اینجا بطور اختصار معلوم گشت معنی و ازالتکم عن مراتبکم التی رتبکم الله فیها که چگونگی مراتبی را که خدا برای آل محمد (ص) برقرار کرده بود که مرتبه خلافت و فدک باشد از آنها گرفتند و غصب نمودند .
اینک شرح پیدایش فدک را میدهیم .

در زمان حضرت عیسی (ع) مرد عابد و زاهدی بود از خاصان حضرت موسی (ع) که از آنحضرت صفات پیغمبر آخرالزمان را شنیده و همیشه در دعا و اورادش آنحضرت را یاد میکرد چون حضرت موسی از دنیا رفت آن مرد عابد عبادت و ریاضت خود را بیشتر نمود و دائم در بیابانها میرفت و خدای را عبادت مینمود تا عاقبت در بیابانی در میان مدینه و مصر که آنرا مدائن الحکما میگفتند زیرا که شتران حکما مدینه در آنجا چرا میکردند ساکن شد و معبودی برای خود ساخته و چاه آبی کند و مشغول عبادت و خواندن تورات شد و چون اوصاف پیغمبر و وصی او علی بن ابیطالب را از موسی (ع) شنیده بود و در آیات تورات خوانده بود محبت خاصی نسبت به علی بن ابیطالب (ع) پیدا کرده بود اتفاقا در نزدیکی معبد آن عابد چشمه آبی پیدا شد که در اثر کاوش نمودن عابد در آنچشمه آب آن زیاد شد و باغی احداث کردند و در آنجا ماندگار شدند و عابد هم در آنجا صاحب اولاد و نوه نتیجه شد چون آخر عمر او رسید اولادان خود را جمع کرده به آنان گفت صندوقچه ای از فولاد بسازند و وصیتی برای خود نوشته در آن صندوق نهاد و قفل بی کلیدی بر آن زد و به فرزندان خود گفت پس از مرگ بیش از یکهزار سال میگذرد که پیغمبری بنام محمد صلی الله علیه و آله در عرب پیدا میشود که وصی او ابن عمش علی (ع) خواهد بود و از اولادان من یکی به آن پیغمبر ایمان خواهد آورد و آنحضرت ابن عمش را بخانه خود دعوت کند و در آن مجلس معجزه ای از علی (ع) ظاهر شود به این قسم که انگشتر آن پیغمبر از دستش بجهد و در چاه آب افتاد و علی (ع) آنرا بیرون آورد بدون آنکه بچاه رود و بعد این صندوق را از شما طلب کند کلید این صندوق انگشت مبارک علی (ع) است که با انگشت این صندوق را باز کند و چون شما این معجزه را از وصی آن پیغمبر ببینید همگی به او ایمان آورید و این هشت قریه که در تصرف دارید تسلیم وی کنید که من این قریه ها را فدای او کردم این جملات را عابد گفت و از دنیا رفت سالها گذشت و اولادهای عابد انتظار آمدن چنین پیغمبری را داشتند تا آنکه وجود مبارک پیغمبر بمدینه هجرت فرمود یکی از اولادان این عابد هم که قبیله بزرگی شده بودند دعوت کرد و همین معجزه از آنحضرت دیده شد چون انگشت حضرت قفل صندوق را باز کرد لوحی در میان صندوق بود که بخط عبری نوشته بود که پیغمبری باین اسم و وصی او باین اسم پیدا خواهند شد که یکی از اولادان من باو ایمان میاورد و او را دعوت خواهد کرد و انگشتر آن پیغمبر در چاه افتد و وصی او آنرا بیرون آورد شما باید بآن پیغمبر ایمان آورید و این هشت قریه را به وصی پیغمبر واگذار

کنید که این املاک حق او است .
مرحوم مجلسی در بحار از قطب راوندی از حضرت صادق (ع) روایت میکند که حضرت رسول (ص) برای یکی از غزوات از مدینه بیرون رفتند و در هنگام مراجعت در یکی از منازل فرود آمدند حضرت با اصحاب نشسته طعام میل میفرمودند که ناگاه جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و عرض کرد یا محمد (ص) برخیز و سوار شو پس حضرتش سوار شده با جبرئیل روانه شدند و آنزمین برای حضرت پیچیده شد مانند جامه که بپیچد تا آنکه به فدک رسیدند چون اهل فدک صدای اسم اسبان را شنیدند گمان کردند که دشمن بر سر ایشان آمده پس دروازه های شهر را بسته و کلیدها را به پیرزنی دادند که بیرون شهر خانه داشت و به کوهها گریختند پس جبرئیل به نزد آن پیرزن آمد و کلیدها را بگرفت و درهای شهر را گشود و حضرت را در جمیع خانه های آنان گردانید و بحضرت عرض کرد که خداوند اینجا را مخصوص جناب شما گردانیده و به شما بخشیده و مردم را در این بهره و حقی نیست و این آیه نازل شده : و ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول و لذی القربی یعنی آنچه خدا برگردانیده است بر پیغمبرش از اهل قریه ها و شهرها از خدا و رسول و خویشان رسول است و نیز این آیه را نازل فرمود : فلما او جفتم من خیل و لا رکاب و لکن الله یسلط رسله علی من یشاء و آنچه را که اسب و شتر بر آن نتاختند ولی خدا پیغمبرانش را بر آن مسلط میگرداند چه در گرفتن فدک مسلمانان جنگی نکردند و همراه نبودند ولی خدا آنرا بدون جنگ برسول خود داد و جبرئیل آنحضرت را به باغها و خانه های ایشان گردانید و بر جهاز شتر آویخت و سوار شد و مجددا زمین درهم پیچید و بسوی اصحاب آمد هنوز آنها از آن مجلس برنخاسته بودند حضرت فرمود که بسوی فدک رفتم خداوند آنرا بمن بخشید منافقان به یکدیگر نظر کردند و اشاره نمودند که دروغ میگوید حضرت کلیدها را از غلاف شمشیر بیرون آوردند و به ایشان نشان دادند که اینها کلیدهای قلعه فدک است آنگاه سوار شدند و با اصحاب بمدینه آمدند حضرت نزد دختر خود فاطمه آمد و فرمود ای دخترم حق تعالی فدک را به پدر تو داده و آنرا مخصوص او گردانیده و مسلمانرا در آن هیچ حقی نیست مادر تو خدیجه حقی بر من داشت و من فدک را عوض آن به تو بخشیدم که از تو باشد و بعد از تو به فرزندان تو برسد آنگاه پوستی طلبید و امیرالمؤ منین (ع) را حاضر ساخت و فرمود بنویس که فدک بخشش رسول خداست برای فاطمه و گواه گرفت علی بن ابیطالب و حسنین و ام ایمن را و فرمود ام ایمن زنی است از اهل بهشت پس اهل فدک بخدمت حضرت آمدند و با ایشان مقاطعه نمودند که هر سال بیست و چهار هزار دینار بدهند .
یاقوت حموی در معجم البلدان مینویسد فدک قریه ای است در حجاز در دو

منزلی یا سه منزلی مدینه که در سال هفت هجری خدا برسولش بخشید موضوع آن چنین بود که چون حضرت به خیبر آمدند و قلعه های خیبر را فتح کردند سه قلعه بزرگ و محکم آنها در محاصره ماند تا بالاخره تسلیم شدند و مصالحه نمودند که نصف عایدی آنها در سال برای رسول خدا باشد و چون بدون جنگ گرفته شد خدا واگذار به رسولش نمود و آنحضرت هم واگذار بدخترش فاطمه نمود .
علامه مجلسی در بحار نقل میکند که وقتی هارون الرشید به موسی بن جعفر (ع) عرض کرد فدک را تحدید کن تا آنرا بتو واگذارم چه بر من روشن است که در اخذ آن بر اهل بیت ظلم شده است و حضرت رسول در زمان حیات خود آنرا به فاطمه بخشید و حضرت فرمود اگر من فدک را تحدید کنم تو بمن واگذار نخواهی کرد هارون قسم یاد کرد که در این باب مضایقه نخواهم کرد ، حضرت فرمود :
اول آن عدن است رنگ صورت هارون متغیر گشت امام علیه السلام فرمود دوم آن حد سمرقند است رنگ صورت هارون زرد شد و از غایت اضطراب گفت که حد سوم آن کدامست حضرت فرمود سوم حد آن آفریقاست رنگ هارون از زردی بسرخی مایل گشت و از حد چهارم پرسید حضرت فرمود چهارم حد آن ارمینه است رنگ هارون از سرخی به سیاهی مبدل گشت و از شدت غضب سر بزیر افکند آنگاه سر را بلند کرد و گفت ای موسی تو حدود ممالک مرا نام بردی یعنی همه اینها ملک فاطمه است و بنی عباس به ظلم غصب نموده اند حضرت فرمود من اول بتو گفتم که تو به اهلبیت نخواهی داد ولی تو نشنیدی هارون کینه آنحضرت را در دل گرفت تا آنحضرت را شهید نمود .
همانا فرمایش امام در اینمقام لغوی فدک را قصد کرده نه معنی علمی که همان هشت قریه باشد مقصود امام از این حدود اربعه اینست که همه ممالک تو را خدا فدک نسبت به علی و اولادش قرار داده که فعلا باید در دست من باشد .
چون خون حلق تشنه او بر زمین رسید
جوش از زمین بذروه چرخ برین رسید
نزدیکشد که خانه ایمان شود خراب
یکباره جامه در خم گردون بنیل برد
از بس شکستها که به ارکان دین رسید
چون این خبر بعیسی گردون نشین رسید
نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند
پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش
طوفان بر آسمان ز غبار زمین رسید
از انبیاء بحضرت روح الامین رسید

باد آن غبار چون بمزار نبی رساند
کرد این خیال وهم غلط کار کان غبار
گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید
تا دامن جلال جهان آفرین رسید
هست از ملال اگر چه بری ذات ذوالجلال
او در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال

مجلس بیست و چهارم : و لعن الله الممهدین لهم . . . . و اشیاعهم واولیائهم

ترجمه

خدا لعنت کند گروهی را که تمهید کشتن شما را کردند و برای دست یافتن بر جنگ شما مهیا شدند بیزاری میجویم بسوی خدا و شما از آنها و پیروان و همراهان و دوستانشان

شرح

تمهید ماءخوذ از مهاد بمعنی بساط و فراش و گهواره میباشد ولی در اینجا بمعنی توطئه و تسهیل امر و یا آماده و فراهم نمودن است .
تمکین در فارسی بمعنی جا داذان ، پابرجا کردن ، قدرت دادن ، دست یافتن فرمانبرداری و پذیرفتن آمده و در اینجا بمعنی دست یافتن است .
قتال بمعنی جنگ کردن و کشتار نمودنست . پس این چند کلمه را باین قسم باید معنی نمود ، که خدا لعنت کند آن جماعت و گروهی را که توطئه و تسهیل امر نمودند برای دست یافتن و اعمال قدرت بجهت جنگ و کشتن شما خانواده و آنان کسانی بودند که در سقیفه جمع شدند و غصب خلافت نمودند چه اگر آنان باینراه نمیرفتند ظلم به آل محمد نمی شد و واقعه کربلائی بوجود نمیآمد و لذا درباره حضرت سیدالشهداء (ع) گفته اند : المقتول فی یوم الجمعة و الاثنین چه عاشورا روز جمعه و سقیفه در روز دوشنبه بود .
بر از باب سمع یعنی بیزار شد و تبری بمعنی بیزاری جستن است .
ضمیر در منهم راجع به جمیع طوائف غاصبین و ظالمین حق محمد و آل محمد از سقیفه گرفته تا به کربلا برسد .
تبع بر وزن فرس بمعنی تابع است که از پی کسی راه رفتن باشد و این لفظ تابع بر مفرد و جمع اطلاق میشود ، مثل : انا کنا لکم تبعا و جمع او اتباع است .
اشیاع جمع شیع است که شیع هم جمع شیعه میباشد و شیعه بمعنی انصار و اتباع است و اشتقاق آن از مشایعت بمعنی متابعت و همراه کسی رفتن باشد و لفظ مشایعت و تشییع اموات از همین باب است .
اولیاء جمع ولی است که بمعنی دوست میباشد چون ولی معانی دیگری هم دارد ولی اینجا مراد دوست است
پس خلاصه معنی چنین میشود که بیزاری میجویم بسوی خدا و شما آل محمد از غاصبین حق شما و ظالمین نسبت بشما و همچنین بیزاری میجویم از هر کسی که دوست آنان باشد و مرام و مسلک آنان را متابعت و پیروی کرده باشد پس مطابق این جمله از زیارت دوست آل محمد باید هم با دشمنان آنها بد باشد و هم با کسانیکه دوست دشمنان آل محمداند و پیروی از آنان میکنند .
اولین ثمری که از ایمان پیدا میشود دو چیز است یکی برائت و بیزاری از دشمنان خدا و اولیاء دشمنان او و دیگر محبت بدوستان خدا و اولیاء دوستان او

اقسام دوست و دشمن

انسان منحصرا سه قسم دوست دارد و سه قسم دشمن اما دوستان او :
1 - دوست خود او
2 - دوست دوست او و هر چه بالا رود
3 - دشمن دشمن تو و هر چه بالا رود
پس دشمن دشمن انسان هم تا مرتبه ای دوست انسان میشود و اما دشمنان انسان
دشمن خود انسان
دشمن دوست انسان
دوست دشمن انسان
البته قابل انکار نیست که طبقات دوستی و دشمنی که ذکر شد با هم تفاوت دارد ولی در اصل دوستی و دشمنی فرقی ندارد مثلا کسی که شما را دوست دارد با آنکه دوست دوست شماست فرق دارد ولی در اصل دوستی فرقی ندارد و همچنین است در طبقات دشمنی .
بنابراین اگر کسی واقعا شما را دوست داشته باشد باید آنچه را که بستگی با شما دارد دوست داشته باشد و لذا چون مردم قبر امام خود را دوست دارند چون به زیارت آن امام روند در و دیوار و ضریح آن امام را میبوسند احترام فوق العاده ای نسبت به آنها مینمایند این در و تخته و فولاد و نقره تا قبل از آنکه به حرم امام وصل شود برای ما ارزشی نداشت و به آن اعتنایی نمیکردیم ولی چون نزدیک قبر امام شد و انتساب به آنحضرت پیدا کرد ما آن را دوست میداریم .
و نیز اگر مادری جوانش بمیرد و لباسهای آن جوان نزد آن مادر خیلی مورد اهمیت است چون انتساب و بستگی این لباس به جوان محبوبش بوده لذا لباس را هم دوست دارد و همچنین اگر کسی دشمن جوابش بوده و اگر چه با این مادر تماسی نداشته ولی چون مادر او را ببیند و بیزاری جوید در صورتیکه ابدا دشمنی با این مادر ندارد .
پس چگونه میشود کسی ادعای دوستی امام را بکند ولی دوست آن امام را دشمن بدارد و یا دشمنان آنحضرت را دوست خود گرداند .
حقتعالی در آخره سوره مجادله میفرماید : لا تجد قوما یؤ منون بالله و الیوم لاخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا ابائهم او انبائهم او اخوانهم او عشرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه و یدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم و رضوا عنه اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون .
یعنی : ای رسول ما هرگز نخواهی یافت کسانیکه بخدا و روز قیامت ایمان

دارند با دشمنان خدا و رسولش دوستی و مراودت کنند هر چند آن دشمنان پدران و یا فرزندان و برادران و خوایشان آنها باشند چه ممکن نیست دوستی کفار با ایمان جمع شود خداوند ایمان را بر دل اینگونه مؤ منین ثبت کرده یعنی ایمانشان ثابت و برقرار مانند نقش بر سنگ است و آنها را به بصیرتی قوی مؤ ید و منصور گردانیده است و ایشان را در بهشت داخل کند که زیر درختانش نهرها جاریست در آنجا جاوید بمانند خداوند از آنها خشنود و آنها نیز از خدا خشنود باشند اینان به حقیقت حزب خدا هستند و تنها حزب خدا رستگارند .
نیز در آیه دیگر میفرماید : یا ایها الذین آمنوا لا تتخدوا الیهود و النصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض و منهم یتولهم منکم فهو منهم ان الله لا یهدی القوم الظالمین . (مائده ، 56)
یعنی : ای اهل ایمان یهود و نصاری را بدوستی نگیرید آنان بعضی دوستدار بعضی دیگرند و هر که از شما مؤ منان با آنها دوستی کند از آنها خواهد بود همانا خدا ستمکاران را هدایت نخواهد کرد .
در آیه بعد میفرماید : فتری الذین فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم یقولون نخشی ان تصیبنا دائرة گروهی منافق و مسلمان ظاهری که دلهاشان ناپاک و ناخوشست خواهی دید که در راه دوستی ایشان یعنی یهود و نصاری میشتابند و میگویند ما از آن میترسیم که مبادا در گردش روزگار آسیبی از آنها بما برسد این آیات و آیات دیگری که جای ذکر آن نیست نهی صریح است که مسلمان مؤ من نباید دشمنان خدا و رسول خدا را دوست داشته باشد چه دوستی آنان با دوستی خدا و رسولش سازش ندارد .
در کتاب لنالی الاخبار روایتی نقل میکند از امام (ع) که حقتعالی خطاب به یکی از پیغمبران نمود که : قل للمؤ منین لاتلبسوا ملا بس اعدایی و لاتلبسوا مسالک اعدانی فتکونوا اعدایی کما هم اعدایی .
یعنی : ای پیغمبر بگو به مؤ منین که نپوشید آنچه را که اعداء و دشمنان من میپوشند و نخورید آنچه را که دشمنان من میخورند و نروید راههایی را که دشمنان من میروند یعنی اطوار و اعمال و آداب خود را مثل آنها قرار ندهید پس اگر متابعت ایشان را نمودید از دشمنان من خواهید بود همچنانکه آنان دشمنان من هستند .
پس بدا بحال آن مردمیکه افتخار میکنند که تمام اعمال و کردار خود را مثل ملت یهود و نصاری قرار دهند بلکه گفتار خود را هم میخواهند مثل گفتار آنان قرار دهند و هر لفظی که آنها در گفتارشان استعمال میکنند اینها هم همان را استعمال میکنند غافل از آنکه معصوم فرموده : من تشبه بقوم فهو منهم .
اسلام نماز خواندن با لباس سیاه را منع فرموده چه خود را با بنی عباس شبیه میکند که لباس سیاه را شعار خود قرار دادند و همچنین که نماز

خواندن در محلی که صورت عکسی یا مجسمه ای در مقابل او باشد نهی فرموده چه این عبادت شبیه عبادت بت پرستان خواهد بود و همچنین منع فرموده که در مقابل آتش نماز بخوانید چه این عمل شبیه آتش پرستان خواهد بود .
پس اگر نماز در لباس سیاه ممنوع و مکروه باشد پس نماز با قلب سیاه و خالی از علم و معرفت چگونه خواهد بود و هر گاه نماز در مقابل تمثال رد شده باشد نمازگزاردنی که در آن سگ نفس اماره یا تمثالات خیالات باطل دنیایی در جلو مقابل شخص نمازگزار باشد چگونه خواهد بود و هر گاه نماز خواندن در مقابل آتش ممنوع باشد پس نمازگزاردن صاحب قلب پر از نیران و خشم و غضب بر مظلومان چگونه خواهد بود .

شبیه دوست خدا در دنیا هلاک نمیشود

بقدری شبیه دوست خدا بودن مؤ ثر است که خداوند او را در دنیا عذاب نکند سید جزایری در کتاب انوارنعمانیه روایتی باین مضمون نقل میکند که فرعون مسخره ای داشت که بسیار نزد او مقرب بود وقتی که موسی و هارون بسوی فرعون مبعوث شدند و به مصر آمدند مدتی بر در قصر فرعون ایستاده دربان آنها را راه نمیدادند با فرعون ملاقات کنند روزی برد در قصر ایستاده بودند مسخره چی فرعون که هر روزه نزد فرعون میرفت و او را میخوانید خواست وارد قصر بشود چشمش به موسی و هارون افتاد چون پس لباس آنها آنها را غیر شهری دید با خود گفت خوبست امروز خودم را شبیه این دو نفر کرده نزد فرعون بروم لذا لباسی مثل آنها بر تن خود پوشاند و ضمنا از هارون و موسی سئوال کرد که شما چه کسی هستید گفتند ما پیغمبر آمدیم تا فرعون و اتباعش را بسوی خدا دعوت کنیم .

مسخره چی با لباسی مانند هارون بر فرعون وارد شد و اتفاقا آنروز فرعون بسیار خندید گفت این چه لباسی است که در بر نموردی گفت دو نفر با این هیئت و لباس در در قصر تو ایستاده اذن دخول میطلبیدند و میگویند ما دو پیغمبریم از جانب خدا مبعوث شده ایم که فرعون را به راه نجات دعوت نمائیم فرعون از شنیدن این کلام بسیار خائف و منقبض شد و به آنها اذن دخول داد و اول دعوت موسی و هارون از اینجا شروع شد تا آنکه خدا فرعون و فرعونیان را در رودئیل غرق و هلاک نمود ولی این مسخره چی عرق نشد و نجات یافت موسی چون او را دید بار خدایا این مرد مرا مسخره نمود و در هیئت لباس من شد چگونه او را هلاک ننمودی خطاب رسید ای موسی چگونه من کسی را که خود را شبیه دوست من کرده در دنیا هلاک کنم .

پس همانطور که دوستی با دوستان خدا مثمرثمر است شباهت با دوستان خدا هم مثمرثمر است اگر چه محبتی هم نسبت به آنها نداشته باشد و همچنین است اگر دوستی با دشمنان خدا نمودی یا شبیه آنان شدی آنهم مثمرثمر خواهد بود که آن هم مثمرثمری خواهد بود که آن دشمنی با محمد و آل محمد خواهد بود .

در معجزات امیرالمؤ منین (ع) نقل کرده اند که مردی از بنی مخزوم خدمت مولا امیرالمؤ منین (ع) عرض کرد برادرم مرده و من از مرگ او بسیار افسرده ام حضرت فرمود میخواهی او را دیدار کنی عرض کرد چگونه نخواهم حضرت فرمود مرا کنار قبر او ببر پس حضرت ردای حضرت رسول (ص) را بر سر کشید و کلمه چندی فرمود و پای مبارک بر آن قبر

زد فی الفور زنده شد و بزبان فرس تکلم کرد حضرت فرمودند تو عربی تو را با زبان فارسیان چکار عرض کرد چنین است ولی من به سنت پارسیان از دنیا رفتم لذا لغتم دگرگون شد .
اینکه این مرد گفت به سنت پارسیان از دنیا رفتم لذا لغتم دگرگون شد جهتش اینست که چون فارسیان در آنزمان آتش پرست بودند از اینجهت سنت آنان مورد ندمت بوده و مرد از سنت در این روایت کیش و مذهب نیست چه اولا اطلاق آن بر مذهب بعید است و ثانیا برادرش از ملازمین آنحضرت بوده و خیلی بعید است که دوست دار برادری باشد که آتش پرست است بنابراین معنی سنت پارسیان یعنی من زندگی و گفتار و کردار خودم را مانند پارسیان کردم هر چه آنها میکردند منهم متابعت آنان را نموده خودم را مثل آنها قرار میدادم پس اگر انسان به سنت هر قوم و ملتی از دنیا برود با همان قوم و ملت محشور خواهد شد .

پیغمبر مردی را که سیاهی لشکر ابن سعد بود کور کرد

حاجی نوری در کتاب دارالسلام نقل میکند از حر بن ریاحی قاضی که گفت مردیرا دیدم که در کربلا در لشکر عمر سعد بود که به کوفه آمد کور شد مردم از سبب کوری او سئوال کردند گفت من از کسانی بودم که در لشکر پسر سعد در کربلا بودم ولی جنگی نکردم و شمشیر و نیزه ای بکار نبردم بعد از آنکه حضرت سیدالشهدا (ع) را شهید کردند شبی بعد از عشا در منزل خود خوابیدم در عالم خواب دیدم که کسی مرا به جبر کشید و گفت رسول خدا (ص) تو را احضار کرد هر چه خواستم نروم ممکن نشد تا مرا خدمت آنحضرت برد چون خدمت آنحضرت رسیدم دیدم حضرت با حالت غمناک دستهای خود را بالا زده و در میان محرابی نشسته و در پیش روی آنحضرت پوستی پهن است و شمشیری از آتش نهاده شده و ملکی هم خدمت آنحضرت ایستاده است نه نفر از کسانیکه در لشکر عمر سعد بودند خدمت آنحضرت حاضر کردند آن ملک همه آنها را گردن زد و هر یک را که میکشت شراره آتش از بدنش متصاعد میشد و بعد از کشتن فوری زنده میشد تا آنکه هر کدام را هفت مرتبه کشتند و زنده شدند آنگاه مرا خدمت آنحضرت بردند من خودم را روی قدم آن حضرت انداختم عرض کردم السلام علیک یا رسول الله من از کسانی بودم که در کربلا بودم ولی حربه بکار نبردم و جنگی هم ننمودم حضرت فرمود بلی حربه بکار نبردی ولی برای کشتن حسین من باعث کثرت سواد لشکر ابن سعد بودی پس بمن فرمود نزدیک بیا چون نزدیک رفتم طشتی پر از خون در مقابل آنحضرت بود فرمود این خون فرزندم حسین است پس از آنخون بچشم من کشید و من از ترس از خواب بیدار شدم و خودم را کور دیدم .

اجتماع ضدین محال است

میگویند از جمله چیزهایی که در عالم محالست و نمیشود وجود پیدا کند اجتماع ضدین است مراد از اجتماع ضدین اینست که دو تا ضد در یکجا جمع شود مانند این که بگوئی الان شب است و روز هم هست این موضوع اجتماع ضدین است زیرا در حقیقت امر یا شب است یا روز پس اگر شب است روز نیست و اگر روز است شب نیست اگر گفته شود فلان چیز هم سفید است هم سیاه این اجتماع ضدین است و محالست که وجود پیدا کند یا اینکه بگویی این شخص عاقل است و جاهل یا مؤ من است و کافر تمامی اینها اجتماع ضدینست که در خارج صورت وقوع پیدا نخواهد کرد مگر آنکه موضوع حکم علیحده و مغایر باشد که در آنصورت اصلا اجتماع ضدین نیست تا در خارج وجودش محال باشد مانند آنکه بگویی الان شب است و الان روز هم هست یعنی نسبت به یک مکانی شب و نسبت بمکان دیگر روز است این حکم صحیح است یا میگوئیم این شخص کافر است و مؤ من یعنی کافرست نسبت به طاغوت یعنی هر دو معبودیکه غیرخدا باشد و مؤ منست نسبت بخدا .
دو ظرفی را فرض کنید که یکی از آن مملو از گلاب است و دیگری مملو از شراب آن ظرفی که مملو از گلاب است مملو از شراب نیست و آن ظرفیکه مملو از شراب است مملو از گلاب نخواهد بود و این هیچ تناقض و اجتماع ضدین نیست الا اینکه اگر ظرف یکی باشد در صورتیکه آن ظرف را مملو از شراب کرده باشیم مسلما نمی توانیم مملو از گلاب نمائیم .

در قلب دو محبت نمی گنجد

خدای متعالی میفرماید : ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه یعنی خدا برای مردی در جوف و اندرون او دو قلب قرار نداده است تمامی افراد بشر یک قلب بیشتر ندارند و آن قلب مانند ظرفی میباشد و بلکه واقعا ظرفست چنانچه از فرمایشات امیرالمؤ منین (ع) است ان هذه القلوب اوعیة . اگر آنظرف را پر از نور ایمان قرار دادی مسلما پر از ظلمت شرک و کفر نخواهد شد اگر طرف قلبت مملو از محبت خدا و اولیاء او گردید بدون شک محبت دشمن خدا و اولیائش در آن قلب جای نخواهد داشت اگر در قلبی محبت علی باشد در آن قلب محبت دشمن علی محالست جای گیرد .

ای که گویی هم علی و هم
اعوری از نور ظلمت بهره ور
یا بیا پروانه این نور شو
یا برو خفاش باش و کور شو
حق و باطل را بچشم دل ببین
زانکه در یکدل نگنجد کفر و دین

امیرالمؤ منین (ع) میفرماید : دوستی ما و دوستی دشمن ما ابدا در یک قلب جمع نمیشود بعد فرمود خدا میفرماید : ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه خدا برای مرد در جوف او دو قلب قرار نداده که با یک قلب قومیرا دوست بدارد و با قلب دیگر دشمنان آن قوم را دوست بدارد

کدام دستگیره ایمان محکمتر است

رسول خدا (ص) به اصحابش فرمود : ای عری الایمان اوثق کدامیک از دستگیرهای ایمان محکمتر است عرض کردند خدا و رسول او عالمتر است و بعضی گفتند نماز و بعضی دیگر گفتند زکوة و بعضی دیگر گفتند روزه و بعضی دیگر گفتند حج و عمره و بعضی گفتند جهاد .
حضرت فرمود : همه آنچه را گفتید دارای فضیلت است ولی آنها محکمترین دستگیره ایمان نیستند بلکه محکمترین دستگیره ایمان عبارتست از دوست داشتن برای خدا و دشمن برای خدا و دوستی اولیاء خدا و برائت از دشمنان خداست .

نشانه وجود خیر در انسان

حضرت امام محمد باقر (ع) میفرماید : اذا اردت ان تعلم ان فیک خیر فانظر الی قلبک فان کان یحب اهل طاعة الله و یبغض اهل معصیة ففیک خیر والله یحبک و المرء من احب نقل از وافی .
یعنی : زمانیکه اراده کردی بدانی که در تو خیری هست یا نیست رجوع به قلب خود بکن هرگاه دیدی اهل طاعت و عبادت خدا را دوست و اهل معصیت خدا را دشمن میداری بدانکه در تو خیری هست و خدا تو را دوست میدارد و اگر دیدی اهل طاعت خدا را دشمن و اهل معصیت را دوست میداری بدانکه در تو خیری نیست و خدا تو را دشمن میدارد و مرد بآنچه دوست میدارد محشور میگردد .
در کافی از امام صادق (ع) روایت نموده که آنحضرت فرمودند : هر کس بخاطر دین دوستی نکند و بخاطر دین دشمنی نکند دین ندارد .
شرح : مرحوم مجلسی در مرآت العقول در شرح این حدیث میفرماید : اگر مقصود اینست که هیچ حب و بغضی برای دیانت ندارد و در حقیقت دین ندارد زیرا پیغمبر و امام را هم برای خدا دوست ندارد و دشمنانشانرا هم برای خدا دشمن ندارد و اگر مراد این است که غالب حب و بغض او یا حب و بغض او نسبت بمردم همه اش برای خدا نیست مقصود اینست که دینش کامل نیست .
علامه مجلسی در بحار از علی بن عاصم روایت میکند که گفت بر حضرت امام حسن عسکری (ع) وارد شدم حضرت بساطی را نشان دادند که بسیاری از انبیاء و مرسلین بر آن نشسته بودند و آثار قدمهای ایشان بر آن بود علی بن عاصم میگوید بر روی آن بساط افتادم و آنرا بوسیدم و دست مبارک امام را هم بوسیدم عرض کردم من از نصرت شما عاجزم و عملی هم ندارم غیر از موالات و دوستی شما و بیزاری جستن از دشمنان شما و لعن کردن بر ایشان در خلوات خود پس حال من چگونه خواهد بود حضرت فرمود : پدرم برای من حدیث کرد از جدم رسول خدا (ص) هر که در نصرت ما اهلبیت ضعیف باشد در خلوت دشمنان ما را لعنت کند خداوند صدای او را بجمیع ملائکه برساند و آنان به جهت او استغفار کنند و ملائکه کسی را که لعن بر دشمنان آل محمد نکند لعنت کنند .
مردی از کتاب و نویسندگان بنی امیه که مال و ثروتی از دستگاه آنها جمع کرده بود خدمت امام صادق (ع) رسید و جریان مال و کار خود را خدمت آنحضرت عرض کرد حضرت فرمودند اگر بنی امیه کسی را پیدا نمیکردند که بروات و حواله جات و مالیات و ذخائر آنها را بنویسد و غنائم آنها را جمع آوری کند و در جنگها اعانت آنها را نماید و در نماز آنها حاضر شده به آنها

اقتدا نماید هر آینه حق ما را غصب نمیکردند این کلام امام (ع) درسی است برای شیعیان که به هیچ وجه نباید دوستی با دشمنان آل محمد بکند و کمک به آنان نمایند اگر چه در امر مباحی باشد و لذا مردی بر حضرت صادق (ع) وارد شد عرض کرد گاهی به یکی از شیعیان شما روزی تنگ میشود و امر دنیا شدت پیدا میکند بنی امیه او را دعوت میکنند که نهری برای آنها حفر کند یا باغی کره ای برای آنها بزنم یا سرمشکی را بجهت آنها ببندم اگر چه برای من مشرق و مغرب را پر کنند یعنی برای این عمل جزیی آنچه بین مغرب و مشرق عالم است به من بدهند .

مجلس بیست و پنجم : و لعن الله آل زیاد و آل مروان

نسبت ابن زیاد

حارث بن کلده طبیبی عرب و تربیت شده ایرانیان بود که در دانشکده لشکری شاپور علم پزشکی را آموخت و مقام ارجمندی یافت بخدمت خسرو پرویز رسید و او را از یک مرض سخت نجات داد شاهنشاه هدایا و تحفی به او داد که کنیزی زیبا به نام سمیه در مقدمه آنها بود .
این سمیه فرزند پسری از حارث پیدا نمود بنام نافع و بعدا که این زن بد عمل شد و فرزند دیگر بنام ابوبکر و زیاد پیدا کرد که حارث این دو پسر را قبول نکرد و به همین جهت او را زیاد بن ابیه میگفتند .
بعضی از مورخین دیگر میگویند سمیه و عبید هر دو غلام و کنیز کسری بودند که هر دو را به سلطان یمن ابوالخیر بود عطا کرد و بعدها این ابوالخیر به طائف رفت و در آنجا مرض سختی شد که حارث بن کلده طبیب معروف او را معالجه کرد و ابوالخیر را بعنوان جایزه بحارث داد .
بعضی دیگر نقل کرده اند که سمیه کنیز دهقانی بود از اهل زنده رود که او را بعنوان حق العلاج به حارث بخشید .
در مروج الذهب نقل میکند که این سمیه از زنان بدعمل ذوات الاعلام بود که برای فریب جوانان علمی بالای خانه خود نصب کرد تا جوانان بدکار بطلب او بروند .
خانه او طائف در محله بحارة البغایا بود ، یکروز ابوسفیان نزد ابومریم سلولی که خمرفروش بود رفت و خمری ازو گرفته خورد و مست شد و از او زن بدکاره ای خواست ابومریم گفت فعلا غیر از سمیه کسی نیست ابوسفیان گفت بیاور .
گویند در سال اول هجرت سمیه زیاد را در بستر عبید که قبلا ذکر او شد بزاد و تا مدتی هم او را زیاد بن عبید میگفتند بعد چون پدرهای او متعدد بود زیاد بن ابیه شد .
روزی در مسجد زیاد خطبه ای خواند که مورد تعجب مستعمین شد عمروعاص گفت اگر این جوان قرشی بود شایسته ریاست بود ابوسفیان گفت قسم بخدا که من او را میشناسم و میدانم که او را در رحم مادرش گذاشت به او گفتند که بود ابوسفیان گفت من بودم که او را در رحم سمیه گذاشتم از اینجا معلوم میشود یکی از پدرهای زیاد ابوسفیان بوده ولی ابوسفیان زیاد را همیشه از خود میراند و از او تبری میجست .
بگفته بیهقی در محاسن و مساوی امام حسن مجتبی (ع) در مجلس معاویه و عمرو بن عاص و مروان بن حکم به زیاد خطاب فرمود ترا با قریش چه نسب است تو نه اصل و فرع برومندی داری و نه سابقه نیکو و نه خویشاوندی معروف مادر تو زانیه ای بیش نبود که هر ساعت در آغوش

یک مرد اجنبی بسر میبرد فجار عرب نزد او رفت و آمد داشتند و چون تو از مادر متولد شدی عرب برای تو پدری نمیشناخت تا اینکه بعد از گذشتن سالهایی معاویه ادعا کرد که تو پسر ابوسفیانی پس هیچگونه جای افتخاری برای تو نمیباشد ولی افتخاری برای منست که جدم رسول خدا (ص) مادرم سیده نساء ، پدرم علی مرتضی (ع) که ساعتی هم بخدا کافر نشده و عموی پدرم حمزه سیدالشهداء و عموی خودم جعفر طیار برادرم و من دو سید جوانان اهل بهشت میباشم .
این شرحی از نسب زیاد بن ابیه بود ولی با این نسب پست شخص با لیاقت و کاروان و بافطانتی بود اول دوران جوانیش کاتب ابوموسی اشعری شد و بعد عمر کاری باو رجوع کرد که بخوبی از عهده آن برآمد و انجام داد و در دوران خلافت امیرالمؤ منین (ع) آن حضرت زیاد را بحکومت فارس گماشت چون زیاد در آنوقت اظهار دوستی علی (ع) را مینمود هم از او آشکار نشده بود و فارسی را هم از برادرش نافع خوب آموخته بود .
بالجمله زیاد بر ضبط بلاد و اصلاح فساد و جمع و خرج مصالح ممالک فارس نیلو قیام نمود و این معنی بر معاویه گران آمد باب مکاتبه و مراسله را با زیاد گشود چه یکی از چیزهائیکه باعث استحکام حکومت معاویه شد این بود که هر جا آدم زرنگ و زیرک و کاردانی میدهد به هر قیمت که میشد او را در دستگاه حکومت خود وارد میکرد تا از او کاملا استفاده ببرد .
بالاخره معاویه برای زیاد نوشت که اگر تو دست از علی (ع) برداری و بشام بیایی گذشته از حکومت و هدایا و تحف ترا برادر خودم میگردانم و ملحق به ابوسفیان میکنم جوابی موافق مرام معاویه از زیاد نیامد .
معاویه برای زیاد نوشت که ای زیاد قلعه های محکمی که شب در آن ساکن میشوی ترا مغرورت کرده مانند مرغیکه شب در آشیانه خود آرام میگیرد بخدا قسم که اگر تو از جهل و نادانیت دست برنداری لشکری مانند لشکر سلیمان که از حوصله حساب تو بیرون باشد نزد تو بفرستم تا با نهایت ذلت و خواری دستگیرت کنند .
چون این مکتوب به زیاد رسید برآشفت و مردم را در مسجد جمع کرد و خطبه ای خواند و گفت عجب دارم از این ابن اكلة الاكباد و راءس النفاق که مرا بیم میدهد و تهدید میکند با اینکه در بین من و او مثل علی کسی میباشد که پسرعم رسول خدا (ص) و شوهر سیده زنان عالمست که با او صد هزار شمشیر زن از مهاجر و انصار میباشند بخدا قسم اگر معاویه بطرف من آید خواهد دانست که چگونه جهان را از وجودش پاک سازم .
سپس نامه ای به مولا امیرالمؤ منین (ع) نوشت و آنحضرت را از جریان نامه معاویه باطلاع نمود ، حضرت در جواب نامه زیاد مرقوم فرمودند که ای زیاد بدانکه معاویه مانند شیطانی میباشد که از یمین و شمال و از پیش

رو عقب بر انسان غلبه میکند تا او را گرفتار کند و خوار و بیمقدار نماید .
زیاد حاکم فارس بود تا حضرت امیرالمؤ منین (ع) در کوفه شهید شد و معاویه با امام حسن (ع) صلح کرد ولی از زیاد خائف بود لذا نامه تهدیدآمیزی باو نوشت که ای زیاد تو خیال میکنی که از تخت سلطنت من توانی جان بسلامت برد هیهات عقل تو کجا رفته ای پسر سمیه تو دیروز عبدی بودی و امروز امیر خطه ای شدی ترا مغرورت نکند چون این نامه من بدستت رسید از برای من از مردم فارس بیعت بگیر که اطاعت من کنند اگر چنین کنی در امان و حراست من باشی و الا فرمان دهم تا ترا با پای پیاده از فارس بشام آورند و در بازار مانند عبدی ذلیل بفروش رسانند .
چون نامه به زیاد رسید آتش خشمش مشتعل گردید و مردم را جمع کرده بر منبر بالا رفت پس از حمد و ثنای الهی گفت ای مردم معاویه پسر هند جگرخواری که با رسول خدا و ابن عمش علی مرتضی جنگید و سر کرده منافقین بوده برای من نامه نوشته و زرق و برقی بکار برده مانند ابری که رعد و برقی دارد و بدون بارانست و بزودی بادی آنرا متفرق میسازد من چگونه از معاویه خائف باشم و حال آنکه بین من و او مانند امام حسن (ع) فرزند دختر پیغمبر کسی میباشد بخدا قسم اگر آنحضرت مرا رخصت دهد با صد هزار مرد شمشیر زن روز روشن را در نظر معاویه چون شب تار گردانم و ستارگان آسمانرا باو نشان خواهم داد . یعنی از شدت حرب و تیره شدن میدان از گرد و غبار سپس از منبر بزیر آمده نامه ای بجهت معاویه باین مضمون نوشت که نامه تو به من رسید و از مضمون آن مطلع شدم و ترا مانند کسی دیدم که در دریا مشرف به غرق شدنست و ناچار برای نجات خود گاهی بپای قورباغه دست میزند و گاهی به لجنهای روی آب متمسک میگردد بگمانش این عمل سبب نجات او میشود ای معاویه مرا دشنام میدهی و بسفاهت نسبت دادی اگر برای حلم و بردباری من نبود چنان داغ رسوایی بر جبهه تو میگذاشتم که به هیچ آبی شسته نشود و رسوایی آن برطرف نگردد مرا به پسر سمیه نسبت دادی اگر من پسر سمیه هستم تو پسر جماعتی هستی و اما اینکه گمان کردی که بر من غلبه میجوبی و بآسان وجهی توانی مرا صید کرد همانا فکر تو بخطا رفته آیا تاکنون دیده ای که باز بلند پروازی را قنبره کوچکی بتواند صید کند و یا تاکنون شنیده ای که بره ای گرگی را بخورد .
چون این مکتوب بدست معاویه رسید دنیا در نظرش تیره و تار گردید و غم و اندوه شدیدی او را فرا گرفت در اینحال مغیرة بن شعبه را طلبید و در خلوت باو گفت هرگز از اندیشه زیاد بیرون نروم چه او را در فارس معقلی متین و حصنی حصین است و مردم آن نواحی را از خود راضی نگه داشته و مال فراوانی اندوخته و من از فکر او بیرون نروم چه اگر روزی با یکنفر از

اهلبیت بیعت کند و او را برانگیزد و برای جنگ آماده شود چه دانیم که خاتمه کار بکجا منجر شود مگر ندانی که زیاد داهیه عرب است .
مغیره گفت ای معاویه اگر بمن اجازه دهی سفری بطرف فارس روم و او را بسوی تو مایل گردانم و او را بشام آورم چه او با من دوستی قدیمی دارد و مرا ناصح خود پندارد . معاویه گفت خوب رایی پسندیدی فوری در اینکار عجله کن و تا توانی او را از جانب من بوعده هایی خوشحال کن معاویه کاغذ برای زیاد نوشت و در آن کاغذ او را از زیاد بن ابی سفیان یاد کرد و تا توانست باستمالت او سخن راند مغیره مکتوب گرفته بطرف فارس آمد و بر زیاد ابن ابیه آمد زیاد او را تحیت گفت و مقدمش را مبارک شمرد مغیره مکتوب معاویه را باو داد زیاد مکتوب را باز کرد دید نوشته این نامه ایست از معاویه بن ابی سفیان بسوی زیاد بن ابی سفیان اما بعد همانا بسیار اتفاق میافتد که مردمی بهوای خویش خود را بهلاکت میافکنند ای زیاد چرا امروز در قطع رحم و پیوستن با دشمن مثل شده ای این کردار زشت تو بواسطه اینست که سوء ظن نسبت بمن برده ای بطوریکه قطع رحم کردی و از خویشاوندی من چشم پوشیدی و از نسب و برادری من دست برداشتی تا آنجا که ابوسفیان پدر تو و من نبود همانا من در صدد جستجوی خون عثمانم و تو با من سر جنگ داری تو مانند آن مرغی هستی که تخم خود را بدور اندانخته و تخم دیگری را در زیر بال خود گرفته میخواهد او را بپروراند بدانکه اگر در اطاعت بنی هاشم بدریا شوی و قعر دریا را با شمشیرت بجهت آنان قطع کنی هرگز پیوستگی با ایشان نخواهی داشت زیرا نژاد تو به عبدالشمس میرسد و بنی عبدالشمس در نزد بنی هاشم مبغوض ترند از کاردی که برای ذبح بر گلوی گاو بسته بگذارند خدا ترا رحمت کند بسوی اصل خود پرواز کن و خود را ببال دیگران مبند و نسب خود را پوشیده مدار اگر نزد من آیی ترا پاداشی نیکو دهم و اگر سخنان ناصحانه مرا قبول نمیکنی بطرفی برو که نه سود من در آن باشد نه زیان من .
زیاد چون نامه را خواند لبخندی زده نامه را زیر پای خود نهاد و به مغیره گفت بر مضمون نامه مطلع شدم .
مغیره گفت ای زیاد همانا دوری تو از معاویه او را در بیم و اضطراب انداخته باین جهت مرا نزد تو فرستاده تو میدانی که در مقابل معاویه هیچکس نمیتوانست آرزوی خلافت کند مگر حسن بن علی که او هم با معاویه صلح کرد و امروز کار خلافت فقط بدست معاویه است و بس و خوبست تو نزد معاویه روی قبل از آنکه احتیاج او از تو قطع شود .
زیاد گفت ای مغیره من مرد عجول و بدون تجربه نیستیم در این کار عجله مکن فعلا تو از راه دوری آمده ای قدری استراحت کن تا منهم در اطراف این موضوع فکر کنم و صلاح کار خود را بیندیشم .

مغیره دو روزی استراحت کرد و پس از آن مجددا در این باب با زیاد صحبت کرد و پس از حرفها و نامه ها بالاخره زیاد راه شام در پیش گرفت و نزد معاویه آمد و اموال بسیاری برای معاویه هدیه آورد از جمله سبدی مملو از جواهر آبدار بود که مثل و مانند آنرا کسی ندیده بود معاویه بینهایت مسرور شد سپس در سال 44 هجری بمردم اعلام کرد که در مسجد جمع شوند معاویه بالای منبر رفت و گفت ای مردم من حسب و نسب ابن زیادی که در پائین پله منبر من نشسته خوب شناخته ام و هر کس درباره او شهادتی دارد برخیزد و بگوید چند نفر که قبلا دستور از معاویه گرفته بودند برخاستند و گفتند که ابوسفیان بما خبر داد که زیاد فرزند منست از آنجمله ابومریم سلولی برخاست و گفت ای معاویه من در زمان جاهلیت خمار بودم و از راه فروش شراب امورات زندگی من میگذشت اتفاقا شبی بطائف آمد و در خانه من وارد شد و از برای او کباب و شراب و طعام حاضر کردم و پس از خوردن غذا و شراب بمن گفت ای ابومریم میتوانی از برای من زنی حاضر کنی تا امشب را با بسرم برم گفتم جز سمیه کسی را حاضر ندارم گفت بیاور با آنکه بوی بدی میدهد .
زیاد گفت ساکت شو ای ابامریم تو از برای شهادت برخاستی نه از برای شماتت و عیب جویی . ابومریم گفت ببخشید حالا که مرا برای شهادت طلبیدید دوست دارم آنچه دیده ام بگویم بخدا قسم من در آنشب نزد سمیه رفتم و باو گفتم که ابوسفیان از من زن زانیه ای خواسته و اگر میل داری تو نزد او برو .
سمیه گفت صبر کن تا عبید قبلا شرح حال او را گفتیم بعضی گفتند او غلام و شوهر سمیه بود و بعضی گفتند او هم مثل دیگران رابطه نامشروعی با سمیه داشته ، از چرانیدن گوسفندان برگردد غذایی میخورد و میخوابد چون بخواب رفت من نزد ابوسفیان میآیم .
من برگشتم و ابوسفیان را خبر دادم آنقدری نگذشت که سمیه آمد من ابوسفیان و سمیه را در اطاقی جای دادم در را بسته بیرون آمدم .
بعد از شهادت ابومریم معاویه زیاد را ملحق به ابوسفیان نمود و خواهر خود جویریه را نزد زیاد فرستاد خود را برهنه کرد و گفت زیاد چنانکه ابومریم جریان را نقل کرد تو برادر منی پس از آنکه معاویه زیاد را برادر خود و ملحق به ابوسفیان نمود زیاد چند روزی در شام ماند و بعدا از معاویه اجازه گرفت که با مغیره بطرف کوفه روند چه زیاد با مغیره بن شعبه یار موافق و رفیق صادقی بود زیرا از روزیکه در ادای شهادت بر زنای مغیره به اشاره عمر تلجلج کرد و از شهادت دزدید تا حد را از مغیره برطرف کرد مغیره دائما شکر این نعمت مینمود و زیاد را بسیار دوست میداشت و داستان مفصل آن از اینقرار است .

دفع حد زنا از مغیره

مغیرة بن شعبه کسی است که این آیه مبارکه ان جائکم فاسق بنباء فتبینوا درباره او نازل شد و این آیه به فسق و بدی او گواهی میدهد .
مغیره پس از فتح ابله که در نزدیکی ابوالخصیف کنونیست و فتح خوزستان جنوبی والی این حدود شد و متهم به زنا بازنی بنام ام حمیله گردید چهار نفر از دریچه خانه همسایه دارالاماره بصره او را در حال مخصوص دیدند اینان بمسجد بصره آمدند و همینکه مغیره برای نماز جماعت بمسجد آمد تا امامت کند مانع او شدند و دشنام دادند و آن چهار شهود فوری بمدینه آمدند و داستان را به عمر بن خطاب خلیفه وقت گزارش دادند .
عمر ابوموسی اشعری را ماءموریت امارت بصره ساخت و به او دستور داد لباس سفر از تن خود بیرون نکند تا مغیره که والی سابق بود از بصره اخراج و بمدینه بفرستد ابوموسی اشعری هم چنین کرد و خود امارت بصره را بعهده گرفت .
چون مغیره بمدینه آمد مجالس محاکمه در حضور عمر تشکیل شد سه نفر از شهود یکنواخت گواهی بر زنای مغیره دادند عمر از اینکه دید الان شهادت کامل میشود و مغیره باید حد بخورد خیلی ناراحت شد اتفاقا شاهد چهارم زیاد بن ابیه بود از هوش و فراستی که داشت فهمید که عمر ناراحت است و نمیخواهد حد بر مغیره جاری شود و در موقع ادای شهادت چنین گفت : من مغیره را با زنی دیدم در حالی که هر دو لخت بودند و پای زنرا هم دیدم که رنگ و حنا بسته بود ولی ندانستم که واقعا این زن مغیره بود یا زن بدعمل دیگری بنام ام جمیله این گفتار شهادت را ثابت نکرد و باین طریق سه شاهد دیگر حد قاف خوردند و مغیره از حد خلاصی یافت از اینجا مغیره با زیاد دوست و رفیق صمیمی شد .

حرکت مغیره و زیاد بطرف کوفه

مغیره با زیاد از معاویه اجازه خروج از شام را گرفتند و با یکدیگر بطرف کوفه روان شدند چون بکوفه که محل حکومت مغیره بود رسیدند و چند روزی بیاسودند زیاد دید که خوارج یکیک از گوشه و کنار بشهر کوفه میآیند و یکدیگر را دیدار میکنند زیاد چون مرد باهوش و دوراندیش بود به مغیره گفت جلوی این خوارج را بگیر و در زندان کن چه ممکن است که از آنها فتنه بزرگی برپا شود مغیره بسخن زیاد اهمیتی نداد و کار را سراسری تصور کرد ولی زیاد فهمیدند که امر خوارج بزرگ خواهد شد و فتنه و آشوبی برپا خواهند کرد فلذا از مغیره خداحافظی کرده بشام آمد معاویه گفت ای زیاد چه شد که مغیره ترا رها کرد و در صورتیکه بفکر و تدبیر تو خیلی محتاج بود زیاد گفت ای معاویه مغیره را کبر و نخوت گرفته پند و نصیحت را گوش نکند ولی بهمین زودیها به بلای عظیمی مبتلا خواهد شد که امر مرا عراق را تباه کند زیرا که خوارج نهروان که از شمشیر علی بن ابیطالب (ع) بگریختند و پراکنده شدند اینک دسته دسته بکوفه میآیند و انجمنهایی تشکیل میدهند و معلومست که از اتحاد آنان چه بر سر عراق خواهد آمد و من هر چه مغیره را نصیحت کردم که اینان را دستگیر کن و در زندان بینداز بسخنان من وقعی ننهاد لاجرم ترک کوفه کردم تا در فتنه آنان شریک نباشم .

معاویه چون این سخنان را از زیاد بشنید فوری نامه ای بمغیره نوشت باین مضمونکه چه بی عقل مردی میباشی که حرف زیاد را قبول نکردی اینک بمحض رسیدن نامه من بتو خوارج را از بیخ و بن براندازد و در هر کجا بهر کدام آنان دست یافتی بیدرنگ گردن بزن چه این جماعت از کافرانند و خون و مال ایشان بر مسلمانان حلالست .

چون نامه بدست مغیره رسید گفت این سعایت در حق من جز از زیاد بن ابیه نیست من او را از فارس بشام آوردم و هر چه توانستم حمایت نمودم امروز در ازادی حمایت سعایت میکند و بجای نیکویی بدگویی آغاز مینماید و لذا مغیره بهیچگونه در دفع خوارج نپرداخت تا هنگامیکه تعداد این خوارج به پنجهزار نفر رسید و قیام سختی کردند و یکسال فتنه ایشان بطول انجامید در این وقت مغیره دانست که زیاد شرط نصیحت را بجای آورد منتهی او قبول نکرد .

بالجمله زیاد از معاویه اجازه گرفت که بزیارت مکه رود معاویه یک میلیون درهم خرج سفر باو داد و او را روانه مکه نمود .

در این سفر غلامی بنام عباد نزد زیاد آمد و بقدری با زیاد خوش صحبتی کرد که زیاد تعجب نموده گفت ای جوان تو پسر کیستی و از کجا آمده ای

غلام گفت من پسر توام زیاد تعجب کرده گفت چگونه پسر من میباشی و حال آنکه من ابدا ترا نمی شناسم .
جوان غلام گفت تو با مادر من فلان زن همخوابگی نمودی و من بعمل آمدم و فعلا هم در قبیله بنی قیس بن ثعلبه که متولد شدم مملوک ایشانم .
زیاد گفت راست گفتی بخدا قسم حالا ترا شناختم پس کسی را نزد قبیله بنی قیس فرستاد و این جوان را خریداری نمود و بفرزندی خود قبول کرد و باو عباد بن زیاد میگفتند .
معاویه پس از فوت زیاد عباد را بحکومت سجستان فرستاد . شعرا در هجو عباد اشعاری گفته اند .

زیاد و حکومت بصره

چون زیاد از سفر مکه بشام مراجعت نمود ، بصره درهم و برهم بود و امنیتی نداشت و حاکم آن از عهده حکومت و آرام کردن مردم بر نمیآمد لذا معاویه حکومت بصره و خراسان و سجستان و هند و بحرین و عمان را باو تفویض کرد .
زیاد باعجله هر چه تمامتر به بصره آمد و در مسجد مردم را جمع کرده گفت ای مردم بصره من شما را یکماه مهلت میدهم و پس از یکماه هر کس بعد از نماز عشاء که تقریبا دو ساعت از شب گذشته است در کوچه و بازار دیده شود گردن زده خواهد شد ، مردم بسخن زیاد اهمیتی ندادند و گفتند حکومتهای سابق هم خیلی ازین حرفها زدند چون یکماه سرآمد رئیس شرطه را خواست و چهار هزار مرد سواره و پیاده در اختیار او گذاشت گفت بعد از نماز عشا بقدری که یک قاری قرآن هفت آیه بخواند مردم را مهلت بده که بخانه های خود روند و پس از آن هر که را در کوچه و بازار دیدی گردن بزن و اگر چه پسر من عبیداله بن زیاد باشد لذا در شب اول هفتصد گردن زدند در شب دوم پنجاه نفر و در شب سوم یک نفر و در شب چهارم احدی از منزل خود بیرون نیامد چون نماز عشا را میخواندند برای رفتن بخانه های خود متفرق میشدند بطوری با عجله میرفتند که اگر کسی کفش از پایش بیرون میآمد مجال پا کردن نداشت و با پای برهنه خود را بخانه میرسانید و چنان شد که شبی چوپانی غریب وارد شهر شد او را گرفته زیاد آوردند چوپان گفت امیر من مرد غریبی هستم و از قانون حکومت شما اطلاعی نداشتم زیاد گفت راست میگویی ولی میترسم که این عذر را دیگری هم بهانه کند فرمان داد تا سر از بدنش جدا گردد .
چون نامه معاویه به زیاد رسید و فرمان قتل شیعیان علی (ع) را داد هیچکس مانند زیاد اعرف بحال شیعیان علی (ع) نبود و همه آنها را خوب میشناخت چون سالهای سال در میان آنها زندگی کرده بود و لذا بقدری از شیعیان آنحضرت را کشت که تحت شمارش در نیاورده اند تا آنجا که بعضی را زنده در گور مینهاد و بعضی را گردن زده و بعضی را بالای چوبه دار نصب میکرد و دست و زبان بعضی را قطع میکرد تا بمیرند و خانه های ایشانرا بر سرشان خراب میکرد و اموال ایشانرا غارت مینمود و چون معاویه حکومت کوفه را باو داد در کوفه بقدری کار را بر شیعیان و دوستان علی (ع) سخت گرفت که فکر آنرا هم نمیکردند .
زیاد شش ماه در کوفه بود و شش ماه در بصره روزیکه وارد شهر کوفه شد در مسجد بالای منبر رفت و ناسزا و دشنامهای زیادی بمردم کوفه و دوستان علی (ع) داد و لذا جماعتی به او سنگ انداختند ، زیاد دستور داد

که درهای مسجد را بستند و خودش آمد در مسجد دستور داد چهار نفر از مسجد بیرون آیند و قسم یاد کنند که ما سنگ نزده ایم آن کس که قسم یاد کرد نجات یافت هشتاد نفر قسم یاد نکردند فرمان داد که تا دستهای آنها را قطع کنند .
زیاد آنقدر که توانست از دوستان امیرالمؤ منین (ع) در کوفه کشت و شکنجه داد از جمله سعید بن ابی سرح از شیعیان و محبین امیرالمؤ منین (ع) بود چون از آمدن زیاد بکوفه مطلع شد از ترس جان خود از کوفه فرار کرده بمدینه خدمت امام حسن (ع) آمد عرض کرد که زیاد خانه ما را خراب کرد و برادر و زن و فرزند مرا بزندان انداخته و اموال ما را بغارت برده .
حضرت نامه ای به زیاد نوشت باین مضمون که از حسن بن علی بسوی زیاد مکتوب میشود که تو بمردی حمله کرده ای که از مسلمانانست و در ضرر و نفع با سایر مسلمین فرقی ندارد تو خانه آنان را خراب کردی و مال او را غصب نمودی و اهل و عیال او را بزندان انداختی چون نامه بتو برسد خانه او را بنا کن و مال او را به او بازده و اهل و عیال او را از زندان آزاد گردان .
چون این مکتوب به زیاد رسید خیلی ناراحت شده در جواب نوشت این مکتوبی است از زیاد پسر ابوسفیان به حسن پسر فاطمه همانا کاغذ ترا مطالعه کردم نام خودت را در کاغذ بر نام من مقدم داشتی در صورتیکه تو بمن حاجت داری و من سلطان هستم و تو رعیت و تو بمن فرمان میدهی مانند سلطانی که بر رعیتش فرمان دهد و سفارش میکنی درباره مرد فاسقی اگر در میان پوست و گوشت تو جای کند او را دستگیر خواهم کرد و بدانکه برای خوردن هیچ گوشت و پوستی را بهتر از گوشت و پوست تو نمیدانم یعنی حسن بن علی فعلا آنمرد فاسق را نزد من بفرست اگر خودم خواستم او را عفو میکنم ولی نه برای شفاعت تو و اگر خواستم او را میکشم بجهت آنکه پدر فاسقت علی را دوست میداشته است چون این نامه بدست امام مجتبی علیه السلام رسید در جواب او مرقوم فرمودند : من الحسن بن فاطمة الی زیاد بن سمیة اما بعد فان رسول الله صلی الله علیه و آله قال الولد للفراش و للعاهرالحجر و السلام .
حضرت بیش از این چند جمله چیزی ننوشتند . یعنی : تو پسر ابوسفیان نیستی تو خودت را پسر ابوسفیان مخوان اگر چه ابوسفیان با مادرت زنا کرده باشد تو فرزند زنا هستی چه پیغمبر (ص) فرمود الولد للفراش یعنی فرزندی ثابت است برای آنکه زناشویی کند و نکاح داشته باشند در اینجا اولاد از پدر محسوب میشود ولی از برای عاهر یعنی زناکار سنگ است یعنی نفی ولدیت از پدر چه اولاد زنا ملحق بپدر نمیشود و ارث از او نمیبرد .

بیحیایی و نانجیب بودن زیاد ازین نامه ایکه بحضرت مجتبی علیه السلام نوشته معلوم میگردد و ضمنا مظلومیت امام مجتبی (ع) از این نامه دانسته میشود .
بالجمله حضرت نامه ای بمعاویه نوشت و کاغذ زیاد را هم در جوف آن گذاشته بشام فرستاد چون این نامه بمعاویه رسید خیلی ناراحت شد که چرا باید زیاد چنین نامه ای به امام حسن (ع) بنویسد لذا معاویه کاغذ تندی به زیاد نوشت که ای زیاد در تو دو خصلت است یکی حلم و احتیاط که از ابوسفیان ارث بردی و دیگر سوء تندی راءی و تدبیر که از مادرت سمیه ارث میبری و از این روی است که پدر امام حسن را فاسق خواندی .
اگر درست فکر کنی در اینکه امام حسن اسمش را قبل از تو نوشته از مقام تو چیزی کم نشده چه مثل امام حسن کسی باید سلطنت بر تو کند و چون نامه بدست تو رسد آنچه اموال از سعید بن سرح گرفتی به او بده و کسان او که در زندان هستند همه را آزاد کن و اما آنجمله که به حسن (ع) نوشتی و او را بمادرش نسبت دادی وای بر تو حسن (ع) هرگز طرف استهزاء واقع نشود مگر ندانستی که فاطمه دختر رسول خداست اگر تو عقل داشتی میدانستی که حسن را نسبت دادن به فاطمه بالاترین فخر برای او میباشد .
خلاصه زیاد تصمیم گرفت که مردم کوفه را به برائت جستن از حضرت امیرالمؤ منین (ع) وادار کند خداوند مرض طاعون را بر او مسلط کرده سه روزه به جهنم واصل شد .
البته آل زیاد شامل خود زیاد و پسر او عبیداله بن زیاد و فرزند دیگرش عبید میشود .
ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند
یکباره بر جریده رحمت قلم زنند
ترسم کزین کناره شفیعان روز حشر
فریاد از آنزمان که جوانان اهلبیت
دارند شرم کز گنه خلق دم زنند
گلگون کفن بعرصه محشر قدم زنند
دست عتاب حق بدر آید ز آستین
جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا
چون اهل بیت دست بر اهل ستم زنند
در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند
آه از دمیکه با کفن خون چکان ز خاک
از صاحب عزا چه توقع کنند باز
آل علی چو شعله آتش علم زنند
آن ناکسان که تیغ به صید حرم زنند

پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل
شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

مجلس بیست و ششم : لعن الله آل زیاد و آل مروان

ترجمه

خدا آل زیاد و آل مروان را لعنت کند

شرح

شرح آل زیاد در مجلس قبل داده شد و اینک وضع خانوادگی آل مروان را ذکر خواهیم کرد مراد از مروان بن حکم معروف است که پسر ابی العاص و ابی العاص پسر امیه جد بنی امیه بوده است .
و این مروان چند لقب داشته : ابن الطرید وزغ خیط باطل و او دشمنترین اشخاص نسبت به رسول خدا (ص) و مخصوصا امیرالمؤ منین و اولادش صلوات اله علیهم اجمعین بوده پدر این مروان حکم عموی عثمان بن عفان یکی از دشمنان معروف پیغمبر (ص) میباشد و لقب او طرید بوده ، زیرا در کوچه های مدینه عقب پیغمبر میافتاد و حرکتهای ناشایسته مینمود و تقلید پیغمبر را در راه رفتن در میاورد و آنحضرت را استهزاء مینمود . پیغمبر (ص) او را مشاهده نمود و فرمود : فکذالک فلتکن همیشه اینچنین بمانی و لذا او از اثر نفرین آنحضرت مبتلی بمرض اختلاج شد و تا زنده بود گرفتار این مرض بود و ازینجهت پیغمبر او را طرد کرده بطائف فرستاد و او را معطوف به طرید شد .
ما در حکم رزقاء دختر موهب است که بقول ابن اثیر در کامل یکی زنهای صاحب اعلام و در فحشا مشهور بوده است .

گفتگوی حسین علیه السلام با مروان

ابن شهر آشوب نقل میکند که روزی مروان بن حکم به امام حسین (ع) گفت : لو لافخركم فبما كنتم تفتخرون یعنی اگر به فاطمه فخر نمی جستید به کدام کسی فخر می کردید امام حسین (ع) در خشم شد برجست و گلوی او را گرفته سخت فشار داد بطوریکه او بیحال شده افتاد آنگاه حضرت روی به جماعت فرموده و قریش را مخاطب قرار داده فقال انشدکم بالله الا صدقتمونی ان صدقت فرمود شما را بخدا قسم میدهم که اگر سخن راستی میگویم مرا تصدیق کنید . آنگاه فرمود : اتعلمون ان فی الارض حبیبین کانا احب الی رسول الله منی و من اخی او علی ظهر الارض ابن بنت نبی غیری و غیر اخی قالوا لا قال و انی الا اعلم ان فی الارض ملعونا ابن ملعون غیر هذا و الیه طرید رسول الله و الله ما بین جابرس و جابلق احداهما بباب المشرق و الاخری بباب المغرب رجلان ینتحل الاسلام اعدی الله و لرسوله و اهل بیته منک و من ابیک اذ کان و علامة قولی فیک انک اذا غضبت سقط ردائک من منکبک .
فرمود : آیا میدانید که روی زمین کسی محبوبتر از من و برادرم حضرت حسن در نزد رسول خدا نبود و نیز آیا میدانید که در روی زمین پسر دختر پیغمبری از من و برادرم کس دیگر نیست همگی گفتند چنین است که تو میفرمایی . آنگاه فرمود که من در روی زمین ملعون پسر ملعونی جز مروان و پدرش حکم که طرید رسول خدا بود کسی را نمی دانم قسم بخدا که میان جابلسا و جابلقا که یکی دروازه مغرب و دیگری دروازه مشرقست دشمن تر از مروان و پدرش که به دروغ اسلام را بر خود بستند برای خدا و رسول خدا و اهلبیت او کس دیگر نیست ای مردم علامت صدق گفتار من اینست که چون مروان از مجلس برخیزد و غضب کند ردایش از منکب فرو افتد .
محمد بن سائب گفت بخدا قسم مروان از مجلس بر نخواست جز آنکه غضب کرد و ردایش از دوشش افتاد .

نامه مروان به معاویه

پس از اینمجلس ، مروان دشمنی خاصی با امام حسین (ع) پیدا کرد ، پس نامه ای بجهت معاویه نوشت که ای معاویه بمن خبر رسیده که جماعتی از بزرگان اهل عراق در خدمت امام حسین (ع) رفت و آمد میکنند و میترسم همین باعث خروج او گردد و اگر هم امروز برای خلافت خروج نکند مسلما هر کس جانشین تو گردد با خروج حسین (ع) روبرو گردد بمن خبر ده که راءی تو درباره حسین (ع) چیست .
معاویه چون مکتوب را خواند در جواب نوشت که ای مروان ابدا متعرض امام حسین (ع) مشو تا مادامیکه حسین با تو کاری ندارد با او کاری نداشته باش و تا مادامیکه حسین (ع) متعرض ما نشده در هیچ امری متعرض او نخواهیم شد ، چندانکه مخاطرات خود را آشکار نکرده از او خاطرجمع باش .
کلینی در کافی روایتی باین مضمون نقل میکند که معاویه به مروان حاکم مدینه نوشت که برای هر یک از جوانان قریش در هر سال مبلغی از بیت المال مقرر بدار تا صرف مخارج سالیانه خود بنماید امام سجاد که در آن هنگام خردسال بود میفرماید : بمن گفت نام تو چیست ؟ گفتم علی بن الحسین گفت برادرت چه نام دارد ؟ گفتم علی ، گفت پدر تو دست از نام علی بر نمیدارد و همه بچه های خود را علی نام میگذارد این بگفت و مبلغی در وجه من مقرر داشت چون به نزد پدرم آمدم و این قصه را گفتم پدرم فرمود ای بر پسر زرقاء که دباغی چرم میکرد اگر من صد پسر داشته باشم دوست دارم که همه آنها را نام علی بگذارم .

فرمان مروان بحاکم مدینه که باید گردن امام حسین (ع) را بزند

چون پس از مرگ معاویه یزید ملعون بر مسند خلافت نشست نامه ای به ولید حاکم مدینه نوشت باین مضمون که با رسیدن نامه من به تو حسین بن علی (ع) و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر را دعوت به بیعت با من کن و اگر بیعت نکردند آنها را محبوس نما تا بیعت کنند و اگر باز هم سر از بیعت من تافتند آنها را بزن و با نامه ای برای من بفرست .
چون این نامه به ولید رسید خیلی ناراحت شد و گفت این چه کاریست که مرا وادار بر آن کرده اند نمیدانم چه کسی این آتش را بجان من افکنده مرا با حسین پسر فاطمه چه کار است ولی فوری شخصی را نزد مروان بن حکم فرستاد و او را خواست تا با او در این امر مشورت کرده و راه حلی بدست آورد .
چون مروان در مجلس ولید حاضر شد و از مضمون نامه به زید آگاهی حاصل نموده گفت اما عبداله بن عمر را کاری نداشته باش چه او نیروی جنگ ندارد ولی حسین بن علی و عبداله بن زبیر را در اینمجلس حاضر کن و بدون آنکه خبر مرگ معاویه را بگویی آنها را دعوت به بیعت با یزید کن اگر قبول نکردند در همین مجلس گردن هر دوی آنها را بزن و سر آنها را برای یزید بفرست اگر یزید این نامه بمن نوشته بود من فوری آنها را حاضر میکردم و از آنها بیعت میگرفتم و اگر بیعت نمیکردند گردن آنها را میزدم .
ولید گفت ای مروان اینقدر گزاف گویی مکن مردم بزرگ را به این آسانی نتوان کشت اکنون من آنها را طلب میکنم تا ببینم چه فرمایند .
مروان گفت ای ولید مگر دشمنی آل ابوتراب را با ما نمیدانی و قتل عثمان بن عفان را فراموش کرده ای و یا جنگ صفین و شدت کید و کین آنانرا از خاطر برده ای اگر در اگر در این امر سرعت نکنی و حسین بیعت نکند از مقام تو نزد یزید کاهیده شود ولید از شنیدن این کلمات سر بزیر انداخت و قدری بگریست آنگاه سر بلند کرده گفت ای مروان چندین از حسین پسر فاطه سخن مگوی که او پسر پیغمبر است آنگاه عمر و پسر عثمان بن عفان را نزد امام حسین (ع) و عبداله بن زبیر فرستاد که اگر ممکنست قدری نزد من آئید تا با شما در موضوعی صحبت کنم فرستنده ولید بخانه آمد و آنها را در خانه نیافت آمد مسجد پیغمبر دید آندو کنار قبر پیغمبر نشسته اند فرمان ولید را ابلاغ نمود .
امام حسین (ع) دعوت ولید را اجابت فرموده قرار شد که آنحضرت بخانه خود رفته بعدا ولید آید عمرو که فرستاده ولید بود جریان را به ولید گزارش داد عبدالله بن زبیر به امام حسین (ع) گفت دعوت ولید در این

وقت مرا پریشان خاطر ساخته بنظر شما این دعوت چگونه است ؟
حضرت فرمود معاویه از دنیا رفت و ولید ما را برای بیعت با یزید دعوت نموده تا قبل از آنکه خبر مرگ معاویه منتشر گردد از ما بیعت بگیرد .
عبدالله بن زبیر گفت آقا حدس شما بسیار درست است و بگمان منهم مطلب همین است که شما فرمودید ولی بفرمائید که اگر شما را برای بیعت با یزید دعوت نمود چه خواهید فرمود ، حضرت فرمود هرگز با یزید بیعت نمیکنم و بخلافت او گردن نمی نهم چه معاویه وقتی با برادرم امام حسن (ع) صلح نمود قسم یاد کرد که امر خلافت را بر خاندان خویش موروثی نگرداند و حق آل مصطفی را از گردن فرو نهد و به صاحب حق بازگرداند چگونه من با یزید خمر خواره ای که روز را با سگ بازی شام میکند و شب را به لهو و لعب صبح مینماید بیعت کنم . در این گفتگو بودند که عمرو بن عثمان از جانب ولید آمد و گفت امیر انتظار قدوم شما را دارد حضرت فرمود برو که من نزد او خواهم آمد عمرو آمد و پیغام حضرت را رسانید .
مروان به ولید گفت که بعید نیست که حسین (ع) عذر کند و حاضر مجلس نشود ولید گفت ای مروان حسین را بغدر نسبت نتوان داد حسین کسی نیست که به وعده وفا نکند از آنطرف حسین (ع) خواست نزد ولید آید عبدالله بن زبیر گفت پدر و مادرم فدای تو باد میترسم که ولید ترا باز دارد و نگذارد که این مجلس بیرون آیی و ترا تقبل برساند ، حضرت فرمود من او را چنان دیدار نکنم که بتواند مرا گرفتار سازد و من کسی نیستم که سهل و آسان تن بخواری در دهم پس آنحضرت سی یفر از جوانان بنی هاشم را با خود برداشته بخانه ولید آمد و آنانرا اطراف خانه ولید گذاشت و خود حضرت تنها وارد خانه ولید شد . پس از صحبتهای زیاد ولید آنحضرت را دعوت به بیعت یزید نمود حضرت فرمود امر بیعت امری نیست که در مخفی در مخفی انجام شود فردا که مردم را برای بیعت گرفتن جمع کنی مرا هم بخوان تا در آن مجلس حاضر شوم .
ولید حضرت را مرخص کرد تا مردم را جمع کند مروان گفت حسین خوب از دست تو جست مانند غباری دیگر او را دیدار نخواهی کرد بخدا قسم اگر حسین از دست تو از اینمجلس بیرون رود دست تو باو نخواهد رسید و بسا خونها که ریخته خواهد شد پس حسین را در زندان بینداز تا با یزید بیعت کند و اگر نکرد گردن او را بزن حضرت چون این کلمات ناستوده را از مروان شنید خشمناک از جای برخاست فرمود ای پسر زرقاء یعنی ای پسر زن ناستوده دیدار و نکوهیده کردار تو مرا میکشی یا ولید میتواند مرا بکشد بخدای کعبه که دروغ گفتی همی خواهی که فتنه برپا کنی و میدان جنگ پدید آوری آنگاه روی بجانب ولید نموده فرمود ای امیر ما اهل بیت نبوت و معدن رسالتیم و خانه ما محل آمد و شد فرشتگان است خداوند در

آفرینش ما را مقدم بر دیگران داشت و ختام خاتمیت نیز بر ما گذاشت همانا یزید شرابخواره ستمکاره را شناخته ای که هر منکری را معروف و هر معروفی را منکر نموده و فسق علنی مرتکب میشود و قتل نفس میکند و مانند من کسی با چنین کسی بیعت نمیکند ولی ما و شما امشب را صبح کرده در این امر فکر کنیم تا چه کسی سزاوار امر خلافت است این بیانات را حضرت فرمودند و از جای خود برخاسته از خانه ولید بیرون آمدند .
منظور ما از نقل اینمطلب این بود که خوانندگان و شنوندگان از حال مروان باطلاع باشند که چه عنصر کثیف و ناپاکی بوده و چقدر با اهلبیت دشمنی داشته است بالجمله چون رسول خدا مروان را با کسانش طرد نمود در طائف که محل ولادت او بود ماندند تا پیغمبر خدا (ص) از دنیا رفت و ابوبکر بر مسند خلافت نشست عثمان بواسطه قرابتی که با مروان داشت شفاعت او را نزد ابوبکر کرد که اجازه دهد او از طائف به مدینه آید ابوبکر گفت کسی را که رسول خدا طرد نموده و از مدینه بیرون نموده دیگر باین شهر نتوان آورد . در زمان خلافت عمر باز عثمان شفاعت مروان را نزد عمر کرد او هم مروان را در مدینه جای نداد تا زمان خلافت عثمان که شد مروان و پدرش حکم سایر کسان او که در طائف بودند ، همگی را به مدینه آورد و صد هزار درهم از بیت المال مسلمین به او عطا کرد و خمس خراج آفریقا که یکصد هزار درهم میشد و همه مسلمین در آن شرکت داشتند به مروان داد و این بسیار بر مسلمین سخت آمد و گفتگوها با عثمان کردند که منجر به تبعید ابوذر به ربذه شد و دیگر آنکه عثمان فدک راتیول مروان و کسان او نمود و نیز مروان را به وزارت و کتابت اسرار خود انتخاب نمود که بعضی از مورخین نوشته اند کاغذ قتل محمد بن ابی بکر را که به مهر عثمان بود و بدست غلام خاص و مرکب مخصوص او سوار بود و برای والی مصر نوشته شده بود بخط مروان بوده که همین نامه باعث قتل عثمان گردید و نیز مروان در جنگ جمل در رکاب عایشه بود و طلحه را تیری زد که جان داد و بعد از خاتمه جنگ همین مروان بدست لشکریان علی علیه السلام اسیر شد و حسنین علیهماالسلام را نزد حضرت امیرالمؤ منین شفیع قرار داد تا اینکه آنحضرت او را رها کرد عرض کردند که یا علی ازو بیعت بگیر فرمود مگر این مرد بعد از قتل عثمان با من بیعت نکرد مرا دیگر حاجت بیعت او نیست چه دست او دست یهودیست که یهود بغدر و خدعه معروفند و برای او چند صباحی امارت و حکومت مختصری خواهد بود چنانکه سگی بینی خود را بلیسد و این امت را از او و اولادش روزگاری سخت در پیش است .
خلاصه بعدا مروان نزد معاویه رفت و دشمنیهای خود را با مولا امیرالمؤ منین (ع) و اولادانش ظاهر نمود و دو مرتبه حکومت مدینه را بدست گرفت و در تشیع سب امیرالمؤ منین (ع) مجد و مصر بود چنانچه ابن اثیر

گوید در هر جمعه بر منبر رسول خدا بالا میرفت و در محضر مهاجرین و انصار مبالغه در سب امیرالمؤ منین (ع) مینمود .

خلفا بنی امیه چهارده نفر بودند که اول آنها معاویه و دوم آنها یزید بن معاویه و سوم آنها معاویة بن یزید بود که خود را از خلافت خلع کرد و در سن بیست و یکسالگی از دنیا رفت در اینجا خلافت بنی امیه که از اولاد ابوسفیان بودند پایان یافت و بعدا خلافت آل مروان شروع شد که اول آنها مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیة بن عبدالشمس بود پس این مروان به دو واسطه به امیه که جد بنی امیه بوده میرسد .
زمانیکه یزید بن معاویه سلطنت یافت مروان در مدینه بود و در واقعه حره مسلم بن عقبه را بر کشتن اهل مدینه تحریص مینمود و در زمان خلافت معاویة بن یزید در شام بود و چون معاویه بن یزید وفات کرد و دولت آل ابوسفیان منقرض شد و مردم در بیعت عبداله بن زبیر داخل شدند مروان خواست داخل در بیعت ابن زبیر شود بجانب مکه رود بعضی او را از این مسافرت منع کردند و بخلافت تطمیعش نمودند مروان بجانب جابیه رفت که در میان شام و اردن واقع شده عمرو بن سعید بن العاص معروف به اشدق به مروان گفت که من سعی میکنم مردم را در بیعت تو آورم بشرط آنکه بعد از مقام خلافت مرا ولیعهد خود گردانی که پس از تو من خلیفه شوم مروان گفت من قبول میکنم بشرط آنکه بعد از من خالد پسر یزید بن معاویه خلیفه شود و بعد از او تو خلیفه باشی اشدق قبول کرد و مردم را به بیعت مروان دعوت نمود اول مردمیکه با مروان بیعت کردند مردم اردن بودند که از روی کراهت از ترش شمشیر بیعت نمودند و بعد از اردن مردم شام بعد شهرهای دیگر پس از دیگری با مروان بیعت نمودند مروان پس از رسیدن بمقام خلافت بجانب مصر رفت و آنجا را محاصره نمود و با ایشان جنگ نمود تا اینکه مردم مصر مجبور شدند با مروان بیعت کنند و از بیعت عبداله بن زبیر دست بردارند مروان هم پسر خود عبدالعزیز را حاکم و والی ایشان قرار داد و بشام آمد و چون وارد شام شد حسان بن مالک را که سید و رئیس قوم قحطان بود در شام نزد خود طلبید و از جهت آنکه مبادا به داعیه ریاست بعد از او طغیان و سرکشی کند او را ترغیب و ترهیب کرد که خود را از این خیال ماءیوس کند و طمع خلافت و ریاست را از خود دور کند حسان که چنین دید بپا خواست و خطبه خواند و مردم را به بیعت عبدالملک بن مروان بعد از مروان دعوت کرد مردم قبول کردند و با عبدالملک بیعت کردند و چون این خبر به فاخته مادر خالد بن یزید که زوجه مروان شده بود رسید ناراحت شد چه خلافت از پسر او خالد سلب شدند در صدد قتل مروان برآمد و سمی در شیر ریخت به مروان خورانید چون مروان آن شیر را خورد زبانش از کار بیفتاد و بحالت احتضار شد عبدالملک

و سایر فرزندانش نزد او حاضر شدند مروان با انگشت خود بجانب مادر خالد اشاره میکرد یعنی او مرا کشته مادر خالد از جهت آنکه امر را پنهان کند میگفت پدرم فدای تو شود چه بسیار مرا دوست میداری که در وقت مردن هم یاد من هستی و سفارش مرا به اولادهای خود میکنی .
و بقولی دیگر چون مروان در خواب بود مادر خالد و ساده ای بر صورت او گذاشت و خود با کنیزان روی او نشستند تا مروا جان بداد و این واقعه در سال 65 هجری بود و مروان 63 سال عمر کرد و نه ماه و کسری خلافت نمود و او را بیست برادر و هشت خواهر و یازده پسر و سه دختر بود .

لعن مروان بن الحکم

در کتب فریقین اخباری راجع به لعن مروان وارد شده از جمله در کتب اهل سنت روایتی است باین مضمون که عایشه به مروان گفت شهادت میدهم که رسول خدا (ص) پدرت را لعن کرد در وقتیکه تو در صلب او بودی .
در حیوة الحیوان و اخبارالدول و مستدرک حاکم است که عبدالرحمن بن عوف گفت هیچ مولودی متولد نمیشد مگر آنکه او را نزد رسول خدا (ص) میاوردند تا برای او دعا کند و چون مروان را آوردند نزد آنحضرت در حق او فرمود : هو الوزغ بن الوزغ الملعون ابن الملعون او چلپاسه پسر چلپاسه و ملعون پسر ملعونست آنگاه حاکم گفته که این حدیث صحیح الاسناد است .

عبدالملک مروان

در شب یکشنبه غره ماه رمضان سال 65 که مروان بدرک واصل شد پسرش عبدالملک بر تخت سلطنت و حکومت نشست و قبل از آنکه بمقام خلافت برسد همیشه در مسجد مشغول قرائت قرآن بود و او را کبوتر مسجد میگفتند و زمانیکه خبر خلافت به او رسید مشغول قرائت قرآن بود ، قرآن را بر هم نهاد و گفت سلام علیک هذا فراق بینی و بینک و کرارا عبدالملک میگفت من از کشتن مورچه ای مضایقه داشتم ولی الحال حجاج برای من مینویسد که فئامی از مردم را کشته ام و این موضوع هیچ اثری در من نمیکند .
زهری روزی باو گفت شنیده ام شرب خمر میکنی گفت بلی والله شرب دماء هم میکنم .
عبدالملک مردی بخیل و خونریز و عمال و گماشتگان او نیز هم تمام در بخل و خونریزی شبیه او بودند اگر هیچ مذمت و عیبی برای عبدالملک نباشد مگر اینکه حجاج را حاکم کوفه کرد و بر شیعیان علی (ع) مسلط نمود او را بس است و عبدالملک را ابوذباب میگفتند بسبب اینکه دهانش بوی بدمید بطوریکه هر گاه مگس از اطراف دهانش میگذشت از شدت گند دهان او میمرد .
در روز چهارشنبه 14 شهر شوال سنه 86 عبدالملک بن مروان در سن 66 سالگی در دمشق وفات کرد و مردم با پسر او ولید بیعت کردند .
ولید مردی جبار و عنید و قبیح المنظر و قلیل العلم بود و در سال 68 بناء مسجد اموی در شام را شروع کرد و مسجد رسول (ص) در مدینه را تعمیر نمود و آنرا وسعت داد و مال بسیاری در تعمیر این دو مسجد خرج کرد و قبه صخره بیت المقدس را او بنا کرد و گویند خراج هفت سال شام را در مسجد اموی دمشق خرج کرد .
در حیوة الحیوان گوید که چهارصد صندوق که در هر صندوقی بیست و هشت هزار اشرفی بود صرف مسجد دمشق نمود .
گویند وقت بناء مسجد دمشق لوحی بخط یونانی یافتند که ترجمه آن بعربی این بوده :
بسم الله الرحمن الرحیم
یابن آدم او عاینت مابقی من یسیر اجلک لزهدت فیما بقی من طول املک و قصرت من رغبتک و حیلک و انما تلقی ندمک اذ ازلت بک قدمک و اسلک اهلک و انصراف عنک الجیب و دعک لقریب ثم صرت تدعی فلا تجیب فلا انت الی اهلک عائد و لانی یرمک زائد فاغتنم الحیوة قبل الموت و القوة قبل الفوت و قبل ان یوخد منک باالکظم و یحال بینک و بین العمل و کتب

زمن سلیمان بن داود خلاصه مادر ولید عاتکه دختر یزید بن معاویه بود و ولید شقاوت را از طرف پدر و مادر ارث برده بود و لذا حضرت امام زین العابدین علیه السلام را شهید نمود بالجمله روز شنبه نیمه جمادلی الاولی سنه 96 ولید در سن چهل و سه سالگی در شام فوت نمود و دارای چهارده پسر بود .

سلیمان بن عبدالملک

در روز فوت ولید مردم با برادرش سلیمان بن عبدالملک بیعت کردند و او مردی فصیح اللسان بود و پیوسته لباسهای لطیف و قیمتی میپوشید و مسجد جامع اموی را که ولید بنا نموده باتمام رسانید و بسیار اکول و پرخور بود و نوشته اند که هر روز قریب به صد رطل شامی طعام میخورد گاهی طباخها جوجه برای او کباب میکردند همینکه سیخهای کباب را برای او میآوردند او را فرصت نبود که سرد شود تا بتواند از سیخ بکشد لاجرم دست خود را در آستین میکرد و با آن جامه قیمتی لطیف که در برداشت گوشتها را از سیخها میکشید و با آن حرارت در دهان میگذاشت که وقتی جبه های قیمتی او بدست هارون الرشید رسید جای سیخ و چربی به آستینهای آن باقی بوده .

عمر بن عبدالعزیز

هشتمین خلیفه بنی امیه عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم بوده که بعد از پسرعمش سلیمان بخلافت نشست و مادر او ام عاصم بنت عاصم بن عمر بن خطاب است و زوجه او فاطمه دختر عبدالملک مروان بوده و در همان سال که سلیمان بن عبدالملک از دنیا رفت عمر بن عبدالعزیز بخلافت رسید .

علت خلافت عمر بن عبدالعزیز

چون علامت مرگ بر سلیمان ظاهر شد وصیتنامه ای نوشت و بعضی از اکابر و اعیان و وجوه مردمان را بر آن شاهد گرفت که پس از مرگ من مردم را جمع کنید و این وصیت نامه را بر ایشان بخوانید و هر که را من تعیین کرده ام خلیفه کنید چون سلیمان از دنیا رفت و از کار دفن او فارغ شدند ندای الصلوة جامعه را در دادند و طایفه بنی مروان و سایر طبقات مردم جمع گشتند تا معلوم شود که خلیفه کیست زهری برخاست و فریاد زد که ای مردم هر که را سلیمان خلیفه کرده باشد شما قبول دارید همگی گفتند بلی آنگاه وصیت نامه را باز کردند نوشته بود که عمر بن عبدالعزیز خلیفه است و پس از او یزید بن عبدالملک . در آن مجلس عمر بن عبدالعزیز در آخر مجلس بود چون این کلمات را شنید که او خلیفه است گفت انا لله و انا الیه راجعون آنگاه مردم بجانب او شتاب کردند و دست و بازوی او را بگرفتند و به منبر بالا بردند و منبر را پنج پله بود عمر بر پله دوم نشست اول کسیکه با او بیعت کرد یزید بن عبدالملک بود بعد سایر مردم بیعت کردند آنگاه خطبه ای خواند باینمضمون که ای مردم ما از اصلهایی هستیم که آنان مردند و رفتند و ما که فرع آنان هستیم باقی مانده ایم و هیچ فرعی بعد از رفتن اصل باقی نخواهد ماند مردم را چنان محبت دنیا فرا گرفته که گویی در خواب آسایش عمیقی فرو رفته اند بهیچ نعمتی از دنیا نمیرسند مگر آنکه نعمتی از دست آنان خارج میشود و هر روزی که بر عمر انسان بگذرد عده ای بخاک رفته اند در آخر خطبه گفت ای مردم هر که را اطاعت خدا را کند واجب است که اطاعت او را نمود و هر که را عصیان خدا زد و زد پس اطاعت او نباید کرد و شما اطاعت مرا بکنید بقدری که اطاعت خدا را میکنیم و اگر عصیان او را نمودم اطاعت مرا نکنید و از منبر بزیر آمد و داخل دارالخلافه شد و امر کرد پرده ها را کندند و فرشها را جمع نمودند و امر کرد همه آنها را فروختند و پولش را داخل در بیت المال مسلمین نمودند و در زمان خلافتش تمام لباسهای او را قیمت کردند دوازده درهم شد .
سلمة بن عبدالملک گفت وقتی به عیادت عمربن عبدالعزیز رفتم دیدم پیراهن چرکینی در برش است به زوجه اش فاطمه دختر عبدالملک بن مروان گفتم چرا جامه اش را نظیف نمیکنی گفت بخدا قسم جامه دیگری ندارد که عوض کنم .
عمر بن عبدالعزیز وقتی فهمید که زوجه اش فاطمه یک جواهر قیمتی دارد که پدرش عبدالملک به او داده که مثل و مانندی ندارد به او گفت یا راضی شو که این جواهر گران قیمت را داخل در بیت المال مسلمین کنم و تو زن

من باشی و یا ترا طلاق خواهم داد . فاطمه گفت من ترا اختیار میکنم نه جواهر را و آن را داد و تا داخل بیت المال مسلمین نمودند بعد که عمر از دنیا رفت برادر فاطمه یزید بن عبدالملک به مسند خلافت نشست گفت اگر بخواهی آن دانه جواهر را بتو برگردانم فاطمه گفت من زنی نیستم که در حیات شوهر اطاعت او را کنم و در وفاتش نافرمانی او را نمایم .
همین فاطمه میگوید از وقتیکه عمربن عبدالعزیز بخلافت نشست ابدا غسل نکرد نه از جنابت و نه از احتلام چون روزها مشغول قضاء حوائج مسلمین بود و شبها مشغول عبادت با این عبادت و عدالت در روضة محقق سبزواری نقل میکند که بعد از مرگ عمربن عبدالعزیز او را در خواب دیدند از حالش سئوال کردند گفت یکسال مرا در پرده حجاب نگه داشتند بجهت آنکه سوراخی در پلی بود و پای گوسفندی در آن فرو رفت و مجروح شد بمن عتاب کردند که چون مصالح عباد با تو بود چرا در امرو تهاون کردی که این حیوان صدمه بخورد .
و نیز حکایت شده که عمر بن عبدالعزیز غلامش را خزینه دار بیت المال مسلمین قرار داد عمر سه دختر داشت روز عرفه دخترها نزد پدرشان آمدند و گفتند ای پدر دخترهای رعیت شما ما را سرزنش میکنند و میگویند شما دختران خلیفه هستید و فردا عید است و شما یک پیراهن نو ندارید که فردا در بر خود کنید عمر بن عبدالعزیز از گفته دخترها خیلی محزون شد غلام خود که خازن بیت المال بود طلبید گفت مبلغی از خزانه بیت المال بعنوان قرض بمن بده تا آنکه از حقوق خودم بپردازم غلام گفت ای خلیفه شما آیا اطمینان دارید که تا اول ماه زنده باشید تا بدهی خود را به خزینه بیت المال بپردازید عمر بن عبدالعزیز گفت نه والله یک نفس کشیدن از خودم اطمینان ندارم بعد بدخترانش گفت ای دختران من آن کسی که به بهشت میرود که آتش شهوت دنیوی خود را فرو نشاند و اگر شما فردا طالب بهشتید امروز باید صبر کنید و شهوت زینت دنیا را از خود دور گردانید .
در تاریخ الخلفاء گوید خرج خانه او در هر روز دو درهم بود .
در بین خلفاء بنی امیه عمر بن عبدالعزیز از همه بهتر بوده و در دوران خلافت خود چند امر مهم انجام داد :
1 - مردم را از سب و لعن امیرالمؤ منین (ع) منع کرد در صورتیکه از سال 41 که ابتدای خلافت معاویه بود تا سال 99که ابتدای خلافت عمربن عبدالعزیز بود آنحضرت را در منابر و اول خطب لعن میکردند که شاعر گوید :
و علی المنابر تعلنون بسبه
و بسیفه نصبت لکم اعوادها
عمر بن عبدالعزیز دستور داد که بجای سب کردن این آیه را بخوانند :

ان الله يامركم بالعدل و الاحسان و ايتا ذى القربى و ينهى عن الفحشا و المنكر و البغى يعطكم لعلكم تذكرون .
2 - فدک حضرت زهرا (ع) را كه خلفا غصب كرده بودند با منافعش به امام باقر رد كرد و بخلافت اقرباء خويش منصوبين به آنحضرت را مورد محبت خود قرار داد و به آنان احسان نمود .
3 - اميرالمؤ منين (ع) را بر ساير خلفاء سابقين برتر و بالاتر ميدانست .
4 - با مردم با عدالت و انصاف و زهد و تقوى رفتار ميكرد و چون او مرد يازده پسر داشت كه بهر پسرى يک دينار و نيم ارث رسيد خداوند آنها را بقدرى ثروتمند كرد كه يكى از آنها در راه خدا صد هزار سوار مجهز براى جهاد تجهيز كرد ولى اولاد هشام كه هر يک ، يک ميليون دينار ارث بردند بعضى از آنها از تون تا بى حمام زندگى خود را ميگذرانيدند .
از فاطمه بنت الحسين سيدالشهداء (ع) نقل شده كه هميشه عمر بن عبدالعزيز را مدح و ثنا ميكرد و ميفرمود كه اگر او را زنده ميبود ما را بهيچ كس حاجت نبود .
در تاريخ الخلفاء از حضرت باقر (ع) روايت كرده : قال عليه السلام عمربن عبدالعزيز نجيب بنى اميه و انه يبعث يوم القيامة امة وحدة .
و از قيس روايت كرده كه مثل عمر در بنى اميه مثل مؤ من آل فرعون است .
در دهه آخر ماه رجب عمر بن عبدالعزيز از دنيا رفت و در شب شهادت حضرت سيدالشهداء سال 61 هجرى در شهر حلوان بدنيا آمده بود ، عمرش 39 سال و مدت خلافتش 2 سال و 5 ماه و 4 روز بوده است .

یزید بن عبدالملک

نهمی از خلفاء بنی امیه یزید بن عبدالملک بن مروان بود که بعد از پسرعمش عمر بن عبدالعزیز بخلافت نشست یعنی آخر رجب سال 101 و در 25 شعبان 105 در سن 37 سالگی از دنیا رفت .
در حبیب السیر است که یزید بن عبدالملک کنیزی داشت که بسیار او را دوست میداشت و محبوبه او بود با او به اردن آمد و در باغی نشسته بودند یزید دانهای انگور را بجانب او میانداخت او بدندان میگرفت ناگاه دانه انگوری بحلق جاریه جست بسیار سرفه کرد تا از دنیا رفت یزید یک هفته جنازه او را نگه داشت و چند مرتبه با او نزدیکی کرد تا آخرالامر بنا بر ملامت یکنفر از مقربان خود آن کنیز را دفن کردند بعضی از مورخین نوشتند که یزید پانزده روز در بالای قبر او بود تا همانجا به جهنم واصل شد و ملحق به آباء و اجدادش گردید .
بقدری این کنیز عقل و جان خلیفه را در اختیار گرفته بود که در مواقع فرمانروایی سرتاسری امپراطوری بزرگ اسلام این زن رقاصه همه جایی هر کس را که میخواست بکار میگماشت و هر کس را که میخواست معزول میکرد و خلیفه از همه جا بیخبر بود تا جایی که مسیلمه برادر یزید که وضع را چنان دید نزد خلیفه آمد و گفت بدبختانه پس از عمر بن عبدالعزیز آن مرد دادگستر و پرهیزگار تو باید خلیفه شوی که جز باده گساری و شهوترانی کار دیگری انجام ندهی و امور کشور را بدست یکزن رقاصه همه جایی بدهی ستمدیدگان فریاد میکنند و جمعیت ها از اطراف آمده اند در آستان تو منتظرند و تو از همه جا غافل نشسته ای .
یزید از این گفته ها بخود آمد و حرفهای برادر را تصدیق کرد از آمیزش آن کنیز دست کشید و تصمیم گرفت از آن پس بکارهای خلافت رسیدگی کند .
چون خبر به کنیز رسید برآشفت و همینکه روز جمعه شد به کنیزان خود گفت هر وقت خلیفه خواست برای نماز جمعه به مسجد برود مرا خبر کنید کنیزان چنان کردند آن کنیز رقاصه خود را آرایش کرده و عودی بدست گرفته در برابر خلیفه آمد و با آواز بلند و دلکش در معبر مسلمین شعری را خواند که ترجمه اش اینست :
اگر عقل و هوش از سر دلداده رفته او را ملامت مکن بیچاره از شدت اندوه و صبور شده ست خلیفه که دلبر خود را به آن حال دید و آن صدای دلنشین را شنید دست خود را مقابل صورت گرفت و گفت بس است چنین نکن اما کنیز به ساز و آواز خود ادامه داد و مضمون دیگرش این بود که با صدای طرب انگیز خواند :
زندگی جز خوشگذرانی و کام گرفتن چیز دیگری نیست گر چه مردم تو را

توبیخ و سرزنش کنند . یزید بیش از این تاب نیاورده فریاد زد ای جان جانان درست گفتی خدا نابود کند آنکه مرا در مهر تو سرزنش کرد ای غلام برو ببرادرم مسیلمه بگو بجای من بمسجد برود و نماز بخواند .
بالاخره کنیز رقاصه آواز خوان یزید سست اراده را بخود جلب کرد و از راه مسجد با هم بسوی مجلس عیش برگشتند .

هشام بن عبدالملک بن مروان

در سال 105 همانروزی که یزید بن عبدالملک از دنیا رفت برادرش هشام بجای او نشست و او مردی احول و غلیظ و بدخو و موصوف به حرص و نحل بوده و آنچه از اموال در خزینه جمع آوری کرده بود بیش از اموال سایر خلفاء بنی امیه بود هیچیک از بنی امیه بقدر او مال و ثروت اندوخته نکردند .
در دارالملوک نقل کرده وقتیکه هشام به حج میرفت ششصد شتر لباسهای او را حمل مینمودند و وقتیکه از دنیا رفت کفن نداشت و اینقدر بدنش روی زمین باقی ماند تا متعفن شد چون برادرزاده اش ولید بن یزید بن عبدالملک دشمن هشام و بعد از مرگش جمیع اموال او را ضبط کرد حتی کفنی برای او باقی نگذاشت .
در حیوة الحیوان میگوید که عبدالملک مروان در خواب دید که در محراب مسجد چهار مرتبه بول کرد چون این خواب را برای سعید بن مسیب نقل کردند گفت چهار نفر از اولادهای او بر مسند خلافت می نشینند و همین قسم هم شد . اول ولید بن عبدالملک ، دوم سلیمان عبدالملک ، سوم یزید بن عبدالملک ، چهارم هشام بن عبدالملک و گفته شده که در بنی امیه سه نفر در امور سیاسی بینظیر بودند یکی معاویه بن ابی سفیان دوم عبدالملک مروان سوم هشام بن عبدالملک و منصور دوانیقی در امر سیاست و تدبیر امور مملکت تقلید هشام میکرد .
هشام بر خلاف گذشتگان خود اهل کار و کوشش بود و از شوخی و عیاشی و تفریح بدش میآمد و در زمان خلافت او قسمتی از قفقازیه و ترکستان و جنوب فرانسه و سوئیس بتصرف مسلمین درآمد ولی در اواخر خلافت او که زید پسر امام سجاد (ع) را در کوفه شهید کردند و بیدادگری زیادی نمودند در بین مسلمین اختلافی پدید آمد که موجب شکست مسلمین در اروپا شد و امام باقر (ع) را هم این ملعون بزهر جفا شهید نمود .

معرفی بنی امیه از زبان پیری

اعثم کوفی مینویسد روزی هشام بن عبدالملک بن مروان با جمعی از ملازمان خود در ناحیه ای از نواحی شام به شکار رفت ناگاه گرد و غباری از دور مشاهده کرد با غلامش رفیع نام به طرف آن گرد و غبار رفت و دید کاروانی با تجارت بسته از شام بکوفه می رود ، بزرگ آن کاروان پیرمردی بود که آثار صفا و انوار معرفت از بشره او هویدا بود هشام به آن پیرمرد کرد و گفت : ای پیرمرد تو از چه قبیله ای هستی و حسب و نسب تو چیست ، پیرمرد گفت تو حسب و نسب مرا برای چه می خواهی بخدا قسم که اگر من از عزیزترین قبائل عرب باشم به تو سودی نخواهد داشت و اگر از ذلیل ترین قبائل باشم به تو زیانی ندارد .
هشام خنده ای کرد گفت ظاهرا شرم می کنی که حسب و نسب خود را بیان کنی پیرمرد گفت این تصور تو برخلاف واقعست بلکه چون کراهت چهره و قباحت هیئت ترا دیدم دنائت و نسب ترا دانستم از علوخاندان و سمودودمان خودم شکر الهی را بجا آوردم هشام گفت مگر تو از چه قبیله هستی پیرمرد گفت از قبیله ابنی الحکم .
هشام گفت عجب قبیله ننگ آور ناپسندی داری خوب می کنی که از مردم پنهان داری پیرمرد گفت چرا بی سبب از اکابر و اشراف عرب عیبجویی می کنی مگر حسب و نسب تو چیست ؟ هشام گفت من از قریشم .
پیرمرد گفت در میان قبیله قریش اشراف عالیمرتبه و اراذل بی معرفت هر دو یافت می شود تو از کدام طایفه هستی ، هشام گفت از بنی امیه هستم .
پیرمرد خندیدی و گفت آای شرمت ازین نسبت بدی که با این قبیله داری مگر نمی دانی که بنی امیه در زمان جاهلیت ربا خوار بودند و در اسلام با عترت پیغمبر چه عداوتها ورزیدند ، رئیس شما مرد خماری بود و اگر در جنگهای مسلمین اتفاقا حاضر می شدند ، اول کسی که پشت به جنگ می کرد و فرار را برقرار ترجیح می داد آنها بودند و به مقتضای اخبار صحیحه شما از اهل جهنم هستید و عجب است که شما از قبایح اعمال خود شرم ندارید .
یکی از بزرگان قبیله شما . . . پدر . . . است که او به مرض ابنه مبتلا بوده و اشعاری را که . . در مفارقت معشوق خود گفته دلیل واضح و شاهد صادقیت بر این مطلب
و دیگر از بزرگان شما عتبه بن ربیعه بن عبدالشمس بود پدر هند جگر خوار که در غزوه بدر کبری علم مشرکین به دست او بود .
و دیگر از بزرگان شما ابوسفیان است که هم خمار بوده و هم بیطار و او

در جاهلیت کفار را به جنگ با پیغمبر تحریص می کرد و بعد هم از ترس و ضرورت مسلمان شد همیشه به طریق غدر و نفاق سلوک می نمود .
دیگر معاویة بن ابی سفیانست که بقدری در خبث و سوء عقیده بود که با ولی خدا وصی حضرت خاتم النبیین مقاتله نمود و زیاد بن ابیه را به پدر خود ابوسفیان ملحق نمود و حدیث صحیح الولد للفراش و للعاهر الحجر را عمل نکرد بلکه بعکس نمود الولدللعاهر و للفراش الحجر و پسر بدجنس خود یزید را ولیعهد خود نمود و بر اهلبیت پیغمبر مسلط ساخت .
دیگر از بزرگان شما عقبة بن ابی معط بن ابان ابی عمرو بن امیه بن الشمس ملحق گردانیدند و آخرالامر حضرت امیرالمؤ منین (ع) به امر پیغمبر به یک ضربت سر او را از بدنش جدا نمود .
دیگر از بزرگان شما پسر ملعون عقبة است که ولید فاسق باشد برادر مادری عثمان بن عفان که همیشه دائم الخمر بود وقتیکه امارت کوفه را داشت صبح مست میان محراب ایستاد و نماز صبح را چهار رکعت بجای آورد و گفت عجب نشاطی دارم میخواهید چند رکعت دیگر هم بگذارم و این قصه بر عثمان ثابت شده او را حد زد و خداوند آیه شریفه ان جائکم فاسق بنباء را درباره او نازل فرمود . (حجر ، آیه 6) دیگر از بزرگان شما حکم بن ابی العاص است و برادرش مغیرة بن ابی العاص و پسرش مروان که رسول خدا بر هر سه لعن فرموده است .
و دیگر از بزرگان شما عبدالملک بن مروان است که اشراف و صالحین را خار نموده و اشرار و فجار را به نصرت برگزیده مقرب ترین مردم نزد او حجاج ملعون بود که فسق و ضلالت او بر جمیع اهل عالم واضحست و قصه منجنیق نهادن بخانه کعبه معلوم و مشهور است و ظلمهائیکه آن ملعون بر اهلبیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر اولیاء صحابه و تابعین و سایر مردم نموده بتواتر ثابت و محقق است .
و یکی از زنهای شما هند ملعونه است دختر عتبة ربیعة بن عبدالشمس که حلی و زیور خویش را به جهت وحشی فرستاد که جناب حمزه را شهید نمود بعد جگر آن بزرگوار را بیرون کشید نزد هند برد آن ملعونه آن را مکید از عداوتیکه بآنحضرت داشت و دیگر از نسوان شما ام جمیله خواهر ابوسفیان زوجه ابولهب است که آیه و امراءته حمالة الحطب در شاءن او نازل شد و نیز شجره ملعونه در قرآن بالاتفاق کنایه ای از بنی امیه است .
خلاصه از بیانات فصیح و بلیغ این پیرمرد هشام و غلامش مبهوت مانده بود که نزد بزرگان لشکر آمد عقب آن پیرمرد فرستاد که او را گرفته و بکشند ولی پیرمرد از فراست خود هشام را شناخته بود و به لباس مبدل که کسی او را نبیند و نشناسد ملبس شده و بیراهه رفت تا به کوفه رسید .
بالجمله هشام در ششم ربیع الاول سال 125 در رصافه از دنیا رفت در سن 45 سالگی و مدت خلافتش 19 سال و هفت ماه و ده روز بود .

ولید بن یزید بن عبدالملک

یازدهمین خلیفه اموی ولید پسر یزید که نواده عبدالملک است که در سال 125 روز وفات هشام بر مسند خلافت نشست .
مورخین او را یزید زندیق و فاسق نام نهاده اند بجهت شهرتش در منکرات و تظاهرات به کفر و زندقه مثلا زن پدرهای خود را بجهت خود بعنوان زناشویی گرفت و مسلمانان را مسخره میکرد و بدین اسلام استخفاف مینمود و عیاشی و شربخوارگی او بحد اعلا رسید بطوریکه برکه و استخر از شراب ساخته بود و در میان آن شنا میکرد و آن قدر میخورد که نفس او قطع میشد .
وقتی با قرآن تفال زد این آیه آمد و خاب کل جبار عنید سخت خشمناک شد و قرآن را هدف تیر قرار داد و پاره پاره کرد .
یکشب موذن اذان صبح گفت ولید برخاست و شراب خورد و با کنیزی که او هم مست بود درآویخت و با او نزدیکی کرد و قسم یاد کرد که تو کنیز با همین حالت مستی و جنابت باید بجای من در محراب مسجد امام جماعت شوی .
پس لباس خود را بتن آن کنیز کرد و او را با حالت مستی و جنابت بنماز فرستاد تا با مردم نماز بخواند . ابن ابی الحدید در طی اخبار حمقای عرب نقل کرده که روزی سلیمان برادر ولید در مجلسی گفت خدا لعنت کند برادرم را که او مرد فاسق وفاجری بود که مرا تکلیف به لواط نمود .
ولید به سی و سه بلیه مبتلا شده بود که یکی آن بود که از ناف خویش بول میکرد و چون مردم فسق و کفر ولید را دیدند تصمیم گرفتند که او از خلافت خلع کنند و لذا با پسرعمویش یزید ناقص بیعت کردند و به او گفتند که باید با ولید جنگ کنی و ما تو را یاری خواهیم کرد آنگاه یزید آماده جنگ با ولید شد و جنگ سختی نمودند تا ولید مغلوب شد و به قصر خود فرار کرد و متحصن شد لشکر یزید دور قصر او را احاطه کردند تا آنکه داخل قصر شدند و او را به بدترین وجهی کشتند و سرش را بالای قصر آویختند و تن او را در خارج باب فرادیس خاک کردند و این دو روز به آخر جمادی الثانی مانده سال 126 بود ، مدت خلافتђЛیکسال و دو ماه و بیست و روز و در سن چهل سالگی بجهنم واصل شد .

یزید بن ولید بن عبدالملک

چون یزید بن ولید با پسرعمویش ولید بن یزید جنگ کرد و او را از خلافت خلع کرد و خودش بجای او نشست در سال 126 فرمان قتل ولید را صادر نمود و گفت هر کس سر او را برای من بیاورد یکصد هزار درهم جایزه بگیرد لذا جمعی بجانب بحراء که نام قریه ایست از دمشق شتافتند و دور ولید را گرفتند که او را کشتند ، سرش را از تن جدا کرده در دمشق بگردانیدند و بعدا بر سور دمشق آویختند آنگاه خلافت یزید مستقر شد و طریق عدالت را پیش گرفت و خواست مثل عمر بن عبدالعزیز با مردم رفتار کند .
مادر یزید کنیز ایرانی بود که از شاهزادگان معروف ایران بشمار میرفت و این یزید را یزید سوم و ناقص میگفتند چون شهریه قشون را کم کرد ولی عمر او آنقدر کفاف نداد خلافتش پنج ماه و دو روز بود و در سن 46 سالگی به مرض طاعون از دنیا رفت .

ابراهیم بن ولید عبدالملک

چون یزید از دنیا رفت برادرش ابراهیم که ولیعهد او بود بجایش نشست در هفده صفر 127 ، ولی پیش از چهار ماه یا دو خلافت نکرد ولی او هم نتوانست کاری از پیش ببرد کشور آشفته بود مردم هر ساعت در انتظار حوادثی بودند و به خود خلیفه هم اعتنایی نمیکردند و از روی تحقیر بر او وارد میشدند و خود او هم عقل رسایی نداشت که بکاری بپردازد این خلیفه مواجه با شدت انقلاب و اختلاف شد و هر ساعت خبری ناملایم و غم انگیز به او میدادند تجزیه ممالک بزرگ و کوچک بدست اقوام و طبقات بشدت شروع شد تا اینکه مروان حمار آمد و ابراهیم را از خلافت خلع کرد و زمام مملکت را بدست گرفته و ابراهیم را کشته جسدش را برادر آویخت .

مروان بن محمد بن مروان الحکم معروف به حمار

در روز دوشنبه 14 صفر سال 127 بعد از قتل مروان حمار که نواده مروان حکم بود بخلافت رسید و مردم با او بیعت کردند و چون صبر او در شدائد و جنگها زیاد بود لذا او را حمار لقب دادند .
مروان روحا مردی قوی و پرطاقت بود و چون قسمت زیادی از عمر خود را صرف جنگهای مرزی آذربایجان و ارمنستان نموده بود به لشکرکشی و جنگجویی عادت داشت .
مروان اگر چه دارای بلاغت و قدرت انشایی بود ولی روزی روی کار آمده بود که رشته از دست بنی امیه و آل مروان رفته بود و این فضایل ارزشی نداشت .

قیام ابومسلم خراسانی

در حبیب السیر مینویسد که ابومسلم در سنه صد هجری در اصفهان متولد شد و در کوفه نشو و نما کرد و در نوزده سالگی خدمت ابراهیم امام پسر عبدالله بن محمد بن علی بن عبداله بن عباس و برادر سفاح و منصور رسید و او چون در پیشانی ابومسلم آثار اقبال مشاهده کرد در سنه صد و بیست و هشت او را به امارت خراسان فرستاد .
او در خراسان مردم را بخلافت عباسیان دعوت مینمود جمع کثیری دست بیعت به او دادند و ابراهیم امام مکتوبی به ابومسلم نوشت که در آخر ماه رمضان سال 129 بر مروانیان خروج نماید و لذا روز عید رمضان همانسال ابومسلم به سلیمان کثیر امر کرد که خطبه عید را بنام عباسیان بخواند بعد ابومسلم کاغذی به نصر سیار که از جانب بنی امیه والی خراسان بود نوشت و او را دعوت به بیعت با عباسیان نمود ، نصر متحیر ماند که چه بکند بعد از هشت ماه غلام خود یزید را با چند هزار سوار به محاربه ابومسلم فرستاد بعد از جنگ مفصلی لشکریان نصر شکست خوردند و مراجعت نمودند نصر سیار بسیار پریشان خاطر شد و بیعت کنندگان با عباسیان از اطراف خراسان به ابومسلم ملحق شدند ابومسلم عزم نمود که با نصر جنگ کند و کار او را یکطرفه نماید و لذا چون نصر دانست که طاقت مقاومت با ابومسلم را ندارد بطرف ری فرار کرد و در آنجا مریض شده و او را بساوه حرکت دادند و در ساوه از دنیا رفت و ابومسلم پس از فرار از نصر تمام خراسان را تصرف نمود و هر یک از اصحاب نصر و مروانیان را که میدید بقتل میرسانید .
اسلام عیلک یا ابا عبدالله
سلام علیک ای شه کشور دین
که دین یافت از جد جد تو تزئین
بطه و یس که بیشک و شبهه
تویی میوه باغ طه و یس
یا حسین مظلوم
جز آن نسب که از تو بخود بسته چیستم
من آن چنانکه آل علی هست نیستم
اما مرا از خویش مران ای علی که من
تا چشم داشتم به حسینت گریستم

مجلس بیست و هفتم : و لعن الله بنی امیه قاطبة

شرح

حقتعالی در قرآن میفرماید : ان الله لعن الکافرین و اعد لهم سعیرا .
یعنی حق تعالی کافرین را از رحمت و مقام قرب خود دور کرده و از برای آنان آتش سوزانی مهیا نموده است .
در معنی بنی امیه حقتعالی در قرآن میفرماید : و ما جعلنا الرؤ یا التی ارنیاک لافتنة للناس و الشجرة فی القران و نحو فهم فما نریدهم الا طغیانا کبیرا . (اسراء - 61)
ای پیغمبر آن رؤ یایی که بتو جلوه داده و ارائه کردیم و درختی که در قرآن بلعن یاد شده برای آزمایش مردم بود ولی تهدید و ارعاب و ترسانیدن مردم جز سرکشی و طغیان بیشتر ایشان نتیجه و اثری نمی بخشد .
دو صفت نیکو و خوشایند در کلام هست که یکی فصاحت و دیگری را بلاغت گویند مقصود از فصاحت و کلام عبارت است از اینکه کلمات و جمله هائیکه گفته میشود ساده و روان باشد که شنونده بسهولت مطلب را دریابد مقصود از بلاغت عبارت است از اینکه بمقتضای حال صحبت شود .
از جمله چیزهایی که در اصالت کلام و رسانیدن مطلب لازم و مقید است روشن کردن مطلب بواسطه ذکر و مثال و نظایر آن میباشد . قرآن مجید که بالاترین فصاحت و بلاغت را داراست از ذکر مثال خودداری ننموده در سوره مبارکه زمر میفرماید : و لقد ضربنا للناس فی هذا القران من کل مثل لعلهم یتذکرون در این قرآن برای مردم همه گونه مثل زدیم شاید پند گرفته و موعظه را اخذ کنند .
حقتعالی در آیه مبارکه که مورد بحث بنی امیه را مثال به شجره ملعونه زده همان قسم که یکدرخت دارای ریشه و تنه و شاخه و برگ است این سلسله خبیثه ، هم دارای ریشه و شاخه و برگ میباشند .
لعن در لغت بمعنی بعد و دوریست چون این شجره خبیثه بنی امیه از جمیع صفات خیر دورند و کسی که از صفات خیر دور باشد مسلما هم از رحمت الهی دور خواهد بود لذا حقتعالی در قرآن این سلسله را تشبیه به شجره خبیثه نمود که هم از صفات خوب دورند هم از رحمت الهی .
عیاشی از حضرت باقر (ع) روایت کرده که سبب نزول آیه فوق آن بود که پیغمبر اکرم شبی در عالم رؤ یا مشاهده کرده بوزینه هایی بر منبر حضرتش بالا رفته و نشسته اند و مردم را بضلالت و گمراهی میکشانند پیغمبر از این حالت متاثر و مغموم شد خداوند این آیه مبارکه را نازل فرمود .
نیشابوری در تفسیر خود از ابن عباس روایت میکند که مراد از شجره ملعونه در قرآن بنی امیه هستند و بیضاوی در تفسیرش میگوید که رسول

خدا (ص) در خواب دید که قومی از بنی امیه بر منبر حضرتش بالا میروند و جست و خیز میکنند بوزینه فرمود این جزای ایشان در دنیاست که بواسطه اسلام ظاهری ایشان به آنان داده شده کنایه از آنکه در آخرت نصیبی ندارند .
ابن ابی الحدید از امالی ابوجعفر محمد بن حبیب در ذیل حدیثی طولانی نقل میکند که وقتی عمر بن الخطاب از کعب الاخبار که مردی یهودی بود که بعدا اسلام را قبول کرد پرسید که در اخبار شما آیا نقل شده که بعد از پیغمبر اسلام خلافت به چه کسانی میرسد گفت به دو نفر از اصحابش یعنی ابوبکر و عمر و بعد از آن دو نفر به دشمنان آنحضرت رسد که با اهلبیت او جنگ کنند یعنی بنی امیه و بنی عباس عمر گفت انا لله و انا الیه راجعون بعد روی بطرف ابن عباس نمود و گفت منهم از رسول خدا شبیه این کلام را شنیدم که میفرمود در خواب دیدم که بنی امیه بر سر منبر بالا میروند و مانند بوزینه گانی هستند و بعد آیه و ما جعلنا الرؤ یا التی ارایناک . . . را قرائت فرمودند .
دیگر از آیاتی که درباره بنی امیه نازل شده این آیه است : الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا و احلوا قومهم دارالبوار جهنم یصلونها و بئس القرار . (ابراهیم - 23)

حقتعالی برای اشخاص خوب و با ایمان و اشخاص بد و منافق دو مثال جالبی زده در یک آیه میفرماید : الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤ تی اکلها کل حین باذن ربها و یضرب الله لامثال للناس لعلهم یتذکرون . (ابراهیم - 30 و 31)
یعنی آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه گفتار پاکیزه را بدرخت پاکیزه ای تشبیه کرده که ریشه آن در زمین ثابت و شاخه آن در آسمانست میوه های خود را هر زمان به اذن پروردگارش میدهد و خداوند برای مردم مثلها میزند شاید متذکر شوند .
در کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که پیغمبر (ص) ریشه این درخت است و علی (ع) شاخه آن و امامان که از ذریه آنها میباشند شاخه های کوچکتر و علم امامان میوه این درخت است و پیروان با ایمان آنها برگهای این درخت اند .
در آیه دیگری برای اشخاص بد و منافق مثال جالبی میزند : و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض مالها من قرار . (ابراهیم - 32)
و همچنین کلمه خبیث را بدرخت ناپاکی تشبیه کرده که از زمین برکنده شده و قرار و ثباتی ندارد .
یکی از موارد کلمه خبیثه کسانی هستند که نعمت خدا را تبدیل به کفران کردند که به پیغمبر میفرماید الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا و سرانجام قوم خود را به دارالبوار و سرزمین هلاکت و نیستی فرستادند اینها همان ریشه های شجره خبیثه و رهبران کفر و انحرافند که نعمتهایی همچون وجود پیغمبر را که نعمتی بالاتر از آن نبوده و در امانشان قرار گرفت که میتوانستند در مسیر سعادت با استفاده از آن یکشبه ره صد ساله را طی کنند اما تعصب کورکورانه و لجاجت و خودخواهی و خودپرستی سبب شد که این بزرگترین نعمت را کنار گذاردند و خود و قومشانرا بهلاکت و بدبختی بکشانند .
در روایات ما این شجره خبیثه را بنی امیه خواندند و شجره طیبه پیامبر و علی و فاطمه و فرزندان ایشان هستند . علامه در نهج الحق نقل میکند از ابن مسعود که گفت از برای هر چیزی آفتی است و آفت این دین بنی امیه هستند .

بدار آویختن زید بن علی (ع) بدستور هشام بود

هشام بن عبدالملک مروان کسی بود که دستور داد زید بن علی بن الحسین را بدار آویختند و پنجسال بدن نازنینش بالای دار بود چون زید در کوفه قیام کرد که حق آل محمد را بگیرد و در جنگ تیری بر پیشانی او زدند چون تیر را بیرون آوردند جان بجان آفرین تسلیم نمود و او را در ساقیه آبی دفن کردند ولی جسد او را بیرون آوردند و سر او را بریده بشام نزد هشام بن عبدالملک فرستادند و بدن او را در کناسه کوفه بدار زدند و پنجسال بدن نازنینش عریان بالای دار بود و کسی عورت او را ندید زیرا عنکبوت به عورت او تار تنیده و عورتش را ستر کرده بالاخره بدن او را از دار پائین آورده سوختند و خاکسترش را در میان کشتی نموده به آب فرات ریختند .
در ارشاد است و کان زید بن علی بن الحسین علیه السلام عین اخوته بعد ابی جعفر علیه السلام و افضلهم و کان عابدا و رعا فقیها سخیا شجاعا و ظهر بالسیف یاءمر بالمعروف و ینهی عن المنکر و یطلب بثارات الحسین علیه السلام .
زید در وقت شهادت 42 ساله بود و پسرش یحیی را هم در سن 18 سالگی شهید کردند سر نازنین او را نزد ولید بن یزید فرستادند آن ملعون سر را فرستاد نزد مادر یحیی و بدن یحیی را بدار آویختند و بالای دار بود تا وقتی که ابومسلم مروزی بخراسان استیلا یافت آن بدن را از دار پائین آورد و نماز بر او خوانده و در جوزجان دفنش کردند و بقعه جناب یحیی را علاءالدوله در زمان ناصرالدینشاه بنا نمود و چون سابقا معروف بود که در آن قبه زیارتگاهی است ایشان که آنجا رفتند امر بحفر قبر کرد سه ذرع که حفر کردند به جسد آن بزرگوار رسیدند و دیدند بالای سنگ لحد خشت کاشی است نیمذرع در نیمذرع که به یک طرف به خط کوفی سوره یس نوشته شده و بطرف دیگر بخط کوفی جلی نوشته بود : هذا قبر جناب یحیی بن زید علی بن الحسین علیه السلام بعد علاءالدوله به تعمیر آن قبر امر کرد و آن خشت را بالای آن قبر گذاشتند همین قسم بود تا زمان ورود روسها به گنبد قابوس که آن خشت را از بالای قبر دزدیدند و بردند . سر ابراهیم امام را در میان انبان نوره کردند و دم آهنگری در مقعدش دمیدند تا جان داد بنی امیه خواستند بنی هاشم را از بین ببرند و نور حق را خاموش کنند و با خیال خام خود و با زحمات زیاد گمان کردند که بر بنی هاشم غلبه یافتند ولی ندانستند که خود را بدنام کردند و تیشه بر ریشه خود زدند .
شما تصور کنید در هر سال بالخصوص ماه محرم و صفر مردم عالم از

مسلمان و غیرمسلمان برای مظلومیت امام حسین (ع) چقدر اشک از چشمان خود میریزند که اگر ممکن بود اشک آنها را جمع کنند نهرهایی از آن جاری میشد در صورتیکه برای خلفا غیر از لعن و بدنامی چیز دیگری نخواهد بود .
یکی از مستشرقین اروپا حساب کرده میگوید در هر سال بالغ بر 250 میلیون لیره انگلیسی مخارج عزادرای حسینی میشود غیر از درآمد موقوفات و اطعامیکه بجهت آنحضرت میکنند و این مبلغ بیشتر از طرف آفریقا و هندوستان بوده است .
محدث قمی در انوارالهیه از علی بن عیسی اربلی نقل میکند که المستنصر بالله خلیفه عباسی به سامرا رفت در آنجا قبر عسگریین یعنی هادی و امام حسن عسکری علیهماالسلام را زیارت کرد پس از آن بمقبره خلفاء و اجداد خود رفت چند تن از بزرگان خاندان بنی عباس در آنجا دفن بودند آن مقبره مخروبه و آفتاب بر آنها میتابید و باران بر آن قبرها میبارید و مرغان آسمان فضله بر آن ریخته و کثیف و متعفن بود یکی از آن اشخاصی که با آن خلیفه بود گفت امروز خلیفه ای و فرمانروایی جهان با شماست شایسته نیست قبرهای پدران شما با اینحال باشد که نه کسی بزیارت آن ها رود و نه پاکیزه نگهداری شود در صورتیکه قبرهای علویین دارای پرده ها و فرشها و قندیلها و شمعدانها است . معلوم میشود در آنزمان هم قبور ائمه دارای ساختمان و اسباب و چراغ و خادم بوده است خلیفه گفت این یک سر آسمانی دارد که به کوشش ما درست نمی شود هر اندازه که ما بخواهیم مردم را وادار کنیم که بما معتقد شوند و به زیارت قبور نیاکان ما بروند و یا اقلا فرش و قندیل آنرا نبرند ممکن نمیشود ولی قبور علویین را که می بینی روی عقیده مردم درست شده و عقیده را نمی توان از مردم گرفت .
همین بهتر دلیلیست که حق در دنیا همیشه برجا است و باطل از میان میرود و لذا چون عقیده قلبی دارند هر سال مبالغی خرج عزاداری و اطعام آنحضرت میکنند و مبالغی برای سفر زیارت آنحضرت خرج میکنند .

دیدن یکی از علمای نجف عالم برزخ را

مرحوم دربندی در کتاب اسرارالشهاده نقل میکند که برای من نقل کرد مرد صالح پرهیزکار شیخ جواد از پدر فاضل خود شیخ حسین تبریزی که یکی از شاگردان سید بحرالعلوم بود که از صلحای نجف غروب هنگامیکه در وادی السلام بود و قصد داشت وارد قلعه نجف شود میگوید در اثنای راه جمعی را دیدم باسبان تیزرو سوار شده و در پیش روی آنها سواری بود در نهایت حسن و جمال من گمان کردم که یکی از آنها سواری مانند آقا سید صادق که یکی از علما آنزمان بود و یکی دیگر شیخ محسن برادر شیخ جعفر اعلی اله مقامهم میباشند لذا آنها را به اسم صدا کردم و به آنها سلام نمودم جواب سلام مرا دادند گفتند ما آن دو نفری نیستیم که نام بردی بلکه ما از ملائکه هستیم که باین صورت درآمده ایم و آن شخص خوش سیمایی که در جلوی ماست یکی از صلحا است از اهل اهواز که او را باید باینمکان شریف برسانیم خوب است که تو هم با ما بیایی من با آنها رفتم تا بمکان وسیعی رسیدیم که دارای هوای خوب و مناظر عالی بود که مثل آنرا ندیده بودم ملائکه از اسبهای خود بزمین فرود آمدند و رکاب آن اهوازی را گرفته او را در باغی پیاده کردند که دارای قصری بود که به اقسام فرشها مفروش بود و از هر گونه زیور و زینت از حریر و استبرق آراسته و در اطراف همان موضع مشعلها افروخته و قندیلها آویخته بودند و پس آن اهوازی را در صدر آنمجلس نشانیدند و به اقسام ملاطفت به او تهنیت گفتند پس سفره ای انداختند که در آن همه قسم میوه جات بود آنشخص شروع بخوردن کرد به من هم امر بخوردن نمود من هم از آن خوردم پس بمن فرمود : ای مرد صالح آیا میدانی که سبب نشان دادن این منظره در این نشاءه برای تو چیست ؟ گفتم نمیدانم ، گفت سرش اینست که پدر تو دو من گندم از من طلب داشت نشد که در دنیا به او بدهم چون خدا خواست مرا بیامرزد و درجه مرا کامل فرماید مقام مرا به تو نشان داد تا دین تو را ادا نمایم و برای الذمه از پدرت شوم یا از من بگذر و یا حقت را از من بگیر یکی از آن ملائکه بمن گفت عبای خود را بگشای و مقداری گندم در آن ریخت و گفت بحق خودت رسیدی ناگاه تمام آنها از نظرم غائب شد و عبا و آن مقدار گندم در دست من مانده آنرا بمنزل آوردم تا مدتها از آن گندم میخوردم و تمام نمیشد چون سر او را برای دیگران فاش کردم تمام شد .

این شخص اهوازی عالم نبود بلکه مرد عوامی از طایفه شیعه بود که محبت و دوستی زیادی به اهلبیت داشت و کاسبی بود که در ایام سال از عایدی خود پولی جمع میکرد و در دهه محرم صرف عزاداری و اطعام

حضرت سیدالشهداء مینموده و چراغ مجالس عزاداری روشن میکرد و شربت میداد .
قضیه دیگری در صفحه 54 اسرارالشهاده نقل میکند که زن زانیه ای بمنزل همسایه خود رفت تا قدری آتش بیاورد غذایی که برای عزاداران حسینی درست میکردند نزدیک بود که آتش آن خاموش شود و آن زن فوت کرد تا آتش را روشن کرد و دود آتش چشمهای او را ناراحت کرد همین باعث شد که او از اعمال زشت خود نادم شده توبه کند .
از این قبیل داستانها زیادست چه باب حسینی باب نجات است که وجود مبارک پیغمبر (ص) فرمود حسین مصباح الهدی و سفینة النجاة بسیاری از مردم بدعمل بواسطه همین گریه بر آن حضرت مخارج عزاداری و اطعام نمودن بر آنحضرت موفق به توبه و عاقبت بخیری شدند و با ایمان کامل از دنیا رفتند . حقتعالی در حدیث مفصلی بحضرت موسی (ع) فرمود که یک جمله آن حدیث اینست هر کس مالی در راه حسین (ع) خرج کند هفتاد برابر در دنیا به او عوض میدهم و گناهان او را می آمرزم و در بهشت جایش میدهم .

مجلس بیست و هشتم : و لعن الله بنی امیه قاطبة

میزان شناخت خوبی و بدی

و ما جعلنا الرؤ یا التی ارینا ک الا فتنة للناس و الشجرة الملعونة فی القرآن و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا . (اسراء - 61)
گفتار ما در موضوع این آیه در مجلس قبل ذکر شد اینک میگوئیم برای تمیز خوب و بد اشیاء میزانی قرار داده اند که بواسطه آن صحیح و سقیم را می شناسیم .
خود میزان در لغت بمعنی آلت سنجش است و با آن اشیاء را می سنجند و معادله میکنند و آن نسبت به اشیاء مختلف است و بر حسب اختلاف اشیاء را می سنجند و فرق میگذارند مثلا میزان سنجش حبوبات ترازو و میزان شناختن فکر صحیح و سقیم علم و منطق و میزان شعر علم عروض و میزان خوبی و بدی مردم اعمال و کردار خوب و بد ایشان میباشد .
پس اگر بخواهیم یکدسته از مردم را با دسته دیگر بسنجیم که کدام بهتر و یا بدترند در اینجا میزان اعمال خوب و بد آنها میباشد با این مقدمه اگر بخواهیم بفهمیم که بنی امیه بهتر بودند یا بنی هاشم میزان شناختن کارهای خوب و بد ایشان است و اتفاقا کارهای خوب و بد این دو دسته در صفحات ضبط شده و ما اینک به شهادت تاریخ وضع زندگانی و کارهای ایندو دسته را روشن میکنیم تا خواننده خود بتواند تمیز حق و باطل ایندو دسته را بدهد

نسب بنی امیه

نسب بنی امیه به جد سوم پیغمبر (ص) عبد مناف میرسد محمد بن عبد بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف یکی از پسرهای عبد مناف و دیگری عبدالشمس بود که تواءما بدنیا آمدند و با کارد آنها را از هم جدا کردند کسی گفت بعدا بین اولادهای این دو برادر همیشه خواهد بود و همین هم که شد که بین بنی هاشم و بنی امیه همیشه جنگ و جدال و خونریزی بود .
عبدالشمس پسری داشت بنام امیه که جد بنی امیه میباشد و بنی هاشم به هاشم میرسند .

مناصب و بزرگی هاشم

هاشم چند بزرگی و آقایی داشت که برادرش عبدالشمس نداشت .
1 - پرچمداری
2 - تصدی آب و سقایت حجاج
پذیرایی از حجاج و تصدی چاه زمزم
پرده داری خانه کعبه که تمام این سمتها از پدرانش به او ارث رسیده بود .
اولین فردی بود که ایلاف کرد به این شرح که هاشم مردی ثروتمند بود که دستگاه مردی ثروتمند بود که دستگاه تجارت او وسیع بود و در زمستانها به یمن میرفت و در تابستان برای تجارت به شام حرکت مینمود و تمام رؤ سای قبایل عرب را در کار تجارت خود شرکت داده بود باین معنی که از منافع خود سهمی برای هر یک از آنها مقرر میداشت بدون آنکه سرمایه ای داده باشند و قهرا این سهم که بآنها داده میشد آنها را از مسافرت بقصد روزی بی نیاز میساخت .
نزول سروه لایلاف قریش در همین موضوع بود چنانکه طبرسی در مجمع البیان از ابن عباس روایت میکند این سوره درباره قریش نازل شد چه ایشان امور معاش و زندگانی خود را تمام دوره سال بوسیله دو سفر اداره میکردند در زمستان بسوی یمن و در تابستان بشام میرفتند و از مکه و طائف خشکبار و فلفل و ادویه جات که از ناحیه دریا میآوردند بشام میبردند و از آنجا البسه و حبوبات و گندم و جو میخریدند و درین سفرها با یکدیگر الفت میگرفتند .
یکی از امتیازات و افتخارات هاشم قرار داد حلف الفضول بود که معاهده ای بنام مزبور بین قبایل اعراب برقرار شد و از بزرگترین معاهدات شرافتمندانه آن دوره بود که بین سران قبایل عرب بسته شد ولی عبدالشمس در هیچیک از اینها سهمی نداشت .
و یکی از قراردادها این بود که بین بنی هاشم و بنی المطلب و بنی اسد بن عبدالعزی و بنی زهره و بنی تیم بن مره در خانه جذعان در یکی از ماههای حرام قراردادی بسته شد به این کیفیت که کف دستهای خود را روی خاک مالیده و هم قسم شدند که از هر مظلومی حمایت کنند و یاور و دوست او باشند تا حقش را از ظالم بگیرند .
هاشم قوم خود را خوراک میداد و گوشت و نان برای آنها حاضر میکرد و به آنها تر یدی میداد که بخورند و بارهای پر از گندم پاک از شام به مکه میآورد و برای مردم نان خوب و گوشت تازه تهیه میکرد و به مردم میداد .
ولی عبدالشمس که برادر هاشم بود ازین مناسب سهمی نداشت و نام خوب و آبرویی هم نداشت و پسر او هم امیه مرد فاسقی بود که بین مردم

بدنام و متهم بود و در جاهلیت کاری کرد که هیچکسی نکرده بود که در حیات خود زن خود را به پسرش ابا عمر تزویج کرد و ابا معیط از آن ازدواج بدنیا آمد که ولید بن عقبه از اوست که مراد از آیه ان جائکم فاسق بنباء فتبینوا ولید است .
امیة بن عبدالشمس که مردی ثروتمند بود بر هاشم عموی خود حسد برده و در مقام آن شد که با هاشم مفاخرت کند هاشم بمناسبت مقام و موقعیت خود اظهار نفرت ازین کار کرد ولی قریش او را رها کردند تا بالاخره بین آندو شرط شد که پنجاه شتر سیاه چشم شرط بندی کنند که در مکه فخر نمایند و مردم گوشت آنرا بخورند و ده سال هم از مکه جلای وطن نمایند در صورتیکه نزد کاهنی روند و در حضور او هر یک شرح مفاخرت خود را بگویند و او قضاوت کند هر کس مفاخرت را بر دیگری این شترها را کشتار نماید تا نزد کاهن معروف خزاعی رفتند و حق با هاشم شد و شترها را از امیه گرفت و در مکه کشت و به مردم خورانید و امیه هم ده سال بشام رفت و هجرت نمود .
این واقعه ای است که دشمنی امیه را نسبت به هاشم علنی کرد و بین آن دو و فرزندان آنها دشمنی برقرار ساخت .
این زمان گذشت تا زمان عبدالمطلب شد مجددا بین بنی عبدالمطلب و بنی امیه دشمنی ایجاد شد بطوریکه ابن اثیر در کامل خود در جلد دوم صفحه 9نقل میکند : چنین است که عبدالمطلب یک همسایه یهودی داشت که تاجر ثروتمندی بود مال فراوانی داشت حرب بن امیه ازین مرد یهودی بدش میآمد به چند نفر از جوانان قریش دستور داد که او را بکشند و اموال او را بردارند لذا عامر بن عبد مناف بن عبدالعزیز و صخر بن عمرو بن کعب یتمی جد ابوبکر را کشتند و اموال او را بردند و عبدالمطلب تا مدتی نتوانست قاتل این مرد یهودی را بشناسد ولی پس از تحقیق زیاد شناخت و چون خواست تعقیب کند و نفر مزبور به حرب بن امیه پناه بردند عبدالمطلب نبرد حرب عموزاده خود آمد و از او خواست که درینکار دخالت کند و قاتل را پناه دهد و او هم پناه داد ولی وقتی از او خواستند که قاتل را بدهد حرب نداد لذا بین عبدالمطلب و حرب بن امیه سخنان درشتی رد و بدل شد تا بالاخره نفیر بن عبدالعزی جد عمر بن خطاب را حکم قرار دادند و حکم بقتل حرب کرد گفت تو با کسی محاجه میکنی که قدش از تو بلندتر و از تو زیباتر و پیشانی او از پیشانی تو وسیعتر و مردم نسبت به او خوش بین و بتو بدبین هستند این مرد اولادش از از تو بیشتر سخاوت و عطای او به مردم زیادتر و دستش از دست تو کشیده تر است .

اکثر مورخین بنی امیه را از قریش نمیدانند

تا اینجا از تواریخ نقل نمودیم که بنی امیه از قریش نبودند و نسب آنها به عبدالشمس بن عبد مناف میرسیده لکن اکثر علماء تاریخ و اهل حدیث این حرف را قبول ندارند .
از جمله عمادالدین طبری در کامل بهایی برای بهاءالدین محمد جوینی در عصر هلاکوخان نوشته در جلد دوم آن مینویسد که امیه غلامی بود رومی از عبدالشمس چون زیرک بود عبدالشمس او را آزاد کرد بعد به فرزندی قبولش نمود و از او فرزندانی بوجود آمد بعد میگوید که اگر بگویی بین اصحاب تاریخ اتفاقست که گفته اند نسب عثمان : عثمان بن عفان بن ابی عاصم بن امیه بن عبدالشمس بن عبد مناف میباشد بنابراین چگونه میشود گفت که عثمان از بنی امیه نبوده و از غلام رومی بوده است .
جواب میگوئیم در زمان جاهلیت بین اعراب مرسوم بود که چون غلامی را آزاد میکردند و آنرا پسرخوانده خود قرار میدادند مثل پسر انسان میشد و مردم او را جزو اولادان خود قرار میدادند و ادعیا میخواندند و زن او را تزویج نمیکردند و لذا پیغمبر (ص) زید را که آزاد کرد و زینب بنت جحش را که دخترعمه آنحضرت بود برای زید به عقد در آورد و پس از مدتی زید زینب را طلاق داد پیغمبر برای بطلان سنت جاهلیت به ازدواج زینب تن در داد از طرفی از حرف مردم هم میترسید که بگویند پیغمبر (ص) زن پسرخوانده خود را به عقد و ازدواج خود درآورده لذا حقتعالی این آیه را نازل فرمود : امسک علیک زوجک و اتق الله و تخفی فی نفسک ما الله مبدیه و تخشی الناس و الله احق ان تخشاه .
لذا پیغمبر از زینب خواستگاری نمود و او هم خوشحال شده افتخار بر این امر نمود ولی گفت خدایا میخواهم تو عقد ازدواج مرا ببندی .
حقتعالی این آیه را فرستاد : فلما قضی زید منها و طرا زوجنا کهالکی لایکون علی المؤ منین جرج فی ازواج ادعیائهم . (احزاب)
بنابراین در زمان جاهلیت رسم بوده که آزاد شده را پسر خود قرار چ پس عثمان که نسبش به امیه میرسد امیه پسرخوانده عبدالشمس بوده نه تقصیر حقیقی او تا بگوئیم بنی امیه از قریش و به عبد مناف میرسند .

بنی امیه از نسل غلام رومی بودند

علامه مجلسی در بحار از الزام النواصب حکایت میکند که امیه از صلب عبدالشمس نبوده بلکه از رومیان بوده و عبدالشمس او را استلحاق نمود و منسوب به وی شد بنابراین امیه از قریش نیستند و از میان رومیان میباشند .
در تفسیر الم غلبت الروم از صادقین علیهماالسلام روایت شده که مراد از این آیه بنی امیه اند یعنی بنی امیه که از نسل غلام رومی هستند مغلوب خواهند شد البته پس از هزار ماه سلطنت و این معنی بنابر آنست که به صیغه معلوم بخوانیم که یکی از قراآت شاذ است و اگر به صیغه مجهول بخوانیم بنی امیه غلبه کردند و مالک حکومت و سلطنت شدند در هر صورت این مسلمست که بنی امیه بودند حال امیه یا از نسل عبدالشمس بوده و یا غلام آزاد شده او بوده است . جماعت بنی امیه و شاخه تقسیم میشود زیرا امیه نسلش از دو اولاد باقی ماند که یکی حرب و دیگری ابوالعاص باشد از حرب ابوسفیان و معاویه و یزید اولادهای یزید پیدا شدند و از ابوالعاص عفان که پدر عثمان بود و خود عثمان که خلیفه سوم و حکم و پسرش مروان و عبدالملک و اولادان عبدالملک بنام ولید و سلیمان و هشام و عبدالعزیز تا آخر بنی امیه و بنی امیه قریب یکقرن بر گردن مسلمانان سوار بودند یعنی از سال 40 هجرت حضرت امیرالمؤ منین علی (ع) در کوفه شهید شد که معاویه دولت بنی امیه را تشکیل داد تا سال 132 هجری و بعد از آنکه بنی عباس دولت بنی امیه را از بین بردند بعضی از احفاد بنی امیه به اندلس فرار کرده و در آنجا یک حکومت اموی بر اساس همان حکومتهای شام بنا نهادند که در حدود سه قرن دوام داشت اگر چه خلافت آنها در مغرب بود و خود را بنام خلیفه خواندند ولی مورخین آنها را در شمار خلفاء بنی امیه نمی آوردند چه ایام خلافت آنان مضطرب بود و مملکت منظمی نداشتند لذا خلافت آنها از بنی امیه محسوب نمی شود .
قال الله تبارک و تعالی : الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا و احلوا قومهم دارالبوار . (ابراهیم) آیا ندیدی کسانیرا که نعمت خداوندی را به کفر مبدل ساختند چگونه خود و قوم و ملت خود را به دیار نیستی رهسپار ساختند .
امام صادق (ع) فرمود که این آیه درباره بنی امیه و بنی مغیره نازل شد بنی مغیره را خداوند در جنگ بدر نابود ساخت و نسل آنها قطع شد ولی بنی امیه را خداوند تا روز قیامت مهلت داده سپس فرمود بخدا قسم

نعمتهایی که خداوند بمردم عطا فرموده ما هستیم کسانیکه باید رستگار شوند بواسطه ما رستگار خواهند شد .

کسانی از بنی امیه که خوب بودند

در بعضی از زیارت ماءثوره مانند زیارت عاشورا وارد شده که اللهم بنی امیه قاطبة خدایا همه بنی امیه را لعنت کن در صورتیکه همه بنی امیه بد نبودند و اشخاص خوبی هم در میان آنها بوده اند از حمله جناب سعدالخیر ابن عبدالملک بن عبدالعزیز بن عبدالملک بن مروان بن الحکم ابن ابی العاص بن امیة بن عبدالشمس . در بحارالانوار ، ج 11 ، از اختصاص شیخ مفید نقل میکند که سعدالخیر برادر زاده عمر بن عبدالعزیز بود یکبار که نزد امام باقر (ع) آمد گریه میکرد حضرت فرمود چرا گریه میکنی عرض کرد چگونه گریه نکنم و حال آنکه از شجره ملعونه هستم که خداوند در قرآن یاد فرموده حضرت فرمود : تو از آنها نیستی اموی منا اهل البیت آیا نشنیدی قول خداوند را که میفرماید : و من تبعنی فانه منی و این لقب خیر را که سعدالخیر باشد امام باقر (ع) باو داد .
و از جمله محمد بن ابی حذیفه بن عتبه بن ربیعة بن عبدالشمس است که این عتبه جد محمد کسی بود که در جنگ بدر کبری علم دار مشرکین به شمشیر امیرالمؤ منین (ع) خودش و برادرش شیبه و پسرش ولید به درک واصل شدند و هند جگرخوار که زوجه ابوسفیان بود عموی محمد میشد مع ذلک این محمد از شیعیان امیرالمؤ منین (ع) و عامل آنحضرت در مصر بود معاویه با وجود آنکه پسرعموی او میشد خیلی او را صدمه زد که دست از علی بردارد ولی ممکن نشد تا بالاخره او را کشت و جماعتی از زنهای آنها هم خوب بودند مانند امامه دختر ابوالعاص که بعد از حضرت فاطمه علیهاالسلام بنا به وصیت آن خانم در حباله حضرت علی (ع) درآمد و دیگران هم بودند که ذکر آنها باعث تطویل کلام میشود ، امام علیه السلام بنی امیه بد را به لفظ قاطبة لعنت کرده است ، نه بنی امیه خوب را ، چنانچه امام باقر (ع) بعد فرمود تو از بنی امیه نیستی و از ما اهلبیت میباشی . پس لعن بر بنی امیه وقتی است که دشمن اهلبیت باشند اگر از دوستان اهلبیت شدند جز و اهل بیت خواهند بود نه از بنی امیه .
و اما عمر بن عبدالعزیز که از بنی امیه و از خلفا آنها و دارای زهد و شب زنده داری بود و فدک را به امام باقر (ع) رد کرد و دستور داد که لعن بر علی (ع) ترک شود و پولهایی به اهلبیت داد لذا میرزا عبداله افندی صاحب ریاض العلماء در لعن بر او تاءمل دارد . لکن حق مطلب اینست با همه این خوبیها معذلک غاصب امر خلافت بوده و این بدترین کارهاست و در هیچ تاریخ و روایتی وارد نشده که خدمت امام رسیده باشد و از ایشان اجازه در امر خلافت گرفته باشد ولی معاویه پسر یزید بن معاویه بعد از آنکه چهل روز خلافت کرد فهمید که خلافت حق او نیست و حق آل محمد

میباشد لذا بالای منبر رفت و اعمال پدران خود را تذکر داد و بر پدر و جد خود لعن فرستاد و از افعال ایشان تبری جست و گریه شدیدی نمود آنگاه خود را از خلافت خلع نمود .
مروان حکم گفت از پائین منبر به او حال که تو از خلافت کناره گیری کردی پس امر خلافت را به شورا افکن در جواب گفت من حلاوت خلافت را نچشیدم پس چگونه راضی شوم که تلخی آنرا بچشم . از منبر بزیر آمده و رفت در خانه نشست و مشغول گریه شد مادرش نزد او آمده گفت ای فرزند کاش تو خون حیض میشدی و بوجود نمیآمدی تا چنین روزیرا از تو نمیدیدم گفت ای مادر بخدا که دوست داشتم چنین بودم و قلاده امر خلافت بگردن من نمیافتاد آیا من و زرو و بال امر خلافت را به گردن بگیرم و بنی امیه شیرینی آنرا ببرد .
بنابراین قاطبة را نمیتوان بر همه بنی امیه حمل کرد .
روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار
خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار
موجی بجنبش آمد و برخاست کوه کوه
آن خیمه ایکه گیسوی حورش طناب بود
ابری به بارش آمد و بگریست زار زار
شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار
گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن
جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل
گفتی فتاد از حرکت چرخ بیقرار
گشتند بی عماری و محمل شترسوار
عرش چنان بلرزه درآمد چرخ نیز هم
با آنکه سر زد این عمل از امت نبی
افتاد در گمان که قیامت شد آشکار
روح الامین ز روی نبی گشت شرمسار
وانگه کوفه خیل الم رو بشام کرد
نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

مجلس بیست و نهم : تشکیل حکومت بنی امیه

تشکیل حکومت بنی امیه

ناگفته نماند که حکومت ظالمانه بنی امیه را عثمان تشکیل داد و در دوران حکومتش پایه گذاری نمود چه خودش از بنی امیه بود عثمان بن ابی العاص بن امیة بن عبدالشمس بن عبد مناف عثمان خلیفه سوم بود و اهل تسنن او را از غیره مبشره میدانند و مادر عثمان اردی بنت کریز بن ربیعة بن حبیب حبیب بن عبدالشمس بن عبد مناف است و ما در اردی بیضاءست کنیه او ام الحکم و دختر جناب عبدالمطلب است پس مادر عثمان عمه زاده پیغمبر (ص) می شود .
و ولید بن عقبة بن ابی معط بن ابان ابی عمرو بن امیة بن عبدالشمس بن عبد مناف برادر مادری عثمان بن عفان و مراد از فاسق در آیه شریفه یا ایها الذین جائکم فاسق بنباء فتبینوا اوست .
عثمان در سال ششم عام الفیل متولد شد و در روز هجدهم ذی الجه سال سی و پنج ه از دنیا رفت و حکم ابن ابی العاص پدر مروان عموی عثمان را پیغمبر (ص) لعن فرمود و دستور داد که او را از مدینه طیبه اخرج کنند به طائف رفت رانده شده بود تا عثمان به خلافت رسید آنوقت عثمان او را بمدینه آورد و ما قبلا گفتیم که عثمان و بنی امیه از عبدمناف نبودند بلکه از غلام رومی عبدالشمس بودند که او را پسرخوانده خود قرار داد .

خلافت عثمان

عمر در لحظات آخر عمرش برای اینکه خلافت به علی (ع) و بنی هاشم نرسد و به عثمان و بنی امیه منتقل شود فکری کرد و مجلس شورایی تشکیل داد و این مجلس را طوری تشکیل داد که خلافت به عثمان برسد و تشکیل این شورای شش نفری بزرگترین بلا و مصیبت برای جهان اسلام بود و عواقب وخیمی برای مسلمانان ببار آورده و طوری تنظیم شده بود که بخوبی میتوانست خلافت را از بنی هاشم بیرون برد و در دامن بنی امیه قرار دهد .
عمر هنگامی بفکر تشکیل شورا افتاد که دلش از خنجر ابولؤ لؤ پاره شده بود و لحظات آخر عمرش را میگذرانید و میگفت آه اگر ابوعبید زنده بود او را جانشین خود میساختم چون امین امت بود و اگر سالم مولای ابوحذیفه زنده بود او را بعد از خود نامدار مسلمانان میکردم زیرا او خدا را زیاد دوست میداشت .
عمر از مرگ ابوعبیده قبرکن مدینه اظهار تاءسف میکرد و حق هم داشت زیرا او یکی از کارگردانان خلافت در روز سقیفه بود و سالم هم برده ای بیش نبود ولی چه شد که تمام فضایل و مناقب و سفارشات نبی اکرم (ص) را درباره علی فراموش کرد و او را در شورا در ردیف عبدالرحمن قرار داد و افسوس از مرگ یک قبرکن مدینه میخورد .
باری در لحظات آخر عمر خلافت را میان شش نفر به شورا گذاشت :
علی بن ابیطالب علیه السلام
زبیر بن عوام
عبدالرحمن بن عوف
سعد بن ابی وقاص
طلحة بن عبیداله
عثمان بن عفان
پس از استحکام پایه های شورا قوای نظامی را برای اجرای دستور خود بر آنان گمارد و گفت اگر پنج نفر از آنها در امر خلافت یکی اتفاق کردند یکی مخالف بود گردن او را بزنید و اگر چهار نفر اتفاق کردند و دو نفر مخالف شوند گردن آن دو نفر را بزنید و اگر سه نفر با شورا موافقت کردند و سه نفر مخالف بودند با آن دسته ای موافقت کنید که عبدالرحمن در بین آن باشد و بقیه را که مخالف هستند بقتل برسانید .
به چه سبب دستور قتل مخالفین را صادر نمود ، مگر مخالف با شورا موجب خروج از دین و ارتداد میشد ؟
ولی علی (ع) چه زود از این نقشه مزورانه اطلاع حاصل نمود و فهمید که

تشکیل شورا تنها بمنظور حق او است و لذا به عمویش عباس گفت : عموجان خلافت از خاندان ما برگردانیده شد عباس گفت : چه کسی به تو خبر داد ؟ علی (ع) فرمود : عمر عثمان را در ردیف من قرار داد و حکم نمود که اکثریت موافقت نمایند آنگاه موافقت با دسته ای که عبدالرحمن با آنها است لازم نموده و بدیهی است که سعد بن ابی وقاص با پسرعمش مخالفت نمیکند و عبدالرحمن هم داماد عثمان است و قطعا هم با یکدیگر اختلاف نخواهند کرد و در نتیجه عثمان خلیفه خواهد شد . تاریخ طبری ، جلد 5 ص 35 .

انتخاب باطل

اعضاء شورا در محاصره پلیس انتظامی مورد تهدید قرار گرفتند تا هر چه زودتر خلیفه را انتخاب و سپس اعلام نمایند اعضاء و شورا با عجله هر چه تمامتر در این باره به گفتگو و بحث پرداختند تا بالاخره خلافت را به عثمان واگذار نمودند .
نقل شده آنروزی که عمر درگذشت تا سه روز کار خلافت بجهت شورا تاءخیر افتاد روز چهارم که غره محرم سال بیست و چهار هجری بود عثمان پیراهن خلافت را در بر کرده و یازده سال و چند ماه مدت خلافت او بود و اواخر سال سی و پنج هجری روز چهارشنبه بعد از عصر قتل او واقع شد .
خلافت عثمان در حقیقت زنگ خطری بود که بر اثر آن فتنه هایی سراسر جهان اسلام را فرا گرفت و مسلمانان در تاریکی وحشت زایی قرار گرفتند که اثری از نور و روشنایی در آن وجود نداشت .
هنگامیکه عثمان بر تخت خلافت نشست بنی امیه از فرط خوشحالی در پوست خود نمیگنجیدند پیرامون او گرد آمده با هیاهو و دادن شعار او را از مسجد بخانه آوردند آری چرا بنی امیه خوشحال نباشند و چرا شعار ندهند و حال آنکه با روی کار آمدن خلافت عثمان زیربنای حکومت اموی مستحکم گردید .
باری خلفا بنی امیه زمامدارانی ستمگر و یاغی و سرکش و بیدین و فاسق و متجاوز و خودسر بودند و مردم را به کارهای زشت و ناپسند وادار کرده و از کارهای خوب و پسندیده باز میداشتند و نوامیس مسلمانان را ملعبه خویش میساختند ، این خودسری و بی بند و باری از روزی آغاز شد که عثمان کرسی خلافت را اشغال نمود زیرا روش سیاسی و اجتماعی او مخالف کتاب خدا و خارج از طریق حق و عدالت بود که ما اکنون نمونه هایی را یادآور میشویم .

غارت اموال بيت المال

مقتضای سياست مالی و اقتصادی اسلام آنست که بيت المال در مصالح مسلمانان و در راه مبارزه با فقر و بيچارگی مصرف گردد تا ريشه فقر و محروميت از ميان اجتماع قطع شده و خانواده های محروم و بی بضاعت مورد ترحم و عطوفت قرار بگيرند و به نيازهای طبقه عاجز و درمانده رسيدگی شده و از زنان بيوه و اطفال يتيم و بی سرپرست تفقد بعمل آيد و نيازمنديهای آنان برطرف گردد .
ولی با کمال تاءسف در دوران رياست و زمامداری عثمان اين سنت و سيره بدست فراموشی سپرده شد . او ثروت مسلمانان را بخود اختصاص داده و بنی اميه را بر بيت المال مسلمين مسلط ساخت و آنها مطلق العنان گرديدند بهر که مايل بودند بذل و بخشش نمودند و افراديکه مورد علاقه آنها نبودند محروم ميساختند گويی که بيت المال مسلمين ملک مطلق آنان بود .
مثلا وقتی ابوسفيان تبريک خلافت عثمان را گفت دويست هزار درهم به او عطا کرد و عبداله بن سعد که برادر رضاعی عثمان بود و دستور داد غنايم فتح آفريقا از طرابلس تا طنچه را به او بخشند و مسلمانان ديگر را محروم ساخت شرح ابن ابی الحديد
سعد بن عاص که يکی از بدکاران و فساق بنی اميه بود چنانکه پدرش نيز از سران مشرکين محسوب ميشد که در جنگ بدر بدست علی (ع) کشته شد يکصد هزار درهم از بيت المال مسلمين بچنين شخص فاسدی عطا کرد اسدالغابه ، ج 3 ، ص 31
عثمان وليد بن عقبه را حاکم مطلق العنان کوفه قرار داد که هر چه ميخواهد بکند و او هر چه توانست بعنوان وام از بيت المال اختلاس نمود تا آنکه عبداله مسعود که کليددار بيت المال بود از وی مطالبه کرد تا اموالی را که بعنوان قرض از بيت المال گرفته مسترد نمايد وليد ناگزير جريان را به عثمان گزارش داد بمجد رسيدن نامه عثمان به عبداله بن مسعود چنين نوشت : تو خزينه دار ما هستی تو را نميرسد که وليد را در خصوص مالی که از بيت المال استقراض نموده تحت فشار قرار دهی .
چون اين نامه بدست ابن مسعود رسيد کليد بيت المال را نزد وليد افکند و گفت من گمان ميکردم خزينه دار مسلمانانم تا اکنون معلوم شد کليددار بنی اميه ميباشم حال که چنين است نيازی به ماندن درين پست ندارم .
واقدی نقل ميکند که ابوموسی اشعری مال عظيمی را از بصره بسوی عثمان فرستاد و ولی او تمام آن مال را ميان اهل و اولاد خود قسمت نمود .

نقل شده آنروزی که عثمان از دنیا رفت صد و پنجاه هزار دینار و هزار هزار درهم موجودی او بوده و قیمت ضیاع او که در وادی القری و حنین بوده و صد هزار دینار بشمار میرفت و اسب بسیار و شتران بیشماری از او باقی ماند و در زمان خلافت عثمان بسیاری از اصحاب بسبب عطایای او مالدار شدند .
مثلا زبیر بن عوام از عطایای عثمان خانه های قیمتی بنا کرد و بعد از وفاتش پنجهزار دینار وجه نقد و هزار اسب و هزار بنده و هزار کنیز و اشیاء دیگری از او باقی ماند و مانند طلحه که دولتش بمرتبه ای رسید که غله عراقش هر روزی هزار دینار میشد و بعضی بیشتر گفته اند .
و مانند عبدالرحمن بن عوف که صد اسب و هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت و بعد از فوتش ربع ثمن مالش هشتاد و چهار هزار دینار بوده است
تتمه المنتهی حاج شیخ عباس قمی
بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد
شور و نشور واهمه را در گمان فتاد
هم بانگ نوحه و غلغله در ششجهت فکند
هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد
هم گریه بر ملائک هفت آسمان فتاد
بر زخمهای کاری تیر و سنان فتاد
هر جا که بود آهویی از دشت پا کشید
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان
هر جا که بود طایری از آشیان فتاد
بر پیکر شریف امام زمان فتاد
شد وحشتی که شور قیامت ز یاد رفت
بی اختیار نعره هذا حسین از او
چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد
پس با زبان پر کله آن بضعت بتول
رو بر مدینه کرد که یا ایها الرسول

مجلس سی ام : لعن الله ابن مرجانة و لعن الله عمر بن سعد

ترجمه

خدا لعنت کند پسر مرجانه را و همچنین خدا لعنت کند عمر پسر سعد را

شرح

مراد از ابن مرجانه ابن زیاد است و ذکر او بعد از آل زیاد و بنی امیه ، که شامل اوست به این جهت است که او کشنده حضرت سیدالشهداء است و مرحوم مجلسی احتمال داده که بجهت خبث مولد او بوده و اضافه او به مرجانه بجهت ولدالزنا بودن اوست تا معلوم شود که علاوه بر بد بودن پدر از طرف مادر هم بد بوده است زیرا مرجانه از زنهایی بود که بالای خانه او علم نصب شده بود و این علامت زنهای زانیه معروف بوده است .
حضرت سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام در روز عاشورا در یکی از خطبه های خود فرمود : فانتم هم الا ابن الدعی قدر کزبین اثنین بین السفلة و الذلة و هیهات ما اخذ الدنیة .
بخدا قسم که آن زنازاده پسر زنازاده ما را واجب نموده که لباس ذلت بپوشیم و یا در میدان مبارزه جنگ کنیم و ما هرگز دستخوش ذلت نشویم .
عبیداله بن زیاد در سال بیست و هشت و یا بیست و نه هجری متولد شد و در سال شصت و هفت بدست جناب ابراهیم بن مالک اشتر بدرک واصل شد پس سن آن ملعون ازل و ابد در عاشورا سی و نه سال یا سی و هشت سال بوده و پدر ملعونش زیاد بن ابیه که به او زیاد بن سمیه میگفتند در سال پنجاه و سه هجری به درک واصل شد و مادر زیاد بن ابیه سمیه نام داشت که مانند مرجانه به زنا دادن معروف و از ذوات الاعلام

خروج ابن زیاد برای دستگیری مختار

ابن زیاد که حاکم بصره بود و بنا بدستور ملعون به کوفه ماءموریت پیدا کرد که کار حسین علیه السلام را به نفع یزید خاتمه دهد .
بعد از آنکه مختار بر کوفه مسلط شد و عبدالملک بن مروان بخلافت نشست عبیداله بن زیاد را با هشتاد هزار نفر برای سرکوبی مختار و تسخیر عراق ماءمور کرد .
ابن زیاد در آن وقت حاکم موصل بود و بفرمان عبدالملک در حوالی نصیبین پرچم استقلال برافراشت تا به کوفه حمله کند مختار یزید بن انس اسدی را با عامر بن ربیعه با سی هزار مرد جنگی باستقبال ابن زیاد فرستاد و سه هزار جنگجوی دیگر در پنج فرسخی موصل گماشت تا تلاقی دو لشکر کوفی و شامی حاصل شد و پس از مدتی به نفع پیروزی مختار تمام شد .
سیصد نفر اسیر گرفتند و بسیاری کشته شدند و گروهی متواری و فراری گردیدند و اسراء را نزد فرمانده لشکر بردند و دستور داد که همه را گردن بزنند و خودش هم در همانشب از شدت مرض درگذشت و جانشین او ورقاء مراجعت کرد و با پرچم فیروزی به دارالاماره مختار آمد .

جنگ ابن زیاد با پسر مالک اشتر

در اوایل سال 67 ه ابن زیاد که در اواخر سال قبل شکست خورده بود بشام فرار کرد و باز خود را مهیای جنگ نمود و ابراهیم پسر مالک هم با دوازده هزار مرد جنگی برای محو ابن زیاد بطرف موصل حرکت کرد و چند منزلیکه رؤ سای کوفه ، که قتله امام حسین بودند ، مانند شیث بن ربعی ، شمر بن ذی الجوشن ، محمد بن اشعث بن قیس و عمر بن سعد را دید که بمخالفت برخاسته اند و پیغام بمختار فرستاده بودند که اگر رعایت ما را نکنی مهیای جنگ باش مختار برای مصلحت روزگار و انجام مقصود خود قاصدی نزد ابراهیم پسر مالک اشتر فرستاد تا با آنها مماشات کند تا به کوفه برگردند این قاصد در ساباط مد این ابراهیم رسید ابراهیم هم متعرض آنها نشد به کوفه آمدند و محل آنها خانه شیث بن ربعی بود و مهیای تهیه سلاح و قشون بودند که با مختار به جنگ برخیزند .
ابراهیم بن مالک اشتر که مطمئن شد آنها در کوفه استقرار یافتند از جنگ با ابن زیاد انصراف پیدا کرد و به کوفه برگشت و مستقیما شیث بن ربعی رفته آنها را دستگیر کرد پنجاه نفر از قشون آنها را کشت و هشتصد نفر اسیر گرفت و 250 نفر آنها را که از قتله کربلا بودند گردن زد و خاطر مختار را از شر و دغدغه آنها جمع کرد و پس از فراغت از این مقام بطرف ابن زیاد حرکت ، در نواحی موصل با او تلاقی کرد . جنگ کوفی و شامی باز شروع شد ، حصین بن نمیر که در قلب لشکر شام بود و در سپاه کربلا جناح لشکر را داشت بمیدان شتافت شریک ثعلبی او را با یک شمشیر از پای درآورد و به کشتن او لشکر شامی را مضطرب نمود ، روحیه خود را باختند . ابراهیم بن مالک اشتر بمیدان شتافت و فرمان داد ای شیعیان حق و انصار دین ، اولاد شیاطین را بکشید و بر پسر مرجانه حمله کنید که آن کسی است که آب فرات را بروی حسین بن علی (ع) بست . اینست همان کسی که به حسین علیه السلام پیغام داد ترا امان نیست مگر در بیعت من درآیی با این سخنان مهیج لشکر کوفه را تحریص و ترغیب کرد تا به یکبار بر شامیان حمله کردند و با شمشیر آنها را متواری کردند و تا مقداری راه پسر مالک آنها را تعقیب کرد و بسیاری را به قتل رسانید .

کشته شدن ابن زیاد

ابوالمؤ ید خوارزمی مینویسد تعداد کشته شدگان این جنگ به هفتاد هزار رسید تا غروب حمله و تعقیب و کشتار ادامه داشت تا بکلی منهزم و مغلوب و منکوب شدند بعد از غروب آفتاب ابراهیم بن مالک مردی را کنار فرات دید که دستاری از خز پوشیده و زره ای و شمشیری بر دست داشت بر او حمله کرد شمشیر او را گرفت اسبش رمید و او را از مرکب بیفتاد صبح شد ابراهیم گفت دیشب کنار فرات مردی را کشتم که جبه خز و زره پوشیده بود و بوی مشک ازو میآمد .
رفتند جسد او را پیدا کردند دیدند ابن زیاد است سر او را بریدند برای ابراهیم بن مالک بردند ، ابراهیم سجده شکر بجا آورد و سر حصین بن نمیر را با سرهای دیگری که از سرداران شامی و از قتله کربلا بودند به کوفه نزد مختار فرستاد ، مختار با دیدن سر ابن زیاد و انتقام از قتله کربلا سجده شکر بجا آورد .
وقتی سر حضرت سیدالشهداء ، را نزد ابن زیاد بردند قطره خونی از سر مبارک حسین بن علی علیه السلام بر ران زیاد ریخته و آنرا سوراخ کرده بزمین رسید ، در اثر آن زخم پایش خوب نمیشد و این پنجسال بوی عفونت زیادی میداد برای جبران آن همیشه مقدار زیادی مشک مصرف میکرد تا بوی بد او را نشوند و با همین بوی مشک او را شناختند .

مکافات ابن زیاد

امام شافعی در تاریخ خود به نقل از ترمذی مینویسد که او را روایت کرده که عمار بن نمیر گفت : وقتی به مسجد کوفه رسیدم دیدم سرهای بریده را آنجا آوردند چون گشودند وقتی سر ابن زیاد را بیرون آوردند که نشان دهند ماری سیاه پیدا شد و در بینی عبیداله بن زیاد رفت و ساعتی درنگ نموده بیرون آمد و از دیده غایب شد پس از لحظه ای مردم گفتند قد جائت قد جائت باز آن مار آمد و در سوراخ بینی او رفت و مکرر در آن روز این واقعه رخ داد .

عمر بن سعد

عمر پسر سعد بن ابی وقاص است که او از کبار و بزرگان عصر خود و یکی از اصحاب شش نفری شورای سقیفه بود در مروج الذهب از محمد بن جریر طبری نقل میکند که چون معاویه قصد حج کرد ، در طواف سعد بن ابی وقاص با او بود چون از طواف خلاص شد بطرف دارالندوة روان شد و سعد را هم با خود برد و در روی تخت نزد خودش نشانید و به سب امیرالمؤ منین علیه السلام مشغول شد ، سعد خود را از پهلو و سریر او دور کرد آنگاه گفت ای معاویه اگر یکی از خصلتهای علی (ع) در من بود و ستر داشتم از آنچه که آفتاب بر آن میتابد چه او داماد پیغمبر بود و فرزندانی چون حسن و حسین داشت و پیغمبر (ص) در روز فتح خیبر میفرماید : لاعطین الرایة غدار جلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله .

و نیز در غزوه تبوک درباره او فرمود : الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی . آنگاه سعد گفت بخدا قسم که تا زنده ام دیگر داخل خانه تو نشوم و نیز نقل شده که چون سعد این سخن را گفت و خواست برود معاویه گفت بنشین تا جواب آنچه گفتی بشنوی ، اگر آنچه درباره علی (ع) میگویی پس چرا یاریش نکردی و از بیت او دوری جستی ؟ چه اگر من خودم آنچه را که تو شنیدی از پیغمبر میشنیدم خادم علی میشدم .

در امالی شیخ صدوق نقل میکند که روزی امیرالمؤ منین علیه السلام در کوفه خطبه میخواندند و فرمودند که سلونی قبل ان تفقدونی . سعد بن ابی وقاص برخاست و گفت یا امیرالمؤ منین (ع) بمن خبر ده که در سروریش من چند دانه مو میباشد ؟ حضرت فرمود بخدا قسم که چیزی از من پرسیدی که خلیل من رسول خدا بمن خبر داده بود که تو از من میپرسی در سر و صورت تو نیست هیچ مویی مگر آنکه در بن آن شیطان نشسته و در خانه تو بزغاله ای است که فرزندم حسین را میکشد عمر سعد در آنروز طفلی بود که تازه براه افتاده بود .

در شفاءالصدر و از تقریب ابن حجر نقل میکند که بعضی گمان کرده اند که عمر سعد از صحابه است و این غلط است ولی یحیی بن معین جزما خبر داده است که ولادت عمر سعد در روز مرگ عمر بن خطاب بوده و شاید تسمیه او به عمر مؤ ید این باشد ، پس عمر سعد در روز عاشورا در کربلا سی و شش ساله و مختار صاحب اربعین بیست و پنجساله بوده است .

در ارشاد شیخ مفید است که عمر سعد بحضرت سیدالشهداء گفت

جماعتی از سفهاء گمان کرده اند من قاتل شما هستم حضرت فرمود آنها از سفهاء نیستند بلکه از علما هستند آگاه باش که از گندم ری نخواهی خورد .
در تاریخ طبری است که ابن زیاد کاغذی نوشت و ایالت ری را به ابن سعد واگذار نمود و به او تکلیف نمود که بجنگ حسین بن علی علیه السلام برود ، ابن سعد تقاضای عفو نمود ، ابن زیاد گفت پس کاغذ حکومت ری را بما رد کن ابن سعد گفت بمن مهلت بده تا در این موضوع فکر کنم ، عمر سعد با هر یک از ناصحین خود که مشورت کرد او را ازین کار منع کرد و حمزة بن مغیره پسر خواهرش گفت ای دایی اگر سلطنت روی زمین از تو باشد و از آن دست برداری بهتر است از آنکه بجنگ حسین بن علی علیه السلام بروی و خدا را ملاقات کنی در حالیکه قاتل حسین علیه السلام باشی .

کشته شدن عمر سعد

در حکومت مختار گروهی از فرماندهان لشکر ابن زیاد پنهان شدند از آن جمله عمر سعد بخانه ابن بهیره که قرابت و دوستی با خاندان علی علیه السلام داشت پناهنده شد و بوسیله و امان نامه بدین مضمون گرفت عمر سعد مادامیکه از کوفه خارج نشده و اخلالی ایجاد نکند در امان است .
اسحاق بن اشعث کندی برادر زن عبداله بن کامل بود ، بخانه او پناهنده شد شمر بن ذی الجوشن از کوفه فرار کرد و در یکی از دهات با چند نفر دیگر پنهان شدند ، خولی اصبحی در دودکش خانه خود زندگانی میکرد ، بیشتر اشخاص برجسته که امیر فرمانده لشکر بودند و یا پنهان شدند یا فرار کردند یا در خانه شخصیتهایی پنهان شدند ولی اغلب لشکریان کربلا کشته و یا اسیر شدند .
مختار به عبداله بن کامل اسدی دستور داد لشکر نویسان را پیدا کند و اسامی کسانیکه به کربلا رفته اند بنویسند و به هر وسیله که هست آنها را احضار یا دستگیر کنند ، در روزهای اول بیشتر لشکریان کشته میشدند .
مختار رئیس شهربانی را استیضاح کرد که چرا هر که اسیر میشود یا از کسانیست که با من جنگ کرده و باید عفو شود و یا از رجاله های لشکر عمر سعد در کربلا است ولی رؤ سای قوم دستگیر نمی شوند آنها گفتند به علت اینست که شما عمر سعد را که سردار لشکر بود آزاد گذارید و بدین جهت قلوب شیعیان سرد شده مختار بخود لرزید و گفت خدا مرا امان ندهد اگر عمر سعد را امان دهم آنگاه دستور داد فوری بروید او را احضار کنید اگر حاضر شد فبهاالمراد اگر لباس خواست و شمشیر طلبید همانجا گردنش را بزنید .
چه خبر است ؟ عبداله گفت امیر ترا احضار کرده گفت با من چه کار دارد او بمن امان داده عبداله کامل گفت عبارت امان را بخوان نوشته هر گاه از تو حدثی حادث نشود در امانی تو روزی چند حدث حادث میکنی پس امان آن مرتفع شده ولی گمان بد مبر امیر به عهد خود وفا میکند البته منظور عهد با خدا بوده است .
عمر سعد فریاد زد ای غلام عبا و کفش و شمشیر من را بیاور تا نزد امیر بروم ، عبداله گفت ای حرامزاده با من حیله میکنی و شمشیر میخواهی که مرا بکشی بلافاصله شمشیر بر فرق عمر سعد زد و همراهان نیز ضربتی بر تن او زدند تا سر او را جدا کردند و نزد مختار بردند .
حفص پسر عمر سعد نزد مختار نشسته بود مختار رو به حفص کرده گفت این سر را میشناسی جواب داد بلی این سر پدر منست و زندگانی پس از او برای من لذتی ندارد مختار گفت راست میگویی او را بپدرش ملحق

کنید حفص را کشتند و سر هر دو را نزد پسر عمر سعد بنام محمد گذاشتند مختار گفت این سرها را میشناسی گفت آری سر پدر و برادر من است پرسید چه عقیده ای درباره آنها داری جواب داد من از هر دو بیزام زیرا وقتی که ابن زیاد خواست پدرم را به کربلا بفرستد من باو اصرار کردم از این کار خودداری کن که خسران دنیا و آخرت است برادرم او را تشجیع کرد تا به امارت برسد و اینک هم بجزای خود رسید .
مختار گفت بر صدق گفتار خود شاهدی داری گفت بلی مادرم در این جریان حضور داشت زن عمر سعد خواهر مختار بود و برای وساطت همانروز بخانه مختار رفته بود مختار نگذاشته بود که بخانه شوهرش برگردد بر او برآشفت که شوهرت پسر دختر پیغمبر را کشته و تو باز با او زندگی میکنی مگر میترسیدی که بی شوهر بمانی .
خواهر مختار قسم خورد که مکرر میخواستم در بستر خواب او را بکشم ولی تو در زندان ابن زیاد بودی ترسیدم که آسیبی بتو برسانند و ضمنا صدق سخنان محمد بن عمر سعد را شهادت داد و مختار از کشتن او در گذشت .

روزی ابوحازم بر سلیمان بن عبدالملک اموی وارد شد سلیمان گفت به چه سبب ما از مردن کراهت داریم گفت به سبب آنکه دنیا را تعمیر کردید و آخرت را خراب نمودید لاجرم میل ندارید از آبادانی بجای خراب بروید .
گفت ورود ما در عالم آخرت در نزد خدای تعالی به چه نحو است ؟ گفت نیکوکار مانند مسافریست که از سفر به وطن خود میرود و به اهل و عیال خویش میرسد و از رنج سفر راحت و آسوده میگردد و اما بد کار حالش چون حال غلام گریخته میباشد که او را گرفته نزد آقایش میبرند .
گفت بمن بگو کدام عمل افضل اعمال است ؟ گفت اداء واجبات و اجتناب از محرمات گفت کلمه عدل چیست ؟ گفت کلمه حقی که بر زبان برانی نزد کسی که از او میترسی و هم باو امید داشته باشی .
سلیمان گفت عاقلترین مردم کیست ؟ گفت آنکه اطاعت خدا را کند .
گفت جاهلترین مردم کیست ؟ گفت آنکه آخرت خود را برای دنیا دیگری بفروشد گفت مرا موعظه موجزه و مختصری بکن . گفت سعی کن که خدا را در آن جاهایی که ترا نهی کرده نبیند و در آن جاهایی که ترا امر به آن کرده ببیند .
آنوقت سلیمان گریه سختی کرد ، یکی از حاضران به ابوحازم گفت این حرفها چه بود که در محضر خلیفه گفتی ؟ گفت ساکت باش حقتعالی از علماء عهد گرفت که علم خویش را بر مردم ظاهر کنند و کتمان ننمایند این بگفت و از نزد سلیمان بیرون رفت .
سلیمان مالی برای او فرستاد او رد نمود و گفت والله نمی پسندم این مال نزد تو باشد پس چگونه خودم در آن تصرف نمایم سلیمان گریه کرد ولی حقیقتا نمیخواست موعظه را گوش کند چه ریاست دنیا و دوستی مال و مقام نگذاشت .
ملاقات حضرت سیدالشهدا علیه السلام با عبیدالله بن حر جعفی در اینجا مناسب است یکی از وقایعی که در راه سفر کربلا برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام اتفاق افتاده نقل کنیم .
چون حضرت در یک منزلی کربلا وارد قصر بنی مقاتل شد دید سراپرده ای زده اند و اسبی بر در سراپرده بسته و نیزه ای بر زمین کوبیده اند .
امام علیه السلام پرسید این سراپرده از کیست ؟ گفتند از عبیداله بن حر جعفی است حضرت دستور دادند دعوتش کنید نزد من بیاید مردی از اصحاب آنحضرت که اسمش حجاج بن مسروق جعفی بود باتفاق یزید مغفل جعفی روانه آن سراپرده شدند ، چون رسیدند سلام کردند عبیدالله پرسید ای پسر مسروق چه در عقب داری حجاج گفت در حقیقت خدا

کرامت و بزرگی را بطور هدیه برایت فرستاده اگر قبول کنی و رد نکنی اینک این حسین بن علی (ع) است که ترا بیاری خود دعوت میکند اگر در رکاب او جنگ کنی اجر خواهی برد و اگر کشته شوی بمقام شهادت رسیده ای .
عبیدالله گفت : انا لله و انا الیه راجعون . من از کوفه بیرون آمده ام چون دیدم لشکر زیادی مهیای جنگ با او میباشند و دوستانش از اطرافش منحرف شده اند دانستم که مسلما کشته خواهد شد و من هم به یاری او قادر نیستم حجاج در حیرت فرو رفت که این مطالب را چگونه به امام بگوید عبیدالله از قیافه حجاج مطلب را فهمید خودش جواب را خلاصه کرد و گفت از من این پیغام را به حسین برسان که چیزی که مرا وادار کرد از کوفه بیرون آمدم اینست که چون شنیدم شما خیال ورود به کوفه را دارید جز کناره گیری چاره ای ندیدم ، خواستم که نه در خون تو و کسانت آلوده شوم و نه دشمن تو را کمک کنم با خود گفتم اگر با او جنگ کنم بر من ناگوار است و پیش خدا و رسولش مسئول هستم و اگر در رکاب او باشم و خود را به کشتن ندهم برای خود وقع و قیمتی قرار نداده ام و من مرد باحمیتی هستم نمیخواهم که دشمن مرا بی ثمر بکشد و خونم هدر رود زیرا حسین (ع) در کوفه یار و یاوری ندارد .
چون حجاج و یزید این پیغام را برای حضرت آوردند حضرت خودشان لباس پوشیدند با آن دو نفر بجانب عبیداله حرکت کردند و چون از میان برادران و اهلبیت خود میرفتند آنها با حضرت حرکت کردند .
عبیدالله میگوید چون حضرت را دیدم با محاسن سیاه که هرگز زیباتر از او حسنی ندیده بودم و چون دیدم که حضرت پیاده میآید و اطفالش دور او را گرفته و به همراهش میآیند بقدری دلم بحال او سوخت که تا آن وقت دلم بحال کسی نسوخته بود حضرت وارد چادر شده و عبیداله از حضرت تجلیل زیادی کرده و دو دست و پای حضرت بوسید و حضرت را در صدر مجلس جای داد .
حضرت پس از حمد و ثنای الهی فرمودند : اهل شهر شما بمن نوشته بودند که همگی به یاری من اتفاق دارند و نوشتند که ما تصمیم قطعی در یاری شما گرفته ایم و از من درخواست نموده بودند که بر آنها وارد شوم ولی حال آنطور که نوشته بودند نیست اکنون تو را بیاری خود دعوت میکنم .
عبیداله گفت اگر در شهر کوفه برای شما یاوری بود بدون شک بیش از همه اصحاب عجله میکردم ولی خودم دیدم که شیعیان شما در کوفه از ترس و هراس شمشیرهای بنی امیه در خانه های خود مخفی شده و خیال یاری کردن شما را ندارند .
حضرت فرمود چه مانعی دارد که با من بیایی و مرا کمک کنی .

عبیداله گفت اگر میخواستم با یکی از دو فرقه باشم البته بهمراه شما میآمدم دوست دارم که مرا معاف گردانی ، اسبهای من آماده است که در خدمت شما بگذارم مخصوصا شخصی خودم هر وقت روی آن سوار بودم و از دشمن گریخته ام مرا بطرف دشمن نبرده است این اسب را سوار شوید و خود را به پناهگاهی برسانید و من ضامن عیالات شما میشوم که آنها را بشما برسانم . حضرت هم فرمودند میخواستم بتو نصیحتی بی پرده کنم ، چنانچه تو بی پرده سخن گفتی اگر میتوانی به محلی برو که فریاد خواهی ما را نشنوی بجهت آنکه هر کس فریاد و ناله بیکسی ما را بشنود و یاری نکند بخدا قسم که حقتعالی او را سرنگون در آتش جهنم میاندازد ، حضرت این را فرمود و با کودکان و یارانش حرکت کرده به خیمه های خود آمدند .
ابومخنف نقل میکند که عبیداله بن زیاد پس از کشته شدن حسین (ع) اشراف کوفه را سرکشی میکرد عبیداله حر جعفی را ندید ولی او بعد از چند روز به دیدن پسر زیاد آمد ابن زیاد بطور مواخذه گفت ای پسر حر کجا بودی گفت بیمار بودم گفت بیماری دل یا بیماری تن گفت تنم بیمار بود و خدا مرا شفا داد ابن زیاد گفت دروغ میگویی تو با دشمن ما بودی گفت اگر با دشمن تو بودم جا و مکان من دیده میشد ابن زیاد گفت اینجا باش تا من بیرون رفته بیایم چون ابن زیاد رفت عبیداله حر بیرون آمده اسب خود را سوار شده رفت ابن زیاد چون آمد و او را ندید دستور داد که هر کجا هست حاضرش کنند به او گفتند امیر تو را احضار کرده او هم گفت هرگز نزد او نخواهم آمد این گفت و حرکت کرد با جماعتی از کوفه بیرون آمده بطرف مدائن رهسپار گشت خروج بر ابن زیاد کند . در بین راه بطرف کربلا آمد نظری عمیق به آرامگاه حسین (ع) و یاران و اهل بیتش نمود و افسوس خورد که چرا یاری آنحضرت را نکرده و آمرزش از خدا می طلبید مجددا برگشت و بطرف مدائن آمده اشعاری از خود میخواند و افسوس نبودن در کربلا را میخورد و با دست بر دست خود میزد و در مدائن بسر میبرد و با دستگاه یزید و عبیداله بد بود تا اینکه مختار قیام کرد نزد مختار آمد و به اتفاق ابراهیم بن مالک اشتر برای جنگ با عبیداله بن زیاد شتافت ابراهیم با او را خوش نداشت بمختار گفت من ازین مرد هراس دارم مبادا در موقع نیاز با من کجروی کند مختار گفت با او نیکی کن و چشمش را بمال دنیا پر نما ابراهیم با هشتهزار نفر بیرون آمد و عبیداله بن حر جعفی نیز همراه او بود وقتی ابراهیم خواست خراج را بین لشکر تقسیم کند پنجهزار درهم برای عبیداله جعفی فرستاد او بخشم آمد و گفت تو برای خودت ده هزار درهم گرفتی و برای من پنجهزار فرستادی با اینکه پدر من از پدر تو پست تر نبوده و بالاخره برای مال دنیا با مختار مخالفت نموده و در دهات کوفه بغارتگری و چپاول مشغول شده ، قریه هایی را تاراج کرد و

عده ای را کشت و اموال آنها را گرفت مختار فرستاد کسان او را گرفته اسیر کردند و زن او را زندانی کرد ولی او با دویست سوار ، زن خود را از زندن خلاص کرد .

ص 635 کتاب

1 - حجاج از اصحاب امیرالمؤ منین (ع) در کوفه بود وقتی حضرت سیدالشهداء علیه السلام از مدینه به مکه آمدند این حجاج برای دیدار آنحضرت از کوفه بطرف مکه حرکت کرد و در خدمت آن حضرت بود تا به کربلا رسیدند و در پنج وقت برای نماز آنحضرت اذان میگفت و در مقابل شدن لشکریان با آنحضرت اذان نماز را همین حجاج بن مسروق گفت و یزید بن مغفل هم از اصحاب امیرالمؤ منین (ع) حرکت کرد و در زیارت آنحضرت است که السلام علی یزید بن مغفل السلام علی حجاج بن مسروق جعفی .

این کشته فتاده بهامون حسین تست
وین صید دست و پا زده در خون حسین تست
وین ماهی فتاده بدریای خون که هست
این قالب طپان که چنین مانده بر زمین
زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست
شاه شهید ناشده مدفون حسین تست
این غرقه محیط شهادت به روی دشت
این خشک لب فتاده ممنوع از فرات
از موج خون او شده گلگون حسین تست
کز خون او زمین شده جیحون حسین تست
این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه
وین نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی
خرگه از این جهان زده بیرون حسین تست
دود از زمین رسانده بگردون حسین تست
پس روی در بقیع بزهرا خطاب کرد
وحش زمین و مرغ هوا را کباب کرد

مجلس سی و یکم : و لعن الله شمرا

شرح

نام ذی الجوشن شرجیل بن الاعوار الضبابی بود . در اسدالغابة میگوید که او را ذی الجوشن گفتند زیرا سینه او برآمدگی داشت .
و در شرح قاموس میگوید اول عربی که زره بتن کرد شرجیل بود ، باینجهت او را ذی الجوشن نام نهادند و بعضی دیگر میگویند چون کسری به او زره داد نامش ذی الجوشن شد .
در اسدالغابة است که بعد از جنگ بدر ذی الجوشن که مشترک بود نزد پیغمبر (ص) آمد و کره اسبی بنام قرحا نزد آنحضرت آورد ، حضرت فرمود من حاجتی به آن ندارم ولی اگر بخواهی با زرهی که از غنائم بدست آمده معاوضه میکنم . گفت این کار را نمیکنم . حضرت فرمود منهم حاجتی به آن ندارم بعد حضرت فرمود بیا اسلام بیاور گفت نمیکنم ، حضرت فرمود چرا گفت قوم تو در تعقیب هلاکت تواند و بالاخره ترا میکشند ، حضرت فرمود مگر ندیدی که چندین نفر درین جنگ بخاک افتادند گفت چرا . حضرت فرمود پس چه وقت هدایت میشوی گفت آنروزی که تو بر کعبه غالب شوی و منزل کنی . حضرت فرمود آنروز هم خواهد رسید . تا آخر خبر
در ذخیره الدارین از هشام کلبی نقل میکند که روزی زن ذی الجوشن خواست از محل و مکان خود بجای دیگری رود در بین راه سخت تشنه شد تا به چوپانی رسید و از او طلب آب کرد ، چوپان گفت آبت نمیدهم تا بگذاری من از تو کام بگیرم آن زن تمکین نموده و از آن نطفه شمر بدنیا آمد .
روز عاشورا حضرت دستور فرموده بودند که اطراف خیام را آتش بسوزانند تا دشمن به خیام حرم حمله نکنند شمر ملعون چون آتش را دید فریاد زد یا حسین اتعجلت بالنار قبل یوم القیامة حضرت فرمود این ندا کننده گویا شمر ذی الجوشن است .
بعد فرمود یابن راعی المغری انت اولی بها صلیا نقل از تاریخ طبری
در مناقب ابن شهر آشوب نقل میکند که سحر شب عاشورا حضرت حسین (ع) خوابش برد بعد از بیدار شدن فرمود الساعه در خواب دیدم چند سگ حمله کردند که مرا بدندان بگیرند در میان آنها سگ پیسی بود که از همه بیشتر بمن حمله میکرد گمان میکنم که قاتل من مرد پیسی باشد .
در سال 66 مختار شمر را بقتل رسانید و یا بنا بر نقل قول کامل بدست ابوعمره در قریه ای نزدیک کوفه کشته شد و در امالی ابن شیخ میگوید که شمر بن ذی الجوشن را کیسان ابوعمره در بادیه اسیر کرده بخدمت مختار آورد و او دستور داد تا گردنش را بزنند و دیگی مملو از روغن بجوش

آوردند و او را در میان آن دیگ انداختند و یکی از اموال آل حارثة بن مضرب سر او را لگدکوب کرد .
و بنا بر نقل دیگر پس از آنکه مختار خولی را کشت گروهی را برای پیدا کردن شمر و سنان بن انس ماءمور کرد که هر دو آنها به کشتن امام حسین (ع) افتخار مینمودند . ماءمورین در حین گردش جمازه سواری را دیدند شتابان میآید او را گرفتند معلوم شد قاصد شمر است که بطرف بصره میرود تا خبر حرکت ورود او را بدهد ولی چون به او کم اجرت داده و با عمودی بر پشت او زده بودند قاصد بجای بصره مستقیما به دارالاماره آمد نزد مختار رفت و محل خفاء شمر را گفت و مختار انعام وافری باو داد ، ابوعمر با گروه ماءمورین مسلح به راهنمایی عرب شترسوار به دهکده ای آمدند که شمر پنهان شده بود خانه و همراهان او را محاصره کردند با شمشیر برهنه از خانه بیرون آمد و به ابوعمرو و حاجب حمله کرد همراهان او به شمر حمله کردند و چندین ضربت بر بدن او زدند تا بخاک غلطید آنگاه سر او را با همراهانش بریدند و سنان بن انس را دست بسته با سرها وارد کوفه نمودند ، شمر مردی بود که تمام مخالف و مؤ الف به او و بدبین بودند و با دیدن سر او بسیار مسرور شدند مختار دستور داد سنان را هم با اشد عذاب بکشند و انتقام خون حسین علیه السلام را به حسب ظاهر گرفتند .
علامه مجلسی در عاشر بحار نقل نموده که در میدان جنگ زخم فراوانی بر بدن شمر وارد آمد که بیحال بر زمین افتاد لشکریان با بدن مجروح و با خواری و ذلت و زجر تمام او را نزد مختار بردند مختار امر نمود در مقابل روی شمر دیگ بزرگی را پر از روغن نموده و بر روی آتش آوردند پس از آن سرش را از بدنش جدا ساختند و در دیگ انداختند تا نابودش کردند .
اینست معنی آیه : و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون .

کشته شدن حسین مظلوم (ع) بدست شمر ملعون

چون سلطان شهیدان در میان گودال قتلگاه افتاده بود بنا بر نقل لهوف عمر سعد ملعون به یکی از سرداران لشکر رو کرد و گفت وای بر تو چرا معطلی از اسب خود پائین آی و حسین را از این زخمها و جراحات راحت کن ، آن ملعون خواست که از اسب پیاده شود خولی بن یزید علیه اللعنه پیش دستی کرد تا آنحضرت را بقتل رساند ، ولی همینکه وارد گودال شد و حضرت را با آنحال دید لرزه بر اندامش افتاده از گودال بیرون آمد .
در منتخب طریحی میگوید : حضرت با گوشه چشم نظری به خولی افکند که از آن نگاه لرزه بر اندام خولی افتاد بیرون آمد و نتوانست کاری انجام دهد .
در تبرالمذاب گوید : چون شمر خولی را لرزان دید گفت بازوهایت شل شده چرا میلرزی گفت بخدا قسم من پسر زهرا چه این کار از من بر نمیآید . شعر لعین گفت قبیح باشد که موهایی بر صورت تو بیرون آمده زیرا تو مرد نیستی .
شیخ فخرالدین طریحی در منتخب میگوید : هنگامیکه امام علیه السلام در شرف جان دادن بود آن مردم فرصت ندا دادند که خود آنحضرت جان دهد چهل سوار به قصد آنحضرت آمدند و هر یک قصد داشتند که سر آنحضرت را قطع کنند از جمله آنها شیث بن ربعی بود همینکه وارد گودال شد حضرت از گوشه چشم نظری بسوی آن ملعون نمود ، شیث شمشیر را از دست خود انداخته بیرون آمد و گفت یا حسین پناه بخدا میبرم از اینکه گریبان خود را بدست پیغمبر و علی بدهم و دست خود را بخون تو آلوده کنم .
از جمله اشخاصی که نامه بحضرت نوشته بود این شیث بود که بحضرت نوشته بود : صحراهای ما سبز شده و میوه های ما رسیده منتظر قدوم شما هستیم و این مرد خبیث در کربلا سرکرده پیادگان بود و آنحضرت را تیرباران و سنگباران مینمود و از آب فرات مانع میشد .
ابو مخنف مینویسد که سنان ابن انس به شیث رو کرد و گفت : ندانستم که چرا حسین را نکشتی مادرت بعزایت بنشیند برو شمشیری بیاور و بدست من بده تا کار حسین را تمام کنم شیث شمشیری که در گودال انداخته بود و به سنان داد و او هم چون به قتلگاه آمد حضرت دیده باز کرد نگاهی تند نمود که از آن نگاه لرزه بر اندام سنان افتاده ترسیده شمشیر از دستش افتاد و رو به فرار نهاد و نزد عمر سعد آمد و گفت میخواهی محمد مصطفی را دشمن من قرار دهی و گریبان مرا بدست آنحضرت دهی .

ولی اصح اقوال آنست که شمر ملعون سر مبارک امام حسین علیه السلام را از تن جدا کرد و شرح آن چنین است که : شمر ملعون به اتفاق سنان بن انس به قصد جدا کردن سر مظلوم کربلا به گودال آمد و حضرت در آخرین رمق جان دادن بود و از شدت تشنگی زبان در دهان حضرت مجروح شده بود و با اینحالت برای اتمام حجت طلب آب مینمود چون شمر به آنحضرت رسید با چکمه لگدی بر آنحضرت زد و گفت یابن ابی تراب ایا تو اعتقاد نداشتی که پدرت علی ساقی حوض کوثر است هر که را بخواهد سیراب میکند اگر چنین است پس صبر کن تا من زودتر ترا بکشم و تو آب از دست پدرت بخوری آنگاه شمر ملعون به سنان رو کرد و گفت همینطور که حسین روی خاک افتاده سر از بدنش جدا کرد . سنان گفت من انیکار را نکنم و خون پسر پیغمبر را بگردن نمیگیرم و گریبانم را بدست پیغمبر نمیدهم شمر در غضب شد و دشنام به سنان داد و با پای چکمه روی سینه آنحضرت نشست آنگاه محاسن غرقه بخون آنحضرت را گرفت حضرت فرمود مرا میکشی و نمیدانی من کیستم ؟ شمر گفت من خوب جد و پدر و مادرت را میشناسم من ترا میکشم و اصلا ترسی در دل ندارم آنگاه بعد از دوازده ضربت زدن بر آنحضرت سر مبارک آنحضرت را از قفا برید .
الا لعنة الله علیه و علی قوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون .
نهی نمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله از قتل صبر
در مجمع البحرین میگوید : نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن قتل شی من الدواب صبرا .
رسول خدا (ص) نهی فرمود که هیچ حیوانی از حیوانات را از روی صبر نکشند . این قتل رسم زمان جاهلیت بود و حیوانی را که میخواستند بکشند در جایی حبس میکردند بعد آنقدر سنگ و چوب و کلوخ بر بدنش میزدند تا میمرد چون وجود مبارک پیغمبر رحمة للعامین بود منع فرمود که در حق حیوانات چنین عملی را نکنید بلکه اگر میخواهید گوسفند بر شما حلال شود و او را آب دهید و دست و پای او را ببندید بعد او را ذبح کنید .
امام سجاد علیه السلام در کوفه فرمودند : انا ابن من قتل صبرا . ای اهل کوفه من پسر آن کسی هستم که او را با قتل صبر با لب تشنه کشتند و کفابنا فخرا و این هم برای ما فخری است .
و فی المقتل الی ابی مخنف و خر صریعا مغشیا علیه و بقی مکبوبا علی وجهه ثلاث ساعات و هو یقول علی بلائک و رضا بقضائک لامعبود سواک یا غیاث المستغیثین .

کشتن شیث بن ربعی

شیث بن ربعی که از سرداران لشکر کوفه در کربلا بود در فتنه خروج قتله بر مختار سعی بلیغ نشان داد ، سوار اسب شده مخفیانه از بیراهه بطرف بصره میرفت که پاسبانان اطراف شهر او را دستگیر کرده نزد مختار آوردند .
مختار امر کرد دستها و پاهای او را قطع کردند و در میان شهر گذاشتند تا مانند سگ زوزه کنان جان داد .

کشتن خولی اصبحی

مختار جمعی را برای دستگیری خولی اصبحی ماءمور ساخت همانطور که میدانیم خولی دو زن داشت یک زن کوفی و دیگری شامی که اولی از دوستان اهلبیت و دومی از دشمنان بود چون ماءمورین بخانه او رفتند زن شامی فریاد بلند کرد چرا از بام خانه بالا آمدید و چرا سرزده وارد خانه شدید ولی کوفی با دست خود محل مخفی شدن او را نشان داد آنمحل را شکافتند و خولی را دستگیر کردند بحضور مختار بردند . مختار فرمان داد به انواع عذاب و شکنجه او را بقتل رسانند .
ماءمورین بدن او را سوزانیدند زیرا این همان خولی بود که سر امام را در همین خانه روی خاکستر تنور مخفی کرد .

کشتن حرمله

حرملة بن کامل اسدی در حال فرار بود که در خارج شهر او را دستگیر کردند و این مرد از تیراندازان معروف است که بقول خودش سه تیر داشت و سه شخصیت بزرگ را کشت نمیدانم که در کدام کتاب مقتل دیدم که به زهر آلوده کرده بود که یکی را بر گلوی نازنین علی اصغر زد و یکی را هم بر قلب نازنین حضرت سیدالشهداء علیهم السلام که همان کار حضرت ساخت و از اسب بر روی زمین افتاد .
مختار دستور داد بدن او را تیرباران کنند آنقدر تیر بر بدنش زدند که مثل لانه زنبور سوراخ شد تا به درک واصل گشت .
شعری از عبرت روزگار
نادره مردی ز عرب هوشمند
گفت به عبدالملک از روی پند
زیر همین گنبد و این بارگاه
روی همین مسند این تکیه گاه
بودم و دیدم بر ابن زیاد
ظلم چه ها رفت بشاه عباد
سر که هزارش سر و افسر فدا
وارث دستار رسول خدا (ص)
بود سرشاه شهیدان حسین (ع)
سبط بنی فاطمه (س) را نور عین
سلسله بر گردن بیمار او
بسته کمر خصم به آزار او
بعد دو روزی سر آن خیره سر
بد بر مختار به روی سپر
بعد که معصب سر و سردار شد
دستخوش او سر مختار شد
این سر مصعب بود در کنار
تا چه کند با تو دگر روزگار
هین تو شدی بر زبر این سریر
تا چه کند با تو دگر چرخ پیر
مات همینم که در این بند و بست
این چه طلسم است که نتوان شکست
نی فلک از گردش خود سیر شد
نی خم این چرخ سرازیر شد

خلاصه سخن اینست که ابن زیاد حاکم کوفه سر مبارک امام حسین (ع) را برید و روی طشت در سریر حکومت دارالاماره کوفه بمعرض نمایش گذاشت و بعد نزد یزید فرستاد . شش سال مختار سر ابن زیاد را برید و در همان قصر روی تخت در معرض نمایش گذاشت و بعد نزد حضرت سجاد علیه السلام فرستاد .
سال بعد مصعب در جنگ بصره فاتح شد و سر مختار را برید و در کوفه استقرار یافت ، روی همان تخت در معرض نمایش گذاشت و بعد نزد برادرش عبداله زبیر به مکه فرستاد .
سالع بعد عبدالملک بن مروان سر مصعب را در جنگ با شامیان برید و در کوفه استقرار یافت و در همان دارالاماره نشست و سر او را در معرض نمایش گذاشت ، در آن اثناء که پسر مروان به کشتن مصعب مفاخر میکرد مردی در گوشه مجلس به حالت استعجاب خندان شد و چندین بار تکبیر گفت ، عبدالملک سبب تکبیر را پرسید ، آنچه را دیده بود و قبلا گذشت بیان کرد . پسر مروان سخت خود بر خود لرزید و بیدرنگ بیرون آمد و دستور داد دارالاماره را ویران کردند .

در جنگ کربلا فتح با چه کسی بود ؟

در مکتب تربیتی اسلام چنین آموخته اند که همیشه نتیجه نهایی کارها را باید قضاوت کرد ، چه بسیار میشود که ضمن عمل تحولات و حوادث بیم و امید را تقویت میکند و آدمی را در شکست و پیروزی وعده میدهد اما قضاوت فتح و ظفر یا شکست و سقوط را باید پس از قطع عمل دانست .
حضرت سیدالشهداء علیه السلام معتقد بود که فتح و ظفر با اوست زیرا در همان کلمات و بیانات خبر از شهادت خود ، مکر راز فتح و پیروزی خود نیز خبر میداد و میفرمود با جهاد مقدسی که در پیش دارم یقین دارم دین اسلام باقی و برقرار خواهد ماند و تومار بدعت و جنایت بر هم پیچیده خواهد شد ، امام حسین علیه السلام خود را احق به خلافت میدانست و در نامه ها و خطابه های خود متذکر میشد .
در نامه ای که به بنی هاشم نوشت این عبارت بود : من لحق بنا استشهد و من تخلف لم یبلغ الفتح . (کامل الزیاره ، ص)
یعنی کسی که بمن ملحق شود شهید خواهد شد و کسیکه تخلف ورزد به فتح و ظفر نائل نمیشود بنابراین امام حسین علیه السلام فتح و پیروزی را در این جنگ برای خود حتمی میدانست با آنکه علم به شهادت داشت .
این معنی را فرزند عزیزش امام زین العابدین علیه السلام در مدینه در پاسخ ابراهیم بن طلحة بن عبیداله فرمود وقتی که پرسید چه کسی غالب شد ، امام سجاد فرمود موقع نماز معلوم میشود امالی شیخ طوسی
وضع نماز چنین بود که در عهد آل ابوسفیان و آل مروان و جنایاتی که آنها میکردند کسی رغبت به نماز جماعت و اجتماع در مسجد را نمیکرد ولی پس از شهادت امام حسین علیه السلام مردم مکه و مدینه بیشتر بنام احساسات دینی گرد هم جمع میشدند و به نماز روزه و شعائر دین رغبت میکردند و شعائر دین مینمودند و لذا امام فرمود وقت نماز ببین چگونه مردمیکه رغبت آمدن بمسجد را نداشتند و از بیم بنی امیه و آل مروان گوشه گیری مینمودند اینک همه به جماعت حاضر شده و اعلام کلمه توحید مینمایند و این نتیجه بلکه معنی و مفهوم فتح و ظفر بود .
شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام سبب اقامه نماز و اداء زکوة شد و مردم را به جنبشی دینی متوجه ساخت و لذا در زیارتش میخوانی :
اشهد انک قد اقمت الصلوة و اتیت زکوة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر .

مجلس سی و دوم : و لعن الله امة اسرجت و الجمت و تنقبت و تهیاءت لقتالک

ترجمه

و خدا لعنت کند گروهی را که اسبها را زین کردند و لجام زدند و براه افتادند و خود را آماده برای مقاتله با شما کردند

شرح

اسراج اشتقاق از لفظ سرج است و سرج به فتح سین و سکون راء زین اسب را گویند و جمع آن سردج است و سراج کسی را گویند که زین میسازد و چون گویند اسرج الفرس جعله اسرج پس معنی چنین میشود که خدا لعنت کند آنهایی که زین اسبهای خود را محکم بستند این مسلم است که هر اسب سواری باید اسبش زین داشته باشد پس اینکه میفرماید : اسرجت معلوم میشود زین اسبهای آنها خصوصیتی داشته باین معنی که زینی چنان محکم درست کرده بودند که در میان سی هزار لشکر در میدان جنگ زود پاره نشود چه اگر زین اسب محکم نباشد سوار خود را بزمین میاندازد و دشمن بر او غلبه میکند .
الجمت ، لجام به کسر لام معرب لگام است و چنانچه جوهری گفته دهانه اسب است همانطور که در معنی سرج گفته شد خصوصیت این زین و دهنه آنست که در غیر میدان جنگ به این محکمی بسته نمی شده است .
تنقبت ، ماءخوذ از نقاب یعنی پارچه ای است که زنان با آن صورت خود را میپوشانیده اند ، در زمانهای سابق رسم چنین بوده که در جنگها نقاب بصورت خود میزدند تا در میدان جنگ شناخته نشوند تا محبت دوستی و فامیلی مانع کشتن آنها نشود .
و تهیات لقاتلک ، یعنی آماده شدند برای قتال و کشتن تو بهتیوء مشتق از هیئت است که بمعنی کیفیت و حال و شکل و صورت چیزیست و بمعنی عده و دسته ای از مردم هم میباشد که جمع آن هیئات میشود .
اگر کسی گوید مهیا شدن برای جنگ امام و کربلا رفتن وقتی بد است که در لشکر پسر سعد شرکت کند ولی اگر در بین راه پشیمان شود و خود را به لشکر پسر سعد نرساند این عمل مهیا شدن بد نیست چه خود را در خون آنحضرت شریک نگردانیده است . جواب گوئیم که : دوستی با دشمنان خدا حتی اگر سیاهی لشکر آنها باشد و در عمل با آنها شرکت نکند این خود گناه کبیره است و آثار وخیمی دارد چنانچه در قصد حداد آهنگر در لشکر ابن زیاد این مطلب معلوم میشود .
مرحوم حاجی نوری در کتاب دارالسلام خود از کتاب بستان الواعظین از قول حر بن ریاح قاضی نقل میکند که گفت که مردیرا از اهل کوفه میشناختم که در لشکر پسر زیاد برای جنگ با امام حسین (ع) به کربلا حرکت کرد و در مراجعت به کوفه مردم که به دیدن او رفتند او را کور دیدند در صورتیکه در موقع رفتن به کربلا با چشمان سالم رفتم ولی با آنحضرت جنگی نکردم بلکه بمیدان هم نیامدم و هیچ شمشیر و نیزه ای بکار نبردم چون آنحضرت را شهید نمودند در چادر خود بعد از خواندن نماز

عشا خوابیدم در عالم خواب دیدم که کسی آمد و مرا بسختی کشید و گفت رسول خدا (ص) را زود اجابت کن به او گفتم مرا با رسول خدا چه کار است دو مرا بسختی کشید و حضور حضرت ختمی مرتب برد چون نزدیک آن بزرگوار رسیدم دیدم آنحضرت میان محرابی نشسته و در حالیکه غمناک است و دستها را بالا زده پیش روی آن بزرگوار پوستی گسترده شده و فرشته ای ایستاده شمشیری از آتش پیش روی اوست ، پس نه نفر از آن کسانیکه از لشکر عمر سعد بودند حاضر کردند و آن ملک همه آنها را با شمشیر آتشی گردن زد و هر یک از آنها را که میکشت شراره آتش از بدنش متصاعد میشد و هر گاه از کشتن یکی از آنها فارغ میشد فی الفور زنده میگشت تا آنکه آنها را هفت مرتبه کشت و زنده شدند پس مرا خدمت حضرت رسالت بردند چون نزدیک شدم خود را روی قدم آن بزرگوار انداختم عرض کردم یا رسول الله من در کربلا بودم ولی حربه ای بکار نبردم فرمود بلی حربه ای بکار نبردی ولی برای کشتن حسین من باعث کثرت سواد لشکر ابن سعد بودی پس فرمودند نزدیک بیا چون نزدیک رفتم طشتی پر از خون در مقابل آنحضرت دیدم فرمود این خون فرزند من حسین است پس از آن خون بچشم من کشید و من از فزع از خواب بیدار شدم و خودم را کور دیدم محدث مزبور خواب دیگری نظیر همین خواب از همان کتاب نقل میکند که آنشخص چون بحضرت عرض کرد من حربه بکار نبردم حضرت هم تصدیق او را نمودند آیا تو کثرت سواد لشکر هم نشده بودی عرض کرد کثرت سواد لشکر هم نشدم حضرت فرمودند درست است بعد فرمودند آیا تو از اهل کوفه نیستی آن شخص عرض کرد چرا حضرت فرمودند پس چرا فرزندم حسین را یاری نکردی و دعوت او را اجابت ننمودی پس تو کشتن حسین را دوست داشتی و با حزب ابن زیاد بودی پس همانطور که مهیا و آماده شدن برای قتل امام و رفتن به کربلا مورد مواخذه پیغمبر واقع میشود اگر چه در جنگ با آنحضرت شرکت نکند پس آن مردمی هم که میخواهند همه رفتار و کردار خود را مطابق ملت یهود نصاری قرار دهند و زندگانی خود را زندگانی اروپایی و امریکایی کنند و در حقیقت باعث تقویت آنها گردند پیغمبر خدا با آنها چه معامله ای خواهد کرد ؟ !

در کتاب لئالی الاخبار از معصوم علیه السلام نقل میکند که خطاب به یکی از پیغمبران شد که : قل للمؤ منین لا تلبسوا بس اعدایی و لا تطعموا مطاعم اعدایی و لا تسلکوا مسالک اعدایی فتکونوا اعدایی کما هم اعدایی . یعنی ای پیغمبر به مومنین بگو که لباس دشمنان مرا نپوشید و غذایی را که آنها میخورند نخورید و آن راه و روشی را که در زندگی دارند برای خود قرار ندهید اگر چنین کنید شما هم مثل آنها از دشمنان من خواهید شد .

در روایت است که : من تشبه بقوم فهو منهم کسی که در اخلاق و کردار و

رفتار خود را شبیه به قومی بکند او هم از دسته آنها محسوب خواهد شد زیرا صرف شباهت ظاهری و دارای آثار وخیمی است چنانچه نهی شده از نماز خواندن در لباس سیاه چه در این عمل مصلی شبیه به طایفه بنی عباس میشود که لباس سیاه را شعار خود قرار داده بودند و همچنین از نماز خواندن در جائیکه صورتی با عکسی در مقابل مصلی باشد نهی شده چه این عبادت بت پرستانست که بتی در مقابل خود قرار میدادند و در مقابل آن کوچکی میکردند و همچنین از نمازگزاردن در حالتی در جلوی روی نمازگزار باشد منع شده و چه در اینحال شبیه به آتش پرستان میشود .

سید جزایری در کتاب انوارالنعمانیه خود روایتی نقل میکند باین مضمون که فرعون یک مسخره چی داشت که بسیار نزد او مقرب بود و هر روز به لباس و شکلی نزد فرعون میآمد و او را بخنده میآورد زمانیکه موسی و هارون مبعوث به سوی فرعون شدند و به مصر آمدند مدتی معطل شدند که با فرعون ملاقات بنمایند میسر نشد روزی بر در قصر فرعون ایستاده بودند با لباسهای شبانی و بیابانی و عصایی هم بر دست داشتند و مسخره چی خواست نزد فرعون رود که موسی و هارون را بر در قصر فرعون دید و با خود گفت خوبست که امروز با این هیئت و لباس نزد فرعون بروم چون با آن شکل و لباس نزد فرعون رفت فرعون از دیدن آن لباس بسیار خندید گفت این چه لباسی است که امروز پوشیده ای گفت دو نفر باین شکل و لباس بر در قصر تو ایستاده اند اگر آنها را ببینی چقدر خوشحال میشوی اذن دخول میطلبند و میگویند ما پیغمبریم و از جانب خداوند عالم مبعوث شده ایم که فرعون را براه نجات دعوت کنیم فرعون از شنیدن این کلام بسیار خائف و ترسان شد و به آنها اذن دخول داد تا آخر داستان که مفصل است . تا روزیکه خدا فرعون و فرعونیان را در دریا غرق کرد و همه را هلاک نمود ولی این مسخره چی غرق نشد و آب دریا او را بیرون انداخت ، موسی چون او را دید عرض کرد این شخص که لباسی مثل لباس من پوشیده و مرا مسخره کرد چرا او را نجات دادی و در دریا غرق نشد ؟ خطاب رسید ای موسی من کسی را که خود را شبیه به یکی از دوستان من کند در دنیا هلاکش نمیکنم .

از اینجا باید بفهمیم که همانطور که شبیه شدن بدوستان خدا این اثر را دارد که خدا در دنیا عذابشان نمیکند و عکس این هم که شباهت و دوستی با دشمنان خدا باشد اثرات بدی دارد که در دنیا و آخرت نصیب آنها میشود .

لذا حقتعالی در قرآن میفرماید : یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من یتولهم فهو منهم ان الله لا یهدی القوم الظالمین .

در ناسخ التواريخ در معجزات اميرالمؤ منين (ع) نقل ميكند كه مردى از طايفه مخزوم خدمت حضرت اميرالمؤ منين (ع) عرض كرد برادر من مرده و من از مرگ او بسيار متاءثرم حضرت فرمود ميخواهى او را ديدار كنى عرض كرد چگونه نخواهم حضرت فرمود قبر او را بمن نشان بده آنگاه حضرت بر سر قبر او عباى رسول خدا را بر سر كشيد و كلمات چندى فرمود و پاى خود را بر آن قبر زد فورا زنده شد و بزبان فارسى با آن حضرت صحبت كرد حضرت فرمود تو عربى چرا فارسى ميگويى عرض كرد من عربم ولى به سنت فارسيان از دنيا رفتم يعنى آداب و زندگى خود را مانند عجم ها ترتيب دادم چون در آنزمان ايران كشورى متمدن و داراى آداب و رسوم خوبى بود ، لذا لغتم دگرگون شد .

مجلس سی و سوم : بابی انت و امی یا ابا عبدالله لقد عظم مصابی بک

ترجمه

پدر و مادرم فدای تو باد ای ابا عبدالله

شرح

معنی ابا عبدالله در اول زیارت بیان شد و چون کسی نزدیکتر از پدر و مادر بمن نیست و آنها را بیشتر از همه عزیز میدارم آنقدر بشما نزدیکم و شما را دوست دارم که حاضرم پدر و مادرم را هم فدای شما بکنم .
لقد عظم مصابی بک چون به واسطه ظلم و ستمی که بر شما رفت تحمل حزن و مصیبت شما بر من و تمام شیعیان و دوستان شما سخت دشوار است .
تاریخ بهترین سرمشق زندگیست حوادث در ظرف زمان بهترین مربی بشر است از میان حوادث روزگار هیچ حادثه ای جانسوزتر و عمیق تر از واقعه مولمه کربلا نبوده و نیست انسان هر قدر بیشتر در متون تاریخ تاءمل کند خواهد دید که عظمت حضرت سیدالشهداء علیه السلام بیش ازین اندازه ها است که ادراک ما دریابد .
اگر در مسیر تاریخ حرکت کنیم و از روز عاشورا سال 61 تا امروز صفحات کتاب تاریخ و طبیعت را مطالعه کرده و ورق بزنیم آنوقت شخصیت حسین بن علی علیه السلام و فداکاری و از جان گذشتگی آنحضرت بر ما معلوم میشود و می فهمیم که شهادت آنحضرت چه تاءثیری در ابقاء آئین آدمیان و احیاء قوانین انسانیت و نشر معارف دین و اسلامیت نموده است .
روز عاشورا سال 61 بپایان رسید یزید بخیال خود کام دل گرفت ابن زیاد مسرور به انجام وظیفه شد و افتخار میکرد عمر سعد ملک ری را جایزه میخواست گروهی از خدا بیخبران هم منتظر بودند که رکاب آنها را از طلا و نقره بسازند و آنها را با جایزه بی نیاز گرداند ولی از همان ساعت ریخته شدن خون مقدس ابی عبدالله الحسین (ع) بخاک کربلا گویی که آتش اختلاف و انقلاب دلهای همان دشمنان جور را فرا گرفت و به هم بدبین شدند و ابواب لعن و طعن را بسوی هم گشودند تا داستان قیام کوفه و توابین و آمدن مختار پیش آمد و مختار دماری از قتله حضرت سیدالشهدا علیه السلام گرفت که قسمتی از آنرا نقل کردیم و ندای وجدان جنایات آنها را در معرض افکار عمومی آیندگان گذاشت و مرور زمان قضاوت کرد که حقیقت در چه لباسی جلوه کرد .
چراغی را که ایزد بر فروزد
هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

هدف اصلی قیام حضرت سیدالشهداء علیه السلام

هدف اصلی سیدالشهداء ازین قیام احیاء دین و اصلاح مفاسد امور اجتماع مسلمین بوده و انی لم اخرج اشرا و لا بطر اولا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت بطلب الاصلاح فی امة جدی .
وقتی انسان در بیابانی چیزی را از دور می بیند اول موجودیت آن در نظرش مجسم و ثابت میگردد ولی نزدیک میشود وجودش معلوم و مشخص میگردد و هر چه نزدیکتر میشود به شخصیت او واقفتر میگردد تا آنجا که عظمتش در دل و مغز آدمی جای گرفته و خواه ناخواه به تعظیم و خشوع و خضوع میافتد .
برای مثال اگر کوهی را از دور ببینیم اول موجودیت کوه برایمان نمایان میشود که از چه سنگی و از چه کیفیتی است سپس هر چه به آن نزدیکتر شویم و نباتات و چشمه سارها و معادن و انواع محصولات آن آشنا گردیم خیر و برکت کوه بیشتر ما را مجذوب مینماید تا آنجا که اگر بمعادن نهفته آن هم واقف شویم و از آهن و طلا و نفت و غیر آن مطلع گردیم اهمیت و عظمت و ارزش آن در نظر ما افزونتر میگردد و اینمقدار هم نسبت به آن چیزیست که ما می بینیم چه بسا علم و قدرت و احاطه ما نسبت به تمام آن کوه و پشت و قله و دره و شیب و فرازش کافی نیست و از آن بیخبریم که اگر آنها هم برای ما معلوم گردد خود را در برابر عظمت آن ناچیز مینگریم .
وجود مقدس و شخصیت حضرت سیدالشهداء ارواحنا فداه برای ما مانند کوهی است که از عناصر آسمانی ترکیب یافته و دارای انواع مواد و موالید عنصریست و فکر و عمیق و روح بلند پرواز او بقدری اوج دارد که عقل آدمی به اوج طیران او راه پیدا نمیکند .
آنچه میگویم بقدر فهم تست
مردم اندر حسرت فهم درست
حضرت ابی عبدالله (ع) مانند کوه بلند و دامنه داریست که دارای هزاران معدن جواهر گرانبهاست و با یک حرکت لرزاننده مکنونات قیمتی خود را بیرون ریخت و در معرض نمایش خلایق گذاشت .
هر کس بیشتر معرفت به وجود امام حسین (ع) پیدا میکند در برابر عظمت وجودش چون خس در ساحل دریا و یا ریگ در کنار کوه کوچک و حقیر و ناچیز میگردد .
پس جا دارد که ما بگوئیم بابی انت و امی یا ابا عبدالله لقد عظم مصابی بک
مرثیه خواندن دعبل در خدمت حضرت رضا علیه السلام

مرحوم دربندی در کتاب اسرارالشهاده از منتخب طریحی نقل میکند که دعبل خزاعی گفت سالی در ایام عاشورا بر سید و مولای خودم حضرت علی بن موسی الرضا (ع) داخل شدم فرایته جالسا جلسة الخرین و اصحابه من خوله کذلک فلما رانی مقبلا قال لی مرحبا بک یا دعبل مرحبا بنا صرنا بیده و لسانه ثم وسع لی فی مجلسة و اجلسنی الی جانبه ثم قال لی یا دعبل احب ان تنشد نی شعرا فان هذه الایام ایام حزن کانت علینا اهل البیت و ایام سرور کانت لا علی اعدائنا خصوصا بنی امیة لعنهم الله یا دعبل من بکا علی مصابنا ولو واحد کان اجره علی الله یا دعبل من ذرفت عیناه علی مصابنا من اعدائنا حشره الله معنا فی زمرتنا یا دعبل من بکی علی مصاب جدی الحسین علیه السلام غفر الله له ذنوبه البتة ثم انه نهض و ضرب سترا بیننا و بین حرمه و اجلس اهل بیته من وراء الستر لیبکوا علی مصاب جدهم الحسین ثم التفت الی و قال لی یا دعبل ارث الحسین فانت ناصرنا و ما دحنا تقصر عن نصرنا ماالستطعت قال دعبل فاستعبرت و سالت عبرتی .
حاصل آنکه دعبل خزاعی میگوید ، در ایام عاشورا خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام رفتم دیدم که آنحضرت اندوهناک نشسته و جمعی از شیعیان در خدمت آنحضرت بودند چون نظر آنحضرت بمن افتاد فرمود مرحبا ای دعبل که به دست و زبان خودت یاری کننده مایی ، آنگاه مرا طلبید و نزد خود نشانید و فرمود ای دعبل چون اینروزها ایام حزن ما اهل بیت و ایام سرور و شادی دشمنان ما است شعری چند در مرثیه حضرت سیدالشهداء بخوان ای دعبل بدان که هر که بگرید و کسی را برای مصیبت ما بگریاند اجرش با خدا است . ای دعبل هر کس آب از دیدگانش روان شود برای آنچه از دشمنان ما بما رسیده خدای تعالی او را در زمره ما محشور گرداند . ای دعبل هر که بر مصیبت جد من حسین بگرید البته حقتعالی گناهان او را بیامرزد پس حضرت فرمود دعبل مرثیه ای برای حسین را بخوان که پرده ای آویختند و حرم عصمت و طهارت پس پرده نشستند برای آنکه در مصیبت جد خود حسین (ع) بگریند آنگاه فرمود ای دعبل مرثیه برای حسین (ع) بخوان دعبل میگوید چند شعری در مصیبت آنحضرت خواندم حضرت امام رضا با مروان و زنان و حاضران بسیار گریستند بنوعی که صدای گریه از خانه حضرت بلند شد .

عزاداری حضرت صادق علیه السلام در ایام عاشورا

و نیز در اسرارالشهاده دربندی از کتاب منتخب طریحی از امام صادق (ع) نقل میکند انه کان اذا هل هلال عاشورا اشتد حزنه و عظم بکائه مصائب جده الحسین علیه السلام و الناس یاءتون علیه من کل جانب و مکان یعرونه بالحسین علیه السلام وینوحونه علی مصائب الحسین فاذا فرعوا من البکاء یقول لهم ایها الناس اعلموا ان الحسین حی عند ربه یرزق من حیث یشاء و هود دائما ینظره الی موضع معسکره و مصرعه و من حل فیه من الشهدا و ینظر الی زواره و الباکین علیه والمقسیمین العزاء علیه و هو اعرف بهم و باسمائهم و اسماء ابائهم و بدرجاتهم و منازلهم فی الجنة و انه لیری من یبکی علیه فیتغفر له و یسئل جده و اباه و امه و اخاه ان یستغفر و اللباکین علی مصابه و المقیمین غرائه و یقول لو یعلم زائری و الباکی علی ماله من الاجر عند الله تعالی لکان فرحه اکثر من جزعه و ان زائری و الباکی علی لینقلب الی اهله مسرورا و ما یقوم من مجلسه الا و ما علیه ذنب و صار کیوم ولدته امه .
حاصل معنی آنکه وقتی که هلال عاشورا نمودار میشد حرن حضرت صادق (ع) شدت مینمود و گریه آنحضرت بر مصائب جدش حضرت حسین علیه السلام زیاد میگشت و مردم از هر طرف و هر جا به سوی آنحضرت میامدند و با آنحضرت بر مصیبتهای حضرت حسین (ع) نوحه و زاری میکردند ، پس زمانیکه از گریه فارغ میشدند حضرت به آنها میفرمود ایها الناس بدانید بدرستی که حضرت حسین (ع) در مقام قرب پروردگار خود است و به لشکرگاه خود و به محل قبر خود و شهدایی که نزدیک قبر او مدفونند نظر میکند و همچنین بسوی زیارت کنندگان خود نظر میکند و او نامهای آنها و پدرانشان را بهتر از شما که فرزندان خود را میشناسید میشناسد کسانیرا که بر او گریه میکنند می بیند و برای آنها از خدا طلب آمرزش میکند و از جد بزرگوار و پدر و مادر و برادرش سئوال میکند که برای گریه کنندگان مصیبتهای او و اقامه کنندگان عزایش استغفار کنند و میفرماید اگر زیارت کنندگان قبر من آنچه را که خداوند برای آنها مهیا کرده بدانند فرح و خوشحالی آنها بیش از جزع آنها خواهد شد و چون زیارت کننده او بر میگردد هیچ گناهی برای او نمانده است و مثل روزی که از مادر متولد شده خواهد بود .
حکایت یکی از بزرگان هند که بواسطه عزاداری حسین (ع) عاقبت به خیر شد
در کتاب اسرارالشهاده دربندی نقل میکند که در زمان ما شخصی از بزرگان هند بود که در دستگاههای دولتی هند مقام بلندی داشت و او را

مستوفی الممالک لقب داده بودند و مشرک بود ولی هر سال ماه محرم مجلس بسیار مهمی برای عزاداری حضرت سیدالشهدا علیه السلام ترتیب میداد و مبلغ مهمی صرف اطعام مینمود در یکی از سالها مبتلا به مرضی شد که اطباء از معالجه او عاجز بودند و روزبروز بر شدت مرض او افزوده میشد تا اینکه مشرف به موت گردید در حالت نزع و احتضار بود که اطرافیان او دیدند یک مرتبه شفا یافت و از بستر بیماری برخاست و مسلمان شد از سبب اسلام او پرسیدند جواب داد که حضرت سیدالشهداء علیه السلام بالای سر من تشریف آوردند و بمن فرمود برخیز که خدای تعالی به برکت داشتن مجلس عزای تو برای من ترا شفا داد ، آنگاه آن مرد پس از قبول اسلام و شناختن حلال و حرام و مسلمان کردن خانواده اش از هند بطرف کربلا حرکت کرده و آنچه از اموال نفیسه و جواهرات پرقیمت داشت به آستانه مقدسه حسینی بعنوان هدیه تقدیم نمود و بسیاری را در قبه منوره آن حضرت آویخت و از جمله زهاد و عباد اهل عتباب شد و یکسال قبل به مشهد حضرت رضا (ع) مشرف شده بود .

حکایت زن هندی و سینه زدن او

و نیز در همان کتاب اسرارالشهاده نقل میکند که شخصی مورد وثوق من از اهل آذربایجان بود و برای من نقل کرد که سالی سفر به هند کردم روزی در ایام اقامت خود جماعتی از اهل آن شهر را دیدم که با سرعت زیادی بطرف میدانی میرفتند از سبب آن پرسیدم گفتند دسته ای از هندیها که مشرک هستند جنازه ای دارند که مطابق عقاید مذهبی خودشان باید او را آتش بزنند و ما بتماشای او میرویم من هم برای تماشا با آنها رفتم تا بمیدان بزرگ رسیدیم هیزمهای زیادی در آن میدان جمع کرده آتش زدند که از کثرت آتش و حرارت چون جهنمی سوزان گشت آنگاه جنازه ای را در میان آتش انداختند بدن او سوخت و خاکستر شد ولی سینه او ابدا نسوخت و آتش نگرفت حضار از مشاهده او تعجب کردند که چه گناهی کرده که باعث نسوختن سینه او شده است عالم آنها دستور داد که مجددا هیزم بیاورند و آتش را زیاد کنند بلکه سینه او بسوزد و کلماتی چند بر آن آتش خواند بلکه آتش او را بسوزاند ولی باز هم آتش تاءثیری به او نکرد پس آن عالم به غیض آمده گفت این زن صاحب معصیت بزرگی بوده که باعث نسوختن سینه او شده است کسان و بستگان او خیلی ناراحت شدند بخواهر آن میت گفتند شما از حال او خبر دارید که او چه معصیتی مرتکب شده که سینه او نمی سوزد خواهر گفت تا آنجا که من از حال او اطلاع دارم زن بسیار خوبی بود و در طریقه مذهب خود به عبادت معروف بود ولی یاد دارم که روزی در ایام محرم از راهی که میرفتیم به یکی از مجالس مسلمانها که برای تعزیه حسینی و ذکر مصائب آنحضرت منعقد شده بود برخورد . یکی از آن جمعیت روضه میخواند و مرد و زن بحالت گریه به سینه خود میزدند به ما هم حالت رقتی دست داد و گریان شدیم و من و خواهرم نیز سینه زدیم عالم آنها گفت این همان جرمیست که باعث گشته آتش سینه او را نسوزاند .

کای مونس شکسته دلان حال ما ببین
ما را غریب و بیکس و بی آشنا ببین
اولاد خویش را که شفیعان محشرند
تن های کشتگان همه در خاک و خون نگر
در ورطه عقوبت اهل جفا ببین
سرهای سروران همه بر نیزه ها ببین
در خلد بر حجاب دو کون آستین فشان
آن سپر بود بر سر و دوش نبی مدام
وندر جهان مصیبت ما برملا ببین

یک نیزه اش ز دوش مخالف جدا ببین
نی نی درآ چو ابر خروشان کربلا
آن تن که بود پرورش در کنار تو
طغیان سیل فتنه و موج بلا ببین
غلطان بخاک معرکه کربلا ببین
یا بضعة الرسول ز ابن زیاد داد
کو خاک اهل بیت رسالت بباد داد

مجلس سی و چهارم : فاسئل الله الذی اکرم مقامک و اکرمنی بک

ترجمه

پس از خدایی که مقام ترا بلند و گرامی داشت و مرا هم بواسطه دوستی تو عزت بخشید سئوال و درخواست مینمایم که : ان یرزقنی طلب ثارک مع امام منصور من اهل بیت محمد

شرح کرامت حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام

توضیح

حقتعالی کرامات و مقاماتیکه برای انبیاء و اولیاء بوده از قرب بدرگاه احدیت به آنحضرت عنایت فرمود و آن چند چیز است :

اول : دارا بودن معجزه

معجزه چیست ؟ معجزه عبارت از کار خارق العاده ایست که جهات سه گانه زیر در آن جمع باشد : 1 - این کار بکلی خارج از حدود توانایی نوع بشر باشد و هیچکس حتی نوابغ جهان نتوانند به اتکای نیروی انسانی آنرا بیاورند .
2 - باید توام با دعوی پیامبری باشد . یعنی آورنده آن بعنوان یک سند زنده برای صدق گفتار خود در دعوی رسالت از طرف خدا آنرا انجام دهد و این دعوی برای امامان و امام حسین بوده منتهی به اسم امامت و نه پیغمبری .
3 - باید توام با تحدی یعنی دعوت بمعارضه و مقابله باشد باین ترتیب که از تمام انسان ها دعوت کند که اگر میتوانند و قدرت دارند مانند آنرا بیاورند .
بنابراین اگر یکی از این جهات سه گانه در آن نباشد معجزه نامیده نمیشود از انیجا تفاوت معجزه با کارهای نوابغ جهان و اکتشافات حیرت انگیز علمی اجمالا روشن میشود زیرا کارهای نوابغ و اکتشافات عجیب علمی اگر چه در نوع خود نادرست است و کم نظیر ولی از قدرت و توانایی نوع انسان بیرون نیست و هیچ بعید نیست که نابغه دیگری مثل آن و یا بهتر آنرا بیاورد .
ولی معجزات باید در وضع و شرایطی باشد که هیچ احتمال نرود که بشر دیگری مثل آن را بیاورد . مثلا معجزه صالح پیغمبر که مطابق گفته قرآن شتر ماده با بچه اش از کوه بیرون آمد که یک روز آب رود را میخورد و روز دیگر به همان مقدار شیر میداد .
این مطلب را میتوان ضمن مثالی روشن ساخت اگر کودک 6 یا 8 ساله مانند یک سخنران ورزیده و ماهر با عبارات سلیس و روان و دلنشینی صحبت کند این یک نوع نبوغ فوق العاده است اما از حدود و توانایی نوع بشر بیرون نیست چه ممکنست کودک دیگری پیدا شود که به همین زیبایی و مهارت سخن بگوید به همین دلیل نمیتوان نام آن را معجزه گذاشت .
ولی از مریمی که بدون شوهر بوده عیسی بن مریم که تازه بدنیا آمده بمردم میگوید : انی عبدالله اتانی الکتاب و جعلنی نبیا . این را معجزه میگویند چه از قوه هر بشری خارج است .
مرحوم مجلسی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت امام حسن علیه السلام با شخصی از اولاد زبیر به عمره میرفتند برای حضرت در زیر درخت خرمایی فرش انداختند و برای آن زبیری در زیر درخت دیگر و آن درختان خشک بود زبیری گفت اگر ایندرخت رطب میداشت میخوردیم .

حضرت فرمود میل رطب داری گفت بلی حضرت دست بآسمان کرد و دعایی خواند بزبانی که آن شخص نفهمید در همانساعت آن درخت سبز شد و بار برداشت شترداری که همراه ایشان بود گفت والله این سحر است حضرت فرمود سحر نیست دعای فرزند پیغمبر است که مستجاب شد .
حسین علیه السلام معجزات پیغمبران را هم دارا بوده از باب مثال ابن شهر آشوب روایت کرده که روزی جبرئیل بصورت دحیه کلبی خدمت رسول (ص) آمد و خدمت آنحضرت نشسته بود که ناگاه حسنین علیهماالسلام داخل شدند چون گمان میکردند دحیه کلبی دست به نزد او آمدند و از او هدیه ای خواستند جبرئیل دستی بسوی آسمان بلند کرد سیبی و بهی و اناری برای ایشان فرود آورد و به ایشان داد چون آن میوه ها را دیدند شاد گردند و نزد حضرت رسول (ص) بردند حضرت از ایشان گرفت و بوئید و بایشان رد کرد و فرمود که بنزد پدر و مادر خود ببرید ولی اگر اول بنزد پدر ببرید بهتر است پس آنچه آنحضرت فرموده بود بعمل آوردند و این میوه ها را نزد پدر و مادر بردند و همگی از آن میوه ها تناول میکردند و هر چه میخوردند چیزی از آن کم نمیشد و آن میوه ها بحال خود بود تا وقتی که رسول خدا (ص) از دنیا رفت و باز آنها نزد اهل بیت بود و تغییری در آنها به هم نرسید تا آنکه حضرت فاطمه علیهاالسلام رحلت فرمود پس انار برطرف شد و چون حضرت امیرالمؤ منین (ع) شهید شد و آن به از بین رفت و سیب ماند آن سیب را حضرت حسن (ع) داشت تا آنکه حضرت امام زین العابدین (ع) فرمود وقتی که پدرم در صحرای کربلا محصور اهل جور و جفا بود آن سیب را در دست داشت و هر گاه که تشنگی بر او غالب میشد آنرا میبوئید تا تشنگی آن حضرت تخفیف میافت چون تشنگی زیاد بر آنحضرت غالب شد و دست از حیات خود برداشت دندان بر آن سیب فرو برد چون شهید شد هر چند آن سیب را طلب کردند نیافتند پس آنحضرت فرمود که من هر گاه بزیارت مرقد مطهر پدرم میروم بوی آن سیب را میشنوم و هر گاه از شیعیان مخلص ما در وقت سحر بزیارت آن مرقد مطهر برود بوی آن سیب را از آن ضریح منور میشنود .
معجزه امام حسین علیه السلام و حفر چاه
چون شب عاشورا تشنگی و عطش بر حسین (ع) و اصحاب و اهل بیت آنحضرت زیاد شد آنحضرت تبری برگرفت و از بیرون خیمه زنان نوزده قدم بطرف قبله گام برداشت آنگاه قدری زمین را با تبر حفر کرد ناگاه آبی زلال و گوارا بجوشید و اصحاب آنحضرت نوشیندند و مشکها را پر از آب کردند پس آن چشمه فروکش کرد و خشک شد و اثری از آن باقی نماند در صورتیکه روز نهم حضرت باصحاب فرمود که چاهی حفر کنند شاید آبی پیدا شود ولی هر چه کاوش کردند آبی نیافتند .

تا اینجا معلوم شد کرامات و مقاماتی از قرب بدرگاه احدیت و داشتن معجزه برای همه انبیاء بوده و برای امام حسین (ع) هم بوده است .

دوم : مصونیت از خطا

دومین چیزی که برای همه انبیاء بوده مصونیت از خطا است پیامبران نه تنها باید از گناهان مصونیت داشته باشند بلکه از هر گونه خطا و اشتباهی در تشخیص مطالب نیز باید مصون باشند چه اگر این مقام برای انبیاء نباشد از گفته ها و تعلیمات آنها مردم سلب اطمینان میکنند و این مقام هم برای حسین (ع) و سایر امامان بوده است .
در اینجا سؤ الی پیش میآید که امام حسین (ع) از کشتن خود و اسیری اهل بیتش خبری داشت و یا بدون اطلاع از مکه و مدینه بطرف کربلا حرکت کرد و اگر خبر داشت با آیه مبارکه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة سازش ندارد .
جواب این سوال اینست که امام حسن علیه السلام کاملا خبر از شهادت خود داشت و کرارا هم رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر شهادت را به او داده بود از جمله صدوق درامالی روایت می کند که روزی رسول گرامی در خانه ام سلمه فرمودند ای ام سلمه ، هیچکس راهگذار نزد من آید ، ام سلمه می گوید : ناگاه حسین علیه السلام آمد و من نتوانستم که جلوی او را بگیرم ، که نزد رسول خدا نرود من به دنبال او رفتم دیدم که بر سینه رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته و آن حضرت می گرید و چیزی در دست دارد فرمود : ای ام سمله از این که جبرئیل است و مرا خبر میدهد که این فرزند تو کشته خواهد شد و این خاکیست که بر روی آن کشته می شود این خاک را با خود بدار و هر وقت اینخاک خون شد حسین کشته گشته ، ام سلمه می گوید من عرض کرم یا رسول الله خدا را بخوان تا او را ازین مهلکه نجات دهد و این بلا را از وی بگرداند فرمود خدا را برای نجات او خواندم لکن خدا به من وحی فرستاد که در مقابل این شهادت برای او درجه ای خواهد بود که هیچیک از مخلوقین من به آن درجه نمی رسند و او را شیعیانی است که برای دیگران شفاعت میکنند و شفاعت آنان نزد من پذیرفته خواهد شد و مهدی قائم آل محمد (ص) از فرزندان او است خوشا کسی که از دوستان و شیعیان حسین باشد و بخدا قسم که آنان در قیامت رستگارانند .
در خبر دیگر است که وجود مبارک پیغمبر (ص) مشتی از خاک کربلا به ام سلمه دادند و فرمودند که هر وقت دیدی این خاک خون شد بدان که حسینم را کشته اند . ام سلمه هم میگوید من روزی که سر آن شیشه را باز کردم دیدم که آن خاک خون صافی کشته است .
نیز در خبر دیگریست که چون حضرت امام حسین (ع) قصد سفر به عراق را نموده ام سلمه خدمت آنحضرت رسید عرض کرد شما ازین سفر

صرفنظر فرمائید چه من از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود فرزندم حسین در عراق کشته میشود و بمن خاکی داد که در شیشه کنم که فعلا نزد من میباشد حضرت فرمود بخدا قسم که من کشته میشوم اگر چه به عراق نروم یعنی بنی امیه هر کجا باشم مرا میکشند و اگر میخواهی من قبر خودم را بتو نشان بدهم تا جای خوابگاه خودم و اصحابم را دیدار کنی پس با دست مبارک روی ام سلمه را مسخ نمود تا حقتعالی حجاب را از پیش چشم او برطرف نمود خاک کربلا قتلگاه حضرت و اصحابش را ملاحظه نمود آنگاه حسین (ع) قدری از آنخاک را برداشت و به ام سلمه داد که در شیشه ای بریزد و فرمود هر گاه دیدی که اینخاک خون تازه ای گشت بدان که من کشته شده ام ، ام سلمه میگوید در بعد ظهر عاشورا در خاک آن شیشه و آن خاکی که رسول خدا بمن داده بود و در شیشه کرده بودم نظر کردم دیدم هر دو خون تازه شده صیحه زدم و دانستم که حسین کشته شده و در آنروز هیچ سنگی را از جای خود حرکت ندادند مگر آنکه در زیر آن خون صافی دیده شد تا اینجا معلوم شد که حسین (ع) بنا به فرمایش پیغمبر (ص) از شهادت خود خبر داشته بلکه خود آنحضرت در موقع رفتن بیرون برای سفر کوفه ببرادرش محمد حنفیه فرمود : و الله یا اخی لو کنت فی حجر هامة من هوام الارض لا استخر جونی منه یقتلوننی .
یعنی ای برادر قسم بخدا هر گاه در سوراخی از سوراخهای زمین پنهان هر آینه مرا از آن بیرون میآوردند و میکشتند پس امام حسین (ع) میداند که مسلما بدست بنی امیه کشته میشود و لو هر جای از زمین باشد .
بنابراین امام حسین (ع) که میداند که کشته میشود چرا به عراق حرکت کرد و در سفری که از مدینه برای کربلا حرکت نمود کرارا از قتل خبر میداد و از حضرت یحیی یاد میفرمود و این عمل حضرت مخالف صریح آیه قرآنست که میفرماید : و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه چه روی این آیه فقها ، فرموده اند اقدام به امریکه ضرر بلکه احتمال ضرر در آن باشد جایز نیست چه رسد بر یقین شخص در ضرر و هلاکت .
جواب : القاء بمعنی انداختن و مفعول آن محذوف و باء بایدیکم برای سببیت و تعبیر ، بایدیکم اشاره است به اینکه از روی اختیار خودتان خود را به مهلکه نیندازید و مراد از تهلکه اعم از هلاکت دنیوی و اخروی است و مراد از القاء به تهلکه اقدام به هر عملی است که موجب هلاکت انسان یا ترک عملی است که باعث هلاکت آدمی گردد مثلا اگر مریض عملی انجام دهد که باعث زیادتی مرض یا موت او گردد مانند پرهیز نکردن و خوردن خوراکیهایی که برای مرض او مضر است و یا اینکه معالجه نکند و دارو استعمال ننماید و به این سبب موجب هلاکت گردد هر دو القاء در تهلکه میباشد .
و در مقام جهاد اگر اقدام به جهاد و صرف مال در راه جهاد نکند تا دشمن

مسلط شود و مردم به هلاکت بیفتند القاء به تهلکه است و بسا مواردیکه باید ساکت و صامت بود و تقیه نمود و اقدام به جهاد ننمود اگر اقدام کند و باعث هلاکت گردد القاء بتهلکه است و همچنین در مورد انفاقهای مالی اگر نجل و رزد و حقوق واجبه را نپردازد و باعث شکنجه و به تنگ آمدن زندگانی فقراء و طغیان آنان گردد و یا تمام مال خود را صرف کند که قدرت بر نفقه خود دواجب النفقه اش را نداشته باشد همه اینها القاء به تهلکه است چنانچه در آیه شریفه میفرماید : و لا تجعل یدک معلولة الی عنقک و لا تبسطها کل السبط فتقعد ملوما محسورا . (اسرا - 3)
و توهم نشود که این ایثار است بلکه ایثار بذل مال است بحدیکه بواجبات لطمه نزند در موضوع بحث پیغمبری و امامت باید دانسته شود که آنچه آنها بجا میآوردند و به مردم میگویند مطابق دستور الهی است و جای ایراد بر ما نیست چه علت آنرا بفهمیم یا نفهمیم عمل رسول خدا (ص) در حدیبیه و ائمه هدی صلوات اله علیهم اجمعین شاهد بزرگی بر این معنی است پس بر ما نیست که بگوئیم به چه علت رسول خدا در حدیبیه با مشرکین صلح نمود و حضرت امیرالمؤ منین (ع) 25 سال با خلفاء جور زمان خود با مسالمت رفتار مینمود و چرا حضرت امام حسن با معاویه صلح نمود و سایر ائمه نیز با خلفاء جور زمان خود با تقیه رفتار میکردند و چرا حضرت سیدالشهدا (ع) با علم بشهادت از مدینه به کربلا آمد اینها مطالبی است که جوابش از لابلای صفحات تاریخ معلوم میشود یزید چون در مقام محو کردن دین اسلام حتی ظواهر آن بود و به هر تقدیر میخواست سیدالشهداء را بقتل برساند چه اقدام کند و چه ساکت بنشیند آنحضرت چاره ای جز قیام نداشت و همان قیام بود که اساس خلافت بنی امیه را مضمحل و نابود ساخت و آنحضرت مرگ با شرافت را بر قتل با ذلت ترجیح داد . پس چنین عملی را القاء در تهلکه نمیگویند زیرا این نفع برگشتش بجامعه و عموم افرادست .
جواب دیگری که در این موضوع میتوانیم بگوئیم اینست که حضرت سیدالشهداء (ع) در مقابل دوازده هزار نامه ای که از اهل عراق بآنحضرت رسیده و آنحضرت را دعوت به کوفه نمودند که امام میخواهیم اگر بطرف آنها نمیرفت میگفتند خدایا ما برای هدایت خودمان امام خواستیم و از پسر پیغمبر دعوت نمودیم ولی او دعوت ما را اجابت نکرد . چون نامه های کوفیان از حد گذشت و دوازده هزار نامه نزد حضرت سیدالشهداء جمع شد لاجرم آنحضرت نامه ای باین مضمون در جواب آنها نگاشتند .
بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از حسین بن علی به سوی گروه مسلمانان و مؤ منان کوفیان اما بعد بدرستی که هانی و سعید آخر کسی بودند از فرستادگان شما که رسید و نامه های شما را بما رسانیدند بعد از

آنکه رسولان بسیار و نامه های بیشمار از شماها بمن رسیده بود و بر مضامین همه انها اطلاع یافتم و حاصل جمیع آنها این بود که ما امامی نداریم و بزودی نزد ما بیا که حق تعالی ما را ببرکت شما براه حق و هدایت مجتمع گرداند اینک پسرعم وثقه اهلبیت خود مسلم بن عقیل را بسوی شما فرستادم پس اگر او برای من بنویسد که عقلا و دانایان و اشراف شما بر آنچه در نامه ها نوشته بودید مجتمع القول هستند همانا من بزودی بسوی شما حرکت میکنم . تا آخر نامه . و بعد مسلم آن نامه مفصل را نوشت و حضرت را دعوت به کوفه نمود .
ابن نما در مشیرالاحزان از حصین بن عبدالرحمن نقل میکند که اهل کوفه بحضرت امام حسین (ع) نوشتند چهل هزار نفر از اهل کوفه با شما بیعت کردند و با کسی که شما جنگ کنید جنگ کنند ، و با کسی که شما صلح کنید صلح کنند .
پس حسین (ع) در این سفر میخواهد اتمام حجت کند و به آنها بفهماند که شما دروغ میگوئید و نیمخواهید هدایت شوید و نظر شما دینار و ریاست است نه آخرت .
دلیل بر اینمطلب که آنها دروغ میگفتند اینست که چون امام حسین (ع) وارد کربلا شد عمر سعد هم با سپاه خود از کوفه به کربلا آمد و پس از آنکه استراحتی نمود عروة بن قیس را که از بزرگان کوفه خواست و باو گفت نزد حسین میروی و از او میپرسی که شما به چه علت و قصدی باین سرزمین آمده اید عروه گفت ای امیر ازین کار معاف بدار و بدیگری محول نما چه من خود از اشخاصی هستم که نامه دعوت بآنحضرت نوشتم لاجرم هر که را عمر سعد میگفت که این پیغام را نزد آنحضرت ببرد همان عذر عروة بن قیس را میگفت تا بالاخره عمر سعد این ماءموریت را به قر بن قیس الحنظلی داد و او نزد آنحضرت آمد پس از رساندن پیغام عمر سعد حضرت فرمود مردم شهر شما از من دعوت نمودند و من هم دعوت ایشانرا اجابت کردم اگر چنانچه از دعوت خود برگشته اند من از اینجا بطرف وطن و شهر خودم میروم و قصد رفتن کوفه را ندارم .
و ضمنا معلوم میشود که امام حسین علیه السلام قصد ریاست و سلطنتی نداشتند زیرا کسی که میداند کشته میشود دیگر قصد ریاست داشتن غلط است فقط قصد حضرت ازین سفر احیاء دین جدش بوده که باقی بماند و حکومت و خلافت بنی امیه که مخالف دین اسلام بودند ریشه کن گردد .
و دلیل بر اینکه بنی امیه دین نداشتند و مقصود آنها از بین بردن دین اسلام بود اینست که ابن عباس نقل میکند که شبی در مسجد مدینه نماز خفتن را گذاردیم و مردم پراکنده شدند و بغیر از معاویه و ابوسفیان کسی در مسجد نماند و من در عقب ستونی نشسته بودم شنیدم که ابوسفیان بمعاویه گفت ببین در مسجد کسی مانده است یا نه ابوسفیان در آنوقت

کور شده بود چیزی را نمیدید معاویه چراغی را بدست گرفت و اطراف مسجد را تفحص نمود و مرا ندید آنگاه ابوسفیان گفت ای پسرم ترا وصیت میکنم بدین آباء و اجدادت که تو باید دین پدرانت را از دست ندهی و از این محمد که ادعای پیغمبری میکند پرهیز کنی چه این دین باعث فقر و پریشانی ما میباشد و بواسطه این دین مال و اسباب ما کم شد و از بزرگی به درویشی رسیدیم زیرا اسلام جلوی دزدی و قتل و غارت آنها را گرفت زنهار که ترا ترسی باشد از آنچه محمد راجع به جهنم و بهشت گفته که اینها حرفهایی است که اعتباری ندارد چون حرفش تمام شد معاویه گفت خاطرجمع باش که مرا نیز راءی و عقیده همین است و بدانکه تدراک آنچه را که تو نتوانستی کرد من خواهم کرد و تقصیری نخواهم نمود .
اگر کسی اشکال کند که مقام عصمت که در برابر هر نوع گناه و انحراف و خطا و مصونیت پیدا میکند افتخار نیست زیرا خدا به هر کس که این نیروی مرموز را بدهد چنین حالی را پیدا خواهد کرد بنابراین ترک گناه و خطا و اشتباه نکردن برای پیغمبران و امامان فضیلتی نخواهد بود چه آنها به اراده خدا در برابر گناه بیمه شده اند و به همین دلیل مزد و ثوابی هم برای آنها لازم نیست که به آنها داده شود .
کسانیکه چنین ایرادی دارند پنداشته اند که مصونیت پیغمبران و امامان از گناه و خطا مثلا چیزی شبیه مصونیت در برابر مالاریا و حصبه و وبا و مانند آنست که با تزریق واکسنهای مخصوص چه بخواهند و چه نخواهند مصونیت پیدا میکنند .
نکته اشتباه همینجاست که آنها مقام عصمت را یکنوع مصونیت غیرارادی و غیراختیاری پنداشته اند در حالیکه مطلب کاملا بعکس آنست چه عصمت پیمبران و امامان یک حالت کاملا ارادی و اختیاری است که سرچشمه آن عقل و ایمان و علم آنهاست .
مثلا یک طبیب حاذق و کاملا مطلع هرگز حاضر نیست آبی را که مملو از میکروبهای وبا و اسهال است و در آزمایشگاه بوسیله میکروسکوپ میکروبهای آنرا با چشم دیده بیاشامد در حالیکه یک دهاتی بیسواد و بیخبر از همه جا بسادگی و آسانی ممکن است کرارا از آن آب بنوشد و مریض شود .
پس آیا نوشیدن آب برای آن طبیب محال ذاتی است که نمیتوانند بخورد یعنی قدرت بر این کار اصلا ندارد و یا بواسطه عملش که میداند این آب دارای میکروب است و منجر به مرض وبا و اسهال میشود از خوردن آن صرفنظر میکند بدیهیست که پاسخ دوم صحیح است زیرا علم و یقین او به میکروب و مرض سد محکمی است که جلوی خوردن آن آب را میگیرد و تشنگی را تحمل میکند .
پیغمبران و امامان چون علم و ایمان به عواقب وخیم گناه داشتند و آیات

عذاب الهی را میخواندند یقین داشتند که سرانجام ارتکاب به گناه عذاب الهی خواهد بود لذا آنرا ترک میکردند و خدا را در همه جا حاضر و ناظر میدانستند پس باقدرت بر ارتکاب گناه هرگز از قدرت خود استفاده نمیکردند .
امیرمؤ منان علی (ع) در ضمن نامه مشروحی که برای عثمان بن حنیف فرماندار خود در بصره مینویسد میفرماید : من اگر بخواهم از عسل خالص و مغز گندم غذا و از ابریشم لباس برای خود تهیه کنم میتوانم این مکان برای من هست اما هیهات که هوای نفس بر من چیره شود و بخوردن غذاهای لذیذ بپردازم ولی در گوشه و کنار کشورم گرسنگانی باشند . نهج البلاغه

سوم : علم لدنی

راه دیگری که با آن میتوان پیامبران واقعی را از مدعیان دروغی و قلابی شناخت موضوع علم آنها بوده که بدون استاد و تحصیل عالم بودند زیرا که پیغمبر باید افضل و اعلم از همه امت خود باشد و همه علوم و تکالیف الهیه و مسائل شرعیه که امت به آنها محتاجند بداند بدون آنکه معلمی داشته باشد و یا از کسی آموخته باشد فقط مطالب را باید از وحی الهی و یا جبرئیل و یا کتاب آسمانی گرفته باشد .
و این علم را ائمه ما صلوات الله علیهم اجمعین داشتند زیرا عقول بنی آدم به تنهایی و بدون مددگیری از علوم انبیاء که علم لدنی دارد و فایده ای نمی بخشد چه عقل تنها مدرک کلیات است و میفهمد که ظلم بد و احسان خوب و شکر منعم لازمست اما ظلم چه چیز است و احسان چه نوع است و تشکر از منعم به چه طرز است ؟ مدرک این موضوعات جزیی عقل نبوده بلکه علم میباشد و منشاء علم صحیح وحی الهی است که در مقام تشبیه گفته اند عقل به منزله چشم و علم بمنزله چراغ است .
در شب تاریک اگر انسان بخواهد راه برود هم محتاج بچشم است و هم چراغ ، اگر چشم نباشد فرضا چراغ هم بر دست گیرد از تشخیص راه عاجز است و اگر چشم باشد و چراغ نباشد نیز راه را تمیز نمیدهد زیرا قوه بینایی برای فاصله محدود و معینی است و قدرت چراغ از آن ساخته نیست به تشبیه دیگر عقل مانند چشم و علم مانند علائمی است که در جاده ها برای شناختن راه میگذارند در روز روشن اگر چه چشم میتواند راه را ببیند اما اگر بر سر دو راهی رسی چشم از تشخیص معبر صحیح و رساننده بمقصد عاجز بوده و محتاج به دلیل و راهنما یا علائم منصوب در طریق راهنمایی میباشد .
آن چراغ یا علائم منصوب همانا سلسله جلیله پیغمبران و امامان هستند که قرآن کریم پیغمبر اکرم (ص) را به سراج منیر یعنی چراغ فروزنده و مصباح و خورشید و علی علیه السلام را به ماه و ائمه را به نجوم و ستارگان تشبیه فرموده و علم امامان از پیغمبران به درجات بیشتر بوده بلکه جزء حوادث و امور گذشته و حاضر و آینده در حضورشان موجود و مجم بوده و هیچ نقطه ای از نظر ایشان پوشیده نیست اخبار و احادیث برای اثبات این معنی بقدری زیاد است که برای هر خواننده منصفی سبب قطع و یقین خواهد گردید و اینک برای نمونه به خبر زیر توجه فرمائید .
در کتاب کافی باب فیه ذکر الصحیفة و الجفر و الجامعة از ابی بصیر نقل میکند که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم میخواهم از شما پرسش کنم آیا در این خانه کسی هست زیرا مایل نیستم کسی سخنم را بشنود .

حضرت پرده ای میان اطاق خود و اطاق دیگر کشید و سر برآورد و تفحصی فرمود و گفت بپرس گفتم شیعیان شما میگویند رسول خدا یکباب از علم به علی (ع) آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده شد فرمود ای ابامحمد پیغمبر هزار باب از علم به او آموخت که از هر بابی هزار باب علم گشوده گشت گفتم بخدا قسم این علم بسیاریست حضرت فرمود این علم است اما دانش ما بیش از آنست ای ابامحمد نزد ما جامعه است و کسی نمیداند جامعه کیست ؟ کتابیست بطول هفتاد ذراع از ذراع رسول خدا (ص) که پیغمبر املاء نموده و علی بدست خود نوشته جمیع حلال و حرام و حوائج علمی بشر در آن ثبت است حتی دیه خدشه ای که به بدن کسی برسد آنگاه بمن فرمود اجازه میدهی گفتم جانم متعلق به شماست دست خود را به غضب بر بدن من نهاد و فرمود دیه این هم در آن کتاب معین شده ولی علم ما بیش از اینست در نزد ما جفر است عرض کردم جفر چیست ؟ فرمود ظرف علم آدم و جمیع انبیاء و اوصیاء و علماء است و باز علم ما یازده بر اینهاست نزد ما مصحف فاطمه علیهاالسلام است گفتم مصحف فاطمه چیست فرمود سه برابر قرآن شما اما بخدا قسم یکحرف از این قرآن در آن نیست .
باز فرمود علم ما منحصر به اینها نبوده بلکه نزد ما علم گذشته و آینده تا روز قیامت میباشد بار دیگر فرمود اینها علم است اما علم ما تنها همین نیست گفتم پس چه چیز است فرمود ما علاوه بر آنها که علم به کلیات بود جزء جزء حوادث و وقایع که بتدریج و تعاقب یکدیگر ساعت بساعت و لحظه بلحظه تا روز قیامت اتفاق میافتد همه را واقف و آگاهیم .
در اصول کافی از حضرت امام هادی (ع) نقل میکند که آنحضرت فرمود نام اعظم خدا هفتاد و سه حرف است و آنچه نزد آصف بر خیا بود یکحرف بود که به آن تکلم کرد پس زمین برایش تا مملکت سبا شکافته شد و تخت بلقیس را برداشت به نزد سلیمان آورد ، سپس زمین بهم آمد و اینهمه در کمتر از یک چشم بهم زدن صورت گرفت آنگاه حضرت فرمود در نزد ما از آنحروف هفتاد و دو حرف وجود دارد و یکحرف آن نزد خداست که از جمله علوم غیبی اختصاصی آن ذات بی همتاست .
از انضمام این دو حدیث بیکدیگر چنین نتیجه میگریم که محمد و اهلبیت معصوم او بیش از انبیاء گذشته واجد حروف اسم اعظم بوده اند و چون اقتدار بر حروف این نام مبارک هر چه بیشتر باشد اقتدار بر علوم و معجزات و تصرفات ولایتی بیشتر است پس ائمه اطهار باینحساب عالمتر و قادرتر از انبیاء سلف در شئون هستی میباشد .
خواننده عزیز آن کسانی میگویند آیا امام حسین (ع) از کشته شدن خودش و داستان کربلا واقف بود یا نبود چرا رفت این روایت و اخبار دیگری که درینموضوع رسیده مطالعه کنند تا بفهمند که علم امام چه مقدار و از همه

انبیاء و اولیاء بیشتر بوده و وقایع و حوادث را تا روز قیامت خبر داشته اند پس از این جمله زیارت که میفرماید : فاسئل الله الذی اکرم مقامک مقداری از مقام امام حسین و سایر ائمه علیهم السلام معلوم شد .
صدوق در فقیه و عیون از موسی بن عبداله نخعی نقل کرده و از حضرت امام علی النقی (ع) خواهش کرده که زیارتی با بلاغت و جامعیت به او تعلم دهد تا هر یک از ائمه را بخواهد بتواند به آن وسیله زیارت نماید و حضرت زیارت جامعه کبیره را به او تعلیم فرمودند و سند آن از نظر شیوعش در بین علماء و عمل قاطبه بزرگان فقهاء شیعه بر مداومت بآن جای هیچگونه تردیدی در صحت و وثوق آن باقی نگذارده است .
محدث قمی در انوارالبهیه ضمن نقل کلمات حضرت هادی (ع) گوید علامه مجلسی درباره زیارت جامعه کبیره میفرماید : انها اصح الزیارات سند و افصحها لفظا و ابلغها معنی و اعلاها شاءنا یعنی زیارت جامعه از تمام زیارتها سندا صحیحتر و از نظر لفظ فصیح تر و از جنبه معنی بلیغتر و از نظر شاءن و رتبه عالیتر است اینک قسمتی از عبارات آن که بزرگی مقام آنها را میرساند نقل میکنیم .
اصطفاکم بعلمه و ارتضاکم بغیبه و اختارکم لسره و اجتباکم بقدرته .
یعنی خدا شما را به علم ازلی برای کشف عالم غیب خود برگزید و بر حفظ اسرار غیبی خویش انتخاب کرد و به توانایی و قدرت کامله مخصوص گردانید .
و در فراز دیگر میفرماید : بابی انتم و امی و نفسی کیف اصف حسن ثناکم و احصی جمیل بلائکم و بکم اخرجنا الله من الذل و فرج عنا غمرات الکروب و انقذنا من شفا جرف الهلکات و من النار بابی انتم و امی نفسی بموالاتکم علمنا الله معالم دیننا و اصلح ما کان فسد من دنیانا و بموالاتکم تمت الکلمة و عظمت النعمة و ائتلفت الفرقه و بموالاتکم تقبل الطاعة المفترضة و لکم المودة الواجبة و الدرجات الرفیعة و المقام المحمود و المکان المعلوم عند الله عز و جل و الجاه العظیم و الشاءن الکبیر و الشفاعة المقبولة .
یعنی : پدر و مادرم و جانم فدای شما چگونه اوصاف نیکوی شما را بیان کنم حال صبر شما را در امتحانها شماره نمایم و حال آنکه به سبب شما خدا ما را از ذلتها و گرفتاری غمها نجات داد و ما را بوسیله شما از ورطه های هلاکت و آتش بدبختی نشآت رهایی بخشید پدر و مادر و جانم فدای شما باد به ولایت شما خدا معلوم دین را به ما آموخت و مفاسد دنیای ما را اصلاح کرد و بولای شما کلمه توحید کامل گشت و نعمت خدا بزرگی یافت و تفرقه ها به وحدت مبدل گردید و بموالات شما طاعات واجبه قبول میشود و محبت شما بر مردم حتم و فرضست و از برای شما درجات رفیعه است و برای شما مقام محمود که منصب شفاعت در آخرت است و

مکانت معلوم مقرر شده است و جاه بزرگ و شاءن بلند و شفاعت مقبول برای شما خواهد بود .
تا آخر زیارت که مضامین بسیاری بلند دارد ای خواننده عزیز کدامیک از پیغمبران چنین مقامی داشتند و حال آنکه مقام امام حسین (ع) و شفاعت او در عالم آخرت از همه پیغمبران و امامان برتر و بالاتر خواهد بود که در جمله بعد که میفرماید : و اکرمنی بک بیان خواهد شد .
در خاتمه بهتر است همان جملات آخر زیارت را بگویم .
یا اولیاء الله بینی و بین الله و عز و جل ذنوبا لایاءتی علیها الا رضاکم فبحق من ائتمنکم علی سرة و استرعاکم امر خلقة و قرن طاعتکم بطاعته لما استوهبتم ذنوبی و کنتم شفعائی فانی لکم مطیع من اطاعکم فقد اطاع الله و من عصاکم فقد عصی الله و من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله .
یعنی : ای اولیاء خدا بدرستی که بین من و خدایم گناهانی است که جز با رضای شما محو نخواهد شد پس بحق آنکس که شما را امین سر خود و نگاهبان خلق خویش قرار داده و سرپرستی امر مخلوقات را بشما واگذارده و اطاعت شما را به اطاعت خود مقترن نموده بخشش گناهان مرا از خدا بخواهید زیرا من مطیع شمایم و هر کس مطیع شما باشد مطیع خداست و هر کس نافرمانی شما را کند خدا را معصیت کرده دوست شما ، دوست خدا و دشمن خدا و دشمن خدا خواهد بود .

مجلس سی و پنجم : و اکرمنی بک

ترجمه

و مرا ببرکت شما گرامی داشت

شرح

اکرام ، گرامی کردنست ، چه بحسب و واقع و چه بحسب معامله و رفتار ، چنانچه تکریم به هر دو اعتبار نیز استعمال میشود .
در مجلس قبل در جمله اکرم مقامک گفتیم که حقتعالی سه چیز به آن حضرت کرامت فرمود کرامت اول نوعی بود که آنحضرت با همه انبیاء شرکت داشته و آن معجزه داشتن آنحضرت بوده کرامت دوم مقام عصمت و مصون بودن آنحضرت و سایر امامان از خطا بود .
کرامت سوم علم آنحضرت بعنوان علم لدنی ذکر کردیم .
و اما شرح جمله دوم که : اکرمنی بک باشد چند مطلب است که حقتعالی به واسطه شهادت آنحضرت بما در این دنیا کرامت فرموده است .

مطلب اول : شفاء تربت آنحضرت

شفاء تربت آنحضرت

تربت آنحضرت برای هر دردی شفاء است در روایات زیادی در این باره از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده و بقول یکی از شعراء که میگوید : بر جلای بصر از کحل جواهر چه اثر باید از خاک در دوست غباری گیرند ثقة الاسلام کلینی در کافی به سند صحیح از ابویحیی واسطی که نام وی سهل بن زیاد است و دخترزاده مؤ من طاق میباشد نقل میکند که او گفت از مردی شنیدم که برای من از امام صادق نقل کرد که فرمودند : همه گلها و خاکها مانند گوشت خوک حرامست و اگر کسی بخورد من بر جنازه او نماز نمیگذارم مگر خاک و گل قبر جدم حسین (ع) که در آن شفاء هر دردی هست .
مرحوم مجلسی در تحفة الزائر به سند معتبر از موسی بن جعفر علیهماالسلام روایت میکند که فرمود از تربت من چیزی به جهت تبرک بر مدارید که هر تربتی خوردنش حرام است مگر تربت جدم حسین (ع) که خدا آنرا شفای شیعیان و دوستان ما قرار داده است .
در روایت دیگر است که امام صادق (ع) فرمودند که اگر بیماری از مؤ منان که حق و حرمت و ولایت و امامت حضرت امام حسین علیه السلام را بداند و به قدر سر انگشتی از خاک قبر آنحضرت بگیرد دوای او خواهد بود .
و از ابی یعفور روایت شده که گفت خدمت امام صادق (ع) عرض کردم که یکنفر از خاک قبر امام حسین (ع) بر میدارد و منتفع میشود ولی دیگری بر میدارد و منتفع نمی شود حضرت فرمود بخدا قسم هر که اعتقاد داشته باشد و بردارد البته از آن منتفع میشود .
بعضی از اصحاب روایت کرده اند که خدمت امام باقر (ع) عرض کردم زنی قدری ریسمان بمن داد که در مکه بدهم پیراهن خانه کعبه را بآن بدوزند و من نخواستم که به حاجیان و خدمه خانه کعبه بدهم زیرا که آنها را می شناختم و میدانستم خودشان تصرف میکنند چون بمدینه آمدم خدمت امام باقر (ع) رسیدم و داستان را عرض کردم فرمود که آن را بده عسل و زعفران بخر و قدری از تربت امام حسین (ع) را به آب باران مخلوط کن و آن عسل و زعفران را در آن بریز و به شیعیان ما بده که بیماران خود را بآن معالجه کنند .
در کتاب لئالی الاخبار از حسین بن محمد و او از پدرش نقل نموده که گفت من در مسجد جامع مدینه نماز میکردم و در نزدیکی من دو نفر نشسته بودند با لباس سفر ، یکی از آنها بدیگری گفت نمیدانی که خاک قبر حسین (ع) شفای هر دردیست چه من دل دردی داشتم که چندیکه معالجه کردم

اثری نبخشید در نزد ما پیرزنی از اهل کوفه بود وقتی با حالت دل درد نزد او که به اذن خدا برای تو شفا دهم گفتم آری ، ظرف آبی بمن داد و گفت ازین آب بخور که به اذن خدا برای تو شفا حاصل میشود . من قدری از آن آب خوردم فی الفور درد من شفا یافت و تا چند ماهی دیگر مبتلا به دل درد نشدم تا اینکه روزی بدیدن آنزن رفتم گفتم مرا به چه معالجه نمودی گفت به یک دانه ازین تسبیح که در دست دارم که خاک قبر حسین (ع) میباشد من در غضب شدم و گفتم ای زن رافضی تو مرا بخاک قبر حسین معالجه مینمایی با حالت غضب از منزلش خارج شدم ولی قسم بخدا که فوری دل درد من معاودت نمود و تا کنون مبتلا به آن مرض هستم و میترسم که این مرض سبب موت من شود .

شیخ طوسی در کتاب امالی به سند معتبری روایت کرده از موسی بن عبدالعزیز که گفت روزی یوحنای نصرانی که در آن عصر طبیبی حاذق بود مرا ملاقات نمود و گفت ترا قسم میدهم بحق دین و آئینی که داری مرا خبر ده آن مردیکه قبر او در ناحیه ابن عبیره واقع شده کیست که مردم بسیاری از شما بزیارت او میروند گمان میکنم یکی از صحابه پیغمبر شما باشد گفتم نه ولیکن دخترزاده پیغمبر ما است آنگاه به آن نصرانی گفتم به چه سبب این سئوال را نمودی گفت قصه غریبی از او دارم گفتم برایم بگو .

گفتم : شاهپور خادم هارون الرشید شبی مرا طلبید و چون رفتم مرا بخانه موسی بن عیسی هاشمی برد ، پس او را دیدم که در بستر بیماری بیهوش افتاده و عقلش زائل شده و بر بالشی تکیه کرده بود و طشتی نزد او گذاشته و احشاء و امعاء او در آن طشت بود ، خلیفه شاهپور خادم را بطلبید و گفت وای بر تو این چه حالت است که در موسی می بینم و چرا چنین شده خادم گفت یکساعت پیش صحیح و سالم نشسته بود و با ندیمان خود صحبت میکرد و هیچ ناراحتی نداشت ناگاه نام امام حسین نزد او برده شد موسی گفت رافضیان در حق او غالی شده اند حتی آنکه میگویند تربت او دوای هر دردیست ای هر دردیست و هر وقت بیمار میشوند بعوض دوا از آنخاک میخورند مردی از بنی هاشم در آنمجلس حاضر بود گفت من درد شدیدی داشتم و هر قسم معالجه کردم مفید واقع نشد تا آنکه کاتبم بمن گفت تربت امام حسین (ع) شفای هر دردیست قدری از آن بخور تا شفا یابی من از آن تربت خوردم و شفا یافتم موسی گفت چیزی از آن تربت همراه داری گفت بلی قدری از آن باقی مانده موسی گفت آنها برای من بیاور آن مرد هاشمی فرستاد قدری از آنرا آوردند موسی گفت و از روی استهزاء و بی احترامی آنرا درد بر خود گذاشت ولی بمجرد اینکه این عمل را کرد و فریاد برآورد که آتش در درون من افتاد طشتی بیاورید چون آوردند از بالا باقی میکرد و از پائین روده های او پائین میآمد و بیهوش شده

روی زمین افتادند و ندیمان او برخاستند و رفتند و صحبت انس بماتم مبدل شد طبیب نصرانی گفت شاهپور از من پرسید آیا میتوانی چاره ای درباره این مرد بکنی من شمع را طلبیدم و نزدیک طشت رفتم نگاه کردم دیدم دل و جگر و شش او در میان طشت افتاده پس به شاهپور گفتم که بجز عیسی بن مریم که مردم را زنده میکرد کسی دیگر نمیتواند او را خوب کند شاهپور گفت راست میگویی ولی در اینجا بمان تا ببینیم آخر کارش چه میشود من ماندم و شاهپور رفت و موسی به همانحال باقی ماند و بهوش نیامد تا وقت سحر که به جهنم واصل شد .

راوی این خبر میگوید بعد از آن دیدم که یوحنای نصرانی بزیارت آنحضرت میرفت و پس از مدتی مسلمان شد .

مسلمان شدن یک عالم نصرانی بواسطه تربت حضرت سیدالشهداء (ع)

در کتاب قصص العلماء نقل میکند که در زمانیکه سلاطین صفویه یکی از علماء نصرانی به اصفهان آمد و دلیلی بر نبوت پیغمبر اسلام میخواست و در علم حساب و هیئت و نجوم بسیار ماهر بود حتی مردم را از بلاها و حوادثی که بعدا بر سر آنها خواهد آمد خبر میداد تا روزی سلطان مجلسی ترتیب داد و امر کرد علماء اصفهان در آنمجلس جمع شوند و جواب آن عالم نصرانی را بدهند مرحوم ملاحسین فیض در جمع آن علماء بود آنگاه فیض دست در جیب خود کرد چیزی بیرون آورد و گفت من چه چیزی در دست دارم آن شخص عالم پس از فکر بسیار رنگ صورتش تغییر کرده گفت بحق مسیح و مادرش قسم میدانم که در دست تو قدری از خاک بهشت است ولی نمیدانم چگونه این خاک بدست تو افتاده ، فیض گفت درست فکر کن شاید در حساب اشتباهی کرده باشی گفت حساب من درست است و اشتباهی نکرده ام مرحوم فیض فرمود آنچه در دست منست قدری از خاک کربلاست و پیغمبر ما فرموده است که خاک کربلا قطعه ای از خاک بهشت است پس تو در اینصورت میتوانی ایمان بیاوری پس آن شخص نصرانی بواسطه آن تربت مسلمان شد .

خواص دیگر تربت

از جمله خواص تربت حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام که از اخبار و فتاوی فقها استفاده میشود چند چیز است :
اول :
استحباب برداشتن کام بچه به تربت حسینی ، چنانچه شیخ در تهذیب از حسین بن ابی العلا روایت نموده که گفت از امام صادق (ع) شنیدم که میفرمود : حنکوا اولادکم تبرته الحسین علیه السلام فانها امان .
دوم :
استحباب همراه داشتن آن به جهت دفع خوف و ترس چنانچه شیخ در تهذیب و ابن قولویه در کامل الزیارة از حسن بن علی بن المغیره روایت کرده که گفت خدمت امام صادق عرض کردم که من بیماری و مرض بسیاری دارم و دواهای بسیاری خوردم ولی نتیجه ای از آنها نبردم ، حضرت فرمود چرا از خاک قبر حسین علیه السلام غافلی که در آن شفا هر دردی است و امان از هر خوف و ترسی میباشد ولی چون خواستی که آنرا برداری بگو : اللهم انی اسئلک بحق هذه الطینة و بحق الملک الذی اخذها و بحق النبی الذی قبضها و بحق الوصی الذی حل فیها صل علی محمد و اهل بیته و اجعل فیها شفاء من کل داء و امانا من کل خوف .
بعد فرمود : اما آن ملکی که در دعا ذکر شد تربت را گرفته جبرئیل بود که آنرا به پیغمبر نمود و گفت این تربت پسر توست که امت تو بعد از تو او را میکشند و آن پیغمبری که از آنخاک قبض کرده محمد (ص) است و آن وصی که در آن جای گرفته حسین بن علی حضرت سیدالشهداء است پس خدمت آنحضرت عرض کردم که اکنون دانستم آنخاک شفاء هر دردیست ولی چگونه امان از هر خوفی میباشد فرمود هر گاه از سلطانی بترسی بیرون مرو مگر آنکه قبر حسین با تو باشد و چون برداری بگو : اللهم هذه طین قبرالحسین ولیک و ابن ولیک انها حرز الما اخاف و لما لا اخاف .
چه ممکن است بلایی بتو برسد که ترس از آنرا نداشته باشی .
راوی میگوید خدایتعالی به واسطه آن تربت بدنم را اصحیح کرد و ایمنی برای من از هر خوف و ترسی شد .
سوم :
استحباب گرفتن تسبیح از آنخاک که اخبار بسیاری در این موضوع وار شده است . از جمله در تهذیب از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت نموده که فرمود شیعه ما از چهار چیز مستغنی نیست ، سجاده ای که بر روی آن نماز بخواند و انگشتری که بر دست خود نماید و مسواکی که با آن دندانهای خود را بشوید و تسبیحی که دانه آن از خاک قبر ابی عبدالله

الحسین علیه السلام باشد و آن سی و سه دانه داشته باشد که هر وقت او را به ذکر خدا حرکت دهد به هر دانه چهل حسنه در اعمال او بنویسند و اگر با دست بدون ذکر بگرداند به هر دانه بیست حسنه در نامه عمل او نوشته شود .
ثواب تسبیح که با تربت گفته شود هفتاد یا چهارصد مقابل با تسبیح دیگر است .
چهارم :
استحباب گذاشتن تربت در کفن میت و همچنین مخلوط کردن تربت با حنوط .
در روایت حمیری است که خدمت امام علیه السلام نوشتم که آیا جایز است تربت را با میت در قبر او بگذارند حضرت بخط خود مرقوم فرمودند : یوضع فی القبر مع المیت و یخلط بحنوطه .
صاحب مدارک نقل میکند که زن زانیه ای را در قبر او گذاشتند و خاک او را قبول نکرده بیرون افکند و این عمل را چند بار تکرار کردند و قبر او را قبول نکرد جریان را خدمت امام صادق (ع) عرض کردند حضرت فرمودند قدری از تربت حسینی با او بگذارید چون این عمل را کردند قبر او را قبول کرد .
پنجم :
استحباب سجود بر آن .
امام صادق علیه السلام فرمودند سجده بر خاک قبر حسین علیه السلام تا طبقه هفتم زمین را منور میسازد و هر کس که با او تسبیح تربت حسینی باشد او را در جزء تسبیح کنندگان مینویسند اگر چه با او تسبیح نکند .
در تهذیب از معاویة بن عمار نقل میکند که گفت : برای امام صادق (ع) کیسه ای از دیبای زرد بود که در آن تربت حضرت ابی عبدالله علیه السلام بود چون وقت نماز میشد آن تربت را بر سجاده خود میریختند و بر آن سجده مینمودند و میفرمودند : ان السجود علی تربة ابی عبدالله علیه السلام یخرق الحجب البسع .
و در روایت دیگر است که : کان الصادق (ع) لا یسجد الا علی تربة الحسین علیه السلام .
گفتگو با عالم سنی در مسجدالحرام
مرحوم حاج سلطان الواعظین شیرازی در جلد دوم گروه رستگاران بحثی با یک عالم سنی نموده که نقل آن در اینجا بی مناسبت نیست .
ایشان نقل میکنند که در سال 1374 قمری به توفیق یزدانی به حج بیت الله مشرف بودم روزی طرف عصر پشت مقام حضرت ابراهیم در مسجدالحرام نشسته بودم یکی از شیوخ اهل سنت در پهلوی من نشسته بود از حقیر سئوال نمود شما از کدام ملت هستید گفتم افتخار دارم از نژاد

عرب میباشم دروغ هم نگفتم زیرا که اصل نژاد سادات منتهی به خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله میشود و آنحضرت هم از عرب است
گفت محل سکونت شما کجا میباشد گفتم عراق عرب باز هم دروغ نگفتم چه آن که سالهای ایام شباب و دوران تحصیلی خود را در عراق گذرانیده بودم گفت شما از اهل بلدی هستید که به بلاد مشرکین یعنی ایران نزدیک هستید گفتم تمام اهل ایران به استثنای قلیلی از یهود و نصاری عموما مسلمان و موحد هستند ، گفت نه دروغست تمامی آنها اهل شرک هستند لعنة الله علیهم ، گفتم شما به ایران رفته و از نزدیک آنها را دیده اید یا کتابهای آنها را خوانده اید گفت نه به ایران رفته ام و نه کتابهای آنها را خوانده ام ولی اکابر علماء جماعت عقاید آنها را در شرک و کفر مبسوطا نقل نموده اند گفتم قاعده علمی نزد اهل دانش و انصاف اینست که به عقاید هر فرقه و قومی میخواهند آگاه شوند باید کتب عقاید آن گروه را بخوانند و قضاوت بحق نمایند الحال بفرمائید دلیل شما بر شرک و کفر آنها چیست بفرمائید تا ما هم آگاه شویم .
گفت دلیل قاطع بر شرک آنها آنست که در نمازهای یومیه سجده بسوی خدا نمیکنند بلکه سجده بر بت مینمایند گفتم مادر آن صفحات با شیعیان ایرانی آشنا هستیم و مکرر در حضور ما در خلوت و جلوت نماز خوانده اند هیچگاه ندیده ام که آنها بر بتها و اصنامی سجده کنند گفت چرا شنیده ام و در بعضی کتابها خوانده ام و در سفری که بمصر نمودم از بسیاری از علماء مصر شنیدم مخصوصا عالم جلیل القدری بنام موسی جارالله که سالها در ایران بوده برای من و جمعی که حاضر بودند نقل نمود که شیعیان ایرانی قطعاتی از خاک ساخته و در جوف آنها بتهایی میگذارند و در وقت نماز ظاهرا بخاک و باطنا به بت سجده میکنند و مخصوصا میگفت در عراق شما دکانهای بسیاری برای بت فروشی موجود است که بتها را در جوف خاک کربلا گذارده بفروش میرسانند گفتم ، نغفر الله ربی و اتوب الیه و نعوذ بالله من الغضب و الجهالة و العناد . گفت شما چرا متاءثر شدید و چنین کلماتی بر زبان جاری نمودید گفتم شنیده بودم اهل تعصب از روی عناد برای سرکوب نمودن مخالفین همه قسم جعل اکاذیب مینمایند ولی الحال بر من ثابت گردید که آنچه شنیده ام از گفتار اهل تعصب صحیح است گفت از چه راه بر شما چنین مطلبی ثابت گردیده گفتم شیعیان ایرانی به عراق جهت زیارت قبور امامانشان زیاد میآیند شاید در هر سالی صد هزار نفر جهت زیارت میآیند بعلاوه در نجف و کربلا و کاظمین و بغداد و بصره و سایر بلاد عراق ده هزار ایرانی مجاور هستند و ما کاملا با همگی آنها محشور هستیم و نیز دکانهای مهرفروشی در کربلا آزاد در انظار عموم میباشد و ابدا احدی از شیعه و سنی چنین مطلبی را که به دروغ و افتراء آن مرد مصری بشما گفته است ندیده ام گفت تنها او نگفته بلکه از

بسیاری اهل تسنن این معنی را شنیده و یقین حاصل نموده ام گفتم می بینید که من در حال احرام هستم و گفتن دروغ موجب کفاره و ضرر به عمل من میباشد خدا را در چنین مقام بگواه میگیرم که این نسبت دروغ ، تهمت میباشد بعلاوه بقول آن شاعر فارسی گواه عاشق صادق در آستین باشد
الحال یکی از آن قطعات خاک نزد من موجود است از کیف دستی خود مهری بیرون آورده بایشان نشان دادم با ذوق تمام گفت بلی همین بتها را در همین قطعات خاک پنهان نموده اند . گفتم عجله نکنید برای کشف حقیقت الحال این مهر را می شکنم تا شما آن بت را بمن نشان دهید با کمال اکراه و بی میلی مهر را شکستم و به چهار پاره قسمت نمودم و بدست او دادم بخوبی زیر و روی آنرا نگاه کرد و گفت : لا اله الا الله لا حول و لا قوة الا بالله خیلی عجیب است این اشخاص نمیدانم چرا این دروغها را میگویند گفتم تعصب و عناد سبب این گفتارها میشود . سپس شیخ گفت از جمله دلائل بر شرک و کفر رافضیها اینست که مرده پرست هستند شنیدم که بزیارت قبور میروند و از مرده ها حاجت می طلبند این همان معنی شرک است که مرده ها را شریک خدا قرار میدهند و از آنها حاجت می طلبند . گفتم در عراق از اطراف بلاد جهان مانند ایران ، افغانستان ، هند ، پاکستان و ترکستان و از تمام بلاد عرب و غیره سالی متجاوز از یک میلیون جمعیت بزیارت قبور امامان از عترت طاهره رسول الله صلی الله علیه و آله میآیند .
ما با اکثر آنان معاشرت داریم و از آنها پرسشها از عقیده و ایمانشان مینمائیم هرگز ندیدیم و از آنها نشنیدیم که در زیارت قبور امامان خود نظر شرک داشته باشد بلکه آنها را عبادالله الصالحین و راهنمای حق و توحید میدانند فلذا چون آنها را از خاندان پیغمبر و از صلحاء روزگار و آبرومند در خانه خدا میدانند آنها را وسیله بین خود و خدا میدانند .
گفت زیارت قبور بدعت است و هر بدعتی ضلالت و موجب دخول در آتش است گفتم اگر زیارت قبور بدعت است پس چرا رسول خدا (ص) بزیارت قبور میرفت و امر برفتن قبرستان و امر بزیارت قبور مؤ منین میفرمود ؟
گفت دروغ است از بدعتهای مخالفین میباشد و در مکتب اهل سنت هم چنین چیزی نیست . گفتم نه چنین است در مجلد چهارم سنن بیهقی صفحه 79 از بریده نقل نموده که رسول اکرم (ص) به امت یاد میداد وقتی به زیارت قبور میرفت چنین میگفت :
السلام علیکم اهل الدیار من المؤ منین و المسلمین و انا ان شاء الله بکم لا حقون و انتم لنا فرط و نحن لکم تبع نسئل الله العافیة .
و نیز چند خبر دیگر از کتب اهل سنت راجع بزیارت اهل قبور نقل میکند که به جهت اختصار نقل کردیم مجلد دوم فرقه ناجیه صفحه 47 مراجعه شود

تا آنجا که میگوید جناب شیخ شما که میفرمائید چون درهای بقعه های ائمه از عترت طاهره طلاکاری است شیعیان فاسدالعقیده چنین میکنند پس چرا این در خانه کعبه را طلاکاری نموده اند ؟
بسیار متغیر شده گفت این عمل از آثار و خدمات سلطان بزرگ حجاز میباشد . گفتم مگر سلطان بزرگ حجاز تابع قرآن نیست و این آیه مبارکه را نخوانده که میفرماید : والذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم . (توبه - 35)
چطور شد وقتی شیعیان از مال حلال خود درهای بقعه های عترت و اهل بیت رسول را طلا و نقره میکنند شما با قرائت این آیه اهل عذاب میدانید ولی عمل سلطان بزرگ حجاز را عمل خوب میدانید ؟ تازه شیخ از خواب غفلت بیدار شده و فهمید که حقیر افتخار تشیع را دارم . در مقابل دلایل محکم حقیر بنای فحاشی را گذارد و میگفت برخیز ای رافضی ملعون حقیر هم برای اینکه تولید فساد و جنجال نشود در میان جمعیت مشغول طواف شدم .
ششم :
گذاشتن خاک کربلا در متاع تجارت باعث برکت آن است .
هفتم :
حورالعین تربت را هدیه برای یکدیگر میبرند .
هشتم :
قبل از شهادت حضرت سیدالشهداء دویست پیغمبر و دویست وصی و دویست سبط پیغمبر بظلم اعداء در آن خاک شهید شدند .
اعظم سعادات دفن در کربلای معلی است :
در کلمه طیبه ثقة الاسلام حاج میرزا حسین نوری نقل میکند از جناب ملاکاظم هزارجریبی شاگرد علامه بهبهانی و او از سید جلیل آقا میر سیدعلی صاحب ریاض که فرمود : عادت داشتم که عصرهای پنجشنبه بزیارت قبوری بروم که در نزدیکی خیمه گاه بود شبی در خواب دیدم که به آن مقابر رفته ناگاه دیدم که آن بلد خالی از عمارات است و به جای همه ساختمانها قبر است من متفکر و متوحش شدم که شنیدم هاتفی میگوید خوشا بحال کسی که در این ارض مقدس مدفون شود اگر چه با هزاران گناه باشد چه از هول قیامت بسلامت باشد و بعید است اگر کسی در اینجا دفن نشود از هول و ترس قیامت در امان باشد .
و نیز در کلمه طیبه از علامه بهبهانی نقل نموده که گفت حضرت سیدالشهداء علیه السلام را در خواب دیدم عرض کردم سید و مولای من آیا سئوال میکنند از کسی که در اینجا در جوار شما دفن شود ؟ فرمود کدام ملک است که او را جرئت باشد از او سئوال کند ؟
مسلما باید چنین باشد زیرا زمین کعبه فخر و مباهات کرد که هیچ زمینی

مثل من نیست چه من حامل خانه خدایم خطاب رسید که ساکت باش که فضیلت تو نسبت به هر کربلا مثل سوز نیست اگر کربلا نبود ترا خلق نمیکردم .
امام باقر علیه السلام فرمود خدا زمین کربلا را بیست و چهار هزار سال قبل از مکه خلق فرمود و فردای قیامت در بهشت بهترین نقاط زمین همین خاک کربلا میباشد .
اهمیت خاک کربلا
عالم جلیل مرحوم حاج میرزا حسین نوری در کتاب دارالسلام خود نقل نموده که یکی از برادران من نزد مادرم آمد در جیب قبای او مهر تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام که با او نماز میخواند بود مادرم به او گفت در موقع نشست و برخاست چون روی او می نشینی به تربت بی احترامی میشود شاید شکسته شود . برادرم گفت تا بحال دو مرتبه مهر در جیب من شکسته شده ولی بعدا چنین کاری نمیکنم چون چند روزی گذشت پدرم در خواب دید که حضرت سیدالشهداء (ع) به دیدن او آمده ملاطفت زیادی باو نمود فرمود پسرهایت را بگو بیایند تا من اکرامی بآنها بکنم . پدرم فرزندانش را صدا زد و حضرت به هر کدام جایزه ای مرحمت فرمودند تا آنکه نوبت بآن برادرم رسید که مهر تربت در جیبش شکسته بود حضرت نگاهی غضب آلود باو نمود و به پدرم فرمود که این پسرت تا بحال دو مهر از تربت قبر من در جیبش گذاشته و شکسته است او در اطاق راه ندادند .

مطلب دوم : دعا تحت قبه آنحضرت

یکی از چیزهایی که حقتعالی در مقابل شهادت آنحضرت بما عنایت فرموده اجابت دعا در تحت قبه منوره آنحضرت و اطراف آنست چناچه در اخبار متواتره از عترت طاهره ماءثور است . از جمله شیخ بزرگوار ابن قولویه رضی الله عنه در مزار خود سند به ابوهاشم جعفری میرساند که گفت وقتی امام هادی علیه السلام مریض شده بود شخصی را نزد من فرستاد و مرا احضار فرمود و نیز محمد بن حمزه را احضار فرمود که او قبل از من خدمت آنحضرت رسید و بمن گفت چون خدمت آنحضرت رسیدم شنیدم که آن بزرگوار همواره میفرمود : ابعثوا الی الحائر ابعثوا الی الحائر یعنی کسی را بفرستید حائر حسینی که برای من دعا کند .
من به محمد حمزه گفتم چرا نگفتی که ابوهاشم جعفری قصد رفتن به حائر حسینی را دارد من به او میگویم که برای شما دعا کند . ابوهاشم جعفری میگوید چون خدمت آنحضرت رسیدم حضرت فرمود : انظروا فی ذلک یعنی به خدمه خود فرمود که راحله سفر او را تهیه بنمایند آنگاه حضرت بمن فرمود چون محمد بن حمزه از شیعیان ما نیست من خوش ندارم که او چیزی از این موضوع بفهمد .
ابوهاشم جعفری میگوید این موضوع را به علی بن بلال گفتم او بمن گفت آنحضرت را با حائر حسینی چه کار است خود آنحضرت حائر است یعنی او امام زنده است هر چه دعا کند مستجاب است چون بعد از سفر خود به سر من رای رفتم و خدمت آنحضرت رسیدم سخن علی بن بلال و اشکال او را خدمت آنحضرت عرض نمودم حضرت فرمود چرا نگفتی که رسول خدا با وجود آنکه مقامش از بیت و حجرالاسود بالاتر بود طواف خانه میکرد و حجرالاسود را میبوسید و همچنین خدا و رسولش را امر فرمود که وقوف به عرفات بنماید پس حقتعالی دوست دارد که بندگان در مواطنی او را یاد کنند و دعا نمایند من هم دوست دارم در مکانی برای من دعا کنند که خدا آن مکان را دوست دارد و آن مکان حائر حسینی است .
و ابن فهد حلی در کتاب عدة الداعی روایت میکند که حضرت صادق (ع) مریض شد و به کسان خود امر فرمود که شخصی را اجیر کند تا به حائر حسینی برود و برای آنحضرت دعا کند پس کسی را نایب گرفتند که به کربلا برود و برای امام صادق (ع) دعا کند ، آنشخص گفت من اینکار را میکنم ولی امام حسین (ع) مفترض الطاعة است و امام صادق هم برای امام مفترض الطاعة است و چون نزد امام صادق آمدند و کلام آنشخص را گفتند حضرت در جواب فرمودند که امر چناست که او میگوید ولی ندانسته

که حقتعالی را بقعه های چندیست که دعا را در آن مستجاب میکند و بقعه حسینی یکی از آنها است .

مطلب سوم : ایام زیارت زائر آنحضرت از عمر او حساب نمیشود

یکی از چیزهایی که حقتعالی بواسطه شهادت آنحضرت بما عنایت فرموده اینست که ایام زیارت زائر آنحضرت از عمر زائر او حساب نمیشود چنانچه در امالی شیخ از محمد بن مسلم روایت میکند که امام باقر و امام صادق علیهماالسلام فرمودند که خداوند در عوض شهادت آنحضرت چهار چیز به او عنایت فرموده : ان الله عوض الحسین من قتله ان جعل الامامة فی ذریة و الشفاء فی تربته و اجابة الدعا عند قبره و لا تعد ایام زائره جائیا و راجعا من عمره .

محصل معنی آنکه عوض قتل آنحضرت چهار چیز به او داده شده :

امامان از ذریه اویند

شفا در تربت اوست

اجابت دعا تحت قبه آنحضرت است .

رفتن و آمدن زائر آنحضرت از عمر او حساب نمیشود .

مجلس سی و ششم : ان یرزقنی طلب ثارک . . . . اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله

ترجمه

و از خدا درخواست میکنم که روزی من گرداند تا با امام منصور از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله یعنی حضرت ولی عصر خون خواه تو باشم .

شرح لغات

رزق به فتح راء روزی دادن است و رزق به کسر راء نفس روزی است .
امام بمعنی پیشوا در امور دین و دنیا است و بعبارت دیگر به برنامه های دینی اعم از حکومت و اجرای حدود و احکام الهی تحقق میبخشد .
امام صادق (ع) به مفضل فرمودند ای مفضل امامت منصبی است الهی و خلافتی است ربانی که خداوند هر طور که مصلحت بداند و در هر مورد که حکمت ایجاب نماید آنرا قرار میدهد و کسی را نمیرسد که بگوید چرا در صلب حسین (ع) قرار داده شد و در صلب امام حسن (ع) قرار داده نشد و به تعبیر دیگر امام بخورشیدی میماند که با اشعه زندگی بخش خود همه موجودات زنده را حیات میبخشد و بیمنه رزق الوری .
طلب ثارک : یعنی طلب خونخواهی تو را بکنم
حضرت سیدالشهداء علیه السلام عظمتی دارد که هیچکس جز خدایتعالی نمی تواند آن را بیان کند و فضل و ثوابش را شرح دهد زیرا عظمت خون و اهمیت خونخواهی هر کس به قدر بزرگی صاحب آنست و همانطور که شخص نمیتواند مقام و منزلت حسین (ع) را کاملا بشناسد همچنین نمی تواند عظمت و اهمیت خونخواهی آنجناب را درک کند .
برای اینکه بتوانیم در حد استعداد و ظرفیت خود آن عظمت را دریابیم در این زیارت از خدا میخواهیم که ما را از خونخواهان آنحضرت قرار دهد و این سعادت بزرگ را بما روزی فرماید .
مع امام منصور من اهل بیت محمد (ص) در رکاب امام نصرت یافته از اهل بیت محمد (ص) اهل در لغت بمعنی خانواده و فامیل و افراد خاندان آمده است و گاهی بمعنی سزاوار و شایسته ذکر شده و همچنین به گروهی اطلاق میشود که پیوند جامعی با هم دارند .
قرآن کریم آنان را که با پیغمبری عقیده اند و باو ایمان دارند اهل او ذریه او میداند و کسانی که فرزند نسبی او باشند در صورت ایمان نیاوردن از اهل او بیرون میداند همچنانکه در داستان نوح که فرزندش فرد ناشایسته ای بود خدایتعالی فرمود : انه لیس من اهلک . او از اهل تو نیست .
و همچنین قرآن کریم گاهی آنان را که یک مسیر حرکت میکنند و یا یک روش و مرام دارند و یا پیروی از یک کتاب آسمانی مینمایند و یا پیرو یک مکتب غیرآسمانی هستند اهل همان روش بخصوص دانسته مانند اهل کتاب ، اهل تقوی ، اهل نار ، اهل دوزخ ، اهل بهشت و غیره و این معنی اهل است .

اهل بیت پیغمبر چه کسانی هستند ؟

این موضوع در قرآن مجید کاملا تصریح شده که در آیه تطهیر میفرماید : انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا . اشاره بر اینکه خدا جز این منظور ندارد که پلیدی را از شما اهل بیت ببرد حالا باید دید اهل بیت چه کسانی هستند ؟
از روایاتی که در شاٴن نزول آیه وارد شده تاٴیید میشود که آیه شریفه در شاٴن رسول خدا (ص) و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده و لذا رسول خدا (ص) فرمود : بار خدایا اینها اهل بیت و عترت من هستند .
و در روایات زیادی آمده که ائمه هدی از اهل بیت میباشند .
ابوسعید خدری میگوید : از رسول خدا (ص) سئوال شد که امامان بعد از شما چند نفرند ؟ فرمود : دوازده نفر از اهل بیتم . بنابراین روایات و روایات دیگری که دوازده امام را بنام آنها ذکر کرده است رسول اکرم (ص) حضرت مهدی را هم که آخرین امام است از اهل بیت خود خوانده است .
مع امام منصور من اهل بیت محمد (ص) در رکاب امام نصرت یافته از اهل بیت محمد (ص) که امام عصر عجل الله تعالی فرجه باشد . و اختصاص آنحضرت به لقب منصور از جهت آنست که طلب خون حضرت سیدالشهداء در عهده شمشیر عاملگیر آنحضرت میباشد چنانچه در آیه 31 سوره اسری میفرماید : و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا .
اخبار زیادی داریم که این آیه مبارکه در مورد قتل حضرت سیدالشهداء ابا عبدالله الحسین (ع) نازل شده که ولی خون حضرت امام حسین (ع) حضرت قائم است و اگر جمیع آنها را بکشد اسراف در قتل نشده است و در بعضی از اخبار است که بعضی از روات سئوال کردند کسانیکه در زمان حضرت بقیة الله هستند که قاتل نبودند برای چه آنها را میکشند جواب دادند که چون راضی بفعل آنها هستند . والراضی بفعل قوم کالداخل فیهم
و در بحار از تفسیر عیاشی نقل میکند که امام باقر (ع) فرمودند : هو الحسین بن علی قتل مظلوما و نحن اولیائه و القائم منا اذا قام طلب بثارالحسین فیقتل و حتی یقال قد اسرف فی القتل .
در اینجا چند اشکال متوجه میشود :
اولا : راضی بقتل را نباید قصاص کرد فقط در عقوبت شریک فاعل است .
ثانیا : باید سهم دیه آنها را رد کرد چه اگر جماعتی یکنفر کشتند ولی مقتول میتواند تمام آنها را بکشد مشروط بر اینکه آنها را بدهند . مثلا اگر ده نفر یکنفر را بکشند باید به هر یک از وارث این ده نفر نه عشر 10/9دیه بدهند

.
جواب تمام این اشکالات به این است که حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) مسلما جزو اهل بیت رسول خدا بوده و محبت نسبت بآنحضرت از ضروریات دینست و کسانی که راضی به قتل او هستند منکر ضروری دین میباشند ، پس چنین کسی کافر و مرتد و واجب القتل میباشد . پس زمان رجعت آنها را زنده میکنند و حضرت از آنها انتقام میکشد .
ولی خون حضرت امام حسین (ع) حضرت قائم است
از امام محمد باقر علیه السلام سئوال کردند فلم سمی القائم قائما به چه جهت لقب حضرت مهدی قائم شد ؟ فرمود : چون جدم حسین علیه السلام را شهید کردند ملائکه آسمانها بخروش آمدند عرض کردند خدایا انتقام این مظلوم را از ظالمان بکش . خطاب رسید انظروا الی ضحضاح العرش چون نظر کردند پرده های نور از عرش الهی برداشته شد و امامان که از ذریه حسین علیه السلام بودند دیدند که یکی از آنها به نماز ایستاده خطاب رسید که بذلک انتقم منهم اوست که انتقام میکشد از قتله حضرت سیدالشهداء و هر کس از بنی امیه که راضی بقتل آنحضرت بودند .

شرح صلی الله علیه و آله

مقدمه

این جمله در دو بخش شرح داده میشود .
بخش اول : صلی الله علیه یعنی خداوند سلام و درود بر پیغمبر (ص) میفرستد .
بخش دوم : در معنی آل پیغمبر که چه کسانی هستند .

بخش اول

حقتعالی در سوره احزاب آیه 57 میفرماید : ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما .
در چند آیه قبل از این آیه بحثهایی پیرامون حفظ حرمت پیغمبر و عدم ایذاء او آمده در این آیه مورد بحث نخست سخن از علاقه خاص خداوند فرشتگان نسبت به پیغمبر میگوید بعد درین زمینه دستور به مؤ منان میدهد .
حقتعالی در قرآن ، هر پیغمبری را بنحوی ستوده و مخصوص به کرامتی گردانیده . مثلا حضرت آدم را به سجود ملائکه اکرام فرمود : اسجدو لادم و حضرت موسی را به کلام خود و کلم الله موسی تکلیما . داود را بخلافت تعیین فرمود یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض سلیمان را به منطق الطیر انا علمناه منطق الطیر و عیسی را به ابراء مرض و احیاء موتی تخصیص فرمود که : ابری الاکمه و الابرص و احیی الموتی باذن الله ولی پیغمبر اکرم درباره اش فرمود : ان الله و ملائکته یصلون علی النبی ازین تعریف باید دانست که فرق این پیغمبر با سایر پیغمبران چقدر بوده است و گویند مراد از صلوات خدا بر پیغمبر ثنا و مدح بر آنحضرت است و از بسیاری ستایش حقتعالی بود که مسمی به محمد شد یعنی بسیار ستوده شده و از بسیاری ستایش او بود حقتعالی را که مسمی به احمد شد ، یعنی بسیار ستاینده . کانه حقتعالی میفرماید بسیار ترا ستودیم که محمد گشتی و بسیار تو ما را ستودی که احمد شدی .
در حکمت اینکه حقتعالی بر حبیبش صلوات میفرستد بعضی گفته اند که خداوند ملائکه را بسجود حضرت آدم ماءمور ساخت ولی بسجود پیغمبر ماءمور نشدند اگر چه سجده آدم هم به واسطه نور پیغمبر در صلب آدم بود ولی بر حسب ظاهر پیغمبر مسجود واقع نشد و از این مطلب تفضیل آدم بر پیغمبر ظاهر میشد پس حقتعالی فرمود ای ملائکه اگر بشما گفتم بر آدم سجده کنید من خودم اول بر محمد صلوات فرستادم و شما مؤ منین بدون حاجت داشتن بآنحضرت صلوات بر آن بزرگوار میفرستد ملائکه و انسانها که در دنیا و آخرت احتیاج بر آنحضرت دارند بطریق اولی باید بر او صلوات فرستند .
علت صلوات امت بر آن حضرت
امام فخر رازی در اسرارالتنزیل میگوید که سبب در امر به صلوات امت بر آنحضرت آنست که روح انسانی بواسطه ضعف جبلی مستعد بقبول انوار و فیوضات الهی نتواند بود مگر وقتی که علاقه استفاضه میان خود و ارواح انبیاء را مستحکم نماید تا انوار فیض از عالم غیب بر ارواح انبیاء منعکس

شده و بعدا به واسطه ایشان بما رسد چنانچه در موقع تابیدن آفتاب به اطاق انعکاس نور بر سطح اطاق و جدران آن ممکن نیست مگر وقتی که نور به واسطه آئینه ای که صفای جبلی و شفافیت دارد انعکاسش بر سطح اطاق و جدران آن بیفتد پس ارواح انبیاء علیهم السلام واسطه فیض الهی بین ما و او میباشند و مسلما هر پیغمبری که مقامش بالاتر است منبع فیض الهی بیشتر خواهد بود تا جایی که همه انبیاء باید کسب فیض از او بنمایند .
در سماء عالم بحار مجلسی است که جابر گفت خدمت رسول اکرم (ص) عرض کردم اول شی ء خلقه الله ما هو قال صلی الله علیه و آله نور نبیک یا جابر ثم خلق منه کل خیر .
یعنی از رسول اکرم (ص) پرسیدم اولین مخلوق خدا چه بود ؟ فرمود : ای جابر نور پیغمبرت بود سپس خداوند از آن نور تمام خیرات را آفرید . مراد از خیرات جمیع حیطه آفرینش است و این حدیث اگر چه پیغمبر را تنها واسطه فیض میگیرد اما بواسطه روایات دیگر دانسته میشود که تمام چهارده معصوم در اینمقام شریکند و مؤ ید اینمطلب عبارتی از زیارت جامعه است که میفرماید : بکم فتح الله و بکم یختم یعنی فتح ابواب و ختم آنها بوسیله شما چهارده معصوم بوده است و در قسمتی از حدیث دیگر که مفصل است حقتعالی به رسول اکرم (ص) فرمود : ای حبیبم و ای بزرگ رسولان و اول آفریدگان و آخر پیغمبرانم تو در قیامت صاحب مقام شفاعت خواهی بود پس نور محمد (ص) به سجده افتاد وقتی برخاست یکصد و بیست و چهار هزار قطره از نور وجودش چکید که از هر قطره ای خدای متعالی پیغمبری را آفرید تا آخر روایت
پس مقصود از ذکر این روایت اینست که تمام پیغمبران از نور وجود پیغمبر اسلام خلق شدند و در مقام گرفتن فیض هم باید از منبع فیض او کسب فیض کنند و چون انبیاء محتاج به گرفتن فیض از آنحضرت میباشند پس ما بطریق اولی نمیتوانیم فیض را از مبداء حقتعالی بگیریم و محتاج بگرفتن فیض از آنحضرت میباشیم چون سر تا پا ظلمت و تاریکی هستیم .
چنانکه اگر آهنی را در کوره آهنگری بگذارند تا صفات آتش بآن تاءثیر کند با آنکه ذات آهن با ذات آتش متفاوت است اما چون صفات آتش بآن سرایت نموده در این هنگام اگر آهن بگوید من سرخم ، من گرمم ، من میسوزانم ، من حرارت می بخشم و تمام آثار و افعال آتش را بخود نسبت دهد صحیح است و دعوی باطلی نکرده است بنابراین ما هم وقتی اتصال خودمان را به محمد و آل او نزدیک کردیم کسب فیض الهی را بیش از پیش میتوانیم بکنیم .
خداوند در قرآن هر یک از پیغمبران را به اسم خطاب کرد .
یا آدم اسکن انت و زوجک فی الجنة .

یا نوح اهبط بسلام منا و برکات .
یا ابراهیم اعرض عن هذا .
یا موسی فاخلع نعلیک .
یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض .
یا زکریا انا نبشرک بغلام .
یا یحیی خذالکتاب .
یا عیسی بن مریم اذکر نعمتی علیک .
ولی درباره این پیغمبر او را باسم نخواند از بهر تعظیم بلکه با لقب خطاب میکند :
یا ایها النبی ، یا ایها الرسول .
و اگر در آیاتی هم اسم مبارک آنحضرت برده شد غرض خطاب نبوده بلکه معرفی بدیگران بوده و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل
در امم سابقه پیغمبران را باسم میخواندند و درباره این پیغمبر خدا منع فرمود تا او را باسم نخوانند لا تجعلوا دعا الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا اول آنحضرت را یا محمد ، یا اباالقاسم خطاب میکردند بعد از این آیه یا رسول الله ، یا بنی الله میگفتند . خداوند بجان هیچ پیغمبری قسم نخورد مگر این پیغمبر که فرمود : لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون بلکه به شهر و وطن پیغمبر هم قسم خورد لا اقسم بهذا البلد بالاتر از همه موجودات قرار داد و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین آنقدر مقام این پیغمبر بالا است که آفریدگار عالم هستی و تمام فرشتگان که تدبیر این جهان بفرمان حق بر عهده آنها گذارده شده بر او درود میفرستند اکنون که چنین است شما نیز با این پیام جهان هستی هماهنگ شوید ای کسانیکه ایمان آورده اید بر او درود بفرستید و سلام گوئید و در برابر فرمان او تسلیم باشید . ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما .
او یک گوهر گرانقدر عالم آفرینش است و اگر بلطف الهی در دسترس شما قرار گرفته مبادا ارزانش بشمارید و مبادا مقام او را در پیشگاه پروردگار در نزد فرشتگان همه آسمانها فراموش کنید او یک انسانست و از میان شما برخاسته ولی نه یک انسان عادی بلکه کسی است که یک جهان در وجودش خلاصه شده است .
در اینجا به نکاتی باید توجه کرد :
اولا : صلوات بر حضرت رسالت باید به ضمیمه آل باشد چنانچه در امالی شیخ صدوق به اسناد خود از ابان بن تغلب از حضرت باقر علیه السلام از آباء گرامش از حضرت رسالت نقل فرموده که من صلی علی و لم یصل علی آلی لم یجدریح الجنة و ان ریحها الیوجد من مسیر خمسماة عام .
ثانیا : صلوات بر آنحضرت در تشهد نماز واجب است و بدون آن نماز باطل است مگر فراموش کند که اگر محلش نگذشته باید برگردد و اگر گذشته

بعد از نماز قضا کند و سجده سهو هم واجب است و در موقع ذکر اسم مبارک او باید صلوات فرستاد چنانچه در کافی از آن حضرت روایت کرده که فرمود :
من ذکرت عنده فلم یصل علی فدخل النار فابعده الله .
و در ثواب صلوات اخبار بسیار وارد شده که در کافی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود : من صل علی النبی صلوة واحدة صلی الله علیه الف صلوة فی الف صف من الملائکة لم یبق مما خلقه الله الا صلی علی البعد لصلوة الله علیه و صلوة ملائکته فمن لم یرغب فی هذا جاهل مغرور قد برء الله منه و رسوله و اهل بیته .
و نیز از آنحضرت روایت فرموده : ما فی المیزان شی ء اثقل من الصلوة علی محمد و آل محمد .
در جامع الاخبار روایت میکند که رسول خدا (ص) فرمود که جبرئیل مرا ملاقات نمود و بشارت داد که حقتعالی میفرماید هر که بر تو صلوات فرستد من بر او صلوات میفرستم و هر که بر تو سلام کند من بر او سلام میکنم و من برای این بشارت سجده شکر بجا آوردم کلینی از امام صادق (ع) روایت میکند که رسول خدا (ص) فرمود هر که بر من صلوات فرستد حقتعالی و ملائکه بر او صلوات میفرستند .
و در روایت دیگر است که رسول خدا فرمود : هر کس بر من یکبار صلوات فرستد حق تعالی بر او ده بار صلوات فرستد و هر که بر من ده بار صلوات فرستد حقتعالی بر او صد بار صلوات فرستد و هر که بر من صد بار صلوات فرستد بر او هزار بار صلوات میفرستد و هر کس را که خدا بر او هزار بار صلوات فرستد هرگز او را به آتش عذاب نخواهد کرد .

بخش دوم : در معنی آل

ریشه آل از اهل است و مصغر آن اهیل مانند رجل که مصغر آن رحیل میباشد پس در اصل اهل بوده ها را قلب به همزه کردند و همزه را باعتبار حرکت ما قتل قلب بالف نمودند آل شد بدلیل آنکه آل به اهیل تصغیر میشود و در تصغیر هر کلمه به اصل خود راجع میگردد .
کلمه اهل شمول بیشتری از آل دارد زیرا هم بر اشراف صادق است و هم بر غیر اشراف معنی آل دودمان است و جز به شرفا و اعلام و زعمای قوم و طایفه اطلاق نمیگردد و مقید زمان و مکان هم نیست مانند آل رسول که خاندان پیغمبر اسلام (ص) و آل علی که خاندان و عترت امیرالمؤ منین (ع) میباشد . نقل از دائرة المعارف تشیع
پس فرقی که میان آل و اهل در استعمال شده است آنست که آل در صاحبان شرافت خواه شرافت دنیوی باشد یا اخروی استعمال میشود مثل آل نبی (ص) و آل فرعون لعنه اله و اهل بمطلق کسان اطلاق میشود مثل اهل سوق که در آنها شرافت منظور نیست و اهل بیت نبوت که در آنها شرافت منظور هست پس در استعمال آل اخص باشد و اهل اعم .
صاحب بن عباد در کتاب معروف به المحیط فی علم اللغة آورده است که : آل الرجل قرابته و اهل بیته و تصغیر اهیل و اهل در لغت بمعنی کسان است و اهل بیت کسان خانه را گویند پس آل نبی و اهل بیت نبی یعنی کسان نبی و جمعیتی که رجوع و نسبتی باو داشته باشند .

معنی اولاد

افضل المحققین شیخ زین الدین رحمة الله علیه در کتاب مسالک فرموده که جماعتی از اصحاب مثل شیخ المحدثین شیخ مفید و قاضی بن براج و ابن ادریس را اعتقاد آنست که لفظ اولاد شامل اولاد اولاد و همچنین تا انقراض عالم میشود . لقوله تعالی یا بنی آدم - یا بنی اسرائیل که شامل جمیع بنی آدم و بنی اسرائیل میشود و از جهت اجماع بر تحریم حلیله ولد ولد لقوله تعالی و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم و از جهت دخول اولاد اولاد در قول خدای تبارک و تعالی یوصیکم الله فی اولادکم .
بعد آنکه معنی آل و اولاد معلوم شد باید دانست صلواتی که در آن آل ذکر نشود خلاف شرع است در تفسیر امام حسن عسکری (ع) وارد شده که حضرت رسول (ص) فرمودند که در شب معراج قصرهایی را در بهشت بمن نشان دادند که دیوارهای آن از طلا و نقره ساخته شده بود و بجای گل مشک و عنبر بکار برده بودند ولی بعضی از آن قصرها کنگره های رفیعی داشت و بعضی نداشت از جبرئیل سبب آنرا سئوال کردم گفت آن قصرهایی که کنگره ندارد از آن کسانی است که بعد از نماز بر تو و آل تو صلوات نمی فرستند تا نمایان باشد که آنها قصر جماعتی است که صلوات نفرستاده اند .

مجلس سی و هفتم : اللهم اجعلنی عندک وجیها بالحسین علیه السلام فی الدنیا و الاخرة .

ترجمه

پروردگارا مرا بواسطه محبت و شفاعت حسین علیه السلام نزد خودت در دو عالم وجیه و آبرومند گردان
وجهی ، بفتح واو و کسر جیم ، مرد نیکوروی صاحب قدر و جاه و بزرگ قوم .
وجیهه ، بفتح واو کسر جیم مؤ نث وجیه زن خود و دارای قدر و جاه و مقام فرهنگ عمید الوجیه ، مهمتر قوم ، خوشگل ، زیبا ، فرهنگ لاروس .
پس معنی عبارت چنین میشود : خدایا مرا بواسطه محبت و دوست داشتن حسین در دو عالم صاحب قدر و جاه و مقام قرار بده .
در اینجا میگوئیم خدایا فطرس در شب ولادت حسین (ع) خود را به قنداقه حسین مالید خدا از تقصیرات او درگذشت و بمقام اولش رسید و میگفت کیست مثل من و حال آنکه من آزاد کرده حسینم خدایا ما هم یکعمر حسین حسین گفتیم و خود را به قبر و ضریح او مالیدیم نمیدانیم با ما چه معامله ای خواهی کرد .
در دعایی که روز سوم شعبان میخوانیم میگوئیم : و عاد فطرس بمهده فنحن عائذون بقبره من بعده خدایا فطرس را بواسطه پناه بردنش به گاهواره حسین بمقام اولش برگردانیدی ما هم بعد از فطرس بقبر حسین پناهنده میشویم و میگوئیم : اللهم اجعلنی عندک وجیها بالحسین علیه السلام فی الدنیا و الاخرة .
خدایا چه قدر و منزلت و چه مقام و آبرومندی بالاتر از این که پیغمبر (ص) فرمود : اللهم انی احبهما و احب من یحبهما .
یعنی پروردگار من دوست میدارم حسن و حسین را و دوست میدارم آنکسی را که دوست میدارد آنها را و همچنین فرمود : احب الله من یحب حسینا . خداوند دوست میدارد هر کسی را که حسین را دوست بدارد .
در روایت است که روزی پیغمبر (ص) از راهی میگذشت دید طفلی با حسین نشسته اظهار محبت و ملاطفت باو میکند پیغمبر (ص) آن طفل را گرفته اظهار مهربانی باو نمودند از آن حضرت علت را سئوال کردند فرمودند : انی احبه لانه یحب ولدی الحسین لانی راءیت انه یرفع التراب من تحت اقدامه و یضعه علی وجهه و اخبرنی جبرئیل انه یکون من انصار فی دفعة کربلا .
یعنی : من او را دوست میدارم بجهت آنکه او پسرم حسین را دوست میدارد زیرا که دیدم خاک از زیر قدمهای حسین بر میداشت و بر چشمان خود میمالید و جبرئیل بمن خبر داد که این طفل در واقعه کربلا از یاران حسین خواهد بود .

پس ما امیدواریم زیرا که حسین علیه السلام را دست داریم ، پیغمبر خدا هم دوست دار ما میگردد و باین سبب هم خدا دوست دار ما میگردد وسایل المحبین شیخ جعفر ص 97

محاسبه شیخ جعفر شوشتری با نفس خود

او در کتاب وسایل المحبین خود حساب دقیقی با نفس خود دارد که سرانجام بواسطه محبت حسین در دنیا و آخرت نزد حقتعالی محترم و آبرومند میگردد .
میگوید چنین یاد دارم که وقتی سنین عمرم به شصت سال رسید فکر کردم و به نفس خود خطاب نمودم که ای نفس شصت سال از عمر تو گذشت و سرمایه جوانی که اغراشیاء است بباد فنا دادی چه تحصیل زاد و توشه ای برای سفر آخرت خود ننمودی وقتی دوران جوانی چنین بگذرد در دوران پیری و علیلی و ناتوانی چه خواهی کرد و چه متاعی از دنیا برای این سفر پرخطر خود برداشتی .
امیرالمؤ منین علیه السلام همه شب در دوران خلافتش در کوفه با صدای بلند که همه می شنیدند میفرمود : تجهز و ارحمکم الله فقد نودی بالرحیل .
ای مردم بار سفر آخرت خود را ببندید که بانگ رحیل قافله بلند شد چه در این سفر عقبه های سختی در پیش است که خواه ناخواه باید از آن بگذرند .
ای نفس آیا بگوشت نرسیده که حقتعالی در قرآن میفرماید : ان ربک لبا المرصاد .
بدان ای نفس که به همین زودی تو را بر مرکب چوبین سوار کنند و بطرف خانه وحشتناک قبر ببرند آیا برای آن منزل پرخوف و خطر چه ص 737ای نفس اگر بگویی که دارای ایمانی هستم که شرط قبولی ، ص 737 ، میگویم که آیا ایمان لفظی را میگویی که خیلی از منافقین و مردم بد عمل هم این ایمان را دارند چه اکثر مردم میگویند ما مسلمان و باایمان هستیم و اگر کسی بآنها بگوید که شما مؤ من نیستید بدشان میآید .
و اگر ایمان واقعی را میگویی امامان ما برای اینکه گول و فریب شیطان را نخوریم تمام علائم ایمان را برای ما تعیین فرمودند که کوچکتر و پست تر از همه آنها اینست که هر چه برای خودت میخواهی برای برادر دینی هم بخواهی و هر چه برای خودت نمیخواهی برای او نخواهی آیا این صفت در تو موجود است مسلما جواب منفی خواهی داد .
قرآن میفرماید : اءلم یاءن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله .
گویند فضل که یکی از قطاع الطریقها بود به واسطه شنیدن این آیه شخص خوبی شد که شرح آن مفصل است
قرآن میفرماید : انما المؤ منون الذین اذ اذکر الله وجلت قلوبهم و اذ اتلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا علی ربهم یتوکلون الذین یقمیون الصلوة و مما

رزقناهم ینفقون اولئک هم المؤ منون حقا لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم .
ای نفس در موقع خواندن آیات الهی چقدر از خوف الهی ترسان میشوی و چقدر بر ایمان تو افزوده میشود تو که مثل آن مرده شویی هستی که اگر روزی صد مرده بشوید ابدا بفکر مرگ و عالم آخرت نیست بلکه بفکر پول گرفتن از صاحب مرده است چگونه آیات الهی بر تو اثر خواهد کرد مسلما اگر این آیات بتو اثر میکرد وضع روحیه تو بهتر از اینها میشد .
ای نفس اگر بگویی که یکی از چیزهایی که باعث نجات قبر و قیامت من میشود اخلاق و صفات حسنه است مانند سخاوت و عدالت و امثال آن میگویم آنها هم در تو نیست زیرا که ای نفس وقتی بخواهی در راه خدا بدهی ده تومان را چند قسمت میکنی که به هر فقیری پول کمی بدهی و لباسی که میخواهی به فقیری بپوشانی بعد از آنکه کاملا استفاده کردی و دیگر پوشیدن او را خوش نداری آنوقت بفقیر و محتاج میدهی و غذایی که مانده شد و دیگر مورد استفاده تو نیست به گرسنه ای میدهی این را سخاوت نمیگویند مگر نشنیده ای که خدا در قرآن میفرماید : لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون .
با وجود آنکه قرآن میخوانی و آیات آنرا روز و شب می شنوی که میفرماید : مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سابل و فی کل سنبلة مائة حبة .
مثل یک درهمی که تو در راه خدا انفاق کنی مانند دانه گندمی است که در زمین بکاری هفت خوشه بدهد که هر خوشه آن یکصد دانه داشته باشد معذلک آخر آیه میفرماید : والله یضاعف لمن یشاء باز هم خدا بیش از اینها بتو میدهد پس تو از صفت سخاوت چه بهره ای داری سخاوت را حاتم طایی داشت که در قصری مینشست که چهل در داشت اگر فقیری از تمام درها میآمد و چیزی میخواست باو میداد و باو نمیگفت که من ساعتی پیش به تو اکرام کردم و بعد از آنکه از چهل در میآمد و میگرفت حاتم باو میگفت خجالت نکش اگر میخواهی مجددا این چهل در را تجدید کن او شخص مشرکی بود و این سخاوت را داشت تو که مسلمان و شیعه اثنی عشری هستی چه مقدار از آن سخاوت در تو هست .
ای نفس اگر بخواهی بگویی دارای اعمال صالحه هستم از قبیل نماز و روزه و حج و سایر اعمال دیگر جواب ترا خواهم داد که نماز و روزه و حج آنقدر شرایط سنگینی دارد که معلوم نیست یک نماز و حج ما قبول شود و در صورت قبولی آنقدر دیونی به مردم داریم چه مالی و چه اخلاقی مانند غیبت و تهمت که اعمال صالحه ما بین آنها تقسیم میشود و چیزی برای ما نمیماند بلکه گاهی که اعمال خوب ما تمام شد اعمال زشت آنها را بما میدهند و ما باید جزای زشت آنها را ببریم .

آیا چقدر اعمال صالحه داریم که در آن ریا و عجب نباشد بنابراین ای نفس نمی توانی بخودت وعده دهی و امیدوار باشی که یک عمل تو مورد قبول الهی واقع شده باشد .
پس از آنکه نفسم ماءیوس شد و نتوانست جوابم را بگوید ناگاه بخود آمده گفت یکی از وسایل قرب الهی که امیدواری برحمت او است در من هست و من امیدوارم که او دست گیری از من کند و دیگر دوستی نبی اکرم و شیعه بودن ائمه اطهار میباشد که این هم خیلی امیدوار هستم که آنها شفاعتی از من بکنند چه آنها سبیل اعظم و صراط اقوم و کهف حصین اند و جواب آنها کشتی نجاتند که فردا از شیعیان خودشان دست گیری کنند .
من جواب او را دادم که امت پیغمبر و شیعه بودن فرع پیروی از احکام این پیغمبر و متابعت از ائمه معصومین میباشد پس تو در چه چیزی از امور زندگی پیروی از این پیغمبر را کردی و کدامیک از سنت این نبی گرامی و امامان را بجا آوردی تو که در تمام امور زندگی پیرو بیگانگان میباشی و تمام کردار و رفتارت را میخواهی مثل بیگانگان قرار دهی سنت پیغمبر در امور زندگی تو چه نقشی دارد گذشته از همه اینها اخباری که در علامات شیعه به ما رسیده کدامیک از آنها در تو موجود است .
بعد از آنکه دستم از همه جا کوتاه شد و نفسم را از هر دری مایوس گردانیدم خطاب باو کردم و گفتم ای نفس یک ĀŬزنجات برای تو میباشد که اگر توانستی ازین راه وارد شوی همه چیز برای تو خواهد بود و الا راهی برای تو باقی نیست و آن باب حسینی است زیرا که جدش پیغمبر فرمود : حسین مصباح الهدی سفینة النجاة بلکه فرمود او بابی است از ابواب بهشت یعنی هر که دوست حسینم باشد باید ازین در وارد بهشت شود ناگفته نماند که همه امامان ما کشتی نجاتند که فرمود : مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق .
ای نفس آن نجات دهنده حسین است که پیغمبر (ص) درباره اش فرمود : حسین مصباح الهدی و سفینة النجاة پس در سفر دریا ما محتاج به کشتی هستیم که لاعلاج باید سوار شویم و آن کشتی اهل بیت پیغمبر میباشد که فرمود : اهل بیت من کشتی نوح هستند و عجب تشبیه خوبی پیغمبر فرموده چون کشتی نوح وقتی در آب افتاد که دنیای مسکونی آنروز در آب بود فقط کشتی نوح با آنها که در کشتی بودند نجات یافتند امروز هم در دنیای گمراهی و بدبختی فقط کشتی نجات از این مهالک اهل بیت پیغمبرند که فرمود : من رکب فیها بخی و تخلف عنها غرق بعد از این گفتگوها نفسم خطاب بمن کرده گفت این مطالبی که شما گفتید بسی مرا امیدوار کرد و بر خود لازم دانستم که خود را به کشتی نجات حسینی برسانم تا او مرا نجات دهد ازین غرقاب مهالک و گمراهی اگر چه همان قسم گفته شد

هیچیک از علائم ایمان در من نیست ولی اگر از باب حسینی وارد شوم مسلما مؤ من خواهم بود زیرا آن بزرگوار فرمود : انا قتیل العبرة ما ذکرت عند مؤ من الا بکی و اغتم لمصابی .
یعنی من کشته شده اشک چشمم نزد هیچ مؤ منی یادآور نمی شوم مگر آنکه مصائب من گریه میکند و مغموم میشود و این گریه مصائب حضرت سیدالشهداء از صفات جمیع انبیاء بوده است .
اول : چون اینرا در خود دیدم قدری بخود امیدوار شدم و گفتم یک علامت از علائم ایمان در من پیدا شد ، آنهم علامتی که در پیغمبران بوده است .
دوم : علامت خوبی که در خود دیدم این بود که در ایام عاشورا حالت حزن و اندوه گریه ای برای من پیدا میشد که در سایر ایام سال این حالت در من پیدا نمیشد و دیدم که ائمه ما فرموده اند : شیعتنا خلقوا من فاضل طنینا و عخبوا بنور ولایتنا یفرحون بفرحنا و یحزنون بحزننا .
پس یک صفت از صفات شیعیان در من پیدا شد و ممکنست از اینراه بگویم من شیعه هستم .
سوم : وقتی که از باب حسینی وارد شدم در خودم کمال ایمان را ملاحظه کردم زیرا در باب زیارت آنحضرت وارد شده که : من زاره کمن زار الله فی عرشه . البته که خدا جا و مکانی ندارد پس این عبارت کمال تقرب بخدا را میرساند و این مقام برای کسی که ایمان نداشته باشد و یا ایمانش مستودع باشد ممکن نخواهد بود و یا در اخبار زیارت آنحضرت وارد شده وقتی که زائر مراجعت میکند ملکی از جانب پروردگار باو میگوید که خدایت سلام میرساند و میفرماید عملت را از سر بگیر که گذشته هایت را بخشیدم پس وقتی انسان را خدا سلام میرساند دیگر ممکن نیست که او بی ایمان باشد .
چهارم : اگر چه در اعمال خود نظر کردم دیدم عملی ندارم که باعث نجات من شود و من را ببهشت رساند اما در اخبار باب حسینی که نظر کردم دیدم که فرموده اند : من بکی او ابکی او تباکی و حبت له الجنة و در خود دیدم که این حالات در من هست پس خداوند مرا بواسطه حضرت حسین به بهشت خواهد برد پس اگر عملی ندارم که تحویل خدا بدهم که موجب بهشت شود از راه گریه بر حسین علیه السلام به بهشت میروم .
پنجم : در باب زیارت حسین علیه السلام دیدم وارد شده که زائر حسین از شافعان روز محشر درباره ده نفر یا صد نفر پس من گیرم از آن اشخاصی نباشم که صد نفر را شفاعت کنم لااقل ممکنست که نجاتی برای من باشد .
و از جمله فضایل زیارت آنحضرت اینست که زائر آنحضرت از جمله کسانی که در بالای عرش الهی با خدا تکلم کند من که دارای این مقام نیستم ولی لااقل ممکنست طرف خطاب ملکی واقع شوم و یا به زائر

حسینی گفته میشود تو ساقی کوثر باش و دیگران را آب بده پس من به همین قدر قانع هستم که از تشنگان محشر نیستم و از این آیه هم نیستم که در جهنم میگویند : ان افیضوا علینا من الماء ای بهشتی ها به ما آب دهید اگر چنانچه نمازهای من قبول درگاه الهی نشود در روایات فضیلت زائر حسین وارد شده که خداوند هفتاد هزار ملک موکل قبر آنحضرت کرده که دائما نماز میخوانند و ثواب آن را برای زائرین قبر حسین مینویسند نمازی را که ملک بخواند با نمازهای ما خیلی فرق دارد پس ممکن است ثواب اینگونه نمازهای درست دست مرا بگیرد .
اگر چنانچه زکوة من قبول نشود یا به واسطه دیگری قبول نشود زائر حسینی زکوة دهنده را دارد چه در خبر است که زائر حسین در هر زیارتش ثواب هزار زکوة مقبوله را دارد .
و اما اگر حج من قبول نشود زائر حسین را ثواب حج و عمره های متعدد باو میدهند در بعضی روایات حسین (ع) مطابق یک عمره است و در بعضی از روایات مطابق یک حج و در بعضی روایات 22 حج و 80 حج و یکصد حج و در بعضی از روایات مطابق صدهزار حج .
و در بعضی اخبار زیارت حسین (ع) هر قدمش ثواب یک حج را دارد و در روایت دیگر هر قدمی که بر زمین میگذارد و بر میدارد ثواب صد حج و عمره مقبوله در نامه عملش مینویسند و در بعضی از اخبار ثواب دو حج و در بعضی ثواب سی حج و در بعضی ثواب صد حج و در تمام اینها ثواب حجی که با پیغمبر بجا آورده باشد . بعد باز بالا میرود زائر حسین (ع) ثواب حجی را دارد که خود پیغمبر بجا آورده باشد ، بلکه در خبریست که پیغمبر فرمود هر که حسینم را زیارت کند ثواب نود حج و نود عمره ایکه من بجا آورده باشم باو خواهند داد این اختلافات روایات برای اختلاف معرفت زائرین خواهد بود .
پس اگر تو هم قبول نشد ممکنست از راه زیارت حسین (ع) ثواب اینهمه حج در نامه اعمال تو نوشته و ثبت شود .
اما صدقه : در روایت است که زیارت امام حسین (ع) برابر ثواب هزار صدقه مقبوله است .
اما روزه : ثواب زیارت حسین (ع) مقابل اجر هزار صائم و روزه دار را دارد .
اما اعانت در راه خدا در خبر است هر که زیارت آنحضرت را کند مثل کسی است که هزار اسب در راه خدا داده باشد که همه بازین و لجام بوده باشد .
اما جهاد در راه خدا ، در خبر است که زیارت حسین (ع) ثواب هزار شهید از شهداء بدر را دارد بلکه در خبر دیگریست که زیارت آنحضرت ثواب هزار بنده آزاد کردن را دارد بلکه در بعضی از روایات هر قدمی ثواب یک بنده

آزاد کردن از اولاد اسماعیل را خواهد داشت بلکه وارد شده که از هر قطره زائر خدا هفتاد هزار ملک خلق میکند که تسبیح و تقدیس خدا را کنند و ثوابش را در نامه عمل زائر بنویسند .

حسین نجات دهنده از آتش است

مرحوم حاج ملا محمدباقر بیرجندی در کتاب کبریت احمر نقل میکند که یکی از معاصرین ما که مدتی عمر خود را صرف حکومت دولتی نموده بعد از آنکه از آن شغل کناره گیری نمود و توبه کرد برای من نقل نمود که در خواب دیدم به واسطه شغلم در عذابهای سختی گرفتارم و درهای آتش به روی من باز است بمن گفتند که برای خود شفیعی بجوی گفتم در اینجا از کجا شفیع بجویم گفتند بگو : یا حسین ، یا حسین ، چون این اسم را مکرر گفتم شخصی نورانی پیدا شد دست مرا گرفت و از آتش بیرون آورد و از آن وقت نذر کرده ام که مجلس روضه ای داشته باشم و حالا در هفته یکروز در منزل روضه خوانی دارم .

هر که حسین را زیارت کند آنحضرت هم بعد از وفات او را زیارت میکند .

مرحوم علامه مجلسی در مزار بحار نقل میکند که مردی از مشایخ عرب که اسم او علی بن محمد بود در هر ماه یکمرتبه بزیارت حسین (ع) میرفت ولی در زمان پیری مدتی این زیارت را ترک کرد تا یکمرتبه به هر قسمی بود بزیارت آنحضرت مشرف شد ، شبی حضرت سیدالشهداء را در خواب دیدم آن حضرت فرمود ای علی بن محمد تو که با ما خوب بودی چرا بما جفا کردی گفتم یا سیدی پیر شدم و دستم از مال دنیا تهی گشته نمی توانم مرکبی اجاره کنم آقا یک روایتی از شما بما رسیده میل دارم از خود شما بشنوم و آن اینست که شما فرموده اید هر که مرا در حیاتش زیارت کند من هم بعد از وفاتش او را زیارت میکنم صحیح است یا خیر فرمود صحیح است گفتم اگر او در آتش باشد فرمود اگر در آتش هم باشد او را نجات میدهم .
ای خواننده عزیز مناسب دیدم که یکی از معجزات امام حسین علیه السلام را راجع باین موضوع ذکر کنم هر چند مطلب بطول میانجامد ولی نظر باینکه چشم دوستان حسینی را روشن میکند خوب و ارزنده است . مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهاوندی در کتاب راحة الروح از کتاب دارالسلام آقا شیخ محمود عراقی نقل میکند که شخص بزرگ وثقه و جلیل القدری بنام حاج سید عبدالرحیم کرهرودی عراقی در اواسط سال 1350 به اراده حج بیت الله از قریه کرهرود بیرون رفت و در مراجعت از مکه معظمه با کشتی از راه بوشهر آمد و وقوف وی و همراهانش در کشتی طول کشید بطوریکه کسان ایشان از آمدنشان ماءیوس شدند بلکه خبر وفات ایشان رسید تا اینکه پس از زمانی طولانی کشتی ایشان بساحل دریا رسید . آقای شیخ محمود عراقی صاحب کتاب دارالسلام میگوید من در آن زمان طفلی بودم که بحد بلوغ نرسیده بودم ولی بعد از آنکه به حد رشد رسیدم و مراتبی از علم و تحصیل نمودم اتفاقا شبی با سید مذکور در مجلسی بودیم و پس از تفرقه اکثر اهل مجلس با آن سید صحبت میکردیم تا اینکه یکی از غرائب و وقایعی که خود او مشاهده کرده بود برای ما ذکر نمود گفت در بازگشت از سفر مکه کشتی ما در اثر اختلاف هوا خراب شده از راه رفتن باز ماند تا اینکه ذخیره غذایی ما به آخر رسید و خوف گرسنگی و تلف شدن ما را اذیت میکرد تا اینکه به فضل خداوند و خوبی وضع هوا کشتی ما بساحل شهر مخا رسید که شهری واقع در یکی از جزایر دریاست .
چون اهل کشتی باین شهر رسیدند برای رفع خستگی و ذخیره غذا از کشتی بیرون آمده به شهر مخا رفتند و توقف کشتی در آنمکان تا سه روز طول کشید و اهل کشتی در این باب به نزد ملاح شکایت کردند که ما

مدتی است در دریا مانده ایم و سایر حجاج بخانه های خود رفته اند و خبر مرگ ما را برده اند با اینحال این توقف برای ما خوب نیست ، ملاح کشتی دعوت ما را اجابت کرد شخصی را روانه شهر کرد بعد از اطلاع از شهر مخا دسته دسته بساحل دریا برای سوار شدن به کشتی آمدند باین ترتیب که اول خود را بکشتی کوچک سوار میکردند تا به کشتی بزرگ برسد و بآن کشتی سوار شوند تا آنکه از حجاج چند نفری باقی ماندند که از جمله ایشان سیدی از اهل یکی از بلاد خراسان بود که حاج سیدحسین نام داشت و مردی عالم و عابد و بزرگوار بود و با جمعی از ارحام و بزرگان خودش بود و بقدری آن سید خوش اخلاق و مهربان بود که همه اهل کشتی فریفته اخلاق او شده بودند بعد از آنکه کشتی کوچک را سوار شدند دست ایشان از ساحل و کنار دریا دور شد ، باد و طوفانی شدید درگرفت و کشتی کوچک را آورده چنان بر کشتی بزرگ زد که آن کشتی کوچک شکسته و افرادیکه در آن نشسته بودند و در دریا افتادند و غرق شدند در این حال ضجه و ناله کسان ایشان در کشتی بزرگ بلند شد و همه کشتی برای حاج سیدحسین که با آن کشتی کوچک بود میگریستند و ناله میکردند در این هنگام ملاح کشتی به شاگردانی که برای نجات دادن غریق خیلی استاد و ماهر بودند دستور داد که برای نجات آن غریقها خود را در آب بیندازند و به هر وسیله که شده آن غریقها را نجات دهند ولی افسوس که بواسطه بدی هوا و کولاک دریا نشد که آنها را نجات دهند مگر یک نفر از ایشان که آن هم مرده بود ملاح و کشتی چون از نجات غریقها ماءیوس شدند کشتی را حرکت دادند ، اتفاقا هوا هم موافقت کرده کشتی با کمال ملایمت روانه گردید لکن کسان سید مذکور و همراهانش از غصه و اندوه مفارقت او گریان و نالان بودند تا آنکه صبح صادق از افق دریا طالع گردید فریضه صبح را ادا کردیم و هوا که روشن گردید ملاح بر عرشه کشتی بالا آمد و شادان و خندان اهل کشتی را بشارت داد که اگر چه شب گذشته چند نفر از ما در دریا غرق شدند لکن در عوض این مصیب خداوند بر ما منت گذاشت و هوا موافقت نمود مسافت پیچیده روز را در مدت یک شب طی کردیم و اینک ساحل دریا و زمان خروج از کشتی نزدیک شده است اهل کشتی از این بشارت بسی خوشحال شدند و قدری خواب کردند تا آفتاب بالا آمده ناگاه جلوی کشتی ما چند نفری در کنار دریا نمایان شدند که پارچه ای بالای نیزه زده بما اشاره میکردند و ملاح کشتی را بطرف آنها حرکت داد و نزدیکی آنها لنگر انداخت چون ملاحظه کردیم دیدیم سید جلیل القدر حاج سیدحسین مذکور که در شب گذشته در ساحل شهر مخا که تا اینجا هیجده منزل مسافت داشت غرق شده بود از میان آن جمعیت برخاست اهل کشتی از دیدار او بسی خوشحال شدند و گریه شوق چشمان آنها را فرا گرفت شرح حال را از آنها پرسیدیم با زبان عربی به ملاح گفتند که دیشب

اوایل شب کنار دریا نشسته بودیم و آتشی بر افروخته ماهی کباب مینمودیم که ناگاه آوازی شنیدیم که میگفت هذا ودیعة للحسین یعنی این امانت حسین است این مرد را در حلقه ما گذاشت و دیگر کسی را ندیدیم چون مشاهده حال او و لباسش را کردیم دانستیم که او شخص غریق است پس از آنکه قدری او را معالجه کردیم و بحال آوردیم از حالش پرسیدیم چون عربی زبان نبود فهمانید که اهل این کشتی بوده و در شب گذشته در ساحل شهر مخا غرق شده باو گفتیم غم مخور ما آن کشتی را میشناسیم و محل عبور او از همین جا میباشد چون بیاید ما ترا به آنها میرسانیم تا آنکه روز بعد بر آمد و این کشتی نمایان گردید و اگر چه این مسافت در ظرف یک شب بعید است لکن از مشاهده علامت دانستیم که همان کشتی است که او مسافر آن بوده است .

پس اهل کشتی سید را نزد خود بردند و کسانش دور او جمع شدند و پس از خوشحالی زیاد حرکت کرد پس از آنکه اهل کشتی گریه شوق زیادی کردند از سید پرسیدند که پس از غرق شدن چه باعث نجات شما شد .

گفت که چون آن کشتی کوچک در اثر طوفان و صدمه و سوراخ شدن در آب غرق شد من چون شناگری میدانستم ماءیوس نشدم شروع به شنا کردم که خود را از آب بیرون آوردم دیدم که شاگردان ملاح جستجوی مرا میکنند لکن در غیر محل هستند و هوا هم قدری تاریک شده و پس دست بلند کرده آواز دادم که مرا در این نقطه دریابید ناگاه موج دریا مرا فرو برد و دیگر بار غرقم نمود دوباره بازحمت زیاد خود را از آب بیرون آورده دیدم هوا تاریکتر شده است و خود را از کشتی دورتر دیدم باز نفس تازه کرده آواز برآوردم باز موج دریا مرا غرق کرد تا آنکه دفعه سوم خارج شدم و از مشاهده تاریکی هوا و دوری از یابندگان در جستجوی من بودند ماءیوس شده متوجه به سمت کربلا و عزیز زهرا حسین بن علی علیه السلام شدم عرض کردم یا جداه یا ابا عبدالله ادرکنی مرا دریاب و عیال و اطفال مرا چشم براه مخواه این بگفتم و دیگر بار صدمه موج غرق شده و دیگر حال خود را ندانستم تا آنکه خود را در میان حلقه اعراب دیدم پس اهل کشتی از این معجزه و امر غریب در حیرت شدند .

حاج سید عبدالرحیم مذکور گفت که با حاج سیدحسین بودیم تا آنکه از کشتی بیرون آمدیم و در شهر بوشهر تا شیراز و از شیراز تا اصفهان با او همخرج و همسفر بودیم و در اصفهان هم خواست که ما در مسافرت به خراسان از او دیدن نمائیم پس در اصفهان از ایشان جدا شدیم و توفیق مسافرت مشهد حضرت رضا (ع) هم هنوز نشده و بعدا هم خبری از ایشان دانسته نشد .

در مآثرالاثار است که آقا شیخ محمود عراقی از مجتهدین مسلم دارالخلافه تهران بود و در مسجد آغا بهرام به امامت جماعت و ترویج احکام مشغول

بوده و تقریرات درس شیخ انصاری را از فقه و اصول مفصلا نوشته و در این سنوات کتابی بنام دارالسلام کتابی که مرحوم نهاوندی اتفاق فوق را از آن نقل کرده است در احوالات حضرت حجت نوشته که این کتاب بچاپ هم رسیده است .

ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده ای
وز کین چها در این ستم آباد کرده ای
بر طعنت این بس است که بر عترت رسول (ص)
بهر خسیکه بار درخت شقاوتست
بیداد کرده خصم و تو امداد کرده ای
در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده ای
ای زاده زیاد نکردست هیچگه
با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو
نمرود این عمل که تو شداد کرده ای
با مصطفی و حیدر و اولاد کرده ای
کام یزید داده ای از کشتن حسین (ع)
آزرده اش به خنجر فولاد کرده ای
ترسم تو را دمی که به محشر درآورند
از آتش تو دود به محشر در آورند

مجلس سی و هشتم : یا ابا عبدالله انی اتقرب . . . . و نصب لک الحرب .

ترجمه

ای ابا عبدالله من بدرگاه خدا تقرب میجویم و بدرگاه رسولش و بنزد حضرت امیرالمؤ منین علیه السلام و حضرت فاطمه و حضرت حسن و بحضرت تو قرب میطلبم و بواسطه دوستی و محبت تو بیزاری میجویم از کسانی که با شما خاندان عصمت بجنگ و مخالفت برخاستند و برپاکنندگان جنگ برای شما بودند .

شرح

در معنی ابا عبدالله در مجلس چهارم مفصلا بحث شد
و اما در معنی اتقرب از باب تفعل از قرب است و صیغه تفعل گاهی برای طلب ذکر میشود و گاهی برای مبالغه ولی معنی اول ظاهرتر است و در اینجا تقرب بمعنی قرب به جوار رحمت و درجات فضیلت و مقامات عالیه است .

ائمه هدی مقربان درگاه الهی هستند

آری آنانند که اشراف مخلوقات و اقرب موجودات و نزدیکان بمقام قرب معنوی در درگاه پروردگار هستند آنانند که بوسیله طاعات و عبادات و از راه عشق و محبت خود را به ساحت قرب کبریائی نزدیک کرده از تمام مواهب و الطاف او در هر دو جهان برخوردارند چون آنچه در نزد پروردگار عالم موجب تقرب معنوی بسوی خداست همانا اشتغال دایم به ذکر و یاد اوست و این معنی بسیار مورد توجه ائمه معصومین علیهم السلام بوده که آنی از یاد خدا غافل نبوده اند و لذا در دعای کمیل میخوانیم : اللهم انی اتقرب الیک بذکرک . خدایا من جدا و صمیمانه بوسیله اشتغال بذکر تو بسویت تقرب میجویم همین تقرب بذکر او تحصیل مقام قرب معنوی است .

و در جای دیگر با بیانی عرض میکند : و اسئلک بجودک تدنینی من قربک خدایا درخواست میکنم از توبه کرم و بخشش تو که مرا بقرب خود بسیار نزدیک گردانی .

البته قرب خدای تعالی نسبت به بندگان و قرب بندگان نسبت بخدای تعالی دو موضوع است چنانچه در قرآن مجید تصریح شده است و جایی میفرماید : و نحن اقرب الیه من حبل الورید که او نزدیکتر است به بندگان از رگ گردن آنان به خود آنان .

و این قرب حقتعالی از نظر علم به حال بندگان و به اعمال و گفتار ایشان است نه از نظر مکان و جایگاه چنانکه در جای دیگر میفرماید : و اذ اسئلک عبادی غنی فانی قریب و اما اینکه بندگان باید چگونه بسوی خدا تقرب جویند امریست که خدایتعالی خود به آن اشاره فرموده و آنرا عطف به قرب خود نسبت به بندگان داده است چنانکه در جایی میفرماید : فاستغفروه ثم توبو الیه ان ربی قریب مجیب یعنی پس از او آمرزش خواهید و از گناهان خود بسوی او باز گردید همانا که پروردگار من نزدیک و اجابت کننده است .

اشاره بر اینکه مقام قرب حاصل نمیشود مگر آنکه بندگان توبه کنند و طلب آمرزش نمایند و اعمال صالح بجای آورند و آنکس که در راه دوستی و محبت با خدا کردار شایسته و نیکو انجام دهد رحمت و عنایت حقتعالی شامل او شده و در نتیجه بمقام تقرب رسیده است پس از اینکه مقام قرب معلوم شد میگوئیم ای آقا حسین جان مقام قرب به خدا و رسول و امیرالمؤ منین و فاطمه و امام حسن صلوات الله علیهم دو چیز لازم دارد : یکی محبت و دوستی نسبت به شما و دیگر بیزاری از آن اشخاصی که بجنگ و مخالفت شما برخاستند و برپاکنندگان جنگ با شما بودند چه نصب

لک الحرب به معنی برپا داشتن چیزی لازم است .
حال باید ببینیم که چه اشخاصی پایه این جنگ با این خانواده را بنا نهادند و اساس ظلم و جور را برای این خانواده بنا نهادند تا قصه کربلا پیش آمد .
و در نسخه دیگر این زیارت چنین است : و بالبرائة ممن اسس اساس ذلک و بنی علیه بنیانه و جری فی ظلمه و جوره علیکم علی اشیاعکم برئت الی الله و الیکم منهم .
و بیزاری میجویم از آن کسی که پایه گذاری نمود این را و بنا نهاد بر آن بنای خود را و ستم بیدادگری خود را بر شما و بر شیعیان شما جاری ساخت و بسوی خدا و بسوی شما از آنان بیزاری میجویم .

چه کسی پایه گذاری ظلم و ستم را بر این خانواده نمود

مقدمه

ای خواننده عزیز بهتر است درین موضوع مهم به سراغ تاریخ و تحقیق سند و مدرک برویم و ببینیم بنیان این ظلم و ستم در اسلام از کجا پیدا و پایه گذاری گشت که در این قسمت از زیارت میفرماید : بالبرائة ممن اسس اساس ذلک و بنی علیه بنیانه با یک نگاه به اسناد تاریخی و حقایق ذکر شده در کتب شیعه و سنی این مشکل برای ما حل میشود .

اختلاف اول

در این امت از موقعی پیدا شد که رسول اکرم در بستر بیماری لحظات آخر حیات را طی مینمود و این اختلاف متظاهرا بوقوع پیوست که چون آنحضرت عازم خروج از این عالم فانی گردید . که بعضی گفته اند سه روز قبل از فوت آنحضرت بود ، در حالتی که عده ای از صحابه اطراف بستر آنحضرت جمع بودند فرمودند : ایتونی بدوات و بیاض لاکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی . دواتی و چیز سفیدی برای من بیاورید تا برای شما بنویسم چیزی را که بعد از من گمراه نشوید .
و بروایت امام غزالی در مقاله چهارم کتاب سرالعالمین که یوسف سبط ابن جوزی هم در صفحه 63 تذکرة خواص الامة عین عبارات او را نقل نموده که رسول اکرم (ص) قبل از وفاتش فرمود : ایتونی بدوات و بیاض لا کتب لکم کتابا بالازیل عنکم اشکال الامر اذکر لکم من استحق لها بعدی .
و در بعضی از اخبار وارده است که فرمود : لا کتب لکم کتابا لا تختلفون فیه بعدی . یعنی دوات سفیدی برای من بیاورید تا برای شما بنویسم چیزی را که اشکال امر شما را زایل کند و برای شما کتابی مینویسم که اختلاف پیدا نکند در آن کسی که به امر خلافت بعد از من مستحق تر است .
گذشته از اجماع علما شیعه ، اکابر علما اهل سنت با عبارات و الفاظ مختلفی واقعه بیماری آنحضرت را هنگام مرگ و منع رسول خدا از وصیت و جسارت نمودن به آن حضرت هنگام ارتحال از اینعالم را نقل نموده اند مانند محمد بن اسماعیل در صحیح بخاری و حمیدی در جمع بین الصحیحین و احمد بن حنبل و کرمانی در شرح صحیح بخاری و ابن ابی الحدید و دیگران که داستان منع وصیت را نوشته اند .
و اما داستان چنین بود که عمر بن الخطاب برای جلوگیری از امر وصیت گفت : دعو الرجل فانه لیهجر حسبنا کتاب الله فاختلف من فی البیت و اختصموا منهم من یقول قربوا یکتب لکم النبی صلی الله علیه و آله کتابا لن تضلوا بعده و منهم من یقول ما قال عمر فلما اکثر اللغو و الاختلاف عند النبی ، غضب علیهم فقال لهم صلی الله علیه و آله قوموا عنی و لاینبغی عندی التنازع .
یعنی این مرد را رسول خدا واگذارید زیرا که او هذیان میگوید کتاب خدا ما را بس است پس اختلاف در میانه صحابه افتاد و مخاصمه شروع شد . بعضی از آنها گفتند کاغذ بیاورید تا پیغمبر برای شما کتابی بنویسد که هرگز گمراه نشوید و بعضی گفتند حرف عمر صحیح است چون اختلاف و گفتگوی لغو بین اصحاب در حضور آنحضرت زیاد شد پیغمبر بر آنها غضب نمود و فرمود برخیزید تنازع و اختلاف نزد من سزاوار نیست .

این قضیه اول فتنه و فسادی بود که بعد از بیست و سه سال زحمات رسول اکرم (ص) در حضور خود آنحضرت واقع شد .
چنانچه اکابر علماء عامه از قبیل حسین میبدی در شرح دیوان و شهرستانی در مقدمه چهارم ملل و نحل و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه تصدیق این معنی را نموده اند که اول فتنه و اختلافی که بین مسلمانان واقع شد در حضور خود رسول الله (ص) بود زمانی که عمر بن خطاب منع نمود از وصیت نمودن آنحضرت بچیزی که اسباب هدایت امت و جلوگیر از اختلاف و نفاق بین امت بود . و همین عمل سبب فتح باب اختلاف در امت شد که کشش پیدا نمود تا شعب آن به زیاده از هفتاد فرقه رسید که خود آنحضرت با علم الهی از این پیشامد و اختلافات خبر داد اگر میگذاشتند که پیغمبر وصیت خود را بنویسد و جانشین خود را تعیین کند این اختلافها پیدا نمیشد و حق آل محمد بدست اجانب و منافقین نمی افتاد و لذا در این قسمت از زیارت میفرماید : و بالبرائة ممن اسس اساس ذلک و بنی علیه بنیانه و جری فی ظلمه و جوره علیکم .
در صحیح بخاری در اوایل جزء دوم و مسلم بن حجاج در اواخر جزء دوم صحیح و دیگران نقل نموده اند که عبداله بن عباس پسرعم رسول خدا (ص) پیوسته اشک میریخت و میگفت : یوم الخمیس و ما یوم الخمیس ثم بکی حتی خضب و معه الحصباء یعنی روز پنجشنبه چه روز پنجشنبه ای پس از آن گریست تا آنکه سنگ ریزه های زمین از اشک چشمش رنگین کردند .
و به روایت مسلم در کتاب الوصیة صحیح و امام احمد بن حنبل در مسند خود گفته : ثم جعل دموعة حتی رویت علی خدیه کانها نظام اللولو پس از آن اشک چشمش جاری شد تا آنکه دیدم بر دو طرف صورتش مانند دانه های مروارید ریزش داشت .
و در جای دیگر صحیح بخاری میگوید مصیبت چه مصیبت بزرگی که حایل و مانع شدند بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و بین آنکه بنویسد برای آنها کتابی که جلوگیر از اختلافات و صداهای بی جای آنها گردد .
برای اشخاص صالح غیرمتعصب بنیا ، همین جملات و ناله های پی در پی ابن عباس پسرعم آنحضرت کافیست که بدانند آنروزها چه انقلاباتی در کار بود که هر که زمانی که ابن عباس یاد آن میافتاد گریان میشد .

اختلاف دوم

که در مرض آنحضرت ظاهر گردید وقتی بود که رسول خدا (ص) فرمود : برای لشکر و اردوگاه اسامه مهیا و آماده شوید لعنت خدا بر کسی که از لشکر اسامه تخلف نماید جمعی از امت گفتند بر ما واجب است که اطاعت و امتثال آنحضرت را بکنیم گروه دیگری از منافقین گفتند مرض رسول خدا (ص) شدت یافته ما تاب مفارقت آنحضرت را نداریم فلذا تخلف نموده و از لشکر اسامه دوری نمودند .

اختلاف سوم

در موضع دفن رسول خدا (ص) بود اهالی مکه از مهاجرین گفتند چون مسقطالراءس و مواطن اصلی آنحضرت مکه معظمه بود باید بدن مبارکش به مکه برده شود اهالی مدینه از انصار عقیده داشتند چون مدینه مرکز مهاجرت آنحضرت و محل نصرت و یاری خداوند بوده است البته باید در همینجا دفن گردد .
و جماعتی میگفتند چون بیت المقدس محل دفن انبیاء و مقابر آنها در آنجا میباشد و رسول اکرم (ص) از آنجا بمعراج ملکوت رفته است مقتضی است بدن مبارکش بآنجا حمل گردد .
عاقبت یکدسته از حاضران با بیان یک حدیث از پیغمبر که ، آنحضرت فرموده : الانبیاء یدفنون حیث یموتون یعنی انبیاء هر جا وفات نمودند همانجا دفن میگردند پس متفقا حاضر بدفن در مدینه گردیدند . نمیدانم چرا کسی آنجا نگفت که یوسف که در مصر از دنیا رفت چرا آنجا دفن نکردند در شهر الخلیل در مقبره بنی اسرائیل دفن کردند و همچنین انبیاء بنی اسرائیل که همه را در شهر الخلیل دفن کردند عایشه میگوید که اول رسول خدا در خانه میمونه مریض شد چون روز بعد نوبت من بود از آنجا به خانه من آمد و بالاخره چون حال حضرت سخت بود قرار بر این شد که همانجا باشند و همه زنان آنحضرت اطراف بستر جمع و پرستاری از آنحضرت بنمایند .

در امر امامت و خلافت بعد از پیغمبر واقع شد و حقیقتا این بزرگترین اختلافی بود که بعد از وجود مبارک پیغمبر در اسلام پیدا شد و خلاصه آن چنین است که انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شدند در حالیکه جنازه پیغمبر روی زمین و علی (ع) مشغول غسل دادن آنحضرت است انصار به مهاجرین میگفتند : منا امیر و منکم امیر یعنی امیری از ما و امیری از شما باشد و اتفاق نمودند که سعد بن عباده که بزرگ قبیله خزرج و نقیب بنی ساعده و مردی بزرگوار و صاحب جود و سخاوت و در تمام جنگها پرچمدار انصار بوده رئیس آنها باشد .
در این هنگام چون این خبر به ابوبکر و عمر و یارانشان رسید آنها هم با عجله تمام به سقیفه رفتند و بعد از کلماتی که ابوبکر گفت جای شرح آن نیست عمر دستهای خود را بلند کرده با ابوبکر بیعت کرد و فتنه و نزاع بین مهاجر و انصار خاموش گردید آنگاه عمر بن خطاب گفت : ان بیعة ابی بکر کانت فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه فایما رجل بایع رجلا من غیر مشورة من المسلمین فانه لا یؤ مر واحد منهما تغرة یجب ان یقیلا . (20)
یعنی بدانید که بیعت با ابوبکر بغتة و بدون مقدمه قبلی شد خداوند متعال حفظ کند ما را ز شر او و هر کس بعدها چنین عملی بنماید او را بکشید این بیان عمر در روز سقیفه صراحت دارد باینکه چون بیعت با ابی بکر بدون شور و مشورت عموم صحابه و امت ناگهانی و دفعة واقع شد و بخلافت برقرار گردید نظر و راءی عموم در آن بکار نرفت و بی تاءمل و فکر این نظر انجام گرفت خداوند ما را از شر آن نگهداری کند .
ولی بعدها امت نباید دچار چنین اشتباهی شوند و بدون مراجعه عمومی و اخذ رای تعیین خلیفه نمایند پس اگر چنین چیزی اتفاق افتاد او را بکشید ما نمیدانیم چرا ابوبکر بدون مشورت امت عمر را خلیفه و جانشین خود قرار داد .
داستان چنین عملی است که ابوبکر در حال مرض موتش عثمان بن عفان را طلبید و گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما عهد ابوبکر ابی قحافة الی المسلمین اما بعد ثم اغمی علیه یعنی این عهدنامه ایست از ابی بکر بن ابی قحافه بسوی مسلمین در همان حال از شدت مرض بیهوش گردید و حالت اغماء به او دست داد عثمان از پیش خود نوشت فانی قد استخلفت علیکم عمر بن الخطاب یعنی من عمر بن الخطاب را بر شما خلیفه دادم و در آنحال ابوبکر بهوش آمد و به عثمان گفت بخوان ببینم چه نوشتی عثمان چنین خواند بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما عهد ابوبکر

بن ابی قحافه الی المسلمین اما بعد فانی قد استخلفت علیکم عمر بن الخطاب و لم لکم خیرا منه یعنی این عهدنامه ایست از ابوبکر بن ابی قحافه بسوی مسلمانان بدرستی که بر شما عمر بن الخطاب را خلیفه قرار دادم و تا کنون بر شما بهتر از او را والی نساختم .
ابوبکر پس از شنیدن آن به عثمان گفت ترسیدی من در حال بیهوشی بمیرم و امت در اختلاف واقع شوند فلذا نام عمر را نوشتی عثمان گفت بلی ابوبکر گفت جزاک الله خیرا عن الاسلام و اهله یعنی خداوند تو را از اسلام و اهلش جزای خیر دهد .
همین عمل خلیفه ابی بکر در تعیین نمودن عمر بخلافت بدون رجوع به امت و اخذ راءی سبب شد که با اعتراض و مخالفت جمعی از امت روبرو شد و مقدمه و اساس دیکتاتوری در امر خلافت گردید که بعدها خلفاء و ملکوک اموی و عباسی ابدا اعتنایی به نظر و راءی امتها ننمودند .
همین عمل باعث شد که معاویه برای جانشینی خود سفرها بکند و پایه خلافتش را برای یزید محکم سازد و جبرا از مردم بیعت مگیر و همین خلافت یزید باعث کشتار و تاریخ کربلا شد ، پس جا دارد بگوئیم : و بالبرائة ممن اسس اساس ذلک و بنی علیه بنیانه و جری فی ظلمه و جوره علیکم و علی اشیاعکم برئت الی الله و الیکم منهم .

اختلاف پنجم

وصیت عمر بود که برای امر خلافت بعد از من باید مجلس شورایی تشکیل دهید ما شرح این مجلس شورا در مجلس دادیم به آنجا مراجعه شود .
آنچه در اوراق این مجلس ذکر شد ، خلاصه ای از معانی اختلافاتی بود که بعد از وفات پیغمبر (ص) پیدا شد چه اگر خلاف و اختلاف اولی که موجب تفرقه و جدایی امت بود ظاهر نمیشد ایجاد شکافی در وحدت مسلمین پیدا نمیگشت .
خشت اول گر نهد معمار کج
تا ثریا میرود دیوار کج
زیرا همانروز که پای امتحان بمیان آمد و فرقه از اصحاب آنحضرت مؤ منین و منافقین مرام و عقیده خود را ظاهر و آشکار نمودند صحابه مؤ منین و شیعیان و پیروان بیغرض و پاکدل به حمایت رسول خدا و اهلبیت او برخاستند و منافقین با غرض و سیاه دل که پیوسته عقب فرصت میگشتند تا مرام خود را در مخالفت رسول الله (ص) و اخلال کردن در عقاید پاک مسلمین آشکار سازند بطرفداری گفتار عمر برخاستند .
رگ رگ است این آب شیرین آب شور
در خلایق میرود تا نفخ صور

پی نوشتها

ص 769 کتاب
1 - ابوبکر بن ابی قحافه عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب قرشی مسمی به عبداله و ملقب و عتیق و صدیق مادر او ام الخیر سلمی است دختر صخر بن عمر و بنت عم قحافه نسب ابوبکر به پشت هفتم از سوی پدر و مادر و نیز به نسب رسول اکرم (ص) می پیوندد و نام او در زمان جاهلیت عبدالعزی یا عبداللات بود و پس از قبول اسلام به عبدالله موسوم گشت و خلافت او دو سال و سه ماه و سیزده روز بطول انجامید .
2 - این جملات عمر را که در روز سقیفه گفت بسیاری از علماء عامه نقل کرده اند از آن جمله در صحیح بخاری و صحیح مسلم و طبری در تاریخ الامم و الملوک و ابن اعثم کوفی در تاریخ خود و ابن ابی الحدید در ص 123 جلد اول شرح نهج البلاغه و شهرستانی در ص 16 ج 1 ملل و نحل و دیگران نقل نموده اند که در واقعه سقیفه که فقط با بیعت نمودن عمر و ابوعبیدة بن جراح و قبیله اوس روی رقابت با خزرجیها خلافت ابی بکر پایه گذاری شد عمر بن الخطاب کلمات فوق را گفت .
خاموش محتشم که دل سنگ آب شد
بنیاد صبر و خانه طاقت خراب شد
خاموش محتشم که از این حرف سوزناک
خاموش محتشم که فلک بسکه خون گریست
مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد
دریا هزار مرتبه گلگون حباب شد
خاموش محتشم که از این شعر خون چکان
خاموش محتشم که بسوز تو آفتاب
در دیده اشک مستمعان خون ناب شد
از آه سرد ماتمیان ماهتاب شد
خاموش محتشم که از این نظم گریه خیز
خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین
روی زمین به اشک جگرکون کباب شد
جبریل را از روی پیمبر حجاب شد
تا چرخ سفله بود خطائی چنین نکرد
بر هیچ آفریده جفائی چنین نکرد

مجلس سی و نهم : و اتقرب الی الله . . . . و الناصبین لکم الحرب

ترجمه

و تقرب میجویم بسوی خدا و بعد به سوی شما بدوستی کردن با شما و دوستی کردن با دوستان شما و به بیزاری جستن از دشمنان و برپاکنندگان جنگ برای شما .

موضوع تولی و تبری

از اهم اصول دین بعد از توجه به نبوت اعتقاد به امامت اهل بیت علیهم السلام میباشد و قوام اصل مذکور به دو رکن مهم است که یکی تولی و دیگری تبری است و بقدری این دو موضوع در اصول دین اهمیت دارد که در روایات اهلبیت وارد شده که اگر کسی در بین رکن و مقام که بهترین نقاط کعبه است عمر دنیا را عبادت کند و روزها روزه دار و شبها قائم الیل باشد ولی این دو موضوع در او نباشد خدا او را در جهنم میاندازد پس کمال ایمان بر تحصیل این دو رکن است که عبارت از برائت از اعداء اهلبیت و دوستداری و ارادتمندی باین خاندان بزرگوار است و اجر و مزد عبادت او بقدر اعتقاد به این دو موضوع است .
در زیارت جامعه کبیره که بهترین زیارات در مقام اهلبیت است میخوانیم :
من والاکم فقد والی الله من عاداکم فقد عاد الله و من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله .
یعنی ای آل محمد هر کس که شما را دوست بدار همانا که خدا را دوست داشته باشد و هر کس که با شما دشمنی کند در حقیقت با خدا دشمنی کرده و هر که بشما مهر ورزد بتحقیق که بخدا محبت و عشق ورزیده است و هر کس شما را ناخوش دارد و بشما کینه و عداوت ورزد همانا که خدا را ناخوش داشته و قهر او را برانگیخته است .

دوستی با ائمه معصومین مساوی با دوستی و تقرب بخداست

اتقرب الی الله ثم الیکم بموالاتکم و موالاة ولیکم .
قبل از آنکه وارد این بحث شویم این موضوع قابل توجه است که دانسته شود خدای تعالی دوستی خود را برای چه کسانی بتثبیت فرموده است . در قرآن مجید آیات متعددی در این امر آمده است که در مرحله اول نشانگر آنست که کسانیکه بخدای تعالی ایمان دارند و اطاعت امرش را مینمایند حقتعالی یار و یاور و نگهبان و سرپرست آنهاست و این امر تحقق نمیپذیرد مگر آنکه ایمان بخدا توام با ایمان برسول و سپس به اوصیاء گرامی و ائمه معصومین باشد همچنانکه در آیه شریفه فرموده : الله ولی الذین آمنوا خدای تعالی متولی امور کسانی است که ایمان آورده اند و در بعضی از تفاسیر آمده که حقتعالی سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند و قبول ولایت ائمه معصومین (ع) را کرده اند .
اما مکمل این معنا در همان آیه شریفه اطیعو الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم . . . میباشد که بعدا در جای خود تفسیرش بیان خواهد شد .
بنابراین کسی که اطاعت امر خدا و رسول و اولوالامر را بنماید پرواضح است که این از نظر دوستی با آنانست و بدون شک خدا و رسول و اولولامر هم او را دوست دارند و همچنین معلومست کسی که غیر از خدا را ولی خود قرار دهد به خدا کفر ورزیده و مورد دشمنی او قرار میگیرد .
بطوریکه بعضی از دانشمندان روانشناس گفته اند مبداء و اساس همه چیز در عالم محبت است که باعث قرب بآن چیز میشود یعنی محبت جاذبه ای آسمانی و رمزی از رحمت و عنایت ربانی است و روی همین جهت کسانیکه خدا را دوست دارند دوستان خدا را هم دوست دارند و آنانکه دوستان خدا را دوست دارند چنانست که خدا را دوست داشته اند .
پس مصداق این بند از زیارت روشن میگردد که زائر عرض میکند : اتقرب الی الله ثم الیکم بموالاتکم و موالاة ولیکم تقرب بسوی خدا و بعد بسوی شما بستگی بدوستی کردن با شما و دوستی کردن با دوستان شما دارد .
این نکته را باید دانست که برای نجات و رهایی از ناملایمات در امر آخرت کسی چیزی ندارد که بخواهد بخدا دهد و متاعی در دست او نیست که بخواهد مبادله کند ، تنها محبت و دوستی بخدا و اولیا خدا است که در مقام مبادله میتواند گره گشا باشد و میتواند واسطه بین خالق و مخلوق گردد و میتواند وسیله محو گناهان و خطاکاریها باشد .
و این معنی بسیار روشن است که اگر کسی محبت با خدا و یا محبت با دوستان خدا در این دنیا نداشته باشد چگونه میتواند در آن جهان که کسی

بفکر کسی نیست خود را از مهلکه نجات دهد چگونه میتواند با کسی که در دنیا بیگانه بوده و در آنجا همه کاره است تماس بگیرد و او را شفیع خود قرار دهد .
آری بلاشک تنها عوالم محبت و جاذبه مقام ولایت است که میتواند به این امر جامه عمل بپوشاند حضرت امام حسن عسکری (ع) از پدران خود از رسول خدا نقل میفرماید : روزی به بعض اصحاب خود فرمود در راه خدا دوستی و دشمنی داشته باشید ، زیرا بدون این دوستی و دشمنی به ولایت خدا نمیرسید و هر کس هر چه نماز بخواند و روزه بگیرد و بدون تولی و تبری طعم و مزه ایمان را نمیچشد . کسی عرض کرد چگونه بدانم که دوستی و دشمنی در راه خدا را دارا هستم حضرت اشاره فرمودند به امیرالمؤ منین علی (ع) و فرمودند می بینی علی را عرض کرد بلی فرمود او دوست دارد پس او را دوست بدار اگر چه کشنده پدرت و فرزندت باشد دوست او را نیز دوست بدار و دشمن او را اگر چه پدرت و فرزندت باشد . جلد 1 علل الشرایع و عیون اخبارالرضا و امالی صدوق .

نمونه ای از تولی و دوستان واقعی ائمه

در روضه کافی از حکیم بن عتیبه روایت میکند که گفت خدمت امام باقر (ع) بودم خانه پر از جمعیت بود ، در این هنگام پیرمردی که تکیه بر عصای آهنین خود داشت وارد شد بر در خانه ایستاده گفت : السلام علیک یابن رسول الله و رحمة الله و برکاته سکوت کرد حضرت باقر (ع) فرمود : علیک السلام و رحمة الله و برکاته پیرمرد رو بطرف حضار مجلس نموده بر همه سلام کرد و آنها جواب سلامش را دادند آنگاه متوجه حضرت شده عرض کرد یابن رسول الله مرا نزد خود جای ده بخدا قسم که من شما را دوست میدارم و دوستان شما را هم دوست میدارم این علاقه و محبت من نسبت به شما و دوستانتان نه برای طمع دنیاست بخدا قسم دشمنان شما را دشمن میدارم و از آنها بیزارم این دشمنی و بیزاری که نسبت بآنها ابراز میکنم خدای را شاهد میگیرم نه بواسطه کینه و خصومتی است که بین من و آنها باشد آنچه شما حلال بدانید حلال میدانم و آنچه شما حرام بدانید من هم حرام میدانم و انتظار فرج خانواده شما را میکشم یابن رسول الله (ص) فدایت شوم با این خصوصیت آیا امید نجاتی برایم هست ؟
حضرت باقر (ع) فرمود : بیا جلو ، بیا جلو او را پیش خواند تا در پهلوی خود نشانید آنگاه فرمود ای پیرمرد شخصی خدمت پدرم علی بن الحسین (ع) رسید همین سؤ الی که تو کردی از ایشان نمود پدرم در جوابش فرمود اگر از دنیا بروی وارد بر پیغمبر (ص) و علی و امام حسن و امام حسین و علی بن الحسین علیهم السلام میشوی قلبت خنک خواهد شد و دلت از التهاب میافتد و شاد خواهی شد آنگاه که جانت باینجا برسد در این هنگام با دست اشاره به گلوی خود نمود در زندگی نیز چیزهایی خواهی دید که باعث روشنی چشمت هست و با ما در مقامی بلند و ارجمند خواهی بود .
پیرمرد از شنیدن این مقامات چنان غرق در شادی شد که خواست برای مرتبه دوم عین جملات را از زبان امام (ع) شنیده باشد از اینرو عرض کرد یابن رسول الله چه فرمودید ؟ حضرت باقر (ع) سخنان خود را تکرار کرد پیرمرد عرض کرد اگر من بمیرم بر پیغمبر (ص) و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین (ع) وارد میشوم چشمم روشن و دلم شاد و قلبم خنک میشود و کرام الکاتبین را با شادی و خوشی ملاقات میکنم وقتی جانم بگلویم برسد اگر زنده بمانم خدا چشمم را روشن مینماید و با شما در درجه ای بلند خواهم بود .
در این هنگام پیرمرد را چنان گریه ای گرفت که مانند ژاله اشک میریخت و با صدای بلند های های گریه میکرد آنقدر گریه کرد که بر زمین افتاد

قطرات پیاپی اشک و ناله های جانگداز که حاکی از قلب پر از محبت و ولای پیرمرد بود چنان اطرافیان را تحت تاءثیر قرار داد که همه با صدای بلند شروع به گریه کردند .
حضرت باقر (ع) رو بطرف پیرمرد نموده با دست مبارک قطرات اشک را از مژگانش میگرفت و میپاشید .
پیرمرد سر بلند کرده عرض کرده یابن رسول الله (ص) دست مبارکت را بمن بده حضرت دست خودش را بطرف او دراز کرد پیرمرد گرفته شروع به بوسیدن کرد و بر چشمهای خود گذاشت و سینه و شکم خود را گشود دست آنحضرت را بر سینه و شکم خود گذاشت آنگاه از جای حرکت کرد سلام داد و رفت .
حضرت باقر (ع) موقعی که پیرمرد در حال رفتن دیده میشد او را با توجه مخصوصی تماشا میکرد پس از آن روی به جمعیت نموده فرمود ، هر کس مایل است مردی از اهل بهشت را ببیند به این شخص نگاه کند حکم بن عتیبه راوی حدیث میگوید هیچ مجلس عزایی را ندیده بودم که از نظر سوز و گداز و سیلاب اشک شباهت باین مجلس داشته باشد .

سید حمیری در حال احتضار چه دید ؟

محدث قمی (ره) در تتمه المنتهی نقل میکند که سید اسماعیل حمیری مردی جلیل القدر و عظیم المنزلة و از مادحین اهلبیت (ع) بوده سابقه ندارد احدی از اصحاب ائمه علیهم السلام مانند سید حمیری نشر فضایل امیرالمؤ منین و اهلبیت طاهرین علیهم السلام را نموده باشد .
علامه آقای امینی در جلد دوم الغدیر ص در فضیلت و مقام سید روایتی نقل میکند که مضمونش اینست .
حضرت رضا (ع) فرمود در خواب دیدم نردبانی دارای صد پله در محلی گذاشته شده از آن بالا رفتم وقتی بآخر نردبان رسیدم وارد قبه سبزی شدم که خمسه طیبه علیهم السلام در آنجا نشسته بودند مردی در مقابل ایشان ایستاده بود و این قصیده را میخواند :
لام عمر و باللوی مربع
طامسة اعلامها بلقع
پیغمبر اکرم (ص) همینکه مرا مشاهده نمود مرحبا پسرجان علی بن موسی الرضا (ع) بر پدرت علی و مادرت فاطمه و بر حسن و حسین علیهم السلام کن منهم سلام کردم فرمود بر شاعر و مادح ما در دنیا سید حمیری نیز سلام کن به او هم سلام کرده نشستم پیغمبر (ص) فرمود قصیده را بخوان سید شروع کرد بخواندن وقتی که به این شعر رسید :
و رایة یقدمها حیدر
و وجهه کالشمس اذا تطلع
پرچمی است بر دوش علی (ع) صورت آن آقا همچون خورشید درخشانست در این هنگام رسول خدا (ص) و فاطمه زهرا و دیگران دانه های اشک از مژگان فرو ریختند باین قسمت از شعر که رسید :
قالوا له لو شئت اعلمتنا
الی من الغایة و المفزع
مردم گفتند خوب است برای ما تعیین کنی پس از تو پناهگاه و دادرس کیست .
پیغمبر دستها را بلند کرد و فرمود الهی انت الشاهد علی و علیهم انی اعلمتنهم ان الغایة و المفزع علی بن ابیطالب .
خدایا تو بر من گواهی که اعلام کردم بر ایشان پناه و فریادرس علی بن ابیطالب است .
اشاره نمود به امیرالمؤ منین (ع) چون سید از خواندن قصیده فارغ شد حضرت رسول (ص) بمن فرمود علی بن موسی این قصیده را حفظ کن و شیعیان ما را امر کن به حفظ آن بگو هر که آنرا حفظ کند و بخواندنش

مداومت داشته باشد بهشت را برای او بعهده میگیرم برایم تکرار نمود تا حفظ کردم .
عون میگوید در همان مرضی که سید فوت کرد و به عیادتش رفتم عده ای از همسایگانش که عثمانی مذهب بودند حضور داشتند ، سید مردی خوش صورت و گشاده پیشانی بود وقتی من وارد شدم در حال احتضار بود در اینموقع نقطه سیاهی در پیشانیش هویدا گشت کم کم زیاد شد تا تمام صورتش را فرا گرفت شیعیانی که حاضر بودند ازین پیشامد محزون شدند برعکس ناصبیها شادمان گردیدند و شروع به سرزنش کردند چیزی نگذشت که از همان محل یک نقطه سیاه یک روشنی پدید آمد رفته رفته زیاد شد و تمام صورت سید نورانی گشت زبان او باز شده شروع به لبخند نمود و این شعر را در همانحال گفت :
کذب الزاعمون ان علیا
لن ینجی محبه من هنات
قد و ربی دخلت جنة عدن
و عفی لی الا له من سیئاتی
فابشروا الیوم اولیاء علی
و تولوا علی حتی الممات
ثم من بعده تولوا نبیه
واحدا بعد واحد بالصفات
یعنی دروغ گفتند آنهائیکه خیال میکنند علی (ع) دوستانش را در گرفتاریها نجات نمیدهد .
سوگند به پروردگار که داخل بهشت شدم و بخشید گناهان مرا اینک ای دوستان علی (ع) شاد باشید و آن آقا را تا هنگام مرگ دوست بدارید پس از او فرزندش را یکایک با صفاتی که برای آنها معین شده تشخیص دهید و نسبت به آن بزرگواران نیز ولایت پیدا کنید .
به نقل دیگری در صفحه 273 الغدیر مینویسد وقتی که تمام صورتش سیاه شد سه مرتبه گفت : هکذا یفعل باولیائک یا علی با دوستان تو اینطور معامله میشود علیجان در اینموقع نقطه سفید پیدا شد .

ابراز تنفر و بیزاری از دشمنان آل محمد

قبلا گفتیم از اهم اصول دین اعتقاد به امامت و قوام این اصل بر دو رکن است که یکی تولی و دیگری تبری میباشد معین تولی و دوستی را قبلا شرح دادیم اینک معنی تبری که بیزای جستن از دشمنان آنانست شرح میدهیم که میفرماید : و بالبرائة من اعدائکم و الناصبین لکم الحرب .
بری بمعنی خالص ، خالی ، بیزار و پاک از هر چیزی است .
بعد از آنکه زائر با توجه خالص اشاره میکند که من با شما هستم و ایمان بشما دارم یا ابا عبدالله انی اتقرب الی الله و الی رسوله و الی امیرالمؤ منین الخ و بدوستی و محبت شما و دیگر امامان سر سپرده ام سپس بیزاری و تنفر خود را از دشمنان ایشان و از برپاکنندگان جنگ کربلا و آنهایی که در آن جنگ به کمک پسر زیاد آمده بود و لعن ایشان به وجوه گوناگون بر میشمارد و ابتدا از مخالفان سرکش که غصب خلافت ایشان کردند بیان خود را آغاز کرده و تنفر خود را از آن قدرتهای ستمکار و طغیان کنندگان نابکار که همانند بت مردم را بسوی پرستش خود دعوت مینمودند ابراز میدارد یعنی دشمنان آن بزرگواران همانند جبت و طاغوتی هستند که در زیارت جامعه بآن اشاره میفرماید :
و برئت الی الله عز و جل من اعدائکم و من الجبت و الطاغوت و الشیاطین و خربهم الظالمین لکم و الجاهدین بحقکم و المارقین من ولایتکم و الغاصبین لارثکم الشاکین فیکم و المنحرفین منکم . یعنی نزد خدای تعالی بیزارم از دشمنان شما و بیزارم و متنفرم از معبودهای ساختگی و قدرتهای سرکش و اهریمنان و حزب آنها از ستم کنندگان بر شما که انکار حق شما را کردند و از متابعت شما بیرون رفتند و از دوستی و عهد ولایت شما روگردانیدند و خارج شدند و بیزارم از غصب کنندگان میراث شما و شک کنندگان در امامت و خلافت شما آنانکه منحرف شدند و سر از پیروی شما باز زدند .
در جلد 15 بحار کمپانی روایتی از ابن ابی یعفور نقل میکند که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم من با مردم مراوده دارم بسیار در شگفتم ازین عده ای از مردم هستند ولایت نسبت بشما ندارند ولی فلانی و فلانی را دوست دارند اما امین و راست گو و باوفایند و نیز عده ای هستند که شما را دوست میدارند و دارای ولایتند ولی آن امامت و وفا و راستگویی را ندارند حضرت صادق (ع) چون این سخن را شنید راست نشست و مانند شخص خشمناک روی بمن کرده فرمود : آنهائیکه نسبت به هر پیشوای ظالمی که از جانب خدا منصوب نشده دوستی دارند دین ندارند کسانی که نسبت به امام عادلی که از طرف خدا است ولایت دارند بر آنها

سرزنش و عتابی نیست . عرض کردم آنها دین ندارند و اینها سرزنش نمی شوند فرمود آری آنها دین ندارند و اینها سرزنش نمیشوند .
سپس فرمود مگر این آیه را نشنیده ای الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور خدا پشتیبان کسانیست که ایمان آورده اند آنها را از تاریکیها بسوی نور میبرد یعنی به واسطه دوستی و ولایت با امام عادلی که از جانب خدا است از تاریکیهای گناه بسوی نور توبه و مغفرت میبرد .
و نیز میفرماید والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات ابن ابی یعفور میگوید عرض کردم مگر منظور از این آیه کفار نیستند بدلیل آنکه میفرماید والذین کفروا فرمود کفار در حال کفر نور دارند که از نور به تاریکیها برده شوند همانا منظور این اشخاصند که بواسطه دوست داشتن پیشوامان ستمگری که از جانب خدا منصوب نشده اند از نور اسلام به تاریکیهای کفر کشیده میشوند آتش بر آنها با کفار واجب شده ازین رو خداوند میفرماید اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون این دسته اهل آتشند و در آنجا همیشه خواهند بود .

عبادت بدون تولی و تبری مقبول نیست

حاج شیخ ابوالفضل تهرانی در شفاءالصدور نقل میکند که حضرت رسول (ص) فرمودند : یا علی قسم بخدا که مرا به نبوت فرستاده و مرا بر تمام خلق برگزیده جبرئیل بمن خبر داده اگر بنده هزار سال به عبادت عالمیان را کند و ولایت تو و ائمه از فرزندانت را نداشته باشد و برائت از دشمنان شما را دارا نباشد خدا عملش را قبول ننماید خواه ایمان آورد خواه کفر ورزد .

و نیز نقل میکند که خدمت امام صادق (ع) عرض کردند فلانی شما را دوست دارد و در تبری از دشمنان شما ضعیف است حضرت فرمودند کسی که محبت ما را ادعا دارد و بیزاری از دشمنان ما نجوید دروغ میگوید .

مجلس چهلم : و بالبرائة من اشياعهم . . . . عدو لمن عاداکم

ترجمه

و از پیروان آنها و همراهان آنها بیزاری جویم بدرستی که من مسالمت دارم با هر که مسالمت با شما دارد یعنی با هر کس که شما در صلحست و در جنگ و مخالفتم با هر کس که با شما در جنگ است

شرح

حذیفة بن منصور گفت من خدمت حضرت صادق (ع) بودم مردی وارد شده عرض کرد فدایت شوم مرا برادری هست که شیطان او را از لحاظ محبت و احترام و تعظیم شما خانواده نمیتواند بفریبد ولی عیبی که در او هست شراب میخورد . حضرت صادق علیه السلام فرمود همانا این قسمت خیلی عظیم است که محبت و دوستدار ما شرابخوار باشد ولی ترا خبر دهم از کسی که از او هم بدتر است دشمن ما خانواده از چنین شخصی بدتر است پست ترین مؤ من با اینکه در میان مؤ منین پست وجود ندارد میتواند دویست نفر را شفاعت کند ولی اگر هفت آسمان و هفت زمین و هفت دریا درباره دشمن خانواده شفاعت کند پذیرفته نخواهد شد ، این شخص را که ذکری کردی از دنیا خارج نمی شود مگر اینکه توبه نماید و یا اینکه خداوند او را بلایی در بدنش مبتلا میکند که گناهانش از بین برود تا خداوند را بدون گناه ملاقات کند شیعیان ما همانا عاقبت به خیرند .
آنگاه پدرم پیوسته میفرمود دوست بدار دوست آل محمد را گر چه فتنه جو و متبکر باشد و دشمن بدار دشمن آل محمد را اگر چه پیوسته روزه دار و شب زنده دار باشد .

بدترین مردم کیانند ؟

محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش نقل کرد که سماعة بن مهران خدمت حضرت صادق (ع) رسید حضرت ازو پرسید بدترین مردم کیانند ؟ جواب داد ما هستیم . سماعة گفت آنجناب خشمگین گردید که دو گونه اش بر افروخته شد ، تکیه داده بود حرکت کرده راست نشست فرمود سماعة بدترین مردم در نظر مردم کیانند ؟ گفتم سوگند بخدا شما دروغ نگفتم بدترین مردم در نظر مردم ما هستیم زیرا آنها ما را کافر و رافضی میدانند . درین هنگام بمن نگاهی کرده فرمود چگونه خواهید بود آنروز که شما را بسوی بهشت و آنها را به طرف آتش برند آن زمان بسوی شما نگاه کنند و بگویند چه شد کسانیکه از اشرار می شمردیم اینک در جهنم نمی بینیم .
سماعة اگر از هر یک از شما گناهی سر زند قیامت بپای خود به پیشگاه خدا میرویم و برای او شفاعت میکنیم . شفاعت ما را قبول میفرماید ، سوگند بخدا ده نفر از شما به جهنم وارد نمی شوند . به خدا سوگند پنج نفر هم وارد نمی شوند ، بخدا قسم سه نفر از شما هم به جهنم وارد نمی شوند بخدا قسم یکنفر هم وارد نمی شود ، کوشش و جدیت کنید در بدست آوردن درجه های بهشت و دشمنان خود را بوسیله ورع و پرهیزکاری به اندوه مبتلا کنید .
من میر ملک فقرم و عشق است عسکرم
ارض است سیرگاه و سماوات لشکرم
آلوده ام اگر به کثافات معصیت
آسوده ام چو من از محبان حیدرم
با دوستی حیدر و اولاد او مرا
کی خوف باشد ز مجازات محشرم
زاهد تو با ولای علی از چه میکنی
تخویف از جهنم و احراق و آذرم
وز رستخیز خوف نباشد مرا بدل
شافع علی بود چو بدرگاه داورم
امروز دلم چو بود مهر مرتضی
در روز حشر عرش شود سایه سرم
فردا چو سر ز خاک برآرم من ای ودود
دستم رسان بدامن آل پیمبرم
یا رب گواه باش که از نسل فاطمة
هفت است و چار سرور و هادی رهبرم
جز بر امام غائب و حی پور عسکری

پیری و مرشدی نبود ، هیچ در برم
یا رب ز جرم و معصیتم در گذر که نیست
غیر از امید عفو تو امید دیگرم
همه ما ناگزیر در معرض امتحان قرار میگریم . خداوند متعال در سوره محمد آیه 31 میفرماید : و لنبلونکم حتی نعلم المجاحدین منکم و الصابرین و نبلوا اخبارکم .

چرا خداوند مردم را آزمایش میکند ؟

در زمینه مسئله آزمایش الهی بحث فراوانی شده ، نخستین سئوالی که پیش میآید اینست که مگر آزمایش برای این نیست که اشخاص چیزهای مبهم و ناشناخته را بشناسند و از میزان جهل و نادانی خود بکاهند پس اگر چنین است خداوندی که علمش به همه چیز احاطه دارد و از اسرار درون و برون هر کس و همه چیز آگاه است چرا امتحان میکند مگر چیزی بر او مخفی است که با امتحان آشکار شود .
پاسخ این سئوال مهم در اینجا باید جستجو کرد که مفهوم آزمایش و امتحان در مورد خداوند با آزمایشهای ما بسیار متفاوت است آزمایشهای ما همانست که در بالا گفته شد یعنی برای شناخت بیشتر و رفع ابهام و جهل ست اما آزمایش الهی در واقع همان پرورش و تربیت است .
توضیح اینکه در قرآن متجاوز از بیست آیه ، مورد امتحان را بخدا نسبت داده است این یک قانون کلی و سنت دائمی پروردگار است که برای شکوفا کردن استعدادهای نهفته و از قوه بفعل رساندن آنها و در نتیجه پرورش دادن بندگان آنان را میآزماید یعنی همانگونه که فولاد برای استحکام بیشتر در کوره میگذارند تا به اصطلاح آبدیده شود ، آدمی را نیز در کوره حوادث سخت پرورش میدهند تا مقاوم گردد .
در واقع امتحان خدا بکار باغبانی پرتجربه شبیه است که دانه های مستعد را در سرزمینهای آماده میپاشد این دانه ها با استفاده از مواهب طبیعی شروع به نمو و رشد میکند ، تدریجا با مشکلات میجنگد و با حوادث پیکار مینماید ، در برابر طوفانهای سخت و سرمای کشنده و گرمای سوزان ایستادگی بخرج میدهد تا شاخه گلی زیبا و تا درختی تنومند و پرثمر ببار آید که بتواند بزندگی و حیات خود در برابر حوادث سخت ادامه دهد .
سربازان را برای اینکه از نظر جنگی نیرومند و قوی شوند به مانورها و جنگهای مصنوعی میبرند و در برابر انواع مشکلات مانند : تشنگی ، گرسنگی ، گرما ، سرما و حوادث دشوار و موانع سخت قرار میدهند تا ورزیده شوند و اینست رمز آزمایشهای الهی .

آزمایشهای خدا همگانی است

از آنجا که نظام حیات در جهان نظام تکامل و پرورش است و تمامی موجودات زنده مسیر تکامل را میپمایند حتی درختان استعدادهای نهفته خود را با میوه بروز میدهند همه مردم از انبیاء گرفته تا دیگران طبق این قانون عمومی میبایست آزمایش شوند و استعدادات خود را شکوفا سازند ، گر چه امتحانات الهی متفاوت ، یعنی بعضی مشکل و بعضی آسان است ، قهرا نتایج آنها نیز با هم فرق دارد ، اما به هر حال آزمایش ، برای همه است . قرآن مجید درین باره میفرماید : احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون . (عنکبوت - 1)
پس از ذکر این مقدمه معلوم شد که برائت و بیزاری از دشمنان اهل بیت و مخالفت با آنها و صلح و مسالمت با اهلبیت و هر کس که با آنها در صلح است از امتحانات بزرگ الهی است که درین جمله از زیارت میخوانیم سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم و ولی لمن والاکم و عدو لمن عاداکم و لذا در شب عاشورا اصحاب حضرت سیدالشهداء بیش از هزار نفر بودند که از مدینه و مکه به کمک و یاری آنحضرت آمده بودند ولی پس از خواندن آن خطبه و فرمایشات گهربار آنحضرت همه رفتند و هفتاد و چند نفر باقی ماندند و از آن اطراف اشخاصی که بجنگ پسر پیغمبر از کوفه به کربلا آمده بودند شب عاشورا از لشکر پسر سعد جدا شده ملحق به لشکر پسر پیغمبر شدند که یکی از آنها حر بن یزید ریاحی بود .
برای روشن شدن مطالب این مجلس خوب است که به مطالب مجلس بیست و چهارم رجوع شود .
در تذکره سبط ابن جوزی از احمد بن حصیب روایت کرده که گفت من منشی سیده مادر متوکل بودم پس روزی خادمی از جانب سیده نزد من آمد و کیسه ای آورده بود و هزار اشرفی در آن بود بمن گفت که خانم و سید من میگوید که این وجه را که از پاکیزه ترین مالهای منست در بین مستحقین تقسیم کن و نام آنها را برای من بنویس که بعدا از مالهای خوبم بین آنها تقسیم کنم .
ابن حصیب گفت آمدم از رفقای خودم نام مستحقین را پرسیدم و در نامه ای نوشتم و سیصد اشرفی از آنها را بین ایشان تقسیم کردم و بقیه اشرفیها نزد من باقی ماند . نصف شب صدای در خانه من بلند شد پرسیدم کیست ؟ گفت فلان مرد علوی هستم که منزلم در همسایگی خانه شما است او را اجازه ورود دادم به خانه ما آمد ، پرسیدم چه کار داری ؟ گفت گرسنه ام یک اشرفی باو دادم شکر خدا را کرد و از من ممنون شد و رفت زوجه ام بمن گفت این مرد چه کسی بود که در اینوقت شب بخانه ما

آمد گفتم فلان مرد علوی که همسایه ما میباشد بمن اظهار گرسنگی کرد و من هم یک اشرفی باو دادم ، زوجه ام گریه کرد و گفت آیا حیا نکردی که مثل چنین مردی را که روی بتو آورده یک اشرفیها که باقی مانده باو بده ، سخن زن چنان بر من اثر کرد که فوری برخاستم و به در خانه او رفتم و بقیه پولها را باو دادم چون بخانه برگشتم پشیمان شدم که اگر این خبر به متوکل رسد از دشمنی که با علویین دارد مرا بقتل میرساند . زوجه ام بمن گفت مترس و توکل بر خدا کن و پناه به جد علوی ببر . درین سخن بودیم که در خانه ما را زدند و مشعلها و چراغها بدست غلامان ظاهر شد و گفتند سیده مادر متوکل ترا میطلبد ، فوری نزد او حاضر شو . من ترسان برخاستم و روانه شدم چون اندکی راه رفتم رسولان در پی یکدیگر میآمدند تا رفتم پشت پرده سید و خادم بمن گفت سیده پشت پرده است با او صحبت کن ، من شنیدم که صدای گریه سیده بلند است بمن گفت ای احمد خدا بتو و زوجه ات جزای خیر بدهد ، در اینساعت خوابیده بودم ، خواب دیدم که پیغمبر (ص) نزد من آمد فرمود که خداوند به تو جزای خیر دهد ، معنی این کلام چه چیز است ؟ احمد میگوید من قضیه را برای او نقل کردم و او گریه میکرد و بعد به غلامانش دستور داد که یکصد هزار اشرفی با لباسهای فاخر آوردند و بمن گفت اینها را در بین سادات علوی و آن مرد که به او دادی و زوجه ات تقسیم کن آنها را گرفتم اول آوردم در خانه آن مرد علوی را کوبیدم از خانه بیرون آمد و گریه میکرد از سبب گریه اش پرسیدم گفت چون بمنزل خود آمدم زوجه ام پرسید که آیا چه کردی ؟ آگاهش کردم بمن گفت برخیز دو رکعت نماز بخوانیم و در حق سیده و احمد و زوجه اش دعا کنیم ، پس نماز خواندیم و دعا کردیم و خوابیدیم رسول خدا (ص) را در خواب دیدم که فرمود شکر خدا را بجا آورد درباره احسانی که بتو کردند و درین ساعت هم برای تو چیزی میآورند تو قبول کن .
خیلی جای تعجب است که متوکلی که قاتل حضرت امام علی الهادی (ع) بود چند مرتبه قبر حضرت سیدالشهداء (ع) را خراب کرد و آب بر آن بست ، مادرش بواسطه ولایت و دوستی اهلبیت این مقام را داشته باشد . اینست که در این جمله از زیارت میخوانیم : و بالبرائة من اشیاعهم و اتباعهم انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم و ولی لمن والاکم و عدو لمن عاداکم .
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود :
من مات علی حب آل محمد مات شهیدا من مات علی حب آل محمد مات تائبا من مات علی حب آل محمد مات مؤ منا مستکمل الایمان الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت ثم منکر و نکیر الا و من مات علی آل محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس الی بیت زوجها الا و من

مات على حب آل محمد فتح له فى قبره بابان الى الجنة الا و من مات على حب آل محمد مات على السنة و الجماعة الا و من مات على بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوبا بين عينيه ايس من رحمة الله الا و من مات على بغض آل محمد مات كافرا الا و من مات على بغض آل محمد لم يشم رايحة الجنة .

مجلس چهل و یکم : فاسئل الله الذی . . . ان یثبت لی عندکم قدم صدق فی الدنیا و الاخرة .

ترجمه

پس از کرم حقتعالی درخواست میکنم که بمعرفت و شناسایی شما و دوستان شما مرا گرامی سازد . و به من این کرامت را لطف کند که همیشه بیزاری از دشمنان شما را روزی من فرماید و مرا در دنیا و آخرت همنشین شما قرار دهد .

شرح

در این جمله از زیارت به سه مطلب مهم اشاره میفرماید :
1 - فاسئل الله الذی اکرمنی بمعرفتکم و معرفة اولیائکم . از خدای تبارک و تعالی مسئلت مینمایم که مرا بمعرفت و شناسایی شما و دوستان شما گرامی سازد .
2 - و رزقنی البرائة من اعدائکم . بیزاری از دشمنان شما را روزی من فرماید .
3 - ان یجعلنی معکم فی الدنیا و الاخره . مرا در دنیا و آخرت همنشین شما قرار دهد .

احاطه بمقام ایشان برای هر کس مقدور نیست
مردی خدمت حضرت امام حسین (ع) عرض کرد یابن رسول الله پدر و مادرم فدای شما باد معرفت خدا چگونه است ؟ یعنی راه آن چیست حضرت فرمودند : معرفة اهل کل زمان امامهم الذی یجب علیهم طاعته . (بحار و کنزالکراجی)
یعنی معرفت و خداشناسی در هر زمان بستگی به آن دارد که امام همان زمان را بشناسد چه اگر معرفت واقعی به امام زمان خود پیدا کردی و مقام آنحضرت را شناختی مسلما به مقام معرفت الهی خواهی رسید .
در دعای ماه رجب که از ناحیه مقدسه بر دست شیخ کبیر ابیجعفر محمد بن عثمان بن سعید رضی الله عنه بیرون آمده میخوانیم : فجعلنهم معادن لکلماتک و ارکانا لتوحیدک و آیاتک و مقاماتک التی لا تعطیل لها فی کل مکان یعرفک بها من عرفک لا فرق بینک و بنیها الا انهم عبادک و خلقک .
یعنی : آنها را که امامان باشند معدن اسرار کلمات و ارکان توحید و آیات و مقامات خود قرارشان دادی که در هر مکان در آن آیات ، تعطیلی نخواهد بود ، هر که ترا شناسد به آن آیات شناسد و میان تو و آنها جدایی نیست جز آنکه تو خدا و آنان بنده و مخلوق تواند .
پس مسلم است که این شناسایی برای هر کس میسر نیست اگر امام را خوب شناختی و معرفت بحال او پیدا کردی خدا را شناخته ای .
و در روایت دیگری در بحارالانوار و مشارق الانوار نقل میکند که امیرالمؤ منین (ع) به سلمان و جندب فرمود : یا سلمان و یا جندب قالا لبیک یا امیرالمؤ منین ، قال معرفتی بالنورانیة معرفة الله عز و جل و معرفة الله معرفتی بالنورانیة لانا کلنا واحد منا محمد و اخرنا محمد و اوسطنا محمد کلنا محمد فلا تفرقوا بیننا و نحن اذا شئنا شاء الله و اذا کرهناه کره الله . (مشارق الانوار ، ص 160 بحارالانوار)
ائمه هدی علیهم السلام نور الهی هستند
و انتجبکم لنوره .
و نوره و برهانه عندکم
و ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحدة خلقکم الله انوارا .
و اشرقت الارض بنورکم .
در این قسمتها از زیارت برای روشن شدن این معنا که ائمه هدی علیهم السلام نور الهی هستند باید به آیات مربوطه قرآنی و روایاتی که در ذیل آنها آمده است نظر داشت .
در این قسمت از زیارت که میفرماید : و نوره و برهانه شاید ارتباط

مستقیم این فقره از زیارت به آیه شریفه ای باشد که ذکر هر دو کلمه در آن آمده است آنجا که میفرماید : یا ایها الناس قد جائکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا .
یعنی ای مردم دلیل آشکاری از طرف پروردگارتان برای شما آمد و نور واضحی برای شما فرستادیم در تفاسیری که رسیده برهان پیغمبر است و مراد از نور مبین ولایت و خلافت و امامت علی بن ابیطالب علیهم السلام است .
و در روایات دیگری نور بشخص امیرالمؤ منین و همه ائمه تفسیر شده است .
و در آیه دیگری که میفرماید : فامنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا .
از تفسیر اهلبیت رسیده که مراد از نور قرآن ناطق است که آن امیرالمؤ منین و ائمه معصومین صلوات علیهم اجمعین میباشند .
چنانچه ابوخالد کابلی میگوید که از حضرت ابی جعفر علیه السلام معنی والنور الذی انزلنا را پرسیدم حضرت فرمود ای ابا خالد بخدا قسم که مراد از نور در این آیه امامان از آل محمد صلوات الله علیهم هستند که امامت آنها تا روز قیامت ثابت است و خدا ایشان را فرو فرستاده و ایشان نور خدای تعالی هستند .
و بخدا قسم که ائمه معصومین نور حقتعالی در آسمانها و زمین هستند و بخدا قسم ابی ابا خالد که هر آینه نور امام در دلهای مؤ منین روشنتر از نور آفتاب تابان در روز است و بخدا قسم که این امامان دلهای مؤ منین را روشن میکنند و خدایتعالی روشنی ایشان را از جمعی که نمیخواهند میپوشاند ، پس دلهای آنها را تاریک میسازد و پیوسته در حجاب شبهه و شکوک مستور میمانند .

که فرمود : و رزقنی البرائة من اعدائکم . این جمله در مجلس قبل شرح داده شد .
ولی برای مبهم بودن مطلب مجبوریم چند جمله دیگر شرح اعداء آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین را بدهیم و بهتر است که شرح این جمله را از خود ایشان که در زیارت جامعه فرموده اند بیان کنیم .
امام علیه السلام در آن زیارت میفرماید : و برئت الی الله عز و جل من اعدائکم و من الجبت و الطاغوت و الشیاطین وخربهم الظالمین لکم و انجاحدین بحقکم و المارقین من ولایتکم و الغاصبین لارثکم الشاکین فیکم و المنحرفین عنکم .
اول :
یعنی ای آل محمد من نزد حقتعالی از دشمنان شما بیزاری میجویم .
دوم :
از جبت و طاغوت یعنی بت و سحر و از هر شخص بیخیر و منفعت که انکار ولایت شما را نمود و از طاغوت به معنی هر معبودی جز خدا .
سوم :
از شیاطین که با شما خانواده دشمنی دارند اگر به آیات قرآنی در این مورد توجه شود ارتباط بند مورد شرح به اصل موضوع روشن میگردد ببینید خدای تعالی در قرآن چه میفرماید : و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس و الجن . (انعام ، 112)
یعنی و همچنین گردانیدیم از برای هر پیغمبری دشمنی از شیاطین انس و جن و یا به اعتبار دیگر معنا چنین است که خدایتعالی از نظر آزمایش و منع لطف و توفیق خود نسبت به معاندین در برابر هر پیغمبری دشمنانی از گردنکشان انس و جن قرار داده تا مردم را از پیروی آنان باز دارند .
پس همانطور که پیغمبران در امر رسالت مواجه با دشمنان بسیاری بوده اند از اوصیاء ایشان که قائممقام آنان بوده اند دشمنانی داشته اند .
چهارم :
و الجاحدین بحقکم و آنها که حق شما را انکار نمودند .
پنجم :
و المارقین من ولایتکم و از ولایت شما بیرون رفته بودند .
ششم :
و الغاصبین لارثکم و غصب کننده ارث شما بودند که اول غصب خلافت و دوم غصب فدک بود که حق آل محمد را بردند و آنها را محروم ساختند .
هفتم و هشتم :

والشاکین فیکم و المنحرفین عنکم و از آنهائیکه شک و تردید در مقام ولایت و بزرگواری شما داشتند و یا از مقام شما منحرف شدند و درباره مقام شما غلو کردند .
پس خدایا روزی من گردان که بیزاری بجویم از دشمنان آنها که از دایره ولایت آنها خارج شدند و مقام خلافت آنان شک و تردید نمودند و یا از غیر ایشان اطاعت کردند که همه آنها از زیانکاران و اعداء ایشان در واقع غاصب اصلی میراث آن بزرگواران میباشند .

مطلب سوم : كه بآن اشاره ميفرمايد : ان يجعلنی معكم فی الدنيا و الاخرة است

در اين بند از زيارت زائر در مقام دعا بيان خود را بر اين وجه ادامه ميدهد كه از خدای تعالی طلب استقامت و پايداری در راه دوستی و محبت محبوبان خود كرده و چنين تقاضا دارد كه اين موهبت تا پايان عمر و زندگی از او سلب نشود و تقاضای ثبات و پايداری در دوستی با ائمه هدی كرده اشاره بمراتب ديگريست كه موجب محبت و علاقه ميباشد .
عرض ميكند خدايا مرا در دين اين بزرگواران و پيروی كردن از فرمان ايشان ثابت و پايدار بدار و از بهترين دوستان آنان كه اطاعت آنها را پذيرفته و به سوی حق دعوت ميكنند قرار ده و همچنين توفيق طاعت و بهره مندی از شفاعت ايشان بر من عطا فرما .

بهترین دعاها دعای حسن عاقبت است

انسان باید در همه اوقات از خدای تعالی حسن عاقبت بخواهد چه بسیار دیده شده که اشخاصی باایمان سالها عبادت کردند ولی عاقبت مبتلا به سوءخاتمه شدند و برعکس بسیاری سالهای دراز عمرشان را در معصیت و نافرمانی خدا صرف کردند ولی آخر توفیق شامل حالشان شده با حسن عاقبت از دنیا رفتند .
لذا در آخر دعای عدیله میفرماید : اللهم یا ارحم الراحمین انی اودعتک یقینی هذا و ثبات دینی و انت خیر مستودع و قد امرتنا بحفظ الوادائع فرده علی وقت حضور موتی برحمتک یا ارحم الراحمین .
یعنی : پروردگارا ، ای مهربانترین مهربانان ، من ایمان و یقین خود را که در این دعا اظهار نمودم و ثبات در دین و ایمانم را بتو امانت میسپارم و تو خودت مرا امر به حفظ امانت کردی ، پس این امانت مرا در وقت حضور مرگ بمن باز گردان ، به حق رحمتت ای مهربانترین مهربانان .
بهترین شاهد در این مقام آیه مبارکه ای است که درباره بلعم باعور نازل شد : واتل علیهم نباء الذی اتیناه آیاتنا فانسلخ منها . . . (اعراف - 175)
بلعم اسم اعظم را میدانست و با عاقبت بدی از دنیا رفت .

مجلس چهل و دوم : و اسئله ان یبلغنی المقام المحمود لکم . . . . بالحق منکم

ترجمه

و اینکه از خدا سئوال میکنم که مرا بمقام محمود برساند آن مقام محمودی که برای شما در نزد خدا است اینکه روزی من کند طلب خونخواهی شما را با امام مهدی ظاهر و ناطق بحق از شماء یعنی خونخواه و منتقم از دشمنان شما باشم

معنی مقام محمود

ظاهر لفظ مقام آن درجه کمالی است که از هر جهت مستوجب حمد هر کس شود و این نتیجه قرب نوافل مقام نبوی است و میشود که مراد مقامی باشد که حمد در آن واقع شود چنانچه دلالت بر آن دارد در توحید صدوق از حضرت امیرالمؤ منین علیه السلام در ذکر اهل محشر نقل شده که میفرماید مجتمع میشوند در موطنی که در آن مقام محمد (ص) است و آن مقام محمود است پس او بر خدای ثنا میکند نبوغی که احدی قبل از او چنان ستایش نکرده آنگاه ثنا میکند بر هر مؤ من و مؤ منه . ابتدا میکند به صدیقین و شهدا آنگاه صالحین چون چنین کند حمد میکنند او را اهل سماوات و اهل زمین و از اینروی خدای عز و جل میفرماید : عسی ان یبعثک ربک مقام محمودا ، سوره اسری آیه 79 ، فطوبی لمن کان له در مجمع البیان دعوی اجماع مفسرین را کرده که مراد از مقام محمود در کریمه و من الیل فتهجدیه نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا مقام شفاعت است و این معنی اگر چه به مقتضای اخبار صحیح است ولی اجماع مفسرین بهیچوجه حجت نیست چه مرجع قول مفسرین مثل کلبی و سدی و حسن و عطا و قتاده و مجاهد که طبقه اول از مفسرین هستند با گفتار تفسیری آنها بحسب سلیقه خودشانست و یا بعضی از اقوالشان روی هوای نفسانی و پاره ای به ادعای سماع از مشایخ خود مثل ابن عباس و ابن مسعود و عکرمه و غیر ایشان میباشد که هیچیک برای ما حجتی ندارد و علاوه بر اینکه نقل و سائط ثابت نیست و بنا بر فرض نقل شرایط قبول در هیچیک محقق نیست .

نام مخصوص حضرت بقية الله عجل الله تعالى فرجه

بنا بر مفاد بسیاری از اخبار خاصه و عامه اسم آنحضرت محمد است و در جوار نامیدن این اسم در زمان غیبت در مجالس و محافل بین علماء اختلاف است شیخ نوری در نجم ثاقب در ذیل اسم محمد فرموده این اسم اصلی و نام اولی آنحضرت است که حقتعالی آنحضرت را به این اسم نامیده و در اخبار بسیاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود مهدی این امت همنام منست و در خبر معروف لوح که جابر برای حضرت باقر (ع) نقل کرد که آنرا نزد صدیقه طاهره علیهاالسلام دیده بود در آنجا اسماء اوصیای آن حضرت ثبت شده بود بهمین نام گذشته ذکر شده بود و بروایت صدوق در اکمال الدین و عیون اخبارالرضا اسم آنحضرت مهدی ذکر شده باین نحو ابوالقاسم محمد بن الحسن هو حجة الله القائم که مادر او کنیزی است باسم نرجس خاتون و بروایت شیخ طوسی در امالی نام آنحضرت محمد ذکر شده که در آخرالزمان خروج میکند و بر بالای سر او قطعه ابری است که بر آنحضرت سایه افکنده و بزبان فصیح ندا میکند که همه میشنوند که او است مهدی از آل محمد علیهم السلام که زمین را از عدل و داد پر میکند که پر از ظلم و جور شده باشد .
و بنا بر مضمون اخبار کثیر و معتبر نامیدن این اسم در مجالس و محافل تا ظهور آنحضرت حرمت دارد و این حکم در نزد قدمای امامیه از فقها و متکلمین و محدثین شیعه و مسلم بوده حتی آنکه شیخ اقدام ابومحمد بن حسن بن موسی نوبختی که از علمای غیبت صغری بوده در کتاب فرق و مقالات در ذکر فرقه دوازدهم شیعه بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام نقل میکند که عقیده و مذهب ایشان چنین است که و لا یجوز ذکر اسمه و لا السوال عن مکانه حتی یؤ من بذلک و ازین بیان معلوم میشود که نبردن نام آنحضرت در زمان غیبت از خصایص شیعه است و از احدی خلافی نقل شده تا زمان خواجه نصیرالدین طوسی که ایشان را قائل بجواز شدند تا عصر شیخ بهایی علیه الرحمه که این مسئله مورد نظر در میان فضلا و علما شد تا آنکه مسائل زیادی در جواز و حرمت تاءلیف نمودند .

اخباری که دلالت بر حرمت ذکر نام آنحضرت میکند

و اما اخباری که دلالت بر حرمت بردن نام آنحضرت میکند حدیثی است که فضل بن شاذان در کتاب غیبت خود از جابر انصاری نقل میکند که جناده که از یهودیان خیبر بوده خدمت رسول خدا (ص) آمد و از آنحضرت نقل میکند که فرمود که اسم آنحضرت برده نشود تا زمانیکه خدا او را ظاهر سازد .
در دارالسلام عراقی از صدوق روایت میکند که امام صادق علیه السلام فرمود صاحب الامر کسی است که نام نمیبرد او را مگر کافر ، و روایت ریان بن صلت که گفت سئوال کرده شد از حضرت رضا علیه السلام از حضرت قائم علیه السلام که عمر از حضرت امیرالمؤ منین علیه السلام از مهدی پرسید حضرت فرمود اما در اسم او ، پس خلیل و حبیب من رسول خدا (ص) از من عهد گرفت که خبر از نام او ندهم تا زمانیکه خدا او را مبعوث کند و از آن جمله اموریست که خدا از علم خود برسولش سپرده است .
و روایت ابوهاشم جعفری که گفت از حضرت ابی الحسن عسگری علیه السلام شنیدم که فرمود خلف بعد از من فرزندم حسن میباشد و حال شما در خلف بعد از خلف من چگونه باشد ؟ عرض کردم فدا شما شوم از چه جهت ؟ فرمود از آن جهت که شما شخص او را نمی بینید و ذکر نام او هم برای شما حلال نمیباشد عرض کردم پس چگونه نام او را ذکر کنیم فرمود بگوئید الحجة من آل محمد صلوات اله علیه .
و از جمله روایت محمد بن همام است که گفت شنیدم که محمد بن عثمان عمروی میگفت که بیرون آمد توقیع بخط آنحضرت که آنرا میشناختم که هر کس مرا بنام ذکر کند لعنت خدا بر او باد .

اخباری که دلالت بر جواز ذکر نام آنحضرت میکند

و از جمله اخباری که دلالت بر جواز میکند روایت علان رازی که گفت بعضی از اصحابمان بمن خبر دادند که چون جاریه ابومحمد علیه السلام حامله شد آنحضرت فرمود زود باشد که دارا شوی بفرزندیکه نام او محمد است و او قائم بعد از من است .
ممکن است بگوئیم که این اسم در بین خود اهل بیت آنحضرت ذکر میشده ولی برای دیگران جایز نبوده است و دیگر روایت عطار است که گفت خیزرانی از کنیز من که او را بابی محمد (ع) هدیه داده بودم بمن خبر داد که او در ولایت حضرت قائم علیه السلام حاضر شده بود ابومحمد (ع) مادر آنحضرت را بآن چیزهائیکه بر او وارد میشود خبر داده بود پس آنمخدره سئوال کرد در حیوة ابی محمد (ع) بر قبر او لوحی گذاشتند که در آن مکتوب بود هذا قبر ام محمد .
ممکن است بگوئیم نوشتن نام روی سنگ قبر غیر از ذکر کردن نام در مجالس و محافل است و دیگر روایت ابوغانم خادم که گفت از برای ابی محمد (ع) فرزندی متولد شد پس او را محمد نام نهاد و روز سوم او را باصحاب خود معرفی نمود و فرمود که اینست صاحب شما بعد از من وظیفه من بر شما .
نام گذاشتن فرزند را باین اسم و گفتن باصحاب دلیل نمیشود که اسم را در هیچ جا نباید گفت آنها که قائل بحرمت شده اند اخبار دسته دوم را که مربوط بجواز است رد کرده اند که صحت در سند ندارد و با صراحت مطلبت را نمی رساند و لذا عمل بآن جایز نیست .
و اما آنهائیکه بجواز شده اند اخبار منع را حمل بر تقیه کرده اند و یا اینکه این مطلب اختصاص بزبان غیبت صغری داشته که خلفا در صدد کشتن و اذیت کردن آن حضرت بودند ولی در زمان غیبت کبری این مخطور در کار نیست .

معنی ظاهر

شیخ طوسی در کتاب غیبت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که در حدیثی فرمود ان الله اختار من الناس الانبیاء و اختار من الانبیاء الرسل و اختارنی علی الرسل و اختار منی علیا و اختار من علی الحسن و الحسین و اختار من الحسین الاوصیاء تاسعهم قائمهم و هو ظاهرهم و باطنهم بدرستیکه خدا از مردم پیغمبران را اختیار فرمود از پیغمبران رسولان را و مرا بر تمامی رسل اختیار نمود و از من علی را و از علی حسن و حسین و اوصیایی را اختیار نمود که نهم ایشان قائم آنها است و او پیدا و پنهان ایشان است و بنا بنظر مرحوم مجلسی مقصود از ظهور غلبه و استیلاء و استعلاء بر اعادی و جمله کفار و مشرکین و غرض از بطون غیبت و اختفاء و استتار از انظار میباشد چه در میان حجج الهیه و ائمه راشدین حاوی این دو صفت و جامع این دو خصلت فقط ذات مقدس حضرت حجة بن الحسن ارواحنا له الفداء است و این معنی بخاطر مرحوم علامه مجلسی رسیده است .

مجلس چهل و سوم : و اسئل الله بحقکم و بالشاءن 000 فی جمیع السموات و الاءرض

اشاره

و از خدا بحق شما و بشاءن و مقام قرب شما نزد خدا درخواست میکنم که ثواب غم و حزن و اندوه مرا بواسطه مصیبت بزرگ شما بهترین ثوابی قرار دهد که بهر مصیبت زده ای عطا میفرماید و مصیبت شما آل محمد در عالم اسلام بلکه در تمام عالم سماوات و ارض چقدر بزرگ بود و بر عزادارانش تا چه حد سخت ناگوار گذشت .

و اسئل الله بحقکم بالشاءن الذی لکم عنده سؤ ال میکنم از خدا بحق شاءن و قربی که شما نزد حقتعالی دارید و این مقام بزرگیست که خدا به آنها داده یعنی سلطنتی با شاءن داده که در جمیع عوالم هستی یعنی عالم جماد و نبات و حیوان و انسان و جن و ملک و کلیه کرات سلطنت میکنند و ولایت آنان بر عالم انسانیت شامل انبیاء و رسل و اولیاء خدا هم میباشد و خلاصه ازلا و ابدا صاحب مقام مزبور میباشد گذشته و آینده و حال حاضر در کیفیت تصرفات آنان تغییری نمیدهد و چنانکه امر این نشئه بدست آنهاست امر نشئه آخرت هم در اختیار آنان میباشد .
پس در این مبحث سخن ما بدو قسمت خلاصه میشود قسمت اول اثبات سلطنت چهارده معصوم بالخصوص سیدالشهداء علیهم السلام در آسمانها و زمین و استیلا حکومت آنان بر فرشتگان و ساکنین جمیع عوالم وجود و انواع مختلف آفرینش از جماد و نبات و حیوان و انسانست قسمت دوم اثبات فرماندهی و حکومتشان بر تمامت فرستادگان و انبیاء گذشته از اولی العزم و غیر اولوالعزم میباشد .

ائمه علیهم السلام حجت بر جمیع عوالم امکان میباشند

اما بیان مطلب بطور خلاصه آنکه ولایت چهارده معصوم ولایت مطلقه است یعنی ولایت تام و عام و کلی میباشند در برابر ولایت مقیده که ولایت جزیی و خصوصی نسبت بیک یا چند مورد بر حسب تناسب وقت صلاحیت مکان بوده و برای سایر اولیاست معنای ولایت مطلقه آنستکه ما سوی الله بطور مطلق تحت نظر و مراقبت آنهاست و نقطه ای از آن استثناء نخورده دلیل ما بر این مدعا فراوانست .
در مدینة المعاجر از اختصاص مفید نقل میکند که ابن مسعود گفت نزد فاطمه زهرا رفتم و گفتم علی (ع) کجاست فرمود جبرئیل او را بآسمان برد پرسیدم برای چه فرمود جمعی از فرشتگان در مسئله ای اختلاف کردند و حکمی از جنس بشر خواستند خدا به آنان وحی کرد کسی را انتخاب کنید آنان علی علیه السلام را برگزیدند .
در جلد هفتم بحارالانوار باب نهم الحجة علی جمیع العوام از ابی صالح نقل میکند که گفت از امام صادق علیه السلام پرسیدم آیا این زمین قبه آدمست فرمود آری و خدا را قبه های زیادی است بدان که پشت این مغرب سی و نه مغرب دیگر قرار دارد و همه زمینهای سفید مملو از مخلوقاتی است که از نور ما استفاده و استمداد میکنند البته منظور استمداد از نور آنان برای هر گونه رحمتی از جسمانی و روحانی است .
و در همان کتاب از امام باقر علیه السلام نقل میکند که در پشت این خورشید شما چهل چشمه خورشید وجود دارد که میان هر کدام چهل سال مسافت است و در آنها مخلوقات زیادی زندگی میکنند که از خلقت آدم ندارند و از پشت این ماه شما چهل چشمه ماه است که ما بین هر ماه تا ماه دیگر روز مسافت است و در آنها مخلوق بسیاری وجود دارد نمیدانند خدا آدمی را خلق کرده یا نکرده است الخبر
و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود خدا را دوازده هزار عالم است که هر عالمی بزرگتر از هفت آسمان و هفت زمین میباشد و اهل هیچیک از آن عوالم گمان ندارند که عالمی غیر از جهان خودشان باشد و من بر تمام آنها حجت هستم در جلد چهارده بحار کمپانی از بصائرالدرجات نقل میکند که مردی بر حضرت سجاد (ع) وارد شد امام باو فرمود تو کیستی گفت من مردی منجم هستم حضرت باقر فرمود تو اعراف میباشی یعنی بامور آسمانها شناسایی داری آیا کسی را بتو معرفی کنم که از وقتی که نزد من آمده ای تا کنون به چهارده عالم سرکشی کرده که هر یک سه برابر دنیا است و از جای خود هم حرکت ننموده است منجم گفت او کیست امام منم اگر خواسته باشی علم مرا بیازمایی بتو از آنچه

خورده ای و آنچه در خانه ات ذخیره کرده ای خبر میدهم .
و در پانزدهم بحار کمپانی باب هشتم همین خبر را از امام چهارم نقل نموده و در آنجا عوض چهارده عالم هزار عالم ذکر کرده و بطور مسلم سرکشی امام بمنظور سیاحت نیست بلکه بخاطر اجزاء و امور ولایتی و سرپرستی موجوداتست .
در سرائر ابن ادریس از جامع بزنطی از سلیمان بن خالد نقل میکند که گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود : هیچ پیغمبری و انسان و جنی نیست و هیچ فرشته ای در آسمانها وجود ندارد مگر آنکه ما حجتهای خدا بر آنها هستیم و خدا هیچ موجودی را نیافریده مگر آنکه ولایت ما را بر او عرضه نموده و حجت را بوسیله ما بر او عرضه فرموده است پس جمعی بما ایمان آوردند و گروهی کافر شدند و ولایت ما را انکار کردند حتی آسمانها و زمینها و کوهها . اینحدیث شریف بر ولایت امام علیهم السلام بر جمادات نیز دلالت دارد .

ثواب غم و اندوه بجهت مصیبت حضرت سیدالشهداء

ان یعطینی بمصابی بکم افضل ما یعطی مصابا بمصیبة ما اعظمها .
بهترین ثوابی که بهر مصیبت زده ای عطا میفرماید بواسطه غم و اندوهی که برای مصیبت بزرگ شما کشیدم بمن عطا فرماید .
بدانکه خداوند متعال از لطف و کرم خود در دو مقام نفس کشیدن انسانرا که اضطراری است ثواب تسبیح قرار داده یکی در مضیف خانه خود که ماه رمضانست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره آن فرمود شهرالله الاعظم تا آنجا که فرمود و انفاسکم فیه تسبیح و دیگر در مصیبت اهل عصمت بالخصوص مصیبت حضرت سیدالشهدا علیه السلام که فرمودند هر نفس کشیدن مهموم و مغمومی برای مصیبت و مظلومیت ایشان ثواب تسبیحی دارد پس همچنانکه در ماه رمضان در شب و روز آن و در خواب و بیداری چندین هزار تسبیح بشخص صائم میدهند که هر یک آن بهتر از ملک سلیمان میباشد هم چنین از برای کسیکه در عزاء حضرت سیدالشهداء محزون و مغموم شود اگر چه گریه هم ننماید ثواب چندین هزار تسبیح مقرر خواهد داشت .
مرحوم شیخ ابوعلی حسن بن محمد طوسی رضوان اله در امالی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود نفس المهموم لظلمنا تسبیح و همه لنا عبادة و کتمان سرنا جهاد فی سبیل الله ثم قال ابو عبدالله علیه السلام یجب ان یکتب هذا الحدیث بالذهب یعنی نفس کشیدن شخص مهموم از برای ظلمی که بر ما وارد شده تسبیح است هم او از برای ما عبادت است و مخفی نمودن اسرار ما جهاد در راه خدا است بعد حضرت فرمود واجب است که این حدیث بطلا نوشته شود .

در فضیلت گریه بر مصیبت حضرت سیدالشهداء

چون فضیلت هم و غم درباره مصیبت و مظلومیت امام حسین علیه السلام را دانستی بدانکه فضیلت گریه کردن بر مصائب ایشان بدرجات بیشتر و مورد رحمت الهی واقع میشود در روایتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شده که الا و صلی الله علی الباکین علی الحسین رحمة و شفقة و اللاعین لاعدائهم حق تعالی صلوات میفرستد بر گریه کنندگان حسین (ع) از روی رحمت و شفقت و بر لعنت کنندگان بر دشمنان ایشان در کامل الزیارة از مسمع بن عبدالملک بن بصری روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود ای مستمع تو از اهل عراق هستی آیا بزیارت قبر حسین علیه السلام میروی عرض کردم نه من در بصره معروف و سرشناسم و نزد جماعتی هستند که متابعت از خلفا را میکنند و دشمنان زیاد در قبائل داریم که ناصبی هستند و از آنها ایمن نیستم که بروند و حال ما را نزد اولاد سلیمان بگویند و از ایشان ضررهایی بر من وارد شود .
فرمود آیا بخاطر میآوری مصیبتهای او را گفتم بلی فرمود جزع هم میکنی گفتم آری بخدا سوگند جزع میکنم و میگریم تا بقدری که اهل بیت من اثر غم و اندوه مرا میبابند و از خوردن امتناع میکنم تا آثار حزن در من ظاهر شود .
بعد حضرت فرمود خدا رحمت کند اشک چشم ترا آگاه باش تو از اشخاصی شمرده میشوی که درباره ما جزع میکنند و تو از جمله اشخاصی خواهی بود که در شادی ما شاد میشوند و در اندوه ما خائف میشوند و اندوهناک میگردند برای خوف ما و خائف میشوند و در ایمنی ما ایمن میشوند و تو در وقت مرگ می بینی که پدران من در نزد تو حاضر میشوند و سفارش ترا به ملک الموت میکنند و بتو بشارت خواهند داد و بدانکه ملائکه ملک الموت از مادر نسبت به فرزندانش بتو مهربانتر میشود پس حضرت گریست منهم گریستم تا آخر خبر که زیاد است .
و اعظم رزیتها فی الاسلام و فی جمیع السموات و الارض یعنی مصیبت شما آل محمد بالخصوص مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام در عالم اسلام بلکه در تمام آسمانها و زمین چقدر بزرگ بود .
اخبار زیادی دلالت دارد بر اینکه کلیه موجودات عالم در مصیبت جان گداز حضرت سیدالشهداء علیه السلام متاءلم و متاءثر شدند و هر یک بر وضع حال خود گریه کردند و ما موضوع گریه موجودات عالم را در آیه ان من شی الا یسبح بحمده و لکن لایفقهون مفصلا شرح دادیم منابری از سوره هل اتی و مرسلات بانجا رجوع شود .
شیخ صدوق در کتاب امالی خود سند حدیث را بحضرت سیدالساجدین علیه

السلام میرساند که روزی امام حسین علیه السلام بر حضرت امام حسن علیه السلام داخل شد چون به آنجناب نظر کرد گریان شد فرمود گریه تو چه سبب دارد گفت میگریم بسبب آن مصیبتهایی که بر تو وارد میشود آنگاه امام حسن علیه السلام کلماتی چند فرمودند که متضمن واقعه کربلاست که در کتاب امالی مذکور است و در ذیل خبر است که در آنهنگام یعنی بعد از شهادت تو لعنت خدا بر بنی امیه نازل میشود .
بعضی از اخبار در گریستن تمامی موجودات در مصیبت حسین علیه السلام در امالی صدوق از جبله روایت کرده که میثم تمار بمن خبر داد که بخدا قسم این امت پسر پیغمبر خویش را روز دهم محرم بکشند و مولایم امیرالمؤ منین علیه السلام مرا خبر داد که در کشتن بر مصیبت او تمام وحوش صحرا و ماهیان دریا و مرغان هوا و آفتاب و ماه و ستارگان و زمین و آسمان و مؤ منهای جن و انس و جمیع ملائکه آسمانها و رضوان و مالک و جمله عرش گریان میشوند و از آسمان قطرات خون میبارد و تا آنجا که حضرت فرمود ای جبله هر گاه آفتاب را سرخ رنگ به بینی که گویی خون تازه است بدانکه امام شهادت یافته جبله میگوید روزی بیرون آمدم نور آفتاب را که بر دیوارها دیدم چنان سرخ شده بود که گویی چادر قرمزی بر دیوارها گسترده اند آنگاه فریاد برداشتم و بگریستم و گفتم قد قتل و الله سیدنا الحسین بن علی علیهماالسلام قسم بخدا که حسین بن علی (ع) را شهید کردند و در کتاب امالی شیخ طوسی از حسین بن ابی فاخته روایت میکند که گفت من و ابوسلمه سراج و یونس بن یعقوب و فضیل بن یسار خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم عرض کردیم جان ما فدای شما گاهی در مجالس اهل سنت حاضر میشویم و شما را یاد می کنیم چه بگوئیم فرمود ای حسین در مجالس ایشان بگو اللهم ارنا الرخاء و السرور فانک تاءتی علی ما ترید پروردگارا بنما ما را راحت و شادمانی چه تو قادری و چه آنچه بخواهی مینمایی عرض کردم چون حسین بن علی را یاد کنم بگویم سه مرتبه بگوی صلی الله علیک یا ابا عبدالله آنگاه حضرت صادق روی بما کرد فرمود ان ابا عبدالله الحسین (ع) لما قتل بکت علیه السموات السبع و الارضون السبع و ما فیهن و ما بینهن و من ینقلب فی الجنة و النار و ما یری و ما لا یری الا ثلثة اشیاء فانها لم تبک علیه گاهی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد هفت آسمان و هفت زمین و آنچه در میان آنها است و آنکه در بهشت و دوزخ میباشد و آنچه دیده میشود و یا دیده نمی شود بر حسین علیه السلام گریستند مگر سه چیز که بر آنحضرت گریه نکرد حسین بن فاخته عرض کرد فدای تو گردم آن سه چیز کدام بود فرمود بصره و دمشق و اولاد حکم بن ابی عاص .

عزاداری حیوانات در شب عاشورای حسینی

مرحوم حاج میرزا حسین نوری در کتاب دارالسلام خود از مرحوم آقا آخوند حاج ملا زین العابدین سلماسی نقل میکند که در سفر مکه از عتبات به ایران میآمدم در کوه الوند که نزدیک شهر همدان است با عابدی که در آن کوه بود ملاقاتی نمودم و از آنشخص که معروف بزهد و تقوی بود سؤ ال کردم که در این مدتی که شما در این کوه هستید از عجائب و غرایب روزگار چه دیده اید .
عابد گفت اول وقتی که من در این کوه آمدم و عزلت و کناره گیری Ḱخلق را اختیار نمودم اول ماه رجب بود ولی بواسطه ترک معاشرت با مردم حساب ماه و روز و هفته از خاطرم رفت اتفاقا شبی از شبها در وقت مغرب ناگاه ولوله عظیم و صداهای عجیب شنیدم مرا خوف عجیبی گرفت و نماز را مخففا بجا آوردم چون نظر بصحرا نمودم آن را پر از حیوانات دیدم که همه بجانب من متوجه بودند اضطراب و ترس من زیاد شد و از اجتماع آن حیوانات تعجب نمودم چون بدقت ملاحظه نمودم دیدم در میان آنها حیوانات متضاد مثل آهو و شیر و خرس و گرگ و حیوانات دیگر همه با یک دیگر مؤ الف و مختلطاند بصورتهای عجیب صداهای خود را بلند نموده اند پس در جلوی من آمدند و سرهای خود را بجانب من بلند نمودند و صیحه بروی من میزدند پس من با خود اندیشه نمودم که بسیار بعید است که اجتماع این حیوانات متضاد از وحوش و سباع به جهت پاره کردن و خوردن من باشد و حال آنکه هیچیک بدیگری ضرر نمیرساند پس اجتماع اینها نیست مگر برای امر مهمی پس من متفکر شدم که اجتماع حیوانات در این شب برای چیست ناگاه بیادم که امشب شب عاشورا است و این اجتماع و غوغا و نوحه اینها از برای مصائب حضرت سیدالشهداء علیه السلام است پس چون خاطر جمع شدم که سبب اجتماع این امر مهم است دست برده عمامه خود را از سر برداشته بر سر خود زدم و خودم را در میان آنها انداخته فریاد زدم حسین ، حسین شهید ، حسین مظلوم ، حسین عطشان ، حسین پس آنها کوچه دادند و حلقه وار اطرافم را گرفتند پس بعضی سرهای خود را بزمین میزدند بعضی در میان خاک می غلطیدند و تا طلوع فجر به همین حال بودند چون فجر طالع شد آنها از آه و فغان ساکت شدند و هر کدام بطرفی رفتند .
در کتاب اسرارالشهاده دربندی نقل میکند که جمعی از ثقاب برای من نقل کردند که آقا سیدجعفر روضه خوان برای ما نقل کرد که من هر هفته شبی در خانه مرد صالحی از اهل کربلا روضه میخواندم تا شبی بمنزل او رفتم که روضه بخوانم کسی به خانه او نیامد من شروع به روضه خواندن کردم

در اواسط روضه من در منزل را زدند صاحب خانه رفت در را باز کند در آنحال دیدم یک گربه ای بخانه آمد و پای منبر من نشست او بروضه من گوش میداد و مثل زن بچه مرده گریه میکرد وقتی که من از روضه خواندن فارغ شدم گربه از نظر من غایب شد .

آمدن خون از سنگی در شب عاشورا

در جلد دوم کتاب ریاض القدس نقل میکند از والد ماجدش در ریاض الاحزان که یکی از دوستان ما که کتاب مقتلی نوشته است نقل میکند در سفر مکه عبورم بشهر حماة افتاد که در میان باغات این شهر مسجد بنا نموده بودند که بنام مسجدالحسین بود من وارد آن مسجد شدم در گوشه ای از آن مسجد پرده ای کشیده بودند چون پرده را عقب زدم دیدم که سنگی به دیوار نصب است و اثر گلوی بریده ای و شریان آن بر آن سنگ نقش شده است از خادم مسجد سؤ ال کردم که این سنگ چیست و این خونهای خشکیده از که میباشد گفت این سنگی است که چون لشکر ابن زیاد از کوفه بدمشق میرفتند و سرهای شهیدان و اسیران را میبردند باین شهر وارد شدند و سر مطهر حضرت حسین بن علی علیه السلام را روی این سنگ گذاشتند رگهای بریده آنحضرت بر روی این سنگ نقش بست که می بینی و گفت من سالهاست که خادم این مسجد میباشم و همیشه از میان ساختمان این مسجد صدای قرآن میآید ولی من کسی را نمی بینم و در هر سال شب عاشورای حسینی که میشود شب که از نصف میگذرد نوری از این سنگ ظاهر میشود که بدون چراغ مردم در مسجد جمع میگردند و در اطراف این سنگ گریه و عزاداری میکنند و در آخرهای شب عاشورا از آنموقع خون ترشح میکند تا آن منجمد میشود و خشک میگردد که حال تو می بینی و احدی جرات و جسارت نمیکند که آن خون را پاک کند پس آن خادم گفت آن خادمی که قبل از من در اینجا بود و خدمت میکرد او هم سالهای سال این سنگ را بهمین حالت دیده بود و میگفت خدا قبل هم برای من این کیفیت را نقل کرده اند و پس از آنکه من از مسجد بیرون آمدم و از اهالی آن شهر کیفیت مسجد و سنگ را سؤ ال کردم همه این موضوع را تصدیق نمودند و در ریاض القدس است که در یکی از شهرهای روم در کوهی شیری از سنگ تراشیده شده و هر سال روز عاشورا از چشم آن شیر دو چشمه آب روان میشود و تا شب آب از چشمان آن شیر جاریست و مردم آن حوالی گرد او جمع میشوند و از آن آب مینوشند و یاد از لب تشنه عزیز زهرا میکنند و لعنت بر قاتلان آنحضرت مینمایند .

و در کتاب ریاض القدس است که در زرآباد قزوین درختی است کهن سال که همه ساله ظهر عاشورا ناله از آندرخت بلند میشود و از شاخه های آن خون میچکد و مردم از اطراف و نواحی در آن مکان بعزاداری و گریه و زاری مشغول میشوند .

مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهاوندی در کتاب راحة الروح میگوید من

ایتداستان را از آقا محمود فرزند وحید بهبهانی شفاها شنیدم که خود ایشان دیده و با والد مرحومش از طهران بزیارت آندرخت رفته و آنرا دیده بودند مرحوم آقا سیدکاظم یزدی در عروة الوثقی در نجاست خون این مسئله را عنوان میکند که خونی در روز عاشورا از زیر سنگها و خاک بیرون میاید پاک است . از ابن سیرین نقل شده که چون حسین علیه السلام شهید شد دنیا سه روز تاریک و آنگاه این حمرت نمودار شد و در سند دیگر از هلال بن ذکوان نقل میکند که حسین علیه السلام کشته شد و دو تا سه ماه دیوارها چنان بود که گفتی از هنگام طلوع فجر تا غروب آفتاب ملطخ بخون بودند و به سفری رفتم بارانی آمد که اثرش در جامه های ما مانند خون باقی ماند و از محمد بن سعد روایت کرده که سنگی در دنیا برداشته نشد مگر اینکه خون تازه زیر آن دیده شد و از آسمان بارانی آمد که اثر آن تا مدتی در جامه ها میماند و نیز از ابن سیرین نقل شده که سنگی یافتند که پانصد سال قبل از بعثت نبوی که به سریانی بر آن نوشته بودند و بعربی ترجمه کردند که چنین بود .

اترجوا امة قتلت حسینا

شفاعة جده یوم الحساب

مجلس چهل و چهارم : اللهم اجعلنی فی مقامی هذا . . . و مماتی ممات محمد و آل محمد

ترجمه

پروردگارا ، مرا درین مقام این حرم مقدس یا در اینمقام که مشغول زیارت میباشم از آنان قرار ده که درود و رحمت و مغفرتت شامل آنهاست پروردگارا ، مرا بآئین محمد و آل اطهارش زنده بدار و موقع مرگ هم به آن آئین بمیران .

شرح

در قسمت اول این عبارت شخص زائر از خدا میخواهد که حقتعالی او را از جمله زائرینی قرار دهد که رحمت و آمرزش خودش شامل حال آنها میگردد چه در کتاب کامل الزیارات محمد بن محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل میکند که آنحضرت فرمود اگر زائر حسین علیه السلام میدانست که چه فضیلتی در زیارت آنحضرت میباشد از شوق ان هلاک میشد و از حسرت جانش بدر میآمد عرض کردم مگر چه فضیلتی در زیارت آنحضرت میباشد حضرت فرمود هر کس آنحضرت را از روی شوق زیارت کند نوشته میشود برای او ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره مبرور و اجر هزار شهید شهداء بدر و اجر هزار روزه دار ثواب هزار صدقه مقبوله و ثواب هزار غلام که در راه خدا آزاد کرده باشد و خداوند او را در آنسال از همه آفات حفظ میفرماید که پست ترین آنها شر شیطان است و ملکی را موکل او قرار میدهد که او را حفظ کند از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و چپ و از بالای سر و پائین پای او و هر گاه در آنسال بمیرد ملائکه رحمت در غسل و کفن او حاضر میشوند او را مشایعت میکنند و برای او استغفار مینمایند و باندازه ایکه چشم او می بیند قبر او را وسعت میدهند و حقتعالی او را از فشار قبر و خوف از سؤ ال نکیر و منکر در امان میدارد و دری از درهای بهشت بقبر او باز میشود و در روز قیامت نامه عمل او را بدست میدهند و نوری باو داده میشود که ما بین مغرب و مشرق را روشن میکند شوق آنحضرت را زیارت میکرده و باقی نمیماند در روز قیامت مگر اینکه آرزو میکند ای کاش منهم از زوار قبر حسین علیه السلام بودم .

حکایت سلیمان اعمش

و نیز در کتاب منتخب از سلیمان اعمش نقل میکند که حاصلش اینست که میگوید من در کوفه مسکن داشتم و همسایه ای داشتم که گاهی نزد او میرفتم و با او صحبت میکردم و انس میگرفتم یک شب جمعه بمنزل او رفتم و باو گفتم در خصوص زیارت حضرت حسین علیه السلام چه میگویی گفت : بدعت است و هر بدعت ضلالت و هر ضلالتی در آتش خواهد بود سلیمان میگوید که من در خشم و غضب شدم از جای برخاسته بمنزل خود رفتم و با خود گفتم که چون صبح شود نزد او میروم و قدری از فضایل حسین علیه السلام برای او میگویم و هر گاه قبول نکرد و انکار نمود او را میکشم .
سلیمان میگوید وقت سحر بخانه او رفتم و چون در را کوبیدم و او را خواستم عیال او جواب داد که شب گذشته بزیارت حسین علیه السلام رفت سلیمان میگوید منهم در عقب او عازم کربلا شدم و چون بقبر مطهر رسیدم دیدم آن شخص سر بسجده نهاده و در سجده گریه میکند و دعا میکند و دعا مینماید و از خدا طلب مغفرت میکند بعد از زمانی سر از سجده برداشت مرا نزد خود دید گفتم ای شیخ تو دیروز تو میگفتی زیارت حسین علیه السلام بدعت است و هر بدعت ضلالت و هر ضلالت در آتش است و امروز آمده ای زیارت میکنی ای سلیمان مرا ملامت نکن زیرا که من برای اهلبیت ، امامت نمیدانستم تا در شب گذشته در خواب دیدم که جماعتی اطراف شخص جلیل القدری را گرفته اند و در پیش روی او سواری بود که تاجی بر سر داشت و چون از بعضی از خدام او سئوال کردم گفتند او محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و آن دیگری وصی او علی مرتضی علیه السلام میباشد پس از آن شتری از نور دیدم که بر آن هودجی از نور بود و در آن دو نفر نشسته بودند پرسیدم این شتر از کیست گفتند از برای خدیجه کبری و فاطمه زهراست گفتم یکجا میروند گفتند بزیارت قبر حسین علیه السلام بعدا بطرف هودج فاطمه زهرا رفتم دیدم رقعه هایی از آسمان میریزد که در آن برات آزادی از آتش نوشته شده است چون خواندم نوشته بود این برات آزادی از آتش است برای کسیکه حسین علیه السلام را در شب جمعه زیارت کند من از آن رقعه ها طلب کردم بمن گفتند تو که میگویی زیارت حسین بدعت است بتو داده نمی شود تا در شب جمعه حسین را زیارت بکنی .
در قسمت دوم این عبارت میفرماید خدایا مرا بدوستی و محبت و آئین اینخانواده زنده بدار و عاقبت امر هم با این محبت و آئین مرا از دنیا ببر .

فرمایش پیغمبر که برای هر گناه و ثوابی جزا و مزدی خواهد بود

ما در مجلس در شرح مطلب سوم در جمله ان یجعلنی معکم فی الدنیا و الاخرة بیان طلب استقامت و پایداری محبت را نمودیم به آنجا رجوع شود . برای مزید مطلب روایتی از قیس بن عاصم نقل میکنیم در ارشادالقلوب دیلمی از قیس بن عاصم نقل میکند که گفت با جماعتی از بنی تمیم بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدیم و از آنحضرت خواستار موعظه و نصیحتی شدیم و که چون ما مردمانی بیابانی هستیم از آن نفع ببریم ، حضرت فرمود : ای قیس همانا با هر عزلتی ذلتی است و با هر زندگانی مرگیست و با دنیا و آخرتی است و برای هر چیز حسابی است و بر هر چیزی نگهبانی میباشد و برای هر نیکویی ثوابی و برای هر گناهی عقابی خواهد بود ای قیس چاره ای نیست از قرینی که با تو دفن شود او زنده است و تو مرده پس اگر او کریم باشد ترا گرامی خواهد داشت و اگر لئیم باشد ترا بحال خود خواهد گذاشت و بفریاد تو نخواهد رسید و محشور نخواهی شد مگر با او سئوال کرده نخواهی شد مگر از او یعنی از آن اعمال پس او قرار مده مگر عمل صالح زیرا اگر صالح باشد با او انس خواهی گرفت و اگر آن فاسد باشد از او وحشت خواهی کرد عرض کردم که دوست داشتم این موعظه را بشعر درآوردم تا ما بواسطه آن بر دیگران افتخار کنیم حضرت فرستاد تا حسان بن ثابت شاعر را بیاورند که این موعظه را بنظم در آورد و گفت :

تخیر خلیطا من فعالک انما
قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل
و لابد بعدالموت من ان تعده
لیوم ینادی المرء فیه فیقبل
فان کنت مفعولا بشی ء فلا تکن
بغیر الذی یرضی به الله تشغل
فلن بصحیب الانسان من بعد موته
و من قبله الا الذی کان یعمل
الا انما الانسان ضیف لاهله
یقیم قلیلا بینهم ثم یرحل

یعنی دوستی را شریک کن و اختیار نما از افعال خود زیرا جز این نیست که قرین مرد در قبرش آن عملی است که بجا میآورد . بناچار باید آنرا برای روزی مهیا کنی که مرد در آنروز مذاکره میشود و پیش میرود برای حساب پس اگر مشغول بچیزی شدی نباید بغیر از آنچه که خدا از آن راضی است مشغول بشوی و هرگز انسان پس از مرگ و پیش از مرگ مصاحبت و

رفاقت نمیکند مگر با اعمال خود و آگاه باش که انسان در نزد اهل و عیالش مهمانست و پس از چندی که ماند بسرای آخرت خواهد رفت .

اعمال خوب و بد انسان در قبر بصورت خوب و بد در میآید

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در منازل الاخرة از اربعینیات فاضل و عارف کامل قاضی سعید قمی نقل میکند که فرمود از کسیکه ثقة و محل اعتماد است بما رسیده از استاد استاتید ما شیخ بهاءالمله و الدین العاملی قدس سره که روزی بزیارت بعضی از ارباب حال رفت که در مقبره از مقابر اصفهان ماءوی کرده بود آنشخص عارف به شیخ گفت من در این قبرستان قبل از اینروز امر غریبی مشاهده کردم و آن امرا نیست که دیدم جماعتی جنازه ای را آوردند در این قبرستان در فلان موضع دفن کردند و رفتند چون ساعتی گذشت بوی خوشی را شنیدم که از بوهای این دنیا نبود متحیر ماندم به راست و چپ خود نظر کردم تا بدانم این بوی خوش از کجا میآیند ناگاه دیدم جوان خوش صورتی در لباس ملوک نزد آن قبر میرود پس چون بآنجا رسید و نزد آن قبر نشست مفقود شده گویا که داخل آن قبر شد زمانی نگذشت که بوی بدی شنیدم که از هر بوی بدی در دنیا بدتر بود سگی دیدم که چون بآن قبر رسید مفقود شد من در حال تعجب بودم ناگاه آن جوان بحالت بدی با بدن مجروح از قبر بیرون آمد از همان راهی که آمده بود برگشت من عقب او رفتم و از او خواهش کردم که حقیقت حال را برای من بگوید گفت من عمل صالح این میت بودم و ماءمور شده بودم که با او در قبر باشم که ناگاه این سگی که دیدی آمد و او عمل غیرصالح او بود من خواستم او را از قبر بیرون کنم تا همصحبت با آن میت باشم ولی آن سگ مرا بدندان گرفت و گوشت مرا کند و چنانکه می بینی مرا مجروح نمود و نگذاشت که با او باشم و من دیگر نتوانستم در قبر بمانم بیرون آمدم و او را تنها گذاشتم چون عارف مکاشف اینحکایت را برای شیخ نقل کرد شیخ فرمود : ما به تجسم اعمال بهر عملی که انجام داده شود قائلیم .

مجلس چهل و پنجم : اللهم ان هذا یوم تبرکت به بنو امیة

ترجمه

بارالها این روز یعنی عاشورا آن روزیست که بنی امیه مبارک شمردند

شرح

تبرک : بنابر آنچه در لغت ذکر کرده اند بمعنی میمنت گرفتن چیزیست و مشتق از برکت است که بمعنی نماء و زیارت و ذخیره سعادت است .
برکت و تبرک گرفتن بنی امیه روز عاشورا را چند قسم بوده است :
اول : ذخیره قوت و جمع آذوقه زیرا اینروز را که قتل امام حسین علیه السلام واقع شده بود روز فتح و ظفر خود میدانستند و جمع آذوقه در اینروز تا سال دیگر را مایه سعادت و وسعت رزق میدانستند چنانچه در امالی و عیون از حضرت رضا علیه السلام روایت میکنند که آنحضرت فرمود هر کس در روز عاشورا سعی در حوایج خود را ترک کند خدایتعالی تمام حوایج دنیا و آخرت وی را قضا کند و هر کس روز عاشورا را روز حزن و مصیبت روز عاشورا را روز برکت نام نهد و برای ذخیره بمنزل خود چیزی برد خدایتعالی بآنچه ذخیره و اندوخته کرده برکت ندهد و در روز قیامت با یزید و عبیداله بن زیاد و عمر بن سعد لعنهم اله به اسفل درکات جحیم محشور میگردد . شیخ طوسی در مصباح کبیر از امام باقر علیه السلام روایت میکند که در ضمن خبر طویلی در آداب روز عاشورا به علقمه فرمودند که اگر بتوانی در روز عاشورا برای تحصیل حاجتی از منزل بیرون نیایی چنان کن چه آن روز نحسی است که حاجت هیچ مؤ منی برآورده نمیشود و اگر برآورده شود برکتی نخواهد داشت و البته کسی از شما در آنروز برای منزل خود چیزی ذخیره نکند چه هر کس در آنروز برای خود چیزی ذخیره کند خدا بآن برکت ندهد .
دوم : از وجوه تبرک روز عاشورا برای بنی امیه اقامه مراسم عید بر اهل و عیال و عشیره خود بوده از توسعه رزق و لباس نو پوشیدن و بوهای خوش استعمال کردن که رسم بود در اعیاد بجا میاورند .
در کتاب شفاءالصدور نقل میکند که در مکه و مدینه متعارف است که روز عاشورا را عید عاشورا مینامند بطوریکه اقامه مراسم عیدی که در اینروز میکنند در هیچ عیدی نمی نمایند و کسانیکه در مدینه بوده اند میدانند چه اندازه طرب و خوشحالی دارند و چگونه فرح و خوشحالی در این مصیبت عظیمه مینمایند .
سوم : از وجوه تبرک روز عاشورا برای امویان استحباب روزه است که اخباری هم در فضیلت و منع آن وارد شده و عامه اخباری در فضیلت روزه اینروز نقل کرده اند و اما بر مذهب اهل بیت اخباری بر فضیلت و اخباری بر منع صوم عاشورا وارد شده که ما بعدا جمع بین آندو دسته اخبار را مینماییم . شیخ قدس سره در تهذیب سند به ابوهمام میرساند که از حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام حدیث نقل میکند که فرمود صام

رسول اله صلی الله علیه و آله یوم عاشورا .
و هم سند به مسعدة بن صدقه میرساند که از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده که آنجناب از حضرت باقر علیه السلام حدیث مینماید که حضرت علی علیه السلام فرمود که روز نهم و دهم محرم را روزه بگیرید که آن کفاره گناه یکسال است .
و هم سند به زهری میرساند که از علی بن الحسین علیه السلام نقل میکند که روز عاشورا از ایامی است که آدمی در روزه گرفتن و افطار نمودن مختار است .
این بعضی از اخباریست که شیخ برای استحباب روزه عاشورا نقل نموده است و بعضی از اخباری هم که بر منع روزه عاشورا رسیده نقل میکنیم :
کلینی سند به عبدالملک میرساند که گفت از حضرت ابو عبداله علیه السلام از صوم تاسوعا و عاشورا سؤ ال کردم فرمود تاسوعا روزیست که در آنروز حسین و اصحابش رضی الله عنهم در کربلا محاصره شدند و لشکر اهل شام مجتمع شدند و بر او فرود آمدند ابن مرجانه و عمر بن سعد و لشکریانش فرح کردند و آنحضرت را محاصره نمودند و یقین کردند که دیگر ناصری برای آنحضرت نخواهد بود و اهل عراق او را مدد و یاری نخواهد کرد آنگاه از روی اشتیاق میفرماید بابی المستضعف الغریب یعنی پدرم فدای بیکس مظلوم باد بعد فرمود روز عاشورا روزیست که حسین علیه السلام کشته شد و اصحاب و انصار او کشته و بر روی زمین افتادند و آنروز روز صوم و روزه نیست و فقط روز حزن و مصیبت اهل آسمان و زمین و جمیع اهل ایمانست بر مصائبی که بر اهل بیت وارد شد ولی برای پسر مرجانه روز فرح و سرور است خداوند غضب خودش را شامل ایشان و ذریه ایشان بکند آنروز ، روزیست که جمیع بقاع زمین غیر از بقعه شام بر آنحضرت گریه کردند پس هر کس در آنروز روزه بدارد و تبرک کند خداوند او را با آل زیاد محشور میگرداند و سخط خدا بر او نازل میشود و هر کس در آنروز برای خانه خود آذوقه ای ذخیره کند خدایتعالی برکت را از او و اهل بیتش بردارد و شیطان را در همه آنها با او شریک کند . اینها بعضی از اخباری بود که در منع روزه عاشورا و یا گرفتن آن وارد شده است و بین ایندو دسته را چنین باید جمع کرد که روزه گرفتن بر دو قسم است یا برای شادمانی و فرحست مانند روزه اعیاد مذهبی و یا برای مصیبت و حزن است اما اخباری که منع روزه عاشورا میکنند برای روزه فرحست که بنی امیه میگرفتند و اما اخباری که برای حزن روز عاشورا وارد شده مانند خود عاشورا است که دستور داده اند آنروز را مانند روزه داران امساک بکنید و چیزی نخورید تا عصر نزدیک غروب آفتاب ولی قبل از غروب افطار کنید روزه حقیقی نباشد قال فی جامع المقاصد صوم یوم عاشورا لیس معتبرا شرعا بل هو امساک بدون نیة الصوم لان صومه

متروک کما وردت به الروایة فیتحب الامساک فیه الی بعد العصر حزنا و صومه شعار بنی امیه مسرورا بقتل الحسین علیه السلام . پس بنابراین جمع اختلاف اخبار برطرف میشود .
وجه دوم : آنست که محقق اردبیلی قدس سره احتمال داده که اخبار مجوزه نسخ شده باشد و این احتمال مؤ ید به بعضی از اخباریست که دلالت دارند بر این روزه ، روز عاشورا اول واجب بوده و بعدا ترک شده است . چنانچه در صحیح زرارة و کتب صحاح اهل سنت و تواریخ وارد شده که روزه ، روز عاشورا در سال اول هجرت واجب شد و در سال دوم به آمدن ماه رمضان نسخ شد اگر چه وجوب آن را مختلف نقل کرده اند شیخ صدوق قدس سره سند از زرارة و محمد بن مسلم رضی اله عنهما نقل کرده انهما ساءلا باجعفر الباقر علیه السلام من صوم یوم عاشورا فقال کان صومه قبل شهر رمضان فلما نزل شهر رمضان ترک . وسایل الشیعه کتاب الصوم باب 21 به حضرت رسول (ص) عرض کردند که یهود چون گمان کرده اند که هلاکت فرعون و لشکریانش در اینروز بوده بجهت شادمانی روزه گرفتند پیغمبر (ص) فرمود شما هم روزه بگیرید پس بجهت شادمانی روزه گرفتند و حضرت فرمود ما احمقیم به احیای سنت موسی .
و در بعضی از طرق مسلم و ترمذی نقل کرده اند که چون در جاهلیت رسم بود که روز عاشورا را روزه میگرفتند پیغمبر (ص) نیز روزه روز عاشورا را سنت قرار دادند بلکه از بعضی اخبار معلوم میشود که قبل از اسلام هم این سنت بوده چنانچه در وسایل کتاب صوم باب بیست نقل میکند که حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند که سفینه و کشتی نوح روز عاشورا در جودی از گل نشست و نوح پیغمبر به همراهان خود از جنیان و انسیان امر فرمود که آنروز را روزه بگیرند .

پی نوشتها

ص 845 کتاب

1 - وسایل الشیعه ، کتاب صوم ، باب 20 الرقم 1 ص 337

2 - وسایل الشیعه باب 20 الرقم 2

3 - وسایل الشیعه باب 20 الرقم 3

مجلس چهل و ششم : و ابن اکلة الاکباد اللعین علی لسانک . . . . . فیه نبیک صلی الله علیه

ترجمه

پروردگار این روز عاشورا روزیست که بنی امیه و پسر هند جگرخوار عید گرفتند که به زبان تو و زبان رسول تو (ص) در هر موطن و موقفی که ایستاده بود همه جا او را لعن میکرد ملعون پسر ملعونست

شرح

اکلة الاکباد هند مادر معاویه است و دختر عتبة بن ربیعه حاضر بود و کفار را در قتال اسلام به سوء فطرت تحریص میکرد و چنانچه ابن ابی الحدید و ابن عبد ربه گفته اند متهم بزنا بوده است از کتب تواریخ معلوم میشود که در مکه از زوانی معروف بشمار میرفته بلکه در بعضی کتب معتبر دیده شده که از ذوات الاعلام بوده چنانچه در نهج الحق از هشام بن سائب کلبی نقل کرده است .
و چون وحشی غلام جبیر بن مطعم حمزه سیدالشهداء در جنگ احد کشت ببالین آنحضرت آمده جگرگاه آنجناب را بشکافت و جگرش را بیرون آورده و نزد هند زوجه ابوسفیان آورد و هند آنرا در دهان گذاشت و مقداری از آنرا بخورد حقتعالی چنان سخت کرد تا اجزاء بدن آنحضرت با اجزاء بدن کافر آمیخته نشود لاجرم هند آنرا از دهان بیفکند ازین جهت به هند جگرخوار مشهور شد آنگاه هر زیور و حلی که داشت بوحشی عطا کرد .
آنگاه هند بمصرع حمزه آمد و گوشهای آنحضرت و بعضی دیگر از اعضای آنحضرت را بریده تا با خود به مکه ببرد و زنان قریش بهند تاءسی کرده بحربگاه آمدند و سایر شهیدان را مثله کردند بینی بریدند و شکم دریدند و اجزاء قطع شده را بریسمان کشیدند و ابوسفیان بر مصرع حمزه آمد و پیکان و نیزه خود را بر دهان حمزه میزد و میگفت ای بنی کنانه بنگرید این مرد که دعوی بزرگی قریش را میکرد به چه روزی افتاد .

معنی لعین و آنانکه مشمول لعن خدا و پیغمبر هستند

اللعین بن اللعین : لعین بمعنی ملعونست و لعنت از خدا بمعنی طرد از مقام قرب و دوری از جوار رحمت است و در خلق چنانچه در نهایة است بمعنی دعا و سب است ، علی لسان و لسان نبیک اما بر زبان خدا که او را لعن کرده در قرآنست که میفرماید ان الذین یؤ ذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعد لهم عذابا مهینا یعنی آنانکه خدا و رسولش را بعصیان و مخالفت آزار و اذیت میکنند خدا آنها را در دنیا و آخرت لعن کرده و از رحمت خود دور قرار میدهد و بر آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است . روی این آیه کسانیکه خدا و رسولش را اذیت کرده اند که سردسته آنها بنی امیه میباشند مشمول لعن الهی در دنیا و آخرت میباشند و کسیکه در بنی امیه از همه بیشتر پیغمبر را اذیت کرده و باعث ناراحتی شده یزید ملعون و پدرش معاویه بوده است .
و بلسان نبیک : مراد از جمیع جمیع مواطن و مواقف یعنی در تمام احوال بر حسب انواع باین معنی که چه در حال ایستادن و چه در حال نشستن چه در سفر و چه در حضر بحسب هر حالی و هر جایی که فرض توان کرد یزید را بتصریح یا به کنایه لعن میفرمود شیخ صدوق در امالی و مرحوم مجلسی در بحار سند روایت را به صفیه بنت المطلب میرساند که چون حسین (ع) متولد شد من او را به پیغمبر دادم حضرت زبان خود را در دهان وی گذاشت و حسین (ع) زبان آنحضرت را مکید و گمانم چنان بود که رسول خدا او را از شیر و عسل غذا دهد ، ناگاه حسین علیه السلام بر جامه آنحضرت بول کرد پس پیغمبر میان دو چشم او را بوسید آنگاه او را بمن داد و میفرمود ای پسرک من خدای لعنت کند قومی را که ایشان قاتلان تواند صفیه میگوید عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد چه کسی او را میکشد بازمانده گروه یاغیان از بنی امیه لعنهم الله و ظاهر اینست که لفظ لعنهم الله از حدیث است .
در روایت اسماء بنت عمیس در خبر ولادت امام مظلوم حسین علیه السلام است و در جمله ای از آن میفرماید که چون حسین علیه السلام را خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بردم فرمود زودست که برای تو خبری باشد خدا لعنت کند قاتلان تو را امالی صدوق عیون اخبارالرضا بحار مجلسی و هم در آن خبر است که چون روز هشتم شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را بگرفت و در کنار خود گذاشت و فرمود یا ابا عبدالله عزیز علی پس بگریست من عرض کردم پدر و مادرم فدای شما باد امروز اولین روزی است که چنین کردی چه شده است فرمود برای فرزندم میگریم که قوم کافر از بنی امیه ویرا میکشند خدای شفاعت مرا

به آنان نرساند کسی او را میکشد که در دین ثلمه ای افکند و بخدای کافر شود ثم قال اللهم انی اسئلک ابراهیم فی ذریة اللهم احبهما و احب من یحبهما و العن من یبغضهما ملاء السماء و الارض از ابن نما در مشیرالاحزان نقل کرده اند که ابن عباس میگوید چون مرض رسول خدای صلی الله علیه و آله شدت یافت حسین را به سینه خود چسبانید و عرق بر جبین مبارکش میریخت و نزدیک جان دادن آنحضرت بود در چنین حالی میفرمود مالی و لیزید لا بارک الله فیه اللهم العن یزید مرا چه کار با یزید خدا باو برکت ندهد پروردگارا یزید را از رحمت خود دور کن پس از شدت مرض بیتوان شد چون بخود آمد حسین علیه السلام را بوسید و اشک از دیدگان فرو ریخت و میفرمود همانا مرا و قاتل ترا نزد خدایتعالی معاملتی است کنایه از آنکه مجازات این عمل در محکمه عدل مالک یوم الدین و خدای روز جزا خواهد شد . اول کسیکه قتله حضرت سیدالشهداء را لعن کرد حضرت آدم بود که جلالت قدر حسین (ع) را بشناخت و از پس او انبیاء مرسلین لعن بر قاتلان آنحضرت نمودند در کامل الزیارة سند بکعب الاحبار میرساند که گفت اول کسیکه قاتل حسین را لعن کرد ابراهیم خلیل بود و او فرزندان خود را به لعن قاتلان آنحضرت امر فرمود و از پس او موسی بن عمران بدینگونه کار کرد آنگاه داود بنی اسرائیل را بلعن قاتل حسین را لعن کنید و اگر زمان او را دریافتید از ملازمت رکاب او دوری نجوئید همانا شهید در راه او مثل کسی است که جهاد کرده و از جنگ فرار نمیکند و مانند کسی است که در رکاب پیغمبران شهید شده باشد و چنانست که بقعه او را می بینم هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه در زیارت او حاضر شود و اعتکاف کند و گوید که تو بقعه ای کثیرالخیر هستی زیرا که ماه درخشان در تو مدفون است .
در عیون اخبارالرضا بریان بن شیب میرساند که قال الرضا علیه السلام یابن شبیب ان سرک ان یکون لک من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسین فقل ما ذکرته یالیتنی کنت معهم فافوز و فوز عظیما یابن شبیب ان سرک ان تسکن الغرف المبینة فی الجنة مع النبی فالعن قتله الحسین .
در خصال سند بحضرت سیدالساجدین میرساند که رسول خدا (ص) فرمود که شش نفرند که خدای تعالی و هر مستجاب الدعوه ای آنها را لعنت کرده اند ، زیادکننده در کتاب خدا و مکذب بقدر و تارک سنت من آنانکه بی احترامی به عترت مرا حلال شمارند متسلط بجبروت که عزیز خدا را ذلیل کند و ذلیل خدا را عزیز نماید و آنکه فی مسلمین را تصرف کرده بر خود حلال شمارد .

ص 853 کتاب
احزاب
سنت بضم سین و فتح نون مشدد ، طریقه ، روش ، سیره ، طبیعت ، سرشت شریعت سنن جمع و در اصطلاح فقه آنچه که پیغمبر اسلام و صحابه بر آن عمل کرده باسنة الله ، امر و نهی خداوند ، اهل سنت فرقه ای از مسلمین که قشند ایل بخلافت ابوبکر میباشند بر خلاف شیعه که علی بن ابیطالب را جانشین پیغمبر اسلام میدانند و نیز سنت نماز نافله را میگویند که اهل تسنن دو رکعت پیش از نماز ظهر و دو رکعت بعد از آن میگذارند .

مجلس چهل و هفتم : اللهم العن اباسفیان

ترجمه

بارالها لعنت کن بر اباسفیان (مشرک)

شرح

مطالب این مجلس در دو بخش ذکر میشود بخش اول در حال ابوسفیان و بخش دوم در معنی لعن و ثواب آن ، اما ابوسفیان : اسم او صخر بن حرب بن امیة بن عبدالشمس بن عبد مناف قریش اموی پدر معاویه و یزید و عتبه مادر او صفیة دختر مزن الهلالیه است و بنا بر نقل شفاءالصدور او زانیه بوده ده سال قبل از عام الفیل ابوسفیان بزنا متولد شد و تابود در عداوت رسول خدا (ص) و جمع کردن لشکر و جنگهای ضد آنحضرت کوشش کرد و هیچ فتنه ای در قریش برپا نشد مگر آنکه ابوسفیان در آن شرکت داشت . او یکی از اشراف قریش در زمان جاهلیت بود و عمالی داشت که با مال خود و اموال قریش بشام و دیگر اراضی عجم بتجارت میفرستاد و گاهی هم خودش برای تجارت باین نواحی سفر میکرد . میگویند در زمان جاهلیت افضل قریش در تدبیر و راءی سه تن بودند عتبه و ابوجهل و ابوسفیان در زمان جاهلیت دوست صدیق و ندیم عباس عم رسول خدا (ص) بود و روز فتح مکه مسلمان شد .
زوجه او هند جگرخوار بود که شرح آنرا در مجلس چهل و ششم دادیم او سرمایه داری بزرگ و زنی توانگر از رباخواران و برادرزاده امیة و همسر ابوسفیان امویست و از آغاز زندگی دختری خوشنام نبود درباره او و مادرش حرفهای پراکنده و زیاد میزدند او با هاشمیان بشدت دشمنی میکرد عتبه و شیبة برادرانش را بمبارزه و مخالفت با محمد برانگیخت و همین دو نفر بودند که نزد ابوطالب رفتند و از سنت شکنی قومی و اعمال ضدارتجاعی پیامبر شکوه کردند و همین ها بودند که صحیفه تحریم هاشمیان را بامضای چهل نفر از قریش رسانیدند و نقشه کشتن پیامبر را تدارک دیدند و همه جا سایه بسایه دنبال آنحضرت بودند که او را بقتل رسانند .
در انساب النواصب میگوید مادر هند حمامه نام داشت او را علم سرخی بود در ذی المجاز آن علم را در بام خانه میزد چه در آنوقت زنان ناباب و بد را با آن علم میشناختند و هر گاه این علم افکنده بود علامت آن بود که او با کسی خلوت کرده است و نیز کاتبی داشت که نام کسانی را که با او مباشرت میکردند یادداشت مینمود و چون فرزندی بوجود میآمد آن فرزند را با آن زناکاران نزد کاهنی میبردند و آن کاهن آن فرزند را به هر یک ملحق میکرد پدر آن فرزند بود .
و اما هند ابتدا رسما با ابوعمرو و حفص مخرومی که از ثروتمندان بنام عرب بود ازدواج کرد ابوعمر مردی انساندوست و باشرف و خوشقلب بود و بهمین جهت مهمانسرای بزرگی در مکه ترتیب داده بود و در آن از

زائران و مسافران درمانده پذیرایی میکرد غافل از اینکه هند ممکن است ازین امکانات برای هوس دل و ارضای شهوات خود بهره برداری کند ابوعمر روزی وارد خانه شده جوانی خوش سیما را می بیند که از اطاقی خصوصی هند بیرون میآید ابوعمر وارد اطاق زنش میشود همسرش را در وضعی میابد که به او بدگمان میشود او را از خانه خود بیرون میکند و بخانه پدرش میفرستد .
شایعات خیانت هند بشوهرش خاندان ربیعة را بر آن میدارد که برای خوشنامی و تطهیر دختر خویش او را نزد کاهن بزرگ برند و از او درباره بیگناهی هند داوری طلبند کاهن بزرگ حق را به ابوعمرو داده هند را متهم بفحشا میسازد .

ازدواج ابوسفیان با هند

ابوسفیان که جوان نوخاسته و جویای نام و مقام بود گویی هند را با این مختصات برای همسری زن شایسته مییابد از اینرو بدون اینکه منتظر طلاق رسمی ابوعمرو شود با هند ازدواج میکند . اما ماجرای عقد نطفه معاویه و آبستن شدن هند شگفت انگیز است هند در خانه ابوسفیان با آزادی بیشتر دنبال هوای دل خود میرفت ابوسفیان در مسافرت تجاری بود یکسال و چهار ماه بعد برگشت بمکه آمده دید هند آبستن است ازو پرسید علت آبستنی تو چیست هند اقرار بعمل خود کرده ابوسفیان بر شکم او چوب زد تا جنین سقط شود ولی بچه نیفتاد سه ماه بعد معاویه متولد شد نسب شمار نامدار هشام بن محمد السائب الکلبی در کتاب مثالب و صاحب کشاف در ربیع الابرار مینویسد . عمارة بن ولید بن مغیره مخرومی و مسافر بن عمر ابی مغیره و صباح شوزان و ابوسفیان در یک ظهر نزد هند مادر معاویه رسیدند هند آبستن شد معاویه را زائید کلبی نسابه شافعی میگوید در میان آنان هند را بگردن ابوسفیان بستند .

در حدیقة الشیعه و انساب النواصب هند را نیز مانند مادرش از علمداران سرخ میدانند که در خانه اش بروی همه جوانان باز بود و به سیاهان بیشتر از سفیدپوستان میل داشت ولی برای عدم افشای را از خود بیشتر عشاق خود را میکشت و نوزادهای سیاه را از بین میبرد .

زمخشری دانشمندترین علمای عامه در تاءیید نظر عده ای از محققان معتقد است که چون صباح جوانی و سیم و جسیم بود هند بیشتر با او سر میکرد از اینرو گویند نه تنها معاویه بلکه عتبة برادرش نیز از او بوجود آمدند . گروهی را نیز عقیده بر آنست که چون مسافر بن عمر زیباترین جوانان قریش بود و مرتب در بستر هند وقت را میگذرانید پدر معاویه است نفایس الاخبار اعلام النساء ج 2 سایر فرزندان حمامه و خواهران و برادران هند ازین فحشاء بی بهره نبودند چه ثعالبی شیبه برادر هند را نیز متهم به انحراف جنسی میکند لطایف المعارف ص 99 .

خاندان اموی بعد از آنکه بقدرت زیادی رسیدند و معاویه امپراطور بزرگ شد میکوشید این رازها پوشیده بماند و از افشاء و یادآوری آنها ناراحت میشد .

ابن عبدربه مینویسد معاویه در اوج قدرت روزی با ابوالهجم العدوی درباره سن و سال یکدیگر بحث میکردند ابوالجهم اشاره بشوهر پیشین مادر معاویه میکند وی از این خاطره ننگین ناراحت میشود و او را از خشم خود بر حذر میدارد کتاب التاج الجاحظ ص ابن قتیبه در معارف مینویسد که ابوسفیان در سال سوم هجرت بسن 82 سالگی از دنیا رفت .

در معنی لعن و ثواب آن

اما معنی چنانچه از کتب بدست میآید بمعنی طرد و تبعید است و لعنت از خدا طرد از مقام قرب و دوری از جوار رحمت میباشد و چنانچه در نهایة است در خلق بمعنی دعا و سب میباشد .
اما در ثواب لعن سید جزایری در کتاب انوار یغمانیه از امام عسکری علیه السلام نقل میکند و آنجناب از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که مردی خدمت آن بزرگوار عرض کرد یابن رسول الله من بدست خود از یاری کردن شما عاجز هستم و چیزی را مالک نیستم مگر لعن نمودن بر دشمنان شما و بیزاری جستن از آنها بنابراین حال من چگونه است حضرت صادق علیه السلام در جواب فرمود : پدرم خبر داد مرا از پدرش و جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن بزرگوار فرمودند هر کس از یاری ما اهل بیت ضعیف باشد پس در نمازش بر اعداء و دشمنان خانواده ما لعنت نماید خداوند صدای او را بجمیع ملائکه زمین و آسمان تا عرش الرحمن میرساند پس هر وقت اینمرد آنها را لعنت نماید تمام ملائکه او را در لعن کردن بر آنها مساعدت و همراهی مینماید آنگاه بر او ثنا و درود میفرستد و میگویند خدایا صلوات و رحمتت را بر این مرد بفرست چه او و در خوشنودی اولیاء تو آنچه را که وسعت داشت و مقدورش بود از لعن بر اعدای محمد و آل محمد مبذول داشت آنگاه از مصدر جلال خطاب میرسد که ای ملائکه من او را از اخیار قرار دادم و در مجلس بعد خواهد آمد که پیغمبر صلی الله علیه و آله در هفت موضع ابوسفیان را لعن فرمود .

مجلس چهل و هشتم : و معاویة و یزید بن معاویة

ترجمه

پروردگارا لعنت فرست بر ابوسفیان (مشرک) و بر معاویه (منافق) و بر پسرش یزید

شرح

پلید ، بیهقی که از مشاهیر علماء اهل سنت است از نضر بن عامر نقل میکند که گفت : روزی در مدینه بمسجد رسول خدا رفتم شنیدم که حاضران همه با هم میگویند نعوذ بالله من غضب الله و غضب الرسول پرسیدم مگر چه واقع شده گفتند رسول خدا بر منبر خطبه میخواند در آن اثنا معاویه برخاست و دست پدرش ابوسفیان را گرفته از مسجد بیرون رفتند حضرت چشمش بر آنها افتاد و فرمود لعن الله القائد و المقیود و ویل لامتی من معاویة .
ابن ابی الحدید نقل میکند که در منزل معاویه مجلسی ترتیب داده شد که عمرو بن عاص و عتبة بن ابی سفیان و مغیرة بن شعبه در آنجا جمع بودند امام حسن علیه السلام را طلبیدند چون آنحضرت تشریف آوردند هر یک جسارتی به آنحضرت کردند بشرحی که در آن کتاب مذکور است پس آنحضرت فرمودند یا معاویة اتذکر یوما جاء ابوک علی اجمل احمر و انت تسوقه و اخوک عتبة هذا یقوده فراکم رسول الله صلی الله علیه و آله فقال اللهم العن الراکب و القائد و السائق آنگاه روی بآن جماعت کرده فرمود شما را بخدا قسم میدهم که میدانید رسول خدا (ص) در هفت موطن ابوسفیان را لعن فرمود که کسی نمیتواند آنها را رد بکند .
اول روزیکه رسول خدا را دید که از مکه بیرون میرفت و ثقیف را دعوت میکرد اوسب و شتم بدگویی از آنحضرت کرد پس خدا و رسول خدا او را لعن کردند .
دوم روزیکه قافله از شام میآمد و ابوسفیان ایشان را راند و معارضه کرد مسلمین ظفر یافتند و رسول خدا او را لعن کرد و واقعه بدر از آن سبب شد .
سوم روز احد که زیر کوه ایستاده بود و رسول خدا بالای کوه بود و او میگفت اعل هبل اعل هبل پس پیغمبر ده مرتبه او را لعن کرد و مسلمانان متابعت آنحضرت را کردند .
چهارم روزیکه احزاب و غطفان و یهود را آورد و پیغمبر او را لعنت فرمود .
پنجم در روز حدیبیه ابوسفیان با قریش آمد و پیغمبر را از مکه منع کرد پس پیغمبر ابوسفیان و قاده لشگر و اتباع را لعن کرد و قال ملعونون کلهم .
ششم روزیکه سوار شتر سرخ بود .
هفتم روز عقبه که خواستند ناقه پیغمبر را برمانند و ایشان دوازده نفر بودند و از آن جمله یکی ابوسفیان بود حضرت او را لعن کرد آنگاه شروع در مثالب دیگران فرمود .

معاویه را به چهار کس نسبت میدهند

راغب اصفهانی در محاضرات گفته و ابن ابی الحدید از ربیع الابرار زمخشری نقل کرده که معاویه را به چهار کس نسبت میدهند مسافر بن ابی عمر و عمارة بن ولید بن مغیره عباس بن عبدالمطلب و صباح که سرودخوان و مغنی عمارة بن ولید بود ابوسفیان بسیار زشت و کوتاه قد بود و صباح که مزدوری ابوسفیان را میکرد جوانی خوش سیما بود هند را با وی الفتی افتاد و بخویشتن دعوتش کرد و با وی در آمیخت علماء نسب گفته اند که عتبة ابی سفیان هم از صباح است و هم گفته اند که چون هند بمعاویه بارور رشد مکروه داشت که وی را در خانه بزاید کنار کوه اجباد آمد و در آنجا وضع حمل نمود . آیة الله علامه از کلبی نسابه که نزد علما از ثقات است نقل کرده و روز بهان تقریر میکند که معاویه فرزند چهار کس بوده عمارة و مسافر و ابوسفیان و مردی دیگر که نام وی را نبرده شاید مرادش همان عباس بوده و هند مادر او را ذوات الاعلام بوده و بیشتر شهوت او در آمیزش با غلامان سیاه بود و هر گاه بچه سیاه میزائید او را میکشت و حمامه که یکی از جدات معاویه است رایتی در سوق ذی المجاز داشته و در زنا بنهایت رسیده بود و از اینجا نسب ابوسفیان هم معلوم میشود که خود او بنفسه حرامزاده بوده است .
بیان در نقل راغب و ابن ابی الحدید که ذکر شد عباس را از پدران معاویة شمرده اند این مطلب معلوم نیست و بنابراین نقل علامه از کلبی نسابه چهار پدر معاویه را نقل کرده اند ولی عباس عموی پیغمبر در آنها نیست گذشته از اینها حال عباس بر ما معلوم نیست که مرد خوبی یا بدی بوده بنا بر نقل رجال ما مقانی اخبار در حق عباس عموی پیغمبر مختلف است و احبای که مذمت ازو ذکر کرده اند بیش از اخبار مدح او است و احترام پیغمبر از او بواسطه آن بوده که سه سال از آنحضرت و بزرگتر و ضمنا عموی آنحضرت هم بوده است .
شیخ حافظ ابواسمعیل بن علی که از مشاهیر علماء اهل سنت است در کتاب مثالب بنی امیه نقل میکند که هند مادر معاویه چندین سال با مسافر بن عمر بود و مسافر به او وعده میداد که ترا زن خود خواهم کرد تا آنکه هند حامله و فرزندش به شش ماهگی رسید مسافر از ترس خصومت با هند و فضیحت آن بگریخت و خدمت نعمان بن منذر رفت تا بالاخره هند را وعده بسیار به ابوسفیان دادند وقتی که هند بخانه ابوسفیان رفت فرزندش معاویه در شکم هند شش ماهه بود و بعد از سه ماه در خانه ابوسفیان بدنیا آمد .
ابن اثیر در کتاب اسدالغابة از خود ابن عباس نقل میکند که گفت من در

طفولیت با بچه های کوچه بازی میکردم ناگاه رسول خدا بیامد من در پشت دری متواری شدم رسول خدا دست بر پشت من زد فرمود معاویه را طلب کن که نزد من آید من رفتم و برگشتم عرض کردم مشغول خوردن غذا است فقال لا اشبع الله بطنه ، خدا شکمش را سیر نکند .
قاضی نوراله شوشتری از تاریخ یافعی نقل میکند که معاویة بدعای پیغمبر بمرض جوع مبتلا شد و این از مسلمیات و متواترات است که چندان میخورد که خسته میشد ولی سیر نمیگشت تا نوشته اند که یک شتر میخورد و سیر نمیشد .
ابن عباس نقل میکند که شبی در مسجد مدینه نماز خفتن را گذاردم و مردم پراکنده شدند و بغیر از معاویه و ابوسفیان دیگر در مسجد نماند و من در عقب ستونی نشسته بودم شنیدم که ابوسفیان بمعاویه میگوید ببین در مسجد کسی مانده است یا نه ابوسفیان در آنوقت کور بود و چیزی را نمیدید معاویه چراغی گفت و اطراف مسجد را نقحض کرد و مرا ندید آنگاه ابوسفیان گفت ای پسرم ترا بدین آباء و اجدادت وصیت میکنم تو باید دین پدرانت را از دست مذهبی و از دین محمد پرهیز کنی این دین سبب فقر و پریشانی ما میباشد بواسطه این دین مال و منال ما کم شد و از بزرگی بدرویشی رسیدیم زیرا اسلام جلوی دزدی و قتل و غارت ما را گرفت زنهار که ترا ترسی نباشد از آنچه محمد راجع به بهشت و جهنم میگوید چه اینها حرفهائیست که اعتبار ندارد چون حرفش تمام شد معاویه گفت راءی و اعتقاد منهم اینست خاطرجمع باش که مرا نیز عقیده اینست و بدانکه تدارک آنچه را که نتوانستی کرد من خواهم کرد .
از تاریخ گزیده است که معاویه در هنگام فوتش بیکی از خواص خود گفت سه گناه بزرگ بر خود میدانم اول آنکه در امر خلافت که حق امیرالمؤ منین (ع) بود طمع کردم و به تقلب مملکت را ازو گرفتم دوم آنکه زوجه امام حسن را بفریفتم تا او را بزهر جفا شهید کردم سوم آنکه یزید را ولیعهد خود گردانیدم ، بعضی سن معاویه را در حال مرگ هشتاد سال ذکر کرده اند که تقریبا خلافتش نوزده سال و چهار ماه و پنجروز بوده و قبرش در باب الصغیر شام است .

طغیان معاویه در قتل و غارت شیعیان علی علیه السلام

تا زمانیکه امام حسن مجتبی در دنیا حیات داشت معاویه آن توان را نداشت که شیعیان علی علیه السلام را بر حسب آرزوی خود قتل و غارت نماید چه قلوب دوست و دشمن از هیبت و بزرگی امام حسن علیه السلام آکنده بود و مسلمانان شعف و شفقتی بآنحضرت داشتند از اینجهت معاویه را ملامت مینمودند و در طلب حق خودشان بر میآمدند و لذا از ترس مقام خودش و قیام شیعیان بملاطفت و انعام زیاد آنها را از خود راضی میداشت ولی چون حضرت امام حسن علیه السلام شهید شد در سال پنجاه هجری بر مرد و زن و اطفال شیعیان علی علیه السلام به عداوت رفتار میکرد و آنها را دستخوش تیغ و غارت قرار میداد ابان بن سلیم میگوید از شیعیان علی علیه السلام یک نفر با من دوست صمیمی بود و در نزد زیاد بن ابیه منصب خوبی داشت یکروز مکتوبی از معاویه بمن نشان داد که بزیاد بن ابیه نوشته بود و من یک نسخه از آن نامه را برداشتم که بعضی از جملات آن چنین است که مردمی را که از دوستان علی (ع) هستند در آشکار بایشان احسان کن ولی باطنا با آنها دشمن باش چه ایشان نزد من بدترین مردمند و عطایای خودت را بدیگران میکنی از ایشان پنهان بدار و با موالی و مسلمانان عجم چنان باش که عمر بن الخطاب بود که عرب از آنها دختر بشرط زناشویی میگرفتند ولی دختران خودشان را به عجم نمیدادند و عرب از عجم ارث میبرد ولی عجم از عرب ارث نمیبرد و عطایای آنها را از بیت المال کمتر از عرب میدادند و آنها نباید در صف اول جماعت باشند مگر گاهی که عرب اندک باشند که تکمیل صف ببودن آنها احتیاج داشته باشد ای برادر بجان خودم قسم در اینکه عمر بن الخطاب دیه عجم را نصف دیه عربی مقرر داشت بتقوی و پرهیزکاری نزدیکتر است چه عرب را فضیلتی است بر عجم لاجرم چون این مکتوب را قرائت نمودی عجم را ذلیل و خوار کن و زبون میدار و هیچیک از ایشان را اعانت مکن و چندانکه میتوانی حاجات ایشانرا برآورده مکن . از جمله بعمال خود نوشته بود که مواظب باشید هر کس از دوستداران علی بن ابیطالب است اسم او را از دیوان عطایا خط بکشید و باو چیزی ندهید بلکه هر کس را که بدوستی علی بن ابیطالب متهم بسازند اگر چه درست نباشد اسم او را هم از دیوان عطایا خط بکشید بلکه تا بتوانید دوستان علی بن ابیطالب را بکشید و چون این حکم از معاویه به عمال و حکام او رسید از قتل و غارت شیعیان فروگذار نکردند و چه بسا آنکس را که بدوستی علی نسبت میدادند سر از تن او جدا میکردند بلکه روزگار چنان سخت شد که اگر کسی با دیگری دوستی داشت او را در سرداب خانه خود دعوت میکرد و درها را میبست و

پس از قسم دادن به او روایتی در فضیلت علی علیه السلام باو میگفت که امانتی در نزد او باشد .
درین قسمت مختصری از حالات یزید بن معاویه را ذکر میکنیم چه او یکی از شاخه های شجره ملعونه میباشد این یزید پلید ملعون مادری بنام میسون داشته که دختر بجدل کلبی از قبیله کلابیه است که شمر هم ازین قبیله بوده است و این بجدل غلامی بنام سقاح داشته که میسون با او همبستر و حامله به یزید شد و قبل از آنکه بخانه معاویة بیاید به یزید حامله بود معاویه نفهمید هشام کلبی که بقول ابن خلکان از داناترین دانشمندان نسب شناسی است معتقد است که این دختر یعنی میسون در منزل معاویه از غلامان اموی آبستن شده است و مؤ ید اینکه یزید ولدالزنا است اخباریست که از اهل بیت (ع) رسیده است و قاتل حسین (ع) عنوانیست که شامل حال شمر و ابن سعد و ابن زیاد و یزید علیهم لعائن الله میشود و تمام آنها بدون شک حرامزاده بوده اند .
مادر یزید از زنان معروف شام بوده و رسم آنزمان بود که هر زنی که بدعمل بود بیرقی بر فراز خانه اش نصب میکردند که مردم بدانند و کسی مزاحم زنان دیگر نشود زیرا عرب متعصب است و اگر کسی بسوءظنی هم با او معازله میکرد مردش را با کارد از پا در میآوردند و اینگونه زنها را در اخبار بصاحب الراءیات تعبیر نموده اند .
چون میسون زن وجیهه ای بود معاویه او را گرفت ولی موقع حمل یزید طلاقش داد شاید جهت طلاقش همبستر شدن با غلام پدرش باشد که قبلا ذکر شد .
چون یزید متولد شد او را بیک زن مسیحی از طایفه بنی کلب عشیره وحشی بیابانی مادرش میسون سپردند بکلی از اسلام بیخبر و بفحشاء و فجایع عادتش دادند بنابراین یزید را به تربیت و رشد مسیحیت بیابانی تربیت کردند و او را در بغض و دشمنی اسلام تقویت کردند خویهای زشت شرب خمر قماربازی ، سگ بازی ، خشونت و شقاوت باو تعلیم نمودند خلاصه مسیحیان که دل خوشی از اسلام نداشتند دل این کودک را پر از کینه و بغض اسلام نمودند . یزید بزرگ شد روزهای خود را بسگ بازی و قمار و شکار و شرب خمر بشب میرسانید و افرادی داشت که زنانی برای او میآوردند و هر زن خوش صورتی که سراغ داشتند با پول و زور برای یزید میاوردند .
مورخین نوشته اند که میسون بقبیله خود خیلی علاقه داشت لذا از ماندن در دمشق متنفر بود روزها اشعاری با خود میخواند که نسیم قبیله خودم از ماندن در دمشق و این قصر سلطنتی بهتر و صدای سگهای قبیله من از صدای این مغنی ها که در دربار سلطنتی میخوانند بهتر است چون این اشعار بگوش معاویه رسید از او برنجید و او را طلاق داد و به قبیله خودش

فرستاد .
یزید که بشکار و شرب خمر و سایر کارهای زشت علاقه مند بود بیشتر اوقات به حوارین میرفت و نزد مادرش بعیاشی مشغول میشد و لذا وقتی که معاویه در شب پنجشنبه نیمه رجب 59 از دنیا رفت بعد از سه روز یزید به دمشق آمد و قبر پدر را زیارت کرد و آنوقت بخانه رفت اینهمه برای خلافت یزید زحمت کشید و خودش را بآن بدبختیها انداخت اما یزید اینقدر به پدر بی اعتنا بود که موقع مردن پدر مشغول عیاشی و خوردن خمر و قماربازی بود این درسی بود که مال حلال و حرام را برای اولادان خود جمع میکنند و خودشانرا در آتش جهنم معذب میگردانند و بالاخره هم او اولادان بآنها اعتنایی نمیکنند .
یزید علیه اللعنه بعد از آنکه از کار پدر خلاص شد بر منبر رفت و گفت ای مردم پدر مرا وصیت کرد که از آل ابی تراب بر حذر باش ولی من هر چه صلاح بدانم میکنم و همین صلاحدید او مقدمه کربلا شد و روز بروز تعدی و ظلم او ، و نه او بلکه تمام بنی امیه بیشتر شد تا جائیکه مردم تمنای مرگ خود را مینمودند فقط در بین بنی امیه عمر بن عبدالعزیز بود که اوضاع را خوب کرد و فدک غصب شده را بامام باقر علیه السلام برگردانید و لعن و سب امیرالمؤ منین علیه السلام را از بین برد و با آل علی خوش رفتاری مینمود روزی شخصی پیش او گفت امیرالمؤ منین یزید چنین گفت و چنان کرد عمر بن عبدالعزیز دستور داد تا او را برهنه کردند و بدست خود بیست تازیانه به او زد که چرا یزید را امیرالمؤ منین گفتی خلاصه یزید تولدش در سال 25 هجری و مرگش سال 64 هجری و مدت خلافتش سه سال و هشت ماه و عمرش سی و نه سال بوده است .

مجلس چهل و نهم : علیک منک اللعنة ابد الا بدین و هذا یوم فرحت به آل زیاد و آل مروان بقتلهم الحسین علیه السلام

ترجمه

بر همه آنها که لعن ابدی فرست و اینروز روزیست که آل زیاد لعین و آل مروان بن حکم خبیث بواسطه قتل حسین صلوات اله علیه شادان بودند .

شرح

ابد بنا بر قاموس و منتهی الارب و غیر اینها بمعنی دهر است یعنی همیشه اوقات و مستمر و علی الدوام و پیوسته فرح بمعنی سرور و خوشحالی است حقتعالی میفرماید ای قارون بمال و ثروت خود شاد مباش لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین فرحین جمع فرح بکسر را به معنی کسی است که بر اثر بدست آوردن چیزی مغرور و متکبر شده و از باده پیروزی سرمست میباشد و از خوشحالی در پوست خود نمیگنجد .
آل زیاد و آل مروان بواسطه کشته شدن حسین علیه السلام آنقدر خوشحال بودند که از کثرت خوشحالی در پوست خود نمیگنجیدند .

آل زیاد چه کسانی بودند

ثعالبی و اغلب محققان معروف را از شهوترانان معروف عرب میدانستند او بهیچکس از خودی و بیگانه و زنان اشراف فروگذار نمیکرد و کما اینکه در بسته شدن نطفه عمروعاص خود را اذ یعمل میدانست و با خود عمروعاص نیز اینمطلب را بازگو کرد و معاویة ضمن یک دادگاه باثبات رسانید که سمیه از ابوسفیان آبستن شده از اینرو با تشریفات رسمی و سیاسی زیاد بن ابیه را برادر خود اعلام کرد .
ابوسفیان با ام الحکم خواهرش روابط جنسی داشت خواهرش را نزد زیاد میفرستاد خواهر دیگر او ام الجمیل زن بدکاره ای بود و این همانزن آزاردهنده پیامبر و همسر ابولهب بود که خدا با عنوان حمالة الحطب از او نکوهش کرد پس آل زیاد یک چنین خانواده کثیفی بودند که در لجنزار شهوت و بی عفتی پرورش یافته بودند .

چهارمین از خلفاء بنی امیه بقول اهل تواریخ که بدرک رفتن یزید را در سنه شصت و چهار گفته اند مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیة عبدالشمس بن عبد مناف بود و او پسرعم عثمان بن ابی العاص بن امیة است .
در عقدالفرید است که تولد مروان بن حکم در مکه معظمه در سال بعد از هجرت و بدرک رفتنش در شام سوم رمضان سنه شصت و پنج هجری بوده است .
پنجمین از خلفا بنی امیه عبدالملک بن مروان بود که ولادتش سنه بیست و شش هجری و فوتش در سنه هشتاد و شش هجری بود .
ششمین از خلفاء بنی امیه ولید بن عبدالملک بن مروان بود و مادرش عاتکه دختر یزید بن معاویه و این ملعون شقاوت را از هر دو طرف ارث برد .
هفتمین از خلفاء بنی امیه سلیمان بن عبدالملک بن مروان بود .
هشتمین از خلفاء بنی امیه عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم که در بین بنی امیه از همه بهتر بود و فدک را بر امام باقر علیه السلام رد و سب و لعن علی علیه السلام را منع نمود و با مردم بخوبی رفتار میکرد .
نهم از خلفاء بنی امیه یزید بن عبدالملک بن مروان بود او بعد از پسرعمش عمر بن عبدالعزیز بر مسند خلافت نشست و در 25 شعبان سنه صد و پنج در سن سی و هفت سالگی از دنیا رفت و علت فوتش چنین بود که عاشق کنیزی شد که علاقه زیادی باو داشت روزی در باغی با او مشغول عیش و عشرت بود و مشغول خوردن انگور بودند و او از باب شوخی و مزاح حبه های انگور بطرف آن کنیز میانداخت اتفاقا دانه انگوری در میان حلق او رفت و گلوی او را گرفت و بنای سرفه کردن را گذاشت تا از دنیا رفت یزید پلید تا یک هفته با بدن مرده او عشقبازی و آمیزش میکرد تا آخرالامر بملامت یکی از مقربانش او را دفن کرد و تا هفت روز با کسی حرف نمیزد تا در همان ایام به جهنم واصل شد .
دهم از خلفاء بنی امیه هشام بن عبدالملک مروان که در سال 125 در سن 53 سالگی از دنیا رفت و مدت خلافتش نوزده سال و هفت ماه طول کشید در حیوة الحیوان است که عبدالملک مروان در خواب دید که در محراب چهار مرتبه بول کرد سعید بن مسیب تعبیر کرد که چهار نفر از اولادان او بخلافت میرسند . 1 - ولید بن عبدالملک 2 - سلیمان بن عبدالملک 3 - یزید بن عبدالملک 4 - هشام بن عبدالملک
یازدهم از خلفاء بنی امیه ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان بود که او مشهور به ولید فاسق بود و بجهت اشتهارش بمنکرات و تظاهرش بکفر با

جماع اهل شام او را از خلافت خلع کردند و بقتل رسانیدند .
دوازدهم از خلفاء بنی امیه یزید بن ولید بن عبدالملک مروان بود .
سیزدهم ابراهیم بن ولید بن عبدالملک مروان که بعد از برادرش یزید بن ولید بخلافت رسید .
چهاردهم از خلفاء بنی امیه مروان حمار که آخرین خلیفه بنی امیه بود بنی امیه منقرض شدند اینها جماعت آل مروان بودند که مختصرا ذکر شد .

در مقابل این فرح و خوشحالی آل زیاد و آل مروان در روز عاشورا که شرح آن در مجلس 45 داده ایم . شیعیان آنروز را روز حزن و گریه و عزاداری قرار دادند چه در اخبار زیادی از ائمه اطهار رسیده که هر کس آنروز را روز گریه و حزن قرار دهد و ترک کسب و کار کند اجر بسیاری را خواهد داشت چنانچه در امالی سند بحضرت رضا علیه السلام میرساند که هر کس در روز عاشورا ترک در حوائج خود کند و دنبال کار و زندگی نرود خدایتعالی حوائج دنیا و آخرت او را برآورده کند و هر کس روز عاشورا را روز مصیبت و حزن و گریه قرار دهد روز قیامت روز فرح و سرور او شود و چشمان او را در بهشت بملاقات ما روشن گردد و هر کس روز عاشورا را روز برکت خود قرار دهد و برای منزل خود چیزی ذخیره کند حق تعالی به آنچه ذخیره کرده باو برکت ندهد و در روز قیامت حشر او با یزید و عبیداله بن زیاد و عمر سعد باشد .
در عیون و امالی سند را بابن شبیب میرساند که حضرت رضا (ع) در حدیث مفصلی فرمود یابن شبیب ان سرک ان تکون معنا فی الدرجات العلی من الجنان فاحزن نحرننا و افرح لفرحنا و علیک بولایتنا فلو ان رجلا تولی حجرالحشره الله معر یوم القیمة .
مناسب این مقام اشعار دعبل در مرثیه برای حضرت رضا علیه السلام و عزاداری حضرت صادق علیه السلام است که در مجلس 33 ببعد ذکر کردیم بآنجا مراجعه شود که مناسب مقام است و در کامل الزیاره سند بابی هارون مکفوف میرساند که بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم حضرت بمن فرمود شعری در مرثیه حسین علیه السلام برای من بخوان من خواندم فرمود این چنین مخوان بلکه چنانچه خودتان در مجالس خودتان و نزد قبر آنحضرت میخوانید بخوان من اشعاری خواندم که از جمله اینست :
امرر علی جدث الحسین
و قل لاعظمه الزکیه
چون حضرت گریان شد من ساکت شدم فرمود بخوان من خواندم فرمود نه چنین بلکه زیاده ازین بخوان من خواندم .
یا مریم قومی و اند بی مولاک
و علی الحسین فاسعدی ببکاک
پس حضرت بگریست و زنها هم بگریستند و به هیجان آمدند چون زنها ساکت شدند فرمود یا اباهارون ده شعر در مرثیه حسین علیه السلام بخواند بهشت برای او است و یک یک کم کرد تا بیکی رسید و فرمود ان

انشد فی الحسین فبکی فله الجنة ثم قال من ذکره فبکی فله الجنة .
از این حدیث معلوم میشود که ابوهرون بر عایت ادب حضور امام شعر بدون تغییر لحن و اختلاف صوت خواند و آنحضرت فرمود بوضع نوحه گری و با رقت چنانکه خودتان میخوانید و در کربلا نزد قبرش مرثیه میکنید بخوان از اینحدیث استفاده میشود که عزاداری با صوت حزن که در مجالس ما میخوانند خوب و جایز است .

ثواب هم و غم بر مظلومیت حسین علیه السلام

در مجالس مفید و امالی شیخ طوسی از ابان تغلب روایت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود آنکس که در مظلومیت ما مهموم باشد هر نفسی که میکشد تسبیحی است و اندوه او عبادتی است و پوشیدن اسرار ما از بیگانگان در راه خدا جهاد است آنگاه میفرماید واجب است که این حدیث با طلای خالص نوشته شود .
در بحار از کامل الزیارة از مسمع کردین نقل میکند که گفت حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود ای مسمع تو از اهل عراق هستی آیا بزیارت قبر حسین میروی گفتم نه زیرا من فردی مشهور و سرشناس از اهل بصره و دشمنان ما از ناصبیان زیادند و میترسم که خلیفه را از کار من آگاه سازند و نزد والی بصره که از اولاد سلیمان است سعایت کنند و مرا اذیت نمایند حضرت فرمود آیا ظلمهائیکه بجدم حضرت سیدالشهدا نمودند یاد میکنی عرض کردم بلی و گریه هم میکنم بقسمیکه اهل من اثرش را در من میبینند و از غذا خوردن باز میمانم حضرت فرمود خدا رحمت کند اشکهای چشمهای ترا آگاه باش تو از کسانی هستی که اهل جزع بر ما شمرده میشوی که خوشنودند به خوشنودی ما و محزونند به حزن ما آگاه باش که در وقت مرگ پدران مرا می بینی که سفارش میکنند ملک الموت را درباره تو و ملک الموت از مادر بتو مهربانتر میشود آنگاه حضرت گریه کرد و منهم گریه کردم پس فرمود الحمدالله الذی فضلنا علی خلقة بالرحمة خصنا اهل البیت یا مسمع از زمان قتل امیرالمؤ منین علیه السلام زمین و آسمان بجهت ترحم بر ما گریه میکنند و ملائکه بیشتر بر ما گریه میکنند و از زمانیکه ما را به قتل رسانیدند اشک ملائکه خشک نشده است و احدی بر ما گریه نمیکنند مگر آنکه او را بیامرزد تا آخر روایت که مفصل است .

مجلس پنجاهم : اللهم فضاعف علیهم اللعن منک و العذاب الالیم

ترجمه

بارالها پس بواسطه کشتن حسین علیه السلام و عذاب را بر ایشان دو چندان کن فاء برای تفریع است که تعلیل لا حق را بسابق میکند و علت طلب مضاعف بواسطه آن فرح و سروریست که قاتلین در روز عاشورا داشتند که کمتر از کشتن حسین (ع) نیست

شدت عذاب قاتلان حسین علیه السلام

در عیون اخبارالرضا بطریق متعدد سند بحضرت رضا (ع) میرساند که آنحضرت فرمود : قال رسول الله ان قاتل حسین بن علی علیهماالسلام فی تابوت من نار علیه نصف عذاب اهل الدنیا و قد شدیداه و رجلاه بسلاسل من نار منکس فی النار حتی یقع فی قعر جهنم و له ریح یتعوذ اهل و النار الی ربهم من شدة نتنه و هو فیها خالد ذائق العذاب الالیم مع جمیع من شایع علی قتله کما نضجت جلودهم بدل الله عز و جل علیهم الحلود حتی یذوقوا العذاب الالیم لایفتر عنهم ساعة و یسقون من حمیم جهنم فالویل لهم من عذاب الله النار . رسول خدا (ص) فرمود قاتل حسین را در تابوتی آتشین میگذارند و نصف عذاب اهل دنیا را مخصوص او میگردانند و هر دو دست و هر دو پای او را با زنجیرهای آتشین بسته او را نگونسار در آتش دوزخ باز میدارند تا گاهی که در قعر جهنم فرود آید و دوزخیان از بوی بد او بحضرت پروردگار پناهنده میشوند و او همیشه در تنگنای جهنم در عذاب الیم است با آنهائیکه در قتل حسین علیه السلام شرکت داشتند و گاهی که پوست بدن ایشان سوخته و گداخته شود خداوند پوست و گوشت دیگری بر بدن آنها میرویاند تا بهتر احساس عذاب کنند و عذاب ایشان در هیچ ساعتی فروکش نکند و از حمیم جهنم سیرابشان کنند وای بر ایشان از عذاب خداوند قهار .

در ثواب الاعمال و بحار از امام باقر علیه السلام روایت میکند که رسول خدا (ص) فرمود در جهنم جایی است که هیچیک از نوع بشر را استحقاق آن مکان نیست مگر کسی که قاتل حسین و یحیی علیهماالسلام باشد .

از جمله روایاتی که عذاب قتله حضرت سیدالشهداء علیهم السلام را ذکر میکند روایتی است که مرحوم مجلسی ذکر میکند که ما مختصر آنرا ذکر مینمائیم .

مردی اسرائیلی حضرت موسی علیه السلام را دید که بمناجات پروردگار میرود بآنحضرت عرض کرد که مرتکب گناهی شده ام از خدا بخواه تا جرم و گناه مرا عفو فرماید موسی درخواست او را قبول کرده چون بمناجات حقتعالی رفت عرض کرد پروردگارا از تو سئوال میکنم و حال آنکه میدانم قبل از آنکه بگویم تو از سر دل من آگاهی خطاب آمد که ای موسی آنچه بخواهی بتو عطا میکنم موسی عرض کرد ای پروردگار من اینک بنده تو اسرائیلی گناهی کرده و از تو طلب عفو و بخشش مینماید خطاب آمد که ای موسی مسئلت ترا باجابت رسانیدم و از گناهان او گذاشتم تو از برای هر کس طلب مغفرت کنی نزد ما پذیرفته است مگر برای کشندگان حسین بن علی عرض کرد این حسین کیست خطاب آمد آنکس است که در

کوه طور ترا از او آگهی دادم عرض کرد پروردگارا قاتل او کیست خطاب آمد آنکس که از امت جد او است ولی از جمله گمراهان میباشد که او را در زمین کربلا میکشد تا آنجا که میگوید چون موسی این کلمات را شنید سخت بگریست عرض کرد الهی سزا و جزای کشندگان حسین چیست ؟ خطاب آمد ای موسی عذابی بر قاتلان حسین فرود آورم که اهل جهنم از دیدار آن بجهنم پناهنده شوند و از رحمت من و شفاعت جدا و هرگز بهره مند نگردد و اگر کرم و کرامت او نبود زمین ایشان را خفه میکرد موسی عرض کرد الهی برائت میجویم در حضرت تو از این جماعت و از آنانکه بکردار این جماعت راضی باشند خطاب آمد که ای موسی من از برای شیعیان و متابعان ایشان رحمتی بزرگ مقرر داشته ام دانسته باش آنکه بر حسین بگرید یا کسی را بگریاند و یا خویشتن را بگریاند جسد او را بر آتش جهنم حرام میکنم بقیه زیارت

اللهم انی اتقرب الیک فی هذا الیوم و فی موقفی هذا و ایام حیوتی بالبرائة منهم و اللعنة علیهم و بالموالات لنبیک و آل نبیک علیه و علیهم السلام .

بارالها همانا در اینروز و درین وقت خود و ایام زندگانی خود به تبری جستن از ایشان و لعنت کردن بر ایشان و بدوستی برای پیغمبر تو و آل پیغمبر تو علیهم السلام بسوی تو تقرب میجویم .

این چند جمله آخر زیارت خلاصه این زیارتست چه اقوام این زیارت به سه چیز است باظهار موالات پیغمبر و آل او برائت بحسب تمام مراتب وجود از ذوات و افعال و صفات دشمنان پیغمبر و آل او اجمالا و تفصیلا .

لعن بر این گروه درین فقره از زیارت هر سه مطلب مذکور است .

ثواب لعن بر قاتلان حسین علیه السلام

آنچه از اخبار بدست میآید اول کسیکه جلالت و بزرگی قدر حسین علیه السلام را بشناخت آدم صفی علیه السلام بود و بقبله آنحضرت لعن فرمود و بعد از او انبیا مرسلین به تکرار لعن کردند در کامل الزیارة سند بکعب الاخبار میرساند که گفت اول کسیکه قاتل حسین علیه السلام را لعن کرد ابراهیم خلیل بود او فرزندان خود را بلعن قاتل آنحضرت امر فرمود و از ایشان عهد گرفت که در این امر کوتاهی نکنند و پس از او موسی بن عمران چنین کرد آنگاه داود بنی اسرائیل را بلعن قاتل حسین فرمان داد و چون نوبت بعیسی علی نبینا و آله و علیه السلام رسید فرمود ای جماعت بنی اسرائیل قاتل حسین را لعن کنید که او مانند کسی است که در جهاد جنگ میکند و از میدان جنگ نمیگریزد و در رکاب پیغمبران شهید شود و مثل اینکه بقعه او را می بینم هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه حاضر بزیارت او شود و اعتکاف آنجا کند و گوید تو بقعه کثیرالخیری هستی زیرا که ماه درخشان در تو مدفون است .

در کتاب عوالم از کامل الزیارة روایت میکند و سند را به داود رقی میرساند که گفت در خدمت امام صادق علیه السلام حاضر بودم آب طلب نمود و چون آب را نوشید اشک از دیدگانش جاری شد آنگاه فرمود ای داود خداوند کشنده حسین را لعنت کند هیچ بنده ای نیست که آب بنوشد و یاد تشنگی حسین افتد و قاتل آن حضرت را لعن کند مگر اینکه حقتعالی برای او صد هزار حسنه مینویسد و صد هزار درجه برای او زیاد میکند و مثل اینکه صد هزار بنده در راه خدا آزاد کرده است و خداوند او را در قیامت شادخاطر و آرمیده دل گرداند .

ثواب لعن بر قاتلان حسین بعد از نوشیدن آب

مرحوم دربندی در کتاب اسرارالشهاده خود نقل میکند که شبی یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام در خدمت آنحضرت بود پس از اداء فریضه و صرف شام آنمرد خوابید و آنحضرت مشغول عبادت شد تا طلوع فجر چون صبح شد آنمرد عرض کرد یابن رسول اله بخدا که از نجات خودم ماءیوس شدم و دیگر امیدی ندارم حضرت فرمود چرا آنمرد عرض کرد در صورتیکه عبادت و شب زنده داری شما چنین باشد با آن مقامیکه شما دارید و خداوند دنیا و آخرت را برای شما خلق کرده پس چگونه برای ما امید نجاتی باشد حضرت فرمود تو شب گذشته عملی کردی که فضیلت آن با عبادت من برابر است و آن این بود که در نیمه شب از شدت عطش از خواب بیدار شدی و آب نوشیدی و عطش حضرت حسین را بیاد آوردی پس سلام بر او فرستادی و لعن بر قاتلان آنحضرت نمودی و بعد خوابیدی این عمل تو بود که فضیلت بر عمل من داشت این فرمایش حضرت ناظر باین معنی است که اگر تو شب را مثل من عبادت میکردی آنچه ثواب بتو میدادن کمتر بود از اینکه نیمه شب سلام بر آنحضرت نمودی و قاتلان آنحضرت را لعن کردی .
و نیز ملاآقا دربندی در همان کتاب اسرارالشهاده نقل میکند که از شخص موثقی برای من نقل کردند که گفت من شبی فتحعلیشاه را بحالت خوبی در خواب دیدم ازو پرسیدم بچه عمل باینمقام رسیدی گفت نیمه شبی از خواب بیدار شدم و بسیار عطش و تشنگی بر من غلبه کرده بود از غلامان و کنیزان خود آب طلب نمودم تا آنها را از خواب بیدار شدند و آب برای من آوردند مدتی طول کشید در آنوقت متذکر عطش حضرت سیدالشهداء علیه السلام شدم که آنحضرت در موقع شهادت چه حالتی داشت پس گریان و نالان شدم بطوریکه کنیزان که آب برای من آوردند نخوردم و ضجه و ناله میکردم بطوریکه حالت غش برای من عارض شد حال این مقام و مرتبه اثر آن گریه و ناله منست که بیاد عطش آنحضرت افتادم .

مجلس پنجاه و یکم : اللهم العن اول ظالم حق محمد و آل محد و آخر تابع له علی ذلک

ترجمه

بارالها اول کسیرا که در حق محمد و آل محمد ظلم کرده لعنت کن و آخر کسی که او را بر ظلم متابعت کرده

شرح

ما پایه گذاری ظلم و ستم را درین امت در مجلس 38 شرح دادیم بانجا رجوع شود اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا
خدایا لعنت کن آن طایفه ای را که با حسین جنگ کرد و بر قتل او مشایعت نمودند و بیعت و متابعت کردند بارالها همه آنها را لعنت کن .
عصابه بمعنی جماعت که از ده تا چهل باشند ولی در عرف عام در مطلق قوم و طایفه هر قدر که باشند استعمال میشود سایر معانی از جملات قبل از زیارت معلوم میشود السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک و لا جعله الله آخر العهد منی لزیارتک السلام علی الحسین و علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین .
تمام این جملات از عبارات قبل معنی آن معلوم شد سه مطلب باقی مانده کخه باید شرح آن داده شود 1 - علی بن الحسین 2 - اولاد حسین (ع) 3 - اصحاب الحسین علیه السلام .

مادر آنحضرت بروایت مشهور لیلی دختر ابومرة عروة بن مسعود ثقفی است و بروایت سبط بن جوزی در تذکره نام مادر آنجناب آمنه بوده ولی قول اول اصح و مشهور است و مادر لیلی میمونه دختر ابوسفیان حرب است و از اینجهت معاویه در حق آنجناب شهادت داد که او احق بخلافت است و شرح آن چنین است که در مقاتل الطالبین گفته که روزی چنان اتفاق افتاد که معاویه از جلسای خود سؤ ال کرد که اولی تر از همه کس بامر خلافت کیست گفتند تو ای معاویه گفت نه بلکه علی بن الحسین است که جد وی رسول خدا صلی الله علیه و آله و دارای شجاعت بنی هاشم و سماحت بنی امیه و حسن و صباحت بنی ثقیف است .
مرحوم علامه مجلسی در جلاءالعیون میگوید که علی اکبر در حسن و جمال و فضل و کمال عدیلی نداشت و بصورت شبیه ترین مردم بحضرت رسول بود و هر گاه اهل مدینه مشتاق لقای آن حضرت میشدند بنزد آن امام زاده عدیم المثال میآمدند و بجمال باکمالش نظر میکردند حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که چون امامزاده عالی تبار متوجه میدان شد حضرت امام حسین علیه السلام آب از دیدگان مبارک فرو ریخت و رو بطرف آسمان گردانید و گفت خداوندا تو گواه باش که فرزند حضرت رسالت را که شبیه ترین مردم در گفتار و صورت و سیرت بآنحضرت بود و هر گاه مشتاق لقای پیغمبر تو میشدیم بسوی جمال او نظر میکردیم بر ایشان فرستادم خداوندا برکتهای زمین را از ایشان منع کن و ایشانرا پراکنده گردان و والیان را از ایشان راضی مگردان که ایشان ما را طلب کردند که یاری ما کنند ولی شمشیر بر روی ما کشیدند آنگاه حضرت بانگ بر عمر سعد زد و فرمود ای بدترین اشقیاء از ما چه میخواهی خدا رحم ترا قطع کند و هیچکار تو را بر تو مبارک نگرداند و خداوند بعد از من کسی را بر تو مسلط گرداند که در میان رختخواب ترا بکشد چنانچه رحم مرا قطع کردی و قرابت حضرت رسالت را در حق من رعایت نکردی پس با صدای بلند این آیه را که در شاءن اهلبیت نازل شده تلاوت فرمود که ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض ثم نظر الیه ، نظر آیس منه معلومست که نظر نمودن پدر باولاد اقسامی دارد گاهی از روی محبت و سرور گاهی از روی حسرت و اندوه و گاهی از روی یاءس و ناامیدی است نظر نمودن حضرت سیدالشهدا علیه السلام بفرزندش علی اکبر در وقتی که روانه میدان شد ازین قبیل بود و اینکه فرمود اللهم اشهد علی هولا القوم الخ ، گویا حضرت سیدالشهدا علیه السلام باین فقره از برای جوانش جمیع صفات حمید و کمالات صوریه و

معنویه را ثابت فرمود بلکه ازین فقره استفاده میشود که در آنروز علی اکبر در اخلاق حمیده و در حسن و جمال و در فصاحت و بلاغت نظیر نداشته و علاوه بر آن تاءکید فرمود این تشبیه را بقوله و کنا اذ اشتقنا الی نبیک نظرنا الی وجهه چون در روز عاشورا چهار نفر از خمسه طیبه حاضر نبودند که آنمظلوم را یاری نمایند اشبه مخلوقات به پیغمبر حاضر بود که علی اکبر باشد .
و شاید مراد از خواندن آنحضرت آیه مبارکه ان الله اصطفی آدم و نوحا این باشد که این آیه شریفه از ادله عصمت انبیاء و ائمه اطهار است گویا حضرت مقصودشان از تلاوت این آیه این بوده که این آقا زاده همدرجه و همشان با انبیاء و اوصیاء میباشد .

مرحوم فاضل ادیب حاج فرهاد میرزا در قمقام زخار گوید چون از انصار و اعوان دیگر کس نماند نوبت شهادت به هاشمیان رسید اولاد عقیل و جعفر و امیرالمؤ منین و امام حسن و سیدالشهدا علیهم السلام مصمم جانفشانی گشته با یکدیگر وداع بازپسین مینمودند هر چند بعضی از محدثین نخست عبداله بن مسلم را نوشته اند و لکن مفید در ارشاد و سیدبن طاوس در ملهوف و ابن اثیر در کامل و دیگر محدثین و مورخین فریقین حضرت علی بن الحسین (ص) را اولین شهید هاشمی نگاشته اند و زیارت منسوب بناحیه مقدسه مؤ ید این مقالست که فرموده السلام علیک یا اول قتیل من نسل خیر سلیل من سلالة ابراهیم الخلیل صلی الله علیه و علی ابیک و ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین گوید : ان اول قتیل من ولد ابیطالب مع الحسین علیه السلام ابنه علی (ع) .
چنانکه امیرالمؤ منین علیه السلام در نهج البلاغه فرموده است پیغمبر صلی الله علیه و آله در غزوات برای رفع تهمت و تاءسی دیگران در جان باختن هر هر کس را اخص بود بیشتر بجنگ میفرستاد و این بر خلاف روش ملوک دیگرست که نزدیکان خویش را از معرکه جنگ دور میداشتند در کربلا نیز امام علیه السلام فرزند بزرگتر خود را که اعز مردم بر وی بود در راه خدا داد تا شهادت بر دیگران ناگوار نباشد .
در کتاب معالی السبطین حاج شیخ مهدی مازندرانی میگوید که در عرب رسم بوده که در خانه های خود را برای مهمان مضیف خانه داشتند و برای آنکه مهمانها باین مضیف خانه آگاه شوند در بامهای خانه خود آتش روشن میکردند تا مهمانهای تازه رسیده باین شهر آگاه شوند و برای خوردن طعام بآنخانه بیایند .
این مهماندوستی در صفات علی اکبر بنحو احسن بوده که نقل میکنند که کسی را در جود و کرم و مهماندوستی و اعطاء بسائلین بعد از حضرت سیدالشهدا مثل علی اکبر ندیدند بطوریکه همیشه بهترین خوراکیها و گوشتهای لذیذ را بقیمت گران خریداری کرده و در خانه بجهت مهمانها طبخ میکرد و دود آتشی که بر پشت بام او برای راهنمایی مهمانها بلند میشد بلندترین دودها بود که مهمانها بآنجا بیایند .
در مزار بحار در زیارت حضرت علی اکبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که میفرماید السلام علیک یابن رسول الله و رحمة الله و برکاته الی ان قال (ع) السلام علیک و علی روحک و بذلک بابی انت و امی من مذبوح و مقتول من غیر جرم و بابی انت و امی دمک المرتقی به الی حبیب الله و بابی و انت و امی من مقدم بین یدی ابیک یحتبک و یبکی علیک

محترقا علیک قلبه یرفع دمک بکفه الی عنان السماء لا ترجع منه قطرة و لا تسکن علیک من ابیک زفرة .
و به مقتضای روایت این فقره زیارت بدین مقام شامل است که چون علی اکبر (ع) با بدن مجروح از معرکه قتال بازگشت حضرت از خون زخمهای عزیزش بر میگرفت و بجانب آسمان میپاشید و از آن خون باز بگشت و در آنحال زفره پدر مهربان ساکن نمیشد .

سن شریف علی اکبر

مرحوم میرزا حسن یزدی در مهیج الاحزان گوید که حضرت حسین علیه السلام را بنا بر مشهور سه پسر بود علی اکبر ، علی اوسط و علی اصغر اما علی اکبر که سیدالساجدین است بیمار و علیل بود و تاب بمیدان رفتن را نداشت و علی اصغر طفل و شیرخوار بود پس علی اوسط که مشهور بعلی اکبر است مصمم رفتن بمیدان شد و علما را خلافست که آیا علی مقتول بزرگتر است یا سیدالساجدین .
ابن ادریس که از مشاهیر علمای شیعه است میگوید که علی مقتول بزرگتر بود اصراری در آن دارد و بسیاری از کلام اهل تاریخ و غیر استشهاد مینماید لکن مشهور علما برآنست که سیدالساجدین بزرگتر میباشد و آنکه کشته شد کوچکتر بوده و بروایت محمد بن ابیطالب الموسوی که مشهور شده هیجده سال از عمر شریفش رفته بود و ابن شهر آشوب نقل کرده که بیست و پنجسال از عمر شریفش گذشته بود پس بنابراین روایت لازمست که بزرگتر باشد و محدث قمی در هدیة الزائرین گوید ظاهر اینست که چنانچه جمعی از ارباب سیر و تواریخ ذکر نموده اند علی بن الحسین مشهور به علی اکبر از حضرت سیدالساجدین در سن بزرگتر بوده است .
و ابن ادریس و کفعمی و شهید اول نیز اختیار آن نموده اند و لکن شیخ مفید و شیخ محمد بن الحسن القمی صاحب تاریخ قم و برخی دیگر گفته اند که حضرت امام زین العابدین علیه السلام بزرگتر بوده است و ازین ادریس نقل کدره که تولد آنجناب در عهد عمارت عثمان اتفاق افتاده از جد بزرگوارش علیه السلام روایت نموده و ابن ادریس و بعضی دیگر فرموده اند که عمر شریف حضرت سجاد در روز عاشورا بیست و سه ساله بود و حضرت امام باقر علیه السلام در آنحال سه سال و چند ماه از عمرش گذشته بود .

اولاد حسین

در بین مورخین و محدثین اختلاف است که امام حسین علیه السلام چند اولاد داشته است فاضل مجلسی از کتاب ارشاد نقل میفرماید که حسین علیه السلام را شش فرزند بود چهار تن پسران بودند که نخستین علی بن الحسین الاکبر و کنیت او ابومحمد است و مادرش شاهزنان دختر یزدجرد شهربانو است و از کلام شیخ مفید چنان استفاده میشود که امام زین العابدین علیه السلام بزرگتر از علی اکبر بوده است .
دوم علی اوسط که در طف شهید شد و مشهور به علی اکبر گشت و مادرش لیلی دختر ابومرة بن عروة بن مسعود است .
سیم جعفر بن الحسین و مادر او زنی از قبیله قضاعیه است و در حیات پدر وفات یافت و از او عقبی باقی نماند .
چهارم عبدالله بن الحسین و او نیز در یوم طف در کنار پدر بزخم تیری شهید شد که او را ارباب مقاتل بنام علی اصغر ذکر کرده اند اما دختران آنحضرت یکی سکینه و دیگری فاطمه بود اما سکینه با عبدالله بن الحسین از یک مادرند و مادر ایشان رباب دختر امرءالقیس بن عدی بوده نام سکینه آمنه و مادرش رباب او را سکینه نام نهاد و بعد از سیدالشهداء علیه السلام نخست مصعب بن زبیر بن عوام او را بنکاح خود درآورد و بنا بر نقلی سکینه بتزویج ازدواج بآنحضرت را قبول نمود و از مصعب دختری آورد و اسمش را فاطمه نهاد و صداق سکینه را مصعب ششصد هزار درهم قرار داد و چون عبدالملک مروان بر مصعب غلبه کرد و او را بکشت خواست با سکینه ازدواج کند ولی او قبول نکرد بالجمله بعد از مصعب عبداله بن عثمان بن عبداله بن حکیم با آن خانم ازدواج نمود .
و اما فاطمه حسین علیه السلام دختر خود فاطمه را ببرادرزاده خود حسن مثنی عقد بست و از او عبداله بن محض و ابراهیم و حسن مثلث و دو دختر بنام زینت و ام کلثوم متولد شدند و حاکم مدینه که عبداله عبدالرحمن بن ضحاک بود خواست با او ازدواج کند ولی فاطمه قبول نکرد عبداله عبدالرحمن باعث زحمت فاطمه شد و کار را بر آنحضرت سخت گرفت فاطمه شکایت خود را به یزید بن عبدالملک مکتوب کرد و بشام فرستاد یزید بن عبدالملک غضبناک شده و حاکم مدینه را معزول کرد که به چه جهت متعرض دختران پیغمبر میشوی و اموال او را گرفت تا به حالت فقر و ذلت از دنیا رفت .
بالجمله بجمال و زیبایی و کمال و تقوی نظیری نداشت و در سال 117 هجری در مدینه وفات نمود و در همانسال هم خواهرش سکینه از دنیا رفت در روز پنجشنبه که پنج روز از ماه ربیع الاول گذشته بود .

علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه اولادان آنحضرت را تا ده تن ذکر کرده شش پسر و چهار دختر و نام هر کدام را ذکر میکند .

اصحاب الحسین

اما اصحاب حسین علیه السلام آنچه فاضل مجلسی ذکر کرده چهل تن پیاده و سی و دو تن سواره بوده و از محمد بن علی بن الحسین علیه السلام حدیث کرده اند که لشکر حسین علیه السلام چهل و پنج تن سوار و صد تن پیاده بود و در کتاب اعلام الوری لشکر امام حسین (ع) را سی و سه تن سواره و چهل تن پیاده نوشته ، ابن جوزی در تذکره خواص الائمه لشکر آنحضرت را هفتاد سوار و صد پیاده نوشته و در شرح شافیه ابی فراس فی مناقب آل الرسول و مثالب بنی عباس مسطور است که سپاه حسین علیه السلام هزار تن بودند و مسعودی در مروج الذهب میگوید هزار سوار و صد تن در رکاب حسین علیه السلام جهاد کردند تا شهید شدند و در جلد هفدهم عوالم ، سی و دو تن سوار و چهل تن پیاده ذکر کرده است .
بالجمله علماء احادیث و اخبار و مورخین قصص و آثار در شمار سپاه حسین و عده لشکر ابن زیاد باختلاف سخن گفته اند ولی صاحب ناسخ التواریخ میگوید آنچه را که من تفحص کردم بنظرم صحیح آمد تعداد لشکر حضرت امام حسین علیه السلام از یکصد و چهل و پنج تن بیشتر نبودند و لشکر ابن زیاد از بیست هزار کمتر نبودند ولی تا پنجاه و یکهزار هم گفته اند .

ترجمه زیارت عاشورا

بنام خدا
سلام بر تو ای ابا عبدالله ، سلام بر تو ای پسر رسول خدا ، سلام بر تو ای پسر امیرمؤ منان ، ای پسر سید اوصیا ، سلام بر تو ای پسر فاطمه ، ای پسر سرور زنان جهان ، سلام بر تو که خدا از قاتلان تو خونخواهی میکند ، و ای کشته که خون همه کسانش ریخته شد ، سلام بر تو و آن ارواحیکه در آستانت آرمیده اند ، تا همیشه ، تا هر گاه که هستم ، و تا آنگاه که شب و روز هست ، سلام خداوند ، از من بر شمایان باد ، یا ابا عبدالله ، سوگ تو عظیم است ، و مصیبت تو بر ما و بر همه مسلمانان عظیم است ، مصیبت تو در آسمانها و بر همه آسمانیان سترگ و عظیم است ، پس لعنت خداوند ، بر امتی باد ، که پایه ستم و بیداد را در حق شما اهلبیت بنا نهادند ، و لعنت خداوند ، بر امتی باد ، که مقامتان و جایگاهتان را گرفتند ، آن مراتب و جایگاهی را که خداوند از آن شما ساخته بود ، و جایگاهتان را غصب کردند ، لعنت خداوند ، بر امتی باد ، که خون شما را ریختند ، و لعنت خداوند ، بر امتی باد ، که زمینه جنگ با شمایان را فرآهم آوردند ، در پیشگاه خداوند و شمایان ، از آنان بیزاری میجویم ، از پیروان ، همگان و دوستان آنان بیزاری میجویم ، یا ابا عبدالله ، تا صبح قیامت ، در سازشم ، با هر آنکس که در سازش با شماست ، در نبردم ، با هر آنکس که در نبرد با شماست ، لعنت خداوند ، بر آل زیاد ، و آل مروان باد ، و لعنت خداوند ، بر همه بنی امیه باد ، لعنت خداوند ، بر پسر مرجانه باد ، لعنت خداوند ، بر عمر بن سعد باد ، لعنت خداوند ، بر شمر باد ، و لعنت خداوند بر امتی باد ، که برای نبرد با شما ، اسبها را زین نهادند ، و مهار کردند ، و نقاب بستند ، پدر و مادرم فدای شما باد ، چه بسیار عظیم است ، برای من ، تحمل مصیبتی که بر شما رفت ، پس ، از خداوند ، که مقام شما را بلند و گرامی شمرد ، و مرا با شما بلند و گرامی داشت ، میخواهم که خونخواهی شما را ، در رکاب امام پیروز خاندان محمد ، درود خداوند بر ایشان ، روزیم کناد ، بارالها ، در این سرا و آن سرا ، مرا بوسیله حسین که درود تو بر او باد ، نزد خودت آبرومند بگردان ، یا ابا عبدالله ، من با دوستداری شما ، به درگاه خدا ، و رسول خدا ، و امیرمؤ منان ، و فاطمه ، و حسن و به بارگاهتان نزدیکی میجویم ، و با بیزاری و دوری جستن ، از هر آنکس که پایه ظلم و ستم بر شما را پی ریزی کرد ، و ساختمان ظلم را بر آن بنا نهاد ، و ستم و بیداد را ، بر شما و بر پیروانتان روا داشت ، و به درگاه خداوند و شمایان ، از آنان بیزاری میجویم ، و به درگاه خداوند و شمایان ، با دوستداری شما ، و دوستداری دوستانتان ، و بیزاری از دشمنانتان ، و

برپا دارندگان نبرد با شما ، و بیزاری از همراهان و پیروانشان ، نزدیکی میجویم ، در سازشم ، با هر آنکس که در سازش با شماست ، و در نبردم ، با هر آنکس که در نبرد با شماست ، دوست میدارم ، هر آنکس را که دوستدار شماست ، و دشمن میدارم ، هر آنکس را که دشمن شماست ، و آنگاه به درگاه خداوند ، ، که مرا به شناخت شما ، و به شناخت دوستان شما ، گرامی داشت ، نزدیکی میجویم ، و از درگاه او ، که بیزاری از دشمنانتان را ، روزیم گردانید ، میخواهم که : مرا درین سرا و آن سرا ، همراه شما بدارد ، و مرا بار است کرداری ، در این سرا و آن سرا ، نزد شما استوار بدارد ، و مرا به مقام پسندیده خدا برای شما برساند ، و از خدا میخواهم ، که خونخواهی شما را ، همراه با امام حاضر ، راهبر و افشاگر حق ، از خاندان شما ، روزیم گرداناد ، و خداوند را بحق و مقامیکه نزد او دارید ، میخوانم ، و از او میخواهم که سوگوارانه ترین حالتی را ، که در مصیبتی پدید میآید ، در سوگواری برای شما ، بمن عطا فرماید ، که مصیبت شما بسیار عظیم است ، و داغ آن در اسلام ، و همه آسمانها و زمین ، سترگ است ، پروردگارا ، مرا در مقام سوگواری ، از آنانی قرار ده ، که درود و رحمت و آمرزش تو به آنان میرسد ، بارالها ، زندگانی ام را ، چونان زندگانی محمد و آل محمد بدار ، و مرگم را چونان ، مرگ آنان بگردان ، بارالها ، تو فرمودی ، و پیامبرت - درود خداوند بر او همراه ، میفرمود : عاشورا روزیست ، که بنی امیه ، و زاده هند جگرخوار ، ملعون پسر ملعون ، آنرا مبارک شمردند ، بارالها ، بر ابوسفیان و معاویه ، و یزید بن معاویه ، لعنت فرست ، لعنت تو جاودانه بر آنان باد ، عاشورا روزیست ، که آل زیاد و آل مروان ، با کشتن حسین ، درود خداوند بر او ، شادمان شدند ، بارالها ، در عاشورا ، در مقام عزا ، در تمام دوران زندگی ، با بیزاری از آنان ، و با لعنت بر آنان ، و با دوستی پیامبر و آل پیامبرت ، درود خدا بر همه آنان ، به تو نزدیکی میجویم ، بارالها ، لعنت تو بر نخستین کسی باد که در حق محمد و آل محمد ستم روا داشت ، و بر آخرین کسی باد که این ستم را پیروی کرد ، بارالها ، لعنت تو بر آن گروهی باد ، که با حسین درود خدا بر او نبرد کردند ، و برای کشتن او همراهی و همکاری و همگامی ورزیدند ، بارالها ، لعنت تو بر همگی آنان باد ، سلام بر تو یا ابا عبدالله ، و بر ارواحیکه در پیشگاهت جان نهادند ، درود خداوند از من بر شما ، تا هستم ، و تا هر گاه که شب و روز هست ، و خداوند آنرا آخرین زیارت من مگرداناد ، سلام بر حسین ، و بر علی بن الحسین ، و بر فرزندان حسین و بر یاران حسین ، بارالها ، تو خود لعنت مرا مخصوص اولین ظالم بگردان ، آغاز لعنت من برای او ، و در پی آن ، بر دومین دشمن ، و سومین دشمن ، و چهارمین دشمن باد ، بارالها ، لعنت تو بر یزید باد ، که او پنجمین دشمن است ، و تا رستخیز ، لعنت تو بر عبیداله بن زیاد

، و پسر مرجانه ، و عمر بن سعد و شمر ، و آل ابی سفیان ، و آل زیاد و آل مروان باد ، بارالها ، آنانکه بر مصیبتهایشان شاکرند ، حمدشان سزاوار توست ، حمد و سپاس خدای را ، بر این مصیبت سترگ ، بارالها ، در آنروزیکه بر آستانت وارد میشوم ، شفاعت حسین را روزیم گردان ، و امر برای خودت ثابت قدم بدار ، که با حسین و یاران حسین باشم ، آنکه جان خود را برای حسین درود خدا بر او فدا کردند .

الناس من جهة التمثال اکفآء ابوهم آدم و الام حواء فان یکن لهم فی اصله شرف یفاخرون به فالطین و الماء مالفخر الا لاهل العلم انهم علی الهدی لمن استهدی آدلاء ففز بعلم تعش حیابه ابدا الناس موتی و اهل العلم احیاء شادروان آیة الله حاج سید احمد میرخانی قدس سره از اجله علما معاصر شیعی و از سادات سند ، عالمی عامل و عارفی کامل بودند این سخن نه گزاف بلکه بر بنیاد عمل و سلوک ایشان قولیست که جملگی برآنند و حدیثی است متواتر از ثقات .
این عالم بزرگوار بر طبق شجره موجود به چهل و هفت واسطه سلسله بنیاد سیادتش به حضرت سیدالساجدین ، زین العابدین امام علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و سیدة نساءالعالمین فاطمه اطهر میرسد شرح مهربانی ، ص 19 آیات الاحکام ، ج 2 ، مقدمه .
همه قبیله او عالمان دین و اهل منبر و هنر بوده اند ، مرتبه علمی و مقام فقهی و نفوذ اجتماعی سید میرخان در عصر صفویه اظهر من الشمس است ، پدر شادروان آیة ا . . . میرخانی آقا سیدمصطفی میرخانی از علماء مشروطه خواه در انتخابات دوره اول مجلس شورای ملی به اقتضای عصر بر اساس تقوی و تهذیب از سوی صنف سمسار تهران به نمایندگی برگزیده شد ، آقا سیدمرتضی عم هنرمند آیة الله میرخانی بنیانگذار اولین مدرسه نوین تهران بود و در کنار کتابت آثار ارزنده دینی و ادبی از تلاش فرهنگی فروگذار نمیکرد و بنی اعمام ایشان مرحومان آقا سیدحسن و آقا سیدحسین بنیانگذاران انجمن خوشنویسان ایران بودند ، و نیز اخوانشان در عرصه طب و حکمت و ریاضیات صاحب عنوان و استعداد بودند رحمة الله علیهم .
در این طیف از علم و هنر و تعهد اخلاقی و اجتماعی و مذهبی آیة الله حاج سیداحمد میرخانی بسال هزار و دویست و نود شمسی دیده بجهان گشود برسم متداول خاندان در کودکی به تحصیل علوم مقدماتی پرداخت و در سن هیجده سالگی به اتفاق والده ماجده به عزم ادامه تحصیل و دیدار والد که در نجف اشرف بودند راهی پایتخت کشور عشاق شدند ، مرگ پدر در سال هزار و سیصد و نه هجری شمسی موجب فترت امور و بازگشت ایشان به ایران گردید هر چند موفقیت در امور تجاری و احترام قاطبه اهالی موقعیتی مناسب را در این رشته برای او مهیا میساخت اما اوضاع اجتماعی آنروزگار و نیازهای حوزه های علمیه ایران بحضور بازماندگان خاندانهای علمی و ادامه راه بزرگان سلف ایشان را به ادامه تحصیل علوم دینی واداشت ، در سال هزار و سیصد و دوازده تا هزار و سیصد و پانزده

هجری شمسی که به حوزه علوم دینی مشهد وارد شدند در تهران خوشه چین محضر علمای عصر بودند و پس از دهسال حضور در مشهد با بازگشتی موقتی بتهران عزم حوزه علمیه قم کرده و سه سال نیز یعنی تا سال هزار و سیصد و سی و سه هجری شمسی که به تهران بازگشتند در قم بمباحثه و بحث و درس و تدریس و تحریر تعلیقه و حواشی بر متون فقه و اصول اشتغال داشتند ، در شناخت استادان ایشان لازم به ذکر است که بعد از اتمام مقدمات نزد مرحوم حاج شیخ محمود کلباسی در کربلای معلی در مشهد آغاز به تحصیل ادبیات نمود و بمحضر ادیب نیشابوری مدرس نام آور مطول سعد تفتازانی پیوست سپس شرح لمعه و معالم و قوانین را نزد آقا حاج سیداحمد یزدی از فضلای حوزه مشهد بپایان بردند و رسایل و مکاسب را از مرحومان حاج شیخ هاشم قزوینی و حاج شیخ مجتبی قزوینی کسب نمودند و کفایة الاصول را در تهران از حوزه درس شادروان حاج شیخ محمدتقی آملی و مرحوم میرزا مهدی آشتیانی تحصیل کردند ، پس در بلده طیبه مبارکه قم فیض محضر و استماع درس خارج حضرت آیة الله بروجردی و حضرت آیة الله حجت تا اواسط مباحث عقلیه بپایان رسانیدند و در نهایت با اشاره و اجازه حضرت آیة الله بروجردی ماءمور تهران شدند .
از زمان ورود دوم بتهران یعنی سال هزار و سیصد و سی و سه هجری شمسی از بام تا شام اوقات عالیه این بزرگمرد به انجام رسالت دینی و اجتماعی و فرهنگی گذشت و تا آخرین لحظات حیات به صدق ماءمور من الله و بقول ناصر خسرو قبادیانی معتقد بودند که :
نماند هر چه آن از مرد ماند
بماند آنچه آنرا برفشاند
پس به انجام صالحات باقیات متعدد کمر همت بستند از آن جمله :
1 - تکمیل ساختمان مسجد ولی عصر عج واقع در خیابان آذربایجان غربی حشمت الدوله
2 - تشکیل کتابخانه عظیم مسجد ولی عصر عج با حدود سی هزار جلد کتاب همراه با سالن سخنرانی و اجتماعات .
3 - تاءسیس مکتب ولی عصر عج مؤ سسه آموزش عالی اسلامی برای بانوان در سال هزار و سیصد و پنجاه و دو شمسی با همکاری چند از استادان حوزه و دانشگاه .
4 - تاءسیس بنیاد خیریه مکتب ولی عصر عج
5 - تاءسیس مؤ سسه صدوق جهت تعلیم و تربیت ایتام و کودکان بی سرپرست در جوار مرقد ابن بابویه پل سیمان شهر ری با کمک عده ای از افراد نیکوکار .
6 - تاءسیس نخستین دانشگاه آزاد اسلامی در رودهن و ایجاد خوابگاهی

برای دانشجویان آن
7 - تاءسیس مجتمعهای دینی رفاهی شامل مسجد ، حمام ، دستشوئیهای عمومی و غسلخانه در روستاهای اطراف تهران ، کرج ، شهریار بیش از سی مورد تعیین موقوفات جهت خودگردانی این مراکز .
8 - فعالیتهای فرهنگی تبلیغی در خارج از کشور بمنظور پشتیبانی از جامعه تشیع به ویژه در زمان امام موسی صدر در لبنان .
9 - اعزام روحانیان به قصبات و شهرهای استان مرکزی بمنظور تبلیغ احکام و معارف اسلامی .
10 تشویق مردم به ایجاد هیاءتهای مذهبی و شرکت منظم و مستمر در این هیاءتها و تربیت اقشار مختلف مردم و آشنا کردن آنها با معارف اهل بیت عصمت سلام الله علیهم اجمعین .
احیای مواریث :
کمک و نظارت در ترجمه جلد پانزدهم بحارالانوار به ترجمه آقای موسوی همدانی کمک و نظارت در ترجمه جلد شانزدهم بحارالانوار به ترجمه آقای موسوی همدانی اهتمام برای چاپ دوره بیست و چهار جلدی مرآت العقول علامه مجلسی و چاپ آثار بسیار دیگر از مواریث اسلامی .

2- از عاشورا تا غدیر

مشخصات کتاب

سرشناسه : عسگری محمد
عنوان و نام پدیدآور : از عاشورا تا غدیر: (گذری بر مناسبتهای ماههای قمری / تهیه و تنظیم محمد عسگری مشخصات نشر : قم محمد عسگری - ۱۳۷۴.
مشخصات ظاهری : ج جدول شابک : بها: ۶۰۰۰ریال ج ۱) ؛ بها: ۶۰۰۰ریال ج ۱)
وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : چاپ قبلی نصایح - ۱۳۷۴
یادداشت : کتابنامه موضوع : چهارده معصوم -- سرگذشتنامه رده بندی کنگره : BP۳۶/ع۵الف۴ ۱۳۷۴
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵
شماره کتابشناسی ملی : م۷۷-۴۵۳۲

پیشگفتار

مراتب سپاس و ستایش ذات یکتایی را سز است که اول و آخر ، و واحد و قادر است و صلوات بر خاتم انبیاء حضرت محمد مصطفی (ص) و درود و تحیات بر آل او ، بویژه ولی الله الا اعظم ، حضرت حجته ابن الحسن العسکری (عج) تا قیام قیامت !
اما بعد ؛ با توجه به این که جامعه اسلامی علاقمند است اطلاعاتی نسبت به تولد ، شهادت و خط سیر زندگی معصومین علیه السلام داشته باشد و از طرفی برای تمامی افراد ، آن حوصله بایسته و فرصت لازم نیست که به طور مفصل و تمام افراد ، آن حوصله بایسته و فرصت لازم نیست که به طور مفصل و مشروح ، مطالعاتی در زمینه های فوق داشته باشند و با توجه به این که سروران عزیز امور تربیتی مدارس که همواره سعی در برپایی مجالس و مراسم را به مناسبتهای مختلف مذهبی دارند در بعضی از اوقات ممکن است به خاطر کمبود وقت لازم در تهیه و یا انتخاب مقاله ، شعر ، سرود و یا مرثیه ای جهت اجرای دچار مشکل شوند ، لذا این جانب به خاطر تشویق استادان و سروران گرامی (البته با اعتقاد به عجز قلم و کمی بضاعتم) با توجه به اشغالات و تجربیاتی که در امور تربیتی مدارس داشته ام تصمیم گرفتم مجموعه ای را که با حوصله و فرصت محدود آن مراسم تناسب داشته باشد ، تهیه و تنظیم نمایم .
از آنجا که یکنواختی مطالب و مراسم ، سبب خستگی خوانندگان کتاب و یا شرکت کنندگان در مراسم می گردد ؛ لذا این جانب در مورد هر موضوعی سعی
بسم الله الرحمن الرحیم
قل لا اسلکم علیه اجرا الا الموده فی القرابی
(سوره شوری آیه 23)
تاریخ مدون اسلام از سپیده دم تا امروز ، فرازهای شکوهمندی را به خود دیده است ، جلوه های با کرامت شخصیت های بزرگواری از خاندان عصمت و طهارت که با سیره عملی و فرهنگ و معرف غنی و پرباری که به عنوان مواریث ارزشمندی به یادگار نهاده اند ، چشمه های جوشانی از فضائل و مکارم انسانی را پدید آورده که جویبارهای با صفای آنها اذهان و اندیشه ها را طراوت بخشیده و کام رو آنها را حلاوتی خاص داده است .
وجودهای با برکتی که در رسیدن انسانهای به کمالات عالی و اراسته شدن به اخلاق اسلامی واسطه فیض الهی هستند و نیز اسوه انسانهایی می باشند که می خواهند بسوی فضایل روی آورده و از رذایل اجتناب کنند . آن ستارگان درخشان معنویت و فضیلت که مصداق عترت بوده و با قرآن ملاز

مند ، اگر انسانها به آنان تمسک جویند هرگز گمراه نشده و در تیه ضلالت ، راه سعادت را باز می یابند ، کشتی نجات بخش امامت و ولایت ، انسانیت را با اطمینان و ارامش خاطر به ساحل نجات رسانیده ، حسنات دنیوی و اخروی را نصیب وی می سازد .
با وجود آنکه این پاسداران امانت الهی و حافظان حرمت انسانی و هادیان سیر کمال بشری در طول حیات پربار خویش مشقات زیادی کشیده و رنجهای فراوانی را متحمل گردیده اند ، آنگونه که بایسته است ابعاد وجودی شان بر طالبان معرفت معرفی نشده و مورخان و راویان نور ، تنها لحظاتی از زندگی پر برکت و سراسر فضیلت آنان را ثبت کرده اند ، البته پرتوهای پر فروغ این خورشیدهای درخشان به لحاظ عظمت و جلال شان ، آنچنان اندیشه ها را در شگفتی و تحیر فرو برده که این راویان از ترسیم ابعاد کامل شخصیتی آنان عاجز مانده اند و مائیم و افسوسی بزرگ و دریغی عمیق بر تمامی ثانیه های هر یک از آن شعله های منور که می توانست توشه معنوی قرنهای متمادی انسانیت را فراهم سازد ، برای جبران خسارتهای اعصار گذشته و بهره مندی افزونتر از معارف آن سروران ، می توان برنامه های گوناگونی را به اجرا گذاشت تا به مصداق فذکران الذکر تنفع المومنین مردمان متوجه این فروزندگی ها گردند .
ثبت سیره زندگی اهلبیت و پاسداشت سالروز ولادت و شهادت ائمه هدی و معصومین پاک سرنوشت ، جرعه های فضیلت را به کام تشنگان معارف سرازیر می نماید . از دیگر سو ایام الله ، روزهای سرنوشت ساز و مهمی است که ممکن است طی آن حوادثی روی دهد که یکبار نعمت و رحمت لطفی را متوجه جهانیان بنماید و گاهی این حوادث به صورت عذابی سخت بروز نماید و خشم الهی را نشان دهد . به عبارت دیگر ایام الله یا نسیمی از معنویت است یا طوفانی از خشم و قهر که در هر دو حال دلها روشن می شود و بصیرت پیدا می کنند و نتیجه آن برای انسانهای خردمند و دوستدار معنویت خیر و خوبی خواهد بود ، چرا که در این روزها نشانه های الهی اشکارتر است ، سالروز ولادت معصومین و اهل بیت لحظه های نورانی و شکوهمندی است که طلوع خورشید فضیلت را نوید می دهد و برای عاشقان ولایت و شیفتگان حقیقت با سرور و شادمانی تواءم است و ایام شهادت و رحلت آن اسوه های وارستگی بیانگر آن است که نقمتی متوجه انسانهاست و بی دینی و ناحقی آنچنان سلطه خود را نشان داده که حقجویان را نعمتی بزرگ محروم کرده است .
نوشتار حاضر حاوی مطالب گوناگون و مضامین متنوعی است که به مناسبت های ایام قمری و خصوصا سالروز ولادت و یا شهادت خاندان عصمت و طهارت و یا سالروز رخداد وقایعی چون بعثت نبی اکرم (ص) و غدیر خم به رشته تحریر در آمده است . طریقه تدوین مباحث و دسته بندی

محتوایی ، کتاب حاضر را خواندنی نموده است و می تواند برای دست اندرکاران فعالیت های تبلیغی و فرهنگی و تمامی علاقمندان به ساحت مقدس اهلبیت خصوصا مربیان پرورشی و مبلغان دینی مفید و موثر واقع گردد

مناسبتهای ماه محرم

هجرت پیامبر

و اینک ما ، از ورای قرون سرکشیده ایم و فصلی نوین را آغاز گریم .
اینک ما به کرانه تاریخی چند صد ساله و غرورانگیز ، پیروزمند و غرور آفرین ستاده ایم .
اینک ما گام در سالی جدید و فصلی دیگر ، از تاریخ حیاتبخش اسلام می نهیم و نظاره گر رویدادهای سالهای و قرنهای گذشته هستیم .
آری . . . همراه با رسیدن نخستین روز محرم ، ماه خون و حماسه ، سالی دیگر از هجرت پیامبران اسلام ، آن جاودانه مرد ، محمد(ص) می گذارد .
هجرتی که چونان دم مسیح ، کالبد رو به ضعف نهاده اسلام را جانی تازه بخشید و روحی دیگر .
هجرتی که بسان تولدی دیگر ، سرآغاز تاریخ پر شکوه اسلام قرار گرفت و او ، آن پیام آور آن یتیم مکه ، آن انسان خدایگونه ، هجرت را بر گزید تا بر روندگان راهش در گستره وسیع آینده و بر پویندگان طریقتش در پهنه تاریخ صلا زند که :
آی انسان ، وای مسلمان ! بدان هنگام که موانع و سدها ، تو را از شدن و تحریک و پویایی باز می دارد ، هجرت کن ، هجرتی به سوی شدن و به سوی الله و به آنچه که باید باشی .
آری . . . او هجرت کرد ، تا بر آیندگان بانگ بر آورد که : آن هنگام که عوامل گوناگون ، تو را از انجام رسالتت ، باز می دارد و به بودن و نه شدن وادارت
(مرثیه ای گروهی بمناسبت حلول ماه محرم)
خورشید عالم آرا (2)
با هاله غم آمد (3)
یاد آور شهیدان (2)
ماه محرم آمد (3)
ای خاتم امامت ، . . .
ماهی که گردد از عرش (2)
ندای حق شنیده (3)
سرها شود بریده (2)
تن ها به خون تپیده (3)
ای خاتم امامت ، . . .
ماهی که دست عباس (2)
گردد جدا ز پیکر (3)
اطفال ، تشنه آب (2)

سقای به خون شناور (3)
ای خاتم امامت ، . . .
ماهی که نجل زهرا (2)
جان را به کف گرفته (3)
بر امت پیمبر (2)
خط شرف گرفته (3)
ای خاتم امامت ، . . .
در راه آئین حق (2)
زینب شود گرفتار (3)
مسلم برای خدا
سر را بداده بردار (3)
ای خاتم امامت ، . . .

دل به مهر آل احمد منجلی داریم ما
والی ملک ولایت را ولی داریم ما
اینهمه نعمت که می بینی به ما بخشیده اند
از یم جود حسین ابن علی علیه السلام داریم ما
حماسه عاشورا
در چشم انداز سرخ و خط خونین شهادت ، محرم جلوه ای دیگر دارد و جلائی نو !
و در آسمان پر ستاره ایثار و جهاد ، عاشورا چونان کوکبی خونین درخششی ویژه دارد .
آری . . . آنک خدای خواست که خون را به قیام بیند و رایت سرخ حقیقت و راستی را به تماشا ایستد ، خو ای ، ذلت باطل و پلیدی را به نظاره بنشیند .
آنک . . . مشیت رب الارباب بر این شد که رزمی سرخین بر پا شود ، نور و ظلمت در مصاف شوند و حق و باطل به پیکار بر خیزند تا حماسه ای پرشکوه تحقق یابد و آوازه اش در همیشه تاریخ بماند .
61 سال از هجرت پیامبر(ص) می گذرد ، و اینک حسین (ص) ، هم او که در مهبط وحی جبرائیل و در دامن پاک پیامبر ، پرورش یافته است ، پرچم امامت را در راستای رسالت ابراهیم خلیل الله علیه السلام و محمد رسول الله (ص) بر دوش گرفته است تا کاروان بشریت را تا دروازه های نور ، راه بنماید و کشتی نجات انسان را در شط سرخ شهادت ، به پیش راند .
در سویی سپاهیان جبهه نور و منادیان حق و راستی قامت کشیده اند و در دیگر سوی لشکریان شب و آواز گران سیاهی و پلیدی به صف شده اند و خورشید عاشورا نظاره گر این پیکار خونین و نبرد سرخ !
خورشید آمده است تا سر انجام نبرد را در سینه بنگارد و بر گوشهای همه آیندگان تاریخ قصه را باز گوید .
و حسین (ص) زره به تن کرده است ! تنها با 72 تن یار در برابر انبوه سپاه کفار !
خاک کربلا ، به انتظار که رزمیدن رزمگران جبهه حق و یزیدیان شب زده را به تماشا بنشیند .
و عاقبت ، انتظار به پایان می رسد و رزم آغاز می شود ، حسینیان را شور و ولوله می افتد که به زودی در بستری سرخ ، پیامبر را بر بالین خویش می بینند و بهشتیان جنت خدای را دیدار می کنند .
و در دیگر سوی ، خفا شان شب را هراس می افتد که بزودی سپیده نور ،

قلب سیاهی را می شکافد و پایان هستی شب را اعلام می کند .
حسینیان ، حق حق گویان بر سپاه کفر می تازند و با ندای تکبیر ، بر جنگل انبوه سپاه خصم یورش می برند ، تا با آتشفشان خونها شان در خیمه های شرک و کفر یزیدی ، آتش به پا کنند و در دامن شب ، شرر افکند .
اینان قامت کشیده اند تا رسم جانبازی و ایثار و شهادت در راه عقیده را برای همه تاریخ به نمایش گذارند و پیکرهای خونین شان را سند رسوائی باطل و باطل گویان تاریخ قرار دهند .
ظهر عاشورا است و اوج داغی صحرای تفتیده کربلا و خورشید می گردید بر تن های فتاده بر خاک ، بر تربت خون گرفته زا جساد بی کفن .
بر پیکره های پاره پاره و بی سرو بی دست منادیان توحید ،
و حسین نظاره می کند ، شکوه حادثه را ، عمق قساوت قابیلیان و اوج ایثار یاران را و دانه های اشک ، بر گونه های ملتهبش در آبشار نور خورشید چون در می درخشید .
او آمد و زمین و آسمان را آشتی دیرینه داد . کعبه را جلای پاک حقانیت حق ، و مکه را جایگاه شاهدان حق پرست ، بردگان را آزاد ساخت و تنها بنده خاص خدا نامید شان . بندگان زور را رها کرد و بندگان زر را مخلص ساخت و ره گم کردگآن را چراغ هدایت گشت و ره یافتگان را هادی حق .
او آمد ، کوران را چشم حقیقت بین ، کران را گوش شنوا و لالان را ندائی حق رسان بخشید . مردگان را از خون شهید جلوه ای تازه ساخت و همه را شهید شاهد کرد و عاشق حق .
او آمد تا با زندگی سراسر مبارزه خویش ، با دعوت خود به ما درس ایمان و جهاد دهد و با زندگی جانگذار خویش بما یاد داد که در راه برانداختن ظلم و ظالم رودخانه هایمان را غرق خون سازیم و از خون وضو بگیریم و تنهایمان را سنگر سازیم ، ولی ظلم را نپذیریم و با دستان خون آلوده خویش ، پرچم حق را بر فراز بلندترین قله های استقامت و پایداری استوار سازیم .
بما اموخت که ای انسان آزاده ، آنجا که نمیتوانی سر بلند زیست کنی ، سر بلند بمیر . آنجا که طپش توانستن در تو خاموش شد ، سرود بایستن سرکن و آنجا که رنگ رخسارت از شدت ظلم و جهلها به زردی گرائیده از خون وضو بسازد و بر سجاده گلگونت سربنه .
آری آری او آمد ، نامش محمد بود و کنیه اش ابوالقاسم .
او جلوه ای از نور حق بود ، از تبار هابیل و از نسل ابراهیم علیه السلام
او خاتم النبیین ، وارث المرسلین ، محبوب العامین ،
رسول گرامی خدا حضرت محمد ابن عبد الله علیه السلام بود .
دو ناخدا
فروغ دیده آمد . سرور سینه آمد

ظهور این دو آیت . خوش هم قرینه آمد
خزینه رسالت خالی شد از گهرها
والاترین جواهر ، از آن خزینه آمد
دو ناخدای امکان بهر نجات انسان
هر یک به جلوه خاص ، در این سفینه آمد
از مطلع رسالت . و ز مشرق امامت
خورشید مکه سرزد ، ماه مدینه آمد
آن خاتم النبیین ، وین صادق الائمه
جبرئیل کویشان را ، عبدی کمینه آمد
احمد که با ظهورش . شد دفن بت پرست
صادق که عشق رویش ، در دل دفینه آمد
آن تا دهد به عالم ، عشق و امید برخاست
این تا برد ز دلها ، نفاق و کمینه آمد
شکست زین دو قدرت ، بتهای جهل و الحاد
انسان که بارش سنگ بر ابگینه آمد
تنها نشد موید در مدحشان ثنا خوان جبرئیل هم غزلخوان ، در این زمینه آمد
سرود میلاد حضرت رسول اکرام ص و حضرت امام صادق علیه السلام
فرخنده میلاد محمد آمد
ختم پیمبران سرمد آمد
مولد صادق آل محمد
مقارن گشته با میلاد احمد
مبارک ، مبارک بادا ، مبارک بادا
ز یمن مقدم رسول خاتم
معطر آمده محیط عالم
مولد صادق آل محمد
مقارن گشت با میلاد احمد
مبارک ، مبارک بادا ، مبارک بادا
عرش کبریا نوید آمده
که مسلمین عید آمده
بدر منوری پدید آمده
حامل قرآن مجید آمده
مبارک ، مبارک بادا ، مبارک بادا
ولادت ختم رسولان آمد
محمد آن حبیب جآنان آمد
بر جسم پیروان او جان آمد

بر حرمتش جهان گلستان آمد
مبارک ، مبارک بادا ، مبارک بادا
به هفتده ربیع دو ماه تابان
ز تارک سپهر دین و ایمان
برای دادن پیام جانان
دمیده با سراج لطیف یزدان
مبارک ، مبارک بادا ، مبارک بادا
مرثیه گروهی در ماتم عاشورا
شب و روز عاشورا
امشب شهادتنامه عشاق امضا می شود
فردا ز خون عاشقان ، این دشت دریا می شود
امشب کنار یکدیگر ، بنشسته آل مصطفی
فردا پریشان جمعشان ، چون قلب زهرا می شود
واویلتا - واویلتا
امشب بود بر پا اگر ، این خیمه ثار الهی
فردا به سمت دشمنان ، بر کنده از جا می شود
امشب صدای خواندن قرآن بگوش آید ولی
فردا صدای الا مان زین دشت بر پا می شود
واویلتا - واویلتا
امشب رقیه حلقه زرین اگر دارد به گوش
فردا دریغ این گوشوار از گوش او وا می شود
امشب به خیل تشنگان ، عباس باشد پاسبآن
فردا کنار علقمه ، بی دست ، سقا می شود ،
واویلتا - واویلتا
امشب که قاسم زینب گلزار آل مصطفاست
فردا ز مرکب سرنگون ، این سرور عنا می شود
امشب بود جای علی ، آغوش گرم مادراش
فردا چو گلها پیکرش ، پامال اعداء می شود
واویلتا - واویلتا
امشب گرفته در میان ، اصحاب ، ثار الله را
فردا عزیز فاطمه ، بی یار و تنها می شود
ترسم زمین و آسمان ، زیروز بر گردد (حسان)
فردا اسار تنامه زینب چو اجرا می شود
واویلتا - واویلتا

دوازدهم یا بیستم و پنجم محرم شهادت حضرت امام زین العابدین (ع)

گر دین خدا به کربلا احیا شد
از خون حسین علیه السلام زاده زهرا شد
با اشک و دعای خود امام سجاد علیه السلام
تکمیل گر قیام عاشورا شد
سعادت و هدایت دست خواهند یافت . و از سخنان آن امام است :
برای مومن چه اندازه زشت است خواهشی داشته باشد که در راه خواستن آن خوار گردد .
شیعیان ما اهل هدایت ، تقوی ، خیر ، ایمان ، فتح و ظفر می باشند .
امید آنکه در این ایام فرخنده جامی از کوثر گوارای آن بزرگواران نوشیده و زمزمه کلامشان را سر دهیم .
میلاد پیامبر(ص)
وقتی یک مرد مانده و کران تا کران عدو ،
یک تیر مانده بود و جهان تا جهان نشان ،
وقتی مردان مرد سر در چاهسار ظلمتها ، به نابودی کشیده شده بودند ،
وقتی حلقوم حق طلبان با طناب اعدام بدست جلادان سپرده شده بود ،
وقتی نامردان مرد بر مسند تکیه داده بودند و نا حقان بجای حق ،
بی سیرتان بجای نیک مردان جا خوش کرده بودند ،
وقتی خسرو پرویز در ایران ، بیدادگر بیدادگران بود و امپراطور رم از بردگان و حیوانات جنگ خونین مرگ و زندگی براه می انداخت و در این بین بر مرگ برده بینوا قاه قاه می خندید ،
وقتی از هر سو آتشکده های ظلمت سر بر فلک برداشته بودند و شعله های شوم خویش را به آسمان میفرستادند ،
وقتی از هر سو آتشکده های ظلمت سر بر فلک برداشته بودند و شعله های شوم خویش را به آسمان میفرستادند ،
وقتی قله شهر آشنای قدمهای ابراهیم و اسماعیل ، مهبط وحی خدا ، سر در چاهسار غروب غم انگیز نیستی خود میکشید ،
وقتی خورشید از طلوع خویش از طلوع خویش شرم داشت و بر غروب خود از شادی میگریست و انوار طلایی خویش را در دامن خود مخفی میساخت و بی نور و بیخیال در آسمان گام میزد ،
وقتی شفق از دامن خونرنگ خویش ، سخت بیمناک بود و بر این سرخی نفرین میفرستاد ،
وقتی فلق از ظهور خویش نا ظهوری میطلبید و از خدای خویش ناپیدایی ،
وقتی سپیده دامن عفاف خویش را در دست سیاه شب میدید و شرم آلود

بر آن لعن میفرستاد ،
وقتی در آن نقطه که زمین از آسمان کام میگیرد ، دیگر درخششی و تلالوئی به چشم نمی خورد ،
وقتی در لاله زارهای بجای بلبل جغد لانه کرده بود و بر ویرانه ها بلبل نوحه میخواند ، در کویر ، آلاله ها غمناک به انتظار چشمه آبی ، قطره اشکی ، ذره نثاری له میزدند ،
وقتی ماه در شبهای چهارده چنان بیرنگ بود که ستاره ها بر او نهیب میزدند ، وقتی در قلبها به جای محبت کینه ها ، عداوتها ، شقاوتها ریشه دواند بود ، وقتی دستهای باز و آلوده شیطان همه را ، همه چیز و همه جا را نا پاک ساخته بود و قلبها شیطانی ، نفسها شیطانی و حیات نیز شیطانی گشته بود ، وقتی در یوز گان نامرد کله بر سر درویشان بینوا میگذاشتند ، وقتی مظلوم اسیر دست ظالم بود و فقیر پادوی خانه بدوش غنی ، وقتی مردان بر اریکه قدرت نشسته بودند و زنان ، دست به سینه ، چون بردگان بی اراده در اختیار آنان به بازی گرفته شده بودند ،
مرد همه چیز بود و زن هیچ
وقتی طفلکان ، زنده بگور شده و دخترکان بی گناه ، آرام طلوع نکرده ، در گور سرد قساوت پدر غروب میکردند ،
از بین ببرد و شورشی بنیادی بر ضد حکومت آنان پی افکند و کاخ یزید و امویان را برای همیشه واژگون کند .
این مبارزه که توام با مظلومیت اهل بیت بود ،
نخست با خطبه حضرت زینب علیه السلام در بازار کوفه شروع شد و سپس با سخنان کوتاه ولی بسیار پر شور و موثر حضرت زین العابدین علیه السلام در کوفه تداوم یافت .
سخنان حضرت سجاد علیه السلام در محیط ارعاب و وحشت کوفه و در دل مردم ، طوفانی بپار کرد و چنان در عمق روح مردم نفوذ کرد که می گریستند و همدیگر را ملامت می کردند و از همانجا شعارهایی بر ضد حکومت یزید و به نفع امام حسین علیه السلام سر می دادند . تاثیر سخنان حضرت سجاد به قدری بود که کوفه را لرزاند و پسر زیاد در اولین سخنرانی اش پس از شهادت امام حسین علیه السلام برای تهدید مردم گفتارش را با دشنام به امام حسین علیه السلام و خاندانش و ستودن یزید آغاز کرد و هنوز سخنانش تمام نشده بود که عبد الله بن عفیف برخاست و گفت : پسر زیاد ، دروغگو تو و پدرت هستی . و کسی است که ترا بر ما حاکم ساخته است . فرزند پیامبر علیه السلام را بی شرمانه می کشی و بر منبر مسلمآنان چنین سخنانی می گویی ! !
کاروان اسرا به سرپرستی و قافله سالاری حضرت سجاد علیه السلام وارد شام مرکز خلافت بنی امیه می شود . آگاهی مردم کوفه هر چند مهم بود

ولی ضرورت آن به پایه ضرورت آگاهی دادن مردم شام نمی رسید ، زیرا اسلام مردم شام ، اسلام معاویه بود ، و حتی به تصدیق مورخان ، شامیان برای پیامبر ، خویشاوندی جز یزید نمی شناختند !
ورود به شام برای حضرت سجاد علیه السلام بسیار گران بود و آزار و شکنجه جسمی و روحی زیادی به آن حضرت وارد شده وضع اسراء چنان رقت بار بود که هر کس کوچکترین شناسایی نسبت به آنان داشت نمی توانست بی تفاوت بماند و اظهار ناراحتی نکند .
امام علیه السلام در مجلس یزید و در برابر دیدگان مردم وقتی که با گستاخی یزید روبرو شد که گفت : دیدی که خدا با پدرت چه کرد ؟ فرمود: ما جز قضای الهی که حکمش در زمین جاری است ندیده ایم . و یزید گستاخانه گفت تو پسر کسی هستی که خدا او را کشت .
امام علیه السلام دلیرانه و بدون ترس از ابهت یزید و جمعیت مجلس فرمود: من پسر کسی هستم که تو او را به ستم کشتی . و خدا در قرآن فرموده است که : هر کسی مومنی را عمدا بکشد ، در جهنم تا ابد به عذاب الهی گرفتار خواهد بود .
و یزید که تاب تحمل سخنان کوبنده امام را نداشت با خشم فراوان فرمان قتل امام را صادر کرد ، ولی امام علیه السلام با قاطعیت فرمود: هیچگاه اسیران ازاده شده ، نمی توانند حکم قتل انبیاء و اوصیاء را صادر کنند ! مگر اینکه از اسلام خارج شوند ! و اگر چنین است مردی مطمئن حاضر کن تا وصیت کنم و اهل حرم را به او بسپارم . . . و یزید از نفوذ کلام امام درمانده شد و از کشتن آن حضرت صرفنظر کرد . هرگز امام سجاد در برابر حاکمان ستمگر اموی کرنشی نکرد و بی باکانه به یزید فرمود: مرا از کشتن می ترسانی مگر نمی دانی که کشته شدن ، افتخار ما است و شهادت برای ما کرامت است .
به هر حال خطبه های حضرت سجاد علیه السلام در کوفه و شام علی الخصوص در بارگاه یزید ، حکومت بنی امیه را به مردم شام شناساند .
یزید بی چاره شده بود و برای اولین بار احساس کرد که در مبارزه شکست خورده است . مبارزه ای که از پشت شتری عریان به وسیله جوانی رنجور و اسیری به بند کشیده ، شروع شده و تا بارگاه خلافت به پیش رفته بود و او همچون اسیری زبون در دست زبان آنچه مهم است توجه امام در فرصتهای مناسب به آینده درخشان و تابناک اسلام و امت اسلامی بود که حضرت توانستند در سالهای رسالت خویش ویژگیهای دولت حضرت مهدی (عج) را یاد آور شوند و در این راه گامهای موثری چون پاسخ به مسائل علمی ، رد شبهات ، توجه به اصحاب ، برحذر نمودن آنان در همکاری با خلفا ، تقویت و تحکیم مبانی امامت بصورت یک عقیده اسلامی ، آماده کردن مردم برای غیبت امام مهدی (عج) و دعوت مردم به

امامی که غایب خواهد بود بردارند ، لذا آبوالادیان که نامه رسان آن حضرت بود میگوید: امام برای شخصی که سوال کتبی نموده بود نوشت : درباره مهدی قائم آل محمد(نص) پرسیده بودید او زمانی که قیام کند آنچنان عالمانه در میان مردم حکمرانی و قضاوت برحق کند که هرگز نیازی به برهان و دلیل نخواهد داشت .
دسته گل محمدی
ده مژده که نخل دل برگ و بری داد
زیرا شجر باغ رسالت ثمری داد
ای ساقی گل چهره بده باده که امشب
بر ماه صدف بحر ولایت گهری داد
از نسل نبی و علی و فاطمه خالق
بر خلق جهان بار دگر راهبری داد
جبریل امین گفت به احمد که خداوند
بر امت تو بار دگر تاج سری داد
تا آنکه بشر را برساند به تکامل
بر هادی دین بهر هدایت پسری داد
بر عسکریان مژده بده حضرت معبود
بر مکتب شرع نبوی زیب و فری داد
آمد پدر مهدی موعود بدنیا
کز امانش تیر دعا را اثری داد
رو به صفتان را هله اعلام خطر کن
چون حق به علی شیر خدا شیر نری داد
از یمن قدوم پدر مهدی موعود
حق در بر آتش به کف ما سپری داد
آمد به جهان آنکه خدا خلق جهان را
از جلوه او مهدی نیکوی سیری داد
آمد به جهان آنکه به یک گوشه چشمی
بر محفل ما شور وصفای دگری داد
آمد به جهان آنکه پی یاری قرآن
با منطق خود پاسخ هر خیره سری داد
آمد به جهان آنکه به پیغام پیمبر
هشدار به کفار چو پیغامبری داد
آمد به جهان آنکه شب تیره ما را
در پرتو اشراق همایون سحری داد
آمد به جهان آنکه همه بیخبران را
از واقعه روز قیامت خبری داد

با ماه بگوئید نتابد که به زهرا
خلاق جهان باز فروزان قمری داد
از بهر نظر خواهی صاحب نظران حق
ما را به جهان رهبر صاحب نظری داد
در شهر هنر خامه هر بی هنری را
با تیغ زبان سر خط علم و هنری داد
مرغ دل (ژولیده) به پرواز در آمد او آمد و بر مرغ دلش بال و پری داد
ماه محراب
در جسم جهان ، فیض بهارانم من
عالم چو زمین تشنه ، بارانم من
در زهد ، دلیل پارسایان جهان
در عشق ، امام جان نثارانم من
فرزند حسین و زینت عبادم
شایسته ترین ، سجده گذارانم من
با اینهمه منزلت ز سوز دل و جان
روشنگر بزم سوگوارانم من
چون لاله همیشه از جگر می سوزم
چون شمع همیشه اشک بارانم من
دردا که چه آور قضا بر سر من
ای کاش نمی زاد مرا مادر من
من نور دل پیمبر و زهرایم
روشنگر بزم عترت طاهایم
افروخته تر ز شمع افروخته ام
دل سوخته تر ز لاله صحرایم
با ذکر دعا و خطبه و اشک و پیام
من حافظ انقلاب عاشورایم
بیمار فتاده در دل آتش و خون
لب تشنه خسته بر لب دریایم
آن طرفه شهید زنده ام من که به عمر
از تیغ جفا بریده اند اعضایم
دردا که چه آورد قضا بر سر من
ای کاش نمی زاد مرا مادر من
آنم که به هر گام خطرها دیدم
در هر نفس از ستم شررها دیدم
با آنکه ز کربلا ، دلم خونین بود
در شام همی خون جگرها دیدم

با آنکه به خاک و خون بدیم تن ها
بر عرشه نیزه نیز ، سرها دیدم
در باغ به خون نشسته کرببلا
افتاده ، قلم قلم شجرها دیدم
یک سو تن صد چاک پدرهای شهید
یک سو تن پا مال پسرها دیدم
دردا که آورد قضا بر سر من
ای کاش نمی زاد مرا مادر من
من دیده ام آنچه را که دیدن سخت است
دیدن نه همین بلکه شنیدن سخت است
از ورطه طوفا نزده آتش و خون
بر ساحل آرزو رسیدن سخت است
هفتاد و دو تن ز بهترین یاران را
دیدن به زمین و دل بریدن سخت است
بار غل و زنجیر چهل منزل راه
با پیکر تبدار کشیدن سخت است
جانبخش بود صدای قرآن اما
از راس پدر به نی شنیدن سخت است
ای کاش نمی زاد مرا مادر من
دردا که چه آورد قضا بر سر من
مشک افشان عالم
مدینه روز جمعه هشتم ماه ربیع الثانی حال و هوای دیگری داشت ، همه در انتظار درخشیدن نوری بودند تا گلهای زندگی را در فضای ظلم گرفته آن سامان شادابی بخشد . در این روز ، خورشید تابان وجود امام حسن عسکری علیه السنه ام قدم به عرصه این جهان خاکی گذاشت . هم او که از دامانش نوری ساطع شد تا امید بخش مظلومان و مستضعفان گیتی شود . براستی میلاد امام عسکری بر عظمت روز جمعه افزود و بر این عید طراوتی خاص بخشید . او دومین امامی بود که نام حسن را به خود میگرفت و هم نام سبط اکبر رسول خدا یعنی حسن ابن فاطمه علیه السلام شد ، امام به القاب صامت ، رفیق ، نقی ، زکی ، هادی معروف بود .
باید ولادت باسعادت آن حضرت را نه به عنوان حادثه ، بلکه نقطه عطفی در تاریخ تشیع دانست و باید اذعان داشت که این میلاد در آینده ای نه چندان دور تاریخ بشریت را دگرگون می کند ، چرا که او می باید فرزندی به دست غیب بسپارد تا روزی دادگستر جهان هستی شود .
در شان ایام که امام هادی علیه السلام را از مدینه به سامرا بردند زیر

نظر حکومت عباسیان قرار گیرد ، امام حسن عسکری علیه السلام را نیز به دستور متوکل عباسی به سامرا انتقال دادند لذا باید گفت که قسمت عمده ای از عمر امام علیه السلام در پایتخت عباسیان در سکوت مرگبار حکومت آنان گذشت .
آنچه مسلم است انتقال و تبعید امام هادی و امام عسکری علیه السلام به سامرا ، که ودیعه الحسین علیه السلام
در دل تاریکی شب . . . از خواب بلند می شود . . . از خیمه بیرون می آید و آرام آرام به خیمه دیگری سرازیر می شود . . . وارد خیمه که می شود صدا می زند: پدر جان . . . پدر جان . . . وقت نماز صبح است بیدار شو . . . در حالی این کلمات را می گوید که سجاده زیبائی را روی زمین خیمه پهن می کند . . . پدرش بلند می شود . . . مگر به خواب رفته بود . . . او تمام شب را بیداری کشیده بود . . . شب دهم محرم واقعا شبی درد آورد بود . . . بفکر خود تنها نبود . . . بفکر اهل بیتش بود . . . بفکر اصحابش بود . . . رو به دخترش می کند و می گوید: اه رقیه جان . . . و بعد از این کلمات با چشمانی پر از اشک دختر بچه اش را در آغوش می کشد . . .
- پدر جان . . . چه شده . . . چرا گریه می کنی ؟
کلمات در گلویش ساکت می شوند و چیزی نمی گوید . . . از جای خود بلند می شود و بعد از وضو به نماز مشغول می شود . . . هنگامیکه صبح دمید ، دو لشکر حق و باطل در مقابل همدیگر قرار گرفتند . . . همه زنان اهل بیت در داخل خیمه ها به دعا و نیایش مشغول بودند . . . صدای بهم خوردن شمشیرها قلبهای آنها را به لرزه می انداخت . . . وقت ظهر فرا می رسد . . . رقیه از خیمه بیرون می آید و با چشمهای هرسان و خسته پدر را جستجو می کند . . . در دل می گفت : خدا یا پدرم کجاست ؟ وقت نماز شده . . . چرا نمی آید نماز بخواند ؟ دوباره به خیمه می رود . . . سجاده را روی شنهای داغ پهن می کند . . . این عمل را چندین بار انجام می دهد . . .
عقیله بنی هاشم زینب علیه السلام در حالیکه زمین معرکه را می پایید ، چشمش به رقیه می خورد که در کنار خیمه ایستاده است . . . از جا می پرد و خود را به آن خیمه می رساند . . . رقیه جان چرا بیرون ایستاده ای ؟ جواب می دهد: عمه جان . . . می ترسم نماز قضا شود و پدر به آن نرسد . . . حضرت زینب علیه السلام با صدایی که توام با گریه بود گفت : مطمئن با . . . پدرت نماز آخرین خود را بجای آورد . . . سپس دستی روی سرش می کشید و خیمه را ترک می کند و به رقیه می گوید از خیمه خارج نشود . . .
بعد از اینکه زمین کربلا ، حله خونین خود را به تن کرد ، و خاندان اهل بیت عازم کوفه و از انجام به شام رفتند ، رقیه ناراحتیهای اهل بیت را دو برابر کرده بود . . . در حال خواب و بیداری سراغ پدرش را می گرفت و همیشه

عمه اش زینب بود که او را دلداری می داد ولی این دلداریها موقت بود . . . در خرابه شام ، رقیه پدر را خواب می بیند که او را دعوت می کند به نزدش برود ، از خواب می پرد و با گریه پدر را می خواهد . . . آنقدر گریه می کند که همه اهل بیت حتی بچه ها از خواب بیدار می شوند و همه بی اختیار شیون را آغاز می کنند . . . بی تابی و ناراحتی رقیه را به گوش یزید می رسانند . . . می پرسد چه شده ؟
قصه را برایش تعریف می کنند . . . دستور می دهد سر پدرش را برایش ببرند تا ساکت شود . . .
سر مطهر هنگامیکه نمایان می شود ، حضرت زینب علیه السلام آنرا پیش رقیه می برد . . . رقیه جان این سر پدر است . . .
رقیه حیران می پرسد این سر کیست ؟ گوید: سر پدر است . . . مات و مبهوت با دستهای کوچک و لرزانش جلو می رود . . . سر مطهر را می گیرد و به آن خیره می شود . . . سر را می بوسد و سپس آنرا به سینه می چسباند و در دل را آغاز می کند . . . پدر ! . . . بعد از تو به سر عمه ها چه خواهد ؟ . . . به سر بچه ها چه خواهد آمد ؟ . . . پدر چرا جواب نمی دهی ؟ . . . ایکاش سر مرا بجای تو می بریدند . . . ایکاش مرده بودم و ترا به این وضع نمی دیدم . . .
با این کلمات ، خاندان اهل بیت را غمناک ساخت . . . گریه شدیدی او را گرفت و بیهوش روی زمین افتاد . . . سر مطهر از لابلای دستهایش می افتد . . . زنها دویدند . . . رقیه زا بدست گرفتند . . . اما دیگر روحی در جسد نبود . . . رقیه بدرود حیات گفته بود . . . رقیه علیه السلام در سال 57 هجری در شهر مدینه بدنیا آمد و در سال 61 هجری در خرآبه شام مدفون شد .
مقام این مخدره در منطقه ای بنام عماره در نزدیکی دروازه قدیمی شام بنام فردایش قرار دارد . . . بارگاه حضرت رقیه سابقا مزار کوچکی بود گنبدی سبز آنرا پوشانده بود و مساحتش به 50 متر مربع می رسید .
از کرامات این حضرت ، گفته های واقعیت داری است که سالها پیش یکی از سادات معروف حضرت را در خواب می بیند که با و می گوید: ای سید ، چطور خواب رفته ای و آب دار قبر مرا می برد ؟ وقت صبح می شود . . . سید خواب را برای چند نفر از مجتهدین تعریف می کند . . . بر آن شدند که آنجا را حفاری کنند تا جریان برایشان آشکار شود . . . بعد از حفاری دیدند ، رودی دارد قبر مطهر را فرا می گیرد تصمیم گرفتند کسی پایین برود پیکر مطهر را روی کف دست بگیرد تا مسیر آن رود را عوض کنند . . . کسی جرات نکرد اینکار را انجام دهد مگر خود آن سیدی که خواب دیده بود . . . بعد از تلاوت آیات قرآن و ادعیه ، سید پایین می رود و جسد مطهر را که در پارچه ای پیچیده شد بود ، روی کف دست قرار می دهد تا کار

پایان می گیرد . . . سید (علیه الرحمه) در آنوقت گفته بود هنگامیکه جسد مطهر را در دست گرفتم ، آنقدر ظریف و نرم بود که حس کردم ، حضرت ، همین الان فوت شده بودند .
از آن زمان به بعد ، کرامات حضرت رقیه علیه السلام پدیدار شد و مردم شام ، این مقام را مورد احترام قرار دادند و نذرهای زیادی برای آن می فرستادند و ظرف سالهای دراز ، شیعیان جهان ، جهت ساختن بارگاهی که لایق مقام این حضرت باشد پول زیادی جمع آوری کردند و خانه هایی که دور تا دور مقام ، به مساحتهای زیادی بود خریداری نمودند . و بدین ترتیب قبه و بار گاهی زیبا ، برای این دردانه حسین علیه السلام ساخته شد که هم اینک زیارتگاه عاشقان و دوستداران حضرتش می باشد .
ای بارگاه کوچک تو قبله ای عظیم
وی روضه مبارک تو روضه نعیم
باشد حریم اقدس تو قبله گاه دل
تا خفته چون تو جان جهانی در آن حریم
هم دختر امامی و هم خواهر امام
هم خود کریمه هستی و هم دختر کریم
قدرت همین بس است که خوانند اهل دل
حق را به ابروی تو ای رحمت عمیم
ای نور چشم زاده زهرا (رقیه جان)
هر چند کوچکی تو بود ماتمت عظیم
خواهم که بر مزار تو گردم شبی دخیل
خواهم که در جوار تو باشم شبی مقیم
بدان امید که ما نیز از محبین این دردانه حسین علیه السلام بحساب آییم و به فیض زیارتش از نزدیک نائل گردیم .
دیده خونبار
شیعیان شرح شب تار مرا گوش کنید
قصه دیده خونبار مرا گوش کنید
مو به مو راز دل زار مرا گوش کنید
داستان من و دلدار مرا گوش کنید
تا بدانید چرا خسته و بیمار شدم
این چنین در کف اغیار گرفتار شدم
روزگاری به سر دوش پدر جایم بود
ساحت کاخ شرف منزل و ماوایم بود
دیدم مام و پدر محو تماشایم بود
ماه ، شرمنده ز رخسار دل آرایم بود
حال در گوشه ویرانه بود منزل من

خون دل گشته ز بی تابی دل ، حاصل من
یکشبی ناله ز هجران پدر سر کردم
دامن خویش ز خونان جگر تر کردم
صحبت باب بر عمه مکرر کردم
گفت : بابت به سفر رفته و باور کردم
تا سر غرقه به خونش به طبق من دیدم
من از این واقعه چون بید به خود لرزیدم
گفتم ای جان پدر ، من به فدای سر تو
ای سر غرقه به خون ، گو چه شده پیکر تو
کاش می مردم نمیدید ترا دختر تو
بنشین تا که زنم شانه به موی سر تو
ز چه خاکسترای سر شده اینسان رویت
همچو احوال من آشفته شده گیسویت
غم مخور آنکه کند موی ترا شانه منم
آنکه از هجر تو از خود شده بیگانه منم
آنکه شد معتکف گوشه ویرانه منم
تو مرا شمع شب افروزی و پروانه منم
بنشین تا ببرت راز دل ابراز کنم
شاید امشب گره از مشکل خود باز کنم
دوست دارم که مرا از قفس آزاد کنی
همره خود ببری ، خاطر من شاد کنی
راحتم ز آتش سوزنده بیداد کنی
از ره لطف به ژولیده دل امداد کنی
کو بود شاعر دربار تو ای خسرو دین
باش او را به قیامت ز وفا یار و معین
مرثیه گروهی در شهادت دردانه حسین علیه السلام رقیه خاتون علیه السلام
در گوشه ویرانه ام
شد بهترین کاشانه ام
چون به وصال بابایم
گر چه سر ببریده اش را دیدم
مظلوم حسین علیه السلام (6)
گر چه دخت سه ساله ام
رنج چهل سال و دیده ام
سیلی و تازیانه از بس خورده ام
چون غنچه نشکفته ای پژمرده ام

بابا حسین علیه السلام (6)
سر بر خاک غم مینهم
درس شهادت میدهم
کی اسیر دشمن بی مروتم
من اسیر عشق و سوز و محبتم
مظلوم حسین علیه السلام (6)

هفتم صفر ولادت امام هفتم حضرت موسی ابن جعفر (ع)

ظاهر چو جمال حضرت موسی شد
روشن همه جا ز نور کرمنا شد
در راض و سما و لوح و کرسی و قلم
انوار رخ محمدی (ص) پیدا شد
باب الحوائج
باز اراده خداوند متعال بر آن شد که حجتی را بر امتی بعنوان راهنمایی الهی ارائه دهد . عالمی متحرک ، پر جوش متقی و با استقامت را برای هدایت ستمگران و حق جویان بر زمین و آسمان و بر جن و ملائکه عنایت فرماید .
خواسته خالق جهان آفرین بر آن شد تا تعالی و تکامل انسانها را با قدرت علمی و علمی مردی چون امام کاظم علیه السلام محقق گرداند .
و این بار برای تحقق خواسته الهی ، پدری چون امام صادق علیه السلام باید زمینه ساز گردد .
باید انسانی و آراسته این تعهد و مسئولیت را بر دوش گیرد که رئیس دانشگاه عالی شیعه است .
و باید دامن پاک و پر ارج مادری چون حمیده وی را بستر گردد .
سال یکصد و بیست و هشت هجری بود ، پیشوای ششم شیعیان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در موسم حج همراه جمعی از یاران خود به زیارت خانه خدا مشرف شده بودند و در این سفر همسر گرامی خود حمیده را نیز ، همراه داشتند ، مراسم حج به پایان رسیده و کاروانهای حجاج بیت الحرام هر کدام به سوی شهر و دیار خود رهسپار بودند .
کاروان مدینه نیز در رکاب مولایشان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از مکه حرکت نموده و پس از طی مسافتی در سرزمینی به نام ابواء بار گشوده بودند تا پس از استراحت ، مجددا به سفر خود ادامه دهند .
ابواء روستایی است میان مکه و مدینه که چشمه آب زلال و نخلهای سر به فلک کشیده اش ، کاروانهای خسته و مسافران تشنه لب و گرما زده را به خود فرا می خواند .
در گوشه ای از این سرزمین خلوت و آرام زنی بزرگ ، در زیر خاک خفته است ، او امنم مادر گرامی پیامبر عظیم الشان اسلام ، حضرت محمد بن عبد الله (ص) است .
هر از گاه مسلمانی مومن ، رنج راه را به خود هموار میسازد و به زیارت این قبر میاید تا اسلامی از سر مهر ، نثار زنی کند که در دامان پاک خود ، انسانی بزرگتر از تمام آفرینش را پرورش داده است .

امروز صبح ، امنه میهمانانی اینچنین عزیز و گرانقدر داشت ، مردی از سلاله پاک فرزندش محمد مصطفی (ص) همراه با خانواده گرامی اش که بی صبرانه انتظار نوزادی را می کشید که خداوند مقدر فرموده جانشین وی و خلیفه رسول خدا و امام عالمیان باشد . زمان حمل نزدیک شده بود .
امام به روستای ابواء آمده بود تا خاطره شیرین میلاد رسول اکرم را در ذهنش تازه کند و سرنوشت این کودک مبارک قدم را با سرنوشت دین فرزند امنه پیوندی مقدس و ابدی بزند .
روستای ابواء اندرز صبح گوئی دیگر گونه مینمود ، پرتو آفتاب ، نخلهای سربلند را تا کمر طلایی کرده و سایه هایی دراز روی بامهای گلی روستا انداخته بود .
صدای شتران و صدای گوسفندانی که پیشاپیش چوپانان ، آماده رفتن به صحرا بودند ، بذر نشاط را در دل می کاشت و گوش را از آوای زندگی می انباشت .
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام همراه با یاران خود مشغول صرف صبحانه بودند که ناگاه فرستاده ای از طرف حمیده وارد شد و پیام او را به امام رسانید ، امام تا پیام را شنید ، دست از غذا کشیده ، بی درنگ از جا حرکت کرد و به سوی چادر زنان شتافت . اصحاب و یاران حضرت صرف صبحانه را نا تمام گذاشته و به فکر فرو رفتند که چه حادثه مهمی اتفاق افتاده است ؟ آیا کسی از زنان همراه امام بیمار شده ؟ آیا مطلبی محرمانه پیش آمده می بایست به طور خصوصی به اطلاع حضرت برسد ؟ یا اینکه . . . . این انتظار خیلی بدر ازا نکشید . زیرا اندکی بعد در حالی که لبخند شیرینی بر لبان امام نقش بسته بود شادی در چشمان حضرتش موج میزد به میان جمع بازگشت ، و چنین فرمود: خداوند امروز پسری به من عنایت کرد که بهترین مردم زمان خود و پیشوای آینده شما خواهد بود .
و بدین ترتیب از صلب پدری چون امام صادق علیه السلام و از رحم پاک و پر ارج مادری چون حمیده ، برترین خلق خداوند پای به عرصه گیتی میگذارد و جهان را به نور وجود خویش ، نور باران میسازد .
آن روز مبارک یکشنبه ، هفتم ماه صفر بود که تا آن تاریخ صد و بیست و هشت سال از هجرت رسول اکرم می گذشت و آن کودک فرخنده پی موسی نام داشت . پدرش برترین خلق زمین در روزگار ، امام جعفر صادق علیه السلام و مادرش بانوی دانا و بزرگوار و پاکدامن ام حمیده بود .
داستان زندگی حمیده مادر گرامی امام موسی ابن جعفر علیه السلام از مطالب جالب خواندنی است . او وآبسته به یکی از خانواده های غیر عرب بود ، ولی سیر حوادث او را با خیل بردگان به بازار برده فروشان مدینه کشانید و آنگاه به دستور امام محمد باقر علیه السلام از میان زنان و دختران دیگر انتخاب و به خانه حضرتش انتقال یافت و به افتخار همسری

فرزند جوان و برومند آن حضرت یعنی وجود مقدس جعفر ابن محمد الصادق علیه السلام نائل گردید و نوزادی که در ابواء چشم به جهان گشود ثمره این وصلت فرخنده بود .
حمیده مادر ارجمند و بزرگوار پیشوای هفتم از زنان با فضیلت و مردم آفرین بود ، او به حدی از اصالت خانوادگی و فضایل انسانی برخوردار بود که امام محمد باقر علیه السلام هنگام معرفی او به فرزند گرامی خود جعفر ابن محمد علیه السلام فرمود: فرزندم : حمیده ، همچون زر ناب و تصفیه شده ، از شالودگیها و پلیدیها پاک است ، فرشتگان الهی همواره از او مراقبت و نگهداری کرده اند تا نزدیک به من رسیده است و این از لطف خدا بر من و امام بعد از من است که پای چنین بانوی پاکدامنی را به خانه من گشود .
گوهر شخصیت این بانوی بزرگ در خانه امام صادق علیه السلام بیش از پیش صیقل یافت و در پرتو زندگی مشترک با آن پیشوای بزرگ و استفاده از علوم سرشار آن حضرت به پایه ای رسید که امام صادق علیه السلام دستور میداد زنان مسلمان برای فرا گرفتن احکام و مسائل دینی به این بانوی عالیقدر مراجعه کنند . از این لحاظ ، موسی ابن جعفر علیه السلام به تنها پدری همچون امام صادق علیه السلام بنیانگذار مذهب جعفری و موسس دانشگاه بزرگ جهان اسلام داشت ، بلکه از پستان بانوی با فضلیت و گرانمایه ای چون حمیده شیر خورده و در دامان پاک و پر ارج او پرورش یافته بود .
از همان کودکی آثار هوش سرشار و استعداد شگرف از چهره حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام هویدا بود و از آینده درخشان او حکایت میکرد ، او که وارث علوم خاندان رسالت و امامت بود تا سن بیست سالگی که پدر بزرگوارشان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در قید حیات بودند همه جا از برنامه های عالی و ارزنده پدر الهام میگرفت و از علوم و دانشهای آن حضرت استفاده میکرد .
در سال 148 هجری پس از شهادت پدر بزرگوارش عهده دار مقام امامت شد و به هدایت و رهبری مردم مشغول گردید .
معروفترین القاب حاضرت کاظم ، عبد صالح ، باب الحوائج و کینه شریفش ابو الحسن بود .
حضرت امام موسی ابن جعفر علیه السلام پس امامت در حالی که 55 سال از عمر پر برکتش میگذشت به دست هارون الرشید به شهادت رسید .

آسمانا تو نداری قمری بهتر از این
بزم ما را نبود زیب و فری بهتر از این
نیست ما بی خبران را خبری بهتر از این

بهر پرواز به کاشانه قاف ملکوت
حق نداده است مرا بال و پری بهتر از این
هر کسی را اثری هست گرانمایه و من
بین اشعار ندارم اثری بهتر از این
آمد این مژده نگوشم سحر از عالم غیب
که نباشد شب ما را سحری بهتر از این
شب میلاد همایون بهین رهبر ماست
که بشر را نبود راهبری بهتر از این
از گریبان زمین سرزده خورشید مگر
که ندیده است بخود زیب و فری بهتر از این
جای دارد که بگوید به دوصد جلوه زمین
آسمانا تو نداری قمری بهتر از این
صادق آل نبی را پسری داد خدا
که نباشد پدری را پسری بهتر از این
بعد صادق زره لطف نداده است بما
صدف بحر ولایت گهری بهتر از این
بخدائی خدا نیست در اقلیم وجود
بهر زیب سر ما تاج سری بهتر از این
بهتر روز صفر هفتم ماه صفر است
نیست ما هم سفران را سفری بهتر از این
بهتر نابودی هارون ستمگر نبود
خفته در بیشه دین شیر نری بهتر از این
بهتر پرپر شدن زهر ندارد به یقین
شجر گلشن دین برگ و بری بهتر از این
گوئیا خلق نکرده است بدین حسن و خصال
بین ابناء بشر ، حق ، بشری بهتر از این
چشم خورشید چو افتاده به او گفت نداشت
کلک ذات احدیت هنری بهتر از این
ای شه ملک خراسان پسر شیر خدا
چون تو نبود پسری را پدری بهتر از این
نیست در گردش ایام بدین جلوه گری
مهر و مه را شب و روز دگری بهتر از این
حاجت خویش طلب کن که ندارد پس از این
تیر جانسوز دعایت اثری بهتر از این
من ژولید چه گویم که ز یمن قدمش
بزم ما را نبود زیب و فری بهتر از این

سرود میلاد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
زیور آرا شد زمین تا عرش اعلی
چونکه شد نور رخ موسی هویدا
مبارک مبارک مبارک
به به از شان و جلال و عزت و جاهش
خرم افزا شد زمین از دیدن روی گرامش
عالم از این مولد فرخنده گردیده طرب زا
چونکه شد نور رخ موسی هویدا
مبارک مبارک مبارک
بر امام منتظر بادا مبارک این ولادت
تهنیت بر شیعیان حضرتش از این ولادت
رسید شادی شیعیان به عرش اعلی
چونکه شد نور رخ موسوی هویدا
مبارک مبارک مبارک

بیستم صفر اربعین حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام و یاران و اصحاب با وفایش

اربعین آمد و اشکم ز بصر می آید
گوئیا زینب محزون ز سفر می آید
باز در کربلا شیون و شینی بر پاست
کز اسیران ره شام خبر می آید
فصل پیام
وقتی که گرد و خاک پیکار عاشورا فرو نشست و صدای چکاچک شمشیرها ، با واپسین تپش قلب مجاهد مردان ، خاموش گشت و زمانی که خنجر سیاه کین ، فریاد سرخ حسین علیه السلام را همراه حنجره اش برید دوران پس از حسین یعنی فصل پیام آغاز شد .
عصر عاشورا آغاز رسالت بود و از همان ساعت ، خون گرم سالار شهیدان ، دروازه دلهایی را گشود که با هیچ لشگری بجز خون فتح نمی شد .
عصر عاشورا پایان حضور جسمانی امام حسین در صحنه و آغاز عصر عشق به حسین بود و از آن غروب سرخ فام تا امروز ، بشریت در عصر حسین زیست کرده است ، کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا .
عصر عاشورا پایان حضور جسمانی امام حسین در صحنه و آغاز عصر عشق به حسین بود و از آن غروب سرخ فام تا امروز ، بشریت در عصر حسین زیست کرده است ، کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا .
پس از آنکه کارزار پایان یافت و حسین ، عمود خیمه عشق ، بر زمین افتاد و طوفان طف فرو خوابید ، مبارزه نوینی در برابر ظلم آغاز و جبهه ای به وسعت قلب همه انسانها باز شد . این بار قهرمان داستان زینب است و زبان گویای او و امام سجاد علیه السلام شمشیر برانی است که رگ حیات ستم را قطع می کند .
کاروان اسرا ، از کانون حماسه دور می شود و حال و هوای آنان ائینه تمام نمای ماهیت نهضت حسین است . از سرهای بریده نور می بارد و از راس نورانی حسین علیه السلام آوای قرآن بگوش می رسد: ام حسبت آن اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من ایاتنا عجبا
شبها ، اهل بیت قرآن و نماز شب می خوانند و ذکر خدا از لبانشان جدا نمی شود و از اسارت خویش و شهادت مردانشان پشیمان نیستند .
این قافله بجای آنکه نشانه افتخارات لشکر کوفه باشد نمایشگر قساوت یزیدیان و مظلومیت و حقانیت سپاه جان باخته عشق است .
زینب ماموریتی ویژه و سنگین به عهده دارد . شهداء در قتلگاه آرامیده اند و تکلیف خود را به بخوبی انجام داده اند و شاهدان باید در طول مسیر ، رسالت تبلیغی خود را به انجام رسانند . آیا اسارت و زنجیر مانع از انجام

تکلیفشان خواهد بود ؟ آیا کشته شدن عزیزانشان و تالمات روحی ناشی از آن ، آنان را از مسئولیت خطیر ابلاغ پیام باز خواهد داشت ؟
خیابانهای کوفه و شام و مجلس یزید و ابن زیاد جواب این پرسشها را بخوبی می دهد که هیچ نیرویی قادر نیست ایمان زینب و زبان رسای علی گونه اش را به زنجیر کشد .
دست ستم در پوشش تبلیغاتی عوامفریبانه و زهر آلوده به خون فرزندان فاطمه آلوده شده است و جو مسموم تحریف حقایق هنوز اجازه نمی دهد تا مردم از ماهیت جنگ نینوا آگاه شوند . فریادی روشنگر لازم است تا مردم پشت جبهه را از عوام فریبی ها و تحریف ها آگاه شوند . فریادی روشنگر لازم است تا مردم پشت جبهه را از عوام فریبی ها و تحریف ها آگاه سازد . جنگ تبلیغاتی آغاز می گردد . جنگی نابرابر که در یک طرف ، حکومت با تمام ساز و برگ تبلیغاتی و در طرف دیگر زنان و کودکانی داغدیده ، گرسنه و خسته .
زینب در کوفه و شام پرده از چهره کریه بنی امیه برداشته و با منطق علوی ، مغلطه ها و سفسطه های ابن زیاد و یزید را افشار می کند و با افشاگریهای روشنی بخش خود ، از جنایت هولناکی که در سرزمین خونبار تف رخ داده پرده بر می دارد و بدین ترتیب نقاب از سیمای حسینیان و فرزندان رسول خدا کنار می رود و . . .
اعتراضها ، قیامهای و انقلابها یکی پس از دیگری آغاز می شود و پیام کربلا به گوش تاریخ می رسد و عاشورا را جاودانگی می یابد و قتلگاه حسین علیه السلام قبله گاه می گردد و امت های افسرده را جانی دوباره می بخشد .
در فصل پیام خون ، زینب عاشورایی در تبعید به پا می کند و جوامع بشری از آن تاریخ به بعد گلواژه آزادی و شهادت را از شجره خونین کربلا می چینند . و اینک ای حسین ! آرامگاه و بارگاه تو آرامش بارگاههای متعفن طاغوتیان را بر هم زده و زیارتگاه شیفتگان حق و تشنگان عدالت ، گشته است و تربت پاک تو سربازان عاشقی تربیت کرده است که در طول تاریخ عاشوراها ساخته اند و پرچم امر به معروف و نهی از منکر را که در کربلا برافراشتی بر تارک تاریخ به جنبش در آورده اند و خیمه عشقی که در نینوا زدی همچنان بر پا نگهداشته اند .
یاد بود رستاخیز عاشورای تو هر سال با شکوهتر از سال پیش بر پا می شود و هر محرم و صفر شور و شعور و عشق و عقل ، در صحنه جامعه و در درون انسانها به ملاقات هم می آیند ، اگر عشق تو در دلها نبود عقل بی پناه می ماند و اگر شور تو بر سرها نبود شعور می خشکید .
یاد بود رستاخیز تو هر سال از عاشورا تا اربعین ، خلق جهان را متوجه پیام قیامت می کند . عاشورا روز شهادت حماسه سازان و اربعین روز زیارت

مرقد عاشور سازان است .
عاشورا خروس خون حسین و اربعین ، پژواک این فریاد ظلم شکن است .
عاشورا و اربعین نقطه ابتدا و انتهای عشق نیست بلکه چله عارفانه شیعه است ولی نه مثل چله درویشان و مرتاضان در کنج عزلت و خانقاه . بلکه همچون خود حسین در میانه انسانها و جامعه .
عاشورا تا اربعین نقطه اوج عشق حسین است و در این چهل روز ، حسین علیه السلام تنها سخن محافل و مجالس است تا در طول عمر انسان بهانه بیداری ظلم ستیزی باشد .
عاشورا زمانه خون و ایثار و اربعین بهانه تبلیغ و پیمان است ، عاشورا روزی است که حسین با تاریخ سخن گفت و اربعین روزی که تاریخ ، پای درس حسین علیه السلام می نشیند .
عاشورا روزی کشت خون خدا در کویر جامعه ظلم زده و و اربعین آغاز برداشت اولین ثمره آن است . اربعین فرصتی برای اعلام همبستگی با عاشورا است .
زیارت اولین زائران حسین و بازگشت اهل بیت امام بر سر خاک گلگون شهیدان بهانه ای منطقی برای تاسیس عزای اربعین بود . اولین حسین علیه السلام چه جابر باشد و چه دیگران و جابر قبل از اهل بیت به کربلا آمده باشد یا پس از آنان و این حضور چه در اربعین اول باشد و چه در اربعین دوم ، تغییری در فلسفه اعلام اربعین به عنوان چهل روز عزای برای حسین علیه السلام ایجاد نمی کند .
چهل روز متوالی - از عاشورا تا اربعین در واقع مراسم سالانه و رسمی اعلام انزجار از ظالمان تاریخ است و در این اعتراض عمومی ، حسین سمبل شجاعت ، پایمردی و آزادگی و یزید نماینده و مظهر جور و فجور است . در این چهل روز یاد حسین صدرنشین محفل دلها است و افکار عمومی بیش از هر حادثه مهم دیگری تحت تاثیر حادثه کربلا است و این چهل روز فرصت مناسبی است تا مردم ، عشق به حسین و کینه و تنفر از قاتلان او را در دل خود بپرورانند و این کینه مقدس را با پوست و گوشت خود و فرزندانشان در آمیزند و عظمت گرمی حماسه عاشورا را به هر عصر و نسلی برسانند و شور عاشورا را هر سال تازه تر از سال گذشته بر پا کنند تا کلاس درس عاشورا هر سال با شکوهتر از سال پیش دائر گردد . اینجاست که فلسفه اربعین رخ می نماید . باشد تا ما نیز از این کلاس پر بار درس شهادت بیاموزیم و خود را جهت یاری مولایمان حضرت مهدی (عج) آماده نمائیم .
اربعین حسینی بر تمام حسینیان تسلیت باد .
اربعین
آنچه از من خواستی ، با کاروان آورده ام

یک گلستان گل ، به رسم ارمغان آورده ام
از در و دیوار عالم ، فتنه میبارید و من
بی پناهان را بدین دارالامان آورده ام
اندر ین ره از جرس هم ، بانگ یاری برنخاست
کاروان را تا بدینجا ، با فغان آورده ام
بسکه من ، منزل به منزل ، در غمت نالیده ام
همرهان خویش را چون خود ، بجان آورده ام
تا نگویی زین سفر ، با دست خالی آمدم
یک جهان ، درد و غم و سوز نهان آورده ام
قصه ویرانه شام از نپرسی ، بهترست
چون از آن گلزار ، پیغام خزان آورده ام
خرمنی ، موی سپید و دامنی ، خون جگر
پیکری بی جان و جسمی ناتوان آورده ام
دیده بودم با یتیمان مهربانی میکنی
این یتیمان را بسوی استان آورده ام
دیده بودم ، تشنگی از دل قرارت برده بود
از برایت دامنی اشک روان آورده ام
تا نثارت سازم و گردم بلاگردان تو
در کف خود ، از برایت نقد جان آورده ام
نقد جان را ارزشی نبود ، ولی شادم چو مور
هدایه ای ، سوی سلیمان زمان آورده ام
تا دل مهر نفرینت را نر نجانم ز درد
گوشه ای از درد دل را ، بر زبان آورده ام
مرثیه گروهی در اربعین حسینی
اسارت طی شد ای ماه مدینه
زیارت کن زیارت کن سکینه
گل بی آیت اینجاست
مزار بابت اینجاست
حسینم وا حسینا (2)
بنال ای دل بنای نینوائی
دوباره گشته زینب کربلائی
به تن دارد نشانه
ز ضرب تازیانه
حسینم وا حسینا(2)
همین جا هستی زینب فدا شد
که هجده دسته گل از ما جدا شد

ضیاء هر دو عینم
کجائی ای حسینم
حسینم وا حسینم (2)
اسارت در ره حق عزتی داشت
به محمل سر شکستن لذتی داشت
بخوان قرآن دوباره
ز حلق پاره پاره
حسینم وا حسینا (2)

بیست و هشتم صفر رحلت حضرت محمد (ص) و شهادت حضرت امام حسن مجتبی (ع)

در سوگ نبی جهان سیه می پوشد
در سینه دل از داغ حسن می جوشد
از ماتم هشتمین امام معصوم
هر شیعه ز درد ، جام غم می نوشد
رحلت
یا محمد(ص) از رحلت تو چه بگوئیم و چه بنویسیم که براستی وصف این غم بزرگ ، این رحلت جانگذار و وصف کبری و داهیه عظمی در توان کدامین قلم و کدامین بیان است ؟
محمد(ص) ، ای گرامیترین خلق نزد پروردگار ، ای آفتاب جانبخش جهان ، ای روح وجود عالم ، براستی کدامین قلم است که از تو ، به صورتی بایسته و شایسته یاد کند ؟ . . . آری . . .
گاهی که ستاره ای از آسمان کوچ میکند میگوئیم ما را چه غم که هنوز ماهی و مهتابی باقیست ، اما بنازم به آن ماه شب افروزی که با رفتنش ، کاروان نور را به ارمغان میاورد و انبوه ستارگان دیگری را روشن میسازد . . .
و تو ای برگزیده ترین برگزیدگان خلق ، ای رسول حق ، چنین بودی آری . . . آسمان بر بام خانه پیغمبر منتظر است ، انگار که کواکب آر حرکت باز ایستاده اند و زمین دیگر نمی چرخد ، در این لحاظ سنگین و اندوهناک گوئی این محمد(ص) نیست که از دار دنیا میرود بلکه کل انبیاء و پیامبران هستند که از این جهان میروند . خاتم انبیاء با تنی خسته و چشمی نگران (بخاطر حال امتش) این جهان را ترک میکند .
اینک او امتش را تنها میگذارد و از این فانی سرا به باقی سرا میشاند ، او غم از رفتن ندارد ، اندوه از رحلت و ترک این خاک ندارد که اگر غمی و اندوهی بر سینه اش سنگینی میکند ناراحتی و بی تابی از برای امت نوپایی است که یک مکتب الهی را پذیرفته است و به همین خاطر در مقابل دشمنان داخلی و خارجی زیادی قرار گرفته است . غمش غم امتی است که باید حرکتش را به سوی الله یک لحظه متوقف نسازد ، چه رنجها که برای این حرکت متحمل نگشت و چه حرفها که از دوست و دشمن نشنید ، اگر در دل همیشه به یاد و فکر امت بود بخاطر عشقی بود که به خدای امت داشت .
آری مرغ جان ، قصد پرواز از قفس تن را دارد . او که نفسش زندگی بود و امید ، حرفهایش هیجان بود و تلاش ، قدمها و حرکاتش زندگی ساز بود و انسان ساز ، و لبخندش هر مشتاق عاشقی را بو جد میاورد . چقدر موثر و

پر نفوذ سخن میگوید این رسول خدا ، چقدر به انسانها عشق می ورزد این سرور انسانها و چقدر پر جذبه است کلامش ، آنگاه که از خدا سخن میگوید ، آنگاه که از گرسنگان و تشنگان و بیماران و گرفتاران سخن میگوید .
اینک پدری مهربان از دنیا میرود ، پدری بی مانند جهان را ترک میگوید ، و آنگاه که بی تا بی قراری دخترش را نظاره می کند خطاب به او چنین می فرماید: فاطمه عزیزم ، فاطمه دلبندم ، فاطمه ای گوشواره عرش کبریائی ، فاطمه ای گوهر پارسایی و شکیبایی فاطمه ای محبوبه حضرت داور ، فاطمه ای جان و جآنان پیامبر ، فاطمه ای کفو بی کفو حیدر غصه به خود راه مده که تو اولین کسی هستی که به دیدار من میشتابی . فاطمه جان گریه این نور چشمان عزیزم حسن و حسین را آرام کن که بیش از این طاقت شنیدن این گریه ها را ندارم .
به یکباره نفس ها گره می خورد ، زمان ساکت و غمگین می ایستند ، هستی از جنبش باز می ماند ناگهان لبهای نازنین پیامبر تکان می خورد:
بل الرفیق الا علی
یا رسول الله اکنون اندکی از عطر تن مطهر تو است که در مشام این خاکیان فرو رفته است و در دلهاشان نوری ، شوری و غوغایی بی اندازه ایجاد کرده و و شوریده شان ساخته و این دلهایشان را جایگاه عشق به تو و خاندان پاک قرار داده .
یا محمد(ص) عنایتی کن به این خستگان که جز ائین پاک تو چیزی نمیخواهند و جز به اشتیاق قرب الهی و محشور شدن در نزد تو ، جانهاشان آرام نمی گیرد .
ای خوش آن روز یکه ما معشوق را مهمان کنیم
دیده از روی نگارینش ، نگارستان کنیم
گر ز داغ هجر او دردی است در دلهای ما
ز آفتاب روی او ، آن درد را درمان کنیم
یا محمد(ص) ، ما سوخته ایم سوخته . . . و اینک در سالروز رحلت تو و شهادت فرزندان عزیزت امام حسن مجتبی و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام جز آب دیده چه داریم که نثار کنیم ، ای رسول حق ، داغ دلهای این مردان و زنان خسته را جز با وجود مقدس تو مگر میشود آرام کرد .
اینک ای خورشید درخشان آسمان نبوت ، اندکی بیا و بحال این عاشقان حق و سوختگان سرزمین ما نظری کن ، ای پیغامبر عشق و توحید ، ای حبیب خدا ای یاور مظلومان و ای چشمه جوشان ایمان و تقوی ، گوشه چشمی بر این جمع پریشان و مضطر ما بینداز .
قامت خمیده ات را راست کن ای پدر امت ، ای رسول حق ، پیکر افسرده زهرایت را در آغوش بگیر ، اشکها را از دیدگاهش پاک کن ، پهلوی شکسته

ای زهرایت را در آغوش بگیر ، اشکها را از دیدگانش پاک کن ، پهلوی شکسته اش را مرهم بگذار ، گونه کبودش را نوازش کن ، قلب شکسته اش را التیام بخش ، اه ای رسول خدا ، پیکر عرقه بخون مجتبی علیه السلام را از مقابل دیدگانش دور کن مگذار ، بدن تیر الودش را نظاره کند ، به او بگو که گریه را بس کند ، بگو که فرزندش مهدی (عج) می آید ، بگو که او از راه میرسد او میاید ، او باید بیاید ، انتقام خونها را میگیرد و شادمانی را بهمراه می آورد .
الهم و سر نبیک محمد(ص)برویته و من تبعه علی دعوته و ارحم استکانتنا بعده ، اللهم اکشف هذه الغمه عن هذه الامه بحضور و عجل لنا ظهوره ، انهم یرونه بعید او نریه قریبا ، برحمتک یا ارحم الراحمین . . . (1)
در شهادت دو پاره تن رسول خدا
حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام رضا علیه السلام
امروز شیعه ما تمزده است ، امروز شیعه در سوگ است و شوری دگر به سر دارد ، شیعه گوئی قرار ندارد ، امروز دنیای تشیع را حالی دیگرست و انقلابی دیگر .
گوئی هاله های ماتم و اندوه ، سر تا پای وجودش را فرا گرفته است ، گوئی غریب شده است ، گوئی عقیده ها آنچنان گلویش را میفشارند که دیگر تاب مقاومت در برابر قطرات اشکش نمی بیند . اری امروز شیعه عزادار است و در ماتم عزیزانی بهتر از خویش به سوگ نشسته است .
امروز به تنها شیعه که مهدی (عج) هم سوگوار است ، اری امروز مهدی (عج) داغدار است و ابرهای تیره ماتم و اندوه ، آسمان زندگیش را پوشانیده است امروز مهدی (عج) از مدینه جدا نمیشود ، امروز مهدی (عج) بقیع را تنها نمی گذارد و زمین مدینه نیز امروز آغوش گشوده است تا مهمآنان تازه اش را در قلبش جای دهد ، ای مدینه امروز از پذیرائی پیامبر(ص)و فرزندش احساس غرور میکند و بقیع نیز ان قبرستان غریب و خاموش ، مهمانی تازه دارد ، آماده است و تا در کنار مادری ، فرزندش را نیز جای دهد ، اری فاطمه علیه السلام نیز ، سوگوار است ، و امروز در بقیع تنها نیست چون فرزندش حسن را در کنار خویش دارد و میتواند پهلوی شکسته و گونه سیلی خورده اش را به پسرش نشان دهد ، میتواند عقیده هایش را بگشاید و شکوه درونش را به پسرش حسن علیه السلام باز گوید و براستی چه غمناک است امروز .
امروز بقیع مطهر ، شاهد گفتگوی مادر و فرزندیست ، که یکی بازوی کبودش را نشان میدهد و دیگری بدن تیر خورده اش را و اه چه بگویم و چگونه بگویم که پیامبر(ص) نیز شاهد این صحنه غم انگیز است و در کنار فرزندانش اشک می ریزد . راستی چه شده است ؟
امروز همه عزادارند ، شیعه ، مهدی ، مدینه ، بقیع ، فاطمه و اه چه گویم

که طوس هم آماده عزاداری است چرا که او نیز امشب سینه اش را گشوده است تا فردی چون علی ابن موسی الرضا علیه السلام را در آغوش کشد و چه پرشکوه ، اما غم انگیز است . امروز بیرقهای سیاه به نشانه سوگواری در اهتزازند و صاحب عزا وجود مقدس ولی عصر حضرت مهدی (عج) است . هنوز از مدینه و بقیع و از کنار جدش پیغمبر خدا و مادرش فاطمه زهرا علیه السلام جدا نگشته است که طوس ان وجود نازنین را به سوی خویش میخواند تا در عزای جدش علی ابن موسی الرضا (علیه الاف التحیه و الثناء) نیز شرکت کند . و ما نیز اینک با قلبی اکنده از اندوه و با چشمانی اشکبار و با حالتی غمگین فریاد بر میداریم : ای مهدی ، ای ولی زمان : اگر توفیق نداشته ایم که در کنارت در مدینه و بقیع باشیم اما اینک از جوار مرقد جدت علی بن موسی الرضا علیه السلام و از محفلی که بنام اجداد طاهرینت تشکیل شده به شما تسلیت میگوئیم و ظهورتان را ارزو میکنیم . باشد که پاسخ عزادارهایمان ، عنایت و توجهی به ما باشد .

رحلت خاتم الانبیاء ص

شب هجر رسول وحی آمد شب قطع نزول وحی آمد
فلک را رکن ارامش شکسته
زمین از اشک غم ، در گل نشسته
ملائک جمله در جوش و خروشند
خلایق جمله از ماتم خموشند
کنار بستر باباست زهرا
ز غم دامانش چون دریاست زهرا
به یکسو سر به دامن بوتراب است
ز دیده اشک باران چون سحاب است
به سویی مجتبی در شور وشین است
دو دستش حلقه بر دوش حسین است
نگاه مهر و ماه و هر دو کوکب
شده خیره به حال زار زینب
همه حالی غمین دارند امشب
ز دیده اشک می بارند امشب
ولی در این میان زهرای اطهر
بود بیش از همه دل ناگران تر
تو گویی اشک او پایان ندارد
به سینه دل ، به پیکر جان ندارد
پیام اور که عقیده در گلو داشت
هماره گوشه چشمی به او داشت

ستوده اشک از چشم ترش کرد
به حسرت سر به گوش دخترش کرد
زاسرار نهانی پرده برداشت
پیامش مژده صبح و سحر داشت
پس از ان فاطمه از گریه کم کرد
تبسم کرد و ترک رنج و سحر داشت
چو پیغمبر ز گیتی دیده پوشید
فلک در خون نشست و دل خروشید
به گریه عقیده دل باز کردند
ز زهرا پرسش ان راز کردند
که ای تقوا و عصمت زا تجسم
چه بد ان گریه ها و ان تبسم
چه رازی در پیام حضرتش بود
بگفتا: ان امام الرحمه فرمود:
مباش افسرده خاطر از جدایی
تو پیش از دیگران پیش من ایی
ترا در خلوت ما راه باشد
ترا عمر کم و کوتاه باشد
رسولا ، احمد ، امت نوازا
ز رحمت بر سر این نکته بازا
که چون دادی به زهرا وعده وصل
به او گفتی ز سوز و سردی فصل ؟
به او گفتی در این ایوان نیلی
که نیلوفر ندارد تاب سیلی ؟
به زهرا گفته ای این راز یا به
چون گل پرپر شود با تازیانه ؟
تو که بر فاطمه دادی بشارت
به زخم سینه اش کردی اشارت ؟
در سوگ امام حسن علیه السلام
آنشب مدینه شاهد سحر بود
ماه صفر آماده از بهر سفر بود
آنشب شقایق خون به جام لاله می ریخت
از ابشار دیده خود ژاله می ریخت
آنشب سپیده جامه بر تن چاک میکرد
از روی لاله گرد غربت پاک میکرد
آنشب زمان از پرده دل داد میزد

مرغ حق از بیداد شب فریاد میزد
آنشب دل از داغ غم جانانه می سوخت
برگرد شمعی بیمه جان پروانه می سوخت
ام المصائب از مصیب دیده تر بود
در پیش او طشتی پر از لخت جگر بود
آنشب برادر نیشها را نوش میکرد
از حق سخن می گفت و خواهر گوش میکرد
آنشب حسن بهر حسینش راز می گفت
شرح بلا و کربلا را باز می گفت
آنشب حسن را سینه بودی پر شراره
چشم حسینش بود و قلب پاره پاره
آنشب سرشک از دیده عباس می ریخت
خون حسن از سوده الماس می ریخت
آنشب دل قاسم خدا را یاد میکرد
فریاد از بی رحمی صیاد می کرد
آنشب حدیث درد را با اه می گفت
از روز عاشورا به عبد الله می گفت
مرثیه گروهی در شهادت پیامبر اسلام ص و حضرت امام حضرت امام حسن علیه اسلام
غبار غم بر چهره عالم نشسته
پیغمبر اکرم ز عالم دیده بسته
علی خورد خون جگر
زهرا کند پدر پدر
بقیه الله ، بقه الله
روز عزای رحمه للعالمین است
آغاز غربت امیرالمومنین است
علی خورد خون جگر
زهرا کند پدر پدر
بقیه الله ، بقه الله
در مرگ پیغمبر بودن خون قلب الش
بانگ اذان دیگر نیاید از بلاش
علی خورد خون جگر
زهرا کند پدر پدر
بقیه الله ، بقیه الله
ای خواهرم این وادی عشاق دین است
هر کس که شد عاشق سزای او همین است

باید ز لعل گهرش
برون بریزد جگرش
بقیه الله ، بقیه الله

آخر صفر شهادت حضرت علی ابن موسی الرضا (ع)

امشب زچه در خلد ، نبی می گوید
زهرای بتول با علی می گرید
گویا که عزای خسرو طوس رضاست
زیرا که محمد تقی می گرید
قبله هفتم
در هر پگاه که خورشید بر مردم مدینه سلام می کرد ، مردی متین و با هیبت را می دید که میان موجی از نور با گامهای شمرده خود به طرف مسجد شهر حرکت می نمود خورشید این گامها را تا درب مسجد تعقیب می کرد و می شمرد ، امام از آنجا تا کنار مرقد رسول خدا(ص) چیزی جز نور نبود که بشمارد حتی گامها هم دیگر استوانه هایی از نور بودند و خورشید در حسرت ان نور می سوخت و در پشت کوههای مدینه پناه می گرفت اما از میان شکاف کوهها ان مرد را می دید که در کنار مرقد پدر نشسته است و با او سخن می گوید ان چنان که دو دوست و دو عاشق نجوا می کنند ، چونان مریدی با مردا خویش .
و اکنون بیش از هزار سال است که خورشید ان گامها نمی شمارد و دیگر ان قامت و قدمها را نمی بیند اما هزاران و میلیونها انسان را می بیند که به پاس خاطره ان مسیر نورانی و ان گامهای ربانی جان داده اند و او با همان گامها به هنگام عروج ان جانها بر بالین آنها حاضر می شد ، و در چشمان آنها خاطره خود را زنده می کرد و آنها را به بهشت جاودان نوید می داد و باز دوباره بر می گشت به سوی مسجد النبی کنار مرقد پدر می نشست و گاه نجوا و گاه شکایت می کرد او فرزند رسول خد علی ابن موسی الرضا است او هشتمین امام و هشتمین پرتو از خورشید ولایت و دهمین اختر در آسمان عصمت و تنها امام حاضر در ایران . کینه ان حضرت امام رضا علیه السلام را ابوالحسن ثانی است ، اهمیت و موقعیت استثنائی امام در دوران امامت ایشان موجب شد که امامان پس از ایشان را تماما به ابن الرضا شناسند .
امام علی ابن موسی الرضا علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگواراش امام کاظم علیه السلام در سال 183 هجری امامت و دعوت خود را اشکار ساخت و بی پروا به رهبری و هدایت امت همت گماشت ، دوران امامت امام هشتم علیه السلام با سالهای خلافت سه خلیفه مقتدر و مسلط بر امور مصادف شد ، اولین آنها هارون الرشید عباسی فرزند مهدی عباسی بود خلافت هارون که بی شک پر نفوذترین و مقتدرترین خلفای عباسی بود در سال 193 هجری پایان پذیرفت و این سال برابر بود با دهمین سال

امامت حضرت علی ابن موسی الرضا علیه السلام .
در زمان هارون ، امار انسانهایی که تحت حکومت او بودند نزدیک به هشتصد میلیون نفر بود و حکم او را بیش از چهل کشور اسلامی و غیر اسلامی ، گردن می نهادند .
در ده سالی که هارون ، امام رضا علیه السلام را درک کرد ، فرصت ان را نیافت که خطری را متوجه امام رضا علیه السلام سازد و بالاخره به علت اغشاشاتی که در شرق ایران رخ داده بود هارون مجبور شد خود با سپاهیان به سوی خراسان برود ، اما در نیمه راه بیمار شد و در طوس مرگش فرار رسید و در همانجا در منطقه ای به نام سناباد مدفون شد .
هارون الرشید پس از خود ، امین را برای خلافت تعیین کرده بود و از او تعهد گرفته بود که پس از او مامون خلیفه شود و نیز حکومت ایالت خراسان در زمان خلافت امین در دست مامون باقی بماند . اما امین به هیچیک از تعهداتی که به پدر داده بود عمل نکرده و در سال 194 هجری چند ماه پس از فوت هارون مامون را از ولایتعهدی خود عزل کرد و فرزند خود موسی را به این مقام نصب نمود ، همین قضیه موجب شد که میان امین خلیفه هارون و مامون که در ان زمان والی خراسان بود ، جنگهای خونینی درگیری و آتش جنگ میان ان دو برادر فاصله اندازد تا اینکه در سال 198 هجری امین کشته می شود و مامون بر مسند خلافت تکیه می زند اما علی سنت عباسی ها مرکز خلافت را به مرو می برد و بساط خلافت خود را در میان غیر عربها پهن می کند .
امام علی ابن موسی الرضا علیه السلام نه تنها در این درگیریهای سراسر باطل و فاسد ، شرکت نجست و هیچ گونه دخالتی ، له یا علیه هیچ کس از طرفین نزاع نکردند ، بلکه در طول این مدت که میان خاندان سلطنت اختلاف بروز کرده بود و فرصت مناسب به دست آمده بود نهایت استفاده را می بردند و با یک برنامه حساب شده به ارشاد و ترتیب پیروان خود می پردازند .
با به قدرت رسیدن مامون در سال 201 هجری در جریان یک توطئه زیرکانه از ناحیه دستگاه عباسی امام رضا علیه السلام در ماه رمضان همان سال از مدینه به سوی خراسان و بطور مشخص به سمت شهر مرو فرا خوانده شدند که در ان سالها مهمترین شهر خراسان و مرکز خلافت عباسی بود .
امام علیه السلام وقتیکه مواجه با غیر عادی بودن دعوت آنها شد و معلوم شد که آنها مامور بردن امام علیه السلام به نزد خلیفه هستند با کمال نارضایتی تن به این سفر ناخواسته داد و به انحاء مختلف به مردم مدینه و خویشان خود تفهیم کرد که در این سفر بازگشتی نخواهد بود مگر به سوی خدا ، سوز و گدازی که امام علیه السلام هنگام وداع با قبر پیامبر از خود

بروز داد ، همه را متاثر ساخت و در ضمن معلوم کرد که این وداع یک وداع معمولی نیست ، بلکه وداع با قبری است که دیگر ان را نخواهد دید .
حضرت امام علی ابن موسی الرضا علیه السلام ، این مظهر روشنگری ، هدایت و بیدار سازی امت در میان راه نیز از مسئولیت امامت غفلت نداشتند و هنگامی که در نیشابور که شهر هزاران دانشمند و محدث بود ، گروهی از او حدیث خواستند ، در جمله ای کوتاه بر اصلی ترین مشکل مسلمین در ان عصر انگشت گذاشت و حدیث مهم و اصولی سلسله الذهب را نقل فرمود و به شیوه خاصی به اهمیت عترت و همراهی ان با قرآن اشاره نمود:
کلمه لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی ، بشرطها و شروطها و انا من شروطها
اعتقاد به لا اله الا الله قلعه امن خداست که هر کس وارد ان شود از عذاب حق ایمن می ماند . باید از اسارت طاغوتها به در آمد و بند بندگی هارونها و مامونها را از دست و دل گشود رو به خدا و ائمه هدی که کانون ازادی و ازادگی اند کرد اما بشرطها و شروطها و انا من شروطها عقیده به امامت من از شرایط داخل شدن در این حصار امن و قلعه ایمن است .
حضرت رضا علیه السلام هنگام ورود به مرو با استقبال مشتاقانه و شگفت انگیز مردم روبرو شد و بدین ترتیب بار دیگر جاذبه حق در برابر دیدگان حق طلب نمایش یافت .
اقامت امام علیه السلام در ایران اگر چه از حیث سیاسی و نقطه نظرهای تاریخی بی نهایت مهم و تعیین کننده بود ، اما چندان به طول نیانجامید ، بطوریکه دو سال پس از ورود امام به خراسان یعنی در پایان ماه صفر سال 213 هجری ، امام علیه السلام را از طریق وارد کردن سم به بدن مطهرشان مسموم و شهید کردند .
اری اگر از رسول دم بزنی و راه توحید پیمانی ، باید سپر رسالت شوی ، یا سالها در نخلستان غربت ، سر در چاه بی کسی فریاد بزنی ، یا در بیابان عطش ، بی قطره ای اب سرا پا خون شوی و یا در تنگ ترین جا سنگینی زنجیرها را به جان بخری و رضا یادگاران این قبیله است و از سرنوشت آنها برخوردار .
چرا که سرگذشت او تاریخ فشرده زندگی انهاست ، همانند آنان سایه سیاه ستم را نمی تواند ببیند و ارام بنشیند .
مامون خوب می دانست که او همانند مادرش زهرا ، مدافع نا ارام حق و سنگردار جبهه امامت است و این جدی ترین خطر برای حضور بی نور اوست از این رو ان حضرت را در پنجاه و چهار سالگی مظلومانه به سرای جاودانگی کوچ داد .
او به خوشایند خدا خشنود بود ، مرز رضایتش ناشناخته و دریای احساسش

بیکرانه است چه زود راضی میشود رضا و چه سیع حاجت میدهد ! ابر کرمش همواره سایه گستر است و باران لطفش بر هر زائر دلسوخته ای میبارد همه غریبند و او غریب غریبان است .
همه رئوفند و امام رئوف لقب اوست .
همه خورشیدهای کهکشان ولایتند و او خورشید دائر انهاست همه مهربانند و او ویژگی اش مهربانی است . برکت از دست ائمه علیه السلام فرو می ریزد و رافت از نگاهشان میتراود و او رافتش دیدنی ، چشیدنی و حس شدنی است .
همین که پا به صحن حضور و رواق دیدارش میگذاری ، نسیم مهر به پیشوازت می آید و جان و دلت را گرم در بر می گیرد . خستگی راه را از جانت می شوید و پیروزی دلپذیر و حیاتی نو به تو می بخشد ، جمعی فشرده گرد ضریحی مقدس پروانه وار می چرخند و هر کس ارزویی در سینه پرورش داده که اینجا با تمام وجود بر زبان آورده ، با اشکهای گرم و ملتسمانه اش تقاضا می کند . رضا زود راضی میشود حتی اگر نیازت را بر زبان نیاوری فقط در دل سرگرم ان باشی ، خواسته ات را می داند و بر می آورد . حاجت گرفتن همه این نیست که انچه را تصور می کنی نیاز توست در کفت بگذارند ، چه بسا این ارامبخش تو نباشد ، بلکه در عوض چیزی میدهند که امید بخش و دلگرم کننده توست . راستی همین بس که تو را پذیرفته و جرعه ای اسایش در کامت می ریزد و سبک میشوی و از معادش اسوده و دل ارام وداع می کنی ،
از اینرو بارگاه او قبله هفتم نامیده شده و چون کعبه و کربلا و مدینه ، نجف ، کاظمین ، سامرا مقدس و ملکوتی است ، فرشتگان به ان رفت و آمد دارند و در و دیوارش با پروبالشان اشناست و ساکنان عرش زائر و ناظر انند .
کعبه اهل دل و مطاف دلدادگان ولایت است . زیارت او حج بی استطاعت است و مشهدش همواره بوی کربلا می دهد .
زائر ، گر به چشم دل نگری
بنگری خود مدینه دگری
حرم هشتمین امام اینجاست
نجف و وادی السلام اینجاست
این مقام خدا پسند و رفیع
کی بود کمتر از مزار بقیع
کاظمین است و سامرا اینجا
هم حسین است و کربلا اینجا
از ورودت به اینچنین گلشن
مقدمت خیر و دیده ات روشن

شهادت هشتمین پیشوای عالم تشیع بر تمامی شیعیان جهان تسلیت باد
عالم آل احمدی
ای به سریر ارتضا ضابطه رضا- رضا
ای به رضای تو رضا در دو سرا خدا رضا
ای به شهادت کرم حجت حی ذوالنعم
ای به روایت قلم تعز من تشا رضا
ای به مشیت قدر زینب لوح بندگی
ای به قضاوت قضا حاکم بر قضا رضا
ای به صحیفه زمان مطلع شعر شاعران
ای به حروف ابجدی واژه پر بهار رضا
تو مظهر درایتی - مکمل ولایتی
سمبل هر حکایتی به بخشش و سخا رضا
تو ضان شفاعتی که از ضامنت تو حق
عفو کند گناه ما به موقع جزا رضا
حجت حی سرمدی دسته گل محمدی
عالم آل احمدی به امر کبریا رضا
نام تو گشته مشتق از نام علی مرتضی
ز آنکه تویی به خلق و خو علی مرتضی رضا
تو هفتمین ودیعه خدا به نص کوثری
که فخر بر تو می کند سیده النساء رضا
ز بعد حضرت بتول که هست بضعه رسول
پاره تن فقط تویی به ختم الانبیا رضا
لوای صلح مجتبی داده خدا بدوش تو
که در قعود تو بود قیام کربلا رضا
عصاره عبادت سید ساجدین تویی
که از قیام تو بود قیام ما به پا رضا
زنده ز علم تو بود مکتب باقرالعلوم
که از تو گشته منجلی علوم ماسوا رضا
به فقه و دانش و اصول تویی به ملک این جهآن
رمز بقای مذهب و مکمل ولا رضا
تاج ولایت به سر ، موسی جعفرت پدر
که صد کلیم بر درت ستاده با عصا رضا
تویی رئوف میزبان که با ورود میهمان
به خنده لعل لب کنی بسان عنچه وا رضا
تو ان طبیب حاذقی که از عنایت و کردم
بدون نسخه میدهی بدرد ما شفا رضا

سه نوبت از ره کرم به داد شیعیان برس
که حکم تام در کف داده حق
از لایت تو بهر ما قفل در جهنم است
کلید ان برای ما بهشت جانفراز رضا
تویی که نقش شیر را به یک اشاره جان دهی
که بر درید منکر ولایت تو را رضا
شاعر ژولیده منم که گشته ام گدای تو
چه می شود عنایتی کنی تو بر گدا رضا
مرثیه گروهی در شهادت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام
ای یادگار زهرا (2)
یا ثامن الائمه (2)
محبوب حق تعالی (2)
یا ثامن الائمه (2)
رضا رضا رضاجان (3)
اکنون به یاد رویت
زدیده خون فشانیم
اگر چه الوده ایم (2)
ما بر تو مهمانیم (2)
رضا رضا رضا جان (3)
آتش به پیکرت زد
زهر جفای مامون
عمر تو را سر آورد
دسیسه های مامون
جان رسول اکرم (2)
سوزد در آتش غم (2)
رضا رضا رضا جان (3)
در وقت دادن جان
این یادگار حیدر
روی زمین می غلطید
میگفت کجائی مادر
جواد من کجائی (2)
شد موسم جدائی (3)
رضا رضا رضا جان (3)

فصل سوم: مناسبتهای ماه ربیع الاول

هشتم ربیع الاول شهادت امام یازدهم و معصوم سیزدهم حضرت امام حسن عسکری (ع)

هشدار که ماتم عظیم است امروز
دلها همه با قصه ندیم است امروز
بر صاحب عصر تسلیت باید گفت
کان در گرانمایه یتیم است امروز
تبعید در حصار دژخیمان
امامت شطی است جاری در بستر زمان که از زلال وحی می رسد و امام ، پاک مردی است که در خانه هدایت رشد یافته است و از هر گونه رجس تطهیر شده است و مایه حیات و لطف محض خداوند است . از زمره این پاکان ، امام هما ابو محمد حسن بن علی علیه السلام یازدهمین اختر آسمان ولایت و سیزدهمین گوهر دریای امامت است . وی در سال 231 هجری در مدینه دیده بر جهان گشود و در سال 254 پس از شهادت پدر بزرگوارش امام هادی (علی) به مقام شامخ امامت و پیشوایی شیعه برگزیده شد و روشنایی بخش جاده هدایت گشت .
از نامهای ان امام گرامی سراج ، ز کی و خالص است ، و همچون پدر و جدش به خاطر یاد کرد و زنده نگه داشتن عظمت بدست آمده شیعه در زمان امام هشتم به ابن الرضا شهرت یافته است .
حضرتش به عظمت نفس و علو مقام معروف بودند در بین عباسیان رو علویان مورد احترام خاص قرار می گرفتند . در شکوه و منقبت امام حسن عسگری چیزی بالاتر از این نیست که ، امام مهدی موعود (عج) ، درهم کوبنده ستمگران و عدالت گستر جهان فرزند اوست .
علامه مجلسی روایت کرده است که عباسیان به مامور زندان امام سفارش کرده بودند تا بر ان حضرت سخت بگیرد . مامور زندان گفت دو تن از شریرترین افراد را برای این کار گماشته است ولی آنان با دیدن امام حسن عسگری تحول یافته و رو به عبادت و نماز آورده اند وقتی علت ان تغییر حالت را از آنان پرسیدم ، گفتند: از فیض دیدار امام به این سعادت رسیدیم . وی تمام روزها را روزه می گیرد و تمام شب را به نماز می پردازد . مهابت او تا اندازه ای است که چون به ما نگاه می کند به لرزه می افتیم
با نگاهی به تاریخ شیعه در می یابیم که با نزدیک شدن به عصر غیبت ، عرصه زندگانی بر شیعیان تنگ تر می شود و رسالت امامان در برنامه هدایت الهی ، سنگین تر ، به ویژه عصر امام حسن عسگری علیه السلام از دوران بسیار سخت و پر ابتلاء است ، عصری که اکنده بود از بدعت ، اختناق ، فساد ، و ظلم و جور تمام زوایای اجتماع را فرا گرفته بود .

مدت امامت ان حضرت شش سال به طول انجامید که این مدت کوتاه با حکومت سه خلیفه جابر عباسی به نامهای معتز ، مهتدی و معتمد هم زمان بود . بنی عباس ، امام هادی و امام حسن عسگری را به این بهانه که می خواهند رهبر شیعیان در مرکز حکومت باشند از مدینه به سامرا آورده ند علت انتقال امام به سامرا ، مراقبت و کنترل دقیق امام و سر کوبی حرکتهای احتمالی علیه حکومت بود . از زمان ولیعهدی امام رضا علیه السلام که شیعه از حاشیه اجتماع تا پایگاه قدرت پیشروی کرده بود ، وحشت و ترس بنی عباس فزونی یافته بود و در زمانهای بعد نیز شیعیان وظیفه خود می دانستند که کاسته شدن قدرت حق را بر نتابند این عامل ترس کابوسی برای خلفاء عباسی بود . لذا آنان چاره ای جز پیش گرفتن سیاست خانه نشین کردن ، مراقبت شدید ، زندان و ازار نمی دیدند .
در ان عصر جنبشهای مکتبی زیادی نیز بر پا شد بطوری که نهضتهای علوی روز بروز گسترش می یافت . ولی بسیاری از این نهضتها به وسیله حکومت کشف می شد و اعمال آنان بر ملا می گردید .
یاران امام در شهرهای مختلف پراکنده بودند و امکان تمرکز برای آنان وجود نداشت و از دیگر سو فشاری که دستگاه خلافت معمول می داشت عرصه را چنان تنگ کرده بود که امکان هر حرکتی را نا ممکن می ساخت .
علامه مجلس از یکی از یاران حضرت عسکری علیه السلام روایت کرده که . ما در عسکر اجتماع کرده بودیم و منتظر ورود ابی محمد علیه السلام بودیم که می خواست به دیدار معتمد برود . در این هنگام نامه ای از امام به دستمان رسید که در ان نوشته شده بود: الا الا یسلمن علی احدولا یشبر الی بیده و لا یومی فانکم لا تومنون علی انفسکم یعنی مراقب باشید احدی از شما بر من سلام نکند و با دستش مرا نشان ندهد و اشاره هم نکند که در غیر این صورت جانش در خطر خواهد بود . از این روایت اشکار فهمیده می شود که تا چه اندازه امام تحت مراقبت و فشار دستگاه خلافت بوده است و بهمین سبب روآیات بسیاری از ائمه رسیده که در ان شیعیان را به تقیه امر کرده اند .
دو چیز عامل این نوع برخورد و موضعگیری خلفا علیه امام می باشند .
مورد اول : چون از طریق روایات و بشارتی که امامان پیشین داده بودند ، می دانستند از امام حسن عسکری ع فرزندی بدنیا خواهد آمد که به ستم آنان پایان خواهد داد . بهمین منظور سیاست فرعونی را پیشه خود ساختند و گاه و بیگاه به منزل امام هجوم می اورند و به جستجو می پرداختند .
مورد دوم : احترام و سیادتی که امام بواسطه تقوا و مقام امامت داشت و نفوذ و احترامی که در بین علویان و عباسیان دارا بود خلفا را وادار می کرد تا مانع انتشار این نور شوند .
امام حسن عسگری علیه السلام در مدت عمر کوتاه 29 ساله خود که

شش سال آن منصب امامت را عهده دار بود رسالتی بس گران و الهی را تحت مراقبتهای شدید و تنگناهای دستگاه خلافت به انجام رساند و با برخورداری از مقام امامت ، شیعه را از شدیدیرین مهلکه ها و بحرانهای تاریخی حفظ کرد .
با وجود تمام این محدودیتها ان حضرت از نشر احکام اسلام و تقویت بنیه علمی شیعه و رسیدگی به امور شیعیان دریغ نمی ورزید و در اگاهی بخشیدن ، روشنگری ، ارشاد مردم و برحذر داشتن آنان از نیرنگ های حکومت جائر انی درنگ نمی کرد .
از جمله مسائل روزگار امام ، سپردن اموال و اوقات شیعه بدست مخالفین شیعه بود تا اینکه بنیه مالی شیعیان تقویت نشود . و در مقابل ، حضرت اهتمام بسیار به حفظ اموال مسلمین داشت و همواره در صدد تقویت بنیه مالی شیعیان بود و به همین جهت از جانب خویش برای اخذ وجوه شرعیه مردم و صرف آنها برای مستحقین نائبانی تعیین کرده بود .
از کارهای دیگر امام این بود که خانه ای را که امن می دانست معین می کرد و در برخی شبها شیعیان و اصحاب را به آنجا فرا می خواند و آنان مسائل و مشکلات خود را عرضه می کردند .
از ان سخنان و نیز مراسلات و مکاتبات هدایتگری فرا راه پیروانش موجود است . تالیف تفسیر قرآن نیز به ان حضرت منسوبت که بسیاری از علمای شیعه صحت انتساب این تفسیر را تایید کرده اند . همچنین از انحضرت ماثوراتی در فقه و اعتقاد وجود دارد .
دستگاه بنی عباس پیوسته از وجود امام در زحمت بود تا آنکه سرانجام معتمد خلیفه جائر عباسی ان حضرت را در سال 260 هجری بطور پنهانی مسموم کرد و به شهادت رساند .
از آنجا که هیچ عاملی نمی تواند از مشیت الهی جلوگیری کند ، پس از شهادت امام حسن علیه السلام فرزندی مهدی علیه السلام عموی خویش جعفر کذاب را که بر جنازه امام می خواست نماز بگزارد کنار زد و خود بر وی نماز گزارد و رسالت امامت را از جانب خداوند بر دوش کشید . و از ان پس بخاطر مصالحی ، نوع ارتباط شیعه با امامشان تغییر کرد و حضرتش که آخرین حجت الهی و بقیه السلف از فرزندان پیامبر است و از سویی مامورین معتمد در پی به شهادت رساندن ان حضرت بودند با خواست خدا در پرده غیبت بسر بردند و تا مدتی ارتباط مردم با وی از طریق چهار نایب تعیین شده از طرف ایشان بود و بعد از ان مرحله غیبت کبری آغاز گشت که تا این لحظه دیدگان اشکبار دوستدارانش در انتظار طلوع خورشید وجود اویند .
حجت یازدهم
ای که خورشید فلک محو لقای تو بود

ماه را روشنی از نور و ضیای تو بود
توئی ان آینه حسن خداوند کریم
که عیان نور الهی ز لقای تو بود
معدن جود و سخنائی تو که از فرط کرم
دو جهان ریزه خور خوان عطای تو بود
ولی حق حسن العسکری ای آنکه قضا
مجری امر تو و بنده رای تو بود
حجت یازدهم نور خدای پور علی
ای که ایجاد دو عالم ز برای تو بود
من کجا مدح و ثنای تو توانم گفتن
ای که قرآن همه در مدح و ثنای تو بود
نه همین جای تو در سامره تنها باشد
که به دلهای محبان تو جای تو بود
بی ولای تو عبادت ز کسی نیست قبول
شرط مقبولی طاعاتی ولای تو بود
نسبت قامت سرو تو بطوبی ندهم
ز آنکه طوبی خجل از قد رسای تو بود
چه غم از تابش خورشید قیامت دارد
آنکه در روز جزا زیر لوای تو بود
همه شب قرب جوارت ز خدا می طلبم
که مرا در سر شوریده هوای تو بود
در جوار تو ز حق خواهش جنت نکنم
جنت ما به خدا صحن و سرای تو بود
دیده گریان نشود روز جزا در محشر
هر که گریان به جهان بهر عزای تو بود
تو ظهور پسر خویش طلب کن ز خدا
چونکه مقبول خداوند دعای تو بود
تا ابد بر تو و اجداد گرام تو درود
غیر از این هر چه بگویم نه سزای تو بود
چه به جز ذکر و ثنای تو بگوید (خسرو)
بهترین طاعت حق ذکر و ثنای تو بود
مرثیه گروهی در شهادت امام حسن عسکری علیه السلام
عسکری از دارفانی دیده بسته
گرد ماتم بر رخ مهدی نشسته
ای حسن جان ، ای حسن جان ، ای حسن جان (2)
گشته سامرا دوباره ودای غم

بر پدر صاحب زمان بگرفته ماتم
ای حسن جان ، ای حسن جان ، ای حسن جان (2)
عازم جنت شده با قلب سوزان
نزد زهرا و پیمبر گشته مهمان
ای حسن جان ، ای حسن جان ، ای حسن جان (2)
او بدست معتصم گردیده مسموم
قلب پاک انورش را کرده مغموم
ای حسن جان ، ای حسن جان ، ای حسن جان (2)
شستشو داده پسر جسم لطیفش
شد به سامرا مکان قبر شریفش
ای حسن جان ، ای حسن جان ، ای حسن جان (2)

هفدهم ربیع الاول ولادت پیامبر(ص) و حضرت امام جعفرصادق (ع)

امروز صفا با دل و جان همراه است
هنگام طلوع آفتاب و ماه است
هم جشن ولادت امام صادق علیه السلام
هم عید محمد ابن عبدالله (ص) است
بارش نور افتخار بر صحیفه آفرینش
طلوع ماه ربیع ، نسیم لطف الهی بر سبزه زار دلهای عاشقان نشانده است . چرا که در این ایام ، خورشید و ماه هر دو طلیعه طلائی دارند . و هر دو بر پهنه دلها نور شوق می افشانند . نور نبوت و ولایت از خورشید رسالت و ماه امامت همه جا را روشنی بخشیده است .
اری در چنین ایام فرخنده ای دست قدرت آفرینش ، پای هستی حضرت ختمی مرتبت ، محمد بن عبد الله (ص) را بر دنیا نهاد و خورشید کمالش را بر افق قلبها تابانید . و در چنین روزهایی نیز ماه بدر گونه صادق آل محمد(ص) شبهای جهالت و نادانی را روشن به نور علم و دانایی کرد . هر چند نور رسول الله و فرزندش ، دهها و هزارها سال قبل از خلقت زمین و آسمان فیض وجود یافته بودند . و باید هم چنین باشد . چرا که ، جابر گوید هنگامی که از خاتم الانبیاء پرسیدم : اول ما خلق الله ما هو ؟
اولین چیزی که خداوند افریده چیست ؟
لبهای مبارک حضرت غنچه تبارک گشود که :
اول خلق الله نوری ابتدعه من نوره و اشتقه من جلال عظمته
(ای جابر) اولین مخلوق خداوند ، نور من بود که پرودگار متعال از نور خود انرا افرید و از جلال و بزرگی عظمتش پدید آورد .
و در صحیفه کلام امیر سخن ، علی علیه السلام در آفرینش رسول الله (ص) حضرت فرموده است :
پروردگار متعال نور محمد را قبل از خلقت آسمانها و زمین ، عرش و کرسی ، لوح و قلم ، بهشت و جهنم و قبل از آفرینش ادم و نوح ، ابراهیم و اسماعیل ، اسحاق و یعقوب ، موسی و عیسی ، داوود و سلیمان و همه انبیاء افرید ، هزارها سال قبل از خلقت تمام انبیا
لذاست که پیامبر عزیز(ص) به ابوذر می فرماید: . . . انگاه که ادم در بهشت وارد شد و هنگامی که خارج شد ، من با او بودم ، زمانی که نوح در کشتی نشست من با او و در صلب او بود ، هنگامی که ابراهیم در آتش قرار گرفت من بهمراه او بودم تا اینکه خداوند مرا از اصلاب طاهر به ارحام مطهره انتقال داد و در صلب عبدالمطلب قرار گرفتم . پروردگار مرا از اسم خود مشتق کرد ؛ صاحب عرش محمود نام دارد و من محمد اری ؛

پهنه آفرینش طبقی است از گل زیبای خلقت که حضرت حق با دست اراده خویش تقدیم به رسول خود ، حضرت محمد(ص) نموده است انگاه که در حدیث قدسی فرمود:
لولاک لما خلقت الا فلاک
(ای رسول ما) اگر تو نبودی ، زمین و آسمان را نمی کردم . به همین خاطر است که در این ایام شاد و شیرین ، زمین نور افتخار برجبین دارد و آسمان شور و اشتیاق در وجود خود . چرا که در چنین روزهایی بود که خورشید عظمت الهی از افق عام الفیل طلوع کرد و فصلی دیگر در تاریخ بشریت گشوده شد . فصل عشق ، فصل ایثار . و فصل پیروزی خون بر شمشیر سال 570 میلادی روز جمعه هفدهم ربیع . در چنین روزی بود که ایوان کسری شکاف شوق برداشت و کنگره های ان رقص غرور نمودند ، دریاچه ساوه عطش دیدار کرد و خشک گردید ، آتش آتشکده فارس خموشی خجلت پیدا کرد و بتهای کعبه سر ذلت بر زمین نهادند .
نوری به بلندای آفرینش ، به سوی آسمان بلند شد و مولودی نورانی پای به عرصه هستی گذازد ، در اولین لحظه ورود خود ، آخرین سخن را گفت گلواژه تکبیر و پیام تمجید:
الله اکبر و الحمدلله کثیرا ، سبحان الله بکره و اصیلا
ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد
دل رمیده ما را انیس و مونس شد
عبدالمطلب برای عرض سپاس به پیشگاه پروردگار ، گوسفندی قربانی نمود و نام مولود را محمد گذاشت . چون سئوال شد که چرا این اسم را انتخاب کردی فرمود: خواستم میان زمین و آسمان ستوده باشد لذا نام محمد را بر فرزندم گذاشتم . . . .
. . . و تو گویی دست مشیت الهی و نگاه هدایت خداوندی بر ان بوده که رهروان رسالت محمدی را از شیعیان مذهب جعفری قرار دهد ، چرا که در چنین ایامی ، جمال جعفر بن محمد علیه السلام صادق آل محمد نیز جهان را روشن نمود .
نور جمال صادق چون از افق برآمد شد صبح عالم ارا بر شام تیره فایق
هم او که شهره شهر علم است و چهره جهان دانش .
هم او که در هفده ربیع الاول سال 83 در آسمان مدینه الرسول طلیعه طلوع گرفت . و هم او که صحابی خود قبیصه فرمود:
ما اشباخ نور بودیم در عرش الهی . خدا را تسبیح می کردیم در حالی که هنوز ادم پای وجود بر زمین خلقت نگذاشت بود . ما عروه الوثقی الهی هستیم ، کسی که به ما تمسک کند نجات می یابد و کسی که از ما باز ماند به آتش غضب الهی گرفتار می شود .
نام و لقب امام ششم علیه السلام با گلواژه های رسالت و سخنان حضرت

محمد(ص) انتخاب گردید .
شیخ صدوق در علل الشرایع نقل نموده که پیغمبر اکرم (ص) فرمودند:
هر وقت پسر من جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب متولد شد او را صادق نام گذارید چونکه از فرزندان او کسی همنام وی پیدا خواهد شد که بدون استحقاق دعوی امامت کند و او را جعفر کذاب گویند حضرت صادق علیه السلام تا سن 12 سالگی معاصر با جد گرامی اش حضرت سجاد علیه السلام و تحت تربیت ایشان بود ، انگاه به مدت 19 سال با پدر بزرگوارش امام محمد باقر علیه السلام زندگی کردند . با این ترتیب 31 سال از دوران عمر خود را در خدمت جد و پدر بزرگوار (علیهماالسلام) بدون واسطه از مبداء فیض ، کسب نور می نمود و صرفنظر از ترتیب ربوبی ، با استعداد ذاتی و ذکاوتی علمی ، بزرگترین قهرمان عرصه علم گردید . ردای امامت و ولایت به مدت 34 سال بر قامت ان حضرت استوار بود بطوری که در این مدت مکتب جعفری به دست با کفایت و تدبیر با درایت ان امام برای همیشه برقرار شد و موجب احیاء و ابقاء شریعت محمدی گشت . انس بن مالک راجع به امام صادق علیه السلام می گوید:
کان جعفر بن محمد لا یخلو من احدی ثلث خصال : اما صائما و اما قائما و اما ذاکرا و کان من عظماء العباد و اکابر الزهاد الذین یخشون الله عزوجل .
او مظهر تقوی و پارسایی بود ، بطوریکه همیشه در یکی از این سه حالت : یا روزه دار ، یا نماز گزار و یا ترنم یاد حق بر لب داشت و از بزرگترین عبادت کنندگان و زاهدانی که خشیت و خوف الهی را همراه دارند ، به شمار می رفت . حوزه درس امام صادق علیه السلام نمونه و اسوه مراکز علمی می باشد . حوزه ای با بیش از چهار هزار شاگرد عالم متبحر و حاذق که برخی با هدایت های امام و ارشادهای حضرت ، بنیانگذار بعضی از علوم شدند .
آنها که چشم رضابت قبول بر در واژه های ان حضرت باز کنند به چشمه سعادت و هدایت دست خواهند یافت . و از سخنان ان امام است :
هر کس به دنیا دل بندد به سه خصلت دچار شود: اندوهی که پایان ندارد . ارزوئی که به چنگ نیاید و امیدی که به ان نرسد .
برای مومن چه اندازه زشت است خواهشی داشته باشد که در راه خواستن ان خوار گردد .
شیعیان ما اهل هدایت ، تقوی ، خیر ، ایمان ، فتح و ظفر می باشند .
امید آنکه در این ایام فرخنده جامی از کوثر گوارای ان بزرگواران نوشیده و زمزمه کلامشان را سر دهیم .
میلاد پیامبرص

وقتی یک مرد مانده بود و کران تا کران عدو ،
یک تیر مانده بود و جهان تا جهان نشان ،
وقتی مردان مرد سر در چادر هسار ظلمتها ، به نابودی کشیده شده بودند ، وقتی نامردان مرد بر مسند تکیه داده بودند و ناحقان بجای حق ، بی سیرتان بجای نیک مردان جا خوش کرده بودند ، وقتی خسرو پرویز در ایران ، بیدادگر بیدادگران بود و امپراطور رم از بردگان و حیوانات جنگ خونین مرگ و زندگی براه می نداخت و در این بین بر مگ برده بینوا قاه قاه می خندید ، وقتی از هر سو آتشکده های ظلمت سر بر فلک برداشته بودند و شعله های شوم خویش را به آسمان میفرستادند ، وقتی قله شهر اشنای قدمها ابراهیم و اسماعیل ، مهبط و حی خدا ، سر در چاهسار غروب غم انگیز نیستی خود میکشید ، وقتی خورشید از طلوع خویش شرم داشت طو بر غروب خود از شادی میگریست و انوار طلایی خویش را در دامن خود مخفی میساخت و بی نور و بیخیال در آسمان گام میزد ، وقتی شفق از دامن خونرگ خویش ، سخت بیمناک بود و بر این سرخی نفرین میفرستاد ، وقتی فلق از ظهور خویش نا ظهوری میطلبید و از خدای خویش ناپیدایی ، وقتی سپیده ، دامن عفاف خویش را در دست سیاه شب میدید و شرم الود بر ان لعن میفرستاد ، وقتی در ان نقطه که زمین از آسمان کام میگیرد ، دیگر درخشش و تلالوئی به چشم نمی خورد ، وقتی در لاله زارها بجای بلبل جغد لانه کرده بود و بر ویرانه ها بلبل نوحه میخواند ، در کویر ، الاله ها غمناک به انتظار چشمه ابی ، قطره اشکی ، ذره نثاری له میزدند ، وقتی ماه در شبهای چهارده چنان بیرنگ بود که ستاره ها بر او نهیب میزدند ، وقتی دستهای باز و الوده شیطان همه را ، همه چیز و همه جا را ناپاک ساخته بود و قلبها شیطانی ، نفسها شیطانی و حیات نیز شیطانی گشته بود ، وقتی در یوزگان نامرد کله بر سر درویشان بینوا میگذاشتند ، وقتی مظلوم اسیر دست ظالم اسیر دست ظالم بود و فقیر پادوی خانه بدوشی غنی ، وقتی مردان بر اریکه قدرت نشسته بودند و زنان ، دست به سینه ، چون بردگان بی اراده در اختیار آنان به بازی گرفته شده بودند ، مرد همه چیز بود و زن هیچ وقتی طفلکان ، زنده بگور شده و دخترکان بی گناه ، ارام طلوع نکرده ، در گور سرد قساوت پدر غروب میکردند ، وقتی در کعبه خانه حق ، هزار گونه بت ولو بود و هر یک از فرقه ای خاص و جانشین حق گشته بود ، وقتی در کوچه های شهر و کشور دنیا بجای بانگ حق ، بدمستی نامردان مرد بر پا بود و هزار هزار وقتی دیگر ، در انهنگام خداوند نور خود را فرو فرستاد ، سال عام الفیل بود ، لشکر ابرهه یعنی مردان فیل سوار بدست پرندگانی خرد با سنگانی از خود خردتر ، فیل سواران را به امر خدای ، چون پر کاهی ریز شده زیر دندانهای حیوانها کردند یعنی انهمه فیل را انهمه زور را به نیستی کشاندند

، آسمان شکافته شد ، ستاره ای پر نور از آسمان به زمین آمد ، بزرگان قوم یهود در آنشب سوگند خوردند که ستاره احمد آخرین پیامبر آخر الزمان به زمین آمد ، او متولد گشته است .
آتشکده بزرگ اذر در ایران که هزاران سال بود رنگ خاموشی بخود ندیده بود از فروغ پیامبر(ص) رو به سردی گذاشت .
طاق کسری ترک برداشت شاید از صلابت پیامبر(ص) شرم کرد و دریاچه بزرگ ساوه بعد از سالها اب ، خشک گشت .
اری او آمد نامش محمد(ص) بود و کنیه اش ابوالقاسم .
کسیکه خدایش فرمود: لو لاک لما خلقت الا فلاک
ای پیامبر(ص) هما نه اگر تو نبودی ، آسمان و زمین را خلق نمیکردم .
او آمد ، با شمشیر تیز ایمان و سینه ای مملو از عشق به هدف و صرطی مستقیم . او آمد تا ظلم برکند و ظالم افکند .
او آمد تا با یک کلام قولوا لا اله الا الله تفلحوا یک جهان را نه در یک زمان ، که در همه ادوارش گونه گون و واژه گون سازد .
او آمد و بر همه تبعیضها و تردیدها و برتریها خط بطلان کشید .
و بر همه افتخارات پوچ و پوسیده چندین و چندین هزار ساله تاریخ این بشر گمنام و گاهی از درد پست تر ، تنها یک کلام فرمود:
ان اکرمکم عندالله اتقیکم بدرستی که گرامیترین شما نزد خدای پرهیزکارترین شماست و با این جمله هر چه برتری بود از پول ، مقام ، زشتی ، زیبایی ، و هزاران هزار ملاک پست و پوچ دیگر را فرو ریخت . او آمد و کاخ چندین هزار ساله گمراهی را ، جهل را ، نابودی را در هم ریخت و بجایش قله ای استوار ایمان و عشق به الله و صراطی مستقیم یعنی فی سبیل الله ، با مردانی از تبار هابیل و ادم و ابراهیم و یوسف و یوشع و موسی و عیسی بر پا ساخت .
او آمد و بر فراز گنبد دوار گیتی تنها یک کلام حک کرد: الله اکبر لا اله الا الله
او آمد و اخلاص را اموخت ، اخلاص یعنی یکتائی در زیستن ، یکتایی در بودن و یکتایی در عشق .
او آمد و چشمه جوشان محبت را افرید و در زمانی که هر نامردی دخترکان بی گناه خویش را زنده بگور را زنده بگور میساخت ، او ارام جانش فاطمه علیه السلام را بر دوش میگرفت و بوسه بر لب و دهانش میزد و بلند فریاد میزد: فاطمه پاره تن من است هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و بدین ترتیب ، انسانیت را افرید .
او آمد و هر انچه پاکی بود که بشر به فراموشی سپرده بود به یادش آورد و چنین فرمود: انی بعثت لاتمم مکارم الا خلاق من برای تکمیل نیکوئیهای اخلاق بشر بر انگیخته شده ام

او آمد ، نامش محمد بود و کنیه اش ابوالقاسم او آمد و نور را آورد ، بلبل را به باغ جغد را به ویرانه سپرد ، لاله را در گلزار و کویر را با محبتها و انسانیتها ابیاری نمود .
او آمد و به خورشید نور داد و به ماه روشنی ، به شفق سرخی خاص عاشق الله بودن را و به فلق خونرنگی داغ شهیدان را ، به سپیده عفاف پاکترین عضو طبیعت ، نور را . او آمد و زمین و آسمان را اشتی دیرینه داد . کعبه را جلای پاک حقانیت حق ، و مکه را جایگاه شاهدان حق پرست ، بردگان را ازاد ساخت و تنها بنده خاص خدا نامیدشان . بندگان زور را رها می کرد و بندگان زر را مخلص ساخت و ره گم کردگان را چراغ هدایت گشت و ره یافتگان را هادی حق .
او آمد ، نامش محمد بود و کینه اش ابوالقاسم او آمد ، کوران را چشم حقیقت بین ، کران را گوش شنوا و لالان را ندائی حق رسان بخشید . مردگان را از خون شهید جلوه ای تازه ساخت و همه را شهید شاهد کرد و عاشق حق .
او آمد تا با زندگی سراسر مبارزه خویش ، با دعوت خود به ما درس ایمان و جهاد دهد و با زندگی جانگذار خویش بما یاد داد که در راه برانداختن ظلم و ظالم رودخانه هایمان را غرق خون سازیم و از خون وضو بگیریم و تنهایمان را سنگر سازیم ، ولی ظلم را نپذیریم و با دستان خون الود خویش ، پرچم حق را بر فراز بلندترین قله های استقامت و پایداری استوار سازیم .
بما اموخت که ای انسان ازاده ، آنجا که نمیتوانی سر بلند زیست کنی ، سر بلند بمیر . آنجا که طپش توانستن در تو خاموش شد ، سرود بایستن سرکن و آنجا که رنگ رخسارت از شدت ظلم و جهلها به زردی گرائیده از خون وضو بسازد و بر سجاده گلگونت سر بنه .
اری اری او آمد ، نامش محمد بود و کنیه اش ابوالقاسم .
او جلوه ای از نور حق بود ، از تبار هابیل و از نسل ابراهیم علیه السلام
او خاتم النبیین ، وارث المرسلین ، محبوب العامین ،
رسول گرامی خدا حضرت محمد ابن عبد الله (ص) بود .
دو ناخدا
فروغ دیده آمد ، سرور سینه آمد
ظهور این دو ایت ، خوش هم قرینه آمد
خزینه رسالت خالی شد از گهرها
والاترین جواهر ، از ان خزینه آمد
دو ناخدای امکان ، بهر نجات انسآن هر یک به جلوه خاص ، در این سفینه آمد
از مطلع رسالت ، و ز مشرق امامت

خورشید مکه سرزد ، ماه مدینه آمد
ان خاتم النبین ، وین صادق الائمه
جبرئیل کویشان را ، عبدی کمینه آمد
احمد که با ظهورش ، شد دفن بت پرستی
صادق که عشق رویش ، در دل دفینه آمد
ان تا دهد به عالم ، عشق و امید برخاست
این تا برد ز دلها ، نفاق و کینه آمد
شکست زین دو قدرت ، بتهای جهل و الحاد
انسان که بارش سنگ بر ابگینه آمد
تنها نشد موید در مدحشان ثنا خوان
جبرئیل هم غزلخوان ، در این زمینه آمد
سرود میلاد حضرت رسول اکرام ص و حضرت امام صادق علیه السلام
فرخنده میلاد محمد آمد
ختم پیمبران سرمد آمد
مولد صادق آل محمد
مقارن گشته با میلاد احمد
مبارک ، مبارک بادا ، مبارک بادا
ز یمن مقدم رسول خاتم
معطر آمده محیط عالم
مولد صادق آل محمد
مقارن گشت با میلاد احمد
مبارک ، مبارک بادا ، مبارک بادا
عرش کبریا نوید آمده
که مسلمین عید سعید آمده
بدر منوری پدید آمده
حامل قرآن مجید آمده
مبارک ، مبارک بادا ، مبارک بادا
ولادت ختم رسولان آمد
محمد ان حبیب جآنان آمد
به جسم پیروان او جان آمد
بر حرمتش جهان گلستان آمد
مبارک ، مبارک بادا ، مبارک بادا
به هفدهم ربیع دو ماه تابان
ز تارک سپهر دین و ایمان
برای دادن پیام جانان

دمیده با سراج لطف یزدان
مبارک ، مبارک بادا ، مبارک بادا

فصل چهارم : مناسبتهای ماه ربیع الثانی

هشتم ربیع الثانی ولادت امام حسن عسکری (ع)

خورشید سپهر رهبری پیدا شد
احیاگرفته جعفری پیدا شد
تبریک به مهدی که به عالم امشب
رخسارت امام عسکری علیه السلام پیدا شد
مشک افشان عالم
مدینه روز جمعه هشتم ماه ربیع الثانی حال و هوای دیگری داشت ، همه در انتظار درخشیدن نوری بودند تا گلهای زندگی را در فضای ظلم گرفته ان سامان شادابی بخشد . در این روز ، خورشید تابان وجود امام حسن عسکری علیه السلام قدم به عرصه این جهان خاکی گذاشت . هم او که از دامانش نوری ساطع شد تا امیدبخش مظلومان و مستضعفان گیتی شود . براستی میلاد امام عسکری بر عظمت روز جمعه افزود و بر این عید طراوتی خاص بخشید . او دومین امامی بود که نام حسن را به خود میگرفت و هم نام سبط اکبر رسول خدا یعنی حسن ابن فاطمه علیه السلام شد ، امام به القاب صامت ، رفیق ، نقی ، زکی ، هادی معروف بود .
باید ولادت با سعادت ان حضرت را نه به عنوان حادثه ، بلکه نقطه عطفی در تاریخ تشیع دانست و باید اذعان داشت که این میلاد در آیندهای نه چندان دور تاریخ بشریت را دگرگون می کند ، چرا که او می باید فرزندی به دست غیبت بسپارد تا روزی دادگستری جهان هستی شود .
در ان ایام که امام هادی علیه السلام را زا مدینه به سامرا بردند زیر نظر حکومت عباسیان قرار گیرد ، امام حسن عسکری علیه السلام را نیز به دستور متوکل عباسی به سامرا قرار گیرد ، امام حسن عسکری علیه السلام را نیز به دستور متوکل عباسی به سامرا انتقال دادند لذا باید گفت که قسمت عمده ای از عمر امام علیه السلام در پایتخت عباسیان در سکوت مرگبار حکومت آنان گذشت .
انچه مسلم است انتقال و تبعید امام هادی و امام عسکری علیه السلام به سامرا ، که مرکز خلافت عباسیان در ان عصر به شمار میرفت از جهانی شبیه سیاست مامون در فراخواندن امام رضا علیه السلام به سرزمین طوس بود . زیرا این نزدیکی ، کنترل روابط امام با پیروان و شیعیان و شناسائی انانی که در سر تا سر بلاد اسلامی مناسبت نزدیکی با امام خود داشتند و خطری برای حکومت به حساب می آمدند را برای دستگاه جور عباسی اسان می کرد . مدتی که امام در این شهر می زیست بجز ان جن نوبتی که به زندان افتاد بصورت یک فرد عادی در آنجا حضور داشت و طبعا

رفتار او زیر نظر کامل و محتاطانه حکومت بود ، زیرا ائمه شیعه از جمله امام عسکری علیه السلام اگر زا ازادی عمل برخوردار بودند مدینه را برای زندگی انتخاب می کردند و کنترل شیعیان و اطرافیان ان حضرت و مجبور ساختن ایشان برای حضور در دارالخافه دوبار در هفته ، عدم امکان دیدار مستقیم اصحاب با امام ، به زندان افتادن بعضی از یاران او همه و همه حکایت از نگرانی و وحشت دستگاه خلافت از وجود شبکه منظم و متشکل شیعیان که از مدتها قبل شکل گرفتع بود ، می کرد .
اصحاب امام تنها در طول راه ، خود را برای دیدن ان حضرت آماده می کردند ، در این راستا از روایات چنین استفاده می شود که کسی را امکان دیدار حضرت به صورت مستقیم در خانه ان بزرگوار نبوه ، اسماعیل بن محمد میگوید: برای طلب پول بر سر راه ان حضرت نشستم و هنگام عبور امام ، تقاضای کمک مالی از وی کردم . همچنین علی ابن جعفر از حلبی نقل می کند در یکی از روزهایی که قرار بود امام به دارلخلافه برود ما در عسکر به انتظار دیدن وی جمع شدیم ، در این حال از طرف ان حضرت نوشته ای بدین مضمون در یافت داشتیم که : کسی بر من سلام و حتی اشاره ای هم به طرف من نکند زیرا شما خودتان در امان نیستند از این روآیات بخوبی استنباط می شود که دستگاه خلافت تا چه حد ، ارتباطی امام با شیعیان را کنترل و انرا زیر نظر می گرفت . البته امام و شیعیانش در فرصت های گوناگونی ، همدیگر را ملاقات می کرده اند و سرپوشهایی نیز برای این تماسها وجود داشته است که یکی از بهترین راههای ارتباطی شیعیان با امام مکاتبه بود ، شواهد تاریخی و روائی ، همه روشنگر این واقعیت است که از همان سال دویست و پنجاه و چهار هنگامی که حضرت در سن بیست و دو سالگی بعد از شهادت پدر بزرگوارش بنا بر وصیت و تصریح امام هادی علیه السلام ، امامت مردم را عهده دار شد بیشتر عمر خود را در حبس و حصر و منع و هدایت خلق خدا سپری کرد ، امام در ان دوران شش ساله امت امام ، حوادثی رخ داد و تزلزلی در دستگاه عباسیان پدید آمد که مستقیما به زندگی امام مرتبط بود .
تشکیل دولت احمد ابن طولون در مصر و قیام حسن ابن زید العلوی و مقاومت پیگر و جنگ و ستیزه فراوانش در برابر حکومت عباسیها و سرانجام سیطره حسن ابن زید به طبرستان از جمله ان حوادث یاد شده است . این انقلابات به اضافه قیام صاحب الزنج دست بدست هم داد و باعث شد امام حسن عسکری علیه السلام در عسکری (لشکرگاه) به حالت بازداشت بماند و مهتدی عباسی نقش پیشوای مقدس ما بانه ای چون عمر ابن عبد العزیز در میان امویها به خود بگیرد و به طور مزورانه قبه ای به عنوان بارگاه عدل و مظالم تاسیس کند . و جالب این است که در پایان عمر امام و هنگام شهادت ان حضرت ، معتمد عباسی که دست

اندر کار قتل ان حضرت شده است یکمرتبه تمامی ثروت خود را در میان توده مردم تقسیم می کند و از این راه ، خون امام را لوث نموده تا ضعف دستگاه خلافت را جبران کند .
انچه مهم است توجه امام در فرصتهای مناسب به آینده درخشان و تابناک اسلام و امت اسلامی بود که حضرت توانستند در سالهای رسالت خویش ویژگیهای دولت حضرت مهدی (عج) را یاد اور شوند و در این راه گامهای موثری چون پاسخ به مسائل علمی ، رد شبهات ، توجه به اصحاب ، برحذر نمودن آنان در همکاری با خلفا ، تقویت و تحکیم مبانی امامت بصورت یک عقیده اسلامی ، آماده کردن مردم برای غیبت امام مهدی (عج) و دعوت مردم به امامی که غایب خواهد بود بردارند ، لذا ابوالادیان که نامه رسان ان حضرت بود میگوید: امام برای شخصی که سوال کتبی نموده بود نوشت : درباره مهدی قائم آل محمد(ص) پرسیده بودید او زمانی که قیاخم کند آنچنان عالمانه در میان مردم حکمرانی و قضاوت برحق کند که هرگز نیازی به برهان و دلیل نخواهد داشت .
سالروز ولادت امام حسن عسکری علیه السلام بر تمامی شیعیان جهان مبارک باد
دسته گل محمدی
ده مژده که نخل دل ما برگ و بری داد
زیرا شجر باغ رسالت ثمری داد
ای ساقی گل چهره بده باده که امشب
بر ما صدف بحر ولایت گهری داد
از نسل نبی و علی و فاطمه خالق
بر خلق جهان بار دگر راهبری داد
جبریل امین گفت به احمد که خداوند
بر امت تو بار دگر تاج سری داد
تا آنکه بشر را برساند به تکامل
بر هادی دین بهر هدایت پسری داد
بر عسکریان مژده بده حضرت معبود
بر مکتب شرع نبوی زیب و فری داد
آمد پدر مهدی موعود بدنیا
کز آمدنش تیر دعا را اثری داد
روبه صفتان را هله اعلام خطر کن
چون حق در بر آتش به کف ما سپری داد
آمد به جهان آنکه خدا خلق جهان را
از جلوه او مهدی نیکو سیری داد
آمد به جهان آنکه به یک گوشه چشمی

بر محفل ما شور و صفای دگری داد
آمد به جهان آنکه پی یاری قرآن
با منطق خود پاسخ هر خیزه سری داد
آمد به جهان آنکه به پیغام پیمبر
هشدار کفار چو پیغامبری داد
آمد به جهان آنکه شب تیره ماه را
در پرتو اشراق همایون سحری داد
آمد به جهان آنکه همه بیخبران را
او واقعه روز قیامت خبری داد
با ماه بگوئید نتابد که به زهرا
خلاق جهان باز فروزان قمری داد
از بهر نظر خواهی صاحب نظران حق
ما را به جهان رهبر صاحب نظری داد
در شهر هنر خامه هر بی هنری را
با تیغ زبان سرخط علم و هنری داد
مرغ دل ژولیده به پرواز در آمد
او آمد و بر مرغ دلش بال و پری داد
سرود گروهی در میلاد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
مژده که میلاد نور دل یاسین است
پاره ای از تن امیرالمومنین است
تبریک ما بر مهدی چشمت روشن یا مهدی
این نوزاد زیبا ، زهرا را نور عین است
عسکری طالب خون سرخ حسین است
تبریک ما بر مهدی چشمت روشن یا مهدی
دسته گل اورید که عسکری آمده
از بهر جهانیان رهبری آمده
تبریک ما بر مهدی چشمت روشن یا مهدی
بشکفته یک گلی از گلشن احمدی
شاخه ای از گل زیبای محمدی
تبریک ما بر مهدی چشمت روشن یا مهدی
امشب در سامرا سرور و شادی بر پاست
چون جشن میلاد عسکری ، ابن الرضاست
تبریک ما بر مهدی چشمت روشن یا مهدی

دهم ربیع الثانی وفات حضرت فاطمه معصومه (س)

دختر سلطان امکان حضرت معصومه است
خواهر شاه خراسان حضرت معصومه است
زائرین روضه اش را ای صبا از من بگو
با خبر از سر پنهان حضرت معصومه است
دردمند غربت و هجران
سلام بر تواری دختر ولی خدا ، سلام بر تو ای خواهر ولی خدا . سلام بر تو ای عمه ولی خدا ، اشنایی به تاریخ و زندگانی اهل بیت عصمت و طهارت یکی از لوازم معرفت و محبت به آنان است که به نص قرآن کریم دوستی خاندان پیامبر(ص) خود مزد رسالت رسول الله است .
از آنجا که پیامبران و ائمه معصومین علیه السلام منشا خیرات و برکات و راهنمایان و هادیان به سوی نیکیها هستند تمام اثار به جای مانده از ایشان بویژه فرزندان صالحشان ، فرشتگان رحمت الهی برای امت اسلام هستند که در جای جای بلاد اسلام بسان دانه های باران پراکنده اند و حیات دین را سر سبز داشته اند و هر یک باب فیضی بر دوستداران دین و پویندگان راه خدا گشوده اند .
حضرت فاطمه معصومه علیه السلام دخت هفتمین امام از زمره زنان عفیف و پاکدامنی است که در راه امامت و ولایت رنجها کشید و غصه ها خورد و سختیها و مشکلات سفر را تحمل کرد و یعقوب وار به اشتیاق و امید دیدار یوسف شتافت . دین اسلام آنجا که از حرکات حق جویانه سخن به میان می آید تجسم عینی انسانیت را در قالب زنان و مردان قدیس و انقلابی به نمایش می گذارد ، لذا می بینیم که حوا در کنار ادم ، هارون ، مریم در کنار عیسی ، خدیجه در کنار محمد(ص) ، زهرا در کنار علی علیه السلام و زینب علیه السلام در کنار حسین علیه السلام قرار دارند و به نقش موثر و سازنده خود می پردازند .
زن مسلمان تنها با شناخت و معرفتی که از تاریخ زندگانی و مسئولیتهای اجتماعی و نقش سازنده این بزرگواران دارد میتواند به عظمت مقام خود پی ببرد و جایگاه واقعی خویش را در نظام آفرینش بشناسد ، در این راستا تمسک و الگو قرار دادن و اظهار دوستی با خاندان رسالت ضرروری است و این امر تنها با زبان میسر نمی شود بلکه برای ان بزرگواران نشانه هایی است که بهترین آنها تبعیت از روحیات ، اخلاقیات و دستورات حیاتبخش آنان است و از دیگر نشانه های دوستی با اهل بیت برائت از دشمنان ، زیارت قبور مقدسه آنان و فرزندان صالح ایشان ، نامگذاری به نامهای آنان و دانستن تاریخ و زندگانی ایشان می باشد .

از میان دختران حضرت امام موسی کاظم علیه السلام تنها فاطمه ملقب به معصومه است که در قم مدفون می باشد .
درباره شخصیت والای ایشان همین بس که در زیارات ماثوره ، ان حضرت دختر ، خواهر و عمه ولی خدا خداونده شده است ، در فرازی از زیارت انحضرت می خوانیم : ای فاطمه شفاعت کن مرا در بهشت ، همانا برای تو در نزد خداوند منزلتی است بس والا .
این فراز از زیارت گویای شان و منزلت ایشان در نزد خداوند است .
درباره عظمت وجودی ان گوهر ناشناخته از ائمه علیه السلام احادیثی نقل شده است . حضرت امام صادق علیه السلام درباره مقام و منزلت ایشان چنین میفرماید: خدا را حرمی است و آن مکه است ، رسول خدا را حرمی است و ان مدینه است ، امیرالمومنین را حرمی است و آن کوفه است و ما را حرمی است و آن قم است . . . .
در فضیلت زیارت حضرت فاطمه بنت موسی کاظم علیه السلام روآیات بسیار وارد شده است : سعد بن سعد می گوید از امام رضا علیه السلام راجع به فاطمه دختر امام موسی کاظم پرسیدم فرمودند کسی که او را زیارت کند بهشت جای اوست و از حضرت جواد علیه السلام روایت است که فرمودند کسی که عمه مرا در قم زیارت کند بهشت برای اوست .
ان چه مسلم است ان معصومه مظلوم عمرش با فراق و هجران پدر بزرگوار و انگاه با جدائی و دوری از برادر والا مقامش در دنیایی از غم و اندوه سپری شد .
در ویژگیهای چندین بانوی والاقدر ، شبیه مادرش حضرت زهرا علیه السلام است ، مرگ در جوانی هم یکی از این نقاط اشتراک و تشابه است . هفده ساله است که برادرش حضرت رضا علیه السلام به اجبار از مدینه به مرو برده میشود و مامون با عنوان ولایت عهدی او را به پایتخت خود احضار میکند در این هنگام سال دویست هجری است ، و داع درد مندانه و پر سوزی که حضرت رضا علیه السلام هنگام ترک مدینه به سوی مرو انجام میدهد همه را به گریه می اندازد . همه میدانند که حضرت را پس از این (سفر بی بازگشت) نخواهند دید از این رو یکسال نمی گذرد که حضرت معصومه علیه السلام به شوق دیدار بردارش عزم سفر میکند و به قصد خراسان به راه می افتد اما دست تقدیر ، تدبیر دیگری اندیشیده است ، به ساوه که میرسد بیمار میشود قراین نشان میدهد که این بیماری او را از پای خواهد افکند ، می پرسد تا قم چقدر فاصله است ؟ میگویند ده فرسخ ، میخواهد که او را به قم برسانند ، وقتی به قم می رسد عده ای از بزرگان و چهره های معتبر قمی به استقبال او می شتابند ، موسی ابن خزرج اشعری در پیشاپیش استقبال کنندگان است ، پیش میرود و زمام ناقه دختر موسی ابن جعفر را میگیرد و ا را به طرف خانه خود میبرد ،

موسی ابن خزرج تنها افتخار ان را دارد که هفده روز از دختر امام پذیرایی کند ، حال این بانو وخیم تر میشود و چشم از جهان بسته ، به خانه ابدی آخرت کوچ میکند . به دستور موسی ابن خزرج او را غسل میدهند و کفن میکنند و برای خاکسپاری به قطعه زمینی به نام بابلان که متعلق به موسی ابن خزرج است منتقل میکنند ، سردابی را حفر کرده اند که پیکر این بانو را در آنجا دفن کنند بر سر این که چه کسی بدن مطهر حضرت معصومه را برداشته و وارد قبر کند میان خاندان و بستگان موسی ابن خزرج اختلاف میشود ، در نهایت تصمیم میگیرند که خادم پیر و با ایمان و صالحی که دارند ، بدن او را در قبر بگذارد ، کسی را در پی ان خادم که نامش قادر است میفرستند ولی در همین لحظه چشمشان به دو سوار نقابدار میخورد که از سوی ریگزار به شتاب می ایند ، چون به جنازه نزدیک میشوند فرود آمده بر او نماز میخوانند و وارد سرداب شده و جنازه را وارد آنجا و به خاک میسپارند سپس بیرون می ایند و بی آنکه حتی یک کلمه با کسی سخن بگویند میروند و کسی نمی شناسد که این دو سوار ناشناس و در واقع ، شناس با این بانوی گرامی کیستند ؟
از ان پس سایبانی از حصیر بر قبر او میسازند تا آنکه زینب دختر امام جواد علیه السلام قبه ای بر روی قبر عمه اش حضرت معصومه علیه السلام بنا میکند و حرم مطهر حضرتش بارگاه قدسیان و جایگاه نزول ملائکه گشت و همه روزه دوستداران ولایت از دوره و نزدیک ، پروانه وار بر گرد ضریح مقدسش طواف می کنند و رحمت و لطف انحضرت شامل حالشان میشود .
شهر قم بواسطه این وجود مقدس با آنکه در موقعیت جغرافیایی مناسبی قرار ندارد از دیر زمان از مزایا و امتیازات خاص برخوردار بوده و محل پرورش و تربیت پویندگان راه خدا و تشنگان علم و مدافعین دین قرار گرفته است .
اکنون قم بانور ولایت که از حرم دخت گرامی هفتمین امام ساطع و لامع است و با نور علم و دانش که از دانشگاه حضرت امام صادق علیه السلام تابیدن می نماید بر جانهای پاک عاشقان خدا پرتو افشانی میکند .
دهم ربیع الثانی سالروز و وفات حضرت معصومه علیه السلام بر همگان تعزیت و تسلیت باد .
شعاعی از فروغ کاظمین
به دیوار و در این بیت توحید
فروغ عترت و قرآن توان دید
بود این بارگاه روح پرور
حریم دختر موسی ابن جعفر
شعاعی از فروغ کاظمین است

چو موسی را در اینجا نور عین است
به چشم آنکه محرم هست و بیناست
در اینجا تابشی از طور سیناست
مزار خواهر سلطان طوس است
که ماه طلعیت شمس الشموس است
چو اینجا شد چراغ عشق روشن
به دلها این حرم شد پرتو افکن
بود این درگه از ابواب رحمت
در باغی است از باغات جنت
که اشک عاشقان شد جویبارش
نمیگردد خزان هرگز بهارش
توای زائر به تنظیم شعائر
ببوس این درگه قدوس و طاهر
بیا اینجا به اشک خود وضو کن
بیا جان خود اینجا شستشو کن
بپا خیز و بخوان اذن دخولش
اجازت از خدا گیر و رسولش
به اذن حیدر و زهرای اطهر
به اذن یازده ، معصوم دیگر
قدم چون می نهی داخل از این در
بگو بسم الله و الله اکبر
زند چون حلقه بر این در گدایی
بگوش جان او آید ندائی
که ای سائل دعایت مستجاب است
محب آل عصمت کامیاب است
بخواه از رحمت حق ، انچه خواهی
که بیحد است الطاف الهی
حسان همچو رضا ، معصومه قم
بود مشکل گشار در کار مردم

فصل پنجم:مناسبتهای ماه جمادی الاول

پنجم جمادیالاول ولادت دخت امیرالمومنین (ع) حضرت زینب کبری (ع)

در برج ولایت است کوکب زینب
علامه نا رفته به مکتب زینب
گفتم به خرد ، یگانه دوران کیست
بی پرده دوبار گفت : زینب زینب
یک سینی شقایق بهشتی
ای زینب کبری ، دختر علی فرمانروای مطلق روحهای بزرگ و ارجمند ، زاده فاطمه ، ای رسول انقلاب خونبار و ازادی بخش حسین علیه السلام ، سلام بر تو باد .
پنجم جمادی الاول سالروز تولد مهین بانوی بزرگ اسلام زینب سلام الله علیها است ، آنکه جهانی را مسحور عظیمتهای روحی و معنوی خویش کرد و اسوه حسنه ای برای زن مسلمان است .
چشم گشودن در خانه ای که بودی دلاویز عطر وحی را با خود داشت و بالیدن در فضایی که به معنویت و جهاد و پارسایی و عظمت عجین شده بود از زینب کبری علیه السلام انسانی ساخت که هر انسان منصفی عظمتهای او را به دیده اعجاب می نگرد و همین بالیدن در هوای جهاد و مبارزه و عشق و محبت ، وی را آماده پذیرش مسئولیتهای بزرگ اجتماعی کرد ان بانوی نمونه این درس را در مکتب معلمانی بزرگ اموخته بود معلمانی چون فاطمه زهرا علیه السلام و حضرت علی علیه السلام .
هنگام تولدش همه به پیامبر مژده می دادند و با همه سوابق و جنایاتی که عرب بدوی نسبت به دختران تازه مولود روا می داشتند ، در شادی پیامبر ارزش زن را تعلیم گرفتند ، شادمانی و سرور جد و پدر مردم را به خطاهای گذشته خود واقف می ساخت و به آنها می اموخت که داشتن دختر یعنی به دست آوردن دنیایی از محبت و لطافت روح . مردم می دیدند که پیامبر با شنیدن تولد دختری در خانه دخترش همان قدر مسرور است که در تولد حسن و حسین .
زینب را به پیش جدش پیامبر بردند ، ای پیامبر نامی برای این مولود برگزین و از همین جا پیامبر انچه که در تصمیم روح و قلبش می گذشت به این دختر نشان داد ، گفت او زینب پدر است او زینب است . یعنی زینب پدر ، یعنی سرمایه معنوی خانه ، یعنی ، یعنی ارامش مادر و در ادامه مظلومیتهای پدر و مادر زینب نام دختری دیگر نیز بود . نام دختر تازه از دست رفته پیامبر ، و گوئی پیامبر مسلمین می خواهد با این نام ، زندگی کند ، قبلا دختر خود را به این اسم خوانده بود و اینک دخت دخترش را .
بنی هاشم و مردم می دانستند که هر تولدی در خانه فاطمه علیه السلام

پیامبر را مسرور می سازد ، می دانستند پیامبرشان که ناقض همه اداب و رسوم جاهلی است در این میلاد نو ، چگونه خواهد بود ، آنها تبسمهای محمد علیه السلام را در تولد دخترش زهرا ، از یاد نبرده بودند ، و زینب زهرائی دیگر است ، با همان شجاعت و سرنوشت و با همان اصالت و مظلومیت و با همان وظیفه و تعهد ، زینب علیه السلام ادامه زهرا علیه السلام است ، و زهرا علیه السلام عصاره پیامبر و پیامبر ثمره خلقت .
زینب رسول خون حسین است ، منظلومیت تشیع علی و حسین را او بر پیشانی تاریخ حک نمود . فرو ریزنده حکومت وحشت و تباهی بنی امیه بود در روزگاری که حکومت بنی امیه پایه های قدرت خویش را فناناپذیر می دانست و با کشتن فررند رسول خدا زخمهای جهالی خویش را مرهم انتقام می نهاد او بود که با طنین فریاد خویش ستونهای استوار کاخ سبز را که به جای کلبه گلین پیامبر بنا شده بود به لرزه در آورد لرزه ای که به نابودی و متلاشی شدن حکومت پسران هند جگر خوار منتهی شد .
زینب خطیبی بود که با خطابه های شورانگیز و بیدارگر به روش پدر خویش به مبارزه با سنتهای جهالی که اینار لباس اسلام بر تن کرده بودند برخاست و در این جهاد سخت و توانفرسا از بذل عزیزترین کسان خویش دریغ نورزید ، او بود که با کلام خویش ردای سرخ شهادت امام حسین را بیرق سرخ پیروزی ساخت وگرنه دشمن بر پیکر خونین نوادگان رسول مکرم اسلام (ص) اسب پیروزی تاخته ، دارها برچیده و خونها شسته بود ، گوئی در شب ظلمت حکومت آنان برگ از برگ نجنبیده و هرگز خون مظلومی بر زمین ریخته نشده بود .
این زینب بزرگ بود که نگذاشت خون حسین علیه السلام را ریگزار تفدیده و تشنه صحرای کربلا ببلعد بلکه خونش چشمه جوشانی شد که از ان صحرای آتشخیز جوشیدن آغاز کرد و گسترده زمان را فرا گرفت و سبعیت و درنده خویی حکومت وحشت امویان همه کس فهم شد این جوشش تا ان سوی مرز زمان همچنان ادامه دارد و اینهمه پیروزی در شهادت و غلبه خون بر شمشیر را شیعه مرهون تلاشها و مجاهدتهای این شیر زن بزرگ است .
میلاد مهین بانوی بزرگ اسلام و روز پرستار بر همگان مبارک باد .
مقتدای پرستاران
تو را می بینم ، ای عصاره عفت ، ای مادر شجاعت ، هموزن اراده خدا در زن بودن ! ای زینب که بر بلندای عظمت خویش نظاره گر صحنه های تاریخی ، تو را می بینم ، و گریه امانم را می برد ! گویا پیوند تو با گریه ، اسطوره ای پآیدار است . زینب ای روح خروشان تاریخ زن ، ای پیامبر خون و شهادت ! ای کوبنده ابناء مرجانه . سوزش دلت را چنان دیدم که امکان بیانش را نخواهم یافت ، گوئی تو و غم با هم زاده شده اید و گویی

تو خدای اندوهی !
در تولدت نیز باز این اشک است که می خندد ! دست تو در دست مصائب بزرگ تاریخ ، تجلی گاه اراده خدا شد . در سالروز تولدت ، چه غمگنانه می خندم ! چرا تنها در حضور تو ، خنده مایوسانه خود را او می نهد ، ای زینب ؟ !
ای کوه درد ، وای قله رفیع شجاعت و ای فریاد حق خواهی زن در تاریخ .
اگر نبود زهره مردانه ات ، اگر نبود صبر جانانه ات ، اگر نبود مقاومت دلیرانه ات و . . . چگونه ، ندای حق خواهی کربلا ، ابدی می شد ؟ بت های ابن مرجانه را یکی پس از دیگری چه مردانه در صحنه کربلا در هم شکستی ، یزید را چه مردانه در سوک نامردی اش نشاندی . اگر چه در راه اسارت ، گرده ات مهبط تازیانه ستم بود ، لکن در مقر خیانت ، صلابت کلامت ، آتش در خارستان ستم یزیدیان زد .
و بوی خون حسین از عطر کلام تو جاری شد . حسین اگر رفت تو را داشت که می ماندی و عاشقانه می خواندی که :
من ، اسیر نیستم کز همرهان وامانده ام
کوه صبرم کز هبوط عشق برجا مانده ام
تو پرستار مظلومان تاریخی ، تو دست محبت خدا بر سر یتیمان و درماندگانی ، غنچه نگاهت چه معصومانه در دیار غربت شکوفانه شد . چه عاشقانه حسین را انچنان که باید به ایندگان شناساندی .
چه جانانه پرده های ستمگری ، طغیان ، ریا . . . از هم دریدی ! زبانت شمشیر حسین بود در کام .
در سایه اراده تو زن ، بت شکنی اموخت . بت ها شکستنی است هر چند بزرگ ، اگر پیرو زینب باشند !
از مهربانی ات چه بگویم که مادر مهربانی هستی ، تجسم محبتی برا بیماران و کودکان و سایه رحمت خدا برای درماندگان . روز تو روز محبت است . روز مهربانی است و روز پاشیدن عطر عاطفه بر چهره نیازمندان ! روز پرستار است !
تو مقتدای پرستارانی ، پرچمدار رسیدگی به مظلومان و محرومان و دردمندانی تو مادر یتیمانی و پرستار در کنار تو جویای محبت خدا در دل بیماران خویش است .
زمزمه بیماران در نیمه شب ، یاد اور ناله کودکان برادرانت ، برای اوست !
و او بیاد نماز شب تو سحر خیز است . او بر درد بیمارش ، بیاد مصائب تو مرهم می نهد ، او ناله درمانده ای را ، یاد اور گریه یتیمان تو می داند .
تو مقتدای پرستاری ، و پرستار در صف پرستاری ایستاده است ، که او را دریابی !

او تو بار می خواند و تو او را خوب می شناسی که ، دیدار او یاد اور مهربانی های توست . یاداور وفای توست ، به حسین ، به شهیدان ، به بیماران و درماندگان ، و به کسانی که در شهر درد و بیماری جز خدا ، یاوری نداند .
روز تولد حضرت زینب علیه السلام روز پرستار ، بر همگان مبارکبادا !
همسنگر حسین علیه السلام
آنشب که گل از دامن مهتاب می ریخت
شبنم به پای نخل باور اب می ریخت
آنشب که غم اهنگ شادی ساز می کرد
قفل اسارت را به گرمی باز می کرد
آنشب که ساقی بوسه بر پیمانه می زد
گیسوی شب را بهر مستان شانه می زد .
آنشب که بهر باغ دل غم لاله می کاشت
درنیستان نینوانی ناله می کاشت
آنشب شفق دیوان فتح نور می خواند
بهر فلق شعر شب عاشورا می خواند
شهر مدینه طالب دیدار حق بود
چشم انتظار مطلع الفجر فلق بود
فطرس فراز آسمانها بال می زد
فریاد ازادی و استقلال می زد
کای اهل عالم در دیار شور و شادی
زد خیمه روز پنجم ماه جمادی
دیوان خلقت را خدا زیب و فری داد
ساقی کوثر را ز کوثر کوثری داد
شیر خدا را داد خالق ماده شیری
قامت قیامت دختر روشن ضمیری
جبریل بر ختم رسل پیغام می داد
پیغام از پیروزی اسلام می داد
می گفت یا احمد شکوه باور آمد
بهر حسینت سینه چاک سنگر آمد
بر خلق عالم نعمتی عظمی ست دختر
سوم گل و گلواژه زهراست دختر
دختر مگو چون همتی مردانه دارد
از ایه قالوا بلا پیمانه دارد
دختر مگو که دختران را رهبر آمد
بی پرده گویم صبر را پیغمبر آمد

بر روی ما تا مهر رخشان در گشاید
رد بردباری مثل او مادر نزآید
از صبر او دین خدا پاینده گردد
هر مرده ای از انفاس گرمش زنده گردد
ثابت قدم مانند او گیتی ندیده
زیرا خدا او را حسینی افریده
در روز عاشورا که روز ازمون است
او فارغ التحصیل ان دارلفنون است
قنداقه اش را تا که پیغمبر گرفتی
صد بوسه از رخساره او برگرفتی
در دست پیغمبر ز دیده اشک می ریخت
کز اشک اواز چهره او رشک می ریخت
در دست باب تاجدارش گریه می کرد
گویی که از هجرنگارش گریه می کرد
با گریه اش صلح حسن را زنده کرد او
چون غنچه بر روی حسینش خنده کرد او
یعنی تو راجان برادر خواهر آمد
خواهر نه تنها یاور و همسنگر آمد
سرود در میلاد حضرت زینب علیه السلام
مژده مژده که سفیر راه عشق آمد
در مدینه به جهان ماه دمشق آمد
دخت خیر النساء زینب مرتضی ، زینب آمد
زینبا ، زینبا ، زینبا ، زینبا زینب آمد
خانه فاطمه روشن شده از نورش
لب مولا زعنایت گشته مسرورش
گوید او زیر لب ، آمده زین آب ، زینب آمد
زینبا ، زینبا ، زینبا ، زینبا ، زینب آمد
گشته قنداقه او بر دامن احمد
گوید این بهر حسین است رحمت سرمد
زینتش نام نهید ، احترامش کنید ، عاشق آمد
زینبا ، زینبا ، زینبا ، زینبا ، زینب آمد
عاشق روی حسین است قلب این دختر
بهر دیدار برادر میزند پرپر
از برای حسین ، میکند شور و شین ، عاشق آمد
زینبا ، زینبا ، زینبا ، زینبا ، زینب آمد

سیزدهم جمادی الاول شهادت حضرت فاطمه زهرا (س)

افسوس که ناموس خدا را کشتند
محبوبه ذات کبریا زا کشتند
سادات نوشتند بخونان جگر
بی جرم و گنه ، مادر ما را کشتند
والاترین محبوبه خداوند
. . . ولها جلال لیس فوق جلالها الا جلال الله جل جلاله و لها نوال لیس فوق نوالها الا نوال الله عم نواله
و فاطمه علیه السلام را جلال و جبروتی و عظمتی است که در ورای او هیچ جلالی نیست مگر جلال خداوند جل جلاله و هم او را بخشش و عطا و کرمی است که در ورای او هیچ نوال و کرامتی نیست مگر نوال خداوند عم نواله
آسمان ، این شبها که میرسد عجیب بی قرار میکند و زمین داغ دلش تازه میشود و زخم شرمش سرباز میکند .
ملکوتیان حق دارند سر بر دیوار عرش بگذارند و های های گریه کنند .
و تنها خداست که می تواند تسلای دل علی باشد .
ماه حق دارد که گوشه اختفا را برای گریه اختیار کند و ستارگان چه کنند اگر سر بر شانه یکدیگر نگذارند و مصیبت را زبان نگیرند .
ان خانه نمی دانم ان شب به چه قدرتی بر پای ایستاده بود ، ان مدینه چه مدینه ای بود که چنین مصیبتی را تاب آورد و درهم شکست . ان چه قبرستانی بود که سرچشمه عصمت را در خویش فرو برد و دم بر نیاورد .
ان چه خاکی بود که به خود جرات داد فاطمه را از علی جدا کند ؟
چرا آن خانه بر جای ماند ؟ چرا مدینه ویران نشد ؟ چرا آسمانن در خود نپیچید ؟ چرا بغض نترکید ؟ چرا عالم فرو نریخت ؟
گفته اند در عاشورا وقتی زخم در جان خورشید نشست و زمین ، پیکر مبارک حسین - قلب عالم امکان - را بر خویش قطعه قطعه دید ، به لرزه در آمد و آسمان تیره و تار شد و غبار خشم خداوند از جای جنبید .
در آنجا امام سجاد علیه السلام دست بر زمین کوفت و او را به ارامش خواند ، سر به آسمان برداشت و آسمان را دعوت به سکوت کرد . آسمان و زمین هر دو ، تنها در اجابت فرمان امام خویش ارام گرفتند ، دندان بر جگر نهادند ، خون به لب آوردند ، ولی دم نزدند . مویه کردند ، ولی فغان نکردند . در خویش شکستند و گریستند ، اما ضبحه نزدند .
چه رازی بود در شهادت زهرا که خانه فرو نریخت ، مدینه زیر و زبر نشد ، عمود خیمه آسمان نشکست و زمین متلاشی نگشت ؟ آفرینش این تحمل

را از کجا آورده بود ؟
مگر نه زهرا والاترین محبوبه خداوند بود و خدا به بهانه وصلتش فرموده بود احب النساء الی .
مگر نه فاطمه محور کسا بود و بقیه وابستگان او ؟ پیامبر پدر او بود و علی همسر او و حسن فرزندان او ؟ - سلام الله علیهم اجمعین - هم فاطمه و ابوها و بعلها و بنوها مگر نه پس از خداوند والاترین مقام و عظمت از ان زهرا بود و برترین نوال و بخشش نیز از ان او ؟ مگر نه بر سر در بهشت به روایت پیامبر امین نگاشته بود: فاطمه امه الله ، فاطمه خیره الله . مگر نه خداوند به فرشتگان فرموده بود: هذا نور من نوری ، اسکنته فی سمائی و خلقته من عظمتی . . . این نوری از نور من است که در آسمانم منزلش بخشیده ام و از عظمتم او را افریده ام ؟ مگر نه فاطمه شبیه ترین بود به رسول خدا ؟
ما رایت احداکان اشبه کلاما و حدیثا من فاطمه برسول الله صلی الله علیه و اله وسلم . . . مگر نه فاطمه آخرین مشابع و اولین مستقبل پیامبر بود ؟
کان اذا خرج غزاه کان آخر عهده بفاطمه علیها سلام و اذارجع کان اول عهده بها . مگر نه فاطمه راستگوترین موجودات بود پس از رسول خدا ؟
ما رایت احدا قط اصدق من فاطمه سلام الله علیها غیر ابیها . مگر نه فاطمه پاره جگر پیامبر بود و عزیز مسلم خداوند جل و علا ؟ مگر نه . . .
چه رازی بود در شهادت زهرا که خانه فرو نریخت ، مدینه زیر و زبر نشد ، عمود خیمه آسمان نشکست و زمین متلاشی نگشت ؟
آفرینش این تحمل را از کجا آورده بود ؟
آیا کسی در خانه فاطمه علیه السلام که این راز سر به مهر ، به دستهای او گشوده شود ؟ اری اسماء محرم اسرار فاطمه علیه السلام که این راز سربه
مهر ، به دستهای او گشوده شود ؟ اری اسماء محرم اسرار فاطمه علیه السلام از او بپرسید شاید پاسخ بگوید .
بگوید که که : اری حسنین سر به پای مادر نهاده بودند و پایه های عرش را به قحبه های خویش می لرزاندند . زینب و ام کلثوم ، کائنات را با موهای خویش پریشان می کردند . چروک بر پیشانی آسمان افتاده بود ، زمین از درد به خود می پیچید ، ناله های فرشتگان داغ پیامبر را دو چندان می کرد . ولی چه بود انچه آفرینش را بر پای نگاه می داشت ؟
در ان شب تغسیل ماه ، من دیدم که علی در مامن تاریکی ، سر بر دیوار خانه فاطمه ، سر بر عمود آسمان نهاده بود و زار زار می گریست .
شب اندوه و ماتم
آنشب مدینه کشتی دریای غم بود
دریای غم از کثرت ظلم و ستم بود

آنشب شفق بهر شقایق حجله می بست
از هاله خون ، حجله روی دجله می بست
آنشب قمر از زیر ابر پاره پاره
میریخت از پیمانه چشمش ستاره
آنشب سپیده ، درد دل با باد میگفت
از کینه و بی رحمی صیاد میگفت
آنشب سحر با مرغ شب همدرد میشد
گلبرگ سبز ارزوها ، زرد میشد
آنشب منادی ، بانگ بر افاق میزد
بر پیکر زنگی شب ، شلاق میزد
آنشب تمام اهل یثرب خواب بودند
غافل از سوز سینه مهتاب بودند
آنشب درون خانه ساقی کوثر
غم بود و ماتم بود و اسما بود و حیدر
آنشب تمام فاطمیون جمع بودند
گوئی همه پروانه یک شمع بودند
آنشب حسن در گوشه ای نظاره گر بود
چشمش به جسم مادر و دست پدر بود
آنشب حسینش جامه بر تن چاک میکرد
گرد الم از روی زینب پاک میکرد
آنشب برادر با برادر راز میگفت
خواهر به خواهر درد دل را باز میگفت
آنشب حسن اشک حسین را پاک میکرد
چون غنچه ای زینب گریبان چاک میکرد
آنشب قضا نقش قدر برباد میداد
کلثوم را درس شهادت یاد میداد
آنشب علی علیه السلام از دیده در ناب میریخت
اسما به روی جسم زهرا آب میریخت
آنشب به داغستان صحرا لاله میسوخت
در سینه سینای مولا ناله میسوخت
آنشب خزان گهواره غم تاب میداد
زهر ستم بر ما به جای اب میداد
آنشب علی علیه السلام در زیر لب ، رازی مگوداشت
با پیکر مجروح زهرا علیه السلام گفتگو داشت
میگفت ای ائینه دار ملک هستی
محبوبه حق ، اسوه یکتا پرستی

بی تو بهار عمر من ، پائیز گردید
پیمانه صبر علی علیه السلام ، لبریز گردید
کار علی بی تو به عالم زار گشته
بی یاور و بی مونس و غمخوار گشته
زهرای من ، پیراهن تو غرقه خون است
رویت کبود و سینه تو لاله گون است
ای وای من بر بازویت باشد نشانه
از بس که خوردی پیش چشمم تازیانه
رفتی چو در نزد پدر از دار دنیا
راز دلت را لااقل بر گوبه بابا
بر گوکه پهلوی تو را با در شکستند
بر گو درون کوچه بر من راه بستند
بر گو سیلی صورتم را سرخ کردند
اناَنکه با سلام از کین در نبردند
بر گو پدر آورده ام بهرت نشانه
اناَنکه با سلام از کین در نبردند
در ماتمت باید مسیر اه پویم
راز دلم را بعد از این با چاه گویم

فصل ششم : مناسبتهای ماه جمادی الثانی

سوم جمادی الثانی شهادت حضرت فاطمه زهرا (س)

به روایتی دیگر
ای نام خوشت ورد زبانم زهرا
از داغ تو سوخت جسم و جانم زهرا
برخیز علی به دیدنت آمده است
ای درد و بلای تو به جانم زهرا
سوگنامه کوثر
گفتی : صبت علی مصائب لوانها صبت
علی الایام صرن لیالیا
در این بلا بجای من ار روزگار بود
روز سپیده او . شب تاریک می نمود
شب ، هم بر گریه های شبانه تو گریه می کند . ماه هم اینک در فراق تو اه می کشد . بیت الاحزان تو اکنون سر بگریبان ، لب فرو بسته است . اشک هم شرم می کند که در سوگ تو از دیده جاری نشود . گونه حیا می کند که در سرخی گونه سیلی خورده ات خونرنگ نشود . کدامین چشم است که بر بازوی تازیانه دیده ات خون نگرید . اشکی که در سوز درد پهلویت بر گونه نغلطد ، اب هم نیست گند اب است .
یا فاطمه :
رنج گران خویش ، تو با دیگران بگوی
و ز لطمه های ان بدن ناتوان دیگر
چون داغ سینه ، صورت نیلی نهان مکن
در احتضار ، درد خود ای نوجوان بگوی
زهرا جان
چه قلبی است که در سوز کودکان یتیمت خون نشود . اه ، نمیدانم لحظه ای که حسنین ، زینب و ام کلثوم پیکر بر خاک افتاده ات را در کوچه و در حیاط خانه نظاره میکردند چه کشیدند ؟ فقط میدانم : خورشید هم بر این صحنه ، غمگنانه گریست ، آسمان هم نالید ، ملکوتیان نیز جامه دریدند و کروبیان گریبان چاک زدند !
زهرا جان :
امید ما تمام به ان درب نیم سوخته خانه تو است . در آتشی که ان نامردمان در بیت وحی افروختند ، دلها عاشقان و شیعیان تو برای همیشه تاریخ بسوخت . آنشب تا به سحر ، ستارگان ، خشکیده بر جای خویش ، ماتمزده بر مظلومیت علی علیه السلام گریستند . وقتی کودکان یتیمت گرداگرد علی علیه السلام نشستند و ناله مادر مادر سر دادند ، عرش

خدای هم عقیده اش ترکید و زار زار گریست .
آخر مگر می توان در مصیبت تو گریه را فرو خورد . علی نیز در فقدان تو تاب نیاورد و سر بدیوار نهاد و های های ناله سر داد .
اری ای زهرای عزیز ، نبودی تا بینی چگونه علی علیه السلام به کودکانت توصیه مینمود که فرزندانم ؛ با اوای بلند نگریید ، در حالیکه خود اشک در دیده داشت و صورت از کودکان بر می تافت .
فاطمه جان ، میدانم ؛
انک زمزمه علی را بر خاک مزارت شنیدی و تر غم الودش را نیز شنیدی که :
لکل اجتماع من خلیل فرقه
وکل الذی دون الفراق قلیل
و ان افتقادی فاطما بعد احمد
دلیل علی ان لا یدوم خلیل
وداع با مادر . . .
آنشب که شب ، از صبح محشر تیره تر بود
آنشب که از ان ، مرغ شب هم بی خبر بود
آنشب که رخت غم به مه ، پوشیده بودند
آنشب که انجم هم سیه پوشیده بودند
آنشب که خون از دامن مهتاب می ریخت
اسما برای غسل زهرا علیه السلام اب می ریخت
آنشب خد داند خداداند که چون بود
قلب علی زندانی فریاد و خون بود
طفلی گرفته استین دانم به دندان
تا ناله خود را کند در سینه پنهان
آنشب امیر المومنین با اشک دیده
می شست تنها پیکر یار شهیده
می شست در تاریکی شب مخفیانه
گه جای سیلی گاه جای تازیانه
صد بار از رفت و دست از خویشتن شست
تا جان خود را در درون پیرهن شست
می شست جسم یار خود ارام و خاموش
می کرد بر دستش نگه طفلی سیه پوش
خود در کفن پیچید ان خونین بدن را
خونین بدن نه ! بلکه جان خویشتن را
چشم از نگه ، لب از نوا ، نای از سخن بست
بگشود دست حسرت و بند کفن بست

ناگه فتاد ان تیره کوکب را نظاره
برگرد ماه خویش ، لرزان دو ستاره
دو گوشوار غم ز هوش افتاده بودند
بر خاک تنهایی خموش افتاده بودند
دو جوجه در اشیان بی اشیانه
دو بلبل خاموش مانده از ترانه
از بی کسی دو بال درهم برده بودند
گویی کنار جسم مادر مرده بودند
داغ دل مولا دوباره گشت تازه
ریحانه ها را خواند پای ان جنازه
کای گوشه گیران شب غربت بیایید
آخر وداع خویش ، با مادر نمایید
ان پر شکسته طایران از جا پریدند
افتادن و خیزان جانب مادر دویدند
چون جان شیرین جسم او در بر گرفتند
یک بوسه از ان لاله پرپر گرفتند
یکباره از عمق کفن اهی بر آمد
با ناله بیرون دستهای مادر آمد
در قلب شب ، خورشید خاموش مدینه
بگذاشت روی هر دو ماهش را به سینه
ناگه ندا آمد علی بشتاب بشتاب
دو گوشوار عرش را دریاب دریاب
مگذار زهرا را چنین در بر بگیرند
مگذار روی سینه مادر بمیرند
خیل ملک را رحمی از بهر خدا کن
از پیکر مادر یتیمان را جدا کن
مرثیه گروهی در شهادت حضرت زهرا علیه السلام زبانحال مولا علی علیه
السلام در فراق زهرا علیه السلام
غریب و خسته و تنها
کنار خانه بنشستم
مدینه گریه کن با من
که زهرا رفته از دستم
واویلا اه واویلا ، شدم من یکه و تنها
بنال از داغ ان بلبل
که پرپر در قفس میزد
بجرم یا علی گفتن

به پشت در نفس میزد
واویلا اه واویلا ، شدم من یکه و تنها
غریبی مرا مردم
همه با چشم خود دیدند
میان شعله آتش
گلم را با لگد چیدند
واویلا اه واویلا ، شدم من یکه و تنها
بود هر شب همی نفرین
به لب در دشت و صحرایم
الهی بشکند دستی
که سیلی زد به زهرایم
واویلا اه واویلا ، شدم من یکه و تنها
گلاب از دیده جاری بر
سر سجاده کن زینب
برای مادرت زهرا
کفن آماده کن زینب
واویلا اه واویلا ، شدم من یکه و تنها
بیستم جمادی الثانی ولادت دختر نبوت ، همسر ولایت و مادر امامت حضرت فاطمه زهرا علیه السلام
بزمی به حریم کبریا بر پاشد
کوثر ز خدا به مصطفی اعطا شد
یک قطره اب کوثر افتاد به خاک
صد شاخه گل محمدی پیدا شد
کوثر عشق
. . . نور ، علی نور . . .
و او نور مطلق است ، نور علی نور است ، و محمد(ص) خاتم پیامبران از نور او و زهرا علیه السلام نیز از نور محمد پس ، از نور اوست .
زهرا می آید . نور پای بر زمین می نهد ، خاک تیره را به وجود خود منور و مزین می سازد ، و خاک تا ابد مفتخر به وجودش میگردد . . .
خدیجه علیه السلام نور را در وجود مقدس خویش میپروراند و انگاه ، ملائک بر هود جهائی از نور می ایند به شادی باش خدیجه .
زهرا را ارام می گیرند و بر پرنیابی بهشتی پیچیده ، اوای ملکوت بر وی زمزمه می کنند . . .
زهرا ، دختر عزیز فخر بشر - محمد مصطفی (ص) بدنیا می آید ، فاطمه نامیده می شود ، پاره شده از نور ، دور افتادن از نا پاکیها ، پاره تن :
ای تکلم کرده با روح الامین

دختر تجریدی زیتون و تین
دختر رود تجلی در مسیل
دختر اواز بال جبرئیل
ای ملائک بر سلامت صف زده
عرش بر دامان تو ز حرف زده . . .
فاطمه زهرا علیه السلام پاره تن محمد است ، نور چشمان پیام اور خداست پس زهرا علیه السلام نیز خود پیام اوری است و پیامبری . اور ملکوت ، پیام اور نیکی ، عفاف ، تقوی ، عطفه و عالیترین صفات خدائی تجلی یافته در انسان ، یک زن . و فاطمه تاریخ را در می نوردد: زنان تحقیر شده ، زنان رنج کشیده ، زنان برده ، زنان اسیر در پس جهالت ، زنان شرم زده از زن بودن ، دختران زنده بگور شده . . . و فاطمه کوثر است ، مایه فخر است ، پاره تن و نور چشمان نیکوترین انسانهای عالم است که خدای تعالی هستی را به برکت وجود وی هست گردانیده که : لو لاک لما خلقت الافلاک .
فاطمه علیه السلام عزت می بخشید به موجودیت زن ، زندگی می بخشید به وجود فراموش شده وی - زهرا وجود بی بها شده زن را از پس دهلیزهای تاریک تاریخ بیرون می کشد و با شخصیت والای خود فریاد بر سر جهالت میزند ، جهالتی که زن را تنها وسیله ای برای ارضاء هواهای نفسانی خود . فاطمه به زن افتاده در کوچه های تنگ تاریخ هویت و اصالت میدهد . او تنها زنی است که لقب ام ابیها از پیامبر خدا می گیرد: مادر پدر بودن و مادر ، پرورش دهنده فرزند است ، پس فاطمه علیه السلام دختری است که همچون مادری دلسوز ، پدر بزرگوارش - پیغمبر خدا(ص) را مراقبت می نماید و می پرورد . اگر حکم خداوندی بر این بود که از میان بانوان صالحه نیز پیغامبری برگزیند براستی چه کسی شایسته تر از بانوی بزرگ اسلام ، حضرت زهرا علیه السلام ، می بود ؟
انگاه زهرا علیه السلام مارد ولایت نیز می گردد ، همسر بی نظیرترین انسانهای عالم پس پیامبر(ص) ، یعنی علی علیه السلام میشود و خاندان پیامبر از اوست که زنده میماند ، دوازده گوهر درخشان امامت از برکت وجود زهرا پرتو افشانی می کند و نور ولایت را تا دنیا دنیاست به تلالو وا میدارد .
و فاطمه افتخار جهان بشریت است او که تمامی القاب حسنه ، قرین نام مبارکش میگردد: صدیقه ، مرضیه ، راضیه ، زکیه ، طاهره ، عالیه ، بتول ، زهره ، خیر النساء و . . .
- زنی می آید در تاریخ ، همچنان نور می پراکند ، عالم را منور میسازد ، با ما می آید ، همراه ماست ؛ عزتمان داده ، شخصیت گمشده مان را زندگانی بخشیده ، خمودی و تحجر را از ذهن مان رانده و تحرک و

خروشیدن در راه حق را با انقلاب فدک اش به ما اموخته است .
براستی جز گوهر یکدانه اسلام ، گل معطر دین محمد(ص) ، در دانه بی بدیل پیامبر - حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیه السلام - کیست که می تواند سرمشق زندگی ما گردد ؟ به دامان پاکش توسل جوئیم که نزد حق از عزیزترین هاست و پاره ای از نور اوست .
قرار کل ما فیها
جمادی غرق شادی بود آنشب
بشارت را منادی بود آنشب
خدا را شهر مکه ، شهر قرآن
به تایید قضا شد نور باران
حرم سر تا قدم شور و شعف بود
شکوه راز خلقت را هدف بود
منا و مروه اذینی دگر داشت
خم کیسوی شب چینی دگر داشت
کمان رکن را تیری دگر بود
صفا را سعی و تکبیری دگر بود
مقام از بی مقامی داد می زد
شرر بر کاخ استبداد می زد
شفق ، شعر طلوع فجر می خواند
حدیث ایه های قدر میخواند
فلق معراج شب را ساز می کرد
گره از کار رجعت باز میکرد
سحر سوداگر شور و طرب بود
طرب چشم انتظار مرگ شب بود
قمر گیسوی خود را تاب میداد
قضا لوح قدر را اب میداد
سپیده اخم خود را باز میکرد
افق را سینه چاک ناز می کرد
موذن دم بدم تکبیر میگفت
به ما از ایه تطهیر میگفت
غلم بر قاف شب کوبید خورشید
می از جام فلق نوشید خورشید
زمین ابستن نص علق بود
زمان ائینه دار لطف حق بود
وجود واجب استاد هستی
تجلی کرد در ابعاد هستی

خدیجه تا زهستی نیست گردید
ز هستی نمره او بیست گردید
به روز بیست از ماه جمادی
ندا برخاست از نای منادی
خدیجه ثروت خود را فدا کرد
فنا شد و ز فناکسب بقا کرد
ز کارش موشکافی کرد خالق
گذشتش را تلافی کرد خالق
در رحمت به رویش نیز واکرد
به او زهرای اطهر را عطا کرد
طریقت را دلیل راه آمد
حقیقت را تجلیگاه آمد
شریعت صورت و معناست زهرا
حقیقت قطره و دریاست زهرا
چه زهرائی که هستی هست . مستش
کلید هستی عالم بدستش
چه زهرائی ، علی را پاک همسر
که مادر هست بر شبیر و شبر
پدر او را نه ختم مرسلین است
که او بر خاتم خاتم نگین است
خدا را شاهکار خلقت آمد
که بر اسرار هستی علت آمد
شکوفا شد به امر وحی سرمد
گل بی خار گلزار محمد
به مدح او قلم درمانده گردد
به وصفش واژه ها شرمنده گردد
ورا ذرات عالم می شناسند
زادم تا به خاتم می شناسند
نه تنها دم زند ادم ز وصفش
زند دم خالق اعظم ز وصفش
شکوه رمز یا زهراست زهرا
قرار نوح در دریاست زهرا
به زهرا تا توسل کرد آتش
به ابراهیم حق شد سرد آتش
چه نامش برد موسی ، موسوی شد
کلیم حق ز فیض معنوی شد

مسیحازد چو بر دامان او دست
گسست از فرش دل ، در عرش بنشست
بلی صدیقه کبری است زهرا
قرار کل ما فیهاست ، زهرا
سفاعت در جزا پابست زهراست
نجات ما همه در دست زهراست
سرودهای ولادت حضرت زهرا
گل گلزار باغ ولایت گل خوشبوی باغ رسالت
شمع و چراغ شهر ولایت
حضرت زهرا آمد ، ام ابیها آمد
شهر مکه صفائی دگر دارد
از در و دیوار او گل میبارد
مام عاشورا آمد ، کعبه دلها آمد
میخواهم از خوشحالی بمیرم
آمدم اینجا عیدی بگیرم
نور مهر زهرا در سینه درام
در دل عقیده مدینه دارم
نور دیده ها آمد ، بضعه طاها آمد
خدیجه امشب دسته گل دارد
بوسه از رخسار او بر دارد
جآنان مصطفی آمد ، همسر مرتضی آمد
سرود دوم
بیستم ماه جمادی آمد
موسم عشرت و شادی آمد
فاطمه بضعه احد آمد
گل گلزار محمد (ص) آمد
گل گلزار محمد آمد (4)
گشته هستی لاله باران امشب
سر زد از یک گل بهاران امشب
با صفا شد بزم یاران امشب
بضعه پاک محمد(ص) آمد
گل گلزار محمد آمد (4)
طاهره انسیه حورا
راضیه ، مرضیه زهرا
عالمه - فاطمه کبری
گل خوشبوی پیمبر آمد

گل گلزار محمد آمد (4)
روح و ریحان پیمبر آمد
جان و جانان پیمبر آمد
همسر ساقی کوثر آمد
حضرت زهرای اطهر آمد
مقاله ای به مناسبت روز زن
زن کیست ؟ بودنش به چیست ؟ الگویش کیست ؟ و که باید باشد .
زن کیست ؟ آیا این موجود لطیف خلقت ، این سرشت پاک همان است که امروز ملبعه لاعین شده ؟
آیا همان است که بجای ساتر عفت ، عریان ذلت بر اندامش نمایان شده ؟ ؛ همان است که صورتش در رنگهای تند و زننده ، در دنیا مسخ شده ، و به عطرهای گنداب ماندن ، الوده شده و محرک انسانهای پست و شکمم به جلو آمده و دلارهایشان به حساب نیآمده گشته است ؟
آیا زن همان است که تنها نقطه اشتراک بازماندگان ، در نفسهای آخرینش هویدا است و نی لبک هوس اوای مردان است و طرب عشرتهای بی خدایان است ؟
آیا همان است که امروز بحکم دموکراسی در کشورهای متجدد در اصل عقب مانده ، ارضای کاذبش میکند و حکومت و وزارتش میدهند ؟
آیا همان است که لباس ذلتش می پوشانند و سیگار بر لبانش روشن میکنند و اهسته اهسته وجودش را خاکستر میکنند و حقیقت بودنش را دود مینماید ؟
آیا زن ان است که در ظلمتهای فراموشی ، قد و قامتش را بنمایش میگذارند و یا در پرده های سینما و تئاتر او را در پرده های سیاه جهل تا ابدی مشهور میکنند و هزاران نمونه های دیگر ، که اگر بخواهیم به دیده بصیرت نظاره کنیم ، فراوان است و فراوان است و ارزان ! ! !
و نه ؟ یا اینکه زن ان است که امروز به نامش جشن بر پا میکنند و نامش را به افتخار بر زبان می اورند ؟
ان است که نه مژده نزول مرد ! بلکه دامانش تضمن عروج اوست .
نه محرکش به سوی هیچ ! بلکه محرک او به سوی بینهایت هستی است .
این موجود عزیز پروردگار ، همان یکتا موجودی است که میتواند از دامن خود افرادی به جامعه تحویل دهد که از برکاتشان یک جامعه ، بلکه جامعه ها به استقامت و ارزش های والای انسانی کشیده شوند .
همان است که بعنوان اولین معلم و مربی جامعه ، در تربیت انسانها همت میگمارد و مبدا همه سعادتها از دامنش بلند میشود .
و این همان است که از زنان صدر اسلام درس گرفته و به نیروی خدا مقاومت میکند و با چادر سیاهتش برق کوری بر چشمان طمع ابر قدرتها

میزند و با استدلال و برهان قاطع و علم و حلمش ، آنان را خفه مینماید .
و این زن همان است که باید باشد و الگویش کسی جز فاطمه علیه السلام نیست . به عالم تکوین ، آخرین نبی پیامبر است که قلب همیشه تپیده ان است و همه کائنات ، طفیلی وجود پاک محمد(ص) است .
و زهرا علیها سلام این خود بس که عطا شده به وجود پاک محمد(ص) است . زهرا علیها سلام همان است که زن با او معنا میگیرد و بی او بی معناترین حریف .
او بهترین هدیه از جانب خدا و عطا کرده به نبی خداست .
زهرا علیها سلام همان است که کوثر زاینده حیات است .
زهرایی که آغوش مبارکش ، گرمی به بابش رسول عالمین میدهد و خود نساء عالمین است و در خانه بهترین یارو یاور علی علیه السلام است .
ام حسن است ، ام حسین است ، ام زینب است ، ام کلثوم است ، و ام صاحب زمان است .
فاطمه ای که در احقاق حق ، قامتش نمیلرزد و با هزاران مصائب و مشکلات مبارزه میکند ، فاطمه ای که خانه حقیر و گلی اش ، سفره کوچکش ، اولاد طاهرینش ، علمش ، حلمش ، کلامش ، بودنش ، حیایش ، عفتش ، کوثر زاینده حیات است .
ای فاطمه بین شیعیان و آتش غضب ، ای همراز ملائک ، ای فاطمه مطهر ، ای پاره تن رسول ، ای کف علی علیه السلام ، ای اعز الناس ، ای عزیزترین گرامیترین خلائق در نزد عزیزترین و گرامیترین خلائق خدا یعنی محمد مصطفی (ص) . ای کوثر زآینده حیات ، تو خود بر شریان هستی ما جاری شو که ما را یاری بی تو بودن و بی تو در طریق تو گام نهادن نیست !
ترا ارام چشمان محمد(ص) ، تمام زیبت و حب محمد(ص) سراسر عالم حد تقدس ، تمام عفت و نوران انفس ، شفای ما ، حیای ما ، کمال ما ، مثال ما ، بتول ما ، صبور ما ، شهود ما ، دل مرضی ، شفیع ما ، گل راضی ، هدی و کوثر حسنین ، زنان عالمین را تو ، حقیقت داده ای از نو ، مبارک باد مبارک باد ، که این روزت هدایت باد .
رایحه دل انگیز وجودت مرا تا عمق حیات به سرزمین نور ، به وادی سحر ، به دیار شکفتن و بلوغ ، دیار حضور و سرور ، به پیش می برد .
بانیم نگاهی به گذشته ، منزل منزل عمرم را که به خاطر می اورم تو را می بینم که کردارت همه مزین به مضامین هستی بخش است ، زین روست که شیفته تو هستم .
هر بار بزرگترین سوال زندگیم که چگونه می توانی چنین باشی ، از کجا اموخته ای ؟ را با تبسم پاسخ می دهی و همین امر دوباره مرا به نظاره اعمالت دعوت می کند . . .

کوچه های عمرت به کوی خدا می رسد ، هیاهوی پر طمطراق زندگی در تو خاموش است ، سینه ات ، جای دل آینه می تپد و دو دست دعایت دو بال سفر و پرواز است .
با گذشت زمان روز به روز بیشتر بوی بهار می دهی ، زنده ای به اعتقادت ، وجودت همه ذکر است و رحمت و همین مرا دعوت به اعمال صالح می نماید .
شاید در ظاهر سادگی کردارت بزرگ به نظر نیاید ، ولی هر ذره ای از ان سازنده است . نمی دانی چه لحظاتی به تحسینت نشسته ام و با تعجب تو را با اموخته های خود مقایسه کرده ام انگاه که گفتم : این اموری را که شما در مراحل رشد من رعایت کردید دانشمندان علوم تربیتی ، روانشناسی سفارش نموده اند . بی ان که تمسخر کنی فرمودی : با استعانت از خدای سبحان از برترین مکتب و والاترین انسانها ، برگزیدگان خدا که پاسخ همه ناشناخته ها را می دانند و دعوت به سعادت می کنند مدد جو تا در نمانی ، مسلما اگر انسانهای روشن ضمیر بشر را بدین راه سوق دهند کلامشان جاذبه دارد ، هرگز نباید علم خود را بی احکام الهی عرضه داشت که به ثبوت نمی رسد .
از اندوخته های زندگیت جهت تذکر ایام الله بهره می گیری و چه توشه ای عظیم جهت فردای ما و خودت پس انداز می نمایی .
انگاه که هر ساله گلدانهای مخصوص جهت جشن میلاد مهدی (عج) پرورش می دهی تا به بچه های محله بدهی تا کوچه ها را زینب دهند و به نجوا با خدای رحمان می گویی تعجیل در فرج امام زمان (عج) بفرما او محرم مادرش می باشد کاش بیاید و از قبر گمشده گل سر سبد آفرینش زهرای مرضیه علیها سلام خبر دهد بیش از هر چیزی مرا وامی دارد گرچه پیوسته آیام متعلق به توست ، زیرا هر روز ، وقت تقوا و تلاش و ایثار و سازندگی است ، لیک زبان و قلم از انتقال صمیمانه ترین تشکرات قاصر است به یمن میلاد سرور زنان فاطمه اطهر علیها سلام برترین مادر ،
می گویم :
مادر روزت مبارک ، دعایم کن که چون تو باشم و تلاشت را به هدر ندهم .

فصل هفتم : مناسبتهای ماه رجب

اول رجب ولادت حضرت امام محمد باقر (ع)

ای با خبر از رموز دانای علوم
سیمای تو روشنگر دنیای علوم
ای عصمت هفتم ای امام پنجم
هستی تو شکافنده دریای علوم
امام باقر علیه السلام گنجینه علم آسمانی
رجب از راه رسید ، مبارک ماهی که مژده میلاد امام همام ، باقر العلوم علیه السلام را با خود به همراه آورد ، رجب ، طلایه دار فصل انس مو محبت با خدای یکتاست و امام باقر علیه السلام طلیعه ان ماه خجسته ، آفتاب دین و دانش از مطلع رجب ، جان افسردگان خاکی را گرمی روحانی می افزآید و آنان را به تشریف فرمائی شعبان و رمضان ، آماده میسازد .
کیست که با رجب ، انسی داشته باشد و باقر علیه السلام را نشناسد و کیست که امام رجب را اقتدا کرده باشد و ماه امام را در نیافته باشد ، امام ، طالع رجب بود و رجب مطلع امام . هر ماهی امامی دارد و رجب باقر علیه السلام را ، و هر امامی ، ماهی را شرف و عزاست و باقر علیه السلام رجب را .
نخستین روز این ماه شریف بود که مدینه ، پیوند گاه عرش و فرش و خاک و افلاک ، جان و تن و دل و دیده شد . خورشید رجب از مشرق این افق بیکران و برج بی مثال ، دامن نور خود را بر سر زمین جانها افشاند و ارواح خسته وی بی ارزو را به روشنایی امیدها و نزهتگاه کبریایی ، کشاند .
او خود مژده بود و با خود مژده ها داشت ، بشارت میلاد دلربای امام پنجم ابو جعفر محمد باقر علیه السلام آفتاب علم و معرفت ، دین و دانش و شکافنده همه علوم و معارف .
نور و جود مبارک امام باقر علیه السلام در اول رجب سال 57 هجری قمری برای زمینیان متجلی شد هم او که سالها پیش رسول گرامی اسلام میلادش را پیش کرده و توسط جابر ابن عبد الله انصاری به وی سلام رسانده بود .
حضرتش چهار ساله بیش نبود که واقعه جاودانه کربلا در گرفت ، پس از ان واقعه تا سن 38 سالگی در بزم وجود پدر بزرگوارش چراغ روشن قبیله دیانت بود . پس از رحیل ملکوتی و شهادت پدر سترگش زمام کاروان نور را به دست گرفت . سالیان امامت امام محمد باقر علیه السلام (114 - 95) از یک طرف مصادف بود با فرو پاشی و اضمحلال دستگاه پلید و شیطانی حکومت اموی و انتقال و چرخش قدرت به فرزندان عباس و از یک سو مقارن با عصر نهضت ترجمه و نشر و باز نمائی اندیشه های

منطقی ، فلسفی ، کلامی و احیانا دینی خارج از مرزهای اسلام و گسترش طیف وسیع مباحث و مقالات عقیدتی در سطوح مختلف جامعه ان روزگار .
آن امام هما ، از این دوره ، بحرانی انتقال قدرت از بنی امیه به بنی عباس ، و جنگ و ستیز بین آنان بهره جست و به بیان دقایق و رموز احکام متعالی اسلام پرداخت و انقلابی فرهنگی را برای گسترش و استحکام تشیع پی ریزی نمود ، به گونه ای که به باقر العلوم (شکافنده دانش ها) لقب یافت و امروز شاهدیم که بخش عظیمی از احادیث ما از ان حضرت روایت شده است .
بسیاری از مورخان ، سیر تاریخی نقش عالمانه و معصومانه امام علیه السلام در پیشبرد و بالندگی علوم و نیز رشد ایمان دینی راتاکید و تصدیق کرده اند ، فقه شیعی امروز به نام حضرتش افتخار میکند و میبالد و خیل انبوه و شگفت شاگردان و اصحاب حضرت امام باقر علیه السلام تاریخ را در بهت و شگفتی فرو برده است . روشن است که وقتی عرصه زمانه ، محل کار زار فکر و اندیشه و نبردگاه فرهنگ و توطئه میشود ، تنها سلاح شایسته و برنده ، همانا فکر و اندیشه است و این است که مینگریم امام باقر علیه السلام با ژرف اندیشی و آینده نگری معجزه گونه به تربیت و پرورش فکر و اندیشه دینی می پردازد و از طریق ایجاد حوزه فرهنگی غنی به مقابله با فرهنگهای مسموم و تهاجم فکری دشمن ملحد میپردازد .
گمان نرود که دشواری و سنگینی رسالت مبارزه در عرصه فکر و فرهنگ با اصالت نبرد در عرصه جنگ جهاد برابر نیست ، تداوم خط سرخ انبیاء و امامان معصومه علیه السلام نشان میدهد که هر حرکت و کوشش ان بزرگ مردان ، تنها در جهت حفظ و برقراری بنیادهای استوار دین خدا بوده است و بس حالا رسالت هر چه که باشد و تکلیف هر چه را که اقتضا کند .
اگر محقق و پژوهشگر منصف در انبوه اثار و ثمرات به جا مانده از نهضت فرهنگی امام باقر علیه السلام در حوزه فقه و حدیث و کلام و تفسیر و اخلاق . . . نظر کند و بازتاب اموخته های شاگردان و اصحاب برجسته ان حضرت را در اندیشه دینی دنبال نماید ، به یقین در برابر عظمت و سترگی تلاش ان حضرت قامت تعظیم و تجلیل خم خواهد کرد و به استانه ملکوتی ان حضرت نیایش خواهد برد .
اری این رستاخیز علمی امام علیه السلام اگر چه مبارزه ای علنی با دستگاه طاغوت نبود اما به روشنی ، باطل بودن حکومت طاغوت را نشان میداد . همین جهت بود که سبب شد هشام از جانب ان حضرت احساس خطر نموده و ایشان را به شام تبعید و مدتی زندانی نماید .
و امروز به حق می بینیم که هر کس از شراب طهور معرفت قدسی ، جرعه ای نوشیده است از فیض عنایت و تجلی کرامت آن امام سترگ علیه السلام است . اندیشه شیعی از ابشخور زلال و تازه معارف ان

حضرت علیه السلام سیراب شده و ذهن شیفتگان از طراوت حضور او شفاف و شاداب گشته است .
شکافنده علوم
شهر مدینه غرق شادی بود آنشب
اکنده از بانگ منادی بود آنشب
آنشب شفق ائینه دار لطف حق بود
چشم انتظار جلوه نص علق بود
آنشب قلم ، شمشیر خود را تیز میکرد
پیمانه اندیشه را لبریز میکرد
آنشب منادی داد عدل و داد میزد
بین زمین و آسمان فریاد میزد
کای اهل عالم قلب عالم منجلی شد
نام محمد 6 زنده از نام علی شد
ماه رجب را عزم جولان ساز گردید
یعنی گره از کار رجعت باز گردید
باید زمان ائینه دار راز گردد
درهای رحمت بر رخ ما باز گردید
باید سحر شعر طلوع فجر خواند
بهر سپیده ، ایه های قدر خواند
اینک شکوه علم را تفسیر باید
کلک قضا را قدرت تحریر باید
الاله باید باده ، در پیمانه ریزد
گلواژه ها در مقدم جانانه ریزد
کامشب شب مرگ غم و وقت سرور است
هنگامه ازادی و میلاد نور است
جولان جشن پنجمین مولاست امشب
عید علوم کل ما فیهاست امشب
امشب شب پیدایش بحر العلوم است
اکنده از شور و شعف ، قلب عموم است
خورشید علم از شهر یثرب سر زد امشب
ارض و سما ، فریاد شادی بر زد امشب
ماه جمادی عزم رفتن ساز کرده
دریای هستی را سرا پا ناز کرده
ائینه دار نهضت فرداست امشب
میلاد پیک روز عاشوراست امشب
هنگامه شادی زین العابدین است

میلاد مسعود امام پنجمین است
آمد بدنیا آنکه نامش جاودانی است
روشنگر ائین و راه زندگانی است
آمد بدنیا مظهر یکتا پرستی
احیا گر دین خدا در ملک هستی
آمد بدنیا تشنه جام محمد(ص)
همفکر و هم ائین و هم نام محمد(ص)
از کوشش او دین حق پاینده گردد
از دانش او علم و دانش زنده گردد
احمد به وصفش با علی تفسیر گوید
زهرا زیمن مقدمش تکبیر گوید
سرود در میلاد حضرت امام محمد باقر علیه السلام
مبارک شیعیان آمد بدنیا حضرت باقر
که از سوی رسول حق سلامش آورد جابر
مرحبا مرحبا ، آفرین آفرین
منادی میزند بین زمین آسمان فریاد
رجب این ماه عظمی را رسیده مژده میلاد
که شادان گشته از میلاد باقر حضرت سجاد
بر پدر آنچنان بر فرزندی چنین
مرحبا مرحبا ، آفرین آفرین
به روز اول ماه رجب از امر یزدانی
رسد در مکتب اثنی عشر استاد ربانی
مدینه از فروغ روی ماهش گشته نورانی
مدینه النبی گشته خلد برین
مرحبا مرحبا ، آفرین آفرین
دهد این مژده را بر فاطمه روح الامین امشب
که ماهی آسمانی آمده روی زمین امشب
خدا بخشد گلی زیبا به زین العابدین امشب
حافظ مکتب و باقر علم دین
مرحبا مرحبا ، آفرین آفرین

سوم رجب شهادت حضرت امام هادی (ع)

ای آنکه بود هادی دین نام ترا
خون گشت دل از گردش ایام ترا
فریاد ز معتزکه پس از انهمه ظلم
با زهر جفا کشت سرانجام ترا

هدایتگر امت
ائمه طاهرین علیه السلام هر یک جلوه ای از نور واحد محمدی (ص) اند که در شرایط گوناگون در بسیط زمین ظهور کرده و از ملکوت آسمانها برای هدایت ناسوتیان نزول فرموده اند تا در کنار انسانها چند صباحی زندگی کنند و سر مشق یک زندگی آیده آل الهی برای تمامی نسلها و دورانها باشند .
جایگاه امام معصوم علیه السلام فقط مسند زعامت و زمامداری جامعه نیست و این مسند در مرتبی بسیار پاینتر از ان ولایتی است که ائمه معصومه شیعه از سوی پروردگار جهانیان به ان مفتخرند . مقام ولایت معنوی (ولاء تصرف) برای چهارده معصوم نورانی ، مقام است که هیچیک از اولین و آخرین بدان دست نخواهند یافت و امام علیه السلام انسان کاملی است که در اعصار مختلف حامل این ولایت عظمی است و جهان انسانی هیچوقت نمیتواند بدون حضور ولی مطلق و حجت حق بر حیات خویش ادامه دهد .
امام علیه السلام اگر چه در میان زمینیان مثل یک انسان معمولی و در کنار کائنات دیگر زیست میکند ولی در عالم ملکوت و در جهان واقعیت ها ، جایگاه امامت لنگرگاه زمین و آسمان است و امام ستون هستی و آفرینش .
امام دهم ، حضرت امام علی النقی الهادی علیه السلام ، دهمین حامل این ولایت بزرگ و برحسب زمان دهمین تجسم ان نور پاک محمدی (ص) است .
امام هادی علیه السلام چهل و دو سال در این کره خاکی زندگی کردند که پس از شهادت امام جواد علیه السلام یعنی در حالیکه هشت سال و پنج ماه بیشتر نداشتند به مقام امامت رسیدند و سیزده سال در مدینه طیبه اقامت داشتند و پس از متوکل عباسی که یکی از ظالم ترین و پست ترین خلفای بنی عباس بود ، ان حضرت را به اجبار به سامرا برد ، امام هادی علیه السلام حدود بیست سال در سامرا و در خانه ای که هم اکنون محل دفن ان بزرگوار است زندگی کردند .
متوکل عباسی که به شایستگی و مقام معنوی امام معترف بود از موقعیت

امام و محبوبیت ایشان به شدت در هراس و وحشت بود ، بنابراین نهایت سعی خود را بکار میبرد تا مردم را از تماس با امام و مراجعه به ان حضرت محروم نماید و لذا غالبا حضرت هادی علیه السلام در محیطی بسته و تحت نظر بودند .
با آنکه متوکل تمام امکانات فرصت قیام را از امام و یارانش سلب و آنحضرت را در سامرا در محدوده یک منزل زیر نظر گفته بود ، ولی هیچگاه از جانب امام اسوده نبود ، زیرا میدانست امام با او اختلاف اساسی و جوهری دارد و از هر فرصتی برای مبارزه با ظلم و دستگاه سلطنت استفاده خواهد کرد .
امام هادی علیه السلام مشعل دار هدایت و معرف مقام رفیع و بلند امامت بود ، او امام علیه السلام بود و متصل به دریای بیکرانه علم و دانش الهی . در یکی از مواردی که حضرتش به معرفی مقام امامت پرداخت ، پاسخ سوالی است که موسی بن عبدالله نخعی از امام داشت ، او به حضرت عرض کرد مرا گفتاری تعلیم کنید تا با ان شماها را زیارت کنم ، امام هم زیارت جامعه کبیره را به او اموخت .
زیارت جامعه از کاملترین زیارتی است که برای امامان و اهل بیت رسالت نقل شده و دارای مضامین و تعابیر بسیار بلند و در واقع یک دوره امام شناسی به حساب می آید ، این همان زیارتی است که وقتی یکی از شیعیان سعادت یافت و خدمت امام زمان (عج) رسید حضرت به او فرمودند: چرا شما جامعه نمی خوانید ؟ جامعه جامعه جامعه و مرحوم محدث قمی رد مفاتیح الجنان کیفیت تشرف این عاشق و مومن به اهل بیت را پس از زیارت جامعه تحت عنوان حکایت سید رشتی نقل فرموده است .
این زیارت که زا معتبرترین ادعیه ، و از نظر سند از صحیحترین زیارات شیعه و نیز از نظر متن از فصاحت و بلاغت کم نظیری بر خوردار است ، حاوی بلندترین تعابیر عرفانی و عالیترین درسهای عقیدتی بوده و شایسته ترین معرفی از مقام اهل بیت عصمت و طهارت است .
زیارت جامعه بهترین درس مدونی است ، که از امام هادی علیه السلام به یادگار مانده است و از مقام و دست نیافتنی ولایت به اندازه فهم بشری پرده برداری میکند .
امام در این زیارت در توصیف اهل بیت فرموده : جایگاه رسالت ، منزلگاه وحی ، خزانه داران علم ، ریشه های کرامت ، نقطه اتکا شهرها ، عصاره پیامبران ، مشعلهای تاریکیهای ، پرچمهای پارسایی ، نمونه های برتر اهل عالم پسین و پیشین ، راز داران خدا ، برگزیدگان حق ، اولی الامر ، صراط متین حق و نورهایی از یک سنخ که خداوند آنها را به گرد عرش ، محیط گردانیده است و اینکه منکران آنها کافر و خارج از دین اند .

به گواهی تاریخ از امام اول تا امام یازدهم شیعیان ، هیچیک به مرگ طبیعی از دنیا نرفته اند و به شکلهای مختلف (در جبهه جنگ ، ترور یا بوسیله سم) جام شهادت نوشیده اند ، این نمایشگر ان است که ائمه نسبت به مسائل سیاسی روزگار خویش بی تفاوت نبوده و تنها به عبادات فردی نمی پرداختند و اگر هم به دلایلی سکوت میکردند هیچگاه سر سازش با ستمگران نداشتند و این خود مهمترین عامل نگرانی دستگاه و دلیل به شهادت رساندن ان بزرگواران بود . لذا امام دهم را نیز می بینیم با آنکه تحت کنترل شدید رژیم خلافت و ظاهرا از انجام فعالیتهای سیاسی و نظامی بدور بودند ، مورد کینه و خشم ستمگران قرار گرفته و در مسیر شهادت که خط ویژه آل محمد(ص) و علی علیه السلام است گام می نهند .

بدینسان وجود حضرتش در سن چهل و دو سالگی یعنی در تاریخ سوم رجب سال 254 هجری به دست عوامل خلافت مسموم گشته و به شهادت میرسند .

آیت آفتاب

ای در سپهر مجد و شرف . رویت آفتاب
در بزم ما بتاب و ، رخ از دوستان متاب
از پای فتاده ایم ، زرحمت تو دستگیر
ما را که دل زآتش داغت بود کباب
جمعیم ما و ، لیک پریشان به یاد تو
و زما شکسته تر دل زهرا و ، بو تراب
یا هادی المضلین ، کز مردم ضلال
جسمت در التهاب و ، روانت در التهاب
تو آفتاب عالمی و ، از افول تو
افتاده است در همه ذرات انقلاب
ای ایت توکل و ، ای ایه رضا
دیدی جنایت از متوکل تو بی حساب
گاهی دهد مکان تو در برکه السباع
گاهی درون محبس دشمن به پیچ و تاب
زندان بی ملاقات انهم برای تو
اه از جفای طایفه غافل از عقاب
تو زاده بزرگ جآنان جنتی
ای از ستم شهید شده درگه شباب
ان شربتی که داد به اجبار دشمنت
گویا شرنگ مرگ بدو ، آتش مذاب
کاتش به جسم و جان تو پروانه سان فتاد

وز سوز زهر جسم تو چون شمع گشت اب
ای بر درت نثار درود ملائکه
امروز بر سلام موید بده جواب
مرثیه گروهی در شهادت امام هادی علیه السلام
ای ولی امر حق ، ای عزیز مصطفی
در ره دین خدا ، کشته زهر جفا
سامره در ماتم است ، سر بسر شور و عزا
یا علی ابن جواد ، یا امام المتقین
ای امام دهمین ، ای شهید راه دین
جان بقربان تو و درد و رنج و اه تو
در نهایت خانه ات ، گشته قربانگاه تو
تا صف محشر بود ، در ادامه راه تو
کشته جور و ستم ، در ره دین مبین
ای امام دهمین ، ای شهید راه دین
ای ولی امر حق حجت پروردگار
حامی مستضعفان ، در نهان و اشکار
برده ای در راه دین ، رنج و درد بیشمار
از جفای منتصر ، و زعناد مستعین
ای امام دهمین ، ای شهید راه دین
زهر معتز عاقبت ، قاتل جان تو شد
جان تو قربانی راه جآنان تو شد
دیده جن و ملک ، جمله گریان تو شد
ای پناه عالمین ، رهبر دنیا و دین
ای امام دهمیت ، ای شهید راه دین

دهم رجب ولادت حضرت جواد الائمه (ع)

میلاد تقی علیه السلام نهم امام است امروز
در کشور جود ، با رعام است امروز
تبریک فرشتگان به درگاه رضا
هر دم صلوات است و سلام است امروز
جواد الائمه علیه السلام چراغ عالم افروز تقوی و احسان
هر عشقی از بطن عشقی زاده می شود ، هر نوری از بطن نوری ، و جلوه نور هرگز ره به خاموشی نمیبرد ، نور هماره ، دلیل راه است و چه دلیلی زیباتر از نورانیت نور وجودش ، و نور در بطن خود وجودی عظیم دارد که بر عالمیان رحمت افاضه میکند و عاشقان را به سرای دوست رهنمود میشود .
با آمدن هر امامی ، امت را رحمتی از خداوند فرا میرسد و امروز جواد الائمه علیه السلام چراغ عالم افروز تقوی و احسان ، بر عرصه جهان قدم مینهد ، گوئی که تمام کائنات به وجود او حسرت میبرند ، ملائک صف بسته اند ، آسمان نظاره گر حادثه ای عظیم است . نسیم صبح جمعه دهم رجب سال 195 هجری میوزد و شطی دوباره ، در راهبری عاشقان ولایت گشوده میشود ، حیاتی سراسر بخشش و کرامت ، جهان را در بر میگیرد .
امامت اقیانوس مواج نور است در بستر حیات ، امتداد انوار هدایت الهی است بر گستره وجود و جواد الائمه علیه السلام این جوانترین امام هادی امت محمد(ص) ، اکنون پا به عرصه وجود مینهد تا آسمان شریفش پناهی باشد برای عاشقان ولایت .
اندیشه ولایی شیعی و قرب و احسان اهل بیت معظم رسول (ص) خود جلوه ای از اشراق انوار هدایت بر طالبان کمال است . چه اینکه نور از درون نور آمده است و بدیشان منازل معرفت الهی ، گشوده میشود و به وجود جود عظیم ایشان است که برکات نازل میشود ، ایشان سراسر علم الهی اند .
حضرت رضا علیه السلام در سخنان کوتاهی خطاب به شیعیان پس از ولادت فرزندشان می فرمایند: خداوند فرزندی نصیم کرد که همچون موسی ابن عمران شکافنده دریاهاست و مادرش بسان مادر عیسی پاک و مقدس است ولی او به ظلم کشته میشود بطوریکه فرشتگان آسمان بر او میگریند و خداوند بر دشمن او و هر کس که به او ستم نماید ، غضب ، می کند و عذابی دردناک گرفتار میسازد .
اری ان خورشید درخشان امامت که سایه جودش بر وجود عیان بود ، با اینکه در هفت سالگی پس از شهادت پدرش به امامت می رسد اما تمام

خصوصیات امام را داراست و او جوانترین امام اهل بیت معظم رسول الله است که در عرصه های مختلف اجتماعی ظاهر میشود و در صحنه علم و عمل و مبارزه با دشمنان رسول الله بر همه پیشی میگیرد و انآنکه در صددند بر وی تهمت صغر سن بزنند هماره ناکام از میدان مبارزات علمی بیرون می ایند .
زمینه سازی برای امامت حضرت جواد علیه السلام ظاهرا از زمان امام صادق علیه السلام آغاز شده بود .
ابو بصیر از اصحاب امام صادق علیه السلام میگوید: بر ان حضرت وارد شدم در حالی که پسر پنج ساله ای دست مرا گرفته بود ، پس امام فرمود: چگونه خواهید بود زمانی که همانند این پسر حجت خدا بر شما گردد .
امام رضا علیه السلام نیزگاه ، شیعیان را به این مساله مهم توجه داده است : از ابو نصر نزنطی نقل شده است که : من و صفوان ابن یمینی بر امام رضا علیه السلام وارد شدیم در حالی که ابو جعفر امام جواد علیه السلام سه سال سن داشت ، ایستاده بود ، ما عرض کردیم : فدایت گردیم ، اگر پناه بر خدا ، همین پسرم و با دست به ابو جعفر علیه السلام اشاره کرد ما عرض کردیم : یا اینکه او در این سن و سال است ؟ حضرت فرمود: اری در همین سن خدای تبارک و تعالی به حضرت عیسی با این که دو ساله بود احتجاج فرمود .
با این همه ، ظهور فرقه های شیعه و اعتقاد به توقف امامت بر حضرت کاظم علیه السلام یا امامت احمد بن موسی ، نشانه و نمونه اشوب فکری و عقیدتی است امام حضور پر صلابت امام علیه السلام در عرصه های فکری و دینی و حقیقت وجود نورانی ان حضرت ، برتردید و توطئه استیلا یافت وشیعیان در سایه سار قامت ملکوتی ان حضرت به ارامش دوباره دست یافتند .
و بدینگونه است که حجتهای الهی در زمین هر یک ایتی از آیات عظیم الهی و هر یک اسمی از اسمای خداوندی اند و امام جواد الائمه علیه السلام با میلاد مبارک خویش ، طلوع جودی است بر پهنه وجود .
میلاد مبارک ان امام همام بر عاشقان ولایت مبارک باد .
کوثر دوم
امشب بهشت ارزو را باز کردند
سری زاسرار مگو را باز کردند
خم خانه توحید را در برگشودند
از چهارده خم یک خم دیگر گشودند
مستان صافی دل که قدسی نام دارند
کوثر به جای می درون جام دارند

درجام می رخسار جانانه بینند
خورشید را در حجره ریحانه بینند
در خانه شمس الضحی امشب قمر زاد
و ز چهارده خورشید خورشیدی دگر زاد
طاها رخی از دوده یاسین بر آمد
نخلی کهن را میوه شیرین بر آمد
امشب رضا ، روح رضا در دست دارد
تصویری از حسن خدا در دست دارد
یزدان رضا را ثانی موسی عطا کرد
بر پور موسی تالی عیسی عطا کرد
ماهی که شرم از چهر دارد آفتابش
گوید رضا بر مهد نازش ذکر خوابش
گهواره او شهپر روح الامین است
گهواره جنباش امام هشتمین است
دارد رضا در پیش رو تمثال احمد
سوم علی بر دامنش سوم محمد
میلاد او امید اسلام است و انسان
میلاد او میلاد اسلام است و قرآن
نظم زمان بعد از رضا در پنجه اوست
مشکل گشای کارها سرپنجه اوست
از روی او نور ولایت می درخشید
در سایه اش مهر هدایت می درخشید
در کودکی بر مسند عصمت بر آمد
انسان که از غار حرا پیغمبر آمد
یحیی بن اکثم مفتضح در بحث با او
جای سخن بر کس نماند هست تا او
دریای جودش تشنه بر ساحل بجوید
درگاه احسانش کف سائل بجوید
وقتی بر آید دست جود از استینش
گوهر فشاند در یسار و در یمینش
تنها نه او بر دوستان گوهر ببخشد
بر دشمن سر سخت خود هم زر ببخشد
خیر کثیر است و کرامت پیشه دارد
نخلی که در ژرفای کوثر ریشه دارد
ای آفرینش را چراغ رهنمایی
سر تا بپار رحمت جود ابن الرضایی

ای کوثر دوم که مشهور است جودت
ظاهر تمام خیر و خوبی از وجودت
در این جهان و اینهمه لطف و کرامت
جودت قیامت می کند روز قیامت
تفسیر جودت را توان در هل اتی یافت
تصویر مهرت را درون سینه ها یافت
چشم امامت روشن از رخسارت ماهت
عرش خدا روشنتر از تو امید است
ای آنکه نامت قفل غمها را کلید است
این ملت ازاده را بر تو امید است
لطفی که در عید تو کام دل بگیرند
لطفی که تا در کوی تو منزل بگیرند
امید احسان از شما دارد موید
بر دامنت دست دعا دارد موید
سرودی در میلاد جواد الائمه علیه السلام
چشم و دل تو روشن فاطمه یا فاطمه ، داده خدا دسته گل به ثامن الائمه
بر لب قدوسیان این سخن جانفز است
بیت ولایت پر از جلوه ابن الرضاست
خنده وجد و شعف بر دو لب مرتضاست
امین وحی خدا سر دهد این زمزمه
چشم و دل تو روشن فاطمه یا فاطمه ، داده خدا دسته گل به ثامن الائمه
آینه و دل شده از نور خدا منجلی
دامن ریحانه شد مهبط نور ولی
بود تقی الجواد ، محمد ابن علی
روح روان رسول چشم و چراغ همه
چشم و دل تو روشن فاطمه یا فاطمه ، داده خدا دسته گل به ثامن الائمه
گل وجود جواد ، شکفته شد در زمین
به رنگ و بوی خدا چو خاتم المرسلین
آینه طلعتش طاهاست و یا و سین
ابرو و خال و خطش آیات محکمه
چشم و دل تو روشن فاطمه یا فاطمه ، داده خدا دسته گل به ثامن الائمه
ذکر خدا خیزد از لعل درر بار او
جهان سراسر شده غرق در انوار او
امام هشتم زند بوسه به رخسار او
سزد که مریم شود به کوی او خادمه
چشم و دل تو روشن فاطمه یا فاطمه ، داده خدا دسته گل به ثامن الائمه

سیزدهم رجب میلاد امیر مومنان حضرت علی (ع)

از کعبه حق بانک جلی می آید
او ای خوش لم یزلی می آید
بشنو که سروش وحی حق می گوید
آغوش گشائید علی علیه السلام می آید
شکفتن یک گل
لحظه ها لحظه های غروب بود و روشنی روز کم کم داشت جای خودش را به شب می داد . کعبه خانه خدا و خانه مردم با شکوه ویژه خود و با گیرایی خاص ، مردم را به سوی خود می خواند . روز جمعه بود و سیزدهم ماه رجب .
گروهی در اطراف کعبه بودند ، و در جمع آنان زنی بی تابانه دست در پرده کعبه انداخته بود . اشک بر چهره اش راه می کشید و با خدایش راز و نیاز می کرد .
زن حامله بود و از خدا می خواست که وضع حملش را اسان و کودکش را تندرست بگرداند .
مردم ، اندک اندک می رفتند . اما از مشتاقان کعبه ، هنوز هم گروهی در طواف بودند . همه ، در خود بودند و با خدایشان راز و نیاز داشتند ، که به ناگاه تنی چند از مردم ، فریادی از وحشت و حیرت براورند ، و برجای خود ، خشکشان زد !
مگر آنها چه دیده بودند که چنان سراسیمه و وحشتزده به زمین میخکوب شدند ؟
آنان از خود می پرسیدند: آیا به راستی ما بیداریم ، یا اینکه خواب می بینیم ؟
ولی ، نه ! آنها واقعا بیدار بودند . گروهی از همدیگر می پرسیدند . تو هم به چشم خودت دیدی ؟ !
ماجرا چه بود ؟ چند لحظه قبل ، ناگهان دیواره سنگی و سخت کعبه شکافته و از هم باز شده بود ، و انگاه زنی به درون کعبه ، پای گذاشته بود . آیا کسی هم او را می شناخت ؟ چرا نه ؟ که او پاک زنی بود با شخصیت و قابل احترام . او فاطمه بنت اسد بود . شیر زنی که شیر مردی چون شیر خدا - را به دنیا هدیه داد .
و او کنون میهمان خداوند خویش است ، در خانه او !
به زودی این خبر در شهر پیچید:
زنی حامله ، به هنگام طواف کعبه ، به درون خانه رفته است . دیوار سنگی و عظیم کعبه شکافته شده و خداوند او را به خانه خویش خوانده است ! و

به دنبال این پیشامد ، گروهی به سوی بنی عبدالدار که ان موقع کلید دار کعبه بودند ، دویده و تقاضا کردند که بیایند و در کعبه را بگشایند . بنی عبدالدار از باز کردن در ، امتناع ورزید ، زیرا که این در ، می بایستی تنها در روز ویژه ای در سال گشوده می شد . اما مردم ، از اصرار خود دست بر نمی داشتند ، تا اینکه سرانجام بنی عبدالدار را قانع کردند که بیایند و در را بگشایند . اما هر چه کوشیدند تا بلکه قفل در را باز کنند ، نتوانستند و تلاششان به ثمر نرسید !
و مردم که برای دیدن این رویداد ، اجتماع کرده بودند ، ناباور و حیرت زده چشم به در دوختند ، تا مگر از درون خانه خبری شود . . .
سه روز گذشت و باز گروه زیادی که آنجا بودند به چشم خویش دیدند که همان دیوار ، همان خاره سنگ سخت ، آغوش بر گشود ، و همان شکاف دیگر باره گشوده گشت و فاطمه قدم به بیرون گذاشت ! اما این بار نه تنها که با نوزادی بر دامن ، هاله ای از نور بر چهره ، و اشکی از شوق بر گونه !
پسر فاطمه دست به دست می گشت . صدای شادی و هلهله ، و موج غریو خنده و نشاط ، در سر تا سر مکه می پیچید و عطر خوشبوی اشتیاق ، مشام جانها را نوازش می داد .
فریاد شور گستر ، نه از همه دلها که از تمامی ذرات هستی ، بلند بود و نوزاد - این فرزند مبارک هستی - که از همان آغاز ، از وجودش نور و روشنی ساطع بود و چشمها را خیره می کرد ، سرانجام دنیا را خیره کرد و تا پآیان آخرین لحظه حیات شکوهمندش ، بر همه وجود ، نور و روشنی و بیداری و زندگی نثار کرد .
ابوطالب ، چهره سرشناس و همیشه یاور پیامبر اکرم (ص) با شتاب ، خود را به فاطمه رسانید و مادر علی نوزاد را به او داد و گفت : او را بگیر .
شنیدم هاتفی گفت : نامش را علی بگذارید .
بدینگونه ، امام علی علیه السلام این خانه زاد خدای بی فرزند ، چشم به جهان گشود و از همان آغاز ، نگران سرنوشت جامعه و جامعه ها بود ، و در راه اعتلای کلمه توحید و توحید کلمه گامها بر داشت بس بلند ، و تلاشها کرد بس سازنده و شکوهمند .
میلاد پر برکتش بر تمامی شیعیان جهان مبارà باد .
خانه زاد حق
آن شب فضای کعبه اذینی دگر داشت
گوئی خم گیسوی شب چینی دگر داشت
استاره ها بر گرد مه پروانه بودند
چشم انتظار جلوه جانانه بودند
ان شب غم از مرز ولایت دور شد دور

ام القمری را سینه همچون طور شد طور
با یورشی ظلمت اسیر نور گردید
چشم کج اندیشان عالم کور گردید
آن شب زنی را ، راز دلها با احد بود
بیت احد خلوتگه بنت اسد بود
بنت اسد در زیر لب رازی مگو داشت
در نیمه شب با احد این گفتگو داشت
ائینه دار راز او ، اسرار شب بود
وز شدت دردی نهان در تاب و تب بود
غرق عرق گردیده بود از بار داری
صبر و قرارش رفته بود از بی قراری
در کارگاه شب در اسرار می سفت
اسرار دل را با خدای خویش میگفت :
در خلوت دل جز تو دلداری ندارم
با کس به غیر از تو سروکاری ندارم
دستم بگیر از مرحمت ، کز پا فتادم
وز ناتوانی خسته در اینجا فتادم
درد مرا درمان دوای توست یا رب
خوان مرا نعمت عطای توست یا رب .
ناگه جدار خانه حق باز گردید
وز این شکفتن ، رازها ابراز گردید
در دل فتاد از جنب و جوش ، جوش و خروشش
آمد ندای ادخلی از حق بگوشش
شد فاطمه مهمان و حق شد و خروشش
بنت اسد گل گشت و ایزد باغبانش
بعد از سه شب مهمانی و مهمان نوازی
آمد برون از بیت حق با سرفرازی
تنها اگر وارد به بیت دادگر شد
خارج زبیت دادگر ، با یک پسر شد
از نور حق آغوش گرمش منجلی بود
زیرا تجلیگاه قنداق علی علیه السلام بود
ای نام تو ائینه دار ملک هستی
ای مهر تو قانون گذار حق پرستی
ای جاودانه مرد میدان شجاعت
ای رهنمورد سنگر و محراب طاعت
ای خانه زاد حق ، درون خانه حق

وز نام حق نام دلارای تو مشتق
میلاد تو یاد اور حکم جلیل است
یا اور حکم عنایت بر خلیل است
راز بنای کعبه شد ابراز از تو
شد باب رحمت بر رخ ما ، باز از تو
یعنی خدا را مظهر کل صفاتی
از ذات بگذشته حق را عین ذاتی
با نام تو دیوان هستی را نوشتند
با مهر تو ، اب و گل ما را سرشتند
اینک فضای کشور ما منجلی کن
اکنده از اوای گرم یا علی کن
ما عاشق و مشتاق فتح کاظمینیم
دیوانه کوی دل ارای حسینیم
ما ارزوی شهر سامرا داریم
بر این امید ، راه نجف در پیش داریم
تا در جوار تو ماوا بگیریم
ما جشن میلاد تو را آنجا بگیریم
سرود گروهی در ولادت حضرت علی علیه السلام
مژده به اهل ولا میلاد حیدر رسید
مخزن اسرار حق ساقی کوثر رسید
منبع جود و سخا ولی داور رسید
مظهر لطف خدا ، شافع محشر رسید
علی علی یا علی ، علی علی یا علی (2)
جهان منور شده زنور روی علی
زپرتو نور او شمس و قمر منجلی
سیزده ماه رجب زپرده آمد ولی
قبله اهل صفا ، ایت اکبر رسید .
علی علی یا علی ، علی علی یا علی (2)
نام شریفش علی ز نام پروردگار
علم و کمال و ادب همه به او واگذار
حامی و یار نبی ستوده کردگار
خدیو ملک بقا صاحب منبر رسید
علی علی یا علی ، علی علی یا علی (2)
فرشتگان را دبیر ، به مومنین پیشوا
پیمبران را امیر به اولیاء مقتدا
جهانیان را دلیر به متقین رهنما

به گمرهان جهان دلیل و رهبر رسید
علی علی یا علی ، علی علی یا علی (2)

پانزدهم رجب وفات حضرت زینب کبری(س)

زینبم من که جهان واله و شیدای منست
قله قاف فلک منزل و ماوای منست
منم ان مظهر صبری که پی یاری دین
چو هلاک مه نو قامت رعنای منست
سوگنامه زینب
پنج ساله بود که در فراق رسول (ص) چون دیگر اعضای خانواده اشک ریخت . شاید این اولین اشکهای مصیبت الود او بودند ، اما یقین آخرین آنها نبود ، چه این اشک را بدرقه راه بسیاری دیگر از عزایش کرد ، حسن برادر بزرگش ، حسین ، عباس ، علی اکبر ، فرزندان خود ، همه با اشکهای او بدرقه شدند . اشک و خطبه های او دو علامت هر واقعه جانگدازی بود که در ان سالها ، به سراغ امت می آمد . اشک او تمام ان وقایع را معنا میداد و خطبه ها و سخنان محکم و فصیحش به آنها جهت و ثمره می بخشید .
سال دهم هجرت بود که یکمرتبه ، تمام ارامش و دلگرمیها خانه زهرا علیها السلام فرو نشست و جای خود را به گریه و مظلومیت داد . حوادث بعد از سفیفه ، خانه نشینی پدر ، خطبه مادر در مسجد پیامبر ، ماجرای فدک ، تبعید ابوذر ، انزوای سلمان ، سکوت بلال و از همه اینها موثر فقدان جد ، شخصیت این دخت خردسال را آماده وظایفی نمود که خود از همان ابتدا حس میکرد .
هنوز جان و دلش با فقدان پیامبر (ص) خود نکرده بود که مادر را نیز از دست داد . ان نیمه شب ، هرگز از یاد زینب علیها السلام جدا نشد ، نیم شبی سخت اندوهناک و دلخراش ، ساعاتی که پیکر پاک مادر را به خاک می سپرد .
زینب حالا هم دختر علی بود و هم برای پدر مادر . مگر مادرش زهرا علیها السلام ام ابیها (مادر پدرش) نبود و مگر پیامبر (ص) بعد از رحلت همسرش خدیجه علیها السلام چشم و جانش به زهرا علیها السلام در میان آنها و براستی که داشتن دختری این چنین در فراق همسری آنچنان برای علی علیه السلام مایه ارامش و سکون قلب بود .
زمان سپری شد تا اینکه پدر بر مسندی که سالها در انتظار حضرتش بود نشست و نغمه :
لو لا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر و ما اخذالله علی الله را سر داد .
اما این روزگار چندان طولانی نشد و در همین مدت اندک هم ، جنگهای ناخواسته جمل و صفین و نهروان بود .

این سالها کوتاه اما با شکوه و با حشمت هم ، پایانی خونین داشت و این اولین خونی بود که زینب علیها السلام را در محاصره اشک و حزن گرفت .
حالا باید خون پدر را پاس داشت و به ثمر رساند و دختر علی علیه السلام تمام انچه که در توان داشت در خدمت به برادر ، تنها جانشین لایق پدر به کار بست . دختر علی علیه السلام در خدمت و رکاب برادر مهتر ، زینبی کرد . تمام عشق و عطوفتی که به جد و پدر و مادر داشت در امداد حسن علیه السلام در آورد و برادرش را که وارث خلافت شده بود به عقل و اندیشه و تدبیر یاری رساند تا اینکه برادر را نیز در کنار تشتی از خون دید و این دومین خونی بود که در چشمان زینب علیها السلام اشک آورد و قلب او را مجروح ساخت .
نوبت به حسین علیه السلام رسید . برادری دیگر که اینک وارث همه مظلومیتهای خاندان پیامبر است . وقتی که از برادر شنید:
و علی الا سلام السلام اذ بلیت الامه براع مثل یزید
دانست که روزگار ، ابستن حوادثی دیگر و خونهایی دیگر است .
کاروان کربلا ، چون خانه ای بود که چهار ستون ان حسین علیه السلام ، عباس علیه السلام ، زینب علیها السلام و اصحاب بودند . هر کدام از این ستونها در تکمیل این نهضت خونبار مهم و اصیل بودند . کربلا بدون زینب علیها السلام ، عاشورا بدون خطبه های زینب علیها السلام و قیام حسین بی کلام زینب علیها السلام در کاخهای جهل الود ابن زیاد و یزید ، روح نهضتی بود که در کربلا به خاک و خون کشیده بود و بدون این روح نهضت مرده بود . زینب علیها السلام نه ادامه کربلا که خود کربلا و عاشورا بود . او نه حاشیه نشین نهضت و نوحه گر عزیزانش که متن قیام و پیام خونها بود .
اگر زینب علیها السلام ، آنچنان محکم و استوار در جمع و استوار در جمع درباریان یزید ، سخن نمی گفت ، و فضا را بر یزیدیان تنگ نمی کرد . نهضت خونین کربلا ، چه سرنوشتی داشت ، اگر زینب علیها السلام حیدر وار ، از حق و حقانیت برادرش دفاع نمی کرد و سر موئی سستی می ورزید ، چه کسی توان به ثمر نشاندن خونهای پاک بنی هاشم را داشت .
باید دید که این یاد اور دلیریهای علی علیه السلام و حشمت پیامبر (ص) در کربلا چه از دست داده بود که اینچنین از دست آوردهای کربلا در مقابل طاغوت ننگین بنی امیه ، خطبه می خواند و ایستادگی می کرد ؟ غیر از دو فرزندی که زینب علیها السلام در این ماجرای بی مانند از دست داد و هر گز یادی از آنها نمی کرد و اندوه خود را در فراق آنها بر ملا نمی ساخت تا مبادا دفاع مقدس خود را در اذهان و هم الود مردم به داستانی شخصی و بی هدف مبدل سازد ، زینب علیها السلام در ان سرزمین تف زده ، حسین علیه السلام و عباس علیه السلام را باقی گذاشت بود و کیست که برادری

چون حسین علیه السلام را در خون غلطان ببیند و در ادامه راه او به هر بهائی نکوشد در سه خطبه معروف و جانسوز زینب ، فصاحت خطبه های علی علیه السلام و شور سخنان حسین علیه السلام موج میزد ، اولین خطبه را برای مردم کوفه خواندی : ای مردم ، مردان شما ، عزیزان ما را کشتند و انگاه زنانتان به شیون و گریه نشستند ، خداوند روز قیامت بین ما و شما قضاوت خواهد کرد .
و در مجالس غرق در مستی و رذالت ابن زیاد زد: سپاس خدائی را که ما را افرید و با پیام اورش حضرت محمد (ص) گرامی داشت و از ناپاکی و پلیدی دور گردانید ، حقیقت این است که خداوند فقط اشخاص پست و بدکار را رسوا میگرداند و کسی که فاجر و فساد پیشه است دروغ می گوید و ما از ان مردمان نیستیم و چنین اشخاصی از غیر ما هستند .
ای ابن زیاد ! در کار خویش بنگر ، انگاه خواهی دانست که در انروز جریان و نتیجه قضاوت چیست و رستگاری به سراغ که خواهد آمد ، ای فرزند مرجان مادرت به عزایت بنشیند .
این سخنان یک مادر و یک خواهر داغدیده است که چنین سقف کاخ کوفه را بر سر صاحبانش مخروب میکند و آنها را در کاری که کردند ، به اندیشه فرو میبرد هر کلام و سخنی که از دهان زینب علیها السلام خارج میشد پایه های حکومت بنی امیه را سست میکرد و مردان جانی این قوم را بیشتر در نزد مردم کوفه منفور میساخت .
زینب دلیری و مسئولیت علی گونه اش را در رواقهای کاخ یزید ، دومین و جانی ترین خلیفه اموی به نمایش گذاشت . در حالی که یزید وقاحت و بی شرمی را به اوج رساند و با چوبهای حقد و حسد بر لبهای امام می کوفت و در همان حال پدرانش را در بدر واحد ، هلاک شده بودند صدا می زد و ارزو می کرد که در کاخ پیروزی او حضور داشته و از قدرت او لذت می بردند ، ناگهان زینب علیها السلام تمام اوهام پوچ او را از درون متلاشی کرد و با وقاری پیروزمندان گفت :
سپاس خدایی را که پروردگار جهانیان است . ای یزید گمان کردی و از اینکه ما را شهر به شهر به اسارت کشاندی نزد خدا عزیز و محترم شده ای ؟ چه تصور ابلهانه ای ! این اعمال پست ، نه عزت و شکوهی برای تو فراهم کرد و نه از جاه و مقام و منزلت ما در نزد خدا کاست .
از اعمال پلید خود سخت مغروری و تصور میکنی که شادی و خرمی به سوی تو روی آورده و دنیا به کام توست . اندکی به خود ای و عنان نفس سرکش خویش را که از جهل و گمراهی سر به طغیان نهاده ، محکم بگیر که خدا فرموده است :
و لا یحسبن الذین کفروا انما لهم خیر نفسهم ، انما نملی لهم لیزدا دوا اثما و لهم عذاب مهین

اناآنکه کفر ورزیدند و به تبهکاری گرائیدند ، هر گز تصور نکنند مهلتی که به آنها دادیم ، فرصتی گرانبها برای آنان است ، ما به آنها مهلت دادیم که به گناه خود بیفزایند و برای آنان عذاب و کیفری هولناک در دنبال است . . .
ای پسر اسیری که بر او منت رفته و ازاد شده است ! آیا این از عدالت و دادگستری است زنان و کنیزان تو پشت پرده باشند و دختران رسول خدا اسیر و سرگردان شهرها شوند و آنان را در حالیکه مردان و حامیانشان با آنها نیست انگشت نمای خلق گردانی . یزید ! آیا میگوئی ای کاش بزرگان خاندان من که در بدر کشته شدند می بودند و می دیدند ! خود را گناهکار نمی شماری ؟ و این گناه بزرگ نمی پنداری و این سخنان را در حالی می گوئی که چوب خیزران ، بر دندانهای مقدس سید جوآنان بهشت می زنی ! چگونه نزنی ؟ در حالیکه با ریختن خونهای پاک ، خونهای ستاره های درخشان زمین از دودمان عبدالمطلب ، زخمها را خنجر زده ای .
سکوت همه دهانها را بسته بود ، زینب با تازیانه ای که بر پشت کلمات می راند آنها را در دل و جان مغرورین اموی جا میداد و در جان این به ظاهر غالب آمده ها هراس و اضطراب می انداخت .
زینب علیها السلام کوله بار اسارت را بر دوش کشید و کاروانی را که لطف خدا بدرقه ان بود از شهری به شهری هدایت میکرد ، گاه رقیه را ارام میکرد و گاه بر سکینه دلداری میداد ، یتیمان بنی هاشم را مادری میکرد ، سخن نهضت را اشکار می ساخت و برای برادر زاده معصومش امام سجاد علیه السلام از روی شفقت و دلداری حدیث ام ایمن را میخواند .
زینب علیها السلام تجسم مظلومیتهای قبیله ای است که تن به هیچ ذلتی ندادند و در سر تا سر تاریخ بشری ، نمونه های اشکار انسانیت و تقوا هستند ، زن امروز باید در سخن زینب ، صبر زینب ، صلابت زینب ، شجاعت زینب و شعور عالمانه او ، خود را بیابد .
زینب علیها السلام ازاده اسیری بود که تا پایان عمر شریفش در اسارت هیچ غمی در نیآمد و بلکه همه مصائب را در قلب همچون اقیانوس وجود خود جای داد و در رساندن پیام قیام بزرگ برادر ، کوتاهی نکرد .
عطر ولایت
من ان فرشته ام که به دنیا نشسته ام
حورایم و ، به دامن تقوا نشسته ام
من چشمه ام جدا شده از کوثر بهشت
طوبایم و ، به گلشن طاها نشسته ام
عطر ولایتم من و ، پیچیده در فضا
نور محبتم که به دلها نشسته ام
ان اخترم که جلوه گرم از دو آفتاب

ان گوهرم که پیش دو دریا نشسته ام
من زینبم که مظهر صبر و شهامت
و زمکرمت به طارم اعلی نشسته ام
نور علی و فاطمه در جان من دمید
چون در کنار حیدر و زهرا نشسته ام
ایمان ان دو را به وراثت گرفته ام
ایثار ان دو را به تماشا نشسته ام
من دیده ام کلاس دبستان وحی را
در پای درس خواجه اسرا نشسته ام
دارم نشان زین ابیها من از پدر
چون در حریم ام ابیها نشسته ام
من تربیت به دامن زهرا گرفته ام
در بزم انس عصمت کبری نشسته ام
بابم علی چو نقطه بسم الله است و من
چون کسره پای نقطه ان با نشسته ام
سنگینی رسالت خونها سبب شده است
من در نماز شب اگر از پا نشسته ام
از بسکه داغ بر جگر من نشسته است
آتش بجان چو لاله صحرا نشسته ام
با این مقام انهمه دیدم ستم زد هر
کز بار غم شکسته و از پا نشسته ام
در چار سالگی غم چل ساله ام رسید
تا در فراق سید بطحا نشسته ام
من دیده ام شهادت مادر به چشم خود
در سوگ ان حبیبه یکتا نشسته ام
رخسار غرقه خون علی دیده ام ، دریغ
ان دخترم که در غم بابا نشسته ام
داغ حسن شراره غم دیده ام ، دریغ
ان دخترم که در غم بابا نشسته ام
در انقلاب سرخ حسینی به یاریش
بر باره اسارت و غمها نشسته ام
بر خاستم بپای به هر جا که او بخواست
و آنجا او نشست من آنجا نشسته ام
یا از غم شهادت عباس سوختم
یا در عزای زاده لیلا نشسته ام
از پای در نیامدم از هر بلا ولی

پیش سر حسین من از پا نشسته ام
آمد سویم موید و میگفت عمه جآن
بر درگهت برای تمنا نشسته ام
مرثیه گروهی در وفات حضرت زینب علیها السلام
خودم دیدم که صحرا لاله گون بود
زمین از خون یاران غرقه خون بود
خودم دیدم فضای آسمانها
پر از انا الیه راجعون بود
خودم دیدم که نور چشم زهرا
جراحات تنش از حد فزون بود
خودم دیدم که بر هر برگ لاله
نوشته این سخن با خط خون بود
گلی گم کرده ام میجویم او را ، به هر گل میرسم میبویم او را
خودم دیدم گلوی اصغرش را
خودم در بر کشیدم اکبرش را
اگر چه از کنار نهر علقم
زگریه منع کردم خواهرم را
خودم دیدم که زهرا ناله میکرد
خودم دیدم سرشک مادرم را
مکن منعم اگر با اینهمه داغ
زنم بر چوبه محمل سرم را
گلی گم کرده ام میجویم او را ، به هر گل میرسم میبویم او را
خودم دیدم که دلها مرده بودند
خودم دیدم همه افسرده بودند
خودم دیدم کبوترهای معصوم
همه در زیر پر ، سر برده بودند
خودم دیدم که گلهای نبوت
زبی ابی همه پژمرده بودند
همان جایی که فرزندان زهرا
بجرم عشق سیلی خورده بودند
گلی گم کرده ام میجویم او را ، به هر گل میرسم میبویم او را
گل من یک نشان در بدن داشت ، یکی پیراهن کهنه به تن داشت
حسین جانم حسین جانم حسین جانم حسین جانم
بیست و پنجم رجب شهادت حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام
هر گه که نسیم از ره بغداد آید
ما را ز حدیث عشق و خون یاد آید

ای گل که به گردن تو غل افکندند
از صبر تو زنجیر به فریاد آید
خورشید در بند
دیگر بار پوری از خاندان رسالت و امامت ، از زندگی سراسر رنج و مشقت ، به سرای جاودان هجرت کرد ، اما در این کوچ درسها و تعهدات بسیار سنگین بر دوش امت شیعه گذارد ، چنگال دد صفتی در چهره انسان ، به خون ابر انسانی الهی اغشته شد ، بدترین خلق خدا ، بهترین بنده خدا را مسموم ساخت ، پس از سالهای متمادی حبس و زندان و شکنجه سر انجام ، تلاش و کوششهای حضرت را در مسیر انسان سازی نتوانست تحمل کند و او را شهید کرد ، عبد صالحی ، با چنگال انسان فاجری چون هارون پست با بمبی بیصدا ، ولی انسان کش که بر قلب رئوفش وارد آمد به شهادت رسید .
دشمن خون اشام خواست با عمل ننگینش به ایندگان بفهماند چون قدرت جاذبه ایشان قلوب را به خود متوجه میساخت من هم قلب او را منفجر کردم تا جاذبه ای نداشته باشد .
اری من قلبش را متلاشی میسازم تا قلبها را از اطراف و افکار من متفرق نگرداند .
امام موسی ابن جعفر علیه السلام پس از اینکه در زندان فضل بن ربیع بود و بارها از سوی هارون فرمان مسمومیت ان امام رسیده بود و فضل حاضر به ارتکاب این جنایت نشده بود ، عاقبت هارون جنایتکار او را به یک انسان یهودی و ضد خدا و پیغمبر یعنی سندی ابن شاهک سپرد و گفت : تا میتوانی او را ازار شکنجه ده و از هیچ ظلمی در حق او دریغ مدار ، ان ملعون هم به شکنجه های روحی و جسمی مشغول بود تا اینکه دستور شهادت حضرت از طرف هارون برای سندی ابن شاهک رسید .
هارون در این دستور محرمانه و ظالمانه اش بسیار هشدار داده بود تا سندی مواظب دوستان و طرفداران حضرت باشد ، مبادا آنان از این طرح مطلع گردند ، زیرا قدرت و نفوذ در آنها زیاد است و بیم شورش و بلوا میباشد .
سندی ابن شاهک که مکررا بندگی و اطاعت از هارون را به اثبات رسانیده بود و بعلاوه خود نیز فردی دشمن و تشنه خون اهلبیت عصمت علیها السلام بود با یک حیله شیطانی غذای امام کاظم علیه السلام را مسموم کرد و امام را به شهادت رساند .
نقل است : هنگامی که غذای سمی را به حضور امام آوردند ، امام امتناع ورزید ولی سندی اصرار کرد که باید از این غذا میل کنید ، امام که میدانست با خوردن این غذا به جهان ابدی عروج میکند و از طرفی اصرار و فشار سندی هم انقدر زیاد است که امکان نخوردن برایش نیست

فرمود: خداوند تو خود میدانی مرا مجبور ساخته اند که از این غذا مسموم بخورم .
پس از مسموم کردن امام کاظم علیه السلام ، ایشان را از زندان تنگ و تاریک و نمناک به خانه سندی ان شاهک منتقل کردند و در یک اطاق تمیز و مرتب و مزینی جای دادند و انگاه عده ای از علماء و دانشمندان پایتخت (بغداد) کشور را را به منزل دعوت کردند ، پس از پذیرائی مفصل و گرم ، ایشان را به اطاقی که امام کاظم علیه السلام بود راهنمایی کردند ، چون علماء وارد اطاق شدند ، دیدند امام و ولی شان در بستری تمیز و مرتب ارمیده ، اما چهره مبارکشان به زردی گرائیده ، گویی آفتاب عمرشان بر لب بام است ، و غروب آفتاب حیات پر بارشان نزدیک . افکار و چهره هایشان مضطرب و نگران که خدا یا چه شده است ؟ چرا حال امام اینقدر نامناسب است ؟ باید در فکر طبیب و درمان ایشان برائیم و . . . در این هنگام سنید ابن شاهک با یک چهره خندان و نیکو وارد شد ، پس از خیر مقدم گرم گفت : شما را خواسته ام تا . . . هنوز سخنش را بپایان نرسانده بود که یکی از علماء از میان برخاست و چنین گفت : اقا حالشان خوب نیست ما میخواهیم ایشان را نزد طبیب ببریم .
سندی سخن عالم را قطع کرد و گفت : ایشان تحت نظارت و مراقبت کامل طبیب هستند و نیازی به زحمت شما نیست ولی ان چیز که میخواست بگویم این است : که دعوت امروز ما از شما بخاطر گواه بودن و شهادت بر این مطلب که ایشان در یک جای مرتب و تمیز و روشن قرار دارند برخلاف انچه شنیده شده ، ایشان سختی و ناراحتی نیست ، اینک ایشان حاضر و شما هم حضور دارید که او هیچگونه زخم و جراحتی و ناراحتی که ناشی از شکنجه و زندان باشد وجود ندارد ، فقط اندکی کسالت دارند که انهم بزودی خوب خواهد شد .
سندی ابن شاهک با این لحن مودبانه و بظاهر مخلصانه خواست طرحی را که هارون سفاک مبنی بر مخفی ماندن این جنایت ، داده بود ، به انجام رساند . لکن امام کاظم علیه السلام در اینجا بیانی افشاگرانه فرمود و در نتیجه طرح هارون و سندی را بر ملا ساخت . امام علیه السلام چنین سخن فرمود: اگاه باشید که این مرد بنا به دستور هارون مرا زهر خورانید و این چهره رنگ پریده ام از اثار مسمومیت است و چند روز دیگر به لقاء الله خواهم پیوست .
سندی ابن شاهک لرزید و غضبناک شد ، بر آشفت وفقهاء و علماء همه بسان باران بر مقدم مبارکش اشک مظلومیت و غربت نثار کردند و از خانه بیرون آمدند .
دیری نگذشت که جنازه مبارک انحضرت را از خانه سندی بر دوش چهار شخص عادی بسوی خانه ابدیشان حمل کردند .

انروز ظهر روز جمعه بیست و پنجم ماه رجب سال یکصد و هشتاد و سه هجری بود و ان وجود مبارک در حالیکه 55 سال از عمر شریفش میگذشت و به خیل اباء و اجداد گرامش ملحق گردید .
اری شهادت در راه احیاء افکار و اندیشه های انسانی ، شهادت بخاطر عدالتخواهی و حق طلبی ، شهادت برای ستم نپذیری و طرفداری از خلق محروم فوزی است عظیمی سعادتی است والا و امام علیه السلام شهادت را پذیرفت تا ستم ، سازش ، انقیاد ، حق کشی و ظالم پروری که در خورشان هیچ پیشوای روحانی و الهی نیست ، نپذیرد . او پیوسته ظلمت و تاریکی زندان را پذیرفت تا نور فشان و راهنمای گمراهان باشد .
بخش مهمی از عمر گران مایه اش را در زندان و تبعید و تحت شکنجه و کنترل گذارند . قید و بند ظالمانه هارون را برگزید تا به جهانیان عصر خود و ایندگان بیاموزد که ستم است و رضایت دادن به حیات ستمگر برخلاف روند تکاملی انسانیت است .
اری او یک تز مبارزاتی داشت راه ستیز به شمشیر و سلاح و رزم منحصر نیست بلکه گاهی هم باید بیلان کار را با تسبیح و دعا و زندان و تبعید و شکنجه ارائه داد . و امام کاظم علیه السلام برای مبارزه با ستمگران زمان خود این راه را انتخاب کرد ، 14 سال زندان و محدودیت و شکنجه ، درسی برای پیروان مکتب تشیع گردید . و بحق باید گفت : سلام بر او و راهش ، سلام بر او و حیاتش ، سلام بر او و پیروانش ، سلام بر او و اموزگارش ، سلام بر او و درس و کلاسش و سلام بر لحظات حیات پر بارش که قرآن کریم نزد در عظمت این سالکان و رهبران حق میفرماید:
سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا .
سلام بر لحظه ولادت و روز عروجش و سلام بر روز بعثتش در قیامت و روز حشر .
پیروی کردن
من در این کنج غوغای محشر میکنم
پیروی از مادرم زهرا اطهر میکنم
کاخ استبداد را بر فرق هارون دغا
واژگون با نعره الله اکبر میکنم
تا زند سیلی به رویم سندی از راه ستم
یاد سیلی خوردن زهرای اطهر میکنم
گر چه در قید غل و زنجیر می باشم ولی
استقامت در بر دشمن چو حیدر میکنم
گر زپا و گردن رنجور من خون می چکد
یاد میخ و سینه مجروح مادر میکنم
مرثیه گروهی ، در شهادت حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام

راحتم کن دگر ای حبیبم ، من غریبم ، غریبم ، غریبم
من که بی جرم و گناهم
گشته زندان قتلگاهم
موسی جعفرم ، : غریبم
هفتمین رهبرم ، من غریبم
من غریبم ، غریبم ، غریبم (2)
خورده ام بس تازیانه
گشته ام سیر از زمانه
رخ نهادم چون غریبانه
روز و شب بر خاک زندان
زین جهان میروم سوی داور
در جنان میروم نزد مادر
من غریبم ، غریبم ، غریبم (2)
من به هجران مبتلایم
راحتم کن از بلایم
خواهم هر دم از خدایم
دیدن روی رضایم
ای رضا جان من ای رضا جان
نور چشمان من ای رضا جان
من غریبم ، غریبم ، غریبم (2)

بیست و هفتم رجب بعثت حضرت محمد(ص)

تا عیان از پرده شد حسن دل ارای محمد (ص)
شد جهان روشن زنور چهر زیبای محمد (ص)
تیرگیهای ضلالت پاک شد از چهره گیتی
بر طرف شد گرد غم از یک تجلای محمد (ص)
شکفتن وحی
خلوت غار حرا را اشوبی بر آشفته است ، نسیم آسمانی همراز روحی گشته که مانوس با آسمان است ، ستاره ای که با فروغش آتشکده ها را به دست غروب سپرد و کنگره های کاخ استبداد کسری را فرو ریخت ، اینک پیام رسالت نجوا میکند . راهی از نور در امتداد آسمان تا زمین مکه و افق تا افق ، فرشتگان صف در صف از جبرئیل تا میکائیل و غار حراء در هاله ای از نور ، با خورشیدی در میان ، جبرئیل ارام بر زمین گام میگذارد ، زمین حریر گون میشود ، نبض زمان تند میزند ، شب می گریزد ، چلچراغ هستی به استقبال می شتابد ، سفیر وحی دفتر می گشاید ، امین را میخواند که : محمد بخوان ! نگار درس ناخوانده با بهت به سفیر مینگرد: چه بخوانم ؟
بخوان بنام خدایی که خلق از او پیدا شد و این خلق از او دانا شد .
بدینسان حرا با حریم رسالت ، کعبه امال عشاق میشود و اولین قطره از دریای بزرگ وحی درون غار ریزش میکند و غار به پهنای دریا میشود .
فروغ نگاهش گرما بخش ساقه های شکننده و ظریفی میشود که زیر خروارها ، خاک جاهلیت خرد میشدند . خنکنای گوارای کلامش ، آتش نمرودیان را به خاکستر می نشاند .
بد بیضائی او بساط سحر و کفر و عناد درهم می ریزد ، دم مصطفائیش ، عطر خوشبوی زندگی می پراکند ، دلهای فرو مرده در انتظار قاصد بیداریند .
اری محمد (ص) قاصد بیداری دلها میشود ، اری محمد (ص) عازم پیکار با بت ها میشود .
نور رسالت مصطفی بر بوستان علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام می تابد و کوثر وجود فاطمه علیها السلام عطیه های هدایت را بر دنیای ناقص و ابتر مردمان می بخشاید صراط مستقیم با نور ترسیم میشود ، از حسن و حسین علیه السلام تا مهدی (عج) رایت رسالت از بعثت محمد (ص) تا میلاد وارث بر چکاده بلند امامت به اهتزاز می آید و میلاد قائم (عج) بر گوش بازنشسگان از حقیقت سیلی می نوازد .
حضور حجت ، پای بهانه گیری را به زنجیر میکشد ، انسان برای گریز از

خسران دل ! ولایت ولی عصر می سپارد تا با استمداد از ابا صالح در زمره صالحین باشد .
صاحب از ورای زمان و اعصار و تاریخ ، جانها را تصاحب میکند .
بعثت و حضور محمد (ص) ، فروغ چشمان کم سوی منتظران سوخته در هجران منتظر قائم میشود و عزیز مصر را به کنعان وجود می خواند .
اینک همان چشمان که به التماس نجات بر استان حرا می نگریست در افق اعلی به انتظار آمدن منجی که وارث بزرگ بعثت است لحظه شماری می کند .
اری مهدی خواهد آمد ، منتقم خواهد آمد و به اسم رب کتاب قطور رحمت و محبت را بر تمام کائنات خواهد خواند .
دکلمه ای بمناسبت بعثت خاتم الانبیاء محمد ابن عبد الله ص
نوری در تاریکیها
جهان تاریک و پر ظلمت ، جهان خونرنگ و وحشتناک ، جهان بسیار دهشتزدا ، و دلها تنگ و هر چیزی به چشم خلق نازیباست ، جهان تاریک پر و ظلمت ، و خورشید زمان چون طشت پر خونی بر آشفته ، و اندر زیر ابر تار و شبرنگی فرو رفته ، دگر بالا بلند قله ها نوری نمی ریزد ، و اوائی نمی آید ، به جز ناله ، به جز شیون ، به جز اه یتیمان گنه نا کرده رنجور ، به جز فریاد دژخیمان و جلادان خون اشام ، اندر زیر شلاق ستمکاران بی عرضه گروهی ، برده می نالند و خود بر خاک می مالند ، و با این سرنوشت شوم و نفرت بار و دردانگیز ، هم آغوشند و میسازند و میسوزند ، و دود تند و باریک و سیاه خشم مظلومان ، ز فرش خاک تا قلب عظیم عرش می پیچد ، جهان غرق است ، جهان غرق است در فخر و مباهات و تکبر ، خود فروشیها ، ستم ها ، تیره سختیها ، شرارت ها ، مذلتها جهالت ها ، مشقتها ، جنایت ها ، فقط ادم کشی ها و نفاق و کینه توزیهاست ، خیانتها ، هوسها ، دشمنی ها و چپاولهاست ، همه بت میپرستند و ره بیگانه می پویند ، و اندر پیش هر موجود نا چیزی به غیر از حق ، و جز معبود و خلاق و پدید ارنده مطلق ، جبین بر خاک میسایند و رب خویش میدانند ، سراسر در لجنزاری کثیف و پست میلولند ، و زنها را چو حیوانی بی سبب با مشت میکوبند ، و آنها را سر میز قمار خویش میبازند ، مروت مرده ، اثار عطوفت از میان رفته ، پدر خود گور فرزند عزیز خویش میسازد ، و او را در دل خاک سیاهش میکند پنهان ، همه با یکدیگر دشمن ، همه از یکدیگر ، حتی همه از خویشتن بیزار ، ولی اندر دل هر مرد ، بناگه ، نا خود اگه عشق مواج و خروشانی ، چو یک سیلاب میجوشد ، و نجوا میکند ملت ، همه در انتظارند و همه در حسرت دیدار ، که کشتیان طوفان بلا در بحربی ساحل ، بزودی لنگر اندازد ، و ما بیچاره ملت را ، از این بدبختی و ظلم و فریب ثروت اندوزان ، و از دست تبه کاران ، رهایی بخشید و گیرد دمار از روزگار ظلم

، رسید آن لحظه موعود ، حرا آغوش خود بگشود و در یکروز تاریخی برون از شهر مکه ، بر فراز صخره های سنگ ، امین خلق ، ظاهر شد ، و همچون سینه سینا ، جوانمردان و احرار جهان را شد حرا قبله ، و در اندک زمانی سر بسر هر جا ، هر آنجایی که ظلمت بود و تاریکی و وحشت بود ، سر ا سر نور پاشی کرد و دنیا را سراسر غرق در نور رسالت ساخت ، حرا آغوش خود بگشود و از حسن دل ارای جمال پاک پیغمبر ، ابر مرد دلاور ، مرد علم و دانش و بینش ، یگانه سمبل حریت تاریخ جاویدان ، نمونه یاور خلق اسیر و سته در زنجیر ، پدید ارنده مکتب ، برا درس خوشبختی ، برای پاکی و پاکیزگیها ، سر بلندی ها برا لغو تبعیضات ، پدید آرند مکتب ، برای فرو مجد و عزت و ازادگی ها ، سر فرازیها ، برای قهرمان سازی ، زانسانهای مستضعف ، زمردان گرفتار و اسیر و در بدر ، شلاق خورده ، برده و بدبخت ، پدید ارنده مکتب و یکتا پاکباز قهرمان کشور توحید ، و الگوی شرافتها محمد (ص) ، دهر روشن شد ، و از ان بی خبر ملت ، و از ان بی هدف مردم ، ابوذرها نمایان شد ، و سلمانها پدید آمد ، و مصعب ها کفن پوشید ، ، و میثم ها تجلی کرد و مالک شربتی نوشید کز ان ازادگان نوشند ، و خون از کربلا جوشید و حق رخت عمل پوشید و شد در مهد ازادی چنان پرورده یک برده ، که بالا رفت و بالا رفت تا بام بلندی عشق ، و از آنجا ، از آنجا ، ان تجلیگاه و حدت ، خانه احرار ، پیامی داد بر ابرار و بلند الله اکبر گفت : ، یکایک جمله بت های حرم با امر پیغمبر ، و با دست توانای علی علیه السلام ان بت شکن رهبر ، در افتادند و بشکستند و یکسر سرنگون گشتند ، و شد تنها ملاک برتریها پاکی و تقوی و نزدیکی با الله ، نه تزویر و نه زور و زر ، تبسم کرد لاله بار دیگر ، شبنمش در گونه غلطید ، ز گلشن خنده زد بلبل ، و گل شد سینه چاک از عشق ، دوباره شهر عیسی ، شهر موسی ، شهر ابراهیم شد مکه ، و برتر از همه ، شهر محمد (ص) گشت ان صحرا ، و قبله از برای ملت اسلام شد کعبه ، وزد بر کاخ مینای فلک بار دگر خنده ، و دیگر لکه ابر سیه نابود شد رنگش ، و بعد از مرگ خود ، ادم لباس زندگی پوشید ، و شد مصداق کرمنا

سرود گروهی در بعثت پیامبر ص

آسمان مکه از بعثت محمدی

پر ز نور حق شده (دیدگان احمدی 2)

میرسد بگوش جان صوت پاک وحی حق

از فرشتگان و از (بارگاه سرمدی 2)

این صدای قرآن است (2)

خاتم پیمبران رهبر جهانیآن اسوه عدالت و منجی جهانیان - منجی جهانیان

ان رسول پاک حق ، رهنمای راه ما

چون همیشه بوده او (بر عمل گواه ما 2)

بعثت مبارک ، ای رسول یزدان
مرگ شب رسیده ، با نوای قرآن
آسمان مکه از بعثت محمدی
پر ز نور حق شده (دیدگان احمدی 2)
از وجود او شده ارض و آسمان به پا
وحی حق گرفته (جا در درون مصطفی (2))
مهربان و با صفا با جمیع مومنین
دشمن منافق (خصم جمله مشرکین (2))
بعثت مبارک ، ای رسول یزدان
خیز و شو روان برای نجات مردمان
آسمان مکه از بعثت محمدی
پر ز نور حق شده دیدگان احمدی

فصل هشتم :مناسبتهای ماه شعبان

سوم شعبان ولادت حضرت امام حسین (ع)

بر خیزد که نور ازلی می آید
بر عالم ایجاد ولی می آید
مجموعه حسن و عشق می آید
یعنی که حسین ابن علی می آید
خورشید حماسه
مردی آمد ، نوری ، کسی که خورشید در چشمایش می خندید و ماه از پیشانی اش می خرامید ، گیسوانش سایبان جهان و دستهایش عطوفت اشکار خداوند ، راز پنهان حقیقت در سینه اش تاب می خورد و معنای جاودان بودن از نگاهش می تراوید .
حسین علیه السلام تجلی جمال خداوند در زمین و ظهور جلال حضرت حق در زمان است ، زیستن از پس آمدن حسین علیه السلام معنای راستین خویش را باز یافته است و مردن با ابدیت آسمانی پیوند خورده است .
شکل سیاه خاک با نام حسین علیه السلام مفهوم روشن افلاک گرفته و نام زمین از موهبت گامهای او سر بلند شده است .
حسین علیه السلام به خاک ، به گل به شقایق معنا داده است ، روح سرگردان انسان در باران بی نهایت مهربانی او شست و شو کرده است و حقیقت چون غنچه ای که از پس نسیم و شبنم سحرگاهی گشاده شود ، به جهان چهره گشود است .
حسین علیه السلام سرشت صالح انسان است . طینت پاک خلقت ، سر چشمه ای که تمام رودخانه ها از سر انگشتهایش جاری شده اند و همه دریاها از ابشخور پر شکوه چشمهایش جوشیده اند .
عصمت پر صلابت انسان در نام اوست . لبخندهای او ، رحمت بی نهایت خداوند است و اشکهایش آتشی که در باغ اندیشه افروخته است .
رستاخیز ناگهان جهان است و بعثت دوباره انسان . میعاد انسان و فرشته در شب مهتابی نگاه حسین علیه السلام معنا می یابد و درخت و باران در مهربانی قدمهای او زندگی می کنند .
انسان چگونه مباهات نکند ؟ چگونه فرشتگان شرمناک زمین نباشند . ان تجلی جاودانه که از حضور بی نهایت حضرت حق ، بر فرش خاک باریده است ، سنگریزه را به تسبیح وا می دارد . دست کریم خداوند است که این نعمت سترگ آسمانی را به زمین هدیه می کند .
لبریز از ترانه و تسبیح است هر سنگریزه که می نگری ، و سرشار از سرود سبز نیایش است هر درختی که می بینی .
این حسین علیه السلام است که می آید ، خون خدا پدر بندگان خدا و

رحمت و سلام بی انتهای خدا . و مگر از حسین علیه السلام چه می توان گفت که در خور حقیقت فیاض جان او باشد ؟ کلمات انسانی هر چه هست ، تاب نیایش با حسین علیه السلام را ندارند .
ستایش او از این واژه های گمشده در ابهام بر نمی آید ، او را خداوند توصیف کرده است . او خون خداوند است .
عبودیت تنها از برکت نام حسین علیه السلام زنده است ، سالکان نیازمند نورند و حسین علیه السلام مصباح هدایت است . چراغ روشنی که خداوند از طریق دشوار عبودیت افروخته است تا عاشقانه در ان نظر کنند و جان خویش را از فروغ او بیفروزند . عاشقان در ان نظر کنند و جان خویش را از فروغ او بیفروزند . عاشقانه غرقه دریای عشقند و حسین علیه السلام کشتی نجات است . ان که در کشتی نجات نشسته است چه بیم از موجهای حایل دریای عاشقی دارد ؟ و این است که : ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه
ما با حسین علیه السلام چنین نیایش می کنیم که : لسلام علیک یا نور الله فی ظلمات الارض . سلام بر تو ای نور خدا در تاریکیهای جهان . یعنی حسین علیه السلام ائینه جهان نمای خداوندی است . و جلوه نور الهی . و این است که شناختن حسین علیه السلام عین معرفت حق است .
ان کس که حسین علیه السلام را دوست می دارد ، خداوند را دوست داشته است . و چنین است که از باب عصمت فرموده اند: اذا اراد الله بعبد خیرا قذف فی قلبه حب الحسین . هر گاه خداوند سعادت بنده ای را اراده کند در جان او آتش محبت حسین علیه السلام را می افروزد . یعنی حسین علیه السلام تنها راه رسیدن به محبت محبوب است ، کشف معرفت ربوبی در سایبان محبت حسین علیه السلام ممکن ایست .
ان الحسین زین السموات و الارض حسین علیه السلام زینب و زیبایی آسمان و زمین است . فرشتگان خداوند که سکنان حریم آسمانند از اوج عروج بی نهایت انسان ، از معراج روحانی حسین علیه السلام شرمناکند .
حسین علیه السلام چسان مراتب تقرب وحدانی را طی کرده است ؟ چگونه این جسم خاکی در استانه عرش الهی جای گرفته است ؟ و زمینیان سر گردانند که انسان کیست که نام بلند او را آسمانیان حتی تاب نمی اورند .
با لحسین اعطیتم الاحسان و بالحسین تسعدون و به تشقون ، الا انما الحسین باب من ابواب الجنه و من عانده حرم علیه رائحه الجنه ، رسول گرامی خداوند چنین فرموده است که : از برکت نام حسین است که مورد احسان قرار گرفته اند .
حسین علیه السلام میزان سعادت و شقاوت شماست ، حسین علیه السلام دری از بهشت است و ان کس که او را دشمن بدارد ، از عطر بهشت

محروم می ماند .
شگفت مردی است حسین علیه السلام ، واقعه ای آسمانی که در دفتر سیاه خاک نمی گنجد . مهربان ان چشمهای پاک فراتر از مرز تنگ نوشتن است . نیایشی باید تا چشم جان را از دریچه های تنگ تمنا به آفتاب روشن نگاهش بسپاریم و خویشتن را عاشقانه از قداست نام دریایی اش غرقه کنیم ، خداوند: لافرق بینک و بینهم الا انهم عبادک و این است که ما ترا به حسین علیه السلام شناخته ایم .
میلاد عشق بر عاشقان مبارک باد
چراغ هدایت
نازم به شهر یثرب و اب و هوایش
به به به خاک مشک بیز و جانفزایش
شهری که نامش شهره افاق گشته
خاکی که دلها می زند پر در هوایش
شهری که با آغوش باز و سرفرازی
شد بوسه گاه پای ختم الانبیایش
در اینچنین شهری که خاک پاک انرا
روح الامین بر دیده کرده تو تیایش
آمد بدنیا آنکه تا روز قیامت
قد قامت ما هست باقی از بقایش
آمد بدنیا آنکه حق در عالم زر
خشنود شد از گفتن قالوا بلایش
آمد بدنیا آنکه با مادر سخن گفت
قبل از ولادت از قیام کربلایش
آمد بدنیا آنکه ختم الانبیا گفت
او از من است و من از او جانم فدایش
آمد بدنیا سینه چاک سنگر عشق
خون خدائی که خدا شد خون بهایش
ادم به جنت می زند از عشق او دم
سیلاب خون از دیده می ریزد برایش
سعی صفا و مروه می گردد فراموش
از لذت جان پرور سعی صفایش
گفته است ختم المرسلین فلک نجاتش
بهر هدایت خوانده مصباح الهدایش
هیهات من الذله اش سر خط عزت
پیغام حق الدوله اش شرط ولایش
در خط تسلیم و رضا بود و نبودش

مرضی ذات حق بود جلب رضایش
ارزد به کل ماسورا یک تار مویش
خوانم سوای ما سوا در ماسوایش
گردد قیامت قائم از شور قیامش
بهر شفاعت کردن روز جزایش
از خون او شد مزرع دین ابیاری
باشد به جا خوانی اگر خون خدایش
از نهضت او کاخ ذلت زیرو رو شد
وز همت او یافت قرآن محتوایش
افلاکیان دردی کشان چشم مستش
لاهوتیان جان بر کف جام بلایش
ناسوتیان سوداگر بازار گرمش
عاشوریان روزی خور خوان عطایش
آمد حسینی کز شکوه انقلابش
هستی بود پاینده در زیر لوایش
آمد حسینی تا به نای بینوایآن
برگ و نوا بخشد نوای نینوایش
آمد حسینی تا زند ژولیده از دل
صبح و مساء پر در هوای کربلایش
سرود میلاد حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام
میلاد مسعود حسین
شاهنشه خوبان رسید
از بارگاه کبریا
آمد ندا جان رسید
جنت بخود زیور گرفت
طوبی ثمر از سر گرفت
خوش جلوه دیگر گرفت
ان مفخر ایمان رسید
میلاد مسعود حسین
شاهنشه خوبان رسید
حوران به جنت نغمه خوان
در صف ستاده کف زنان
هر یک سرودی این بیان
آن معدن احسان رسید
بسته ملائک صف به صف
آماده پرچم به کف

جمله به شادی و شعف
چون والی امکان رسید
میلاد مسعود حسین
شاهنشه خوبان رسید
بهر نظاره قدسیان
زینت گرفته آسمان
آمد ندا بر خاکیان
آن رحمت رحمان رسید
از مرا رب العالمین
جبرئیل آمد بر زمین
در نزد ختم المرسلین
خوش تهنیت گویان رسید
میلاد مسعود حسین
شاهنشه خوبان رسید
ان میوه باغ رسول
پور علی ، جان بتول
بر دامن مادر نزول
در سوم شعبان رسید
آمد نگار نازنین
شمس هدی ماء معین
شادی مقدم قرین
ان دلبر جآنان رسید

چهارم شعبان ولادت حضرت ابوالفضل (ع)

برخیز که پور مرتضی می آید
سر لشکر شاه کربلا می آید
عباس که انتظار او داشت حسین
امروز به صد شور و نوا می آید
صبح مرصع پرچمها و خیمه ها
سلام بر سینه سینای عشق در سرزمین سیادت ! قمر بنی هاشم ! سلام بر عباس ، سقای جگر سوختگان شهید ستان کربلا !
لحظات ، انگار که تشنه اند ! انگار که دستهای زمان را بریده اند ! عباس که به دنیا آمد ، او را به آغوش علی علیه السلام دادند ، اول از همه دستهایش را بوسید ، چهره اش را نگاه کرد و انگاه به مظلومیت ان در چاهها گریه کرد .
سلام بر تو یا اباالفضل ! ای صاحب بالهای آسمانی در بهشت و ای ساقی مهربان ! سلام بر تو ! علمدار حسین ! سلام بر آن لحظه نورانی که به دنیا آمدی و آن لحظه های سرخ که عاشقانه از حریم ولایت دفاع کردی .
مادرت - ام البنین - مادر پسر نیست ! مادر دستهای بریده خنجرهاست
ام البنین - مادر باب الحسین است . مادر ساقی دلسوختگان حریم حرم ولایت - ابا فاضل - است .
سلام بر تو ای قمر بنی هاشم ، که سرخ ترین ترانه انتظار رهایی و صاحب زیباترین روضه های حماسی جهان ! مالک اشک ها و شبنم ها و صاحب مژگانهای مرطوبی هستی !
تو کیستی ؟ که تمام لبهای ترک خورده و تشنه - که از ساحل آتشین عشق آمده اند - بر گرد ضریحت می گردند ، تو کیستی که از هیبت جلالت یک نفر نیست تا در این میدان مردانه بجنگد ؟ تو کیستی که شریعه فرات خجلت زده از روی مبارکت به اهنگ مظلومیتها موج می زند ؟ تو کیستی که سفینه نجات در فقدانت گفت : الان انکسر ظهری .
عباس ! ابوفاضل ! ایها الشهید ای صبح مرصع پرچم ها و خیمه ها .
ای نگاه نورانی ماهتاب در مشایعت آفتاب ، ای مهربانترین سر فصل عاطفه در سرا پرده عاشورا ! ای تبسم خونین دستهای عاطفه در بریدگی خنجرها ! ای زیباترین طلوع عشق و ای غربت کشیده ترین غروب غمبار حادثه ! ای فرزند انسان والا ! ای نگاه گرفته عشق در خونین ترین لحظات بدرقه ! ای خویشاوند آسمانی ولایت ! ای همهمه همگانی شبنم ها در سواحل مژگانها و اضطراب حنجره ها در بریدگی خنجرها ! ای حادثه سخت فراق و ای دستهای بریده احساس ! تمامی پروانگان بال سوخته و تمام

لبهای ترک خورده تشنگی که از سرزمین آسمانی عشق آمده اند با شمایند و معکم معکم ولا مع عدوکم .
عجب ! در لحظات سخت خون ، در کشاکش تبسم عشق و برندگی خنجرها و نیزه ها حسین علیه السلام نیز به تو رجوع می کند ، پناه بر خدا !
هیچ لب تشنه ای مانند لبهای ترک خورده تو نبود ، لبی که از میان اب تشنه بر می گردد ، به عشق برادر ! شریعه فرات هم مظلوم واقع شد .
انگاه که به میان فرات رفتی و با خوشحالی تمام ترا پذیرفت :
گفت شط: ای شه صفا آورده ای - بوی آل مصطفی آورده ای .
و انگاه که دستهای پر ابت از مقابل لبانت برگشت ناله فرات بلند شد:
برکه ام من ناله ام را گوش کن
قطره ای بهر تبرک نوش کن
ولی برکه از دریای وجود تو همچنان لب تشنه ماند ! راستی ای معدن صفا و رحمت ای چشمه بذل ، هر جا که سخن از خیر و نیکی است نام تو می درخشد که :
ان ذکر الخیر انتم اوله و آخره و باطنه و ظاهره
وقتی هم که با تمام مظلومیت به زمین خوردی فاطمه آنجا آغوش گشود ! دامن گسترانید ، آخر عباس ماهتاب شبهای تنهایی حسین علیه السلام بود ، عباس چهره زیبای انسان در ملکوتی ترین حالات تکلم بود ، عباس ترجمه زخمهای انسان به زبان ملکوت بود .
ام لبنین مادر عصمت بود ، تمام خاک نشینان حاشیه معرفت عباس را فریاد می زند و او آمده بود از میان غربت ها ، از سحرگاهان زیبای مناجات ، با علم الیقین . . .
علمدار ! سلام ما را در این لحظه غروب گونه غربت ها پذیرا باش .
سقای عشق ! عباس تو از کدامین قبیله ای که امام ساجدین حضرت زین العابدین علیه السلام گفت : وان للعباس عند الله تبارک و تعالی لمنزله یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامه برا حضرت ابوالفضل در نزد خداوند مقام شامخی است که همه شهیدان در روز قیامت به حال او غبطه می خورند .
علمدار ! فرمانروای سرزمین ابها و مالک زمزمه های شقایقها ! تو کیستی که حضرت صادق در کمال صداقت فرمود:
کان عمنا العباس ابن علی نافذ البصیره و صاحب الایمان
عبد طالح ! بنده زیبای عشق ! پسر آسمانی انسان ! ملکوت ایثار ! عارف عشق ! سوخته عشق ! جان داده در راه برادر کما قال امام زماننا ، اروحنا فداه :
السلام علی العباس بن امیر المومنین المواسی اخاه بنفسه الاخذ لقده من امسه الغادی له الواقی سلام بر عباس فرزند امیر مومنان علیه السلام که

جانشین را در راه مواسات با برادرش تقدیم نمود و دنیایش را برای تحصیل آخرت صرف کرد و جانش را برای حفاظت برادرش فدا نمود .
عباس ! زمین سرخ گواهی خون ترا می داد ! خیام حرم و محرم ، خیمه های سوخته حرمت ، نمای مظلومیت توست ! هنوز فرات بر سیر ابی تو غبطه می خورد ! هنوز هم تمام ابی رفع تشنگی تو رشک می برد ! فرات فریاد می زند: هنوز هم تشنه لبهای عباسم .
پرچمدار عشق
امشب است ان شب که شادی بر در دربار عشق
حلقه می کوبد که عقل آمد پی دیدار عشق
ساقیا لبریز کن امشب ز می پیمانه را
تا به مستی پرده بردارم من از اسرار عشق
سینه زنها سینه چاکان سینه سرخان را بگو
دست افشانی کنید آمد سپهسالار عشق
تا که سازد پرچم خودکامگی را سرنگون
زد قدم در ملک عالم میرو پرچمدار عشق
نقطه پرگار هستی گر حسین بن علی است
آمد از ره پاسدار نقطه پرگار عشق
تا دهد سرمشق جانبازی به جانبازی ما
آمد ان جانبازی قطعه قطعه پیکار عشق
آنکه با تیغ کجش شد قامت اسلام راست
آمد از ره تا ببوسد سنگر ایثار عشق
تشنه لب رفت و برون شد تشنه و لب تشنه کرد
جان شیرین را نثار مقدم دلدار عشق
بر سر پیمان نشست و با عدو پیمان نبست
داد سر با سرفرازی تا که شد سردار عشق
دست داد و دست از فرزند زهرا بر نداشت
کز مقام و مرتبت شد جعفر طیار عشق
چشم داد و چشم بر خوان ستمکاران ندوخت
تا که شد سیراب از سر چشمه سر شار عشق
میشود مستور زیر ابر تا روز معاد
ماه بیند روی ماهش تا که نگردد خار عشق
از علی باید چنین فرزند تا روز مصاف
همچو گل پرپر شود تا که نگردد خار عشق
شیر حق را شرزه شیری داد حق ، کز هیبتش
روبهان را می کند در دهر تار و مار عشق
ای بنازم بر چنین ازاد مردی کز شرف

گوی سبقت برده در ایثار با اقرار عشق
آفرین بر همت مردانه اش کز یک نگه
چون علی وا می کند صدها گره از کار عشق
رحمت حق باد بر شیر تو ای ام البنین
این چنین شیری نمودی هدیه بر دادار عشق
تا که او باب الحوائج هست دست حاجتی
شاعر ژولیده را نبود بر اغیار عشق
سرود در میلاد حضرت عباس علیه السلام
مژده مژده مژده
ماه مدنی آمد
عباس علی آمد (2)
مژده مژده مژده
آمد ثمر حیدر
امید دل خواهر (2)
مژده مژده مژده
عیدی همه امشب
با خواهر او زینب (2)
فرزند دلبند شاه مردان است
همسنگر سالار شهیدان است
آمد آمد آمد
دریای حیا عباس
دنیای وفا عباس (2)
ام البنین را نور دیدگان است
همسنگر سالار شهیدان است
امشب امشب امشب
خورشید لقا تابید
شد محو رخش خورشید (2)
کی خورشید عالم چون او تابان است
همسنگر سالار شهیدان است
زهرا زهرا زهرا
نور دو عینت آمد یار حسینت آمد (2)
کربلا ساقی لب تشنگان است
همسنگر سالار شهیدان است
مولا مولا مولا
با عقده در گلو
زد بوسه بدست او (2)

دستش گره گشای انس و جان است
همسنگر سالار شهیدان است
عباس عباس عباس
سردار سپاه دین
قربانی راه دین (2)
عم کرام صاحب الزمان است
همسنگر سالار شهیدان است

پنجم شعبان ولادت امام زین العابدین(ع)

با قامت عصمت و حیا می آید
با بانگ مناجات و دعا می آید
میلاد عبادت است یعنی سجاد علیه السلام
از سوی خدا به سوی ما می آید
زیباترین روح پرستنده
مدینه سرزمین وحی در انروز زینتی جهان ارا به خود گرفت و از خانه فرزندان فاطمه شعاعی از نور به آسمان برخاست ، غنچه ای در خانه حسین شکفته شد که عطر وجودش همگان را به دیدار کشاند . پدر کودک را به سینه فشرد شبنم اشکهایش بر گل نو رسته غلطید و روح دردمندش به آینده این معصوم پاک متصل شد ، شهادت تولد یافت ، ایثار تفسیر شد ، دفتر عشق برای ترسیم فداکاری زیباترین خط را سرمشق گرفت ، انروز پنجم شعبان سال 37 هجری بود که این کودک با قدومش عالم را مزین کرد .
نام مبارکش را همنام جد بزرگوارش علی نامیدند .
مشهورترین القاب ان حضرت سجاد و زین العابدین است و زین العابدین لقبی است که جد بزرگوار ان حضرت پیامبر اکرم (ص) او را بدین کیفیت نامیده است :
سعید بن مصیب از ابن عباس نقل می کند که پیامبر فرمود در روز قیامت ندا می شود که زین العابدین کیست ؟ گویی می بینم علی ابن الحسین ابن علی ابن ابیطالب علیه السلام را که با کمال سر بلندی در میان صفوف حرکت می کند .
اوست حجت خدا بر زمین و زینت عبادت کنندگان ، روح او در کوره حوادث کربلا گداخته شد و مشیت خدا بر ان قرار گرفته بود که در بحبوحه نبرد حق و باطل در بستر بیماری یارای یاری پدر را نیابد و ذخیره آل محمد در عرصه خاکی باقی بماند . او برای تداوم خط سرخ آل علی علیه السلام باید به بالاترین درجه کمال صعود می کرد و آماده پذیرش مسئولیتهای رهبری امت جدش پیامبر اسلام میشد .
تاریخ زندگانی امام زین العابدین علیه السلام از نمونه های والای کتاب خلقت است که با اندکی تامل ، بیشترین نوید از ان گرفته می شود .
این تاریخ پر نشیب و فراز ، حاوی حوادثی است که کمتر دورانی شاهد آنها بوده است .
در ان زمان ، ارزشهای دینی دستخوش تغییر و تحریف امویان قرار گرفته بود . گستاخی بنی امیه در مقابل اصول حقوق اجتماعی اسلام تا آنجا پیش

رفته بود که مردم یکی از مراکز اولیه و مهم اسلام ، می بایست به عنوان برده یزید با فرمانده نظامی او بیعت نمایند .
در این دوران احکام اسلام بازیچه دست افرادی چون ابن زیاد ، حجاج و عبد الملک مروان قرار گرفته بود کسانی همچون حجاج - که مقام عبد الملک را بالاتر از رسول خدا (ص) می دانستند . برخلاف اصول مسلم حقوق اجتماعی اسلام ، از مسلمین جزیه گرفته و با کوچکترین سوء ظن ، مردم را به دست جلادان می سپردند .
انگاه که وضع حکومت چنین باشد معلوم است که تربیت دینی مردم و پرورش روحی اخلاقی آنان چگونه بوده و تا چه حد تنزل می یابد .
امام سجاد علیه السلام در چنین اوضاع ناگوار اجتماعی ، مهمترین کار خود را در زمینه برقراری پیوند مردم با خدا بوسیله دعا آغاز کرد . او با این کار ، خلا شخصیتی مردم را پر کرده و جراحات عمیقی را که توسط دست اندر کان آل امیه بر حیثیت و شخصیت آنان وارد آمده بود ، التیام بخشید . خطی نورانی و روشن برای فعالیت مردم در بعد معنوی ترسیم کرد . در سایه بهره مندی از این معنویت ، انگیزه نیرومندی برای زنده ماندن و دوری از یاس و خمودی ایجاد نمود و در پی ان روحیه خود باختگی و حرمان را که در اثر خفقان و فشارهای اجتماعی ایجاد شده بود ، زدوده و پاک نمود !
چگونگی برخورد امام سجاد علیه السلام با موالی و کسانی که از ایران هجرت نموده تا از چشمه سار امامت جرعه ای بنوشند در تاریخ شیعه ثبت است . نیرو سازی امام ، برخوردهای حساب شده و دقیق ایشان ، بذر افشانی تشیع در سراسر جهان از ان جمله ایران ، نمونه هایی از برخوردهای امام زین العابدین علیه السلام می باشد . از شکوفه های به ثمر نشسته ان بوستان ، علی بن مهزیار اهوازی است که از اموالی بود و سرانجام از اصحاب ، محدثین و وکلای امام رضا ، امام جواد ، و امام هادی علیه السلام گردید . جاذبه و مهر آفرینی امام سجاد علیه السلام انقدر گسترش داشت که اهل سنت را نیز شیفته خود کرده بود بطوری که ابن شیبه بهترین سند را اینگونه معرفی کند:
زهری از علی بن الحسین ، از پدرش از علی علیه السلام .
جاحظ درباره شخصیت امام می گوید: در شخصیت علی بن الحسین فرقه های شیعی ، معتزلی ، خارجی ، عامه و خاصه همه یکسان می اندیشند و در برتری و تقدم او بر دیگران هیچ تردید به خود راه نمی دهند .
ابن ابی الحدید معتزلی در وصف حضرت چنین می گوید:
کان علی بن الحسین غایه العباده
علی بن حسین در عبادت به نهایت درجه ان رسیده بود مالک بن انس ، شخصیت معروف اهل سنت ، درباره امام می گوید:
لم یکن فی اهل بیت رسول الله (ص) مثل علی بن الحسین

در اهل بیت پیامبر اکرم (ص) مثل بن الحسین وجود نداشت .
امام سجاد علیه السلام از بس در پیشگاه عظمت حق ، خضوع و خشوع کرده ، پیشانی به خاک سائیده و سجده به جای آورده بود که اثار عبادت در پیشانی او نمایان شده و ملقب به ذوالثفنات گردیده بود چون می خواست وضو بگیرد ، رنگ چهره اش دگرگون می شد وقتی از علت ان می پرسیدند ، فرمود:
آیا می دانید در مقابل چه کسی می خواهم بایستم ؟
از حالات والای معنوی و اخلاقی امام جز این انتظار نمی رفت که به هنگام تلبیه (لبیک گفتن) بیهوش شده و یا در هر شبانه روز تا وقت مرگ ، هزار رکعت نماز می خوانده است . بطوری که مالک می گوید: به خاطر عبادت او ، وی را زین العابدین نامیدند .
پس از واقعه کربلا تشیع از نظر کمی و کیفی و در بعد سیاسی و اعتقادی در بدترین وضع قرار گرفت . کوفه که مرکز مهم گرایشات شیعی بود تبدیل به مرکز خطرناکی جهت سرکوبی شیعه گردید و شیعیان سرشناس واقعی امام حسین علیه السلام که از مدینه و مکه در رکاب ان حضرت بودند و آنان که موفق شده بودند از کوفه به او ملحق شوند در کربلا به شهادت رسیدند و برخی در کوفه وجود داشتند . اما در ان شرایط سخت که ابن زیاد ایجاد کرده بود جرات ابراز وجود نداشتند .
پس از حادثه کربلا این مسئله مطرح بود که کار شیعیان پایان گرفته و هرگز به عنوان گروهی فعال و کار آمد ، نمی توانند مطرح شوند .
بنی امیه به گمان خود از زاویه دید سیاسی خویش ، نقطه پایانی به زندگی سیاسی و اجتماعی اهل بیت رسول خدا و حاملین اسلام ناب محمدی گذاشته بودند و از هر شیطنتی بهره می جستند .
ولی با انهمه قدرت و اینهمه زیرکی از یک نقطه بسیار ضعیف احساس غفلت کرده بودند و ان وجود امام سجاد علیه السلام بود . شخصیتی که اگر چه از نظر سن ، جوانی نو نهال می نمود و برایش زود بود که به فعالیت سیاسی بپردازد ولی از نظر روحی و شخصیت علمی اجتماعی ، بسیار اراسته و در سطح فوق العاده بالایی بود . او بر خلاف انتظار جامعه ان روز ، فعالیت سیاسی فرهنگی خود را در مدینه آغاز کرد و مردم را به سمت چشمه جوشان و خروشان معارف اصیل دعوت نمود .
موفقیت امام در تاریخ کاملا تایید شده است زیرا حضرت موفق گردید به شیعیان حیاتی نو بخشیده و زمینه را برای فعالیتهای امام باقر و امام صادق علیه السلام فراهم آورد .
تاریخ گواه است که در طول 34 سال فعالیت امام ، شیعه یکی از سخت ترین دورانهای حیات خویش را پشت سر گذاشت و در جامعه ان روز حجاج کسی بود که شنیدن کلمه کافر برای او بسیار دلپذیرتر از شنیدن

کلمه شیعه بود .
ولی امام با ظرافت و لطافت خاصی فعالیت خویش را شروع کرد ، از ابزارهای قابل توجهی استفاده نمود . بهره گیری حضرت از سلاح دعا ، به جامعه اسلامی رفاه زده و دنیا طلب اب حیات بخشید .
صحیفه سجادیه حضرت ، تابش نوری بود بر قلب افسرده مردم اموی زده ، تا شخصیت اصیل خود از باز یابند و باز هم در مسیر اعلای کلمه حق گام بردارند .
انفاقت امام علیه السلام و سرکشی به فقرا ، برگی دیگر از دفتر سراسر افتخار دوران وسیعی از مردم ان روز ایجاد نمود بطوری که هسته های شیعه انقلابی و یاران با وفای ائمه بعد ، از این چشمه خروشیده بود .
نگاههای مهربانانه ، سخنان الهی گونه ، گذشت و ایثار پیامبر منشانه امام علیه السلام کار را بدانجا رسانید که امیر حاکم بر قلوب مردم کسی جز علی بن الحسین علیه السلام نبود . از این روی هشام بن عبد الملک چون او را دید که به سوی حجر الا سود گام بر می دارد و مردم راه را برای او باز می کنند از سر حسادت خود به تجاهل زد و از ملازمان خود پرسید او کیست ؟
فرز دق شاعر عرب در ان جمع حضور داشت از نسیم توفیق الهی بهره گرفت و قصیده ای بلند در وصف امام سرود که :
. . . سرزمین بطحا ، کعبه و حرم او را می شناسند . . . بهترین بندگان خداست و منزه از هر گونه الودگی ، احمد مختار پدر اوست و تا هر زمان که قلم قضا بر لوح قدر بگردش باشد درود رحمت بر روان او روان باد ، این همان علی است که جعفر طیار و حمزه شهید ، عموهای اویند . . .
سالروز ولادت حضرتش بر تمام عابدان و صالحان مباک باد .
وارث صبر علی علیه السلام
کیستم من ، فارغ التحصیل دانشگاه دینم
دومین فرزند دلبند امام سومینم
چار مین استاد پرچمدار سرخ انقلابم
ز آنکه باب تاجدار پیشوای پنجمینم
در جهان آفرینش ، بعد سالار شهیدان
شاهکار کلک ذات پاک هستی آفرینم
مسند ملک ولایت را به امر ذات مطلق
بعد جد تاجدار خویش ، سوم جانشینم
گر بپرسی از نشانم ، من نشان کربلایم
ور بپرسی قدر من ، من لیله القدر زمانم
معنی حج و زکاتم ، مظهر صوم و صلاتم
چشمه اب حیاتم ، کاشف راز نهانم

زاده خون و پیامم ، تشنه شهد قیامم
مکه و رکن و مقامم ، من امام ساجدینم
دردمندان را دوایم ، بینوایان را نوایم
منبع جود و سخایم ، رهنمای مسلمینم
وارث صبر علیم ، خلق عالم را اولیم
حجت بر حق حقم ، بیکسان را من معینم
اولم من ، آخرم من ، باطنم من ، ظاهرم من
طاهرم من ، فاخرم من ، وجه رب العالمینم
من صراط المستقیمم ، من حکیم ، من علیمم
من رحیمم من کریمم ، معنی حصن حصینم
من علی ابن الحسینم ، مست جام نشاتینم
من امام الحرمینم ، خصم جان ناکسینم
در سیادت ساجدم من ، در عبادت عابدم من
فخرم این بس ز آنکه خالق ، خوانده زین العابدینم
سرود گروهی در ولادت حضرت سجاد علیه السلام
مدینه میخندد ، ز یمن میلادت
نشسته بر لبها ، سرود زیبایت
حسین زند بوسه ، هماره بر رویت
چو آسمان ریزد ، ستاره بر کویت
خوش آمدی سجاد علیه السلام
تو ماه تابانی ، تو جان جانانی
رسیده ای از راه ، خوش آمدی مولا
بیا گل زهرا ، نظر نما بر ما
نشسته بر لبها ، ذکر علی جانم
خوش آمدی سجاد علیه السلام
عزیز زهرایی ، امید دلهایی
به ما گنهکاران ، شفیع فردائی
به خوبی گلها ، به لاله صحرا
به مادرت زهرا ، عیدی بده بر ما
خوش آمدی سجاد علیه السلام
به لطف بی همتا ، دوباره شد پیدا
گلی زگلزار فاطمه زهرا علیه السلام
خوش آمدی سجاد علیه السلام

یازدهم شعبان میلاد مسعود حضرت علی اکبر (ع)

آن ملاحت که علی اکبر لیلا دارد
برقع از رخ کند ارباز ، تماشا دارد
پسری را که بود حسن به از یوسف مصر
گر پدر واله چو یعقوب شود جا دارد
طاووس بنی هاشم
خورشید ، پرتو طلائی رنگ شعاعهایش را در زمینه ای سرخ گون تاباند .
غنچه ای زیبا ، در دامان مطهر لیلا شکفته شد که عطر وجودش علی علیه السلام را به دیدار کشاند ، مولا علی علیه السلام کودک را به سینه فشرد شبنم اشکهایش بر گل نورسته غلتید و روح درد مندش به آینده خونبار این طفل پاک متصل شد .
شهادت تولد یافت ، ایثار تفسیر شد ، دفتر عشق برای ترسیم فداکاری زیباترین خط را سرمشق گرفت ، میلادش همه را به یاد پیامبر انداخت و خاطره دیدار ان رسول گرامی را در ذهنها زنده کرد همگی پیامبر دوباره ای را دیدند که هم اینک پس از گذشت ، هشتاد و شش سال دیگر بار تولد یافته است .
ان روز یازدهم شعبان سال سی و سوم هجرت ، هفت سال قبل از شهادت علی علیه السلام بود که این نوزاد پاک ، جهان را به نور وجود خویش روشن ساخت ، از این رو از عمر شریفش در واقعه کربلا حدود بیست و هفت سال می گذشته است و موید این مطلب کلام تمامی مورخان و نسب شناسان است که وی بزرگترین از امام سجاد علیه السلام (که در کربلا بیست و سه سال داشته اند) می باشد .
علی اکبر از دودمانی است که خداوند قدرتش را در ظاهر و باطن او ، و در صورت و سیرتش ، و در منطق و کلامش ، و دیگر مزایا و خصائل شریفش اشکار ساخته است ، علی اکبر هم او که به راستی در یقین و بصیرت و اخلاق حسنه کبیر قوم خویش بوده و در فصاحت و ثبات در میدان جنگ سر آمد همه پاکدلان .
جلالت و خصال حمیده ان بزرگ و بزرگزاده ، ان یگانه روز گار و خلف صالح خاندانی عظیم الشان ، اسوه فضل و خرد ، اعجوبه دوران و معدن عزت و شرف ، شهید دشت نینوا ، و زاده ریحانه رسول خدا ، (ص) افزون از ستاره هاست و مجد و عظمتش بر کوهها طعنه می زند ، قلم از شرح کمالاتش عاجز و زبان از بیان این جلالت عظمایش نارسا .
ای طلعت زیبای تو ، عکس جمال لم یزل
وی غره غرای تو ، ائینه حسن ازل

روح ور وان عالمی ، جان نبی خاتمی
طاووس آل هاشمی ، ناموس حق ، عزوجل
در صولت و دل حیدری ، ز انروز علی اکبری
در صف هیجا صفدری ، وی دوحه علم و عمل
ای تشنه بحر وصال ، سرچشمه فیض و کمال
سر شار عشق لایزال ، سرمست شوق لم یزل
ای سرو ازاد پدر ، ای شاخ شمشاد پدر
نا کام و ناشاد پدر ، ای نو نهال بی بدل
ای شاه اقلیم صفا ، سرباز میدان وفا
بادا علی الدنیا العفا ، بعد از تو ای میراجل
زینب شده مفتون تو ، اغشته اندر خون تو
لیلا زغم مجنون تو ، سر گشته سهل و جبل
علی اکبر سلام الله علیه در عنفوان جوانی اثار جلالت و انوار فضیلت بر سیمای مبارکش می درخشید ، جود سرشاری ، کرم نبوی را به یاد میآورد و شرف و مجد و بزرگ منشیش حضرت رسول (ص) را در خاطره ها تجسم می بخشید ، اراسته به تمامی صفات نیک بود و متجلی به انواع مناقب و فضائل .
در بیان خصائص ان ارامش جان و پاره جگر حسین علیه السلام همین کافیست که به سخن پدر والایش اشاره کنیم آنجا که امام محاسن شریفش را در دست میگیرد و با نگاهش او را بدرقه میکند و چنین می فرماید:
اللهم اشهدا انه برز الیم اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا بر سولک وکنا اذا اشتقنا الی نبیک نظرنا الیه .
خدایا تو شاهد باش جوانی به سویشان می رود که شبیه ترین مردم در خلقت و رفتار و سخن گفتن به رسول تو می باشد و ما چون مشتاق پیامبرت می شدیم به او می نگریستیم .
این سخن درر بار امام علیه السلام ما را به این امر اگاه می سازد که حضرت علی اکبر علیه السلام آینه جمال نبوی و مثال کمال سرمدی ان بزرگوار بوده و در سخن و کلام ، کلمات گهربار ان حضرت را بر زبان داشته تا آنجا که پدرش سید الشهداء علیه السلام چون مشتاق سیمای دل افروز جد امجدش می گشت دیده به این جگر گوشه خود می انداخت و یا چون خواهان شنیدن ان سخن جانفزای حضرتش که نغمات داوود را به فراموشی می سپرده می گشت ، گوش به سخنان فرزندش می داد و یا بدان هنگام که اخلاق کریمه نبی اکرم را که خدای تعالی از ان به عبارت و انک لعلی خلق عظیم ستوده بود ، به یاد میاورد ، توجه به وی مینمود .
واضح است که آنکه وارث این اخلاق حسنه پیامبر اکرم (ص) است ،

تمامی خصائص ان حضرت را اعلم از تقوی و اخلاص و شجاعت و بخشش و بردباری و خوشروئی و نیک خلقی و ارام خویی و قاطعیت در راه خدا و دوری از رذائل و پستیها و دیگر خصالی که خدای تعالی آنها را بزرگ شمرده ، دارا میباشد و در این رابطه هر چند که برخی از افراد گرانمایه خاندان رسالت بر طبق احادیثی در بعضی ویژگیها ، همسان پیامبر اکرم (ص) معرفی شده اند اما علی اکبر (سلام الله علیه) مثل اعلا برای ان ذات کامل و معصوم از هر خطا و عیب بوده و آینه تمام نمای جمال سرمدی ان حضرت می باشد .
ای جام عشق سرمد و ائینه رسول
حیران ز آفتاب رخت ، دیده عقول
ریحانه حسین و گل بوستان دین
ازاد سرو باغ نبی ، زاده بتول
میلادش بر تمامی شیعیان بخصوص جوانان غیور امتمان مبارک باد .
پای تا سر پیامبر اکرم
ای قدت همچو نیشکر اکبر
سر و باغ پدر اکبر
شام یلدای جعد مویت را
صبح پیشانیت سحر اکبر
پور مهتاب لیل لیلی را
قرص تو شد قمر اکبر
رفتنت کبک و آمدن طاووس
همه اطور تو هنر اکبر
خوی تو مصطفی رخت احمد
پای تا سر پیامبر اکبر
وصف خلق تو انک لعلی
شجر پاک را ثمر اکبر
هیبت غرش تو در میدان
بدرد دل ز شیر نر اکبر
نیست حاجت تو را به جوشن و خود
چون علی سینه ات سپر اکبر
نام تو نام حیدر و بایست
آن پدر را چنین پسر اکبر
حشمتت بود آل هاشم را
مایه فخر و زیب و فر اکبر
هر دو بازوی ابرویت داده
دست قدرت به یکدیگر اکبر

زین کمان و ز تیر مژگانت
کرد اهوی دل حذر اکبر
وه بنازم ضرب شست تو را
دل نرست آخر از خطر اکبر
بهر خون خدا ، شهید کربلا
تو بدی پاره جگر اکبر
آنکه داغ تو بر دلش بنهاد
جایگاهش دل سقر اکبر
تا بقای باقی قیوم
باشدش لعن مستمر اکبر
نذر قربانی تو جان کردم
کن قبول و نما نظر اکبر
مولودیه حضرت علی اکبر علیه السلام
از دامان لیلا گلی بر آمد
شبیه حضرت پیغمبر (ص) آمد
از بهر عابدین ، برادر آمد
به به به علی اکبر آمد
از آغوش لیلا سر زد سپیده
از بیت ثار الله سحر دمیده
فرزند علی علیه السلام ، علی علیه السلام افریده
نخل نجل نبی (ص) را ثمر آمد
به به به به علی اکبر علیه السلام آمد
شمس از نور رویش رفته به سایه
کوثر ز لعل او باشد کنایه
روشنی بخش شمس و قمر آمد به به به به علی اکبر علیه السلام آمد
داده بر حق حسین علیه السلام بدر الدجا را
شبه روی دلجوی مصطفی را
صف شکن عرصه کربلا را
لشکر کربلا را افسر آمد
به به به به علی اکبر علیه السلام آمد
خنده کند نوزاد ، همچو کوکب
بر روی عمه اش حضرت زینب علیها السلام
نور دل زینب اطهر علیها السلام آمد
به به به به علی اکبر علیه السلام آمد

پانزدهم شعبان ولادت حضرت حجه ابن الحسن العسکری (ع)

گو به هر غرقه دریای بلا ، فلک نجات
آمده تا که ببخشد به شما باز حیات
نیست ای عاشق دلخسته دگر وقت سکوت
به گل روی جگر گوشه زهرا صلوات
طلوع خورشید
اینجا کاخ زیبا و افسانه ای قیصر پادشاه روم است . . .
اینه کاری ها ، چشم را خیره می کند . در و دیوار ، رنگ امیزی و تزیین شده است و آخرین هنر معماری و گچ بری و طلا کاری در اتاق های بزرگ و تالارها ، دیده می شود . فرش های گرانبها همانند پر طاووس ، نرم و ظریف ، خوشرنگ و خوش نقشه گسترده شده است . تابلوهای زیبا در اتاق ها اویخته ، گویا پنجره ای است که فضای سبز و زیبای گلستان را نشان می دهد .
نگاهی دیگر به قصر می اندازیم : پرده های زر بفت ، شمعدانیهای جواهر نشان ، چلچراغ ها ، شمع های کافوری همه و همه چشم را خیره می سازند .
قصر همیشه این چنین بوده ، ولی امشب زیبائی و زینت ویژه ای دارد و شور و هیجان بی سابقه ای در ان دیده می شود .
این شور و هیجان ، از خبر تازه و مهمی حکایت می کند که همه جوانان ، در انتظار انند !
اری امشب ، شب عروسی است . . .
قیصر روم می خواهد دخترش ملیکه را به عقد پسر برادرش در آورد .
مجلس عقد تشکیل شد ؛ کشیشان و راهبان برگزیده در پیش ، و به ترتیب ، رجال و شخصیت های ممتاز و معروف کشور ، فرمانروایان و بزرگان اصناف و دیگر مردمان حضور دارند و داماد هم روی تخت قیمتی و بسیار جالب ، نشسته است . هنگامه اجرای مراسم عقد فرا رسیده است .
پس از لحظه ای سکوت ، اسقق ها و کشیش ها در کنار چلیپا به حالت احترام ایستادند و کتاب انجیل را گشودند و در ان فضای سکوت زده با اهنگی مخصوص ، مشغول خواندن خطبه عقد شدند .
مهمآنان چشم ها را به دهان اسقف ها دوخته و ان مجلس افسانه ای ، غرق در خوشی و شادی بود .
ناگهان حادثه ای که هیچ کس ان را به اندیشه خود راه نمی داد ، مجلس را برهم زد !
صلیبها - که با احترام ویژه ای زینت بخش تالار پذیرایی بودند - در هم فرو

ریخته ، و تخت جواهر نشان و زیبای داماد نیز ، واژگون گردید . او نقش بر زمین و بیهوش شد .
اسقف ها ، از دیدن این منظره وحشتناک ، رنگ خود را باختند و به لرزه در آمدند . میهمآنان نیز ، سخت پریشان و وحشت زده ، متحیر ایستاده بودند .
کشیش بزرگ ، به قیصر گفت : ما را از برگزاری مراسم عقد معذور دار ، زیرا انجام ان ، باعث نابودی دین مسیح است .
قیصر راضی نشد که این ازدواج صورت نگیرد . دستور داد مجلس را دوباره منظم کردند و کشیش ها آماده اجرای مراسم عقد شدند . ناگهان حادثه پیشین تکرار شد .
این بار وحشت و ترس بیش از نخست چهره خود را نشان داد . اندوه و ترس بر قیصر سایه افکنده بود . ناگزیر مهمآنان پراکنده شدند ، و قیصر با خاطری پریشان ، به حرمسرا برگشت . عروس نیز با هاله ای از غم ، به کاخ خود رفت و در بستر ارمید . حادثه هولناک مجلس عقد ، اندیشه او را به بازی گرفت ، و سرانجام ، خستگی ان مجلس نافرجام ، او را از پای در آورد . و خواب چشمانش را ربود .
ملیکه در عالم رویا ، عیسای مسیح و شمعون را با گروهی از یاران ان حضرت ، دید که در قصر اجتماع کرده اند و در جای تخت واژگون شده ی پیشین ، تخت دیگری قرار دارد .
لحظه ای نگذشت که حضرت محمد ، پیامبر گرامی اسلام با امیر مومنان علی و عده ای از فرزند زادگانش - که هماره در خدا بر آنان - وارد قصر شدند .
عیسا ، به استقبال آنان شتافت و پس از ادای احترام ، پیامبر اسلام به او فرمود: من به خواستگاری دختر نماینده و جانشین شما شمعون آمده ام تا او را به عقد فرزند خویش در آورد . (و اشاره به امام حسن عسکری که در مجلس حاضر بود ، نمود) .
عیسا نگاهی به شمعون کرد و گفت :
نیکبختی به تو روی آورده است . با این ازدواج فرخنده موافقت کن .
شمعون هم با شادمانی پذیرفت .
انگاه پیامبر اکرم (ص) خطبه عقد را جاری و ملیکه را برای امام حسن عسکری علیه السلام عقد کرد .
ناگهان ملیکه از شادی فراوان بیدار شد . خود را در کاخ خویش تنها یافت . و در قلبش ، عشق و پاک امام یازدهم - که جز در عالم رویا او را ندیده بود - موج می زد . ماجرای رویا را برای کسی نگفت ، ولی ان منظره چنان او را به خود مشغول داشته بود که از خوردن و آشامیدن باز ماند .
سر انجام ضعف و ناتوانی ، وی را به بستر بیماری افکند .
قیصر بهترین و معروفترین پزشکان را خواست ، و برای درمان ملیکه ،

سخت کوشید . ولی نتیجه ای نبخشید ، و همگان گفتند که او خواب شدنی نیست .
پادشاه ، که آخرین لحظه های زندگی دخترش را می دید به فکر افتاد خواسته های وی را - هر چه هم گران باشد - بر آورد . به ملیکه گفت :
عزیزم ! آخرین ارزوی تو چیست ؟
ملیکه گفت : پدر جان تنها یک ارزو: که بهبودیم دوباره به من روی آورد ، و ان را در گرو ازادی اسیران مسلمان می بینم ؛ که مسیح و مریم مرا شفا دهند ؛
پس پدر جان هر چه زودتر آنان را ازاد ساز .
قیصر به خواسته وی ، اسیران را ازاد کرد .
چهارده شب پس از ان رویای شگفت انگیز ، دوباره در خواب ، حضرت فاطمه علیه السلام و مریم علیه السلام را دید که به عیادت او آمده اند .
حضرت مریم به ملیکه گفت : این بانوی بانوان جهان (اشاره به حضرت زهرا علیه السلام مادر شوهر تو است .
ملیکه دامان فاطمه علیها السلام را گرفت و گریست و از نیامدن امام عسکری گله کرد . حضرت فاطمه فرمود: وی نمی تواند به دیدن تو بیاید ، زیرا تو پیرو ایین حق (اسلام) نیستی و این مریم است که دین کنونی تو را نمی پسندد . اگر می خواهی خدا و عیسا و مریم از تو خشنود شوند ، و در اشتیاق دیدار فرزندم (امام حسن عسکری علیه السلام) هستی ، دین اسلام را بپذیر .
ملیکه در عالم رویا ، ایین اسلام را پذیرفت و حضرت فاطمه وی را در آغوش گرفت ، و به او فرمود: اینک منتظر فرزندم باش .
ملیکه از خواب بیدار می شود و بهبودی را باز می یابد . از شادمانی ، در پوست خود نمی گنجد ، و به امید فرا رسیدن شب ، و دیدار آسمانی و پاک امام یازدهم در رویا ، دقیقه شماری می کند .
شب هنگام فرا رسید ، تاریکی دنیا را گرفت ، ملیکه به بستر خواب رفت و امام یازدهم را در خواب ملاقات کرد .
امام عسکری پس از مهربانی ها و دلجویی ها ، به ملیکه فرمود: در فلان روز سپاه اسلام به کشور شما خواهند آمد ، تو نیز خود را با اسیران به شهر بغداد برسان ، به ما خواهی رسید .
درست در همان تاریخ که امام به او خبر داده بود ، سپاه مسلمآنان به روم آمدند ، پس از پیکار و درگیری با رومیان ، با اسیرانی از روم رهسپار بغداد شدند .
ملیکه نیز خود را در لباس خدمتکاران در آورد و همراه آنان به بغداد رفت .
کشتی حامل اسیران به ساحل نشست ، و موجی از همهمه و صدا برانگیخت ، اسیران به سرزمینی که ندیده بودند رسیدند ، نمی دانستند به

سوی چه سرنوشتی می روند ، ولی همین قدر جسته و گریخته شنیده بودند مسلمآنان غیر از دیگر جنگجویان و پیکار گرانند . قیافه های ناراحت و خسته به نظر می رسید ، ولی در ته چشم آنها فروغی از امید و شادی برق می زد . و همانند مهمانانی که از راه دور آمده باشند ، منظره کشور جدید را تماشا می کردند .
ملیکه ؛ شاهزاده خانمی که تا چند روز پیش مسیحی بوده و اکنون مسلمان شده است ، در کناری ایستاده و گذشته و آینده خود را می نگرد: به هم خوردن ناگهانی و شگفت انگیز ان مجلس عقد ، خواب های طلایی که در واقع خواب و خیال نبود ؛ احساس هایی بود که از اعماق جانش بر می خاست ، و حقایقی بود که همه وجودش بدان گواهی می داد . او در واقع تشنه حقیقت بود ، و حق را می جست ، و به خاطر رسیدن به ان ، از همه چیز دست کشید تا سرانجام به همه چیز رسید . اگر در روم سلطنت می کرد ، در سامره به مجد و بزرگواری اصیل و راستین دست یافت .
اکنون ملیکه را در کنار دجله ، رها ساخته تا سر گرم افکارش باشد و با شتاب به سامره می رویم . سامره شهری است در 100 کیلومتری بغداد ، در این شهر ، امام دهم حضرت هادی علیه السلام زیست می کند . در همسایگی ان حضرت ، خانه بشر بن سلیمان مردی از دوستداران آل پیامبر است . امام دهم او را می طلبد و نامه ای به خط خارجی می نویسد و با 220 اشرفی به او می دهد و می فرماید: به بغداد برو ، و نامه را به فلان کنیزه بده .
ملیکه ، نامه را گشود و سخت گریست و به عمرو بن یزید برده فروش ، گفت : مرا در اختیار صاحب این نامه بگذار و او نیز پذیرفت .
بشر درباره پولی که باید به عمرو بدهد گفتگو کرد و سرانجام به 220 اشرفی راضی شد .
بشر ، ملیکه را به سامره حضور امام هادی 7 برد . امام به ملیکه فرمود: می خواهم ترا گرامی دارم ، آیا ده هزار اشرفی را می پذیری یا بزرگی و سعادت جاودانی را ؟
ملیکه گفت : پول نمی خواهم .
امام فرمود: ترا بشارت می دهم به فرزندی که شرق و غرب جهان به زیر پرچم حکومت او خواهند رفت و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد .
ملیکه : این فرزند از چه کسی به و جوی خواهد آمد ؟
امام : پیامبر اسلام ترا برای که خواستگاری کرد ، و حضرت مسیح ترا به عقد که در آورد ؟
ملیکه : به عقد فرزندت امام حسن عسکری علیه السلام
امام : او را می شناسی ؟

ملیکه از ان شب که به دست بهترین زنان - فاطمه زهرا علیه السلام مسلمان شدم ، هر شب به دیدنم می آید .
امام به خواهرش حکیمه فرمود: ای دختر رسول خدا ! او را به خانه ات ببر و دستورات اسلام را به او بیاموز که همسر حسن - امام یازدهم - و مادر صاحب - الامر است .
ملیکه ، یک سال در خانه ی حکیمه به فرا گرفتن برنامه ها و دستورات اسلام پرداخت و انگاه ، مراسم عروسی برگزار شد . ملیکه به خانه ی امام یازدهم آمد و نرجس نامیده شد .
امام یازدهم پس از پدر ، پناهگاه مردم و رهبر شیعیان بود . مشکلاتشان را حل می کرد ، و راه های سعادت را به آنها می نمود و به ایین انسانی اسلام تربیتشان می کرد .
ان روز حکیمه به خانه حضرت عسکری علیه السلام آمد و تا هنگامه ی غروب ، آنجا بود و انگاه که می خواست بر گردد ، امام به او فرمود: امشب نزد ما بمان خدا به ما فرزندی خواهد داد ، که زمین را به دانش و ایمان و رهبری ، زنده کند پس از آنکه به درگیری کفر و گمراهی مرده باشد .
حکیمه : از که ؟
امام : از نرجس . حکیمه به نرجس نگاه می کند ، نشانه ای از بار داری در او نمی یابد و سخت به شگفت می آید امام به او فرمود: او بسان مادر موسی علیه السلام است که هیچکس نمی دانست بار دار است ، زیرا فرعون شکم زن های ابستن را می درید .
حکیمه شب را در خانه برادر زاده به سر برد پهلوی نرجس خوابید ؛ ولی از زادن خبری نبود ، حیرت و تعجب او زیاد شد . در ان شب بیش از شب های دیگر ، به نماز و نیایش پرداخت .
نزدیکیهای سحر ، نرجس از خواب می جهد و نیایشی کوتاه می گذارد ، ولی باز نشانه ای از زاییدن در او نیست . حکیمه پیش خود می گوید: پس فرزند چه شد ؟
امام از اطاقش بانگ می زند: حکیمه ! نزدیک است . در این هنگام نرجس را اضطرابی دست می دهد ، حکیمه او را در آغوش می گیرد ، نام خدا بر زبان جاری و سوره انا انزلناه را می خواند حکیمه احساس کرد همراه صدای او دیگری هم سوره انا انزلناه را می خواند ، دقت کرد ، صدای کودک را از شکم نرجس شنید .
نرجس از دیدگاه حکیمه پنهان می شود ، گویا پرده ای میان آنها افتاده است .
حکیمه سراسیمه به سوی امام می رود ، تا وی را از جریان اگاه سازد .
امام به او می فرماید:

عمه باز گرد ، او را خواهی دید . و او بر می گردد ، پرده کنار رفته و نرجس را نوری تند فراگرفته بود که دیده حکیمه را خیره می ساخت .
نوزاد - صاحب الامر - را دید که به خاک افتاده و به یکتایی خدا و رسالت جدش ، پیامبر و امامت و ولایت پدرش ، امیر مومنان و دیگر امامان که - درود خدا بر آنان - گواهی می دهد و از خدا گشایش کار و پیروزی انسان ها را - زیر پرچم حق و عدالت - می خواهد .
و این خجسته تولد به صبح پانزدهم از ماه شعبان سال 255 هجری بود .
یوسف آل محمد ص
امشب زمین ابستن یک انفجار دیگری است
گویی عروس آسمان ، اختر شمار دیگری است
لوح و قلم را از شعف نقش و نگار دیگری است
چرخ و فلک را در محک گشت و گذارد دیگری است
گهواره توحید را شب زنده دار دیگری است
هستی عالم عرصه چابک سوار دیگری است
زیرا خدا را معنی سر مسدد آمده
مهدی زهرا یوسف آل محمد (ص) آمده
امشب عروس فاطمه ، فخر البشر می آورد
کلک قضا را زینت لوح قدر می آورد
در سنگر ازادگی فتح و ظفر می آورد
طوق طلوع فجر را بهر سحر می آورد
تکبیر گو ، تکبیر گو نرجس پسر می آورد
جبریل بهر مصطفی هر دم خبر می آورد
زیرا خدا را معنی سر مسدد آمده
مهدی زهرا یوسف آل محمد آمده
امشب به گوش باغبان باد صبا گوید چنین
آمد بهار و شد جهان زیباتر از خلد برین
از مقدم فرخنده فرخ رخی ناز آفرین
بهر نثار مقدمش مانند گلچین ، گل بچین
آمد امام منتظر بر یاری مستضعفین
کز ریشه سازد ریشه کن نخل همه مستکبرین
زیرا خدا را معنی سر مسدد آمده
مهدی زهرا یوسف آل محمد آمده
آمد به دنیا تا علم بر قاف این عالم زند
عیسی دمی کز وصف او ادم دمادم دم زند
نوح نبی از عشق او ، کشتی به قلب یم زند
بر حبل مهر او خلیل ، امشب گره محکم زند

موسی کتاب نیل را در محضرش بر هم زند
گلبوسه ها بر مقدمش ، صد عیسی مریم زند
زیرا خدا را معنی سر مسدد آمده
مهدی زهرا یوسف آل محمد آمده
ای دل مخور اندوه و غم سرها به سامان میرسد
با یک شور و شعف ، جآنان جآنان میرسد
ویرانگر کاخ ستم با جیش ایمان میرسد
احیا گر دین خدا ، حامی قرآن میرسد
چشم انتظاران را بگو ، یوسف ز کنعان میرسد
ای دل شب هجران ما ، آخر به پایان میرسد
زیرا خدا را معنی سر مسدد آمده
مهدی زهرا یوسف آل محمد آمده
بازا که این دیوانگان دیوانه روی تواند
مست ازمی عشق تو و خاک سرکوی تواند
چشم انتظار دیدن چشمان جادوی تواند
دل بسته مهر تو و ان طره موی تواند
جان بر کف راه تو و ان تیغ ابروی تواند
محو تماشای تو و ان قد دلجوی تواند
زیرا خدا را معنی سر مسدد آمده
مهدی زهرا یوسف آل محمد آمده (2)
سرودهای میلاد امام مهدی علیه السلام سرود اول
به به به مهدی ما آمده
بوی گل سوسن و نسترن آمد
عطر بهاران به طرف چمن آمد
مرغ سحر بر چمن هلهله سرکن
مهدی ما حجته ابن الحسن آمد (4)
هجر سر آمد - وصل بر آمد شام سحر شد - منتظر آمد (4)
به به به مهدی ما آمده بر دل عاشقان صفا آمده
به به به سبط رسول امین
سبط نبی مصطفی آمده
به به به غنچه گل فاطمی
نور دو چشم مرتضی آمده
به به به قائم آل نبی
وارث صلح مجتبی آمده
به به مهدی ما آمده
به به به وارث خون حسین

به انتقام شهدا آمده
به به به سید سجاد را
وارث عرفان و دعا آمده
به به به مکتب باقری را
آنکه کند باز بپا آمده
به به مهدی ما آمده
به به به مذهب جعفری را
مکمل از سوی خدا آمده
به به به صولت کاظمی را
آینه خدا نما آمده
به به به تازه گل عسکری
هدیه به خلق ما سوی آمده
به به مهدی ما آمده
به به به رهاگر مسلمین
ز دست ظلم اشقیا آمده
رها گر قدس و بقیع و نجف
کعبه و بیت و کربلا آمده
به به مهدی ما آمده
سرود دوم
یا مهدی علیه السلام
ما همه بر شب خنده کنیم
ما همه دین را زنده کنیم
ما همه مشتاقیم (2)
بر زبان مهدی یا مهدی
با خدا در عشقت عهدی
تا قیامت بستیم (2)
دیده ها همه جا خیره شود
به ظهور رخ تو یا مهدی
روشنی همه جا چیره شود
که بیایی زر هی یا مهدی
یا مهدی ، ز ظهور تو دگر خصم ز پیکار بماند
نام تو ، به بسی چهره غمگین گل لبخند نشاند
یا مهدی (8)
عاقبت غمها چاره شود
زندگی از نو تازه شود
از سفر می ایی (2)

میکشی دستی بر سر ما
می نشینی تو در بر ما
پیشمان میمانی (2)
منجی همه اهل جهان
خبر امن و امان یا مهدی
مونس ، همه خسته دلان
همه غمزدگان یا مهدی
یا مهدی ، تو بیا کین دل ما طاقت هجران ندارد
یاد تو ، به کویر دل تفتیده چو باران ببارد
یا مهدی (8)

فصل نهم: مناسبتهای ماه رمضان المبارک

رمضان

ای دوست ز رحمت دل اگاهم ده
در ماه دعا سیر الی اللهم ده
ماه رمضان و ماه مهمانی توست
در محفل مهمانی خود را هم ده
سلام بر تو ای رمضان
رمضان ! ای ماه نور و پاکی ، ای حجم وسیع صفا و خلوص ، اینک تو آمدی ، مقدمت گرامی باد .
رمضان ، تو قصیده بلند فضیلتی ، رمضان ، تو دشت وسیع رحمتی ، تو اقیانوس فراخ برکتی .
رمضان ! اینک تو با تمام خلوص و صفایت بسراغمان آمده ای ، اینک تو با تمامی توان و توشه ات ، بیاریمان آمده ای تا دستمان گیری و از گرداب گناه و فساد و معصیت و نافرمانیهای یکساله مان ، رها ماه سازی ، اینک تو آمده ای تا با تلاشت ، تارهای ضخیم غفلت و عصیانی را که بدور خویش تنیده ایم ، بگسلی و در فضای پاک و مطبوع توبه و استغفار به تفرجمان گماری که با تمام وجود سر تا پا نیازمان ، به استان رب رویم و کوبه درگاه ملکوتیش را بصدا در اوریم که : ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سئیاتنا و توفنا مع الابرار .
اری ای رمضان ، ای چکامه پر شور عشق ، ای سرود پر سوز عرفان ، آمده ای تا درس طریقتامان اموزی و چون سالکی پیر و شیخی پر سوز و گداز ، در سلک عشق الهی ، به سلوکمان واداری که غلها و زنجیرهای دست و پاگیر زمینی را بگسلیم و دستی بر آسمان بر اریم و پروازی روحانی به عالم ملکوتیان نمائیم و حجاب ضخیم عالم ماده و اخس مراتب وجود را از هم بدریم .
رمضان ! ای پیر دیر ، ای خانقاه عشق .
اینک تو آمده ای تا دلهای معصیت اندود و غبار گناه گرفته ما را جلا بخشی و آینه دلمان را صیقل زنی که فقط و فقط نور حق را انعکاس دهد و روشنی عشق الهی را نمایانگر باشد .
رمضان ای فریاد گر پر سوز ، ای منادی عشق و شور:
اینک تو آمده ای تا دستمان گیری و به کلاس دعایمان بری . اری ، دعا و نیایش نیایش عارفان حقیقی خدای ، دعای شوریدگان واقعی حضرت رب الا رباب ، سرود شیفتگان وادی عشق کمال مطلق ، سرود امامان پاک تشیع .
آمده ای تا در کناره بحر عمیق ابو حمزه سیرمان دهی و از اقیانوس عشق

و شور و گذار افتتاح ما را جرعه ای نوشانی . که شوری در سرمان افتد و شرری بر جانمان و خدای را بخوانیم که :
اللهم عرفنی نفسک ، اللهم عرفنی نفسک ،
اللهم اجعلنا من اخص عارفیک و اخلص عبادک :
بار الها ، ایزدا ، خودت را بما بشناسان ، خدایا دلهامان ، بنور معرفتت روشن فرما ، بار معبودا ، شراره های آتش عشقت ، بر خرمن وجودمان انداز که سراپا و هماره در ان سوزیم ،
بار پروردگارا ، ایزدا ، چنانمان کن که از خاصان وادی عرفان و عشق تو باشیم و از سالکان حقیقی سبیل تو . و از خالصان رهپوی
طریق عبودیتت قرارمان ده .
اری رمضان ، تو پیام اور معنویتی ، تو رسول درگاه ربوبیتی .
مقدمت گرامی باد .
ماه عترت و قرآن
رمضان ، شهر عشق و عرفان است
رمضان ، بحر فیض و احسان است
رمضان ، ماه عترت و قرآن
گاه تجدید عهد و پیمان است
رمضان امتداد جاده نور
در گذرگاه هر مسلمان است
ماه تحکیم اشنائیها
ماه تعطیل قهر و حرمان است
ماه شب زنده داری عشاق
ماه بیدار باش وجدان است
ماه اشک و خروش و ناله و اه
ماه برگشت هر پشیمان است
ماه تحصیل دانش و تقوی
ماه تطهیر و ماه ایمان است
ماه اکرم عترت و قرآن
ماه اطفاء نار نیران است
عید مسعود زاد روز حسن علیه السلام
روز پرفیض نیمه ان است
شب قدرش ، سلام بر مهدی علیه السلام
مشرق ماهتاب قرآن است
مغرب آفتاب عمر علی علیه السلام
مشرق ماهتاب قرآن است
در چنین مه که انس و جان یارب

بر سر سفره تو میهمان است
نظری سوی دردمندان کن
ای که نامت شفا و درمان است
مناجات
ای کردگار مهربآن ای خالق کون و مکان
ای رهنمای گمرهآن بر حال من رحمی نما
یا ربنا ، یا ربنا (2)
مولا توئی ، من بنده ام
از جرم خود شرمنده ام
من از همه کس را نده ام
من بر تو دارم التجا
یا ربنا ، یا ربنا (2)
رویم سیه شد از گناه
اشکم بود یارب گواه
سوی تو آوردم پناه
خوانم تو را با صد نواه
یا ربنا ، یا ربنا (2)

دهم رمضان وفات حضرت خدیجه کبری (ع)

سلام ما به تو بادای خدیجه کبری
نخست همسر خوش طینت رسول خدا
چو دید ذات خداوند ، حسن نیت تو
بداد از کرم خویشتن تو را زهرا
نخستین بانوی مسلمان
صدای پای شب ، ارام ارام ، در کوچه پس کوچه ها می پیچید و مردمان خسته از تلاش روزانه به دامن پر مهر شب می اویزند ، ماه خندان زنان بر سرو روی شهر ذرات نقره نثار می کند ، کوچه ها از صدای گامهای رهگذران تهی است .
در خانه ای مجلل و بزرگ زنی عفیف و پاکدامن چشم در چشم سکوت به روزهای آینده می اندیشد ، زنی که دست رد بر سینه ثروتمندان قریش زده است و غوغای رنگ رنگ حیات در نگاهش رنگ باخته است زنی که عزت و سر بلندی را در خوب زیستن می جوید و زرق و برق درهم دینار هم نتوانسته ذره ای از مهربانیش را به خود اختصاص دهد ، خانه اش کعبه امال نیازمندان است .
انچه در تاریخ اسلام و روایت ماثوره از ائمه طاهرین علیه السلام می خوانیم حکایت از تقوی ، پاکدامنی ، ایمان و بزرگواری بانوی گرانقدری چون خدیجه می کند ، اولین زنی که اسلام آورد همسر با وفای پیامبر خاتم (ص) و مادر شایسته خانمی چون فاطمه زهرا علیها السلام و حامی و پشتیبان فداکار رسول اکرم (ص) و یارانش در صدر اسلام .
اینک خدیجه در اندیشه ای عمیق فرو رفته است ، غلامانش در کار تهیه وسایل سفر و فراهم آوردن مال التجاره اند . کاروان قریش تا چند روز دیگر راهی می شود ولی خدیجه هنوز هم کسی را که اطمینان تمام به او داشته باشد نیافته است ناگهان جرقه ای در ذهنش و لبخندی بر لبانش می شکفند: امین !
روز به شعاع پرتو خورشید طلایی رنگ آغاز می شود ، عروس آسمان پر مهر و دل انگیز بر پلک مشرق می نشیند ، دوباره نبض زندگی در خانه ها می تپد و کوچه ها از همهمه رهگذران اکنده می شود ، همه جا نقل مجلس سوداگران سفر قریب الوقوع کاروان تجارتی مشرق می نشیند ، جنب جوش عجیبی در بازار موج می زند و اسبان و اشتران بارکش دست به دست می گردند خدیجه به دنبال امین قریش می فرستد ، محمد (ص) دعوتش را اجابت می کند و انک این خدیجه است که با کمال ادب سخن می گوید:

چیزی که مرا شیفته ات نموده است راستگویی و امانتداری و اخلاق پسندیده توست من حاضرم دو برابر مزدی را که به دیگران می دهم به تو بدهم و غلامم را هم رکابت کنم تا در تمام مراحل سفر فرمانبردارت باشد
بالاخره پیشنهاد خدیجه پذیرفته می شود و امین قریش به عنوان وکیل تام الاختیار خدیجه برای فروش کالاهای تجاریش با کاروان قریش همگام می شود کاروان تا لحظاتی دیگر آماده حرکت می شود و خدیجه آخرین سفارشهای لازم را به دو غلامش که همراه کاروان در خدمت امین قریشند گوشزد می کند در همه حال کمال ادب را در برابر محمد (ص) رعایت کنید ، مطیع او باشید و به اعمالش کوچکترین اعتراضی ننمایید
کاروان می رود و از دیار عاد و ثمود که اینک در غبار فراموشی زمان خفته است می گذرد محمد نگاه ملتهبش را بر ویرانه های برجا مانده درنگ می کند و عبرت را به اندیشه می نشیند .
انک کاروان باز گشته است ، شادمان و پیروزمند با سودی سرشار و اشترانی بغایت خسته ، خدیجه در تالار خانه اش متبسم و فرحناک غلامش میسره را به حضور طلبیده و گوش جان به سخنانش سپرده است :
خانم ، امین بر سر موضوعی با بازرگانی اختلاف پیدا نمود بازرگان به او گفت به لات و عزت سوگند بخور تا سخنت را بپذیرم اما در جواب چنین گفت : پست ترین موجودات در نزد من همانا لات و عزی است که تو آنها را می پرستی و نیز در بصری امین زیر سایه درختی به استراحتی نشست ، در این هنگام راهبی در صومعه خویش به عبادتها نشسته بود و آنگاه که چشمش به امین افتاد به نزد من آمد و از من نامش را پرسید و بعد چنین گفت : آن مرد که زیر سایه درخت نشسته است همان پیمبری است که در تورات و انجیل بشارتهای فراوانی درباره اش خوانده ام به ناگاه اشک شوق در چشمان خدیجه حلقه زد: اه میسره دیگر کافی است علاقه ام را به محمد دو چندان کردی من ، تو و همسرت را آزاد کردم و بدین ترتیب میسره را با هدایایی گرانبها آزاد کرد .
امانت داری و کاروانی امین قریش انیران مورد اعجاب خدیجه قرار می گیرد که حاضر می شود مبلغی را اضافه بر قرار داد به عنوان جایزه به او بپردازد ، اما امین فقط اجرتی را که آغاز کار معین شده بود می پذیرد از طرفی خدیجه سخنان میسره را برای عمویش ورقه ابن نوفل که به دانای عرب شهره بود نقل می کند ورقه نیز می گوید بی شک صاحب این کرامات همان پیامبر عربی است .
هر روز که از این ماجرا می گذرد علاقه خدیجه به محمد (ص) بیشتر می شود بالاخره پیشنهاد ازدواج ثروتمندترین بانوی قریش خدیجه به محمد (ص) ابلاغ می شود و به این ترتیب خانه ای که پیرامونش را کرسیهای عاج نشان پر کرده بود و به حریرهای هند و پرده های زربفت ایران آرایش

یافته بود پناهگاه مسلمآنان می شود .
و انک مردی از حرا سرا زیر می شود سنگینی وحی توان از کفش ربوده است و نور نبوت از جیبش ساطع ، سراسیمه به خانه خدیجه وارد می شود ، خدیجه هراسان و متعجب می گوید: یا محمد این چه نور است در تو می بینم و محمد بدو می فرماید: همسرم ، نور نبوت است بگو لا اله الا الله محمد رسول الله و خدیجه این کلام آسمانی را با تمام ذرات وجودش تکرار می کند و سپس باشور و هیجان ادامه می دهد سالها است که منتظر چنین روزی هستم .
و اکنون این پیامبر است که بر پیکر بی جان همسری فداکار و یاوری وفادار می گرید ، سال هفتم بعثت پس از پایان یافتن محاصره اقتصادی قریش علیه مسلمآنان و تحمل شدائد و سختیهای فراوان در شعب ابی طالب به فاصله کمی دو حامی گران قدر رسولخدا یعنی حضرت ابوطالب و خدیجه دار فانی را وداع نمودند .
خدیجه کبری در دهم رمضان المبارک چشم از جهان فروبست و رسولخدا را در غمی بزرگ نشاند ، همسر والایی که می فرماید در شبی که من به معراج رفتم وقتی باز می گشتم از جبرئیل سوال کردم آیا با من کار دیگری نداری ؟
پاسخ داد: خواهش من این است که از طرف پروردگار و از طرف من به خدیجه سلام برسان و یا در جایی دیگر خطاب به خدیجه اش می فرمود بدرستی که خداوند عظیم الشان در هر روز چندین بار به تو بر ملائکه بزرگوارش مباهات و افتخار می کند .
حال در کنار این پیکر بی جان خوبیهایش را یک به یک در مخلیه اش تصور می کند آزاد و شکنجه قریش را به یاد می آورد و دلداریهای خدیجه را ، سختی توانفرسای سالهای محاصره در شعب ابی طالب را و پایمردیهای بنی هاشم و خصوصا خدیجه را ، اولین نمازی را که به جماعت در کنار خانه خدا با خدیجه و علی به پای داشت ، ثروت هفتگی که در راه پیشبرد آرمانهای اسلام نثار شد و . . .
دیگر سیل اشک امانش نمی دهد هق هق گریه های جانسوزش در سوگ خدیجه بزرگ بر فضا طنین می افکند و این سخن را چون نگینی گرانبها در حلقه کرامت انسانی می نشاند که (خدیجه از زنان با فضیلت بهشت است)
یا خدیجه الکبری
سلام ما به تو بادای خدیجه کبری
نخست همسر خوش طینت رسول خدا
هزار رحمت حق بر راوان پاک تو باد
درود ما به تو باد ، به جنت الماوی

توئی که ثروت خود بی دریغ بخشیدی
به همسری که مقامش به حق بود والا
چو گشت معتکف کوه نور ، همسر تو
توئی که بوده ای چشم انتظار راه حرا
توئی نخست مسلمان که گفته ای از صدق
کلام طیبه را با نوای امنا
توئی که کرده ای تظیم از سر اخلاص
به پیشگاه خداوند ربی الا علی
چو دید ذات خداوند ، حسن نیت تو
بداد از کرم خویشتن تو را زهرا
مقام فاطمه بالاترین مقامات است
خوشا به حال تو و دختری که داده تو را
ببال پیروی بر خویشتن که در مکه
شدی تو زائر قبر خدیجه الکبری

پانزدهم رمضان ولادت امام حسن مجتبی (ع)

مژده ای دل نور چشم مرتضی آمد ، خوش آمد
روز میلاد امام مجتبی آمد ، خوش آمد
غم مخور ای دل در ماه دعا و استجابت
بهر تاثیر دعا روح دعا آمد ، خوش آمد

مولود رمضان

ان سال ، سال سوم هجرت بود ، رمضان در ان سال ابهت دیگری داشت چرا که نیمه ان به میلاد با شکوه کودکی شش ماهه بشارت میداد .

کودکی از خانه علی و فاطمه و شبیه پیامبر ، سفید روی و با چشمهای سیاه و گشاده و گونه هایی لطیف و هموار تولد می یابد .

او اولین فرزند این خانه است که هم اکنون چشم حق بین به حقایق جهان گشوده است و لبهای پیامبر (ص) و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام را شکوفا نموده است .

با میلاد منورش ، جبرئیل از آسمان بر زمین می آید ، تا پیام و سلام پروردگار را به رسول خدا (ص) ابلاغ کند و بگوید:

به راستی که علی در نزد تو به منزله هارون در نزد موسی است ، پس نام کودک را به نام پسر هارون نامگذاری بنما

رسول خدا پرسید: نام پسر هارون چیست ؟ جبرئیل امین عرض کرد: شبر فرمود: زبان من عربی است ! گفت : نامش را حسن بگذار .

و پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد ابن عبد الله (ص) نام کودک بزرگش را حسن نامید و سپس فرزند تازه تولد یافته را در دامان گرفت و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و بعد کودک خود را با این دعا تعویذ فرمود: شما را پناه میدهم به کلمات تامه و کامله پروردگار از هر شیطان بد خواهی و از هر چشم زخمی . چرا که امام حسن علیه السلام میوه دل رسول الله (ص) است و گل خوشبویی است که پیامبر گرامی (ص) وی را می بوید و می بوسد ، بر پشت خود سوار میکند ، سجده را برایش طولانی می نماید و درباره اش میفرماید:

انه ریحانتی من الدنیا و ان ابنی هذا السید

اری به راستی که او گل خوشبوی من است در دنیا و براستی که پسر من این سید و اقاست . حسن از من است و من از اویم ، خدا دوست دارد هر کس که او را دوست بدارد .

امام حسن علیه السلام شخصیت بزرگی داشت و حافظه عجیبی ! ! بدین صورت که در سن هفت سالگی در مجالس پیامبر گرامی اسلام (ص) حاضر میگشت و انچه را به رسول الله (ص) وحی میشد می شنید و ان را

حفظ میکرد و نزد مادرش فاطمه زهرا علیها السلام می آمد و انچه را حفظ کرده بود ، برای مادر باز میگفت و هنگامی که علی ابن ابیطالب علیه السلام به نزد فاطمه علیها السلام می آمد ، ان علوم را از صدیقه کبری می شنید و چون از ان بانوی بزرگوار می پرسید: از کجا این علوم را فرا گرفته ای ؟ پاسخ می شنید: از فرزنت حسن .

از حریم فاطمه در نیمه ماه صیام
چهره ماه حسن علیه السلام تابید با وجه حسن
میوه بستان زهرا ، نور چشم مصطفی
پاره قلب علی ابن ابیطالب حسن
در محیط علم و دانش آفتابی تابناک
بر سپهر علم و بخشش کوکبی پرتو فکن

به دنبال این ماجرا ، روزی علی علیه السلام در خانه خود پنهان شد و امام حسن علیه السلام که قسمتی از وحی را شنید به خانه آمد و همینکه خواست انچه را شنیده بود مانند روزهای دیگر به مادرش باز گوید دچار لکنت زبان شد و نتوانست انچه شنیده بود بیان کند . فاطمه زهرا علیها السلام در شگفت شد و علت را پرسید ؟ کودک در جواب گفت :

ای مادر تعجب نکن که بزرگی اکنون به سخن من گوش میدهد و همان گوش دادن اوست که مرا از گفتار باز داشته است .

و هم اکنون این نوزاد بزرگ ، با این هوش و ذکات و علم و ارزش ، خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام را با تولدش روشن ساخته است و لبهای پیامبر (ص) را خندان نموده است . کودکی که اقای جوانان اهل بهشت میباشد .

هر کس خوش دارد به اقای جوآنان اهل بهشت بنگرد به حسن نگاه کند

کودکی که برای حفظ ارمان الهی و رسالت رسول الله (ص) و امامت علی ابن ابیطالب علیه السلام ، رنجها می برد و بزرگترین سختیها را برای نگهداری و پاسداری از رازهای پدر تحمل مینماید .

رازی که علی علیه السلام در آخرین لحظه حیاتش به فرزندش گفت و فرمود:

نزدیک من بیا ، تا انچه را رسول الله (ص) با من به راز گفت با تو به راز بگویم و انچه را به من سپرد به تو بسپارم .

و اینک روز میلاد وصی علی ابن ابی طالب است و امام علاوه بر لبخند بر ولادت فرزندش ، بر تولد وصی و جانشین خود ، که حافظ ارمان رسول خدا (ص) و علی علیه السلام است میخندد . و فاطمه علیها السلام خوشحال از اینکه خانه اش ، منور به نور امامت است . و پیامبر (ص) نیز بر تبسم علی و فاطمه لبخند میزند که خانه ای برای ترویج عدالت بر پا نموده اند و فرزندانی در مقام امامت در سنگر حفاظت از رسالت تربیت

می نمایند .
و امام حسن علیه السلام نخستین میوه این درخت است که زینت یافته از چهره رسول و عطر گرفته از دریای معطر بتول است .
چه زیبا فرزندی که صورتی اراسته و سیرتی مزین از اوصاف نبی اکرم (ص) تا در کانون گرم علی و فاطمه رشد یابد و در زیر سایه الهی امام بزرگ گردد .
میلادش بر صلح جویان جهان و عاشقان حضرتش مبارک باد
فخر جوانان بهشت
رمضان آمد و دارم خبری بهتر از این
مژده ای دیگر و لطف دگری بهتر از این
گر چه باشد سپر آتش دوزخ ، صومم
لیک با اینهمه درام سپری بهتر از این
شب قدر رمضان ، گر چه بسی پر قدر است
دارد این مه ، شب قدر و سحری بهتر از این
مولد لولو پاک مرج البحرین است
نیست در رشته خلقت گهری بهتر از این
مادرش فاطمه علیها السلام و باب گرامش علی علیه السلام
چه کسی داشته ام و پدری بهتر از این
رست ، پیغمبر (ص) از ان تهمت ابتر بودن
نیست بر شاخه طوبی ثمری بهتر از این
اسوه خلق زمین ، فخر جوانان بهشت
مادر دهر نزاید پسری بهتر از این
گفت خالق فتبارک بخود از خلقت او
کلک ایجاد ندارد اثری بهتر از این
بگذر اهسته تر ای ماه حسن ، ای رمضان
عمر ما را نبود چون گذری بهتر از این
اثر صلح حسن نهضت عاشورا بود
امتی را نبود راهبری بهتر از این
زنده شد باز این صلح موقت اسلام
نیست در حسن سیاست هنری بهتر از این
لطف کن اذن زیارت که خدا میداند
بهر عشاق نباشد سفری بهتر از این
گر چه مشمول عنایات تو بوده است حسان
یا حسن ، کن به محبان نظری بهتر از این
سرود میلاد حضرت امام حسن علیه السلام
از مدینه بودی نسترن آمد

نور چشم پیمبر حسن آمد
گل ماه خدا - حسن مجتبی - ای حسن جان
یا حسن ، یا حسن ، یا حسن ، یا حسن ، یا حسن جان (2)
شمع مهمانسرای کبریائی
بهترین هدیه ماه خدایی
نو گل گلشن خیر النسائی
ثمر مصطفی - پسر مرتضی - ای حسن جان
یا حسن ، یا حسن ، یا حسن ، یا حسن ، یا حسن جان (2)
ای که بنیانگذار کربلائی
ای که بهر حسین تو مقتدائی
چه شود گر نظر بر ما نمایی
یادگار طاها - نور چشم زهرا - ای حسن جان
یا حسن ، یا حسن ، یا حسن ، یا حسن ، یا حسن جان (2)

نوزدهم رمضان ضربت خوردن حضرت علی (ع)

ناله کن ای دل به عزای علی علیه السلام
گریه کن ای دیده برای علی علیه السلام
پیش حسین و حسن و زیبنین
خون چکد از فرق همای علی علیه السلام
سحرگاه خونین
شهر کوفه تنها و ساکت در آغوش شب نوزدهم ماه مبارک رمضان خفته بود .
دامن افق هنوز تاریک و سیاه بود . گویی دل آسمان کوفه در ان شب همرنگ دل مردمان کوفه شده بود ! شبی سرد و ساکت و بی هیاهو . در ان شب ، تنها یک چشم دیده در دیده آسمان صاف و پرستاره کوفه دوخته بود . چشمی که با نیروی بینش شگرف خویش تا عمق آسمانها را می کاوید و حاصل این کاوش ، دیدار خدا در منظر دل او می شد . و اینگونه او خدا را در عرصه دل خویش به دیدار می نشست و مصداق ایه کریمه قرآن می شد که :
الذین یتفکرون فی خلق السموات و الارض قالو ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار .
کسانی که در خلقت آسمانها و زمین می اندیشند و می گویند پروردگارا ! اینها را بیهوده نیافریده ای ، منزهی تو ، پس ما را از عذاب دوزخ رهایی بخش .
او تنهایی بود که در تنهایی خویش ، همنشین خدای تنها بود .
بنده صالح خدا ، حجت حق ، امام عارفان و عاشقان به آسمان کوفه می نگریست و گویی در انتظار حادثه ای بود !
پیمانه صبرش از دست نامردمی های امتش لبریز شده بود که خود در فرازی از سخنانش اینطور احساس خویش را در ظرف کلمات ریخته بود:
ای نامردان مرد نما ! ای که همچون کودکان ، در خواب پریشانید ، و همچون پرده نشینان دستخوش رویا . کاش شما را ندیده بودم و به هیچ روی نشناخته بودم !
بخدا که شناختن شما مایه پشیمانی و در نهایت موجب تاسف است . مرگ بر شما باد . همانا که دلم را سخت چرکین کردید و سینه ام را از درد اکندید و زهر را جرعه جرعه در کامم ریختید و با نافرمانی و تنها گذاشتن ، برنامه های اصلاحی ام را تباه ساختید و کار را بجایی رساندید که قریش گفت : فرزند ابوطالب مردی شجاع اما نااگاه نسبت به امور جنگی است .
چگونه چنین اتهامی را بمن می زنند در حالیکه هنوز به سن 20 سالگی

نرسیده بودم که با میدانهای نبرد اشنا شدم ولی اکنون که عمرم از 60 سال متجاوز است ، رای و تدبیر کسیکه از او اطاعت نشود چه سود ؟
علی (ع) کسی است که زبان پیامبر اسلام محمد (ص) اینگونه به توصیفش گشوده شده بود:
همراهی و تبعیت کنید از علی بن ابیطالب . او نخستین کسی است که به من ایمان آورد و اول کسی است که در روز قیامت با من مصافحه خواهد کرد و او صدیق اکبر است ، فرق گذارنده میان حق و باطل در این امت می باشد . او پیشوای ایمان اورندگان است .
ولی متاسفانه مردم کوفه در حق این ابر مرد ان گونه روا داشتند که از زندگی با آنها به تنگ آمده بود و برای دیدار خدا و در آغوش گرفتن شهادت ، لحظه شماری می کرد .
علی (ع) چشم از آسمان بر گرفته روانه مسجد می شود . روح ملکوتی او جویای اوجی دیگر در آسمان جذبه یار است . ناگهان خروش مرغابیهای درون خانه به هوا بر می خیزند . گویی آنها از حادثه ای که عنقریب بر مولا می رود مطلع هستند و اینگونه نوای دل خویش را از غم حادثه جانگداری که در انتظار اوست سر می دهند . نسیم سحری عطر خویش را با نوای اندوهناکشان درهم می اویزد و علی (ع) فارغ از هیاهوی انها ، دل بسته به مهر دوست راهی مسجد می شود .
. . . شب دامن خویش را از عرصه شهر کوفه بر می چیند ، این آخرین شبی بود که علی را در آغوش خویش می گرفت . و علی نیز تماشاگر آخرین شب حیات خویش در زمین بود . چهره افق از حضور خورشید ، سرخی شر مگون یافته بود . . .
مسجد کوفه بی صبرانه منتظر روح محراب خویش بود ! علی علیه السلام به مسجد محراب رسید . به محرابی که از ان نوای وصل می شنید و مسجد نیز با حضور علی خود را کامل می یافت که محبوب بزرگ خویش را می دید . او روح بزرگ عبادت و شهادت در عرصه حیات مسجد بود . جان مسجد وارد تن خاکی او شده بود که او حیات دهنده مساجد و معابد بود . خفتگان در خواب غفلت را بیدار کرد که عمری کار او بیداری دلهای خفته بود و قاتل خویش را نیز !
ابن ملجم را ! که بیدار شو و کار خود را به انجام برسان و کار مرا نیز !
و نماز جماعت به امامت او به تکبیر نشست و علی علیه السلام اقامه نماز کرد ، نمازی که در ان عروج روح خویش را باز یافت و نمازی که در تکبیر ان فرق خویش را رنگین از خون نمود . . .
شمشیر زهر الود دشمن خدا در هوا چرخید و ضربه ای بر فرق مبارک مولا نه ، بر فرق انسانیت و عدالت مجسم ! زد که ، خود ان ملعون معتقد بود که اگر این ضربه مسموم بر شهری زده می شد همه شهر را خون می

گرفت !
دامن محراب از خون پاک حجت حق گلگون گشت و ندای ملکوتی امام مظلومان و عارفان و عاشقان حق ، شبستان مسجد را پر کرد که : به خدای کعبه ، رستگار شدم ! و علی در خون خویش به تشهد نشست !
ایام وصل نزدیک می شد . همنشینی با کوفیان می رفت که سایه شوم خویش را از سر مولا کوتاه نماید و علی در دیار ملکوت مصاحب کسانی شود که شایسته او بودند و او نیز شایسته همنشینی ایشان ، اثیر بن عمر بن هانی ، حاذق ترین پزشک و جراح کوفه را ببالین امام آوردند ، همینکه شکاف پیشانی مولا را معاینه کرد ، اهی سرد از تنوره دل بر کشید و با صدای حزین که به ناله بیشتر شبیه بود گفت :
وصیت خودت را بکن ای پیشوای مومنان ! زیرا ضربه این پلید زاده به مغز سرت اصابت کرده .
امام معصوم دل در تقدیر نهاده و در عین ضعف و بی حالی ناشی از ضربت ، به مناجات با خالق کائنات می پردازد که او یار تنهایی هایش بوده و راز دار اسراری که امکان بیانش را در عرصه جهل مردم خویش نیافته بود .
کوه استوار سرزمین حق ، اکنون در بستر بیماری لحظه شمار گاه وصال خویش است و درد سر و دل خویش را در ارزوی دیدار یار تسلی می دهد که دل در گرو مهر او دارد .
اهل خانه ولایت و امامت گریان و نالان ، سراسیمه درمانده اند که چگونه زخم مولا را مرهم نهند و می دانند که تنها خواهند شد و امام ، گویی که در بستر ارامش خویش تجربه تازه ای را به تماشا نشسته است .
نگاه ملکوتی امام ناگهان بر قیافه نا مبارک دشمن خدا می افتد زبان تکلم می گشاید که :
خوراکی گرم دهید و بستری نرم !
اه از نهاد انسانیت برخاست ؛ و دوستانش مات و مبهوت از بزرگواری او که قاتل خویش را اینچنین می نوازد ، الله اکبر از علی ! الله اکبر ! از گذشت و ایثار او ! و علی (ع) حسن و حسین را فرا خوانده و با نوای حزین وصیت خویش را به آنها و به همه شیعیان خویش چنین فرمود:
خدایرا ، خدایرا بخاطر همسایگانتان بیاد اورید .
خدایرا ، خدایرا در نظم امورتان اورید .
خدایرا ، خدایرا در نمازتان آوردید .
خدایرا ، خدایرا درباره فقیران و مسکینان اورید و در وسایل زندگیتان شرکت دهیدشان .
با مردم همانطور که خدا فرموده سخن به نیکویی گویید و امر به معروف و نهی از منکر را فرو مگذارید . به فروتنی همت گمارید و به بذل مساعی و

احسان دو جانبه ، از بریدن پیوند دوستی و از تفرقه و کناره جویی و روی بر تافتن بگریزید .
درد و سم ، تاب و توان از او گرفته و برای مدتی به سکوت ارزش می دهد . و سپس ترنم می کند که : دیروز همدم شما بودم ، امروز مایه عبرت شما هستم و فردا دور از شما و خدا مرا و شما را بیامرزد . و دیگران را از ایجاد فتنه و اشوب بخاطر قتل خویش باز میدارد و با گذشتی که به گستره تمام ایثار مجاهدان حق در طول تاریخ انسان است می فرماید:
اگر از جرمش در گذرید به تقوا نزدیکتر خواهد بود
ضربه در سپیده دم جمعه بر حضرت وارد آمده بود اما او دو روز درد کشید و دم نزد ، که او از هر کس با درد انس بیشتری داشت و 25 سال خار در چشم و استخوان در گلو به تحمل درد عادت کرده بود .
روح ملکوتی ان حضرت در یکشنبه شب بیست و یکم ماه مبار رمضان سال چهلم هجری به دیار ملکوت پرواز نمود و زندگی دنیا را بدرود گفت .
شهادت مولای متقیان و امام عارفان علی ع بر همه میهنان و مسلمانان و حق جویان جهان تسلیت باد .
نوزدهم رمضان
رمضان بود و شب نوزدهم
ام کلثوم کنار پدرش
سفره گسترده به افطار علی
شیر و نان و نمک آورد برش
میهمان ، مظهر عدل و تقوی
میزبان ، دختر نیکو سیرش
علی ان مرد مناجات و نماز
چونکه افتاد به آنها نظرش
چشمه های غم او جوشان شد
ریخت زان منظره اشک از بصرش
گفت : در سفره من کی دیدی
دو خورش ، یا که از ان بیشترین
نمک و شیر ، یکی را برگیر
بنه از بهر پدر ، ان دگرش
شیر حق ، عاقبت از شیر گذشت
که بشد نان و نمک ، ماحضرش
حیدر از شوق شهادت ، بیدار
در نظر وعده پیغامبرش
که شب نوزدهم ، از رمضان

رسد از باغ شهادت ، ثمرش
بی قرار و نگران بود علی
چون مسافر که به آخر سفرش
گاه از خانه برون میامد
تا کی از راه رسد منتظرش
گه به صد شوق ، نظر میفرمود
به سما و به نجوم و قمرش
گاه در جذبه معراج نماز
بیخود از خویش و جهان زیر پرش
چه خبر داشت خدایا آنشب
که علی در هیجان از خبرش
ام کلثوم غمین و نگرآن
کاین شب تار چه دارد سحرش ؟
گشت آماده رفتن حیدر
مضطرب دختر خونین جگرش
چون که از خانه برون میامد
چفت در ، بند گشود از کمرش
که مرو یا علی از خانه برون
تا سحر بگذرد و این خطرش
علی ان روح مناجات و نماز
شرح قرآن سخن چون شکرش
گفت با خود که کمر محکم کن
بهر مردن که عیان شد اثرش
تا که نزدیک بشد صبح وصال
مسجد کوفه بشد باز درش
علی ان بنده تسلیم خدا
صاحب الامر قضا و قدرش
کعبه زادی که خدا دعوت کرد
بار دیگر به سرای دگرش
چون که جا در بر محراب گرفت
من چه گویم که چه آمد بسرش
کوفه لرزید ز تکبیر علی
ناله برخاست ز سنگ و شجرش
فلک افشاند به سر ، خاک عزا
چرخ ، واماند ز سیر و گذرش
اه از ان دم که علی غرقه به خون

بود بر دوش شبیر و شبرش
اه از ان دم که حسانا زینب
چشمش افتاد به فرق پدرش
مرثیه گروهی در مدح مولا امیر المومنین علیه السلام
ای صلوات قدسیان صحبت و ذکر خیر تو
دو گشوار عرش حق ، شبر تو شبیر تو
کسی که دلبرش توئی ، دل ندهد به غیر تو
خدا کند یکی شود سلوک ما و سیر تو
که بگذریم از فنا ببویه بقا علی علیه السلام
سزد خدا به عشق تو خلقت اب و گل کند
جرم و خطای خلق را ببخشد و بهل کند
جز تو ندیده ام کسی به چاره درد دل کند
دشمن جان خویش را به لطف خود خجل کند
همای رحمت تو پر کشید تا کجای علی علیه السلام
ای به نثار مقدمت گوهر اشک دیده ام
وی به فدای جان تو ، جان به لب رسیده ام
من به بهای هستی ام ، تو را خریده ام
نیست به جز ولای تو مشی و مرام و ایده ام
مباد سازد از برت خدا مرا جدا علی علیه السلام
مسیح را تو داده ای شفا ز لعل نوش خود
تو صرف ناتوان کنی همه توان وجوش خود
تو خود نوای بی نواشنیده ای به گوش خود
تو ظرف اب پیره زن کشیده ای به دوش خود
تو دستگیر هر کسی که اوفتد ز پا علی علیه السلام
علی علی علی علی علیه السلام

بیست و یکم رمضان شهادت حضرت علی (ع)

از علی علیه السلام بانک اذان امشب بگوش ما نیامد
مسجد کوفه پر از جمعیت و مولا نیامد
نخلهای کوفه می گریند و می گویند با هم
آنکه شد با اشک چشمش ابیار ما نیامد
شامگاه غم انگیز
امشب شیعه ماتم زده است ، امشب شیعه سوگوار است ، امشب شیعه عزادار است و امشب نه تنها شیعه که انسانیت نیز به سوگ نشسته است و امشب نه تنها انسانیت که باید گفت کائنات همگی سر در گریبان خویش فرو برده اند و ماتم زده و سوگوار به عزاداری مشغولند امشب موجودات خواب ندارند چرا که یتیمان نیز در مرگ پدر چشم ، برهم نمی نهند که دیدگانشان گریان است و اشکبار . اری امشب همه یتیمند ، همه ، که دیگر پدر در کنارشان نیست و یتیمی را مستمندان و بیوه زنان و کودکان خوب احساس میکنند . امشب دیگر در کلبه های خاموش و مطرود کوفه ، سوسوی نوری به چشم نمی خورد ، امشب دیگر در کوچه های تاریک و دور افتاده شهر ، صدای پایی بگوش نمیرسد ، اری دیگر او نمیاید ، امشب چشمان بی رمق اطفال بی پناه تا سپیده دمان ، بر استانه در به انتظار می ماند . امشب سفره های تهی مانده از غذا ، در گوشه های شهر به انتظار نشسته اند و ان کودک یتیم در کنار مادر ، به امید از راه رسیدن او لحظه شماری میکند .
اری ! امشب علی نمیاید ، که او امشب میهمان پیامبر است و در کنار همسر ، اما بی حسن ، بی حسین که اینان نیز یتیم ماندند .
ای علی ، ای علی ، ای پدر ، ای یار بی پناهان ، امشب دیگر نخلستانهای کوفه تو را در کنار خویش نمی بینند ، امشب زمین از قعر وجود ، از ژرفنای چاه ، فریادش ، ناله اش بر آسمان بلند است ، چرا که دیگر همناله اش علی را نمی بیند .
ای علی علیه السلام ، بگو که امشب چه کسی مشک بیوه زنان شهر را بدوش خواهد کشید ، بگو که امشب ان کودک بی پدر ، ان دخترک یتیم ، چه کسی را در کنار خویش احساس میکند ، ان بیوه زن دردمند شهر ، در اوج سکوت و بی یاوری ، به چه کسی پناه آورد ؟ ای علی علیه السلام بگو که دیگر محراب مسجد کوفه ، جایگاه چه کسی جز تو باشد و بر سجده گاه تو ، چه کسی جز تو سر بر سجده گذارد ؟ اری محرابت نیز یتیم شد و سجده گاهت نیز . و راستی هم ای کاش علی نرفته بود ، ای کاش سیاهی و ظلمت شب ، مانده بود و ایکاش تیغ سپیده نوزدهم ، پرده سیاه و

ظلمانی شب را ندریده بود ، ای کاش علی انروز اذان نگفته بود ، ای کاش علی در ان سحرگاه ، خوابیدگان مسجد را بیدار نکرده بود ، میخواهم بگویم ، بلکه فریاد بزنم که ای کاش علی علیه السلام به نماز نایستاده بود و پیشانیش را بر سجده گاه محراب مسجد کوفه نساییده بود که از اینچنین گردد و بدینسان خلقت و کائنات عزاداری گردند .
اما چه می توان کرد و چه میشود گفت ؟ او ، علی است ، فرزند ابوطالب داماد پیامبر است ، پدر حسین است ، همسر فاطمه و عاشق الله است و شیفته شهادت ، دلبسته پیوسته الله و سر گشته دوست که بگاه شهادت و در هنگامه راز و نیاز با معبود ، با اوائی برخاسته از دل ، با بانگی به رسائی رسا بودن ، با فریادی مایه گرفته از ژرفنای وجود ، صدا برداشت که فزت و رب الکعبه .
و اما اینک ای علی ، در شامگاهی غم انگیز ، با حالتی غمگنانه ، و با چشمانی غمبار و با دلهائی غمزده گردهم آمده ایم و در غم از دست دادنت به سوگ نشسته ایم ، ام بدان که عشق تو با هستیمان ، عجین گشته است و نام تو در ذره ذره وجودمان حک شده است و اینک ما با عشقی اینچنین و حالتی اندوهگین ، شهادت جانگدازت را به فرزند بزرگوارت امام مهدی ارواحنا و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداه تسلیت میگوئیم و از پیشگاه احدیت طلوع فجر و ظهورش را مسئلت داریم .
در سوگ علی
دیشب اجل ساقی بزم هل اتی بود
در دست او پیمانه قالوا بلی بود
دیشب شفق اشعار جنگ بدر می خواند
در گوش هستی ایه های قدر می خواند
دیشب سحر با مرغ شب هم ناله می شد
هم ناله از داغ نخستین لاله می شد
دیشب علی سوز دلش را ساز می کرد
گه دیده را می بست و گاهی باز می کرد
دیشب تمام اهل خانه جمع بودند
پروانه گرد بستر یک شمع بودند
دیشب رخ خونین مولا زرد می شد
بازار گرم داوری ها سرد می شد
دیشب حسن پیراهنش را چاک می کرد
خونابه فرق پدر را پاک می کرد
دیشب حسینش مهد غم را تاب می داد
وقت عطش در دست بابا اب می داد
دیشب چو نی کلثوم زارش زار می زد

آتش به جان با یاد ان افطار می زد
دیشب علی بر زینب خود نوش می داد
زینب سخنهای پدر را گوش می داد
می گفت با زینب که ای ارام جانم
فردا سلامت را به مادر می رسانم
از ناله ات قلب پدر را ریش داری
کم گریه کن چون گریه ها در پیش داری
باید بینی طشت پر لخت جگر را
باید ببندی بعد او بار سفر را
باید به دشت کربلا منزل گزینی
تا آنکه داغ شش برادر را ببینی
باید ببینی جسم اکبر پاره پاره
گلبوسه تیر و گلوی شیر خواره
باید چو لاله داغ روی داغ بینی
هفتاد و دو داغ و خزان باغ بینی
باید ببینی هیجده سر در مقابل
بر روی نیزه کو به کو ، منزل به منزل
باید که خصم فرقه نامرد گردی
با مادر خود فاطمه همدردی گردی
باید که ان پهلو ز ضرب در شکسته
بیند تو را مانند بابا سر شکسته
مرثیه گروهی ، در شهادت مولا علی علیه السلام
مسجد خموش و محراب ماتم گرفته
از سوز اه زینب آتش گرفته
شد کشته حیدر - ساقی کوثر
علی علی جان - علی علی جان
مسجد به ناله گوید - مولا کجا رفت
زینب به گریه نالد تنها چرا رفت
شد کشته حیدر - ساقی کوثر
علی علی جان - علی علی جان
ای کودکان به دیوار صورت گذارید
شیر از برای مولا دیگر نیارید
شد کشته حیدر - ساقی کوثر
علی علی جان - علی علی جان
امشب به زهرا همسرش پیوسته مولا
چون پهلوی زهرا سرش بشکسته مولا

گوید به یادش - پیوسته کلثوم
بابای مظلوم - بابای مظلوم
شد کشته حیدر - ساقی کوثر
علی علی جان - علی علی جان

فصل دهم: مناسبتهای ماه شوال

اول شوال عید سعید فطر و وداع ماه مبارک رمضان

عید صیام آمد و ماه صیام رفت
لطف تمام آمد و فیض تمام رفت
شد عید فطر و لطف خدا باز تازه شد
گرد غم گناه ز جان عوام رفت
عید فطر ، مظهر تجدید حیات
عید در بینش انسانساز اسلامی ، از بار فرهنگی خاص و سازنده ای برخوردار است ، و بیانگر بازگشت انسان به خدا ، ان مظهر کمال مطلق است و با انجام خالصانه ترین بندگیها جشن گرفته می شود . عید در نگرش توحیدی ، نه تنها روز غفلت و بی خبری به شمار نمی رود ، بلکه روز اگاهی ، پاکی ، فضیلت ، معنویت ، کمال جویی ، و روز تجدید حیات انسانهاست . سمبل بارز این ارزشهای الهی و معنوی ، عید فطر است ؛ عیدی که به دنبال یک ماه تزکیه و تهذیب درون و برون از تمام مظاهر و حرکتهای شیطانی نمودار می شود و همانند خورشیدی در افق امت پاک اسلامی - که در کلاس رمضان درس اموخته - و فروغ ان ، جانبهای پاک اسلامی - که در کلاس رمضان درس اموخته - و فروغ ان ، جانهای پاک را خط و درخششی خیره کننده می بخشید .
اری ، در مکتب ما پایان رمضان یک جنبش ، یک تحول و یک آغاز است . اما تحقق این تحول در صورتی است ، که به راستی حقیقت رمضان را دریافته باشیم و حلول ماه را در درونمان دیده باشیم . در چنین هنگامه ای که اشعه زرین فام ماه در پهندشت زمین وجودمان بردمیده و عید فرا رسیده است ، همه باید شادمان باشند ، غبار غم از چهره فرو ریخته و هیچ نشانی از یاس دیده نشود .
باید همه با هم به صحرا برویم ، کوچک و بزرگ ، شهری و روستایی ، پیر و جوان ، زن و مرد . . . از قلب شهر باید گذشت ، اما نه خاموش ، که با فریاد ؛ ان چنان که همه ان را بشنوند ؛ در همه مغزها فرو رود ؛ همه قلبها را به بلرزاند و از همه مرزها بگذرد .
اما رمضان که تمام شد ، رسالت ، آغاز می شود . اری کسی که مدرک رمضان را در عید فطر می گیرد ، سخت مسئول است ، و چشمها سخت نگران کارش و اندازه صداقتش . و با خدا پیمان بستی ؛ تو در این اردوگاه در کنار برادرانت و به رهبری بهترین اموزگارانت شب و روز کوشیدی . ان من دروغینت را شکستی و به ان من حقیقی نزدیک شدی ، دیگر تو ان فردی نیستی که بسیار می خوابید ، بسیار لذت می برد ، بسیار می هراسید و بسیار فریب می خورد . تو اکنون فردی هستی که بسیار اگاه

است و بسیار فعال و پرکار است ، بسیار فداکار است ، بسیار محکم و سخت است ، عاشق مردم است ، دوستدار ازادی و عدالت است ، دشمن سیاهی و جنایت است ، بیزار از نیرنگ و فریب است ، بنده مخلص خدا و معتقد به مکتب ازادیبخش محمد (ص) است . تو اکنون ان موجود ناتوانی نیستی که می ساختند ، بلکه افریدگاری هستی که می سازی ، خلق می کنی و دگرگون می نمایی . تو دیگر ان مومن عزلت گزین نیستی که کارش نه به نمرود بود و نه به ابراهیم . تو حالا یک پارچه آتشی ؛ یک فریادت یک صاعقه ، یک شهاب ، یک طوفان ، یک سیل خروشان علیه پلیدیها . اما تو که تا این حد اوج گرفته و به خدا نزدیک طوفان ، یک سیل خروشان علیه پلیدیها . اما تو که تا این حد اوج گرفته و به خدا نزدیک شده ای ، هشیار باش که شیطان نمرده است ، دشمن بیکار نشسته و وسوسه های درونت پایان نیافته است . بکوش تا همیشه یا در اردوگاه رمضان باشی یا در جبهه محرم ، که تنها در این صورت به عنوان اسوه ایثارها و فداکاریها ، اسطوره فریادها و خروشها و مظهر جهادها و پیکارها بر تارک جامعه - بلکه تاریخ بشریت - می درخشی و درس استقامت و پایداری در مسیر تحقق ارمانهای الهی و انسانی می دهی و به عنوان سند زنده و افتخار آفرین انقلاب ، جاودانه می مانی و می توانی عید را با تمام وجودت جشن بگیری و الهامبخش انسانهای ازاده و تشنگان چشمه زلال حق و حقیقت باشی و در دریای بیکران الطاف خداوندی غوطه ور گردی و بر قله کمال انسانی عروج نمایی . این است آخرین درس رمضان که باید فرا گرفت . و امید ان که با چنین روحیه و درک و شناخت ، عید سعید فطر را به یکدیگر تبریک و تهنیت بگوییم .

وداع با رمضان

بر سفره رمضان نشستیم و از خوان آسمانی خداوند لقمه های راز بر گرفتیم ؛ بال در بال ملایک به ملکوت پرواز کردیم . یک ماه بر سفره خداوند میهمان بودن ، وجود ما را به خصلت دوستان خداوند اذین بست و اینک به عید فطر در آمدیم .

در ماه صیام گرسنگی و تشنگی را تجربه کردیم . دهان ، چشم ، گوش و فکرمان را از شبهه ها برحذر داشتیم . پاکی را در همه اعضا و جوارح خویش جاری و ساری کردیم و پاک شدیم . به صفت پارسایان اراسته شدن ، عرصه و مجال می طلبد و حضرت حق این عرصه و مجال را در رمضان فراهم آورده است . به نشان پارسایی در عید فطر به سفره نیازمندان رونق می بخشیم و یک صاع از غذای خویش را به آنان هدیه می دهیم . سنجه فطریه مومن ، ظرف وجود اوست . دل مومن در فراخنای هستی نمی گنجد و مملو از برکات نور است . نور دل خویش را بر تاریکیها می افکنیم و روشنی صفا و طراوت را همه جا گستر می کنیم .

روزه باز ایستادن از بدیها و گسترش نیکیهاست و سنت خداوند گسترش پاکیهاست . قبل از بعثت رسول بزرگ خداوند ، خاتم پیامبران حضرت محمد مصطفی (ص) ، نیز روزه در میان گذشتگانی که بر جاده شریعت انبیا گام می زند ، وجود داشت ، همچنان که کلام حضرت حق نیز بر این سخن ناطق است . آنجا که می فرماید: یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم . خداوند جهان را بر مدار پارسایی خلق فرموده است . از همین روست که مفسرین در تعریف اینکه نخستین صایم روزگار چه کسی بوده است ، سابقه امر را به حضرت ادم می رسانند که وی روزه دار نخستین بوده است .
این رکن از مسلمانی ، زداینده دل از زشتیها و پلیدیهاست و مومن هرگز به لباس لئامت و پستی الوده نمی شود . روزه رکن کامل کننده وجود مومن است .
در رمضان حضرت حق بنده خویش را به ازمون فرا می خواند تا بزرگی و عظمت مخلوق خویش را به جهان خلقت بنمایاند .
اراده ادمی در چشم فرو پوشیدن از هر انچه که نفس ادمی طالب ان است و انسان با روزه ان را به سکون و سکوت و ارامش می خواند و به همگان نشان می دهد که ادمی برترین مخلوقات و جانشین خداوند است .
رمضان فرصتی است تا آنان که از تنعات دنیوی برخوردارند ، با نیازمندان همسفره شوند و سختیهای گرسنگی و تشنگی و ضعف وجود ادمی را در یابند ، وجودی که در صورت انحراف از مسیر حق می تواند اکنده از کبر و خود بینی و رعونت شود و بندگی حضرت حق و خدمت به افریدگان دست آفرینشگر خداوند را از یاد ببرد . روزه ادمی را به شناختی واقعی از ظرفیتهای وجود خویش وا می دارد و تواناییهای نشکفته وجود را بر او کشف می کند .
در عید فطر با رمضان وداع می کنیم و به نشانه تعلق خاطر به ماه خود سازی و نزول وحی در عید فطر ، نخست با نماز پیوند خویش را با حضرت حق استوارتر می کنیم ، پس ، ان گاه بر سفره طعام می نشینیم و از رزق خداوندی تن را بهره می دهیم تا در خدمت خداوند قوی شود که نظام خلقت همه در خدمت ادمی است و ادمی باید از این نعمات به درستی بهره گیرد .
وداع با رمضان بدرودی از سر شناخت و اگاهی است . رمضان به ما درس پاکیزگی روح و تن داد و توفیق داد که در دریای روحانیت او غوطه خوریم و هواجس دنیوی را از خویش به دور کنیم .
تا رمضانی دیگر ، به تبعیت از فرمان خداوند از سفره رزق او بهره می گیریم و ابزارهای شناخت و معرفت خویش را به روزه وا می داریم تا شوایب و ناراستی در معرفت ما نسبت به حق و مخلوقات حق و مخلوقات

حق راه نیابد و خدایی شویم .
وداع ای استان عصمت الله
وداع ای ماه عشق و جوشش و شور
وداع ماه حق و تابش نور
وداع ای شافع مقبول درگاه
وداع ای استان عصمت الله
چه دلهای فسرده شاد کردی
چه جانهای گران ازاد کردی
چه دولتها به ارزانی که دادی
چه درهایی به رحمت برگشادی
چه افرادی ز تو سامان گرفتند
برات از آتش و شیطان گرفتند
شیاطین را همه در بند کردی
ولی الله را خرسند کردی
لقای حق که بس میبود دشوار
رهش را یمن تو گردید هموار
تو خود نور خدای مهربانی
جمال حضرت ان دلستانی
در این مدت که مهمان تو بودیم
به دامان امان بخشت غنودیم
تقلایی اگر کردیم گه گاه
رضایت را به جان جستیم ای ماه
چو بر چینی به صد اعزاز دامان
شمار اور سراج از اهل ایمان

بیست و پنجم شوال شهادت حضرت امام جعفر صادق (ع)

حسرت گرفته باز حصار مدینه را
غم تیره کرده است دیار مدینه را
داغ عزای حضرت صادق فکنده باز
با اشک و اه ما ، سر و کار مدینه را
در سوگ امام صادق علیه السلام
مدینه در سوگ تو گریست و فوج فوج مردم غمگین و سوگوار ، سالروز رحلت رسول خدا (ص) را به یاد اورند .
رحلت تو ، داغی سنگین بود و به خاک سپردنت داغی سنگین تر ، سیل اشک از دیدگان جاری بود ، تشییع کنندگان ، ناباورانه در پی جنازه مطهرت به سوی بقیع رهسپار شدند و مدینه تعطیل شد و هر خانه ای ماتمکده ای حزن الود !
اری . . . ای امام صادق علیه السلام
معصومی بودی که در بقیع به خاک ارمیدی ، آیا تشییع کنندگانت میدانستند که چه کوه عظیمی را بر دوش میکشد ؟ خوشا بر خاک بقیع که پیکر پاک تو را در برکشید .
درود بر ام فروه که مادر والاقدر تو بود و گوهری چون تو را در دامان پروراند .
ای صادق آل پیامبر:
با بیان بلیغ و کلام فصیح ، زبان رسای اسلام بودی
با سخنان حکیمانه ، منطق استوار و علم سرشار ، برگزیده روزگار بودی و بنده شایسته پروردگار
تجسم صبر و اخلاص بودی ،
چشمه جود و سخاوت و کوه حلم و بردباری ، نام اور فراست و شجاعت و جلوه هیبت و جلالت .
چهره فروزان اهل بیت بودی و وارث علوم رسالت .
از سالاله پیامبران بودی و عطر و بوی پیامبر را میدادی و مهابت و شکوه او را داشتی .
ای خورشید مدینه دانش :
سالهای سیاه ، ابرهای سلطه امویان ، آسمان جهان اسلام را تاریک کرده بود و سالهای تیره تر حکومت عباسیان ، مسلمآنان را به تیرگی نشانده بود .
در میان این دو فصل سیاه و سرد و ابر الود چند صباحی که خورشید وجود تو تابید ، اسلام و قرآن را جان بخشید ، نهال حق پا گرفت و افق اندیشه

ها تابان شد .
دین ، زنده به نام تو گشت .
درخت علم ، در بوستان کلام تو روئید .
گلشن فضل از چشمه دانش تو سیراب شد .
کتاب فقه با الفبای جعفری نگاشته گشت .
وقتی تو سخن میگفتی ، طبیعی بود که حسودان و عنودان ، زبان طعن بگشایند و تیغ دشمنی برکشند . کدام دانشوری را میتوان شناخت که از گنج دانشت بهره نبرده باشد ؟
کدام معلمی را میتوان نام برد که به اندازه تو تربیت مکتب عترت داشته باشد ؟
کدام حوزه است که شاگردی تو بر سر در ان نقش نبسته است ؟
کدام فقیه است که خوشه چنین خرمن حدیث تو نیست ؟
وقتی چهار هزار قلم ، حکمت و حدیث و فقه را از عرش بلند علم لدنی تو ، بر فرش کتب و دفاتر فرود می اورند . وقتی چهار هزار شاگرد ، همچون نسیمی خوشبوی ، از کوی معارف تو گذشته و در پهنه قلمرو اسلام پخش میشدند و قال الصادق گویان ، کام تشنگان معرفت را عطر اگین میساختند .
وقتی منطق اهل بیت و برهان عترت ، قوی تر و بران تر بود . وقتی مردم ، گاهی از لابلای گرد و خاکهای بر انگیخته بدعت گذاران و تحریف گران ، چهره اسلام ناب محمدی را میدیدند و فریفته جذبه های ان میشدند .
وقتی سلسله نورانی راویان احادیث ، حلقه ای از تعبد و اطاعت برگرد آل الله میزدند .
وقتی ابان بن تغلب ها ، هشام ابن حکم ها ، مومن طاق ها ، حامل و ناقل علوم تو بودند . وقتی جمیل ابن دراج ها ، ابو بصیرها ، زراره ها ، سماعه فقه ، حدیث و حکمت را در افق اندیشه ها و مزرعه دلها می افشاندند .
وقتی حمران ابن اعین ها ، علی ابن حمزه ها ، عمار ساباطی ها ، جابر ابن حیان ها ، مفضل ها ، صفوان ها ، سیراب شدگانی از کوثر زلال دانش تو بودند و جامی از این زمزم جوشان ، به جان های تشنه می نوشاندند و کام دلها را با حلاوت مکتب عترت اشنا می ساختند و نه تنها علم ، که عمل هم می اموختند و نه فقط دانش که دین را هم از زبان تو می گرفتند .
وقتی با تابش مهر درخشان فضایل تو ، مجالی برای خودنمایی شب پره ها نمی ماند ، . . .
اری در ان شرایط ، روشن بود که خفاشان کور سو ، نگذارند فروغ فروزانت جلوه گری کند .
و اینگونه بود که تو ، در عین شهرت و اعتبار و نفوذ و محبوبیت ، همچنان مظلوم بودی و مظلومی ای امام صادق علیه السلام

تو ناصر حقایق ، دچار منصور دوانقی بودی ، ان باطلی که لباس حق پوشیده و جامه خدمت و خلافت به بر کرده بود تا رعیت را در هیات شبانی بفریبد و گرگ ایمان و جان آنان شود .
شهادت تو ، نشانی از مظلومیت خط اهل بیت بود . و باید به حق گفت که تو امام صادقان و صادقی از امامانی .
قایق شکسته
ای مهر تو بهترین علایق
جانها به زیارت تو شایق
ما را نبود به جز خیالت
یاری خوش و همدمی موافق
بیماری روح را دوا نیست
جز مهر تو ای طبیب حاذق
ای نور جمال کبریائی
ای نور تو زینت مشارق
روز یکه دمید نور خلقت
رخسار تو بود صبح صادق
از جلوه تو تبارک الله
فرمود به خلقت تو خالق
حسن تو خود از جمال زهراست
ای زاده بهترین خلایق
بر تخت کمال و تاج عصمت
آخر که بود بجز تو لایق
تفسیر کمال ایزدی بود
گفتار تو ای امام صادق
باشد سخن تو جاودانی
بوده است چو با عمل مطابق
افسوس شدی شهید آخر
از حیله ناکسی منافق
از داغ تو شد جهان عزادار
زیرا به تو عالمی است عاشق
ماتم زده ایم و غم چو دریاست
دلها همه چون شکسته قایق
اندم که حسان فکر یاریم
ما راست ز بهترین دقایق
مرثیه گروهی ، در شهادت امام صادق علیه السلام
امشب امام هفتم تنها بگرید

منصور دون بخندد ، زهرا بگرید
شد پاره قلب قرآن ناطق
امام صادق ، امام صادق (2)
استاد کل هستی با جسم خسته
رفته از این جهان با ، دل شکسته
دردا که کشته منصور مولای ما را
فرزند زهرا و حجت خدا را
شد پاره قلب قرآن ناطق
امام صادق ، امام صادق (2)
یا رب من ارزوی مدینه دارم
شاید به خاک قبرش صورت گذارم
دوباره داغ شیعه گردیده تازه
دارد نگاه حسرت بر ان جنازه
شد پاره قلب قرآن ناطق
امام صادق ، امام صادق (2)
آخر ز زهر منصور ، مولا فدا شد
اعضای او چو قرآن ، از هم جدا شد
تا بوت او به دوش اهل مدینه
زهرا زند از این غم بر سر و سینه
شد پاره قلب قرآن ناطق
امام صادق ، امام صادق (2)

فصل یازدهم:مناسبتهای ماه ذی القعده الحرام

اول ذی القعده ولادت کریمه اهل بیت حضرت فاطمه معصومه (ع)

روشن شده زین عید ، جهان تاریک
یا رب بنما ظهور مهدی علیه السلام نزدیک
در گلشن زهرا علیه السلام ، گل دیگر بشکفت
شد مولد معصومه علیها السلام ، به احمد (ص) تبریک
فاطمه معصومه علیها السلام کریمه اهل بیت علیه السلام
قم ، حرم اهل بیت و حریم امامان ، مدفن بانویی که بارگاهش چون نگینی در این خطبه کویری می درخشد و حرمش چشمه ای پر فیض و کرامت جوش است و نه تنها کبوتران بر آسمان مزارش طواف می کنند بلکه پروانگانی شیفته علم و معنویت از سراسر ایران بلکه از کشورهای دیگری همچون حجاز ، بحرین ، هند ، پاکستان ، ترکیه ، عراق ، سوریه ، لبنان و کشورهای افریقایی و اسیای دور به این وادی نور آمده اند حوزه علمیه قم به برکت مرقد پاک این بانو پدید آمده و دوام یافته است .
ایران ما از فروغ رضوی و عصمت فاطمی روشن و مطهر است .
این دو برادر و خواهر یکی از شرق کشور همچون خورشید می درخشید و بر ایران بزرگ نور می افشاند دیگری در قلب کشور رد خاستگاه نهضت ، مرکزیت حوزه فقاهت و عاصمه تشیع را گرم و پر جنب و جوش نگهداشته است .
سخن از فاطمه دختر موسی ابن جعفر است .
سخن از شرافت بخش قم و طراوت بخش این شهر کویری است که از زلال فیض این دختر امام همواره خرم و همیشه شاداب است .
نهالی که در بوستان امامت بروید و از اب عفاف و نور فضیلت سیراب شود و توان بگیرد و با گذشت زمان خود به شاخه ای پر بار و زیبا از شجره طیبه دودمان رسول تبدیل گردد اگر کریمه اهل بیت نام نگیرد پس چیست ؟
این دختر فرزانه که به فاطمه معصومه می شناسیمش در اول ماه ذیقعده سال 183 هجری در مدینه منوره دیده به دنیا گشود و در خانه ای که پدری چون امام کاظم علیه السلام و برادری چون حضرت رضا علیه السلام در ان می زیسته بزرگ می شود ، نام مادرش را خیزران یا نجمه دانسته اند که کنیزی است لایق و پاک و چون حضرت رضا را به دنیا می آورد به طاهره نامیده می شود .
فاطمه معصومه در دامان ایمان و پاکی رشد می کند و در چشمه عفاف و عصمت و علم و حکمت به طهارت روح و جان می رسد نسب و تبارش نبوی و فاطمی و علوی است عبادت و ادب ، شاخ و برگ روییده بر این

سرو پاکدامن است ، ویژگیهای روحی و خصایص فردی سبب شده که با لقب کریمه اهل بیت در زبان عالمان و فقیهان شیعه یاد شود لقبی که از میان بانوان اهل بیت تنها به او اختصاص یافته است . لقبهای دیگرش نیز هر کدام گویای کمالات والای اوست از جمله محدثه ، عابده ، مقدامه و معصومه که هم نامها و لقبهایش و هم ارزشها و فضایلش یاد اور مادر والا قدرش عصمت هستی و حبیبه خدا حضرت زهرا علیها السلام است فاطمه معصومه ، تنها بعنوان خواهری که برادرش علی ابن موسی الرضا را دوست بدارد و بخاطر نسبت برادر و خواهری دل در گرو محبت او گذاشته باشد نیست گر چه فاطمه و رضا هر دو از یک پدر و مادرند و از یک پستان پاک شیر خورده و در یک دامن لایق و عفیف بزرگ شده و با نوازش دست و نگاههای یک پدر و مادر رشد کرده اند لیکن فاطمه معصومه تربیت شده برادرش حضرت رضا است ، دودمان او خانواده یک زندانی است یعنی حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام مبغوض دربار هارون الرشید گشته و به امر او باز داشت و زندانی شده است این حبس و زندان سالهای طول کشید و تا شهادت امام ادامه یافته است خانواده امام به درد هجران پدر مبتلاست ولی چون اسارت پدر به خاطر خدا و دین و حرین است با همه سختیهایش ، برای فرزندان قابل تحمل است چون خدا راضی است .

در اینهمه سال که موسی ابن جعفر علیه السلام در زندانهای مختلف به سر می برد امام رضا علیه السلام عهده دار تربیت و متکفل زندگی خواهرش حضرت معصومه و دیگر خواهران است در نبود پدر رسالت رهبری و مسئولیت رسیدگی به تربیت فرزندان و حل مشکلات خانواده بر دوش اوست حتی رسیدگی به خاندان علوی که امام کاظم سر پرستی یا سر کشی و رسیدگی به آنان را عهده دار بوده در این دوران سخت غم الود بر عهده حضرت رضا است مورخین تعداد خانواده هایی را که از طریق امام هفتم موسی ابن جعفر اداره می شدند و تحت تکفل او بودند تا پانصد خانواده ذکر کرده اند تاثیر تربیتی امام رضا علیه السلام را بر خواهر معصومش حضرت فاطمه نمیتوان نا دیده گرفت بی جهت نیست که این بانوی جوان در دانش و کمال ، در حدیث و فضل ، در ایمان و ثبات قدم ، در اراده و فداکاری و هجرت پایگاه و جایگاه بلندی یافته و به مرز عصمت رسیده است و دلهای عاشقانه عترت را مجذوب خود ساخته است و عالمانی فرزانه و فقیهانی بلند مرتبه ، به استانه بوسی او افتخار کرده و می کنند و سلام به او را هر صبح و شام توفیقی الهی می شمرند .

در خانواده امام زمینه از هر جهت فراهم است که فرزندان چه دختر و چه پسر با علم و قرآن و حدیث و فقه اشنایی کامل داشته باشند . فاطمه علیها السلام نیز از این موهبت برخوردار است و انگونه که گفته اند عالمه محدثه راویه بوده است هم احادیثی را از پدران ارجمندش روایت می کند

و هم زنان و مردانی صاحب دانش و اشنای حدیث احادیثی را از زبان این بانو روایت می کنند و نام فاطمه دختر موسی ابن جعفر علیه السلام در سلسله سند برخی روایات دیده می شود و عالمانی از شیعه و سنت روآیات او را در ضمن روایات ثابت و صحیح و مورد قبول نقل می کنند ، اری نقل حدیث از فاطمه علیها السلام و اهتمام و توجه عالمان به انچه از زبان او به عنوان حدیث می شنوند و نقل و ثبت ان در مجموعه های حدیثی نشان دهنده جایگاه معتبری است که این دختر جوان و عالمه ، نزد ارباب بصیرت دارد .
در باب فضیلت زیارتش و تاکید و توصیه ای که نسبت به زیارت قبر حضرت معصومه علیها السلام در روایات دیده میشود ، شگفت است و ما را به مقام و منزلتش بیشتر واقف می سازد .
پاداش زیارت مدفن او بهشت است . این در بیشتر روآیات مربوط به زیارتش آمده است .
تشویق به زیارت او ، از زبان امام صادق علیه السلام ، امام رضا علیه السلام ، امام جواد علیه السلام و . . . نقل شده است .
سعد ابن سعد از امام رضا علیه السلام در این باره میپرسد حضرت پاسخ میدهد من زارها فله الجنه کسی که او را زیارت کند ، پاداش بهشت است .
در حدیث دیگری که سعد روایت می کند ، چنین است که امام رضا علیه السلام از او میپرسد: ای سعد ! قبری مربوط به ما اهل بیت نزد شماست ؟ پاسخ میدهد: اری فدایت شوم قبر فاطمه دختر موسی ابن جعفر علیه السلام انگاه حضرت میفرماید: آری هر کس با معرفت به حقش او را زیارت کند ، بهشت برای اوست .
زائران حرمش ، هنگام تشرف باید خود را ایستاده در برابر آینهای از کمال و بصیرت و عفاف و علم ببینند و از شایستگیها ، فضیلتها ، ایمان و اخلاقش اسوه و الگو بگیرند ، زیارت در این صورت است که اثر تربیتی خواهد داشت ، اگر برای زیارت ، پاداش و اجر عظیم است ، بخاطر سازندگی های ان و تاثیر گذاری در فکر ، روح ، اخلاق و زندگی زائر است .
با این حساب حرم فاطمه معصومه علیها السلام یک مهد تربیت روح و مرکز تعلیم کمال است ، اگر زائر را چشمی بینا و قلبی اگاه باشد . . .
اول ذی القعده سالروز ولادت کریمه اهل بیت علیها السلام بر همگان مبارکباد .
جلوه گاه تجلی حق
ز افق نور دیگری پیداست
جلوه های منوری پیداست
شادی بر هر که بنگری پیداست

شهد جان را چه شکری پیداست
یم عصمت چه گوهر آورده
حجت حق چه دختر آورده
از تبار پیمبر آورده
آری موسی ابن جعفر آورده
شهر قم اشیان آل عباست
حرم دختر ولی خداست
جلوه گاه تجلی حق است
اشرف از طور وادی سیناست
بارگاه جلیل فاطمه است
آنکه نور دو دیده زهراست
آفتاب سپهر فخر و شرف
گل بی خار گلشن طاهاست
عمه اطهر امام جواد
خواهر طاهر امام رضاست
رحمت کردگار بر حرمش
دائما نازل از طریق سماست
استان فرشته دربانش
ملجا خاص و عام و شاه و گداست
دخت باب الحوائج است کزو
حاجت هر نیازمند رواست
سرمه ای از غبار مرقد او
بر مریضان نا امید شفاست
درگهش همچو استان رضاست
باب امید و استجاب دعاست
طوف قبر و زیارت حرمش
ارزوی تمام اهل ولاست
قول من زار فاطمه و جبت
فله الجنه مقصد این ما واست
ان دری را که گفته اند به قم
باز می گردد از بهشت اینجاست
قبه و بارگاه و ایوانش
برتر از قدس و مسجد الاقصاست
بر سر اهل قم ز لطف خدا
سایه اش همچو سایه طوباست
شهر قم در پناه معصومه

در امان از مصائب دنیاست
هر که در خاک قم رذالت کرد
سر نوشتش به دست باد فناست
سرودی در میلاد حضرت فاطمه معصومه علیها السلام
دخت موسی و اخت الرضا خوش آمد
خوش آمد ، خوش آمد ، خوش آمد ، خوش آمد
حضرت معصومه به دنیا خوش آمد (2)
پیک شادی رسد از سما بر زمین
تا دهد مژده بر جمله مسلمین
مرغ جان را بود نغمه ای دلنشین
کرده این ایت حق نما خوش آمد
خوش آمد ، خوش آمد ، خوش آمد ، خوش آمد
حضرت معصومه به دنیا خوش آمد (2)
گوهری کز شرف جلوه کوثر است
فروغ دیده موسی ابن جعفر است
دخت فرخنده زهرای اطهر است
روشنی بخش بیت الولا خوش آمد
خوش آمد ، خوش آمد ، خوش آمد ، خوش آمد
حضرت معصومه به دنیا خوش آمد (2)
آنکه قبرش به قم سنگر عصمت است
بهر ایرانیان باعث رحمت است
ما همه ریزه خوار ، او ولی نعمت است
مظهر عصمت کبریا خوش آمد
خوش آمد ، خوش آمد ، خوش آمد ، خوش آمد
حضرت معصومه به دنیا خوش آمد (2)

یازدهم ذی القعده ولادت حضرت علی ابن موسی الرضا (ع)

بر خیز که موکب رضا آمده است
سلطان سریر ارتضا آمده است
ای تشنه اب چشمه رحمت حق
سر چشمه رحمت خدا آمده است
خورشید طوس
دمیدن آفتاب امامت از افق خانه امام کاظم علیه السلام جلوه ای دیگر از رحمت الهی بر عالمیان بود .
این بار ، در ذیقعده سال 148 رضا آل محمد درخشید و خط ولایت در وجود او به عنوان پیشوای حق تداوم یافت .
امامت از دیدگاه اهل بیت ، کاروانی است که باری از معرفت و تقوا و اخلاص دارد . که در راه هدایت و ارشاد ، ره می سپارد و مقصدش فلاح امت
است و امام قائد و قوام بخش بنای امت ، و سلسله ای از نور ، هدایت ، تعهد ، جهاد و شهادت است ، و ائمه شیعه اسوه زندگی و الگوی اخلاق اند .
چشممان روشن ، که در تاریکخانه تاریخ ، از خانه ولایت ، خورشیدی دیگر سر بر کشید و در تداوم راه ، از مدینه تا طوس را پیمود و از برکت این هجرت ، ایران همیشه در چشم انداز پرتو امامت قرار گرفت ، ان پیشوا ، هنگام تودیع درد مندانه با تربت احمد ، گردی از ایمان ان مزار بر گرفت و بر این خاک پاشید و سرزمین عجم را با پیام رسول عرب عجین نمود و سرزمین سلمان را بیمه خط اهل بیت ساخت .
اینک ، خورشید دین از خاک خراسان می تابد . اینک ، میلاد علی بن موسی الرضا علیه السلام است .
و . . . ایران ، به اقیانوس عرفان علوی و رضوی و موسوی وصل است .
چرا که مرقد هشتمین امام ، بعنوان یکی از چهار نگین گرانبها در این مملکت محمدی (ص) می درخشد .
هر روز بامداد خورشید از سمت خاور سر برآورده ، و از فراز گنبد طلایی سلطان طوس ، نور افشانی می کند ، و بر این خاک شیعه خیز و تربت عاشق پرور ، می تابد و زر می فشاند .
خورشید وجود امام هشتم فروغ بخش ان آفتاب عالمتاب است که در سپهر گردون می گردد .
و کدام شرق ، دو خورشید دارد ؟
و کدام خاک مهد مشرقین و دو خاور است ؟

اما شمایلی از سیمای این خورشید:
شجاع ، بخشنده و کریم بود . در علم و عبادت ، سر آمد اهل زمان خویش به شمار می رفت .
وارسته ای زاهد و دانایی بی نظیر بود .
به دانش و تقوای او همه اعتراف داشتند ، حتی دشمن خونی اش - مامون - چندین بار و به مناسبتهای گوناگون ، از امام به عنوان داناترین ، عابدترین و وارسته ترین مرد ، یاد کرده است .
به گفته ابن جوزی : در سن بیست و چند سالگی در مسجد رسول (ص) می نشست و برای مردم فتوا می داد .
حضور در زمان داشت . نسبت به مسائل فکری و اعتقادی و شبهه های دانشمندان ادیان و مذاهب مختلف ، جوابی حاضر و پاسخی دندان شکن داشت .
اخلاقش نیکو و بر خوردش کریمانه بود . فرزند پیامبر بود وارث خلق و خوی آنکه برای تکمیل مکارم اخلاق برانگیخته شده بود .
سخن کسی را قطع نمی کرد . کلامی که موجب رنجش خاطر مسلمانی گردد نمی گفت از خدمتکارانش کسی را مورد عقاب و سرزنش قرار نمی داد .
در مجلسی که دیگران حضور داشتند . پایش را دراز نمی کرد .
تکیه نمی داد ، خنده اش به قهقه نمی رسید و از تبسم فراتر نمی رفت .
هنگام غذا ، همه خدمتکاران را سر سفره می نشاند .
به نیازمندان و مساکین ، بسیار کمک می کرد و این اعانت و دستگیری را ، نه از سرمنت نهادن ، بلکه به شکرانه نعمت الهی انجام می داد .
جلسات بحث و مناظره اش با دیگران ، نقشی حساس در تحکیم ولایت و روشن تر نمودن حق داشت و حیات سیاسی - اجتماعی امام رضا علیه السلام مایه برکات فراوان برای شیعه بود .
عالم اهل بیت بود و پناه درماندگان و الگوی اسوه جویان .
و نمونه بود . . . نمونه بودن .
و . . . امام بود ، امام در اندیشه و اخلاق و ایمان و رهبری .
زاد روز میلاد این خورشید ، بهانه ای است که نگاهی به ذخیره معنوی دین و ایمانمان در این سرزمین داشته باشیم و ماه ذیقعده را قدر بدانیم ، که در روز نخست این ماه ، ولادت حضرت معصوم علیها السلام بود ، و در یازدهم این ماه ، زاد روز حضرت رضا علیه السلام است .
اینگونه است که مشهد و قم از وجود مرقد مطهر این دو اسوه پاکی ، برخوردار است . یکی الگوی مردان شرف خواه ، دیگری الگوی بانوان عصمت جوی عفاف گزین .
قبله هشتم ، مغناطیس دلهاست که همه روزه و همه ساله ، انبوهی از

قلبهای عاشق و دلهای شیدا را به سوی خود می کشد .
مشهد ، که مدفن این آفتاب عترت است ، در مرکز این دایره جذبه و کشش قرار گرفته است و این خواهر و برادر ، کانون جاذبه های معنوی این مرز و بوم شده اند .
نقش محبت است خیال شمایلش
یا رب مکن ز صحفه پندار ، زایلش
شمس الشموس ، کاینه تور ایزدی است
خورشید کیست ، جلوه کند در مقابلش
بیت خدا بود حرم پر جلال او
بی اذن حق کسی ننهد پا به داخلش
اینست که 11 ذیقعده ، فرخنده است . گرامی باد این میلاد خجسته ، که برکتهایش بی پایان است و شادان باد دلهای شیفته ، که با مهر این خاندان ، ابادان است و با عشق ارمیدگان این استان ، خرم و خرسند .
حجت ذات کبریا
مژده ای دل که دلربا آمد
دلربایی گره گشا آمد
محنت و درد و غم فراری شد
شادی و رحمت و صفا آمد
بعد شوال ماه ذیقعده
شامل رحمت خدا آمد
کلک رحمت کشیده نقشی را
کز خدا بانک مرحبا آمد
از منادی ندا رسد در گوش
مژده ای مومنان رضا آمد
نجمه را داده ذات حق پسری
که از او جان به جسم ما آمد
هشتمین جانشین ختم رسل
حجت ذات کبریا آمد
هفتمین نور دیدگان علی
ششمین یار مجتبی آمد
پنجمین حافظ قیام حسین
کاتب شرح کربلا آمد
چهارمین رهبر عبودیت
رهبری پاک و پارسا آمد
سومین پاسدار بحر علوم
بهر تفسیر هل اتی آمد

دومین استاد فقه واصول
معنی نون انما آمد
اولین پور موسی جعفر
بهر تثبیت ارتضا آمد
عالم آل احمد است رضا
یادگار محمد است رضا
نام او پاسدار نام علیست
مشی او حافظ مرام علیست
چون کلام علی کلام خداست
ذکر او دائما کلام علیست
بر رضای خدا رضاست رضا
در رضایش همه پیام علیست
نام او را علی نهاده خدا
چون ولایت فقط به نام علیست
شهد جانش به کام ما نوش است
نوش هستی ز شهد جام علیست
محترم نزد مقام وی است
چون مقام رضا مقام علیست
از قوامش دوام مکتب ماست
چون قوام رضا قوام علیست
حرمت اوست محترم به همه
احترامش به احترام علیست
کللهم نور واحد از گفتن
رمز ورازش زاحتشام علیست
دل ما صید دام عشق رضاست
چونکه هر عاشقی به دام علیست
داد مظلوم گیرد از ظالم
در کفش تیغ انتقام علیست
عین نامش علامت جود است
لطف لامش ز لطف لام علیست
هست دریای او یم رحمت
ز آنکه رحمت ز لطف عام علیست
هر که گردد چون من غلام رضا
این یقین دان که او غلام علیست
عالم آل احمد است رضا
یادگار محمد است رضا

سرود در میلاد امام رضا علیه السلام
یا ثامن خیر مقدم
از جلوه ات روشن گریده عالم
خوش آمدی علی ابن موسی الرضا
جانم رضا ، جانم رضا ، جانم رضا
از دامن نجمه عروس زهرا علیها السلام
امام هشتم زد قدم به دنیا
شد این مژده شادی بخش ، جان و دلها
جانم رضا ، جانم رضا ، جانم رضا
خورشید ایمان و عشق و عقیده
موسی ابن جعفر را فروغ دیده
در این ماه ذیقعده شد عالم ارا
جانم رضا ، جانم رضا ، جانم رضا
معصومه جان این عید بر تو مبارک
این جلوه توحید بر تو مبارک
برابر در چشم خواهر روشن بادا
جانم رضا ، جانم رضا ، جانم رضا

بیست و سوم ذی القعده روز زیارتی حضرت علی ابن موسی الرضا (ع)

در طوس تجلی خدا می بینم
آثار جلال کبریا می بینم
در کفشکن حریم پور موسی
موسای کلیم با عصا می بینم
زیارت چیست ؟
زائر کسیت ؟
زیارت ، دیداری است از سر شوق و شوق دیدار است و زائر ، ان مشتاق بیقرار دیدار است .
زیارت ، شستشوی جان است در زلال محبت ، غبار روبی دل است با نسیم ولایت . نشان معرفت است و گامی است برای کسب معرفت بیشتر .
زیارت ، موسم توبه است و اصلا خود توبه . عاملی است برای تزکیه نفس ، تصفیه روح و موعدی مناسب برای محاسبه نفس . عرضه خویشتن بر مولا است . سنجش اعمال با محک و معیار ولایت ، برای معرفت نفس ، تا بدانی که چند مرده حلاجی و تا چه میزان به قله انسان کامل که امام علیه السلام مصداق اعلای ان است ، نزدیک گشته ای .
زیارت ، قرار گرفتن در حصن حصین توحید و امان از عذاب الهی است ، با همه شرایط ان ، که فرمود: کلمه لا اله الا ا . . . حصنی ، فمن دخل حصبی امن من عذابی بشرطها و شروطها و انا من شروطها: لا اله الا ا . . . حصار من است هر کس اندر حصار من در اید از عذاب من در امان خواهد بود (البته) با شرایطش که من یکی از ان شرایط هستم .
زیارت ، ادای اجر رسالت است چرا که خود نشان مودت است . قل لا اسئلکم علیه اجرا الموده فی القربی : بگو ای رسول ما من از شما اجرا رسالت جز این نخواهم که محبت و مودت در حق خویشاوندا (من) منظور دارید .
زیارت ، حضور مرید است در محضر مراد ، حضور غلام در محضر مولا و حضور ماموم است در محضر امام .
زیارت ، بیعت مجدد ماموم است با امام ، اعلام وفاداری است نسبت به رهبر ، ابراز بیزاری است از هر چه باطل و قرار گرفتن در جبهه حق ، که گیتی همواره صحنه نبرد حق و باطل است . زیارت ، اعلان مواضع است که زائر با هر که مولا و امامش سر صلح و اشتی دارد در سلم و صفا است و با هر چه و هر کس که امام را دشمن می دارد ، دشمن است هر چند پدر یا فرزند و یا برادرش . . . باشد . (انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم): من در صلح و سازشم با هر که سر صلح با شما دارد و در جنگم

با آنکه با شما سر جنگ دارد . زیارت ، وفا به عهدی است که امام بر گردن دوستداران و پیروان خویش دارد که عالم آل محمد - صلی الله علیه وآله - فرمود:
ان لکل امام عهدا فی عنق اولیائه و شیعته و ان من تمام الوفاء بالعهد و حسن الاداء زیاره قبور هم : هر امامی را عهدی است بر گردن پیروان و دوستان او ، آن عهد را کاملا وفا کردن و حق آنان را نیکو ادا نمودن ، زیارت قبور آنان است . زیارت ، ادای حقی است که بر عهده ماءموم است و رد امانتی که در دست اوست .
زیارت ، استناره دائم از منبع نور و استفاضه از واسطه فیض الهی و ارتباطی دائمی با آن کس که سبب قوام هستی و سکون و حیات زمین و اهل آن است که لولا الحجه لساخت الارض باهلها: اگر حجت خدا نبود زمین اهلش را فرو می خورد .
زیارت ، بار یافتن انسانی فقیر و درمانده در بارگاه کریمی مرتبط با خزانه غیب ، توسل جستن معصیتکاری شرمنده به دامن بنده ای مقرب و آبرومند در درگاه رب الارباب است .
زیارت ، هجرتی است برونی و بالاتر از آن هجرتی درونی است که شیفته ای دل سوخته ، با طی راههای خاکی جان خویش برگرفته و به سوی مزار محبوب می آید تا با هجرت از بدیها و گناهان به سوی حسنات و طاعات تشبه و تمثل به او پیدا کند . زیارت پاس داشتن حریم عترت ، همراهی و ملازمه با اهل البیت است که : المتقدم لهم مارق و المتاءخر عنهم زاهق و اللازم لهم لاحق
پیشی جوینده بر آنها از دین خارج شود و بازمانده از آنها نابود و همراه و ملازم با آنها ، به آنان ملحق گشته است .
زیارت ، در دریای پر تلاطم دنیا بر کشتی نجات سوار شدن و چراغ هدایت را در ظلمات به دست گرفتن است . یاءمن من رکبها و یغرق من ترکها: ایمن است هر که بر آن سوار شود و غرق گردد هر که آنرا رها کند .
زیارت ، تجدید قوا است برای پیمودن صراط مستقیم و برگرفتن توشه و زاد راه برای سفر دور و دراز
زیارت ، ذکر و تذکیر است ، - ذکری - غفلت کش و تذکری جهل سوز و نیز به یاد آوردن مسئولیت سنگین خویش ، در تحمل بار امانت الهی است .
یاد آوری آن همه حماسه ها و مجاهدات و مظلومیت ها و سرانجام شهادتها و درس آموزی و عبرت پذیری از آنهاست .
زیارت ، تفریح روح است ، گرچه با رنج سفر و تعذیب جسم قرین است .
زیارت ، تعظیم شعائر الهی و نشانه تقوای دلها است . و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب : هر کس شعائر دین را بزرگ و محترم دارد ، که این صفت دلهای باتقوا است .

زیارت ، قدرشناسی از بندگان صالح و شکر گذاری نعمت وجود آنهاست .
زیارت ، اسوه را همواره در پیش چشم داشتن است ، حرکتی بر مبنای الگو و تاءسی به اوست .
زیارت نوعی اعتراض به سیاست جابرانه حاکم و دهن کجی به وضع موجود در روزگار ستم است . قیامی است علیه ظلم و شورشی است علیه جور نقی طاغوت و تمسک به رهبری بر حق و اعتصام به حبل ا . . . است .
زیارت . . . . اینها همه زیارت اند و زیارت ، تنها آینها نیست و زائر آن انسان عاشق عارف ، مرید وفادار ، محبت تائب ، محاسب متوسل ، مطیع حاضر در صحنه ، ایثارگر ذاکر ، مهاجر مجاهد ، موحد متقی ، معترض انقلابی و . . . . گرسنه محبت ، تشنه ولایت و شیفته امامت . . . . است که تمامی جانمایه و سرمایه خویش برگرفته و بر کف اخلاص نهاده و خانه و کاشانه و شهر و دیار ترک گفته و رنج سفر بر خویش هموار نموده ، با قلبی مشتاق و جانی امیدوار آمده تا با حضور در محضر امام و مراد و ولی نعمت خویش و درک نور و فیض و کسب توشه و توان ، همچنان با بصیرت و قدرت و معرفت ، بر صراط مستقیم توحید و با تمسک به کتاب و عترت ، راه خویش را تا رسیدن به سرمنزل مقصود که همان کمال انسانی و تقرب الی ا . . . است ، طی نماید .
اگر می بینیم در طول تاریخ همواره حکام جائر از زیارت ، در هراس بوده اند و از زائرین بیمناک ، اگر می بینیم که طاغوتی ستم پیشه چون متوکل و دیگران بارها و بارها آب بر مزار مقدسی چون تربت اطهر حسین علیه السلام می بندند و زائرین را دست و پا می برند و به قتل می رسانند ، اگر در تاریخ می خوانیم که منصور بن محمد الکندری و زیر طغرل سلجوقی به ویرانگری پرداخت و مانع از زیارت مرقد مطهر ثامن الائمه علیه السلام می شد و زائرین آن حضرت را می آزرد تا سرانجام به فرمان خواجه نظام الملک به قتل رسید .
و اگر می بینیم حکومت استعماری و روباه پیر انگلیس به جاسوسان خود توصیه می کند که با لطایف الحیل مؤمنین را از زیارت قبور ائمه باز دارند و با پخش شایعات بی اساس در سندیت تاریخی زیارتگاهها و قبور بزرگان دین تردید روا دارند . مانند اینکه در توس (مشهد) هارون دفن است نه امام رضا علیه السلام و در هر جایی به گونه ای و اگر به چشم خویش دیدیم که صدها زائر موحد و پاکباخته را در حرم امن الهی به فرمان شیطان ، سفا کانه به خاک و خون کشیدند .
و اگر . . . همه و همه به خاطر وحشتی است که امامان نار و پیشوایان کفر پیشه از زیارت (به مفهومی که شرحش گذشت) و از زائرین ، با ان ویژگیها ، داشته و دارند . زهی خیال باطل ؛ (یریدون لیطفوا نورا . . . با فواهم وا . . . متممم نوره ولو کره المشرکون): کافران می خواهند نور

خدا را بادها نشان خاموش کنند و البته خدا نور خود را تمام و کامل (محفوظ) خواهد داشت هر چند کافران را خوش نیاید .
قبله هفتمین
هشتمین حجت خدا اینجاست
قبله هفتمین رضا اینجاست
هر چه خواهی بخواه از این درگاه
منبع رحمت خدا اینجاست
بنگری گر به دیده تحقیق
مظهر ذات کبریا اینجاست
به کجا میروی تو ای سائل
صاحب بخشش و عطا اینجاست
روی کن جانب امام رئوف
که ملاذ شه و گدا اینجاست
آنکه بودی حریم اقدس او
عطر اگین کند فضا اینجاست
بهتر از روضه بهشت برین
روضه شاه دین رضا اینجاست
نور چشمان موسی جعفر
گل گلزار مرتضی اینجاست
گره افتاده ، ای که در کارت
باش اگه گره گشا اینجاست
آنکه گیرد ز راه لطف و کرم
دست ما را در ان سرا اینجاست
کیمیای سعادت ار طلبی
با خبرباش کیمیا اینجاست
آنکه در شدت مصائب بود
به رضای خدا رضای خدا رضا اینجاست
آنکه هر سائلی بدرگاهش
مینهد روی التجا اینجاست
آنکه گردون به خاک درگه او
قامتش میشود دو تا اینجاست
آنکه در هر بلا و غم گیرد
دست افتاده ای ز پا اینجاست
آنکه هر شیعه بهر غربت او
هست با چشم پر بکا اینجاست
آنکه هر روز اشک غم میریخت

بهر سلطان کربلا اینجاست
سرود در مدح امام علی بن موسی الرضا علیه السلام
ای پور شاه لافتی
مولا علی موسی الرضا
فرزند بیت هل اتی
مولا علی موسی الرضا
ای کعبه دلهای ما
مولا علی موسی الرضا
ذکر لب ارض و سما
مولا علی موسی الرضا
دل بر تو بستم از ازل
از این و ان ببریده ام
اندر میان لبرآن عشق تو را بگزیده ام
زیرا به درگاه تو من
دریای رافت دیده ام
ای هشتمین مولای
مولا علی موسی الرضا
بسپرده ام دل را به تو
من عاشق دلداده ام
اسب دلم را با شعف
تا استانت را نده ام
اندر شدائد بی ریا
مولای خود را خوانده ام
شاهنشهی و من گدا
مولا علی موسی الرضا
عاقل ندانم دلبرا
هر کس نشد دیوانه ات
عارف ندانم سرورا
هر کس نشد پروانه ات
خواهم نشینم سالها
چون گرد بر کاشانه ات
کن گوشه چشمی به ما
مولا علی موسی الرضا
هر دم به باغ ارزو
شوق وصالت سرزند
هر لحظه این شیدا دلم

همچون کبوتر پر زند
شاید که یک بوسه لبم
بر پای ان دلبر زند
ای نور چشم مصطفی
مولا علی موسی الرضا
محراب جانم ساختم
آن حلقه ابروی تو
باغی ز جنت یافتم
شهر و دیار و کوی تو
سوی مشامم میرسد
عطر گل خوشبوی تو
ای مظهر نور خدا
مولا علی موسی الرضا
عشق جمال بو الحسن
تابد ز بام سینه ام
من این پسر را چون پدر
باب الحوائج دیده ام
بنگر دل آشفته را
چون واله دیرینه ام
ای قبله حاجات ما
مولا علی موسی الرضا

آخر ذی لقعده شهادت جواد الائمه (ع)

زسوز غم ، پر پروانه میسوخت
ز داغ لاله ای ، گلخانه میسوخت
ز اوای جواد ، علیه السلام ان جا زهرا علیها السلام
نهال گلشن جانانه میسوخت
شهادت امام جواد علیه السلام
امامت شط جاری نور است در بستر حیات . امتداد هدایت الهی است در زمین . چراغی که از فراز آسمان اویخته است و ادمیان در پرتو تابش ان به سمت سراپرده قدس گام می سپرند . تاریخ حیات عقلی و عملی شیعه اکنده از حضور خردمندانه و آسمانی امت در ساحت نورانی امامت است .
امام ، صراطی است که ادمیان را از هوت خشک زندگی ، به وادی سبز بندگی می کشاند . تکامل در گرو اقتدا به نور است . بشریت اگر به امام ایمان بیاورد از قفس خسارت رها می شود و در هوایی بیکران عبادت بال می گشاید .
اندیشه امامت در تاریخ شیعه ، در زمینه های گوناگون عرفانی ، فکری ، فلسفی و سیاسی تجلی یافته است .
و بررسی تاریخ زندگی پیشوایان و امامان کتابی است گشاده فراروی مشتاق هدایت . اگر تکرار وقایع و رویدادهای تاریخی ممکن نباشد ، اموختن از تاریخ ممکن است . تاریخ زندگی امامان معصوم پنجره ای است که به سمت حقیقت و نور باز می شود . باشد که این مختصر از ملالت بکاهد و بر درایت بیفزاید .
حضرت امام محمد تقی علیه السلام در ماه مبارک رمضان سال 195 هزاده شد و در ماه ذیقعده سال 220 ، در بیست و پنج سالگی به شهادت رسید . زندگی حضرتش اگر چه بر اثر شقاوت ظالمان روزگار ، دیری نپائید . اما در ان مقطع زمان ، روشنی بخش روح و جان شیعیان بود .
قرن دوم و سوم هجری ، برهه ای حساس و پر تلاطم در تاریخ شیعه است . شیعیان ، پس از روزگاری دشوار در مسیر پر تلاطم جریانهای فکری و عقیدتی قرار داشتند و در برابر هجوم ظالمانه دشمنان پایداری می کردند از آنجا که اراده الهی بر آن بود که رشته امامت نگسلد ، حضرت امام جواد پس از شهادت پدر بزرگوارش حضرت امام رضا علیه السلام در خردسالی به تقریب در هشت سالگی زمام قافله امت را به دست گرفت و به امامت رسید . حضرت امام جواد ع نخستین امام شیعه است که در خردسالی به امامت رسید . این مساله - بر اثر طعن مخالفان و توطئه ظالمان - مایه حیرت و سرگردانی برخی از شیعیان بود . آنان که از دسترسی به ساحت

حضور امام محروم بودند ، با تنش و اضطراب فکری مواجه شدند . اما بر اثر خردگرایی شیعه و ایمان ژرف به مفهوم سترک امامت اندک اندک از حجم ابرهای تیره تردید و تزلزل کاسته شد .
ماءمون خلیفه عباسی با زیرکی و جسارت تمام ، بر آن شد تا از مساءله خردسالی حضرت ، بهانه ای برای درهم ریختن نظام تفکر شیعه بیابد و شکست خویش را در مبارزه با حضرت امام رضا علیه السلام جبران سازد . او که برای تیره ساختن چهره روشن امام رضا علیه السلام در ابعاد علمی ، سیاسی و . . . توفیقی نیافته بود ، اینک در پی یافتن راه برای محو کرامت و قداست مقام حضرت امام جواد علیه السلام به نیرنک های تازه ای دست می یازید .
ماءمون برای آگاهی یافتن از حرکتها و تلاش های حضرت در رهبری امت ، دخترش را به اجبار به همسری حضرت در آورد ، تا شاید از این راه خدشه ای در کیان امامت بیفکند و بر مراقبت و اطلاع خود از روابط و فعالیت های حضرت بیفزاید . البته این ازدواج تحمیلی - که بنابر تاءئید برخی نصوص تاریخی ، در زمان حیات حضرت امام رضا علیه السلام نیز از آن سخن رفته بود ، گونه ای نیرنگ برای پوشاندن جنایت مامون نسبت به امام رضا علیه السلام و اظهار ارادت منافقانه به مقام رفیع امامت محسوب می گردید .
توطئه دیگری که مامون به زعم باطل خود برای اهانت به حریم عصمت امام بکار گرفت ، تشویق و ترغیب عالمان و دانشمندان روزگار به بحث و جدل علمی با حضرت بود ، تا خرد سالی امام مانع پاسخ درست و جامع شود و در کار روش اعتقاد شیعیان به امام شکستی وارد شود .
ماءمون که بارها ، علم و معرفت ربانی حضرت امام رضا علیه السلام را در مجالس بحث و مناظره دریافته بود اینبار گمان می برد که شاید امام جواد علیه السلام در پاسخ مسائل علمی فرومانده و مردم از گرد وجود آسمانی آن حضرت پراکنده شوند . اما تمامی بحث ها و مناظره های علمی عاقبت به برتری و درخشش مقام سترک امام علیه السلام پایان می گرفت . در روایت های تاریخی برخی از این مناظره ها به تفصیل نقل شده است یحیی بن اکثم که در آن روزگار از بزرگان و متفکران بود در مجلسی خواست تا پرسشی طرح کند که امام از پاسخ گفتن به آن درماند . از امام پرسید: فدایت گردم آیا رخصت می دهی سؤ الی کنم ؟ حضرت فرمود: آنچه می خواهی بپرس یحیی گفت : درباره کسی که در احرام باشد و شکاری را بکشد چه نظری دارید ؟ امام فرمود: آیا شکار کننده هنگام شکار داخل حرم بود یا خارج حرم ؟ آگاه بود یا جاهل ؟ به عمد آن را کشت یا به سهو ؟ آزاد بود یا بنده ؟ صغیر بود یا کبیر ؟ آغازکننده به قتل بود یا در مقام دفاع ، شکار از پرندگان بود ؟ یا غیر پرنده یحیی بن اکثم شگفت زده

شد ، و چندان در چهره اش ناتوانی دیده می شد که اهل مجلس همه بدان پی بردند . به هر حال ، دسیسه دشمنان کارگر نیفتاده و بیش از پیش بر جلالت ، حضرت افزوده گشت .
بدیهی است که مساله اعجازآمیز خردسالی امام ، مبتنی بر بنیادهای پوشیده و غیبی جهان است . آن کس که بتواند در چنین سن و سالی رهبری قومی را - که در سرزمین های دور و نزدیک گسترده بودند - عهده دار شود و در برابر تهاجم انبوه دشمنان از جای نلغزد و پایدار بماند ، هاله ای از الهام غیبی را بر گرد وجود خویش دارد این بود که شیعیان به وجود حضرتش دلگرم می شدند و در طریق حق جویی و عدالت طلبی گام می زدند .
آخرین سال زندگی حضرت ، مصادف با حکومت معتصم عباسی برادر مامون بود . معتصم بر خلاف برادرش به آزار آشکار حضرت پرداخت و سعی در خاموش کردن فروغ زندگی امام علیه السلام نمود .
درباره شهادت حضرت امام جواد علیه السلام روایت های گوناگونی وجود دارد . اما آنچه از تفحص متون روایی برمی آید این است که آن حضرت بدست همسرش ام افضل دختر مامون و به نیرنگ و فرمان معتصم عباسی مسموم گشت و به شهادت رسید .
مرحوم علامه محمد حسین مظفر آورده که ، خلیفه ، علما را گرد می آورد تا با آن حضرت بحث و مناظره نمایند ، به این گمان که در او لغزشی بیابد و از مقام و منزلت او بکاهد . یک بار نامه هایی را جعل کرد که مردم را به بیعت آن حضرت فرامی خواند ، تا بهانه ای برای هتک حریم امامت باشد ، اما این توطئه ها عاقبتی جز افزونی مرتبت امام علیه السلام در پی نداشت . از این رو کینه و خشم معتصم افزونی گرفت . یک بار او را به زندان افکند و زمانی که تصمیم به قتل آن حضرت گرفت او را از زندان آزاد کرد و همسر آن حضرت - دختر مامون - را وادار کرد تا حضرت را با زهر به شهادت برساند . پس از شهادت حضرت ، شیعیان اطراف خانه او اجتماع کردند و چون معتصم در صدد بود که آنان را از تشییع پیکر آن حضرت باز دارد با شمشیرهای آخته ، برای پایداری تا پای مرگ هم پیمان شدند .
نکته ای که ذکر آن شایسته است ، این است که دوران زندگی حضرت امام جواد علیه السلام و نیز دوران حیات امام هادی علیه السلام و مام عسکری علیه السلام ، دوره حفظ و حراست از کیان رفیع و منبع امامت و استمرار بخشیدن به خط سرخ ولایت بود . مرحله ای بسیار حساس در تاریخ شیعه ، که خود زمینه ای برای امامت حضرت مهدی (عج) و تداوم اندیشه شیعی در تفکر مهدویت و غیبت ، بشمار میرود .
برخی نا اگاهان ، گمان می برند که اگر در متون روایی ، روایت های فقهی

و . . . از ، امام جواد علیه السلام کمتر یافت می شود ، نشانه تفاوت شان و مرتبت ان حضرت با امام صادق علیه السلام است .
بی خبر از اینکه ، رسالت دشوار امام جواد علیه السلام و دو امام پس از او حافظ تداوم اندیشه شیعی است .
اینک انچه از واری دوازده قرن پس از شهادت امام علیه السلام ، به دست ما رسیده ، خون ملتهبی است که در رگهای پیکر پر صلابت اندیشه شیعی می جوشد و اخگری فروزان است که در جان مشتاقان حقیقت دین نشسته است . آیا کدام کس است که امروز - در تلاطم ژرفنای اندیشه و عمل - خود را از فیض جاری حضور امام بی نیاز بداند و اگر هست ، ذهن و جانش ، اواره کوچه های تشویق و ملالت نباشد .
بر خیز تا بر شکوه پر فروغ سوگ امام علیه السلام نماز بیاوریم . . .
جواد اهل بیت
زاده موسی امام راستان
آن بلند اندیششه عرش استان
کان تقی خصلت جواد اهل بیت
آنکه در وصفش فرو ماند کمیت
از هجوم رنجها خون شد دلش
همسر نامهربان شد قاتلش
همچو شمعی کشته محراب شد
سوخت کم کم تا وجودش اب شد
سوختند از غم ولی الله را
با که گویم این غم جانکاه را
کز گل زهرا گلابی مانده است
پرتوی از آفتابی مانده است
و آنکه با اسرار حق محرمتر است
عمر او از عمر گل هم کمتر است
دشمنی چون خار راهش می شود
خانه او قتلگاهش می شود
بسته بر رویش همه درها کنند
سایه بر جسمش کبوترها کنند
این جواد است آنکه محبوب خداست
لطف عامش دستگیر ماسوی است
این تقی مهر سپهر ارتضاست
نور چشم فاطمه ابن الرضاست
مرثیه ای در شهادت امام جواد علیه السلام
گلهای زهرا شد همه پرپر ز بیدار

در کربلا و سامرا ، در طوس و بغداد
نالد همیشه بلبل ، از داغ این همه گل
بقیه الله ، اجرک الله
بغداد یکبار دیگر در غم نشسته
با ناله های دجله در ماتم نشسته
شراره در نهاد است غمزده جواد است
بقیه الله ، اجرک الله
با آنکه همچون غنچه بر خون شد دل او
شریک زندگانیش شد قاتل او
شکوفه ولایت ، پرپر شد از جنایت
بقیه الله ، اجرک الله
در حجره در بسته می سوزد تمامی
جانش ز زهر و پیکرش از تشنه کامی
رمق به جان ندارد ، لب تشنه جان سپارد
بقیه الله ، اجرک الله

فصل دوازدهم : مناسبتهای ماه ذی الحجه الحرام

هفتم ذی الحجه شهادت حضرت امام محمد باقر (ع)

زمین و آسمان ای شیعه در حزن و غم است امشب
همه اوضاع عالم زین مصیبت در هم است امشب
امام پنجمین شد کشته از زهر هشام دون
مدینه غمسرا از این غم و زین ماتم است امشب
آخرین یادگار کربلا
امام شکوهمندترین پیوند آسمانی میان خالق و مخلوق است ، طرحی آسمانی و تجلی استیلا و هیمنه درخشان حقیقت ربوبی بر جسم و جان زمین خاکی است ، امام ، مائده مملکت جبروت حضرت حق است که تاریخ و گستره ابدی حیات بشری را به خویش فرا می خواند و خرد خاموش ادمی جز با استمداد و بهره وری از نسیم نقره ای عنایت در اقیانوس بیکران قداست و طهارت او چشم نخواهد شست . تصویر تابنده امامت چونان خورشیدی درخشان فرا راه مردمان است و ذهن سیال عبودیت در دریای جاری کلام طراوت شفاف حضور و نگاه امام به سمت حقیقت جاری می شود .
حقیقت این است که هرگاه از بلندای قرون و عصرها به تاریخ توفنده تفکر شیعی نظر می کنیم با حقایقی بزرگ و درخشنده و بر خاسته از عمق میراث امامت بر خوریم که تاریخ را به چرخه ای شگرف در آورده است انگاه به صلابت و استواری میراث جاودانه امامت خیره می شویم و عقل و خرد را در چشمه حیرت و شرم تطهیر می کنیم ، مسیر زندگی امامان شیعه و تاریخ حرکت و پویش الهی آنان در جاده های روشن یقین و عبودیت آنچنان شگفت و دشوار است که ابدیت بلند قامت فکر را مبهوت خویش می گرداند .
امامان بزرگ شیعه در عصر و روزگار خویش هر یک به اقتضای اوضاع و شرایط و گنجایش ادمیان به گونه ای نگاهبان حریم حرمت و شکوهمندی عقل و وحی بوده اند ، انچه در آغاز از تفاوت و گونه گونی عرصه های عمل و کلام و گفتار و رفتار امامان شیعه به چشم می آید اگر چه شاید از منظر تاریخی و بیرونی نا پیوسته و مختلف باشد او در باطن از سرانجام یکسان و محاسبه عقلانی و روحانی شگفت اوری برخوردار است ، چشمی که مبانی و بنیادهای توحید و روشنگری امامان را به درستی ببیند از تیزبینی و آینده نگری و ژرف کاوی آسمانی آنان به حیرت فرو خواهد رفت . تصویر آینهسان امامت گاه در خود ، صلح سرخ امام حسن ، این پرشکوهترین نرمش قهرمانانه تاریخ را دارد و گاه قیام خونین حسین را نشان می دهد ، گاهی امام باقر و امام صادق در عرصه های علم و دانش

و فقاهت و کلام به چشم می خورند و گاهی امام جواد علیه السلام در حفظ و تداوم بخشیدن به رود جاری ولایت
اینها همه جلوه های است ، امام در نهایت یکرنگ تاریخ حیات و زندگانی امامان شیعه است ، روشن است ان کسی که به زندگانی ان بزرگان نظر می کند اگر به این تحول بالنده اگاه نباشد جز حیرت هیچ چیز فرا چنگ نخواهد آورد . اینک در این سطور نمی از اقیانوس کران ناپیدای حیات پنجمین خورشید فروزان آسمان امامت ولایت وجود مقدس امام محمد باقر علیه السلام را پیشکش ارباب معرفت و دلسوختگان وادی ولایت می اوریم شاید که روح خویشتن را در شط اگاهی زلال امامت تطهیر کنیم .
حضرت امام محمد باقر علیه السلام در دوران کودکی با بزرگترین مصیبت تاریخ اسلام یعنی واقعه کربلا روبرو شد ، او با چشمان معصوم خود مشاهده کرد که شجره خبیثه بنی امیه چگونه فرزند فاطمه زهرا و یادگار مصطفی یعنی حسین علیه السلام را همراه با عده ای از بنی هاشم و بهترین اصحاب اباعبدالله با کمال قساوت شهید کردند و بازماندگان از خاندان رسالت را به اسارت بردند .
امام پنجم علیه السلام ، همگام با اسیران پیروز کربلا غمها و محنتها را می چشید و شاهد اهانتها ، جسارتها ، قتل و غارتها و . . . بود . ایشان حمله دژخیمان و اصحاب شیطان را به مدینه الرسول دید و شاهد بود که چگونه کینه توزان بدر و احد به حرم رسول خدا حمله کردند و کشتند و سوزاندند و بیحرمتیها نمودند ، امام پنجم می دید که بنی امیه در پی محو اثار وحی و نبوتند و با هر چه که وابسته به خاندان رسالت است به مبارزه ای بی امان برخاسته اند می فرمودند:
ناخوشایندی این مردم از ما تنها به خاطر ان است که ما اهلبیت رحمت و شجره نبوت و معدن حکمت و محل نزول وحی هستیم . امام باقر علیه السلام در چنین اوضاعی پس از شهادت امام زین العابدین عهده دار مقام امامت می شوند سن مبارکشان در آغاز مقام امامت چهل سال بود حضرت به دنبال سیره پدر ارجمندش حضرت سجاد علیه السلام به سر پرستی ایتام و تفقد از ضعفاء و محرومین شیعه پرداخته و حتی الا مکان به وضع اقتصادی آنان سرو سامان می دهند حضرت به موازات فعالیتهای دیگر خویش به مبارزه با احیای جاهلیت و انحرافات فرهنگی جامعه می پردازد .
و آنچنان در این قسمت فعالیت می کنند که به اندک مدتی شعله های فتنه فرهنگی دشمن را مهار کرده و سعی در خاموش کردن ان می نمایند خود حضرت می فرمایند:
ما خزانه دار گنجینه های علم الهی و عهده دار مقام ولایت هستیم .
محصلین مدرسه ای که انروز امام باقر و امام صادق بنیان نهادند تا به

امروز و بزرگوار توانستند بیش از سی هزار حدیث پیرامون معارف اسلام به خصوص فقه وارد فرهنگ جامعه نمایند و با هجوم ویرانگر احادیث جعلی که زا زاویه متعفن ظلمتکده اهل غضب نشات می گرفت ، مبارزه ای جدی و قاطع نمایند و از طرفی شاگردانی امثال زر اره ، محمد بن مسلم ، ابو بصیر ، ابان ابن تغلب و . . . تربیت نمودند که هر کدام در قلمرو خویش چراغ هدایتی شدند که هنوز نور ان از لابلای کتب حدیث و اخبار می درخشد حال در پایان این مقاله به فراز سخنی از سخنان گوهر بار ان امام گرامی می پردازیم تا با زلال سخنش کویر جانمان را طراوت و حیات مجدد ببخشیم .
هنگامی که جابر به خدمت اما باقر علیه السلام ، مشرف شد حضرت فرمود: ای جابر در چه حالی هستی ؟ جابر که به ضعف پیری مبتلا شده بود ، گفت : حالی دارم که پیری را بر جوانی ، بیماری را بر تندرستی ، مردن را بر زیستن ترجیح یم دهم امام علیه السلام در مقام اگاه کردن او بر آمد و فرمود: جابر ، ما اهلبیت چنین نیستیم اگر حق تعالی پیری دهد ، پیری را ، اگر جوانی دهد ، جوانی را ، اگر بیماری دهد بیماری را ، اگر شفا دهد شفا را ، اگر حیات بخشد ، حیات را و اگر موت دهد ، موت را ترجیح می دهیم (یعنی جابر در مقام صبر بود و حضرت در مقام رضا که بالاترین مراتب است) پس جابر دست ان حضرت را بوسید و اراده پابوس نیز نمود که ان حضرت مانع شد جابر گفت : صدق رسول الله راست گفت پیامبر که فرمود: بزودی تو فرزندی از فرزندان مرا دریابی که نام او نام من باشد و مسائل علمی را می شکافد و به عمق ان می رسد .
در این حدیث نکاتی به چشم می خورد که می توان برای ارباب بصیرت موثر افتد ، انسان هر چقدر هم که بزرگ و پر تجربه و استاد دیده باشد باز هم بی نیاز از استاد نیست جابر از معدود کسانی است که عمر طولانی و پر برکت خویش را در محضر چند از معصومین علیه السلام سپری کرده است . رسول خدا را درک کرده و از ان حضرت دانشها اموخته ، به خدمت حضرت علی رسیده و کسب فیض کرده ، از محضر امام حسن درسها اموخته ، از مجالست با سالار شهیدان بهره ها برده است و اولین زائر قبر حسین محسوب می شود ، با امام سجاد علیه السلام همنشین بوده و علم اموخته ، اما با اینهمه در یک برخورد کوتاه و ساده برایش معلوم شد که هنوز نا اموخته های فراوانی دارد و این درسی است به همه پویندگان راه علم و فضیلت که هیچگاه از تعلم و تربیت فارغ التحصیل نخواهند شد .
شهادت آن امام همام بر پویندگان راهش تسلیت باد
شرار غم
ای فروزان گهر پاک بقیع
گل پرپر شده در خاک بقیع

با سلامت کنم آغاز کلام
ای ترا ختم رسل گفته سلام
پنجمین حجت و هفتم معصوم
بابی انت ، که گشتی مسموم
ای فدای حق قربانی دین
کرده یک عمر نگهبانی دین
تنت از درد و الم کاسته شد
تا که دین قامتش اراسته شد
ای ز آغاز طفولیت خویش
بوده از رنج و غم و درد پریش
از عدو ظلم و شرارت دیده
چون پدر رنج اسارت دیده
خار در پا و رسن بر بازو
رفته ای با اسرا در هر سو
کرده خون خاطرت ای شمع ولا
محنت واقعه کرب و بلا
کربلا دیده ای و کوفه و شام
ای شهید از اثر ظلم هشام
آتش غم پر و بالت را سوخت
زهر کین شعله بجانت افروخت
اثر زهر به زین الوده
کرده اعضای ترا فرسوده
خود تو مظلومی و قبر تو خراب
دیده هر از این غصه پر اب
شیعه را دل ز عزایت شده داغ
که بود قبر تو بی شمع و چراغ
نزد ان طایفه زشت مرام
بوسه بر قبر شما هست حرام
با چنین ظلم و ستم از اعدا
بهتر اینست که قبر زهرا
مخفی از دیده دشمن گردید
تا زهر حادثه ایمن گردید
مرثیه گروهی ، در شهادت اما باقر علیه السلام
امام باقر به شهادت رسید
ارث شهادتش به امت رسید
سلام ما بر قبرش

به جلوه های صبرش
امام باقر - امام باقر علیه السلام
نور دل فاطمه بیتاب شد
پیکرش از زهر جفا اب شد
آتش گرفته جانش
از ظلم دشمنانش
اما باقر - امام باقر علیه السلام
ظلمی که بر امام باقر رسید
دیده تاریخ به عالم ندید
با زین زهر الوده
راه حسین پیموده
امام باقر - اما باقر علیه السلام
سلام ما به حال التهابش
سلام ما به مرقد خرابش
کعبه دلها تربت بقیع است
دل غرقه خون از محنت بقیع است
یا رب به اشک زهرا
رسان مهدی ما را
امام باقر - امام باقر علیه السلام

هشتم ذی الحجه یوم الترویه حرکت امام حسین (ع) از مکه به سوی کربلا

ای یکه تار عرصه صبر و رضا حسین
وی رهنمای قافله کربلا حسین
تو کعبه امیدی و در وقت حج شدی
نا کرده حج ، ز بیت الهی جدا حسین
بر فراز حماسه
هنوز پنجاه سال از غروب خورشید رسالت نگذشته است که غاصبان ، سلطنت را به جای نبوت ، و یزید را به جای محمد (ص) می نشانند .
بلایی بزرگ دامن گیر جامعه اسلامی شده و کار به جایی رسیده است که سرنوشت جهان اسلام در دست یزید هوسبار قرار گرفته است . همان یزیدی که زشت ترین واژه ها از توصیف چهره کریه او ناتوانند .
درد ناکترین از همه انکه ، از حسین (ص) می خواهند تا ان جز ثومه فساد و طغیان را به عنوان جانشین پیامبر به رسمیت بشناسد . از عصاره عصمت ، لنگرگاه افلاک ، نقطه پرگار زمین و زمان ، مرکز دایره امکان ، از همو که قلبش فرودگاه ملائک است ، برای ننگین ترین لکه تاریخ و زشت ترین کلمه قاموس بشریت ، بیعت می خواهند . از حسین (ص) می خواهند تا با دست عصمت ، الوده ترین دست روزگار را به نشانه تایید بفشارد .
فرماندار وقت مدینه ماموریت یافته است تا از زاده زهرا برای فرزند لاابالی معاویه رای اعتماد بگیرد . دست بیعت حسین یا سر بریده او ، همان دو ارمغانی است که یزید یکی از آنها را از مدینه خواسته است
اکنون دیگر برای حسین (ص) مدینه جای ماندن نیست ، باید کاروان و قافله شهادت محملها را بر بندد و صاحبان اصلی مدینه الرسول از مدینه و رسول خدا حافظی کنند .
امیر قافله ، با یاران وفادار خویش از شهر بیرون می آید و در حالیکه خطر هر لحظه او را تهدید می کند . اهنگ مکه دارد . گویی موسی بن عمران است که با تعقیب فرعونیان و قبطیان از مصر بیرون آمده است لذا ایه ای از قرآن را زمزمه می کند که روایتگر هجرت موسی (ص) است :
و خرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین
کاروانیان در طی شش شبانه روز ، بیابانهای سوزان بین مدینه و مکه را پشت سر نهاده و به حریم کعبه پناهنده می شوند تا ان وادی ایمن را پایگاه امر به معروف و نهی از منکر ، و جایگاه اعلام برائت از ستم و بی عدالتی قرار دهند ، ولی حرامیان روزگار که با خدا نیز اعلام جنگ کرده اند نه احترام خون خدا و نه حریم خانه خدا هیچیک را نمی فهمند و عزم شکستن

حریم حرم نموده و در خانه امن خدا قصد ریختن خون خدا کرده اند .
مردم از چهار گوشه کشور اسلام به حج و طواف کعبه می ایند ولی معصوم زمانه کعبه را به سوی کعبه جانان ، حج را به سوی جهاد و زیارت را به سوی شهادت ترک می کند ، لباس احرام را برکنده و کفن شهادت پوشیده و به سوی حج اکبر می شتابد . و در زمانه ای که هنگامه زیارت روی خدا ست پشت به خانه خدا می کند و مسیر بین مکه و کربلا را جایگاه با صفاترین سعی خویش قرار می دهد ، چه در ان وادی سعی و صفای خونین صفای دیگری دارد .
در این مسیر ، پرتو عشق ، شعاع خطر را کمرنگ بلکه ناپدید کرده است و در این سعی عرفانی علاوه بر قصد قربت که شرط هر عبادتی است ، عنصر عشق میداندار اصلی میدان کربلا است عشق چاووش خوش اواز سفر کربلا است و تنها عاشقانند که در این کاروان نام نوشته اند و در یک ردیف و به ستون یک پشت سر امام عشق و معنای عشق ، به اقتدای شهادت ایستاده اند .
همه جنب و جوشهای آنها بوی پرستش و رنگ عبادت به خود گرفته است عبادتی عارفانه و عاشقانه که در ان جای پای کوچکترین کراهت ، بی میلی و احساس درد و رنج به چشم نمی خورد .
ستارگان کهکشان شهادت ، آسمان بین مکه تا کربلا را نور افشان کرده اند ، این کهکشان ، نه کهکشان راه مکه را بنماید ، بلکه راه خونینی است که از مدینه و مکه آغاز می شود و به میدان سرخ نینوا منتهی می گردد و راه قبله کربلا را می نماید . این کهکشان راه حاجیان نیست که راه مجاهدان و شهیدان عاشق است .
از نگاه دو چشم ، شمار ستارگان این کهکشان بسیار کمتر از کهکشان عظیم منظومه شمسی است ولی در حساب عشق کهکشان کربلا بسی پر رنگ تر و درخشان تر از تمامی کهکشانها است و جلوه هستی و فروغ کیهان از درخشش پر نورترین اختر این کهکشان تامین می شود .
این کاروانیان ، راهیان پر شکوهترین راهند و سیارگان زیباترین منظومه کیهانند و جاذبه خورشید امامت است که این مجموعه را در مدار حق به گرد خود می گرداند و همه را با خود به سوی یک هدف متعالی می کشاند .
حج نا تمام خون خدا توطئه شومی را که می خواست نهضت را در نطفه خفه کند ، خنثی کرد . افزون بر آن زایران و مجاوران خانه خدا را نیز در برابر یک چرا قرار داد . چرا بزرگی که مردم دیرفهم روزگار پاسخ ان را در حیات حسین درنیافتند ولی نقش این علامت سئوال را در قیامهای بعد از عاشورا بخوبی می توان دید .
کاروان عشق پیش می رود و منزل به منزل یاران تازه ای را با خود همراه می سازد . صدای اذان و نوای قرآن که از این کاروانیان در فضای بیابان

می پیچد دلهای عاشق را به طواف وجود نازنین ابی عبد الله می کشاند .
سالار قافله هر از چندی ندا در می دهد: هر که می خواهد خونش را در دریای خون ما بیامیزد و ان را در راه خدا نثار کند ، به کاروان بپیوندد و با ما به راه افتد
من کان باذ لا فینا مهجته فلیر حل معنا
در این اعزام پر شکوه و استثنایی از غنیمت گرفتن و بر تخت قدرت و سریر ریاست تکیه زدن ، خبری نیست سالار از آغاز راه نمی خواهد نورانیت لشگر و خلوص سپاه را فدای تعداد کند ، نمی خواهد حتی یک حلقه ، ناخالص در میان این زنجیره قیمتی قرار گیرد و سلسله شهادت را کم اعتبار سازد . امام جانباز و جان بر کف می طلبد سپاهی ، داوطلب می جوید او سیاهی لشگر لازم ندارد ، نمی خواهد کیفیت را قربانی کمیت کند زیرا به میدانی می رود که در ان عشق حرف اول و آخر را خواهد زد و خون بر شمشیر و نیزه چیره خواهد شد و بدان جهت تمام نیروهای امام نیروی کیفɠاند ، و امام شهیدان ، کیفی ترین نیروهای خود را در خطرناکترین جبهه به کار می گیرد و خود ، که محور عالم خلقت است در نوک تیز پیکان حمله قرار می گیرد .
مردان ، هفتاد و دو نفرند از میانه هفتاد و دو فرقه و در میانه دریای توفانی فتنه به کشتی نجات نشسته اند و می روند تا حلق تشنه خود را به خنجر بسپارند و اب نجات و شهد رستگاری را از لب شمشیر بنوشند .
هفتاد و دو پروانه می روند تا با آخرین توانهای خود بر گرد شمع وجود حسین علیه السلام خاموش و بی اواز بسوزند و با این خاموشی ، ماندگارترین سرود سبز ماندن و سرخ رفتن را بر بلندترین گلدسته قبه ازادگی بسرایند ، شمع نیز می رود و شعله عشق اوست که پروانه های بی ارام را هم با خود می برد تا جملگی در شام سرد ستم بسوزند و ذوب شوند و یلدای تاریک امت را به سپیده دم پگاه عدالت برسانند .
فداکارترین سپاه تاریخ سازماندهی می شود و می رود تا خونین ترین و شگفت اورترین اسوه را در عرصه حقیقت به نمایش بگذارد ، این سپاه مجهزترین سپاه تاریخ است چون ایمان پربارترین ره توشه این اعزامیان است . این خدا باوران و امام شناسان ، تمام پل های وابستگی را اعم از مال ، خانواده ، آینده زندگی و موقعیت اجتماعی را خراب کرده و خود را برای گذشتن از پل صراط و برای رسیدن به آیندهای پایدار و زندگی و موقعیت ماندگار مهیا کرده اند .
کودکان و زنان ، زبان گویای نهضت و ستون تبلیغات انقلاب کربلایند که پس از فرو نشستن گرد و غبار جنگ ، رسالت خویش را آغاز خواهند کرد و خطبه زینب علیها السلام و زین العابدین علیه السلام با اثار خون هفتاد و دو شهید در خواهد امیخت و کاخ ستم را واژگون خواهد ساخت .

کاروان به دشت تفدیده طف قدم می گذارد حر با هزار مسلح در برابر سپاه کوچک حسین علیه السلام صف می کشد . و سالار کم سپاه را خوب می شناسد و موج دوستی را در رخسار امام می بیند و با انبوه سپاه خود به کسی اقتدا می کند و موج دوستی را در رخسار امام می بیند و با انبوه سپاه خود به کسی اقتدا می کند و نماز می گزارد که به جنگش آمده است .
حر نمیخواهد باور کند که این قافله دار ، هم حسین باشد و هم خارجی و طغیانگر . پس ! کناری می رود و سخنان امام ، دیو غفلت را در اندرون حر می میراند و زلال نصیحت امام ، حر را می شوید و حر می کند و این خبر مثل صاعقه ای وحشتناک بر سر عاج نشینان کوفه و شام فرود می آید .
فرماندهان تازه ، با فرمانهای تازه تر ، با لشگریانی تازه نفس و بی شمار خود را به منطقه می رسانند . دو سپاه نا برابر در دو پادگان ، آماده نبرد شده اند ، نا برابرند . هم از جهت تعداد و هم از جهت فکر و اندیشه . در یک سپاه ، عشق به شهادت و لقای حق موج می زند و تپش قلب مجاهدان لحظه ها را برای رسیدن لحظه وصل می شمارد و در دیگر سپاه هوس ، شهوت و علاقه به وعده های پوچ ریاست حکومت می کند .
خورشید روز گرم و ماه پاره محرم به دامن صحرای گرم کربلا چشم دوخته اند تا ساعاتی دیگر تماشاگر عظیم ترین حماسه نسل بشر باشند . اب فرات ابستن بزرگترین طغیان است و می ایستد تا بر کرانه خویش که لحظاتی بعد صحنه اجرای موزون ترین سرود زندگی خواهد شد نظاره کند .
اب ایستاده است ، چین و شکنها ارام ، موجها اسوده و صدای ان نرمتر ای همیشه است که اینهمه ، روایتگر ارامش قبل از توفانند .
اریش سپاه کوچک لحظاتی دیگر به هم خواهد خورد تا با این به هم خوردن در همیشه تاریخ ، اسایش هر چه ستمگر است ، بر هم زند و فرونی سپاه سیاه خصم را بی آبرو سازد و اثبات کند که تعداد نفرات ، ملاک حقانیت نیست و اکثریت همیشه نمی تواند در نقش یکی از مطهرات نا پاک را پاک کند و باطل را به حق استحاله نماید .
سرانجام توفان می توفد و جنگ و کارزار در می گیرد و بزرگترین حادثه ها ، سریعتر از زمان ، وسیعتر از جهان و بلندتر از تاریخ رخ می دهد ، عاشورا رخ می نماید و سالار شهیدان ، کلمه عدالت و ازادگی را به رنگ خون بر پیشانی تاریخ می نگارد و قرآن را با صحیحترین روایت ، بر رواق بلند آسمان تلاوت می کند و بت های جهالت جدید بنی امیه را درهم می شکند و بدین سان کربلا و عاشورا بر تاریک تاریخ می درخشند .
حج نا تمام
از کعبه رو بکر ببلا میکند حسین

و آنجا دوباره کعبه بنا میکند حسین
گر ساخته است خانه ای از سنگ و گل خلیل
آنجا بناز خون خدا میکند حسین
روزی که حاجیان به حرم روی مینهند
پشت از حریم کعبه چرا ؟ میکند حسین
آن حج نا تمام که بر عمره شد بدل
اتمام ان بدشت بلا میکند حسین
آنجا وقوف در عرفات ار نکرده است
فریاد معرفت همه جا میکند حسین
آنجا اگر که فرصت قربانیش نبود
اینجا هر انچه هست فدا میکند حسین
آنجا که سعی بین صفا در دویدن است
اینجا به قتلگاه صفا میکند حسین
آنجا حنا حرام بود بهرا حاجیان
اینجا ز خون خویش حنا میکند حسین
وقتی به خیمه گاه رود از پی وداع
اینجا دوباره حج نساء میکند حسین
بعد از هزار سال به همراه حاجیان
هر سال رو بسوی منا میکند حسین
از چار سوی کعبه ، ز گلدسته ها هنوز
هر صبح و ظهر و شام ندا میکند حسین
بشنو دعای در عرفاتش که بنگری
با سوز دل هنوزه دعا میکند حسین
سر داده است و حکم شفاعت گرفته است
بر وعده ای که داده وفا میکند حسین

نهم ذی الحجه شهادت حضرت مسلم ابن عقیل (ع)

مظلومی آل مرتضی پیدا شد
در کوفه دوباره محشری بر پا شد
مهمان غریب کوفه را دریابید
زیرا که اسیر فتنه اعدا شد
کفن پوش عشق
می بینمت ای سفیر سفر انقلاب که سفارتت را آغاز کرده ای ، دعوتی که هیجده هزار دعوتنامه داشته است ، و در بیابانهای تفدیده ، راه می سپری و پرچم فراز مند نهضت ازاد یبخش حسین علیه السلام را بر دوش می کشی و نستوه و استوار ، با طنین گامهای قهرمانانه ات ، سکوت سرد و مرگ افزای چندین ساله تاریخ اسلام را درهم می شکنی .
جوانمردی ، وفا ، و دریا دلی به تو ایمان آورده اند و ارزشها ، هرگز ، پاسداری ، پایدارتر از تو ندیده اند .
ان شب ، که با غافلگیری و ترور عامل دشمن ، فقط و فقط برای ارزشها ، به مخالفت برخاستی ، همه خصلتهای آسمانی ، بنده ارزش خرید تو شدند . اری وفا از اینکه چون توئی را در کوفه ، شهر بی وفایان ، در کوی بی وفایی می دید ، شرمسار بود و این ازرم را که از حضور وفا مردترین یار اباالاحرار در ان خلوت خالی از مردانگی و غیرت ، احساس می کرد نمی توانست پنهان کند .
ای الگوی بزرگ مقاومت ، ای اسوه صبر و استواری ، از ان لحظه های خون و خشم ، شمشیر و تکبیر ، و رویاروئی نا برابر نور و ظلمت چه بگویم که کار و کارزار از جنگ تن به تن گذشته بود و تبدیل به جنگ تن به تن ها شده بود .
رزم حماسه آفرین تنی تنها و دور از دیار با تن ها و گرگهایی تا دندان مسلح ، با نگهبانان اشرافیت و حافظان شیطان .
عدالت بر خود ، لحظه ای غم افزاتر از آن هنگام تنهایی تو در آن هنگامه خون و آتش ، ندیده است . دلهای همه خدا پرستان ، از ان روز و دقیق تر بگویم از آن شب ، خانه تو شد ، (از آن شب) که بر درگاه خانه آن زن و در جواب سئوالش نالید که : من در این شهر ، خانه ای ندارم .
هنوز و هماره ، خونرنگی شفق ، از شرمگینی ان شامگاهان است ، ان شام شوم و آن شب تا ابد سیاه که در کوچه های شهر هیجده هزار دعوتنامه ای ، تنها ماندی و از هیچ پنجره ای ، نوری ، هر چند نا چیز ، سوسو نمی زد .
هر وقت به ان تنهایی تاریخی ات فکر می کنم و ان خاطره غمبار را یاد

می اورم به این نتیجه می رسم که غمی که هر غروب را می اکند ، غم توست و غروب ، ائینه دار غصه های توست ، و ابهام راز الودش از سر گذشت تو نشئت گرفته است .
ای عارف عرفه ، ای شاهد عرصات ، ای سفیر ثوره وای شهید عرفات .
ای فرستاده فرزانه حسین علیه السلام ، به تنهائیت در کوچه های تنگ و تاریک و مالا مال از آتش و دود کوفه سوگند دلهایمان ، دشتهای وسیعی است که در ان ، الاله های سرخ و شقایقهای ارغوانی عشق تو و مولای تو ، روئیده است . مسلم تو از بام قصر قساوت بر زمین نیفتادی . هرگز ، که در دلهای ازادگان و عدالت دوستان و ظلم ستیزان جای گرفتی ، تو به میهمانی دلهای عاشق رفتی و قلبهای مومنی که عرش الرحمان گفته شده اند ، جایگاه توست ای عبد صالح رحمان .
می بینمت بر تارک تاریخ ، بشکوه ایستاده ای و قامت خونینت از زخمهای کشیده شدن پیکرت بر سنگفرشهای کوفه ، ستاره باران است . سنگفرشهای کوی و برزن کوفه ، وقتی با بدن مطهرت مماس بودند ، بر عرش ، پهلو می زدند ، دیگر سنگفرش نبودند بلکه سنگ عرش شده بودند .
تمام ابهای جهان و بی کرانگی اقیانوسهای زمین ، وآمدار و شرمسار ان لحظه اب خواستن و ابخوردن تو هستند . تا ، لب گذاشتی ، ظرف اب ، بحر احمر شد و ظرفیت و گستره وجود تو را به حکایت نشست .
اه چه بگویم ؟ که می بینم از بام دارالاماره و از سر دار ، بر سرداران جهان ، امارت می کنی و هر جا حق طلب و ظلم ستیزی است مسلم تو شده است .
چاه ها چاله های انباشته از آتش و شمشیر ، گواه روشنی است . بر این حقیقت آفتابی که تو آفتابی و تسلیم ، تسلیم توست . ای سلم بزرگ ؛ عزت و شرف ، بندگان مودب استان رفیع تو هستند و در قدمت به خاک ادب افتاده اند .
ای شهید پیشتاز کربلا ، هنوز ، عطر دل انگیز ان سلام ملکوتی که به عنوان حسین علیه السلام فرستادی در فضای آسمان فتوت ، برادری و انسانیت ، با مشام جان استشمام می شود و روح را روحانیت و طور سینای سینه ها را طراوتی تازه می بخشد .
به سلام قسم ، . . . الملک القدوس السلام . . . سلامی دل انگیزتر از سلام تو در حافظه تاریخ نیست . سلامی از اسلام ناب یک مسلم .
تو از کوه استوا تری و استواری عکس برگردان ضایع و کمرنگی است از تو ، از همان ایستادن بر بام و به سلام .
اه . . . باز هم اه . . . از این غم ، که برای عاشقانت ، هممین یک غم کافی است تا هیچ گاه به سرور ننشینند ، غم جانکاه ان لحظه که امام نازنین

نازدانه ات را بر زانوی مهر نشاند و دیگر دخترکان کاروان ، نگاه معنی دار و غم الودی به یکدیگر کردند و لب گزیدند .
دست مهربان و نوازشگر امام که بر سر دختر تو کشیده می شد ، اعلامیه ای بود ، اعلامیه وصال مسلم به ملکوت تو در عرفه شهید شدی تا دعای ، عرفه مولی الکونین را تفسیر کنی و حماسه مسلم بودن و تسلیم نشدن را بیافرینی .
سفیر حسین علیه السلام
آنشب که شهر کوفه در اشوب غم بود
نامه نگاران را قلم تیغ ستم بود
آنشب که عروس حجله شب شعر میخواند
اشعار غم با واژه های بکر میخواند
آنشب زمین از پرده دل ناله میزد
داغ شقایق را به قلب لاله میزد
آنشب حکومت بود سر تا پا نظامی
حامی یک مامور جلبش صد حرامی
در کوچه ای مرد غریبی راه میرفت
از بی پناهی در پناه اه میرفت
مرغ دلش گاهی هوای یار میکرد
از خستگی گه تکیه بر دیوار میکرد
در کارگاه لب درنا سفته می سفت
اسرار دل را این چنین با باد میگفت
ای باد صرصر همتی چون وقت تنگ است
چرخ زمان ابستن اشوب جنگ است
دارم بتو من دست استمداد ای باد
چون هستیم را داده ام بر باد ای باد
اینک که در این شهر دلداری ندارم
تنهای تنها هستم و یاری ندارم
از من ببر در نزد دلدارم پیامی
زیرا که غیر از او ندارم من امانی
از قول من بر گو تو با نور دو عینم
فرزند دلبند علی یعنی حسینم
مولای من از کوفیان قطع نظر کن
کوفه میاعزم سفر جای دگر کن
مولای من جان رسول الله برگرد
دانم که در راهی ولی زین راه برگرد
اینان که بر لب نعره تکبیر دارند

جای وفا زیر عبا شمشیر دارند
شمشیرها شان بهر قتلت تیز گشته
پیمانه ها شان از ستم لبریز گشته
با سنگ و تیر و نیزه ها شان میزبانند
آماده از بهر ورود میهمانند
ای یوسف من پا سر بازار مگذار
پا بر سر بازار این اشرار مگذار
اینجا متاع عاشقی را مشتری نیست
این فرقه را کاری بجز غارتگری نیست
اینان همه ایفا گران نقش خونند
چون بیخبر از سنگر عشق و جنونند
تنها بیا اما میاور خواهرت را
تنها به خواهر ان سه ساله حضرت را
ائی اگر در کوفه ای فخر زمانه
دشمن زند بر خواهر تو تازیانه
ائی اگر در کوفه میگردد به سیلی
مانند زهرا روی اطفال تو نیلی
ائی اگر در کوفه بینی داغ اکبر
انسان که روید لاله ها از باغ اکبر
مرثیه گروهی در شهادت حضرت مسلم علیه السلام
میا کوفه گل زهرا
ببین شد مسلمت تنها
خداحافظ خداحافظ
شدم قربانیت مولا
حسینم وای حسینم وای (2)
نگر آویزه دارم
غم عشقت بدل دارم
ببین احرام خون بستم
که حجم را بجای ارم
حسینم وای حسینم وای (2)
صفا و مروه ام باشی
منا و کعبه ام باشی
مقام و حجر و رکن من
حریم قبله ام باشی
بود ذکر دلم یا رب
بگریم در دل این شب

که با این کوفه ویران
چه سازد خواهرت زینب
حسینم وای حسینم وای (2)

دهم ذی الحجه عید سعید قربان

ما مسلم و برنامه ما قرآن است
ملیت ما به پایه ایمان است
عیدی که برای ما پسندیده خدا
فطر است و غدیر و جمعه و قربان است
خنجر شوق بر حنجر نفس
عید قربان جلوه گاه تعبد و تسلیم ابراهیمیان حنیف است . فصل قرب یافتن مسلمآنان به خداوند ، در سایه عبودیت است .
اگر ابراهیم خلیل ، در اجرای فرمان پروردگارش ، خنجر بر حنجر اسماعیل می نهد ، اگر اسماعیل ذبیح ، پدر را در اجرای امر خدایی ، تشویق و ترغیب می کند ، اگر شیخ الانبیاء در نهادن کارد بر حلقوم فرزندش ، لحظه ای تردید و توقف نمی کند ؛ همه و همه ، نشانه مسلمانی آن پدر و پسر و شاهد صداقت در عقیده و عشق ، و وفاداری در قلمرو بندگی است .
عید قربان ، مجرای فدا کردن عزیزترین یعنی خدا است .
عید قربان ، مجرای فیض الهی و بهانه عنایت رحمانی به بندگان مومن و مسلم و مطیع است .
قربانی تو در این چیست ؟
در راه خدا ، چه چیز فدا می کنی ؟
با چه وسیله ، به استان پروردگار ، تقرب می جویی ؟ و کدام فدیه را به قربانگاه صدق ، عشق ، اخلاص و وفا می آوری ؟
برای اولیاء الله عید قربان مجمع الشواهد صدق در گفتار ، کردار ، ادعا و عمل است . تو نیز ، اگر بتوانی رضای خویش را فدای رضای حق کنی ، اگر بتوانی از خواسته دل در راه خواسته دین چشم بپوشی ، اگر بتوانی از داشته ها و خواسته ها بگذری ، آنگاه ، به مرز عبودیت و به حوزه قربانگاه قدم نهاده ای .
مگر خلیل الرحمان چه کرد ؟ تو نیز اگر پیر و مشی و مرام ابراهیمی ، نباید هیچ چیز از آنچه داری و به آن دلبسته ای ، همچون زن و فرزند ، مال و منال ، پول و پس انداز ، خانه و خادم ماشین و مسکن ، و . . . حجاب چهره جانت ، مانع بندگی و فرمانبرداریت شود و آنگاه که پای دین و خدا به میان آید ، بسادگی و بصراحتی ابراهیمی و بصداقتی اسماعیلی درگذری و امر مولا را مقدم بداری .
بگذر از فرزند و مال و جان خویش
تا خلیل الله دورانت کنند
سر بنه در کف ، برو در کوی دوست

تا چو اسماعیل ، قربانت کنند
اینجاست که قربانی وسیله قرب می شود و عید قربان روز تقرب به خداوند .
آن هم نه قرب مادی و جسمی - که خدا از محدوده حس و جسم بیرون است - بلکه قرب معنوی و تقرب ارزشی که در سایه ایمان و عمل است .
آنچه انسان را به خدا نزدیک می کند ، طاعت است .
و آنچه از ساحت قرب ربوبی دور می سازد ، معصیت است .
خدا به ما نزدیک است ، حتی نزدیکتر از رگ گردن ، که خود فرموده است :
- و نحن اقربب الیه من حبل الورید - ما از او دوریم ، چرا که به جرم و گناه ، گرفتاریم و مجرم هرگز محرم نخواهد شد .
دوست نزدیکتر از من به من است
وین عجبتر که من از وی دورم
اگر پای از مرز طاعت فراتر ننهیم ، اگر با تیغ گناه ، دامن عصمت ندریم ، اگر دست تعدی ، به حریم حرمات الله نگشاییم ، آنگاه خواهیم دید که هر جا باشیم در قربانگاهیم و هر سو که برویم ، به او تقرب پیدا می کنیم ، و هر روزمان عید قربان می شود . بفرموده حضرت علی :
کل یوم لا یعصی الله فیه فهو یوم عید
هر روزی که در آن ، خدا نافرمانی نشود روز عید است .
جلوه دیگر این روز ، ذبح است .
قربانی کردن گوسفند ، چه از سوی حاجی در منا و چه از سوی ما در شهرها مان ، تکریم آن حماسه معنوی و ایثار عظیم است که ابراهیم و اسماعیل از خود نشان دادند و به مسلخ رفتند ، آن فداکاری همواره باید در خاطره ها زنده بماند ، تا درسی می باشد فرا روی ابراهیمیان همیشه و همه جا .
رها شدن از تعلقات و ذبح کردن تمنیات در پیش پای اراده الهی ، درس دیگران قربانی است ،
تیغ اراده و عفاف ، باید بر خنجر نفسانیات نهاد و خون نفس اماره را ریخت و از شر این وسواس خناس نجات یافت .
تا چه حد حاضری که خواست خدا را بر خواهش دل مقدم بداری ؟
تا کجا می توانی طاعت و اطاعت الله را ، با هوای نفس مبادله نکنی ؟
نفس کشتن و جهاد با دشمن درونی ، سخت تر از مبارزه با دشمن ، آشکار و برونی است .
از این رو جهاد اکبر نام گرفته است .
ذبح قربانی در دید عرفانی اهل نظر ، رمزی از ترک هواهای نفسانی و روی آوردن به رضای الهی است

ثمرات این ذبح نیز ، باید چونان قربانی گوسفند به دیگران برسد .
و . . . چنین است که آنکه مالک هوای نفس شود و دیو هوا را به بند کشد ، هم خویشتن از وسوسه ها و زیانهای آن آسوده خاطر است ، هم جامعه از صدمه هوا پرستیهای او مصون !
آری ! . . . امروز ، عید است .
عید قربان و تقرب به خدا ، آن هم در سایه عبودیت و بندگی .
ما ، بنده آنیم که در بند آنیم .
حال که چنین است ، چرا در بند نفس و بند زر و سیم و بند خواسته ها و داشته ها ؟ !
دل به خدا بدهیم و در بند عبودیت او باشیم ، تا از هر قید و بندی آزاد شویم .
بندگی خدا ، امیدبخش است .
و روز عید قربان می تواند برای ما اوج این آزادی برین باشد .
خجسته باد عید قربان عید صالحان و ارس ته ، و عید اهل طاعت و تسلیم .
بمناسبت ده ذی الحجه عید قربان و حضور مهمانان خدا در موسم حج
خسی در میقات
من از این شهر امید ، شهر توحید که نامش مکه است ، و غنوده است میان صدفش کعبه پاک ، قصه ها میدانم . ، دست در دست من اینک بگذار ، تا از این شهر پر از خاطره دیدار کنیم . ، هر کجا گام هی در این شهر ، و به هر سوی و به هر چشم انداز ، که نظر کرده و چشم اندازی ، میشود زنده در اندیشه ، بسی خاطره ها .
یادی از هاجر و اسماعیلش ، مظهر سعی و تکاپو و تلاش ، صاحب زمزمه زمزم عشق ، یادی از ابراهیم ، آنکه شالوده این خانه بریخت ، آنکه بت های کهن را بشکست ، آنکه بر درگه دوست ، پسرش را که جوان بود ، قربانی برد .
یادی از ناله جانسوز بلال ، که در این شهر ، در آن دوره پرخوف و گزند به احد بود بلند ، یادی از غار حرا ، مهبط وحی ، یادی از بعثت پیغمبر پاک ، یادی از هجرت و از فتح بزرگ ، یادی از شعب ابیطالب و آزار قریش ، شهر دین ، شهر خدا ، شهر رسول ، شهر میلاد علی علیه السلام ، شهر نجوای حسین ابن علی علیه السلام در عرفات شهر قرآن و حدیث ، شهر فیض و برکات . . . ، و بسی خاطره از جای دگر ، شخص دگر . . . . ، بانگ توحید که در دشت و فضا می پیچد ، موج لبیک که در کوه و هوا می غلطد ، طور سینای مسلمانان را ، جلوه گر می سازد ، چه کسی جرات این را دارد ، که در اینجا سخن از من گوید ؟ !
من و تو رنگ ز رخساره خود می بازند ، همه ما می گردند ، همه او می گردند ، پهندشت عرفات ، جلوه گاهی است که در آینه اش ، چهره روشن

و حدت ، پیداست ، همه در زیر یکی سقف بلند آسمانی نیلی ، به مناجات و عبادت ، مشغول ، اشک در دیده و غم ها به دل و بار گناهان بر دوش ، همه در گریه و در راز و نیاز ، جامه ای ساده و یکسان و سفید ، جامه ای ضد غرور ، همه بر تن دارند . همگی در سعی اند ، یا که در حال طواف ، گرد این خانه که از روز نخست ، بهر مردم شده در مکه بنا ، وطن مشترکی چون مکه ، نتوان یافت به هیچ آئینی .
امتیازات نکوهیده در این شهر و حریم ، به مساوات مبدل گشته است .
این مراسم که در این خانه بپاست ، رمزی از شوکت و از تقویت آئین است ، جلوه ای از دین است .
حاجی اینجا همه او می بیند ، نام او میشود ، فیض او می طلبد ، با شعار لبیک ، پاسخ دعوت او می گوید ، غرق در جذبه پر شور خداست ، قطره ای از دریاست ، و . . . خسی در میقات

پانزدهم ذی الحجه ولادت حضرت امام هادی (ع)

ای روی تو خورشید هدایت هادی علیه السلام
گلواژه دفتر ولایت هادی علیه السلام
هستی تو دهم امام و ما را باشد
از لطف تو امید عنایت هادی علیه السلام
هادی امت
امام پیوند قدسی آسمان و زمین است . تجلی سیطره روح الهی بر تن خاکی ، و امامت طیف گسترده و مائده روحانی خداوند است که تاریخ را و ابدیت روح آدمیان را به خویش فرا می خواند . این عقل خاکی ، جز به مدد نسیمی که از گلستان هدایت امام می وزد ، به سرا پرده قداست و طهارت افلاکی راه نمی برد .
تصویر تابناک امامت فرا راه مردمان است در طریق عبودیت . و زمزمه جاری کلام امام و دریای طراوت و شفافیت حضور امام مشتاقان را به سوی حقیقت می کشاند .
بشریت ، اگر تن به هدایت آسمانی امام در ندهد ، به در یوزگی خاک و امامان دروغین ناپاک در خواهد افتاد و شیعه در تلاطم امواج خروشان تاریخ و در انبوه در هم پیچیده دشواریها و درشتی ها ، همواره چشم به ای نه درخشان امامت دوخته است و سر بر استان آسمان ولایت سائیده است و این است که در درا زنای زمان و چرخش چرخ روزگار ، بر سر پای خویشتن ایستاده است .
امامان شیعه در روزگار خود - هر یک بر حسب اوضاع و شرایط روزگار و احوال و افعال آدمیان - به گونه ای نگهبان حریم حرمت عقل و وحی بوده اند .
آنچه از تفاوت و اختلاف عرصه های عمل ، کلام و حرکت امامان به چشم می آید . اگر چه از بیرون و منظر تاریخی نا پیوسته و گونه گون باشد . در درون و باطن از انجام و پیوستگی برخوردار است تعیین حرکت و شیوه های عمل در نظام ولایت و امامت محتاج بازنگری و باز سنجی تاریخ زندگی امامان است .
نگرشی که بر مبنای توحید و بنیادهای استوار هدایت گری امام متکی باشد ، از ژرف نگری و آینده بینی و هوشیاری پیامبرانه امامان به شگفت خواهد آمد . اگر یک سو قیام خونبار امام حسین علیه السلام است . و یک سو صلح سرخ امام حسن علیه السلام ، و اگر یک طرف نشر علم و احکام و اندیشه های کلامی و فقهی و . . . است ، در عصر امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام - و یک طرف ، حفظ و استمرار بخشیدن به تداوم

خط ولایت - در عصر امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام - همه و همه تصویری واحد است از آیینه تابناک و درخشنده امامت .
مورخی که بی عنایت به این گونه گونی عرصه ها و عرضه ها در پی تاریخ نگاری و درخشان است که زندگانی آسمانی اش کتاب سترگ حقیقت است .
حضرتش نیمه ذی الحجه در سال دویست و دوازده هجری در حوالی مدینه چشم عالمیانه را به چهره ملکوتی خویش گشود . پدر بزرگوارش ، حضرت امام جواد 7 - آیت خداوند در زمین و مادرش حضرت ثمانه مغربیه (که به سیده شهرت دارد) است . نام حضرتش علی است که رمز آسمانی عروج انسان است و میراث خاندان عصمت . ناصح ، نقی ، هادی ، فقیه ، عالم ، شهید و خالص از القاب حضرت است که هر یک برخاسته از منش و شخصیت گرانقدر و روحانی اوست . دوران امامت آن حضرت از سال 220 هجری - سال شهادت پدر بزرگوارش ، امام جواد 7 - تا سال 254 هجری - تاریخ شهادت خود آن حضرت - به درازا کشید . 34 سال از عمر 52 ساله آن حضرت بر سه سکوی پاسداری از حریم قرآن و رسالت و امامت گذشت . حضرتش ، همچون پدر ، در خردسالی (به تقریب هشت سالگی) به امامت رسید و اعجاز امامت دیگر بار در چهره امامی دیگر تجلی کرد .
اگر چه ستمکاران ناباورانه در عهد امامت حضرت جواد علیه السلام به سختی از امامت و توانایی پیامبر گونه او در سن خردسالی شکست خورده و دچار گونه ای حیرت دیوانه وار گشته بودند ، اما در عهد امامت حضرت هادی علیه السلام نیز ، از خردسالی حضرتش بر نتابیدند و در پی برهم زدن و آشوبگری در اندیشه شیعی بر اندند و دیگر بار حضرت را به آزمایشهای علمی و فکری آزمودند تا شاید رخنه ای در سد مستحکم امامت دراندازند ، جنیدی نامی را بر حضرت گماردند تا او را در خردسالی مجاب کند . امام او سرگشته و حیران از جوشش چشمه های علم حضرت به شگفت در آمد و حلقه محبت و ولایت حضرت را در گوش کرد . می گفت : نمی دانم خردسالی چنین که دیوارهای مدینه او را در بر گرفته اند ، اینهمه علم و معرفت را از کجا فرا چنگ آورده است !
عصر زندگی امام هادی علیه السلام ، عصری پر تلاطم و آکنده از دشواریها و ستمگری ها - برای شیعیان - بود .
آشفتگی سیاسی و اقتصادی و درهم پاشیدگی اوضاع اصلاح اجتماعی ، مجال را برای حاکمان ستمگر تنگ نمی کرد و آنان بر تعصب و تقویت پایه های جور و ستم می افزودند
زمامداران خونخوار عباسی از هر فرصتی برای نابودی و از میان برداشتن - تنها مخالفان سر سخت خود ، (شیعیان) سود می جستند .

این زمان ، حفظ تجمع شیعیان و استمرار بخشیدن به مقاومت و امر ارشاد سیاسی و اجتماعی ، رسالت خطیر و حساس امامت بود . دستگیری و تعقیب بزرگان شیعه . همچون محمد بن صالح و محمد بن محمد الحسینی و . . . و نیز شهادت بسیاری از آنان همچون یحیی بن عمر و . . . و ایذاء و آزار شیعیان ، کار را بر آنان چنان دشوار ساخته بود که اگر نقش امامت حضرت در کار نبود ، اثری از شیعه بر جای نمی ماند .
و روشن است که امام نیز از خطر توطئه و دسیسه های شوم جباران روزگار و خونخواری همچون متوکل در امان نمی ماند . امام جماعت حرمین (مکه و مدینه) از سوی دستگاه خلافت ، به متوکل عباسی نوشت که : اگر ترا به مکه و مدینه حاجتی هست ، علی بن محمد (هادی) را از این دیار بیرون بر که بیشتر این ناحیه را مطیع خود گردانیده است .
و این پس از سعایت مخالفان و دشمنان و تفتیس مکرر و چند باره خانه حضرت بود که هیچ به دست نیآورده بودند .
مسعودی آورده است که : در باب حضرت امام علی النقی علیه السلام - نزد متوکل سعایت کردند و گفتند که در منزل ان جناب اسلحه بسیار و نامه های فراوان است که شیعیان او از قم برای او فرستاده اند و آن جناب عزم آن دارد که بر تو خروج کند . . . یحیی بن هر ثمه از فرماندهان ارتش متوکل می گوید: سرای او را بازرسی کردم و در آن جز قرآن و کتب علمی چیزی نیافتم
تمام این جریانهای اجتماعی ، عاقبت متوکل را مجبور کرد که امام را به سامرا ، مقر حکومت خویش فرا بخواند تا حضرتش را در حیطه مراقبت و اطلاع خویش محصور کند .
و این بود که به قریب بیست سال از زندگی حضرت در سامرا و مقر حکومت عباسی گذشت . در تمام این دوره بیست ساله حضور جماعتی از بنی عباس - که تاریخ آن را یاد می کند - نشانگر تلاش حکومت عباسی برای تنگ کردن مجال بر حضرت امام هادی علیه السلام است .
تاریخ صحنه های شگفت را از حضور امام در عرصه مقاومت و ظلم ستیزی در حافظه خود گنجانیده است . گاه حضرت را به اجبار به مجلس عیش متوکل وارد می کنند و متوکل حضرتش را (نعوذ با لله) . به باده نوشی می خواند و آن گاه که امامم خردمندانه اهانت او را پاسخ می گوید از امام می خواهد که دست کم شعری بخواند و امام گرچه شاعر نیست ، اما دشمن را با تیر ابیاتی شگرف شگفت بر زمین عجز و ناتوانی می دوزد:
با توا علی قلل الا جبال تحرسهم
غلب الرجال فلم تنفعهم القلل
و استترلوا بعد عز من معاقلهم

و اتسکنوا حفرا یا بنسما نزلوا
. . . ستمگران بر قله کوههای خانه ساختند ولی چه سود که کوهها نیز یاری شان نکردند . . .
آنگاه از فراز کوه ها به شیب گورها در افتادند . . . چه جایگاه پلیدی !
تربیت شاگردان و پرورش مردان سترگی که هر یک زمانه ای را متحیر می سازند و دنیایی را مبهوت می کنند از دیگر برکات فیض حضور حضرت است ، بزرگانی همچون حسین ابن سعید ، ابو هاشم جعفری ، عبد العظیم حسنی و ابن سیکت (شاعر شهید) از آبشخور روحانی فیض امام سیراب گشته اند .
سر آنجام ، جباران زمانه ، عظمت حضور امام را تاب نیاوردند و حماسه شهادت که میراث خاندان ولایت است ، دوباره تاریخ را به چرخش در آورد ، امام علیه السلام را به زهر دشمنی و کینه ، به شهادت رساندند ، و سوگ حضرتش را جاودانه ساختند .
اما دریغ که چراغ هدایت خاموش گردد و در کار امامت شکست در گیرد ! !
میلاد حضرتش بر شیفتگان حضرت خجسته باد
ماه فروزانی دگر
ساقی امشب با پیمانی دگر
سفره رنگین کرده بهر تازه مهمانی دگر
باغبان را گو بپاشد بذر شادی در زمین
تا ببارد ابر رحمت باز بارانی دگر
باید آدم در جنان امشب گل افشانی کند
تا به تخت گل نشیند جان جانانی دگر
تا نترسد نوح پیغمبر ز طوفان بلا
رحمت حق کرده بر پا باز طوفانی دگر
آتش نمرودیان خاموش گردید و خلیل
تکیه گاهش تخت گل شد در گلستانی دگر
شهر یثرب سینه سینا شده کز لطف حق
زد قدم در این جهان موسی ابن عمرانی دگر
گر مسیحا مرده را زا نفاس گرمش زنده کرد
جسم او را داده میلاد نقی ، جانی دگر
بر جواد ابن الرضا حق داده از دریای جود
گوهر ارزنده و در درخشانی دگر
خیزران باید زند گلبوسه بر روی عروس
کز شرف آورده بهر دین نگهبانی دگر
فاطمه در باغ جنت بزم شادی چیده است

چون که دیده نهمین گل را به دامانی دگر
از شب ظلمانی و تاریکی ره غم مخور
ز آنکه آید بعد شب صبح درخشانی دگر
خاتم پیغمبرانت تبریک گوید بر علی
چون علی را آمده ماه فروزانی دگر
زد قدم در ملک هستی حافظ صلح حسن
تا دهد با صبر خود در صحنه جولانی دگر
نهضت خونین عاشورا و پیکار حسین
یافته از این پسر گرمی میدانی دگر
محور چرخ عبودیت چو زین العابدین
داده بر محراب طاعت عشق و ایمانی دگر
گوهری را داده بر ما مکتب بحر العلوم
تا نگردد جاگزین علم ، نادانی دگر
فارغ التحصیلی از دانشگه فقه و اصول
آمده و بر ما دهد سر خط عرفانی دگر
همچنان موسی ابن جعفر در مقام بندگی
آمده با خط انسانساز انسانی دگر
تا نماند در جهان خالی سریر ارتضا
آمده همچون رضا در دهر سلطانی دگر
چون جواد آمد بدنیا منبع جود و سخا
کز علوش گشته رنگین خوان احسانی دگر
از ولای هادی دین شاعر ژولیده را
حق نموده شامل لطف فراوانی دگر
سرود در میلاد حضرت امام هادی علیه السلام
مژده ز میلاد ولی عشر
هادی دین زاده خیر البشر
مژده ز میلاد علی النقی
هادی دین نوگل باغ تقی
سبط نبی میر همه متقی
شبل علی بحر نقاوت نقی
شاه عشر هادی جن و بشر
هادی دین زاده خیر البشر
مژده ز میلاد ولی زمین
شبل علی والد پاک حسن
ماه دهم بارقه ذوالمنن
زاده زهرا وصی بوالحسن

شمس هدی پادشه بحر و بر
هادی دین زاده خیر البشر
مژده ز میلاد شه ملک دین
نور خدا سرور اهل یقین
محور دین عروه اهل یقین
حجت حق مظهر جان آفرین
شد بجهان ماه رخش جلوه گر
هادی دین زاده خیر لبشر

هجدهم ذی الحجه روز فرخنده عید سعید غدیر

روز عید است و همان به که سلام تو کنیم
مطلع الفجر دل خویش بنام تو کنیم
جانشینی محمد (ص) به تو فرخنده بود
عهد تجدید ، در این بیعت عام تو کنیم
غدیر خم
پدر پیر تاریخ ، بسیار شگفتیها به چشم دیده است و بسیار رویدادهای ارزشمند و عظیمی را به یاد دارد که فراموش نا شدنی و بی مرگند . اما از این میان ، چیزهایی را به خاطر دارد که از ویژگیهایی ارزنده تر برخوردارند:
از میان همه سر گذشتها و سرنوشتها ، تاریخ اسلام
از میان همه پیامبران ، محمد (ص)
از میان همه امامان ، علی علیه السلام
و از میان همه حوادث ، غدیر را
و غدیر بالاترین و والاترین رخداده ای است که در رابطه با بافت اسلام راستین و خواسته ژرف نبی اکرم (ص) ظهور و بروز کرده است .
غدیر تجلی اراده خداوند است ، غدیر نقطه تاملی در تاریخ است ، غدیر یک مکان محدود نیست ، غدیر بی منتها و جاودانه است . غدیر روح جهان و انسان است ، غدیر زنجیره تداوم ایمان است ، غدیر لحظه های هیجان حیات است ، غدیر شکوه تاریخ است ، غدیر تلاوت آیه های رهایی بشر است ، غدیر قدرت اسلام و جانمایه اعتلای بشریت است ، غدیر فرودگاه موکب مقدس پیامبر خدا و قرارگاه فرماندهی سپاه توحید در کل هستی است ، غدیر نبض حیات و راوی شور و شادمانی و شگفتی و سرور است .
باشد تا پیمان و لایتمان را با صاحب این روز محکمتر نمائیم .
اکنون سال دهم هجرت است ، اینک پیامبر خدا پس از ده سال تلاش خستگی ناپذیر ، ده سال مجاهدت و ایستادگی ، ده سال تبلیغ در مدینه عزم آن دارد که به خانه خدا برود . پیشتر از این رسول خدا (ص) ، طی اعلامیه ای مردم را به زیارت کعبه خوانده است و حالا هزاران نفر از مشتاقان حرم به انتظار نشسته اند تا با پیامبر (ص) به راه افتند .
بیست و ششمین آفتاب ذی اقعده سر بر آورده و کاروان مسلمآنان به سوی خانه خدا پیش میرود . در آنجا محمد (ص) مراسم حج را به مردم آموزش میدهد . آنجا نمایشگاه قدرت اسلام ، شکوه ایمان ، برادری و برابری همه اقشار مسلمان بود . همه با یک رنگ و با یک سخن در پیشگاه خدا بودند ، بی هیچ نشانه ای برای شناخت فراتر از فروتر ، همه همسان ،

همه برادر ، همه فرزندان یک آب و خاک !
در راه بازگشت ، کاروانیان آخرین حج حجه الوداع میروند تا در پی عبادتی بزرگ بهمراه پیامبر مهربان ، باره توشه ای از معنویت زیارت خانه خدا به شهر و دیار خویش باز گردند . هم اینک هشت روز از قربان عید اضحی میگذرد و بیست و سه روز است که از زن و فرزند ، دورند .
به شوق دیدار خانواده وادیها را یکی پس از دیگری در می نوردند و اینجا جای جدا شدن است ، راه عراق و مصر و مدینه ، هر کدام از سویی کناره آبگیر خم .
ناگهان پیامبر (ص) فرمان ایست میدهد . قلبها در سینه ها می تپد ، مردم با هم نجوا میکنند و از یکدیگر میپرسند که چه پیش آمده است ؟ کسی نمیداند ! اینک این پیک آسمانی است که بر رسول خدا (ص) فرود آمده :
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته ، و الله یعصمک من الناس ، ای پیامبر: آن را که از پروردگارت بر تو فرود آمده ، برسان ، اگر نکنی پیامبریش را به انجام نرسانده ای ، خداوندتر از (آسیب) مردم دور خواهد داشت .
این کدامین سخن است که میباید بی هیچ درنگ و سستی ، در چنین موقعیتی حساس و در این بیابان ، و در این گرمای توانفرسا ، برای جمعیتی که از رنج سفر خسته اند ، بیان شود ؟
اینجا مسئله فردا مطرح است . مگر میشود که پس از پیامبر ، جامعه بدون رهبر بماند ؟ مگر میشود که رسالت ، امامت را به دنبال نداشته باشد ؟
فرمان محکم است و فرصت بسیار اندک ، آنها که پیش رفته اند باز میگردند به انتظار دیگران که از پی می آیند ، نماز ظهر را میخوانند ، آنگاه روی تخته سنگهای جهاز چند شتر نهاده میشود . پیامبر رحمت بر فراز این بلندی ، خطابه تاریخی خود را آغاز میکند . نفسها در سینه حبس است و همه سرا پا گوش .
پیامبر پس از ستایش خداوند ، از آخرین سال حیات خویش خبر میدهد .
آنگاه رو به مردم میکند و می افزاید: ای مردمی که در اینجا هستید ، درباره من چه می اندیشید ؟ همه پاسخ میدهند که ای پیامبر ! به راستی که رسالتت را به خوبی انجام دادی . خدایت جزای خیر دهد .
رسول گرامی میفرماید: آیا گواه هستید که آفریننده این جهان خدای یکتاست و محمد (ص) بنده و فرستاده اوست ؟ و آیا شهادت میدهید که بهشت و دوزخ و مرگ و قیامت حق است و مسلم است و انکار ناپذیر ؟
مردم یکصدا میگویند: درست است ای پیامبر !
و نبی اکرم سر بر آسمان بلند میکند که : خداوندا تو خود گواه باش
پیامبر آنگاه اینچنین ادامه میدهد:
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عتراتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی

یردا علی الحوض ، فلا تقد مواهما فتهلکوا و لا تقصروا عنها فتهلکوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم .
مردم ! من گر چه از میان شما میروم ، اما دو چیز گرانمایه برایتان به جای میگذارم ، یکی کتاب خدا قرآن و دیگری اهل بیت و عترتم را که مفسران و معلمان کتابند این دو از هم جدائی ندارند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند ، هر کس به این دو توسل و تمسک جوید و پیرو آنها گردد ، نجات و رهایی یابد و . آنکس که بدینها پشت کند ، هلاکت یابد ، کسی که به این دو تمسک نموده و کتاب و عترت را راهنمای خویش سازد هرگز گمراه نخواهد شد ، مباد مباد که این دو چیز ارزشمند را از دست بدهید !
سپس دست علی علیه السلام را میگیرد و آنچنان آنرا بلند میکند ، که سپیدی زیر بغل هر دو نمایان میشود . آنگاه می افزاید: چه کسی بر مومنین در ارزیابی مصلحتها و شناخت و تصرف در امور سزاوارتر است ؟ همه یک سخن میگویند: خدا و پیامبر دانا ترند . رسول گرامی (ص) میفرماید: آیا من به شما از خودتان اولی و سزاوارتر نیستم ؟ و همگان یکصدا پاسخ میدهند که : چرا چنین است .
در اینجا پیامبر (ص) منشور آسمانی و مقدس خلافت و ولایت را بدینگونه باز میخواند:
من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه احبب من احبه و ابعضه و انصر من نصره و اخذل من خذله .
آنکس را که من مولایم ، علی نیز مولای اوست . خداوندا ! آن کس که علی علیه السلام را دوست (و پیرو) است دوست بدار ! هر که علی را دشمن بدارد ، دشمن بدار ! یاری کن هر که را یاریش دهد بی یاورش گذار ، هر که او را یاری نکند !
و بدینگونه زمامدار آینده اسلام ، از سوی آورنده این دین و به فرمان خدای آن به عنوان حاکم سرنوشت جامعه تعیین میشود .
رسول اکرم ، در این سخنرانی طولانی ، صفات و مشخصات علی علیه السلام را به مردم می شناساند و مسیر زندگی را نشانشان داده ، حجت را تمام میکند و پی درپی آنان را از مخالفت با علی علیه السلام که همان مخالفت با خدا و رسول است ، بیم میدهد .
آفتاب هیجدهم ذی الحجه از میان آسمان دورتر رفته است ، نزدیک چهار ساعت است که پیامبر خدا با وجود سالمندی و خستگی سفر ، همچنان سخن میراند و اتمام حجت میکند . رسول خدا به پایان خطبه رسا و غرایش رسیده است . ناگهان خاموش میشود . چیزی نمیگذرد که دگر باره فرشته وحی فرود میاید و پیامبر (ص) با زیبایی چنین میخواند: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الا سلام دینا .
امروز آیین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام ساختم

و اسلام را دین شما قرار دادم .
الله اکبر ، آری ای مردم ، دین خداوند کامل شد و پرودگار به رسالت من و امامت علی خشنود شد ، آنگاه در برابر دریای جمعیت ، شاد از انجام رسالت و امامت علی خشنود شد ، آنگاه در برابر دریای جمعیت ، شاد از انجام رسالت الهی از منبر پایین میمید ، مردم گروه گروه رهسپار بیعتند ، با این اندیشه که این نخستین بار نبود ، گر چه بلندترین و رساترین و همگانی ترین بود .
پیشتر نیز در نخستین روز اعلام آشکار پیامبری یوم الانذار خلیفه اش دانست ، در جنگ خندق تمامی ایمانش خواند ، در نبرد خیبر قلعه گشا بود ، در پیکار احد لافتایش سرود ، در حدیث منزلش با هارون وصی موسای پیامبر سنجید و حدیث مدینه العلم ، دروازه دانشش نامید و بارها و بارها اسد الله ، عین الله ، خلیفه الله و سیف الله اش لقب داد و . . .
و راستی هم که منصب والا و مقام الهی خلافت را چه کسی میتوانست به دست گیرد جز برادر پیامبر ، پیشوای آزادگان ، کشنده فاجران ، پدر امت ، در شهر علم ، دوستدار خدا ، پرچمدار آزادی ، احیاگر سنن پیامبر (ص) فریاد عدالت انسانی ، یاور ستمدیدگان و مظلومان ، سر پرست بیوه زنان و یتیمان ، شیر صحنه های نبرد ، بنده ای نا چیز در مقام عبادت حق ، وارسته ای از همه آنچه غیر خدایی است ، داناترین مرد روزگار ، همسر زنی چون فاطمه ، راستگویی بی نظیر و درستکرداری بی مانند ، اولین مومن به خدا و پیامبر ، وارث رسول (ص) ، فداکاری بزرگ ، جان پیامبر ، یاور همیشه حق ، وفاداری مردی به عهد خداوند ، پایدار مردی در اجرای او امر حق ، روشن دلی بینا و با بصیرت ، نادری از نوادر گیتی ، مظلومی از تبار خروشندگان علیه ستم ، عدالت گستری از همه عادلتر ، مفسر و مبین قرآن کریم ، فاروق (تمیز دهنده و جدا کننده) حق و باطل ، و . . .
آری جز او به اجرا در آورد و هرگز و هرگز کوچکترین لغزش و کوتاهی از او دیده نشود ؟ راستی اگر علی علیه السلام نبود ، کسی یافت میشد که گام در راه پیامبر بردارد ؟ تاریخ خود گواه صادق است .
ارزیابی کنید که چه کسی میتوانست مثل او زمینه رهبری سیاسی و اجتماعی خود را بر قوانین اساسی قرآن بنا بگذارد .
جز علی علیه السلام چه کسی میتوانست در تامین عدالت اجتماعی ، به آن اندازه تلاش ورزد که برادر خویش را با دیگران به یک چشم بنگرد و یا به هنگامی که در بیت المال دارد به بررسی کارهای مردم می پردازد و کسی میاید که با وی کاری خصوصی دارد ، شمع بیت المال را خاموش کند که این مال همه است و نباید برای کارهای شخصی از میان برود .
اینها بود که شخصیت علی علیه السلام را به جهانیان نشان داد و نمونه یک انسان کامل اسلام را در پیش روی جوامع گذاشت .

و این همه والایی و اجرای دقیق حق و عدالت بود تا دیگران را وا دارد که درباره اش بگویند:
قتل فی المحراب عبادته لشده عدله علی کشته عدالت خود شد .
و اینک او ، آن بزرگ ، نگران من و تو میباشد ، امید آنکه ، اگر فردای قیامت در پهنه رستاخیز عظیم قیامت بازش دیدیم و از ما پرسید که در مقام شیعه من چه کرده اید ، پاسخ آبرومندانه ای داشته باشیم ، خدا کند که چنین شود !
غدیر خم
امروز احمد را به لب رازی مگو بود
رازی که بهر خلق مجد ابرو بود
فرمان ابلاغ از خدا گردید صادر
اسرار پنهانی باطن گشت ظاهر
در وادی خم غدیر آن راست قامت
بر طبق فرمان خدا کردی اقامت
قدری تحمل کرد آن میر سر افراز
تا رفتگان آیند و خیل ماندگان باز
شد از جهاز اشتران آماده منبر
شد بر فراز آن پیمبر ز امر داور
احمد که بودی ملک هستی پای بستش
فرمان به لب دست علی بودی به دستش
لعل لبش را همچو گل بگشود احمد
رو کرد بر جمعیت و فرمود احمد
من بر شما پیغمبر گفتند آری
منصوب حی داورم گفتند آری
از من خطایی سر زده گفتند هرگز
ظلم و جفایی سر زده گفتند هرگز
گفتا که از من بر شما حجت تمام است
حجت تمام و بر شما از حق پیام است
هر کس مرا مولا و آقایش بخواند
باید علی را رهبر و مولا بداند
جز او کس ملک ولایت را ولی نیست
از بعد من مولا کسی غیر از علی نیست
از پیش خود هرگز نکردم انتصابش
بر خلق کرده ذات خالق انتخابش
هر کس که در حق علی حرمت گذارد
او را بدون شک خدایش دوست دارد

هر کس که دشمن با امیر المومنین است
فردا حسابش با کرام الکاتبین است
من شهر علم بر شما او هست بابش
اسرار خلقت جوهر است و او کتابش
حجاج را چون حکم خالق ضامن آمد
از دومی گلبانگ بخ بخ آمد
افروز کردی با علی آن پست بیعت
روزی دگر شد غاصب غصب خلافت
هر چند عید عروه الوثقای دین است
هنگامه شور و نشاط مسلمین است
اما چه سازم چون کنم دل بی قرار است
از بی قرار دیده من اشکبار است
بعد از نبی آن پست می دانی چه ها کرد
در را شکست و غنچه را زا گل جدا کرد
آن بی حیا با عده ای پیمان ببستند
پهلوی زهرا را به ضرب در شکستند
دادند از این راه حق مرتضی را
مزد سفارشهای ختم الانبیاء را
ژولیده ام کز داغ زهرا داغدارم
هستم گنهکار و علی را دوست دارم
سرود گروهی بمناسبت عید سعید غدیر
سیدنا سلام علیک یا محمد
بلغ ما انزل الیک یا محمد
عید غدیر است ، علی امیر است
علی علی جان (2)
علی که شمع دلهاست نور هدایت او
نقل دهان احمد ، نقل حکایت او
تمام نعمت حق بود ولایت او
به باغ دین ز مهرش داده صفا محمد
عید غدیر است . علی امیر است
علی علی جان (2)
عید غدیر گرفته صفای دیگر امشب
نبی زبان گشوده به مدح حیدر امشب
علی شده وصی پاک پیمبر امشب
به دوستان مولا کند دعا محمد
عید غدیر است ، علی امیر است

علی علی جان (2)
ولی ذات سرمدی کسی به جز علی نیست
چشم و چراغ احمد کسی به علی نیست
برادر محمد کسی به جز علی نیست
علی قسم به قرآن یکیست با محمد
عید غدیر است . علی امیر است
علی علی جان (2)
کسی که از ازل بود عبد خدا علی بود
کسی که با نبی بود از ابتدا علی بود
کسی که از پیمبر نشد جدا علی بود
کسی که در رخش دید نور خدا محمد
عید غدیر است . علی امیر است
علی علی جان (2)
e
1-خدایا شادگردان دل پیامبرت محمد(ص)را به دیدارش و همچنین هر که در دعوتش از آن حضرت پیروی کرد و رحم کن به بیچارگی ما پس از ان حضرت ، خدایا بگشا این اندوه را از این امت به حضور امام زمان (عج) و شتاب کن برای ما در ظهور ان جناب که اینان ظهورش را دور پندارند ولی ما نزدیک می بینیم به مهرت ای مهربان ترین مهربانان . جملات آخر دعای عهد.

3- عاشورا

مراسم عزاداری عاشورای حسینی که هر سال باشکوه تر و فراگیرتر از سال قبل، در میان «اشک و آه» عاشقان مکتب سالار شهیدان برگزار می شود، نباید ما را از روح حماسی آن غافل سازد.
اگر یک نگاه اجمالی ـ ولی با دقّت ـ به تاریخ کربلا از روز نخست تا امروز بیفکنیم، شاهد تغییر فاحشی در برداشت های پیرامون این مکتب از این تاریخ خواهیم بود.
در آغاز، عاشورا به صورت یک حماسه ظهور کرد; سپس فقط به صورت یک حادثه غم انگیز توأم با اشک و آه درآمد، و در قرن اخیر بار دیگر چهره آغازین خود را بازیافت، یعنی در میان سیل اشک و آه عاشقان مکتب حسینی، روح حماسی خود را نیز آشکار ساخت و توده های مسلمین را به حرکت درآورد.
شعارهای انقلابی «هیهات منّا الذلّة» و «إنّ الحیاة عقیدة و جهاد» که برگرفته از تاریخ کربلا بود، در کنار اشعار پر اشک و آه محتشم:
در بارگاه قدس که جای ملال نیست
سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
جنّ و ملک بر آدمیان نوحه می کنند
گویا عزای اشرف اولاد آدم است
صفحه 18
چرخشی را در افکار خطبا و شعرا و مدّاحان پدید آورد و ضمن عزاداری با ارزش سنّتی ـ که هرگز نباید فراموش شود ـ ابعاد حماسه کربلا نیز تشریح گردید. این حماسه مخصوصاً در انقلاب اسلامی و برنامه های حزب الله جنوب لبنان و اخیراً در عاشوراها و اربعین های عراق نقش بسیار مؤثّری ایفا کرد، و ندای «کلّ أرض، أرض کربلا» و «کلّ یوم عاشورا» در فضای کشورهای اسلامی طنین انداز شد.
آری! به حق عاشورا یک حماسه بود، زیرا آن روز که امام حسین(علیه السلام) می خواست مکه را به قصد عراق ترک گوید، فرمود:
«مَنْ کانَ فِینا باذِلا مُهْجَتَهُ وَ مُوَطِّناً عَلی لِقاءِ اللهِ نَفْسَهُ فَلْیَرْحَلْ مَعَنا; هر کس آماده جانبازی و شهادت و لقاءالله است، با من حرکت کند».(1)
در نزدیکی کربلا تأکید دیگری بر آن نهاد و فرمود:
«اَلا وَ إِنَّ الدَّعِیَّ ابْنَ الدَّعِیِّ قَدْ تَرَکَنی بَیْنَ السِّلَّةِ وَ الذِّلَّةِ، هَیْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّة; ناپاک زاده، فرزند ناپاک زاده مرا در میان شمشیر و ذلّت مخیّر ساخته، به استقبال شمشیرها می روم و هرگز تن به ذلّت نمی دهم».(2)
و یاران حسین(علیه السلام) در شب عاشورا این سند را امضا کرده و

گفتند: اگر یک بار نه، هفتاد بار، بلکه هزار بار کشته شویم و زنده شویم، باز هم دست از یاری تو بر نمی داریم.(3)
فرزند شجاع آن حضرت(علیه السلام)، علی اکبر(علیه السلام) در مسیر کربلا با جمله «اِذَنْ لا نُبالی بِالْمَوْتِ ; چون برحق هستیم از شهادت باک نداریم»(4)، بر این حماسه صحّه نهاد.
پاورقی
1. بحارالانوار، ج 44، ص 367 .
2 . احتجاج طبرسی، ج 2، ص 24 .
3 . رجوع کنید به: ناسخ التواریخ، ج 2، ص 180 .
4 . بحارالانوار، ج 44، ص 367 .
صفحه 19
یاران آن حضرت هر کدام در رجزهایشان در صحنه قتال عاشورا، روح تسلیم ناپذیری خود را در برابر دشمن، در قالب الفاظ ریختند و دشمن را در شگفتی فرو بردند.
خواهرش زینب کبری(علیها السلام) در کنار پیکر خونین برادر زانو زد و پیکر خونین را با دو دست خود از زمین بلند کرد و گفت: «خداوندا این قربانی را از ما، (خاندان پیامبرت) قبول فرما!».(1)
در خطبه آتشین شیر زنِ میدانِ کربلا در کوفه، با صراحت آمده است : «گریه می کنید و ناله سر می دهید، بخدا بسیار بگریید و کمتر بخندید، لکّه ننگی بر دامان شما نشست که با هیچ آبی پاک نمی شود. شما چگونه اجازه دادید سلاله پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و پناهگاه شما در مشکلات کشته شود و چراغ فروزان جامعه شما را خاموش کنند؟!»(2)
و در پاسخ ابن زیاد، آن مرد سفّاک بی رحم و خطرناک، با یک دنیا شجاعت فرمود: «ما رَأَیْتُ إلاّ جَمیلا ; جز خوبی (و شجاعت و عظمت) در کربلا ندیدم». «هؤُلاءِ قَوْمٌ کَتَبَ اللهُ عَلَیْهِمُ الْقَتْلَ، فَبَرزُوا إلی مَضَاجِعِهِمْ...; آنها گروهی بودند که شهادت در سرنوشت شان رقم زده شده بود و به آرامگاه ابدی خود شتافتند و به زودی در دادگاه عدل الهی در برابر آنها ظاهر خواهی شد».(3)
و در خطبه آتشین دیگرش در شام در برابر یزید گفت: «اگر حوادث سخت روزگار، مرا در شرایطی قرار داد که مجبور شوم با تو صحبت کنم، من تو را موجودی کوچک و بی مقدار می دانم و در خور هر گونه توبیخ و سرزنش... . آنچه در توان داری انجام ده ; ولی هرگز نمی توانی نور ما را خاموش کنی و آثار ما را محو نمایی!».(4)
پاورقی
1 . مقتل الحسین مقرم، ص 307 .
2 . رجوع کنید به: بحارالانوار، ج 45، ص 109 و 165 .

3 . همان مدرک، ص 116 .
4 . رجوع کنید به: همان مدرک، ص 133-135 .
 و سخنان فراموش نشدنی که در خطبه های امام سجّاد(علیه السلام) در شام و در نزدیکی مدینه آمده است، هر کدام بیانگر روح حماسی این واقعه بزرگ تاریخ است.
در طول تاریخ نیز، بسیاری از شعرای اهل البیت(علیهم السلام) کوشیدند تا روح حماسی عاشورا را در اشعار خود زنده نگه دارند.
دعبل، شاعر شجاع و با صفا، قصیده معروف خود را با این بیت آغاز کرد:
مَدارِسُ آیات خَلَتْ مِنْ تَلاوَة
وَ مَنْزِلُ وَحْی مُقْفِرِ الْعَرَصاتِ
«خانه های شما ای آل محمد(صلی الله علیه وآله) مدارس آیات خدا بود که دشمنان نور تلاوت قرآن را در آن خاموش کردند و محلّ نزول وحی الهی بود که اکنون از همه چیز تهی گشته است».(1)
شعرای معاصر ما نیز رنگ و آب تازه ای به آن بخشیدند و با اشعاری از این دست:
إِنْ کَانَ دینُ مُحَمَّد لَمْ یَسْتَقِمْ
إِلاَّ بِقَتْلی یا سُیُوفُ خُذینی
«اگر دین محمّد جز با شهادت من (و رسوایی دشمن) استوار نمی شود، ای شمشیرها به سراغ من آیید».(2)
یا به گفته شاعری دیگر، به عنوان زبان حال سالار شهیدان کربلا:
قِفْ دُونَ رَأْیِکَ فی الْحَیاةِ مُجاهِداً
إِنَّ الْحَیاةَ عَقیدَةٌ وَ جِهادٌ
«برای حفظ مکتب و عقیده خود در زندگی بایست و جهاد کن که زندگی حقیقی چیزی جز عقیده و جهاد نیست». (البتّه مخاطب مسلمانان و پیروان مکتب اهل بیت(علیهم السلام) هستند).
* * *
امروز دشمنان اسلام برای محو و نابودی این آیین پاک که مزاحم منافع نامشروع آنهاست، می کوشند مراسم عزای حسینی را از محتوا خالی کنند و روح حماسی آن را
پاورقی
1 . بحارالانوار، ج 49، ص 147 .
2 . اعیان الشیعة، ج 1، ص 581. این بیت، از یک قصیده طولانی است که شاعر و خطیب کربلا، مرحوم شیخ محسن ابوالحبّ (متوفّای 1305 ق) سروده است (تراث کربلا، سلمان هادی الطعمة، ص 86).

بگیرند و درس هایی که در جای جای این حماسه بزرگ تاریخی نهفته است،

به فراموشی بسپارند.
بر خطبای آگاه، مدّاحان با هدف، نویسندگان شجاع و بیدار لازم است که در حفظ محتوای این حماسه بزرگ تاریخ بکوشند و از آن برای نجات ملّت های مظلوم جهان عموماً و مسلمین ستمدیده خصوصاً بهترین درس ها را بگیرند.

بهترین روش برای مطالعه تاریخ

بسیاری از مردم ـ و حتّی دانش آموختگان ـ عادت دارند حوادث تاریخی را جدای از یکدیگر مطالعه کنند که در این صورت ممکن است بسیاری از پرسش ها برای آنها بدون پاسخ بماند.
در حالی که تاریخ، سلسله حوادثی است که مانند حلقه های زنجیر به هم پیوسته است; هر حادثه بزرگ یا کوچک امروز، ریشه ای در گذشته و آثاری در آینده دارد، و هر قدر حادثه بزرگ تر باشد، ریشه ها پیچیده تر، و آثار فزون تر خواهد بود.
کتابهایی که حوادث خونبار عاشورای حسینی را شرح می دهد، غالباً به صورت یک حادثه غم انگیز و جدا از دیگر حوادث تاریخی از آن یاد کرده اند، هر چند در همان محدوده داد سخن داده باشند.
ولی اگر ریشه این حادثه عظیم را در گذشته تاریخ اسلام و حتّی در عصر جاهلیّت بررسی کنیم و آثار و ثمرات آن را در قرون بعد و حتّی امروز مورد توجّه دقیق قرار دهیم، عاشورا عظمت و مفهوم دیگری پیدا می کند و جزء جزء این حادثه معنی می شود و پاسخ بسیاری از پرسش های مربوط به آن آشکارتر می گردد.
به دنبال پیشنهاد و آمادگی دو تن از فضلای دانشمند، جوان و با ذوق حوزه علمیّه، حجج اسلام آقایان سعید داودی و مهدی رستم نژاد، جهت تدوین کتابی در
صفحه 22
ارتباط با قیام امام حسین(علیه السلام)، فکر کردم خوب است این کتاب، بر اساس همین تفکّر درباره قیام سالار شهیدان نوشته شود که از ریشه ها و انگیزه ها شروع شود، سپس به بیان اصل وقایع از منابع معروف و معتبر بپردازد و سرانجام به بیان آثار گسترده و ثمرات مهمّ آن ختم گردد، تا همه قشرها ـ به ویژه نسل جوان فرهیخته ـ با عمق این حادثه بزرگ تاریخ اسلام آشناتر شده، و عظمت آن را با تمام وجود خود درک کنند.
توفیق الهی شامل حال شد و با آمادگی این عزیزان برای انجام این کار بزرگ، راهکارها به آنها ارائه گردید و در مسیر راه پیوسته بر کار آنها نظارت شد و آنان نیز، بحمدالله به خوبی از عهده این مهم برآمدند و کتاب حاضر که در موضوع خود کم نظیر است، به رشته تحریر درآمد.
کتابی است کاملا مستند و شامل تحلیل های منطقی و کاربردی که مطالعه آن برای همه قشرها ـ إن شاء الله ـ مفید و سودمند است.
و این می تواند سرآغازی باشد برای تلاش بیش تر در این زمینه; چرا که عاشورا تعلّق به همه اعصار و قرون دارد.

اميدوارم خوانندگان عزيز بتوانند با مطالعه آن، بيش از پيش عارف به حق شهيدان كربلا و مخصوصاً سالار شهيدان، شوند و از آن در زندگى خود الگو بگيرند و حماسه هاى عاشورا در وجودشان نقش بندد و بر عزّت و سربلندى و شهامتشان بيفزايد.

قم ـ حوزه علميّه

ناصر مكارم شيرازى

خرداد ماه 1384 ـ ربيع الثانى 1426

سخن آغازین

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما
تاریخ بشر حوادث تلخ و شیرین بی شماری را به یاد دارد و تاریخ سازان فراوانی را در دل خویش پرورش داده است، ولی کمتر حادثه ای را همانند حادثه عاشورای سال 61 هجری با پی آمدهای گسترده اش به خود دیده و کمتر تاریخ سازانی همچون تاریخ سازان کربلا را به یاد می آورد.
این حادثه همچون سکّه ای دارای دو روی کاملا متفاوت و متمایز از یکدیگر است; یک روی آن، خیانت، بیوفایی، ناجوانمردی، ستمگری، پلیدی، قساوت، بیوفایی، بی رحمی و مهمان کشی; و روی دیگر آن، وفاداری، جانبازی، جوانمردی، شهامت، ستم ناپذیری، صبر، تسلیم در برابر قضای الهی و عبودیّت حق در عالی ترین درجه آن است.
هر چند تاریخ، حوادثی دردناک تر از این حادثه را به خود دیده و کشته های به مراتب بیش تری را شاهد بوده و قیام های خونین و حق طلبانه فراوانی را در حافظه خود به یاد دارد ; ولی آنچه که سبب امتیاز نهضت عاشورا شده، نکاتی چند است که در دیگر حوادث مشابه تاریخ یا وجود نداشته، و یا به این اندازه پر رنگ نبوده و یا همه این امتیازات را یک جا در خود جای نداده است.

مهم ترین نکته های برجسته این قیام از این قرار است :
1 ـ اهداف و انگیزه های خالص الهی
عنصر نیّت و انگیزه الهی در قیام امام حسین(علیه السلام) بسیار ممتاز است. آن حضرت فقط و فقط برای رضای خدا و احیای دین حق دست به قیام زد و هرگز هیچ عنصر دنیوی و جاه طلبانه در قیام او دخالت نداشت; جای جای تاریخ کربلا گواه این مدّعاست. از این رو، امام(علیه السلام) در این نهضت همواره به وظیفه الهی خویش می اندیشید و نتیجه را به خدا واگذار کرد. این حقیقت بارها در کلمات، سیره و رفتار امام حسین(علیه السلام) جلوه گر شده است (در این کتاب بارها به شواهد این مطلب اشاره شده است).
2 ـ کشته شدن حجّت خدا توسّط مردمی به ظاهر مسلمان
ویژگی دیگر این حادثه آن است که در این ماجرا، نه فقط یک انسان مؤمن و حق طلب، بلکه امامی معصوم، پنجمین فرد از اصحاب کساء و فرزند فاطمه زهرا(علیها السلام)دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، به دست مردمی که خود را از امّت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)می دانستند به

گونه ای دردناک و بی سابقه به شهادت رسید.
کشتن امام حسین(علیه السلام) با آن همه عظمت معنوی و اصل و نسب خانوادگی، در روز روشن و در آن صحنه، کار ساده ای نبود که تاریخ بتواند آن را فراموش کند.
هر چند کشتن هر انسان مؤمن و هر نفس محترمی جرم بزرگی است، ولی به یقین کشتن مردی که حجّت خدا بر روی زمین و امام عصر خویش است و برای مبارزه با ظلم و ستم به پا خاسته، آن هم به آن شیوه بسیار ناجوانمردانه، گناه سنگینی است که نمی توان از کنار آن به سادگی گذشت.
صفحه 25
چه زیبا سروده است محتشم کاشانی; آنجا که می سراید:
ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند
یک باره بر جریده رحمت قلم زنند
ترسم کزین گناه، شفیعان روز حشر
دارند شرم، کز گنه خلق دم زنند
اخبار و روایاتی که درباره تحوّلات آسمان و زمین و گریه آسمانیان و فرشتگان پس از شهادت جانسوز آن حضرت در منابع شیعه و سنّی نقل شده است به این حقیقت گواهی می دهد.(1)
دردآورتر آن است که مردمی که ادّعای مسلمانی داشتند و به ظاهر نماز می خواندند و قرآن تلاوت می کردند، تکبیر گویان به جنگ با جگرگوشه پیغمبرشان برخاستند(2) و با بی رحمی تمام اسوه تقوا و ایمان را شهید کرده و حریمش را مورد هتک و غارت قرار دادند.
3 ـ یاران همراه امام(علیه السلام)
هر چند گروهی که همراه امام حسین(علیه السلام) در حادثه کربلا به شهادت رسیدند، جمعیّت اندکی بودند; ولی نگاهی گذرا به زندگی آنان و کلمات و رفتارهایی که از آن گروه به یادگار مانده است، نشان می دهد که افرادی مؤمن، وفادار، فداکار و پاکباخته بوده اند. گواه روشن این حقیقت، سخن امام(علیه السلام) در شب عاشورا در وصف یاران خویش است که فرمود:
«فَاِنِّی لا أَعْلَمُ أَصْحاباً أَوْلَی وَ لا خَیْراً مِنْ أَصْحابِی، وَ لاَ أَهْلَ بَیْت أَبَرَّ وَ لاَ أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَیْتِی ; من یارانی بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم و
پاورقی
1. رجوع شود به : بحارالانوار، ج 45، ص 201-219 و سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 425-428.
2. به گفته شاعر:
وَ یُکَبِّرُونَ بِأَنْ قُتِلْتَ، وَ إنَّما

قَتَلَوا بِکَ التَّکْبِیرَ وَ التَّهْلِیلاَ
«هنگامی که تو را کشتند، تکبیر گفتند، ولی در حقیقت با کشتن تو تکبیر و تهلیل (لا إله إلاّ الله) را کشتند». (بحارالانوار، ج 45، ص 244).
صفحه 26
اهل بیتی نیکوکارتر و به وظیفه خویشاوندی پای بندتر از اهل بیتم نمی شناسم».(1)
4 ـ ذلّت ناپذیری عاشوراییان
امام حسین(علیه السلام) و یاران همراه او، در اوصاف گوناگونی ممتاز بودند، ولی یکی از عالی ترین خصیصه هایی که در آنان وجود داشت، ذلّت ناپذیری و نستوهی آنان بود.
دشمن هر چه تلاش کرد که آنان را به تسلیم وادار کند و یا حتّی سخنی از آنان در تأیید خلافت یزید بشنود، موفّق نشد. حسرت شنیدن یک کلمه حاکی از پشیمانی یا ضعف را بر دل دشمن باقی گذاشتند!
شعار «هَیْهاتَ مِنَّا الذِّلَّةَ»(2) و همچنین کلام ماندگار «وَاللهِ لاَ أُعْطِیکُمْ بِیَدِی إِعْطاءَ الذَّلِیلِ، وَ لاَ أَفِرُّ فَرارَ الْعَبیدِ ; به خدا سوگند نه به شما دست ذلّت می دهم و نه همچون بردگان فرار خواهم کرد»(3) برای همیشه بر تارک تاریخ می درخشد!
ابن ابی الحدید معتزلی در کتاب خود ـ به مناسبت شرح خطبه 51 نهج البلاغه ـ بحثی را با عنوان «أُباةُ الضَّیْمِ وَ أَخْبارُهُمْ» (سرگذشت ستم ناپذیران) مطرح می کند و جمعی از ستم ناپذیران را در تاریخ اسلام نام می برد. وی در ابتدای این بحث می نویسد:
«سَیِّدُ أَهْلِ الإِباءِ الَّذی عَلَّمَ النّاسَ الْحَمِیَّةَ وَ الْمَوْتَ تَحْتَ ظِلالِ السُّیُوفِ، إِخْتِیاراً لَهُ عَلَی الدَّنِیَّةِ، أَبُوعَبْدِاللهِ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طالِب عَلَیْهِمَا السَّلامُ; عُرِضَ عَلَیْهِ الاَْمانُ وَ أَصْحابُهُ فَأَنِفَ مِنَ الذُّلِّ ; بزرگ و پیشوای
پاورقی
1. تاریخ طبری، ج 4، ص 317 و بحارالانوار، ج 44، ص 392.
2. احتجاج طبرسی، ج 2، ص 99.
3. ارشاد شیخ مفید، ص 450.
صفحه 27
ستم ناپذیران جهان که درس غیرت و برگزیدن مرگ در سایه شمشیرها را بر ذلّت و خواری به مردم جهان داد، حسین بن علی ـ علیهما السلام ـ بود. بر او و یارانش امان عرضه کردند، ولی آنان تن به ذلّت ندادند».(1)
نه تنها امام حسین(علیه السلام) بلکه تمام یارانی که با او در عاشورای 61 هجری کشته شدند، در اوجی از عزّت نفس و نستوهی شربت شهادت را نوشیدند. ردّ امان نامه «شمر» توسّط حضرت ابوالفضل العباس(علیه السلام)(2) نمونه ای از این حقیقت است.

دشمن بدن های آنان را مثله و قطعه قطعه کرد، ولی نتوانست از عزّت و سربلندی و عظمت روحی آنان چیزی بکاهد. آن شاعر عرب چه زیبا این حقیقت را ترسیم کرده است:

قَدْ غَیَّرَ الطَّعْنُ مِنْهُمْ کُلَّ جارِحَة

إلاَّ الْمَکارِمَ فِی أَمْن مِنَ الْغِیَرِ

«ضربه ها (ی نیزه و شمشیر) تمام بدن آنان را دگرگون ساخت; ولی عظمت روحی و بزرگواری آنان را هرگز دستخوش تغییر نکرد».

5 ـ مظلومیّت، در ابعاد مختلف

مظلومیّت امام حسین(علیه السلام) و یارانش در یک بُعد نبوده است; بلکه ابعاد گوناگونی از مظلومیّت در حادثه کربلا دیده می شود: دعوت کردن امام و بیوفایی نسبت به آن حضرت، کشتن مهمان، بستن آب به روی آن حضرت و یاران و زنان و کودکان اهل بیت او، جنگ نا برابر سی هزار نیروی مجهّز در برابر 72 تن، کشتن کودک شیرخوار، حمله به کودکان و زنان، آتش زدن خیمه ها، تاختن اسب بر پیکر شهدا،

پاورقی

1. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص 249.

2. ارشاد شیخ مفید، ص 440.

سرها را بالای نیزه بردن، جلوگیری از دفن پیکر شهیدان، اسارت زنان و کودکان آل پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و گرداندن آنها در شهرهای مختلف و جهات دیگر مظلومیّت، همه از ویژگی های این حادثه است که آن را از حوادث مشابه دیگر جدا می سازد.

ابعاد مظلومیّت اهل بیت(علیهم السلام) در آن روز چنان بود که گاه دشمن بی رحم نیز می گریست; از جمله در آنجا که زینب کبری(علیها السلام) خطاب به «عمربن سعد» فرمود:

«یا عُمَرَ بْنَ سَعْد! أَیُقْتَلُ اَبُوعَبْدِاللهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَیْهِ ; ای عمر سعد! ابوعبدالله را می کشند و تو نظاره می کنی؟!»

در آن حال، اشک عمر سعد سرازیر شد و بر چهره زشت و ناپاک او فرو غلتید به گونه ای که از شرم، صورت از زینب(علیها السلام) برگرداند.(1)

به گفته موسیوماربین آلمانی: «مصائبی که حسین(علیه السلام) در راه احیای دین جدّش برخود وارد ساخت، بر شهیدان پیش از او برتری اش داد و بر هیچ یک از گذشتگان چنین مصائبی وارد نشده است ... در تاریخ دنیا، هجوم این گونه مصائب مخصوص حسین(علیه السلام)است».(2)

6 ـ قدرت تأثیرگذاری

از دیگر امتیازات این حماسه بزرگ، قدرت تأثیرگذاری آن در افکار عمومی مسلمانان، بلکه آزادمردان جهان در طول تاریخ است.

به جرأت می توان گفت که این بُعد از قیام عاشورا در طول تاریخ بی نظیر است. یعنی نمی توان قیام و نهضتی را در عالم پیدا کرد که تا این اندازه الگو و اسوه آزادمردان و سبب حرکت و جوشش مبارزان در برابر ظالمان و ستمگران، آن هم از
پاورقی
1. بحارالانوار، ج 45، ص 55.
2. مطابق نقل: درسی که حسین به انسان ها آموخت، ص 287.

زمان وقوع حادثه تا عصر حاضر باشد.
به تعبیر دیگر: این نهضت یک نهضت فرا زمانی و فرامکانی است. نفوذ نهضت عاشورا در طول و عرض و عمق شگفت آور است. (: طول زمان، عرض و گستره جغرافیایی زمین، عمق و نفوذ ژرف در جان آزادگان جهان).
به یقین، کمتر نهضتی را ـ همانند نهضت حسینی ـ می توان یافت که از همان روز شکست، فاتح و پیروز باشد و از همان روز مغلوب شدن غالب گردد و از همان ساعت که دشمن، کار مخالف خود را تمام شده می دید، کار خودش به پایان رسیده باشد.
توماس کارلایل(1) می نویسد: «بهترین درسی که از تراژدی کربلا می گیریم، این است که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند. آنها با عمل خود روشن کردند که تفوّق عدد در جایی که حق با باطل روبه رو می شود، اهمّیّت ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلیّتی که داشت، باعث شگفتی من است».(2)
کشتن این پاک مردان نه تنها کمکی به تثبیت حکومت فرزندان ابوسفیان نکرد، بلکه در سقوط آنان تسریع نمود و سرنگونی آنان را شتاب فزاینده ای بخشید.
اعتراضات فردی و گروهی مردم و قیام های خونین پس از عاشورا، همگی از قدرت تأثیرگذاری این انقلاب خونین و پیروزی واقعی عاشوراییان حکایت دارد (در بخش پنجم این کتاب، بیش تر در این باره سخن خواهیم گفت).
عبّاس محمود عقّاد(3) نویسنده معاصر مصری می نویسد:
«یزید را در داستان کربلا برنده مطلق و کامیاب و پیروزمند بر حریف خویش می بینیم و حسین را در آن روز ـ بر عکس ـ مغلوب و شکسته خورده می نگریم; ولی
پاورقی
1. توماس کارلایل، مقاله نویس، مورّخ و خاورشناس انگلیسی (و از دانشمندان قرن نوزدهم میلادی) که عربی را در بغداد آموخت و در کمبریج

استاد زبان مزبور گردید (فرهنگ معین).
2. درسی که حسین به انسان ها آموخت، ص 290.
3. برای آگاهی از شرح حال وی رجوع شود به : الاعلام زرکلی، ج 3، ص 266.

صفحه 30

پس از مدّت کوتاهی علائم و نشانه ها با وضع شگفت آمیزی جابجا می شود و در کفه های سنجش، دگرگونی حیرت آوری پدیدار می گردد; تا آنجا که کفه زیرین، بر فراز آسمان می رود و کفه فرازمند، به زمین فرود می آید و شگفتا که این حقیقت به قدری روشن و آشکار است که جای هیچ سخنی را در تشخیص کفه های سود و زیان، برای هیچ نظاره گری باقی نمی گذارد».(1)

از جلوه های دیگر نفوذ و تأثیر این حادثه غم انگیز آن است که پس از قرن ها، میلیون ها علاقمند به آن حضرت، هر سال در ایّام محرّم و به خصوص در تاسوعا و عاشورای حسینی، به عزاداری برای آن حضرت و یارانش، و تجلیل و تکریم از آنان می پردازند و در این راه هزینه های سنگینی می کنند و زحمات و رنج ها را به جان می خرند و کودک و جوان و پیر، زن و مرد مشتاقانه به راه اقامه هر چه باشکوه تر عزای حسینی بر می خیزند.

دشمنت کشت، ولی نور تو خاموش نگشت

آری آن جلوه که فانی نشود، نور خداست

کتاب حاضر

هر چند درباره نهضت حسینی و قیام خونین عاشورا، کتاب های فراوانی در طول تاریخ نوشته شد، ولی از آنجا که عمق این حادثه فراتر از آن است که فکر می کنیم و بررسی ابعاد این قیام هر زمان درس های تازه ای به ما می آموزد و نویسندگان معاصر را به تدوین کتاب های تازه ای واداشته که بسیار ارزشمند است; ولی احساس می شود همچنان جای بحث و بررسی و تحلیل پیرامون این انقلاب بزرگ حسینی باقی است و می توان با نگاهی تازه، از آن درس های تازه ای گرفت.

پاورقی

1. ابوالشهدا، عبّاس محمود عقّاد، ترجمه محمّد کاظم معزّی، ص 212. (با اندکی تصرّف)

صفحه 31

به همین منظور، از محضر مرجع عالیقدر و نویسنده بزرگ اسلامی حضرت آیة الله العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه العالی) ـ که اندیشه و قلم وی آثار پربرکتی را برای جهان اسلام به همراه داشته ـ خواسته شد که اگر مصلحت بداند کتابی در این باره تدوین شود. معظّم له ضمن استقبال از این پیشنهاد، فرمودند: درباره عاشورا و قیام امام حسین(علیه السلام) کتاب های فراوانی نوشته شده است، بنابراین نیاز است کتابی با ابتکارات تازه و مطالبی نوین به رشته تحریر درآید، لذا در این باره باید بیش تر اندیشیده شود.

پس از مدّتی معظّم له ما را دعوت کرد و فرمود: طرح تازه ای برای بررسی قیام امام حسین(علیه السلام) به خاطرم رسیده که چهارچوب های آن تدوین شده و اگر مطابق آن به تدوین مطالب بپردازید، کتاب پرمحتوا و نوینی خواهد شد.

پس از بیان سرفصل های طرح توسّط مرجع عالیقدر، ملاحظه شد ـ همان طور که از معظّم له انتظار می رفت ـ طرحی نو و ابتکاری در این باره اندیشیده شده است که حقیقتاً می تواند خلأی را در این رابطه پر کند.

برابر رهنمود ایشان، شروع به تحقیق و تدوین کتاب با استفاده از منابع مهم و معتبر شیعه و اهل سنّت کردیم و هر قسمتی که آماده می شد، نخست برای یکدیگر بازخوانی کرده و پس از اصلاحات، آن را به محضر معظّم له تحویل می دادیم. ایشان نیز با دقّت آنها را می خواند و اصلاحاتی ارزنده را در نوشته های ما انجام می داد; نکاتی را بر آن می افزود و تذکّراتی برای تکمیل مطالب ارائه می فرمود. بدین سان کتاب حاضر نوشته شده است.

جالب آن که شروع برنامه و ارائه طرح اوّلیه کتاب، در روز اربعین 1423 هجری قمری بود و تدوین کتاب نیز ـ بدون هیچ برنامه ریزی قبلی ـ در اربعین سال 1426 (11/1/1384) به پایان رسید.
این کتاب از شش بخش تشکیل شده است:
صفحه 32
بخش اوّل: شخصیّت امام حسین و فلسفه عزاداری
بخش دوّم: ریشه های قیام عاشورا
بخش سوّم: انگیزه های قیام عاشورا
بخش چهارم: رویدادهای قیام عاشورا
بخش پنجم: آثار و پی آمدهای قیام عاشورا
بخش ششم: بخشی از اشعار برگزیده
امیدواریم این «بضاعت مزجاة» مورد قبول حضرت حق و پذیرش مولای ما حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) قرار گرفته و ذخیره ای برای روز قیامت ما گردد.
اَللّـهُمَّ ارْزُقْنا شَفاعَةَ الْحُسَیْنِ یَوْمَ الْوُرُودِ، وَثَبِّتْ لَنا قَدَمَ صِدْق عِنْدَکَ مَعَ الْحُسَیْنِ وَأَصْحابِ الْحُسَیْنِ، اَلَّذینَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلامُ.
آمین یا ربّ العالمین
سعید داودی ـ مهدی رستم نژاد
اربعین سال 1426 برابر با 11/1/1384
صفحه 33
صفحه 34
صفحه 35

بخش اوّل : شخصیّت امام حسین(علیه السلام)و فلسفه عزاداری

اشاره

در این بخش نکاتی در ارتباط با ولادت امام حسین(علیه السلام)، عظمت و شخصیّت آن حضرت و عزاداری و شیوه های آن را مورد بررسی قرار می دهیم.

اوّل: ولادت امام حسین(علیه السلام)

مطابق نقل برخی از مورّخان آن حضرت در سه شنبه، یا پنج شنبه پنجم شعبان سال چهارم هجری بدنیا آمده است.(1) ولی مطابق برخی دیگر از نقل ها ولادت امام حسین(علیه السلام) در سال سوّم هجری روز سوّم شعبان بوده است.(2)

مرحوم علاّمه مجلسی پس از نقل این اختلافات معتقد است که: «مشهورتر آن است که ولادت آن حضرت سوّم شعبان است».(3)

به دستور رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نام آن حضرت را حسین(علیه السلام) نامیدند، که به گفته برخی از مورّخان: «مردم آن محیط پیش از آن با نام حسن و حسین آشنا نبودند تا فرزندان خود را به این دو اسم نامگذاری کنند و این دو نام از جانب خداوند بر پیامبر(صلی الله علیه وآله)وحی شد،

پاورقی

1 . ارشاد شیخ مفید، ص 368، و مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 84.

2 . اقبال سیّد بن طاووس، ج 3، ص 303. مرحوم کلینی نیز در کافی (ج 1، ص 201) بدون اشاره به ماه تولّد، روز میلاد آن حضرت را سوّم شعبان دانسته است.

3 . بحارالانوار، ج 44، ص 201.

تا آن حضرت بر فرزندان علی(علیه السلام) و فاطمه(علیها السلام)این نام ها را بنهد».(1)

جلال الدّین سیوطی (از علمای معروف اهل سنّت در قرن دهم) نقل کرده است که: «حسن و حسین دو نام از نام های اهل بهشت است و مردم عرب پیش از این، این دو نام را بر فرزندان خویش نمی نهادند».(2)

دوّم: شخصیّت ممتاز آن حضرت

امام حسین(علیه السلام) در میان جامعه اسلامی و مسلمانان در همان زمان، دارای شخصیّت خاصّی بود ; چرا که فرزند فاطمه زهرا(علیها السلام) بود و از این رو فرزند رسول خدا نیز نامیده می شد. این دو بزرگوار (حسن و حسین) به سبب محبّت ویژه رسول خدا و کلمات ارزشمندی که حضرت درباره آنان فرموده بود، مورد توجّه ویژه همه مسلمین قرار داشتند. در اینجا به نمونه هایی از کلمات و برخوردهای محبّت آمیز رسول خدا(صلی الله علیه وآله)با آن حضرت توجّه می کنیم:

1. رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) درباره امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) این جمله معروف را فرمود:

«اَلْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ سَیِّدا شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ; حسن و حسین سرور جوانان بهشتند».(3)

2. در حدیث دیگری آمده است که: گروهی با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به مهمانی می رفتند، آن حضرت پیشاپیش آن جمع حرکت می کرد. در اثنای راه، حسین(علیه السلام) را دید. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خواست او را در آغوش بگیرد، ولی حسین(علیه السلام) به این سو و آن سو می دوید; پیامبر(صلی الله علیه وآله) از مشاهده این حالت تبسّم کرد، تا آن که او را در آغوش گرفته، یک دست

پاورقی

1 . اسد الغابة، ج 2، ص 9.

2 . تاریخ الخلفاء، ص 209.

3 . این حدیث با تعبیرات مختلف در منابع سنّی و شیعه نقل شده است از جمله: مسند احمد، ج 3، ص 3، 62، 64 و 82 ; سنن ترمذی، ج 5، ص 321 ; مستدرک حاکم، ج 3، ص 167 ; بحارالانوار، ج 43، ص 21، 25، 124، 191 - 192.

خود را به پشت سر او و دست دیگر را به زیر چانه او نهاد و لب های مبارکش را بر لب های حسین قرار داد، بوسه زد و فرمود:

«حُسَینٌ مِنّی وَ أَنَا مِنْ حُسَین أَحَبَّ اللهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَیناً; حسین از من است و من از حسینم. هر کس حسین را دوست دارد، خداوند وی را دوست می دارد».(1)

3. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) حسن و حسین(علیهما السلام) را بر روی شانه خود سوار می کرد و با خواندن اشعاری به آنان محبّت می نمود.(2)

و گاه رسول خدا بر منبر خطبه می خواند و با دیدن حسن و حسین(علیهما السلام) از منبر فرود می آمد و در برابر چشم همگان آنها را در آغوش می گرفت و به آنان محبّت می کرد (تا جایگاه آن دو را به همگان بفهماند);(3) و گاه در پاسخ این سؤال که کدام یک از افراد خانواده، نزد شما محبوبتر است؟ می فرمود: «حسن و حسین» و همواره آن دو را می بویید و به (سینه) خویش می چسبانید.(4)

امام حسین(علیه السلام)در زمان خلفای سه گانه

امام حسین(علیه السلام) به سبب شخصیّت ممتاز و نسب برجسته اش، در زمان خلفای سه گانه مورد احترام دستگاه خلافت بود، تا آنجا که انتقادات سخت آن حضرت را با بردباری تحمّل می کردند و سعی در حفظ حرمت وی داشتند.

پاورقی

1 . مسند احمد، ج 4، ص 172; سنن ابن ماجه، ج 1، ص 51 و مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 226.

2 . کنز العمّال، ج 13، ص 664، 666 و 667 و بحارالانوار، ج 43، ص 285 ـ 286.

3 . بحارالانوار، ج 43، ص 284.

4 . سُئِلَ رَسُولُ اللهِ أَیُّ أَهْلِ بَیْتِکَ أَحَبُّ إِلَیْکَ؟ قالَ: اَلْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ. وَ کانَ یَشُمُّهُما وَ یَضُمُّهُما إِلَیْهِ (سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج 4، ص 382.

در برخی از کتب اهل سنّت آمده است که: روزی خلیفه دوّم بر منبر، خطابه می خواند که حسین(علیه السلام)خطاب به وی فرمود: «از منبر پدرم فرود آی و بر منبر پدر خویش بنشین!». عمر با خونسردی پاسخ داد: «پدرم که منبری ندارد!». آنگاه حسین(علیه السلام) را در کنار خویش نشاند (و به او اظهار محبت کرد).(1)

همین ماجرا با تفاوت هایی در کتب شیعه نیز نقل شده است.(2)

در زمان عثمان نیز، در چند ماجرا حضور امام حسین(علیه السلام) ثبت شده است که هر کدام به گونه ای نشان احترام و عظمت آن حضرت میان عموم مسلمانان و مراعات حریم آن حضرت از سوی دستگاه حاکمیّت بود.

امام حسین(علیه السلام) همراه پدر بزرگوارش امیرمؤمنان(علیه السلام) و برادر ارجمندش امام حسن(علیه السلام)در مسیر هدایت مسلمین و دفاع از مظلومان حضور سازنده ای داشت و گاه خشم خلیفه سوّم را بر می انگیخت، ولی به هرحال، از روی ناچاری حرمتش را مراعات می کردند.

در ماجرای بدرقه ابوذر ـ آن هنگام که عثمان وی را به سرزمین ربذه تبعید کرد و همگان را از بدرقه و همراهی ابوذر ممنوع ساخت ـ امام

حسین(علیه السلام) همراه پدر و برادرش در مراسم بدرقه حاضر شدند و سخنانی با این مضمون برای تقویت ابوذر و تسلاّی خاطر وی بیان کرد; فرمود: «عموجان! خداوند تواناست که این اوضاع را دگرگون سازد و هر روز در کار تازه ای است. این گروه دنیای خویش را از تو دریغ داشتند و تو دین خود را از (دستبرد) آنان بازداشتی! پس چقدر تو از دنیای آنان بی نیازی; ولی آنان به دین تو سخت نیازمندند، صبر پیشه کن! چرا که خیر در صبر و شکیبایی است و شکیبایی نشانه شخصیّت است».(3)

پاورقی

1 . کنز العمّال، ج 13، ص 654، حدیث شماره 37662. شبیه همین اعتراض از امام حسین(علیه السلام) نسبت به ابوبکر و تأثّر ابوبکر از سخنان وی نیز نقل شده است. (مستدرک الوسائل، ج 15، ص 165، ح 3).

2 . احتجاج طبرسی، ج 1، ص 292 و امالی طوسی، ج 2، ص 313.

3 . یا عَمّاهُ إِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی قادِرٌ أَنْ یُغَیِّرَ ما تَری وَ هُوَ کُلَّ یَوْم فِی شَأْن. إِنَّ الْقَوْمَ مَنَعُوکَ دُنْیاهُمْ وَ مَنَعْتَهُمْ دِینَکَ. فَما أَغْناکَ عَمّا مَنَعُوکَ وَ ما أَحْوَجُهُمْ إِلی ما مَنَعْتَهُمْ. فَعَلَیْکَ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الْخَیْرَ فِی الصَّبْرِ وَ الصَّبْرُ مِنَ الْکَرَمِ (کافی، ج 8، ص 207 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 8، ص 131).

امام حسین(علیه السلام) به وظیفه خویش ـ بدون توجّه به تهدیدات مخالفان ـ عمل می کرد و در عین حال مورد تعرّض دستگاه خلافت قرار نمی گرفت، آنگونه که ابوذر و عمّار و عبداللّه بن مسعود، مورد تعرّض و ضرب و شتم عثمان و عمّال وی قرار گرفتند، زیرا افکار عمومی سخت با این کار مخالف بود.

امام حسین در زمان خلافت امیر مؤمنان علی(علیه السلام)

امام حسین(علیه السلام) در زمان خلافت پدر بزرگوارش، همراه آن حضرت در جنگ هایش علیه ناکثین و قاسطین و مارقین شرکت مؤثّر داشت(1); در جنگ جمل فرماندهی جناح چپ سپاه امیرمؤمنان(علیه السلام) به عهده وی بود(2)، و در جنگ صفّین، چه از راه سخنرانی های پرشور و تشویق یاران علی(علیه السلام) برای شرکت در جنگ و چه در مسیر پیکار با قاسطین حضور فعّال داشت.(3) در ماجرای حکمیّت نیز یکی از شاهدان این ماجرا از طرف علی(علیه السلام) بود.(4)

امام حسین (علیه السلام) در دوران امام حسن(علیه السلام)

امام حسین(علیه السلام) پس از شهادت پدرش امیرمؤمنان(علیه السلام) در کنار برادرش امام

پاورقی

1 . الاصابة فی تمییز الصحابة، ج 1، ص 333.

2 . تاریخ دمشق ابن عساکر، شرح حال امام حسین(علیه السلام).
3 . صفّین نصر بن مزاحم، ص 114، 249 و 530.
4 . همان مدرک، ص 507.
صفحه 40
حسن(علیه السلام)که امام و پیشوای زمان خود بود، قرار گرفت و به هنگام حرکت نیروهای امام مجتبی(علیه السلام)به سمت شام، همراه آن حضرت بود و هنگامی که امام حسن(علیه السلام) با پیشنهاد صلح از سوی معاویه مواجه شد، در این باره، با امام حسین(علیه السلام)و عبدالله بن جعفر به گفتگو پرداخت(1) و پس از انعقاد پیمان صلح، همراه برادرش به مدینه بازگشت و در همانجا اقامت گزید.(2)
تکریم و تعظیم فوق العاده مردم
امام حسین(علیه السلام) به سبب آنچه که از اصالت خانوادگی، عظمت روحی و محبوبیّتش نزد رسول خدا، برخوردار بود، مورد محبّت و احترام خاصّ همه اقشار مسلمین قرار داشت; به عنوان نمونه:
1 ـ روزی ابن عبّاس (صحابی جلیل القدر) زمام مرکب حسن و حسین(علیهما السلام) را گرفته و با آنان همراه شده بود. شخصی معترضانه به وی گفت: آیا تو ـ با آن که سنّت از این دو جوان بیشتر است(3) ـ زمام مرکب آنان را می گیری؟
ابن عباس در پاسخ گفت: این دو تن، فرزندان رسول خدا هستند; و این کار مایه افتخار و سعادت من است! «إِنَّ هذَیْنِ إِبْنا رَسُولِ اللهِ، أَوَ لَیْسَ مِنْ سَعادَتِی أَنْ آخُذَ بِرِکابَیْهِما».(4)
2 ـ ماجرای دوّم از ابوهریره است که روزی مشاهده کرد، حسین(علیه السلام) به سبب خستگی در راهی نشسته، نزدیک آمد و با گوشه لباسش خاک از قدم های مبارک آن
پاورقی
1 . کامل ابن اثیر، ج 3، ص 405.
2 . الاصابة فی تمییز الصحابة، ج 1، ص 333.
3 . ابن عبّاس سه سال قبل از هجرت متولّد شده است (اسد الغابة، ج 3، ص 193). ولی امام حسین(علیه السلام)در سال سوّم، یا چهارم هجری متولّد شد.
4 . مختصر تاریخ دمشق، ج 7، ص 128.
صفحه 41
حضرت پاک کرد. وقتی که امام(علیه السلام)پرسید: چرا چنین می کنی؟ پاسخ داد:
«دَعْنِی! فَوَاللهِ لَوْ یَعْلَمُ النَّاسُ مِنْکَ ما أَعْلَمُ لَحَمَلُوکَ عَلی رِقابِهِمْ; با من کاری نداشته باش! به خدا سوگند! اگر آنچه که من از (عظمت و منزلت)

تو می دانم، مردم آگاه بودند، تو را بر شانه های خویش سوار می کردند!».(1)
3 ـ هنگامی که مسلمانان امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) را در مسیر حج پیاده می دیدند، همگی به احترام، از مرکب های خود پیاده می شدند وپیاده راه می پیمودند، تا آنجا که آن بزرگواران برای این که مسلمانان به زحمت نیفتند، مسیر خویش را از جمعیّت جدا می کردند، تا مسلمین بتوانند سوار بر مرکب های خویش شوند.(2)
هنگامی که به طواف خانه خدا می رفتند، به سبب ازدحام مردم جهت زیارت و تبرّک جستن به آن دو وجود مقدّس، تحت فشار شدید قرار می گرفتند.(3)
جمع بندی
امام حسین(علیه السلام) چه در عصر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و چه پس از آن حضرت، تا زمان خلافت معاویه همواره مورد احترام مسلمانان و خلفا قرار داشت، چرا که وی علاوه بر امتیازات انسانی و عظمت روحی و معنوی و کرامت و بزرگواری، فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله)و مورد محبت فوق العاده او بود، ولی در زمان معاویه و سپس یزید وضع دگرگون شد. هرچند ما معتقدیم ریشه های جریان خونین کربلا را باید از «سقیفه» پی جویی کرد (که در جای خود بازگو خواهد شد)، امّا تردیدی نیست که عصر معاویه و پس از آن، زمان حکومت یزید، با دوران پیش از آنان تفاوت بسیار داشت و اگر تا
پاورقی
1 . مختصر تاریخ دمشق، ج 7، ص 128 .
2 . بحارالانوار، ج 43، ص 276.
3 . البدایة و النهایة، ج 8، ص 38.
صفحه 42
قبل از زمامداری معاویه، ماجرای شهادت مظلومانه امام حسین(علیه السلام) و اسارت خاندانش برای مردم بازگو می شد، کسی آن را باور نمی کرد.
آری; کسی باور نمی کرد که محبوب قلب رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و جگرگوشه صدّیقه کبرا(علیها السلام) توسّط گروهی که خود را مسلمان و از امّت محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواندند، مورد تعرّض و بی حرمتی قرار گیرد، چه رسد به این که غریبانه، مظلومانه و لب تشنه در سرزمین نینوا به شهادت برسد و فرزندان و بانوان حرمش به اسارت روند.
با شروع حکومت اموی، بی حرمتی ها از سوی معاویه و عمّالش نسبت به ساحت مقدّس امیرمؤمنان(علیه السلام)و فرزندانش حسن و

حسین(علیهما السلام) و ترویج سبّ و لعن آنان به صورت علنی آغاز شد و زمینه های فاجعه خونین کربلا به گونه ای شتابان فراهم گردید و آن حسین عزیزی که این همه مورد محبّت رسول خدا(صلی الله علیه وآله)و مسلمین بود، حتّی مأوایی در تمام آن سرزمین پهناور اسلامی نداشت. (در بخش های آینده به طور مشروح بحث آن خواهد آمد).

سوّم: نقش ائمّه اطهار (علیهم السلام) در احیای یاد و نام امام حسین (علیه السلام)

در آیات متعدّدی از قرآن مجید بر لزوم زنده نگه داشتن یاد پیامبران الهی و شخصیّت های برجسته تاریخ و بازگویی سرگذشت عبرت انگیز و درس آموز آنان تأکید شده است. مطالعه این دسته از آیات که معمولاً با جملاتی نظیر: (وَاتْلُ عَلَیْهِمْ، وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ) آغاز می شود به خوبی می رساند که غرض از یادآوری و احیای یاد و خاطره برگزیدگان الهی، بیان بیوگرافی و شرح نام و مسائل شخصی آنان نیست، بلکه همواره در این گونه از آیات اشاره شده است که دلیل زنده نگه داشتن یاد آنان وجود صفات نیکو و خصلت های پسندیده و روش های الهی و انسانی در آنان است.

در آیات ذیل می خوانیم:

(وَاذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِبْراهِیمَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیّاً); در این کتاب ابراهیم را یاد کن، که او بسیار راستگو و پیامبر (خدا) بود.(1)

(وَاذْکُرْ فِی الْکِتابِ مُوسی إِنَّهُ کانَ مُخْلَصاً وَ کانَ رَسُولا نَبِیّاً); و در این کتاب از موسی یاد کن، که او مخلص و رسول و پیامبری والا مقام بود.(2)

(وَاذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِسْماعِیلَ إِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ); و در این کتاب از اسماعیل یاد کن، که او در وعده هایش صادق بود.(3)

(وَاذْکُرْ عِبادَنا إِبْراهِیمَ وَ إِسْحقَ وَ یَعْقُوبَ أُولِی الأَیْدِی وَ الأَبْصارِ); و به خاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحق و یعقوب را، که دارای دستها (یِ نیرومند) و چشم ها (یِ بینا) بودند.(4)

همان گونه که ملاحظه می شود در این آیات به جنبه های شخصی و خانوادگی و امور معمول زندگی آنان اشاره ای نشده است، بلکه از صلاحیّت ها و فضایل اخلاقی و برنامه های سازنده آنان سخن به میان آمده است، و این به خوبی نشان می دهد لزوم زنده نگهداشتن یاد و خاطره اینان، به جهت وجود این صفات و ملکات پسندیده است و ذکر نام و نشان آنان هیچ موضوعیّت و خصوصیّتی ندارد، بلکه هر کس دارای چنین برجستگی های انسانی و الهی باشد، زنده نگهداشتن یاد و خاطره او از وظایف انسانی ودینی است.

از این رو می بینیم امامان معصوم(علیهم السلام) در زنده نگهداشتن یاد و نام شهیدان کربلا، به

پاورقی

1 . مریم، آیه 41.

2 . مریم، آیه 51.

3 . مریم، آیه 54.

4 . ص، آیه 45.
صفحه 44
عنوان کامل ترین الگوهای فداکاری و ایثار در راه نجات امّت، به خصوص سالار شهیدان اباعبدالله الحسین(علیه السلام) در مناسبت های مختلف سعی و تلاش فراوانی نمودند و هیچ فرصتی را در زنده نگهداشتن یادشان فروگذار نکردند.
بی تردید، احیای نام و یاد این مردان بزرگ، الهام بخش بوده و به زندگی انسان ها جهت می دهد و روح فداکاری و ایثار را زنده کرده و آدمی را در برابر مشکلات و حوادث سخت، مقاوم و استوار می سازد. ذکر این صالحان و طرح فضایل اخلاقی و روح حماسی شان باعث می شود که هر قوم و ملّتی ـ به خصوص مسلمین ـ از آنها الگو گرفته و به آنان تأسّی و اقتدا کنند.
روش های ائمّه (علیهم السلام)در زنده نگهداشتن عاشورا و عاشوراییان
امامان اهل بیت(علیهم السلام) در تلاش برای زنده نگهداشتن یاد امام حسین(علیه السلام) از شیوه های گوناگونی استفاده می کردند، از جمله:
1 ـ برپایی مجالس سوگواری
علقمه حضرمی نقل می کند که امام باقر(علیه السلام) در روز عاشورا برای امام حسین(علیه السلام)در خانه اش اقامه عزا می کرد.
«...ثُمَّ لَیَنْدِبُ الْحُسینَ(علیه السلام) وَ یَبْکِیهِ وَ یَأْمُرُ مَنْ فِی دارِهِ مِمَّنَ لا یَتَّقِیهِ بِالْبُکاءِ عَلَیْهِ ... وَلْیَعُزِّ بَعْضُهُمْ بَعْضاً بِمُصابِهِمْ بِالْحُسَیْنِ(علیه السلام); امام باقر(علیه السلام) بر امام حسین می گریست و به افرادی که در خانه بودند و از آنان تقیّه نمی کرد، می فرمود: بر آن حضرت سوگواری کنند... و به آنان
صفحه 45
می فرمود در مصیبت حسین(علیه السلام) به یکدیگر تسلیت بگویند».(1)
برکاتی که امروز از مجالس سوگواری آن حضرت نصیب امّت اسلام شده و می شود بر کسی پوشیده نیست. آثار فرهنگی و تربیتی وآموزشی این سنّت ماندگارِ ائمّه اطهار(علیهم السلام) آنقدر زیاد است که قسمت اعظم فرهنگ شیعی به طور مستقیم یا غیر مستقیم از آن متأثّر است.
2 ـ یادآوری مصایب آن حضرت (علیه السلام)در مناسبت های مختلف
در حدیثی می خوانیم امام صادق(علیه السلام) به داود رقّی فرمود:
«إِنِّی ما شَرِبْتُ ماءً بارِداً إِلاَّ وَ ذَکَرْتُ الْحُسَینَ(علیه السلام); من هرگز آب سرد ننوشیدم مگر این که به یاد امام حسین(علیه السلام) افتادم».(2)
در روایتی دیگر می خوانیم وقتی که منصور دوانیقی در خانه امام صادق(علیه السلام) را آتش زد، آن حضرت در منزل حضور داشت و آتش را خاموش کرده و دختران و بانوان وحشت زده اش را آرام نمود. فردای

آن روز تعدادی از شیعیان برای احوالپرسی خدمت امام(علیه السلام) شرفیاب شدند. امام(علیه السلام) را گریان و اندوهگین یافتند، پرسیدند: این همه اندوه و گریه از چیست؟ آیا به دلیل گستاخی و بی حرمتی آنان نسبت به شما است؟ امام(علیه السلام) پاسخ داد:

«لا، وَ لکِنْ لَمّا أَخَذَتِ النّارُ ما فِی الدِّهْلِیزِ نَظَرْتُ إلی نِسائِی وَ بَناتِی یَتَراکَضْنَ فِی صَحْنِ الدّارِ مِنْ حُجْرَة إلَی حُجْرَة وَ مِنْ مَکان إلی مَکان هذا وَ أَنَا مَعَهُنَّ فِی الدّارِ فَتَذَکَّرْتُ فِرارَ عِیالِ جَدِّیَ الْحُسَیْنِ(علیه السلام) یَوْمَ عاشُورا مِنْ خَیْمَة إلَی خَیْمَة

پاورقی

1 . وسائل الشیعة، ج 10، ص 398. ابواب المزار، باب 66، ح 20.

2 . امالی صدوق، ص 142.

وَ مِنْ خَباء إلی خَباء; امام فرمود: هرگز برای این گریه نمی کنم، بلکه گریه من برای این است که وقتی آتش زبانه کشید، دیدم بانوان و دختران من از این اطاق به آن اطاق و از این جا به آن جا پناه می برند با این که (تنها نبودند و) من نزدشان حضور داشتم، با دیدن این صحنه به یاد بانوان جدّم حسین(علیه السلام)در روز عاشورا افتادم که از خیمه ای به خیمه دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می کردند (و مردان آنها همه شهید شده بودند)».(1)

3 ـ گریستن و گریاندن

از مؤثّرترین تدابیر ائمّه اطهار(علیهم السلام) برای احیای نهضت عاشورا گریه بر امام حسین(علیه السلام)است. امام سجّاد(علیه السلام)در طول دوران امامتش پیوسته سوگوار قصّه عاشورا بود و در این مصیبت آن قدر گریست که از «بکّائین عالم» (بسیار گریه کنندگان) لقب داده شد.(2)

آن حضرت می فرمود: «إنِّی لَمْ اَذْکُرْ مَصْرَعَ بَنی فاطِمَةَ إلاّ خَنَقَتْنِی الْعَبْرَةُ ; هر زمان که به یاد قتلگاه فرزندان فاطمه (کربلا) می افتم، اشک گلوگیرم می شود».(3)

گریه های امام(علیه السلام) که در هر مناسبتی به آن اقدام می کردند باعث بیداری عمومی و مانع از فراموش شدن نام و یاد شهیدان عاشورا شد.

امامان بزرگوار شیعه نه تنها خود در عزای سالار شهیدان می گریستند، بلکه همواره مردم را به گریستن بر امام حسین(علیه السلام) تشویق و ترغیب می کردند.

در روایتی از امام رضا(علیه السلام) آمده است:

پاورقی

1 . مأساة الحسین، ص 117 و مجمع مصائب اهل البیت، خطیب هندوبی،

ج 1، ص 24 (مطابق نقلِ ره توشه راهیان نور، ویژه محرم 1421، ص 4).
2 . وسائل الشیعة، ج 2، ص 922، باب 87، ح 7.
3 . بحارالانوار، ج 46، ص 108 .

«فَعَلی مِثْلِ الْحُسَیْنِ فَلْیَبْکِ الْباکُونَ، فَإِنَّ الْبُکاءَ عَلَیْهِ یَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعِظامَ; پس بر همانند حسین(علیه السلام) باید گریه کنندگان گریه کنند، چرا که گریه بر آن حضرت گناهان بزرگ را می ریزد».(1)
به موازات ثوابهای عظیمی که برای گریستن در روایات آمده است، برای گریاندن و حتّی «تباکی» (حالت گریه به خود گرفتن) ثوابهای زیادی ذکر شده است.
در روایتی در ارتباط با گریه بر مظلومیّت اهل بیت(علیهم السلام) می خوانیم:
«... مَنْ بَکی وَ أَبْکی واحِدَاً فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ تَباکی فَلَهُ الْجَنَّةُ; هر کس بگرید و (حتّی) یک تن را بگریاند، پاداشش بهشت است و هر کس حالت اندوه و گریه به خود بگیرد پاداش او بهشت است».(2)
4 ـ تشویق شاعران به مرثیه سرایی
شاعرانی که مصایب امام حسین(علیه السلام) را به شعر درآورده و در مجالس و محافل می خواندند، همواره مورد لطف خاصّ و عنایت ویژه ائمّه معصومین(علیهم السلام) قرار داشتند. شعرای بنامی چون «کُمَیت اسدی»، «دِعبل خُزاعی»، «سیّد حِمْیری» و... به عنوان (شاعران اهل بیت) با تشویق ائمّه اطهار(علیهم السلام) از موقعیّت های اجتماعی بلندی در بین مردم برخوردار بودند.
هارون مکفوف (یکی از یاران امام صادق(علیه السلام)) می گوید: به محضر آن حضرت شرفیاب شدم، فرمود: «برایم مرثیه بخوان. برایش خواندم. فرمود: «لا، کَما تَنْشِدُونَ وَ
کَما تَرْثِیهِ عِنْدَ قَبْرِهِ; این گونه نمی خواهم، آن گونه که در کنار قبر آن حضرت(علیه السلام)مرثیه می خوانید، بخوان» و من خواندم:
پاورقی
1 . بحارالانوار، ج 44، ص 284 و وسائل الشیعة، ج 10، ص 394، ح 8 .
2 . بحارالانوار، ج 44، ص 288، ح 27.

أُمْرُرْ عَلی جَدَثِ الْحُسَیْنِ
فَقُلْ لاَعْظُمِهِ الزَّکِیَّةِ
«از کنار قبر حسین(علیه السلام) گذر کن و به آن استخوان های پاک او بگو...»
دیدم آن حضرت به گریه افتاد، سکوت کردم، ولی فرمود: ادامه بده، ادامه

دادم. فرمود: «باز هم بخوان» خواندم تا به این بیت رسیدم:
یا مَرْیَمُ قُومی وَانْدُبِی مَوْلاکِ
وَ عَلَی الْحُسَینِ فَاسْعَدی بِبُکاکِ
ای مریم! برخیز و بر مولای خود ندبه کن و با گریه ات بر حسین(علیه السلام)رستگاری طلب کن.
دیدمامام صادق(علیه السلام) گریه کردو بانوان،شیون سردادند.وقتی آرام شدند،حضرت فرمود:
«یا أَبا هارُونَ مَنْ أَنْشَدَ فِی الْحُسَیْنِ فَأَبْکی عَشْرَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ; ای ابوهارون! هرکس بر امام حسین(علیه السلام) مرثیه بخواند و ده نفر را بگریاند، پاداش او بهشت است».(1)
5 ـ اهمّیّت به تربت امام حسین (علیه السلام)
دشمنان اسلام از بنی امیّه و بنی عبّاس با تمام توان، تلاش می کردند تا قیام امام(علیه السلام)و یاران پاکباخته اش به دست فراموشی سپرده شود و مردم از آن سخنی نگویند و حتّی اثری از قبر آن امام همام به جای نماند.
از این رو، برخی از خلفای عبّاسی بارها به ویران کردن قبر آن حضرت اقدام کردند.(2) ولی از آن سو ائمّه اطهار(علیهم السلام) درهر فرصتی برای مقابله با این جریان بپا خواستند و تربت آن حضرت را قطعه ای از خاک بهشت، مایه شفای دردها، و موجب
پاورقی
1 . بحارالانوار، ج 44، ص 287، ح 25.
2 . در بحارالانوار، ج 45، ص 390 بابی تحت عنوان «جور الخلفاء علی قبره الشریف» درباره تلاش خلفای جور برای تخریب قبر آن حضرت آمده است.
صفحه 49
برکت زندگی دانسته اند.
در روایتی از امام موسی بن جعفر(علیهما السلام) می خوانیم:
«لا تَأْخُذُوا مِنْ تُرْبَتی شَیْئاً لِتَبَرَّکُوا بِهِ، فَإِنَّ کُلَّ تُرْبَةِ لنا مُحَرَّمَةٌ إِلاَّ تُرْبَةُ جَدِّیالْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ(علیهما السلام) فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَها شِفاءً لِشِیعَتِنا وَ أَوْلِیائِنا; از تربت من چیزی برای تبرّک بر ندارید، زیرا همه تربت ها جز تربت جدّم امام حسین(علیه السلام) (خوردنش) حرام است. خداوند ـ عزّ و جلّ ـ آن را برای شیعیان و دوستان ما شفا قرار داده است!».(1)
در حالات امام سجّاد(علیه السلام) آمده است که در پارچه ای تربت امام حسین(علیه السلام) را نگه می داشت.
«فَکانَ إِذا حَضَرَتْهُ الصَّلاةُ صَبَّهُ عَلی سَجّادَتِهِ وَ سَجَدَ عَلَیْهِ; هرگاه وقت نماز می رسید، آن (تربت) را روی سجّاده اش می ریخت و بر آن سجده می

کرد».(2)
مجموع روایاتی که در مورد تربت امام حسین(علیه السلام) وارد شده است، می رساند که استفاده از برکت آن تربت پاک، از نخستین روز ولادت، با بازکردن کام نوزاد با آن آغاز شده و تا واپسین لحظات حیات و قراردادن تربت در قبر، به پایان می رسد.(3) همچنین ساختن مهر و تسبیح با تربت کربلا و همراه داشتن آن و خوردن مقدار بسیار کمی (مثلا به اندازه یک عدس در آب حل کند و بخورد) از آن به قصد شفا و باز کردن افطار در روز عید فطر با آن مورد ترغیب و توصیه ائمّه اطهار(علیهم السلام) بوده است.(4)
پاورقی
1 . وسائل الشیعة، ج 10، ص 414، ح 2 و بحارالانوار، ج 98، ص 118.
2 . بحارالانوار، ج 98، ص 135، ح 74. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به وسائل الشیعة، ج 10، ص 420، باب 75، (باب استحباب اتّخاذ سبحة من تربة الحسین(علیه السلام)).
3 . از امام صادق(علیه السلام) روایت شده است: «حَنِّکُوا أَوْلادَکُمْ بِتُرْبَةِ الْحُسَیْنِ(علیه السلام); کام نوزادانتان را بـا تربـت ر
امام حسین(علیه السلام) باز کنید». (وسائل الشیعة، ج 10، ص 410، ح 8).
4 . مراجعه شود به: وسائل الشیعة، ج 10، ص 414، باب 72 و ص 408، باب 70.

6 ـ اهتمام ویژه به زیارت مرقد امام حسین (علیه السلام)
ائمّه اطهار(علیهم السلام) گذشته از آن که خودشان به زیارت قبر امام حسین(علیه السلام) می رفتند، با بیان پاداش های عظیم برای زیارت آن حضرت، شیعیان را برای رفتن به کربلا تشویق و بسیج می کردند و خاطره آن شهیدان پرافتخار را زنده نگه داشته، ضربات سنگینی را برپیکر کفر و عناد و دشمنان اهل بیت(علیهم السلام) وارد می کردند.
از امام صادق(علیه السلام) چنین نقل شده است:
«ما مِنْ اَحَد یَوْمَ الْقِیامَةِ إِلاَّ وَ هُوَ یَتَمَنّی أَنَّهُ زارَ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلیٍّ(علیهما السلام) لِما یَری لَما یُصْنَعُ بِزُوّارِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ(علیهما السلام)مِنْ کَرامَتِهِمْ عَلَی اللهِ; هر کسی در روز قیامت، آرزو می کند که از زائران قبر امام حسین(علیه السلام)باشد، از فزونی آنچه از کرامت آنان (زائران قبر آن حضرت) نزد خداوند مشاهده می کند».(1)
و نیز از امام صادق(علیه السلام) روایت شده است:
«مَنْ سَرَّهُ أَنْ یَکُونَ عَلی مَوائِدِ نُور یَوْمَ الْقِیامَةِ، فَلْیَکُنْ مِنْ زُوّارِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ(علیهما السلام); هر کس دوست دارد روز قیامت در کنار سفره های

نور الهی بنشیند، باید از زائران امام حسین(علیه السلام) باشد».(2)
حتّی در برخی از روایات زیارت مکرّر آن حضرت توصیه شده است.
امام ششم(علیه السلام) می فرماید:
«مَنْ سَرَّهُ أَنْ یَنْظُرَ إِلَی اللهِ یَوْمَ الْقِیمَةِ، وَ تَهَوَّنَ عَلَیْهِ سَکْرَةُ الْمَوْتِ، وَ هَوْلُ
پاورقی
1 . بحارالانوار، ج 98، ص 72، ح 17. وسائل الشیعة، ج 10، ص 330، ح 37.
2 . بحارالانوار، ج 98، ص 72، ح 19; وسائل الشیعة، ج 10، ص 330، ح 38.

الْمُطَّلَعِ، فَلْیَکْثُرْ زِیارَةَ قَبْرِ الْحُسَینِ(علیه السلام); هر کس دوست دارد در قیامت نظر به رحمت های الهی کند و سختی جان کندن بر او آسان شود و هول و هراس قیامت از او برطرف گردد، مرقد امام حسین(علیه السلام)را بسیار زیارت کند».(1)

چهارم: تاریخچه سوگواری بر مظلومیّت امام حسین (علیه السلام)

اشاره

عظمت مصیبت و مظلومیّت خامس آل عبا به گونه ای بود که گریه و سوگواری همواره قرین نام آن حضرت بوده و هست; همان گونه که آزادگی و شجاعت و دفاع از دین و ارزش های اسلامی با نام حسین(علیه السلام) عجین شده است.
سنگینی این حادثه همه اهل اسلام را متأثّر ساخت، و حتّی برعرشیان و ساکنان آسمان و زمین نیز سنگین آمد.(2)
تاریخچه سوگواری و اشک ریختن بر مظلومیّت سیّد الشهدا(علیه السلام) را در سه قسمت ـ به طور گذرا ـ پی گیری می کنیم.

1 ـ گریه بر امام حسین (علیه السلام) پیش از تولّد آن حضرت

در روایات می خوانیم، برخی از انبیای الهی ـ هزاران سال قبل از تولّد امام حسین(علیه السلام) ـ هنگامی که از ماجرای کربلا با خبر می شدند، بر مظلومیّت آن حضرت اشک می ریختند.

پاورقی

1 . بحارالانوار، ج 98، ص 77، ح 34; وسائل الشیعة، ج 10، ص 331، ح 40.

2 . وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ الْمُصِیبَةُ بِکَ عَلَیْنا وَ عَلی جَمِیعِ أَهْلِ الاِْسْلامِ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتْ مُصِیبَتُکَ فِی السَّمواتِ عَلی جَمِیعِ أَهْلِ السَّمواتِ (زیارت عاشورا)

و همچنین در اوّلین زیارت مطلقه امام حسین(علیه السلام) (در مفاتیح الجنان) چنین آمده است: وَاقْشَعَرَّتْ لَهُ اَظِلَّةُ الْعَرْشِ وَبَکی لَهُ جَمیعُ الْخَلایِقِ وَبَکَتْ لَهُ السَّمواتُ السَّبْعُ وَالاَْرَضُونَ السَّبْعُ.

صفحه 52

در روایتی آمده است: هنگامی که جبرئیل کلماتی را به حضرت آدم(علیه السلام) برای توبه تعلیم می داد، و او خدا را به پنج تن مقدّس می خواند، وقتی که به نام حسین(علیه السلام) رسید قلبش شکست و اشکش جاری شد، به جبرئیل گفت: نمی دانم چرا وقتی که نام پنجمی (حسین(علیه السلام)) را می برم قلبم می شکند و اشکم جاری می شود؟

جبرئیل گفت: «بر او مصیبتی خواهد گذشت که همه مصایب در برابر آن کوچک خواهد بود. او تشنه کام، غریبانه، تنها و بدون یار و یاور به شهادت خواهد رسید».

جبرئیل برخی دیگر از مصایب آن حضرت و خاندانش را برای آدم(علیه السلام) بیان کرد، تا آنجا که هر دو تن همچون مادرِ فرزند مرده ای بر حسین(علیه السلام) گریستند، (فَبَکی آدَمُ وَ جَبْرَئِیلُ بُکاءَ الثَّکْلی).(1)

هنگامی که خداوند برای موسی(علیه السلام) از مظلومیّت امام حسین(علیه السلام) سخن گفت و ماجرای شهادت مظلومانه آن حضرت و اسارت بانوان حرمش و گرداندن سرهای شهدا در شهرها را بازگو نمود، موسی(علیه السلام)نیز گریست.(2)

زکریّای پیامبر(علیه السلام) نیز، وقتی که نام های پنج تن مقدّس را از جبرئیل آموخت، هنگامی که نام حسین(علیه السلام) را بر زبان جاری می ساخت، بغض گلویش را می گرفت و اشکش جاری می شد. به خداوند عرضه داشت:

خدایا! چرا وقتی نام آن چهار تن (محمّد، علی، فاطمه و حسن(علیهم السلام)) را می برم غم و اندوهم زایل می شود، ولی هنگامی که نام

حسین(علیه السلام) را بر زبان می آورم، اشکم جاری می گردد و اندوه و غم مرا فرا می گیرد؟

خداوند بخشی از مصایب امام حسین(علیه السلام) را برای زکریا شرح داد، و زکریّا پس از شنیدن آن، به مدّت سه روز از مسجد بیرون نیامد و مردم را نیز اجازه نداد به

پاورقی

1 . بحارالانوار، ج 44، ص 245.

2 . معالی السبطین، ج 1، ص 186.

محضرش برسند و در تمام این مدّت بر مصیبت امام حسین(علیه السلام) گریه می کرد و بر او مرثیه می سرود.(1)

در روایتی نقل شده است که امیرمؤمنان(علیه السلام) فرمود: «حضرت عیسی بن مریم(علیه السلام)همراه با حواریّون از کربلا می گذشتند که آن حضرت شروع به گریستن کرد و حواریّون نیز با او گریستند.وقتی کهحواریّون سبب گریه را پرسیدند،حضرت عیسی(علیه السلام)فرمود: در این مکان فرزند پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و فاطمه زهرا(علیها السلام)کشته خواهد شد».(2)

2 ـ گریه بر امام حسین (علیه السلام) پس از ولادت

پس از ولادت امام حسین(علیه السلام) نیز از همان شروع ولادت و پس از آن، رسول خدا(صلی الله علیه وآله)و علی(علیه السلام) و فاطمه زهرا(علیها السلام)هنگامی که از رنج ها و مظلومیّت آینده حسین(علیه السلام)آگاه می شدند، بر او می گریستند.

گریه رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

در روایتی می خوانیم: پس از ولادت امام حسین(علیه السلام) رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به منزل فاطمه(علیها السلام)آمد و به اسماء فرمود: فرزندم را بیاور! اسماء نیز حسین(علیه السلام) را در پارچه ای سفید قرار داد و به نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آورد. رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) در گوش راست حسین(علیه السلام) اذان و در گوش چپ وی اقامه گفت و سپس وی را در آغوش گرفت و

پاورقی

1 . فَلَمّا سَمِعَ بِذلِکَ زَکَرِیّا(علیه السلام) لَمْ یُفارِقْ مَسْجِدَهُ ثَلاثَةَ أَیّام وَ مَنَعَ فِیهِنَّ النّاسَ مِنَ الدُّخُولِ عَلَیْهِ وَ أَقْبَلَ عَلَی الْبُکاءِ وَ النَّحِیبِ وَ کانَ یُرْثِیهِ: «إِلَهِی أَتَفْجَعُ خَیْرَ جَمِیعِ خَلْقِکَ بِوَلَدِهِ...» (احتجاج، ج 2، ص 529).

2 . بحارالانوار، ج 44، ص 253.

گریست.

اسماء می گوید: به حضرت عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد، چرا گریه می کنی؟

فرمود: به خاطر این فرزندم گریانم.

عرض کردم: او که هم اکنون متولّد شده است (و جای شادی و خوشحالی است، نه اندوه).

فرمود:

«تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْباغِیَةُ مِنْ بَعْدِی، لا أَنالَهُمُ اللهُ شَفاعَتِی; وی را پس از من گروهی ستمکار به شهادت می رسانند که هرگز خداوند شفاعتم را نصیب آنان نخواهد ساخت».

آنگاه فرمود:

«یا أَسْماءُ لا تُخْبِری فاطِمَةَ بِهذا فَإِنَّها قَرِیبَةُ عَهْد بِوِلادَتِهِ; ای اسماء! فاطمه را از این ماجرا آگاه مساز; چرا که او تازه صاحب این فرزنده شده است». (1)

گریه علی (علیه السلام) بر مظلومیّت امام حسین (علیه السلام)

ابن عبّاس می گوید: من با امیرمؤمنان(علیه السلام) در مسیر رفتن به

صفّین همراه بودم; هنگامی که به نینوا رسیدیم، با صدای بلند به من فرمود: ای ابن عبّاس! آیا این مکان را می شناسی؟ عرض کردم: نه، نمی شناسم.

فرمود: اگر آن گونه که من این سرزمین را می شناسم، تو نیز می شناختی، از آن نمی گذشتی جز آن که همانند من گریه کنی.

پاورقی

1 . بحارالانوار، ج 43، ص 239. مرحوم طبرسی نیز این حدیث را در «اِعلام الوری بأعلام الهدی»، ج 1، ص 427 و شیخ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب «ینابیع المودّة»، ج 2، ص 300 نقل کرده اند.

آنگاه امام(علیه السلام) مدّتی طولانی اشک ریخت، تا آنجا که اشک ها از محاسن مبارکش بر سینه اش سرازیر شد و من نیز همراه او گریستم. امام(علیه السلام) در همان حال فرمود: وای! وای! آل ابوسفیان را با من چه کار؟ مرا با آل حرب (از اجداد یزید) چه کار؟ همان ها که حزب شیطان و اولیای کفرند. ای اباعبدالله! صبر پیشه کن! چرا که به پدرت نیز از این گروه همان (ستم ها) می رسد که به تو می رسد. (أَوِّهِ أَوِّهِ مالِی وَ لاِلِ أَبِی سُفْیانَ؟ مالِی وَ لاِلِ حَرْب حِزْبِ الشَّیْطانِ؟ وَ أَوْلِیاءِ الْکُفْرِ؟ صَبْراً یا أَباعَبْدِاللهِ فَقَدْ لَقِیَ أَبُوکَ مِثْلَ الَّذِی تَلْقی مِنْهُمْ).(1)

سوگواری فاطمه زهرا (علیها السلام)

هنگامی که رسول خدا(علیه السلام) خبر شهادت امام حسین(علیه السلام) و مصایب آن حضرت را به دخترش حضرت فاطمه(علیها السلام) داد، زهرا(علیها السلام) به شدّت گریست و آنگاه پرسید: این ماجرا چه زمانی اتّفاق خواهد افتاد؟

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: زمانی که نه من باشم، نه تو و نه علی. فاطمه(علیها السلام) با شنیدن این سخن گریه اش شدیدتر شد. آنگاه رسول خدا وی را از برپایی عزا و سوگواری توسّط مردان و زنان امّت، بر شهدای کربلا و رنج های زنان اهل بیت(علیهم السلام)آگاه ساخت و پاداش این گریه ها را بیان فرمود.(2)

3 ـ گریه و سوگواری بر امام حسین (علیه السلام) پس از شهادت

سرانجام، آن حادثه ای که از ابتدای خلقت ماجرایش برای اولیای الهی گفته شده بود، اتّفاق افتاد. به یقین، ماجرایی که پیش از وقوعش دل ها را به درد آورده و اشک ها را جاری ساخته بود، هنگامی که در روز عاشورای سال 61 هجری روی داد، شعله ای بر جان ها زد و سوگ و ماتم را قرین خویش ساخت. همراه با درس های بزرگ

پاورقی

1 . بحارالانوار، ج 44، ص 252 (با تلخیص).

2 . همان مدرک، ص 292 (با تلخیص).

آزادگی و آرمان خواهی و دفاع از شرف و اعتقاد تا پای جان، عمق فاجعه به اندازه ای بود که از روز عاشورا مراسم سوگواری و اشک و ماتم بر آن حضرت و یاران پاکبازش آغاز شد و همچنان ادامه دارد و تا واپسین لحظات عمر دنیا ادامه خواهد داشت. چرا که به فرموده رسول خدا(صلی الله علیه وآله):

«إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَیْنِ حَرارَةً فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لا تَبْرَدُ أَبَداً; به یقین شهادت حسین، حرارتی در دل مؤمنان ایجاد خواهد کرد، که هرگز خاموش نخواهد شد».(1)

در این قسمت نمونه هایی از گریه و سوگواری بر آن حضرت را پس از شهادت، از نظر خواننده عزیز می گذرانیم:

حتّی دشمن بر او گریست

هنگامی که زنان حرم نبوی(صلی الله علیه وآله) چشم شان بر شهدا افتاد، فریاد و ضجّه سردادند و آنگاه زینب شروع به ندبه و ناله کرد و با صدای محزونی صدا زد:

«وا مُحَمَّداه صَلّی عَلَیْکَ مَلِیکُ السَّماءِ، هذا حُسَیْنٌ مُرَمَّلٌ بِالدِّماءِ، مُقَطَّعُالاْعْضاءِ وَ بَناتُکَ سَبایا; ای محمد! درود خداوند بر تو باد. این حسین (توست که) به خون آغشته است و پیکرش قطعه قطعه شده و (این هم) دخترانت هستند که اسیر شده اند».

زینب کبری(علیها السلام) همچنان در مصیبت برادرش و دیگر شهدا، سخن گفت و ندبه سر داد تا آنجا که نقل شده است:

«فَأَبْکَتْ وَاللهِ کُلَّ عَدُوٍّ وَ صَدِیق; به خدا سوگند! دوست و دشمن را به

پاورقی

1 . مستدرک الوسائل، ج 10، ص 318، ح 13.

گریه آورد».(1)

سوگ و ماتم در بارگاه یزید

پس از آن که کاروان اسیران را به کوفه و شام بردند، با خطبه های افشاگرانه امام زین العابدین(علیه السلام) و زینب کبری(علیها السلام)، اوضاع شهر شام برگشت و با جوّ ایجاد شده بر ضدّ دستگاه خلافت اموی، یزید چاره ای جز اظهار ندامت و فرافکنی نداشت. در چنان شرایطی، زنان حرم حسینی در «شام» مراسم عزا و ماتم برپا کردند، تا آنجا که حتّی زنان خاندان اموی نیز در آن شرکت نمودند و این برنامه تا سه روز ادامه داشت.(2)

برنامه سوگواری همسر امام حسین (علیه السلام)

در روایتی از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «هنگامی که امام حسین(علیه السلام)به شهادت رسید، همسر او (به نام رباب)(3) برای آن حضرت مجلس ماتمی برپا کرد، خود گریه می کرد و زنان و خادمانش نیز با او همصدا می شدند».(4)

مراسم سوگواری در محضر امام باقر و امام صادق (علیهما السلام)

برپایی مراسم سوگواری امام حسین(علیه السلام) در حضور امام باقر(علیه السلام) پیش از این گذشت،(5) امّا در مورد حضرت امام صادق(علیه السلام) گاه برخی از شعرای اهل بیت که به محضر امام(علیه السلام) می رسیدند، آن حضرت از آنان می خواست در رثای حسین بن

پاورقی

1 . بحارالانوار، ج 45، ص 58 - 59. (با تلخیص). در کامل ابن اثیر، ج 4، ص 81 نیز همین تعبیرات با تفاوت هایی آمده است.

2 . ... فَخَرَجْنَ حَتّی دَخَلْنَ دارَ یَزیدَ فَلَمْ تَبْقَ مِنْ آلِ مُعاوِیَةَ امْرَأَةً إِلاَّ اسْتَقْبَلَهُنَّ تَبْکِی وَ تَنُوحُ عَلَی الْحُسَیْنِ(علیه السلام) فَأَقامُوا عَلَیْهِ الْمَناحَةَ ثَلاثاً. (تاریخ طبری، ج 4، ص 353) همین مطلب در بحارالانوار، ج 45، ص 142 نیز به گونه ای مشروحتر آمده است.

3 . مرحوم شیخ مفید می نویسد: یکی از همسران امام حسین(علیه السلام) رباب دختر «امرءالقیس کلبی» است که مادر حضرت سکینه(علیها السلام) می باشد. (ارشاد، تاریخ زندگانی امام حسین(علیه السلام)، باب 5، ص 491).

4 . لَمّا قُتِلَ الْحُسَیْنُ أَقامَتِ امْرَأَتُهُ الْکَلْبِیَّةُ عَلَیْهِ مَأْتَماً و... (الکافی، ج 1، ص 466).

5 . نمونه دیگر از عزاداری در محضر امام باقر(علیه السلام)، سرودن اشعاری توسّط کمیت اسدی در محضر آن حضرت در رثای شهیدان کربلاست که امام با شنیدن آن، اشکش جاری شد و صدای گریه کنیزکی نیز از پشت پرده شنیده شد. امام(علیه السلام)پس از آن در حقّ کمیت

دعا کردند. (بحارالانوار، ج 36، ص 390-391).

علی(علیه السلام)اشعاری بخوانند و گاه خود آن شاعران از امام(علیه السلام) اجازه می گرفتند تا اشعاری در رثای سید الشهداء(علیه السلام) بخوانند. در پاره ای از موارد امام(علیه السلام) به خانواده خویش می فرمود: پشت پرده بنشینند و آن اشعار را بشنوند و در واقع، محفلی از دوستان خالص اهل بیت(علیهم السلام)برای عزای سالار شهیدان بر پا می شد.

داستان ابوهارون مکفوف را پیش از این آورده ایم و اینک نمونه ای دیگر را نقل می کنیم.

عبداللّه بن غالب می گوید: به محضر امام صادق(علیه السلام) شرفیاب شدم و در حضور آن حضرت مرثیه ای در باره امام حسین(علیه السلام) خواندم. هنگامی که به یک بیت حسّاس از آن مرثیه رسیدم، صدای زنی را از پشت پرده شنیدم که با گریه فریاد زد: «یا ابتاه; پدرجان!».(1)

مراسم سوگواری در محضر امام رضا (علیه السلام)

از دِعبل خُزاعی (شاعر معروف اهل بیت(علیهم السلام)) نقل شده است که من در ایّام شهادت امام حسین(علیه السلام)به محضر امام رضا(علیه السلام) شرفیاب شدم. دیدم آن حضرت محزون واندوهگین نشسته و یارانش نیز گرد آن حضرت نشسته اند. هنگامی که مرا دید فرمود: «خوش آمدی ای دعبل! آفرین بر کسی که با دست و زبانش ما را یاری می کند!».

سپس در کنار خویش برای من جا باز کرد و مرا کنارش نشاند. آنگاه به من فرمود: ای دعبل! دوست دارم امروز برای ما مرثیه بخوانی; چراکه این ایّام روزهای اندوه ما اهل بیت(علیهم السلام) و ایّام شادمانی دشمنان ما ـ به ویژه بنی امیّه ـ است. (سپس امام(علیه السلام)مطالبی را در پاداش گریه کردن و گریاندن در مصیبت اهل بیت(علیهم السلام)به خصوص

پاورقی

1 . بحارالانوار، ج 44، ص 286; ماجرای مرثیه سرایی ابوعماره در محضر امام صادق(علیه السلام) و گریه آن حضرت و اهل خانه نیز نمونه دیگری است. (همان، ص 282).

مصائب امام حسین(علیه السلام) بیان کرد).

آنگاه امام رضا(علیه السلام) برخاست و پرده ای میان ما و حرمسرای خویش زد و خانواده اش را پشت پرده نشاند، تا آنان نیز برای مصیبت جدّشان امام حسین(علیه السلام)گریه کنند.(1) سپس به دعبل فرمود اشعار خود را بخوان و وی نیز مرثیه ای را در ماتم امام حسین(علیه

السلام) و اهل بیتش خواند که قسمتی از آن چنین است:
أَفاطِمُ لَوْ خِلْتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلا
وَ قَدْ ماتَ عَطْشاناً بِشَطِّ فُراتِ
إِذاً لَلَطَمْتِ الْخَدَّ فاطِمُ عِنْدَهُ
وَ أَجْرَيْتِ دَمْعَ الْعَيْنِ فِی الْوَجَناتِ
أَفاطِمُ قُومِی يَا إِبْنَةَ الْخَيْرِ وَ انْدُبِی
نُجُومَ سَماوات بِأَرْضِ فَلاتِ
بَناتُ زِياد فِی الْقُصُورِ مَصُونَةٌ
وَ آلُ رَسُولِ اللهِ مُنْهَتِكاتِ
وَ آلُ زِياد فِی الْحُصُونِ مَنِيعةٌ
وَ آلُ رَسُولِ اللهِ فِی الْفَلَواتِ
سَأَبْكِيهِمْ ما ذَرَّ فِی الاَْرْضِ شارِقُ
وَ نادی مُنادِی الْخَيْرِ لِلصَّلَواتِ
وَ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ حانَ غُرُوبُها
وَ بِاللَّيْلِ أَبْكيهمْ وَ بِالْغَدَواتِ
«ای فاطمه! اگر پیکر به خاک و خون غلطیده حسین را که تشنه کام کنار شطّ فرات به شهادت رسیده به خاطر آوری در آن هنگام ای فاطمه کنار آن پیکر، به چهره ات طپانچه می زنی و اشک چشمانت را بر رخسارت سرازیر می سازی ای فاطمه ای دختر بهترین مردم، برخیز! و بر ستارگان آسمان ها در آن صحرای خشک ناله بزن (چرا گریان نباشم وقتی که به خاطر آورم) دختران زیاد در قصرهای خویش درامانند; ولی حریم خاندان رسول خدا دریده شده است. در حالی که
پاورقی
1 . ثُمَّ إِنَّهُ نَهَضَ، وَ ضَرَبَ سَتْرَاً بَيْنَنا وَ بَيْنَ حَرَمِهِ، وَ أَجْلَسَ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنْ وَراءِ السَّتْرِ لِيَبْكُوا عَلی مُصابِ جَدِّهِمُ الْحُسَيْنِ(علیه السلام)... (بحارالانوار، ج 45، ص 257).
صفحه 60
آل زیاد در دژهای محکمی آسوده اند فرزندان رسول خدا در صحراهای خشک و سوزان سرگردانند. آری! تا آن زمان که خورشید در عالم پرتو افشانی می کند و ندای مؤذّنی برای نماز بلند است و مادامی که خورشید طلوع و غروب می کند و به هنگام شبانگاهان و صبح گاهان بر آنان می گریم».(1)
سوگواری در کنار مزار شهدای کربلا
از برخی از فرازهای تاریخ بر می آید که شیعیان گاه و بیگاه در مناسبت ها (تا آنجا که شرایط را مساعد می دیدند) کنار مزار آن حضرت در کربلا مراسم سوگ و ماتم برپا می داشتند و ائمّه(علیهم السلام) نیز از این عمل

شادمان می شدند و آنان را تشویق می کردند. به عنوان نمونه:
عبداللّه بن حمّاد بصری می گوید: امام صادق(علیه السلام) به من فرمود: «به من خبر رسیده که در نیمه شعبان گروهی از ساکنین اطراف کوفه و دیگر نقاط، بر مزارامام حسین(علیه السلام)در کربلا گردهم می آیند و زنانی نیز برای آن حضرت نوحه گری می کنند، و از این جمعیّت گروهی قرآن می خواند و گروهی دیگر حوادث کربلا را بازگو می کنند و جمعی نوحی گری کرده و برخی نیز مرثیه می خوانند».
گفتم: فدایت شوم، من نیز بخشی از آنچه را می فرمایید، دیده ام.
امام(علیه السلام) فرمود: سپاس خداوندی راکه در میان مردم گروهی را قرار داد که به سوی ما می آیند و برای شهدای ما مرثیه می خوانند و دشمنان ما را کسانی قرار داد که گروهی از خویشاوندان (و دوستان ما) و دیگر مردم، آنان را بی اعتبار کرده و کار آنان
پاورقی
1 . بحارالانوار، ج 45، ص 257 (با اختصار).
صفحه 61
را زشت و ناپسند می شمرند.(1)
کوتاه سخن این که: مراسم سوگواری برای امام حسین(علیه السلام) و یاران باوفایش به ویژه در ایّام محرّم و عاشورای حسینی از گذشته، تاکنون ادامه داشته و شیعیان و علاقمندان به سالار شهیدان، در همه جای عالم، به شیوه های گوناگون همه ساله در مصیبت آن حضرت به ماتم می نشینند و ضمن یادآوری فداکاری و جانبازی حسین بن علی(علیه السلام)و یارانش در مظلومیّت آنان نیز اشک می ریزند.

پنجم: فلسفه گریه و عزاداری برای امام حسین (علیه السلام)

توضیح

به یقین، تأکید و توصیه ای که در روایات نسبت به برپا نمودن مجالس عزا و گریه بر مصائب امام حسین(علیه السلام)وارد شده است، نسبت به هیچ یک از امامان معصوم(علیهم السلام)حتّی وجود مقدّس پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)وارد نشده است. گویا در این مسئله سرّی نهفته است که ائمّه اطهار(علیهم السلام) این همه آن را مورد تأکید و سفارش قرار داده اند.

بیان روایات در وعده ثواب های عظیم این مجالس به گونه ای است که عدّه ای آن را اغراق آمیز دانسته و منکر آن شده اند و منشأ آن را «غُلات» دانسته و گفته اند: «ثواب باید با عمل تناسب داشته باشد، چگونه ممکن است عمل کوچکی مانند گریه بر امام حسین(علیه السلام)اینقدر پاداش عظیم داشته باشد؟!».

عدّه ای هم در نقطه مقابل آن، جنبه افراط را پیموده و معتقد شده اند، همین که

پاورقی

1 . بَلَغَنِی أَنَّ قَوماً یَأْتُونَهُ مِنْ نَواحِی الْکُوفَةِ وَ ناساً مِنْ غَیْرِهِمْ وَ نِساءً یَنْدُبْنَهُ وَ ذلِکَ فِی النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَمَنْ بَیْنَ قارِیء یَقْرَأُ وَقاصٍّ یَقُصُّ وَ نادِب یَنْدُبُ وَ قائِل یَقُولُ الْمَراثِی؟ فَقُلْتُ لَهُ: نَعَمْ جُعِلْتُ فِداکَ قَدْ شَهِدْتُ بَعْضَ ما تَصِفُ. فَقالَ: اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذِی جَعَلَ فِی النّاسِ مَنْ یَفِدْ إِلَیْنا وَ یَمْدَحُنا وَ یَرْثِی لَنا، وَ جَعَلَ عَدُوَّنا مَنْ یُطْعِنُ عَلَیْهِمْ مِنْ قَرابَتِنا أَوْ غَیْرِهِمْ یَهْدِرُونَهُمْ وَ یُقَبِّحُونَ مَا یَصْنَعُونَ (بحارالانوار، ج 98، ص 74 به نقل از کامل الزیارات، ص 325، باب 108، ح 1).

انسان بر امام حسین(علیه السلام)بگرید، هر چند به قدر بال مگسی باشد اهل نجات است، حتّی اگر در باتلاق گناه و فساد فرو رفته باشد. در نگاه اینان همه دروغ گویی ها، خیانت ها، ظلم ها و حق کشی ها با قطره اشکی شسته می شود!

مطمئنّاً هیچ یک از این دو دیدگاه که در دو طرف افراط و تفریط واقع شده اند، نمی تواند صحیح باشد. این گونه اظهار نظرها از کسانی عنوان می شود که نتوانستند برای این روایات و وعده ثواب های فوق العاده سوگواری، تحلیل صحیح و جامعی ارائه دهند و در واقع از درک فلسفه عزاداری عاجز ماندند.

نخست تحلیل های نادرست و نقد آنها را به صورت گذرا بیان می کنیم، سپس به سراغ تحلیل منطقی مسأله می رویم.

1 ـ حسن ذاتی گریه

عدّه ای با توجه به آثار مثبت جسمانی و روانی گریه و تأثیر آن در پالایش روح و روان انسان مدّعی شدند سرّ تأکید ائمّه(علیهم السلام) نسبت به برپایی مجالس عزا به خاطر حسن ذاتی گریه است، زیرا «اظهار تأثّر» به وسیله گریه از نشانه های طبیعی و تعادل عاطفی آدمی است. اشخاصی که کمتر گریه می کنند و نمی توانند بدین وسیله غم ها، و افسردگی های خویش را تخلیه کنند و عقده های درونی خویش را بگشایند، از روان متعادل و سلامت جسمی و روحی خوبی برخوردار نیستند. به همین جهت روانشناسان معتقدند: «زن ها از مردها عقده کمتری دارند، زیرا آنان زودتر مشکلات روحی خویش را به وسیله «گریه» بیرون می ریزند و کمتر آن را در درون خویش پنهان می دارند و این امر یکی از رموز سلامت آنان می باشد».(1) و نیز معتقدند گریه فشارهای ناشی از عقده های انباشته در درون انسان را می کاهد و درمان بسیاری از

پاورقی

1 . صد و پنجاه سال جوان بمانید، ص 134.

صفحه 63

آلام و رنج های درونی انسان است. در حقیقت اشک چشم به منزله سوپاپ اطمینانی است که در شرایط بحرانی موجب تعادل روح آدمی می گردد.

به عقیده اینان به خاطر همین حُسن ذاتی گریه بود که یعقوب(علیه السلام) برای دوری فرزندش سالها اشک از دیدگان جاری ساخت و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در مرگ فرزندش ـ ابراهیم(1) ـ و صحابی جلیل القدرش عثمان بن مظعون به سختی گریست.(2) همچنین

به هنگام مرگ جمعی از صحابه و یارانش و در شهادت عمویش حضرت حمزه گریان شد و بانوان مدینه را جهت گریستن بر حمزه دعوت کرد.(3) و به همین دلیل

بود که حضرت زهرا(علیها السلام) در رحلت جانگداز رسول خدا(صلی الله علیه وآله)شبانه روز

می گریست(4) و حضرت علی بن الحسین(علیهما السلام) در شهادت پدر بزرگوارش سالیان دراز گریان بود.(5)

و لکن هر چند آثار مثبت گریه در پالایش روح انسان و حتّی تکامل آن و دیگر فواید طبّی آن، قابل انکار نیست، ولی چنین تحلیلی هرگز نمی تواند سرّ این همه تأکید و سفارش ائمّه اطهار(علیهم السلام) برای گریستن بر امام حسین(علیه السلام) و وعده ثواب های فراوان آن باشد. این تحلیل

یک اشتباه بزرگ است، هر کس روایات اسلامی را در این زمینه بخواند، می داند هدف مهمّ دیگری در کار بوده است.

2 ـ درک ثواب و رسیدن به شفاعت اهل بیت (علیهم السلام)

پاورقی
1 . صحیح بخاری، کتاب الجنائر، ح 1277 و کافی، ج 3، ص 262.
2 . کافی، ج 5، ص 495 ; بحارالانوار، ج 79، ص 91 و مسند احمد، ج 6، ص 43.
3 . وسائل الشیعة، ج 2، ص 70 و تاریخ طبری، ج 2، ص 210.
4 . بحارالانوار، ج 43، ص 155 و 175.
5 . همان مدرک، ج 44، ص 284.

در این تحلیل مردم برای استفاده از ثواب و رسیدن به شفاعت ائمّه اطهار(علیهم السلام)مجالس عزا به پا کرده و بر آنان می گریند.

ضعف و سستی این تحلیل نیز به خوبی روشن است ; زیرا فرض ثواب برای عملی، فرع وجود حکمت و مصلحت در نفس آن عمل است. تا عملی دارای مصلحت و حکمتی معقول نباشد ثوابی در بر نخواهد داشت. در این مبحث ما به دنبال فلسفه عزاداری یعنی مصلحت و حکمت این عمل هستیم. طبعاً سخن از ثواب که در ردیف معلولات حکم است نه علل آن، در این مرحله جایی ندارد.

به علاوه، آیا ممکن است در طول تاریخ احساسات میلیون ها انسان را فقط به خاطر تحصیل ثواب تحریک کرد و آنان را گریاند؟ راستی اگر عشقی در کار نباشد و کانون دل، مالامال از محبّت و شور نباشد، آیا این وعده می تواند عواطف و احساسات را برانگیزد؟!(1)

3 ـ تشکّر از امام حسین (علیه السلام)

اشاره

در این تحلیل امام حسین(علیه السلام) خود را فدا کرد تا گناهان امّت بخشوده شود و امام کفّاره گناهان امّت باشد. نظیر اعتقاد باطلی که مسیحیان نسبت به حضرت مسیح(علیه السلام)دارند و می گویند مسیح(علیه السلام) با تن دادن به صلیب باعث پاک شدن گناهان پیروان خود شد و آنان را رستگار کرد.
معتقدان این تحلیل با تمسک به تعابیری چون «یا بابَ نِجاةِ الْاُمَّةِ» چنین برداشت کردند که امام حسین(علیه السلام) نیز با استقبال از شهادت موجب بخشوده شدن گناهان فاسقان و فاجران امّت و در نتیجه سبب نجات آنان شده است. در عوض امّت با
پاورقی
1 . برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به «حماسه حسینی» استاد شهید مرتضی مطهّری(ره)، ج 1، فصل دوّم، بحث عوامل تحریف.

برپایی مجالس عزا از امام تشکّر و سپاسگزاری کرده و مستحقّ رستگاری می شود.
این تحلیل نیز با هیچ یک از اصول و مبانی مسلّم دینی سازگار نیست و موجب شده است عدّه ای گمان کنند که امام حسین(علیه السلام) با شهادت خود و فرزندانش، گناهکاران را در برابر عذاب الهی بیمه کرده است. به تعبیر دیگر : امام(علیه السلام) و یارانش کشته شدند تا دیگران در انجام هر گناه و جنایتی آزاد باشند و در واقع تکلیف الهی از آنان ساقط گردد.
همین پندار سبب شده است که عدّه ای گمان کنند هر کس بر امام حسین(علیه السلام)گریه کند، هر قدر در فساد و تباهی غوطهور باشد و حتّی نسبت به ضروریّات دین پایبند نباشد، مورد عفو و بخشش قرار گرفته و اهل نجات خواهد بود.
نفوذ این پندار غلط تا جایی بوده است که حتّی سلاطین جبّار و ستمگری که حکومتشان بر پایه های ظلم و بی عدالتی استوار بود و دستشان به خون بی گناهان آلوده بوده، در ایّام عزاداری آن حضرت مجالس عزا به پا کنند و یا خود پابرهنه در دستجات عزاداری به سر و سینه بزنند، و آن را مایه نجات خود بدانند!
هیچ کس نمی تواند شفاعت را انکار کند، ولی شفاعت حساب و کتاب و شرایطی دارد.

تحلیل صحیح در فلسفه عزاداری
در این قسمت به تحلیل های صحیح و منطقی در موضوع فلسفه عزاداری در چهار عنوان اشاره می شود:

1 ـ حفظ مکتب اهل بیت (علیهم السلام)

به اعتراف دوست و دشمن، مجالس عزای امام حسین(علیه السلام) عامل فوق العاده

نیرومندی برای بیداری مردم است و راه و رسمی است که آن حضرت آن را به پیروان خود آموخته تا ضامن تداوم و بقای اسلام باشد.
اهمّیّت برپایی این مجالس و رمز تأکید ائمّه اطهار(علیهم السلام) بر حفظ آن، آنگاه روشن تر می شود که ملاحظه کنیم شیعیان در عصر صدور این روایات به شدّت در انزوا به سر می بردند و تحت فشارهای گوناگون حکومت امویان و عبّاسیان چنان گرفتار بودند که قدرت بر انجام کوچکترین فعّالیّت و حرکت سیاسی واجتماعی نداشتند و چیزی نمانده بود که به کلّی منقرض شوند ولی مجالس عزای امام حسین(علیه السلام) آنان را نجات داد و در پناه آن، تشکّل و انسجام تازه ای یافتند و به صورت قدرتی چشمگیر در صحنه جامعه اسلامی ظاهر شده و باقی ماندند.
به همین دلیل، برپایی این مجالس در روایات به عنوان «احیای امر اهل بیت(علیهم السلام)» تعبیر شده است. امام صادق(علیه السلام) در مورد این گونه مجالس فرمودند:
«إِنَّ تِلْکَ الْمَـجالِسَ أُحِبُّها فَأَحْیُوا أمْرَنا; این گونه مجالس (شما) را دوست دارم، از این طریق مکتب ما را زنده بدارید!».(1)
امام خمینی(قدس سره) بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی در تعبیر جامعی می فرماید:
«همه ما باید بدانیم که آنچه موجب وحدت بین مسلمین است، این مراسم سیاسی، مراسم عزاداری ائمّه اطهار(علیهم السلام)به ویژه سیّد مظلومان و سرور شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) است که حافظ ملّیّت مسلمین به ویژه شیعیان ائمّه اثنی عشر ـ علیهم صلوات اللّه و سلّم ـ می باشد».(2)
حتّی غیر مسلمانان هم به این امر اعتراف دارند
پاورقی
1 . وسائل الشیعة، ج 10، ص 391-392، ح 2.
2 . وصیّت نامه الهی ـ سیاسی امام خمینی(قدس سره) ـ صحیفه نور، ج 21، ص 173.

«ژوزف فرانسوی» در کتاب «اسلام و مسلمانان» ضمن اشاره به اندک

بودن شمار شیعیان در قرون اوّلیّه اسلام، به خاطر عدم دست رسی آنان به حکومت، و ظلم و ستم حاکمان بر آنان و قتل و غارت اموالشان در تحلیل جالبی می نویسد:
«یکی از امامان شیعه، آنان را دستور تقیّه داد تا جانشان از گزند بیگانگان محفوظ باشد و همین امر باعث شد که شیعیان کم کم قدرت پیدا کنند و این بار دشمن بهانه ای نیافت تا به واسطه آن شیعیان را بکشد و اموالشان را غارت نماید. شیعیان مجالس و محافل مخفیانه ای را تشکیل دادند و بر مصائب حسین(علیه السلام)گریه می کردند. این عاطفه و توجّه قلبی در دلهای شیعیان استحکام یافت و کم کم زیاد شد و پیشرفت کردند... بزرگترین عامل این پیشرفت برپا کردن عزاداری حسین(علیه السلام)می باشد که دیگران را به سوی مذهب شیعه دعوت می کند... هر یک از شیعیان در حقیقت مردم را به سوی مذهب خود می خوانند بی آن که مسلمانان دیگر متوجّه بشوند. بلکه خود شیعیان هم (شاید) به فایده ای که در این کارهایشان وجود دارد متوجّه نیستند و گمان می کنند تنها ثواب اخروی کسب می کنند».(1)
«ماربین» مورّخ آلمانی نیز در کتاب «سیاست اسلامی» می گوید:
«من معتقدم رمز بقا و پیشرفت اسلام و تکامل مسلمانان به سبب شهید شدن حسین(علیه السلام) و آن رویدادهای غم انگیز می باشد و یقین دارم که سیاست عاقلانه مسلمانان و اجرای برنامه های زندگی ساز آنان به واسطه عزاداری حسین(علیه السلام) بوده است».(2)
پاورقی
1 . به نقل از فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی(علیه السلام)، علاّمه سید عبدالحسین شرف الدین، ترجمه علی صحت، ص 92.
2 . فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی(علیه السلام)، ص 109.

2 ـ بسیج توده ها

ائمّه اطهار(علیهم السلام) با تأکید بر برگزاری مراسم عزاداری حسینی(علیه السلام)، برنامه آن حضرت را «محوری» برای وحدت مردم قرار دادند. به گونه ای که امروزه در ایّام شهادتش میلیونها انسان با اختلاف طبقات و نژاد و مذهب در هر کوی و برزن به عزاداری آن حضرت بپاخاسته و گرد بیرق حسینی اجتماع می کنند.

هر ملّتی برای بقا و موفّقیّت خویش محتاج به عامل وحدت و اجتماع است. بدون شک بهترین عامل وحدت پیروان اهل بیت(علیهم السلام) که با کمترین زحمت و کمترین هزینه می تواند توده های میلیونی را حول یک محور جمع کند، همین مراسم عزاداری حسینی است. به یقین اگر ملّتی از چنین قدرتی برخوردار باشد که بتواند در کوتاهترین فرصت و با کمترین تبلیغات، نیروهای متفرّق خویش را گردآوری کرده و سازماندهی کند، می تواند هر مانعی را از سر راه پیشرفت خود بردارد.

در واقع ائمّه اطهار(علیهم السلام) با ترغیب مردم به اقامه مجالس حسینی از پراکندگی نیروها جلوگیری به عمل آوردند و توده های متفرّق را بسیج کردند و با ایجاد وحدت و یکپارچگی در میان آنها قدرت عظیمی را به وجود آوردند.

حرکت خودجوش میلیونی مردم مسلمان ایران در نهضت شکوهمند انقلاب اسلامی در ماه محرّم و صفر به ویژه روزهای تاسوعا و عاشورا که لرزه بر اندام طاغوتیان می انداخت سرّ تأکید ائمّه اطهار(علیهم السلام) بر محور قراردادن امام حسین(علیه السلام) را روشن تر می کند.

چه بسا اگر ما شاهد آزادسازی چنین انرژی های ذخیره شده در این مجالس در انقلاب نبودیم، شاید ما هم راز تأکید ائمّه اطهار(علیهم السلام) بر اقامه این مجالس را کمتر درک می کردیم.

«ماربین آلمانی» در اثر خود می نویسد:

«بی اطّلاعی بعضی از تاریخ نویسان ما موجب شد که عزاداری شیعه را به جنون و

دیوانگی نسبت دهند ; ولی اینان گزافه گفته و به شیعه تهمت زده اند. ما در میان ملل و اقوام، مردمی مانند شیعه پرشور و زنده ندیده ایم، زیرا شیعیان به واسطه بپا کردن عزاداری حسینی سیاست های عاقلانه ای را انجام داده و نهضت های مذهبی ثمر بخشی را بوجود آورده اند».(1)

همین نویسنده آلمانی می گوید:

«هیچ چیز مانند عزاداری حسینی نتوانست بیداری سیاسی در مسلمانان ایجاد کند».(2)
مخالفت دشمنان اسلام با اقامه این مجالس و تلاش آنها در جهت به تعطیلی کشاندن آن، حتّی اقدام آنان بر انهدام قبر امام حسین(علیه السلام) و مانع شدن از زیارت قبر آن حضرت(3)، خود شاهد دیگری است که حکومت ها تا چه اندازه از این نیروی عظیم وحشت داشته و دارند.
امروزه وحشتی که در دل دشمنان دین از برپایی این مجالس افتاده است بر کسی پوشیده نیست، تا جایی که گاه با وارد کردن اتّهامات ناروا بر شیعیان از طریق وابستگان داخلی خویش و گاه با برانگیختن دیکتاتورهای دست نشانده خویش، امثال رضاخان، و گاه با بی محتوا ساختن چنین مجالسی، برای ریشه کن کردن شعائر حسینی تلاش کرده و می کنند.
با نگاهی گذرا به تاریخ اسلام بعد از حادثه کربلا می بینیم این مجالس و پیام های عاشورایی تا چه اندازه سرمشق قیام های مجاهدان راه خداوند در مقابل گردنکشان و طاغوتیان بوده است.
پاورقی
1 . به نقل از فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی(علیه السلام) ـ سید عبدالحسین شرف الدین، ص 109.
2 . به نقل از سیاسة الحسینیة، ص 44. جالب است بدانیم که اخیراً کتابی در آمریکا با نام «نقشه ای برای جدایی مکاتب الهی» منتشر شده است که در آن گفتگوی مفصّلی با دکتر «مایکل برانت» یکی از معاونان سابق سازمان اطّلاعات مرکزی آمریکا (سیا) انجام شده است; وی در این گفتگو به طرح هایی اشاره می کند که علیه شیعیان و مذهب شیعه تدارک دیده شده است. در این گفتگو با اشاره به جلسات سرّی مقامات سازمان سیا و نماینده سرویس اطّلاعاتی انگلیس آمده است: «ما به این نتیجه رسیدیم که پیروزی انقلاب اسلامی ایران فقط نتیجه سیاست های اشتباه شاه در مقابله با این انقلاب نبوده است، بلکه عوامل دیگری مانند... استفاده از فرهنگ شهادت دخیل بوده; که این فرهنگ از هزار و چهار صد سال پیش توسّط نوه پیامبر اسلام (امام حسین(علیه السلام)) بوجود آمده و هر ساله با عزاداری در ایّام محرّم این فرهنگ ترویج و گسترش می یابد».
سپس برای مقابله با این فرهنگ می گوید: «ما تصمیم گرفتیم با حمایت های مالی از برخی سخنرانان و مدّاحان و برگزار کنندگان اصلی این گونه مراسم، عقاید و بنیان های شیعه و فرهنگ شهادت را سست و متزلزل کنیم». (روزنامه جمهوری اسلامی، شماره 7203 ـ 5/3/83 ـ ص 16، با تلخیص).
3 . رجوع شود به: تتمّة المنتهی، ص 324-237.

براستی اگر از این مجالس همه مسلمین به نحو شایسته ای بهره برداری می کردند و با این عامل قوی، پلیدی ها و آلودگی های اجتماعی محیط خویش را پاکسازی می نمودند، آیا ستمگران می توانستند بر سرزمین های اسلامی سلطه پیدا کنند؟ و آیا اگر با احیای این مجالس، پیام و حماسه عاشورا همواره زنده می ماند، دست چپاولگران برای غارت ثروت های کشورهای اسلامی به سوی آنان دراز می شد؟

3 ـ خودسازی و تربیت دینی (الگوپذیری)

مجالس عزای امام حسین(علیه السلام) مجالس تحوّل روحی و مرکز تربیت و تزکیه نفس است. در این مجالس مردمی که با گریه بر مظلومیّت امام حسین(علیه السلام) آن حضرت را الگو قرار می دهند، در واقع زمینه تطبیق اعمال و کردار خویش و همرنگی و سنخیّت خود را با سیره عملی آن حضرت فراهم می سازند.

تأثیر عمیق این مجالس به قدری است که افراد زیادی در این مجالس، دگرگونی عمیقی یافته و تصمیم بر ترک گناه و معصیت می گیرند، و چه بسا اشخاص گمراهی که با شرکت در این مجالس تنبّه حاصل کرده و راه نجات را پیدا می کنند.

این مجالس به آدمی درس عزّت، آزادگی، ایثار، فداکاری و درس تقوی و اخلاق می آموزد. این مجالس مهد پرورش انسان های حق طلب و عدالت گستر و شجاع است.

اضافه بر این، در طول تاریخ این جلسات به مثابه کلاس های درس برای توده های مردم بوده است و آنان را با معارف و حقایق دینی، تاریخ، رجال، احکام و موضوعات گوناگون دیگر آشنا می کرده است، و یکی از مؤثّرترین پایگاه های خودسازی و تهذیب نفوس و تربیت اخلاق بوده است.

ماربین آلمانی در این زمینه می گوید:

«مادامی که این روش و خصلت (برپایی مجالس سوگواری) در میان مسلمانان

وجود دارد هرگز تن به خواری نمی دهند و تحت اسارت کسی نمی روند... شیعیان در حقیقت از این راه به همدیگر درس جوانمردی و شجاعت تعلیم می دهند».(1)

ائمّه اطهار(علیهم السلام) با گشودن این باب، و تشویق مردم به شرکت در این محافل در واقع همه را به تحصیل و تربیت در این دانشگاه حسینی دعوت کردند.

شور و هیجان جوانان بسیجی در جبهه های نبرد در جنگ تحمیلی هشت ساله به ویژه در شبهای عملیّات و لحظه شماری آنان برای فداکاری و ایثار و نیل به شهادت، گواه روشنی بر تأثیرعمیق مجالس حسینی ا ست.

این است که اگر این مجالس را «مجالس تأسّی و الگوپذیری» بنامیم بیراهه نرفته ایم.

مرحوم فیض کاشانی در کتاب «محجّة البیضاء» در توضیح حدیث پیامبر

اکرم(صلی الله علیه وآله)«عِنْدَ ذِکْرِ الصّالِحینَ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ; به هنگام یاد صالحان رحمت الهی نازل می شود». با اشاره به مسئله تأثیرپذیری انسان از محیط اجتماعی و الگوهای شایسته، در بیان علّت نزول رحمت به هنگام یاد صالحان، می نویسد:

«چون ذکر صالحان و طرح صلاحیّت های اخلاقی آنان باعث می شود که انسان از آنها الگو بگیرد و با تحت تأثیر واقع شدن، به آنها تأسّی و اقتدا کند و زمینه صلاحیّت و برخورداری از رحمت پروردگار را برای خود فراهم سازد».(2)

ثقة الاسلام کلینی(رحمه الله) و شیخ الطایفه شیخ طوسی(رحمه الله) در حدیث معتبر از امام صادق(علیه السلام)روایت کرده اند:

«قالَ: قالَ لِی أبِی: یا جَعْفَرُ أَوْقِفْ مِنْ مالی کَذا وَ کَذا النَّوادِبَ یَنْدُبَنِی عَشْرَ سِنِینَ بِمِنی أَیّامَ مِنی; پدرم به من فرمود: ای جعفر! مقداری از مالم را (پس

پاورقی

1 . به نقل از فلسفه شهادت و عزاداری، ص 109.

2 . محجّة البیضاء، ج 4، ص 17.

از وفاتم) برای برپایی مجلس سوگواری برایم در ایّام حج در منی اختصاص بده».(1)

صاحب جواهر در «کتاب طهارت» در بیان حکمت و فلسفه این وصیّت امام باقر(علیه السلام)بیانی دارد که مفادش چنین است:

«چون برپایی مجالس عزاداری و سوگواری ائمّه(علیهم السلام) باعث شناخت فضایل اخلاقی آنان و در نتیجه «اقتداء و تأسّی» مردم به آن بزرگان است».(2) لذا احیای نام و بزرگداشت خاطره آنان حرکتی پسندیده و عملی مطلوب است.

4 ـ تجلیل از مجاهدت امام (علیه السلام) و تعظیم شعائر

اساساً سوگواری در مرگ اشخاص یک نوع تعظیم و احترام به آنان و رعایت موقعیّت و شخصیّت شان محسوب می شود; پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می فرماید:

«مَیِّتٌ لابَواکِیَ عَلَیْهِ، لا إِعْزازَ لَهُ; مرده ای که گریه کننده ای نداشته باشد عزّتی ندارد!».(3)

مخصوصاً سوگواری در مرگ مردان الهی، از مصادیق بارز تعظیم شعائر الهی بوده و تجلیل از عقیده و راه و رسم و مجاهدت و تلاش آنان محسوب می شود. از این رو، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هنگام بازگشت از جنگ اُحد وقتی که مشاهده کرد خانواده های شهدای قبیله «بنی اشهل» و «بنی ظفر» برای شهیدان خود گریه می کنند، ولی عموی بزرگوارش حضرت حمزه گریه کننده ای ندارد، فرمود:

پاورقی

1 . کافی، ج 5، ص 117 و تهذیب الاحکام، ج 6، ص 358.

2 . جواهر الکلام، ج 4، ص 366: «وَ قَدْ یُسْتَفادُ مِنْهُ اسْتِحْبابُ ذلِکَ اِذا کانَ الْمَنْدُوبُ ذا صِفات تَسْتَحِقُّ النَّشْرَ لِیُقْتَدی بِها».

3 . المأساة الحسین، ص 118.

«لکِنَّ حَمْزَةُ لابَواکِیَ لَهُ الْیَوْمَ; امّا امروز حمزه، گریه کننده ای ندارد!».(1)

زنان مدینه با شنیدن این سخن در خانه حضرت حمزه اجتماع کرده و به سوگواری پرداختند و بدین وسیله شخصیّت عظیم حضرت حمزه مورد تجلیل و تکریم قرار گرفت.

و نیز آنگاه که خبر شهادت جعفر طیّار در جنگ موته به مدینه می رسد، پیامبر(صلی الله علیه وآله)برای گفتن تسلیت نخست به خانه جعفر رفت، سپس به خانه فاطمه زهرا(علیها السلام) آمد، و آن بانوی بزرگ را در حال گریه و سوگواری دید، فرمود:

«عَلی مِثْلِ جَعْفَر فَلْتَبْکِ الْبَواکِی; به راستی برای شخصیّتی چون جعفر باید گریه کنندگان گریه کنند!».(2)

قرآن کریم در مورد گروهی از قوم موسی که راه تباهی و فساد را در پیش گرفتند و سرانجام در اثر نفرین آن حضرت به هلاکت رسیدند، آنان را لایق تجلیل و گریه ندانسته و می فرماید:

(فَمَا بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا کَانُوا مُنظَرِینَ); نه (اهل) آسمان بر آنان گریستند و نه (اهل) زمین!(3)

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که لیاقت گریه دیگران را نداشتن نوعی حقارت و بی ارزشی است.
از این رو، در سفارش های ائمّه اطهار(علیهم السلام) می بینیم که می فرمودند: چنان در میان مردم منشأ آثار خیر و برکت باشید که بر مرگتان بگریند و از شما تجلیل کنند!.
امیرمؤمنان(علیه السلام) فرمود:
پاورقی
1 . استیعاب، ج 1، ص 275.
2 . بحارالانوار، ج 22، ص 276.
3 . دخان، آیه 29.
صفحه 74
«خالِطُوا النّاسَ مُخالَطَةً إِن مِتُّمْ مَعَها بَکَوْا عَلَیْکُمْ وَ إِنْ عِشْتُمْ حَنُّوا إِلَیْکُم; با مردم آنچنان معاشرت کنید که اگر بمیرید بر مرگ شما اشک بریزند و اگر زنده بمانید به شما عشق بورزند».(1)
بنابراین، اقامه عزاداری برای امام حسین(علیه السلام) آن شخصیّت ممتاز و بی نظیری که خود از خاندان عصمت و طهارت بود و از اولیای الهی و امامان معصوم است، علاوه بر تجلیل از مقام شامخ آن امام همام، از مصادیق روشن تعظیم شعائر الهی است که:
(وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ); هر کس شعائرالهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دلهاست.(2)
چگونه چنین نباشد و حال آن که صفا و مروه با این که مکانی بیش نیستند، تنها چون یاد و ذکر الهی در آنجا زنده می شود، از شعائر الهی شمرده است؟
(إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللهِ); صفا و مروه از شعائر (و نشانه های) خداست.(3)
به یقین، امام حسین(علیه السلام) که تمام هستی خویش را یکجا با خداوند معامله کرد و با تمام اهل بیت(علیهم السلام) و فرزندان در قربانگاه عشق قدم نهاد و مخلصانه از همه چیزش در راه خدا گذشت، از عظیم ترین شعائر الهی است و برپایی مجالس عزا برای آن حضرت، تعظیم یکی از بزرگترین شعائر الهی محسوب می شود.

ششم: شیوه های عزاداری

توضیح

پاورقی
1 . نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه 10.
2 . حج، آیه 32.
3 . بقره، آیه 158.
صفحه 75
همان گونه که در فصل های گذشته از نظر خوانندگان محترم گذشت، اصل عزاداری و سوگواری بر امام حسین(علیه السلام) و یاران باوفایش مورد سفارش و تأکید اولیای دین بوده است. شیعیان و علاقمندان به سرور آزادگان حسین بن علی(علیه السلام)نیز در طول تاریخ، از سوگواری و عزاداری برای آن حضرت غافل نبوده اند.
امروز نیز در هر نقطه ای از جهان که مسلمانان آگاه به ماجرای کربلا حضور دارند، حدّاقل در دهه نخست محرّم و به ویژه روزهای تاسوعا و عاشورا به خیل عزاداران حسینی می پیوندند و به اندازه توان خود، ابراز ارادت می کنند.
در این قسمت شیوه های مطلوب عزاداری را به طور فشرده یادآور می شویم.

1 ـ گریه کردن

از شیوه های معمول در عزاداری و سوگواری، اشک ریختن است که به طور طبیعی هر انسانی در غم فراق عزیزی اندوهگین می شود و اشک می ریزد.
در روایات می خوانیم هنگامی که ابراهیم فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از دنیا رفت، آن حضرت در مرگ او گریست و هنگامی که برخی از اصحاب معترضانه از آن حضرت سبب گریه را پرسیدند، فرمود:
«تَدْمَعُ الْعَيْنُ، وَ يُوجَعُ الْقَلْبُ، وَ لا نَقُولُ ما يُسْخِطُ الرَّبَّ; چشم می گرید و قلب به درد می آید، ولی بر زبان سخنی که موجب خشم خدا شود، جاری نمی سازیم».(1)
همچنین نقل شده است وقتی که صحابی جلیل القدر «عثمان بن مظعون» از دنیا رفت، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مدّتی طولانی بر او گریه کرد.(2) و در شهادت جعفر بن ابی
پاورقی
1 . بحارالانوار، ج 79، ص 91.
2 . همان مدرک.

طالب و زید بن حارثه نیز بسیار گریست.(1)
همچنین در تاریخ می خوانیم پس از رحلت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) مسلمانان به شدّت گریه و ندبه کردند و نقل شده است: «هنگامی که پیامبر رحلت کرد، کوچک و بزرگ، در مرگ آن حضرت داغدار شدند و بسیار بر او گریستند ; ولی در میان همه مردم و خویشاوندان، هیچ کس حزن و اندوهش از حضرت زهرا(علیها السلام) بیشتر نبود. حزن او پیوسته افزایش و گریه او شدّت می یافت».(2)
گریه کردن بر مصائب امام حسین(علیه السلام) نیز از شیوه های معمول عزاداری است و مورد سفارش نیز قرار گرفته است.
امام رضا(علیه السلام) فرمود:
«فَعَلى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْباكُونَ; بر همانند حسین باید گریه کنندگان، گریه کنند».(3)
روایاتی که ترغیب به گریه بر ابی عبداللّه(علیه السلام) دارد، فراوان است که برخی از آنها در فصل های گذشته آمده است.
البتّه نباید فراموش کرد که این گریه ها جنبه شخصی ندارد، و در واقع اعلام جنگ و ستیز با ظالمان وستمگران می باشد.

پاورقی
1 . همان مدرک، ص 104.
2 . لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللهِ افْتُجِعَ لَهُ الصَّغِيرُ وَ الْكَبِيرُ وَ كَثُرَ عَلَيْهِ الْبُكاءُ... وَ لَمْ يَكُنْ فِى أَهْلِ الْأَرْضِ وَ الْأَصْحابِ وَ الْأَقْرَباءِ وَ الْأَحْبابِ، أَشَدُّ حُزْناً وَ أَعْظَمُ بُكاءً وَ انْتِحاباً مِنْ مَوْلاتِى فاطِمَةَ الزَّهْرا(علیها السلام)وَ كانَ حُزْنُها يَتَجَدَّدُ وَ يَزِيدُ وَ بُكاءُها يَشْتَدُّ (بحارالانوار، ج 43، ص 175).
3 . وسائل الشیعة، ج 10، ص 394.

«تباکی» به معنای آن است که انسان به خود حالت گریه بگیرد، چرا که گاه ممکن است برخی از علاقمندان به سبب پاره ای از شرایط، اشک از چشمانشان جاری نشود، ولی این نباید سبب عدم شرکت در محافل و مجالس حسینی گردد، چرا که در این صورت می توان با «تباکی» و حالت غم و اندوه و گریه به خود گرفتن، به خیل عزاداران پیوست و از پاداش معنوی آن نیز برخوردار شد، در این کار نیز نشانه ظلم ستیزی و مبارزه با ظالمان است، چرا که هدف امام حسین(علیه السلام)چیزی جز این نبود.
روایت فضیلت «تباکی» نیز پیش از این گذشت.

3 ـ لباس مشکی بر تن کردن

مرسوم و معمول میان مردم آن است که در غم مرگ عزیزان، لباس سیاه بر تن می کنند و این رنگ لباس را، علامت ماتم و عزا می دانند. بنابراین، یکی از راه ها و شیوه های مطلوب عزاداری برای خامس آل عبا، پوشیدن لباس سیاه در سالروز شهادت آن حضرت یا ایّام محرّم است.
در تاریخ می خوانیم: هنگامی که حسین بن علی(علیه السلام) به شهادت رسید، زنان بنی هاشمی لباس های سیاه و خشن پوشیدند.(1)
در برخی از روایات نیز آمده است: هنگامی که (بر اثر خطابه ها و افشاگری های امام سجّاد(علیه السلام) و حضرت زینب(علیها السلام)) یزید به خاندان هاشمی اجازه داد در دمشق عزاداری کنند، زنان هاشمی و قرشی لباس سیاه بر تن پوشیدند و به مدّت هفت روز برای امام حسین(علیه السلام) و شهدای کربلا عزاداری کردند.(2)
پاورقی
1 . لَمّا قُتِلَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ لَبِسنَ نِساءُ بَنِی هاشِمِ السَّوادَ وَ الْمُسوُحَ (بحارالانوار، ج 45، ص 188).
2 . فَلَمْ تَبْقَ هاشِمَیَّةٌ وَ لا قُرَشِیَّةٌ إِلاَّ وَ لَبِسَتِ السَّوادُ عَلَی الْحُسَیْنِ(علیه السلام) وَ نَدَبُوهُ عَلی ما نُقِلَ سَبْعَةُ أَیّام (مستدرک الوسائل، ج 3، ص 327).
لازم به یادآوری است که هر چند فقها بر اساس روایات به کراهت لباس سیاه به خصوص در نماز فتوا داده اند، ولی پوشیدن آن برای عزای امام حسین(علیه السلام) کراهتی ندارد و شاید رجحان نیز داشته باشد، زیرا جنبه تعظیم شعائر بر آن غلبه دارد.

4 ـ تشکیل مجالس سوگواری

تشکیل مجالس سوگواری و محافل عزاداری برای ابی عبداللّه الحسین(علیه السلام) از شیوه های معمول اقامه عزاست; علاقمندان به مکتب حسینی با برپایی چنین مجالسی، از اهداف عالی و ارزشمند قیام امام حسین(علیه السلام) آگاه می شوند و بر مصائب آن حضرت ویارانش اشک می ریزند و این مجالس همواره وسیله مهمّی برای بیداری و آگاهی توده های مردم بوده است.

امام صادق(علیه السلام) به یکی از یارانش به نام «فضیل» فرمود: آیا تشکیل مجلس می دهید و با یکدیگر (پیرامون معارف دینی و فضایل اهل بیت(علیهم السلام)) گفتگو می کنید؟

فضیل پاسخ داد: آری.

امام(علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ تِلْکَ الْمجالِسَ أُحِبُّها، فَأَحْیُوا أَمْرَنا، فَرَحِمَ اللهُ مَنْ أَحْیا أَمْرَنا; چنین مجالسی را دوست می دارم. مکتب ما را زنده نگه دارید; خداوند رحمت کند کسی را که مکتب ما را احیا کند».

سپس امام(علیه السلام) ادامه داد: «هر کس که (مصائب) ما را یادآورد و یا نزد او از ما یادی شود و اشک از دیدگانش سرازیر گردد، هر چند اندک باشد، خداوند گناهانش را بیامرزد».(1)

پاورقی

1 . وسائل الشیعة، ج 10، ص 392. (پیرامون تشکیل عزای حسینی از سوی برخی از امامان، پیش از این سخن گفته شد).

5 ـ نوحه سرایی

نوحه سرایی به صورت خواندن اشعار سوزناک و پرمعنی در مصائب امام حسین(علیه السلام)و یارانش می باشد و سبب تحریک احساسات وعواطف مسلمین و تبیین حوادث و خاطرات عاشورا است، شیوه ای معمول و مرسوم در عزاداری است. این شیوه، ریشه در عصر ائمّه(علیهم السلام) دارد.

امامان اهل بیت(علیهم السلام) با تشویق نوحه سرایان و مرثیه خوانان، آنان را به سرودن اشعار و نوحه سرایی و بیان حوادث کربلا و فجایع بنی امیّه ترغیب کرده و پاداش فراوانی را برای چنین اعمالی ذکر می کردند.(1)

امیرمؤمنان(علیه السلام) و حضرت زهرا(علیها السلام) نیز پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله)اشعاری را در رثای آن حضرت سرودند.(2)

برخی از دانشمندان اهل سنّت نیز اشعاری را از زهرای مرضیّه(علیها السلام) در فراق پدر بزرگوارش نقل کرده اند.

«حاکم نیشابوری» می نویسد: هنگامی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را به خاک سپردند، فاطمه(علیها السلام) خطاب به «اَنس» فرمود:

«یا أَنَسُ أَطابَتْ أَنْفُسُكُمْ أَنْ تَحْثُوا التُّرابَ عَلى رَسُولِ اللهِ; ای انس آیا قلبتان رضایت داد که بر بدن رسول خدا خاک بریزید؟».

سپس ادامه داد:

یا أَبَتاهُ أَجابَ رَبّاً دَعاهُ

یا أَبَتاهُ مِنْ رَبِّهِ ما أَدْناهُ

یا أَبَتاهُ جَنَّةُ الْفِرْدَوْسِ مَأْواهُ

یا أَبَتاهُ إِلى جِبْرَئِيلَ أَنْعاهُ

پاورقی

1 . در فصل های گذشته به برخی از احادیث در این زمینه اشاره شده است.

2 . رجوع کنید به: بحارالانوار، ج 22، ص 523 و 547 و ج 79، ص 106.

«پدر جان ای آن که دعوت پروردگارش را اجابت کردی; پدر جان ای آن که به پروردگار خویش نزدیک (و ملحق) شدی.

پدرجان! بهشت برین جایت باد; پدرجان! رحلت تو را به جبرئیل خبر می دهم».(1)

همچنین «امّ سلمه» در محضر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در مرگ

پسرعمویش، نوحه سرایی کرد و با حزن و اندوه اشعاری را خواند.(2)
امام باقر(علیه السلام) به فرزندش امام صادق(علیه السلام) سفارش کرد که مقداری از مالم را وقف کن برای آن که به مدّت ده سال جمعی از نوحه سرایان در «منا» برایم نوحه سرایی کنند.(3)

6 ـ به سر و سینه زدن

به سر و سینه زدن در عزا و مصیبت بزرگی همچون مصائب امام حسین(علیه السلام) امری عادی و طبیعی است. همان گونه که متعارف است مردم در مرگ عزیزترین عزیزان خویش به سر و سینه می زنند. هر چند لازم است از کارهای موهن و نادرست پرهیز شود.
متأسّفانه بعضی از عوام دست به کارهای زننده ای می زنند که اثر منفی در شکوه و عظمت مراسم حسینی دارد و باید عقلای قوم آنها را با زبان خوب از این گونه اعمال زننده باز دارند.
نقل شده است هنگامی که زنان و فرزندان خاندان هاشمی را از شام به سمت
پاورقی
1 . مستدرک حاکم، ج 1، ص 382. همین ماجرا، جملات و اشعار، با اندکی تفاوت در صحیح ر
بخاری، کتاب المغازی، باب مرض النبی و وفاته، حدیث 30 آمده است.
2 . وسائل الشیعة، ج 12، ص 89، ح 2.
3 . همان مدرک، ص 88.

مدینه حرکت دادند; در میان راه از راهنمای قافله خواستند آنها را به کربلا ببرد، تا تجدید دیداری با شهیدان کربلا شود. هنگامی که به آن سرزمین رسیدند، مشاهده کردند که جابربن عبداللّه انصاری و جمعی از بنی هاشم برای زیارت قبر حسین(علیه السلام)به کربلا آمده اند. این دو قافله وقتی با یکدیگر ملاقات کردند، دیدارشان همراه با اندوه، گریه و بر سر و صورت زدن بود و به این ترتیب ماتمی جانسوز در آن سرزمین برپا کردند.(1)
هر چند در روایات ـ تا آنجا که ما جستجو کردیم ـ درباره سینه زدن بر مصائب اهل بیت(علیهم السلام) مطلبی یافت نشده است ; ولی تعبیر به «لطم» ظاهراً شامل سینه زنی نیز می شود.

7 ـ تعطیلی کسب و کار

از نمودهای روشن ماتم زدگی و عزادار بودن، دست کشیدن از کسب و کار وتعطیل کردن بازارهاست. در ارتباط با ترک تلاش و کوشش دنیوی در روز عاشورا روایتی نیز وارد شده است.
امام رضا(علیه السلام) فرمود:
«مَنْ تَرَکَ السَّعْیَ فِی حَوائِجِهِ یَوْمَ عاشُورا قَضَی اللهُ لَهُ حَوائِجَ الدُّنْیا وَ الاْخِرَةِ وَ مَنْ کانَ یَوْمُ عاشُورا یَوْمَ مُصِیبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُکائِهِ، جَعَلَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ یَوْمَ الْقِیامَةِ یَوْمَ فَرَحِهِ وَ سُرُورِهِ; هر کس در روز عاشورا تلاش و کوشش دنیوی را رها سازد، خداوند حوایج دنیا و آخرت او را
پاورقی
1 . ... فَوَجَدُوا جابِرَ بْنَ عَبْدِاللهِ الأنصارِی وَ جَماعَةً مِنْ بَنِی هاشِمَ وَ رَجُلا مِنْ آلِ رَسُولُ اللهِ ; قَدْ وَرَدُوا لِزِیارَةِ قَبْرِ الْحُسَیْنِ(علیه السلام)، فَوافَوْا فِی وَقْت واحِد، وَ تَلاقَوْا بِالْبُکاءِ وَ الْحُزْنِ وَ اللَّطْمِ، وَ أَقامُوا الْمَأْتَمَ الْمُقْرِحَةَ لِلاْکْبادِ (بحارالانوار، ج 45، ص 146).

برآورده کند و هر کس که روز عاشورا را روز مصیبت و اندوه و گریه قرار دهد، خداوند روز قیامت را برای وی روز شادی و سرور قرار خواهد داد». (1)
تذکّرات لازم
هر چند عزاداری خامس آل عبا(علیه السلام) از افضل قُربات است و سبب احیای مکتب حسینی و بقای شریعت می شود، ولی بر مؤمنین لازم است این عمل ارزشمند را با امور موهن و زننده و ناپسند آلوده نسازند.
از سرودن اشعار نامناسب و سبک و دور از شأن اهل بیت(علیهم السلام) یا کفرآمیز و غلوگونه اجتناب ورزند و از اختلاط زن و مرد در تشکیل محافل و مجالس و دسته ها پرهیز نمایند و از قمه زدن و حرکاتی که موجب وهن شیعه در جهان است و بهانه به دست دشمن می دهد و ضرر و زیان بر بدن وارد می کند، دوری کنند و سخنرانان محترم آداب عزاداری صحیح را به مؤمنین و مدّاحان گوشزد نمایند و خود نیز در جهت تبیین اهداف قیام ابی عبداللّه الحسین(علیه السلام)و ترویج عقاید ناب محمّدی و تقویت اعتقادات اصیل اسلامی و اخلاق حسنه و ایثار و فداکاری تلاش کنند و در ذکر مصائب اهل بیت(علیهم السلام) فقط از منابع معتبر استفاده کنند و از بیان اموری که با عزّت و سربلندی امام حسین(علیه السلام) سازگار نیست، خودداری ورزند و صحنه گردانی مجالس آن حضرت را به دست افراد بدنام، یا نادان نسپارند و صالحان و آگاهان زمام مجالس را به

دست گیرند.
بانوان محترم نیز ضمن شرکت در مجالس امام حسین(علیه السلام) شأن و وقار و متانت خویش را حفظ نمایند و با شیوه ای که مناسب یک زن مسلمان و علاقمند به مکتب حسینی است، در مجالس و محافل عزاداری شرکت کنند وخدای ناکرده این امر مهمّ
پاورقی
1 . بحارالانوار، ج 44، ص 284.
صفحه 83
دینی را با پوشش نادرست و حرکات ناپسند، به گناه آلوده نسازند که مسئولیّت بسیار سنگینی دارد.
جوانان عزیز ـ که سرمایه های اصلی چنین مجالسی هستند ـ مجالس امام حسین(علیه السلام)مخصوصاً ایّام محرّم و تاسوعا و عاشورای حسینی را غنیمت بشمارند و با حضور گسترده تر و آگاهانه، بر آگاهی های معنوی و دینی خویش بیفزایند و در جهت ترویج مکتب حسینی و آشناساختن دیگران با این حماسه جاویدان الهی کوشش نمایند.
توصیه های چهارده گانه آیة الله العظمی مکارم شیرازی ـ مدّ ظلّه ـ به هیئت های مذهبی و مدّاحان محترم
در آستانه حلول ماه محرّم الحرام 1426 قمری و برپایی ایّام سوگواری سیّد و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام)، همایشی تحت عنوان «همایش عظیم عاشوراییان» در شهر مقدّس قم برگزار شد که در این همایش حضرت آیة الله العظمی مکارم شیرازی(مدّ ظلّه) ضمن روشن ساختن ابعاد عظیم حادثه عاشورا، برنامه چهارده مادّه ای را برای مدّاحان عزیز و هیئت های مذهبی ارائه کردند که در محافل مذهبی و رسانه ها انعکاس گسترده ای داشت و مورد توجّه عالمان و اندیشمندان، مدّاحان مخلص و هیئت های مذهبی قرار گرفت. به سبب اهمیّت این تذکّرات، همه آن موارد را به طور فشرده نقل می کنیم:
1ـ سخنان این عزیزان باید برگرفته از مدارک معتبر (کتاب و سنّت) باشد و شأن و مقام امام حسین(علیه السلام) و شهدای والا مقام کربلا در محتوای اشعار به طور کامل حفظ شده و اهداف این قیام عظیم برای عموم مردم تبیین گردد.
2ـ از مطرح ساختن مسائلی که بوی غلوّ درباره ائمّه دین(علیهم السلام) و سایر بزرگان
صفحه 84
می دهد، اجتناب گردد.
3ـ از آنجا که مدّاحی ترکیبی از علم و هنر است، باید آموزش های لازم به مدّاحان محترم از سوی پیش کسوتان آگاه، ارائه شود.

4ـ از چراغ سبز نشان دادن نسبت به گناه به سبب عزاداری، در مجالس وعظ و مدّاحی اجتناب شود و به تقوا و دینداری توصیه گردد.
5ـ به عزاداران محترم توصیه شودکه ازدرآوردن پیراهنولخت شدن خودداری نمایند.
6ـ سینه زنی و زنجیرزنی از شعائر حسینی است، ولی از آسیب رساندن و مجروح ساختن بدن خودداری شود.
7ـ وعّاظ و مدّاحان محترم مراعات وقت نماز را نموده و در وقت نماز برنامه ای جز اقامه نماز نداشته باشند.
8ـ آهنگ مدّاحان محترم نباید به آهنگ های مجالس لهو و فساد شباهت داشته باشد.
9ـ هیأت های محترم عزاداری توجّه کنند که بازیچه دست سیاست های مرموز قرار نگیرند.
10ـ از بیان مصائب سخت اهل البیت(علیهم السلام)، حتّی الامکان پرهیز شود و به اشاره و اجمال از آن بگذرند.
11ـ مجالس به گونه ای طولانی نشود که موجب خستگی و دلزدگی مردم ـ به ویژه جوانان ـ گردد.
12ـ احترام به پیشکسوتان در این مجالس حفظ شود.
13ـ تقویت نظام جمهوری اسلامی، رهبری و مراجع باید مدّ نظر قرار گیرد و عشق به امام زمان (عجّل الله تعالی فرجه الشریف) در همه مجالس به عنوان اساسی ترین مطلب، زنده نگه داشته شود.
14ـ وعّاظ و مدّاحان محترم باید متخلّق به اخلاق حضرت امام حسین(علیه السلام) و

یارانش باشند، تا سخنان آنها بر دل نشیند و به مصداق «کُونُوا دُعاةً لِلنّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ» همه شنوندگان از آنها الگو بگیرند.
به یقین، این مراسم عظیم (با شرایط فوق) خاری در چشم دشمنان اسلام و سبب تقویت اسلام و مسلمین است.
پناهگاه ستمدیدگان
جالب این که مجالس حسینی در طول تاریخ پناهگاه خوبی برای جوامعی که تحت ستم قرار گرفته بودند، محسوب می شد; نه تنها در انقلاب اسلامی ایران، مردم حدّاکثر بهره برداری را از مجالس حسینی کرده و با شور و هیجان این مجالس، پاسخ دندان شکنی به نیروهای اهریمنی دادند، بلکه در استقلال عراق و پاکستان و... نیز همین مسأله مطرح بود.
در کلام معروفی از گاندی، رهبر استقلال هندوستان، می خوانیم: من زندگی امام حسین(علیه السلام) آن شهید بزرگ اسلام را به دقّت خوانده ام و توجّه کافی به صفحات کربلا نموده ام و بر من روشن شده است که

اگر هندوستان بخواهد یک کشور پیروز گردد، بایستی از سرمشق امام حسین(علیه السلام) پیروی کند.(1)

ولی این در صورتی است که نیّت ها خالص باشد و رقابت های مخرّب جای خود را به همکاری سازنده دهد و این مجالس کانون وحدت گردد و نشانه های ایثار و فداکاری در آن ظاهر شود.

از آنجا که مسأله اجرای عدالت و ظلم ستیزی منحصر به جهان اسلام نیست، تعلیماتی را که امام حسین(علیه السلام) در کربلا به نسل بشر داد، می تواند راهگشای تمام امّت ها گردد.

پاورقی

1 . به نقل از: درسی که حسین به انسان ها آموخت، ص 289.

صفحه 86

برای حفظ جاذبه و اصالت این مراسم باید آن را از هر گونه خرافه پیراست و اجازه نداد افراد ناآگاه با افکار کوچک خود، چهره نادرستی از این مراسم ترسیم کنند و از عظمت آن بکاهند و اهداف مقدّس آن را زیر سؤال برند.

صفحه 87

صفحه 88

صفحه 89

بخش دوّم : ریشه های قیام عاشورا

اشاره

حوادث تاریخی را نمی توان جدای از یکدیگر مورد مطالعه قرار داد; چرا که در این صورت نمی توان برای همه پرسش های آن حوادث، پاسخی در خور یافت.
در حقیقت، یک حادثه تاریخی از پیوند سلسله حوادثی ـ همچون حلقه های به هم پیوسته زنجیر ـ پدید می آید. هر حادثه، چه کوچک و چه بزرگ، ریشه ای در گذشته دارد، همان گونه که آثار و پی آمدهایی در آینده خواهد داشت.
طبیعی است که حادثه هر چه پیچیده تر و بزرگ تر باشد، ریشه یابی آن نیاز به دقّت و پی جویی بیشتری دارد.
حادثه بزرگی همچون حادثه عاشورا نیز از این قاعده مستثنا نیست; نمی توان آن را فقط در ظرف تحقّقش، یعنی سال 61 هجری، مورد تحلیل و بررسی قرار داد; چرا که در این صورت پرسش های بی پاسخ فراوانی برای یک تحلیل گر باقی می ماند. پرسشی از این دست که چگونه می توان باور کرد، امّت اسلامی، فرزند پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، تنها بازمانده خمسه طیّبه و جگرگوشه فاطمه زهرا(علیها السلام) را به آن صورت فجیع به شهادت برساند; به کودک و پیر و جوان و زن و مرد این خانواده رحم نکند; جمعی را از دمِ تیغ بگذراند و جمعی دیگر را به اسارت برد و از هیچ ستمی در حقّ آنان دریغ نورزد.
صفحه 90
از این رو لازم است، برای شناسایی ریشه های حادثه محرّم سال 61 هجری و علل و عوامل اصلی تشکیل دهنده آن، سال ها به عقب برگردیم. بلکه حوادث سال ها پیش از ظهور اسلام و تولّد پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را ـ هر چند به صورت فشرده ـ مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم.
چرا که در سال های نسبتاً طولانی، حوادثی دست به دست هم داده است که هر یک در پیدایش آن حادثه بزرگ سهمی بسزا داشته اند.
حادثه هایی که چون حلقه های زنجیر به یکدیگر متّصل شده و نمی توان آنها را نادیده گرفت، یا از هم جدا کرد.
ریشه های این حادثه عظیم را در هشت فصل مورد بررسی قرار می دهیم.
صفحه 91

1-دشمنی دیرینه بنی امیّه با بنی هاشم

توضیح

با این که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) خود از قبیله قریش بود ولی واقعیّت های تاریخی نشان می دهد که سر سخت ترین دشمنان اسلام نیز از همین قبیله برخاسته اند و از هیچ کوشش و تلاشی در کارشکنی و عداوت علیه پیامبر(صلی الله علیه وآله) و فرزندانش فروگذار نکردند. خصوصاً پس از رحلت پیامبر عظیم الشأن اسلام(صلی الله علیه وآله) چنان حوادث تلخ و دردناکی به بار آوردند که تاریخ اسلام هرگز آن را فراموش نخواهد کرد.
دو تیره بنی هاشم و بنی امیّه که خونین ترین برخوردها بین آنان رخ داده است، از همین قبیله بودند. مطالعه و بررسی جنگ های صدر اسلام گویای این واقعیّت است که بنی هاشم هیچ گاه مورد تعرّض قرار نگرفتند، مگر آن که سردمدار متعرّضین از طایفه بنی امیّه بوده است و در هیچ جنگی دست به قبضه شمشیر نبردند جز آن که دودمان بنی امیّه در طرف مقابل آن قرار داشتند.
مهمترین اختلافات این دو طایفه به چند امر بر می گردد:

الف) ریشه های تاریخی

«عبد مناف» جدّ سوّم پیامبر اسلام، با این که به خاطر خصلت های نیکو و اخلاق پسندیده از موقعیّت خاصّی در دلها برخوردار بود، ولی هرگز در صدد رقابت با برادر
صفحه 92
خود «عبدالدّار» در به چنگ آوردن مناصب عالی کعبه نبود. حکومت و ریاست طبق وصیّت پدرش «قُصیّ» با برادر وی «عبدالدّار» بود. ولی پس از فوت این دو برادر فرزندان آنان در تصدّی مناصب با یکدیگر به نزاع پرداختند.
دو تن از فرزندان عبد مناف به نام های هاشم و عبدشمس دو برادر دو قلوی به هم چسبیده بودند که هنگام تولّد، انگشت هاشم به پیشانی برادرش عبدشمس چسبیده بود. موقع جدا کردن خون زیادی جاری شد و مردم آن را به فال بد گرفتند.(1)
در تاریخ فرزندان هاشم به «بنی هاشم» و فرزندان عبد شمس به «بنی امیّه» شناخته می شوند.
جوانمردی و کرم هاشم و بذل و بخشش های وی در بهبود وضع زندگی مردم و گام های برجسته او در بالا بردن بازرگانی مکّیان و پیمانی که در این رابطه با امیر غسّان بست، و همچنین پی ریزی مسافرت قریش در تابستان به سوی شام و در زمستان به سوی یمن، محبوبیّت فوق العاده ای را برایش به ارمغان آورده بود.
«اُمیّه» فرزند عبدشمس ـ برادرزاده هاشم ـ از این همه موقعیّت و عظمت و نفوذ کلمه عمویش در میان قبایل مختلف رشک می برد و از این که نمی توانست خود را در دل مردم جای کند، به بدگویی از عمویش رو آورد ; ولی این بدگویی ها بیشتر بر عظمت و بزرگی هاشم افزود.
سرانجام «امیّه» که در آتش حسادت می سوخت، عموی خود را وادار کرد تا به اتّفاق یکدیگر نزد کاهنی (از دانایان عرب) بروند تا هر کدام مورد تمجید او قرار گرفت، زمام امور را به دست گیرد. اصرار «امیّه» موجب شد تا هاشم با دو شرط پیشنهاد برادرزاده اش را بپذیرد.
پاورقی
1 . تاریخ طبری، ج 2، ص 13 و کامل ابن اثیر، ج 2، ص 16.
صفحه 93
اوّل آن که: هر کدام که محکوم شدند صد شتر در ایّام حج قربانی کند.
دوّم: شخص محکوم تا ده سال مکّه را ترک گفته و جلای وطن نماید.
پس از این توافق به نزد کاهن «عُسفان» (محلّی در نزدیکی مکّه) رفتند،

ولی برخلاف انتظار امیّه، تا چشم کاهن به هاشم افتاد زبان به مدح و ثنای وی گشود. این بود که «امیّه» طبق قرار قبلی مجبور شد تا ده سال مکّه را ترک کند و در شام اقامت گزیند.(1)
این قضیّه علاوه بر آن که ریشه دشمنی های این دو طایفه را به خوبی روشن می کند، علل نفوذ امویان را در منطقه شام نیز مشخّص می سازد که چگونه روابط دیرینه امویان با شام مقدّمات حکومت آنها را در دوره های بعد فراهم ساخت.
«ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه داستان دیگری را نقل می کند که از فاصله و اختلاف این دو تیره در زمان جاهلیّت بیشتر پرده بر می دارد.
اختلافاتی که ناشی از بزرگی و عظمت چشم گیر بنی هاشم از یک سو، و تحمّل حقارت و بدنامی بنی امیّه از طرف دیگر است.
مطابق این نقل، یزید فرزند معاویه در حضور پدرش، از آباء و اجداد خویش به نیکی یاد کرد و بر عبدالله بنجعفر فخر می فروخت. (لازم به ذکر است، معاویه فرزند ابوسفیان فرزند حرب فرزند امیّه فرزند عبد شمس فرزند عبد مناف است).
عبدالله در پاسخ یزید گفت: «به کدامیک از نیاکانت بر من مباهات می کنی، آیا به حرب، همو که بر ما پناه آورد و در پناه خاندان ما زیست، یا به امیّه، آن کسی که غلام خانگی ما بود و یا به عبد شمس آن که تحت تکفّل و حمایت ما زندگی می کرد؟»
معاویه که تا آن لحظه ساکت نشسته بود، با زیرکی خاصّی این منازعه لفظی را
پاورقی
1 . برگرفته از کامل ابن اثیر، ج 2، ص 17.
صفحه 94
پایان داد ولی چون با پسرش یزید تنها شد سخنان عبدالله بن جعفر را مورد تأیید قرار داد و در توضیح آن سخنان گفت: «امیّه به مدّت ده سال به خاطر قراردادی که با عبدالمطلب بسته بود در خانه وی به بندگی و غلامی پرداخت و عبد شمس نیز به علّت فقر و تهی دستی، همواره چشم به دست برادرش هاشم دوخته بود».(1)
ابن ابی الحدید در جای دیگر از استادش «ابوعثمان» نقل می کند که در دوران جاهلیّت سران بنی امیّه ـ با وجود همه حرص و ولعی که برای به چنگ آوردن مناصب عالی و جایگاه ممتاز اجتماعی از خود نشان می دادند ـ همواره از این مناصب دور بودند و مناصبی چون پرده داری کعبه، ریاست دارالندوه و سقایت و پذیرایی حجّاج عمدتاً در اختیار بنی هاشم و دیگر تیره های قریش بود.(2)

به یقین این وضع در روحیّه آنها اثر می گذاشت، و آتش حسد را در دل های آنها شعلهور می ساخت.

ب) امتیازات ویژه بنی هاشم

1 ـ آراستگی به علم و فضیلت
فاصله و اختلاف بنی امیّه با بنی هاشم تنها ریشه در این مسائل ظاهری و بیرونی نداشت، بلکه برخورداری خاندان بنی هاشم از معنویّت آشکار، آنان را در چنان سطحی قرار داد که همواره مورد حسادت و بغض رقیبان خود از بنی امیّه قرار داشتند; سرانجام آنان به جایگاهی رسیدند که درخت «نبوّت» و «امامت» در خاندان آنان غرس شد و خانه هایشان محلّ آمد و شد فرشتگان الهی گردید و علوم و معارف از
پاورقی
1 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 15، ص 229-230، ذیل نامه 28 (با تلخیص).
2 . همان مدرک، ص 198. (با اختصار) و رجوع شود به کامل ابن اثیر، ج 2، ص 22-23.
صفحه 95
آنان سرچشمه گرفت.
حضرت علی(علیه السلام) در سخنان جامعی می فرماید:
«أَیْنَ الَّذِینَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ دُونَنا كَذِباً وَ بَغْیاً عَلَیْنا، أَنْ رَفَعَنَا اللهُ وَ وَضَعَهُمْ وَ أَعْطانا وَ حَرَمَهُمْ وَ أَدْخَلَنا وَ أَخْرَجَهُمْ، بِنا یُسْتَعْطَی الْهُدی وَ یُسْتَجْلَی الْعَمی، إِنَّ الأَئِمَّةَ مِنْ قُرَیْش غُرِسُوا فِی هذَا الْبَطْنِ مِنْ هاشِم، لا تَصْلُحُ عَلی سِواهُمْ وَ لا تَصْلُحُ الْوُلاةُ مِنْ غَیْرِهِمْ; كجایند كسانی كه ادّعا می كردند آن ها راسخان در علمند نه ما، و این ادّعا را از طریق دروغ و ستم نسبت به ما مطرح می نمودند. (آنها كجا هستند تا ببیند كه) خداوند ما را برتری داد و آنها را پایین آورد; به ما عطاكرد و آنها را محروم ساخت; ما را (در كانون نعمت خویش) داخل نمود و آنها را خارج ساخت. مردم به وسیله ما هدایت می یابند و از نور ما نابینایان روشنی می جویند. به یقین امامان از قریش هستند و درخت وجودشان در سرزمین این نسل از هاشم غرس شده است، این مقام در خور دیگران نیست و زمامداران غیر از آنها شایستگی ولایت وامامت را ندارند».(1)
2 ـ پاكی و تقوا و اصالت خانوادگی
اصالت خانوادگی و طهارت حَسَب و نَسَب طایفه ای كه آیه تطهیر در شأن سران و بزرگان آنان نازل می شود، نیازی به شرح و بیان ندارد ; ولی در مقابل آن، زندگی ننگین زنان و مردان بنی امیّه به قدری زبانزد خاصّ و عام شده بود كه با وجود این كه آنان بعدها ده ها سال با اختناق و سركوب زمام امور مسلمین را در دست داشتِند، نتوانستند آن رسوایی ها را از

خاطره ها محو سازند. زنانی که رسماً دارای پرچم خاص! بوده، و درِ خانه هایشان به روی هر مرد بیگانه ای باز بوده است. انسان هایی که

پاورقی

1 . نهج البلاغه، خطبه 144.

چند نفر در تعیین نسبشان با هم درگیر می شدند و هر کدام خود را پدر آنها می دانستند.(1)

امیرمؤمنان(علیه السلام) در اشاره ای پر معنی در یک جمله کوتاه به همین نکته اشاره کرده، در جواب نامه معاویه می فرماید:

«وَ أَمّا قُولُکَ: «إِنّا بَنُو عَبْدِ مَناف» فَکَذلِکَ نَحْنُ وَ لکِنْ لَیْسَ أُمَیَّةُ کَهاشِم وَ لا حَرْبٌ کَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ لا أَبُوسُفْیانَ کَأَبِی طالِب وَ لا الْمُهاجِرُ کَالطَّلِیقِ وَ لاَ الصَّرِیحُ کَاللَّصِیقِ; و امّا سخن تو به این که ما همه فرزندان عبدمناف هستیم. آری (به حسب ظاهر) چنین است ; ولی هرگز اُمیّه مانند هاشم، و حرب چون عبدالمطلب و ابوسفیان مانند ابوطالب نیست و هرگز مهاجران چون اسیران آزاد شده و فرزندان صحیح النسب چون منسوب شده به پدر نیستند!».(2)

ابن ابی الحدید در توضیح جمله «وَ لاَ الصَّرِیحُ کَاللَّصِیقِ» برای پرده پوشی می نویسد: «منظور امام این است که آن کسی که از روی اعتقاد و اخلاص اسلام آورده است مانند کسی که از روی ترس یا برای به دست آوردن دنیا و غنایم، اسلام آورده است، نیست».(3)

ولی علاّمه مجلسی ضمن مردود دانستن این سخن می نویسد: کلمه «لصیق» به حسب ظاهر اشاره به نسب بنی امیّه دارد و ابن ابی الحدید برای حفظ آبروی معاویه خود را به نادانی زده است، حتّی برخی از دانشمندان تصریح کرده اند که «امیّه» از نسل عبد شمس نبوده، بلکه وی غلام رومی بوده است که عبد شمس او را فرزندخوانده خود قرار داد، و در زمان جاهلیّت هرگاه کسی می خواست غلامی را به خود نسبت دهد وی را آزاد کرده و دختری از عرب را به همسری وی درآورده و بدین ترتیب آن

پاورقی

1 . برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به ربیع الابرار زمخشری، ج 3، باب القرابات و الانساب و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 336 و ج 2، ص 125 .

2 . نهج البلاغه، نامه 17.

3 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 15، ص 119.

غلام به نسب وی ملحق می گشت.

آنگاه علاّمه مجلسی نتیجهِ می گیرد و می گوید:

بنابراین، بنی امیّه اساساً از قریش نیستند، بلکه منسوب به قریش می باشند.(1)

3 ـ شایستگی های فردی

بنی هاشم علاوه بر فضایل معنوی و اخلاقی که در رفتار و کردارشان آشکار بود، همچون جوانمردی، سخاوت، ایثار، از خودگذشتگی و زهد و وارستگی ; از زیبایی های ظاهری چون حسن صورت و فصاحت و بلاغت فوق العاده نیز برخوردار بودند و این جمال وکمال در مقابل زندگی آلوده بنی امیّه به سختی آرامش درونی آنان را بر هم می زد، و آتش حسد را در درونشان شعلهور می ساخت.

حضرت علی(علیه السلام) در پاسخ به سؤالی پیرامون ویژگی های هر یک از طوایف قریش، در بیان فرق بین فرزندان عبد شمس ـ که بنی امیّه از آنها هستند ـ و بنی هاشم چنین می فرماید:

«وَ أَمّا نَحْنُ فَأَبْذَلُ لِما فِی أَیْدِینا، وَ أَسْمَحُ عِنْدَ الْمُوتِ بِنُفُوسِنا، وَ هُمْ أَکْثَرُ وَ أَمْکَرُ وَ أَنْکَرُ وَ نَحْنُ أَفْصَحُ وَ أَنْصَحُ وَ أَصْبَحُ; امّا ما «طایفه بنی هاشم» از همه طوایف قریش نسبت به آنچه در دست داریم بخشنده تریم و به هنگام بذل جان از همه سخاوتمندتریم، آن ها (بنی امیّه) پر جمعیّت و مکّار و زشت اند و ما فصیح تر و دلسوزتر و زیباتریم!».(2)

شعله ور شدن آتش اختلافات با ظهور اسلام

پاورقی

1 . بحارالانوار، ج 33، ص 107.

2 . نهج البلاغه، کلمه قصار، 116.

هنگامی که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) دعوت خود را در مکّه آغاز کرد اتّفاقاً قدرت سیاسی واقتصادی شهر بیشتر در اختیار دودمان بنی امیّه بود.

سران این تیره از راه تجارت و رباخواری، مال های فراوانی اندوخته بودند و علاوه بر آن با نگاهبانی خانه کعبه و پذیرایی زائران، برای خویش نوعی سلطه دینی نیز به دست آورده بودند. به همین جهت هنگام حج وقتی که حاجیان از عرفات حرکت می کردند قریش از مزدلفه بار می بست. چرا که اعتقاد داشتند باید کعبه را با جامه پاک طواف کرد و جامه وقتی پاک است که آن را از یکی از طوایف قریش بگیرند! و اگر آنان به کسی جامه نمی دادند طواف کننده ناچار بود، برهنه طواف کند!(1)

در واقع قریش در سایه همین ریاست و سلطه دینی، قوانینی را از سوی خود وضع می کردند و دیگر قبایل عرب نیز به آن تن می دادند.

ولی با ظهور اسلام حشمت ظاهری قریش در هر دو جبهه ـ اشرافیّت مادّی و ریاست دینی ـ مورد تهدید جدّی قرار گرفت.

نخستین دعوت پیامبر اسلام در یکتاپرستی و ادای شهادتین خلاصه می شد. ولی آرام آرام در کنار این دعوت به ظاهر ساده، درخواست های دیگری در زمینه عدالت اجتماعی و مساوات مردم در پیشگاه خدا و سپردن ولایت کعبه به پرهیزگاران عنوان شد. درخواستی که با منافع و موقعیّت اجتماعی سران قریش ـ به ویژه رؤسای بنی امیّه چون ابوسفیان و ابوجهل ـ سخت ناسازگار بود.

دقّت در نخستین آیات سوره «همزه» که در اوایل بعثت نازل شده است، می رساند اسلام تا چه میزان برای مال اندوزان و زورمندان ظالم، تهدید جدّی به شمار می آید.

(وَیْلٌ لِّکُلِّ هُمَزَة لُّمَزَة * الَّذِی جَمَعَ مَالا وَعَدَّدَهُ * یَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ * کَلاَّ لَیُنْبَذَنَّ فِی الْحُطَمَةِ * وَمَا أَدْرَاکَ مَا الْحُطَمَةُ ...) ; وای بر هر عیب

پاورقی

1 . رجوع کنید به: سیره ابن هشام، ج 1، ص 125 به بعد.

جوی هرزه زبان! همان کسی که مال فراوان جمع کرده و شماره کرده است. می پندارد که مال دنیا عمر ابدیش خواهد بخشید. چنین نیست! بلکه به یقین،به آتشی پرتاب می شود و چه می دانی چیست آتش سوزان!

این زنگ های خطر چیزی نبود که در گوش سران استثمارگر قریش خوشایند باشد.

از سوی دیگر نفوذ روزافزون پیامبر(صلی الله علیه وآله) در میان قشر ضعیف یا متوسّط جامعه که تا پای جان در راه ایمان خود ایستادگی می کردند، قریش را متوجّه این خطر ساخت که سلطه دینی آنان نیز به موازات سلطه اقتصادی آنها در برابر قوانین اسلام مورد تهدید قرار گرفته است.

این بود که به یک باره بغض و کینه های دیرینه آنان ترکید، به خصوص این که منافع نامشروع و موقعیّت اجتماعی خویش را در معرض نابودی می دیدند. لذا با تمام قدرت به مبارزه با این آیین تازه برخاستند. آنان بی آن که بدانند چه می کنند به تلاش وسیع و گسترده ای دست زدند: تحریک قبایل مختلف بر ضدّ پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، پیمان با قبیله های یهودی ساکن مدینه و برانگیختن آنان بر ضدّ پیامبر و بالاخره راه اندازی جنگ های خونین و توطئه های گوناگون دیگر، ولی هیچ یک از این تلاش ها نتیجه ای نبخشید.

آنان با امضای پیمان صلح حدیبیّه ـ در سال ششم ـ می پنداشتند با جلوگیری پیامبر(صلی الله علیه وآله) از ورود به مکّه وی را خوار کردند و سلطه خودشان را بر مکّه بیمه کردند; غافل از این که در واقع با امضای این پیمان به حکومت رسمی خویش بر حجاز پایان دادند و به صورت

ضمنی به حکومت رسمی پیامبر(صلی الله علیه وآله) در یثرب اعتراف کردند، و طبیعی بود با این اعتراف، پیمان هایی که با قبایل دیگر بسته بودند، متزلزل شود.
از آن سال، تا سال هشتم هجری، سران قبایل دیگر حجاز در انتظار پایان این نزاع و کشمکش به سود اسلام و پیامبر(صلی الله علیه وآله) بودند که سرانجام با تسلیم شدن مکّه، حشمت قریش به یکباره فرو ریخت.
صفحه 100
در واقع قریش، با پذیرش این شکست، هم ریاست و سلطه دینی خویش را از دست دادند و هم موقعیّت اجتماعی و قدرت اقتصادی خود را.
ولی فراموش نکنیم در تمام طول این مبارزه سخت و دامنه دار، سرپرستی جنگ ها و دیگر توطئه ها بر ضدّ پیامبر و مسلمین با ابوسفیان ـ رئیس طایفه بنی امیّه ـ بود.
وی و دودمانش که بیش از هر گروهی اشرافیّت مادّی و معنوی خویش را از کف داده بودند، هنگامی به اسلام گرویدند که جز آن چاره ای دیگر نداشتند.
به علاوه تصوّر کردند درِ تازه ای برای برخورداری از مطامع دنیا به روی آنان گشوده شده است که اگر بتوانند بر این موج سوار شوند به مقصود خود نایل می شوند، لذا سودجویانه ومنفعت طلبانه به اسلام تن دادند.(1)
ولی از آنجا که تمام امتیازات دوره جاهلی خود را از دست داده بودند و با قبول عنوان «طُلَقا» (آزادشدگان از بند اسارت در روز فتح مکّه) شکست و خواری سختی را متحمّل شده بودند به شدّت کینه پیامبر(صلی الله علیه وآله)و بنی هاشم را علاوه بر کینه های موروثی سابق در دل گرفتند. این بود که پس از تسلیم شدن نیز، لحظه ای از توطئه های پنهان و آشکار خود دست برنداشتند.
بنابراین، تعجّب نمی کنیم اگر ببینیم حادثه خونین کربلا به دست همین طایفه رقم خورده است و یزید پس از داستان کربلا با صراحت از انتقام گرفتن از بنی هاشم سخن گفت (که در فصل بعد می آید).
پاورقی
1 . حضرت علی(علیه السلام) در ارتباط با اسلام آوردن این طایفه فرمود: «وَ ما أَسْلَمُوا وَ لکِنِ اسْتَسْلَمُوا وَ أَسَرُّوا الْکُفْرَ فَلَمّا وَجَدُوا أَعْواناً عَلَیْهِ أَظْهَرُوهُ; اینان اسلام را نپذیرفته بودند، بلکه در ظاهر تسلیم شدند و کفر را در سینه پنهان داشتند; امّا هنگامی که یاورانی بر ضدّ اسلام یافتند، آنچه را پنهان کرده بودند، آشکار ساختند». (نهج البلاغه، نامه 16).
صفحه 101

2-انتقام دشمنان اسلام از شکست های زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

اشاره

یکی دیگر از ریشه های ماجرای خونین کربلا، انتقامی بود که بنی امیّه از شکست های خود در زمان رسول خدا(علیه السلام)می گرفتند.
با ظهور اسلام، مشرکان قریش به مخالفت برخاستند و انواع کارشکنی ها، فشارها و آزارها را نسبت به رسول خدا(علیه السلام) روا داشتند. در این میان بنی امیّه به ویژه بزرگ آنان ابوسفیان ـ نیز از هیچ گونه مخالفتی با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) دریغ نورزیدند.
پس از هجرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) نیز آزار آنان بر ضدّ رسول خدا ادامه داشت، تا آن که در سال دوّم هجری، شکست سختی را از مسلمانان در جنگ معروف بدر متحمّل شدند. در این نبرد، هفتاد تن از قریش به هلاکت رسیدند.(1) در میان کشته شدگان چند تن از خویشان معاویه نیز دیده می شدند که از جمله آنان «عتبه» جدّ مادری معاویه (پدر هند) و «ولید بن عتبه»، دایی معاویه و «حنظله» برادر معاویه بودند.(2)
هر چند در سال سوّم هجری در جریان جنگ «اُحد» حمزه و جمعی دیگر از
پاورقی
1 . رجوع کنید به: سیره ابن هشام، ج 2، ص 372 و تاریخ طبری، ج 1، ص 169.
2 . امیرمؤمنان در نامه 28 و 64 نهج البلاغه که به معاویه نوشته است، اشاره ای به این ماجرا دارد، از جمله در بخشی از نامه 64 فرمود: «وَ عِنْدِیَ السَّیْفُ الَّذِی أَعْضَضْتُهُ بِجَدِّکَ وَ خالِکَ وَ أَخِیکَ فِی مَقام واحِد; نزد من همان شمشیری است که بر پیکر جد و دایی و برادرت کوبیدم».
در جنگ بدر سه تن از فرزندان ابوسفیان شرکت داشتند، حنظله که کشته شد. عمرو که اسیر گشت و معاویه که از مهلکه گریخت. وی چنان فرار کرد که وقتی به مکه رسید، پاهایش ورم کرده بود و تا دو ماه خود را معالجه می کرد. (سیره ابن هشام، ج 2، ص 294).
صفحه 102
مسلمانان به شهادت رسیدند و رهبری مشرکان در این نبرد به عهده ابوسفیان بود، ولی بنی امیّه همچنان کینه «بدر» را در دل داشته و در پی انتقام از اسلام بودند.
ابوسفیان که پس از آن، جنگ های دیگری را بر ضدّ رسول خدا(صلی الله علیه وآله) رهبری می کرد و تا زمان فتح مکّه ایمان نیاورده بود، در برابر لشکر عظیم اسلام که برای فتح مکّه (سال هشتم هجری) اطراف مکّه را گرفته بودند، تاب مقاومت نیاورد و تسلیم شد و به ظاهر اسلام آورد و به همراه او، پسرش معاویه نیز ـ به ظاهر ـ مسلمان شد. امّا به شهادت

قراین واضح، هرگز اسلام آنان واقعی و از روی رغبت نبود.
امام علی(علیه السلام) در چند جای نهج البلاغه به این نکته اشاره دارد که ابوسفیان و معاویه و فرزندان آنان هرگز از روی رغبت اسلام را نپذیرفتند.
از جمله در نامه 17 خطاب به معاویه می فرماید:
«وَ كُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِی الدِّینِ: إِمّا رَغْبَةً وَ إِمّا رَهْبَةً; شما از كسانی بودید كه داخل این دین شدید; امّا این كار، یا برای دنیا بود و یا از ترس».
همچنین در نامه 16 می فرماید:
«فَوَالَّذِی فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا أَسْلَمُوا وَ لكِنِ اسْتَسْلَمُوا، وَ أَسَرُّواالْكُفْرَ، فَلَمّا وَجَدُوا أَعْواناً عَلَیْهِ أَظْهَرُوهُ; سوگند به آن كسی كه دانه را شكافت و انسان را آفرید، آنان (معاویه و عمرو عاص و هم دستان آنان) اسلام را نپذیرفتند، بلكه در ظاهر تسلیم شده بودند و كفر را در سینه پنهان داشتند; امّا هنگامی كه یاورانی بر ضدّ اسلام یافتند، آنچه را پنهان كرده بودند، آشكار ساختند».

صفحه 103

بی تردید نقش علی(علیه السلام) در شکست مشرکان قریش، نقشی اساسی و انکارناپذیر بود و در جنگ های دیگر سهم بسزایی در شکست جبهه کفر داشت و همین سبب شد که مشرکان قریش کینه ای عظیم از آن حضرت در دل بگیرند.

در این میان بنی امیّه که تلاش های گسترده آنان بر ضدّ اسلام، با پایمردی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و شجاعت علی(علیه السلام) و سایر مسلمانان نافرجام ماند و جمعی از خویشان آنان در جنگ های گوناگون به دست آن حضرت به هلاکت رسیدند، منتظر فرصتی جهت انتقام گیری از بنی هاشم بودند.

با پیروزی اسلام و در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) جرأت درگیری و انتقام گرفتن را نداشتند، امّا هنگامی که بر امور مسلّط شدند، کینه های خویش را آشکار ساختند.

نگرانی رسول خدا (علیه السلام)

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) با توجّه به همه شرایط و با آن که بارها مقام و موقعیّت علی(علیه السلام)را برای مسلمانان بیان فرمود و در روز غدیر خم در میان هزاران نفر آن حضرت را به امامت منصوب کرد و بارها نیکی به اهل بیت خود را به مسلمانان توصیه فرمود; ولی همواره نگران کینه های قریش در حقّ علی(علیه السلام) و خاندان او بود.
عالم بزرگ اهل سنّت «طبرانی» در «معجم الکبیر» نقل می کند که: روزی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام) نظر افکند و اشک ریخت. وقتی از او پرسیده شد چرا گریه می کنی؟ آن حضرت خطاب به علی(علیه السلام) فرمود:
«ضَغائِنُ فِی صُدُورِ قَوْم لاَ یُبْدُونَها لَکَ حَتّی یَفْقِدُونِی; (گریه من) برای کینه هایی است که در درون گروهی (نسبت به تو) وجود دارد، که آن را پس از من آشکار خواهند ساخت».(1)
پاورقی
1 . معجم الکبیر، طبرانی، ج 11، ص 61 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 107. همین معنا با تعبیر دیگری نیز آمده است که آن حضرت فرمود: «اِحَنٌ فِی صُدُورِ قَوْم لاَ یَبْدُونَها لَکَ إِلاّ مِنْ بَعْدِی» (میزان الاعتدال ذهبی، ج 3، ص 355).

امیرمؤمنان(علیه السلام) نیز به خوبی می دانست، قریش که جمعی از آنان به ظاهر اسلام آورده بودند، همواره منتظر فرصتی برای انتقام بودند; امّا با وجود شخص علی(علیه السلام)زمینه کافی برای اجرای همه مقاصد خویش نمی یافتند; ولی در کمین نشسته بودند که با تسلّط کامل بر اوضاع، انتقام شکست های زمان اسلام را از آنان بگیرند.
در سخنی که «ابن ابی الحدید» از آن حضرت نقل می کند، این نگرانی به خوبی نمایان است. او می نویسد: امیرمؤمنان(علیه السلام)به خداوند عرضه می دارد:
«اَللّهُمَّ إِنِّی اَسْتَعْدِیکَ عَلی قُرَیْش; فَإِنَّهُمْ أَضْمَرُوا لِرَسُولِکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ضُرُوباً مِنَ الشَّرِّ وَالْغَدْرِ، فَعَجَزُوا عَنْها; وَ حُلْتَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَها; فَکانَتِ الْوَجْبَةُ بِی، وَ الدّائِرَةُ عَلَیَّ. اَللّهُمَّ احْفَظْ حَسَناً وَ حُسَیْناً، وَ لا تُمَکِّنْ فَجَرَةَ قُرَیْش مِنْهُما ما دُمْتُ حَیّاً، فَإِذا تَوَفَّیْتَنِی فَأَنْتَ الرَّقِیبُ عَلَیْهِمْ، وَ أَنْتَ عَلی کُلِّ شَیْء شَهیدٌ; خداوندا! من از تو برای پیروزی بر قریش کمک می جویم; چرا که آنان کسانی بودند که انواع توطئه ها و نیرنگ ها را درباره پیامبرت در نظر داشتند، ولی از اجرای آن ناتوان ماندند و تو مانع اجرای مقاصد آنها شدی; سپس همه هیاهوها متوجّه من شد و توطئه ها بر ضدّ من بسیج گردید. پروردگارا! حسن و حسین را حفظ فرما و تا زمانی که من زنده ام امکان دستیابی و توطئه فاجران قریش را نسبت به آنان فراهم مساز و هنگامی که مرا از میان آنان برگرفتی، تو خود مراقب آنانی و تو بر هر چیز گواهی».(1)

پاورقی

1 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 298، نکته 413. در خود نهج البلاغه، خطبه 172 نیز بخشی از این جملات آمده است.

از سخنان معاویه آثار کینه وانتقام آشکار است

هر چند از اعمال و رفتار معاویه در زمان سلطه بر کشور اسلامی می توان به خوبی دشمنی او را با اسلام، قرآن و رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) استنباط کرد;(1) ولی تاریخ گاه سخنانی از وی را ثبت کرده است، که به صراحت از دشمنی او با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و تلاش او برای محو نام آن حضرت حکایت دارد.
مورّخ معروف «مسعودی» می نویسد: از «مطرف بن مغیره» فرزند «مغیرة بن شعبه» (یار مورد اعتماد معاویه) نقل شده است که من با پدرم «مغیره» به شام آمدیم و پدرم هر روز نزد معاویه می رفت و با او سخن می گفت و بر می گشت و از عقل و هوش او تعریف می کرد. شبی از نزد معاویه برگشت، ولی بسیار اندوهگین بود، به گونه ای که از خوردن شام خودداری کرد. من تصوّر کردم مشکلی درباره خانواده ما پیدا شده است.
پرسیدم: چرا امشب این همه ناراحتی؟ گفت: من امشب از نزد خبیث ترین مردم بر می گردم. گفتم: چرا؟ گفت: برای این که با معاویه خلوت کرده بودم، به او گفتم: مقام تو بالا گرفته، اگر عدالت را پیشه سازی و دست به کار خیر بزنی بسیار بجاست. مخصوصاً به خویشاوندانت از بنی هاشم نیکی کن و صله رحم بجا آور، آنان امروز خطری برای تو ندارند.
ناگهان (او منقلب و عصبانی شد و) گفت: ابوبکر به خلافت رسید و آنچه باید انجام بدهد، انجام داد; امّا هنگامی که از دنیا رفت، نام او هم فراموش شد; فقط گاهی می گویند: ابوبکر! سپس عمر به خلافت رسید و ده سال زحمت کشید! او نیز هنگامی که از دنیا رفت، نامش هم از میان رفت; فقط گاهی می گویند: عمر! بعد از آنها برادرمان عثمان به خلافت رسید و کارهای زیادی انجام داد! ولی هنگامی که از دنیا رفت، نام او هم از میان رفت; ولی اخوهاشم (اشاره به رسول اکرم است) هر روز پنج
پاورقی
1 . رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام) (شرح نهج البلاغه)، ج 3، ص 250 - 253 و ج 4، ص 238 - 240.

مرتبه، نام او را (بر مأذنه ها) فریاد می زنند و می گویند: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ» با این حال، چه عمل و نامی از ما باقی می ماند، ای بی مادر! سپس گفت: «وَاللهِ إِلاّ دَفْناً دَفْناً; به خدا سوگند! چاره ای نیست جز این که این نام را برای همیشه دفن کنم!!».(1)
این ماجرا به خوبی از برنامه های معاویه و کینه او از اسلام و رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله)حکایت دارد. از این رو، وی هرگز از

دشمنی با خاندان رسول خدا(صلی الله علیه وآله)و یاران اهل بیت(علیهم السلام) دست نکشید و جنایات بی شماری را در حقّ آنان مرتکب شده که نمونه های روشن آن رواج سبّ و لعن علی و فرزندانش، به شهادت رساندن امام حسن(علیه السلام) و حجر بن عدی و یاران حجر و بسیاری دیگر است.

یزید بن معاویه که در فساد و بی دینی شهره آفاق بود و جنایت عظیم کربلا به دستور او صورت گرفت و ننگ کشتن فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و پاره تن فاطمه زهرا(علیها السلام)را برای خود خرید و صفحه جنایت بار حکومت اموی را با این ماجرا سیاهتر و تاریک تر ساخت، بارها از انتقام از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و کشته های بدر سخن به میان آورده است، که چند نمونه از آن را ذیلا ملاحظه می کنید:

1 ـ مورد نخست، مربوط به آنجایی است که یزید در قصر خود در محلّی مُشرف بر «جیرون»(2) نشسته بود و از آنجا ورود سرهای مقدّس و کاروان اسیران اهل بیت(علیهم السلام)را مشاهده می کرد. در همان حال شنیدند که این اشعار را زمزمه می کند:

«لَمّا بَدَتْ تِلْکَ الْحُمُولُ وَ أَشْرَقَتْ
تِلْکَ الشُّمُوسُ عَلی رُبی جِیروُنِ
نَعِبَ الْغُرابُ فَقُلْتُ صِحْ اَوْ لاَ تَصِحْ
فَلَقَدْ قَضَیْتُ مِنَ الْغَرِیمِ دُیُونِی»

پاورقی

1 . مروج الذهب، ج 3، ص 454 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 5، ص 129.

2 . جیرون در دمشق واقع شده است. این مکان نخست مصلاّی صابئین بوده است و سپس یونانی ها در آن مکان به تعظیم دین خود می پرداختند; بعد از آن مدّتی به دست یهود افتاد و زمانی در اختیار بت پرستان بود. درب این بنا را که از بناهای بسیار زیبا بود «باب جیرون» می گفتند. سر بریده حضرت یحیی را بر سر درِ همین باب جیرون آویختند و پس از آن سر مقدّس امام حسین(علیه السلام) نیز در همین مکان آویخته شد. (مقتل الحسین مقرّم، ص 348)

صفحه 107

«هنگامی که آن قافله پدیدار شد، و آن خورشیدها (سرهای شهدا) بر بلندیهای جیرون تابید، در آن زمان کلاغی فریاد کشید. من گفتم: فریاد بزنی یا نزنی، من که طلب خود را از بدهکارانم گرفتم!».(1)

در این اشعار به صورت کنایه روشن تر از تصریح از انتقام خونهای اجداد و اقوام خود در جنگ های اسلامی سخن می گوید ; مقصودش این است که طلبِ خود یعنی خون های جاهلیّت را از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) گرفتم!

2 ـ مورد دیگر آنجاست که سرهای مقدّس شهیدان کربلا را وارد مجلس

یزید ساختند، یزید در حالی که باچوبدستی خود بر لب و دندان امام حسین(علیه السلام) می زد، این اشعار را می خواند:
لَعِبَتْ هاشِمُ بِالْمُلْکِ فَلاَ
خَبَرٌ جاءَ وَ لاَ وَحْیٌ نَزَلْ
لَیْتَ أَشْیاخِی بِبَدْر شَهِدُوا
جَزَعَ الْخَزْرَجُ مِنْ وَقْعِ الأَسَلْ
لاَهَلُّوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحاً
وَ لَقالُوا یا یَزِیدُ لاَ تَشَلْ
فَجَزَیْناهُ بِبَدْر مَثَلا
وَ أَقَمْنا مِثْلَ بَدْر فَاعْتَدَلْ
لَسْتُ مِنْ خِنْدِف إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ
مِنْ بَنِی أَحْمَدَ ما کانَ فَعَلْ(2)
«فرزندان هاشم (رسول خدا) با سلطنت بازی کردند، و در واقع نه خبری (از سوی خدا) آمده بود و نه وحیی نازل شده!
کاش بزرگان من که در جنگ بدر کشته شده بودند، امروز می دیدند که قبیله خزرج چگونه از ضربات نیزه به زاری آمده است!
در آن حال، از شادی فریاد می زدند و می گفتند: ای یزید دستت درد نکند!
پاورقی
1 . نفس المهموم، ص 435.
2 . بیت دوّم این ابیات از «عبدالله بن زبعری» از دشمنان سرسخت رسول خداست. وی اشعاری را پس از جنگ احد و کشته شدن یاران رسول خدا(صلی الله علیه وآله) سرود و در آن آرزو کرد که کاش کشتگان ما در جنگ بدر امروز بودند و می دیدند که قبیله خزرج (از قبایل مسلمان مدینه) چگونه زاری می کنند. یزید از این بیت استفاده کرد و بقیّه را خود سروده است. (قصّه کربلا، ص 495)

امروز کیفر ماجرای بدر را به آنان دادیم و همانند بدر با آنان معامله کردیم و در نتیجه برابر شدیم!
من از فرزندان «خِنْدِفْ»(1) نیستم اگر از فرزندان احمد (رسول اکرم) انتقام نگیرم».(2)
همچنین نقل شده است که یزید در همان جلسه در حالی که بر لب و دندان ابی عبداللّه الحسین(علیه السلام)می نواخت، می گفت: «یَوْمٌ بِیَوْمِ بَدْر; امروز روزی است در برابر روز بدر».(3)
از این عبارات به خوبی کفر یزید و عدم ایمان او به مبانی اسلام آشکار می شود. وی در پی انتقام از خاندان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود و می خواست انتقام کشته شدگان از طایفه خویش را که در برابر اسلام و

قرآن قد علم کردند و شمشیر کشیدند و با دفاع مسلمانان به هلاکت رسیدند، از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بگیرد. او و پدر و جدّش هیچگاه به قرآن و رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) ایمان نیاورده بودند. بلکه در برابر انقلاب عظیم اسلامی و لشکر اسلام و پیروزی های پی در پی مسلمانان تاب مقاومت نداشتند. از این رو، به ظاهر مسلمان شدند و منافقانه به تلاش خویش ادامه دادند وآن روز که بر اریکه قدرت تکیه زدند و رقیبی برای خویش نمی دیدند، در پی احیای سنّت جاهلی برآمدند و به خونخواهی خویشان خویش برخاستند.

ماجرای انتقام از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و امیرمؤمنان(علیه السلام) به عنوان اهداف نبرد خونین
پاورقی
1 . «خِنْدِف» لقب همسر الیاس بن مُضَر بن نِزار است که نامش لیلا بنت حلوان است. فرزندان الیاس را به نام همسرش فرزندانِ خندف نامیدند (لسان العرب) بنابراین، خندف از جدّه های اعلای قریش و از جمله یزید محسوب می شود. (رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج 1، ص 24 - 25).
2 . احتجاج طبرسی، ج 2، ص 122. این اشعار با تعبیرات مختلف، در کتاب های متعدّد شیعه و سنّی از یزید نقل شده است. از جمله: امالی شیخ صدوق، ص 231; مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 123; بحارالانوار، ج 45، ص 133; تاریخ طبری، ج 8، ص 188; البدایة و النهایة ابن کثیر، ج 8، ص 208; مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی، ص 80; اخبار الطوال دینوری، ص 267; تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 423 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 72.
3 . مناقب شهر آشوب، ج 4، ص 123.
صفحه 109
عاشورا علاوه بر آن که توسّط یزید بیان شد، از سوی افراد دیگر از بنی امیّه نیز بر زبان جاری شد.
1 ـ وقتی که امام حسین(علیه السلام)، روز عاشورا در برابر سپاه یزید قرار گرفت و فرمود: برای چه مرا می کشید؟ آیا حقّی را ترک کرده ام؟ یا سنّتی را تغییر داده ام؟ جمعی پاسخ دادند: جنگ ما با تو به علّت بغض و کینه ای است که از پدرت علی داریم; چرا که او در جنگ بدر و حنین اجداد ما را کشته است.(1)
2 ـ همچنین پس از شهادت امام حسین(علیه السلام) سعید بن عاص اموی که آن روز حاکم مدینه بود، بر منبر رفت و با اشاره به قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفت: «یَوْمٌ بِیَوْمِ بَدْر; امروز در برابر روز بدر!». انصار از این سخن ناراحت شدند و به وی اعتراض کردند.(2)
در یک جمع بندی به روشنی می توان دریافت که یکی از ریشه های ماجرای خونین کربلا، کینه های متراکم شده در دل امویان و انتقام آنان از شکست های خویش در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بود. در واقع، آنان می خواستند از اسلام و رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله)انتقام بگیرند و آن شکست ها را جبران کنند.
این قسمت را با سخنی از یکی از نویسندگان معاصر اهل سنّت به پایان

می بریم.
عبدالکریم خطیب در کتاب خود به نام «علی بن ابی طالب» پس از نقل شجاعت و رشادت های علی(علیه السلام) در جنگ های زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) و نقش انکارناپذیر آن حضرت در نابودی سران شرک و کفر می نویسد:
«علی(علیه السلام) در میان همه مسلمانان نسبت به مشرکان شدیدتر و سخت گیرتر بود و جمعی از فرزندان، پدران و خویشاوندان آنان را به هلاکت رساند و همین سبب کینه آنان نسبت به وی شد. این کینه در جان مشرکان قریش، پس از آن که مسلمان شدند
پاورقی
1 . فَقالُوا: بَلْ نُقاتِلُکَ بُغْضاً مِنّا لاَبِیکَ وَ ما فَعَلَ بِأَشْیاخِنا یَوْمَ بَدْر وَ حُنَیْن... (موسوعة کلمات الامام الحسین، ص 492; معالی السبطین، ج 2، ص 11).
2 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 72.

نیز وجود داشت... تا آن که پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، قریش، پیر و جوان و کودکان بنی هاشم را از دم شمشیر خود گذراندند و زنان آنان را به اسارت برده و آواره ساختند».
سپس می افزاید:
«وَ کَأَنَّما تَثْأَرُ بِهذا لِقَتْلاها فِی بَدْر وَ أُحُد، وَ حَسْبُنا أَنْ نَذْکُرَ مَصْرَعَ الْحُسَیْنِ وَ آلِ بَیْتِهِ فِی کَرْبَلاءَ، وَ ما تَلا ذلِکَ مِنْ وَقائِعَ; گویا آنان با این کار خویش می خواستند انتقام کشته های خود را در بدر و احد بگیرند و برای نمونه کافی است که به خاک و خون افتادن حسین و خاندانش در کربلا و حوادث (اسارت زنان اهل بیت) پس از آن را ذکر کنیم».(1)
پاورقی
1 . مطابق نقل فی ظلال نهج البلاغه، محمد جواد مغنیه، ج 3، ص 154 - 155 (با تلخیص).

3-توطئـه در سـقيـفه (نقش سقيفه در پايه ريزى حكومت امويان)

اشاره

«بنی امیّه» که سالها، بزرگترین جنگ ها و توطئه ها را در عصر پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)بر ضدّ اسلام به راه انداخته بودند، سرانجام با پذیرش شکستی تلخ به عنوان «طُلَقا» (آزادشدگان پیامبر) در میان مسلمانان با خواری و بدنامی روزگار می گذراندند. آنان هنگام رحلت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) از هیچ اعتبار و وجهه ای برخوردار نبودند تا بتوانند چون دو دهه گذشته در مقابل موج جدید اسلام بپا خیزند.
ولی با حادثه ای که پس از رحلت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در جریان سقیفه اتّفاق افتاد و در نتیجه دست «بنی هاشم» از حکومت اسلامی و مدیریّت جامعه نوبنیاد و پرتلاطم آن روز کوتاه شد، شرایطی فراهم گشت که در نهایت به سلطه قطعی بنی امیّه بر جامعه اسلامی انجامید.
بگذارید این سخن را از معتبرترین منابع اهل سنّت یعنی «صحیح بخاری» بشنویم:
آن روز گروهی از انصار در سقیفه گردهم آمده بودند تا برای مسلمانان امیری انتخاب کنند. آنان درصدد بودند سعد بن عباده انصاری ـ رئیس قبیله خزرج ـ را به عنوان امیر برگزینند; ولی «ابوبکر» با برافراشتن پرچم فضیلت قریش گروه انصار را
صفحه 113
شکست داد. وی با این سخن که پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «پیشوای مسلمانان باید از قریش باشد»(1) با تکیه بر اصل امتیاز قریش بر سایر اقوام عرب بر آنان غلبه کرد. اصلی که اسلام با آن مبارزه کرد ; و پیامبر تنها زعامت و پیشوایی امّت را در اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام)قرار داده بود.
اخبار و روایاتی که پیرامون گفتوگوهای آن روز در سقیفه، امروز در دست ما است گویای این واقعیّت است که معیار انتخاب خلیفه در آن جمع عمدتاً حول محور «قرشی» بودن می چرخید.
ابن ابی الحدید در ذیل خطبه 26 نهج البلاغه می گوید:
«عمر به انصار گفت: «به خدا سوگند! عرب هرگز به امارت و حکومت شما راضی نمی شود، زیرا پیامبر(صلی الله علیه وآله) از قبیله شما نیست. ولی عرب قطعاً از این که مردی از طایفه پیغمبر حکومت کند امتناع نخواهد کرد. کیست که بتواند با ما در حکومت و میراث محمّدی معارضه کند، حال آن که ما نزدیکان و خویشاوند او هستیم؟».(2)
در روایت ابن اسحاق چنین آمده است:

«شما به خوبی می دانید که این جماعت از قریش دارای چنین منزلت و مقامی است که دیگر اقوام عرب آن را ندارند و اقوام عرب جز بر مردی از قریش متّفق القول نخواهند شد».
و در بیان ابوبکر نیز آمده است: «قوم عرب جز قریش را به خلافت رسول خدا(صلی الله علیه وآله)نخواهد شناخت».(3)
پاورقی
1 . صحیح بخاری، کتاب المحاربین، ج 8، ص 208 (با تصرّف و تلخیص). و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 24 .
2 . «قالَ عُمَرُ: وَاللهِ لا تَرْضَی الْعَرَبُ أَنْ تُؤَمِّرَکُمْ وَ نَبِیُّها مِنْ غَیْرِکُمْ وَ لاَ تَمْتَنِعُ الْعَرَبُ أَنْ تُوَلِّیَ أَمْرَها مَنْ کانَتِ النُّبُوَّةُ مِنْهُمْ مَنْ یُنازِعُنا سُلْطانَ مُحَمَّد وَ نَحْنُ أَوْلِیائُهُ وَ عَشِیرَتُهُ؟» شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 38.
3 . «... وَ إِنَّ الْعَرَبَ لاَ تَعْرِفُ هذَا الاَْمْرَ إِلاَّ لِقُرَیْش» همان مدرک، ص 24.
صفحه 114
مفهوم این سخن آن است که آنچه شرط لازم برای زمامداری مسلمانان است، شایستگی و تقوی و فضیلت نیست، بلکه آنچه که باید جانب آن را رعایت کرد و محترم شمرد «شرافت قبیله ای» است که آن هم تنها در قریش خلاصه می شود; چون این قریش بود که در زمان جاهلیّت از اشرافیّت دینی و مالی برخوردار بوده است، به گونه ای که سایر اقوام تنها زیربار فرمانی می رفتند که قریش آن را وضع کند، و این قریش بود که سرنوشت حجاز را در آن زمان در دست داشت. بنابراین، پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیز این قریش است که حق دارد زمام امور مسلمانان را به دست گیرد و بر همگان حکمرانی کند.
این مهمترین برگ برنده ای بود که ابوبکر و دستیارانش در آن روز توانستند با طرح آن بر جمع کثیر انصار غلبه کنند.
جمع بندی حوادث نیم قرن اوّل اسلام نشان می دهد آنچه در «سقیفه» اتّفاق افتاد تنها شکست انصار در مقابل امتیازطلبی قریش نبود، بلکه اصلی در آنجا بنا نهاده شد که زنجیروار باب مسائل و مشکلات دیگر را بر جهان اسلام گشود.
مهمترین پیامدهای سقیفه را می توان در سه مطلب خلاصه کرد:

الف) شکسته شدن حرمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و اهل بیت(علیهم السلام)

یکی از مهمترین پیامدهای سقیفه، شکسته شدن حرمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود. در سقیفه سخنان صریح پیامبر(صلی الله علیه وآله)در نصب علی(علیه السلام) برای خلافت و رهبری امّت به فراموشی سپرده شد و ابّهت حضرت در میان امّت شکسته شد.

طبیعی بود که اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مؤمنان راستین زیر بار این خواسته ناروا نروند و در نتیجه با مقاومت دستگاه خلافت مواجه شوند که این خود به شکسته شدن بیشتر حرمت خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله)دامن می زد و آن را در میان امّت رسمیّت می بخشید.

صفحه 115

دستگاه خلافت که جایگاه خویش را با برافروختن آتش تعصّب قبیله ای به چنگ آورده بود، برای حفظ آن جایگاه تا بدانجا پیش رفت که به خانه وحی و رسالت یورش برد. چیزی که تا چند صباح قبل از آن، حتّی به مخیّله هیچ مسلمانی خطور نمی کرد.

می دانیم که پس از داستان سقیفه تعدادی از بزرگان اسلام از بیعت با ابوبکر امتناع کرده بودند. آنان که افرادی چون زبیر، عبّاس بن عبدالمطلّب، عتبة بن ابولهب، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمّار بن یاسر، مقداد بن اسود، براء بن عازب و ابیّ بن کعب در جمع آنان دیده می شدند همگی در منزل حضرت فاطمه(علیها السلام) جمع شده بودند.

«ابن عبد ربّه» دانشمند معروف اهل سنّت نقل می کند:

«ابوبکر، عمر را فرستاد و به او گفت: اگر آنان از بیعت امتناع کردند با آنان بجنگ! وی با مشعلی از آتش به خانه حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) آمد تا آن را بسوزاند. فاطمه(علیها السلام)جلو آمد و گفت: ای زاده خطّاب! آیا آمدی تا خانه ما را بسوزانی؟ گفت: آری. مگر آن که چون بقیّه امّت با ابوبکر بیعت کنید!».(1)

همچنین در تاریخ طبری آمده است:

«عمر بن خطاب به منزل علی(علیه السلام) آمد، در حالی که طلحه و زبیر و مردانی از مهاجرین در آنجا گردآمده بودند. آنگاه به آنان گفت: به خدا سوگند! خانه را بر سرتان بسوزانم یا این که برای بیعت کردن از آن خارج شوید».(2)

پاورقی

1 . إِنَّ أَبابَكْر بَعَثَ عُمَرَ بْنَ الْخَطّابِ لِيَخْرُجَهُمْ مِنْ بَيْتِ فاطِمَةَ(علیها السلام) وَ قالَ لَهُ: إِنْ أَبَوْا فَقاتِلْهُمْ! فَأَقْبَلَ بِقَبَس مِنْ نار عَلى أَنْ يَضْرِمَ عَلَيْهِمْ فَلَقِيَتْهُ فاطِمَةُ(علیها السلام) فَقالَتْ: يَابْنَ الْخَطّابِ أَجِئْتَ لَتُحْرِقَ دارَنا؟ قالَ: نَعَمْ أَوْ

تَدْخُلَوا فِیما دَخَلَتْ فِیهِ الاُمَّةُ (عقد الفرید، ج 4، ص 259 - 260) همچنین رجوع کنید به: الامامة و السیاسة، ج 1، ص 30; انساب الاشراف، باب امر السقیفة، با تحقیق دکتر زکّار و دکتر زرکلی، ج 2، ص 268.

2 . «أَتی عُمَرُ بْنُ الْخَطّابِ مَنْزِلَ عَلِیٍّ وَ فِیهِ طَلْحَةُ وَ الزُّبَیْرُ وَ رِجالٌ مِنَ الْمُهاجِرِینَ. فَقالَ: وَالله ر
لاُحْرِّقَنَّ عَلَیْکُمْ أَوْ لَتَخْرُجَنَّ اِلَی الْبَیْعَةِ». (تاریخ طبری، ج 2، ص 443). ذهبی در میزان الاعتدال (ج 3، ص 108) و ابن حجر در لسان المیزان (ج 4، ص 189) در شرح حال علوان بن داود روایت کردند که ابوبکر در آن بیماری که به مرگش منتهی شد، گفت: دوست داشتم که خانه فاطمه را به زور باز نمی کردم، گرچه برای جنگ بر ضدّ ما بسته شده بود: «وَدِدْتُ أَنِّی لَمْ أَکْشِفْ بَیْتَ فاطِمَةَ وَ تَرَکْتُهُ وَ إِنْ أَغْلَقَ عَلَی الْحَرْبِ».

طبری در تاریخش (ج 2، ص 619) نیز آن را روایت کرده است و نیز در الامامة و السیاسة، ج1، ص 36 و مروج الذهب، ج 2، ص 301 آمده است.

صفحه 116

«بلاذری» نیز در «انساب الاشراف» نقل می کند: حضرت زهرا(علیها السلام) رو به عمر بن خطّاب کرد و فرمود:

«یَابْنَ الْخَطّابِ! أَتُراکَ مُحْرِقاً عَلَیَّ بابِی؟ قالَ: نَعَمْ وَ ذلِکَ أَقْوی فِیما جاءَ بِهِ أَبُوکِ; ای فرزند خطّاب! آیا می خواهی در خانه مرا آتش بزنی؟ پاسخ داد: آری. (مصلحت) این کار برای آنچه پدرت آورده مهم تر است».(1)

دامنه این هتک حرمت ها که ریشه در سقیفه داشت تا بدانجا کشیده شد، که وقتی امیرمؤمنان(علیه السلام) را برای بیعت نزد ابوبکر آورده بودند، آن حضرت فرمود: اگر بیعت نکنم شما چه می کنید؟ گفتند: به آن خدایی که جز او معبودی نیست، سرت را از بدنت جدا خواهیم کرد!(2)

پرواضح بود که این حرمت شکنی ها، آن هم از سوی کسانی که سال ها محضر پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را مستقیماً درک کرده، و از این جهت برای خویش وجهه و اعتباری کسب نموده بودند، می توانست تا چه میزان مورد سوء استفاده فرصت طلبانی چون «بنی امیّه» قرار گیرد، و آینده اسلام را در کابوس حوادث دردناکی فرو برد و نتایج شومی را برای آیندگان به بار آورد.

دوّمین نتیجه روشنی که از سقیفه به دست آمد تبدیل شدن خلافت الهی، که
پاورقی
1 . انساب الأشراف، ج 2، ص 268، باب امر السقیفه.
2 . «فَاَخْرَجُوا عَلِیّاً وَ مَضَوْا بِهِ إِلی أَبِی بَکْر فَقالَ: إِنْ لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ؟ قالُوا: اِذاً وَاللهِ الَّذِی لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ نَضْرِبُ عُنُقَکَ» الامامة و السیاسة، ج 1، ص 30-31، باب کیف کانت بیعة علی ابن ابی طالب(علیه السلام).
صفحه 117
اعتبارش از نصّ و تعیین مستقیم خداوند و رسولش نشأت می گرفت، به یک امر عادی بشری بود، آن هم به گونه ای که می توان سرنوشت مسئله ای با این اهمّیّت را در یک مشاجره کوتاه میان انصار و تنی چند از قریش، بدون حضور بزرگان اسلام، با تکیه بر عصبیّت قومی و قبیله ای تعیین کرد.
در نظام اجتماعی، اگر اصلی شکسته شود، یا قانونی به نفع طایفه خاصّی رقم خورد، دیگر هیچ تضمینی وجود ندارد که اصل های دیگر شکسته نشود.
درست به همین دلیل، پس از سقیفه، انتخاب زمامدار و خلیفه از هیچ قانون معیّنی پیروی نکرد. تکلیف مسأله ای با این اهمّیّت روزی در میان مشاجره بین انصار و تعداد انگشت شماری از قریش رقم خورد، و روز دیگر به وصیّت خلیفه اوّل و انتخاب شخصی او و دیگر بار به شورای شش نفره سپرده شد.
جالب است بدانیم همین هرج و مرج و بی ثباتی در انتخاب خلیفه، بهانه ای شد که آن را معاویه برای نامزدی یزید برای خلافت مطرح سازد.
وی خطاب به مردم چنین گفت:
«ای مردم! شما می دانید که پیامبر(صلی الله علیه وآله) از دنیا رفت و کسی را جانشین خود قرار نداد، مسلمانان خود به سراغ ابوبکر رفته و وی را انتخاب کردند. ولی ابوبکر در وقت وفاتش طبق وصیّتی خلافت را به عمر واگذار نمود. عمر هم در زمان مرگش آن را به شورای شش نفری محوّل کرد.
پس چنان که می بینید ابوبکر در تعیین خلیفه کاری کرد که پیامبر(صلی الله علیه وآله) آن کار را انجام نداده بود. عمر هم کاری کرد که ابوبکر نکرده بود. هر یک مصلحت مسلمانان را دیدند و عمل کردند. امروز هم من مصلحت می بینم که برای یزید بیعت بگیرم و از اختلافات در میان امّت جلوگیری نمایم!».(1)
آری، این محصولِ نهال شومی بود که در سقیفه غرس شده بود. به نظر

عجیب و
پاورقی
1 . الامامة و السیاسة، ج 1، ص 211-212.

طنزآلود می رسد که ردای خلافت بر اندام فردی چون یزید قرار گیرد!!

ج) به قدرت رسیدن بنی امیّه در شام (تبدیل خلافت به پادشاهی)

شاید حاضران در سقیفه از ابتدا فکر نمی کردند چیزی که آنها تصویب می کنند، پس از یکی دو دهه دیگر، تبدیل به یک حکومت سلطنتی موروثی خواهد شد.
حکومت بنی امیّه پدیده ای نبود که یک روزه در دنیای اسلام سر برآورده باشد، بلکه این حکومت طیّ سالیانی با حمایت های پیدا و پنهان خلفا پا به عرصه وجود گذاشت.
خلافت که عهدی الهی بود، در سقیفه به زمامداری فردی از قریش تنزّل یافت و در ادامه راه، به حکومت سلطنتی بنی امیّه در شام انجامید. حکومتی که عشرت طلبی و زراندوزی، برترین آمال او بود و حاکمیّت اسلامی را به امپراطوری و پادشاهی موروثی تبدیل کرده بود.
آن روز که بذر برتری جویی قبیله ای در سقیفه پاشیده می شد، ابوسفیان و دودمانش با این که به حسب ظاهر از مسلمانان محسوب می شدند، ولی به علّت سابقه بسیار ننگینشان در به راه انداختن جنگ ها و دشمنی ها علیه اسلام و مسلمین در وضعیّتی نبودند که بتوانند از فرصت استفاده کنند و چون دوران گذشته، دیگر قبایل را به زیر فرمان آورده و آنان را علیه دین نوبنیاد بسیج کنند.
ولی از این که می دیدند تیره های بی نام و نشان قریش چون «تَیْم» و «عدی» توانسته بودند با تکیه بر اصل امتیازطلبی قریش، در قدم نخست انصار را کنار زده و در مرتبه بعد سخنان صریح پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)را در ارتباط با خلافت و وصایت امیرمؤمنان علی(علیه السلام)نادیده گرفته و راه دیگری بپیمایند; در دل شادمان بودند. چه این که این امتیاز می توانست مقدّمه امتیازهای دیگری باشد و همین هم شد که بالاخره

دیگ طمع سران بنی امیّه نیز برای به چنگ آوردن حکومت به جوش آمد!
ابوسفیان خود به این نکته اعتراف کرده، می گوید:
«إِنَّ الْخِلافَةَ صارَتْ فِی تَیْم وَ عَدِیٍّ حَتَّی طَمِعْتُ فِیها; خلافت از آن هنگام که به دست دو طایفه تیم و عدی (قبیله ابوبکر و عمر) افتاد من نیز در آن طمع کردم!».(1)
پر واضح بود که شخصی چون ابوسفیان که تا آخرین نفس در مقابل پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) کوتاه نیامده بود، در برابر انسانهایی چون ابوبکر و عمر که آنان را از رده های پایین قوم قریش می دانست(2)، هرگز کوتاه نخواهد آمد.
ولی هنگامی که ماجرای سقیفه اتّفاق افتاد ابوسفیان در مدینه حضور

نداشت. پس از مراجعت، چون از قضایا باخبر شد، ابتدا به منظور فتنه جویی به نزد امیرمؤمنان(علیه السلام)رفت ولی چون جوابی نشنید به سوی ابوبکر و عمر شتافت.
عمر به ابوبکر گفت: ابوسفیان نزد ما می آید، وی مرد خطرناکی است بهتر است زکات اموالی را که جمع آوری کرده است، به خود او ببخشی تا سکوت کند!(3)
با این نقشه عمر، دوره همزیستی مسالمت آمیز ابوسفیان با دستگاه خلافت اسلامی فرا رسید ولی اسناد تاریخی نشان می دهد که واقعیّت بسیار فراتر از یک حق سکوت معمولی و بی ارزش بوده است.(4) هر چه بود در سال سیزدهم هجری بنی امیّه
پاورقی
1 . الاستیعاب، ص 690 و الاغانی، ج 6، ص 356.
2 . «جاءَ أَبُوسُفْیانَ إِلی عَلِیٍّ(علیه السلام) فَقالَ: وُلِّیتُمْ عَلی هذَا الاْمْرِ أَذَلَّ بَیْت فِی قُرَیْش» شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 45.
3 . همان مدرک، ص 44.
4 . حضرت علی(علیه السلام) در پیوند منافقان با مدّعیان خلافت پس از رحلت پیامبر می فرماید:
«وَ قَدْ أَخْبَرَکَ اللهُ عَنِ الْمُنافِقِینَ بِما أَخْبَرَکَ، وَ وَصَفَهُمْ بِما وَصَفَهُمْ بِهِ لَکَ، ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ، فَتَقَرَّبُوا إِلی اَئِمَّةِ الضَّلالَةِ، وَ الدُّعاةِ إِلَی النّارِ بِالزُّورِ وَ الْبُهْتانِ، فَوَلَّوْهُمُ الاَْعْمالَ وَ جَعَلُوهُمْ حُکّاماً عَلی رِقابِ النّاسِ، فَأَکَلُوا بِهِمُ الدُّنْیا; خداوند شما را از وضع منافقان آنچنان که باید آگاه ساخته و چنان که لازم بوده اوصاف آنان را برای شما بر شمرده است. (این منافقان) پس از پیامبر نیز به زندگی خود ادامه دادند و خود را با دروغ و بهتان (و نیرنگ) به پیشوایان گمراه و دعوت کنندگان به آتش دوزخ نزدیک ساختند. آنان نیز کارها را به دست اینها سپردند و آنها را برگرده مردم سوار کردند و به وسیله اینان به خوردن دنیا مشغول شدند». (نهج البلاغه، خطبه 210).

پاداش این سکوت و تسلیم را این گونه از خلیفه وقت دریافت می کنند.
در آن سال، ابوبکر لشکری را به سرکردگی یزید ـ فرزند ابوسفیان و برادر معاویه ـ برای جنگ با رومیان به سوی شام گسیل می دارد. پرچمدار این سپاه کسی جز معاویه ـ فرزند دیگر ابوسفیان ـ نیست. وی که پس از مرگ برادرش به عنوان فرمانده لشکر برگزیده می شود در دوره خلافت عمر به ولایت آن دیار نیز منصوب می گردد.
جالب آن که معاویه برای تصدّی این جایگاه حتّی منتظر حکم خلیفه نمی ماند بلکه خود رأساً ا قدام می کند و پس از مدّتی حکم رسمی خلیفه هم به وی ابلاغ می گردد.

ظاهر شدن دودمان بنی امیّه و فرزندان ابوسفیان در دستگاه خلافت و ولایت، آن هم با آن سرعت پس از رحلت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در منطقه ای بسیار دورتر از مرکز خلافت اسلامی، از اتّفاقات پررمز و راز تاریخ اسلام است.
اتّفاقی که به وسیله آن شالوده حکومت استبدادی و موروثی بنی امیّه در شام و سپس در سراسر دنیای اسلام آن روز، ریخته شد.
رمز و راز مماشات عمر با معاویه!
شگفت آورتر آن که بررسی های تاریخی نشان می دهد خلیفه دوّم با وجود همه سخت گیری هایی که نسبت به عمّال و فرمانداران خود داشت، از فاحش ترین اشتباهات معاویه چشم پوشی می کرد و با این که می دید معاویه بساط پادشاهی و سلطنت پهن کرده و بر ضدّ حکومت اسلامی در منطقه پهناور شام آشیانه فساد بنا نموده است، هرگز درصدد اصلاح آن، حتّی به صورت یک تذکّر خشک و خالی هم
صفحه 121
برنیامد! و این راستی عجیب است.
«عمر» در حساب رسی و سخت گیری از عمّال و فرماندارانش تا بدانجا جدّی بود که «خالد بن ولید» را که «شمشیر خدا» لقب گرفته بود، به جرم دست اندازی به بیت المال مسلمین از فرماندهی عزل کرد.(1)
«محمّد بن مسلمه انصاری» را به جانب «عمرو بن عاص» که فرمانداری مصر را به عهده داشت روانه ساخت تا به حساب و کتاب وی رسیدگی کند و در صورت تخلّف، اموالش را مصادره نماید. نماینده خلیفه در مصر بدون آن که به طعام آماده «عمرو» دست بزند نصف دارایی او را مصادره کرد و با خود به مدینه آورد.(2)
و آنگاه که «ابوهریره» از طریق نامشروع به بیت المال مسلمین خیانت کرد، اندوخته اش را به بیت المال بازگرداند و با شلاّق بر پشت و بدن وی نواخت و با خشونت به وی خطاب کرد و گفت: «مادرت «امیمه» تو را جز برای خرچرانی نزاییده است!».(3)
سیره و رفتار عمر چنان بود که همه ساله دارایی و اموال فرمانداران و عمّالش را با دقّت تمام رسیدگی می کرد و در صورت عزل هر یک، دارایی های آنان را مصادره می کرد.(4)
ولی با این همه سخت گیری ها چه رازی در طرز رفتار وی با معاویه نهفته بود که در مقابل خیانت ها و بدعت های زشت او هرگز واکنش جدّی از خود نشان نداد؟
در حالی که عزل معاویه و قراردادن فرد شایسته ای به جای وی، برای عمر در آن
پاورقی

1 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 180.
2 . همان مدرک، ص 175. عمروعاص چنان از این برخورد برآشفت که گفت: «لَعَنَ اللهُ زَماناً صِرْتُ فِيهِ عَامِلا لِعُمَرَ; نفرین بر این زمانه که من کارگزار عمر هستم»
3 . «قالَ: ما رَجَعَتْکَ أُمَيْمَةُ إِلاَّ لِرَعْيَةِ الْحُمُرِ» عقد الفرید، ج 2، ص 14.
4 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 174 به بعد.
صفحه 122
زمان بسیار آسان بود، امّا چنان با وی مماشات می کرد که سبب حیرت و اعجاب همه محقّقان بی طرف امّت است.
کارهای ضدّ دینی پیدا و پنهان معاویه هیچگاه از دیدگاه عمر پنهان نبود. او خود به هنگام دیدن معاویه می گفت: «وی کسرای عرب است!»(1) ولی در عمل وی را برای طرد حاکمیّت اسلامی و استقرار نظام پادشاهی، آزاد و مطلق العنان گذاشته بود، و قلمرو وسیعی از سرزمین کشورهای سوریّه، فلسطین، اردن و لبنان امروزی را به وی ارزانی داشت و او را بر مال و جان و ناموس مسلمانان مسلّط کرد.
روزی که عمر به دمشق پا نهاد، موکب عظیم و پرطمطراق معاویه را در میان صدها محافظ و نگهبان مشاهده کرد، ولی تنها به یک پرسش ساده و اجمالی بسنده کرد و دیگر هیچ مخالفت جدّی از خلیفه دیده نشد.(2)
حتّی آن وقت که شنید معاویه خود را نخستین پادشاه عرب نامیده است، چندان حسّاسیّتی از خود بروز نداد، و آنگاه که خورجین پر از پول را از ابوسفیان گرفت، با آن که می دانست آن پول ها را فرزندش معاویه از بیت المال مسلمین به پدرش داده است، از این خیانت آشکار بر نیاشفت!.(3)
حیرت انگیزتر آن که به نقل «ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه، عمر هنگام مرگ که از شدّت درد به خود می پیچید به اهل شوری چنین گفت:
«پس از من اختلاف نکنید و از تفرقه بپرهیزید، چه این که اگر با یکدیگر اختلاف کنید معاویه وارد عمل می شود و حکومت را از چنگ شما خواهد ربود!».(4)
راستی چرا خلیفه تا آنجا دست معاویه را در تثبیت موقعیّت دودمان بنی امیّه در
پاورقی
1 . تاریخ ابن عساکر، ج 59، ص 114 و 115، و اسد الغابة، ج 4، ص 386 .
2 . مراجعه شود به: الاستیعاب، ج 1، ص 253 و الاصابة، ج 3، ص 413.
3 . مراجعه شود به: الغدیر، ج 6، ص 164.
4 . «... وَ إِنْ تَحاسَدْتُمْ وَ تَقاعَدْتُمْ وَ تَدابَرْتُمْ وَ تَباغَضْتُمْ غَلَبَكُمْ عَلى هذَا الأَمْر

مُعاوِيَةُ بْنُ َ أَبِى سُفْيانَ وَ كانَ مُعاوِيَةُ حِينَئِذ أَمِيرَ الشّامِ» شرح نهج البلاغهَ ابن ابى الحديد، ج 1، ص 187.

شام بازگذاشت كه حال قدرت وى را به رخ اهل شورى مى كشد؟!

آيا منظور خليفه از تقويت بنى اميّه در شام اين بود كه قدرت بنى هاشم را مهار كند؟ و در صورت بروز هر گونه تحرّك و قيامى از سوى بنى هاشم، آنان را با قدرتِ دشمنان ديرينه اسلام، يعنى بنى اميّه سركوب نمايد؟!

آرى! ممكن است راز اصلى اين همه مدارا و مماشات در همين نكته نهفته باشد!

در واقع، خليفه با به حكومت رساندن بنى اميّه در شام، ضريب امنيّت خويش را بالا برده و خود را در مقابل قيام هاى احتمالى فرزندان پيامبر(صلى الله عليه وآله) از بنى هاشم بيمه كرده بود و از دودمان بنى اميّه به عنوان سپر حفاظتى خويش در مقابل طوفان خشم بنى هاشم استفاده كرده بود و به همين جهت، به آنان مجال مى داد تا با خاطرى آسوده پايه هاى حكومت استبدادى خويش را در آن منطقه پهناور و ثروتمند، محكم و استوار سازند. حكومتى كه خون فرزندان پيامبر اسلام(صلى الله عليه وآله) و سالار شهيدان اباعبداللّه الحسين(عليه السلام)را به ناحق به زمين ريخت و فجايعى را در اسلام مرتكب شد كه هرگز از خاطره ها محو نخواهد شد.

اين جريان در زمان عثمان كه خود نيز از بنى اميّه بوده است، شتاب بيشترى يافت (كه در فصل بعد به آن پرداخته مى شود).

اين جاست كه عمق اين كلام كه «قُتِلَ الْحُسَيْنُ يَوْمَ السَّقِيفَةِ; امام حسين(عليه السلام) در همان روز سقيفه به شهادت رسيد» بيشتر آشكار مى شود.

مرحوم محقّق اصفهانى در دو بيت بسيار جامع و پر معنى به همين نكته اشاره كرده، مى گويد:

وَ ما رَماهُ إِذْ رَماهُ حَرْمَلَةُ

وَ إِنَّما رَماهُ مَنْ مَهَّدَ لَهُ

سَهْمٌ أَتى مِنْ جانِبِ السَّقِيفَةِ

وَ قَوْسُهُ عَلى يَدَىْ خَلِيفةِ

«آن هنگام كه حرمله تير مى انداخت (و حلقوم على اصغر را نشانه مى گرفت) اين حرمله نبود كه تير مى انداخت، بلكه اين تير را كسى رها

كرده است كه چنين بسترى را براى حرمله آماده ساخته بود! اين تيرى است كه از سوى سقيفه رها شده و كمانش در دستان خليفه بود!».(1)

پاورقى

1 . دیوان اشعار مرحوم محقّق اصفهانی (رضوان الله علیه).
صفحه 125
صفحه 126

4-شورای انتصابی عمر، و به قدرت رسیدن عثمان

چهارمین نکته ای را که می توان از ریشه های ماجرای کربلا شمرد، ماجرای تشکیل شورای انتصابی از سوی عمر بود که زمینه ساز به قدرت رسیدن عثمان و در نتیجه تقویت جبهه اموی شد.
فشرده ماجرای تشکیل این شورا و به قدرت رسیدن عثمان چنین است:
زمانی که عمر به وسیله مردی به نام «فیروز» که کنیه اش «ابولؤلؤ» بود، به سختی مجروح شد و خود را در آستانه مرگ دید، چنین گفت: پیامبر(صلی الله علیه وآله) تا هنگام مرگ از این شش نفر راضی بود: علی، عثمان، طلحه، زبیر، سعدبن ابی وقاص و عبد الرّحمان بن عوف. لذا امر خلافت باید به مشورت این شش نفر انجام شود، تا یکی را از میان خود انتخاب کنند. آن گاه دستور داد تا هر شش نفر را حاضر سازند، سپس نگاهی به آنها کرد و گفت: همه شما مایل هستید بعد از من به خلافت برسید; آنها سکوت کردند. دوباره جمله را تکرار کرد. زبیر پاسخ داد: ما کمتر از تو نیستیم، چرا به خلافت نرسیم!
عمر در ادامه برای هر یک از شش تن عیبی شمرد. از جمله به طلحه گفت: پیامبر(صلی الله علیه وآله) از دنیا رفت، در حالی که به خاطر جمله ای که بعد از نزول «آیه حجاب» گفته ای از تو ناراضی بود(1) و به علی(علیه السلام) گفت: تو مردم را به راه روشن و طریق صحیح
پاورقی
1 . منظور از آیه حجاب آیه (فَاسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ الْحِجابِ) است که درباره زنان پیامبر آمده ر
است. طلحه گفت: پیامبر می خواهد امروز آنها را از ما بپوشاند، ولی فردا که از دنیا رفت، ما با آنان ازدواج می کنیم. پس از این سخن آیه 53 سوره احزاب نازل شد و ازدواج با همسر رسول خدا را پس از رحلت آن حضرت ممنوع کرد. نکته قابل توجّه آن است که این سخن عمر، درباره طلحه در تناقض آشکاری است با آنچه در آغاز گفت که پیامبر از دنیا رفت و از این شش نفر راضی بود.
صفحه 127
به خوبی هدایت می کنی; تنها عیب تو این است که بسیار مزاح می کنی!
عمر در بر شمردن عیب عثمان چنین گفت:
«كَأَنِّی بِکَ قَدْ قَلَّدَتْکَ قُرَیْشُ هذَا الاَْمْرَ لِحُبِّها إِیّاکَ، فَحَمَلْتَ بَنِی اُمَیَّةَ وَ بَنِی أَبِی مُعِیط عَلی رِقابِ النّاسِ، وَ آثَرْتَهُمْ بِالْفَیْءِ، فَسارَتْ اِلَیْکَ عِصابَةٌ مِنْ ذُؤبانِ الْعَرَبِ، فَذَبَحُوکَ عَلی فِراشِکَ ذَبْحاً; گویا می بینم که خلافت را قریش به دست تو داده اند و بنی امیّه و بنی ابی معیط را بر گردن مردم

سوار می کنی و بیت المال را در اختیار آنان می گذاری و (بر اثر شورش مسلمین) گروهی از گرگان عرب تو را در بسترت سر می برند!».(1)
سرانجام ابوطلحه انصاری را خواست و فرمان داد که پس از دفن او با پنجاه تن از انصار، این شش نفر را در خانه ای جمع کنند، تا برای تعیین جانشین او به مشورت بپردازند; هرگاه پنج نفر به کسی رأی دهند و یک نفر در مخالفت پافشاری کند، گردن او را بزنند و همچنین در صورت توافق چهار نفر، دو نفر مخالف را به قتل برسانند، و اگر سه نفر یک طرف و سه نفر طرف دیگر بودند، آن گروهی را که عبدالرّحمان بن عوف در میان آنهاست، مقدّم دارند و بقیّه را اگر در مخالفت پافشاری کنند، گردن بزنند و اگر سه روز از شورا گذشت و توافقی حاصل نشد، همه را گردن بزنند، تا مسلمانان خود شخصی را انتخاب کنند!
سرانجام طلحه که می دانست با وجود علی(علیه السلام) و عثمان خلافت به او نخواهد رسید، و از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) دل خوشی نداشت، جانب عثمان را گرفت، در حالی که زبیر حقّ خود را به علی(علیه السلام)واگذار کرد. سعد بن ابی وقّاص حقّ خویش را به پسر عمویش عبدالرّحمان بن عوف داد. بنابراین، شش نفر در سه نفر خلاصه شدند:
پاورقی
1 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 186.

علی(علیه السلام)، عبدالرّحمان و عثمان.
عبدالرحمان نخست رو به علی کرد و گفت: با تو بیعت می کنم که طبق کتاب خدا و سنّت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و روش ابوبکر و عمر رفتاری کنی. علی(علیه السلام) در پاسخ گفت: می پذیرم، ولی طبق کتاب خدا و سنّت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و نظر خودم عمل می کنم. عبدالرحمان رو به عثمان کرد و همان جمله را تکرار نمود. عثمان آن را پذیرفت. عبدالرحمان سه بار این جمله را تکرار کرد و همان جواب را شنید. لذا دست عثمان را به خلافت فشرد. این جا بود که علی(علیه السلام) به عبدالرّحمان فرمود: «به خدا سوگند! تو این کار را نکردی، مگر این که از او انتظار داری; همان انتظاری که خلیفه اوّل و دوّم از یکدیگر داشتند; ولی هرگز به مقصود خود نخواهی رسید!».(1)
در اینجا چند نکته قابل توجّه است:
اوّل: نحوه تشکیل شورای شش نفره به گونه ای بود که پیش بینی شده بود، خلافت به علی(علیه السلام)نرسد; چرا که طلحه از قبیله «تَیْم» و پسر عموی عایشه بود. یعنی از همان قبیله ای که ابوبکر به آن تعلّق داشت و آنان تمایلی به علی(علیه السلام)نداشتند.
سعد بن ابی وقّاص نیز مادرش از بنی امیّه بود و دایی ها و نزدیکانش در

جنگ های اسلام در برابر کفر و شرک، به دست علی(علیه السلام) کشته شده بودند و به همین سبب، او حتّی در زمان خلافت علی(علیه السلام) نیز با آن حضرت بیعت نکرد و عمر بن سعد، جنایتکار بزرگ حادثه کربلا و عاشورا فرزند اوست. بنابراین، کینه توزی او نسبت به علی(علیه السلام)مسلّم بود و به همین دلیل، وی نیز به علی(علیه السلام) متمایل نبود. شخص دیگر عبدالرّحمان بن عو`است که وی نیز داماد عثمان بود; چرا که شوهر «امّ کلثوم» خواهر عثمان بود.
در نتیجه، فقط زبیر که به علی(علیه السلام) علاقه داشت، جانب آن حضرت را می گرفت و بقیّه آراء به نفع عثمان ریخته می شد.
پاورقی
1 . رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 185 - 188; تاریخ طبری، ج 3، ص 292-297; الامامة و السیاسة، ج 1، ص 42 (باتفاوت در تعبیرات) و پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج 1، ص 368-370.
صفحه 129
علی(علیه السلام) در خطبه شقشقیّه (خطبه سوّم نهج البلاغه) همین ماجرا را به گونه ای فشرده بیان کرده است. فرمود:
«فَصَغا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ وَ مالَ الاْخَرُ لِصِهْرِهِ، مَعَ هَن وَ هَن; سرانجام یکی از آنها (اعضای شورا) به خاطر کینه اش از من روی برتافت و دیگری خویشاوندی را بر حقیقت مقدّم داشت و به خاطر دامادیش به دیگری (عثمان) تمایل پیدا کرد، علاوه بر جهات دیگر که ذکر آن خوشایند نیست». (1)
علاوه بر آن، عمر به صراحت معایبی برای طلحه و سعد بن ابی وقاص و عبدالرّحمان بن عوف برشمرد،که در واقع عدم شایستگی آنان را به خلافت می رساند.
درباره طلحه گفت: رسول خدا در ماجرای آیه حجاب به خاطر سخنی که گفته بودی از تو ناراضی بود.(2)
به سعد بن ابی وقاص گفت: تو مرد جنگ هستی که به درد خلافت و رسیدگی به امور مردم نمی خوری.(3)
به عبدالرّحمان بن عوف نیز گفت: تو مردی ضعیف هستی و مرد ضعیفی همانند تو، شایسته این جایگاه نیست.(4)
او با این سخنان گویا به این افراد فقط حقّ رأی می داد، که از میان علی(علیه السلام) و عثمان یکی را برگزینند; امّا با یک چینش حساب شده، کفه ترازو را به نفع عثمان سنگین تر کرد.
پاورقی
1 . برای آگاهی بیشتر مراجعه کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین(علیه

السلام)، ج 1، ص 366-358.
2 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 184.
3 . همان مدرک.
4 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 186 .

شاید بر همین اساس بود که صاحب نظران سیاسی از قبل پیش بینی می کردند که حکومت به علی(علیه السلام)نخواهد رسید وآن حضرت را از شرکت در جلسه شورا منع می کردند.
بنابر نقل طبری، ابن عبّاس به علی(علیه السلام) گفت: وارد این شورا مشو! امیرمؤمنان(علیه السلام)پاسخ داد: نمی خواهم از جانب من مخالفتی صورت پذیرد.
ابن عبّاس گفت: «إِذاً تَری ما تَکْرَهُ; دراین صورت آنچه را که خوشایند تو نیست، خواهی دید».(1)
امیرمؤمنان علی(علیه السلام) برای آن که خود را شایسته خلافت و امامت می دانست، لازم دید در آن جلسه شرکت کند و با استدلال، حقّانیّت خویش را به اثبات رساند و همین اقدام را نیز کرد; امّا بار دیگر آن نقشه مرموزانه کار خود را کرد و مردم از رهبری علی(علیه السلام)بی بهره شدند.
علاوه بر آن، علی(علیه السلام) نمی خواست به ایجاد شکاف و مخالفت متّهم شود، و تا نگویند اگر حضرت در آن مجلس شرکت می کرد، حقّش را به وی می دادند، از این رو مولا(علیه السلام) مصلحت را به حضور در آن شورا دید.
دوّم: جای تعجّب نیست که عمر شورایی آن چنانی تنظیم کند که محصول آن به هر حال خلافت عثمان باشد; چرا که عثمان نیز برای رسیدن عمر به خلافت ـ پس از ابوبکر ـ خدمتی بزرگ به وی کرد.
«ابن اثیر» مورّخ معروف می گوید: ابوبکر در حال احتضار، عثمان را احضار کرد تا وصیّتی در امر خلافت بنویسد. به او گفت: بنویس : «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم این وصیتی است که ابوبکر به مسلمانان نموده است امّا بعد...».
ابوبکر در همین حال بیهوش شد، ولی عثمان خودش این جمله ها را نوشت:
پاورقی
1 . تاریخ طبری، ج 3، ص 293. در تاریخ ابن اثیر آمده است: عبّاس نیز علی(علیه السلام) را از شرکت در آن شورا نهی کرده بود. (کامل، ج 3، ص 68).

«اَمّا بَعْدُ فَاِنِّى قَدِ اسْتَخْلَفْتُ عَلَيْكُمْ عُمَرَ بْنَ الْخَطّابِ وَ لَمْ آلُكُمْ خَيْراً; من عمر بن خطّاب را خليفه بر شما قرار دادم و از هيچ خير و خوبى براى شما فروگذار نكردم!».

هنگامى كه عثمان اين جمله را نوشت، ابوبكر به هوش آمد و گفت: بخوان و او خواند. ابوبكر تكبير گفت! و سپس افزود: من تصوّر مى كنم (اين كه عجله كردى و خلافت را به نام عمر نوشتى براى اين بود كه) ترسيدى اگر من به هوش نيايم و بميرم مردم اختلاف كنند. عثمان گفت: آرى! چنين بود. ابوبكر در حقّ او دعا كرد!(1)

راستى چه خدمتى از اين بالاتر؟!

با انتخاب عثمان(2) به خلافت، بنی امیّه که دشمنی آنان با اسلام و رسول خدا(صلی الله علیه وآله)از همان آغاز آشکار بود، قدرت یافتند و زمینه های انتقام از آل رسول الله(صلی الله علیه وآله) فراهم شد.
قدرت در خاندانی قرار گرفت که در تمامی جنگ ها بر ضدّ رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به طور مستقیم یا غیر مستقیم مشارکت داشتند و قدرت و نفوذ رسول خدا را امری دنیوی و چیزی همانند سلطنت و حکومت می دانستند، نه ناشی از رسالت و نبوّت. به همین خاطر، پس از قدرت یافتن عثمان، ابوسفیان روزی خطاب به عثمان گفت:
«صارَتْ إِلَیْکَ بَعْدَ تَیْم وَ عَدِیٍّ فَأَدِرْها کَالْکُرَةِ، وَاجْعَلْ أَوْتادَها بَنِی أُمَیَّةَ، فَإِنَّما هُوَ الْمُلْکُ وَ لاَ أَدْرِی ما جَنَّةٌ وَ لا نارٌ; این خلافت پس از قبیله تیم (ابوبکر) و عدی (عمر) به تو رسیده است. اکنون آن را همچون توپ (میان قبیله
پاورقی
1 . کامل ابن اثیر، ج 2، ص 425 و کنز العمّال، ج 5، ص 676 و 678.
2 . عثمان بن عفان بن ابی العاص بن اُمیّة بن عبد شمس.
صفحه 132
خودت) بگردان و پایه های آن را بنی امیّه قرار ده! (این نکته را بدان که) فقط مسأله، فرمانروایی است (نه خلافت اسلامی) من که بهشت و دوزخی را نمی شناسم!».
این سخن به اندازه ای زشت و ناپسند بود که عثمان نیز از آن بر آشفت و به ابوسفیان تندی کرد.(1)
همچنین در تاریخ آمده است در همان ایّام، ابوسفیان به قبر جناب حمزه(علیه السلام) لگد زد و گفت: ای ابوعماره! مسأله ای که دیروز بر سر آن شمشیر کشیده بودیم، امروز به دست کودکان ما رسیده و با آن بازی می کنند: (یا أَبا عُمارَةِ! إِنَّ الأَمْرَ الَّذِی اجْتَلَدْنا عَلَیْهِ بِالسَّیْفِ، أَمْسی فِی یَدِ غِلْمانِنَا الْیَوْمَ یَتَعَلَّبُونَ بِهِ).(2)
ولی متأسّفانه عثمان بنی امیّه را از مناصب حکومتی دور نکرد و با دادن پست های مختلف و اموال فراوان به آنان، عملا در مسیر تقویت جبهه بنی امیّه کوشید!
کارهایی که در زمان عثمان سبب تقویت جبهه نفاق و تضعیف اسلام و مؤمنان گردید فراوان است و ما در اینجا بخش هایی از آن را بازگو می کنیم:
1 ـ مناصب کلیدی در اختیار امویان
سرزمین شام که از قبل در اختیار معاویه قرار داشت، در زمان خلافت

عثمان نیز، همچنان در اختیار او بود و معاویه بیش از گذشته در جهت تقویت پایه های امارت خویش می کوشید. این سخن برای محقّقان غیر متعصّب آشکار است که معاویه کسی بود که هرگز اسلام را باور نکرد. به تعبیر دانشمند معروف معاصر، ویل دورانت: «معاویه در کار دنیا ورزیده بود و به دین پایبند نبود. دین را پلیسی کم خرج

پاورقی

1 . استیعاب، ج 2، ص 416 (شماره 3017). این سخن، با تعبیرات دیگری نیز در دیگر منابع اهل سنّت آمده است. (رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج 8، ص 185; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، ص 53 و مختصر تاریخ دمشق، ج 11، ص 68).

2 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 16، ص 136.

می دانست که نمی باید میان او و تمتّع از لذّات دنیا حایل شود!».(1)

عثمان، ولید بن عقبة بن ابی معیط برادر مادری خویش(2) را والی کوفه ساخت. ولید کسی است که آیه (إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا); «هرگاه شخص فاسقی خبری برای شما نقل کند، تفحّص و بررسی کنید»(3); درباره او نازل شده است. علاّمه امینی ادّعای اجماع آگاهان به تأویل و تفسیر قرآن را بر این شأن نزول نقل می کند.(4)

ولید کسی است که به گفته مسعودی، پیامبر(صلی الله علیه وآله) وی را اهل دوزخ دانسته است.(5)

وی به هنگام فرمانداری کوفه خلاف کاریهای زیادی انجام می داد که یکی از آنها نوشیدن خمر بود. روزی با همان حال برای نماز صبح حاضر شد و نماز صبح را چهار رکعت خواند.(6)

پس از عزل ولید ـ به سبب اعتراض همگانی و ایجاد جوّ بدبینی میان مسلمین ـ عثمان «سعیدبن عاص» (یکی دیگر از امویان) را فرماندار کوفه ساخت. از وی نیز اموری زشت در آنجا سرزد.(7)

سعید بن عاص از سرِ غرور و استبداد و بهره گیری همه جانبه از امارت کوفه، آن شهر را «بستان قریش!» نامید که مورد اعتراض «مالک اشتر» قرار گرفت.(8)

فرماندار دیگر عثمان «عبداللّه بن عامر بن کریز» است که پسر دایی عثمان بود. وی پس از عزل «ابو موسی اشعری» توسّط خلیفه، والی بصره شد. عبدالله فقط 25

پاورقی

1 . تاریخ تمدّن ویل دورانت، عصر ایمان، فصل دهم.

2 . مسعودی تصریح می کند که ولید برادر عثمان از جانب مادر بود (مروج الذهب، ج 2، ص 347).

3 . حجرات، آیه 6.
4 . الغدیر، ج 8، ص 276.
5 . مروج الذهب، ج 2، ص 334.
6 . ماجرای شراب نوشیدن ولید به قدری مشهور است که حتّی در کتاب صحیح مسلم (کتاب الحدود، باب حدّ الخمر، حدیث 38) نیز آمده است. (برای اطّلاع بیشتر مراجعه کنید به: الغدیر، ج 8، ص 120 به بعد).
7 . الغدیر، ج 8، ص 120 به بعد و مروج الذهب مسعودی، ج 2، ص 337.
8 . تاریخ طبری، ج 3، ص 365.

سال داشت! که فرماندار این شهر بزرگ شد.
وی فردی رفاه طلب، خوشگذران و اهل ریخت و پاش بود. شیوه حکومتی وی مورد اعتراض مسلمانان قرار گرفت; ولی عثمان به اعتراضات ترتیب اثری نداد.(1)
یکی دیگر از فرمانداران عثمان از قبیله بنی امیّه، «عبداللّه بن ابی سرح» برادر رضاعی عثمان بود. وی از سوی عثمان والی مصر شد.
درباره وی نوشته اند: او از دشمنان سرسخت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود که آن حضرت را مورد استهزا قرار می داد و از این رو، رسول خدا فرمود: خون او هدر است، هر چند به پرده خانه کعبه چسبیده باشد.
به همین دلیل، وی مدّتی فراری بود، تا آن که پس از مدّتی به مکّه آمد و به عثمان پناهنده شد و عثمان نیز او را پنهان نمود. آنگاه وی را در فرصتی مناسب نزد رسول خدا آورد و برای او شفاعت کرد. رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) پس از سکوتی او را عفو کرد. پس از آن که عثمان به اتّفاق عبداللّه خارج شد، رسول خدا فرمود: این سکوت من برای آن بود که کسی برخیزد و او را گردن بزند... .
او پس از آن که به ظاهر اسلام آورد، مرتدّ شد.
عبداللّه بن ابی سرح به هنگام فرمانداری مصر، با ستم و بیدادگری با مردم رفتار می کرد و همین سبب شکایت مصریان از وی نزد عثمان شد.(2)
مروان بن حکم مشاور عالی عثمان
از دیگر امویان که نقش بسزایی در تصمیم گیری های عثمان داشت، مروان بن حکم بود.
پاورقی
1 . رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج 3، ص 319 و حیاة الامام الحسین بن علی(علیه السلام)، شیخ باقر شریف القرشی، ج 1، ص 344 - 345.
2 . رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج 3، ص 341; اسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج 3، ص 173; مختصر تاریخ دمشق، ج 12، ص 224 - 226 و

حیاة الامام الحسین بن علی(علیه السلام)، ج 1، ص 351 - 352.

عثمان در سال های نخستین حکومت خویش، عموی خود «حَکَم بن ابی العاص» و پسرش «مروان بن حکم» را که طرید (تبعیدی) رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بودند، به مدینه بازگرداند.
«ابن قتیبه» و «ابن عبد ربّه» و «ذهبی» که همگی از معاریف اهل سنّت هستند، می گویند: از جمله اموری که مردم بر عثمان انتقاد داشتند، این بود که «حکم بن ابی العاص» را نزد خود جای داد، در حالی که ابوبکر و عمر حاضر به این کار نشدند!(1)
عثمان «حَکَم» را مقرّب خویش ساخت و جبّه خز (لباس گرانقیمت) بر او پوشانید و جمع آوری زکات طایفه «قضاعه» را بر عهده او گذاشت و آنگاه همه آن مبلغ را ـ که سیصد هزار درهم بود ـ به وی بخشید.
مهمتر از آن، بزرگداشت «مروان بن حکم» است.(2) مروان که پسر عموی خلیفه بود، مورد توجّه ویژه عثمان قرار داشت. وی را به دامادی خویش انتخاب کرد و آنگاه او رابه عنوان معاون و مشاور عالی خود برگزید.
محقّقان می گویند: هر چند خلافت به ظاهر در دست عثمان قرار داشت، ولی نفوذ مروان به گونه ای بود که چنین به نظر می رسید، عثمان فقط به اسم خلیفه است! و خلیفه واقعی مروان است!(3)
علی(علیه السلام) نیز با اشاره به این واقعیّت و نفوذ و سلطه مروان در دستگاه خلافت و تأثیرپذیری عثمان از وی، خطاب به عثمان فرمود:
«اَما رَضِیتَ مِنْ مَرْوانَ وَ لا رَضِیَ مِنْکَ إلاَّ بِتَحَرُّفِکَ عَنْ دِینِکَ، وَ عَنْ عَقْلِکَ مِثْلُ جَمَلَ الظَّعِینَةِ یُقادُ حَیْثُ یُسارُ بِهِ; تو از مروان راضی نمی شوی و او
پاورقی
1 . رجوع کنید به: الغدیر، ج 8، ص 241 به بعد.
2 . درباره خباثت و مذمّت از مروان و خلاف کاریهای او رجوع کنید به: الغدیر، ج 8، ص 260 به بعد.
3 . حیاة الامام الحسین بن علی(علیه السلام)، ج 1، ص 337.

از تو خشنود نمی شود; جز آن که دین و عقلت را به انحراف بکشاند و (تو در برابر او) همانند شتری هستی که او را به هر سو بخواهند می کشند!».(1)
در ماجرای شکایت و تظلّم مردم از فرمانداران عثمان و مراجعه آنان به مدینه و وعده های عثمان به رسیدگی به دادخواهی آنان، و سپس پیمان شکنی خلیفه، نقش مروان بسیار آشکار است که در منابع معتبر تاریخی به آن پرداخته شده است.

او چنان نفوذی در دستگاه خلافت عثمان داشت که اجازه نمی داد مردم به حدّاقل خواسته های مشروع خویش دست یابند و پیوسته عثمان را به مجازات دادخواهان تشویق می کرد. تا آنجا که همسر عثمان (نائله) از شوهرش می خواهد به سخنان مروان توجّهی نکند; چرا که نائله معتقد بود مروان و دیگر افراد بنی امیّه عاقبت عثمان را به کشتن خواهند داد!(2)
آری; عثمان بسیار قبیله و خویشاوندان خود را دوست می داشت و از این رو، آنان را بر جان و مال مردم مسلّط ساخت و ریاست و امارت بسیاری از شهرهای اسلامی را به آنان سپرد. دلبستگی عثمان به بنی امیّه به قدری است که گفته است:
«لَوْ أَنَّ بِیَدِی مَفاتِیحَ الْجَنَّةِ لاَعْطَیْتُها بَنِی أُمَیَّةَ حَتّی یَدْخُلُوها مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ; اگر کلیدهای بهشت در اختیارم باشد تمام آن را به بنی امیّه می بخشم تا همگی وارد بهشت شوند».(3)
پاورقی
1 . تاریخ طبری، ج 3، ص 397 و شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 147. در خطبه 164 نهج البلاغه نیز آمده است: «فَلاَ تَکُونَنَّ لِمَرْوانَ سَیِّقَةً یَسُوقُکَ حَیْثُ شاءَ بَعْدَ جَلاَلِ السِّنِّ وَ تَقَضِّی الْعُمُرِ; در این پیری و پایان عمر، خود را ابزار دست مروان مساز که تو را به هر سو بخواهد، براند».
2 . رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج 3، ص 396 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 147.
3 . کنز العمّال، ج 13، ص 527; مسند احمد، ج 1، ص 62; اسد الغابة، ج 3، ص 380 و الغدیر، ج 8، ص 291. در امالی مفید از قول عثمان آمده است که گفت: «وَ لَوْ کُنْتُ جالِساً بِبَابِ الْجَنَّةِ ثُمَّ اسْتَطَعْتُ أَنْ أُدْخِلَ بَنِی أُمَیَّةَ جَمِیعاً الْجَنَّةَ لَفَعَلْتُ; اگر بتوانم کنار در بهشت بنشینم و توان آن را داشته باشم که همه بنی امیّه را وارد بهشت سازم، حتماً چنین کاری خواهم کرد». (امالی مفید، ص 71، و بحارالانوار، ج 31، ص 481).
صفحه 137
2 ـ روان شدن سیل اموال به سوی بنی امیّه
کار دیگری که در زمان عثمان سبب تقویت جبهه نفاق، به ویژه بنی امیّه شد، بخشش های عجیب و بی حساب عثمان نسبت به این گروه بود که سبب تقویت مالی آنان گردید که ذیلا به بخشی از آن اشاره می شود:
1 ـ به مروان بن حکم خمس غنایم آفریقا را بخشید که مبلغ آن 500 هزار دینار (مثقال طلا) بوده است و مبلغ یکصد هزار درهم (نقره) دیگر از بیت المال به او بخشید که مورد اعتراض زید بن ارقم کلیددار بیت المال قرار گرفت.
2 ـ مبلغ دویست هزار نیز به ابوسفیان بخشید.

3 ـ از غنایم جنگ دیگری در آفریقا مبلغ یکصد هزار دینار به عبداللّه بن ابی سرح (برادر رضاعی خود) بخشید.
4 ـ مبلغ سیصد هزار درهم به حارث بن حکم (برادر مروان بن حکم) بخشید.
5 ـ به سعید بن عاص اموی مبلغ یکصد هزار درهم بخشید.
6 ـ به عبدالله بن خالد اموی مبلغ سیصد هزار درهم بخشید و به گفته یعقوبی: عثمان دختر خویش را به تزویج عبدالله درآورد و آنگاه مبلغ 600 هزار درهم به وی عنایت کرد!
7 ـ ابوموسی اشعری (والی بصره(1)) مقدار فراوانی از اموال عراق را برای عثمان فرستاد که وی نیز همه را میان بنی امیّه تقسیم کرد.
این بخشش ها غیر از اموال فراوانی بود که عثمان برای خود اندوخته بود. در تاریخ آمده است که وقتی عثمان کشته شد، میلیون ها درهم و بیش از 500 هزار دینار برای خود ذخیره کرده بود و یک هزار شتر و یک هزار برده و تعداد زیادی اسب و
پاورقی
1 . طبری می نویسد: ابوموسی اشعری به مدّت شش سال والی بصره بوده است، تا آن که عثمان پس از آن، وی را عزل و عبدالله بن عامر (پسر دایی خود) را والی آنجا کرد (تاریخ طبری، ج 3، ص 319).
صفحه 138
اموال دیگری نیز برای خود اندوخته بود!(1)
آری; این بخشش های بی حساب و کتاب بود که مورد اعتراض مردم قرار گرفت و در نهایت به شورش عمومی انجامید.
امیرمؤمنان علی(علیه السلام) درباره دوران حکومت عثمان و سوء استفاده خاندان وی از بیت المال می فرماید:
«وَ قامَ مَعَهُ بَنُو أَبِیهِ یَخْضِمُونَ مالَ اللهِ خِضْمَةَ الاِْبِلِ نِبْتَةَ الرَّبیعِ; بستگان پدری اش (بنی امیّه) به همکاری او برخاستند و همچون شتر گرسنه ای که در بهار به علفزار بیفتد و با ولع عجیبی گیاهان را ببلعد، به خوردن اموال خدا مشغول شدند».(2)
در واقع، عثمان با چنین امتیازاتی، طبقه جدید اشرافی و ممتاز را پدید آورد که ره آورد آن شورش های مردمی و آثار و پیامدهایی بود که سالها دامان اسلام را گرفت.
به هرحال، بنی امیّه در زمان عثمان هم دارای قدرت و فرمانروایی شدند و هم از ثروت سرشاری بهره مند گردیدند و بی تردید این امتیازات سبب قدرت حزب نفاق، در مقابله با اسلام راستین و مکتب نبوی(صلی الله علیه وآله) گردید.
این فصل را با سخنی از «جرج جرداق» نویسنده معروف معاصر، به پایان

می بریم.
وی درباره تقویت بنی امیّه توسّط عثمان می نویسد:
«وَ جَعَل عثمانصفحه فی ایدیهم مفتاحَ بیتِ الْمال، و سیفَ السّلطان; عثمان، هم کلید بیت المال و هم شمشیر سلطان را در دستان بنی امیّه قرار داده بود!».(3)
پاورقی
1 . مرحوم علاّمه امینی فهرستی از این بخشش های عثمان را با استفاده از کتابها و منابع معتبر تاریخی نقل کرده است. (الغدیر، ج 8، ص 257 - 286). همچنین رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 198 - 199; مروج الذهب مسعودی، ج 2، ص 332 به بعد و حیاة الامام الحسین بن علی(علیه السلام)، ج 1، ص 354 - 363.
2 . نهج البلاغه، خطبه سوّم.
3 . الامام علی صوت العدالة الانسانیة، ج 1، ص 124.

5-توطئه ها در عصر امیرمؤمنان (علیه السلام)

توضیح

از جمله عواملی که در تحقّق حادثه کربلا تأثیر بسزایی داشت، توطئه هایی بود که توسّط معاویه در زمان حکومت علی(علیه السلام) صورت پذیرفت.
معاویه که از مدّت ها پیش برای رسیدن به کرسی خلافت کمین کرده بود، برای نیل به این هدف از هر وسیله ای سود می جست.
با بررسی شواهد تاریخی می توان به وضوح دستان آلوده وی را در پشت صحنه همه حوادث آن دوران که از قتل عثمان شروع شده بود، مشاهده کرد.
حوادثی که هر یک به تقویت جبهه اموی و تسلّط آنان بر دنیای اسلام از یک سو، و تضعیف و غربت اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام) از سوی دیگر انجامید.
اینک تصویر فشرده ای از نقش ویرانگر معاویه در آن حوادث مهم:

1 ـ ترک حمایت از عثمان

به کارگمارده شدن عناصر اصلی بنی امیّه در دوره عثمان بر همه مناصب کلیدی در بلاد و ولایات و سازماندهی آنان در رده های بالای حکومتی در سراسر قلمرو اسلامی آن روز و تلقّی خلیفه نسبت به بیت المال که می تواند چون ملک شخصی خویش آن را مصرف کند یا به نزدیکان و بستگان خود ببخشد، بستر مناسبی برای شکل گیری حکومت سلطنتی خودکامه و موروثی معاویه شد.
صفحه 141
عثمان در پاسخ به کسانی که به بذل و بخشش های بی حساب و کتاب وی از بیت المال اعتراض داشتند، می گفت:
«فَإِنَّ الْاَمْرَ إِلَیَّ، أَحْکُمُ فِی هذَا الْمالِ بِما أَراهُ صَلاحاً لِلْاُمَّةِ، وَ إِلاَّ فَلِماذا کُنْتُ خَلِیفَةً ; اختیار بیت المال در دست من است و هر چه را که برای امّت صلاح بدانم انجام می دهم و گرنه من چه خلیفه ای هستم؟».(1)
روشن است که به عقیده وی صلاح امّت عبارت است از:
اهدای فدک به مروان، بازگرداندن حکم بن ابی العاص و مروان ـ تبعیدی پیامبر(صلی الله علیه وآله) ـ به مدینه، و سپردن مسندی از حکومت به وی، اعطای دویست هزار درهم به ابوسفیان، اعطای صد هزار درهم به مروان، تقسیم خراج عراق بین بنی امیّه و بذل و بخشش های بی حساب و کتاب دیگر به ارقاب و نزدیکان خویش.(2) (این بحث در قسمت قبل مشروحاً گذشت).
بدیهی است این وضعیّت نمی توانست چندان دوام داشته باشد. ثروت اندوزی و جنایات خویشاوندان عثمان بالاخره مسلمانان ناراضی را برآشفت و شورش و انقلاب بلاد مختلف اسلامی را فرا گرفت. به ویژه مدینه ـ مرکز خلافت اسلامی ـ مدّتها در تب و تاب این شورش می سوخت.
عثمان که تصوّر می کرد در آن شرایط بحرانی، معاویه در یاری وی کمترین تردیدی به خود راه نمی دهد، و از هیچ فرصتی در کمک رسانی به وی دریغ نخواهد کرد، با ارسال نامه ای از او یاری طلبید و تأکید کرد تا با شتاب جنگجویان شام را با هر وسیله ای که ممکن است به سوی مدینه گسیل دارد.
ولی معاویه که به خوبی اوضاع را تحت نظر داشت و از عمق تنفّر و بیزاری مردم
پاورقی
1 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 5، ص 130 و ج 1، ص 339، ذیل

خطبه 25.
2 . همان مدرک، ج 5، ص 198. مراجعه شود به: پیام امام، ج 1، ذیل خطبه 15.

نسبت به خلیفه باخبر بود، در این اندیشه بود که با از میان رفتن خلیفه، قدمی به کرسی خلافت نزدیک تر خواهد شد. این بود که روزها و هفته ها در فرستادن نیروی کمکی به سوی مدینه تعلّل ورزید و این عمل خویش را چنین توجیه می کرد که صحابه با عثمان مخالفند و من از مخالفت با صحابه پیامبر(صلی الله علیه وآله) اجتناب می کنم!
ابن ابی الحدید به نقل از بلاذری ـ مورّخ معروف قرن سوّم ـ می نویسد:
«هنگامی که عثمان از معاویه کمک خواست معاویه «یزید بن اسد قسری» را با گروهی سرباز به سوی مدینه روانه ساخت، ولی به وی فرمان داد وارد مدینه نشود، بلکه در سرزمین «ذاخشب» که سرزمینی است به فاصله یک شب از مدینه، توقّف کند و منتظر دستور بعدی بماند.
این بود که سپاه مذکور طبق مأموریّت در بیرون مدینه رحل اقامت افکند و آنقدر درنگ کرد تا عثمان کشته شد و چون آب از آسیاب افتاد، به دستور معاویه بدون آن که هیچ کاری انجام داده باشند، به شام بازگشتند».(1)
بلاذری بر این باور است که در واقع معاویه می خواست عثمان در این انقلاب و شورش کشته شود تا وی بتواند به نام عموزادگی و خونخواهی وی، مدّعی خلافت گردد.(2)
استاد شهید مرتضی مطهّری در این مورد می نویسد:
« معاویهصفحه آن روزی که تشخیص داد از مرده عثمان بهتر می تواند بهره برداری کند تا از زنده او و خون زمین ریخته عثمان بیشتر به او نیرو می دهد تا خونی که در رگ های عثمان حرکت می کند، برای قتل او زمینه چینی کرد و در لحظاتی که کاملا قادر بود کمک های مؤثّری به او بدهد و جلو قتل او را بگیرد، او را در چنگال حوادث
پاورقی
1 . شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 154. مراجعه شود به: نقش عایشه در تاریخ اسلام، بخش سوّم کتاب. «سیوطی» در «تاریخ الخلفا» نقل می کند که فردی از صحابه به نزد معاویه رفت، معاویه به وی گفت: آیا تو از قاتلان عثمان نیستی؟ پاسخ داد: خیر; امّا از کسانی هستم که در مدینه حاضر بودم ولی او را یاری نکردم. معاویه گفت: چرا وی را یاری نکردی؟ پاسخ داد: چون مهاجران و انصار (از او بیزار شده و) به یاری اش نشتافتند. معاویه گفت: ولی لازم بود همگان او را یاری کنند. آن مرد پاسخ داد: اگر چنین است چرا تو با آن که سپاه شام در اختیارت بود به کمکش نشتافتی!؟ (تاریخ الخلفا، ص 223).

2 . شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 154. مراجعه شود به: نقش عایشه در تاریخ اسلام، بخش سوّم کتاب.

تنها گذاشت!».(1)

حضرت علی(علیه السلام) خود در دو مورد از نهج البلاغه به این نکته تصریح می کند. یکی در نامه 28 نهج البلاغه آنجا که در نامه ای به معاویه خطاب می کند که: «کدامیک از من و تو بیشتر با وی (عثمان) دشمنی کردیم و راه هایی را که به کشته شدن او منتهی می شد، هموار نمودیم؟ آن کسی که بی دریغ درصدد یاری او برآمد... یا آن کسی که عثمان از او یاری خواست ولی او با دفع الوقت کردن،موجبات مرگش را فراهم ساخت؟».

و دیگر در نامه 37 آنجا که خطاب به معاویه می فرماید:

«فَإِنَّکَ إِنَّما نَصَرْتَ عُثْمانَ حَیْثُ کانَ النَّصْرُ لَکَ وَ خَذَلْتَهُ حَیْثُ کانَ النَّصْرُ لَهُ; تو آنجا که یاری عثمان به سودت بود او را یاری کردی و آنجا که نیاز به یاری تو داشت وی را تنها گذاشتی!».

جستجو در شواهد و قراین تاریخی آن دوران نشان می دهد معاویه برای رسیدن به خلافت چشم به حادثه مدینه و قتل عثمان دوخته بود، تا رقیب نیرومندی چون عثمان از میان برداشته شود و زمینه برای خلافت وی هموار گردد.

ولی پس از قتل عثمان، آنچه که وی در سر می پروراند اتّفاق نیفتاد. بلکه مردم با تمام وجود و یک صدا به بیعت با امیرمؤمنان(علیه السلام) روی آوردند و این بود که به فکر نقشه های شیطانی دیگر افتاد.

2 ـ جنگ جمل یا رویارویی غیر مستقیم معاویه با امام (علیه السلام)

مراسم بیعت مردم و انقلابیون با امیرمؤمنان(علیه السلام) با شور و هیجان خاصّی انجام شد.

پاورقی

1 . سیری در نهج البلاغه، ص 168.

آن حضرت پس از آن که ابتدائاً ـ بنا به مصالحی(1) ـ از پذیرش این مسئولیت استنکاف ورزید، در مقابل اصرار بیش از حدّ مردم، با یک شرط حاضر شد در آن اوضاع بحرانی، زمام امور را به دست گیرد:

لغو کلّیه امتیازات طبقاتی که از زمان خلیفه دوّم شروع شده بود و تساوی حقوق همه افراد در برابر قانون اسلام و بیت المال.

«مغیرة بن شعبه» پس از بیعت با علی(علیه السلام) به آن حضرت رو کرد و گفت:

«امروز را دریاب! بگذار معاویه بر سر کار و حکومتش بماند. بگذار عبداللّه بن عامر ـ پسردایی عثمان و فرماندار بصره ـ به حکومتش ادامه دهد. کارگزاران بنی امیّه را رها کن بر سر کارشان بمانند تا همگی با تو بیعت کنند. پس از آن هر کس را خواستی برکنار کن». علی(علیه السلام) لحظه ای درنگ کرد و فرمود: «من در دینم از راه حیله وارد نمی شوم و در کارم پستی راه نمی دهم».(2)

در تاریخ طبری آمده است: مغیره به علی(علیه السلام) عرض کرد: «معاویه آدم گستاخی است، مردم شام از وی اطاعت می کنند. به علاوه تو برای بقای وی بر سر قدرت، دلیل داری و آن این که عمر پیش از تو، این ولایت (شام) را به وی داده بود».

علی(علیه السلام) در پاسخ فرمود:

«وَاللهِ لا أَسْتَعْمِلُ مُعاوِيَةَ يَوْمَيْنِ أَبَداً; به خدا سوگند! حتّی دو روز هم او را در این پست (به ناحق) باقی نمی گذارم».(3)

عدالت جویی شگفت انگیز علی(علیه السلام) ایجاب می کرد که ثروت های کلانی که عمّال بنی امیّه در دوران حکومت عثمان به ناحق به چنگ آورده بودند، مصادره کرده و به بیت المال برگرداند.

پاورقی

1 . مراجعه شود به: پیام امام(علیه السلام)، ج 4، ص 208، ذیل خطبه 92 نهج البلاغه.

2 . صوت العدالة الانسانية، ج 1، ص 79. و مراجعه شود به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 232.

3 . تاریخ طبری، ج 3، ص 461.

صفحه 145

این بود که آن حضرت در روز دوّم حکومت خویش به طور رسمی اعلام کرد:

«وَاللهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تُزُوِّجَ بِهِ النِّساءُ وَ مُلِکَ بِهِ الْاِماءُ لَرَدَدْتُهُ; به خدا سوگند! اگر اموال بیت المال را بیابم که مهر زنان شده و یا کنیزانی خریده باشند، آن را به بیت المال بر می گردانم».(1)

هنگامی که این خبر به عمرو بن عاص رسید، بلافاصله به معاویه پیغام داد: «هر کاری از دستت ساخته است، انجام ده. زیرا در غیر این صورت فرزند ابوطالب اموالت را از تو جدا می کند، همان گونه که پوست از عصا جدا می شود!».(2)

روح تساوی طلبی علی(علیه السلام) و عدم وجود کمترین اثری از انعطاف و نرمش در مقابل توقّع نابجای افراد سرشناسی چون طلحه و زبیر، آنان را پس از گذشت چند ماه از بیعت با علی(علیه السلام) به این نتیجه رساند که به نقل طبری می گفتند:

«ما لَنا مِنْ هَذَا الأَمْرِ إِلاَّ کَلَحْسَةِ الْکَلْبِ أَنْفَهُ; بهره ما از این کار (حکومت علوی) به اندازه بهره ای است که سگ از لیسیدن بینی اش می برد!».(3)

درست در همین زمان که امثال طلحه و زبیر از رسیدن به هر مقام و امتیازی در حکومت علی(علیه السلام) به کلّی مأیوس می گشتند، معاویه در شام زیرکانه اوضاع «مدینه» را زیر نظر داشت. او که به خوبی روحیّه دنیاپرستی طلحه و زبیر را می شناخت و از اشتیاق شدید آنان برای رسیدن به حکومت با خبر بود، دست به توطئه ای دیگر زد. او پنهانی برای آنان نامه ای نوشت و سعی کرد با پاشیدن بذر طمع خلافت در دلهایشان، آنها را به جنگ با امام وادار نماید.(4)

پاورقی

1 . نهج البلاغه، خطبه 15. مراجعه شود به: پیام امام، ج 1، ص 525.

2 . «ما کُنتَ صانِعاً فَاصْنَع إِذ قَشَرکَ ابْنُ أبی طالِب مِنْ کُلِّ مال تَمْلِکُهُ کَما تُقْشَرُ عَنِ الْعَصا لِحاها» شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 202. ذیل خطبه 15.

3 . تاریخ طبری، ج 5، ص 53.

4 . معاویه در آن نامه به زبیر نوشته است: «قَدْ بایَعْتُ لَکَ أَهْلَ الشّامِ فَأَجابُوا وَاسْتَوْثَقُوا الْحَلْفَ فَدُونَکَ الْکُوفَةَ وَ الْبَصْرَةَ لا یَسْبِقَنَّکَ لَها ابنُ أبِی طالِب... و قَد بایَعْتُ لِطَلْحَةِ ابْنِ عُبَیْدِاللّهِ مِنْ بَعْدِکَ فَأَظْهِرَا الطَّلَبَ بِدَمِ عُثْمـانَ وَادْعُ النّاسَ إِلَی ذَلِکَ; من از شامیان برای تو بیعت گرفتم، آنان نیز پذیرفتند و پیمان محکمی در وفاداری به تو بستند. پس کوفه و بصره را دریاب! تا فرزند ابوطالب بر تو پیش دستی نکند. برای طلحه نیز پس از تو

بیعت گرفتم. پس به خونخواهی عثمان برخیزید و مردم را نیز به این امر دعوت کنید!...».
هنگامی که این نامه به زبیر رسید، خوشحال شد و طلحه را بدان آگاه ساخت. آن دو در خیرخواهی معاویه در حقّ خویش تردیدی نداشتند. از این رو تصمیم گرفتند به مخالفت با علی(علیه السلام) برخیزند. (بحارالانوار، ج 32، ص 5 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 231).
صفحه 146
طرح معاویه به زودی اثر کرد و آنان مغلوب حیله های وی شدند. این بود که به بهانه زیارت خانه خدا جهت خداحافظی به نزد علی(علیه السلام) آمدند. حضرت پس از اخذ مجدّد بیعت، به آنان اجازه مسافرت داد و سپس به یاران خود فرمود: «به خدا سوگند هدف آنان از این مسافرت، زیارت خانه خدا نیست بلکه زیارت را بهانه ساخته اند و هدفی جز پیمان شکنی و بیوفایی ندارند».(1)
بالاخره آنان به مکّه شتافتند تا زیر پرچم مخالفت با علی(علیه السلام) که عایشه برافراشته بود با دیگر سران بنی امیّه گردهم آیند.
بدون شک، معاویه به خوبی می دانست که با امیرمؤمنان(علیه السلام) نه در سابقه و نه در فضایل، نمی تواند رقابت کند. او می اندیشید نتیجه این جنگ هر چه باشد به نفع او است، چرا که اگر امام شکست بخورد او به نتیجه دلخواه رسیده، و اگر طلحه و زبیر از میان بروند، باز دو تن از نیرومندترین رقبای او در خلافت از میدان خارج می شوند. در هر دو حالت او می تواند گامی بلند به سوی کرسی خلافت بردارد!
فایده دیگر جنگ جمل برای معاویه آن بود که وی به تنهایی جرأت و جسارت شوریدن علیه خلیفه وقت، علی(علیه السلام) را نداشت. لذا می بایست افراد معروف دیگری چون عایشه و طلحه و زبیر این راه را برای او هموار کنند تا وی بتواند به راحتی در آن گام نهد.
در واقع او می اندیشید برای اغفال مردم سطحی نگر لازم است افرادی چون طلحه و زبیر که روزی طبق وصیّت خلیفه دوّم، همردیف علی(علیه السلام) از اعضای شورای شش نفره تعیین خلیفه وقت بودند، در این راه سدّشکنی نمایند، تا راه شوریدن بر ضدّ
پاورقی
1 . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 127 و تاریخ ابن اعثم، ص 166 - 167.
صفحه 147
خلیفه مسلمین برای امثال معاویه بازگردد.
از سوی دیگر، بنی امیّه که با علی(علیه السلام) عداوتی دیرینه داشتند و منتظر فرصتی بودند تا بر ضدّ حکومت آن حضرت بپاخیزند، با ترغیب و تحریک معاویه، از هر کوی و برزن، در مکّه گرد عایشه اجتماع کردند.

فرمانداران و واليان دوران عثمان كه يكى پس از ديگرى، توسّط اميرمؤمنان معزول مى شدند با ثروت هاى هنگفت به سوى عايشه شتافتند. مروان بن حكم ـ داماد و مشاور خاصّ عثمان ـ نيز در اين جمع حضورى فعّال داشت.
مورّخ معروف «طبرى» از «زُهَرى» نقل مى كند كه «عبداللّه بن عامر» ـ پسر دايى عثمان و فرماندار بصره از طرف عثمان ـ پس از آن كه حضرت على(عليه السلام) وى را عزل نمود با يک دنيا ثروت به مكّه گريخت تا در زير پرچم عايشه بر ضدّ حكومت على(عليه السلام) وارد عمل شود.
«يعلى بن اميّه» ـ فرماندار عثمان در يمن ـ نيز پس از عزل شدن از طرف على(عليه السلام)با ثروتى كلان به سوى عايشه شتافت.(1)
بدين ترتيب، ساز و برگ نظامى و هزينه سنگين جنگ جمل از ثروت هاى بادآورده عمّال بنى اميه كه در دوران عثمان از بيت المال غارت كرده بودند، تأمين شد.
اين است كه اگر جنگ جمل را رويارويى غير مستقيم معاويه با حكومت اميرمؤمنان(عليه السلام) بدانيم سخنى به گزاف نگفته ايم.

تحقیق پیرامون اتّفاقات و حوادث زنجیره ای آن دوران نشان می دهد که معاویه
پاورقی
1 . تاریخ طبری، ج 3، ص 469 به بعد.

پس از هر حادثه مهم، گامی بلند به سوی خلافت و حکومت بر تمام قلمرو اسلامی بر می داشت. وی روزی با تعلّل در یاری رساندن به عثمان، زمینه قتل او را فراهم ساخت، و این مانع بزرگ را از سر راه خلافت خود برداشت; روز دیگر با تحریک طلحه و زبیر و دیگر عمّال بنی امیّه نقش پشت صحنه جمل را بازی کرد و باعث قتل آن دو رقیب اصلی خود شد. این بار به فکر اجرای نقشه ای بسیار خطرناک و ویرانگر افتاد.
او که از یک سو، عنوان مظلومیّت عثمان(1) و ادّعای خونخواهی وی را دستاویز خود قرار داده و از دیگر سو، راه شوریدن بر ضدّ خلیفه مسلمین پس از جنگ جمل باز شده بود، به جنگ مستقیم با امام(علیه السلام)برخاست. و انبوهی از شامیان را که حدود بیست سال تحت تربیت او در یک جهالت و بی خبری وحشتناکی به سر می بردند بر ضدّ امام(علیه السلام)بسیج کرد.
دشت پهناور صفّین میدان رویارویی سپاهیان امام(علیه السلام) و معاویه بود و نبرد ماه ها طول کشید، و چنان که می دانیم در واپسین ساعات نبرد، آن هنگامی که ستون های لشکر امام(علیه السلام) با دلاوری های مردانی چون «مالک اشتر» در اعماق جبهه شام نفوذ کرده بود و می رفت تا نماینده تمام عیار دوران جاهلیّت برای همیشه از بین برود و حکومت عدل علوی سراسر قلمرو اسلام را در برگیرد، ناگهان با طرح شیطانی «عمرو بن عاص» قرآن ها بر سر نیزه ها قرار گرفت و به یک باره سرنوشت جنگ به نحو دیگری رقم خورد.
مردانی که ماه ها دلیرانه در کنار علی(علیه السلام) ایستادگی کرده و خود را تا آستانه پیروزی رسانده بودند، در مقابل این نیرنگ شوم، عرصه را بر امام تنگ کردند. در نتیجه، کار به داستان داوری و حکمیّت کشیده شد و چون داور شام عمرو بن عاص آن فریبکار
پاورقی
1 . معاویه با آویختن پیراهن عثمان در کنار منبر و برپا کردن مجالس عزاداری برای وی، احساسات مردم شام را تحریک نمود و سپاه عظیمی را بر ضدّ علی(علیه السلام) به راه انداخت. مراجعه شود به: تاریخ طبری، ج

3، ص 464.

کهنه کار، داور عراق ابوموسی اشعری را فریب داد، این شکست زشت را ننگی بزرگ برای خویش دانستند; ولی برای جبران آن، به ننگ بزرگتری تن دادند و با بهانه تراشی های ابلهانه، از سپاه امام کناره گیری کردند و بدین ترتیب دسته بزرگی به نام «خوارج» در اسلام ظهور کرد.

گروهی که جهالت و نادانی آنان از سویی و نیرنگ و خدعه های معاویه از سوی دیگر، شکاف بین مسلمانان را عمیق تر کرد و آتش فتنه جنگ دیگری را به نام «جنگ نهروان» شعلهور ساخت.

4 ـ ایجاد رعب و وحشت در قلمرو حکومت علوی

معاویه پس از بازگشت از جنگ صفّین برای تضعیف موقعیّت امام(علیه السلام) نقشه جدیدی طرّاحی کرد. وی با اعزام سپاهیان غارتگر و خونخوار خود به گوشه و کنار سرزمین های تحت حکومت امام(علیه السلام)، ناامنی وسیعی را برای مسلمانانِ بی دفاع از عراق و یمن و حجاز به وجود آورد.
سپاهیان اعزامی معاویه که به سرزمین های بدون سرباز و نگهبان حمله می کردند و هرگاه در مقابل سپاهیان مسلّح امام قرار می گرفتند، می گریختند، دستور داشتند تا در قلمرو حکومت امام(علیه السلام) بکشند، بسوزانند، غارت کنند و هر چه آبادی و آبادانی می دیدند آن را به ویرانه تبدیل نمایند!
افراد خونخوار مزدوری چون «بسر بن ارطاة»، «نعمان بن بشیر»، «سفیان بن عوف» و «عبداللّه بن مسعده» مأموریت داشتند تا به فرمان معاویه، امنیّت و آرامش را از سرزمین های اسلامی بگیرند و با این ترفند مردم را از حکومت آن حضرت مأیوس سازند.
در تمام این مدّت امیرمؤمنان(علیه السلام) هر قدر مردم عراق و مخصوصاً کوفه را به دفاع
صفحه 150
از کیان اسلام و مسلمین دعوت می کرد، کمتر گوش شنوایی وجود داشت.
هنگامی که «سفیان بن عوف» به شهر انبار حمله کرد و تعدادی از مردان و زنان بی گناه را بیرحمانه به قتل رساند، امام(علیه السلام) در واکنشی شدید نسبت به این اعمال وحشیانه به سربازان بی اراده خویش خطاب کرد و فرمود:
«أَلا وَ إِنِّی قَدْ دَعَوْتُکُمْ إِلی قِتالِ هؤُلاءِ الْقَوْمِ لَیْلا وَ نَهاراً وَ سِرّاً وَ إِعْلاناً وَ قُلْتُ لَکُمْ: أُغْزُوهُمْ قَبْلَ أَنْ یَغْزُوکُمْ... فَتَواکَلْتُمْ وَ تَخاذَلْتُمْ حَتّی شُنَّتْ عَلَیْکُمُ الْغاراتُ وَ مُلِکَتْ عَلَیْکُمُ الاَْوْطانُ ; آگاه باشید! من شب و روز، پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با این گروه (معاویه و حاکمان شام) فراخواندم و گفتم پیش از آن که آنها با شما نبرد کنند; با آنها بجنگید... امّا شما هر کدام، مسئولیّت را به گردن دیگری افکندید، و دست از یاری هم برداشتید، تا آن که مورد هجوم پی در پی دشمن واقع شدید و سرزمین هایتان از دست رفت».(1)
«بُسر بن ارطاة» یکی از خونخوارترین فرستادگان معاویه بود. وی حتّی به زنان و کودکان خردسال هم رحم نمی کرد.
ابوالفرج اصفهانی ـ مورّخ مشهور ـ در کتاب اغانی می نویسد:
«معاویه، بُسر را بعد از داستان حکمیّت به قلمرو حکومت امام(علیه

السلام) فرستاد و به وی فرمان داد تا در شهرهای مختلف گردش کند و هر کس از شیعیان و یاران امام را یافت، بکشد و اموالشان را غارت کند و حتّی به زنان و کودکانشان رحم نکند».(2)
وقتی که امیرمؤمنان(علیه السلام) قساوت ها و بی رحمی های این مرد را شنید با این عبارت وی را نفرین کرد:
پاورقی
1 . نهج البلاغه، خطبه 27.
2 . اغانی، ج 15، ص 45. و نیز مراجعه شود به: اسد الغابة، ج 3، ص 340.

«بارالها! از او دینش را بازستان و عقلش را قبل از مرگش زایل کن!».
دعای امام به اجابت رسید و او قبل از مرگش عقل خود را از دست داد و با نکبت و خواری طعم مرگ را چشید.(1)
با دقّت در آن بخشی از کلمات امام در نهج البلاغه، که به سختی از بی انضباطی و سستی مردم کوفه می نالد و دردناک تر از آن، این که برای خویش طلب مرگ می کند; می یابیم که این کلمات بیشتر مربوط به همین دوره است که با توطئه های معاویه و عمّالش، ناامنی و غارتگری بخش های وسیعی از قلمرو حکومت امام(علیه السلام) را فراگرفته بود.
در واقع، لشکر امام(علیه السلام) به این نتیجه رسیده بود که در صورت اجابت خواسته امام(علیه السلام)، طبق نظر آن حضرت، می بایست به تمام قید و بندهای اخلاقی و انسانی پایبند باشد. اگر پیروز شوند حق ندارند اموال کسی از افراد ظاهراً مسلمان را به غنیمت بگیرند و یا زن و فرزندانشان را به اسارت گیرند و یا آزادانه همه چیز را ویران کنند و غارت نمایند. تنها چیزی که جنگ برای آنها به ارمغان می آورد همان خطر مرگ بود، بدون آن که (به ظاهر) هیچ منفعت مادّی برایشان داشته باشد. این بود که جز تعداد اندکی از یاران امام(علیه السلام)که دارای انگیزه الهی بودند کسی به فریادهای آن حضرت پاسخ نگفت.
در مقابل، مردم شام به طور کامل از معاویه اطاعت می کردند، زیرا آنان آزاد بودند هر کس را بکشند. دختران و زنان را اسیر کنند و هر مالی که به چنگشان می آمد، برای خویش بگیرند. این آزادی مطلق، غرایز و امیال حیوانیشان را ارضا می کرد، لذا با دل و جان، گوش به فرمان معاویه بودند.
وقوع سه جنگ ویرانگر در کمتر از چهار سال، به علاوه ایجاد ناامنی و آشوب در اقصی نقاط سرزمین اسلامی آن روز، اَشراف ناراضی را که می دیدند سفره آنان از
پاورقی

1 . رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج 2، ص 87 به بعد (ذیل خطبه 25).

همراهی با علی(علیه السلام) چرب و شیرین نمی شود، و با تیزبینی دریافته بودند که آینده از آن معاویه خواهد بود، برآن داشت تا پنهانی با معاویه وارد معامله شوند. این بود که با نامه های ذلّت بار از حاتم بخشی های وی برخوردار شدند و معاویه نیز با استناد به آن نامه ها وانمود می کرد، مردم عراق از وی می خواهند تا برای سامان دادن به کارهایشان به آنجا رود.

دوران غربت قرآن و به حاشیه رانده شدن خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرا رسیده بود; همه عوامل برای حاکمیّت بلامنازع معاویه بر قلمرو اسلامی فراهم شده بود. تنها مانع بسیار مهم، شخص امیرمؤمنان علی(علیه السلام) بود که او نیز در صبح نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهلم هجری به دست یکی از دست پرورده شدگان سیاهکاری های معاویه ضربت شهادت نوشید و در شب بیست و یکم شبانه و پنهان، دفن شد.

دفن غریبانه و مخفیانه این حاکم بزرگ اسلامی و الهی و پنهان ماندن قبر آن حضرت در سالهای طولانی حکایت از عمق جنایات معاویه و بنی امیّه و غربت اسلام راستین و اهل بیت پیامبر(علیهم السلام)داشت.

6-شکل گیری توطئه ها در عصر امام مجتبی (علیه السلام)

ششمین نکته ای که می تواند از ریشه های ماجرای کربلا شمرده شود، و بر زمینه سازی چنان حادثه ای تأثیرگذار باشد، توطئه هایی است که در عصر امام حسن(علیه السلام) اتّفاق افتاد و سبب تقویت «جبهه اموی» شد.

به عبارت دیگر: مجموعه ای از توطئه ها و حوادث که پی آمد بسیار شومی را به دنبال داشت و آن سلطه کامل معاویه بر همه بلاد اسلامی بود.

فشرده این توطئه ها و حوادث از این قرار است:

1 ـ فریب خوردن برخی از فرماندهان لشکر امام حسن(علیه السلام) توسّط معاویه

امام حسن(علیه السلام) پس از شهادت پدر بزرگوارش خطبه ای خواند و مردم را برای جنگ بر ضدّ یاغیان شامی بسیج کرد. آن حضرت «عبیداللّه بن عبّاس» را به فرماندهی بخشی از لشکر خود منصوب ساخت و او را روانه جبهه نبرد کرد.

عبیدالله بن عبّاس کسی بود که دو فرزند خردسالش در زمان علی(علیه السلام) توسّط «بسر بن ارطاة» فرمانده خونریز معاویه به شهادت رسیدند.(1)

معاویه که از ماجرا مطّلع شد، نامه ای خطاب به عبیداللّه بن عبّاس نوشت و از او

پاورقی

1 . رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 14; کامل ابن اثیر، ج 3، ص 383 و پیام امام امیرالمؤمنین، ج 2، ص 89.

صفحه 155

خواست تا دست از امام(علیه السلام) بردارد و به او ملحق شود و در مقابل این کار، یک میلیون درهم بگیرد و نصف آن را هم نقداً پرداخت کرد; عبیداللّه نیز فریب خورد و با جمعی از لشکریانش شبانه به معاویه پیوست وصبح گاهان لشکریان دیدند، بی فرمانده شده اند.(1)

2 ـ تضعیف موقعیّت امام(علیه السلام) توسّط منافقان و عوامل معاویه

در همان حال که امام(علیه السلام) برای نبرد با معاویه آماده می شد و لشکر خود را به سمت جبهه نبرد روانه می ساخت، توسّط گروهی از لشکریان خود مورد تعرّض قرار گرفت; این حرکات موذیانه و مانند آن که بدون تردید بی ارتباط با عوامل نفوذی معاویه و دسیسه های او نبود، سبب تضعیف روحیّه لشکر و پراکندگی آنان، و چنان که خواهد آمد در نهایت نیز منجر به صلح تحمیلی معاویه شد.

نفوذ عوامل معاویه در میان لشکر آن حضرت به قدری شدید شد که مورّخان می نویسند: یک بار امام حسن(علیه السلام) توسّط یکی از نیروهای خودی در حال نماز با خنجر مورد تعرض قرار گرفت(2) و بار دیگر برخی از سپاهیانش سجّاده از زیرپای حضرت کشیدند.(3)
و گاه برخی از بزرگان لشکر امام(علیه السلام) به معاویه نامه نوشتند که حاضرند امام مجتبی(علیه السلام) را دست بسته تحویل دهند و یا او را به قتل برسانند.(4)
3 ـ صلح تحمیلی
در حالی که معاویه برای نبرد بر ضدّ امام حسن(علیه السلام) آماده می شد و نیروهای گسترده ای را فراهم می ساخت; جمعی از یاران بی وفای امام(علیه السلام) به صراحت از ترک
پاورقی
1 . ارشاد شیخ مفید، ص 353; مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 38; تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 214 و مقاتل الطالبین ابوالفرج اصفهانی، ص 42.
2 . ارشاد شیخ مفید، ص 352; مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 38; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 16، ص 41.
3 . ارشاد شیخ مفید، ص 352; مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 31; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 16، ص 41.
4 . ارشاد شیخ مفید، ص 353.
صفحه 156
جنگ سخن می گفتند.
مورّخ معروف اهل سنّت، ابن اثیر در کتاب «اسد الغابة» نقل می کند که امام مجتبی(علیه السلام) برای مردم خطبه خواند و آنان را به جهاد و نبرد با معاویه و غارتگران شام دعوت کرد; و در عین حال از آنها سؤال فرمود: شما چه می خواهید؟ اگر آماده جهاد و شهادتید، دست به شمشیر برید و اگر زندگی و زنده ماندن را دوست دارید، با صراحت بگویید!
گروه زیادی در پاسخ امام(علیه السلام) فریاد زدند: «أَلْبَقیَّةَ أَلْبَقیَّةَ; ما زندگی و ماندن را می خواهیم!».(1)
در همین خطبه امام(علیه السلام) تفاوت روحیّه مردم را در زمان شرکت آنها در جنگ صفّین و روحیّه آنان را در زمان خویش بیان کرده، می فرماید:
«وَ کُنْتُمْ فِی مُنْتَدَبِکُمْ إِلی صِفّینَ وَ دِینُکُمْ أَمامَ دُنْیاکُمْ فَأَصْبَحْتُمُ الْیَوْمَ وَ دُنْیاکُمْ أَمامَ دِینِکُمْ; آن روز که به سوی صفّین رهسپار بودید، دین شما پیشوای دنیای شما بود; ولی امروز دنیای شما پیشوای دین شماست. (بر اساس منافع دنیوی حرکت می کنید و انگیزه دینی ندارید)».(2)
به هر حال، در چنین شرایطی که امام احساس تنهایی می کرد و جز عدّه ای اندک از اهل بیت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و یاران خاصّ، حاضر

به همراهی نبودند، آن حضرت با معاویه صلح کرد.(3)
شیخ مفید در ارشاد می نویسد: «امام(علیه السلام) چاره ای جز صلح نداشت، چرا که یاران او
پاورقی
1 . اسدالغابة، ج 2، ص 13 - 14. همین خطبه در بحارالانوار، ج 44، ص 21 - 22 نیز با اندک تفاوتی آمده است و نقل شده است که مردم در پاسخ گفتند: «أَلْبَقَیَّةُ وَ الْحَیاةَ; یعنی ما بقا و زندگی را می خواهیم (نه جنگ و شهادت)».
2 . اسد الغابة، ج 2، ص 13.
3 . در تاریخ آمده است: «فَلَمّا أَفْرَدُوهُ أَمْضَی الصُّلْحَ; هنگامی که آن حضرت را تنها گذاشتند، صلح را پذیرفت». (اسد الغابة، ج 2، ص 14).
در تاریخ یعقوبی نیز آمده است: «فَلَمّا رَأَی الْحَسَنُ أَنْ لاَ قُوَّةَ بِهِ وَ أَنّ أَصْحابَهُ قَدِ افْتَرَقُوا عَنْهُ فَلَمْ یَقُومُوا لَهُ، صالَحَ مُعاوِیَةَ; هنگامی که امام حسن(علیه السلام) مشاهده کرد نیرویی برای او نمانده و یارانش از او فاصله گرفتند و همراهی نکردند، با معاویه صلح کرد». (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 215).

نسبت به جایگاه امام بصیرت کافی نداشتند و سیاست های او را به فساد و تباهی می کشاندند و به وعده های خویش وفا نمی کردند و بسیاری از آنان، ریختن خون آن حضرت را مباح میشمردند و آماده تسلیم امام(علیه السلام) به دشمنانش بودند واز سویی دیگر، پسرعمویش نیز وی را تنها گذاشت و به دشمن پیوست (و در یک جمله) بسیاری از آنان به زندگی زودگذر دنیا علاقمند بودند و نسبت به آخرت و پاداش اخروی بی رغبت: (وَ مَیْلُ الْجُمْهُورِ مِنْهُمْ إِلَی الْعاجِلَةِ، وَ زُهْدُهُمْ فِی الاْجِلَةِ).(1)
در واقع، امام(علیه السلام) یا باید به جنگی روی می آورد که امیدی به پیروزی در آن نبود، اهل بیت و اصحاب خاصّ خویش را در حالی به کشتن می داد، که نتیجه ای برای اسلام نداشت; زیرا معاویه با فریبکاریهایش مسئولیّت جنگ را به عهده امام می انداخت و مردم نیز تحت تأثیر ظواهر فریبنده معاویه قرار داشتند.
و یا آن که برای حفظ مصالح اسلام، صلح کند تا پرده های فریب را از چهره معاویه کنار بزند; باطن حکومت اموی را برای مردم آشکار سازد و عدم پایبندی آنها را به تعهّدات دینی و سنّت نبوی(صلی الله علیه وآله) به اثبات رساند.
امام مجتبی(علیه السلام) پس از هفت ماه خلافت(2)، بر اثر توطئه های معاویه و بی وفایی و ضعف یاران، زمامداری را طبق صلح نامه ای به معاویه واگذار کرد، تا هدف دوّم محقّق شود.

سرانجام توطئه های دشمنان و ضعف یاران امام(علیه السلام) و نفوذ منافقین در سپاه اسلام موجب صلح آن حضرت و واگذاری امور به معاویه شد و با قدرت یافتن معاویه وخلافت رسمی وی، جبهه اموی به قدرتی همه جانبه تبدیل شد و از آن پس، بازگشت به عصر جاهلیّت و برانداختن ارزش های الهی و سنّت نبوی(صلی الله علیه وآله) به طور

پاورقی

1 . ارشاد شیخ مفید، ص 354.

2 . اسد الغابة، ج 2، ص 13; تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج 13، ص 261.

صفحه 158

بنیانی سرعت گرفت و گسترش یافت.

در فصل بعد خلافکاری های معاویه و مبارزه او را با تعلیمات اسلام پی گیری خواهیم کرد.

صفحه 159

صفحه 160

7-وران خلافت معاویه

اشاره

دوران بیست ساله خلافت معاویه(1) را می توان از مهمترین عوامل زمینه ساز ماجرای کربلا دانست. در این دوران حوادثی اتّفاق افتاد که مقدّمات پدید آمدن ماجرای کربلا را فراهم ساخت.
در واقع، این دوران از دو زاویه به فرایند حادثه کربلا کمک کرد: از یک سو، ستم ها، قتل ها و غارت ها، بدعت ها و دین ستیزی های معاویه، شکل گیری ماجرای عاشورای سال 61 هجری را برای امویان و انتقام آنان از اسلام آسان می کرد و از سوی دیگر حوادث دوران او، به ویژه زمینه سازی برای خلافت فرزند فاسدش یزید، عکس العمل شدیدی را از سوی مسلمانان به ویژه اهل بیت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به رهبری امام حسین(علیه السلام) به همراه داشت.
این عکس العمل ها با شروع خلافت یزید و اصرار او برای بیعت گرفتن از همه مسلمین و رسمیّت بخشیدن به همه خلاف کاری هایش شدیدتر شد; تا آن جا که ـ در پی یک سلسله حوادث ـ به عاشورای سال 61 منتهی گردید.
خلاف کاری ها، بدعت ها و حوادث سخت و دردناک دوران معاویه فراوان است که عمده آن ها به طور فشرده به شرح زیر است:
پاورقی
1 . معاویة بن ابی سفیان بن حرب بن امیّة بن عبد شمس.

1 ـ نقض صلحنامه امام مجتبی(علیه السلام)

همان گونه که در بخش گذشته آمد، امام حسن(علیه السلام) به سبب شرایط دشوار، به صلح با معاویه تن داد، و از وی برای امور زیر پیمان گرفت:

«در قنوت نمازها امیرمؤمنان(علیه السلام) را سبّ ننماید! و متعرّض شیعیان نشود، امنیّت آنها را تأمین کند و حقوق هر صاحب حقّی را به وی بدهد».

معاویه نیز همه این موارد را پذیرفت و بر انجام آن تعهّد بست و سوگند یاد کرد; ولی پس از امضای صلح نامه وقتی روز جمعه وارد «نُخَیْله» (منزلگاهی نزدیک کوفه) شد، پس از نماز، خطبه ای برای مردم خواند و چنین گفت:

«إِنِّی وَاللّهِ مَا قَاتَلْتُکُمْ لِتُصَلُّوا وَ لاَ لِتَصُومُوا، وَ لاَ لِتَحِجُّوا وَ لاَ لِتُزَکُّوا، إِنَّکُمْ لَتَفْعَلُونَ ذلِکَ، وَ لکِنِّی قَاتَلْتُکُمْ لاِتَأَمَّرَ عَلَیْکُمْ!... أَلا وَ إِنِّی کُنْتُ مُنّیتُ الْحَسَنَ أَشْیَاءَ، وَ أَعْطَیْتُهُ أَشْیَاءَ، وَ جَمِیعُهَا تَحْتَ قَدَمَیَّ لا أفی بِشَیْء مِنْهَا لَهُ; به خدا سوگند! من برای این با شما نجنگیدم که نماز بگزارید و روزه بگیرید و حج به جا آورید و زکات دهید! این امور را خودتان انجام می دهید! هدف من از پیکار با شما این بود که بر شما فرمانروایی کنم (و به قدرت دست یابم). آگاه باشید! من در (صلح نامه) اموری را به حسن(علیه السلام) وعده دادم و تعهّداتی کردم، امّا (بدانید) همه آن پیمان ها و تعهّدات را زیر پا انداخته و به هیچکدام از آنها وفا نخواهم کرد!».

پس از آن داخل کوفه شد واز مردم بیعت گرفت، و آنگاه خطبه ای برای مردم خواند و نسبت به امیرمؤمنان علی(علیه السلام) و همچنین امام حسن(علیه السلام) بدگویی کرد.(1)

بدین صورت، معاویه در قدم اوّل حاکمیّت خویش، نخست هدف خود را از آن همه تلاش ها و کشتارها به صراحت بیان کرد. او هرگز مانند یک فرمانده مسلمان

پاورقی

1 . ارشاد شیخ مفید، ص 355. همچنین رجوع کنید به: مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 38; و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 16، ص 46. بخشی از این خطبه در مختصر تاریخ دمشق، ج 25، ص 43 و سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج 4، ص 304 نیز آمده است.

صفحه 162

برای خدا (فی سبیل الله) نجنگید و رسیدن به فرمانروایی را انگیزه خویش قرار داد و همچنین با صراحت از پیمان شکنی و نادیده انگاشتن پیمان نامه

صلح سخن گفت; در حالی که وفای به عهد و پیمان حدّاقل چیزی است که از یک مسلمان انتظار می رود.

او با ناسزاگویی به امیرمؤمنان(علیه السلام) ـ پرچمدار توحید وعدالت ـ و به امام حسن(علیه السلام)که از اهل بیت رسول خداست و پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) وی و برادرش را «سرور جوانان اهل بهشت» نامید، همه اصول اوّلیه پیمان های اخلاقی، دینی و انسانی را زیر پا گذاشت و باطن خویش را برای مردم آشکار ساخت.

2 ـ نصب منافقان در پست هاى حسّاس

توضیح

طبیعت حکومت معاویه اقتضا می کند که برای پیشبرد مقاصد نامشروع خود از افراد فاسد استفاده کند. این امر موجب می شد تا هر چه سریع تر مردم از تعالیم عادلانه و حیات بخش اسلام فاصله گرفته و حکومت جبّار وی نیز به اهداف خویش نزدیک تر گردد و صدای مخالفان را در گلو خفه سازد.

حضرت امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در یک پیش بینی شگفت آور از این واقعه خبر داد:

«وَ لكِنَّنِى اسى أَنْ يَلِىَ أَمْرَ هذِهِ الاُْمَّةَ سُفَهَاؤُها وَ فُجّارُها فَيَتَّخِذُوا مالَ اللّهِ دُوَلا وَ عِبادَهُ خَوَلا وَالصّالِحِينَ حَرْباً وَالْفاسِقِينَ حِزْباً; من از این اندوهناکم که سرپرستی حکومت این امّت به دست این بی خردان و نابکاران (بنی امیّه) افتد. بیت المال را به غارت ببرند، آزادی بندگان خدا را سلب کنند وآنها را برده خویش سازند، با صالحان نبرد کنند و فاسقان را

همدستان خود قرار دهند».(1)

این عبارت کوتاه و پر معنای امیرمؤمنان(علیه السلام) می رساند که حضور افراد فاسد وتبهکار در پایگاه های اصلی یک حکومت، بیانگر فساد وانحراف آن نظام و حکومت است، چنانچه حضور مردان صالح و درست کار در دستگاه حکومت، نشانه سلامت و درستی آن است.

به تصریح مورّخان، تقریباً در هیچ یک از سرزمین های تحت امر اموی حتی یک فرد صالح و امین در رأس امور قرار نداشت. در واقع کارگزاران اصلی حکومت معاویه، انسان های طمّاع و هوس رانی بودند که به طمع رسیدن به آمال شیطانی و اغراض مادّی، تن به این کار داده بودند.

ناگفته پیداست به کارگیری افراد منحرف و مفسد که علناً تظاهر به فسق و فجور می کردند تا چه میزان می توانست به عادی سازی منکرات در جامعه منجر شده و ارزش های معنوی جامعه را به خطر اندازد.

دستگاه عریض و طویل حکومتی معاویه توسّط افرادی اداره می شد که تمام هوش و ذکاوت خویش را جهت آباد کردن دنیای نامشروع خود به کار گرفته بودند. دنیاپرستان وهوس بازانی چون «عمرو بن عاص»، «مغیرة بن شعبه» و «زیاد بن ابیه» که از مشهورترین حیله گران عرب محسوب می شدند(2)، به طمع ریاست و مقام در دام های فریب و نیرنگ معاویه گرفتار آمده بودند، دینشان را دادند و در مقابل، حکومت بخشی از سرزمین اسلامی را به تناسب ظرفیّت و حساسیّت،از آنِ خود کردند.

در واقع معاویه با توجّه به شناختی که از روحیّات مردم هر منطقه داشت با زیرکی و شیطنت خاص، یکی از این کارگزاران توطئه پرداز خویش را بر آن سامان

پاورقی

1 . نهج البلاغه، نامه 62.

2 . از شعبی نقل شده است: «إِنَّ دُهاةَ الْعَرَبِ أَرْبَعَةٌ: مُعاوِيَةُ وَ ابْنُ الْعاصِ وَالْمُغَيْرَةُ وَ زِيادٌ; زیرکان جهان عرب چهارتن بودند، معاویه، عمر و عاص، مغیره و زیاد». الذریعة، ج 1، ص 350 و مختصر تاریخ دمشق، ج 9، ص 80.

می گماشت و بدین ترتیب چهره جامعه دینی را به طور کلّی تغییر داد و بذر فساد و تباهی و بی دینی را در اطراف و اکناف جهان اسلام پاشید.

مصر را مادام العمر در اختیار «عمروعاص» یعنی عقل منفصلِ خود قرار داد; عراق را به ستمگری خون آشام چون «زیاد» و مدینه وحجاز را به کینه توزی چون «مروان» سپرد،(1) و جز این ها از چهره های سفّاک و خونریزی چون ضحّاک بن قیس، سعید بن عاص، بسر بن ارطاة و دیگران برای سرکوب و اختناق استفاده کرد و هرگاه خطری را احساس می کرد با سرعت به تعویضی حساب شده دست می زد.

هنگامی که «عبداللّه» ـ فرزند عمروبن عاص ـ از طرف معاویه به حکومت کوفه منصوب شد، مغیرة بن شعبه به معاویه گفت: «کوفه را به عبداللّه و مصر را به پدرش «عمروعاص» داده ای و خود را در میان دو آرواره شیر قرار داده ای!!».

معاویه با شنیدن این سخن بلافاصله «عبداللّه» را عزل و «مغیرة بن شعبه» را به جای وی منصوب کرد.(2)

در این قسمت به طور اجمال ضمن معرّفی برخی از کارگزاران اصلی حکومت معاویه، گوشه هایی از زندگانی ننگین و جنایت بارشان را بازگو می کنیم.

«عمرو عاص» تقریباً سی و چهار سال، قبل از بعثت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) متولّد شد. پدرش «عاص بن وائل» از دشمنان سرسخت اسلام بود که قرآن مجید در نکوهش او می فرماید: «(إِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الاَْبْتَرُ); دشمن تو بریده نسل و بی عقب است».(3)
مادرش ـ طبق نقل مورّخان ـ بدنام ترین زن در «مکّه» بود. به گونه ای که وقتی که
پاورقی
1 . در ارتباط با معرّفی مروان و فساد و گمراهی اش سابقاً بحث شد.
2 . تجارب الامم، ج 2، ص 15.
3 . کوثر، آیه 3. طبقات ابن سعد، ج 1، ص 133 ; تاریخ ابن عساکر، ج 46، ص 118 و الغدیر، ج 2، ص 120 به بعد.

«عمرو» متولّد شد، پنج نفر مدّعی پدری او بودند، ولی مادرش ترجیح داد که او را فرزند «عاص» بشمرد. چرا که هم شباهتش به او بیشتر بود و هم «عاص» بیشتر از دیگران به او کمک مالی می کرد.
ولی ابوسفیان، همواره می گفت: من تردید ندارم که «عمرو» فرزند من است و از نطفه من منعقد شده است.(1)
«عمروبن عاص» در مکّه از دشمنان سرسخت پیامبر اسلام بود.
هنگامی که جمعی از مسلمانان مکّه بر اثر فشار شدید مشرکان قریش به «حبشه» مهاجرت کردند، وی از طرف بت پرستان با شخص دیگری به نام «عماره» مأموریّت یافت به حبشه برود و اگر بتواند «جعفر بن ابی طالب» رئیس مهاجران را به قتل برساند و یا حکومت حبشه را بر ضدّ آنها بشوراند.
ولی به اعتقاد بعضی از مورّخان، هنگامی که پیشنهاد قتل «جعفر» را به نجاشی دادند «نجاشی» سخت برآشفت و به آن ها هشدار داد. «عمرو» که چنین انتظاری نداشت، اظهار کرد: «من نمی دانستم محمّد(صلی الله علیه وآله)چنین مقامی دارد، هم اکنون مسلمان می شوم»، و با این گفته به ظاهر مسلمان شد.(2)
مرحوم «علاّمه امینی» در شرح حال «عمروبن عاص» می گوید:
«ما هیچ تردیدی نداریم که او هرگز اسلام و ایمان را نپذیرفته بود، بلکه هنگامی که در حبشه خبرهای تازه ای از پیشرفت پیامبر(صلی الله علیه وآله) در حجاز به گوش او رسید و از سوی دیگر حمایت صریح «نجاشی»

را نسبت به مسلمانان حبشه مشاهده کرد، به ظاهر اسلام آورد و هنگامی که به حجاز بازگشت منافقانه در میان مسلمانان می زیست».(3)
سال ها بدین گونه سپری شد تا هنگامی که در عهد «عمربن خطّاب» تمام شامات
پاورقی
1 . ربیع الابرار، زمخشری، به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 283 و الغدیر، ج 2، ص 123.
2 . مراجعه شود به: الغدیر، ج 2، ص 126.
3 . الغدیر، ج 2، ص 126.

در اختیار معاویه قرار گرفت. «عمروعاص» مأمور فتح مصر شد و پس از فتح آن منطقه، تا چهارسال از دوران عثمان والی مصر بود، ولی پس از آن بین «عمرو» و «عثمان» اختلافاتی پیش آمد و از حکومت مصر معزول شد و با خانواده اش به «فلسطین» منتقل گشت.
هنگامی که «معاویه» در شام بر ضدّ امیرمؤمنان(علیه السلام) شورش کرد، از «عمروعاص» دعوت به همکاری نمود، او پس از تأمّل و مشورت با نزدیکانش، سرانجام دعوت معاویه را به شرط واگذاری حکومت مصر پذیرفت(1) و گفت:
مُعاوِیَ لاَ أُعْطِیکَ دِینی وَ لَمْ أَنَل
بِهِ مِنْکَ دُنْیَا فَانْظُرَنْ کَیْفَ تَصْنَعُ
«ای معاویه! دینم را به تو نمی دهم که در مقابل آن به دنیا هم نرسم، بنگر که چه باید بکنی؟!».(2)
حضرت علی(علیه السلام) طیّ سخنانی به همین نکته اشاره کرده، می فرماید:
«إِنَّهُ لَمْ یُبایِعْ مُعاوِیَةَ حَتَّی شَرَطَ أَنْ یُؤْتِیَهُ أَتِیَّةً وَ یَرْضَخَ لَهُ عَلی تَرْکَ الدِّینِ رَضِیخَةً; او حاضر نشد با معاویه بیعت کند، مگر این که عطیه و پاداشی از او بگیرد (و حکومت مصر را برای او تضمین نماید) و در مقابل از دست دادن دینش، رشوه اندکی دریافت نماید!».(3)
و نیز در نامه ای به عمرو عاص فرمود:
«إِنَّکَ قَدْ جَعَلْتَ دِینَکَ تَبَعاً لِدُنْیَا امْرِئ ظاهِر غَیُّهُ... فَاَذْهَبْتَ دُنْیَاکَ وَ آخِرَتَکَ; تو دین خود را برای دنیای کسی (معاویه) فروختی که گمراهی وی
پاورقی
1 . مراجعه شود به: الامامة و السیاسة، ج 1، ص 82 و الغدیر، ج 2، ص 140-142.
2 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 65 و الغدیر، ج 2، ص 143 به نقل از عیون الاخبار ابن قتیبه، ج 1، ص 181.

3 . نهج البلاغه، خطبه 84. رجوع شود به: پیام امام امیرالمؤمنین، ج 3، ص 461 به بعد.

آشکار است ... هم دنیا را از دست دادی و هم آخرت را».(1)
آری «عمرو» در دام فریبنده دنیاطلبی گرفتار شد، و پس از آن تمام قدرت فکری خویش را در شیطنت به کار گرفت. یکی از معروفترین نقشه های شیطانی او، داستان سرِ نیزه کردن قرآن هاست که در جنگ «صفّین» هنگامی که لشکر «معاویه» در آستانه شکست قرار گرفت، او با یک نیرنگ عجیب، لشکر او را از شکست حتمی نجات داد; دستور داد قرآن ها را بر سر نیزه کنند و بگویند ما همه پیرو قرآنیم و باید به حکمیّت قرآن، تن در دهیم و دست از جنگ بکشیم.
این نیرنگ چنان در گروهی از ساده لوحان از لشکر امیرمؤمنان علی(علیه السلام) مؤثّر افتاد که به طور کلّی سرنوشت جنگ را تغییر داد.
«معاویه» به پاس جنایات بی شمار و طرّاری های این وزیر حیله گرش، مصر را مادام العمر به وی بخشید.
ولی عجبا! که حکومت سراسر نیرنگ و فریب این جرثومه فساد دوام چندانی نداشت. چند صباحی نگذشته بود که با پیدا شدن آثار و نشانی های مرگ، لرزه بر اندامش افتاد و با حسرت و پشیمانی فراوان در کام مرگ فرو رفت.
به گفته «یعقوبی» مورّخ معروف، هنگامی که مرگ او فرا رسید، به فرزندش گفت: ای کاش پدرت در غزوه «ذات السلاسل» (در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله)) مرده بود! من کارهایی انجام دادم که نمی دانم در نزد خداوند چه پاسخی برای آنها دارم. آن گاه نگاهی به اموال بی شمار خود کرد و گفت: ای کاش به جای اینها، مدفوع شتری بود، ای کاش سی سال قبل مرده بودم! دنیای معاویه را اصلاح کردم و دین خودم را بر باد دادم! دنیا را مقدّم داشتم و آخرت را رها نمودم، از دیدن راه راست و سعادت نابینا شدم، تا مرگم فرا رسید. گویا می بینم که معاویه اموال مرا می برد و با شما بدرفتاری خواهد
پاورقی
1 . نهج البلاغه، نامه 39.

کرد.
یعقوبی می افزاید: هنگامی که «عمروعاص» مرد، معاویه اموالش را مصادره کرد، و این اوّلین مصادره اموالی بود که توسّط معاویه نسبت به اطرافیانش انجام پذیرفت.(1)

زیاد بن ابیه (والی بصره و کوفه)

وی در آغاز از خطرسازترین و ناسازگارترین دشمنان برای معاویه به حساب می آمد. مادرش ـ سمیّه ـ از جمله زنانی بود که معروف است بالای خانه اش در جاهلیّت پرچم سرخی که خاصّ زنان بدکار بود برافراشته بود و از آنجا که کنیز حرث بود، وی را به ازدواج غلام رومی اش ـ عبید ـ در آورده بود. هنگامی که «زیاد» متولّد شد به درستی مشخّص نبود پدر واقعی او کیست، به همین جهت با این که به حسب ظاهر، پدرش عبید ـ غلامی رومی ـ بود، وی را «زیاد ابن ابیه» (زیاد فرزند پدرش!) می نامیدند.

ولی تیزهوشی و سخنوری و بی باکی «زیاد» وی را زبانزد خاص و عام کرده بود و رفته رفته به فرد سرشناسی تبدیل شده بود تا جایی که بعدها در دوران حکومت امام امیرمؤمنان(علیه السلام) از طرف آن حضرت به حکومت سرزمین پهناور فارس منصوب شد، شاید به این منظور که جذب دستگاه معاویه نشود.

ولی بارها از طرف معاویه مورد تهدید یا تطمیع قرار گرفت، امّا زیاد در مقابل وی مقاومت کرد، حتّی پس از صلح امام حسن(علیه السلام) با این که تمام سرزمین های اسلامی به زیر فرمان معاویه قرار گرفت، تنها قسمت باقیمانده، فارس بود که همچنان زیر نفوذ حکومت اموی نرفت.

پاورقی

1 . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 222. مراجعه شود به: پیام امام، ج 3، ص 461-476.

معاویه با طرح نقشه ای عجیب «مغیرة بن شعبه» ـ دوست دیرین زیاد ـ را نزد وی فرستاد تا از طریق پیشنهاد «برادر خلیفه بودن!» وی را به گردن نهادن در برابر حکومت اموی وادار نماید.

نقشه معاویه کارگر افتاد. زیاد با خود اندیشید دراین صورت (برادر معاویه شدن) به یکی از قدرتمندترین مردان عرب تبدیل شده و از این پس، پدرش نه یک غلام رومیِ گمنام، که ابوسفیان رئیس قبیله قریش خواهد بود و دیگر از رنج بردگی و حقارت و غیرعرب بودن نژادش رهایی خواهد یافت(1)، این بود که مغلوب این توطئه شد و به سوی دمشق رهسپار گردید.

بدین ترتیب، وی در دام هزار رنگ معاویه گرفتار آمد و یکی از کارگزاران حکومت اموی گردید و سالیان دراز تمام قدرت خود را صرف تحکیم پایه

های سلطنت ننگین معاویه نمود.
ابن اثیر ـ مورّخ مشهور ـ می نویسد:
«قضیّه ملحق ساختن زیاد به ابوسفیان، اوّلین حکمی بود که به صورت علنی بر خلاف شریعت مقدّس اسلام اعلام گردید. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرموده بود:
«اَلْوَلَدُ لِلْفَرَاشِ وَ لِلْعاهِرِ الْحَجَرُ; فرزند به همسر ملحق می شود و سهم زناکار سنگ سار شدن است».(2)
در واقع «زیاد» با این کار، ننگ زنازادگی خویش را می خرید. شیخ محمّد عبده از «احمد عبّاس صالح» نقل می کند که وی پس از اظهار شگفتی از ماجرای الحاق زیاد به ابوسفیان می گوید:
«شگفت آورتر آن که شهادت به رابطه نامشروع «ابوسفیان» با «سمیّه»، که زنی
پاورقی
1 . چنانچه گذشت زیاد فرزند «عبید» غلام رومی «حرث» شمرده می شد. مراجعه شود به کامل ابن اثیر، ج 3، ص 44 حوادث سال 44.
2 . کامل ابن اثیر، ج 3، ص 444، حوادث سال 44 و مراجعه شود به: نقش عایشه در تاریخ اسلام، قسمت سوّم، ص 150 به بعد.
صفحه 170
شوهردار بود، در یک مجلس علنی و رسمی صورت گرفت و زیاد هم از آن احساس شرمندگی نکرد، چرا که وی ـ میان امتیاز برادری با خلیفه! و رسوایی و ننگ زنازادگی ـ برادری را پذیرفت تا از منافع آن بهره مند شود!».(1)
این اتّفاق در دنیای اسلام به شدّت بازتاب منفی پیدا کرد، و شاعران زبردست عرب با سرودن اشعاری تند و هجوآمیز، از آن به عنوان ننگی بزرگ بر دامن بنی امیّه یاد کردند.(2)
پس از این حادثه، برگ دیگری از زندگی «زیاد» ورق خورد و وی که تا دیروز دشمن سرسخت معاویه بود برای تحکیم حکومت معاویه به خونخوارترین چهره تاریخ مبدّل شده بود. فردی که شنیدن نام وی، وحشت و مصیبت را برای مردم به ارمغان می آورد.
ابن ابی الحدید ـ دانشمند مشهور معتزلی ـ در شرح نهج البلاغه اش می نویسد:
«معاویه، حکومت کوفه و بصره را به «زیاد بن ابیه» سپرد و او شیعیان علی(علیه السلام) را از زیر هر سنگ و کلوخ بیرون می کشید و به قتل می رسانید».(3)
به جرأت می توان ادّعا کرد، یکی از عواملی که موجب شد تا کوفیان با ورود «عبیداللّه بن زیاد» به کوفه، با سرعتی شگفت آور از حمایت «مسلم

بن عقیل» دست بکشند، همین ترس و وحشتی بود که پدر سنگ دل و بی رحمش ـ زیاد ـ در دل کوفیان ایجاد کرده بود.
این بود چهره واقعی یکی دیگر از زمینه سازان حادثه دلخراش کربلا.
پاورقی
1 . شرح نهج البلاغه عبده، ذیل نامه 44.
2 . برای آگاهی بیشتر از شرح حال زیاد مراجعه شود به: مختصر تاریخ دمشق، ج 9، ص 75 به بعد; تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 218; کامل ابن اثیر، ج 3، ص 441 به بعد، (حوادث سال 44 و 45 هجری); تاریخ طبری، ج 4، ص 163 به بعد; تاریخ ابن عساکر، ج 19، ص 216-227 ; مروج الذهب، ج 3، ص 25-26 و الغدیر، ج 10، ص 216-227.
3 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 44; مراجعه شود به: الغدیر، ج 11، ص 38.

مغیرة بن شعبه (والی کوفه)

«مغیره» بنا به تصریح مورّخان، یکی از مشهورترین حیله گران جهان عرب بود(1) و بیشتر عمر خویش را در فسق و فجور سپری کرده است.(2)
ابن ابی الحدید از استادش ـ مداینی ـ نقل می کند که «مغیره» در دوران جاهلیّت از زناکارترین مردم بوده است و این عمل زشت را در عهد عمر، زمانی که والی بصره بود، نیز مرتکب شد.(3)
وی با این که تقریباً هفت سال قبل از بعثت متولّد شده بود ولی تا اندکی پیش از صلح حدیبیّه (سال ششم هجری) مشرک باقی مانده بود. پس از آن نیز، بعد از آن که به قتل و کشتار بی رحمانه ای دست زده بود، به مدینه پناه آورد و جان خود را به حسب ظاهر با اسلام آوردن حفظ کرد، ولی مورد استقبال پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مسلمانان قرار نگرفت.(4)
«ابن ابی الحدید» در این باره می نویسد:
«وَ کَانَ إِسْلاَمُ الْمُغَیْرَةِ مِنْ غَیْرِ اِعْتِقادِ صَحِیح وَ لاَ إِنَابَة وَ نِیَّة جَمِیلَة; اسلام آوردن مغیره از روی اعتقاد صحیح و با نیّت صادق نبوده است».(5)
بررسی زندگی سراسر نکبت بار مغیره خود بهترین گواه است که وی هرگز طعم ایمان را نچشیده بود.
در حافظه تاریخ هیچ نقطه روشنی از زندگی وی در محضر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ثبت نشده
پاورقی
1 . مختصر تاریخ دمشق، ج 25، ص 174.
2 . مراجعه شود به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 10، ذیل حکمت 413.
3 . همان مدرک، ج 12، ص 239.
4 . مراجعه شود به: مختصر تاریخ دمشق، ج 25، ص 157-158 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ر
ج 20، ص 8، ذیل حکمت 413.
5 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 8، ذیل حکمت 413.
صفحه 172
است، ولی پس از ارتحال پیامبر عظیم الشأن(صلی الله علیه وآله) به سختی در تحکیم حکومت خلفا کوشید، تا جایی که در حادثه یورش به خانه حضرت زهرا(علیها السلام) و به آتش کشیدن آن، حضوری چشمگیر داشت.

امام حسن مجتبی(علیه السلام) در حضور معاویه و سران نابکار بنی امیّه در خطابی به مغیره فرمود:
«أَنْتَ ضَرَبْتَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) حَتَّی أَدْمَیْتَهَا وَ أَلْقَتْ ما فِی بَطْنِها; تو همان کسی هستی که حضرت فاطمه(علیها السلام) دختر پیامبر خدا را چنان زدی که بدنش خونین شد و فرزندی را که در رحم داشت، سقط کرد».(1)
وی در زمان خلافت «عمر» به عنوان والی بصره برگزیده شد، ولی پس از مدّتی به جرم زنای محصنه از حکومت آنجا معزول گشت، ولی خلیفه، اجرای حدّ الهی یا حدّاقل تعزیر را نسبت به وی مصلحت ندانست،(2) بلکه به عکس پس از مدّتی او را به حکومت کوفه منصوب کرد; ولی این لکّه ننگ از دامنش پاک نشد.
«ابن ابی الحدید» در این باره می نویسد:
«وَ کَانَ عَلِیٌّ بِعْدَ ذلِکَ یَقُولُ: إِنْ ظَفَرْتُ بِالْمُغَیْرَةِ لاَتْبَعْتُهُ الْحِجَارَةَ; حضرت علی(علیه السلام)می فرمود: اگر من بر مغیره دست یابم او را سنگ سار می کنم».(3)
امام حسن مجتبی(علیه السلام) در خطابش به «مغیره» در حضور معاویه و جمعی دیگر فرمود:
«أَنْتَ الزّانِی قَدْ وَجَبَ عَلَیْکَ الرَّجْمُ; تو همان زناکاری هستی که مستحقّ سنگ سار شدن می باشی».(4)
پاورقی
1 . بحارالانوار، ج 44، ص 83 و احتجاج طبرسی، ج 2، ص 40.
2 . مراجعه شود به: مختصر تاریخ دمشق، ج 25، ص 165-169; مستدرک حاکم، ج 3، ص 448; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 12، ص 238; و ج 20، ص 8 به بعد.
3 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 12، ص 238.
4 . بحارالانوار، ج 44، ص 83 و احتجاج، ج 2، ص 40.
صفحه 173
در دوران معاویه، «مغیره» از جایگاه ویژه ای برخوردار شد و مدّت ها ولایت کوفه و اطراف آن را به عهده داشت و هرگز از سبّ و لعن علی(علیه السلام) در خطبه های نماز جمعه و در حضور جمع، چشم پوشی نمی کرد.
یکی از مصیبت بارترین جنایات مغیره به جوش آوردن دیگ طمع معاویه نسبت به طرح ولایت عهدی یزید بوده است که اوّل بار توسّط وی به معاویه پیشنهاد داده شد و بنا به گفته خودش: «پای معاویه را در رکابی قرار داده ام که جولانگاهش بر امّت محمّد(صلی الله علیه وآله)بسیار طولانی است و رشته کار این امّت را چنان از هم گسستم که دیگر قابل

جمع کردن نیست».(1)
«مغیره» در طول حکومت خویش در کوفه جنایات بی شماری را مرتکب شد و مطابق میل و تأکید معاویه از شکنجه و آزار شیعیان و هواداران امیرمؤمنان(علیه السلام)لحظه ای کوتاه نیامد و در مقابل اعتراض «حُجر بن عدی» ـ مجاهد نستوهی که در راه دفاع از حریم ولایت به شهادت رسید ـ گفته بود:
«ای حُجر! در سرزمینی که من والی آن هستم آشوب به پا می کنی؟! إِتَّقِ السُّلْطانَ، إِتَّقِ غَضَبَهُ وَ سَطْوَتَهُ; از سلطان بترس، از خشم و قدرت او بپرهیز».(2)
ولی «حُجر» علی رغم این تهدیدها در دفاع از مکتب اهل بیت(علیهم السلام) از پای ننشست و سرانجام در همین راه شربت شهادت نوشید.

پاورقی
1 . «لَقَدْ وَضَعْتُ رِجْلَ مُعاوِیَةَ فِی غَرْز بَعِیدِ الْغایَةِ عَلَی اُمَّةِ مُحَمَّد وَ فَتَقْتُ عَلَیْهِمْ فَتْقاً لاَ یُرْتَقُ اَبَداً» کامل ابن اثیر، ج 3، ص 504، حوادث سال 56.
2 . تاریخ ابن عساکر، ج 12، ص 208 به بعد.

با این که معاویه، نسبت به فرزندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) ـ امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) ـ و نیز نسبت به صدها صحابی با سابقه، کمترین توجّهی نداشت، بلکه موجبات آزار و قتل آنان را فراهم می ساخت، در عین حال برای آن که گفتار و کردارش به نوعی مورد قبول عامّه و پذیرش مردم قرار گیرد; مجبور بود برای توجیه کارهای خود به استخدام افراد دنیاپرستی تن دهد که عنوان صحابی پیامبر(صلی الله علیه وآله) را با خود یدک می کشیدند، تا بتواند با دامن زدن به این تفکّر که صحابی پیامبر بودن مساوی با حق گفتن و حق بودن است، خلاف کاری های خویش را توجیه نماید.
در همین راستا معاویه، افرادی چون «ابوهریره» و یا حتّی کسانی مثل «سمرة بن جندب» که هیچ سابقه روشنی در اسلام نداشتند تنها به بهانه درک زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله)جذب می کند و آنان را در خدمت جعل احادیث به نفع خود به کار می گیرد.
روحیّه اسلام ستیزی و حق ناپذیری «سمره» را می توان در داستان «حدیث لاضرار» بدست آورد.
خلاصه داستان چنین است: «سمره» برای سرکشی به یک درخت خرما که متعلّق به او بود، بدون اجازه وارد «بُستان» یکی از انصار می شد. مرد انصاری که با خانواده اش آنجا زندگی می کرد از وی تقاضا کرد تا پیش از ورود به منزل اجازه بگیرد، ولی سمره نپذیرفت. نزاع آنان بالا گرفت و مرد انصاری شکایت خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) برد. پیامبر(صلی الله علیه وآله) «سمره» را احضار فرمود و به او پیشنهاد کرد آن درخت را به چند برابر قیمتش بفروشد ولی سمره امتناع ورزید. پیامبر(صلی الله علیه وآله) درختی را در بهشت به جای آن به او وعده داد، ولی سمره همچنان سماجت کرد و زیربار نرفت.
اینجا بود که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به مرد انصاری دستور داد تا درخت را از ریشه درآورد وپیش روی سمره بیفکند و فرمود: «لاَ ضَرَرَ وَ لاَ ضِرارَ فِی الاِْسْلامِ».(1)

پاورقی
1 . کافی، ج 5، ص 292، باب الضرار، حدیث 2 و تهذیب، ج 7، ص 146، باب بیع الماء، حدیث 651.
برای آگاهی بیشتر از مدارک و محتوای این قاعده مراجعه شود به: القواعد الفقهیّة تألیف آیة الله العظمی ناصر مکارم شیرازی، ج 1، ص 29 به بعد.

«ابن ابی الحدید» به نقل از استادش «ابوجعفر» می نویسد:
«سمره» با گرفتن چهارصد هزار درهم از معاویه حاضر شد این حدیث را جعل کند که آیه (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ...)(بقره، 207)، که در مورد حضرت علی(علیه السلام)نازل شده است; در شأن ابن ملجم است.(1) (مشروح این روایت به زودی خواهد آمد).
کوتاه سخن این که «معاویه» از وجود «سمره» در دستگاه خویش سود بسیار برد و او نیز از معاویه پاداش خوش خدمتی هایش را می گرفت و سرانجام به عنوان جانشین زیاد در بصره برگزیده شد، و این مرد تاریک دل، در بصره هزاران نفر را به جرم دین داری و عشق و ارادت به اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) به قتل رساند.
طبری ـ مورّخ معروف ـ نقل می کند که «محمّد بن سلیم» از «ابن سیرین» پرسید: آیا «سمره» کسی را به قتل رسانده است؟
پاسخ داد:
«هَلْ یُحْصی مَنْ قَتَلَ سَمُرَةُ ابْنُ جُنْدَب؟ إسْتَخْلَفَهُ زِیادُ عَلَی الْبَصْرَةِ وَ أَتَیالْکُوفَةَ فَجاءَ وَ قَدْ قَتَلَ ثَمانِیَةَ آلاف مِنَ النّاسِ; آیا می شود تعداد کشته شدگان به دست سمره را به شماره درآورد؟! «زیاد» او را به جانشینی خویش در بصره قرار داد و وی هشت هزار تن را به قتل رساند».
طبری می افزاید: «زیاد» از سمره پرسید: آیا نترسیدی در این میان، بی گناهی را کشته باشی؟! پاسخ داد: اگر دوبرابر این تعداد را نیز می کشتم، باکی نداشتم.(2)
مردی به نام «ابوسوار عدوی» می گوید: «سمره» فقط از قوم من در یک سپیده دم
پاورقی
1 . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ذیل خطبه 56 و الغدیر، ج 11، ص 30.
2 . تاریخ طبری، ج 4، ص 176، حوادث سال 53، مراجعه شود به: کامل ابن اثیر، ج 3، ص 462-463، حوادث سال 50.

چهل و هفت تن از جمع آوری کنندگان قرآن را به قتل رساند.(1)
با این که «سمره» برای رسیدن به منافع مادّی حاضر به هر جنایتی بود و

سالیان درازی در دستگاه حکومت معاویه به توجیه جنایات وی و سران بنی امیّه اشتغال داشت، ولی حکومتش بر بصره بیش از شش ماه دوام نیافت، هنگامی که حکم عزلش از جانب معاویه صادر شد، از روی خشم گفت:
«لَعَنَ اللّهُ مُعاوِیَةَ! وَ اللّهِ لَوْ اَطَعْتُ اللّهَ کَما اَطَعْتُ مُعاوِیَةَ ما عَذَّبَنِی اَبَداً; خدا لعنت کند معاویه را! به خدا سوگند! اگر آن گونه که از معاویه اطاعت کردم، از خداوند اطاعت می نمودم هرگز مرا گرفتار عذاب نمی کرد».(2)

3 ـ بستر سازی های فرهنگی برای پیشبرد اهداف شوم خویش

اشاره

معاویه برای پیشبرد اهداف خویش و تثبیت حکومت اموی و محو تدریجی آثار اسلام، نیاز به انجام مقدّمات وایجاد بسترهای مناسب فرهنگی داشت. او می بایست فرهنگ جدیدی را از اسلام به جامعه اسلامی عرضه کند، تا در پرتو آن، امور سیاسی خود را پیش ببرد. از این رو، دست به حرکات مختلف و شگردهای گوناگونی زد که بخشی از آنها به شرح زیر است:

الف) جلوگیری از تفسیر قرآن

محو ظاهری الفاظ قرآن در جامعه اسلامی برای معاویه ممکن نبود، ولی از آن جا

پاورقی

1 . همان مدرک.

2 . همان مدرک.

که وجود قرآن با تفسیر صحیح و فهم درست آیات آن، مانع خودکامگی های او بود، از دانشمندان امّت اسلامی می خواهد از تفسیر و تأویل صحیح آن بپرهیزند. ماجرای گفتگوی معاویه با ابن عبّاس در این زمینه شنیدنی است:

در سفری که معاویه درایّام خلافت خویش به مدینه داشت، به ابن عبّاس برخورد کرد، وقتی که او را دید، گفت: ای ابن عبّاس! ما به همه سرزمین اسلامی نامه نوشتیم که کسی حق ندارد از مناقب علی و خاندانش چیزی را نقل کند پس تو نیز زبانت را نگه دار و چیزی مگو!

ابن عبّاس گفت: آیا ما را از خواندن قرآن نهی می کنی؟

معاویه گفت: هرگز!

ابن عبّاس گفت: پس ما را از تفسیر و تأویل آن باز می داری؟

معاویه گفت: آری!

ابن عبّاس: بنابراین ما فقط باید قرآن بخوانیم، ولی از مقصود آن چیزی نپرسیم!

آنگاه ادامه داد: کدام یک بر ما واجب تر است، خواندن قرآن، یا عمل کردن به آن؟

معاویه: عمل به قرآن!

ابن عبّاس: چگونه به قرآن عمل کنیم در حالی که نمی دانیم خدا چه امری را قصد کرده است (بنابراین، بدون فهم آیات نمی شود به آن عمل کرد).

معاویه: اشکالی ندارد، شما تأویل و تفسیر آیات را از کسانی بپرسید که مطابق تفسیر و تأویل تو و اهل بیت تو تفسیر نمی کنند!

ابن عبّاس: قرآن بر اهل بیت ما (رسول خدا و خاندان پاکش(علیهم السلام)) نازل شده است، آنگاه تفسیر آن را از آل ابوسفیان بپرسیم؟!...

معاویه که پاسخی نداشت با نهایت گستاخی به ابن عبّاس گفت:

قرآن بخوانید و تفسیرش کنید; ولی آنچه را که از آیات قرآن درباره شما (اهل بیت رسول خدا(علیهم السلام)) نازل شده است را روایت نکنید; و غیر آن را برای مردم نقل کنید...

آنگاه افزود: اگر ناچار از نقل چنین آیاتی می باشی، آن را پنهانی نقل کن که کسی آن را آشکارا از شما نشنود.(1)
معاویه نمی خواهد مردم از حقایق قرآن مخصوصاً آنچه مربوط به اهل بیت(علیهم السلام)بود، آگاه شوند; وی به دنبال تفسیر قرآن و بیان مصادیق و شأن نزول آیات مطابق «تفسیر اموی» است! و حتّی بیان آن را از مردی همانند ابن عبّاس که آشنای به تفسیر و تأویل آیات است، بر نمی تابد; چرا که آگاهی از حقایق قرآن، بزرگترین مانع خودکامگی های او و حکومت اموی است و بهترین راه برای چنین هدفی، در جهل نگه داشتن مردم است; همان گونه که سال ها مردم شام را در بی خبری از حقیقت قرآن و اسلام نگه داشت و حدّاکثر استفاده را از ناآگاهی آنان در پیشبرد مقاصد خویش برد.

ب) ترویج مذهب جبر

معاویه برای پیشبرد اهداف خویش عقیده جبر را میان مسلمانان ترویج می کرد. نقل شده است که معاویه می گفت: «عمل و کوشش هیچ نفعی ندارد، چون همه کارها به دست خداوند است».(2)

این سخن معاویه نه از روی اعتقاد، بلکه برای تحمیل خلافت خود بر مردم بود; چنان که از او نقل شده است که می گفت:

«هذِهِ الْخِلافَةُ أَمْرٌ مِنَ اللّهِ وَ قَضاءٌ مِنْ قَضاءِ اللّهِ; خلافت من یکی از فرمان های خداست و از قضا و قدر پروردگار می باشد!».(3)

پاورقی

1 . احتجاج طبرسی، ج 2، ص 16 و بحارالانوار، ج 44، ص 124.

2 . حیاة الصحابة، ج 3، ص 529 (به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، ج 2، ص 410).

3 . مختصر تاریخ دمشق، ج 9، ص 89. وی همچنین در برابر مخالفت عایشه با زمامداری یزید در سال 56 هجری در مدینه، به وی گفت: «إِنَّ أَمْرَ یَزِیدَ قَضاءٌ مِنَ الْقَضاءِ، وَ لَیْسَ لِلْعِبادِ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ; ماجرای زمامداری یزید قضای حتمی است که بندگان در این ارتباط از خود اختیاری (در مخالفت) ندارند». (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 60).

در واقع ترویج این عقیده برای جلوگیری از اعتراض و قیام مردم بود. بدین معنا که آنچه امروز اتّفاق می افتد، خواست خداست و مقاومت در برابر قضا و قَدَر الهی بی فایده است.

معاویه با این ترفند، بذر سستی و بی اثر بودن تلاش های معترضانه را در جامعه منتشر می ساخت و آن ها را وادار به پذیرش کارهای خلاف خویش می کرد.

ج) تحریم ذکر فضایل علی (علیه السلام) و جعل حدیث درباره دیگران

معاویه برای جلوگیری از نفوذ معنوی اهل بیت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ـ و به ویژه امیرمؤمنان علی(علیه السلام) ـ به مقابله با نشر فضایل آن حضرت(علیه السلام) پرداخت; از یک سو چنان بر شیعیان و علاقمندان آن حضرت سخت می گرفت که کسی جرأت بیان فضایل مولا(علیه السلام) را پیدا نکند، و از سوی دیگر دستور داد، برای خلفای گذشته، به ویژه عثمان به نقل (و جعل) فضایل بپردازند و برای ناقلان این فضایل جوایز فراوانی در نظر گرفت.
ابن ابی الحدید معتزلی در این باره می نویسد:
«معاویه به والیان شهرها نامه نوشت و طیّ بخش نامه ای به همه آنان ابلاغ کرد که: علاقمندان عثمان و آنان که فضایل و مناقبش را نقل می کنند، از مقرّبان دستگاه حکومتی قرار داده و مورد اکرام و احترام ویژه قرار دهند و اگر کسی روایتی را در فضیلت وی نقل کرد، علاوه بر نام او، نام پدر و خویشاوندانش را بنویسید، تا به همه آنان جایزه و پاداش دهم!
این بخش نامه اجرا شد و در نتیجه جوایز و پاداش های فراوانی میان مردم سرازیر گردید و چند سالی به همین منوال گذشت، تا آن که بار دیگر نوشت: «احادیث در
صفحه 180
فضایل و مناقب عثمان فراوان شد! از این پس از مردم بخواهید تا در فضایل دیگر صحابه ـ به ویژه آن دو خلیفه ـ به نقل حدیث بپردازند و در برابر هر حدیثی که در فضیلت علی(علیه السلام) نقل شده است، بانقل همان فضایل برای دیگر صحابه به مقابله با فضایل علی(علیه السلام) بپردازند!».
ابن ابی الحدید می افزاید:
«معاویه چنان بر شیعیان علی(علیه السلام) سخت گرفت که اگر مردی از شیعیان امیرمؤمنان(علیه السلام)می خواست حدیثی را درباره آن حضرت و یا از آن حضرت برای افراد مورد اعتماد نقل کند، از او پیمان های مؤکّد می گرفت و او را سوگند می داد که این ماجرا را پنهان نگه دارد، سپس حدیث را برای وی می گفت.
این سخت گیری ها و آن بذل و بخشش های معاویه جهت نشر فضایل خُلفا ـ به ویژه عثمان ـ سبب شد که احادیث دروغین فراوان شود و هر کس برای کسب متاع دنیا حدیثی در فضیلت افراد مورد نظر معاویه نقل کند».(1)

این دانشمند بزرگ اهل سنّت در جای دیگر از کتابش می نویسد:
«بنی امیّه از آشکار شدن فضایل علی(علیه السلام) جلوگیری کردند، و هر کس روایتی را دراین باره نقل می کرد، مجازات می کردند; تا آنجا که اگر کسی می خواست روایتی را از آن حضرت ـ حتّی روایتی که مربوط به فضیلت وی نبود، بلکه درباره احکام دینی بود ـ نقل کند، جرأت نداشت، نام آن حضرت را ببرد، بلکه می گفت: «عن ابی زینب» یعنی ابوزینب چنین گفته است!».(2)
داستان جعل فضایل برای خلفای گذشته و حتّی برای خود معاویه و بیان آن در
پاورقی
1 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 44-46 (با اختصار).
2 . همان مدرک، ج 4، ص 73. توجّه دارید که کنیه معروف آن حضرت ابوالحسن است، ولی جوّ اختناق حکومت اموی چنان بر شیعیان سخت گرفته بود که نه تنها از بردن نام و القاب آن حضرت می ترسیدند، بلکه از کنیه معروف آن حضرت نیز استفاده نمی کردند و از کنیه غیر معروف (ابوزینب) بهره می گرفتند.

منبرها و مکتب خانه ها را مرحوم طبرسی نیز در احتجاج نقل می کند.(1)
ابن ابی الحدید از یکی از بزرگان علم حدیث نقل می کند که: «بیشترین احادیث جعلی و دروغین در فضایل صحابه، در عصر حاکمیّت بنی امیّه ساخته و ترویج شد; هدف حدیث سازان این بود که با کوبیدن بنی هاشم به حاکمان بنی امیّه نزدیک شوند (و به مال و مقام دست یابند)».(2)
دستگاه خلافت معاویه به این مقدار نیز اکتفا نکرد، بلکه به یکی از حدیث سازان، مقدار فراوانی پول داد، تا شأن نزول برخی از آیات را به نفع دشمنان امیرمؤمنان(علیه السلام) و به ضرر آن حضرت تحریف کند!
معروف است معاویه مبلغ چهارصد هزار درهم به «سمرة بن جندب» (یکی از حدیث سازان) داد، تا اعلام کند که این دو آیه درباره علی(علیه السلام) نازل شده است:
(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَیُشْهِدُ اللهَ عَلَی مَا فِی قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ* وَإِذَا تَوَلَّی سَعَی فِی الأَرْضِ لِیُفْسِدَ فِیهَا وَیُهْلِکَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللهُ لاَ یُحِبُّ الْفَسَادَ);(3)و از مردم کسانی هستند که گفتار آنان در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود، و خدا را بر آنچه در دل دارند، گواه می گیرند، در حالی که آنان سرسخت ترین دشمنانند. آنان هنگامی که روی بر می گردانند (و از نزد تو خارج می شوند) در راه فساد در زمین می کوشند و زراعت ها و چهارپایان را نابود می سازند; (با این که می دانند) خدا فساد را دوست نمی دارد.(4)

پاورقی
1 . احتجاج طبرسی، ج 2، ص 84-85. مرحوم علاّمه امینی در کتاب ارزشمند الغدیر احادیث ساختگی در فضایل خلفا و همچنین معاویه را به طور مشروح مورد بحث و بررسی قرار داده است. (رجوع کنید به: الغدیر، ج 7، 8،9 و 10).
2 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 46.
3 . بقره، آیات 204-205.
4 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 73.

در حالی که این آیه مطابق سخن مفسّران درباره «اخنس بن شریق» منافق نازل شده است، که در عصر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) دست به جنایاتی زد.(1)
وی همچنین اعلام کرد آیه 207 سوره بقره که مي فرماید:
(وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ); «برخی از مردم جان خویش را به خاطر خشنودی خدا می فروشند». در وصف ابن ملجم (قاتل امیرمؤمنان(علیه السلام)) نازل شده است، (در حالی که این آیه درباره علی(علیه السلام) در ماجرای لیلة المبیت نازل شده بود).(2)
تمام این تلاش ها برای آن بود که خطّ فضیلت علوی مورد تردید مسلمانان قرار گیرد، و بغض و کینه جانشین آن شود تا در پناه آن، معاویه خطّ سیاه اموی را که از سرچشمه جاهلی سیراب می شد، ترویج کند و به اهداف دنیاطلبانه خویش برسد.

د) ترویج ناسزاگویی به علی (علیه السلام)

معاویه به پرده پوشی فضایل علی(علیه السلام) و ترویج فضایل ساختگی سایر خلفا و بعضی از صحابه اکتفا نکرد، بلکه به سبّ و ناسزا گویی آن حضرت روی آورد و آنچه را که پیش از آن، میان مردم شام سنّت ساخته بود، به سایر بلاد اسلامی نیز گسترش داد و به سبّ و لعن امیرمؤمنان(علیه السلام) در محافل و مجالس و برفراز منبرها و در خطبه های نماز جمعه فرمان داد.

مرحوم علاّمه امینی با استناد به منابع معتبر اهل سنّت می نویسد:

«معاویه پیوسته اصرار داشت که روایاتی در نکوهش مقام امیرمؤمنان علی(علیه السلام)

پاورقی

1 . رجوع کنید به: تفسیر فخر رازی، روح المعانی، الدرّ المنثور، مجمع البیان و تفسیر نمونه (ذیل تفسیر آیات فوق).

2 . آری ; این آیه در عظمت فداکاری امیرمؤمنان(علیه السلام) نازل شده است. مطابق نقل مفسّران و مورّخان شیعه و سنّی این آیه مربوط به لیلة المبیت یعنی آن شب است که مشرکان مکّه قصد داشتند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را در منزلش به قتل برسانند; و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به فرمان الهی بستر خود را ترک کرد و علی(علیه السلام)آن شب به جای پیامبر(صلی الله علیه وآله) خوابید. صبحگاهان که مشرکان با شمشیرهای آخته بر آن خانه هجوم آوردند، علی(علیه السلام)را در آن جا یافتند و با این فداکاری، رسول خدا از دست مشرکان نجات یافت و از همان جا هجرت رسول خدا به سوی مدینه آغاز شد. بنابراین، آیه فوق درباره عظمت کار امیرمؤمنان(علیه السلام)که با وجود خطر فراوان، شجاعانه و فداکارانه آن شب را در بستر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به سر برد، نازل شده است. (برای آگاهی از مصادر این شأن نزول، رجوع کنید به: تفسیر نمونه، ج 2، ص 47، تفسیر آیه 207 سوره بقره).

صفحه 183

جعل کند و این کار را آن قدر ادامه داد که کودکان شام با آن خو گرفتند و بزرگ شدند و بزرگسالان به پیری رسیدند. هنگامی که پایه های بغض و عداوت نسبت به اهل بیت(علیهم السلام)در قلوب ناپاکان محکم شد، سنّت زشت لعن و سبّ مولا علی(علیه السلام) را به دنبال نمازهای جمعه و جماعت و بر منابر، در همه جا، حتّی در محل نزول وحی یعنی مدینه رواج داد.(1)

«جاحظ» نقل می کند که معاویه در پایان خطبه نماز، با کلماتی زشت(2)، علی(علیه السلام)را مورد سبّ و لعن قرار می داد و آنگاه همین جملات را طیّ بخش نامه ای به همه بلاد اسلامی فرستاد، تا خطبای جمعه! نیز هماهنگ با او این گونه آن حضرت را لعن نمایند.(3)
همچنین نقل شده است که معاویه در قنوت نماز خویش علی، حسن و حسین(علیهم السلام) را لعن می کرد.(4)
ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد: «به دستور معاویه خطبا در هر آبادی و بر فراز منبرها، علی(علیه السلام) را لعن می کردند و به او و خاندان پاکش ناسزا می گفتند».(5)
طبری (مورّخ معروف) می نویسد: «وقتی که معاویه، مغیرة بن شعبه را والی کوفه ساخت، به وی گفت:
«لا تَتَحَمَّ عَنْ شَتْمِ عَلیٍّ وَ ذَمِّهِ; از ناسزاگویی و مذمّت نسبت به علی پرهیز نکن!».(6)
پاورقی
1 . الغدیر، ج 2، ص 101-102.
2 . این کلمات را ابن ابی الحدید در شرح خود (ج 4، ص 56) به نقل از جاحظ آورده است که به علّت زشتی این کلمات، از نقل آن خودداری می کنیم.
3 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 56-57.
4 . تاریخ طبری، ج 4، ص 52 و بحارالانوار، ج 23، ص 169.
5 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 44.
6 . تاریخ طبری، ج 4، ص 188 (حوادث سال 51 هجری) و کامل ابن اثیر، ج 3، ص 472.
صفحه 184
اصرار معاویه بر این کار تا آنجا بود که وقتی در مراسم حج شرکت کرد و وارد مدینه شد، تصمیم داشت، بر منبر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، علی(علیه السلام) را لعن کند. به او گفتند: «سعد بن ابی وقّاص» در اینجا حضور دارد و از این کار ناخشنود خواهد شد; بنابراین، خوب است پیش از آن، با وی مشورت کنی.
معاویه قصد خویش را با وی در میان گذاشت. سعد گفت: اگر چنین کنی، من دیگر به مسجد پیامبر نخواهم آمد. معاویه که چنین دید تا زمانی که سعد زنده بود در آنجا اقدام به لعن نکرد.(1)
در کتاب «صحیح مسلم» (از کتاب های معروف و معتبر اهل سنّت) آمده است: معاویه به سعد بن ابی وقّاص گفت: چرا ابوتراب (علی(علیه السلام)) را ناسزا نمی گویی؟ سعد در پاسخ گفت: به خاطر سه جمله ای که از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در عظمت علی(علیه السلام)شنیده

ام که اگر یکی از آنها در حقّ من بود، از داشتن شتران سرخ مو (کنایه از اموال فراوان است) برایم بهتر بود.
آنگاه سعد بن ابی وقّاص آنها را نقل کرد.(2)
معاویه کینه توز عجیبی بود و شاید کمتر کسی در کینه توزی به پای او می رسید تا آنجا که درخواست بزرگان اسلام و حتّی برخی از بنی امیّه را جهت ترک این عمل زشت و نفرت انگیز رد می کرد و همچنان به کار خویش ادامه می داد.
علاّمه مجلسی نقل می کند: در ملاقاتی که ابن عبّاس با معاویه داشت، به وی گفت: ای معاویه! تو علی را می شناسی و سابقه او را در اسلام می دانی و به فضل و مقام وی
پاورقی
1 . عقد الفرید، ج 4، ص 366.
2 . آن سه فضیلت عبارتند از:
الف ـ در جریان تبوک که علی(علیه السلام) را در مدینه به جای خود گذاشت، خطاب به وی فرمود: «أَما تَرْضی أَنْ تَکُونَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسی إِلاَّ أَنَّهُ لاَ نُبُوَّةَ بَعْدِی; آیا خشنود نیستی که جایگاه تو در نزد من همانند هارون نسبت به موسی باشد (با این تفاوت) جز آن که بعد از من نبوّتی نیست».
ب ـ در جنگ خیبر بعد از آن که دیگران نتوانستند قلعه خیبر را بگشایند فرمود: «لأُعْطِیَنَّ الرّایَةَ رَجُلا یُحِبُّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یُحِبُّهُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ; پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند». آنگاه پرچم را به دست علی(علیه السلام) داد وفتح و پیروزی حاصل شد.
ج ـ وقتی که (در ماجرای مباهله) آیه 61 سوره آل عمران (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَکُمْ...) نازل شد، رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام) را فرا خواند و فرمود: «اَللّٰهُمَّ هؤُلاءِ أَهْلِی; خداوندا! اینان خاندان من هستند (که مشمول این آیاتند)». (صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب فضایل علی بن ابی طالب، حدیث سوّم، با تلخیص).
صفحه 185
آگاهی; اکنون که وی از دنیا رفته است، دستور بده بر منبرهایتان به وی ناسزا نگویند. معاویه با وقاحت تمام درخواست وی را رد کرد.(1)
ابوعثمان جاحظ می گوید: گروهی از بنی امیّه با توجّه به آثار منفی این کار ـ به معاویه گفتند: تو به آنچه خواستی رسیدی، دیگر از لعن علی دست بردار! پاسخ داد: نه به خدا سوگند! باید آن قدر این کار ادامه یابد، تا کودکان با آن بزرگ شوند و بزرگسالان با آن پیر گردند و هیچ کس فضیلتی

برای علی نگوید!(2)
به هر حال، با این برنامه، لعن علی(علیه السلام) و خاندان وی به صورت یک سنّت درآمد و هفتاد هزار منبر در عصر امویین در سراسر کشور اسلامی نصب شد و بر فراز آن ها، علی(علیه السلام) را لعن می کردند.(3)
این برنامه تا زمان عمربن عبدالعزیز ادامه داشت و آثار منفی آن هر روز آشکارتر می شد; تا آن که وی در زمان خلافت خویش (سال 99 هجری) طیّ بخش نامه ای به همه بلاد اسلامی دستور لغو این سنّت زشت را صادر کرد.(4)
آری; بنی امیّه برای کتمان سابقه زشت خود و جلوگیری از نشر فضایل علی(علیه السلام)و در نتیجه گرایش مردم به «خطّ علوی» به سبّ و لعن آن حضرت روی آوردند. در واقع، آنان ادامه حکومت جنایت بار خویش را بر پایه چنین سنّتی استوار می دیدند. این نکته ای است که «مروان بن حکم» بدان تصریح کرده است.
در تاریخ می خوانیم که وقتی از «مروان حکم» سؤال شد که چرا شما علی را سبّ و لعن می کنید؟ و این کار چه نفعی برای شما دارد؟ پاسخ داد:
پاورقی
1 . بحارالانوار، ج 33، ص 256.
2 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 57 و الغدیر، ج 2، ص 102.
3 . ربیع الابرار زمخشری، ج 2، ص 186 (مطابق نقل الغدیر، ج 10، ص 266).
4 . کامل ابن اثیر، ج 5، ص 42 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 58. (برای آگاهی بیشتر از ماجرای سنّت معاویه و پیروانش در سبّ و لعن مولا(علیه السلام) رجوع کنید به: الغدیر، ج 2، ص 101 به بعد و جلد 10، ص 257 به بعد; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 56 به بعد ; پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج 2، ص 652 و دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة، ج 1، ص 59).
صفحه 186
«لاَ یَسْتَقِیمُ لَنَا الاْمْرُ إِلاَّ بِذَلِکَ; حکومت ما جز با این کار سامان نمی یابد».(1)
آنان با طرح و گسترش چنین حرکت زشت و ناجوانمردانه ای، آزار، کشتن و اسارت خاندان هاشمی را برای مزدوران خویش امری ساده و حتّی مورد رغبت و پسندیده می ساختند و در پناه آن به اهداف شوم دنیاطلبانه خویش دست می یافتند.

4 ـ به شهادت رساندن امام حسن مجتبی(علیه السلام)

معاویه می دانست که با وجود امام حسن(علیه السلام) نمی تواند به سادگی به اهداف شوم دراز مدّت خویش و تثبیت خلافت در خاندان اموی دست یابد; مخصوصاً که در پیمان نامه صلح او با امام مجتبی(علیه السلام) آمده بود که معاویه پس از خویش، کسی را برای خلافت معرّفی نکند و کار آن را به مسلمین بسپارد.(2)

از این رو، معاویه برای برداشتن موانع از سر راه خویش و هموارساختن سلطنت یزید فاسد، دست به جنایت دیگری زد و امام مجتبی(علیه السلام) را به شهادت رساند. ولی برای در امان ماندن از پی آمد چنین جنایت بزرگی، مخفیانه و با مسموم ساختن آن حضرت، به چنین عملی اقدام کرد.

مطابق نقل جمعی از مورّخان شیعه و سنّی، معاویه به همسر امام حسن(علیه السلام) که دختر اشعث بن قیس(3) بود، پیام داد که اگر وی حسن بن علی(علیه السلام) را مسموم سازد، او را به همسری پسرش یزید درخواهد آورد. معاویه برای جلب اعتماد «جعده دختر اشعث» مبلغ یکصد هزار درهم نیز برای وی فرستاد. دختر اشعث نیز پذیرفت که

پاورقی

1 . رجوع کنید به: انساب الاشراف بلاذری، ج 2، ص 407; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 220 و الغدیر، ج 7، ص 147، ج 8، ص 264 و ج 9، ص 392.

2 . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 38 و بحارالانوار، ج 44، ص 65. (البتّه مطابق نقل ابن قتیبه در «الامامة و السیاسة» جلد 1، صفحه 184، معاویه تعهّد کرده بود که پس از مرگش، خلافت به امام حسن(علیه السلام)منتقل شود. در این صورت انگیزه معاویه برای به شهادت رساندن آن حضرت، روشن تر است. همین انگیزه را علاّمه امینی در الغدیر، ج 11، ص 9، از ابوالفرج اصفهانی نویسنده کتاب «مقاتل الطالبیین» نقل می کند; ابن عبدالبرّ نیز در استیعاب، ج 1، ص 438 و 439 می نویسد: امام حسن(علیه السلام) با وی شرط کرده بود که خلافت پس از معاویه، در اختیار او قرار گیرد).

3 . برای آگاهی از زندگی و سابقه اشعث، رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج 1، ص 644 به بعد (ذیل خطبه نوزدهم).

صفحه 187

همسر خود حضرت امام مجتبی(علیه السلام) را مسموم سازد و به شهادت برساند (هر چند معاویه، وی را هرگز به همسری یزید در نیاورد!).(1)

مورّخ معروف «ابوالفرج اصفهانی» می نویسد: معاویه می خواست برای

فرزندش یزید از مردم بیعت بگیرد; ولی وجود امام حسن(علیه السلام) و سعد بن ابی وقّاص کار را برای او مشکل می ساخت، از این رو، هر دوتن را مسموم ساخت.(2)

تأسّف بارتر آن که، وقتی خبر شهادت امام حسن(علیه السلام) به شام رسید، معاویه و دیگر درباریان جنایتکارش خوشحال شدند و به سجده افتادند.(3)

به هر حال، تردیدی نیست که معاویه برای رسیدن به اهداف شوم خود، سعی می کرد همه موانع را از سر راه خود بر دارد و مسیر را برای «خلافت موروثی آل امیة» هموار سازد که یکی از موانع مهم، حضور امام حسن مجتبی(علیه السلام) با آن همه شایستگی ها و عظمت فردی و خانوادگی بود. از این رو، دست خود را به این جنایت عظیم آلوده ساخت و به واسطه زنی دنیاپرست ـ به خیال خویش ـ به هدفش نائل شد.

5 ـ کشتن شیعیان به بهانه های گوناگون

توضیح

معاویه بعد از تثبیت قدرت خویش و پس از مسموم ساختن امام مجتبی(علیه السلام)برخلاف مفاد صلح نامه(4) و بر خلاف تمام اصول انسانی و دینی به کشتار وسیع

پاورقی

1 . رجوع کنید به: کتاب های معتبر تاریخی از شیعه و سنّی; مانند: ارشاد شیخ مفید، ص 356 و 357; مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 47-49; بحارالانوار، ج 44، ص 147; تاریخ الخلفاء سیوطی، ص 214; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 16، ص 29; مختصر تاریخ دمشق، ج 7، ص 39; تذکرة الخواص سبط بن جوزی، ص 191 و 192. ابن عبدالبر نیز در استیعاب، ج 1، ص 440 در شرح حال امام حسن(علیه السلام)می نویسد: گروهی گفته اند که آن زن به دسیسه معاویه و پولی که برای وی فرستاد، آن حضرت را مسموم ساخت (وَ قَالَتْ طائِفَةٌ: کَانَ ذَلِکَ مِنْهَا بِتَدْسِیسِ مُعاوِیَةَ إِلَیْهَا وَ مَا بَذَلَ لَهَا فِی ذلِکَ).

2 . مقاتل الطالبیین، ص 48.

3 . الامامة و السیاسة، ج 1، ص 196; عقد الفرید، ج 4، ص 361 و مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 49.

4 . در یکی از بندهای صلح نامه آمده بود: «وَ أَنْ یُؤَمَنَّ شِیعَتَهُ، وَلاَ یَتَعَرَّضَ لاِحَد مِنْهُمْ; امنیّت شیعیان علی(علیه السلام) را تضمین کند و متعرّض احدی از آنان نشود». (مناقب شهر آشوب، ج 4، ص 38 و ارشاد شیخ مفید، ص 355).

صفحه 188

شیعیان امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) دست زد; تا با از میان برداشتن مخالفان، راه را برای خودکامگی هایش هموارتر سازد.

ابن ابی الحدید با اشاره به این دوران می نویسد: «فشارها بر شیعیان ادامه داشت، تا آنگاه که امام حسن(علیه السلام) به شهادت رسید; پس از آن، سختی ها و فشارها بر شیعیان افزایش یافت،به گونه ای که هر شیعه،از کشته شدن و یا تبعید و آواره شدن بیمناک بود».(1)

امام باقر(علیه السلام) با اشاره به فضای تاریک و وحشت بار عصر معاویه می فرماید:

«وَ کَانَ عِظَمُ ذلِکَ وَ کِبَرُهُ زَمَنَ مُعاوِیَةَ بَعْدَ مَوْتِ الْحَسَنِ(علیه السلام) فَقُتِلَتْ شِیعَتُنابِکُلِّ بَلْدَة وَ قُطِّعَتِ الاَْیْدِی وَ الاَْرْجُلُ عَلَی الظِّنَّةِ وَ کَانَ مَنْ یُذْکَرُ بِحُبِّنَا وَ الاِْنْقِطاعِ إِلَیْنَا سُجِنَ أَوْ نُهِبَ مَالُهُ أَوْ هُدِّمَتْ دارُهُ; بیشترین

وبزرگترین
فشارها بر شیعیان در عصر معاویه، پس از شهادت امام حسن(علیه السلام)بود. در آن زمان در هر شهری شیعیان ما کشته می شدند و دست ها و پاهایشان با اندک گمان و بهانه ای قطع می شد. شدّت سخت گیری به حدّی بود که اگر کسی از دوستی ما یاد می کرد، زندانی می شد و اموالش مصادره می گردید و یا خانه اش ویران می گشت».(2)
در این هنگام، معاویه فرمانداری کوفه را به «زیاد بن ابیه»(3) سپرد; وی که شیعیان علی(علیه السلام) را به خوبی می شناخت، به تعقیب آنان پرداخت و بسیاری از افرادسرشناس و مؤثّر از دوستان علی(علیه السلام) را به قتل رساند. شدت سخت گیری و جنایت «زیاد» را ابن ابی الحدید معتزلی این گونه ترسیم می کند:
«زیاد، شیعیان علی(علیه السلام) را زیر هر سنگ و کلوخی (در هرمکانی) یافت به قتل
پاورقی
1 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 43.
2 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 43 و بحارالانوار، ج 44، ص 68.
3 . شرح حال «زیاد» پیش از این گذشت.

رساند; آنها را دچار ترس و وحشت ساخت و دست و پای آنان را قطع کرد و چشم های آنها را از حدقه بیرون آورد، آنان را به دار آویخت و گروهی از آنان را از سرزمین عراق آواره ساخت، تا جایی که هیچ فرد سرشناسی از شیعیان در عراق نماند».(1)
جنایات «زیاد» در نامه امام حسین(علیه السلام) به معاویه نیز آمده است; در بخشی از نامه آن حضرت می خوانیم:
«ثُمَّ سَلَّطْتَهُ عَلی اَهْلِ الاِْسْلام، یَقْتُلُهُمْ وَ یَقْطَعُ أَیْدِیَهُمْ وَ أَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلاف، وَ یُصَلِّبُهُمْ عَلی جُذُوعِ النَّخْلِ; آنگاه زیاد را بر مسلمانان مسلّط ساختی و او نیز آنان را به قتل می رساند و دست و پای آنان را به عکس یکدیگر (به طرز وحشتناک) قطع می کند و آنان را بر دار اعدام می آویزد».(2)

شهادت حُجر بن عدی(3)

از جنایات عظیمی که دراین مدّت توسّط عمّال معاویه انجام گرفت و بسیاری از مورّخان شیعه و سنّی آن را نقل کرده اند، شهادت «حُجر بن عدی» و یاران گرانقدرش بود. اینان از مردان شایسته و به زهد و تقوا و ایمان شناخته شده بوده اند و فقط به جرم پیروی از علی(علیه السلام) و ایستادگی در برابر ناسزاگویی های «زیاد» نسبت به آن حضرت به

پاورقی

1 . فَقَتَلَهُمْ تَحْتَ كُلِّ حَجَر وَ مَدَر، وَ أَخَافَهُمْ، وَ قَطَعَ الاْيْدِى وَ الاْرْجُلَ، وَ سَمَلَ الْعُيُونَ وَ صَلَبَهُمْ عَلَى جُذُوعِ النَّخْلِ، وَ طَرَدَهُمْ وَ شَرَّدَهُمْ عَنِ الْعِراقِ; فَلَمْ يَبْقِ بِهَا مَعْرُوفٌ مِنْهُمْ (همان مدرک، ص 44). محقّق ارجمند جناب شیخ باقر قرشی می نویسد: زیاد قصد کرد کوفه را از شیعیان خالی کند و شوکت آنان را در هم بشکند; از این رو، پنجاه هزار تن از شیعیان کوفه (و عراق) را آواره منطقه خراسان کرد، و البتّه همین جمعیّت موجب نشر تشیّع در آن منطقه و تشکیل گروه های مقاومت و مبارزه علیه امویان شد. (حیاة الامام الحسین بن علی(علیه السلام)، ج 2، ص 178).

2 . الامامة و السیاسة، ج 1، ص 203 و بحارالانوار، ج 44، ص 213.

3 . حُجر بن عدی از بزرگان صحابی رسول خدا بود. دانشمندان شیعه و سنّی تعبیرات بلندی در عظمت او نقل کرده اند. درباره او نوشته اند: وی هر چند از نظر سنّ و سال از دیگر صحابه رسول خدا(صلی الله علیه وآله)کوچک تر بود، ولی از نظر عظمت از بزرگان صحابه بود. حاکم نیشابوری در مستدرک از او با عنوان «راهب أصحاب محمّد» یاد کرده است و ابن اثیر در اسدالغابة و ابن حجر عسقلانی در الاصابه از او به عنوان «حُجر الخیر» یاد کرده اند. درباره او آمده است که وی مردی عابد بود، همیشه با وضو بود و هر گاه وضو می گرفت، نماز می خواند. ابن عبدالبر در استیعاب و ابن اثیر در اسدالغابه وی را مستجاب الدعوة دانسته اند. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: اسدالغابة فی معرفة الصحابة، ج 1، ص 385-386; الاصابة فی تمییز الصحابة، ج 1، ص 314; مختصر تاریخ دمشق، ج 6، ص 236 به بعد; اعیان الشیعة، ج 4، ص 569 به بعد و الغدیر، ج 11، ص 53 به بعد.

صفحه 190

طرز فجیعی به شهادت رسیدند، که فشرده آن چنین است:

زمانی که «مغیرة بن شعبه» از سوی معاویه حاکم کوفه شد، به دستور معاویه در خطبه ها و سخنرانی ها نسبت به علی(علیه السلام) دشنام و

ناسزا می گفت. در این میان «حُجر بن عدی» در برابر او ایستادگی می کرد واز فضایل علی(علیه السلام) می گفت، و معاویه را رسوا می ساخت.
«حُجر» که مردی با نفوذ و از شخصیّت های معروف کوفه بود، با بیانش توطئه های مغیره را خنثی می ساخت.
جمع زیادی از مردم کوفه نیز با وی همراهی می کردند و به مخالفت با سخنان «مغیره» می پرداختند. مغیره که ترس داشت دست خویش را به خون آنان آلوده سازد، تحمّل می کرد; ولی همیشه «حُجر» را از پی آمد سخنانش می ترساند و می گفت همه حاکمان مانند من تحمّل نخواهند کرد و در برابر تو شدّت عمل به خرج خواهند داد.
مغیره در سال 51 هجری به هلاکت رسید و آنگاه معاویه «زیاد» را که والی بصره بود، با حفظ سِمَت، به ولایت کوفه منصوب کرد. «زیاد» نیز همانند دیگر والیان جور و به دستور معاویه بر فراز منابر و در سخنرانی ها به سبّ و بدگویی علی(علیه السلام)می پرداخت که با مخالفت «حُجر» مواجه می شد.
«حُجر بن عدی» و یارانش که تحمّل این ناسزاگویی ها را نداشتند، در برابر دستگاه ستمگر معاویه و «زیاد» ایستادگی کردند و از افشای حاکم شام و آل ابوسفیان خودداری نمی کردند و به تهدیدات «زیاد» ستمگر اعتنایی نداشتند.
سرانجام زیاد، آنها را دستگیر کرد و همراه با نامه ای در مذمّت و بدگویی از آنان به شام روانه ساخت.
حجر و یارانش را در «مرج عذرا» (منطقه ای در نزدیکی دمشق) نگه داشتند، تا حکم آنان از سوی معاویه صادر شود.
از میان این گروه که چهارده تن بودند، هفت تن با وساطت بعضی به نزد معاویه نجات یافتند; ولی حُجر به همراه شش تن از یارانش که مقاومت می کردند ـ به جرم
صفحه 191
دینداری و محبّت به علی(علیه السلام) ـ به طرز فجیعی به شهادت رسیدند.(1)
در کتاب کنز العمّال (از کتاب های معروف اهل سنّت) آمده است که حُجر به هنگام شهادت چنین وصیّت کرد:
«لاَ تُطْلِقُوا عَنِّی حَدِیداً وَ لاَ تَغْسِلُوا عَنِّی دَمَاً وَ ادْفِنُونِی فِی ثِیابِی، فَإِنِّی لاق مُعاوِیَةَ بِالْجادَّةِ وَ إِنِّی مُخاصِمٌ; غل و زنجیر را از دست و پایم باز نکنید و خونم را نشویید و مرا در پیراهنم دفن کنید! چرا که می خواهم به این صورت معاویه را در قیامت برای دادخواهی در پیشگاه خدا دیدار کنم».(2)
قبر جناب حجر و یارانش امروزه در منطقه «مرج عذرا»، در نزدیکی دمشق معروف و مشهور است و زیارتگاه گروه زیادی از مسلمانان می

باشد.
شهادت حُجر بن عدی و یارانش چه در همان زمان و چه پس از آن، مورد اعتراض شدید مردم قرار گرفت و از آن به عنوان لکّه ننگی در زندگی معاویه یاد می شد.
امام حسین(علیه السلام) در نامه ای به معاویه به شهادت حُجر و یارانش اشاره می کند و می فرماید:
«أَلَسْتَ قَاتِلَ حُجْر، وَ أَصْحابَهُ الْعابِدِینَ الْمخْبِتِینَ، اَلَّذِینَ کَانُوا یَسْتَفْظِعُونَالْبِدَعَ، وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ، فَقَتَلْتَهُمْ ظُلْماً وَ عُدْواناً، مِنْ بَعْدِ ما أَعْطَیْتَهُمُ الْمَواثِیقَ الْغَلِیظَةَ، وَ الْعُهُودِ الْمُؤَکَّدَةَ، جُرْأَةً عَلَى اللّهِ وَاسْتِخْفَافاً بِعَهْدِهِ; (ای معاویه!) آیا تو همان نیستی که حجر و یارانش را
پاورقی
1 . رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج 4، ص 187-207; کامل ابن اثیر، ج 3، ص 472-486; مختصر تاریخ دمشق، ج 6، ص 235-242; مروج الذهب مسعودی، ج 3، ص 3-4; الغدیر، ج 11، ص 37 به بعد و اعیان الشیعة، ج 4، ص 569-586.
2 . کنز العمّال، ج 11، ص 353، حدیث شماره 31724; همچنین رجوع کنید به: اسدالغابة فی معرفة الصحابة، ج 1، ص 386 و الاصابة فی تمییز الصحابة، ج 1، ص 315.
صفحه 192
که عابد و در برابر خدا متواضع بودند، به قتل رساندی؟ آنان که از بدعت ها بیزار بودند; امر به معروف و نهی از منکر می کردند; ولی تو آنان را از روی ستم و عداوت ـ پس از پیمان های محکم (در عدم تعرّض به آنان) ـ کشتی و این عمل را از روی نافرمانی در برابر خداوند و سبک شمردن پیمان او انجام دادی».(1)
عایشه نیز در ملاقاتی با معاویه به وی گفت: چرا حُجر و یارانش را کشتی؟ معاویه پاسخ داد: مصلحت امّت را در آن دیدم!!! عایشه گفت: از رسول خدا شنیدم که درباره آنان می فرمود:
«سَیُقْتَلُ بِعَذْراءَ نَاسٌ، یَغْضِبُ اللّهُ لَهُمْ وَ أَهْلُ السَّماءِ; به زودی در منطقه «عذراء»، مردمانی کشته می شوند که خداوند و آسمانیان به خاطر آنان خشمگین می شوند».(2)
از «حسن بصری» نقل شده است که می گفت: معاویه چهار عمل زشت انجام داد که هر یک از آنها به تنهایی جرم و جنایت بزرگی محسوب می شود و برای تبهکاری معاویه کافی است... یکی از آن چهار مورد، کشتن حُجر بن عدی بود. سپس دو بار گفت:
«وَیْلا لَهُ مِنْ حُجْر وَ أَصْحابِ حُجْر; وای بر وی (معاویه) از ماجرای حُجر و

یاران حُجر!».(3)

ماجرای شهادت حجر به قدری مظلومانه بود که خود معاویه نیز ـ به ظاهر ـ از پی آمد اُخروی آن وحشت داشت!

پاورقی

1 . الامامة والسیاسة، ج 1، ص 203; همچنین رجوع کنید به: بحارالانوار، ج 44، ص 213.

2 . مختصر تاریخ دمشق، ج 6، ص 241 و الاصابة، ج 1، ص 315.

3 . تاریخ طبری، ج 4، ص 208 و کامل ابن اثیر، ج 3، ص 487.

صفحه 193

در کامل ابن اثیر به نقل از ابن سیرین آمده است که معاویه به هنگام مرگ می گفت:

«یَوْمِی مِنْکَ یا حُجْرُ طَوِیلٌ; ای حُجر! روزی طولانی (برای محاکمه نزد خدا) با تو خواهم داشت».(1)

شهادت عمرو بن حَمِق

از دیگر شخصیّت های بزرگ اسلامی که توسّط معاویه به شهادت رسید، جناب «عمرو بن حَمِق خُزاعی» است.
وی از اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود و مطابق نقل محدّثان و مورّخان روزی با مقداری شیر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را سیراب کرد، آن حضرت در حقّ وی چنین دعا کرد: «اَللّهُمَّ مَتِّعْهُ بِشَبابِهِ; خدایا او را از جوانی اش بهره مند ساز!» عمرو نیز به برکت این دعا، هشتاد سال بر او گذشت، ولی موی سپیدی در سر و رویش دیده نشد».(2)
وی از شیعیان خاصّ امیرمؤمنان(علیه السلام) بود. امام کاظم(علیه السلام) هنگامی که حواریّون و یاران ویژه امیرمؤمنان(علیه السلام) را بر می شمارد، از عمرو بن حمق نیز نام می برد.(3)
امیرمؤمنان(علیه السلام) در جنگ صفّین پس از اعلام آمادگی و وفاداری خالصانه عمرو، به وی فرمود:
«لَیْتَ أَنَّ فِی جُنْدِی مِائَةٌ مِثْلُکَ; کاش در میان لشکریانم یکصد نفر همانند تو بودند».(4)
عمرو بن حمق به سبب عشق و ارادت به علی(علیه السلام) مورد بُغض معاویه قرار داشت،
پاورقی
1 . کامل ابن اثیر، ج 3، ص 487.
2 . کنزالعمّال، ج 13، ص 495; تهذیب التهذیب ابن حجر، ج 8، ص 21; اسدالغابة، ج 4، ص 100 و بحارالانوار، ج 18، ص 12.
3 . بحارالانوار، ج 22، ص 343.
4 . بحارالانوار، ج 32، ص 399 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص 182.
صفحه 194
تا آن که معاویه در زمان خلافت خویش، وی را مورد تعقیب قرار داد. عمرو از شهر خویش گریخت; ولی معاویه با وقاحت تمام همسرش «آمنه» را به مدّت دو سال در زندان دمشق حبس کرد، تا آن که عمّال معاویه عمرو را در منطقه «موصل» دستگیر کردند;(1) و او را به طرز فجیعی به شهادت رساندند و سرش را برای زیاد و او نیز برای معاویه فرستاد!
مورّخان نوشته اند: نخستین سری که در اسلام شهر به شهر گردانده شد،

سرِ «عمروبن حمق خُزاعی» بود!
ابن سعد در طبقات به نقل از شعبی (از بزرگان تابعین) می نویسد: «أَوَّلُ رَأس حُمِلَ فِی الاِْسْلامِ رَأسُ عَمْرِو بْنِ الحَمِقِ».(2)
به دستور معاویه سر بریده «عمرو» برای همسرش در زندان فرستاده شد. مأموران سنگدل حاکم شام، سر آن شهید را به دامن آمنه انداختند و آمنه نیز کلماتی آتشین و با حزن و اندوه در فراق شوهرش بیان کرد.(3)
امام حسین(علیه السلام) در نامه اش به معاویه به شهادت عمروبن حمق اشاره کرده و از آن بزرگمرد به عظمت یاد می کند و می فرماید:
«أَوَ لَسْتَ بِقاتِلِ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ، اَلَّذِی أَخْلَقَتْ وَ أَبْلَتْ وَجْهَهُ الْعِبادَةُ; آیا تو قاتل عمروبن حمق نیستی; همان مردی که کثرت عبادت چهره اش را فرسوده کرده بود».(4)
آری; معاویه با کشتن شیعیان علی(علیه السلام) به ویژه افراد بانفوذ و ایجاد ترس و وحشت
پاورقی
1 . طبری می نویسد: او را در موصل دستگیر کردند و به شهادت رساندند (تاریخ طبری، ج 4، ص 197). ولی مطابق نقل ابن سعد در طبقات (ج 6، ص 25) او را در منطقه جزیره دستگیر کردند و به شهادت رساندند.
2 . طبقات، ج 6، ص 25. ابن حجر عسقلانی نیز می نویسد: «أَوَّلُ رَأْس اُهْدِیَ فِی الاِْسْلامِ، رَأسُ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ، بُعِثَ بِهِ زِیادُ إِلی مُعاوِیَةَ». (الاصابة، ج 2، ص 523).
3 . رجوع کنید به: الغدیر، ج 11، ص 41-44; تاریخ طبری، ج 4، ص 197; طبقات ابن سعد، ج 6، ص 25; الاصابة، ج 2، ص 533; کنز العمّال، ج 13، ص 497; مصنّف ابن ابی شیبة، ج 8، ص 357; مختصر تاریخ دمشق، ج 19، ص 202 و اعیان الشیعة، ج 8، ص 376.
4 . الامامة و السیاسة، ج 1، ص 203. (در بحارالانوار، ج 44، ص 213 نیز، این جملات با تفاوتی نقل شده است).
صفحه 195
میان آنان، در پی انتقام از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) و در واقع انتقام از اسلام راستین برآمد، تا بتواند به «خطّ اموی» استحکام بیشتری ببخشد و راه را برای خودکامگی هایش هموارتر سازد.

یعقوبی ـ مورّخ مشهور ـ از حضرت رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) روایت کرده است، که فرمود:

«اِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِی الْعَاصِ ثَلثِینَ رَجُلا جَعَلُوا مَالَ اللهِ دُوَلا وَ عِبَادَهُ خَوَلا وَ دِینَهُ دَخَلا; آنگاه که فرزندان ابوالعاص (پسر امیّه) به سی تن برسند، بیت المال را در انحصار خود قرار می دهند و بندگان خدا را برده خویش، و دین خداوند را مایه فریب می سازند».(1)

این سه اصل پایه های حکومت های استبدادی است که حکومت بنی امیّه بر اساس آن شکل گرفته است.

معاویه که در سال های اوّل حکومتش با سیاستی مزوّرانه پا به میدان نهاد و با بذل و بخشش های فراوان و تظاهر به بردباری و چشم پوشی از دشمنانش، سعی در به سازش کشاندن آنان داشت و به هر شکل می خواست همگان در برابر حکومت او سر تسلیم فرود آورند و یا حدّاقل سکوت کنند; پس از استحکام پایه های حکومتش سیمای واقعی خویش را نمایان ساخت و شدیدترین فشارهای اقتصادی را بر مردم بی نوا روا داشت.

وی با این که ثروت های عمومی و دارایی های کشور اسلام را به رایگان تقدیم موالیان و نزدیکان خویش می کرد، با وضع مقرّرات سنگین اقتصادی نسبت به

پاورقی

1 . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 172 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص 56.

مخالفان خویش، چنان عرصه را بر آنان تنگ کرده بود که بسیاری از مردم با فقر و فلاکت دست و پنجه نرم می کردند.

او این کار را برای این انجام می داد تا احدی به فکر قیام بر ضدّ او نیفتد.(1)

این سیاست در دوران یزید نیز ادامه یافت تا جایی که نسبت به افرادی چون «عبداللّه بن عبّاس» نیز اعمال می شد. عبدالله در نامه ای به یزید به همین نکته اعتراض کرده، می نویسد:

«فَلَعَمْرِی مَا تُؤْتِینَا مِمَّا فِی یَدَیْکَ مِنْ حَقِّنَا إِلاَّ الْقَلِیلَ وَ إِنَّکَ لَتَحْبِسُ عَنَّا مِنْهُ الْعَرِیضَ الطَّوِیلَ; به جانم سوگند! تو از حقوق ما جز مقدار ناچیزی به ما ندادی و تمام آن را خود برداشتی!».(2)

معاویه که برای تصاحب اموال مردم مسلمان خیز برداشته بود هر روز

دستوری صادر می کرد.
یک روز فرمان داد تمام اراضی مربوط به پادشاهان ساسانی که در اطراف کوفه قرار داشت، تصرّف شود. در پی این فرمان، تمام آن سرزمین های وسیع و آباد جزء اموال خصوصی او قرار گرفت.درآمد این زمین ها در هر سال تا 5 میلیون درهم می رسید.
روز دیگر فرمان داد، بصره و املاک آباد اطراف آن را به این سرزمین ها اضافه کنند.
در مرحله سوّم دستور داد: هدایایی که رعایای ایرانی در ایّام نوروز و مهرگان به پادشاهان ساسانی می پرداختند، از این به بعد به دستگاه خلافت بپردازند.(3)
منطق معاویه بر این اساس بود که می گفت: زمین از آن خداست و وی خلیفه خدا! لذا هر طوری که میلش باشد عمل می کند. او می گفت:
«اَلاْرْضُ للهِ وَ أَنَا خَلِیفَةُ اللهِ فَمَا آخُذُ مِنْ مَالِ اللهِ فَهُوَ لِی وَ مَا تَرَكْتُهُ كَانَ جائِزاً
پاورقی
1 . رجوع کنید به: عقد الفرید، ج 4، ص 259.
2 . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 248 و بحارالانوار، ج 45، ص 324. همچنین رجوع کنید به : عقد الفرید، ج 4، ص 358 .
3 . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 218. مراجعه شود به نقش عایشه درتاریخ اسلام، قسمت سوّم، ص 157.

لِی; زمین از آن خدا است و من هم خلیفه او، پس اگر در مالی تصرّف کنم،متعلّق به من است واگر تصرّف نکنم باز مجاز به تصرّف آنم».(1)
بر اساس منطق معاویه ولایات و شهرها به صورت تبعیض آمیزی اداره می شد. در حالی که مردم شام ـ بهترین مدافعان حکومت معاویه ـ در امنیّت و رفاه به سر برده و ارزاق عمومی به وفور و با قیمتی مناسب در اختیارشان قرار می گرفت و هر گاه و بی گاه از بذل و بخشش های بی دریغ معاویه بهره مند بودند; مردم شهرهای دیگر تحت فشار سخت ترین تنبیهات اقتصادی قرار داشتند.
خصوصاً شهر کوفه که پایگاه اصلی شیعیان و دوست داران امیرمؤمنان(علیه السلام) بود، با وضع بسیار دردناکی روبرو بود. مغیرة بن شعبه ـ والی کوفه ـ ارزاق عمومی را از مردم کوفه دریغ می داشت. این سیاست تبعیض آمیز معاویه تا دهها سال پس از وی نیز ادامه یافت ; تا آن جا که عمر بن عبدالعزیز ـ به اصطلاح عادل ترین آنان! ـ در حالی که بر حقوق شامیان ده دینار افزوده بود بر اهل عراق هیچ نیافزود!(2)
غصب زمین های آباد بلاد اسلامی، تنها به کوفه و بصره خلاصه نشد. بلکه

پس از آن معاویه بر زمین های یمن و شام و بین النهرین نیز دست انداخت و سرزمین هایی که در گذشته عنوان خالصه و تیول داشت، از چنگ صاحبان آنها درآورد و در تصرّف خویش قرار داد.
وی حتّی از دو شهر مقدس مکّه و مدینه نیز صرف نظر نکرد ; هر سال مقدار زیادی خرما و گندم از این دو شهر به عنوان مالیات و خراج می گرفت و «فدک» را که متعلّق به فرزندان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود جزء تیول مروان بن حکم قرار داد!(3)
«ابن عبد ربّه» می نویسد:
پاورقی
1 . الغدیر، ج 8، ص 349. به نقل از مروج الذهب، ج 2، ص 79.
2 . عقد الفرید، ج 4، ص 259. برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به نقش عایشه در تاریخ اسلام، قسمت سوّم.
3 . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 305.

در دوران حکومت معاویه هیچ بودجه ای از بیت المال برای شهر مقدّس مدینه اختصاص نمی یافت(1)، چه این که در این شهر بزرگانی زندگی می کردند که همه از سران مخالفان حکومت اموی بودند.
والیان منصوب معاویه، مردم این سامان را مجبور کردند تا با بهای ناچیزی املاک خویش را بفروشند و بسیاری از زمین های اطراف مدینه را به اجبار به تصرّف دستگاه حکومت درآوردند.
به حکم معاویه، گاه مروان بن حکم و گاه نیز سعید بن عاص بر مدینه حکومت می کرد و هر دو در تضعیف اقتصادی مردم مدینه خصوصاً بزرگان قوم از هیچ کوششی دریغ نمی کردند.(2)
معاویه که مبارزه با علویان و هواخواهان مکتب علوی را وجهه نظر خویش قرارداده بود، در بخشنامه ای به همه عمّال خویش اعلام کرد:
«أُنْظُرُوا إِلَی مَنْ قَامَتْ عَلَیْهِ الْبَیِّنَةُ أَنَّهُ یُحِبُّ عَلِیّاً وَ أَهْلَ بَیْتِهِ فَامْحُوهُ مِنَ الدِّیوَانِ وَ أَسْقِطُوا عَطَاءَهُ وَ رِزْقَهُ; مواظب باشید هر که ثابت شد که از شیعیان علی(علیه السلام) و اهل بیت او است اسم او را از دفتر بیت المال حذف کنید و حقوق و مزایای او را قطع نمایید».(3)
این همه سخت گیری از جانب معاویه برای آن بود که وی همواره از شیعیان احساس خطر عظیمی می کرد و لذا با قساوت تمام به این گونه اعمال ننگین و شرارت بار دست می زد.
ابن ابی الحدید، از امام باقر(علیه السلام) نقل می کند که شرایط چنان سخت شده بود که اگر کسی از دوستی ما یاد می کرد زندانی می شد و اموالش مصادره می گردید و یا خانه اش
پاورقی

1 . مراجعه شود به عقدالفرید، ج 4، ص 358.
2 . مراجعه شود به عقد الفرید، ج 4، ص 259.
3 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 45 و الغدیر، ج 11، ص 29.

ویران می گشت.(1)

فشارها چنان زیاد و فراگیر شده بود که «شعبی» می گوید:

«مَا نَدْری مَا نَصْنَعُ بِعَلِیٍّ بْنِ أبی طَالِب، إِنْ أَحْبَبْنَاهُ إِفْتَقَرْنَا وَ إِنْ اَبْغَضْنَاهُ کَفَرْنَا; نمی دانیم با علی(علیه السلام) چه کنیم؟ اگر او را دوست بداریم، (چنان بر ما سخت می گیرند که) فقیر و نیازمند می شویم و اگر او را دشمن بداریم، کافر می شویم».(2)

معاویه برای پیشبرد اهداف خویش و تحکیم پایه های مقام و موقعیّت خود، که سخت به آن علاقه داشت، به احکام اسلامی نیز دست اندازی کرد و بدعت هایی را در دین پدید آورد که از مهم ترین آن ها انحراف خلافت اسلامی از مسیر صحیح خود و تبدیل آن به سلطنت استبدادی و موروثی، مخصوصاً انتخاب فرزند آلوده و ناصالحش برای ولایت عهدی بود.
این خطر به قدری جدّی و مهم بود که امام حسین(علیه السلام) در جمع عدّه زیادی از صحابه و انصار و فرزندان آنها در منی، با آن که جاسوسان معاویه همه جا مراقب اوضاع بودند، در این باره فرمود:
«فَإِنِّی أَخَافُ أَنْ یَنْدَرِسَ هَذَا الْحَقُّ وَ یَذْهَبَ; من بیم آن دارم که (در اثر اعمال معاویه) دین اسلام فرسوده گشته و به طور کامل ریشه کن گردد».(3)
معاویه خود تصریح می کرد که خلافت را نه با محبّت و دوستی مردم و نه رضایت
پاورقی
1 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 43.
2 . مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 248.
3 . احتجاج طبرسی، ج 2، ص 87 ; الغدیر، ج 11، ص 28.

آن ها از حکومت او، بلکه با شمشیر به دست آورده است.(1)
بنابراین، دلیلی ندارد که خواسته های ملّت مسلمان را رعایت کند.
«جاحظ» می گوید:
«معاویه آن سال را که به قدرت رسید «عام الجماعة» نامید، در حالی که آن سال «عام الفرقة و القهر و الغلبة» بود، سالی که امام به سلطنت و نظام کسرایی تبدیل شد و خلافت پیامبر(صلی الله علیه وآله) غصب شد و قیصری گردید».(2)
معاویه خود را اوّلین «ملک» (شاه) می خواند.(3)
«سعید بن مسیّب» می گفت: معاویه اولین کسی بود که خلافت را به سلطنت تبدیل کرد.(4)
«ابوالاعلی مودودی» در کتاب «خلافت و ملوکیّت» چند ویژگی برای تفاوت نظام سلطنتی معاویه با خلافت پیش از وی برشمرده است.
نخست: دگرگونی روش تعیین خلیفه. خلفای پیشین، خود برای کسب خلافت قیام نمی کردند، ولی معاویه در پی آن بود با هر وسیله ای که شده بر مسند خلافت تکیه زند.

دوّم: دگرگونی در روش زندگی خلفا و استفاده از روش پادشاهی روم و ایران.
سوّم: چگونگی مصرف بیت المال. زیرا در دوران معاویه بیت المال به صورت ثروت شخصی او و دودمان او درآمد و کسی نمی توانست درباره حساب و کتاب بیت المال از حکومت وی بازخواست کند.
چهارم: پایان آزادی ابراز عقیده و امر به معروف و نهی از منکر. این روش از عهد
پاورقی
1 . عقد الفرید، ج 4، ص 81-82.
2 . رسالة الجاحظ فی بنی امیّة، ص 124، به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، ج 2، ص 396.مراجعه شود به: پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج 3، ص 250 و الغدیر، ج 10، ص 227.
3 . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 232. مراجعه شود به: تاریخ الخلفاء، ص 223.
4 . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 232.

معاویه با کشتن «حجر بن عدی» آغاز شد.
پنجم: پایان آزادی دستگاه قضایی اسلام.
ششم: خاتمه یافتن حکومت شورایی.
هفتم: ظهور تعصّبات نژادی و قومی.
هشتم: نابودی برتری قانون، بر خواسته های شخصی.(1)
«ابن ابی الحدید» پس از نقل سخنانی در مورد خلاف کاری ها و بدعت های معاویه، می گوید:
«اعمال خلاف و آشکارای «معاویه» از قبیل: پوشیدن حریر، استعمال ظروف طلا و نقره، جمع آوری غنایم برای خود، اجرا نکردن حدود الهی و مقرّرات اسلام درباره اطرافیان و کسانی که مورد علاقه اش بودند، ملحق کردن «زیاد» به خود و او را برادر خود خواندن، با این که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرموده بود: «أَلْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ; فرزند به همسر ملحق می شود و سهم زناکار سنگسار شدن است». کشتن «حُجربن عدی» و یاران پاک او، توهین به ابوذر و او را سوار بر شتر برهنه کردن و فرستادنش به مدینه، ناسزا گفتن به «امیرمؤمنان علی(علیه السلام)» و «امام حسن(علیه السلام)» و «ابن عبّاس» بر روی منابر، ولیعهد قراردادن «یزید» شراب خوار و قمارباز و... همه و همه دلیل بر کفر و الحاد او است».(2)
معاویه در بدعت گزاری هیچ حدّ و مرزی قائل نبود و به اعتراض دیگران نیز وقعی نمی نهاد.
«ابودرداء» می گوید:

«به معاویه گفتم از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) شنیدم هر کسی از ظروف طلا و نقره بیاشامد آتش
پاورقی
1 . خلافت و ملوکیّت، ص 188-207 ; به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، ج 2، ص 407-408. (رجوع شود به: پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج 3، ص 250-251).
2 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 5، ص 132.
صفحه 202
جهنّم درونش را فرا خواهد گرفت». معاویه گفت:
«أَمَّا أَنَا فَلاَ أَرَى بِذَلِکَ بَأْساً; امّا من برای آن ایرادی نمی بینم!!».
«ابودرداء» پاسخ داد: عجبا! من از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل می کنم تو رأی شخصی خود را اظهار می کنی! من دیگر در سرزمینی که تو هستی نخواهم ماند!».(1)
مرحوم علاّمه امینی در کتاب نفیس «الغدیر» با ذکر اسناد و مدارک روشن بدعت ها و فجایعی را که شخص معاویه انجام داده جمع آوری کرده است; در این جا فهرست آن از نظر خوانندگان عزیز می گذرد و شرح و تفصیل منابع آن را می توانند در «الغدیر» جلد یازدهم مطالعه کنند.
این مرد محقّق می نویسد:
«نخستین کسی که آشکارا به شرب خمر و خریدن آن اقدام کرد، معاویه بود.
نخستین کسی که در محیط اسلام فحشا را اشاعه داد، معاویه بود.
نخستین کسی که ربا را حلال شمرد، معاویه بود.
نخستین کسی که ازدواج با دو خواهر را در یک زمان اجازه داد، معاویه بود.
نخستین کسی که سنّت پیامبر(صلی الله علیه وآله) را در باب دیات تغییر داد، معاویه بود.
نخستین کسی که لبّیک را (در مراسم زیارت خانه خدا) ترک کرد، معاویه بود.
نخستین کسی که از اجرای حدود الهی سرباز زد، معاویه بود.
نخستین کسی که اموالی را برای جعل حدیث اختصاص داد، معاویه بود.
نخستین کسی که به هنگام بیعت با مردم بیزاری از علی(علیه السلام) را شرط می کرد، معاویه بود.
نخستین کسی که سرِ یکی از اصحاب پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) (عمرو بن حَمِق) را جدا کرده و در شهرها گردش داد، معاویه بود.
نخستین کسی که خلافت پیامبر(صلی الله علیه وآله) را به سلطنت مبدّل ساخت، معاویه بود.
پاورقی

1 . همان مدرک، ج 20، ص 278. مراجعه شود به: پیام امام، ج 3، ص 20 و 21.

نخستین کسی که به دین خدا اهانت کرد و فرزند فاجرش را به خلافت برگزید، معاویه بود.

نخستین کسی که دستور داد مدینه پیامبر(صلی الله علیه وآله) را غارت کنند، معاویه بود.

نخستین کسی که سبّ و ناسزاگویی به علی(علیه السلام) را رواج داد، معاویه بود.

نخستین کسی که خطبه نماز عید را (بر خلاف دستور پیامبر(صلی الله علیه وآله)) بر نماز عید مقدّم داشت، تا بتواند قبل از متفرّق شدن مردم، ضمن خطبه خود، علی(علیه السلام) را سبّ کند، معاویه بود».(1)

این تنها بخشی از فجایع معاویه در زمینه تغییر احکام الهی و نقض سنّت پیامبر(صلی الله علیه وآله)و زیر پا نهادن دستورات خدا بود و اگر کسی تمام تاریخ زندگانی او و سایر بنی امیّه را بررسی کند، باز هم به نمونه های بیشتری دست می یابد و به راستی اگر حکومت این ظالمان بیگانه از اسلام ادامه می یافت، به یقین چیزی از اسلام باقی نمی ماند و این سخن با مدارک گسترده ای که در دست است، جای انکار ندارد! و ما تعجّب می کنیم چرا بعضی اصرار دارند چشم بر هم نهند و با این همه فجایع، باز معاویه و بنی امیّه را بستایند; براستی شگفت آور است! انصاف کجاست؟!(2)

8 ـ تحمیل بیعت یزید بر مردم

طبق نوشته «ابن عبد ربّه» معاویه هفت سال تمام به منظور آماده سازی افکار عمومی برای بیعت با یزید تلاش کرد(3) و برای رسیدن به این مقصود از همه وسایل فریب و نیرنگ سود جست و از هیچ فرصتی چشم پوشی نکرد.
معاویه، از هر کسی بهتر می دانست که مردم بعد از وی هرگز با فرد فرومایه ای
پاورقی
1 . برای توضیح بیشتر به کتاب نفیس الغدیر، ج 11، ص 71 به بعد مراجعه شود که تمام مدارک مطالب فوق را از کتب برادران اهل سنّت با ذکر جلد و صفحه آورده است.
2 . رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج 4، ص 329-330.
3 . عقد الفرید، ج 4، ص 368 و مراجعه شود به: کامل ابن اثیر، ج 3، ص 46.

چون یزید بیعت نخواهند کرد. از این رو لازم دید هر چه از دستش بر می آید پیشاپیش انجام دهد. این بود که با حیله و تزویر مدّعیان آینده خلافت، چون امام حسن مجتبی(علیه السلام)، سعد بن ابی وقاص و دیگران را یکی پس از دیگری از میان برداشت.(1)
وی حتّی از عبدالرّحمان ـ فرزند خالد بن ولید، از همسنگران جاهلی خویش ـ نیز نگذشت و چون از شامیان شنید که او را برای خلافت آینده مناسب می دانند، وی را توسّط طبیب مخصوص خویش به قتل رساند.(2)
جمعی از مورّخان چون یعقوبی و ابن اثیر(3)، بر این باورند که اوّلین بار طرح ولایت عهدی یزید به صورت رسمی توسط «مغیرة بن شعبه» کلید زده شد. معاویه بنا داشت مغیره را از حکومت کوفه عزل کند و سعید بن عاص را به جایش منصوب نماید، ولی مغیره پس از اطّلاع از این تصمیم، به سرعت خود را به شام رساند و برای تحکیم موقعیّت خویش، ولایت عهدی یزید را به معاویه پیشنهاد داد و افزود که راضی کردن مردم کوفه با من.
معاویه که مقصود اصلی مغیره را دریافت، گفت، به کوفه بازگرد و به این کار بپرداز!
پس از آن معاویه در نامه ای به «زیاد» حاکم بصره نوشت:
«مغیره مردم کوفه را به بیعت یزید فراخوانده است، تو شایسته تری که

نسبت به پسر برادرت! این کار را انجام دهی! هنگامی که نامه ام به دست تو رسید مردم بصره را جمع کن و از آن ها برای یزید بیعت بگیر!».
وقتی که نامه معاویه به زیاد رسید، در شگفتی فرو رفت و به معاویه چنین پیام داد:
پاورقی
1 . مقاتل الطالبیین، ص 7.
2 . مراجعه شود به: الغدیر، ج 10،ص 233;استیعاب، شرح حال عبدالرّحمن و تاریخ طبری،ج 4، ص 171.
3 . کامل ابن اثیر، ج 3، ص 503، حوادث سال 56.

«یزید مردی است که با سگ ها و میمون ها بازی می کند و جامه های رنگارنگ می پوشد و پیوسته شراب می نوشد و شب را با ساز و آواز می گذراند، اگر مردم را به بیعت وی بخوانم به ما چه خواهند گفت؟ در حالی که هنوز مردانی چون حسین بن علی(علیه السلام)، عبداللّه بن عبّاس، عبداللّه بن عمر و عبداللّه بن زبیر در میانشان هستند. یزید را وادار که یکی دو سال به اخلاق اینان درآید! شاید بتوان در آن صورت مردم را به این بیعت راضی کرد».
معاویه از شنیدن این پیام خشمگین شد و گفت:
وای بر پسر عبید! شنیده ام در گوشش خوانده اند که وی پس از من امیر است ; به خدا سوگند! او را به مادرش سمیّه و پدرش عبید باز می گردانم.(1)
طبیعی بود که «زیاد» در مقابل ابطال هویّت و شناسنامه جعلی اش! چاره ای جز تسلیم نداشت.
بدین ترتیب، معاویه و کارگزاران وی وارد کار سخت و دشواری شده بودند، معاویه با هر زحمتی که بود از گوشه و کنار مملکت، سران و بزرگان قبایل را به دمشق فرا می خواند و با تهدید، یا بخشیدن پول های هنگفت و گاه با دادن امتیازات دیگر چون فرمانروایی و حکمرانی، آنان را به بیعت با یزید وادار می کرد.
سال ها طول کشید تا همه بلاد اسلامی ـ جز مکّه و مدینه ـ به بیعت تحمیلی یزید تن دادند. تنها این دو شهر ـ مخصوصاً مدینه ـ همچنان دست نخورده باقی مانده بود. حضور افراد ذی نفوذی چون امام حسین(علیه السلام) مانع تحقّق این مقصود بود.
معاویه در ابتدا به مروان بن حکم ـ والی وقت مدینه ـ دستور داد تا از مردم آن شهر بیعت بگیرد ; ولی مردم مدینه اعتنایی به این امر نکردند، عبدالرحمان ـ فرزند خلیفه اوّل ـ در جمع مردم با صراحت گفت: مروان و معاویه دروغ می گویند، آن ها

پاورقی
1 . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 220 و تاریخ طبری، ج 6، ص 170. ابن اثیر در کامل (ج 3، ص 503-505) این داستان را به نحو دیگری نقل کرده است.

می خواهند حکومت را تبدیل به پادشاهی کنند که هر شاهی مُرد، شاه دیگر (پسرش) جانشین وی گردد.(1)
سرانجام اعتراض شدید امامحسین(علیه السلام) مروان را در انجام این مأموریت ناکام ساخت.
معاویه چاره ای ندید جز این که شخصاً به این دو شهر مقدّس سفر کند و مردم آن سامان را به بیعت تحمیلی با یزید مجبور نماید. این بود که با تعداد زیادی از نظامیان و گارد مخصوص خویش به حجاز سفر نمود.
«ابن قتیبه» در کتاب «الامامة و السیاسة» داستان این سفر و سخنان عتاب آمیز معاویه را در مدینه با حسین بن علی(علیه السلام) و دیگر سرشناسان به تفصیل نقل کرده است.
وی می نویسد:
«معاویه فرمان داد مردم را به مسجد فراخوانند و چون مردم جمع شدند برخاست و در مورد شایستگی و لیاقت یزید برای خلافت سخن راند و گفت: تمام مسلمانان در کلّیّه بلاد اسلامی جز شما مردم مدینه با یزید بیعت کردند، من برای اهمّیّت این شهر آن را به تأخیر انداخته ام و اگر در امّت اسلامی کسی را بهتر از یزید می شناختم به خدا سوگند برای او بیعت می گرفتم!».
دراین لحظه امام حسین(علیه السلام) برخاست و سخن وی را قطع کرد و فرمود:
«به خدا سوگند! کسی را که پدرش از پدر یزید و مادرش از مادر وی و خودش از خود او بهتر و شایسته تر است کنار نهادی و یزید را مطرح ساختی!».
معاویه گفت: «گویا خودت را می گویی؟»
امام(علیه السلام) فرمود: آری.
گفت: امّا سخن تو که مادرت از مادر یزید بهتر است سخن به حقّی است. چه این که فاطمه(علیها السلام)دختررسول خدا(صلی الله علیه وآله) است و کسی در دین و سابقه به پای وی
پاورقی
1 . کامل ابن اثیر، ج 3، ص 506.

نخواهد بود، و امّا این که می گویی پدرت از پدر یزید بهتر است، خدا پدر یزید را بر پدر تو پیروز کرد!!

امام فرمود: «این جهالت و نادانی برای تو بس است که دنیای زودگذر را بر آخرت جاویدان برگزیده ای».
معاویه ادامه داد: امّا این که می گویی خودت از یزید بهتر هستی به خدا سوگند! یزید برای امّت محمد(صلی الله علیه وآله)از تو بهتر و شایسته تر است!!
امام(علیه السلام) فرمود: این دروغ و بهتانی بیش نیست، آیا یزید شراب خوار و عشرت پیشه از من بهتر است؟!(1)
بنابر نقل «ابن اثیر» معاویه مدّتی در مدینه ماند تا سرانجام با تهدید صریح در حالی که نظامیان با شمشیرهای آخته و آماده اطراف مردم را در مسجد گرفته بودند، از آنان ـ غیر از آن چهار تن ـ بیعت گرفت و سپس به سوی شام رهسپار گردید.(2)
با این که معاویه به حسب ظاهر از مردم شهرهای مختلف برای یزید بیعت گرفت و یزید را به عنوان جانشین انتخاب کرد، ولی این عمل به عنوان یکی از کارهای بسیار زشت معاویه در خاطره تاریخ باقی ماند.
زشتی این انتخاب تا آنجا بود که ـ همچنان که گذشت ـ حتّی در باور فردی چون «زیاد» نمی گنجید و به همین جهت به معاویه گفت، چگونه مردم را به بیعت فرد شراب خوار و میمون باز دعوت کنیم؟
«ابن اثیر» از «حسن بصری» نقل می کند که گفت: معاویه چهار عمل انجام داد که هر یک از آن ها برای تباهی او کافی بود، و آن گاه یکی از آن ها را چنین می شمارد:
«وَاسْتِخْلاَفُهُ بَعْدَهُ إِبْنَهُ سِكِّيراً خِمِّيراً يَلْبِسُ الْحَرِيرَ وَ يَضْرِبُ بِالطَّنَابِيرِ; جانشین کردن فرزند بسیار مست و شراب خوار خود را که لباس
پاورقی
1 . الامامة و السیاسة، ج 1، ص 149-155 ; الغدیر، ج 10، ص 250 و تاریخ طبری، ج 4، ص 170.
2 . مراجعه شود به: کامل ابن اثیر، ج 3، ص 511 و عقد الفرید، ج 4، ص 371-372.

حریر می پوشید و به ساز و آواز مشغول بود».(1)
به گفته یعقوبی ـ مورّخ مشهور ـ هنگامی که به عبداللّه بن عمر پیشنهاد شد با یزید بیعت کند، گفت:
«با کسی که میمون باز و سگ باز و شراب خوار و دارای فسق آشکار است، بیعت کنم، در این صورت به خداوند چه پاسخی بدهم؟».(2)
به هرحال، علاقه فردی معاویه به فرزندش یزید و بقای خلافت در خاندان اموی سبب چنین بیعت تحمیلی گردید. در نتیجه ضربت کاری دیگری به جامعه اسلامی و شریعت نبوی(صلی الله علیه وآله) از این طریق وارد

شد.
سیّد قطب، نویسنده و دانشمند معروف مصری می نویسد:
«تعیین یزید برای خلافت یک ضربه کاری به قلب اسلام و به نظام اسلامی و هدف ها و مقاصد آن بود».(3)
پاورقی
1 . کامل ابن اثیر، ج 3، ص 487 و الغدیر، ج 10، ص 225. معاویه خود بهتر از هر کس می دانست که یزید شایسته این جایگاه نیست; ولی عشق به فرزند و بقای خلافت در این خاندان، او را از پیروی حقّ بازداشت. از معاویه نقل شده که می گفت: «لَوْ لا هَوَایَ فی یَزِیدَ لاَبْصَرْتُ رُشْدی; اگر عشق و علاقه به یزید نبود، می توانستم راه صحیح را تشخیص دهم!» (تذکرة الخواص، ص 257 و رجوع کنید به: مختصر تاریخ دمشق، ج 28، ص 18).
2 . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 220.
3 . العدالة الاجتماعیة، ص 181.

8- حکومت جنایت بار یزید

اشاره

آخرین حلقه حوادثی که به ماجرای خونین کربلا ختم شد، بدست گرفتن خلافت توسّط یزید بن معاویه بود.

حوادثی که از سقیفه شروع شد و هر دوره ای بیش از گذشته سبب تقویت «جبهه اموی» و منافقان گردید، در نهایت کار را به آن جا رساند که با نهایت تأسّف خلافت مسلمین به دست یزید فاسد، شراب خوار و هوس باز افتاد.

او با غرور و خودخواهی در پی بیعت گرفتن و به رسمیّت بخشیدن حکومت فاسد خویش برآمد و در مسیر اجرای اهداف خود، دست به هر جنایتی می زد. به گفته «مسعودی» مورّخ معروف: «سیره یزید، همان روش فرعون بود; بلکه باید گفت فرعون در میان مردم، بیش از یزید به عدالت رفتار می کرد».(1)

در این قسمت، برای آشنایی با افکار و عقاید و اعمال یزید، کارنامه سیاه او را کمی بررسی می کنیم.

یزید در سال 25 یا 26 هجری زاده شد و مادر وی «میسون» نام داشت; معاویه «میسون» را در حالی که یزید را در شکم داشت، طلاق داد و «میسون» وی را در

پاورقی

1 . وَ سِيَرُهُ سِيرَةُ فِرْعَوْنَ، بَلْ كَانَ فِرْعَوْنُ أَعْدَلَ مِنْهُ فِى رَعِيَّتِهِ (مروج الذهب، ج 3، ص 68).

زمانی که همسر معاویه نبود، به دنیا آورد.(1)

برخی از نویسندگان معتقدند: یزید نزد دایی های خود در بادیه پرورش یافت و قبیله مادرش پیش از اسلام مسیحی بودند و هنوز حال و هوای دوران مسیحیّت در سر آنان بود و از این رو، یزید بیش از آن که تربیت او اسلامی باشد، تربیت مسیحی داشت; بنابراین، پرده دری وی نسبت به ارزش های اسلامی امر غریبی نبود.(2)

شاید از این روست که یزید در اشعار خویش ـ به هنگامی که می خواهد شراب بنوشد ـ چنین می سراید:

وَ إِنْ حَرُمَتْ يَوْماً عَلَى دِينِ أَحْمَدَ

فَخُذْهَا عَلَى دِينِ الْمَسِيحِ بْنِ مَرْيَمَ

«اگر نوشیدن شراب در دین اسلام حرام است; آن را مطابق دین مسیح بنوش!».(3)

دولت روم در دربار بنی امیّه نفوذ داشت و برخی از مسیحیان روم در دربار شام به عنوان مستشار حضور داشتند. مورّخان تصریح می کنند که به هنگام حرکت امام حسین(علیه السلام) به سوی کوفه، یزید به توصیه «سَرْجون» رومی «عبیداللّه زیاد» را که والی بصره بود (با حفظ سِمَت) به حکومت کوفه نیز منصوب کرد. سرجون این توصیه را به نقل از معاویه به یزید نمود.(4)

«ابوالفرج اصفهانی» درباره هم نشینان یزید می گوید: «در طلیعه ندیمان یزید، شاعری مسیحی به نام «اخطل» قرار داشت. این دو تن با هم شراب می نوشیدند و ساز و آواز می شنیدند و یزید وی را در سفرها به همراه خود می برد. پس از مرگ یزید و انتقال خلافت به مروانیان، اخطل در دوران خلافت عبدالملک مروان، از نزدیکان او

پاورقی

1 . مختصر تاریخ دمشق، ج 28، ص 19.

2 . حیاة الامام الحسین بن علی(علیه السلام)، ج 2، ص 180. این سخن از

استاد عبداللّه علائلی نقل شده است.
3 . تتمّة المنتهی در تاریخ خلفا، ص 66. البتّه ما معتقدیم شراب در همه ادیان الهی حرام بوده است و از جمله در دین حضرت مسیح(علیه السلام) هر چند به این دین نسبت داده شده که آن را جایز می شمارند.
4 . کامل ابن اثیر، ج 4، ص 23 و تاریخ طبری، ج 4، ص 258. سرجون هم پیاله یزید در باده نوشی نیز بود (انساب الاشراف، ج 5، ص 301).
صفحه 211
قرار گرفت و هر زمان می خواست، نزد او می رفت، در حالی که گردنبند طلا در گردن داشت و قطرات خمر از موی صورتش می چکید».(1)

آنچه را که تاریخ از افکار و اندیشه های این عامل فساد و تباهی و رفتارهای او نقل می کند، همه حکایت از فسق و فجور و رفتارهای الحادی دارد.
قاضی نعمان مصری می نویسد:
روزی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به معاویه نظر افکند و فرمود:
«أَیُّ یَوْم لاُِمَّتِی مِنْکَ، وَ أَیُّ یَوْم سُوء لِذُرِّیَّتِی مِنْکَ مِنْ جَرْو یَخْرُجُ مِنْ صُلْبِکَ، یَتَّخِذُ آیَاتِ اللّهِ هُزُواً وَ یَسْتَحِلُّ مِنْ حُرْمَتِی مَا حَرَّمَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ; امّت من چه روز (سختی) از تو خواهند داشت؟ و خاندان من از فرزندی که از صلب تو خارج می شود، روز بدی را در پیش دارد! همان فرزندی که آیات خدا را به استهزا می گیرد و آن چه را که خداوند از حریم من حرام کرده، وی حلال می شمارد».(2)
اشعار کفرآمیز یزید و سخن گفتن از انتقام از پیامبر و یادآوری کشتگان مشرک در جنگ بدر و کشتن امام حسین(علیه السلام) در برابر آنان، همگی از عدم اعتقاد او به دین اسلام حکایت دارد.(3)
وی در زمان خلافت پدرش به می گساری و هوسرانی مشغول بود، معاویه
پاورقی
1 . الاغانی، ج 7، ص 170 (مطابق نقل حیاة الامام الحسین(علیه السلام)، ج 2، ص 184).
2 . المناقب و المثالب، ص 71 (مطابق نقل حیاة الامام الحسین(علیه السلام)، ج 2، ص 180).
3 . اشعار و سخنان وی را پیش از این در دوّمین ریشه های قیام عاشورا آورده ایم.
صفحه 212
تصمیم گرفت برای ساختن سابقه ای دینی، وی را به جهاد بر ضدّ «رومیان» بفرستد; از این رو، او را به فرماندهی لشکری برای جنگ با رومیان اعزام کرد و «سفیان بن عوف غامدی» را نیز در این مسیر با وی همراه ساخت. یزید در این سفر جهادی! معشوقه خود «امّ کلثوم» را نیز به همراه داشت. در این سفر لشکریان یزید که گروهی از لشکرش وارد روم شده بودند، به تب و آبله گرفتار شدند; ولی یزید در همان حال در منزلی به نام «دیر مُرّان» (محلی در نزدیک دمشق) در کنار «امّ کلثوم» به استراحت و هوسرانی می پرداخت. وقتی از این حادثه با خبر شد (با بی اعتنایی به آنچه بر لشکریانش اتّفاق افتاد)، چنین سرود:
مَا إِنْ أُبَالِی بِمَا لاَقَتْ جُمُوعُهُمْ

بِالْغَذْقَذُونَةِ مِنْ حُمَّى وَ مِنْ مُوم
إِذَا اتَّكَأْتُ عَلَى الْاَنْمَاطِ فِی غُرَف
بِدير مُرَّانَ عِنْدِی أُمِّ كُلْثُوم!
«من باکی ندارم از این که آن جمعیّت در منطقه غذقذونه (ناحیه ای در نزدیک سرزمین روم) دچار تب و آبله شدند; آنگاه که من در «دیر مرّان» در میان غرفه ها بر بالش ها تکیه زده ام و امّ کلثوم را در کنار خود دارم!».(1)
در زمان خلافت کوتاهش دربار یزید، مرکز فساد و فحشا و گناه بود و آثار آن در جامعه نیز گسترش یافته بود; به گونه ای که به گفته «مسعودی» در دوران حکومت کوتاه وی، حتّی در محیط مقدّسی همچون مکّه و مدینه جمعی به نوازندگی و استعمال آلات لهو و لعب می پرداختند.(2)
هنگامی که گروهی از مردم مدینه به سرپرستی «عبداللّه بن حنظله غسیل الملائکه» برای آگاهی از افکار و عقاید و اعمال یزید به شام سفر کردند و برگشتند،
پاورقی
1 . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 229 و مختصر تاریخ دمشق، ج 28، ص 23-24.
2 . مروج الذهب، ج 3، ص 67.
صفحه 213
عباراتی در معرّفی یزید گفته اند که از عمق فاجعه ای که مسلمین گرفتار آن شده بودند، حکایت می کند.
«ابن اثیر» در کتاب خویش نقل می کند، آنان گفتند:
«ما از نزد مردی آمدیم که دین ندارد، شراب می نوشد، طنبور می نوازد، نوازندگان به نزد وی به لهو و لعب مشغولند، با سگ ها بازی می کند، با جمعی از دزدان شب نشینی دارد».(1)
دیگری گفت: «به خدا سوگند! وی شراب می نوشد و به گونه ای مست می شود که نماز را نیز ترک می کند!».(2)
«ابن جوزی»، دانشمند معروف اهل سنّت از قول «عبداللّه بن حنظله» نقل می کند، که گفت:
«وَاللّهِ مَا خَرَجْنَا عَلَی یَزِیدَ حَتَّی خِفْنَا أَنْ نُرْمَی بِالْحِجَارَةِ مِنَ السَّمَاءِ! إِنَّهُ رَجُلٌ یَنْکِحُ الاُْمَّهَاتِ، وَ الْبَنَاتِ وَالاَْخَوَاتِ وَ یَشْرِبُ الْخَمْرَ وَ یَدَعُ الصَّلاَةَ; ما در حالی از نزد یزید بیرون آمدیم که خوف آن داشتیم که (بر اثر گناهان فراوان وی) از آسمان سنگ بر سر ما ببارد، او مردی است با مادران و دختران و خواهران نیز زنا می کند; وی شراب می نوشد و نماز نمی خواند».(3)
می گساری وی به طور علنی و سرودن اشعاری در حال مستی و دهن

کجی به ارزش های اسلامی در آن حالت، از صفحات تاریک زندگی یزید است.
«سبط بن جوزی» در «تذکرة الخواص» می نویسد، وی در حال مستی چنین می سرود:
پاورقی
1 . قَدِمْنَا مِنْ عِنْدِ رَجُل لَیْسَ لَهُ دِینٌ، یَشْرِبُ الْخَمْرَ وَ یَضْرِبُ بِالطَّنَابِیرِ وَ یُعْزَفُ عِنْدَهُ الْقِیَانُ وَ یَلْعَبُ بِالْکِلاَبِ وَ یَسْمُرُ عِنْدَهُ الْحَرَّابُ وَ هُمُ اللُّصُوصُ (کامل ابن اثیر، ج 4، ص 103).
2 . همان مدرک.
3 . المنتظم، ج 4، ص 179 (حوادث سال 63). شبیه همین جملات را سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص 233 آورده است.
صفحه 214
«یاران هم پیاله من! برخیزید و به نغمه های خوانندگان گوش فرا دهید. پیاله های شراب را پی در پی سر بکشید و بحث های علمی را کنار بگذارید. نغمه های ساز و آواز (به گونه ای مستم می کند که) مرا از شنیدن صدای اذان باز می دارد و من خمره های شراب را با حوران بهشتی معاوضه کردم. (و لذّات مستی را بر وعده های الهی ترجیح می دهم!)».(1)
در تاریخ آمده است که پس از شهادت امام حسین(علیه السلام) یزید برای تشکّر از «ابن زیاد» وی را به شام دعوت کرد و بساط باده نوشی را پهن کرد و در حالی که «ابن زیاد» در کنار وی نشسته بود، خطاب به باده دستان و ساقیان سرود:
إِسْقِنِی شَرْبَةً تَروِّی مُشَاشِی
ثُمَّ مِلْ فَاسْقِ مِثْلَهَا اِبْنَ زِیَادِ
صَاحِبِ السِّرِّ وَالْاَمَانَةِ عِنْدِی
وَ لِتَسْدِیدِ مَغْنَمِی وَ جِهَادِی
«ای ساقی! به من شرابی بنوشان که جان مرا سیراب کند; سپس جامی از شراب پر کن و به ابن زیاد بنوشان. همو که راز دار و امانت دار من است. آن کس که کار جهاد و غنیمت من به دست او استحکام یافت!».
آنگاه به نوازندگان دستور داد که بنوازند.(2)
یزید به قدری دلبسته شراب بود که حتّی در زمان پدرش در سفر حج هنگامی که وارد مدینه شد، در آنجا نیز بساط شراب را گستراند!(3)
امام حسین(علیه السلام) در نامه معروف خود به معاویه، به شراب خواری یزید اشاره
پاورقی
1 . مَعْشَرَ النِّدْمَانِ قُومُوا

وَاسْمَعُوا صَوْتَ الْأَغَانِی
وَاشْرَبُوا کَأْسَ مُدَام
وَاتْرُکُوا ذِکْرَ الْمَعَانِی
شَغَلَتْنِی نَغْمَةُ الْعِیدَانِ
عَنْ صَوْتِ الْأَذَانِ
وَ تَعَوَّضْتُ عَنِ الْحُورِ
خُمُوراً فِی الدِّنَانِ
(تذکرة الخواص، ص 261).
2 . مروج الذهب، ج 3، ص 67.
3 . رجوع کنید به: مختصر تاریخ دمشق، ج 28، ص 24.

می کند; آن حضرت در شمردن خلاف کاری های وی فرمود:
«وَ أَخْذُکَ النَّاسَ بِبَیْعَةِ إِبْنِکَ، غُلاَمٌ مِنَ الْغِلْمَانِ، یَشْرِبُ الشَّرَابَ، وَ یَلْعَبُ بِالْکِعَابِ; (از خلاف کاری های دیگرت) بیعت گرفتن از مردم برای پسرک جوانت می باشد، همان که شراب می نوشد و قمار بازی می کند».(1)
مجموعه فسادهای اخلاقی و انجام کارهای سبک و جلف توسّط ـ به اصطلاح ـ خلیفه مسلمین! (یزید بن معاویه) در عبارت کوتاهی از ابن کثیر ـ مورّخ و دانشمند متعصّب و معروف اهل سنّت ـ چنین آمده است:
«وَ قَدْ رُوِیَ أَنَّ یَزِیدَ کَانَ قَدِ اشْتَهَرَ بِالْمَعَازِفِ وَ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ الْغِنَا وَ الصَّیْدِ وَ اتِّخَاذِ الْغِلْمَانَ وَ الْقِیَانَ وَ الْکِلاَبَ وَ النِّطَاحَ بَیْنَ الْکِبَاشِ وَ الدِّبَابِ وَ الْقُرُودِ; وَ مَا مِنْ یَوْم إِلاَّ یُصْبِحُ فِیهِ مَخْمُوراً وَ کَانَ یَشُدُّ الْقِرْدَ عَلَی الْفَرَسِ مُسْرِجَةً بِحِبَال وَ یَسُوقُ بِهِ وَ یَلْبِسُ الْقِرْدَ قَلاَنِسَ الذَّهَبِ وَ کَذَلِکَ الْغِلْمَانَ وَ کَانَ إِذَا مَاتَ الْقِرْدُ حَزَنَ عَلَیْهِ; یزید به نوازندگی، شراب نوشی، خوانندگی، شکار، به خدمت گرفتن غلامان و کنیزان خنیاگر، سگ بازی و به جان هم انداختن قوچ ها، چهارپایان و بوزینه ها شهرت داشت. هر بامدادان مست و می زده بر می خاست. او بوزینه ای را بر پشت اسب زین شده ای سوار می کرد و می گرداند و بر بوزینه و غلامان، کلاه های زرّین می پوشانید و هنگامی که بوزینه اش مرد، بر او اندوهگین شد».(2)
او را میمونی بود که «ابوقیس» نام داشت و همدم او بود! هنگامی که آن میمون بر اثر حادثه ای مرد، یزید در مرگ او بسیار اندوهگین شد و دستور کفن و دفن وی را
پاورقی
1 . احتجاج طبرسی، ج 2، ص 92. این جملات با اندکی تفاوت در الامامة و السیاسة، ج 1، ص 204 نیز آمده است.
2 . البدایة و النهایة، ج 8، ص 239 .

صادر کرد! و به شامیان فرمان داد که به وی در این مصیبت بزرگ! تغریب بگویند و خود نیز اشعاری در سوگ «ابوقیس» سرود!(1)

یزید در مدّت کوتاه خلافت خویش که سه سال و چند ماه بیشتر طول نکشید، جنایات بزرگی مرتکب شد که هر یک از آن ها به تنهایی برای رسوایی و ننگ وی و خاندانش کافی است. از میان آن ها به سه جنایت مهم اشاره می شود:

1 ـ فاجعه خونین کربلا

مهمترین جنایتی که به دستور یزید در ابتدای حکومت وی انجام شد، ماجرای خونین کربلای سال 61 هجری و شهادت امام حسین(علیه السلام) و یاران پاکباخته و با ایمان او و به اسارت بردن زنان و کودکان حریم نبوی(صلی الله علیه وآله) به دست عمّال وی می باشد.

یزید در ابتدای حکومت خویش نامه ای به «ولید بن عتبه» ـ والی مدینه ـ نوشت و از وی خواست به هر قیمتی که شده از امام حسین(علیه السلام)، عبداللّه بن عمر و عبداللّه بن زبیر برای او بیعت بگیرد.(2)

مطابق نقل «ابن عثم» هنگامی که یزید از خودداری امام حسین(علیه السلام) و عبداللّه بن زبیر آگاه شد، نامه دیگری به ولید نوشت و در آن تأکید کرد که در صورت امتناع

پاورقی

1 . حیاة الامام الحسین بن علی(علیه السلام)، ج 2، ص 182.

2 . ... أَمَّا بَعْدُ! فَخُذْ حُسَيْناً وَعَبْدَاللهِ بْنَ عُمَرَ وَ عَبْدَاللهِ بْنَ الزُّبَيْرِ بِالْبَيْعَةِ أَخْذاً شَدِيداً، لَيْسَتْ فِيهِ
رُخْصَةٌ، حُتَّى يُبَايِعُوا (تاریخ طبری، ج 4، ص 250 و کامل ابن اثیر، ج 4، ص 14).

حسین(علیه السلام)از بیعت، سرش را برای من بفرست، تا جوایز فراوانی نصیب تو شود.(1)

با امتناع امام(علیه السلام) از بیعت و حرکت به سمت مکّه و کوفه، در نهایت کار به حادثه کربلا ختم شد.

ماجرای خونین کربلا و جنایات لشکریان یزید و سرداران سپاه او در این واقعه در کتاب های شیعه و سنّی به طور مشروح آمده است و حتّی میان غیر مسلمانان نیز مورد بحث و بررسی قرار گرفته است و کتاب های فراوانی در این زمینه نوشته شده است. مشروح این ماجرا در بخش چهارم (بخش رویدادها) خواهد آمد.

2 ـ کشتار وسیع مردم مدینه

این فاجعه در ذی حجّه سال 63 هجری واقع شد(2) و به واقعه «حرّه» نیز

معروف است.(3)
پس از حادثه خونین کربلا و آگاهی مردم از ماهیّت یزید و پلیدی و خباثت وی، و اعلام قیام و جهاد از سوی «عبداللّه بن حنظله غسیل الملائکه» و برخی دیگر از صاحب نفوذان، انقلاب خونینی در مدینه آغاز شد.
مردم مدینه نخست با عبداللّه بن حنظله تا پای جان بیعت کردند و آنگاه «عثمان بن محمد بن ابوسفیان»، والی مدینه را بیرون کردند. بنی امیّه در منزل مروان بن حکم اجتماع کردند و همگی در آن جا محبوس شدند.
مردم مدینه یزید را از خلافت خلع کرده و به بدگویی و سبّ و لعن وی پرداختند.
پاورقی
1 . ... وَلْیَکُنْ مَعَ جَوَابِکَ إِلَیَّ رَأْسُ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ، فَإِنْ فَعَلْتَ ذَلِکَ فَقَدْ جَعَلْتُ لَکَ أَعِنَّةَ الْخَیْلِ، وَ لَکَ عِنْدِی الْجَائِزَةُ وَ الْحَظُّ الاْوْفَرُ (فتوح ابن اعثم کوفی، ج 5، ص 26).
2 . کامل ابن اثیر، ج 4، ص 120 و تاریخ طبری، ج 4، ص 374.
3 . «حرّه» به معنای زمین سنگلاخی و سنگستان است و چون بخشی از مدینه از سنگلاخ و سنگ های آتش فشانی پوشیده شده است، آن منطقه «حرّه» نامیده شد و به علّت پیدایش این فاجعه در آن منطقه و نفوذ سپاه شام به مدینه از طریق «حرّه و اقم» به «واقعه حرّه» نیز معروف شده است. (لسان العرب، واژه «حرّه»).
صفحه 218
یزید که از ماجرا مطّلع شد، لشکر عظیمی فراهم ساخت و فرماندهی آن را به عهده مردی خونریز به نام «مسلم بن عقبه» گذاشت.(1)
این فرمانده سفّاک، پس از محاصره مدینه، مقاومت آنان را درهم شکست و به قتل و غارت مدینه پرداخت و کشتار وسیعی را در این شهر به راه انداخت.
ابن اثیر می نویسد: مسلم بن عقبه، مدینه را سه روز بر لشکریانش مباح ساخت که هرگونه بخواهند در آن عمل کنند. آنان به کشتار وسیع مردم پرداخته و اموال آنان را نیز غارت کردند.(2)
ابن قتیبه می نویسد: یکی از سربازان شامی به منزل زنی وارد شد که کودکی شیرخوار داشت، سرباز از او اموالی را طلب کرد، زن اظهار داشت: هر چه مال در خانه داشتم، همه را به غارت بردند.
سرباز سنگدل یزیدی طفل شیرخوار را از دامن مادر جدا کرد و در برابر چشم او چنان سرش را به دیوار کوبید که مغزش متلاشی شد.(3)
مسلم بن عقبه وقتی بر مردم مسلّط شد، از آنان به عنوان بردگان یزید بیعت می گرفت که اختیار اموال و خانواده آن ها به دست یزید می باشد که هرگونه بخواهد در آن ها تصرّف کند. هر کس امتناع میورزید، کشته می

شد.(4)
در این فاجعه از بزرگان مهاجر و انصار هزار و هفتصد تن و از سایر مسلمین ده هزار تن به قتل رسیدند.(5)
پاورقی
1 . معاویه به یزید سفارش کرده بود که در صورت نقض بیعت توسّط مردم مدینه، آن ها را با مسلم بن عقبه درهم بشکن! (کامل ابن اثیر، ج 4، ص 112 و الامامة و السیاسة، ج 1، ص 231).
2 . کامل ابن اثیر، ج 4، ص 117.
3 . الامامة و السیاسة، ج 1، ص 238.
4 . تاریخ طبری، ج 4، ص 381; کامل ابن اثیر، ج 4، ص 118 و مروج الذهب، ج 3، ص 70.
لازم به یادآوری است که به سبب نفوذ فاجعه عظیم کربلا در افکار عمومی، یزید دستور داده بود، در این ماجرا متعرّض امام علی بن الحسین(علیه السلام) و خاندانش نشوند و آن ها را از این نحوه بیعت مستثنا دانست.
5 . الامامة و السیاسة، ج 1، ص 239.

ابن ابی الحدید می نویسد: لشکریان شام، مردم مدینه را سر بریدند، آن گونه که قصّاب، گوسفند را سر می برد. چنان خون ها ریخته شد، که قدم ها در میان آن ها فرو می رفت; فرزندان مهاجر و انصار و مجاهدان بدر را به قتل رساند و از آن ها که باقی ماندند، به عنوان بردگان برای یزید بیعت گرفت.(1)
مورّخان نوشته اند که از بس مسلم بن عقبه خون بی گناهان را ریخت به «مُسرف» (خونریز بی حدّ و حصر) معروف شد.(2)
دراین فاجعه به زنان مسلمان نیز بی حرمتی شد و جمعی از آنان مورد تجاوز قرار گرفتند.(3)
یاقوت حموی در «معجم البلدان» می نویسد: در این فاجعه مسلم بن عقبه، زنان را نیز بر سربازان خویش مباح ساخت.(4)
سیوطی (دانشمند معروف اهل سنّت) نقل می کند که حسن بصری از این فاجعه یاد کرد و گفت: به خدا سوگند! هیچ کس از آن حادثه نجات نیافت (یا کشته و یا زخمی شد و یا مورد آزار و توهین قرار گرفت); گروه زیادی از صحابه و دیگر مسلمانان در آن ماجرا به قتل رسیدند; مدینه غارت شد و هزار دختر مورد تجاوز قرار گرفت!!
سپس از روی تأسّف و اندوه گفت: «إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ».
آنگاه ادامه داد: این در حالی است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«مَنْ أخَافَ أهْلَ الْمَدِينَةِ أخَافَهُ اللهُ وَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَ الْمَلاَئِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ; هر كس اهل مدينه را بترساند; خداوند او را مورد خوف و خشم خود

پاورقى

1 . شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 3، ص 259.

2 . مروج الذهب، ج 3، ص 69 و كامل ابن اثير، ج 4، ص 120.

3 . الامامة و السياسة، ج 2، ص 15.

4 . معجم البلدان، ج 2، ص 249 (واژه حرّه و اقم).

قرار خواهد داد و لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد!».(1)

3 ـ آتش زدن كعبه

لشكر يزيد پس از غارت مدينه براى نبرد با عبداللّه بن زبير به سوى مكّه حركت كرد. مسرف بن عقبه در بين راه به هلاكت رسيد.(2)

وى به هنگام مرگ، به سفارش يزيد، «حصين بن نمير» را به فرماندهى لشكر انتخاب كرد. لشكريان شام مكّه را محاصره كردند و ابن زبير را كه به مسجد الحرام پناهنده شده بود، مورد حمله قرار دادند. آنان با منجنيق، حرم الهى را آتش باران كردند كه در نتيجه پرده ها و سقف كعبه آتش گرفت و سوخت.

مورّخان نوشته اند كه اين آتش سوزى در سوّم ربيع الاوّل سال 64 هجرى واقع شده است.

محاصره و درگيرى شاميان با عبداللّه بن زبير و طرفدارانش ادامه داشت، تا

آن كه خبر مرگ يزيد به شاميان رسيد و پس از آن، آن ها متفرّق شدند و به شام بازگشتند.(3)

آرى; يزيد در مدّت كوتاه خلافتش، هر سالى را با جنايتى بزرگ سپرى كرد و به جان و مال و ناموس مسلمين دست تعرّض دراز كرد و از همه عظيم تر، جنايت بزرگ عاشوراى سال 61 هجرى را پديد آورد.

پاورقى

1 . تاريخ الخلفاء، ص 233. اين روايت از رسول خدا(صلى الله عليه وآله) در كتاب هاى معتبر اهل سنّت با تعبيرات مختلفى آمده است; رجوع كنيد به: صحيح مسلم، كتاب الحج، باب فضل المدينة، حديث 10 و 16; مسند احمد، ج 4، ص 55 و كنزالعمّال، ج 12، ص 246-247.

براى آگاهى بيشتر از واقعه حرّه و كشتار عظيم مردم رجوع كنيد به: تاريخ طبرى، ج 4، ص 370-381 ; كامل ابن اثير، ج 4، ص 111-121 و انساب الاشراف بلاذرى، ج 5، ص 337-355.

2 . پس از دفن مسرف در آن مكان و حركت لشكر شام، زنى قبر وى را

شکافت و جنازه اش را به دار آویخت، مردم پس از اطّلاع از این ماجرا، به آن مکان آمدند و جنازه اش را سنگباران کردند. (الامامة و السیاسة، ج 1، ص 242).
3 . رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج 4، ص 381-384; کامل ابن اثیر، ج 4، ص 123-124; الامامة والسیاسة، ج 1، ص 241 و ج 2، ص 19 و تاریخ الخلفاء، ص 233.
صفحه 221
این بحث را با جمله ای از «ذهبی» ـ دانشمند معروف اهل سنّت ـ به پایان می بریم; وی در معرّفی یزید می نویسد:
«كَانَ نَاصِبِيّاً، فَظّاً، غَلِيظاً، جِلْفاً، يَتَنَاوَلُ الْمُسْكِرَ، وَ يَفْعَلُ الْمُنْكَرَ، إِفْتَتَحَ دَوْلَتَهُ بِمَقْتَلِ الشَّهِيدِ الْحُسَيْنِ، وَ اخْتَتَمَهَا بِوَاقِعَةِ الْحَرَّةِ; یزید ناصبی (دشمن علی و خاندانش)، خشن، تندخو و بی ادب بود. مسکرات می نوشید و مرتکب منکرات می شد. دولت وی با کشتن حسینِ شهید آغاز و با واقعه حرّه (مدینه) پایان یافت».(1)
نفرین تمام نفرین کنندگان جهان بر او باد!
پاورقی
1 . سیر اعلام النبلاء، ج 5، ص 83 .
صفحه 222
صفحه 223
صفحه 224
صفحه 225

بخش سوّم : انگیزه های قیام عاشورا

اشاره

آنچه که همه اعمال و رفتار و گفتار انسان را روح می بخشد، نیّت و انگیزه اوست. نیّت و انگیزه به همه کارها رنگ و جهت می دهد و بر تمامی تلاش ها سایه می افکند.
انگیزه های مادّی و نیّت های الهی، تأثیرهای متمایزی در تلاش های انسان می گذارند، نتایج متفاوتی به بار می آورند و نمودهای مختلفی را از خود بروز می دهند.
کسانی که در تلاش خویش، غیر خدا را می جویند، از همه ابزارهای مشروع و نامشروع و مقدّمات روا و ناروا، برای رسیدن به اهدافشان بهره می گیرند، ولی جامع همه این تلاش ها، رسیدن به مقصد دنیوی و نیل به اهداف مادّی به هر قیمتی است.
ولی هنگامی که انگیزه تلاش انجام وظیفه الهی، خشنودی حقّ و جلب رضایت خداوند باشد، آن زمان همه مقدّمات، ابزارها و افراد همراه، رنگ و بوی دیگری دارند; سود و زیان، نفع و ضرر، کامیابی و ناکامی نیز معنای دیگری پیدا می کند.
سرباز جبهه حق و عامل به وظیفه الهی، زمانی خود را کامیاب و خوشبخت می بیند که توانسته باشد وظیفه عبودیّت و بندگی خویش را به نحو احسن انجام دهد و هیچ کس و هیچ انگیزه ای جز نگاه به حضرت دوست و تکاپو برای جلب محبّت پروردگار، توجّه او را جلب نکرده باشد و اگر غیر از این بیاندیشد و یا عمل کند، خود
صفحه 226
را ناکام و زیان دیده می داند.
با این مقدّمه به سراغ انگیزه های قیام عاشورا می رویم.
در ارتباط با اهداف و انگیزه های قیام امام حسین(علیه السلام) تحلیل گران، تفسیر و تحلیل های مختلفی ارائه داده اند و برخی از این تحلیل ها که عمدتاً از سوی مستشرقان و یا ناآگاهان از حقیقت دین و جوهره اسلام ارائه شده است، دور از واقعیّت می باشد و با مبانی اعتقادی امام حسین(علیه السلام) ناسازگار است.
برخی از تحلیل ها نیز، یک جانبه و با نگاه به پاره ای از کلمات آن حضرت است و همه جانبه نیست.
امّا بهترین راه این است که به سراغ سخنان و خطبه های خود آن حضرت ـ به طور جامع ـ برویم و با استفاده از کلمات سالار شهیدان، انگیزه های آن حضرت را جستجو کنیم.
صفحه 227

1-احیای آیین خدا و نجات اسلام از چنگال بدعت ها

به یقین نهضت خونینی همچون نهضت کربلا و استقبال امام حسین(علیه السلام) از همه حوادث شکننده آن و پذیرش شهادت خود، یاران و فرزندان و اسارت زنان و کودکانش، نمی تواند مسأله ساده ای باشد.
باید مطمئن بود که آن امام بزرگوار و یاران گرانقدرش به دنبال هدفی مهم بودند که تقدیم جان و مال و پذیرش هر نوع سختی و آزار را برای آنان سهل و آسان می کرد. هدفی که والاتر از سرمایه های زندگی مردانی همچون حماسه سازان کربلا بود.
قبلا گذری به آیات قرآن می افکنیم تا در یابیم خداوند در چه زمانی چنین اجازه ای را به مسلمانان می دهد و برای رسیدن به چه هدفی، بذل جان و مال را لازم میشمرد.
در جای جای قرآن کریم از قتال «فی سبیل الله» سخن به میان آمده است و به مجاهدان راه خدا بشارت ها داده و از آنان تجلیل شده است.(1) یاد مردان خداپرستی را که همراه جمعی از پیامبران در راه خدا کشته شدند، گرامی داشته(2) و از شهیدان راه خدا به عظمت یاد کرده است.(3)
پاورقی
1 . آل عمران، آیه 195 ; نساء، آیات 74، 95-96; توبه، آیات 20-22، 111 و آیات فراوان دیگر.
2 . آل عمران، آیه 146.
3 . آل عمران، آیات 169-171.
صفحه 228
در واقع قدر مشترک این آیات، تجلیل از جهادی است که هدف آن، تقویت دین خدا و اعلای کلمه حق باشد (وَکَلِمَةُ اللهِ هِیَ الْعُلْیَا).(1)
آری; آنجا که آیین خدا به خطر افتد و خطر سلطه شرک و کفر و ظلم و الحاد بر جامعه اسلامی احساس شود، تقدیم جان و مال و مقام، کاری است والا و پر ارزش.
در واقع، آیین خدا که راهگشای همه انسان ها به سوی سعادت جاویدان است به قدری مهم است که مردانی همچون امام حسین(علیه السلام) و یاران با ایمانش برای نجات آن از سلطه منافقان و دشمنان حق، هستی خویش را مخلصانه تقدیم می کنند.
به تعبیر امام خمینی(قدس سره): «اسلام آن قدر عزیز است که فرزندان پیغمبر، جان خودشان را فدای اسلام کردند. حضرت سید الشهداء(علیه السلام) با آن جوان ها، با آن اصحاب، برای اسلام جنگیدند و جان دادند و

اسلام را احیا کردند».(2)
امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در روایتی می فرماید:
«فَإذا نَزَلَتْ نازِلَةٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَکُمْ دُونَ دِینِکُمْ; هنگامی که حادثه ای پیش آمد (که دین یا جان شما را تهدید می کند) جان خویش را فدا کنید، نه دینتان را».(3)
تاریخ به خوبی گویای این حقیقت است که از عصر استیلای بنی امیّه بر بلاد اسلامی، زحمات رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و تلاش مجاهدان صدر اسلام در نشر آیین خدا به تاراج رفت; ارزش های اسلامی زیر پا گذاشته شد; بدعت و فسق و فجور رایج گشت. سخن از محو نام رسول الله(صلی الله علیه وآله) به میان آمد و تبعیض و بی عدالتی، ستم و بیدادگری، شکنجه و آزار مؤمنان، شاخصه این حاکمیّت بود که در بخش گذشته شرح آن، با مدارک متقن گذشت.
پاورقی
1 . توبه، آیه 40.
2 . صحیفه امام، ج 8، ص 151 (سخنرانی 24/3/58).
3 . کافی، ج 2، ص 216، ح 2.

خطّ انحراف از اسلام ناب که از ماجرای سقیفه آغاز شد، در عصر استیلای معاویه شدّت گرفت، ولی تلاش معاویه بر آن بود که با حفظ ظواهر دینی و در پس پرده نفاق، به مقاصد خویش برسد. هر چند، هر قدر سلطه او قوی تر می شد، جسارت و عقده گشایی های وی نیز، آشکارتر می گشت; ولی با این حال، همچنان عناوینی همچون «خال المؤمنین»، «صحابی رسول الله» و «کاتب وحی» را یدک می کشید، تا آنجا که در نظر بسیاری از مردم عامی، امام حسین(علیه السلام) و معاویه هر دو صحابی پیامبر بودند و اختلاف این دو با یکدیگر ـ به اصطلاح ـ مربوط به اختلاف در قرائت از دین و درگیری دو صحابی در نحوه برداشت از قرآن و سنّت بود!
از این رو، امام حسین(علیه السلام) در اواخر عمر معاویه، مبارزه خود را به گونه ای علنی آغاز می کند و با سخنرانی معروفش در سرزمین منا، در جمع گروهی از صحابه و تابعین و فرزندان آنان به افشاگری عملکرد معاویه می پردازد و زمینه یک قیام را فراهم می کند (شرح این سخنرانی در بخش آینده خواهد آمد).
همچنین نامه هایی که آن حضرت به معاویه می نویسد و با شجاعت تمام به نکوهش او می پردازد،(1) همگی از این حقیقت حکایت دارد که امام(علیه السلام) مبارزه خود را آغاز کرده است; هر چند بر اساس پایبندی به صلح برادرش امام حسن(علیه السلام)دست به قیام مسلّحانه نمی زند، ولی روشن است که امام(علیه السلام) قیام بزرگی را در نظر

دارد و منتظر است پس از معاویه بدان اقدام کند.
امام حسین(علیه السلام) در پاسخ نامه جمعی از مردم کوفه که برای همراهی و قیام، اعلام آمادگی کرده اند، نوشت:
«... فَالْصِقُوا بِالاْرْضِ، وَ أخْفُوا الشَّخْصَ، وَ اکْتُمُوا الْهَوى، وَ إحْتَرِسُوا مِنَ الأظِنّاءِ مادامَ ابْنُ هِنْدَ حَيّاً، فَاِنْ يَحْدُثْ بِهِ حَدَثٌ وَ اَنَا حَىٌّ يَأْتِکُمْ رَأْيِی;
پاورقی
1 . این نامه را نیز در بخش چهارم (بخش رویدادها) بخوانید.
صفحه 230
اکنون حرکتی انجام ندهید، و از آشکار شدن، دوری نمایید و خواسته خویش پنهان کنید و از حرکات شک برانگیز ـ تا زمانی که فرزند هند (معاویه) زنده است ـ پرهیز نمایید. اگر او مرد و من زنده بودم، تصمیم خود را به شما اعلام خواهم کرد».(1)
معاویه با آن که از این ماجراها مطّلع بود و گاه امام(علیه السلام) را تهدید می کرد، ولی از اقدام عملی و درگیر شدن با آن حضرت پرهیز داشت، امّا روشن بود که این وضع پس از مرگ معاویه ادامه نخواهد یافت.
پس از مرگ معاویه شرایط تغییر کرد ; چرا که از سویی، یزید به فسق و فجور و بی دینی شهره بود و از انجام هیچ گناهی حتّی به صورت علنی پروا نمی کرد، و از سوی دیگر، یزید هیچ سابقه ای (هر چند به صورت ظاهر) در اسلام نداشت; جوانی خام، ناپخته و هوسران بود; به همین دلیل، میان صحابه و فرزندان آنان نیز دارای هیچ گونه امتیاز و مقبولیّتی نبود و از سوی سوّم، گروه زیادی از مردم کوفه برای همراهی با امام(علیه السلام)اعلام آمادگی کرده بودند.
امام(علیه السلام) می دید اگر از این فرصت برای افشای چهره واقعی بنی امیّه و یاری دین خدا استفاده نکند، دیگر نامی از اسلام و قرآن و رسول خدا(صلى الله علیه وآله) باقی نخواهد ماند.
امام حسین(علیه السلام) با هدف احیای دین خدا قیام و حرکت خویش را آغاز کرد; در مرحله نخست ـ اگر ممکن است ـ با تشکیل حکومت اسلامی و در غیر این صورت، با شهادت خود و یارانش به مقصود بزرگ خود برسد.
به هر حال، می بایست دین از دست رفته و سنّت فراموش شده رسول خدا(صلى الله علیه وآله)را زنده کرد و چه کسی سزاوارتر از فرزند رسول خداست که پیش گام چنین حرکتی شود.
پاورقی
1 . انساب الاشراف بلاذری، ج 3، ص 366.
صفحه 231
امام حسین(علیه السلام) نخست با این جمله:
«وَ عَلَى الْإِسْلام اَلسَّلامُ اِذْ قَدْ بُلِيَتِ الْاُمَّةُ بِراع مِثْلَ يَزيدَ; زمانی که امّت

اسلامی گرفتار زَمامداری مثل یزید شود، بایَد فاتحه اسَلام را خواند».(1)
تصریح کرد که با وجود خلیفه ای همچو یزید، فاتحه اسلام خوانده است و دیگر امیدی به بقای دین خدا در حکومت یزید نمی رود.
همچنین در نامه ای به جمعی از بزرگان بصره به بدعت های موجود در جامعه اشاره کرده، و هدفش را از قیام بر ضدّ حکومت یزید، احیای سنّت و مبارزه با بدعت ها معرّفی می کند. می فرماید:
«وَ اَنَا اَدْعُوكُمْ اِلی كِتابِ اللّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ(صلی الله علیه وآله)فَاِنَّ السُّنَّةَ قَدْ اُمِيتَتْ وَ اِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ اُحْيِيَتْ، وَ اِنِ اسْتَمِعُوا قَوْلی وَ تُطِيعُوا اَمْرِی، اَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشادِ; من شما را به کتاب خدا و سنّت پیامبرش فرا می خوانم ; چرا که (این گروه) سنّت پیامبر را از بین برده و بدعت (در دین) را احیا کردند. اگر سخنانم را بشنوید و فرمانم را اطاعت کنید، شما را به راه راست هدایت می کنم».(2)
آن گاه که در مسیر کربلا با «فرزدق» ملاقات می کند، به روشنی از بدعت ها و خلاف کاری های حاکمان شام و قیام برای نصرت دین خدا سخن می گوید:
«يا فَرَزْدَقُ اِنَّ هؤُلاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طاعَةَ الشَّيْطانِ، وَ تَرَكُوا طاعَةَ الرَّحْمانِ، وَ اَظْهَرُوا الْفَسادَ فِی الاَْرْضِ، وَ اَبْطَلُوا الْحُدُودَ، وَ شَرِبُوا الْخُمُورَ، وَ اسْتَأْثَرُوا فِی اَمْوالِ الْفُقَراءِ وَ الْمَساكِينَ، وَ اَنَا اَوْلی مَنْ قامَ بِنُصْرَةِ دِينِ اللهِ وَ اِعْزازِ شَرْعِهِ، وَ الْجِهادِ فِی سَبِيلِهِ، لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللهِ هِیَ الْعُلْيا ; ای فرزدق! اینان گروهی اند
پاورقی
1 . لهوف، ص 99; بحارالانوار، ج 44، ص 326 و فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 24.
2 . تاریخ طبری، ج 4، ص 266 و بحارالانوار، ج 44، ص 340.
صفحه 232
که پیروی شیطان را پذیرفتند و اطاعت خدای رحمان را رها کردند و در زمین فساد را آشکار ساختند و حدود الهی را از بین بردند، باده ها نوشیدند و دارایی های فقیران و بیچارگان را ویژه خود ساختند و من از هر کس به یاری دین خدا و سربلندی آیینش و جهاد در راهش سزاوارترم. تا آیین خدا پیروز و برتر باشد».(1)
تعبیراتی با این مضمون، در کلمات و خطابه های امام حسین(علیه السلام) بسیار دیده می شود، که در بخش آینده قسمت مهمّی از آنها خواهد آمد; این مطلب را با جمله دیگری از آن حضرت پایان می دهیم:
امام(علیه السلام) در خطبه ای که در مسیر کربلا در جمع لشکریان حرّ ایراد کرد، فرمود:
«اَلا تَرَوْنَ اِلَی الْحَقِّ لا يُعْمَلُ بِهِ، وَ اِلَی الْباطِلِ لا يُتَناهی عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ

فِی لِقاءِ رَبِّهِ حَقّاً حَقّاً ; آیا نَمی بینید به حقَ عمل نمی شود و از باطل جلوگیری نمی گردد، در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است راغب دیدار پروردگارش (شهادت) باشد».(2)
امام حسین(علیه السلام) با این کلمات هم هدف خویش را از قیام و حرکتش بیان می کند و هم آمادگی خویش را برای شهادت در طریق مبارزه با باطل و احیای دین خدا اعلام می دارد.
بنابراین، روشن است که یکی از اهداف مهمّ قیام امام حسین(علیه السلام) احیای دین خدا، مبارزه با بدعت ها و مفاسد دستگاه بنی امیّه و رهایی اسلام از چنگال منافقان و دشمنان خدا بود و در این راه موفّقیّت بزرگی نصیب آن حضرت شد، هر چند آن
پاورقی
1 . تذکرة الخواص، ص 217-218.
2 . تاریخ طبری، ج 4، ص 305 و بحارالانوار، ج 44، ص 381.
صفحه 233
حضرت و یاران باوفایش به شهادت رسیدند، ولی تکانی به افکار خفته مسلمین دادند و لرزه بر اندام حکومت جبّاران افکندند، در نتیجه اسلام را زنده ساختند و از اضمحلال دستاوردهای نهضت نبوی(صلی الله علیه وآله) جلوگیری کردند و مسلمانان را از حیرت و گمراهی نجات دادند.
در زیارت معروف اربعین می خوانیم:
«وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فیکَ لِیَسْتَنْقِذَ عِبادَکَ مِنَ الْجَهالَةِ وَحَیْرَةِ الضَّلالَةِ; او (حسین) خون پاکش را در راه تو نثار کرد، تا بندگانت را از جهالت و حیرت گمراهی نجات دهد».
همچنین در روایتی از امام صادق(علیه السلام) آمده است: پس از شهادت امام حسین(علیه السلام)وقتی که ابراهیم بن طلحة بن عبیدالله، خطاب به امام سجاد(علیه السلام) گفت:
«یا عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ مَنْ غَلَبَ؟ ; ای علی بن الحسین! چه کسی (در این مبارزه) پیروز شد؟!»
امام(علیه السلام)فرمود:
«اِذا اَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلاةِ فَاَذِّنَ ثُمَّ اَقِمْ ; اگر می خواهی بدانی چه کسی (یزید یا امام حسین(علیه السلام)) پیروز شده است، هنگامی که وقت نماز فرا رسید، اذان و اقامه بگو (آن گاه ببین چه کسانی ماندند و چه کسانی رفتند)».(1)
امام چهارم(علیه السلام) می خواهد بگوید، هدف حکومت یزید محو نام رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بود، ولی امام حسین(علیه السلام) با شهادتش از این کار جلوگیری کرد، به هنگام اذان و اقامه همچنان نام محمد(صلی الله علیه وآله) که نشانه بقای مکتب اوست برده می شود (و

هر قدر زمان می گذرد این حقیقت آشکارتر می شود).
پاورقی
1 . بحارالانوار، ج 45، ص 177.

به گفته شاعری با اخلاص:
ای یاد تو در عالم، آتش زده بر جان ها
هر جا ز فراق تو چاک است گریبان ها
ای گلشن دین سیراب با اشک محبّانت
از خون تو شد رنگین هر لاله به بستان ها
بسیار حکایت ها گردیده کهن امّا
جانسوز حدیث تو، تازه است به دوران ها
در دفتر آزادی، نام تو به خون ثبت است
شد ثبت به هر دفتر، با خون تو عنوان ها
این سان که تو جان دادی، در راه رضای حق
آدم به تو می نازد، ای اشرف انسان ها
قربانی اسلامی با همّت مردانه
ای مفتخر از عزمت همواره مسلمان ها

2-اصلاح امّت، امر به معروف و نهی از منکر

با آن که به حسب ظاهر عواملی چون امتناع امام حسین(علیه السلام) از بیعت با یزید و یا پاسخ به دعوت کوفیان، در تحقّق این قیام خونین بی تأثیر نبود، ولی در عین حال در کلمات امام(علیه السلام)، به طور مکرّر از اصلاح امّت و دو فریضه مهمّ امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از انگیزه های اساسی این نهضت بزرگ یاد شده است.
دو فریضه ای که قرآن هلاکت و انقراض اقوام پیشین را به سبب فراموش کردن آن معرّفی کرده، می فرماید:
(فَلَوْلاَ کَانَ مِنْ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِکُمْ أُوْلُوا بَقِیَّة یَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ); چرا در قرون (و اقوام) پیش از شما دانشمندان صاحب قدرتی نبودند که از فساد در زمین جلوگیری کنند.(1)
همچنین درباره آن گروه از بنی اسرائیل که مورد لعن پیامبرانی چون حضرت داود و عیسی(علیهما السلام) قرار گرفتند، می فرماید:
(کَانُوا لاَ یَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُّنکَر فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا کَانُوا یَفْعَلُونَ); (چون) آنان از اعمال زشتی که انجام می دادند یکدیگر را نهی نمی کردند، چه
پاورقی
1 . هود، آیه 116.
صفحه 236
بدکاری انجام می دادند.(1)
در حقیقت این بی تفاوتی و سازشکاری آنان بود که موجب تشویق افراد گناهکار می شد، و در نهایت به هلاکت همگان انجامید.
در آیه ای دیگر خداوند اجرای این اصل را به صورت گسترده از ویژگی های امّت اسلامی به عنوان «امّت برتر» دانسته، می فرماید:
(کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّة أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنکَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللهِ); شما بهترین امّتی بودید که به سود انسان ها آفریده شدید (چه این که) امر به معروف می کنید و نهی از منکر، و به خدا ایمان دارید.(2)
نکته جالب توجّه در این آیه آن است که دلیل بهترین امّت بودن را «امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خدا» میشمرد. و جالب تر این که «امر به معروف و نهی از منکر» را بر «ایمان به خدا» مقدّم می دارد تا بیانگر این معنی باشد که بدون این دو فریضه، ریشه های ایمان به خدا نیز در دلها سُست می شود و پایه های آن فرو می ریزد و به تعبیر دیگر ایمان به خدا بر آن دو فریضه استوار می گردد.(3) همان گونه که اصلاح همه امور جامعه بر آن دو استوار است.

امام باقر(علیه السلام) می فرماید:
«إِنَّ الاْمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیِ عَنِ الْمُنْکَرِ فَرِیضَةٌ عَظِیمَةٌ بِها تُقامُ الْفَرائِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَذاهِبُ وَ تَحِلُّ الْمَکاسِبُ وَ تَرُدُّ الْمَظالِمُ وَ تُعْمَرُ الاْرْضُ وَ یَنْتَصِفُ مِنَ الاْعْداءِ وَ یَسْتَقِیمُ الاْمْرُ; امر به معروف و نهی از منکر دو فریضه بزرگ
پاورقی
1 . مائده، آیه 79.
2 . آل عمران، آیه 110.
3 . رجوع شود به تفسیر نمونه، ذیل آیه.
صفحه 237
الهی است که بقیّه فرایض با آن ها بر پا می شوند و به وسیله این دو، راه ها امن می گردد و کسب و کار مردم حلال می شود و حقوق افراد تأمین می گردد و در سایه آن زمین آباد و از دشمنان انتقام گرفته می شود و در پرتو آن همه کارها روبه راه می گردد».(1)
امیرمؤمنان علی(علیه السلام) نیز در بیانی نورانی فرمودند:
«قِوامُ الشَّریعَةِ الاْمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیُ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ إقامَةِ الْحُدُودِ; قوام شریعت بر پایه امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود الهی استوار است».(2)
از این روایات پر معنی به خوبی استفاده می شود که اگر در جامعه ای این دو فریضه، یعنی مسئولیّت همگانی در برابر فساد به فراموشی سپرده شود، پایه های شریعت در هم شکسته و رفته رفته اصل دین از بین می رود. و امور جامعه به فساد و تباهی کشیده می شود.
این است که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) احیاء کنندگان امر به معروف و نهی از منکر را نماینده خدا در زمین و جانشین پیامبر و کتاب معرّفی می کنند. (مَنْ اَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهی عَنِ الْمُنْکَرِ فَهُوَ خَلِیفَةُ اللهِ فِی أَرْضِهِ وَ خَلِیفَةُ رَسُولِ اللهِ وَ خَلِیفَةُ کِتابِهِ).(3)
علی(علیه السلام) در تبیین جایگاه بسیار مهمّ این دو فریضه در مقایسه آن با سایر فرایض می فرماید:
«وَ ما أَعْمالُ الْبِرِّ کُلُّها وَ الْجِهادُ فِی سَبِیلِ اللهِ عِنْدَ الاْمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیِ عَنِ الْمُنْکَرِ إِلاَّ کَنَفْثَة فِی بَحْر لُجِّیٍّ; تمام کارهای نیک، حتّی جهاد در راه خدا، در
پاورقی
1 . وسائل الشیعة، ج 11، ص 315، ح 6. مراجعه شود به تفسیر نمونه، ج 3، ص 38.
2 . غرر الحکم، حکمت 6817.
3 . مجمع البیان، ذیل تفسیر آیه 79 سوره مائده. رجوع شود به: تفسیر نمونه، ج 3، ص 37.

صفحه 238
برابر امر به معروف و نهی از منکر چون آب دهان است در برابر یک دریای پهناور».(1)
از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که تا چه اندازه این موضوع در اسلام از اهمّیّت و ارزش بی نظیری برخوردار است.
حضرت علی(علیه السلام) در سخن دیگری به مراحل سه گانه امر به معروف و نهی از منکر اشاره کرده، می فرماید:
«أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأى عُدْواناً یُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْکَراً یُدْعى اِلَیْهِ فَأَنْکَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِئَ، وَ مَنْ أَنْکَرَهُ بِلِسانِهِ فَقَدْ اُجِرَ، وَ هُوَ اَفْضَلُ مِنْ صاحِبِهِ، وَ مَنْ أَنْکَرَهُ بِالسَّیْفِ لِتَکُونَ کَلِمَةُ اللّهِ هِیَ الْعُلْیا، وَ کَلِمَةُ الظّالِمِینَ هِیَ السُّفْلى، فَذلِکَ الَّذِی اَصابَ سَبِیلَ الْهُدى، وَ قامَ عَلَى الطَّرِیقِ، وَ نَوَّرَ فِی قَلْبِهِ الْیَقِینُ; ای مؤمنان! هر کس ببیند ستمی صورت می گیرد و مردم را به سوی کار زشتی دعوت می کنند، اگر تنها در دلش آن را انکار کند سالم مانده و گناهی بر وی نیست (به شرط آن که بیشتر از آن نتواند) و کسی که آن را با زبانش انکار کند، پاداش الهی نصیب او شده و مقامش از اوّلی برتر است و آن کس که برای اعتلای نام خدا و سرنگونی ظالمان با شمشیر به مبارزه برخیزد، او کسی است که به راه راست هدایت یافته و بر جاده حقیقی گام نهاده و نور یقین در دلش تابیده است!».(2)
به راستی امام حسین(علیه السلام) را باید قهرمان این میدان دانست. آن حضرت علاوه بر
پاورقی
1 . نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت 374.
2 . نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت 373.
صفحه 239
امر به معروف قلبی و زبانی، عمل به آن را نیز به منتهای اوج خود رساند و بالاترین مرحله عملی آن را انجام داد، و با شجاعتی وصف ناپذیر به همگان اعلام کرد:
«أَیُّهَا النّاسُ! فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ یَصِبرُ عَلى حَدِّ السَّیْفِ، وَ طَعْنِ الأْسِنَّةِ، فَلْیَقُمْ مَعَنا وَ إِلاَّ فَلْیَنْصَرِفْ عَنّا ; ای مردم! هر کس از شما در برابر تیزی شمشیر و زخم نیزه ها شکیبا است، با ما بماند و الاّ از ما جدا شود!!».(1)
مطابق روایات قیام با شمشیر (در جای خود) عالی ترین و پرفضیلت ترین مرحله از مراحل امر به معروف و نهی از منکر است که امام حسین(علیه السلام) به آن اقدام کرد.
امیرمؤمنان پس از بیان مراحل سه گانه امر به معروف و نهی از منکر (قلبی، زبانی و عملی)، فرمود:
«وَ اَفْضَلُ مِنْ ذلِکَ کُلِّهِ کَلِمَةُ عَدْل عِنْدَ إمام جائِر ; امّا از همه مهم تر سخن

به حقّى است كه در برابر پيشواى ستمگرى گفته شود».(2)

امام حسين(عليه السلام) نه تنها با سخنانش به افشاى جنايات بنى اميّه پرداخت كه با شمشير بر ضدّ آنان به مبارزه برخاست و تا پاى جان ايستادگى كرد و اين حركت خويش را «امر به معروف و نهى از منكر و اصلاح امور جامعه» ناميد و در بيان و سخنان خويش، به طور مكرّر از اين فريضه بزرگ ياد كرد، و با صراحت، يكى از انگيزه هاى حركتش را احياى همين امر مهم شمرد.

اکنون به مهمترین بخش از سخنان آن حضرت و یارانش، در این مورد گوش جان می سپاریم.
1ـ آن حضرت دو سال قبل از هلاکت معاویه، در میان جمع زیادی از مهاجرین و
پاورقی
1 . ینابیع المودّة، ص 406.
2 . نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت 374. برای آگاهی بیشتر از مراحل سه گانه امر به معروف و نهی از منکر رجوع شود به: جواهرالکلام، ج 21، ص 374 به بعد.
صفحه 240
انصار در سرزمین مقدّس «منا»، طیّ یک خطابه بسیار مهم، سرشناسان جامعه اسلامی آن روز را به سبب مسامحه و سهل انگاری نسبت به فریضه امر به معروف و نهی از منکر در اصلاح امور جامعه، مورد ملامت و سرزنش قرار داد و فرمود: چرا از نکوهشی که خداوند نسبت به علمای یهود فرموده است پند نمی گیرید؟ آنجا که فرمود:
(لَوْلاَ یَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِیُّونَ وَالاْحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الاِْثْمَ وَأَکْلِهِمْ السُّحْتَ) ; چرا علمای یهود، مردم را از سخنان گناه آلود و خوردن حرام نهی نمی کردند. (1) (از فساد و تباهی جامعه جلوگیری نمی کردند).
آنگاه امام(علیه السلام) در ادامه چنین فرمود:
«وَ إِنَّما عابَ اللهُ ذلِکَ عَلَیْهِمْ، لاَِنَّهُمْ کانُوا یَرَوْنَ مِنَ الظَّلَمَةِ الَّذِینَ بَیْنَ اَظْهُرِهِمُ الْمُنْکَرَ وَ الْفَسادَ، فَلاَ یَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذلِکَ; خداوند تنها از این جهت بر آنها عیب می گیرد که آنها با چشم خود شاهد زشتکاری و فساد ستمکاران بودند ولی (هیچ عکس العملی نشان نمی دادند و) آنان را نهی نمی کردند».
سپس در مورد اهمّیّت و عظمت این دو فریضه فرمود:
«اِذا اُدِّیَتْ وَ اُقِیمَتْ، إِسْتَقامَتِ الْفَرائِضُ کُلُّها هَیِّنُها وَ صَعِبُها; هرگاه فریضه امر به معروف و نهی از منکر به درستی انجام شود و اقامه گردد، فرایض دیگر اعمّ از آسان و دشوار انجام خواهد شد».(2)
این خطابه بسیار مهمّ امام(علیه السلام) در آن شرایط خفقان بار و در آن جمع کثیر، نشان می دهد که امام منتظر فرصتی بود تا این فریضه الهی را در حدّ اعلا جامه عمل
پاورقی
1 . مائده، آیه 63.

2 . تحف العقول، ص 168-170 و بحارالانوار، ج 97، ص 79، ح 37.

بپوشاند.
همان گونه که در نامه ای به معاویه می نویسد:
«ای معاویه! به خدا سوگند از این که الان با تو نبرد نمی کنم، می ترسم در پیشگاه الهی مقصّر باشم».(1)
یعنی من دنبال فرصت مناسبی هستم تا با تو بستیزم.
2ـ بعد از هلاکت معاویه، زمانی که امام(علیه السلام) از سوی والی مدینه به بیعت با یزید فراخوانده شد، امام(علیه السلام) به شدّت بر آشفت و آن را مردود شمرد و شبانگاه به سوی روضه شریف نبوی رفته به راز و نیاز پرداخت و در آن نیایش خالصانه به درگاه الهی چنین عرضه داشت:
«اَللّهُمَّ هذا قَبْرُ نَبِیِّکَ مُحَمَّد(صلی الله علیه وآله) وَ أَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِیِّکَ وَ قَدْ حَضَرَنِی مِنَ الاْمْرِ ما قَدْ عَلِمْتَ، اَللّهُمَّ إِنِّی اُحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَ اُنْکِرُ الْمُنْکِرَ... ; خداوندا! این قبر پیامبر تو محمّد(صلی الله علیه وآله) و من هم فرزند دختر او هستم، از آنچه برای من پیش آمده تو آگاهی، خداوندا! من معروف را دوست داشته و از منکر بیزارم!».(2)
در واقع امام(علیه السلام) انگیزه های اصلی قیام خویش را در این جمله کوتاه، آن هم در کنار مرقد پاک جدّ بزرگوارش(صلی الله علیه وآله) در مقدّس ترین مکان ها بیان داشت و آن را به سینه تاریخ سپرد.
3ـ شاید بتوان صریح ترین و رساترین تعبیر امام(علیه السلام) در تبیین انگیزه اصلی قیامش را جمله ای دانست که در وصیّت نامه آن حضرت به برادرش محمّد حنفیّه آمده است.
پاورقی
1 . در مختصر تاریخ دمشق (ج 7، ص 137) در شرح حال امام حسین(علیه السلام) می خوانیم که آن حضرت در پاسخ به نامه معاویه نوشت: «...وَ ما اَظُنُّ أَنَّ لِی عِنْدَ اللهِ عُذْراً فِی تَرْکِ جِهادِکَ».
در احتجاج طبرسی (ج 2، ص 89، ح 164) آمده است: «ما اُرِیدُ لَکَ حَرْباً وَ لاَ عَلَیْکَ خِلافاً، وَایْمُ اللهِ إِنِّی لَخائِفٌ لِلّهِ فِی تَرکِ ذلِکَ...» همچنین رجوع کنید به : بحارالانوار، ج 44، ص 212.
2 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 27 ; مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 186 و بحارالانوار، ج 44، ص 328.

آن حضرت پس از آن که انگیزه هایی چون هوی و هوس و کسب مقام را از قیام خود دور دانست، چنین نوشت:
«وَ إِنَّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الاِصْلاحِ فِی أُمَّةِ جَدِّی، اُرِیدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهی عَنِ الْمُنْکَر، وَ اَسِیرَ بِسِیرَةِ جَدِّی وَ أَبِی عَلِیِّ بْن أَبِی طالِب; من تنها به

انگیزه اصلَاح در امّت َجدّم بپا خاستم، َمی خواهمَ امَر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جدّم و پدرم علی بن ابی طالب(علیه السلام) رفتار نمایم!».(1)
امام(علیه السلام) در این عبارات کوتاه و گویا در همان آغاز راه، هدف حرکت الهی خویش را بیان می کند که قصدش کشورگشایی و به چنگ آوردن مال و مقام دنیا نیست، بلکه هدفش فقط اصلاح جامعه اسلامی و احیای امر به معروف و نهی از منکر است.
4ـ بعد از آن که مسلم بن عقیل(علیه السلام) ـ سفیر آن حضرت در کوفه ـ توسّط نیروهای ابن زیاد با مکر و حیله دستگیر شد و به مجلس او وارد گشت و او، مسلم را متّهم به فتنه انگیزی ساخت، آن حضرت در پاسخ گفت:
«ما لِهذا آتَیْتُ، وَ لکِنَّکُمْ أَظْهَرْتُمُ الْمُنْکَرَ، وَ دَفَنْتُمُ الْمَعْرُوفَ... فَأَتَیْناهُمْ لِنَأْمُرَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ; من برای این چیزها که تو می گویی به کوفه نیامدم، بلکه شما منکرات و زشتی ها را ظاهر و معروف و خوبی ها را دفن کرده اید... پس ما به پا خواستیم تا مردم را به معروف دعوت کنیم و از منکرات دور سازیم».(2)
5ـ هنگامی که امام(علیه السلام) با سپاهِ «حرّ» رو به رو گشت و بیوفایی کوفیان آشکار شد و امام(علیه السلام) خود را با شهادت مواجه دید در میان اصحاب خویش برخواست و طیّ سخنانی چنین فرمود:
پاورقی
1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 33 و بحارالانوار، ج 44، ص 329.
2 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 101 ; لهوف، ص 71. مراجعه شود به : انساب الاشراف بلاذری، ص 82.
صفحه 243
«أَلا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لا یُعْمَلُ بِهِ، وَ أَنَّ الْباطِلَ لا یُتَناهى عَنْهُ، لِیَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِی لِقاءِ اللهِ مُحِقّاً; آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری نمی گردد، در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است (قیام کند و) شیفته ملاقات پروردگار (و شهادت) باشد».(1)
از این سخن امام(علیه السلام) استفاده می شود که در چنین شرایطی از جان باید گذشت یعنی در مرحله ای که خطر، کیان دین و مذهب را تهدید می کند، وجود ضررهای مالی و جانی نمی تواند مانع امر به معروف و نهی از منکر، گردد.
6ـ طبق نقل مورّخان آنگاه که حرّ مانع حرکت امام شد، امام(علیه السلام) در نامه ای به بزرگان کوفه نوشت:
«... فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللهِ(صلى الله علیه وآله) قَدْ قالَ فِی حَیاتِهِ: مَنْ رَأى سُلْطاناً جائِراً مُسْتَحِلاًّ لِحُرُمِ اللهِ، ناکِثاً لِعَهْدِ اللهِ، مُخالِفاً لِسُنَّةِ رَسُول

اللهِ، یَعْمَلُ فِی عِبادِ اللهِ بِالاِثْمِ وَ الْعُدْوانِ، ثُمَّ لَمْ یُغَیِّرْ بِفِعْل وَ لا قَوْل، کانَ حَقِیقاً عَلَی اللهِ اَنْ یُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ ; شما می دانید پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) در زمان حیاتش فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده و پیمان خدا را شکسته، با سنّت پیامبر مخالفت میورزد و در میان بندگان خدا به ظلم و ستم رفتار می کند ولی با او به مبارزه عملی و گفتاری برنخیزد، سزاوار است که خداوند او را در جایگاه آن سلطان ستمگر (جهنّم) وارد کند».(2)

امام(علیه السلام) با این سخنان ضمن گوشزد کردن وظایف همه قشرهای مردم، خصوصاً بزرگان کوفه، عزم جزم خویش را برای اصلاح امور و مبارزه کامل با خودکامگان و

پاورقی

1 . بحارالانوار، ج 44، ص 381 ; تاریخ طبری، ج 4، ص 305 و مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 237.

2 . فتوحابن اعثم، ج 5، ص 143; مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 234 و بحارالانوار، ج 44، ص 381.

ستمگران بنی امیّه اعلام می دارد، و این مبارزه را مشروط به حمایت آنها هم نمی کند و آماده است جان گرامی خویش را در این راه نیز فدا کند و لذا ما امروز در برابر مرقد آن حضرت ایستاده، و می گوییم:

«أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلاةَ وَ اَتَیْتَ الزَّکاةَ وَ أمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ ; من شهادت می دهم که تو نماز را بپا داشتی و زکات را ادا کردی و امر به معروف کرده و نهی از منکر را بجا آوردی».(1)

نکته قابل توجّه آن است که این گواهی، گواهی در محکمه قضا و در حضور قاضی و داور نیست بلکه به این معنی است که من به این حقیقت اذعان دارم که نهضت تو، نهضت امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح جامعه اسلامی بود.

1 . زیارت وارث.

3-تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ستمگران

انبیا و اولیای الهی در طول تاریخ برای پیشبرد اهداف مقدّس خویش، درصدد تشکیل حکومت برآمدند; چرا که بدون شک با تشکیل حکومت، بهتر می توان مردم را به سوی ارزش های معنوی و انسانی سوق داد و در راه بسط عدالت اجتماعی کوشید و فرامین الهی را به صورت ضابطه مند اجرا کرد و به برقراری عدل و دفع ظلم و شرک و بیدادگری کمک نمود.
همچنین بسیاری از احکام الهی است که بدون تشکیل حکومت نمی توان آنها را اجرا کرد و یا ـ لا اقل ـ به طور مطلوب تحقّق نمی یابد.
از این رو، پیامبران پیشین تا آنجا که شرایط اجازه می داد، درصدد تشکیل حکومت دینی بودند و پیامبر بزرگ اسلام(صلی الله علیه وآله) نیز در نخستین فرصت، اقدام به تشکیل حکومت اسلامی در مدینه کرد و خود شخصاً رهبری این حکومت را به عهده گرفت.
آن حضرت برای ادامه خطّ حاکمیّت صالحان ـ به فرمان الهی ـ در روز عید غدیر خم، علی(علیه السلام) را به جانشینی خود و امامت مردم پس از خویش منصوب کرد. از این رو، در روایات ما، از ولایت و رهبری، به عظمت یاد شده است، از جمله در روایت معروف امام باقر(علیه السلام) می خوانیم:
«بُنِیَ الاِْسْلامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْیاءَ: عَلَى الصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ وَ الحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ

الْوِلایَةِ; اسلام بر پنج اصل اساسی بنیان نهاده شده است: بر نماز، زکات، حج، روزه و ولایت».
آنگاه در پاسخ به این سؤال که از این پنج اصل کدام یک برتر است، می فرماید:
«أَلْوِلایَةُ أَفْضَلُ، لاَِنَّها مِفْتاحُهُنَّ، وَ الْوالِی هُوَ الدَّلِیلُ عَلَیْهِنَّ; ولایت از همه چیز برتر است; چرا که ولایت (و تشکیل حکومت اسلامی) کلید بقیّه است و والی (امام) راهنمای مردم نسبت به آن چهار امر مهم می باشد».(1)
آری; با تشکیل حکومت دینی و پذیرش حاکمان صالح به خوبی می توان به اجرای احکام الهی کمک کرد و اصول، اخلاق و احکام شریعت را تحقّق عینی بخشید.
متأسّفانه پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) رهبری امّت اسلامی در جایگاه اصلی خویش قرار نگرفت و امیرمؤمنان علی(علیه السلام) را از خلافت دور نگه داشتند; ولی آن حضرت هر زمان که فرصتی دست می داد، بر حقّ حاکمیّت خویش پای می فشرد، و خود را سزاوارتر از همه به خلافت اسلامی میشمرد.

سرانجام آن حضرت در سال 35 هجری در یک بیعت عمومی به خلافت ظاهری رسید و در مسیر اقامه قسط و عدل و احیای ارزش های دینی تلاش کرد، ولی زخم های بر جای مانده از دوران گذشته و حوادث سخت و شکننده دوران خلافت و در نهایت شهادت مولا(علیه السلام)، سبب شد که علی(علیه السلام) به تمام اهداف والای خویش دست نیابد.
توطئه های معاویه چه در عصر امیرمؤمنان علی(علیه السلام) و چه در عصر خلافت کوتاه امام حسن(علیه السلام) و تلاش های جبهه نفاق برای «تضعیف خطّ علوی» و ناآگاهی جمعی از مردم و دنیازدگی گروه دیگر، بار دیگر سنگ آسیای خلافت را از محورش خارج ساخت و این بار دشمنان قسم خورده حاکمیّت اسلام راستین، بر اریکه قدرت قرار گرفتند!
پاورقی
1 . کافی، ج 2، ص 18، باب دعائم الاسلام (به این مضمون، روایات متعدّدی در همین باب وجود دارد).

امام حسین(علیه السلام) که شایسته و وارث حاکمیّت نبوی و علوی و رهبر معنوی امّت اسلامی بود، برای احیای ارزش های اسلامی و بسط قسط و عدل و مبارزه با ستمگران به هدف تشکیل حکومت اسلامی به پا خاست، به این قصد که اگر ممکن شود با تشکیل حکومت اسلامی و گرنه با شهادت خویش و یارانش، چهره واقعی بنی امیّه را آشکار سازد و به ریشه کن ساختن درخت ظلم و کفر و نفاقشان بپردازد و اسلام و امّت مظلوم اسلامی را یاری کند.
امام حسین(علیه السلام) در خطبه ای با صراحت هدف از تلاش و تکاپوی خویش را چنین بیان می کند:
«اَللّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ إِنَّهُ لَمْ یَکُنْ مَا کَانَ مِنَّا تَنافُساً فِی سُلْطان، وَ لا الْتِماساً مِنْ فُضُولِ الْحُطامِ، وَ لکِنْ لِنَرَیَ الْمَعالِمَ مِنْ دِینِکَ، وَ نُظْهِرَ الاِْصْلاحَ فِی بِلادِکَ، وَ یَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبادِکَ، وَ یُعْمَلُ بِفَرَائِضِکَ وَ سُنَّتِکَ وَ أَحْکامِکَ ;
خداوندا! تو می دانی که آنچه از ما (در طریق تلاش برای بسیج مردم)
صورت گرفت، به خاطر رقابت در امر زمامداری و یا به چنگ آوردن ثروت و مال نبود، بلکه هدف ما آن است که نشانه های دین تو را آشکار سازیم و اصلاح و درستی را در همه بلاد بر ملا کنیم تا بندگان مظلومت آسوده باشند و فرایض و سنّت ها و احکامت مورد عمل قرار گیرد».(1)
امام خمینی(قدس سره) در سخنی در تبیین همین مطلب می گوید: «... آنهایی که خیال می کنند حضرت سیّد الشهدا برای حکومت نیامده، خیر این سخن صحیح نیست بلکهصفحه اینها برای حکومت آمدند، برای این که باید حکومت دست مثل سیّد الشهدا
پاورقی

1 . تحف العقول، ص 170 و بحارالانوار، ج 97، ص 79.

باشد، مثل کسانی که شیعه سیّد الشهدا هستند، باشد».(1) هر چند امام(علیه السلام)می دانست سرانجام در این راه شهید می شود.

در جای دیگر می گوید: «زندگی سیّد الشهدا، زندگی حضرت صاحب الزمان(علیه السلام)، زندگی همه انبیای عالم، همه انبیا از اوّل، از آدم تا حالا همه این معنا بوده است که در مقابل جور، حکومت عدل درست کنند».(2)

با این مقدّمه اکنون برای اثبات این مطلب (قیام برای تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ستمگران) به سراغ سخنان و سیره آن حضرت می رویم.

اگر به زندگی اباعبدالله الحسین(علیه السلام) نگاه کنیم به خوبی در می یابیم که آن حضرت از نوجوانی فقط اهل بیت(علیهم السلام) را شایسته خلافت اسلامی می دانست.
در تاریخ می خوانیم: «روزی عمر بر منبر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خطبه می خواند و در خطبه خویش گفت: من به مؤمنان از خودشان سزاوارترم!
امام حسین(علیه السلام) که در گوشه مسجد نشسته بود ـ خطاب به عمر ـ فریاد زد:
از منبر پدرم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پایین بیا! این منبر پدر تو نیست (که بر فراز آن قرار گرفته ای و این گونه ادّعاها می کنی!).
عمر گفت: ای حسین! به جانم سوگند قبول دارم که این منبر پدر توست، نه پدر من، ولی بگو چه کسی اینها را به تو یاد داده است؟ پدرت علی بن ابی طالب؟!
حسین(علیه السلام) فرمود: اگر من مطیع فرمان پدرم باشم به جانم سوگند او هدایت کننده است و من هدایت شده او خواهم بود. او بیعتی بر گردن مردم از زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله)
پاورقی
1 . صحیفه امام، ج 21، ص 3.
2 . همان مدرک، ص 4.

دارد که آن را جبرئیل از ناحیه خداوند نازل کرد و جز منکر کتاب خدا، این مطلب را انکار نمی کند. مردم آن را با قلب خویش شناختند (و دانستند حق با پدرم است) ولی با زبان آن را انکار کردند ; وای بر منکران حقوق ما اهل بیت!...
عمر گفت: ای حسین! هر کس حقّ پدرت را انکار کند، لعنت خدا بر او باد! (ولی من بی تقصیرم چرا که) مردم ما را امیر ساختند و ما نیز پذیرفتیم و اگر پدرت را امیر می کردند، ما اطاعت می کردیم!
امام حسین(علیه السلام) پاسخ داد: ای پسر خطّاب! کدام مردم تو را بر خویش امیر ساختند، پیش از آن که تو ابوبکر را بر خود (و مردم) امیر قرار دهی. وی نیز بدون حجّت و دلیلی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و بدون رضایت آل محمّد(علیهم السلام) تو را بر مردم امیر ساخت. آیا رضایت شما دو نفر، همان رضایت (خدا و) پیامبر است؟!...
عمر که پاسخی نداشت، خشمگین از منبر فرود آمد و به همراه جمعی نزد

على(عليه السلام) رفت و از حسين(عليه السلام) شكايت كرد...».(1)

امام حسين(عليه السلام) در تمام دوران خلافت پدر بزرگوارش اميرمؤمنان(عليه السلام) و برادرش امام حسن(عليه السلام) براى تقويت حكومت اسلامى در كنار آن بزرگواران حضور داشت و با دشمنان حكومت اسلامى مبارزه مى كرد.

سخن امام حسين (عليه السلام) در برابر معاويه

هنگامى كه معاويه براى گرفتن بيعت جهت يزيد برآمد و به شهرها سفر كرد; در مدينه نيز اجتماعى براى معرّفى و بيعت براى يزيد تشكيل داد و گفت:

به خدا سوگند! اگر من در ميان مسلمين كسى بهتر از يزيد را سراغ داشتم، براى او بيعت مى گرفتم!!

پاورقى

1 . احتجاج طبرسى، ج 2، ص 77-78.

صفحه 250

امام حسين(عليه السلام) برخاست و فرمود:

«وَاللهِ لَقَدْ تَرَكْتَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ أَباً وَ أُمّاً وَ نَفْساً; به خدا سوگند! تو كسى را كه از يزيد از جهت پدر، مادر و شايستگى ها و ارزش هاى فردى و صفات انسانى بهتر است، كنار گذاشتى!».

معاويه گفت: گويا خودت را مى گويى؟

فرمود: آرى!

معاويه خاموش شد.(1)

مطابق روايت ديگرى امام(عليه السلام) فرمود:

«أنَا وَاللهِ أَحَقُّ بِهَا مِنْهُ، فَإِنَّ أَبِى خَيْرٌ مِنْ أَبِيهِ، وَ جَدِّى خَيْرٌ مِّنْ جَدِّهِ، وَ أُمِّى خَيْرٌ مِّنْ أُمِّهِ وَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ ; به خدا سوگند! من از او (يزيد) به خلافت سزاوارترم; چرا كه پدرم از پدرش و جدّم از جدّش و مادرم از مادرش بهتر است و خودم نيز از او بهترم!».(2)

از اين كلمات صريح، به خوبى روشن مى شود كه امام حسين(عليه السلام) در آن زمان فقط خود را شايسته خلافت مى دانست و معتقد بود شخصى همانند او ـ با آن عظمت خانوادگى و معنوى ـ بايد زمام امور مسلمين را به دست گيرد.

پس از مرگ معاويه و به خلافت رسيدن يزيد، شرايط براى مبارزه با ستمگران و تشكيل حكومت اسلامى ـ بيش از زمان گذشته ـ فراهم شده بود و آن حضرت در اين

پاورقى

1 . الامامة و السياسة، ج 1، ص 211.

2 . موسوعة كلمات الامام الحسين(عليه السلام)، ص 265.

صفحه 251

مسير اقداماتى را در پيش گرفت:

الف) ترك بيعت با يزيد (و اعلام عدم شايستگى او براى خلافت)

با توجّه به اين كه امام حسين(عليه السلام) يزيد را هرگز شايسته اين جايگاه رفيع نمى دانست و خود را به حق شايسته ترين فرد براى امر خلافت مى ديد، با يزيد بيعت نكرد و حكومت او را به رسميّت نشناخت.

از اين رو، هنگامى كه خبر مرگ معاويه به مدينه رسيد و آن حضرت توسّط والى مدينه احضار شد، امام(عليه السلام) در پاسخ به عبدالله بن زبير كه پرسيد چه خواهى كرد؟ فرمود: «هيچ گاه با يزيد بيعت نخواهم كرد، چرا كه امر خلافت پس از برادرم حسن(عليه السلام) تنها شايسته من است». (إِنِّى لاَ أُبايِعُ لَهُ أَبَداً، لاَِنَّ الاَْمْرَ إِنَّما كانَ لِى مِنْ بَعْدِ أَخِى الْحَسَنِ).(1)

همچنين به والى مدينه نيز فرمود:

«إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النُّبُوَّةِ، وَ مَعْدِنُ الرِّسالَةِ، وَ مُخْتَلِفُ الْمَلائِكَةِ... وَ يَزيدُ رَجُلٌ فاسِقٌ شارِبُ الْخَمْرِ، قاتِلُ النَّفْسِ الُمحَرَّمَةِ، مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ، وَ مِثْلِى لا يُبايِعُ لِمِثْلِهِ ; ما از خاندان نبوّت و معدن رسالت و جايگاه رفيع رفت و آمد فرشتگانيم... در حالى كه يزيد مردى است، فاسق، مى گسار، قاتل بى گناهان; او كسى است كه آشكارا مرتكب فسق و فجور مى شود. بنابراين، هرگز شخصى همانند من،با مردى همانند وى بيعت نخواهد كرد».(2)

همچنين امام(عليه السلام) در پى اصرار «مروان بن حكم» براى بيعت با يزيد، با قاطعيّت فرمود:

«وَ عَلَى الاِْسْلامِ ألسَّلامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتِ الاُْمَّةُ بِراع مِثْلَ يَزِيدَ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّى

پاورقى

1 . مقتل الحسين خوارزمى، ج 1، ص 182.

2 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 18 و بحارالانوار، ج 44، ص 325.

صفحه 252

رَسُولَ اللهِ(صلى الله عليه وآله) يَقُولُ: اَلْخِلافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلى آلِ أَبِى سُفْيانَ ; هنگامى كه امّت اسلامى به زمامدارى مثل يزيد گرفتار آيد، بايد فاتحه

اسلام را خواند! من از جدّم رسول خدا شنیدم که می فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است!».(1)
در واقع امام(علیه السلام) با این جمله، عمق فاجعه زمامداری یزید را بیان می کند و با استشهاد به کلام رسول خدا(صلی الله علیه وآله) تصدّی خلافت توسّط فرزندان ابوسفیان را حرام می شمارد.
در سخن دیگری که آن حضرت خطاب به برادرش محمّد حنفیّه می فرماید، بار دیگر بر عدم بیعت با یزید ـ به هر قیمتی ـ تأکید میورزد و می فرماید:
«یا أَخِی! وَاللهِ لَوْ لَمْ یَکُنْ فِی الدُّنْیا مَلْجَأٌ وَ لا مَأْوَی، لَما بایَعْتُ یَزیدَ بْنَ مُعاوِیَةَ ; ای برادر! به خدا سوگند! اگر در هیچ نقطه ای از دنیا، هیچ پناهگاه و جای امنی نداشته باشم هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد».(2)
ب) تصریح به شایستگی خود برای خلافت
امام حسین(علیه السلام) علاوه بر آن که یزید را شایسته این جایگاه والا نمی دانست، به شایستگی خود نسبت به امر ولایت و حاکمیّت اسلامی تصریح می کند. در واقع امام(علیه السلام) با این جملات در مسیر تشکیل حکومت اسلامی و به عهده گرفتن خلافت مسلمین حرکت می کند.
امام حسین(علیه السلام) در خطبه ای که پس از نماز عصر در جمع لشکریان «حرّ» خواند، فرمود:
پاورقی
1 . لهوف، ص 99 و بحارالانوار، ج 1، ص 184.
2 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 31 و بحارالانوار، ج 44، ص 329.

«أَیُّهَا النّاسُ! أَنَا ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ(صلی الله علیه وآله) وَ نَحْنُ أَوْلی بِوِلایَةِ هذِهِ الاُْمُورِ عَلَیْکُمْ مِنْ هؤُلاءِ الْمُدَّعِینَ ما لَیْسَ لَهُمْ; ای مردم! من فرزند دختر رسول خدایم، ما به ولایت این امور بر شما (و امامت مسلمین) از این مدّعیان دروغین سزاوارتریم».(1)
همه اینها علاوه بر مواردی است که امام حسین(علیه السلام) در حیات معاویه ـ آنگاه که مسأله ولایتعهدی یزید مطرح شد ـ به شایستگی خویش بر امر خلافت تأکید ورزید (که پیش از این گذشت).
ج) پاسخ به دعوت کوفیان
از نمودهای تلاش امام حسین(علیه السلام) برای تشکیل حکومت اسلامی، پاسخ به دعوت کوفیان جهت پذیرش رهبری قیام بر ضدّ حکومت نامشروع یزید است.
همچنین فرستادن امام(علیه السلام) سفیر و نماینده خود، جناب مسلم بن عقیل(رحمه الله) را به کوفه برای ارزیابی دعوت آنان و بسیج نیروها و گرفتن بیعت از مردم، حکایت از عزم امام(علیه السلام) جهت تشکیل حکومت اسلامی و الهی دارد.

با توجّه به این که کوفه مرکز علاقمندان و شیعیان علی بن ابی طالب(علیه السلام) بود، تصمیم امام حسین(علیه السلام) بر آن بود که این شهر را پایگاه اصلی قیام و نهضت اسلامی خود قرار داده و از آن مکان انقلاب را رهبری کرده و به دیگر شهرها گسترش دهد.

نامه سران کوفه به محضر امام (علیه السلام)

پس از مرگ معاویه و به دنبال یک گردهمایی در منزل «سلیمان بن صرد خزاعی» جمعی از بزرگان کوفه نامه ای به محضر امام(علیه السلام) نوشته و برای پذیرش رهبری آن

پاورقی

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 137 و تاریخ طبری، ج 4، ص 303 (با اندکی تفاوت).

حضرت جهت برپایی نهضتی همگانی اعلام آمادگی کردند.

مضمون نامه را که نام چهارتن از بزرگان شیعه، یعنی سلیمان بن صرد، مسیّب بن نجبه، رفاعة بن شدّاد و حبیب بن مظاهر و گروهی دیگر از شیعیان در آن آمده، چنین است:

«خدای را سپاس می گوییم که (معاویه) آن دشمن ستمکار و کینه توز را نابود ساخت، همو که بدون رضایت امّت بر گرده آنان سوار شد و اموال آنها را غصب کرد و خوبان آنان را کشته و به نابکاران میدان داد...

اینک ما، امام و پیشوایی نداریم; به سوی ما بیا! بدان امید که خداوند به برکت وجود تو همه ما را بر محور حق گردآورد.

نعمان بن بشیر (والی کوفه) در دارالاماره است و ما با او در نماز جمعه و اجتماعات عمومی حاضر نمی شویم (و به او اعتنایی نداریم) و اگر با خبر شویم که به سوی ما می آیی، او را از کوفه بیرون کرده و به شام ملحقش می سازیم».(1)

به دنبال نامه های متعدّد مردم کوفه و اعلام آمادگی برای پذیرش رهبری امام(علیه السلام)، آن حضرت نامه ای در پاسخ به آنان نوشت، سپس پسرعمویش مسلم بن عقیل را به آن شهر فرستاد. نامه امام(علیه السلام) چنین است:

«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ. مِنَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ، إِلَی الْمَلاَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ

پاورقی

1 . ... فَإِنّا نَحْمِدُ إِلَیْکَ اللهَ الَّذِی لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ ; أَمّا بَعْدُ فَالْحَمْدُلِلّهِ الَّذِی قَصَمَ عَدُوَّکَ الْجَبّارَ الْعَنِیدَ، الَّذِی اِنْتزی عَلَی هذِهِ الاُْمَّةِ فَابْتَزَّها أَمْرَها، وَ غَصَبَها فَیْئَها، وَ تَأَمَّرَ عَلَیْها بِغَیْرِ رِضیً مِنْها، ثُمَّ قَتَلَ خِیارَها، وَ اسْتَبْقی شِرارَها،... إِنَّهُ لَیْسَ عَلَیْنا إِمامٌ فَأَقْبِلْ! لَعَلَّ اللهُ أَنْ یَجْمَعَنا بِکَ عَلَی الْحَقِّ وَ النُّعْمانُ بْنُ بَشِیر فِی قَصْرِ الاِْمارَةِ، لَسْنا نَجْتَمِعُ مَعَهُ فِی جُمْعَة، وَ لا نَخْرُجُ مَعَهُ إِلَی عید، وَ لَوْ قَدْ بَلَغَنا أَنَّکَ قَدْ أَقْبَلْتَ إِلَیْنا أَخْرَجْناهُ حَتّی نَلْحَقَهُ بِالشّامِ. (بحارالانوار، ج 44، ص 333)

صفحه 255

الْمُسْلِمِینَ. أَمّا بَعْدُ: فَإِنَّ هانِئاً وَ سَعِیداً قَدِما عَلَیَّ بِکُتُبِکُمْ ـ وَ کانا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَیَّ مِنْ رُسُلِکُمْ ـ وَ قَدْ فَهِمْتُ کُلَّ الَّذِی اقْتَصَصْتُمْ وَ ذَکَرْتُمْ، وَ مَقالَةَ جُلِّکُمْ : «أَنَّهُ لَیْسَ عَلَیْنا إِمامٌ فَأَقْبِلْ، لَعَلَّ اللهُ أَنْ یَجْمَعَنا بِکَ عَلَی الْهُدی وَ الْحَقِّ». وَ قَدْ بَعَثْتُ إِلَیْکُمْ أَخِی وَ ابْنَ عَمِّی وَ ثِقَتِی مِنْ أَهْلِ بَیْتِی مُسْلِمَ بْنِ عَقِیل وَ أَمَرْتُهُ أَنْ یَکْتُبَ إِلَیَّ بِحالِکُمْ وَ أَمْرِکُمْ وَ رَأْیِکُمْ.

فَإِنْ کَتَبَ إِلَیَّ: أَنَّهُ قَدْ أَجْمَعَ رَأْیُ مَلَئِکُمْ، وَ ذَوِی الْفَضْلِ وَ الْحِجی مِنْکُمْ، عَلَی مِثْلِ ما قَدِمَتْ عَلَیَّ بِهِ رُسُلُکُمْ وَ قَرَأْتُ فِی کُتُبِکُمْ، أَقْدِمُ عَلَیْکُمْ وَشیکاً إِنْ شاءَاللهُ. فَلَعَمْرِی مَا الاِْمامُ إِلاَّ الْعامِلُ بِالْکِتابِ، وَ الاْخِذُ بِالْقِسْطِ، وَ الدّائِنُ بِالْحَقِّ، وَ الْحابِسُ نَفْسَهُ عَلی ذاتِ اللهِ وَ السَّلامُ».

«به نام خداوند بخشنده مهربان; از حسین بن علی(علیه السلام) به بزرگان از مؤمنان و مسلمانان! هانی و سعید همراه نامه هایتان به سوی من آمدند ـ و این دو تن آخرین کسانی بودند که نامه هایتان را آوردند ـ محتوای همه نامه هایتان (به طور فشرده) این بود که : «امام و پیشوایی نداریم، به سوی ما بیا! امید است که خداوند به وسیله تو ما را بر محور حقّ و هدایت گردآورد». اکنون من، برادر، پسر عمو و شخص مورد اعتماد از خاندانم ـ مسلم بن عقیل ـ را به سوی شما می فرستم; به او فرمان دادم که تصمیم و برنامه ها و افکارتان را برای من بنویسد.

هر گاه به من اطّلاع دهد که بزرگان و خردمندان شما; با آنچه که در نامه هایتان ذکر شده، همراه و هماهنگند; به زودی به سوی شما خواهم آمد. ان

شاءالله
(در پایان نامه اضافه فرمود:) به جانم سوگند! امام و پیشوا تنها کسی است که به کتاب خدا عمل کند و عدل و داد را بر پا دارد، دین حق را
صفحه 256
پذیرفته و خود را وقف راه خدا کند».(1)
این نامه به خوبی گویای این حقیقت است که امام(علیه السلام) در مسیر قیام برای سرنگونی حکومت پلید اموی و تشکیل حکومت اسلامی گام بر می داشت. از این رو، برای ارزیابی اوضاع، نخست نماینده ای آگاه و مورد اعتماد را به آن شهر اعزام می کند، تا از حقیقت امر آگاه شود و با بسیج نیروها و آمادگی شیعیان در این راه قدم بردارد.
جمله پایانی سخن امام(علیه السلام) نیز تأکیدی است بر شایستگی خود جهت امامت و رهبری و عدم لیاقت حاکم شام ـ که نه به کتاب خدا عمل می کند و نه عدل و داد را بر پا می دارد و نه خود را وقف راه خدا می کند ـ که این خود قرینه ای است بر عزم امام جهت پذیرش امامت و خلافت مسلمین و برپایی عدل و داد.
امام(علیه السلام) همچنین در نامه ای که همراه با اعزام مسلم(علیه السلام) خطاب به او مرقوم می دارد، بار دیگر بر بسیج نیروها و آماده سازی مردم تأکید میورزد. در این نامه می خوانیم:
«... وَادْعُ النّاسَ إِلَی طاعَتِی، وَ اخْذُلْهُمْ عَنْ آلِ أَبِی سُفْیانَ، فَإِنْ رَأَیْتَ النّاسَ مُجْتَمِعِینَ عَلَی بَیْعَتِی فَعَجِّلْ لی بِالْخَیْرِ، حَتّی أَعْمَلَ عَلَی حَسَبِ ذلِکَ إِنْ شاءَاللهُ تَعالی ;... (چون به کوفه رسیدی) مردم را به پیروی از من دعوت کن و آنان را از حمایت آل ابی سفیان بازدار. اگر مردم متّفقاً بیعت کردند، مرا با خبر ساز تا برابر آن عمل کنم».(2)
پراکنده ساختن مردم از حمایت خاندان ابوسفیان و فراخوانی مردم به اطاعت امام(علیه السلام) و یکپارچگی آنان برای بیعت و همراهی، همه و همه نشان از تهیّه ساز و
پاورقی
1 . ارشاد شیخ مفید، ص 380-381.
2 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 53 و مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 196.
صفحه 257
کارهای مناسب جهت تشکیل حکومت دارد.
پس از ورود مسلم(علیه السلام) به کوفه و بیعت گروه زیادی از مردم با وی و اعلام آمادگی آنان برای جانبازی و همراهی با امام(علیه السلام) و انعکاس آن به محضر امام(علیه السلام) توسّط فرستادگان جناب مسلم، امام حسین(علیه السلام) از مکه عازم کوفه می شود.(1)
امام(علیه السلام) در گفتگویی با ابن عبّاس می فرماید:

«وَ هذِهِ كُتُبُ أهْلِ الْكُوفَةِ وَ رُسُلَهُمْ، وَ قَدْ وَجَبَ عَلَیَّ إِجابَتُهُمْ وَ قامَ لَهُمُ الْعُذْرُ عَلَیَّ عِنْدَاللهِ سُبْحانَهُ; اینها نامه ها و فرستادگان کوفیان است. بر من لازم است دعوت آنان را پاسخ دهم، چرا که حجّت الهی بر من تمام شده است».(2)
همچنین به عبدالله بن زبیر فرمود:
«أَتَتْنِی بَیْعَةُ أَرْبَعِینَ أَلْفاً یَحْلِفُونَ لِی بِالطَّلاقِ وَ الْعِتاقِ مِنْ أَهْلِ الْکُوفَةِ; بیعت چهل هزار تن از مردم کوفه که در وفاداری به طلاق و عتاق(3) سوگند خورده اند، به دستم رسیده است».(4)
امام(علیه السلام) در ملاقات با عبدالله بن مطیع ـ هنگامی که از علّت خروج حضرت از مکّه سؤال می کند ـ به صراحت می فرماید:
«إِنَّ أَهْلَ الْکُوفَةِ کَتَبُوا إِلَیَّ یَسْأَلُونَنِی أَنْ أَقْدِمَ عَلَیْهِمْ لِما رَجَوْا مِنْ اِحْیاءِ مَعالِمِ الْحَقِّ وَ اِماتَةِ الْبِدَعِ; مردم کوفه نامه نوشتند و از من خواستند که به سوی آنان بروم، بدان امید که (با تشکیل حکومت اسلامی) نشانه های
پاورقی
1 . رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج 4، ص 297 و ارشاد شیخ مفید، ص 418.
2 . معالی السبطین، ج 1، ص 246 و ناسخ التواریخ، ج 2، ص 122.
3 . منظور از سوگند به طلاق و عتاق این بوده است که اگر سوگند خود را شکستند، همسران آنها خود به خود مطلّقه شوند و تمام غلامان آنها آزاد گردند. جمعی از فقهای عامّه عقیده داشتند که این گونه سوگند صحیح است.
4 . تاریخ ابن عساکر (در شرح حال امام حسین(علیه السلام))، ص 194، حدیث 249.

حق زنده و بدعت ها نابود شود».(1)
به هر حال، با توجّه به شواهد تاریخی ـ که بخشی از آن گذشت و قسمتی از آن در بخش رویدادها خواهد آمد ـ یکی از اهداف قیام امام حسین(علیه السلام) تشکیل حکومت اسلامی و در واقع بازگرداندن خلافت اسلامی به جایگاه اصلی خویش بود، تا در پناه آن عدل و داد گسترش یابد، حق احیا شود و باطل و پلیدی و بدعت ها نابود گردد.
پشتیبانی و اعلام آمادگی مردم کوفه و تأکید و اصرار آنان بر این امر، حجّت را بر امام(علیه السلام) تمام کرد که باید با نیروی چند ده هزار نفری بر ضدّ حاکم غاصب و فرمانروای ستمگری مانند یزید قیام کند و از این رو به سمت کوفه آمد و قبل از آن نیز توسّط سفیر خویش جناب مسلم از همراهی کوفیان با خبر شد.

اکنون جای طرح این سئوال است که آیا امام حسین(علیه السلام) از شهادت خویش و یارانش در مسیر حرکت به سوی کوفه و قیام بر ضدّ یزید، آگاه بود، یا خیر؟ و اگر از این امر مطّلع بود، آگاهی به شهادت با قیام و برنامه ریزی برای تشکیل حکومت اسلامی چگونه سازگار است؟
بر اساس شواهد تاریخی جای هیچ تردیدی نیست که امام حسین(علیه السلام) از فرجام قیام خویش آگاه بود و با یقین به شهادت، نهضت خویش را آغاز کرد و شواهد روشن آن در همین کتاب آمده است ولی در این قسمت نخست به بخشی از شواهد مزبور که علم و آگاهی امام(علیه السلام) به شهادت خویش را تأیید می کند، اشاره کرده سپس به پاسخ پرسش فوق می پردازیم.
لازم به ذکر است روایات و اخباری که از طریق شیعه و اهل سنّت از پیامبر
پاورقی
1 . اخبار الطوال دینوری، ص 245.
صفحه 259
اکرم(صلی الله علیه وآله) در موضوع شهادت امام حسین(علیه السلام) نقل شده است به اندازه ای مشهور بود که ابن عبّاس می گوید:
«ما کُنّا نَشُکُّ أهْلَ الْبَیْتِ وَ هُمْ مُتَوافِرُونْ أنَّ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ(علیه السلام) یُقْتَلُ بِالطَّفِّ; مااهل بیت همگی تردیدی نداشتیم که امام حسین(علیه السلام) در سرزمین طف (کربلا) به شهادت خواهد رسید».(1)
چنان که از مفاد این روایت استفاده می شود، نه تنها امام، بلکه عموم اهل بیت حتّی از محلّ شهادت آن حضرت با اطّلاع بودند.
علاّمه مجلسی در بحارالانوار هفتاد و یک روایت در این باره نقل کرده است!(2)
نمونه هایی که به دنبال می آید تنها بخش کوچکی از آن است که از زبان خود آن حضرت نقل شده است.
1 ـ امام(علیه السلام) در آغاز حرکتش در مدینه در خطاب به بنی هاشم چنین نوشت:
«اِنَّ مَنْ لَحِقَ بی مِنْکُمُ اسْتُشْهِدَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ یَبْلُغِ الْفَتْحَ; هر کس از شما به من بپیوندد به شهادت می رسد و هر کس بماند به پیروزی نخواهد رسید».(3)
2 ـ هنگامی که یکی از برادرانش خبر شهادت امام را از زبان امام حسن(علیه السلام) نقل کرد، امام حسین(علیه السلام) در پاسخ وی

فرمود:
«حَدَّثَنی أبی أنَّ رَسُولَ اللّهِ أخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلی، وَ أنَّ تُرْبَتی تَکوُنُ بِقُرْبِ تُرْبَتِهِ فَتَظُنُّ أنَّکَ عَلِمْتَ ما لَمْ أعْلَمْهُ; پدرم نقل کرده است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) او
پاورقی
1 . مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 160.
2 . بحار الانوار، ج 44، ص 223-266.
3 . موسوعة کلمات الحسین، ص 296; مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 76. جالب آن که شبیه همین مضمون را در حال عزیمت از مکه در جمع مردم بیان فرمود: «مَنْ کانَ باذِلا فینا مُهْجَتَهُ مُوَطِّناً عَلی لِقاءِ اللّهِ نَفْسَهُ فَلْیَرْحَلْ مَعَنا; هر یک از شما حاضر است در راه ما خون قلبش را نثار کند و از جانش بگذرد با ما همراه باشد» (اعیان الشیعة، ج 1، ص 593).

را از کشته شدن پدرم و من با خبر ساخته است و فرمود که تربت من نزدیک تربت پدرم خواهد بود، تو فکر می کنی چیزی را می دانی که من نمی دانم؟».(1)
3 ـ شبیه همین مطلب در گفتگوی آن حضرت با برادرش محمّد حنفیّه در مکّه عنوان می شود. آنگاه که محمّد حنفیّه پیشنهاد کرد امام(علیه السلام) از رفتن به عراق خودداری کند، فرمود:
«أتانی رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) بَعْدَ ما فارَقْتُکَ فَقالَ: یا حُسَیْنُ! أُخْرُجْ فَإنَّ اللّهَ قَدْشاءَ أنْ یَراکَ قَتیلاً; بعد از آن که از تو جدا شدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را در خواب دیدم که فرمود: ای حسین! حرکت کن، زیرا خداوند خواسته است تو را کشته ببیند».(2)
4 ـ نمونه دیگر، سخنی است که امام هنگام اعزام مسلم به وی فرمود: من تو را به سوی اهل کوفه روانه ساختم، خداوند آن گونه که خود دوست دارد و می پسندد کارت را سامان دهد.
آنگاه امام افزود:
«أرْجو أنْ اَکُونَ اَنَا وَ اَنْتَ فی دَرَجَةِ الشُّهَداءِ; امیدوارم که من و تو در جایگاه شهدا قرار گیریم».(3)
این سخن گویای این حقیقت است که امام(علیه السلام) برای خود و یارانش راه شهادت را برگزیده است و همین را آرزو می کند.
5 ـ عجیب آن که آن حضرت در پاسخ مردی از اهل کوفه، با اشاره به نامه های
پاورقی
1 . لهوف، ص 99-100.
2 . بحار الانوار، ج 44، ص 364 و اعیان الشیعة، ج 1، ص 593.

3 . مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 196.

مردم کوفه، آنان را قاتل خویش معرّفی کرده، می فرماید:
«هذِهِ کُتُبُ أَهْلِ الْکُوفَةِ إِلَیَّ، وَ لا أَراهُمْ إِلاَّ قاتِلِی; این نامه های مردم کوفه است ولی من آنان را جز قاتل خود نمی دانم».(1)
6 ـ صریح تر از همه این ها سخنانی است که امام(علیه السلام) در جمع مردم مکّه قبل از حرکت به سوی عراق ایراد کرد و چنین فرمود:
«... وَ خَیَّرَلِی مِصْرَعَ أَنَا لاقِیهِ، کَأَنّی بِأَوْصالِی تَتَقَطَّعُها عَسَلانُ الْفَلَواتِ بَیْنَ النَّواوِیسِ وَ کَرْبَلا، فَیَمْلاَنَّ مِنّی أَکْراشاً جَوْفاً وَ الْجِرْبَةَ سَغَباً، لا مَحیصَ عَنْ یَوْم خُطَّ بِالْقَلَمِ; خداوند برای من «شهادت گاهی» اختیار کرده است که من به آن خواهم رسید. گویا می بینم که گرگ های بیابان های عراق میان نواویس (قبرستان یهود در نزدیکی کربلا) و کربلا بند بند مرا جدا کرده و شکم ها و جیب های خالی خود را (با کشتن من و دریافت جوایز) پر می کنند. از روزی که با دست قضا و قدر الهی نوشته شده، چاره ای نیست».(2)
با ملاحظه این سخن و نمونه های فراوان دیگر از این دست، شکّی باقی نمی ماند که امام نه تنها از اصل کشته شدن خویش آگاهی داشت، بلکه دقیقاً از محلّ شهادت و نیز قاتلان خود با اطّلاع بوده است.
اینک با توجّه به این که امام(علیه السلام) از سرانجام این حرکت آگاه بود، این سؤال مطرح می شود که چگونه اطمینان امام به شهادت با حرکت آن حضرت برای دستیابی به حکومت اسلامی قابل جمع است؟ یعنی چگونه می شود امام(علیه السلام) هم سرانجام کار را
پاورقی
1 . تاریخ ابن عساکر، ج 33، ص 211 (بخش امام حسین(علیه السلام)).
2 . لهوف، ص 35.

بداند و به شهادت خویش و یارانش یقین داشته باشد و در عین حال به قصد تشکیل حکومت اسلامی قیام کند؟
پاسخ به این سؤال به اندازه ای اهمّیّت دارد که برخی از نویسندگان را که نتوانستند بین «ادای وظیفه» و «آگاهی از نتیجه» وفق دهند، بر آن داشت تا به طور کلّی آگاهی امام از فرجام کار را انکار کنند! و تمام ادلّه تاریخی و روایی را که در این موضوع وارد شده است، زیر سؤال برند!
غافل از آن که نتیجه کار نمی تواند تعیین کننده وظیفه مردان الهی باشد. در فرهنگ دین، آنچه مهم است تشخیص وظیفه و عمل به آن است و امّا رسیدن به نتیجه دلخواه، در مرحله دوّم قرار دارد.
تعالیم قرآن و اسلام و سیره معصومین(علیهم السلام) گویای این واقعیّت

است که جمع بین «وظیفه» و «نتیجه» هر چند اولویّت دارد، ولی «عمل به وظیفه» مقدّم بر «رسیدن به نتیجه» می باشد.
به عبارت دیگر: بر هر فرد با ایمانی لازم است در مسیر انجام وظیفه گام نهد، هر گاه به نتیجه مطلوب برسد چه بهتر; و اگر نرسد نفس این کار که وارد مسیر انجام وظیفه شده، خود مطلوب مهمّی است که می تواند افراد بهانه جو را به کار وادارد. زیرا بسیار می شود که بهانه جویان به بهانه این که حصول نتیجه مشکوک است، از انجام وظیفه و رسیدن به نتیجه باز می مانند.
این است که امام(علیه السلام) در کنار سخنانی که با صراحت از شهادت خویش و یارانش یاد می کند، در عین حال از انگیزه های الهی حرکت خویش نیز به عنوان وظیفه الهی و تکلیف دینی، سخن به میان می آورد و حتّی می فرماید: «بیوفایی یاران و کمی نفرات مرا از تکلیفم باز نمی دارد».
آن حضرت در روز عاشورا پیش از آغاز جنگ به همین نکته اشاره کرده، می فرماید:
صفحه 263
«أَلا قَدْ أَعْذَرْتُ وَ أَنْذَرْتُ، اَلا إِنِّی زاحِفٌ بِهذِهِ الاُْسْرَةِ عَلی قِلَّةِ الْعِتادِ وَ خَذَلَةِ الاَْصْحابِ ; آگاه باشید! که من حجّت را تمام کردم و از عاقبت شوم مخالفانِ حق، خبر دادم. آگاه باشید! که من با همین خانواده، با وجود نداشتن سپاه و بیوفایی یاران، جهاد خواهم کرد».(1)
آری، امام(علیه السلام) درصدد ادای وظیفه است و نداشتن سپاه و کمی یاران، خللی در عزم او وارد نمی کند. این است که امام با وجود این که کاملا از عاقبت امر آگاه بود، با انگیزه تشکیل حکومت اسلامی قیام کرد و این درست به حکم «عمل به وظیفه» بوده است.
سیره امامان معصوم(علیهم السلام) همواره طبق «تکلیف دینی» و «عمل به وظیفه» بوده است. آنان از این منظر در هرحال احساس پیروزی می کردند. و به تعبیر قرآن به «إِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ ; یکی از دو نیکی»(2) ـ شهادت یا پیروزی ـ می رسیدند.
چه پیروز می شدند و چه شهید می شدند، هر دو صورت برای آنان پیروزی بود.
بر همین مبنا است که امام حسین(علیه السلام) می فرماید:
«إِنْ نَزَلَ الْقَضاءُ بِما نُحِبُّ فَنَحْمَدُ اللهَ عَلی نَعْمائِهِ، وَ هُوَ الْمُسْتَعانُ عَلی أَداءِ الشُّکْرِ، وَ إِنْ حالَ الْقَضاءُ دُونَ الرَّجاءِ، فَلَمْ یَعْتَدَّ مَنْ کانَ الْحَقُّ نِیَّتَهُ وَ التَّقْوی سَرِیرَتَهُ ; اگر قضای الهی بر آنچه می پسندیم نازل شود، خداوند را بر آن نعمت سپاسگزاریم و برای شکرگزاری از او یاری می طلبیم و اگر تقدیر الهی میان ما و آنچه به آن امید داریم مانع شود، (و به شهادت

برسیم) پس کسی که نیّتش حق و درونش تقوا باشد از حق نگذشته (و
پاورقی
1 . بحارالانوار، ج 44، ص 329.
2 . توبه، آیه 52.

به وظیفه خود عمل کرده است)».(1)
حرکت امام(علیه السلام)یکی از جلوه های باشکوه «عمل به وظیفه» بود، نتیجه هر چه بود فرقی نمی کرد، لذا می فرماید :
«أَرْجُو أَنْ یَکُونَ خَیْراً ما أَرادَ اللهُ بِنا، قُتِلْنا أَمْ ظَفِرْنا ; امیدواریم آنچه خداوند برای ما مقرّر فرموده خیر باشد، چه کشته شویم، چه پیروز گردیم!».(2)
با این بیان روشن است که هیچ منافاتی بین آگاهی از سرانجام کار (شهادت) و عمل به وظیفه (قیام برای تشکیل حکومت اسلامی) نیست.
در پایان، یادآوری این نکته نیز ضروری است که وجود انگیزه تشکیل حکومت در این قیام مقدّس، به معنی دستیابی عملی و بالفعل به آن حکومت در همان برهه از زمان نیست، بلکه شهادت آن حضرت زمینه ساز کوتاه شدن دست بازماندگان دوران جاهلیّت از حکومت اسلامی در آینده بود و این واقعیّتی است که امام به دنبال آن بود.
به علاوه انگیزه های حرکت امام(علیه السلام) منحصر به این یک هدف نبود، اهداف دیگری نیز در تحقّق این حرکت مقدّس دخیل بوده که در مباحث گذشته به آنها اشاره شد.
پاورقی
1 . تاریخ طبری، ج 4، ص 290.
2 . اعیان الشیعة، ج 1، ص 597.

بخش چهارم : رویدادهای قیام عاشورا

اشـاره

در این بخش، به حوادث مربوط به امام حسین(علیه السلام) از عصر معاویه تا شهادت آن حضرت در کربلا می پردازیم. در این سیر تاریخی، از یک سو، رویدادها و حوادثی مورد توجّه است که از روح مبارزه و نستوهی آن حضرت حکایت دارد و از سوی دیگر، به سلسله ماجراهایی پرداخته می شود که از پی یکدیگر به عاشورای سال 61 هجری و شهادت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) و یارانش منجر گردیده است.

در این بخش، رویدادهایی که مربوط به اصحاب آن حضرت است، مورد بحث قرار نگرفته است، مگر آنچه را که در ضمن کلمات امام(علیه السلام) آمده است.

لازم به یادآوری است که در ذیلِ نقل این رویدادها، عمدتاً نکاتی در تحلیل و یا تجلیل از آن رویداد آمده است.

1 ـ خواستگاری امّ کلثوم

مرحوم بحرانی در کتاب «عوالم» چنین نقل می کند: معاویه به مروان ـ که استاندار حجاز بود ـ نامه ای نوشت و از وی خواست «امّ کلثوم» دختر «عبدالله بن جعفر» را برای فرزندش یزید خواستگاری کند. مروان به سراغ عبدالله بن جعفر رفت و جریان خواستگاری را با او در میان گذاشت.
عبدالله گفت: اختیار «امّ کلثوم» به دست من نیست; بلکه به دست آقای ما حسین(علیه السلام)است که دایی این دختر است.
موضوع را به اطلاع امام حسین(علیه السلام) رساندند; فرمود: «از خداوند طلب خیر می کنم; خدایا این دختر را به آنچه مایه خشنودیت از آل محمّد است موفّق بدار!»
(روز موعود فرا رسید) و مردم در مسجد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) اجتماع کردند; مروان نیز آمد و کنار امام حسین(علیه السلام) نشست و گفت: امیر مؤمنان! (اشاره به معاویه است!) به من فرمان داده است که «امّ کلثوم» را برای «یزید» خواستگاری کنم و مهریه او را مطابق خواسته پدرش قرار دهم، به هر مقدار که باشد! همراه با آشتی میان دو قبیله (بنی هاشم و بنی امیّه) و نیز ادای دیون پدرش.
سپس خطاب به امام حسین(علیه السلام) گفت:صفحه بدان! کسانی که به خاطر وصلت شما با یزید به حال شما غبطه می خورند، بیشترند از کسانی که به یزید به سبب وصلتش با شما غبطه بخورند. (آنگاه گفت:) مایه شگفتی است که چگونه یزید برای کسی مهریه قرار می دهد و حال آن که وی در شأن و منزلت همتایی ندارد و مردم با توسّل به روی او طلب باران می کنند. ای اباعبدالله! سخنم را با نظر مثبت پاسخ بگو!
امام حسین(علیه السلام) فرمود:
«اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذی اِخْتارَنا لِنَفْسِهِ، وَارْتَضانا لِدِینِهِ وَاصْطَفانا عَلی خَلْقِهِ، وَ اَنْزَلَ عَلَیْنا کِتابَهُ وَ وَحْیَهُ، وَ ایْمُ اللّهِ لا یَنْقُصُنا اَحَدٌ مِنْ حَقِّنا شَیْئاً إِلاَّ انْتَقَصَهُ مِنْ حَقِّهِ، فی عاجِلِ دُنْیاهُ وَ
صفحه 269
آخِرَتِهِ، وَ لا یَکُونُ عَلَیْنا دَوْلَةٌ اِلاّ کانَتْ لَنَا الْعاقِبَةُ وَ لَنَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِین.
یا مَرْوانُ قَدْ قُلْتَ فَسَمِعْنا.
اَمّا قَوْلُکَ: مَهْرُها حُکْمُ أَبِیها بالِغاً مابَلَغَ، فَلَعَمْری لَوْ اَرَدْنا ذلِکَ ما عَدَوْنا سُنَّةَ رَسُولِ اللّهِ فی بَناتِهِ وَ نِسائِهِ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ وَ هُوَ ثِنْتا عَشَرَةَ أُوقِیَةً، یَکُونُ اَرْبَعَمِأَة وَ ثَمانِینَ دِرْهَماً.
وَ أَمّا قَوْلُکَ: مَعَ قَضاءِ دَیْنِ اَبیها، فَمَتی کُنَّ نِسائُنا یَقْضِینَ عَنّا دُیُونَنا؟ وَ اَمّا

صُلْحُ ما بَیْنَ هذَیْنِ الْحَیَّیْنِ، فَإِنّا قَوْمٌ عادَیْنا کُمْ فِی اللّهِ، وَ لَمْ نَکُنْ نُصالِحُکُمْ لِلدُّنْیا، فَلَعَمْرِی فَلَقَدْ اَعْیَی النَّسَبُ فَکَیْفَ السَّبَبُ.
وَ أَمّا قَوْلُکَ: اَلْعَجَبُ لِیَزیدَ کَیْفَ یَسْتَمْهِرُ؟ فَقَدِ اسْتَمْهَرَ مَنْ هُوَ خَیْرٌ مِنْ یَزیدَ، وَ مِنْ أَبِ یَزیدَ وَ مِنْ جَدِّ یَزیدَ.
وَ أَمّا قَوْلُکَ: اِنَّ یَزیدَ کُفْوُ مَنْ لا کُفْوَ لَهُ، فَمَنْ کانَ کُفْوُهُ قَبْلَ الْیَوْمِ فَهُوَ کُفْوُهُ الْیَوْمَ ما زادَتْهُ اِمارَتُهُ فی الْکَفاءَةِ شَیْئاً.
وَ أَمّا قَوْلُکَ: بِوَجْهِهِ یُسْتَسْقَی الْغَمامُ، فَاِنَّما کانَ ذلِکَ بِوَجْهِ رَسُولِ اللّهِ(صلی اللهِ علیه وآله).
وَ أَمّا قَوْلُکَ: مَنْ یَغْبِطُنا بِهِ أَکْثَرُ مِمَّنْ یَغْبِطُهُ بِنا، فَاِنَّما، یَغْبِطُنا بِهِ أَهْلُ الْجَهْلِ، وَ یَغْبِطُهُ بِنا أَهْلُ الْعَقْلِ.
فَأشْهِدُوا جَمیعاً اِنّی قَدْ زَوَّجْتُ اُمَّ کُلْثُومَ بِنْتَ عَبْدِاللّهِ بْنِ جَعْفَرِ مِنْ اِبْنِ عَمِّهَا الْقاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَر; عَلی اَرْبَعَمِائَة وَ ثَمانِینَ دِرْهَماً، وَ قَدْ نَحَلْتُها ضَیْعَتی بِالْمَدِینَةِ» أو قال «أرْضِی بِالْعَقِیقِ، وَ إِنَّ غَلَّتَها فِی السَّنَةِ ثَمانِیَةُ آلافِ دینار، فَفیها لَهُما غِنًی اِنْ شاءَ اللّهُ».
«ستایش مخصوص خداوندی است که ما را برای خویش اختیار نمود و برای دینش انتخاب کرد و ما را بر خلقش برگزید و کتاب و وحی خود را بر (خاندان) ما نازل فرمود. به خدا سوگند! هر کس حقّی از ما را کم بگذارد، خداوند در دنیا و آخرت حقّش را کم خواهد گذاشت و هر کس بر ما ـ برای مدّتی ـ سلطه یابد، باید بداند که
صفحه 270
عاقبت کار، از آنِ ما خواهد بود و این مطلب را به زودی خواهید دانست.
سپس فرمود: ای مروان! تو سخن گفتی و ما شنیدیم (و اکنون ما می گوییم و تو بشنو:).
امّا این که گفتی مهریّه این دختر، مطابق خواسته پدرش ـ هر چند زیاد باشد ـ خواهد بود; به جانم سوگند! ما هرگز از سنّت رسول خدا در مهریّه دختران، همسران و اهل بیتش تجاوز نخواهیم کرد. که (مهر السنّة است) همان دوازده «اوقیه» (واحدی است در وزن) که برابر با 480 درهم است.
و امّا این که گفتی: دیون پدرش را نیز ادا خواهیم نمود; (ای مروان!) از چه زمانی زنان ما دیون ما را ادا می کردند (که امروز چنین شود؟!).
و امّا در مورد مسأله صلح میان این دو قبیله، باید بگویم که ما با شما در راه خدا و برای خدا دشمنی کرده ایم و لذا حاضر نیستیم به خاطر دنیا با شما مصالحه کنیم!
به جانم سوگند! (برای سازش با شما) از قرابت نسبی (بنی هاشم با بنی امیّه) کاری ساخته نیست; تا چه برسد به قرابت سببی (پیوند زناشویی).
و امّا آن سخنت که گفته ای: تعجّب می کنم چگونه یزید مهریّه قرار می دهد; پاسخ آن این است که کسی که از یزید و پدر و جدّش بهتر است،

مهریّه قرار می داد (چه برسد به یزید!).
و امّا پاسخ این سخنت که گفتی: یزید کفو و همتایی ندارد این است که آن کس که قبل از امروز کفوّ او بوده، همین امروز نیز کفو اوست بدون آن که فرمانروایی وی چیزی بر شأن او بیفزاید.
و امّا آن سخنت که درباره یزید گفته ای با توسّل به روی وی طلب باران می شود، این تنها به برکت چهره رسول خدا بوده است (نه یزید).
و امّا این که گفته ای: کسانی که به خاطر وصلت با یزید، به حال ما غبطه می خورند، بیشتر از کسانی هستند که به حال یزید به جهت وصلتش با ما غبطه
صفحه 271
خواهند خورد; پاسخش آن است که فقط نادانان به خاطر وصلت ما با یزید، به حال ما غبطه می خورند، ولی عاقلان و خردمندان، به حال یزید به سبب وصلتش با ما غبطه خواهند خورد.
(سرانجام امام(علیه السلام) پس از سخنانی فرمود:) «همگی شاهد باشید که من «امّ کلثوم» دختر «عبدالله بن جعفر» را به ازدواج پسر عمویش «قاسم بن محمّد بن جعفر» درآوردم! و مهریّه اش را 480 درهم قرار دادم و زمین حاصلخیزم را در مدینه نیز به این دختر بخشیدم». ـ یا این که فرمود: ـ «مزرعه ام را در سرزمین عقیق به وی بخشیدم که درآمد آن سالانه 8 هزار دینار است و همین مزرعه برای زندگی این دو کافی است، ان شاء الله!».(1)
این سخنان تیری بود که بر قلب ناپاک یزید خصوصاً، و بنی امیّه عموماً، نشست و نقشه ای را که برای فریب مردم، از طریق نزدیکی به بنی هاشم، کشیده بودند نقش بر آب کرد.
بنی امیّه افراد منفور و آلوده ای بودند که می خواستند از طریق انتساب به بنی هاشم در میان مردم کسب آبرویی کنند وپایه های قدرت شیطانی خود را از این طریق تقویت نمایند; یک نمونه آن جریان خواستگاری امّ کلثوم ـ دختر عبدالله بن جعفر ـ بود.
ولی امام حسین(علیه السلام) به موقع اقدام فرمود و تیر آنها به سنگ خورد، و ساحت مقدّس بنی هاشم با انتساب به بنی امیّه آلوده نشد.

2 ـ وحشت از نام علی(علیه السلام)

پاورقی
1 . العوالم، ج 17، ص 87، ح 2 ; مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 44-45 (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج 44، ص 207-208، ح 4.
صفحه 272
معاویه، مروان بن حکم را والی مدینه قرار داد و به او فرمان داد که برای جوانان قریش سهمیّه ای از بیت المال قرار دهد; او نیز چنین کرد.
امام سجّاد، علی بن الحسین(علیه السلام) می گوید: من به نزد او رفتم (تا حقّ خود را از بیت المال بگیرم) مروان به من گفت: نامت چیست؟
گفتم: علی بن الحسین.
پرسید: نام برادرت چیست؟
گفتم: علی!
گفت: علی و علی؟! پدرت چه منظوری دارد که نام همه فرزندانش را علی می گذارد؟ سپس سهمیّه مرا مشخص کرد. وقتی که به نزد پدرم بازگشتم و ماجرا را بازگو نمودم; پدرم فرمود:
«وَیْلی عَلَى ابْنَ الزَّرْقاءِ دَبّاغَةِ الاُْدُمِ، لَوْ وُلِدَ لی مِائَةٌ لاَحْبَبْتُ أَنْ لا اُسَمِّیَ أَحَداً مِنْهُمْ إِلاّ عَلیّاً ; وای بر پسر زن زاغ چشمی که پوست ها را دبّاغی می کرد، من اگر یکصد فرزند داشته باشم، دوست دارم جز «علی» نامی دیگر برای آنان انتخاب نکنم».(1)
آری دشمنان اسلام و اهل بیت(علیهم السلام) می خواستند نام «علی» از اذهان مردم فراموش شود، ولی فرزندان علی(علیه السلام) سعی داشتند این نام هر چه پررنگ تر در سینه ها نقش بندد، به همین دلیل امام حسین(علیه السلام) نام «علی» را برای همه فرزندانش برگزیده بود، تا خاری در چشم دشمنان باشد.

3 ـ افتخار شما فقط فاطمه است!

مرحوم طبرسی در احتجاج نقل کرده است که روزی مروان بن حکم به امام

پاورقی

1 . کافی، ج 6، ص 19، ح 7 و بحارالانوار، ج 44، ص 211، ح 8.

حسین(علیه السلام) گفت: اگر افتخارتان به فاطمه(علیها السلام)نبود، دیگر چه چیزی داشتید که با آن بر ما افتخار کنید؟!

امام حسین(علیه السلام) که پنجه قدرتمندی داشت، گلوی مروان را گرفت و آن را به شدّت فشار داد و آنگاه عمامه اش را بر گردنش پیچید تا آنجا که مروان سست شد و بر زمین افتاد; آنگاه وی را رها کرد. سپس به جماعتی از قریش رو کرد و فرمود:

«أُنْشِدُكُمْ بِاللّهِ إِلاّ صَدَّقْتُمُونی إِنْ صَدَقْتُ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ فِی الاَْرْضِ حَبِیبَیْنِ کانا أَحَبَّ إِلی رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله)مِنّی وَ مِنْ أَخی؟ أَوْ عَلی ظَهْرِ الاَْرْضِ اِبْنُ بِنْتِ نَبِیٍّ غَیْری وَ غَیْرُ أَخی؟ قالُوا: اَللّهُمَّ لا.

قالَ: وَ إِنّی لا أَعْلَمُ أَنَّ فِی الاَْرْضِ مَلْعُونُ ابْنُ مَلْعُون غَیْرُ هذا وَ أَبِیهِ طَرِیدَیْ رَسُولِ اللّهِ، وَاللّهِ ما بَیْنَ جابَرْسِ وَ جابَلْق أَحَدِهِما بِبابِ الْمَشْرِقِ وَ الاْخَرِ بِبابِ الْمَغْرِبِ رَجُلانِ مِمَّنْ یَنْتَحِلُ الاِْسْلامَ أَعْدی لِلّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لاَِهْلِ بَیْتِهِ مِنْکَ وَ مِنْ أَبِیکَ إِذْ کانَ. وَ عَلامَةُ قَوْلی فیکَ أَنَّکَ: إِذا غَضِبْتَ سَقَطَ رِداؤُکَ عَنْ مَنْکَبِکَ».

«شما را به خدا سوگند می دهم که اگر راست می گویم، سخنم را تصدیق کنید. آیا در زمین کسی را می شناسید که از من و برادرم (امام حسن(علیه السلام)) نزد رسول خدا محبوبتر باشند؟ و آیا بر روی زمین، کسی جز من و برادرم، فرزند دختر پیامبر وجود دارد؟ همگی پاسخ دادند: نه، هرگز!».

سپس فرمود: «به یقین در روی زمین ملعون پسر ملعونی را غیر از این مرد (مروان) و پدرش (حَکَم) نمی شناسم که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) این دو تن را (به خاطر نفاقشان) طرد کرد. (آنگاه رو به مروان کرد و فرمود:) به خدا سوگند! در میان مشرق و مغرب از میان کسانی که ادّعای اسلام می کنند، پر عداوت تر از تو و از پدرت نسبت به خدا و رسولش و اهل بیتش نمی شناسم و نشانه این سخنم آن است که تو هر گاه

خشمگین می شوی، ردایت از شانه هایت فرو می افتد!».

راوی می گوید: وقتی که مروان خشمگین شد و از آن مجلس برخاست، تکانی خورد و ردایش از شانه اش فرو افتاد!(1)

بنی امیّه اصرار داشتند افتخارات اهل بیت(علیهم السلام) به فراموشی سپرده شود، و اگر نتوانند، لا اقل آن را محدود سازند که نمونه آن را در حدیث بالا مشاهده کردیم. ولی امام حسین(علیه السلام) با بیان منطقی خود، این مرد لجوج اموی یعنی «مروان» را که از دشمنان سرسخت اهل بیت بود بر سر جای خود نشاند و نشان داد گرچه وجود فاطمه زهرا(علیها السلام)از بزرگترین افتخارات اهل بیت(علیهم السلام) است ولی افتخارات آنها فراتر و گسترده تر از آن است.

4 ـ مصادره اموال معاویه

در حدیثی آمده است که امام حسین(علیه السلام) اموالی را که از یمن برای معاویه می بردند، مصادره کرد و در پی آن به معاویه نوشت:
«مِنَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ إِلی مُعاوِیَةِ بْنِ أَبِی سُفْیانَ، اَمّا بَعْدُ: فَاِنَّ عیراً مَرَّتْ بِنا مِنَ الْیـَمَنِ تَحْمِلُ مالاً وَ حُلَلا وَ عَنْبَراً وَ طیباً إِلَیْکَ، لِتُوَدِّعَها خَزائِنَ دِمَشْقَ، وَ تَعُلَّ بِها بَعْدَ النَّهَلِ بِبَنی أَبیکَ، وَ اِنِّی اِحْتَجْتُ إِلَیْها فَاَخَذْتُها وَ السَّلامُ ; از حسین بن علی(علیه السلام)، به معاویة بن ابی
سفیان; امّا بعد! گذر کاروانی به ما افتاد که از یمن همراه با اموال، پوشاک، عنبر و عطریّات، به سوی تو می آمد، تا آنها را در خزانه دمشق جای دهی و فرزندان پدرت را با آن سیر کنی. من بدانها نیاز داشتم، از این رو آنها را تصرّف کردم. والسلام».(2)
پاورقی
1 . احتجاج، ج 2، ص 96-97، ح 166 ; مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 58 (با اختصار) و بحارالانوار، ج 44، ص 206، ح 2.
2 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 18، ص 409 و ناسخ التواریخ، ج 1، ص 195.

معاویه با شنیدن این خبر سخت برآشفت ; به خصوص این که فزونی اموال بنی هاشم را خطری برای خود می دید ولی چاره ای جز سکوت نداشت.

5 ـ ملاقات با حسین ممنوع!

بلاذری دانشمند معروف اهل سنّت نقل می کند: ولید بن عتبه (فرماندار مدینه) مانع ملاقات مردم عراق با امام حسین(علیه السلام) شده بود. امام(علیه السلام) به ولید فرمود:
«یا ظالِماً لِنَفْسِهِ، عاصِیاً لِرَبِّهِ، عَلامَ تَحُولُ بَیْنی وَ بَیْنَ قَوْم عَرَفُوا مِنْ حَقّی ما جَهِلْتَهُ أَنْتَ وَ عَمُّکَ؟! ; ای کسی که به خویشتن ستم نموده، و پروردگارت را نافرمانی کرده ای! چرا مانع ملاقات من با مردمی می شوی که قدر و منزلت مرا می شناسند، در حالی که تو و عمویت (معاویه) نسبت به آن جایگاه جاهلید؟».
ولید در پاسخ گفت: ای کاش حلم و بردباری ما در برابر تو، سبب نشود کسانی غیر از ما نسبت به تو دست به کار جاهلانه ای بزنند. تندی های زبانت را می بخشم تا زمانی که دست به اقدامی نزنی; که در آن صورت کاری مخاطره آمیز انجام داده ای و اگر می دانستی که پس از ما چه بر تو خواهد گذشت (چرا که همه مثل من بردبار نیستند) همین گونه که امروز ما را دشمن می داری، دوست خواهی داشت!!(1)
آری ; بنی امیه می دانستند که اهل بیت(علیهم السلام) عموماً و امام حسین(علیه السلام) خصوصاً، در درون دلهای مردم جای دارند و ارتباط آنها با مردم پایه های حکومت متزلزل آنها را متزلزل تر می سازد، لذا با هر وسیله ای این رابطه را قطع می کردند.
آری ; آنها از ملاقات مردم با امام حسین(علیه السلام) وحشت داشتند، و انواع مزاحمت ها را برای مسلمانان پاکباز که عاشقان اهل بیت(علیهم السلام) بودند، روا می داشتند; ولی امام
پاورقی
1 . انساب الاشراف، ج 3، ص 156-157، ح 15.

حسین(علیه السلام)با شمشیر زبان بر آنها می تاخت و رابطه را برقرار می ساخت.

6 ـ برخورد شدید امام حسین(علیه السلام) با معاویه

مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج چنین نقل می کند: «هنگامی که معاویه «حُجر بن عدی» و یارانش، آن مردان شجاع و پاکباز از شیعیان علی(علیه السلام) را به شهادت رساند، در همان سال برای مراسم حج رهسپار حجاز شد. وقتی که امام حسین(علیه السلام) را ملاقات کرد به آن حضرت گفت: ای اباعبدالله! آیا به تو خبر رسیده که ما با «حُجر» و یاران و پیروانش و شیعیان پدرت چه کردیم؟!

امام فرمود: «وَ ما صَنَعْتَ بِهِمْ؟ ; با آنها چگونه رفتار کردید؟».

گفت: آنان را کشتیم و کفن کردیم و بر آنان نماز گذاردیم!!

امام(علیه السلام) تبسّم تلخی کرد و فرمود:

«خَصْمُکَ الْقَوْمُ یا مُعاوِیَةُ، لکِنَّا لَوْ قَتَلْنا شیعَتَکَ ما کَفَّنّاهُمْ وَ لا صَلَّیْنا عَلَیْهِمْ وَ لا قَبَّرْناهُمْ، وَ لَقَدْ بَلَغَنی وَقیعَتُکَ فی عَلیٍّ وَ قِیامُکَ بِبُغْضِنا، وَ اعْتِراضُکَ بَنی هاشِمَ بِالْعُیُوبِ، فَإِذا فَعَلْتَ ذلِکَ فَارْجِعْ إِلی نَفْسِکَ، ثُمَّ سَلْهَا الْحَقَّ عَلَیْها وَ لَها... فَإِنَّکَ وَاللّهُ لَقَدْ أَطَعْتَ فِینا رَجُلاً ما قَدِمَ إِسْلامُهُ، وَ لا حَدَثَ نِفاقُهُ، وَ لا نَظَرَ لَکَ فَانْظُرْ لِنَفْسِکَ اَوْ دَعْ ;

ای معاویه آنان با تو دشمن بودند، (ولی مسلمان خالص بودند) امّا اگر ما پیروان تو را به قتل برسانیم نه آنان را کفن می کنیم و نه بر آنان نماز می خوانیم و نه آنان را به خاک می سپاریم (چرا که آنان را مسلمان نمی دانیم!).

به من خبر رسیده که تو نسبت به پدرم علی(علیه السلام) دشمنی میورزی (و ناسزا می گویی) و به دشمنی با ما برخاسته ای و نسبت به بنی هاشم عیب جویی می کنی. هر زمان که چنین اعمالی انجام می دهی، به خویشتن مراجعه کن، سپس از وجدان خود حق را بپرس (و عیوب خود را بنگر) خواه به ضرر تو باشد یا به نفع تو...

صفحه 277

به خدا سوگند! تو در دشمنی با ما، از مردی (عمرو عاص) اطاعت کردی که سابقه ای در اسلام ندارد، نفاق او تازگی نداشته و قصد خیری برای تو ندارد. به هر حال، یا خودت برای خویش چاره ای بیندیش و یا این کارها را رها کن!(1)

معاویه می خواست با این سخن قدرت نمایی کند، و امام را تهدید نماید و شیعیان علی(علیه السلام) را تحقیر کند ; ولی امام(علیه السلام) چنان پاسخی به او داد که دهانش بسته شد. در ضمن به یکی از ریشه های مهمّ بدبختی او، یعنی اطاعت از عمر و عاص، اشاره فرمود.

7 ـ نامه شدید اللحن امام حسین(علیه السلام) به معاویه

امام حسین(علیه السلام) در پاسخ نامه معاویه(2) نوشت:
«أَمّا بَعْدُ، فَقَدْ جاءَنِی کِتابُکَ تَذْکُرُ فِیهِ أَنَّهُ اِنْتَهَتْ إِلَیْکَ عَنّی اُمُورٌ لَمْ تَکُنْ تَظَنُّنِی بِها... وَ اِنَّ الْحَسَناتِ لا یَهْدی لَها وَ لا یُسَدِّدُ إِلَیْها إلاَّ اللّهُ تَعالی، وَ أَمّا ما ذَکَرْتَ أَنَّهُ رُقِیَ إِلَیْکَ عَنِّی، فَإِنَّما رَقّاهُ الْمُلاقُّونَ الْمَشّاءُونَ بِالنَّمِیمَةِ، اَلْمُفَرِّقُونَ بَیْنَ الْجَمْعِ، وَ کَذِبَ الْغاوُونَ الْمارِقُونَ، ما أَرَدْتُ حَرْباً وَ لا خِلافاً، وَ إِنّی لاَخْشَی اللّهَ فِی تَرْکِ ذلِکَ مِنْکَ وَ مِنْ حِزْبِکَ الْقاسِطِینَ الْمحِلِّینَ، حِزْبِ الظّالِمِ، وَ أَعْوانِ الشَّیْطانِ الرَّجِیمِ.
أَلَسْتَ قاتِلَ حُجْر وَ أَصْحابِهِ الْعابِدِینَ الُمخْبِتِینَ الَّذِینَ کانُوا یَسْتَفْظِعُونَ الْبِدَعَ، وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ؟! فَقَتَلْتَهُمْ ظُلْماً وَ عُدْواناً مِنْ بَعْدِ ما أَعْطَیْتَهُمُ الْمَواثیقَ الْغَلِیظَةَ، وَ الْعُهُودَ الْمُؤَکَّدَةَ جُرْأَةً عَلَی اللّهِ وَ اسْتِخْفافاً بِعَهْدِهِ.
پاورقی
1 . مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 88ـ89، ح 163 و بحارالانوار، ج 44، ص 129ـ130، ح 19.
2 . این نامه در پاسخ نامه ای است که معاویه به امام حسین(علیه السلام) نوشته و به پندار خود در آن هم نصیحت کرده بود و هم تهدید. نامه معاویه، در الغدیر ج 10، ص 24 آمده است.
صفحه 278
أَوَ لَسْتَ بِقاتِلِ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ الَّذِی أَخْلَقَتْ وَ أَبْلَتْ وَجْهَهُ الْعِبادَةُ؟ فَقَتَلْتَهُ مِنْ بَعْدِ ما أَعْطَیْتَهُ مِنَ الْعُهُودِ ما لَوْ فَهِمَتْهُ الْعُصْمُ نَزَلَتْ مِنْ شَعَفِ الْجِبالِ.
أَوَ لَسْتَ الْمُدَّعی زیاداً فِی الاِْسْلامِ، فَزَعَمْتَ اَنَّهُ ابْنُ اَبی سُفْیانَ، وَ قَدْ قَضی رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) : «أَنَّ الْوَلَدَ لِلْفِراشِ وَ لِلْعاهِرِ الْحَجَرَ». ثُمَّ سَلَّطْتَهُ عَلی أَهْلِ الاِْسْلامِ یَقْتُلُهُمْ وَ یُقَطِّعُ أَیْدِیَهُمْ وَ أَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلاف، وَ یُصَلِّبُهُمْ عَلی جُذُوعِ النَّخْلِ؟
سُبْحانَ اللّهِ یا مُعاوِیَةُ! لَکَأَنَّکَ لَسْتُ مِنْ هذِهِ الاُْمَّةِ، وَ لَیْسُوا مِنْکَ أَوْ لَسْتَ قاتِلَ الْحَضْرَمِیَّ الَّذِی کَتَبَ إِلَیْکَ فیهِ زِیادُ أَنَّهُ عَلی دینِ عَلیٍّ کَرَّمَ اللّهُ وَجْهَهُ، وَ دینُ عَلیٍّ هُوَ دینُ ابْنُ عَمِّهِ(صلی الله علیه وآله) اَلَّذی أَجْلَسَکَ مَجْلِسَکَ الَّذی أَنْتَ فیهِ، وَ لَوْ لا ذلِکَ کانَ أَفْضَلُ شَرَفِکَ وَ شَرَفِ آبائِکَ تَجَشُّمَ الرِّحْلَتَیْنِ : رِحْلَةَ الشِّتاءِ وَالصَّیْفِ، فَوَضَعَهَا اللّهُ عَنْکُمْ بِنا مِنَّةً عَلَیْکُمْ، وَ قُلْتَ فیما قُلْتَ: لا تَرُدَّنَّ هذِهِ الاُْمَّةَ فی فِتْنَة. وَ إِنّی لا أَعْلَمُ لَها فِتْنَةً أَعْظَمَ مِنْ إِمارَتِکَ عَلَیْها.
وَ قُلْتَ فیما قُلْتَ: اُنْظُرْ لِنَفْسِکَ وَ لِدِینِکَ وَ لاُِمَّةِ مُحَمَّد. وَ إِنّی وَاللّهِ ما أَعْرِفُ اَفْضَلَ مِنْ جِهادِکَ، فَإِنْ أَفْعَلْ فَإِنَّهُ قُرْبَةٌ إِلی رَبِّی، وَ إِنْ لَمْ أَفْعَلْهُ

فَأسْتَغْفِرُ اللّهَ لِدینی، وَ أسْأَلَهُ التَّوْفیقَ لِما یُحِبَّ وَ یَرْضی.
وَ قُلْتَ فیما قُلْتَ: مَتی تَکِدْنِی أَکِدْکَ، فَکِدْنی یا مُعاوِیَةُ فیما بَدالَکَ، فَلَعَمْری لَقَدیماً یُکادُ الصّالِحُونَ، وَ إِنّی لاَرْجُوا أَنْ لا تُضِرَّ، إِلاّ نَفْسَکَ وَ لا تَمْحَقُ إِلاّ عَمَلَکَ، فَکِدْنی ما بَدالَکَ، وَ اتَّقِ اللّهَ یا مُعاوِیَةُ! وَاعْلَمْ أَنَّ لِلّهِ کِتاباً لا یُغادِرُ صَغیرَةً وَ لا کَبیرَةً إِلاّ أَحْصاها، وَاعْلَمْ أَنَّ اللّهَ لَیْسَ بِناس لَکَ قَتْلَکَ بِالظِّنَّةِ، وَ أَخْذَکَ بِالتُّهْمَةِ، وَ إِمارَتِکَ صَبیّاً یَشْرَبُ الشَّرابَ، وَ یَلْعَبُ بِالْکِلابِ، ما أَراکَ إِلاّ قَدْ أَوْبَقْتَ نَفْسَکَ، وَ أَهْلَکْتَ دِینَکَ، وَ أَضَعْتَ الرَّعِیَّةَ وَ السَّلامُ».
امّا بعد! نامه تو به دستم رسید که در آن یادآور شده ای: از جانب من به تو اخباری رسیده است که گمان نمی کردی من دست به چنین کارهایی بزنم، البتّه فقط خداست که انسان ها را به سمت خوبی ها هدایت کرده و موفّق می گرداند، و امّا این که
صفحه 279
گفته ای چنین اخباری از جانب من به تو رسیده، باید بگویم: گزارش این گونه خبرها کار چاپلوسان سخن چین و تفرقه انداز است ; گزارش گران گمراه بی دین دروغ گفته اند.
من در حال حاضر، قصد جنگ و درگیری با تو را ندارم (به خاطر پیمان صلحی که میان تو و برادرم امام حسن(علیه السلام) امضا شده است) و برای ترک مبارزه با تو و با حزب ستمکارت ـ که حرام خدا را حلال شمرده اند، همان گروه ستم پیشه و یاران شیطانِ رانده شده ـ از خدای خود بیمناکم!
آیا تو قاتل حُجر بن عدی و یارانش نیستی؟ همان ها که عابدان خداترس بودند; بدعت ها بر آنان گران بود، امر به معروف و نهی از منکر می کردند. تو آنها را ـ پس آن که امان دادی و عهد و پیمان های محکم بستی (که آزاری به آنها نرسانی) ـ از روی بیدادگری و د شمنی کشتی! و این جز به خاطر نافرمانی در برابر خداوند و سبک شمردن پیمان الهی نبود.
آیا تو قاتل «عمرو بن حَمِق» نیستی؟ همان مردی که عبادت فراوان چهره اش را فرسوده کرده بود. او را نیز پس از پیمان های عدم تعرّض به قتل رساندی، پیمان هایی که اگر آهوان بیابان آن را در می یافتند از بلندای کوه ها به زیر می آمدند!
آیا تو همان کس نیستی که در اسلام (برای نخستین بار) «زیاد» را (به پدرت) نسبت داده ای و او را فرزند ابوسفیان خواندی(1) در حالی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) چنین حکم کرد که: «فرزند از آن شوهر است و برای زناکار جز سنگسار شدن، نصیبی نیست!».
پس از آن که زیاد را به ابوسفیان ملحق کردی، این مرد آلوده را بر مسلمانان مسلّط ساختی که آنها را به قتل برساند و دست و پایشان را قطع کرده و آنها را بر

پاورقی
1 . «زیاد» چون پدرش معلوم نبود او را به مادرش نسبت می دادند و به «زیاد بن سمیّه» یا «زیاد بن ابیه» معروف بود (یعنی زیاد، پسر پدرش!); یکی از کسانی که با مادر زیاد ارتباط داشت، ابوسفیان بود. از این رو، معاویه برای جذب زیاد، در یک جلسه رسمی، او را فرزند ابوسفیان و برادر خویش اعلام کرد! واین بدعت و جنایت خطرناکی بود.

شاخه های نخل به دار بیاویزد!
سبحان الله! ای معاویه گویا تو از امّت اسلامی نیستی و این مردم نیز از تو نیستند!
(ای معاویه!) آیا تو قاتل «حضرمی» نیستی؟ همان کسی که زیاد (والی کوفه) در باره او به تو نوشت که وی بر دین علی(علیه السلام) است. (بدان که) دین علی(علیه السلام)، همان دین پسر عمّش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است; همان پیامبری که تو را به جایگاه امروزی رسانده است! و اگر این جایگاه را بدست نمی آوردی، چه افتخاری داشتی؟ برترین قدر و منزلت تو و پدرانت، همان تحمّل رنج کوچ های زمستانه و تابستانه بود،(1) خداوند بر شما منّت نهاد و آن زحمت ها را از دوش شما به برکت ما (خاندان نبوّت) برداشت.
(سپس افزود:) در گفته هایت خطاب به من چنین آمده بود که: «این امّت را در فتنه و آشوب مینداز!» (پس بدان که) من برای امّت اسلامی فتنه ای بزرگتر از فرمانروایی تو سراغ ندارم!
از جمله سخنانت خطاب به من این بود که: «ملاحظه خودت و دینت و امّت محمّد را بنما (و از مخالفت و قیام بر ضدّ من بر حذر باش)!».
به خدا سوگند! من کاری را برتر از جهاد با تو سراغ ندارم; پس اگر چنین کاری کنم، مایه تقرّب و نزدیکی من به پروردگار خواهد بود و اگر دست به کاری نزنم، از خداوند (برای ترک جهاد) استغفار می کنم و از او ـ در آنچه را دوست دارد و بدان خشنود است ـ طلب توفیق می نمایم.
همچنین به من گفته ای: «هر گاه تو نقشه ای بر ضدّ من طرح کنی، من نیز چنین می کنم».
ای معاویه! هر چه می توانی بر ضدّ من توطئه کن; به جانم سوگند! همیشه تاریخ، صالحان مورد توطئه و آزار قرار می گرفتند. من امیدوارم دسیسه هایت جز به خودت
پاورقی
1 . اشاره است به سفرهای تجارتی قریش که در فصل زمستان به سوی جنوب یعنی سرزمین یمن که هوای نسبتاً گرمی داشت و در فصل تابستان به سوی شمال و سرزمین شام که هوای ملایم و مطلوبی داشت، سفر می

کردند.
صفحه 281
آسیب نرساند، و جز کار و تلاشت را تباه نسازد، پس هر چه به خاطرت می رسد، درباره من فروگذار نکن!
ای معاویه! تقوای الهی پیشه کن و بدان که برای خداوند کتاب (و محلّ ثبت اعمالی است که) هیچ عمل کوچک و بزرگی را فروگذار نمی کند و همه آنها را شماره خواهد کرد.
و بدان که خداوند فراموش نمی کند که تو چه افرادی را با یک پندار و بهانه به قتل رسانده ای و با اتّهامات واهی دستگیر کرده ای؟
همچنین جوانکی شرابخوار و سگ باز را (اشاره به یزید است) به ولایت عهدی خود رسانده ای. با این کار، خودت را خوار کرده و دینت را نابود ساخته و مردم را تباه کرده ای! و السلام.(1)
این نامه شجاعانه و متین و حساب شده امام(علیه السلام) آن هم در زمانی که ظاهراً قدرتی در دست ندارد، در برابر سلطان ستمگر و جبّاری همچون معاویه که همه چیز را در دست داشت، نامه ای که گوشه هایی از تاریخ ننگین بنی امیّه را افشا می کند و به نقد آن می پردازد، نشان می دهد که امام(علیه السلام) حتّی در زمان قدرت معاویه نیز دست از وظیفه امر به معروف و نهی از منکر بر نمی داشت و با صراحت حکومت معاویه را غیر اسلامی بلکه غیر انسانی، معرّفی می کرد.
امام(علیه السلام) در این نامه به سه بخش از کارنامه سیاه معاویه اشاره می کند که هر کدام از دیگری شرم آورتر است:
نخست، ریختن خون افراد پاکباز و با تقوا و با ایمانی که از بهترین الگوهای جهاد و ظلم ستیزی بودند، مانند «حجر بن عدی» و «عمرو بن حمق»، و دیگر زنده کردن
پاورقی
1 . الامامة و السیاسة، ج 1، ص 202-204 و الغدیر، ج 10، ص 160-161.
صفحه 282
یک سنّت زشت جاهلی و مخالفت با قانون مسلم اسلامی «الولد للفراش و للعاهر الحجر»; و دیگر، سپردن پست های کلیدی کشور اسلامی به افراد بدنام و بی آبرو و بی شخصیّت.
امام(علیه السلام) در این نامه جهاد با دستگاه فرعونی معاویه را از آرزوهای مهمّ خویش می شمرد، و از تهدیدهای او کمترین هراسی به خود راه نمی دهد.

8 ـ همان نامه به روایت دیگر

مطابق روایتی دیگر، سالار شهیدان امام حسین(علیه السلام) در پاسخ نامه معاویه چنین نوشت:

«أَمّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنی کِتابُکَ، تَذْکُرُ اَنَّهُ قَدْ بَلَغَکَ عَنّی اُمُورٌ أَنْتَ لِی عَنْها راغِبٌ، وَ أَنَا بِغَیْرِها عِنْدَکَ جَدِیرٌ، فَإِنَّ الْحَسَناتِ لا یَهْدی لَها، وَ لا یُسَدِّدُ إِلَیْها إِلاَّ اللّهُ.
وَ اَمّا ما ذَکَرْتَ أَنَّهُ اِنْتَهی إِلَیْکَ عَنّی، فَاِنَّهُ اِنَّما رَقاهُ إِلَیْکَ الْمُلاّقُونَ الْمَشّاؤُنَ بِالَّنمیمِ، وَ ما أُریدُ لَکَ حَرْباً وَ لا عَلَیْکَ خِلافاً، وَ ایْمُ اللّهِ إِنّی لَخائِفٌ لِلّهِ فِی تَرْکِ ذلِکَ...
أَلَسْتَ الْقاتِلَ حُجْراً أَخا کِنْدَة وَ الْمُصَلِّینَ الْعابِدینَ الَّذینَ کانُوا یُنْکِرُونَ الظُّلْمَ وَ یَسْتَعْظِمُونَ الْبِدَعَ، وَ لا یَخافُونَ فِی اللّهِ لَوْمَةَ لائِم، ثُمَّ قَتَلْتَهُمْ ظُلْماً وَ عُدْواناً مِنْ بَعْدِ ما کُنْتَ أَعْطَیْتَهُمُ الاْیْمانَ الْمُغَلَّظَةَ، وَ الْمَواثیقَ الْمُؤَکَّدَةَ، وَ لا تَأْخُذَهُمْ بِحَدَث کانَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُمْ، وَ لا بِاَحِنَّة تَجِدُها فی نَفْسِکَ.
أَوَ لَسْتَ قاتِلَعَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ صاحِبِ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) اَلْعَبْدِ الصّالِحِ الَّذی أَبْلَتْهُ الْعِبادَةُ، فَنَحَلَ جِسْمُهُ، وَ صَفَرَتْ لَوْنُهُ، بَعْدَ ما أَمَّنْتَهُ وَ أَعْطَیْتَهُ مِنْ عُهُودِ اللّهِ وَ مَواثیقِهِ ما لَوْ أَعْطَیْتَهُ طائِراً لَنَزَلَ إِلَیْکَ مِنْ رَأْسِ الْجَبَلِ ثُمَّ قَتَلْتَهُ جُرْأَةً عَلی رَبِّکَ وَ اسْتِخْفافاً بِذلِکَ الْعَهْدِ.
أَوَ لَسْتَ الْمُدَّعِی زِیادَ بْنَ سُمَیَّةَ الْمَوْلُودِ عَلی فِراشِ عُبَیْدِ ثَقیف، فَزَعَمْتَ أَنَّهُ ابْنُ أَبیکَ، وَ

صفحه 283

قَدْ قالَ رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله)«أَلْوَلَدُ لِلْفِراشِ وَ لِلْعاهِرِ الْحَجَرُ»، فَتَرَکْتَ سُنَّةَ رَسُولِ اللّهِ تَعَمُّداً وَ تَبَعْتَ هَواکَ بِغَیْرِ هُدیً مِنَ اللّهِ، ثُمَّ سَلَّطْتَهُ عَلَی الْعِراقَیْنِ، یَقْطَعُ أَیْدِی الْمُسْلِمِینَ وَ أَرْجُلَهُمْ، وَ یَسْمَلُ أَعْیُنَهُمْ وَ یُصَلِّبُهُمْ عَلی جُذوُعِ النَّخْلِ، کَأَنَّکَ لَسْتَ مِنْ هذِهِ الاُْمَّةِ، وَ لَیْسُوا مِنْکَ.
أَوَ لَسْتَ صاحِبَ الْحَضْرَمِیِّینَ الَّذینَ کَتَبَ فیهِمُ ابْنُ سُمَیَّةَ أَنَّهُمْ کانُوا عَلی دِینِ عَلیٍّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِ فَکَتَبْتَ إِلَیْهِ: أَنِ اقْتُلْ کُلَّ مَنْ کانَ عَلی دینِ عَلیٍّ، فَقَتَلَهُمْ وَ مَثَّلَ بِهِمْ بِأَمْرِکَ، وَ دینُ عَلِیٍّ(علیه السلام)وَاللّهِ الَّذی کانَ یَضْرِبُ عَلَیْهِ أَباکَ وَ یَضْرِبُکَ، وَ بِهِ جَلَسْتَ مَجْلِسَکَ الَّذِی جَلَسْتَ، وَ لَوْ لا ذلِکَ لَکانَ شَرَفُکَ وَ شَرَفُ أَبیکَ الرِّحْلَتَیْنِ.
وَ قُلْتَ فیما قُلْتَ: «اُنْظُرْ لِنَفْسِکَ وَ لِدِینِکَ وَ لاُِمَّةِ مُحَمّد، و اتَّقِ شَقَّ عَصا هذِهِ الاُْمَّةِ وَ أَنْ تَرِدَهُمْ إِلَی فِتْنَة». وَ إِنّی لا أَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمَ عَلی هذِهِ الاُْمَّةِ مِنْ وِلایَتِکَ عَلَیْها، وَ لا أَعْلَمُ نَظَراً لِنَفْسی وَ لِدِینی وَ لاُِمَّةِ مُحَمَّد(صلی الله علیه وآله)عَلَیْنا أَفْضَلَ مِنْ أَنْ أُجاهِدَکَ فَاِنْ فَعَلْتُ فَإِنَّهُ قُرْبَةٌ إِلَی اللّهِ، وَ إِنْ تَرَکْتُهُ فَإِنّی أَسْتَغْفِرُاللّهَ لِذَنْبی، وَ أَسْأَلُهُ تَوْفیقَهُ لاِرْشادِ أَمْری.
وَ قُلْتَ فیما قُلْتَ: «إِنّی إِنْ أَنْکَرْتُکَ تُنْکِرْنِی، وَ اِنْ أَکِدْکَ تَکِدْنی». فَکِدْنی ما

بَدالَکَ، فَاِنِّی أرْجُوا أنْ لا یَضُرَّنِی کَیْدُکَ فیَّ، وَ أنْ لا یَکُونَ عَلی أحَد أضَرَّ مِنْهُ عَلی نَفْسِکَ، لاَِنَّکَ قَدْ رَکِبْتَ جَهْلَکَ، وَ تَحَرَّصْتَ عَلی نَقْضِ عَهْدِکَ، وَ لَعَمْری ما وَفَیْتَ بِشَرْط، وَ لَقَدْ نَقَضْتَ عَهْدَکَ بِقَتْلِکَ هؤُلاءِ النَّفَرِ الَّذینَ قَتَلْتَهُمْ بَعْدَ الصُّلْحِ وَ الاْیْمانِ وَالْعُهُودِ وَ الْمَواثیقِ، فَقَتَلْتَهُمْ مِنْ غَیْرِ أَنْ یَکُونُوا قاتَلُوا وَ قَتَلُوا وَ لَمْ تَفْعَلْ ذلِکَ بِهِمْ إلاّ لِذِکْرِهِمْ فَضْلَنا، وَ تَعْظیمِهِمْ حَقَّنا، فَقَتَلْتَهُمْ مَخافَةَ أَمْر. لَعَلَّکَ لَوْ لَمْ تَقْتُلْهُمْ مِتَّ قَبْلَ أَنْ یَفْعَلُوا أَوْ ماتُوا قَبْلَ أَنْ یُدْرِکُوا.
فَأَبْشِرْ یا مُعاوِیَةُ بِالْقِصاصِ، وَ اسْتَیْقِنْ بِالْحِسابِ، وَ اعْلَمْ أَنَّ لِلّهِ تَعالی کِتاباً (لاَ یُغَادِرُ صَغِیرَةً وَلاَ کَبِیرَةً إِلاَّ أَحْصَاهَا)،(1) وَ لَیْسَ اللّهُ بِناس لاَِخْذِکَ بِالظِّنَّةِ، وَ قَتْلِکَ أَوْلِیاءَهُ عَلَی
پاورقی
1 . کهف، آیه 49.

التُّهَمِ، وَ نَفْیِکَ أَوْلِیاءَهُ مِنْ دُورِهِمْ إِلی دارِ الْغُرْبَةِ، وَ أَخْذِکَ النّاسَ بِبَیْعَةِ ابْنِکَ غُلام حَدَث، یَشْرَبُ الْخَمْرَ، وَ یَلْعَبُ بِالْکِلابِ، لا أَعْلَمُکَ إِلاّ وَ قَدْ خَسِرْتَ نَفْسَکَ، وَ بَتَرْتَ دینَکَ، وَ غَشَشْتَ رَعِیَّتَکَ، وَ أَخْزَیْتَ أَمانَتَکَ، وَ سَمِعْتَ مَقالَةَ السَّفیهِ الْجاهِلِ، وَ أَخَفْتَ الْوَرِعَ التَّقِیَّ لاَِجْلِهِمْ وَ السَّلامُ».
نامه تو به دستم رسید; یادآور شده ای که درباره من خبرهایی به تو رسیده است که از من انتظار آن را نداشتی (و برای تو ناخوشایند بود)».
البتّه تنها خداوند است که انسان را به سمت کارهای نیک هدایت کرده و به انجام آن موفق می کند.
امّا این که گفته ای : گزارش هایی درباره من به تو رسیده. این نوع گزارش ها کار چاپلوسان سخن چین است.
و من اکنون آهنگ جنگ و درگیری با تو را ندارم; ولی به خدا سوگند که در ترک این عمل از خداوند بیمناکم!...
آیا تو قاتل «حُجر کندی» و جمعی از نمازگزاران عبادت پیشه نیستی؟ همان ها که ظلم را ناخوش داشتند و بدعت ها را بزرگ شمردند، و در مسیر رضای خدا از هیچ ملامت و سرزنشی نترسیدند؟
تو آنها را پس از سوگندهای غلیظی که یاد کرده ای و پیمان های محکمی که بر عدم تعرّض به آنان بسته ای، و این که آنها را به خاطر اختلافی که میان تو و آنان وجود داشت، و کینه ای که در دل نسبت به آنان داشتی آزار ندهی، با ستم و عداوت هر چه تمامتر به قتل رسانده ای!
مگر تو نبودی که عمرو بن حمق، صحابی رسول خدا را ـ آن عبد صالحی که عبادت فراوان، وی را فرسوده و بدنش را نحیف و رنگ رخسارش را دگرگون کرده بود ـ به قتل رساندی؟ آن هم پس از آن که به وی امان داده بودی. چنان پیمان و

میثاقی که اگر به پرندگان آسمان می دادی، از بالای کوه ها نزد تو فرود می آمدند! ولی تو با نافرمانی پروردگارت و سبک شمردن آن پیمان ها، او را به قتل رسانده ای.
مگر تو نبودی که زیاد بن سمیّه را ـ همان کس که در حباله نکاح غلام ثقیف بود ـ فرزند پدرت (ابوسفیان) خوانده ای؟ در حالی که رسول خدا فرمود: «فرزند متعلّق به مردی است که زن در حباله نکاح اوست; و برای زناکار جز سنگسار شدن نصیبی نیست». ولی تو سنّت رسول خدا را عمداً ترک کرده ای و از هوای نفس خود ـ بدون توجّه به دستورات الهی ـ پیروی نموده ای.
سپس او را بر کوفه و بصره مسلّط ساختی; و او نیز ـ برای خوش خدمتی به تو ـ دست و پای مسلمانان را بریده، چشم های آنان را کور می کند و آنان را به دار می کشد. گویا تو از این امت نیستی و آنها نیز از تو نیستند!
مگر تو نبودی که دستور دادی حضرمی ها را ـ همان ها که پسر سمیّه درباره آنان نوشت که از دوستان و پیروان علی(علیه السلام) هستند ـ به قتل برساند و به او نوشتی که هر کس که پیرو علی است را به قتل برسان!
او نیز به فرمان تو آنها را کشت و بدن آنان را قطعه قطعه کرد!
(ای معاویه) به خدا سوگند! دین علی همان (دینی) است که آن حضرت به خاطر آن، بر ضدّ پدرت (ابوسفیان) و تو شمشیر می زد و به برکت همان دین است که تو در این جایگاه نشسته ای و اگر این آیین نبود، منزلت تو و پدرت همان سفرهای (پر مشقّت) تابستانه و زمستانه (برای تحصیل مقداری از مال دنیا) بود.
همچنین به من گفته ای که: «مراقب خودت و دینت و امّت محمّد باش و از ایجاد تفرقه و فتنه میان امّت اسلامی بپرهیز!» ولی به یقین! من بزرگترین فتنه را برای این امّت فرمانروایی تو می دانم! و کاری برای خویش و برای دین خود و امّت محمّد برتر از جهاد با تو سراغ ندارم!
پس اگر دست به جهاد بزنم مایه تقرّب به خداوند است و اگر (به خاطر شرایط

خاص) آن را ترک کنم، از خداوند طلب مغفرت می کنم و از او می خواهم که مرا برای درستی کارم توفیق دهد.
از جمله به من نوشته ای که: «اگر مرا انکار کنی، تو را انکار خواهم کرد و اگر با من از درِ دسیسه درآیی، من نیز چنین خواهم نمود»!
(با صراحت می گویم) هر چه می توانی درباره من مکر و حیله بکار ببر; من امیدوارم که حیله تو آسیبی به من نرساند و فریب و توطئه ات، بیش از هر کسی به خودت زیان رساند; چرا که تو بر مرکب جهل خویش سوار

شده ای و بر نقض عهد و پیمان تلاش می کنی. به جانم سوگند! تو هرگز به پیمان های خود وفادار نبوده ای و با کشتن آن مؤمنان پاکباز ـ پس از آن همه سوگندها و پیمان های مؤکّد ـ بی اعتبار بودن پیمان هایت را روشن ساختی.
آنان را ـ بدون آن که دست به جنگ و پیکاری بر ضدّ تو بزنند و کسی را کشته باشند ـ به قتل رساندی. و این کار را با آنان فقط به این خاطر کردی که فضایل ما را بازگو می کردند و حقّ ما را بزرگ میشمردند.
تو آنان را برای ترس از کاری (یعنی قیام و مبارزه بر ضدّ تو) کشته ای; ولی اگر آنان را نمی کشتی، شاید پیش از آن که کاری بکنند، عمرت به پایان می رسید (و دستت به کشتن آنها آلوده نمی شد) و یا آنان عمرشان به پایان می رسید (و ضرری به تو نمی رساندند).
ای معاویه! خودت را به قصاص وانتقام (الهی) بشارت ده و به حساب رسی الهی یقین داشته باش! و بدان که برای خداوند کتاب (و محلّ ثبت اعمالی است که) «هیچ عمل کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده و همه آنها را احصا می کند»، و خداوند هرگز فراموش نمی کند که تو چگونه مسلمانان را با گمان و پندار دستگیر کرده ای و با اتّهامات واهی آنان را به قتل رسانده ای و جمعی دیگر از اولیای خدا را از خانه هایشان به مکان های دور دست تبعید کرده ای و برای پسرک خود که خمر
صفحه 287
می نوشد و سگ باز است، از مردم بیعت گرفته ای.
من تو را جز این نمی بینم که به خودت زیان رسانده ای و دینت را نابود ساخته ای و نسبت به رعیت خود، خیانت ورزیده ای، و امانت خود را تباه ساخته ای و به سخنان سفیه نادان، گوش فرا داده ای، و به خاطر آن گروه نادان، انسان های پرهیزکار متّقی را ترسانده ای. والسلام.
وقتی که معاویه نامه امام حسین(علیه السلام) را خواند گفت: این نامه نشان می دهد که او نسبت به ما کینه و دشمنی خاصّی دارد!
یزید که آنجا حاضر بود، به پدرش گفت: به وی پاسخی بده که وی را کوچک کند و در آن نامه، پدرش را به بدی یاد کن!
همزمان عبدالله بن عمرو بن عاص وارد شد. معاویه به وی گفت: نامه حسین را دیده ای؟
عبدالله پرسید: چه نامه ای؟ معاویه نامه را برای وی خواند. عبدالله برای خوشایند معاویه گفت: چرا به وی جواب تحقیرآمیزی نمی دهی؟
یزید نیز به پدرش گفت: نظرت درباره پیشنهاد من چیست؟
معاویه رو به عبدالله کرد و گفت: یزید هم همین پیشنهاد را داده است.
عبدالله گفت: یزید حرف درستی زده است!
معاویه (با سیاست شیطانی مخصوص خود) به آنان گفت: شما دو تن

اشتباه می کنید; آیا می پندارید اگر از علی(علیه السلام) عیب گویی کنم، گفته های من حقیقت دارد؟ من چه عیبی برای علی(علیه السلام) بگویم؟ برای شخصی چون من صحیح نیست که به باطل و به چیزی که نمی دانم عیبجویی کنم و اگر چنین کنم مردم بدان اهمّیّت نمی دهند و آن را نمی پذیرند.
نمی توانم از حسین(علیه السلام) هم عیبی بگویم، چرا که من در وی عیبی نمی بینم. من ابتدا در نظر داشتم، نامه ای در جواب وی بنویسم و وی را تهدید کنم و بترسانم، ولی بعداً
صفحه 288
تصمیم گرفتم چنین کاری نکنم و با وی به تندی برخورد ننمایم!(1)
همان گونه که گفتیم امام(علیه السلام) در این نامه معاویه را بر سکوی اتّهام نشانیده، و او را محاکمه و محکوم کرده است.
در ادامه نامه، او را به شدیدترین وجهی زیر رگبار سرزنش و ملامت گرفته و چیزی برای او باقی نگذاشته است.
افزون بر این عملا به او اعلان جنگ داده و او را مستحقّ هر گونه تحقیر و مجازات دانسته است.
و این نشان می دهد مبارزه با بنی امیّه از زمان یزید شروع نشد; بلکه از زمان پدرش آغاز گردیده بود.

9 ـ حکومت معاویه بزرگترین فتنه!

مروان بن حکم در نامه ای به معاویه نوشت: من از ایجاد شورش و فتنه توسّط حسین آسوده نیستم و گمان می کنم که تو روزهای طولانی و سختی را با حسین در پیش داری!

معاویه نیز به امام حسین(علیه السلام) نامه ای به این مضمون نوشت:

«خبردار شدم که جمعی از مردم کوفه تو را به اختلاف و درگیری فرا خوانده اند. در حالی که تو عراقیان را آزموده ای و می دانی چگونه کار پدر و برادرت را تباه ساختند (و با آنها بی وفایی کردند) از خدا بترس و به یاد پیمان صلح باش; چرا که اگر تو با من کید و مکر نمایی، من نیز چنین خواهم کرد!».

امام حسین(علیه السلام) در پاسخ نوشت:

پاورقی

1 . رجال کشی، ص 49-51 ; احتجاج، ج 2، ص 89-93، ح 164 (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج 44، ص 212-214.

صفحه 289

«أَتانی کِتابُکَ، وَ أَنَا بِغَیْرِ الَّذِی بَلَغَکَ عَنّی جَدیرٌ، وَ الْحَسَناتُ لا یَهْدی لَها إِلاَّ اللّهُ، وَ ما أَرَدْتُ لَکَ مُحارِبَةً وَ لا عَلَیْکَ خِلافاً، وَ ما أَظُنُّ أَنَّ لی عِنْدَاللّهِ عُذْراً فی تَرْکِ جِهادِکَ!! وَ ما أَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمَ مِنْ وِلایَتِکَ أَمْرَ هذِهِ الاُْمَّةِ!!! ; نامه ات به دستم رسید; من

سزاوار نسبت هایی که به من داده شده است، نیستم و جز خداوند کسی نمی تواند انسان را به نیکی ها هدایت کند. من اکنون بنای مبارزه و مخالفت با تو را نϘӣЉŠوالبتّه گمان نمی کنم که برای ترک جهاد با تو، نزد خداوند عذری داشته باشم و من هیچ فتنه ای را، بزرگتر از فرمانروایی تو بر این امّت نمی شناسم!!».

معاویه با خواندن نامه گفت: «إِنْ أَثَرْنا بِأَبی عَبْدِاللهِ إِلاَّ أَسَداً ; ما اباعبدالله (حسین بن علی) را جز یک شیر نمی یابیم! (و مبارزه با شیر خطرناک است!)».(1)

آری شجاعت امام حسین(علیه السلام) از همان آغاز کار چنان آشکار بود که حتّی دشمن خطرناک و قلدری همچون معاویه او را «شیر» خطاب می کرد، او به حق پسر شیر خدا بود، (اَسَدُالله و اَسَدُ رَسُولِهِ)، و جز این انتظاری از او نمی رفت.

این نامه های آتشین، آتش کینه و عداوت را در دل بنی امیّه روز به روز شعلهورتر می ساخت و در انتظار انتقام به سر می بردند، ولی تردیدی

نیست که این نامه ها در مهار کردن خود کامگی های این دودمان آلوده و شجره خبیثه تأثیر عمیقی داشت.

قاضی نعمان مصری(2) نقل می کند که امام حسین(علیه السلام) نامه ای به معاویه نوشت و در

پاورقی

1 . مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج 7، ص 137 (شرح حال امام حسین(علیه السلام)).

2 . قاضی نعمان بن محمّد مصری از علمای امامیّه (متوفّای 363 ق) نویسنده کتاب دعائم الاسلام است.

آن نامه او را به خاطر کارهای زشتی که انجام می داد، سرزنش و محکوم کرد.

از جمله در آن نامه آمده است:

«ثُمَّ وَلَّیْتَ اِبْنَکَ وَ هُوَ غُلامٌ یَشْرَبُ الشَّرابَ وَ یَلْهُو بِالْکِلابِ، فَخُنْتَ أَمانَتَکَ وَ أَخْرَبْتَ رَعِیَّتَکَ، وَ لَمْ تُؤَدِّ نَصیحَةَ رَبِّکَ، فَکَیْفَ تُوَلّی عَلی أُمَّةِ مُحَمَّد(صلی الله علیه وآله) مَنْ یَشْرَبُ الْمُسْکِرَ؟ وَ شارِبُ الْمُسْکِرِ مِنَ الْفاسِقینَ، وَ شارِبُ الْمُسْکِرِ مِنَ الاْشْرارِ. وَ لَیْسَ شارِبُ الْمُسْکِرِ بِأَمین عَلی دِرْهَم فَکَیْفَ عَلَی الاُْمَّةِ؟! فَعَنْ قَلیل تَرِدُ عَلی عَمَلِکَ حینَ تُطوَی صَحائِفُ الاِْسْتِغْفارِ».

«تو پسر جوانت را که خمر می نوشد و با سگ ها بازی می کند، بر تخت حکومت نشانده ای. بنابراین، در امانت، خیانت و مسلمین را بدبخت کرده ای و حقّ فرمان پروردگارت را ادا نکرده ای.

تو چگونه مردی باده نوش را بر امّت محمّد فرمانروایی داده ای؟ در حالی که نوشنده مسکرات از فاسقان است و از اشرار به شمار می آید. باده نوش، حتّی بر درهمی امین نیست، چه رسد بر یک امّت؟!!

به زودی به کیفر عملت خواهی رسید، در آن زمان که پرونده عذر خواهی (و طومار زندگی) بسته شود!».(1)

امام(علیه السلام) آینده بسیار تاریک جامعه اسلامی را بعد از روی کار آمدن یزید پیش بینی کرد و به پدر گمراهش معاویه گوشزد نمود، ولی او گوش شنوایی نداشت که پیام حق را درک کند، غرق آرزوها و گرفتار خیالات خام خویش بود.

معاويه كه براى زمينه سازى خلافت يزيد و گرفتن بيعت به حجاز آمده بود، در مدينه جلساتى را تشكيل داد. از جمله در روز دوّم ورودش، سراغ حسين بن على(عليه السلام)و ابن عبّاس فرستاد. ابن عبّاس زودتر آمد، معاويه با وى به صورت آهسته مشغول

پاورقى

1 . دعائم الاسلام، ج 2، ص 133، ح 468.

صفحه 291

گفتگو شد، تا آن كه حسين(عليه السلام) وارد شد. معاويه وقتى كه حسين(عليه السلام) را ديد در سمت راست خويش بالشتى را براى وى آماده كرد. امام حسين(عليه السلام) وارد شد (و براى رعايت ادب اسلامى) سلام كرد. معاويه وى را در سمت راست خويش نشاند و از او جوياى احوال فرزندان امام حسن(عليه السلام) شد. (و احترام نمود).

پس از آن معاويه خطبه اى را درباره خلافت و بيعت براى فرزندش يزيد خواند و از فضايل او ياد كرد و خواستار بيعت براى او شد.

ابن عبّاس دستش را براى سخن گفتن بالا برد و آماده شد كه پاسخ معاويه را بدهد، ولى امام حسين(عليه السلام) به وى اشاره كرد و فرمود: «دست نگهدار! مقصود او (معاويه) از سخنانش من هستم و به من بيش از همه تهمت زده است». ابن عبّاس سكوت كرد و حسين(عليه السلام) ايستاد و پس از حمد و ثناى الهى و درود بر رسول گرامى اسلام(صلى الله عليه وآله)فرمود:

«أَمّا بَعْدُ: يا مُعاوِيَةُ! فَلَنْ يُؤَدِّيَ الْقائِلُ وَ إِنْ أَطْنَبَ فِى صِفَةِ الرَّسُولِ(صلى الله عليه وآله) مِنْ جَميع جُزْءاً، وَ قَدْ فَهِمْتُ ما لَبِسْتَ بِهِ الْخَلَفَ بَعْدَ رَسُولِ اللّهِ مِنْ ايجازِ الصِّفَةِ وَ التَّنَكُّبِ عَنِ اسْتِبْلاغ الْبَيْعَةِ، وَ هَيْهاتَ هَيْهاتَ يا مُعاوِيَةُ! فَضَحَ الصُّبْحُ فَحْمَةَ الدُّجى، وَ بَهَرَتِ الشَّمْسُ أَنْوارَ السُّرُجِ، وَ لَقَدْ فَضَّلْتَ حَتّى أَفْرَطْتَ، وَ أسْتَأْثَرْتَ حَتّى أَجْحَفْتَ، وَ مَنَعْتَ حَتّى بَخِلْتَ، وَ جَرْتَ حَتّى جاوَزْتَ. ما بَذَلْتَ لِذى حَقٍّ مِنْ أَتَمِّ حَقِّهِ بِنَصيب حَتّى أَخَذَ الشَّيْطانُ حَظَّهُ الْأَوْفَرَ، وَ نَصِيبَهُ الْأَكْمَلَ، وَ فَهِمْتُ ما ذَكَرْتَهُ عَنْ يَزيدَ مِنِ اكْتِمالِهِ وَ سِياسَتِهِ لِأُمَّةِ مُحَمَّد(صلى الله عليه وآله)، تُريدُ أَنْ تُوَهِّمَ النّاسَ فى يَزيدَ، كَأَنَّكَ تَصِفُ مَحْجُوباً، أَوْ تَنْعِتُ غائِباً، أَوْ تَخْبِرُ عَمّا كانَ مِمَّا احْتَوَيْتَهُ بِعِلْم خاصٍّ، وَ قَدْ دَلَّ يزَيدُ مِنْ نَفْسِهِ عَلى مَوْقِع رَأْيِهِ، فَخُذْ لِيَزيدَ فيما أَخَذَ بِهِ مِنِ اسْتِقْرائِهِ الْكِلابَ الْمُهارَشَةَ عِنْدَ التَّحارُشِ، وَ الْحَمامِ السَّبْقِ لِاَتْرابِهِنَّ، وَ الْقيناتِ ذَواتِ الْمَعازِفِ، وَ ضُرُوبِ الْمَلاهى، تَجِدُهُ ناصِراً، وَ دَعْ عَنْكَ ما تُحاوِلُ.

فَما أغْناکَ أنْ تَلْقَی اللّهَ جَورَ هذَا الْخَلْقِ بِأکْثَرَ مِمّا أنْتَ لاقیهِ، فَوَاللّهِ ما بَرِحْتَ تُقَدِّرُ باطِلا فی
صفحه 292
جَوْر، وَ حَنَقاً فی ظُلْم، حَتّی مَلاْتَ الاْسْقِیَهَ، وَ ما بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الْمَوْتِ إلاّ غَمْضَهٌ، فَتَقْدِمَ عَلی عَمَل مَحْفُوظ فی یَوْم مَشْهُود، وَ لاتَ حینَ مَناص، وَ رَأَیْتُکَ عَرَضْتَ بِنا بَعْدَ هذَا الاْمْرِ، وَ مَنَعْتَنا عَنْ آبائِنا، وَ لَقَدْ لَعَمْرُ اللّهِ أَوْرَثَنَا الرَّسُولُ(صلی اللهِ علیه وآله)وِلادَهً، وَ جِئْتَ لَنا بِها ما حَجَجْتُمْ بِهِ الْقائِمَ عِنْدَ مَوْتِ الرَّسُولِ، فَأَذْعَنَ لِلْحُجَّهِ بِذلِکَ، وَ رَدَّهُ الاْیمانُ إِلَی النَّصْفِ، فَرَکِبْتُمُ الاْعالِیلَ، وَ فَعَلْتُمُ الاْفاعیلَ، وَ قُلْتُمْ: کانَ وَ یَکُونُ، حَتّی أَتاکَ الاْمْرُ یا مُعاوِیَهُ مِنْ طَریق کانَ قَصْدُها لِغَیْرِکَ، فَهُناکَ فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الاْبْصارِ، وَ ذَکَرْتَ قِیادَهَ الرَّجُلِ الْقَوْمَ بِعَهْدِ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله)وَ تَأْمِیرَهُ لَهُ، وَ قَدْ کانَ ذلِکَ وَ لِعَمْرِو بْنِ الْعاصِ یَوْمَئِذ فَضیلَهٌ بِصُحْبَهِ الرَّسُولِ، وَ بَیْعَتِهِ لَهُ، وَ ما صارَ لِعَمْرو یَوْمَئِذ حَتّی أَنِفَ الْقَوْمُ إِمْرَتَهُ، وَ کَرِهُوا تَقْدیمَهُ وَ عَدُّوا عَلَیْهِ اَفْعالَهُ فَقالَ(صلی الله علیه وآله): «لاَ جَرَمَ مَعْشَرَ الْمُهاجِرینَ لاَ یَعْمَلُ عَلَیْکُمْ بَعْدَ الْیَوْمِ غَیْری» فَکَیْفَ یُحْتَجُّ بِالْمَنْسُوخِ مِنْ فِعْلِ الرَّسُولِ فِی أَوْکَدِ الاْحْوالِ وَ أَوْلاها بِالْمجْتَمَعِ عَلَیْهِ مِنَ الصَّوابِ؟ أَمْ کَیْفَ صاحَبْتَ بِصاحِب تابِع وَ حَوْلَکَ مَنْ لا یُؤْمَنُ فی صُحْبَتِهِ، وَ لا یَعْتَمِدُ فی دِینِهِ وَ قَرابَتِهِ، وَ تَتَخَطّاهُمْ إِلی مُسْرِف مَفْتُون، تُریدُ أَنْ تَلْبِسَ النّاسَ شُبْهَهً یَسْعَدُ بِهَا الْباقی فِی دُنْیاهُ، وَ تَشقی بِها فِی آخِرَتِکَ، إِنَّ هذا لَهُوَ الْخُسْرانُ الْمُبینُ، وَ أَسْتَغْفِرُاللّهَ لی وَ لَکُمْ».
«امّا بعد (از حمد و ثنای الهی) ای معاویه! هر گوینده ای هر چند بسیار طولانی در وصف رسول خدا(صلی الله علیه وآله) سخن بگوید، هرگز نمی تواند از همه اوصاف آن حضرت، بخشی را ادا کند.
بی گمان دانستم که تو درباره جانشین واقعی بعد از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) کمتر سخن گفته ای و از بیان جریان واقعی آن طفره رفته ای.
هیهات ای معاویه! سپیدی صبح، تاریکی و ظلمت شدید شب را رسوا کرد، و روشنایی خورشید، نور چراغ ها را بی فروغ ساخت. تو به حدّ افراط برتری جویی کردی و به اندازه ای بیت المال را به خود اختصاص دادی که به حدّ اجحاف رساندی و به گونه ای (حقّ خدا و خلق) را منع کردی تا آنجا که به وصف بخل گرفتار شدی.
صفحه 293
ستمگری را از حد گذراندی. سهم حق دار را به او نپرداختی، تا این که شیطان، بهره فراوان و نصیب کامل خود را، به دست آورد.
من می دانم تو برای چه هدفی از کمالات یزید و سیاست و مدیریّتش درباره امّت محمّد(صلی الله علیه وآله) گفته ای! تو با این توصیفات می خواهی مردم را درباره یزید گمراه سازی و دچار اشتباه کنی. گویا تو کسی

را كه در پرده است و مردم او را نمى شناسند معرّفى مى كنى؟ يا فردى را كه اعمالش از ديد مردم پنهان است وصف مى نمايى؟ يا از كسى خبر مى دهى كه با دانش ويژه اى او را كشف كرده اى؟!
در حالى كه يزيد با انديشه و اعمال خويش، خود را معرّفى كرده است. پس تو براى يزيد سرنوشتى را رقم بزن كه خود به آن علاقمند است كه همان جنگ و ستيز با سگان ستيزه جو و بازى كبوتران نر و ماده و تماشاى زنان نوازنده و خواننده و هرزه و نواختن آلات لهو و لعب است، كه او را در اين زمينه پيشرو خواهى يافت، و رها كن آنچه را اكنون درصدد آن هستى.
(اى معاويه!) چه فايده كه افزون بر گناهانت، با وزر وبال گناهان خلق (كه بر عهده گرفته اى) خدا را ملاقات كنى؟!
به خدا سوگند! تو راه باطل را در بيدادگرى، و خشم و غضب را در ستمگرى پيموده اى، تا آنجا كه پيمانه آن را پر نمودى; در حالى كه ميان تو و مرگ جز به اندازه يک چشم بر هم زدن فاصله نيست! پس از آن، با اعمالى مشخص، در روزى آشكار، بر خدا وارد مى شوى و چاره اى جز اين نخواهى داشت.
تو را در حالى مى بينم كه به ما بدى كردى و حقّ پدران ما را از ما منع نموده اى، و حال آن كه به خدا سوگند! پيامبر(صلى الله عليه وآله) از زمان ولادت، ما را وارث آن كرده بود، و همان استدلالى كه پس از رحلت پيامبر(صلى الله عليه وآله) (در جريان سقيفه) آوردند، تو نيز عليه ما آوردى!
وى (خليفه اوّل) آن دلايل را باور كرد، ولى بعداً انصاف داد (و به خطاى خود اعتراف كرد) در نتيجه دست به توجيهات زد و هر چه خواستيد، انجام داديد و چنين و چنان گفتيد تا اين كه ا مر حكومت به دست تو (اى معاويه) افتاد، البتّه از راهى كه
صفحه 294
هدف آن غير از تو بود; صاحبان خرد بايد عبرت بگيرند.
و يادآورى كردى كه آن مرد (عمرو بن عاص) در زمان رسول خدا(صلى الله عليه وآله) به عنوان امير از طرف حضرت انتخاب شده بود، آرى چنين بود. آن روز عمرو بن عاص به خاطر همراهى و بيعت با پيامبر(صلى الله عليه وآله)، داراى فضيلتى بود، ولى با اين حال به گونه اى عمل كرد كه مردم امارت وى را نپذيرفتند و كارهاى ناپسند او را برشمردند، تا جايى كه پيامبر(صلى الله عليه وآله) فرمود: «اى مهاجران! ازامروز به بعد جز من كسى بر شما امارت نخواهد داشت». چگونه به عمل منسوخ پيامبر(صلى الله عليه وآله) كه در شرايط خاصّى صورت گرفت (سپس آن را نسخ فرمود) مى توان تمسّک جست؟
يا چگونه با كسى همدمى كه نمى توان به او اعتماد كرد؟ و اطراف تو

کسی است که دین و خویشاوندی اش مورد اطمینان نیست، تو می خواهی مردم را به سوی مردی اسرافگر و فریب خورده سوق دهی و آنان را در مسیری بیندازی که وی در دنیایش لذّت ببرد و تو آخرت خویش را بر باد دهی، به یقین این همان زیان آشکار است. از خداوند برای خود و شما طلب آمرزش می کنم!(1)

این خطبه حساب شده و منطقی، و در عین حال صریح و شجاعانه بیانگر این حقیقت است که اوّلا : امام حسین(علیه السلام) سعی داشت با منطق و استدلال روشن، جلو خودکامگی های معاویه را ـ مخصوصاً در نصب یزید به خلافت ـ بگیرد و عواقب شوم دنیوی و اخروی آن را نمایان کند. صفات زشت واقعی یزید را بر شمرد، امواج خروشان افکار عمومی مسلمین را بر ضدّ او نشان دهد.

ثانیاً: به معاویه گوشزد کرد که افکار عمومی مسلمین بر ضدّ تو و مخصوصاً بر ضدّ یزید است، همه از سوابق زشت او آگاه شده اند و پرده پوشی بر آن ممکن نیست.

اضافه بر همه اینها نزدیک بودن پایان عمر او و بازخواست در دادگاه عدل الهی را

پاورقی

1 . الامامة و السیاسة، ج 1، ص 207-209 و اعیان الشیعة، ج 1، ص 583-584.

به او یادآور شد و او را به شدّت انذار کرد.

همه اینها نشان می دهد که بر خلاف پندار بعضی از گویندگان، امام حسین(علیه السلام) در عصر خلافت معاویه هرگز دست از مبارزه با او و یارانش برنداشت.

12 ـ من كسى را صالح تر از يزيد نمى دانم!!

معاويه پس از ايراد آن خطبه (خطبه پيشين) و شنيدن پاسخ كوبنده امام حسين(عليه السلام)به مدّت سه روز از مردم فاصله گرفت و بيرون نيامد (تا غوغاى مردم فرو نشيند) پس از سه روز از منزل خارج شد و دستور داد كه مردم را در مسجد جمع كنند.
مردم در مسجد اجتماع كردند و آنها كه از بيعت با يزيد امتناع كرده بودند، كنار منبر نشستند.
معاويه حمد و ثناى الهى را به جاى آورد، آنگاه در فضل يزيد و قرائت قرآنش سخن گفت! سپس گفت: اى مردم مدينه! من مصمّم هستم كه براى يزيد بيعت بگيرم و از اين رو، شهر و روستايى نبود جز آن كه براى بيعتش افرادى را اعزام كردم، و مردم همه تسليم شدند و بيعت كردند.
من بيعت مردم مدينه را تأخير انداختم چرا كه با خود گفتم: بزرگ اين قوم و اصل و ريشه آن اينجاست واينان كسانى اند كه من در امر بيعت با آنها مشكلى ندارم و كسانى كه از بيعت با يزيد امتناع كردند، به مهربانى با او سزاوارترند! به خدا سوگند! اگر كسى را مى يافتم كه از يزيد جهت تصدّى امر خلافت بهتر وشايسته تر بود، براى همان شخص بيعت مى گرفتم!!
امام حسين(عليه السلام) برخاست و گفت: «وَاللهِ لَقَدْ تَرَكْتَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ أباً وَ أمّاً وَ نَفْساً; به خدا سوگند! تو كسى را كه از يزيد از جهت پدر، مادر و ارزش هاى فردى (دينى و صفات انسانى) بهتر است، كنار گذاشتى».
معاويه گفت: گويا خودت را مى گويى؟!
فرمود: آرى!
صفحه 296
معاويه گفت: پاسخش آن است كه آرى از نظر مادر، به جانم سوگند! مادر تو از مادر وى (يزيد) بهتر است. اگر مادرت هيچ فضيلتى نداشت، جز آن كه زنى از زنان قريش بود، كافى است، چرا كه زنان قريش افضل همه زنانند! چه برسد به اين كه وى دختر رسول خداست. علاوه بر آن كه دين و سابقه وى در اسلام، فضيلت ديگرى است. بنابراين، به خدا سوگند! مادرت از مادرش بهتر است.
و امّا پدرت; بدان كه پدر تو كار پدرش را (معاويه) به خدا واگذار كرد و (در آن منازعه) خداوند پدرش را بر پدر تو پيروز ساخت.
امام حسين(عليه السلام) فرمود: «حَسْبُكَ جَهْلُكَ! آثَرْتَ الْعاجِلَ، عَلَى الاْجِلِ ; چه قدر نادانى; تو دنياى زودگذر را بر آخرت برگزيدى! (و با نيرنگ و حيله بر تخت قدرت نشستى)».

معاویه گفت: و امّا این که خودت را برتر از یزید می دانی، به خدا سوگند! یزید برای سرپرستی امّت محمّد از تو بهتر است!

امام حسین(علیه السلام) فرمود: «هذا هُوَ الاِْفْکُ وَ الزُّورُ، یَزیدُ شارِبُ الْخَمْرِ وَ مُشْتَرِی اللَّهْوِ خَیْرٌ مِنِّی; این سخن تو بسیار نادرست و باطل است، آیا یزیدِ شارب الخمر و آن کس که خریدار لهو و گناه است، از من بهتر است؟!».

معاویه که پاسخی نداشت، گفت: پسر عمویت را ناسزا مگو; چرا که اگر نزد وی از او بدگویی کنی (آنقدر بردبار است که) هرگز به تو ناسزا نخواهد گفت!!!

معاویه که در برابر سخنان محکم امام حسین(علیه السلام) درمانده شده بود، رو به مردم کرد و گفت: ای مردم! شما می دانید رسول خدا از دنیا رفت ولی کسی را خلیفه قرار نداد! مسلمانان ابوبکر را خلیفه کردند! و بیعت و خلافت او، بیعتی صحیح بود. ابوبکر به کتاب خدا و سنّت رسولش عمل کرد و هنگامی که وقت مرگش فرا رسید، رأیش بر این قرار گرفت که عمر را به جانشینی خود برگزیند. عمر نیز به کتاب خدا و سنّت رسولش عمل کرد، تا هنگام مرگش چنین به خاطرش رسید که خلافت را به شورای

صفحه 297

شش نفره واگذار نماید. در نتیجه ابوبکر برای بعد از خودش راهی را پیش گرفت که رسول خدا انجام نداده بود و عمر نیز به شیوه ای عمل کرد که ابوبکر آن گونه عمل نکرده بود. همه اینها کارهایی را که به تشخیصشان به نفع مسلمین بوده، انجام دادند; من هم تشخیص داده ام، برای جلوگیری از اختلاف و پراکندگی! و با یک نظر منصفانه! جهت مسلمانان، برای یزید بیعت بگیرم.(1)

معاویه از یک سو می دانست اگر مدینه ـ یعنی کانون هدایت های پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و مرکز بزرگان اسلام اعمّ از مهاجران و انصار و فرزندان آنها ـ با فرزند او بیعت نکند کار او سامان نمی گیرد و مناطق دیگری که بیعت کرده اند تدریجاً باز می گردند، لذا سعی داشت به هر حیله ای شده برای یزید بیعت بگیرد: از طریق تطمیع، تهدید، فریب و نیرنگ و هر وسیله ممکن دیگر. ولی کسی که نقشه های او را نقش بر آب کرد و او را در رسیدن به مقصود ناکام گذاشت، امام حسین(علیه السلام) بود که در جلسات تبلیغی معاویه حضور می یافت و با فصاحت و بلاغت و شجاعتی که از پدر بزرگوارش علی(علیه السلام) به ارث برده بود، دهان معاویه را می بست و نیرنگ او را برای همه مردم فاش می ساخت.

13 ـ خطبه ای بسیار مهمّ و سرنوشت ساز

سُلیم بن قیس روایت کرده است که: «یک سال قبل از مرگ معاویه، امام حسین(علیه السلام)به اتّفاق عبدالله بن عبّاس و عبدالله بن جعفر به حج رفت. در این سفر امام(علیه السلام) مردان و زنان بنی هاشم و خادمان آنها را و از انصار هر کس را که با امام(علیه السلام) و اهل بیتش آشنا بود جمع کرد. سپس به سراغ اصحاب رسول خدا ـ آنها که به درستی و تقوا معروف بودند، و در موسم حج حضور داشتند ـ فرستاد و همه آنها را در منا جمع فرمود. در

پاورقی

1 . الامامة و السیاسة، ج 1، ص 211-212.

نتیجه جمعیّتی بیش از هفتصد نفر در آن مکان اجتماع کردند که اکثر آنها از تابعین و حدود دویست نفر نیز از اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بودند. امام حسین(علیه السلام) برخاست و میان آنان خطبه ای ایراد کرد. پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«اَمّا بَعْدُ فَاِنَّ هذَا الطّاغِیَةَ قَدْ فَعَلَ بِنا وَ بِشِیعَتِنا ما قَدْ رَأَیْتُمْ وَ عَلِمْتُمْ وَ شَهِدْتُمْ وَ إِنّی أُرِیدُ أَنْ أَسْأَلَکُمْ عَنْ شَیْء، فَاِنْ صَدَقْتُ فَصَدِّقُونِی وَ إِنْ کَذِبْتُ فَکَذِّبُونِی، وَ أَسْأَلُکُمْ بِحَقِّ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ حَقِّ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) وَ قِرابَتی مِنْ نَبِیِّکُمْ لَمّا سَیَّرْتُمْ مَقامی هذا وَ وَصَفْتُمْ مَقالَتِی وَ دَعَوْتُمْ أَجْمَعینَ فِی أَمْصارِکُمْ مِنْ قَبائِلِکُمْ مَنْ آمَنْتُمْ مِنَ النّاسِ».

«امّا بعد! همه شما دیدید، دانستید و شاهد بودید که این مرد طغیانگر (معاویه) با ما و شیعیان ما چه کرده است؟! من اکنون می خواهم از شما اموری رابپرسم که اگر راست گفتم، مرا تصدیق کنید و اگر (خدای ناکرده) خلاف گفتم، تکذیبم نمایید! و شما را به حقّ خداوند و پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) و نسبتی که با پیامبرتان دارم، سوگند می دهم که حادثه امروز را به مردم برسانید و سخنانم را برای آنان بازگو کنید و در شهرهایتان افراد مطمئنّ از مردم را دعوت کنید!».

در روایت دیگری آمده است که پس از جمله «اگر سخنم نادرست باشد، آن را تکذیب نمایید» فرمود:

«اِسْمَعُوا مَقالَتِی وَاکْتُبُوا قَوْلی ثُمَّ ارْجِعُوا اِلی اَمْصارِکُمْ وَ قَبائِلِکُمْ فَمَنْ آمَنْتُمْ مِنَ النّاسِ وَ وَثَقْتُمْ بِهِ فَادْعُوهُمْ اِلی ما تَعْلَمُونَ مِنْ حَقِّنا فَإِنّی أَتَخَوَّفُ اَنْ یَدْرُسَ هذَا الاَْمْرُ وَ یَذْهَبَ الْحَقُّ وَ یَغْلِبَ، وَاللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ...».

«سخن مرا بشنوید و یادداشت کنید، و هنگامی که به شهرها و قبیله هایتان

بازگشتید، افراد مورد اعتماد از مردم را، به سوی (اهداف) ما فرا خوانید; چرا که من می ترسم امر دین کهنه و نابود شود و حق از بین برود، و مغلوب شود، هر چند که خداوند نورش را کامل می کند، اگر چه کافران آن را ناخوشایند دارند!».
آنگاه امام(علیه السلام) هر چه از آیات قرآن که درباره اهل بیت نازل شده بود را تلاوت و
صفحه 299
تفسیر فرمود و تمام سخنانی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) درباره پدرش (علی(علیه السلام)) و مادرش (حضرت زهرا(علیها السلام)) و برادرش و درباره خودش و اهل بیتش فرموده بود، نقل کرد و اصحاب نیز گفتارش را تصدیق کرده، می گفتند: همه ما این سخنان را شنیده ایم و تابعین نیز می گفتند: ما نیز این اخبار را از افراد موثّق و مورد اعتماد صحابه شنیده ایم.
آنگاه امام فرمود:
«أُنْشِدُکُمُ اللّهَ إلاّ حَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ تَثِقُونَ بِهِ وَ بِدینِهِ... ; شما را به خدا سوگند می دهم! این سخنان را برای کسانی که به آنان و دینشان اعتماد دارید، نقل کنید».
سلیم بن قیس می گوید: از جمله اموری که امام حسین(علیه السلام) آنان را به اقرارش سوگند داد، این بود که فرمود:
«أُنْشِدُکُمُ اللّهَ أَتَعْلَمُونَ اَنَّ عَلِیَ بْنَ اَبی طالِب کانَ أَخا رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) حینَ آخی بَیْنَ اَصْحابِهِ فَآخی بَیْنَهُ وَ بَیْنَ نَفْسِهِ، وَ قالَ أَنْتَ أخی وَ أَنَا أَخُوکَ فِی الدُّنْیا وَ الاْخِرَةِ»؟ قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.
قالَ: أُنْشِدُکُمُ اللّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) اِشْتَری مَوْضِعَ مَسْجِدِهِ وَ مَنازِلِهِ فَابْتَناهُ ثُمَّ ابْتَنی فیهِ عَشْرَةَ مَنازِلَ تِسعَةٌ لَهُ وَ جَعَلَ عاشِرَها فِی وَسَطِها لاَِبی، ثُمَّ سَدَّ کُلَّ باب شارِع اِلَی الْمَسْجِدِ غَیْرَ بابِهِ فَتَکَلَّمَ فِی ذلِکَ مَنْ تَکَلَّمَ. فَقالَ: ما أَنَا سَدَدْتُ أَبْوابَکُمْ وَ فَتَحْتُ بابَهُ وَ لکِنَّ اللهِ أَمَرَنِی بِسَدِّ أَبْوابِکُمْ وَ فَتْحِ بابِهِ، ثُمَّ نَهَی النّاسَ أَنْ یَنامُوا فی الْمَسْجِدِ غَیْرَهُ ...! قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم».
قالَ: «أَفَتَعْلَمُونَ اَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطّابِ حَرَصَ عَلی کُوَّة قَدْرِ عَیْنِهِ یَدَعُها فِی مَنْزِلِهِ اِلَی الْمَسْجِدِ فَأَبی عَلَیْهِ، ثُمَّ خَطَبَ فَقالَ إِنَّ اللّهَ أَمَرَنی اَنْ اَبْنِیَ مَسْجِداً طاهِراً لا یَسْکُنُهُ غَیْری وَ غَیْرَ اَخی وَ بَنیهِ»؟ قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.
قال: «أُنْشِدُکُمُ اللّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) نَصَبَهُ یَوْمَ غَدیرِ خُمٍّ فَنادی لَهُ بِالْوِلایَةِ،
صفحه 300
وَ قالَ لِیَبْلُغَ الشّاهِدُ الْغائِبَ»، قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.
قال: «أُنْشِدُکُمَ اللّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) قالَ لَهُ

فِی غَزْوَةِ تَبُوک: أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسی، وَ أَنْتَ وَلیُّ کُلِّ مُؤْمِن بَعْدی؟» قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.
قال: «أُنْشِدُکُمُ اللّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) حِینَ دَعَا النَّصاری مِنْ أَهْلِ نَجْرانَ اِلَی الْمُباهَلَةِ لَمْ یَأْتِ إِلاّ بِهِ وَ بِصاحِبَتِهِ وَ ابْنَیْهِ». قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.
قال: «أُنْشِدُکُمُ اللّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ دَفَعَ اِلَیْهِ الْلِواءَ یَوْمَ خَیْبَر ثُمَّ قالَ : لاَدْفَعُهُ إِلی رَجُل یُحِبُّهُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ یُحِبُّ اللهَ وَ رَسُولَهُ، کَرّارٌ غَیْرُ فَرّار یَفْتَحُهَا اللهُ عَلی یَدَیْهِ»؟ قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.
قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) بَعَثَهُ بِبَراءَة وَ قالَ: لاَ یُبَلِّغُ عَنِّی إِلاَّ أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنّی»؟ قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.
قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) لَمْ تُنْزَلْ بِهِ شِدَّةٌ قَطُّ إِلاّ قَدَّمَهُ لَها ثِقَةً بِهِ، وَ أَنَّهُ لَمْ یَدْعُهُ بِإِسْمِهِ قَطُّ اِلاَّ یَقُولُ: یا اَخی وَ ادْعُوا لِی اَخی؟» قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.
قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) قَضی بَیْنَهُ وَ بَیْنَ جَعْفَر وَ زَیْد فَقالَ: یا عَلِیُّ أَنْتَ مِنّی وَ أَنَا مِنْکَ وَ أَنْتَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤْمِن بَعْدی؟» قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.
قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ کانَتْ لَهُ مِنْ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) کُلَّ یَوْم خَلْوَةٌ، وَ کُلَّ لَیْلَة دَخْلَةٌ، إِذا سَأَلَهُ أَعْطاهُ، وَ إِذا سَکَتَ أَبْدَأَهُ؟» قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.
قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) فَضَّلَهُ عَلی جَعْفَر وَ حَمْزَةَ حِینَ قالَ لِفاطِمَةَ(علیها السلام): زَوَّجْتُکَ خَیْرُ أَهْلِ بَیْتی، أَقْدَمُهُمْ سِلْماً، وَ أَعْظَمُهُمْ حِلْماً وَ أَکْثَرُهُمْ عِلْماً؟» قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.
قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) قالَ: أَنَا سَیِّدُ وُلْدِ بَنی آدَم، وَ أَخی عَلِیٌّ سَیِّدُ الْعَرَب، وَ فاطِمَةُ سَیِّدَةُ نِساءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ اِبْنایَ سَیِّدا شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟» قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.
صفحه 301
قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) أَمَرَهُ بِغُسْلِهِ وَ أَخْبَرَهُ اَنَّ جَبْرَئِیلَ یُعینُهُ عَلَیْهِ؟» قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.
قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) قالَ فی آخِرِ خُطْبَة خَطَبَها: إِنِّی تَرَکْتُ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتابَ اللهِ وَ أَهْلَ بَیْتی، فَتَمَسَّکُوا بِهِما لَنْ تَضِلُّوا»؟ قالُوا: اللّهُمَّ نَعَم.
«شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید علی بن ابی طالب(علیه السلام) برادر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود، در آن زمان که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) یارانش را با یکدیگر برادر قرار داد، میان علی و خودش، عقد برادری و اخوّت خواند و به وی فرمود: «در دنیا و آخرت تو برادر من و من برادر تو خواهم بود»؟ همگی گفتند: آری به خدا سوگند!

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که رسول خدا زمین مسجد (مسجد النبی) را و زمین منزل های خود را خرید، سپس در آنجا ده حجره ساخت که نه تای آن را برای خود و دهمی آن را ـ در وسط آن مکان ـ برای پدرم علی(علیه السلام) قرار داد. سپس (به فرمان خدا) همه درهایی را که به مسجد باز می شد، بست به جز در خانه پدرم را. در این باره برخی به پیامبر(صلی الله علیه وآله) اعتراض کردند! رسول خدا فرمود: «من از پیش خود درهای خانه های شما را نبستم و در خانه او را باز نگذاشتم، بلکه خداوند به من چنین فرمان داد». سپس رسول خدا ـ به جز پدرم ـ مردم را از خوابیدن در مسجد نهی کرد... همگی گفتند: آری به خدا سوگند شنیده ایم!

سپس امام در ادامه این سخن افزود: «آیا می دانید که عمر بن خطّاب سعی داشت سوراخی به اندازه چشم خود از منزلش به مسجد باقی بگذارد، ولی رسول خدا(صلی الله علیه وآله)جلو این مقدار را نیز گرفت; سپس خطبه ای خواند و فرمود: خداوند به من فرمان داد که بنای مسجد را پاک قرار دهم و لذا جز من و برادرم (علی(علیه السلام)) و فرزندانش کسی حقّ سکونت در آن ندارد؟» همگی گفتند: آری به خدا سوگند شنیده ایم!

امام(علیه السلام) فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید رسول خدا(صلی الله علیه وآله)

علی(علیه السلام)را در روز غدیر خم به ولایت منصوب کرد و فرمود: حاضران به غایبان این جریان را اطّلاع دهند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم!

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در جریان جنگ تبوک (هنگامی که علی(علیه السلام) را به عنوان جانشین خود در مدینه گذاشت; در پی سخنان کنایه آلود منافقان و گلایه علی(علیه السلام) پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) خطاب به وی) فرمود: موقعیّت و جایگاه تو در نزد من، همانند جایگاه هارون است، نسبت به موسی (هارون، جانشین حضرت موسی بود) و تو بعد ازمن، سرپرست تمامی مؤمنانی؟» گفتند: آری به خدا سوگند!

امام(علیه السلام) فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله)هنگامی که نصارای نجران را برای مباهله فرا خواند، جز علی(علیه السلام) و همسرش و دو فرزندش را همراه خود نبرد؟» گفتند: آری به خدا سوگند! (پس علی(علیه السلام) به منزله نفس پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود).

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که در جنگ خیبر،

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پرچم رابه دست علی(علیه السلام) سپرد و فرمود: پرچم را به دست مردی می سپارم که خدا و رسولش او را دوست دارند و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد، پیوسته به صف دشمن حمله می کند و هرگز فرار نمی کند; خداوند فتح و پیروزی را به دستان او تحقّق می بخشد؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم!
فرمود: «آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برای جریان برائت (و خواندن آیات نخستین سوره توبه میان مشرکان هنگام حج) علی(علیه السلام) را فرستاد، و (برای پیش گیری از اعتراض بعضی) فرمود: (جبرئیل از جانب خداوند به من فرمان داد که این آیات را) جز خودم و یا مردی از (بستگان) من (که به جای من است) نباید ابلاغ کند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم!
فرمود: «آیا می دانید که هیچ گاه سختی و مشکلی به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) روی
صفحه 303
نمی آورد مگر آن که علی(علیه السلام) را ـ به سبب اعتمادی که به وی داشت ـ برای رفع آن می فرستاد و دیگر آن که هرگز وی را به نام، فرا نمی خواند مگر آن که در پی آن می فرمود: ای برادرم! و می فرمود: برادرم را فراخوانید؟» همه گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.
فرمود: «آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بین علی و جعفر و زید (بن حارثه) داوری کرد (و هر یک را به وصفی ستود) و درباره علی(علیه السلام) فرمود: ای علی تو از منی و من از تو; و تو پس از من ولی و سرپرست همه مؤمنانی؟» گفتند: آری به خدا سوگند!
امام فرمود: «آیا می دانید که علی(علیه السلام) هر روز با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خلوتی داشت و هر شب بر وی وارد می شد (و در مجلس خصوصی از محضر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) استفاده می کرد و) هرگاه از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) سؤالی می کرد، به وی پاسخ می داد و هرگاه سکوت می کرد، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) خود شروع به سخن گفتن با او می نمود؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.
امام(علیه السلام) ادامه داد: «آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) وی را بر جعفر و حمزه برتری داد آنگاه به فاطمه(علیها السلام) فرمود: تو را به تزویج بهترین فرد از اهل بیتم درآوردم; همان کس که قبل از همه اسلام آورد و از همه حلیم تر است و دانش وی از همه بیشتر است؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.
امام(علیه السلام) فرمود: «آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: من سرور فرزندان آدم می باشم و برادرم علی(علیه

السلام)، سرور عرب است و فاطمه(علیها السلام) سرور زنان اهل بهشت است و فرزندانم حسن و حسین(علیهما السلام) سرور جوانان اهل بهشتند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.
فرمود: «آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام) فرمان داد که غسلش دهد و به وی خبر داد که جبرئیل در این کار کمکش می کند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.
صفحه 304
فرمود: «آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در آخرین خطبه اش فرمود: من می روم و میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم; پس به این دو تمسّک جویید که هرگز گمراه نخواهید شد؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.
خلاصه این که : امام(علیه السلام) هر چه را که در قرآن وهمچنین به زبان پیامبر(صلی الله علیه وآله) به طور ویژه درباره علی(علیه السلام) و درباره اهل بیتش آمده بود بیان کرد و صحابه و تابعین را سوگند داد (و از آنان اقرار گرفت) صحابه می گفتند: آری ما شنیدیم و تابعی می گفت: آری برای ما نیز افراد موثّق فلانی و فلانی نقل کرده اند.
سپس در پایان آنان را سوگند داد و فرمود: «آیا شنیده اید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله)می فرمود: هر کس گمان کند مرا دوست دارد در حالی که علی(علیه السلام) را دشمن می دارد، دروغ گفته است، نمی شود مرا دوست بدارد و علی را دشمن».
کسی سؤال کرد: ای رسول خدا! چرا نمی شود؟ فرمود: «زیرا که او از من است و من از اویم. هر کس او را دوست دارد، مرا دوست می دارد و هر کس مرا دوست می دارد، به یقین خدا را دوست دارد و هر کس علی را دشمن بدارد، به یقین با من دشمنی کرده است و هر کس با من دشمنی کند، خدا را دشمن داشته است؟» همگی گفتند: آری، این را نیز شنیده ایم. پس از آن همگی متفرّق شدند (و این خبر در تمام شهرها پیچید).(1)
امام(علیه السلام) با این خطابه حساب شده و پر معنی در آن مجمع بزرگ، که در آن زمان مهمترین مجمع در نوع خود محسوب می شد، با حضور دویست نفر از صحابه و صدها نفر از تابعین و شخصیّت های سرشناس و معروف علمی و دینی جهان اسلام
پاورقی
1 . بحارالانوار، ج 33، ص 181-185.
صفحه 305
چند هدف مهم را دنبال می فرمود:
1ـ امام نشان داد که حاکمان ظالم بنی امیّه که دستور داده اند علی(علیه السلام) را بر فراز منابر سبّ و ناسزا گویند به چه کسی بدگویی می کنند؟

آن کس که همچون جان پیامبر(صلى الله علیه وآله) و برادر و جانشین و وصىّ او بود، و همین امر سبب شد که مردم از یک سو به ماهیّت ضدّ اسلامى بنى امیّه پى ببرند و از سوى دیگر با این برنامه ننگین یعنى ناسزاگویى بر منابر به مبارزه برخیزند.
2ـ هدف دیگر این بود که قدرت بنى امیّه دلیلى بر حقّانیّت آنها شمرده نمى شود و مردم جنایات آنها را به دست فراموشى نسپارند.
3ـ امام(علیه السلام) بذرهاى انقلابها و قیام هاى آینده را بر ضدّ این شجره خبیثه ملعونه در افکار پاشید و چیزى نگذشت که به ثمر نشست.
4ـ اگر امام(علیه السلام) در کربلا با قیام و مبارزه نظامى خود و نوشیدن شربت شهادت، بنى امیّه را رسوا ساخت، در اینجا با این قیام فرهنگى افکار را بیدار ساخت و راه و رسم مبارزه با این گروه از منافقان را که متأسّفانه بر جایگاه پیامبر(صلى الله علیه وآله) تکیه زده بودند، نشان داد.

از خطبه های امام حسین(علیه السلام) است که درباره امر به معروف و نهی از منکر ایراد فرموده است (این کلام از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) نیز نقل شده است):«اِعْتَبِرُوا أَیُّهَا النّاسُ بِما وَعَظَ اللّهُ بِهِ أَوْلِیاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنائِهِ عَلَى الأحْبارِ إِذْ یَقُولُ: (لَوْلاَ یَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِیُّونَ وَالأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الاِثْمَ)(1) وَ قالَ:(لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ) إلى قَوْلِهِ: (لَبِئْسَ

پاورقی

1 . مائده، آیه 63.

صفحه 306

مَا کَانُوا یَفْعَلُونَ)(1) وَ إِنَّما عابَ اللّهُ ذلِکَ عَلَیْهِمْ لاَِنَّهُمْ کانُوا یَرَوْنَ مِنَ الظَّلَمَةِ الَّذینَ بَیْنَ أَظْهُرِهِمِ الْمُنْکَرَ وَ الْفَسادَ فَلا یَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذلِکَ رَغْبَةً فیما کانُوا یَنالُونَ مِنْهُمْ وَ رَهْبَةً مِمّا یَحْذَرُونَ، وَاللّهُ یَقُولُ:(فَلاَ تَخْشَوْا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ)(2) وَ قالَ: (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیَاءُ بَعْض یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنْ الْمُنکَرِ)(3) فَبَدَأَ اللّهُ بِالاْمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیِ عَنِ الْمُنْکَرِ فَریضَةً مِنْهُ لِعِلْمِهِ بِأَنَّها إِذا أُدِّیَتْ وَ أُقیمَتْ اِسْتِقامَتِ الْفَرائِضُ کُلُّها هَیِّنُها وَ صَعْبُها، وَ ذلِکَ أَنَّ الاَْمْرَ بِالْمَعْروُفِ وَ النَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ دُعاءٌ إِلَى الإِسْلامِ مَعَ رَدِّ الْمَظالِمِ وَ مُخالَفَةِ الظّالِمِ، وَ قِسْمَةِ الْفَیىءِ وَ الْغَنائِمِ وَ أَخْذِ الصَّدَقاتِ مِنْ مَواضِعِها، وَ وَضْعِها فی حَقِّها.

ثُمَّ أَنْتُمْ أَیُّهَا الْعِصابَةُ عِصابَةٌ بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ، وَ بِالْخَیْرِ مَذْکُورَةٌ، وَ بِالنَّصیحَةِ مَعْرُوفَةٌ، وَ بِاللّهِ فی أَنْفُسِ النّاسِ مَهابَةٌ یَهابُکُمُ الشَّریفُ، وَ یُکْرِمُکُمُ الضَّعیفُ، وَ یُؤْثِرُکُمْ مَنْ لا فَضْلَ لَکُمْ عَلَیْهِ وَ لا یَدَ لَکُمْ عِنْدَهُ، تَشْفَعُونَ فِی الْحَوائِجِ إِذَا امْتَنَعَتْ مِنْ طُلاّبِها، وَ تَمْشُونَ فِی الطَّریقِ بِهَیْبَةِ الْمُلُوکِ وَ کَرامَةِ الأَکابِرِ، أَلَیْسَ کُلُّ ذلِکَ إِنَّما نِلْتُمُوهُ بِما یُرْجى عِنْدَکُمْ مِنَ الْقِیامِ بِحَقِّ اللّهِ، وَ إِنْ کُنْتُمْ عَنْ أَکْثَرِ حَقِّهِ تَقْصُرُونَ، فَاسْتَخْفَفْتُمْ بِحَقِّ الاَْئِمَّةِ، فَأَمّا حَقُّ الضُّعَفاءِ فَضَیَّعْتُمْ، وَ أَمّا حَقُّکُمْ بِزَعْمِکُمْ فَطَلَبْتُمْ، فَلا مالَ بَذَلْتُمُوهُ، وَ لا نَفْساً خاطَرْتُمْ بِها لِلَّذی خَلَقَها، وَ لا عَشیرَةً عادَیْتُمُوها فی ذاتِ اللّهِ، أَنْتُمْ تَتَمَنَّوْنَ عَلَى اللّهِ جَنَّتَهُ وَ مُجاوَرَةَ رُسُلِهِ وَ أَمانَهُ مِنْ عَذابِهِ.

لَقَدْ خَشیتُ عَلَیْکُمْ أَیُّهَا الْمُتَمَنُّونَ عَلَى اللّهِ أَنْ تُحِلَّ بِکُمْ نِقْمَةً مِنْ نَقِماتِهِ، لاَِنَّکُمْ بَلَغْتُمْ مِنْ کِرامَةِ اللّهِ مَنْزِلَةً فُضِّلْتُمْ بِها وَ مَنْ یُعْرَفْ بِاللّهِ لا تُکْرِمُونَ وَ أَنْتُمْ بِاللّهِ فِی عِبادِهِ تُکْرَمُونَ، وَ قَدْ تَرَوْنَ عُهُودَ اللّهِ مَنْقُوضَةً فَلا تَفْزَعُونَ، وَ أَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمَمِ آبائِکُمْ تَفْزَعُونَ وَ ذِمَّةُ رَسُولُ اللّهِ مَحْقُورَةٌ، وَ الْعُمىُ وَ الْبُکْمُ وَ الزَّمِنُ فِی الْمَدایِنِ مُهْمَلَةٌ لا تُرْحَمُونَ، وَ لا فی مَنْزِلَتِکُمْ تَعْمَلُونَ، وَ لا مَنْ عَمِلَ فیها تَعْنُونَ، وَ بِالاِْدْهانِ وَ الْمُصانَعَةِ عِنْدَ الظَّلَمَةِ تَأْمَنُونَ، کُلُّ ذلِکَ مِمّا

پاورقی
1 . مائده، آيات 78-79.
2 . مائده، آيه 44.
3 . توبه، آيه 71.
صفحه 307
أَمَرَكُمُ اللّهُ بِهِ مِنَ النَّهْی وَ التَّناهِی وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ، وَ أَنْتُمْ أَعْظَمُ النّاسِ مُصيبَةً لِما غُلِبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنازِلِ الْعُلَماءِ لَوْ كُنْتُمْ تَسعُونَ.
ذلِکَ بِأَنَّ مَجارِی الْأُمُورِ وَ الأَحْكامِ عَلی أَيْدِی الْعُلَماءِ بِاللّهِ، اَلاُمَناءِ عَلی حَلالِهِ وَ حَرامِهِ، فَأَنْتُمُ الْمَسْلُوبُونَ تِلْکَ الْمَنْزِلَةَ، وَ ما سُلِبْتُمْ ذلِکَ إِلاّ بِتَفَرُّقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَ اخْتِلافِكُمْ فِی السُّنَّةِ بَعْدَ الْبَيِّنَةِ الْواضِحَةِ، وَ لَوْ صَبَرْتُمْ عَلَی الأَذی وَ تَحَمَّلْتُمُ الْمَؤُونَةَ فِی ذاتِ اللّهِ كانَتْ اُمُورُ اللّهِ عَلَيْكُمْ تَرِدُ، وَ عَنْكُمْ تَصْدُرُ، وَ إِلَيْكُمْ تَرْجِعُ، وَ لكِنَّكُمْ مَكَّنْتُمُ الظَّلَمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ، وَ أَسْلَمْتُمْ اُمُورَ اللّهِ فِی أَيْديهِمْ يَعْمَلُونَ بِالشُّبَهاتِ، وَ يَسيرُونَ فِی الشَّهَواتِ، سَلَّطَهُمْ عَلی ذلِکَ فِرارُكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَ إِعْجابِكُمْ بِالْحَياةِ الَّتِی هِیَ مُفارِقَتُكُمْ، فَأَسْلَمْتُمُ الضُّعَفاءَ فی أَيْديهِمْ، فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْبَد مَقْهُور وَ بَيْنِ مُسْتَضْعَف عَلی مَعيشَتِهِ مَغْلُوبٌ، يَتَقَلَّبُونَ فِی الْمُلْکِ بِآرائِهِمْ وَ يَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْیَ بِأَهْوائِهِمْ، إِقْتِداءً بِالأَشْرارِ، وَ جُرْأَةٌ عَلَی الْجَبّارِ، فِی كُلِّ بَلَد مِنْهُمْ عَلی مِنْبَرِهِ خَطيبٌ يَصْقَعُ، فَالأَرْضُ لَهُمْ شاغِرَةٌ وَ أَيْديهِمْ فيها مَبْسُوطَةٌ، وَ النّاسُ لَهُمْ خَوَلٌ لا يَدْفَعُونَ يَدَ لامِس، فَمِنْ بَيْنِ جَبّار عَنيد، وَ ذی سَطْوَة عَلَی الضَّعَفَةِ شَديدٌ، مُطاع لا يَعْرِفُ الْمُبْدِیءَ وَ الْمُعيدَ، فَيا عَجَباً وَ مالی لا أَعْجَبُ وَ الأَرْضُ مِنْ غاشٍّ غَشُوم وَ مُتَصَدِّق ظَلُوم، وَ عامِل عَلَی الْمُؤْمِنينَ بِهِمْ غَيْرِ رَحيم، فَاللّهُ الْحاكِمُ فيما فيهِ تَنازَعْنا، وَ الْقاضی بِحُكْمِهِ فيما شَجَرَ بَيْنَنا.
اَللّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ اِنَّهُ لَمْ يَكُنْ ما كانَ مِنّا تَنافُساً فی سُلْطان، وَ لاَ الْتِماساً مِنْ فُضُولِ الْحُطامِ، وَ لكِنْ لِنُرِیَ الْمَعالِمَ مِنْ دينِکَ، وَ نُظْهِرَ الإِصْلاحَ فِی بِلادِکَ، وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبادِکَ، وَ يُعْمَلَ بِفَرائِضِکَ وَ سُنَّتِکَ وَ أَحْكامِکَ، فَإِنَّكُمْ إِلاّ تَنْصُرُونا وَ تَنْصِفُونا قَوِیَ الظَّلَمَةُ عَلَيْكُمْ، وَ عَمِلُوا فِی إِطْفاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ، وَ حَسْبُنَا اللّهُ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنا وَ إِلَيْهِ أَنَبْنا وَ إِلَيْهِ الْمَصيرِ».
«ای مردم! از آنچه كه خداوند دوستان خود را به آن موعظه كرده است، پند گيريد; مانند نكوهشى كه از علماى يهود فرموده است. آنجا كه مى گويد: (لَوْلاَ يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الإِثْمَ) ; چرا دانشمندان نصارى و علماى يهود آنها را از سخنان گناه آميز و خوردن مال حرام نهى نمى كردند» و نيز فرمود: (لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا
صفحه 308
مِنْ بَنِى إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِکَ بِمَا عَصَوْا وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ * كَانُوا لاَ يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُّنكَر فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ).
«كافران بنى اسرائيل، بر زبان داود و عيسى بن مريم، لعن (و نفرين)

شدند. این به خاطر آن بود که گناه کردند و تجاوز می نمودند. آنها از اعمال زشتی که انجام می دادند، یکدیگر را نهی نمی کردند; چه بدکاری انجام می دادند!».
این سرزنش و نکوهش برای این بود که آنها از گروه ستمکاران، منکرات و مفاسدی روشن می دیدند، ولی آنان را نهی نمی کردند، و این به خاطر آن بود که به آنچه (از دنیا و زرق و برق دنیوی) نزد آنان بود طمع داشتند و از آنها می ترسیدند; با آن که خداوند می فرماید: «(فَلاَ تَخْشَوْا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ) ; از مردم نترسید، فقط از من بترسید».
همچنین فرمود: «(وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْض يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنْ الْمُنكَرِ) ; مردان و زنان با ایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند; امر به معروف و نهی از منکر می کنند». خداوند در اینجا از میان همه فریضه ها از امر به معروف و نهی از منکر آغاز کرده، چرا که می دانست اگر این فریضه به درستی انجام شود و اقامه گردد فرایض دیگر، اعمّ از آسان و دشوار، اقامه می گردد چون که امر به معروف و نهی از منکر، در حقیقت دعوت به اسلام همراه با ردّ مظالم و مخالفت با ستمگر و تقسیم صحیح بیت المال و غنایم، و گرفتن زکات از جای خود و صرف آن در مورد صحیح می باشد.
شما ای گروه سرشناس و قدرتمند! افرادی هستید که به علم و دانش معروف هستید و به خیر و نیکی یاد می شوید و به خیرخواهی مشهورید و به خاطر خدا در دل مردم ابّهتی دارید که شرافتمندان از شما حساب می برند و افراد ضعیف به شما احترام می گذارند و کسانی که بر آنان برتری نداشته و حقّ نعمتی بر آنان ندارید، شما را بر خود ترجیح می دهند. شما از کسانی که خواسته هایشان (نزد حاکمان) ردّ
صفحه 309
می شود، شفاعت می کنید. با هیبت ملوکانه و کرامت بزرگان گام بر می دارید (به هر حال، شما افراد با نفوذی در جامعه اسلامی هستید). آیا همه این جایگاه های اجتماعی برای این نیست که مردم به شما امیدوارند که به حقّ خدا قیام کنید، هر چند نمی توانید تمام حقوق الهی را ادا کنید. در حقیقت حقوق پیشوایان (واقعی) را سبک شمرده اید (و در اطاعت از آنها کوتاهی ورزیده اید) و حقّ ناتوانان را پایمال کرده اید ولی حقّ خویش را ـ به زعم خود ـ گرفته اید. (آری! حقوق خود را گرفته اید، ولی از گرفتن حقوق مردم غافلید!) شما نه مالی را (برای احیای حقوق خدا و خلق) بذل کرده اید، نه جانی را برای خدایی که آن را آفریده، به مخاطره انداخته اید، و نه با خاندان خود در راه خدا (با دشمنان خدا) دشمنی ورزیده اید. (با این حال) شما از خداوند آرزوی بهشت او، همجواری پیامبرانش و ایمنی از عذابش را دارید؟!

ای امیدواران به خدا! من می ترسم که خداوند شما را به کیفری از کیفرهای خود گرفتار سازد; چرا که شما به سبب کرامت الهی (و انتساب به قبیله رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و صحابه پیامبر) به مقامی رسیده اید که مورد احترام و برتری هستید. مردان الهی را که به شما معرّفی می شوند گرامی نمی دارید با این که خود به خاطر خدا مورد احترام مردم هستید.
شما می بینید که پیمان های الهی شکسته می شود، ولی نگران نمی شوید! با این که برای نقض پیمانی از پدران خود به هراس می افتید، اکنون پیمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) کم ارزش شده، و افراد نابینا، گنگ و زمین گیر و ناتوان و ضعیف در شهرها رها شده اند و مورد ترحّم و حمایت قرار نمی گیرند (آری، عدالت اجتماعی پایمال شده است; ولی شما سکوت اختیار کرده اید.)
شما نه در حدّ منزلت و جایگاه خود عمل می کنید و نه کسانی را که در آن حد عمل
صفحه 310
می کنند، مورد حمایت قرار می دهید و با سهل انگاری و سازش با ستمکاران، خود را آسوده خاطر نگه می دارید.
همه این موارد، از اموری است که خداوند به شما دستور داده از آنها نهی کنید و جلوگیری به عمل آورید، ولی شما از انجام آن غافلید.
مصیبت شما از همه مردم بیشتر است چرا که شما در حفظ منزلت و جایگاه دانشمندان و علمای دین، مغلوب و ناتوان شدید. ای کاش تلاش خود را می کردید!
این همه (فریاد من برای شکستن سکوت توسّط شما و قیام برای خدا) از این روست که سررشته کارها و اجرای احکام الهی، به دست علمای الهی است; همان ها که امین بر حلال و حرام خداوند می باشند; امّا این جایگاه از شما گرفته شده، و این نیست مگر آن که از اطراف حق پراکنده شده اید و در سنّت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ـ پس از برهان روشن ـ اختلاف نموده اید.
اگر در مقابل آزارها صبر پیشه می کردید، و در راه خدا مشکلات را تحمّل می نمودید، امور الهی به شما عرضه می شد و از ناحیه شما صادر شده و به شما باز می گشت; ولی شما برای ستمکاران امکان تعرّض به جایگاه خویش را فراهم کردید و اجرای احکام الهی را به دست آنان سپردید، آنها نیز به شبهات عمل کرده و در شهوات سیر می نمایند.
اگر سرنوشت مسلمین به دست آنان افتاد، برای آن است که شما از مرگ فرار کرده و به زندگی دنیا ـ که روزی از آن جدا خواهید شد ـ دل بسته اید.
در نتیجه مردم مستضعف را در چنگالشان گرفتار ساختید، به گونه ای که

برخی ها به بردگی کشیده شده و بعضی نیز دشواری های زندگی مغلوبشان کرده است.
ستم گران به دلخواه خود در امور کشور اسلام عمل می کنند. با هوس رانی، بدنامی و رسوایی به بار می آورند و همه این ها به خاطر آن است که به اشرار اقتدا

نموده و بر خداوند جبّار جرأت کردند. در هر شهری خطیبی بر منبر دارند که به سودشان سخن می گوید، کشور در قبضه آنان است و دستشان در همه جا باز است. مردم در برابر آنان بردگانی هستند که نیروی دفاع از خود ندارند. برخی از این ها جبّار سرکش اند و بعضی با تمام نیرو بر مردم ناتوان سخت می گیرند، آنها فرمانروایی هستند که نه مبدء را می شناسند و نه معاد را!
شگفتا! ـ و چگونه در شگفت نباشم ـ در حالی که سرزمین اسلام در دست ظالمی دغل و باجگیری ستمگر و فرمانروایی بی رحم است.
در آنچه که ما با شما درگیریم خداوند داور و حاکم است. قاضی اختلافات ما اوست.
خداوندا! تو می دانی که آنچه از ما (در طریق و تلاش برای بسیج مردم) صورت می گیرد به خاطر رقابت در امر زمامداری و یا به چنگ آوردن ثروت و مال نیست. هدف ما آن است که نشانه های دینت را بنمایانیم و اصلاح و درستی را در آبادی هایت آشکار سازیم تا بندگان مظلومت آسوده باشند و به فرایض، سنت ها و احکامت عمل شود.
(ای مردم!) اگر شما ما را یاری نکنید و به دادخواهی ما بر نخیزید، ستمگران (بیش از پیش) بر شما مسلّط می شوند، و در خاموش کردن نور پیامبرتان می کوشند.
خداوند ما را کفایت می کند و بر او توکّل می کنیم و به سوی او باز می گردیم و بازگشت همه به سوی اوست.(1)
خطبه بالا به خوبی نشان می دهد که امام(علیه السلام) در طول دوران حکومت معاویه، و قبل از یزید نیز هرگز خاموش نبود. سکوت را در برابر آن ظالم بیدادگر مجاز
پاورقی
1 . تحف العقول، ص 171-172 و بحارالانوار، ج 97، ص 79.

نمیشمرد و خطرات سنگین این کار را به جان می خرید!
او پیوسته در بیدار ساختن مردم ـ به خصوص نخبگان امّت ـ تلاش می کرد و همه را برای قیام بر ضدّ آن حکومت غیر اسلامی که در رأس آن بقایای عصر جاهلیت ـ یعنی فرزند ابوسفیان ـ بود فرا می خواند.

لحن امام(علیه السلام) در این خطبه و استدلالات متین و محکم و پرمایه آن حضرت و فصاحت و بلاغتی که در آن به کار رفته، حکایت از این دارد که این فرزند به حقّ علی بن ابی طالب(علیه السلام) با همان منطق کوبنده پدر در برابر ظالمان ایستاده بود و از هر فرصتی بهره می گرفت.
مبادا مردم تدریجاً به آن وضع ناهنجار خو بگیرند و تعلیمات اسلام را فراموش کنند وبه حکومت های فرعونی تن در دهند.

(وليد فرماندار مدينه شبانه كسى را خدمت امام(عليه السلام)، و «عبدالله بن زبير» فرستاد و آنها را به خانه خود دعوت كرد)
«عبدالله بن زبير» رو به امام(عليه السلام) كرد و عرضه داشت: اى اباعبدالله! اين ساعت كه وليد ما را خواسته، ساعتى نيست كه «وليد» نشست عمومى براى مردم داشته باشد، از اين كه در اين ساعت ما را فراخوانده من از آن احساس خطر مى كنم. به نظر شما براى چه منظورى ممكن است ما را خواسته باشد؟
امام(عليه السلام) فرمود:
«إِذاً أُخْبِرُكَ أَبابَكْرُ، إِنّى أَظُنُّ بِأَنَّ مُعاويةَ قَدْ ماتَ، وَ ذلِكَ أَنّى رَأَيْتُ الْبارِحَةَ فِى مَنامى كَأَنَّ مِنْبَرَ مُعاوِيَةَ مَنْكُوسٌ، وَ رَأَيْتُ دارَهُ تَشْتَعِلُ ناراً،فَأَوَّلْتُ ذلِكَ فى نَفْسِى أَنَّهُ ماتَ».
«اى ابابكر! (كنيه عبدالله بن زبير) اكنون به تو مى گويم: گمان مى كنم معاويه از دنيا رفته است; چرا كه من شب گذشته در خواب ديدم كه منبر معاويه سرنگون شده
صفحه 313
واز خانه اش آتش زبانه مى كشد. من پيش خود چنين تعبير كردم كه وى مرده است».(1)
مطابق روايت ابومخنف امام(عليه السلام) فرمود: «قَدْ ظَنَنْتُ أَنَّ طاغِيَتَهُمْ قَدْ هَلَكَ، فَبَعَثَ إِلَيْنا لِيَأْخُذَنا بِالْبَيْعَةِ قَبْلَ أَنْ يَفْشُوا فِى النّاسِ الْخَبَرُ; من گمان مى كنم طغيانگراين قوم هلاک شده است; از اين رو وليد قصد دارد پيش از آن كه مردم با خبر شوند، از ما بيعت بگيرد».(2)
عبدالله بن زبير گفت: «اى فرزند على! به يقين همين گونه است كه مى گويى، اكنون اگر براى بيعت با يزيد دعوت شوى، چه خواهى كرد؟!».
امام(عليه السلام) فرمود: «أَصْنَعُ أَنّى لا أُبايِعُ لَهُ أَبَداً، لاَِنَّ الاَْمْرَ إِنَّما كانَ لِى مِنْ بَعْدِ أَخِى الْحَسَنِ(عليه السلام)، فَصَنَعَ مُعاوِيَةُ ما صَنَعَ وَ حَلَفَ لاَِخِى الْحَسَنِ(عليه السلام) أَنَّهُ لا يَجْعَلُ الْخِلافَةَ لاَِحَد مِنْ بَعْدِهِ مِنْ وُلْدِهِ أَنْ يَرُدَّها إِلَىَّ إِنْ كُنْتُ حَيّاً، فَإِنْ كانَ مُعاوِيَةُ قَدْ خَرَجَ مِنْ دُنْياهُ وَ لَمْ يَفِ لى وَ لا لاَِخِى الْحَسَنِ(عليه السلام) بِما كانَ ضَمِنَ فَقَدْ وَاللّهِ أَتانا ما لا قِوامَ لَنا بِهِ، اُنْظُرْ أَبابَكْر أَنّى أُبايِعُ لِيَزِيدَ، وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فاسِقٌ مُعْلِنُ الْفِسْقِ يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ يَلْعَبُ بِالْكِلابِ وَ الْفُهُودِ، وَ يُبْغِضُ بَقِيَّةَ آلِ الرَّسُولِ! لا وَاللّهِ لا يَكُونُ ذلِكَ أَبَداً».
«من هرگز با وى بيعت نخواهم كرد. چرا كه امر خلافت پس از برادرم حسن(عليه السلام)شايسته من است. ولى معاويه آن گونه كه دلش

خواست عمل کرد، در حالى كه معاويه با برادرم امام حسن(عليه السلام) پيمان مؤكّد بسته بود كه پس از خودش، امر خلافت را به هيچ يک از فرزندانش نسپارد; بلكه اگر من زنده بودم آن را به من واگذار كند، اكنون او از دنيا رفته، در حالى كه به پيمانش درباره من و برادرم وفا نكرده، به خدا سوگند! حادثه اى رخ داد كه آينده روشنى ندارد!
علاوه بر آن، آيا مى شود من با يزيد بيعت كنم (و زمام امور مسلمين را به دست او بسپارم) با اين كه او مردى فاسق است كه بر همگان آشكار است. شراب مى نوشد و با سگان و يوزپلنگان بازى مى كند (مردى سبكسر و آلوده است) و با خاندان
پاورقى
1 . مقتل الحسين خوارزمى، ج 1، ص 181-182.
2 . تاريخ طبرى، ج 4، ص 251 و كامل ابن اثير، ج 3، ص 378.

پيامبر(صلى الله عليه وآله)دشمنى ميورزد! نه به خدا سوگند! هرگز چنين چيزى (بيعت من با يزيد) اتّفاق نخواهد افتاد».(1)
اين نخستين گام شرارت از سوى يزيد بعد از مرگ پدرش معاويه بود كه مى خواست پيشدستى كند و به پندار خود از امام(عليه السلام) بيعت بگيرد و آن را وسيله اى براى گرفتن بيعت از ساير مردم قرار دهد، امّا چنان كه در بحث آينده خواهيم ديد تيرش به خطا رفت و اساساً امام(عليه السلام) را نشناخته بود، چرا كه او از فرهنگ خاندان نبوّت بيگانه بود.
او نمى دانست امام حسين(عليه السلام) شهادتِ آميخته با قداست و سربلندى را بر بيعت با ظالمان فاسق و آلوده، به يقين ترجيح مى دهد و محال است دست بيعت در دست مردى بيگانه از اسلام وفاسد بگذارد كه اگر بگذارد چيزى از آيين جدّش پيامبر(صلى الله عليه وآله)باقى نمى ماند!

امام حسین(علیه السلام) و عبدالله بن زبیر در حال گفتگو بودند که فرستاده ولید نزد آنان بازگشت و گفت: «ای اباعبدالله! امیر برای شما دو تن جلسه خاصّی ترتیب داده، مناسب است نزد او بروید!».
امام حسین(علیه السلام) به وی تندی کرد و فرمود:
«اِنْطَلِقْ إِلی أَمیرِکَ لا أُمَّ لَکَ! فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ یَصیرَ إِلَیْهِ مِنّا فَإِنَّهُ صائِرٌ إِلَیْهِ، وَ أَمّا أَنَا فَإِنِّی أَصیرُ إِلَیْهِ السّاعَةَ إِنْ شاءَ اللّهُ تَعالی».
«ای بی مادر! به سوی امیرت برگرد! هر یک از ما اگر بخواهیم نزد وی می رویم
پاورقی
1 . مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 182 و مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 96.

ولی من هم اکنون نزد او می روم إن شاء الله».
سپس امام(علیه السلام) رو به حاضران کرد و فرمود:
«قُومُوا إِلی مَنازِلِکُمْ فَإِنّی صائِرٌ إِلی هذَا الرَّجُلِ فَأَنْظُرُ ما عِنْدَهُ وَ ما یُریدُ».
«به خانه های خود بروید من اکنون به نزد ولید می روم تا ببینم چه خبری نزد اوست و چه می خواهد».
عبدالله بن زبیر به امام(علیه السلام) عرض کرد: «ای پسر دختر رسول خدا فدایت شوم! من می ترسم تو را رها نکنند، مگر آن که بیعت کنی، یا کشته شوی».
امام پاسخ داد:
«إِنّی لَسْتُ أَدْخُلُ عَلَیْهِ وَحْدی، وَ لکِنْ أَجْمَعُ أَصْحابی إِلَیَّ وَ خَدَمی وَ أَنْصاری وَ أَهْلَ الْحَقِّ مِنْ شیعَتی، ثُمَّ آمُرُهُمْ أَنْ یَأْخُذَ کُلُّ واحِد سَیْفَهُ مَسْلُولا تَحْتَ ثِیابِهِ، ثُمَّ یَصیرُوا بِإِزائی، فَإِذا أَنَا أَوْ مَأْتُ إِلَیْهِمْ وَ قُلْتُ: یا آلَ الرَّسُولِ اُدْخُلُوا! دَخَلُوا وَ فَعَلُوا ما أَمَرْتَهُمْ بِهِ، فَأَکُونَ عَلَی الاِْمْتِناعِ، وَ لا أُعْطِی الْمَقادَةَ وَ الْمَذَلَّةَ مِنْ نَفْسی، فَقَدْعَلِمْتُ وَاللّهِ أَنَّهُ جاءَ مِنَ الاَْمْرِ مالا قِوامَ بِهِ، وَ لکِنْ قَضاءُ اللّهِ ماض فیَّ، وَ هُوَ الَّذی یَفْعَلُ فی بَیْتِ رَسُولِهِ ما یَشاءُ وَ یَرْضی».
«من به تنهایی نزد او نمی روم، بلکه گروهی از اصحاب و یاران و مردان حق از شیعیانم را با خود می برم و به آنان دستور می دهم که هر یک شمشیری را زیر لباسش پنهان کند و پشت سر من بیایند، اگر (احساس خطر کردم و) به آنان اشاره نمودم و گفتم «ای آل پیامبر وارد شوید!» آنان داخل شوند و به آنچه فرمان دهم عمل خواهند کرد. بنابراین، من از بیعت امتناع خواهم کرد و زمامم را هرگز به دست او نمی سپارم و خود را

ذلیل نخواهم کرد.
به خدا سوگند! می دانم حادثه ای رخ داده است که آینده اش روشن نیست، ولی قضای الهی درباره من به انجام خواهد رسید و اوست که در خاندان رسول خدا(صلی الله علیه وآله)
صفحه 316
آنچه را که بخواهد و بپسندد انجام می دهد».(1)
آری تصمیم فرماندار مدینه، ولید بر این بود که به هر قیمت شده از امام(علیه السلام) بیعت بگیرد، غافل از این که امام(علیه السلام) پیش بینی های لازم را نموده، و با رعایت تمام جوانب کار به سوی او می رود و او را ناکام می سازد.
ولی چرا امام(علیه السلام) ترجیح داد، دعوت ولید را بپذیرد و شبانه نزد او برود؟ دلیلش این بود که می خواست برحسب ظاهر از جریان های پشت پرده آگاه گردد، تا در عمل انجام شده قرار نگیرد، و در برابر مرگ معاویه و بیعت با یزید ـ که امام(علیه السلام) پیش بینی فرموده بود ـ از موضع قدرت سخن بگوید.

17 ـ همان مطلب به روایت دیگر

امام حسین(علیه السلام) به منزلش رفت، لباس پوشید و آبی خواست و وضو ساخت. آنگاه دو رکعت نماز گزارد و در نمازش به گونه ای که می خواست دعا کرد. هنگامی که از نماز فارغ شد، کسی را به سراغ جوانان، خویشان، بنی هاشم و دوستان واهل بیتش فرستاد و آنان را از تصمیم خود آگاه ساخت، سپس فرمود:
«کُونُوا بِبابِ هذَا الرَّجُلِ فَإنّی ماض إلَیْهِ وَ مُکَلِّمُهُ، فَإنْ سَمِعْتُمْ أَنَّ صَوْتِی قَدْ عَلا وَ سَمِعْتُمْ کَلامی وَ صِحْتُ بِکُمْ فَادْخُلُوا یا آلَ الرَّسُولِ وَ اقْتَحَمُوا مِنْ غَیْرِ إذْن، ثُمَّ اشْهَرُوا السُّیُوفَ وَ لا تَعْجَلُوا، فَإنْ رَأَیْتُمْ ما تَکْرَهُونَ فَضَعُوا سُیُوفَکُمْ ثُمَّ اقْتُلُوا مَنْ یُریدُ قَتْلی ; بر درِ خانه این مرد (ولید) بایستید. من به نزد او می روم و با او سخن می گویم اگر شنیدید که صدایم بلند شد و شما را فرا خواندم: «ای خاندان پیامبر وارد شوید»، بدون اجازه به منزل
پاورقی
1 . مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 182 و رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج 4، ص 251 و کامل ابن اثیر، ج 3، ص 378.
صفحه 317
هجوم آورید، و شمشیرها را از نیام خارج سازید، ولی شتاب نکنید; اگر چیز ناخوشایندی (از دشمنان درباره من) دیدید، فوراً شمشیر بکشید و هر کس که قصد کشتن مرا داشت به قتل برسانید».
مطابق نقل دیگری : امام حسین(علیه السلام) از منزل خارج شد، در حالی که چوب دستی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در دستش بود، و همراه او سی تن از مردان بنی هاشم و یاران و شیعیانش بودند. امام(علیه السلام) آنها را بیرون در خانه ولید نگه داشت، و فرمود:
«أُنْظُرُوا ماذا اَوْصَیْتُکُمْ، فَلا تَعْتَدُوهُ، وَ أَنَا اَرْجُوا اَنْ اَخْرُجَ إلَیْکُمْ سالِماً اِنْ شاءَ اللّهِ ; مراقب باشید، و از سفارشی که به شما کردم، تخطّی نکنید; امیدوارم که سالم به سوی شما بازگردم ـ إن شاء الله».(1)
شجاعت حسینی ایجاب می کرد از دعوت حاکم مدینه به خاطر وحشت از توطئه سرباز نزند، ولی درایت آن امام بزرگوار نیز ایجاب می کرد که جانب احتیاط را از دست ندهد، از این رو جمعی از جوانان شجاع و نیرومند بنی هاشم و شیعیان را با خود به سوی خانه حاکم مدینه، (ولید) برد که در صورت لزوم آنها را به درون خانه بخواند و توطئه دشمن را درهم بشکنند!
جالب این که امام(علیه السلام) همراهان را با خود به درون خانه نبرد بلکه شخصاً وارد شد، و آنها بر در خانه ماندند.
ادامه این ماجرا نشان می دهد که امام(علیه السلام) با چه صلابت و

شهامتی با ولید سخن گفت و او را برای همیشه در برابر پیشنهاد بیعت با یزید مأیوس و ناکام کرد و موضع خود را در برابر او آشکار ساخت.
18 ـ پاسخ کوبنده امام(علیه السلام)
پاورقی
1 . مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 183 و الفتوح، ج 5، ص 16-17.

امام حسین(علیه السلام) بر ولید وارد شد و (طبق آداب اسلامی) سلام کرد; ولید با خوشرویی پاسخ داد و او را نزد خویش نشاند. مروان بن حکم ـ با این که پیش از این، بین وی و ولید کینه و نفرت حاکم بود ـ در مجلس حضور داشت... .
امام(علیه السلام) فرمود:
«هَلْ أَتاکُمْ مِنْ مُعاوِیَةَ کائِنَةُ خَبَر فَإِنَّهُ کانَ عَلیلا وَ قَدْ طالَتْ عِلَّتُهُ، فَکَیْفَ حالُهُ الآنَ؟ ; آیا از حال معاویه به شما خبری رسیده است؟ چرا که وی مدّتی طولانی بیمار بود، اکنون حالش چگونه است؟».
ولید آهی کشید، آنگاه گفت: ای اباعبدالله! خداوند تو را در مرگ معاویه پاداش دهد! وی عموی صادقی! برای تو بود، که اکنون طعم مرگ را چشیده است و این نیز نامه امیرالمؤمنین یزید است!
امام حسین(علیه السلام) فرمود: «إنّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ، اکنون برای چه منظوری مرا خواسته ای؟!»
ولید پاسخ داد: تو را برای بیعت دعوت کردم، و همه مردم با یزید بیعت کرده اند!
امام(علیه السلام) (برای این که آن مجلس بدون درگیری پایان یابد) فرمود:
«إِنَّ مِثْلی لا یُعْطی بَیْعَتَهُ سِرّاً، وَ إِنَّما أُحِبُّ أَنْ تَکُونَ الْبَیْعَةُ عَلانِیَةً بِحَضْرَةِ الْجَماعَةِ، وَ لکِنْ إِذا کانَ مِنَ الْغَدِ وَ دَعَوْتَ النّاسَ إِلیَ الْبَیْعَةِ دَعَوْتَنا مَعَهُمْ فَیَکُونُ أَمْرُنا واحِداً ;
شخصی مانند من مخفیانه بیعت نمی کند، دوست دارم بیعت من (اگر بخواهم بیعت کنم) علنی و در محضر مردم باشد! چون صبح شد، و تو مردم و ما را برای بیعت فراخواندی، تصمیم ما و مردم یکسان خواهد بود!».(1)
مطابق نقل شیخ مفید امام(علیه السلام) فرمود:
«إِنّی لا أَراکَ تَقْنَعُ بِبَیْعَتی لِیَزیدَ سِرّاً حَتّی أُبایِعَهُ جَهْراً فَیَعْرِفَ النّاسُ ; من گمان نمی کنم
پاورقی
1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 17 و مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 183 (با مختصر تفاوت).

صفحه 319
تو به بیعت پنهانی من با یزید، قانع باشی، مگر آن که من آشکارا بیعت کنم تا مردم همگی با خبر شوند».
ولید گفت: آری!
امام(علیه السلام) فرمود:
«فَتُصْبِحُ وَ تَری رَأْیَکَ فِی ذلِکَ ; پس بگذار صبح شود، تا نظرت در این باره مشخّص گردد».(1)
مطابق نقل ابومحنف، امام(علیه السلام) پس از شنیدن خبر مرگ معاویه فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون» سپس ادامه داد:
«أَمّا ما سَأَلْتَنِی مِنَ الْبَیْعَةِ، فَاِنَّ مِثْلی لا یُعْطی بَیْعَتَهُ سِرّاً، وَ لا أَراکَ أَنْ تَجْتَزِئَ بِها مِنّی سِرّاً دُونَ أَنْ تُظْهِرَها عَلی رُؤُوسِ النّاسِ عَلانِیَةً ; امّا پاسخم به تقاضای بیعت تو
آن است که، کسی مانند من به طور پنهانی بیعت نمی کند و تو نیز این نوع بیعت را کافی نمی دانی، جز آن که بیعتم آشکارا میان مردم باشد (تا از این طریق از مردم بیعت بگیری)».
ولید گفت: آری!
امام فرمود:
«فَإِذا خَرَجْتَ إِلَی النّاسِ فَدَعَوْتَهُمْ اِلَی الْبَیْعَةِ دَعَوْتَنا مَعَ النّاسِ، فَکانَ اَمْراً واحِداً ; بنابراین، وقتی که (فردا) میان مردم آمدی و همه مردم و ما را به بیعت فراخواندی، تصمیم ما و مردم به گونه واحدی خواهد بود!».(2)
ولید گفت: «ای اباعبدالله! سخن درستی گفتی و من این گونه پاسخت را پسندیدم و من باورم درباره تو همین بود. اکنون برو در پناه خدا، تا فردا با مردم بیایی».
پاورقی
1 . ارشاد مفید، ص 374.
2 . کامل ابن اثیر، ج 3، ص 378.
صفحه 320
مروان که در جلسه حاضر بود، به ولید گفت: به خدا سوگند! اگر حسین هم اکنون از تو جدا شود و بیعت نکند، هرگز چنین فرصتی، به چنگ نخواهی آورد، مگر آن که کشتار فراوانی میان شما اتّفاق افتد. جلوی او را بگیر و مگذار از نزد تو بیرون رود، تا بیعت کند و گرنه گردنش را بزن!
امام(علیه السلام) ناگهان از جایش برخاست و فرمود:
«یَابْنَ الزَّرْقاءَ أَنْتَ تَقْتُلُنی اَمْ هُو؟ کَذِبْتَ وَاللّهِ وَ اَثِمْتَ ; ای پسر زرقاء (زن چشم کبودِ بد سیرت)، تو مرا می کشی، یا او؟ به خدا سوگند! دروغ گفتی و گناه کرده ای!».(1)
به روایت ابن اعثم امام(علیه السلام) به وی فرمود:

«وَیْلی عَلَیْکَ یَابْنَ الزَّرْقاءَ أتَأمُرُ بِضَرْبِ عُنُقی؟! کَذِبْتَ وَاللّهِ، وَاللّهِ لَوْ رامَ ذلِکَ اَحَدٌ مِنَ النّاسِ لَسَقَیْتُ الاَْرْضَ مِنْ دَمِهِ قَبْلَ ذلِکَ، وَ إِنْ شِئْتَ ذلِکَ فَرُمْ ضَرْبَ عُنُقی إِنْ کُنْتَ
صادِقاً ; وای بر تو ای پسر زرقاء! تو فرمان کشتن مرا می دهی؟ به خدا سوگند دروغ می گویی! به خدا سوگند! اگر کسی از مردم چنین اراده ای کند، قبل از آن که بتواند کاری کند، زمین را از خونش سیراب می کنم; اکنون اگر راست می گویی، بیا تهدید خود را عملی کن و گردنم را بزن!». (2)

19 ـ ادامه همان سخن

آنگاه امام(علیه السلام) با صراحت وارد بحث شد و رو به ولید بن عتبه کرد و فرمود:
«أَيُّهَا الاْميرُ! إِنّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَعْدِنُ الرِّسالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلائِكَةِ وَ مَحَلُّ الرَّحْمَةِ وَ بِنا فَتَحَ اللّهُ وَ بِنا خَتَمَ، وَ يَزيدُ رَجُلٌ فاسِقٌ شارِبُ خَمْر قاتِلُ النَّفْسِ الْمحَرَّمَةِ مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ، وَ مِثْلى
پاورقی
1 . ارشاد مفید، ص 374 و تاریخ طبری، ج 4، ص 251.
2 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 18 و مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 184.
صفحه 321
لا يُبايِعُ لِمِثْلِهِ، وَ لكِنْ نُصْبِحُ وَ تُصْبِحُونَ وَ نَنْتَظِرُ وَ تَنْتَظِرُونَ أَيُّنا أَحَقُّ بِالْخِلافَةِ وَ الْبَيْعَةِ».
«ای امیر! ما از خاندان نبوّت و معدن رسالت و جایگاه رفت و آمد فرشتگان و محلّ نزول رحمت الهی می باشیم. خداوند (اسلام را) با ما آغاز کرد و با ما پایان برد. در حالی که یزید مردی است فاسق، می گسار، قاتل بی گناهان و آن کسی که آشکارا مرتکب فسق و فجور می شود. بنابراین، هرگز شخصی مانند من، با مردی همانند وی بیعت نخواهد کرد! ولی به هر حال بگذار صبح شود و به انتظار بمانیم و ببینیم کدام یک از ما، به خلافت و بیعت شایسته تریم!».(1)
مرحوم صدوق(قدّس سرّه) می گوید: امام(علیه السلام) به ولید فرمود:
«يا عُتْبَةُ(2) قَدْ عَلِمْتَ أَنَا أَهْلُ بَيْتِ الْكَرامَةِ وَ مَعْدِنُ الرِّسالَةِ، وَ أَعْلامُ الْحَقِّ الَّذينَ اَوْدَعَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قُلُوبَنا، وَ اَنْطَقَ بِهِ أَلْسِنَتَنا، فَنَطَقَتْ بِاِذْنِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدّى رَسُولَ اللّهِ(صلى الله عليه وآله) يَقُولُ: «اِنَّ الْخِلاَفَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلى وُلْدِ أَبى سُفْيانَ» وَ كَيْفَ أُبايِعُ أَهْلَ بَيْت قَدْ قالَ فيهِمْ رَسُولُ اللّهِ(صلى الله عليه وآله)هذا».
«ای پسر عُتبه! تو می دانی که ما اهل بیت کرامت و بزرگواری و معدن رسالتیم، و ماییم آن نشانه های حق که خدا به دل هایمان سپرده و زبان ما را بدان گویا ساخته که به اذن خداوند گویا است. سپس فرمود: از جدّم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شنیدم که می فرمود: «خلافت بر فرزندان ابوسفیان حرام است!» اکنون من چگونه با خاندانی که رسول خدا درباره آنان چنین فرمود، بیعت نمایم؟!».(3)
این سخن صریح از یک سو با دلیل عقلی، یزید را محکوم می کرد، چرا که یک فرد
پاورقی

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 18-19 ; مقتل الحسين خوارزمی، ج 1، ص 184 (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج 44، ص 325.
2 . با توجّه به این که والی مدینه در آن زمان ولید بن عتبه بود، عبارت «یابن عتبة» صحیح می باشد.
3 . امالی صدوق، ص 130 و بحارالانوار، ج 44، ص 312.

آلوده به فسق و فجور و قتل بیگناهان هرگز سزاوار خلافت و حکومت بر مردم نیست، و از سوی دیگر با دلیل نقل ; زیرا پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) با صراحت فرمود خلافت بر دودمان ابوسفیان حرام است.
این سخنان همچون پتکی بر سر ولید فرود آمد، و فهمید با کسی روبرو است که آشیانه اش بسیار بلند است و در این دامها هرگز نمی افتد.

فردای آن روز، امام(علیه السلام) برای شنیدن خبرها، از منزل بیرون آمد; در بین راه با مروان بن حکم برخورد کرد. مروان گفت: ای اباعبدالله! نصیحتی به تو می کنم; از من بشنو که خیر و صلاح تو در آن است!
امام(علیه السلام) فرمود:
«وَ ما ذلِکَ؟ قُلْ حَتّی أَسْمَعَ ; نصیحت تو چیست؟ بگو تا بشنوم!».
مروان گفت: پیشنهاد می کنم با امیرالمؤمنین! یزید بیعت کنی که برای دین و دنیای تو سودمندتر است!!!
امام(علیه السلام) کلمه استرجاع (انا للّه و انّا الیه راجعون) را بر زبان جاری ساخت و فرمود:
«إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ وَ عَلَی الإِسْلامِ اَلسَّلامُ إِذْ قَدْ بُلِیَتِ الأُمَّةُ بِراع مِثْلَ یَزیدَ ; زمانی که امّت اسلامی گرفتار زمامداری مثل یزید بشود باید فاتحه اسلام را خواند!».
سپس امام(علیه السلام) رو به مروان کرد و فرمود:
«وَیْحَکَ! أَتَأْمُرُنی بِبَیْعَةِ یَزیدَ وَ هُوَ رَجُلٌ فاسِقٌ! لَقَدْ قُلْتَ شَطَطاً مِنَ الْقَوْلِ یا عَظیمَ الزُّلَلِ! لا أَلُومُکَ عَلی قَوْلِکَ لاَِنَّکَ اللَّعینُ الَّذی لَعَنَکَ رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) وَأَنْتَ فی صُلْبِ أَبیکَ الْحَکَمِ بْنِ أَبی الْعاصِ، فَإِنَّ مَنْ لَعَنَهُ رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله)لا یُمْکِنُ لَهُ وَ لا مِنْهُ إِلاّ أَنْ یَدْعُوَ اِلی بَیْعَةِ یَزیدَ».
«وای بر تو! مرا به بیعت با یزید فرا می خوانی، در حالی که وی مردی فاسق
صفحه 323
است؟! تو کسی هستی که دارای لغزش های بزرگی می باشی، به یقین سخن ناروایی گفتی. البتّه من تو را برای این گفتار سرزنش نمی کنم; زیرا تو همان کسی هستی که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)، تو را ـ هنگامی که هنوز در صلب پدرت حکم بن عاص بودی ـ لعنت کرد. به یقین آن کس را که پیامبر خدا لعنت کند، از او جز این انتظار نمی رود که مرا به بیعت با یزید فرا خواند!».
سپس فرمود:
«إِلَیْکَ عَنِّی یا عَدُوَّ اللّهِ! فَإِنّا أَهْلُ بَیْتِ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) وَ الْحَقُّ فینا وَ بِالْحَقِّ تَنْطِقُ أَلْسِنَتُنا، وَ قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) یَقُولُ: «اَلْخِلاَفَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلی آلِ أبی سُفْیانَ، وَ عَلَی الطُّلَقاءِ أَبْناءِ الطُّلَقاءِ...» ; از من دور شو ای دشمن خدا! ما اهل بیت رسول خداییم و حقّ

همیشه در میان ماست، و زبان ما جز به حقّ سخن نمی گوید. من خود از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: «خلافت بر دودمان ابوسفیان و بر آزادشدگان (به دست پیامبر پس از فتح مکّه) و فرزندان آنها، حرام است».(1)
مروان با شنیدن سخن امام حسین(علیه السلام) به خشم آمد و گفت: من هرگز تو را رها نخواهم کرد، مگر آن که با یزید بن معاویه بیعت کنی!
شما خاندان ابوتراب کینه فرزندان ابوسفیان را در دل دارید، و البتّه جا دارد که با آنها دشمن باشید و آنان نیز با شما دشمنی ورزند.
امام فرمود:
«وَیْلَکَ یا مَرْوانُ! إِلَیْکَ عَنّی فَإِنَّکَ رِجْسٌ، وَ إِنّا أَهْلُ بَیْتِ الطَّهارَةِ الَّذینَ أَنْزَلَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلی نَبِیِّهِ مُحَمَّد(صلی الله علیه وآله) فقال: (إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً) ; وای بر تو ای مروان! از من دور شو که تو پلیدی و ما از اهل بیت
پاورقی
1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 23-24; مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 184-185 و بحارالانوار، ج 44، ص 326 (با تفاوت).

طهارتیم که خداوند درباره آنان به پیامبر(صلی الله علیه وآله) وحی کرده است و فرمود: «خداوند می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد».(1)
پس از این سخن امام(علیه السلام)، مروان سرش را (با خواری) به زیر افکند و ساکت شد. امام(علیه السلام)ادامه داد:
«أَبْشِرْ یَابْنَ الزَّرْقاءِ بِکُلِّ ما تَکْرَهُ مِنَ الرَّسُولِ(صلی الله علیه وآله) یَوْمَ تَقْدِمُ عَلی رَبِّکَ فَیَسْأَلُکَ جَدّی عَنْ حَقّی وَ حَقِّ یَزیدَ ; ای پسر زرقاء، به خاطر همه آنچه را که از رسول خدا ناخشنودی، تو را به عذاب الهی بشارت می دهم; در آن روز که در محضر پروردگارت و جدّم رسول خدا درباره حقّ من و حقّ یزید از تو سؤال خواهد کرد».
مروان با خشم و غضب از امام(علیه السلام) جدا شد و به نزد ولید رفت و آنچه را که از امام شنیده بود، برای وی بازگو کرد.(2)
مطابق نقل ابن شهر آشوب، وقتی این ماجرا (سهل انگاری ولید، در بیعت گرفتن از امام حسین(علیه السلام)) به یزید رسید، بلافاصله ولید را از فرمانروایی مدینه برکنار و مروان را به جای وی منصوب کرد!(3)

21 ـ امام حسین(علیه السلام) کنار قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله)

از ابوسعید مقبری نقل شده است که: «در مسجد مدینه امام حسین(علیه السلام) را دیدم در حالی که خرامان خرامان می رفت و این اشعار «یزید بن مفرغ» را می خواند که مضمونش چنین است:

لاَذْعَرْتُ السَّوامَ فی فَلَقِ الصُّبْحِ

مُغیراً، وَ لا دُعیتُ یَزیدا

یَوْمَ أُعْطی مِنَ الْمَهابَةِ ضَیْماً

وَ الْمَنایا یَرْصُدْنَنی أَنْ احیدا

پاورقی

1 . احزاب، آیه 33.

2 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 24-25; مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 185.

3 . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 96.

صفحه 325

«من آن نیستم که گلّه های آرام شتر را در سپیده دم آسوده بگذارم و اگر از بیم، تن به بیدادگری دهم و ترس از مرگ، مرا از راه به در برد، نامم یزید (نام شاعر) نباشد».

با خود گفتم: به خدا سوگند! به یقین امام(علیه السلام) از خواندن این شعر مقصودی دارد (و می خواهد چنین بگوید که اگر تسلیم خواسته های یزید شوم من حسین فرزند پیامبر نخواهم بود).(1)

امام حسین(علیه السلام) شبانگاه کنار قبر جدّش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) رفت و عرض کرد:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللّهِ! أَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ فاطِمَةَ، أَنَا فَرْخُکَ وَابْنُ فَرْخَتِکَ، وَ سِبْطُکَ فی الْخَلَفِ الَّذی خَلَّفْتَ عَلی أُمَّتِکَ، فَاشْهَدْ عَلَیْهِمْ یا نَبِیَّ اللّهِ. أَنَّهُمْ قَدْ خَذَلُونی وَ ضَیَّعُونی وَ أَنَّهُمْ لَمْ یَحْفِظُونی، وَ هذا شَکْوایَ إِلَیْکَ حَتّی أَلْقاکَ ; سلام بر تو ای رسول خدا!

من حسین پسر فاطمه ام; منم فرزند دلبند تو و فرزند دختر تو و من سبط تو هستم که مرا میان امّت به یادگار گذاشتی.

ای پیامبر خدا! گواه باش که آنان دست از یاری من برداشتند و مقام مرا پاس نداشتند; این شِکوه من است نزد تو، تا آنگاه که تو را ملاقات کنم».

سپس امام برخاست و به نماز ایستاد و پیوسته در رکوع و سجود بود.(2)

امام(علیه السلام) تصمیم نهایی خود را در برابر خواسته های یزید گرفت و به خاطر نجات اسلام و مسلمین در راه پرخطری که در پیش داشت آگاهانه گام نهاد، و پیمانی را که با خدا بسته بود ـ که هرگز با ظالمان و

ستمگران همکاری نکند بلکه مبارزه با آنان را وظیفه اصلی خود بداند ـ فراروی خود قرار داد، و آماده حرکت از مدینه شد.
پاورقی
1 . مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 186 ; تاریخ طبری، ج 4، ص 253.
2 . مقتل الحسین خوارزمی، همان و فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 26.

2 ـ خدایا! من نیکی ها را دوست دارم
چون شب دوّم شد امام(علیه السلام) بار دیگر کنار قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمد و دو رکعت نماز گزارد و پس از آن عرضه داشت:
«اَللّهُمَّ! إِنَّ هذا قَبْرُ نَبِیِّکَ مُحَمَّد وَ أَنَا ابْنُ بِنْتِ مُحَمَّد وَ قَدْ حَضَرَنِی مِنَ الاَْمْرِ ما قَدْ عَلِمْتَ، اَللّهُمَّ! وَ إِنِّی اُحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَ أَکْرَهُ الْمُنْکَرَ، وَ اَنَا أَسْأَلُکَ یا ذَالْجَلالِ وَ الاِْکْرامِ بِحَقِّ هذَا الْقَبْرِ وَ مَنْ فیهِ مَا(1) اخْتَرْتَ مِنْ أَمْری هذا ما هُوَ لَکَ رِضیً ; بار الها! این قبر
پیامبر تو محمّد(صلی الله علیه وآله) است و من فرزند دخت محمّدم. از آنچه برای من پیش آمده است آگاهی. خدایا! من معروف را دوست دارم و از منکر بیزارم. من از تو ای خداوند صاحب جلال و بزرگواری می خواهم به حقّ این قبر و کسی که در آن است راهی را که خشنودی تو در آن است برایم مقرّر داری».(2)
امام(علیه السلام) انگیزه اصلی قیام خود ـ یعنی امر به نیکی ها و مبارزه با زشتی ها و پلیدی ها ـ را در این عبارت کوتاه در پیشگاه خداوند و در یکی از مقدّس ترین مکان ها در کنار قبر جدش پیامبر(صلی الله علیه وآله) بیان می دارد و آن را به سینه تاریخ برای قضاوت آیندگان می سپارد.
23 ـ وداع امام حسین(علیه السلام) با قبر جدّش پیامبر(صلی الله علیه وآله)
برای مدّتی کوتاه خواب چشمان امام(علیه السلام) را فرا گرفت ; پس از بیداری برخاست با قبر جدّش وداع کرد و عرضه داشت:
«بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی یا رَسُولَ اللّهِ لَقَدْ خَرَجْتُ مِنْ جَوارِکَ کُرْهاً، وَ فُرِّقَ بَیْنی وَ بَیْنَکَ حَیْثُ
پاورقی
1 . در مقتل الحسین خوارزمی تعبیر به «اِلاّ اخترتَ» شده است.
2 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 27 ; مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 186 و بحارالانوار، ج 44، ص 328.

أَنّی لَمْ أُبایِعْ لِیَزیدَ بْنِ مُعاوِیَةَ، شارِبِ الْخُموُرِ، وَ راکِبِ الْفُجُورِ، وَ ها أَنَا خارِجٌ مِنْ جَوارِکَ عَلَی الْکَراهَةِ، فَعَلَیْکَ مِنِّی اَلسَّلامُ ; پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا! من

به ناچار از جوار قبر تو خارج می شوم. میان من و تو جدایی افتاد ; زیرا من دست بیعت به یزید بن معاویه، آن مرد شراب خوار و فاجر، ندادم. اکنون با ناراحتی تمام از نزد تو بیرون می روم. خدا حافظ (ای پیامبر خدا)».

هنگامی که مردم از قصد امام حسین(علیه السلام) برای حرکت به کوفه با خبر شدند، گروهی از آنان امام(علیه السلام) را از این سفر برحذر داشتند. (1)

امام(علیه السلام) بعد از خودداری و استنکاف از بیعت با یزید و در واقع اعلان جنگ به حکومت بنی امیّه، همان تفاله های دوران جاهلیّت عرب، ناگزیر از سفر به سوی کوفه بود، زیرا نفوذ بنی امیه در مدینه که در دوران حکومت عثمان به اوج خود رسیده بود، هنوز در میان افراد سرشناس و متنفّذ مدینه زیاد بود، و مکّه نیز به عنوان حرم امن خدا باید از هرگونه درگیری برکنار باشد.

در حالی که کوفه مرکز شیعیان و علاقه مندان اهل بیت(علیهم السلام) بود و اگر اختلاف و پراکندگی و ترس و بزدلی را از خود دور می کردند ساقط کردن حکومت یزید و یزیدیان منفور برای آنان کار مشکلی نبود.

به هر حال امام(علیه السلام) بعد از مخالفت علنی با بیعت و به طور کل با حکومت یزید و آل ابی سفیان ناچار از این سفر بود.

24 . اگر در دنیا هیچ پناهگاهی نداشته باشم، با یزید بیعت نخواهم کرد!

امام(علیه السلام) هنگام صبح به خانه بازگشت. برادرش محمّد حنفیّه به نزد وی آمد و عرض کرد: «برادرم! تو محبوبترین و عزیزترین مردم نزد من هستی. به خدا سوگند! من از خیرخواهی در حقّ کسی دریغ نمی کنم، تو از همه به خیرخواهی من

پاورقی

1 . منتخب طریحی، ص 410 ; ناسخ التواریخ، ج 2، ص 14 و ینابیع المودّة، ص 401 (به اختصار).

سزاوارتری. زیرا من و تو از یک ریشه ایم و تو جان و روح و چشم و بزرگ اهل بیت من هستی، و پیروی تو بر من واجب است. چرا که خداوند تو را بر من شرافت بخشید. و تو را از بزرگان اهل بهشت قرار داده است».

محمّد حنفیّه در ادامه افزود:

«به مکّه برو، اگر آنجا برای تو امن بود پس در آنجا بمان; و اگر چنین نبود به سوی یمن رهسپار شو. که آنان یاران جدّ و پدر تواند. آنان مهربانترین و با محبّت ترین و مهمان نوازترین مردم اند. اگر آنجا برای تو امن بود که می مانی و گرنه به شن زارها و شکاف کوهها رفته! و از شهری به شهر دیگر کوچ کن! تا ببینی کار این مردم به کجا منتهی می شود و خداوند بین ما و این گروه فاسق داوری خواهد کرد».

امام(علیه السلام) فرمود:

«یا أَخی وَاللّهِ لَوْ لَمْ یَکُنْ فی الدُّنْیا مَلْجَأً وَ لا مَأْویً، لَما بایَعْتُ یَزیدَ بَنْ مُعاوِیَةَ; ای برادر! به خدا سوگند! اگر در هیچ نقطه ای از دنیا، هیچ پناهگاه و جای امنی نداشته باشم هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد».

محمّد حنفیّه از سخن گفتن باز ایستاد و گریست. امام(علیه السلام) نیز مدّتی با وی گریست، سپس فرمود:

«یا أَخی جَزاکَ اللّهُ خَیْراً، لَقَدْ نَصَحْتَ وَ أَشَرْتَ بِالصَّوابِ وَ أَنَا عازِمٌ عَلَی الْخُروُجِ اِلی مَکَّةَ، وَ قَدْ تَهَیَّأْتُ لِذلِکَ أَنَا وَ إِخْوَتی وَ بَنُو أَخی وَ شیعَتی، وَ أَمرُهُمْ أَمْری وَ رَأْیُهُمْ رَأْیی، وَ أَمّا أَنْتَ یا أَخی فَلا عَلَیْکَ أَنْ تُقیمَ بِالْمَدینَةِ، فَتَکُونَ لی عَیْناً عَلَیْهِمْ وَ لا تُخْفِ عَنّی شَیْئاً مِنْ أُموُرِهِمْ ; برادرم! خداوند به تو پاداش نیکو دهد. خیرخواهی کردی و به

راه درست اشاره کرده ای. من اکنون عازم مکّه هستم و خود و برادرانم و برادرزادگان و پیروانم را برای این سفر آماده کرده ام. برنامه و رأیشان همان برنامه و رأی من است. امّا تو ای برادرم! ماندن تو در مدینه ایرادی ندارد تا در میان آنان

چشم (خبررسان) من باشی و از تمام امورشان مرا با خبر ساز!».(1)
تعبیرات امام(علیه السلام) به خوبی نشان می دهد که بنی امیّه عرصه را بر آن حضرت تنگ کرده بودند، ولی او تصمیم نهایی خود را گرفته بود که هرگز تن به ذلّت و ننگ، ذلّت و ننگی که مایه سرافکندگی مسلمین و تزلزل مبانی اسلام است ندهد. آری، هرگز با یزید بیعت نکند و حکومت او را به رسمیّت نشناسد.
این عهدی بود که با خدا و جدّش پیامبر(صلی الله علیه وآله) بسته بود و بر این عهد وفادار ماند و شربت شهادت را با افتخار نوشید.

سپس امام(عليه السلام) دوات و كاغذى خواست و اين وصيّت نامه را براى برادرش محمّد حنفيّه نوشت:

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ هذا ما أَوْصى بِهِ الْحُسَيْنُ بنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِى طالِب إِلى أَخيهِ مُحمَّد الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنَفِيَّةِ: أَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلهَ إِلاَّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، جاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ، وَ أَنَّ الْجَنَّةَ وَ النّارَ حَقٌّ، وَ أَنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فيها، وَ أَنَّ اللّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِى الْقُبُورِ، وَ أَنّى لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً، وَ لا بَطِراً، وَ لا مُفْسِداً، وَ لا ظالِماً، وَ إِنَّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الاِْصْلاحِ فِى أُمَّةِ جَدِّى، أُريدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعرُوفِ وَ أَنْهى عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ أَسيرُ بِسيرَةِ جَدِّى وَ أَبى عَلىِّ بْنِ أَبِى طالِب(عليه السلام)، فَمَنْ قَبِلَنِى بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللّهُ أَوْلى بِالْحَقِّ، وَ مَنْ رَدَّ عَلَىَّ هذا أَصْبِرُ حَتّى يَقْضِىَ اللّهُ بَيْنى وَ بَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمينَ، وَ هذِهِ وَصِيَّتِى يا أَخى اِلَيْکَ وَ ما تَوْفيقى إِلاّ بِاللّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنيبُ».

پاورقى

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 30-32 ; مقتل الحسين خوارزمى، ج 1، ص 188 و بحارالانوار، ج 44، ص 329.

«بسم اللّه الرحمن الرحيم ; اين وصيّتى است از حسين بن على بن ابى طالب(عليه السلام) به برادرش محمّد، معروف به ابن حنفيّه: حسين شهادت مى دهد كه معبودى جز خداى يگانه اى كه شريكى ندارد نيست، و محمّد بنده و فرستاده اوست كه ازجانب حق به حق مبعوث شده است و اين كه بهشت و دوزخ حق است و روز رستاخيز ـ بدون شك ـ خواهد آمد، و خداوند خفتگان در قبرها را بر مى انگيزد. و من از سرِ مستى و طغيان و فسادانگيزى و ستمكارى قيام نكردم، تنها براى اصلاح در امّت جدّم به پا خواستم. مى خواهم امر به معروف و نهى از منكر كنم و به روش جدّم و پدرم على بن ابى طالب(عليه السلام) رفتار نمايم. هر كس سخن حقّ مرا پذيرفت، پس خداوند به پذيرش (و پاداش) آن سزاوارتر است، و هر كس دعوت مرا نپذيرفت، صبر مى كنم تا خداوند ميان من و اين مردم به حق داورى كند كه او بهترين داوران است.

اين وصيّت من است به تو اى برادر! توفيق من جز از ناحيه خداوند نيست. بر او توكّل مى كنم و بازگشتم به سوى اوست».

نامه را به پايان برد و آن را مهر كرد و به برادرش محمّد سپرد و با وى خداحافظى كرد.(1)

اين وصيّت نامه تاريخى به خوبى اهداف امام(عليه السلام) را از قيام آينده

اش نشان می دهد، و می گوید : قیام آن حضرت، نه برای کشورگشایی بود، نه از سر هوس حکومت و سلطه بر مردم، یا به چنگ آوردن مال و مقام دنیا; بلکه هدف، اصلاح امّت اسلام و برطرف ساختن کژیهایی بود که بر اثر حکومت نااهلان به وجود آمده بود، و نیز احیای امر به معروف و نهی از منکر و سنّت و سیره پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و امیرمؤمنان علی(علیه السلام) بود.

پاورقی

1 . مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 188-189; فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 33-34 (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج 44، ص 329-330.

به یقین گام نهادن در چنین وادی خطرناکی که ستمگران بنی امیّه به وجود آورده بودند، جز این هدف الهی، هدفی نمی توانست داشته باشد، هر چند عافیت طلبان و مصلحت اندیشانِ نزدیک بین، آن را نمی پسندیدند.

26 ـ من هرگز تن به ذلّت نخواهم داد!

محمّد بن عمر از پدرش عمر بن علی بن ابی طالب(علیه السلام) (یکی از برادران امام حسین(علیه السلام)) چنین نقل می کند: «هنگامی که برادرم امام حسین(علیه السلام) از بیعت با یزید امتناع کرد، در وقت مناسبی به نزدش رفتم و عرض کردم: ای اباعبدالله! فدایت شوم. برادرت امام حسن(علیه السلام) از پدرش (امیرمؤمنان(علیه السلام)) برایم نقل فرمود: ـ در این هنگام گریه مهلتم نداد و صدای گریه ام بلند شد ـ امام(علیه السلام) مرا به سینه چسباند و فرمود:

«حَدَّثَکَ أَنّی مَقْتُولٌ ; به تو خبر داد که من کشته می شوم؟!».

عرض کردم: خدا نکند ای فرزند رسول خدا!

فرمود: «سَأَلْتُکَ بِحَقِّ أَبیکَ بِقَتْلی خَبَّرَکَ؟ ; تو را به حقّ پدرت سوگند! آیا تو را به کشته شدنم با خبر ساخت؟» عرض کردم: آری، پس چرا اقدام نکرده و بیعت ننمودی؟

فرمود:

«حَدَّثَنی أَبی أَنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) اَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلی، وَ أَنَّ تُرْبَتی تَکُونُ بِقُرْبِ تُرْبَتِهِ، فَتَظُنُّ أَنَّکَ عَلِمْتَ ما لَمْ اَعْلَمْهُ، وَ أَنَّهُ لا أُعْطی الدَّنِیَّةَ مِنْ نَفْسی أَبَداً وَ لَتَلْقِیَنَّ فاطِمَةُ اَباها شاکِیَةً ما لَقِیَتْ ذُرِّیَّتُها مِنْ أُمَّتِهِ، وَ لا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ اذاها فِی ذُرِّیَّتِها ; پدرم نقل

کرد که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) وی را از شهادتش و شهادت من با خبر ساخت، و این که تربت من نزدیک تربت او خواهد بود. تو گمان کردی به چیزی آگاهی داری که من ندارم؟!

(و همچنین خبر داد که) من هرگز تن به ذلّت و خواری نخواهم داد، و این که

صفحه 332

فاطمه(علیها السلام) به دیدار پدرش خواهد شتافت در حالی که از ظلم امّتش بر فرزندانش شکایت خواهد کرد و هرکس که او را نسبت به فرزندانش بیازارد هرگز وارد بهشت نخواهد شد».(1)

27 ـ مادرم! می دانم که شهید می شوم!

هنگامی که امام حسین(علیه السلام) می خواست از مدینه بیرون رود، امّ سلمه (همسر باوفای رسول خدا(صلی الله علیه وآله)) نزد وی آمد و عرض کرد: پسرم! با رفتنت به سوی عراق مرا اندوهگین مساز، چرا که از جدّت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرمود: «فرزندم حسین(علیه السلام) در سرزمین عراق در دشت کربلا کشته خواهد شد».
امام فرمود:
«یا أُمّاهُ وَ أَنَا وَاللّهِ أَعْلَمُ ذلِکَ، وَ أَنِّی مَقْتُولٌ لا مَحالَةَ، وَ لَیْسَ لی مِنْ هذا بُدٌّ، وَ إِنّی وَاللّهِ لاَعْرِفُ الْیَوْمَ الَّذی اُقْتَلُ فیهِ، وَ أَعْرِفُ مَنْ یَقْتُلُنی، وَ أَعْرِفُ الْبُقْعَةَ الَّتی اُدْفَنُ فیها، وَ إِنّی أَعْرِفُ مَنْ یُقْتَلُ مِنْ أَهْلِ بَیْتی وَ قَرابَتی وَ شیعَتی، وَ إِنْ أَرَدْتِ یا أُمّاهُ أُریکَ حُفْرَتی وَ مَضْجَعی ; ای مادر! به خدا سوگند! من نیز این را می دانم، و یقیناً من کشته خواهم شد
و راه گریزی برایم نیست.
به خدا سوگند! من روزی را که در آن کشته می شوم و کسی را که مرا می کشد و مکانی را که در آن دفن می شوم، می دانم! و آنان که از اهل بیت و نزدیکان و شیعیانم کشته می شوند. همه را می شناسم!
ای مادر: اگر بخواهی قبر و مرقدم را به تو نشان دهم؟!».
سپس به سوی کربلا اشاره کرد، زمین هموار شد تا آنجا که مرقد و مدفن و جایگاه سپاهیان خود و نیز محلّ توقّف و شهادت خود را به وی نشان داد. در این هنگام
پاورقی
1 . لهوف (الملهوف)، ص 99-100.

امّ سلمه سخت گریست و کار او را به خدا واگذار کرد.
امام(علیه السلام) فرمود: «یا أُمّاهُ قَدْ شاءَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یَرانی مَقْتُولا مَذْبُوحاً ظُلْماً وَ عُدْواناً، وَ قَدْ شاءَ أَنْ یَری حَرَمی وَ رَهْطی وَ نِسائِی مُشَرَّدینَ، وَ أَطْفالی مَذْبُوحینَ مَظْلُومینَ مَأْسُورینَ مُقَیَّدینَ، وَ هُمْ یَسْتَغیثُونَ فَلا یَجِدُونَ ناصِراً وَ لا مُعیناً ; ای مادر!
خداوند چنین خواست که مرا در طریق (مبارزه با) ظلم و عداوت ستمگران کشته (و شهید) ببیند و نیز خواست که خاندان و خویشان و زنان مرا پراکنده و رانده از دیار خویش و کودکانم را مذبوح، ستمدیده و گرفتار زنجیر اسارت، ببیند در حالی که آنان فریادرسی را می طلبند، ولی یار و یاوری نمی یابند».
در روایت دیگری آمده است امّ سلمه عرض کرد: «نزد من تربتی است که

جدّت (رسول خدا(صلی الله علیه وآله)) آن را در شیشه ای به من سپرده است».
امام(علیه السلام) فرمود:
«وَاللّهِ إِنِّی مَقْتُولٌ کَذلِکَ، وَ ƘƙЍřلَمْ أَخْرُجْ إِلَی الْعِراقِ یَقْتُلُونی أَیْضاً ; به خدا سوگند! من به یقین می دانم شهید خواهم شد و اگر به سوی عراق هم نروم نیز مرا خواهند کشت».
سپس تربت دیگری را گرفت و آن را در شیشه ای قرار داد و به امّ سلمه سپرد و فرمود: «اِجْعَلیها مَعَ قارُورَةِ جَدّی فَإِذا فاضَتا دَماً فَاعْلَمی أَنّی قَدْ قُتِلْتُ; آن را نزد شیشه جدّم بگذار، پس هر گاه خون در آن دو شیشه جوشید، بدان که من کشته شده ام!».
امّ سلمه می گوید: چون روز عاشورا رسید، عصر آن روز بدان دو شیشه نگاه کردم ناگهان دیدم خون در آن می جوشد پس فریادی کشیدم.(1)

28 ـ پایان این راه شهادت است!

حمزة بن حمران یکی از یاران امام صادق(علیه السلام) می گوید: درباره رفتن امام حسین(علیه السلام) و ماندن محمّد بن حنفیّه (در مدینه) گفتگو می کردیم ; امام صادق(علیه السلام)

پاورقی

1 . بحارالانوار، ج 44، ص 331-332 و ج 45، ص 89، ح 27 و الخرائج والجرائح، ج 1، ص 253.

صفحه 334

فرمود: «ای حمزه، من خبری به تو می دهم ولی پس از این درباره آن چیزی مپرس. هنگامی که امام حسین(علیه السلام) از (برادرش محمّد بن حنفیّه) جدا شد و آهنگ حرکت کرد، کاغذی خواست و در آن نوشت:

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ. مِنَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبی طالِب إِلی بَنی هاشِم، أَمّا بَعْدُ، فَإِنَّ مَنْ لَحِقَ بی مِنْکُمْ اَسْتَشْهَدَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ یَبْلُغْ مَبْلَغَ الْفَتَحِ وَ السَّلامُ; بسم الله الرحمن الرحیم، از حسین بن علی بن ابی طالب(علیه السلام) به همه بنی هاشم: امّا بعد، هر کس از شما به من بپیوندد،شهید خواهد شد، و هر کس چنین نکند، به پیروزی نخواهد رسید. والسلام».(1)

این خبر کوتاه و پرمعنی نشان می دهد که امام(علیه السلام) از همان آغاز، پایان راه را می دید، و علی رغم پندارهای نا درست کسانی که از وسعت بینش و آگاهی امامان(علیهم السلام)اطّلاعی ندارند، به ما می گوید امام(علیه السلام) با علم به این که فرشته شهادت در انتظار او است از مدینه حرکت کرد.

آری ; او به خوبی می دانست که برای ترک بیعت با یزید به خاطر حفظ و پاسداری از اسلام چه بهای گرانی را باید بپردازد و این، عظمت مقام آن حضرت را شفّاف تر نشان می دهد.

در ضمن اشاره فرمود که: بازماندگان و به تعبیر دیگر عقب افتادگان از قافله شهادت نیز به جایی نخواهند رسید و در زیر سلطه دژخیمان یزیدی روزگار بدی خواهند داشت.

29 ـ امام حسین(علیه السلام) از مدینه خارج می شود

امام حسین(علیه السلام) در شب یکشنبه، دو روز مانده به پایان ماه رجب سال 60 هجری،

پاورقی

1 . الملهوف، ص 128-129 ; بحارالانوار، ج 44، ص 330 و ج 45، ص 84-85 و کامل الزیارات، ص 76 (با مختصر تفاوت).

به اتّفاق فرزندان، برادران، برادرزادگان و همه خاندان خود ـ جز محمّد بن حنفیّه ـ از مدینه خارج شد در حالی که این آیه را تلاوت می کرد: «(فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) ; موسی از شهر خارج شد در حالی که نگران بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای، عرض کرد: پروردگارا! مرا از این گروه ستمگر رهایی بخش».(1)

امام(علیه السلام) شاهراه (مدینه ـ مکّه) را در پیش گرفت. پسر عمویش مسلم بن عقیل عرض کرد: «ای فرزند دختر رسول خدا! به عقیده من اگر همانند عبدالله بن زبیر از راه فرعی می رفتیم بهتر بود، زیرا نگرانیم دشمنان ما را تعقیب کنند!».

امام(علیه السلام) به وی فرمود: «لا وَاللّهِ يَابْنَ عَمّی! لا فارَقْتُ هذَا الطَّريقَ أَبَداً أَوْ أَنْظُرَ إِلی أَبْياتِ مَكَّةَ أَوْ يَقْضِیَ اللّهُ فِی ذلِکَ ما يُحِبُّ وَ يَرْضی ; نه به خدا سوگند ای پسر عمو! من هرگز از این راه جدا نمی شوم تا خانه های مکّه را ببینم یا خداوند آنچه را که دوست دارد و می پسندد پیش آورد».(2)

امام(علیه السلام) در همان گام های نخستین نشان می دهد که شجاعانه قدم بر می دارد، و چنان نیست که از یک گروه گشتی دشمن که بخواهد در اثنای راه بر او یورش برد، وحشتی به خود راه دهد، بلکه آماده است ضربات خود را یکی پس از دیگری بر آنها وارد سازد.

برای امام حسین(علیه السلام) زیبنده نیست که از ترس چنین حملاتی راه اصلی را رها کرده از بیراهه برود.

در ضمن این حقیقت آشکار می شود که دشمن غدّار و سفّاک، همچون سایه، پسر

پاورقی

1 . قصص، آیه 21.

2 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 34-35 و مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 189 (با اندکی تفاوت).

پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله) را دنبال می کرد، زیرا در برابر مطامع آنها تسلیم نشده بود.

30 ـ ورود امام حسین(علیه السلام) به مکّه

امام حسین(علیه السلام) در شب جمعه سوّم شعبان (سال 60 هجری) در حالی که این آیه را تلاوت می کرد وارد سرزمین مکّه شد: «(وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّى أَنْ يَهْدِيَنِى سَوَاءَ السَّبِيلِ ; و هنگامی (موسی) به جانب مدین روانه شد گفت: امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند (و به مقصود برساند)».(1) و با ورود به مکّه خاندانش بسیار خوشحال شدند، ولی حضور امام(علیه السلام) در مکّه برای عبدالله بن زبیر که در اندیشه بیعت مردم مکّه با خود بود، سخت و نگران کننده بود، زیرا می دانست با وجود امام حسین(علیه السلام)در مکّه کسی با وی بیعت نخواهد کرد.(2)

به یقین مکّه مقصد نهایی امام حسین(علیه السلام) نبود زیرا می دانست درگیری میان او و یزیدیان حتمی است و او نمی خواست حرم امن خدا مورد هتک یزیدیان قرار گیرد، و قداست آن با هجوم این گروه خدانشناس که حرمتی برای ارزشهای والای اسلام قائل نبودند زیر سؤال برود.

همان گونه که در مورد عبدالله بن زبیر چنین اتّفاق افتاد، او مدّتی بعد مکّیان را با خود همراه کرد و به هنگام هجوم لشکر یزید به خانه خدا پناه برد ولی آنها احترام کعبه را نگاه نداشتند و با سنگ هایی که از منجنیق پرتاب شد آن را درهم کوبیدند.

31 ـ تلاش ابن عبّاس و عبدالله بن عمر برای منصرف ساختن امام(علیه السلام)

پاورقی

1 . قصص، آیه 22.

2 . ارشاد مفید، ص 377 ; فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 37 و بحارالانوار، ج 44، ص 332 (با مقداری تفاوت).

صفحه 337

امام حسین(علیه السلام) باقیمانده ماه شعبان و ماه رمضان و شوّال و ذی القعده را در مکّه ماند. در آن ایّام «عبدالله بن عبّاس» و «عبدالله بن عمر» نیز در مکّه بودند. آن دو که قصد مراجعت به مدینه را داشتند با هم نزد امام(علیه السلام) آمدند. عبدالله بن عمر عرض کرد: ای اباعبدالله! خدا تو را رحمت کند. از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست، پروا کن! تو از دشمنی و ستم مردم این دیار نسبت به خاندان خویش آگاهی، این مردم، یزید بن معاویه را به زمامداری پذیرفته اند، من می ترسم که مردم به جهت زر و سیم به او (یزید) گرایش پیدا کنند و تو را به قتل برسانند و به خاطر تو افراد زیادی کشته شوند. من از رسول خدا(صلی الله علیه

وآله) شنیدم که می فرمود: «حسین کشته خواهد شد و اگر او را به قتل رسانند و تنهایش گذارده، یاری اش نکنند، خداوند تا روز رستاخیز آنان را خوار می کند!» و من مصلحت می بینم تو نیز همانند سایر مردم با یزید سازش کنی! و همچنان که پیش از این در برابر معاویه شکیبایی ورزیده ای اکنون نیز صبر پیشه ساز، تا خداوند بین تو و این گروه ستمگر داوری کند!
امام حسین(علیه السلام) در پاسخ او فرمود: «أَباعَبْدِالرَّحْمنِ! أَنَا أُبایِعُ یَزیدَ وَ اَدْخُلُ فی صُلْحِهِ، وَ قَدْ قالَ النَّبِیُّ(صلی الله علیه وآله)فیهِ وَ فی أَبیهِ ما قالَ؟! ; ای اباعبدالرحمن! آیا من با یزید بیعت کنم و با وی از در سازش درآیم با آن که پیامبر(صلی الله علیه وآله) درباره وی و پدرش آن سخنان را فرمود؟!!» (عبدالله بن عمر هیچ پاسخی در برابر این سخن نداشت).
ابن عبّاس که تا آن لحظه ساکت نشسته بود، عرض کرد: ای اباعبدالله! راست گفتی. پیامبر(صلی الله علیه وآله) در حیات خود فرمود: «مرا با یزید چه کار؟! خداوند کار یزید را مبارک نگرداند! او فرزندم و دخترزاده ام حسین(علیه السلام) را خواهد کشت. سوگند به آن کس که جانم در دست اوست فرزندم در میان گروهی که از کشته شدنش جلوگیری نکرده اند، کشته نخواهد شد مگر آن که خداوند میان قلب و زبانشان جدایی افکند (و آنان را به نفاق گرفتار کند).
سپس ابن عبّاس گریست و امام حسین(علیه السلام) نیز همراه او گریه کرد و فرمود: «یَابْنَ
صفحه 338
عَبّاس! تَعْلَمُ أَنّی ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) ; ای ابن عبّاس! آیا می دانی که من فرزند دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هستم!».
ابن عباس پاسخ داد: «آری! می دانیم و مطمئنّیم که کسی جز تو در این دنیا فرزند دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نیست و یاری تو بر این امّت همانند فریضه نماز و زکات ـ که هیچ یک از این دو بدون دیگری پذیرفته نیست ـ واجب است».
امام حسین(علیه السلام) فرمود: «یَابْنَ عَبّاس! فَما تَقُولُ فی قَوْم أَخْرَجُوا اِبْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله)مِنْ دارِهِ وَ قَرارِهِ وَ مَوْلِدِهِ، وَ حَرَمِ رَسُولِهِ وَ مُجاوَرَةِ قَبْرِهِ وَ مَوْلِدِهِ وَ مَسْجِدِهِ، وَ مَوْضِعِ مَهاجِرِهِ، فَتَرَکُوهُ خائِفاً مَرْعُوباً لا یَسْتَقِرُّ فی قَرار، وَ لا یَأْوی فی مَوْطِن، یُریدوُنَ فی ذلِکَ قَتْلَهُ وَ سَفْکَ دَمِهِ، وَ هُوَ لَمْ یُشْرِکْ بِاللّهِ شَیْئاً، وَ لاَ اتَّخَذَ مِنْ دُونِهِ وَلِیّاً، وَ لَمْ یَتَغَیَّرْ عَمّا کانَ عَلَیْهِ رَسُولُ اللّهِ ; ای ابن عبّاس! چه می گویی درباره گروهی که دخترزاده پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) را از خانه و کاشانه و زادگاهش و از حرم رسول خدا و از مجاورت قبرش و مسجد و محلّ هجرتش بیرون کرده اند؟ و او را نگران و هراسان تنها گذاشته اند که نه در جایی آسایش

دارد و نه در دیاری پناه. می خواهند خونش را بریزند با آن که هرگز چیزی را برای خداوند شریک قرار نداده و جز او را ولیّ خود برنگزیده و از سنّت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) چیزی را تغییر نداده است».
ابن عبّاس عرض کرد: «من درباره آنها جز این نمی گویم که: «(أَنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللهِ وَبِرَسُولِهِ وَلاَ یَأْتُونَ الصَّلاَةَ إِلاَّ وَهُمْ کُسَالَی) ; آنان به خدا و رسولش کافر شده اند و نماز را جز به حالت کسالت (و از روی نفاق) به جا نمی آورند».(1) «(یُرَاءُونَ النَّاسَ وَلاَ یَذْکُرُونَ اللهَ إِلاَّ قَلِیلا * مُذَبْذَبِینَ بَیْنَ ذَلِکَ لاَ إِلَی هَؤُلاَءِ وَلاَ إِلَی هَؤُلاَءِ وَمَنْ یُضْلِلِ اللهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِیلا) ; در برابر مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی کنند آنها افراد بی هدفی هستند که نه به سوی اینها و نه سوی آنهایند و هر کس را که خداوند گمراه
پاورقی
1 . توبه، آیه 54.

کند راهی برای او نخواهی یافت!».(1)
سپس ابن عبّاس افزود: «بر امثال این گروه عذاب هولناکی فرود خواهد آمد، ولی ای فرزند دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) تو بزرگ همه افتخار کنندگان به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و فرزند سرور زنان عالم حضرت بتول(علیها السلام) هستی. ای فرزند دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)گمان مکن که خداوند از آنچه را که ستمگران انجام می دهند غافل است. من گواهی می دهم که هر کس از همراهی با تو دوری کند و در اندیشه جنگ با تو و پیامبر خدا محمّد(صلی الله علیه وآله)باشد، بهره ای (از ایمان) ندارد!».
امام فرمود: «اَللّهُمَّ اشْهَدْ ; خدایا گواه باش!».
ابن عبّاس ادامه داد: «فدایت شوم ای فرزند دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)! گویا می خواهی من به تو بپیوندم و تو را یاری کنم! به خدایی که معبودی جز او نیست سوگند! اگر من با این شمشیرم در پیش روی تو آنقدر بجنگم که شمشیر از کفم رها شود، باز یک صدم از حقّ تو را ادا نکردم! اکنون من در خدمتت هستم فرمان ده!».
عبدالله بن عمر که تا آن لحظه شاهد گفتگوهای امام و ابن عبّاس بود و مراتب اخلاص و ارادت ابن عبّاس را شنید به سخن آمد و رو به ابن عبّاس کرد و گفت:
«ای ابن عبّاس! بس است، از این گونه سخنان بگذریم!» آنگاه عبدالله بن عمر رو به امام کرد و عرض کرد:
«ای اباعبدالله! از تصمیمی که گرفته ای، دست بردار و از همین جا به مدینه بازگرد و با این گروه از درِ سازش درآی و از زادگاه و حرم جدّت رسول خدا دور مشو! و به دست این گروهی که بهره ای از ایمان ندارند

بهانه مده! و اگر بنای بیعت نداری، تا وقتی که مخالفت علنی نکردی، با تو کاری ندارند. امید است یزید بن معاویه ـ که خدا لعنتش کند ـ مدّت زیادی عمر نکند وخداوند تو را از شرّ وی کفایت کند».
پاورقی
1 . نساء، آیات 142 - 143.

امام حسین(علیه السلام) فرمود: «أُفٍّ لِهذَا الْکَلامِ أَبَداً ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الأَرْضُ! أَسْأَلُکَ بِاللّهِ یا عَبْدَاللّهِ أَنَا عِنْدَکَ عَلی خَطَأ مِنْ أَمْری هذا؟ فَإِنْ کُنْتُ عِنْدَکَ عَلی خَطَأ فَرُدَّنی فَإِنّی أَخْضَعُ وَ أَسْمَعُ وَ أُطیعُ ; برای همیشه تا آنگاه که آسمان و زمین پابرجاست، نفرین
بر این سخن باد!. ای عبدالله (ابن عمر)! تو را به خدا سوگند می دهم! آیا به نظر تو من در تصمیم خود اشتباه می کنم؟ اگر من در اشتباهم، بگو که من می شنوم و می پذیرم».
عبدالله بن عمر گفت: «نه به خدا سوگند! خداوند هرگز فرزند دختر رسول خدا را در اشتباه نمی گذارد، و هرگز یزید بن معاویه ـ که خدا لعنتش کند ـ با تویی که پاک و برگزیده خاندان پیامبری، در امر خلافت هم پایه نیست، ولی می ترسم که این چهره زیبای تو را آماج شمشیرهای خود قرار داده و از این امّت برخوردی را که انتظارش را نداری ببینی. پس با ما به مدینه برگرد و اگر دوست نداشتی که بیعت کنی، هرگز بیعت مکن ولی در خانه ات بنشین (و پرچم مخالفت بلند نکن!).
امام(علیه السلام) فرمود: «هَیْهاتَ یَابْنَ عُمَرَ! إِنَّ الْقَوْمَ لا یَتْرُکُونی وَ إِنْ أَصابُونی، وَ إِنْ لَمْ یُصیبُونی فَلا یَزالُونَ حَتّی أُبایِعَ وَ أَنَا کارِهٌ، أَوْ یَقْتُلُونی، أَما تَعْلَمُ یا عَبْدَاللّهِ! أَنَّ مِنْ هَوانِ هذِهِ الدُّنْیا عَلَی اللّهِ تَعالی أَنَّهُ أُتِیَ بِرَأْسِ یَحْیَیَ بْنِ زَکَرِیّا(علیه السلام)إِلی بَغِیَّة مِنْ بَغایا بَنی إِسْرائیلَ وَ الرَّأْسُ یَنْطِقُ بِالْحُجَّةِ عَلَیْهِمْ؟! أَما تَعْلَمُ أَبَا عَبْدِالرَّحْمنِ! أَنَّ بَنی إِسْرائیلَ کانُوا یَقْتُلُونَ ما بَیْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلی طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعینَ نَبِیّاً ثُمَّ یَجْلِسُونَ فی أَسْواقِهِمْ یَبیعُونَ وَ یَشْتَرُونَ کُلُّهُمْ کَأَنَّهُمْ لَمْ یَصْنَعُوا شَیْئاً، فَلَمْ یُعَجِّلِ اللّهُ عَلَیْهِمْ، ثُمَّ أَخَذَهُمْ بَعْدَ ذلِکَ أَخْذَ عَزیز مُقْتَدِر; اِتَّقِ اللّهَ أَبا عَبْدِالرَّحْمنِ، وَ لا تَدَعَنَّ نُصْرَتی وَ اذْکُرْنی فی صَلاتِکَ... یَا ابْنَ عُمَرَ! فَإِنْ کانَ الْخُرُوجُ مَعی مِمّا یَصْعَبُ عَلَیْکَ وَ یَثْقُلُ فَأَنْتَ فِی أَوْسَعِ الْعُذْرِ، وَ لکِنْ ... اجْلِسْ عَنِ الْقَوْمِ، وَ لا تَعْجَلْ بِالْبَیْعَةِ لَهُمْ حَتّی تَعْلَمَ إِلی ما تَؤُولُ الاُْمُورُ».
«هیهات! ای فرزند عمر! این گروه مرا رها نخواهند کرد هر چند مرا بر حق دانند، و

اگر هم مرا بر حق ندانند باز رهایم نخواهند کرد تا به اکراه هم شده بیعت نمایم یا مرا به قتل رسانند. ای عبدالله بن عمر! آیا نمی دانی از نشانه

های پستی دنیا نزد خدا این است که سر «یحیی بن زکریا» را برای زن بدکاره ای از زنان بنی اسرائیل بردند با این که سر بریده علیه آنان به روشنی سخن می گفت؟! ای اباعبدالرحمن آیا نمی دانی که قوم بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتاب هفتاد پیامبر را می کشتند آنگاه (با خیالی آسوده) در بازارها نشسته و به خرید و فروش می پرداختند آن چنان که گویی هیچ کار خلافی مرتکب نشده اند؟! خداوند نیز در کیفرشان شتاب نفرمود تا آن که پس از فرصتی، آنان را با صلابت و قدرت به کیفر رساند (و در هم کوبید).

ای اباعبدالرحمن! از خدا بترس! و دست از یاری من بر مدار و در نماز خود مرا یاد کن... .

ای فرزند عمر! اگر برای تو همراهی با من دشوار و سنگین است، پس معذور و مرخصی! ولی... از این گروه کناره بگیر و در بیعت شتاب مکن تا ببینی کار به کجا می انجامد!».

سپس امام(علیه السلام) رو به عبدالله بن عبّاس کرد و فرمود: «یَابْنَ عَبّاس! إِنَّکَ ابْنُ عَمِّ والِدی، وَ لَمْ تَزَلْ تَأْمُرُ بِالْخَیْرِ مُنْذُ عَرَفْتُکَ، وَ کُنْتَ مَعَ والِدی تُشیرُ عَلَیْهِ بِما فیهِ الرَّشادُ، وَ قَدْ کانَ یَسْتَنْصِحُکَ وَ یَسْتَشیرُکَ فَتُشیرُ عَلَیْهِ بِالصَّوابِ، فَامْضِ إِلی الْمَدینَةِ فی حِفْظِ اللّهِ وَ کَلائِهِ، وَ لا یَخْفی عَلَیَّ شَیءٌ مِنْ أَخْبارِکَ، فَإِنِّی مُسْتَوْطِنٌ هذَا الْحَرَمَ، وَ مُقیمٌ فیهِ أَبَداً ما رَأَیْتُ أَهْلَهُ یُحِبُّونی، وَ یَنْصُرونی فَإِذا هُمْ خَذَلُونی اسْتَبْدَلْتُ بِهِمْ غَیْرَهُمْ، وَ اسْتَعْصَمْتُ بِالْکَلِمَةِ الَّتی قالَها اِبْراهیمُ الْخَلیلُ(علیه السلام)یَوْمَ أُلْقیَ فی النّارِ : (حَسْبِیَ اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَکیلُ) فَکانَتِ النّارُ عَلَیْهِ بَرْداً وَسَلاماً».

«ای ابن عبّاس! تو پسر عموی پدر منی، و از آن زمان که تو را شناختم همواره، به خیر و نیکی فرمان می دادی; تو با پدرم (امیرمؤمنان(علیه السلام)) همراه بوده ای و از بیان

صفحه 342

گفتار درست، نزد او نیز ـ به هنگام مشورت ـ دریغ نمیورزیدی. آن حضرت با تو مشورت می کرد و تو نیز سخن صحیح و درست را بیان می کردی. پس در پناه و حمایت خداوند به مدینه برو; و خبرها و گزارش ها را از من پنهان مکن. من در این حرم امن الهی می مانم و تا آنگاه که مردمش مرا دوست داشته و یاریم کنند، خواهم ماند و هر گاه مرا رها کنند (و احساس کنم امنیّت حرم در خطر می افتد) به جای دیگر خواهم رفت، و به سخن ابراهیم(علیه السلام) ـ آنگاه که در آتش افکنده شد ـ پناه می برم که گفت: «حَسْبِیَ اللهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ; خدا مرا کافی است و او بهترین حامی من است». در نتیجه، آتش بر او سرد و سالم گردید».

در این هنگام ابن عبّاس و ابن عمر هر دو به شدّت گریستند و امام(علیه السلام) نیز برای مدّتی با آنها گریست; سپس با آن دو خداحافظی کرد و

عبدالله بن عمر و ابن عبّاس رهسپار مدینه شدند.(1)
این گفتگوها به خوبی نشان می دهد که امام(علیه السلام) برخلاف پندار کج اندیشان از همان آغاز تصمیم نهایی خود را گرفته بود، و تسلیم در برابر یزید و حکومت خودکامه بنی امیّه را که بر محو آثار اسلام می کوشیدند، خطری عظیم برای اسلام می دانست. آری تصمیم گرفته بود تا پای جان بایستد و تسلیم نشود، حتّی طبق صلاحدید افرادی همچون ابن عبّاس یا عبدالله بن عمر حاضر نبود در خانه بنشیند و سکوت اختیار کند، و شاهد و ناظر خشکیدن درخت تنومند اسلام به وسیله آفت عظیمی همچون حاکمان بنی امیّه باشد.
او می خواست سایه این درخت بارور همچنان بر سر مسلمانان جهان باشد، هر چند آبیاری آن با خون پاکش صورت پذیرد!
پاورقی
1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 38-44 و مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 190-193.

32 . نامه امام حسین (علیه السلام) به مردم کوفه به هنگام اعزام حضرت مسلم(علیه السلام)
امام حسین(علیه السلام) زمانی که در مکّه بود، پیوسته از جانب مردم کوفه، نامه دریافت می کرد. مردم کوفه در نامه های خود، حضرت را به جانب کوفه و پذیرفتن رهبری خویش دعوت می کردند.
امام(علیه السلام) نامه ای در پاسخ مردم کوفه نوشت و به همراه هانی بن هانی و سعید بن عبدالله ـ که آخرین فرستادگان کوفیان بودند ـ ارسال کرد.
نامه چنین بود:
«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، مِنَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ، إلیَ الْمَلاَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُسْلِمینَ، اَمّا بَعْدُ: فَاِنَّ هانِئاً وَ سَعیداً قَدِما عَلَیَّ بِکُتُبِکُمْ ـ وَ کانا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَیَّ مِنْ رُسُلِکُمْ ـ وَ قَدْ فَهِمْتُ کُلَّ الَّذی اقْتَصَصْتُمْ وَ ذَکَرْتُمْ، وَ مَقالَةَ جُلِّکُمْ: إنَّهُ لَیْسَ عَلَیْنا إمامٌ فَأَقْبِلْ، لَعَلَّ اللّهُ أَنْ یَجْمَعَنا بِکَ عَلَی الْهُدی وَ الْحَقِّ.
وَ قَدْ بَعَثْتُ إِلَیْکُمْ أَخی وَ ابْنَ عَمّی وَ ثِقَتی مِنْ أَهْلِ بَیْتی مُسْلِمَ بْنَ عَقیل وَ أَمَرْتُهُ أَنْ یَکْتُبَ إِلَیَّ بِحالِکُمْ وَ أَمْرِکُمْ وَ رَأیِکُمْ.
فَإِنْ کَتَبَ إِلَیَّ: أَنَّهُ قَدْ أَجْمَعَ رَأْیُ مَلَئِکُمْ، وَ ذَوِی الْفَضْلِ وَ الْحِجی مِنْکُمْ، عَلی مِثْلَ ما قَدِمَتْ عَلَیَّ بِهِ رُسُلُکُمْ، وَ قَرَأْتُ فی کُتُبِکُمْ، اَقْدِمُ عَلَیْکُمْ وَشیکاً إِنْ شاءَ اللّهُ، فَلَعَمْری مَاالإمامُ إلاَّ الْعامِلُ بِالْکِتابِ، وَ الاْخِذُ بِالْقِسْطِ، وَ الدّائِنُ بِالْحَقِّ، وَ الْحابِسُ نَفْسَهُ عَلی ذاتِ اللّهِ، وَ السَّلامُ».
«به نام خداوند بخشاینده مهربان; از حسین بن علی(علیه السلام)، به

بزرگان مؤمنان و مسلمانان!
هانی و سعید همراه نامه هایتان به سوی من آمدند ـ و این دوتن آخرین کسانی بودند که نامه هایتان را آوردند ـ محتوای همه نامه هایتان (به طور فشرده) این بود

که:
«امام و پیشوایی نداریم، به سوی ما بیا! امید است که خداوند به وسیله تو ما را بر محور حقّ و هدایت گردآورد». اکنون من، برادر، پسر عمو و شخص مورد اعتماد از خاندانم ـ مسلم بن عقیل ـ را به سوی شما می فرستم; به او فرمان دادم که تصمیم و برنامه ها و افکارتان را برای من بنویسد. اگر نوشت که بزرگان، اندیشمندان و خردمندان شما، با آنچه که در نامه هایتان بود همراه و هماهنگند; به زودی به سوی شما خواهم آمد إن شاء الله».
ـ در پایان نامه نوشت ـ : «به جانم سوگند! امام و پیشوا فقط کسی است که به کتاب خدا عمل کند و عدل و داد را برپا دارد، دین حق را پذیرفته، و خود را وقف در راه خدا کند و السلام».(1)
مردم کوفه با نامه های متعدّدی که برای امام(علیه السلام) نوشتند و برای پذیرش رهبری آن حضرت و مبارزه با دشمنان اسلام اعلام آمادگی کامل کردند، خود را در بوته آزمایش جدیدی قرار دادند.
و امام(علیه السلام) با این که سابقه سوء آنها را در دوران حکومت پدر و برادر بزرگوارش به خوبی می دانست، امّا به این امید که حوادث دردناک گذشته و بلاهایی را که حکّام ظالم و بی رحم و بی ایمان بنی امیّه بر سر آنها آورده اند، آنها را بیدار کرده باشد، به نامه های آنها پاسخ مثبت داد، و برای آزمون آنان نماینده خاصّ خود مسلم بن عقیل، آن مرد شجاع و پاکباخته را به سوی آنها روانه نمود.
حضرت مسلم نیز با این که خطرات بزرگ این سفر را پیش بینی می کرد رهسپار کوفه گشت، ولی تجربه نشان داد که کوفیان ـ جز گروه محدودی ـ همان بی وفایان سست عنصری هستند که در گذشته بودند.
پاورقی
1 . ارشاد مفید، ص 380-381 ; تاریخ طبری، ج 4، ص 262 ; کامل ابن اثیر، ج 4، ص 21 و بحارالانوار، ج 44، ص 344 (با مختصر تفاوت).

امام(علیه السلام) پس از نوشتن نامه، مسلم بن عقیل را فرا خواند و نامه را به وی تسلیم کرد و فرمود: «إِنّی مُوَجِّهُکَ إِلی أَهْلِ الْکُوفَةِ وَ هذِهِ کُتُبُهُمْ إِلَیَّ، وَ سَیَقْضِی اللّهُ مِنْ أَمْرِکَ ما یُحِبُّ وَ یَرْضی، وَ أَنَا أَرْجُو أَنْ أَکُونَ أَنَا وَ أَنْتَ فی دَرَجَةِ الشُّهَداءِ، فَامْضِ عَلی بَرَکَةِ اللّهِ حَتّی تَدْخُلَ الْکُوفَةَ، فَإِذا دَخَلْتَها فَانْزِلْ عِنْدَ أَوْثَقِ أَهْلِها، وَادْعُ النّاسَ إِلی طاعَتی وَ اخْذُلْهُمْ عَنْ آلِ أَبی سُفْیانَ، فَإِنْ رَأَیْتَ النّاسَ مُجْتَمِعینَ عَلی بَیْعَتی فَعَجِّلْ لی بِالْخَبَرِ حَتّی أَعْمَلَ عَلی حَسَبِ ذلِکَ إِنْ شاءَ اللّهُ تَعالی».

«من تو را به سوی مردم کوفه می فرستم و این نامه هایشان به من است و خداوند به زودی کار تو را آن گونه که دوست دارد و می پسندد به انجام برساند و امیدوارم من و تو هم رتبه شهیدان باشیم! پس در پناه خداوند به سمت کوفه حرکت کن! چون به کوفه رسیدی، نزد مطمئن ترین مردم آنجا منزل گزین و مردم را به پیروی از من دعوت کن و آنان را از حمایت آل ابی سفیان بازدار. اگر مردم را در بیعت با من متّحد دیدی، مرا به زودی باخبر ساز تا برابر با آن عمل کنم إن شاء الله تعالی».

سپس امام دست در گردن مسلم انداخت و با وی خداحافظی کرد و هر دو گریستند.(1)

مسلم(علیه السلام) برای آن که کسی از بنی امیّه از مأموریّت وی با خبر نگردد مخفیانه از مکّه به سوی مدینه حرکت کرد. چون به مدینه رسید ابتدا به مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله) رفت و دو رکعت نماز گزارد. سپس در تاریکی شب با خانواده خود خداحافظی کرد و به همراه دو تن راهنما از قبیله قیس ـ که آنان را برای این کار اجیر کرده بود ـ از مدینه خارج شد. در بین راه آن دو تن راه گم کرده و از همراهی با وی بازماندند و همگی به

پاورقی

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 53 و مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 196.

شدّت تشنه شدند. آن دو رو به مسلم کرده گفتند: این راه را بگیر و برو تا به آب برسی و خود از تشنگی جان سپردند! (ولی مسلم راه را ادامه داد و نجات یافت و نامه ای به امام(علیه السلام) نوشت و ماجرا را خبر داد و امام(علیه السلام) تأکید فرمودند راه خود را همچنان ادامه دهد، او اطاعت کرد وادامه داد و به کوفه رسید).(1)

34 ـ نامه امام حسين (عليه السلام) به مردم بصره و برنامه ريزى براى قيام

امام حسين(عليه السلام) نامه اى در يک نسخه به پنج تن از اشراف بصره ـ مالک بن مسمع بکرى، احنف بن قيس، منذر بن جارود، مسعود بن عمرو، قيس بن هيثم و عمرو بن عبيدالله بن معمر ـ به اين مضمون نوشت و توسّط فرستاده اى براى آنان فرستاد.

«أَمّا بَعْدُ: فَاِنَّ اللّهَ اصْطَفى مُحَمَّداً(صلى الله عليه وآله) عَلى خَلْقِهِ، وَ أَكْرَمَهُ بِنُبُوَّتِهِ، وَ اخْتارَهُ لِرِسالَتِهِ، ثُمَّ قَبَضَهُ اللّهُ إِلَيْهِ وَ قَدْ نَصَحَ لِعِبادِهِ وَ بَلَّغَ ما أُرْسِلَ بِهِ(صلى الله عليه وآله) وَ كُنّا أَهْلَهُ وَ أَوْلِياءَهُ وَ أَوْصِياءَهُ وَ وَرَثَتَهُ وَ أَحَقَّ النّاسَ بِمَقامِهِ فِى النّاسِ، فَاسْتَأْثَرَ عَلَيْنا قَوْمُنا بِذلِكَ، فَرَضينا وَ كَرِهْنَا الْفُرْقَةَ وَ أَحْبَبْنَا الْعافِيَةَ، وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنّا أَحَقُّ بِذلِكَ الْحَقِّ الْمُسْتَحَقِّ عَلَيْنا مِمَّنْ تَوَلاّهُ...

وَ قَدْ بَعَثْتُ رَسُولى إِلَيْكُمْ بِهذَا الْكِتابِ، وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلى كِتابِ اللّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ(صلى الله عليه وآله)، فَاِنَّ السُنَّةَ قَدْ أُميتَتْ، وَ إِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ، وَ اِنْ تَسْمَعُوا قَوْلى وَ تُطيعُوا أَمْرى اَهْدِكُمْ سَبيلَ الرَّشادِ، وَ السَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّهِ».

«امّا بعد: خداوند محمّد(صلى الله عليه وآله) را بر خلقش برگزيد و او را به پيامبرى خود گرامى داشت، و براى انجام رسالتش وى را انتخاب كرد، سپس او را به نزد خويش برد، در حالى كه حقّ خيرخواهى بندگان را ادا كرده بود و رسالتش را به درستى ابلاغ نمود. (سپس افزود):

پاورقى

1 . ارشاد مفيد، ص 381.

صفحه 347

ما خاندان پيامبر(صلى الله عليه وآله) و اوصيا و وارثان او و شايسته ترين مردم به جانشينى وى بوديم، ولى قوم ما، ما را (به ناحق) كنار زدند و ما نيز (به ناچار) پذيرفتيم، چرا كه تفرقه را ناخوش داشته و عافيت (سلامت دين و امّت اسلامى) را دوست داشتيم. در حالى كه ما به يقين مى دانستيم از كسانى كه بر اين مسند تكيه زدند، سزاوارتريم... .

اكنون فرستاده خود را با اين نامه به سوى شما اعزام كردم و من شما را به كتاب خدا و سنّت پيامبرش فرا مى خوانم، چرا كه (اين گروه) سنّت پيامبر(صلى الله عليه وآله) را از بين برده و بدعت (در دين) را احيا كردند، اگر سخنانم را بشنويد و فرمانم را اطاعت كنيد، شما را به راه راست هدايت مى كنم. والسلام عليكم و رحمة الله».(1)

* * *

بصره از مراكز حسّاس عراق بعد از كوفه بود و امام(عليه السلام) دوستان

فراوانى در آنجا داشت هر چند دشمنان و مخالفان نيز كم نبودند، شايد امام(عليه السلام) مى خواهد با اين نامه آنها را بيازمايد و روحيّه سران آنان را كشف كند، يا لااقل از مخالفت صريح آنها جلوگيرى فرمايد.

به هر حال تصريح امام(عليه السلام) به اين كه هدف احياى اسلام و سنّت پيامبر(صلى الله عليه وآله) و كنار زدن سنّت شكنان ظالم و غاصب است، نشان مى دهد كه شعار حضرت(عليه السلام) در اين حركت از آغاز چه بوده و چه هدفى را دنبال مى كرد.

در برخی از نوشته ها آمده است که: «ابن عبّاس» خدمت امام(علیه السلام) آمد و حضرت را به بیعت با یزید و سازش با بنی امیّه توصیه کرد!
امام(علیه السلام) فرمود:
«هَیْهاتَ هَیْهاتَ یَا ابْنَ عَبّاسِ إِنَّ الْقَوْمَ لَنْ یَتْرُکوُنی وَ إِنَّهُمْ یَطْلُبُونَنِی اَیْنَ کُنْتُ، حَتّی
پاورقی
1 . تاریخ طبری، ج 4، ص 265-266.
صفحه 348
أُبایِعَهُمْ کُرْهاً وَ یَقْتُلُونی، وَ اللّهِ إِنَّهُمْ لَیَعْتَدُونَ عَلیَّ کَما اعْتَدَتِ الْیَهُودُ فی یَوْمِ السَّبْتِ، وَ اِنّی ماض فی أَمْرِ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله)حَیْثُ اَمَرَنی، وَ إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ».
«هیهات! هیهات! ای ابن عبّاس! اینان دست از من برنخواهند داشت و هر جا باشم به من دست خواهند یافت تا به اجبار بیعت کرده و مرا به قتل برسانند. به خدا سوگند! آنان همانند یهود که در روز شنبه پیمان خدا را شکستند و ستم کردند به من ستم خواهند کرد.(1) من به همان راهی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) مرا بدان مأمور ساخته است، خواهم رفت، ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم. (و هر چه پیش آید از آن باک نداریم)».
ابن عبّاس عرض کرد: ای پسر عمو! شنیدم که قصد رفتن به عراق را داری، با آن که آنان مردمی فریبکارند. آنان تو را به جنگ می خوانند، شتاب مکن و در مکّه بمان.
امام حسین(علیه السلام) فرمود:
«لاَنْ اُقْتَلَ وَاللّهِ بِمَکان کَذا اَحَبَّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُسْتُحِلَّ بِمَکَّةَ، وَ هذِهِ کُتُبُ اَهْلِ الْکُوفَةِ وَ رُسُلُهُمْ وَ قَدْ وَجَبَ عَلیَّ اِجابَتُهُمْ وَ قامَ لَهُمُ الْعُذْرُ عَلَیَّ عِنْدَ اللّهِ سُبْحانَهُ; به خدا سوگند!
اگر من در آن مکان آنچنانی کشته شوم نزد من محبوب تر است از این که در اینجا بمانم و حرمت مکّه شکسته شود. (علاوه بر آن) اینها نامه ها و فرستادگان کوفیان است. بر من لازم است دعوت آنان را پاسخ دهم تا حجّت الهی بر آنان تمام شود».
عبدالله بن عبّاس با شنیدن سخنان امام، به قدری گریست که محاسنش تر شد و دردمندانه صدا زد: «واحسیناه، وا اسفاه علی الحسین».
و نیز روایت شده است: عبدالله بن عبّاس، برای جلوگیری از حرکت امام(علیه السلام) به سمت کوفه، بسیار پافشاری کرد. امام(علیه

السلام)برای آرام کردن وی به قرآن تفأل زد و این آیه آمد: «(کُلّ نَفْس ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَکُمْ) هرکسی مرگ را می چشد و
پاورقی
1 . ماجرای روز شنبه در میان قوم یهود بدین صورت بوده است که آنان از صید ماهی در آن روز منع شدند ولی گروهی از آنان بدون توجّه به فرمان خداوند، به صید ماهی پرداخته و مورد خشم الهی قرار گرفتند و گرفتار عقوبت شدند.
صفحه 349
شما پاداش خود را خواهید گرفت!».(1)
امام(علیه السلام) افزود:
«(إِنَّا للهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ); ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم».(2)«صَدَقَ اللهُ وَ رَسُولُه; خدا و پیامبرش راست فرمودند».
سپس فرمود: «یَا ابْنَ عَبّاسِ فَلا تُلِحَّ عَلیَّ بَعْدَ هذا فَإِنَّهُ لا مَرَدَّ لِقَضاءِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ; ابن عبّاس! دیگر پس از این پافشاری مکن که فرمان و قضای خداوند برگشت ندارد!».(3)
این تعبیرات به وضوح نشان می دهد که امام(علیه السلام) یک مأموریّت الهی در این حرکت داشت که از سوی خداوند و پیامبر(صلی الله علیه وآله) به او ابلاغ شده بود، و در آن مسیر با عزم راسخ گام بر می داشت.
ولی امثال ابن عبّاس که از مسائل پشت پرده غیب بی خبر بودند به گونه ای دیگر به مسأله نگاه می کردند، و پیمودن طریق عافیت و تسلیم شدن در برابر بیعت یزید را ـ از سر خیرخواهی ـ ترجیح می دادند!
در ضمن، این نکته نیز از سخن بالا استفاده می شود که امام(علیه السلام) می دانست ـ به فرض محال ـ هرگاه تن به چنین بیعت ننگینی می داد، آنها دست از حضرتش بر نمی داشتند، در کمین بودند و از هر فرصتی برای قتل او استفاده می کردند زیرا حضرت را خطر مهمّی برای خود می دانستند وراستی هم چنین بود!

36 ـ پیمان کوفیان حجّت را بر امام تمام کرد

در حدیثی می خوانیم امام(علیه السلام) به عبدالله بن زبیر چنین فرمود:
پاورقی
1 . آل عمران، آیه 185.
2 . بقره، آیه 156.
3 . معالی السبطین، ج 1، ص 246.

«أَتَتْنی بَیْعَةُ أَرْبَعینَ أَلْفاً یَحْلِفُونَ لِی بِالطَّلاقِ وَ الْعِتاقِ مِنْ اَهْلِ الْکُوفَةِ ; بیعت چهل هزار تن از مردم کوفه که در وفاداری به طلاق و عتاق سوگند خورده اند(1) به دستم رسیده است».
عبدالله ابن زبیر عرض کرد: «آیا می خواهی به سراغ مردمی بروی که پدرت را کشته و برادرت را از نزدشان بیرون کردند؟».(2)
این روایت نشان می دهد که مردم عراق از ظلم و ستم بنی امیّه به ستوه آمده بودند، و هتک مقدّسات الهی و ارزشهای اسلامی به وسیله این بازماندگان عصر شرک و جاهلیّت همه را به ماهیّت این جنایتکاران خائن آشنا ساخت و تردیدی برای مردم در کفر آنها باقی نگذارد.
لذا آنها به دنبال رهبری می گشتند که در سایه او قیام کنند، چه رهبری بهتر از امام حسین(علیه السلام). سیل نامه های کوفیان و بیعت آنان با امام(علیه السلام) حجّت را بر حضرت تمام کرد، هر چند این افراد بی وفا این بار هم عهد و پیمان خود را شکستند و سرانجام امام(علیه السلام) را تنها گذاردند.

هنگامى كه امام(عليه السلام) تصميم گرفت (از مكّه) رهسپار عراق شود، برخاست و خطبه اى به اين مضمون ايراد فرمود:
«اَلْحَمْدُلِلّهِ ما شاءَ اللّهُ، وَ لا قُوَّةَ إِلاّ بِاللّهِ، وَ صَلَّى اللّهُ عَلى رَسُولِهِ، خُطَّ الْمَوْتُ عَلى وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقَلادَةِ عَلى جيدِ الْفَتاةِ، وَ ما أَوْلَهَنى إِلى أَسْلافى اِشْتِياقُ يَعْقُوبَ إِلى يُوسُفَ، وَ
پاورقى
1 . منظور از سوگند به طلاق و عتاق اين بوده كه اگر سوگند خود را بشكنند همسران آنها خود به خود مطلّقه شوند و تمام غلامان آنها آزاد گردند. جمعى از فقهاى عامّه عقيده داشتند كه اين گونه سوگند صحيح و مؤثّر است.
2 . تاريخ ابن عساكر، (شرح حال امام حسين(عليه السلام))، ص 194، ح 249.
صفحه 351
خُيِّرَلِى مَصْرَعٌ اَنَا لاقيهِ. كَأَنّى بِاَوْصالى تَقْطَعُها عَسْلانُ الْفَلَواتِ بَيْنَ النَّواويسِ وَ كَرْبَلاءَ فَيَمْلاَنَّ مِنّى اَكْراشاً جَوْفاً وَ اَجْرِبَةً سَغْباً، لا مَحيصَ عَنْ يَوْم خُطَّ بِالْقَلَمِ، رِضَى اللّهِ رِضانا اَهْلُ الْبَيْتِ، نَصْبِرُ عَلى بَلائِهِ وَ يُوَفّينا اَجْرَ الصّابِرينَ. لَنْ تَشُذَّ عَنْ رَسُولِ اللّهِ(صلى الله عليه وآله)لَحْمَتُهُ، وَ هِىَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فى حَظيرَةِ الْقُدْسِ، تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ وَ يُنْجِزُ بِهِمْ وَعْدَهُ. مَنْ كانَ باذِلا فينا مُهْجَتَهُ، وَ مُوَطِّناً عَلى لِقاءِ اللّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنا فَاِنَّنى راحِلٌ مُصْبِحاً اِنْ شاءَ اللّهُ تَعالى».
«حمد و سپاس از آنِ خداست، آنچه او بخواهد (همان شود)، و هيچ توان و قوّتى جز به كمك او نيست، و درود خداوند بر فرستاده اش (حضرت محمّد(صلى الله عليه وآله)). (آگاه باشيد!) قلاّده مرگ بر گردن آدميزاده، همانند گردنبندى است بر گردن دختران جوان (مرگ هميشه همراه آدمى است). اشتياق من به ديدار گذشتگانم (پدر و مادرم و جدّ و برادرم) همانند اشتياق يعقوب به ديدار يوسف است! براى من شهادت گاهى برگزيده شده كه به يقين به آن خواهم رسيد و گويا مى بينم گرگان درنده بيابان ـ بين نواويس و كربلا ـ بند بند تنم را پاره پاره كرده و گويى از من شكم هاى تهى و مشك هاى خالى خود را پر مى كنند. از آن روز كه (روز عاشورا) قلم تقدير الهى بر آن رقم خورده است، گريزى نيست! خشنودى خداوند خشنودى ما اهل بيت است. (آنچه را كه خداوند بدان خشنود است ما اهل بيت نيز به همان خشنوديم). ما در برابر بلا و آزمايش الهى شكيباييم و او پاداش عظيم صابران را به ما خواهد داد. هرگز پاره تن رسول خدا از وى

جدا نمی شود و در حظیرة القدس (درجات عالی بهشت) به او ملحق خواهد شد، و چشمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به ذرّیه اش روشن می شود و وعده اش را در مورد آنان وفا خواهد کرد. هر کس آماده است خون خود را در راه ما نثار کند و خود را آماده لقای خداوند سازد، با ما رهسپار شود، چرا که من ـ به خواست خداوند ـ فردا صبح حرکت خواهم کرد».(1)

پاورقی

1 . لهوف (الملهوف)، ص 126 و بحارالانوار، ج 46، ص 366 و 367.

صفحه 352

این خطبه کوتاه، از پر معنی ترین خطبه های امام(علیه السلام) است که نشان می دهد:

اوّلا ـ امام(علیه السلام) از آینده این سفر پر خطر ـ سفر به عراق ـ به خوبی آگاه بود ولی چون رضای خدا را در آن می دانست به آن اقدام فرمود.

به تعبیر دیگر، آن را یک آزمون بزرگ الهی می دید که در کوتاه مدّت و دراز مدّت آثار مهمّی برای جهان اسلام در بر خواهد داشت، و سبب رسوایی خطرناکترین دشمنان اسلام و سرنگونی آنان خواهد شد، و درسی پر از عبرت و حماسه و عزّت و افتخار برای آیندگان بجا خواهد گذارد.

ثانیاً ـ هیچ کس از همراهان خود را که در این مسیر گام نهاده بودند از آینده آن بی خبر نگذاشت و اغفال نکرد تا فقط پاکبازان عاشق شهادت در راه خدا با او حرکت کنند، همان کسانی که باید نامشان در دفتر روزگار به عنوان بهترین شهیدان راه حق رقم خورد.

38 ـ احترام حرم الهی

سیّد بن طاووس با سند خویش از امام صادق(علیه السلام) نقل می کند: «محمّد بن حنفیّه (برادر امام حسین(علیه السلام)) در شبی که فردایش امام(علیه السلام) از مکّه رهسپار عراق بود، به محضر امام(علیه السلام)شرفیاب شد و عرض کرد: ای برادر! تو بی وفایی کوفیان را نسبت به پدر و برادرت، شناخته ای، من نگرانم که با تو نیز چنین کنند. اگر در مکّه بمانی، تو عزیزترین و محترم ترین شخص خواهی بود.
امام فرمود: «یا اَخِی قَدْ خِفْتُ اَنْ یَغْتالَنی یَزیدُ بْنُ مُعاوِیَةَ فِی الْحَرَمِ، فَاَکُونَ الَّذی یُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَةُ هذَا الْبَیْتِ ; برادر! من بیم از آن دارم که یزید، خونم را در حرم (امن خدا) بریزد و بدین سبب حرمت این خانه شکسته شود».
محمّد بن حنفیّه عرض کرد: «اگر از این جهت نگرانی، به سمت یمن یا به
صفحه 353
سرزمین های ناشناخته دیگر کوچ کن که تو در آنجا محفوظ تری و کسی به تو دست نخواهد یافت».
امام(علیه السلام) پاسخ داد: «أَنْظُرُ فیما قُلْتَ ; در این باره می اندیشم».
ولی دیدند که امام(علیه السلام) سحرگاهان آماده کوچ کردن (به سوی عراق) است ; چون خبر به محمّد بن حنفیّه رسید. نزدیک آمد و مهار ناقه امام(علیه السلام) را به دست گرفت و عرض کرد:
ای برادر! آیا نفرمودی که در این باره می اندیشم؟
امام(علیه السلام) فرمود: آری.
عرض کرد: پس چه شده است با این شتاب رهسپاری؟
فرمود: «أَتانی رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) بَعْدَ ما فارَقْتُکَ، فَقالَ: یا حُسَیْنُ(علیه السلام) اُخْرُجْ فَإِنَّ اللّهَ، قَدْ شاءَ اَنْ یَراکَ قَتیلا ; هنگامی که از تو جدا شدم، پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) را در خواب دیدم، به من فرمود: ای حسین! رهسپار (عراق) شو، خداوند می خواهد تو را کشته ببیند!».
محمّد بن حنفیّه گفت: «(إِنَّا للهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ); ما از آن خداییم و به سوی خدا بر می گردیم». با این حال چرا این زنان را با خود می بری؟!
امام(علیه السلام) فرمود: «قَدْ قالَ لِی: إِنَّ اللّهَ قَدْ شاءَ أَنْ یَریهُنَّ سَبایا ; رسول خدا به من فرمود: خداوند می خواهد که آنان را اسیر ببیند!!».
امام(علیه السلام) پس از این گفتگو با برادرش خداحافظی کرد و رفت! (1)
دستوری که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در عالم رؤیا به فرزند

دلبندش امام حسين(عليه السلام) داد، پرده از روى حقيقت مهمّى برداشت و آن اين كه گاه درهم شكستن دشمن سبب پيروزى و رسيدن به اهداف مقدّس مى شود و گاه شهادت و اسارت، و اين بار نوبت

پاورقى

1 . لهوف (الملهوف)، ص 127-128 و بحارالانوار، ج 44، ص 364.

شهادت و اسارت بود!

بى شک، خواست خدا بدون حكمت نيست، حكمت بالغه الهى ايجاب مى كرد كه با شهادت امام و يارانش و اسارت همسر و خواهر و دخترانش از يک سو، پرده از چهره ننگين حاكمان ظالم و بى ايمان بنى اميّه برداشته شود و جهان اسلام بر ضدّ آنها بشورند و از سوى ديگر، امام حسين(عليه السلام) و يارانش جايگاهى در تاريخ جهان پيدا كنند كه اسوه و قدوه ملّتهاى مظلوم گردند و درس آزادگى را از مكتب آنها فراگيرند و از سوى سوّم، امام(عليه السلام) به مقامى رسد كه بزرگترين شفيع روز جزا گردد!

39 ـ امام (علیه السلام) از شهادت خویش خبر می دهد

چون به مردم مدینه خبر رسید که امام(علیه السلام) قصد دارد به سمت عراق حرکت کند، عبدالله بن جعفر (همسر حضرت زینب(علیها السلام)) نامه ای بدین مضمون برای امام(علیه السلام)نوشت:

«به نام خداوند بخشنده مهربان، به حسین بن علی(علیه السلام) از عبدالله بن جعفر، امّا بعد! تو را به خدا سوگند می دهم از مکّه خارج مشو! من بیم آن را دارم که در آن صورت، تو و خاندانت کشته شوید و در نتیجه نور زمین خاموش شود، چرا که تو روح هدایت و امیر مؤمنانی. در رفتن به سمت عراق شتاب مفرما! من از یزید و همه بنی امیّه، برای جان و مال و فرزندان و خاندانت امان می گیرم. والسلام».

امام(علیه السلام) در پاسخ وی نوشت:

«أَمّا بَعْدُ! فَإِنَّ کِتابَکَ وَرَدَ عَلَیَّ فَقَرَأْتُهُ وَ فَهِمْتُ ما ذَکَرْتَ، وَ أُعْلِمُکَ أَنِّی رَأَیْتُ جَدّی رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) فِی مَنامِی فَخَبَّرَنِی بِأَمْر وَ أَنَا ماض لَهُ، لِی کانَ أَوْ عَلَیَّ، وَاللّهِ یَابْنَ عَمِّی لَوْ کُنْتُ فِی جُحْرِ هامَّة مِنْ هَوامِّ الاْرْضِ لاَسْتَخْرَجُونِی وَ یَقْتُلُونِی; وَاللّهِ یَابْنَ عَمّی لَیَعْتَدُنَّ عَلَیَّ کَمَا اعْتَدَتِ الْیَهُودُ عَلَی السَّبْتِ وَالسَّلامِ; امّا بعد! نامه ات به دستم رسید، آن

صفحه 355

را خواندم و مقصودت را دانستم. به تو خبر می دهم که من جدّم رسول خدا را در خواب دیدم که به من فرمانی داد و من در پی انجام آن فرمان می روم خواه (ظاهراً) به نفعم باشد یا به زیانم. به خدا سوگند! ای پسر عمو! اگر من در آشیانه بومی نیز باشم، مرا از آنجا بیرون آورده و به قتل می رسانند. به خدا سوگند ای پسر عمو! آنان همچون قوم یهود که در ماجرای روز شنبه (یوم السبت) ستم نموده اند، بر من ستم روا خواهند داشت».(1)

این تعبیرات به خوبی نشان می دهد که امام(علیه السلام) خود را بر سر دو راهی می دید: تسلیم شدن در برابر یزید و بر جنایات و گمراهی های آل امیّه صحّه نهادن، و عدم تسلیم و تن به شهادت شرافتمندانه و بیدارگر سپردن، و امام(علیه السلام) دوّمی را برگزیده بود، هر چند گروهی راه اوّل را توصیه می کردند.

امام(علیه السلام) با نامه های داغ و کوبنده و هشدارهای شدیدی که درزمان حکومت معاویه می داد ـ و شرح آن گذشت ـ سازش ناپذیری خود را اثبات فرموده بود، و آنها هم تصمیم داشتند یا آن حضرت را به زور وادار به تسلیم کنند یا شهید نمایند، ولی نمی دانستند در پشت این شهادت چه

تحوّل و حرکتی روی خواهد داد، و چه آثاری ـ در کوتاه مدّت و دراز مدّت ـ در جهان اسلام به جای خواهد گذاشت.

40 ـ امام حسین (علیه السلام) امان دشمن را نمی پذیرد

عبدالله بن جعفر به دنبال پیشنهاد خود و پاسخ امام(علیه السلام) هراسان شده به نزد عمرو بن سعید (فرماندار مکّه) رفت و تقاضای امان نامه برای امام(علیه السلام) کرد و از وی خواست به امام(علیه السلام) اطمینان دهد و از او بخواهد به مکّه بازگردد. عمرو بن سعید نامه ای برای

پاورقی

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 115-116 و مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 217-218 (با مختصر تفاوت).

صفحه 356

امام(علیه السلام)نوشت و در آن یادآور شد که به نزد من بیا که تو در کنار من در امان و آسایشی.

چون امان نامه فرماندار مکه به دست امام(علیه السلام) رسید، در پاسخ چنین مرقوم داشت:

«اِنْ کُنْتَ اَرَدْتَ بِکِتابِکَ اِلَیَّ بِرّی وَ صِلَتی فَجُزیتَ خَیْراً فِی الدُّنْیا وَ الاْخِرَةِ وَ إِنَّهُ لَمْ یُشاقِقِ اللّهَ مَنْ دَعا اِلَی اللّهِ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ قالَ إِنَّنِی مِنَ الْمُسْلِمینَ وَ خَیْرُ الاْمانِ اَمانُ اللّهِ، وَ لَمْ یُؤْمِنْ بِاللّهِ مَنْ لَمْ یَخَفْهُ فِی الدُّنْیا فَنَسْأَلُ اللّهَ مَخافَةً فِی الدُّنْیا تُوجِبُ لَنا اَمانَ الاْخِرَةِ عِنْدَهُ ; اگر مقصودت از این نامه نیکی و پیوند با من است در دنیا و آخرت

پاداش نیک ببینی، به یقین! آن کسی که مردم را به سوی خداوند فرا می خواند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید من از مسلمانانم، هرگز با خدا مخالفت نمی کند. بهترین امان، امان خداست، و آن کس که در دنیا از خداوند نترسد به خدا ایمان نیاورده است. از خداوند خوفی را در دنیا طلب می کنیم که موجب امان ما در آخرت نزد او باشد!».(1)

این گفتار امام(علیه السلام) به خوبی نشان می دهد که اوّلا: امام(علیه السلام) به گفته ها و امان آنها اطمینانی نداشت، زیرا بنی امیّه و عوامل آنها نه ایمان درستی به خدا داشتند، نه به روز قیامت، و امان نامه چنین اشخاصی در خور اعتماد نیست، و با این طناب های پوسیده هرگز نمی شد، به چاه رفت.

ثانیاً: امام(علیه السلام) به فرمان پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) هدفی را دنبال می کرد که فراتر از فکر و درک آنها بود. در خوشبینانه ترین فرض، آنها می خواستند امام(علیه السلام) سالم بماند و امام(علیه السلام)می خواست دین و آیین جدّش پیامبر(صلی الله علیه وآله) سالم بماند، چیزی که با حکومت بنی امیّه ـ تفاله های عصر جاهلیّت و بت پرستی ـ ممکن نبود.

پاورقی
1 . تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین(علیه السلام))، ص 203.

فرزدق (شاعر معروف عرب) در بيرون مكّه با كاروان امام حسين(عليه السلام) برخورد كرد. امام(عليه السلام) از وضعيّت مردم كوفه سؤال كرد و فرزدق پاسخ داد: «دلهاى مردم با تو و شمشيرهايشان بر ضدّ توست!».
امام(عليه السلام) فرمود: «يا فَرَزْدَقُ اِنَّ هؤُلاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طاعَةَ الشَّيْطانِ، وَ تَرَكُوا طاعَةَ الرَّحْمانِ، وَ أَظْهَرُوا الْفَسادَ فِى الاَْرْضِ، وَ اَبْطَلُوا الْحُدُودَ، وَ شَرِبُوا الْخُمُورَ، وَ اسْتَأْثَرُوا فِى أَمْوالِ الْفُقَراءِ وَ الْمَساكينَ، وَ أَنَا أَوْلى مَنْ قامَ بِنُصْرَةِ دينِ اللّهِ وَ إِعْزازِ شَرْعِهِ وَ الْجِهادِ فِى سَبِيلِهِ; لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللهِ هِىَ الْعُلْيا ; اى فرزدق! اينان گروهى هستند كه پيروى شيطان را پذيرفتند و اطاعت خداى رحمان را رها كردند و در زمين فساد را آشكار ساختند و حدود الهى را از بين بردند و باده ها نوشيدند و دارايى هاى فقيران و بيچارگان را ويژه خود ساختند و من از هر كس به يارى دين خداوند و سربلندى آيينش و جهاد در راهش سزاوارترم، تا آيين خداوند پيروز باشد».(1)
فرزدق با شنيدن اين سخن برگشت و رفت.
اين سخن به خوبى نشان مى دهد كه امام(عليه السلام) روى حمايت و وفادارى مردم كوفه به هيچ وجه حساب نمى كرد، بلكه رفتن به سوى سرزمينى كه شهادت او در آن، موج عظيمى را در جهان اسلام بيندازد، و پايه هاى قدرت ظالمان فرومايه را متزلزل كند وظيفه خود مى دانست، و الاّ سزاوار بود با شنيدن سخن فرزدق و با جوابى كه خود به او داد، مسير خويش را تغيير داده به مكّه بازگردد، يا راه ديگرى را در پيش گيرد.
پاورقى
1 . تذكرة الخواص، ص 217-218 و اعيان الشيعة، ج 1، ص 594.

و به تعبير ديگر، امام(عليه السلام) مبارزه با كسانى كه اطاعت شيطان را بر اطاعت خدا مقدّم شمرده، و حدود الهى را تعطيل، و فسق و فجور را آشكار ساخته، و حقوق مستضعفان را پايمال كرده بودند، وظيفه اصلى خود مى دانست ; به هر قيمتى كه تمام شود و هر بهايى كه لازم است براى آن بپردازد!

42 ـ نامه دیگر از امام (علیه السلام) در پاسخ مردم کوفه

چون امام(علیه السلام) به وادی «حاجز بطن الرمّه»(1) رسید، نامه ای توسّط «قیس بن مسهّر صیداوی» برای کوفیان فرستاد که مضمون آن چنین است:

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، مِنَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلیٍّ إِلی اِخْوانِهِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُسْلِمینَ، سَلامٌ عَلَیْکُمْ; فَإِنّی أَحْمَدُ إِلَیْکُمُ اللّهَ الَّذِی لا إِلهَ إِلاّ هُوَ، أَمّا بَعْدُ، فَإِنَّ کِتابَ مُسْلِمِ بْنِ عَقیل جائَنِی یُخْبِرُنِی فیهِ بِحُسْنِ رَأْیِکُمْ، وَ اجْتِماعِ مَلَئِکُمْ عَلی نَصْرِنا، وَ الطَّلَبِ بِحَقِّنا، فَسَأَلْتُ اللّهَ أَنْ یُحْسِنَ لَنا الصُّنْعَ، وَ أَنْ یُثیبَکُمْ عَلی ذلِکَ أَعْظَمُ الاْجْرِ، وَ قَدْ شَخَصْتُ إِلَیْکُمْ مِنْ مَکَّةَ یَوْمَ الثُّلَثاءِ لِثَمان مَضَیْنَ مِنْ ذِی الْحَجَّةِ یَوْمَ التَّرْوِیَةِ، فَإِذا قَدِمَ عَلَیْکُمْ رَسُولی فَاکْمِشُوا أَمْرَکُمْ وَ جِدُّوا، فَاِنِّی قادِمٌ عَلَیْکُمْ فی أَیّامِی هذِهِ إِنْ شاءَ اللّهُ، وَ السَّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ».

«به نام خداوند بخشنده مهربان، از حسین بن علی(علیه السلام) به برادران مؤمن و مسلمان! سلام علیکم; سپاس می گویم خدایی را که معبودی جز او نیست، امّا بعد: نامه مسلم بن عقیل به دستم رسید، مرا از حسن نیّت و اتّحاد بزرگانتان بر یاری ما و گرفتن حقّ ما با خبر ساخت. از خداوند خواهانم تا کارمان را نیکو گرداند و به شما پاداش بزرگ عنایت کند، من روز سه شنبه هشتم ذی حجّه ـ روز ترویه ـ از مکّه به سوی شما

پاورقی

1 . بطن الرمّه، منزلی است در مسیر کوفه که مردم بصره و کوفه در آنجا به یکدیگر می رسند.

رهسپار شده ام. هنگامی که فرستاده من به نزدتان آمد هر چه بیشتر در کارتان شتاب و تلاش کنید. من در همین روزها ـ اگر خدا بخواهد ـ بر شما وارد می شوم. سلام و رحمت و برکت خداوند بر شما باد!».

قیس بن مسهّر صیداوی با نامه امام(علیه السلام) به سمت کوفه حرکت کرد، تا آنگاه که به «قادسیّه» رسید. «حصین بن تمیم» وی را دستگیر کرد و به نزد «عبیدالله بن زیاد» فرستاد. عبیدالله به وی گفت: بر فراز قصر دارالاماره برو و به حسین بن علی(علیه السلام)ناسزا بگو.

قیس بر فراز قصر رفت و چنین گفت:

«ای مردم! این حسین بن علی(علیه السلام) بهترین خلق خدا، پسر فاطمه دختر رسول خداست و من فرستاده وی به سوی شما هستم، از او در وادی حاجز جدا شدم، او را اجابت کنید». سپس عبیدالله بن زیاد و پدرش را لعنت کرد و برای علی بن ابی طالب(علیه السلام) طلب رحمت نمود.

عبیدالله بن زیاد دستور داد وی را از بالای قصر به زیر افکندند; پیکر شریفش قطعه قطعه شد و به شهادت رسید.(1)
این نامه به خوبی نشان می دهد که مردم کوفه دست بیعت در دست نماینده امام(علیه السلام)مسلم بن عقیل گذارده بودند، امام(علیه السلام) چون از روحیّه ضعیف کوفیان و سابقه پیمان شکنی آنان آگاهی داشت، این نامه را برای تقویت روحیّه آنها نوشت، شاید این بار بر سر پیمان خود بایستند و به این امید که امام(علیه السلام) به زودی به آنها می پیوندند در کنار «مسلم» باشند و مقاومت کنند واگر چنین می کردند، اوضاع شکل دیگری به خود می گرفت.
پاورقی
1 . تاریخ طبری، ج 4، ص 297 ; ارشاد شیخ مفید، ص 418 و بحارالانوار، ج 44، ص 369-370 (با مختصر تفاوت).

گرچه فرستاده امام(علیه السلام) دستگیر و شهید شد ; ولی او در واقع رسالت خود را انجام داد و از فراز قصر دارالاماره گفتنی ها را گفت، ولی مردم بزدل و عافیت طلب کوفه گویی این پیام صریح را نشنیدند، و سرانجام مسیر خود را به سوی تسلیم و ذلّت تغییر دادند.

43 ـ قیام برای احیای حق

محدّث معروف «دینوری» نقل کرده است: امام حسین(علیه السلام) هنگامی که از «بطن الرمّه» راه افتاد و با عبدالله بن مطیع(1) که از عراق می آمد، برخورد کرد. وی به امام(علیه السلام)سلام داد و عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو ای پسر رسول خدا! چه چیز تو را از حرم خدا و حرم جدّ تو بیرون کشاند؟
امام(علیه السلام) فرمود: «إِنَّ أَهْلَ الْکُوفَةَ کَتَبُوا إِلِیَّ یَسْأَلُونَنِی أَنْ أَقْدِمَ عَلَیْهِمْ لِما رَجَوْا مِنْ إِحْیاءِ مَعالِمِ الْحَقِّ وَ اِماتَةِ الْبِدَعِ ; مردم کوفه نامه نوشتند و از من خواستند که به سوی آنان بروم بدان امید که (با قیام علیه بنی امیّه) نشانه های حق زنده و بدعت ها نابود شود».(2)
هنگامی که امثال «محمّد بن حنفیّه» و «ابن عبّاس» و «عبدالله بن عمر» از حرکت امام(علیه السلام) به سوی کوفه تعجب کنند و از فلسفه و عمق این حرکت سرنوشت ساز در تاریخ اسلام بی خبر باشند، جای تعجّب نیست که فردی مانند عبدالله بن مطیع که در اسلام سابقه ای نداشت به شگفتی فرو رود.
ولی آنچه برای ما مهم است عبارت امام(علیه السلام) در جواب او است، که فرمود: «هدف من احیای حق و نابود کردن بدعتهاست»، خواه از طریق غلبه بر حریف باشد، یا از
پاورقی
1 . «عبدالله بن مطیع» در زمان پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به دنیا آمد. و همانند عموم مردم در جامعه پر التهاب صدر اسلام نشو و نمو یافت. در ماجرای حرّه ـ هنگام یورش سپاه یزید به مدینه و قتل عام مردم آن شهر ـ از مدینه گریخت و به سپاه عبدالله بن زبیر در مکّه پیوست. در زمان محاصره اوّل خانه خدا توسّط سپاه یزید و نیز در زمان محاصره دوّم توسّط سپاه حجّاج بن یوسف ثقفی در کنار ابن زبیر به دفاع برخاست. وی سرانجام از سوی ابن زبیر به حکومت کوفه منصوب شد ولی پس از اوج گرفتن قیام مختار از کوفه به بصره نزد مصعب بن زبیر گریخت و از شرم به مکّه نزد عبدالله بن زبیر بازنگشت. (مراجعه شود به : اسد الغابة، ج 3، ص 262 ; کامل ابن اثیر، ج 4، ص 217 و طبقات ابن سعد، ج 5، ص 144-145).
2 . اخبار الطوال دینوری، ص 245.

طریق شهادت و اسارت!

44 ـ گفتگوی پر معنی امام (علیه السلام) با فرزندش علی اکبر (علیه السلام)

خوارزمی مورّخ معروف نقل می کند: هنگامی که امام حسین(علیه السلام) به منزل «ثعلبیّه»(1)رسید. موقع ظهر بود امام(علیه السلام) در آنجا فرود آمد، خواب سبکی وی را فرا گرفت. سپس گریان از خواب برخاست. فرزندش علی بن حسین(علیه السلام) عرض کرد: پدرجان! سبب گریه تو چیست؟ خداوند دیدگانت را گریان نکند.

امام(علیه السلام) پاسخ داد: «یا بُنَیَّ إِنَّها ساعَةٌ لا تُکْذَبُ فیهَا الرُّؤْیا، فَأُعْلِمُکَ أَنِّی خَفَقْتُ بِرَأْسِی خَفْقَةً فَرَأَیْتُ فارِساً عَلى فَرَس وَقَفَ عَلَیَّ فَقالَ: یا حُسَیْنُ! إِنَّکُمْ تَسْرَعُونَ الْمَسیرَ وَ الْمَنایا بِکُمْ تَسْرَعُ إِلَى الْجَنَّةِ; فَعَلِمْتُ أَنَّ أَنْفُسَنا نُعِیَتْ إِلَیْنا ; فرزندم! این زمان، ساعتی است که خواب آن دروغ نیست. در خواب دیدم اسب سواری در برابرم ایستاد و گفت: «ای حسین! شما شتابان می روید و مرگ با شتاب شما را به بهشت می برد!»، پس دانستم که از مرگ ما خبر می دهد».

علی اکبر عرض کرد: «یا أَبَتِ أَفَلَسْنا عَلَى الْحَقِّ ; پدر جان! آیا ما بر حق نیستیم؟!».

امام(علیه السلام) فرمود: «بَلى یا بُنَیَّ وَالَّذِی إِلَیْهِ مَرْجَعُ الْعِبادُ! ; آری، فرزندم! سوگند به خدایی که بازگشت همه بندگان به سوی اوست، بر حقّیم».

علی اکبر(علیه السلام) عرض کرد: «إِذاً لاَ نُبالی بِالْمَوتِ; پس، از مردن باکی نداریم».

امام حسین(علیه السلام) فرمود: «جَزاکَ اللّهُ یا بُنَیَّ خَیْرَ ما جَزى بِهِ وَلَداً عَنْ والِد ; خداوند به تو بهترین پاداشی که از ناحیه پدری به فرزندش داده می شود، عطا فرماید».(2)

پاورقی

1 . ثعلبیّه، در یک منزلی شقوق در مسیر کوفه به مکّه واقع شده است. در این مکان مردی به نام ثعلبه از بنی اسد، آبی را استخراج کرد و به همین مناسبت آن مکان به نام وی معروف شد. (معجم البلدان، ج 2، ص 78).

2 . مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 226.

صفحه 362

به یقین امام(علیه السلام) برای خود گریه نمی کرد، زیرا در سخنان پیشین آن حضرت، استقبال از شهادت کراراً آمده بود، و این خواب مطلب جدیدی در این زمینه نداشت، گریه امام(علیه السلام) یا به حال فرزندان و اصحاب بود، یا به حال اسلام و مسلمین.

و در هر حال آزمون بزرگی برای فرزند رشیدش علی اکبر(علیه السلام)

بود، پاسخ شجاعانه و مخلصانه او نیز همه چیز را روشن ساخت، و نشان داد این خاندان در مسیر حق، از هیچ چیز باک ندارند، و از خبر شهادت در اضطراب فرو نمی روند بلکه با آغوش باز از آن استقبال می کنند.

45 ـ بنى اميّه در تعقيب امام (عليه السلام)

در منزلگاه «ثعلبيّه» مردى به نام «اباهرّه آزدى» به محضر امام(عليه السلام) شرفياب شده سلام كرد و گفت: اى فرزند رسول خدا! چه چيزى سبب شد كه از حرم خدا و حرم جدّت محمّد(صلى الله عليه وآله) بيرون آمدى؟

امام(عليه السلام) فرمود:

«يا أَبا هِرَّةَ! إِنَّ بَنِى أُمَيَّةَ أَخَذُوا مالِى فَصَبَرْتُ، وَ شَتَمُوا عِرْضى فَصَبَرْتُ، وَ طَلَبُوا دَمِى فَهَرَبْتُ، وَ أَيْمُ اللّهِ يا أَبا هِرَّةَ لَتَقْتُلَنِى الْفِئَةُ الْباغِيَةُ! وَ لَيَلْبِسَنَّهُمُ اللّهُ ذُلاّ شامِلا وَ سَيْفاً قاطِعاً، وَ لَيُسَلِّطَنَّ اللّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يُذِلَّهُمْ حَتّى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَأ إِذْ مَلِكَتْهُمْ اِمْرَأَةٌ مِنْهُمْ فَحَكَمَتْ فِى أَمْوالِهِمْ وَ دِمائِهِمْ».

«اى اباهرّه! بنى اميّه دارايى ام را تصرّف كردند و من شكيبايى كردم، حرمتم را شكستند، صبر كردم، در صدد ريختن خونم بودند، به ناچار از آنان دور شدم; و سوگند به خدا! اى اباهرّه! گروهى ستمگر مرا خواهند كشت ; ولى به يقين، خداوند لباس ذلّتِ فراگير بر آنان خواهد پوشانيد و شمشير برّنده اى را بر آنان خواهد كشيد

صفحه 363

و خداوند كسى را بر آنان مسلّط خواهد كرد كه از قوم سبأ خوارتر گردند همان قومى كه زنى زمامدارشان بوده و بر مال و جانشان حكم مى راند». (1)

46 ـ امام حسین (علیه السلام) مردم را برای بازگشت آزاد می گذارد

هنگامی که امام(علیه السلام) به منزلگاه «زباله»(2) رسید، خبر شهادت برادر رضاعی اش ـ عبدالله بن یقطر (علاوه بر شهادت مسلم و هانی) ـ را شنید، نوشته ایی را بیرون آورد و برای مردم خواند:

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ أَمّا بَعْدُ; فَقَدْ أَتانا خَبَرٌ فَضیعٌ! قَتْلُ مُسْلِمِ بْنِ عَقیل وَ هانِی بْنِ عُرْوَةَ وَ عَبْدُاللّهِ بْنِ یَقْطُرَ، وَ قَدْ خَذَلَتْنا شیعَتُنا، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْکُمُ الاِْنْصِرافَ فَلْیَنْصَرِفْ، لَیْسِ عَلَیْهِ مِنّا ذِمامٌ; به نام خداوند بخشنده مهربان، امّا بعد! خبر ناگوار شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر به ما رسید، شیعیان ما از یاری مان دست کشیدند، پس هر کس از شما بخواهد برگردد می تواند. هیچ بیعتی از ما بر عهده او نیست».

به دنبال این سخنان، مردم از چپ و راست از اطراف امام پراکنده شدند، تنها همان عدّه از یاران آن حضرت که از مدینه با او همراه بودند، باقی ماندند.

این سخن را بدان جهت فرمود که عدّه ای فکر می کردند امام(علیه السلام) به شهری وارد می شود که مردم آن سامان همه مطیع فرمان او هستند و امام زمام حکومت را به دست خواهد گرفت و آنها بهره مادّی خواهند برد! ولی هنگامی که دیدند مردم بی وفای کوفه دست از یاری امام کشیدند و قاعدتاً راهی جز شهادت برای امام و یارانش

پاورقی

1 . مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 226 ; فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 123-124 و بحارالانوار، ج 44، ص 367-368.

2 . زباله، منزلگاهی است معروف، در مسیر کوفه به مکّه، نزدیک منزل ثعلبیّه.

نیست از گرد آن حضرت پراکنده شدند.(1)

این سخنان به خوبی نشان می دهد که امام(علیه السلام) رسالت و مأموریّت خاصّی در این سفر خطرناک برای خویش می دید، و گرنه بعد از علم و اطّلاع از پیمان شکنی مردم کوفه و شهادت «مسلم» و «هانی» و «عبدالله بن یقطر» می بایست به مکّه، یا مدینه باز گردد و تردیدی به خود راه ندهد، نه این که به سوی کوفه که ابن زیاد بر آن تسلّط کامل پیدا کرده بود برود، به خصوص این که بیعت را از همه همراهان بر می دارد و با صراحت می گوید ما به سوی خطر پیش می رویم آنها که غیر از این گمان می کردند آزادند، بازگردند.

47 ـ امام (علیه السلام) حقایق را برای یارانش بازگو می کند!

دانشمند معروف اهل سنّت «قندوزی» نقل می کند که امام(علیه السلام) در منزلگاه «زباله» پس از شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل و بیوفایی کوفیان، رو به همراهانش کرد و چنین فرمود:

«أَیُّهَا النّاسُ فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ یَصْبِرُ عَلی حَدِّ السَّیْفِ وَ طَعْنِ الأَسِنَّةِ فَلْیَقُمْ مَعَنا وَ إِلاّ فَلْیَنْصَرِفْ عَنّا; ای مردم! هر کس از شما در برابر تیزی شمشیر و زخم نیزه ها بردبار است، با ما بماند و الاّ از ما جدا شود».(2)

امام(عليه السلام) همچنان به سوى كوفه پيش مى رفت تا فرزدق، شاعر معروف را ديد،
پاورقى
1 . تاريخ طبرى، ج 4، ص 300-301 ; ارشاد شيخ مفيد، ص 424 و بحارالانوار، ج 44، ص 374 (با مختصر تفاوت).
2 . ينابيع المودّة، ص 406.
صفحه 365
فرزدق سلام كرد و گفت: «اى فرزند رسول خدا! چگونه به مردم كوفه اعتماد كردى با آن كه آنان پسر عمويت ـ مسلم بن عقيل ـ و پيروانش را كشتند؟» اشك از ديدگان امام جارى شد و فرمود:
«رَحِمَ اللهُ مُسْلِماً فَلَقَدْ صارَ إِلى رَوْحِ اللهِ وَ رَيْحانِهِ وَ جَنَّتِهِ وَ رِضْوانِهِ، أَلاَ إِنَّهُ قَدْ قَضَى ما عَلَيْهِ وَ بَقِىَ ما عَلَيْنا ; خداوند مسلم را رحمت كند، او به سوى رَوْح و ريحان و
بهشت و رضوان خداوند رهسپار شد، بدانيد او به تكليف خويش عمل كرد و هنوز تكليف ما باقى مانده است».
سپس اين اشعار را ايراد فرمود:
فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيا تُعَدُّ نَفيسَةً
فَدارُ ثَوابِ اللّهِ أَعْلى وَ أَنْبَلُ
وَ إِنْ تَكُنِ الاْبْدانُ لِلْمُوتِ أُنْشِأَتْ
فَقَتْلُ امْرِىء بِالسَّيْفِ فِى اللّهِ أَفْضَلُ
وَ إِنْ تَكُنِ الاْرْزاقُ قِسْماً مُقَدَّراً
فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِى الرِّزْقِ أَجْمَلُ
وَ إِنْ تَكُنِ الاْمْوالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُها
فَما بالُ مَتْرُوك بِهِ الْحُرُّ يَبْخَلُ
اگر (لذّات) دنيوى با ارزش به شمار آيد، سراى پاداشِ الهى (بهشت) از آن برتر و ارزشمندتر است و اگر بدن ها براى مرگ آفريده شده، شهادت در زير ضربات شمشير در راه خدا بهتر است و اگر روزى ها به تقدير الهى تقسيم شده، حريص نبودن در طلب روزى زيباتر است و اگر اموال و دارايى براى واگذاشتن جمع آورى مى شود، چرا آزادمردان (در بذل و بخشش آن) بخل بورزند؟(1)
ابن شهر آشوب در كتاب مناقب اين جمله را نيز در ذيل اين سخن نقل كرده است:
عَلَيْكُمْ سَلامُ اللّهِ يا آلَ اَحْمَدَ

فَاِنّى اَرانِى عَنْكُمْ سَوْفَ أرْحَلُ

پاورقى

1 . تاريخ ابن عساكر (شرح حال امام حسين(عليه السلام))، ص 163 و بحارالانوار، ج 44، ص 374.

سلام خداوند بر شما اى آل احمد! من مى بينم به زودى از ميان شما كوچ خواهم كرد.(1)

و «اربلى» مؤلّف «كشف الغمّة» بر آن اشعار افزوده است:

وَ اِنْ كانَتِ الاْفْعالُ يَوْماً لاَِهْلِها

كَمالا فَحُسْنُ الْخُلْقِ اَبْهى وَ اَكْمَلُ

اگر كردار آدمى روزى مايه كمال اوست پس اخلاق نيكو، زيباتر و كاملتر است.(2)

در روايتى آمده است كه امام به دختر مسلم بن عقيل رو كرد و فرمود:

«يا إِبْنَتِى، أَنَا أَبُوكِ وَ بَناتِى أَخَواتُكِ ; دخترم! من به جاى پدرت و دخترانم به جاى خواهران تو هستند!».(3)

اوج عظمت امام(عليه السلام) و اهداف او در اين اشعار كاملا جلوه گر است او مى داند براى رهايى خود از ننگ تسليم در برابر خودكامگان فرومايه و براى نجات اسلام از چنگال مشركان مسلمان نما از دودمان بنى اميّه راهى جز پذيرش شهادت و آمادگى براى استقبال از شمشيرها وجود ندارد. امام(عليه السلام) از اين طريق ياران خود را نيز براى اين هدف بزرگ مى سازد و آماده مى كند.

امام(علیه السلام) درمنطقه «ذو حسم»(4) با سپاه حرّ (سپاهی که از سوی ابن زیاد برای جلوگیری از ورود امام(علیه السلام) به کوفه فرستاده شده بود) برخورد کرد و هر دو سپاه در آنجا فرود آمدند، چون وقت نماز ظهر رسید امام به «حجّاج بن مسروق» فرمود:

پاورقی

1 . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 103-104.

2 . کشف الغمّة، ج 2، ص 28.

3 . مثیرالاحزان، ص 45.

4 . ذو حُسم (یا ذوحُسُم) نام کوهی است که نعمان بن منذر در آنجا به شکار می پرداخت.

صفحه 367

«أَذِّنْ رَحِمَکَ اللهُ!... حَتّی نُصَلِّی ; اذان بگو: خداوند ترا رحمت کند،... تا نماز بگزاریم». حجّاج برخاست و اذان گفت، آنگاه امام(علیه السلام) به حرّ بن یزید خطاب کرد:

«یَابْنَ یَزیدَ! أَتُریدُ أَنْ تُصَلِّیَ بِأَصْحابِکَ وَ أُصَلِّی بِأَصْحابِی؟ ; آیا تو قصد داری با یاران خویش نماز بگزاری و من نیز با یاران خود نماز بگزارم؟».

حر پاسخ داد: شما با یارانت نماز بگزار، ما نیز به تو اقتدا می کنیم!

امام(علیه السلام) به «حجّاج بن مسروق» فرمود: «اقامه بگو» اقامه گفت و امام(علیه السلام) جلو ایستاد و هر دو سپاه به او اقتدا کردند. پس از نماز از جای خویش برخاست و به شمشیرش تکیه داد و (خطبه خواند) و پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمود:

«أَیُّهَا النّاسُ! إنَّها مَعْذِرَةٌ إِلَی اللّهِ وَ إِلی مَنْ حَضَرَ مِنَ الْمُسْلِمینَ، إِنِّی لَمْ أَقْدِمْ عَلی هذَا الْبَلَدِ حَتّی أَتَتْنِی کُتُبُکُمْ وَ قَدِمَتْ عَلَیَّ رُسُلُکُمْ أَنْ اَقْدِمَ إِلَیْنا إِنَّهُ لَیْسَ عَلَیْنا إِمامٌ، فَلَعَلَّ اللّهُ أَنْ یَجْمَعَنا بِکَ عَلَی الْهُدی، فَإِنْ کُنْتُمْ عَلی ذلِکَ فَقَدْ جِئْتُکُمْ، فَإِنْ تُعْطُونِی ما یَثِقُ بِهِ قَلْبِی مِنْ عُهُودِکُمْ وَ مِنْ مَواثیقِکُمْ دَخَلْتُ مَعَکُمْ إِلی مِصْرِکُمْ، وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ کُنْتُمْ کارِهینَ لِقُدُومی عَلَیْکُمْ اِنْصَرَفْتُ إِلَی الْمَکانِ الَّذِی أَقْبَلْتُ مِنْهُ إِلَیْکُمْ».

«ای مردم! این اتمام حجتی است در پیشگاه خداوند و مسلمانان حاضر، من خود به سوی دیار شما نیامدم مگر آن که نامه های شما به دستم رسید و فرستادگانتان به سویم آمدند و گفتند: به سوی ما بیا چرا که ما پیشوایی نداریم بدان امید که خداوند به وسیله تو ما را در مسیر هدایت گرد آورد. اگر همچنان بر دعوت خود باقی هستید که اکنون آمدم. بنابراین، اگر با من پیمان و میثاق های محکم می بندید به گونه ای که مایه اطمینان خاطرم

گردد، با شما وارد شهرتان می شوم و اگر چنین نکنید و از آمدنم به این دیار ناخشنودید به مکانی که از آنجا آمده ام باز می گردم».
حر و سپاهیانش در برابر سخنان امام(علیه السلام) ساکت مانده و جوابی ندادند.(1)
پاورقی
1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 134-135 و ارشاد مفید، ص 427 (با مختصر تفاوت).

و طبق روایت دیگری فرمود:
«اِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الاَْمْرِ ما قَدْ تَرَوْنَ، وَ إِنَّ الدُّنْيا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُها، وَ اسْتَمَرَّتْ جِدّاً وَ لَمْ يَبْقَ مِنْها إِلاّ صُبابَةٌ كَصُبابَةِ الاِْناءِ، وَ خَسيسِ عَيْش كَالْمَرْعَى الْوَبيلِ، اَلا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لا يُعْمَلُ بِهِ، وَ إِلَى الْباطِلِ لا يُتَناهى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقاءِ رَبِّهِ حَقّاً حَقّاً، فَإِنّى لا أَرىَ الْمَوْتَ إِلاّ سَعادَةً، وَ الْحَياةَ مَعَ الظّالِمينَ إِلاّ بَرَماً».
«همه شما می بینید که چه پیش آمده است، می بینید اوضاع زمانه دگرگون و نامشخّص شده، خوبی آن روی گردانیده و با شتاب درگذر است، و از آن جز اندکی همانند ته مانده ظرف ها و زندگی پستی همچون چراگاه دشوار و خطرناک، باقی نمانده است. آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری نمی گردد، در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است شیفته دیدار پروردگارش (شهادت) باشد. به یقین من مرگِ (در راه حق) را جز سعادت، و زندگی در کنار ستمگران را جز ننگ و خواری نمی بینم».(1)
علاّمه مجلسی افزوده است که امام(علیه السلام) در ادامه چنین فرمود:
«إِنَّ النّاسَ عَبيدُ الدُّنْيا وَ الدّينُ لَعِقٌ عَلى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ ما دَرَّتْ مَعائِشُهُمْ فَاِذا مُحِّصُوا بِالْبَلاءِ قَلَّ الدَّيّانوُنَ ; مردم بندگان دنیایند، و دین همانند چیز خوش طمع و
لذیذی بر زبانشان است که تا آنگاه که زندگی شان (به وسیله آن) پر رونق است، آن را نگه می دارند، ولی هنگامی که به بلا (در امر دین) آزموده شوند، تعداد دین داران اندک گردند».(2)
با این که «حرّ بن یزید ریاحی» بیشترین احترام را در ظاهر به امام(علیه السلام) گذارد و خود
پاورقی
1 . بحارالانوار، ج 44، ص 381 و تاریخ طبری، ج 4، ص 305 (با مختصر تفاوت).
2 . مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 237 و بحارالانوار، ج 75، ص 116. (قابل توجّه آن که : خوارزمی معتقد است که امام(علیه السلام) این سخن را در روز دوّم محرّم، در کربلا ایراد فرموده است).

و يارانش پشت سر امام نماز خواندند، ولى مأمور بود به هر قيمتى شده اجازه ندهد امام(عليه السلام) به كوفه نزديک شود، و اجازه بازگشت به مدينه را هم ندهد، بلكه امام(عليه السلام) را در يک منطقه دور از آبادى ها فرود آورد تا لشكرها فرا رسند و امام(عليه السلام) را در محاصره كامل قرار دهند.
اگر مى بينيم امام(عليه السلام) مى فرمايد: شما مرا دعوت كرديد، اگر حاضر به همكارى نيستيد به جايگاه اصلى ام باز مى گردم، در واقع براى اتمام حجّت بر آن گروه پيمان شكن است، زيرا اگر امام(عليه السلام) مى خواست بازگردد، بعد از خبرهاى قطعى كه از شهادت مسلم و هانى و پيمان شكنى اهل كوفه به او رسيده بود و هيچ مانعى در ظاهر وجود نداشت، باز مى گشت.
او به خوبى مى داند مسير او به سوى كربلا، ميدان جانبازى و شهادت او است، و اين خبر از جدّش رسول خدا(صلى الله عليه وآله) به او رسيده بود.

50 ـ خطبه دیگر امام (علیه السلام) در برابر لشکر حرّ

مطابق روایتی: هنگام نماز عصر امام(علیه السلام) به مؤذّن خود فرمان داد اذان و اقامه بگوید، سپس امام(علیه السلام)جلو ایستاد و هر دو سپاه به آن حضرت اقتدا کردند، پس از نماز امام برخاست و حمد و ثنای الهی را بجای آورد و فرمود:

«أَیُّهَا النّاسُ! أَنَا ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) وَ نَحْنُ أَوْلی بِوِلایَةِ هذِهِ الاُْمُورِ عَلَیْکُمْ مِنْ هؤُلاءِ الْمُدَّعینَ ما لَیْسَ لَهُمْ وَ السّائِرینَ فیکُمْ بِالظُّلْمِ وَ الْعُدْوانِ، فَإِنْ تَتِقُوا بِاللّهِ وَ تَعْرِفُوا الْحَقَّ لاَِهْلِهِ فَیَکُونُ ذلِکَ لِلّهِ رِضیً، وَ إِنْ کَرِهْتُمُوناً وَ جَهِلْتُمْ حَقَّنا وَ کانَ رَأْیُکُمْ عَلی خِلافِ ما جاءَتْ بِهِ کُتُبُکُمْ وَ قَدِمَتْ بِهِ رُسُلُکُمْ اِنْصَرَفْتُ عَنْکُمْ».

«ای مردم! من فرزند دختر رسول خدایم، ما به ولایت این امور بر شما (امامت بر مسلمین) از این مدّعیان دروغین که در میانتان به ظلم و ستم و تجاوز رفتار می کنند
صفحه 370
سزاوارتریم. اگر به خدا اعتماد کنید و صاحبان حق را بشناسید، مایه خشنودی خداوند است و اگر ما را ناخوش داشته و حقّ ما را نشناسید و عقیده شما برخلاف آن باشد که در نامه هایتان نوشته اید و فرستادگانتان گفتند، از نزد شما باز می گردم».

حرّ بن یزید در پاسخ عرض کرد: «ای اباعبدالله(علیه السلام)! ما از این نامه ها و فرستادگان بی خبریم».

امام(علیه السلام) به یکی از خدمت گزاران به نام عقبة ابن سمعان، رو کرد و فرمود: «یا عُقْبَةُ! هاتِ الْخُرْجَیْنَ اللَّذَیْنِ فِیهِمَا الْکُتُبُ ; ای عقبه! آن دو خورجین نامه ها را بیاور».

عقبه نیز نامه های شامیان و کوفیان را حاضر کرد و پیش روی آنان ریخت، آنان پیش آمده، به نامه ها نگاه کرده و می گذشتند!

حر گفت: «ای اباعبدالله! ما از آنان که این نامه ها را نوشتند نیستیم، مأموریت ما آن است که از تو جدا نشده تا تو را نزد امیر (عبیدالله بن زیاد) ببریم».

امام(علیه السلام) تبسّمی کرد و فرمود:

«اَلْمُوْتُ أَدْنی إِلَیْکَ مِنْ ذلِکَ ; مرگ از انجام این کار به تو نزدیک تر است!».(1)

این دوّمین اتمام حجّت امام(علیه السلام) به کوفیان و سپاه «حرّ» است که در میان آنها به یقین از نامه نگاران و دعوت کنندگان امام(علیه السلام) فراوان بودند، زیرا کسی جز «حرّ» نوشتن نامه را انکار نکرد.

به یقین از آنها بسیار بودند و شرمنده شدند ولی اراده آنها از آن ضعیف تر بود که درست بیندیشند و از راه خطا بازگردند.
جمله آخر امام(علیه السلام) مانند پتکی بر سر «حر» وارد شد و چیزی نگفت.
پاورقی
1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 137-138 ; تاریخ طبری، ج 4، ص 303 (با مختصر تفاوت) و مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 232 (با مختصر تفاوت).

امام(علیه السلام) پس از گفتگو با حُرّ، به یاران خود رو کرد و فرمود: «زنان را بر مرکب ها سوار کنید تا ببینیم حرّ و یارانش چه خواهند کرد؟».
اصحاب امام سوار شدند و زنان را جلوی کاروان حرکت دادند. ولی سواران کوفه پیش آمده و راه را بر آنان بستند. امام دست به قبضه شمشیر برد و بر سر حُرّ فریاد کشید و فرمود: «ثَکِلَتْکَ اُمُّکَ! مَا الَّذی تُرِیدُ أَنْ تَصْنَعَ؟; مادرت به عزایت بنشیند! می خواهی چه کار کنی؟!».
حرّ پاسخ داد: به خدا سوگند اگر کسی از عرب ـ جز تو ـ چنین سخنی بر زبان جاری می ساخت، پاسخش را می دادم، هر که می خواست باشد! امّا به خدا سوگند که من نمی توانم نام مادرت را (به علّت عظمت فوق العاده آن حضرت) بر زبانم جاری سازم، ولی ناچارم شما را به نزد عبیدالله بن زیاد ببرم.
امام(علیه السلام) در پاسخ فرمود:
«اِذاً وَاللّٰهِ لا أَتْبَعُکَ أَوْ تَذْهَبَ نَفْسی ; به خدا سوگند من نمی آیم مگر آن که کشته شوم!».
حرّ پاسخ داد: «به خدا سوگند! من نیز از تو دست نمی کشم مگر آن که خود و یارانم کشته شویم!».
حضرت فرمود:
«بَرَزَ أَصْحابِی وَ أَصْحابُکَ وَ اَبْرِزْ إِلَیَّ، فَإِنْ قَتَلْتَنِی خُذْ بِرَأْسِی إِلَی ابْنِ زِیاد وَ إِنْ قَتَلْتُکَ أَرَحْتُ الْخَلْقَ مِنْکَ; یارانم با یاران تو می جنگند و من با تو نبرد خواهیم کرد. اگر
غلبه کردی سرم را نزد ابن زیاد ببر و اگر من تو را به قتل رساندم، مردم را از تو آسوده کردم!».
حرّ گفت: «ای اباعبدالله! من مأمور نیستم با تو نبرد کنم، بلکه مأموریّت من آن
صفحه 372
است از تو جدا نشوم تا تو را نزد ابن زیاد ببرم.... من می دانم که همگان برای نجات خویش در فردای قیامت به شفاعت جدّ تو امید بسته اند، و اگر با تو بستیزم می ترسم در دنیا و آخرت زیانکار باشم ; ولی من در این شرایط نمی توانم از تو دست کشیده و به کوفه برگردم، این راه را در پیش گیر و هر جا که خواستی برو، تا به عبیدالله بن زیادنامه ای بنویسم که او با من مخالفت کرد و من نتوانستم کاری بکنم، تو را به خدا سوگند می دهم جان خویش را حفظ کن!».
امام(علیه السلام) فرمود:

«یا حُرُّ! کَأَنَّکَ تُخْبِرُنِی أنِّی مَقْتُولٌ ; ای حرّ; گویا از کشته شدن مرا می ترسانی؟».
حرّ عرض کرد: «آری اباعبدالله! من در این مورد شکّی ندارم (که اینها چنین تصمیمی دارند) مگر آن که از همان راهی که آمده ای برگردی».
امام(علیه السلام) فرمود:
ما أَدْری ما أَقُولُ لَکَ وَ لکِنِّی أَقُولُ کَما قالَ أَخُو الأوْسِ حَیْثُ یَقُولُ:
سَأَمْضی وَ ما بِالْمَوْتِ عارٌ عَلَی الْفَتی
إذا ما نَوی خَیْراً، وَ جاهَدَ مُسْلِماً
وَ وَاسَی الرِّجالَ الصّالِحینَ بِنَفْسِهِ
وَ فارَقَ مَذْمُوماً وَ خالَفَ مُجْرِماً
أُقْدِمُ نَفْسی لا أُریدُ بَقاءَها
لِتَلْقی خَمیساً فِی الْوِغاءِ عَرْمَرْماً
فَإِنْ عِشْتُ لَمْ أَلَمْ وَ إِنْ مُتُّ لَمْ أُذَمْ
کَفی بِکَ ذُلاّ أَنْ تَعیشَ مُرَغَّماً
تنها پاسخی که می توانم به تو بدهم همان پاسخی است که آن مرد از قبیله اوس (به پسر عموی خویش هنگامی که می خواست به یاری پیامبر برود)، داد:
(سپس اشعاری به این مضمون بیان فرمود:)
«من این راه را می روم و مرگ برای جوانمرد ننگ نیست.
آنگاه که آهنگ خیر کند و در راه اسلام مجاهدت نماید.
و برای مردان صالح از جان خود مایه بگذارد.
صفحه 373
و از بدی ها دوری گزیده و با تبهکاران مخالفت ورزد.
من جانم را بر کف گرفته و دیگر قصد ماندن ندارم تا در کشاکش نبرد با تمام سپاه دشمن بستیزم.
پس اگر زنده ماندم پیشمان نخواهم بود، و اگر کشته شوم نکوهش نمی شوم.
تو را ذلّت همین بس که با خواری به این زندگی (ننگین خود) ادامه دهی!!».(1)
تعبیرات و اشعاری که در این گفتار امام(علیه السلام) از آن استفاده شده نشان می دهد که شجاعت پدرش علی(علیه السلام) در وجود مبارکش به طور کامل وجود داشته است، همان گونه که پدرش فرمود: «وَاللهِ لاَبْنُ اَبیطالِب آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْیِ اُمِّهِ; به خدا سوگند عشق و علاقه فرزند ابوطالب به مرگ از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادرش بیشتر است».(2) او هم می فرماید: «سَأَمْضی وَ ما بِالْمَوْتِ عارٌ عَلَی الْفَتی; من از این طریق می روم و مرگ و شهادت (در راه خدا و نشر حقّ و عدالت)

برای جوانمردان عیب و عار نیست!»
شجاعتی که سبب می شود بر مرگ لبخند زند و از هیچ تهدیدی نهراسد و شاهد مقصود مقدّس خویش را به هر قیمت شده در آغوش گیرد.
یک بار دیگر اشعار فوق را که زبان حال امام(علیه السلام) است زمزمه کنید و به محتوای آن بیندیشید، چگونه از مرگی که مایه حیات و عزّت و افتخار است و حیاتی که مایه ننگ و خواری و بدبختی است، سخن می گوید.

پاورقی
1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 138-140 ; مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 232-233 (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج 44، ص 377-378 (با مقداری تفاوت).
2 . نهج البلاغه، خطبه 5.
صفحه 374
در روایت دیگری آمده است که حضرت بعد از خواندن آن اشعار فرمود:
«لَیْسَ شَأْنِی شَأْنُ مَنْ یَخافُ الْمَوْتَ، ما اَهْوَنَ الْمَوْتِ عَلی سَبیلِ نَیْلِ الْعِزِّ وَ إِحْیاءِ الْحَقِّ، لَیْسَ الْمُوتُ فِی سَبیلِ الْعِزِّ إِلاّ حَیاةً خالِدَةً وَ لَیْسَتِ الْحَیاةُ مَعَ الذُّلِّ إِلاَّ الْمَوْتَ الَّذِی لا حَیاةَ مَعَهُ، اَفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِی، هَیْهاتَ طاشَ سَهْمُکَ وَ خابَ ظَنُّکَ لَسْتُ اَخافُ الْمَوْتَ، اِنَّ نَفْسِی لاَکْبَرُ مِنْ ذلِکَ وَ هِمَّتِی لاَعْلی مِنْ أَنْ أَحْمِلَ الضَّیْمَ خَوْفاً مِنَ الْمَوْتِ وَ هَلْ تَقْدِرُونَ عَلی اَکْثَرَ مِنْ قَتْلی؟! مَرْحَباً بِالْقَتْلِ فِی سَبیلِ اللّهِ، وَ لکِنَّکُمْ لا تَقْدِرُونَ عَلی هَدْمِ مَجْدی وَ مَحْوِ عِزِّی وَ شَرَفِی فَإِذا لا أُبالِی بِالْقَتْلِ».
«در شأن چون منی نیست که از مرگ بهراسد! مرگ در راه رسیدن به عزّت و احیای حق، چقدر آسان است؟! آری مرگ در راه عزّت و سربلندی جز زندگانی جاوید نیست! و زندگی ذلّت بار جز مرگ تهی از زندگی نمی باشد.
آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ هیهات! تیرت به خطا رفت و پندارت بیهوده است!
من آن نیستم که از مرگ بترسم، روحم بزرگ تر و همّتم برتر از آن است که از ترس مرگ زیر بار ستم بروم!
آیا به بیش از کشتن من قادرید؟! خوشا به کشته شدن در راه خدا!
ولی شما بر نابودی عظمت و عزّت و شرف من ناتوانید، حال که چنین است من از کشته شدن باکی ندارم!».(1)
راستی آفرین بر این همّت، و درود خدا بر این عظمت روح و اوج شهامت;
آیا این گونه سخنان تاکنون از کسی شنیده شده؟
آیا هر کس توان گفتن این کلمات را دارد؟
پاورقی
1 . احقاق الحق، ج 1، ص 601 و اعیان الشیعة، ج 1، ص 581.
صفحه 375
درود بر تو ای پیشوای آزادگان و ای سالار شهیدان! که عالیترین درس را در کوتاهترین عبارت به ما آموختی، درود و صد هزار درود!

53 ـ خطبه دیگری از امام (علیه السلام) در جمع یاران حرّ

سرانجام امام(علیه السلام) و حُرّ هر کدام با سپاهیان خود به راه خویش ادامه دادند تا به منزلگاه «بیضه»(1) رسیدند. امام(علیه السلام) در آنجا برای یاران خود و سپاه حرّ، پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمودند:
«أَیُّهَا النّاسُ; إِنَّ رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) قالَ: «مَنْ رَأی سُلْطاناً جائِراً مُسْتَحِلاًّ لِحُرُمِ اللهِ، ناکِثاً لِعَهْدِ اللهِ، مُخالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ اللهِ، یَعْمَلُ فِی عِبادِاللهِ بِالاِْثْمِ وَ الْعُدْوانِ فَلَمْ یُغَیِّرْ عَلَیْهِ بِفِعْل، وَ لاَ قَوْل، کانَ حَقّاً عَلَی اللهِ أَنْ یُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ». أَلا وَ إِنَّ هؤُلاءِ قَدْ لَزِمُوا طاعَةَ الشَّیْطانِ، وَ تَرَکُوا طاعَةَ الرَّحْمنِ، وَ اَظْهَرُوا الْفَسادَ، وَ عَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفَیءِ، وَ أَحَلُّوا حَرامَ اللّهِ، وَ حَرَّمُوا حَلالَ اللّهِ، وَ أَنَا أَحَقُّ مَنْ غَیَّرَ.
قَدْ أَتَتْنی کُتُبُکُمْ، وَ قَدِمَتْ عَلَیَّ رُسُلُکُمْ بِبَیْعَتِکُمْ أَنَّکُمْ لا تُسَلِّمُونی وَ لا تَخْذُلُونی، فَاِنْ تَمَمْتُمْ عَلی بَیْعَتِکُمْ تُصیبُوا رُشْدَکم، فَأَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ، وَابْنُ فاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله)، نَفْسی مَعَ أَنْفُسِکُمْ، وَ أَهْلی مَعَ أَهْلیکُمْ، فَلَکُمْ فِیَّ أُسْوَةٌ، وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ نَقَضْتُمْ عَهْدَکُمْ، وَ خَلَّعْتُمْ بَیْعَتی مِنْ أَعْناقِکُمْ فَلَعَمْری ما هِیَ لَکُمْ بِنُکْر،لَقَدْ فَعَلْتُمُوها بِأَبی وَ أَخی وَابْنِ عَمِّی مُسْلِم! وَالْمَغْرُورُ مَنِ اغْتَرَّ بِکُمْ، فَحَظَّکُمْ أَخْطَأْتُمْ، وَ نَصیبُکُمْ ضَیَّعْتُمْ (فَمَنْ نَّکَثَ فَإِنَّمَا یَنْکُثُ عَلَی نَفْسِهِ) وَ سَیُغْنِی اللّهُ عَنْکُمْ، وَ السَّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ».
«ای مردم! پیامبر خدا(علیه السلام) فرمودند: «هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده، پیمان الهی را شکسته و با سنّت رسول خدا مخالفت ورزیده، در
پاورقی
1 . بیضه (به کسر باء) آبگاهی است میان واقصه و عذیب.
صفحه 376
میان بندگان خدا به ستم رفتار می کند; و او با زبان و کردارش با وی به مخالفت بر نخیزد، سزاوار است خداوند او را در جایگاه آن سلطان ستمگر (دوزخ) بیاندازد».
هان ای مردم! این گروه (بنی امیّه) به طاعت شیطان پایبند شده و از پیروی خداوند سرپیچی کرده اند، فساد را آشکار ساخته و حدود الهی را تعطیل کرده اند. آنان بیت المال را به انحصار خویش درآورده، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام شمرده اند و من (که فرزند رسول خدایم) به قیام برای تغییر این اوضاع، از همه کس سزاوارترم.
نامه های شما به دستم رسید و فرستادگانتان ـ با خبر بیعت شما ـ به نزدم آمدند (و گفتند:) شما با من پیمان بسته که مرا در برابر دشمن تنها

نخواهید گذاشت.
اکنون اگر به بیعت خود وفادار ماندید، به رشد و کمال خود دست یافتید، من حسین بن علی(علیه السلام) و فرزند فاطمه دختر رسول خدایم. من در کنار شما، و خاندانم در کنار خاندان شما است. اسوه و الگوی شما من هستم.
و اگر چنین نبودید و پیمانتان را شکسته اید و از بیعت خویش با من دست کشیده اید، به جانم سوگند! این رفتار از شما ناشناخته (و عجیب) نیست! چرا که شما با پدر و برادر و پسرعمویم مسلم، همین گونه رفتار کردید! فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد. (در واقع این شمایید که) همای سعادت را از دست داده و بهره خویش را تباه ساخته اید. (قرآن می فرماید): «(فَمَنْ نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ); هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است».(1)
و به زودی خداوند مرا از شما بی نیاز خواهد کرد، و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته».
هنگامی که این خطبه به پایان رسید، یاران امام(علیه السلام) به نزدش آمده و همگی برای
پاورقی
1 . فتح، آیه 10 .

یاری حضرت اعلام یاری کردند و امام(علیه السلام) از خداوند برای آنها خیر و سعادت طلب نمود.(1)
این گفتار تاریخی امام(علیه السلام) با صراحت تمام هدف قیام خونین عاشورا را شرح می دهد، بیانی که برای هر زمان و هر مکان کاربرد دارد.
امام(علیه السلام) قیام خود را تبلوری از وظیفه عمومی همه مسلمین می داند که در برابر حکّام جائر و ظالم بر عهده دارند. ظالمانی که نه فقط بندگان خدا را به زنجیر ستم گرفتار ساخته اند، بلکه حلال خدا را حرام کرده و حرام او را حلال شمرده اند.
به یقین، سکوت در برابر چنین افرادی برای هیچ مسلمانی جایز نیست! چرا که سکوت سبب امضای اعمال آنان می شود و امضای اعمال آنان سبب اتّحاد سرنوشت سکوت کننده، با ظالمان و طاغیان می گردد.
آری ; همه باید فریاد کشند و قیام کنند و کاخ بیدادگران را واژگون کنند و از همه سزاوارتر به این امر، فرزند پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و امام معصوم(علیهم السلام) است.
چه منطقی از این گویاتر و زنده تر!

54 ـ عبیدالله بن حُرّ جعفی و از دست دادن فرصت

هنگامی که امام(علیه السلام) با سپاه اندک خویش به «قصر بنی مقاتل»(2) رسید در آنجا خیمه ای توجّهش را جلب کرد، پرسید: «این خیمه از کیست؟» گفتند: «عبیدالله بن حرّجعفی». امام(علیه السلام) «حجّاج بن مسروق جعفی» را به نزد او فرستاد. حجّاج به خیمه عبیدالله بن حرّ آمد، سلام کرد و گفت:

پاورقی

1 . تاریخ طبری، ج 4، ص 304 ; کامل ابن اثیر، ج 4، ص 48 و فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 144-145.

2 . این قصر که موضعی است میان عین التمر و قُطقُطانیّه (نزدیک کوفه)، منسوب به مقاتل بن حسان بوده است.

صفحه 378

ای پسر حرّ! به خدا سوگند! اگر شایسته آن باشی که بپذیری خداوند به تو کرامتی عظیم هدیه کرده است.

گفت: کدام کرامت؟

حجّاج پاسخ داد: این حسین بن علی(علیه السلام) است، که تو را به یاری خویش فرا می خواند. پس اگر در رکاب آن حضرت با دشمنانش نبرد کنی، پاداش بزرگی نصیب تو خواهد شد و اگر کشته شوی، به فیض شهادت نایل گردی.

«عبیدالله بن حرّ» گفت: من از کوفه بیرون نیامدم مگر آن که بیم داشتم حسین بن علی(علیه السلام) به کوفه قدم گذارد و من آنجا باشم و یاری اش نکنم. در کوفه هیچ یاوری نمانده مگر آن که به دنیا رو کرده است، خدمت امام برگرد و این مطلب را به عرضشان برسان.

حجّاج نزد امام آمد و ماجرا را به عرض امام(علیه السلام) رساند. امام برخاست و باتنی چند از یاران خود به نزد عبیدالله بن حرّ آمد. عبیدالله از امام(علیه السلام) استقبال گرمی به عمل آورد و امام نشست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«أَمّا بَعْدُ، یَابْنَ الْحُرِّ! فَإِنَّ مِصْرَکُمْ هذِهِ کَتَبُوا إِلَیَّ وَ خَبَّرُونی أَنَّهُمْ مُجْتَمِعُونَ عَلی نُصْرَتی، وَ أَنْ یَقُومُوا دُونِی وَ یُقاتِلُوا عَدُوِّی، وَ أَنَّهُمْ سَأَلُونِی الْقُدُومَ عَلَیْهِمْ، فَقَدِمْتُ، وَ لَسْتُ أَدْرِی الْقَوْمَ عَلی ما زَعَمُوا، لاَِنَّهُمْ قَدْ أَعانُوا عَلی قَتْلِ ابْنِ عَمِّی مُسْلِمِ بْنِ عَقیل(رحمه الله)وَ شیعَتِهِ. وَ أَجْمَعُوا عَلَی ابْنِ مَرْجانَةَ عُبَیْدِاللّهِ بْنِ زیاد یُبایِعُنِی لِیَزیدَ بْنِ مُعاوِیَةَ، وَ أَنْتَ یَابْنَ الْحُرِّ فَاعْلَمْ أَنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُؤاخِذُکَ بِما کَسَبْتَ وَ أَسْلَفْتَ مِنَ الذُّنُوبِ فِی الاَْیّامِ الْخالِیَةِ، وَ أَنَا أَدْعُوکَ فِی وَقْتِی هذا اِلی تَوْبَة تُغْسَلُ بِها ما عَلَیْکَ مِنَ الذُّنُوبِ، وَ

أَدْعُوکَ إِلی نُصْرَتِنا أَهْلَ الْبَیْتِ، فَإِنْ أُعْطِینا حَقَّنا حَمِدْنَا اللّهُ عَلی ذلِکَ وَ قَبِلْناهُ، وَ إِنْ مُنِعْنا حَقَّنا وَ رُکِبْنا بِالظُّلْمِ کُنْتَ مِنْ أَعْوانی عَلی طَلَبِ الْحَقِّ».
«امّا بعد! ای پسر حرّ! همشهریان تو این نامه ها را برایم نوشتند و خبر دادند که
صفحه 379
همگی بر یاری من متّفق اند و در کنار من ایستاده و با دشمنانم پیکار خواهند کرد. و از من خواستند که نزدشان بروم و من نیز آمدم. ولی گمان نمی کنم که آنان بر عهدشان پایدار بمانند، زیرا آنان بر کشتن پسر عمویم ـ مسلم بن عقیل(رحمه الله) ـ و یارانش (با دشمنان) همکاری کردند، و همگی با پسر مرجانه ـ عبیدالله بن زیاد ـ که از من می خواهد با یزید بیعت کنم، همراه شده اند. و تو ای پسر حرّ بدان! به یقین خداوند در برابر کارهایی که انجام داده ای و گناهانی که در ایّام گذشته مرتکب شده ای، از تو بازخواست خواهد کرد، و من در این لحظه از تو می خواهم که با آب توبه گناهانت را شستشو دهی و تو را به یاری خاندان اهلبیت(علیهم السلام) فرا می خوانم.
اگر حقّمان را به ما دادند خدا را بر آن شکر کرده و می پذیریم و اگر آن را از ما بازداشتند و به ظلم و ستم بر ما چیره شدند تو در طلب حق، از یاوران من خواهی بود (و در هر دو صورت زیانی نخواهی دید)».
عبیدالله بن حرّ عرض کرد: به خدا سوگند! ای فرزند رسول الله(صلی الله علیه وآله) اگر در کوفه کسانی بودند که تو را یاری کرده و در رکابت پیکار می نمودند، من مقاوم ترین آنان در برابر دشمنانت بودم. ولی من در کوفه شاهد بودم که مدّعیان پیروی تو از ترس بنی امیّه و شمشیرهایشان به خانه های خود خزیدند. تو را به خدا سوگند که این خواهش را از من مکن. من هر چه بتوانم ـ از کمک های مالی ـ از تو دریغ نخواهم کرد این اسب را از من بپذیر که در پی کسی با آن روان نشدم مگر آن که بر او دست یافتم و با آن از مهلکه ای نگریختم جز آن که نجات یافتم و این شمشیر را تقدیم تو می کنم که به هر چه فرود آوردم آن را برید.
امامعلیه السلام) فرمود:
«یَابْنَ الْحُرِّ! ما جِئْناکَ لِفَرَسِکَ وَ سَیْفِکَ، إِنَّما أَتَیْناکَ لِنَسْأَلَکَ النُّصْرَةَ، فَإِنْ کُنْتَ قَدْ بَخِلْتَ عَلَیْنا بِنَفْسِکَ فَلا حاجَةَ لَنا فِی شَیْء مِنْ مالِکَ،... قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) وَ هُوَ یَقُولُ: «مَنْ
صفحه 380
سَمِعَ داعِیَةَ أَهْلِ بَیْتی، وَ لَمْ یَنْصُرْهُمْ عَلی حَقِّهِمْ إِلاَّ أَکَبَّهُ اللهُ عَلی وَجْهِهِ فِی النّارِ» ; ای فرزند حرّ! ما به قصد اسب و شمشیرت نیامدیم، ما آمدیم تا از تو یاری بطلبیم. اگر از تقدیم جانت در راه ما دریغ میورزی، هیچ نیازی به مالت نداریم... من از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)شنیدم که می

فرمود: «هر کس فریاد استغاثه اهل بیت مرا بشنود و به یاریشان نشتابد خداوند وی را به رو در آتش دوزخ اندازد».
آنگاه امام حسین(علیه السلام) برخاست و به نزد یاران خود برگشت.(1)
در روایتی آمده است که امام پس از این گفتگوها در پایان به عبیدالله بن حرّ چنین فرمود:
«فَإِلاّ تَنْصُرْنا فَاتَّقِ اللّهَ أَنْ لا تَكُونَ مِمَّنْ يُقاتِلُنا، فَوَاللّهِ لا يَسْمَعُ واعِيَتَنا أَحَدٌ ثُمَّ لَمْ يَنْصُرْنا إِلاّ هَلَكَ ; اگر قصد یاری ما را نداری، پس از خدا بترس و با آنان که با ما
می جنگند مباش! به خدا سوگند! هر کس فریاد استغاثه ما را بشنود و به یاری ما نشتابد یقیناً آخرت او تباه خواهد شد».
عبیدالله بن حر عرض کرد: نه، هرگز چنین نخواهد شد! إن شاء الله (و من با دشمن شما همراهی نخواهم کرد).(2)
امام(علیه السلام) بار دیگر با این سخنان پر معنی خود نشان می دهد با این که امیدی به مردم کوفه ندارد و می داند آنها بیوفاتر از آن هستند که به پیمان و دعوت نامه های خود وفا کنند و به یاری او برخیزند، باز به راه خود ادامه می دهد، زیرا رسالت او چیز دیگری است و برنامه ای دیگر.
در ضمن هر کس را ببیند با او اتمام حجّت می کند، و صاحبان نفوس مطمئنّه و سعادتمندان پرافتخار و مؤمنان راستین را با خود همراه می سازد، تا در آن کارزار
پاورقی
1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 130-132.
2 . تاریخ طبری، ج 4، ص 307-308 و بحارالانوار، ج 44، ص 379.
صفحه 381
تاریخی عاشورا شهد شهادت را بنوشند و با خون های پاک خود نهال اسلام را آبیاری کنند و پرده از چهره منافقان و دشمنان قسم خورده اسلام برافکنند.

از امام سجّاد(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «امام حسین(علیه السلام) (در مسیر کربلا) در هیچ منزلگاهی فرود نیامد و کوچ نکرد، مگر آن که از «یحیی بن زکریّا» پیامبر بزرگ خدا وکشته شدن وی یاد فرمود، و روزی چنین فرمود:
«وَ مِنْ هَوانِ الدُّنْیا عَلَی اللّهِ أَنَّ رَأْسَ یَحْیَی بْنَ زَکَرِیّا اُهْدِیَ اِلی بَغِیٍّ مِنْ بَغایا بَنی إِسْرائیلَ ; از پستی دنیا نزد خداوند همین بس که سر «یحیی بن زکریّا» را برای زناکاری از زناکاران بنی اسرائیل هدیه بردند!».(1)
در روایت دیگری امام(علیه السلام) در توضیح این مطلب، فرمود:
«إِنَّ امْرَأَةَ مَلِکِ بَنِی إِسْرائیلَ کَبُرَتْ وَ أَرادَتْ أَنْ تُزَوِّجَ بِنْتَها مِنْهُ لِلْمَلِکِ، فَاسْتَشارَ الْمَلِکُ یَحْیَی بْنَ زَکَرِیّا فَنَهاهُ عَنْ ذلِکَ، فَعَرَفَتِ الْمِرْأَةُ ذلِکَ وَ زَیَّنَتْ بِنْتَها وَ بَعَثَتْها إِلَی الْمَلِکِ فَذَهَبَتْ وَ لَعِبَتْ بَیْنَ یَدَیْهِ، فَقالَ لَهَا الْمَلِکُ: مَا حَاجَتُکَ؟
قالَتْ: رَأْسُ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیّا.
فَقالَ الْمَلِکُ: یا بُنَیَّةُ حاجَةً غَیْرَ هذِهِ.
قالَتْ: ما أُریدُ غَیْرَهُ... فَقَتَلَهُ، ثُمَّ بَعَثَ بِرَأْسِهِ إِلَیْها فِی طَشْت مِنْ ذَهَب، فَأُمِرَتِ الاْرْضُ فَأَخَذَتْهَا، وَ سَلَّطَ اللّهُ عَلَیْهِمْ بُخْتَ نُصَّرَ».
«همسر پادشاه بنی اسرائیل پیر شده بود، خواست دخترش را به همسری آن پادشاه درآورد. پادشاه با یحیی بن زکریّا دراین مورد مشورت کرد حضرت وی را از این کار برحذر داشت، همسر پادشاه از این ماجرا با خبر شد و دخترش را آرایش
پاورقی
1 . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 92 و بحارالانوار، ج 45، ص 89.
صفحه 382
کرد و به نزد پادشاه فرستاد ; دختر به نزد پادشاه رفت و به طنّازی و عشوه گری پرداخت (تا هوش از سر پادشاه ربود).
پادشاه گفت: (برای آن که به وصالت برسم) چه می خواهی؟
دختر گفت: سر یحیی بن زکریّا را!
پادشاه گفت: دخترم! چیز دیگری بخواه.
گفت: جز این نمی خواهم!
امام(علیه السلام) ادامه داد: ... وی پس از این تصمیم به قتل حضرت یحیی(علیه السلام) گرفت و آن حضرت را به قتل رساند. آنگاه سر مبارکش را در طشت طلایی نهاد و به نزد آن دختر فرستاد (وچندان نگذشت که زمین دختر را در خود فرود برد و «بخت نصّر» بر آنان مسلّط

شد)».(1)
آنجا که سر یحیی را دفن کردند پیوسته از آن محل خون می جوشید تا بخت نصّر گروه زیادی از ظالمان بنی اسرائیل را کشت تا خون از جوشش افتاد.
لذا در پایان این ماجرا می خوانیم امام حسین(علیه السلام) به فرزندش امام سجّاد(علیه السلام) فرمود:
«یا وَلَدِی یا عَلِیُّ وَاللّهِ لا یَسْکُنُ دَمِی حَتّی یَبْعَثَ اللّهُ الْمَهْدِیَّ فَیَقْتُلَ عَلی دَمِی مِنَ الْمُنافِقِینَ الْکَفَرَةِ الْفَسَقَةِ سَبْعینَ أَلْفاً ; فرزندم! علی جان! به خدا سوگند خون من آرام
نخواهد گرفت تا آنگاه که خداوند (فرزندم) مهدی(عج) را مبعوث کند و او هفتاد هزار تن از منافقین کافر و فاسق را به قتل برساند».(2)
گفته های کوتاه و پرمعنی امام(علیه السلام) در مسیر کربلا یکی از دیگری پربارتر و عجیب تر است.
هدف امام(علیه السلام) از طرح ماجرای حضرت یحیی(علیه السلام) اشاره به این نکته است که حکّام
پاورقی
1 . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 92 و بحارالانوار، ج 45، ص 89 .
2 . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 92 و بحارالانوار، ج 45، ص 89 .
صفحه 383
ظالم و جبار و هواپرست او را به جرم پاکی و تقوا و مبارزه با آلودگی ها و هوسبازی ها شهید می کنند و سر بریده اش را برای ناپاک زاده ای هدیه می برند و این نشان می دهد که امام(علیه السلام) از جزئیّات شهادت خود آگاه بوده، و برای اصحاب و یاران و فرزندانش شرح می داده و آن مردان شجاع را آماده جانبازی و فداکاری تا آخرین قطره خون می کرده است.
جمله «خون من از جوشش باز نمی ایستد تا «مهدی(علیه السلام)» قیام کند» اشاره پر معنایی به استمرار عاشوراهای حسینی در طول تاریخ است، همان چیزی که امروز با چشم خود می بینیم. صَدَقَ الله وَ رَسُولُهُ وَ اَوْلِیائُهُ(علیهم السلام) .

امام در دوّم محرّم سال 61 هجری به اتّفاق یاران خویش به سرزمین کربلا وارد شد، ابتدا به یارانش رو کرد و فرمود:
«اَلنّاسُ عَبیدُ الدُّنْیا وَ الدِّینُ لَعِقٌ عَلی أَلْسِنَتِهِمْ، یَحُوطُونَهُ ما دَرَّتْ مَعایِشُهُمْ، فَإِذا مُحِّصُوا بِالْبَلاءِ قَلَّ الدَّیّانُونَ ; مردم، بندگان دنیا هستند و دین همانند چیزی است که بر
زبانشان باشد، تا آنگاه که زندگی شان (به وسیله آن) پر رونق است آن را نگه می دارند، ولی هنگامی که با مشکلات آزموده شوند عدد دین داران اندک می شود».
آنگاه پرسید: آیا اینجا کربلا است!
پاسخ دادند: آری، ای پسر پیغمبر!
آن حضرت فرمود:
«هذا مَوْضِعُ کَرْب وَ بَلاء، ههُنا مَناخُ رِکابِنا، وَ مَحَطُّ رِحالِنا، وَ مَقْتَلُ رِجالِنا، وَ مَسْفَکُ دِمائِنا ; این دیار، جایگاه اندوه و بلا (و سرزمین گرفتاری و آزمون) است،
اینجا محلّ خوابیدن شتران ما، و بارانداز کاروان ما، و محلّ شهادت مردان ما و
صفحه 384
جاری شدن خون ماست».(1)
سپس اصحاب امام(علیه السلام) پیاده شدند «حرّ» نیز با هزار سوار جنگی در ناحیه دیگری در مقابل امام(علیه السلام) اردو زد و نامه ای به عبیدالله بن زیاد نوشت و در آن نامه او را از ورود امام حسین(علیه السلام) به کربلا باخبر ساخت.
در روایت دیگری چنین می خوانیم:
امام حسین(علیه السلام) فرمود: اسم این مکان چیست؟ پاسخ دادند: کربلا.
فرمود:
«ذاتُ کَرْب وَ بَلاء، وَ لَقَدْ مَرَّ أَبِی بِهذَا الْمَکانِ عِنْدَ مَسیرِهِ إِلی صِفّینَ، وَ أَنَا مَعَهُ، فَوَقَفَ، فَسَأَلَ عَنْهُ، فَأُخْبِرَ بِاسْمِهِ، فَقالَ: «هاهُنا مَحَطُّ رِکابِهِمْ، وَ هاهُنا مِهْراقُ دِمائِهِمْ»، فَسُئِلَ عَنْ ذلِکَ، فَقالَ: «ثِقْلٌ لالِ بَیْتِ مُحَمَّد، یَنْزِلُونَ هاهُنا»، وَ قَبَضَ قَبْضَةً مِنْها فَشَمَّها وَ قالَ: هذِهِ وَ اللّهِ هِیَ الاَْرْضُ الَّتِی أَخْبَرَ بِها جَبْرَئیلُ رَسُولَ اللّهِ أَنَّنِی أُقْتَلُ فیها، أَخْبَرَتْنِی أُمُّ سَلْمَةَ».
«سرزمین اندوه و سختی، پدرم (امیرالمؤمنین(علیه السلام)) در مسیر جنگ صفّین که من نیز همراه او بودم از این سرزمین عبور کرد، چون به

اینجا رسید، ایستاد و از نام آن پرسید. وقتی که نامش را شنید، فرمود: «اینجا محلّ کاروان آنان و جای ریخته شدن خون های پاکشان است».
پرسیدند: از چه خبر می دهی؟
فرمود: «از حوادث سنگینی برای خاندان پیامبر که روزی در این مکان فرود می آیند».
سپس امام حسین(علیه السلام) مشتی از خاک گرفت و بویید و فرمود: «به خدا سوگند! این همان سرزمینی است که جبرئیل به پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) خبر داد که من در آن شهید می شوم.
پاورقی
1 . مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 237 و بحارالانوار، ج 44، ص 383 .

امّ سلمه (همسر بزرگوار رسول گرامی اسلام) به من خبر داد و گفت: روزی جبرئیل نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود و تو هم (ای حسین(علیه السلام)) نزد من بودی، پس گریستی، پیامبر فرمود: فرزندم را رها کن و من تو را رها کردم، پیامبر(صلی الله علیه وآله) تو را در آغوش گرفت و بر دامانش نشاند. جبرئیل از پیامبر(صلی الله علیه وآله) پرسید: آیا حسین(علیه السلام) را دوست داری؟ پیامبر فرمود: آری». جبرئیل گفت: «فِإِنَّ أُمَّتَکَ سَتَقْتُلُهُ، وَ إنْ شِئْتَ أُرِیتُکَ تُرْبَةَ أرْضِهِ الَّتی یُقْتَلُ فِیها ; امّت تو وی را خواهند کشت و چنانچه خواسته باشی خاک زمینی را که در آن شهید می شود به تو نشان دهم؟».
پیامبر فرمود: آری!
آنگاه جبرئیل بالش را بر زمین باز کرد و آن زمین را به پیامبر نشان داد. (1)
ابومخنف در کتاب مقتل خویش از کلبی نقل می کند که امام و حرّ با سپاهیان خود راه می پیمودند تا آن که در روز چهارشنبه به سرزمین کربلا رسیدند، ناگهان اسب امام حسین(علیه السلام) از حرکت ایستاد. امام(علیه السلام) از آن پیاده شد و سوار بر مرکب دیگر شد ; ولی آن اسب نیز قدم از قدم برنداشت، اسب های متعدّدی عوض کرد، ولی هیچ یک حرکت نکردند. امام(علیه السلام)چون این امر شگفت آور را مشاهده کرد، پرسید: نام این سرزمین چیست؟
گفتند: غاضریّه. فرمود: آیا نام دیگری دارد؟ گفتند: نینوا.
فرمود: به جز اینها آن را چه می نامند؟ گفتند: شاطی الفرات (ساحل فرات).
فرمود: آیا باز هم نامی دارد؟ پاسخ دادند: کربلا.
پس آهی کشید و فرمود: «أرْضُ کَرْب وَ بَلاَء; دشت اندوه و بلا» است.
سپس افزود:

«قِفُوا وَ لا تَرْحَلَوا مِنْها، فَهاهُنا وَاللّهِ مَناخُ رِكابِنا، وَ هاهُنا وَاللّهِ سَفْکُ دِمائِنا، وَ هاهُنا

پاورقی

1 . مجمع الزوائد، ج 9، ص 192.

وَاللّهِ هَتْکُ حَریمِنا، وَ هاهُنا وَاللّهِ قَتْلُ رِجالِنا، وَ هاهُنا وَاللّهِ ذِبْحُ اَطْفالِنا، وَ هاهُنا وَاللّهِ تُزارُ قُبُورُنا، وَ بِهذِهِ التُّرْبَةِ وَعَدَنِی جَدِّی رَسُولُ اللّهِ وَ لا خُلْفَ لِقَوْلِهِ».

«همین جا توقّف کنید و از آن کوچ نکنید. پس به خدا سوگند! خوابگاه شتران ما و جای ریخته شدن خونمان است. به خدا سوگند! اینجا محلّ هتک حریم ما و کشته شدن مردان و ذبح کودکان ماست. به خدا سوگند! اینجا محلّ زیارت قبور ماست. جدّم رسول خدا مرا به این تربت نوید داده است که در فرموده او تخلّفی نیست».(1)

سرزمین کربلا از خاطره انگیزترین سرزمین های کشور اسلام است، سرزمین دلاوری ها و رشادت ها، سرزمین ایثارها و فداکاری ها، و سرزمین پایمردی ها در مسیر هدف.

نام کربلا برای امام حسین(علیه السلام) کاملا آشنا بود، چرا که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در زمان خود از آن خبر داده بود و این خبر را رسول خدا(صلی الله علیه وآله) طبق روایات از جبرئیل، امین وحی خدا شنید، که فرزندت حسین را در این سرزمین شهید خواهند کرد (شهادتی که موج آثارش پهنه تاریخ را فراخواهد گرفت).

حتّی امیر مؤمنان علی(علیه السلام) مطابق روایتی هنگامی که از آن عبور می کرد صحنه های آینده این سرزمین را با چشم خود دید و در آنجا نماز گزارد و حسین عزیزش را به پایمردی بیشتر دعوت کرد.

لذا هنگامی که امام حسین(علیه السلام) به این سرزمین موعود رسید، دستور داد بارها را بگشایند و خیمه ها را برپا کنند و فرمود منزلگه مقصود ما همین جاست!

57 ـ برخورد عزّتمندانه امام (علیه السلام) با فرستاده عبیدالله

پاورقی

1 . ناسخ التواریخ، ج 2، ص 168 و رجوع کنید به : اثبات الهداة، ج 5، ص 202 .

صفحه 387

ابن زیاد نامه ای به این مضمون برای امام حسین(علیه السلام) نوشت:

«امّا بعد! ای حسین! خبر ورودت به کربلا به من رسید، امیرالمؤمنین ـ یزید! ـ به من نوشته است که سر بر بالین ننهم و غذای سیری نخورم تا تو را به قتل برسانم و به خداوند لطیف و خبیر ملحق کنم و یا به فرمان من و یزید بن معاویه گردن نهی».

چون این نامه به امام حسین(علیه السلام) رسید و آن را خواند، نامه را به دور افکند و فرمود:

«لا أَفْلَحَ قَوْمٌ آثَرُوا مَرْضاةَ أَنْفُسِهِمْ عَلى مَرْضاةِ الْخالِقِ ; گروهی که خشنودی خود را بر خشنودی خداوند برگزیدند، هرگز رستگار نخواهند شد».

فرستاده «عبیدالله» پرسید: «ای اباعبدالله! جواب نامه چه شد؟»

امام(علیه السلام) فرمود:

«ما لَهُ عِنْدِی جَوابٌ; لاَِنَّهُ قَدْ حَقَّتْ عَلَیْهِ کَلِمَةُ الْعَذابِ ; این نامه نزد من جوابی ندارد، زیرا عبیدالله مستحقّ عذاب الهی شده است!».

چون قاصد نزد عبیدالله بازگشت و جریان را گفت، ابن زیاد به شدّت برآشفت (ولی پاسخی نداشت).(1)

امام(علیه السلام) با این سخن کوتاه و پر معنی نشان داد که با کسانی که خشنودی بندگان طاغی و یاغی را بر خشنودی خدا مقدّم میشمرند، هیچ سر سازش ندارد و نامه امثال ابن زیاد را که جزو این گروهند، لایق و شایسته پاسخ نمی داند، آن را می خواند و به دور می افکند، هر چند جان شریفش در خطر باشد.

سرانجام امام(علیه السلام) در یک طرف و حرّ بن یزید نیز با هزار مرد جنگی، در ناحیه

پاورقی

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 150-151 ; مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 239 و بحارالانوار، ج 44، ص 383 (با مختصر تفاوت).

صفحه 388

دیگر اردو زدند. آنگاه امام(علیه السلام) قلم و کاغذی طلب کرد و نامه ای برای بزرگان کوفه که می دانست بر رأی خود استوار مانده اند، و در واقع خطاب به عموم مردم کوفه، به این مضمون نوشت:

«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، مِنَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ إِلی سُلَیْمانِ بْنِ صُرَد، وَ الْمُسَیِّبِ بْنِ نَجْبَةَ، وَ رُفاعَةِ بْنِ شَدّاد، وَ عَبْدِاللهِ بْنِ وال، وَ جَماعَةِ الْمُؤْمِنِینَ، أَمّا بَعْدُ: فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللهِ(صلی الله علیه وآله)قَدْ قالَ فِی حَیاتِهِ: «مَنْ رَأی سُلْطاناً جائِراً مُسْتَحِلاًّ لِحُرُمِ اللهِ، ناکِثاً لِعَهْدِ اللهِ، مُخالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ اللهِ، یَعْمَلُ فِی عِبادِاللهِ بِالاِْثْمِ وَ الْعُدْوانِ ثُمَّ لَمْ یُغَیِّرْ بِقَوْل وَ لا فِعْل، کانَ حَقیقاً عَلَی اللهِ أنْ یُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ». وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هؤُلاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طاعَةَ الشَّیْطانِ، وَ تَوَلَّوْا عَنْ طاعَةِ الرَّحْمنِ، وَ اَظْهَرُوا الْفَسادَ، وَ عَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفَیءِ، وَ أَحَلُّوا حَرامَ اللّهِ، وَ حَرَّمُوا حَلالَهُ، وَ إِنِّی أَحَقُّ بِهذَا الاَْمْرِ لِقَرابَتِی مِنْ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله).

وَ قَدْ أَتَتْنی کُتُبُکُمْ، وَ قَدْ قَدِمَتْ عَلَیَّ رُسُلُکُمْ بِبَیْعَتِکُمْ أَنَّکُمْ لا تُسَلِّمُونی وَ لا تَخْذُلُونی، فَاِنْ وَفَیْتُمْ لِی بِبَیْعَتِکُمْ فَقَدْ أَصَبْتُمْ حَظَّکُمْ وَ رُشْدَکُمْ، وَ نَفْسی مَعَ أَنْفُسِکُمْ، وَ أَهْلی وَ وَلَدی مَعَ أَهالِیکُمْ وَ أَوْلادِکُمْ، فَلَکُمْ بِی أُسْوَةٌ، وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ نَقَضْتُمْ عَهودَکُمْ، وَ خَلَعْتُمْ بَیْعَتَکُمْ فَلَعَمْری ما هِیَ مِنْکُمْ بِنُکْر، لَقَدْ فَعَلْتُمُوها بِأَبی وَ أَخی وَابْنِ عَمِّی! وَالْمَغْرُورُ مَنِ اغْتَرَّ بِکُمْ، فَحَظَّکُمْ أَخْطَأْتُمْ، وَ نَصیبُکُمْ ضَیَّعْتُمْ (فَمَنْ نَّکَثَ فَإِنَّمَا یَنْکُثُ عَلَی نَفْسِهِ)وَ سَیُغْنِی اللّهُ عَنْکُمْ، وَ السَّلامُ».

«به نام خداوند بخشنده مهربان ; از حسین بن علی(علیه السلام) به سلیمان بن صرد، مسیّب بن نجبه، رفاعة بن شداد، عبدالله بن وال و همه مؤمنین، امّا بعد: شما می دانید پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در زمان حیات خود فرمود:

«هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خداوند را حلال شمرده و پیمان خدا را شکسته و با سنّت پیامبر اکرم مخالفت ورزیده و در میان بندگان خدا به ظلم و ستم

صفحه 389

رفتار نموده، ولی با او به مبارزه عملی و گفتاری برنخیزد، سزاوار است که خدای متعال او را در جایگاه آن سلطان ستمگر (جهنّم) وارد کند».
شما می دانید که این گروه (بنی امیّه) به طاعت شیطان پای بند شده و از پیروی خداوند سرباز زدند و فساد را آشکار ساخته و حدود الهی را تعطیل کرده اند، بیت المال مسلمین را به انحصار خویش درآورده، حرام خداوند را حلال و حلالش را حرام شمرده اند و من به جهت قرابت و نزدیکی با پیامبر خدا، خود را سزاوارتر از دیگران می دانم که با آنان مبارزه کنم.
از طرفی نامه های شما به من رسید. فرستادگانتان با خبر بیعت شما به نزدم آمدند (و گفتند) که شما با من بیعت کرده اید که مرا هرگز به دشمن تسلیم نخواهید کرد و در میدان مبارزه تنهایم نخواهید گذارد و در میانه راه، به من پشت نخواهید کرد. حال اگر بر بیعت و پیمان خود پایدارید به رشد و کمال خود دست یافتید، من در کنار شما و خاندان و فرزندانم در کنار خاندان و فرزندان شما خواهد بود و من اسوه و مقتدای شما خواهم بود و اگر چنین نکنید و بر عهد خود استوار نباشید و بیعت خود را بشکنید، بجانمم سوگند که چنین رفتاری از شما ناشناخته و عجیب نیست! چرا که شما با پدر و برادرم و پسر عمویم (مسلم) همین گونه رفتار کردید. فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد، پس در این صورتصفحه شما همای سعادت را از دست داده و بهره خویش را تباه ساختید. «هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است». و خداوند به زودی مرا از شما بی نیاز خواهد کرد. والسلام».(1)
امام(علیه السلام) نامه را مهر کرد و پیچید و به «قیس بن مسهّر صیداوی» داد تا به مردم کوفه برساند و چون امام از خبر کشته شدن قیس مطّلع شد، اشکش جاری گشت و عرضه
پاورقی
1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 143-145 ; مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 234-235 و بحارالانوار، ج 44، ص 381-382.

داشت:
«اللّهُمَّ اجْعَلْ لَنا لِشیعَتِنا عِنْدَکَ مَنْزِلا کَریماً، وَ اجْمَعْ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ فِی مُسْتَقَرّ مِنْ رَحْمَتِکَ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدیر ; خداوندا! برای ما و شیعیان ما در نزد خود جایگاه
والایی قرار ده و ما را با آنان در جوار رحمت خود گردآور که تو بر انجام هر کاری توانایی».(1)
امام(علیه السلام) در این نامه که برای عموم مردم کوفه ـ مخصوصاً بزرگان آنها ـ نوشته است بار دیگر اتمام حجّت می کند. از یک سو وظیفه سنگین آنها را در قیام بر ضدّ جنود شیطان و سردمداران فساد و کفر و

طغیان، روشن می سازد، و از سویی دیگر عهد و پیمان و بیعت مؤکّد آنان را در حمایت از آرمان های خود یادآور می شود.
جالب این که هرگز قیام و مبارزه خود را مشروط به قیام آنها نمی کند وعزم و جزم خود را برای مبارزه تا آخرین نفس با توکّل بر خداوند آشکار می سازد.
این نامه، بار دیگر اهداف مقدّس امام(علیه السلام) را از قیام عاشورا روشن می سازد. این اهداف نه هوس حکومت است، نه آرزوی مقام ; بلکه تنها برای مبارزه با خودکامگان، انحصارطلبان، ظالمان و ستمگران و آنهایی است که ارزش های الهی را پایمال کرده اند و فقط برای جلب رضای خدا است.

59 ـ خوشا چنین مرگی!

(چیزی نگذشت که عمر بن سعد با لشکر عظیمی به کربلا آمد و در برابر لشکر محدود امام(علیه السلام) ایستاد).
فرستاده عمر بن سعد نزد امام(علیه السلام) آمد. سلام کرد و نامه ابن سعد را به امام تقدیم
پاورقی
1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 147 و بحارالانوار، ج 44، ص 382.
صفحه 391
نمود و عرض کرد: مولای من! چرا به دیار ما آمده ای؟
امام(علیه السلام) در پاسخ فرمود:
«كَتَبَ إِلَیَّ أَهْلُ مِصْرِكُمْ هذا أَنْ أَقْدِمَ، فَأَمّا إِذْ كَرِهُونِی فَأَنَا أَنْصَرِفُ عَنْهُمْ! ; اهالی شهر شما به من نامه نوشتند و مرا دعوت کرده اند، و اگر از آمدن من ناخشنودند باز خواهم گشت!».(1)
خوارزمی روایت کرده است: امام(علیه السلام) به فرستاده عمر بن سعد فرمود:
«یا هذا بَلِّغْ صاحِبَكَ عَنِّی اِنِّی لَمْ اَرِدْ هذَا الْبَلَدَ، وَ لكِنْ كَتَبَ إِلَیَّ أَهْلُ مِصْرِكُمْ هذا اَنْ آتیهُمْ فَیُبایَعُونِی وَ یَمْنَعُونِی وَ یَنْصُرُونِی وَ لا یَخْذُلُونِی فَاِنْ كَرِهُونِی اِنْصَرَفْتُ عَنْهُمْ مِنْ حَیْثُ جِئْتُ ; از طرف من به امیرت بگو، من خود به این دیار نیامده ام، بلکه مردم این
دیار مرا دعوت کردند تا به نزدشان بیایم و با من بیعت کنند و مرا از دشمنانم بازدارند و یاریم نمایند، پس اگر ناخشنودند از راهی که آمده ام باز می گردم».(2)
وقتی فرستاده عمر بن سعد بازگشت و او را از جریان امر با خبر ساخت، ابن سعد گفت: امیدوارم که خداوند مرا از جنگ با حسین(علیه السلام) برهاند. آنگاه این خواسته امام را به اطّلاع «ابن زیاد» رساند ولی او در پاسخ نوشت:
«از حسین بن علی(علیه السلام) بخواه، تا او و تمام یارانش با یزید بیعت کنند. اگر چنین کرد، ما نظر خود را خواهیم نوشت...!».
چون نامه ابن زیاد به دست ابن سعد رسید، گفت: «تصوّر من این است که عبیدالله بن زیاد، خواهان عافیت و صلح نیست».
عمر بن سعد، متن نامه عبیدالله بن زیاد را نزد امام حسین(علیه السلام) فرستاد.
امام(علیه السلام) فرمود:
پاورقی

1 . تاريخ طبرى، ج 4، ص 311 ; ارشاد مفيد، ص 435 و بحارالانوار، ج 44، ص 384.
2 . مقتل الحسين خوارزمى، ج 1، ص 241.

«لا أُجيبُ اِبْنَ زِيادَ بِذلِكَ اَبَداً، فَهَلْ هُوَ إلاَّ الْمَوْتَ، فَمَرْحَباً بِهِ ; من هرگز به اين نامه ابن زياد پاسخ نخواهم داد. آيا بالاتر از مرگ سرانجامى خواهد بود؟! خوشا چنين مرگى!».(1)

60 ـ می خواهم با تو سخن بگویم

امام حسین(علیه السلام) قاصدی نزد عمر بن سعد روانه ساخت که می خواهم شب هنگام در فاصله دو سپاه با هم ملاقاتی داشته باشیم. چون شب فرا رسید ابن سعد با بیست نفر از یارانش و امام حسین(علیه السلام) نیز با بیست تن از یاران خود در محلّ موعود حضور یافتند.

امام(علیه السلام) به یاران خود دستور داد تا دور شوند تنها عبّاس برادرش و علی اکبر فرزندش را نزد خود نگاه داشت. همین طور ابن سعد نیز به جز فرزندش حفص و غلامش، به بقیّه دستور داد، دور شوند.

ابتدا امام(علیه السلام) آغاز سخن کرد و فرمود:

«وَیْلَکَ یَابْنَ سَعْد أَما تَتَّقِی اللّهَ الَّذِی إِلَیْهِ مَعادُکَ؟ أَتُقاتِلُنِی وَ أَنَا ابْنُ مَنْ عَلِمْتَ؟ ذَرْ هؤُلاءِ الْقَوْمَ وَ کُنْ مَعی، فَإِنَّهُ أَقْرَبُ لَکَ إِلَی اللّهِ تَعالی ; وای بر تو، ای پسر سعد، آیا از

خدایی که بازگشت تو به سوی اوست، هراس نداری؟ آیا با من می جنگی در حالی که می دانی من پسر چه کسی هستم؟ این گروه را رها کن و با ما باش که این موجب نزدیکی تو به خداست».

ابن سعد گفت: اگر از این گروه جدا شوم می ترسم خانه ام را ویران کنند. امام(علیه السلام)فرمود: «أَنَا أَبْنیها لَکَ; من آن را برای تو می سازم». ابن سعد گفت: من بیمناکم که اموالم مصادره گردد. امام فرمود:

پاورقی

1 . اخبار الطوال دینوری، ص 253.

«أَنَا أُخْلِفُ عَلَیْکَ خَیْراً مِنْها مِنْ مالِی بِالْحِجازِ ; من از مال خودم در حجاز، بهتر از آن را به تو می دهم».

ابن سعد گفت: من از جان خانواده ام بیمناکم (می ترسم ابن زیاد بر آنان خشم گیرد و همه را از دم شمشیر بگذراند).

امام حسین(علیه السلام) هنگامی که مشاهده کرد ابن سعد از تصمیم خود باز نمی گردد، سکوت کرد و پاسخی نداد واز وی رو برگرداند و در حالی که از جا بر می خاست، فرمود:

«مالَکَ، ذَبَحَکَ اللّهُ عَلی فِراشِکَ عاجِلا، وَ لا غَفَرَ لَکَ یَوْمَ حَشْرِکَ، فَوَاللّهِ إِنِّی لاَرْجُوا أَلاّ تَأْکُلَ مِنْ بُرِّ الْعِراقِ إِلاّ یَسیراً ; تو را چه می شود! خداوند به زودی در بسترت جانت

را بگیرد و تو را در روز رستاخیز نیامرزد. به خدا سوگند! من امیدوارم که از گندم عراق، جز مقدار ناچیزی، نخوری».

ابن سعد گستاخانه به استهزا گفت: «وَ فِی الشَّعیرِ کِفایَةٌ عَنِ الْبُرِّ ; جو

عراق مرا کافی است!».(1)

امام(علیه السلام) در هر گام به اتمام حجّت می پردازد تا هیچ کس فردا، ادّعای بی اطّلاعی نکند، جالب این که فرمانده لشکر دشمن نیز تلویحاً حقّانیّت امام(علیه السلام) و ناحق بودن دشمن او را تصدیق می کند، تنها عذرش ترس از بیرحمی و قساوت آنهاست و این اعتراف جالبی است!

از سوی دیگر تمام تلاش امام(علیه السلام) خاموش کردن آتش جنگ است و تمام تلاش دشمن افروختن این آتش است، غافل از این که این آتش سرانجام شعله می کشد و تمام حکومت دودمان بنی امیّه را در کام خود فرو می برد.

پاورقی

1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 164-166 و بحارالانوار، ج 44، ص 388-389.

(پس از بی نتیجه ماندن راه های مسالمت آمیز و تسلیم ناپذیری امام حسین(علیه السلام)، عمر بن سعد برای گرفتن بیعت اجباری و یا کشتن امام و یارانش در عصر تاسوعا فرمان حمله را صادر کرد. با این فرمان هزاران تن سواره و پیاده به سمت اردوی اباعبدالله(علیه السلام) روانه شدند، صدای همهمه آنها در بیابان کربلا پیچید و به گوش لشکریان امام(علیه السلام) رسید).
حضرت عبّاس بن علی(علیه السلام) محضر امام(علیه السلام) شرفیاب شد و عرض کرد: «ای برادر! دشمن بدین سو می آید».
امام حسین(علیه السلام) برخاست و فرمود:
«یا عَبّاسُ! اِرْکَبْ بِنَفْسِی أَنْتَ ـ یا أَخِی ـ حَتّی تَلْقاهُمْ فَتَقُولَ لَهُمْ: ما لَکُمْ؟ وَ ما بَدالَکُمْ؟ وَ تَسْأَلُهُمْ عَمّا جاءَ بِهِمْ؟ ; ای عبّاس! جانم به فدایت ای برادر! سوار شو و برو
از آنها بپرس! هدف آنها چیست؟ چه روی داده است؟ و بپرس: چه دستور تازه ای به آنان داده شده؟».
«قمر بنی هاشم» عبّاس، با بیست سوار که زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر از جمله آنان بودند، در برابر سپاه دشمن آمد و پرسید: «شما را چه شده است؟ و چه می خواهید؟».
گفتند: به تازگی فرمان امیر به ما رسیده است که به شما بگوییم یا حکم او را بپذیرید (به طور کامل تسلیم شوید) یا آماده کارزار باشید.
عبّاس فرمود: «شتاب مکنید تا نزد (برادرم) ابی عبدالله(علیه السلام) بروم و پیام شما را به ایشان برسانم».
آنان پذیرفتند و گفتند: «پیام ما را به ابی عبدالله(علیه السلام) برسان و پاسخش را به ما ابلاغ
صفحه 395
کن».
عبّاس(علیه السلام) به تنهایی نزد امام(علیه السلام) برگشت و ماجرا را به عرض رساند و همراهانش همانجا (در برابر سپاه دشمن) ماندند و به نصیحت سپاه ابن سعد پرداختند.
هنگامی که عبّاس(علیه السلام) پیام ابن سعد را به عرض امام(علیه السلام) رساند، امام(علیه السلام) به برادر خطاب کرد و فرمود:
«اِرْجَعْ اِلَیْهِمْ فَاِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلی غُدْوَة وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِیَّةَ لَعَلَّنا نُصَلِّیَ لِرَبِّنَا اللَّیْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ، فَهُوَ یَعْلَمُ أَنِّی کُنْتُ أُحِبُّ الصَّلاةَ لَهُ وَ تِلاوَةَ کِتابِهِ وَ کَثْرَةَ الدُّعاءِ وَ الاِْسْتِغْفارِ ; نزد آنان برگرد، چنانچه توانستی از

آنان بخواه که جنگ را تا
سپیده دم فردا به تأخیر بیاندازند و یک امشب را مهلت بگیر، تا در این شب به درگاه خداوند نماز بگذاریم و به راز و نیاز و استغفار بپردازیم. خدا می داند که من نمازِ برای او و تلاوت کتابش (قرآن) و راز و نیازِ فراوان و استغفار را دوست دارم».
عبّاس(علیه السلام) سوار بر اسب به سمت دشمن برگشت و هنگامی که رو در روی سپاه قرار گرفت، به آنان خطاب کرد و فرمود: «ای مردم! ابا عبدالله(علیه السلام) یک امشب را از شما مهلت می خواهد».
پس از این سخن، در میان سپاهیان عمر بن سعد گفتگوهایی ردّ و بدل شد تا آن که عمرو بن حجّاج زبیدی گفت: سبحان الله! به خدا سوگند! اگر اینان از مردم دیلم (کفّار) بودند و از تو چنین تقاضایی می کردند، سزاوار بود که بپذیری. قیس بن اشعث گفت: «درخواست آنها را بپذیر، به جانم سوگند! که آنان بیعت نخواهند کرد و فردا با تو خواهند جنگید». ابن سعد گفت: به خدا سوگند! اگر بدانم که چنین کنند هرگز این شب را به آنان مهلت نمی دهم!
در روایتی از علی بن حسین(علیه السلام) آمده است که فرمود: «فرستاده عمر بن سعد نزد ما آمد و در جایی که صدایش به گوش می رسید ایستاد و گفت: «ما تا فردا به شما
صفحه 396
مهلت می دهیم، اگر تسلیم شدید شما را نزد عبیدالله بن زیاد خواهیم برد و اگر سرباز زدید، از شما دست نخواهیم کشید».(1)
آری در کربلا دو لشکر در برابر هم قرار گرفتند که یکی از پاک ترین و خالص ترین سلاله آدم بود و دیگری از خبیث ترین و کثیف ترین اعوان شیطان. یک لشکر شبی را مهلت می خواست تا در واپسین ساعات زندگی با خدای خود خلوت کند، و با راز و نیاز او خود را آماده لقاء الله در بهترین حالات سازد، و دیگری می رفت تا آخرین نمونه های انحطاط و پستی و رذالت را در برابر کسی که یادگار بزرگترین پیغمبر خداست به نمایش بگذارد.
صحنه کربلا از این نظر استثنایی بود.
شب عجیبی بود! صدای زمزمه مناجات یاران امام که به پیروی پیشوایشان سر داده بودند، فضای کربلا را پر کرده بود. گویی آوای فرشتگان در عرش الهی بود یا صدای تسبیح خازنان بهشت; در آن محیط روحانی بی نظیر، دلها به عشق شهادت می طپید و در انتظار سپیده دم، لحظه شماری می کردند.

پس از بازگشت سپاه ابن سعد، امام یاران خود را نزدیک غروب به نزد خود فراخواند.
علی بن الحسین(علیه السلام) می گوید: من نیز در حالی که بیمار بودم، نزدیک امام رفتم تا سخنان او را بشنوم. شنیدم پدرم به اصحاب خود می فرمود:
«أُثْنِی عَلَی اللّهِ أَحْسَنَ الثَّناءِ، وَ أَحْمَدُهُ عَلَی السَّرّاءِ وَ الضَّرّاءِ، اَللّهُمَّ إِنِّی أَحْمَدُکَ عَلی أَنْ
پاورقی
1 . تاریخ طبری، ج 4، ص 315-316 و بحارالانوار، ج 44، ص 391-392 (با مختصر تفاوت).

أَکْرَمْتَنا بِالنُّبُوَّةِ، وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنِ، وَ فَقَّهْتَنا فِی الدِّینِ، وَ جَعَلْتَ لَنا أَسْماعاً وَ أَبْصاراً وَ أَفْئِدَةً، وَ لَمْ تَجْعَلْنا مِنَ الْمُشْرِکینَ.
أَمّا بَعْدُ، فَإِنِّی لا أَعْلَمُ أَصْحاباً أَوْلی وَ لا خَیْراً مِنْ أَصْحابِی، وَ لا أَهْلَ بَیْت أَبَرَّ وَ لا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَیْتِی، فَجَزاکُمُ اللّهُ عَنِّی جَمیعاً خَیْراً، أَلا وَ إِنِّی لاَظُنٌّ یَوْمُنا مِنْ هؤُلاءِ الأَعْداءِ غَدَاً، أَلا وَ إِنِّی قَدْ أَذِنْتُ لَکُمْ، فَانْطَلِقُوا جَمیعاً فی حِلٍّ، لَیْسَ عَلَیْکُمْ مِنِّی ذِمامٌ، هذَا اللَّیْلُ قَدْ غَشِیَکُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلا».
«خدای را ستایش می کنم بهترین ستایش ها و او را سپاس می گویم در آسایش و سختی. بار خدایا! تو را سپاس می گویم که ما را به پیامبری (حضرت محمد(صلی الله علیه وآله)) گرامی داشتی و به ما قرآن را آموختی و ما را فقیه در دین ساختی و گوشی شنوا و چشمی بینا و دلی آگاه به ما عطا فرمودی و ما را در زمره مشرکین قرار ندادی.
امّا بعد، من یارانی برتر و بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم و اهل بیتی نیکوکارتر، و به خویشاوندی پای بندتر از اهل بیتم نمی شناسم; خداوند به همه شما پاداش خیر عنایت فرماید!
من می دانم که فردا کار ما با این دشمنان به کجا خواهد انجامید. من به شما اجازه دادم که بروید و بیعت خود را از شما برداشتم، هیچ عهد و ذمّه ای از جانب من بر عهده شما نیست. سیاهی شب شما را در برگرفته است، از این تاریکی همچون یک مرکب استفاده کنید (و از محلّ خطر دور شوید)».(1)
ابن اعثم می گوید: امام در آن شب فرمود:
«إِنِّی لا أَعْلَمُ أَصْحاباً أَصَحَّ مِنْکُمْ وَ لا أَعْدَلَ وَ لا أَفْضَلَ أَهْلَ بَیْت، فَجَزاکُمُ اللّهُ عَنِّی خَیْراً، فَهذَا اللَّیْلُ قَدْ أَقْبَلَ فَقُومُوا وَ اتَّخِذُوا جَمَلا، وَلْیَأْخُذْ کُلُّ رَجُل مِنْکُمْ

بِیَدِ صاحِبِهِ أوْ رَجُل مِنْ
پاورقی
1 . تاریخ طبری، ج 4، ص 317 و بحارالانوار، ج 44، ص 392-393.
صفحه 398
إِخْوَتِی وَ تَفَرَّقُوا فِی سَوادِ هذَا اللَّیْلِ وَ ذَرُونِی وَ هؤُلاءِ الْقَوْمَ، فَإِنَّهُمْ لا یَطْلُبُونَ غَیْرِی، وَ لَوْ أَصابُونِی وَ قَدَرُوا عَلی قَتْلی لَما طَلَبُوکُمْ».
«من هیچ اصحابی را از شما سالم تر و عادل تر و هیچ خاندانی را از خاندان خود برتر سراغ ندارم. خداوند به شما پاداش نیکو عطا فرماید!
اکنون این شب است که رو آورده، برخیزید و از تاریکی آن به همانند یک مرکب استفاده کنید، (و از اینجا دور شوید) و هر یک از شما دست دوستش یا دست یک تن از مردان مرا بگیرید و در این سیاهی شب پراکنده شوید و مرا با این گروه دشمن تنها بگذارید، که آنان تنها مرا می طلبند و اگر بر من دست یابند و مرا به قتل برسانند، دیگر به سراغ شما نخواهند آمد!».(1)
ابوحمزه ثمالی از علی بن الحسین(علیه السلام) نقل می کند که فرمود: «من در آن شبی که فردایش پدرم به شهادت رسید نزد پدرم بودم، امام به یارانش فرمود: اکنون شب است، از تاریکی آن به عنوان مرکب استفاده کنید. این گروه، تنها قصد جان من کرده اند و چون مرا کشتند با شما کاری ندارند، شما آزادید که بروید».
ولی یاران امام(علیه السلام) یک صدا گفتند: «نه به خدا سوگند! هرگز چنین چیزی مباد!» (ما می مانیم و در رکابت شربت شهادت می نوشیم)
امام چون وفاداری اصحاب را تا مرز شهادت ملاحظه کرد فرمود:
«إِنَّکُمْ تُقْتَلُونَ غَدَاً کَذلِکَ، لا یَفْلِتُ مِنْکُمْ رَجُلٌ ; فردا همه شما همانند من به فیض شهادت نائل خواهید شد و کسی از شما باقی نخواهد ماند».
یاران با شادمانی گفتند: «اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذی شَرَّفَنا بِالْقَتْلِ مَعَکَ; خدای را سپاس که افتخار شهادت در راهش را در رکاب تو نصیب ما کرد!».
پاورقی
1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 169-170.
صفحه 399
امام(علیه السلام) در حقّ همه آنان دعا کرد و آنگاه فرمودند:
«اِرْفَعُوا رُؤُوسَکُمْ وَ انْظُرُوا ; سرهای خود را بلند کنید و جایگاه خود را ببینید!».
یاران و اصحاب نظر کرده و جایگاه و مقام خود را در بهشت برین مشاهده کردند و امام(علیه السلام) جایگاه رفیع هر کدام را به آنها نشان می داد و می فرمود:
«هذا مَنْزِلُکَ یا فُلانُ، وَ هذا قَصْرُکَ یا فُلانُ، وَ هذِهِ دَرَجَتُکَ یا فُلانُ ; ای فلان

کس! اینَ جایگاه از آن توست و این قصر تو و آن درجه رفیع تو».
این بود که اصحاب با سینه های گشاده و چهره های باز (با شادی و افتخار) به استقبال نیزه ها و شمشیرها می رفتند تا سریعتر به جایگاهی که در بهشت دارند، برسند.(1)
این خطبه تاریخی امام(علیه السلام) در آن شب تاریخی، بیانگر این واقعیّت است که امام و اسوه شهیدان راه حق و یاران دلیر و پاکبازش با آگاهی کامل از سرنوشتی که در پیش داشتند به استقبال از آن شتافتند، استقبال از شهادتی پرشکوه که تاریخ اسلام را روشن ساخت و منافقان زشت سیرت را رسوا کرد.
شهادتی که امواج آن قرون و اعصار را در نوردید و به صورت سرمشقی فراموش نشدنی برای همه امّت های دربند درآمد.
آری، امام(علیه السلام) با صراحت تمام حوادث فردا را بازگو کرد، و به همه یارانش اعلام کرد که هر کس در این میدان بماند شهید خواهد شد، و راه نجات و رهایی را به موقع به همه آنها نشان دادند.
امّا آن پروانگان، که به عشق سوختن گرد آن شمع جمع شده بودند، یکصدا گفتند که زندگی بعد از تو هرگز! و با علم و آگاهی به استقبال شهادت شتافتند و شَهْد آن را
پاورقی
1 . بحارالانوار، ج 44، ص 298.
صفحه 400
همچون آب حیات نوشیدند و در جوار قرب حق به زندگی جاویدان رسیدند.
این شهد شیرین تر از هر چیز نوش جانشان باد.

63 ـ هرگز دست از دامنت بر نمی داریم!

در کتاب «الدمعة الساكبة» به نقل از کتاب «نور العين» آمده است که حضرت سکینه، دختر امام حسین(علیه السلام) می گوید: در یک شب مهتابی در میان خیمه نشسته بودم که ناگاه صدای گریه و ناله ای توجّهم را جلب نمود، نگران بودم که زنان متوجّهم شوند. بپاخاستم و به دنبال آن رفتم، دیدم پدرم نشسته و در حالی که اصحابش به گرد وجود او حلقه زدند، چنین می فرماید:
«إِعْلَمُوا، أَنَّكُمْ خَرَجْتُمْ مَعی لِعِلْمِكُمْ أَنّی أَقْدِمُ عَلی قَوْمٍ بايَعُونی بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ قُلُوبِهِمْ، وَ قَدِ انْعَكَسَ الاَْمْرُ، لاَِنَّهُمُ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ فَأَنْسيهُمْ ذِكْرَ اللّهِ. وَ الاْنَ لَيْسَ يَكُنْ لَهُمْ مَقْصَدٌ إِلاّ قَتْلی وَ قَتْلَ مَنْ يُجاهِدُ بَيْنَ يَدَیَّ، وَ سَبْیَ حَريمی بَعْدَ سَلْبِهِمْ، وَ أَخْشی أَنَّكُمْ ما تَعْلَمُونَ أَوْ تَعْلَمُونَ وَ تَسْتَحْيُونَ. وَ الْخَدْعُ عِنْدَنا أَهْلَ الْبَيْتِ مُحَرَّمٌ، فَمَنْ كَرِهَ مِنْكُمْ ذلِكَ فَلْيَنْصَرِفْ، فَاللَّيْلُ سَتيرٌ وَ السَّبيلُ غَيْرُ خَطير وَ الْوَقْتُ لَيْسَ بِهَجير، وَ مَنْ واسانا بِنَفْسِهِ كانَ مَعَنا غَداً فِی الْجِنانِ نَجِيّاً مِنْ غَضَبِ الرَّحْمنِ، وَ قَدْ قالَ جَدِّی رَسُولُ اللّهِ(صلی الله عليه وآله): وَلَدی حُسَيْنٌ يُقْتَلُ بِطَفِّ كَرْبَلاَءَ غَريباً وَحيداً عَطْشاناً فَريداً، فَمَنْ نَصَرَهُ فَقَدْ نَصَرَنی وَ نَصَرَ وَلَدَهُ الْقائِمَ، وَ لَوْ نَصَرَنا بِلِسانِهِ فَهُوَ فِی حِزْبِنا يَوْمَ الْقِيامَةِ».
«بدانید! شما زمانی با من همراه شدید که فکر می کردید من به سوی قومی می روم که با زبان و قلبشان با من بیعت کرده اند و اکنون عکس آن را می بینیم، شیطان بر آنها چیره شده و آنها را از یاد خدا غافل نموده است، و آنها هدفی جز کشتن من و همراهانم و به اسارت کشاندن خانواده من بعد از غارت آنان ندارند، و من می ترسم (بعضی از) شما از این وضعیت بی خبر باشید یا خبر دارید، ولی شرم دارید که مرا
صفحه 401
ترک کنید. بدانید نزد ما خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله)، خدعه و نیرنگ حرام است. پس هر کس ماندن در کنار ما را نمی پسندد، هم اکنون بازگردد که شب پوشش خوبی است و راه بی خطر و زمان هم برای رفتن بسیار; ولی هر کس با جان خود ما را یاری کند از خشم خداوند نجات یافته و با ما در بهشت برین خواهد بود. جدّم پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)فرموده است: فرزندم حسین(علیه السلام) در کربلا غریب و تنها و تشنه شهید خواهد شد. هر کس او را یاری نماید، مرا و فرزندش حضرت قائم(عج) را یاری کرده است و هر کس با زبانش ما را یاری کند، در روز قیامت در حزب ما خواهد بود...».
به چهره پدرم که سرش را پایین انداخته بود نگریستم، گریه امانم نداد،

ترسیدم متوجّه من شود، سرم را به سوی آسمان بالا گرفتم و عرض کردم:
«بار الها! این مردم دست از یاری ما برداشتند ; دست از یاریشان بردار و هیچ دعایی را از آنان مستجاب نکن و بر آنان ظالمان راصفحه مسلّط کن و از شفاعت جدّم در روز قیامت محرومشان دار!»
هنگامی که باز می گشتم و اشک از دیدگانم بر گونه هایم جاری بود، عمّه ام امّ کلثوم مرا دید و فرمود: چه شده است؟ جریان را نقل کردم، عمّه ام فریاد زد، واجدّاه، وا علیاه، وا حسناه، وا حسیناه، ای وای بر بی یاوری... .
عمّه ام گفت: برادر! ما را به حرم جدّمان برسان. فرمود:
«یا اُخْتاهُ! لَیْسَ لِی إِلی ذلِکَ سَبیلٌ ; هان ای خواهرم! راهی برای انجام این کار نیست».
امّ کلثوم عرض کرد: برای این مردم از منزلت جدّت و پدر و مادرت و برادرت بگو (و به یادشان آور).
امام فرمود:
«ذَکَّرْتُهُمْ فَلَمْ یُذَکَّرُوا، وَ وَعَظْتُهُمْ فَلَمْ یَتَّعِظُوا وَ لَمْ یَسْمَعُوا قَوْلی، فَما لَهُمْ غَیْرُ قَتْلی سَبیلا، وَ
صفحه 402
لابُدَّ أَنْ تَرَوْنی عَلَی الثَّری جَدیلا، لکِنْ أُوصیکُنَّ بِتَقْوَی اللّهِ رَبِّ الْبَرِیَّةِ وَ الصَّبْرِ عَلَی الْبَلِیَّةِ وَ کَظْمِ نُزُولِ الرَّزِیَّةِ، وَ بِهذا وَعَدَ جَدُّکُمْ، وَ لا خُلْفَ لِما وَعَدَ، وَدَّعْتُکُمْ إِلهِیَ الْفَرْدَ الصَّمَدَ ; یادآوری کردم ولی توجّهی نکردند، پندشان دادم ولی نپذیرفتند،
آنان هیچ هدفی جز کشتن من ندارند، و به ناچار مرا در این دشت به خاک افتاده خواهید دید، شما را به تقوای خداوندی که پروردگار عالم است و بردباری در برابر گرفتاری ها و خویشتن داری در برابر مصائب سفارش می کنم. جدّ شما، پیامبراکرم(صلی الله علیه وآله) مرا به این روز نوید داده است وعده ای که تخلّفی در آن نخواهد بود. شما را به خدای یگانه بی نیاز می سپارم».
سپس مدّتی گریستم و امام این آیه را تلاوت کرد: «(وَمَا ظَلَمُونَا وَلَکِنْ کَانُوا أَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ) ; آنها به ما ستم نکردند بلکه به خود ستم می نمودند».(1)
پس از سخنان صریح و آزادمنشانه ابی عبدالله(علیه السلام)، ابتدا عبّاس بن علی (برادر رشیدش) به امام(علیه السلام) عرض کرد: برای چه دست از تو برداریم؟ برای این که پس از تو زنده بمانیم؟ خدا نکند هرگز چنین روزی را ببینیم!!
آنگاه برادران امام و فرزندان و برادرزادگان او و فرزندان عبدالله بن جعفر (فرزندان حضرت زینب) به پیروی از عبّاس یکی پس از دیگری، سخنان مشابهی گفتند، طبعاً امام(علیه السلام) از این همه وفاداری و

پایمردی و شهامت در انتخاب بهترین راه و بهترین سرنوشت شاد شد.
آنگاه روی به فرزندان عقیل نمود و فرمود:
«یا بَنی عَقیل! حَسْبُکُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِم، اِذْهَبُوا قَدْ أَذِنْتُ لَکُمْ ; افتخار شهادت مسلم برای خاندان شما کافی است، اینک من به شما اجازه می دهم که بروید (و از این وادی پر خطر خود را نجات دهید)».
پاورقی
1 . بقره، آیه 57.

آنها عرض کردند: «مردم چه می گویند؟! می گویند ما بزرگِ خاندان و سالار و افتخار خود و عموزادگان خود را که بهترین مردم بودند در چنگال دشمن رها کردیم، بی آن که با آنها به طرف دشمن تیری رها کنیم و یا با نیزه های خویش زخمی بر دشمن وارد سازیم و یا شمشیری علیه آنان به کار ببریم!!».
نه به خدا سوگند! چنین نمی کنیم، بلکه جان خود و اموال و اهل خود را فدای تو سازیم و در کنار تو جهاد می نماییم و راه پر افتخار شهادت را که تو پیشتاز آن هستی می پیماییم. زندگی پس از تو ننگمان باد!
سپس مسلم بن عوسجه به پا خاست و گفت: «آیا تو را در این شرایط در حلقه محاصره دشمن رها کنیم و برویم؟ در پیشگاه خدا برای تنها گذاردن تو چه عذری داریم؟ به خدا سوگند از تو جدا نخواهم شد تا نیزه خود را در سینه آنها فرو برم و تا قبضه این شمشیر در دست من است بر آنان حمله می کنم و اگر سلاحی نداشته باشم که با آن پیکار کنم با سنگ بر آنان حمله کنم، تا آنجا که همراه تو جان بسپارم».
پس از او شجاع دیگری به نام «سعید بن عبدالله حنفی» بپاخاست و ضمن بیان وفاداری خود گفت:
«نه به خدا سوگند هرگز تو را، رها نخواهیم ساخت تا خداوند را گواه بگیریم که حرمت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را در غیاب او در حقّ تو رعایت کردیم. به خدا سوگند اگر بدانم که در راه تو کشته می شوم و دگر بار زنده شده و در آتش سوزانده می شوم و خاکسترم را به باد می دهند و هفتاد بار، با من چنین کنند، باز هم هرگز از تو جدا نخواهم شد تا در رکاب تو جان دهم. پس چرا چنین نکنم در حالی که کشته شدن فقط یک بار است و پس از آن کرامتی جاودانه است که پایانی ندارد».
پس از او، یاران نامدار امام(علیه السلام) زهیر بن قین و گروه دیگری از اصحاب، سخنان

حماسی همانندی بر زبان جاری ساختند.(1)
تاریخ جهان را ورق بزنید، آیا می توانید جریانی شبیه جریان شب عاشورا

پیدا کنید، شبی که پیشوای مردم و فرمانده لشکر به همه سپاهیان و افسران خود اذن ترک منطقه و نجات از مهلکه دهد، و آنها با علم و یقین به مرگ در فردای آن شب، با افتخار و شادی اعلام وفاداری کنند و آماده باشند که نه یک جان، بلکه اگر هزارجان داشته باشند فدای او کنند!
چه حماسه باشکوه، چه صحنه عجیب و فراموش نشدنی، و چه علاقه و عشق آتشینی به شهادت در راه خدا و در رکاب یک رهبر الهی و آسمانی.
بی شک اگر اراده آهنین و عزم راسخ، و وفاداری بی نظیر آنها در میان مسلمین جهان تقسیم گردد هر کدام سهم وافری خواهند داشت و دشمنان را برای همیشه مأیوس خواهند کرد.
یاد این بزرگ مردان تاریخ گرامی باد.
و راهشان پر رهرو!

ابوحمزه ثمالی در روایتی از امام سجّاد(علیه السلام) ماجرای وفاداری یاران و خاندان حضرت را در شب عاشورا بازگو می کند، تا آنجا که امام(علیه السلام) خبر شهادت همه یارانش را داد، در آن هنگام قاسم بن حسن به امام(علیه السلام) عرض کرد: «أَنَا فِی مَنْ یُقْتَلْ؟ ; آیا من هم فردا در شمار شهیدان خواهم بود؟».
امام(علیه السلام) با مهربانی و عطوفت فرمود: «یا بُنَیَّ کَیْفَ الْمَوْتُ عِنْدَکَ؟ ; فرزندم! مرگ در
پاورقی
1 . الدمعة الساکبة، ج 4، ص 271 ; ناسخ التواریخ، ج 2، ص 158-180. بخشی از این ماجرا در ارشاد شیخ مفید، ص 442-443 آمده است.
صفحه 405
نزد تو چگونه است؟». عرض کرد: «یا عَمِّ أَحْلی مِنَ الْعَسَلِ; عموجان! از عسل شیرین تر!».
امام فرمود:
«إی وَاللّهِ فِداکَ عَمُّکَ إنَّکَ لاَحَدُ مَنْ یُقْتَلُ مِنَ الرِّجالِ مَعِی بَعْدَ أَنْ تَبْلُوا بِبَلاء عَظیم وَ ابْنی عَبْدُاللّهِ ; آری به خدا! عمویت به فدای تو باد! تو نیز از شهیدان خواهی بودآن هم پس از گرفتاری سخت و پسرم عبدالله (شیرخوار) نیز شهید خواهد شد!».
قاسم گفت: «ای عمو! آیا آنان به زنان هم حمله می کنند که عبدالله شیرخوار نیز شهید می شود؟!».
امام(علیه السلام) فرمود:
«فِداکَ عَمُّکَ یُقْتَلُ عَبْدُاللّهِ اِذْ جَفَّتْ رُوحی عَطَشاً وَ صِرْتُ اِلی خِیَمِنا فَطَلَبْتُ ماءً وَ لَبَناً فَلا أَجِدُ قَطُّ; فَأَقُولُ: ناوِلُونی اِبْنِی لاَِشْرَبَ مِنْ فیهِ، فَیَأْتُونی بِهِ فَیَضَعُونَهُ عَلی یَدی فَأَحْمِلُهُ لاَِدْنِیَهُ مِنْ فِیَّ فَیَرْمِیَهُ فاسِقٌ بِسَهْم فَیَنْحِرَهُ وَ هُوَ یُناغی فَیَفیضُ دَمُهُ فی کَفّی، فَأَرْفَعُهُ إِلیَ السَّماءِ وَ أَقُولُ: اَللّهُمَّ صَبْراً وَ احْتِساباً فِیکَ، فَتَعْجَلْنِی الاَْسِنَّةَ فیهِمْ وَالنّارَ تُسْعِرُ فِی الْخَنْدَقِ الَّذی فِی ظَهْرِ الْخِیَمِ، فَأَکُرُّ عَلَیْهِمْ فِی أَمَرِّ أَوْقات فِی الدُّنْیا، فَیَکُونُ ما یُریدُ اللّهُ».
«عمویت به فدای تو باد! عبدالله هنگامی کشته خواهد شد که من از تشنگی زیاد بی تابم و در خیمه ها دنبال آب یا شیر می گردم ولی چیزی نمی یابم. پس فرزندم «عبدالله» را طلب کنم از لبانش سیراب شوم. چون او را به دستم دهند. پیش از آن که لبهایم را بر دهان او بگذارم، ناگاه فاسقی گلوی او را با تیر بشکافد و او دست و پا می زند و خون او در دستانم جاری گردد! در آن حال او را به آسمان بلند کنم و می گویم: خدایا!

از تو صبر می طلبم و این را برای تو و به حساب تو می گذارم.
آنگاه نیزه های دشمن مرا به سوی خود بخواند و آتش از خندق پشت خیمه ها زبانه کشد و من بر آنان در آن تلخ ترین لحظات زندگیم حمله خواهم کرد و آنچه خدا

خواهد، رخ خواهد داد».
امام سجّاد(علیه السلام) فرمود: آنگاه او گریست و ما نیز گریستیم و صدای گریه فرزندان پیامبر در خیمه ها پیچید.
زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر اشاره به من کردند و به امام(علیه السلام) عرضه داشتند:
«سرنوشت سرور ما علی (امام سجّاد(علیه السلام)) چه خواهد شد؟».
امام(علیه السلام) در حالی که اشک می ریخت، فرمود:
«ما کانَ اللّهُ لِیَقْطَعَ نَسْلی مِنَ الدُّنْیا فَکَیْفَ یَصِلُونَ إلیهِ؟ وَ هُوَ اَبُو ثَمانِیَةَ اَئِمَّة(علیهم السلام)؛ (نگران نباشید) خداوند نسل مرا در دنیا قطع نخواهد کرد. به او (امام سجّاد) چگونه دست می یابند در حالی که او پدر هشت امام است؟».(1)
طبق این روایت پر معنی که از امام سجّاد(علیه السلام) نقل شده امام حسین(علیه السلام) همه چیز را در آن شب تاریخی پیش بینی فرمود، همه گفتنی ها را گفت و چیزی بر فرزندان و یاران خود پنهان نساخت. سپس با روحی آرام و پر از شوق لقای حق به استقبال شهادت شتافت.
یاران و فرزندان حتّی فرزندان به ظاهر خردسال نیز آگاهانه و با اشتیاق فراوان همگی به استقبال شهادت رفتند.
خداوندا! چه زیباست این سخنان، سخنانی که یکی از تلخ ترین حوادث تاریخ اولیاء الله را با شکوه و عظمت بی سابقه ای ترسیم کرده، و درس عشق به خدا و شهادت طلبی را به گونه ای فراموش نشدنی بر سینه تاریخ بشریّت ثبت نموده است.
درسی که می تواند برای همه افراد و همه ملت های در بند، آموزنده و راهگشا باشد، درسی که دشمنان حقّ و فضیلت و پاسداران مکتب های شیطانی را در هراس عمیقی فرو می برد.
پاورقی
1 . مدینة المعاجز، سیّد هاشم بحرانی، ج 4، ص 214-216، ح 295. همچنین رجوع کنید به : نفس المهموم، ص 116.

علی بن الحسین(علیه السلام) می گوید: «شبی که پدرم فردای آن به شهادت رسید، بیمار بودم و عمّه ام زینب از من پرستاری می کرد. در این حال پدرم، از اصحاب کنار کشیده و به خیمه آمد. «حوی»(1) غلام سابق ابوذر غفاری نیز در خدمت آن حضرت بود و شمشیر او را آماده می کرد، و پدرم این اشعار را زمزمه می کرد:

یا دَهْرُ أُفٍّ لَکَ مِنْ خَلیل
کَمْ لَکَ بِالْاِشْراقِ وَ الْأَصیلِ
مِنْ صاحِب أَوْ طالِب قَتیل
وَ الدَّهْرُ لا یَقْنَعُ بِالْبَدیلِ
وَ إِنَّمَا الْاَمْرُ إِلَی الْجَلیلِ
وَ کُلُّ حَیٍّ سالِکُ السَّبیلِ

«هان! ای روزگار! اف بر دوستی تو! تو چقدر بی وفایی؟! هر صبح و شام چه بسیار از دوستان و مشتاقانت را به کشتن می دهی و روزگار (به جای آنان) بدلی نمی پذیرد و پایان کارها به خدای بزرگ باز می گردد و هر موجود زنده ای به راه خود خواهد رفت. (و سرانجام با مرگ دیدار خواهد کرد)».

این اشعار را پدرم دو یا سه بار تکرار کرد، من مقصود او را یافتم، گریه گلویم را فشرد ولی خودداری و سکوت نمودم و دانستم که بلا نازل شده است. امّا عمّه ام زینب چون این زمزمه امام را شنید، به خاطر رقّت قلب و بی تابی که در زنان است، عنان شکیبایی را از کف داد و در حالی که لباسش به زمین کشیده می شد، بپاخاست و بی اختیار به نزد پدرم رفت و گفت: آه از این مصیبت! ای کاش مرگم فرا می رسید (و امشب را نمی دیدم). گویی امروز، در سوگ مادرم فاطمه، پدرم امیرمؤمنان، و برادر ارجمندم، حسن نشسته ام! هان! ای جانشین شایسته نیاکان گذشته و ای پناهگاه بازماندگان! (خبرهای وحشتناکی می دهی!).

پاورقی

1 . نام وی در ارشاد شیخ مفید «جوین» و در اعیان الشیعة «جون» نقل شده است.

صفحه 408

پس امام حسین(علیه السلام) به سوی خواهرش نگریست و فرمود: «یا أُخَیَّةُ لاَ یُذْهِبَنَّ بِحِلْمِکَ الشَّیْطانُ ; خواهر عزیزم! مبادا شیطان شکیبایی ات را برباید!».

عمّه ام گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای اباعبدالله! آیا به ستم کشته

خواهی شد؟ جانم به قربان تو!
بغض گلوی امام(علیه السلام) را فشرد و اشک در چشمانش حلقه زد و فرمود:
«لَوْ تُرِکَ الْقَطا لَیْلا لَنامَ! ; اگر مرغ قطا (پرنده ای زیبا و خوشخوان) را (صیّادان) به حال خود رها می کردند، در آسایش و آرامش به خواب می رفت».
عمّه ام گفت: ای وای! آیا راه چاره را بر خود بسته می بینی؟ و این دل مرا بیشتر جریحه دار کرده و جانم را می سوزاند! پس بر صورت خود زد و گریبان چاک کرد و بی هوش افتاد.
امام حسین(علیه السلام) برخاست و خواهر را به هوش آورد و فرمود:
«یا أُخَیَّهُ اِتَّقی اللّهَ وَ تَعَزّی بِعَزاءِ اللّهِ، وَ اعْلَمی أَنَّ أَهْلَ الاَْرْضِ یَمُوتُونَ، وَ أَنَّ أَهْلَ السَّماءِ لا یَبْقُونَ، وَ أَنَّ کُلَّ شَیْء هالِکٌ إِلاّ وَجْهَ اللّهِ الَّذِی خَلَقَ الاَْرْضَ بِقُدْرَتِهِ، وَ یَبْعَثُ الْخَلْقَ فَیَعُودُونَ، وَ هُوَ فَرْدٌ وَحْدَهُ، أَبِی خَیْرٌ مِنّی، وَ اُمّی خَیْرٌ مِنّی، وَ أَخی خَیْرٌ مِنّی، وَ لی وَ لَهُمْ وَ لِکُلِّ مُسْلِم بِرَسُولِ اللّهِ اُسْوَةٌ».
«خواهرجان! تقوای خدا را پیشه ساز و به شکیبایی الهی خود را تسلّی بده و بدان که همه زمینیان می میرند، و اهل آسمان نمی مانند و همه چیز جز ذات پاک آفریدگار، فانی شوند، همان خدایی که با قدرت خود، زمین را آفرید و خلایق را بر می انگیزد و همه به سوی او باز می گردند و او یگانه بی همتاست.
پدرم امیرمؤمنان از من بهتر بود، مادرم ـ فاطمه(علیها السلام) ـ از من بهتر بود. برادرم امام مجتبی(علیه السلام) از من بهتر بود. و با این وصف همه رخ در نقاب خاک کشیدند و به سرای باقی شتافتند و ما نیز باید برویمصفحه . پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) برای من و آنان و هر مسلمانی
صفحه 409
(در تحمّل بلاها و مصیبت ها) الگو و سرمشق است».
امام(علیه السلام)، خواهر خود را با این گونه سخنان تسلّی داد و به او فرمود:
«یا أُخَیَّهُ! إِنّی أُقْسِمُ عَلَیْکِ فَأُبَرّی قَسَمِی، لا تَشَقّی عَلَیَّ جَیْباً، وَ لا تَخْمِشی عَلَیَّ وَجْهاً، وَ لا تَدْعی عَلَیَّ بِالْوَیْلِ وَ الثُّبُورِ اَنَا اِذا هَلَکْتُ ; ای خواهرم! تو را به خدا سوگند می دهم
و بر آن تأکید می کنم که در مصیبت من گریبان خود را چاک مزن، و صورت خود را مخراش و پس از شهادتم فریاد و شیون و زاری بلند مکن».
علی بن الحسین(علیه السلام) می گوید: پس از این که عمّه ام آرام گرفت پدرم او را در کنار من نشانید.(1)
به این ترتیب، امام(علیه السلام) در آن شب تاریخی عاشورا، نخست یاران

و سپس خویشان و نزدیکان خود را برای این آزمون بزرگ الهی آماده ساخت.
آری انجام کارهای بزرگ و سرنوشت ساز نیاز به روحیّه عالی، ایمان قوی، و آمادگی کامل دارد، و امام(علیه السلام) با آن وسعت دید و سعه صدری که داشت، تمام خاصّان و بستگان خود را در مدّتی کوتاه، با کلام فوق العاده نافذ خویش پرورش داد، و نتیجه آن حماسه ای بود که در فردای آن شب آفریدند، و روزهای بعد به وسیله خیل اسرا تعقیب شد و کار به جایی رسید که خواهرش زینب کبری که شب عاشورا طاقت تحمّل شنیدن خبر شهادت برادر را نداشت، روز یازدهم دست زیر جسد خونین برادر کرد و کمی از زمین بلند نمود و عرض کرد: خداوندا این قربانی را از خاندان پیامبرت قبول فرما!

پاورقی
1 . تاریخ طبری، ج 4، ص 318-319 ; ارشاد شیخ مفید، ص 444-445 (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج 45، ص 1-3.
صفحه 410
از حضرت زینب(علیها السلام) نقل شده است که فرمود: «شب عاشورا از خیمه خود بیرون آمدم تا از حال برادرم حسین(علیه السلام) و یارانش با خبر شوم. دیدم امام(علیه السلام)در خیمه خود تنها نشسته و با پروردگارش راز و نیاز می کند و قرآن تلاوت می کند. پیش خود گفتم آیا سزوار است برادرم در چنین شبی تنها بماند؟ به خدا سوگند! می روم و برادران و عموزادگان خود را به این خاطر سرزنش می کنم. پس به خیمه عبّاس(علیه السلام) آمدم ناگاه همهمه و صدای غرّایی شنیدم، همانجا پشت خیمه ایستادم و به داخلش نظر انداختم دیدم عموزادگان و برادران و برادرزادگانم گِرد عبّاس ـ که چون شیری بر زانویش تکیه زده بود ـ حلقه زده اند، و او خطبه ای مشتمل بر حمد و ثنای الهی و سلام و درود بر پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) ایراد کرد، که مانند آن خطبه را جز از امام حسین(علیه السلام)نشنیده بودم، و در پایان افزود: ای برادران! برادرزادگان! و عموزادگانم! هنگامی که سپیده دم طلوع کرد چه می کنید؟
عرض کردند: فرمان فرمان تو است، هر چه تو فرمایی همان کنیم.
عبّاس فرمود: این اصحاب با امام پیوند خویشاوندی ندارند و بار سنگین را جز صاحبانش بر نمی دارند. هنگامی که سپیده صبح آشکار شد اوّلین کسی که به میدان نبرد می شتابد، شمایید. ما باید پیش از آنان کشته شویم تا مردم نگویند. اصحاب خود را پیش انداختند و چون آنان کشته شدند، خود با شمشیرهایشان ساعت به ساعت مرگ را به تأخیر انداختند.
بنی هاشم از جای برخاسته شمشیر از غلاف بیرون کشیدند و در برابر برادرم عبّاس گرفته، گفتند: «ما همگی تحت فرمان تو هستیم».
زینب(علیها السلام) افزود: «وقتی که این یکپارچگی و عزم راسخ و تصمیم قلبی آنان را دیدم، دلم آرام گرفت و خوشحال شده اشکم سرازیر شد. خواستم به سوی برادرم حسین(علیه السلام)رفته و جریان را به اطّلاعش برسانم که ناگاه از خیمه حبیب بن مظاهر نیز همهمه و سر و صدایی شنیدم، به آنجا رفتم و پشت خیمه ایستادم و به داخل آن نظر افکندم، دیدم اصحاب نیز برگرد حبیب بن مظاهر حلقه زده اند و او می گوید:
صفحه 411
ای همراهان! برای چه منظوری به اینجا آمده اید؟ خدا رحمتتان کند،

سخنانتان را روشن و بی پرده بیان کنید.
گفتند: آمده ایم تا (حسین(علیه السلام)) غریب فاطمه(علیها السلام) را یاری کنیم.
گفت: چرا زنان خود را طلاق داده اید؟
گفتند: برای یاری حسین(علیه السلام).
گفت: اگر صبح شد چه می کنید؟
گفتند: فرمان، فرمان تو است. ما از فرمان تو سرپیچی نمی کنیم.
گفت: هنگامی که صبح شد اوّل کسی که به میدان مبارزه گام می نهد، شمایید. ما پیش از بنی هاشم به میدان می رویم و تا خون در رگ یکی از ماست، نباید بگذاریم حتّی یک نفر از آنان کشته شود. مبادا مردم بگویند آنها سروران خود را پیش انداخته و خود از بذل جانشان دریغ ورزیدند; پس یاران شمشیرهایشان را به اهتزاز درآوردند و یک صدا گفتند: ما همه با تو هم عقیده و تحت فرمان توایم.
زینب(علیها السلام) در ادامه فرمود: «من از این استواری قدم، خوشحال شدم و اشک بر چشمانم حلقه زد و در حالی که می گریستم برگشتم که ناگهان با برادرم امام حسین(علیه السلام)روبرو شدم، برخود مسلّط شده و در چهره او تبسّم کردم».
فرمود: خواهرم! عرض کردم: بلی، برادر جان.
فرمود:
«یا اُخْتاهُ مُنْذُ رَحَلْنا مِنَ الْمَدینَةِ ما رَأَیْتُکِ مُتَبَسِّمَةً، اَخْبِرینی ما سَبَبُ تَبَسُّمِکِ ; خواهرم! از وقتی که از مدینه حرکت کردیم، تو را متبسّم ندیده بودم، اینک چه شده است که بر لبانت تبسم نقش بسته است؟».
عرض کردم: برادر جان! لبخندم به خاطر چیزهایی است که از «بنی هاشم» و «اصحاب» مشاهده کردم.
فرمود:

«یا اُخْتاهُ اَعْلِمی، إِنَّ هؤُلاءِ أَصْحابی مِنْ عالَمِ الذَّرِّ، وَ بِهِمْ وَعَدَنی جَدّی رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله)هَلْ تُحِبّینَ اَنْ تَنْظُری اِلی ثِباتِ أَقْدامِهِمْ ; خواهرم! بدان، اینان از عالم ذرّ یاران
من بودند و جدّم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مژده آنان را به من داده بود. آیا دوست داری پایداری آنان را مشاهده کنی؟».
گفتم: آری!
فرمود: به پشت خیمه برو!
زینب(علیها السلام) در ادامه فرمود: من به پشت خیمه رفتم.
برادرم ندا داد:
«اَیْنَ اِخْوانی وَ بَنُو أَعْمامی ; برادران و پسرعموهایم کجایند؟».

بنی هاشم همگی برخاسته و عبّاس جلوتر از آنان گفت: بله، چه می فرمایید؟
امام فرمود:
«اُریدُ اَنْ اُجِدِّدَ لَکُمْ عَهْداً ; می خواهم تجدید پیمان کنم».
همه بنی هاشم حاضر شدند و امام(علیه السلام) فرمود بنشینید! همگی نشستند آنگاه امام ندا داد:
«اَیْنَ حَبیبُ بْنُ مَظاهِرِ أَیْنِ زُهَیْرُ أَیْنَ هِلالُ، أَیْنَ الأْصْحابُ؟ ; حبیب بن مظاهر، زهیر، هلال و دیگر یارانم کجایند؟».
همگی پیش آمدند و جلوتر از همه حبیب بن مظاهر عرض کرد: بله یا اباعبدالله(علیه السلام).
همگی شمشیر به کف حاضر شدند و امام(علیه السلام) فرمود: بنشینید و آنان نشستند، آنگاه حضرت خطبه رسایی خواند و فرمود:
«یا أَصْحابِی اِعْلَمُوا أَنَّ هؤُلاءِ الْقَوْمَ لَیْسَ لَهُمْ قَصْدٌ سِوی قَتْلی وَ قَتْلِ مَنْ هُوَ مَعی وَ أَنَا أَخافُ عَلَیْکُمْ مِنَ الْقَتْلِ، فَأَنْتُمْ فی حِلٍّ مِنْ بَیْعَتی، وَ مَنْ أَحَبَّ مِنْکُمُ الاِْنْصِرافُ فَلْیَنْصَرِفْ فی
صفحه 413
سَوادِ هذَا اللَّیْلِ ; یارانم! بدانید اینان جز شهید کردن من و شهادت کسانی که با من باشند، هدفی ندارند و من از کشته شدن شما بیمناکم. اکنون از شما بیعتم را برداشتم، هرکس از شما قصد بازگشت دارد در این سیاهی شب برگردد».
در این هنگام بنی هاشم و اصحاب برخاسته و در پایداری و استقامت خویش سخن ها گفتند. وقتی که امام چنین دید فرمود:
«إِنْ کُنْتُمْ کَذلِکَ فَارْفَعُوا رُؤُوسَکُمْ وَانْظُرُوا اِلی مَنازِلِکُمْ فی الْجَنَّةِ ; اکنون که چنین است پس سربردارید و جایگاهتان را در بهشت بنگرید».
با این سخن امام(علیه السلام) پرده از جلو دیدگان آنان کنار رفت و منزل ها و جایگاه خود را در بهشت دیدند و همگی برخاستند و شمشیرها را کشیده، عرض کردند: یا اباعبدالله به ما اجازه بده که بر این گروه یورش بریم و با آنان بستیزیم تا آنچه را که خدا در حقّ ما و آنان بخواهد به انجام رساند.
امام(علیه السلام) فرمود:
«اِجْلِسُوا رَحِمَکُمُ اللّهُ وَ جَزاکُمُ اللّهُ خَیْراً اَلا وَ مَنْ کانَ فِی رَحْلِهِ اِمْرَأَةٌ فَلْیَنْصَرِفْ بِها إِلی بَنی أَسَد ; بنشینید! ـ رحمت خدا بر شما باد و خدا به شما جزای خیر دهد ـ هر کس زنی به همراه دارد، وی را به قبیله بنی اسد بسپارد».
علی بن مظاهر (یکی از یاران امام(علیه السلام)) برخاست و عرض کرد: سرورم برای چه؟

امام(علیه السلام) فرمود:
«إِنَّ نِسائی تُسْبی بَعْدَ قَتْلی وَ أَخافُ عَلی نِسائِکُمْ مِنَ السَّبی ; بعد از شهادت من، زنانم اسیر می شوند و من از اسیری زنانتان بیمناکم!».
علی بن مظاهر به خیمه اش برگشت. همسرش به احترام برخاست و تبسّم کنان به استقبالش شتافت، علی بن مظاهر گفت: مرا واگذار! الان چه وقت تبسّم است؟ گفت: ای فرزند مظاهر، من خطبه فرزند فاطمه(علیها السلام) را شنیدم ولی در پایان آن صدای همهمه

نگذاشت که بفهمم امام(علیه السلام) چه می فرماید. علی بن مظاهر گفت: همسرم امام(علیه السلام) به ما دستور داد: «هر کس همسرش همراه اوست وی را نزد عموزادگانش (قبیله بنی اسد) برگرداند چون من فردا شهید می شوم و زنانم اسیر می گردند».
زن گفت: می خواهی چه کنی؟
پاسخ داد: برخیز تا تو را به نزد عموزادگانت ببرم.
زن برخاست و سرش را به عمود خیمه کوبید و گفت: به خدا سوگند! تو با من منصفانه رفتار نکردی، آیا تو می پسندی که دختران رسول خدا(صلی الله علیه وآله) اسیر شوند و من در امان باشم، چادر از سر زینب(علیها السلام) بردارند و من پوشیده بمانم! آیا تو می پسندی گوشواره های دختران زهرا(علیها السلام) را بربایند و گوشواره های من زینت گوشم باشند؟
آیا می پسندی که تو نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) رو سفید باشی و من نزد فاطمه زهرا(علیها السلام)رو سیاه؟!
به خدا سوگند شما مردان را یاری می کنید و ما زنان را.
پس علی بن مظاهر گریان به نزد امام(علیه السلام) برگشت، امام به وی فرمود: «چرا گریه می کنی؟».
عرض کرد: سرورم! همسرم جز یاری شما را قبول نمی کند.
امام(علیه السلام) گریست و فرمود:
«جُزِیْتُمْ مِنّا خَیْراً; خداوند به شما از جانب ما جزای خیر دهد».(1)
آیا تاریخ جهان همانند این ایثار و فداکاری به خاطر دارد؟
آیا این گونه اخلاص و از خودگذشتگی و شهامتِ آمیخته با معنویّت و ایمان، در هیچ گروهی نسبت به پیشوایش دیده شده است؟!
پاورقی
1 . معالی السبطین، ج 1، ص 340-342 .

نه تنها بستگان و خویشان که یاران و دوستان و همرزمان، همه پرورش یافته یک مکتبند و شاگردان یک آموزگار.

نه تنها مردان، که زنان هم همان روحیّه فداکاری را دارند، گویی همه از یک پستان شیر نوشیده اند؟
وه! چه زیبا و باشکوه است سخن همسر علی بن مظاهر که به شوهرش می گوید:
«آیا می پسندی تو در قیامت در برابر رسول خدا رو سفید باشی و من در پیش زهرا(علیها السلام) رو سیاه».
آری این است جالب ترین صحنه های ایثار!

67 ـ خون های شهیدان را به آسمان هدیه می برند!

به هنگام سحر، امام حسین(علیه السلام) به خوابی سبک فرو رفت، و چون بیدار شد فرمود: «می دانید هم اکنون در خواب چه دیدم؟».
اصحاب گفتند: ای پسر پیغمبر! چه دیدی؟
فرمود:
«رَأَیْتُ کَأَنَّ کِلاباً قَدْ شَدَّتْ عَلَیَّ لِتَنْهَشَنِی، وَ فیها کَلْبٌ أَبْقَعٌ رَأَیْتُهُ أَشَدَّها عَلَیَّ، وَ أَظُنُّ أَنَّ الَّذی یَتَوَلّی قَتْلی رَجُلٌ أَبْرَصٌ مِنْ بَیْنِ هؤُلاءِ الْقَوْمِ; ثُمَّ إِنّی رَأَیْتُ بَعْدَ ذلِکَ جَدّی رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) وَ مَعَهُ جَماعَةٌ مِنْ أَصْحابِهِ وَ هُوَ یَقُولُ لی: «یا بُنَیَّ أَنْتَ شَهیدُ آلِ مُحَمَّد وَ قَدِ اسْتَبْشَرَ بِکَ اَهْلُ السَّمواتِ وَ أَهْلُ الصَّفِیحِ الاَْعْلی فَلْیَکُنْ إِفْطارُکَ عِنْدی اللَّیْلَةِ، عَجِّلْ وَ لاَ تُؤَخِّرْ، فَهذا مَلَکٌ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّماءِ لِیَأْخُذَ دَمَکَ فِی قارُورَة خَضْراءَ. فَهذا ما رَأَیْتُ وَ قَدْ أَزِفَ الاَْمْرُ وَ اقْتَرَبَ الرَّحیلُ مِنْ هذِهِ الدُّنْیا، لا شَکَّ فِی ذلِکَ».
«سگانی را دیدم که به من حمله می کنند تا مرا پاره پاره کنند، ودر میان آنها سگی دو رنگ دیدم که نسبت به من از دیگر سگ ها بیشتر حمله می کرد! گمان می کنم که
صفحه 416
قاتل من مردی دو رنگ و ابرص باشد! و در دنباله این خواب، جدّم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را دیدم که تعدادی از اصحابش همراه او بودند و به من می فرمود: «فرزندم! تو شهید آل محمّدی و اهل آسمانها و فرشتگان عالم بالا از مژده آمدنت شادمانند. امشب به هنگام افطار نزد من خواهی بود، شتاب کن و کار را به تأخیر مینداز! این فرشته ای است که از آسمان فرود آمده است تا خون تو را گرفته و در شیشه سبز رنگی قرار دهد (و برای فرشتگان هدیه برد!).
یاران من! این خواب گویای آن است که پایان عمر نزدیک شده است و بانگ رحیل و کوچیدن از دنیا به صدا درآمده است، که در آن شکّی نیست».(1)
این گرانبهاترین هدیه ای است که از زمین به سوی آسمانها فرستاده می شود، هدیه خون شهیدان، هدیه خون سالار شهیدان امام حسین(علیه السلام).
و چه بهتر که این شهادت به دست پلیدترین انسان نماها باشد. انسان هایی درنده خو و زشت سیرت که همچون سگان پلید وحشی هستند و نسبت به هیچ کس رحم نمی کنند حتّی اگر او یکی از شریف ترین فرزندان آدم باشد.

68 ـ آخرین توشه!

امام(علیه السلام) در آن شب روی به یاران خود کرد و فرمود:
«قُومُوا فَاشْرَبُوا مِنَ الْماءِ یَکُنْ آخِرَ زادِکُمْ، وَ تَوَضَّأُوا وَاغْتَسِلُوا وَ اَغْسِلُوا ثِیابَکُمْ لِتَکُونَ أَکْفانَکُمْ ; برخیزید و آب بنوشید که این آخرین توشه شماست، و وضو گرفته و غسل کنید و لباس های خود را بشویید تا کفن های شما باشد!».
امام(علیه السلام) نماز صبح را با اصحابش خوانده و به سپاه خود آرایش جنگی داد، و امر کرد خندقی را که در پشت خیمه ها حفر کرده بودند و از نی و هیزم انباشته کردند;
پاورقی
1 . بحارالانوار، ج 45، ص 3 و فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 181 (با مختصر تفاوت).
صفحه 417
آتش زدند تا دشمن نتواند از پشت حمله کند و کارزار تنها از سوی مقابل باشد.(1)
راستی چه ساده و آسان سخن از شهادت در میان امام(علیه السلام) و پیروانش گفته می شود، چنان جمال کعبه دیدار محبوب، آنها را به سوی خود می کشاند که خارهای مغیلان در نظرشان همچون حریر می آید!
و به راستی برای رهروان این راه، چه درس بزرگ و جالبی است که شنیدن این سرگذشت، آنها را بر سر شوق می آورد، و می گویند ای کاش ما هم در آن حلقه بودیم!

از امام علی بن الحسین(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: در روز عاشورا آن هنگام که سپاه دشمن حملهور شد، امام(علیه السلام)دست های خود را به دعا بلند کرد و به پیشگاه الهی عرض کرد:
«اَللّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتی فی کُلِّ کَرْب، وَ أَنْتَ رَجائی فی کُلِّ شِدَّة، وَ أَنْتَ لی فی کُلِّ أَمْر نَزَلَ بی ثِقَةٌ وَ عُدَّةٌ، کَمْ مِنْ هَمٍّ یُضَعِّفُ فیهِ الْفُؤادُ وَ تَقِلُّ فیهِ الْحیلَةُ، وَ یَخْذِلُ فیهِ الصَّدیقُ وَ یَشْمِتُ فیهِ الْعَدُوُّ، أَنْزَلْتُهُ بِکَ وَ شَکَوْتُهُ إِلَیْکَ، رَغْبَةً مِنِّی إِلَیْکَ عَمَّنْ سِواکَ، فَفَرَّجْتَهُ عَنّی وَ کَشَفْتَهُ، فَأَنْتَ وَلِیُّ کُلِّ نِعْمَة، وَ صاحِبُ کُلِّ حَسَنَة وَ مُنْتَهی کُلِّ رَغْبَة ; خداوندا! تو تکیه گاه من در هر اندوه، و امید من در هر شدّت و ناراحتی هستی، و تو در هر مشکلی که برای من پیش آید، پشت و پناه منی، چه بسا اندوهی که قلب، در آن ناتوان و چاره در آن اندک و دوست در آن خوار می شد و دشمن شماتت می کرد و من همه آنها را به پیشگاه تو آوردم و شِکوه نمودم، تا از همگان بریده و تنها به تو رو آورده باشم و تو مرا از آن گرفتاریها نجات بخشیدی، تو ولیّ هر نعمت، و صاحب هر کار نیک و خیر و منتهای
پاورقی
1 . امالی شیخ صدوق، مجلس 30 و بحارالانوار، ج 44، ص 316-317.

هر مقصودی».(1)
جالب این که امام(علیه السلام) در این مناجات در آن روز بحرانی و خطرناک تقاضای خاصّی از خداوند نمی کند; چرا که می داند شاهد مقصود یعنی شهادت را در آغوش خواهد کشید و درسی پایدار برای همه انسانها تا دامنه قیامت از خود به یادگار می گذارد.
او فقط اعتماد کامل و توکّل خود را به لطف بی پایان پروردگار ابراز می دارد.

پس از آن امام(علیه السلام) برابر سپاه دشمن آمد در حالى كه به صفوف سیل آسای آنان و عمربن سعد ـ كه میان اشراف كوفه ایستاده بود ـ مى نگریست، فرمود:

«اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذِى خَلَقَ الدُّنْیا فَجَعَلَها دارَ فَناء وَ زَوال، مُتَصَرِّفَةً بِأَهْلِها حالا بَعْدَ حال، فَالْمَغْرُورُ مَنْ غَرَّتْهُ وَ الشَّقِیُّ مَنْ فَتِنَتْهُ، فَلا تَغُرَّنَّكُمْ هذِهِ الدُّنْیا، فَإِنَّها تَقْطَعُ رَجاءَ مَنْ رَكَنَ إِلَیْها، وَ تُخَیِّبُ طَمَعَ مَنْ طَمِعَ فیها، وَ أَراكُمْ قَدِ اجْتَمَعْتُمْ عَلى أَمْر قَدْ أَسْخَطْتُمُ اللّهُ فیهِ عَلَیْكُمْ، وَ أَعْرَضَ بِوَجْهِهِ الْكَریمِ عَنْكُمْ، وَ أَحَلَّ بِكُمْ نِقْمَتَهُ، وَ جَنَّبَكُمْ رَحْمَتَهُ، فَنِعْمَ الرَّبُ رَبُّنا، وَ بِئْسَ الْعَبْدُ أَنْتُمْ، أَقْرَرْتُمْ بِالطّاعَةِ، وَ آمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّد(صلى الله علیه وآله) ثُمَّ إِنَّكُمْ زَحَفْتُمْ إِلى ذُرِّیَّتِهِ وَ عِتْرَتِهِ تُریدُونَ قَتْلَهُمْ، لَقَدِ اسْتَحْوَذَ عَلَیْكُمُ الشَّیْطانُ، فَأَنْساكُمْ ذِكْرَاللّهِ الْعَظیمِ، فَتَبّاً لَكُمْ وَ لِما تُریدُونَ، إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ، هؤُلاءِ قَوْمٌ كَفَرُوا بَعْدَ إِیمانِهِمْ فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمینَ».

«حمد و ستایش خدایى راست كه دنیا را آفرید و آن را، خانه فنا و زوال قرار داد، كه همواره اهلش را از حالى به حال دیگر درآورد، فریب خورده كسى است كه دنیا او

پاورقى

1 . ارشاد شیخ مفید، ص 447-488 ; تاریخ طبرى، ج 4، ص 321 (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج 45، ص 4.

صفحه 419

را فریب دهد و نگون بخت كسى است كه دنیا او را مفتون خود كند (مراقب باشید!) این دنیا شما را نفریبد، كه دنیا امید هر كسى را كه به او دل ببندد، قطع مى كند و طمع آزمندان به خود را مى خشكاند، شما را مى بینم كه تصمیم بر كارى گرفته اید كه خداوند را خشمگین ساخته و روى كریمانه اش از شما برتافته و عذابش را بر شما نازل كرده و رحمتش را از شما دریغ داشته است.

خداى ما چه پروردگار خوبى است و شما چه بندگان بدى هستید (به ظاهر) اقرار به طاعت او كرده و به پیامبرش محمّد(صلى الله علیه وآله) ایمان آورده اید، ولى براى قتل و كشتن فرزندان و ذرّیه اش هجوم آوردید! به یقین شیطان بر شما چیره شده و شما را از یاد خدا غافل كرده است. مرگ بر شما و برخواسته هایتان! همه ما از خداییم و به سوى او باز مى گردیم. اینان جماعتى هستند كه بعد از ایمان، كافر شدند. دور باد رحمت پروردگار از ستمگران».

در این هنگام عمر بن سعد رو به اشراف كوفه كرد و گفت: واى بر شما!

با او تکلّم می کنید؟! به خدا سوگند! این فرزند همان پدری است که اگر یک روز هم به سخنش ادامه می داد از گفتن باز نمی ماند. پس پاسخش را بگویید. در این هنگام، شمر جلو آمد و گفت: ای حسین! اینها چیست که می گویی؟ به گونه ای سخن بگو که ما بفهمیم!

امام(علیه السلام) فرمود:

«إِتَّقُوا اللّهَ رَبَّکُمْ وَ لا تَقْتُلُونی، فَإِنَّهُ لا یَحِلُّ لَکُمْ قَتْلی وَ لاَ انْتِهاکُ حُرْمَتی، فَإِنّی إِبْنُ بِنْتِ نَبِیِّکُمْ وَ جَدَّتِی خَدیجَةُ زَوْجَةُ نَبِیِّکُمْ، وَ لَعَلَّهُ قَدْ بَلَغَکُمْ قَوْلُ نَبِیِّکُمْ: اَلْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ سَیِّدا شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ; از خدا بترسید و دست از کشتن من بردارید، زیرا کشتن من و هتک حرمت من، جایز نیست. من فرزند دختر پیامبر شما هستم و جدّه من خدیجه، همسر پیغمبر شماست، وشاید این سخن پیامبر به شما رسیده باشد که فرمود: «حسن و

حسین، دو آقای جوانان اهل بهشتند».(1)

موسی بن عمیر از پدرش نقل می کند که امام(علیه السلام) (در روز عاشورا) به من فرمود:
«نادِ أَنْ لا یُقْتَلَ مَعی رَجُلٌ عَلَیْهِ دَیْنٌ وَ نَادِ بِها فِی الْمَوالی فَإِنّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله)یَقُولُ: مَنْ ماتَ وَ عَلَیْهِ دَیْنٌ أُخِذَ مِنْ حَسَناتِهِ یَوْمَ الْقِیامَةِ ; (میان همه یارانم) اعلام کن
هر کس دَیْنی بر عهده دارد با من کشته نشود ; زیرا که من از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شنیدم فرمود: «هر کس از دنیا برود و دَیْنی بر ذمّه داشته باشد، از حسنات وی در فردای قیامت برداشته می شود».
در نقل دیگری آمده است که عمیر انصاری گفت: امام(علیه السلام) به من فرمود:
«نادِ فِی النّاسِ أَنْ لا یُقاتِلَنَّ مَعی رَجُلٌ عَلَیْهِ دَیْنٌ، فَإِنَّهُ لَیْسَ مِنْ رَجُل یَمُوتُ وَ عَلَیْهِ دَیْنٌ لا یَدَعْ لَهُ وَفاءً إِلاّ دَخَلَ النّارَ ; میان مردم اعلام کن هر کس بدهکار است در رکاب
من پیکار نکند، زیرا هر کس از دنیا برود در حالی که دینی بر عهده اش باشد که چاره ای برای آن نکرده باشد گرفتار دوزخ می شود».
مردی برخاست و گفت: همسرم پذیرفت که از طرف من بپردازد. امام(علیه السلام) پاسخ داد:
«وَ ما کِفالَةُ امْرَأة، وَ هَلْ تَقْضی إِمْرَأَةٌ ; کفالت آن زن چه فایده ای دارد؟ آیا او قدرت دارد چنین کند؟!».(2)
راستی عجیب است که انسانی در بحرانی ترین شرایط، حتّی به بدهکاری های
پاورقی
1 . مقتل الحسین خوارزمی، ج 1، ص 252-253 و بحارالانوار، ج 45، ص 5-6.
2 . احقاق الحق، ج 19، ص 429.
صفحه 421
اصحاب و یاران خود به مردم توجّه داشته باشد و راضی نشود بدهکاران همراه او پیکار کنند و شهید شوند ; مبادا حقوق مردم از دست برود.
این برنامه را با کار کسانی مقایسه کنید که سراسر زندگی آنها انباشته از حرام و حقوق مردم بوده و کمترین اهمّیّتی برای آن قائل نبودند، اصلا چیزی را به نام «حقّ الناس» باور نداشتند!!

امام(علیه السلام) در صبح روز عاشورا پس از حمد و ثنای الهی فرمود:
«عِبادَاللّهِ! اِتَّقُوا اللّهَ وَ کُونُوا مِنَ الدُّنْیا عَلى حَذَر، فَإِنَّ الدُّنْیا لَوْ بَقِیَتْ لاَِحَد أَوْ بَقِیَ عَلَیْها أَحَدٌ، کانَتِ الاَْنْبِیاءُ أَحَقُّ بِالْبَقاءِ، وَ أَوْلى بِالرِّضى، وَ أَرْضى بِالْقَضاءِ، غَیْرُ أَنَّ اللّهَ تَعالى خَلَقَ الدُّنْیا لِلْبَلاءِ، وَ خَلَقَ أَهْلَها لِلْفَناءِ، فَجَدیدُها بال، وَ نَعیمُها مُضْمَحِلٌّ، وَ سُرُورُها مُکْفَهِرٌّ، وَ الْمَنْزِلُ بُلْغَةٌ وَ الدّارُ قُلْعَةٌ، فَتَزَوَّدُوا، فَإِنَّ خَیْرَ الزّادِ التَّقْوى، فَاتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ».
«اى بندگان خدا! تقواى الهى پیشه کنید و از دنیا دورى نمایید، اگر دنیا براى کسى مى ماند و یا کسى در آن مى ماند، پیامبران به بقا شایسته تر بودند (چرا که آنان) به جلب رضایت، سزاوارتر و به قضاى الهى خشنودتر بودند و حال آنکه خداوند دنیا را براى آزمایش و امتحان و اهل آن را براى فنا و زوال آفریده است. تازه هاى آن کهنه مى شود و نعمت هایش نابود مى گردد و شادمانى آن آمیخته با غم است. چرا که صفحه دنیا منزلى است ناپایدار و خانه اى است که به ناچار باید از آن رخت بر بست. پس توشه راه بردارید و بهترین ره توشه، تقواست، تقواى الهى پیشه کنید تا رستگار شوید».(1)

پاورقى

1 . تاریخ ابن عساکر، ج 14، ص 218.

از آنجا که سرچشمه همه گناهان و جنایات حبّ دنیا، حبّ جاه و مقام و مال و ثروت و شهوات است، امام(علیه السلام) براى بیدار ساختن مخاطبان سعى مى کند با هشدارهاى مکرّر دلباختگى در برابر زر و زینت دنیا را از دلها بیرون کند، شاید در طریق صحیح گام بردارند و پیش از آن که فرصتها از دست برود به خود آیند، یه یقین یاران با وفاى او از این نظر ساخته شده بودند ولى افسوس که دشمنان چنان مست شهوات بودند که این گفتارهاى انسان ساز آنها را بیدار نکرد!

73 ـ خطابه شورانگیز امام (علیه السلام) به هنگام صف آرایی دشمن

هنگامی که سپاه دشمن آماده حمله شد، امام حسین(علیه السلام) مرکب خود را طلب کرد و بر آن سوار شد و با صدای بلند، به طوری که همگی صدای آن حضرت را می شنیدند، فرمود:

«أَیُّهَا النّاسُ! إِسْمَعُوا قَوْلی، وَ لا تُعَجِّلُونی حَتّی أَعِظُکُمْ بِما لَحَقٌّ لَکُمْ عَلَیَّ، وَ حَتّی اَعْتَذِرُ اِلَیْکُمْ مِنْ مَقْدَمی عَلَیْکُمْ، فَاِنْ قَبِلْتُمْ عُذْری وَ صَدَّقْتُمْ قَوْلی، وَ أَعْطَیْتُمُونی النَّصْفَ، کُنْتُمْ بِذلِکَ أَسْعَدُ، وَ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ عَلَیَّ سَبیلٌ، وَ إِنْ لَمْ تَقْبَلُوا مِنّی الْعُذْرَ، وَ لَمْ تُعْطُوا النَّصْفَ مِنْ أَنْفُسِکُمْ ; هان ای مردم! سخن مرا بشنوید، و برای کشتن من شتاب مکنید، تا شما را به

چیزی که حقّ شما بر من است، موعظه کنم و دلیل آمدنم را به این دیار با شما در میان بگذارم. اگر سخنم را پذیرفته و گفتارم را تصدیق کردید و انصاف دادید، سعادتمند خواهید شد و اگر عذرم را نپذیرفته و از مسیر عدل و انصاف کناره گرفتید، (هر کاری از دستتان ساخته است انجام دهید)».

سپس این آیات را که اتمام حجّت در برابر قوم لجوجش بود تلاوت فرمود:

«(فَأَجْمِعُوا أَمْرَکُمْ وَشُرَکَاءَکُمْ ثُمَّ لاَ یَکُنْ أَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَیَّ وَلاَ

صفحه 423

تُنْظِرُونِی) ; سپس هیچ چیز بر شما پوشیده نماند، (تمام جوانب کارتان را بنگرید) سپس مهلتم ندهید».(1)

«(إِنَّ وَلِیِّیَ اللهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتَابَ وَهُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ) ; ولی و سرپرست من خدایی است که قرآن را نازل کرده و او ولایت و سرپرستی همه صالحان را برعهده دارد».(2)

خواهران و دختران امام با شنیدن این سخنان، گریستند و صدایشان به زاری برخاست. امام برادرش عباس و فرزندش علی اکبر(علیه السلام) را به سوی آنان فرستاد و فرمود:

«أُسْکُتاهُنَّ فَلَعَمْری لَیَکْثُرَنَّ بُکاؤُهُنَّ ; آنان را آرام کنید. به جانم سوگند! پس از این بسیار خواهند گریست».

چون آنها ساکت شدند، حمد و ثنای الهی را بجا آورد و خدا را به عظمت یاد کرد و بر پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) و فرشتگان خدا و پیامبران الهی درود فرستاد، چنان با شیوایی و فصاحت سخن گفت که راوی می گوید: به خدا سوگند! سخنی با این زیبایی، نه پیش از آن و نه بعد از آن از کسی نشنیدم.

امام(علیه السلام) در ادامه سخن خود فرمودند:

«أَمّا بَعْدُ، فَانْسِبُونی فَانْظُرُوا مَنْ أَنَا؟! ثُمَّ ارْجِعُوا اِلی أَنْفُسِکُمْ وَ عاتِبُوها،

فَانْظَرُوا هَلْ یَحِلّ لَکُمْ قَتْلی وَ انْتِهاکَ حُرْمَتی؟! أَلَسْتُ اِبْنَ بِنْتِ نَبِیِّکُمْ(صلی الله علیه وآله)، وَ ابْنَ وَصِیِّهِ وَ ابْنَ عَمِّهِ، وَ أَوَّلِ الْمُؤْمِنینَ بِاللّهِ وَ الْمُصَدِّقِ لِرَسُولِهِ بِما جاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ، أَوَ لَیْسَ حَمْزَةٌ سَیِّدُ الشُّهَداءِ عَمَّ أَبی؟ أَوَ لَیْسَ جَعْفَرُ الشَّهیدُ الطَّیّارُ ذُوالْجِناحَیْنِ عَمّی؟!

پاورقی

1 . یونس، آیه 71.

2 . اعراف، آیه 196.

صفحه 424

أَوَ لَمْ یَبْلُغْکُمْ قَوْلٌ مُسْتَفیضٌ فیکُمْ: أَنَّ رَسُولَ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) قالَ لی وَ لاَِخی: «هذانِ سَیِّدا شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟!».

«فَإِنْ صَدَّقْتُمُونی بِما أَقُولُ، وَ هُوَ الْحَقُّ، فَوَاللّهِ ما تَعَمَّدْتُ کِذْباً مُذْ عَلِمْتُ أَنَّ اللّهَ یُمْـقِتُ عَلَیْهِ أَهْلَهُ، وَ یَضُرُّ بِهِ مَنِ اخْتَلَقَهُ.

وَ اِنْ کَذَّبْتُمُونی فَإِنَّ فیکُمْ مَنْ إِنْ سَأَلْتُمُوهُ عَنْ ذلِکَ أَخْبَرَکُمْ، سَلُوا جابِرَ بْنَ عَبْدِاللّهِ الاَْنْصاری، أَوْ أَبا سَعیدِ الْخِدْری، أَوْ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السّاعِدی، أَوْ زَیْدَ بْنَ أَرْقَم، أَوْ أَنَسَ بْنَ مالِک، یُخْبِرُوکُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هذِهِ الْمَقالَةَ مِنْ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) لی وَ لاَِخی، أَفَما فی هذا حاجِزٌ لَکُمْ عَنْ سَفْکِ دَمی؟!».

« ای مردمصفحه نسب مرا بررسی کنید و ببینید من کیستم؟ و به خود آیید و نفس خود را مورد خطاب و سرزنش قرار دهید. آیا کشتن من و هتک حرمتم برای شما رواست؟

آیا من پسر دختر پیامبر شما و فرزند جانشین و پسر عموی او نیستم؟ همان کسی که قبل از همه، ایمان آورد و رسول خدا را به آنچه از جانب خدای آورده بود تصدیق کرد؟!

آیا حمزه سیّد الشهدا عموی پدرم نیست! و آیا جعفر طیّار که با دو بال در بهشت پرواز می کند عموی من نیست؟ آیا شما نمی دانید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) درباره من و برادرم فرمود: «این دو سرور جوانان اهل بهشتند؟».

اگر سخنان حقّ مرا تصدیق کنید به نفع شماست، به خدا سوگند! از زمانی که دانستم خداوند نسبت به دروغگویان خشم می گیرد، و دروغ پردازان زیان خواهند دید، هرگز آهنگ دروغ نکرده ام و اگر کلام مرا باور نکردید، در میان شما افرادی هستند که اگر از آنها بپرسید، به شما خبر خواهند داد. از جابربن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید. آنان

صفحه 425

به شما خبر خواهند داد که خودشان این سخن را از پیامبر خدا شنیده اند که آن را در حقّ من و برادرم فرموده است. آیا این گواهی ها سبب نمی

شود که دست از قتل من بردارید؟».
در اینجا شمر بن ذی الجوشن گفت: او تنها خداوند را به زبان می پرستد اگر بداند که چه می گوید، (و سخنانش نامفهوم است).
حبیب بن مظاهر در پاسخ گفت: به خدا سوگند! من تو را می بینم که خدا را به هفتاد زبان (آمیخته با انواع شکّ و تردیدها و ضدّ و نقیض ها) پرستش می کنی! و من گواهی می دهم که تو راست می گویی ; نمی فهمی که امام چه می گوید!! خداوند بر دل تو مُهر زده است.
سپس امام(علیه السلام) چنین ادامه داد:
«فَإِنْ كُنْتُمْ فِی شَکٍّ مِنْ هذَا الْقَوْلِ، أَفَتَشُكُّونَ اَثَراً ما إِنِّی اِبْنُ بِنْتِ نَبِیِّكُمْ؟ فَوَاللّهِ ما بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ اِبْنُ بِنْتِ نَبِیٍّ غَیْری مِنْكُمْ وَ لا مَنْ غَیْرِكُمْ، أَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِیِّكُمْ خاصَّةً.
أَخْبِرُونی، أَتَطْلُبُونی بِقَتیل مِنْكُمْ قَتَلْتُهُ؟ أَوْ مال اسْتَهْلَكْتُهُ؟ أَوْ بِقِصاص مِنْ جَراحَة؟».
«اگر به این سخن شک دارید؟ آیا در این هم شک دارید که من پسر دختر پیامبر شما هستم؟!! به خدا سوگند که در شرق و غرب عالم، فرزند دختر پیامبری ـ در میان شما و غیر شما ـ جز من نیست.
به من بگویید: آیا کسی را از شما کشته ام که از من خونبهای او را می طلبید؟ آیا مالی را از شما برده ام و یا کسی را مجروح ساخته ام که قصاص آن را از من مطالبه می کنید؟!».
سکوت سنگینی بر سپاه دشمن سایه انداخته بود و کسی سخن نمی گفت.
آنگاه امام(علیه السلام) فریاد برآورد و فرمود:
«یا شَبَثَ بْنَ رَبَعی، وَ یا حَجّارَ بْنَ أَبْجَر، وَ یا قَیْسَ بْنَ الأَشْعَثِ، وَ یا یَزیدَ بْنَ الْحارِثِ، أَلَمْ
صفحه 426
تَكْتُبُوا اِلَیَّ: «أَنْ قَدْ أَیْنَعَتِ الثِّمَارُ وَ أَخْضَرَّ الْجَنابُ، وَ طَمَّتِ الْجِمامُ وَ إِنَّما تَقْدُمُ عَلی جُنْد لَکَ مُجَنَّدٌ، فَاَقْبِلْ؟! ; ای شبث بن ربعی! ای حجّار بن ابجر! ای قیس بن اشعث!
ای یزید بن حارث! آیا شما برای من نامه ننوشتید که درختان ما ثمر داده است و باغها سرسبز شده و چاه ها پرآب گشته و تو در سرزمینی پا می گذاری که لشکری آراسته و انبوه در خدمت تو است، پس به سوی ما بیا!».
آنان در پاسخ گفتند: ما چنین نامه ای ننوشتیم!
امام فرمود:
«سُبْحانَ اللّهِ! بَلی وَاللّهِ لَقَدْ فَعَلْتُمْ ; سبحان الله! آری به خدا سوگند! شما این نامه را نوشتید».
سپس افزود:

«أَیُّهَا النّاسُ! اِذْ کَرِهْتُمُونی فَدَعُونی اَنْصَرِفُ عَنْکُمْ اِلی مَأْمَنی مِنَ الاَْرْضِ! ; ای مردم! اگر از آمدن ما به این دیار ناخشنودید، پس ما را رها کنید تا به سرزمین امنی برویم».
قیس بن اشعث گفت: آیا نمی خواهی زیر پرچم پسر عمویت (یزید) درآیی! چرا که به آنچه که دوست داری می رسی و از آنان بدی نخواهی دید!
امام حسین(علیه السلام) فرمود:
«أَنْتَ أَخُو أَخیکَ محمّد بن الاشعثصفحه أَتُریدُ أَنْ یَطْلُبَکَ بَنُو هاشِم بِأَکْثَرَ مِنْ دَمِ مُسْلِمِ بْنِ عَقیل؟! لا وَاللّهِ لا أُعْطیهِمْ بِیَدی إِعطاءَ الذَّلیلِ، وَ لا اُقِرُّ اِقْرارَ الْعَبیدِ! ; تو برادر
همان برادری (تو همانند برادرت محمّد بن اشعث هستی که مسلم را در کوفه به شهادت رساند) آیا می خواهی بنی هاشم، بیشتر از خونبهای مسلم بن عقیل را از تو طلب کنند؟ نه! به خدا سوگند دستم را همانند افراد ذلیل و پست در دست آنان نخواهم گذاشت ومانند بردگان نیز تسلیم نخواهم شد. (یا فرار نخواهم کرد)».
آنگاه ادامه داد:
صفحه 427
«عِبادَاللّهِ! ; ای بندگان خدا!» «(وَ أعُوذُ بِرَبِّی وَرَبِّکُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ); من به پروردگار خود و پروردگا شما پناه می برم از این که مرا متّهم کنید».(1) و نیز افزود: «(أعُوذُ بِرَبِّی وَرَبِّکُمْ مِّنْ کُلِّ مُتَکَبِّر لاَّ یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسَابِ); من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می برم از هر متکبّری که به روز حساب ایمان نمی آورد».(2)
آنگاه مرکب خود را خواباند و به «عقبة بن سمعان» فرمود تا زانوان مرکب را ببندد (اشاره به این که من آغازگر جنگ نیستم) و آنان آهنگ حمله کردند.(3)
این رساترین و گویاترین اتمام حجّت امام(علیه السلام) در روز عاشورا بود که همه گفتنی ها را گفت، تا در تاریخ ثبت گردد و به گوش همگان برسد.
امام(علیه السلام) با این خطبه غرّا نقاب مکر و فریب را از چهره بنی امیّه کنار زد و مسلمانان را به خطرات جدّی حکومت این ستمگران بی ایمان و بی رحم آشنا ساخت.
امام(علیه السلام) با این خطبه ثابت کرد که آنها آگاهانه تنها یادگار و فرزند پیامبر خود را می کشند، بی آن که کوچکترین خطایی از او سرزده باشد و به این طریق، توحّش و بی ایمانی خود را ثابت کردند.
امام(علیه السلام) با این که پیشنهاد امان در صورت تسلیم به او داده شد، ولی هرگز ننگ تسلیم در برابر ظالمان را نپذیرفت، و سر در برابر خودکامگان بی ایمان فرود نیاورد. شهادت را بر همه چیز ترجیح داد و

آگاهانه بهای این آزادگی را پرداخت، تا پیشوای آزادگان جهان باشد، و سرمشقی برای همه ملتهای دربند.

پاورقی

1 . دخان، آیه 20.

2 . با استفاده از سوره غافر، آیه 27. در سوره غافر به جای أعُوذُ، «اِنِّی عُذْتُ» آمده است.

3 . تاریخ طبری، ج 4، ص 322-323 ; ارشاد شیخ مفید، ص 448-450 و بحارالانوار، ج 45، ص 6-7 (با مقداری تفاوت).

74 ـ خطبه حماسى امام (عليه السلام) در برابر سپاه دشمن

«عمر بن سعد» سپاه خود را براى جنگ با امام حسين(عليه السلام) آراست و پرچم ها را در جاى خود برافراشت، و امام نيز سپاه خود را به ميمنه و ميسره و قلب، نظام بخشيد. سپاه ابن سعد از هر طرف بر امام حسين(عليه السلام) احاطه كردند و حلقه محاصره را بر آن حضرت و يارانش تنگ كردند.
امام(عليه السلام) در برابر سپاه كوفه ايستاد و از آنها خواست كه ساكت شوند، ولى آنان نپذيرفتند!! امام به آنها فرمود:
«وَيْلُكُمْ ما عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلى، وَ إِنَّما أَدْعُوكُمْ إِلى سَبيلِ الرَّشادِ، فَمَنْ أَطاعَنى كانَ مِنَ الْمُرْشِدينَ، وَ مَنْ عَصانى كانَ مِنَ الْمُهْلِكينَ، وَ كُلُّكُمْ عاصٍ لاَِمْرى غَيْرَ مُسْتَمِع لِقَوْلى، قَدِ انْخَزَلَتْ عَطِيّاتِكُمْ مِنَ الْحَرامِ وَ مُلِئَتْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرامِ، فَطَبِعَ اللّهُ عَلى قُلُوبِكُمْ، وَيْلُكُمْ أَلا تَنْصِتُونَ، أَلا تَسْمَعُونَ؟».
«واى بر شما! چرا ساكت نمى شويد تا سخنان مرا گوش كنيد؟! من شما را به راه راست دعوت مى كنم، هر كس از من پيروى كند به راه راست هدايت مى شود، و هر كس از من نافرمانى كند هلاک خواهد شد.
شما از دستور من سرپيچى مى كنيد و به سخنانم گوش فرا نمى دهيد، چرا كه هداياى شما (جوايزى كه براى كشتن من گرفتيد) تنها از راه حرام بوده و شكم هايتان از حرام پر شده است، و خداوند بر دلهاى شما مُهر زده است. واى بر شما! آيا ساكت نمى شويد؟ آيا به سخنانم گوش فرا نمى دهيد؟».
در اينجا اصحاب عمر سعد يكديگر را سرزنش كرده و گفتند: گوش فرا دهيد! پس از سكوت آنها، امام فرمود:
«تَبّاً لَكُمْ أَيَّتُهَا الْجَماعَةُ وَ تَرْحاً، أَفَحينَ اسْتَصْرَخْتُمُونا والِهينَ مُتَحَيِّرينَ فَأَصْرَخْناكُمْ مُؤَدّينَ مُسْتَعِدّينَ، سَلَلْتُمْ عَلَيْنا سَيْفاً فى رِقابِنا، وَ حَشَشْتُمْ عَلَيْنا نارَ الْفِتَنِ الَّتى جَناها عَدُوُّكُمْ
صفحه 429
وَ عَدُوُّنا فَأَصْبَحْتُمْ إِلْباً عَلى أَوْلِيائِكُمْ، وَ يَداً عَلَيْهِمْ لاَِعْدائِكُمْ، بِغَيْرِ عَدْل أَفْشُوهُ فيكُمْ، وَ لا أَمَل أَصْبَحَ لَكُمْ فيهِمْ، إِلاَّ الْحَرامَ مِنَ الدُّنْيا أَنالُوكُمْ، وَ خَسيسُ عَيْش طَمَعْتُمْ فيهِ، مَنْ غَيْرِ حَدَث كانَ مِنّا، وَ لا رَأى تَفَيَّلَ لَنا.
فَهَلاّ لَكُمُ الْوَيْلاتُ إِذْ كَرِهْتُمُونا وَ تَرَكْتُمُونا، تَجَهَّزْتُمُوها وَ السَّيْفُ لَمْ يَشْهَرْ، وَ الْجَأْشُ طامِنٌ، وَ الرَّأىُ لَمْ يُسْتَحْصَفْ، وَ لكِنْ أَسْرَعْتُمْ عَلَيْنا كَطَيْرَةِ الدِّبا، وَ تَداعَيْتُمْ اِلَيْها كَتَداعى الْفَراشِ، فَقُبْحاً لَكُمْ، فَإِنَّما أَنْتُمْ مِنْ طَواغيتِ الاُْمَّةِ، وَ شِذاذِ الاَْحْزابِ، وَ نَبَذَةِ الْكِتابِ، وَ نَفَثَةِ الشَّيْطانِ، وَ عُصْبَةِ الاْثامِ، وَ مُحَرِّفى

الْكِتابِ، وَ مُطْفِیءِ السُّنَنِ، وَ قَتَلَةِ أوْلادِ الأنْبِیاءِ، وَ مُبیری عِتْرَةِ الأوْصِیاءِ، وُ مُلْحِقِی الْعِهارِ بِالنَّسَبِ، وَ مُؤْذی الْمُؤْمِنینَ، وَ صُراخِ أئِمَّةِ الْمُسْتَهْزِئینَ، الَّذینَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضینَ.
وَ أنْتُمْ اِبْنَ حَرْب وَ أَشْیاعَهُ تَعْتَمِدُونَ، وَ إِیّانا تَخْذِلُونَ، أَجَلْ! وَ اللّهِ الْخَذْلُ فیكُمْ مَعْرُوفٌ، وَ شَجَتْ عَلَیْهِ عُرُوقُكُمْ، وَ تَوارَثَتْهُ أُصُولُكُمْ وَ فُرُوعُكُمْ، وَ نَبَتَتْ عَلَیْهِ قُلُوبُكُمْ وَ غَشِیَتْ صُدُورُكُمْ، فَكُنْتُمْ أَخْبَثَ شَیْء سِنْخاً لِلنّاصِبِ وَ أَكْلَةً لِلْغاصِبِ، أَلا لَعْنَةُ اللّهِ عَلَی النّاكِثینَ الَّذینَ یَنْقُضُونَ الأیْمانَ بَعْدَ تَوْكیدِها، وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللّهُ عَلَیْكُمْ كَفیلا فَأَنْتُمْ وَ اللّهِ هُمْ.
أَلا إِنَّ الدَّعِیَّ ابْنَ الدَّعیّ قَدْ رَكَزَ بَیْنَ اثْنَتَیْنِ، بَیْنَ الْقَتْلَةِ وَ الذِّلَّةِ، وَ هَیْهاتَ ما آخِذُ الدَّنِیَّةَ أَبَی اللّهُ ذلِکَ وَ رَسُولُهُ، وَ جُدُودٌ طابَتْ، وَ حُجُورٌ طَهُرَتْ، وَ أُنُوفٌ حَمِیَّةٌ، وَ نُفُوسٌ أَبِیَّةٌ، لا تُؤْثِرَ طاعَةَ اللِّئامِ عَلی مَصارِعِ الْكِرامِ، أَلا قَدْ أَعْذَرْتُ وَ أَنْذَرْتُ، أَلا إِنِّی زاحِفٌ بِهذِهِ الأُسْرَةِ عَلی قِلَّةِ الْعِتادِ، وَ خَذَلَةِ الأَصْحابِ».
«ای مردم! هلاکت و اندوه همیشگی بر شما باد! آیا با آن شور و شوق فراوان که ما را به یاری خویش طلبیدید، و ما برای فریاد رسی به سوی شما شتافتیم و به یاری تان برخاستیم، روا بود شمشیری را که برای دفاع از ما به دست گرفته بودید به روی ما بکشید؟ و آتش فتنه ای که دشمن شما و ما فراهم ساخته بود بر ضدّ ما
صفحه 430
شعلهور سازید؟! یک پارچه بر ضدّ دوستانتان و به یاری دشمنانتان برخاستید. بی آن که آنان در میان شما به عدل رفتار کرده باشند و آرزویی از شما برآورده سازند به جز اندک مال حرام و زندگی پستی که بدان طمع دارید و بی آن که از ما گناهی سرزده باشد، یا سخن ناروایی گفته باشیم؟
پس وای بر شما! که از ما روی بر تافته و از یاری ما سر باز زدید. آنگاه که شمشیرها در نیام و دلها آرام، و فکرها بی تشویش بود، شما آتش فتنه را آماده ساختید و مانند مور و ملخ از هر سو به جانب ما روی آوردید و بسان پروانه ها از هر سو هجوم آوردید. پس رویتان زشت باد! شمایید همان طاغوت های این امّت، و بازماندگان احزاب، و رها کنندگان کتاب و پیروان شیطان و گروه گناهکاران و تحریف کنندگان کتاب خدا و خاموش کنندگان سنّت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و کشندگان فرزندان انبیا و نابود کنندگان عترت اوصیا و ملحق کنندگان ناپاکان به صاحبانِ نسبهای پاک و آزار دهندگان مؤمنان و فریاد رسان رهبران استهزاگر که قرآن را پاره پاره کردند.
شما به پسر حرب (معاویه) و پیروانش تکیه می کنید و دست از یاری ما بر می دارید؟! آری به خدا سوگند! که این پیمان شکنی خوی دیرینه شماست و ریشه های وجود شما بر آن استوار گشته و شاخه های شما از آن رشد یافته و دلهای شما بر آن روییده و سینه های شما با آن پوشیده است.

شما برای باغبان خود پلیدترین نهال، ولی برای تجاوزکاران غاصب، لقمه ای گوارا و لذیذید! لعنت خدا بر پیمان شکنانی که میثاق های محکم خود را شکستند. شما خدا را ضامن پیمانهای خود قرارداده بودید، به خدا سوگند شما همان پیمان شکنان هستید!».
هان بهوش باشید! که این (یزید) ناپاک زاده، فرزند ناپاک زاده مرا در میان دو انتخاب قرار داده است: کشته شدن یا قبول ذلّت و چقدر دور است که ما تن به ذلّت
صفحه 431
دهیم،(1) خداوند و پیامبر او هرگز برای ما ذلّت و زبونی نمی پسندند و نیاکان پاک سرشت و دامن های پاکی که ما را پرورانده اند و بزرگ مردان غیرتمند و انسان های با شرافت این را از ما نمی پذیرند. هرگز! ما هیچگاه فرمانبرداری فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح نخواهیم داد. بدانید من با شما اتمام حجّت کردم و شما را از عاقبت کارتان بیم دادم. به هوش باشید! من با همین خاندان و یاران اندک و آمادگی کم، با شما پیکار می کنم (وآماده شهادتم!).
آنگاه این اشعار را خواند:
فَاِنْ نَهْزِمْ فَهَزّامُونَ قِدْماً
وَ إِنْ نُهْزَمْ فَغَیْرُ مُهَزَّمینا
وَ ما أَنْ طِبُّنا جُبْنٌ وَ لکِنْ
مَنایانا وَ دَوْلَةُ آخِرینا
«اگر ما در جنگ، دشمن را درهم بشکنیم، این شیوه دیرین ما است و اگر (به ظاهر) شکست بخوریم، باز هم شکست از ما نیست (و در حقیقت دشمنان ما شکست خورده اند). ترس زیبنده ما نیست ولی اینک دولت و حکومت دیگران با کشتن ما هموار گشته است».
(آنگاه ادامه داد که:)
«أَما إِنَّهُ لا تَلْبَثُونَ بَعْدَها إِلاّ کَرَیْث ما یَرْکَبُ الْفَرَسَ، حَتّى تَدُورُ بِکُمْ دَوْرَ الرِّحى، عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَیَّ أَبى عَنْ جَدّى، فَأَجْمَعُوا أَمْرَکُمْ وَ شُرَکاءَکُمْ فَکیدُونى جَمیعاً ثُمَّ لا تُنْظِرُونَ، (إِنِّى تَوَکَّلْتُ عَلَى اللهِ رَبِّى وَرَبِّکُمْ مَّا مِنْ دَابَّة إِلاَّ هُوَ آخِذٌ بِنَاصِیَتِهَا إِنَّ رَبِّى عَلَى صِرَاط مُّسْتَقِیم)(2) اَللّهُمَّ اَحْبِسْ عَنْهُمْ قَطِرَ السَّماءِ، وَ ابْعَثْ عَلَیْهِمْ سِنینَ کَسِنِّى یُوسُفَ، وَ سَلِّطْ عَلَیْهِمْ غُلامَ ثَقیف یُسْقیهِمْ کَأْساً مُصْبِرَةً، فَلا یَدَعُ فیهِمْ أَحَداً، قَتْلَةً بِقَتْلَة وَ ضَرْبَةً بِضَرْبَة،
پاورقی
1 . در کتاب احتجاج (ج 2، ص 99) به این تعبیر آمده است : «قَدْ تَرَکَنى بَیْنَ السِّلَّةِ وَ الذِّلَّةِ وَ هَیْهاتَ لَهُ ذلِکَ مِنِّى! هَیْهاتَ مِنَّا الذِّلَّةَ».
2 . هود، آیه 56.
صفحه 432

يَنْتَقِمُ لى وَ لاَِوْلِيائى وَ لاَِهْلِ بَيْتى وَ أَشْياعى مِنْهُمْ، فَإِنَّهُمْ غَرُّونا وَ كَذَّبُونا وَ خَذَلُونا، وَ أَنْتَ رَبُّنا عَلَيْکَ تَوَكَّلْنا وَ إِلَيْکَ أَنَبْنا وَ إِلَيْکَ الْمَصيرُ».
«شما پس از من چندان باقى نخواهيد ماند، مگر به مقدار سواركارى كه بر مركب خود سوار شود. روزگار چون سنگ آسيا بر شما بگردد (و شما را به كيفر كردارتان برساند). اين پيشگويى از آينده را پدرم از جدّم پيامبر خدا(صلى الله عليه وآله) به من خبر داده است.
پس فكر خويش و همراهان خود را جمع كنيد و همگى با من پيكار كنيد و مهلتم ندهيد، كه من بر خدا كه پروردگار من و شما است توكل كرده ام «و هيچ جنبنده اى نيست مگر اين كه زمام امورش به دست خداست. پروردگارم بر راهى راست است».
خداوندا! باران را از آنان دريغ دار، و سال هاى قحطى، بسان خشكسالى زمان يوسف، بر آنان پديد آور، و آن فرزند ثقيف (حجّاج) را بر آنها مسلّط ساز تا جام زهرِ ذلّت و حقارت را بر كامشان فرو ريزد و كسى را در ميانشان سالم وامگذارد تا آنجا كه در برابر هر قتلى كه انجام داده اند به قتلى و در برابر هر ضربه اى كه زده اند، به ضربه اى گرفتار شوند و انتقام خون من و دوستان و اهل بيتم را از اينها بگيرد. چرا كه اينها به ما نيرنگ زدند و ما را تكذيب كرده و بى ياور گذاردند.
خدايا! تويى پروردگار ما، بر تو توكّل كرده و به سوى تو بازگشت مى نماييم كه بازگشت همه به سوى توست».
سپس امام(عليه السلام) فرمود:
«أَيْنَ عُمَرُ بْنُ سَعْد؟ اُدْعُوا لى عُمَرَ! ; عمر بن سعد كجاست؟ او را نزد من بخوانيد!».
عمر سعد را در حالى كه راضى به اين ملاقات نبود، فرا خواندند.
امام(عليه السلام) به او فرمود:
«يا عُمَرُ أَنْتَ تَقْتُلَنِى؟ تَزْعَمُ أَنْ يُوَلِّيکَ الدَّعِیَّ ابْنَ الدَّعِیّ بِلادَ الرِّیِّ وَ جُرْجانِ، وَاللّهِ لا
صفحه 433
تَتَهَنَّأُ بِذلِکَ أَبَداً، عَهْداً مَعْهُوداً، فَاصْنَعْ ما أَنْتَ صانِع، فَإِنَّکَ لا تَفْرَحُ بَعْدى بِدُنْيا وَ لا آخِرَة، وَ لَكَأَنّى بِرَأْسِکَ عَلى قَصَبَة قَدْ نُصِبَ بِالْكُوفَةِ، يَتَراماهُ الصِّبْيانُ وَ يَتَّخِذُونَهُ غَرَضاً بَيْنَهُمْ ; يا عُمر تو مى خواهى مرا به قتل برسانى؟ گمان مى كنى كه آن مرد ناپاک
فرزند ناپاک (ابن زياد) حكومت رى و گرگان را به تو مى بخشد؟ به خدا سوگند كه هرگز طعم خوش آن روز را نخواهى چشيد. اين پيمانى است (الهى) غير قابل تغيير، هر چه از دستت برآيد انجام ده، كه پس از من نه در دنيا و نه در آخرت شادمان نخواهى شد، گويى مى بينم سرِ تو را در كوفه بر «نى» افراشته و كودكان آن را هدف قرار مى دهند و به آن سنگ

می زنند!».(1)
آنها که به نهج البلاغه علی(علیه السلام) آشنا هستند می دانند، کار امام(علیه السلام) و برنامه او مانند پدرش علی(علیه السلام) روشنگری و بیدارسازی بود، و از طرق مختلف این هدف الهی را دنبال می کرد، تا نسبت به آنها که اندک امیدی به هدایتشان هست، اتمام حجّت شود.
گاه از طریق تشویق و بشارت، گاه از طریق عواطف انسانی، گاه به وسیله اعتقادات دینی و مذهبی، و گاه از طریق انذار و تهدید به عذاب های الهی، این هدف را پی گیری می کرد. ولی افسوس آن گروه ستمگر و خیره سر، کمترین لیاقت هدایت را نداشتند و در گرداب دنیاپرستی آن چنان غوطهور بودند، که به گمانِ آب، در پی سراب می دویدند!
تمام قرائن و شواهد نشان می دهد که امام(علیه السلام) و یارانش کاملا از شهادت خود خبر داشتند، و کمترین ترسی از این نظر به خود راه نمی دادند.
آنها مرگ شرافتمندانه را در زیر ضربات تیر و خنجر و شمشیر، بر زندگی توأم با ذلّت در سایه کاخ های پر شکوه ترجیح داده بودند، و در هیچ یک از این کلمات
پاورقی
1 . مقتل الحسین خوارزمی، ج 2، ص 6-8 و بحارالانوار، ج 45، ص 8-10.

کمترین تردیدی دیده نمی شود ; چون می دانستند این مرگ مایه حیات جاویدان، و مایه حیات جامعه اسلامی و بیداری آنها و نجات اسلام از چنگال احزاب جاهلی و منافقان است، گوارا باد بر آنها، گوارا باد، هنیئاً لَهُمْ ثُمَّ هَنِیئاً لَهُمْ.

امام(عليه السلام) در مقابل لشكر در حالى كه بر شمشير خود تكيه داده بود با صداى بلند فرمود:
شما را به خدا سوگند! آيا مرا مى شناسيد؟
گفتند: آرى، تو فرزند و سبط رسول خدايى.
«أُنْشِدُكُمُ اللّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدّى رَسُولُ اللّهَ(صلى الله عليه وآله)؟ ; شما را به خدا سوگند! آيا مى دانيد جدّم رسول خداست؟».
ـ آرى.
«أُنْشِدُكُمُ اللّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبى عَلِىُّ بْنِ أَبى طالِب(عليه السلام)؟; شما را به خدا! آيا مى دانيد پدرم على بن ابيطالب است؟».
ـ آرى.
«أُنْشِدُكُمُ اللّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمّى فاطِمَةَ الزَّهْراءِ(عليها السلام) بِنْتُ مُحَمَّد الْمُصْطَفى(صلى الله عليه وآله)؟ ; شما را به خدا! آيا مى دانيد مادرم فاطمه دختر پيامبر است؟».
ـ آرى.
«أُنْشِدُكُمْ اللّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتى خَديجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِد أَوَّلُ نِساءِ هذِهِ الاُْمَّةِ إِسْلاماً؟; شما را به خدا سوگند! آيا مى دانيد جدّه ام، خديجه دختر خويلد، اوّلين زن مسلمان اين امّت است؟».
صفحه 435
ـ آرى.
«أُنْشِدُكُمُ اللّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ حَمْزَةَ سَيِّدَ الشُّهَداءِ عَمُّ أَبى؟ ; شما را به خدا سوگند! آيا مى دانيد حمزه سيّد الشهدا، عموى پدر من است؟».
ـ آرى.
«أُنْشِدُكُمُ اللّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَعْفَرَ الطَّيّارَ فِى الْجَنَّةَ عَمِّى؟ ; شما را به خدا! آيا مى دانيد جعفر طيّار عموى من است؟».
ـ آرى.
سپس امام بعد از گرفتن اين اقرارها و اقرارهاى ديگر فرمود: «فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمى; پس چرا و به چه دليل ريختن خونم را مباح ميشمريد؟!...».
آنها كه هيچ پاسخ منطقى نداشتند گفتند: ما تمام اينها را مى دانيم، ولى دست از تو بر نخواهيم كشيد تا با تشنگى جان دهى!...(1)
امام(عليه السلام) با شواهد زيادى كه در بحث هاى گذشته آمد به خوبى مى دانست، راهى جز شهادت فى سبيل الله در پيش ندارد.
ولى مهم اين بود كه اين شهادت، قاطبه مسلمين را بيدار كند و تكان

سختی به افکار عمومی دهد، و این امر میسّر نبود مگر این که از تمام جهات اتمام حجّت و تبیین موقعیّت شود; مبادا فردا بعضی ادّعا کنند لشکریان یزید امام(علیه السلام) را به خوبی نشناخته بودند و به گمان این که یک فرد خارجی است خون آن حضرت را ریختند.
امام(علیه السلام) تمام این بهانه ها را با خطبه های مختلف و مکرّر خود از آنان گرفت و سند رسوایی آنها را در تاریخ اسلام و بشریّت ثبت کرد!
پاورقی
1 . امالی صدوق، ص 135 و بحارالانوار، ج 44، ص 318 (با مختصر تفاوت).

طبق روايتى از امام باقر(عليه السلام)، امام(عليه السلام) قبل از شهادتش به اصحاب خويش رو كرد و فرمود:
«إِنَّ رَسُولَ اللّهِ قالَ لى: «إِنَّكَ سَتُساقُ إِلَى الْعِراقِ وَ هِىَ أَرْضٌ قَدِ الْتَقى بِهَا النَّبِيُّونَ وَ أَوْصِياءُ النَّبِيِّينَ وَ هِىَ أَرْضٌ تُدْعى «عَمُوراء» وَ إِنَّكَ تُسْتَشْهَدُ بِها وَ يُسْتَشْهَدُ مَعَكَ جَماعَةٌ مِنْ أَصْحابِكَ لاَ يَجِدُونَ أَلَمْ مَسِّ الْحَدِيدِ وَ تَلى : (قُلْنَا يَا نَارُ كُونِى بَرْداً وَسَلاَماً عَلَى إِبْرَاهِيمَ) يَكُونُ الْحَرْبُ بَرداً وَ سَلاماً عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ; پيامبر گرامى(صلى الله عليه وآله) به من فرمود: «فرزندم! تو به سرزمين عراق كشانده خواهى شد و آن سرزمينى است كه پيامبران و جانشينان پيامبران در آن با يكديگر ديدار كرده اند و به آن «عمورا» گفته مى شود. تو در آنجا به شهادت خواهى رسيد و با تو گروهى از يارانت كه (از شوق لقاى پروردگار) درد ضربات شمشير و نيزه را احساس نمى كنند، به شهادت خواهند رسيد».
آنگاه اين آيه را تلاوت كرد: «(قُلْنَا يَا نَارُ كُونِى بَرْداً وَسَلاَماً عَلَى إِبْرَاهِيمَ) ; گفتيم، اى آتش بر ابراهيم سرد و سلام باش)(1)، آن جنگ نيز بر تو و يارانت سرد و سلام خواهد بود».(2)
مقام والاى ياران و اصحاب سيّد الشهدا(عليه السلام) در اين چند جمله به خوبى نمايان است، آنها چنان فانى در عشق خداوند بودند، كه حتّى درد ضربات شمشير و نيزه را بر بدن هاى خود احساس نمى كردند.
جاى تعجّب نيست، هنگامى كه در يک عشق مجازى زودگذر زنان مصر دست هاى خود را بى خبر ببرند و آگاه نشوند، اين پاكبازان كوى عشق الهى و شهادت، نبايد
پاورقى
1 . انبياء، آيه 69.
2 . بحارالانوار، ج 45، ص 80.

زخم تير و خنجر را بر پيكر خود احساس كنند.
آرى! آنها ابراهيموار در آتش نمروديان زمان وارد شدند و اين آتش بر آنها برد و سلام شد و لذّت ديدار محبوب همه چيز را از ياد آنها برد!

روز عاشورا عمر بن سعد تير را بر كمان نهاد و به سوى ياران امام هدف گرفت و رها ساخت و گفت: همگى نزد امير (عبيدالله بن زياد) گواهى دهيد اوّل كسى كه به سوى آنان تير انداخت من بودم! به دنبال او لشكرش سپاه امام را تيرباران كردند. امام(عليه السلام)به يارانش فرمود:
«قُومُوا رَحِمَكُمُ اللّهُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذى لابُدَّ مِنْهُ، فَاِنَّ هذِهِ السِّهامَ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ; خدا رحمتتان كند! بشتابيد به سوى مرگى كه از آن چاره اى نيست، اين تيرها فرستادگان اين جماعت است!».
پس اصحاب آن حضرت (شجاعانه با دشمن درگير شدند و) بخشى از روز را پيكار كردند تا آن كه گروهى از ياران امام(عليه السلام) شربت شهادت نوشيدند، در اين هنگام، امام(عليه السلام)دست بر محاسن شريفش گذاشت و فرمود:
«اِشْتَدَّ غَضَبُ اللّهِ عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَداً، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللّهِ عَلَى النَّصارى إِذْ جَعَلُوهُ ثالِثَ ثَلاثَة، وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللّهِ عَلَى الْمجُوسِ إِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دُونَهُ، وَ اشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلى قَوْم اتَّفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلى قَتْلِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ، أَما وَاللّهِ لا أُجيبُهُمْ إِلى شَىْء مِمّا يُريدُونَ حَتّى أَلْقَى اللّهَ تَعالى وَ أَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمى».
«غضب خداوند آنگاه بر قوم يهود شدّت گرفت كه براى او فرزند قائل شدند، و بر امّت مسيح آن هنگام غضب خداوند شدّت گرفت كه او را يكى از سه خدا دانستند و بر زرتشتيان وقتى خشمگين شد كه به جاى خدا، ماه و خورشيد را پرستيدند و غضب خداوند اكنون بر اين گروه شدّت گرفت كه بر كشتن پسر دختر پيغمبر خود، هماهنگ

شدند!
به خدا سوگند! آنچه را (از تسليم در برابر ظلم و تن دادن به ذلّت) از من مى خواهند، اجابت نخواهم كرد، تا آن كه آغشته به خون خويش، خداوند را ملاقات كنم!».(1)
لحظات حسّاسى بود، گويى آسمان به تماشا نشسته بود و زمين در انتظار; تا اين صحنه هاى پر غوغا و فراموش نشدنى را بنگرند، و پيكار شيرمردانى را كه جز به خدا نمى انديشيدند و آغوش خود را براى شهادت گشوده بودند، نظاره كنند و به آن همه عظمت و ايثار آفرين گويند! هزاران آفرين!

یاران امام(علیه السلام) دلاورانه پیکار می کردند و یکی پس از دیگری به شرف شهادت نایل می آمدند. ابوثمامه صائدی (مردی از یاران آن حضرت) عرض کرد: ای اباعبدالله! جانم به فدایت، می بینم این گروه به تو نزدیک شده اند. به خدا سوگند! پیش از تو، من باید کشته شوم! ولی دوست دارم چون خداوند را ملاقات می کنم، این آخرین نماز را ـ که وقتش رسیده است ـ با تو خوانده باشم.
امام(علیه السلام) سر به سوی آسمان برداشت و فرمود:
«ذَکَّرْتَ الصَّلاةَ، جَعَلَکَ اللّهُ مِنَ الْمُصَلّینَ الذّاکِرینَ! نَعَمْ، هذا أَوَّلُ وَقْتِها ; نماز را به یادآوردی خداوند تو را از نمازگزاران قرار دهد. آری، اکنون وقت فضیلت نماز است».
سپس فرمود:
پاورقی
1 . لهوف، ص 158 و بحارالانوار، ج 45، ص 12.
صفحه 439
«سَلُوهُمْ أَنْ یَکُفُّوا عَنّا حَتّی نُصَلّی ; از این گروه بخواهید از ما دست بشویند تا نماز گزاریم».
حصین بن تمیم (یکی از فرماندهان سپاه یزید) فریاد برآورد که: «نماز شما پذیرفته نیست!!». «حبیب بن مظاهر» در پاسخش گفت: «ای حمار! می پنداری که نماز از آل رسول خدا پذیرفته نیست و نماز تو پذیرفته است». (1)
در روایتی دیگر از ابومخنف می خوانیم: امام حسین(علیه السلام) (به جای حجّاج بن مسروق، مؤذّن رسمی خود) اذان گفت و چون از آن فارغ شد، فریاد برآورد:
«یا وَیْلَکَ یا عُمَرَ بْنَ سَعْد اَنَسیتَ شَرایِعَ الاِْسْلامِ، أَلا تَقِفُ عَنِ الْحَرْبِ حَتّی نُصَلّی وَ تُصَلُّونَ وَ نَعُودُ إِلَی الْحَرْبِ ; وای بر تو! ای ابن سعد ; آیا احکام و دستورات اسلامی را
فراموش کرده ای؟ چرا در این هنگام دست از جنگ نمی کشی تا نماز به پا داریم و شما نیز نماز بخوانید و آنگاه به نبرد ادامه دهیم؟».
ابن سعد پاسخی نداد و امام(علیه السلام) ندا داد: «إِسْتَحْوَذَ عَلَیْهِ الشَّیْطانُ; شیطان بر او چیره شده است!!».(2)
و در روایتی آمده است: بعضی از یاران جلو امام ایستادند و سینه را سپر کردند و امام آخرین نماز خود را در زیر تیرهای دشمن خواند!(3)
این نماز تاریخی و بی نظیر، روح نماز را زنده کرد و مفهوم نماز را برای

راهیان راه حق آشکار ساخت و معنی واقعی عبودیّت و پاکبازی در راه معبود را نشان داد، و قلم سرخ بر معبودهای خیالی و بت های شیطانی دنیاپرستان و بندگان زر و زور کشید، و

پاورقی

1 . تاریخ طبری، ج 4، ص 334 و بحارالانوار، ج 45، ص 21 (با مختصر تفاوت).

2 . معالی السبطین، ج 1، ص 361.

3 . اعیان الشیعة، ج 1، ص 606.

صفحه 440

اگر امروز از مأذنه های بلند شهرها صدای تکبیر و اذان بلند است به برکت آن نماز و اذان است و چه زیباست که در این سال ها، دسته جات عزاداری به هنگام ظهر عاشورا در هر کوی و برزن و هر مکانی هستند، توقّف می کنند و نماز بجا می آورند.

79 ـ درهای بهشت به رویتان گشوده شد!

هنگامی که امام(علیه السلام) نماز ظهر عاشورا را خواند به یارانش خطاب کرد و فرمود:
«یا أَصْحابی اِنَّ هذِهِ الْجَنَّةَ قَدْ فُتِحَتْ اَبْوابُها، وَ اتَّصَلَتْ اَنْهارُها، وَ اَيْنَعَتْ ثِمارُها، وَ زُيِّنَتْ قُصُورُها، وَ تَأَلَّفَتْ وُلْدانُها وَ حُورُها، وَ هذا رَسُولُ اللّهِ(صلی الله علیه وآله) وَ الشُّهَداءُ الَّذينَ قُتِلُوا مَعَهُ، وَ أَبی وَ أُمّی يَتَوَقَّعُونَ قُدُومَكُمْ، وَ يَتَباشَرُونَ بِكُمْ، وَ هُمْ مُشْتاقُونَ إِلَيْكُمْ، فَحامُوا عَنْ دينِ اللّهِ وَ ذَبُّوا عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله)».
«ای یاران من! به راستی این بهشت است که درهای آن گشوده شده است. نهرهایش به هم پیوسته و میوه هایش رسیده و قصرهایش آراسته، و غلامان و حورش (در انتظار شما) گرد آمده اند، و این رسول خدا و شهدایی که در رکابش به شهادت رسیدند و پدر و مادر من است که همگی انتظار شما را می کشند و بشارت آمدن شما را می دهند و مشتاق دیدار شمایند. از دین خدا حمایت کنید و از حرم رسول خدا دفاع نمایید».
سپس امام(علیه السلام) خاندان و زنانش را صدا زد آنان پریشان حال بیرون آمدند و به یاران امام(علیه السلام) ندا دادند:
«ای جماعت مسلمانان و ای گروه مؤمنان! شما را به خدا! از دین خدا حمایت کنید و از حرم رسول خدا دفاع نمایید و از امام و فرزند دختر پیامبرتان پشتیبانی کنید، چرا که خداوند به سبب ما، شما را آزمایش کرده است و اکنون شما همسایگان ما در جوار جدّ ما و بزرگواران و محبّان ما می باشید. پس دفاع کنید، خداوند از ناحیه ما به
صفحه 441
شما برکت عنایت فرماید.
آنگاه امام حسین(علیه السلام) فرمود:
«یا أُمَّةَ الْقُرآنِ! هذِهِ الْجَنَّةُ فَاطْلُبُوها، وَ هذِهِ النّارُ فَاهْرِبُوا مِنْها ; ای امّتِ قرآن! این بهشت است. آن را به دست آورید و این هم آتش جهنّم است، از آن بگریزید».
یاران امام(علیه السلام) به ندای آن حضرت لبّیک گفتند و صدای گریه (شوق) بلند کردند.(1)
راستی جوشش عشق و عرفان در این لحظات حسّاسی که امام و یارانش آغوش خود را برای شهادت گشوده اند شگفت انگیز است. کلمات و واژه ها از شرح و بیان آن عاجز است.
امام(علیه السلام) با صراحت خبر از شهادت و پرواز آنها به سوی بهشت می دهد و یاران گریه شوق سر می دهند و مسرورند.

این لحظات پرشکوه در تاریخ کربلا برای همیشه ثبت و جاودانی شد و این همه ایثار و فداکاری و علم و ایمان و عشق به عنوان درسی ماندگار در پیشانی تاریخ پر افتخار آن بزرگ مردان برای همیشه می درخشد و راه و رسم زندگی شرافتمندانه و مرگ با عزّت و عظمت را ترسیم می کند.
ای کاش جامی از این شراب طهور هم نصیب و بهره ما گردد، و در زمره محرومان نباشیم. آمین یا ربّ العالمین.

حضرت علی بن الحسین(علیه السلام) (علی اکبر) اولین فرد از بنی هاشم بود که آماده نبرد شد. او زیباترین و خوشخوترین مردم بود. سنّ شریف آن حضرت را در هنگام

پاورقی

1 . معالی السبطین، ج 1، ص 360.

صفحه 442

شهادت 19 سال یا 18 سال و به روایتی 25 سال نوشته اند. او اوّلین شهید از آل ابی طالب است که روز عاشورا نزد پدر گرامی اش آمد و اذن میدان طلبید. امام(علیه السلام)بی درنگ به او اجازه فرمود و در همان حال ناامید از حیات او، به قامت رعنایش نگریست و باران اشک از دیدگانش فرو ریخت.

هنگامی که امام(علیه السلام) به چهره نورانی فرزندش «علی اکبر» نگریست، سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد:

«اَللّٰهُمَّ اشْهَدْ عَلی هؤُلاءِ الْقَوْمِ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَیْـهِمْ غُلامٌ اَشْبَهُ النّاسِ خَلْقاً وَ خُلْقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِکَ مُحَمَّد(صلی الله علیه وآله)، کُنّا إِذَا اشْتَقْنا إِلی نَبِیِّکَ نَظَرْنا إِلی وَجْهِهِ، اَللّٰهُمَّ امْنَعْهُمْ بَرَکاتِ الاَْرْضِ، وَ فَرِّقْهُمْ تَفْرِیقاً، وَ مَزِّقْهُمْ تَمْزیقاً، وَ اجْعَلْهُمْ طَرائِقَ قِدَداً، وَ لا تُرْضِ الْوُلاةَ عَنْهُمْ أَبَداً، فَإِنَّهُمْ دَعَوُنا لِیَنْصُرُونا ثُمَّ عَدُوا عَلَیْنا یُقاتِلُونَنا».

«خدایا! بر این گروه ستمگر گواه باش که اینک جوانی به مبارزه با آنان می رود که از نظر صورت و سیرت و گفتار، شبیه ترین مردم به رسول تو، حضرت محمّد(صلی الله علیه وآله)است. ما هر زمان که مشتاق دیدار پیامبرت می شدیم، به چهره او می نگریستیم. خدایا! برکات زمین را از آنان دریغ دار، و اجتماع آنان را پراکنده و متلاشی ساز و آنان را گروه های مختلف و متفاوتی قرار ده، و والیان آنها را هیچگاه از آنان راضی مگردان! که اینان ما را دعوت کردند تا به یاری ما برخیزند ولی اینک ستمکارانه به جنگ با ما برخاستند».

پس امام(علیه السلام) رو به عمر بن سعد کرده، فریاد زد:

«مالَکَ؟ قَطَعَ اللّٰهُ رَحِمَکَ! وَ لا بارَکَ اللّٰهُ لَکَ فِی أَمْرِکَ، وَ سَلَّطَ عَلَیْکَ مَنْ یَذْبَحُکَ بَعْدی عَلی فِراشِکَ، کَما قَطَعْتَ رَحِمی وَ لَمْ تَحْفَظْ قَرابَتی مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ(صلی الله علیه وآله) ; خدا نسل تو

را ریشه کن کند و به هیچ کارت برکت ندهد و بر تو کسی را چیره سازد که سرت را بعد از من در بستر از تن جدا سازد، همان گونه که تو رشته رحم مرا قطع کردی، و

پیوند مرا با رسول خدا نادیده گرفتی!».
آنگاه امام با صدای رسا این آیه را تلاوت کرد: «(إِنَّ اللهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْض وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) ; خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد، آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوی و فضیلت) بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند و خداوند شنوا و داناست».(1)
در این هنگام علی اکبر بر سپاه اموی حمله کرد در حالی که این رجز را می خواند:
أنَا عَلیُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِیٍّ
نَحْنُ وَ بَيْتِ اللهِ اَوْلَی بِالنَّبِیِّ
وَاللهِ لاَ يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعِیِّ
أَطْعَنُكُمْ بِالرُّمْحِ حَتّى يَنْثَنى
أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ أَحْمی عَنْ أبی
ضَرْبَ غُلام هاشِمِیٍّ عَلَوِیّ
«منم علی پسر حسین فرزند علی، به خانه خدا سوگند! ما به رسول خدا از همه کسی سزاوارتریم. به خدا سوگند! پسر زیاد را نمی رسد که درباره ما حکم کند. آنقدر با نیزه بر شما بزنم تا کج شود، در حمایت از پدرم، با شمشیر بر شما ضربت فرود آورم ضربتی چون ضربت جوان هاشمی علوی!».
پس از بر سپاه دشمن تاخت و بسیاری از آنان را به هلاکت رساند به گونه ای که دشمن از کثرت کشته شدگان به فغان آمد.
با آن که تشنگی بر آن حضرت چیره شده بود یکصد و بیست نفر را به خاک افکند، و در حالی که زخم های زیادی برداشته بود، نزد پدر آمد و عرض کرد:
«يا أبَهْ! أَلْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنی، وَ ثِقْلُ الْحَديدِ أَجْهَدَنی، فَهَلْ إِلی شَرْبَة مِنْ ماء سَبِيلٌ أَتَقَوّی بِها عَلَی الأَعْداءِ; پدر جان! تشنگی مرا از پای درآورد و سنگینی سلاح ناتوانم
پاورقی
1 . آل عمران، آیه 33-34.

ساخت. آیا جرعه آبی هست که بتوانم بنوشم و به جنگ ادامه دهم؟!».
امام(علیه السلام) فرمود:
«يا بُنَیَّ يَعِزُّ عَلی مُحَمَّد وَ عَلی عَلِیٍّ وَ عَلی أَبیکَ، أَنْ تَدْعُوهُمْ فَلا يُجيبُونَکَ، وَ تَسْتَغيثَ بِهِمْ فَلا يُغيثُونَکَ، يا بُنَیَّ هاتِ لِسانَکَ ; پسر جان! چقدر بر حضرت

محمّد و عَلَی و
پدرت، ناگوار است که آنان را بخوانی ولی پاسخی به تو ندهند و از آنان یاری بطلبی ولی یاریت نکنند. ای فرزندم! زبان خود را نزدیک آر!».
آنگاه امام(علیه السلام)زبان علی اکبر را در دهان گرفت و مکید و انگشتر خود را به او داد و فرمود:
«خُذْ هذَا الْخاتَمَ فی فیکَ وَ ارْجَعْ إِلی قِتالِ عَدُوِّکَ، فَإِنّی أَرْجُوا أَنَّکَ لا تُمْسی حَتّی یَسْقِیَکَ جَدُّکَ بِکَأْسِهِ الأَوْفی شَرْبَةً لاَ تَظْمَأُ بَعْدَها أَبَداً ; این انگشتر را در دهانت بگذار و به نبرد
با دشمن بازگرد امیدوارم که هنوز به شب نرسیده جدّت رسول خدا با جامی سرشار از شربت بهشتی تو را سیراب سازد، به گونه ای که پس از آن هرگز تشنه نگردی!».(1)
سخنان پرمعنی امام(علیه السلام) که حکایت از تسلیم و رضای مطلق در برابر انجام رسالت الهی و استقبال از شهادت می کند و همچنین پاسخ های این فرزند شجاع و برومند که حاکی از ایمان و اخلاص فوق العاده او است، درسهایی است بزرگ برای همه روهروان راه حق، مخصوصاً جوانان مسلمان که می تواند راهگشای آنها در تنگناهای زندگی باشد.
اگر جرعه آبی از پدر می طلبد نه برای ادامه حیات چند روزه دنیاست، بلکه برای قدرت و قوّت بیشتر جهت جهاد با دشمنان حق است، و آنگاه که شهادت با تمام
پاورقی
1 . اعیان الشیعة، ج 1، ص 607 ; فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 207-208 و بحارالانوار، ج 45، ص 42-43.
صفحه 445
شکوه و عظمتش در برابر او قرار گرفت، پدر بزرگوارش بشارت می دهد که با جامی لبریز از شراب طهور بهشتی از دست جدّش سیراب خواهد شد. آیا افتخاری از این برتر یافت می شود؟!

81 ـ به خدا سوگند بر عمویت دشوار است!

پس از شهادت حضرت علی اکبر(علیه السلام) حضرت عبدالله بن حسن که بر اساس برخی از روایات همان قاسم بن حسن است آماده پیکار شد. او نوجوانی بود که هنوز به سنّ بلوغ نرسیده بود. هنگامی که نزد امام(علیه السلام) آمد و نگاه آن حضرت به او افتاد وی را در آغوش گرفت، با هم چنان گریستند که از حال رفتند.

قاسم اجازه میدان رفتن خواست، ولی امام(علیه السلام) نپذیرفت، آنقدر دست و پای امام را بوسه زد تا رضایت امام را جلب کرد و در حالی که اشک می ریخت به میدان آمد و این رجز را می خواند:

إِنْ تُنْكِرُونی فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ

سِبْطُ النَّبِیِّ الْمُصْطَفی وَ الْمُؤْتَمَنِ

هذا حُسَیْنٌ كَالاْسِیرِ الْمُرْتَهَنِ

بَیْنَ أُناس لاَسُقُوا صَوْبَ الْمُزَنِ

«اگر مرا نمی شناسید بدانید من فرزند امام حسنم!

که او فرزند پیامبر برگزیده و امین خداست!

این حسین(علیه السلام) است که همانند اسیری است گروگان،

میان گروهی که خداوند آنان را از باران رحمت خود سیراب نکند».

چهره مبارکش همانند پاره ماه می درخشید، پیکار سختی کرد تا آنجا که با سنّ کمش سی و پنج نفر را بر زمین افکند.

حمید بن مسلم می گوید:

من در لشکر ابن سعد بودم به این نوجوان می نگریستم که پیراهن و لباسی بلند به

صفحه 446

تن و نعلینی به پا داشت که بند یکی پاره بود. فراموش نمی کنم که بند نعلین چپش بود. عمرو بن سعد أزْدی گفت: به خدا سوگند! من به او حمله می کنم (تا وی را از پای درآورم) گفتم: سبحان الله، این چه تصمیمی است؟ به خدا سوگند! اگر این نوجوان بر من حمله کند من به سوی وی دست تعدّی دراز نخواهم کرد. همان گروهی که وی را احاطه کرده اند، او را بس است.

گفت: نه، هرگز! به خدا سوگند! من بر او یورش خواهم برد، پس حمله کرد و برنگشت تا آن که با شمشیرش فرق او را شکافت. قاسم(علیه السلام) با صورت به زمین افتاد و فریاد زد: عموجان! مرا دریاب.

حمید بن مسلم می افزاید:

امام(علیه السلام) چون باز شکاری صف ها را شکافت و مانند شیر ژیان

حمله کرد و با شمشیر بر عمرو ـ قاتل قاسم ـ ضربتی زد که دستش را از بدن جدا کرد، عمرو در حالی که فریاد می کشید گریخت، کوفیان خواستند وی را از دست امام(علیه السلام)نجات دهند، ولی بدنش زیر سم اسبان قرار گرفت و کشته شد.
هنگامی که گرد و غبار فرو نشست، دیدند امام(علیه السلام) بر بالین قاسم(علیه السلام) نشسته است و قاسم پاهایش را بر زمین می سایید.
امام(علیه السلام) فرمود:
«عَزَّ وَاللّٰهِ عَلی عَمِّکَ أَنْ تَدْعوُهُ فَلا یُجیبُکَ، أَوْ یُجیبُکَ فَلا یُعینُکَ، أَوْ یُعینُکَ فَلا یُغْنی عَنْکَ، بُعْداً لِقَوْم قَتَلُوکَ ; به خدا سوگند! بر عمویت ناگوار است که وی را بخوانی ولی
نتواند به تو پاسخی دهد، یا پاسخی دهد ولی نتواند تو را یاری کند و یا به کمکت بشتابد ولی تو را بی نیاز نکند. دور باد (از رحمت خدا) گروهی که تو را کشتند».
در روایت دیگری آمده است که امام(علیه السلام) فرمود:
«بُعْداً لِقَوْم قَتَلُوکَ، وَ مَنْ خَصَمَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ فیکَ جَدُّکَ. عَزَّ وَ اللّهِ عَلی عَمِّکَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلا یُجیبُکَ، أَوْ یُجیبُکَ ثُمَّ لا یَنْفَعُکَ، یَوْمٌ وَاللّٰهِ کَثُرَ واتِرُهُ وَ قَلَّ ناصِرُهُ ; دور باد (از
رحمت خدا) گروهی که تو را کشتند و خونخواه تو از اینان در قیامت جدّ تو خواهد
صفحه 447
بود.
به خدا سوگند! بر عمویت دشوار است که وی را بخوانی ولی نتواند پاسخ دهد یا پاسخ دهد ولی به حال تو سودی نبخشد. به خدا سوگند! امروز روزی است که رنج و مظلومیّت عمویت فراوان و یاورش اندک است».
سپس امام(علیه السلام) پیکر خونین قاسم(علیه السلام) را برداشت و به سوی خیمه ها روانه شد.
راوی می گوید: گویا هم اکنون می بینم سینه اش به سینه امام چسبیده بود و پاهایش به زمین کشیده می شد، با خود گفتم: امام چه می کند؟ دیدم او را آورده کنار شهدای اهل بیت(علیه السلام) قرار داد و آنگاه عرض کرد:
«اَللّٰهُمَّ أَحِصَّهُمْ عَدَداً، وَ اقْتُلْهُمْ بَدَداً، وَ لا تُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً، وَ لا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَداً ; صَبْراً یا بَنی عُمُومَتی، صَبْراً یا أَهْلَ بَیْتی، لا رَأَیْتُمْ هَواناً بَعْدَ هذَا الْیَوْمِ أَبَداً ; خدایا! از
تعدادشان بکاه و آنان را پراکنده ساز و به قتل برسان و هیچ کس از آنان را باقی مگذار و هرگز آنان را نیامرز! ای عموزادگانم! صبر پیشه سازید! ای اهل بیتم! صبر کنید! بعد از این روز هرگز خواری نخواهید دید!».(1)

82 ـ برادرم! برای لب تشنگان، آبی تهیّه کن

عبّاس بن علی(علیه السلام) پرچمدار لشکر برادرش امام حسین(علیه السلام) بود. هنگامی که دید تمام یاران و برادران و عموزادگان شربت شهادت نوشیدند، گریست و به شوق دیدار پروردگار جلو آمد و پرچم را بر گرفت و از برادرش امام حسین(علیه السلام)اجازه میدان خواست. امام(علیه السلام) (که از فراق برادر سخت ناراحت بود) به سختی گریست به گونه ای که محاسن شریفش از اشک دیدگانش تر شد، و فرمود:

«یا أَخِی کُنْتَ الْعَلامَةَ مِنْ عَسْکَری وَ مُجْمَعَ عَدَدِنا، فَإِذا أَنْتَ غَدَوْتَ یَؤُلُ جَمْعُنا إِلَی الشِّتاتِ، وَ عِمارَتُنا تَنْبَعِثُ إِلَی الْخَرابِ ; برادر جان! تو نشانه (شکوه و عظمت و) برپایی

پاورقی

1 . مقتل الحسین خوارزمی، ج 2، ص 27-28 و بحارالانوار، ج 45، ص 34-36.

صفحه 448

سپاه من و محور پیوستگی نفرات ما هستی. اگر تو بروی (و شهید شوی)، جمعیّت ما پراکنده، و ویران می گردد».

عبّاس(علیه السلام) عرض کرد:

«فِداکَ رُوحُ أَخیکَ یا سَیِّدی! قَدْ ضاقَ صَدْری مِنْ حَیاةِ الدُّنْیا، وَ أُریدُ أَخْذَ الثّارِ مِنْ هؤُلاءِ الْمُنافِقِینَ ; جان برادرت فدایت، ای سرورم! سینه ام از زندگانی دنیا به تنگ

آمده است، می خواهم از این منافقان انتقام (آن خون های پاک را) بگیرم!».

امام(علیه السلام) فرمود:

«إِذا غَدَوْتَ إِلَی الْجِهادِ فَاطْلُبْ لِهؤُلاءِ الاْطْفالِ قَلیلا مِنَ الْماءِ; اینک که آهنگ میدان داری برای این کودکان، آبی تهیّه کن».

عبّاس(علیه السلام) رهسپار میدان شد و آنان را موعظه کرد و از عذاب خدا ترساند، ولی اثری نبخشید. به نزد برادرش بازگشت و ماجرا را گزارش داد، که ناگهان صدای العطش کودکان به گوشش رسید، بی درنگ بر اسب شد و نیزه و مشک را برداشت و به سوی فرات روانه شد. چهار هزار تن از مأموران، فرات را محاصره کردند و هدف نیزه ها قرار دادند ولی آن حضرت دلاورانه لشکر دشمن را شکافت و هشتاد نفر از آنان را به خاک هلاکت افکند، و وارد فرات شد.

هنگامی که خواست مقداری آب بیاشامد تشنگی امام حسین(علیه السلام)

و اهل بیتش را به خاطر آورد، آب را روی آب ریخت، مشکش را پر کرد و بر دوش راست خود نهاد و به سوی خیمه رهسپار شد.
دشمنان راه را بر وی بستند و از هر طرف آن حضرت را احاطه کردند. وی دلیرانه می جنگید تا نوفل ازرق دست راستش را از بدن جدا کرد. مشک را بر دوش چپ نهاد که نوفل آن را نیز از مچ قطع کرد. مشک را به دندان گرفت، تیری آن را سوراخ کرد و آب آن ریخت. تیری دیگر آمد و بر سینه مبارکش نشست، و اسبش به زمین افتاد.
صفحه 449
صدا زد: برادرجان! مرا دریاب.
هنگامی که امام حسین(علیه السلام) بر بالینش رسید وی را کشته دید، پس گریست.
همچنین نقل شده است: هنگامی که عباس(علیه السلام) شهید شد امام حسین(علیه السلام) فرمود:
«اَلْانَ إِنْكَسَرَ ظَهْری وَقَلَّتْ حِیلَتی; اینک کمرم شکست و راه چاره بر من محدود شد».
آنگاه گریست و این اشعار را خواند:
تَعَدَّیْتُمْ یا شَرَّ قَوْم بِبَغْیِكُمْ
وَ خالَفْتُمْ دینَ النَّبِیِّ مُحَمَّد
أَما كانَ خَیْرُ الرُّسُلِ أَوْصاكُمْ بِنا
أَما نَحْنُ مِنْ نَجْلِ النَّبِیِّ المُسَدَّدِ
أَما كانَتِ الزَّهْراءُ أُمّی دُونَكُمْ
أَما كانَ مِنْ خَیْرِ الْبَرِیَّةِ أَحْمَدَ
لُعِنْتُمْ وَ أُخْزِیتُمْ بِما قَدْ جَنَیْتُمْ
فَسَوْفَ تَلاقُوا حَرَّ نار تَوَقَّدُ
«ای بدترین مردم! با ستمکاری خویش بر ما تعدّی کردید، و با آیین پیامبر خدا محمّد(صلی الله علیه وآله) مخالفت ورزیدید.
آیا بهترین پیامبر،سفارش ما را به شما نکرده بود؟ آیا ما از نسل پیامبر راستین نیستیم؟
آیا جز این است که حضرت زهرا(علیها السلام) مادر من است نه شما؟ آیا او از نسل بهترین انسان ها نبود؟
به سبب جنایتی که مرتکب شدید ملعون و خوار گشتید، و به زودی گرفتار آتش شعلهور الهی خواهید شد!».(1)
در هر گام درسی است، درسی از فضیلت و ایثار، درسی از شجاعت و شهامت و از خودگذشتگی.
پاورقی
1 . بحارالانوار، ج 45، ص 41-42.

چه کسی در آن صحنه بی نظیر فداکاری حاضر بود که رسیدن عبّاس را به منبع آب و ننوشیدن و تشنه شهید شدن را گزارش دهد؟! امام حسین(علیه السلام) یا فرزندانش از دور تماشا می کردند؟! یا امام های بعد به الهام الهی خبر دادند؟ یا فرشتگانی که ناظر این منظره ایثار بی نظیر بودند پیام آوردند؟ و یا به صورتی دیگر؟!

هر که بود و هر چه بود، در پیشانی تاریخ ثبت شد و برای همیشه برای رهروان راه حق به یادگار ماند.

83 ـ او طفلی شش ماهه است پس جرعه ای آب به وی برسانید!

هنگامی که امام(علیه السلام) شهادت خاندان وفرزندانش را دید و از آنان کسی جز امام و زنان و کودکان و فرزند بیمارش ـ امام سجّاد(علیه السلام) ـ نماند، ندا داد:
«هَلْ مِنْ ذابٍّ یَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللّهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّد یَخافُ اللّهَ فینا؟ هَلْ مِنْ مُغیث یَرْجُوا اللّهَ فِی إِغاثَتِنا؟ هَلْ مِنْ مُعین یَرْجُوا ما عِنْدَاللّهِ فِی إِعانَتِنا؟ ; آیا کسی
هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا خداپرستی در میان شما پیدا می شود که از خدا بترسد و ستم بر ما روا ندارد؟ آیا فریادرسی هست که برای خدا به فریاد ما برسد؟ آیا یاری کننده ای هست که با امید به عنایت خداوند به یاری ما برخیزد؟».
با طنین افکن شدن ندای استغاثه امام(علیه السلام)، صدای گریه و ناله از بانوان حرم برخاست. امام(علیه السلام) به خیمه ها نزدیک شد و فرمود:
«ناوِلُونی عَلِیّاً اِبْنِی الطِّفْلَ حَتّی اُوَدِّعَهُ ; فرزند خردسالم «علی» را به من بدهید تا با او وداع کنم».
فرزندش را نزد وی آوردند. امام(علیه السلام) در حالی که طفلش را می بوسید، خطاب به او فرمود:
«وَیْلٌ لِهؤُلاءِ الْقَوْمِ إِذا کانَ خَصْمُهُمْ جَدَّکَ ; بدا به حال این گروه ستمگر آنگاه که
صفحه 451
جدّت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) با آنان به مخاصمه برخیزد؟». هنوز طفل در آغوش امام آرام نگرفته بود که حرملة بن کاهل اسدی، او را هدف قرار داد و تیری به سوی وی پرتاب کرد و گلوی او را درید، خون سرازیر شد، امام(علیه السلام) دست ها را زیر گلوی آن طفل گرفت تا از خون پر شد; آنگاه خون ها را به سوی آسمان پاشید و گفت:
«اَللّهُمَّ إِنْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ فَاجْعَلْ ذلِکَ لِما هُوَ خَیْرٌ لَنا ; بار الها! اگر در این دنیا ما (در ظاهر) بر این قوم پیروز نشدیم، بهتر از آن را روزی ما فرما».
بعد از شهادت آن طفل، امام(علیه السلام) از اسب پیاده شد و با غلاف شمشیر، قبر کوچکی کند و کودکش را به خونش آغشته ساخت و بر وی نماز گذارد (و دفن نمود).(1)
علاّمه مجلسی می افزاید: امام فرمود:
«هَوَّنَ عَلَیَّ ما نَزَلَ بی أَنَّهُ بِعَیْنِ اللّهِ ; این مصیبت بر من آسان است، چرا که در محضر خداست».

امام باقر(علیه السلام) فرمود: «فَلَمْ یَسْقُطْ مِنْ ذلِکَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إلَی الاْرْضِ; از خون گلوی علی اصغر که امام آنها را به آسمان پاشید، قطره ای به زمین برنگشت!».
در روایت دیگری آمده است که امام حسین(علیه السلام) فرمود:
«لا یَکُونُ أَهْوَنُ عَلَیْکَ مِنْ فَصیل، اَللّهُمَّ إِنْ کُنْتَ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ، فَاجْعَلْ ذلِکَ لِما هُوَ خَیْرٌ لَنا ; خدایا! فرزندم نزد تو کمتر از بچّه ناقه صالح پیامبر نیست. خدایا! اگر پیروزی (ظاهری) را از ما دریغ داشته ای بهتر از آن را روزی ما فرما!».(2)
معالی السبطین از قول ابومخنف شهادت طفل شیرخوار را به گونه دیگری آورده است، می گوید:
پاورقی
1 . مقتل الحسین خوارزمی، ج 2، ص 32 و بحارالانوار، ج 45، ص 46.
2 . بحارالانوار، ج 45، ص 46-47 .
صفحه 452
امام(علیه السلام) پس از شهادت علی اکبر به خواهرش امّ کلثوم فرمود:
«یا اُخْتاهُ اوُصیکِ بِوَلَدی الصَّغیرَ خَیْراً، فَاِنَّهُ طِفْلٌ صَغیرٌ وَ لَهُ مِنَ الْعُمْرِ سِتَّةُ أَشْهُر ; خواهرم! به فرزند خردسالم نیکی کن، او خردسال است و تنها شش ماه دارد».
امّ کلثوم عرض کرد: «برادرجان! این طفل به مدّت سه روز است که جرعه آبی ننوشیده است، از این گروه کمی آب بطلب!».
امام(علیه السلام) با شنیدن این سخن، طفلش را گرفت و به سوی دشمن روانه شد و فرمود: «یا قَوْمِ قَدْ قَتَلْتُمْ أَخی وَ أَوْلادی وَ أَنْصارِی وَ ما بَقِی غَیْرُ هذَا الطِّفْلِ، وَ هُوَ یَتَلَظّی عَطَشَاً مِنْ غَیْرِ ذَنْب اَتاهُ إِلَیْکُمْ، فَاسْقُوهُ شَرْبَةً مِنَ الْماءِ ; ای مردم! شما برادر و فرزندان و یارانم را کشتید و کسی جز این طفل که بی هیچ گناهی از تشنگی می سوزد، نمانده است، او را با جرعه آبی سیراب کنید».(1)
و به تعبیر «نفس المهموم» امام(علیه السلام) فرمود:
«یا قَوْمِ، إِنْ لَمْ تَرْحَمُونی فَارْحَمُوا هذَا الطِّفْلِ ; ای مردم اگر به من رحم نمی کنید به این طفل خردسال رحم کنید».(2)
امام(علیه السلام) در حال گفتن این سخنان بود که بناگاه تیری از سوی ستمگری سیاه دل ـ حرملة بن کامل اسدی ـ حلقوم طفل را پاره کرد و از گوش تا گوش را درید. امام حسین(علیه السلام) کف دستش را زیر گلوی بریده طفل گرفت و چون از خون پر شد، آن را به آسمان پاشید و در روایت دیگر آمده است، امام دستانش را زیر گلوی طفل گرفت و گفت:
«یا نَفْسِ اِصْبِری فیما أَصابَکِ، اِلهی تَری ما حَلَّ بِنا فی الْعاجِلِ فَاجْعَلْ ذلِکَ ذَخیرَةً لَناَ فی

پاورقی
1 . معالی السبطین، ج 1، ص 418.
2 . نفس المهموم، ص 349 .

الْاَجِلِ ; ای نفس! در برابر این همه مصیبت شکیبا باش! خدایا! تو می بینی که در این دنیای فانی چه مصائبی برای ما رخ داده، پس آن را برای روز رستاخیزمان ذخیره ساز!».(1)
در روایت دیگری آمده است که امام(علیه السلام) گفت:
«اَللّهُمَّ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ دَعَوُنَا لِیَنْصُرُونا فَخَذَلُونا وَ أَعانُوا عَلَیْنا، اَللّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قِطَرَ السَّماءِ، وَ احْرِمْهُمْ بَرَکاتِکَ، اَللّهُمَّ لا تُرْضِ عَنْهُمْ أَبَداً، اَللّهُمَّ إِنَّکَ إِنْ کُنْتَ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ فی الدُّنْیا، فَاجْعَلْهُ لَنا ذُخْراً فِی الْاخِرَةِ وَ انْتَقِمْ لَنا مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ ; خدایا! تو می دانی که اینان ما را دعوت کردند تا به یاری مان بشتابند ولی ما را رها کردند و در برابر ما بپاخاستند، خدایا! باران آسمان را از آنان دریغ دار و آنان را از برکاتت محروم کن. خدایا هرگز از آنان خشنود مشو. خدایا اگر در دنیا، پیروزی را از ما دریغ داشته ای، آن را ذخیره آخرت ما قرار ده و از گروه ستمکاران انتقام ما را بستان».(2)
پیام های عاشورا همه شنیدنی است و پیام شهادت کودک شیرخوار از همه شنیدنی تر و عبرت خیزتر!
نخستین پیامش این که در مبارزه با دشمنان حق، هیچ کس مستثنی نیست. سربازان شیرخوار دوش به دوش جوانان و سالخوردگان به میدان می آیند و به موقع در صفوف شهدا قرار می گیرند.
بدیهی است هر سربازی سلاحی دارد، یکی تیر و نیزه و شمشیر ; و دیگری هم گلوی نازک و چندین قطره خون پاک که گویاترین دلیل مظلومیت است. خونی که هم
پاورقی
1 . معالی السبطین، ج 1، ص 419.
2 . ینابیع المودّة، ج 3، ص 77.

به آسمان پاشیده شد و هم بر زمین، و هر دو با آن شکوهی تازه گرفت.
دیگر این که، دشمنان ستمگر قساوت و جنایت را به بالاترین حدّ خود رساندند که حتّی بر کودک شیرخوارِ زاده زهرا در آغوش پدر نیز رحم نکردند!
آخرین پیام این که تحمّل همه درد و رنج ها و مصیبت ها در راه خدا آسان است، چرا که عالم محضر اوست و همه اینها در پیشگاه او انجام می گیرد.

با عنایت بخورم ز هر که شاهد ساقی است
با محبّت بکشم درد که درمانم از اوست

امام حسین(علیه السلام) به آن قوم نگاهی کرده و پیوسته به راست و چپ می نگریست و هیچ یک از اصحاب و یاران خود را ندید جز آنان که پیشانی به خاک ساییده و صدایی از آنها به گوش نمی رسید، پس ندا داد:
«یا مُسْلِمَ بْنَ عَقیل، وَ یا هانِیَ بْنَ عُرْوَةَ، وَ یا حَبیبَ بْنَ مَظاهِرَ، وَ یا زُهَیْرَ بْنَ الْقَیْنِ، وَ یا یَزیدَ بْنَ مَظاهِرَ، وَ یا یَحْیَی بْنَ کَثیر، وَ یا هِلالَ بْنَ نافِع، وَ یا إِبْراهِیمَ بْنَ الْحصَیْنِ، وَ یا عُمَیْرَ بْنَ الْمُطاعِ، وَ یا أَسَدُ الْکَلْبِیُّ، وَ یا عَبْدَاللّهِ بْنَ عَقیل، وَ یا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ، وَ یا داوُدَ بْنَ الطِّرِمّاحِ، وَ یا حُرُّ الرِّیاحِیُّ، وَ یا عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ، وَ یا أَبْطالَ الصَّفا، وَ یا فُرْسانَ الْهَیْجاءِ، مالی أُنادیکُمْ فَلا تُجیبُونی، وَ أَدْعُوکُمْ فَلا تَسْمَعُونی؟! أَنْتُمْ نِیامٌ أَرْجُوکُمْ تَنْتَبِهُونَ؟ أَمْ حالَتْ مَوَدَّتُکُمْ عَنْ إِمامِکُمْ فَلا تَنْصُرُونَهُ؟ فَهذِهِ نِساءُ الرَّسُولِ(صلی الله علیه وآله) لِفَقْدِکُمْ قَدْ عَلاهُنَّ النُّحُولُ، فَقُومُوا مِنْ نَوْمَتِکُمْ، أَیُّهَا الْکِرامُ، وَ ادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ الطُّغاةَ اللِّئامَ، وَ لکِنْ صَرَعَکُمْ وَاللّهِ رَیْبُ الْمَنُونِ وَ غَدَرَ بِکُمُ الدَّهْرُ الخَؤُونُ، وَ إِلاّ لَما کُنْتُمْ عَنْ دَعْوَتی تَقْصُرُونَ، وَلا عَنْ نُصْرَتی تَحْتَجِبُونَ، فَها نَحْنُ عَلَیْکُمْ مُفْتَجِعُونَ، وَ بِکُمْ لاحِقُونَ، فَإِنّا لِلّهِ وَإِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ».
«ای مسلم بن عقیل! ای هانی بن عروة! ای حبیب بن مظاهر! ای زهیر بن قین! ای یزید بن مظاهر! ای یحیی بن کثیر! ای هلال بن نافع! ای ابراهیم بن حُصَین! ای عمیر
صفحه 455
بن مطاع! ای اسد کلبی! ای عبدالله بن عقیل! ای مسلم بن عوسجه! ای داود بن طرمّاح! ای حرّ ریاحی! ای علی بن الحسین! ای دلاورمردان خالص! و ای سواران میدان نبرد! چه شده است شما را صدا می زنم ولی پاسخم را نمی دهید؟ و شما را می خوانم ولی دیگر سخنم را نمی شنوید؟ آیا به خواب رفته اید که به بیداری تان امیدوار باشم؟ یا از محبّت امامتان دست کشیده اید که او را یاری نمی کنید؟
این بانوان از خاندان پیامبرند که از فقدانتان ناتوان گشته اند. از خوابتان برخیزید، ای بزرگواران! و از حرم رسول خدا در برابر طغیانگران پست، دفاع کنید.
ولی به خدا سوگند! مرگ، شما را به خاک افکنده، و روزگار خیانت پیشه با شما وفا نکرده، وگرنه هرگز از اجابت دعوتم کوتاهی نمی کردید، و از یاریم دست نمی کشیدید، آگاه باشید، ما در فراق شما سوگواریم و به شما ملحق می شویم، إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ».(1)
سخن گفتن با پیکرهای در خون غلطیده شهیدان، آن هم با این حماسه های جاویدان تنها در صحنه کربلا دیده شده است و این مدال پرافتخاری بود که

امام(علیه السلام)بر سینه یاران شهیدش نصب کرد که تا دامنه قیامت می درخشد.
دلاور مردانی که اگر به آنها اجازه داده می شد، به این جهان باز می گشتند و بار دیگر جانفشانی می کردند و شربت شهادت را با علاقه بیشتری می نوشیدند.
آری، آنها چنان شجاع بودند که گویی دلها را بر زره ها پوشانده بودند و برترین سرمایه ها را برای ایثار آماده کرده بودند.(2)
پاورقی
1 . معالی السبطین، ج 2، ص 17 - 18 .
2 . شاعری یاران آن حضرت را این گونه ستوده است:
قَوْمٌ اِذا نُودُوا لِدَفْعِ مُلَمَّة
وَ الْخَیْلُ بَیْنَ مُدَّعِس وَ مُکَرْدِس
لَبِسُوا الْقُلُوبَ عَلَی الدُّرُوعِ وَ أَقْبَلُوا
یَتَهافَتُونَ عَلی ذِهابِ الاْنْفُسِ
اینها مردانی هستند که وقتی برای دفع گرفتاری ـ در آن زمان که سواران بین نیزه داران و هجوم آوران بودند ـ خوانده شدند; دلهایشان را بر زره ها می پوشاندند و برای جانبازی به سوی میدان نبرد روانه می شدند. (لهوف، ص 166).

آری، آنها لایق پوشیدن لباس های بهشتی و پرواز به سوی ابدیّت بودند!
گوارایشان باد!

85 ـ پسرم! عمویت را نیز کشتند.

در روایتی آمده است: هنگامی که امام حسین(علیه السلام) تنها شد به خیمه های برادرانش سر کشید، آنجا را خالی دید. آنگاه به خیمه های فرزندان عقیل نگاهی انداخت، کسی را در آنجا نیز ندید; سپس به خیمه های یارانش نگریست کسی را ندید، امام در آن حال ذکر «لاَ حَوْلَ وَ لاَ قُوَّةَ إلاَّ بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ» را فراوان بر زبان جاری می ساخت.
آنگاه به خیمه های زنان روانه شد و به خیمه فرزندش امام زین العابدین(علیه السلام) رفت. او را دید که بر روی پوست خشنی خوابیده و عمّه اش زینب(علیها السلام) از او پرستاری می کند. چون حضرت علی بن الحسین(علیه السلام) نگاهش به پدر افتاد خواست از جا برخیزد، ولی از شدّت بیماری نتوانست، پس به عمّه اش زینب گفت: «کمکم کن تا بنشینم چرا که پسر پیامبر(صلی الله علیه وآله)آمده است» زینب(علیها السلام) وی را به سینه اش تکیه داد و امام حسین(علیه السلام) از حال فرزندش پرسید: او حمد الهی را بجا آورد و گفت:
«یا أبَتاهُ ما صَنَعْتَ الْیَوْمَ مَعَ هؤُلاءِ الْمُنافِقِینَ؟ ; پدر جان! امروز با این گروه منافق چه کرده ای؟».
امام(علیه السلام) در پاسخ فرمود:
«یا وَلَدِی قَدِ اسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطانُ فَاَنْساهُمْ ذِکْرَ اللّهِ، وَ قَدْ شُبَّ الْقِتالُ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ، لَعَنَهُمُ اللّهُ حَتّی فاضَتِ الاْرْضُ بِالدَّمِ مِنّا وَ مِنْهُمْ ; فرزندم! شیطان بر آنان چیره
صفحه 457
شده و خدا را از یادشان برده است و جنگ بین ما و آنان چنان شعله ور شد که زمین از خون ما و آنان رنگین شده است!».
حضرت سجّاد(علیه السلام) عرض کرد:
«یا أبَتاهُ أیْنَ عَمِّیَ الْعَبّاسُ؟ ; پدر جان! عمویم عبّاس کجاست؟». در این هنگام اشک بر چشمان زینب حلقه زد و به برادرش نگریست که چگونه پاسخ می دهد ـ چرا که امام(علیه السلام) خبر شهادت عبّاس را به وی نداده بود زیرا که می ترسید بیماری وی شدّت پیدا کند! ـ
امام(علیه السلام) پاسخ داد:
«یا بُنَیَّ إنَّ عَمَّکَ قَدْ قُتِلَ، وَ قَطَعُوا یَدَیْهِ عَلی شاطِیءِ الْفُراتِ ; پسر جان! عمویت کشته شد و دستانش کنار فرات از پیکر جدا شد!».
علی بن الحسین(علیه السلام) آن چنان گریست که بی هوش شد. چون به هوش آمد از دیگر عموهایش پرسید و امام پاسخ می داد: «همه شهید شدند».

آنگاه پرسید:
«وَ أَيْنَ أَخى عَلِىٌّ، وَ حَبيبُ بْنُ مَظاهِرَ، وَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ، وَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ؟ ; برادرم على اكبر، حبيب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و زهير بن قين كجايند؟».
امام(عليه السلام) پاسخ داد:
«يا بُنَىَّ إِعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ فى الْخِيامِ رَجُلٌ إِلاّ أَنَا وَ أَنْتَ، وَ أَمّا هؤُلاءِ الَّذِينَ تَسْأَلُ عَنْهُمْ فَكُلُّهُمْ صَرْعى عَلى وَجْهِ الثَّرى ; فرزندم! همين قدر بدان كه در اين خيمه ها مردى جز من و تو نمانده است، همه آنان به خاك افتاده و شهيد شده اند».
پس على بن الحسين(عليه السلام) سخت گريست. آنگاه به عمّه اش زينب(عليها السلام) گفت:
«يا عَمَّتاهُ عَلَىَّ بِالسَّيْفِ وَ الْعَصا ; عمّه جان! شمشير و عصايم را حاضر كن».
پدرش فرمود: «وَ ما تَصْنَعُ بِهِما ; مى خواهى چه كنى؟».
صفحه 458
عرض كرد: «أمَّا الْعَصا فَأَتَوَكَّأُ عَلَيْها، وَ أَمَّا السَّيْفُ فَأَذُبُّ بِهِ بَيْنَ يَدَىْ إِبْنِ رَسُولِ اللهِ(صلى الله عليه وآله) فَإِنَّهُ لاَ خَيْرَ فِى الْحَياةِ بَعْدَهُ ; بر عصا تكيه كنم و با شمشيرم از فرزند رسول خدا(صلى الله عليه وآله) دفاع نمايم، چرا كه زندگانى پس از او ارزش ندارد».
امام حسين(عليه السلام) او را باز داشت و به سينه چسباند و فرمود: «يا وَلَدِى أَنْتَ أَطْيَبُ ذُرِّيَّتى، وَ أَفْضَلُ عِتْرَتى، وَ أَنْتَ خَليفَتِى عَلى هؤُلاءِ الْعِيالِ وَ الاْطْفالِ، فَإِنَّهُمْ غُرَباءٌ مَخْذُولُونَ، قَدْ شَمِلَتْهُمُ الذِّلَّةُ وَ الْيُتْمُ وَ شَماتَةُ الاْعْداءِ وَ نَوائِبُ الزَّمانِ سَكِّتْهُمْ إِذا صَرَخُوا، وَ آنِسْهُمْ اِذَا اسْتَوْحَشُوا، وَ سَلِّ خَواطِرَهُمْ بِلَيْنِ الْكَلامِ، فَإِنَّهُمْ ما بَقِىَ مِنْ رِجالِهِمْ مَنْ يَسْتَأْنِسُونَ بِهِ غَيْرُكَ، وَ لا أَحَدٌ عِنْدَهُمْ يَشْكُونَ إِلَيْهِ حُزْنَهُمْ سِواكَ، دَعْهُمْ يَشُمُّوكَ وَ تَشُمُّهُمْ، وَ يَبْكُوا عَلَيْكَ وَ تَبْكى عَلَيْهِمْ ; فرزندم! تو پاك ترين ذريّه و برترين عترت منى
و تو جانشين من بر اين بانوان و كودكانى. آنان غريب و بى كس اند كه تنهايى و يتيمى و سرزنش دشمنان و سختى هاى دوران آنان را فرا گرفته است. هر گاه كه ناله سر دادند آنان را آرام كن، و چون هراسان شدند مونسشان باش و با سخنان نرم و نيكو، خاطرشان را تسلّى بخش. چرا كه كسى از مردانشان جز تو نمانده است تا مونسشان باشد و غم هايشان را به وى باز گويند. بگذار آنان تو را ببويند و تو آنان را ببويى و آنان بر تو گريه كنند و تو بر آنان!».
آنگاه امام(عليه السلام) دست فرزندش را گرفت و با صداى رسا فرمود:
«يا زَيْنَبُ وَ يا أُمَّ كُلْثُومِ وَ يا سَكِينَةُ وَ يا رُقَيَّةُ وَ يا فاطِمَةُ، اَسْمِعْنَ كَلامى وَ اعْلِمْنَ أَنَّ ابْنى هذا خَلِيفَتى عَلَيْكُمْ، وَ هُوَ إمامٌ مُفْتَرِضُ الطّاعَةِ ; اى زينب!

ای امّ کلثوم! ای
سکینه! ای رقیّه! و ای فاطمه! سخنم را بشنوید و بدانید که این فرزندم جانشین من بر شماست و او امامی است که پیروی از او واجب است».
سپس به فرزندش فرمود:
صفحه 459
«یا وَلَدی بَلِّغْ شیعَتی عَنِّیَ السَّلامَ فَقُلْ لَهُمْ: إِنَّ أَبی ماتَ غَریباً فَانْدُبُوهُ وَ مَضی شَهیداً فَابْکُوهُ ; فرزندم! سلامم را به شیعیانم برسان و به آنان بگو: پدرم غریبانه به شهادت
رسید پس بر او اشک بریزید!».(1)
آخرین سخنان این پیشوای بزرگ ایثار و فداکاری به خوبی نشان می دهد که از چنان نفس مطمئنّه و آرامی برخوردار بود که نه تنها مرگی را که در چند قدمی قرار داشت به چیزی نمی گرفت و نه تنها شهادت عزیزان و یاران ـ جز در جنبه های عاطفی ـ تغییری در روح و فکر بلند او ایجاد نمی کرد، بلکه بر استقامتش می افزود، و هر زمان آتش شوق دیدار یار در دلش افروخته تر می شد!
او در این لحظات حسّاس، تنها فرزندش امام سجّاد(علیه السلام) را آماده پذیرش مسئولیّت عظیم به ثمر رساندن نهال برومندی را که در کربلا نشانده و با خون عزیزانش آبیاری کرده بود می ساخت. آخرین وصایایش را با او در میان می گذارد و سفارش اطاعت از او را به خواهران و دخترانش می کرد.
امام(علیه السلام) شیعیان و پیروان مکتبش را در این لحظات بحرانی و طوفانی نیز فراموش نمی کند، و پیام مظلومیّت خود را به وسیله تنها پسرش به آنها می رساند، تا بدانند در ادامه راه از چه حربه ای استفاده کنند.

86 ـ لباس کهنه چرا؟

هنگامی که امام حسین(علیه السلام) عزم میدان کرد، فرمود:
«اِئْتُونی بِثَوْب لا یُرْغَبُ فیهِ، اَلْبِسُهُ غَیْرَ ثِیابِی، لا اُجَرِّدُ، فَاِنِّی مَقْتُولٌ مَسْلُوبٌ ; برایم
جامه کهنه ای بیاورید که کسی به آن رغبت نکند تا آن را زیر لباسهایم بپوشم و بعد
پاورقی
1 . معالی السبطین، ج 2، ص 20-21.
صفحه 460
از شهادتم مرا برهنه نکنند، زیرا می دانم پس از شهادت لباسهایم ربوده خواهد شد».
لباس تنگ و کوتاهی آوردند ولی امام(علیه السلام) آن را نپوشید و فرمود:
«هذا لِباسُ أَهْلِ الذِّمَّةِ ; این لباس اهل ذمّه (کفّار اهل کتاب) است».
لباس بلندتری آوردند. امام(علیه السلام) آن را پوشید سپس با بانوان حرم خداحافظی کرد. در آن هنگام حضرت سکینه گریه سر داد. امام وی را به سینه چسبانید و فرمود:
سَیَطُولُ بَعْدی یا سَکینَةُ فَاعْلَمی
مِنْکِ الْبُکاءُ إِذَا الْحَمامُ دَهانِی
لا تُحْرِقی قَلْبِی بِدَمْعِکِ حَسْرَةً
مادامَ مِنّی الرُّوحُ فی جُثْمانی
وَ إِذا قُتِلْتُ فَاَنْتَ اَوْلی بِالَّذِی
تَأْتینَهُ یا خَیْرَةَ النِّسْوانِ
«سکینه جان! بدان پس از شهادتم گریه های طولانی خواهی داشت.
تا جان در بدن دارم با اشک حسرتت دلم را آتش مزن.
ای بهترین زنان! هنگامی که شهید شدم پس تو از هر کس به سوگواری سزاوارتری».(1)
و در روایت دیگری آمده است هنگامی که لباس کهنه آوردند، چند جایش را پاره کرد (تا ارزشی برای بیرون آوردن نداشته باشد) و آن را زیر لباس هایش پوشید ; ولی پس از شهادت امام (دشمن ناجوانمرد پست) آن را نیز از بدنش بیرون آوردند.(2)
امام(علیه السلام) با دقّت تمام در جای جای داستان کربلا، چهره واقعی یاران خود و دشمنانش را ترسیم کرد و برای ثبت در تاریخ به یادگار گذاشت!
امام(علیه السلام) در صحنه هایی که با یاران فداکار و پاکبازش در شب و

روز عاشورا داشت نشان داد که آنها از ارزنده ترین انسانهای تاریخ بشر بودند، همان گونه که نشان داد
پاورقی
1 . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 119.
2 . تاریخ ابن عساکر، ج 14، ص 221 و بحارالانوار، ج 45، ص 54 (با مختصر تفاوت).
صفحه 461
دشمنانش از پست ترین و فرومایه ترین انسانها بودند. بلکه درندگان و شیاطینی بودند در لباس انسان!
یک پیراهن کهنه که چندین جای آن را پاره کرده باشند، چه ارزشی دارد که از تن مبارک امام(علیه السلام) بعد از شهادت بدر آورند و بدن مبارک او را برهنه زیر آفتاب سوزان بگذارند، این نشانه چیست؟
لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش
از آن که بر نکند خصم بد گهر ز تنش
لباس کهنه چه حاجت که زیر سمّ ستور
تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش

87 ـ گفتگو با زنان حرم

در تاریخ آمده است : امام حسین(علیه السلام) هنگامی که به هفتاد و دو تن از
یارانش نگریست که به خاک و خون افتاده اند به سوی خیمه رفت و ندا داد:

«یا سَکینَةُ! یا فاطِمَةُ! یا زَیْنَبُ! یا اُمَّ کُلْثُومِ! عَلَیْکُنَّ مِنِّی السَّلامُ ; ای سکینه! ای فاطمه! ای زینب! ای امّ کلثوم! خداحافظ من هم رفتم».

سکینه فریاد برآورد: پدرجان! آیا تسلیم مرگ شده ای؟! امام پاسخ داد:

«کَیْفَ لا یَسْتَسْلِمُ مَنْ لا ناصِرَ لَهُ وَ لا مُعینَ؟ ; چگونه تسلیم نشود کسی که یار و یاوری برای او نمانده است؟».

سکینه گفت: پدر جان! (حال که چنین است) ما را به حرم جدّمان برگردان!

«هَیْهاتَ، لَوْ تُرِکَ الْقَطا لَنامَ ; هیهات! اگر مرغ قطا را رها می کردند در آشیانه اش آرام می گرفت» (اشاره به این که ما را رها نخواهند کرد).

صفحه 462

صدای گریه بانوان برخاست، امام آنان را آرام کرد و به سوی دشمن حملهور شد.(1)

88 ـ سخنان و اشعار امام(علیه السلام) در برابر دشمن

امام حسین(علیه السلام) به دشمنان نزدیک شد و خطاب به آنان فرمود:
«یا وَیْلَکُمْ أَتَقْتُلُونِی عَلی سُنَّة بَدَّلْتُها؟ أَمْ عَلی شَریعَة غَیَّرْتُها، أَمْ عَلی جُرْم فَعَلْتُهُ، أَمْ عَلی حَقٍّ تَرَکْتُهُ؟ ; وای بر شما! چرا با من می جنگید؟ آیا سنّتی را تغییر داده ام؟ یا شریعتی را دگرگون ساخته ام؟ یا جرمی مرتکب شده ام؟ و یا حقّی را ترک کرده ام؟».
گفتند: «إِنّا نَقْتُلُکَ بُغْضاً لاَِبِیکَ ; بلکه به خاطر کینه ای که از پدرت به دل داریم، با تو می جنگیم و تو را می کشیم».(2)
امام(علیه السلام) چون این اشعار را می خواند، بر آنان حلمه ور شد:
کَفَرَ الْقَوْمُ وَ قِدْماً رَغَبُوا
عَنْ ثَوابِ اللّهِ رَبِّ الثَّقَلَیْنِ
قَتَلَ الْقَوْمُ عَلِیّاً وَ ابْنَهُ
حَسَنَ الْخَیْرِ کَریمَ الطَّرَفَیْنِ
حَنَقاً مِنْهُمْ وَ قالُوا أَجْمِعُوا
أُحْشُرُوا النّاسَ إِلی حَرْبِ الْحُسَیْنِ
یا لَقَوْم مِنْ أُناس رُذَّل
جَمَعُوا الْجَمْعَ لاَِهْلِ الْحَرَمَیْنِ
ثُمَّ سارُوا وَ تَواصَوْا کُلُّهُمْ
بِاجْتِیاحی لِرِضاءِ الْمُلْحِدَیْنِ
لَمْ یَخافُوا اللّهَ فی سَفْکِ دَمی
لِعُبَیْدِاللّهِ نَسْلِ الْکافِرَیْنِ
وَابْنِ سَعْد قَدْ رَمانی عَنْوَةً
بِجُنوُد کَوُکُوفِ الْهاطِلَیْنِ
لا لِشَیْء کانَ مِنّی قَبْلَ ذا
غَیْرَ فَخْری بِضِیاءِ الْفَرْقَدَیْنِ
بِعَلِیِّ الْخَیْرِ مِنْ بَعْدِ النَّبِیِّ
وَ النَّبِیِّ الْقُرَشِیِّ الْوالِدَیْنِ
پاورقی
1 . بحارالانوار، ج 45، ص 47.
2 . ینابیع المودّة قندوزی، ج 3، ص 79-80 .
صفحه 463
خَیْرَةُ اللّهِ مِنَ الْخَلْقِ أَبی
ثُمَّ أُمّی فَأَنَا ابْنُ الْخِیَرَتَیْنِ
فِضَّةٌ قَدْ خَلَصَتْ مِنْ ذَهَب

فَأنَا الَفِضَّةُ وَ ابْنُ الذَّهَبَيْنِ
مَنْ لَهُ جَدٌّ كَجَدِّى فى الْوَرى؟
أَوْ كَشَيْخى فَأَنَا ابْنُ الْعَلَمَيْنِ
فاطِمُ الزَّهْراءِ أُمِّى وَ أَبِى
قاصِمُ الْكُفْرِ بِبَدْر وَ حُنَيْنِ
عَبَدَاللّهَ غُلاماً يافِعاً
وَ قُرَيْشٌ يَعْبُدُونَ الْوَثَنَيْنِ
يَعْبُدُونَ اللاّتِ وَ الْعُزّى مَعاً
وَ عَلِىٌّ كانَ صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ
فَأَبِى شَمْسٌ وَ أُمِّى قَمَرٌ
وَ أَنَا الْكَوْكَبُ وَ ابْنُ الْقَمَرَيْنِ
وَ لَهُ فِى يَوْمِ أُحْد وَقْعَةٌ
شَفَتِ الْغِلَّ بِفَضِّ الْعَسْكَرَيْنِ
ثُمَّ فى الأَحْزابِ وَ الْفَتْحِ مَعاً
كانَ فيها حَتْفُ أَهْلِ الْفَيْلَقَيْنِ
فى سَبيلِ اللّهِ ماذا صَنَعَتْ
أُمَّةُ السُّوءِ مَعَاً بِالْعِتْرَتَيْنِ؟
عِتْرَةُ الْبِرِّ النَّبِىِّ الْمُصْطَفى
وَ عَلِىِّ الْوَرْدِ يَوْمَ الْجَحْفَلَيْنِ
فاطِمُ الزَّهْراءِ أُمِّى، وَ أَبِى
وارِثُ الرُّسْلِ وَ مَوْلَى الثَّقَلَيْنِ
طَحَنَ الأَبْطالَ لَمّا بَرَزُوا
يَوْمَ بَدْر وَ بِأُحْد وَ حُنَيْنِ
وَ أَخُوا خَيْبَرَ إِذْ بارَزَهُمْ
بِحُسام صارِم ذى شَفْرَتَيْنِ
وَالَّذى أَوْدى جُيُوشاً أَقْبَلُوا
يَطْلُبُونَ الْوِتْرَ فى يَوْمِ حُنَيْنِ
مَنْ لَهُ عَمٌّ كَعَمِّى جَعْفَرٌ
وَهَبَ اللّهُ لَهُ أَجْنِحَتَيْنِ
جَدِّى الْمُرْسَلُ مِصْباحُ الْهُدى
وَ أَبِى الْمُوفى لَهُ بِالْبَيْعَتَيْنِ
بَطَلٌ قَرْمُ هِزَبْرٌ ضَيْغَمٌ
ماجِدٌ سَمْحٌ قَوِىٌّ السّاعِدَيْنِ
عُرْوَةُ الدِّينِ عَلِىٌّ ذاكُمُ
صاحِبُ الْحَوْضِ مُصَلِّى الْقِبْلَتَيْنِ
مَعَ رَسُولِ اللّهِ سَبْعاً كامِلا

ما عَلَى الاَرْضِ مُصَلٍّ غَیْرُ ذَیْنِ
صفحه 464
تَرَکَ الأوْثانَ لَمْ یَسْجُدْ لَها
مَعَ قُرَیْش مُذْ نَشاً طَرْفَةَ عَیْن
وَ أَبِی کانَ هِزَبْراً ضَیْغَماً
یَأْخُذُ الرُّمْحَ فَیَطْعَنْ طَعْنَتَیْنِ
کَتَمَشِّی الاُسْدِ بَغْیاً فَسُقُوا
کَأْسَ حَتْف مِنْ نَجیعِ الْحَنْظَلَیْنِ
ذَهَبٌ مِنْ ذَهَب فی ذَهَب
وَ لُجَینٌ فی لُجَین فی لُجَینِ
فَلَهُ الْحَمْدُ عَلَیْنا واجِبٌ
ما جَری بِالْفُلْکِ إِحْدی النَّیِّرَیْنِ
خَصَّهُ اللّهُ بِفَضْل وَ تُقی
فَأَنَا الزّاهِرُ وَ ابْنَ الاْزْهَرَیْنِ
تَرَکَ الاْصْنامُ مُنْذُ خَصَّهُ
وَ رَقا بِالْحَمْدِ فَوْقَ النَّیِّرَیْنِ
وَ أَبادَ الشِّرْکَ فی حَمْلَتِهِ
بِرِجال أُتْرِفُوا فی الْعَسْکَرَیْنِ
وَ أَنَا ابْنُ الْعَیْنِ وَ الاُْذْنِ الَّتِی
أُذْعَنَ الْخَلْقُ لَها فی الْخافِقَیْنِ
نَحْنُ أَصْحابُ الْعَبا خَمْسَتُنا
قَدْ مَلَکْنا شَرْقَها وَ الْمَغْرِبَیْنِ
ثُمَّ جَبْرِیلُ لَنا سادِسُنا
وَ لَنَا الْبَیْتُ کَذا وَ الْمَشْعَرَیْنِ
وَ کَذَا الْمجْدُ بِنا مُفْتَخِرٌ
شامِخاً یَعْلُوا بِهِ فی الْحَسَبَیْنِ
فَجَزاهُ اللّهُ عَنّا صالِحاً
خالِقَ الْخَلْقِ وَ مَوْلَی الْمَشْعَرَیْنِ
عُرْوَةُ الدِّینِ عَلیٌّ الْمُرْتَضی
صاحِبُ الْحَوْضِ مُعِزُّ الْحَرَمَیْنِ
یَفْرِقُ الصَّفّانِ مِنْ هَیْبَتِهِ
وَ کَذا أَفْعالُهُ فی الْخافِقَیْنِ
وَ الَّذِی صَدَّقَ بِالْخاتَمِ مِنْهُ
حینَ ساوی ظَهْرَهُ فِی الرَّکْعَتَیْنِ
شیعَةَ الْمخْتارِ! طیبُوا أَنْفُساً
فَغَداً تُسْقُونَ مِنْ حَوْض اللُّجَیْن

فَعَلَيْهِ اللّهُ صَلّى رَبُّنا
وَحَباهُ تُحْفَةً بِالْحَسَنَيْنِ
«این قوم کافر شدند و از دیرباز از پاداش خداوندی که پروردگار جنّ و انس است روی گردان بودند.
آنان با علی(علیه السلام) و فرزندش حسن(علیه السلام) ـ که نیک بود و از پدر و مادری کریم ـ از
صفحه 465
روی حسادت جنگیدند.
و اینک گفتند: همگی برای جنگ با حسین(علیه السلام) گرد آیید.
فریاد از مردمی پست که جماعت را برای کشتن اهل حرمین (مکّه و مدینه) گرد آوردند.
سپس به راه افتادند و به یکدیگر جهت دستگیری من، برای خشنودی ملحدان، توصیه کردند.
برای جلب رضایت عبیدالله (ابن زیاد) که از نسل کافران است، در ریختن خون من از خداوند پروا نکردند و برای جلب رضایت ابن سعد ـ با سپاهیان خود همانند بارانی سیل آسا ـ قهرآمیز به سوی من تاختند.
(و این همه) نه به خاطر آن که گناهی از من سرزده باشد، جز افتخارم به روشنایی دو ستاره: حضرت علی(علیه السلام) ـ بهترین انسان پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله) ـ و پیامبر که پدر و مادرش از قریش اند.
بهترین خلق برگزیده خداوند، پدر و مادرم هستند و من فرزند آن دو برگزیده.
نقره ای برگرفته از طلا، پس من نقره ای هستم که فرزند دو طلایم.
چه کس در میان مردم، جدّی همانند جدّ من و یا پدری چون پدرم دارد. پس من فرزند دو بزرگ هستم.
مادرم فاطمه زهرا است و پدرم همان است که در جنگ بدر و حنین، سپاه کفر را در هم شکست.
در نوجوانی به عبادت خدا پرداخت در حالی که قریش بتها را می پرستیدند.
آنان لات و عزّی (دو بت بزرگ دوران جاهلیّت) را عبادت می کردند در حالی که پدرم علی(علیه السلام) به دو قبله نماز می گذارد.
پدرم خورشید و مادرم ماه است و منم ستاره، فرزند آن دو.
برای پدرم در جنگ «اُحد» ماجرایی است که با شکستن سپاه دشمن دلها را شفا
صفحه 466
بخشید.
و نیز افتخاری است در جنگ «احزاب» و «فتح» که در آن جنگ ها انبوه

دشمن به کام مرگ فرو رفتند.
(بگویید) این امّت بدکردار، با عترت رسول الله(صلی الله علیه وآله) در راه خدا چه کردند؟
عترت آن نیکوکار، پیامبر برگزیده خدا، و علی(علیه السلام) آن جنگ آور روز پیکار.
مادرم فاطمه زهرا(علیها السلام) است و پدرم، وارث پیامبران و مولای جنّ و انس است.
همو که در میدان بدر و احد و حنین، پهلوانان نامدار را در هم کوبید.
او که فاتح روز خیبر است و با آن شمشیر بژان دو لب، بر آنان تاخت.
آن کسی که خونخواهان روز حنین را نابود کرد. چه کس عمویی چون عموی من جعفر(علیه السلام) دارد که خداوند به او دو بال (در برابر قطع شدن دستهایش) عطا کرد.
جدّم، پیامبر، چراغ هدایت است و پدرم کسی است که به هر دو بیعتش با پیامبر(صلی الله علیه وآله)وفا کرد.
اوست پهلوان، بزرگ، شیرمیدان، بزرگوار، بخشنده و دارای بازوان پرتوان.
دستگیره دین علی(علیه السلام) است و اوست صاحب حوض کوثر و آن که به دو قبله نماز گزارد.
هفت سال تنها با پیامبر نماز گزارد، در زمانی که جز آن دو نمازگزاری بر روی زمین نبود.
از ابتدا بت پرستی را رها کرد و حتّی به یک چشم بر هم زدنی با قریش در سجده به بتها همراه نشد.
پدرم شیر میدان نبرد بود که با نیزه اش به دشمنان ضربه می زد.
و چونان شیری خشمگین جام های مرگ را به آنان می چشاند.
او طلایی است از ریشه طلا در کانون طلایی، و نقره ایی است از ریشه نقره در کانون نقره ای.
صفحه 467
تا زمانی که یکی از دو خورشید و ماه در گردش است، سپاس الهی بر ما واجب است.
چرا که خداوند او (پدرم) را به فضیلت و تقوی ویژگی بخشید، پس منم تابناک فرزند تابناکان.
وی از آن زمان که مورد توجّه خاصّ خداوند قرار گرفت، بتها را رها کرد و در ستایش، از ماه و خورشید پیشی گرفت.
و در حمله های خود به ستمگران از سپاه دشمن، شرک را نابود ساخت.
و منم زاده آن چشم و گوش (حق) که مردم شرق و غرب عالم بدان معتقدند.
ماییم اصحاب خمسه عبا که شرق و غرب عالم را مالکیم.

جبرئیل، ششمین ما است و بیت و مشعر از ما است.
مجد و بزرگواری، افتخارش به ما است، افتخاری که او را در دنیا و آخرت بالا برد.
خداوندی که آفریننده جهانیان و صاحب مشاعر است به او (پدرم) از جانب ما پاداش نیک عنایت کند.
دستگیره دین، علی مرتضی است. همو که صاحب حوض کوثر و عزّت بخش حرم خدا و رسول خداست.
از هیبت و کردارش، صف های حقّ و باطل در شرق و غرب عالم از هم جدا می شود.
او کسی است که انگشتر خویش را در حال رکوع به سائل بخشید.
ای شیعیان برگزیده! شادمان باشید که فردای قیامت از حوض نقره فامش سیراب خواهید شد.
بر او خداوند ـ پروردگار ما ـ درود فرستاد و حسن(علیه السلام) و حسین(علیه السلام) را به وی هدیه کرد».(1)
پاورقی
1 . این اشعار به صورت متفرّق در این کتاب ها آمده است: فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 210-212 ; مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 86-88 ; احتجاج طبرسی، ج 2، ص 101-103 ; معالی السبطین، ج 2، ص 11-12 ; بحارالانوار، ج 45، ص 47-48 و ینابیع المودّة، ج 3، ص 80-81.

امام علی بن الحسین(علیه السلام) فرمود: هنگامی که (در روز عاشورا) کار بر امام حسین(علیه السلام) سخت شد،همراهان حضرت دیدند، در این صحنه پر خطر که هر کس رنگ از چهره اش می پرید و لرزه بر اندامش می افتاد، امام و یاران خاصّش، چهره هاشان درخشان و اندامشان آرام و دلهایشان هر لحظه مطمئن تر می شد و برخی به برخی دیگر می گفتند: به آنان بنگرید که از مرگ باکی ندارند. در این هنگام امام(علیه السلام)فرمود:
«صَبْراً بَنِی الْکِرامِ، فَمَا الْمَوْتُ إِلاّ قَنْطَرَةٌ تَعْبَرُ بِکُمْ عَنِ الْبُؤُسِ وَ الضَّرّاءِ إِلَی الْجِنانِ الْواسِعَةِ وَ النَّعیمِ الدّائِمَةِ، فَأَیُّکُمْ یَکْرَهُ أَنْ یَنْتَقِلَ مِنْ سِجْن إِلی قَصْر، وَ ما هُوَ لاَِعْدائِکُمْ إِلاّ کَمَنْ یَنْتَقِلُ مِنْ قَصْر إِلی سِجْن وَ عَذاب. إِنَّ أَبِی حَدَّثَنِی عَنْ رَسُولِ اللّهِ(صلی الله علیه وآله): «إِنَّ الدُّنْیا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ، وَ جَنَّةُ الْکافِرِ، وَ الْمَوْتُ جِسْرُ هؤلاءِ إِلی جَنّاتِهِمْ، وَ جِسْرُ هؤُلاءِ إِلی جَحِیمِهِمْ ;
ای بزرگ زادگان! شکیبا باشید. مرگ فقط پلی است که شما را از سختی ها و دشواری ها به بهشت پهناور و نعمت های جاودان برساند!. کدام یک از شما نمی خواهد که از زندانی به کاخی درآید؟ ولی مرگ برای دشمنانتان جز انتقال از کاخی به زندان و عذابی شدید نیست. پدرم از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نقل کرده که فرمود:
دنیا زندان مؤمن و بهشتِ کافر است و مرگ پل مؤمنان به بهشت و پل کافران به دوزخ خواهد بود!».
سپس امام(علیه السلام) افزود:
«ما کَذَبْتُ وَلاَ کُذِّبْتُ ; (لحظه موعود فرا رسیده) «نه دروغ گفته ام و نه به من دروغ گفته شده است!».(1)
لبخند زدن بر مرگ، برافروخته شدن چهره ها در آستانه شهادت و آرامش دلها در
پاورقی
1 . معانی الاخبار صدوق، ص 288-289، ح 3 (باب معنی الموت).
صفحه 469
آخرین لحظات زندگی، تنها برای کسانی میسّر است که شوق دیدار یار تمام وجودشان را پرکرده، و دنیا را زندان و قفسی می دانند که مرگ در راه رضای پروردگار درهای آن را می گشاید و به اوج آسمان قرب خدا پرواز می کنند.
آری انسان محبوس، در آستانه آزادی در پوست خود نمی گنجد و با آرامشِ آمیخته با اشتیاق، زندانی را ترک می گوید. از درون قفس بیرون پریده بر

شاخسار جنان قرار می گیرد، و نغمه شادی سر می دهد.
آری چنین است، حال اولیا و دوستان خاصّ خدا!

آنگاه امام(علیه السلام) بر مرکب خود سوار شده و در برابر سپاه دشمن قرار گرفت و فرمود:
«یا أَهْلَ الْکُوفَةِ! قُبْحاً لَکُمْ وَ تَرْحاً، وَ بُؤْساً لَکُمْ وَ تَعْساً، اِسْتَصْرَخْتُمُونا وَالِهینَ فَأَتَیْناکُمْ مُوجِبینَ، فَشَحَذْتُمْ عَلَیْنا سَیْفاً کانَ فی أَیْمانِنا، وَ جِئْتُمْ عَلَیْنا ناراً نَحْنُ أَضْرَمْناها عَلی عَدُوِّکُمْ وَ عُدُوِّنا، فَأَصْبَحْتُمْ وَ قَدْ آثَرْتُمُ الْعَداوَةَ عَلَی الصُّلْحِ مِنْ غَیْرِ ذَنْب کانَ مِنّا إِلَیْکُمْ، وَ قَدْ أَسْرَعْتُمْ إِلَیْنا بِالْعِنادِ، وَ تَرَکْتُمْ بَیْعَتَنا رَغْبَةً فِی الْفَسادِ، ثُمَّ نَقَضْتُمُوها سَفَهاً وَ ضِلَّةً لِطَواغیتِ الاُْمَّةِ، وَ بَقِیَّةِ الاَْحْزابِ، وَ نَبَذَةِ الْکِتابِ، ثُمَّ أَنْتُمْ هؤُلاءِ تَتَخاذَلُونَ عَنّا وَ تَقْتُلُونا، أَلا لَعْنَةُ اللّهِ عَلَی الظّالِمینَ ; ای کوفیان! رویتان زشت و سیاه باد! و غم و اندوه قرینتان، و به سختی و مرگ گرفتار شوید! شما ما را مشتاقانه برای فریادرسی خود خواندید، ولی چون به سوی شما آمدیم، شمشیری که در دستان ما بود، بر ضدّ ما به کار بستید. و آتشی که ما بر ضدّ دشمنان شما و خود افروخته بودیم، آن را در برابر ما شعلهور ساختید! بدون آن که از ما گناهی نسبت به شما سرزده باشد. عداوت و دشمنی را بر صلح و آشتی برگزیدید، و به دشمنی با ما شتافتید و با غوطهور شدن

صفحه 470

در فساد، بیعتی را که با ما بسته بودید، رها ساخته و ـ از روی جهل و نادانی و پیروی گمراهانه از سرکشان امّت و بازماندگان احزاب جاهلیّت و دورافکنان کتاب الهی ـ آن را شکستید.
آری، شما همان کسانی هستید که دست از یاری ما برداشتید و ما را به کشتن دادید. لعنت خدا بر ظالمان باد!».(1)
همه می دانیم کوفیان با نماینده امام(علیه السلام) بیعت کرده بودند و در نامه های خود وعده هرگونه همکاری و ایثار و فداکاری داده بودند، امّا این گروه سست و ناتوان و نادان و بی اراده، همین که با نخستین مشکل یعنی تهدیدهای ابن زیاد روبه رو شدند، همه چیز را به فراموشی سپردند; نه تنها پیمان ها را شکستند و دست از یاری امام(علیه السلام)برداشتند، بلکه شمشیری که برای یاری او آماده کرده بودند به روی او کشیدند و آن را به خون او آغشته کردند!
و این است سرنوشت افراد ترسو و بی اراده. این است پایان شوم عمر پیمان شکنان بیوفا.

امام(علیه السلام) در روز عاشورا در حالی که به سوی میدان شهادت گام بر می داشت شمشیر از نیام کشیده به معرّفی خویش پرداخت و اتمام حجّت نمود، تا فردا نگویند ما او را نشناختیم و برای این هدف، از اشعار جالب و پرمعنایی که خود سروده بود، و در اعماق دلها نفوذ می کرد، بهره گرفت و فرمود:
اَنَا ابْنُ عَلِیِّ الطُّهْرِ مِنْ آلِ هاشِم
کَفانی بِهذا مَفْخَراً حینَ اَفْخَرُ
پاورقی
1 . فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 212-213.
صفحه 471
وَ جَدّی رَسُولُ اللّهِ اَکْرَمُ مَنْ مَضی
وَ نَحْنُ سِراجُ اللّهِ فِی الْاَرْضِ نَزْهَرُ
وَ فاطِمَةُ أُمّی مِنْ سُلالَةِ اَحْمَدَ
وَ عَمِّی یُدْعی ذَالْجَناحَیْنِ جَعْفَرُ
وَ فینا کِتابُ اللّهِ أُنْزِلُ صادِقاً
وَ فینَا الْهُدی وَ الْوَحْیُ بِالْخَیْرِ یُذْکَرُ
وَ نَحْنُ أَمانُ اللّهِ لِلنّاسِ کُلِّهِمْ
نُسِرُّ بِهذا فی الأَنامِ وَ نَجْهَرُ
وَ نَحْنُ وُلاةُ الْحَوْضِ نَسْقی وُلاتَنا
بِکَأْسِ رَسُولِ اللّهِ ما لَیْسَ یُنْکَرُ
وَ شیعَتُنا فی النّاسِ أَکْرَمُ شیعَة
وَ مُبْغِضُنا یَوْمَ الْقِیامَةِ یَخْسَرُ
بِنا بَیَّنَ اللّهُ الْهُدی مِنْ ضَلالَة
وَ یَعْمَرُ بِنا آلاءَهُ وَ یَطْهَرُ
إذا ما أَتی یَوْمَ الْقِیامَةِ ظامِئاً
اِلَی الْحَوْضِ یَسْقیهِ بِکَفَّیْهِ حَیْدَرُ
اِمامٌ مُطاعٌ اَوْجَبَ اللّهُ حَقَّهُ
عَلَی النّاسِ جَمْعاً وَالَّذی کانَ یَنْظُرُ
فَطُوبی لِعَبْد زارَنا بَعْدَ مَوْتِنا
بِجَنَّةِ عَدْن صَفْوُها لا یُکَدَّرُ
«منم فرزند علی پاک، از خاندان هاشم که اگر بخواهم افتخار کنم همین افتخار مرا بس است!
جدّم رسول خدا است که گرامی ترین انسان ها است و ماییم چراغ

فروزان الهی در زمین.
و مادرم فاطمه(علیها السلام) از دودمان احمد است و عمویم جعفر است که به صاحب دو بال خوانده می شود.
و کتاب خدا در خاندان ما به راستی نازل شد و در میان ما است که وحی و هدایت به نیکی یاد می شود.
ما برای تمام مردم امان خداییم، چه آن را برای مردم پنهان کنیم یا آشکار سازیم.
و ماییم صاحب حوض کوثر که دوستان خود را با جام رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ـ که قابل انکار نیست ـ سیراب می کنیم.
شیعیان ما در میان مردم گرامی ترین پیروان هستند و دشمنان ما در روز قیامت
صفحه 472
زیان خواهند دید.
خداوند به وسیله ما هدایت را از گمراهی آشکار ساخته و نعمت های خویش را فراوان و پاکیزه کرد.
هنگامی که روز قیامت تشنه ای بر حوض کوثر وارد شود «حیدر» با دو دست مبارکش او را سیراب می کند.
امامی است فرمانروا که خداوند حقّش را بر همه مردم واجب کرده، و کسی است که ناظر اعمال (مردم) است.
به بنده ای که پس از مرگِ ما به زیارت ما نایل شود، بهشت جاودان ـ که زلال آن هرگز تیره نشود ـ مژده باد!».(1)
امام(علیه السلام) در روز عاشورا تمام برنامه های خود را با دقّت به پیش می برد، و چون می دانست این حادثه بزرگ و بی نظیر برای همیشه در دل تاریخ ثبت خواهد شد، راه را بر تمام عذر و بهانه هایی که ممکن بود چهره آن را دگرگون سازد، می بست.
از جمله در آخرین لحظات عمر در حالی که به نشانه آمادگی برای پیکار و شهادت شمشیر را از نیام درآورده بود، ضمن اشعار رسایی ـ بار دیگر ـ به معرّفی خود
پرداخت.
از خودش، از پدرش، از جدّش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از مادرش حضرت زهرا(علیها السلام)، و از عمویش جعفر(علیه السلام) سخن گفت، سپس به این حقیقت اشاره کرد که قرآن و اسلامی را که همه شما ظاهراً به آن افتخار می کنید، در خانه ما نازل شده; و پناهگاه شما در قیامت نیز ما هستیم.
و عجبا که این سخنان که هر خفته ای را بیدار و هر مستی را هشیار می کرد، در آن

پاورقی
1 . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 88 ; فتوح ابن اعثم، ج 5، ص 213-214 و رجوع شود به : بحارالانوار، ج 45، ص 48-49.
صفحه 473
کوردلان مؤثّر نیفتاد!

این اشعار که در نوع خود بی نظیر است، بیانگر مکتب امام حسین(علیه السلام) و عمق افکار آن حضرت در روز عاشورا است:

فَإِنْ تَکُنِ الدُّنْیا تُعَدُّ نَفیسَةً
فَإِنَّ ثَوابَ اللّهِ أَعْلی وَ أَنْبَلُ
وَ إِنْ یَکُنِ الاَْبْدانُ لِلْمَوتِ اُنْشِأَتْ
فَقَتْلُ امْرِیء بِالسَّیْفِ فِی اللّهِ أَفْضَلُ
وَ إِنْ یَکُنِ الاَْرْزاقُ قِسْماً مُقَدَّراً
فَقِلَّةُ سَعْیِ الْمَرْءِ فی الْکَسْبِ أَجْمَلُ
وَ إِنْ تَکُنِ الاَْمْوالُ لِلتَّرْکِ جَمْعُها
فَما بالُ مَتْرُوک بِهِ الْمَرْءُ یَبْخَلُ

«اگر دنیا چیزی ارزشمند شمرده شود، به یقین پاداش الهی برتر و ارزشمندتر است.

و اگر بدن ها برای مرگ آفریده شده، مطمئنّاً شهادت در راه خدا به وسیله شمشیر بهتر است!

اگر رزق و روزی برای بشر مقدّر و معیّن شده، پس اجتناب از حرص در کسب مال زیباتر است.

اگر جمع آوری اموال برای وانهادن (و به دیگران سپردن) است پس چرا آدمی نسبت به انفاق آن بخل بورزد؟!».(1)

قُندوزی دانشمند معروف اهل سنّت اضافه بر اشعار بالا، این اشعار را نیز از گفته امام(علیه السلام) ذکر می کند:

عَلَیْکُمْ سَلامُ اللّهِ یا آلَ اَحْمَدَ
فَإِنّی أَرانی عَنْکُمُ الْیَوْمَ أَرْحَلُ

پاورقی

1 . بحارالانوار، ج 45، ص 49 و مقتل الحسین خوارزمی، ج 2، ص 33 (با مختصر تفاوت).

صفحه 474

أَری کُلَّ مَلْعوُن ظَلُوم مُنافِق
یَرُومُ فَنانا جَهْرَةً ثُمَّ یَعْمَلُ
لَقَدْ کَفَرُوا یا وَیْلَهُمْ بِمُحَمَّد
وَ رَبُّهُمْ ما شاءَ فی الْخَلْقِ یَفْعَلُ
لَقَدْ غَرَّهُمْ حِلْمُ الاِْلهِ لاَِنَّهُ
حَلیمٌ کَریمٌ لَمْ یَکُنْ قَطُّ یَعْجَلُ

«ای خاندان احمد! سلام خدا بر شما باد! من چنین می بینم که امروز از

میان شما کوچ خواهم کرد!
هر ملعون ستمگر منافقی را می بینم که آشکارا آهنگ نابودی ما کرده و سپس عمل می کند!
ای وای بر آنان! که به محمّد(صلی الله علیه وآله) و پروردگارشان ـ که هر چه اراده کند درباره مردم انجام می دهد ـ کفر ورزیده اند!
شکیبایی خداوند آنان را مغرور ساخته، چرا که خداوند حلیم و کریمی است که شتاب نمی کند» (ولی سرانجام از آنها انتقام سختی می گیرد).(1)
این اشعار از یک سو، اندرز و نصیحت و پیامی است به تمام انسانها که در هر عصر و هر زمان زندگی می کنند.
به آنها می گوید: تن به ذلّت ندهید، زندگی این زندگی دنیا نیست، سرای جاویدان و دار بقاء الله، جایگاه اصلی ماست.
حیف از این بدن که در بستر بیماری بمیرد! چه زیباست که سرانجام در راه خدا به خون آغشته گردد و در صف شهیدان جای گیرد!
و از سوی دیگر، نشان می دهد که امام(علیه السلام) با افتخار به استقبال شهادت می رود، و از هیچ چیز نمی هراسد. بر چهره مرگ، مرگی که در راه خداست، مرگی که الهام بخش بندگانِ دربند، در طول تاریخ خواهد بود، لبخند می زند، و از میدان کربلا به همه
پاورقی
1 . ینابیع المودة، ج 3، ص 81.

جبّاران پیغام می فرستد که از قدرت دو روزه خود مغرور نشوید، بدبختی و رسوایی در انتظار شماست!

93 ـ مرگ بهتر از زندگى ننگين است!

امام(عليه السلام) به ميدان آمد و مبارز طلبيد، هر كس از پهلوانان سپاه دشمن پيش آمد او را به خاك افكند، تا آنجا كه بسيارى از آنان را به هلاكت رساند آنگاه به ميمنه (به جانب راست سپاه) حمله كرد و فرمود: «اَلْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعارِ ; مرگ بهتر از زندگى ننگين است». سپس به ميسره (جانب چپ سپاه) يورش برد و فرمود:

أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِىّ

آلَيْتُ أَنْ لا أَنْثَنى

أَحْمى عِيالاتِ أَبى

أَمْضى عَلى دينِ النَّبِىّ

«منم حسين بن على(عليه السلام)، سوگند ياد كردم كه (در برابر دشمن) سر فرود نياورم، از خاندان پدرم حمايت مى كنم و بر دين پيامبر رهسپارم!».(1)

و در روايت ديگر آمده است، امام(عليه السلام) فرمود: «مَوْتٌ فى عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَياة فى ذُلٍّ ; مرگ با عزّت بهتر از زندگى با ذلّت است!».(2)

اين شعار كه «مرگ با عزّت از زندگى ننگين بهتر است» از مهمترين پيام هاى عاشورا است، پيامى كه مى تواند سراسر تاريخ بشر را روشن سازد، و به استعمار و استثمار و بردگى انسانها پايان دهد.

مردم غالباً از ترس ذلّت ذليل مى شوند، و از ترس ظلم تن به ظلم و ستم مى دهند و جباران و ظالمان نيز از همين نقطه ضعف استفاده مى كنند.

پاورقى

1 . بحارالانوار، ج 45، ص 49 و مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 119-120.

2 . بحارالانوار، ج 44، ص 192 و مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 75-76.

صفحه 476

درست است كه امام حسين(عليه السلام) با اين شعار به استقبال يزيديان رفت و در يک نبرد نابرابر شهيد شد، امّا شهادت او سرآغازى براى قيام هاى مكرّر بر ضدّ مزدوران بنى اميّه و بنى مروان، و فرزندان «آكلة الاكباد» شد، كه مى رفت آثار رسول خدا(صلى الله عليه وآله) را محو و نابود كنند و سنّت هاى جاهلى را به جاى آنان بنشانند!

خدا مى خواست نهال اسلام با اين خون هاى پاک آبيارى شود و دشمنان اسلام و منافقان قسم خورده رسوا گردند.

و نيز خدا مى خواست مكتبى ساخته شود كه آزادى خواهان جهان در طول

تاریخ در آن درس آزادگی و افتخار بیاموزند و بدانند «مرگ با عزّت و افتخار، بهتر از زندگی ننگین است»!

94 ـ اگر دین ندارید آزاد مرد باشید!

امام(علیه السلام) به هر سو یورش برد و گروه عظیمی را به خاک افکند.
عمر سعد فریاد برآورد: «آیا می دانید با چه کس می جنگید؟ او فرزند همان دلاور میدان ها و قهرمانان عرب است، از هر سو به وی هجوم آورید».
بعد از این فرمان چهار هزار تیرانداز از هر سو امام(علیه السلام) را هدف قرار دادند و از سوی دیگر به جانب خیمه هاحملهور شدند ومیان آن حضرت و خیامش فاصله انداختند.
امام(علیه السلام) فریاد برآورد:
«وَیْحَکُمْ یا شیعَةَ آلِ أَبی سُفْیانَ! إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ دِینٌ، وَ کُنْتُمْ لا تَخافُونَ الْمَعادَ، فَکُونُوا أَحْراراً فی دُنْیاکُمْ هذِهِ، وَارْجِعُوا إِلی أَحْسابِکُمْ إِنْ کُنْتُمْ عَرَباً کَما تَزْعُمُونَ ; وای
بر شما! ای پیروان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از حسابرسی روز قیامت نمی ترسید لااقل در دنیای خود آزاده باشید، و اگر خود را عرب می دانید به خلق و خوی عربی خویش پایبند باشید».
صفحه 477
شمر صدا زد: ای پسر فاطمه! چه می گویی؟ امام(علیه السلام) فرمود:
«أَنَا الَّذی أُقاتِلُکُمْ، وَ تُقاتِلُونی، وَ النِّساءُ لَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ، فَامْنَعُوا عُتاتَکُمْ وَ طُغاتَکُمْ وَ جُهّالَکُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمی ما دُمْتُ حَیّاً ; من با شما جنگ دارم و شما با من، ولی زنان که گناهی
ندارند، پس تا زمانی که زنده هستم، سپاهیان طغیانگر و نادان خود را از تعرّض به حرم من باز دارید».
شمر گفت: راست می گوید. آنگاه به لشکریان خویش رو کرد و گفت: «از حرم او دست بردارید و به خودش حمله کنید که به جانم سوگند هماوردی است بزرگوار!».
سپاه دشمن از هر طرف به سوی امام(علیه السلام) حمله ور شدند و امام در جستجوی آب به سوی فرات رفت ولی سپاهیان همگی هجوم آوردند و مانع شدند.(1)
امام(علیه السلام) با این شعار خود، دشمن را شرمنده کرده، فرمود: «اگر دین ندارید و از خدا و قیامت نمی ترسید لا اقل آزاد مرد باشید و راه و رسم آزادگی را فراموش نکنید».
در میدان نبرد، نظامیان در برابر هم قرار دارند و غیر نظامیان مخصوصاً زنان و کودکان طرف نیستند، حمله به آنها نهایت ناجوانمردی و نشانه پستی حمله کننده است.

ولی این شعار پیامی فراتر از اینها دارد، این شعار همه جهانیان را مخاطب می سازد و به آنها می گوید حتّی اگر تابع دین و مذهبی نیستید، اصول انسانیّت و شرافت انسانی و اخلاق بشری را فراموش نکنید، در واقع این همان شعار رعایت «حقوق بشر» است که امروز سخن از آن بسیار می گویند و کمتر عمل می کنند.

پاورقی

1 . مقتل الحسین خوارزمی، ج 2، ص 33 ; بحارالانوار، ج 45، ص 50-51.

در روز عاشورا امام حسين(عليه السلام) به سوى فرات روانه شد كه شمر گفت: به خدا سوگند! به آن نخواهى رسيد تا در آتش درآيى!
شخص ديگرى گفت: يا حسين! آيا آب فرات را نمى بينى كه مثل شكم ماهى مى درخشد؟! به خدا سوگند! از آن نخواهى چشيد تا آن كه با لب تشنه از جهان چشم بپوشى!
امام(عليه السلام) گفت: «اَللّهُمَّ أَمِتْهُ عَطَشاً ; خدايا! او را تشنه بميران!».
راوى مى گويد: به خدا سوگند پس از نفرين امام آن شخص به مرض عطش گرفتار شد، به گونه اى كه پيوسته مى گفت: به من آب دهيد! آبش مى دادند تا آنجا كه آب از دهانش مى ريخت ولى همچنان مى گفت: آبم دهيد كه تشنگى مرا كشت! پيوسته اين چنين بود تا آن كه به هلاكت رسيد!
آنگاه مردى از سپاه دشمن به نام «ابوالحتوف جعفى» تيرى به سوى امام رها كرد. تير به پيشانى امام اصابت كرد. آن را بيرون كشيد، خون بر چهره و محاسن امام جارى شد، عرض كرد:
«اَللّهُمَّ إِنَّكَ تَرى ما أَنَا فيهِ مِنْ عِبادِكَ هؤُلاءِ الْعُصاةِ، اَللّهُمَّ أَحِصَّهُمْ عَدَداً، وَ اقْتُلْهُمْ بَدَداً، وَ لا تَذَرْ عَلى وَجْهِ الاَْرْضِ مِنْهُمْ أَحَداً، وَ لا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَداً ; خدايا! تو شاهدى كه
از اين مردم سركش به من چه مى رسد. خدايا! جمعيّت آنان را اندک كن و آنان را با بيچارگى و بدبختى بميران، و از آنان كسى را بر روى زمين مگذار و هرگز آنان را نيامرز!».
سپس همانند شير خشمگين به آنان حمله كرد، و به هر كس كه مى رسيد او را با شمشيرش بر خاک مى افكند، اين در حالى بود كه تيرها از هر سو مى باريد و بر بدن امام(عليه السلام) مى نشست و مى فرمود:
صفحه 479
«يا أُمَّةَ السُّوءِ! بِئْسَما خَلَّفْتُمْ مُحَمَّداً فى عِتْرَتِهِ، أَما إِنَّكُمْ لَنْ تَقْتُلُوا بَعْدى عَبْداً مِنْ عِبادِ اللّهِ فَتُهابُوا قَتْلَهُ، بَلْ يُهَوِّنُ عَلَيْكُمْ عِنْدَ قَتْلِكُمْ إِيّاىَ، وَ ŮBʒřᵀ)اللّهِ إِنّى لاََرْجُوا أَنْ يُكْرِمَنِى رَبِّى بِالشَّهادَةِ بِهَوانِكُمْ، ثُمَّ يَنْتَقِمُ لى مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لا تَشْعُرُونَ ; اى بدسيرتان! شما در
مورد خاندان پيامبر(صلى الله عليه وآله) بد عمل كرديد. آرى! شما پس از كشتن من از كشتن هيچ بنده اى از بندگان خدا هراسى نداريد، چرا كه با كشتن من قتل هر كس برايتان آسان خواهد بود. به خدا سوگند! من اميدوارم كه پروردگارم شما را خوار و مرا به شهادت (در راهش) گرامى بدارد. آنگاه از جايى كه گمان نمى بريد انتقام مرا از شما بگيرد!».
حصين بن مالک سكونى فرياد برآورد و گفت: «اى پسر فاطمه! چگونه

خداوند انتقام تو را از ما بگيرد؟».
امام(عليه السلام) فرمود:
«يُلْقى بَأْسُكُمْ بَيْنَكُمْ وَ يَسْفِكُ دِماءَكُمْ، ثُمَّ يَصُبُّ عَلَيْكُمُ الْعَذابَ الاْليمَ; نزاع و اختلاف در ميانتان مى افكند و خونتان را مى ريزد آنگاه شما را به عذاب دردناک گرفتار مى سازد».
امام(عليه السلام) همچنان مى جنگيد تا آن كه زخم هاى بسيارى بر بدن مباركش وارد شد.(1)
در روايتى آمده است:
هنگامى كه دشمنان، امام را آماج تيرها قرار دادند تير به گلوى امام اصابت كرد و فرمود:
«بِسْمِ اللّهِ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلاّ بِاللّهِ، وَ هذا قَتيلٌ فى رِضَى اللّهِ ; به نام خداوند و هيچ حركت و نيرويى جز از جانب خدا نيست و اين شهيدى است در راه رضاى خدا!».(2)
پاورقى
1 . مقتل الحسين خوارزمى، ج 4، ص 34 و بحارالانوار، ج 45، ص 51-52.
2 . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 120.

در هر لحظه از زندگى آن بزرگوار درسى نهفته است، درسى براى رهروان راه حق و پويندگان مسير عزّت و افتخار.
به گونه اى كه ملاحظه مى كنيد دراين لحظات تنهايى، و لحظات واپسين عمر مباركش، هيچ ترس و وحشتى از انبوه دشمن و سرنوشت قريب الوقوعش به خود راه نمى دهد.
همچنان به ياد خداست، همچنان با زبانهاى مختلف حتّى با زبان نفرين! پند و اندرز مى دهد، آنها را از آينده شومى كه در پيش دارند برحذر مى دارد، و به سوى خدا فرا مى خواند.
و سرانجام بر چهره مرگ لبخند مى زند، و مقدم شهادت را گرامى مى دارد و با ياد خدا به استقبال آن مى شتابد!

امام(علیه السلام) خسته شد، خواست اندکی بیاساید که ناگاه سنگی آمد و به پیشانی امام رسید، خون جاری شد. امام دامن پیراهنش را بالا زد تا خون از چهره اش پاک کند که تیر سه شعبه مسمومی آمد و به سینه امام(علیه السلام) فرو نشست. امام (دعای قربانی خواند و) فرمود:
«بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ وَ عَلی مِلَّةِ رَسُولِ اللّهِ ; به نام خدا و به یاری خدا و بر آیین رسول خدا».
آنگاه سرش را به آسمان بلند کرد و عرض کرد: «إِلهی إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ یَقْتُلُونَ رَجُلا لَیْسَ عَلی وَجْهِ الاْرْضِ اِبْنُ نَبِیٍّ غَیْرَهُ ; خدای من! تو آگاهی که اینان کسی را می کشند که در روی زمین پسر پیامبری جز وی نیست».
سپس تیر را بیرون کشید. خون همچون ناودان جاری شد. دستش را بر محلّ زخم
صفحه 481
گذاشت، چون از خون پر شد آن را به آسمان پاشید و قطره ای از آن به زمین بازنگشت!
بار دیگر دست را از خون پر کرد و آن را به سر و صورت کشید و فرمود:
«هکَذا وَاللّهِ أَکُونُ حَتّی أَلْقی جَدّی رَسُولَ اللّهِ وَ أَنَا مَخْضُوبٌ بِدَمی، وَ أَقُولُ: یا رَسُولَ اللّهِ قَتَلَنی فُلانٌ وَ فُلانٌ ; آری، به خدا سوگند! می خواهم با همین چهره خونین به دیدار جدّم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بروم و بگویم: ای رسول خدا فلان و فلان مرا شهید کردند».(1)
آری امام(علیه السلام) کفی از خون خود را به آسمان می پاشد، تا در آسمان در نزد ملکوتیان برای یوم المعاد ذخیره شود، و کفی دیگر را به صورت مبارک می کشد تا در زمین برای جسم مقدّسش ذخیره گردد، چون شهیدی همچون امام(علیه السلام) با همان هیئت وارد عرصه محشر می شود و با نور وجود خویش آن فضا را نورانی می کند.
این خون پاک و مقدّس در جوی تاریخ بشر، و در رگ های انسان های آزاده و با ایمان نیز جریان دارد، و با آن، خطوط عدالت و آزادگی بر پیشانی رهروان این راه ترسیم می گردد.
این خون بر بساط ظالمان نیز می جوشد، تا ظلم را از جهان براندازد!
ظلم بر محو عدالت سخت می کوشد هنوز
ظالم از خون دل مظلوم می نوشد هنوز!
تا عدالت را کند جاوید در عالم حسین
خون پاکش بر بساط ظلم می جوشد هنوز!

پاورقی
1 . مقتل الحسین خوارزمی، ج 2، ص 34 و بحارالانوار، ج 45، ص 53.
صفحه 482
امام(علیه السلام) بر اثر زخم های فراوان از اسب به زمین افتاد، ولی برخاست. خواهرش زینب(علیها السلام) از خیمه ها بیرون آمد و با ناله ای جانسوز می گفت: «لَیْتَ السَّماءُ إِنْطَبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ; کاش آسمان بر زمین فرو می افتاد». عمر بن سعد را دید که نزدیک امام(علیه السلام)ایستاده است. فرمود: «أَیُقْتَلُ اَبُوعَبْدِاللهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَیْهِ؟ ; ای عمر بن سعد! اباعبدالله(علیه السلام) را شهید می کنند و تو نظاره می کنی؟!».
اشک از دیدگان عمر سعد (دیدند) جاری شد و صورتش را برگرداند و چیزی نگفت.(1)
حضرت زینب(علیها السلام) فریاد زد: «وَیْلُکُمْ، أما فِیکُمْ مُسْلِمٌ ; وای بر شما! آیا در میان شما یک مسلمان نیست؟!».
سکوت مرگباری همه را فرا گرفته بود و کسی پاسخی نداد.(2)
امام(علیه السلام) ردایی به تن کرده و عمامه به سر داشت. و با آن که پیاده و زخمی بود چون سواران دلاور می جنگید،نگاهی به تیراندازان و نگاهی به حرم خود داشت و می گفت:
«أَعَلی قَتْلی تَجْتَمِعُونَ، أَما وَاللّهِ لا تَقْتُلُونَ بَعْدِی عَبْداً مِنْ عِبادِاللّهِ، اَللّهُ أَسْخَطُ عَلَیْکُمْ لِقَتْلِهِ مِنِّی; وَ ایْمُ اللّهِ إِنّی لاَرْجُوا أَنْ یُکْرِمَنِی اللّهَ بِهَوانِکُمْ، ثُمَّ یَنْتَقِمُ لی مِنْکُمْ مِنْ حَیْثُ لا تَشْعُرُونَ. أَما وَاللّهِ لَوْ قَتَلْتُمُونی لاَلْقَی اللّهَ بَأْسَکُمْ بَیْنَکُمْ وَ سَفَکَ دِمائَکُمْ ثُمَّ لا یَرْضی حَتّی یُضاعِفَ لَکُمُ الْعَذابَ الْاَلیمَ ; آیا بر کشتن من با هم متّحد شده اید؟ هان! به خدا سوگند! پس از من بنده ای از بندگان خدا را نمی کشید که خداوند را بیش از کشتن من به خشم آورد.
به خدا سوگند! من امیدوارم خداوند مرا با خواری شما گرامی بدارد و انتقام مرا از آنجا که گمان نمی برید از شما بگیرد. هان! به خدا سوگند! اگر مرا به قتل برسانید،
پاورقی
1 . کامل ابن اثیر، ج 4، ص 78.
2 . اعیان الشیعة، ج 1، ص 609.
صفحه 483
خداوند شما را گرفتار نزاعی در میان خودتان می سازد و خونتان را می

ریزد و (هرگز) از شما راضی نگردد تا عذاب سنگین و دردناکی به شما بچشاند».(1)

آری صحنه آنچنان غم انگیز و دردناک بود که دشمن هم گریه کرد، دشمنی که بر اثر هوای نفس اختیاری از خود نداشت و آگاهانه تن به ذلّت و خواری داده بود، دشمنی که به عظمت مقام امام(علیه السلام) آگاه بود و از عمق مظلومیّت او با خبر بود!

در کدام تاریخ سراغ داریم که دشمن به حال کشته خود گریه کرده باشد، و در میدان نبرد، این چنین از مظلومیّت او و ستمگری خویش خبر دهد.

آری، عرصه کربلا شگفتی هایی دارد و این هم یکی دیگر از شگفتی های آن است!

امام(علیه السلام) در آخرین لحظات عمر گرانبهایش با خدای خود چنین مناجات می کرد:
«اَللّهُمَّ! مُتَعالِیَ الْمَکانِ، عَظیمَ الْجَبَرُوتِ، شَدیدَ الْمحالِ، غَنِیٌّ عَنِ الْخَلائِقِ، عَریضُ الْکِبْرِیاءِ، قادِرٌ عَلی ما تَشاءُ، قَریبُ الرَّحْمَةِ، صادِقُ الْوَعْدِ، سابِغُ النِّعْمَةِ، حَسَنُ الْبَلاءِ، قَریبٌ إِذا دُعیتَ، مُحیطٌ بِما خَلَقْتَ، قابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تابَ إِلَیْکَ، قادِرٌ عَلی ما أَرَدْتَ، وَ مُدْرِکٌ ما طَلَبْتَ، وَ شَکُورٌ إِذا شُکِرْتَ، وَ ذَکُورٌ إِذا ذُکِرْتَ، أَدْعُوکَ مُحْتاجاً، وَ أَرْغَبُ إِلَیْکَ فَقیراً، وَ أَفْزَعُ إِلَیْکَ خائِفاً، وَ أَبْکی إِلَیْکَ مَکْرُوباً، وَ اَسْتَعینُ بِکَ ضَعیفاً، وَ أَتَوَکَّلُ عَلَیْکَ کافِیاً، اُحْکُمْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ قَوْمِنا، فَإِنَّهُمْ غَرُّونا وَ خَدَعُونا وَ خَذَلُونا وَ غَدَرُوا بِنا وَ قَتَلُونا، وَ نَحْنُ عِتْرَةُ نَبِیِّکَ، وَ وَلَدُ حَبیبِکَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللّهِ، اَلَّذی اصْطَفَیْتَهُ بِالرِّسالَةِ وَ ائْتَمَنْتَهُ عَلی وَحْیِکَ، فَاجْعَلْ لَنا مِنْ أَمْرِنا فَرَجاً وَ مَخْرَجاً بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمینَ».
پاورقی
1 . کامل ابن اثیر، ج 7، ص 78 و اعیان الشیعة، ج 1، ص 609.
صفحه 484
«خدایا! ای بلند جایگاه! بزرگ جبروت! سخت توانمند (در کیفر و انتقام)! بی نیاز از مخلوقات! صاحب کبریایی گسترده! بر هر چه خواهی قادری! رحمتت نزدیک! پیمانت درست! دارای نعمت سرشار! بلایت نیکو!
هر گاه تو را بخوانند نزدیکی! بر آفریده ها احاطه داری! توبه پذیر توبه کنندگانی! بر هر چه اراده کنی توانایی! و به هر چه بخوانی می رسی!
چون سپاست گویند سپاسگزاری! و چون یادت کنند یادشان می کنی!
حاجتمندانه تو را می خوانم و نیازمندانه به تو مشتاقم و هراسانه به تو پناه می برم و با حال حزن به درگاه تو می گریم و ناتوانمندانه از تو یاری می طلبم تنها بر تو توکّل می کنم، میان ما و این قوم حکم فرما!
اینان به ما نیرنگ زدند، ما را تنها گذارده، بی وفایی کردند و به کشتن ما برخاستند.
ما خاندان پیامبر و فرزندان حبیب تو محمّد بن عبدالله(صلی الله علیه وآله) هستیم، همو که او را به پیامبری برگزیدی و بر وحی ات امین ساختی. پس در کار ما گشایش و برون رفتی قرار ده، به مهربانیت ای مهربانترین مهربانان!».
و آنگاه افزود: «صَبْراً عَلی قَضائِکَ یا رَبِّ لا إِلهَ سِواکَ، یا غِیاثَ الْمُسْتَغیثینَ، مالِیَ رَبٌّ سِواکَ، وَ لا مَعْبُودٌ غَیْرُکَ، صَبْراً عَلی حُکْمِکَ یا غِیاثَ مَنْ لا غِیاثَ لَهُ، یا دائِماً لا نَفادَ لَهُ، یا مُحْیِیَ الْمَوْتی، یا قائِماً عَلی کُلِّ نَفْس بِما کَسَبَتْ، اُحْکُمْ بَیْنی وَ بَیْنَهُمْ وَ أَنْتَ خَیْرُ الْحاکِمینَ ; پروردگارا! بر قضا و قدرت

شکیبایی میورزم، معبودی جز تو نیست، ای
فریادرس دادخواهان! پروردگاری جز تو و معبودی غیر از تو برای من نیست. بر حکم تو صبر می کنم ای فریادرس کسی که فریاد رسی ندارد! ای همیشه ای که پایان ناپذیر است! ای زنده کننده مردگان! ای برپا دارنده هر کس با آنچه که به دست
صفحه 485
آورده! میان ما و اینان داوری کن که تو بهترین داورانی!».(1)
راستی که چه زیبا و پر محتوا، و چقدر آموزنده است این مناجات که در واپسین ساعات عمر امام(علیه السلام) با بدنی خونین و مجروح و در میان اندوه عمیق از دست دادن یاران و عزیزان، و آینده نگران کننده همسر و دختران و بازماندگان، بر زبان مبارک آن حضرت جاری شد!
معارف الهیه و بالاترین درجه رضا و تسلیم در کلمات آن موج می زند; نه شکوه ای، نه بی تابی، نه اظهار عجز و ناتوانی، و نه ابراز یأس و ناخشنودی ابداً در آن دیده نمی شود.
همه جا سخن از صبر و شکیبایی و رضا و تسلیم در برابر قادر متعال و خداوند لا یزال است. آفرین و هزاران آفرین از سوی خدا بر تو باد ای پیشوای آزادگان!
پاورقی
1 . مقتل الحسین مقرم، ص 282-283.
صفحه 486
صفحه 487
صفحه 488
صفحه 489

بخش پنجم : آثار و پیامدهای قیام عاشورا

اشــاره

در بخش سوّم به انگیزه های قیام امام حسین(علیه السلام) پرداخته ایم و مهمترین انگیزه آن حضرت را احیای دین خدا و مبارزه با دستگاه فاسد بنی امیّه برشمرده ایم.
امام(علیه السلام) در پی احیای ارزش های اسلامی و جلوگیری از بازگشت به عصر جاهلیّت و به هدر رفتن تلاش های طاقت فرسای رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود. خواه از طریق تشکیل حکومت اسلامی، یا از طریق شهادت.
قیام عاشورا علاوه بر آن که به احیای دین خدا کمک کرد، و موجب رشد و شکوفایی درخت اسلام شد، باعث بیداری امّت اسلامی گشت و روح شهادت طلبی و شجاعت را در مسلمانان دمید و درس فداکاری و ایثار را به بشر آموخت و دستگاه خلافت اموی را با خطرات جدّی روبرو ساخت و سبب قیام ها و نهضت های خونینی گردید که در کوتاه مدّت به سقوط خلافت آل ابوسفیان و در درازمدّت به برچیده شدن خلافت بنی امیّه انجامید.
به گفته شاعر:
بهر حق در خاک و خون غلتیده شد
تا بنای کفر از آن، برچیده شد
خون او تفسیر این اسرار کرد
ملّت خوابیده را بیدار کرد
اضافه بر این، حادثه کربلا در طول تاریخ به یک الگو و سرمشق بزرگ تبدیل شد
صفحه 490
و شیوه مبارزه را برای آزادگان جهان به ویژه مسلمانان مبارز نشان داد، امام با خون سرخش مکتبی را برای آزادگان جهان بنا نهاد، که مسأله مرگ و شهادت را امری ساده، بلکه افتخارآمیز کرد. آثار و پیامدهای قیام عاشورا گسترده، عمیق و چند جانبه است که ما در این بخش سه اثر مهمّ آن را مورد تحلیل و بررسی قرار می دهیم.
صفحه 491

1-حیای اسلام و آیین حق

دستگاه خلافت اموی تصوّر می کرد با کشتن امام حسین(علیه السلام) و یارانش ـ آن هم در نهایت قساوت و بی رحمی ـ و اسارت زنان و کودکانش به هدف خویش رسیده و نتیجه مطلوب را به دست آورده است. به گمان خویش، هم توانسته است دشمن شماره یک خود را از سر راه بردارد و هم از دیگران زهر چشمی بگیرد، تا هیچ کس بنای مخالفت با حکومت او را در سر نپروراند.
یزیدیان که پس از حادثه عاشورا از پیروزی خیالی خود! سرمست و مغرور بودند، سخنانی بر زبان جاری ساختند و رفتارهایی از خود بروز دادند که به افشای ماهیّت و نیّات شوم آنان کمک کرد. آنان که گمان داشتند با کشتن امام حسین(علیه السلام) و اسارت خانواده او، به پیروزی بزرگی نایل شده اند و آخرین نقطه مقاومت را در خاندان پیامبر در هم کوبیدند، برای آن که پیروزی خیالیِ خود را به رخ همگان بکشانند و مستی و سرور خود را تکمیل کنند، به اقدامات نابخردانه و جاهلانه ای دست زدند که شادمانی زودگذر آنان را به مصیبت و ماتم دائمی تبدیل کرد.
آذین بندی شهرهایی چون کوفه و دمشق، برپا کردن مجالس سرور و شادی، توأم با رقص و شراب و پایکوبی، به زنجیر بستن نوادگان پیامبر(صلی الله علیه وآله) و گرداندن آنان در میان مردم در هیئت اسیران جنگی، تازیانه زدن به اطفال بی گناه، بر سر نیزه کردن سرهای شهیدان سرفراز کربلا و زدن چوب خیزران بر لب و دندان امام و... از جمله
صفحه 492
کارهایی بود که به منظور تحقیر اسیران و زهر چشم گرفتن از دیگران، از بنی امیّه بروز کرد. ولی تمام این اعمال تیر خلاصی بود بر قلب پلید دستگاه اموی، به گونه ای که شادمانی زودگذر آنان تبدیل به کابوس وحشتناکی شد و لحظه ای آنان را رها نساخت. در واقع بنی امیّه هنوز طعم پیروزی را مضمضه نکرده بودند که تلخی آن را در سراسر وجود پلشت و پلید خود احساس کردند (در بخش دوّم کلمات کفرآمیز و ضدّ اسلامی یزید و برخی دیگر از بنی امیّه گذشت).
آنان در حالی که سرمست از باده پیروزی خیالی بودند، تصریح کردند که انتقام خود را از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و اسلام گرفته اند و تصوّر می کردند به اهداف خویش که بازگشت به عصر جاهلیّت بود، نزدیک شده اند، ولی در واقع همه این تلاش ها، تیشه ای بود که بر ریشه ناپاک دستگاه اموی وارد می شد!
شهادت امام حسین(علیه السلام) و یاران پاکبازش، به احیای مکتب

محمّدی(صلی الله علیه وآله) کمک کرد و خون پاک اباعبدالله(علیه السلام) درخت اسلام را آبیاری نمود و به رشد و بالندگی امّت اسلامی و بیداری مسلمانان انجامید.
امام صادق(علیه السلام) می فرماید: پس از شهادت امام حسین(علیه السلام) هنگامی که ابراهیم بن طلحه (در مدینه) با امام علی بن الحسین(علیه السلام) روبرو شد (از روی طعنه) گفت:
«یا عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ مَنْ غَلَبَ؟ ; ای علی بن الحسین در این نبرد چه کسی پیروز شد؟!».
امام چهارم(علیه السلام) فرمود:
«إِذا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلاةِ فَأَذِّنْ وَ أَقِمْ ; اگر می خواهی بدانی پیروزی و غلبه با چه کسی بود، به هنگام فرا رسیدن
صفحه 493
وقت نماز اذان و اقامه بگو».(1)
امام(علیه السلام) با این پاسخ به او فهماند که هدف یزید محو اسلام و نام رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بود، ولی همچنان طنین لاَ إلهَ إِلاَّ اللهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ بر مأذنه ها می پیچد و مسلمانان در همه جا ـ حتی در شام و پایتخت سلطنت یزید ـ به یگانگی خدا و رسالت محمد(صلی الله علیه وآله)گواهی می دهند!
«موسیو ماربین آلمانی» می گوید: «حسین با قربانی کردن عزیزترین افراد خود، با اثبات مظلومیّت و حقانیّت خود، به دنیا درس فداکاری و جانبازی آموخت و نام اسلام و اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلندآوازه ساخت و اگر چنین حادثه ای پیش نیامده بود، قطعاً اسلام به حالت کنونی باقی نمی ماند و ممکن بود یکباره اسلام و اسلامیان محو و نابود گردند».(2)
حدیث معروف نبوی(صلی الله علیه وآله) که فرمود: «حُسَیْنُ مِنِّی وَ أَنَا مِنْ حُسَیْن ; حسین از من است و من از حسینم»(3) محقّق گردید، حسین از رسول خداست، چرا که فرزند دختر او حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) است; ولی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «من از حسینم» بدین معنا که حسین(علیه السلام) آیین مرا احیا می کند و از این جهت خودم را از حسین می دانم.
به صراحت می توان گفت: قیام امام حسین(علیه السلام) نه تنها آیین پیامبر بزرگ اسلام(صلی الله علیه وآله)را نجات داد، بلکه از محو اهداف رسالت سایر انبیا نیز جلوگیری کرد. چرا که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) کامل کننده رسالت پیامبران گذشته و خاتم رسولان و دین او خاتم ادیان بود. گویا تلاش های همه انبیای گذشته مقدّمه ای بود برای ظهور پیامبر خاتم و سپردن پرچم هدایت بشری به دست آن حضرت تا دامنه

قیامت.
می دانیم این آیین که خاتم ادیان الهی بود، در عصر حکومت معاویه و یزید مورد
پاورقی
1 . بحارالانوار، ج 45، ص 177. در مقتل الحسین مقرّم (ص 375) آمده است: وقتی که امام زین العابدین(علیه السلام) با اهل و عیالش وارد مدینه شد، ابراهیم بن طلحة بن عبیدالله پیش آمد و گفت: «مَنِ الْغالِبُ؟» امام(علیه السلام) فرمود: «إِذا دَخَلَ وَقْتُ الصَّلاَةِ فَأَذِّنْ وَ أَقِمْ تَعْرِفُ الْغالِبَ».
2 . به نقل از کتاب : درسی که حسین به انسان ها آموخت، ص 284.
3 . بحارالانوار، ج 43، ص 261. این حدیث در منابع مختلف اهل سنّت نیز نقل شده است; از جمله: مستدرک حاکم، ج 3، ص 177 ; معجم الکبیر طبرانی، ج 22، ص 274 و کنزالعمّال، ج 12، ص 115.

تهدید قرار گرفت، به ویژه در سلطنت یزید; و بیم آن می رفت که ثمرات تلاش های انبیا و به ویژه پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به فراموشی سپرده شود. در چنین شرایطی شهادت امام حسین(علیه السلام) به احیای آیین خدا کمک کرد و درخت توحید و نبوّت را طراوت و سرسبزی تازه ای بخشید.
و شاید به همین دلیل در «زیارت وارث»(1) نه تنها امام حسین(علیه السلام) وارث پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) بلکه وارث انبیای بزرگی همچون حضرت آدم(علیه السلام)، حضرت نوح(علیه السلام)، حضرت ابراهیم(علیه السلام)، حضرت موسی(علیه السلام) و حضرت عیسی(علیه السلام) نامیده شده است. گویا حسین(علیه السلام) همچون گلابی است که از گل های متعدّد گلستان توحید و نبوّت گرفته شده، بوی همه انبیای گذشته را دارد و وارث همه آنهاست.
پاورقی
1 . کامل الزیارات، ص 375 ; تهذیب الاحکام، ج 6، ص 88 ; اقبال سیّد بن طاووس، ج 2، ص 63 و مفاتیح الجنان.

2-الگوسازی برای آزادگان

هر چند به ظاهر، در عاشورای سال 61 هجری پیروزی از آنِ یزیدیان بود و نبرد نا برابر کربلا به نفع جبهه باطل به پایان رسید; ولی در نگاه عمیق، پیروزی حقیقی متعلّق به امام حسین(علیه السلام) و یاران او بود. چرا که آن حضرت در آن حادثه و قیام، راه و رسمی ماندگار در عالم به یادگار گذاشت و با خون سرخش مکتبی را برای مسلمانان، بلکه همه آزادگان جهان بنا نهاد، که تا همیشه تاریخ باقی است و سرمشق حق طلبان عالم است.

به گفته موسیو ماربین آلمانی: «این سرباز رشید عالم اسلام به مردم دنیا نشان داد که ظلم و بیدادگری و ستمگری پایدار نیست و بنای ستم هر چند ظاهراً عظیم و استوار باشد، در برابر حقّ و حقیقت چون پرِ کاهی بر باد خواهد رفت».(1)

سیّد قطب، دانشمند و مفسّر معروف مصری در ذیل تفسیر آیه 51 سوره غافر(2)این پرسش را مطرح می کند که خداوند در این آیه به پیامبران و مؤمنان، در دنیا نیز وعده حتمی نصرت و یاری داد; ولی ما می بینیم که در طول تاریخ جمعی از پیامبران و مؤمنان شکست خوردند و گروهی نیز به شهادت رسیدند. بنابراین، وعده نصرت

پاورقی

1 . درسی که حسین به انسان ها آموخت، شهید عبدالکریم هاشمی نژاد، ص 284.

2 . (إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَیَوْمَ یَقُومُ الأَشْهَادُ) ; ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و (در آخرت) در آن روز که گواهان به پا می خیزند، یاری می دهیم».

صفحه 496

الهی درباره آنان چه شده است؟ سپس چنین پاسخ می دهد:

اوّلا: نباید پیروزی ها را در محدوده زمانی و مکانی خاص دید، این مقیاس ها، یک مقیاس کوچک بشری است; ولی در مقیاس بزرگ تر که زمان و مکان را در می نوردد و به عصر و زمان خاص و مکان خاصّی محدود نمی شود، هرگز انبیا و مؤمنان شکست نخوردند; چرا که در نهایت، عقیده و مرام آنان باقی ماند و در حقیقت یاری خدا نسبت به اعتقادات آنان، همان یاری آنان است.

ثانیاً: نصرت و یاری، صورت های مختلفی دارد که بخشی از آن را در یک نگاه سطحی هزیمت و شکست می نامند، ولی در واقع پیروزی و نصرت الهی را در بر دارد. آیا ابراهیم(علیه السلام) که در آتش افکنده شد، از

عقیده و دعوت خویش دست کشید؟ او در حالی که در داخل آتش افکنده شده بود، نصرت الهی شامل حالش بود. در واقع دشمن او شکست خورده بود، که نتوانست با این همه تهدیدها و آزارها، وی را از عقیده و مرامش باز دارد» (بلکه آیینش گسترش یافت).

سیّد قطب در ادامه به امام حسین(علیه السلام) اشاره می کند و می گوید:

«حسین بن علی(علیه السلام) گرچه در ظاهر به شهادت رسید و در مقیاس سطحی نگران شکست خورد، ولی در برابر حقیقت و در مقیاسی بزرگ تر پیروز شد».

سپس می افزاید:

«فَما مِنْ شَهِید فِی الاْرْضِ تَهْتَزُّ لَهُ الْجَوانِحُ بِالْحُبِّ وَالْعَطْفِ، وَ تَهْفُو لَهُ الْقُلُوبُ، وَ تَجِیشُ بِالْغَیْرَةِ وَ الْفِداءِ کَالْحُسَیْنِ ـ رِضْوانُ اللهِ عَلَیْهِ ـ یَسْتَوِی فِی هذا الْمُتَشَیِّعُونَ وَ غَیْرُ الْمُتَشَیِّعِینَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ وَ کَثِیر مِنْ غَیْرِ الْمُسْلِمِینَ; هیچ شهیدی در روی زمین یافت نمی شود که همانند حسین(رضوان الله علیه) تمام وجود انسان ها به خاطر محبّت و علاقه به او به لرزه درآید و دل ها برای او به طپش افتد و برای ایثار و فداکاری آماده شود. در

صفحه 497

این الگو گرفتن (از حسین(علیه السلام)) شیعه و غیر شیعه از دیگر مسلمانان، بلکه بسیاری از غیر مسلمانان برابرند».

در پایان می گوید: «چه بسیار شهیدانی که اگر هزار سال زنده می ماندند، نمی توانستند به اندازه شهادتشان عقیده و مکتب خود را یاری کنند و قدرت آن را نداشتند که این همه مفاهیم بزرگ انسانی را در دل ها به یادگار بگذارند و هزاران انسان را با آخرین سخنانی که با خونشان می نویسند، به کارهای بزرگ وادارند».(1)

آری; حرکت انقلابی امام حسین(علیه السلام) و شهادت و نستوهی وی و یارانش سرمشقی برای آزادگان جهان شد و بسیاری از رهبران آزادی خواه در پیشبرد نهضت و قیام خویش، حرکت انقلابی امام حسین(علیه السلام) را سرلوحه کار خود قرار داده اند و به پیروزی رسیده اند.

«مهاتما گاندی» رهبر استقلال کشور بزرگ هندوستان، در گفتار تاریخی خود چنین می گوید:

«من برای مردم هند چیز تازه ای نیاورده ام، فقط نتیجه ای را که از مطالعات و تحقیقاتم درباره تاریخ زندگی قهرمانان کربلا به دست آورده ام، ارمغان ملّت هند کردم. اگر بخواهیم هند را نجات دهیم، واجب است همان راهی را بپیماییم که حسین بن علی پیمود».(2)

«محمّد علی جناح» ـ قائد اعظم پاکستان ـ می گوید:

«هیچ نمونه ای از شجاعت بهتر از آن که امام حسین(علیه السلام) از

لحاظ فداکاری و تهوّر نشان داد در عالم پیدا نمی شود. به عقیده من تمام مسلمین باید از سرمشق این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربانی کرد، پیروی نمایند».(3)

پاورقی

1 . فی ظلال القرآن، ج 7، ص 189-190 (با مقداری تصرّف و تلخیص).

2 . مجلّه الغری، النجف الاشرف، ربیع الاوّل 1381 (مطابق نقل ویژه نامه جام جم درباره عاشورا، اسفند 1383) و مجله نور دانش، شماره 3، سال 1341.

3 . مرد مافوق انسان ها، سیّد علی اکبر قرشی، ص 286 .

صفحه 498

این الگوپذیری و تأسّی از نهضت امام حسین(علیه السلام) در عالم تشیّع بسیار چشمگیر و فراگیر بوده است. در طول تاریخ، رهبران انقلابی شیعه، با الهام از حماسه های بزرگ و جاودان کربلا، در بسیج انسان های فداکار و از خود گذشته به توفیقات بزرگی دست یافته اند.

پیروزی ملّت ایران در برچیدن بساط ظلم و بیدادگریِ نظام استبدادی 2500 ساله، و حماسه های غرورآفرین هشت سال دفاع مقدّس در جبهه های نبرد حقّ علیه باطل، و مجاهدت های جوانان جان بر کف و رشید حزب الله جنوب لبنان در مقابله با رژیم سفّاک و تا بُن دندان مسلّح صهیونیستی، از نمونه های بارز و روشنِ تأسّی و الگوپذیری از نهضت امام حسین(علیه السلام) در عصر حاضر است.

صفحه 499

3-قیام های خونین پس از حادثه عاشورا

توضیح

انتشار اخبار کربلا تأثیر عجیبی در میان مسلمانان گذاشت، از یک سو، اوج مظلومیّت امام حسین(علیه السلام) و یارانش و نهایت قساوتی که در شهادت آنان و اسارت خاندان پاکش آشکار شده بود، سبب نفرت مسلمانان از دستگاه خلافت اموی شد. چرا که خلافت یزید که با نیرنگ و تهدید و تطمیع معاویه انجام پذیرفته بود (نه از روی اقبال عمومی مردم) با این حادثه به شدّت آسیب دید.
به یقین، اگر امام حسین(علیه السلام) به طور پنهانی کشته می شد و یا همچون برادرش امام حسن(علیه السلام) مسموم می گردید و یا کارش به تبعید و زندانی شدن می انجامید، نمی توانست این همه آثار مثبت برای جامعه اسلامی و پی آمدهای منفی برای حاکمیّت جور در برداشته باشد.
ولی نحوه شهادت امام(علیه السلام) و یارانش که به طور آشکار و در برابر چشمان هزاران نفر و در قلب دنیای اسلام آن روز در اوج مظلومیّت اتّفاق افتاد، جای هر گونه انکار و یا توجیهی را از حادثه آفرینان فاجعه کربلا گرفت.
از سوی دیگر، شخصیّت معنوی و عظمت خانوادگی امام حسین(علیه السلام) میان مسلمانان آشکار بود. کشتن چنین شخصیّتی نمی توانست کار ساده ای باشد. یعنی اگر گروه دیگری غیر از امام حسین(علیه السلام) بدین نحو کشته می شدند، به یقین، نمی توانست چنین موجی را که شهادت آن حضرت به وجود آورد، ایجاد کند.
از سوی سوّم، حرکت انقلابی امام حسین(علیه السلام)، با آن یاران اندک و فریاد «هَیْهاتَ مِنَّا
صفحه 500
الذِّلَّةَ» و تسلیم ناپذیری در برابر آن همه لشکر مجهّز، به مسلمانان جرأت و جسارت بخشید و برای جمع کثیری از مسلمانان، مسأله مرگ و شهادت را امری ساده، بلکه افتخارآمیز کرد; قیام های مردم مدینه (که در بخش های گذشته به آن اشاره شد) و قیام توّابین و حتّی مقاومت های افراد به صورت فردی، همگی حکایت از این حقیقت دارد.
برای اثبات این حقیقت، به سراغ پاره ای از قیام ها و مقاومت هایی که پس از عاشورا اتّفاق افتاد، می رویم.

الف) اعتراضات و مقاومت های شخصی

پس از حادثه عاشورا دو گونه مخالفت و قیام بر ضدّ دستگاه یزید و آنگاه خلافت بنی امیّه، رخ داد. بخشی از آن، سازمان نیافته و به تعبیر دیگر، حرکت فردی و جسورانه بود. سنگینی آن حادثه، تاب سکوت را (با همه خطراتش) از برخی گرفت و آنها را به ابراز انزجار و اعلان نفرت از دژخیمان اموی واداشت که گاه به کشته شدن آنها می انجامید.

در اینجا به دو نمونه اشاره می کنیم:

1 ـ حمید بن مسلم (از وقایع نگاران و راویان حادثه کربلا) می گوید: زنی از قبیله بکر بن وائل همراه شوهرش در کربلا، در جمع لشکریان عمر بن سعد حضور داشت، هنگامی که مشاهده کرد لشکریان به سوی خیمه های ابی عبدالله(علیه السلام) حمله کردند و شروع به غارت نمودند، شمشیری را برداشت و به سوی آن خیمه ها روان شد و فریاد زد :

«یا آلَ بَکْرِ بْنِ وائِل، أَتُسْلَبُ بَناتُ رَسُولِ اللهِ؟ لا حُکْمَ إلاَّ لِلّهِ، یالَثاراتِ رَسُولِ اللّهِ; ای خاندان بکر بن وائل! آیا دختران رسول خدا غارت شوند (و شما آرام باشید؟!) حکم و فرمانی جز برای خدا نیست (از او باید

صفحه 501

اطاعت کرد، نه از بنی امیّه); ای خونخواهانِ رسول خدا بپاخیزید».

شوهرش آمد و او را گرفت و به جایگاهش بازگرداند.(1)

2 ـ پس از حادثه کربلا، عبیدالله بن زیاد که به اصطلاح خود را سرمست پیروزی می دید، مردم کوفه را در مسجد جمع کرد تا پایان کار امام حسین(علیه السلام) و یارانش را طیّ یک خطابه رسمی به اطّلاع مردم برساند و در ضمن به مردم بفهماند که فرجام کار کسانی که با یزید مخالفت کنند، چیزی جز نابودی نیست. جایی که با امام حسین(علیه السلام)با آن همه عظمت چنین رفتار شد، تکلیف دیگران روشن است. وی در ضمن کلامش چنین گفت: حمد خدایی را که حق و اهل حق و حقیقت را پیروز کرد! و یزید و پیروانش را یاری کرد و کذّاب پسر کذّاب را کشت!!!

عبدالله بن عفیف ازدی که از شیعیان امیرمؤمنان(علیه السلام) بود و یک چشم خود را در جنگل جمل و چشم دیگرش را در جنگ صفّین در رکاب علی(علیه السلام) از دست داده بود و پیوسته در مسجد کوفه به عبادت مشغول بود(2) از جای برخاست و فریاد زد: ای پسر مرجانه! کذّاب پسر کذّاب تویی و پدرت، و آن کسی است که تو و پدرت را بر این جایگاه نصب کرد. ای دشمن خدا! فرزندان انبیا را به قتل می رسانی و اکنون بر منبر مؤمنان، این چنین جسورانه سخن می گویی؟!

ابن زیاد ـ که انتظار چنین حرکتی رانداشت ـ برآشفت و گفت : این مرد

کیست؟
عبدالله بن عفیف خودش را معرّفی کرد و ادامه داد: ای دشمن خدا! من بودم. تو خاندان پاکی را که خداوند هرگونه پلیدی را از آنان دور داشت، می کشی و گمان می کنی مسلمانی؟! واغوثاه! کجایند پسران مهاجران و انصار؟ چه شده است کسی از این طغیانگر که نفرین شده فرزند نفرین شده توسّط پیامبر است، انتقام نمی گیرد؟!
پاورقی
1 . لهوف سیّد بن طاووس، ص 180 و بحارالانوار، ج 45، ص 58.
2 . رجوع کنید به: سفینة البحار، شرح حال عبدالله بن عفیف (واژه عبد).

ابن زیاد از این همه شجاعت و جسارت بسیار خشمگین شد، تا آنجا که رگ های گردنش بر آمد و گفت: او را به نزد من بیاورید!
مأموران به طرف او هجوم بردند، ولی بزرگان قبیله «أزد» که از خویشاوندان او بودند، وی را از دست مأموران رها ساختند و از مسجد به خانه اش بردند.
ابنزیاد دستور داد به هر صورت ممکن او را دستگیر کنند و نزدش بیاورند. بعضی از قبیله «ازد» و برخی دیگر از قبایل به کمک عبدالله بن عفیف آمدند و از آن سو پسر مرجانه نیز جمعی از مزدوران کوفه را اجیر کرد و میان این دو گروه درگیری رخ داد و گروهی کشته شدند، تا آن که سرانجام لشکر عبیدالله وارد خانه ابن عفیف شد. دختر عبدالله او را از ورود مأموران باخبر ساخت. او گفت: ترسی به خود راه مده; شمشیر را به من بده. عبدالله در حالی که رجز می خواند و نابینا بود از خود دفاع می کرد. سپاهیان عبیدالله اطرافش را گرفتند و او با راهنمایی دخترش بر آنها حمله می کرد، تا سرانجام دستگیر شد و او را به نزد عبیدالله بن زیاد بردند.
عبدالله بن عفیف در نزد عبیدالله نیز با شجاعت سخن گفت، تا آن که عبیدالله او را تهدید به قتل کرد.
ابن عفیف گفت:
«اَلْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. أَما إِنِّی قَدْ کُنْتُ أَسْأَلُ اللهَ رَبِّی أَنْ یَرْزُقَنِی الشَّهادَةَ قَبْلَ أَنْ تَلِدَکَ أُمُّکَ، وَ سَأَلْتُ اللهَ أَنْ یَجْعَلَ ذلِکَ عَلی یَدَیْ أَلْعَنِ خَلْقِهِ وَ أَبْغَضِهِمْ إِلَیْهِ، فَلَمّا کَفَّ بَصَرِی یَئِسْتُ مِنَ الشَّهادَةِ وَ الاْنَ الْحَمْدُللهِ الَّذِی رَزَقَنیها بَعْدَ الْیَأْسِ مِنْها، وَ عَرَّفَنِی الاِْجابَةَ مِنْهُ فِی قَدِیمِ دُعائِی ; الحمدلله
ربّ العالمین، بدان که پیش از آن که تو از مادرت زاده شوی، من از خدا طلب شهادت می کردم و از خدا خواستم که شهادتم را به دست ملعون ترین شخص و کسی که نزد خدا از همگان مبغوض تر است، قرار

دهد. ولی پس از آن که چشمانم نابینا شد، از نیل به شهادت نااميد شدم. امّا اکنون خدا را برای فراهم شدن اسباب شهادت ـ پس از آن دوران نااميدی ـ و به اجابت رسیدن دعای گذشته ام، سپاس می گویم!».

ابن زیاد که در برابر آن همه شجاعت و بی باکی، درمانده شده بود، دستور داد سر از بدن عبدالله بن عفیف جدا سازند و بدنش را به دار آویزند.(1)

ب) قیام توّابین

نخستین عکس العمل همگانی در ارتباط با حادثه کربلا، توسّط مردم کوفه شکل گرفت; چرا که از یک سو، در کوفه شیعیان فراوانی زندگی می کردند که به امیرمؤمنان(علیه السلام)و امام حسین(علیه السلام) علاقمند بودند و از سوی دیگر، آنان با نامه های خود، آن حضرت را به عراق دعوت کردند، و سپس از یاری او سرباز زدند و در واقع اباعبدالله الحسین(علیه السلام) و یارانش را تسلیم دشمن کردند و از سوی سوّم، جمعی از همین مردم در آن حادثه هولناک مشارکت داشتند.
پس از ماجرای کربلا، شیعیان کوفه خود را بیش از دیگران مستحق ملامت می دانستند و از عدم نصرت فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) احساس گناه و شرمساری شدیدی می کردند. آنان برای جبران این خطای بزرگ، در پی قیام و شورش برآمدند، تا بتوانند این لکّه ننگ را از دامان خود شستشو دهند.
به همین منظور گروهی از شیعیان به نزد بزرگان شیعه در کوفه که عبارت بودند از: سلیمان بن صرد خزاعی، مسیّب بن نجبه فزاری، عبدالله بن سعد بن نُفَیل أزدی، عبدالله بن وال تمیمی و رِفاعة بن شدّاد بَجَلی رفتند و همگی در منزل سلیمان اجتماع کردند.
پاورقی
1 . بحارالانوار، ج 45، ص 119-121 (با اندکی تلخیص).
صفحه 504
نخست، مسیّب بن نجبه شروع به سخن کرد و پس از بیان مقدّمه ای گفت: «... ما در ارتباط با امتحانی که خداوند ما را در مورد خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) کرد، دروغگو از آب درآمدیم و از این امتحان سرشکسته خارج شدیم. نامه ها و فرستادگان آن حضرت پیش از آن به ما رسید و حجّت بر ما تمام کرده، و بارها، چه پنهان و چه آشکارا، از ما یاری خواسته بود; ولی ما از جانمان درباره او دریغ ورزیدیم. او در نزدیکی ما به شهادت رسید، ولی ما نه با دستانمان و نه با زبان و نه با اموال و عشیره خود او را کمک نکردیم. اکنون ما در پیشگاه خدا و پیامبرمان چه عذری داریم؟!»
سپس ادامه داد:
«لا وَاللهِ لا عُذْرَ دُونَ أَنْ تَقْتُلُوا قاتِلَهُ وَ الْمُوالِینَ عَلَیْهِ، أَوْ تُقْتَلُوا فِی طَلَبِ ذلِکَ، فَعَسی رَبُّنا یَرْضی عَنّا عِنْدَ ذلِکَ ; نه به خدا سوگند! چاره ای نیست جز آن که قاتلان آن حضرت و همراهان آنان را به کیفر رسانید و یا در این راه کشته شوید; شاید با این کار خداوند از ما خشنود شود».

پس از وی رفاعة بن شدّاد و آنگاه عبدالله بن سعد رشته سخن را به دست گرفتند و پیشنهاد کردند رهبری این گروه را سلیمان بن صرد که صحابی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و مرد مطمئن و شایسته ای است بر عهده گیرد.
پس از آن سلیمان شروع به سخن کرد و پس از مقدّماتی گفت: «... ما منتظر ورود خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) بودیم، به آنان وعده یاری دادیم و او را برای آمدن به عراق تشویق کردیم، ولی هنگامی که آنان به سوی ما آمدند، سستی کرده و ناتوانی به خرج دادیم و منتظر (حوادث) نشستیم، تا آنجا که فرزند پیامبر و پاره تن او در میان ما کشته شد. هر چه فریاد کمک خواهی سر داد، به کمکش نشتافتیم; فاسقان او را هدف تیر و نیزه قرار دادند، آهنگ کشتن او کردند و به وی یورش بردند، ولی ما کاری انجام ندادیم».
آنگاه افزود:

«أَلا إِنْهَضُوا، فَقَدْ سَخَطَ عَلَيْكُمْ رَبُّكُمْ، وَ لا تَرْجِعُوا إِلَى الْحَلائِلِ وَ الاْبْناءِ حَتّى يَرْضَى اللهُ، وَاللهِ ما أَظُنُّهُ راضِياً دُونَ أَنْ تُناجِزُوا مَنْ قَتَلَهُ; برخیزید و قیام کنید! چرا که خداوند بر شما خشمگین شده است، به سوی همسران و فرزندانتان باز نگردید، تا آنگاه که خداوند از شما راضی شود. به خدا سوگند! گمان نمی کنم خدا از شما راضی شود مگر آن که با قاتلان آن حضرت نبرد کنید (و از آنان انتقام بگیرید)».
سپس ادامه داد: «از مرگ نترسید; چرا که هر کس از مرگ بترسد ذلیل خواهد شد و همانند قوم بنی اسرائیل باشید (که به خاطر نافرمانی خداوند) پیامبرشان (موسی(علیه السلام)) به آنها گفت: «إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ ; شما به خویشتن ستم کردید» و ادامه داد: «فَتُوبُوا إِلى بارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ; پس توبه کنید و به سوی خالق خود بازگردید و تن به کشتن دهید».(1)
سلیمان با سخنانی دیگر، مردم را برای قیام آماده کرد. پس از او خالد بن سعد بن نُفیل گفت: «به خدا سوگند! اگر من بدانم تنها به کشتن خود، می توانم از گناهم نجات یابم و پروردگارم را خشنود سازم، حتماً چنین کاری خواهم کرد و تمام اموالم ـ به جز اسلحه خود را که می خواهم با آن بجنگم ـ برای نبرد با فاسقان، در اختیار مسلمانان قرار می دهم».
به دنبال این گفتگوها و آمادگی شیعیان کوفه، سلیمان بن صرد، نامه ای به سعد بن حذیفة بن یمان و برخی دیگر از شیعیان مدائن نوشت و آنها را از عزم خویش آگاه ساخت. آنان نیز به این دعوت پاسخ مثبت دادند و طیّ نامه ای همکاری خویش را برای قیام اعلام کردند.
همچنین سلیمان چنین نامه ای را به مثنّی بن مخرّبه عبدی در بصره

نوشت. و او نیز
پاورقی
1 . بقره، آیه 54.

پاسخ نوشت که ما شیعیان نیز با تو هماهنگیم و آماده همکاری می باشیم.
شیعیان کوفه در پی جمع آوری اسلحه و ابزار جنگ برآمدند و مردم را پنهانی برای انتقام خون حسین(علیه السلام) دعوت می کردند و مردم نیز گروه گروه دعوت آنها را اجابت می کردند.
هلاکت یزید
این ماجرا ادامه داشت تا آن که یزید بن معاویه در سال 64 به هلاکت رسید. اینجا بود که شیعیان به نزد سلیمان آمدند و گفتند: با هلاکت این مرد طاغی و فاسد، و ضعف دستگاه حکومتی، زمینه برای قیام آماده است; پس درگیری و نهضت خویش را از همین کوفه آغاز کنیم.
سلیمان گفت: من در پیشنهاد شما اندیشیدم و دیدم قاتلان امام حسین(علیه السلام) از افراد سرشناس و قدرتمندان کوفه هستند و ما توانایی مقابله با آنها را نداریم; بهتر است اکنون افرادی را به اطراف کوفه بفرستید و از مردم برای قیام دعوت به همکاری کنید که گمان می کنم مردم پس از مرگ یزید، دعوت ما را اجابت کنند. آنها نیز چنین کردند و مردم زیادی دعوت آنها را اجابت کردند.
آغاز عملیّات توّابین
سرانجام در اوّل ربیع الثانی سال 65 هجری سلیمان بن صرد خُزاعی با یارانش به سوی «نخیله» (محلّ اردوگاه لشکر) حرکت کردند، وی جمعیّت شیعیان را اندک یافت، با تعجّب گفت: «سبحان الله از میان شانزده هزار نفری که اعلام آمادگی کردند، جز چهار هزار نفر نیامدند!».
سلیمان سه روز در «نخیله» ماند و گروهی را به سراغ شیعیان فرستاد.
از جمله کسانی که برای طلب یاری و جمع آوری لشکر رفتند حکیم بن مُنقذ

کِندی و وَلید بن عصیر بود. آن دو تن با شعار «یا لَثاراتِ الْحُسَیْنِ; برای خونخواهی حسین برخیزید!» مردم را به کمک طلبیدند و این نخستین باری بود که این شعار سر داده می شد، ولی با آن همه تلاش تنها هزار نفر دیگر به سلیمان ملحق شدند.
سلیمان و یارانش، نخست به سوی کربلا حرکت کردند، وقتی که به قبر امام حسین(علیه السلام)رسیدند، فریاد ضجّه و زاری از دل برآوردند و بی اختیار اشک ها ریختند که به تعبیر ابن اثیر در کامل(1) «فَما رُئِیَ أَکْثَرُ باکِیاً مِنْ ذلِکَ الْیَوْم; هرگز همانند چنان روزی گریه کننده دیده نشد».

آنان از گناه خَویش و تنها گذاشتن امام(علیه السلام) و عدم یاری او توبه کردند و به مدّت یک شبانه روز در کنار قبرش ماندند و پیوسته گریه و زاری می کردند.
پس از پایان این صحنه های شورانگیز، آنجا را ترک کردند و به سمت شام حرکت نمودند و در مسیر خویش از «قرقیسیا» گذشتند و به سرزمین «عین الورده» رسیدند. سپاه شام که پیش از آن خود را به «عین الورده» رسانده بود، با لشکر توّابین درگیر شد. فرماندهی سپاه شام را که به سی هزار تن می رسید عبیدالله بن زیاد بر عهده داشت. این نبرد سه روز به طول انجامید و توّابین در این چند روز با انگیزه فراوان و پایمردی زیاد، با لشکر شام می جنگیدند و گروهی زیادی از آنان را به قتل رساندند.
فرماندهی لشکر توّابین به عهده سلیمان بن صرد بود و پس از شهادت وی، مسیّب بن نجبه و پس از کشته شدن او، عبدالله بن سعد بن نُفیل و پس از او، رفاعة بن شدّاد فرماندهی لشکر توّابین را بر عهده داشتند.
در این نبرد سران انقلاب ـ به جز رفاعة بن شدّاد ـ همگی به شهادت رسیدند و رفاعه به همراه تعدادی از یارانش به کوفه بازگشتند و به هواداران مختار پیوستند که بعدها همراه مختار در انتقام از قاتلان امام حسین(علیه السلام) و یارانش مشارکت جستند.(2)
پاورقی
1 . کامل ابن اثیر، ج 4، ص 178.
2 . برگرفته از کامل ابن اثیر، ج 4، ص 158-186 (با تلخیص فراوان) همچنین رجوع کنید به : ر
مقتل الحسین ابومخنف، ص 248-310 و تاریخ طبری، ج 4، ص 426-471.
صفحه 508
تحلیل و بررسی
آنچه از بررسی این قیام به دست می آید، آن است که شهادت امام حسین(علیه السلام) چنان تأثیری در میان آنان گذاشت که به چیزی جز شستشوی لکّه ننگ بیوفایی و عدم نصرت آن حضرت فکر نمی کردند. آنها نه طالب فتح و پیروزی بودند و نه برای رسیدن به حکومت و غنایم پیکار می کردند. آنها وقتی که از شهر و دیار خویش خارج شدند، می دانستند که دیگر باز نخواهند گشت و همه اینها را جناب «سلیمان بن صرد خزاعی» به آنها گوشزد کرده بود و توّابین نیز در پاسخ سلیمان گفتند: «ما برای دنیا و رسیدن به حکومت قیام نمی کنیم و هدف ما توبه از گناهان خویش و خونخواهی فرزندان دختر رسول خداست».(1)
آنان در واقع می خواستند با کشتن و کشته شدن، از عذابی که به روح و جانشان افتاده بود، رهایی یابند و گناهان خویش را شستشو دهند. به همین

دلیل در همان زمان، مختار نیز برای جمع آوری نیرو جهت مبارزه و قیام علیه حکومت ستمگر تلاش می کرد، ولی با این حال حاضر به همکاری با سلیمان نبود و می گفت: «سلیمان می خواهد با این قیام، خود و یارانش را به کشتن دهد، او مردی است که از آیین جنگ آگاهی ندارد».(2)

آنان در آغاز قیام بر سر قبر امام حسین(علیه السلام) رفتند و نهضت خویش را از آنجا آغاز کردند و نخستین بار توسّط برخی از آنان شعار «یالَثاراتِ الْحُسَیْنِ» سر داده شد. همه این تلاش ها و جانبازی ها توسّط کسانی صورت می گرفت که روزی در کوفه از تهدیدهای «ابن زیاد» که با تعداد محدودی وارد کوفه شد، ترسیده بودند و مسلم بن عقیل(رحمه الله) سفیر امام حسین(علیه السلام) را تنها گذاشتند و شهر را تسلیم دشمن کردند; ولی پس

پاورقی

1 . کامل ابن اثیر، ج 4، ص 176.

2 . همان مدرک، ص 163.

از حادثه عاشورا، چنان روحیّه ای پیدا کردند که جان برکف دست به قیام زدند تا کشته شدند.

ج) قيام مختار1

چنانچه گذشت، قيام توّابين با كشته شدن سران نهضت، درهم شكست و شعله انقلاب براى مدّتى به خاموشى گراييد.
ولى طولى نكشيد كه با ظهور «مختار» طوفان عظيم ديگرى برخاست و آتش خشم و انتقام سراسر عراق را فرا گرفت و خرمن هستىِ امويان و قاتلان جنايت پيشه كربلا را يكى پس از ديگرى سوزاند و خاكستر نمود.
مختار يكى از چهره هاى سياسى و پرنفوذى است كه با درايت و زيركىِ خاصّى، با شعار خونخواهىِ امام حسين(عليه السلام) ارادتمندان آن حضرت را به گرد خود جمع كرد و براى فرصتى كوتاه زخم هاى دلشان را التيام بخشيد.
پدر وى «ابوعبيدة بن مسعود ثقفى» از مردان شجاع و فرمانده لايقى بود كه در دوران عمر خود كارهاى برجسته اى انجام داد و سرانجام در «يوم الجسر» ـ در جنگى كه ميان مسلمانان و لشكر فارس در زمان خليفه دوّم اتّفاق افتاد ـ در نزديكى «حيره» در كنار پل دجله به اتّفاق يكى از فرزندانش به نام «جبر بن أبيعبيدة» در سال 14 هجرى، كشته شد.(1)
«اصبغ بن نباته» مى گويد:
مختار را در حالى كه طفلى خردسال بود، بر زانوى اميرالمؤمنين(عليه السلام) ديدم كه آن حضرت دست محبّت بر سر و روى او مى كشيد و مى فرمود: «يا كَيِّس، يا كَيِّس; اى تيزهوش! اى تيزهوش!».(2)
پاورقى
1 . تاريخ طبرى، ج 2، ص 628 و مروج الذهب، ج 2، ص 315.
2 . بحارالانوار، ج 45، ص 344 و رجال كشى، ص 127. احتمالا به همين جهت كه امام دوبار ر
كلمه «كيِّس» را در مورد مختار به كار برده است، وى ملقّب به كيّسان (تثنيه كيس) شده است. برخى فرقه كيسانيّه را منسوب به وى مى دانند. (بحارالانوار، ج 34، ص 345)

با بررسى تاريخ قيام مختار به خوبى در مى يابيم كه تعبير امام چه قدر دقيق و حساب شده بوده است. مختار با عالى ترين شيوه هاى تبليغى كه حكايت از مردم شناسى وى مى كرد، در مدّت كوتاهى انديشه هاى مردم را مخاطب قرار داد و احساسات برافروخته آنان را نسبت به امام حسين(عليه السلام) به يكى از پرشورترين قيام هاى مسلّحانه مبدّل ساخت.
او همان كسى است كه «مسلم بن عقيل» ـ سفير و نماينده امام

حسین(علیه السلام) در کوفه ـ هنگام ورود به کوفه با وجود بزرگان زیادی که در کوفه بودند راهیِ خانه وی شد و پس از مدّتی به خانه «هانی بن عروه» نقل مکان کرد.
هنگامی که «عبیدالله زیاد» با ارعاب و تهدید مردم کوفه را از اطراف مسلم پراکنده ساخت، «مختار» در قریه ای به نام «القفا» بود و به منظور حمایت از مسلم با تعدادی از همراهان خود به سوی کوفه حرکت کرد، ولی در میانه راه توسّط سربازان عبیدالله دستگیر و روانه زندان شد.
در تمام مدّتی که واقعه کربلا رخ داد او در زندان در کنار هم بندش ـ میثم تمّار، یار فداکار امیرالمؤمنین(علیه السلام) ـ به سر می برد.
ابن ابی الحدید می نویسد:
میثم تمّار در زندان به مختار گفت:
«إِنَّکَ تُفْلِتُ وَ تُخْرِجُ ثائِراً بِدَمِ الْحُسَیْنِ(علیه السلام) فَتَقْتُلُ هذا الْجَبّارَ الَّذی نَحْنُ فِی سِجْنِهِ، وَ تَطَأُ بِقَدَمِکَ هذا عَلی جَبْهَتِهِ وَ خَدَّیْهِ ; تو از زندان آزادخواهی شد و به خونخواهی امام حسین(علیه السلام) قیام خواهی کرد و این ستمگری که امروز من و تو در زندان او اسیریم، به قتل خواهی رساند و با پای خود
صفحه 511
سر و صورت وی را لگدکوب خواهی کرد!».(1)
به یقین میثم این سخنان را با این قاطعیّت از جانب خود نگفته بود، بلکه قاعدتاً این از اخبار غیبی بود که از مولایش علی(علیه السلام) شنیده بود.
چیزی نگذشت که حکم اعدام مختار از سوی ابن زیاد صادر شد، ولی هنگامی که مختار را پای دار آوردند، فرمان آزادی وی از سوی یزید به اطّلاع ابن زیاد رسید، زیرا عبدالله بن عمر ـ شوهر خواهر مختار ـ نزد یزید برای او شفاعت کرده بود.
مختار پس از آزادی، به حکم ابن زیاد کوفه را ترک کرد و در مکّه به عبدالله بن زبیر، که در آنجا پرچم استقلال را برافراشته بود، پیوست.(2)
برخی از علمای شیعه که از مختار به نیکی یاد می کنند، انگیزه وی را از پیوستن به ابن زبیر مصلحتی و موقّت می دانند و می گویند، مختار چون «عبدالله بن زبیر» را در پاره ای از اهداف، از جمله مخالفت با امویان با خود متّحد می دید، به وی پیوست.
وی در جریان محاصره مکّه توسّط سپاه شام، به دفاع از حرم امن الهی که ابن زبیر در آن پناهنده شده بود، پرداخت.
ولی این اتّحاد دوامی نداشت و سرانجام مختار چون از مقاصد ابنزبیر و انحرافات وی با خبر شد، از وی کناره گرفت و رهسپار کوفه شد.(3)
مختار برای هدف بزرگی که در سر داشت ـ یعنی خونخواهیِ امام حسین(علیه السلام) ـ آرام و قرار نداشت و همواره صدای گرم میثم تمّار ـ

از اصحاب سرّ امیرالمؤمنین(علیه السلام) ـ در گوش های وی طنین انداز بود، که تو برای خونخواهی امام حسین(علیه السلام) قیام خواهی کرد و قاتلان را به سزای اعمالشان می رسانی و از این جهت تکلیفی بر دوش خود احساس می کرد که باید روزی به این امر عظیم اقدام کند.
پاورقی
1 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 293.
2 . رجوع کنید به : تاریخ طبری، ج 4، ص 442-444.
3 . همان مدرک، ص 446 به بعد.
صفحه 512
این بود که ابتدا به سراغ فرزندان امیرمؤمنان(علیه السلام) رفت و مدّتی ملازم «محمّد بن حنفیّه» شد و از او احادیث و علوم اسلامی می آموخت.(1)
ورود مختار به کوفه همزمان با شکوفایی قیام توّابین بود. وی با تبلیغات گسترده به کوفیان می گفت: جنبش توّابین فاقد سازماندهی نظامی است و لذا نمی تواند موفّق و کارآمد باشد.
تبلیغات وی هر چند تا حدودی باعث شکاف در قیام توّابین شده بود، ولی چندان در جلب شیعیان موفّق نبود و در نتیجه با تحریک اشراف کوفه که از برنامه های مختار به وحشت افتاده بودند توسط عبدالله بن یزید ـ حاکم زبیری کوفه ـ مجدّداً روانه زندان شد. مختار در زندان بود که قیام توّابین به شکست انجامید.(2)
وی بار دیگر با وساطت شوهر خواهرش ـ عبدالله بن عمر ـ از زندان آزاد شد و پس از آزادی، زمینه را برای قیام خویش مساعدتر دید. این بار نخست از امام سجّاد(علیه السلام) اجازه خواست تا مردم را به نام آن حضرت فرا خواند و قیامش را آغاز نماید.
ولی امام(علیه السلام) دعوت وی را نپذیرفت، هر چند مطابق روایات از کار وی تا آنجا که مربوط به انتقام از قاتلان امام حسین(علیه السلام) بود، اظهار رضایت و خرسندی می نموده است.(3)
پس از آن مختار به سراغ «محمّد بن حنفیّه» رفت و دعوت خویش را به نام وی آغاز کرد.(4)
پاورقی
1 . بحارالانوار، ج 45، ص 352 «رَحَلَ الْمُخْتارُ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ كَانَ يُجالِسُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِيَّةِ وَ يَأْخُذُ عَنْهُ الْأَحادِيثَ».
2 . مراجعه شود به : تاریخ طبری، ج 4، ص 470.
3 . برخی از علمای شیعه معتقدند که عمل امام سجّاد(علیه السلام) به معنی نفی برنامه مختار نیست، بلکه به جهت شرایط و موقعیّت خاصّ امام سجّاد(علیه السلام) بوده که سخت تحت کنترل و فشار بوده است.

(مراجعه شود به : تنقیح المقال علاّمه مامقانی، شرح حال مختار)

4 . مروج الذهب، ج 3، ص 74.

«طبری» در تاریخش می نویسد:

«محمّد حنفیّه» در پاسخ تقاضاهای مختار چنین گفت:

«فَوَاللهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ اللهَ انْتَصَرَ لَنا مِنْ عَدُوِّنا بِمَنْ شاءَ مِنْ خَلْقِهِ ; به خدا سوگند! دوست دارم خداوند به وسیله هر یک از بندگانش که خواست ما را یاری نماید».(1)

همین پاسخ مبهم محمّد حنفیّه کافی بود که مختار قیامش را به وی منسوب کند و خود را نماینده وی معرّفی نماید.

قیام مختار2

توضیح

مختار بدین وسیله شیعیان را به گرد خود جمع کرد، حتّی برخی از شیعیان، راهیِ حجاز شده تا صحّت گفتار او را مستقیماً از «محمّد حنفیّه» بشنوند.(2)

حمایت ابراهیم اشتر ـ فرزند برومند مالک اشتر ـ که از بزرگان قبیله معروف «مَذْحِج» بود و همانند پدر بزرگوارش ارادتی تمام نسبت به امیرمؤمنان(علیه السلام) و خاندانش داشت، می توانست کمک بزرگی به مختار باشد.

ابراهیم نزد همه، چهره ای آشنا بود. ولی وی با تردید به مسأله قیام مختار می نگریست، حتّی ابراهیم در قیام توّابین نیز شرکت نداشت.

تردید ابراهیم می توانست برای مختار و یاران وی گران تمام شود ; در حالی که شخصیّت نافذ و بلندآوازه وی، می توانست پیروزی مختار را قطعی نماید، این بود که مختار تمام همّت خویش را برای جذب ابراهیم به کار بست تا آن که وی را برای حضور در این پیکار حاضر به همکاری نمود.(3)

مختار مقدّمات قیام را با مشورت ابراهیم اشتر فراهم نمود و تاریخ آغاز آن را شب

پاورقی

1 . تاریخ طبری، ج 4، ص 492 و کامل ابن اثیر، ج 4، ص 214.

2 . تاریخ طبری، ج 4، ص 492.

3 . همان مدرک، ج 4، ص 494.

صفحه 514

پنج شنبه 14 ربیع الاوّل سال 66 هجری قرار داد.(1)

تحرّکات مخفیانه مختار از چشم جاسوسان حکومت مخفی نماند و اخبار تدارکات قیام او به «عبدالله بن مطیع» ـ استاندار منصوب «عبدالله بن زبیر» در کوفه ـ رسید. وی که کوفه را آبستن حوادث سهمگین می دید سربازان حکومتی را در تمام راه ها گماشت و در شهر حکومت نظامی اعلام کرد.

اقدامات حاکمِ زبیریِ کوفه، موجب شد تا قیام مختار به جلو افتد. زیرا ابراهیم اشتر شب سه شنبه 12 ربیع الاوّل سال 66 هـ پس از نماز مغرب با جمعی از یاران در حالی که سلاح در برداشتند به سوی منزل مختار رهسپار بود. در بین راه مأموران امنیّتی حکومت، راه را بر وی بستند ولی ابراهیم دست برد و نیزه یکی از سربازان را گرفت و درست در گلوی

رئیس پلیس کوفه فرو کرد و وی را نقش بر زمین ساخت.
سربازان حاکم با دیدن این صحنه وحشت زده متواری شدند و جریان را به استاندار کوفه گزارش دادند.
این حادثه موجب شد تا مختار تصمیم بگیرد در همان شب قیامش را با شعار «یالَثاراتِ الْحُسَیْنَ» آغاز کند.(2)
این شعار کافی بود تا بغض فشرده شده شیعیان را منفجر کند و خون را در رگ های ارادتمندان آن حضرت به جوش آورد. جوانان شیعه چنان فداکارانه به سربازان حکومتی یورش بردند که تنها پس از سه روز نبرد بی امان شهر به تصرّف مبارزان درآمد و عبدالله بن مطیع ـ استاندار زبیری کوفه ـ به سوی بصره گریخت.
مختار پس از آزاد کردن کوفه بر فراز منبر رفت و خطاب به مردم گفت:
«تُبایِعُونی عَلی کِتابِ اللهِ وَ سُنَّةِ نَبِیِّهِ وَ الطَّلَبِ بِدِماءِ أَهْلِ الْبَیْتِ، وَ جِهادِ
پاورقی
1 . تاریخ طبری، ج 4، ص 496 و کامل ابن اثیر، ج 4، ص 216.
2 . تاریخ طبری، ج 4، ص 498 ; فتوح ابن اعثم، ج 6، ص 103 و همچنین رجوع شود به : تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 258.

الْمـُحِلِّینَ وَ الدَّفْعِ عَنِ الضُّعَفاءِ ; با من بر اساس کتاب خدا و سنّت پیامبرش و خونخواهیِ اهل بیت و جهاد با منحرفان و دفاع از ضعفا بیعت کنید».(1)
ولی سه دشمن سرسخت، از سه طرف حکومت نوپای مختار را تهدید می کرد:
1ـ حکومت شام به رهبری بنیمروان، از سوی شمال.
2ـ حکومت عبدالله بن زبیر، از ناحیه جنوب (مکّه).
3ـ ضد انقلاب داخلی، از اشراف و قاتلان امام حسین(علیه السلام) در داخل عراق.
طبیعی بود که بنی امیّه نمی توانستند به قدرت رسیدن شیعیان را در عراق که قلب دنیای اسلام در آن روز بود، تحمّل کنند. این بود که عبدالملک مروان که تازه به حکومت رسیده بود، عبیدالله بن زیاد را مأمور کرد تا قیام مختار را سرکوب کند و خود زمام امر کوفه را بدست گیرد.
لشکر ابن زیاد در حوالی «موصل» اردو زد. مختار، ابراهیم اشتر را با هفت هزار نیرو به منطقه جنگی اعزام کرد.
ولی از آن طرف، سرشناسان کوفه و قاتلان امام حسین(علیه السلام) چون «شَبَث بن ربعی»، «شمر بن ذی الجوشن» و دیگران که به شدّت از حاکمیّت مختار و شیعیان در کوفه به وحشت افتاده بودند، در غیبت ابراهیم اشتر، فرصت را غنیمت شمرده و به بقایای نیروهای مختار در کوفه یورش بردند و «دارالاماره» را محاصره کردند. مختار با دفع الوقت، برای ابراهیم

اشتر پیام داد تا سریعاً به کوفه برگردد. او نیز به یاری مختار شتافت و با قدرت، توطئه سرشناسان کوفه را سرکوب نمود.
مختار پس از سرکوبی این حرکتِ مذبوحانه در کوفه، ابراهیم اشتر را مجدّداً روانه
پاورقی
1 . تاریخ طبری، ج 4، ص 508. در امالی شیخ طوسی آمده است: «بایَعُوهُ عَلی کِتابِ اللهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ وَ الطَّلَبِ بِدَمِ الْحُسَیْنِ وَ الدَّفْعِ عَنِ الضُّعَفاءِ».
صفحه 516
جنگ با ابن زیاد کرد و خود به خونخواهی خاندان پیامبر پرداخت.
ابراهیم اشتر در پنج فرسخی «موصل» سپاه ابنزیاد را چنان درهم ریخت که عدّه ای از آنان در حین فرار خود را به رودخانه افکندند و غرق شدند.
در این نبرد که درست روز عاشورای سال 67 هجری اتّفاق افتاد بسیاری از عناصر آلوده بنی امیّه چون عبیدالله بن زیاد و حصین بن نُمَیر به هلاکت رسیدند.
ابراهیم خود با شمشیرش، ابن زیاد ـ آن مرد خونخوار سنگدل ـ را دو نیم ساخت و جسدش را سوزاند و سرش را به کوفه نزد مختار فرستاد. او نیز آن را به مدینه نزد امام سجّاد(علیه السلام) فرستاد که امام با دیدن آن شاد شد.(1)
خبر هلاکت ابن زیاد، موج خوشحالی را به بنی هاشم هدیه کرد. در این زمینه از امام صادق(علیه السلام) روایت شده است:
«مَا اکْتَحَلَتْ هاشِمِیَّةٌ، وَ لاَ اخْتَضَبَتْ، وَ لاَ رُئِیَ فِی دارِ هاشِمِیٍّ دُخانٌ خَمْسَ حِجَج، حَتّی قُتِلَ عُبَیْدُاللهِ بْنُ زِیاد ; پس از حادثه دلخراش کربلا هیچ زنی از بنی هاشم خود را آرایش نکرد و به مدّت پنج سال در خانه بنی هاشم دودی (جهت پخت غذا) به هوا برنخاست تا آن که (آن مرد خبیث) ابن زیاد به هلاکت رسید».(2)
آتش انتقام از قتله کربلا چنان پرشور و شدید بود که در فاصله اندکی جانیان کربلا را طعمه خویش ساخت. هر یک به تناسب عمل زشتی که مرتکب شده بودند به اشدّ مجازات به سزای اعمال ننگین خود رسیدند. این آتش نه تنها دامن سران و رهبران جنایت پیشه کربلا را گرفت بلکه به گفته عقاد مصری:
«هر کسی دستی دراز کرده بود یا کلمه ای بر زبان رانده یا کالایی از لشکر امام
پاورقی
1 . مراجعه شود به : بحارالانوار، ج 34، ص 383-386 ; تاریخ طبری، ج 4، ص 513-516 و ص 556 و فتوح ابن اعثم، ج 6، ص 183.
در تاریخ یعقوبی چنین آمده است: «إنَّ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْن(علیه السلام) لَمْ

يُرَ ضاحِكاَ قَطّ، مُنْذُ قُتِلَ أبُوهُ إلاّ فِى ذلِكَ الّيَوْمِ ; امام سجّاَد از روزی كه پدر بزرگوارش به شهادت رسيد، خندان ديده نشد تا آن روز كه سر ابن زياد را نزدش آوردند». (تاريخ يعقوبی، ج 2، ص 259)

2 . بحارالانوار، ج 45، ص 386.

صفحه 517

حسين(عليه السلام) ربوده، يا كاری كرده بود كه از آن بوی شركت در فاجعه كربلا شنيده می شد، سزای عمل خويش يا اعانت بر جرم را دريافت كرد».(1)

«علاّمه مجلسی» در بحارالانوار از قول ابن نما می نويسد:

«شمر در روز عاشورا شتر مخصوص امام حسين(عليه السلام) را به غنيمت گرفت و در كوفه به شكرانه قتل آن حضرت شتر را ذبح كرده و گوشتش را بين دشمنان آن حضرت تقسيم نمود. مختار دستور داد تمام آن خانه هايی كه اين گوشت در آن وارد شده ويران كردند و همه افرادی كه با علم و آگاهی از آن گوشت خوردند،اعدام شدند!!».(2)

مختار در اجرای مجازات چنان جدّی بود كه كار از قتل قاتلان گذشته و به سوختن، ويران كردن خانه های آنها كه محلّ توطئه و خيانت بود رسيد. ولی همه اين سخت گيری ها را چيزی جز عدالت و دادگری نمی توان دانست چرا كه جنايات آنها بيش از اين بود.

تعدادی از سران جنایتکار کوفه که از شمشیر مختار زخم دار شده بودند در بصره نزد مصعب بن زبیر ـ برادر عبدالله بن زبیر ـ جمع شده بودند. «شَبَث بن ربعی» و «محمّد بن اشعث» از جنایت کاران کربلا از جمله آنها بودند. آنان مدام مصعب را به جنگ با مختار تحریک می کردند.(3)
«دینوری» تعداد فراریان کوفه را که در بصره اجتماع کرده بودند حدود ده هزار نفر می داند.(4)
پاورقی
1 . ابوالشهداء، عبّاس محمود عقّاد، ترجمه محمد کاظم معزّی، ص 205 (با اندکی تصرّف).
2 . بحارالانوار، ج 45، ص 377.
3 . تاریخ طبری، ج 4، ص 558.
4 . اخبارالطوال، ص 304 .
صفحه 518
سرانجام مصعب از سربازان خود و فراریان کوفه، لشکری را فراهم ساخت و به سوی مختار تاخت.
مختار نیز بدون آن که از ابراهیم اشتر ـ که در آن وقت در شمال عراق (موصل) حضور داشت ـ یاری بطلبد لشکری را با فرماندهی «اَحمر بن شُمَیط» به جنگ مصعب فرستاد. ولی سپاه مختار در این جنگ متحمّل شکست سهمگینی شد. «ابن شمیط» فرمانده سپاه مختار با تعداد بسیاری از یاران خود کشته شد و لشکر مختار درهم شکست. مصعب پس از شکست سپاه مختار به سوی کوفه شتافت و مختار و بقایای سربازانش را کشت.
تاریخ کشته شدن مختار به نقل طبری 16 رمضان سال 67 هـ بوده است وی در آن هنگام 63 سال داشت.(1)
مصعب پس از تصرّف کوفه، ابراهیم اشتر را به کوفه فرا خواند، وی نیز بدون مقاومت به کوفه آمد و مصعب از وی به گرمی استقبال کرد.(2)
با سقوط حکومتمختار درکوفه،عراق در تحت سیطره زبیریان قرار گرفت و بدین ترتیب یک بار دیگر کوفه از حاکمیّت شیعیان و ارادتمندان اهل بیت(علیهم السلام) خارج شد.
چیزی نگذشت که در سال 72 هـ «عبدالملک مروان» سپاه عظیمی را به جنگ مصعب به سوی کوفه روانه کرد. در آن جنگ ارتش مصعب شکست خورد و معصب در سن 36 سالگی و ابراهیم اشتر در سن 40 سالگی

کشته شدند و عراق به دست مروانیان افتاد.
وقتی که سر بریده مصعب را نزد عبدالملک مروان نهادند، ابومسلم نخعی ـ مردی از عرب ـ برخاست و گفت:
«من در همین دارالاماره دیدم که سر بریده حسین بن علی(علیه السلام) را جلو ابن زیاد
پاورقی
1 . تاریخ طبری، ج 4، ص 577.
2 . اخبار الطوال، ص 309.

نهادند، و چندی بعد سر بریده ابن زیاد را در همین نقطه جلوی مختار دیدم و مدّتی بعد سر مختار را نزد مصعب و اینک سر مصعب را نزد تو می بینم (تا روزگار با تو چه کند؟!)».
عبدالملک از شنیدن این سخن، سخت به وحشت افتاد و دستور داد آن محل را ویران کنند.(1)
یکسره مردی ز عرب هوشمند
گفت به عبدالملک از روی پند
روی همین مسند و این تکیه گاه
زیر همین قبّه و این بارگاه
بودم و دیدم برِ ابن زیاد
آه چه دیدم که دو چشمم مباد
تازه سری چون سپر آسمان
طلعت خورشید ز رویش نهان
بعد ز چندی سر آن خیره سر
بُد برِ مختار به روی سپر
بعد که مصعب سر و سردار شد
دست خوش او سرِ مختار شد
این سرِ مصعب به تقاضای کار
تا چه کند با تو دگر روزگار!

چنان که ملاحظه شد جوهره اصلی قیام مختار چیزی جز خونخواهیِ امام حسین(علیه السلام)و انتقام از جانیان کربلا نبود و مختار به خوبی از عهده این هدف برآمد. وی با انتخاب شعار حرکت آفرین «یالَثاراتِ الْحُسَیْنِ» خون های جوانان شیعه را در رگ هایشان به جوش آورد.

بدیهی بود در آن روزگار هیچ شعاری تا این اندازه نمی توانست در ایجاد شور و هیجان انتقام، مؤثّر و کارساز باشد.

پاورقی

1 . مروج الذهب، ج 3، ص 109.

صفحه 520

از سوی دیگر وی با ایجاد رابطه با فرزندان امیرمؤمنان(علیه السلام) به ویژه «محمّد حنفیّه» و فرستادن سرهای جنایت کاران کربلا به نزد امام سجّاد(علیه السلام) به واقع رهبری معنوی و پشت پرده قیام را با خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) پیوند داد.

او همواره خود را نماینده «محمّد حنفیّه» معرّفی می کرد و رهبری قیام را به او نسبت می داد و روزی که کوفه را فتح کرد مردم را به شرط خونخواهی امام حسین(علیه السلام)و اهل بیت آن حضرت، به بیعت خویش فراخواند.

هر چند حکومت مختار دوام چندانی نیافت و سرانجام به دست مصعب برچیده شد، ولی هرگز نمی توان او را فردی شکست خورده دانست. او به هدف بلند خویش که همان انتقام از قاتلان و جانیان کربلا بود به خوبی رسید و بارها قلب امام سجّاد(علیه السلام)و بنی هاشم را خرسند نمود، هر چند سرانجام وجود خودش فدای این راه شد.

سر در ره جانانه فدا شد، چه بجا شد
از گردنم این دَیْن ادا شد، چه بجا شد!
از خون دلم بسته حنا بر سر انگشت
خون دلم انگشت نما شد، چه بجا شد!

د) انقراض بنی امیّه

اشاره

بررسی تاریخ حکومت بنی امیّه به خوبی نشان می دهد که حکومت کوتاه هشتاد ساله آنها، جز در سال های محدودی، مملوّ از مخاطرات، نابسامانی ها، درگیری ها، مشکلات عظیم و جابجایی های سریع بود.
در این مدّت که تقریباً برابر عمر طبیعی یک انسان است. چهارده نفر از آل ابوسفیان و آل مروان زمام حکومت را یکی پس از دیگری در دست گرفتند که بعضی از آنها حکومتشان فقط حدود یک، یا چند ماه و بعضی فقط هفتاد روز بوده است. طولانی ترین حکومت، حکومتِ «عبدالملک» بود که حدود بیست سال به طول انجامید و شاید علّتش این بود که به توصیه های «حجّاج» گوش نداد و دست از
صفحه 521
خونریزی «بنی هاشم» کشید.(1)
در واقع بنی امیّه پس از شهادت امام حسین(علیه السلام) روی آرامش به خود ندیدند، همواره با قیام ها و نهضت های خونینی مواجه بودند که مایه اصلی همه آنها خونخواهی امام حسین(علیه السلام) بوده است.
جنبش ها یکی پس از دیگری از گوشه و کنار شکل می گرفت و توده های مختلف مردم را حول شعارهایی چون «یالَثاراتِ الْحُسَیْنِ» و «اَلرِّضا مِنْ أَهْلِ الْبَیْتِ» و «اَلرِّضا مِنْ آلِ مُحَمَّد(صلی الله علیه وآله)» که سکّه رایج آن روزگار بود، جمع می کرد و هر از چندی، قسمتی از قلمرو حکومت بنی امیّه از سیطره آنان خارج می شد. عراق، حجاز، شام و بالاخره خراسان در تب و تاب این انقلاب ها می سوخت.
به واقع شهادت مظلومانه امام حسین(علیه السلام) و فرزندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) خطّ بطلانی بود بر چهل سال تبلیغات مسموم بنی امیّه که با نیرنگ و فریب، خود را دولت اسلامی جا زده بودند.
حماسه امام حسین(علیه السلام) چهره اسلام واقعی را به مردم نشان داد و نقاب از چهره دروغ گویان اموی برداشت و نامشروع بودن سلطنت آنان را به اثبات رساند.
بررسی تاریخ آن قیام ها بیان گر این واقعیّت است که توده های مردم آن روزگار به هیچ شعاری جز خونخواهی امام حسین(علیه السلام) و انتقام از بنی امیّه، وقعی نمی نهادند. حتّی عبّاسیان که آخرین ضربه را بر آل ابوسفیان وارد آورده بودند در پناه همین شعار به مقاصد خویش رسیدند و بر مرکب خلافت سوار شدند.

پاورقی
1 . مراجعه شود به : پیام امام، ج 6، ص 418 و ج 3، ص 594، ذیل خطبه 87.
صفحه 522
به شهادت تاریخ، اوّلین جرقّه قیام عبّاسیان در سال 132 هـ توسّط گروهی از شیعیان به رهبری ابومسلم خراسانی در خراسان زده شد. آنان به قصد انتقام از
بنی امیّه که ننگ فاجعه کربلا را در پرونده سیاه خویش داشتند، شوریدند و با
شعار «اَلرِّضا مِنْ آلِ مُحَمَّد(صلی الله علیه وآله)» پا به میدان مبارزه گذاشتند، ولی عبّاسیان (شاخه ای
از بنی هاشم) از غفلت و ناآگاهی مردم در شناختِ مصادیق واقعی
اهل بیت، احساساتِ به هیجان آمده شیعیان را به نفع خود مصادره کردند; ولی به یقین مؤثّرترین عامل پیروزی آنان در قلع و قمع کردن بنی امیّه، همان شعار خونخواهی امام حسین(علیه السلام) و شرح مظلومیّت خاندان آن حضرت بوده است. آنان با انتخاب این شعار، آتش خشم مردم را بر ضدّ بنی امیّه برافروختند و سرانجام بساط حکومت ننگین بنی امیّه را برچیدند.
به نقل «ابن ابی الحدید» هنگامی که سر بریده مروان آخرین خلیفه اموی را نزد «ابوالعبّاس» ـ نخستین خلیفه عبّاسی ـ آوردند «ابوالعبّاس» سجده ای طولانی به جا آورد و آنگاه سر از سجده برداشت و خطاب به سر بریده «مروان» گفت:
«خدا را سپاس می گویم که انتقام مرا از تو و قبیله ات گرفت و مرا بر تو پیروز کرد».
آنگاه افزود: «اینک دیگر باکی از مرگ ندارم زیرا من با کشتن دو هزار تن از بنی امیّه، انتقام خون حسین(علیه السلام) را گرفتم».(1)

در تاریخ زندگی بنی امیّه و بنی عبّاس می خوانیم:
«هنگامی که «عبدالله سفّاح» نخستین خلیفه عباسی بر تخت قدرت نشست، در فکر بود که چگونه از سران بنی امیّه انتقام سختی بگیرد. در همین ایّام، سران بنی امیّه که پراکنده شده بودند، به او نامه نوشتند و از او امان خواستند.
«سفّاح» از فرصت استفاده کرد و پاسخ محبّت آمیزی به آنها داد و نوشت که به کمک
پاورقی
1 . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 7، ص 130 ; همچنین مراجعه شود به : مروج الذهب، ج 3، ص 257.

آنها سخت نیازمند است و آنان را مورد عطا و بخشش قرار خواهد داد;لذا سران «آل زیاد» و «آل مروان» و خاندان معاویه دعوت او را پاسخ گفتند و نزد او حاضر شدند.
«سفّاح» دستور داد کرسی هایی که به زیور طلا و نقره آراسته برای آنها نصب کردند و این شگفتی مردم را برانگیخت که چرا «سفّاح» با این جنایتکاران چنین رفتار می کند.
در این موقع یکی از درباریان وارد مجلس شد و به «سفّاح» خبر داد که مردی ژولیده و غبارآلود از راه رسیده و درخواست ملاقات فوری دارد.
«سفّاح» با این اوصاف او را شناخت، گفت: قاعدتاً باید «سُدَیْفِ» شاعر باشد; بگویید وارد شود.
«بنی امیّه» با شنیدن نام «سُدیف» رنگ از چهره هایشان پرید و اندامشان به لرزه درآمد; زیرا می دانستند او شاعری توانا، فصیح، شجاع و از دوستان و شیعیان علی(علیه السلام)و از دشمنان سرسخت بنی امیّه است.
«سُدیف» وارد شد; هنگامی که نگاهش به بنی امیّه افتاد، اشعار تکان دهنده ای در مورد ظلم های بنی امیّه بر بنی هاشم قرائت کرد که از جمله آنها این دو بیت بود:
وَ اذْکُرُوا مَصْرَعَ الْحُسَیْنِ وَ زَیْدِ
وَ قَتِیل بِجانِبِ الْمِهْرَاسِ
وَ الْقَتِیلَ الَّذِی بِحَرَّانَ أَضْحَی
ثاوِیاً بَیْنَ غُرْبَة وَ تَنَاسِ

«به يادآوريد! محلّ شهادت حسين(عليه السلام) و زيد را و آن شهيدى كه در مهراس (اشاره به شهادت حمزه در اُحد) شربت شهادت نوشيد.
و آن شهيدى كه در حرّان به شهادت رسيد و تا شامگاهان در تنهايى بود و (حتّى جنازه او) به فراموشى سپرده شد».
(اشاره به شهادت «ابراهيم بن محمّد» يكى از معاريف بنى هاشم و بنى عبّاس در
صفحه 524
سرزمين حرّان در نزديگى مرزهاى شمالى عراق است).(1)
«سفّاح» دستور داد خلعتى به «سُديف» بدهند و به او گفت: فردا بيا تا تو را خشنود سازم و او را مرخص نمود ; سپس رو به بنى اميّه كرد و گفت: سخنان اين برده و غلام بر شما گران نيايد، او حق ندارد درباره موالى خود سخن بگويد; شما مورد احترام من هستيد (برويد و فردا بياييد!)
بنى اميّه پس از بيرون آمدن از نزد سفّاح به مشورت پرداختند. بعضى گفتند: بهتر آن است كه فرار كنيم; ولى گروه بيش ترى نظر دادند كه خليفه وعده نيكى به ما داده و «سُديف» كوچكتر از آن است كه بتواند نظر خليفه را برگرداند.
فردا همه نزد «سفّاح» آمدند; او دستور پذيرايى از بنى اميّه را داد; ناگهان «سُديف» شاعر وارد شد و رو به سفّاح كرد و گفت:
«پدرم فدايت باد! تو انتقام گيرنده خونهايى; تو كشنده اشرارى». سپس اشعار بسيار مهيّجى خواند كه از ظلم و بيدادگرى بنى اميّه مخصوصاً از ظلم آنها بر شهيدان كربلا سخن مى گفت.
«سفّاح» ظاهراً برآشفت و به «سُديف» گفت: تو در نظر من احترام دارى; ولى برگرد و ديگر از اين سخنان مگو و گذشته را فراموش كن.
بنى اميّه از كاخ «سفّاح» بيرون آمدند و به شور پرداختند; گفتند: بايد از خليفه بخواهيم «سُديف» را اعدام كند و گرنه سخنان تحريک آميز او ما را گرفتار خواهد كرد.
«سفّاح» شب هنگام «سُديف» را احضار كرد و گفت: واى بر تو چرا اين قدر عجله مى كنى؟!
«سُديف» گفت: «پيمانه صبر من لبريز شده و بيش از اين تحمّل ندارم. چرا از آنها انتقام نمى گيرى؟» سپس بلند بلند گريه كرد و اشعارى در مظالم بنى اميّه بر بنى هاشم
پاورقى
1 . معجم البلدان، ج 2، ص 235.
صفحه 525
خواند كه سفّاح را تكان داد و به شدّت گريست. «سُديف» نيز آن قدر گريه كرد كه از هوش رفت; هنگامى كه به هوش آمد «سفّاح» به او گفت

روز آنها فرا رسیده و به مقصودت خواهی رسید! برو امشب را آرام بخواب و فردا بیا. امّا «سُدیف» آن شب به خواب نرفت و پیوسته با خدا مناجات می کرد و از او می خواست سفّاح به وعده اش وفا کند.
«سفّاح» روز بعد برای اغفال بنی امیّه دستور داد، منادی ندا کند که امروز روز عطا و جایزه است. مردم به طرف قصر هجوم آوردند و درهم و دینارهایی در میان آنها پخش شد. سفّاح چهارصد نفر از غلامان نیرومند خود را مسلّح ساخت و دستور داد هنگامی که من عمامه را از سر برداشتم، همه حاضران را به قتل برسانید.
سفّاح در جای خود قرار گرفت و رو به بنی امیّه کرد و گفت: امروز روز عطا و جایزه است; از چه کسی شروع کنم؟ آنها برای خوشایند سفّاح گفتند: از بنی هاشم شروع کن!
یکی از غلامان که با او تبانی شده بود، گفت: «حمزة بن عبدالمطلّب» بیاید و عطای خود را بگیرد.
سُدیف که در آنجا حاضر بود، گفت: حمزه نیست. سفّاح گفت: چرا؟ گفت زنی از بنی امیّه به نام «هند» «وحشی» را واداشت تا او را به قتل برساند; سپس جگر او را بیرون آورد و زیر دندان گرفت.
سفّاح گفت: عجب! من خبر نداشتم، دیگری را صدا بزن.
غلام صدا زد: «مسلم بن عقیل» بیاید و عطای خود را بگیرد.
خبری نشد; سفّاح پرسید: چه شده؟ سدیف در جواب گفت: «عبیدالله بن زیاد» او را گردن زد و طناب به پای او بست و در بازارهای کوفه گردانید.
سفّاح گفت: عجب! نمی دانستم; دیگری را طلب کنید و غلام همچنان ادامه داد و یک یک را صدا زد، تا به امام حسین(علیه السلام) و ابوالفضل العبّاس و زید بن علی و ابراهیم
صفحه 526
بن محمّد رسید و بنی امیّه هنگامی که این صحنه را دیدند واین سخنان را شنیدند، به مرگ خود یقین پیدا کردند. اینجا بود که آثار خشم وغضب در چهره سفّاح کاملا نمایان شد و با چشمش به سُدیف اشاره کرد و «سُدیف» اشعاری انشاء کرد که از جمله دو بیت زیر است:
حَسِبَتْ أُمَيَّةُ أَنْ سَتَرْضَى هاشِمُ
عَنْها وَ يَذْهَبُ زَيْدُهَا وَ حُسَيْنُهَا
كَذِبَتْ وَ حَقِّ مُحَمَّد وَ وَصِيِّهِ
حَقّاً سَتُبْصِرُ مَا يُسِيىءُ ظُنُونَهَا
«بنی امیّه پنداشتند که بنی هاشم به آسانی از آنها خشنود می شوند و حسین بن علی(علیه السلام) و زید را فراموش می کنند.
دروغ گفتند! به حقّ محمّد و وصیّ او سوگند! که به زودی چیزهایی می بینند که به اشتباه خود پی می برند».

سفّاح با صدای بلند گریه کرد و عمامه را از سر انداخت و سخت آشفته شد و صدا زد:

«یالَثاراتِ الْحُسَیْنِ، یالَثاراتِ بَنِی هاشِم ; ای خونخواهان امام حسین و ای خونخواهان بنی هاشم!».

غلامان با مشاهده این علامت از پشت پرده ها بیرون آمدند و با شمشیر به جان سران بنی امیّه افتادند و طولی نکشید که جسد بی جان همه آنها بر زمین افتاد.(1)

جالب آن که امیرمؤمنان(علیه السلام) در یک پیش بینی عجیب در ارتباط با حکومت بنی امیّه و انقراض سریع آنان فرموده بود:

«حَتَّی یَظُنَّ الظّانُّ أَنَّ الدُّنْیَا مَعْقولَةٌ عَلَی بَنِی أُمَیَّةَ; تَمْنَحُهُمْ دَرَّهَا; وَ تُورِدُهُمْ صَفْوَهَا، وَ لاَ یُرْفَعُ عَنْ هذِهِ الاُْمَّةِ سَوْطُهَا وَ لاَ سَیْفُهَا، وَ کَذَبَ الظّانُّ لِذلِکَ. بَلْ هِیَ مَجَّةٌ مِنْ لَذِیذِ الْعَیْشِ یَتَطَعَّمُونَهَا بُرْهَةً، ثُمَّ یَلْفِظُونَهَا جُمْلَةً ; بعضی

پاورقی

1 . تاریخ ابی مخنف لوط بن یحیی (مطابق نقل منهاج البراعه علاّمه خویی، ج 7، ص 223 به بعد) ; مراجعه شود به : پیام امام، ج 6، ص 495-499.

صفحه 527

گمان کردند دنیا به کام بنی امیّه است و همه خوبی هایش را به آنان می بخشد و آنها را از سرچشمه زلال خود سیراب می سازد (و نیز گمان کردند که) تازیانه و شمشیر آنها از سر این امّت برداشته نخواهد شد، کسانی که چنین گمان می کنند، دروغ می گویند (و در اشتباهند) چه این که سهم آنها از زندگی لذّت بخش، جرعه ای بیش نیست، که زمان کوتاهی آن را می چشند، سپس (قبل از آن که آن را فرو برند) بیرون می افکنند!».(1)

این بخش را با سخنی از «عبّاس محمود عقّاد» ـ دانشمند مصری ـ به پایان می بریم، وی می نویسد:

«دست آورد یکی از روزهای دولت بنی امیّه (فاجعه روز عاشورا) این شد که کشوری با آن وسعت و پهناوری، به اندازه عمر طبیعی یک انسان نپایید و از چنگشان بیرون رفت. امروز که عمر گذشته هر دو طرف را در ترازو می گذاریم و حساب برد و باخت هر یک را می سنجیم پیروزمندِ روزِ کربلا (یزید) را، مغلوب تر از مغلوب و شکست خورده تر از شکست خورده می بینیم و پیروزی را کاملا با حریف او (امام حسین(علیه السلام)) می یابیم».(2)

جمع بندی پایانی

با یک بررسی دقیق پیرامون تاریخ حماسه ساز عاشورای حسینی به این نتیجه می رسیم که عاشورا و کربلا با گذشت زمان از صورت یک حادثه تاریخی بیرون آمده

پاورقی

1 . نهج البلاغه، خطبه 87.

2 . ابوالشهداء، نوشته عبّاس محمود عقّاد، ترجمه محمد کاظم معزّی، ص 206-208. (با اندکی تصرّف)

و تبدیل به یک مکتب شده است، مکتبی انسان ساز و افتخارآفرین!

نه تنها برای مسلمین جهان بلکه از مرزهای اسلام نیز فراتر رفته و طبق مدارک موجود، تحسین بسیاری از متفکّران جهان را برانگیخته و از آن به عنوان الگویی برای نجات و رهایی ملّت های مظلوم و ستمدیده یاد می کنند، و مکتبش را مکتب ظلم ستیزی و زندگی با عزّت و شرف و آزادی می دانند.

جالب این که بنیانگذار این مکتب و یاران وفادار و پاکباخته اش، راهکارهای وصول به این هدف را عملا با رشادت ها و شجاعت ها و پایمردی ها و با سخن از طریق خطبه ها به همگان آموختند و نشان دادند که حتّی جمعیّت های اندک، امّا شجاع و با انگیزه الهی می توانند در برابر انبوه دشمنان بایستند و بر آنها پیروز شوند و به اهداف والای خود برسند.

امیدواریم در دنیای امروز که ظالمان و ستمگران بی رحم، برای نوشیدن خون مظلومان به پا خاسته اند، ملّت های ستمدیده با الهام گرفتن از حماسه عاشورا به پا خیزند و شرّ آنان را از جهان براندازند; آری:

ظلم بر محو عدالت سخت می کوشد هنوز

ظالم از خون دل مظلوم می نوشد هنوز

تا عدالت را کند جاوید در عالم حسین

خون پاکش بر بساط ظلم می جوشد هنوز

اَلسَّلاَمُ عَلَى الْحُسَيْنِ، وَ عَلى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَ عَلى أَوْلاَدِ الْحُسَيْنِ وَ عَلى أَصْحابِ الْحُسَيْنِ.

پایان

اربعین 1426 برابر با 11/1/1384

صفحه 531
صفحه 532

بخش ششم : اشعار برگزیده

اشــاره

پس از حادثه جانگداز و حماسه آفرین کربلا، شاعران فراوانی آن را به نظم درآورده اند ولی هر یک، با نگاهی به سراغ این واقعه رفته است. جمعی بُعد مظلومیّت آن را به تصویر کشیده اند، گروهی به ابعاد عرفانی آن پرداخته اند و دسته ای نیز حماسه و ظلم ستیزی آن را مورد توجّه قرار داده اند. هر یک از این ابعاد و دیگر ابعاد این حادثه، بیانگر عمق نفوذ عاشورا در عرصه شعر و هنر است.

اصولا تصویری که شاعر در قالب نظم و با زبان هنر ترسیم می کند، تشریح دلنشین، عمیق و روان از یک ماجراست و هنگامی که این تصویر آمیخته با اعتقاد، ایمان و واگویی دغدغه های جامعه بشری باشد، به ماندگاری اثرش بیشتر کمک می کند. از این رو، می توان از بهترین رموز ماندگاری واقعه کربلا را، زبان شعر و ادب و هنر دانست.

شاعران فراوانی از عرب و عجم این حادثه را به نظم کشیده اند، ولی در این میان پاره ای از آثار مورد توجّه بیشتری قرار گرفته است تا آنجا که گاه برخی از آنها وِرد زبان مردم و شعاری برای مبارزه و به خروش آوردن مظلومان بوده است، تأثیرگذاری این گونه شعر و شعار در پاره ای از اوقات از ده ها سخنرانی بیشتر است; به مظلومان جرأت و جسارت برای گرفتن حقّ خود می دهد و ظالمان را دچار وحشت و اضطراب می سازد.

صفحه 533

ما در این بخش، قسمتی از اشعار مهمّ عجم و عرب را می آوریم، پاره ای از این اشعار حماسی، پاره ای سوگواره و پاره ای دیگر آمیخته ای از «سوگ و حماسه» است.

صفحه 534

بخشی از اشعار برگزیده فـارسـی(1)

جلوه گاه حق

تا ابد جلوه گهً حقّ و حقیقت سر توست
معنی مکتب تفویض علی اکبر توست
ای حسینی که تویی مظهر آیات خدا
این صفت از پدر و جدّ تو در جوهر توست
درس مردانگی عبّاس به عالم آموخت
ز آن که شد مست از آن باده که در ساغر توست
طفل شش ماهه تبسّم نکند، پس چه کند؟
آن که بر مرگ زند خنده علی اصغر توست
ای که در کربلا بی کس و یاور گشتی
چشم بگشا و ببین خلق جهان یاور توست
(بأبی أنتَ و اُمّی) که تویی مکتب عشق
عشق را مظهر و آثار علی اصغر توست
ای حسینی که به هر کوی عزای تو بپاست
عاشقان را نظری در دَمِ جان پرور توست
خواست «مهران» بزند بوسه سراپای تو را
دید هر جا اثر تیر ز پا تا سر توست
«احمد مهران»
پاورقی
1 . این اشعار از کتاب «اشک شفق» گرفته شده است.

نور خدا

قامتت را چو قضا بهر شهادت آراست
با قضا گفت مشیّت که قیامت برخاست
دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت
آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست
نه بقا کرد ستمگر نه بجا ماند ستم
ظالم از دست شد و پایه مظلوم بجاست
زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست
بلکه زنده است شهیدی که حیاتش ز قفاست
دولت آن یافت که در پای تو سر داد ولی
این قبا راست که بر قامت هر بی سر و پاست
تو در اوّل سر و جان باختی اندر ره عشق
تا بدانند خلایق، که فنا شرط بقاست
منکسف گشت چو خورشیدِ حقیقت بجمال
گر بگریند ز غم دیده ذرّات رواست
رفت بر عرشه نی تا سرت ای عرش خدا
کرسی و لوح و قلم بهر عزای تو بپاست
«فؤاد کرمانی»

بزرگ فلسفه قتل شاه دین حسین این است
که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است
صفحه 536
حسین مظهر آزادگی و آزادی است
خوشا کسی که چنینش مرام و آیین است
نه ظلم کن به کسی، نی بزیر ظلم برو
که این مرام حسین است و منطق دین است
همین نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافیست
اگر چه گریه بر آلام قلب، تسکین است
ببین که مقصد عالی وی چه بود ای دوست
که درک آن سبب عزّ و جاه و تمکین است
ز خاک مردم آزاده بوی عشق آید
نشان شیعه و آثار پیروی این است
«خوشدل تهرانی»(1)

نازم حسین را که چو در خون خود تپید
شیواترین حماسه عالم بیافرید
دیدی دقیق باید و فکری دقیق تر
تا پی برد به نهضت آن خسرو رشید
قامت چو زیر بار زر و زور خم نکرد
در پیش عزم و همّت وی آسمان خمید
تا ننگرد مذلّت و خواری و ظلم و کفر
داغ جوان و مرگ برادر به دیده دید
پاورقی
1 . رجوع کنید به : دیوان خوشدل تهرانی، ص 240-244.

بربسته بود باب فضیلت به روی خلق
گر قتل او نمی شدی این باب را کلید
برگی بود ز دفتر خونین کربلا
هر لاله و گلی که به طَرْفِ چمن دمید
از دامن سپید شریعت زدود و شست
با خون سرخ خویش، سیه کاری یزید
یکسان رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت
در دین ما سیه نکند فرق با سفید
بُد تشنه عدالت و آزادی بشر
آن العطش که از دل پر سوز می کشید
چونان که گفت خواهر خود را اسیر باش
آزاد تا جهان شود از قیدِ هر پلید
بانوی بانوان جهان آنکه روزگار
بعد از علی خطابه سرایی چو وی ندید
لطف کلامش از «اَمِنَ الْعَدْل» بین که ساخت
رسوا یزید و پرده اهل ستم درید
خوشبخت ملّتی که از این نهضت بزرگ
گردد ز روی معرفت و عقل مستفید
(خوشدل) دریغ و درد که ما بهره کم بریم
زین نهضت مقدّس و زین مکتب مفید
«خوشدل تهرانی»

همّت بلند

ز آن لحظه که دادی به ره دوست سرت را
بردی ز میان دشمن بیدادگرت را
گفتی که شوم کشته و خواری نکشم من
نازم بچنین همّت و اوج نظرت را
ای طایر عرشی که جهان زیر پر تست
با آنکه شکستند همه بال و پرت را
تو کشته شدی تا که نمیرد شرف و عدل
خوش زنده نمودی ره و رسم پدرت را
چون کُحل بصر خاک سر کوی تو باشد
دِه اذن که بر دیده کشم خاک درت را
بر باغ جنان دل ندهد هر که ببیند
شش گوشه قبر تو و اکبر پسرت را
دیدی به سرِ نعش پسر، پیشتر از خویش
در آه و فغانِ خواهر والاگهرت را
تا جان ندهی بر سر نعش علی اکبر
نشاند ز اشک بصر خود شررت را
دشمن نه همین فرق علمدار تو بشکست
از داغ برادر بشکستی کمرت را
گفتی و ستاره ز بصر ریخت سکینه
کای شمس امامت تو چه کردی قمرت را
چون اصغر ششماهه در آغوش تو جان داد
این صحنه جانسوز زد آتش جگرت را
«خوشدل تهرانی»
صفحه 539

نازم آن آموزگاری را که در یک نصف روز
دانش آموزان عالم را چنین دانا کند
ابتدا قانون آزادی نویسد در جهان
بعد از آن با خون هفتاد و دو تن امضا کند
هر که باشد چون حسین آزاد و دیندار و شجاع
حرف باطل را نباید از کسی اصغا کند
نقد هستی داد و هستی جهان یکجا خرید
عاشق آن باشد که چون سودا کند یکجا کند
پرچم دین چون بجا ماند از فداکاری اوست
تا قیامت پرچمش را دست حق بر پا کند
ز امر حق، تسلیم نامردان نشد تا در جهان
زورگویی از کتاب زندگی الغا کند
بود چون جویای آب از چشمه آزادگی
تشنه لب جان داد تا آن چشمه را پیدا کند
عقل مات آمد ز دانشگاه سیّار حسین
کاین چنین غوغا بپا در صحنه دنیا کند
درس آزادی از آن رو ساخت توأم با عمل
تا جنایت پیشگان را در جهان رسوا کند
آن کسی را شیعه بتوان گفت کو از جان و دل
در حیات خویش این برنامه را اجرا کند
«شاهد»
صفحه 540

عشق بازی کار هر شیّاد نیست
این شکار دام هر صیّاد نیست
عاشقی را قابلیّت لازم است
طالب حق را حقیقت لازم است
عشق از معشوق اوّل سر زند
تا به عاشق جلوه دیگر کند
تا به حدّی که برد هستی از او
سر زند صد شورش و مستی از او
شاهد این مدّعا خواهی اگر
بر حسین و حالت او کن نظر
روز عاشورا در آن میدان عشق
کرد رو را جانب سلطان عشق
بار الها این سرم، این پیکرم
این علمدار رشید، این اکبرم
این سکینه، این رقیّه، این رباب
این عروس دست و پا خون در خضاب
این من و این ساربان این شمر دون
این تن عریان میان خاک و خون
این من واین ذکر یارب یا ربم
این من و این ناله های زینبم
پس خطاب آمد ز حق کی شاه عشق
ای حسین ای یکّه تاز راه عشق!
گر تو بر من عاشقی ای محترم
پرده بَرکش من به تو عاشق ترم
صفحه 541
هر چه بودت داده ای در راه ما
مرحبا صد مرحبا خود هم بیا
لیک خود تنها نیا در بزم یار
خود بیا و اصغرت را هم بیار
خوش بود در بزم یاران بلبلی
خاصه در منقار او برگ گلی
خود تو بلبل، گل علی اصغرت
زودتر بشتاب سوی داورت

جان جهان

لاله پر ژاله و از داغ عطش سوزان است
ماه از هاله غم، خاک بسر افشان است
گل توحید مگر گشته خدایا پر پر
که بهر جا نگرم یک ورق از قرآن است
آنکه خود جامه خلقت به تنِ عالم کرد
یا رب از چیست که در دشت بلا عریان است
وای از این غم که عدالت شده پامال ستم
بدن جان جهان زیر سم اسبان است
در تنور آتش طور است و سر ثارالله
قلب زهرا ز لب خشک پسر بریان است
میزبان دو جهان، سیّد و سالار جنان
از کجا آمده بنگر به کجا مهمان است
صفحه 542
شد سر سرّ خدا، شاهد طوفان بلا
گرچه هر درد و غمی را غم او درمان است
این جهان گذران، جای طرب نیست «حسان»
که به خاکستر و خون، خفته چنین سلطان است
«حسان چایچیان»

قربانی اسلام

ای یاد تو در عالم، آتش زده بر جان ها
هر جا ز فراق تو، چاک است گریبان ها
ای گلشن دین سیراب، با اشک محبّانت
از خون تو شد رنگین، هر لاله به بستان ها
بسیار حکایت ها، گردیده کهن امّا
جانسوز حدیث تو، تازه است به دوران ها
یکجان به ره جانان، دادی و خدا داند
کز یاد تو چون سوزد تا روز جزا جان ها
در دفتر آزادی، نام تو بخون ثبت است
شد ثبت به هر دفتر، با خون تو عنوان ها
اینسان که تو جان دادی، در راه رضای حق
آدم به تو می نازد، ای اشرف انسان ها !
قربانی اسلامی، با همّت مردانه
ای مفتخر از عزمت، همواره مسلمان ها
«دکتر ناظر زاده کرمانی»
صفحه 543

اشک شفق

ای در غم تو ارض و سما خون گریسته
ماهی در آب و وحش به هامون گریسته
وی روز و شب بیاد لبت چشم روزگار
نیل و فرات و دجله و جیحون گریسته
از تابش سرت به سنان چشم آفتاب
اشک شفق به دامن گردون گریسته
در آسمان ز دود خیام عفاف تو
چشم مسیح، اشک جگر خون گریسته
با درد اشتیاق تو در وادی جنون
لیلی بهانه کرده و مجنون گریسته
تنها نه چشم دوست بحال تو اشکبار
خنجر بدست دشمن تو خون گریسته
آدم پی عزای تو از روضه بهشت
خرگاه درد و غم، زده بیرون گریسته
«حجّت الاسلام نیّر»

خاک شهیدان

ای که به عشقت اسیر، خیل بنی آدمند
سوختگان غمت با غم دل خرّمند
هر که غمت را خرید عِشرت عالم فروخت
با خبران غمت بی خبر از عالمند
صفحه 544
در شکن طرّه ات بسته دل عالمی است
و آن همه دل بستگان عقده گشای همند
تاج سر بوالبشر خاک شهیدان تست
کاین شهدا تا ابد فخر بنی آدمند
در طلبت اشک ماست رونق مرآت دل
کاین دُرَرِ با فروغ، پرتو جام جمند
چون بجهان خرّمی جز غم روی تو نیست
باده کشان غمت، مست شراب غمند
عقد عزای تو بس سنّت اسلام و بس
سلسله کائنات حلقه این ماتمند
گشت چو در کربلا رایت عشقت بلند
خیل ملک در رکوع پیش لوایت خمند
خاک سر کوی تو زنده کند مرده را
زانکه شهیدان تو جمله مسیحا دمند
هر دم از این کشتگان گرطلبی بذل جان
در قدمت جان فشان با قدمی محکمند
«فؤاد کرمانی»

شیعیان دیگر هوای نینوا دارد حسین
روی دل با کاروان کربلا دارد حسین
از حریم کعبه جدّش به اشکی شُست دست
مروه پشت سر نهاد امّا صفا دارد حسین
صفحه 545
می برد در کربلا هفتاد و دو ذبح عظیم
بیش از اینها حرمت کوی منا دارد حسین
پیش رو راه دیار نیستی کافیش نیست
اشک و آه عالمی هم در قفا دارد حسین
بودن اهل حرم دستور بود و سرّ غیب
ورنه این بی حرمتی ها کی روا دارد حسین
سروران پروانگانِ شمع رخسارش ولی
چون سحر روشن که سر از تن جدا دارد حسین
سر به راه دل نهاده راه پیمای عراق
می نماید خود که عهدی با خدا دارد حسین
او وفای عهد را با سر کند سودا ولی
خون بدل از کوفیان بیوفا دارد حسین
دشمنانش بی امان و دوستانش بیوفا
با کدامین سر کند؟ مشکل دو تا دارد حسین
آب خود، با دشمنان تشنه قسمت می کند
عزّت و آزادگی بین تا کجا دارد حسین
ساز عشق است و به دل هر زخم پیکان زخمه ای
گوش کن عالم پر از شور و نوا دارد حسین
دست آخر کز همه بیگانه شد دیدم هنوز
با دم خنجر نگاهی آشنا دارد حسین
رخت و دیباج حرم چون گل بتاراجش برند
تا بجایی که کفن از بوریا دارد حسین
اشک خونین گو بیا بنشین بچشم «شهریار»
کاندرین گوشه عزایی بی ریا دارد حسین
«شهریار»
صفحه 546

دوازده بند محتشم

بنـد اوّل

باز این چه شورش است که در خلق عالمست
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
بی نفخ صور، خاسته تا عرش اعظم است
این صبح تیره باز دمید از کجا که کرد
کار جهان و خلق جهان جمله درهم است
گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب
کاشوب در تمامی ذرّات عالم است
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست
این رستخیز عام که نامش محرّم است
در بارگاه قدس که جای ملال نیست
سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
جنّ و ملک بر آدمیان نوحه می کنند
گویا عزای اشرف اولاد آدم است
خورشید آسمان و زمین نور مشرقَیْن
پرورده در کنار رسول خدا حسین

بنـد دوّم

کشتی شکست خورده طوفان کربلا
در خاک و خون فتاده به میدان کربلا
صفحه 547
گرچشم روزگار بر او فاش می گریست
خون می گذشت از سر ایوان کربلا
نگرفت دست دهر، گلابی بغیر اشک
زان گل که شد شکفته ببستان کربلا
از آب هم مضایقه کردند کوفیان
خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
بودند دیو و دَد همه سیراب و می مکید
خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
زان تشنگان هنوز به عیّوق می رسد
فریاد العطش ز بیابان کربلا
آه از دمی که لشکر اعدا نکرد شرم
کردند رو به خیمه سلطان کربلا
آندم فلک بر آتش غیرت سپند شد
کز خوف خصم، در حرم افغان بلند شد

بنـد سـوّم

کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی
وین خرگه بلند ستون، بی ستون شدی
کاش آن زمان در آمدی از کوه تا به کوه
سیل سیه که روی زمین قیر گون شدی
کاش آن زمان ز آه جگر سوز اهل بیت
یک شعله برق خرمن گردون دون شدی
صفحه 548
کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان
سیماب وار، گوی زمین بی سکون شدی
کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک
جان جهانیان همه از تن برون شدی
کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست
عالم تمام غرقه دریای خون شدی
آن انتقام گر نفتادی به روز حشر
با این عمل معامله دهر چون شدی
آل نبی چون دست تظلّم بر آورند
ارکان عرش را به تلاطم درآورند

بند چهارم

برخوان غم چو عالمیان را صلا زدند
اوّل صلا به سلسله انبیا زدند
نوبت به اولیا چو رسید آسمان طپید
زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند
بس آتشی ز اخگر الماس ریزه ها
افروختند و بر جگر مجتبی زدند
و آنگه سرادقی که مَلَک محرمش نبود
کندند از مدینه و بر کربلا زدند
وز تیشه ستیز در آن دشت، کوفیان
بس نخل ها ز گلشن آل عبا زدند
صفحه 549
بس ضربتی کز او جگر مصطفی درید
بر حلق تشنه خَلَف مرتضی زدند
اهل حرم دریده گریبان گشاده مو
فریاد بر در حرم کبریا زدند
روح الامین نهاد به زانو سر حجاب
تاریک شد ز دیدن آن، چشمِ آفتاب

بند پنجم

چون خون ز حلق تشنه او بر زمین رسید
جوش از زمین به ذروه عرش برین رسید
نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب
از بس شکست ها که به ارکان دین رسید
نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند
طوفان بآسمان ز غبار زمین رسید
باد آن غبار، چون به مزار نبی رساند
گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید
یکباره جامه در خُم گردون به نیل زد
چون این خبر به عیسی گردون نشین رسید
پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش
از انبیا به حضرت روح الامین رسید
کرد این خیال، وهمِ غلط کار، کان غبار
تا دامن جلال جهانَ آفرین رسید
هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال
او در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال
صفحه 550

بنـد شـشم

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند
یکباره بر جریده رحمت قلم زنند
ترسم کزین گناه، شفیعانِ روز حشر
دارند شرم کز گنه خلق دم زنند
دست عتاب حق بدر آید ز آستین
چون اهل بیت دست در اهل ستم زنند
آه از دمی که با کفن خون چکان ز خاک
آل علی چو شعله آتش علم زنند
فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت
گلگون کفن به عرصه محشر قدم زنند
جمعی که زد به هم صفشان شور کربلا
در حشر، صف زنان صف محشر به هم زنند
از صاحب حرم چه توقّع کنند باز
آن ناکسان که تیغ به صید حرم زنند
پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل
شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

بنـد هفتـم

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار
خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار
موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه
ابری به بارش آمد و بگریست زار زار
صفحه 551
گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن
گفتی فتاد از حرکت چرخ بی قرار
عرش آن زمان به لرزه درآمد که چرخ پیر
افتاد در گمان که قیامت شد آشکار
آن خیمه ای که گیسوی حورش طناب بود
شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار
جمعی که پای محملشان داشت جبرئیل
گشتند بی عماری و محمل، شترسوار
با آن که سر زد این عمل از امّت نبی
روح الامین ز روح نبی گشت شرمسار
وانگه ز کوفه خیل الم رو بشام کرد
نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

بنـد هشتـم

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد
شورِ نشور و واهمه را در گمان فتاد
هم بانگ نوحه، غلغله در شش جهت فکند
هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد
هر جا که بود آهویی از دشت پا کشید
هر جا که بود طایری از آشیان فتاد
شد وحشتی که شور قیامت زیاد رفت
چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
صفحه 552
هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد
بر زخم های کاری تیغ و سنان فتاد
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان
بر پیکر شریف امام زمان فتاد
بی اختیار نعره هذا حسین از او
سر زد چنان که آتش از او در جهان فتاد
پس با زبان پُر گله آن بضعة الرّسول
رو در مدینه کرد که یا ایّها الرّسول

بند نهم

این کشته فتاده به هامون حسین تست
وین صید دست و پا زده در خون حسین تست
این نخل تر، کز آتش جان سوز تشنگی
دود از زمین رساند به گردون حسین تست
این ماهی فتاده به دریای خون که هست
زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست
این غرقه محیط شهادت که روی دشت
از موج خون او شده گلگون حسین تست
این خشک لب فتاده دور از لب فرات
کز خون او زمین شده جیحون حسین تست
این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه
خرگاه زین جهان زده بیرون حسین تست
صفحه 553
این قالب طپان که چنین مانده بر زمین
شاه شهید ناشده مدفون حسین تست
چون روی در بقیع به زهرا خطاب کرد
وحشِ زمین و مرغ هوا را کباب کرد

بند دهم

ای مونس شکسته دلان حال ما ببین
ما را غریب و بی کس و بی آشنا ببین
اولاد خویش را که شفیعان محشرند
در ورطه عقوبت اهل جفا ببین
در خلد بر حجاب دو کَوْن آستین فشان
و اندر جهان مصیبت ما بر ملا ببین
نی نی در او چو ابر خروشان به کربلا
طغیان سیل فتنه و موج بلا ببین
تن های تشنگان همه در خاک و خون نگر
سرهای سروران همه بر نیزه ها ببین
آن سر که بود بر سر دوش نبی مدام
بر نیزه اش به دوش مخالف جدا ببین
آن تن که بود پرورشش در کنار تو
غلطان بخاک معرکه کربلا ببین
یا بَضْعَةَ الرَّسول ز ابن زیاد داد
کو خاک اهل بیتِ رسالت به باد داد
صفحه 554

بند یازدهم

خاموش محتشم که دل سنگ آب شد
پیمانه صبر و خانه طاقت خراب شد
خاموش محتشم که ازین حرف سوزناک
مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد
خاموش محتشم که ازین شعر خونچکان
در دیده اشک مستمعان خون ناب شد
خاموش محتشم که از این نظم گریه خیز
روی زمین به اشک جگرگون کباب شد
خاموش محتشم که فلک بس که خون گریست
دریا هزار مرتبه گلگون حباب شد
خاموش محتشم که به سوز تو آفتاب
از آه سرد ماتمیان ماهتاب شد
خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین
جبریل را ز روی پیمبر حجاب شد
تا چرخ سفله بود خطایی چنین نکرد
بر هیچ آفریده جفا این چنین نکرد

بنـد دوازدهـم

ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده ای
از کین چه ها درین ستم آباد کرده ای
بر طعنت این بس است که بر عترت رسول
بیداد کرد خصم و تو امداد کرده ای
صفحه 555
ای زاده زیاد نکرد است هیچگه
نمرود این عمل که تو شدّاد کرده ای
کام یزید داده ای از کشتن حسین
بنگر کرا به قتل که دلشاد کرده ای
بهر خسی که بار درخت شقاوت است
در باغ دین چه با گل شمشاد کرده ای
با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو
با مصطفی و حیدر کرّار کرده ای
حلقی که سوده لعل لب خود نبی بر آن
آزرده اش ز خنجر پولاد کرده ای
ترسم ترا دمی که به محشر درآورند
از آتش تو دود به محشر درآورند
«محتشم کاشانی»
صفحه 556

بخشی از اشعار برگزیده عـربـی

عقبة بن عمر سهمی، نخستین مرثیه سرا(1)

إذَا الْعَيْنُ قَرَّتْ فى اِلْحَياةِ وَ أَنْتُمْ
تَخافُونَ فى الدُّنْيا فَأَظْلَمَ نُورُها
مَرَرْتُ عَلى قَبْرِ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلا
فَفاضَ عَلَيْهِ مِنْ دُمُوعى غَزيرُها
فَمازِلْتُ أُرْثيهِ وَ اَبْكى لِشَجْوِهِ
وَ يُسْعِدُ عَيْنى دَمْعُها وَ زَفيرُها
وَ بَكَيْتُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ عَصائِبَ
أَطافُ بِهِ مِنْ جانِبيه قُبُورَها
سَلامٌ عَلى أَهْلِ الْقُبُورِ بِكَرْبَلا
وَ قَلَّ لَها مِنّى سَلامٌ يَزُورُها
سَلامٌ بِآصالِ الْعَشِىِّ وَ بِالضُّحى
تُؤَدِّيهِ نُكْباءُ الرِّياحِ وَ مورُها
وَ لا بَرَحَ الْوَفّادُ زُوَّارَ قَبْرِهِ
يَفوحُ عَلَيْهِم مِسْكُها وَ عَبيرُها(2)

گزیده ای از قصیده سیّد حمیری(3)

أُمْرُرْ عَلى جَدَثِ الْحُسَيْنِ
فَقُلْ لاَِعْظُمِهِ الزَّكِيَّةِ
پاورقی
1 . مطابق گفته شیخ طوسی وی نخستین کسی است که برای امام حسین(علیه السلام) مرثیه سروده است. (امالی طوسی، ص 94). در ادب الطف (ج 1، ص 52) آمده است : عقبة بن عمر سهمی در اواخر قرن اوّل برای زیارت قبر امام حسین(علیه السلام) به کربلا آمد و کنار قبر آن حضرت، این مرثیه را سرود.
2 . اعیان الشیعة، ج 8، ص 146 و بحارالانوار، ج 45، ص 242 .
3 . اسماعیل بن محمّد، شاعر اهل بیت، معروف به سیّد حمیری (متولّد 105 و متوفّای 173)، وی چنان از قریحه سرشاری برخوردار بود که اشعار وی زبانزد خاصّ و عام بوده است و در حضور امام صادق(علیه السلام)به مرثیه سرایی می پرداخت. اشعار فوق از جمله اشعاری است که توسّط ایشان در حضور امام صادق(علیه السلام)خوانده شد. (مراجعه شود به : الغدیر، ج 2، ص 272 ; اعیان الشیعة، ج 3، ص 406 و الذریعة، ج 1، ص 333) .
صفحه 557
يا أَعْظُماً لازِلْتِ مِنْ
وَطْفاءِ ساكِبَة رَوِيَّةِ
ما لَذَّ عَيْشٌ بَعْدَ رَضِّـ
كِ بِالْجِيادِ الأَعْوَجِيَّةِ
قَبْرٌ تَضَمَّنَ طَيِّباً
آباؤُهُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ
آباؤُهُ أَهْلُ الرِّياسَةِ
وَالْخِلافَةِ وَ الْوَصِيَّةِ
وَ الْخَيْرِ وَ الْشِيَمِ الْمُهَذَّبَةِ
المُطَيَّبَةِ الرَّضِيَّةِ
فَإِذا مَرَرْتَ بِقَبْرِهِ
فَأَطِلْ بِهِ وَقِفِ الْمَطِيَّةَ
وَ أبْكِ الْمُطَهَّرَ لِلْمُطَهَّرِ
وَ الْمُطَهَّرَةِ النَّقِيَّةِ
جَعَلُوا ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ
غَرَضاً كَما تُرمى الَدَّرِيَّةُ

لَمْ يَدْعُهُمْ لِقِتالِهِ إِلاّ
الْجُعالَةُ وَ الْعَطِيَّةُ
لَمّا دَعَوْهُ لِكَیْ تَحْكُمَ
فِيهِ اَوْلادُ الْبَغِيَّةِ
أَوْلادُ أَخْبَثِ مَنْ مَشی
مَرَحاً وَ أَخْبَثُهُمْ سَجِيَّةً
فَعَصاهُمُ وَ اَبَتْ لَهُ
نَفْسٌ مُعَزَّزَةٌ أَبِيَّةٌ
فَغَدَوْا لَهْ بِالسّابِغاتِ
عَلَيْهِمُ وَ الْمَشْرَفِيَّةُ
وَ الْبِيضُ وَ الْيَلَبُ الْيمانی
وَ الطِّوالُ السَّمْهَرِيَّةُ
وَهُمُ أُلُوفٌ وَهْوَ فی
سَبْعينَ نَفْسَ الْهاشِمَيَّةِ
فَلَقُوهُ فی خَلَف لاَِحْمَدَ
مُقْبِلينَ مِنَ الثَّنِيَّةِ
مُسْتَيْقِنينَ بِأَنَّهُمْ سيقُوا
لاَِسْبابِ الْمَنِيَّةِ
يا عَيْنُ فَابْكی ما حَييتِ
عَلی ذَوِی الذِّمَمِ الْوَفِيَّةِ
لا عُذْرَ فی تَرْكِ الْبُكاءِ
دَماً وَ اَنْتِ بِهِ حَرَيَّةُ(1)
پاورقی
1 . اعيان الشيعة، ج 3، ص 429 .

گزیده ای از قصیده دعبل خزاعی(1)

أَفاطِمُ لَوْ خِلْتِ الْحُسَیْنَ مُجَدَّلا
وَ قَدْ ماتَ عَطْشاناً بِشَطِّ فُراتِ
إِذاً لَلَطَمْتِ الْخَدَّ فاطِمُ عِنْدَهُ
وَ أَجْرَیْتِ دَمْعَ الْعَیْنِ فِی الْوَجَناتِ
أَفاطِمُ قُوْمی یا اِبْنَةَ الْخَیْرِ وَ انْدُبی
نُجُومَ سَماوات بِأَرْضِ فَلاةِ
قُبُورٌ بِکُوفانَ وَ اُخْری بِطیبَة
وَ اُخْری بِفَخٍّ نالَها صَلَواتی
قُبُورٌ بِبِطْنِ النَّهْرِ مِنْ جَنْبِ کَرْبَلا
مُعَرَّسُهُمْ فیها بِشَطِّ فُراتِ
تُوُفُّوا عِطاشاً بِالْعَراءِ فَلَیْتَنی
تُوُفِّیتُ فیهم قَبْلَ حینِ وَفاتی
إلَی اللهِ أَشْکُو لَوْعَةً عِنْدَ ذِکْرِهِمْ
سَقَتْنی بِکَأْسِ الثُّکْلِ وَ الْفَضَعاتِ
إذا فَخَروا یَوْماً أَتَوْا بِمُحَمَّد
وَ جِبْریلَ وَ الْقُرْآنَ وَ السُّوَراتِ
وَ عَدُّوا عَلِیّاً ذَا الْمَناقِبِ وَ الْعُلا
وَ فاطِمَةَ الزَّهْراء خَیْرَ بَناتِ
وَ حَمْزَةَ وَ الْعَبّاسَ ذَا الدِّینَ وَ التُّقی
وَ جَعْفَرَهَا الطَیّارُ فی الْحَجَباتِ
اُولئِکَ مَشْؤمُونَ هِنْداً وَ حَرْبَها
سُمَیَّةَ مِنْ نُوکی وَ مِنْ قَذَراتِ
هُمُ مَنَعُوا الآباءُ مِن أَخْذِ حَقِّهِمْ
وَ هُمْ تَرَکُوا الأَبْناءَ رَهْنَ شَتاتِ
سَأَبْکیهِمْ ما حَجَّ للهِ راکِبٌ
وَ ما ناحَ قُمْریٌ عَلَی الشَّجَراتِ
فَیاعَیْنُ بَکِّیهِم وَجُودی بِعَبْرَة
فَقَدْ آنَ لِلتَّسْکابِ وَ الهَمَلاتِ
بَناتُ زِیاد فی الْقَصُورِ مَصُونَةٌ
وَ آلُ رَسُولِ اللهِ مُنْهَتَکاتِ
وَ آلُ زِیاد فِی الْحُصونِ مَنیعَةٌ
وَ آلُ رَسُولِ اللهِ فی الْفَلَواتِ
دِیارُ رَسُولِ اللهِ أَصْبَحْنَ بَلْقَعاً

وَ آلُ زِیاد تَسْکُنُ الّحُجُراتِ
پاورقی
1 . دعبل بن علی خزاعی (متولّد 148 ق، متوفّای 246 ق) از شاعران زبردست و شجاعی که با اشعار بدیع و نغز خویش در اوج مظلومیّت اهل بیت به دفاع از عترت طاهرین قیام کرد. و همواره مورد عنایت ویژه ائمّه اطهار(علیهم السلام) خصوصاً امام رضا(علیه السلام) قرار داشت. قصیده فوق معروف به قصیده «مدارس آیات» است که در حضور امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) توسّط این شاعر بلند آوازه اهل بیت قرائت شد و مورد تشویق و تحسین امام(علیه السلام) قرار گرفت. (مراجعه شود به : تاریخ ابن عساکر، حرف دال ; الغدیر، ج 2، ص 349 و اعیان الشیعة، ج 6، ص 400) .
صفحه 559
وَ آلُ رَسُولِ اللهِ نُحفَ جُسُومُهُمْ
وَ آلُ زِیاد غُلَّظَ الْقَصَراتِ
وَ آلُ رَسُولِ اللهِ تُدْمی نُحُورُهُمْ
وَ آلُ زِیاد رَبَّةُ الْحَجَلاتِ
وَ آلُ رَسُولِ اللهِ تُسْبی حَریمُهُمْ
وَ آلُ زِیاد آمَنُوا السَّرَباتِ
إذا وَتَرُوا مَدُّوا إلی واتِرِیهِم
أَکُفّاً مِنَ الأَوْتارِ مُنْقَبَضاتِ
سَأَبْکیهِم ما ذَرَّ فی الأَرْضِ شارِقٌ
وَ نادی مُنادِی الْخَیْرِ لِلصَّلَواتِ
وَ ما طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ حانَ غُرُوبُها
وَ بِاللَّیلِ أَبْکیهِمْ وَ بِالْغَدَواتِ(1)

گزیده ای از قصیده ابن حمّاد عبدی

(2)مُصابُ شَهیدِ الطَّفِّ جِسْمی أنْحَلا
وَ كَدَّرَ مِنْ دَهْری وَ عَیْشی ماحَلا
فَما هَلَّ شَهْرُ الْعَشْرِ إلاَّ تَجَدَّدَتْ
بِقَلْبِی أحْزانٌ تَوَسَّدُنی الْبَلی
وَ أذْكُرُ مَوْلایَ الْحُسَیْنَ وَ ما جَری
عَلَیْهِ مِنَ الاْرْجاسِ فِی طَفِّ كَرْبَلا
پاورقی
1 . بحارالانوار، ج 45، ص 257-258 .
2 . ابوالحسن علی بن حمّاد از شاعران توانای قرن چهارم و از معاصران شیخ صدوق و شیخ مفید می باشد. تاریخ ولادتش به اوایل قرن چهارم و تاریخ رحلتش به اواخر آن قرن بر می گردد. نجاشی در کتاب رجال آورده است که او را دیده است. مجموع اشعار وی به بیش از 2200 بیت می رسد، از این شاعر توانا اشعار جانسوزی در رثای امام حسین(علیه السلام) به یادگار مانده است، و قصیده فوق و نیز قصیده بعدی از جمله قصاید این شاعر است. (مراجعه شود به : الغدیر، ج 4، ص 153-171 ; رجال نجاشی، ص 171 ; تنقیح المقال، ج 2، ص 286 و زفرات الثقلین فی مآتم الحسین، شیخ محمّد باقر محمودی، ج 2، ص 159-160.
صفحه 560
فَوَاللهِ لا أنْساهُ بِالطَّفِّ قائِلا
لِعِتْرَتِهِ الْغُرِّ الْكِرامِ وَ مَنْ تَلا
ألا فَانْزِلُوا فی هذِهِ الاْرْضِ وَاعْلَمُوا
بِأنّی بِها أُمْسی صَریعاً مُجَدَّلا
وَ أُسْقی بِها كَأْسُ الْمَنُونِ عَلی ظَما
وَ یُصْبِحُ جِسْمی بِالدِّماءِ مُغَسَّلا
وَ لَهْفی لَهُ یَدْعُوا اللِّئامَ تَأَمَّلُوا
مَقالی، یا شَرَّ الاْنامِ وَ أرْذَلا
ألَمْ تَعْلَمُوا أنّی ابْنُ بِنْتِ مُحَمَّد
وَ والِدی الْكَرّارُ لِلدِّینِ كُمَّلا
فَهَلْ سُنَّةً غَیَّرْتُها أوْ شَریعَةً
وَ هَلْ كُنْتُ فِی دینِ الاْلهِ مُبَدِّلا؟
أحَلَّلْتُ ما قَدْ حَرَّمَ الطُّهْرُ أحْمَدُ
أحَرَّمْتُ ما قَدْ كانَ قَبْلَ مُحَلَّلا
فَقالُوا لَهُ : دَعْ ما تَقُولُ فَاِنّنا

سَنُسْقیکَ کَأسَ الَمَوْتِ غَصْباً مُعَجَّلا
کَفِعْلِ أبیکَ الْمُرْتَضی بِشُیُوخِنا
وَ نَشْفی صُدوراً مِنْ ضَغائِنِکُمْ مَلا
فَأَثْنی إلی نَحْوِ النِّساءِ جَوادُهُ
وَ أَحْزانُهُ مِنْها الْفُؤادُ قَدِ امْتَلا
وَ نادی أَلا یا أَهْلَ بَیْتی تَصَبَّرُوا
عَلَی الضُّرِّ بَعْدی وَ الشَّدائِدِ وَ الْبَلا
صفحه 561
فَاِنّی بِهذا الْیَوْمِ أَرْحَلُ عَنْکُمُ
عَلَی الرَّغْمِ مِنّی لا مَلالَ وَ لاَ قَلا
فَقُومُوا جَمیعاً أَهْلَ بَیْتی وَ أسْرَعوا
اُوَدِّعُکُمْ وَ الدَّمْعُ فِی الْخَدِّ مَسْبَلا
فَصَبْراً جَمیلا وَ اتَّقُوا اللهَ إنَّهُ
سَیُجْزیکُمْ خَیْرَ الْجَزاءِ وَ أَفْضَلا
فَأَثْنی عَلی أَهْلِ الْعِنادِ مُبادِراً
یُحامی عَنْ دینِ الْمُهَیْمَنِ ذِی الْعُلا
وَ صالَ عَلَیْهِمْ کَالْهُزَبْرِ مُجاهِداً
کَفِعْلِ أَبیهِ لَنْ یَزِلَّ وَ یَخْذِلا
فَمالَ عَلَیْهِ الْقَوْمُ مِنْ کُلِّ جانِب
فَأَلْقَوْهُ عَنْ ظَهْرِ الْجَوادِ مُعَجَّلا
وَ خَرَّ کَریمُ السِّبْطِ یا لَکَ نَکْبَةٌ
بِها أَصْبَحَ الدِّینُ الْقَویمُ مُعَطَّلا
فَأَرْتَجَتِ السَّبْعُ الشِّدادُ وَ زَلْزَلَتْ
وَ ناحَتْ عَلَیْهِ الْجِنُّ وَ الْوَحْشُ فی الْفَلا
وَ راحَ جَوادُ السِّبْطِ نَحْوَ نِسائِهِ
یَنُوحُ وَ یَنْعَی الظّامِئُ الْمُتَرَمَّلا
خَرَجْنَ بَنِیّاتُ الْبَتُولِ حَواسِرا
فَعایَنَّ مُهْرَ السِّبْطِ وَ السَّرْجِ قَدْ خَلا
فَأَدْمَیْنَ بِاللَّطْمِ الْخُدودَ لِفَقْدِهِ
وَ أَسْکَبْنَ دَمْعاً حَرُّهُ لَیْسَ یَصْطَلی
صفحه 562
وَ لَمْ أَنْسَ زَیْنَبَ تَسْتَغیثُ سُکَیْنَةَ
أخی کُنْتَ لی حِصْناً حَصیناً وَ مَوْئِلا
أخی یا قَتیلَ الْأَدْعِیاءِ کَسَرْتَنی
وَ أَوْرَثْتَنی حُزْناً مُقیماً مُطَوَّلا
أخی کُنْتُ اَرْجُو أَنْ اَکُونَ لَکَ الْفِدا

فَقَدْ خَبَتْ فِيما كُنْتُ فيهِ اَؤَمِّلا
أَخى لَيْتَنى أَصْبَحْتُ عُمْياً وَ لا أرى
جَبينَکَ وَ الْوَجْهَ الْجَميلَ مُرَمَّلا
وَ تَدْعُو إِلَى الزَّهْراءِ بِنْتِ مُحَمَّد
أَيا اُمِّ رُكْنى قَدْ وَهِىَ وَ تَزَلْزَلا
أَيا اُمِّ قَدْ أَمْسى حَبيبُکَ بِالْعَرا
طَرِيحاً ذَبيحاً بِالدِّماءِ مُغَسَّلا
أَيا اُمِّ نُوحِى فَالْكَريمُ عَلَى الْقِنا
يُلَوَّحُ كَالْبَدْرِ الْمُنيرِ إِذَا انْجَلى
وَ نُوحى عَلَى النَّحْرِ الْخَضيبِ وَ أَسْكُبى
دُمُوعاً عَلَى الْخَدِّ التَّريبِ الْمُرَمَّلا
وَ نُوحى عَلَى الْجِسْمِ التَّريبِ تَدُوسُهُ
خُيولُ بَنى سُفْيانَ فى أَرْض كَرْبَلا
وَ نُوحى عَلَى السَّجّادِ فِى الْاَسْرِ بَعْدَهُ
يُقادُ إِلَى الرِّجْسِ اللَّعينِ مُغَلَّلا
فَيا حَسْرَةً ما تَنْقَضى وَ مُصيبَةٌ
إلى أَنْ نَرَى الْمَهْدِىَّ بِالنَّصْرِ أَقْبَلا
صفحه 563
إمامٌ يُقيمُ الدّينَ بَعْدَ خِفائِهِ
إمامٌ لَهُ رَبُّ السَّماواتِ فُضِّلا(1)

گزیده ای از قصیده دیگر ابن حمّاد

لَمْ أَنْسَ مَوْلایَ الْحُسَیْنَ بِکَرْبَلا
مُلْقىً طَرِیحاً بِالدِّماءِ رِمالا
وا حَسْرَتا کَمْ یَسْتَغِیثُ بِجَدِّهِ
وَ الشِّمْرُ مِنْهُ یُقَطِّعُ الْاَوْصالا
وَ یَقُولُ : یا جَدّاهُ لَیْتَکَ حاضِرٌ
فَعَساکَ تَمْنَعُ دُونَنا الْاَنْذالا
وَ یَقُولُ لِلشِّمْرِ اللَّعِینِ وَ قَدْ عَلا
صَدْراً تُرَبّى فى تُقى وَ دَلالا
وَاجْتَزَّ بِالْعَضْبِ الْمُهَنَّدِ رَأْسَهُ
ظُلْماً وَ هُزَّ بِرَأْسِهِ الْعَسّالا
وَ عَلابِهِ فَوْقَ السَّنانِ وَ کَبَّرُوا
للهِ جَلَّ جَلالُهُ وَ تَعالى
فَارْتَجَّتِ السَّبْعُ الطِّباقُ وَ أَظْلَمَتْ
وَ تَزَلْزَلَتْ لِمُصابِهِ زِلْزالا
وَ بَکَیْنَ أَطْباقُ السَّماءِ وَ أَمْطَرَتْ
أَسْفاً لِمَصْرَعِهِ دَماً قَدْ سالا
یا وَیْلَکُمْ أَتُکَبِّرُونَ لِفَقْدِ مَنْ
قَتَلُوا بِهِ التَّکْبِیرَ وَ التَّهْلالا
تَرَکُوهُ شَلْواً فى الْفَلاةِ وَ صَیِّروا
لِلْخَیْلِ فى جَسَدِ الْحُسَیْنِ مَجالا
وَ لَقَدْ عَجِبْتُ مِنَ الْالهِ وَ حِلْمِهِ
فى الْحالِ جَلَّ جَلالُهُ وَ تَعالى
کَفَرُوا فَلَمْ یَخْسَفْ بِهِمْ اَرْضاً بِما
فَعَلُوا وَ أَمْهَلَهُمْ بِهِ إِمْهالا
وَ غَدَا الْحِصانُ مِنَ الْوَقیعَةِ عارِیاً
یَنْعَى الْحُسَیْنَ وَ قَدْ مَضَى إِجْفالا
مُتَوَجِّهاً نَحْوَ الْخِیامِ مُخَضَّباً
بِدَمِ الْحُسَیْنِ وَ سَرْجُهُ قَدْ مالا
وَ تَقُولُ زَیْنَبُ : یا سُکَیْنَةُ قَدْ أَتى
فَرَسُ الْحُسَیْنِ فَانْظُرى ذَا الْحالا
پاورقى
1 . بحارالانوار، ج 45، ص 261-262 .

قامَتْ سُكَيْنَةُ عايَنَتْهُ مُحَمْحَماً
مُلْقَى الْعِنانَ فَأَعْوَلَتْ إِعْوالا
فَبَكَتْ وَ قالَتْ : وا شَماتَةَ حاسِدى
قَتَلُوا الْحُسَيْنَ وَ أَيْتَموا الأَطْفالا
يا عَمَّتا جاءَ الْحِصانُ مُخَضَّباً
بِدَمِ الشَّهيدِ وَ دَمْعُهُ قَدْ سالا
لَمّا سَمِعْنَ الطّاهِراتُ سُكَيْنَةَ
تَنْعَى الْحُسَيْنَ وَ تَظْهَرُ الإِعْوالا
أَبَرَزْنَ مِنْ وَسَطِ الْخُدورِ صَوارخا
يَنْدُبْنَ سِبْطَ مُحَمَّد الْمِفْضالا
فَلَطَمْنَ مِنْهُنَّ الْخُدودَ وَ كُشِفَتْ
مِنْها الْوُجُوهُ وَ أَعْلَنَتْ إِعْوالا
وَ خَمُشْنَ مِنْهُنَّ الْوُجوهَ لِفَقْدِ مَنْ
نادَى مُناد فِى السَّماءِ وَ قالا
قُتِلَ الْامامُ ابْنُ الْإِمام بِكَرْبَلا
ظُلْماً وَ قاسَى مِنْهُمُ الأَهْوالا
وَ تَقُولُ : يا جَدّاهُ نَسْلُ أُمَيَّةَ
قَتَلُوا الْحُسَيْنَ وَ ذَبَّحُوا الأَطْفالا
يا جَدَّنا فَعَلُوا عَلُوجُ أُمَيَّةَ
فِعْلا شَنِيعاً يَدْهَشُ الأَفْعالا
يا جَدَّنا هذَا الْحُسَيْنُ بِكَرْبَلا
قَدْ بَضَّعُوهُ أَسِنَّةً وَ نِصالا
مُلْقًى عَلى شاطِى الْفُراتِ مُجَدَّلاً
فى الْغاضِرِيَّةِ لِلْوَرَى أَمْثالا
ثُمَّ اسْتَباحُوا فِى الطُّفُوفِ حَريمَهُ
نَهَبُوا السَّراةَ وَ قَوَّضُوا الأَحْمالا(1)

قصیده ای از شاعر دیگر

إذا جاءَ عاشُورا تَضَاعَفَ حَسْرَتی
لاِلِ رَسُولِ اللهِ، وَ انْهَلَّ عَبْرَتی
هُوَ الْیَوْمُ فیهِ اغْبَرَّتِ الاْرْضُ کُلُّها
وُجُوماً عَلَیْهِمْ، وَ السَّماءُ اقْشَعَرَّتِ
مَصائِبَ ساءَتْ کُلَّ مَنْ کانَ مُسْلِماً
وَ لکِنْ عُیُونُ الْفاجِرینَ أَقَرَّتِ
پاورقی
1 . بحارالانوار، ج 45، ص 264-265 .

إذا ذَکَرَتْ نَفْسی مُصیبةَ کَرْبَلا
وَ أَشْلاءَ سادات بِها قَدْ تَفَرَّتِ
أَضاقَتْ فُؤادِی، وَ اسْتَباحَتْ تِجارَتی
وَ عُظِّمَ کَرْبی، ثُمَّ عَیْشی أَمَرَّتِ
أُرِیقَتْ دِماءُ الْفاطِمِیِّنَ بِالْمَلاْ
فَلَوْ عَقَلَتْ شَمْسُ النَّهارِ لَخَرَّتِ
ألا بِأبی تِلْکَ الدِّماءُ الَّتی جَرَتْ
بِأَیْدی کِلاب فی الْجَحیمِ اسْتَقَرَّتِ
تَوابیتُ مِنْ نار عَلَیْهِمْ قَدْ اُطْبِقَتْ
لَهُمْ زَفْرَةٌ فی جَوْفِها بَعْدَ زَفْرَةِ
فَشَتّانَ مَنْ فِی النّارِ قَدْ کانَ هکَذا
وَ مَنْ هُوَ فِی الْفِرْدَوْسِ فَوْقَ الاْسَرَّةِ
بِنَفْسی خُدُودٌ فِی التُّرابِ تَعَفَّرَتْ
بِنَفْسی جُسُومٌ بِالْعَراءِ تَعَرَّتِ
بِنَفْسی رُؤُسٌ مُعْلِیاتٌ عَلَی الْقَنا
إلَی الشّامِ تُهْدی بارِقات الاْسِنَّةِ
بِنَفْسی شَفاهٌ ذابِلاتٌ مِنَ الظَّما
وَ لَمْ تَحَظَّ مِنْ ماءِ الْفُراتِ بِقَطْرَةِ
بِنَفْسی عُیُونٌ غائِراتٌ سَواهِرُ
إلَی الْماءِ مِنْها نَظْرَةٌ بَعْدَ نَظْرَةِ
بِنَفْسی مِنْ آلِ النَّبِیِّ خَرائِدُ
حَواسِرُ لَمْ تَقْذِفْ عَلَیْهِمْ بِسَتْرَةِ
تُفیضُ دُمُوعاً بِالدِّماءِ مَشُوبَةٌ
کِقَطْرِ الْغَوادی مِنْ مَدافِعَ سَرَّةِ

عَلى خَيْرِ قَتْلى مِنْ كُهُولِ وَ فِتْيَة
مَصاليتُ أنْجاد إِذَا الْخَيْلُ كَرَّتِ
رَبيعُ الْيَتامِى وَ الأَْرامِلِ فَابْكِها
مَدارِسُ لِلْقُرْآنِ فى كُلِّ سَحْرَةِ
وَ أعلامُ دِينِ الْمُصْطَفى، وَ وُلاتُهُ
وَ أصْحابُ قُرْبانِ وَ حَجٍّ وَ عُمْرَةِ
يُنادُونَ يا جَدَّاهُ أيَّةَ مِحْنَة
تَراهُ عَلَيْنا مِنْ اُمَيَّةَ مَرَّتِ
ضَغائِنَ بَدْرِ بَعْدَ سِتِّينَ اُظْهِرَتْ
وَ كانَتْ اُجَنَّتْ فِى الْحَشا وَ اُسَرَّتِ
شَهِدْتُ بِأَنْ لَمْ تَرْضَ نَفْسٌ بِهذِهِ
وَ فيها مِنَ الإِْسْلامِ مِثْقالُ ذَرَّةِ
كَأنّى بِبِنْتِ الْمُصْطَفى قَدْ تَعَلَّقَتْ
يَداها بِساقِ الْعَرْشِ، وَ الدَّمْعُ اَذَرَّتِ
وَ فى حِجْرِها ثَوْبُ الْحُسَيْنِ مُضَرَّجاً
وَ عَنْها جَميعُ الْعالَمينَ بِحَسْرَةِ
تَقُولُ أيا عَدْلُ اقْضِ بَيْنى وَ بَيْنَ مَنْ
تَعَدّى عَلَى ابْنى بَعْدَ قَهْرٍ وَ قَسْرَةِ
أجالُوا عَلَيْهِ بِالصَّوارِمِ وَ الْقَنا
وَ كَمْ جالَ فِيهِمْ مِنْ سِنان وَ شَفْرَةِ
عَلى غَيْرِ جُرْم، غَيْرَ إِنْكارِ بَيْعَة
لِمُنْسَلَخ مِنْ دينِ أحْمَدَ عُرَّةِ
صفحه 566
فَيُقْضى عَلى قَوْم عَلَيْهِ تَأَلَّبُوا
بِسُوءِ عَذابِ النّارِ مِنْ غَيْرِ فَتْرَةِ
وَ يُسْقَوْنَ مِنْ ماء صَديد إذا دَنا
شَوَى الْوَجْهُ وَ الأَْمْعاءُ مِنْهُ تَهَدَّدَتِ
مَوَدَّةُ ذِى الْقُرْبى رَعَوْها كَما تَرى؟
وَ قَوْلُ رَسُولِ اللهِ: اُوصى بِعِتْرَتى
فَكَمْ عَجْرَة قَدْ أتْبَعُوها بِعَجْرَة
وَ كَمْ غَدْرَة قَدْ ألْحَقُوها بِغَدْرَة
هُمُ أوَّلُ الْعادينَ ظُلْماً عَلَى الْوَرى
وَ مَنْ سارَ فِيهِمْ بِالأَْذى وَ الْمَضَرَّةِ
مَضَوْا وَ انْقَضَتْ أيّامُهُمْ وَ عُهُودُهُمْ
سَوى لَعْنَةً باؤُا بِها مُسْتَمَرَّةِ(1)

منتخبی از قصیده ابن عرندس

(2) أيُقْتَلُ ظَمْآناً حُسَيْنٌ بِكَرْبَلا
وَ فى كُلِّ عُضْو مِنْ أنامِلِهِ بَحْرُ؟
وَ والِدُهُ السّاقِى عَلَى الْحَوْضِ فى غَد
وَ فاطِمَةُ ماءُ الْفُراتِ لَها مَهْرُ
فَوالَهْفَ نَفْسى لِلْحُسَيْنِ وَ ما جَنى
عَلَيْهِ غَداةُ الطَّفِّ فى حَرْبِهِ الشِّمْرُ
تَجَمَّعَ فيها مِنْ طُغاةِ اُمَيَّةَ
عِصابَةُ غَدْر لا يَقُومُ لَها عُذْرُ
فَلَمَّا الْتَقَى الْجَمْعانِ فى أرْضِ كَرْبَلا
تَباعَدَ فِعْلُ الْخَيْرِ وَ اقْتَرَبَ الشَّرُّ
فَحاطُوا بِهِ فى عَشْرِ شَهْرِ مُحَرَّم
وَ بيضُ الْمَواضِى فى الاْكُفِّ لَها شَمْرُ
پاورقی
1 . بحارالانوار، ج 45، ص 280 - 281. (نام شاعر نیامده است)
2 . شیخ صالح بن عبدالوهّاب بن عرندس حلّی، معروف به «ابن عرندس» از بزرگان شیعه است که در فقه و اصول دارای تألیفاتی است و برای ائمّه اطهار(علیهم السلام) مراثی و مدایحی سروده است، وی حدود سال 860 ق رحلت کرد و در حلّه به خاک سپرده شد. از جمله اشعار وی قصیده فوق، معروف به قصیده «رائیه» در میان بزرگان معروف است، در هیچ مجلسی این قصیده خوانده نمی شود، مگر آن که امام زمان(علیه السلام) عنایت خاصّی به آن مجلس می نماید. (الغدیر، ج 7، ص 14) .
صفحه 567
فَقامَ الْفَتى لَمـّا تَشاجَرَتِ الْقَنا
وَ صالَ، وَ قَدْ اُودِىَ بِمُهْجَتِهِ الْحَرُّ
وَ جالَ بِطَرْف فِى الْمجالِ كَأَنَّهُ
دَجَى اللَّيْلُ فى لاْلاَءِ غَرَّتْهُ الْفَجْرُ
لَهُ اَرْبَعٌ لِلرِّيحِ فِيهنَّ أَرْبَعٌ
لَقَدْ زانَهُ كَرٌّ وَ ما شَأنُهُ الْفَرُّ
فَفَرَّقَ جَمْعَ الْقَوْمِ حَتّى كَأَنَّهُمْ
طُيُورُ بُغاث شَتَّ شَمْلَهُمُ الصَّقْرُ
فَأَذْكَرَهُمْ لَيْلَ الْهَريرِ فَأَجْمَعَ الْكِلا
بُ عَلَى اللَّيْثِ الْهُزَبْرِ وَ قَدْ هَرُّوا
هُناكَ فَدَتْهُ الصّالِحُونَ بِأَنْفُس

يُضاعَفُ فى يَوْمِ الْحِسابِ لَهَا الاَْجْرُ
وَ حادُوا عَنِ الْكُفّارِ طَوْعاً لِنَصْرِهِ
وَ جادَلَهُ بِالنَّفْسِ مِنْ سَعْدِهِ الْحُرُّ
وَ مَدُّوا إِلَيْهِ ذُبَّلاً سَمْهَرِيَّةً
لِطُولِ حَياةِ السِّبْطِ فى مَدِّها جُزْرُ
فَغادَرَهُ فى مارِقِ الْحَرْبِ مارِقٌ
بِسَهْم لِنَحْرِ السِّبْطِ مِنْ وَقْعِهِ نَحْرُ
فَمالَ عَنِ الطِّرْفِ الْجَوادِ أَخُو النَّدَى
الْجَوادَ قَتَيلا حَوْلَهُ يَصْهَلُ الْمُهْرُ
سَنانُ سِنان خارِقٌ مِنْهُ فِى الْحَشا
وَ صارِمُ شِمْر فِى الْوَرِيدِ لَهُ شَمْرُ
صفحه 568
تَجُرُّ عَلَيْهِ الْعاصِفاتُ ذُيُولَها
وَ مَنْ نَسْجِ أيْدِى الصّافِناتِ لَهْ طَمْرٌ
فَرَجَّتْ لَهُ السَّبْعُ الطِّباقُ، وَ زَلْزَلَتْ
رَواسِى جِبالِ الاَْرْضِ، وَ الْتَطَمَ الْبَحْرُ
فَيا لَكَ مَقْتُولاَ بَكَتْهُ اَلسَّماءُ دَماً
فَمُغْبَرُّ وَجْهِ الاَْرْضِ بِالدَّمِ مُحْمَرُّ
مَلابِسُهُ فِى الْحَرْبِ حُمْرٌ مِنَ الدِّما
وَ هُنَّ غَداةَ الْحَشْرِ مِنْ سُنْدُس خُضْرُ
وَ لَهْفى لِزَيْنِ الْعابِدِينَ، وَ قَدْ سَرى
أسيراً عَليلا لا يَفُكُّ لَهُ أسْرُ
وَ آلُ رَسُولِ اللهِ تُسْبى نِسائُهُمْ
وَ مِنْ حَوْلِهِنَّ السَّتْرُ يُهْتَكُ وَ الْخَدْرُ
سَبايا بِأَكْوارِ الْمَطايا حَواسِراً
يُلاحِظُهُنَّ الْعَبْدُ فِى النّاسِ وَ الْحُرُّ
فَوَيْلُ يَزِيدَ مِنْ عَذابِ جَهَنَّمَ
إِذا أَقْبَلَتْ فِى الْحَشْرِ فاطِمَةُ الطُّهْرُ
مَلابِسُها ثَوْبٌ مِنَ السَّمِّ أسْوَدُ
وَ آخِرُ قان مِنْ دَمِ السِّبْطِ مُحْمَرُّ
تُنادى وَ أبْصارُ الاَْنامِ شَواخِصُ
وَ فِى كُلِّ قَلْب مِنْ مَهابَتِها ذُعْرُ
صفحه 569
وَ تَشْكُو إِلَى اللهِ الْعَلىِّ، وَ صَوْتُها
عَلِىٌّ وَ مَوْلانا عَلِىٌّ لَها ظَهْرٌ(1)

منتخبی دیگر از قصیده ابن عرندس

وَ فَجَّعَتْ قَلْبی بِالتَّفَرُّقِ مِثْلَما
فَجَّعَتْ اُمَیَّةُ بِالْحُسَیْنِ مُجَمَّدا
سِبْطِ النَّبِیِّ الْمُصْطَفَی الْهادِی الَّذی
أهْدَی الأنامَ مِنَ الضَّلالِ وَ أرْشَدا
وَ هُوَ ابْنُ مَوْلانا عَلِیِّ الْمُرْتَضی
بَحْرُ النَّدی، مَرْوِی الصَّدا، مُرْدِی الْعَدا
أسْمَا الْوَری نَسَباً وَ أَشْرَفُهُمْ أباً
وَ أَجَلُّهُمْ حَسَباً وَ أَكْرَمُ مُحْتَدا
بَحْرٌ طَما، لَیْثٌ حَمی، غَیْثٌ هَمی
صُبْحٌ أضا، نَجْمٌ هَدی، بَدْرٌ بَدا
ألسَّیِّدُ السَّنَدُ الْحُسَیْنُ أَعَمُّ أهْـ
لِ الْخافِقَیْنِ نَدیً وَ أسْمَحُهُمْ یَدا
لَمْ أنْسِهِ فی كَرْبَلا مُتَلَظّیاً
فِی الْكَرْبِ لا یَلْقی لِماء مَوْرِدا
وَ الْمِقْنَبُ الاْمَوَیُّ حَوْلُ خِبائَةِ
النَّبَوِیِّ، قَدْ مَلاَ الْفَدافِدُ، فُدْفَدا
وَ الْخَیْلُ عابِسَةُ الْوُجُوهِ كَأَنَّهَا
الْعِقْیانُ تَخْتَرِقُ الْعَجاجُ الاْرْبَدا
حَتّی إذا لَمَعَتْ بُرُوقُ صِفاحِها
وَ غَدَا الْجِبانُ مِنَ الرَّواعِدِ مُرْعِدا
صالَ الْحُسَیْنُ عَلَی الطُّغاةِ بِعَزْمِهِ
لاَ یَخْتَشی مِنْ شِرْبِ كاساتِ الرَّدا
فَكَأَنَّما فَتَكاتُهُ فی جَیْشِهِمْ
فَتَكاتُ «حَیْدَرَ» یَوْمُ اُحْدِ فِی الْعَدی
جَیْشٌ یُرِیدُ رِضی یَزیدَ، عِصابَةٌ
غَصَبَتْ فَأَغْضَبَتِ الْعَلیَّ وَ أحْمَدا
جَحَدُوا الْعَلیَّ مَعَ النَّبِیِّ وَ خالَفُوا
الْهادِی الْوَصِیَّ وَ لَمْ یَخافُوا الْمَوْعِدا
وَ مِنَ الْعَجائِبِ اَنَّ عَذْبَ فُراتِها
تَسْرِی مُسَلْسَلَةً وَ لَنْ تَتَقَیَّدا
پاورقی
1 . الغدیر، ج 7، ص 15-17 .

طام وَ قَلْبُ السِّبْطِ ظامٍ نَحْوُهُ
وَ أبُوهُ يُسْقِى النّاسَ سَلْسَلَهُ غَدا
شَمْسٌ عَلى فَلَک وَ طَوْعُ يَمينِهِ
قَمَرٌ يُقابِلُ فِى الظَّلامِ الْفَرْقَدا
وَ السيِّدُ الْعَبّاسُ قَدْ سَلَبَ الْعَدا
عَنْهُ اللِّباسُ وَ صَيَّرُوهُ مُجَرَّدا
وَ ابْنُ الْحُسَيْنُ السِّبْطِ ظَمْآنَ الْحَشا
وَ الْماءُ تَنْهَلُهُ الذِّئابُ مُبَرَّدا
كَالْبَدْرِ مَقْطُوعُ الْوَرِيدِ لَهُ دَمٌ
أمْسىْ عَلى تَرْبِ الصَّعيدِ مُبَدَّدا
وَ السّادَةُ الشُّهَداءُ صَرْعى فِى الْفَلا
كُلٌّ لاَِحْقافِ الرِّمالِ تَوَسّدا
فَأُولئِکَ الْقَوْمُ الَّذينَ عَلى هُدىً
مِنْ رَبِّهِمْ فَمَنِ اقْتَدى بِهِمُ اهْتَدى
وَالسِّبْطُ حَرّانُ الْحَشا لِمُصابِهِمْ
حَيْرانُ لا يَلقى نَصيراً مُسْعِداً
حَتّى إذَا اقْتَرَبَتْ أَباعيدُ الرَّدى
وَ حَياتُهُ مِنْهَا الْقَريبُ تَبَعَّدا
دارَتْ عَلَيْهِ عُلُوجُ آلِ اُمَيَّةَ
مِنْ كُلِّ ذِى نَقْص يَزيدُ تَمَرُّدا
فَرَمَوْهُ عَنْ صُفْرِ القَسىِّ بِأَسْهُم
مِنْ غَيْرِ ما جُرْم جَناهُ وَ لاَ اعْتَدا
فَهَوَى الْجَوادُ عَنِ الْجَوادِ فَرَجَّتِ
السَّبْعُ الشِّدادُ وَ كانَ يَوْماً أنْكَدا
وَ احْتَزَّ مِنْهُ الشِّمْرُ رَأساً طالَما
أمْسى لَهُ حِجْرُ النُّبُوَّةِ مَرْقَدا
فَبَكَتْهُ أَمْلاکُ السَّماواتِ الْعُلى
وَ الدَّهْرُ باتَ عَلَيْهِ مَشْقُوقُ الرِّدا
وَالْوَحْشُ صاحَ لِما عَراهُ مِنَ الأسى
وَ الطَّيْرُ ناحَ عَلى عَزاهُ وَ عَدَّدا
وَ سَرْوا بِزَيْنِ الْعابِدينَ السّاجِدِ
الْباكِى الْحَزينِ، مُقَيَّداً وَ مُصَفَّدا
وَ سُكَيْنَةُ سَكَنَ الأسى فِى قَلْبِها
فَغَدا بِضامِرِها مُقيماً مُقْعَدا
وَ أسالَ قَتَلُ الطَّفِّ مِدْمَعَ زَيْنَب
فَجَرى، وَ وَسَطُ الْخَدِّ مِنْها خُدِّدا

فَلاَلْعَنَنَّ بَنى اَمَيَّةَ ما حَدا
حاد، وَ ما غارَ الْحَجيجُ وَ أنْجَدا
وَ لاَلْعَنَنَّ يَزيدَها وَ زِيادَها
وَ يَزيدُها رَبِّى عَذاباً سَرْمَدا

وَ لاَبْكِيَنَّ عَلَيْکَ يَابْنَ مُحَمَّد
حَتّى اُوَسَّدَ فِى التُّرابِ مُلَحَّدا(1)

گزیده ای از قصیده میمیّه سیّد جعفر حلّی(ره)(2)

وَجْهُ الصَّباحِ عَلَیَّ لَیْلٌ مُظْلِمٌ
وَ رَبیعُ اَیّامی عَلَیَّ مُحَرَّمُ
وَ اللَّیْلُ یَشْهَدُ لی بِاَنّی ساهِرٌ
اِنْ طابَ لِلنّاسِ الرُّقادُ فَهَوَّمُوا
مِنْ قُرْحَة لَوْ اَنَّها بِیَلْمَلَم
نُسِفَتْ جَوانِبُهُ وَ ساخَ یَلْمَلَمُ
ما خِلْتُ اَنَّ الدَّهْرَ مِنْ عاداتِهِ
تَرْوَی الْکِلابُ بِهِ وَ یَظْمَی الضَّیْغَمُ
وَ یُقَدَّمُ الاُْمَوِیُّ وَ هُوَ مُؤَخَّرٌ
وُ یُؤَخَّرُ الْعَلَوِیُّ وَ هُوَ مُقَدَّمُ
مِثْلُ ابْنِ فاطِمَةَ یَبیتُ مُشَرَّداً
وَ یَزیدُ فی لَذّاتِهِ مُتَنَعِّمُ
پاورقی
1 . الغدیر، ج 7، ص 20-22 .
2 . سید جعفر حلّی (متولّد 1277 و متوفّای 1315) مردی فاضل، ادیب و شاعر بود; وی دارای دیوان شعری است که اشعار گوناگونی در آن است. (رجوع کنید به : اعیان الشیعة، ج 4، ص 97) .

وَ یُضَیَّقُ الدُّنْیا عَلَی ابْنِ مُحَمَّد
حَتّی تَقاذَفَهُ الْفَضاءُ الاَْعْظَمُ
خَرَجَ الْحُسَیْنُ مِنَ الْمَدینَةِ خائِفاً
کَخُرُوجِ مُوسی خائِفاً یَتَکَتَّمُ
وَ قَدِ انْجَلی عَنْ مَکَّة وَ هُوَ ابْنُها
وَ بِهِ تَشَرَّفَتِ الْحَطیمُ وَ زَمْزَمُ
نَزَلُوا بِحَوْمَةِ کَرْبَلا فَتَطَلَّبَتْ
مِنْهُمْ عَوائِدَهَا النّسُورُ الْحُوَّمُ
وَ تَباشَرَ الْوَحْشُ الْمُثارُ اَمامَهُمْ
اَنْ سَوْفَ یَکْثُرُ شِرْبُهُ وَ الْمَطْعَمُ
طُمِعَتْ اُمَیَّةُ حینَ قَلَّ عَدیدُهُمْ
لِطَلیقِهِمْ فِی الْفَتْحِ اَنْ یَسْتَسْلِمُوا
وَ رَجَوْا مَذَلَّتَهُمْ فَقُلْنَ رِماحُهُمْ
مِنْ دُونَ ذلِکَ اَنْ تَنالَ الاَْنْجُمُ
وَقَعَ الْعَذابُ عَلی جُیُوشِ اُمَیّةَ

مِنْ باسِل هُوَ فِی الْوَقایِعِ مُعْلِمٌ
عَبَسَتْ وُجُوهُ الْقَوْمِ خَوْفَ الْمَوْتِ
وَ الْعَبّاسُ فیهِمْ ضاحِکٌ یَتَبَسَّمُ
قَلَبَ الْیمینَ عَلَی الشِّمالِ وَ غاصَ فِی
الْاَوْساطِ یَحْصِدُ لِلرُّؤُسِ وَ یَحْطِمُ
وَ ثَنی اَبُوالْفَضْلِ الْفَوارِسَ نُکَّصاً
فَرَاَوْا اَشَدَّ ثَباتِهِمْ اَنْ یُهْزَمُوا
صفحه 573
صَبَغَ الْخُیُولَ بِرُمْحِهِ حَتّی غَدا
سِیّانِ اَشْقَرُ لَوْنُها وَ الْاَدْهَمُ
بَطَلٌ تَوَرَّثَ مِنْ اَبیهِ شَجاعَةً
فیها اُنُوفُ بَنِی الضَّلالَةِ تُرْغَمُ
حامِی الظَّعینَةِ اَیْنَ مِنْهُ رَبیعَةٌ
اَمْ اَیْنَ مِنْ عُلیا اَبیهِ مُکَدَّمُ
فِی کَفِّهِ الْیُسْرَی السِّقآءُ یُقِلُّهُ
وَ بِکَفِّهِ الْیُمْنَی الْحِسامُ الْمِخْذَمُ
مِثْلُ السَّحابَةِ لِلْفَواطِمِ صَوْبُهُ
فَیُصیبُ حاصِبَهُ الْعَدُوَّ فَیُرْجَمُ
قَسَماً بِصارِمِهِ الصَّقیلِ وَ اِنَّنی
فی غَیْرِ صاعِقَةِ السَّماءِ لا أُقْسِمُ
لَوْ لاَ الْقَضا لَمحَیَ الْوُجُودَ بِسَیْفِهِ
وَاللهُ یَقْضی ما یَشآءُ وَ یَحْکُمُ
وَ هَوی بِجَنْبِ الْعَلْقَمِیِّ فَلَیْتَهُ
لِلشّارِبینَ بِهِ یُدافُ الْعَلْقَمُ
فَمَشی لِمَصْرَعِهِ الْحُسَیْنُ وَ طَرْفُهُ
بَیْنَ الْخِیامِ وَ بَیْنَهُ مُتَقَسِّمُ
اَلْفاهُ مَحْجُوبَ الْجَمالِ کَاَنَّهُ
بَدْرٌ بِمُنْحَطَمِ الْوَشیجِ مُلَثَّمُ
فَاَکَبَّ مُنْحَنِیاً عَلَیْهِ وَ دَمْعُهُ
صَبَغَ الْبَسیطَ کَاَنَّما هُوَ عَنْدَمُ
صفحه 574
قَدْ رامَ یَلْثَمُهُ فَلَمْ یَرَ مَوْضِعاً
لَمْ یُدْمِهِ عَضُّ السِّلاحِ فَیَلْثَمُ
نادی وَ قَدْ مَلاَ الْبَوادی صَیْحَةً
صُمُّ الصُّخُورِ لِهَوْلِها تَتَأَلَّمُ
ءَأُخَیَّ مَنْ یَحْمی بَناتِ مُحَمَّد

اِنْ صِرْنَ یَسْتَرْحِمْنَ مَنْ لا یَرْحَمُ
هذا حُسامُکَ، مَنْ یُذِلُّ بِهِ الْعَدی؟
وَ لِواکَ هذا مَنْ بِهِ یَتَقَدَّمُ
هَوَّنْتَ یَا ابْنَ اَبی مَصارِعَ فِتْیَتی
وَ الْجُرْحُ یُسْکِنُهُ الَّذی هُوَ آلَمُ(1)

قصیده ای از یکی از بزرگان

اِنْ کانَ عِنْدَکَ عَبْرَةٌ تُجْریها
فَانْزِلْ بِاَرْضِ الطَّفِّ کَیْ تَسْقیها
فَعَسی تَبُلُّ بِها مَضاجِعَ صَفْوَة
ما بَلَّتِ الْاَکْبادُ مِنْ جاریها
وَ لَقَدْ مَرَرْتُ عَلی مَنازِلَ عِصْمَة
ثِقْلُ النُّبُوَّةِ کانَ اُلْقِیَ فیها
فَبَکَیْتُ حَتّی خِلْتُها سَتُجیبُنی
بِبُکآئِها حَزَناً عَلی اَهْلیها
وَ ذَکَرْتُ اِذْ وَقَفَتْ عَقیلَةُ حَیْدَر
مَذْهُولَةً تُصْغی لِصَوْتِ اَخیها
بِاَبِی الَّتی وَرَثَتْ مَصائِبَ اُمِّها
فَغَدَتْ تُقابِلُها بِصَبْرِ اَبیها
لَمْ اَنْسَ اِذْ هَتَکُوا حِماها فَانْثَنَتْ
تَشْکُوا لَواعِجَها اِلی حامیها
پاورقی
1 . منتهی الآمال، ج 1، 847-885 .
صفحه 575
تَدْعُوا فَتَحْتَرِقُ الْقُلُوبَ کَاَنَّما
یَرْمی حَشاها جَمْرَةً مِنْ فیها
هذی نِساؤُکَ مَنْ یَکُونُ اِذْ اُسِرَتْ
فِی الْأَسْرِ سائِقُها وَ مَنْ حادیها
اَیَسُوقُها زَحْرٌ بِضَرْبِ مُتُونِها
وَ الشِّمْرُ یَحْدُوها بِسَبِّ اَبیها
عَجَباً لَها بِالْاَمْسِ اَنْتَ تَصُونُها
وَ الْیَوْمُ الُ اُمَیَّةَ تُبْدیها
حَسْری وَ عَزَّ عَلَیْکَ اَنْ لَمْ یَتْرُکُوا
لَکَ مِنْ ثِیابِکَ ساتِراً یَکْفیها
وَ سَرَوْا بِرَأْسِکَ فِی الْقَنا وَ قُلُوبُها
تَسْمُو اِلَیْهِ وَ وَجْدُها یُضْنیها
اِنْ اَخَّرُوهُ شَجاهُ رُؤْیَةُ حالِها
اَوْ قَدَّمُوهُ فَحالُهُ یُشْجیها(1)

شعری از سید محمّد حسین قزوینی(ره)(2)

وَ مُخَدَّرات مِنْ عَقائِلِ اَحْمَدَ
هَجَمَتْ عَلَيْها الْخَيْلُ فى اَبْياتِها
مِنْ ثاكِلِ حَرَّى الْفُؤادِ مَروُعَةً
اَضْحَتْ تُجاذِبُهَا الْعِدى حِبْراتِها
وَ يَتيمَة فَزَعَتْ لِجِسْمِ كَفِيلِها
حَسْرَى الْقِناعِ تَعُجُّ فى اَصْواتِها
اَهْوَتْ عَلى جِسْمِ الْحُسَيْنِ وَ قَلْبُهَا
الْمَصْدُوعُ كادَ يَذُوبُ مِنْ حَسْراتِها
وَقَعَتْ عَلَيْهِ تَشُمُّ مَوْضِعَ نَحْرِها
وَ عُيُونُها تَنْهَلُّ فى عَبْراتِها
تَرْتاعُ مِنْ ضَرْبِ السّياطِ فَتَنْثَنى
تَدْعُو سَرايا قَوْمِها وَ حُماتِها
اَيْنَ الْحِفاظُ وَ فِى الطُّفُوفِ دِمائُكُمْ
سُفِكَتْ بِسَيْفِ اُمَيَّة وَ قَناتِها
اَيْنَ الْحِفاظُ وَ هذِهِ اَشْلاؤُكُمْ
بَقِيَتْ ثَلاثاً فِى هَجِيرِ فَلاتِها
پاورقی
1 . منتهى الآمال، ج 1، ص 850-851. (نام اين شاعر، ذكر نشده است)
2 . سيد محمّد حسين قزوينى در سال 1295 ق در نجف به دنيا آمد; وى به دانش و تحقيق و انديشه استوار، شهرت داشت. وفات او در 28 ذى الحجّه سال 1365 ق واقع شد (ادب الطف، جواد شبّر، ج 9، ص 162).
صفحه 576
اَيْنَ الْحِفاظُ وَ هذِهِ اَطْفالُكُمْ
ذُبِحَتْ عِطاشاً فى ثَرَى عَرَصاتِها
اَيْنَ الْحِفاظُ وَ هذِهِ فَتَياتُكُمْ
حُمِلَتْ عَلَى الاَْقْتابِ بَيْنَ عِداتِها(1)

(2) فَأُقَبِّلُ النَّحْرَ الْخَضیبَ وَ أَمْسَحُ
الْوَجْهَ التَّریبَ مُضَمَّخاً وَ مُرَمَّلا
وَ یَقُومُ سَیِّدُنَا النَّبِیُّ وَ رَهْطُهُ
مُتَلَهِّفاً مُتَأَسَّفاً مُتَقَلْقَلا
فَیَرَیَ الْغَریبَ الْمُسْتَضامَ النّازِحَ
الْأَوْطانَ مُلْقیً فِی الثَّری ما غُسِّلا
وَ تَقُومُ آسِیَةُ وَ تَأْتی مَرْیَمُ
یَبْکینَ مِنْ کَرْبی بِعَرْصَةِ کَرْبَلا
وَ یَطُفْنَ حَوْلی نادِباتِ الْجِنِّ إِشْفا
قاً عَلَیَّ یَفِضْنَ دَمْعاً مَسْبَلَا
وَ تَضِجُّ أَمْلاکُ السَّمَاءِ لِعَبْرَتی
وَ تَعُجُّ بِالشَّکْوی إِلی رَبِّ الْعُلی
وَ أَری بَناتی یَشْتَکینَ حَواسِرا
نَهْبَ الْمَعاجِرِ، والِهات ثُکَّلا
وَ أَری إِمامَ الْعَصْرِ بَعْدَ أَبیهِ فی
صَفْدِ الْحَدیدِ مُغَلَّلاً وَ مُعَلَّلا
وَ أَری کَریمَ مُؤَمَّلی فی ذابِلٍ
کَالْبَدْرِ فی ظُلَمِ الدَّیاجی یَجْتَلی
یَهْدی إِلَی الرِّجْسِ اللَّعینِ فَیَشْتَفی
مِنْهُ فُؤادٌ بِالْحُقُودِ قَدِ امْتَلَا
وَ یَظِلُّ یَقْرَعُ مِنْهُ ثَغْراً طالَما
قِدَماً تُرَشِّفُهُ النَّبِیُّ وَ قُبِّلا(3)
پایان
پاورقی
1 . منتهی الآمال، ج 1، ص 852 .
2 . شیخ حسن خلیعی، شاعر و ادیب زبردستی بود و شعر او از بهترین اشعار است. (اعیان الشیعة، ج 5، ص 63) خلیعی شعر فوق را به عنوان زبان حال حضرت زهرا(علیها السلام) درباره امام حسین(علیه السلام) سروده است.
3 . بحارالانوار، ج 45، ص 260 .

صفحه 584

صفحه 587

صفحه 588

فهرست اشخاص و لقب ها

«ح»

«خ»

فهرست اماکن

فهرست منابع

1 ـ قرآن کریم.
2 ـ نهج البلاغه.
3 ـ ابوالشهدا، عباس محمود عقاد، ترجمه محمد کاظم معزّی، انتشارات کتابفروشی علمیه اسلامیه، تهران، 1341 ش.
4 ـ الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی، انتشارات اسوه، قم، چاپ سوم، 1422 ق.
5 ـ احقاق الحق، سیّد نورالله حسینی، انتشارات مکتبه اسلامیه، تهران، چاپ اول، 1398 ق.
6 ـ اخبار الطوال دینوری، احمد بن داود دینوری، احیاء الکتب العربیه، چاپ اوّل، قاهره، 1960 م.
7 ـ ادب الطف، جواد شبّر، بیروت، دارالمرتضی، 1409 ق.
8 ـ الارشاد، شیخ مفید، انتشارات اسلامیه، تهران، چاپ اول، 1380 ش.
9 ـ الاستیعاب، ابن عبدالبر، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، 1433 ق.
10 ـ اسدالغابة، ابن اثیر، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ اول.
11 ـ اشک شفق، رضا معصومی، انتشارات رشیدی، تهران، چاپ ششم.
12 ـ الاصابة فی تمییز الصحابة، ابن حجر عسقلانی، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ اول، 1328 ق.
13 ـ الأعلام، خیرالدین زرکلی، دارالعلم، بیروت، چاپ هشتم، 1989 م. صفحه 614
14 ـ اعیان الشیعه، سید محسن امین، دارالتعارف، بیروت، چاپ اول.
15 ـ اقبال الاعمال، سید بن طاووس، انتشارات دفتر تبلیغات، چاپ دوم، 1418 ق.
16 ـ الامالی، محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، انتشارات کتابخانه اسلامیه، 1362 ش.
17 ـ الامالی، شیخ مفید، نشر جامعه مدرسین، قم.
18 ـ الامالی، محمد بن حسن طوسی، دارالثقافة، چاپ اول، 1414 ق.
19 ـ الامام علی صوت العدالة الانسانیة، منشورات ذوی القربی، قم، چاپ اوّل، 1381 ش.
20 ـ انساب الاشراف، بلاذری، با تحقیق دکتر زکار و دکتر زرکلی، دارالفکر بیروت، چاپ دوّم، 1424 ق.
21 ـ بحارالانوار، علامه مجلسی، مؤسسة الوفاء، بیروت، چاپ دوم، 1403 ق.
22 ـ البدایة و النهایة، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ اوّل.

23 ـ پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، آیة الله ناصر مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ اوّل.
24 ـ تاریخ ابن عساکر، دارالفکر، بیروت، 1415 ق.
25 ـ تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت، چاپ اول.
26 ـ تاریخ الخلفا، جلال الدین سیوطی، دارالقلم، بیروت، چاپ اول، 1406 ق.
27 ـ تاریخ تمدن، ویل دورانت، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوّم.
28 ـ تاریخ طبری، محمّد بن جریر طبری،مؤسسه اعلمی،بیروت،چاپ چهارم، 1403ق.
29 ـ تتمة المنتهی، شیخ عباس قمی، انتشارات داوری، قم، چاپ چهارم، 1417 ق.
30 ـ تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، مکتبة بصیرتی، قم، چاپ پنجم، 1394 ق.
31 ـ تذکرة الخواص، منشورات الشریف الرضی، قم، چاپ اوّل، 1418 ق.
32 ـ تراث کربلا، سلمان هادی الطعمه، منشورات مؤسسة الاعلمی للمطبوعات،
صفحه 615
بیروت، چاپ دوم، 1403 ق.
33 ـ تفسیر ابن کثیر، دارالمعرفة، بیروت، 1412 ق.
34 ـ تفسیر فخر رازی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ دوم.
35 ـ تفسیر نمونه، آیة الله ناصر مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ 29 .
36 ـ تنقیح المقال، مامقانی، چاپ سنگی.
37 ـ تهذیب الاحکام، محمد بن حسن طوسی، نشر صدوق، تهران، چاپ اوّل، 1417 ق.
38 ـ تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی،دارالکتب العلمیة،بیروت،چاپ اوّل،1415ق.
39 ـ جواهرالکلام، شیخ محمد حسن نجفی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم، 1981 م.
40 ـ حماسه حسینی، استاد شهید مرتضی مطهری،انتشارات صدرا،چاپ دهم،1366 ش.
41 ـ حیاة الامام الحسین بن علی، شیخ باقر شریف القرشی، دارالبلاغة، بیروت، چاپ اول، 1413 ق.
42 ـ الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، مؤسسه امام مهدی(علیه السلام)، قم، 1409 ق.

43 ـ دائرة المعارف الاسلامية الشيعية، حسن الامين، دارالتعارف، بيروت، چاپ ششم،1422 ق.
44 ـ درسى كه حسين به انسان ها آموخت، سيّد عبدالكريم هاشمى نژاد، انتشارات آستان قدس رضوى، چاپ دوم، 1383 ش.
45 ـ الدّر المنثور، جلال الدين سيوطى، كتابخانه آية الله مرعشى نجفى، قم، 1404 ق.
46 ـ الدمعة الساكبة، ملا محمّد باقر بهبهانى، مؤسسه اعلمى، بيروت، 1404 ق.
47 ـ ديوان خوشدل تهرانى، چاپ اوّل، 1348 ش.
48 ـ ربيع الابرار، زمخشرى، مؤسسة الاعلمى، بيروت، چاپ اول، 1412 ق.
49 ـ رجال كشى، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، قم، 1404 ق.
50 ـ روح المعانى، سيد محمود آلوسى،داراحياء التراث،بيروت،چاپ چهارم، 1405 ق.
صفحه 616
51 ـ زفرات الثقلين فى مآتم الحسين، شيخ محمد باقر محمودى، نشر مجمع احياء الثقافة الاسلامية، قم، چاپ اول.
52 ـ سفينة البحار، شيخ عباس قمى، انتشارات اسوه، قم، چاپ اوّل، 1414 ق.
53 ـ سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد قزوينى، دارالفكر، بيروت.
54 ـ سنن ترمذى، محمّد بن عيسى ترمذى، دارالفكر، بيروت، 1403 ق.
55 ـ سير اعلام النبلاء، ذهبى، دارالفكر، بيروت، چاپ اوّل، 1417 ق.
56 ـ سيره ابن هشام، دار احياء التراث، بيروت، چاپ اوّل.
57 ـ سيره پيشوايان، مهدى پيشوايى، مؤسسه تحقيقاتى و تعليماتى امام صادق(عليه السلام)، چاپ دوم، 1374 ش.
58 ـ سيرى در نهج البلاغه، شهيد مرتضى مطهرى، انتشارات صدرا.
59 ـ شرح نهج البلاغه، شيخ محمّد عبده،دفتر تبليغات اسلامى، قم، چاپ اوّل، 1411 ق.
60 ـ شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، دارالكتب العلمية، قم، چاپ اوّل، 1378 ق.
61 ـ صحيح بخارى، محمد بن اسماعيل بخارى، درالجيل، بيروت، چاپ اوّل.
62 ـ صحيح مسلم، دار احياء التراث، بيروت، چاپ اوّل، 1374 ق.
63 ـ طبقات ابن سعد، دار بيروت للطباعة و النشر، چاپ اوّل، 1405 ق.
64 ـ عقد الفريد، ابن عبد ربّه، دارالكتاب العربى، بيروت، 1406 ق.
65 ـ العوالم، شيخ عبدالله بحرانى، تحقيق و نشر مدرسه امام مهدى(عليه السلام)، چاپ اوّل، 1365 ش.

66 ـ الغدير، علامه امینی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چاپ دوم، 1366 ش.
67 ـ فتوح ابن اعثم، دارالندوة الجدیدة، بیروت، چاپ اول.
68 ـ فرهنگ فارسی معین، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، 1360 ش.
69 ـ فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی، علامه سید عبدالحسین شرف الدین، ترجمه علی صحت.
صفحه 617
70 ـ فی ظلال القرآن، سید محمّد قطب، داراحیاء التراث، بیروت، چاپ پنجم، 1386 ق.
71 ـ قصّه کربلا، علی نظری منفرد، انتشارات سرور، چاپ سوم، 1377 ش.
72 ـ القواعد الفقهیّة، آیة الله ناصر مکارم شیرازی، مدرسة الامام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، چاپ دوّم، 1410 ق.
73 ـ الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، دار صعب و دارالتعارف، بیروت، چاپ چهارم، 1401 ق.
74 ـ کامل ابن اثیر، دارالصادر، بیروت، چاپ اوّل، 1385 ق.
75 ـ کامل الزیارات، ابن قولویه، نشر صدوق، چاپ اوّل، 1375 ش.
76 ـ کشف الغمّة، علی بن عیسی اربلی، مکتبة بنی هاشم، تبریز، 1381 ق.
77 ـ کنزالعمّال، متّقی هندی، مؤسسة الرسالة، بیروت، 1409 ق.
78 ـ لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، مؤسسة الاعلمی، بیروت، چاپ سوم، 1406 ق.
79 ـ مأساة الحسین بین السائل و المجیب، الشیخ عبدالوهاب الکایشی، دارالزهراء، بیروت، چاپ اوّل، 1973 م.
80 ـ مثیر الاحزان، ابن نما حلّی، مؤسسه امام مهدی(علیه السلام)، قم، 1406 ق.
81 ـ مجمع البیان، ابوعلی طبرسی، مؤسسه اعلمی، بیروت، چاپ اوّل، 1415 ق.
82 ـ محجّة البیضا، ملاّ محسن فیض کاشانی، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرّسین، چاپ دوم.
83 ـ مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، دارالفکر، دمشق، چاپ اوّل، 1405 ق.
84 ـ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، مؤسسه معارف اسلامیّه، قم، 1414 ق.
85 ـ مرد ما فوق انسان ها، سید علی اکبر قرشی، مرکز انتشارات

دارالتبلیغ اسلامی.
86 ـ مروج الذهب، مسعودی، دارالهجرة، قم، چاپ دوم، 1404 ق.
صفحه 618
87 ـ مستدرک الوسائل، حاجی نوری طبرسی،مؤسسه آل البیت،قم، چاپ اوّل، 1407 ق.
88 ـ مستدرک حاکم، دارالمعرفة، بیروت.
89 ـ مسند احمد، دارالصادر، بیروت.
90 ـ مصنّف ابن ابی شیبة، دارالفکر، بیروت، چاپ اوّل، 1409 ق.
91 ـ معالی السبطین، محمد مهدی الحائری، منشورات شریف رضی، قم، چاپ اوّل، 1419 ق.
92 ـ معانی الاخبار، صدوق، دارالتعارف، بیروت، 1399 ق.
93 ـ معجم البلدان، ابوعبدالله یاقوت حموی، داراحیاء التراث، بیروت، چاپ اوّل، 1979 ق.
94 ـ معجم الکبیر، طبرانی، داراحیاء التراث، بیروت، 1404 ق.
95 ـ مقاتل الطالبیّین، ابوالفرج اصفهانی، منشورات رضی، قم، چاپ دوم، 1405 ق.
96 ـ مقتل الحسین، ابومخنف، المطبعة العلمیة، قم، 1398 ق.
97 ـ مقتل الحسین، خوارزمی، مکتبة المفید، قم، چاپ اوّل.
98 ـ مقتل الحسین، مقرّم، منشورات دارالثقافة و النشر، قم، چاپ دوم، 1411 ق.
99 ـ الملهوف (اللهوف)، سیّد ابن طاووس، دارالاسوة، قم، چاپ سوم، 1380 ش.
100 ـ مناقب ابن شهر آشوب، انتشارات ذوی القربی، چاپ اوّل، 1421 ق.
101 ـ المنتظم، ابن جوزی، دارالفکر، بیروت، چاپ دوم، 1424 ق.
102 ـ منتهی الآمال، شیخ عبّاس قمی، مؤسسه انتشارات هجرت، قم، چاپ سیزدهم، 1378 ش.
103 ـ منهاج البراعه، علاّمه خویی، مکتبة الاسلامیه، تهران، چاپ سوم، 1386 ق.
104 ـ موسوعة کلمات الحسین(علیه السلام)، دارالمعروف، قم، چاپ اول، 1373 ش.
105 ـ میزان الاعتدال، محمّد بن احمد ذهبی، دارالمعرفة، بیروت.
106 ـ ناسخ التواریخ، محمد تقی سپهر، کتابخانه اسلامیه، تهران، 1363 ش.
صفحه 619
107 ـ نفس المهموم، شیخ عباس قمی، کتابفروشی علمیه اسلامیه، چاپ

اوّل، 1374 ق.
108 ـ نقش عايشه در تاريخ اسلام، علاّمه عسكرى، مجمع علمى اسلامى، تهران، چاپ چهارم، 1368 ش.
109 ـ وسائل الشيعه، شيخ حر عاملى، دار احياء التراث، بيروت، چاپ چهارم، 1391 ق.
110 ـ وصيت نامه الهى ـ سياسى امام خمينى، صحيفه نور
111 ـ ينابيع المودة، قندوزى، دارالاسوه، چاپ اول، 1416 ق.

4- پیام عاشورا

(عاشورا) واژه ای است خاطره انگیز که پیوسته ، فداکاری ، شجاعت ، جوانمردی ، ایستادگی در برابر بیدادگری ، پیروی از رهبر اسلامی و حمایت از دین را به همراه دارد.
(عاشورا) نشانگر حرکت آغاز شده از سوی آدم (علیه السلام) است که وارث او پرچمداریش را به عهده گرفته و در راه آن ، جان باخته است .
(عاشورا) آیینه تمام نمای فریاد (هیهات منا الذلة) امام حسین (علیه السلام)است که هیچ سنگی توان شکستن آن را ندارد.
(عاشورا) خورشید فروزانی است که ابرهای تیره و تار ستم ، هرگز توان پنهان ساختن آن را ندارند.
کلام آخر اینکه : (عاشورا)، پیام آور انقلاب سرخ علوی است که تا ستم و ستم پیشه در جهان وجود دارد، هرگز از جوش و خروش باز نمی ایستد.
کتابی که اکنون در دست شما خواننده گرامی است ، بیان چندین پیام از پیام های عاشورا است که توسط مؤ لف محترم آن به رشته تحریر درآمده ، بدان امید که مشعل فروزان شام سیاه انسانها قرار گیرد.
این دفتر، پس از بررسی ، ویرایش و اصلاح ، آن را به زیور چاپ آراسته و در اختیار حق جویان قرار می دهد و جز خشنودی خداوند بزرگ ، هدفی را پی نمی گیرد.
در خاتمه تذکر چند نکته ضروری است :
1 - از آنجا که این کتاب ، سخنان امام حسین (علیه السلام) را به منابع فراوان مستند ساخته و پیداست که همه آنها یکسان نبوده و با یکدیگر اختلاف دارند لذا واحد تحقیق و بررسی سعی نموده مدارک خطبه های متن را با یک منبع تطبیق داده و همان را نخستین مدرک قرار دهد و منابع دیگر را به دنبال آن ذکر نماید.
2 - کوشش شده منبعی انتخاب شود که متن کتاب با آن همخوانی داشته باشد.
3 - از خوانندگان محترم تقاضا داریم هرگونه انتقاد یا پیشنهادی دارند، به آدرس : قم - صندوق پستی 749 - دفتر انتشارات اسلامی - بخش فارسی ، ارسال دارند.
دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم .

مقدمه مؤ لف

انگیزه تنظیم کتاب با کیفیت موجود این است که : از شهادت حسین بن علی (علیه السلام) تا به امروز که نزدیک به چهارده قرن می گذرد، کتابها و تاءلیفات بی شماری درباره شخصیت و بیان عظمت قیام و ابعاد مظلومیت آن حضرت ، تاءلیف گردیده ، مقالات بی حد، نگارش یافته و سخنرانیها بی شماری ایراد شده ، است و این وضع ، با روندی بیشتر، ادامه دارد و درباره هیچکس جز سالار شهیدان ، این همه تاءلیفات و مقالات و سخنرانی سابقه ندارد، (1) و هر نویسنده و گوینده در حد اخلاص خود، مثاب و ماءجور خواهد بود.

آنچه قابل ذکر است اینکه محتوای بعضی از این تاءلیفات و سخنرانیها را جنبه تاریخی عاشورا و ابعاد ظلم و ستمی که بر فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندانش وارد شده تشکیل می دهد و جنبه های تحلیلی قیام عاشورا و اهداف این حرکت تاریخی ، کمتر مورد توجه قرار می گیرد. و گاهی نیز این حادثه عظیم تنها از جنبه خاص و از زاویه محدودی تجزیه و تحلیل می گردد و یا انگیزه های فرعی با عوامل اصلی ، درهم آمیخته و مسائل فرعی ، جایگزین اهداف اصلی در این قیام معرفی می شود.

برای تکمیل این بحث و جلوگیری از خلط انگیزه های اصلی و فرعی در قیام حسین بن علی (علیهماالسلام)به نظر رسید نامه ها و خطبه های آن حضرت را از بدو حرکت از مدینه تا هنگام شهادتش ، از منابع معتبر و با ترتیب زمانی و با توضیحات لازم ، در یک مجموعه گرد آوردیم تا راهی برای تفسیر و تحلیل قیام آن بزرگوار، بر اساس گفتار آن حضرت باشد. امید است این اقدام ، مورد استقبال طیف عظیمی از خطبا، گویندگان و نویسندگان قرار می گیرد.

باید دانست آن چنان شخصیت حسین بن علی (علیه السلام)از لحاظ شجاعت ، فداکاری و مظلومیت در میان جامعه مطرح است ، هیچ یک از مدافعان حق و حقیقت و شهدای راه فضیلت ، در این حد مطرح نیستند.

تشکیل هیاءتهای عزاداری و مجالس سوگواری ، سرودن اشعار و مراثی ، گریه کردن و نوحه سرایی ، اظهار حزن و اندوه و ابراز تاءثر و تاءسف در حدی که در مصیبت حضرت سیدالشهداء، انجام می گیرد و این اظهار ارادت که به آستان مقدس آن حضرت ، با تاریخ اسلام عجین گردیده است ، درباره هیچ یک از رجال آسمانی و پیشوایان مذهبی سابقه ندارد؛ همانگونه که خود حضرت فرمود: انا قتیل العبرة یذکرنی مؤ من الا بکی ؛ من کشته اشکم ، هیچ مؤ منی مرا یاد نمی کند مگر اینکه می گرید. (2)

لذا حسین (علیه السلام) یک چهره شناخته شده تاریخ است و همه

مسلمانان جهان و حتی افراد بیگانه از اسلام با نام عزیز حسین (علیه السلام) آشنا هستند و همه عزاداران و نه تنها نام زیبای او را می شناسند بلکه می دانند که او بسط رسول خدا (صل الله علیه و آله) و فرزند علی مرتضی (علیه السلام) و فاطمه زهراست . و می دانند که او در سوم شعبان سال چهارم هجرت ، متولد و در عاشوراءی سال 61 در کربلا به شهادت رسید و قبر مطهر او در قتلگاهش ، زیارتگاه شیعیانش می باشد.
- همگان نام برادران ، خواهران و فرزندان او را می دانند و از واقعه شهادت جانگداز او آگاهند.
- می دانند شماره یاران او در کربلا چند نفر بودند و ماجرای شهادت و اسارت آنان چه بوده است . آری ، همه عزاداران آن حضرت با این مطالب و مطالب دیگر درباره شهادت او آشنا هستند و آنها را می دانند.
ولی آیا همه عزاداران او فلسفه قیام و شهادتش را می دانند؟ آیا همه کسانی که بر او اشک می ریزند، با پیام او آشنا هستند و یا در اشعار و مراثی و در مراسم عزاداری در حالی که سیل اشک بر رخسارها جاری است و بیانگر حرکت سیل ارادت و عواطف به آستان مقدس (فرزند رسول خدا) (صل الله علیه و آله) است ، اهداف والا و مقدس آن حضرت هم متجلی و متبلور است . و همه جملاتی که به صورت شعر، شعار و ذکر مصیبت بر زبانها جاری است ، می تواند زبانحال واقعی و گویای آن حقیقت باشد که حسین (علیه السلام) و یارانش فدای آن گردیدند؟
یا بیشتر آنها برخاسته از عواطف گویندگان و بیانگر فکر و اندیشه آنان است که به عنوان زبانحال امام حسین (علیه السلام)و ایده و اندیشه او ارائه می گردد؟
آیا همه عزاداران و خطبا و گویندگان ما به این واقعیت می اندیشند که تاریخ از دید قصه و بیان حوادث ، گر چه تنها یک (یزید) دارد که لحظاتی از تاریخ یک قومی و ایامی از روزهای مردمی را اشغال کرد و جنایاتی آفرید و گذاشت و گذشت ، اما از دیدگاه صحیح و درست تاریخ ، عناصری زنده و فعال در میان اقوام و ملل مختلف در تمام دور آنها و لحظات تاریخ وجود دارد که می تواند مستمرا یزید آفرین باشد و این عناصر، هیچگاه عقیم نیستند و اگر جامعه ما رو نداشت ، بلکه از وجود چنین یزیدی غافل بود.
از شناخت حسین روز هم غافل بود، در عزای حسین (علیه السلام) کوتاهی نداشت در حالی که در نظامی زندگی می کرد که همه برنامه اش ضد حسین ضد مکتب حسین بود. تسلط دشمنان حسین (علیه السلام) آنچنان عمیق بود که تصمیم داشت هر چه رنگ و بوی اسلام دارد، از میان بردارد و اگر شناخت صحیح از حسین و یزید زمانه وجود داشت ، بایستی از مدتها قبل و نه در سال 57، انقلاب صورت بگیرد. و اگر امام خمینی (قدس سره) نبود، نه حسین زمان شناخته می شد و نه یزید زمان .

از اصل موضوع ، دور شدیم .سخن در اینجا بود که بخش مهمی از اشعار، مراثی ، شعارها و نوحه ها هماهنگی کامل با فکر و اندیشه امام (علیه السلام) و قیام او ندارد و پیام عاشورا در آنها کم رنگ است و یا اصلا مشهود نیست . و یکی از علل آن ، عدم درک صحیح از واقعه عاشورا و قیام حسین بن علی (علیهماالسلام) است ؛ زیرا یک شاعر و گوینده هر چه توانا و گویا و ارتباط او با آنچه توصیف می کند، نزدیک باشد، باز هم از ترسیم واقعیت آن عاجز و از بیان حقیقت آن ناتوان خواهد بود، آن هم در یک حادثه عظیم تاریخی مانند حادثه عاشورا و قیام اباعبدالله الحسین ، با گذشت بیش از چهارده قرن و با ابعاد و جنبه های متعددی که بر آن حاکم بوده که حقا تجزیه و تحلیل صحیح آن برای افراد عادی ، مشکل و یا غیر ممکن است .
مگر اینکه ترسیم این هدف و ابلاغ این پیام از خود حسین بن علی (علیه السلام)باشد و این واقعیت را از کلام خود او دریابیم ، بر این اساس ، تصمیم گرفتیم از سخنان و گفتارهای آن حضرت ، فرازها و فقرات کوتاه که دارای جنبه عاشوراست ، در اختیار ارادتمندان آن حضرت از شعرا، مداحان ، نوحه سرایان و عزاداران قرار بگیرد تا تدریجا این مفاهیم عالی و ارزشمند، جایگزین مطالب احیانا تکراری و بعضی اشعار کم محتوا گردیده و پیام دلنشین عاشورا که سراپا درس عشق و شهادت و درس دشمن شناسی و ثبات و استقامت در مبارزه با اوست ، گسترش یابد، همانگونه که در نظام اسلامی ، بر مسؤ ولین ذیربط است که در حذف مطالب و حرکات بی مفهوم و گسترش پیام واقعی عاشورا، تلاش و هدایت بیشتری را بر عهده بگیرند.
آری ، چه کلامی بالاتر و شیرین تر از کلام حسین بن علی (علیه السلام)؟ و چه شعاری گویاتر و کوبنده تر از شعار او؟! و چه پیامی جاودانه تر و سازنده تر از پیام او؟
برای تاءمین این منظور، تا آنجا که امکان داشت ، پیامهای موجود آن حضرت را به تناسب موضوعات ، گردآوری و نقل نمودیم و بعضی از پیامها که دارای دو جنبه بوده ، مکرر نقل گردیده است که مجموعا 163 پیام در بیست و سه موضوع مختلف ، محتوای این جزوه را تشکیل می دهد. و ثواب آن را به روح پدر و مادر عزیزم که ارادت به خاندان عصمت را به عمق جانم در آمیخته اند، تقدیم می دارم .
اللهم تقبلة بمنک و کرمک .
محمد صادق نجمی آذر ماه 1375.

معرفی اهل بیت (ع) و بنی امیه در پیام امام حسین (ع)

اشاره

حسین بن علی (علیه السلام) در فرازهایی از سخنانش ، اهل بیت پیامبر (صل الله علیه و آله) و شخص خویش و همچنین بنی امیه را عموما و از میان آنان (معاویة بن ابی سفیان و یزید بن معاویه) را خصوصا معرفی نموده است که یکی از آثار و ابعاد مهم این معرفی این است که جهانیان متوجه این نکته باشند و این حقیقت را از زبان فرزند رسول خدا (صل الله علیه و آله) دریابند که انگیزه جنگ و نزاع در میان این دو خاندان و عامل اصلی پدیدآورنده واقعه عاشورا و حادثه کربلا یک انگیزه و عامل شخصی و مادی و یا مقطعی نبوده است بلکه این اختلاف داراءی ریشه عمیق و برخاسته از طرز تفکر دینی و اعتقادی این دو خاندان بوده است که از دوران بعثت پیامبر اسلام در دو جبهه مخالف و با دو هدف متضاد در مقابل هم قرار گرفته بودند.

الف - خاندان پیامبر (ص)

در این خاندان ، وحی و نبوت ، دعوت به توحید و یگانه پرستی و هدایت جامعه به وسیله شخص رسول خدا (صل الله علیه و آله) تحقق یافت و نگهداری این هدف بزرگ ، از زیارت و نقصان و از دست برد بیگانگان نیز باید به وسیله عترت او تحقق یابد.

ب - بنی امیه

این خاندان همیشه رقیب و مخالف سرسخت پیامبر (صل الله علیه و آله) بود و تا فتح مکه و یاءس کامل مشرکین ، در حال جنگ با اسلام و قرآن بوده و در جنگ بدر، احد و احزاب ، نه تنها پرچم کفر به دوش ابوسفیان و معاویه قرار داشت ، بلکه در بعضی از این جنگها، (هند) همسر ابوسفیان نیز به عنوان تقویت روحی و حمایت معنوی از سپاهیان شرک ، به همراه آنان در میدان جنگ حضور می یافت .

ولی پس از پیروزی اسلام در (جزیرة العرب) که برای آنان تظاهر به شرک و جنگ علنی وجود نداشت ، این کفر به نفاق مبدل گردید و ظاهرا اسلام را پذیرفتند، اما در باطن امر و در عمل ، همان دشمنی و کینه گذشته با اسلام و قرآن را تعقیب نمودند و آنگاه که معاویه به قدرت رسید، در کنار این نفاق ، ظلم و ستم بر مسلمانان واقعی را به حد اعلی رسانیده و پیروان امیرمؤ منان (علیه السلام) را به زنجیر کشید و اینک نوبت به فرزند او یزید فاسق رسیده است .

آری ، حسین بن علی (علیه السلام) در لابلای پیامها و گفتارهایش ، هم از اهل بیت سخن گفته و هم خودش را معرفی نموده است و هم فساد بنی امیه و دشمنی آنان با اسلام و همچنین ظلم معاویه و فساد و انحراف یزید

را برملا ساخته است .
اینک پیامهای آن حضرت را به ترتیبی که اشاره نمودیم به صورت چند بخش مستقل می آوریم :

1 - معرفی اهل بیت (ع)

1/1 - انا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائکة و مهبط الرحمة بنا فتح الله و بنا ختم .(3)
((امیر!) ماییم خاندان نبوت و معدن رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان و محل نزول رحمت الهی . خداوند، دین و آیین خود (اسلام) را از خاندان ما شروع کرده ، و آن را با خاندان ما ختم خواهد نمود).
حسین بن علی (علیه السلام)این جملات را در پاسخ (ولید بن عقبة) استاندار مدینه ایراد فرمود، آنگاه که او جریان مرگ معاویه را مطرح کرده و پیشنهاد نمود که آن حضرت طبق دستور (یزید بن معاویه) با وی بیعت نماید.
2/1 - و نحن اهل بیت محمد (صل الله علیه و آله) اولی بولایة هذا الاءمر من هؤ لاء المدعین ما لیس لهم و السائرین بالجور و العدوان (4)
(تنها ما خاندان محمد به حکومت و رهبری جامعه ، شایسته و سزاواریم نه اینان (بنی امیه) که به ناحق مدعی این مقام هستند و همیشه راه ظلم و فساد و راه دشمنی (با دین خدا) را در پیش گرفته اند).
این جملات بخشی از خطبه حسین بن علی (علیه السلام)است که در منزل (شراف) پس از نماز عصر به حاضرین از اصحاب خویش و سپاهیان (حربن یزید ریاحی) ایراد فرمود.
3/1 - اللهم انی احمدک علی ان اکرمتنا بالنبوة و علمتنا القرآن و فقهتنا فی الدین و جعلت لنا اسماعا و آبصارا و افئدة و لم تجعلنا من المشرکین (5).
(خدایا! سپاسگزار تو هستم که بر خاندان ما نبوت را کرامت بخشیدی و قرآن را بر ما آموختی و ما را با آیینت آشنا نمودی و بر ما گوش (حق شنو) و چشم (حق بین) و قلب روشن عطا فرمودی . و سپاسگزار تو می باشم که ما را از گروه مشرک قرار ندادی).
این جملات هم بخشی از خطبه آن حضرت است که در (شب عاشورا) برای اهل بیت باوفا و یاران با صفایش ایراد فرموده است .
4/1 - اللهم انا اهل بیت نبیک و ذریته و قرابته فاقصم من ظلمنا و غصبناک حقنا انک سمیع قریب . (6)
(خدایا! ما خاندان پیامبر تو و فرزندان و قوم و عشیره او هستیم ، کسانی را که بر ما ستم نمودند و حق ما را غصب کردند، ذلیل کن ، تو که بر دعای بندگانت شنوا و بر آنان از همه نزدیکتر هستی).
امام ، این جمله را که مشتمل بر دعا و نفرین است ، در روز عاشورا آنگاه ایراد فرمود که در طی سخنرانی مفصل ، مردم کوفه را نصیحت و موعظه

نمود، ولی مواعظ و نصایح فرزند پیامبر (صل الله علیه و آله) در دلهای سخت تر از سنگ آن مردم مؤ ثر واقع نگردید؛ زیرا آنان از شنیدن کلام امامی که به حق سخن می گوید اءبا و امتناع داشتند و خود را آماده جنگ و رسیدن به زخارف دنیا کرده بودند.
5/1 - وکنا اهله و اولیاءه و اوصیائه و ورثته و احق الناس بمقامه فی الناس ... و نحن نعلم انا احق بذلک الحق المستحق علینا ممن تولاه (7)
(و ما خاندان پیامبر و اولیا و اوصیای او و وارثان بحق و شایسته ترین افراد نسبت به مقام او، در میان امت هستیم ... و ما می دانیم که شایسته این حق (حکومت) بودیم نه کسانی که آن را به ناحق به دست گرفتند).
این دو جمله فرازهایی از نامه حسین بن علی (علیه السلام) است که از مکه به سران مردم بصره نگاشته اند، ما متن مشروح این نامه را در کتاب (سخنان حسین بن علی (علیه السلام)) نقل نموده ایم .

2 - معرفی حسین بن علی (ع)

1/2 - السلام علیک یا رسول الله انا الحسین بن فاطمة فرخک و ابن فرختک و سبطک الذی خلقتنی فی امتک (8)
(سلام بر تو یا رسول الله ! من حسین ، فرزند فاطمه و پرورش یافته آغوش تو و آغوش دخترت هستم که برای هدایت جامعه ، جانشین خود قرار داده ای).
این جمله از فرازهای اولین زیارتی است که حسین بن علی (علیه السلام) پس از آنکه تصمیم گرفت از مدینه به سوی مکه حرکت کند، قبر جدش رسول خدا را زیارت و در موضوع مهمی که به عنوان وظیفه مبارزه با یزید بر او متوجه گردیده است ، از آن حضرت استمداد کند.
2/2 - اللهم هذا قبر نبیک محمد (صل الله علیه و آله) و انا ابن بنت نبیک و قد حضرنی من الامر ما قد علمت (9) .
(خدایا! این قبر پیامبر تو محمد است و من فرزند دختر پیامبر تو هستم اینکه برای من امری رخ داده است که خودت از آن آگاهی).
و این فراز از زیارت دوم آن حضرت ، در آستانه حرکت از مدینه می باشد.
3/2 - فانا الحسین بن علی و ابن فاطمة بنت رسول الله ... (10)
((مردم !) من حسین فرزند علی و فرزند فاطمه ، دختر پیامبر خدا هستم).
این معرفی ، جزء فرازهایی از سخنرانی آن حضرت در منزل (بیضه)(11) است که متن مشروح آن در کتاب (سخنان حسین بن علی) آورده ایم .
4/2 - ایها الناس ! انسبونی من انا، ثم ارجعوا الی انفسکم و عاتبوها، وانظروا اهل یحل قتلی و انتهاک حرمتی ، الست ابن بنت نبیکم وابن وصیه وابن عمه و اول المؤ منین بالله و المصدق لرسوله بما جاء من عند ربه ، اولیس حمزة سیدالشهداء عم ابی ؟ اولیس جعفر الطیار عمی ، اولم یبلغکم قول رسول الله لی ولاخی : هذان سید شباب اهل الجنة ...؟ (12)
(ای مردم ! نسب مرا بگویید که من چه کسی هستم ، پس به خود آیید و خویشتن را ملامت کنید و ببینید آیا کشتن من و درهم شکستن حرمت حریم من برای شما روا و جایز است ؟ و آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم ؟ و آیا من فرزند وصی و پسر عم پیامبر شما و فرزند اولین کسی که ایمان آورد، نیستم ؟ و آیا من فرزند اولین کسی که رسالت پیامبر را تصدیق نمود، نیستم ؟ آیا حمزه سیدالشهداء عموی پدر من نیست ؟ آیا جعفر طیار عموی من نیست ؟ آیا گفتار رسول خدا را شنیده اید که درباره من و برادرم فرمود: این دو، سرور جوانان بهشتند...).
5/2 - افتشکون انی این بنت نبیکم ، فوالله ما بین المشرق و المغرب ابن

بنت نبی غیری فیکم ولا فی غیرکم (13)
(ای مردم ! آیا در این واقعیت شک دارید که من فرزند دختر پیامبر شما هستم ؟ به خدا سوگند! نه در میان مشرق و مغرب و نه در میان شما و غیر شما، فرزند پیامبری بجز من وجود ندارد).
این دو فراز، از جمله فرازهای اولین سخنرانی مشروح حسین بن علی (علیه السلام) است که در روز عاشورا ایراد فرموده است .
6/2 - فلعمری ما الامام الا العامل بالکتاب و الآخذ بالقسط والداین بالحق والحابس نفسه علی ذات الله (14)
(به جانم سوگند! امام به حق و پیشوای راستین کسی است که به کتاب خدا عمل کند و راه عدل را پیشه خود سازد و ملازم حق بوده و وجود خویش را وقف و فدای فرمان خدا کند).
این جمله را حسین بن علی (علیه السلام) در ضمن نامه ای که در پاسخ نامه ها درخواستهای مکرر مردم کوفه نگاشت و به وسیله مسلم بن عقیل ارسال داشت ، مرقوم فرموده است و در ضمن ، خودش را با این اوصاف معرفی نموده است .
7/2 - امام دعا الی هدی فاءجابوا الیه ، و امام دعا الی ضلالة فاءجابوا الیها، هؤ لاء فی الجنة و هؤ لاء فی النار (15)
(امام ، رهبری هست که مردم را به راه درست و به سوی سعادت و خوشبختی می خواند و گروهی بدو پاسخ مثبت می دهند و از او پیروی می کنند و پیشوا و رهبر دیگری هم هست که به سوی ضلالت و بدبختی می خواند، گروهی هم از وی پیروی می کنند، آنان در بهشتند و اینان در دوزخ).
امام (علیه السلام) این جمله را در منزل (ثعلبیه) در پاسخ شخصی فرمود که تفسیر این آیه شریفه را سؤ ال نمود: (یوم ندعوا کل اناس بامامهم ...) (16)
توضیح : باید توجه داشت گرچه پاسخ در این دو فراز اخیر، کلی است و در آنها شرایط رهبر واقعی که عمل کردن به دستورهای قرآن و اجرای قسط و عدالت در جامعه و فدا شدن در راه خدا مطرح گردیده و همچنین از دو نوع پیشوا؛ پیشوای هدایت و پیشوای ضلالت ، سخن رفته است ولی در شرایط آن روز، مصداق این امام و رهبر با چنین شرایط و کسی که در مقابله پیشوایان ضلالت ، رهبری صحیح جامعه را به عهده بگیرد بجز آن حضرت نبوده است و این دو فراز، در واقع معرفی حسین بن علی (علیه السلام)است با بیان کلی .

3 - معرفی بنی امیه

به طوری که در صفحات گذشته اشاره نمودیم ، عدالت و دشمنی (بنی امیه) با خاندان پیامبر صل علیه و آله و سلم عمیق و ریشه دار بوده و منحصر به دوران پیامبر و صدر اسلام نبود، بلکه آنگاه که این خانواده به حکومت دست یافت و معاویه به قدرت رسید، این دشمنی را به صورت شدیدتر و با محاسبه دقیق تر اجرا نمود؛ زیرا اینک نه رسول خدا صل علیه و آله و سلم در حیات است و نه مانند گذشته جنگ و مبارزه با ظواهر اسلام صحیح است و لذا باید این عداوت را به اهل بیت پیامبر و حامیان واقعی اسلام متوجه و در جانشینان به حق رسول الله متمرکز سازند و این در شرایطی است که اکثر مردم از حقیقت امر، بی اطلاع و توده جامعه به ظواهر امر، دلبسته اند و از درک حقایق غافلند، در اینجاست که حسین بن علی علیه السلام با بیان عمق دشمنی بنی امیه و تکرار آن در مناسبتهای مختلف ، خواسته است گوشه ای از این واقعیت را ابراز کند و پرده از افکار پلید و عقاید خطر ناک و تحریف در دین که به وسیله امویان به وجود آمده است ، کنار بزند و آتش کینه و عداوت آنان در نسبت به اهل بیت که شعله آن با هیچ عاملی بجز ریختن خون فرزندان پیامبر، فرو نخواهد نشست و در اجرای دشمنی خود با اهل بیت به کمتر از قتل حسین علیه السلام و یارانش و اسارت فرزندانش راضی نخواهد گردید، برملا سازد.
ولی مهم این است که بدانیم چون این عداوت ، ریشه فکری - اعتقادی دارد، لذا منحصر به دوران پیامبر صل علیه و آله و سلم و ائمه نیست بلکه در هر زمان و عصری ، بنی امیه هایی وجود دارند که با اسلام و مسلمین در جنگ و ستیز هستند و به عقیده خود تا اسلام را سرکوب و تا مسلمانان را از صحنه خارج نکنند و آنان را به زنجیر ذلت نکشند، خواب راحت به چشمشان نخواهد رفت .

بنی امیه پیروان شیطان

1 / 3 - ان هولاء قد لزموا طاعة الشیطان ، و ترکوا طاعة الرحمان ، و اظهروا الفساد، و عطلوا الحدود، و استاثروا بالفی ء و احلوا حرام الله و حرموا حلاله ... (17)

(و اینان (بنی امیه) اطاعت خدا را ترک و اطاعت شیطان را بر خود فرض نموده اند. فساد را ترویج و حدود و قوانین الهی را تعطیل کرده اند. بیت المال را بر خود اختصاص داده اند. حرام خدا را حلال و حلال او حرام کرده اند).

این جملات ، در معرض بنی امیه فرازهایی از سخنرانی حسین بن علی علیه السلام است که در (منزل بیضه) خطاب به یاران خود و سپاهیان (حر

بن یزید ریاحی) ایراد فرمود.
بنی امیه دشمنان مسلمانان و اهل بیت (ع)
2/3 - و حششتم علینا نار الفتن التی جناها عدوکم و عونا، فاصبحتم البا علی اولیائکم ، و یدا علیهم لاعدائکم (18)
(و شما (مردم کوفه) آتش فتنه ای را که (بنی امیه) دشمن شما و دشمن ما برافروخته بود، بر علیه ما شعله ور ساختید و به حمایت از دشمانتان بر علیه پیشوایانتان فتنه بر پا نمودید).
این جمله ، از فرازهای دومین سخنرانی حسین بن علی علیه السلام در روز عاشورا است .
3 / 3 - یا ابا هرم ! ان امیه شتموا عرضی فصبرت ، و اخذوا مالی فصبرت ، و طلبوا دمی فهربت ، و ایم الله لیقتوا نی فیلبسهم الله ذلا شاملا و سیفا قاطعا (19)
(ای ابا هرم ! بنی امیه با فحاشی و ناسزاگویی ، احترام مرا در هم شکستند، صبر و سکوت اختیار نمودم ، ثروتم را از دست گرفتند، باز شکیبایی کردم و چون خواستند خونم را بریزند، شهر و دیار خویش را ترک نمودم . و به خدا سوگند! همان بنی امیه مرا خواهند کشت و خداوند آنها را به ذلتی فراگیر و شمشیری بران مبتلا خواهد نمود).
این جمله را امام علیه السلام در (منزل رهیمه) در پاسخ به نام (ابوهرم) فرمود، آنگاه که سؤ ال کرد یابن رسول الله ! چه عاملی شما را واداشت که از حرم جدتان خارج شوید؟
4 / 3 - یا ابن العم !... و الله لا یدعونی حتی یستخرجوا هذه العلقة من جوفی (20)
(پسر عم ! به خدا سوگند! بنی امیه دست از من بر نمی دارد مگر اینکه خون مرا بریزند).
امام این جمله را در ضمن پاسخ به (عبدالله بن عباس) که مخالف سفر آن حضرت به عراق بود، ایراد فرمود.
5/3 - کانی باوصالی تقطعها عسلان الفوات بین النواویس و کربلا فیملان منی اکراشا جوفا و اجریه سغبا (21)
(گویا می بینم که درندگان بیابانها (پیروان بنی امیه) در سرزمینی در میان نواویس و کربلا، اعضای بدن مرا قطعه قطعه و شکمهای گرسنه خود را سیرو انبانهای خود را پر می کنند).
امام علیه السلام این جمله را در ضمن خطبه ای در شب هشتم ذیحجه سال شصت در مکه ایراد فرمود و صبح همان روز به سوی عراق حرکت نمود.
6/3 - و ایم الله ! لو کنت فی ثقب جحر هامة من هذه الهوام لا ستخر جونی حتی یقضوا فی حاجتهم ... (22)

(بخدا سوگند! اگر در آشیانه پرنده ای هم باشم ، (بنی امیه) مرا بیرون خواهند کشید تا با کشتن من به خواسته خود نایل گردند).
حسین بن علی علیه السلام این جمله را در پاسخ (عبدالله بن زبیر) در مکه فرمود که او باطن به خارج شدن آن حضرت از مکه راضی و خوشحال بود، ولی در ظاهر امر، پیشنهاد اقامت در مکه و گاهی وعده کمک و مساعدت هم می داد!!
7 / 3 - ان هواء اخافونی و هذه کتب اهل الکوفة و هم قاتلی (23)
(از طرفی اینان (بنی امیه) مرا تهدید و تخویف نمودند و از طرف دیگر، اهل کوفه این همه دعوتنامه برای من فرستادند و همین مردم کوفه هستند که (به دستور بنی امیه) مرا به قتل خواهند رسانید).
این جمله ، بخشی از پاسخ حسین بن علی علیه السلام است به سؤ ال شخصی که در مسیر عراق با آن حضرت ملاقات کرده و سؤ ال نمود یابن رسول الله ! پدر و مادر فدای تو باد! چه انگیزه ای شما را از شهر و دیار خود به این بیابان بی آب و علف کشانده است ؟
8 / 3 - یا عبدالله !... و الله لاید عونی حتی یستخرجوا هذه العلقة من جوفی . (24)
(ای بنده خدا! بنی امیه دست از من بر نمی دارند تا اینکه خون مرا بریزند).
این جمله را نیز آن حضرت در منزل (بطن عقبه) در نزدیکی کربلا در پاسخ شخصی به نام (عمرو بن لوذان) فرمود؛ زیرا وی که در این منزل به قافله آن حضرت ملحق شده بود سؤ ال کرد ابن رسول الله مقصد شما کجاست در پاسخ وی جمله بالا را ایراد فرمود.
9 / 3 - ... و تقرقوا فی سوادکم و مدائنکم ، فان القوم انما یطلبوننی ، و لو اصابونی لذهلوا عن طلب غیری . (25)
(... و هر یک از شما به شهر و دیار خویش متفرق شوید، زیرا اینان تنها در تعقیب من هستند و اگر بر من دست یابند، کاری با دیگران ندارند).
امام علیه السلام این جمله را در شب عاشورا و در ضمن سخنرانی خود، خطاب به یاران خویش ایراد فرمود.

4 - معرفی معاویه

1 / 4 - اما بعد، فان هذا الطاعة قد فعل بنا و بشیعتنا ما قد رایتم و علمتم و شهدتم .
((شما حاضرین از شخصیتهای اسلامی) از جنایاتی که معاویه این جبار طاغیه نسبت به ما شیعیان ما روا داشته ، آگاهید و شاهد ستمگریهای او هستید).
توضیح : این فراز و سه فراز آینده از فرمایشات حسین بن علی علیه السلام در معرفی معاویه و حکومت جابرانه و ظالمانه او و ترسیم اجمالی از وضع شیعیان اهل بیت و مظلومیت آنان در دوران حکومت معاویه ، بخشهای مختلف از خطبه حسین بن علی علیه السلام در سرزمین منی است .
2 / 4 - فیا عجبا! و مالی لا اجب و الارض من غاش غشوم و متصدق ظلوم و عامل علی المومنین بهم غیر رحیم
(شگفتا! و چرا شگفت زده نباشیم در حالی که جامعه در تصرف مرد دغلباز و ستمکاری (چون معاویه) است که مامورین مالیاتیش ستم می ورزند و استانداران و فرماندارانش بر مومنان بی رحم و خشن هستند).
3 / 4 - فمن بین مستعبد مقهور و بین مستضعف علی معیشته مغلوب ، یتقلبون فی الملک بارائهم ، و یستشعرون الخزی باهوائهم ، اقتداء بالا شرار و جزاة علی الجبار
(گروهی از مومنان (در حکومت او) مانند بردگانی هستند سرکوفته و گروه دیگر، بیچارگانی که سرگرم تاءمین آب و نانشان در حالی که حاکمان دست نشانده او، در منجلاب فساد حکومت و سلطه گری خویش غوطه ورند و با هوسبازیهای خویش ، رسوایی به بار می آورند، زیرا از چنان اشراری پیروی نموده و در برابر خدا گستاخی می کنند).
4 / 4 - فالارض لهم شاعرة ، و ایدیهم فیها مبسوطة ، و الناس لهم خول ، لا یدفعون ید لامس ، فمن بین جبار عنید و ذی سطوة علی الضعفة شدید مطاع لا یعرف المبداء المعید (26)
(زمین در زیر پایشان است و دستشان به هر جنایتی باز است . مردم برده آنان هستند و قدرت دفاع از خود را ندارند. در یک بخش از کشور اسلامی ، حاکمی است دیکتاتور و کینه ورز و خود خواه و حاکمی است که بیچارگان را می کوبد و بر آنان قلدری و سخت گیری می کند و در نقطه دیگر، فرمانروایی است که نه خدا را می شناسد و نه روز جزا را).

5 - معرفی یزید

1 / 5 - فاسترجع الحسین و قال علی الاسلام السلام اذا بلیت الامة براع مثل یزید، و لقد سمعت جدی رسول الله (ص) یقول : الخلافة محرمة علی آل سفیان ، فاذا رایتم معاویة علی منبری فابقروا بطنه ، و قد رآه اهل المدینة علی المنبر فلم یبقروا فابتلا هم الله بیزید الفاسق . (27)
(امام حسین (ع) فرمود: ما از خدا هستیم و به سوی او بر می گردیم ، اینک باید فاتحه اسلام را خواند؛ زیرا امت به یک فرمانروایی فاسد مانند یزید مبتلا شده اند، آری ، من از جدم رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود: خلافت بر آل ابی سفیان است و اگر روزی معاویه را بر منبر من دیدید پس او را بکشید و چون مردم او را در عرشه منبر رسول خدا دیدند و به قتلش نرسانیدند، خداوند آنان را به بدتر از وی ، یعنی یزید فاسق مبتلا گردانید).
این جمله ، پاسخ امام علیه السلام است به (مروان بن حکم) که در مدینه و قبل حرکت آن حضرت به سوی مکه ، پیشنهاد سازش با حکومت اموی و بیعت با یزید را می نمود.
2 / 5 - و یزید رجل فاسق شارب الخمر، و قاتل النفس المحرمة ، معلن بالفسق ، و مثلی لا یباع مثله .(28)
(و یزید شخصی است فاسق شرابخوار و آدمکش ، متظاهر به فسق و فردی مانند من ، با چنین کسی بیعت نخواهد کرد).
این جمله را هم ، امام در پاسخ (ولید بن عتیقه) فرماندار مدینه فرمود آنگاه که پیشنهاد بیعت با یزید را به آن حضرت ارائه نمود.

6 - نکوهش مردم کوفه در پیام امام حسین (ع)

حسین بن علی علیه السلام در چند فراز از سخنانش ، مردم کوفه را مورد ملامت و نکوهش قرار داده ، حالت تزلزل و نوسان روحی ، پیمان شکنی و عدم ثبات فکری - عقیدتی آنان را که یکی از عوامل مهم آن ، تغذیه از حرام و استفاده از هدایای غیر مشروع حکام و فرمانداران معاویه بود، مطرح نموده است ، آنگاه به ثمره تلخ و نتیجه خطر ناک این وضع نابسامان عقیدتی آنان اشاره کرده است و آن حمایت بی دریغشان آنان از بنی امیه دشمنان سرسخت اسلام و قرآن و عداوت و دشمنی با امام و رهبرشان و با فرزند پیامبرشان می باشد که با علم و آگاهی و شناختی که از او دارند، به جنگ با وی آماده شده و جنایاتی که در تاریخ بشریت بی سابقه است ، مرتکب گردانیده اند.
این درسی است برای همه مسلمانان در طول تاریخ که ممکن است افرادی به همان علل و عواملی که موجب انحراف مردم کوفه گردید، منحرف گردند و در عین ادعای اسلام و پیروی از قرآن ، عملا در اختیار دشمنان اسلام و حرکتشان در مسیر تحقق اهداف و آرمان آنان باشد و حتی گاهی سکوتشان موجب تقویت جبهه دشمن و تایید و تثبیت حکومت نااهلان و بنی امیه های دوران گردد.
1 / 6 - و قد اتتنی کتبتکم و قدمت علی رسلکم ببیعتکم ، انکم لا تسلمونی و لا تخذلونی ، فان اتممتم علی بیعتکم تصیبوا رشدکم ... و ان لم تفعلوا و نقضتم عهد کم و خلعتم بیعتی من اعناقکم فلعمری ما هی لکم بنکر، لقد فعلتموها بابی و اخی و ابن عمی مسلم ، فالمغرور من اغتربکم ، فحظکم اخطاتم ، و نصیبکم ضیعتم ، و من نکث فانما ینکث علی نفسه ...
(و به سیله نامه ها و پیام پیکهایی که به من فرستادید، با من بیعت نمودید و پیمان بستید که در مقابل دشمن ، مرا تنها نخواهید گذاشت و دست از یاریم نخواهید کشید، اینک اگر بر این پیمان وفادار و باقی بودید، به سعادت و ارزش انسانی خود دست یافته اید... و اگر با من پیمان شکنی کنید و بر بیعت خود باقی نمانید، به خدا سوگند! این عمل شما بی سابقه نیست که با پدرم و برادرم و پسر عمویم مسلم هم این چنین رفتار نمودید، پس کسی گول خورده است که به حرف شما اعتماد کند شما مردمانی هستید که در به دست آوردن نصیب اسلامی خود، راه خطا پیموده و سهم خود را به رایگان از دست داده اید و هر کس پیمان شکنی کند، خود متضرر خواهد گردید...).
این جملات ، بخشی از سخنرانی حسین بن علی علیه السلام است که در (منزل بیضه) به سپاهیان (حر بن یزید ریاحی) ایراد فرمود.

2 / 6 - الناس عبید الدنیا، و الدین لعق السنتهم ، یحوطونه ما درت معائشهم ، فاذا محصورا بالبلاء قل الدیانون .(29)
(این مردم (مردم کوفه) برده و اسیر دنیا هستند و دین لقلقه زبانشان ، پیروی نمودن آنان از دین تا آنجاست که زندگیشان در رفاه باشد و آنگاه که در بوته امتحان قرار بگیرند، دینداران ، کم خواهند بود).
این فراز، آخرین جمله در خطبه حسین بن علی علیه السلام است که پس از ورود به کربلا در میان اهل بیت و یاران خویش ایراد فرمود.
توضیح اینکه : منظور از (الناس) با قرینه صدر و ذیل خطبه و شرایط موجود، مردم کوفه می باشد و (الف و لام) نه برای (جنس) بلکه برای (عهد خارجی) است .
3 / 6 - و اراکم قد اجتمعتم علی امر قد اسخطتم الله فیه علیکم ، و اعرض بوجهه الکریم عنکم ، و احل بکم نقمته ، فنعم الرب ربنا، و بئس العبید انتم ، اقررتم بالطاعة و امنتم بالرسول محمد صل الله علیه و آله وسلم ثم انکم زحفتم الی ذریته و عترته تریدون قتلهم ، لقد استحوذ علیکم الشیطان فانساکم ذکر الله العظیم فتبا لکم و لما تریدون ... (30)
(می بینم که شما (مردم کوفه) برای امری اجتماع کرده اید که خشم خدا را بر علیه خود بر انگیخته اید و موجب اعراض خدا از شما گردیده و غضبش را بر شما فرو فرستاده است . چه نیکوست خدای ما و چه بندگانی هستید شماها که به فرمان خدا گردن نهادید و به پیامبرش ایمان آوردید و سپس گردیده و خدای بزرگ را از یاد شما برده است ، ننگ بر شما بر آنچه اراده کرده اید).
این فراز، بخشی از اولین سخنرانی حسین بن علی علیه السلام در روز عاشوراست که خطاب به سپاهیان عمر سعد، ایراد فرموده است .
4 / 6 - و انما ادعوکم الی سبیل الرشاد، فمن اطاعنی کان من المرشدین و من عصانی کان من المهلکین ، و کلکم عاص لامری غیر مستمع لقولی ، قد انخزلت عطیاتکم من الحرام و ملئت بطونکم من الحرام فطبع الله علی قلوبکم ، و یلکم الا تنصتون ؟! الا تسمعون ؟!) (31)
(... من شما (مردم کوفه) را به رشد و سعادت فرا می خوانم ، هر کس را من پیروی کند، از رشد یافتگان است و هر کس مخالفت ورزد، از هلاک شدگان است . اینک همه شما سرکشی و عصیان و با دستور من مخالفت می کنید که گفتار مرا نمی شنوید، آری در اثر هدایای حرام که به دست شما رسیده و در اثر غذاهای حرام که شکمهای شما از آنها انباشته شده ، خداوند این چنین بر دلهای شما مهر زده است وای بر شما! چرا ساکت نمی شوید؟! چرا به سخنانم گوش فرا نمی دهید؟!).
و این فراز و دو فراز آینده ، از دومین سخنرانی حسین بن علی علیه السلام در روز عاشوراست ما مشروح این دو سخنرانی را با ذکر منابع ، در

(سخنان حسین بن علی علیه السلام) نقل نموده ایم .
5 / 6 - فقبحا لکم فانما انتم من طواغیت الامة و شذاذ الاحزاب و نبذة الکتاب و نفثة الشیطان و عصبة الاثام و محرفی الکتاب و مطفئی السنن و قتله اولاد الانبیاء و مبیری عترة الاوصیاء و ملحقی العهار بالنسب و موذی المومنین و صراخ ائمة المستهزئین الذین جعلوا القران عضین . (32)
(رویتان سیاه باد! شما از سرکشان امت و از بازماندگان احزاب مشرک هستید که قرآن را به دور انداخته اید و از دماغ شیطان افتاده اید. شما از گروه جنایتکاران و تحریف کنندگان کتاب و خاموش کنندگان سنن هستید که فرزندان پیامبر را می کشید و نسل اوصیا را ریشه کن می کنید. شما پیروان کسانی هستید که زنازادگان را به نسب ملحق کردند و اذیت کنند گان مومنان و فریاد رس پیشوایان استهزا کنندگان می باشید که قرآن را بخشهایی نامفهوم و بی محتوا تصور می کنند).
6 / 6 - اجل و الله ! الخذل فیکم معروف ، و شجت علیه عروقکم ، و توراثته اصولکم و فروعکم ، و نبتت علیه قلوبکم ، و غشیت به صدورکم فکنتم اخبث ثمرة شجی للناس و اکلة للغاصب ... (33)
(آری ، به خدا سوگند! مکر و فریب ، از صفات بارز شماست که رگ و ریشه شما بر آن استوار و تنه و شاخه شما آن را به ارث برده و دلهایتان با این عادت نکوهیده ، رشد نموده و سینه هایتان با آن مملو گردید، است به آن میوه نامبارک شبیه هستید که در گلوی باغبان رنج دیده اش ، گیر کند، و در کام سارق ستمگر شیرین و گوارا باشد).

7 - پیام مقاومت

یکی از مبانی اعتقادی شیعه - در اصل همانند نبوت - برتری امام در همه اوصاف حسنه و فضایل اخلاقی انسانی است . و امام افضل افراد امت و ارجح از همه آحاد مردم باشد؛ زیرا مقدم داشتن (مفضول) و کسانی که از لحاظ فضایل در سطح پایین قرار دارند بر (فاضل) و افراد برجسته و لایق ، عقلا نادرست و بر خلاف نظام اتم آفرینش و قانون تشریع الهی است . و این حقیقت را می توان از این آیه شریفه به وضوح دریافت که :
افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون .(34)
(آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟!).
اصلا واژه (امام) که از قرآن کریم گرفته شده است ، به معنای (رهبر، پیشوا، الگو و سرمشق) است . الگو و سرمشق در چه ؟ در همه فضایل معنوی و اخلاقی ، در علم و دانش ، در تواضع و فروتنی ، در کرامت و عزت نفس ، در عبادت و شجاعت ، در کرم و سخاوت ... و بالاخره در صبر و شکیبایی به هنگام مقابله با دشمن و در استقامت و پایداری در دفاع از اسلام و قرآن و این است مفهوم (امام).
حسین بن علی علیه السلام یکی از امامان و پیشوایان معصوم و یکی از این الگوهاست که چون در صحنه مبارزه با دشمن قرار می گیرد، پیام استقامت و پایداری او در همه انسانها موج و تحرک ایجاد می کند و آنجا که اسلام به فداکاری او نیازمند است ، شعار صبر و شکیباییش برای همه جهانیان الگو و سرمشق می گردد.
این معنا و پیام استقامت و پایداری در کلمات حسین بن علی علیه السلام بیش از پیامهای دیگرش منعکس گردیده و تعداد این شعارها در گفتار آن حضرت که به صورت نظم و نثر به دست ما رسیده ، بیش از سایر پیامها و شعارهایش ظهور و تجلی دارد که در اینجا بیست مورد از آنها را ذکر می کنیم :
1 / 7 - و یزید رجل فاسق شارب الخمر قاتل النفس المحرمة معلن بالفسق و مثلی لا یبایع مثله .(35)
(و یزید شخصی است فاسق ، شرابخوار، آدمکش و آشکارا مرتکب فسق و فجور می شود و شخصی مانند من با فردی مثل او بیعت نخواهد کرد).
به طوری که در صفحات گذشته اشاره نمودیم ، امام علیه السلام این جمله را در پاسخ (ولید بن عتبه) فرماندار مدینه ایراد فرمود که پس از

مرگ معاویه به آن حضرت پیشنهاد بیعت با یزید را مطرح نمود و این جمله در عین اینکه فساد یزید را بیان می کند، پایداری و استقامت حسین بن علی علیه السلام را نیز می رساند که در مقابل فساد، به مبارزه ادامه خواهد داد: و مثلی لا یباع مثله
2 / 7 - و انی لا اعطی الدنیة من نفسی ابدا
(همانا من هیچ گاه زیر بار ذلت نخواهم رفت).
امام علیه السلام این جمله را در پاسخ برادرش (عمر) معروف به (اطرف) بیان نمود، آنگاه که او قبل از حرکت از مدینه ، حادثه کربلا و جریان شهادت امام را از زبان امام حسن نقل و در خواست نمود که امام از این سفر منصرف شود و با یزید سازش کند، آن حضرت در پاسخ وی ضمن اینکه آگاهی خود را بیش از آنچه (عمر اطرف) در جریان این حوادث بود، به اطلاع وی رسانیده و جریان شهادت خود و امام مجتبی را به طوری که از رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم شنیده بود برای وی نقل کرد، این جمله را هم اضافه نمود که : (به خدا سوگند! به این همه فشارها ابدا به زیر بار ذلت نخواهم رفت).
3 / 7 - یا اخی ، لو لم یکن فی الدنیا ملجا و لا ماوی لما بایعت یزید بن معاویة .(36)
(برادر (محمد!) اگر در تمام دنیا (با این همه وسعت) هیچ پناهگاه و ملجاءای نباشد، باز هم من دست بیعت به یزید بن معاویه نخواهم داد).
امام علیه السلام این جمله را در پاسخ برادرش (محمد حنیفه) فرمود، آنگاه که وی به آن حضرت این چنین پیشنهاد نمود که به عقیده من شما در یک شهر معین اقامت نکنید و به همراه فرزندانت در یک منطقه دور دست قرار بگیرید و از آنجا نمایندگانی را به سوی شهرها گسیل دارید، اگر مردم با شما بیعت نمودند، شکر خدای را به جای آورید و اگر با دیگران بیعت کردند، باز هم لطمه ای بر شما وارد نخواهد گردید.
4 / 7 - و انی لا اری الموت الا سعادة ، و الحیاة مع الظالمین الا برما .(37)
(من (در چنین محیط ذلت بار) مرگ را جز سعادت و خوشبختی و زندگی با این ستمگران را چیزی جز ننگ و نکبت نمی دانم).
این جمله از فرازهای سخنرانی آن حضرت است که در روز دوم محرم ، پس از ورود به کربلا ایراد فرموده است .
5 / 7 - و الله لا اعطیهم یدی اعطاء الذلیل ، و لا افر فرار العبید . (38)
(به خدا سوگند! نه دست ذلت در دست آنان می گذارم و نه مانند بردگان از صحنه جنگ و از برابرشان فرار می کنم).
امام این جمله را در ضمن سخنرانی اول خود در روز عاشورا ایراد فرمود.
6 / 7 - الا و ان الدعی بن الدعی قد رکز بین اثنتین ، بین السلة و الذلة ، و هیهات منا الذلة ، یابی الله لنا ذلک ورسوله و المومنون ، و حجور طابت و

طهرت ، و انوف حمية ، و نفوس ابية ، من ان نؤ ثر طاعة اللئام على مصارع الكرام ... . (39)
(آگاه باشید که این فرومایه (ابن زیاد) و فرزند فرومایه ، مرا در بین و دو راهی شمشیر (شهادت) و ذلت (زندگی) قرار داده است و هیهات ! که ما به زیر بار ذلت برویم ؛ زیرا خدا و رسولش و مومنان از اینکه ما پذیرای ذلت باشیم ، ابا ندارد و دامنهای پاک مادران ما و مغزهای با غیرت و نفوس با شرافت پدران ما روا نمی دارد که اطاعت افراد لئیم و پست را بر قتلگاه مردان با فضیلت ، مقدم بداریم).
این جملات از فرازهای دومین حسین بن علی علیه السلام در روز عاشورا است .
7 / 7 - اما و الله لا اجیبهم الی شی ء مما یریدون حتی القی الله و انا مخصب بدمی .(40)
(آگاه باشید! به خدا سوگند! من به هیچ یک از خواسته های دشمنان جواب مثبت نخواهم داد تا محاسنم به خونم خضاب گشته ، و به دلقای خدا نایل گردم).
این جمله ، از فرازهایی از سخنان حسین بن علی علیه السلام است که در روز عاشورا پس از آنکه در میان دو لشکر، جنگ مغلوبه ای واقع گردید و گروهی از یاران آن حضرت به شهادت رسیدند، برای تشجیع و تسلی بقیه یارانش ، ایراد فرموده است .
8 / 7 - عند الله احتسب نفسی و حماة اصحابی .(41)
(بذل جانم و کشته شدن اصحاب و یارانم که به فرمان خداست ، به حساب اوست و از پیشگاه او در خواست اجر و پاداش می نمایم).
امام علیه السلام این جمله را در کنار پیکر قطعه - قطعه شده (حبیب بن مظاهر) سرباز کهنسالش ایراد فرمود.
9 / 7 - انی غدا اقتل و تقتلون کلکم معی و لا یبقی منکم واحدا .(42)
(من فردا کشته می شوم و همه شما حاضرین نیز کشته خواهید شد و کسی شما زنده نخواهد ماند... و حتی قاسم و عبدالله شیر خوار نیز کشته خواهند شد.
طبق نقل نفس المهوم ، امام علیه السلام این جمله را در شب عاشورا پس از سخنرانی که خطاب به اهل بیت و اصحاب خود ایراد فرمود، تذکر داد آنگاه که به آنان اجازه داد مرخص شوند و صحنه کربلا را ترک نمایند، ولی هر یک از آنان به نحوی و با بیانی استقامت و پایداری و حمایت خود را از امام علیه السلام اعلام نمودند.
10 / 7 - هون علی ما نزل بی انه بعین الله .(43)
(تحمل این مصیبت نیز بر من آسان است ؛ زیرا خداوند او را می بیند).
بنا به نقل (سید بن طاووس) حسین بن علی علیه السلام این جمله را

هنگامی ایراد فرمود که طفل شیر خوارش در روی دستش هدف تیر قرار گرفت و آن حضرت خون گلوی او را گرفت و به سوی آسمان پاشید.
و بالاخره از پیامهای استقامت و شعارهای پایداری آن حضرت که به صورت نثر به دست ما رسیده است ، یکی هم این جمله است که :
11 / 7 - (موت فی عز خیر من حیاة فی ذل).
(مرگ با عزت بهتر از زندگی با ننگ و ذلت است).
این جمله را مرحوم مجلسی در بحارالانوار (44) در ضمن بعضی از فرمایشات آن حضرت از مناقب نقل نموده است .
و اینک پیام و شعار مقاومت و پایداری آن حضرت که به صورت شعر نقل گردیده است :
12 / 7 -
سامضی و ما بالموت عار علی الفتی
اذا ما نوی حقا و جاهد مسلما
(من به سوی مرگ می روم که مرگ بر جوانمرد ننگ نیست ، آنگاه که نیتش حق و جهادش برای اسلام باشد).
13 / 7 -
وواسی الرجال الصالحین بنفسه
وفارق مثبورا و خالف مجرما
(و با ایثار جانش از مردان نیک حمایت کند و از دشمنی با خدا، و از جنایتکاران دوری گزیند).
14 / 7 -
اقدم نفسی لا ارید بقاءها
لتقلی خمیسا فی الهیاج عرمرما
(من اینک جانم را تقدیم می کنم و دست از زندگی می شویم تا در جنگی سخت و با دشمنی بس بزرگ مواجه شوم).
15 / 7 -
فان عشت لم اندم و ان مت لم الم
کفی بک ذلا ان تعیش و ترغما
(اگر با این عقیده زنده بمانم ، پشیمانی ندارم و اگر بمیرم مورد ملامت نیستم ، ولی برای تو همین بس که چنین ذلت بار و ننگینی را سپری کنی).
امام علیه السلام این شعار و این ابیات چهارگانه را در منزل (اشراف) خطاب به (حربن یزید ریاحی) ایراد نمود، آنگاه که در میانشان بحث طولانی شد، زیرا امام (ع) می خواست به حرکت خود به سوی کوفه ادامه دهد و حر، تصمیم گرفته بود طبق ماموریتی که به وی محول شده بود، از حرکت آن حضرت جلوگیری نماید. تا آنجا که به آن حضرت عرض کرد اگر شما این سفر را ادامه دهید منجر به جنگ خواهد گردید و اگر

جنگی پیش بیاید، شما حتما کشته خواهید شد.
آن حضرت در پاسخ وی فرمود: (افباالموت تخوفنی و هل یعدو بکم الخطب ان تقتلونی ؟).
(آیا مرا با مرگ می ترسانی ، مگر بیش از کشتن من نیز کاری از شما ساخته است ؟).
آنگاه فرمود: در اینجا من همان اشعاری را می خوانم که آن برادر مسلمان از قبیله اوس هنگامی که می خواست برای نصرت و یاری پیامبر در جنگ شرکت کند، خواند، سپس اشعار یاد شده را ایراد فرمود.(45)
- 7 / 16
فان نهزم فهزامون قدما
و ان نهزم فغیر مهزمینا .
(ما اگر پیروز شدیم ، پیروزی ما سابقه دار و قدیمی است (که پدرم و جدم بر کفار پیروز گشته اند). و اگر شکست بخوریم ، باز هم ما شکست نخوردیم (زیرا ما طرفدار حقیم و حق پایدار است)).
این یکی از چهار بیت شعری است که امام علیه السلام در ضمن دومین سخنرانی مشروح خود که در روز عاشورا برای اهل کوفه ایراد فرمود، به آنها متمثل گردید.(46)
- 7 / 17
و ان تکن الا بدان للموت انشات
فقتل امرء بالسیف فی الله افضل . (47)
(و اگر این بدنها برای مرگ آفریده شده است ، پس کشته شدن مرد با شمشیر در راه خدا چه بهتر!).
این بیت هم یکی از چهار بیت شعری است که امام علیه السلام در (منزل شقوق) در پاسخ مسافری که از کوفه می آمد، ایراد فرمود؛ زیرا وی از وضع آینده این سفر و از حوادث ناگواری که حسین بن علی علیه السلام ممکن است با آنها مواجه شود، اظهار نگرانی نمود.
- 7 / 18
الموت اولی من رکوب العار
و العار اولی من دخول النار.(48)
(مرگ بهتر از پذیرفتن ننگ است و ننگ بهتر از قبول آتش می باشد).
- 7 / 19
انا الحسین بن علی
الیت ان لا انثنی .
(من حسین بن علی هستم ، سوگند یاد کرده ام که (در مقابل دشمن) سرفرود نیاورم).
- 7 / 20

احمی عیالات ابی
امضی علی دین النبی .(49)
(من اینک از اهل و عیال و پدرم دفاع می کنم و در راه دین پیامبر کشته می شوم).
این اشعار را امام علیه السلام روز عاشورا در حالی خواند که به دشمن حمله نموده و مبارزه می طلبید.

8 - دعوت به صبر و پایداری

انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون .(50)
(من امروز آنان را به خاطر صبر و استقامتشان پاداش می دهم ، آنان پیروز و رستگارند).
در فصل گذشته ملاحضه فرمودید که یکی از خصوصیات اخلاقی و از برجسته ترین فضایلی که در دوران امامت و به هنگام پذیرش مسوولیت در بی اعتنایی آن حضرت به قدرت ظاهری بنی امیه بود.
اینک در این فصل ، با بعد دیگری از این فضیلت آشنا می شویم ، زیرا آن بزرگوار، گذشته از اینکه خودش دارای این روحیه مقاوم و استوار بود، خاندان و یارانش را نیز بر این اصل مهم دعوت و در آنان هم ، چنین روحیه ای را تقویت می نمود.
و با اینکه آنان در اثر ایمان قوی و اعتقاد راسخ از صبر و شیکبایی والایی برخوردار بودند، ولی باز هم آن حضرت با توجه به حساسیت شرایط و استثنایی بودن حادثه در مواردی بانوان و دختران خردسال و اصحاب و یارانش را به استقامت و پایداری و صبر و شکیبایی توصیه می نمود و با بیانات مختلف و ترسیم پاداشهای معنوی و اخروی آنان را تقویت و بر دلهایشان نیرو و آرامش می بخشید و برای استقبال از شهادت و اسارت ، آماده تر و دلگرمتر می ساخت و این جملات در تقویت روحی و ایجاد اعتماد و توکل در آنان آنچنان مؤ ثر بود که نه از مواجه شدن با نیزه و شمشیر، در خود ترس و واهمه راه دادند و نه از قطعه - قطعه شدن پیکرشان ، احساس درد و رنج نمودند، سیلی و تازیانه دشمن نتوانست کودکان را مرعوب کند و شماتت و استهزایش در بانوان ، موجب شکست روحی آنان نگردید.
و اینک ده فقره از این پیامهای آرامبخش :
1 / 8 - یا اختاه ، تعزی بعزاء الله ، و اعلمی ان اهل الارض یموتون و اهل السماء لایبقون .(51)
(خواهرم ! با استمداد از خداوند، صبر و شکیبایی در پیش بگیر و بدانکه همه مردم دنیا می میرند و کسی از اهل آسمان باقی نمی ماند).
طبق آنچه در منابع معتبر از امام سجاد علیه السلام نقل شده است ، حسین بن علی علیه السلام این جملات را در شب عاشورا خطاب به زینب کبرا علیه السلام فرمود، آنگاه که امام حسین بن علی علیه السلام در میان خیمه اش اشعاری در بی وفایی دنیا می خواند: (یا دهر اف لک من خلیل ...).
زینب کبرا در کنار بستر امام سجاد نشسته بود، با شنیدن این اشعار از

برادرش ، با عجله وارد خیمه او گردید و چنین گفت : (برادرم ! کاش می مردم و چنین روزی را نمی دیدم که این مصیبت ، همه مصایب را زنده کرد) و امام علیه السلام با جملات یاد شده خواهرش را تسلی داد. آنگاه چنین فرمود:
2 / 8 - یا اختاه ! یا ام اکلثوم ! یا فاطمة ! یا رباب ! انظرن اذا قتلت فلا تشققن علی جیبیا، و لا تخمشن وجها، و لا تقلن هجرا .(52)
(خواهرم ام کلثوم ! (دخترم) فاطمه ! (همسرم) رباب ! پس از مرگ من گریبان چاک نکنید، سیلی به صورت نزنید و سخنی که از شما شایسته نیست بر زبان نرانید).
3 / 8 - استعدوا للبلاء، واعلموا ان الله تعالی حامیکم و حافظکم ، وسینجیکم من شر الاعداء، ویجعل عاقبة امرکم الی خیر، و یعذب عدوکم بانواع العذاب ، و یعوضکم عن هذه البلیة بانواع النعم و الکرمة ، فلا تشکوا و لا تقولوا بالسنتکم ما ینقض من قدر کم .(53)
(برای سختیها آماده باشید و بدانید خداوند پشتیبان و حافظ شما است و در آینده نزدیک ، شما را از دست دشمنان نجات خواهد داد و فرجام کار شما را نیکو قرار می دهد. و دشمن را به عذابهای گوناگون معذب و برای شما در مقابل این گرفتاری ، نعمتها و عزتهای فراوان ارزانی خواهد داشت ، پس شکوه نکنید و آنچه ارزش شما را کم می کند، بر زبان نیاورید).
این جملات را امام علیه السلام در آخرین وداعش خطاب به خواهران خود و بانوان حرم ایراد فرمود.
4 / 8 - ان الله تعالی اذن فی قتلکم و قتلی فی هذا الیوم ، فعلیکم بالصبرو القتال .(54)
(خداوند اجازه داده که من و شما در این روز کشته شویم ؛ (حکم جهاد، شامل حال ما گردیده است) بر شما است که صبر و شکیبایی کنید و با دشمن بجنگید).
5 / 8 - صبرا بنی الکرام ! فما الموت الاقنطرة تعبر بکم عن البؤ س و الضراء الی الجنان الواسعة و النعیم الدائمة ، فایکم یکره ان ینتقل من سجن الی قصر، و ما هو لا عدائکم الا کمن ینتقل من قصر الی سجن و عذاب .(55)
(ای بزرگ زادگان ! صبر و شکیبایی کنید که مرگ جز پلی نیست که شما را از سختیها و رنجها عبور داده به بهشت پهناور و نعمتهای همیشگی می رساند و چه کسی از شما است که نخواهد از زندان به قصر انتقال یابد و همین مرگ برای دشمنان شما مانند آن است که آنان را از کاخی به زندان و شکنجه گاه ، منتقل کنند).
6 / 8 - ان ابی حدثنی عن رسول الله صل الله علیه و آله وسلم ان الدنیا سجن المومن و جنة الکافر و الموت جسر هولاء الی جناتهم و جسر هولاء

الی جحمهیم ما کذبت و لا کذبت .(56)
(پدرم از رسول خدا نقل نمود اینکه دنیا زندان مؤ من و بهشت کافر است و مرگ پل آنان (مسلمانان) است برای بهشتشان و پل اینان (کافر) است برای دوزخشان ، نه به من دروغ گفته اند و نه من دروغ می گویم).
این سه فراز از خطبه حسین بن علی (علیه السلام) است که در روز عاشورا پس از اقامه نماز صبح ، خطاب به یارانش ایراد نمود.
7/8 - (قوموا ایها الکرام الی الموت الذی لابد منه فان هذه السهام رسل القوم الیکم) (57)
(ای بزرگواران برخیزید به سوی مرگ که راه گریزی از آن نیست و این تیرها پیکهای مرگ است که از این مردم به سوی شما پرتاب می شود).
حسین بن علی علیه السلام این جملات را در روز عاشورا آنگاه ایراد فرمود که مراجعت نمود و در این موقع ، عمر سعد، به خیمه اش تیری به سوی خیمه گاه آن حضرت رها کرده و گفت : شما نزد امیر (ابن زیاد) شهادت بدهید من اولین کسی بودم که به سوی خیمه های حسین ، تیراندازی نمودم . لشکریان او با دیدن این صحنه ، تیرها را مانند قطرات باران به خیمه ها فرو ریختند که بنا به نقلی در اثر این تیراندازی عمومی ، در میان خیمه ها کمتر کسی ماند که تیری بر بدن او اصابت نکرده باشد، امام در این موقع حساس فرمود: (ایها الکرام !...)
8/8 - یا کرام ! هذه الجنة قد فتحت ابوابها و اتصلت انهارها و اینعت ثمارها، و هذا رسول الله (علیه السلام) و الشهداء الذین قتلوا فی سبیل الله یتوقعون قدومکم و یتباشرون بکم ، فحاموا عن دین الله و دین نبیه و ذبوا عن حرم الرسول (صل الله و علیه و آله و سلم) . (58)
(ای عزیزان ! ای بزرگ منشان ! اینک درهای بهشت (به روی شما باز شده که نهرهایش جاری و درختانش سرسبز و خرم است و اینک رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم و شهیدان راه خدا منتظر شما هستند و ورود شما را به همدیگر مژده می دهند، پس بر شماست که از دین خدا و رسولش حمایت و از حرم پیامبر صل الله علیه و آله وسلم ، دفاع کنید).
حسین بن علی علیه السلام این جملات را پس از اقامه نماز ظهر، آنگاه که چند نفر به هنگام نماز، در دفاع از آن بزرگوار سینه خود را سپر نموده و به خاک و خون غلطیدند؛ ایراد فرمود.
9 / 8 - (تقدم فانا لا حقون بک عن ساعة).(59)
((عمرو!) پیش به سوی بهشت ! ما نیز، به زودی به تو ملحق می شویم).
امام علیه السلام این جمله را هنگامی به (عمرو بن خالد صیداوی) فرمود که وی عرضه داشت یابن رسول الله ! جانم به قربانت ! من تصمیم گرفته ام هر چه دارم زودتر به یاران شهید تو ملحق شوم ؛ زیرا برای من سخت

است که خودم را کنار بکشم و ببینم که تو در میان اهل و عیالت تنها مانده ای و به دست دشمن کشته می شوی).
10 / 8 - رح الی ماهو خیر لک من الدنیا و ما فیها، و الی ملک لا یبلی . (60)
((حنظله !) بشتاب به سوی (بهشتی که) بهتر از دنیا و آنچه در اوست و بشتاب به سوی ملک و مقامی که همیشگی است و کهنه نمی شود).
(حنظله شبامی) که تاخیر در شهادت را جایز نمی دانست ، عرض کرد:
افلا نروح ربنا و نلحق باخواننا؟؛ آیا به سوی پروردگارمان نروم و به برادرنمان که به فیض شهادت نایل گشته اند لاحق نشوم ؟).
حضرت در پاسخ فرمود : (رح الی ...).
11 / 8 - صبرا یا بنی عمومتی ! صبرا یا اهل بیتی ! لا رایتم هوانا بعد هذا الیوم ابدا .(61)
(عموزادگان من ! اهل بیت من ! (در مقابل مرگ)، صبور و شکیبا باشید که پس از این جنگ و بعد از شهادت ، روی خواری نخواهید دید).
حسین بن علی علیه السلام این جمله را در حالی فرمود که چند نفر از جوانان بنی هاشم به سوی دشمن حمله کردند و چون امام این حمله دستهه جمعی را مشاهده نمود، فرمود:(صبرا...).
12 / 8 - یا بن اخی ! اصبر علی ما نزل بک فان الله یلحقک بابائک الطاهرین الصالحین . برسول الله صل الله علیه و آله وسلم و علی و حمزة و جعفر و الحسن .(62)
(فرزند برادرم ! صبور و شکیبا باش بر رنج و فشاری که برتو وارد می شود زیرا خداوند تو را به نیاکان پاک و صالحت رسول خدا، علی ، حمزه ، جعفر و حسن ملحق خواهد نمود).
حسین بن علی علیه السلام پس از مرگ طولانی که در روی خاک و در محاصرت دشمن قرار گرفت کودکی از برادر زادگان آن حضرت ، خود را شتابان به امام علیه السلام رسانید، زینب کبری او را به خیمه در کنار او قرار گرفت ، یکی از افراد دشمن به نام (بحر بن کعب) به سوی امام حمله نمود، آن کودک دست خود را پیش برد تا مانع رسیدن شمشیر به عمویش شود، شمشیر به دست طفل فرود آمد و آن را قطع نمود و دست آویزان گردید، امام علیه السلام در حالی که به روی خاک افتاده بود، آن طفل را به آغوش کشید و دست به گردن وی انداخت و با همین جمله او را تسلی داد:
(یا بن اخی ! اصبر علی ما نزل بک ...).

9 - امر به معروف و نهی از منکر در پیام حسین بن علی (ع)

مساله (امر به معروف و نهی از منکر) بعنوان یکی از مهمترین برنامه های شریعت و زیربنای نظام اسلامی و عامل اجرایی قوانین این آیین مقدس به شمار می آید و در قرآن مجید با عناوین و تعبیرات مختلف از جمله به صورت ارائه یک وظیفه حتمی و تکلیف موکد آمده است :
ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون .(63)
و گاهی به عنوان بیان اوصاف و نشانه های مومنان راستین از آن یاد شده است چنانچه می فرماید:
و المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر... .(64)
و در کلمات پیامبر صل الله علیه وآله و سلم و ائمه معصومین علیه السلام هم در این مورد تاکیدات فراوان وجود دارد؛ از جمله امام باقر علیه السلام می فرماید:
(امر به معروف و نهی از منکر، دو فریضه بزرگ الهی است که بقیه واجبات با آنها برپا می شوند و به وسیله این دو، راهها امن می گردد و کسب و کار مردم حلال می شود، حقوق افراد تاءمین می گردد و در سایه آنها زمینها آباد و از دشمنها انتقام گرفته می شود و در پرتو آنها، همه کارها روبه راه می گردد).(65)
با توجه به این اهمیت است که عده ای از فقهای بزرگ شیعه ، جهاد را با تمام عظمتش و با تمام ابعاد و احکامش ، بخشی از امر به معروف و نهی از منکر می دانند و گوشه ای از این وظیفه اسلامی به حساب می آورند و جمله :
اشهد انک قد اقمت الصلاة و اتیت الزکاة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر .
که در زیارت حسین بن علی علیه السلام آمده است ، گواه این حقیقت است . و این معنا را تفهیم می کند که آن حضرت با قیام و جهاد خود، وظیفه امر به معروف را به انجام رسانیده است .
به هر حال ، این موضوع با توجه به اهمیتی که داراست ، در کلام و پیام حسین بن علی علیه السلام در سه محور و سه بخش مختلف ، مورد توجه قرار گرفته است :
الف - اهمیت امر به معروف و نهی از منکر در جامعه اسلامی .
ب - نکوهش سستی کنندگان در امر به معروف و نهی از منکر.

ج - امر به معروف و نهی از منکر، عنصر اصلی و عامل مهم در قیام حسین بن علی علیه السلام است .

اینک بخش اول

الف - اهمیت امر به معروف و نهی از منکر در جامعه اسلامی

1 / 9 - ایها الناس ! ان رسول الله صل الله علیه و آله وسلم قال : من راءی سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله ناکثا عهده مخالفا لسنة رسول الله یعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقا علی الله ان یدخله مدخله .(66)
(مردم ! پیامبر خدا فرمود هر کس سلطان جائر و زور گویی را ببیند که حرام خدا را حلال نموده و پیمان او را در هم شکسته ، با سنت پیامبر، مخالفت می ورزد، در میان بندگان خدا راه گناه و مخالفت با قانون الهی را در پیش می گیرد و با چنین فردی با عمل و گفتارش مخالفت نکند، بر خداوند است که چنین فرد (ساکت) را به محل همان طغیانگر (آتش جهنم) داخل کند).
این فراز، بخش اول از سخنرانی حسین بن علی علیه السلام است که در منزل (بیضه) خطاب به سپاهیان حر ایراد فرمود.
2 / 9 - اعتبروا ایها الناس بما وعظ الله به اولیاء من سوء ثنانه علی الاخبار اذ یقول : لو لا ینهاهم الربانیون و الاخبار عن قولهم الاثم ...و قال : لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل - الی قوله - لبئس ما کانوا یفعلون .(67)
(ای مردم ! از پندی که خدا به اولیا و دوستانش به صورت نکوهش از علمای یهود داده ، عبرت بگیرید، آنجا که می فرماید: چرا دانشمندان نصاری علمای یهود، آنان را از سخنان گناه آمیز و خوردن مال حرام ، نهی نمی کنند. و باز می فرماید:از بنی اسرائیل آن عده که کافر شدند، مورد لعن و نفرین قرار گرفتند؛ زیرا آنان همدیگر را از اعمال زشتی که انجام می دادند، نهی نمی کردند و چه بدکاری که مرتکب می شدند).
این فراز و فرازهای نه گانه از فرازهای خطبه مفصل و تاریخی حسین بن علی علیه السلام است که دو سال قبل از مرگ معاویه ، در سرزمین منی آن را ایراد فرموده است .
3 / 9 - و انما عاب الله ذلک علیهم لانهم کانوا یرون من الظلمة الذین بین اظهر هم المنکر و الفساد فلا ینهونهم عن ذلک رغبة فیما کانوا ینالون منهم و رهبة مما یحذرون و الله یقول : فلا تخشوا الناس و اخشون و قال : و المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر... .(68)
(در حقیقت خدا سکوت آنان را از این جهت عیب می شمارد که آنان با چشم خود می دیدند که ستمکاران به زشتکاری و فساد پرداخته اند و باز منعشان نمی کردند و این سکوت به خاطر علاقه به چیزهایی بود که از آن دریافت می کردند و به خاطر ترسی بود که از آزار و تعقیب آنان به دل

راه می دادند، در حالی که خداوند می فرماید:از مردم نترسید و از من بترسید. و می فرماید:مردان و زنان مومن ، ولی (یار و یاور) یکدیگرند، همدیگر را امر به معروف و نهی از منکر می کنند).
4 / 9 - فبدا الله بالامر بالمعروف و النهی عن المنکر فریضة منه لعمه بانها اذا ادیت و اقیمت استقامت الفرائض کلها هینها وصعبها و ذلک ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر دعاء الی الاسلام مع رد المظالم و مخالفة الظالم و قسمة الفی ء و الغنائم و اخذ الصدقات من مواضعها و وضعها فی حقها .(69)
(خداوند در این آیه (که فراز قبلی آورده شد) در شمردن صفات مومنان که مظهر دوستی و همکاری هستند، از امر به معروف و نهی از منکر شروع می کند و نخست آن را موجب می شمارد؛ زیرا می داند اگر این دو امر در جامعه برقرار شود، همه واجبات از آسان گرفته تا مشکل ، برقرار خواهد شد؛ چون امر به معروف و نهی از منکر، دعوت به اسلام ، باز گرداندن حقوق به ناحق گرفته شده ، ستیز با ستمگر و تقسیم ثروتهای عمومی و غنایم جنگی است بر موازین اسلام و اخذ جمع آوری صدقات (زکات و مالیاتهای الزامی) از موارد صحیح و واجب آن و به مصرف صحیح و شرعی رسانیدن آن است).
مهم ترین بعد در امر به معروف و نهی از منکر
آنچه در این فراز از پیام و سخن امام علیه السلام قابل توجه و حائز اهمیت است ، بیان ابعاد وسیع و مفهوم گسترده امر به معروف و نهی از منکر و اشاره به مهمترین بعد و جنبه عملی در این مساله اساسی و حیاتی است ؛ زیرا آن حضرت با استناد به دو آیه از قرآن مجید، می فرماید: (اگر امر به معروف و نهی از منکر در جامعه برقرار شود، همه واجبات از کوچک و بزرگ ، عملی و همه مشکلات اجتماعی ، حل خواهد شد).
آنگاه به عنوان نمونه و مثال ، پنج مورد از این امور را بدین صورت بیان می کند.
یک - و ذلک ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر دعاء الی الاسلام .
(امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام است).
دو - (مع رد المظالم).
(و باز گرداندن حقوق به ناحق گرفته شده است).
سه - (و مخالفة الظالم).
(مبارزه با ستمگران است).
چهار - (و قسمة الفی ء و الغنائم).
(توزیع عادلانه ثروتهای عمومی و غنایم است).
پنج - (و اخذ الصدقات من مواضعها و وضعها فی حقها).
(و جمع آوری صدقات (زکات و مالیاتهای الزامی) بجا و صحیح و صرف

کردن آنها در موارد شرعی است).
و پر واضح است که قیام به امر به معروف و نهی از منکر در این سطح وسیع مبارزه با ستمگران و گرفتن حقوق ستمدیدگان و ریشه کن نمودن جور و فساد و اقامه عدل و داد در جامعه نمی تواند به صورت (فردی) و یا با امر به معروف (قولی) و بدون تشکیل حکومت اسلامی و ایجاد نیروی اجرایی ، امکان پذیر باشد.

ب - نکوهش سستی کنندگان در امر به معروف و نهی از منکر

اینک بخش دوم پیام آن حضرت که در این قسمت از پیامش کسانی که وظیفه خود را در مقابل فریضه بزرگ (امر به معروف و نهی از منکر) نادیده گرفته و در انجام این واجب ، سستی به خرج داده اند، مورد نکوهش و ملامت قرار داده ، آنگاه آثار شوم این سهل انگاری و عواقب تلخ و ثمرات ناگوار این ترک مسوولیت را که پیش از همه متوجه خود آنان گردیده است ، تذکر می دهد و می فرماید:

5 / 9 - ثم انتم ایتها العصابة عصابة بالعلم مشهورة ، و بالخبر مذکورة ، و بالنصیحة معروفة ، و بالله فی انفس الناس مهابة ، یهابکم الشریف ، و یکرمکم الضعیف ، و یؤ ثروکم من لا فضل لکم علیه و لا یدکم عنده ، تشفعون فی الحوائج اذا امتنعت من طلابها، وتمشون فی الطریق بهیبة الملوک و کرامة الاکابر .

(شما ای گروه حاضر! ای گروهی که به علم و دانش شهرت دارید! و از شما به نیکی یاد می شود و به خیر خواهی و راهنمایی در جامعه ، معروف شده اید و به خاطر خدا در دل مردم شکوه و مهابت دارید، به طوری که افراد مقتدر از شما بیم دارند، شما را بر خود مقدم می شمارند و نعمتهای خدا را برخود دریغ و بر شما ارزانی می دارند، مردم در حوائج و نیازهایشان ، شما را واسطه قرار می دهند و در کوچه و خیابان با مهابت پادشاهان و شکوه بزرگان ، قدم بر می دارند).

6 / 9 - الیس کل ذلک انما نلتموه بما یرجی عندکم من القیام بحق الله و ان کنتم عن اکثر حقه تقصرون ، فاستختففتم بحق الائمة ، فاما حق الضعفاء فضیعتم ، واما حقکم بزعمکم فطلبتم ، فلا مالا یذلتموه ، و لا نفسا خاطرتم بها للذی خلقها، و لا عشیرة عادیتموها فی ذات الله .

(آیا بر همه این احترامات و قدرتهای معنوی از این جهت نایل نگشته اید که از شما امید می رود تا به اجرای قانون خدا کمر ببندید گرچه در موارد زیادی از قوانین خدا، کوتاهی کرده اید، بیشتر حقوق الهی را که به عهده دارید، فرو گذاشته ، حق ائمه را خوار و خفیف و حق افراد ناتوان را ضایع کرده اید، اما در همان حال به دنبال آنچه حق خویش می پندارند برخاسته اید، نه پولی خرج کرده اید و نه جان را در راه کسی که آن را آفریده به خطر انداخته اید. و نه با قبیله و گروهی به خاطر خدا در افتاده اید).

7 / 9 - انتم تتمنون علی الله جنته و مجاورة رسله و امانا من عذابه ، لقد خشیت علیکم ایها المتمنون علی الله ان تحل بکم نقمة من نقمانه ، لانکم بلغتم من کرامة الله منزلة فضلتم بها، و من یعرف الله لا تکرمون و انتم بالله فی عباده تکرمون .

(شما آرزو دارید و حق خود می دانید که خداوند بهشتش و همنشینی پیامبرانش را ایمنی از عذابش را به شما ارزانی دارد، ای کسانی که چنین انتظارهایی از خدا دارید! من از این بیمناکم که عذابی از عذابهایش بر شما فرود آید؛ زیرا در سایه عزت و عظمت خدا به منزلتی بلند رسیده اید، ولی خدا شناسایی را که مبلغ خداشناسی هستند، احترام نمی کنید حال آنکه شما به خاطر خدا در میان بندگانش احترام دارید).
8 / 9 - و قد ترون عهود الله منقوضة فلا تفزعون ، و انتم لبعض ذمم آبائکم تفزعون ، و ذمة رسول الله مخفورة محفورة و العمی و البکم و الزمنی فی المدائن مهملة ، لا نرحمون و لا فی منزلتکم تعملون ، ولا من عمل فیها تعینون و بالادهان و المصانعة عند تاءمنون ، کل ذلک مما امرکم الله به من النهی و التناهی و انتم غافلون .
(و نیز از آن جهت بر شما بیمناکم که به چشم خود می بینید تعهدات و پیمانهای در برابر خداوند گسسته ، اما نگران نمی شوید در حالی که برای پاره ای از تعهدات پدرانتان آشفته می شوید و اینک تعهداتی که در برابر پیامبر انجام گرفته (تعهد اطاعت از او و جانشینش) مورد بی اعتنایی است ، نابینایان و اشخاص کر و لال و زمینگیر و ناتوان در همه شهرها بی سرپرست مانده اند، بر آنان ترحم نمی شود و نه مطابق شان و منزلتتان عمل می کنید و نه به کسی که بدین سان عمل کند، مدد می رسانید. با چرب و چاپلوسی ، خود را در برابر ستمکاران ایمن می سازید، تمام اینها دستورهای خداست به صورت نهی یا تناهی (باز داشتن یکدیگر از منکر، که شما از آن غفلت می ورزید).
9 / 9 - و انتم اعظم الناس مصیبة لما غلبتم علیه من منازل العلماء لو کنتم تشعرون ، ذلک بان مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله ، الامناء علی حلاله و حرامه ، فانتم المسلوبون تلک المنزلة ، و ما سلبتم ذلک الا بتفرقکم عن الحق و اختلافکم فلی السنة بعد البینة الواضحة .
(و مصیبت شما را از مصایب همه مردم سهمگین تر است ؛ زیرا منزلت و مقامی که باید علما داشته باشند از شما باز گرفته اند؛ چون امور اداری کشور و صدور احکام قضایی و تصویب برنامه های اجرایی به دست دانشمندان روحانی که امین حقوق الهی و به حلال و حرام آگاهند، اجرا شود، اما اینک این مقام را از دست شما ربوده اند و از دست دادن چنین مقامی ، هیچ علتی ندارد جز اینکه از پیرامون حق (قانون اسلام و حکم خدا) پراکنده اید و درباره سنت پس از آنکه دلایل روشن بر حقیقت آن وجود دارد، اختلاف کرده اید).
10 / 9 - و لو صبرتم علی الارض و تحملتم المؤ ونة فی ذات الله کانت امور الله علیکم ترد و عنکم تصدور و الیکم ترجع ، و لکنکم مکنتم الظلمة من منزلتکم ، و استسلمتم امور الله فلی ایدیهم ، یعملون بالشبهات

ویسیرون فی الشهوات ، سلطهم علی ذلک فرار کم من الموت ، واعجابک بالحیاة التی هی مفارقتکم ، فاسلمتم الظعفاء فی ایدیهم ... .(70)
(شما اگر بر شکنجه و ناراحتی شکیبایی می نمودید و در راه خدا متحمل ناگواری بودید، مقررات برای تصویب ، پیش شما آورده می شد و به دست شما صادر می گردید و شما مرجع کارها بودید، اما به ستمکاران مجال دادید تا این مقام را از دست شما بستانند و اجازه دادید حکومت به دست آنان بیفتد تا بر اساس سنت حدس و گمان ، به حکومت پردازند و راه خود کامگی و اقناع شهوت پیشه سازند، سبب تسلط آنان بر حکومت ، فرارتان از کشته شدن و دلبستگی شما به زندگی کوتاه دنیا بود، شما با این روحیه و رویه ، توده ناتوان را به چنگال این ستمگران گرفتار کردید).

ج - امر به معروف و نهی از منکر، عنصر اصلی وعامل مهم در قیام حسین بن علی (ع)

و اینک پس از نقل پیام حسین بن علی علیه السلام در دو بخش از امر به معروف و نهی از منکر، به بخش سوم این موضوع که در آن پنج پیام نقل گردیده است ، می پردازیم :

11 / 9 - اللهم انک تعلم انه لم یکن ما کان منا تنافسا فی سلطان ، و لا التماسا من فضول الحطام ولکن لنری المعالم من دینک ، ونظهر الاصلاح فی بلادک ، و یاءمن المظلومون من عبادک ، و یعمل بفرائضک ، سننک و احکامک .(71)

(خدایا! بی شک تو می دانی آن چه از ما سر زده (و مبارزه ای که بر ضد بنی امیه شروع کرده ایم) نه رقابت در به دست آوردن قدرت سیاسی است و نه جستجوی ثروت و نعمتهای بیشتر، بلکه برای این است که ارزشهای درخشان آیینت را ارائه دهیم و در بلاد و شهرها اصلاحات پدید آوریم و بندگان ستمدیده ات را از حقوقشان برخوردار و ایمن سازیم و برای این است که به قوانین و احکام تو عمل شود).

12 / 9 - اللهم انی احب المعروف و انکر المنکر، و انی اسئلک یا ذاالجلال و الاکرام بحق هذا القبر و من فیه الا اخترت لی من امری ما هو لک رضی و لرسولک رضی .(72)

(خدایا من دوستدار معروف و از منکر بیزارم . ای خدای بزرگ و کرامت بخش ! تو را به حق این قبر و به حق کسی که در میان آن است ، سوگندت می دهم که در این تصمیم و اراده ای که دارم ، راهی را برای منم بنمایی که موجب رضا و خشنودی تو و پیامبرت باشد).

امام علیه السلام این جمله را در یک برهه حساس و در یک شرایط تاریخی در کنار قبر رسول خدا صل الله علیه وآله وسلم ایراد فرمود، آنگاه که تصمیم گرفت مدینه را به سوی مکه ترک گوید و برای آخرین بار به زیارت قبر رسول خدا (ص) شتافت و با جد بزرگوارش وداع نمود.

13 / 9 - و انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما، و انما خرجت لطلب الاطلاح فی امة جدی (ع) ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیرة جدی وابی علی بن ابی طالب .(73)

(و من نه از روی خود خواهی و یا برای خوشگذرانی و نه برای افساد و ستمگری ، از مدینه خارج شدم بلکه هدف من از این سفر، امر به معروف و نهی از منکر و خواسته ام از این حرکت ، اصلاح مفاسد امور است و احیا و زنده کردن سنت و قانون جدم رسول خدا (ص) و راه و رسم پدرم علی ابن ابیطالب است).

این جمله ها بخشی از متن وصیتنامه حسین بن علی علیه السلام است که

هنگام حرکت از مدینه خطاب به برادرش (محمد بن حنیفه) نوشته است .
14 / 9 - و انا ادعوکم الی کتاب و سنة نبیه ، فان السنة قد امیتت و البدعة قد احییت تسمعوا قولی اهدکم الی سبیل الرشاد .(74)
(من شما را به کتاب و سنت پیامبرش دعوت می کنم ، زیرا سنت فراموش شده و بدعت ، جای آن را گرفته است ، اگر سخن مرا بشنوید، به راه سعادت و خوشبختی رهنمونتان خواهم بود).
این جمله نیز که بیانگر انگیزه قیام و حرکت حسین بن علی علیه السلام است ، از فرازهای نامه ای است که آن حضرت پس از ورود به مکه ، به سران شهر بصره مانند (مالک بن مسمع بکری ، مسعود بن عمرو، منذر بن جارود و...) نگاشته است .
15 / 9 - الا و ان هولاء قد لزموا طاعة الشیطان ، و ترکوا طاعة الرحمان ، و اظهروا الفساد، و عطلوا الحدود، و استاثروا بالفی ء، واحلوا حرام الله ، و حرموا حلاله ، و انا احق ممن غیر .(75)
(مردم آگاه باشید! اینان (بنی امیه) به پیروی از شیطان گردن نهاده و اطاعت خدا را ترک نموده اند، فساد را ترویج و حدود خدا را تعطیل نموده اند و بیت المال را به خود اختصاص داده ، حرام خدا را حلال و حلال خدا را تحریم کرده اند و اینک من سزاوار و شایسته ام بر حکومت مسلمانان نه اینان که اسلام را تغییر داده اند).
این جمله بخشی از سخنرانی مشروح حسین بن علی علیه السلام است که در (منزل بیضه) در نزدیکی کربلا خطاب به سپاهیان (حر) ایراد فرمود.

10 - نماز در پیام امام

در دین مقدس اسلام (نماز) در راس همه اعمال و عبادات قرار گرفته است چنانچه خداوند در اوصاف متقین که بهترین بندگان اویند می فرماید:
الذین یومنون بالغیب و یقیمون الصلوة .(76)
((پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمانمی آورند و نماز را بر پا می دارند).
این عبادت از آن چنان اهمیتی برخوردار است که نه تنها در دین اسلام بلکه در ادیان گذشته و در شرایط انبیای پیشین نیز در راس همه برنامه ها و عبادات بوده است و لذا حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند برای خود و ذریه اش توفیق اقامه نماز را درخواست می کند و می گوید:
(رب اجعلنی مقیم الصلوة و من ذریتی ...).(77)
و حضرت لقمان در به پا داشتن نماز به فرزندش توصیه می کند:
(یا بنی اقم الصلوة ...).(78)
و حضرت عیسی آن را از وظایف اولیه اش می شمارد و می گوید:
(و اوصانی بالصلوة و الزکاة ما دمت حیا)؛ (79) (تا زمانی که زنده ام مرا به نماز و زکات توصیه کرده است).
خلاصه در اهمیت نماز، همین بس که معیار قبول و رد همه اعمال و عبادات دیگر معرفی شده است .(80)
براین اساس است که حسین بن علی علیه السلام با پیام و شعارش ، پیروانش بر اهمیت نماز متوجه ساخته است و از یاران و اصحابش که در حساسترین شرایط از نماز حمایت کرده و حتی برای اقامه تنها یک نماز، جانشان را فدا کرده اند، تقدیر به عمل آورد است :
1 / 10 - ارجع الیهم فان استطعت ان توخرهم الی غدوة و تدفعهم عنا العشیة لعلنا نصلی لربنا اللیلة و ندعوه و نستغفره .(81)
(ابوالفضل ! به سوی آنان بر گرد و اگر توانستی همین امشب را مهلت بگیر و جنگ را تا فردا صبح به تاخیر بینداز امید است تا ما امشب به نماز، دعا و استغفار با پروردگار مان بپردازیم).
2 / 10 - فهو یعلم انی قد کنت احب الصلوة له و تلاوة کتابه و کثرة الدعاء و الاستغفار .(82)
(زیرا او می داند که من به نماز و قرائت قرآن و استغفار و مناجات پرودگار علاقه شدید دارم).
امام علیه السلام این جمله را که حاوی دو پیام و شعار مستقل در بیان اهمیت نماز است ، عصر تاسوعا هنگامی که دشمن به سوی خیمه ها حرکت نمود، خطاب به برادرش ابوالفضل علیه السلام ایراد فرمود؛ زیرا

در مرحله اول به وی دستور داد که به سوی دشمن برود و علت حرکت تا به هنگام آنان را سؤ ال کند و پاسخ آنان این بود که دستور جدید و اکید از ابن زیاد آمده است که یا باید همین الان جنگ شود یا بیعت با یزید انجام گیرد.
وقتی حضرت ابوالفضل این پیام دشمن را به امام ابلاغ نمود، در مرحله دوم آن حضرت مجددا این دستور را صادر فرمود. آری قرار بود عصر تاسوعا جنگ شروع شود، ولی امام علیه السلام برای اهتمام بر نماز و قرائت قرآن از دشمن فرومایه اش در خواست مهلت نمود.
3 / 10 - ذکرت الصلاة جعلک الله من المصلین الذاکرین .(83)
(ابوثمامه ! نماز را به یاد آوری ، خدا تو را از نماز گزارانی که به یاد خدا هستند، قرار بدهد).
4 / 10 - نعم ، هذا اول وقتها، سلوهم ان یکفوا عنا حتی نصلی .(84)
(آری اینک اول وقت نماز است ، از دشمن بخواهید دست از جنگ بردارد تا نماز خود را به جای آوریم).
امام علیه السلام این جمله را که مانند جمله قبل ، مرکب از دو شعار است ، در پاسخ (ابوثمامه صیداوی) یکی از یاران وفادارش فرمود، آنگاه که او را در حال شدت جنگ متوجه گردید که اول ظهر است ، لذا به آن حضرت عرض نمود:
(بنفسی انت ؛ جانم به قربانت)، گرچه این مردم به حملات خود ادامه می دهند، ولی به خدا سوگند! تا مرا نکشته اند نمی توانند بر تو دست یابند و من دوست دارم آنگاه به لقای خدایم نایل شوم که این یک نماز آخر را هم با امامت شما به جای آورده باشم .
5 / 10 - (نعم ، انت امامی فی الجنة).(85)
(سعید! آری تو پیش از من در بهشت (برین) هستی).
روز عاشورا برای ادای نماز ظهر، پیشنهاد آتش بس از سوی حسین بن علی علیه السلام عملا مورد موافقت قرار نگرفت و آن حضرت بدون توجه به تیرباران دشمن در بیرون خیمه ها و در مقابل صفوف اهل کوفه ، به نماز ایستاد و چند تن از یاران با وفایش از جمله (سعید بن عبدالله) و (عمروبن قرظه کعبی) در پیش روی آن حضرت ایستادند و سینه خود را سپر کردند و در اثر تیرهایی که به سرو سینه آنان اصابت نمود، پس از نماز به روی خاک افتادند و به شهادت رسیدند.
سعید، پس از نماز آن حضرت که با ضعف شدید و با پیکر خون آلود افتاده بود، چشمش را باز کرد و امام را در کنارش دید که در روی زمین نشسته و خاک و خون از صورت وی پاک می کنند، در مقابل این محبت امام علیه السلام که سر از پا نمی شناخت ، چنین عرض کرد:(اوفیت یا ابن رسول الله صل الله علیه و آله وسلم ؛ ای فرزند رسول خدا! آیا من وظیفه خود

را به نیکی انجام دادم ؟).
امام علیه السلام هم در پاسخ وی فرمود: آری تو پیش از من در بهشت (برین) هستی .
6 / 10 - نعم ، انت امامی فی الجنة ، فاقرء رسول الله صل الله علیه و آله وسلم منی السلام و اعلمه انی فی الاثر .(86)
(عمرو! تو نیز پیش از من در بهشت (برین) هستی ، از من به رسول خدا صل الله علیه وآله و سلم سلام برسان و به ایشان عرض کن که من نیز در پشت سر تو به سوی او خواهم شتافت).
عمروبن قرظه که در کنار سعید، افتاده بود و مکالمه او و امام را می شنید که چگونه آن حضرت به وی ، وعده حتمی بهشت می دهد، او نیز از آن حضرت همان سؤ ال را نمود که (اوفیت یابن رسول الله ؟؛ من هم وظیفه خود را به نیکی انجام دادم ؟).
امام هم در پاسخ وی همان جواب را داد که به سعید داده بود و این جمله را نیز اضافه نمود که : (سلام مرا به رسول خدا برسان و به او عرض کردم من (حسین) لحظات دیگر عازم دیدار تو هستم).

11 - سه پیام تهدیدآمیز

طبق دلایل فراوان از جمله آیه شریفه ؛ یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم .(87)
اطاعت از اوامر ائمه معصومین علیه السلام همانند اطاعت از اوامر پیامبر صل الله علیه وآله وسلم بر مسلمانان واجب و مخالفت با آن حرام و موجب عذاب الهی است ؛ زیرا اطاعت در هر دو مورد مانند اطاعت خداوند به طور مطلق و بدون هیچ قید و شرطی بر مومنان واجب گردیده است .
ولی در آنجا که امر و دستور امام ، جنبه استغاثه و استمداد پیدا کند، مخالفت با آن تنها حرام است ، بلکه حرمت آن تشدید و مجازات آن هم مضاعف و کیفر آن شدیدتر خواهد گردید؛ زیرا استمداد و استغاثه امام ، حاکی از مظلومیت خط کلی اسلام و نیاز شدید قرآن به حمایت و بیانگر حساسیت شرایط و اوضاع است و باید مسلمانان ندای مظلومیت او را دریابند و با تمام توان حتی با نثار خون و بذل جان به دفاع از آن بشتابند و لذا مسامحه در این امر مهم و عدم استجابت به این استغاثه که تضعیف حق و تقویت باطل را در پی خواهد داشت ، موجب شدیدترین مجازات و سخت ترین عذاب اخروی خواهد گردید؛ مثلا فاصله و فرق زیادی است بین موعظه و امر حسین بن علی علیه السلام که فرمود: اعتبروا ایها الناس بما وعظ الله به اولیاء من سوء ثنائه علی الاحبار... .(88)
(ای مردم از به بدی یاد نمودن خداوند علمای یهود را که به وسیله آن اولیای خود را پند داده است ، عبرت بگیرید).
با استغاثه آن حضرت که در روز عاشورا فرمود:
هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله صل الله علیه وآله وسلم ؟... هل من مغیث یرجو الله باغاثتنا؟... .(89)
(آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا فریاد رسی هست که به امید پاداش خداوندی به فریاد ما برسد).
با این مقدمه ، اهمیت این نوع پیام حسین بن علی علیه السلام و انگیزه تهدید نمودن کسانی که به ندای آن حضرت پاسخ مثبت نداده اند، با جملات :
(اکبه الله فی نار جهنم) و: (یکبه عل منخریه فی النار) آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا فریاد رسی هست که به امید پاداش خداوندی به فریاد ما برسد). روشن می گردد چرا که کلمه (اکب) به مفهوم شدت ذلت و خواری می باشد.
و در اینجا تذکر این نکته را لازم می دانیم که مقاومت و رهبری امت در

زمان غیبت و عدم حضور ائمه معصومین علیه السلام بر اساس دلایل قطعی به جانشینان آنان یعنی علما و فقهایی که دارای شرایط ولایت و رهبری امت هستند واگذار گردیده است . و طبعا اوامر آنان نیز از لحاظ وجوب اطاعت و کیفر مخالفت ، مانند اوامر ائمه معصومین خواهد بود.
1 / 11 - یابن الحر!... ان استطعت ان لا تسمع صراخنا و لا تشهد وقعتنا فافعل ، فوالله لا یسمع و اعیتنا احد و لا ینصر نا الا اکبه الله فی نار جهنم . (90)
(پسر حر!...حالا که حاضر نیستی در راه ما از جان بگذری ، اگر می توانی از این منطقه دور شو تا صدای استغاثه ما را نشنوی و جنگ ما را نبینی ؛ زیرا به خدا سوگند! اگر کسی استغاثه ما را بشنود و بر ما یاری نکند، خداوند او را با ذلت به آتش جهنم خواهد کشید).
حسین بن علی علیه السلام این جمله را در (منزل بنی مقاتل) در نزدیکی کربلا به (عبیدالله حر جعفی) ایراد نمود، هنگامی که در میانشان ملاقاتی به وقوع پیوست دعوت آن حضرت را در توبه نمودن از خطاهای گذشته اش و یاری نمودن به فرزند پیامبر، رد نمود و خواست اسب معروف خود را نام (ملحقه) را در اختیار آن حضرت قرار دهد، در اینجا بود که امام علیه السلام فرمود:
لا حاجة لنا فی فرسک و لا فیک ، و ما کنت متخذ المضلین عضدا .
(ما نه تو نیاز داریم و نه به اسب تو، زیرا که من از افراد گمراه برای خود نیرو نمی گیرم).
پس به عنوان نصیحت و موعظه فرمود: ان استطعت ان لا تسمع صراخنا و لا تشهد وقعتنا فافعل ... .
2 / 11 - انطلقا فلا تسمعا لی واقعة و لا تریالی سوادا، فانه من سمع واعیتنا او راءی سوادنا فلم یجبنا او یغثنا کان حقا علی الله عزوجل ان یکبه علی منخریه فی النار .(91)
(شما (دو نفر) از این منطقه دور شوید تا صدای استغاثه مرا نشوید و اثری از من نبینید؛ زیرا هر کس استغاثه ما را بشنود و سیاهی ما را ببیند پس پاسخ ما را ندهد و به فریاد ما نرسد، بر خداوند است که او را با ذلت تمام به دوزخ وارد کند).
امام حسین علیه السلام این جمله را نیز در (منزل بنی مقاتل) خطاب به (عمروبن قیس مشرقی) و پسر عمویش ، فرمود آنگاه که این دو نفر به حضور امام رسیدند، آن حضرت از ایشان سؤ ال فرمود که آیا برای نصرت و یاری امام خود به اینجا آمده اید؟ آنان عذر آورده و خود را در ظاهر برای رفتن به کوفه مجبور دانستند.
اینجا بود که امام علیه السلام با این جملات به ارشاد و راهنمایی آنان پرداخته و فرمود که اگر بناست به کوفه برگردید، هر چه سریعتر این کار

را انجام دهید، و از منطقه خارج شوید.
3 / 11 - فول هربا حتی لاتری مقتلنا فوالذی نفس حسین بیده لا یری الیوم مقتلنا احد ثم لا یعیننا الا دخل النار .(92)
(هرثمه از این منطقه فرار کن تا جنگ ما را نبینی زیرا سوگند به خدایی که جان در ید قدرت اوست هر کس جنگ ما را نبیند و یاریمان نکند به آتش داخل خواهد شد).
ابن ابی الحدید از نصر بن مزاحم با اسناد، از هرثمه نقل می کند که من در جنگ صفین به همراه علی علیه السلام بودم در مراجعت به کوفه راه ما از سرزمین کربلا بود و در همان سرزمین توقف نموده و با آن حضرت نماز بجای آوردیم امیر مومنان علیه السلام پس از نماز مشتی از خاک کربلا را برداشت و آن را بویید و گفت چه خوش خاکی هستی تو ای خاک کربلا زیرا مردمی از درون تو محشور می شوند که بدون حساب داخل بهشت می گردند.
هرثمه می گوید: چون به خانه ام بازگشتم برای همسرم (جرداء) دختر سمیر که از شیعیان خالص علی علیه السلام بود خاطرات سفر جنگ را تعریف و آنچه را که از علی بن ابیطالب در کربلا دیده و شنیده بودم برای او نقل و اضافه نمودم که ای جرداء تو که علی علیه السلام را این همه دوست داری بگو ببینم : آیا او به غیب آگاه است که اینگونه کربلا را توصیف می کند؟ همسرم گفت دست از سرم بردار و این حرفها را کنار بگذار و یقین بدان که به جز حق بر زبان علی علیه السلام جاری نمی گردد.
هرثمه می گوید: سالها از این جریان گذشت تا اینکه عبیدالله بسیج عمومی بر علیه حسین بن علی علیه السلام اعلام نمود و من نیز در سپاهی بودم که بر علیه آن حضرت گسیل گشته بود، چون به امام حسین و یارانش رسیدم ، محلی را که قبلا به همراه علی علیه السلام در آن بودیم و جایگاهی که حضرت از خاکش برداشته بود، شناختم و به یاد فرمایش امیر المومنین علیه السلام افتادم ، لذا از آمدنم با لشکر ابن زیاد نادم گشته و سوار بر اسب شده در مقابل حسین علیه السلام قرار گرفتم و آنچه را از پدرش علی علیه السلام در این منزل شنیده بودم اظهار نمودم ، حسین بن علی علیه السلام فرمود: حالا حامی ما هستی یا دشمن ما؟ عرض کردم یابن رسول الله نه حامی شما هستم و نه دشمن شما زیرا من زن و فرزندم را در کوفه رها کرده ام و از ابن زیاد بر آن بیمناکم . حسین علیه السلام فرمود ای هرثمه : (فول هربا حتی لاتری متلنا...) هرثمه گوید با شنیدن این جمله بسرعت به سوی کوفه حرکت کردم و از خیمه ها دور شدم تا شاهد جنگ و کشته شدن آن حضرت نباشم .

12 - پیام شجاعت

فرازها و جملات متعددی از حسین بن علی علیه السلام نقل شده است که بیانگر شجاعت ، شهامت و استقامت اهل بیت و یاران آن حضرت و گویای صداقت و بالاترین مرحله وفاداری آنان به آیین اسلام ، قرآن و مقام ولایت است .

در یک کلمه ، این جملات و فرازها (پیام شجاعت) یاران فرزند رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم از زبان آن حضرت و بیانگر استقامت و پایداری آنان در کلام پنجمین فرد از (اصحاب کساء) است . و هر یک از این جملات ، مدال افتخاری است که در صفحه تاریخ تاواپسین روز، بر سینه آنان و در روز قیامت در سیمایشان خواهد درخشید، خداوند در توصیف اهل ایمان می فرماید:

یوم تری المومنین و المومنات یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم بشراکم الیوم جنات تجری من تحتهاالانهار خالدین فیها ذلک هو الفوز العظیم .(93)

((این پاداش بزرگ) در روزی است که مردان و زنان با ایمان را می نگری که نورشان پیش رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می کند (و می نگری که نورشان پیش رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می کند (و به آنها می گویند:) بشارت باد بر شما امروز به باغهایی از بهشت که نهرها زیر (درختان) آن جاری است ؛ جاودانه در آن خواهید ماند! و این همان رستگاری بزرگ است).

مناسب است مطلبی را که (ابن الحدید) در همین زمینه نقل نموده ، در اینجا بیاوریم :

او می گوید به یک نفر از لشکریان عمر سعد که در جنگ با حسین بن علی علیه السلام شرکت کرده بود، گفتند وای بر شما که فرزندان پیامبر خدا صل الله علیه و آله و سلم را کشتید! آن شخص پاسخ داد:

عضضت بالجندل ، انک لو شهدت ما شهدنا لفعلت ما فعلنا، ثارت علینا عصابة ایدیها فی مقابض سیوفها کالا سود الضاریة ، تحطم الفرسان یمینا و شمالا، و تلقی انفسها علی الموت ، لا تقبل الامان ، و لا ترغب فی المال ، و لا یحول حائل بینها و بین الورود علی حیاض المنیة او الاستیلاء علی الملک ، فلو کففنا عنها رویدا لاتت علی نفوس العسکر بحذافیرها، فما کنا فاعلین ، لا ام لک

(دهانت بشکند! آنچه را که ما دیدیم اگر تو نیز می دیدی ، کاری را می کردی که ما انجام دادیم ؛ زیرا گروهی را در مقابل خود دیدیم که دست در قبضه شمشیرشان مانند شیران غرنده در حالی که شجاعان لشکر را از چپ و راست در هم می شکستند به سوی مرگ می شتافتند، نه از کسی

قبول امام می کردند و نه به مال دنیا میل و رغبت می نمودند. آخرین خواسته آنان این بود: یا مرگ یا پیروزی ، اگر کمی فرصت می دادیم از لشکر ما یک نفر زنده نمی گذاشتند، با این شرایط چه می توانستیم بکنیم ، مادرت به عزایت بنشینند؟!).
اینکه این پیامها:
1 / 12 - من کان فینا باذلا مهجته موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا، راحل مصبحا ان شاء الله .(94)
(هر یک از شما حاضر است در راه ما از خون خود در گذرد و برای لقای خدا (شهادت) نثار جان کند، آماده حرکت با ما باشد که ان شاءالله من فردا صبح حرکت خواهم نمود).
این فراز آخرین جمله سخنرانی حسین بن علی علیه السلام است که شب هشتم ذیحجه سال شصت در مکه ایراد و روز هشتم به سوی عراق حرکت نمود.
2 / 12 - اما بعد، فانی لا اعلم اصحابا اولی و لا خیرا من اصحابی ، و لا اهل بیت ابر و لا اوصل من اهل بیتی ، فجزاکم الله عنی جمیعا خیرا .(95)
(اما بعد، من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود ندیده ام و نه اهل بیتی باوفاتر و صدیق تر از اهل بیتم . خداوند به همه شما در حمایت از من پاداش نیکو بدهد).
این جمله از فرازهای سخنرانی حسین بن علی علیه السلام در شب عاشورا است که خطاب به اهل بیت و اصحابش ایراد فرمود.
3 / 12 - و الله ! لقد بلوتهم فما وجدت فیهم الا الŪæŞ3 الافعس ، یستاتنسون بالمنیة دونی استیناس الطفل الی محالب امه .(96)
(به خدا سوگند! آنان (اصحابم) از آزمودم و ندیدم آنان را مگر دلاور و غرنده (شیروار) و با صلابت و استوار (کوهوار) که به کشته شدن در کنار من چنان مشتاقتند مانند اشتیاق طفل شیر خوار به پستان مادرش).
امام علیه السلام این جمله را شب عاشورا در پاسخ زینب کبرا علیهما السلام فرمود، آنگاه که سؤ ال کرد از برادر! آیا یاران خود را آزموده ای و به نیت آنان پی برده ای ؟! مبادا در موقع سختی ، دست از تو بردارند و در میان دشمن ، تو را تنها بگذارند.
4 / 12 - جزاکما الله یا ابنی اخی بوجد کما من ذلک و مواساتکما ایای بانفسکا احسن جزاء المتقین .(97)
(ای فرزند برادران من ! خداوند در مقابل این احساس وظیفه و نصرت و یاری که نسبت به من انجام داده اید، بهترین پاداش متقین را بر شما عنایت کند).
حسین بن علی علیه السلام این جمله تشکرآمیز را خطاب به (سیف) و (مالک) که دو پسر عمو بودند، ایراد فرمود، آنگاه که دید گریه می کنند و

آن حضرت چون علت گریه آنان را سؤ ال فرمود، پاسخ دادند:
(به خدا سوگند! نه از ترس جان خودمان بلکه برای تنهایی شما گریه می کنیم در حالی که می بینیم ما یک جان بیشتر نداریم . و بجز یکبار کشته شدن کاری از ما ساخته نیست).
5 / 12 - الا انی زاحف بهذه الاسرة علی قلة العدد و خذلان الناصر .(98)
(آگاه باشید که من با همین گروه کم از یارانم و با عقب نشستن کسانی که انتظار یاری و کمک از آنان می رفت ، به سوی جهاد در راه خدا خواهم رفت).
امام علیه السلام این جمله را که دلیل بر استقامت و پایداری یک گروه با تعداد کم ولی داراءی ایمان ثابت است ، در دومین سخنرانی خود در روز عاشورا ایراد فرمود.
6 / 12 - انت الحر کما سمتک امک ، و انت الحر فی الدنیا و الاخرة .(99)
(تو آزاد مرد هستی همانگونه که مادرت تو را (حر) نامیده است و تو آزاد مردی در دنیا و در آخرت).
امام علیه السلام آنگاه که در کنار پیکر خون آلود (حر) نشست و خون از سر و صورت او پاک می نمود، این جمله را - که مدال افتخاری است در سینه او - ایراد فرمود.

13 - پیام انتخاب

یکی از خصوصیات قیام حسین بن علی علیه السلام و از پیامهای عاشورا این است که آن حضرت علی رغم قلت یاران و کثرت دشمنانش که باید طبق محاسبات ظاهری به هر نحو ممکن ، اصحاب و یاران خویش را برای کمک و یاریش دعوت و تشویق و در صورت نیاز از جایگاه ولایت و امامت ، آنان را مجبور و ملزم نماید، ولی برخلاف این روش ، آن حضرت در موارد مختلف ، گاهی به طور عموم و گاهی به طور خصوص ، به آن اجازه انتخاب کارزار یا ترک آن را داده و حتی نزدیکترین اهل بیت خویش را نیز در این انتخاب نمودن مسیر دلخواه و مورد نظرشان ، مخیر نموده است .
این اصل اساسی است در میان قیامهای ظاهری و معنوی و یک فرق بارزی است که پیشوایان و رهبران غیر واقعی متمایز می سازد؛ چون این نوع رهبران ، معمولا برای جلب و مساعدت دیگران ، به هر حیله و تزویر متمسک می گردند و برای به دست آوردن پیروزی ، از توسل به هیچ عمل خلاف و غیر انسانی ، امتناع نمی ورزند.
اینک متن این پیامها:
1 / 13 - فمن احب منکم الانصراف فلینصرف ، لیس علیه منا ذمام . (100)
هر یک از شما (یاران من) بخواهد برگردد، آزاد است و از طرف ما بیعتی برگردنش نیست).
امام علی علیه السلام این جمله را در (منزل زباله) خطاب به همه اصحاب و اهل بیتش فرمود، آنگاه که از کشته شدن (مسلم وهانی) در کوفه ، در این منزل مطلع گردید و شهادت آنان را با یارانش در میان گذاشت و از بی وفایی مردم کوفه و دورویی آنان سخن گفت ، سپس فرمود:(فمن احب منکم ...).
2 / 13 - و انی قد اذنت لکم فانطلقوا جمیعا فی حل لیس علیکم منی ذمام ، وهذا اللیل قد غشیکم فاتخدوه جملا، ولیاءخذ کل رجل منکم بید رجل من اهل بیتی ،... و تفرقوا فی سوادکم و مدائنکم .(101)
(و من به همه شما اجازه دادم به وطنهای خود برگردید، همه شما آزاد هستید و من بیعتی در گردن شما ندارم ، اینک شب فرا رسیده ، تاریکی آن را مرکب خویش قرار دهید و هر یک از شما دست یکی از اهل بیت مرا بگیرید و به سوی شهر و دیار خود متفرق شوید).
امام علیه السلام نزدیک غروب تاسوعا یا پس از نماز مغرب شب عاشورا، خطاب به اهل بیت و اصحاب خود، خطبه ای ایراد فرمود، در آن خطبه ضمن سپاسگذاری از همه آنان خبر شهادت خویش را که در کربلا واقع

خواهد شد، از زبان رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم نقل فرمود و این جمله را هم اضافه نمود که اینک زمان این شهادت فرا رسیده است ، سپس به تمام اهل بیت و یارانش فرمود شما در رفتن و نجات جان خویشتن آزاد هستید. و جمله یاد شده از فرازهای همین خطبه است :
3 / 13 - حسبکم من القتل بمسلم ، اذهبوا قد اذنت لکم .(102)
(فرزندان عقیل ! کشته شدن مسلم بن عقیل برای (خانواده) شما بس است ، من شما را مرخص کردم از این منطقه بیرون بروید).
امام علیه السلام در سخنرانی شب عاشورا (در فراز قبل اشاره گردید) پس از اجازه مرخصی عمومی و پس از شنیدن پاسخ یاران خویش که دلیل وفاداری و ایمان ثابت آنان بود، متوجه فرزندان عقیل گردید و آنان را بالخصوص مورد خطاب قرار داد که : (حسبکم من القتل بمسلم ، اذهبوا قد اذنت لکم).
و آنان نیز جواب دادند اگر ما تو را ترک کنیم و از ما بپرسند چرا دست از آقا و مولای خود برداشتید چه پاسخی خواهیم داشت ؟ نه ، به خدا سوگند! جان و مال و فرزند و عیال خود را فدای تو خواهیم کرد و تا نفس آخر، در کنار تو خواهیم بود.
4 / 13 - یا جون ! انت فی اذن منی ، فانما تبعتنا طلبا للعافیة فلا تبتل بطریقنا .(103)
(جون ! من بیعت را از تو برداشتم ؛زیرا تو به امید عافیت و آسایش به همراه ما آمده ای ، خود را در راه ما گرفتار و مصیبت مکن !).
امام علیه السلام این جمله را در روز عاشورا و در اوج جریان جنگ خطاب به جون ، غلام خود فرمود، آنگاه که او برای خدا حافظی و اذن برای رفتن به میدان جنگ ، به خدمت آن حضرت شرفیاب گردید.
5 / 13 - رحمک الله انت فی حل من بیعتی ، فاعمل فی فکاک ولدک .(104)
(محمد بن بشیر! خدا تو را رحمت کند، اینک تو از طرف من آزادی و من بیعت را از تو برداشتم تا درباره آزادی فرزندت ، تلاش کنی).
امام علیه السلام این جمله را خطاب به (محمد بن بشیر حضرمی) فرمودند؛ زیرا در همین روزها به وی خبر رسیده بود که فرزندت در اطراف ری ، گرفتار و زندانی شده است و چون این جریان را آشنایان و دوستان محمد بن بشیر با او در میان گذاشتند، او از مفارقت فرزند پیامبر امتناع ورزید؛ و چون آن حضرت او را این گونه دید، فرمود: (رحمک الله ...).
پاسخ وی به امام علیه السلام این بود که :
(اکلتنی السباع حیا ان فارقتک).
(درندگان بیابان مرا زنده پاره پاره کنند اگر از شما جدا شوم).

امام علیه السلام لباسهایی که قیمت آنها به هزار دینار بالغ می گردید، در اختیار وی قرار داد تا آنها برای رهایی فرزندش ، استفاده کند.

14 - پیام اتمام حجت

اشاره

در بخش گذشته با پیامهای حسین بن علی علیه السلام که یاران خود را در ماندن یا رفتن آزاد گذاشته بود، آشنا شدیم و اینک پیامهای دیگری از آن حضرت که در آنها (احتجاج و اتمام حجت) می باشد در اختیار خواننده عزیز قرار می دهیم .
امام علیه السلام با این پیامها در روز عاشوا به مردم و لشکریان بنی امیه که که قصد جنگ با آن حضرت را داشتند، به صورت عام و گاهی به طور خاص و انفرادی ، موعظه و نصیحت و اتمام حجت نموده و عواقب خطرناک دنیوی و مجازات سخت اخروی جنایت هولناک آنان را گوشزد و یاد آوری فرموده است . و این اتمام حجت گاهی به مرحله استغاثه و استمداد و دعوت و درخواست ، جهت حمایت از آن حضرت و دفاع از خاندان پیامبر (ص) رسیده است و احیانا چنین استمدادی در کنار درخواست توبه و بازگشت از گناه نسبت به بعضی از افرادی که با آن حضرت قصد خصومت و جنگ و منازعه نداشتند و داراءی شرارت و سابقه جنایت بودند آن هم قبل از عاشورا و پیش از رسیدن به کربلا، به وقوع پیوسته است .
در اینجا ممکن است این سؤ ال مطرح شود که آیا این دو نوع پیام با هم متضاد و متناقض نیستند؟ آن اجازه مرخصی و برداشتن بیعت و پیمان شهادت از افراد متعهد و از جان گذشته و اهل بیت و یاران باوفا و این استغاثه و استمداد و دعوت به یاری از دشمنان و افرادی خونخوار!!
پاسخ این است همانگونه که در بخش قبل اشاره نمودیم ، فرق بارز و روشنی هست میان قیام و مبارزه ای که پیشوایان دینی انجام می دهند، با رهبران غیر مذهبی و مبارزه ای که رهبران غیر مذهبی در پیش می گیرند و موضوع مورد سؤ ال یکی از همین موارد امتیاز است و مطلب را باید از این زاویه بررسی نمود.
آری ، حسین بن علی علیه السلام در پی پیروزی و شکست ظاهری نیست ، بلکه او در فکر انجام یک وظیفه الهی و فریضه مذهبی است و لذا به افرادی که با آن حضرت پیمان شهادت بسته اند و ایمان و عقیده و استقامت خود را تا پای جان نسبت به آن حضرت به اثبات رسانیده و تا این بیابان با همان فکر و اندیشه به همراه او حرکت نموده اند، رنج سفر و ترس از دشمن ، کوچکترین تزلزل و سستی در آنان به وجود نیاورده است ، اگر آنان با این شرایط و با اجازه ولی امر و امامشان ، صحنه جنگ را ترک نمایند، گرچه به اجر و پاداش و مقام ارجمند شهدا نایل نخواهد گردید و آن همای سعادت را که تنها در بالای سر آنان به پرواز در آمده است ،

برای همیشه و به رایگان از دست خواهند داد، ولی به هر حال در پیشگاه عدل خداوند مورد سؤ ال و مؤ اخذه قرار نخواهد گرفت .

ولی آنجا که امام علیه السلام استغاثه و استمداد می کنند، شرایط دیگری به وجود آمده است و صحبت نجات یک فرد و یا گروهی از بدبختی هلاکت ابدی و عذاب حتمی است . این استغاثه و استمداد و اتمام حجت ، متوجه گروهی است که مصمم شده است خون امام زمان خویش را بریزد و پیکر پاکش را قطعه - قطعه کند و اهل و عیالش را به خون اسیر خارجی و کسانی که با اسلام و قرآن در ستیز هستند، شهر به شهر بگرداند که اگر این فکر و اندیشه عملی شود، نه تنها همه افراد این گروه ، بلکه حتی کسانی که بر عمل آنان راضی هستند به خسران ابدی و عذاب دایمی گرفتار خواهند گردید.

و اینجاست که امکان دارد این اتمام حجت ولو تنها یک نفر از آنان را از عذاب دایمی نجات بخشد و برای هیچ یک از آنان در روز قیامت بهانه و توجیهی وجود نداشته باشد و نگوید:

ربنا لو لا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک من قبل ان نذل و نخزی .(105)

(پروردگارا! چرا به سوی ما پیامبری نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم پیش از آنکه خوار و رسوا شویم).

به هر حال ، این پیامها را می توان در طی دو خطبه مفصلی که حسین بن علی علیه السلام در روز عاشورا و یا خطابه های کوتاه دیگری که آن حضرت به صورت عام و یا به طور خاص ایراد فرموده است ، ملاحضه نمود.

و ما هم از همین دو خطبه عاشورا، آغاز و از روش این جزوه که نقل پیامها به صورت کوتاه نه به شکل مشروح و طولانی است ، پیروی می کنیم .

خطبه اول

1 / 14 - ایها الناس ! اسمعوا قولی و لا تعجلوا حتی اعظکم بما هو حق لکم علی و حتی اعتذر الیکم من مقدمی علیکم فان قبلتم عذری و صدقتم قولی و اعطیتمونی النصف من انفسکم کنتم بذلک اسعد و لم یکن لکم علی سبیل و ان لم تقبلوا منی العذر و لم تعطوا النصف من انفسکم فاجمعوا امرکم و شرکائکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمة ثم اقضوا الی و لا تنظرون ان ولیی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین .
(ای مردم ! گناه مرا بشنوید و در جنگ و خونریزی شتاب نکنید تا امن وظیفه موعظه که حق شما و به عهده من است ، را انجام بدهم و انگیزه سفر به سوی شما را بیان کنم ، اگر دلیل مرا پذیرفتید و با من منصفانه رفتار ننمودید، همه شما متحد شوید و هر اندیشه باطل که درباره من دارید اجرا کنید و مهلتم ندهید، ولی به هر حال ، امر بر شما مشتبه نباشد، و در نهایت یار و یاور من خدایی است که قرآن را فرو فرستاد و اوست یاور صالحان).
2 / 14 - عباد الله ! اتقوا الله و کونوا من الدنیا علی حذر، فان الدنیا لو بقیت علی احد او بقی علیها احد لکانت الانبیاء احق بالبقاء و اولی بالرضا و ارضی بالقضاء، غیر ان الله خلق الدنیا للفناء، فجدیدها بال ، و نعینها مضمحل ، و سرورها مکفهر، و المنزل تلعة ، و الدار قلعة فتزودوا فان خیر الزاد التقوی ، و اتقوا الله لعلکم تفلحون .
(ای بندگان خدا! از خدا بترسید و از دنیا برحذر باشید که اگر بنا بود همه دنیا از آن کسی باشد و او نیز برای همیشه در دنیا بماند، پیامبران برای بقا سزاوارتر و جلب خشنودی آنان بهتر و چنین حکمی خوش آیندتر بود، ولی هرگز! زیرا سرور و شادیش به غم و اندوه مبدل خواهد گردید. دون منزلی است و موقت خانه ای ، پس برای آخرت خود توشه ای برگیرید و بهترین توشه تقواست ، و تقوا پیشه کند امید است رستگار شوید).
3 / 14 - ایها الناس ! ان الله تعالی خلق الدنیا فجعلها دار فناء و زوال متصرفه باهلها حالا بعد حال ، فالمغرور من غرته ، و الشقی من فتنته فلا تغرنکم هذه الدنیا، فانها تقطع رجاء من رکن الیها و تخیب طمع من طمع فیها .
(ای مردم ! خدا دنیا را محل فنا و زوال قرار داده که اهل خویش را تغییر می دهد و وضعشان را دگرگون می سازد، مغرور و گول خورده کسی است که فریب دنیا را بخورد و بدبخت کسی است که مفتون آن گردد، پس دنیا شما را گول نزند که هر که بدو تکیه کند ناامیدش سازد و هر کس بر وی طمع کند، به یاءس و ناامیدش کشاند).

4 / 14 - و اراكم قد اجتمعتم على امر قد اسخطتم الله فيه عليكم ، واعرض بوجهه الكريم عنكم ، و احل بكم نفمته ، فنعم الرب ربنا، و بئس العبيد انتم ، اقررتم بالطاعة و آمنتم بالرسول محمد صل الله عليه و آله وسلم ثم انكم زحفتم الى ذريته و عترته تريدون قتلهم ، لقد استحوذ عليكم الشيطان فانساكم ذكر الله العظيم ، فتبا لک ولما تريدون ، انا لله و انا اليه راجعون ، هولاء قوم كفروا بعد ايمانهم ، فبعدا للقوم الظالمين .
(و اينک می بينم شما به امری هم پيمان شده ايد که خشم خدا را بر انگيخته و به سبب آن خدا از شما اعراض کرده و غضبش را بر شما فرو فرستاده است ، چه نيکوست خدای ما و چه بندگان بدی هستيد شما که به فرمان خدا گردن نهاديد و به پيامبرش حضرت محمد (ص) ايمان آورديد، سپس برای کشتن اهل بيت و فرزندانش هجوم آورديد، شيطان بر شما مسلط شده که خدای بزرگ را از ياد شما برده است ، ننگ بر شما و بر هدفتان ! ما از خداييم و به سوی او باز می گرديم .
اين قوم ستمگر از رحمت خدا دور باشند که پس از ايمان ، به کفر گراييدند).
5 / 14 - ايها الناس ! انسبونی من انا، ثم ارجعوا الى انفسكم وعاتبوها، و انظروا هل يحل لكم قتلى و انتهاک حرمتى ؟ الست ابن بنت نبيكم و ابن وصية و ابن عمه و اول المومنين بالله و المصدق لرسوله بما جاء من عند ربه ؟ اوليس حمزة سيد الشهداء عم ابى ؟ اوليس جعفر الطيار عمى ، اولم يبلغكم قول رسول الله صل الله عليه و آله وسلم لى ولاخى : هذان سيدا شباب اهل الجنة ؟ .
(مردم ! نسب مرا بشناسيد که من چه کسی هستم ، سپس بخود آييد و خويشتن را ملامت کنيد و ببينيد آيا کشتن من و درهم شکستن حريم حرمت من برای شما جايز است ؟ آيا من فرزند دختر پيامبر شما نيستم ؟ آيا من فرزند وصی و پسر عم پيامبر شما نيستم ؟ آيا من فرزند کسی هستم که وی اولين کسی است که به خدا ايمان آورد و رسالت پيامبرش را تصديق نمود؟ آيا حمزه سيد الشهداء عموی پدر من نيست ؟ آيا جعفر طيار عموی من نيست ؟ آيا سخن رسول خدا را درباره من و برادرم نشنيده ايد که فرمود: اين دو سرور جوانان بهشتند؟).
6 / 14 - فان صدقتمونى بما اقول و هو الحق و الله ما تعمدت الكذب منذ علمت ان الله يمقت عليه اهله و يضر به من اختلفه و ان كذبتمونى فان فيكم من ان سالتموه عن ذلک اخبركم ، سلوا جابربن عبدالله الانصارى و ابا سعيد الخدرى و سهل بن سعد الساعدى وزيد بن ارقم و انس بن مالک يخبروكم انهم سمعوا هذه المقالة من رسول الله و لاخى ، اما فى هذا حاجز لكم عن سفک دمى .
(اگر مرا در گفتار تصديق کنيد که حق است ، به خدا سوگند از روز اول

دروغ نگفته ام ، چون دریافته ام که خداوند به دروغگو غضب کرده و ضرر دروغ را به خود دروغگو بر می گرداند و اگر مرا تکذیب می کنید، اینک در میان مسلمانان از صحابه پیامبر، کسانی هستند که می توانید از آنان سؤ ال کنید که همه آنان گفتار پیامبر را درباره من و برادرم شنیده اند و شما را از آن آگاه خواهند نمود و همین گفتار می تواند مانع خونریزی شما گردد).

از جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید که همه آنان به شما خواهند گفت که این گفتار را از رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم درباره من و برادرم شنیده اند که فرمود: (آنها سرور جوانان بهشتند) و همین گفتار می تواند مانع ریختن خون من گردد.

7 / 14 - فان کنتم فی شک من هذا القول افتشکون انی ابن بنت نبیکم فوالله ما بین المشرق و المغرب ابن بنت نبی غیری فیکم و لا غیرکم ، و یحکم اتطلبونی بقتیل منکم قتلته او مال لکم استهلکته او بقصاص جزاحة .

...یا شبث بن ربعی ! و یا حجار بن ابجر! و یا قیس بن الاشعث ! و یا زید بن الحارث ! الم تکتبوا الی ان قد اینعت الثمار و اخضر الجنات ، و انما تقدم علی جند لک مجندة ؟ (106)

(اگر در گفتار پیامبر درباره من و برادرم تردید دارید، آیا در این واقعیت نیز شک می کنید که من فرزند پیامبر شما هستم و در همه دنیا نه در میان شما و نه در جای دیگر، برای پیامبر فرزندی بجز من وجود ندارد. وای بر شما! آیا کسی را از شما کشته ام که به قصاص او مرا می کشید؟ آیا مال کسی از شما را تباه ساخته ام ؟ آیا جراحتی بر کسی وارد کرده ام تا مستحق مجازاتم بدانید؟!

... ای شبث بن ربعی ! ای حجار بن ابجر! ای قیس بن اشعث ! و ای یزید بن حارث ! آیا شما نبودید برای من نامه نوشتید که میوه های ما رسیده و درختان ما سر سبز و خرم است و در انتظار تو دقیقه شماری می کنیم و در کوفه لشکریانی مجهز و آماده در اختیار تو می باشد!).

این بود هفت فقره از اتمام حجت بن علی علیه السلام که مجموعا اولین خطبه آن حضرت را که در روز عاشورا ایراد فرموده است ، تشکیل می دهد آری هفت فقره اتمام حجت در ضمن یک سخنرانی و کیفیت ایراد این خطبه به طوری که در منابع نقل شده بدین صورت بوده است که امام علیه السلام پس از تنظیم صفوف لشکر خویش ، سوار بر اسب گردید و از خیمه های خود فاصله گرفت و با صدای بلند و رسا به ایراد این خطبه پرداخت .(107)

خطبه و سخنرانی دوم حسین بن علی علیه السلام نیز که مجموعه دیگری است از اتمام حجت آن بزرگواری ، داراءی هفت فراز است و مشتمل بر دلایل و بیانات مختلف و اتمام حجت در ابعاد گوناگون و در کیفیت ایراد این سخنرانی (خطیب خوارزمی) می گوید: روز عاشورا پس از آنکه هر دو سپاه کاملا آماده گردید و پرچمهای لشکر عمر سعد بر افراشته شد و صدای طبل و شیپور آنان در بیابان کربلا طنین افکن گردید، به طرف خیمه های حسین بن علی حرکت کرده و خیمه ها را احاطه نمودند، حسین بن علی از میان خیمه و از داخل لشکر خویش بیرون آمد و در برابر صفوف لشکر دشمن قرار گرفت و از آنان خواست تا سکوت کنند و به سخنان او گوش فرا دهند، ولی آنان همچنان سر و صدا و هلهله می کردند و صدای قهقهه و شادیشان بلند بود که آن حضرت با این جملات ، به آرامش و سکوتشان دعوت نمود:
8 / 14 - ویلکم ما علیکم ان تنصتوا الی فتسمعوا قولی ، و انما ادعوکم الی سبیل الرشاد، فمن اطاعتی کان من المرشدین و من عصانی کان من المهلکین ، و کلکم عاص لامری غیر مستمع لقولی ، قد انخزلت عطیاتکم من الحرام ، و ملئت بطونکم من الحرام ، فطبع الله علی قلوبکم ، ویلکم الا تنصتون ؟ الا تسمعون ؟! .(108)
(وای بر شما! چرا گوش فرا نمی ندهید تا گفتار را که شما را به رشد و سعادت فرا می خوانم بشنوید، هر کس از من پیروی کند، خوشبخت و هر کس عصیان و مخالفت ورزد، از هلاک شدگان است و همه شما عصیان و سرکشی نمود، و با دستور من مخالفت می کنید که به گفتارم گوش فرا نمی دهید. آری ، در اثر هدایای حرامی که به دست شما رسیده ، و در اثر غذاها و لقمه های غیر حلال ک شکمهای شما از آنها انباشته شده ، خدا بر دلهای شما این چنین زده است . وای بر شما! چرا آرام نمی شوید؟! چرا گوش فرا نمی دهید؟!).
9 / 14 - تبا کم ایتها الجماعة و ترحا! افحین استصرختمونا و لهین متحیرین فاصرخناکم مودین مستعدین ، سللتم علینا سیفا فی رقابنا، وحششتم علینا نار الفتن التی جناها عدوکم و عدونا، فاصبحتم البا علی اولیائکم و یدا علیهم لا عدائکم بغیر عدل افشوه فیکم ، و لا امل اصبح لکم فیهم الا الحرام من الدنیا انالوکم ، و خسیس عیش طمعتم فیه من غیر حدث کان منا ولا راءی تفیل لنا .
(ای مردم ! ننگ و عار و حزن ذلت بر شما باد که با اشتیاق فراوان در حالی که سرگردان بودید. ما را به یاری خود خواندید و چون به فریاد شما

پاسخ مثبت داده و با سرعت به سوی شما شتافتیم ، شمشیرهایی که از خود ما بود، بر علیه ما به کار گرفتید و آتش فتنه ای را که دشمن مشترک برافروخته بود، بر علیه ما شعله ور ساختید، به حمایت از دشمنانتان بر علیه پیشوایانتان به پا خاستید بی آنکه ما در میان شما عدالتی را بر قرار سازند. و یا امید چیزی در آنان داشته باشید به جز طعمه حرامی که به شما رسانیده اند و مختصر زندگی ذلت باری که چشم طمع به آن دوخته اید و شما آنگاه بر علیه ما به پا ساختید که نه خطایی از ما سرزده و نه عقیده و اندیشه نادرستی از ما مشاهده کرده اید).
10 / 4 - فهلا لکم الویلات ! اذکرهتمونا ترکتمونا فتجهز تموها و السیف لم یشهر و الجاس طامن و الرای ام یستحصف ، ولکن اسرعتم علینا کطیرة الدباء، و تداعیتم الیها کتداعی الفراش ، فقبحا لکم فانما انتم من طواغیت الامة و شذاذ الاحزاب و نبذة الکتاب ونفثة الشیطان و عصبة الاثام و محرفی الکتاب و مطفئی السنن و قتلة اولاد الانبیاء و مبیری عترة الاوصیاء و ملحقی العهار بالنسب و موذی المومنین و صراخ ائمة المستهزئین الذین جعلوا القران عضین .
(هان ! وای بر شما که با ناخوشایندی روی از ما برتافتید و از یاری ما سرباز زدید و آماده جنگ با ما شدید، آنگاه که شمشیرها در غلاف و دلها آرام و راءیها نیکو نبود، با این وصف مانند ملخ از هر سو به ما یاری روی آوردید و چون پروانه از هر طرف فرو ریختند، رویتان سیاه باد که شما از سرکشان امت و از بازماندگان احزاب منحرف هستید که قرآن را پشت سر انداخته و از دماغ شیطان در افتاده اید. شما از گروه جنایتکار و تحریف کنندگان کتاب و خاموش کنندگان سنتها می باشید که فرزندان پیامبر را می کشید و نسل اوصیا را از بین می برید. شما از گروه ملحق کنندگان زنازادگان به نسب و آزار دهندگان مومنان و فریاد رس پیشوایان استهزاکنندگان می باشید، همانان که قرآن را پاره پاره کردند (آنچه را به سودشان بود پذیرفتند، و آنچه را بر خلاف هوسهایشان بود رها نمودند)!).
11 / 4 - و انتم ابن حرب و اشیاعة تعتمدون و ایانا تخذلون ، اجل والله ، الخذل فیکم معروف ، وشجت علیه عروقکم و توارثته اصولکم و فروعکم ، و نبتت علیه قلوبکم ، وغشیت به صدورکم ، فکنتم اخبث شی ء سنخا للناصب و اکلة الغاصب ، الا لعنة الله علی الناکثین الذین ینقضون الایمان بعد توکیدها، و قد جعلتم الله علیکم کفیلا فانتم و الله هم .
(و شما اینک به فرزند حرب و پیروانش اتکا و اعتماد نموده و دست از یاری ما بر می دارید، بلی به خدا سوگند! غدر و خذل از صفات بارز شماست که رگ و ریشه شما بر آن استوار، تنه و شاخه شما آن را به ارث برده ، دلهایتان با این عادت نکوهیده رشد نموده و سینه هایتان با آن مملو گردیده است . شما به آن میوه نامبارکی می مانید که درگلوی باغبان

رنجیده اش گیر کند و در کام سارق ستمگرش ، لذتبخش باشد. لعنت خدا بر پیمان شکنان که پیمانشان را پس از تاکید و توثیق آن ، درهم می شکنند و حال آنکه شما خدا را بر عهد و پیمان خود ضامن قرار داده بودید و به خدا سوگند! که شما همان پیمان شکنان هستید).
12 / 4 - الا وان الدعی بن الدعی قد رکز بنین اثنتین ، بین السلة و الذلة ، و هیهات منا الذلة ، یاءبی الله لنا ذلک و رسوله و المومنون ، وحجور طابت و طهرت ، و اتوب حمیة ، و نفوس ابیة ، من ان نؤ ثر طاعة اللئام علی مصارع الکرام ، الا وانی زاخف بهذه الاسرة علی قلة العدد و خذلان الناصر .
(آگاه باشید! که این فرومایه (ابن زیاد) و فرزند فرومایه مرا در بین دو راهی شمشیر و ذلت قرار داده است ما کجا و ذلت کجا چرا که خدا و پیامبرش و مومنان از ذلت پذیری ما ابا دارند و دامنهای پاک مادران و مغزهای با غیرت و نفوس با شرافت پدران ، روا نمی دارند، که اطاعت افراد لئیم و پست را بر قتلگاه کرام و نیک منشان مقدم بداریم . آگاه باشید! که من با این گروه کم و با قلت یاران و عقب نشینی کنندگان ، برای جهاد آماده ام).
13 / 4 -
فان نهزم فهزامون قدما
و ان نهزم فغیر مهزمینا
و ما ان طبنا جبن و لکن
منایانا و دولة آخرینا
فقل للشامتین بنا افیقوا
سیلقی الشامتون کما لقینا
اذا ما الموت رفع عن اناس
بکلکله اناخ بآخرینا
(اگر ما پیروز شویم ، در گذشته هم پیروز بودیم و اگر شکست بخوریم ، باز هم شکست واقعی از آن ما نیست).
(ترس ، از شؤ ون ما نیست ، ولی حوادثی به ظاهر بر علیه ما رخ داده و سودی به دیگران رسیده است).
(شماتت کنندگان ما را بگو به هوش باشید که آنان نیز مانند ما مورد شماتت قرار خواهند گرفت).
(و این مرگ هر وقت شترش را از کنار دری بلند کرد، در کنار خانه دیگری خواهد خوابانید).
14 / 4 - اما و الله لا تلبثون بعدها الا کریما یرکب الفرس حتی تدور بکم دور الرحی و تقلق المحور عهد عهده الی ابی عن جدی رسول الله صل الله علیه و آله وسلم فاجمعوا و شرکاء کم ثم لا یکن امرکم علیکم غمة ثم

اقضوا الی تنظرون انی توکلت علی الله و ربکم ، ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها، ان ربی علی صراط مستقیم .(109)
(آگاه باشید! به خدا سوگند! پس از این جنگ به شما مهلت داده نمی شود که بر مرکب مراد خویش سوار شوید مگر به اندازه مدت کوتاهی که شخص سواره بر اسب خویش سوار است (که به زودی باید پیاده شود). آنگاه آسباب حوادث شما را به سرعت بچرخاند و مانند محور و مدار سنگ آسیاب ، مضطربتان گرداند و این عهد و پیمانی است که پدرم از جدم رسول خدا (ص) برای من بازگو نموده است و اینک ، همه شما پس از آنکه امر بر شما روشن گردیده است ، دست به دست توکل می کنم که پرودگار من و شماست و اختیار هر جنبده ای در دست اوست و خدای من بر صراط مستقیم است).
و این بود هفت فراز از اتمام حجت امام در دومین خطبه عاشورای آن حضرت .
15 / 14 - و یحکم یا شیعة آل ابی سفیان ! ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم ، هذه وارجعوا الی احسابکم ان کنتم عربا کما تزعمون ... انا الذی اقاتلکم و تقاتلونی ، والنساء لیس علیهن جناح ، فامنعوا عتاتکم و طغاتکم و جهالکم عن التعرض لحرمی مادمت حیا . (110)
(وای بر شما ای شیعیان آل ابی سفیان ! شما اگر دین ندارید و از روز جزا نمی هراسید (لا اقل) در زندگی خود آزار مرد باشید و اگر خود را عرب می پندارید، به نیاکان خود بیندیشید و شرف انسانی خود را حفظ کنید من با شما جنگ می کنم و شما با من و این زنانی گناهی ندارند، تا من زنده هستم از تعرض یاغیان و تجاوزگرانتان به حریم اهل بیت من جلوگیری کنید).
(خوارزمی) می گوید: امام حسین علیه السلام جنگ سختی نمود و در هر حمله عده ای از دشمن را به هلاکت رسانید دشمن خواست با وارد کردن ضربه روحی آن حضرت را تضعیف کند و با حایل شدن در خیمه ها و قتلگاه ، حمله به خیمه ها را شروع کرد، در اینجا بود که آن حضرت لشگریان کوفه را با این جملات مورد خطاب قرار داد: (یا شیعة آل ابی سفیان ...).

15 - اتمام حجت خصوصی

این بود فراز از احتجاج و اتمام حجت عمومی حسین بن علی علیه السلام که در این فرازها بود مورد خطاب آن حضرت ، همه لشکریان ابن زیاد و همه افرادی است که برای جنگ با فرزند رسول خدا در کربلا شده بودند.
ولی در احتجاج آن بزرگوار، مواردی نیز وجود دارد که در آنها طرف خطاب ، افراد مخصوصی بوده و اتمام حجت آن حضرت عنوان فردی و شخصی داشته است ، به ذکر نمونه هایی از این نوع اتمام حجت که در دسترس ما بوده ، می پردازیم :
با عبید الله بن حر جعفی
1 / 15 - یا بن الحر! ان اهل مصرکم کتبوا الی انهم مجتمعون علی نصرتی و سالونی القدوم علیهم و لیس الامر عل ما زعموا و ان علیک ذنوبا کثیرة ، فهل لک من توبة تمحو بها ذنوبک ؟... تنصرابن بنت نبیک و تقاتل معه . (111)
((ای پسر حر!) همشهریان شما (کوفه) برای من نامه نوشته اند که بر نصرت و یاری من اتحاد نموده اید و از من خواسته اند به شهرشان بیایم . در حالی که حقیقت امر غیر از این است و تو ای (حر جعفی !) گناهان زیادی را مرتکب شده ای ، آیا نمی خواهی از آن گناهان تو کنی ؟ ... فرزند دختر پیامبرت را یاری کرده و به همراه او با دشمنانش بجنگی).
امام علیه السلام این جملات را در منزل (قصربن مقاتل) و هنوز به کربلا وارد نشده بود و به (عبیدالله) فرمود، آنگه که در میان آنان ملاقاتی رخ داد، ولی عبیدالله به بهانه ای مادی ، توفیق این توبه را از دست داد.
باید توجه داشت که (عبیدالله بن حر) از افراد شجاع و سرشناس و از هواداران عثمان بود و پس از کشته شدن او، نزد معاویه رفت و در جنگ صفین در صف لشکریان او با امیر مومنان علیه السلام جنگ نمود، در تاریخ از غارتگریها و راهزنیهای عبیدالله در دوران معاویه و غیر آن ، مطالب فراوان نقل گردیده است .
با عمر بن سعد
2 / 15 - یا ابن سعد! اتقاتلنی ؟ اما تتقی الله الذی الیه معادک ؟! فانا ابن من قد علمت ! الا تکون معی و تدع هولاء فانه اقرب الی الله تعالی ؟ . (112)
(ای پسر سعد! آیا می خواهی با من جنگ کنی ؟ در حالی که مرا می شناسی و می دانی من فرزند چه کسی هستم و آیا از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست نمی ترسی ؟! آیا نمی خواهی به همراه من باشی و دست از اینها (بنی امیه) برداری که این عمل به خداوند نزدیکتر (و جلب

کننده رضای اوست)).
امام علیه السلام این جمله را در شب هشتم و نهم محرم در ضمن ملاقاتی که در میان دو لشکر و طبق پیشنهاد آن حضرت با عمرسعد داد، خطاب بدو ایراد فرمود.
بازهم با عمر سعد
3 / 15 - ای عمر! اتزعم انک تقتلنی و یولیک الدعی بلاد الری و جرجان ، و الله تتهنا بذلک عهد معهود، فاصنع ما انت صانع ، فانک لا تفرح بعدی بدنیا و لا آخرة ، و کانی براسک علی قصبة یتراماه الصبیان بالکوفة و یتخذونه غرصا بینهم ... .(113)
(ای عمر سعد! آیا تو خیال می کنی با کشتن من (به جایزه بزرگی دست خواهی یافت و) این فرومایه (ابن زیاد) حکومت ری و گرگان را به تو واگذار خواهد نمود، به خدا سوگند! چنین حکومتی بر تو گوارا نخواهد گردید و این پیمانی است محکم و پیش بینی شده ، اینک آنچه درباره ما از دست تو بر می آید انجام بده که پس از (کشتن) من نه در دنیا و نه در آخرت روی خوشی و راحتی نخواهی دید و چندان دور نیست روزی که در همین شهر کوفه ، سر بریده تو را بر نیزه بزنند و کودکان آن را اسباب بازی قرار داده و سنگ بارانشان قرار بدهند).
حسین بن علی علیه السلام پس از سخنرانی دوم در روز عاشورا، عمر سعد را گرفت و او با اینکه از این ملاقات اکراه داشت ، به ناچار از صف دشمن فاصله گرفت و جلو آمد به طوری که گردن اسب امام با گردن اسب وی مقابل هم قرار گرفت ، آن حضرت برای آخرین بار با جملاتی که ملاحظه فرمودید، با وی اتمام حجت فرمود و آینده تیره و تاریک او را ترسیم نمود، اما او از نصیحت و اتمام حجت امام بهره ای نگرفت و همانگونه که آن حضرت فرمود به شقاوت و بدبختی دنیا و آخرت دچار گردید.
با عمرو بن حجاج
4 / 15 - یحک یا عمرو! اعلی تحرض الناس ؟ انحن مرقنا من الدین و انت تقیم علیه ؟ ستعلمون اذا فارقت ارواحنا اجسادا من اولی بصلی النار . (114)
(وای بر تو ای عمرو! آیا مردم را به این بهانه که ما از دین خارج شده ایم بر علیه من می شورانی ؟ آیا ما از دین خارج شده ایم و تو در آن پا برجا هستی ؟! آری ، به زودی که روح ، از بدن ما جدا می شود، خواهید دید که چه کسی از دین بیرون رفته و سزاور آتش خواهد بود).
امام علیه السلام این اتمام را به (عمرو بن حجاج) یکی از فرماندهان لشگر کوفه نمود آنگاه که دید وی افراد تحت فرماندهی خود را که چهار هزار نفر بودند با این جملات بر جنگ با آن حضرت تشویق می کند:

قاتلوا من مرق عن الدين و فارق الجماعة !!! .
(بجنگید! با کسی (حسین بن علی علیه السلام) که از دین خدا برگشته و از صف مسلمانان خارج شده است !!!).

16 - پیام استمداد

این بود پیامهای اتمام بخش حسین بن علی علیه السلام . به طوری که قبلا اشاره نمودیم ، در این بخش علاوه بر پیام اتمام حجت ، با پیامهای استمداد و استغاثه آن حضرت هم آشنا خواهیم گردید و اینک :

1 / 16 - اما من مغیب یغیثنا لوجه الله ؟! اما من داب یذب عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم .(115)

(آیا فریاد رسی نیست که برای رضای خدا به فریاد ما برسد؟! آیا دفاع کننده ای نیست که از حرم رسول خدا (ص) دفاع کند؟!).

امام علیه السلام این جمله را در روز عاشورا، در ضمن جملاتی پس از آنکه سخنرانی عمومیش تمام شد، ایراد فرمود، آنگاه که از طرف دشمن ، گروه تیراندازان ، یاران حسین بن علی علیه السلام را تیرباران نمودند و تعدادی از آنان را به خاک و خون کشیدند و طبق نقل مرحوم مقرم ، چون صدای استغاثه امام علیه السلام به گوش اهل بیت آن حضرت رسید، صدای گریه و ناله از میان خیمه ها برخاست .

2 / 16 - هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله ؟! هل من موحد یخاف الله فینا؟! هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا؟! هل من معین یرجو ما عند الله فی اعانتنا؟! .(116)

(آیا مدافعی هست از حرم رسول خدا دفاع کند؟! آیا بنده یکتا پرستی هست درباره ستمی که بر ما وارد می شود از خدا بترسد؟! آیا فریاد رسی هست که به امید خداوندی به فریاد ما برسد؟! آیا یاری دهنده ای هست که به امید ثواب الهی به یاری ما برخیزد؟!).

طبق نقل خوارزمی ، امام علیه السلام این جملات را با صدای بلند و به عنوان اتمام حجت ، خطاب به لشکریان عمر سعد ایراد فرمود در حالی که همه یاران آن حضرت به شهادت رسیده بودند.

3 / 16 - یا کرام ! هذه الجنة !... فحاموا عن دین الله و دین نبیه و ذبوا عن حرم رسول صلی الله علیه و آله .(117)

(ای عزیزان ! اینک درهای بهشت به روی شما باز شده است پس ، از دین خدا و آیین پیامبرش حمایت و از حرم رسول دفاع کنید).

این جملات را امام علیه السلام پس از اقامه نماز ظهر روز عاشورا هنگامی که عده ای از یاران در مقابلش به روی خاک افتاده و به درجه شهادت و سعادت ابدی نایل گردیدند، ایراد فرمود، گرچه این خطاب ، استغاثه و استمداد به ظاهر متوجه یاران و اصحاب آن حضرت بود که در انتظار شهادت ، دقیقه شماری می نمودند، اما در حقیقت دعوتی عام

استغاثه ای فراگیر و بیان وظیفه ای بود که شامل تمامی کسانی می شد
که صدای آن حضرت را می شنیدند.

17 - پیام انتقام

قرآن مجید می فرماید:
فانتقمنا منهم فانظر کیف کان عاقبة المکذبین .(118)
(ما از آنان (تکذیب کنندگان انبیا) انتقام گرفتیم ، پس ببین چگونه است عاقبت کار تکذیب کنندگان).
گرچه این آیه شریفه درباره امتهای پیشین گذشته است که پیامبران خود را بر اساس افکار باطل و به تبعیت از نیاکان خویش تکذیب نموده اند، ولی یکی از مصادیق بارز کسانی که رهبران و پیشوایان خود را تکذیب نموده و با آنان به مبارزه برخاسته اند و قبل از آخرت در این دنیا شمشیر انتقام الهی بر سر آنان فرود آمده و قبل از مرگ ، قانون مجازات آنان را فراگرفته است ، بنی امیه و پیروان آنان مخصوصا مردم کوفه بودند. تاریخ از این نظر غنی و گویاست و نکات حساس و تکان دهنده ای را از سرنوشت آنان برای آیندگان حفظ کرده است .
ولی آنچه در اینجا مورد نظر است ، پیش بینهای صریح قاطع و پیامهای کوتاه شعار گونه حسین بن علی علیه السلام در مورد انتقامها و مجازاتها دنیوی است ؛ که آن حضرت در مقاطع مختلف به صراحت بیان نموده تا بلکه بتواند از این راه آنان را از عذابی به چنین جنایت هولناکی باز داشته و از بروز سرنوشتی شوم در دنیا و عذابی دردناک در آخرت ، جلوگیری نماید.
1 / 17 - و الله ! لا یدعونی حتی یستخرجوا هذه العلقة من جوفی ، فاذا فعلوا ذلک سلط علیهم من یذلهم حتی یکونوا اذل من فرام المراة .(119)
(به خدا سوگند! بنی امیه از من دست بر نمی دارد تا خون مرا بریزند و چون جنایت را مرتکب شوند خداوند کسانی را بر آنان مسلط می کند تا ایشان را به ذلت بکشاند ذلتی بدتر از کهنه پاره زنان).
امام علیه السلام این جمله را در پاسخ (ابن عباس) فرمود، آنگاه که از عراق آن حضرت درخواست نمود تا در شهر مکه اقامت نموده ، پس از قیام مردم عراق و بیرون راندن حکام و فرمانداران بنی امیه از شهرهایشان ، به سوی حرکت نماید.
2 / 17 - ان هولاء اخافونی و هذه کتب اهل الکوفة و هم قاتلی ، فاذا فعلوا ذلک و لم یدعوا لله محرما الا بعث انتهکوه بعث الله الیهم من یقتلهم حتی یکونوا اذل من فرام الامة .(120)
اینان (بنی امیه) مرا تهدید نمودند، اهل کوفه هم به وسیله این نامه ها از من دعوت کردند و قاتل من هم خودشان خواهند بود و چون این گناه بزرگ را مرتکب شده و احترام الهی را در هم شکستند، خداوند کسی را بر آنان

مسلط خواهد نمود که به کشتار آنان بپردازد به طوری که ذلیل تر از کهنه پاره کنیزان گردند).
امام علیه السلام این جمله را که مشابه جمله گذشته است ، در پاسخ شخصی فرمود که در مسیر کوفه با آن حضرت مواجه گردید، زیرا او سؤ ال نمود یابن رسول خدا! چه انگیزه ای موجب گردید که شما از مدینه و حرم جد خود خارج شده و به این بیابان بی و آب و علف روی آوردید؟!
3 / 17 - انهم لن یدعونی حتی یستخرجوا هذه العلقة من جوفی ، فاذا فعلوا ذلک سلط الله علیهم من یذلهم حتی یکونوا اذل فرق الامم .(121)
(آنان دست از من بر نمی دارند تا خون مرا بریزند و چون این جنایت را مرتکب شوند، خداوند کسی را بر ایشان مسلط گرداند که آنان را ذلیلترین ملتها سازد).
این جمله را امام علیه السلام در منزل (بطن عقبه) و در پاسخ (عمروبن لوذان) فرمود آنگاه که او هم از سفر منصرف شده و به مدینه مراجعت نماید.
4 / 17 - وایم الله ! لیقتلونی فیلبسهم الله ذلا شاملا و سیفا قاطعا و یسلط علیهم من یذلهم حتی یکونوا اذل من قوم سباء، اذ ملکتهم امراة فحکمت فی اموالهم و دمائهم .(122)
به خدا سوگند! مسلما آنان مرا خواهند کشت و خدا به ذلت فراگیر و شمشیر بران مبتلایشان ساخته و کسی را بر آنان مسلط خواهد نمود که آنان را به ذلت کشانیده از قوم سبا که زنی بر ایشان مسلط شد و به دلخواه خویش در مال و جانشان حکمرانی نمود، ذلیل تر گرداند).
این جمله را امام علیه السلام در منزل (رهیمه) در پاسخ (ابوهرم) ایراد فرمود.
5 / 17 -
لعنتم و اخزیتم بما قد جنیتم
فسوف تلاقوا حرنار توقد .(123)
(شما (مردم کوفه) در اثر جنایتی که مرتکب شدید، مورد لعنت و غضب خدا قرار گرفتید و به زودی آتشی سوزان را در خواهید یافت).
این بیت ، یکی از چهار بیت شعری است که حسین بن علی علیه السلام در بالین حضرت ابوالفضل به عنوان ندبه و مرثیه برادرش و نکوهش از اقدام و جنایت مردم کوفه و خطاب به آنان ایراد فرموده است .

گرچه موارد متعددی از پیامهای پیشین بویژه پیام انتقاد که در فصل گذشته ملاحظه نمودید، متضمن پیام شهادت نیز می باشد و مضمون آنها بیانگر آمادگی امام برای فداکاری در راه اعلای کلمه توحید و از بین بردن موانع پیشرفت اسلام و بذل جان و مال در راه عقیده و آرمان خویش است ، ولی به جهت اهمیت موضوع و صراحت پیام شهادت آن بزرگوار و جلب توجه بیشتر اینک نمونه هایی از این شعار پیام را به صورت بخشی مستقل و جداگانه در اختیار خوانندگان عزیز قرار می دهیم :
1/18 - خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة ، و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف ، و خیر لی مصرع انا لاقیه ، کانی باوصالی تقطعها عسلان الفلاة بین النواویس و کربلا فیملان منی اکراشا جوفا و اجربة سغبا، لا محیص عن یوم خط بالقلم ، رضا الله رضانا اهل البیت ، نصبر علی بلائه و یوفنا اجور الصابرین ... الا من کان فینا باذلا مهجته موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا، فانی راحل مصبحا ان شاء الله تعالی (124)
مرگ بر فرزندان آدم لازم و حتمی گردیده ، همانند گردنبد که لازمه گردن دختران جوان است و من به دیدار نیاکانم آنچنان مشتاقم مانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف و برای من قتلگاه معین شده که به آنجا خواهم رسید و گویا می بینم که درندگان بیانانها (لشکرکوفه) در سرزمین میان نواویس (125) و کربلا اعضای بدن مرا قطعه - قطعه کرده و شکمهای گرسنه خود را با آنها سیر و انبانهای خالی خود را پر می کنند، از پیش آمدی که با قلم قضا و قدر نوشته شده است ، گریزی نیست ، خشنودی خداوند ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است ، در برابر امتحان خدا صبر و شکیبایی می خواهد در راه ما از جانش بگذرد و خونش را در راه لقای خداوند نثار کند، آماده حرکت با ما باشد که من فردا صبح حرکت خواهم نمود. ان شاء الله تعالی).
این جملات ، بخشی از سخنرانی حسین بن علی علیه السلام است که یک روز قبل از حرکت از مکه آن را ایراد نموده است .
نامه ای به بنی هاشم
2 / 18 - بسم الله الرحمن الرحیم ، من الحسین بن علی الی محمد بن علی و من قبله من بنی هاشم . اما بعد، فان من لحق بی استشهد و من لم یلحق بی لم یدرک الفتح ، و السلام .(126)
(به نام خداوند بخشنده مهربان . از حسین بن علی به محمد بن علی و افراد دیگر از بنی هاشم که در نزد وی هستند. اما بعد هریک از شما در این

سفر به من ملحق شود، به شهادت خواهد رسید و هر کس از شما مرا همراهی نکند، به پیروزی دست نخواهد یافت . والسلام).
بنا به نقل محدث بزرگ (ابن قولویه) حسین بن علی علیه السلام این نامه را در ایامی که در مکه اقامت داشت برای برادرش (محمد حنفیه) و سایر افراد بنی هاشم که در مدینه بودند، نگاشت و (ابن عساکر و ذهبی) هم نظریه (ابن قولویه) را تایید نموده اند. (127)
ولی مرحوم (سید بن طاووس) (128) از (کلینی رحمة الله علیه) نقل می کند که این نامه از ناحیه حسین بنی علی علیه السلام پس از آنکه از مکه حرکت نموده ، صادر شده است .
در بطن عقبه
3 / 18 - ما ارانی الا مقتولا، فانی رایت فی المنام کلابا تنهشنی ، و اشدها علی کلب ابقع .(129)
(من درباره خودم هیچ پیش بینی نمی کنم جز اینکه کشته خواهم شد؛ زیرا در عالم رویا دیدم که سگهای چندی به من حمله نمودند و درنده ترین آنها سگی بود سفید و سیاه).
امام علیه السلام این خبر را در منزل (بطن عقبه) به اطلاع یاران و اهل بیت خویش رسانید.
4 / 18 - انی خفت براسی فعن لی فارس و هو یقول : القوم یسیرون و المنایا تسری الیهم ، فعلمت انها انفسها نعیت الینا .(130)
(من سرم را به زین اسب گذاشته بودم که خواب خفیفی بر چشمم مسلط شد، در این موقع صدای اسب سوار (هاتفی) به گوشم رسید که می گفت اینان به هنگام شب در حرکتند، مرگ هم آنان را تعقیب می کند و برای من معلوم شد که این خبر مرگ ماست).
امام این جمله را پس از حرکت از (قصر بنی مقاتل) و در نزدیکی کربلا فرمود، آنگاه که قافله شبانه در حرکت بود، صدای استرجاع امام بلند شد، حضرت علی اکبر علت این استرجاع را سؤ ال نمود، امام در پاسخ وی فرمود: (انی خففت براءسی ...).
هنگام ورود به کربلا
5 / 18 - ارض کرب و بلاء قفوا و لا تبرحوا و حطوا و لا ترحلوا فهیهنا و الله محط رحالنا و هیهنا و الله سفک دمائنا و هیهنا و الله تسبی حریمنا و هیهنا و الله محل قبورنا و هیهنا و الله محشرنا و منشرنا و بهذا و عدنی جدی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و لا خوف لو عده .(131)
اینجا سرزمین حزن و مصیبت است بایستید و حرکت نکنید، بارها را بگشایید و منزل کنید، به خدا سوگند اینجاست محل فرود آمدن قافله ما، و به خدا سوگند همین جاست جایگاه ریخته شدن خونهای ما، و به خدا سوگند اینجاست که خانواده ما اسیر می شود و به خدا سوگند اینجاست محل

قبرهای ما و به خدا سوگند اینجاست حشر و نشر ما که جدم رسول خدا به من وعده داده است و خلافی در وعده او نیست).
امام ، این جملات را هنگام ورود به سرزمین کربلا ایراد فرمود.
عصر تاسوعا
6 / 18 - انی رایت رسول الله صلی الله علیه و آله فقال لی : انک تروح الینا .(132)
(اینک جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که به من فرمود: به نزد ما خواهی آمد).
امام ، این جمله را در عصر تاسوعا فرمود، آنگاه که در کنار خیمه به شمشیرش تکیه نموده و خواب خفیفی بر چشمان آن حضرت غالب گردید و همان وقت لشکر کوفه به سوی خیمه ها حرکت نمود و چون زینب کبری علیهاالسلام هلهله دشمن را شنید، شتابزده برادرش را بیدار کرده و از وضعی که پیش آمده بود که را مطلع نمود، در این موقع آن حضرت فرمود: انی رایت رسول الله صلی الله علیه و آله فی المنام ... .
7 / 18 - ...و قد اخبرنی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله بانی ساساق الی العراق ، فانزل ارضا یقال لها عمورا و کربلا، و فیها استشهد و قد قرب الموعد، الا و انی اظن یومنا من هولاء یومنا من هولاء الاعداء غدا... .
(...جدم رسول خدا به من چنین چیزی خبر داده بود که من به عراق فرا خوانده می شوم و در محلی که به آن عمورا و کربلا می گویند فرود آمده و در همانجا به شهادت می رسم و اینک وقت آن رسیده است و به گمان من فردا دشمن جنگ را با ما آغاز خواهد نمود).
8 / 18 - انی غدا اقتل ، و تقتلون کلکم معی ء، و لا یبقی منکم واحد . (133)
(من فردا کشته می شوم و همه شما حتی قاسم و عبدالله شیرخوار کشته خواهد شد و کسی از شما زنده نخواهد ماند).
حسین بن علی علیه السلام عصر تاسوعا یا شب عاشورا یا شب عاشورا در میان یارانش سخنرانی و با جملاتی که از رسول خدا نقل نمود و شهادت خود و هرکس را که همراه اوست ، صریحا اعلان کرد، آنگاه به همه آنان اجازه مرخصی داد و هر یک از آنان با بیانی استقامت و پایداری خود را ابراز نمود و در اینجا بود که برای آخرین بار با یک جمله دیگر، آینده را برای آنان ترسیم نمود و چنین فرمود:)
9/18 - ...رایت کان کلابا قد شدت علی لتنهشنی ، و فیها کلب ابقع رایته اشدها علی ، اظن ان الذی یتولی قتلی رجل ابرص من بین هولاء القوم ، ثم انی رایت بعد ذلک جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و معه جماعة من اصحابه و هو یقول لی : یا بنی انت شهید آل محمد و قد استبشر بک

اهل السموات و اهل الصفیح الاعلی ، فلیکن افطارک عندی اللیلة ، عجل و لا تؤ خر، فهذا ملک قد نزل من السماء لیاءخذ دمک فی قارورة خضراء، فهذا ما رایت و قد انف الامر و اقترب الرحیل من هذه الدنیا لا شک فی ذلک .(134)
سحرگاهان شب عاشورا خواب سبکی چشم امام علیه السلام را فرا گرفت و چون بیدار گردید خطاب به یاران و اصحابش چنین فرمود:
(من در خواب دیدم گویا که چندین سگ بر من حمله می کنند و درنده ترین آنها سگی بود به رنگ سیاه و سفید و چنین گمان می کنم قاتل من از میان این مردم کسی است که به مرض برص مبتلاست . پس از آن رسول خدا را با گروهی از یارانش در خواب دیدم که به من فرمود پسرکم تو شهید آل محمد هستی و ساکنان آسمانها و عرش برین ، آمدن تو را به همدیگر مژده و بشارت می دهند. تو امشب افطار را نزد من خواهی بود، بشتاب و تاخیر روامدار. و اینک فرشته ای از آسمان فرود آمده است تا خون تو را در شیشه سبز رنگی جمع آوری و حفظ کند این بود خوابی که من دیدم ، اینک وقت آن فرا رسیده و زمان کوچ کردن از این دنیا، نزدیک شده است و شکی در آن نیست).

19 - پیام پیروزی

آنان که وارد صحنه جنگ و میدان مبارزه شده و در برابر دشمن قرار می گیرند، در پی پیروزی خود و شکست دشمن هستند و حسین بن علی علیه السلام نیز از این قانون خود مستثنا نیست ، ولی نکته مهم این است که شکست و پیروزی از نظر آن حضرت ، بر خلاف عامه مردم ، مفهوم و معنای خاص داشت و داراءی بعد دیگری است که این معنا در نظر اکثر مردم نه تنها کاربردی ندارد، بلکه گاهی درک و تصور آن نیز ممکن نیست و از این رو درباره قیام آن حضرت تاویلات و برداشتهای گوناگون و گاهی نظرات متضادی ابراز شده است .

آری ، مفهوم پیروزی از نظر امام علیه السلام در مرحله اول انجام دادن یک وظیفه الهی و به پایان رسانیدن یک مسوولیت شرعی است . پیروزی از دیدگاه آن حضرت تحکیم بخشیدن به ارزشهای انسانی و حرکت در مسیری است که برای همه انبیا و اوصیا در جهت هدایت جامعه به سوی سعادت ابدی آنان ترسیم شده است ؛ خواه این حرکت با پیروزی ظاهری او و شکست دشمن همراه باشد یا این حرکت به شکست ظاهری منجر شود.

و این حقیقتی است که فرازهای متعددی از پیامهای آن حضرت به وضوح بر آن دلالت می کند، اکنون به نقل چند نمونه از آنها می پردازیم :

1 / 19 - اما بعد، فانه یشاقق الله و رسوله من دعاء الی الله عزوجل و عمل صالحا و قال اننی من المسلمین ؛ و قد دعوت الی الامان و البر و الصلة ، فخیر الامان الله .(135)

(کسی که به سوی خدا دعوت کند و عمل صالح انجام دهد و خود را در زمره مسلمانان بداند، بی شک با خداوند و پیامبرش مخالفت نورزیده است و اما اینکه به امان ، احسان ، صله و پاداش دعوت نمودی پس آگاه باش بهترین امان ، امان خداست).

این فراز و پیام ، بخشی از جملاتی است که حسین بن علی علیه السلام در پاسخ (عبدالله بن جعفر و یحیی بن سعید) فرمود که آنان پس از حرکت امام علیه السلام از مکه ، بیرون شهر به آن بزرگوار رسیدند و ضمن ارائه امان نامه ای از (عمروبن سعید (136)) از آن حضرت در خواست مراجعت به مکه نمودند و عبدالله در این باره اصرار می ورزید و خطرات آینده و پیمان شکنی مردم عراق را ترسیم می نمود، امام علیه السلام با جملات یاد شده ، پاسخ داد.

2 / 19 - بسم الله الرحمن الرحیم ، من الحسین بن علی الی محمد بن علی و من قبله من بنی هاشم . اما بعد، فان لحق بی استشهد و من لم

يلحق بى لم يدرک الفتح ، والسلام .(137)
ما اين فراز و ترجمه آن را در صفحه يکصد و نه ضمن پيام شهادت حسين بن على عليه السلام نقل نموديم و چون اين سخن امام ، گذشته از پيام شهادت ، داراءى مفهوم پيروزى معنوى مى باشد، در اين بخش نيز به نقل آن مبادرت ورزيديم .
3 / 19 - ان نزل القضاء بما نحب و نرضى فنحمد الله على نعمائه ، و هو المستعان على اداء الشكر، وان القضاء دون الرجاء فلم يبعد من كان الحق نيته ، و التقوى سريرته .(138)
(اگر پيشامدها بر وفق مراد و دلخواه ما باشد، شکرگزار نعمتهاى خداوند خواهيم بود و تنها اوست يار و مددکار ما در سپاس گزاريش . و اگر حوادث و پيشامدها ميان ما و خواسته هايمان مانع گردد و کارها طبق مراد ما پيش نرود، باز هم کسى که نيتش حق و پاکيزه سرشت است ، از مسير صحيح دور نگرديده (و راه خود را گم نمى کنيد)).
امام عليه السلام اين فراز را در پاسخ (فرزدق) شاعر معروف که عازم حج بود، در خارج از شهر مکه به او فرمود. حضرت در اين ملاقات از وى وضع مردم عراق را پرسيد، پاسخ فرزدق اين بود:
(قلوب الناس معک و اسيافهم عليک).(139)
(گرچه دلهاى مردم با شماست ، اما شمشيرهايشان بر عليه تان مى باشد).
لحن فرزدق ياس آور و پيشنهادش به امام عليه السلام انصراف از سفر به عراق بود که امام با جمله فوق : (ان نزل القضاء...) به او پاسخ داد.
4 / 19 - اما و الله ! انى لارجو خيرا ما اراد الله بنا، قتلنا ام ظفرنا .(140)
آگاه باش ! به خدا سوگند! من اميد قطعى دارم بر اينکه اراده و خواست خداوند درباره ما خير است ، خواه کشته شويم يا پيروز گرديم).
اين فراز و فراز سوم را امام در منزل (عذيب الهجانات) يکى از منازل نزديک کربلاست ، در پاسخ (طرماح) و يارانش ايراد فرمود وقتى او به همراه چهار تن از دوستانش در اين منزل به حضور امام رسيد، دوستانش عرض کردند يابن رسول الله ! (طرماح) در اين سفر، اشعارى را که مشعر بر شوق وافر و ارادت شديد به درک فيض زيارت شما و در عين حال ، حاکى از اضطراب و نگرانى او از اين سفر شما بود، زياد مى خواند و تکرار مى نمود، امام عليه السلام براى رفع نگرانى آنان فرمود:
...انى لارجو ان يکون خيرا ما اراد الله بنا... .
آنگاه خود طرماح چنين گفت : يابن رسول الله ! نگرانى من بى جهت نيست ؛ زيرا من از کوفه بيرون نيامدم مگر اينکه ديدم در کنار اين شهر، گروه زيادى براى مقابله با شما اجتماع کرده اند، شما را به خدا سوگند! از اين سفر بر گرديد؛ چون من اطمينان ندارم حتى يک نفر از اهل کوفه هم

به یاری شما برخیزد.
امام علیه السلام در پاسخ پیشنهاد طرماح پیشنهاد چنین فرمود:
5 / 19 - ان بیننا و بین القوم عهدا و میثاقا، و لسنا نقدر علی الانصراف حتی تتصرف بنا و بهم الامور فی عاقبة .(141)
در میان ما و مردم کوفه عهد و پیمان بسته شده است (از آنان و عده حمایت و از ما وعهده رهبری و هدایت) و در اثر این پیمان ، برای ما امکان بازگشت نیست تا ببینیم عاقبت کار ما و آنان به کجا می انجامد).
6 / 19 - (ما کنت لا بداهم بالقتال حتی یبدئونی).(142)
(من شروع کننده جنگ نخواهم بود مگر آنان شروع کنند).
چون قافله امام علیه السلام و به موازات آن ، سپاهیان حر به (عذیب الهجانات) رسیدند، نامه ای از ابن زیاد به دست حر رسید که مضمون آن سختگیری نسبت به حسین بن علی و جلوگیری از حرکت آن حضرت بود.
در اینجا (زهیر بن قین) از یاران امام علیه السلام چنین پیشنهاد نمود که یا بن رسول الله ! برای ما جنگ کردن با این گروه کم آسانتر است از جنگ نمودن با لشکر انبوهی که در پشت سر آنان می باشد و با ورود چنین لشکری ، تاب مقاومت برای ما نخواهد ماند.
امام در پاسخ (زهیر) فرمود: (تا آنان شروع به جنگ نکنند، من آغازگر جنگ نخواهم بود).

20 - دعا و نفرین در پیام امام

توضیح

مواردی در کلام حسین بن علی علیه السلام ملاحظه می شود که داراءی مفهوم دعا و یا جنبه نفرین می باشد. این نوع پیامها همانگونه که از لحاظ مفهوم ، داراءی ویژگی است ، از جهت شرایط زمان و انگیزه بیان نیز داراءی ویژگی و خصوصیت است ؛ زیرا پیام دعای امام ، متوجه کسانی است که از آنان علاوه بر وفاداری و شجاعت که همه یاران آن حضرت از آن برخوردار بودند، نوعی شهامت و ثبات قدم و ایثار به وقوع پیوسته که نظر فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله را به تحسین بیشتر که در قالب دعا و تحقیق پذیرفته است ، جلب نموده است .
و همچنین آن حضرت افرادی را مورد نفرین قرار داده است که از آنان علاوه بر عداوت و دشمنی عمومی ، نوعی حالت عناد و لجاجت و کینه عمیق و خصومت بیش از حد، مشاهده فرموده است .
و اینک دعاهای آن حضرت :
1 / 20 - اللهم اجعل لنا و لهم الجنة ، و اجمع بیننا و بینهم فی مستقر من رحمتک و رغائب مذخور ثوابک .(143)
(خدایا! بهشت را برای ما و آنان قرار بده و آنان را در پایگاه رحمتت به مرغوبترین ثوابهای ذخیره شده ات ، نایل بگردان).
امام هنگام ملاقات با (طرماح بن عدی) و همراهانش ، در نزدیکی کربلا این دعا را فرمود، آنگاه که آنان خبر شهادت (قیس بن مسهر صیداوی)، پیک حسین علیه السلام را به اطلاع آن حضرت رسانیدند، امام علیه السلام اول این آیه شریفه را قرائت نمود:
فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا . (144)
آنگاه چنین دعا کرد: (اللهم اجعل لنا و لهم الجنة ...).
2 / 20 - جزاک الله من ولد خیر ما جزی ولدا عن والده 0 .(145)
(خداوند بهترین پاداشی را که فرزند از سوی پدر دریافت می کند به تو عطا فرماید).
امام علیه السلام این دعا را درباره فرزندش علی اکبر علیه السلام فرمود، آنگاه که در (قصر بنی مقاتل) هنگام حرکت ، پس از خواب سبک ، فرمود:
انا لله و انا الیه راجعون و الحمدلله رب العالمین .
حضرت علی اکبر علیه السلام از استرجاع پدرش سؤ ال نمود، امام پاسخ فرمود:
خواب دیدم که هاتفی می گوید: این گروه شبانه در حرکتند و مرگ نیز در تعقیب آنان است .
حضرت علی اکبر علیه السلام عرضه داشت :

(لا اراک الله بسوء، السنا علی الحق ؟).
(خدا تو را بد ندهد آیا ما بر حق نیستیم ؟)
فرمود: چرا؟، عرضه داشت : (فاذا لانبالی ان نموت محقین).
(اگر در راه حق بمیریم از مرگ ترسی نداریم).
در اینجا بود که آن حضرت فرمود: جزاک الله من ولد خیر ما جزی ولدا عن والده .
3 / 20 (ذکرت الصلاة جعلک الله من المصلین الذاکرین).(146)
متن و توضیح این فراز در بخش پیام نماز، از نظر خواننده عزیز گذشت و این دعا که خطاب به (ابوثمامه صائدی) است ، بیانگر اهمیت نماز است که او فرا رسیدن وقت نماز ظهر را به اطلاع امام علیه السلام رسانید و آن حضرت وی را به نیل بزرگترین مقامات معنوی که مقام نمازگزاران و ذاکرین خداوند است دعا نموده است .
4 / 20 - اما بعد، فانی لا اعلم اصحابا اوفی و لاخیرا من اصحابی ، ولا اهل بیت ابر و لا اوصل من اهل بیتی ، فجزاکم الله عنی خیرا .(147)
این فراز از گفتار و دعای امام که خطاب به یاران و اهل بیت آن حضرت است ، جزء سخنرانی شب عاشوراست که در ضمن شجاعت ملاحظه فرمودید و در اینجا دعای آن بزرگوار، مجددا نقل نمودیم .
5 / 20 - جزا کما الله یا ابنی اخی بوجدکما من ذلک و مواساتکما ایای بانفسکما احسن جزاء المتقین .(148)
این فراز نیز در پیام شجاعت ، با ترجمه و توضیح و اشاره به منابع آن نقل گردید که هم پیام شجاعت دو جوانمرد سیف و مالک و هم ادعای امام درباره آنان است به پاس وظیفه و درک مسوولیتشان که حضرت برای آنان بهترین پاداش متقیان را از پیشگاه خداوند درخواست نموده است .
6 / 20 - رحمک الله یا مسلم ! فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا .(149)
(مسلم ! خدا رحمتت کند، (سپس حضرت این آیه شریفه را تلاوت فرمود:) بعضی از آنان به پیمان خود وفا نمودند و بعضی دیگر به انتظار نشسته اند و تغییر و تبدیلی در پیمانشان نداده اند).
آنگاه که (مسلم بن عوسجه) آن صحابه پیر رسول خدا صلی الله علیه و آله با تن آلود بر روی خاک افتاد و هنوز رمقی از حیات در او بود، حسین بن علی علیه السلام به همراه حبیب بن مظاهر به بالینش آمد و چنین گفت : (رحمک الله یا مسلم ...).
و (حبیب بن مظاهر) هم چنین گفت : (مسلم ! به خدا سوگند کشته شدن تو برای من سخت است اما به تو مژده می دهم که چند لحظه دیگر وارد بهشت خواهی شد).
مسلم با صدائی که به سختی شنیده می شد در پاسخ وی گفت : بشرک

الله بخیر...اوصیک بهذا رحمک الله - و اوما الی الحسین علیه السلام - ان تموت دونه .
(خداوند خیرت دهد، مسلم ضمن اینکه اشاره به امام حسین علیه السلام می کرد، گفت : وصیتم درباره این حضرت است ؟ دریاریش تا سر حد جانبازی فداکاری کنی).
7 / 20 - جزتم من اهل بیت خیرا، ارجعی رحمک الله الی النساء، فاجلسی معهن فانه لیس علی النساء قتال .(150)
(عبدالله بن عمر مکی) یکی از یاران با وفای امام علیه السلام در دفع حمله دشمن ، استقامت به خرج داد و دست راست و یکی از پاهایش قطع گردید و به اسارت دشمن درآمد و در مقابل صفوف دشمن ، بدنش قطعه - قطعه گردید و به (قتل صبر) به شهادت رسید و سر او را بریدند و به سوی خیمه ها انداختند. مادر عبدالله سر بریده فرزندش را برداشت و خاک و خون آن را پاک کرد و در حالی که عمود خیمه را به دست گرفته بود، به سوی دشمن حمله نمود. امام علیه السلام دستور داد تا او را به خیمه برگردانیدند و خطاب به وی فرمود:
(جزیتم من اهل بیت خیرا...).
(شما در راه حمایت اهل بیت (من)، به پاداش نیک نایل گردید، خدا رحمتت کند، به خیمه برگرد که جهاد از شما زنان برداشته شده است).
8 / 20 - (اللهم سدد رمیته و اجعل ثوابه الجنة).(151)
(خدایا! تیر او (ابوشعثاء) را به هدف برسان و پاداشش را بهشت قرار بده).
(ابوشعثاء) که نامش (یزید) است ، از تک تیراندازان و کمانداران معروف کوفه است که پس از سخنرانی امام علیه السلام و قبل از حر، توبه کرده و به یاران امام پیوست . او اول سواره به میدان رفت اما چون اسبش پی شد، به خیمه بازگشت و در مقابل خیمه ها زانو بر زمین زد و یکصد چوبه تیر که داشت همه را به سوی لشکر کوفه انداخت .
امام چون توبه و شهامت او را دید، فرمود؛ اللهم سدد رمیته و اجعل ثوابه الجنة .
9/ 20 - لا یبعدنک الله یا زهیر، ولعن الله قاتلک لعن الذین مسخهم قردة و خنازیر .(152)
(زهیر! خداوند تو را از رحمتش دور نگرداند و کشندگان تو را لعنت کند مانند کسانی که انسانیت خود را از دست داده و به صورت میمون و خوک درآمده اند).
(زهیر بن قین) از یاران امام پس از یک حمله و جنگ شدید، به حضور امام برگشت در حالی که دستش را روی دوش آن حضرت گذاشته بود، مجددا برای رفتن به میدان اذن گرفت در حالی که دو بیت شعر هم در هدایت

یافتنش به وسیله امام می سرود، پس از آنکه از پای در آمد، امام علیه السلام در بالینش حاضر گردید و با جمله قبلی او را دعا نمود و دشمنانش را مورد لعن قرار داد.
10 / 20 - رحمک الله ، انهم قد استوجبوا العذاب حین ردوا علیک ... . (153)
(حنظله ! خدا رحمتت کند! این مردم ، آنگاه که به سوی حق دعوتشان نمودی و پاسخ مثبت ندادند، سزاوار عذاب گردیدند...).
این دعا را امام علیه السلام در حق (حنظله شبامی) فرمود که وی پس از موعظه و نصیحت اهل کوفه ، به سوی خیمه ها برگشت و امام علیه السلام در تقدیر و تشویق وی ، مطالبی فرمود که در ابتدای سخن ، حضرت دعای فوق را در حقش نمود.
11 / 20 - اللهم بیض وجهه ، وطیب ریحه ، و احشره مع الابرار، و عرف بینه و بین محمد و آل محمد .(154)
خدایا او (جون) را رو سفید، بدنش را خوشبو و با ابرار و نیکان محشورش گردان و در میان او و محمد و اهل بیتش ، و آشنایی قرار بده).
به طوری که در بخش پیام انتخاب آوردیم ، از جمله کسانی که حسین بن علی علیه السلام به وی اذن خصوصی داد (جون) غلام آن حضرت بود که فرمود: جون ! خود در راه ما مبتلا نکن ، به همراه ما به امید راحتی آمده ای .
(جون) چون این جمله را شنید، خود را به روی قدمهای آن حضرت انداخت و عرضه داشت : (یا بن رسول الله ! آیا سزاوار است که من در هنگام راحتی و رفاه بر سر سفره شما بنشینم و در ایام ناراحتی و پیشامدها، دست از شما بردارم ؛ بدن من بدبو، خاندانم ناشناخته و رنگم سیاه است ، با رفتنم به بهشت برین ، بر من منت بگذار تا بدنم خوشبو و رنگم سفید و حسب من به شرف و عزت نایل گردد).
امام ، این صفا و صمیمیت را که از وی مشاهده فرمود، اجازه ماندن و شهادت را به او داد.
زمانی که (جون) در روی خاک گرم کربلا قرار گرفت ، فرزند امیرمؤ منان در کنار او نشست و با این جملات وی را دعا نمود؛ سخنانی که یاد آور گفتار و درخواست خود (جون) بود:
اللهم بیض وجهه ، وطیب ریحه ، و احشره مع الابرار .
12 / 20 - رب ان تک حبست عنا النصر من السماء فاجعل ذلک لما هو خیر، و انتقم لنا من هولاء الظالمین (155)،الهی تری ما حل بنا فی العاجل فاجعله ذخیرة لنا فی الاجل .(156)
پروردگارا! اگر در دنیا نصر و پیروزی آسمانی را بر ما نازل نکردی ، در عوض این پیروزی بهتر از آن را نصیب ما بگردان و انتقام ما را از این

ستمگران بگیر پرودگارا! تو خود شاهدی آنچه در دنیا برما وارد شد پس آن را ذخیره آخرتمان قرار بده).
این جمله را حضرت در حالی که یکی از اطفالش را در آغوش گرفته و (حرمله پسر کاهل اسدی) با انداختن تیری ، گلوی او درید و حسین علیه السلام دستش را از خون گلوی او پر نموده و به طرف آسمان پاشید، ایراد فرمود.
این بود دعای پیام حسین بن علی علیه السلام که در دوازده فقره و به مناسبتهای مختلف از آن بزرگوار در جنگ و ستیز بودند و گاهی نیز جنبه خصوصی دارد و مورد خطاب و نفرین او اشخاص خاصی بودند.
و اینک از نفرین عمومی آن حضرت شروع می کنیم :
13 / 20 - لا افلح قوم اشتروا مرضاة المخلوق بسخط الخالق . (157)
(رستگار مباد: گروهی که خشنودی خلق را به خشم خالق مقدم می دارند).
(ابن زیاد) از ورود امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا به وسیله (حربن یزید،) و مطلع ، و طی نامه ای به آن حضرت چنین نوشت :
(اما بعد، من از ورود شما به کربلا آگاهی یافتم و امیرمؤ منان (یزید) به من دستور داده است که سر به بالین راحت نگذارم و شکم از غذا سیر ننمایم تا اینکه یا تو را به قتل برسانم ، و یا فرمان من و حکومت یزید را بپذیری و السلام).
هنگامی که این نامه به دست امام علیه السلام رسید، آن را بر زمین انداخت و فرمود:
(لا افلح اشتروا مرضاة المخلوق بسخط الخالق).
14 / 20 - اللهم احبس عنهم قطر السماء، و ابعث علیهم سنین کسنی یوسف ، و سلط علیهم غلام ثقیف یسقیهم کاءسا مصبرة ، فلا یدع فیهم احدا، قتله بقتلة و ضربة بضربة ، ینتقم لی و لاولیائی و اهل بیتی و اشیاعی منهم ، فانهم غرونا و کذبونا و خذلونا و انت ربنا، علیک توکلنا و الیک انبنا و الیک المصیر .(158)
(خدایا! قطرات باران را از آنان قطع کن و سالهایی (سخت) مانند سالهای (گرسنگی اهل مصر) در دوران یوسف را بر آن بفرست و غلام ثقفی را بر ایشان مسلط فرما تا با کاسه تلخ ، سیرابشان کند و کسی را از آنان بدون مجازات رها نسازد، در مقابل قتل ، به قتلشان برساند و ضاربین را با ضرب و جرح ، مجازات کند، انتقام من و خاندانم و پیروانم را از آنان بستاند؛ زیرا آنان مکر کرده و ما را تکذیب و در مقابل دشمن ، رها نمودند و تویی پروردگار ما، بر تو توکل کرده ایم و بر گشت ما به سوی توست).
امام علیه السلام در روز عاشورا پس از آنکه دومین بار در طی خطبه ای اهل کوفه را موعظه و نصیحت فرمود و گذشته آنان را ترسیم نمود و از

آینده تلخ و بدبختی آنان خبر داد، ولی آنان به موعظه و نصیحت فرزند رسول خدا اعتنایی ننمودند و در تصمیمشان بر کشتن آن حضرت ، تردیدی به خود راه ندادند، امام علیه السلام دستهای خود را به آسمان بلند کرد و آنان را با جملاتی که نقل نمودیم ، نفرین کرد.
(اللهم احبس عنهم قطر السماء...).
15 / 20 - اللهم انا اهل بیت نبیک و ذریته و قرابته ، فاقصم من ظلمنا و غصبنا حقنا، انک سمیع قریب .(159)
بنابر نقل (خوارزمی) امام علیه السلام این نفرین را در عصر تاسوعا خطاب به عمر سعد و لشکریانش ایراد فرمود:
(خدایا! ما اهل بیت پیامبر تو و فرزندان عشیره او هستیم . خدایا! کسانی را که به ما ظلم نمودند و حق ما را غصب کردند، هلاکشان کن که تو بر دعای بندگانت شنوا و به آنان نزدیک هستی).
خوارزمی اضافه می کند (محمد بن اشعث) که در صف مقدم سپاهیان دشمن بود و نفرین امام را می شنید، جلو آمد و به آن حضرت چنین گفت :
(ای قرابة بینک و بین محمد؟!!).
(در میان تو و محمد چه قوم و خویشی هست ؟!!).
امام علیه السلام که این انکار صریح و لجاجت را در راه او مشاهده نمود، این چنین نفرینش کرد:
16 / 20 - (اللهم فارنی فیه هذا الیوم ذلا عاجلا).(160)
(خدایا! همین امروز، ذلت عاجل و زود رس او را بر من آشکار کن).
(محمد بن اشعث) پس از چند دقیقه برای قضای حاجت از صف لشکریان فاصله گرفت و در گوشه ای نشست ، در این هنگام عقربی او را نیش زد و در حالی که لباسش آلوده به نجاست شده ، بود رهایش نمود)

هنگام اعزام حضرت علی اکبر به میدان جنگ و در موقع شهادتش حسین بن علی علیه السلام دو نفرین عمومی خطاب به لشکریان کوفه و یک نفرین خصوصی ، خطاب به عمر سعد ایراد نموده اند؛ بدین توضیح که هنگام میدان رفتن علی بن الحسین ، پدر ارجمندش در حالی که سیل اشک از چشمانش جاری می شد، محاسن مبارک را به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت :
اللهم اشهد علی هولاء فقد برز الیهم اشبه الناس برسولک محمد صلی الله علیه و آله خلقا و خلقا و منطقا و کنا اذا اشقنا الی رؤ یة نبیک نظرنا الیه .
(بارالها بر این مردم گواه باش ، جوانی که در صورت و سیرت و گفتار شبیه ترین مردم به پیغمبرت (درود خدا بر او و خاندانش باد) بود، به جنگ آنان رفت ؛ پرودگارا ما هرگاه به دیدن پیامبرت مشتاق می شدیم به این جوان نگاه می کردیم).
آنگاه چنین نفرین نمود:
17 / 20 - اللهم فامنعهم برکات الارض ، و فرقهم تفریقا، و مزقهم تمزیقا، واجعلهم قددا، و لا ترض الولاة عنهم ابدا، فانهم دعونا لینصرونا ثم علینا یقاتلونا... .
(خدایا! این مردم (ستمگر) را از برکات زمین محروم و به تفرقه و پراکندگی ، مبتلا بگردان . صلح و سازش از میان آنان و فرمانروایانشان بردار که ما را با وعده یاری و نصرت ، دعوت نمودند، سپس به جنگ با ما برخاستند...).
و آنگاه که حضرت علی اکبر خواست از خیمه ها جدا شود، امام علیه السلام بر عمر سعد بانگ زده و چنین نفرین نمود:
18 / 20 - مالک ؟ قطع الله رحمک کما قطعت رحمی کما قطعت رحمی ، و لم تحفظ قرابتی من رسول الله صلی الله علیه و آله ، و سلط علیک من یذبحک علی فراشک .(161)
(تو را چه شده است ؟ خدا رحم و قرابت تو را قطع کند (و در میان قوم و خویشت ، منفور و مطرود گردی) همانگونه که تو قرابت و خویشاوندی مرا قطع نموده و حرمت قرابت مرا با پیامبر صلی الله علیه و آله حفظ نکردی و خداوند کسی را بر تو مسلط گرداند که در میان رختخوابت سر از تنت جدا کند).
چون در بالین فرزند عزیزش نشست ، چنین گفت :
19 / 20 - قتل الله قوما قتلوک ! یا بنی ما اجراهم علی الله و علی انتهاک حرمة رسول الله ، علی الدنیا بعدک العفا .(162)

(خدا بکشد مردم ستمگری را که تو را کشتند، فرزندم ! اینها چقدر به خدا و هتک حرمت رسول او جری شده اند، پس از تو خاک بر سر دنیا!).
20 / 20 - بعد لقوم قتلوک ، و من خصمهم یوم القیامة فیک جدک و ابوک . (163)
(دور باد از رحمت خدا گروهی که تو را به قتل رسانیدند و در روز رستاخیز دشمن آنان جدت و پدرت باد).
این نفرین را امام علیه السلام در بالین حضرت (قاسم بن حسن)، آنگاه که با بدن قطعه - قطعه ، به روی خاک افتاده بود، ایراد نموده است . پیکر فرزند برادرش را به سوی خیمه ها حمل نمود و در میان خیمه شهدا و در کنار جنازه فرزندش علی اکبر قرار داده ، سپس این چنین نفرین نمود:
21 / 20 - اللهم احصهم عددا، و لا تغادر منهم احدا، و لا تغفر لهم ابدا . (164)
(خدایا! همه آنان را گرفتار بلا و عذاب خویش بگردان و کسی را از آنان باقی نگذار و هیچگاه مشمول مغفرت خویش قرار مده).

22 / 20 - مالک ! ذبحک الله علی فراشک سریعا عاجلا، و لا غفرلک یوم حشرک و نشرک ، فوالله انی لارجو ان لا تاکل من بر العراق الا یسیرا . (165)
امام علیه السلام قبل از شب عاشورا پیشنهاد ملاقات با (عمرسعد) نمود و این ملاقات با تشریفاتی انجام پذیرفت و آن حضرت ، عمر سعد را موعظه و نصیحت نمود که در بخش اتمام حجت خصوصی ، اشاره نمودیم و در پایان چون امام علیه السلام سکوت عمر بن سعد را مشاهده نمود از وی روی گرداند و چنین فرمود:
(مالک ذبحک الله علی فراشک ...).
(فرزند سعد! چرا این قدر در راه شیطان پافشاری می کنی ؟! خدا هر چه زودتر در میان رختخوابت تو را بکشد و در قیامت گناه تو را نبخشد، امیدوارم که از گندم عراق نخوری مگر به اندازه کم (یعنی عمرت کوتاه باد)).
23 / 20 - (اللهم حزه الی النار).(166)
(خدایا! او را به سوی آتش بکش).
هنگام نزدیک شدن عده ای از لشکریان به خیمه ها، مردم به نام (عبد الله بن حوزه) جلو آمد و با صدای بلند گفت : (اءفیکم حسین ؟؛ آیا حسین بن در میان شماست ؟). یکی از یاران آن حضرت در حالی که به امام اشاره می نمود، گفت : این است حسین ، چه می خواهی ؟
او به امام گفت : (ابشر باالنار!!، بر تو باد مژده آتش !!).
امام پاسخ داد دروغ می گویی ، من به سوی خدای کریم و بخشنده و مطاع می روم ، تو کیستی ؟
گفت : (ابن حوزه). در اینجا بود که امام علیه السلام او را نفرین نمود: (اللهم حزه الی النار).
(خدایا! او را به سوی آتش بکش).
(ابن حوزه) از نفرین امام خشمناک شده و بر اسب خویش سوار گردید و بر آن تازیانه زد، اسب به سرعت حرکت نمود و ابن حوزه در اثر سرعت اسب ، به زمین افتاد ولی پایش در رکاب ، گیر کرد، اسب رم نمود و او را به این طرف و آن طرف کشاند و بالاخره به سوی خندقی که در آن آتش روشن شده بود، کشاند و بدن مجروح و نیمه جان ابن حوزه به گودال افتاد و در میان آتش سوخت امام با دیدن این جریان ، سر به سجده نهاد و برای استجابت نفرینش ، سجده شکر به جای آورد.(167)
24 / 20 - اللهم اقتله عطشا، و لا تغفر له ابدا .(168)

(خدایا! او را با تشنگی بمیران و هیچگاه نیامرز).
یکی از لشکریان عمر به نام (عبدالله بن حصین ازدی) با صدای بلند خطاب به حسین بن علی علیه السلام چنین گفت : (یا حسین ! این آب فرات را می بینی که همانند آسمان سبز و شفاف است ، ولی به خدا نخواهیم گذاشت حتی یک قطره از آن به گلویت تا از تشنگی بمیری !!).
در اینجا امام را نفرین کرد که : (اللهم اقتله عطشا، و لا تغفر له ابدا).
(بلاذری (نقل می کند که (ابن حصین) به مرض عطش مبتلا گردید و هر چه آب می خورد، سیراب نمی شد تا به هلاکت رسید و بدینگونه نفرین امام درباره او مستجاب گردید.
الحمد لله الذی استجاب دعاء ولیه علی عدوه ، و جعلنا من اولیائه و شیعته .
با پایان یافتن بخش پیام دعا و نفرین امام علیه السلام ، (پیام عاشورا) نیز به پایان می رسد، ولی مطالب زیادی از جمله ادعیه و مناجات امام که بخش زیبایی از پیامهای فرزند رسول خدا را تشکیل می دهد، به محل دیگر و مجموعه بزرگی موکول می گردد.
این مجموعه در شب جمعه ، 15 شهر رجب المرجب 1417 مطابق با 9آذرماه 1375 صورت اختتام پذیرفت .
پایان

پی نوشتها

1- اخیرا آقای (نجفقلی حبیبی) در یک کتابشناسی ، 878 عنوان کتاب درباره حسین بن علی (علیهما السلام) معرفی نموده است ، که این عناوین ، فقط بخشی از تاءلیفات در این موضوع است که در دسترس این نویسنده گرامی قرار گرفته است . از باب مثال ، نوشته حقیر (خطبه حسین بن علی (علیهما السلام) در منی) و (سخنان حسین بن علی (علیهما السلام)) را معرفی نموده است ولی چون ترجمه های کتاب اخیر را که به (زبان آذری) در (استانبول) و به (زبان اردو) در بمئی) چاپ شده ، به دستشان نرسیده ، نیاورده است .
2- کامل الزیارت / 216.
3- مقتل خوارزمی 1/184 و لهوف / 10.
4- کامل ابن اثیر 3/280. ارشاد مفید / 225. مقتل خوارزمی 1/232 و مناقب 4/88.
5- طبری 6/238. ارشاد /231 و مقتل خوارزمی 1/246.
6- مقتل خوارزمی 1/249.
7- طبری 6/200.
8- مقتل عوالم 17/177، در مقتل خوارزمی عبارت مذکور چنین است (الثقل الذی خلفته فی امتک).
9- عوالم 17/177.
10- مقتل مقرم /185 و خوارزمی 1/186
11- (بیضه) به کسرباء، یکی از منازلی است که در مسیر مدینه به سوی کوفه و در بین منزل (شراف و رهیمه) قرار داشت .
12- مقتل مقرم /228.
13- مقتل مقرم ، /228 و مقتل خوارزمی /253.
14- طبری 6/198. کامل ابن اثیر 3/267. ارشاد /204 و مقتل خوارزمی 1/195.
15- مقتل مقرم / 179. امالی صدوق رحمه الله ، مجلس 30/131 و مقتل خوارزمی 221/1
16- اسراء /71.
17- طبری 6/229 و کامل ابن اثیر 3/280. انساب الاشراف 3/171.
18- مقتل خوارزمی 2/6 و تحف العقول / 173.
19- مقتل خوارزمی 2 / 6 و تحف العقول / 173.
20- مقتل مقرم / 168. طبری 6/217 و کامل ابن اثیر 3/276.
21- لعوف / 26 و مثیر الا حزان / 41.

22- مقتل مقرم / 166. انساب الاشراف 3/164. طبری 6 / 217 و کامل الزیارات / 72.
23- مقتل مقرم / 175. ابن عساکر / 211 و البدایة و النهایة 8 / 169.
24- ارشاد مفید 2 / 76 و ابن عساکر / 211.
25- مقتل مقرم / 213. تاریخ طبری 6 / 239. کامل ابن اثیر 3 / 285.
26- کتاب خطبه حسین بن علی (ع) در منی / 55، 70، 76 و 77
27- مقتل مقرم / 133. مقتل خوارزمی 1 / 184. لهوف / 20. مثیرالاحزان / 25. مقتل عوالم 17 /175. لهوف / 11 و بحارالنوار 44 / 326.
28- لهوف / 10. مقتل / 131. مقتل خوارزمی 1 / 184. بحارالانوار 44 / 325 و عوالم 17 / 174.
29- مقتل مقرم / 193. طبری 6 / 229. تحف العقول / 174 و خوارزمی 1 / 237.
30- مقتل مقرم / 227 - 228 و مقتل خوارزمی 1 / 253.
31- مقتل خوارزمی 2 / 6.
32- همان مدرک 2 / 7.
33- تحف العقول / 241.
34- یونس / 35.
35- لهوف / 10. بحار الانوار 44 / 325 و عوالم 17 / 174.
36- مقتل عوالم 17 / 178 و خوارزمی 1 / 188.
37- بحار الانوار 44 / 192.
38- مقتل خوارزمی 1 / 253.
39- مقتل مقرم / 234. مقتل خوارزمی 2 / 7 - 8 این فراز را ابن ابی الحدید 3 / 249 از امام سجاد علیه السلام نقل نموده است .
40- مقتل مقرم / 240.
41- مقتل مقرم / 244.
42- نفس المهموم / 230.
43- نفس المهموم / 349.
44- بحارالانوار 44 / 192 و مناقب 4 / 68.
45- مقتل مقرم / 184 و مقتل خوارزمی 1 / 233.
46- مقتل مقرم / 235 و مقتل خوارزمی 2 / 7.
47- مقتل مقرم / 180. ابن عساکر / 164. مقتل خوارزمی 1 / 233 و مناقب 4 / 95.
48- مقتل مقرم / 274. مثیر الاحزان / 72 و مقتل عوالم 17 / 293.
49- مقتل عوالم 17 / 292.
50- مومنون / 111.

51- مقتل مقرم / 217. طبری 6 / 240. کامل ابن اثیر 3 / 286 و ارشاد مفید / 232.
52- مقتل مقرم / 218.
53- مقتل مقرم / 276 و نفس المهموم / 355.
54- مقتل مقرم / 225. کامل الزیارات / 73 و اثبات الوصیة / 139.
55- معانی الاخبار / 289. و کامل الزیارات / 37 و اثبات الوصیة / 193.
56- همان .
57- عوالم 17 / 255
58- مقتل مقرم / 246.
59- مقتل خوارزمی 2 / 24.
60- مقتل خوارزمی 2 / 25. طبری 6/254. کامل ابن اثیر 3/292 و لهوف / 96.
61- مقتل مقرم / 265.
62- کامل ابن اثیر دار صادر 4 / 77و ارشاد /241.
63- آل عمران / 104. (باید از میان جمعی دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آنان رستگارانند).
64- توبه / 71. (مردان و زنان با ایمان ، ولی (یار و یاور) یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند).
65- ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر... فریضة عظیمة بها تقام الفرائض و تامن المذاهب و تحل المکاسب و ترد المظالم و تعمر الارض و ینتصف من الاعداء و یستقیم الامر . (وسائل / ج 11، کتاب امر به معروف و نهی از منکر / 395).
66- مقتل مقرم / 185. طبری 6 / 229. کامل ابن اثیر. و مقتل خوارزمی 1 / 229.
67- مائده / 63 و 78 - 79.
68- توبه / 71.
69- خطبه حسین بن علی علیه السلام در منی / 64 - 68.
70- خطبه حسین بن علی علیه السلام در منی / 69 - 70.
71- خطبه حسین بن علی علیه السلام در منی / 71.
72- مقتل خوارزمی 1 / 186 و عوالم / 177.
73- مقتل مقرم / 139.
74- مقتل مقرم / 141 - 142 و طبری 6 / 200.
75- مقتل مقرم / 185. طبری 6 / 229. کامل ابن اثیر 3 / 280 و خوارزمی 1 / 234.
76- بقره / 3.
77- ابراهیم / 40.

78- لقمان / 17.
79- مريم / 31.
80- فان قبلت ماسواها...بحارالانوار ج 83 / 25.
81- ارشاد مفيد / 230. طبرى 6 / 238 و كامل ابن اثير 3 / 285.
82- همان
83- مقتل مقرم / 244. طبرى 6 / 251. كامل ابن اثير 3 / 291.
84- همان
85- مقتل مقرم / 246. مقتل عوالم 17 / 8 8. لهوف / 95 مثير الاحزان و تنقيح المقال مامقانى شرح حال سعيد بن عبدالله .
86- مقتل مقرم / 248. مقتل عوالم 17 / 88. لهوف / 95 و مثير الاحزان .
87- نساء / 59.
88- تحف العقول / 237.
89- لهوف / 50.

90- مقتل مقرم / 189 با اختلاف مختصر در متن طبری 7 / 306. کامل ابن اثیر 3 / 282 و امالی صدوق ، مجلس 30.
91- مقتل مقرم / 190. عقاب الاعمال ، شیخ صدوق ، به پاورقی آقای غفاری / 409. رجال کشی / 74.
92- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 3 / 170 و وقعه صفین / 140.
93- حدید / 12.
94- بحارالانوار 347 / 44. لهوف / 53 و مثیر الاحزان / 41.
95- طبری 6 / 238. کامل ابن اثیر 3 / 285 و مقاتل الطالبین / 82.
96- مقتل مقرم / 219.
97- بحار الانوار 45 / 29. تنقیح المقال 2 / 78. طبری 6 / 253 و ابن اثیر 3 / 292.
98- مقتل مقرم / 234، متن مشروح این خطبه را در سخنان حسین بن علی علیه السلام نقل نموده ایم ، مراجعه شود.
99- مقتل عوالم 17 / 258. مقتل مقرم / 245، امالی صدوق رحمة الله علیه ، مجلس 30 و خوارزمی 2 / 11.
100- طبری 6 / 226 و ارشاد مفید / 231.
101- مقتل مقرم / 213. طبری 6 / 238 - 239 و کامل 3 / 278 و 285.
102- مقتل مقرم / 213.
103- لهوف / 95.ابصارالعین / 105. مثیر الاحزان / 63.
104- مقتل مقرم / 214.
105- طه / 134.
106- مقتل مقرم / 227 - 228.
107- این دو سخنرانی با اختلاف جزئی در طبری 6 / 242 - 243. کامل ابن اثیر 3 / 287 - 288، ارشاد مفید / 234 و مقتل خوارزمی 1 / 253 و 2 / 6 - 8 آمده است .
108- مقتل خوارزمی 2 / 6.
109- مقتل مقرم / 234 - 235.
110- مقتل خوارزمی 2 / 33.
111- مقتل مقرم / 189. طبری 6 / 231. مقتل خوارزمی 1 / 226 - 227.
112- مقتل مقرم / 205 و مقتل خوارزمی 1 / 245.
113- مقتل مقرم / 235. مقتل خوارزمی 2 / 8 و عوالم 17 / 253.
114- مقتل مقرم / 240. طبری 6 / 249. کامل ابن اثیر 3 / 290 و مقتل

خوارزمی 2 / 15 با تفاوت مختصر در متن .
115- مقتل مقرم / 240 و لهوف / 90.
116- مقتل خوارزمی 2 / 32.
117- مقتل مقرم / 246.
118- زخرف / 25.
119- مقتل مقرم / 168. طبری 6 / 217 و کامل ابن اثیر 3 / 276.
120- مقتل مقرم / 168. طبری 6 / 217 و کامل ابن اثیر 3 / 276.
121- مقتل مقرم / 181 و ارشاد مفید / 223.
122- مقتل مقرم / 185. مقتل خوارزمی 1 / 266 و لهوف 62.
123- مناقب 4 / 108.
124- مقتل مقرم /166. لهوف / 53. مثیرالاحزان /41 و مقتل خوارزمی 2/5.
125- در (ابصار العین سماوی) آمده است که : (نواویس) در اصل به معنای (مقبره مسیحیان) است و منظور از ان در اینجا قریه ای است که در گذشته در نزدیکی کربلا قرار داشته و در کتاب (الامام الحسین و اصحابه) جلد اول ، صفحه 8 می گوید: آنچه از کلمات ظاهر می شود، (نواویس) قریه ای است که (بنوریاح) قبیله حربن یزید ریاحی در آنجا در آنجا سکونت داشته اند و هم اکنون قبر حر در آنجا قرار دارد.
126- کامل الزیارات / باب 23 / ح 20.
127- کامل الزیارات / باب 23 / ح 20.
128- ترجمه حسین بن علی علیه السلام در تاریخ ابن عساکر و تاریخ الاسلام ذهبی .
129- مقتل مقرم / 181 کامل الزیارات باب 23 / ح 19.
130- مقتل مقرم / 191. انساب الاشراف 3 / 185. طبری 6 / 213 و کامل ابن اثیر 3 / 282.
131- مقتل مقرم / 191. انساب الاشراف 3 / 185. طبری 6 / 231 و کامل ابن اثیر 3 / 282.
132- تاریخ طبری 5 / 416. ارشاد مفید / 20 و کامل ابن اثیر 4 / 56.
133- نفس المهموم / 230.
134- نفس المهموم / 234 و مقتل خوارزمی 1 / 252.
135- تاریخ طبری 6 / 229 (
136- (عمروبن سعید بن عاص) از طرف یزید امیر الحجاج بود و در مکه حضور داشت و برای اینکه بتواند حسین بن علی علیه السلام را از سفر عراق منصرف سازد و بر او در اقامت در مکه اطمینان بدهد، نامه ای را به وسیله برادرش (یحیی بن سعید و عبد الله بن جعفر) به آن حضرت فرستاد.

137- کامل الزيارات ، باب 23 / ح 20.
138- ارشاد مفيد / 218. کامل اين اثير 3 / 276. طبری 6 / 218 و البداية و النهاية 8 / 166.
139- ارشاد مفيد / 218.
140- مقتل مقرم / 187. طبری 6 / 230 - 231. کامل ابن اثير 3 / 281.
141- مقتل مقرم / 187. طبری 6 / 230 - 231. و کامل ابن اثير 3 / 281.
142- خوارزمی 1 / 234. طبری 6 / 232. و کامل 3 / 282.
143- مقتل مقرم / طبری 6 / 230. و کامل ابن اثير 3 / 281.
144- احزاب / 23. (بعضی (مومنان) پيمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشيدند)، و بعضی ديگر در انتظارند؛ و هرگز تغيير و تبديلی در عهد پيمان خود ندادند).
145- مقتل مقرم / 191. طبری 6 / 232. کامل ابن اثير 3 / 282.
146- مقتل مقرم / 244. طبری 6 / 251 و کامل 3 / 291.
147- ارشاد مفيد / 231. تاريخ طبری 6 / 238. و مقتل خوارزمی 1 / 247 و مقاتل الطالبيين / 82.
148- بحار الانوار 45 / 29. طبری 6 / 253 و ابن اثير 3 / 292.
149- مقتل خوارزمی 2 / 15. طبری 6 / 249. لهوف / 46 و ابن اثير 3 / 290.
150- طبری 6 / 246. ابصار العين / 107.
151- مقتل خوارزمی 2 / 25.
152- مقتل خوارزمی 2 / 20 و ابصار العين / 99.
153- مقتل مقرم / 251. طبری 6 / 254 و کامل 3 / 292.
154- بحار الانوار 45 / 23 و ابصار العين / 105.
155- طبری 6 / 257.
156- تظلم الزهرا / 203.
157- مقتل خوارزمی 1 / 239 و بحار الانوار 44 / 383.
158- مقتل خوارزمی 2 / 8 . لهوف / 43. بحارالانوار 45 / 10 و عوالم 17 / 252.
159- مقتل خوارزمی 1 / 249.
160- مقتل خوارزمی 1 / 249.
161- مقتل مقرم / 257 - 258. خوارزمی /2 30 - 31. ارشاد 238. لهوف 238. لهوف / 99.و طبری 6 / 256.
162- مقتل خوارزمی 2 / 31.
163- ارشاد مفيد / 239.
164- مقتل مقرم / 265.

165- مقتل خوارزمی 1 / 245.
166- انساب الاشراف 3 / 191. مقتل خوارزمی 1 / 431 و کامل ابن اثیر 4 / 27.
167- مقتل خوارزمی 1 / 249. انساب الاشراف 3 / 191. کامل 4 / 27 و تاریخ ابن عساکر / 256.
168- انساب الاشراف 3 /

5- گزارشی از عاشورای سال 61 هجری

مقدمه دفتر

بی شک ، حادثه جانسوز (کربلا)، یکی از مهمترین و عبرت آموزترین حوادثی به شمار می رود که تاکنون در مسیر تاریخ پرفراز و نشیب بشر، بوقوع پیوسته است ؛ رویدادی بس شگرف که اندیشمندان جهان ، انگشت حیرت به دندان گزیده و همواره مبهوت از آن فداکاریهای بی نظیر تحسین و تمجید لب به سخن گشوده اند؛ چرا که نقش آفرینان حماسه جاوید (کربلا)، با شعار (هیهات منّا الذّلة) ، جهت برقراری حق و عدالت ، با آنکه تعدادشان انگشت شمار بود، با دلهایی مالامال از شور و عشق خدایی ، پای در میدان جهاد و شهادت نهاده ، به سوی (اللّه) اوج گرفته و دنیای پر از فریب و نیرنگ را پشت سر گذاشتند و به ملکوت اعلی پیوستند. با گفتار و عمل ، به جهانیان اعلام نمودند:(مرگی که در راه حق باشد، از عسل شیرین تر است).

کتابی که اکنون شما خواننده گرامی در دست دارید، پژوهشی در تبیین این قیام شگفت انگیز است که توسط مؤ لف محترم ، به رشته تحریر درآمده ، به دوستداران اهل بیت (علیهم السّلام) و آزاد اندیشان جهان ، عرضه می شود تا چراغی فروزان ، فرا روی سیر تکاملی الی اللّه آنان قرار گیرد، ان شاء اللّه .

این دفتر، پس از بررسی ، ویرایش و اصلاحاتی چند، مجددا آن را به زیور چاپ آراسته و در اختیار حقیقت جویان قرار می دهد، بدان امید که مورد پذیرش حقتعالی قرار گیرد.

در خاتمه ، از خوانندگان محترم تقاضا داریم هرگونه انتقاد و یا پیشنهادی که دارند به آدرس :

قم

دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

صندوق پستی 749 / بخش تحقیق و بررسی فارسی ، ارسال دارند.

با تشکر فراوان

دفتر انتشارات اسلامی

وابسته به جامعه مدرّسین حوزه علميّه قم

مقدمه مؤ لف

در این نوشته ، گرچه بیشترین تاءکید، روی (چگونه)های حوادث عاشورا است و نمایاندن صحنه های عمل و جزئیات برخوردها، حمله ها، دفاعها و سخنها... و از دیگر سو، گرچه برای بهره مندی از مسائل و حوادث و رویدادهای تاریخی باید سراغ (چرا)های آن رفت و آنها را کشف کرد و تجزیه و تحلیل و بررسی نمود، نه (چگونه)ها و چگونگی هایی را که در زمانهای گوناگون تغییر شکل می دهند، ولی در همه شان ، (چرا)ها یکی است و تاریخ تکرار می شود.
(هر روز، عاشورا و هر سرزمینی کربلا است ...) اینها درست و بجا، اما گاهی (چگونگی) حادثه ای (چرا)ی آن را نیز روشن می کند و (شکل عمل) و (قالب کار)، (چرا)ی آن را می شناساند و گاهی با (عمل)، می توان روشنتر و عمیقتر (سخن) گفت و چه بسا با (حضور در جایی) و یا (غیبت از صحنه ای)، به مراتب بیشتر و بهتر می توان (حرف) زد، چرا که (عمل)، گویاترین سخن است و (دو صد گفته ، چون نیم کردار نیست ...).
این نوشته ، گامی است بدین منظور و در این راه . و قضاوت اینکه در این کار، چه اندازه توفیق حاصل شده ، به عهده خواننده عزیز این صفحات است .
کتاب حاضر، در سالهای 57 و 60 چاپ شده بود و اینک در چاپ جدید، با برخی اصلاحات و تغییرات تکمیلی ، عرضه می گردد.
عاشورائیان امروز و نسل انقلاب و امّت حزب اللّه ، سرتاسر این کشور را (کربلا) ساختند و یاران صدیق و باوفای حسین زمان ، امام امّت بودند.
حماسه های جاودان حسین بن علی (علیهما السّلام) و اصحابش ، سرمشّق و الگوی رزمندگان ما بوده و هست و این راه به امید خدا، تا، رهایی کربلا و قدس ، ادامه خواهد داشت . امروز هم امّت کربلایی ، از درسها و عبرتهای عاشورا بهره می گیرد و تا پای جان ، در راه حق و تبعیّت از ولایت ، می ایستد.
در این نوشته ، مروری به درسهای آموخته از عاشورا داریم تا پیمان و پیوند خویش را با (خون خدا)(2) ، سیدالشهدا(علیه السّلام) تجدید و تحکیم کنیم . امید است نسل پویا و جوان کشورمان ، در آموزش درسهای (دانشگاه کربلا)، پیوسته موفق باشند.
قم جواد محدّثی
شهریور 1364

الا ... ای محرم !

الا ... ای محرم !
تو آن خشم خونین خلق خدایی
که از حنجر سرخ و پاک شهیدان برون زد
تو بغض گلوی تمام ستمدیدگان جهانی
که در کربلا
نیمروزی
به یکباره ترکید
تو خون دل و دیده روزگاری
که با خنجر کینه توز ستم ، بر زمین ریخت
تو خون خدایی که با خاک آمیخت
تو شبرنگ سرخی که در سالهای سیاهی درخشید.
الا ... ای محرم !
تو خشم گره خورده سالیانی
تو آتشفشانی
تو بر ظلم دشمن گواهی
تو بر شور ایمان پاکان ، نشانی
تو هفتاد آیه
تو هفتاد سوره
تو هفتاد رمز حیاتی
تو پیغام فریاد سرخ زمانی
تو، موجی ز دریای عصیان و خشمی
که افتان و خیزان
رسیده است بر ساحل روزگاران .
الا ... ای محرم !
تو فجری ، تو نصری
تویی (لیلة القدر) مردم
تو رعدی
تو برقی
تو طوفان طفّی
تویی غرش تندر کوهساران .
الا ... ای محرم !
تو یادآور عشق و خون و حماسه
تو دانشگه بی نظیر جهاد و شهادت

تویی مظهر ثار و ایثار یاران .
الا ... ای محرم !
به هنگام و هنگامه هجرت کاروان شهیدان
تو آن راه بان روانبخش و مهمان نوازی
که در پای رهپوی آزادگان
لاله ارغوان می فشانی .
الا ... ای محرم !
به چشم و دل قهرمانان و آزاد مردان
که همواره بر ضد بیداد، قامت کشیدند
و در صفحه سرخ تاریخ
زیباترین نقش جاوید را آفریدند
تو آن آشنای کهن یاد و دشمن ستیزی
که همواره در یادشانی .
الا ... ای محرم !
تو آن کیمیای دگرگونه سازی
که مرگ حیات آفرین را
به نام شهادت
به اکسیر عشقی
که در التهاب سرانگشت سحر آفرینت ، نهفته است
چو شهدی مصفّا و شیرین
به کام پذیرندگان ، می چشانی .

1357 سال به عقب برمی گردیم .(3)
اینجا (کربلا)ست ... دشتی مخلوط با شن و ریگ ، با تپه های کم ارتفاع ، در قسمت غربی رودخانه فرات و نشانی از آبادی در آن نیست ، مگر خرابه های (نینوا) که در سمت چپ ، به چشم می خورد؛ منطقه ای که بارها جنگهای سخت و کشتارهای خونین ، میان پادشاهان ساسانی و رومیان درگرفته است و منطقه (بین النهرین) است ، سرزمین (بعثت)ها.
بین تپه ها، جلگه های نسبتاً همواری وجود دارد که دامن در آب فرات می شوید.
غروب روز نهم محرم است . کنار رودخانه ، امواج آب همچون شکم ماهی ، می درخشد و روی هم می غلتد و جز صدای بال پرندگانی چند، صدایی دیگر به گوش نمی رسد. هوای غروب ، تیره از ناجوانمردی است ، مسموم و آلوده از خیانت !
خورشید، رنگ می بازد و لاشه خسته اش را به پشت کوهها می کشد، کمی دورتر از شط فرات ، در دو منطقه ، دو گروه ، اردو زده اند؛ یک سو ارتش (عمر سعد) که از کوفه آمده است ، دیگر سو، حسین (علیه السّلام) و همراهانش . دو سپاه نابرابر از همه حیث وهمه جهت ،روی در روی هم اند،با دوهدف کاملاً جداازهم .
ترسیم روحیه افراد هر دو گروه ، بسی دشوار است ، مگر آنکه خود، جزئی از یکی از آن دو جمع و فردی از آنان باشی .
و اگر در کناری و می خواهی (جبهه حسین) را بشناسی ، باید (یزید) را بشناسی ، چرا که هیچ گروهی را نمی توان شناخت مگر با شناختن جبهه مخالف آن و جهت متضادش .
بدون شناخت ظلمت ، نمی توان فهمید که نور چیست و بدون زیستن در اختناق ، آزادی را نمی توان دریافت و (قدر عافیت ، کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید). و گرسنه می داند که سیری چیست و ماهی تا در خشکی نیفتد، قدر آب را نمی داند، که گفته اند:
(هر چیزی با ضدش شناخته می شود).(4)
حق و باطل نیز چنین است .
باید (شرک) را شناخت در همه اشکالش تا معنای (توحید)را درک کرد.
باید (معاویه) را شناخت تا (علی) را درک کرد و (عدل) را با (ظلم)، (وحدت) را با (پراکندگی)، (خدمت) را با (خیانت)، (راه) را با (بیراهه) می توان شناخت . و این سخن از (علی) است که :
(شما هرگز، رشد و حق را نخواهید شناخت جز هنگامی که باطل را و آن

کس را که حق را رها کرده است بشناسید و به میثاق قرآن دست نخواهید یازید مگر آنگاه که کسی را بشناسید که آن را نقض کرده است).(5)
و شناساندن این دو گروه و دو جبهه ، بدانگونه که هستند، میسّر نیست و تنها می توان به خصلتهای آنان با (لفظ) و (کلمه) اشاره کرد. و می بینید که (لفظ)، در نمودن روحیه تا چه اندازه ناتوان است .
مظلومیّت بزرگ حسین بن علی (علیهما السّلام) آن است که دشمنش ، یزید است !
سپاه (ابن سعد)، از عده ای سنگدل بی رحم ، غارتگر دور از خدا، زرپرست هرجایی ، که در سر سودایی ، جز غرایز حیوانی ، انباشتن شکم و اندوختن ثروت ندارند، تشکیل شده است . تنها نام مسلمان دارند و نان دین می خورند و بیخردانی هستند که رفتارشان با هرچیزی ، جز با اسلام سازگار است ، عده ای هستند که برای خوشایند حاکم کوفه ابن زیاد و برای جلب توجه یزید، آماده اند همه گونه خوشرقصی کنند و به هر خون پاکی ، دست ناپاکشان را بیالایند.
اما در دیگر سوی ، حسین است که عصاره تمام فضایل انسانی است ، روحی الهی در طبیعت بشری است . شعله مقدّس نبوی را در جان خویش دارد، سلاله پاکان است و خون پاکش در رگها به یاد خدا جریان دارد و در راه خدا نیز بر زمین تفتیده کربلا خواهد ریخت . حسین و (یاران مؤ منش) هستند که جهادشان هم در راه (اللّه) و به خاطر (حق) است . همچنانکه یزید، وابستگان و پیروانش بویی از ایمان نبرده اند و شهد حق به کامشان نرسیده است و ناچار از جنگ و غارت و ستیزند و پیروان راه طاغوت (6) که خدای می فرماید:
(مؤ منان پیکارگرانی هستند در راه خدا، ولی کافران در راه طاغوت و به نفع او می جنگند).(7)
این دو سپاه یکی اندک و دیگری انبوه نماینده و سمبل دوگونه اندیشه هستند؛ خدایی و ابلیسی ، نور و ظلمت ، توحید و شرک ، ایمان و کفر، حق و باطل ، عدل و جور، فلاح و گمراهی ، حق پرستی و حقکشی ، خداجویی و خودخواهی ، گروهی که در حال زنده بودن ، مرده اند و لاشه هایشان بو گرفته است و گروهی دیگر که پس از مردن هم زنده اند، نام و خاطره شان ، دشمن آزار است و سایه شان نیز از سوی دشمن تیرباران می شود.
این دو گونه ایدئولوژی ،دو گونه زندگی نیز می سازد.اندیشه ابلیسی ، اجتماعی می سازد که میدانها و معابرش ، همچون گورستانهای کهنه ، پر از پیکرهای بی صداست و مردمش ،عروسکهای خیمه شب بازی ، ظاهربین و سطحی نگر که نمی دانند سرنخ ، دست کیست ، بی خبر از صحنه پردازان پشت پرده و طراحان ناپیدا که تنها نقد موجود و رویه های

پدیده ها را می فهمند و می بینند(8) . کاریکاتورها و آدمکهایی هستند مقوایی .
اندیشه های خدایی ، در مؤ منین ، بینشهای عمیق اجتماعی و دیدی وسیع می آفریند که دامنه اش تا ابدیت پر کشیده است و در ورای (حال)، جهانهایی گسترده را در چشم انداز او می گسترد. مؤ من ، با بینش الهی ، نادیدنیها را می بیند و با این طرز تفکر، با قدرت خلاّقه ای که دارد، از مردمی متحرک و پرجوش ، اجتماعی می سازد پویا و پیشرو.
نبرد حسین (علیه السّلام) با یزید، جنگ شخصی میان دو نفر نیست ، جنگ دو فکر و دو عقیده است ؛ (رشد) و (غی)، (حق) و (باطل) که از دیر باز هم سر ناسازگاری داشته اند. پس عاشورای سال 61 هجری ، نه آغاز است و نه پایان ، بلکه حلقه ای است از زنجیره ای بس طولانی و درگیری مداوم و مستمر تاریخی حق و باطل که میدان آن ، (همیشه و همه جا)ست .

غروب تاسوعا

قسمت اول

غروب روز نهم محرم است .
(شمر) از کوفه می آید در حالی که فرمان حمله به اردوی حسین بن علی (علیهما السّلام) و آغاز جنگ را به همراه دارد. در نامه ای که شمر، از سوی (ابن زیاد) حاکم کوفه برای (عمر سعد) فرمانده ارتش آورده است ، مدارا و سازش با حسین بن علی (علیهما السّلام) شدیداً منع شده است ، عمر سعد نامه را می گشاید و با تعجب می خواند که :
(در صورت تسلیم نشدن حسین و یارانش ، خونشان را بریز و بر جسدهایشان اسب بتاز و پس از قتل عام مردان ، زنان را به اسارت گرفته به مرکز اعزام بدار!!).(9)
عمر سعد،می داند در صورت نشان دادن کوچکترین ضعفی در اجرای فرمان ، خود شمر، به فرماندهی ارتش منصوب خواهد شد و این مطلب ، در نامه والی کوفه به او نوشته شده است . چرا که شمر، آماده تر از هرکس برای خون ریختن و کینه توزی است و این را بارها به اثبات رسانده و سینه اش پر از کینه نسبت به خاندان علی (علیه السّلام) است و برای جنگ با علی و اولادش ، خود را در مذهب (خوارج) جا زده تا بهانه ای برای این خصومت داشته باشد. ولی چرا از همین بهانه ، برای پیکار با معاویه استفاده نمی کند؟ سؤ الی است که جواب ندارد. گویا او دین را ابزار و حجتی برای کینه ورزی برگزیده است ولی در پیشگاه مال و ثروت ، هم دین را و هم کینه را فراموش می کند...).(10)
آری ، شمر، به کمک پستیها و رذالتهایش حاضر است که اگر عمر سعد از اجرای فرمان سرپیچی نماید، فورا خود، زمام فاجعه را به دست گیرد و این جاست که کار عمر سعد به سرنوشتی دردناک خواهد انجامید. از این جهت در فکر است که فرمان حمله دهد.
امام حسین (علیه السّلام) به دشمن پیشنهاد می فرماید که شب ، در محلّی بین دو اردوگاه با هم صحبت کنند، گفتگوهای مفصل و طولانی بین امام و فرمانده سپاه دشمن ، انجام می گیرد.(11) می توان حدس زد که صحبت بر سر چه مسایلی دور می زند. حضرت ، از عمر سعد می خواهد که از فرماندهی سپاه کوفه کناره گیری کند، لیکن او به طمع سیم و زر و پست و وعده هایی واهی و ریاست ، به اینجا آمده و در فضایی دیگر تنفس می کند، او حتی نمی تواند ارزشهایی را که حسین با آنها و در آنها زیست دارد، تصور کند، در جواب دعوت امام می گوید:
می ترسم خانه ام خراب گردد!!
خانه ای برایت می سازم .

آب و ملک و زمینهایم را از من می گیرند.
بهتر ازآن را از دارایی خویش ، در حجاز به تو می دهم .(12)
ولی این سخنان با ساخت فکری عمر سعد جور نیست و در ذایقه اش چندان شیرین نمی آید و حاضر به ترک سمت فرماندهی نمی شود.
دو فرمانده از هم جدا می شوند و هر کدام به سوی اردوگاه خود بازمی گردند.
غروب روز نهم محرم است .
به نظر می رسد جنگ ، اجتناب ناپذیر است ، آفتاب خونرنگ ، چهره در نقاب زمین می کشد و تا سپیده دم روز دیگر، از صحنه غایب می شود، در حالی که افق را پرده ای از فریب و تبهکاری و فضاحت پوشانده است .
(حق) و (باطل)، روی در روی هم اند، بی پرده و صریح .
هلهله ای در سپاه کوفه به گوش می رسد. گویی برای حمله آماده می شوند. عمر سعد که خود فرمان حمله می داد، دستور توقف سواران را صادر می کند.فکر می کند که حسین قصد دارد تسلیم شود و به همین جهت ، پرچم سفید به علامت صلح ، سازش و تسلیم افراشته است . می پندارد که حسین تصمیم گرفته به نحوی قضیه را با مسالمت حل کند و به این درگیری پایان دهد، برای مردم چنین وانمود می کند که حسین ، (صلح دوست)! است . و پس از مذاکراتی ، تسلیم خواهد شد! غافل از اینکه راهی را که حسین در پیش گرفته است ، هرگز راهی نیست که سر از تسلیم مذلت بار در برابر (ابن زیاد) و حکومت مرکزی شام درآورد. انقلاب حسین (علیه السّلام)، برای حفظ خویشتن و فرار از تیغ یزید نیست ، بلکه به خاطر (حق)، پا در این میدان نهاده و به این درگیری ، تن داده است .
(حق) در نظر حسین (علیه السّلام) عبارت است از اجرای فرمان خدا در زمین و گسترش آیین نجاتبخش او که ضامن سعادت مردم و ایجاد خصلتهای :(اخلاص ، دلاوری ، پاکدامنی ، بیداری ، هشیاری ، فهم ، فروتنی ، احساس ، تحمّل ، مهربانی ، گذشت ، عشق به آزادی و برابری ، خصومت آشتی ناپذیر با ستم و ستمگر و ستمکش در ژرف ترین نقطه های وجود انسان است).
حسین (علیه السّلام) کسی نیست که به خاطر سلامت خویش ، دست دشمن را بفشارد و حکومت یزید را به رسمیّت بشناسد؛ زیرا چنین کاری و چنین تسلیمی و چنین سازشی ، با (حسین بودن) او سازگار نیست .
شخصی همچون سیدالشهداء با عنصر تبهکار و نالایقی همچون یزید، (بیعت) نمی کند.
گروه حسینی ، زندگی را به معنای نفس کشیدن و زنده بودن نمی دانند؛ چون این کاری نیست که روح بزرگ و پرشور آزادمردان ، به آن راضی و قانع گردد و نیز خودشان از آن خرسند شوند. از این جهت ، فریادها و

خروشهای زندگی ساز، سرمی دهند، برخلاف آنان که بهشت را در کنج خلوت عبادت و خلسه های تنهایی می جویند و از هیچ محرومیتی استقبال نمی کنند، تا چه رسد به خروشی و خراشی ! ... برعکس ، اینان بهشت را در مسجدی می طلبند که ستونهایش از نیزه ها و شمشیرهاست و سقفش ، هُرمِ سوزان خورشید و گرمای گزنده میدان رزم ؛ چون باور دارند که :
(الجَنَّةُ تَحْتَ ظِلالِ السُّیُوفِ) .(13)
(بهشت زیر سایه شمشیرهاست).
حسین (علیه السّلام) برادرش عباس را همراه بیست تن برای گفتگو با آنان می فرستد. حمله آوران می گویند: یا جنگ ، یا بیعت و تسلیم ! عباس ، این خبر را به امام می رساند، امام می فرماید:(بیعت و تسلیم که هرگز، اما برای جنگ آماده ایم ، ولی برادرم عباس ! از اینان بخواه امشب را تا فردا صبح ، مهلتمان دهند تا شب را به عبادت خدا و تلاوت قرآن بپردازیم که من نماز را بسی دوست می دارم).(14)
فرستادگان از سپاه دشمن ، به عمر سعد گزارش می دهند که حسین ، امشب را تا فردا صبح مهلت می خواهد.
و... مهلت داده می شود و یک واحد از سواران عمر سعد در شمال کاروان حسین ، موضع می گیرند و او را محاصره می کنند. و از هر گونه امداد جلوگیری می شود، حتی برداشتن آب از فرات . در حالی که حسین (علیه السّلام) این مهلت را برای آن خواسته تا این آخرین شب را با خدای خویش به راز و نیاز بپردازد و به درگاهش نماز بگزارد.(15)
وضع در حالت بحرانی است و در پیشانی سیاه این شامگاه ، می توان ننگها و بدنامیهای فاجعه باری را خواند.
خواهرزادگان ما کجایند؟
صدایی است که از پشت خیمه های امام به گوش می رسد.
صدای ابلیس ، صدای وسواس خناس و صدای شمر است که (عباس) را می خواند.(16)
عباس ، به همراهی سه برادر دیگرش ، از خیمه ها بیرون می روند تا ببینند کیست و چه می گوید. شمر، (امان نامه)ای را که حاکم کوفه برای اینان گرفته است ، به (عباس بن علی) عرضه می کند و می گوید:
(این امان نامه را از طرف والی کوفه برایتان آورده ام ، در صورتی که دست از حسین بکشید و به سوی ما آمده او را تنها گذارید، جانتان در امان خواهد بود و هیچ گونه تعرّضی نسبت به شما نخواهد شد).
عباس ، خشمگین از این همه گستاخی و پررویی ، نگاهی غضب آلود به او می افکند و بر سرش فریاد می کشد:
(نفرین و خشم و لعنت خدا بر تو و بر امان تو! دستت شکسته باد ای بی آزرم پست ! آیا از ما می خواهی که دست از یاری شریفترین مجاهد راه

خدا، حسین پسر فاطمه برداشته ، تنهایش گذاریم و طوق اطاعت و فرمانبرداری لعینان و فرومایگان را به گردن افکنیم ؟).(17)
شمر که از بی ثمر ماندن این طرح و نقشه ، به شدت خشمگین شده است ، به سوی اردوگاه خود برمی گردد و عباس نیز با برادرانش به خیمگاه امام ، در حالی که به این همه دنائت و پستی که سپاه کوفه دارند، می اندیشد.
عباس ، این رشوه را نمی گیرد و (حق السکوت) را نمی پذیرد و بی تاب از شوق شهادت و فداکاری ، به درون خیمه گاه خویش می رود.
حسین ، گاهی در بیرون خیمه ها و کنار از آن ، قدم می زند و وضع جبهه نبرد و موقعیت رزمگاه فردا را می نگرد و بررسی می کند و گاه نزد زنها و دختران می رود و خواهران و دختران خود و دیگر زنان و کودکان را به مقاومت و تحمل و صبر، تشویق می کند تا گریه و مویه نکنند. آنگاه به اردوگاه خود برمی گردد و از مردان سپاه خویش می خواهد که همه جمع شوند. مردان همه گرد می آیند.
باد ملایمی در آن غروب سیاه می وزد و آخرین طلایه های روز، دامن کشیده است و شب از راه فرا می رسد. حسین از موقعیت فردا به خوبی آگاه است . می داند که پیروزی نظامی و شکست دادن دشمن ، عادتاً غیرممکن است . گروهی اندک در محاصره دشمنانی مسلح و تشنه خون و نتیجه معلوم است ؛ کشته شدن ، هر که بماند فردا کشته می شود هم حسین و هم یارانش .(18)
فردا پیکاری است سخت بین (نام) و (ننگ). نام جاوید و ننگ جاوید. حسین ، می داند مرگ و شهادت برای او پایان نیست بلکه آغاز پیروزی و ماندگاری اوست و هر که در راه (اللّه) کشته شود، زنده ای جاوید است و برای او مرگ ، بی معنا است . این را حسین و همرزمانش نیز می دانند. آنان آگاه هستند که فردا کشته خواهند شد و این را هم می دانند که پیروزی با آنان است چونکه در نظرشان (شهادت غیر از شکست است ، صورت ماندگارتری است از همان فتح ...).
اینان ، در هر دو صورت پیروزند، چه با فتح ، چه با شهادت .(19)
پایان زندگانی هر کس به مرگ اوست
جز مرد حق که مرگ وی آغاز دفترست
حسین و یارانش ، آماده اند که عروس شهادت را در آغوش کشند و از این وصال ، عمر ابدی یابند.
در این راه چه هراسی از مرگ ؟ مرگ دریچه ای است به آن جهان که پهناور و پایدار است .

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی
تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ
من از او عمری ستانم جاودان
او ز من دلقی بگیرد رنگ رنگ (20)
حسین ، سپاه خویش را مخاطب ساخته با صدایی بلند و پرحماسه و بدون هیچ گونه تاءثر و تزلزل ، ندا می دهد:(فردا جنگی سخت در پیش داریم ؛ دشمنی نیرومند و سپاهی فراوان در پیش است و راه برگشت به زندگی بی سر و صدا و انزوای عبادت دور از صحنه درگیری حق و باطل در پشت ، صریح و روشن می گویم ، هرکه با ما باشد، بداند که جان باختن در کار است و شهادت و... اندکی سکوت).
که ناگهان صدای قاسم پسر 13 ساله امام حسن (علیه السّلام) به سینه سکوت می خورد و آن را پس می زند، که می پرسد:
عموجان ! آیا من هم کشته می شوم ؟
امام ، برای آزمودن روحیه قاسم ، می پرسد:(فرزند برادر، مرگ در نظر تو چگونه است ؟).
عموجان ، شیرین تر از عسل . اگر ما برحقیم و راهمان راهی صحیح ، پس نباید از مرگ ، هراس داشته باشیم .
آری ، تو نیز به مقام بلند شهادت می رسی .(21)
و امام به سخنانش ادامه می دهد:(فردا روز پیکار سرنوشت است و هر شمشیری از ما که از نیام برآید، دگر باره نیامش را نخواهد دید).
(سپرها سینه ها هستند
چه دلها آشیان کینه ها هستند
شرابی نیست ، خوابی نیست
کنار آب می جنگیم و آبی نیست .
به پاس پاکی ایمان ، زناپاکان کافر داد می گیریم
تمام دشت را یکبار
به زیر هیبت فریاد می گیریم
و پیروزی از آن ماست ،
چه با رفتن ، چه با ماندن ...).(22)
(هرکس به هوس زر و سیم آمده و به طمع ریاست همراه من گشته است ، بی جهت نماند که فردا زر و سیم در کار نیست و ما فردا جز به استقبال چکاچک شمشیرها و نیزه ها نخواهیم رفت و آغوش خود را جز به روی زخمهای کاری و جان به راه دوست دادن و در پایان ، (شهادت) نخواهیم

گشود.
(هرکه دردش آسان ، هرکسی چوبین پا، گو نیاید با ما)، اگر شرم دارید اینک پرده سیاه شب و اگر پشیمانید و مرد مبارزه نیستید و اگر به ستمها راضی هستید، اینک بیابان و راه بازگشت ... اینان فقط مرا می خواهند، شما بروید...).(23)
و به درون خیمه می رود تا هر که خواهد، بدون خجالت ، از حلقه محاصره دشمن عبور کند.
امام با این (تصفیه نیرو) می خواهد کسانی بمانند که آگاهانه شهادت را استقبال می کنند؛ زیرا فداکاری این گونه همرزمان ، ثمربخش و شورآفرین است و نسلها و تاریخ را تحت تاءثیر قرار می دهد. او قبلاً هم در طول راه ، دست به این تصفیه نیرو زده بود، ولی اکنون در این میان کسی که به امید زری و طمع حکومتی باشد نیست ، رفتنی ها از پیش رفته اند.(24)
و عدّه ای گران پیوند می مانند و در دشتی که انبوه سوگند دروغین بر آن سایه افکنده است ، آنان که شایسته ماندن اند، با عهدی خداپرور و میثاقی عظیم و پیمانی استوار و سری پرشور و دلی پرباور و توانی نستوه ، وفادار می مانند که هر کدام چون موجی به مدد موج دیگر می آیند تا که آن موج نخستین به ساحل برسد و محو نگردد. اینان چنان شیفته مرگ هستند که کودک ، شیفته پستان مادر.
نیشخند جسورانه آنان به (مرگ)، بهت آمیزترین تجلی فداکاری شانست ؛ چون اینان در وجود تکامل یابنده (انسان)، آینده شورانگیز و نیروی شگرفی سراغ دارند.(25)
امام ، اندکی بعد، از خیمه بیرون می آید و می پرسد: شما چرا نرفتید؟... و چند لحظه ، حکومت التهاب آمیز (سکوت)...
این سخن ، خون را در رگهایشان به جوش می آورد. احساساتشان به اوج می رسد و علویان ، هر کدام با سخنی گیرا و گرم که از نهاد وجودشان برمی خیزد و حاکی از آمادگی کامل برای قربانی شدن در (راه خدا) و در رکاب امام است ، آنچه در دل دارند بر زبان می آورند که : هرگز مباد روزی که پس از تو زنده باشیم ...(26)
و گفتار جملگی شان این است :
(بَلْ نَحْیی بِحَیاتِکَ وَنَمُوتُ مَعَکَ) .(27)
با زندگی تو زنده می مانیم و... با تو می میریم .
و این ، خود نشان می دهد که آنان چه آگاهانه زندگی و حیاتی را که از دل این مرگ و شهادت سر می زند می فهمند و می شناسند و می دانند.
در شهادت ، شهود و حضور هست ، نه فنا و نیستی .(28)
زهیر، یکی از یاران امام ، می گوید:

فرزند پیغمبر! خدا را سوگند که دوست دارم در راه دفاع از تو و آرمان تو، هزار بار کشته شوم و باز زنده گردم و دگرباره کشته شوم .(29)
(یکی از آن میان فریاد زد: فرزند پیغمبر!
سخن از جان مگو، جان چیز ناچیزی است .
تو جان هستی .
اگر نابود گردی ، بی تو جانی نیست .
چه بی تو پیروانت را امانی نیست .
خدا را می خورم سوگند.
که فردا تن مدارم در میان ننگهای زندگی در بند.
و مرد دیگری می گفت :
چه کاری (مرد) را شاید بجز با نام خوش مردن ؟
تحمل نیست مردان را که بار ننگها بردن .
گران پیوندها را با تو من تکرار خواهم کرد.
و فردا دشت را با خون خود هموار خواهم کرد...).
و هریک بپا می خیزند و با نطقی آتشین ، اعلام وفاداری و جانبازی می کنند و آمادگی خود را برای شهادت و پیکار مسلحانه فردا اظهار می دارند، دیگران را مرگ در کام خود فرو می برد، ولی اینان مرگ را در خود هضم می کنند. اینان معتقدند که (آنجا که نتوان خون دشمن حق و عدالت را ریخت ، باید خون پاک عدالتخواه خود را در سر راه او ریخت و او را در لغزشگاهی قرار داد که پیاپی به زانو درآید تا جانش برآید).(30)
زاهدان شب اند و شیران روز و (عارفان مسلح).
و امام ، صدق و جهادشان را تصدیق می کند و گواهی می دهد:
(من هرگز یارانی وفادارتر و شایسته تر از شما سراغ ندارم ، خدا نیکوترین پاداشهایش را ارزانی تان کند و جزای نیکتان دهد...).(31)
هرکس برای خود مشغول کاری می شود و به اصلاح و آماده کردن اسلحه خویش می پردازد و یا خانواده خویش را به شکیبایی و استقامت و (صبر) در راه به پایان رساندن بار مسؤ ولیّت سنگین سفارش می کند. و در آخر، این گروه ، روی به کعبه ، زانوی عبادت در پیشگاه خدا می زنند و هرچه را که جز اوست از نظر دور می دارند و تنها او را می خوانند و مگر می شود در این شب انتظار، خوابید؟ چرا که خواب ، همیشه با چشمانی که انتظار می کشد، بیگانه است .
گروهی خداخواه و خداخوان ، راکع و ساجد، ایستاده و نشسته ، زمزمه کنان و اشک شوق ریزان ، که از دور، پنداری زنبوران در کندو صدا می کنند و شوق شهادت فردا، چنان بی تابشان کرده است که در این شب ، بعضی با یکدیگر شوخی و مزاح می کنند.
از خوشحالی در پوست خود نمی گنجند.

(حبیب بن مظاهر)، این صحابی پیرو پاکدل ، شوخی و مزاح می کند. یکی از یاران امام ، می گوید:
برادر! الا ن که وقت خنده و مزاح نیست !
حبیب ، پاسخ می دهد:
چه وقتی برای شادی و خوشحالی کردن بهتر از حالا؟... به خدا قسم ! بین ما و بهشت ، فقط شمشیرهای آنان فاصله است ...(32)
نیمه شب ، که امام همراه (نافع بن هلال)(33) وضع میدان نبرد را بازرسی می کند جایگاه شهادتش را به دقت پیشگویی و معین می کند و دست او را می فشرد و می گوید: (این همانجاست ، این همانجاست ، به خدا قسم و عده ای تخلف ناپذیر است ...).
سپس از نافع می پرسد:
(نمی آیی در این تاریکی شب از اینجا بروی و جانت را بدربری ؟ و نافع به پای امامش می افتد، می گرید و با هیجان می گوید:
(تا قطعه قطعه نشده باشم ، دست از تو برنخواهم داشت).
اضطرابی بر خیمه های امام حاکمست .
تهدیدهای سپاه دشمن و هیاهوی غداره بندان آن ، در دل کودکان و زنان اردوی امام ، ترس می ریزد.
در خیمه ها آبی نیست .
درون خیمه ها، امام و اصحابش به نیایش می پردازند و در پیشگاه خدا باز هم چهره به خاک می سایند و با زمزمه ای گیرا و هماهنگ ، مناجات می کنند.
ولی در اردوگاه دشمن ، (شب) حاکمست .
شب ، هیکل سیاه خود را روی آنها افکنده است . شب دشمن ، رنگ فاجعه دارد، رنگ مرگ دارد، رنگ توطئه دارد و رنگ پوچی دارد و (شب) است .
ولی در اردوی امام ، شب شان روشنتر از روز است .
سربازان کوفه مثل عروسک کوکی اند، مثل اسباب بازی ، مثل بوقلمون ، مثل پیچک ، مثل آفتاب گردان ، مثل مرداب .

شب عاشوراست .
و... لحظه ها آبستن حوادثی که صبح فردا به وقوع خواهد پیوست . شب ، ابهام دارد، یاران امام ، در این شب قدر، به باارزش ترین کارها می پردازند. شب در حال پایان گرفتن و جان دادن است .
مگر نه اینکه (پایان شب سیه سفید است)؟
مگر نه اینکه از دل ظلمت ظلم ، درخشش عدل بیرون می جهد و دامن سفید فلق ، گسترده می شود و تیغ سحر، خیمه سیاه شب را می درد و (فجر)، انفجاری ناگهانی از نور پدید می آورد؟
و این فجر، پیش درآمد (روز روشن) است ، فجری که (پس از سلطه قاهر تاریکی و سکون شب ، اشعه بااقتدار خورشیدش ، پرده های تاریک را پی درپی می شکافد و سرچشمه نور را از میان افق منفجر می کند و بندهایی که بر حرکت و حیات زده شده باز می کند و خفتگان را برمی انگیزد و سراسر زندگی را دگرگون می کند)(34) که (شب)، پایدار و ماندنی نیست ، به پایان می رسد، شب همچون کفی است بر چهره لحظه هایی که در (بستر زمان) جاریست و کف از میان می رود و نابود می شود و آنچه سودبخش است و مردم را فایده می بخشد، باقی است و ماندگار.(35)
بامداد ظفر، همیشه از پی شام تیره مشکلات می دمد.
جوانه پیروزی ، همواره بر پیکر ابتلائات می روید.
و طراوت بهاری ،پس از زمهریر سرد زمستان ،بر چهره طبیعت می شکفد و ... (میلاد)، فصل خجسته ای است که پس از دشواریهای طاقت فرسا، رخ می دهد.
فجر و فلق ،همیشه خود را از شکم تاریکی به سینه افق می زنند.و(حیات)،از مرگ پدیدار می گرددو خدا،زنده را از مرده بیرون می آورد(36) و روز رااز شب .(37)
و در پایان شب شب عاشورا (صبح) در حالی که در جاده ای از (شب) حرکت می کند، آرام آرام نزدیک می شود.
و اینک دمیدن فلق و انفجار فجر.
و اینک (صبح عاشورا)!
بی جهت نیست که امام صادق (علیه السّلام) سوره (فجر) را (سوره حسین) می نامد و به خواندنش در نمازهای واجب و مستحب ، سفارش می کند.(38)
چرا که در این دوران اختناق ظلم و خفقان سیاه حاکم بر سرنوشت امت

که شب بیداد و تاریکی طغیان ، تیره تر از هر وقت دیگر، همه جا را در کام خود گرفته و چشمه های نور را خشکانده است ، انفجاری از نور لازم است تا بر (طور) اندیشه ها تجلی کند و (موسی خواهان) را بیدار سازد، بارقه اش در دل دشمن ترس ریزد و در دل دوست ، امید بیافریند، خفته ها را بیدار سازد و به هوش آرد و شب را تا پشت دروازه های شهر بتاراند...
قیام حسین (علیه السّلام)، فجری است که پایان سلطه سیاه شب شوم کفر را که در نقاب اسلام ، رخ می نمایاند، اعلام می کند، سپیده صبح می دمد، سپیده آشنا، که این گروه شب زنده دار، بارها قبل از فجر، بیدار بوده اند و دمیدن (صبح) را دیده اند.
بامداد عاشوراست . یاران امام ، رو به کعبه ، نماز صبح می گزارند و دست دعا به سوی آسمان ... با چشمانی که اشک شوق ، میان دو پلک آنان می غلتد و بر گونه ها می افتد، شوق از سعادت بزرگ و والایی که نصیبشان خواهد شد، سعادتی که رسیدن به بلندترین قله اوج بشری است و تبلور جوهر ناشناخته انسان (مرگ در راه خدا) و... (شهادت).
حسین بن علی (علیهما السّلام) پس از نماز صبح ، یارانش را آماده نبرد می کند.
همراه او سی ودو سواره و چهل پیاده هستند. (زهیر بن قین) را فرمانده جناح راست نیروهاقرارمی دهدو(حبیب بن مظاهر)راهم ،به فرماندهی جناح چپ می گمارد.
پرچم را هم به برادرش عباس می سپارد.
در حالی که خیمه ها را پشت سر خویش قرار داده اند، آرایش نیرو می دهند، در پشت خیمه ها هم کانالی کنده اند و در آن ، هیزم و نی ریخته اند.
امام دستور می دهد که آن هیمه ها و نی ها را آتش بزنند تا دشمن از پشت سر حمله نکند.(39)

اتمام حجّت

صبح عاشورا، (بُریر)(40) یکی از یاران امام به میدان رفته و رو در روی انبوه سپاه دشمن می ایستد و بانگ برمی آورد:
(وای بر شما ای کوفیان پیمان شکن ! آیا تمام نامه ها، درخواستها و پیمان هایی را که بسته بودید و خدا را نیز بر آن گواه گرفته بودید فراموش کردید؟ وای بر شما خائنان که خاندان پیمبرتان را دعوت کردید و قول مساعدت ، یاری و همکاری دادید، لیکن ، اینک که سوی شما آمده می خواهید او را به (ابن زیاد) تسلیم کنید؟ وای بر شما که دنائت را به حدی رسانده اید که آب را هم به روی او و خانواده اش بستید.به خدا قسم ! با ذرّیه و فرزندان پیامبرتان ، پس از وفاتش بد معامله و رفتاری کردید).(41)
ضحّاک بن عبداللّه مشرقی از یاران امام علیه السّلام می گوید:(در شب عاشورا که امام حسین علیه السّلام و یارانش به دعا و نیایش مشغول بودند یک گروه از نیروهای گشتی عمر سعد از نزدیکیهای اردوی امام می گذرد و مراقب است و حرکات و رفتار یاران امام را زیر نظر دارد. در همین حال شنید که امام حسین علیه السّلام ، این آیه قرآن (42) را تلاوت می فرمود:(کافران نپندارند این مهلت و فرصتی که به آنان داده ایم برای شان خیر و نیکی است ، بلکه تا بیشتر در منجلاب گناه فرو روند که بر آنان عذابی ذلّت آور است ، خداوند هرگز مؤ منین را به همین حال رها نمی کند تا آنکه با امتحانها و آزمایشها ناپاک را از پاک جدا و متمایز کند).(43)
وقتی آزمون برای مؤ منان ، حتمی است ، آیا کافران و فاسقان از آن معافند؟... هرگز!
هر دو سپاه ، آماده پیکارند و حسین (علیه السّلام) به سپاه دشمن نزدیکتر می شود، می خواهد حتی از این فرصت هم استفاده کند و آیات خدا و سخنان حق را به گوش مردم برساند. او که زندگی خویش را بر سر فکر، ایده ، عقیده و جهان بینی خود نهاده است ، در سخن هم ، آنچه را که زندگیش و اعتقادش بر آن استوار است ، بیان می کند و در میدان جنگ ، خطاب به عمر سعد که در بین شخصیتهای کوفه و در مرکز ستاد دشمن ایستاده است ، می گوید:
(ستایش خدایی را سزاست که دنیاراآفریدوآن راخانه زوال وناپایداری قرار داد. دنیایی که با مردم ، هر روز به رنگی است و هر حال ، به شکلی . (فریب خورده)، کسی است که دنیای گذرا فریبش دهد و بدبخت آن کس است که دچار فتنه دنیا گردد.
ای مردم ! این دنیایی که طمع طمعکاران را در آنی بهم می زند و امید هر

کس را که بر دنیا اعتماد کند می بُرد، فریبتان ندهد.
می بینم که بر کاری گرد آمده اید که در آن ، خدایتان را به خشم آورده اید. خدایمان خوب خدایی است ولی شما بد بندگانی هستید. زمانی به خدا وپیامبرش ایمان آوردید و به حکمش گردن نهادید، اما اینک ، برای جنگ با خاندان و عترتش ، صف آرایی کرده و آهنگ کشتن و اسیر کردنشان را دارید.
این شیطانست که بر شما چیره گشته و عقل و هوش و اراده تان را از سرتان ربوده است و شما را از یاد خدای بزرگ ، غافل کرده است ، مرگ و هلاکت بر شما باد و بر آنچه که در پی آنید و به خاطر آن می جنگید...).(44)
امام حسین (علیه السّلام) برای آن که حجت را تمام کرده باشد و جای هیچگونه بهانه جویی و عذرتراشی و توجیه برای آنان نماند، پیش اردوی دشمن می رود و پس از مقداری دعا و نیایش به درگاه خدا، با صدایی رسا، رو به سپاه دشمن ، می گوید:
(ای مردم عراق ! سخنم را بشنوید و درکشتنم شتاب نکنید، تا طبق مسؤ ولیتم شما را هشدار و پندی دهم . اگر عذرم را از آمدن به سوی شما پذیرفته و سخنم را تصدیق کردید و انصاف به خرج دادید، سعادتمند می شوید و راهی برای کشتنم نخواهید داشت وگرنه ، حتی لحظه ای هم مرا مهلت ندهید.
سرپرست من خدایی است که قرآن را فرستاده و او ولیّ و پشتیبان نیکان است).
سپس می گوید:
(اکنون بنگرید که من کیستم ؟ آنگاه وجدان خویش را به زیر تازیانه سرزنش بکشید و بنگرید، آیا کشتن من و هتک حرمتم برایتان شایسته است ؟!
مگر من پسر دختر پیامبر شما نیستم ؟!
مگر پدرم جانشین و پسر عموی پیامبر و اولین گرونده به او نیست ؟
مگر حمزه ، سالار شهیدان ، عموی پدرم نیست ؟
مگر جعفر طیار، عمویم نیست ؟
مگر این سخن پیامبر را نشنیده اید که درباره من و برادرم امام حسن (علیه السّلام) فرمود:(این دو، سروران جوانان بهشتی هستند؟) در میان شما هستند کسانی که این گفتار را از رسول خدا شنیده اند. آیا این کافی نیست که شما را از ریختن خونم بازدارد؟ اکنون از شرق تا غرب ، در روی زمین ، پسر دختر پیامبری جز من وجود ندارد.
آیا از شما کسی را کشته ام یا مالی را تباه ساخته ام که به قصاص آن ، می خواهید خونم را بریزید؟!...).

آنگاه چند نفر از بزرگان اردوی دشمن را صدا می کند به نام و می گوید:
(مگر شما نبودید که برایم نامه نوشتید که : همه چیز آماده است و مردم ، همچون ارتشی آراسته و مهیّا، حاضر به فداکاری در رکاب تواند، هر چه زودتر بشتاب ؟!).
نه ، ما چنین نکرده ایم .
سبحان اللّه ! به خدا سوگند که شما چنین کرده اید!
آنگاه به حضرت می گویند:
اگر بخواهی جانت سالم بماند و از این مهلکه به سلامت برهی و هیچ آسیبی به تو نرسد، به حکومت و امر یزید گردن بنه ...(45)
امام :
(... نه به خدا! هرگز همچون ذلیلان ، با شما بیعت نخواهم کرد و دست شما را به عنوان سرسپردگی ، نخواهم فشرد و هرگز چون بردگان فرومایه ، شما را به رسمیت نخواهم شناخت و فرار نخواهم کرد. من از هر متکبّر و گردنکشی که به روز جزا ایمان ندارد، به خدای خویشتن و پروردگار شما پناه می برم).(46)
امام ، با نشان دادن قاطعیت و صراحت خویش ، موضع خود را در برابر تسلیم برده وار، در مقابل جائران تیره اندیش و مهاجمان آلت دست جبهه منافقین ، مشخص می کند و بر همه روشن می سازد که به خاطر حق خواهی و عدالت جویی تصمیم بر ادامه این راه گرفته است . این اساس عقیده و جهان بینی و ایدئولوژی امام است که بارها از آن سخن گفته است . در آن وقت که در وسط راه ، خبر شهادت مجاهد بزرگی چونان (مسلم بن عقیل) را در کوفه شنید، برای تقویت روحیه افراد و نفرات سپاه خویش ، اشعاری را خواند بدین مضمون که :
(اگر دنیا و زندگی ناپایدار آن ، ارزشی داشته باشد، سرای جاودانه خدا که پاداش می دهد، برتر و گرامیتر است .
و اگر پیکرها برای مرگ ،ایجاد شده اند پس چه بهتر که در راه خدا،شخص ، کشته شمشیر گردد و اگر روزی ها معین شده است ، حرص و طمع برای چه ...).(47)
این فلسفه و جهان بینی عمیق امام و یارانش است ، ولی دشمنانش چه ؟ کفی روی آب .
آنان ، دلخوش اند، که (هستند) و اینان شادان ، که (رستند). کافران در زندگی شان فقط (وجود) دارند و (بودن) برایشان همه چیز است ، ولی (چگونه بودن) به هیچوجه ، برایشان مطرح نیست و بزرگترین فاجعه برای انسانیت انسان و هولناکترین سقوط برای او از همینجا ریشه می گیرد که لحظه ای نیندیشد که : (باید چگونه باشد؟).
میدان غرق هیاهوست و از هر سویی صدایی برمی خیزد، حسین می داند

که تاریخ ، این صحنه را با تمام جزئیاتش ثبت خواهد کرد و سخنانش به یادگار خواهد ماند و خطبه هایش ، دستمایه تلاش و جهاد روندگان این راه خواهد گشت و علی رغم توطئه ها و فریبها و تلاشهای مذبوحانه ای که برای خاموش ساختن فریاد کربلا و بریدن حلقوم گویای تاریخ و از یادها بردن نام حسین و کربلا از سوی همه جبهه های وابسته به زور و حامی اختناق و ائمه کفر و پیشوایان ضلال انجام می گیرد، (مکتب عاشورا) به آموزشگاه بزرگ زندگی و الهام آزادگی و حق باوری و نبرد با ستم تبدیل خواهد شد. از این رو تا آنجا که در توان دارد، حماسه می آفریند و به عاشورا معنا و محتوا می دهد. و در نطق پر شور دیگری که با فریادی همهمه ها را می خواباند و مردم را دعوت به سکوت می کند، پس از حمد و ستایش خداوند و سلام بر فرشتگان و پیامبران ، چنین می گوید:
(نابود باد جمعتان ! که به هنگام سرگردانی تان ، ما را به فریاد رسی خواندید و ما شتابان و بی تاب به دادخواهی شما شتافتیم و اکنون ، همان شمشیری که ما به دستتان دادیم به روی ما کشیدید و آتشی را که به جان دشمنانمان افروختیم بر ما افکندید.(48) آلت دست دشمن شدید تا بر سر دوست بکوبید، دشمنانی که نه عدالتی برای شما گستردند و نه آرمانی از شما برآوردند. و ما را رها کردید... و همچون ملخ دریایی برای جنگ هجوم آوردید و چون پروانه گرد آمدید... مرگ و نابودی بر شما باد! ای کنیزپرستان و از حزب رانده شدگان و قرآن دورافکنان و حق پوشان و هواخواهان گناهان و پُف های شیطان و قانون شکنان ... شما میوه درخت پیمان شکنی پدرانتان هستید.
ناپاک پلیدزاده (ابن زیاد) مرا میان دو چیز قرار داده : شمشیر کشیدن و جنگیدن (و در پایان شهادت) یا زندگی مذلت بار... اما ما هرگز تن به ذلت نمی دهیم ، ذلت از ما به دور است و خدا و پیامبر و پاکزادان و آزادمردان این را بر ما روا نمی شمرند. ما هرگز اطاعت از ناکسان را بر (مرگ شرافتمندانه) ترجیح نمی دهیم ...).(49)

حرّ

روز عاشوراست .
در نخستین لحظاتی که خورشید به کربلا می نگرد و دشت را زیر نگاه خویش دارد، در اردوگاه دشمن ، آمادگی برای حمله به چشم می خورد، منتظر فرمان حمله اند، گاه گاهی در میدان ، جولانی می دهند و گرد و غباری برمی انگیزند تا با ایجاد رعب و وحشت ، در روحیه حسین و یارانش ، تزلزل ایجاد کنند.
در همین اثنا، وجدانی بیدار می شود و ابرهای تیره ، از آسمان اندیشه یک فرمانده کنار می رود و تولدی دیگر محقق می شود و آن ، وجدان بیدار (حرّ ریاحی)(50) است .
(حرّ) که در اردوگاه دشمن است و فرماندهی یک واحد هزار نفری از سپاه کوفه را به عهده دارد، درگیر کارزار سختی است و نبردی پرشور در درونش برپاست . میدان این نبرد دشوار و مردافکن ، در درون اوست .
از یک سو حسین را می شناسد و راه و هدفش را و بر (حق) بودنش را و از سوی دیگر، عمق فاجعه ای را که می خواهد به وجود آید، لمس می کند و زشتی دست آلودن به خون پاک حسین و یارانش را باور دارد و در دل ، تنفری شدید از ابن زیاد و یزید و کارهاشان . کوششی پیگیر دارد که بر جاذبه های دروغین و در عین حال نیرومند زندگی غالب آید و گام در راهی بگذارد که فرجام آن ، (بهشت برین) است . از سوی دیگر هم ، ریاست و مقام و زر و زندگی تجملاتی ، سخت در منگنه ، قرارش داده است و در تنگنای (انتخاب) است .
دو جاذبه نیرومند در صحنه است ، همچون دو قطب متضاد مثبت و منفی . و در این میان ، (حرّ) یک (نوسان) است ، یک (تردید) است و یک (عقربه سرگردان).
به یاد سخن آموزگار قرآن خود می افتد که سالها پیش در گوش حرّ خوانده بود: (هرگاه بین دو کار، مردّد شدی و تشخیص حق بر تو دشوار گشت و وسیله ای برای سنجش آن نداشتی ، ببین ، هر کدام از آن دو به تو سود مادی نمی رساند، حق همانست ...).
و حرّ می بیند که در سپاه یزید، سخن از وعده های زر و سیم و ریاست و حکومت است و تشویقها برای کشاندن مردم به سوی خود و نشان دادن چشم اندازهای زیبا و آینده های درخشان و... اما از سوی حسین ، هیچ یک از اینگونه نویدها داده نمی شود و سود دنیایی هم در کار نیست و سخن از کشته شدن است و آماج تیر و شمشیر قرار گرفتن .
این شناخت ، فِلِشی بود که (حرّ) را به سوی جبهه حسین (راه) می نمود.

(حرّ)، تصمیم می گیرد که به گروه هواداران حسین بپیوندد و در کنار اصحاب انقلابی و آزاده حسین ، که هر کدام سمبل افتخار و شرف اند، قرار گیرد و از مرز (پوچی) و (هیچی) گذشته ، به (حقیقت) بپیوندد. این تصمیمی نیست که یک مرتبه در ذهن حرّ جرقه ای بزند و از نظر روانی ، تصمیمی (خلق الساعه) باشد بلکه زمینه این آهنگ ، از سالها پیش در وجود و نهادش نهفته است ، حرّ به اجبار و اکراه ، وادار به بیعت با یزید شده است و از اینکه از طرف او بر منصبی گماشته شده است ، احساس نگرانی و ناراحتی می کند و همواره ، شکنجه وجدان درونی خویش را می چشد.
تصمیم حرّ برای گسستن از یزید و پیوستن به حسین (علیه السّلام) گرچه در ظاهر یک تصمیم ناگهانی به نظر می رسد، اما سالها همچون نهالی در خاطر حرّ، جوانه زده و رشد کرده است و اینک چونان درختی تنومند، بارور گشته است و میوه اش (حرّیت) است و (حرّ) را (حرّ) و (آزاد) می کند.
حرّ، در دل می خواهد که به جبهه حسین (علیه السّلام) که جبهه حق و عدل و حیات و جهاد و جاودانگی است ، بپیوندد و آمدن شمر به کربلا، با فرمان قاطع برای جنگ با حسین و کشتن این بزرگ مرد، که در زمان سکوت مرگبار مردمی که در مقابل حاکمیّت ظلم ، تنها به فکر شهوت و شهرت و آب و نان خویشند، قامت اعتراض برافراشته است و بر مظاهر فریبا و ناپایدار و گذرای زندگی این سرا، پشت پا زده است ، آخرین قطره ایست که پیمانه تحملش را لبریز می سازد، می بیند که پس از اندک مدّتی ، پیکار جدّی که او از ابتدا چنین گمانی به آن نداشته آغاز می شود و به ناچار باید در صف قاتلین امام ، بجنگد و با این درگیری و دست آلودن به خون پاکان ، بدنامی را در این دنیا و دوزخ را در آن دنیا، برای خویشتن برگزیند.
(حرّ)، در آستانه این تولد مجدد و در اندیشه انتخاب راهی است که می بایست تنها بپیماید.
طوفانی مهاجم و موجی خروشان و خشمگین ، در درونش برپاست و یک لحظه آرام ندارد. این حالت ، در هرکس که بر سر یک دو راهی حسّاس قرار گیرد و در آستانه یک انتخاب بزرگ و سرنوشت ساز و بنیادی باشد، وجود دارد.
و اینجاست که (اختیار) و (اراده) که امانت عظیم خداوند نزد انسانهاست ، در برگزیدن راه و بیراهه ، ایفای نقش می کند و سرنوشت انسان را رقم می زند.
حرّ، در اندیشه این (پیوستن به صف حسین) است و می لرزد. یکی از هم قبیله های آشنایش ، می پندارد که حرّ از جنگیدن بیمناک است ، می گوید: ای حرّ! من تو را ترسو نمی دانستم ، شجاعت و بی باکی و دلاوری تو،

میان عرب ، ضرب المثل است . اگر از من درباره شجاعترین رزمندگان بپرسند، هرگز از نام تو نمی گذرم ، اکنون چگونه از این گروه اندک شصت هفتاد نفری که در محاصره کامل ما هستند، بیم داری ؟
از خدا بیم دارم .
برای چه از خدا؟
چون می خواهند مردی مظلوم را به قتل برسانند و به ناحق ، خون پاکی را بر زمین بریزند و فریاد شورانگیز حسین را خاموش سازند.
حسین مظلوم نیست ، بلکه ظالم است چون بر خلیفه شوریده و قصد اخلالگری و ایجاد ناامنی دارد تا آتش جنگ داخلی را بین مسلمانان شعله ور سازد.
این وضع ، صلح و آرامش هست ولی برای یزید و عمال جیره خوار او و وابستگان به دستگاهش ...(51)
اکنون چه قصد داری ؟
(حرّ)، با صلابتی آهنین پاسخ می دهد:
(می خواهم از دو راهی بهشت و دوزخ ، راه بهشت را برگزیده و به حسین ملحق شوم ، اگرچه قطعه قطعه شوم و مرا در آتش بسوزانند؛ چون مرا بر آتش دوزخ ، شکیبایی نیست ...).(52)
اگر سپاه کوفه و نیز افسران ارتش و فرماندهان سپاه ، کمترین بویی ببرند که حرّ در سر، هوای دیگری دارد، او را به عنوان (خیانت) و (جاسوسی)، اعدام خواهند کرد، یا او را نزد یزید خواهند فرستاد.
... سرانجام ، در مقابل چشمهای مبهوت و نگران هزاران سرباز نهیبی به اسب خویش می زند و خود و پسرش به اردوی حسین می پیوندند. (حرّ اینک در برابر خیمه های اردوگاه حسین است). با این تغییر (جهت) و پیوستن به جبهه حرّیت و آزادی ، (توبه) کرده است ، چه ، او توبه را فقط استغفار زبانی نمی داند، بلکه بازگشت از باطل به حق و پشیمانی از گذشته و تدارک و جبران زیانهایی که به بار آورده است ، در نظر او از مفهوم سازنده توبه ، جدا نیست .
(فرزند پیغمبر! جانم فدای تو باد! من همان کسم که راه را بر تو گرفتم و بر دل خاندانت ترس ریختم ، اینک ، آگاهانه و از روی شناخت به سویت آمده ام و می خواهم که با فدا کردن جان در رکاب تو و در راه آرمان و هدف مقدس تو، توبه کنم ، آیا توبه ام پذیرفته است ؟).
حرّ، چند لحظه میان یاءس و امید است و پس از گذشتن این لحظه ها که در نظرش بسی طولانی می نمود، می شنود:
آری ای حرّ! خداوند توبه ات را پذیراست .
حرّ آهنگ حرکت می کند...
از اسب فرود آی و دمی بیاسای و ساعتی استراحت کن .

پاسخ می دهد:
پیش روی تو، سواره باشم بهتر است تا آنکه پیاده . سوار بر اسب با اینان پیکار می کنم و سرانجام هم بر زمین فرود خواهم آمد.
امام :
هرچه می خواهی بکن که آزادی .(53)
حرّ، بدون آنکه از اسب فرود آید، برای (نمودن) توبه اش ، به میدان می رود. در راه به انتخاب بزرگی که کرده و خود را از (هیچ) تا (همه) رسانده است ، می اندیشد. به یاد می آورد لحظه ای را که از کوفه خارج می شد تا به سوی حسین آید و به فرمان (امیرکوفه) راه را بر او بگیرد و مانع از ادامه پیشروی شود، از پشت سر ندایی شنید که :
(بر بهشت جاودان بشارتت باد ای حرّ!).
به پشت سر نگاه کرد تا صاحب صدا را بشناسد و... کسی را ندید، با خود گفت :
(من به سوی جنگ و درگیری با حسین و بستن راه بر او می روم این بشارت به بهشت ، چه معنایی تواند داشت ؟ ...).(54)
و اینک می بیند که آن سروش غیبی که آنگاه ، به بهشت مژده اش می داد درست بوده است و او در راه تحقق آن بشارت است و تا رسیدن به آن هدف ، بیش از چند گامی فاصله ندارد.
در مقابل ارتش و سپاه دشمن می ایستد، لشکریانی که تا چند لحظه پیش تر، خود، فرماندهی گروه هزار نفری آنان را به عهده داشت و سربازان مطیع فرمانش بودند، در این حال ، حرّ چه احساسی دارد؟ و نیز، سپاه کوفه که فرمانده خود را پیوسته به اردوی حسین (علیه السّلام) می بینند که اینک برای نبرد با آنان قدم در رزمگاه می نهد، چه احساسی دارند؟ به سختی می توان این را ترسیم و تصویر و حتی تصور کرد. او تولدی تازه یافته و چهره تازه ای به خود گرفته است و می خواهد خود را در این چهره نوین ، به همه نشان دهد و آنچه را که (شده) است ، در معرض لمس و درک و دیدِ همگان دوست و دشمن قرار دهد و اعلام کند که (حرّ) است و آزاد.
رو در روی سپاه کوفه می ایستد و می گوید:
(ای کوفیان ! ننگ و نفرین بر شما و مادرانتان ! این بنده شایسته خدا را دعوت نمودید و آنگاه که به سوی شما آمد، پیمانها را از یاد بردید و محاصره اش کردید و سرزمین پهناور خدا را بر او تنگ ساختید که خود و خاندانش جایگاه امنی نداشته باشند و اینک در دست شما همچون اسیران ، گرفتار است و از نوشیدن آب فرات که حتی حیوانات این صحرا آزادانه از آن می نوشند محرومش ساختید، چه بدرفتاری داشتید با ذریّه پیامبر! خدای ، در قیامت سیرابتان نکند...).(55)

سپاه کوفه شنیدن این سخنان را که همچون تازیانه بر روحشان می نشیند و عذابشان می کند، تاب نمی آورند، با پستی و دنائت تمام ، به سویش باران تیر می بارند.
و حرّ در حال حمله ، این حماسه را بر زبان فریاد می کند:
(من ، حرّ و زاده حرّم ، دلاور و شجاعم ، نه ترسی دارم تا پا به فرار گذارم و نه هراسی از شمشیرهاتان ، می ایستم و به خدای سوگند! تا نکشم کشته نمی شوم و پیش می روم و باز نمی گردم ، ضربتی می زنم که دو نیمتان کند و هرگز از نبرد با شما این سپاه پست و فرومایه دست برنخواهم داشت ...).
شمشیری برهنه که برق می زند و از آن مرگ می بارد، در دست اوست ، به همراهی (زهیر) دیگری از یاران امام نبردی پرشور و دلیرانه می کند و گروهی از نفرات دشمن را به هلاکت می رساند.
(پیاده نظام) سپاه کوفه ، از هر سو بر او می تازند و او در این نبرد، بر زمین می افتد، پیکرش را به سوی اردوگاه امام می آورند. حسین به بالین او می آید و در حالی که حرّ، رمقی در تن دارد، امام چهره او را می نوازد و پاک می کند و در همین دم می فرماید:
(تو همانگونه که مادرت ، تو را (حرّ) نامیده است ، حرّ و آزادی ، تو حرّی ، هم در این سرا و هم در سرای آخرت).(56)

آغاز برخورد

اینک ، معراجی را که حرّ آغاز کرد، به پایان رسیده است و هجرت بزرگ و درخشانش خاتمه پذیرفته است . حرّی که فرمانده ارتش دشمن بود، در نیم روز و با یک تصمیم ، این همه فاصله را به سرعت پیمود و او خود، اولین فدایی است که از اردوی حسین به خطّ مقدم جبهه می شتابد و با نبردی قهرمانانه ، در راه دوست کشته می شود و تلخی شکست سنگینی را به دشمن می چشاند و ضربتی دیگر بر حریفی که برتری نظامی دارد، وارد می سازد.
عمرسعد، متوجّه موقعیّت خطرناک می شود و می بیند که باید این ضربه روحی را در ارتش جبران کند و اگر وضع ، بدین روال ادامه یابد، افسران و سربازان دیگری هم تحت تاءثیر این واقعه و نیز منطق روشن حسین قرار گرفته و به صف امام خواهند پیوست . خصوصاً با در نظر گرفتن اینکه ناطقین و سخنوران اردوی امام به طور روشن ، سربازان دشمن را به نافرمانی در برابر فرماندهان و پراکنده شدن از گرد آنان و پیوستن به اردوی مقابل ، دعوت می کنند. (زهیر)، آشکارا نفرات ارتش عمر سعد را تحریک می کند که به جبهه امام بپیوندند و عواقب شوم و نکبت بار زندگی زیر فرمان عمر سعد و در سایه حکومت خون آشام شام را برای آنان برمی شمارد.
از این رو، عمر سعد، آتش جنگ را شعله ور می سازد و با دستور آماده باش ، سپاه کوفه را آماده حمله می کند؛ زیرا می داند که حسین ، تسلیم شدنی نیست و خود عمر سعد، هنگام گفتگو با شمر، بر زبان آورده بود که :
(به خدا حسین تسلیم نمی شود، شخصیت بزرگ مَنِشی در سینه اوست).(57)
بدین گونه جنگ رسماً آغاز می گردد و آغاز تیراندازی از سوی دشمن است .
عمرسعد، سران سپاه خود را گرد می آورد و در پیش روی آنان تیر را در کمان می نهد و می گوید:
(شاهد باشید که اولین تیر را من به سوی حسین پرتاب می کنم).(58)
در واقع ، این تیری نیست که توسط عمر سعد، در کربلا و در روز عاشورای سال (61) هجری به سوی حسین پرتاب می شود، بلکه این تیری است که در (سقیفه بنی ساعده) در روز وفات پیامبر اسلام ، در سال یازده هجری به قلب پیامبر زده شد، نه به سوی حسین ...! زیرا ابتدای انحراف ، از آنجا بود و در آن روز، بنای (رجعت به کفر) نهاده شد(59) و

حوادث بعدی ، همچون فتنه خلافت ، خانه نشینی علی ، شهادت علی ، مظلومیت و شهادت فاطمه ، مسموم و کشته شدن امام مجتبی ، حادثه عاشورا، قتل عام مردم مدینه و واقعه (حرّه)، به منجنیق بستن مکه ، اسارت امام سجاد و خانواده حسین ، حکومت ولید، فرمانروایی حجاج ، شهادت امام کاظم در زندان بغداد، مسموم شدن امام رضا در خراسان و... همه و همه ، پیامدهای تلخ آن انحراف نخستین بود. و اینک پس از گذشت زمانی نه چندان زیاد بتهای سرنگون شده از بام کعبه ، دوباره جان گرفته اند و توحید، زیر پای چکمه پوشان شرک ، به نفس زدن افتاده است و اینک ، تمام ارزشهای جاهلی و اشرافی و افتخارات موهوم و پوچ و پلید اشرافیّت کثیف که با کوششهای پیگیر و مبارزات فکری و عملی پیامبر فرو ریخته بود، زنده شده و حتی رنگ اسلام به خود گرفته است و بویژه ، با روی کار آمدن باند اموی و رژیم سیاه بنی امیه ، تمام عناصر رجعت طلب ضدانقلاب ، برای اجرا و احیای نیتهایشان پایگاه مطمئن و نیرومندی یافته اند.
اینان ، همان روحیه جاهلی را دارند، منتها در شکلی دیگر. اسلام با جانشان در نیامیخته است . با به دست گرفتن قدرت ، می خواهند ضربه درونی بزنند و نهضت آزادیبخش اسلام را با ایجاد (ستون پنجم) از داخل ، آسیب رسانند. علی (علیه السّلام) اینان را نیک شناخته است و درباره همینها می گوید:(آنان مسلمان نگشتند، بلکه به خاطر حفظ جان و منافع ، تسلیم شدند و دم فرو بستند و چهره کفر خود را زیر نقاب اسلام ، پنهان داشتند و چون بر اندیشه درونی خویش ، یاران و پیروانی یافتند، آن را آشکار کردند).(60) و می بینیم که وقتی عثمان به قدرت می رسد و پایه های حکومت خویش را مستحکم و استوار می کند، ابوسفیان این دشمن دیرین و کینه توز اسلام که پس از سالها دشمنی و کارشکنی بر ضد مسلمانان ، برای حفظ جان خود، جامه اسلام پوشید پیش او آمده ، می گوید:
(اینک که قدرت به دست تو رسیده است ، این خلافت را همچون (گوی) بین خودتان دست به دست بگردانید و به هم پاس دهید و پایه های این قدرت را از خاندان بنی امیه قرار دهید که این ، پادشاهی است ، نه بهشتی در کار است و نه دوزخی ...).(61)
و با این گفتار، صریحاً موضع ضد اسلامی و ضد مردمی خود را مشخص می کند و غدّه های چرکین درونی خویش را با زبان می شکافد و باطن سیاه و تبهکار خویش را به وضوح و روشنی می نمایاند.
راستی ، چه انحراف فاحشی !
حسین بن علی (علیهما السّلام)برای مبارزه با این رجعتها و تحریفها، انحرافها و سلطه خودکامه غاصبان و نالایقان ، جان می بازد و به (مشهد کربلا) آمده است .

پایگاههای قرآن همه در دست دشمن کینه توز است و به انتقام ضربه هایی که در (بدر) و (حنین) خورده اند و قربانیهایی که داده اند، اینک آزادگان پر شور را که اسلام از فداکاریها و جانبازیهای اینان نیرو گرفته و بر پای ایستاده است ، قربانی هوسهای خویش کرده و مسلمان کشی به راه انداخته اند. آسیابها همه از خون می گردد، جویها همه از خون روانست ، زمین از خون تغذیه می کند و ریشه گیاهان در خون نشسته است همه جا بوی خون و جوی خون است ، نه دارها را برچیده و نه خونها را شسته اند.(62)
(عمر سعد)، تیر نخستین را بر چله کمان می گذارد و به اردوی خورشید پرتاب می کند ولی از ابتدا، جنگ عمومی آغاز نمی شود، بلکه نبرد تن به تن .
هنگام جنگ تن به تن ، سربازان هر دو جبهه ، برای قهرمان مورد علاقه خود که پا در میدان گذاشته است به ابراز احساسات می پردازند. او را تشویق می کنند. و وقتی از قهرمان ، ضربتی مؤ ثر بر حریف می نشیند، غریو و هلهله برمی خیزد.
در جنگهای عرب ، معمولاً پس از سه نفر که جنگ تن به تن می کردند حمله عمومی آغاز می شد. ولی در نبرد روز عاشورا، نبرد تن به تن تا ظهر ادامه دارد و لحظه ها همه فداکاری ها و قهرمانی ها و از خود گذشتگیها و ایثارهای یاران حسین را ثبت می کنند و یکایک یاران امام ، که فرزندان گُرد و دلاور اسلام اند و سلحشوران پرورده حماسه مذهب ، با شوق و شوری وصف ناپذیر، اجازه جهاد گرفته ، خود را چون تیری رها شده از چله کمان ، به سینه سیاه سپاه دشمن می زنند. و همه بی صبرانه در التهاب عشق ، و در تب و تاب شهادت ، انتظار (آن لحظه) را می کشند و این همه ، (داوطلبانه) است ، نه چون سربازانی که به اجبار و تهدید، از بیم سر یا امید به زر، روانه میدانهای جنگ می شوند و اگر از میدان عقب نشینی کنند اعدام می گردند، و نه چون سپاهیانی که برای آن که از صحنه نبرد نگریزند بازوهای آنان بهم بسته می شود تا توان فرار نداشته باشند.(63)
نه ، اینان ، خود صاعقه وار بر سر دشمن می تازند و در میدان ، به رزمی دلاورانه دست می زنند. وقتی (وَهَب)(64) به میدان می رود، آنچنان سهمگین بر دشمن حمله می برد که آنان جنگ تن به تن را از یاد برده ، به شکل گروهی و دسته جمعی به او حمله می کنند.
(وهب) قبل از حمله ، در اردوگاه امام است و ناظر جنگ یاران ، مادرش و همسرش نیز همراهش آمده اند.
مادرش نزد او آمده می گوید: فرزندم ! برخیز و فرزند پیامبر را یاری کن .
چنین خواهم کرد، مادر! و هرگز اندکی هم کوتاهی نخواهم ورزید. و به

میدان می شتابد:
(اگر مرا نمی شناسید، من (وهب) هستم . مرا و ضربتها و حمله ها و قهرمانی هایم را خواهید دید. با بدیها می جنگم و زشتیها را می رانم و کوشش و جهادم ، نه بازیچه و بی هدف ، که آگاهانه است و در راه هدفی بزرگ ...).
پس از نبردی سخت و کشتن جمعی از سربازان دشمن ، به اردوگاه بازمی گردد و پیش مادر و همسرش می ایستد.
مادر! راضی شدی ؟
نه فرزندم ! من تو را برای فداکاریهای بزرگی در روزی چنین ، تربیت کرده ام ، هرگز از تو خشنود نخواهم گشت مگر آنکه پیش روی حسین و در راه دفاع از او و در راه او که راه حق است کشته شوی .
همسرش پیش می شتابد و ملتمسانه می گوید:
مرا در داغ مرگ خود، بر خاک غم و اندوه منشان ، وهب !
سخن همسرت را مپذیر فرزندم ! سعادت در رفتن است . به میدان برگرد و پیگیر نبرد و مبارزه باش .
(وهب)که شراره عشق حق ، سراپای هستی اش را در برگرفته است ،بی اعتنابه درخواست همسرش ، مجذوب قطب قویتری است ، دوباره به میدان می رود.(65)
انسانها، از (عمل)، بیش از (سخن)، تاءثیر می پذیرند.
گفته اند که :
(تاءثیر (عمل) یک نفر روی هزار نفر، بیش از تاءثیر (حرف) هزار نفر در یک نفر است).(66)
شیفتگی (وهب) به جهاد و شور شهادت طلبی اش ، روحیه همسرش را هم دگرگون می سازد و بندهای تعلّق و وابستگی را می گسلد.
همسرش نیز، تحت تاءثیر این کشش قرار می گیرد و عمودی برداشته به سوی رزمگاه می شتابد تا دوشادوش شوهرش بجنگد، ولی امام حسین (علیه السّلام) او را به جمع زنان برمی گرداند و در حقّ او دعای خیر می کند.
(وهب)، این سرباز رشید جبهه حق ، در نبردی حماسی و قهرمانانه که 24 سواره و 24 پیاده را می کشد، خود، کشته می شود و سرش به سوی اردوی امام ، پرتاب می گردد.
مادرش از شوق این افتخار که فرزندش در جهاد با باطل ، سرباخته است آن سر را بوسه باران می کند و دوباره آن را به شدت به جبهه دشمن می اندازد تا مگر بر نیروی دشمن ، ضربه ای دیگر از این راه وارد آید.(67)
پس از چند تن ، (مسلم بن عوسجه) نبرد را می آغازد. (مسلم بن عوسجه)، از سوی نخستین پیشاهنگ نهضت حسینی ، (مسلم بن عقیل) نماینده

دریافت اموال و خریدن اسلحه و گرفتن بیعت در کوفه بود، مردی است پارسا و مجاهد در نبردی پرشور، عده ای را می کشد و خود، زخمی می شود. دیگری به میدان می آید و مسلم او را نیز به قتل می رساند. اگر تک تک به پیکار او برخیزند همه را با تیغ درو می کند، این است که کسی از جبهه دشمن فریاد می زند: ای بیخردان ! می دانید با چه کسی می جنگید؟! با شجاعان و دلیران بصیر و بینایی می ستیزید که شیفته مرگ اند. در نبرد تن به تن ، همه تان را هلاک خواهد کرد، او را سنگباران کنید تا کشته شود،(68) آتش جنگ بین او و گروهی برمی افروزد و غباری برمی خیزد. حمله آوران جبهه دشمن ، میدان را ترک می کنند. گرد و غبار صحنه کارزار فرو می نشیند و...
(مسلم) بر زمین افتاده است .
امام خود را به بالین او می رساند. همچنین در آن لحظات ، (حبیب بن مظاهر)، دوست قدیمی اش به سویش می شتابد و بر بالین (مسلم) می نشیند، رمقی درتن مسلم باقی است .
دوستش حبیب می گوید:
مسلم ! برایم بسی ناگوار است که تو را در چنین حالی می بینم ، به بهشت بشارتت باد.
اگر بعد از تو من هم کشته نمی شدم ، دوست داشتم که تمام وصیتهایت را به من بگویی . مسلم ، آهسته ، در حالی که اشاره اش به حسین است : (با این مرد باش و تا دم مرگ ، در رکابش بجنگ).(69)
و... چشمانش بسته می شود و روحش به آسمانها پرمی گشاید.
سرمایه اش در این سودای پرسود و عاشقانه ، فقط (جان) بوده که تقدیم کرده است . به هر مقام و رتبه ای که رسیده ، در سایه گذشتن از جان در راه (خدا) بوده است .
مگر گوهر پاک و الهی وجود انسان ، جز در سایه اینگونه فداکاریها می درخشد؟
مگر اوجگیری معنوی و عرفانی انسان ، جز با سوختن پروانه وار، در عشق به حق ، فراهم آید؟
جوهر زندگی و عصاره حیات ، به همین است .
(آری ، آری ، زندگی زیباست .
زندگی آتشگهی دیرنده پابرجاست .
گر بیفروزیش ، رقص شعله اش در هر کران پیداست .
ورنه ، خاموش است و خاموشی گناه ماست ...).

مقاومت اصحاب

سرانجام ، دو سپاه نابرابر، برابر هم قرار می گیرند، جنگ درمی گیرد و کار به مرحله حساس و سختی می رسد. امام و برخی دیگر، صورتشان از شوق می درخشد. از یاران امام وقتی که یک یا دو مرد کشته می شوند، به خاطر کمی افراد، محسوس و مشخص می شود، ولی از جبهه دشمن هرچه هم کشته می شوند معلوم نمی گردد و این به خاطر انبوهی نفرات آنان است .(70)

در این ساعات ، که امام ، پی درپی قربانیهای خود را در (منا)ی دوست فدا می کند، فلسفه ژرف و بلند خویش را یادآور می شود و خطاب به بازمانده یارانش می گوید:

(مقاومت ! ای بزرگ زادگان ، مرگ ، پلی است که از رنج و سختی به سوی بهشتهای گسترده و نعمتهای پایدار، عبورتان می دهد. از پیامبر است این سخن که : دنیا زندان مؤ من است و بهشت کافر، و مرگ پل آنان است به سوی بهشت هاشان و پل اینان به سوی جهنم هاشان ...).(71)

اصحاب امام ، با حمله ای برق آسا به قلب سپاه دشمن ، معرکه را حساستر می کنند. حمله ای که از (عقیده) سرچشمه و مدد می گیرد و قطره های خونشان که از زره ، بر زمین می چکد، زمین کربلا را بوسه می زند. اینان خویشتن را چنان ساخته اند که در قاموس زندگیشان واژه (ترس) یافت نمی شود. شناگر دریای شهادت اند و شیفته شیوه شیعه ، در رکاب امام و پیش روی او می جنگند و از او و آرمان عدالتخواهش ، الهام می گیرند.

حیات را در شهادت می جویند.

بقا، را در (فنا) می طلبند.

ماندن را در (رفتن) می بینند.

تجسّم جاودانگی و تبلور خلود و ابدیت اند.

بر سفره (رزق الهی) مهمانند.

(آنانکه حلق تشنه به خنجر سپرده اند.

آب حیات ، از لب شمشیر، خورده اند).(72)

امام حسین (علیه السّلام) وقتی که حقیقت و هدفش و آنچه بدان معتقد است به خطر می افتد، به سادگی از هرچه که انسان در زندگی با آن خو گرفته و پیوند دارد، می گذرد و خود را از بندهای بندگی آفرین رها کرده و می گسلد و در راه مکتب و عقیده اش ، بزرگترین فداکاریها را می کند و این است معنای زهد در فرهنگ شیعه و قرآن .

چرا که : (زهد، نداشتن نیست ، بلکه در بند داشته ها نبودن است).

و... حسینی (چنین)، همرزمانی (چنان) لازم دارد.
سلحشوران تپنده و توفنده جبهه حسین ، با عمل سخن می گویند و با خون ، (اعلامیه) می نویسند و به درستی ، زندگیشان و نحوه عملشان به آنان وجهه و معنی می دهد، نه گفتارشان و حرفهاشان و شعارهاشان و ادعاهاشان ... بدون پشتوانه صدقی از عمل .
سپاه اندک ولی پرتوان امام ، با حمله های خویش ، دشمن را می پراکنند و در یورشها و حمله های خود مانند هر جنگجوی دیگر اشعار حماسی و سرودهای انقلابی (رجز) می خوانند که عموماً در معرفی خود و والایی عقیده و نمایاندن موضع و جبهه خویش است و بیانگر آنچه به آن وابسته و معتقدند و از آن موضع عقیدتی ، دفاع می کنند و در راه آن به جهاد و فداکاری و از خود گذشتگی و بذل جان و نام و نان می پردازند و نشان دهنده آنچه رجزخوان بر ضد آن دست به عمل تهاجمی زده و علیه آن شوریده و پای در رکاب مبارزه نهاده است . و غالب مردم نیز با دقت ، به حماسه های شعری رزم آور، گوش می دهند، چرا که جالب توجه است و قابل بررسی و در آن نکته هاست .
بدین گونه همرزمان امام ، پیکار را می آغازند و زمین زیر گام استوارشان می لرزد، می جنگند و مجروح می شوند.
بر زمین می غلتند،
می کشند،
کشته می شوند...
و بدینگونه ، زیباترین و پرشکوه ترین حماسه ها را می آفرینند و بدیعترین نمونه های فداکاری در راه حق و دفاع از ارزش های جاوید را (خلق) می کنند.
معراج را از خاک خونین کربلا شروع می کنند.
و پرواز در ملکوت را، با بال سرخ شهادت ، طی می نمایند.
و... (بر خاک می غلتند و گل می روید از خاک).
حسین (علیه السّلام) سر سلسله این عشّاق وارسته است و می داند که قطرات خون پاک خود و یارانش ، آنقدر خواهد جوشید و گسترش خواهد یافت که دریایی عظیم گردد.
و اوّلین چیزی را که امواج این دریای خون ، به کام خواهد کشید، همان کسانی خواهند بود که این قطره ها را بر زمین می ریزند.

ظهر عاشوراست ...
دشمن فرصت نماز خواندن هم به سپاه امام نمی دهد. حسین به نماز می ایستد تا با ابراز نیاز به آستان (اللّه)، سرود بی نیازی از هر کس جز او را بر بام بلند زمان ، برخواند و زمزمه عشق را ترنّم کند.
سعید بن عبداللّه (73) یکی از همراهان امام خود را سپر بلا می سازد و سینه خود را آماج تیرها قرار می دهد تا آن بزرگوار آسیب نبیند. هدف تیراندازها، خود (حسین) است ولی تیرها به امام نمی خورد و سراپای سعید، غرق در خون است ، سعید که اینک زیر باران تیرها، از تیرگیها پاک شده و در جوی خونی که از او جاری است (غسل شهادت) کرده است ، بی رمق و بی حال بر زمین می افتد و این پیام بر لب دارد:
(خدایا! از من به پیامبرت سلام برسان و به او بازگوی که از این تیرهای جانسوز، در راه دفاع از فرزندش که دفاع از (انسانیت و آزادی) است چه ها کشیدم).(74)
و در این دمادم ، مجاهدی پیر و سالخورده که خون در رگهایش هنوز جوان و جاری است ، نه چون نهری راکد، عفن ، ساکن و ساکت ، بلکه رودی پرخروش و پرالتهاب از خون در رگهایش می دود، با شمشیر آخته به آنان حمله می کند و می خواند:
(من ، حبیب ، پسر مظاهرم ، فرزند سوارکار میدان نبردم ، در آن هنگام که آتش جنگ برافروزد. شما گرچه از نظر نیروی رزمی و نفرات جنگجو از ما بیشتر و نیرومندترید، لیکن ما از شما پرشکیب تر و پرهیزکارتریم ، ما با حق آشکار پیوند خورده ایم و سخن و منطق ما، از روی آگاهی است و نیرومندتر و استوارتر...).(75)
در گرماگرم این پیکار، شمشیری بر فرق (حبیب بن مظاهر) فرود می آید، موهای سپید صورتش ، از خون ، رنگ می گیرد، دست را بالا می آورد تا خون را از برابر دیدگانش پاک کند تا بهتر بتواند صحنه نبرد، دوست و دشمن و حریف رزمی را تشخیص دهد و بازشناسد که ... نیزه ای او را از کار می اندازد و پیکرش بر خاک می افتد.
رمقی در تن دارد. خرسند است که (جان) را در راه خوبی از دست می دهد. از این داد و ستد که جان می دهد و حیات جاودانه و ابدی می ستاند شاد است و راضی . احساس غبن و زیان نمی کند؛ چون می بیند که جانش در باتلاقی و شنزاری و یا کویری فرو نمی رود که آن را هیچ سودی نباشد، بلکه پای نهال (حقیقت)، خونش را می ریزند و از این درخت ، میوه های آگاهی و حرکت و حیات و خلود به بار خواهد آمد. با چشمان خون گرفته

اش همه جا را به رنگ خون می بیند. حسین بر بالین او می نشیند همچنان که بر بالین هر کشته و شهیدی از یاران حاضر می شود تا (شکوه شهادت شگفت) را بر او تبریک گوید.
اینک ، فدایی دیگری می خواهد بجنگد. تهاجمی علیه شرک مجسّم و پیکاری بر ضد هوسهای خودکامه زرپرستان گوساله پرست که فریب سامری را خورده اند و بانگ ناخوشایند گوساله طلایی ، آنان را به اینجا کشانید.
سالخورده است ، موهای سفید و پرپشت ، سر و صورت او را فراگرفته و ابروان سفید و انبوهش ، جلوی چشمش را پوشانده است .
(انس).(76)
وقتی نوبت مبارزه به او می رسد، نزد حسین رفته و از حضرتش اجازه نبرد می خواهد. آنگاه برای اینکه موهای درهم و انبوه ابروان ، جلوی چشمش را نگیرد، با دستمالی آنها را به روی پیشانی خود، محکم می بندد و آماده قدم نهادن در جبهه نبرد می شود. شما در چهره پرشور این پیرمرد سالمند چه می خوانید؟ آیا شکوه ایمانی که این پیر سالخورده را چونان جوانان ، شاداب و زنده دل و مهاجم ساخته است ، شما را جذب نمی کند؟! من که از صحنه این روز، برای شما گزارش می دهم ، سخت ، شیفته هیبت ملکوتی این گوشه از حادثه سراسر اعجاب و سراسر تحسین کربلا قرار گرفته ام ، دلی سخت تر از فولاد می خواهد که از این منظره ، منفجر نشود و نترکد.
چه سوزان و گدازان نغمه سر می دهد این عشق !
چه پرخاشجو خراب می کند و می سازد این (عقیده).
و چه الهامبخش است این (خدا) که کانون همه زیباییهاست ، که پیر سالمندی را به قربانگاه می کشد، که در شعله های عشق می سوزاند، که ... ولی چه می توان کرد با (دلهایی که به قساوت در افتاده اند و چون سنگ ، بلکه سخت تر از سنگ شده اند. بعضی از سنگها شکافته می گردد و از درون آن ، نهرهای آب ، روان می گردد و برخی دگر از سنگها، از هراس و خشیت خدا فرو می ریزد)(77) ولی دلهای سخت تر از سنگ را با کدام سرانگشت اعجازگر می توان گشود و بارقه ای از (ایمان) و جرقه ای از پرتو خدایی بر آن تاباند؟
وقتی حسین ، (انس) را در این حالت می بیند، اشک در دیدگانش حلقه می زند و دعایش می کند که :
(خدایا! جهاد و تلاشش را پاداشی بزرگ بخش).
و با نگاهش که سرشار از سپاس و رضایت است ، این پیر روشن ضمیر دل زنده را که رو به (میدان) می رود، بدرقه می کند. پیرمرد در میدان ، رزمی جسورانه می کند و در این مسیر، موهای سفیدش خونرنگ می شود

و تمام توانش همراه خونی که از اندام این مجاهد پیر، بر پیکرش جاری است بر زمین می ریزد و رادمرد، پس از نبردی پرشور، از پای درمی آید.
(مرگ)، نقطه پایانی است که خط همه زندگیها به آن منتهی می شود، ولی همه از یک مسیر نیست . (هزار و یک) راه است و (یک) پایان و آن مرگ است ، اما،
(باید چگونه مرد، تا جاودانه زیست ؟
و... عفریت مرگ را
در پیشگاه زندگی پرغرور خویش
خوار و زبون نمود؟...).
باز هم قربانی دیگر،
(عابس)!
عابس بن ابی شبیب شاکری .
مردی است بزرگوار، شجاع ، سخنور، پرهیزکار، شب زنده دار و متهجّد. و از چهره های برجسته شیعه است که در ولایت امیرالمؤ منین (علیه السّلام) به مرحله اخلاص و عشق رسیده است و در نهضت مسلم بن عقیل هم در کوفه از پیشتازان پیوستن به صف انقلاب و جبهه حسینی بوده است .
اینک ، روز عاشورا، روز آزمون بزرگ عقیده و اخلاص و وفاست .
جمعی از یاران امام ، در خون طپیده اند.
جنگ و درگیری شدّت یافته ، تنور رزم ، شعله ور است .
عابس ، قدم به پیش می نهد، چرا که میدان ، رزم آور می طلبد.
غلامش ، (شوذب) هم همراه اوست . شوذب نیز، از چهره های سرشناس شیعه و حافظان حدیث و یاران علی (علیه السّلام) و تکسواران میدان های نبرد است .
از او می پرسد: شوذب ! چه خواهی کرد؟ در دل چه داری ؟
چه خواهم کرد؟! جز اینکه همراه تو و در کنارت ، در دفاع از فرزند دختر پیامبر، بجنگم تا کشته شوم .
جز این هم نسبت به تو گمان نمی رفت .
اینک در پیش روی اباعبداللّه بجنگ تا تو را هم همچون دیگر اصحابش به حساب آورد و من هم تو را به حساب آورم ، اگر کسان دیگری هم با من بودند که نسبت به آنان ولایت داشتم ، خشنود می شدم که پیش از من به شهادت برسند و من اجر تحمّل شهادتشان را داشته باشم و به حساب بگذارم . امروز، روزی است که با تمام توانمان ، باید (اجر) طلب کنیم . بعد از امروز، دیگر عملی نیست . از این پس ، حساب است نه عمل .
آنگاه ، عابس شاکری ، خدمت امام می رسد، سلام می دهد و می گوید:
(یا اباعبداللّه ! به خدا سوگند! اینک در روی زمین ، هیچ کسی از دور و نزدیک ، در نظرم عزیزتر و محبوبتر از تو نیست .

اگر می توانستم با چیزی عزیزتر از جان و گرانبهاتر از خونم از کشته شدن تو جلوگیری کنم ، چنان می کردم .
سلام بر تو ای اباعبداللّه !
گواهی می دهم (یا: شاهد باش) که من بر راه و روش و هدایت تو و پدرت هستم ...).
آنگاه با شمشیری آخته و تیغی عریان ، به سوی دشمن می رود، در حالی که به پیشانی اش ضربتی خورده است ، هماورد می طلبد.
آنان که او را می شناسند و دلاوریها و حماسه هایش را در معرکه نبرد، شاهد بوده اند، شهامت به میدان آمدن ندارند و به یکدیگر هشدار می دهند که : این ، شیر شیران است ، او فرزند (ابی شبیب) است ، کسی به جنگش نرود.
عابس ، همچنان در میدان ایستاده است و ندا می دهد:
آیا مردی نیست ؟... آیا مردی نیست ...؟
... باز کسی به میدان نمی آید.
(عمر سعد)، بر سر نیروهای خود فریاد می کشد:
وای بر شما! ... سنگبارانش کنید.
(شگرد و شیوه عاجزانی که از نبرد رویاروی و تن به تن با شیرمردان ، وحشت دارند و می گریزند).
از هر سوی ، سنگبارانش می کنند.
عابس که چنین می بیند، زره و کلاهخود را از تن و سر برمی گیرد و پشت سر خود می اندازد، آنگاه بر آنان حمله می برد.
بیش از دویست نفر را از میدان ، فراری می دهد. آن بزدلان از دم تیغش می گریزند، دوباره جمع می شوند و سرانجام از اطراف بر او حمله ور می شوند و عابس ، در نبرد یکتنه با آن گروه مهاجم به شهادت می رسد.
سرش را از پیکرش جدا می کنند و عدّه ای در حالی که با هم نزاع دارند و هر کس ادعا می کند که : من او را کشته ام ، سر پاک آن سرباز پاکباز حق را پیش عمر سعد می برند.
عمرسعد می گوید:
بی خود نزاع نکنید، او را یک نفر نکشته است ، او را همگی شما کشته اید...
و با این سخن ، آنان متفرق می شوند.(78)
نیمروز است و خورشید زمین را می گزد و در تاریکی های ستم آلود و افسون آمیز، اینک (روز) می ترکد و بر این دشتی که آسمان خسیس از باریدن بر آن دریغ می ورزد، اینک بارش خون است که سیرابش می کند.
حسین ، غلام و خدمتکار ترکی دارد که (79) نیکو قرآن می خواند و آشنای به آن است ، مدتهاست که خالصانه ، خدمتگزاری امام را به عهده دارد و

همین افتخار او را بس . خود را به حضور امام می رساند و اجازه نبرد می خواهد تا خون خویش را با خون دیگر شهیدان بیامیزد و آخرین تیر ترکش خود را در راه مولا برگیرد و (جان) را عاشقانه نثار راه حق و عدل و برابری کند.
روی در روی امام ، ملتمسانه و بی صبرانه در انتظار پاسخ مساعد و اینک ... روانه میدان .
شروع نبرد است و این حماسه بر زبان :
(از ضربت تیغ تیز و نیزه ام ، از دریا شعله خیزد و از پیکان و تیر من ، آسمان پر می شود و آن دم که تیغ عریان در دست من رقص کنان به چپ و راست بگردد، قلب حسود بدخواه از بیم آن بترکد و زهره اش آب شود...)(80)
و پس از پیکاری خونین بر زمین می افتد. حسین ، خویش را بر بالین او می رساند و در کنارش می نشیند و در اندوه مرگ این غلام وفادار، مروارید اشکش بر چهره می غلتد، صورت بر صورت غلام خویش می نهد و بر آن بوسه می زند. چه فرقی می کند که نژاد و رنگ و زبان ، سفید یا سیاه ، عرب یا عجم ، رومی یا زنگی ... آنچه اینجا ملاک ارزش است هیچ کدام از اینها نیست ، بلکه عقیده و ایمان است و همین برابری نژادها، زبانها، رنگها، لهجه ها و قبیله ها است که اسلام از آن دفاع کرده و آغوشش را به روی هر کس که پذیرای این (ایمان) باشد، بازمی گذارد و همین نیز رمز بسی از موفقیتها و پیشرفتها و گسترشهای این آیین است .
و حسین ، در صحنه نبرد و در میدان کارزار، این آموزش دینی و انسانی را به کار می گیرد و سپاسی و ستایشی و تقدیری همسان ، نسبت به همه یارانش ، از پیرمرد تا نوجوان ، از رئیس قبیله تا غلام ترک یا سیاه روا می دارد.
یکجا رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت
در دین ما سیه نکند فرق با سفید
غلام ترک ، چشم می گشاید و امام و سرور خویش را بر بالین می بیند، لبخند سپاسی بر لبانش نقش می بندد و سپس مرغ روحش از قفس تن ، به ابدیّت پرمی کشد).(81)
(بر این دشت خاموش ، بر یاد دارم که :
مرغان سرود سفر، ساز کردند
هوا سخت تاریک و نامهربان شد
تو گفتی که فریادی از دشت ، بر آسمان شد.
چه گلها که بر خاک عریان فرو ریخت
چه گلها، که غمناک ، بر خاک !...).

از این پس ، نوبت جوانان هاشمی از دودمان خود حسین است . یاران دیگر امام ، تا زنده بودند نگذاشتند حتی یک نفر از (بنی هاشم) به میدان رفته ، بجنگد، ولی وقتی همه شان با روح سرخ ، به دیدار یار رفتند و پیشمرگ اولاد رسول اللّه گشتند اینک نوبت اینان است . هر چند که از شمار رزم آوران جبهه امام کاسته می شود، بر عزم فولادین و جسارت و مقاومت بازماندگان از این سپاه می افزاید. امام خود را در آخرین لحظه بر بالین شهیدانش می رساند و آن سرهای پاک باخته ای را که بر آستان پوچی زندگی و پلیدی سازش و تسلیم ، فرود نیامده است روی زانو می نهد و می نوازد و محبت می کند و با نگاه رضایتمندانه ای بدرقه بهشت می کند.
(علی اکبر)، پسر جوان امام حسین ، از پدر اذن می گیرد تا در مبارزه شرکت کند. به یک بار، مهر حسین می جوشد، تکانی در دل و انقلابی در قلب پدید می آید. و اشک در چشم حسین ، حلقه می زند،(82) می بیند آنکه در برابر اوست جوانش است . اگر به میدان رود تا چند لحظه دیگر، روی زمین و زیر سم اسبان دشمن قرار خواهد گرفت و این شبیه پیامبر، همچون گلی در چنگ طوفان ، خزان زده و پر پر می شود.
این آیه در نظر امام جرقه می زند و بر دلش می تابد که :
(مؤ من باید خدا و پیامبر و جهاد و مبارزه در راه خدا را به هنگام ضرورت و نیاز، بر خانه و کسب و کار و قوم و خویش و زن و فرزند و پدر و برادر و خانواده ، برتری دهد و به سوی جهاد بشتابد...).(83)
این الهام و این بنیاد فکری و ساخت روحی ، امام را چنان فداکار و با گذشت می سازد که به قتل عام فرزندان و یاران و اسارت خاندان خود و به آتش کشیده شدن خیمه هایش و سختیها و فاجعه های بسیار دیگر، تن در می دهد و همه را در راه هدف مقدس خویش (فدا) می کند و برای رسیدن به (جانان)، (جان) می دهد. و هرچه را که از (او) می رسد، نیکو می شمارد و استقبال می کند.
(علی اکبر)، جوانی است دلاور و پرشور و جنگجویی است تکاور و بی همانند. سیمایی ملکوتی دارد و ایمانی بس والا. سخنش ، چهره اش ، راه رفتنش و حرکتش ، چهره و سخن و راه رفتن پیامبر را در خاطره ها تجدید می کند و یادآور آن همه شور و حماسه و حرکت و جذبه است . وقتی آرزوی دیدار رسول خدا را می کنند به این جوان می نگرند. احساسی رقیق در دل دارد و در کنار آن نفرتی شدید و کینه ای مقدس از ستم و تبعیض و استضعاف و استثمار و مسخ انسانها و خریدن اندیشه ها...

علی اکبر، معنویّت مجسّم است و این الفاظ به سختی می تواند چهره (علی اکبر) را تا اندازه ای پس اندک ، ترسیم کند.
سوار بر اسب می شود. و آهنگ رفتن به میدان ، در چشمان جذابش حلقه های اشک می آورد.
فرزندم ! تو و گریه ؟
پدر جان ! نمی خواهم گریه کنم ولی فکری مرا می رنجاند و اشک در چشمانم می آورد.
چه فکری ، فرزندم ؟
اینکه می روم و تو را تنها و بی یاور می گذارم .
فرزندم ! من تنها نمی مانم ، به زودی با تو، خواهم بود.
حسین ، چنان با قاطعیت و صلابت و استحکام ، این سخن را می گوید که گویی پسرش را در یک بزم سرور و مجلس ضیافت خواهد دید. از هم جدا می شوند.
پسر رشید و دلاور، روانه میدان می شود. پسر از جلو می رود. نگاه پدر از پشت سر، با حسرتی دردناک ، آمیخته با شوقی وصف ناپذیر، به قد و بالای اوست . نگاهش از فرزند جدا نمی شود، نگاه کسی که از بازگشت او ناامید و ماءیوس است .
آنگاه رو به آسمان کرده آنان را نفرین می کند: (خدایا! شاهد باش ! شبیه ترین مردم را به پیامبرت ، در چهره و گفتار و منطق و عمل ، به سوی این مردم فرستادم . خدایا! جمع این مردمی را که از ما دعوت کردند ولی خود به روی ما شمشیر کشیدند و از پشت بر ما خنجر زدند و به جبهه دشمن پیوستند، پراکنده ساز و برکات خویش را از اینان برگیر و روز خوش بر اینان نیاور).(84)
راستی کدام قلم و کدامین بیان است که بتواند این صحنه را مجسم و ترسیم کند؟ صحنه ای که پسری در برابر پدر ایستاده و اجازه نبرد می طلبد، هر دو در یک (راه)اند و هر دو نیز در یک (فرجام مشترک) با هم . صحنه اینکه این دو، دست در گردن هم می اندازند تا پس از این (پیوند)، از هم (جدا) شوند ولی پس از ساعتی باز هم (با هم) خواهند بود. صحنه ای که دل پسر، در چشمه چشم پدر شناور است و دو قلب ، با هم می طپند و به یک عشق ، می بینی که (کلمه) برای توصیف این حال ، کوچک و محدود است و ناتوان . و آن همه عظمت و ژرفای ایثار و فداکاری در قالب (لفظ) نمی گنجد و (واژه) عاجز است و قلم به ناتوانی خود اعتراف می کند.
(علی اکبر) در صحنه نبرد، با سلحشوری و قدرتی شگرف ، می جنگد و گروهی را به خاک می افکند. در بحبوحه توان جوانی است و اوج قدرت جسمی و از نرمی عضلات ، چالاکی بدن و خسته نشدن مچ دست و بازو و

پشت و کمر، که از بایستگی ها و نیازهای نخستین یک شمشیر زن است ، برخوردار می باشد. هنگام شمشیر زدن ، آنچنان با مهارت شمشیر فرود می آورد و چنان سریع و زبردست حمله می کند و دفاع می نماید که مانورها و حرکت ها و نمایش های رزمی او مورد توجه قرار می گیرد و دید همگان را به خود می کشد و حتی سربازان جبهه مخالف هم زبان به تحسین می گشایند و نمی توانند از ابراز شگفتی و اعجاب ، خودداری کنند.
علی در میدان ، هنگام حمله هایش این رجز را می خواند:
(من پسر حسین بن علی هستم . به خدای کعبه سوگند که ما به پیامبر سزاوارتریم و به خدا قسم ! هرگز نباید ناپاک زاده ای همچون یزید، بر ما حکومت کند و سرنوشت جامعه اسلامی را در دست گیرد...).(85)
در حمله های پیاپی خود، گروه زیادی را می کشد و در فرصتی کوتاه به اردوگاه امام می آید و آب می طلبد تا لبی تر کند و جانی بگیرد.(86)
فعالیت زیاد و نبرد در زیر شراره سوزان آفتاب نیمروز، به شدت او را خسته کرده است و سخت تشنه است . از میدان برمی گردد ولی نه به جهت فرار از جنگ و درگیری و به خاطر شانه خالی کردن از مسؤ ولیّت و نبرد و جهاد، بلکه تا با نوشیدن مقداری آب و با تجدید نیرو، توان بیشتری برای پیگیری و ادامه مبارزه بازیابد. ولی ... آبی نیست .
دوباره با همان حال به رزمگاه می شتابد و پیکار می کند و در پایان این ستیز، از هر سو مورد هجوم و یورش وحشیانه خون آشامان دشمن قرار می گیرد و در پی ضربتهای فراوان آنان از پای درمی آید و... بر زمین می افتد.
گویی ستاره ای از سینه آسمان فرود می آید و روی خاک می نشیند.
حسین ، با شتاب به سوی (علی اکبر) روان می گردد و چون یارای تحمل این را ندارد که سر فرزند محبوب خود را بر خاک بیند، آن سر خون آلود را بلند می کند و با گوشه جامه اش تا آنجا که در امکان اوست خاک و خون را از چهره فرزند، می زداید. و در همان نگاه اول می فهمد که فرزند، زندگی را بدرود گفته است . ولی در این حادثه ، هرگز نمی نالد و نمی گرید و به هیچ رو، اشک نمی ریزد، در حالی که چشم به سوی آسمان می دوزد در چهره اش این سخن را می توانی خواند:
(خدایا! این قربانی را در راه اسلام بپذیر).
و این صدای رسای حسین را در دو جبهه می شنوند و این روحیه بزرگ حسین ، حیرت تاریخ نگاران را نیز برمی انگیزد.
علی اکبر، اولین شهید از فرزندان ابوطالب است که در رکاب پدرش حسین بن علی (علیهما السّلام) به فیض شهادت می رسد.(87)
و اینک مجاهد نوجوانی در آستانه نبرد،
با این عقیده و روحیّه که : (تا من سلاح بر دوشم ، عمویم کشته نخواهد

شد).(88)
صاحب این سخن حماسی و روح بزرگ ، کیست ؟
(قاسم)! فرزند امام حسن مجتبی (علیه السّلام).
پیش عمویش می آید و اجازه نبرد می خواهد. امام در اجازه دادن به یادگار برادرش ، درنگ می کند. قاسم آن قدر التماس می کند و بر دست و پای امام بوسه می زند تا رضامندی او را جلب نماید.
اشک شوق در دیده ، بی تاب شهادت ، با اندامی کوچک که زره های بزرگسالان بر تنش گشاد است ، از امام جدا می شود و سوار بر اسبی ، پایش به رکاب نمی رسد. فقط سیزده سال دارد، به میدان می رود و خویشتن را معرفی می کند و پدر و دودمان خود را و دلیری و بی باکی و ایمان پاک خود را بر آنان می شناساند(89) و به پیکار می آغازد و با هماوردان ، پنجه نرم می کند. پس از پیکاری سخت که تعدادی از نفرات دشمن را می کشد، بر او حمله می کنند و در این گیر و دار هجوم و دفاع و زد و خورد، یکی از جنگجویان سپاه کوفه شمشیری بر سرش فرود می آورد. (قاسم) به رو در می افتد و با فریادی جانسوز، عمویش را به یاری می طلبد. حسین ، چونان عقابی تیز پر، خود را به میدان می رساند و پس از نبردی کوتاه ، به بالین فرزند برادر می نشیند، در حالی که قاسم لحظه های واپسین را می گذراند و پاشنه پا بر زمین می ساید. امام ، قاتلین او را نفرین می کند، آنگاه می فرماید: قاسم ! بر عمویت بسی ناگوار و دشوار است که او را به کمک بخواهی ولی او نتواند به موقع ، یاریت کند... و قاسم را بر سینه می گیرد و پیکر مجروح این شهید را به اردوی خود می برد. در حالی که هنگام بردن ، پاهای قاسم بر زمین کشیده می شود. و او را کنار جسد فرزندش (علی اکبر) بر زمین می نهد.(90)
و عموزاده ها و خانواده خویش را به صبر و مقاومت و تحمّل شداید دعوت می کند، که زمینه ساز عزّت آینده است .(91)

فرزندان ابوطالب

فرزندان ابوطالب ، در لحظات خونرنگ عاشورا، حماسه آفرینان نستوهند.
اولاد عقیل ، اولاد جعفر، فرزندان علی (علیه السّلام)...
غیر از مسلم بن عقیل که به نمایندگی از امام حسین (علیه السّلام) به کوفه می رود و در نهضت کوفه به شهادت می رسد، (عبدالرحمن) و (جعفر) دو پسر دیگر عقیل نیز، در کربلایند.
هر کدام ، گام استوار خویش را به میدان جهاد می گذارند، رَجَز می خوانند و با دشمن درمی آویزند.
هریک ، در نبرد، بیش از ده نفر را به هلاکت می رسانند.
و آنگاه ، ... معراج شهادت .(92)
دو جوان دیگر، که یادگار مسلم بن عقیل اند، در کربلا جان خود را فدای حق می کنند:
عبداللّه و محمّد
در چندین حمله پیاپی ، نفرات زیادی را از دشمن به خاک می افکنند.
رشادت پدر را دارند و فداکاری و ایثار (مسلم) را تداوم می بخشند.
عبدالله ، پس از نبردی دلاورانه ، با تیرهایی که بر پیشانی و قلبش می نشیند، بر زمین می افتد.
پس از شهادت عبداللّه ، فرزندان ابوطالب ، یکپارچه دست به قبضه شمشیرها می برند و حمله ای هماهنگ و متّحد را شروع می کنند.
حسین (علیه السّلام) در این لحظه ، رو به آنان ، فریاد می کشد:
ای عموزادگان !
بر مرگ ، شکیبا باشید...
و... در این حمله دسته جمعی است که (محمد) بر خاک می افتد و با خونش پیمان حمایت از امام و دفاع از حق را امضا می کند.(93)
حماسه های آل ابوطالب تمام ناشدنی است .
(عون) و (محمد) دو چهره درخشان دیگر از این دودمان شرف و کرامت و عزّت اند که در کربلا فداکاری می کنند.
هر دو جوان ، پسران (عبداللّه بن جعفر بن ابی طالب)اند.
مادر (عون)، حضرت زینب کبری است .
این دو جوان هاشمی مانند دیگر حماسه آفرینان دلیر، در وفا به پیمان و عمل به تکلیف خویش ، قدم به میدان می گذارند و مبارز می طلبند و رجز می خوانند، خود را معرفی می کنند و در جهادی چشمگیر، پس از کشتن جمعی از نیروهای دشمن ، در اثر شدّت جراحات و ضربتهای شمشیر دشمن ، به شهادت می رسند و حماسه ای برای دین و افتخاری برای

دودمان خویش می آفرینند.(94)
جوانان هاشمی هم ، روی در نقاب خاک می کشند.
قربانگاه عشق ، آنان را در راه خدا به (مشهد) خونین می کشاند و با چهره هایی نورانی ، و برافروخته از شوق و گلگون از وصال ، به دیدار خدا می شتابند و به پیامبر و شهدای صدر اسلام می پیوندند. و... این راه هنوز ادامه دارد.

العطش ! ... العطش ! ...
اینک تهیه مقداری آب برای خیمگاه و کودکان حسین ، ضروری به نظر می رسد و این کار به عهده (عباس) فرزند علی ، امیرالمؤ منین است ، قبلاً یک بار عباس و عدّه ای از یاران به فرات حمله برده اند و پس از یک برخورد و درگیری مسلحانه با نگهبانان ، به آب دست یافته و اردو را سیراب کرده اند.(95)
در خیمه های کاروان حسین ، از کودک شیرخوار گرفته تا بیمار و زنان و دختران بی پناه ، محاصره شده ، شب را با گرسنگی و تشنگی به صبح آورده اند. لبهایشان از عطش خشک شده ، با چهره هایی رنگ پریده و صداهایی نازک و ضعیف و گرفته در رنج هستند. شیر در پستان مادرها خشکیده است و طفل شیرخوار امام ، در خیمه از فرط تشنگی به حال بیهوشی افتاده است . بعضی از کودکان ، چنان از تشنگی بی تابند که شنها را از زمین کنار می زنند و جامه ها را بالا زده ، سینه ها را بر جای نمناک مشکهای آب در زمین می گذارند تا خنک شوند. اضطرابی عجیب بر صحنه حاکم است . تشنگی از یک سو، هیاهوی جنگاوران و صدای گام اسبها و فریادها و غرش ها از دگر سو، همه عواملی است که موقعیت را دردناکتر می کند و بر اضطراب و تشویش دل بچه ها و زنان می افزاید. هیاهویی که از جبهه دشمن شنیده می شود از خودشان نیست ، بلکه اینان چون طبل میان تهی ، خود، بی اراده و بی شعور و بی شرف اند و این چوب تطمیع حکومت شام است که به صداشان درآورده است .
در خیمه ها تشنگی بیداد می کند. تشنگی ! تشنگی ! درون خیمه ها اگر لبی تر می شود، نه با آب سرد، بلکه با اشک گرم است و سرها بر سینه ماتم می افتد و کوه کوه اندوه و رنج ، بر دل کودکان می ریزد، گرچه این صحنه ها برای قلب مهربان و دردپرور حسین ، بسی رنج آور و ناراحت کننده است ولی دردی بزرگتر امام را رنج می دهد. درد امت در بند کشیده شده اسلام ، درد اسارت توده مردم در چنگ حکومت استعداد کُشِ استثمارگر مردم فریب (یزید)، درد کوتاه فکری امت ، درد نیاز نهال اسلامَ به خونهای گرم و تازه و جهادهای مداوم تا چون پتکی بر مغز به خواب رفته مردم ، فرود آید و بیداری و تکان و آگاهی بیاورد و به آنان بفهماند که دنیا دست کیست و در پشت چهاردیواری خانه هاتان و سیمهای خاردار شهرها و مرزهاتان چه خبر است ؟ و شما مردم ، چنان به (زندگی) مشغول شده اید که از هیچ جا و هیچ چیز خبر درستی ندارید. این دردها و بسی دردهای دگر، امام را چنان بی تاب می کند که درد عطش بچه های خود و بی سر و

سامان شدن دودمان خویش را به هیچ می گیرد. عنان اسب را آرام می پیچد و کنار چادرش ایستاده ، می گوید:
(شما ای کودکان من !
شما گر تشنه آبید،
جهانی تشنه عدل است ،
شما گر مست از خوابید،
چه بسیارند مظلومان که از بیداد کافرها،
شبی هم از شبان ،
در دیده هاشان خواب راحت نیست ،
بدین لب تشنگیها، زندگیها می شود آغاز،
و روزی می رسد آخر،
که رودی از محبّت ، از صفا، ایمان ،
بروی دشت بی نام و نشان کافران می گسترد دامان ،
و خون ما شرنگ مرگ می ریزد به کام هر چه بدنام است ...).(96)
این عطش سوزنده را پاسخی می باید گفتن . عباس بن علی ، برادر امام ، ماءمور می شود تا از رودخانه فرات ، این رود همیشه جاری و پویا، که آبی زلال در آن روان است ،مشکی پر از آب کرده برای کودکان تشنه بیاورد.
میدان جنگ در ساحل رودخانه است و یک واحد از ارتش (عمرسعد) در آنجا موضع گرفته است تا جلوی برداشتن آب را از این رود بگیرد. (عباس بن علی) ناگزیر است با این واحد از سپاه درگیر شود تا راه رودخانه را به روی خود بگشاید و آب بردارد.
پرچمدار حسین ، تاکنون چند نوبت حماسه آفریده است . در لحظات حساس که جبهه به بازوی او نیاز پیدا می کند، پرچم را پیش روی امام بر زمین می کوبد و سلاح به دست می گیرد و به میدان می تازد تا از یاران امام دفاع کند و حلقه محاصره مهاجمان به اصحاب را بشکنند.(97)
رشادتهایش ، میدان نبرد را به زیر بال خود گرفته است .
عباس ، در حالی که مشگی خالی را بر دوش گرفته است ، با شمشیر به سوی فرات حمله می برد.
سوار بر اسبی بلند و نیرومند،
جوانی است بلند قامت و تنومند، و اگر بر اسب کوچک سوار شود، اسب بزودی خسته می گردد و به نفس می افتد و از پای درمی آید و عباس را در میان میدان و در دل دشمن خونخوار، پیاده می گذارد.
چهره زیبا و ملکوتی اش ، هیبتی خاص دارد. قامتش رشید است ، آنچنان که هرگاه سوار بر اسب می شود پایش به زمین می رسد. سیمایش چنان نیکوست که به او (قمر بنی هاشم) می گویند.
در روز عاشورا،پرچم حسین در دست اوست و علمدارکربلاست .(98)

همین که عباس وارد میدان می شود، شروع به خواندن رجز حماسی خویش می کند و صدایش چنان رسا و قوی است که هم در جبهه حسین و هم در میان سپاه دشمن ، آن را می شنوند. در حالی که به طرف عمرسعد آن قسمت از سپاه که کنار رودخانه موضعگیری کرده اند می رود شمشیر را از نیام می کشد. این اولین بار نیست که یک سوار، به تنهایی به یک واحد بزرگ سپاهی حمله می کند. پیش از او، بارها شجاعان عرب ، به تنهایی به یک سپاه حمله ور شده اند و در کتابهای تاریخی درج شده است .
عباس چون شیری خشمگین در میدان می غرّد و حمله می کند و بانگ برمی آورد و مردان جنگاور دشمن ، خود را از دم شمشیر او کنار می کشند.
عباس در نبردهای تن به تن با دشمن ، ضربه های کاری و مهلک بر آنان زده است . در حالی که پیشروی می کند، روی اسب از کمر برمی گردد تا بتواند از پشت سر خود دفاع کند و از پشت ، مورد اصابت شمشیر قرار نگیرد.
وقتی به رودخانه می رسد، از اسب فرود می آید و در حالی که عنان اسب را بر بازو دارد به آب نزدیک می شود تا مشگ خود را از آب پر کند. سپس دهانه مشگ را می بندد.
سینه اش از عطش می سوزد. در برابرش آب سرد و گوارایی موج می زند و صداکنان می غلتد و می رود. دست عباس می رود تا کفی از آن آب برای نوشیدن برگیرد.
اما ناگهان ... موجی تند از احساس انسانی در ضمیرش می خروشد و به یاد کام تشنه یاران و کودکان و بالاتر از همه ، به یاد تشنگی امام می افتد. بر خود نهیب می زند که :
(ای نفس ! پس از حسین زنده نباشی ! او و یارانش آشامنده مرگهایند و تو آب سرد می نوشی ؟!... این با دینداری من ناسازگار است).(99)
بدین گونه ، آب را بر آب رود می ریزد و نفس را در اوج سوزنده ترین تمنای طبیعی اش ، می شکند و به صورت آموزگار راستین (وفا) و (بی باکی) در می آید و باوفاداریش ، بر غده چرکین بی وفاییها و ناجوانمردیها و پیمان شکنیها نیشتر می زند، این شیوه هر (شهید) است که وقتی دیگران را در محرومیّت و فقر و ناداری می بیند و خود و عدّه ای را برخوردار، نه آب گوارا و نه غذای لذیذ، هیچکدام از گلویش به سادگی پایین نمی رود و دوست دارد آنان که (ندارند) به نوا برسند و برخوردار گردند. از این رو، به فداکاری و گذشت و ایثار شگفت آوری دست می زند که نقطه اوج جایگاه انسانی است و فراز برجسته آدمیت را می نمایاند.
عباس ، مشگ پرآب را به دوش می گیرد و سوار بر اسب می شود. اکنون ناچار باید از راهی که آمده بازگردد و دیگر بار، از میان سواران دشمن

بگذرد. چه عبور سخت و هراس آوری .
همینکه از رودخانه بازمی گردد، او را هدف تیر قرار می دهند و هر قسمت از بدن او که بی حفاظ است ، هدف تیر قرار می گیرد و پیکانی بر آن فرو می نشیند.
تیرهایی که به وسیله کمان ، پرتاب می شود از فاصله نزدیک ، یک سلاح مؤ ثّر و کاری است و اگر به قسمتهای حساس بدن ، اصابت کند چه بسا سبب قتل می شود و در قسمتهای دیگر بدن ، جراحتهای سخت به وجود می آورد و قویترین افراد پس از دریافت تیرهای متعدد و پیاپی ، از کار می افتند. در اینجا مهارت تیرانداز در هدفگیری و سنجش فاصله محل پرتاب تیر تا هدف و محاسبه انحرافاتی که ممکن است برای یک تیر پس از رها شدن از کمان ، در اثر باد و هوا پیش آید، همه در خور اهمیت و جای توجه و دقت است .
چند تیر از جبهه دشمن بال می کشد و در قسمتهای بدون حفاظ بدن فرزند علی می نشیند. در درگیریهای این لحظه ها، دست راست (عباس) آسیب می بیند و از کار می افتد. او بدون اینکه روحیه خویش را از دست بدهد، همچنان به نبرد ادامه می دهد و این شعرها را بر زبان دارد:
(به خدا سوگند! اگر دست راستم را قطع کردید، من هماره از آیین و مکتب و دینم حمایت و دفاع می کنم و در راه این دین و برای دفاع از امام راستی و یقین و ایمان ، به جهاد خویش ادامه خواهم داد).(100)
اینک با زخمهای فراوانی که برداشته و یک دست خود را هم از دست داده است ، با یگانه دست سالمش ، در حالی که یک مشگ سنگین پرآب ، آزادی عمل دست او را محدود کرده است ، مشغول پیکار است .
تجسم این صحنه از نبرد، بسی شورانگیز و تحرک زا و عشق آفرین و در عین حال ، غمبار و سوزناک و دردآور است . مردی که در درگیری حق و باطل ، بی طرف نمانده و تا مرز جان به جانبداری اردوی حق برخاسته است ، قامتش ، قله نستوه و بلند، دلش بی کران دریا، و صدایش رعدآسا و پرطنین و با صلابت و در همین حال ، با این همه افتخار و بزرگی و جلال ، یک (سرباز)! و این همه ، رهاورد مذهب و ایمان و عقیده اش .
او آن قدر به رساندن آب به کاروان حسین و سیراب کردن تشنگان ، علاقه نشان می دهد که به حفظ جان خویش ، نه !
گاهی نعره می زند و خروش برمی آورد، ولی این نعره و فریاد، نه از درد است و نه از ترس و ضعف ، بلکه خروشی است که دلیران شیرمرد در میدان جنگ برمی آوردند و این خود از تاکتیکهای نبرد و فنون جنگ و اسلوب رزم میدانی است تا در دل طرف ، هراس بریزد و خویش ، قویدل گردد.
خروش و فریاد (ابوالفضل)، عصاره تمام فریادهای در گلو بشکسته ای

است که یارای برآمدن و مجال جوشیدن و خروشیدن نیافته است و اینک همه آنها، بسیج شده و از حلقوم (عباس)، به صورت (فریادی رعدگون) بر فرق جبهه دشمن کوفته می شود. جبهه ای که افرادش در زندگی شان ، نهال (سکوت) می نشاندند و میوه (سکوت) می چیدند و می خوردند، اینک با غرور کوبنده (فریاد) و عظمت (خروش) رو به رو شده اند. فریادی از این جبهه برطاق سکوت مرگبار آن جبهه می خورد و انعکاس صدایش چون آواری بر سر سپاه شرک که لباس توحید پوشیده است فرو می ریزد.
حماسه ، در متن (میدان) می درخشد.
ایمان ، بر تابش تیغ علمدار کربلا سوار است .
اهل حق ، در سایه شمشیر عباس ، احساس آرامش می کنند.
پیروان باطل ، از برق آن در هراس و فرارند.
عباس ، شمشیر را به دست دیگر می گیرد و چنین حماسه سر می دهد:
(سوگند به خدا! هرگز سستی نمی ورزم و از پیشوایم که زاده محمد پاک و موحد است ، دفاع می کنم).
عباس ، دارای بصیرت در دین است ، ایمانش استوار است . مجاهدی بزرگ در رکاب سیّدالشهداست که اینک به شایستگی ، امتحان عقیده و ایمان و فداکاری و وفایش را می دهد و در راه (شهادت)، گام می سپارد. (101)
اکنون در محاصره نیروهای دشمن است . عنان اسب را به هر طرف که می گرداند، چند سوار، راه را بر او می بندند. به روی سپاه دشمن ، شمشیر می کشد و عده ای را به خاک می افکند. حسین (علیه السّلام) و یاران ، دیگر عباس را که در محاصره سواران است نمی بینند. هر بار هم که چشمشان از دور به او می افتد، او را خون آلود مشاهده می کنند. ولی عباس هنوز به نبرد خود ادامه می دهد و از خود و مشگ آب ، دفاع می کند تا بتواند آن را به اردوی امام برساند و کودکان درون خیمه ها را از تشنگی برهاند و همگی سیراب شوند. اما ضربت شدیدی دست چپ او را هم قطع می کند و او مشگ را به دندان می گیرد، خون زیادی از تن عباس می رود. چنان در خون آغشته است که گویی او را در برکه ای از خون ، غلتانده اند.
بعضی از دشمنان پیش می آیند و با لحن تمسخرآمیز و شماتت باری می پرسند:
عباس ! چگونه ای ؟!
و او، نه می تواند جواب آنها را بدهد و نه در میدان ، فریادهای دلاوری بکشد، تیری بر مشگ می نشیند و آب بر زمین می ریزد.
چه فاجعه دردآور و چه حال سختی ، گرزی بر فرق عباس فرود می آید و... عباس از اسب بر زمین می افتد.
و لحظه ای بعد، زندگی را بدرود می گوید و با خون خویش ، سند شرف و

جوانمردی و وفا و ایمان خود را می نویسد و با خون آن طومار افتخار را امضا می کند و شهادت می دهد و شهید می شود.
پیش از شهادت اباالفضل (علیه السّلام) سه برادر دیگرش ، به نامهای عبدالله ، عثمان و جعفر که همه فرزندان (ام البنین)اند، به میدان رفته و پس از نبردهای شورانگیز، به شهادت می رسند.(102)
عباس ، برجسته ترین چهره این خانواده است که همه برای دفاع از حسین (علیه السّلام) پرورش یافته اند.

هل من ناصر؟

قسمت اول

از دودمان حسین ، عباس ، علی اکبر، مجاهد سیزده ساله قاسم و دیگر پسران امام مجتبی و پسران دلاور زینب قهرمان و نیز فرزندانی از مسلم و دیگران از بنی هاشم به شهادت رسیده اند و همگی ، رسالت خون بنیاد خویش را در برابر مکتب و عقیده و ایمان خود و نسبت به امام و رهبر خویش ، به خوبی و به کمال ، به انجام رسانده اند و اکنون ، وارث همه این شهادتها و شهیدان ، حسین بن علی (علیهما السّلام) مانده است .(103)
و... تنهاست و غریب !
میدان ، از رزم آوران بنی هاشم و دیگر اصحاب فداکار و جانباز، تهی است و پیکر در خون تپیده فداییان امام ، در میان رزمگاه بر جای مانده است ، و حسین ، قهرمان این نهضت و مرد شماره یک این حرکت خونین و حماسی و جنبش الهی که تنها مطلوب سپاه عمر سعد است و کشتن او را که حاضر به بیعت نشده و حکومت جور را به رسمیت نشناخته است و برای ادامه زندگی ، با آن بی شرفان پست ، دست نداده است ، در سر دارند.
او را یکه و تنها، بدون هیچ یاور و همرزمی ، در برابر خود می بینند و سرنوشت ، آنان را به لحظه (امتحان) کشانده است و کربلا (صحنه آزمایش) است و صحنه نمایاندن جوهره هر کس بر خود و دیگران ، تا روشن شود که سره است یا ناسره ؟
(کربلا) محک تجربه است ، تصفیه گاه است ، (فتنه) است (104) تا معلوم گردد که چه کس شایسته ماندن و درخشیدن بر تارک قرنها و جا داشتن در دلها و اندیشه هاست و چه کس باید به (زباله دانی تاریخ) افکنده شود.(105)
کربلا تجلی گاه با ارزش ترین خصلتهای انسانی همچون : ایمان ، فداکاری ، ایثار، دل آگاهی ، حق خواهی و مرگ کشی است و (مدرسه) است و (آموزشگاه) و عصاره تاریخ و فشرده همه صحنه های نبرد حق و باطل در درازای تاریخ و پهنای زمین .
و حسین ، تنهاست .
و چهره اش در هاله ای از افروختگی شوق آمیز فرو رفته است . بیگمان او در این حال ، به فلسفه بلندی می اندیشد که خود و یارانش بر سر آن ، جان را مایه گذاشته اند.
امام رو به دشمن ، فریاد (هل من ناصر) می زند تا طنین آن ، ذرّه ای انسانیت و وجدان خفته را نیز اگر در آن سو موجود است بیدار کند:
آیا یاری کننده ای برای ما هست ؟

و آیا حق طلب و دادخواهی هست که به خدا روی آورد؟
آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟
آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا به یاری ما بشتابد؟...(106)
و جواب ... سکوت !
به خیمه ها برمی گردد و با اهل حرم سخنها می گوید، سپس ، فرزند شیرخوار خود را به نام عبدالله می طلبد تا برای آخرین بار با او وداع کند. جلو خیمه ها می نشیند و کودک را در دامان می گیرد. می خواهد که از لبهای کودکش بوسه برگیرد که ناگاه ... از سوی سپاه دشمن ، که روح یزیدی و فرهنگ اموی سراسر آن لشکرگاه و لشکر را تسخیر کرده است و هیچ انسانیت و شرفی در آن یافت نمی شود، تیری جانسوز برمی خیزد و بر گلوی (عبداللّه) می نشیند و تیر، قبل از امام ، گلوی نازک او را بوسه می دهد.
جنایت هولناکی ، رخ می دهد.(107)
امام ، همچنان که پیکر خونین فرزند کوچک خود را که اینک در شمار شهیدان بزرگ درآمده است در آغوش دارد، مشتی از خون این گلوی نازک برمی گیرد و به آسمان می پاشد(108) یعنی که :
(خداوندا! این خون را نیز بپذیر). سپس می گوید:
(خدایا! اگر نصرت آسمان ، برای ما مقدّر نیست ، پس بهتر از آن را برای ما قرار بده و به سود ما از این ستمگران انتقام بگیر...).(109)
و کودک را به خواهر مبارز و صبورش (زینب) می دهد تا در کنار دیگر کشته ها از دودمانش نهاده شود.(110)
حسین ، قبل از اینکه مبادرت به حمله عمومی کند، جنگ تن به تن می کند. وقتی وارد میدان می شود هماورد می خواهد. هنگامی که حسین (علیه السّلام) برای پیکار وارد میدان می شود، جسد یاران مقتول خویش را می بیند ولی نه از دست دادن فرزندان و برادران ، عزم او را برای نبرد، سست می کند، نه مشاهده اجساد یاران شهیدش که نتوانسته است جنازه آنان را از میدان کارزار خارج نماید.
روحیه ای بسیار عالی دارد، عاشقانه می جنگد، به عشق شهادت ...
یکی از حاضران صحنه کربلا که حسین بن علی (علیهما السّلام) را در آن آخرین ساعت رزم ، پس از شهادت یاران و فرزندان ، تنها در حال نبرد مشاهده کرده بود، با اعجاب و شگفتی از روحیه پرتوان آن حضرت ، این گونه یاد می کند:
(به خدا سوگند! من هرگز هیچ انسان مغلوبی را که فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشد، قویدل تر، استوارتر، پابرجاتر، با جراءت و با شهامت تر از حسین ندیده ام ، نه در گذشته و نه پس از آن روز.
در حالی که به شدّت مجروح بود و هزاران نفر از دشمنان او را محاصره

کرده بودند، با همان حال ، وقتی با شمشیر به آنان حمله ور می شد، همچون گله گوسفند، فرار کرده ، میدان را خالی می ساختند).
پس از این حمله ها و تاراندن مهاجمان ، حضرت به جایگاه و مرکز اصلی خویش برمی گشت و می گفت :(لاحَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلاّ بِاللّهِ الْعَلِیِّ الْعَظی مِ) . (111)
میدان ، صحنه حماسه آفرینی های قهرمان کربلاست .
در این روز، امام ، از بامداد تا موقعی که آخرین مرد کاروان او به قتل رسید، پیاپی دچار مرگ عزیزان و دوستانش شده است ولی وقتی وارد میدان می شود چنان با صدای بلند، هماورد می خواهد و مبارز می طلبد که در سپاه عراق ، همه حیرت می کنند، سپس رجزهای حماسی می خواند و (عمرسعد) فرمانده سپاه دشمن را به جنگ می طلبد.
(عمر سعد)، هفت سال از امام جوانتر است ولی جراءت نمی کند به جنگ حسین (علیه السّلام) بیاید. امام با استفاده از نقطه ضعف او، به نبرد تن به تن دعوتش می کند و این نیز یک شکست روانی برای دشمن است .
به جای او کس دیگری وارد میدان می شود و پیغام می آورد که (عمر سعد) خواسته است تسلیم شوی تا جان سالم به در بری !
امام حسین (علیه السّلام)فریاد می زند چنانچه خودعمرسعدهم می شنود:
(عمر سعد مرا چنان ترسو و سست و خائن پنداشته که در این لحظه سرنوشت ، تسلیم شوم و پس از آن همه قربانی دادن ، در مقابل کفر و ستم و فسق ، سر فرود آرم و به همه فرزندان و خویشان و یاران سلحشور و پرشکیبی که در راه خدا و وفاداری به من ، قتل عام شدند، خیانت کنم ؟!...).
صدای رسای حسین ، روحیه قوی و اراده تزلزل ناپذیر او را به خوبی نشان می دهد. در یک نبرد سخت و حساس ، حسین (علیه السّلام) هماورد دلیر خودش را به نام تمیم از پای می افکند و حریف دیگری با شتاب به میدان می آید و همچنین حریف سوم ... و در همه اینها، حسین (علیه السّلام) چهره پیروز و فاتح نبرد است .
فرصت از دست می رود و هنگام آن فرا رسیده است که حمله عمومی آغاز شود، پیش از اینکه فرمان یورش همگانی و حمله عمومی از سوی فرمانده سپاه دشمن صادر شود، حسین از میدان مراجعت می کند تا آخرین دیدار خود را با بازماندگان در این کاروان کوچک ،به انجام برساند.
وقتی که هدف انسان در عمل ، (مشخص)، (متعالی) و (پرجاذبه) باشد و نیز انسانی که سراپا شوق و بی تابی و شتاب باشد، برای رسیدن به آن هدف برتر، در این صورت ، مشکلترین مشکلات و شکننده ترین ضربه ها و بزرگترین سنگهای سر راه ، به هیچ هم شمرده نمی شود و انسان هدفدار، سر از پا نشناس ، بیگانه با رنج و خستگی ، نستوه و پرتوان و خروشان ، به

سوی آن هدف پیش می تازد و می بینی که موانع ، با همه شکنندگیهایش ، از میان می رود، برعکس ، آن کس که ایمانی و یقینی و شور و جذبه ای و کششی و کوششی به سوی هدف مشخص نداشته باشد، چشمش سراغ بهانه می گردد و کاهی را کوه می بیند و یک نابسامانی کوچک و حقیر را، دژ تسخیرناپذیر و سد پولادین می پندارد و پیاپی به زانو درمی آید.
مگر حسین ،احساس وعاطفه و رقت قلب و مهر پدری و علاقه خویشاوندی ندارد؟ چرا، و مگر جدا شدن از کودکان حرم و فرزندان درون خیمه ها و اهل کاروان برای او که (قدم در راه بی برگشت) گذاشته است ، سخت و رنج زا و دردناک نیست ؟ چرا، ولی تا آنگاه که قطب نیرومندتری در این میان نباشد و قلب و فکر و اندیشه و روح و احساس و همه چیز حسین را به سوی خود نکشد.
اینک ، آن جاذبه قوی ، در این صحنه ، دست اندر کار است و حسین ، با دیگری عشقبازی می کند و دل می دهد و جان را مایه می گذارد و از همه چیز می گذرد و در (آخرین وداع)، تجلی پرشکوه این راز را می بینیم .
حسین (علیه السّلام) اینک با همه هستی اش و همه مظاهر تعلّقات دنیوی به منای دوست آمده است .
حسین (علیه السّلام) اکنون ابراهیمی است که نه یک تن ، بلکه هفتاد و دو قربانی عزیز، و (ذبح عظیم)، به قربانگاه دوست آورده است .
مگر نه اینکه در جلوه گاه (خدا)، (خود)ی ها رنگ می بازد؟!
حسین (علیه السّلام) اینک با یک دنیا اخلاص و ایمان و جذبه و شور، به (مسلخ عشق) آمده است .
پیوند او با خدا، او را همچون امّتی راست قامت و استوار ساخته است ، هر چند که بی یاور است .
یک تنه ، با خصم بی شمار، برابر...
با صدور فرمان حمله از سوی سپاه دشمن ، سپاه کوفه یکباره از جا کنده می شود و حمله عمومی آغاز می گردد.
اینک ، (حسین) بایستی به تنهایی در برابر عده ای بیشمار(112) از خود دفاع کند. این گروه می توانند در چند لحظه او را محاصره کنند و از پشت سر و رو به رو و طرف راست و چپ ، ضرباتی بر او وارد سازند و او را به شهادت برسانند.
حسین ، برای اینکه محاصره نشود، پیوسته در حال شمشیر زدن ، اسب می تازد و اسلوب جنگی او (جنگ با تحرک) است و طوری از جلو سواران سپاه بین النهرین می گذرد که نتوانند محاصره اش کنند.
امام ، به هر سو حمله می کند، از دشمن خالی می گردد و هرکس از نبرد با او به خود می لرزد و خودداری می کند، لیکن او با فریاد:
(اَلْمَوت اَوْلی مِنْ رُکُوبِ الْعار؛) (113)

کشته شدن ، از ننگ بهتَر استَ)، باز حمله می کند.
شمشیرهای دشمن ، تشنه خون اوست و کینه هاشان زبانه می کشد و رگبار تیر، از هر طرف می بارد. ضربه های تیر و نیزه ، آن حضرت را مجروح می سازد. حسین مجروح و خونین بر زمین افتاده است که یک دسته از سواران سپاه بین النهرین به سوی کاروان حسین به راه می افتند تا خیمه ها را غارت و چپاول کرده و زنان و اطفال را اسیر کنند. اما حسین (علیه السّلام) خشمگین می شود و چنان فریاد می زند که در میان هیاهو و غوغای گوشخراش میدان جنگ ، فریاد او به گوش عده ای از افراد دشمن می رسد. شمر می پرسد: چه می گویی ؟ امام پاسخ می دهد:
(گیرم که دین و آیینی ندارید و از روز جزا و قیامت هراستان نیست ، لااقل در زندگی خود، جوانمردی و آزادگی داشته باشید).(114)
آنگاه ، عنان اسب را به طرف خیمه ها برمی گرداند تا از غارت خیمه ها به دست این بی شرافت مردمان بدسرشت و فرومایه جلوگیری کند؛ چون چنین می بینند، یا از روی هراس و یا به خاطر بعضی تعصب ها از حمله به خیمه های امام دست می کشند.
کربلا رنگ مرگ دارد و بوی خون می دهد و (هوا چون سرب ، سنگین است).
تنهایی حسین در این دشت پر از دشمن ، محسوس است . و چه جانکاه و دردآور.
ندای حسین (علیه السّلام) خطاب به یاران بزرگش ، همچون مسلم بن عقیل ، هانی بن عروه ، حبیب بن مظاهر، زهیر بن قین ، مسلم بن عوسجه ... است .
آنان را که به شهادت رسیده اند، یاد می کند و ندا در می دهد:

ای قهرمانان صفا!
ای تکسواران نبرد!
چرا ندایم را جواب نمی دهید؟...(115)
از بدنهای غرقه در خون دلیران آن دشت خونین ، جوابی نمی شنود.
ولی خونشان ، گویاست و جوشان !
امام به نبرد پر شور خویش ادامه می دهد. در قلب سپاه دشمن است و هرلحظه چندین تیغ و تیغ زن ، مقابل شمشیر امام حسین (علیه السّلام) است .
قبضه شمشیر را با انگشتان خونین خود می فشرد. دستش مدام در حرکت است . اسبش پیوسته بدون لحظه ای درنگ و توقف می دود و در کام امواج سپاه دشمن فرو می رود و دگر باره بیرون می آید، حسین ، این رزم آور دلیر و این آزاده مرد آزاداندیش ، که شرافت و شجاعت را همراه شیر، از مادر گرفته است ، رو در روی تابش خورشید، برق تیغش را به چشم دشمن می زند و بدون وقفه ، پویا و پرتلاش ، با آن روبه صفتان می جنگد. قدرت ایمان ، به او توانی وصف ناپذیر بخشیده است که در این تلاش و تکاپوی دایمی اش ، خسته نمی شود. و هنگام حمله به جبهه سیاه سپاه دشمن از عمق جان ، بانگ می زند:
اللّه اکبر! ...
اللّه اکبر! ...
از شمشیر امام ، خون می چکد، از چپ و راست حمله می کند و دفاع می نماید. و با یادآوری هدف مقدسی که در راه آن به این جهاد پرداخته و خون پاکش را بهای بارور گشتن نهال فضیلت اسلام و عدالت دین و حریّت قرآن قرار داده است ، باز خروش برمی آورد و حمله می کند و شمشیر می کشد و پیش می تازد و در قلب سپاه دشمن باز هم نوای روحبخش و فریاد پرطنین حسین :
اللّه اکبر! ...
اللّه اکبر! ...
تیر از هر طرف بر او می بارد. زهی از کمانی کشیده می شود و تیری بر پیشانی (قهرمان کربلا) می نشیند. امام با دستش آن را بیرون می کشد اما از جای آن ، خون فوران می زند و بر چهره برافروخته از شوق شهادت او جاری می گردد.
اکنون ، دیگر چشمان خون گرفته اش دشمن را به خوبی نمی بیند. می خواهد با گوشه لباس ، خونها را از چشم و روی خود پاک کند که در همین

دم ، تیری بر سینه اش می نشیند و در قلب او نفوذ می کند و کانون آن همه مهر و ایمان و مرکز آن همه شور و حماسه و عزت و شرافت ، آسیب می بیند. هر کس با هر چه که در دست دارد بر (امام) ضربتی می زند.
و بدین گونه توان امام پایان می یابد و همچون نگینی بر زمین (کربلا)می افتد.
اینک ، کربلا خونرنگ است .
دشت ، از خون حسین (علیه السّلام) سرخ فام است .
خون او، ترسیم خطّ حائل میان حق و باطل است .
خون ، خط می کشد و خط و راه ، از خون سرچشمه می گیرد.
و به خون ، ختم می گردد و خون عاشوراییان ،
محک شناخت صادقان و مدّعیان در طول تاریخ می شود.
این (خون) که امروز بر (خاک) می ریزد، بر سر راه ستمگران خار می رویاند و پیش پای آزادگان لاله می کارد.
(آویزه عرش) بر زمین افتاده است .
ازدحامی می شود... غباری برمی خیزد... و... فرو می نشیند... و حسین ، طپیده در خون گرم خویش ... در حالی که آخرین دقایق را می گذراند، می گوید:
خدایا! ...
راضیم و جز تو معبودی نمی شناسم .
(... رِضیً بِقَضائِکَ وَلا مَعْبُودَ سِواکَ...) .(116)
چهره حسین (علیه السّلام) از التهاب عشق الهی ، در آستان شهادت ، درخشش خاصّی دارد.
(هلال بن نافع)، که در کنار عمر سعد ایستاده است ، وقتی خبر برزمین افتادن حسین را می شنود، خود را به کنار این بزرگ مرد در خون طپیده می رساند.
منظره ای را که می بیند، این گونه ترسیم می کند:
(حسین را دیدم ، جان می داد، به خدا قسم ! هرگز کشته به خون آغشته ای را چون حسین بن علی ، زیباروی و جذاب و درخشنده ندیده ام ، درخشش سیمایش و شکوه جمال او در آن لحظه مرا چنان به خود مشغول داشت که از فکر کشته شدن او غافل شدم ...).(117)
سیدالشهدا(علیه السّلام) چشمان خون گرفته اش را به آسمان می دوزد، در واپسین دم ، با آفریدگار خویش ، راز و نیاز می کند.
و پس از چند لحظه ... خاموش می شود و این (قلب تپنده) از حرکت بازمی ایستد و همه چیز پایان می یابد.
نه ! نه ! بلکه آغاز می گردد.
حسین ، فقط روز ولادت دارد، چرا که او هرگز نمرده است .

شهادت هم میلاد سرخ است .
در کربلا هرگز چیزی (تمام) نمی شود.
این پایانی است برای آغازی دیگر...
و اگر پایانی است ، در سخن ماست ، نه در حیات حسین (علیه السّلام).(118)
سر امام از پیکرش جدا می شود و بر فراز نیزه ای بلند افراشته می گردد، چشمان خونبار امام ، بر فراز (نی)، آیت بلندی حق است .
امام (جان) خویش را در راه بقای ایمان و دین می دهد و برای رسوا ساختن (نظام ستم)، قامت اعتراض برمی افرازد و چون نمی خواهد سایه سیاه ذلت و بردگی را بر سر خود و مردمش ببیند، (نام) را بر (ننگ) بر می گزیند و به استقبال مرگ می شتابد و به همراه یارانی سراپا اخلاص و پایمردی و وفا، که زینت اسلام و افتخار قرآنند، با انتخاب (شهادت) رسالت بزرگ خویش را انجام می دهد، تا به مردمی که هنوز نمی دانند یزید دین ندارد و مسلمان نیست بلکه از اسلام به عنوان پوششی برای تبهکاری و فریب و خیانت استفاده می کند، آگاهی و بیداری و بصیرت بدهد و به ما و همه نشستگان در کلاس تاریخ و تمامی فرزندان خَلفِ اسلام بیاموزد که چگونه باید زندگی کنیم و چگونه باید بمیریم .
این درس بزرگ ، به قیمتی سنگین فراهم می آید...
عاشورا هرچه قساوت دارد یکباره بر آنان فرو می ریزد و صحرایی را که آسمان از باریدن بر آن بخل می ورزد از باران سرخ خون ، سیراب می کند و بیشتر، که رود خون در آن جاری می سازد و درختانی را که ریشه در خون شهیدان صدر اسلام در رزمگاههای بدر و احد و خیبر و مرج عذراء و... دارد، به ثمر می رساند.
اکنون سکوتی مرموز بر این دشت حاکم است . کاروان ، غارت گشته و به آتش کشیده شده است و کاروانیان ، (اسارت) را استقبال کرده اند؛
اسارت آزادیبخش را.
اکنون غروب آن روز تیره تر از شام است و همه چیز به حال عادی بازگشته است . چکاچک شمشیرها، شیهه اسبان ، همهمه جنگاوران ، رجزخوانی قهرمانان ، طنین طبل و شیپور... همگی از صدا افتاده است . و (وای جغدی هم نمی آید به گوش) و باد غروب ، از غبارهای این دشت ، بر پیکر شهیدان می پاشد تا مگر پرده ای هر چند نازک بر این جنایت و فاجعه بکشد.
ولی تابنده اختر را چه می توان کرد؟ خورشید را می گویم که چهره بر این خونها سوده و با چهره ای برافروخته و خونرنگ ، بر کوههای باختر ایستاده و افشاگری می کند، تمامی خونهای ریخته شده را جمع کرده و از افق مغرب به آسمان می پاشد و سرتاسر افق را حنای خون می بندد.

اینک ، مغرب ، آیینه ای شده تمام قد، که تمامی این فاجعه های هولناک را و این قساوتهای زشت را به طور روشن نشان می دهد و دشمن هر چه دستهای سیاهش را بر افق بالا می برد تا سرخی افق را بپوشاند ولی افق خونین ، بیدارتر است .
هر چه بر پرده های سیاه دشمن افزوده می شود، افق ، دامن خون آلودش را بالاتر می برد و... بالاتر، تا هر چه بیشتر این تجاوزی را که به ناموس انسانیت شده است روشن و آفتابی کند و بگوید: حتی زنان و کودکان هم از تعرّض مسلحانه نظام حاکم ، مصون نمانده اند و یزید، تمام مقررات اسلامی جهاد را زیر پا گذاشته و اسلام و سرنوشت مسلمانان را به بازیچه گرفته است ،(119) حسین کشته می شود ولی بار سنگینی را که بر دوش دارد به پایان می برد. مسؤ ولیتی بزرگ و فداکاری تاریخی می بایست انجام گیرد و یک گام مثبت و تحول آفرین در این نقطه عطف تاریخی در این تنگنای زمانی باریکتر از مو، بود که برداشته شود... این مسؤ ولیت انجام می گیرد و آن گام برداشته می شود. حسین با (شهادت) و زینب با (اسارت).
اسیران آزادیبخش ، سفر پیامگزاری (خون) را در دشت و هامون آغاز می کنند.
ما رهسپار شهر خموشانیم
شهری که سایه بان زده از وحشت
شاید به تازیانه فریادی
بیدارشان کنیم از این غفلت
در کوفه و دمشق ، بپا سازیم
طوفانی از وزیدن صرصرها
هر جا که شهر خفته و تاریکیست
روشن کنیم جلوه اخگرها
رفتیم پیشواز اسارتها
تا کاخهای ظلم براندازیم
تا در زمان قحطی حق جویان
آبی به آسیاب حق اندازیم
زینب که قافله سالار اسیران است ، همراه دیگر کاروانیان ، در حالی که چتر کبود آسمان بالای سرشان است و سینه گسترده دشت خون گرفته کربلا به زیر پایشان ، رسالت خود را آغاز می کند و او (پیامبر) خون های کربلاست . می رود تا خلقها را بیاگاهاند که خود جای سخن دارد، مفصل و فراوان اینان ، در بامداد این روز، همه چیز داشتند ولی اینک در شامگاه ، هیچ ندارند، نه ! بلکه همه چیز را اکنون دارند، آینده از آن اینانست ، و حق همیشه پیروز است و (مگر خورشید می میرد؟).

(زینب) دربه ثمر رساندن و پیروز ساختن نهضت کربلا، نقشی دارد بس بزرگ و حیاتی .
(پس از آن روز،
چه بسیارند آن زنها
که طفلان آشنا کردند بر صبر و شکیبایی .
و ما دیدیم دنیا را به زیبایی .
پس از آن روز،
چه بسیارند آن مردان
که (ننگ) زندگانی را
به پاس (نام) بخشیدند).
سلام بر حسین ! روزی که زاده شد
و... روزی که شهید شد
و... روزی که زنده برانگیخته خواهد شد.

مؤ خّره

با توجه به اینکه در این کتاب ، به تحلیل کلّی نهضت امام حسین (علیه السّلام) و انگیزه ها و اهداف و نتایج آن انقلاب خونین نپرداختیم ، در پایان ، تنها به سرفصلهای آنگونه مباحث ،اشاره می شودتابرای خوانندگان عزیز،راهگشای مطالعه وسیعتر و کلیدی برای ردیابی حوادث (قیام عاشورا) باشد.

علل و انگیزه های نهضت

1- تعهّد و مسؤ ولیت دینی و اجتماعی امام حسین (علیه السّلام) در برابر اسلام و مسلمین .
2- افزایش فسادها و انحرافات و ستمهای بنی امیّه .
3- امر به معروف و نهی از منکر.
4- به خطر افتادن موجودیّت دین و اساس اسلام .
5- حاکمیّت رژیم اموی و تسلّط ناروا بر جامعه .
6- اعلام آمادگی کوفیان برای یاری امام در نهضت .

فسادهای رژیم بنی امیه

1- اسلام زدایی و تحریف معارف دین .
2- ترویج فرهنگ جبر و سکوت و تسلیم .
3- غارت بیت المال مسلمانان و صرف آن در راه منافع و امیال شخصی .
4- فساد اخلاق و ترویج شراب و شهوت و قمار و احیای ضدّ ارزشهای دوران جاهلیّت .
5- حیله گری و تزویر و تبلیغات دروغین .
6- به کار گماردن عناصر نالایق و فاسده صرفا به دلیل اموی بودن .
7- کینه و عداوت آنان با اولاد علی (علیه السّلام).
8- محروم کردن شیعه از حقوق سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی .
9- کشتارهای دسته جمعی مسلمین در شهرها.
10- شهید کردن چهره های درخشان و انقلابی و آگاه مسلمان .
11- بیعت گرفتن اجباری از مردم ، به نفع یزید.

اهداف نهضت امام حسین (علیه السّلام)

1- زنده کردن اسلام .
2- آگاه ساختن مسلمانان و افشای ماهیت واقعی امویان .
3- احیای سنّت نبوی و سیره علوی .
4- اصلاح جامعه و به حرکت درآوردن امت .
5- از بین بردن سلطه استبدادی بنی امیّه بر جهان اسلام .
6- آزادسازی اراده ملت از محکومیّت سلطه و زور.

7- حاکم ساختن حق و پیروان آن .
8- تاءمین قسط و عدل اجتماعی و اجرای قانون .
9- از بین بردن بدعتها و کجرویها.
مراحل نهضت
1- امتناع از بیعت با یزید و به رسمیّت نشناختن حکومت وی .
2- هجرت شبانه و مخفیانه امام از مدینه به مکّه .
3- اعزام نماینده ویژه (مسلم بن عقیل) به کوفه ، برای زمینه سازی بیعت گرفتن از شیعیان هوادار، جهت تشکیل حکومت اسلامی .
4- اقامت چهارماهه امام در مکّه ، همراه با تبلیغات مؤ ثر و روشنگری اذهان مردم علیه یزید.
5- حرکت از مکّه به سوی عراق ، برای به دست گرفتن رهبری نهضت و پیوستن به انقلابیون کوفه .
6- رسیدن به کربلا و قرار گرفتن در محاصره نیروهای دشمن ، پیش از رسیدن به کوفه (دوّم محرّم).
7- شهادت امام و اصحاب وی در حماسه بزرگ روز عاشورا.
8- بهره برداری امام سجّاد و حضرت زینب و اهل بیت (علیهم السّلام) از خون شهیدان در طول اسارت و پس از آن و افشاگریهای مؤ ثر و بیدارگر علیه رژیم حاکم .
9- رسوایی و تزلزل موقعیّت امویان .
آثار و نتایج نهضت
1- قطع نفوذ دینی بنی امیّه بر افکار مردم .
2- احساس گناه در جامعه ، به خاطر یاری نکردن حق و کوتاهی در ادای تکلیف .
3- پدید آمدن مکتب جدید اخلاقی و انسانی (ارزشهای نوین عاشورایی و حسینی).
4- فروریختن ترسها و رعبها از اقدام و قیام .
5- رسوایی یزیدیان و باند حاکم .
6- بیداری روح مبارزه در جامعه .
7- تقویت انگیزه های مبارزاتی مردم .
8- پدید آمدن حرکتهایی چون :
انقلاب توّابین .
انقلاب مختار.
انقلاب مدینه .
انقلاب (مطرف بن مغیره).
انقلاب (ابن اشعث).
انقلاب (زید بن علی).

انقلاب (ابی السّرایا).
9- الهامبخشی عاشورا، به همه نهضتهای رهایی بخش و حرکتهای انقلابی تاریخ .
10- تبدیل شدن (کربلا) به دانشگاه عشق و ایمان و جهاد و شهادت ، برای نسلهای انقلابی شیعه .
11- به وجود آمدن یک مکتب و پایگاه نیرومند و عمیق و گسترده تبلیغی و سازندگی پیرامون چهره مقدس سیدالشهدا(علیه السّلام) و شهادت آن حضرت .
12- و...
امید است که عناوین فوق ، که تنها در حدّ یک فهرست راهنماست ، مفید و مؤ ثر باشد.

کتابنامه

1- منابع این نوشته .
2- معرفی کتابهایی به شیوه واقعه نگاری .
3- معرفی کتابهای تحلیلی .
1- منابع این نوشته :
منظور، کتابهایی است که در نگارش این کتاب ، مورد استفاده و تحقیق و مطالعه قرار گرفته است :
1- ابصارالعین فی انصار الحسین محمد بن طاهر سماوی
2- ابوالشهداءعباس عقّاد
3- ارشادشیخ مفید
4- اعلام الوری طبرسی
5- اعیان الشیعه سید محسن امین
6- الامام الحسین (ع)علائلی
7- انساب الا شراف بلاذری
8- بحارالانوارعلاّمه مجلسی
9- تاریخ طبری ابن جریر طبری
10- حیاة الامام الحسین بن علی (ع)باقر شریف القرشی
11- قاموس الرّجال محمد تقی شوشتری
12- قمقام زخّارفرهاد میرزا
13- کامل ابن اثیر
14- لهوف سیّد بن طاووس
15- مع الحسین فی نهضته اسد حیدر
16- مقتل الحسین (ع)خوارزمی
17- مقتل الحسین (ع)عبدالرزاق المقرم
18- مناقب ابن شهر آشوب
19- مقاتل الطالبیّن ابوالفرج اصفهانی
20- نفس المهموم شیخ عباس قمی
2- منابع و کتب ، به شیوه واقعه نگاری
منظور کتابهایی است که به بیان حوادث و وقایع و جزئیات رویدادهای تاریخی ، مربوط به حادثه کربلا پرداخته است و متن تاریخی است :
الف : فارسی
1- آهی سوزان بر مزار شهیدان (ترجمه لهوف)احمد فهری
2- آنجا که حق پیروز است پرویز خرسند
3- پیشوای شهیدان سیدرضا صدر

4- حسین بن علی (ع)جواد فاضل
5- دلیران کربلاسید علی رضوی زاده
6- زندگانی اباعبداللّه الحسین (ع)محمد صحفی
7- سخنان حسین بن علی ، از مدینه تا کربلاصادق نجمی
8- عنصر شجاعت ، یا هفتاد و دو تن و یک تن خلیل کمره ای
9- قمقام زخّارفرهاد میرزا
10- ناسخ التواریخ (جلد سیدالشهداء)محمد تقی سپهر
11- نفس المهموم (ترجمه)ابوالحسن شعرانی
12- منتهی الا مال شیخ عباس قمی
13- منهاج الدّموع قرنی گلپایگانی
14- مرثیه ای که ناسروده ماندپرویز خرسند
15- الوقایع والحوادث ملبوبی
16- هدفهای اجتماعی حسین (ع)غلامرضا انصاف پور
17- یک شب و یک روز عاشوراخلیل کمره ای
ب : عربی
1- ارشاد (جلد 2)شیخ مفید
2- اعیان الشیعه سید محسن امین
3- اعلام الوری امین الاسلام طبرسی
4- اسرارالشهادة فاضل دربندی
5- انصارالحسین محمد علی عابدینی
6- انصارالحسین محمد مهدی شمس الدین
7- ابصارالعین فی انصارالحسین محمد بن طاهر سماوی
8- بحارالانوار (جلد 4445)علاّمه مجلسی
9- ثورة الحسین محمد مهدی شمس الدین
10- الحسین فی طریقه الی الشهادة علی بن الحسین الهاشمی
11- الدوافع النفسیّة لا نصارالحسین محمد علی عابدینی
12- الخصائص الحسینیه شیخ جعفر شوشتری
13- ذریعة النجاة میرزا رفیع گرمرودی
14- العیون العبری سیدابراهیم میانجی
15- فرسان الهیجاءذبیح اللّه محلاّتی
16- اللهوف علی قتلی الطّفوف سیّد بن طاووس
17- مثیرالا حزان ابن نماء حلّی
18- المجالس السنیّة (2 جلد)سید محسن امین
19- مقاتل الطالبییّن ابوالفرج اصفهانی
20- مقتل الحسین خوارزمی
21- مقتل الحسین ابی مخنف

22- موسوعة كلمات الامام الحسين (ع)گروهی
23- نفس المهموم شيخ عباس قمی
24-الوثائق الرّسمية لثورة الامام الحسين عبدالكريم الحسينی القزوينی
3- كتب تحليلی
مقصود، معرفی برخی از كتابهايی است كه در موضوع نهضت كربلا و قيام سيدالشهداء(ع) به شيوه تحليلی و بيان فلسفه نهضت و زمينه ها و آثار و نتايج آن پرداخته است :
الف : فارسی
1- الفبای فكری امام حسين (ع)محمد رضا صالحی كرمانی
2- ارزيابی انقلاب حسين (ع)محمد مهدی شمس الدين (ترجمه پيشوايی) للّه
3- انگيزه قيام امام حسين (ع)مجموعه مقالات (شفق)
4- انقلاب تكاملی اسلام (فصل تاكتيک طف)جلال الدين فارسی
5- بررسی تاريخ عاشورامحمد ابراهيم آيتی
6- پرتوی از عظمت حسين (ع)لطف اللّه صافی
7- پيشوای شهيدان (ترجمه ابوالشهداء)عبّاس عقاد
8- چشمه خورشيدمجموعه مقالات
9- حسين بن علی را بهتر بشناسيم محمد يزدی
10- حسين ، پيشوای انسانهامحمود اكبرزاده
11- حماسه حسينی شهيد مرتضی مطهّری
12- درسی كه حسين به انسانها آموخت شهيد هاشمی نژاد
13- سرگذشت و شهادت امام حسين (ع)علی غفوری
14- فرهنگ عاشوراجواد محدّثی
15- قيام حسين (ع)سيد جعفر شهيدی
ب : عربی
1- ابوالشهداءعباس عقّاد مصری
2- الامام الحسين (ع)عبداللّه العلائلی
3- الامام الحسين بن علی الشهيدعبدالودود الا مين
4- الائمة الا ثناعشرعادل اديب
5- ثورة الحسين محمدمهدی شمس الدين
6- حياة الامام الحسين بن علی باقر شريف القرشی
7- سيرة الائمة الا ثنی عشرهاشم معروف الحسنی
8- علی طريق الكربلامحمد حسين فضل ا للّه
9- فی رحاب ثورة الحسين احمد زكی تفاحه
10- مقتل الحسين (ع)عبدالرزاق المقرّم
11- مع الحسين فی نهضته اسد حيدر

12- نهضة الحسين (ع)سيد هبة الدين شهرستانى
13- الشهيد والثورة هادى المدرسى

پی نوشتها

1- (زیارت وارث)
2- عنوانی که در زیارت وارث ، با تعبیر (ثاراللّه) بر آن حضرت ، گفته می شود.
3- در محاسبه با سال 1418 قمری .
4- (تُعْرَفُ الاَشْیاءُ بِاَضْدادِها) جمله معروفی است که در سخن علما، به کار می رود. (شهید مطهری ، بیست مقاله ، مقاله 19، ص 301).
5- (وَاعْلَمُوا اَنَّکُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتّی تَعْرِفُوا الَّذی تَرَکَهُ وَلَنْ تَاءخُذُوا بِمی ثاقِ الْکِتابِ حَتّی تَعْرِفُوا الَّذی نَقَضَهُ...) ، (فیض الاسلام ، نهج البلاغه ، خطبه 147، ص 450).
6- هر تجاوزگر و قدرت ضد خدایی و خداگونه ای غیر از (اللّه) که مورد پرستش و اطاعت قرار گیرد، (طاغوت) است ، (مفردات راغب).
7- (اَلَّذی نَ امَنُوا یُقاتِلُونَ فی سَبی لِ اللّهِ وَالَّذی نَ کَفَرُوا یُقاتِلُونَ فی سَبی لِ الطّاغُوتِ ...) ، (نساء / 76).
8- (یَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَیوةِ الدُّنیا وَهُمْ عَنِ الاْ خِرَةِ هُمْ غافِلُونَ) ، (روم / 7). (ظاهری از زندگانی دنیا را می دانند و آنان از آخرت غافلند).
9- ارشاد مفید، ص 229، چاپ بصیرتی . تاریخ طبری ، ج 4، ص 315.
10- عقاد، ابوالشهدا، ص 69.
11- ارشاد مفید، ص 212.
12- کامل ابن اثیر، ج 3، ص 284. تاریخ طبری ، ج 4، ص 313. اعیان الشیعة (ده جلدی) ج 1، ص 599.
13- نهج الفصاحة ، (سخنان رسول گرامی اسلام)، شماره 1329. و (اِنَّ اَبْوابَ الْجَنَّةِ تَحْتَ ظِلالِ السُّیُوفِ) ، (میزان الحکمة ، ج 2، ص 104، به نقل از پیامبر اسلام).
14- بحارالانوار، ج 44، ص 392.
15- تاریخ طبری ، ج 4، ص 316. ارشاد، ص 214.
16- مادر عباس ، (امّ البنین) از طایفه بنی کلاب و شمر نیز از همان قبیله بود، از این جهت ، طبق رسم عرب ، آنها را خواهرزاده می خواند.
17- ارشاد مفید، ص 213. اعیان الشیعة ، ج 1، ص 600.
18- (اِنْ اَصْبَحْتُمْ مَعِیَ قُتِلْتُمْ کُلُّکُمْ...) ، (بحارالانوار، ج 45، ص 89).
19- انتظاری که نسبت به آنان است ، یکی از دو خوبی است : (... هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنا اِلاّ اِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ ...) ، (توبه / 52).
20- اقبال لاهوری .
21- شیخ عباس قمی ، ترجمه نفس المهموم ، ص 116.

22- در منطق حسین بن علی (علیهما السّلام) پیروزی فقط در غلبه نظامی نیست ، پیروزمند واقعی ، کسی است که به تکلیف عمل کند، چه پیروز شود، چه کشته گردد، در هرصورت ، پیروز است . در سخنی به این نکته ، تصریح کرده و فرموده است :(اَما وَاللّهِ اِنّی لاَرْجُو اَنْ یَکُونَ خَیْراً ما اَرادَ اللّهُ بِنا، قُتِلْنا اَمْ ظَفَرْنا) ،(مقتل الحسین مقرم ،ص 187).
23- مقاتل الطالبیین ، ص 112.
24- به نقل از تواریخ معتبر، در این شب کسی نمی رود. (مقرّم ، مقتل الحسین ، ص 260. حیاة الامام الحسین (علیه السّلام)، ج 3، ص 167).
25- به گفته آندره ژید: (اعمال ما به ما وابسته است ، همچنانکه درخشندگی به فسفر. درست است که اعمال ما، ما را می سوزاند، ولی تابندگی ما از همین است و اگر روح ما ارزش چیزی را داشته ، دلیل بر آن است که سخت تر از دیگران سوخته است). (آندره ژید، مائده های زمینی ، ص 24).
26- (لا نَخْتارُ الْعیشَ بَعْدَکَ) ، (بحارالانوار، ج 45، ص 89).
27- عباس عقاد، ابوالشهداء، ص 21.
28- چنانچه علی (علیه السّلام) خطاب به سپاه خویش می فرماید:(فَالْمَوتُ فی حَیاتِکُمْ مَقْهُوری نَ وَالحَیوةُ فی مَوْتِکُمْ قاهِری نَ) . (مرگ در زندگی ذلت بار است و زندگی در مرگ فیروزمندانه)، (نهج البلاغه صبحی الصالح ، خطبه 51، ص 88).
29- اعیان الشیعة ، ج 1، ص 601. بحار، ج 44، ص 393.
30- محمد رضا حکیمی ، سرود جهشها.
31- (فَاِنّی لا اَعْلَمُ اَصْحاباً اَوْفی وَلا خَیْراً مِنْ اَصْحابِی وَلا اَهْلَ بَیْتٍ اَبَرَّ وَلااَوْصَلَ مِنْ اَهلِ بَیْتی فَجَز اکُمُ اللّهُ عَنّی جَمی عاً خَیْراً) ،(مع الحسین فی نهضته ،اسدحیدر،ص 196).
32- بحارالانوار، ج 45، ص 93.
33- نافع بن هلال بجلّی (یا: جملی) از بزرگان بزرگوار و شجاع شیعه ، که از قاریان قرآن و حاملان حدیث و از اصحاب امیرالمؤ منین بود و در رکاب آن حضرت ، در سه جنگ جمل ، صفین و نهروان شرکت داشت . (ابصار العین ، ص 86).
34- آیت اللّه طالقانی ؛ ، پرتوی از قرآن ، سوره فجر.
35- (... فَاَمَّا الزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفاءً وَاَمّا ما یَنْفَعُ النّاَسَ فَیَمْکُثُ فِی الاْرْضِ ...) ، (رعد / 17).
36- (... یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ ...) ، (انعام / 95).
37- (وَآیَةٌ لَهُمُ اللَّیْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ ...) ، (یس / 37).
38- تفسیر برهان ، ج 4، ص 456.
39- ارشاد مفید (ترجمه)، ج 2، ص 98.

40- بُریر بن خضیر همدانی ، از بزرگان قرّاء و از اصحاب پارسا و متهجّد علی (علیه السّلام) بود و از شخصیتهای معروف و معتبر کوفه به حساب می آمد. (ابصار العین ، ص 70).
41- بحارالانوار، ج 45، ص 5.
42- (وَلا یَحْسَبَنَّ الَّذی نَ کَفَرُوا اَنَّما نُمْلی لَهُمْ خَیرٌ لاَِنْفُسِهِمْ اِنَّمانُمْلی لَهُمْ لِیَزْدادُوا اِثْماً وَلَهُمْ عَذابٌ مُهی نٌ ما کانَ اللّهُ لِیَذَرَ المُؤ مِنینَ عَلی ما اَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتی یَمی زَ الخَبی ثَ مِنَالطَّیِّبِ...) ، (آل عمران / 178 179).
43- رموز الشهادة (ترجمه نفس المهموم ، ص 104، چاپ اسلامیه).
44- مناقب ابن شهر آشوب ، ج 4. مقتل الحسین ، مقرّم ، ص 278.
45- مع الحسین فی نهضته ، اسد حیدر، ص 210.
46- (لا واللّه ! لا اعطیهم بیدی اعطاء الذّلیل ولا اقرّ اقرار العبید) ، (تاریخ طبری ، ج 5، ص 425). و در ارشاد مفید چنین است :(لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل ولا افرّ فرار العبید) ، (ارشاد مفید، چاپ بصیرتی ، ص 235).
47-
(فَاِنْ تَکُنِ الدُّنْیا تُعَدُّ نَفی سَةً
فَدارُ ثَوابِ اللّهِ اَعلی وَاَنْبَلُ
وَاِنْ تَکُن اَلا بدانُ لِلْمَوْتِ اُنْشِئَت
فَقَتْلُ امْرَی فِی اللّهِ بِالسَّیْفِ اَفْضَلُ)
(مقتل الحسین ، خوارزمی ، ج 2، ص 33. بحارالا نوار، ج 45، ص 49. حیاة الامام الحسین بن علی (علیهما السّلام)، باقر شریف القرشی ، ج 3، ص 61).
48- به گفته ابوبکر بن عربی :(اِنَّ حُسَیناً قُتِلَ بِسَیْفِ جَدِّهِ) ؛ (حسین با شمشیر جدش کشته شد) یعنی : شمشیری که پیامبر به دست مسلمانان داد تا با کفار و مشرکین بجنگند، با همان شمشیر، پسر پیغمبر؛ امام حسین (علیه السّلام) را به شهادت رساندند! ؛ (الامام الحسین ، علائلی ، ص 62).
49- (اَلا وَاِنَّ الدَعِیَّ ابْنَ الدّعِیِّ قَدْرَکَّزَ بَیْنَ اثْنَتَیْنِ، بَیْنَ السِّلَةِ وَالذِّلَةِ وَهَیْهاتَ مِنّا الذِّلَّةُ یَاءْبَی اللّهُ ذلِکَ لَنا وَرَسُولُهُ وَالمُؤ مِنُونَ وَحُجورٌ طابَتْ وَطَهرَتْ وَاُنُوفٌ حَمِیَّةٌ وَنُفُوسٌ اَبِیَّةٌ مِنْ اَنْ نؤ ثَرَ طاعَةَ اللِّئامِ عَلی مَصارِعِ الکِرامِ) ، (نفس المهموم ، ص 247. مقتل الحسین ، مقرّم ، 234).
50- حرّ بن یزید ریاحی ، از رؤ سای کوفه و از خاندانهای معروف عراق بود.
51- امام حسین و ایران ، ص 220.
52- بحارالانوار، ج 45، ص 11. ارشاد مفید، ص 219. تاریخ طبری ، جلد 4، ص 325.
53- نفس المهموم ، ص 136. اعیان الشیعة ، ج 1، ص 603.

54- قاموس الرجال ، ج 3، ص 103.
55- كامل ابن اثير، ج 3، ص 289. بحارالانوار، ج 45، ص 11.
56- (اَنْتَ الْحُرُّ كَما سَمَّتْکَ اُمُّکَ وَ اَنْتَ الْحُرُّ فِی الدُّنیا وَاَنْتَ الْحُرُّ فِی الاخِرَةَ) ، (بحارالانوار، ج 45، ص 14. انساب الاشراف ، بلاذری ، جزء 3، ص 189).
57- در تاریخ طبری ، ج 4، ص 315 چنین آمده :(لایَسْتَسْلِمُ وَاللّه حُسَیْنٌ، اِنَّ نَفْساً اَبِیّة لَبَیْنَ جَنْبَیْهِ) و در برخی منابع ، به گونه ای دیگر تعبیر شده است :(اِنَّ نَفْسَ اَبیهِ لِبَینَ جَنْبَیْهِ) ، (اعلام الوری ، طبرسی ، چاپ بیروت ، ص 233).
58- لهوف ، ص 88. بحار، ج 45، ص 12.
59-
(فَما رَماهُ اِذْ رَماهُ حَرْمَلَةٌ
وَاِنَّما رَماهُ مَنْ مَهَّدَلَهُ
سَهْمٌ اَتی مِنْ جانِبِ السَّقی فَةِ
وَقَوْسُهُ عَلی یَدِ الْخَلی فَةِ)
60- (ما اَسْلَمُوا وَلکِنِ اسْتَسْلَمُوا وَاَسَرُّوا الْکُفْرَ، فَلَمّا وَجَدُوا اَعْواناً عَلَیْهِ اَظْهَرُوهُ) ، (نهج البلاغه صبحی الصالح ، نامه 16، ص 374).
61- الغدیر، ج 8، ص 27.
62- برای مطالعه در انحرافها و رجعتهای اعتقادی ، سیاسی و اقتصادی ، به صفحه چهارصد تا 570 از کتاب : انقلاب تکاملی اسلام ، تاءلیف جلال الدین فارسی ، رجوع شود.
63- و به همین جهت ، شاپور (ذوالا کتاف) را این لقب داده اند!
64- وهب بن عبداللّه بن حباب کلبی (بحار، ج 45، ص 15)، در برخی منابع (مانند ابصارالعین ، ص 106) ماجرایی مشابه ولی با تفاوتهایی ، درباره (عبداللّه بن عمیر کلبی) نقل شده است و (امّ وهب) به عنوان همسر او معرّفی گشته است .
65- کامل ابن اثیر، ج 3، ص 291.
66- تفسیر فخر رازی ، ج 3، ص 48.
67- بحار، ج 45، ص 17.
68- اعلام الوری ، ص 240.
69- انصار الحسین ، ص 94.
70- کامل ابن اثیر، ج 3، ص 291. تاریخ طبری ، ج 4، ص 334.
71- (صَبْراً بَنِی الکِرامِ، فَمَا الْمَوْتُ اِلاّ قَنْطَرَةٌ تَعْبِرُ بِکُمْ عَنِ البُؤْسِ وَالضَّرّاءِ اِلَی الْجَنانِالواسِعَةِوَالنَّعی مِالدّائِمَةِ ... اِنَّ الدّنیا سِجْنُ المؤ مِن وَجَنَّةُ الکافر وَالموتُ جِسْرُ هؤ لاءِ اِلی جَنّاتِهِمْ وَجِسْرُ هؤ لاء الی جَحیمهم) ، (معانی الاخبار، ص 289. نفس المهموم ، ص 135).

72- از: حسن حسینی .
73- (سعید (یا: سعد) بن عبداللّٰه حنفی)، از شخصیتهای وارسته و شجاع شیعه در کوفه بوده است .
74- بحارالانوار، ج 45، ص 21. ابصارالعین ، ص 126.
75- نفس المهموم ، ص 145.
76- (انس بن حرث کاهلی)، صحابی بزرگوار پیامبر اسلام که در کوفه می زیست . (ابصارالعین ، ص 55).

77- (ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذ لِکَ فَهِیَ کَالْحِج ارَةِ اَوْ اَشَدُّ قَسْوَةً...) ، (بقره / 74). 78- ابصارالعین فی انصار الحسین ، ص 75.
79- در بعضی منابع ، نام او (اسلم بن عمرو) آمده است . (ابصارالعین ، ص 53).
80-
(البحر مِنْ ضربی وطعنی یَصطلی
وَالجوُّمن عشیر نقعی یَمتلی
اِذا حسامی فی یمینی یَنْجَلی
یَنْشَقّ قَلب الحاسِدِ المبجلی)
(ابصارالعین فی انصارالحسین علیه السّلام ، ص 85).
81- بحارالانوار، ج 45، ص 30.
82- مقاتل الطالبیّین ، ص 115.
83- (قُلْ اِنْ کانَ اباؤُکُمْ وَاَبْناؤُکُمْ وَاِخْوانُکُمْ وَاَزْواجُکُمْ وَعَشی رَتُکُمْ وَاَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَتِجارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسادَها وَمساکِنُ تَرْضَوْنَها اَحَبَّ اِلَیْکُمْ مِنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهادٍ فی سَبی لِهِ، فَتَرَبَّصُوا حَتّی یَاءْتِیَ اللّهُ بِاءَمْرِهِ ...) ، (توبه / 24).
84- نفس المهموم ، ص 164.
85-
(اَنَا عَلِّیُ بنُ الحُسَیْنِ بْنِ عَلِی
نَحْنُ وَرَبُّ الْبَیْتِ اَوْلی بِالَنَّبِیِّ
تَاللّهِ لایَحْکُمُ فی نا ابْنُ الدَّعی
اءضْرِبُ بِالسَّیفِ اُحامِی عَنْ اَبِی)
(مقتل الحسین ، مقرّم ، ص 257).
86- مقاتل الطالبیین ، چاپ دارالکتاب ، ص 77.
87- مقاتل الطالبیین ، ص 114.
88- (لا یُقْتَلُ عَمّی وَاَنَا اَحْمِلُ السیف) ، (حیاة الامام الحسین بن علی ، باقر شریف القرشی ، ج 3، ص 255).
89-
(اِنْ تَنْکرونی فانا ابن الحسنِ
سِبْط النَّبیّ المُصْطَفی وَالْمُؤ تمن)
(اعیان الشیعه ، ج 1، ص 608، ده جلدی).
90- کامل ابن اثیر، ج 3، ص 293. نفس المهموم (ترجمه)، ص 170. مقاتل الطالبیین ، ص 88.

91- بحارالانوار، ج 45، ص 35.
92- ابصارالعین ، فی انصار الحسین ، ص 51.
93- ابصارالعین ، ص 50.
94- وقتی خبر شهادت حسین (علیه السّلام) و نیز شهادت عون و محمد به عبداللّه بن جعفر در مدینه رسید، مردم به تسلیت گویی آمدند، عبداللّه بن جعفر، غلامی داشت که زبان به شماتت گشود و گفت : این مصیبت ، از جانب حسین بر ما وارد شده است ! عبداللّه بن جعفر او را به شدّت طرد کرد و گفت : آیا درباره حسین (علیه السّلام) چنین می گویی ؟! به خدا قسم اگر من هم در کربلا حضور داشتم دست از حسین برنمی داشتم تا با او کشته شوم . آنچه شهادت این دو پسر را قابل تحمّل می کند این است که در رکاب برادرم و عموزاده ام حسین (علیه السّلام) و به خاطر مواسات و مقاومت در راه او شهید شده اند.
آنگاه رو به حاضرین کرد و گفت :
الحمدللّه که خداوند در شهادت حسین بن علی ، مرا هم عزّت بخشید. اگر خودم نتوانستم یاری اش کنم ،بافرزندم که درراهش شهیدشد یاریش کردم .(ابصارالعین ،ص 39).
95- تاریخ طبری ، ج 4، ص 312.
96- از (فرا).
97- ابصارالعین ، ص 29.
98- مقاتل الطالبیین ، ص 84.
99-
(یا نفس ! من بعد الحسین هونی
وبعده لاکنتِ ان تکونی
هذا الحسین واردالمنون
و تشربین بارد المعین)
تاللّه ماهذا فعال دینی
(مقتل الحسین ، مقرم ، ص 268).
100-
(وَاللّهِ اِنْ قَطعْتُمْ یَمی نی
اِنّی اُحامی اَبَداً عَنْ دی نی
وَعَنْ اِمامٍ صادِقِ الیَقی نِ
نَجْلِ النَّبیَّ الطّاهِرِ الا مینِ)
(مقتل الحسین ، مقرّم ، ص 169).
101- مضمون تعبیراتی است که امام صادق (علیه السّلام) درباره او به کار برده است :(کانَ عَمُّنا العَبّاسُ بنُ عَلی ، نافِذَ الْبَصی رَةِ، صُلْبَ الایمانِ، جاهَدَ مَعَ اَبیعَبدِاللّهِ(علیه السّلام) وَاَبْلی بَلا ءً حَسَناً وَمَضی شَهی داً) ،

(ابصارالعین فی انصار الحسین ، ص 26).
102- ابصارالعین فی انصار الحسین ، ص 34. مقاتل الطالبیین ، ص 82.
103- جمع شهدای آل ابی طالب در روز عاشورا، 22 نفر بودند. (مقاتل الطالبیین ، ص 95).
104- (فتنه) به معنای نهادن طلا در کوره آتش است تا نیک و بد آن از هم جدا شود.(مفردات راغب).
105- به سنت همگانی و همیشگی خداوند، در مورد آزمودن و ابتلا و امتحان مردم گرویده به یک آیین بر حق ، در آیه 2 و 3 سوره عنکبوت و آیات فراوان دیگر، تصریح شده است . منتها هر کس به نحوی و هر گروهی از راهی و به شکلی (آزمایش) می شوند. و البته آنکه ایمانش بیشتر و مسؤ ولیتش بزرگتر و موقعیتش مهمتر، امتحانش هم سخت تر و دردناکتر و در صورت سقوط، فاجعه آمیزتر است و به سخن امام باقر(علیه السّلام): (اِنَّما یُبْتَلَی الْمُؤْمِنُ فِی الدُّنیا عَلی قَدْرِ دی نِهِ) ، (بحار، ج 67، ص 210) و از نظر عقل و منطق هم بروز صحنه آزمایش برای شناساندن چهره ها ضروری می نماید تا آنکه واقعاً و به درستی معتقد و وفادار و کاری است ، از آنکه فقط شعار حق می دهد و خود را مؤ من جا می زند و در مرحله عمل ، مشتش بازمی گردد، باز شناخته شود و تا کارد، هندوانه را نبرد و داخل آن را نشان ندهد نمی توان گفت که رسیده است یا کال ، و اصلاً چه رنگی است . امتحان هندوانه همان دَم کارد است و برخورد با چاقو، آزمودن بنی اسرائیل با گوساله طلایی ساخته دست سامری است و گروه دیگر با ناقه صالح ، باید به جایی رسیده باشی که حتی اسماعیلت را هم به مذبح بکشی و به قفا بخوابانی و کارد بر حلقومش کشی تا خلوص و سره بودن خود را بنمایانی :
خوش بود گر محک تجربه آید به میان
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد
والا تا آنجا که (حادثه) و (فتنه)ای پیش نیامده است ، خیلی ها چهره مذهبی و موقعیت دینی و اجتماعی دارند و خود را در سنگر دفاع از اصالتهای انسانی قلمداد می کنند و شعارهای انقلابی می دهند، آن هم دو آتشه و کاسه از آش داغتر می شوند و سنگ شرف و شعور، به سینه می زنند، ولی وقتی در بوته آزمایش و کوره امتحان قرار می گیرند و تجربه های عینی ، آنان را می فشارد و (حق) در متن زندگی و عمل ، ملاک شناخت افراد می شود نه در عالم ذهن و به صورت مجرد، آن وقت معلوم می شود که هرکس چکاره است ؟
و آنکه ادعا داشته ، چند مرده حلاج است و در این گیر و دار، کلاهش تا کجاها پس معرکه است ؟ و ما این را در تاریخ بسی خوانده بودیم و در زمان خود چه پیش از انقلاب اسلامی و چه پس از پیروزی ، نیز دیدیم که

وقتی مرزبندی شد، چگونه بعضیها آن طرف خندق قرار گرفتند و همدست و همداستان با احزاب مهاجم و محاصره کننده مدینه .
106- این استغاثه و یاری طلبی ، به عبارتهای گوناگون در کتب تاریخ و مقتل ، بیان شده است ، از جمله : (هَلْ مِنْ ناصِرِ یَنْصُرُ ذُرِیَّتَهُ الاَطهارَ) ، (ذریعة النجاة ، ص 129).
:(هَلْ مِنْ ذابٍّ یَذُبُّ عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ) ، (ناسخ التواریخ ، ص 224).
:(اَمامِنْ مُغی ثٍ یُغی ثُنا لِوَجْهِ اللّه ، اَما مِنْ ذابٍّ یَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِاللّهِ(6)) ، (قمقام زخّار، ص 404).
107- این به خوبی نشان می دهد که چگونه مردم در نظام حاکمی که مبتنی بر جور و تعدی و جهل و هوس و خودکامگی و بازیچه و ملعبه است ، مسخ می شوند و کارهایی از آنان سر می زند که جز از ابزار و آلات بی روح و بی شعور و بی اراده انتظار آن نیست و مردم در این گونه نظامها، به پست ترین جایگاههایی که می توان تصورش کرد می رسند و آلت دست بی اراده ارتجاعی ترین عناصر ضد انسانی قرار می گیرند.
108- مقاتل الطالبیین ، ص 90. بحارالانوار، ج 45، ص 45.
109- (اِلهی اِنْ کُنْتَ حَبَسْتَ عَنّا النَّصْرَ فَاجْعَلْهُ لِما ما هُوَ خَیْرٌ مِنْهُ وَانتَقِمْ لَنا مِنَ الظّالِمینَ) ، (مقتل الحسین ، مقرّم ، ص 273).
110- این ، مطابق نوشته : مناقب ابن شهر آشوب ، بحارالانوار، نفس المهموم ، کامل ابن اثیر، ارشاد مفید، اعلام الوری طبرسی و... است و آنچه که در زبانها مشهور است ، یعنی اینکه امام کودک شیرخواری را به نام (علی اصغر) به میدان جنگ آورد و برای او از دشمن ، درخواست آب کرد و در میدان او را به تیر زدند، در هیچ منابع تاریخی و روایی نیست و محققین درباره آن کودک شیرخوار، نظرهای متفاوتی دارند، بنا به برخی منابع ، حسین بن علی ،خودش آن کودک رادرقبرکوچکی کنارخیمه هادفن کرد(ابصارالعین ،ص 24).
111- بحارالانوار، ج 45، ص 50. اعیان الشیعه ، ج 1، ص 609. تاریخ طبری ، ج 4، ص 345. اعلام الوری ، ص 243.
112- از سی هزار تا صد هزار گفته اند.
113- حیاة الامام الحسین بن علی ، ج 3، ص 277.
114- (اِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ دینٌ ولا تَخافُونَ یَوْمَ الْمَعادِ فَکُونُوا اَحْراراً فی دُنیاکُمْ...) ، (کامل ابن اثیر، ج 4، ص 76. بحارالا نوار، ج 45، ص 51).
115- (یا اَبطال الصفا، یا فُرسانَ الهیجاء...) ، (ناسخ التواریخ ، حالات امام حسین (علیه السّلام)، ص 228).
116- قمقام زخّار، فرهاد میرزا، ص 462. و در (مقتل الحسین مقرم)، ص 283، چنین آمده است :(صَبْراً عَلی قَضائِکَ یا رَبِّ! لا اِلهَ سِواکَ یا غِیاثَ الْمُسْتَغی ثی نَ...) ،

117- المجالس السنیّه ، سید محسن امین ، ج 1، ص 123.
118- (تو کلاس فشرده تاریخی ، پایان سخن ، پایان من است ، تو انتها نداری)، (از شعر: خط خون ، موسوی گرمارودی).
119- برای اطلاع از نقض مقررات جنگی از سوی حکومت یزید در ماجرای کربلا، رجوع کنید به : انقلاب تکاملی اسلام ، جلال الدین فارسی ، ص 834، با عنوان : (عبور از دو میدان).

6- اسرار عاشورا

شعر

با قلب بشر، مونس و دمساز حسین است
در خلوت دل محرم و همراز، حسین است
زهرا و علی هر دو چو دریای گهربار
خلقت صدف است و گهر راز، حسین است
آن عاشق فرزانه و معشوق دو عالم
بر طاق فلک غلغله انداز، حسین است
هر آیتی از جانب حق معجزه ای بود
آن آیه که هر دم کند اعجاز، حسین است
راهی که بشر را به خداوند رساند
عشق است و در این فاصله پل ساز، حسین است
ماهی که به هر کلبه تاریک بتابد
شاهی که به سائل نکند ناز، حسین است

مقدمه

السلام علیک یا ثار الله و ابن ثاره
الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین الهداة المعصومین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین
مساٴله عاشورا و نهضت سیدالشهداء علیه السلام ، که بعنوان رمز نجات و بقاء اسلام مطرح شده است ، دارای اسرار و رموزی است که از دید بسیاری از مردم پنهان است ،
و تا این حقائق و اسرار مکتوم ، فاش نگردد، عظمت قیام امام حسین و اهداف بلند آن ، و بزرگی مصیبت آن حضرت ، آنطور که باید، روشن نمی گردد.
مساٴله عاشورا و قیام امام حسین ، مساٴله است ، سخن بر سر بود و نبود اسلام است ، نه یک نزاع و درگیری معمولی میان یک حاکم فاسد و یک رهبر فداکار و دلسوز، خیر مساٴله بسیار حساستر از این حرفهاست ، سیدالشهداء نه بعنوان یک شخص ، بلکه بزرگترین پاسدار اسلام ناب محمدی ، موقعیت حاکم بر عالم اسلام و مسلمین را به گونه ای می بیند، که اگر اقدامی عاجل ، خونین و پر هیجان ، انجام نگیرد، تمامی زحمات پیامبر عظیم الشاٴن اسلام و فداکاریهای پدرش امیرالمؤ منین و مادرش زهرای مرضیه و سبط اکبر حضرت مجتبی و یاران آن بزرگواران و در یک کلام ، دین خدا، و اسلام به باد خواهد رفت ، آری او نمودار اسلام مجسم است ، حسین روح محمدی است ، خروش علوی و عصمت فاطمی است ، همراه با مظلومیت حسین ، او چکیده اسلام است ، و در یک کلام حسین خون خداست .
تو حسینی و محمد، تو حسینی و علی
بر رخت هاله ای از نور خدا می بینم
تو حسینی و حسن هستی و زهرائی تو
خیمه ات جلوه گر آل عبا می بینم
او می بایست اسلام را در حالی که مسلمین در خواب عمیق غفلت فرو رفته اند و دشمنان دهها سال است که بمرور آن را به ابتذال و نابودی کشانده اند، نجات دهد.
اما یزید کیست ؟ او نیز تنها یک جنایتکار، یک تبهکار نیست ، اگر تنها خود او مطرح بود، هرگز ارزش آن را نداشت تا خون خدا، بخاطر نابودی مثل یزید ریخته شود، ولی یزید نیز یک جریان است ، او نیز میوه شجره ملعونة است ، او همان ابوسفیان مجسم است که در مقابل پیامبر فریاد اعل هبل - زنده

باد بت هبل - سر می دهد، او نمودار و نتیجه علنی تمام کینه ها و انحرافاتی است که سالها از ترس مخفی بود و اکنون موقعیت اظهار یافته است و فریاد می زند: لعبت هاشم بالملک فلا، خبر جاء و لا وحی نزل این غل و زنجیر بر گردن اولاد علی و این آتش کینه در خیام آنها، در ادامه همان کینه هاست که دوباره شعله ور شده است .
آری کربلا رویاروئی دوباره تمامی شرک است در مقابل تمام ایمان ، و این بار پسر حیدر کرار، می بایست کاری دشوارتر از پدر انجام دهد، به دشواری برخورد در مقابل نفاق ، آری او می باید با خون بر شمشیر پیروز شود.
و ما در این نوشتار بر آنیم تا با ارائه اوضاع مسلمین و احکام اسلامی در زمان قیام سیدالشهداء، نشان دهیم که سیدالشهداء، اسلام را در چه مرحله ای از خطر و نابودی دید که ناگزیر از فداکاری گردید، و ثابت کنیم که انحراف از رهبر الهی و امامت امیرالمؤ منین ، معنایش انحراف از نماز، و روزه و حج و بلکه انحراف از توحید و نبوت و معاد است ، و اسلام منهای امامت علوی ، اسلام محمدی نیست ، اسلام الهی نیست ، آن دینی که در آن امام و رهبر الهی نباشد، دین اسلام نیست ، رسالت الهی نیست ، کامل نیست ، مورد رضای خدا نیست ، اسلام یک مجموعه است نه یک سلسله دستورات پراکنده ، انکار یک حقیقت مسلم دینی ، برابر با انکار تمام دین است ، و شما پس از مطالعه حوادث و مطالب گوناگون و شواهد متعدد در این کتاب به وخامت اوضاع اسلام و مسلمین و عظمت فداکاری سیدالشهداء مطلع خواهید شد، و به وضوح در می یابید که چرا سیدالشهداء فرمود: باید فاتحه اسلام را خواند وقتی امت اسلام به رهبری مثل یزید مبتلا شد، و متوجه می شوید که چقدر پر معناست این جمله که پیامبر اکرم فرمود: در سمت راست عرش الهی نوشته است : ان الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة .
همانا حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است .
و همچنین در این کتاب از علت انتخاب سیدالشهداء برای این فداکاری و رمز موفقیت حضرت در آن موقع ، و سر بقاء عاشورا از آن زمان تاکنون و تدابیری که ائمه اطهار برای این منظور اندیشیدند، و اینکه وظیفه ما امروز در حفظ نهضت عاشورا چیست ؟ و نمونه هایی از آثار و فوائد پر ارزش توسل و توجه به اهل البیت علیهم السلام و افرادی که در این رابطه حاجات مهم گرفته اند، آشنا می شوید. انشاء الله .
به امید آنکه مسلمانان جهان مخصوصا شیعیان و عزاداران سیدالشهداء، شرائط حساس زمان خود و اسلام را درک کنند و به نقشه شوم دشمنان اسلام بیش از پیش آگاه شوند، و از خون بناحق ریخته اهل البیت و شهداء کربلا هر چه بیشتر پاسداری کنند، مبادا که فکر آب و نان ، ما را از حمایت

و دفاع از اسلام دور کند، امروز مخالفت دشمنان قسم خورده ما در شرق و غرب عالم ، مخالفت با یک شخص نیست ، مخالفت با اسلام است ، مخالفت با موج اسلام خواهی است که در اثر نهضت حسینی ملت بزرگوار ایران جریان پیدا کرده است ، و در فلسطین و افغانستان و الجزائر و آفریقا و بوسنی هرزه گوین و سایر جاها نفوذ کرده است .
این نکته حساس را عمیقا دریابیم و از اسلام ناب محمدی با تمام وجود با جان و مال و خاندان ، حسین وار پاسداری کنیم . انشاء الله .
قم حوزه علمیه 14/1/72
سید محمد نجفی یزدی

بخش اول

اشاره

بخش اول شامل : زندگانی و بررسی شخصیت و نهضت اباعبدالله الحسین علیه السلام و مظلومیت اسلام و اهل بیت در زمان حضرت

فصل اول : شخصیت شناخته شده سیدالشهداء

عوامل مؤ ثر در پیروزی نهضت سیدالشهداء

برای موفقیت یک نهضت در اهداف خود می باید پنج مساءله بطور کامل رعایت شود، و طبعا برای شناخت عظمت نهضت سیدالشهداء علیه السلام و موفقیت قیام آن حضرت ، این پنج امر باید به دقت بررسی شود.

1 - رهبر قیام و شخصیت او، یعنی شناخت سیدالشهداء روحی فداه
2 - هدف قیام و انتخاب زمان شایسته و موقعیت مناسب
3 - دشمن رو در رو یعنی یزید ابن معاویه
4 - کیفیت نهضت و مظلومیت سیدالشهداء
5 - عوامل مؤ ثر در پی گیری بهره مندی از نتایج آن ، یعنی زنده نگه داشتن عاشورا

1 - سیدالشهداء رهبر بی تردید نهضت عاشورا

در هر نهضتی می بایست ، شخصیت اول و رهبر آن ، فردی باشد که نه تنها دارای هیچ نقطه ضعفی نباشد، بلکه می باید دارای امتیازات و خصوصیات علمی و روحی بلند نیز باشد، چرا که یک قیام احتیاج به شور و عشق و هیجان دارد، و این هیجان و فداکاری ، به وسیله فرد عادی و یا شخصی که دارای نقاط ضعف باشد ایجاد نمی شود، معمولا در هر نهضتی حزب حاکم سعی می کند تا از مخالفین خود مخصوصا رهبر نهضت ضعفی ببیند و آن را بزرگ کند، مخصوصا در انقلابهای مکتبی که باید پایدار بماند.
اما در نهضت حسینی ، دشمن این آرزو را به گور برد، چرا که سیدالشهداء دارای آنچنان شخصیت روشن و بی تردیدی بود که حتی برای مخالفین او نیز همچنانکه خواهیم گفت ، ابهامی در آن وجود نداشت .
اینکه به نمونه هائی از روزنه های شخصیت حضرتش توجه می کنیم .

خلقکم الله انوارا و فجعلکم بعرضه محدقین حتی من علینا بکم
آنچه از روایات متعدده استفاده می شود این است که خداوند متعال انوار مقدس حضرت رسول و ائمه اطهار علیهم السلام را مدتها قبل از خلقت تمامی موجودات ، آفریده است .
آن انوار مقدسه بصورت اشباحی در آن عوالم به تسبیح و تقدیس حضرت حق جل و علا مشغول بوده اند،
به گونه ای که ملائکه مقرب الهی از این انوار پاک تسبیح و تقدیس الهی را فراگرفته اند، و در این میان نور مطهر پیامبر اکرم و حضرت امیر علیهماالسلام منبع و سرآغاز، سایر انوار و نورالانوار بوده است .
ابوحمزه ثمالی گوید: حضرت علی ابن الحسین علیهماالسلام فرمود: خداوند عزوجل محمد و علی و یازده امام را از نور عظمت خویش بصورت ارواحی در شعاع نور خویش خلق نمود، ایشان قبل از آفرینش مخلوقات به عبادت و تقدیس و تسبیح خداوند عزوجل مشغول بودند و این عده همان هدایت کنندگان و پیشوایان از آل محمد هستند. که درود خداوند بر همه آنها باد. (1)
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی و فاطمه و حسن و حسین در سراپرده عرش ، خدای را تسبیح می گفتیم ، و به دنبال تسبیح ما بود که فرشتگان تسبیح می گفتند (2) الحدیث

حدیثی جالب در ابتدای خلقت اهل البیت علیهم السلام

شخصی بنام فیضة ابن یزید جعفی گوید: نزد امام صادق علیه السلام رفتم ، دیدم سه نفر از اصحاب حضرت ، پیش حضرت ، حضور دارند، سلام کردم و نشستم ، آنگاه عرض کردم : ای پسر پیامبر من برای استفاده به محضر شما آمده ام ، حضرت فرمود: بپرس اما کوتاه عرض کردم :
قبل از اینکه خداوند زمین و آسمان و نور و ظلمت را بیافریند شما کجا بودید؟ حضرت فرمود: الان که وقت اینگونه مسائل نیست ، مگر نمی دانی که محبت ما مخفی و دشمنی با ما رشد پیدا کرده است ، ما دشمنانی داریم از جن (گویا منظور حضرت جاسوسهای حکومت بوده است) که سخن ما را نزد دشمنان ما از آدمیان پخش می کنند، همانا دیوارها هم گوش دارند مثل گوشهای مردم ؟
عرض کردم : کار از کار گذشته و من سؤ الم را کرده ام ، حضرت فرمود: ما شبحهای نور بودیم اطراف عرش خداوند، که خداوند را پانزده هزار سال قبل از خلقت آدم تسبیح می کردیم ، چون خداوند آدم را آفریده ما را در صلب او جای داد، و ما را همواره از صلبی پاک به رحمی پاک منتقل می نمود تا اینکه محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث نمود، پس مائیم دستگیره محکم خداوند، هر که به ما چنگ زند نجات یافته و هر که از ما منحرف شود هلاک گردیده است . (3)الحدیث .

توسل حضرت آدم به اهل البیت علیهم السلام

و در روایات اهل سنت نیز آمده است که ابن عباس گوید: حضرت آدم از خداوند سؤ ال نمود آیا کسی را که برتر از من باشد آفریده اید، خداوند فرمود: آری و اگر اینها نبودند ترا نمی آفریدم ، سپس خداوند به فرشتگان فرمان داد تا پرده ها را بالا زنند، حضرت آدم پنج شبح در مقابل عرش دید، که اشباح پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) بود، و از همین جا بود که وقتی دچار آن خطا شد، خداوند را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) قسم داد و خداوند توبه او را پذیرفت . (4)

مؤ لف گوید: روایات در مورد خلقت ارواح ائمه بسیار زیاد و در کتب علماء شیعه مفصل بیان شده است ، و همین روایات روزنه خوبی است برای کسانی که می خواهند به عظمت اهل البیت علیهم السلام در پیشگاه الهی پی ببرند.

میلاد سیدالشهداء و بشارت عجیب

امام صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: سلام بر شما ای محمد، آیا شما را بشارت دهم به جوانی که امت شما بعد از شما او را خواهند کشت ؟!
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من نیازی به آن ندارم ، جبرئیل به آسمان صعود کرد، برای بار دوم آمد و همان سخن را تکرار نمود، پیامبر نیز فرمود: من نیازی به او ندارم ، بار سوم نیز این سؤ ال و جواب تکرار شد، جبرئیل گفت : پروردگار شما وصیت (امامت) را در نسل او قرار خواهد داد، این بار پیامبر قبول فرمود، آنگاه حضرت به نزد حضرت فاطمه علیهاالسلام آمد و فرمود: جبرئیل نزد من آمد، و به من بشارت جوانی را داد که امت من ، پس از من او را خواهند کشت !
حضرت زهرا علیهاالسلام عرض کرد: من نیازی به او ندارم ، پیامبر اکرم فرمود: خدایم وصیت (امامت) را در نسل او قرار خواهد داد، حضرت فاطمه علیهاالسلام گفت : حالا قبول است . (5)

تاریخچه مختصر حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام

حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام ، طبق آنچه مشهور است در سوم ماه شعبان سال چهارم یا سوم هجری متولد گردیده است ، نام مبارکش حسین و کنیه ایشان ابا عبدالله و ملقب به سیدالشهداء می باشد، مادر گرامش حضرت فاطمه دختر پیامبر اکرم و پدر بزرگوارش ، حضرت علی ابن ابیطالب امیرالمؤ منین ، برادر بزرگوارش امام مجتبی حضرت حسن علیه السلام ، ایشان فرزند دوم حضرت فاطمه علیهاالسلام می باشد که میان ایشان و امام مجتبی ، کمتر از یکسال فاصله شده است ، حضرت زینب و ام کلثوم دو خواهر گرامی ایشان از نسل حضرت فاطمه علیهاالسلام می باشند، هنگام رحلت پیامبر اکرم ، امام حسین علیه السلام شش یا هفت ساله بودند، اندکی پس از رحلت پیامبر صدیقه طاهره مادر گرامیش از ظلم دشمنان شهید شد، مدت سی سال بعد از پیامبر با پدر بزرگوارش حضرت علی علیه السلام بسر برد، و هنگام شهادت حضرت علی علیه السلام سی و هفت ساله بود، مدت ده سال نیز پس از پدر با برادرش امام مجتبی علیه السلام زندگی نمود، پس از شهادت برادر حدود ده سال امامت نمود، و تا معاویة زنده بود همچنان به صلح برادرش پای بند بود، اما پس از مرگ معاویه ، بر علیه دستگاه ظلم و فساد بنی امیه قیام نمود و سرانجام پس از ششماه و هجرت از مدینه به مکه و از مکه به عراق ، در صحرای کربلا بخاطر احیای اسلام ناب محمدی و افشای خط نفاق و اصلاح انحرافاتی که پس از پیامبر به وقوع پیوسته بود، خود و اصحاب و اهل بیت او شرافتمندانه به شهادت رسیدند.
شهادت حضرت در دهم محرم سال 61 هجری از جانب یزید و به فرمان عبیدالله ابن زیاد والی کوفه ، و فرماندهی عمر ابن سعد واقع شد.
سن مبارکش به هنگام شهادت 57 سال بود.

خدا او را پاکیزه نموده است

در روایت است که صفیه دختر عبدالمطلب گوید: وقتی حسین متولد شد، من به حضرت فاطمه خدمت می کردم پیامبر فرمود: ای عمه پسرم را بیاور، عرض کردم : یا رسول الله ما هنوز او را تمیز نکرده ایم ، حضرت (با تعجب) فرمود: تو می خواهی او را تمیز کنی ؟ خداوند تبارک و تعالی او را تمیز و پاکیزه کرده است . (6)

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی امام حسین علیه السلام متولد شد، خداوند عزوجل جبرئیل را دستور داد تا با هزار فرشته از جانب خداوند و جبرئیل به پیامبر اکرم تبریک بگوید.
جبرئیل در میان راه به جزیره ای رسید که فرشته ای به نام فطرس بخاطر سستی که در انجام دستور الهی کرده بود، بالش شکسته و مانده بود، او هفتصد سال بود که خدا را آنجا عبادت می کرد، فطرس به جبرئیل گفت به کجا می روی ؟ گفت : خداوند بر محمد نعمت عطا فرموده ، من ماءمورم که از جانب خداوند و خودم به او تهنیت بگویم ، فطرس گفت : مرا هم با خود ببر شاید که محمد برایم دعا کند، و جبرئیل او را آورد، پس از اینکه پیغام خود را رساند، جریان فطرس را گفت ، پیامبر اکرم فرمود:
خود را به این نوزاد بمال و به جایگاهت (در عالم بالا) برگرد، فطرس چنین کرد و اوج گرفت . (7)

نام حسین از جانب خداوند تعیین گردیده است

اسماء گوید: وقتی امام حسین علیه السلام متولد شد، حضرت را در پارچه سفیدی پوشانده ، به دست پیامبر دادم ، حضرت در گوش راست وی اذان و در گوش چپ او اقامه قرائت نمود، سپس او را در دامن خود نهاد و گریست ، عرض کردم پدر و مادرم فدایت باد چرا گریه می کنید؟ فرمود: برای پسرم می گریم ، عرض کردم : او همین الان متولد شده است ، فرمود: گروه ستمگر پس از من او را می کشند، خداوند آنها را به شفاعت من نرساند، سپس فرمود: ای اسماء این خبر را به فاطمه مگو، چرا که تازه فارغ شده است ، سپس به حضرت علی علیه السلام فرمود: نام فرزندم را چه گذاردی ؟ حضرت عرض کرد: من بر شما در اسم گذاری سبقت نمی گیرم . (الی ان قال) پیامبر اکرم فرمود: من نیز بر پروردگارم در نام او سبقت نمی گیرم ، در این میان جبرئیل نازل شد و گفت : ای محمد خداوند علی اعلی ترا سلام می رساند و می فرماید: علی نسبت به شما مثل هارون است به موسی ، نام پسرت را همنام پسر هارون بگذار، پیامبر فرمود: نامش چه بود؟ گفت : شبیر، پیامبر فرمود: به زبان عربی ؟ جبرئیل گفت : نامش را حسین بگذار. (8) الحدیث

گوشت امام حسین از گوشت پیامبر روئید

مؤ لف گوید: در چند روایت آمده است که پیامبر زبان در دهان امام حسین علیه السلام که نوزادی بود شیرخوار، می نهاد و حضرتش از دهان مبارک پیامبر تغذیه می نمود و طبق برخی روایات حضرت چهل روز از زبان پیامبر اکرم تغذیه می کرد و گوشت او از پیامبر اکرم روئید. (9)

و در کتاب کافی از امام حسین علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود: (امام) حسین نه از حضرت فاطمه و نه از زن دیگر شیر نخورده است ، پیامبر اکرم می آمد و انگشت ابهام را در دهان او می نهاد و او می مکید، و تا دو یا سه روز او را کفایت می کرد، به همین جهت گوشت حسین از گوشت و خون پیامبر روئید. (10) الحدیث

شخصی بنام عمران ابن حصین گوید: پیامبر اکرم فرمود: ای عمران هر چیزی جایگاهی در دل دارد، هیچ چیزی در دل من هرگز همانند جایگاه این دو نوجوان (امام حسن و امام حسین) نبوده است ، عرض کردم : این همه یا رسول الله ؟! حضرت فرمود:
ای عمران آنچه بر تو پوشیده است بیشتر است ، این خداوند است که به من دستور داده است این دو را دوست بدارم . (11)
امام هفتم موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:
پیامبر اکرم دست حسن و حسین را گرفته فرمود: هر که ایندو جوان را و پدر و مادر این دو را دوست بدارد روز قیامت ، در درجه من است . (12)
امام باقر علیه السلام فرمود: هرگاه پیامبر اکرم بر حسین وارد می شد، او را بطرف خود می کشید، سپس به حضرت امیر علیه السلام می فرمود: او را بگیر، آنگاه خود را روی او می انداخت و او را می بوسید و در همان حال می گریست !
امام حسین علیه السلام پرسید: پدر جان چرا گریه می کنید؟ حضرت فرمود: پسرم ، جای شمشیرها را می بوسم ، عرض کرد: پدر جان مگر من کشته می شوم حضرت فرمود: بخدا سوگند آری ، تو و پدرت و برادرت کشته می شوید. (13) الحدیث

امام حسین میوه دل پیامبر

امام صادق علیه السلام فرمود: روزی پیامبر اکرم حسین ابن علی را که طفلی بود در دامن خود گرفت ، و با وی بازی می نمود و او را می خنداند، عائشه گفت : چقدر شما به این طفل دلبسته اید و به او توجه می کنید؟! حضرت فرمود: وای بر تو، چگونه او را دوست نداشته باشم و به او دل نبندم ، در حالی که او میوه دل من و روشنی چشم من است ، بدان که امت من او را خواهند کشت ، هر که او را پس از وفات زیارت کند، خداوند یک حج از حجهای من برایش خواهد نوشت ، عایشه با تعجب گفت : یک حج از حج های شما؟ حضرت فرمود: دو حج از حج های من ، عائشه گفت : دو حج از حج های شما؟! پیامبر فرمود: بله و چهار حج و عایشه ادامه می داد و پیامبر زیاد می نمود تا اینکه به نود حج و نود عمره رسانید. (14)

چرا پیامبر اکرم نسبت به امام حسین این همه ابراز علاقه می کرد؟

از آنجا که حکمت متعالیه حضرت حق بر این تعلق گرفته بود که دین خود را به وسیله قیام و شهادت امام حسین علیه السلام پایدار بدارد، لذا تمامی ابزار و مقدماتی که می تواند در این راستا مؤ ثر باشد، برای حضرت فراهم آورد، بیهوده نیست که می بینیم علاوه بر سجایای اخلاقی و کرامات و معجزات الهی و علوم وافر و کمالات نفسانی ، باز پیامبر اکرم هم در زبان و هم در عمل و برخوردهای روزمره ، همواره و پیوسته ، نسبت به اهل بیت و امام حسین علیه السلام اظهار محبت می نمود، تا همه از کوچک و بزرگ ، جاهل و عالم ، بشنوند و ببینند، علاقه وافر پیامبر را در صحنه های مختلف و به این وسیله شخصیت نهضت جاوید کربلا، برای همه بی تردید و روشن باقی بماند.
بی جهت نیست که می بینیم حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در کربلا به گفتار پیامبر اکرم استشهاد می کند و صحابه پیامبر مانند ابو سعید خدری و زید بن ارقم را شاهد می گیرد و یا جمعی از صحابه مانند زید بن ارقم و دیگران به عبیدالله یا یزید هنگام زدن چوبدستی بر لب و دندان سیدالشهداء اعتراض می کنند که ما خود دیدیم که پیامبر این لب و دندان را می بوسید.
این همه تمجید و تعظیم و بزرگداشت که از پیامبر اکرم در سخن و عمل نسبت به امام حسین خصوصا و یا به اهل البیت عموما ابراز می شود، همه آماده کردن زمینه هایی است ، برای تحقیق موفقیت نهضت عاشورا، چرا که اسلام برای بقاء خود به نهضت حسینی نیاز دارد و نهضت حسینی برای پیروزی و بقاء، احتیاج به شخصیتی بی تردید و والامقام و مسلم دارد، تا شهادت او، بتواند هر شبهه ای را پاسخ و تمامی جریانهای مخالف اسلام را رسوا کند، و این کار با گفتار و کردار رسول اعظم اسلام انجام پذیرفت .
و در همین راستاست که وقتی سیدالشهداء شیهد شد، حتی عده ای از مخالفین اهل البیت در آن وقت ، مثل فرزند عمر و قاطبه علماء اهل سنت ، از آن زمان به بعد، یزید را تخطئه و یا تفسیق و یا تکفیر کرده اند و از سیدالشهداء تمجید نموده اند.

در روایت است که پیامبر اکرم در راه به امام حسین برخورد کردند که با کودکان بازی می نمود، حضرت (که از دیدن امام حسین به وجد آمده بود) جلو آمد و به طرف حسین آغوش گشود تا حسین را در بر گیرد، امام حسین به این طرف و آن طرف می رفت ، پیامبر نی او را می خنداند، تا اینکه او را گرفت ، یک دست زیر چانه حسین و دست دیگر پشت او قرار داد، سپس دهان مبارک را بر دهان حسین نهاد و آن را بوسید و فرمود: حسین منی و انا من حسین ، حسین از من است و من از حسین هستم ، محبوب خداست هر که دوستدار حسین است . (15) الحدیث
مکرر از پیامبر اکرم روایت کرده اند که ایشان امام حسن و حسین را بر دوش مبارک یا بر پشت سوار نموده بود، گاهی می فرمود: چه خوب مرکبی دارید شما، و چه خوب سواری هستید شما دو تا، و پدرتان از شما بهتر است . (16)
از خلیفه دوم روایت کرده اند که گفت : دیدم که حسن و حسین بر گردن پیامبر سوار شده اند، گفتم : اسب خوبی است برای شما، حضرت فرمود: ایندو هم سوار خوبی هستند. (17)

نام سیدالشهداء بر درب بهشت و عرش نقشه بسته است

پیامبر اکرم فرمود: چون (در شب معراج) داخل بهشت شدم دیدم که بر درب آن با خط طلا نوشته است : لا اله الا الله ، محمد حبیب الله ، علی ولی الله ، فاطمة امة الله ، الحسن و الحسین صفوة الله ، علی مبغضیهم لعنة الله . (18)
یعنی : خدائی جز خدای یکتا نیست ، محمد حبیب خداست ، علی ولی خداست ، فاطمه کنیز خداست ، حسن و حسین برگزیده های خدایند، بر دشمنان آنان باد لعنت خدا.
روزی پیامبر اکرم به امام حسین علیه السلام فرمود: خوش آمدی ای زینت آسمانها و زمین ، یکی از حاضرین بنام ابی ابن کعب عرض کرد: آیا جز شما کسی زینت آسمانها و زمین است ؟ حضرت فرمود: ای ابی ابن کعب ، سوگند به آنکه مرا به حق به پیامبری مبعوث نمود، همانا حسین ابن علی در آسمانها بزرگتر است از روی زمین ، نام او در طرف راست عرش (اینگونه) نوشته شده است :
(ان الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة)
: همانا حسین مشعل هدایت و کشتی نجات است . (19) الحدیث

و اما احادیث و جملاتی که نبی مکرم راجع به شخصیت امام حسین و برادر بزرگوارش فرموده است از حد احصاء بیرون است .
مثل آنکه فرمود: (الحسن و الحسین سید اشباب اهل الجنة)، حسن و حسین دو سرور جوانان بهشت هستند. (20)
و فرمود: حسن و حسین ، بعد از من و پدرشان ، برترین اهل زمین هستند، و مادرشان برترین زنان اهل زمین است . (21)
ابوذر غفاری گوید: دیدم پیامبر اکرم در حالی که امام حسین را می بوسید فرمود: هرکه حسن و حسین و اولاد آن دو را از روی اخلاص دوست بدارد، صورتش حرارت آتش نبیند، اگر چه گناهان او به عدد ریگ بیابان باشد مگر اینکه مرتکب گناهی شود که از ایمان خارج گردد. (22)
امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم فرمود: دوستی علی در دل مؤ منین نهاده شده ، او را دوست ندارد جز مؤ من و دشمن ندارد جز منافق ، و همانا دوستی حسن و حسین در دل مؤ من و منافق و کافر نهاده شده ، و شما برای ایشان بدگوئی نمی بینی . (23)
و اهل قبله همگی اتفاق دارند که پیامبر فرمود: الحسن و الحسین امامان قاما او قعدا : حسن و حسین دو امام هستند، قیام کنند یا بنشینند. (24)
و در روایت است که هرگاه پیامبر امام حسین را می دید او را بوسیده و به سینه می چسبانید و دندانهای پیشین وی را می مکید و می فرمود: فدای کسی شوم که پسرم ابراهیم را فدایش کردم . (25) و در کامل الزیارات روایت کرده است که پیامبر در حدیثی فرمود: حسین میوه دل من است ، او روشنی چشم من است ، او ریحانه من است . حضرت امیر علیه السلام نیز می فرمود: پدر و مادرم فدای حسین باد که پشت کوفه کشته می شود.

سرچشمه علم در نزد خاندان عصمت است

حکم ابن عتیبة گوید: هنگامی که حسین ابن علی علیهماالسلام رهسپار کربلا بود مردی در منزل ثعلبیة با او برخورد نمود، بر حضرت وارد شد و سلام کرد، حسین علیه السلام فرمود: از کدام شهری ؟ گفت : از اهل کوفه ، حضرت فرمود: هان بخدا سوگند ای برادر اهل کوفه اگر در مدینه ترا می دیدم ، علامت جبرئیل را در خانه خودمان و آوردن وحی را بر جدم به تو نشان می دادم ، ای برادر اهل کوفه ، سرچشمه علوم مردم نزد ماست ، آیا می شود که آنها بدانند و ما ندانیم ؟ این کار شدنی نیست ! (26)

طبق روایات اهل البیت علیهم السلام ، ائمه اطهار وارث علوم پیامبر اکرم می باشند، و پیامبر اکرم نیز وارث علوم تمام انبیاء گذشته می باشد.
به مقتضای این روایات امام حسین علیه السلام وارث علوم تمام انبیاء و پیامبر اکرم ، و آگاه به تمامی حوادث گذشته و آینده می باشد، او می داند که در آسمانها و زمین و در بهشت و جهنم چیست ؟ عاقبت هر کسی و احوال مردم چگونه است ، او زبان هر جانداری را می داند و به لغت همه مردم آگاه است در نزد اوست هفتاد و دو حرف از هفتاد و سه حرف ، از اسم اعظم الهی ، عده ای از اصحاب امام صادق علیه السلام روایت کنند که حضرت فرمود: من می دانم آنچه را که در آسمانها و در زمین موجود است ، من می دانم آنچه در بهشت و جهنم است ، می دانم آنچه شده و خواهد شد، سپس حضرت اندکی مکث فرمود و چون دید این سخن بر شنوندگان گران آمد فرمود: من اینها را از کتاب خداوند عزوجل می دانم ، خداوند عزوجل می فرماید: فیه تبیان کل شیی ء ، در قرآن بیان همه چیز است . (27)

اما قدرت حضرت اباعبدالله الحسین از جهت ولایت مطلقه ، همان قدرت عظیم الهی است که خداوند متعال به ائمه علیهم السلام عطا نموده است ، همان قدرتی که انبیاء عظام با آن معجزات را انجام می داند، موسی ، عصا را اژدها می کرد و دریا را می شکافت ، عیسی مرده را زنده می کرد و مجسمه را جان می داد، همان قدرتی است که خداوند به امیرالمؤ منین داده بود و عجائب بی شمار از او سر می برد.
راوی گوید: خدمت امام رضا علیه السلام بودم ، روی کاغذی این جمله را نوشتم : دنیا در نزد امام همانند نیمه گردوئی جلوه گرست ، (که امام به تمامی آن کاملا مسلط است) این نوشته را به حضرت دادم و عرض کردم : فدایت شوم ، اصحاب ما روایتی را نقل کرده اند، من آن را انکار نکردم ولی می خواهم از شما بشنوم ، حضرت به آن کاغذ نگاه نمود، سپس آنرا پیچید بگونه ای که گمان کرده (گفتن آن) بر حضرت سخت آمد، سپس فرمود: آری این حق است ، آن را به روی پوست منتقل کن . (28) (تا بماند و از بین نرود)
آری چگونه چنین نباشد در حالی که در نزد آل محمد است هفتاد و دو حرف از اسم اعظم الهی ، حروفی که یک حرف آن ، آصف را قدرت داد تا تخت بلقیس را حاضر کند، و عیسی با آن همه معجزات فقط دو حرف نزد او بود.
امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به عیسی دو حرف (از اسم اعظم داد) و با آن اقدام می کرد، به موسی چهارحرف و به ابراهیم هشت حرف و به نوح پانزده حرف و به آدم بیست و پنج حرف داد، و برای محمد و آل محمد همه را جمع کرد، اسم اعظم هفتاد و سه حرف است که خداوند به محمد هفتاد و دو حرف را عطا فرمود و یکی را در حجاب قرار داد. (29)

هرچه پیامبران الهی داشتند، اهل البیت همه را دارند

ابوحمزه ثمالی از امام چهارم علی بن الحسین علیهماالسلام پرسید آیا ائمه علیهم السلام می توانند مرده را زنده کنند و کور مادرزاد و ابرص را شفا دهند و بر روی آب راه روند؟ حضرت فرمود: خداوند هیچ چیزی به هیچ پیغمبری نداده است مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه و آله عطا نموده است ، با اضافه ای که به انبیاء نداده است .
پس هر چه نزد پیامبر اکرم بود، به حضرت امیر علیه السلام داد، سپس به (امام) حسن و حسین و پس از امام حسین از هر امامی به امام بعدی تا روز قیامت ، همراه با اضافاتی که در هر سال و در هر ماه و در هر ساعت حادث می شود. (30)

از امام چهارم علیه السلام روایت است که فرمود: پس از امام حسن علیه السلام عده ای از مردم نزد امام حسین آمدند و گفتند: ای پسر پیامبر، از آن عجائبی که پدر شما به ما نشان می داد نزد شما چیست ؟
امام حسین علیه السلام فرمود:آیا پدرم را می شناسید؟ گفتیم آری همه ما او را می شناسیم.
حضرت پرده ای را که بر اتاقی بود بلند نمود و فرمود: به داخل اتاق نگاه کنید، چون نگاه کردیم دیدیم که امیرالمؤ منین علیه السلام آنجاست ، گفتیم ما شهادت می دهیم که علی خلیفه خدا و شما فرزند او هستی . (31)
امام چهارم علیه السلام حکایت کند که زنی بنام نظره ازدیه نزد امام حسین آمد، حضرت فرمود: ای نظرة مدتی است که نزد من نیامده ای ؟
عرض کرد: ای پسر پیامبر بخاطر چیزی است که در فرق سرم پیدا شده و بسیار مرا غصه دار کرده است (گویا مرضی گرفته بود که قسمتی از موهایش سفید شده بود) حضرت فرمود: نزدیک بیا، وقتی نزدیک رفت ، حضرت انگشت خود را بر بیخ آن سفیدی نهاد، بلافاصله موی او سیاه شد، سپس فرمود: آینه ای به او بدهید! وقتی نگاه کرد و دید سفیدی از میان رفته خوشحال شد، امام حسین نیز از خوشحالی او شادمان گردیدند. (32)

سیدالشهداء از اسرار الهی به اصبغ نشان داد

اصبغ بن نبایة از یاوران حضرت امیر علیه السلام است او گوید: به امام حسین عرض کردم : از شما راجع به چیزی می خواهم درخواست کنم که به آن یقین دارم ، و از سر خداست و آن سر در نزد شماست ، حضرت فرمود: ای اصبغ می خواهی گفتگوی پیامبر را با - ابی دون - (ابی بکر) در مسجد قبا ببینی ؟ گفتم آری (حضرت امیر علیه السلام قبلا بعد از رحلت پیامبر اکرم ، در مسجد قبا، پیامبر را به ابوبکر نشان داده بود، و در آنجا پیامبر ابوبکر را توبیخ فرموده بود).

حضرت فرمود: برخیز، ناگاه خودم را (از مدینه) در کوفه دیدم ، نگاه کردم ، در کمتر از یک چشم بهم زدن مسجد (کوفه) را دیدم ، حضرت در صورتم تبسم نمود سپس فرمود: ای اصبغ سلیمان ابن داود، باد تحت اختیارش بود غدوها شهر و رواحها شهر، ولی به من بیش از سلیمان داده شده است .

عرض کردم : بخدا که راست فرمودی ای پسر پیامبر، حضرت فرمود: مائیم کسانی که علم کتاب و بیان آن ، نزد ماست نزد هیچکس از مخلوقات خدا، آنچه نزد ماست ، نیست ، چون ما اهل سر خدائیم ، سپس در صورتم تبسم نموده فرمود: داخل شو، وقتی وارد (مسجد کوفه) شدم ، ناگاه پیامبر را دیدم که در محراب مسجد رداء را بخود پیچیده است . (33) الحدیث

سیدالشهداء، پیامبر و علی و حسن را به جابر نشان داد

هنگامیکه سیدالشهداء عازم عراق شده بود، جابر بن عبدالله آمد و به حضرت عرض کرد: شما فرزند پیامبر هستید، صلاح شما می دانم که مانند برادر خود، صلح کنید، چرا که برادر شما آگاه و موفق بود. حضرت فرمود: ای جابر آنچه برادرم کرد به دستور خدا و پیامبر بود، من هم به دستور خدا و پیامبر اقدام می کنم ، آیا می خواهی پیامبر و علی و برادرم حسن علیهم السلام را گواه بیاورم ؟!

سپس حضرت به آسمان نگاه کرد، ناگاه درب آسمان باز شد، پیامبر و علی و حسن و حمزه و جعفر علیهم السلام فرود آمدند، جابر گوید: از ترس از جا پریدم .

پیامبر فرمود: ای جابر آیا راجع به حسن قبلا به تو نگفتم که مؤ من نخواهی بود مگر اینکه تسلیم امامان خود باشی و اعتراض نکنی ؟ آنگاه پیامبر جایگاه معاویه و یزید را در عذاب به جابر نشان دادند، سپس پیامبر با همراهان به آسمان صعود نمود، از آن بالا سیدالشهداء را صدا زده فرمود: پسرم به من ملحق شو، امام حسین به حضرت ملحق شد و به آسمان رفتند به گونه ای که دیدم وارد بهشت شدند، پیامبر به من نگاه نمود و در حالیکه دست حسین را گرفته بود فرمود: ای جابر این پسرم با من است ، تسلیم او باش و شک مکن تا مؤ من باشی ، جابر گوید: چشمهایم کور باد اگر آنچه گفتم ندیده باشم . (نفس المهموم)

آمدن ملائکه و اجنه به کمک سیدالشهداء

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی سیدالشهداء از مدینه خارج شد، گروههائی از ملائکه ، سلاح در دست ، سوار بر مرکب بهشتی ، نزد حضرت آمدند، سلام کردند و گفتند: ای حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادرش ، خداوند جد شما را به ما در جاهای مختلف کمک داده و ما را نیز به کمک شما فرستاده است ، حضرت فرمود: وعده گاه ما کربلا باشد، همانجا که شهید می شوم ، گفتند: ای حجت خدا اگر از دشمن هراس داری بفرما تا با شما باشیم ، حضرت فرمود: اینها به من راهی ندارند و کاری نمی توانند بکنند تا به جایگاهم برسم ، در خبر است که گروههائی از جن نیز به کمک حضرت آمدند و گفتند: ما شیعه و یاوران شما هستیم ، اگر فرمان دهی ، همه دشمنان شما را نابود کنیم بدون اینکه شما از جای خود حرکت کنید. حضرت برای آنها دعای خیر نمود و فرمود: مگر در کتاب خدا نخوانده اید هر کجا باشید، هر چند در برجهای بلند، مرگ به سراغ شما خواهد آمد، و فرموده است کسانی که بر آنها قتل نوشته شده به آرامگاه خود خواهند رفت ، اگر من در جای خودم بمانم ، این خلق ننگین به چه امتحان و مبتلا می شوند؟ چه کسی در آرامگاه من خواهد بود، در حالی که خداوند آن را هنگام گستردن زمین اختیار کرده و آن را امان دین و دنیای آنها قرار داده است . آنگاه جن بعد از سخنان سیدالشهداء گفتند: بخدای سوگند اگر نه این است که اطاعت شما لازم و ترور جایز نیست ، تمام دشمنان شما را قبل از اینکه به شما برسند هلاک می کردیم ! حضرت فرمود: بخدا سوگند ما از شما بیشتر قدرت داریم بر دشمنان ، ولی (ما اقدام نمی کنیم تا) لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینه یعنی تا هر که هلاک می شود بعد از روشن شدن راه و هر که هدایت می یابد نیز از روی آگاهی باشد. (نفس المهموم)

فصل دوم : زمینه های قیام یا اسلام و سیدالشهداء

ان الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة
مخالفین هر مکتب و هر دینی ، در ابتدای ظهور مکتب جدید، بطور علنی با آن برخورد می کنند، زیرا آن مکتب ، بخاطر جوانی و تازگی آن ، هنوز دارای طرفداران جدی نشده است ، ولی آنها در اکثریت و قدرت هستند، همچنانکه دیدیم مشرکین در صدر اسلام با تمام توان از هر راهی که ممکن بود، مانند شکنجه ، و تهمت و قتل و غارت و جنگ و غیره به مقابله با اسلام پرداختند.
اما پس از آن مکتب و مرام ، پیشرفت پیدا کرد، و دارای طرفداران جدی شد و به قدرت رسید، مخالفین آن مکتب دیگر نمی توانند با روش مقابله رویاروی و اظهار مخالفت علنی به مقابله بپردازند، زیرا با نفوذی که مکتب جدید دارد، آنها رسوا و نابود می شوند، بهترین راه برای مقابله با مکتب و انقلابی که پیروز شده است ، همگام شدن ظاهری با آن مکتب ، و تظاهر نمودن به قبول آن ، و سپس منحرف کردن تدریجی مردم از اصول و پایه های آن مکتب است به گونه ای که مردم متوجه حساسیت انحرافات نشوند، تنها وقتی متوجه مکتب و اعتقاد خود بشوند که کار از کار گذشته و در مقابل عمل انجام شده قرار بگیرند، یعنی خود را در عمل و عقیده نسبت به آن مرام سست احساس کنند، اینجاست که یک درخت تنومند و ریشه دار را می شود موریانه وار بر اثر نابود کردن تدریجی ریشه های مخفی آن با یک ضربه و فشار اندک سرنگون کرد.
موریانه حیوانی ضعیف و نابیناست ، به گونه ای که مورچه دشمن سرسخت او به حساب می آید، اما همین حیوان ضعیف ، اگر به ساختمان یا درخت تنومندی حمله کند، آن را ویران می کند.
روش ویرانگری این حیوان بسیار سهمگین است ، او از دو ویژگی استفاده می کند، ویژگی اول آنکه چون از نور خورشید فراری است . وقتی به چیزی مانند درخت یا ستون خانه حمله می کند، آن را از درون پوک می کند به گونه ایکه جدار بیرونی و پوسته بیرونی سوراخ نشود، به این ترتیب ، انسان هرگز متوجه تهی شدن و سست شدن ستون خانه نمی شود، مگر افراد متخصص و ژرف نگر، ویژگی دوم او این است که ویرانگری خود را به آرامی و اندک اندک انجام می دهد، به گونه ای که تا قبل از وقوع حادثه ، هر کس به ستون یا درخت تکیه دهد، متوجه فاجعه ای که در شرف وقوع است نمی شود، آن فاجعه ای که بر سر اسلام به وقوع پیوست و می رفت تا به مرور زمان ، همراه با خواب غفلتی که سراسر عالم اسلام را فراگرفته بود، ستون خیمه اسلام را یکسره نابود کند، درست مانند همین

جریان بود، مسلمانان در خواب غفلت ، و مخالفین به آرامی و تدریج ، مشغول تهی کردن و نابود کردن اساس و ریشه های درونی و پر اهمیت اسلام بودند.
آنچه ما در این نوشتار بر آنیم که به وضوح روشن سازیم ، بیان عمق فاجعه و خطر بزرگی بود که می رفت اسلام و زحمات پیامبر اکرم و شهداء و فداکاریهای اهل بیت عصمت و طهارت را از بین ببرد. این درست است که خداوند دین خود را حفظ می کند، اما منافقین سعی خود را بکار خواهند گرفت ، و خداوند هم به وسیله اسباب و علل طبیعی دین خود را محافظت می کند، و حکمت الهی بر این قرار گرفت که سیدالشهداء، خون خدا شود و سر بقاء دین گردد همچنانکه نبی مکرم آورنده آن شریعت شد.
امیرالمؤ منین علیه السلام وقتی پرچمهای معاویه و اهل شام را دید فرمود: سوگند به خدایی که دانه را شکافت و خلایق را آفرید، اینها اسلام را بالاجبار پذیرفتند ولی در باطن مسلمان نبودند، وقتی که یار و یاور پیدا کردند، کفر خود را اظهار نمودند و به دشمنی خود با ما برگشتند، جز اینکه نماز را رها نکردند. (34)
آنچه بعد از پیامبر اکرم انجام گرفت ، خواسته یا ناخواسته ، نتیجه ای جز نابودی تدریجی اسلام نداشت ،
اکنون به انحرافات و اجتهاداتی که خلفاء در مقابل پیامبر و بعد از حضرت ، نسبت به تغییر دستورات دینی انجام دادند، و کار را به جایی رساندند که امام حسین علیه السلام برای نجات دین ، جز فداکاری چاره ای نداشت ، توجه می کنیم .

وضعیت اسلام و مسلمین از ابتدا تا زمان قیام سیدالشهداء

یا ابا عبدالله انی اتقرب الی الله و الی رسوله و الی امیرالمؤ منین و الی فاطمه و الحسن و الیک بموالاتک و بالبرائة ممن اسس اساس ذلک و بنی علیه بنیانه ...

این همه انحرافات و گمراهیها که منجر به قیام و شهادت مظلومانه اباعبدالله الحسین و یارانش گردید، نتیجه کارهایی است که از اواخر عمر پیامبر به بعد، انجام گرفت .

شروع انحرافات در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

جریان را از بستر بیماری پیامبر شروع می کنیم ، هنگام رحلت حضرت فرا رسیده بود، در خانه حضرت عده ای از اصحاب از جمله عمر بن خطاب حاضر بودند، پیامبر فرمود: بیائید تا برای شما فرمانی را بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید، عمر گفت : پیامبر هذیان می گوید!! کتاب خدا برای ما کافی است ، تعجب اینجاست که در حضور پیامبر و در زمان حیات حضرت ، عده ای به طرفداری از عمر برخاستند و حرف او را تکرار کردند، و عده ای سخن پیامبر را تایید کردند و چون مشاجره و سخنان بیهوده بالا گرفت ، پیامبر فرمود: برخیزید. (35)

آری اگر مسلمان از غصه خون بگرید - همچنان که ابن عباس بشدت می گریست - که چرا نگذاشتند فرمانی را که ضامن هدایت بشر بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر کند، جا دارد، و شما خود خوب می دانید وقتی در حضور پیامبر، با گستاخی به اعتراض برخیزند، در فردای رحلت حضرت چه رخ خواهد داد؟!

و این اولین و مهمترین انحراف اساسی بود که در مقابل پیامبر انجام گرفت ، این جریان که در کتابهای متعدد و معتبر اهل سنت آمده است نشانگر مطالب بسیاری است که قلم از ترسیم آن عاجز است .

2 - به دنبال همین جریان ، مسئله تمرد از سپاه اسامه واقع شد، پیامبر اکرم اسامه ابن زید را که جوانی بود تقریبا هیجده ساله در واپسین لحظات زندگی خویش برای جنگ با سپاه روم در سرزمین اردن بسیج نمود، حضرت خود شخصا بسیج نمودن اصحاب را آن هم در حال مرض و تب شدید به عهده گرفت ، کلیه سرشناسهای مهاجر و انصار امثال ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح و سعد ابن ابی وقاص را در سپاه اسامه گرد آورد و با تاءکیدات فراوان آنها را سفارش نمود که در رفتن عجله کنند.
اما اصحاب از اینکه جوانی حدودا هیجده ساله بر سالمندان فرمانده شده ، شدیدا بر پیغمبر خورده گرفتند و حضرت در حالی که از شدت تب سر مقدس را بسته و حوله ای بخود پیچیده بود، اعتراض آنها را روی منبر پاسخ گفت .
وقتی بیماری حضرت شدت گرفت پیوسته می فرمود: که در تجهیز سپاه اسامه بکوشید، سپاه اسامه را حرکت دهید، سپاه اسامه را روانه کنید، اما عده ای از اصحاب سستی می کردند، تا اینکه نبی اکرم رحلت نمود و آنها از رفتن امتناع کردند، (36) پیامبر اکرم می خواست مدینه را از وجود این افراد خالی کند و زمینه را برای خلافت حضرت علی علیه السلام مهیا کند و جلو تندروی برخی را بگیرد تا نگویند علی جوان است و ابوبکر پیرمرد، ولی آن ها از پیوستن به لشکر اسامه امتناع کردند که قبل از همه ابوبکر و عمر این کار را کردند، جوهری در کتاب السقیفه می نویسد: پیامبر پی در پی می فرمود: سپاه اسامه را روانه کنید، خدا لعنت کند هر کس از آن روی برگرداند. (37)

و سرانجام آن انحراف عظیم و تزلزل بزرگ بعد از رحلت نبی اکرم ایجاد شد، یعنی با اینکه کمتر از سه ماه و نیم از جریان غدیر خم و نصب حضرت امیر در مقابل دهها هزار نفر نمی گذشت ، و با اینکه همگی با حضرتش بیعت کرده بودند، اما تو گوئی هیچ جریانی رخ نداده است ، و در زمانی که هنوز جسد مطهر نبی مکرم روی زمین بود، آنها مشغول یکسره کردن مساءله حکومت شدند.

در نظر سطحی توده مردم ، امامت و رهبری ، یک مسئله سیاسی تلقی می شد، که از حساسیت بالائی مانند نماز و روزه و حج و جهاد، برخوردار نیست ، بگونه ای که وقتی ظواهر دین مانند مسجد و نماز و حج و روزه برقرار باشد دین را برقرار و اسلام را پیاده شده تلقی می کنند و حس مذهبی آنها ارضاء می شود.

و همین غفلت و جهالت عمومی باعث شد، پاسداران الهی را از منصب خود دور کنند، و این گامی بود بس بزرگ برای نابودی تدریجی دین ، می دانیم یک خانه ، یک محله ، یک شهر و یا یک کشور اگر از پاسدار و نگهبان و رهبر شایسته برخوردار باشد، جامعه هر چند دچار مشکلات فرعی گردد، اما دشمنان ، هرگز نمی توانند، مقاصد شوم خود را پیاده کنند، و بر عکس جامعه ای که حکومت آن در دست دشمنان باشد، اصلاحات جزئی و فرعی هرگز نمی تواند دلیل پیشرفت آنها حساب شود.

و ما امروز حساسیت امامت و رهبری را در سراسر زندگی و عقائد و احکام مسلمین مشاهده می کنیم ، امامت ستون دین بود، و بخاطر اهمیت فوق العاده آن بود که طبق روایات به هیچ چیز مانند ولایت سفارش نشد.

پیامبر فرمود: هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، مانند کفار جاهلیت مرده است ، و فرمود: یا علی اگر کسی به مقدار عمر نوح خداوند عزوجل را عبادت کند، و همانند کوه احد طلا داشته باشد و در راه خدا انفاق کند، و آنقدر عمر کند که هزار سال با پای پیاده حج کند، آنگاه میان صفا و مروه مظلومانه کشته شود، اما ولایت تو را نداشته باشد، بوی بهشت به مشامش نرسد و وارد آن نشود. (38)

و به همین جهت بود که امامت علی بن ابی طالب ، که یگانه پاسدار دین بود، دیگر قابل تحمل نبود، همچنانکه با کنار گذاردن ایشان ، راه برای انحراف بعدی هموار می شد که شد.

هنوز صدای پیامبر در فضای غدیر در گوش مردم طنین انداز بود که می فرمود: خدایا دوستان علی را دوست بدار و دشمنانش را دشمن دار، که به خانه فاطمه هجوم آوردند، عمر صدا زد بخدا قسم کسانی که در خانه متحصن هستند باید برای بیعت با ابوبکر خارج شوند و گرنه خانه را با ساکنان آن آتش می زنم !
یکی گفت : در این خانه فاطمه است ، جواب داد گرچه او باشد (39)، و شهرستانی در ملل و نحل از نظام نقل نموده است که عمر در روز بیعت چنان بر شکم فاطمه زد که محسن را سقط کرد و عمر فریاد می زد خانه را با هر که در آن است آتش زنید و در خانه نبود جز علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام). (40)
و سرانجام حضرت علی علیه السلام را با وضعیتی بس ناهنجار برای بیعت به مسجد بردند و با شمشیر کشیده او را به بیعت تهدید نمودند، حادثه آنقدر تاءسف بار بود که ابوبکر هنگام مرگ آرزو می کرد ای کاش من معترض خانه فاطمه نمی شدم هر چند کار به جنگ می کشید. (41)
و به دنبال آن مساءله فدک پیش آمد، و دست خاندان پیامبر را با جعل یک حدیث ، از این پشتوانه اقتصادی کوتاه کردند و به دنبال آن خمس که حق مسلم اهل البیت بود از خاندان پیامبر دریغ شد.

جنایات جنگی خالد ابن ولید و سکوت خلیفه

یکی از صفحات سیاه تاریخ که در اوایل دوران رحلت پیامبر اکرم انجام گرفت ، حادثه تاءسف بار کشته شدن مالک ابن نویره و افراد قبیله او توسط سپاهی که ابوبکر، به فرماندهی خالد ابن ولید فرستاده بود، می باشد.
مالک ابن نویره ، که در جاهلیت و اسلام فردی محترم و شاعری بزرگوار و جنگجوئی دلاور و از بزرگان و جوانمردان بود که به او مثل می زدند، پس از ابوبکر، اعلام نمود تا قطعی و روشن شدن خلیفه پیامبر، از دادن زکاة امتناع می کند، اما دشمنان ، این کار او را بعنوان ارتداد او از اسلام تلقی کردند، خالد ابن ولید، فرمانده سپاه ابوبکر به طرف او هجوم آورد.
مالک افراد قبیله خود را بخاطر حفظ اسلام پراکنده کرد تا برخورد سوئی رخ ندهد، سپاه ابوبکر وقتی به سرزمین بطاح رسید از افراد قبیله کسی را ندید، خالد ابن ولید، دستور داد تا به تعقیب آن ها بپردازند، سربازان خالد، مالک و همراهان او را محاصره کردند، آنها دست به اسلحه بردند، سربازان خالد گفتند: ما مسلمانیم ، آنها هم گفتند: ما نیز مسلمانیم ، گفتند: پس این سلاحها چیست که با خود دارید؟ آنها گفتند: شما چرا سلاح برداشته اید؟ سرانجام اسلحه را کنار گذاردند و با سپاه خالد نماز صبح را برگزار کردند.
بعد از نماز اسلحه آنها را جمع کردند و همگی را دستگیر و بصورت اسیران در حالیکه لیلی همسر زیبای مالک نیز در میان آنها بود آنها را به نزد خالد آوردند، زیبائی و جمال بسیار زیاد همسر مالک که زبان زد عرب بود، خالد را مفتون ساخت ، خالد تصمیم به قتل مالک گرفت ، هر چه خواستند او را مانع شوند، قبول نکرد، حتی مالک گفت : ما را نزد ابوبکر بفرست تا او حکم کند، اما خالد نپذیرفت ، سپس دستور داد تا گردن مالک را بزنند، مالک به همسرش نگاه کرد و گفت : این است که مرا به کشتن داد.
خالد گفت : این خداست که بخاطر برگشتن تو از اسلام ، تو را به کشتن داد، مالک گفت : من مسلمانم ، اما خالد فرمان قتل را دوباره صادر کرد و او را کشتند و در همان شب با همسر وی همبستر شد و سپس اسیران را در شب بسیار سردی زندانی کرد و جارچی او فریاد زد - ادفئوا اسراکم - این لغت در (کنانه) کنایه از کشتن بود و اما در اصل معنایش پوشانیدن اسیران است ، با این حیله تمام آن اسیران را کشتند، جنایات چنان هولناک بود که سیل اعتراضات به ابوبکر وارد شد، یکی از کسانی که سرسختانه معترض شد خلیفه دوم است ، او به خالد گفت : مرد مسلمانی را کشتی و با زن او همبستر شدی ، بخدا قسم سنگسارت خواهم کرد!

اما ابوبکر، به هیچ وجه ترتیب اثر نداد و گفت : خالد اشتباه کرده است و از جنایات جنگی وی صرفنظر کرد، او حتی حاضر نشد که خالد را از فرماندهی عزل کند و گفت : خالد شمشیر خداست و من آن را غلاف نمی کنم ، فقط بعد از ابوبکر، عمر او را عزل کرد، و تنها به همین مقدار اکتفا نمود!!
آری این حوادث هولناک در کمتر از دو سال از رحلت پیامبر اتفاق افتاد و خون آن همه مسلمانان و نوامیس آنها به هدر رفت . (42)

یکی از حوادث تاءسف بار و جبران ناپذیر، اقدام خلیفه اول و دوم در جلوگیری از نوشتن و حتی روایت و بازگو کردن احادیث پیامبر می باشد، اخبار مربوط به ممانعت عمر از تدوین و جمع آوری حدیث از نظر شیعه و سنی متواتر است ، توجیه آنها این بود که بخاطر کثرت احادیث و اختلاف آنها و یا تدوین آنها، مردم از قرآن روگردان می شوند و کتاب خدا را رها می کنند، آری عمر قبلا نیز در مقابل پیامبر وقتی حضرت فرمود: برای شما چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید، در مقابل حضرت گفته بود، کتاب خدا کافیست ، حتی ابوبکر که پانصد حدیث از پیامبر جمع آوری کرده بود، همه آنها را آتش زد. (43)

و در همین راستا عمر به شهرها نامه نوشت که اگر کسی حدیثی را از پیامبر نوشته باید آن را از میان ببرد(44) و خود او نیز وقتی دید حدیث بسیار شده است ، به مردم دستور داد تا همه را نزد او آوردند، سپس فرمان داد تا همه را طعمه حریق سازند. (45)

او افرادی مثل عبدالله ابن مسعود و ابا درداء و ابا مسعود انصاری را حبس نمود، تنها به این جرم که از پیامبر زیاد حدیث نقل می کنند، آنها در مدینه ممنوع الخروج بودند تا بعد از عمر، که عثمان آنها را آزاد کرد. (46)

و در روایت دیگری آمده است که عمر ابن خطاب از دنیا نرفت تا اینکه اصحاب پیامبر چون عبدالله ابن حذیفة و ابادرداء و اباذر و عقبه ابن عامر را از اطراف گرد آورد و گفت : این احادیثی که در اطراف از پیامبر پخش کرده اید چیست ؟ گفتند: آیا از این کار نهی می کنی ؟ گفت : نه ، ولی نزد من باشید و تا من زنده ام حق ندارید از من جدا شوید، از شما حدیث می گیریم و یا بر شما رد می کنیم ، بدینسان بود که تا عمر زنده بود نزد او ماندند. (47)

و ابوبکر به بهانه اختلاف در احادیث می گفت : از پیامبر چیزی حدیث نقل نکنید و هر کس از شما سؤ ال کرد بگوئید: میان ما و شما کتاب خداست . (48)

قرظة ابن کعب گوید: عمر به مشایعت ما که به عراق می رفتیم آمد و گفت : می دانید چرا شما را مشایعت کردم ؟ گفتیم : می خواستی ما را احترام کنی ، گفت : علاوه بر آن ، کاری هم داشتم ، شما نزد مردمی می روید که زمزمه ای مانند زمزمه زنبور عسل (در خواندن قرآن) دارند، آنها را با احادیث پیامبر سرگرم نکنید، من نیز شریک شما خواهم بود، به همین جهت بود که هر وقت به قرظة می گفتند برای ما حدیث بگو می گفت : عمر ما را منع کرده است . (49)

و به همین جهت بود که اصحاب پیامبر از نقل احادیث اجتناب می ورزیدند، و یاللعجب که بهانه این کار، گاهی شبهه ایجاد اختلاف و احادیث کاذب ، و گاهی اعراض مردم از قرآن و گاهی زیاد و کم شدن سهوی در احادیث ذکر می شود.

اما كسى نيست كه بپرسد، آيا كتاب خدا كافيست و احتياج به تفسير ندارد، آيا فرمان خداوند در اينكه ما اتاكم الرسول فخذوه ، چگونه است ، سنت پيامبر را مردم چگونه بايد بدانند؟
و شما خود مى دانيد كه وقتى صحابه پيامبر در حساسترين زمان ، يعنى سالهاى اوليه بعد از پيامبر، كه هنوز حوادث و سخنان پيامبر در ذهن آنها نقش دارد و فراموش نشده ، صحابه نيز زنده و سالم هستند، اگر از نقل احاديث ، منع شود چه ضربه جبران ناپذيرى بر دين خداوند كه مى بايد تا قيامت پابرجا بماند، خواهد زد.
مصيبت بزرگتر آنكه پس از شيخين ، ديگران نيز روش آنها را پيش مى گرفتند، و از احاديثى كه زمان عمر روايت نشده بود منع مى كردند. عثمان ابن عفان بر منبر مى گفت : براى هيچكس جايز نيست ، حديثى را كه در زمان عمر و ابوبكر نشنيده روايت كند... (50)
معاويه نيز به دنبال همين سياست ، كه با اهداف او بسيار سازگارى داشت ، از احاديثى كه در عهد عمر نبود، منع مى كرد. (51)

حال شما خوانندگان عزیز قضاوت کنید، که اگر روش عقلا و اندیشمندان را در عمل به خبر در پیش می گرفتند، و هر خبری که آورنده آن مورد اعتماد بود، قبول می کردند، همچنانکه اکنون روش عملی همه فقهاء اسلام از شیعه و سنی چنین است ، و بعلاوه اگر می خواستند احادیث از اعتبار والائی برخوردار باشد، با شخصیت بی نظیری مانند امیرالمؤ منین علی ابن ابیطالب مشورت می کردند؟! همو که پیامبر اکرم در حدیث صحیح فرمود: علی با قرآن است و قرآن با علی است و ایندو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض نزد من گرد آیند. (52)
آری آنچه در ذهن هر صاحب دقتی با مشاهده این روایات نقش می بندند همچنانکه علامه سید شرف الدین فرموده است این است که : صحابه در روز نخست بیش از ما به لزوم تدوین حدیث پی برده بودند ولی مطامعی داشتند که با بسیاری از نصوص صریح و انبوه روایات پیامبر که در یکجا گرد می آمد و در دسترس همه قرار می گرفت ، وفق نمی داد. (53)

در همین راستا بود که عمر ابن خطاب صریحا اعلام کرد: دو متعه است که در زمان پیامبر حلال بود اما من از آن دو نهی می کنم و بر آن عقاب می کنم ، متعه حج و متعه نساء! (54)
بزرگی فاجعه را بنگرید که صریحا اعلام می شود، پیامبر حلال کرده و من حرام می کنم !! و در پی آن سیاستها و محبتهاست که برای توجیه و دفاع از آن فتوی بکار می افتد و متعه را حرام می شمرد.
در مسند احمد است که ابو موسی اشعری به مشروع بودن تمتع در حج فتوی می داد، مردی به او گفت : جلو بعضی از فتواهایت را بگیر، چون نمی دانی که امیرالمؤ منین عمر چه تغییراتی در احکام داده است . (55)
آری مشکله این بود که دستورات و اعمال عمر و ابوبکر همردیف سنت پیامبر و فرمان خدا، و بلکه بالاتر از آنها قرار می گرفت و مقدم می شد و این همان انحرافی است که امام حسین علیه السلام باید آن را درمان کند، احمد ابن حنبل در مسند خود آورده است که ابن عباس گفت : پیامبر نیز حج تمتع بجای آورد، عروة ابن زبیر گفت : ابوبکر و عمر آن را قدغن نموده اند، ابن عباس جواب داد: این پسرک چه می گوید؟ گفتند می گوید: ابوبکر و عمر آن را حرام کرده اند، ابن عباس گفت : می بینم که اینان به هلاکت می رسند، من می گویم پیامبر چنین می گوید، آن ها می گویند ابوبکر و عمر ممنوع کرده اند!
طبری و ثعلبی در تفاسیر خود و دیگران روایت کرده اند که حضرت علی علیه السلام فرمود: اگر عمر از متعه (عقد موقت) منع نکرده بود، جز افراد پست کسی زنا نمی کرد و به دنبال همین تغییرات و انحرافات بود که گفتن حی علی خیرالعمل را در اذان ممنوع نمود، تا مبادا مردم از رفتن به جهاد سست شود و حتی گفت که هر که آن را بگوید مجازاتش میکنم . (56)
و جمله الصلاة خیر من النوم ، نماز بهتر از خواب است را در اذان نماز صبح داخل نمود. (57) و ياللعجب که مسلمانان در همه چیز اختلاف کنند حتی در گفتن اذان که در زمان پیامبر هر روز از ماءذنها می شنیدند. (58)
و از جمله این انحرافات ، صحیح دانستن سه طلاقه نمودن زن است در یک مجلس ، برخلاف آیه قرآن و احادیث پیامبر اکرم که خود اهل سنت مثل صحیح مسلم و سنن بیهقی و مسند احمد و مستدرک احمد آورده اند، نسائی یکی از دانشمندان اهل سنت است گوید: به پیامبر خبر دادند مردی زن خود را یکجا سه طلاقه کرده ، حضرت برخاست و در حالی که خشمگین بود فرمود: با بودن من با کتاب خدا بازی می شود؟ کار بجائی

رسید که مردی عرض کرد یا رسول الله آیا او را نمی کشی ؟! اما خلیفه دوم دید که مردم به سه طلاقه نمودن زن در یک مجلس عجله می کنند، خواست آنها را عقوبت کند، آن را امضا کرد!!(59)
خالد محمد خالد مصری در کتاب دموکراسی خود می نویسد: عمر ابن خطاب هر جا مصلحت می دید نصوص مقدس دینی قرآن و سنت نبوی را ترک می گفت ! (60)
مسلمانان در اثر غفلت و پذیرش عملی انحراف در امامت و سستی و مستی مال و مقام ، بجای تخطئه او به سکوت و پیروی پرداختند، و این گونه انحرافات از امثال ابوبکر و عمر راه را برای خلفای بعدی باز کرد، که هر چه خواستند کردند و کسی را هم حق اعتراض نبود، زیرا اساس آن قبلا از سوی شیخین که مورد اتفاق آنان بود نهاده شده بود.
در رمضان سال 14 هجری عمر دستور داد تا مردم نماز مستحبی را به جماعت بخوانند و خود وقتی جماعت را دید گفت : چه بدعت خوبی است ؟! (61) و همو بود که دستور داد در نماز میت چهار تکبیر بگویند با اینکه طبق روایات اهل سنت مانند سیوطی در تاریخ الخلفاء و دیگران پیامبر پنج تکبیر می گفت .
و همو بود که حد سرقت را از غلامان حاطب برداشت و به غرامت سنگین تبدیل کرد، (62) و همو بود که حد زنا را از مغیرة ابن شعبه که با ام جمیل زنا کرده بود دفع کرد، و این مغیره همان است که حلبی درباره او می نویسد: او با سیصد تا هزار زن همبستر شد که فقط هشتاد نفر از آنان شوهردار بوده اند! و خلیفه یکی از چهار شاهد را تشویق کرد تا در شهادت تردد و تاءمل کند و حد را ساقط نمود. (63)

سیره شیخین یک سنت غیر قابل تردید شد!!

عمر و ابوبکر از دنیا رفتند در حالی که تغییرات و دگرگونیهای آنها همراه با شیفتگی دلهای بسیاری نسبت به ایشان بخاطر مسائلی که بعدا ذکر خواهد شد، سبب گردید که سیره آن دو بنام روش شیخین از پایه های احکام اسلامی شد، و مخالفت با روش آنها برای مسلمین قابل تحمل نبود، گرچه از حضرت علی علیه السلام باشد، بطوری که می بینیم پس از عمر در جلسه شورای شش نفره برای تعیین خلیفه بعدی ، عبدالرحمن ابن عوف به حضرت علی علیه السلام می گوید: با تو بیعت می کنم مشروط بر اینکه به کتاب خدا و روش شیخین عمل کنی !

ولی حضرت سیره آن دو را نپذیرفت ، اما عثمان پذیرفت و خلیفه شد.

نامه معاویه به زیاد و روش عمر در مورد عجم

سلیم ابن قیس گوید: زیاد ابن سمیه نویسنده ای داشت که شیعه و با من دوست بود، نوشته ای را برایم خواند که از جانب معاویه در جواب نامه زیاد بود، معاویه در این نامه پس از بیان مطالبی در کیفیت فریب مردم و اداره قبائل به زیاد می گوید:
با موالی و کسانی از عجمها که اسلام آورده اند به روش عمر ابن خطاب عمل کن ! چرا که ، این روش موجب خواری و ذلت آنان است .
1 - عربها می توانند با زنان و دختران عجم و موالی ازدواج کنند، اما آنها حق ازدواج با زنان عرب را ندارند.
2 - عربها از عجم ارث می برند ولی عجم از عرب ارث نمی برد. (64)
3 - حقوق و سهمیه کسانی که از عرب نیستند کم شود.
4 - در جنگها، عجم در صف مقدم (سپر بلا) باشند.
5 - عجم را به (کارهای سخت مثل) کندن درخت و هموار کردن راهها بگمار.
6 - در نماز جماعت هیچگاه نباید عجم پیش نماز عرب شود.
7 - در نماز جماعت تا یک عرب هست ، نباید عجم در صف اول باشد.
8 - نباید عجم را در گوشه ای از مرزهای مسلمانان ، یا شهری از شهرهای آنها فرماندار کنی .
9 - هیچکدام از عجم نباید قاضی مسلمانان و یا مجتهد و فتوی دهنده باشد.
سپس معاویه ادامه می دهد که : این همه روش عمر ابن خطاب نسبت به عجم و موالی بود، حقا که او با این خدمتی که به امت محمد عموما و به بنی امیه خصوصا نمود، شایسته برترین پاداش است ، به جانم سوگند، اگر آنچه او و رفیقش ابوبکر، و قوت و صلابت آنها در دین خدا نبود، ما و تمام این امت زیردست بنی هاشم (حضرت علی و خاندان او) بودیم و یکی پس از دیگری خلافت را همانند خاندان کسری و قیصر به ارث می بردند، ولی خداوند آن را از بنی هاشم خارج کرد و در عمر و ابوبکر نهاد، با اینکه در میان قبائل قریش پست تر از قبیله ایندو قبیله ای نیست ، به همین جهت ما در خلافت طمع کردیم ، چرا که ما از ایندو و اولاد این دو بخاطر ثروت و جنگ و نزدیکی به پیامبر، سزاوارتریم و...
ای زیاد: وقتی نامه من به دست تو رسید، عجم را خوار کن ، در تحقیر و تبعید آنان بکوش ، و در هیچ کاری از عجم کمک مگیر و هیچگاه هیچ کاری برای آنها انجام مده ...
ای زیاد: ابن ابی معیط به من خبر داد که تو نامه عمر را به ابوموسی

اشعری استاندار عمر در بصره ، خوانده بودی که در آن عمر ریسمانی به طول پنچ وجب برای ابوموسی فرستاد و به او پیغام داد:
ای ابا موسی ، از اهل بصره از موالی و از مسلمانان عجم هر کدام که قد او به پنج وجب رسید، گردن بزن !!
ابوموسی با تو مشورت کرد، ولی تو او را از عاقبت این کار برحذر داشتی ، و با مشورت تو، آن نامه را برگرداند، و تو آن را به نزد عمر بازگرداندی و آنقدر اصرار کردی تا عمر را از این تصمیم بازداشتی و به او هشدار دادی که : این تصمیم می تواند سبب شورش و اختلاف گردد و مردم به طرف علی گرایش پیدا کنند و حکومت تو را از بین ببرند، تا اینکه او را منصرف کردی .
آنچه آن روز کردی از روی تعصب نسبت به موالی بود، چون آن زمان می پنداشتی که خودت فرد گمنام و بی پدر و مولای قبیله ثقیف هستی .
ولی ای برادر فکر نمی کنم در اولاد ابوسفیان فرزندی شومتر از تو باشد، وقتی که عمر را از تصمیم او منصرف کردی !
و در ادامه این نامه آمده است که معاویه گفت :
عمر به تو گفت : که تصمیم داشته فرمانی مبنی بر قتل عام اعاجم و موالی به سایر بلاد نیز بنویسد، اما تو به او گفتی : این کار را نکن ، زیرا بیم دارم که علی آنها را که تعدادشان زیاد هم هست به یاری خود بخواند، و خودت می دانی دلاوری علی و خاندان او و دشمنی او را با تو و رفیقت ، بدین گونه بو که عمر را از تصمیمش بازداشتی ، ...
ای برادر! اگر عمر را از تصمیمش منصرف نمی کردی ، سنت عجم کشی امروز رایج بود، و خداوند ریشه اعاجم و موالی را بر می کند، خلفای بعدی هم به او اقتدا می کردند تا اینکه از آن ها در هیچ جا نام و نشانی بر جای نمی ماند، این اعاجم آفت دین هستند.
چه بسیار بود سنتهائی که عمر در این امت برخلاف سنت پیامبر برقرار کرد و مردم متابعت کردند، این هم مثل یکی از اینها می شد. و سپس بعد از برشمردن پاره ای از سنتهای عمر ادامه داد که : بزرگترین و محبوبترین آنها که چشم ما را روشن کرد، گرفتن خلافت از بنی هاشم و از اهل آن و معدن آن بود، چرا که خلافت جز برای آنها شایسته نیست و زمین نیز جز به آنها آباد نشود، این نامه را پس از خواندن ، پنهان کن و پاره نما
نویسنده زیاد گوید: زیاد پس از خواندن نامه معاویه آن را به زمین انداخت و به من گفت : وای بر من که از شیعیان آل محمد بودم ولی از پیروان شیطان شدم ، از شیعیان کسی که مثل این نامه را می نویسد، بخدا مثل من ، همانند شیطان است که از سجده بر آدم بخاطر تکبر و کفر و حسد امتناع ورزید.
راوی گوید: شب نشده ، از روی نوشته ، نسخه برداری کردم ، شب که

شد، نامه را گرفت و پاره کرد و گفت : کسی از مضمون نامه مطلع نشود، ولی نمی دانست که من نسخه برداری کرده ام . (65)

و مسعودی در مروج الذهب آورده است که عمر ابن خطاب فرمان داد که : فقط کنیزان عجم را به مدینه راه دهید نه مردان را.

انحرافات در زمان عثمان شدت گرفت

هر چه از عهد پیامبر بیشتر می گذشت ، انحرافات اوج می گرفت و ظهور بیشتری می یافت در زمان عثمان این انحرافات بسیار زیاد و علنی شد، بدعتها و جسارتها و انحرافات او از دستورات الهی بیش از آن است که در یک کتاب ذکر شود، دوران عثمان ، دوران عزت مخالفین پیامبر و ذلت صحابی بزرگ حضرت است .

اهانت به صحابه پیامبر، عبدالله ابن مسعود

او عبدالله ابن مسعود صحابی عظیم الشاءن پیامبر را بخاطر اعتراضات وی بر تغییراتی که در دین خدا می داد، در ملاء عام مورد خطاب قرار داده گفت : جانور زشتی نزد شما آمد که هر که به طعام وی رود، کثافت استفراغ خواهد کرد!
و دستور داد او را با وضع ناهنجاری از مسجد بیرون کنند، و در اجرای فرمان او ابن مسعود را بلند کردند و چنان بر زمین کوفتند که یکی از پهلوهایش شکست ، ابن مسعود گفت : فلانی بدستور عثمان من را کشت . (66)

و به دنبال آن اهانتهای اوست به عمار یاسر صحابی بزرگ پیامبر و ضرب و شتم او، احادیث در فضائل عمار بسیار وارد شده است ، اما عثمان همچنانکه بلاذری در انساب آورده است عمار را بخاطر اعتراض به رفتار عثمان در سوء استفاده از بیت المال ، اهانت کرده به او گفت : ای فرزند کسی که جلو ادرارش را نمی گیرد، بر من جراءت کردی ؟ سپس دستور داد که بگیریدش ، عمار را به نزد عثمان آوردند، آنقدر عمار را زد تا غش کرد و طبق روایت بلاذری با لگد به میان پای او زد تا غش کرد، به گونه ای که نماز ظهر و عصر از او فوت شد.
بار دیگر نیز وقتی خبر رحلت اباذر در تبعیدگاه ربذه که به دستور عثمان صورت گرفته بود به عثمان رسید گفت : خدا او را رحمت کند! عمار (با کنایة) گفت : آری خدا او را از طرف همه ما رحمت کند، عثمان (که از این کنایه برآشفته بود) گفت : ای که آ... پدرش را گاز می گرفت ، آیا می اندیشی که از تبعید او پشیمانم ، (ادب خلیفه را ملاحظه کنید)
سپس دستور داد تا بر پشت عمار کوبیده و گفت : تو هم به همان جای ابوذر برو، عمار آماده حرکت شده بود که طائفه بنی مخزوم به حمایتش آمدند، خبر به حضرت علی علیه السلام رسید و از حضرت خواستند با عثمان صحبت کند، حضرت به عثمان فرمود: ای عثمان از خدا بترس ، تو یکی از مردان شایسته مسلمین (ابوذر) را تبعید کردی که در آن تبعید جان سپرد، الان می خواهی همانند او را نیز تبعید کنی ، سخن میان ایندو طولانی شد تا اینکه عثمان گفت : تو (یا علی) به تبعید شدن سزاوارتری از عمار، حضرت فرمود: اگر می خواهی این کار را بکن ، اما مهاجرین جلو عثمان را گرفتند و گفتند: اینکه نمی شود هر که با تو سخن گوید او را تبعید کنی ؟ و لذا از تبعید عمار صرف نظر کرد.
و در مورد عمار همین بس که پیامبر فرمود: هر که عمار را ناسزا گوید و یا دشمن دارد خدا او را ناسزا گوید و دشنام دارد. (67)

اما داستان تبعید ابوذر به شام و از آنجا به ربذه و رحلت وی در آنجا از مسلمات و وقایع اسف بار تاریخ اسلام است ، و شما خود بهتر می دانید وقتی بزرگان اسلام این چنین تحقیر شوند، برای اسلام چه ارزش و آبروئی باقی خواهد ماند. او دستور داد تا ابوذر را به بدترین وجه از شام به مدینه آورند و گفت : او را بر روی شتر درشت سوار کن و همراهی سخت با او همراه کن که شب و روز براند تا یاد عثمان و معاویه را فراموش کند، ابوذر که در سن پیری و لاغری اندام و بلندی قد و دارای سر و ریش سفید بود، چنان در میان راه سختی کشید که رانهای پای او زخم شاد و گوشت آن ریخت و سخت کوفته و رنجور شد، و در مجلس مباحثه ای که میان ابوذر و عثمان رخ داد، عثمان ابوذر را متهم کرد که در حدیث خود به پیامبر دروغ می بندد، ابوذر حضرت علی را گواه گرفت ، حضرت بنفع ابوذر شهادت داد و از او دفاع کرد، عثمان که از این سخن برآشفته بود با کمال جسارت به حضرت امیر علیه السلام گفت : خاک بر دهانت باد (مؤ لف گوید: اگر نه این بود که می بایسد عمق فاجعه روشن شود جراءت آوردن این جسارت را نداشتیم .)

حضرت امیر نیز به او فرمود: خاک بر دهان خودت باد، این چه کاری است که می کنی و چه انصافی است که روا می داری ؟ چرا بخاطر نامه معاویه و سخن نامعلوم او، با اباذر چنین می کنی ؟ با اینکه ظلم و فساد و فتنه و عناد معاویه معلوم است .

آری گستاخی عثمان به جائی رسید که مکرر به حضرت امیر علیه السلام نیز جسارت می کرد، گاهی پیغام می داد که حضرت از مدینه بیرون رود، و گاهی حضرت امیر را با فرد خبیث و ملعونی مثل مروان مقایسه کرده می گفت : بخدا قسم تو نزد من از مروان برتر نیستی ، حضرت امیر به او فرمود: آیا به من اینگونه می گوئی و مرا با مروان یکسان می کنی ، بخدا که من از تو برترم ، پدرم از پدرت و مادرم از مادرت برترند، فامیل من اینها هستند، تو هم فامیل خود را بیاور؟

و از همه شنیع تر جسارتی است که تاریخ همانند آن را نسبت به حضرت امیر نشان نمی دهد، حضرت امیر می فرماید: روزی عثمان در گرمی هوا به دنبال من فرستاد، وقتی نزد او رفتم دیدم روی تختی نشسته و عصائی در دست داشت ، و در پیش روی او چند کیسه طلا و نقره بود بمن گفت : ای پسر ابوطالب ، هر چه می خواهی از درهم و دینار شکم خود را پر کن که مرا آتش زدی به او گفتم : اگر این مال را کسی به تو بخشیده یا ارثی است یا سود تجارت است و می خواهی صله رحم کنی ، من یا قبول می کنم و تشکر می نمایم یا قبول نمی کنم تا به اموال تو اضافه شود!

و اگر این مال ، مال خداست و از بیت المال است که در آن حق مسلمانان و یتیم و در راه مانده است ، بخدا تو را نرسد که به من دهی و من را نرسد که از تو بگیرم .

عثمان (که خشمگنی شده بود) به طرف من آمد و با آن چوبدستی شروع به زدن من کرد! بخدا سوگند که من دستش را رد نکردم تا اینکه هر چه خواست کرد، سپس عبا را بر کشیدم و به منزلم آمد و گفتم : اگر من امر به معروف و نهی از منکر کردم خدا میان من و تو (حاکم) باشد. (68)

1- مروان
پس از بررسی اجمالی و ذکر نمونه ای از برخورد خلیفه سوم با اصحاب بزرگ پیامبر، نگاهی گذرا می اندازیم به افرادی که در خلافت عثمان ، مورد احترام و عزت قرار گرفتند، از جمله افرادی که به ناحق مورد احترام و لطف عثمان قرار گرفتند مروان ابن حکم است ، عثمان قریه فدک را همان که صدیقه کبری سلام الله علیها به شدت بر آن اصرار می نمود، اما ابوبکر و عمر او را منع نمودند، و با جعل مطالبی از پیامبر که هر چه ما باقی گذاریم صدقه است فدک را از حضرت گرفتند، آری عثمان آن را یکجا در اختیار مروان قرار داد (69)، چرا که مروان پسر عموی او و شوهر دخترش بود، و به این مقدار نیز بسنده نکرد، هنگامی که آفریقا در زمان عثمان فتح شد، خمس آن را که پانصد هزار دینار بود یکحا به مروان بخشید (70)، و در نوبت دیگر دستور داد یکصد هزار و پنجاه اوقیه به مروان از بیت المال پرداخت کنند، کلیددار بیت المال زید ابن ارقم بود وی اعتراض کرد و گفت : اگر به مروان صد درهم می دادی زیاد بود، اما وی کلیددار را عزل کرد. (71)
این مروان که اینقدر مورد لطف عثمان قرار گرفته است ، هموست که پیامبر اکرم ، پدرش حکم و اولاد حکم را لعنت نمود و وقتی مروان ابن حکم (پس از ولادت) نزد حضرت روسل آوردند فرمود: وزغ ابن وزغ ملعونی است پسر ملعونی است پسر ملعون (72)، و این ملعون همان است که به امام حسین علیه السلام گفت : (شما) خانواده ملعونی هستید، و حضرت حسین علیه السلام به او فرمود: بخدا سوگند، خداوند تو را در حالی که در پشت پدرم بودی لعنت نموده است (73)، و این مروان همان است که خطبه عید را قبل از نماز می خواند تا مردم متفرق نشوند و او حضرت امیر علیه السلام را سب کند. (74)
و این مرد همان است که در هر جمعه و جماعتی حضرت امیر را سب می کرد، حتی می فرستاد تا شخصی درون خانه امام مجتبی رود و او و پدر بزرگوارش را به شدت ناسزا گوید.(75)
و او همان است که جلو جنازه امام مجتبی را گرفت و گفت : نمی گذارم او کنار پیامبر دفن شود. (76)
آری عثمان این وزغ ملعون را امین خود و مشاور خویش قرار داد و بر مسلمین مسلط کرد.

حکم ابن عاص مورد عنایت خلیفه می شود.

و از جمله افراد پستی که بوسیله عثمان مورد احترام قرار گرفتند، حکم ابن ابی العاص ، عموی عثمان و پدر مروان است ، این مرد از همسایه های پیامبر در جاهلیت بود از همه بیشتر پیامبر را اذیت می کرد، در پشت سر حضرت با نشان دادن حالاتی حضرت را مسخره می کرد و چشمک می زد، طبق روایات ، پیامبر در یکی از این مواقع او را نفرین نمود و چشم او تا آخر عمر پرش پیدا کرد.
او همان است که هنگامی که پیامبر با یکی از همسرانش بود، بر حضرت مشرف شد و بدچشمی کرد، حضرت در حالی که نیزه کوچکی در دست داشت ، به دنبال او بیرون آمده فرمود: چه کسی عذر خواه من است از این وزغ ملعون ، و سپس او و فرزندانش را به طائف تبعید فرمود، عثمان پس از پیامبر از ابوبکر و عمر خواست تا او را برگردانند، اما آنها قبول نکردند ولی او خود در زمان خلافتش اینکار را کرد، قبلا گفتیم که پیامبر این فرد و فرزندش مروان را لعنت نمود، اما عثمان او را پناه داد و صدقات قضاعه را که سیصد هزار درهم بود، در اختیار وی نهاد. (77)

ولید فاسق شرابخوار از خلیفه هدیه می گیرد

یکی دیگر از کسانی که مورد لطف عثمان قرار گرفت ، ولید ابن عقبة برادر مادری خلیفه است ، عثمان به او یکصد هزار از بیت المال عطا کرد.
و این ولید همان است که پدرش از سرسخت ترین دشمنان پیامبر بود و بر روی پیامبر آب دهان پرتاب کرد، پیامبر اکرم به وی فرمود: اگر بیرون مکه تو را ببینم سرت را با شمشیر جدا می کنم ، و در جنگ بدر اسیر و کشته شد، اما خود ولید همان است که قرآن او را فاسق نامیده است ، او فاسقی است ، شرابخوار و زناکار، که نسبت به دین هتاک است .
ولید همان است که وقتی بر کوفه از طرف عثمان امیر شد، با حالت مستی به نماز آمد و در محراب مسجد قیی کرد و نماز صبح را چهاررکعت خواند و در نماز شعر عاشقانه خواند و گفت : آیا می خواهید بیشتر بخوانم ؟! آری عثمان این فاسق فاجر را مامور صدقات بنی ثعلب کرد و سپس استاندار کوفه نمود و بر نوامیس و دین مردم امین قرار داد، تعجب آور آنجاست که خلیفه در اجرای حد بر این شرابخوار سستی می کرد تا اینکه حضرت امیر علیه السلام حد را بر او جاری نمود. (78)

ابوسفیان مورد عنایت خلیفه می شود

فرد دیگری که مورد احترام و لطف خلیفه قرار گرفت ابا سفیان ابن حرب است ، عثمان همان روزی که به مروان یکصد هزار داد به ابوسفیان دویست هزار از بیت المال داد. (79)

اما ابوسفیان همان دشمن سرسخت پیامبر است در جاهلیت و پناهگاه منافقین است در اسلام ، حضرت علی علیه السلام به او فرمود: تو همواره دشمن اسلام و مسلمین بوده ای ، و هموست که پیامبر او و دو پسرش معاویه و یزید (برادر معاویه) را در وقتی که با هم می آمدند لعنت نمود و فرمود: خدایا لعنت کن سواره را (ابوسفیان) و آنکه جلو و آنکه پشت اوست . (80) تعجب اینجاست که هر سه تای این افراد ملعون مورد احترام سه خلیفه قرار گرفتند، زیرا ابوبکر، یزید ابن ابوسفیان را والی شام کرد، و عمر معاویه را پس از یزید، والی شام نمود و عثمان نیز ابوسفیان را گرامی داشت .

و به طرق مختلف روایت کرده اند که وقتی عثمان خلیفه شد، ابوسفیان نزد عثمان آمد و گفت : خلافت پس از عمر و ابوبکر به تو رسید، آن را مانند توپ به گردش در آور و پایه های آن را در بنی امیه قرار ده ، که حق همین حکومت است و بهشت و جهنمی در کار نیست ، عثمان فریاد زد: از من دور شو خدا به تو چنین و چنان کند. (81)

و در روایت دیگر آمده است که ابوسفیان پس از آنکه نابینا شده بود، نزد عثمان آمد و پرسید: آیا کسی هست ؟

گفتند: نه ، گفت : خدایا کار را کار جاهلیت قرار ده و حکومت را حکومت غاصبانه و پایه های زمین را برای بنی امیه بر پا کن . (82) آری این دشمن دیرین اسلام با این وضعیت مورد لطف و تفقد خلیفه قرار می گیرد.

عنایات خلیفه به عبدالله ابن سعد

و از جمله افراد بنی امیه که مورد لطف خلیفه اموی قرار گرفتند برادر رضاعی عثمان عبدالله ابن سعد ابن ابی سرح است ، عثمان خمس غنائم آفریقا را در جنگ نخست که پانصد هزار دینار می شد به وی بخشید در حالی که بهره یک سواره نظام سه هزار بود. (83)
و او را والی کشور مصر نمود و مردم آنجا از ظلم وی به عثمان شکایت بردند ولی عثمان بر حکومت وی پافشاری می کرد، این عبدالله همان است که ابتدا مسلمان شد سپس مرتد شد و پیامبر هنگام فتح مکه ، فرمود تا او را بکشند، و خونش مباح است هر چند که زیر پرده کعبه باشد، اما عثمان او را پناه داد و پنهان کرد تا در موقعیت مناسب از پیامبر برای وی امان خواست ، پیامبر مدتی سکوت نمود، سپس قبول فرمود، وقتی عثمان رفت ، پیامبر فرمود: من سکوت نکردم مگر بخاطر اینکه یکی از شماها برخیزد و گردن او را بزنند. (84)
آری این افراد بخاطر اینکه جزء خاندان بنی امیه و منسوبین عثمان هستند مورد لطف قرار می گیرند گرچه اسلام از آن ها بیزار است .

بطور خلاصه آنکه عثمان ، تمام سعی خود را بر آن گذارد تا طبق گفته ابوسفیان تمام مراکز حساس را به بنی امیه واگذار کند، معاویه را در شام تام الاختیار قرار داد، عبدالله ابن ابی سرح را در مصر گمارد و ولید را در کوفه و مروان را مشاور خود نمود.
بلاذری در انساب گوید: عثمان چه بسیار که بنی امیه را حکومت می داد و وقتی اعمال آنها مورد اعتراض اصحاب پیامبر قرار می گرفت و به او تذکر می دادند، گوش نمی داد(85) او شیفته خاندان خود بنی امیه بود و تلاش می کرد تا یک حکومت اموی بپا کند، شبل ابن خالد نزد عثمان آمد وقتی که در مجلس او جز بنی امیه کسی نبود و گفت : ای گروه قریش شما را چه شده ؟ آیا در میان شما طفلی نیست که بخواهد بزرگ شود، یا فقیری که بخواهد غنی گردد یا گمنامی که بخواهید نامش را بلند گردانید، چرا این اشعری - ابوموسی - را بر عراق مسلط کرده اید که آن را کاملا ببلعد، عثمان گفت : چه کسی را برای عراق در نظر دارید؟
گفتند: عبدالله ابن عامر، و او عبدالله را در حالی که بیست و چهار یا پنج ساله بود بر عراق حاکم نمود. (86)
آری عثمان بنی امیه را بر امت اسلامی مسلط می کرد و می گفت : اگر کلیدهای بهشت در دست من بود، آن را به بنی امیه می دادم تا همگی وارد بهشت شوند. (87)
و چه زیبا و دقیق است تعبیر حضرت امیر علیه السلام نسبت به اعمال عثمان آنجا که در خطبه شقشقیه می فرماید: هنرش خوردن و دفع کردن بود، فرزندان پدرش (بنی امیه) مانند شتر گرسنه که در فصل بهار علف صحرا را با اشتها می بلعد، آن ها نیز اموال خدا را غارت کردند، تا اینکه شیرازه زندگیش گسیخت ، اعمالش در سقوطش تسریع کرد و شکم خوارگی او وی را هلاک کرد. (88)

آری عثمان شیفته خاندان بنی امیه است در حالی که قرآن این خاندان را شجره ملعونة می نامد، و آن وقتی بود که پیامبر در خواب دید که بنی امیه همانند میمونها بر منبرها قرار گرفته اند، و غصه دار شد و فرمود: بزودی آنها بر شما غلبه می کنند و رؤ سای بدی خواهند بود، خداوند آیه 60 سوره اسراء را نازل نمود که در طی آن فرمود: و ما جعلنا الرؤ یا اللتی اریناک الا فتنة للناس و الشجرة الملعونة فی القرآن الایة . (89)
و از ابی برزة روایت کرده اند که مبغوض ترین زنده ها یا مبغوض ترین مردم نزد پیامبر بنی امیه بودند، و حضرت امیر علیه السلام فرمود: هر امتی آفتی دارند و آفت این امت بنی امیه هستند. (90)
و اگر می خواهید به کیفیت اسلام و مسلمین در دوران حکومت بنی امیه پی ببرید به سخن پیامبر اکرم توجه کنید که فرمود:
هرگاه بنی امیه تعدادشان به چهل نفر رسید، بندگان خدا را برده خود گردانند و مال خدا را بخشش قرار دهند، و کتاب خدا را به فساد و تباهی کشند. (91)

فساد و تباهی در زمان عثمان کار را به جائی رساند، که خشم مردم را برانگیخت و سرانجام او را در میان خاندانش به قتل رساندند، و قتل او خود سر منشاء حوادث بزرگ و جنجالی در تاریخ شد، پس از عثمان ، مردم به طرف حضرت علی علیه السلام هجوم بردند، حضرت با اصرار زیاد مردم خلافت را پذیرفت ، اما با اینکه به آنها تذکر داد که روش او با دیگران فرق دارد، و آن ها قبول کردند، ولی در عمل هرگز نتوانستند خود را با عدالت علوی وفق دهند.
طی پنج سال حکومت حضرت امیر، اکثر آن به سه جنگ خونین و داخلی با ناکثین و مارقین و قاسطین سپری شد، اصرار حضرت امیر نیز بر اصلاح امور بخاطر رسوخ سنتهای خلفای گذشته بی ثمر ماند، در مقابل اعتراض حضرت امیر به برخی بدعتها مردم صدا بر می آوردند که سنت شیخین را می خواهد تغییر دهد، وای که سنت شیخین از میان رفت !!

معاویه بیست سال امیر و بیست سال خلیفه بود

و پس از شهادت حضرت امیر علیه السلام معاویه که تا بحال بعنوان یک شورشی شناخته می شد، رسما بعنوان خلیفه بر سر کار آمد، روی کار آمدن معاویه ، نمودار شدن تمام کینه های باطنی بود که سالها جراءت ظهور نداشتند، حکومت وی اوج تباهی و فساد جریان مخالف را نشان داد، معاویه از دوران خلیفه دوم پس از برادرش یزید والی شام شد، عمر در زمان خلافتش برخلاف برنامه و طبیعت خود که به استانداران سخت گیری می کرد!
با معاویه مسامحه کرد و به او گفت : نه بتو امر می کنم و نه تو را نهی می کنم (92)، و به این ترتیب او در اعمال خود افسار گسیخته و همانند پادشاهان کسری و قیصر عمل می کرد او که سالهای سال در شام حکومت کرده بود و پایه خود را محکم نموده بود، با بدست گرفتن خلافت ، دین خدا را به بازیچه گرفت ، معاویه بیست سال از زمان عمر تا پایان خلافت عثمان بر شام امیر بود، و پس از آن نیز به مدت بیست سال دیگر بعنوان خلیفه خلافت کرد.

ما برای نشان دادن مظلومیت اسلام و اهل البیت علیهم السلام در زمان امام حسین علیه السلام ناچاریم مقداری بیشتر راجع به احوالات مردم و انحرافات دینی در زمان خلافت بیست ساله معاویه صحبت کنیم .
مادرش هند دختر عقبة است ، که در دشمنی پیامبر بسیار کوشا بود، و از ابن ابی الحدید و ابن عبدربه نقل شده است که گفته اند هند متهم به زنا بوده ، بلکه گفته اند از زنادهندگان معروفه بوده است .
و او همان است که پس از شهادت حضرت حمزه عموی گرامی پیامبر اکرم بر سر نعش ایشان آمد و جگر ایشان را در آورده و در دهان گذارد و به قدرت الهی سخت شد و دندان در وی اثر نکرد و سپس جسد حمزه را مثله کرد و اعضاء قطعه قطعه شده حضرتش را چون گردنبند آویخت ، سایر زنان قریش نیز به او اقتداء کرده با شهداء چنین کردند، و زینب کبری در مجلس یزید همین جریان را به یزید گوش زد نمود.
این کار بر رسول خدا گران آمد و خون هند را هدر نمود، و به همین سبب بود که او را هند جگرخوار نامیدند. (93)
اما پدر معاویه همان ابوسفیان است که در سابق نسبت به شدت عداوت و نفاق او تا آخر عمر، اندکی صحبت شد، لیکن باید دانست که طبق نظر محققین ، ابوسفیان در ظاهر پدر معاویه است .
چنانکه راغب اصفهانی در محاضرات و ابن ابی الحدید از ربیع الابرار زمخشری نقل کرده است که نسب به معاویه به چهار نفر می رسد 1 - مسافر ابن ابی عمرو 2 - عمارة ابن ولید 3 - عباس 4 - صباح ، و این مصباح کارگر ابوسفیان و جوان زیبا بود، برعکس ابوسفیان که بسیار زشت و کوتاه بود، علامه حلی رضوان الله علیه نیز از کلبی نسابه که از ثقات علماء اهل سنت است نقل کرده و فضل ابن روزبهان که از علماء عامه است او نیز قبول کرده که معاویه فرزند چهارنفر بوده است و هند مادر او از زنادهندگان مشهور و صاحب پرچم بوده است ، که بیشتر با غلامان سیاه آمیزش داشته و هرگاه بچه سیاه می زاد، او را می کشت ، یکی از مادربزرگهای معاویه بنام حمامه نیز صاحب پرچم بود و در زنا بسیار فعال بوده است .
امام مجتبی علیه السلام نیز در کلام خویش به معاویه به همین نکته اشاره دارد آنجا که فرمود: تو خود می دانی آن بستری را که بر آن متولد شده ای . (94)

سه نفر در مقابل سه نفر

آن پدر معاویه و این خود معاویه و آن دیگری هم یزید پسر معاویه که احوالش معروف است و عجب اینجاست که پدر معاویه در مقابل پسر پیامبر ایستاد، و خود معاویه در مقابل حضرت علی علیه السلام و فرزند معاویه در مقابل امام حسین علیه السلام و این تناسب افراد یک خاندان را نشان می دهد.

حکیم سنائی در این مورد گوید:

داستان پسر هند مگر نشنیدی
که ازو و سه کس او به پیمبر چه رسید
پدر او دُرّ دندان پیمبر بشکست
مادر او جگر عم پیمبر بمکید
او بناحق حق داماد پیمبر بستاد
پسر او سر فرزند پیمبر برید
بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد
لعن الله یزیدا و علی آل یزید

عجب آنجاست که در محاضرات ج 1 ص 172 راغب از قدامه نقل می کند که اولاد زنا نجیب تر از حلال زاده ها هستند زیرا هنگام زنا، مرد با شهوت و نشاط است و فرزند او کامل به دنیا می آید، اما در آمیزش حلال ، آمیزش از شهوت مصنوعی است !! و مانند همین را قطب شیرازی در نزهة القلوب آورده و افزوده است که به همین جهت عمرو ابن عاص و معاویه از زیرکان سیاستمدار بوده اند. (95)
آیا کسی نیست که از این جاهلین متعصب بپرسد، بر فرض شما غیرت دینی ندارید؟ اما عقل و علم شما کجا رفته است ؟ آیا هر زناکننده ای پر شهوت است ؟ آیا هر زناکننده ای عزب و بی همسر است ، آیا آن زن زنادهنده که هر روز با کثیفی می آمیزد و شهوت او مرده است ، در انعقاد نطفه بی تاءثیر است ؟!
و از آن طرف آیا هر آمیزش حلالی ، از روی شهوت مصنوعی و بدون نشاط است ؟ خداوند تعصب و محبتهای بیجا را بکشد که چگونه عقل و شرع انسان را خام و بی اثر می کند!! اینها و امثال اینان بدانند که رسوائی و افتضاح امثال معاویه و یزید، با آب زمزم و کوثر قابل تطهیر نیست ، تا چه رسد به این لقلقه ها و آوازهای شوم .

معاویه از نظر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

معاویه در زمان پیامبر اکرم مکرر مورد لعن و نفرین حضرت قرار گرفته است ، قبلا گفتیم پیامبر او را و پدرش و برادرش را یکجا لعنت نمود.
و در روایت است که پیامبر اکرم در سفری شنیدند که دو نفر غنا می خوانند و به یکدیگر پاسخ می دهند، فرمود: ببینید ایندو کیستند؟ عرض کردند: معاویه و عمرو ابن عاص هستند، حضرت دو دست خویش بلند نموده عرضه داشت : خدایا آندو را به آتش برسان رساندنی . (96)
و در حدیث دیگری است که پیامبر فرمود: از این جاده مردی ظاهر می شود که به غیر از سنت می میرد و معاویه پیدا شد. (97)
و باز حضرت رسول به معاویه در حالی که عبور می کرد فرمود: خدایا او را لعنت کن و او را سیر مکن مگر با خاک (98) و فرمود: هرگاه معاویه را بر روی منبر من دیدید او را بکشید، ابوسعید خدری راوی حدیث گوید: اما ما این کار را نکردیم و لذا رستگار نشدیم !) آری این حدیث را علماء اهل سنت با چهار طریق معتبر نقل کرده اند، بلکه روایت کرده اند که مردی از انصار در زمان عمر خواست معاویه را بکشد، ما گفتیم : شمشیر نکش تا به عمر گزارش کنیم (ظاهرا هنگام امارت معاویه در شام بوده است) مرد انصاری گفت : من از پیامبر شنیدم که می فرمود: هرگاه معاویه را بر روی منبر دیدید که خطبه می خواند بکشید، اما گفتیم : ما هم شنیده ایم ولی اقدامی نمی کنیم تا به عمر گزارش کنیم ، آنها به عمر نوشتند، اما عمر تا هنگام مرگش پاسخی نداد.
و یاللعجب که طرفداران معاویه خود را به زحمت انداخته اند تا این حدیث را توجیه کنند، گاهی گفته اند: مراد از معاویه آن معاویه نیست ، گاهی گفته اند پیامبر گفت : او را بپذیرید، نه اینکه بکشید، و غیر ذلک . (99)
و اگر اطلاع کاملی از معاویه و احوالات او خواسته باشی ، به امیرالمؤ منین علیه السلام و سخنرانیها و نامه های وی ، مراجعه کن ، که کسی مانند حضرتش ترا از معاویه مطلع نکند.

معاویه و شراب

احمد ابن حنبل که از پیشوایان اهل سنت است در کتاب خود بنام مسند احمد ج 5:347 از عبدالله ابن بریده نقل کند که گفت : من و پدرم نزد معاویه رفتیم ، بعد از صرف غذا، شراب آوردند، معاویه خورد، و به پدرم نیز تعارف کرد، پدرم گفت : از آن موقع که پیامبر آن را حرام نمود من آن را ننوشیده ام ، معاویه پاسخ داد: من زیباترین جوان قریش بودم ، از هیچ چیز مثل شراب لذت نمی بردم ، مگر شیر یا هم صحبت شدن با انسان شیرین سخن . (100)
آری طبق فرمایش علامه امینی ره این تنها یزید نبود که شرابخوار و دائم الخمر بود، بلکه خاندان معاویه ، از ابوسفیان گرفته تا معاویه و یزید هر سه با شراب انس داشته اند.

بزرگان اهل سنت روایت کرده اند که معاویه ظرفی از طلا یا نقره را به بیشتر از خودش فروخت ، یعنی ظرف طلائی را با طلای بیشتری معامله کرد. یکی از اصحاب پیامبر بنام ابودرداء به او گفت : از پیامبر شنیدم که می فرمود: این گونه اشیاء باید به هم وزن فروخته شود (نه بیشتر) اما معاویه گفت : من در این کار اشکالی نمی بینم ، ابودرداء گفت : کیست که مرا از معاویه معذور کند، من او را از پیامبر خبر می دهم ، اما او از راءی خود به من می گوید و سپس عهد کرد که با معاویه در یک سرزمین نباشد، و در حدیث دیگری عبادة ابن صامت نیز در شام معاویه را از این ربا نهی کرد اما معاویه اعتراض کرده و گفت این حدیث را بازگو کن و مگو، عبادة گفت : می گویم هر چند معاویه را ناخوش آید. (101)

معاویه در دوران خود، کارهائی کرد که قبلا سابقه نداشت و به اولیات معاویه معروف است و پاره ای از آنها جزء بدعتهای دینی محسوب می شود، که در تواریخ مفصل ذکر شده است .
از شنیع ترین کارهائی که خلاف فرمایش صحیح پیامبر اکرم بطور علنی در زمان معاویه صورت گرفت این بود: زیاد ابن ابیه ، که او را زیاد ابن عبید هم می نامیدند، و خود معاویه نیز در نامه ای که به زیاد در ایام امام مجتبی نوشته بود، او را به زیاد ابن عبید خوانده و او را توبیخ کرده بود که تو مادر و بلکه پدر نداری ، اما با کمال وقاحت بعدا، زیاد را برادر خود خواند، زیرا ابوسفیان ادعا کرده بود که من با مادر زیاد (سمیه) که از ناپاکان صاحب پرچم در جاهلیت بود و با وجود داشتن شوهر زنا می داد، زنا کرده ام و زیاد فرزند من است !
با وجود اینکه در میان امت اسلام معروف و قطعی است که پیامبر اکرم فرمود: فرزند ملحق به شوهر است و مدعی زنا را باید سنگسار نمود، اما معاویه به سخن پدرش ابوسفیان و فاسق دیگر اعتماد کرد و زیاد را برادر خود نامید، زیرا زیاد از طرفداران سرسخت معاویه شده بود، بعد از آنکه در ابتدا از یاران حضرت امیر علیه السلام بود، آری زیاد بعد از پنجاه سال که پدر مشخصی نداشت و منسوب به کسی نبود، به شهادت ابی مریم سلولی که گفت : شهادت می دهم که ابوسفیان نزد من آمد و از من فاحشه ای خواست ، من گفتم جز سمیه کسی نیست ، او گفت : قبول است گرچه زیر بغل او بد بوست ، و با او زنا کرد. (102)

احمد ابن ابی طاهر در کتاب اخبارالملوک آورده است که : وقتی معاویه صدای مؤ ذن را شنید که می گوید: اشهد ان محمدا رسول الله ، گفت : مرحبا بر این پدر! ای فرزند عبدالله تو همت بلندی داشتی ! راضی نشدی جز به اینکه اسم خود را کنار نام پروردگار جهانیان قرار دهی . (103)
طبری در تاریخ خود آورده است که عمرو عاص با عده ای از اهل مصر نزد معاویه آمدند، عمرو عاص به همراهان سفارش کرد تا می توانید، معاویه را تحقیر کنید و از ارزش او بکاهید، حتی سفارش کرد که بر معاویه بعنوان خلیفه ، سلام نکنید.
معاویه که از این زد و بند آگاه شده بود به نگهبانان سفارش کرد که بر میهمانان آنچنان سخت بگیرید که هر کدام بیش از نجات جان خود چیزی در نظر نداشته باشد، میهمانان وارد شدند، اولین نفر، مردی بود بنام ابن الخیاط، او با آن بلائی که بر سرش آورده بودند، به نزد معاویه آمد و گفت : سلام بر شما ای رسول الله ، دیگران نیز همین کار را کردند، وقتی خارج شدند، عمرو عاص گفت : خدا شما را لعنت کند، من گفتم که به خلافت بر او سلام نکنید، شما به پیامبری بر او سلام کردید. (104)
آری زمینه روحی و صفات و خصائص معاویة در فکر پهلو زدن به نبوت است ، لذا به این افراد اعتراض نکرد و سخن آنها را انکار ننمود.

چرا به پیامبر احترام نمی گذاری ؟

اسد ابن ابد حضرمی یکی از کسانی است که عمری طولانی داشته است ، میان او و معاویه مکالمه ای واقع شد که نشان از باطن معاویه می دهد، معاویه به او گفت : آیا هاشم (جد اعلای پیامبر اکرم) را دیده ای ؟ گفت : آری مردی قد بلند و زیبا چهره بود، می گویند میان دو چشم او برکت بود، معاویه پرسید: آیا امیه (جد اعلای معاویه) را دیده ای ؟ گفت : آری مرد کوتاه قد و نابینا بود، گویند میان دو چشم او شر یا شومی بود، معاویه گفت : آیا محمد را دیده ای ؟ امد گفت : محمد کیست ؟ معاویه گفت : رسول خدا را می گویم ، امد گفت : پس چرا به حضرت احترام نمی گذاری و نام او را گرامی یاد نمی کنی و نمی گوئی رسول الله صلی الله علیه و آله .
(105)

انالله و انا الیه راجعون
مردی بنام مطرف ابن مغیره گوید: با پدرم نزد معاویه رفتیم ، پدرم با معاویه رفت و آمد داشت و از او و عقل او تعریف می کرد، تا اینکه شبی از نزد معاویه آمد، دیدم بسیار غمگین است و از شدت اندوه غذا نخورد، ساعتی منتظر شدم متوجه شدم ناراحتی او از ما و کار ما نیست ، پرسیدم : چرا امشب تو را غمگین می بینم ؟
گفت : پسرم من از نزد خبیث ترین مردم آمدم ! گفتم : جریان چیست ؟
گفت : من و معاویه با هم تنها بودیم به او گفتم : شما به آرزوی خود رسیده ای ، ای کاش بساط عدالت پهن می کردی و به مردم نیکی می کردی ، چرا که سن تو زیاد شده است . و ای کاش به حال برادران خود از بنی هاشم نظر می کردی و صله رحم می کردی ، بخدا سوگند که نزد آنها چیزی که از آن بیم داشته باشی نیست .
معاویه به من گفت : هیهات هیهات ، هرگز، هرگز، ابوبکر پادشاهی نمود و عدالت کرد و چنین و چنان کرد، بخدا سوگند که نتیجه ای نداد مگر اینکه پس از مرگ او، نامش نیز مرد، فقط می گویند: ابوبکر، و سپس برادر عدی یعنی عمر پادشاهی نمود و تلاش کرد و ده سال دامن فراز کرد، بخدا سوگند که ثمره ای نداد بیش از اینکه پس از مرگ او، نامش نیز از بین رفت ، فقط می گویند: عمر، پس از آن ، عثمان به قدرت رسید، کسی که احدی در نسب مانند او نبود!!
و کرد آنچه کرد و با او شد آنچه شد تا اینکه این هلاک شد و نامش نیز از بین رفت و کارهائی که با او کردند نیز از بین رفت ، ولی این هاشمی یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هر روز پنج بار بنام او صدا می زنند و می گویند: اشهد ان محمدا رسول الله ، پس چه کاری باقی می ماند با وجود این ای بی مادر، یعنی با وجود باقی ماندن نام پیامبر و نابودی نام دیگران چیزی نمی ماند، و سپس افزود، (راهی نیست) جز آنکه نام محمد صلی الله علیه و آله هم دفن شود، دفن شود.
گویند در زمان ماءمون وقتی این خبر را به وی دادند فرمان داد که بر منابر معاویه را لعن کنند ولی بر مردم بسیار گران آمد و مصلحت را در ترک این کار دیدند و این مساءله را مسعودی که مورد اعتماد اهل سنت است از کتاب موفقیات زبیر ابن بکار از اصول معتمده اهل سنت است نقل کرده است . (106)

معاویه از حدیث پیامبر نهی می کند

و در همین راستاست که می بینیم معاویه به عبدالله ابن عمر می گوید: اگر بمن خبر برسد که حدیث نقل می کنی گردنت را می زنم . (107)
و یا وقتی به یکی از صحابه می گویند تو به نقل حدیث شایسته تری ، می گوید: اینان فرمانروایان - ما را از حدیث منع کرده اند. (108)
و در روایت دیگری است که معاویه می گفت : از احادیث پیامبر اجتناب کنید مگر حدیثی که در زمان عمر باشد. (109)
و گذشت در سابق که معاویه وقتی از عبادة بن صامت حدیث پیامبر را در مورد حرمت ربا شنید گفت :
در مورد این حدیث ساکت شود و بازگو مکن .

و از اموری که دلالت بر بی پروائی و بی حیائی او نسبت به دین می کند عکس العملی است که در مقابل روایت سعد ابن ابی وقاص از خود نشان داد، جریان از این قرار بود که معاویه به سعد گفت : که حضرت علی علیه السلام را لعنت کند، و یا در حضور سعد حضرت را لعنت کرد، سعد با اعتراض گفت : اگر یکی از صفات علی برای من بود، از آنچه خورشید بر آن می تابد بیشتر دوست می داشتم ، بخدا سوگند اگر من داماد پیامبر باشم و فرزندانی مثل فرزندان علی داشته باشم ، برایم از آنچه خورشید بر آن می تابد محبوبتر است ، بخدا سوگند اگر آن سخن که پیامبر در روز خیبر به علی گفت که - پرچم را فردا به مردی می دهم که خدا و رسول او را دوست می دارند و او نیز خدا و رسول را دوست می دارد، اهل فرار نیست و خداوند پیروزی را به دست او نصیب می کند - به من می فرمود، برایم از آن چه خورشید بر او می تابد برتر است ، بخدا سوگند اگر آن سخن که در غزوه تبوک پیامبر به علی فرمود که - آیا راضی نیستی که نسبت تو به من همانند نسبت هارون به موسی باشد جز اینکه بعد از من پیامبری نیست - به من می فرمود، برایم از آنچه خورشید بر آن می تابد محبوبتر است ، همینکه سعد خواست برخیزد معاویه باد شکم از خود رها کرد و گفت : بنشین تا جوابت را بشنوی ، هیچ موقعی نزد من مثل الان پست تر نبوده ای ، پس چرا علی را یاری نکردی ؟ (سعد ابن ابی وقاص از افرادی بود که با حضرت علی علیه السلام بیعت نکرد) چرا از بیعت با علی امتناع کردی ؟ اگر آنچه تو شنیدی من از پیامبر می شنیدم ، تا علی زنده بود، او را خدمت می کردم . (110)

معاویه در نامه ای به تمام فرمانداران خود در سراسر مملکت اسلامی اعلام کرد من بیزارم از هرکس که در فضل علی و خاندان او چیزی روایت کند و هر که را که از شیعیان و دوستان عثمان و آنها که فضائل عثمان را روایت می کنند، یافتید گرامی دارید و احترام کنید، و هر روایتی که کسی در فضائل عثمان نقل می کند با اسم گوینده و اسم پدر و قبیله اش برای من بفرستید، در پی این فرمان بود که جعل روایات در فضیلت عثمان شایع شد، و معاویه هم برای آنها هدایا می فرستاد، و مردم بخاطر مال دنیا به جعل حدیث شتاب می کردند، مدتی گذشت تا اینکه معاویه در نامه دیگری به فرماندارانش نوشت : حدیث راجع به عثمان زیاد شده و در هر شهر و ناحیه ای منتشر شده است ، وقتی نامه من به دست شما رسید، مردم را دعوت کنید به سوی روایت در فضائل صحابة و خلفاء سابقین ، و هیچ خبری در مورد ابی تراب (حضرت علی علیه السلام) نماند مگر اینکه یک خبر دروغین در مقابل آن برای صحابة برایم بیاورد، که این کار نزد من محبوبتر و چشمم را روشنتر نو استدلال علی و طرفداران او را باطل می کند بر آنها از فضائل عثمان سخت تراست (111). کار بجائی رسید که این احادیث را مثل قرآن تدریس می کرده و به بچه ها و جوانان یاد می دادند، در ابتداء قاریان و ضعیفانی که نزد مردم اظهار خشوع و عبادت می کردند، بخاطر مال دنیا، حدیث جعل کردند و سپس آن احادیث به دست دیندارها افتاد و از روی نادانی قبول کردند و روایت نمودند. (112) آری ، به این ترتیب بود که جعل حدیث شروع شد، و به نظر مؤ لف ، این عمل خطرناکترین مرحله جنایات معاویه است ، چرا که دین خدا باید از طریق اهل البیت ابلاغ شود و اهل البیت نیز می باید با احادیث پیامبر شناخته شوند، معاویه برای از بین بردن دین خدا، همگام با اقدامات سرکوبگرانه شدیدی که انجام داد، همچنانکه ذکر خواهیم کرد، به فعالیت فرهنگی و انحراف عقیدتی نیز پرداخت ، او اقدام به ایجاد شبهه و انحراف عقیدتی در ذهن مردم نمود، و می دانیم وقتی که مردم ، در مقابل هر فضیلتی از فضائل حضرت امیر علیه السلام دهها روایت در فضیلت خلفا از علماء خود بشنوند، به ناچار اعتقاد آنها به اهل البیت سست و به مخالفین افزوده می شود و یا لااقل آنها را مساوی با یکدیگر می دانند و لذا هرگز مذهب اهل البیت را بر دیگران ترجیح نخواهند داد، معاویه از یک طرف به شدت مردم را منع می کرد تا مبادا کسی از فضائل حضرت علی بازگو کند، و از طرف دیگر روایات دروغین در مدح خلفا جعل می کرد و از آن طرف نسبت به اهل البیت ناسزا می گفت ، و شیعیان را شکنجه و قتل عام می کرد.

و در این میان مردم بیچاره و ضعیف بودند که در مقابل این تهاجم نظامی و فرهنگی ، پایمال و مطیع او می گشتند، و این یکی از رموز مهم و علل عمده قیام امام حسین علیه السلام می باشد.
چرا که وظیفه مهم انبیاء الهی روشن نمودن راه حق از باطل است لیهلک من هلک عن بینه و یحیی من حی عن بینه ، راه حق و باطل باید جدا باشد، تا هر که هلاک می شود از روی آگاهی و هر که هدایت هم می شود از روی آگاهی باشد، انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا
و معاویه می خواست ، این امر را مشتبه کند، تا این هدف بزرگ انبیاء نابود گردد.
اینجا بود که امام حسین علیه السلام اسلام را با خطری مواجه می بیند که اگر اقدام نکند، آنهمه تلاشهای رسول الله در معرفی اهل البیت و آنهمه روایات متواترة و سنگین در فضائل اهل البیت در معرض خطر جدی و نابودی قرار گرفت .
معاویه می خواهد با جعل احادیث دروغین ، احادیث پیامبر را خنثی و بی اثر کند، او می خواهد چهره های ناهنجار تاریخ را به فضائل دروغین زیبا کند و سفیدرویان تاریخ را ناهنجار جلوه دهد، اینجاست که ناله های زهرای مرضیه و جهاد سخت او و مظلومیت سی ساله حضرت علی علیه السلام و خاندان عترت و تلاشهای آنها و در نتیجه ، راه مستقیم و روشن اسلام ، در معرض خطر قرار می گیرد، در این مرحله صحبت اکراه و اجبار نیست ، صحبت انحراف عقیده است ، تا مردم را بدبین کنند، و امام حسین تنها بازمانده ای است که با شخصیت بی تردید و همه گانی خود می بایست در مقابل این زخم کهنه اقدام کند و به هر ترتیب که شده راه حق را برای مردم از باطل جدا کند، به گونه ای که برای هیچکس در پیروی از حق یا باطل عذری نباشد و چه نیکو از عهده این مهم بر آمد.

مزدوران معاویه در جعل حدیث

از جمله مزدورانی که معاویه را در این راستا کمک کردند، سمرة ابن جندب است ، معاویه چهارصد هزار درهم به سمرة داد تا در شام خطبه خواند و آیه و من الناس من یعجبک قوله فی الحیاة الدنیا الایة را نسبت به حضرت امیر تفسیر کند و گفت که این آیه در شاءن علی نازل شده است (مفاد آیه این است که برخی از مردم ، زیبا سخن می گویند، اما خداوند شاهد است که در دل دشمنی سختی دارند و در زمین برای فساد و از بین بردن زراعت و نسل تلاش می کنند) و از آن طرف آیه مبارکه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله - یعنی برخی از مردم جان خود را در راه خدا می فروشند (که در مورد فداکاری حضرت علی علیه السلام در لیلة المبیت و خوابیدن در بستر پیامبر بخاطر نجات جان پیامبر می باشد.) - این آیه را در فضیلت ابن ملجم مرادی تفسیر نمود. (113)

و این سمرة ابن جندب همان است که از جانب زیاد بر بصرة حکومت می کرد و در کشتار مردم اسراف نمود، انس ابن سیرین گوید: سمرة هشت هزار نفر را کشته است ، معاویه به او گفت : آیا نمی ترسی که بی گناهی را کشته باشی ؟ جواب داد: اگر همانند اینها را هم بکشم واهمه ای ندارم . (114)

ابو سوار عدوی گوید: سمرة در یک بامداد چهل و هفت نفر از قوم مرا که قرآن را جمع کرده بودند کشت . (115)

و این بدبخت پس از آنکه معاویه او را عزل کرد گفت : خدا معاویه را لعنت کند، اگر آنچنانکه معاویه را اطاعت کردم ، خدا را عبادت می کردم ، هرگز مرا عذاب نمی کرد.

و او همان کسی است که بی گناهانی را که شهادتین بر لب جاری می کردند، یکی پس از دیگری در یک مجلس کشته تا به بیست و چند نفر رسید. (116)

نمونه ای از احادیث دروغین

از آن جا که پیامبر خدا بسیاری از افراد ناشایست را بخاطر کارهای زشت آنها مورد لعنت و نفرین قرار داده است ، مثل اینکه دشمنان علی علیه السلام را لعنت کرده است و یا متخلفین از لشکر اسامة را لعنت کرده است ، حکم ابن عاص و مروان و معاویه و بنی امیه را لعنت کرده است ، و مواردی از این قبیل ، دست تبه کاران بخاطر شستن این لکه ننگ از دامن اینها، شروع کردند به جعل حدیثی از پیامبر اکرم که حضرت فرموده است : خدایا من هم انسان هستم (یعنی خطا می کنم) هر بنده ای را که من ناسزا گفتم و یا تازیانه زدم و یا نفرین کردم و او اهلیت آن را نداشت ، این را برای او کفارة و موجب نزدیکی در روز قیامت قرار بده .

این حدیث دروغین را بخاری و مسلم در صحیح و ابن کثیر در تاریخ خود آورده اند، آنگاه ابن کثیر و مسلم از این حدیث برای توجیه ، نفرین پیامبر بر معاویه بهره جسته اند جریان از این قرار است که ابن عباس گوید: پیامبر به من فرمود:
معاویه را صدا بزن بیاید، من رفتم و او را خواندم ، اما گفتند: او مشغول خوردن است ، به پیامبر جریان را گفتم ، حضرت فرمود: برو بگو بیاید، بار دوم نیز گفتند مشغول خوردن است ، باز به حضرت گزارش کردم ، در دفعه سوم پیامبر فرمود: خداوند شکمش را سیر نکند، و لذا بعد از این هرگز سیر نمی شد (117)،
اما دست تحریف همین نفرین پیامبر را از مناقب معاویه می گیرد و ابن کثیر گوید: معاویه از این نفرین در دنیا و آخرت بهره جست !! اما در دنیا، او روزی هفت بار غذا می خورد، همراه با میوه و شیرینی بسیار در آخر می گفت : بخدا که سیر نشدم ولی خسته شدم ، و این خود نعمتی و شکمی اسصت که پادشاهان به آن متمایلند.!
و اما در آخرت ، بخاطر آن حدیثی که گذشت که نفرین پیامبر برای او رحمت است !!
و شما ای خواننده گرامی به عمق فاجعه واقف هستید که چطور برای توجیه اعمال زشت معاویه و امثال معاویه ، اینان راضی شدند تا پیامبر اسلام را در نظرها تحقیر کنند و بگویند پیامبر بی جا و بدون گناه مردم را لعن و نفرین می کرده است ، و مرتبه حضرت را با آن اخلاق کریمه اینقدر تنزل دهند تا شاید امثال معاویه را نجات دهند.
این بیچاره نمی دانسته که اگر کار با این دروغها درست می شد، امثال معاویه و ابوسفیان و مروان که مورد لعن پیامبر بودند، خود به این حدیث استناد می کردند تا از طعن و سرزنش صحابه در امان باشند.

و به همین جهت است که شما هر حدیثی که در فضائل اهل البیت پیدا کنید، در مقابل آن یک حدیث برای مخالفین آنها جعل کرده اند.
1 - پیامبر فرمود: (انا مدینة العلم و علی بابها) یعنی من شهر علم هستم و علی درب آن است آنها جعل کردند که پیامبر فرموده است : انا مدینة العلم و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها یعنی : من شهر علم هستم و ابوبکر پایه آن و عمر دیوار آن و عثمان سقف آن و علی درب آن است !!!
2 - پیامبر فرمود: بر ساق عرش نوشته است (لا اله الا الله ، محمد رسول الله ، علی ولی الله)
آن ها جعل کرده اند که (لا اله الا الله ، محمد رسول الله و وزیراه ابوبکر الصدیق و عمر الفارق)
یعنی : ابوبکر صدیق و عمر فاروق دو وزیر او هستند!!
3 - پیامبر فرمود: (یا علی) دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست - مبغضک مبغضی و مبغضی مبغض الله -.
آنها جعل کرده اند (من ابغض عمر فقد ابغضی) یعنی هر که عمر را دشمن دارد مرا دشمن داشته است !!
4 - پیامبر فرمود: لا یحبک الا مؤ من و لا یبغضک الا منافق یعنی یا علی ترا دوست نمی دارد جز مؤ من و دشمن نمی دارد مگر منافق .
اینها جعل کردند: (عن الله جل جلاله ، ما احب ابوبکر و عمر المؤ من تقی و لا ابغضهما الا منافق شقی) یعنی : خداوند فرموده است عمر و ابوبکر را جز مؤ من با تقوا دوست ندارد و جز منافق شقی دشمن ندارد.
5 - پیامبر فرمود: حضرت آدم خداوند را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین قسم داد تا آمرزیده شد و آنها بصورت اشباحی مقابل عرش قرار داشتند.
آنها جعل کردند: خداوند، پیامبر و ابوبکر و عمر و عثمان و علی را بصورت اشباح خلق کرد و حضرت آدم خدا را به این پنج نفر سوگند داد تا توبه او پذیرفته شد!!
6 - پیامبر اکرم فرمود: الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة یعنی حسن و حسین دو سرور جوانان بهشت هستند.
آنها جعل کردند که : ابوبکر و عمر سیداکهول اهل الجنة ، یعنی عمر و ابوبکر دو سرور پیرمردهای بهشت هستند!!. (118)
با اینکه در بهشت اصلا پیرمرد وجود ندارد!

1 - در صحیح بخاری از ابی اسحاق نقل کند که مردی از براء می پرسید آیا علی در جنگ بدر حضور داشت ؟!! او پاسخ داد:
آری مبارزه کرد و پیروز شد (119)
آری از حضور مردی در جنگ بدر سوال می کنند، که جنگ بدر جز با همت بلند او پیروز نشد و او به تنهائی معادل ملائکه و مسلمین جهاد کرد و کفار را قلع و قمع نمود.
2 - در شهر حران مردم آنچنان سب و بدگوئی از حضرت امیر علیه السلام را لازم می شمردند که می گفتند: (لا صلاة الا بلعن ابی تراب) یعنی (العیاذ بالله) نماز درست نیست مگر با لعن حضرت علی علیه السلام .
3 - در جنگ صفین از سپاه معاویه جوانی در حالی که رجز می خواند به میدان آمد و شروع کرد به حضرت امیر علیه السلام ناسزا گفتن .
یکی از یاران حضرت بنام هاشم مرقال به او گفت : بعد از این نبرد باید حساب پس داد، از خدا بترس تو نزد خدا خواهی یافت و از هدف و جایگاه فعلی تو سؤ ال خواهد نمود،
آن جوان گفت : من با شما می جنگم چون صاحب خدا (حضرت علی علیه السلام) آنچنان که بمن گفته اند، نماز نمی خواند، شماها هم نماز نمی خوانید، با شما می جنگم چون صاحب شما خلیفه ما (عثمان) را کشته است ، شما هم کمک کرده اید، سپس هاشم مرقال جوان را موعظه کرد و فرمود: اما اینکه گفتی صاحب ما نماز نمی خواند، او اول کسی است که با پیامبر نماز خوانده ، از همه در دین خدا آگاه تر و نزدیکتر به پیامبر است ، اما اطرافیان او همگی قاریان قرآن هستند که شب را به تهجد بیدارند. (120) الخ
4 - عبدالله ابن محمد واسطی وقتی حدیث طیر (121) را در فضیلت امیرالمؤ منین علیه السلام در شهر واسط قرائت نمود، مردم به او حمله کردند، و او را بیرون نموده و جای او را شستند. (122)
5 - احمد ابن شعیب نسائی که صاحب یکی از صحاح ششگانه اهل سنت است ، زمانی به دمشق رفت ، در آنجا از او راجع به فضائل معاویه درخواست کردند، او پاسخ داد: آیا معاویه راضی نیست که مثل یک نفر آدم باشد، می خواهد برتر شود، و در روایت دیگری گفت : من برای معاویه فضیلتی نمی شناسم مگر اینکه پیامبر فرمود: خدا شکمش را سیر نکند، مردم با شنیدن این کلمات ، او را زیردست و پا له کردند، به گونه ای که وقتی او را با حالت مجروح به بیرون شهر بردند، جان سپرد. (123)
6 - در ایام متوکل عباسی بود که نصر ابن علی ابن صهبان روایتی نقل

نمود که پیامبر اکرم دست امام حسن و حسین را گرفت و فرمود: هر که ایندو را و پدر و مادر ایندو را دوست بدارد با من در قیامت هم درجه است ، متوکل دستور داد تا او را هزار تازیانه بزنند، در این میان فردی بنام جعفر ابن عبدالواحد آنقدر وساطت کرد و گفت این مرد از اهل سنت است تا اینکه متوکل دست از او برداشت ! (124)

در دوران امام حسن و امام حسین علیه السلام
در توافقنامه ای که میان امام مجتبی و معاویة پس از شهادت حضرت امیر علیه السلام انجام گرفت ، امام مجتبی در آنها شرط نموده بود که معاویه حق ندارد که بعد از خود جانشین تعیین کند، بلکه می باید کار را به شوری واگذار کند، و اینکه اصحاب و شیعیان حضرت علی علیه السلام از نظر جانی و مالی و ناموس و اولاد، هر کجا که هستند در امان باشند، و پیمان و میثاق خدا بر معاویه است که این مسائل را رعایت کند. (125)
اما معاویه همچنانکه خود گفته بود، تمام شروط را زیر پا گذاشت ، معاویه هدف خود و باطن خود را از مخالفت با حضرت امیر بعد از صلح با امام مجتبی بیان نمود او پس از آنکه پایه های حکومتش محکم شد، در کوفه سخنرانی کرد و گفت : ای اهل کوفه شما می پندارید که من بخاطر نماز و زکاة و حج با شما جنگ کردم ؟ با اینکه شما این کارها را انجام می دهید؟ ولی من بخاطر اینکه بر شما امیر شوم و صاحب اختیار گردم جنگ کردم ، و در آخر کلامش نیز گفت :
هرچه با امام مجتبی در قرار داد قبول کرده ام همه آنها زیر پاهایم می باشد و به آن عمل نمی کنم . (126)
زمان خلافت بیست ساله وی ، یکی از سخت ترین و هولناکترین دوران برای شیعیان و طرفداران حضرت امیر علیه السلام بود، معاویه که کینه بنی هاشم ، مخصوصا اصحاب حضرت در جنگ صفین را در دل داشت ، تا توانست از کشتار و شکنجه و قتل و غارت دریغ نکرد.
او امام مجتبی را مسموم کرد، آنگاه یاران و شیعیان گرانقدری مانند محمد ابن ابی بکر و عمر و ابن حمق و حجر ابن عدی و یاران او و مالک اشتر و غیر هم را همچنانکه در تواریخ مذکور است به هلاکت رساند.
فرمانهای پیاپی و مکرر او به عمال و حاکمان خود که از افراد ناپاک و سفاک بوده اند در تاریخ مذکور است ، او به فرمانداران فرمان داد تا هر کس که به دین علی ابن ابیطالب است گردن بزنند، و خانه های ایشان را خراب کنند و از شیعیان احدی را باقی نگذارند، حتی در زمان حیات حضرت امیر علیه السلام نیز سپاهیان خود را برای غارت و کشتار به شهرها می فرستاد و دستور جنایت و کشتار می داد، و اعلام کرد که من بیزارم از هر کس که راجع به فضیلت حضرت علی و خاندان او روایتی نقل کند. (127)

عمال معاویه دستور داشتند که از هیچ کاری نسبت به شیعیان فرو گذار نکنند، حتی از نوامیس آنها، بسر ابن ابی ارطاة جنایت کار معروف و سرسپرده معاویه بفرمان معاویه با سپاه خود به مکه و مدینه و نجران و یمن حمله کرد، و افراد بسیاری را به خاک و خون کشید، و در یمن بود که دو طفل فرماندار یمن را (که از طرف حضرت امیر در آنجا حاکم بود) خودش با کارد سر برید، بانوئی به او اعتراض کرد که تو مردها را کشتی ، چرا این دو بچه را می کشی ؟ بخدا اینها را نه در جاهلیت و نه در اسلام نمی کشتند، ای پسر ارطاة آن حکومتی که قدرتش جز با کشتن کودکان و پیرمردان و بی رحمی و قطع رحم شکل نگیرد، حکومت زشتی است . (128)
او در صنعاء چهل نفر از ریش سفیدان را به جرم اینکه دو کودک مذکور در خانه زنی از فرزندان آنان مخفی شده بودند، به قتل رسانید، در تاریخ نوشته اند: این شخص وقتی که از شام حرکت کرده تا وقتی که دوباره برگشت سی هزار نفر را کشته بود و عده ای را هم به آتش سوزانیده است .
کار به جائی رسید که این ملعون ، زنان مسلمان قبیله همدان را اسیر کرد و بعنوان کنیز در بازار در معرض فروش قرار داد، و اینان اول زنان مسلمانی بودند که اسیر و در معرض فروش قرار گرفتند. (129)
اینان به خانه های مسلمانان حمله می کردند و آنها را غارت می کردند، حتی زیورآلات بانوان را می ربودند، بیهوده نیست که حضرت امیر علیه السلام بر این شخص نفرین بوده و عرضه داشت : خدایا بسر، دین به دنیا فروخته و محارم تو را هتک نمود، و اطاعت مخلوق فاجر را بر اطاعت شما ترجیح داده ، خدایا او را نمیران تا اینکه عقلش را بگیری و هرگز او را مستحق رحمت قرار نده ، خدایا بسر و عمرو ابن عاص و معاویه را لعنت نما، اندکی بعد، بسر دیوانه شد و هذیان می گفت ، صدا می زد شمشیر بدهید تا بکشم ، یک شمشیر چوبی به او می دادند او به بالشتی حمله می کرد، آنقدر می زد تا غش می کرد، مدتی چنین بود تا مرد. (130)

معاویه در یک بخشنامه که به تمام شهرها فرستاد نوشت : نگاه کنید هر کس که ثابت شد که او علی و خاندان علی را دوست می دارد نامش را از دفتر حذف و حقوق او را قطع کنید، و به دنبال آن بخشنامه دیگری فرستاد که هر کسیرا که متهم به دوستی این خاندان است ، شکنجه کنید و خانه اش را خراب کنید، و در این میان مصیبت بزرگی و سنگین برای اهل کوفه بود، چرا که در آنجا شیعیان حضرت فراوان بردند، کار به گونه ای شد که شیعیان در نهانی و مخفیانه با هم صحبت می کردند و در همان حال از خدمتکار خانه واهمه داشتند و وقتی می خواستند با هم صحبت کنند، پیمانهای سخت می گرفتند که بازگو نکند. (131)
و به همین جهت بود که معاویه ، برای نابود کردن شیعیان عراق ، زیاد ابن ابیه این خونریز بی رحم تاریخ را بر کوفه امیر کرد، او که زمانی از شیعیان حضرت بود و آنها را می شناخت ، تا می توانست ، در نابودی شیعیان کوشید، چه بسیار دست و پاها که برید و چشمهائی که کور کرد و بدنهائی ، که بر درخت به دار آویخت .
آنقدر بر شیعیان تاخت ، که از عراق گریختند و به اطراف پناه بردند، بطوریکه شخصیت معروفی در میان آنها نماند. (132)

جسارت زیاد ابن ابیه ملعون به امام مجتبی و حضرت امیر علیهماالسلام

شما خود مظلومیت شیعیان و امام مجتبی علیه السلام و شقاوت این ناپاک را در جواب نامه ای که حضرت برای وی راجع به تاءمین جان یکی از شیعیان نوشته بود ملاحظه می نمائید او به امام مجتبی نوشت :

بخدا قسم اگر او میان پوست و گوشت تو باشد در امان نیست ، همانا محبوبترین گوشتی که دوستدارم بخورم ، آن گوشتی است که تو پاره ای از آن هستی ، او را بخاطر گناهش به کسی که از تو سزاوارترست تسلیم کن ، اگر ببخشم بخاطر وساطت تو نیست و اگر بکشم ، علتی ندارد مگر بخاطر محبت او به پدر فاسق تو. والسلام . (133)

آری این ناپاک شیعیان را در کوفه جمع کرد تا مردم را بر بیزاری از حضرت علی وادار کند، هر که امتناع می کرد او را می کشت ، اما خداوند او را به خود مشغول نمود و مبتلا به طاعون شد و بعد از دو روز مرد. (134)

و این زیاد همان شخصی است که وقتی اهل کوفه او را در منبر سنگباران کردند، دست هشتاد نفر را به این جهت قطع کرد. (135)

دشمنی بنی امیه حتی با نام علی

بنی امیه در ادامه تبلیغات بر علیه اهل البیت علیهم السلام از نام علی هم واهمه داشتند، ابن حجر در تهذیب التهذیب آورده است که بنی امیه اگر می شنیدند نوزادی نامش علی نهاده شده آن را می کشتند، شخصی بنام رباح که نام پسرش علی بود، وقتی متوجه خطر شد گفت : نام او عُلیّ است نه عَلیّ، در واقع نیز با علی و هر کس همنام حضرت بود دشمن بود. پسرش علی ابن رباح نیز می گفت : من حلال نمی کنم کسی را که به من علی بگوید من عُلی هستم . (136)

معاویه در نامه خود به زیاد ابن ابیه نوشت : هر کس که بر دین علی و راءی اوست بکش ، و به تمام شهرها نوشت هر کس که ثابت شد دوستدار علی و خاندان اوست ، حقوقش را قطع کنید.
و در بخشنامه دیگری نوشت : ببینید هر که متهم است که از دوستان علی است او را بکشید، هر چند ثابت نشده باشد، به همین جهت مردم را به این اتهام و شبهه و گمان در زیر هر سنگی می کشتند، به گونه ای که اگر از دهان کسی سخنی اشتباها سر می زد گردنش را می زدند، کار بجائی رسید که اگر کسی را متهم به کفر و زندقه می کردند، محترم بود و کسی با او کاری نداشت ، اما شیعیان مخصوصا در کوفه و بصره در امان نبودند. (137)

دو سال قبل از مرگ معاویه ، امام حسین علیه السلام با عبدالله ابن جعفر و عبدالله ابن عباس به حج مشرف شدند حضرت دستور دادند تا تمامی مردان و زنان و شیعیان و موالی بنی هاشم همه حاضر شوند، و همچنین پیغام دادند تا هر کس که حضرت را می شناسند و با خاندان حضرت آشناست به مکه بیاید، و در همین راستا تمامی اصحاب پیامبر و پسران آنها و تابعین (کسانی که پیامبر را ندیدند اما از اصحاب حضرت روایت گرفته اند) و انصار از کسانی که به عبادت و صلاح معروف بودند، همه در منی جمع شدند، جمعیتی شد بیش از هزار نفر، که اکثر آنها از تابعین و فرزندان صحابه پیامبر بودند، امام حسین علیه السلام برخاست و خطبه خواند. پس از حمد و ثنای الهی فرمود: این ستمگر (معاویه) با ما وشیعیان ما کارهائی کرده که شما می دانید ودیده اید و شاهد بوده و به شما رسیده است ،
من می خواهم از شما راجع به اموری سؤ ال کنم ، اگر راست گفتم ، مرا تصدیق کنید و اگر دروغ گویم تکذیب کنید، سخنم را بشنوید و مخفی نگه دارید، و سپس به شهرها و قبیله های خود بروید، و افراد مورد اعتماد و امین را به آنچه می دانید، دعوت کنید، من می ترسم که این حق (امامت و فضیلت اهل بیت علیهم السلام) کهنه و نابود شود، (گرچه) خداوند نور خود را تمام می کند گرچه کافرین نخواهند.
آنگاه حضرت هر آیه ای که خداوند در مورد اهل البیت نازل نموده بود، بیان کرد و تفسیر نمود، و هر چه پیامبر راجع به پدر و مادر و خانواده ایشان فرموده بود روایت نمود، و در تمام این موارد، اصحاب پیامبر می گفتند: خدایا درست است ، ما اینها را شنیده ایم و شاهد بودیم ، تابعین نیز می گفتند: خدایا شاهد باش ، که ما این سخنان را از افراد مورد اعتماد شنیده ایم ، تا اینکه حضرت چیزی را فروگذار نکرد. حضرت بعد از اینکه چیزی از فضائل نماند که فروگذار کند فرمود: شما را بخدا سوگند می دهم که برگردید و به افراد مورد اعتماد خود اینها را بازگو کنید، و سپس حضرت فرود آمد و مردم متفرق شدند. (138)

1 - انکار غدیر خم
اما اهل البیت علیهم السلام ، با آنهمه سفارشات و احترام و عظمتی که از پیامبر اکرم نسبت به ایشان چه در عمل و چه در سخن در مقابل چشم و گوش مسلمانان انجام می گرفت ، بعد از پیامبر اکرم از مظلومترین افراد تاریخ اسلام به شمار می روند.
امام سجاد علیه السلام می فرمود: در مکه و مدینه بیست نفر مرد نیست که ما را دوست داشته باشد. (139)
هنوز بیش از سه ماه از جریان غدیر خم و منصوب نمودن حضرت امیر علیه السلام در حضور دهها هزار نفر به خلافت بوسیله پیامبر نگذاشته بود، هنوز آری دلنشین پیامبر اکرم در گوشها طنین انداز بود که فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه ، هر که من مولای اویم ، این علی مولای اوست ، خدایا دوستانش را دوست دار و با دشمنانش دشمن باش ،
که ناگاه پس از رحلت پیامبر اکرم و در زمانی که خاندان پیامبر در سوگ حضرت بسر می بردند، و حضرت امیر مشغول غسل و کفن جسم مطهر پیامبر(ص) بود، مخالفین در کناری گرد آمدند و از این فرصت استفاده کرده تا حضرت را در مقابل عمل انجام شده قرار دادند، و همچنانکه در برخی روایات آمده حتی هنگام مراسم دفن پیامبر نیز حاضر نشد.
2 - مظلومیت حضرت زهرا سلام الله علیها
و شرم آورتر آنکه به خانه حضرت علی علیه السلام برای گرفتن بیعت از حضرت هجوم آوردند، عمر هیزم خواست فریاد برآورد که سوگند به آنکه جان عمر در دست اوست ، یا خارج شوید یا خانه را با هر که در آن است آتش می زنم به او گفتند: در این خانه فاطمه است ، گفت : گرچه او باشد!
جز علی همه بیرون آمدند، عمر در اثر ناله حضرت فاطمه و توبیخ او برگشت ، ابوبکر به تحریک عمر چند بار قنفذ را فرستاد به دنبال حضرت ، وقتی موفق نشد، عمر دوباره آمد و در زد، حضرت فاطمه صدا زد: پدر جان ای رسول خدا، بعد از شما چه کشیدیم از ابن خطاب و ابن ابی قحافه (عمر و ابوبکر) مردم با شنیدن ناله حضرت فاطمه برگشتند، اما عمر و عده ای ماندند تا علی را به زور از خانه بیرون آوردند. (140)

و ای کاش به همین جا اکتفا می کردند!!
مسعودی که مورد قبول شیعه و سنی است در اثبات الوصیة می نویسد، بطرف حضرت علی حمله کردند، در خانه را آتش زدند، و حضرت را با زور خارج کردند، و سرور زنان (حضرت فاطمه) را میان در فشار دادند، تا اینکه محسن را سقط کرد!
صاحب وافی بالوفیات از نظام معتزلی نقل می کند که عمر در روز بیعت چنان بر شکم حضرت فاطمه زد که محسن را سقط نمود و اینجاست که ابن ابی الحدید سنی معتزلی در شرح نهج البلاغه گوید: وقتی برای استادم ابوجعفر نقیب داستان هدر نمودن پیامبر خون هبار ابن اسود را بواسطه اینکه با نیزه بر هودج دختر پیامبر، زینب حمله کرد که منجر به سقط فرزندش شد، نقل نمودم ، استادم گفت : اگر پیامبر زنده می بود حتما خون کسی که فاطمه را ترساند تا فرزندش را سقط نمود، حلال می کرد! (141)
مساءله آنقدر شنیع بود که ابوبکر در دم مرگ آرزو می کرد ای کاش با خانه حضرت فاطمه کاری نمی داشتم ، هر چند کار به جنگ بکشد. (142)
3 - جسارتها و بدگوئیها
مظلومیتها همچنان ادامه می یافت ، به دنبال این حوادث ، محروم نمودن حضرت فاطمه (س) از حق مسلم خویش فدک شروع شد، فدک را که حق مسلم و عطیه الهی بود با بهانه واهی از حضرتش گرفتند،
حضرت فاطمه سلام الله علیها بر علیه این اقدام ظالمانه فریادها زد اما سیاست وقت ، به هیچ وجه راضی نبود که دختر پیامبر را راضی نگه دارد.
ابن ابی الحدید گوید: وقتی استدلال حضرت فاطمه و علی علیهماالسلام در دل مردم تاءثیر کرد، ابوبکر به بالای منبر رفت و گفت : ای مردم این چه هیاهوئی است که بر پای کرده اید و گوش به حرف هر کس می دهید، او چون شهادتش را رد کرده ایم این حرفها را می زند، او همانند روباهی است که شاهدش دم اوست ، ماجراجوئی فتنه انگیز است و مردم را به اخلال گری ترغیب می کند، از افراد ضعیف و زنها کمک می گیرد همانند امّطحال (نام زنی بزهکار بوده) که محبوبترین افراد خانواده اش نزد او کسی بود که زنا بدهد. (143)
و یاللعجب که به حضرت علی و فاطمه سلام الله علیها، نسبت روباه و دم روباه داده و آنها را تشبیه به زن زناکار کنند، همانا که طبق آیه تطهیر خداوند به پاکدامنی و طهارتشان شهادت داده است .
4 - دختر گرامی پیامبر اکرم در ناراحتی و غربت

و سرانجام وقتی به مقتضای سیاست ، به دلجوئی دختر پیامبر آمدند، و حضرت فاطمه بخاطر حضرت علی علیه السلام آن دو را پذیرفت ، به آنها فرمود: شما را بخدا آیا نشنیده اید که پیامبر فرمود: خشنودی فاطمه ، خوشنودی من ، خشم فاطمه ، خشم من است ، هر که فاطمه را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که فاطمه را خشنود کند مرا خشنود کرده و هر که فاطمه را خشمگین کند مرا خشمگین نموده است ؟ جواب دادند آری ، ما این کلمات را از پیامبر شنیدیم ، حضرت فرمود: من خداوند و ملائکه را گواه می گیرم که شما دو نفر مرا به خشم آورده اید و خشنود نکردید.
اگر پیامبر را ملاقات کنم ، شکایت شما دو نفر را خواهم نمود، ابوبکر با گریه گفت : بخدا پناه می برم از خشم شما و پیامبر، حضرت فاطمه فرمود: بخدا قسم در هر نماز بر تو نفرین می کنم . (144)
و کار مظلومیت بجائی رسید که وصیت نمود از آن افراد کسی در مراسم تجهیز او شرکت نکند، و تنها باقیمانده پیامبر اکرم ، در حالی که دلی مالامال از غصه و اندوه داشت ، شبانه و در حالت غربت به خاک سپرده شد.
ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می گوید: به استادم گفتم : مگر ابوبکر نمی دانست فاطمه راست می گوید؟ استادم گفت : چرا می دانست ، پرسیدم پس چرا سخن او را قبول نکرد؟ استادم گفت : او اگر سخن فاطمه را در مورد فدک بدون شاهد می پذیرفت ، فردا فاطمه ادعای خلافت را برای شوهرش می کرد و ابوبکر باید می پذیرفت .

حضرت علی علیه السلام از آن دورانها می گوید

و حضرت امیر علیه السلام از آن دورانهای سخت ، یعنی بعد از رحلت پیامبر اکرم تا کشته شدن عثمان ، در خطبه شقشقیه یاد نموده است در آن جا که می فرماید: بخدا سوگند، پسر ابی قحافه خلافت را در حالی پوشید که می دانست ، که من برای خلافت همانند قطب آسیا هستم ، (علوم) از من سیل آسا سرازیر است و پرنده به (قله رفیع مقام) من نمی رسد، اما من از خلافت دامن برکشیدم و اعراض کردم ، فکر کردم تا با دست بریده حمله کنم ، یا بر این تاریکی که بزرگترها را پیرو کودکان را سالمند و مؤ من در آن رنج می کشد تا خدا را ملاقات کند صبر کنم ؟ سرانجام دیدم که صبر بر اینها عاقلانه است ، صبر کردم ، در حالی که در چشم خاشاک و در گلویم استخوان بود، می دیدم که ارث مرا (خلافت را) غارت می کنند، تا اینکه فرمود: من در این مدت طولانی و سخت ، بسیار صبر کردم . (145)

هر چه زمان بیشتر می گذشت و مردم از عمر پیامبر بیشتر فاصله می گرفتند، مظلومیت اهل بیت علیهم السلام نیز بیشتر می شد، خلیفه دوم حضرت امیر علیه السلام را با افرادی مثل عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن و سعد وقاص در مساءله جانشینی خود همتا قرار داد، و این همان مظلومیتی است که حضرت امیر علیه السلام در خطبه شقشقیه آن را تذکر می دهد آنجا که می فرماید:
عمر بعد از خود خلافت را در شوری قرار داد که مرا یکی از آنها پنداشت ، پناه بر خدا از این شوری ، کی دوباره من نسبت به اولین آنها اینها (عمر و ابوبکر) شک بود که الان با امثال اینها همتا شده ام ؟!
آری او نه تنها حضرت را همردیف عبدالرحمن و یا معاذ ابن جبل و یا ابوعبیده جراح را بر حضرت مقدم می داشت ، چرا که می گفت : اگر یکی از اینها زنده می بود من شوری را تشکیل نمی دادم ، و او را خلیفه می کردم . (146)

و این روند ادامه داشت ، تا در زمان عثمان سر سلسله حکومت بنی امیه ، سرعت یافت ، او بارها به حضرت امیر جسارت نمود، در مطالب گذشته دیدیم که عثمان وقتی اعتراض حضرت امیر را به تبعید عمار شنید به حضرت گفت : تو به تبعید شدن سزاوارتری تا عمار،
و گاهی در دفاع از مروان آن مرد خبیث ملعون ، به حضرت گفت : بخدا قسم تو نزد من از مروان برتر نیستی !!
و ما قبلا فاجعه دردناک بی همتائی را از عثمان نسبت به حضرت امیر نقل کردیم که او چگونه با چوبدستی به زدن حضرت امیر علیه السلام پرداخت ، آری همین روند و همین افعال بود که حکام بعدی را تشویق می کرد تا با اولاد علی آنچنان رفتار کنند، که کردند.

تا اینکه نوبت به معاویه رسید، با حکومت یافتن او، مظلومیت اهل البیت به اوج خود رسید، او بی پروا و بی مهابا در زبان و عمل ، تلاش کرد تا نام اهل البیت را محو کند.

کدام مظلومیت بالاتر از اینکه ، امام مجتبی و امام حسین علیهماالسلام در مجلس معاویه حاضر باشند و او در حضور جمعیت ، حضرت امیر را ناسزا گوید و سب کند، این مروان است همانکه پیامبر او و پدرش را لعنت کرد، اما از الطاف بنی امیه بر مدینه حاکم شد و هر جمعه حضرت علی را لعن می نمود، امام مجتبی بخاطر اینکه در وقت ناسزا حاضر نباشد، صبر می نمود تا وقت اقامه شود آنگاه وارد می شد، اما مروان کسی را می فرستاد تا در خانه حضرت به ناهنجاری حضرتش و پدرش را ناسزا گوید، از جمله فحاشیهای این خبیث که مرد بد دهنی نیز بود این است که به حضرت مجتبی گفت : مثل تو همانند استر است که وقتی می پرسند پدرت کیست ؟ گوید: پدرم اسب است (العیاذ بالله)

حضرت به فرستاده مروان فرمود: به او بگو این کارها باعث نمی شود که من ترا ناسزا بگویم ، اما وعده من و تو خداوند باشد، اگر دروغ می گوئی خداوند سخت ترین انتقام گیرنده است ، جد من بزرگوارتر از آن است که مثل من مانند استر باشد. (147)

و قبلا گذشت اوج مظلومیت امام مجتبی در وقتی که زیاد بن ابیه ، این ناپاک در ضمن جواب نامه امام مجتبی چه جسارتها به حضرت کرد، و سرانجام این مظلومیت به جائی رسید که ریحانه پیامبر و سید جوانان اهل بهشت با تحریک معاویه و توسط همسر امام ، به شهادت رسید، معاویه که به همسر امام وعده کرده بود در مقابل مسموم کردن امام مجتبی یکصد هزار درهم به او بدهد و او را همسر یزید کند و آن بدبخت نیز، سید جوانان بهشت را در مقابل فاسق فاجری مثل یزید به شهادت رساند، بعد از امام مجتبی ، معاویه پولها را برای جعدة همسر امام فرستاد، ولی به او پیغام داد که ما زندگی یزید را دوست داریم و گرنه نسبت به وعده ازدواج نیز وفا می کردیم . (148)

ناسزاگوئی به اهل البیت بر فراز منبرها

و در ادامه همین راستا بود که معاویه سنت سب و ناسزا بر حضرت را برقرار کرد و مقرر کرد تا در تمام ممالک اسلامی بر روی تمام منابر و جمعه و جماعات حضرت علی علیه السلام را لعن کنند و خود نیز به آن می پرداخت ، حتی حاضر شدند که احکام خدا را بخاطر پیشبرد این هدف تغییر دهند، همچنانکه دیدیم مروان ، خطبه نماز عید را قبل از نماز می خواند، تا مردم متفرق نشوند و به سب اهل البیت گوش دهند.

این سنت ننگین از زمان معاویه تا زمان عمر ابن عبدالعزیز ادامه داشت ، کار بجائی رسید که خالد ابن عبدالله قسر که از طرف هشام بر عراق امیر بود بر روی منبر می گفت : خدایا علی ابن ابی طالب ابن عبدالمطلب ابن هاشم ، داماد پیامبر را که دختر او نزدش است و پدر حسن و حسین لعنت نما.

و سپس با حالت استهزاء به مردم می گفت : آیا با کنایه گفتم ؟! (149)

عده ای از بنی امیه به معاویه گفتند، شما که به آرزوی خود رسیده ای ، ای کاش از لعن این مرد دست بر می داشتی ؟ معاویه گفت :

نه بخدا سوگند دست بر نمی دارم تا اینکه کودکان بر این روش بزرگ و بزرگترها پیر شوند و کسی نباشد که فضیلتی از علی نقل کند (150) کار بجائی رسید که امر چنان بر مردم متشبه شد که می گفتند: نماز بدون لعن ابی تراب (حضرت علی) درست نیست .

دشمنی با اهل البیت ، افتخار و امتیاز محسوب می شد

حجاج ابن یوسف در راهی می رفت ، شخصی نزد او آمد و گفت : خانواده ام مرا عاق کرده اند و اسم مرا علی گذارده اند نام مرا تغییر ده و مقداری نیز به من کمک کن که نیازمندم ، حجاج گفت : بخاطر زیبائی و لطافت واسطه ای که آوردی نامت را چنین گذاردم ، و سپس او را منصبی داد و گفت : برو آن جا مشغول باش . (151)

در تاریخ آمده است که عبدالله ابن هانی به حجاج گفت : ما مناقبی داریم که هیچکس از عرب ندارد، حجاج گفت : چیست ؟ گفت : امیرالمؤ منین عبدالملک (ابن مروان خلیفه اموی) هرگز نزد ما بدگوئی نشده است ، حجاج گفت : بخدا که فضیلتی است ، آن مرد گفت : از قبیله ما در جنگ صفین هفتاد نفر با معاویه بود، اما با علی فقط یک نفر بود، حجاج گفت : بخدا که فضیلتی است ، آن مرد گفت : ما زنانی داریم که نذر کردند اگر حسین ابن علی کشته شود هر کدام ده شتر جوان قربانی کنند و کردند، حجاج گفت : بخدا که فضیلتی است آن مرد گفت : هیچ کدام از ما نیست که به او پیشنهاد لعن علی را بکنند مگر اینکه انجام می دهد و بعلاوه دو پسر او حسن و حسین و مادر آن دو فاطمه را نیز اضافه می کند، حجاج گفت : بخدا که فضیلتی است . (152)

پاسخ مناسب امام مجتبی علیه السلام به معاویه

روزی معاویه در کوفه خطبه خواند و در حالی که امام حسن و امام حسین حضور داشتند، از حضرت علی علیه السلام بدگوئی کرد و سپس به حضرت حسن جسارت کرد، امام حسین علیه السلام برخواست تا جواب او را بدهد، حضرت مجتبی دست برادر را گرفته نشاند و سپس خود برخواسته فرمود:
ای که از علی می گوئی منم حسن ، پدرم علی است (اول مسلمان و اول مجاهد و داماد و برادر پیامبر)، توئی معاویه و پدرت صخر (سردسته کفار در جاهلیت و پناهگاه منافقین در اسلام یعنی ابوسفیان) مادر من فاطمه است و مادر تو هند (جگرخوار بدکاره) جد من رسول خدا است و جد تو عتبه ابن ربیعة (مشرکی که در بدر کشته شد) مادربزرگ من خدیجه است (اول بانوی مسلمان و فداکار اسلام) و مادربزرگ تو قتیله است ، پس خدا لعنت کند هر کدام از ما را که گمنامتر و بد خانواده تر و آن که در گذشته و بعدا شرورتر و در کفر و نفاق مقدم تر است .
ناگاه عده ای در مسجد صدا برآوردند، که امین ، راوی اول حدیث گوید: من هم می گویم آمین ، راوی دوم فضل نیز گوید: من هم می گویم آمین ، راوی سوم نیز گوید، آمین ، ابن ابی الحدید نیز گوید: من هم گویم آمین ، مرحوم امینی نیز گوید: من هم می گویم آمین (153)، مؤ لف این کتاب نیز گوید: من هم می گویم آمین ، شما هم بگوئید: آمین .

مظلومیت اهل البیت هنگام شهادت

شما اوج این مظلومیت ها را هنگام شهادت اهل البیت مشاهده کنید، تنها باقیمانده پیامبر، حضرت فاطمه ، فقط چند ماهی زندگی نمود و با دلی پر اندوه در جوانی دل سپرد و با غربت و شبانه بخاک سپرده شد و قبر او نیز مخفی ماند.
امیرالمؤ منین با آن همه فضائل و خصائص بی نظیر، در حالی که خلیفه اسلام بود، می بایست شبانه و در غربت و مخفیانه دفن شود، تا مبادا مورد جسارت دشمنان قرار گیرد و قبر مطهر او تا دهها سال مخفی بماند.
و امام مجتبی نوه بزرگ پیامبر، می بایست پس از سالها مظلومیت ، و تحمل مصائب از دوست و دشمن به دست دشمن شهید گردد و سپس حتی حق دفن شدن در کنار جد خود پیامبر را نداشته باشد، و جسد مطهر او پس از رحلت نیز مورد هجوم دشمن قرار گیرد و تیرباران شود.
و سرانجام سیدالشهداء و خاندان عترت ، به گونه ای دلخراش و اسف بار به شهادت و اسارت روند، پیکر پاک وی زیر سم ستوران دشمن له شود و در میان صحرای کربلا بر روی خاک رها شود.

شما پس از مطالعه اینهمه فشارها و شکنجه ها و تبلیغات سوء، و انحرافات دینی ، در خواهید یافت ، که چرا مردم با دیدن اینهمه ظلم و ستم ، هیچگونه تحرکی از خود نشان نمی دادند، در ابتدای کار که مسیر خلافت را منحرف کردند، شاید بسیاری هرگز تصور نمی کردند که سرانجام این انحراف به کجا خواهد رسید، و به همین جهت به مساءله امامت از جنبه دینی نظر نمی کردند.

گرچه صدیقه طاهره سلام الله علیها در خطبه خویش به مردم تذکر داد که نتیجه انحراف در آینده بسیار وخیم و دردناک است . آنجا که فرمود: به جان خودم سوگند که نطفه فتنه منعقد شد، اندکی صبر کن ، بزودی نتیجه خواهد داد و از این شتر خلافت خون خواهند دوشید و ظرفهای خود را از خون تازه پر خواهند نمود آنجاست که طرفداران باطل زیان می کنند و باطل پیشه گان به عاقبت پایه ای که پیشینیان بنا نهاده اند می رسند. (154)

مخصوصا که در دوران رحلت پیامبر اکرم ، خوف و واهمه ضربه خوردن و تفرقه مسلمین و تقویت کفار، بهترین سرپوش بود که مخالفین از آن برای اهداف سیاستهای خود استفاده کردند، و شاید بهمین جهت بود که حضرت امیر علیه السلام بخاطر حفظ اسلام و دین پیامبر این فرصت را از منافقین گرفت ، تا مبادا بر اثر بحران و کشمکش داخلی ، بر علیه اسلام شورش کنند، چرا که بسیاری از قبائل عرب بعد از مسلط شدن اسلام و پیروزی مطلق آن ، اسلام را پذیرفته بودند ولی در دل رام نبودند و به دنبال فرصت می گشتند، و رحلت پیامبر آنها را به طمع انداخته بود، و حضرت امیر برای حفظ اسلام اقدامی تند نکرد، هر چند مخالفین در جسارتها افراط کردند، اما بینش عمیق و بلند حضرت امیر نسبت به حساسیت زمان ، مانع شد تا دست به اقدامی عجولانه بزنند، لذا بر همه چیز صبر کرد. (155)

در این میان با مرور زمان ، در زمان خلیفه دوم انکار مسلمانها را به فتوحات خارج مشغول نمودند، پیروزیها و کشورگشائیهای درخشان در زمان خلیفه دوم ، از چند جهت در پیشبرد اهداف مخالفین مؤ ثر افتاد، از طرفی خلیفه دوم وسیله انتشار و پیشرفت اسلام گردید، و محبوب قلوب مردم شد، و طبعا مخالفین او در انزوا قرار می گرفتند، و مهمتر از همه اینکه اوضاع مردم مدینه و مسلمانها از آن وضعیت بحرانی و سخت که در زمان پیامبر داشتند، رو به فزونی و رفاه گذارد آنها نیز برای جلب حمایت مردم ، اموال را تقسیم می کردند، خود خلیفه نیز بسیار اظهار زهد و

قناعت می نمود، و شما نیک می دانید که وقتی امت اسلام ، فردی را از نظر دینی ، قناعت می نمود، و شما نیک می دانید که وقتی امت اسلام ، فردی را از نظر دینی ، عامل پیشرفت اسلام در اقصی نقاط جهان بدانند به گونه ای که امپراطوری عظیمی مثل ایران به تسخیر اسلام در آید، و از طرفی مسلمانان پیشرفت مادی و اقتصادی خود را نیز مدیون او بدانند، هرگز حاضر نمی شوند که از حمایت او دست بردارند، این را نیز اضافه کنید که تجربه نشان داده است که (الناس علی دین ملوکهم) مردم بر دین فرمانروایان خود هستند.

شما دوران پیامبر اکرم را با دوران خلفا مخصوصا عثمان مقایسه کنید، در زمان پیامبر اکرم عده ای از مهاجرین ، بر اثر کمبود مسکن و امکانات با وضع رقت باری در مسجد اقامت می کردند که به اصحاب صفه مشهور شدند.
اینها چهارصد نفر بودند که حضرت رسول ، صبح و شام نزد آنها می آمد و مقداری خرما به آنها می داد روزی حضرت نزد ایشان آمد دید، بعضی کفش خود را درست می کنند، دیگری مشغول وصله کردن لباس خویش است ، یکی از آنها برخاست و به حضرت عرض کرد: یا رسول الله این خرمائی که به ما می دهی شکم ما را آتش زده ...
حضرت فرمود: آگاه باش ، من اگر می توانستم دنیا را طعام شما کنم می کردم ، ولی هر کدام از شما که بعد از من زنده بماند چنان به ناز و نعمت رسد که صاحب انواع غذاها شود، صبح در یک لباس گران و شب در لباسی دیگر، خانه های خود را زینت می کنید همچنانکه کعبه زینت می شود، یکی از اصحاب صفه (که به هیجان آمده بود) گفت : من مشتاق آن زمانم ، چه وقت خواهد بود؟ حضرت فرمود: دوران فعلی شما بهتر از آن زمان است ، شما اگر شکمهایتان را از حلال پر کنید، به پر کردن از حرام نزدیک می شوید. (156) الحدیث
درست در تعبیر حکیمانه پیامبر دقت کنید، ملتی که به رفاه و نعمت روی آورد، دیگر دفاع از ارزشهای الهی و اخلاقی و مسائل معنوی برای او کمرنگ می شود، آلودگی روحی به مسائل رفاهی ، مرگ معنوی یک جامعه ای را فراهم می کند، آن جامعه دیگر در مقابل انحرافات معنوی حساسیت نشان نمی دهد، بلکه برعکس در مقابل هر چه که منافع مادی او را بخطر اندازد می ایستد، انسان ناسپاستر از آن است که بتواند در مقابل امکانات و نعمتها، ارزشهای والای معنوی را حفظ کند، مخصوصا وقتی که منافع مادی با ارزشهای معنوی در تضاد باشد.
آری مدینه پایتخت اسلام ، در زمان خلفا شاهد انواع و اقسام غنائم جنگی و نعمتهای مادی بود، مالیاتها و مال التجارة و غنائم بود که از اطراف سرازیر می شد، و چهره جامعه اسلامی دگرگون می شد.

نمونه ای از وضعیت اقتصادی مردم در دوران خلیفه دوم

وقتی مدائن پایتخت ساسانیان در زمان خلیفه دوم سقوط کرد، آنقدر از طلا و جواهرات و غنائم جنگی و لباس و زیورآلات سلطنتی ، به دست آمد که قابل شمارش نبود، غنائم مذکور علاوه بر خزینه ساسانیان ، دارای امور عتیقه و هدایای ملوک سابق نیز بود، اشیاء گرانقدری مانند زره هرقل امیر روم و خاقان شاه ترک و داهر شاه هند و زره بهرام چوبین و زره سیاوخش و شمشیرهای کسری ، و هرمز و قباد و فیروز و هرقل و خاقان و داود و بهرام و همراه با مجسمه های جواهرنشان و تاج سلطنتی در میان آنها بود.
به گونه ای که وقتی سعد ابن ابی وقاص غنائم جنگی را تخمین کرد و یک پنجم را به مدینه فرستاد و چهارپنجم را تقسیم نمود، سهم هر سرباز شصت هزار شد، این ماسوای زمینها و خانه ها و امور غیر منقول بود، و هنگامی که فرش سلطنتی کسری را که شصت ذراع در شصت ذراع بود و در هنگام زمستان که گل و گیاه نبود، شاهزادگان بر روی آن غذا می خوردند، زیرا در آن تصویر باغستانها و گلها به گونه ایی بسیار زیبا همراه با تصویر رودخانه ها قرار گرفته بود، و تمام فرش با طلا و یاقوت و جواهرات زینت شده بود به مدینه آوردند عمر بعد از تقسیم سایر غنائم میان مردم ، این فرش گرانبها را نیز تقسیم کرد، به گونه ای که سهم حضرت امیر علیه السلام که از بهترین قسمت ها هم نبود، بیست هزار شد. (157)
و در جنگ جلولاء و فتح حلوان در سال شانزدهم هجری ، وقتی غنائم جنگی را تقسیم کردند، سهم هر سواره نه هزار درهم یا دینار و نه اسب شد، البته پیاده نصف این مقدار است ، گفته اند که غنائم جنگی سی میلیون بوده است . (158)
در جنگ موصل و تکریب به سواره سه هزار درهم و به پیاده هزار درهم دادند و یک پنجم را هم به مدینه نزد عمر فرستادند. (159)
خلاصه آنکه ، مضافا به انبوه غنائم جنگی که نصیب مجاهدین می شد، اهل مدینه از سهم خمس بهره وافر می بردند.
در زمان خلیفه اول به عراق و شام لشکرکشی شد، و در زمان خلیفه دوم دمشق و بلاد ساحل دمشق فتح شد، و از سال چهاردهم به بعد حمله به ایران و تسخیر تدریجی شهرهای کشور وسیع ایران آغاز شد در سال پانزدهم حمص و بعلبک و حلب و انطاکیه و بیت المقدس فتح شد، در سال شانزدهم شهرهای غربی و مدائن پایتخت ساسانیان فتح شد، و همینطور روند پیروزیها ادامه می یافت تا اینکه در سال بیستم هجری مصر فتح شد، یعنی وسعت مملکت اسلامی از حجاز به شرق و غرب عالم ، تا اروپا و آسیا و آفریقا گسترش یافت .

تفاوت زمان حضرت امیر با زمان خلفا

نکته ای که قابل توجه و دقت است ، این است که بسیار فرق است میان زمان حضرت امیر و زمان حکومت شیخین و عثمان ، در زمان ابوبکر و عمر، مردم از دوران سخت اقتصادی و گرسنگی و جنگ و وحشت که در زمان پیامبر وجود داشت ، بطرف دوران شکوفا شدن اوضاع اقتصادی و رفاه و امنیت و غنائم جنگی و توسعه نظامی رسیدند، و طبیعی است وقتی مردم بعد از آن سختیها و گرسنگیها، با رفاه روبرو شوند، آن را عمیقا در آغوش گیرند، اما در زمان حضرت امیر علیه السلام ، اگر حضرت همان روش قبلی ها را ادامه می داد، یعنی ولخرجیها و ریخت و پاشهای سابق را ادامه می داد، کار حکومت وی برقرار می ماند، و هرگز افرادی مانند معاویه و طلحه و زبیر و دیگران بخاطر عدالت وی از او روی گردان نمی شدند و جنگ داخلی به راه نمی انداختند.
اما حضرت بر خلاف قبلی ها نه تنها آن ریخت و پاشها را نکرد، بلکه اعلام نمود، تمام ریخت و پاشهای ناحق عثمان را به بیت المال بر می گرداند، هر چه که باشد و هر کجا که باشد، هر چند در مهریه زنان پرداخت شده باشد، و شما خوب می دانید، وقتی یک خانواده و در سطح وسیعتر، یک جامعه را با ریخت و پاش عادت دادند، بر گرداندن آن خانواده و یا جامعه به اعتدال و میانه روی ، چقدر جنجال آفرین و تحریک آمیز است .
و این مشکل حضرت امیر علیه السلام را جامعه امروز ما به خوبی درک می کند، که پس از آن همه ریخت و پاش حکومت ستمشاهی ، امروز به اعتدال کشاندن یک جامعه مصرفی و لجام گسیخته ، چقدر مشکل و جنجال آفرین است .
حضرت امیر علیه السلام نه تنها با خلفا مخالفت می کرد و همین می تواند دلیل عمده ای برای اعراض مردم از او باشد بنحوی که گذشت بلکه معتقد بود با این دست و دل بازیها و اسراف کاریها و خرجهای گزاف و بیهوده باید مبارزه کرد و این ریخت و پاشها برخلاف عدالت اسلامی است و اینجا بود که مستقیما در مقابل مادیات و منافع بسیاری مخصوصا سران حکومت خلفا قرار گرفت و در آن دورانی که قبایل و رؤ سای آنها نقش عمده ای را برای ادامه یک حکومت تشکیل می دادند و اگر رئیس یک قبیله با حاکمی موافقت می کرد آن حاکم مطمئن بود که از حمایت آن قبیله برخوردار است ، حضرت امیر علیه السلام به مخالفت با این ریخت و پاشها پرداخت و فرمان داد تا اموال غارت رفته توسط عثمان باز گردانده شده و ثمره این عدالتخواهی را هم تحمل کرد و بر آن اصرار ورزید گرچه بخاطر آن جنگ جمل برپا شد.

علی علیه السلام اموال غارت شده را به بیت المال برگرداند

در نهج البلاغه است که حضرت روز دوم بیعت خود در مدینه برای مردم سخنرانی کرده فرمود: آگاه باشید هر زمینی که عثمان به کسی واگذار کرده و هر مالی که از مال خدا عطا کرده است به بیت المال بر می گردد. همانا حق گذشته را هیچ چیز باطل نمی کند (گذشت زمان ، موجب نمی شود که گذشته ها را ندیده بگیرم خلاصه این منطق که بر گذشته ها صلوات درست نیست من حقوق از دست رفته را می گیرم) و اگر ببینم با آن ازدواج کرده اند و میان شهرها پراکنده شده باشد آن را به جای خود بر می گردانم که همانا در عدل گشایش است و هر که حق برایش تنگ باشد ستم بر او تنگ تر است . (160)
کلبی گوید: سپس حضرت دستور داد تا تمامی اموالی که عثمان داده بود، هر کجا که یافت شود یا صاحبان آن یافت شود به بیت المال برگردانده شود، لذا عمرو ابن عاص به معاویه نوشت که هر چه می خواهی بکن چون پسر ابی طالب تو را از هر چه داشتی پوست کند همچنانکه پوست عصا را بر می گیرند و این منطق حضرت امیر علیه السلام بود.

خاندان پیامبر در مقابل آن همه خرجهای بیجا که عثمان و معاویه داشتند و چه بسا حق السکوت بود، به شدت مخالفت می کردند و همین امر باعث اعراض مردم از آنها شد، مردمی که بدنبال دنیا و شیفته دنیا هستند، وقتی عدالت به دنیای آنها لطمه بزند از عدالت و عدالت گستر بیزاری می جویند و به دنیا و دنیامدارها می پیوندند، امیرالمؤ منین بخوبی این را می دانست و همین نکته را به مردم گوش زد کرد، وقتی مردم بعد از عثمان به طرف وی آمدند، حضرت فرمود: مرا رها کنید و دیگری را دریابید که در آینده ما با کاری مواجه می شویم که وجوه و رنگها دارد و دلها برای آن استقامت نکند و عقلها ثابت نماند (مردم تحمل نکنند) همانا آفتها چون ابرها از هر طرف فراگرفته اند و راه و دلیل تغییر کرده ، بدانید که اگر من به شما جواب مثبت دهم شما را به آنچه خود می دانم می برم و به سخن گوینده و ملامت کننده گوش نمی دهم . (161)
و در کافی است که امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت پس از خلافت بر منبر رفته حمد و ثنای الهی بجای آورده فرمود: بخدا من از غنائم شما درهمی بر نمی دارم تا وقتی که در مدینه شاخه ای از من سرپاست ، خودتان تصدیق کنید آیا من از خودم دریغ می کنم و به شما عطا می کنم ؟ (یعنی حساب کار خود را بکنید) عقیل برادر بزرگ حضرت برخواسته عرض کرد: تو را به خدا آیا مرا با یک سیاه پوست مدینه مساوی قرار می دهی ؟
حضرت فرمود: بنشین آیا اینجا کسی جز تو نبود که سخن گوید؟!
تو بر آن سیاه پوست برتری نداری مگر به سابقه (درخشان در خدمت به اسلام) یا داشتن تقوی (162)

گفتگوی مالک اشتر با امیرالمؤ منین علیه السلام

علی ابن محمد ابن ابی یوسف مدائنی از فضیل ابن جعد نقل کرده است که گفت : عمده ترین علت کناره گیری عرب از امیرالمؤ منین مسئله مال بود زیرا او نه اشراف را بر دیگران ترجیح می داد و نه عرب را بر عجم ، او با رؤ سا و سران قبایل زد و بند نمی کرد همچنانکه پادشاهان می کنند و کسیرا (با دادن باج) به طرف خود نمی کشاند ولی معاویه برخلاف این بود، لذا مردم علی علیه السلام را رها کرده به معاویه پیوستند، حضرت امیر از بی وفائی مردم و رفتن آنها به طرف معاویه به مالک اشتر شکوه نمود مالک اشتر گفت : یا امیرالمؤ منین ما با اهل بصره به کمک اهل کوفه جنگیدیم و با اهل شام بکمک اهل بصره و کوفه جنگیدیم و آراء متحد بود، و الان اختلاف و دو دستگی حاصل شده ، و تصمیمها ضعیف و نفرات کم گردیده ، شما هم که با عدالت با مردم رفتار می کنی و به حق عمل می کنی و میان بالا و پائین در افراد فرق نمی گذاری لذا عده ای از اطرافیان تو که از حق ناراحت بودند چون چشم دیدن آن را نداشته و از عدالت غمگین بودند، چون در آن قرار گرفتند و کارهای معاویه را با ثروتمندان و اشراف دیدند (که چه دست و دلبازیهای نشان می دهد) جان مردم به طرف دنیا شوق گرفت ، و چه کم است کسی که یاز دنیا نباشد و اکثر اینان از حق کراهت داشته و خریدار باطل هستند و دنیا را بر می گزیند، اگر شما هم یا امیرالمؤ منین بذل و بخشش کنی گردنهای مردان به طرف تو مایل شده و از مودت آنها بهره مند می شوید، خدا کارگشای تو باد یا امیرالمؤ منین و دشمنانت را خوار کند و جمعیتشان را متفرق و مکر و حیله آنها را سست و کارهایشان را متلاشی کند.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: اما آنچه از اعمال و روش عدالت ما گفتی ، خداوند می فرماید: هر که کار نیک کند برای خود کرده است و هر که بد کند بر ضرر خویش کرده است و خداوند به بندگان ستم روا ندارد - و من از اینکه در کارم کوتاهی کرده باشم بیمناکترم ، اما آنچه ذکر کردی که حق بر آنها سنگین است و لذا از ما جدا شده اند، خداوند می داند که بخاطر ستم نبود که از ما جدا شدند و اکنون که به ما پشت کرده اند به عدالت پناه نبرده اند، (ایشان جز دنیای زودگذر فانی را نمی طلبند) و روز قیامت مسئول خواهند بود،آیا دنیا را اراده کرده اند؟! یا برای خدا عمل می کنند!، و اما اینکه سخن از بذل و بخشش و جلب حمایت کردی ، همانا ما را نرسد که هیچکس را از این بهره بیش از حقش بدهیم و حال آنکه خداوند سبحان می فرماید: و سخنش هم حق است : چه بسیار گروه اندک که به اذن خدا بر گروه بسیار پیروز شد و خداوند با صابرین است (یعنی

من بر کمی جمعیت راضی و امیدوارم و دست از اصول خود بر نمی دارم) خداوند پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله را تنها فرستاد و بعد از این کمی ، آنها را زیاد گرداند و گروه او را بعد از خواری عزیز گرداند، اگر خداوند اراده کند که ما را والی کند سختیها را آسان خواهد کرد و غمها را برطرف می کند، من هم از راءی ، آن مقدار که رضایت خداوند عزوجل در آن است می پذیرم و تو از امین ترین افراد نزد من و از مخلصترین آنها و مورد اعتمادترین آنها پیش من می باشی ان شاء الله . (163)

عقیل برادر حضرت امیر نیز بخاطر دنیا از حضرت اعراض کرد

حضرت علی علیه السلام رسوم گذشته که عرب را بر عجم تفضیل می داد و از زمان خلیفه دوم شکل گرفته بود زیر پا گذاشت و همچنین برتری رئیس و زیردست ، آقا و بنده را نادیده گرفت و با قاطعیت ایستاد، طلحة و زبیر را با آن شهرت و ثروت و مقام با بنده آنها یکسان عطا می داد، حتی برادر خود عقیل را نیز مراعات نکرد و به او نیز بمقدار حقش داد نه بیشتر، بطوریکه او هم به طرف معاویه رفت گرچه دل به معاویه نداد اما از دنیای او بهره گرفت - روزی عقیل به نزد حضرت آمد حضرت به امام مجتبی فرمود:
عمویت را بپوشان (لباس بده) لباس و ردائی از لباس ورداء حضرت به او پوشاند.
چون هنگام شام شد، عقیل دید که نان و نمک آورده اند، گفت : جز اینکه که می بینم چیزی نیست ؟!
حضرت فرمود: آیا این از نعمتهای خدا نیست و برای اوست حمد و سپاس بسیار، عقیل گفت : عطائی به من ده تا بدهکاری خود را اداء کنم و زود مرا روانه کن تا بروم ، حضرت فرمود: بدهکاری تو چقدر است ؟ گفت یکصد هزار درهم حضرت فرمود: نه بخدا این مقدار نزد من نیست و ندارم ولی صبر کن وقتی سهمیه من از بیت المال آمد با تو تقسیم می کنم و اگر نه این است که باید برای خانواده چیزی باشد همه را به تو می دادم ، عقیل گفت : بیت المال در دست توست ولی مرا به سهمیه خودت امید می دهی ؟
اصلا سهمیه تو چقدر است ، اگر همه اش را هم به من بدهی چقدر می شود؟ حضرت فرمود: سهم من در بیت المال مثل یکی از مردهای مسلمان است ، گفتگو چون بالای دارالاماره بود و بر صندوقهای اهل بازار مشرف بود، حضرت فرمود: اگر سخن مرا قبول نداری برو پائین قفل یکی از این صندوقها را بشکن و موجودی آن را بردار! عقیل گفت : در این صندوقها چیست ؟ حضرت فرمود: اموال کاسبها.
عقیل گفت : آیا مرا دستور می دهی که صندوق گروهی را که بر خدا توکل کرده اند و اموال خود را در آن نهاده اند بشکنم ؟ حضرت فرمود: آیا تو هم مرا دستور می دهی که بیت المال مسلمانها را باز کنم و اموال آنها را بتو دهم و حال آنکه بخدا توکل کرده اند و بر آن قفل زده اند، اگر می خواهی شمشیرت را بردار، منهم شمشیرم را بردارم و با هم به (ناحیه) حیرة رویم که در آنجا کاسبهای پولدار هستند، بر سر یکی از آنها بریزیم و مالش را بگیریم ؟! عقیل گفت : آیا دزدی کنم ؟ حضرت فرمود: از یک نفر به

دزدی کنی بهتر است از اینکه از تمام مسلمانان بدزدی !
عقیل گفت : اجازه می دهی پیش معاویه روم ؟ حضرت فرمود: آری ، گفت پس مرا کمک کن در این سفر.
حضرت فرمود: ای حسن به عمویت چهارصد درهم بده ، عقیل خارج شد در حالی که می سرود: بزودی آنکه تو را از من بی نیاز کرد مرا نیز بی نیاز می کند و به زودی خداوند بدهکاری مرا ادا می کند. (164)
سخن در عدالت علی علیه السلام بیش از این مجال می خواهد - منظور همین است که این نحو عدالت در دیدگاه مردم ، مخالف روشی است که مردم با آن بار آمده بودند و بخاطر همین حب دنیا از حضرت کناره گرفتند.

نگاهی گذرا به زندگانی بعضی از مسلمانان آن زمان نشان دهنده پیشرفت عظیم مادی در آن زمان است .
زبیر ابن عوام همان صحابی معروف که به کمک طلحة و عایشه جنگ جمل را با علی علیه السلام براه انداخت دارای یازده خانه در مدینه و دو خانه در بصره و یکی در کوفه و یکی در مصر بود، او چهار عدد زن داشت که وقتی ارث او را تقسیم می کردند بعد از کم کردن ثلث او به هر زنی یک میلیون و دویست هزار (درهم یا دینار) رسید در صحیح بخاری است که بنابراین دارائی او پنجاه میلیون و دویست هزار خواهد بود ولی دیگران گفته اند بخاری در محاسبه اشتباه کرده و مجموع دارائی او پنجاه و نه میلیون و هشتصد هزار می شود، (165)
و این عدد امروز عدد سنگینی است تا چه رسد به آن زمان و کسی که اوضاع اقتصادی آن زمان را بررسی کند به عظمت این اموال پی می برد.
از مسعودی در مروج الذهب نقل شده که زبیر هزار اسب در اصطبل گفته است که زبیر در مصر زمینهائی داشت و همچنین در اسکندریه و کوفه و در بصره نیز خانه هائی داشت . (166)
اما طلحة ابن عبیدالله ، یاور زبیر در جنگ جمل ، در احوالات وی نوشته اند که هر روزی هزار دینار درآمد او از غلات عراق بوده است ، و بیش از این هم گفته اند، این درآمد او از عراق است اما درآمد او از ناحیه سراة در حجاز بیش از این برآورد شده است ،طلحه در مدینه خانه ای با گچ و آجر و ساج بنا کرد (که خانه اعیان بشمار می رفت) ابن جوزی گفته است : که طلحه سیصد (بار) شتر از طلا داشت .
عمرو ابن عاص گفته است : ارث بجا مانده از طلحه صد بهار است که در هر بهاری سه قنطار از طلا بود و همو گفته که شنیدم که بهار به پوست گاو می گویند و ابن عبدربه این خبر را سیصد بهار از طلا و نقره ذکر کرده است بعضی ، سیصد پوست گاو پر از طلا و نقره ،اما عبدالرحمن ابن عوف در احوالات او گفته اند که ده هزار گوسفند و یکصد اسب داشت همراه با هزار شتر، او که دارای چهار زن بود، و یکی از زنهای خود را در هنگام مریضی (آخر عمر) طلاق داده بود، صالح ابن ابراهیم ابن عبدالرحمن گوید: با این زن مصالحه کردیم به هشتاد و سه هزار. و در تاریخ یعقوبی است که به یکصد هزار دینار با او مصالحه کرده اند و با در نظر گرفتن این که این مقدار یک سی و دوم 132 اموال او می باشد زیرا مجموعه زنها 18 سهم می بردند و چون چهار زن بوده اند به هر کدام 132 می رسد، با این حساب اموال عبدالرحمن حداقل باید حدود سی و دو میلیون دینار بوده

باشد، و این رقم مخصوصا در آن زمان چنان سرسام آور است که در احوالات عبدالرحمن ابن عوف نوشته اند، شمشهای طلای او را با تبر تقسیم می کردند بطوری که دست کارگرها متورم شد،و یا بعلی ابن امیه که به جز طلبهای او و زمین و دارائی های متفرقه که یکصد هزار دینار ارزش داشت مقدار پانصد هزار دینار از او بجای ماند،و یا زید ابن ثابت که راجع به وی گفته اند: طلا و نقره او را بعد از وی با تبر قسمت می کرده اند، و معلوم است که اشرافیت وقتی در میان مسلمانها چنین نفوذ کند در میان خلفا چه خواهد کرد و این سبک زندگی در زمان عثمان اوج گرفت و خود او چنان در این وادی اسراف کرد که حضرت امیر علیه السلام در خطبه شقشقیه در نهج البلاغه می فرماید او و بنی امیه چنان بیت المال را حیف و میل کرده می خوردند همچنانکه شتر، علف بهاری را (با اشتها و حرص) می خورد و همین شکم خوارگی او موجب کشته شدن وی گردید.
و در همین راستاست که آن زندگی و ثروت عظیم را برای عثمان ضبط کرده اند، لباسهای پادشاهی می پوشید و دندانهای خود را به طلا زینت می کرد، خانه اشرافی بنا کرد و دارای هزار برده بود تنها در ربذه هزار شتر داشت و اموال عظیم دیگر که تاریخ ثبت کرده است .

اینک شما تجسم کنید جامعه اسلامی آن روز را و ببینید که حاکمان و فرمانروایان مسلمین در استانها و شهرهای اسلامی چه کسانی بوده اند. و با توجه به اینکه توده مردم دین خود را از فرمانروایان می گیرند، وضع دینی مردم را دریابید.

جامعه ای که خلیفه آن همانند عثمان است ، با آنهمه حیف و میل بسیار در اموال مسلمین ، و مسلط کردن افراد ناپاک بر مردم و به ذلت و خواری کشاندن بزرگانی چون ابوذر و عمار و ابن مسعود، جامعه ای که مروان ، همان دشمن سرسخت اهل بیت که بر زبان پیامبر لعنت شده است ، حاکم مدینه و مشاور خلیفه می شود، جامعه ای که بنی امیه با تمام رذائل اخلاقی و لعنتی که از پیامبر دارند، رئیس می شوند،جامعه ای که عبدالله ابن سعد ابن ابی سرح مرتد، در آن فرماندار مصر می شود، با آنکه پیامبر خون او را حلال و هدر نموده بود و یا ناپاکی مثل عمرو ابن عاص به حکومت مصر می رسد.

جامعه ای که امثال ولید ابن عقبة ، آن فاسق شرابخوار زناکار، استاندار کوفه می شود و در مسجد کوفه با حالت مستی در محراب آن شراب قی می کند و نماز صبح را چهار رکعت می خواند.

جامعه ای که معاویه در آن امیر یا خلیفه می شود، و به شرابخوارگی می پردازد، و نابودی دین و انتقام از پیامبر را سرلوحه برنامه خود قرار می دهد.

جامعه ای که جنایتکارانی مثل سمرة ابن جندب و زیاد ابن ابیه و بسر ابن ارطاة حاکمان آن می شوند، و از کشتن خون بی گناهان و کودکان خردسال و مظلومان واهمه ای ندارند.

جامعه ای که امثال عمرو ابن سعید بر مثل مدینه حاکم شود و وقتی صدای شیون زنهای بنی هاشم را در رثای حسین ابن علی می شنود به قبر پیامبر اشاره کند و بگوید: ای محمد اینک یک روز، در مقابل روز بدر. (167)

یعنی در جنگ بدر تو اجداد ما را کشتی و اسیر کردی و امروز ما فرزندان تو را کشته و اسیر کردیم .

و بالاخره جامعه ای که امثال یزید آن شرابخوار، قمارباز، بی نماز و بی حیاء و میمون باز زناکار، بعنوان خلیفه مطرح شود و ناپاکانی مثل عبیدالله ابن زیاد در آن استاندار و حاکم می گردند.

همان یزیدی که در سال اول خلافت پسر پیامبر را کشت و در سال دوم جنایت هولناک حره را ایجاد کرد که روی تاریخ را سیاه کرده است و در

سال سوم خانه کعبه را به منجنیق و آتش کشید،جامعه ای که در سرتاسر آن بر بالای هر منبر جمعه و جماعات ، اول مسلمان عالم اسلام و برادر پیامبر و سردار بی همتای نبردهای افتخارآفرین دین ، با آنهمه سوابق و فضائل درخشان بی تردید، مورد سب و ناسزا قرار می گیرد و طرفداران او از هر طرف تحت شدیدترین فشارها و شکنجه ها قرار می گیرند.
آیا با اینهمه فساد و تباهی ، برای آزاده و شرافتمندی چون حسین ابن علی ، که تمام وجود او غیرت و آزادگی و دفاع از اسلام و دین جد خود می باشد، راهی جز قیام و اقدام خونین برای نجات دین و امت جدش باقی می ماند،بگذار فرومایه گان و بزدلان و پست فطرتان در منجلاب تباهی و ذلت ، دست و پا بزنند و در لجنزار سرشت دون خود به قذارات اکتفا کنند، و چه بسا بر پسر فاطمه نیز خرده بگیرند.
امام حسین ، فرزند فاطمه است ، از سینه شهامت و فضیلت شیرخورده ، حسین در دامن عصمت زهرا درس تقوی و مردانگی آموخته و در مدرسه علوی ، از حیدر کرار رمز شجاعت و فداکاری آموخته است .

پس از آنکه دورنمائی از وضعیت اسلام و مسلمانان را در زمان امام حسین علیه السلام دیدیم ، و فهمیدیم که احکام اسلامی بطور کلی دگرگون و بازیچه دست امثال معاویه شده است ، و دیدیم بزرگان دین چگونه تحقیر می شوند ولی افراد پست و خونریز محترم و قدرتمند گردیده اند.
و دیدیم که اهل بیت پیامبر و شیعیان آنها تا چه حد تحت فشار و ظلم قرار گرفته بودند، و از طرف دیگر راه حق و باطل بر مردم متشبه شده بود، و در اثر تبلیغات شدید و مغرضانه ، چگونه حقائق را وارونه جلوه داده بودند آیا با وجود این همه انحراف که اسلام را به مرز نابودی کامل سوق می داد، امام حسین که حافظ و نگهبان دین از طرف خداوند است ، می تواند آرام بگیرد.
وقتی آرمان دین در معرض خطر است ، وقتی اهداف نبوت که نشان دادن راه حق و باطل است ، دچار تزلزل شد. و مردم راه حق را از باطل تشخیص نمی دهند، و واقعا خیال می کنند که معاویه و روش او بر حق و اهل بیت بر باطل هستند، اینجاست که همان آرمان که باعث شد، حضرت علی علیه السلام از اعتراض خونین در مقابل خلفاء اجتناب کند، که همان حفظ اسلام و جلوگیری از ارتداد و تضعیف اسلام بود،همین آرمان در زمان امام حسین باعث شد که حضرتش قیام کند، چرا که حفظ اسلام در زمان حضرت علی به سکوت و آرامش بود و در زمان امام حسین به قیام و نهضت .
امام چهارم علیه السلام می فرمود: هیچ روزی مثل روز حسین علیه السلام نیست ، سی هزار نفر در مقابل او جمع شدند که می پنداشتند از این امت هستند، همگی بخاطر خدا تصمیم به ریختن خون او گرفته بودند، و هر چه سیدالشهداء آنها را به خدا تذکر می داد، دست بردار نبودند تا با ظلم و ستم او را کشتند. (168)

صلح با معاویه و جنگ با یزید

اما تا معاویه زنده بود یعنی حدود ده سال از امامت امام حسین علیه السلام ، حضرتش اقدام به نهضت نفرمود، و همانند برادر گرامش امام مجتبی که حدود ده سال با معاویه بود، مراعات صلحنامه را می نمود، اما همینکه معاویه مرد و یزید بر سر کار آمد، حضرت قیام نمود،و از همین جا می توان به علت قیام امام حسین و سکوت امام مجتبی علیه السلام پی برد، می بینیم که امام حسن و امام حسین هر دو حدود ده سال با معاویه بدون قیام بسر بردند،پس تفاوت عملکرد این دو امام همام را در تفاوت معاویه و یزید باید جستجو کرد نه در امام حسن و امام حسین ، که هر دو امام معصوم و پیشوای الهی هستند.

علت اینکه تا معاویه زنده بود از جانب حسنین قیامی صورت نگرفت را می توان در امور زیر جستجو کرد.
1 - معاویه در اثر سابقه طولانی چهل ساله در حکومت ، پایه های حکومت خود را بشدت محکم کرده بود و طرفداران جدی داشت .
2 - معاویه حدود بیست سال از جانب عمر و عثمان ، امارت داشته است ، که این خود امتیاز بزرگی برای او بحساب می آمد.
3 - معاویه دارای سیاست عوام فریبی خوبی بود، و هرگز باطن خود را در مقابل عموم مردم علنی نمی کرد و در ملاءعام به فسق و فجور نمی پرداخت .
4 - معاویه با پدر امام حسن و امام حسین جنگیده بود و این تاءثیر بسزائی در نزد عوام برای برتری نظامی او به حساب می آمد و موجب تضعیف روحیه مردم می شد.
5 - معاویه در نزد مردم ، خونخواه عثمان بود، او صحابه پیامبر بود، با عمری زیاد، و به علاوه عناوینی همانند دائی مؤ منین و نویسنده وحی را که هر کدام برای عوام فریبی کافی است ، یدک می کشید.
6 - معاویه با امام حسن صلح کرده بود، و در شاءن خاندان عصمت نبود، و مردم نیز انتظار نداشتند که این خاندان به عهد خود پشت کنند، هر چند معاویه چنین کاری را بکند.
7 - و بالاخره تا معاویه زنده بود، در اثر تبلیغات شدید و مشتبه شدن حقائق ، انحرافات و فجایع دستگاه بنی امیه خود را نشان نداده بود و این زخم کاملا نرسیده و هنگام جراحی آن نشده بود،

اما یزید مرد رسوائی بود

اما وقتی معاویه از دنیا رفت و یزید بر سر کار آمد، مساءله کاملا فرق کرد،

1 - یزید مردی بود رسوا که فسق و فجور او علنی و برای همه ظاهر شده بود، در نتیجه اعتماد مردم به او کاهش یافته .

2 - حکومت یزید، که علنی اظهار فسق و کفر می کرد، اهانتی جدی و ذلتی ننگین برای اسلام و مسلمین بود.

3 - یزید جوانی خام و بی تجربه و تازه کار بود، که هرگز از امتیازات عوام فریبانه پدرش معاویه برخوردار نبود،

4 - خلافت یزید، بخاطر اینکه مخالف صلحنامه پدرش با امام مجتبی در عدم تعیین ولی عهد بود، غیر قانونی بحساب می آمد، گذشته از آنکه با تهدید و اکراه نیز همراه بود.

درست در مقابل رذالت و پستی و خواری یزید، امام حسین علیه السلام قرار داشت ، شخصیتی که از نظر صفات اخلاقی و علم و تقوی معروف بود، ایشان تنها باقیمانده عترت پیامبر است که اصحاب پیامبر آن همه الطاف و عنایات پیامبر را نسبت به ایشان دیده و شنیده بودند، در نتیجه هرگز در عظمت و برتری امام حسین در مقابل فاسق و فاجری مثل یزید، تردید نبود.
اگر امام حسین علیه السلام فرضا در مقابل معاویه قیام می نمود و به شهادت می رسید، هرگز آن تاءثیر و افشاگری که اکنون دارد، نمی داشت ، زیرا واقعیت معاویه ، برای مردم افشا نشده بود، همچنانکه دیدیم در مقابل حضرت علی و امام مجتبی قیام کرد و حتی امام مجتبی را مسموم نمود، اما باطن او رسوا نشد، و همچنان اکثریت اهل سنت او را خلیفه می دانند، برخلاف یزید، که شخصیت رسوائی بود که با اعمال ننگین خود و شهادت امام حسین باعث رسوائی خود و خاندان خود و جریان مخالف اهل بیت علیهم السلام شد.
و مهمتر از همه اینکه امام حسین آخرین بازمانده پیامبر بود که هم از نظر سن و هم از نظر حسب و نسب با یزید حتی در نظر عموم مردم قابل مقایسه نبود،امام حسین نوه پیامبر اسلام است ، خدیجه کبری مادربزرگ او، حضرت فاطمه مادر او و علی مرتضی پدر او و امام مجتبی برادر اوست .
اما یزید کیست ؟ آیا حلال زاده است ؟ آیا مادرش مسلمان است ؟ معاویه پدر یزید چطور؟ جد یزید ابوسفیان چطور؟ مادربزرگش هند جگرخوار چگونه است ؟

و بخاطر همین نکات است که می گوئیم ، پس از مرگ معاویه زمینه مناسب و موقعیتی حساس پیش آمده بود که نه قبلا وجود داشت و نه بعد از امام حسین به وجود آمد،
برای نشان دادن فساد دستگاه حاکمه و افشای آن همه تبلیغات سوء و مسخ تاریخ و رسوا کردن جریان مخالفی که بعد از پیامبر، دین اسلام را به انحراف کشاند، شرائطی مناسبتر از شرائط امام حسین نبود، چرا که افشای این همه ظلم و فساد و انحراف ، احتیاج به دشمنی دارد سفاک و خونریز و رسوا و بی صفت ، که از هیچ عمل ننگینی دریغ نکند، تا هر چه بیشتر ظلم کند و بی رحمی کند و موجب هیجان و تحریک عواطف و رسوائی مسیر خود شود.
و از طرفی در مقابل او شخصیتی باشد که در عظمت او کوچکترین ابهامی یا نکته باریکی نباشد، و سپس این شخصیت بی همتا، یعنی امام حسین ، که تنها بازمانده خاندان پیامبر است که عصر پیامبر را درک کرده و بارها پیامبر او را بوسیده و بر دوش خود حمل کرده و مکرر او را مورد ملاطفت قرار داده است ، با وضعی بسی مظلومانه و دردناک و سخت در شرائطی که همه زمینه های تحریک عواطف فراهم بود، به شهادت برسد، این است که می تواند رسواگر خط مخالف و سرانجام انحراف از اهل بیت پیامبر باشد، این است که هر انسان کوردلی را که مختصری وجدان و انصاف داشته باشد، تحت تاءثیر قرار می دهد، کیست که همانند امام حسین را با چنان وضعی مورد ظلم و شکنجه یزید ببیند و بر خاندان یزید و جریان مخالف اسلام بدبین نگردد. عبدالله ابن فضل از امام صادق علیه السلام پرسید: ای پسر پیامبر، چرا روز عاشورا روز مصیبت و گریه و غصه قرار داده شد، نه روزی که پیامبر یا فاطمه و یا امیرالمؤ منین و یا امام حسن از دنیا رفتند؟ حضرت فرمود: روز قتل حسین علیه السلام در میان ایام از هر روزی مصیبتش بیشتر است ، زیرا اصحاب کساء که گرامیترین مخلوقات در نزد خداوند بودند، وقتی پیامبر رحلت نمود دیگران برای مردم موجب تسلی و آرامش خاطر بودند، و همچنین بعد از رحلت فاطمه و حضرت امیرالمؤ منین علیهماالسلام ، وقتی که امام حسن رحلت نمود وجود سیدالشهداء موجب تسلی و آرامش خاطر بود، ولی هنگامی که حسین صلی الله علیه و آله کشته شد دیگر کسی نبود که موجب تسلی و آرامش خاطر گردد، و رحلت حضرت مانند رحلت همگی آنها بود، همچنانکه زندگی حضرت مثل زندگی آن ها بود، از این جهت روز حسین از تمام روزها مصیبت بارتر است ، راوی پرسید: پس امام سجاد چه ؟ حضرت فرمود:

آری ، امام چهارم سرور عبادت کنندگان و امام و حجت بر خلایق بود ولی پیامبر را ملاقات نکرده و از حضرت نشنیده بود و دانش او از راه ارث بود، ولی امیرالمؤ منین و فاطمه و حسن و حسین را مردم مکرر در ایام پی درپی با پیامبر مشاهده کرده بودند و چون به یکی از اینها نگاه می کردند، بیاد احوالات او با پیامبر و سخن حضرت راجع به او می افتادند، به همین جهت بود که وقتی جز حسین علیه السلام کسی برای مردم نماند، رحلت حسین مانند رحلت همه آنها بود، به این جهت است که روز حسین در مصیبت از هر روز بالاتر است . (169)

درست به همین جهت است که می گوئیم ، اگر هر شخصی غیر از امام حسین ، مثل ابن حنیفه ، یا ابن عباس ، و یا دیگران دست به قیام می زدند، هرگز نمی توانست این نتیجه مهم و روشنگری را داشته باشد.

آری باید بزرگترین شخصیت اسلام در مقابل کثیف ترین عنصر ناپاک ، با بدترین وضع و هولناک ترین کیفیت به شهادت رسد، تا ضربه ای باشد که در پس آن همه پرده های ضخیم تبلیغات که بر حق افتاده بود، بتواند خفتگان غفلت را بیدار کند.

اهمیت عواطف

برای تحریک و تشویق مردم نسبت به انجام کاری با ممانعت از کاری ، و با نشان دادن ، خوبی یا زشتی شخصی یا کاری ، از دو راه استفاده می شود. راه اول اینکه با عقل او صحبت کنی ، با استدلال و بیان خوبی و بدیها، شخص را تشویق و یا بر حذر بداری ،راه دوم اینکه با عواطف و روحیات او صحبت کنی ، او را تحریک کنی ، عاطفه او را به هیجان آوری ، از راه احساساتش وارد شوی ، شور و شوق و عشق در او بیافرینی .

راه اول برای کسانی که با مسائل عقلی سر و کار دارند و روحیات آنها را مغلوب عقلشان می باشد مؤ ثر است ، و چون این عده که همان اهل تفکر و تعقل هستند نسبت به توده مردم در اقلیت هستند وانگهی اهل تفکر نیز بسیاری از اوقات اسیر احساسات و عواطف خود هستند، لذا کاربرد همه جانبه ندارد.

برخلاف راه دوم که راه دل است و در نزد توده مردم بخاطر احساسات قوی و غلبه آن حتی بر مسائل عقلی ، کاربرد بسیار و مؤ ثری دارد، لذا می بینیم ، هر گروهی که بتواند بیشتر احساسات مردم و عواطف آنها را جذب کند، بیشتر موفق خواهد بود، و بهمین جهت است که دزدان و دشمنان یک جامعه ، بیشتر با تبلیغات خود، از مسائل روحی و عاطفی برای اهداف شوم خود استفاده می کنند، مردم را به طمع می اندازند، یا می ترسانند، یا شهوتشان و یا حس سودجوئی و مانند اینها را تحریک می کنند،علیهذا اگر مسلک و مرامی بخواهد در وجود مردم تاءثیر کند و مردم را هدایت کند، باید از هر دو راه اقدام کند، هم عقل مردم را سیراب کند، هم عواطف مردم را که بیشتر در مردم تاءثیر دارد، مجذوب کند.

فریاد عقل بی تاءثیر بود، شور حسینی باید

آیات قرآن و احادیث پیامبر و سخنان گهربار اهل بیت علهیم السلام ، همه عقل مردم را سیراب می کند، اما اینهمه در دوران امام حسین علیه السلام بخاطر تبلیغات سوء و تهدیدات بسیار دستگاه اموی و القاء شبهات گوناگون و جعل احادیث دروغین و متناقض کمرنگ شده بود.
به ناچار اسلام برای بقاء خود و نجات از آنهمه دسیسه ها و خطرات ، احتیاج به تحریک عاطفی داشت تا مردم گرفتار آن دسیسه ها را، بیدار کند،آنچه گفتنی و آنچه از استدلال که لازم بود، گفته شده بود، دیگر از نظر گفته و استدلال کمبودی نبود، ولی در عین حال ، همه استدلالات را بر مردم مشتبه کرده بودند.

لذا راه دیگر و وسیله دیگری برای بیداری و تکان دادن مردم لازم بود و آن تحریک عواطف است ، آیا دیده اید که سخنان یک مسلمان فهمیده قبل از شهادت ، یا بعد از شهادت چرا در تاءثیر فرق دارد، چرا وصیت نامه شهداء، تاءثیر بیشتری از سخنان دیگران بلکه از سخنان خود همین شهید قبل از شهادت دارد؟
علتش در آن است که سخنان او تا قبل از شهادت ، عقل را سیراب می کند، اما بعد از شهادتش وقتی با خون شهید، امضاء شد، عواطف را تحریک می کند، این اثر خون است که روحیه مردم را تحت تاءثیر قرار می دهد.
و این اقدام بزرگ و بی نظیر را سیدالشهداء علیه السلام انجام داد، او از راهی ، در ماورای فکر و استدلال که در اثر شبهات کمرنگ شده بود، از راه دل و جان مردم را بیدار کرد، و به همین جهت است که فرمود: کشتی نجات سیدالشهداء از سایر ائمه علیهم السلام سریعتر مردم را به ساحل نجات می رساند چرا که بر روی خون حرکت می کند!
و از اینجا به سستی این شبهه و سؤ ال پی می بریم که می گویند: امام حسین که می دانست کشته می شود، چرا اقدام نمود؟ این گوینده غافل است که پیروزی امام حسین در شهادت دردناک و مصیبت عظمای اوست ، امام حسین علیه السلام آمده است تا شهید شود و رمز و هدف او هم همین شهادت است .
او آمده است تا شهید شود و با شهادتش مردم را بیدار کند، و اسلام را تا ابد بیمه کند.

و از همین جهت است که می بینیم در جریان قیام سیدالشهداء حوادث و مصیبتها به گونه ای انجام گرفته است که هر چه بیشتر موجب تحریک عواطف مسلمانان و بلکه هر انسانی می شود، و همین رمز موفقیت و بقاء اسلام و قیام امام حسین علیه السلام است ، و این خود یک معجزه الهی است ، که شقاوت دشمنان را ابزار پیروزی و انجام اهداف خود قرار داده است . و این است ، رمز بزرگ قیام عاشورا.
و به همین جهت است که می بینیم ، از جانب خداوند و پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام ، محور بقاء دین را در جریان کربلا قرار داده اند.
و از جوانب مختلف به جریان کربلا پر و بال داده اند، آری خداوند می خواهد از راه امام حسین دین خود را حفظ کند و لذا ابزار لازم را برای این کار فراهم کرده است ، همانند تاکید فراوان در زیارت امام حسین ، در تمام ایام سال ، مخصوصا روزها و شبهای پر ارزش ، ثواب شعر گفتن ، گریه کردن ، یاد او هنگام آب خوردن ، شفا در تربت اوست ، اجابت دعا در تحت قبه اوست ، امامت در اولاد اوست ، و مسائلی از این قبیل که بعدا توضیح خواهیم داد انشاء الله .
و به همین جهت است که محور بقاء دین را در مصیبت پیامبر و امیرالمؤ منین و سایر ائمه اطهار علیهم السلام قرار ندادند، نه از این جهت که حضرت امام حسین افضل باشد، خیر، سخن در افضل بودن نیست ، سخن در این است که کیفیت شهادت امام حسین و یارانش به گونه ای است که برای تحریک عواطف و تاءثیر در نفوس کاربرد زیادتری دارد، این کیفیت - مظلومیت در آن درجه و با آن شرائط را - هیچ کدام از خاندان عصمت نداشتند، و اسلام برای بقا خود، احتیاج به شهادت مظلومانه امام حسین و خاندان و یاورانش داشت و دارد، و از همین رهگذر است که رمز موفقیت قیام عاشورا را در عظمت بی تردید رهبر آن ، و از طرف دیگر در فساد و تباهی دشمن رودرروی سیدالشهداء یعنی یزید و بالاخره در شقاوت و مصائب و صحنه های دلخراشی که در شهادت و اسارت سیدالشهداء و خاندانش انجام گرفت ، باید جستجو کرد. ما راجع به عظمت سیدالشهداء در اول کتاب اندکی صحبت کردیم ، اکنون نسبت به معرفی یزید و فساد و تباهی او اندکی سخن می گوئیم و سپس گوشه هائی از صحنه های تکان دهنده و تاسف بار نهضت عاشورا را متذکر می شویم .
خون او تفسیر این اسرار کرد
ملت خوابیده را بیدار کرد
رمز قرآن از حسین آموختیم

زآتش او شعله ها اندوختیم
ای صبا ای پیک دورافتادگان
اشک ما را بر مزار او رسان

فصل سوم : دشمن رویاروی سیدالشهداء، شناسنامه یزید ابن معاویه

یزید ابن معاویه ، مادرش میسون نام داشت دختر بجدل ، از نسابه کلبی نقل شده که بجدل پدر میسون غلامی داشت بنام سفاح که با میسون رابطه نامشروع داشت ، وقتی میسون را که بیابان نشین بود، در وادی حوارین ، نزد معاویه آوردند، از آن غلام باردار بود ولی حملش ظاهر نبود، و پس از زایمان ، معاویه آن را از خود پنداشت .
یزید مردی سیاه چهره با لبهای خشن و صدائی غلیظ بود، در صورتش زخمی بزرگ بود، او مردی بود شرابخوار و قمارباز که ایام زندگی را با لهو و لعب و شکار می گذراند، غالب اوقات در بیابان در حوارین آنجا که منزل مادرش - بعد از طلاق از معاویه بود - بسر می برد، حتی در مرگ معاویه نیز حاضر نبود.

شهادت مردم مدینه در مورد یزید

اهل مدینه عده ای را پس از شهادت امام حسین برای تحقیق در مورد یزید به شام فرستادند: که از جمله آنها عبدالله ابن حنظله بود، یزید آنها را احترام کرد و جوائز ارزنده ای به آنها داد، آنها کارهای یزید را مشاهده کردند و در بازگشت شروع کردن به بدگوئی از یزید و گفتند: ما از نزد مردی می آئیم که اصلا دین ندارد، شراب می خورد، طنبور می نوازد، با سگها بازی می کند. (170)
عبدالله بن حنظله گفت : ای قوم از خدای بی همتا بترسید، بخدا سوگند ما بر یزید خروج نکردیم مگر اینکه ترسیدیم از آسمان بر سر ما سنگ ببارد، یزید مردی است که با مادر و دختر و خواهر آمیزش می کند، شراب می خورد و نماز را ترک می کند، (171)
و از همو نقل کرده اند که گفت : از نزد مردی آمدم که بخدا قسم اگر یاوری جز پسرانم نداشته باشم با آنها جهاد خواهم کرد. (172)
یکی دیگر از آن عده که به شام رفته بودند شخصی است بنام منذر ابن زبیر، او در بازگشت گفت : همانا یزید به من یکصد هزار جایز داد ولی این مانع آن نیست که راجع به او سخن نگویم ، بخدا سوگند که او شراب می خورد، بخدا او مست می شود بگونه ای که نماز را ترک می کند. (173)

سیدالشهداء صفات یزید را بیان می کند

معاویه در سالی که به حج رفت ، به مدینه آمد و برای یزید از مردم بیعت گرفت و از یزید تعریف کرد و او را عالم به سنت و قرائت قرآن و بردبار دانست ، امام حسین علیه السلام برخواست و پس از حمد الهی و صلوات بر پیامبر اکرم طی سخنانی فرمود: آنچه از یزید و کمالات و سیاستهای او برای امت محمد گفتی فهمیدم ، تو می خواهی مردم را به اشتباه اندازی ، گویا که از شخصی پشت پرده یا فرد پنهانی سخن می گوئی ، یا از روی دانش اختصاصی که به تو داده اند خبر می دهی ؟!!
خود یزید پرده از رای خود برداشته ، راجع به یزید از دنباĠسگهای ولگرد رفتنش بپرس و یا از کبوتر بازی او، و یا دنبال زنان آوازه خوان و انواع ملاهی رفتن او بپرس ، که یاور خوبی خواهد بود، و هدف خود را رها کن ، تو بی نیازی از اینکه خدا را با گناه این مردم بیش از آنچه داری ملاقات کنی ، بخدا قسم تو همواره باطل را ظالمانه مقدم می کرده ای . (174) الحدیث

نامه امام حسین به معاویه و بر شمردن جنایات او

امام حسین علیه السلام در نامه ای که پاسخ به نامه معاویه بود، ضمن بر شمردن جنایات معاویه در کشتن افراد پاک و بی گناه فرمود: من تصمیم مخالفت و جنگ با تو را ندارم ، همانا از خداوند نسبت به جنگ نکردن با تو و حزب ظالم و بی پروای تو که کمک کاران شیطان رانده شده اند واهمه دارم ، (گویا مراد حضرت این است که : نیت باطنی من جنگ است ولی فعلا مصلحت نیست) آیا تو قاتل حجر و یاران عابد او نیستی که بعد از دادن امانهای محکم از روی جراءت بر خدا و سبک شمردن پیمان ، آنها را کشتی ؟

آیا تو قاتل عمر و ابن حمق آن پیرمرد عابد که عبادت صورتش را رنجور کرده بود نیستی ؟ که بعد از دادن آن همه پیمانها او را کشتی ؟

آیا تو نیستی که ادعا کردی زیاد پسر ابوسفیان است با اینکه پیامبر فرمود: فرزند ملحق به شوهر است و زناکار مستحق سنگ است ، سپس او را بر اهل اسلام مسلط کردی که آنها را می کشد و دست و پایشان را قطع می کند!

سبحان الله ای معاویه ، گویا تو از این امت نیستی ، و آنها هم کیش تو نیستند.

آیا تو نیستی قاتل آن حضرمی که زیاد راجع به او نوشت که او بر دین علی است ، در حالی که دین علی ، دین پسر عموی او (پیامبر) است ، همو که تو را به جایگاهی که نشستی ، نشانده است .

و اگر آن نبود، برترین شرف تو و پدرانت در کوچ کردن زمستان و تابستان بود. خداوند بخاطر ما بر شما منت نهاد و آن را از دوش شما برداشت .

تو در سخنانت گفته ای که دوباره امت را به فتنه نینداز، همانا من فتنه ای برای این امت بزرگتر از حکومت تو بر آنها نمی شناسم !

و در آخر نامه حضرت فرمود: از خدا بترس ای معاویه و بدان که خداوند را کتابی است که هیچ کوچک و بزرگی را فروگذار نکند مگر اینکه جمع آوری کند، و بدان که خداوند فراموش نمی کند آدمکش تو را از روی گمان و دستگیر کردن مردم را از روی تهمت ، و حکومت بخشیدن شما بچه ای را که شراب می نوشد و با سگها بازی می کند (یعنی یزید)

نمی بینم تو را مگر اینکه خودت و دینت را هلاک کرده و مردم را ضایع نموده ای و السلام (175)

معاویه هفت سال برای ولایت عهدی یزید و تاسیس حکومت اموی ، تلاش می کرد و مقدمه چینی می نمود، و در این مدت موانع را از سر راه برمی داشت ، و به همین جهت امام مجتبی را که مانع بزرگی بر سر راه محسوب می شد مسموم نمود، همچنانکه پسر خالد ابن ولید را نیز بخاطر شهرت پدرش و محبوبیت خودش در نزد اهل شام و اینکه مردم او را لایق خلافت می دانستند مسموم کرد، در این میان رسوائی یزید به جائی رسیده بود که زیاد ابن ابیه آن فاسق خونریز نیز از ولیعهدی یزید ابا داشت ، چرا که کارهای او را می دانست ، معاویه سعد ابن ابی وقاص را نیز بخاطر همین جهت مسموم کرد.
گویند اول کسی که معاویه را تحریک کرد به ولایتعهدی یزید، مغیرة ابن شعبه (همان زناکار معروف که قبلا از او صحبت نمودیم) بود، زیرا معاویه می خواست او را از امارت کوفه عزل کند، او فهمید و خود نزد معاویه آمد تااستعفا دهد و رسوا نشود، اول به نزد یزید رفت ، و به او گفت : بزرگان اصحاب پیامبر و شخصیتهای قریش از میان رفته اند، فقط فرزندان مانده اند که تو از برترین آنها و خوش عقیده ترین و داناترین آنها به سنت و سیاست هستی ، نمی دانم چرا پدرت برای تو بیعت نمی گیرد؟ یزید گفت :
فکر می کنی انجام پذیر است ؟ مغیرة گفت : آری ، یزید جریان را به پدرش گزارش کرد، معاویه از مغیره پرسید: یزید چه می گوید!
مغیره گفت : شما که خونریزیها و اختلافات را بعد از عثمان دیده ای ، برای یزید بیعت بگیر تا پس از تو پناهگاه مردم باشد! و فتنه ای رخ ندهد،
معاویه گفت : چه کسی مرا کمک می کند، مغیره گفت : کوفه با من ، بصره هم با زیاد، پس از این دو شهر دیگر کسی با تو مخالفت نمی کند.
معاویه گفت : برو بر سر کارت (امارت کوفه) باش و با افراد مورد اعتماد این را بازگو کن تا ببینم چه می شود، مغیره در بازگشت با طرفداران بنی امیه این را در میان گذارد و عده ای را با دادن سی هزار درهم ، متمایل کرد و بیعت گرفتت ، و با فرماندهی پسرش موسی نزد معاویه فرستاد تا او را تشویق کنند، معاویه به آنها گفت : عجله نکنید و آراء خود را اظهار ندارید، سپس از پسر مغیره پرسید؟ پدرت دین اینها را به چند خرید؟!
پاسخ داد: به سی هزار، معاویه گفت : اینها برای دینشان ارزش قائل نشدند، دینشان برایشان بی ارزش بوده است (که با این پول کم آنرا فروخته اند)
بالاخره با تدبیر و مکر و حیله و جمع آوری گروههائی از اطراف در تشویق

ولیعهدی یزید، او را ولیعهد خود قرار داد، در عراق و شام بیعت تمام شد، اما در مدینه مردم منظر بیعت افرادی مثل حسین ابن علی و عبدالله ابن عمرو عبدالله ابن زبیر و عبدالله ابن عباس و عبدالرحمن ابن ابی بکر بودند.
معاویه در یک برخورد منافقانه ، آنها را با تهدید و گماردن چند ماءمور بر بالای سر آنها وادار به سکوت کرد و به آنها گفت : من می خواهم پیش مردم سخنرانی کنم ، هر کدام از شماها که یک کلمه بگوید، آخرین سخنش خواهد بود زیرا شمشیر گردنش را در خواهد یافت ، جان خود را حفظ کنید.
و به رئیس گارد نظامی خود نیز دستور داد بالای سر هر کدام دو نفر با شمشیر بگمارد، هر کدام که خواستند حرفی بزنند خواه در تاءیید یا تکذیب گردنش را بزنند.
سپس خطبه خواند و گفت : این گروه ، بزرگان مسلمانان هستند که کاری جز با آنان پیشبرد ندارد.
و جز با مشورت آنان صورت نگیرد، اینان نیز راضی شدند و با یزید بیعت کرده اند، شما مردم نیز بنام خدا بیعت کنید، مردم که منتظر بیعت اینان بودند، بیعت کردند، مردم بعدا به اینان گفتند: شما که می پنداشتید با یزید بیعت نمی کنید چه شد که راضی شدید و بیعت کردید؟ گفتند بخدا سوگند ما بیعت نکرده ایم ! گفتند: پس چرا بر او اعتراض نکردید؟ گفتند: حیله کردند و ما ترسیدیم کشته شویم . (176)

آری یزید با آن صفات زشت و رذائل اخلاقی ، در سال اول حکومت خود، سرور جوانان بهشت ، ابو عبدالله الحسین و اهل بیت و یارانش را با آن وضع فجیع شهید نمود.
در سال دوم حادثه اسف بار حره را به وجود آورد که روی تاریخ را سیاه نمود، مردم مدینه بعد از شهادت امام حسین و آگاهی از خبائث یزید، سر از اطاعت او بر شتافتند و عامل یزید را از مدینه بیرون راندند.
یزید به توصیه قبلی پدرش ، پیرمرد خونریز بی رحمی را بنام مسلمه ابن عقبة با سپاهی گران به سمت حرم پیامبر، مدینه طیبه روانه کرد، سپاه یزید در آن شهر مقدس کاری کردند که قلم از نگارش آن شرمگین است .
سپاه شام با مردم مدینه به فرماندهی عبدالله ابن حنظله در یک مایلی مدینه معروف به حره درگیر شدند، جنگی عظیم واقع شد، مردم مدینه تاب مقاومت نیاوردند و به حرم پیامبر پناه آوردند، لشکر شام وارد مدینه شد، حرمت حرم پیامبر را رعایت نکردند، و با اسبها داخل آن روضه منوره شدند و جولان دادند، آنقدر از مردم مدینه کشتند که مسجد پر از خون شد و تا قبر پیامبر رسید، اسبهای ایشان در آن روضه بهشتی روث و بول کردند، تنها از معروفین و سرشناسها هفتصد نفر کشته شدند و اما از دیگران از زن و مرد عدد کشته شده ها به ده هزار تن رسید، و سپس فرمانده سپاه شام تا سه روز اموال و نوامیس مردم مدینه را بر لشکر خود مباح نمود، سپاه بی حیای شام شروع کردن به غارت و هتک نوامیس مسلمانان ، در این حادثه با هزار دختر باکره زنا کردند و هزار زن بی شوهر باردار شدند که آنها را اولاد حره نامیدند.
تا جائی که نقل کرده اند آن بی حیاها در مسجد پیامبر نیز زنا کردند،

نمونه ای از قساوت سپاه یزید با مردم مدینه

از ابن قتیبه در کتاب الامامة و السیاسه نقل شده است که : یکی از سپاهیان شام وارد منزل شد که تازه زایمان کرده بود و نوزاد او در آغوشش شیر می خورد، آن مرد به زن گفت : آیا مالی داری ؟ زن گفت : نه بخدا قسم ، چیزی برایم باقی نگذارده اند (سپاهیان شام قبلا شهر را غارت کرده بودند) سرباز شامی گفت : یا چیزی برایم بیاور و گرنه تو و این بچه ات را می کشم ، زن صدا زد: وای بر تو، این بچه فرزند صحابه پیامبر است ، من نیز خود در بیعت شجره با پیامبر بیعت کرده ام ، سپس در حالی که به نوزادش اشاره می کرد گفت : ای پسرم بخدا سوگند اگر چیزی داشتم ، فدایت می کردم ، که ناگاه آن ملعون پای نوزاد را گرفت و در حالی که طفل پستان مادر را می مکید، او را از دامن مادر کشید و بر دیوار کوفت به گونه ای که مغز کودک جلو چشم مادرش متلاشی شد و به زمین ریخت ، راوی گوید: آن ملعون هنوز از خانه بیرون نرفته بود که نصف صورتش سیاه شد و زبان زد مردم شد.
عمق فاجعه آنقدر زیاد بود که تا مدتها وقتی مردی می خواست دختر خود را تزویج کند، بکارت او را تضمین نمیکرد، و می گفت : شاید در واقعه حره آسیب دیده باشد.
و سپس از اهل مدینه بیعت گرفتند برای یزید که همگی بردگان او باشند، اگر خواست آنها را به بردگی بگیرد و اگر خواست آزاد کند، و مردم مدینه در حالی که اموالشان غارت و خونهایشان ریخته و ناموسشان مورد تجاوز قرار گرفته بود همگی به جز امام چهارم و پسر ابن عباس به این شرط بیعت کردند. (177)
سپس مسلم ابن عقبه جنایتکار سرهای ، مردم مدینه را برای یزید به شام فرستاد، همینکه سرها را جلو یزید نهادند گفت : لیت اشیاخی ببدر شهدوا، ای کاش اجداد من که در بدر کشته شدند، حاضر می بودند و می دیدند چگونه از پیامبر اکرم انتقام گرفتم . (178)

پس از سرکوب کردن مردم مدینه و غارت آنها، مسلم ابن عقبه ، عازم سرکوب عبدالله ابن زبیر در مکه شد، اما وی که پیرمردی مریض بود در میان راه به درک واصل شد، او قبل از مرگ خود گفت : خدایا من بعد از شهادت به لااله الاالله و محمد رسول الله هیچ کاری که محبوبتر باشد نزد من از کشتار مردم مدینه نکرده ام ، و به هیچ چیزی بیشتر از این کارم برای آخرتم امیدوار نیستم ! (179)
و سرانجام حصین ابن نمیر که بجای وی فرماندهی لشکر شام را بعهده گرفته بود، به مکه هجوم آورد، و وقتی ابن زبیر به مسجدالحرام و کعبه پناه برد (180)، با منجنیق کعبه را سنگباران کردند و با نفت و پارچه و هرچه که قابل سوختن بود، بر کعبه فرو ریختند به گونه ای که کعبه سوخت و منهدم گردید، (181)، گویند که فرمانده لشکر شام فرمان داد که هر روز ده هزار سنگ بر کعبه فرود آوردند. (182)
و در همین ایام که لشکر شام مشغول نابودی کعبه بودند، خداوند یزید را مهلت نداد و هلاک نمود، در حالی که عمر او به چهل نمی رسید، او طی سه سال و اندی حکومت خود، سال اول پسر فاطمه سیدالشهداء را به شهادت رساند و خاندان پیامبر را به اسارت گرفت ، در سال دوم خون و ناموس و اموال مردم مدینه را مباح نمود و در سال سوم ، خانه خدا را آتش زد و نابود کرد، و این نیست جز آثار و نتایج سوء انحراف از اهل بیت علیهم السلام ، تو گوئی خداوند با افعال زشت و ناهنجار آنان می خواند آنان را به دست خودشان رسوا کند و حقانیت اهل بیت را به اثبات رساند.
در سبب مرگ یزید اموری ذکر شده است ، برخی گویند از کثرت مستی ، چون مشغول رقصیدن بود، با فرق سر بر زمین خورد و جان داد، و برخی گویند عربی بادیه نشین ، در بیابان وقتی یزید در پی شکار تنها شده بود، و خودش را معرفی کرد، آن مرد در خشم شد و گفت تو قاتل حسین ابن علی هستی و او را به درک واصل کرد. (183) و در تتمة المنتهی آمده است که جنازه یزید را در دمشق در باب الصغیر دفن کردند و هم اکنون مزبله است .
مسعودی در مروج الذهب گوید: یزید شراب خوارگی را علنی و به روش فرعون عمل می کرد، بلکه فرعون نسبت به مردم عادلتر و با انصاف تر بود.
و به دنبال یزید، سایر عمال و فرمانداران او نیز فسق و فجور را علنی کردند، در دوران یزید غنا در مکه و مدینه علنی شد مردم از آلات لهو استفاده می کردند و بی پروا شراب می نوشیدند. (184)

غزالی در احیاءالعلوم از یزید و ابلیس دفاع می کند!!
مخفی نماند که جنایت و زشتی کار یزید چنان زیاد و واضح بود، که نه تنها خود را رسوا نمود، بلکه پدر و سایر نیاکان خود و کسانی که سبب شدند کار خلافت به اینجا بکشد رسوا نمود، از بلاذری که از علماء اهل سنت است نقل شده که گوید: پسر عمر بعد از شهادت امام حسین به یزید نامه نوشت و گفت : مصیبت بزرگ و فاجعه عظیمی رخ داد و در اسلام حادثه بزرگی پدید آمد و هیچ روزی مثل روز قتل حسین نیست ، یزید در جواب او نوشت : ای احمق ما بر سر خانه های آماده و بسترهای گسترده و مهیا قرار گرفتیم و از آن دفاع کردیم ، اگر حق با ماست که به حق جنگ کردیم و اگر حق برای غیر ماست ، پدر تو اولین کسی است که این روش را نهاد و حق را از اهلش بازستاند. (185)
و در میان علماء اسلام کمتر کسی است که با اینهمه جنایات و کفریات که از یزید سر زد، از او دفاع کند، اما با این همه برخی از کوردلان عالم نما دامن همت در دفاع از یزید بالا زده اند، و از جمله اینان غزالی صاحب کتاب احیاءالعلوم است او در آفت هشتم از کتاب آفات زبان جزء سوم ، به نقل علامه امینی و محدث قمی در تتمه المنتهی کلامی دارد که خلاصه آن این است که لعن مسلمان جایز نیست و یزید مسلمان است و نسبت قتل یا امر به قتل یا رضای به قتل امام حسین را به او دادن ، سوءظن به مسلمانان و حرام است ، و هر که به صحت این تهمت گمان کند احمق است ، سپس بعد از توضیح اینکه کشف این امر مشکل و مقدور نیست گوید: بر فرض که ثابت شود مسلمانی آدم کشته است ، آدمکشی که موجب کفر نیست ، شاید توبه کرده باشد، پس لعن هیچ مسلمانی جایز نیست و هر که یزید را لعن کند معصیت کار و فاسق است و اگر لعن جایز هم باشد، باز سکوت ایراد ندارد واگر کسی در تمام عمر شیطان را لعن نکند مسئولیت ندارد، بلکه اگر شیطان را لعن کند مسئولیت دارد، زیرا لعن یعنی دور شدن از رحمت خدا، از کجا معلوم که شیطان از رحمت خدا دور است ؟! و اخبار از این امر غیبگوئی بی مورد است ، بله اگر کسی کافر مرده باشد لعن او جایز است ، اما ترحم بر یزید جایز و بلکه مستحب است ، بلکه او داخل است در دعای الله اغفر للمؤ منین و المؤ منات ، زیرا یزید مؤ من بوده است ، انتهی ، آری عزیزان من بخوانید و عبرت بگیرید که وقتی کسی دچار خذلان الهی شد، چگونه علم او سبب هلاکت او می شود، و علوم خود را در راه دفاع از یزید و ابلیس بکار می گیرد، البته خرافات و ترّهات غزالی در احیاء بسیار زیاد است به الغدیر ج 11 فضل او گوش

جهانیان را پر کرده در پاسخ غزالی بیاوریم .
کسی نیست که از این جاهل متعصب کوردل بپرسد، مگر قرآن قاتل مسلمان را لعنت نکرده است ؟ مگر قرآن حاکمان ستمگر را لعنت نکرده است . مناسب است در اینجا کلامی را از ملا سعد تفتازانی که به تعبیر محدث قمی حدیث فضل او گوش جهانیان را پر کرده در پاسخ غزالی بیاوریم .

تفتازانی در جواب امثال غزالی سخن جالبی دارد

او که از محققین و بزرگان اهل سنت می باشد و آوازه او بسیار شهرت دارد در شرح عقاید نسفیه گوید: حق این است که رضایت یزید و اظهار خوشحالی او به کشته شدن امام حسین علیه السلام و اهانت او به اهل بیت پیامبر اکرم از متواترات است و ان کان تفصیله احادا ، سپس گوید: ما راجع به یزید و بی ایمانی او تردید نداریم ، آنگاه می افزاید که : لعنت خدا بر او و بر یاوران و کمک کاران او - آمین .

و همچنین در شرح مقاصد نیز کلام جالبی دارد او در ضمن کلمات خود گوید: از مشاجرات و نزاعها و جنگهای میان صحابه معلوم می شود که گروهی از صحابه از راه حق بخاطر کینه و حسد و لجاجت و ریاست طلبی و شهوترانی خارج شده اند، چرا که هر صحابی معصوم نیست ، لیکن علماء بخاطر گمان نیکو به صحابه کارهای ایشان را توجیهاتی کرده اند که مبادا عقائد مسلمانان نسبت به بزرگان صحابه منحرف شود، سپس گوید: و اما آنچه که از ظلم بر اهل بیت پیامبر رفت ، آنقدر روشن است که مجالی برای مخفی کاری نیست و آنقدر فجیع و ناهنجار است که جائی برای نفهمی و شبهه نیست ، زیرا به گونه ای است که نزدیک است جمادات و حیوانات به آن شهادت دهند!

و ساکنان آسمان و زمین بگریند، کوهها فرو ریزد و بدی آن کردار تا ابدالدهر خواهد ماند، پس لعنت خدا بر آنکه مباشرت کرد یا راضی بود یا تلاش کرد و عذاب آخرت شدیدتر و دائمتر است .

سپس گوید: اگر سؤ ال شود پس چرا برخی از علماء مذهب ، لعن یزید را جائز نمی دانند با اینکه می دانند یزید مستحق لعن و بیشتر از آن است ، جواب گوئیم : اهل سنت متفقند در باطن بر اینکه یزید مستحق لعن است ، اما در ظاهر بخاطر اینکه دفاع کنند از خلفاء سابقین و اینکه مبادا مانند شیعیان ، لعن از یزید به ما قبل او سرایت کند، علماء صلاح دیدند که جلوی این راه را بطور کلی ببندند تا مردم گمراه نشوند! (186)

امام حسین و حاکم مدینه
بعد از هلاکت معاویه ، یزید به ولید ابن عتبة حاکم مدینه ضمن نامه ای نوشت که از حسین ابن علی و عبدالله ابن عمر و عبدالله ابن زبیر بیعت بگیر و طبق برخی روایات به او فرمان داد که اگر بیعت نکردند سر آنها را برایم بفرست ، و وقتی امام حسین از مجلسی که به دعوت حاکم مدینه ، تشکیل شده بود و مروان نیز حضور داشت ، بر می خواست ، مروان گفت : اگر الان حسین با تو بیعت نکند، هرگز به او دست پیدا نکنی مگر بعد از آنکه میان شما کشته های بسیارواقع شود، او را زندانی کن تا بیعت کند یا گردنش را بزن .
امام حسین فرمود: یا بن الزرقاء تو مرا می کشی یا او، بخدا دروغ گفتی و گناه کردی و سپس خارج شدت مروان بن ولید گفت : حرف مرا گوش ندادی ، مثل امام حسین هرگز خود را در اختیار تو نمی گذارد ولید گفت : وای بر غیر تو، ای مروان ، تو چیزی را که نابودی دین من در آن است انتخاب کردی ، بخدا که دوست ندارم تمام آنچه خورشید بر آن می تابد از آن من باشد ولی قاتل حسین باشم ، سبحان الله ، من حسین را بخاطر اینکه می گوید بیعت نمی کنم بکشم ، بخدا سوگند گمان من این است ، آن شخصی که روز قیامت در مقابل خون حسین محاسبه شود، کفه اعمال او سبک است . (187)

عمر سعد به عظمت سیدالشهداء معترف است

هنگامی که عبیدالله ابن زیاد تصمیم به مقابله با امام حسین علیه السلام گرفت ، به عمر ابن سعد دستور داد که به سمت حسین ابن علی برود، و بعدا از آن که از کار حسین فارغ شد به ماءموریت خود که وعده حکومت ری را در مقابل آن داده بود روانه شود، عمر ابن سعد، عذر خواست ، ابن زیاد گفت : پس آن توشه ما را پس بده ، عمر ابن سعد گفت : مرا مهلت بده تا مشورت کنم ، با هر کس که مشورت کرد، همگی بالاتفاق او را منع کردند، خواهرزاده او بنام حمزة ابن مغیرة ابن شعبه به او گفت : دائی جان تو را بخدا قسم که به طرف حیسن نرو و خود را آلوده به گناه و قطع رحم مکن .
بخدا سوگند اگر تمام سلطنت روی زمین از آن تو باشد و تمام دنیای خود و اموال و این حکومت را از دست بدهی بهتر از این است که خدا را با خون حسن ملاقات کنی ،
آن بدبخت گفت : باشد و شب همی فکر می کرد و با خود می گفت : آیا حکومت ری را رها کنم در حالی که آرزوی من است ، یا عار کشتن حسین را قبول کنم که در کشتن او بی تردید آتش جهنم است ، اما حکومت ری هم روشنی چشم من است . (188)
آری عمر ابن سعد نتوانست از ملک ری چشم پوشی کند اما در مقابل عظمت امام حسین علیه السلام نیز ذلیل بود،وخود اعتراف داشت که اذیت رساندن به امام حسین حرام است .

می دانم ، اما حکومت ری را چه کنم ؟

هنگامی که به فرمان ابن زیاد آب را بر حرم حسینی بستند و عطش به اصحاب فشار آورد، یکی از یاران حضرت به حضرت عرض کرد: ای پسر پیامبر به من اجازه دهید تا با ابن سعد راجع به آب صحبت کنم ، شاید که از این تصمیم برگردد، حضرت فرمود: خودت می دانی ، آن مرد نزد عمر ابن سعد آمد ولی سلام نکرد، عمر ابن سعد گفت : ای برادر همدانی چرا سلام نکردی ، مگر مرا مسلمان نمی دانی ؟ آن مرد گفت : اگر همچنانکه می گوئی مسلمان بودی به طرف عترت پیامبر به قصد کشتن آنها حرکت نمی کردی ، و این آب فرات است که سگها و خوکها از آن می نوشند، اما حسین ابن علی و برادران و زنها و خاندان او از تشنگی می میرند و تو مانع شده ای که بیاشامند، با این حال می پنداری که خدا و پیامبر را قبول داری ؟!

عمر ابن سعد سر خود را پائین انداخت سپس گفت : ای برادر همدان من می دانم که اذیت کردن ایشان حرام است و سپس در حالی که اشعاری می خواند گفت : عبیدالله مرا به کاری خواند و نمی دانم حکومت ری را رها کنم یا حسین را بکشم که بی تردید در کشتن او آتش است ، سپس گفت : ای مرد دلم اجازه نمی دهد که حکومت ری را به دیگری واگذار کنم ، آن مرد برگشت و به حضرت سیدالشهداء عرض کرد: ای پسر پیامبر، عمر ابن سعد به کشتن شما در مقابل حکومت ری تن داده است . (189)

شبث ابن ربعی و اعتراف او

شبث ابن ربعی که یکی از جنایتکاران داستان کربلاست ، در رفتن به جنگ با امام حسین از خود کراهت نشان می داد وقتی ابن زیاد، به دنبال او فرستاد، خود را به مریضی زد، اما وقتی با تهدید ابن زیاد روبرو شود قبول کرد و با هزار سوار به کربلا آمد، او بعد از داستان کربلا در ایام تعصب می گفت : خداوند به اهل این شهر (کوفه) خیر ندهد و کار آنها را محکم نکند آیا تعجب نمی کنید که ما پنج سال با علی ابن ابیطالب و فرزند او با خاندان ابوسفیان جنگیدیم ، اما عاقبت بر پسرش حمله کردیم در حالی که او بهترین روی زمین بود، با او بخاطر آل معاویه و پسر سمیه زناکار (عبیدالله بن زیاد) نبرد کردم ، گمراهی بود چه گمراهی ، (190)

اعترافات قاتل سیدالشهداء به عظمت حضرت

پسر فاطمه در میان قتلگاه افتاده بود، لحظات آخر عمر شریفش سپری می شد، تیرها از اطراف مانند بالی بدن مقدسش را فراگرفته بودند، خون بسیاری که از بدن شریفش سرازیر شده بود، حضرت را ضعیف کرده بود، مدتی بود که در قتلگاه بود، کسی نزدیک نمی شد، هر کس می خواست از گناه کشتن پسر فاطمه دوری کند، شمر صدا زد وای بر شما منتظر چه هستید؟ او را بکشید.

سنان ابن انس همو که قبلا نیزه ای سهمگین بر پشت حضرت زده بود که از سینه مبارکش سر زده بود، از اسب پیاده شد و در حالی که با شمشیر بر حلقوم شریف حضرت می زد گفت : بخدا قسم من سر تو را جدا می کنم در حالی که می دانم تو پسر پیامبر خدا هستی و از تمامی مردم در پدر و مادر برتری و سپس کرد آنچه کرد. (191)

وحشت ابن زیاد و اعتراف عمر سعد و برادر ابن زیاد

وقتی امام حسین کشته شد و عبیدالله ابن زیاد، انتقام خود را گرفت و از خون خاندان پیامبر سیراب شد، مردم تازه بیدار شده بودند، مخصوصا پس از آن سخنرانیهای مهیج و شورانگیز دختر امیرالمؤ منین زینب کبری علیهاالسلام ، و به عمر ابن سعد و عبیدالله ، نفرین می کردند، عبیدالله خواست که سندی بر علیه او در میان نباشد، به عمر ابن سعد گفت : آن نوشته ای که در آن فرمان قتل حسین بود به من بده ، عمر ابن سعد گفت : وقتی به دنبال انجام دستور تو بودم آن نوشته گم شد، عبیدالله گفت : باید بیاوری ، عمر ابن سعد گفت : گمشده ، عبیدالله دوباره گفت : باید بیاوری ، عمر ابن سعد گفت : آن نوشته گذارده شده و بر پیرزنهای قریش در مدینه خوانده می شود تا عذری باشد از آنها سپس گفت : بخدا سوگند که من نسبت به حسین تو را نصیحتی کرده بودم که اگر پدرم سعد ابن ابی وقاص را چنان نصیحت می کردم حق او را ادا کرده بودم ،
در این میان برادر عبیدالله بنام عثمان صدا زد: راست می گوید، بخدا که دوست داشتم مردی از اولاد زیاد نمی ماند و همه مردان اولاد زیاد تا قیامت ذلیل می شدند، اما حسین کشته نمی شد، عبیدالله این سخنان را شنید ولی اعتراضی نکرد. (192)

کسی که در تاریخ اسلام از بعد از پیامبر اکرم تا زمان امام حسین علیه السلام و بعد از حضرت ، دقت کند، قرائن و دلائل بسیاری از وجود یک شبکه مخفی بر ضد دین بدست می آورد،
برخی افراد ناخواسته ، آب به آسیاب دشمن ریخته اند و نیت آنها ممکن است که اموری مانند، دنیاطلبی و یا حسد و یا مقام بوده ، اما اعمال آنها باعث شده است تا به این کودتای خزنده بر علیه دین کمک کنند.
آنچه ما بر آنیم این است که آشکار کنیم دین در زمان سیدالشهداء در موقعیت بسیار حساس قرار داشت ، و منشاء این خطر نیز در اثر انحرافات و مسامحه و سهل انگاری سابقین در صدر اسلام بوده است ، اما اینکه هدف خلفا از این سهل انگاری چه بوده است ، آیا صلاح اندیشی و اجتهاد محض بوده ؟! یا اهداف دیگری را دنبال می کردند، مساءله دیگری است و این بحث را مجال آن مساءله نیست .

1 - مروان ابن حکم بعد از امتناع سیدالشهداء از بیعت با یزید به حضرت گفت : من خیرخواه شما هستم ، حرف من را گوش کنید، به نفع شماست !
حضرت فرمود: بگو بشنوم ، مروان گفت : با یزید بیعت کنید که برای دین و دنیای شما بهتر است ! حضرت فرمود:
انا لله و انا الیه راجعون ، و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید ، با اسلام باید وداع کرد، وقتی که امت اسلامی دارای رهبری مثل یزید باشد. (193) الحدیث
و لذا حضرت در ملاقات با برادرش محمد حنیفه نیز فرمود: یا اخی و الله لو لم یکن فی الدنیا ملجاء و لا ماءوی لما بایعت یزید ابن معویه ، ای برادر، بخدا سوگند اگر در دنیا هیچ پناهگاهی هم نباشد، من با یزید بیعت نمی کنم . (194)
و شما خود می بینید که سیدالشهداء علیه السلام اسلام را با وجود یزید در خطر جدی احساس می کند و قیام می نماید.
2 - شیخ طوسی (ره) از امام صادق علیه السلام روایت کند که وقتی سیدالشهداء شهید شد و امام سجاد علیه السلام بر می گشت ، مردی بنام ابراهیم ابن طلحة به حضرت گفت : ای علی ابن الحسین ، چه کسی پیروز شد؟ (گویا می خواست حضرت را توبیخ کند و یا زخم زبان بزند) حضرت فرمود: اگر می خواهی بدانی چه کسی پیروز شد، هنگام نماز، اذان و اقامه بگو(195)! (آن وقت می فهمی چه کسی پیروز شد)
مؤ لف گوید: حضرت سجاد با این جواب کوبنده خود، هم پاسخ مناسبی به سؤ ال آن مرد دادند، و مهمتر از آن رمز قیام امام حسین و همچنین هدف و برنامه دشمنان را برملا فرمودند.
منظور حضرت این است که تا وقتی در اذان و اقامه ، مؤ ذن می گوید: اشهد ان محمدا رسول الله شهادت به رسالت پیامبر می دهد، ما پیروزیم ، زیرا دشمن ما می خواست ، نام پیامبر و دین اسلام را نابود کند، و نهضت حسینی آن را محافظت نمود.
3 - قبلا سخنان معاویه را در مورد اهداف او که گفت : چاره ای نیست جز اینکه نام محمد هم دفن شود، یادآور شدیم که از نشانه های بارز مخاطره اسلام و وجود شبکه فعال در نابودی اسلام است .
و باز ذکر کردیم معاویه وقتی شنید مؤ ذن می گوید: اشهد ان محمدا رسول الله گفت : مرحبا ای فرزند عبدالله ! تو همت والائی داشتی و راضی نشدی مگر اینکه نام خود را در کنار نام پروردگار جهانیان قرار دهی

. (196)
4 - قبلا ذکر کردیم که ابوسفیان ، در هنگام خلافت عثمان نزد وی آمد و به او گفت : خلافت را مانند، توپی در میان خودتان (بنی امیه) بگردانید که جز حکومت خبری نیست ، نه بهشتی در کار است و نه جهنمی ، و یا می گفت : خدایا کار را کار جاهلیت و حکومت را حکومت غاصبانه قرار ده . (197)
5 - یزید ابن معاویه ، وقتی با خاندان پیامبر آن فجایع را انجام داد، در مقابل سر بریده امام حسین ، اشعاری خواند که مضمون آن این است :
ای کاش بزرگان من که در جنگ بدر کشته شدند، حاضر بودند و این شیون را می دیدند و شاد و مسرور می شدند و می گفتند: یزید دستت شل مباد، ما بزرگان این گروه را کشتیم ، و با جنگ بدر برابر شد.
لعبت هاشم بالملک فلا - خبر جاء و لا وحی نزل ، آن هاشمی (پیامبر اکرم) با حکومت بازی کرد، وگرنه ، نه خبری در کار بود و نه وحی ، من از قبیله خندف نباشم اگر از فرزندان احمد، بخاطر کارهای او (پیامبر) انتقام نگیرم .
بسیاری از علماء اهل سنت این اشعار را دلیل کفر و زندقه یزید گرفته اند.
حالا شما خود قضاوت کنید، که اسلام در چه مرحله ای قرار گرفته که خلیفه مسلمین ، اهداف او چنین باشد، اشعار یزید بخوبی نشاندهنده اهداف او و سیدالشهداء علیه السلام هر دو می باشد، و می فهماند دشمنی یزید با امام حسین بر سر اسلام و پیامبر است نه نزاع دو گروه ،
6 - یکی از خلفاء که نوه عبدالملک مروان می باشد بنام ولید ابن یزید، که یک سال و دو ماه هم بیشتر حکومت نکرد و کشته شد و بسیار شرابخوار و هوسباز و بی حیا بود، در اشعار خود گفت :
تلعب با لخافة هاشمی
بلا وحی اتاه و لا کتاب
فقل لله یمنعنی طعامی
و قل لله یمنعنی شرابی
آن هاشمی با خلافت بازی کرد، بدون آنکه وحی و کتابی در کار باشد، خدا بگو مرا از خوردن و آشامیدن مانع شود، (198) (اگر راست است)
7 - وقتی عبیدالله ابن زیاد، طی نامه ای خبر شهادت امام حسین را برای عمرو بن سعید والی مدینه فرستاد و به او بشارت داد، او به منبر رفت و رجزی خواند و بسیار اظهار خوشحالی کرد، سپس به قبر پیامبر اشاره کرده گفت : یا محمد یوم بیوم بدر، ای محمد، روزی بجای روز بدر (199) - یعنی انتقام کشته شدن نیاکان خود در جنگ بدر را از اولاد تو گرفتیم .
البته این جمله را یزید در اشعار خود و بطور جداگانه نیز گفته بود.

8 - یکی از عوامل مهم تضعیف اسلام و قرائن فعالیت شبکه ای بر ضد اسلام ، اهانتهای مکرر به پیامبر اکرم ، صاحب شریعت و اشرف مخلوقات می باشد، می بینید که مروان ابن حکم به امام مجتبی می گوید: مثل تو همانند استر است که وقتی به او می گویند پدرت کیست ؟ می گوید: اسب است ، یعنی شما خود را به پیامبر منتسب می کنید نه به حضرت علی ، و امام مجتبی با مظلومیت تمام می فرماید: حاکم میان من و تو خداست ، ولی جد من رسول الله گرامی تر از آن است که مثل من مانند استر باشد. (200)
ب - در شرح حال خالد بن سلمه مخزومی گفته اند: او دشمن علی علیه السلام بوده و همواره اشعاری برای بنی مروان می سرود که در آن به پیامبر علیه السلام بوده و همواره اشعاری برای بنی مروان می سرود که در آن به پیامبر ناسزا گفته بود و این در حالی است که صحاح ششگانه (کتب معتبره اهل سنت) بغیر از بخاری ، از او روایت نقل می کنند. (201)
ج - در دوران عمر و عاص ، مردی نصرانی به پیامبر جسارت کرد، اما عمرو عاص به تنبیه آن مرد رضایت نمی داد، (202) بیهوده نیست که در تاریخ می خوانیم لشکر یزید در حمله به مدینه طیبه ، حرمت جرم پیامبر را شکستند، آنقدر در حرم ، از مردم مسلمان کشتند که خون اطراف حرم را فراگرفت ، با اسبها به حرم پیامبر وارد شدند و آنجا را آلوده کردند، و شرم آورتر آنکه در حرم پیامبر نیز به عمل نامشروع پرداختند.
د - (کمیت) شاعر معروف ، وقتی به مدح و ثنای پیامبر بزرگوار اسلام می پردازد، عده ای ناراحت می شوند و اعتراض می کنند، کمیت در اشعار خود به همین برخورد آنها اشاره می کند و می گوید: من دست از ثنای تو بر نمی دارم ، هر چند به من طعنه زنند و خیره شوند و موجب هیاهوی دیگران شود.
و در ادامه گوید:
رضوا بخلاف المهتدین و فیهم
مخباة اخری تصان و تحصب
یعنی اینها به خرافات از مسیر هدایت یافته گان تن در دادند، در میانشان راز پنهانی است که آن را پوشیده می دارند، (203) آری این راز همان نابود کردن اسلام و شریعت الهی است ،
ه- حجاج ابن یوسف در ضمن سخنان خود در شهر کوفه راجع به کسانی که قبر پیامبر را زیارت می کنند گفت : مرگ بر آنان باد، که چوبها و استخوانهای پوسیده را طواف می کنند، چرا بر گرد قصر امیرالمؤ منین عبدالملک ، طواف نمی کنند؟ مگر نمی دانند که جانشین انسان ، بهتر از فرستاده اوست . (204) - منظور او این است که عبدالملک جانشین

خداست ولی پیامبر فرستاده خداست ، او عبدالملک از پیامبر برتر است !!
حجاج در نامه ای که به عبدالملک نوشت ، به همین مطلب تصریح نمود و گفت : خلفا از انبیاء و مرسلین برتر هستند. (205)
خالد ابن عبدالله قسری که یکی از فرمانداران بنی امیه است ، سوگند می خورد که امیرالمؤ منین (یعنی هشام) در نزد خدا از انبیاء گرامی تر است . (206)
ز - و ما قبلا دیدیم که اولین جسارت به حریم شارع مقدس از خلیفه دوم بود که در بستر بیماری پیامبر اکرم به حضرت گفت : این مرد هذیان می گوید!!
س - و در همین راستا می بایست احادیثی را که در آن نسبت به مقام والای پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله جسارت می شود و به آن حضرت اموری را نسبت می دهند که نشان می دهد، می خواسته اند مقام حضرت را در نظرها سطحی و عادی جلوه دهند، و شاید هم در پس این خیانتها، به دنبال این خیال خام بوده اند که از مذمت و منقصت خلفاکم کنند، تا کسی بر آنها خرده نگیرد که چرا فلان کارهای زشت را مرتکب شدند، تا بتوانند به مردم بگویند پیامبر هم اینگونه اعمال داشته است ،
شما می بینید که در صحیح بخاری و مسند احمد ابن حنبل ج 4 ص 246 به پیامبر عظیم الشاءن اسلام و اشرف مخلوقات نسبت می دهد که حضرتش ایستاده ادرار نمود. (207) حتی از حذیفه نقل کرده اند که پیامبر در مزبله ای ایستاده ادرار کرد، من دور شدم ، اما پیامبر فرمود: نزدیک بیا من پشت حضرت بودم ، حضرت وضوء گرفت و بر روی کفش مسح نمود. (208)
اگر نبی مکرم نزد اینان همانند یک انسان شریف و باوقار ارزش می داشت ، آیا امثال این خرافات را به حضرتش نسبت می دادند، بله طرفداران خلیفه دوم مثل فضل ابن روزبهان در این کار هیچ زشتی و عیبی نمی بینند، آنها باید چنین باشند، زیرا طبق روایات ایشان عمر ایستاده ادرار می کرد و پیامبر او را نهی کرد و فرمود: ایستاده ادرار نکن ، (209) پسر عمر، عبدالله نیز طبق نقل مالک در موطا، ایستاده ادرار می کرد، بلکه نقل کرده اند که عمر می گفت : ایستاده ادرار کردن پشت انسان را محکمتر می کند. (210)
آنها باطن خویش را رسوا می کردند، وقتی به پیامبر نسبت دادند که هنگام ورود به مدینه ، زنان مدینه دایره می زدند، و پیامبر (معاذالله) می رقصید، (211) و یا به نبی عظیم الشاءن اسلام نسبت دادند در نزد پیامبر اکرم چند کنیز مشغول آوازه خوانی و بازی بودند که عمر وارد شد، حضرت به آن کنیزکان فرمود: ساکت باشید، وقتی عمر رفت ، پیامبر به آن زنان فرمود: شروع کنید، آنها هم شروع کردن به غنا خواندن ، و به پیامبر گفتند: این کیست که هر وقت وارد می شود، شما دستور به سکوت می دهید،

وقتی می رود می فرمائید شروع کنید! حضرت فرمود: این مردی است که شنیدن باطل را دوست ندارد. (212) آری محبت به خلفا به جائی رسیده است که راضی شدند، نبی مکرم را تحقیر کنند، اما آنها را بالا ببرند.

مؤ لف گوید: دسیسه و توطئه ای که امروز دشمنان اسلام ، در اهانت به نبی مکرم اسلام ، به وسیله امثال سلمان رشدی پست و مرتد انجام می دهند، ادامه همان فعالیتهاست که قرنها قبل دشمنان اسلام انجام دادند ولی با مقاومت و هشیاری و دفاع سرسختانه اهل البیت بی نتیجه مانده است .

ماه فروماند از جمال محمد
سرو نباشد به اعتدال محمد
قدر فلک را کمال و منزلتی نیست
در نظر قدر با کمال محمد
وعده دیدار هر کسی به قیامت
لیله اسرای شب وصال محمد
آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی
آمده مجموع در ظلال محمد
همچو زمین خواهد آسمان که بیفتد
تا بدهد بوسه بر نعال محمد
شمس و قمر در زمین حشر نتابد
نور نتابد مگر جمال محمد
شاید اگر آفتاب و ماه نتابد
پیش دو ابروی چون هلال محمد
سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی
عشق محمد بس است و آل محمد
و یا روایت کرده اند از عائشه که گفت : روز عیدی بود، عده ای از سیاهان مشغول بازی با ابزار لعب و جنگ بودند، (نمایش می دادند) نمی دانم من از پیامبر درخواست کردم یا پیامبر خود فرمود: آیا می خواهی نگاه کنی ؟ گفتم : آری ، حضرت مرا پشت خود قرار داد به گونه ای که گونه من بر گونه پیامبر بود، سپس آنها را تشویق نمود، تا اینکه من خسته شدم ، بمن فرمود: آیا کافی است ؟ گفتم : آری ، فرمود: پس برو. (213)
آیا هیچ دیندار غیرتمندی حاضر است که این اباطیل را به اشرف مخلوقات نسبت دهد و سپس کتاب خود را مهمترین کتاب پس از قرآن بنامد،
آری این همه تهمتهای ناروا به پیامبر اکرم نتیجه ای جز توجیه اعمال زشت فرمانروایان اموی و عباسی ، در اعمال ننگین آنها نداشت ، و در این میان آنقدر از این روایات دروغین و ناهنجار بر نبی مکرم جعل کرده اند، که قلم از نگارش آن حیا می کند، آخر کدام غیرتمندی حاضر می شود که با همسر خود در معرض دید عموم ، مسابقه بدهد، آن هم چند بار، تا چه رسد به پیامبر عظیم الشاءن اسلام ، آن هم در حالی که فرماندهی سپاهی را به عهده دارد و در سفر است ، همچنانکه احمد حنبل در مسند ج 6 ص 264 آورده است . (214)

ای دو جهان روشن از لقای محمد
شعشعه هستی از بقای محمد
بعد زیزدان مدام جوهر رحمت
باد بر آن اوصیای عالیه رتبت
آن متلعلع شموس مشرق عزت
و آن متعالی بروج کرسی رفعت
به کیش من حبشان حقیقت دین است
دین من ای عاشقان به نقد چنین است
یاد لقاشان مرا بهشت برین است
وانکه مقامش در این بهشت یقین است
و در این میان ساحت قدس الهی نیز از اینگونه اباطیل مصون نمانده ، و اموری که عقل منکر آن است به خداوند نسبت داده اند، مثل اینکه روز قیامت خداوند پای خود را بر جهنم می گذارد تا نعره هل من مزید او پایان یابد. (215)
و یا اینکه خداوند روز قیامت صورت خود را به مردم نشان میدهد و مردم او را می شناسند. (216) و دهها موارد دیگر.
9 - و از جمله قرائنی که وخامت اوضاع اسلام را در آن زمان نشان می دهد رفتار ناهنجاری است که با کعبه معظمه خانه خدا، انجام شد، همان خانه ای که امام حسین بخاطر حفظ حریم آن ، از آن خارج شد، اما در زمان یزید، لشکر او وقتی عبدالله ابن زبیر در خانه کعبه پناه گرفت ، شروع کردند به پرتاب سنگ و نفت و مانند اینها، بطوری که روزی ده هزار سنگ بر کعبه می انداختند، کعبه سوخت و منهدم شد، (217) و بار دیگر همین حادثه توسط حجاج ابن یوسف تکرار شد، گفته اند در میان چیزهائی که بر کعبه انداختند، از مدفوع و نجاست هم استفاده کردند، (218) فانا لله و انا الیه راجعون .
و در زمان ولید ابن یزید ابن عبدالملک آن نگون بخت پلید و شرابخوار تصمیم گرفت تا بر بام خانه کعبه میکده ای بپا کند و بساط عیش و نوش درست کند، اما اطرافیانش او را منصرف کردند. (219)
10 - و بالاخره قرآن نیز در این میان از اهانت و جفای این بزه کاران در امان نماند، شما خود باید به وخامت اوضاع مسلمین ، پی ببرید وقتی که همانند ولید ابن یزید، خلیفه مسلمین شمرده می شود، و زمانی که به قرآن تفاءل می زند و این آیه می آید که و استفتحوا و خاب کل جبار عنید، قرآن را هدف می گیرد و شروع می کند به تیرباران کردن قرآن ، و می

گوید: آیا مرا جبار پر کینه می نامی ؟ (220)
11 - و کافی است برای درک انحراف جدی مسلمین و ضعف اسلام ، اینکه بدانید، خاندان پیامبر، همانها که از هر چیزی برای پیامبر پرارزشتر بودند، و به آنها عشق می ورزید و سر از پا نمی شناخت و آنها را روح و جان می شمرد، در چه حالی قرار گرفته بودند، با زهرای مرضیه چه کردند، با امیرالمؤ منین چه کردند و چه جسارتها روا داشتند، آری مروان به امام مجتبی می گفت : شما خاندان ملعون هستید(221)، عبدالله ابن زبیر، نام پیامبر را در خطبه حذف کرده می گفت : پیامبر فامیل بدی دارد، می ترسم که اگر از پیامبر تعریف شود آنها پررو شوند و می گفت : من چهل سال است که دشمنی این خاندان را در سینه همراه دارم ، (222) آری کار بجائی رسید: که دهها سال برادر پیامبر و اول مسلمان و مجاهد و امام موحدین و سرور امت علی ابن ابیطالب را بر فراز منبرها در تمام عالم اسلام لعن می کردند، و مردم استقبال می کردند، قبلا ذکر کردیم که آن مرد ملعون در مقابل حجاج با افتخار گفت :
در میان خاندان ما هر که به او پیشنهاد لعن علی را بدهند، او نه تنها علی ، بلکه فاطمه و حسن و حسین را هم اضافه می کند. با این حال اسلام به کجا می خواست برود،
12 - تحریفات بسیار و اهانتها و بدعتهای فراوان که در احکام دین نهاده شده بود، چهره اسلام را دگرگون نمود، دیگر آن اسلام ناب محمدی در دسترس مردم نبود و نمایانگر نمی شد، آنها خود نقل کرده اند که تمام سنتهای پیامبر تغییر نمود حتی نماز(223)، چهره دین مشوش و دستخوش آشوب و در هم ریختگی بود.
13 - با وجود فرمانروایانی مثل عثمان و معاویه و یزید، و ولید و دهها نفر مانند اینها و اعمال ننگین اینها، دیگر چه انتظاری از دین و اسلام می توان داشت ، چرا وقتی عثمان به دنیاطلبی روی می کند، مردم نکنند؟، چرا وقتی معاویه به نیرنگ و قتل عام می پردازد، فرمانروایان او همچون بسر ابی ارطاة و زیاد ابی ابیه و سمرة ابن جندب چنین نکنند؟ چرا وقتی یزید به شراب و لهو و لعب می پردازد، در میان مکه و مدینه خوردن شراب و آوازه خوانی علنی نشود همچنانکه مسعودی در مروج الذهب آورده است .
و وقتی امثال ولید شرابخوار که آنقدر به خواننده خود عشق می ورزد و به هیجان می آید که او را برهنه می کند و تمام بدن او را می بوسد، و وقتی نوبت به ... می رسد، آن مرد راضی نمی شود و با قسم او را منصرف می کند (224)، در این هنگام مردم عادی چه خواهند کرد و بر سر دین چه خواهد آمد؟
آری پس از مطالعه و دقت در اوضاع نابسامان مسلمانان ، و سرانجام وخیمی که در انتظار اسلام می بود، سیدالشهداء بعنوان آخرین ذخیره

شناخته شده اهل البیت از صدر اسلام ، برای نجات اسلام قیام کرد، قیامی مقدس که ضامن بقای دین اسلام و سعادت بشر تا قیامت گردید.
السلام علیک یا اباعبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک ، علیک منی سلام الله ابدا ما بقیت و بقی اللیل و النهار.

بخش دوم

توضیح

بخش دوم :در مصائب و وقایع کربلا و اهمیت حفظ عاشورا و مجالس عزاداری سیدالشهداء و داستانهائی مربوط به عنایات و فوائد مجالس عزاداری

بی پرده نظر به کعبه راز کنید
از مهر دریچه ای به دل باز کنید
اندوخته حساب فردا عشق است
امروز بیائید، پس انداز کنید

فصل اول :مظلومیت و پیروزی

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد الله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین الهداة المعصومین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین
مظلومیتها رمز پیروزی و تداوم نهضت حسینی
السلام علیک یا ثارالله و ابن ثاره
پس از آنکه به وخامت اوضاع و جو خطرناکی که در اثر انحرافات فراوان و وجود شبکه فعال بر علیه اسلام و مسلمین پی بردیم و آنها را مورد دقت قرار دادیم ،
بخوبی متوجه عظمت فداکاری سیدالشهداء علیه السلام برای نجات اسلام می شویم ، و از صمیم قلب احساس می کنیم که ما دین خود و مخصوصا ولایت و محبت و مکتب اهل البیت علیهم السلام را مدیون فداکاریهای سیدالشهداء و خاندان گرامیش می باشیم ، پس از جریان عاشورا، و رسوائی جریان مخالفت اسلام ، بر عهده مسلمانان واقعی بود که برای تداوم بخشیدن و زنده نگاهداشتن آن حادثه بزرگ ، تلاش کنند، شگفت آنکه ، نهضت حسینی ، به گونه ای طراحی و انجام گرفته بود، که خمیر مایه بقاء نیز در درون خود آن موجود بود، و آن چیزی نیست جز همان مظلومیتهای پی در پی ، و صحنه های دلخراش و فجیع که می توانست ، امام حسین و اهداف او را در دلها زنده و محبوب نگه دارند و دشمنانش را تا ابد رسوا کند، برای پیشبرد همین هدف است که ما نمونه ای از اعمال ننگین و سنگدلیهای دشمنان اهل البیت و اعمال فجیعی که با آن خاندان شد را تذکر می دهیم ، تا تولی و تبری که جزء اساس مذهب ماست تقویت گردد قیام حسینی ، سراسر حماسه ، دلاوری ، عشق ، مظلومیت و عاطفه است ، و همین است رمز بزرگ پیروزی و بقاء آن تا قیامت ، چرا که عاشورا سخن دل است ، او دل را زنده کرد و خود نیز زنده و پایدار ماند.
پرچم دین چون بجا ماند از فداکاری او
تا قیامت پرچمش را دست حق برپا کند
نازم آن آموزگاری را که در یک نصف روز
دانش آموزان عالم را چنین دانا کند
نقد هستی داد و هستی جهان یکجا خرید
عاشق آن باشد که چون سودا کند یکجا کند
عقل مات آمد ز دانشگاه سیار حسین
کاین چنین غوغا بپا در صحنه دنیا کند

خداوند از پیامبر در مصائب اهل البیت پیمان گرفته است

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی پیامبر را به معراج بردند، به حضرت گفته شد: خداوند تبارک و تعالی شما را در سه چیز امتحان می کند تا ببیند صبر شما چگونه است !
پیامبر اکرم فرمود: من به فرمان تو ای پروردگار تسلیم هستم ، توان صبر هم جز بواسطه شما ندارم ، آن سه چیز کدام است ؟
به حضرت گفته شد: اولین آنها گرسنگی است و اینکه نیازمندان را بر خود و خانواده ات مقدم داری ! پیامبر عرضه داشت : قبول کردم و راضی شدم و تسلیم شدم و توفیق و صبر از شماست ، اما دومی : تکذیب و ترس شدید و فداکردن خون خود در جنگ با کفار با مال و جان خود و صبر بر مصیبتهائی که به شما می رسد از آنها، و از منافقین که موجب مجروح و دردمندی شما در عملیات جنگی می شود.
پیامبر عرضه داشت : خدایا پذیرفتم و راضی شدم و تسلیم گردیدم و توفیق صبر از شماست ، و اما سومی آنها اموری است که اهل بیت تو بعد از تو به آن مبتلا می شوند، اما برادرت علی ، از امت تو به او بدگوئی و فشار و توبیخ ، و محرومیت و انکار حق و ستم میرسد، و در آخر آن هم کشته میشود، پیامبر عرضه داشت : خدایا قبول کردم و راضی شدم و توفیق و صبر از شماست ، (سپس خطاب آمد) اما دختر شما، مورد ستم قرار میگیرد و محروم می شود از حقی که تو به او می دهی (فدک) و او را در حالی که باردار است می زنند، بر او و حریم او و منزل او بی اجازه وارد می شوند، آنگاه به ذلت و اهانت دچار می شود و هیچکس را نمی یابد که جلوگیر باشد، و در اثر ضربه ای که بر او وارد میشود آنچه در شکم دارد سقط می کند و بخاطر همان ضربه از دنیا می رود.
پیامبر عرضه داشت : انا لله و انا الیه راجعون ، خدایا قبول کردم و تسلیم شدم و توفیق و صبر از شماست ، (سپس خطاب آمد) برای فاطمه از برادرت دو پسر خواهد بود، که یکی از آنها با دسیسه کشته می شود، او را غارت کرده و مورد حمله قرار می گیرد، این کار را امت تو با او می کنند، پیامبر عرضه داشت : خدایا قبول کردم و تسلیم شدم ، انا لله و انا الیه راجعون و از توست توفیق و صبر، (سپس خطاب آمد) و اما پسر دیگر او، امت تو او را برای جهاد دعوت می کنند، اما او را با شکنجه می کشند، فرزندانش و هر که با او است از خانواده اش کشته می شوند، حرم او را غارت می کنند، از من (خداوند) کمک می خواهد ولی حکم من صادر شده به شهادت برای او و همراهان او (225) - الحدیث

مظلومیت از آنجا شروع شد که مردم کوفه در ظاهر پیشنهاد رهبری و قیام را به حضرت امام حسین علیه السلام دادند، چقدر نامه های پیاپی به حضرت نوشتند و در آن نامه ها ضمن گلایه از حکومتهای سابق و جنایات آنها اظهار داشتند: ما رهبری نداریم ، به طرف ما بیا، شاید خداوند بخاطر شما ما را بر حق گرد آورد، ما با حاکم شهر در جمعه و عید همراه نمی شویم ، همینکه خبر آمدن شما بما برسد، حاکم شهر را به طرف شام بیرون می کنیم ، امثال این نامه ها پیاپی نزد حضرتش می آمد، و در این میان بسیاری از کسانی که بعدا جزء لشکر عمر ابن سعد شدند نیز نامه ها فرستادند همانند شبث ابن ربعی و عمرو ابن حجاج و حجار ابن ابجر.
نوشتند که زمین سرسبز و میوه ها رسید، هر وقت خواستی بیا که بر لشکر آماده وارد می شوی ، و در نامه دیگر نوشتند بشتاب که مردم منتظر شما هستند، آنها بجز شما به کسی علاقه ندارند، بشتاب ، بشتاب ، بشتاب (226) .
مؤ لف گوید: وای بر آنها، آری لشکرشان آماده بود، اما بر علیه امام حسین ، منتظر بودند، اما برای شهادت حضرت و یارانش .

بیا شهر کوفان سراسر گل است
چمنها پر از ساری و بلبل است
زمین چون زمرد هوا همچو سیم
گلاب آید از جوی و مشک از نسیم
صفای گلستان به دیدن رسید
ثمرهای بستان به چیدن رسید
بیا بال بگشا دلی شاد کن
تفرج در این جنت آباد کن
سپاهی به پیش آیدت بنده وار
که اندیشه او را نجوید کنار

آغاز دعوت و بی وفائی با فرستاده امام

امام حسین علیه السلام به دنبال نامه های مردم کوفه ، پسر عموی خود مسلم ابن عقیل را از طرف خود به کوفه فرستاد و فرمود: من برادرم و پسر عمویم و شخص مورد اعتماد از خاندانم را نزد شما فرستادم ، و به او گفتم حال شما را برایم بنویسد، اگر آراء شما همچنانکه در نامه های شما بود، باشد، سریعا نزد شما خواهم آمد انشاء الله
مسلم به کوفه آمد در ابتداء چیزی نگذشته بود که هیجده هزار نفر با او بیعت کردند، مسلم نیز طی نامه ای جریان را گزارش کرد و از حضرت خواست که به کوفه بیاید، چند روزی گذشت ، تا اینکه پس از دستگیری هانی ابن عروه حضرت مسلم خروج کرد، عبیدالله ، با سی نفر نظامی و بیست نفر اشراف به داخل قصر پناه برد، و مسلم قصر را محاصره کرد، مردم به عبیدالله و پدرش ناسزا می گفتند.
عبیدالله به سران قبائل دستور داد تا بروند و افراد قبیله خود را بترسانند و مردم را امان دهند، همینکه مردم این سخنان را از بالای قصر شنیدند، شروع کردند به متفرق شدن ، به گونه ای که زن می آمد و دست پسر و برادرش را می گرفت و می گفت :
بیا برویم ، دیگران هستند، مردها هم چنین می کردند، تا اینکه از آن عده بسیار نماند مگر سی نفر، با این تعداد نماز مغرب را حضرت مسلم در مسجد خواند، اندکی نگذشت ، که با او جز ده نفر نماند، وقتی از در بیرون آمد، هیچکس با حضرتش نبود، حتی کسی نبود که راه را به مسلم (که در این شهر غریب بود) نشان دهد، سرگردان در میان کوچه های کوفه می گذشت .

ابن زیاد که دید دیگر اطراف قصر خبری نیست آمد و مردم را جمع کرد و آنها را نسبت به پناه دادن حضرت مسلم ، تهدید نمود، هیچکس حضرت مسلم را پناه نداد، جز زنی بنام طوعه ، این زن منتظر فرزندش بود، مسلم سلام کرد و از زن آب خواست ، آب آشامید و نشست ، زن ظرف را برد و برگشت دید مسلم نشسته ، گفت : آیا آب نیاشامیدی ؟ فرمود: چرا، عرض کرد، برو نزد خانواده ات ، حضرت ساکت شد و دوباره گفت : حضرت چیزی نفرمود، بار سوم گفت : ای بنده خدای خدا ترا سلامت دارد، نزد خانواده ات برو خوب نیست که بر درب خانه من بنشینی ، من راضی نیستم ، حضرت برخاست و گفت : ای کنیز خدا، من در این شهر منزلی ندارم ، فامیلی ندارم ، آیا می خواهی اجری ببری و کار نیکی بکنی ، شاید بعدا تلافی کنم ، عرض کرد: چیست ؟ حضرت فرمود: من مسلم ابن عقیل هستم ، این مردم به من دروغ گفتند و فریبم دادند و مرا بیرون کردند، زن با تعجب پرسید: شما مسلم هستی ؟ فرمود: آری ، عرض کرد: بیا داخل ، اتاق جدا برا حضرت آماده کرد و شام آورد، حضرت نخورد، تا اینکه پسرش آمد و از رفت و آمد مادر فهمید که در اتاق کسی هست ، بالاخره مادرش پس از گرفتن عهد و قسم ، خبر را فاش نمود، آن پسر نیز صبح خبر را برای ابن زیاد فرستاد، زن برای مسلم آب وضوء آورد و عرض کرد: دیشب نخوابیدی ؟ فرمود: اندکی خوابیدم ، عمویم امیرالمؤ منین را در خواب دیدم بمن فرمود: عجله کن ، عجله کن ، به گمانم که امروز آخرین روز عمر من است .

طولی نکشید که لشکر ابن زیاد به در خانه طوعه رسید، حضرت زره پوشید و سوار بر اسب ، سریعا از خانه خارج شد تا مبادا خانه را آتش بزنند، مثل شیر ژیان بر آن روبه صفتان حمله ور شد، هفتاد و چهارنفر را کشت ، آنقدر دلاور بود که فرمانده سپاه دشمن ، نیروی کمکی خواست ، ابن زیاد گفت ما تو را به جنگ یک نفر فرستادیم ، این چنین در میان شما لرزه انداخته ، اگر شما را نزد غیر او (امام حسین) بفرستیم چه می کنی ؟!

فرمانده سپاه پیغام داد: آیا گمان می کنی که مرا به نزد یکی از بقالهای کوفه فرستاده ای ، آیا نمی دانی که مرا به نزد شیر غران و شمشیر بران در دست دلاور دوران از خاندان بهترین مردم جهان فرستاده ای ؟

گویند مسلم دست مرد را می گرفت و به پشت بام می انداخت .

مسلم همچنان یکه و تنها می جنگید و از آن نامردها که با او بیعت کرده بودند، یک نفر به کمک وی نیامد، نه تنها نیامدند بلکه او را سنگباران می

کردند.
حضرت را امان دادند قبول نفرمود، تشنگی بر حضرتش غلبه نمود، از هر طرف حضرت را احاطه کردند، ظالمی بر لب بالای او زد حضرت با شمشیری او را به درک فرستاد، از پشت با نیزه مسلم را سرنگون کردند، در میان راه مسلم می گریست ، یکی گفت : همانند تو و هدفی که داشتند وقتی گرفتار شد، نباید گریه کند، مسلم فرمود: بخدا سوگند من برای خودم نمی گریم ، گرچه مردان را هم دوست نداشته ام ، ولی بخاطر خاندانم که در راه هستند، بخاطر حسین و خاندان او می گریم ، آب طلبید، خواست بنوشد، ظرف آب پرخون شد، سه بار عوض کردند، بار سوم دندانهای جلوی حضرتش داخل ظرف افتاد، گفت : الحمدالله ، اگر روزی من بود نوشیده بودم ، وسرانجام پس از گفتگوی و جسارتهای ابن زیاد، او را بر بالای دارالامارة به شهادت رساندند و سر و پیکر او را از بالا به زمین انداختند و در میان شهر آن را بر روی زمین می کشیدند و این در روز عرفه نهم ذی حجه بود.(227)

روز خونینی که شورش در فضا افتاده بود
کوفه در وحشت زخونین ماجرا افتاده بود
در دل امواج حیرت زیر رگبار بلا
کشتی بی بادبان بی ناخدا افتاده بود
میزبانان در پناه ساحلی دور از خطر
میهمان در بحر خون بی آشنا افتاده بود
نائب فرزند زهرا نو گل باغ عقیل
دستگیر مردمی دور از وفا افتاده بود
در میان اولین دشت منای شاه عشق
اولین قربانی راه خدا افتاده بود
در کنار کاخ حمراء پیش چشم مرد و زن
پیکر مجروح مسلم سر جدا افتاده بود
در جدال حق و باطل آن دلیر جان فدا
آنقدر ایستاده بودی تا ز پا افتاده بود
در دم آخر سرشک حسرتش بودی روان
چون بیاد کاروان کربلا افتاده بود

درست همان روز که مسلم در کوفه به شهادت رسید، امام حسین از مکه به عراق حرکت نمود، حج را تبدیل به عمره نمود، زیرا از دست بنی امیه در امان نبود، آنها مصمم نبود به هر ترتیب که شده حضرتش را هلاک کنند.
در آنجا حضرت خطبه ای خواند و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر اکرم فرمود: مرگ برای اولاد آدم همانند گردنبند بر گردن دختران ترسیم شده است ، چقدر مشتاقم به دیدار نیاکان خودم ، همانند علاقه یعقوب به یوسف ، برایم آرامگاهی آماده شده که من به آنجا خواهم رفت ، گویا اعضایم را درندگان بیابان در زمینی میان نواویس و کربلا پاره پاره می کنند و شکمهای خود را از من پر و سیراب می کنند، از روزی که با قلم (تقدیر) نوشته شده چاره ای نیست خشنودی خدا، خشنودی ما اهل البیت است ، ما برای او صابریم و او پاداش صابرین بما خواهد داد،
و در پایان فرمود: هر که جان خود را برای ما بذل می کند و تصمیم به ملاقات خدا گرفته است با ما حرکت کند که من فردا صبح حرکت می کنم انشاء الله

ای دل گرت هوای بهشت است رو متاب
از درگه محمد و آلش به هیچ باب
از غیر خاندان نبی کام خود مجوی
لب تشنه ای کجا شده سیراب از سراب
آسوده خاطراند محبانشان به حشر
آندم که خلق را همه خوف است و اضطراب
بی مهر آل ساقی کوثر در آن جهان
هرگز طمع مدار زحق کوثری شراب
جز درگه محمد و آلش دری مکوب
کانجا نمانده است سؤ الی بلاجواب
آباد گشت آخرتش آنکه مهرشان
با خویشتن ببرد از این عوالم خراب

سخنان محمد حنفیة هنگام خروج حضرت

شب هنگام محمد ابن حنفیه برادر سیدالشهداء علیه السلام آمد نزد حضرت آمد و عرض کرد: ای برادر، شما دوروئی مردم کوفه را با پدر و برادرت می دانی ، می ترسم حال شما نیز مثل گذشته ها باشد، اگر مایلی همینجا بمان که عزیزترین ساکنین حرم هستی که از او دفاع می شود، حضرت فرمود: برادر، می ترسم یزید ابن معاویه مرا در حرم ترور کند و به وسیله من حرمت این خانه شکسته شود،

محمد عرض کرد: پس به یمن یا اطراف بیابان برو تا کسی به شما دسترسی پیدا نکند، حضرت فرمود: در سخن تو فکر می کنم ، هنگام سحر بود که به محمد گفتند: امام حسین در حال حرکت است ، آمد و افسار ناقه حضرت را گرفت و عرض کرد: برادرم ، مگر نفرمودی که راجع به درخواست من فکر کنی ؟ حضرت فرمود: آری ، عرض کرد: پس چرا در رفتن عجله داری ؟

فرمود: بعد از رفتن تو، پیامبر نزد من آمد و فرمود: یا حسین خروج کن ، خدا می خواهد تو را کشته ببیند، محمد ابن حنیفه گفت : انا لله و انا الیه راجعون ، شما که با این وضع خارج می شوی چرا زنها را با خود می بری ! حضرت فرمود:

پیامبر به من فرمود: خداوند می خواهد اینها را اسیر ببیند!

مؤ لف گوید: دستور پیامبر به امام حسین و همراه بردن زنها، نشان دهنده واقعیت قیام امام حسین و اسرار باطنی آن که همان احیاء دین اسلام با شهادت و اسارت است می باشد، و می فهماند که از راه شهادت و اسارت است که دین الهی استوار می گردد

ترویج دین اگر چه به خون حسین شد

تکمیل آن به موی پریشان زینب است

امام حسین بخاطر احترام خانه خدا خارج شد

امام باقر علیه السلام فرمود: امام حسین یک روز قبل از یوم الترویة از مکه خارج شد، عبدالله ابن زبیر حضرت را مشایعت کرده گفت : یا اباعبدالله هنگام حج است ، شما به عراق می روید؟! حضرت فرمود:
ای پسر زبیر اگر من کنار فرات دفن شوم ، خوشتر است نزد من از اینکه کنار کعبه دفن شوم (228)،
مؤ لف گوید: امام حسین علیه السلام در این جمله کوتاه به مطالبی اشاره فرمود: 1 - اینکه حضرت می داند که در کربلا شهید و دفن خواهد شد
2 - اینکه بنی امیه حضرت را رها نخواهند کرد حتی در کنار خانه خدا.
3 - احترام خانه خدا لازم است ، حتی از مثل حسین ابن علی علیه السلام هنگام خروج بر یزید و هنگام حج ،
4 - از آنجا که این عبدالله ابن زبیر سه سال بعد خروج کرد و در همین خانه خدا متحصن شد و سبب گردید که دو بار بواسطه او خانه خدا آتش بگیرد و مورد اهانت قرار گیرد، یکبار در اواخر عمر یزید و یکبار در زمان حجاج ، گویا این فرمایش امام حسین اشاره به آینده این ناجوانمرد و تذکری است به او که حریم خانه خدا را حفظ کند.
رفتی بپاس حرمت کعبه به کربلا
شد کعبه حقیقی دل ، کربلای تو
اجر هزار عمره و حج در طواف توست
ای مروه و صفا به فدای صفای تو

از آب هم مضایقه کردند کوفیان

یکی از وقایع تکان دهنده کربلا که اوج مظلومیت امام حسین و یارانش و از آن طرف شقاوت دشمنانش را نشان می دهد، بستن آب بر روی خاندان پیامبر است ، با وجود اینکه در میان سپاه امام حسین زن و بچه و پیرمرد و افراد ضعیف وجود داشتند،
ابن زیاد به عمر ابن سعد نوشت : میان حسین و اصحاب او و آب مانع شو، مبادا که قطره ای آب بنوشند همچنانکه با عثمان انجام دادند، عمر ابن سعد نیز عمرو ابن حجاج را با پانصد سوار ماءمور شریعه فرات نمود. (229)
خدا می داند که عطش با امام حسین و اصحاب حضرت و خاندانش چه کرد؟
یک بار حضرت ، اصحاب را با اباالفضل فرستاد و موفق شدند پس از یک درگیری مقداری آب بیاورند، روز عاشورا عطش بر امام حسین فشار آورد - حضرت پس از شهادت اصحاب و یارانش - بطرف فرات حمله کرد، سپاه مانع شد، یکی فریاد زد میان حسین و آب مانع شوید حضرت عرضه داشت : خدایا او را تشنه گردان ، آن ملعون خشمگین شد، با تیر سیدالشهداء را هدف قرار داد، حضرت تیر را بیرون کشید، دو دست خود را از خون پر کرد و عرضه داشت : خدایا بتو شکایت می کنم از آنچه با پسر دختر پیامبر انجام می گیرد،
راوی گوید: در اثر نفرین حضرت ، اندکی نگذشت که آن مرد به بیماری عطش دچار شد، هر چه می نوشید، سیرآب نمی شد و می گفت : مرا آب دهید، تشنگی مرا کشت ، تا اینکه پس از اندکی شکمش مثل شکم شتر بر آمده شد. (230)
حضرت از فشار تشنگی به طرف فرات حمله می کرد، اما هر بار دشمن مانع می شد، یکبار حضرت بر چهار هزار ماءمور شریعه فرات حمله کرد و وارد شریعه شد و اسب را داخل شریعه نمود، اسب خواست آب بنوشد، حضرت فرمود: تو تشنه ای من هم تشنه ام ، بخدا سوگند من آب نمی آشامم تا تو بنوشی ، اسب با شنیدن سخن امام حسین ، گویا سخن حضرت را فهمید سر بلند کرد و آب نخورد، حضرت فرمود: بنوش من هم می نوشم ، مشتی از آب برداشت که بیاشامد که ناگاه یکی صدا زد یا اباعبدالله ، تو از نوشیدن آب لذت می بری در حالی که حرم تو مورد تجاوز است ، حضرت آب را ریخت و حمله کرد وقتی برگشت ، دید خیام حرم سالم است . (231)
فدای لب تشنه ات یا حسین

هلال ابن نافع گوید: هنگام شهادت حضرت امام حسین بالای سر حضرت آمدم ، بخدا قسم کشته ای غرقه در خون ، نیکوتر و نورانی تر از او ندیدم ، نور صورت و هیبت او مرا از تفکر در شهادتش مشغول کرد، و او در آن حال آب طلب می کرد، شنیدم مردی گفت : بخدا سوگند از این آب نیاشامی تا به آب جوشان (جهنم) وارد شوی حضرت فرمود: وای بر تو من از آب جوشان جهنم نمی نوشم ، من بر جدم پیامبر وارد می شوم و در منزل او ساکن می شوم ، در جایگاه صدق ، نزد مالک قدرتمند، و از آب صاف می نوشم و از کارهای شما شکایت می کنم . (232)

مؤ لف گوید: مصیبت عطش بر سیدالشهداء از همه سنگین تر بود، نه از آن جهت که تشنگی سراسر وجودش را فراگرفته بود و لبها خشک و پژمرده و چه بسا دهان مجروح و سوی چشم کم شده بود، نه ، بلکه از آن جهت که فریاد العطش اطفال مظلومش را می شنید، از آن جهت که جوان برومند او علی اکبر، از پدر تقاضای آب ، که حق حیات است دارد، اما سیدالشهداء آبی نمی یابد، از آن جهت که صورت طفل شیرخوار خود را می بیند که چگونه از تشنگی به کام مرگ فرو می رود و آتش گرفته ، اما چاره ای ندارد، آری اگر برای دیگران آب برای رفع عطش بود، برای علی اصغر هم آب بود و هم غذا، چرا که مادرش نیز شیر نداشت ، چقدر سنگین است بر مثل سیدالشهداء که از آن مردمان پست ، برای طفل خود تقاضای آب کند، اما با تیر به او پاسخ دهند، و بالاخره برادر گرامی خود را برای طفل خود تقاضای آب کند، اما با تیر به او پاسخ دهند، و بالاخره برادر گرامی خود را برای آوردن آب فرستاد، گویا اطفال منتظر آب بودند، که دیدند سیدالشهداء برگشت و خبر شهادت برادر را آورد.

کشتی شکست خورده طوفان کربلا
در خاک و خون طپیده بمیدان کربلا
گرچه روزگار بر او فاش می گریست
خون می گذشت از سر ایوان کربلا
نگرفته دست دهر گلابی به غیر اشک
ز آن گل که شد شکفته به بستان کربلا
از آب هم مضایقه کردند کوفیان
خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید
خاتم زقحط آب سلیمان کربلا
زآن تشنگان هنوز بعیوق می رسد
فریاد العطش ز بیابان کربلا
آه از دمی که لشکر اعلاء نکرده شرم
کردند رو به خیمه سلطان کربلا

یکی از صحنه های تکان دهنده که سند مظلومیت اهل البیت علیهم السلام و شقاوت دشمنان ایشان است ، شهادت فرزند برومند و جوان رشید امام حسین ، حضرت علی ابن الحسین است ، علی اکبر جوانی بود بسیار زیبا از پدر اجازه میدان گرفت ، حضرت اجازه فرمود، آنگاه با ناامیدی نگاهی به او نمود و در حالی که چشم از جوان برگرفته بود گریست .
و عرضه داشت : خدایا بر این گروه شاهد باش ، همانا جوانی در مقابل آنهاست که در خلقت ظاهری و صفات باطنی و منطق از همه به پیامبر شبیه تر است ، ما هرگاه مشتاق پیامبرت می شدیم ، به صورت او نگاه می کردیم ، بارالها برکات زمین را از آنها رفع کن . میان آنها تفرقه انداز و آن ها را پاره کن و حاکمان را هرگز از ایشان خشنود مکن . اینها ما را دعوت کردند تا ما را کمک کنند، ولی بر ما خروج کرده با ما نبرد می کنند.
سپس حضرت بر عمر ابن سعد فریاد بر آورد و فرمود: تو را چه می شود، خدا نسل تو را قطع کند و کار تو را بی برکت کند و بر تو کسی را مسلط کند تا بعد از من تو را در بسترت ذبح کند، همچنانکه رحم مرا قطع کردی و رعایت فامیلی مرا با پیامبر نکردی ، سپس با صدای بلند این آیه را تلاوت فرمود: ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم .
علی اکبر بر آن دشمنان حمله نمود، عده بسیاری از آنها را کشت ، به گونه ای که فریاد از جمعیت بر آمد، سپس در حالی که هفتاد نفر را به هلاکت رساند و جراحات بسیار بر بدنش وارد آمده بود، به نزد پدر بازگشت و عرض کرد: پدر جان تشنگی مرا کشت ، سنگینی این آهن (زره) مرا از کار انداخته است ، آیا جرعه آبی هست که با آن بر این دشمنان قوت یابم ؟
سیدالشهداء با شنیدن این کلمات گریست (آب کمترین چیزی است که یک فرزند از پدر مطالبه می کند، تا چه رسد به علی اکبر آن هم با کیفیت در مقابل امام حسین علیه السلام) حضرت فرمود: وا غوثاه ، پسرم اندکی نبرد کن ، بزودی جدت محمد را ملاقات می کنی ، با جام خود شربتی به تو می دهد که هرگز تشنه نشوی .
در برخی روایات آمده است حضرت فرمود: پسرم زبانت را بیاور، زبان او را مکید و انگشتر خویش به وی داد و فرمود این را در دهان بگیر و به نبرد با ایشان برو،
علی اکبر به میدان آمد، نبردی سخت نمود، ظالمی با شمشیر بر فرق سرش کوبید، علی اکبر خم شد و گردن اسب را با دو دست گرفت ، اسب

ایشان را به طرف لشکر دشمن برد، آنقدر با شمشیر بر او زدند که او را پاره پاره نمودند در آخرین لحظه صدا زد: ای پدر این جد من ، رسول الله است که با جام خود مرا به گونه ای سیراب کرد که هرگز تشنه نشوم ، به شما هم می گوید بشتاب بشتاب ، برای شما هم جامی آماده کرده است تا اکنون بنوشی ،
در این هنگام بود که صدای گریه سیدالشهداء بلند شد، با اینکه تا آن موقع کسی صدای گریه حضرت را نشنیده بود، و فرمود: خداوند بکشد گروهی که تو را کشتند، اینها چقدر بر خداوند و هتک حرمت پیامبر جراءت کردند، سپس در حالیکه اشک از چشمهای حضرت سرازیر بود فرمود: علی الدنیا بعدک العفا ، دنیا پس از تو ارزشی ندارد.
در این هنگام زینب کبری با عجله بیرون آمد و فریادکنان خود را بر روی علی اکبر انداخت ، امام حسین خواهر را به خیمه بازگرداند و به جوانان فرمود: برادر خود را به خیمه ها ببرید، (233)
پس بیامد شاه اقلیم است
بر سر نعش علی اکبر نشست
سرنهادش بر سر زانوی ناز
گفت کی بالیده سرو سرفراز
این بیابان جای خواب ناز نیست
ایمن از صیاد تیرانداز نیست
خیز تا بیرون از این صحرا رویم
نک بسوی خیمه لیلا رویم
بیش از این بابا دلم را خون نکن
زاده لیلا مرا مجنون مکن
رفتی و بردی ز چشم باب خواب
اکبرا بی تو جهان بادا خراب

وقتی امام حسین علیه السلام اصرار آن قوم را بر کشتن حضرتش دید، قرآن را بازکرده بر سر نهاد و صدا برآورد که : میان من و شما کتاب خدا و جدم رسول الله صلی الله علیه و آله حاکم باشد، ای قوم چرا خون مرا حلال می دانید؟ آیا من پسر دختر پیامبر شما نیستم ؟ آیا سخن جد من راجع به من و برادرم به شما نرسیده است که فرمود: ایندو سرور جوانان بهشت هستند، اگر مرا تصدیق نمی کنید، از جابر بپرسید از زید ابن ارقم و ابا سعید خدری بپرسید، آیا جعفر طیار عموی من نیست ؟
شمر (که از اضطراب لشکر واهمه داشت) صدا زد هم اکنون به جهنم خواهی رفت ، حضرت فرمود: الله اکبر جدم رسول الله به من خبر داد که دیدم (گویا در خواب) که سگی دهان به خون خاندانم دارد، (خون آنها را می مکد)
فکر نمی کنم جز اینکه تو همان باشی ، در این هنگام حضرت متوجه شد که طفلی از تشنگی می گرید، دست طفل را گرفت و فرمود: ای گروه اگر بر من رحم نمی کنید به این طفل رحم کنید، که ناگاه مردی تیری انداخت و آن طفل را ذبح نمود، امام حسین گریان شد و گفت : خدایا میان ما و این گروه داوری نما، ما را دعوت کردند تا کمک کنند، ولی ما را کشتند، (مصیب آنقدر بر حضرت سنگین بود) که از آسمان ندائی آمد ای حسین طفل را رها کن که در بهشت دایه ای دارد که به او شیر می دهد،
و در روایت دیگری حضرت طفل شیرخوار خود را در آغوش گرفته بود تا وداع کند، خواست ببوسد که حرملة ابن کامل اسدی تیری در گلوی طفل زد که طفل را ذبح نمود، حضرت به خواهرش زینب فرمود: بگیر طفل را، سپس خون شیرخوار را با دو دست گرفت ، وقتی پر شد بطرف آسمان پاشید و فرمود: آنچه بر من می رسد چون در مقابل چشم خداست ، آسان است ! آنگاه با غلاف شمشیر قبری کند و آن شیرخوار غرقه در خون را دفن نمود. (234)
باغ عشق است مگر معرکه کرب و بلا
که ز خونین کفنان غرق گل و نسرین است
بوسه زد خسرو دین بر دهن اصغر و گفت
دهنت باز ببوسم که لبت شیرین است
شیر دل آب کند بیند اگر کودک شیر
جای شیرش به گلو آب دم زوبین است
گفتند این طفل کو چو بحر بجو شد
نیست چو ما کز عطش به صبر بکوشد

اشک بپاشد چنانکه خاک بپوشد
رخ بنظر شد چنانکه بخروشد
جز به کفی آب عقده ادش نشود حل
هی به فغان خود زگاهواره پراند
ما در او هم زبان طفل نداند
نه بودش شیر تا به لب برساند
نه بودش آب تا به رخ بفشاند
مانده به تسکین قلب معطل
گهی ناخن زند بر سینه مادر
گهی پیچان شود به دامن خواهر
باری از ما گذشته چاره اصغر
یا به نشانش شرار آه چو آذر
یا ببرش همره ات به جانب مقتل
شه ز حرم خانه اش ربود و روان شد
پیر خرد هم عنان بخت جوان شد
زین پدر و زان پسر به لرزه جهان شد
آمد و آورد و هر طرف نگران شد
تا به که سازد حقوق خویش مدلل
گفت : که ای قوم روح پیکرم این است
ثانی حیدر علی اصغرم این است
آن همه اصغر بدند و اکبرم این است
حجت کبرای روز محشرم این است
رحمی کش حال بر فناست محول
او که به این کودکی گناه ندارد
یا که سر رزم این سپاه ندارد
بلکه بس افسرده است و آه ندارد
جای دهید آنکه را پناه ندارد

شب عاشورا با آمدن نامه عبیدالله ابن زیاد به عمر سعد، او فرمان حمله داد، شمر برای حضرت عباس و سه برادر مادری ایشان امان نامه آورد، اما آنها نپذیرفتند و گفتند: خداوند تو را و امان نامه ات را لعنت کند، آیا ما در امانیم ولی فرزند پیامبر امان ندارد!
در روز تاسوعا، لشکر حسینی را محاصره کردند، پسر مرجانه و عمر سعد از زیادی لشکر خود، و اندک بودن لشکر سیدالشهداء شادمان بودند و یقین کردند که دیگر برای حسین از عراق یاوری نخواهد آمد، امام حسین علیه السلام کنار خیمه تکیه بر شمشیر داده بود و سر بر زانو اندکی بخواب رفت ، که خواهرش زینب صداهائی شنید و نزد برادر آمد و گفت : برادر مگر صداها را نمی شنوی که به ما نزدیک می شوند؟
حضرت سر بلند کرده فرمود: الان پیامبر را در خواب دیدم به من فرمود: صبح به ما ملحق می شوی ، خواهرش بر صورت زد و می گفت وای وای ، سیدالشهداء فرمود: وای بر تو نیست ، آرام باش ، سپس برادرش عباس آمد و گفت : برادر این گروه می آیند، حضرت برخواست ، و فرمود: برادر، فدایت شوم ، سوار شو و بپرس چه می خواهند؟ حضرت ابالفضل با بیست سوار، آمدند و پرسیدند چه می خواهید؟ گفتند: فرمان امیر آمده است که یا به فرمان او گردن نهید یا با شما بجنگیم ،
حضرت فرمود: عجله نکنید تا به اباعبدالله اطلاع دهم ،
سیدالشهداء فرمود: برو نزد آنها و اگر بتوانی آنها را تا صبح تاءخیر بیندازی ، شاید ما امشب برای خدا نماز بخوانیم و استغفار کنیم ، خدا می داند که من نماز و تلاوت قرآن و دعای بسیار و استغفار را دوست دارم ، حضرت ابالفضل خبر را آورد، آنها نیز قبول کردند.

سیدالشهداء علیه السلام همه اصحاب را مرخص کرد

اوائل شب بود که حضرت ، اصحاب را در خیمه ای جمع کرد و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: من اصحابی ، باوفاتر و برتر از اصحاب خود، و خاندانی نیکوکارتر و کمکارتر و برتر از خاندان خودم نمی شناسم ،
خداوند از جانب من به شما جزای خیر دهد، گمان دارم که برای ما با این دشمنان روز (سختی) خواهد بود آگاه باشید که من به شما اجازه دادم ، همه آزادید، بروید، و بر عهده شما پیمانی نیست ، این شب را وسیله قرار دهید و هر کدام دست یکی از خاندان مرا بگیرید و به شهرهای خود بروید، تا خدا گشایش دهد، این مردم ، مرا می خواهند، وقتی به من دسترسی پیدا کنند، به دیگری نمی پردازند.
در این میان خاندان حضرت و زودتر از همه برادرش عباس ابن علی گفتند: بخاطر زنده ماندن چنین کنیم ؟ هرگز چنین نخواهیم کرد، ما با جان و مال و خانواده قربانی تو می شویم تا به جایگاه تو آئیم ، زشت باد زندگی بعد از شما، مسلم ابن عوسجه در سخنان خود گفت : اگر کشته شوم سپس زنده گردم ، سپس سوزانده شوم و سپس خاکسترم به باد داده شود، و این کار هفتاد بار ادامه یابد من دست از شما بر نمی دارم ،
طبق برخی روایات حضرت به آنان فرمود: شما همگی فردا کشته می شوید و کسی نجات نمی یابد، همگی گفتند: شکر خدا را که ما را با مرگ با شما گرامی داشت ، حضرت بر آنها دعا کرد و فرمود: سرهای خود را بالا بگیرید و ببینید، نگاه کردند، جایگاه خود را در بهشت می دیدند و حضرت می فرمود: فلانی این منزل توست ، به همین جهت بود که اینها به استقبال نیزه و شمشیر می رفتند تا به جایگاه خود در بهشت برسند.
حضرت قاسم ابن حسن از عمو پرسید: من هم کشته می شوم ؟ حضرت بر او دلسوزی کرد و فرمود: پسرم مرگ نزد تو چگونه است ؟ قاسم گفت : از عسل شیرین تر است ! حضرت فرمود: آری ، عمویت به فدایت ؛ تو هم با من کشته می شوی (اما) بعد از مصیبت بزرگ ،

سیدالشهداء خواهر را برای فردا آماده می کند

امام سجاد (ع) فرمود: در آن شب ، عمه ام زینب مرا پرستاری می کرد، پدرم در خیمه خود رفت ، و این اشعار را قرائت نمود: یاد هراف لک من خلیل کم لک بالاشراق و الاصیل .
ای روزگار اف بر تو و دوستی تو، که صبح و شام چقدر هواخواه خود را کشته ای و روزگار به کم قانع نیست ، فرمان ، از خداست و هر زنده ای به راه من خواهد آمد، امام سجاد فرمود: من گریه ام گرفت ، اما جلوی خود را گرفتم ، پدرم دو یا سه بار تکرار نمودند تا عمه ام متوجه منظور حضرت شد (گویا حضرت می خواست خواهر خود را آماده کند) عنان اختیار از کف داد، سراسیمه نزد برادر آمد و صدا زد وا مصیبت ای کاش ، مرگ زندگی مرا نابود می کرد، امروز مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن از دنیا رفت ، ای جانشین گذشتگان ،
سیدالشهداء فرمود: خواهرم ، شیطان بردباری تو را نرباید، چشمهای حضرت اشک آلود شد و ادامه داد.
اگر (صیاد مرغ) قطا را رها می کرد، می خوابید، خواهرش گفت : آیا می خواهند جان تو را بگیرند، دلم را مجروح می کند و بر من سخت گران است ، سپس بر صورت زد و گریبان چاک داد و بیهوش شد، سیدالشهداء به خواهر گفت : خواهرم ، تقوای خدا پیشه کن بدان که اهل زمین می میرند، اهل آسمان باقی نمی مانند، هر چیزی جز وجه الله هلاک است ، جدم از من بهتر بود، پدرم از من بهتر بود، مادرم از من بهتر بود، برادرم از من بهتر بود، هر مسلمانی باید پیامبر الگوی او باشد. و با این کلمات خواهر را تسلی داد.

در روز عاشورا پس از آماده کردن لشکر، حضرت چند بار آن لشکر جفاپیشه را نصیحت کرد و موعظه نمود.
یکبار فرمود: مردم نسب مرا در نظر آورید، ببینید من کیستم ، بخود آئید، ببینید آیا کشتن و هتک حریم من به صلاح شماست ؟
آیا من پسر دختر پیامبر شما، وصی پیامبر و پسر عموی او و اول مؤ منی که تصدیق رسولخدا کرد نیستم ؟
آیا حمزه سیدالشهداء عموی من ، عموی پدرم نیست ، آیا جعفر طیار که با دو بال در بهشت پرواز می کند، عموی من نیست .
آیا به شما نرسیده سخن پیامبر که راجع به من و برادرم فرمود: ایندو سرور جوانان بهشت هستند، اگر مرا تصدیق می کنید، که به خدا حق هم همین است چون من هرگز از وقتی که فهمیدم خدا دروغ گو را دشمن دارد، دروغ نگفته ام ، و اگر مرا تکذیب می کنید، در میان شما هستند کسانی که به شما خبر دهند، از جابر ابن عبدالله انصاری ، و ابا سعیدخدری و سهل ابن سعد ساعدی و زید ابن ارقم و انس ابن مالک بپرسید، به شما خواهند گفت که اینها از پیامبر این سخن را شنیده اند،
آیا این (حدیث) مانع شما از کشتن من نیست ؟ سپس حضرت پس از مکالمه با شمر ملعون فرمود:
اگر در این شک دارید، آیا در این هم شک دارید که من پسر دختر پیامبر شما هستم ، بخدا که میان شرق و غرب پسر دختر پیامبری غیر از من نیست ، وای بر شما آیا کسی را کشته ام یا مالی را از بین برده ام یا جراحتی زده ام که تقاص می کنید، آن گروه بی شرم ، هیچ جوابی نمی دادند، حضرت صدا زد: ای شبث ابن ربعی ، ای حجار ابن ابجر، ای قیس ابن اشعث ، ای یزید ابن حارث ، آیا شما به من ننوشتید که میوه ها رسیده و باغها سبز شده است و تو بر لشکر آماده وارد می شوی ؟ آن بی حیاها گفتند: ما نبودیم ، حضرت فرمود: سبحان الله ، بخدا که شما بودید.

و در روایت دیگری که (گویا در یک سخنرانی دیگر) حضرت در حالی که سواره بود از آن ها خواست تا ساکت شوند، اما ساکت نمی شدند، حضرت فرمود: وای بر شما چه اشکالی دارد ساکت شوید و سخن مرا گوش دهید، من شما را به راه حق هدایت می کنم ، هر که مرا اطاعت کند، هدایت یافته و هر که نافرمانی کند، هلاک می شود، (ولی می دانم که) همگی شما نافرمانی مرا می کنید، همانا شکمهای شما از حرام پر شده و بر دلهای شما مهر زده شده ، وای بر شما آیا انصاف نمی دهید، آیا گوش نمی کنید، در این میان اصحاب عمر سعد یکدیگر را ملامت کردند و گفتند ساکت شوید، حضرت شروع فرمود به خواندن خطبه و پس از حمد و ثنای الهی و درود فراوان بر فرشتگان و انبیاء فرمود: مرگ بر شما ای گروهی که با آن شور و وله ما را دعوت کردید تا به فریاد شما رسیم ، و ما شتابان آمدیم ولی شما شمشیری را که ما در دست شما نهاده بودیم ، بر سر ما کشیدید، و آتشی که خود ما بر دشمن ما و شما افروخته بودیم بر ما افروختید، یار دشمن خود شدید در مقابل دوستانتان ، با اینکه میان شما با عدالت رفتار نمی کنند و امید خیری نیز از آنها ندارید، وای بر شما چرا آنگاه که شمشیرها در نیام بود و دلها آرام و فکرها خام بود ما را رها نکردید؟! ولی مانند مگس سوی فتنه پریدید، و مانند پروانه در هم افتادید،
پس مرگ بر شما ای بندگان کنیز و بازماندگان احزاب و رهاکنندگان کتاب و تحریف کنندگان کلمات ، و گنه کارانی که دم شیطان خورده اید و نابودکننده های سنتها، آیا اینها را یاری می کنید و ما را تنها می گذارید.
آری به خدا سوگند بیوفائی و پیمان شکنی عادت دیرینه شماست ، ریشه شما با مکر و فریب در آمیخته و شاخهای شما بر آن پرورش یافته ، شما پلیدترین میوه اید که برای صاحب آن گلوگیر و برای غاصب گوارا،
الا و ان الدعی قد رکز بین انتین ، بین السلة و الذلة و هیهات مناالذله ، آگاه باشید که این مرد بی پدر و زاده آن بی پدر، مرا در تنگنای دو چیز قرار داده است ، یا شمشیر کشیدن و یا خواری کشیدن ، و هیهات که ما به ذلت تن دهیم ، خداوند و رسول او و مؤ منان برای ما زبونی نمی پسندند و نه دامنهای پاک (که ما را پروریده اند یعنی دامن زهرای مرضیه ذلت نمی پذیرد) و نه سرهای پرخروشی و جانهائی که هرگز اطاعت فرومایگان را بر کشته شدن مردانه ترجیح ندهند، و من با این جماعت اندک با شما نبرد می کنم هر چند یاوران مرا تنها گذاردند سپس بعد از خواند چند شعر بلند حماسی فرمود:
شما مردم پس از من طولی نمی کشد، و آنچه آرزو دارید تحقق نیابد و

چرخ روزگار مثل سنگ آسیا بر شما می غلطد و شما را نابود می کند، پیمانی است که پدرم از جدم با من کرده است ، شما با یاورانتان تصمیم خود را بگیرید و غصه نخورید و مرا مهلت ندهید، من بر خداوند که پروردگار من و شماست توکل نموده ام . هیچ جنبنده ای نیست مگر اینکه در اختیار اوست ، ان ربی علی صراط مستقیم .
سپس بر آن گروه بی وفا نفرین نمود و عرضه داشت :
بارالها باران را بر آنها حبس کن ، بر آن ها خشکسالی همانند زمان یوسف قرار ده و جوان ثقفی (حجاج) را بر آن ها مسلط کن تا زهر به جام ایشان چشاند، چرا که اینان ما را دروغگو شمردند و تنها گذاردند.
و انت ربنا علیک توکلنا و الیک انبتا و الیک المصیر.

وقتی نوبت جانبازی حضرت قاسم رسید، نزد عمو آمد، چشم سیدالشهداء که به برادرزاده افتاد، او را در آغوش گرفت ، آنقدر گریست که هر دو بیهوش شدند، از عمو اجازه میدان خواست ، حضرت اجازه نفرمود، آن جوان آنقدر اصرار کرد، دست و پای عمو را می بوسید، تا اینکه از عمو اجازه گرفت ، و در حالی که اشکهایش بر گونه های او روان بود بیرون آمد و رجز می خواند و خود را و غربت عمومی خود را بیان می کرد، حمید ابن مسلم گزارشگر جریان کربلا گوید: جوانی به سمت ما آمد که صورتش چون پاره ماه بود، از هر طرف او را محاصره کردند، نبردی قهرمانانه کرد، تا اینکه عمرو ابن سعد با شمشیر بر سر او زد، جوان بیفتاد و عموی خود را صدا زد، حسین همانند باز شکاری به پرواز در آمد، مثل شیر غران بر قاتل قاسم حمله کرد، شمشیر سیدالشهداء به ساعد او اصابت کرد، دستش از مرفق قطع شد، با فریاد او، امام حسین به کناری رفت ، سپاه کوفه برای نجات عمرو حمله کرد، گرد و غباری به پا شد، وقتی فروکش کرد؛ دیدم حسین بر سر جوان ایستاده ، و او در حال جان دادن پاهای خود را به زمین می کشد،
سیدالشهداء فرمود: دور باد گروهی که تو را کشتند و پیامبر در قیامت خصم آنهاست ، بخدا بر عمویت سخت است که او را به کمک بخواهی ولی پاسخی ندهد، یا پاسخ دهد ولی برای تو سودی نداشته باشد و در روایتی فرمود: امروز، روزی است که یاور آن اندک و تنهائی آن زیاد است ، سپس در حالی که قاسم را به آغوش گرفته و پاهای جوان بر زمین کشیده می شد، او را میان اجساد شهیدان خاندان خود آورد.

شهادت قمر بنی هاشم حضرت ابالفضل علیه السلام

نام مبارکش عباس و لقب او سقا و ماه بنی هاشم و کنیه اش ابالفضل می باشد، قامتی بلند و سروگونه و رشادتی حیدرگونه داشت ، روز عاشورا علمدار حسین بود.
روز عاشورا وقتی غریبی سیدالشهداء را دید نزد برادر آمد و عرض کرد: ای برادر آیا اجازه می فرمائی ؟
سیدالشهداء به شدت گریان شد و فرمود: برادرم ، تو پرچمدار من هستی ، وقتی شما بروی لشکر من متفرق می شود،
حضرت عباس گفت : سینه ام تنگ شده ، از زندگی ملولم و می خواهم از این منافقین خونخواهی کنم ، حضرت فرمود: (اگر چاره نیست)، برای این اطفال اندکی آب بجوی ، عباس آن ها را موعظه کرد ولی سودی نداد، صدای العطش اطفال او را به هیجان آورد، بر اسب سوار شد و نیزه و مشک برداشت و به طرف فرات رفت ، چهارهزار نفر او را محاصره کردند اما از میان آن ها عبور کرد، هشتاد نفر را کشت و وارد آب شد، همینکه خواست آب بیاشامد، بیاد عطش حسین و خاندان او افتاد، آب را ریخت و مشک را پر کرد و بر دوش راست نهادت ، و به طرف خیمه حرکت کرد.
سپاه بر او حمله ور شد، و در این میان ظالمی بنام زید ابن ورقاء در پشت درختی کمین کرد، و در گرماگرم نبرد، دست راست حضرتش را قطع کردند، شمشیر به دست چپ داد و حمله کرد و می فرمود:
و الله ان قطعتموا یمینی
انی احامی ابدا عن دینی
بخدا که اگر دست راستم را قطع کردید، من همواره از دین خود دفاع می کنم ، در اثر فشار نبرد و آمدن خون بسیار، ضعف بر حضرت غالب شد و ظالم دیگری بنام حکم ابن طفیل از پشت درخت خرمائی دست چپ حضرت را هدف قرار داد، حضرت با دستهای قطع شده در میان آنهمه دشمن فریاد می زد:
یا نفس لا تخشی من الکفار
وابشری برحمة الجبار
از کافرین نترس و به رحمت خدا مژده باد، در این میان مشک را به دندان گرفته بود، که ناگاه تیری بر مشک اصابت کرد و آب ریخت ، و ملعونی وقتی حضرت را بدون دست دید پیش آمد و با عمود آهنین بر حضرت کوبید.
ابالفضل برادر را صدا زد، وقتی سیدالشهداء بر کنار پیکر خونین برادر آمد، گریان شد و فرمود: الان پشتم شکست و چاره ام اندک شد.

وقتی نوبت فداکاری سیدالشهداء رسید و دیگر کسی باقی نمانده بود که از قافله شهادت عقب مانده باشد، با اهل بیت وداع کرد، وصایای امامت را به امام سجاد سپرد، و در حالی که غرق در سلاح بود سوار بر اسب شد، همانند شیر غران با شمشیر برهنه در مقابل آن گروه قرار گرفت ، و در حالی که رجز می خواند فرمود: منم پسر علی طاهر از خاندان هاشم و همین افتخار برایم بس است ، جدم پیامبر و مادرم فاطمه است ...، سپس آن گروه را به مبارزه دعوت کرد، طبق برخی روایات ، اول با حضرت عهد کردند که تک تک به مبارزه آیند اما هر که بمیدان آمد، حضرت بی درنگ او را به جهنم فرستاد، کشتار عظیمی شد، لشکر بر حضرت حمله کرد، او مانند شیر ژیان بر آن روبه صفتان حمله می کرد و آن سپاه سی هزار نفری همانند ملخهائی متفرق می شدند، حضرت دوباره به جای خود بر می گشت و می گفت : لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم .
مؤ لف گوید: گویا حضرت با این شعار الهی ضمنا می خواست به خاندانش نیز آرامش دهد که حسین هنوز زنده است .
بر میمنه لشکر حمله کرد و در حال رجز فرمود:
الموت خیر من رکوب العار
و العار خیر من دخول النار
مرگ بهتر از ذلت است و ذلت بهتر از رفتن به جهنم است ،
در روز عاشورا پسر فاطمه ، آنچنان از دلاوری نشان داد، که شجاعت پدرش امیرالمؤ منین را زنده می کرد، در دلاوری حضرت همین بس که بدانید در لیلة الهریر، در جنگ صفین ، سپاه حضرت امیر با سپاه معاویه وقتی تمام شب را جنگیدند، تنها به دست یداللهی امیرالمؤ منین پانصد نفر به درک رفته اند، با اینکه حضرت امیر را سپاهی بیش از هفتاد هزار نفر حمایت می کرد، خاندان حضرتش سالم ، جگرها سیراب و شکمها سیر بود، شب بود و از گرما خبری نبود،
ولی جانم به فدای آن مظلوم و غریب و بی یاوری باد که تنها و بی یاور، در میان یک بیابان دشمن ، دل نگران خواهرش و خانواده اش ، جگرش تشنه و سوزناک ، در زیر آفتاب سوزان ، در حالی که داغ عزیزان و بدنهای قطعه قطعه شده آن ها در مقابلش بود، به مبارزه با آن گروه پرداخت و در کمتر از نصف روز، سپاه کوفه را در هم می پیچید،
ابن شهر اشوب گوید: حضرتش هزار و نهصد و پنجاه نفر را کشت ، و این به جز مجروحین است مسعودی در اثباة الوصیة ابن ارقم را هزار و هشتصد نفر ذکر کرده است .

عمر سعد صدا زد: وای بر شما، آیا می دانید با که می جنگید، این پسر علی است ، پسر نابودکننده عرب است از هر طرف به او حمله کنید، به حضرت حمله کردند و میان حضرت و خیام فاصله شدند، حضرت فریاد برآورد: و یحکم یا شیعة آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم و ارجعوا الی احسابکم اذ کنتم اعرابا

وای بر شما ای طرفداران خاندان ابوسفیان ، اگر دین ندارید و از قیامت نمی ترسید، در دنیا آزاده باشید شما عرب هستید به نیاکانتان بنگرید،

شمر صدا زد: پسر فاطمه چه می گوئی ؟ حضرت فرمود: من با شما می جنگم ، شما با من می جنگید، زنها که گناه ندارند، جلو این سرکشان خود را از تعرض به حرم من تا زنده ام بگیرید، (به فدای مظلومیتت یا حسین)

شمر به حضرت گفت : باشد، این کار را می کنیم ، سپس به لشکر فریاد زد:

از حرم این مرد دور شوید، و به خود او متوجه شوید، به جانم سوگند که همآورد بزرگواری است .

وداع سیدالشهداء با اهل حرم

بعد از اینکه یاران حضرتش همگی به شهادت رسیدند، حضرت برای وداع به خیمه آمد و صدا زد ای سکینه ای فاطمه ای زینب ای ام کلثوم ، خداحافظ،
دخترش سکینه صدا زد: بابا تسلیم مرگ شدی ؟ حضرت فرمود: چگونه تن به مرگ ندهد کسی که یاور و کمک کاری ندارد.
گفت : بابا ما را به حرم جدمان (مدینه) برگردان ، حضرت فرمود: اگر (صیاد مرغ) قطا را رها می کرد، می خوابید، بانوان شیون کردند، و حسین علیه السلام آنها را ساکت نمود. دخترش سکینه که بسیار محبوب پدر بود فریاد کنان نزد حضرت آمد، امام حسین علیه السلام او را به سیوه چسباند و اشک از چشمان آن نازنین پاک نموده ، فرمود: دخترم تا روح در بدن من است ، با اشکهای خود دل مرا مسوزان !!

شهادت پسر امام مجتبی در دامن امام حسین علیه السلام

در گرماگرم جنگ ، وقتی دشمن ، سیدالشهداء را احاطه کرده بود (گویا در لحظاتی که حضرت پیاده و یا مجروح بر زمین آمده بود) جوانی که هنوز بالغ نشده بود، بنام عبدالله از اولاد امام مجتبی علیه السلام ، بطرف عموی خود سیدالشهداء در میدان جنگ دوید، امام حسین علیه السلام متوجه آمدن وی شد، به خواهرش زینب فرمود: جوان را نگه دار، اما او امتناع کرد و آنقدر تلاش کرد تا به نزد امام حسین علیه السلام آمد و گفت : بخدا سوگند از عمویم جدا نمی شوم ، در این موقع ظالمی بنام ابحر بن کعب ، خم شد تا با شمشیر بر سیدالشهداء فرود آورد، جوان متوجه شد، صدا زد ای پسر خبیثة عموی مرا می کشی ؟ شمشیر آن ظالم فرود آمد، جوان دست خود را سپر قرار داد، دست وی به پوست آویزان شد، صدا بر آورد : مادر جان ، سیدالشهداء او را در آغوش گرفت و فرمود: برادرزاده بر آن چه به تو رسیده صبر کن ، و امید خیر داشته باش ، خداوند تو را به پدران شایسته است ، به پیامبر و علی و حمزه و جعفر و حسن صلوات الله علیهم اجمعین ، ملحق خواهد کرد،
سپس حضرت دست خود به آسمان برداشت و عرضه داشت : الها قطرات آسمان و برکات زمین را از آنها دریغ مدار، خدایا اگر آنها را مدتی مهلت داده ای ، میانشان تفرقه انداز و حاکمان را از آنها خشنود مکن ، اینان ما را دعوت کردند تا ما را یاری کنند، ولی بر ما یورش بردند، و ما را کشتند.
در همین میان ناگاه حرمله تیری انداخت و آن جوان را در آغوش عمویش ذبح نمود، (235)
مؤ لف گوید: حرمله در عاشورا سه تیر انداخته است ، با یکی علی اصغر را شهید کرد، با دومی پسر امام مجتبی را، و با سومی بر سینه حضرت سیدالشهداء زده است که حضرت را به سختی ضعیف و ناتوان نمود به گونه ای که این تیر از زره عبور کرد و از پشت حضرت سر زد، حضرت تیر را از پشت بیرون کشید و خون مانند ناودان سرازیر شد.
سپاهی که در مقابل امام حسین علیه السلام ایستاده بود، همه از اهل کوفه بودند، یعنی آن ها که علی و خاندان وی را به خوبی می شناختند بسیاری از آن ها خود از دعوت کنندگان امام حسین علیه السلام بودند.
اما با این حال نسبت به امام حسین ، جنایاتی کردند که قلب هر انسانی را آزرده می کند،
امام باقر علیه السلام فرمود: حدود سیصد و بیست زخم نیزه و شمشیر و تیر بر بدن امام حسین وارد آمد،
فرقت روی تو از خلق جهان شادی برد

هر که را دیده بیناست دل غمگین است
پیکرت مظهر آیات شد از ناوک تیر
بدنت مصحفق و سیمات مگریس است
یادم از پیکر مجروح تو آید همه شب
تا دم صبح که چشمم به رخ پروین است
باغ عشق است مگر معرکه کرب ηبلا
که ز خونین کفنان غرق گل و نسرین است
مثل شیر بر آن روبه صفتان حلمه می برد، شمر سواره نظام را در پشت پیاده قرار داد و تیراندازان را گفت تا حضرتش را تیرباران کنند، آنقدر تیر بر آن بدن مقدس انداختند که مانند خارپشت شد، و دست از پیکار برداشت و روبروی آن سپاه ایستاد تا ساعتی استراحت کند که ناگاه سنگی آمد و بر پیشانی حضرت اصابت کرد، حضرت با پارچه مشغول پاک کردن خون از صورت بود که ناگاه تیر سه شعبه زهرآلود به سینه حضرت اصابت کرد.
حضرت گفت : بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله ، خدایا تو می دانی که اینها مردی را می کشند که روی زمین جز او پسر پیامبر نیست ، سپس حضرت تیر را از پشت بیرون کشید (گویا این تیر چنان سخت و کوبنده بر بدن آن مظلوم فرود آمده بود که زره را دریده از بدن حضرت گذشته از پشت سر زده بود و نمی شد از جلو آن را بیرون کشید و معلوم است که با بیرون کشیدن این تیر حال حضرت چگونه خواهد بود) خون مانند ناودان سرازیر شد، خون را بر آسمان می پاشید، قسمتی را بر سر و محاسن مالید و فرمود: اینگونه در حالی که به خون خود آغشته ام جدم رسول الله را ملاقات می کنم .
خواهرش زینب در کنار خیمه عمر سعد را صدا زده فرمود: وای بر تو ای عمر، اباعبدالله کشته می شود و تو نگاه می کنی ؟
عمر جوابی نداد، زینب صدا زد وای بر شما آیا میان شما مسلمان نیست ؟ هیچکس جوابی نداد.
در روایت است که عمر سعد در حالی که اشکهایش بر صورتش روان بود، از زینب روی برگرداند، سیدالشهداء مدتی مجروح روی زمین بود، اما مردم از کشتنش واهمه داشتند، شمر صدا زد: منتظر چه هستید، او را بکشید، نامردی شمشیر بر دست چپ حضرت زد و آن را قطع کرد، دیگری با شمشیر بر گردن حضرت کوبید بطوری که حضرت بر زمین افتاد، سپس در حالی که حضرت افتان و خیزان بود و به مشقت بر می خواست ، عقب نشستند. سنان بن انس با نیزه بر حضرت کوبید، حضرت افتاد.
هلال ابن نافع گوید: کشته بخون تپیده زیباتر و نورانی تر از او ندیدم ولی او در آن حال ، آب طلب می کرد، بجای آب به او گفتند از آب نمی نوشی

تا در جهنم از آب جوشان آن بنوشی ،
خولی ابن یزید پیشدستی کرد تا سر مقدسش را جدا کند، بدنش لرزید، شمر گفت : خدا بازوی تو را سست کند از چه می لرزی ؟
سپس او خودش ، حضرت را ذبح نمود، در روایت است که عمرو ابن حجاج از اسب فرود آمد تا سر مقدس حضرت را جدا کند وقتی نزدیک حضرت شد و به دو چشم حضرت نگاه کرد، پشت نمود و برگشت ، و سوار بر اسب خود شد و رفت ، شمر پرسید چرا برگشتی ؟ آن ملعون گفت : به دو چشم حضرت نگاه کردم ، دیدم در چشم پیامبر است ، دوست ندارم خدا را با خون او ملاقات کنم ، سپس شبعث ابن ربعی جلو آمد، دستش لرزید، شمشیر را انداخت و فرار کرد در حالی که می گفت ای حسین به خدا پناه می برم ! از اینکه خدا و جد و تو و پدرت را با خون تو ملاقات کنم . (236)
امام باقر علیه السلام فرمود: امام حسین را به گونه ای کشتند که پیامبر کشتن کلاب را به آن گونه نهی فرموده بود، او را با شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا کشتند و سپس اسبها را بر بدنش تاختند.
راوی گفت : در آن وقت که امام شهید شد گرد و خاکی سخت سیاه و تاریک برخاست و بادی سرخ وزید که هیچ چیز پیدا نبود، مردم پنداشتند عذاب فرود آمد، ساعتی همچنان بود، آنگاه هوا باز شد،
ابن حجر از علماء عامه در صواعق آورده است که هنگام شهادت امام حسین ، آسمان سیاه شد به گونه ای که در روز ستاره نمایان شد، خورشید گرفت و مردم گمان کردند که قیامت بر پا شده ، هیچ سنگی برداشته نشد مگر آنکه خون تازه در زیر آن بود. (237)
خلق در ظل خودی محو و تو در نور خدا
ما سوی در چه مقیمند و مقام تو کجاست
زنده در جان و دل ما بدن کشته توست
جان مائی و تو را قبر حقیقت دل ماست
دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت
آری آن جلوه که فانی نشودنور خداست
بیرق سلطنت افتاد کیان را ز کیان
سلطنت سلطنت توست که پاینده لواست
نه بقا کرد ستمگر نه بجا ماند ستم
ظالم از دست شد و پایه مظلوم بجاست
زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست
بلکه زنده است شهیدی که حیاتش ز قفاست
دولت آن یافت که در پای تو سر داد ولی
این قبا راست نه بر قامت هر بی سر و پاست

ما فقیریم و گدا بر سر کوی تو حسین
پادشاه است فقیری که در این کوچه گداست

غارت لباسها و وسائل امام حسین علیه السلام

سپس شروع کردن به غارت لباس و وسائل پسر پیامبر، پیراهن حضرت را اسحق ابن حیوة ، ربود و پوشید و پیس شد و موی او ریخت ، روایت شده که در آن پیراهن بیش از صد و ده زخم تیر و نیزه و شمشیر یافته شد،
مؤ لف گوید: شقاوت را ببین ، پیراهنی که به خون مظلومی چون سیدالشهداء آغشته و ننگ ابدی بر قاتلین آن دارد، آن هم با وجود آن همه جراحت که پیراهن را پاره پاره می کند، چه ارزش مالی دارد که این ظالم آن را ربود، آری آن نامردان می خواستند به این وسیله افتخار کنند و آن را مانند مدال افتخاری از جنایات خود داشته باشند،
زیر جامه حضرت را بحر بن کعب غارت کرد، و این همان سراویلی است که از بافته های یمن بوده که چشم را خیره می کرد، و حضرت چند جای آن را پاره نمود و شکافت تا از تن حضرت بیرون نیاورند، اما آن را هم در آوردند، راوی گوید: این شخص زمینگیر شد و دو پایش از کار افتاد و طبق روایت ابو مخنف از دو دست او در زمستان آب چرک بیرون می زد و در تابستان مانند دو چوب خشک می شد، عمامه حضرت را اخنس ابن مرثد یا جابر ابن یزید برداشت و بر سر بست و دیوانه شد،
نعلین حضرت را اسود ابن خالد بر گرفت ، انگشتر حضرت را به جدل ابن سلیم غارت کرد، و این همان نامردی است که انگشت حضرت را بخاطر انگشتر برید،

اسب امام حسین علیه السلام گریزان از دست دشمن سوی امام آمد و یال خود را به خون حضرت آغشته کرد و سوی سراپرده زنان شیهه زنان آمد و نزدیک خیمه سر به زمین می کوفت تا مرد، وقتی خواهران و دختران و اهل بیت حضرت اسب بی صاحب را دیدند، صدا به گریه و ناله بلند کردند، ام کلثوم دست بر سر نهاد و می گفت : وا محمدا وا جدا، وا نبیا وا اباالقاسما وا علیا وا جعفرا، وا حمزتا، وا حسنا، این حسین است در میدان کربلا فتاده ، سر بریده از قفا که عمامه و ردای او ربوده شده و سپس بیهوش شد.
و در زیارت ناحیه مقدسه امام زمان (عج) آمده است : اسب تو شتابان به خیام تو آمد، گریان و شیوه کنان ، وقتی بانوان اسب تو را زبون دیدند و به زین واژگون نظر کردند، از سراپرده بیرون آمدند، موی بر روی ریخته ، بر صورت زنان با روی گشوده و شیوه کنان ، که پس از عزیز بودن خوار گشته اند،
شتابان به سوی قتلگاه تو آمدند، ناگاه دیدند که شمر بر سینه تو نشسته ، شمشیر بر گلوی تو نهاد، محاسن تو را بدست گرفته و با تیغ هندی سر از بدن تو جدا می کند، اعضای بدنت آرام ، دم فرو بسته ، سر مطهر تو بر نیزه بالا شد. (238)
هیچ کس در عالم از سر حسین آگاه نیست
آری آری هیچ کس آگه ز سرالله نیست
هست هر شاه و گدا را بر درش روی نیاز
ملک هستی را به جز او درحقیقت شاه نیست
او بود خون خداوند و خدایش خونبهاست
هیچکس را در بر حق این جلال و جاه نیست
مخلصش را در عزا آتش نمی سوزد به هند
پس یقین دان آتش دوزخ هم او را راه نیست
خلق عالم را بود بر درگه او التجا
هیچ کس از سائلین محروم از این درگاه نیست
استان عرش بنیان حسین دارالشفاست
دردمندان را به دوران همچودرمانگاه نیست
بارگاهش در شرافت بهتر از عرش خداست
هیچ کس را اندرین عالم چنین خرگاه نیست

آه از دمی که لشکر اعداء نکرد شرم
کردند رو به خیمه سلطان کربلا
پس از شهادت امام حسین علیه السلام آن نامردها به سمت خیام حرم حسینی و خاندان پیامبر هجوم بردند، به گونه ای که برای غارت و تاراج ایشان مسابقه نهاده بودند، چنانکه چادر از سر زنان می کشیدند، دختران پیامبر در حالی که گریان بودند خارج می شدند و از فراق دوستان و یاوران شیون می کردند. (239)
تمام اثاث و شتران و بار و بنه حضرت را غارت کردند، حتی جامه های زنان را ربودند، حمید ابن مسلم گوید: می دیدم زنی از زوجات مکرمات و دختران پاک با آن بیشرمان بر سر جامه در کشمکش بود، عاقبت آنها جامه را از او می ربودند. (240)
شمر وارد خیام حرم شد، امام چهارم را که بیمار بود دید، شمشیر کشید تا حضرت را بکشد، حمید ابن مسلم از حضرت دفاع کرد و گفت : این بیماری او را بس است ، تا اینکه عمر ابن سعد آمد و دست شمر را گرفت و گفت : آیا از خدا حیا نمی کنی ، می خواهی این جوان بیمار را بکشی ؟ شمر گفت : فرمان امیر عبیدالله این است که تمام فرزندان حسین را بکشم ، عمر سعد ممانعت کرد تا شمر صرف نظر نمود،
بانوان از عمر سعد خواستند که آنچه از آن ها ربوده شده برگردانند تا خود را بپوشانند، عمر سعد صدا زد هر کس هر چه برده برگرداند، اما بخدا قسم هیچکس چیزی بر نگرداند. (241)
از فاطمه دختر امام حسین نقل شده است که ظالمی مرا دنبال کرد، من می گریختم ، با انتهای نیزه بر پشتم کوبید، بر زمین افتادم ، مقنعه و گوشواره هایم را کشید، به گونه ای که خون بر سر و صورتم جاری شد، سپس برگشت به طرف خیمه ها، و من بیهوش بودم ، وقتی بهوش آمدم ، عمه ام را دیدم که بالای سرم می گرید، به عمه ام گفتم : ای عمه پارچه ای هست که سر خود را از نامحرمان بپوشانم ، حضرت فرمود: عمه تو هم مثل توست ، نگاه کردم ، دیدم که سر عمه ام باز و بدنش از تازیانه سیاه است . (242)
طبق روایت دیگری ظالمی حرم امام حسین را غارت و زیور ایشان را می ربود و می گریست ! گفتند: چرا می گریی ؟ گفت : چرا نگریم در حالی که دختر پیامبر را غارت می کنم ، فرمود: نکن گفت : می ترسم دیگری بیاید و انجام دهد.
طبق پاره ای روایات حضرت زینب فرمود: ظالمی وارد خیمه شد بعد از

غارت اثاث آن ، نگاهش به امام سجاد افتاد که بر زیرانداز پوستی قرار داشت ، زیرانداز را کشید و حضرت را روی زمین انداخت و سپس به طرف من آمد و مقنعه از سر من برگرفت . (243)

چون کار شاه و لشکر بر سر آمد
بسوی خرگه سپه غارتگر آمد
به دست آن گروه بی مروت
به یغما رفت میراث نبوت
هر آن چیزی که بد در خرگه شاه
فتاد اندر کف آن قوم گمراه
بسی گوش از پی تاراج گوهر
درید از دست قوم کینه پرور
بسی رخساره گل رنگ نیلی
نمود این آسمان از ضرب سیلی

غروب عاشورا و مصیبت بزرگ اهل البیت

کوفیان دست به تاراج حرم کرده دراز
آهوان حرم از واهمه درشیون و شور
سید ابن طاووس در اقبال می فرماید: بدانکه اواخر روز عاشورا وقتی بود که حرم حسینی ، دختران و اطفال حضرت ، در دست دشمنان اسیر شدند، غصه ای آنها را فراگرفت که قلم از توصیف آن عاجز است ، آن شب را بدون یاور، غریب به سر بردند، دشمنانشان ، در خوار کردن آنها بخاطر عمر سعد و نزدیکی به او اصرار داشتند.
مؤ لف گوید: مصیبت اسارت خاندان پیامبر، از بزرگترین و شاید اعظم مصائب کربلا باشد، دشمنی قهار و بی رحم بر دشمن خود غلبه کرده ، آن هم زنان و فرزندانی که مدافع ندارند.
خدا می داند بر اهل بیت پیامبر در میان آن همه دشمن سفاک و غربت چه گذشت .
شبی بگذشت بر آل پیمبر
که زهرا بود در جنت مکرر
شبی بگذشت بر ختم رسولان
که از تصویر آن عقل است حیوان

در شب قتل حسین سر به گریبان زینب
ای پناه عالمیان ، زینب پناه ندارد
زنان را از خیام حرم بیرون و خیمه ها را آتش زدند، زنان سر برهنه در حالی که جامه هایشان ربوده شده بود، پای برهنه و گریان و ذلیل بیرون آمدند.
طبق پاره ای روایات حضرت زینب از امام سجاد علیه السلام پرسید: ای باقیمانده گذشتگان ، خیمه ها را آتش زدند چه کنیم ؟
حضرت فرمود: فرار کنید، همه فرار کردند، جز زینب کبری که مواظب حضرت سجاد بود، خیمه آتش گرفته بود، دختر امیرالمؤ منین به چپ و راست نگاه می کرد، به آسمان می نگریست و دست بر دست می زد، داخل خیمه می رفت و بیرون می آمد، طبق برخی از روایات تعدادی از فرزندان پیامبر در هنگام فرار به شهادت رسیده اند، زیرا امام حسین علیه السلام برای اینکه دشمن از چند طرف حمله نکند، اطراف خیام را خندق کنده بود، فقط یک راه از پیش باز بود، و وقتی اهل بیت می گریختند و سپاه نیز حمله می کرد، خدا می داند که بر اطفال و اولاد پیامبر چه گذشت .
برخی نوشته اند که وقتی حضرت زینب اطفال و اهل بیت را جمع کرد، متوجه شد که دو کودک حضور ندارند، وقتی آن ها را جستجو کرد، دید آنها دست در گردن یکدیگر خوابیده اند، چون آنها را حرکت داد، دید آن دو از عطش جان داده اند.
گویا این دو آقازاده همان دو فرزند عبدالرحمن ابن عقیل ابن ابیطالب هستند، که نامشان عقیل و سعد بوده است و از شدت وحشت و تشنگی ، هنگام هجوم لشکر به خیمه ها جان باخته اند.
دو دختر از امام مجتبی ، طبق پاره ای از روایات هنگام حمله به خیام حرم ، زیر سم ستوران شهید شدند. (244)
زدند آتش همه آن خیمه گه را
که سوزانید دردش مهر و مه را
به خرگه شد محیط آن شعله نار
همی شد تا به خیمه شاه بیمار
بتول دومین شد در تلاطم
نمودی دست و پای خویشتن گم
گهی در خیمه و گاهی برون شد
دل از آن غصه اش دریای خون شد

من از تحریر این غم ناتوانم
که تصویرش زده آتش به جانم

اسب تاختن بر پیکر پاک سیدالشهداء علیه السلام

آنگاه که عمر ابن سعد از طرف ابن زیاد به کربلا آمد، با پیشنهاد امام حسین علیه السلام ، قرار شد شبانگاه با هم ملاقاتی داشته باشند، مدتی از شب با هم صحبت داشتند.
عمر سعد در نامه ای به عبیدالله نوشت : خداوند آتش را خاموش و اتحاد را برقرار و کار امت را اصلاح کرد، حسین به من قول داد که به آنجا که آمده برگردد یا به گوشه ای از نواحی مرز برود و مانند یکی از مسلمانان باشد، و یا نزد یزید رود دست در دست او نهد تا او هر چه صلاح داند ببیند، و در این کار هم رضایت شماست و هم صلاح امت .
مؤ لف گوید: همچنانکه در برخی از روایات تاریخ و کلمات بزرگان آمده است ، عمر سعد این جملات را از خود گرفته بود، تا هر طور که می شود، از جنگ با امام حسین علیه السلام اجتناب کند و گرنه سیدالشهداء کجا و این آرزوی خام دشمن ، هیهات ، او از هنگام حرکت از مدینه و مکه برای شهادت آمده است ، عبیدالله وقتی نامه ابن سعد را خواند، گفت : این نامه فرد خیرخواه برای امیر خود است ، شمر با این پیشنهاد مخالفت کرد و گفت : برای شوکت و عظمت شما صلاح در این است که حسین بفرمان شما باشد، عبیدالله این را پسندید و در نامه ای به عمر سعد نوشت :
من تو را سوی حسین نفرستادم تا دفع شر از او کنی ، و کار را به درازا کشانی و او را به سلامت و بقا امیدوار کنی یا معذور داری یا وساطت کنی ، اگر حسین و یاران او به فرمان من گردن نهادند، آنها را نزد من فرست و اگر ابا کردند، به جانب آنها لشکرکشی کن تا آنها را بکشی و اعضاء آنها را مثله (قطعه قطعه) کنی ، که اینها مستحق این کارند.
وقتی حسین را کشتی ، سینه و پشت او را زیر سم ستوران خرد کن چرا که او ستمکار و قاطع رحم است ، گمان ندارم که این کار بعد از مرگ برای او ضرری داشته باشد، لیکن سخنی است که گفته ام (سابقا عهد کرده ام) که اگر او را کشتم با او چنین کنم اگر تو فرمان ما را انجام دادی ، پاداش دهیم ، و اگر مخالفت میکنی از لشکر و کار ما کنار رو و آن را به شمر واگذار که ما به او فرمان خود را داده ایم ، و به شمر فرمان داده بود که اگر قبول نکرد گردن عمر سعد را بزند و برای او بفرستد، اما عمر سعد خود قبول کرد، تا اینکه عصر عاشورا وقتی حضرت را کشتند، عمر سعد صدا زد: کیست که به جانب حسین رود و بدنش را زیر اسب گیرد،
ده نفر اعلام آمادگی کردند، آنقدر با اسبها بر آن بدن مقدس تاختند و بدن را چنان کوبیدند که سینه و پشت حضرت له شد،
لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور

تنی نماند که پوشند جامه یاکفنش
این ده نفر بعدا نزد ابن زیاد آمدند، یکی از آنها گفت :
مائیم کسانی که سینه حسین را بعد از پشت او، به شدت کوبیدیم و له کردیم ، ابن زیاد پرسید: شما کیستید؟ گفتند: ما کسانی هستیم که با اسبهای خود بر بدن حسین تاختیم ، به گونه ای که سینه او را کوبیدیم ، ابن زیاد دستور داد جایزه اندکی به آن ها بدهند.
ابوعمر الزاهد گوید: ما وقتی دقت کردیم ، دیدیم تمامی این ده نفر زنازاده بودند. (245)

عمر سعد تا روز یازدهم در کربلا ماند، کشته های خویش را دفن کردند، اما سیدالشهداء و یاران او را در بیابان رها کردند،
سپس خاندان پیامبر را بر شتران بی دوشکچه ، با روی باز در میان دشمنان ، سوار کردند، در حالی که آنها امانتهای پیامبران بودند، آنها را مانند اسیران کفار در سخت ترین مصائب و غصه ها حرکت دادند.
جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل
گشتند بی عماری محمل شترسوار
خدا می داند که اهل بیت عصمت و طهارت در میان آن لشکر دشمن چه گونه سوار شدند، طبیعی است که اولاد و حرم پیامبر در هنگام سوار شدن به یاد آن بیفتند، که چند روز پیش می خواستند، پیاده شوند، و با چه عزت و احترامی با کمک محارم خود، پیاده شدند، و الان باید در مقابل دشمن با حال ذلت کوچ کنند.
زینب چو دید پیکر آن شه به روی خاک
از دل کشید ناله به صد دردسوزناک
کای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن
احوال ما بین و سپس خواب نازکن
ای وارث سریر امامت زجای خیر
بر کشتگان بیفکن خود نماز کن
برخیز صبح شام شد ای میر کاروان
ما را سوار بر شتر بی جهاز کن
یا دست ما بگیر و از این دشت پرهراس
بار دگر روانه بسوی حجاز کن
اهل بیت را از کنار کشته ها عبور دادند، با دیدن آن اجساد مطهر و عریان و قطعه قطعه شده که با غربت بسیار در سرزمین کربلا رها شده اند، صدای آه و ناله از میانشان برخواست ، بر صورتها زدند، راوی گوید: هر چه را فراموش کنم ، سخن دختر فاطمه زینب را فراموش نمی کنم که وقتی از کنار کشته برادر عبور نمود گفت :
یا محمد، یا محمد، ملائکه آسمان بر شما درود فرستاد، این حسین است که در بیابان غرقه در خون افتاده ، اعضاء او پاره پاره ، دختران شما اسیر و فرزندان شما کشته شدند، و باد صبا بر آنها می وزد.
بخدا قسم هر دوست و دشمنی را به گریه انداخت .
آنگاه سکینه دختر سیدالشهداء کنار پیکر مطهر پدر آمد، بدن را در آغوش گرفت . عده ای از آن نامردمان آمدند و او را از کنار بدن پدر کشیدند.

دختری را به که گویم که سر نعش پدر
تسلیت سیلی شمر و سرنی تسکین است
می کشد غیرت دینم که بگویم به امم
این جفا بر نبی از امت بی تمکین است
حضرت سکینه گوید: کنار پیکر پدرم بیهوش شدم که می فرمود:
شیعتی ما ان شربتم ری عذب فاذکرونی
او سمعتم بغریب او شهیدفاذکرونی
شیعیان من ، هرگاه آب گوارا نوشیدید، مرا یاد کنید، و یا اگر یاد شهید یا غریبی شنیدید، مرا یاد کنید.
آسمان و زمین بر او فراوان اشک ریختند، بر آن که میان مردم فرومایه و زنازاده کشته شد، و در حالی که نزدیک آب شد، از آب منع شد، ای چشم بر آنکه از نوشیدن آب ممنوع شد، گریان باش .
محتشم گوید:
آنگه چشم دختر زهرا در آن میان
بر پیکر شریف امام زمان فتاد
بی اختیار نعره هذا حسین از او سر زد
چنانکه آتش از آن در جهان فتاد
پس با زبان پرگله آن بضعة الرسول
رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول
این کشته فتاده به هامون حسین تست
وین صید دست و پا زده در خون حسین تست
این نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی
دود از زمین رسانده به گردون حسین تست
این ماهی فتاده به دریای خون که هست
زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست
این خشک لب فتاده ممنوع از فرات
کز خون او زمین شده جیحون حسین تست
پس روی در بقیع و به زهرا خطاب کرد
مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد
کی مونس شکسته دلان حال ما ببین
ما را غریب و بی کس و بی آشنا ببین
تن های کشته گان همه در خاک و خون نگر
سرهای سروران همه بر نیزه هاببین
در روایت است وقتی پیامبر را دفن کردند، حضرت فاطمه پرسید: چگونه دلتان آمد خاک بر صورت پیامبر بریزید؟ و شروع نمود به گریه و زاری .
خدا می داند چه گذشت بر دختر امام حسین ، وقتی بدن بی سر پدر را

آغشته به خون ، عریان در حالی که بدن مقدس را زیر سم ستوران کوبیده بودند، مشاهده کرد.
امام صادق علیه السلام می فرماید که پدرشان امام باقر از امام سجاد پرسیدند شما را بر چه نوع مرکبی نشاندند؟ حضرت فرمود: مرا بر شتری لنگ ، که روپوش نداشت ، نشانیدند، سر حسین علیه السلام را بر علمی افراشته و زنان را پشت سر من بر استران ناهموار و معیوب نشاندند، گروهی چابک سواران اطراف ما بودند، هرگاه یکی از ما اشک می ریخت با نیزه بر سر او می زدند، با این حال وارد دمشق شدیم ، مردی فریاد زد: ای اهل شام اینها اسیران آن خاندان ملعونند.
امام سجاد علیه السلام فرمود: وقتی ما را به کوفه می بردند، من به آنها بدنها که دفن نشده رها شده بودند نگاه می کردم ، آنقدر این مساءله در سینه من سخت آمد که نزدیک بود جان دهم .
عمه ام زینب موضوع را فهمید بمن گفت : ای باقیمانده جد و پدرم و برادرانم چرا جان به کف نهاده ای ؟ گفتم : چگونه بیتابی نکنم در حالی که سرور خود و برادران و عموها و عموزادگان و کسان خود را می بینم بر زمین افتاده و به خون آغشته ، جامه ربوده شده بدون کفن و بخاک ناسپرده ، کسی سوی آنان نمی آید، گویا اینها خاندان دیلم و خزر هستند،
حضرت زینب عرضه داشت : از آنچه می بینی نگران نباش ، که این عهدیست از رسولخدا صلی الله علیه و آله با جد و پدر و عمویت علیهم السلام و خداوند پیمان گرفته است از جماعتی از این امت ، که فرعونهای زمین آنها را نمی شناسند، ولی در آسمانها شناخته شده هستند آنها این اعضاء جدا شده و پیکرهای خون آلود را جمع کرده دفن می کنند، و در این صحرا برای قبر پدرت سیدالشهداء نشانی بر پا می دارند که هرگز کهنه نمی شود و با گذشتن شبها و روزها از بین نمی رود، پیشوایان کفر و پیروان ضلالت در نابود کردن آن بسیار تلاش کنند ولی سودی ندارد جز آنکه ظهور آن بیشتر و عظمت آن افزون تر می گردد. (246)

عمر سعد خاندان پیامبر را با آن حالت زار به کوفه نزدیک نمود، کوفه شهری است که حضرت امیر علیه السلام بیست سال قبل در آن حکومت داشته است ، مردم کوفه خاندان پیامبر را از نزدیک می شناختند.
و چه سخت است بر همانند زینب کبری و خاندان پیامبر، که بعد از آن همه عزت و عظمت ، اکنون در میان شهری با آن حالت سخت و اسارت وارد شوند و نامحرمان به آنان اشاره کنند.
مردم کوفه برای دیدن اسیران اجتماع کردند.
طبقه پاره ای از روایات ، ابن زیاد دستور داد هیچکس در کوفه با اسلحه از منزل بیرون نیاید، ده هزار نفر را بر کوچه و بازار و خیابانها گمارد تا مبادا مردم به خاطر حمایت از اهل البیت علیهم السلام شورش کنند. (247)
و در مقتل ابی مخنف است که راوی گفت در آن سال از حج آمده بودم به کوفه ، دیدم بازارها تعطیل و مغازه ها بسته است مردم ، دسته ای گریان و دسته ای خندانند، زنها را دیدم که گریبان چاک می کنند و موها پریشان کرده بر صورت می زنند، از پیرمردی پرسیدم : چه خبر است ؟ چرا مردم برخی گریه و برخی خندانند، آیا شما عیدی دارید که من نمی دانم ، دستم را گرفت ، و به گوشه ای برد، سپس با صدای بلند گریست و گفت : ما عیدی نداریم ، گریه ایشان بخاطر دو لشکر است که یکی بر دیگری غالب شده است . پرسیدم : که با که گفت : لشکر ابن زیاد بر پسر حسینی غالب شده است ، هنوز کلامش تمام نشده بود که صدای طبل بلند شد، پرچمها نمایان شد، لشکر وارد کوفه شد، فریاد بلندی شنیدم ، ناگاه دیدم که سر حسین نمایان شد و نور از آن نمایان بود، از دیدن این سر گریان شدم .
به دنبال آن اسیران را آوردند، امام سجاد را دیدم که بر شتری بدون روپوش سوار است . از رانهای مبارکش خون می چکید، بانوئی را دیدم بر شتر برهنه ای سوار است ، سؤ ال کردم کیست ؟ گفتند: ام کلثوم است ، فریاد می زد ای مردم چشمهای خود را از ما بپوشانید، آیا از خدا و پیامبر حیا نمی کنید که به حریم رسول الله در حالیکه پوششی ندارد نگاه می کنید. (248)
در آن هنگام که اهل کوفه گریه و زاری می کردند، امام سجاد فرمود: اینها بخاطر ما گریه می کنند، پس چه کسی ما را کشته است ؟
در روایت است که حضرت امیر به زینب کبری این حالت را خبر داده بود، از زینب کبری روایت است که فرمود: وقتی ابن ملجم حضرت امیر را ضربت زد و آثار مرگ در حضرت مشاهده نمود، حدیث ام ایمن را به پدر

عرضه کرد و گفت : ام ایمن به من حدیثی گفته است ، دوست دارم از شما بشنوم ، حضرت امیر علیه السلام فرمود: دخترم ، حدیث ام ایمن درست است ، گویا تو را و بانوان خانواده تو را می بینم که با حالت خواری و بیم از لگدکوب شدن مردم ، اسیران این شهر هستید، پس صبر کنید، سوگند به آنکه دانه را شکافت و خلق را آفرید، در آن هنگام بر روی زمین ولی (دوست خدائی) جز شما و دوستان و شیعیان شما نیست . (249)
در این میان بانوئی از زنان کوفه صدا زد شما اسیران از کدام طائفه هستید، گفتند ما اسیران آل محمد (ص) هستیم آن زن از بام پائین آمد، و مقنعه و روپوش تهیه کرد و به آنها داد تا خود را پوشاندند.
مسلم جصاص گوید: من مشغول تعمیر قصر ابن زیاد بودم که صداها بلند شد، به کارگری که آنجا بود گفتم : چه خبر است ؟
گفت : الان سر آن شورشی که بر یزید شورش کرده بود می آورند، گفتم : کیست ؟ گفت حسین ابن علی علیهماالسلام ، صبر کردم تا آن کارگر رفت ، محکم بر صورتم کوبید بطوری که بر چشمهایم ترسیدم ، دستهایم را از گچ شستم و بیرون آمدم ،
مردم منتظر بودند که ناگاه چهل محمل که بانوان و اولاد فاطمه در آن بودند وارد شدند، علی ابن الحسین را دیدم که بر شتری بدون روانداز سوار بود و از رگهای او خون می جوشید،
مردم کوفه به اطفال اسیران نان و خرما می دادند، ام کلثوم فریاد زد: ای اهل کوفه ، صدقه بر ما حرام است ، آنها را از دست و دهان بچه ها می گرفت و به زمین می انداخت ، مردم همچنان می گریستند، ام کلثوم سر خویش را از محمل بیرون آورد و گفت : ای مردم کوفه ، مردان شما ما را می کشند ولی زنهای شما بر ما گریه می کنند؟ خداوند روز داوری میان ما و شما قضاوت کند، همینطور که او با مردم سخن می گفت ناگاه صدای ضجه ای آمد، سرهای شهدا را که در پیشاپیش آن ها سر مطهر حسین علیه السلام بود آوردند، سری بود مانند زهره و ماه ، شبیه ترین مردم به پیامبر اکرم ، محاسن حضرت سیاه بود که شبیه خضاب شده می نمود، رخسارش مانند ماه بود که طلوع کرده باشد.
باد محاسن حضرت را به چپ و راست می برد، زینب سلام الله علیها نگاه کرد، با دیدن سر برادر، پیشانی بر جلو محمل زد، به گونه ای که دیدیم خون از زیر مقنعه حضرت خارج شد و در حالی که با سوز و گداز بر سر اشاره می کرد گفت : ای ماه نو که چون کامل شدی ، خسوف تو را گرفت و پنهان شدی ، ای پاره دلم نمی پنداشتم (چنین روزی را ولی) این مقدر بود، برادر، با (دخترت) فاطمه خردسال سخن بگوی ، که نزدیک است دلش آب شود، آن دل مهربان تو چرا بر ما سخت شد، برادر ای کاش (فرزندت) علی را با یتیمان وقت اسارت می دیدی که قدرت جواب ندارد،

هر وقت او را می زنند، تو را به زاری صدا میزند و سرشک روان از دیده می ریخت ، ای برادر آغوش باز کن و او را نزد خود بگیر و آرامش ده ، چه خوار است یتیم ، وقتی پدر را صدا زند ولی جوابی نشنود. (250)

جسارتهای ابن زیاد به سر مطهر امام حسین علیه السلام

ابن زیاد در میان مردم اعلام عمومی نمود و اذن عام داد تا نزد او آیند مردم جمع شدند، سپس فرمان داد تا سر مقدس امام حسین را حاضر کردند،
سر را آوردند، همینطور به آن سر مطهر نگاه می کرد و می خندید، و با چوبدستی که در دستش بود به لب و دندان سیدالشهداء اشاره می کرد و می گفت : زیبا دندانی دارد،
زید ابن ارقم که از صحابه پیامبر است در مجلس بود، وقتی دید عبیدالله از این عمل خود دست بردار نیست ، صدا زد، چوبدستی را از این لب و دندان بردار، سوگند به خدائی که جز او خدائی نیست ، خودم دیدم که لبهای پیامبر بر این دو لب و می بوسید، سپس سر به گریه گذارد.
تا چند زنی ظالم چوب این لب عطشان را
بردار از این لبها این چوب خزیران را
آخر نه تو را این سر مهمان بود ای کافر
تا چند روا داری آزردن مهمان را
در نزد تو تقصیرش جز خواندن قرآن نیست
با چوب نیازارد کس قاری قرآن را
بهر چه زنی هی چوب بر بوسه گه احمد
او بوسه مدام از مهر زد این لب ودندان را
تا چند کنی ظالم خون دل دل اطفالش
منمای پریشان تر این جمع پریشان را
ابن زیاد ملعون گفت : خدا چشمهایت را بگریاند، اگر نه این است که پیرو بی عقل شده ای گردنت را می زدم ، زید برخاست و رفت ، وقت رفتن گویند سخنی گفت که اگر ابن زیاد می شنید او را می کشت ، او گفت : ملک عبد عبدا فاتخذهم تلدا مرحوم شعرانی گوید: ترجمه این جمله در فارسی همانند مثلی است که گویند: مرده را که رو بدهی کفن خود را آلوده می کند، یعنی بنی امیه حد نگه نداشتند،
سپس ادامه داد: ای گروه عرب شما بعد از این برده هستید، پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را امیر خود کردید، او نیکان شما را می کشد و بدها را بنده خود کند، به ذلت تن دادید، دور باد آن که به ذلت رضا داد. (251)
طبق برخی از روایات مالک ابن انس یا انس بن مالک نیز اعتراض کرد و حدیث پیامبر را خواند و ابن زیاد گفت : روزی در مقابل روز بدر!! قیس ابن عباد نزد ابن زیاد بود، به قیس گفت : راجع به من و حسین چه می

گوئی ؟ قیس گفت : جد او و پدر و مادر او روز قیامت او را شفاعت می کنند، جد تو و پدر و مادرت هم تو را شفاعت می کنند!! ابن زیاد خشمگین شد و او را از مجلس بیرون کرد.
هشام ابن محمد گوید: ابن زیاد کاهنی داشت ، به ابن زیاد گفت : برخیز و پای خود را بر دهان دشمنت بگذار، سپس کاری کرد که قلم از نوشتن آن شرم دارد، شاعری به عربی گفته است که :
چوب منبر پیامبر را احترام می کنند، اما اولاد پیامبر در زیر پای آنان است
خدای جزای خیر دهد مختار را که از ابن زیاد انتقام گرفت وقتی سر ابن زیاد را نزد مختار آوردند، او مشغول غذا خوردن بود، خداوند را بر پیروزی سپاس نمود، و گفت : سر حسین ابن علی را در حالی که او غذا می خورد نزد ابن زیاد نهادند، الان سر ابن زیاد را نزد من در وقت غذا آورده اند، وقتی از غذا فارغ شد، برخاست با کفش پا بر صورت ابن زیاد گذارد، سپس کفنش را نزد غلامش انداخت و گفت : این را بشوی که بر صورت کافر نجسی قرار دادم
در کتاب حبیب السیر آمده است که چون سر مقدس امام حسین را نزد ابن زیاد آوردند، آن را برداشته بر او و موی او می نگریست ، ناگاه لرزه بر دست شومش افتاد، آن سر مکرم را بر روی ران خود نهاد، قطره ای خون از آن چکید، از جامه های آن ملعون درگذشت و رانش را سوراخ کرد، بطوریکه زخم و بدبو شد، جراحان هر چه تلاش کردند، معالجه نشد، به ناچار ابن زیاد همواره با خود مشک بر می داشت تا بوی بد ظاهر نشود. (252)
ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده ای
وز کین چه ها در این ستم آبادکرده ای
در طعنت این بس است که عترت رسول
بیداد کرده خصم و تو امدادکرده ای
ای زاده زیاد نکرده است هیچگه
نمرود این عمل که تو شداد کرده ای
بهر خسی که بار درخت شقاوت است
در باغ دین چه با گل و شمشادکرده ای
با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو
با مصطفی و حیدر و اولاد کرده ای
حلقی بود که بوسه گه مصطفی مدام
آزرده اش به خنجر فولاد کرده ای
ترسم تو را دمی که به محشر در آورند
از آتش تو دود به محشر در آورند
سپس خاندان عترت و اهل بیت سیدالشهداء را بر مجلس ابن زیاد وارد

کردند، دختر امیرالمؤ منین زینب کبری در حالی که بدترین لباس خویش را به تن داشت به صورت گمنام در میان کنیزانش وارد مجلس شد و در گوشه ای نشست ، ابن زیاد گفت : این گوشه نشین که همراه زنان است کیست ؟ حضرت جوابی نداد، بار دوم و سوم تکرار کرد، یکی از کنیزان گفت : شکر خدای را که شما را رسوا کرد و کشت و افسانه شما را دروغ ساخت ، زینب کبری فرمود: شکر خدای را که ما به پیامبر گرامی داشت ، و ما را از پلیدی پاک نمود، پاک کردنی ، همان انسان فاسق رسوا می شود و شخص فاجر دروغ می گوید و او ما نیستیم ، دیگری است ، و الحمدالله ، ابن زیاد گفت : کار خدا را با خاندان خود چگونه دیدی ؟ حضرت فرمود: خداوند کشته شدن را بر آن ها نوشت و به سوی آرامگاه خود شتافتند، و طبق روایتی فرمود: من جز زیبائی ندیدم اینان گروهی بودند که خداوند کشتن شدن را بر آن ها نوشت و به سوی آرامگاه خود شتافتند و بزودی خداوند میان تو و آنها جمع می کند، و با هم احتجاج کرد، بنگر چه کسی رستگار است ای پسر مرجانه ، مادرت به عزایت نشیند.
ابن زیاد خشمگین گردید، عمرو ابن حریث وساطت کرد و گفت : این زن است و زن را به سخن مؤ اخذه نشاید،
ابن زیاد بگفت : از گردن کشی بزرگ تو و خویشان تو عقده ای داشتم خداوند دلم را خنک کرد، از این سخن دل دختر امیرالمؤ منین شکست و گریان شد سپس فرمود: سرور مرا کشتی و خاندان مرا بر انداختی ، فرع مرا بریدی و ریشه مرا کندی ، اگر شفای تو در این بود، شفا یافته ای ، ابن زیاد گفت : این گونه سخن قافیه بافی است پدر او هم شاعری خوش قافیه بود، حضرت فرمود: زن را با قافیه چه کار؟ سرم گرم کار دیگر است از سوز سینه چیزی بر زبانم جاری شد،
ابن زیاد متوجه امام سجاد شد، پرسید: تو کیستی ؟ حضرت فرمود: من علی ابن حسین هستم ، ابن زیاد گفت : مگر خداوند علی ابن حسین را نکشت ؟ حضرت فرمود: خداوند وقت مرگ جانها را می گیرد.
ابن زیاد خشمگین شد و گفت : تو هنوز جرات جواب دادن به مرا داری ؟ ببرید او را و گردنش را بزنید، اینجا بود که زینب کبری خود را بحضرت سجاد آویخت و فرمود: ای پسر زیاد، آنچه از خون ما ریختی بس است و حضرت را در آغوش گرفت بخدا هرگز از او جدا نشوم ، اگر خواستی او را بکشی مرا هم با او بکش ،
ابن زیاد نگاهی به حضرت زینب و امام سجاد انداخت سپس گفت : خویشی عجیب است ، بخدا که این زن دوست دارد که او را با وی بکشم ، او را رها کنید، آنچه دارد (از بیماری) او را کافی است . (253)
آنگاه دستور داد اسیران را در کوچه و بازار بگردانند، سر مقدس امام حسین علیه السلام نیز با آنها بود، زید ابن ارقم گوید: سر سیدالشهداء بر

نیزه ای بود من در اتاق بالا بودم ، وقتی سر مقابل من رسید، شنیدم قرآن می خواند و می گوید: ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا ، مو بر بدنم راست شد، صدا زدم سر مطهر تو ای پسر پیامبر و کار تو بخدا عجیب تر است ، عجیب تر است .

سپس اسیران را به زندان بردند، و ابن زیاد به منبر رفت و سخنرانی کرد و در آن به سیدالشهداء و حضرت علی علیه السلام جسارت کرد، عبدالله ابن عفیف ، برخاست و به ابن زیاد پرخاش کرد، ابن زیاد این پیرمرد نابینا را طی جریانی که در تاریخ آمده است به شهادت رساند.

سپس سر مطهر سیدالشهداء و سایر شهدا را با عده ای به نزد یزید فرستاد.

خطبه زینب کبری در شهر کوفه در ملامت مردم کوفه

هنگام ورود اهل البیت به شهر کوفه ، وقتی زنان شهر کوفه شروع به گریه و زاری کردند و گریبان چاک زدند، مردها نیز می گریستند، زینب کبری سلام الله علیها به سوی مردم اشاره فرمود که خاموش باشید، دمها فرو بسته شد و زنگ از بانگ ایستاد، سپس حضرتش چنان خطبه ای خواند که راوی گوید: من زنی پرده نشین ندیدم که گویاتر از او باشد، تو گوئی همانند علی علیه السلام سخنرانی می کرد، پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر اکرم فرمود:

ای مردم کوفه ، ای دغل کاران بی حمیت ، اشک چشمتان خشک مباد و ناله های شما را آرامش نیاید، مثل شما همانند آن زنی است که بافته خود پس از محکم تافتن و ریستن ، باز کرد و تارتار نمود، (پس از آن همه فعالیت و تحمل سختیها، دشمن خود را یاری دادید)

سوگندهای خود را دستاویز فساد کرده اید، شما چه دارید؟ جز لاف زدن و دشمنی و دروغ ، همچون کنیزان چاپلوسی می کنید، و چون دشمنان سخن چینی می کنید، و یا چون سبزه ای که بر پهن روئیده اید و یا گچی که بر روی قبر مالند (در ظاهر زیبا ولی در باطن گندیده اید، و ظاهرش چون گور کافر پر حلل ، باطنش قهر خدا عزوجل)

برای خود بد توشه ای پیش فرستادید، که خدا را به خشم آوردید و در عذاب جاودان بمانید، آیا گریه می کنید؟! گریه کنید که شایسته گریستن هستید، بسیار بگریید و اندک بخندید، که عار آن شما را گرفت و ننگ آن بر شما ماند، ننگی که هرگز از خود نمی توانید شست ، چگونه این ننگ را از خود بشوئید که فرزند خاتم انبیاء و معدن رسالت و سید جوانان اهل بهشت را کشتید، آن که در جنگ ستمگر شما و پناه حزب شما بود، و در صلح موجب آرامش دل و مرهم گذار زخم شما و در سختی ها پناهگاه شما بود،

بد چیزی برای خود پیش فرستادید، بد بار گناهی بر دوش خود گرفتید در روز رستاخیز،

مرگ بر شما باد، سرنگون باشید، تلاش شما به نومیدی انجامید و دستها بریده شد و سودازیان کرد، خشم خدای را برای خود خریدید و دچار ذلت قطعی شدید.

آیا می دانید چه جگر (گوشه ای) از رسولخدا شکافتید؟ و چه پیمانی شکستید و چه پرده نشینانی از او را، از پرده بیرون کشیدید؟ و چه حرمتی از او دریدید و چه خونی ریختید، کاری شگفت آوردید که نزدیک است از هول آسمانها منفجر شوند و زمین بشکافد، و کوهها بپاشند و از هم بریزند

مصیبتی است دشوار و بزرگ ، پیچیده و شوم که راه چاره در آن بسته .
آیا تعجب می کنید اگر آسمان خون ببارد و لعذاب الآخرة اخزی و هم لا ینصرون ، مهلت خدا، شما را چیره نکند که خداوند از شتاب و عجله منزه است و نسبت به از دست رفتن خونی نمی ترسد، او در کمینگاه ما و شماست ، سپس اشعاری انشاء نمود و فرمود:
چه خواهید گفت : هنگامی که پیغمبر (ص) با شما گوید: این چه کاریست که کردید، شما که آخرین امت هستید، این چه کاریست که با خاندان و اولاد و عزیزان من کردید؟! عده ای اسیر و عده ای به خون غلطیده ، ای امت آخرین ؟!
آیا پاداش من این بود که با بستگان من ، پس از من چنین کنید! می ترسم که بر سر شما عذابی همانند ارم فرود آید!
راوی گوید: سخنرانی زینب کبری در حالی تمام شد، که مردم را دیدم ، حیرت زده ، دست در دهان (از تعجب) داشتند، پیرمردی کنار من بود، آنقدر گریسته بود که محاسن او را از اشک چشمش پر شده بود، و در حالی که دستها را به آسمان بلند نموده بود گفت : پدر و مادرم فدا باد، پیران شما بهترین پیران ، جوانهایتان بهترین جوانان ، بانوان شما برترین بانوان ، خاندان شما خاندان بزرگوار و فضیلت شما بسیار عظیم است . (254)

اسیران آل محمد در شام

کاروان اسیران را به فرمان عبیدالله به طرف شام حرکت دادن ، امام سجاد را در غل و زنجیر کردند و بر شتر سوار نمودند، روز اول صفر وارد دمشق شدند، و این همان روزی است که بنی امیه آن را عید می دانند شهر شام را آزین بسته بودند، و پارچه های حریر و رنگارنگ شهر را زینت داده بود، اهل بیت را سه روز دم دروازه شهر برای زینت کردن شهر نگاه داشتند، پانصد هزار نفر زن و مرد منتظر ورود اسیران بودند، مردان و زنان با دف و طبل و بوق می نواختند، هزاران نفر زن و مرد جوان می زدند و می رقصیدند، تمام اهل شهر لباسهای رنگارنگ پوشیده و سرمه و خضاب زده بودند.
خاندان عصمت وقتی به نزدیک شهر رسیدند، ام کلثوم به شمر فرمود: حاجتی دارم ، گفت : چیست ؟ فرمود: وقتی وارد شهر شدیم ما را از دروازه ای که جمعیت کم است وارد کن ، بگو که سرها را از میان این محملها جدا کنند، که ما با این حال از کثرت نگاه مردم زبون شدیم ،
آن نامرد در پاسخ درخواست ایشان ، فرمان داد تا سرهای بر نیزه را در وسط محملها قرار دهند و آنها را از دروازه پرجمعیت وارد کرد و کنار دروازه شام در جایگاه اسرا نگاه داشتند.
سهل ساعدی که از صحابه پیامبر است گوید: در دروازه ساعات بودم که دیدم که پرچمهای پی در پی نمایان شد، سواری دیدم که پرچمی در دست داشت که پیکانی بالای آن بود و بر آن سر مطهر کسی بود که صورتش از همه به پیامبر شبیه تر بود، به دنبال آن بانوانی دیدم که بر شتران بدون رونداز از سوار بودند، نزدیک اولین آنها رفتم ، عرض کردم شما کیستید؟ فرمود: من سکینه دختر حسین علیه السلام هستم ، گفتم : من سهل ابن سعد از کسانی هستم که جد شما را دیده و حدیث او را شنیده ام آیا کاری دارید؟ فرممود: ای سعد به این نیزه دار که سر همراه دارد، بگو، سر را جلوی ما ببرد تا مردم با نگاه به او، از ما غافل شوند و به حرم پیامبر نگاه نکنند.
سهل گوید: نزد آن نیزه دار رفتم و گفتم : آیا برایم کاری می کنی و چهارصد دینار بگیری ؟ گفت : چه کاری ؟
گفتم : این سر را در جلو کاروان ببر، قبول کرد، من هم به وعده ام عمل کردم ، آنقدر ازدحام جمعیت زیاد بود که به سختی هنگام ظهر به قصر یزید رسیدند، در میان راه پیرمردی از اهل شام نزد اهل بیت آمد و گفت : شکر خدا را که شما را کشت و نابود کرد و شاخهای فتنه را قطع کرد و تا توانست از ناسزا فروگذاری نکرد وقتی سخنش تمام شد، امام سجاد

فرمود:
تو کتاب خدا خوانده ای ؟ گفت : آری ، فرمود: آیا این آیه را خوانده ای : قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ؟ بگو من مزد رسالت نمی خواهم مگر دوستی با نزدیکان من ، پیرمرد گفت : آری : حضرت فرمود: مائیم آن گروه (نزدیکان پیامبر) حضرت فرمود : این آیه را خوانده ای و آت ذی القربی حقه ، حق فامیل خود را بده ، عرض کرد: آری ، حضرت فرمود: اینان مائیم ، سپس فرمود: این آیه را خوانده ای : انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیر، یعنی : خداوند می خواهد از شما خاندان پلیدی را ببرد و شما را پاک کند،
پاک کردنی ، پیرمرد گفت : آری ، حضرت فرمود: ایشان مائیم ،
آن مرد شامی دست به آسمان برداشت و گفت : خدایا توبه می کنم - سه بار این را گفت - سپس افزود خدایا بیزاری می جویم نزد شما از دشمن آل محمد و قاتلین خاندان محمد، من قرآن خوانده بودم ولی تا امروز این را نمی دانستم ، امام صادق علیه السلام فرمود: مردی بنام ابراهیم بن طلحة نزد امام سجاد آمد و (با شماتت) گفت : چه کسی پیروز شد؟
حضرت فرمود: اگر می خواهی پیروز را بشناسی هنگام نماز اذان و اقامه بگو (یعنی ما برای احیای دین قیام کردیم و تا شهادت به توحید و رسالت و نماز برجاست ، ما پیروزیم). (255)

مجلسی آراستند بسیار مجلل و معظم با انواع زینتها و در اطراف صندلیهائی از طلا و نقره گذاردند، یزید تاجی از در و یاقوت بر سر نهاده ، بزرگان در اطراف نشسته
اهل بیت عصمت و طهارت که در میان آن ها دوازده جوان که بزرگترین آنها امام سجاد بود قرار داشت ، امام باقر علیه السلام فرمود:
هر کدام از ما دستهایش به گردنش زنجیر شده بود، بانوان را هم با ریسمان بسته بودند، امام چهارم فرمود: ای یزید چه گمان بری بر رسول خدا اگر ما را در بند و برهنه بر جهاز شتر ببیند، راوی گوید: هیچکس در آن مجلس نماند مگر اینکه گریان شد.
سر مقدس امام حسین را به نزد یزید آوردند، از حضرت سکینه نقل است که فرمود: من انسانی سنگدل تر از یزید ندیدم ، و نه هیچ کافر و مشرکی بدتر و ستمکارتر از او،
راوی گوید: وقتی زحر ابن قیس ، سر مقدس را آورد، یزید پرسید: چه خبر؟ آن مرد گفت : بشارت باد به پیروزی خدا و یاری او، حسین با هیجده نفر از خاندان و شصت نفر از شیعیان خود بر ما وارد شد، ما از آنها خواستیم که تسلیم شوند و تن به حکم ابن زیاد دهند یا جنگ را بپذیرند، آنها جنگ را بر تسلیم شدن برگزیدند، با طلوع آفتاب بر آنها حمله کردیم ، تیغها بکار افتاد و سرها شکافت و قطع شد، آن گروه شروع به فرار کردند، اما سنگری نبود به پستی و بلندی ها پناه بردند همچنانکه کبوتر از چنگ باز می گریزد، بخدا قسم ای امیرالمؤ منین به اندازه کشتن ذبیحه یا خواب قیلوله نگذشت که همه آنها را کشتیم (مؤ لف گوید: این ملعون بخاطر خودشیرینی ، اینگونه دروغ می بافد و گرنه سرزمین کربلا شاهد رشادتهای امام حسین می باشد، کدام دلاور در آن میدان گریخت و یا پناه گرفت ، از سپاه کوفه بپرس که چگونه با آن کثرت جمعیت در مقابل آن عدد اندک بی تاب گردیده بود، از آن سرباز عمر سعد بپرس که وقتی به او گفتند: وای بر تو چگونه اولاد پیامبر را کشتید؟ گفت : اگر تو هم با ما بودی و اگر آن چه ما دیدیم می دیدی ، همان کار که ما کردیم ، می کردی ، گروهی بر سر ما ریختند که دست به دسته شمشیر مانند شیر درنده ، و سواران از چپ و راست به هم می مالیدند و خویشتن را به کام مرگ می انداختند، نه امان می پذیرفتند و نه به مال رغبت داشتند، می خواستند یا از آبشخور مرگ بنوشند یا بر مرگ غلبه کنند، اگر ما دست از آنها باز می داشتیم ، جان همه افراد سپاه را گرفته بودند. (256)
آن ملعون ادامه داد: و اینک پیکر آنها برهنه و جامه هاشان در خون آغشته

و چهره های ایشان خاک آلود، آفتاب بر آنها می تابد و باد، گرد و غبار بر آن می پاشد، در بیابان خشک افتاده ، و زائری ندارند جز عقاب و کرکس (این ملعون نمی داند که انبیاء عظام و اولیاء کرام ، بلکه پادشاهان دنیوی نیز پیشانی بر این آستان خواهند نهاد و آن را تعظیم خواهند کرد) یزید (از روی مصلحت) سر را پائین انداخت ، سپس سر برداشت و گفت : من از شما راضی بودم اگر حسین را نمی کشتید، اگر من بودم او را عفو می کردم ، خدا حسین را رحمت کند، و به آن مرد جایزه نداد.
مؤ لف گوید: این جملات و امثال آن از یزید فقط بحکم سیاست وقت است و گرنه اعمال و اشعار و گفته آینده او همه شاهد قساوت و سرور اوست ، بلکه شاهد کفر او می باشد.
در روایت است که امام حسین به زبیر ابن قیس خود فرموده بود که سر مرا زهیر بن قیس بخاطر جائزه نزد یزید می برد اما او چیزی به وی نمی دهد! وقتی سر مطهر امام حسین در مقابل یزید قرار گرفت ، خاندان عترت را هم پشت سر خود قرار داد تا به سر نگاه نکنند، سر را در میان طشتی قرار داده بودند.
امام سجاد فرمود: تو را بخدا قسم می دهم ای یزید، چه گمان داری به پیامبر خدا اگر ما را به این حال ببیند، در اینجا یزید از اهل شام نسبت به اینان مشورت خواست و گفت با اینها چه کنم ؟ مردی ملعون جمله زشتی گفت که مضمون مؤ دبانه آن این است که شیر را بچه همی ماند به او، نعمان ابن بشیر گفت : کاری بکن که اگر پیامبر اینها را با این وضع می دید، انجام می داد، فاطمه دختر امام حسین فرمود: ای یزید! دختران پیامبر، اسیرانند، مردم با شنیدن این سخن گریستند، اهل خانه نیز گریان شدند به گونه ای که صداها بلند شد،
در روایت است که وقتی اهل شام آن جمله زشت را به یزید پیشنهاد کردند و گفتند امام سجاد را بکشد، امام باقر علیه السلام که در آن موقع کودکی چند ساله بود پس از حمد الهی فرمود: اینها برخلاف آنچه مشاورین فرعون راجع به موسی و هارون گفتند، به تو پیشنهاد کردند، آنها به فرعون گفتند: موسی و برادرش را مهلت بده .
اما اینان به کشتن ما راءی دادند، و این کار علتی دارد؟ یزید پرسید علتش چیست ؟ حضرت فرمود: مشاورین فرعون حلال زاده بودند، اما اینها حلال زاده نیستند، و پیامبران و فرزندان آنها را جز اولاد زنا نمی کشد، یزید با شنیدن این کلمات سر را پائین انداخت . (257)
در روایت است که امام رضا علیه السلام فرمود: وقتی سر امام حسین را به شام نزد یزید بردند، او بر سر سفره غذا بود او و یارانش مشغول خوردن غذا و نوشیدن آبجو بودند، سپس دستور داد سر را در طشتی زیر تخت نهادند و او بساط شطرنج بر او پهن کرد و بازی می کرد و حسین و

پدر و جد او را نام می برد و مسخره می کرد، وقتی می برد، سه جرعه آبجو می نوشید و زیادی را نزدیک طشت روی زمین می ریخت . الحدیث
و در روایت دیگری فرمود: او خود می نوشید و به یارانش نیز می داد و می گفت : بنوشید که این نوشیدنی مبارکی است و از برکت آن این است که اولین بار که ما خوردیم سر دشمن ما حسین مقابل ماست ، سفره پهن است و ما با آرامش خاطر غذا می خوریم . الحدیث
و در برخی تواریخ آمده است که یزید شراب می خورد و بر آن سر مطهر نیز مقداری ریخت ، همسر یزید سر را گرفت و با آب شست و با گلاب خوشبو کرد، همان شب در خواب حضرت زهرا را دید که از او تشکر می نماید. (258)
سید ابن طاووس می فرماید: که زینب کبری سلام الله علیها وقتی سر مطهر برادر را دید، پیراهن چاک داد، و با صدای سوزناک که دل را به لرزه می انداخت گفت : یا حسین یا حبیب رسول الله ، یابن مکه و منی ، یابن فاطمة الزهراء سیدة النساء بن بنت المصطفی صلی الله علیه و آله .
راوی گوید: با این سخنان هر که را در مجلس بود به گریه انداخت ، و یزید همچنان ساکت بود، آنگاه دستور داد تا چوبدستی خیزران را آوردند و با آن بر دندانهای سیدالشهداء می زد و طبق روایتی می گفت : این روز بجای روز بدر! ابوبرزة اسلمی گفت : وای بر تو ای یزید آیا با چوبدستی به دندان حسین می زنی ؟ شهادت می دهم که خودم دیدم که پیامبر دندانهای او و برادرش حسن علیهماالسلام را می مکید و می فرمود: شما سرور جوانان اهل بهشت هستید، خدا بکشد، کشنده شما را و لعنت کند، و برای او جهنم مهیا نماید.
یزید با شنیدن این کلمات در خشم شد، دستور داد او را کشان کشان بیرون کردند سپس این اشعار را که از ابن الزبعری است ، خواند. (و این اشعاری است که علماء بخاطر آن حکم به کفر یزید کرده اند، ترجمه اشعار این است):
ای کاش پیران و گذشتگان من که در بدر کشته شدند می دیدند زاری کردن قبیله خزرج را از زدن نیزه (در جنگ احد) و از شادی فریاد می زدند و می گفتند: ای یزید دستت شل مباد، بزرگان آنها را کشتیم ، و این را بجای بدر کردیم ، سر بسر شد، قبیله هاشم (پیامبر اکرم) با سلطنت بازی کردند (هدف پیامبر حکومت بود) نه خبری از آسمان آمد و نه وحی نازل شد، من از قبیله خندف نباشم اگر از فرزندان احمد انتقام کارهای محمد را نگیرم .

در این میان ناگاه دختر علی ابن ابیطالب برخاست و فرمود:
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی رسوله و آله اجمعین ، صدق الله سبحانه کذلک یقول : ثم کان عاقبة الذین اساؤ ا السوی ان کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزئون .
خطبه ای است بسیار غرا فصیح و کوبنده ، پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سبحان درست فرمود که می فرماید: همانا سرانجام آنان که زشتی کردند این شد که به آیات خدا تکذیب نمودند، و آن را مسخره می کنند.
ای یزید آیا می پنداری که چون اطراف زمین و آسمان را بر ما گرفته ای و راه چاره بر ما بسته ای به گونه ای که مانند اسیران ما را به هر سو می کشند، می پنداری که ما نزد خداوند خوار هستیم و تو نزد خداوند گرامی هستی ؟!
بینی بالا کشیدی و تکبر نمودی و به خود بالیدی ، خرم و شادان که دنیا در کمند تو بسته و کارهای تو آراسته ، و حکومت ما برای تو هموار شده است ، آهسته ، آهسته آیا فراموش کرده ای سخن خداوند عزوجل را که می فرماید: و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب الیم ، کافرین می پندارند که چون به آنها مهلت دادیم بنفع آنهاست آنها را مهلت دادیم تا گناه زیاد کنند و برای آنهاست عذاب دردناک .
آیا این از عدالت است ای پسر آزاد شده ها (پیامبر مردم مکه را در فتح مکه آزاد کرد) که زنان و کنیزان خود را پشت پرده نشانی و دختران رسول الله صلی الله علیه و آله را اسیر و از این شهر به آن شهر بری ؟ در حالی که پرده آنها دریده و روی آنها باز، دشمنان آنها را از شهری به شهری برند، و بومی و غریبه چشم به آنها دوزد، دور و نزدیک ، پست و شریف به چهره آنها بنگرد، در حالی که با آنها از مردانشان کسی نمانده و یاوری ندارند،
چگونه امید دلسوزی باشد از کسی که دهانش جگر پاکان را جویده و بیرون انداخت و گوشتش از خون شهیدان روئید (اشاره به جنایت هند مادربزرگ یزید است با حمزه عموی پیامبر).
چگونه به دشمنی ما خانواده شتاب نکند کسی که به ما با چشم بغض و کینه نگاه می کند، آنگاه بدون دغدغه و ناراحتی می گوئی (بزرگان من) شادی و خوشحالی می کردند و می گفتند ای یزید دستت شل مباد (اشاره به اشعار سابق یزید)
و این در حالی است که بر دندانهای ابی عبدالله سرور جوانان بهشت

اشاره کرده به آنها می زنی ،
چرا چنین نگوئی ؟ که زخم را ناسور کردی و شکافتی و ریشه را بر کندی با ریختن خون اولاد محمد و ستارگان زمین از آل عبدالمطلب ، اکنون اسلاف خود را صدا می زنی ، به همین زودی نزد آنان روی و آنگاه دوست می داری که ای کاش دستت خشک شده بود و زبانت گنگ بود و آنچه می گفتی ، نمی گفتی و آنچه کردی نمی کردی ،
خدایا حق ما را بگیر و از آنکه بما ظلم کرد انتقام بگیر، خشم خود را بر آنکه خون ما را ریخت و یاوران ما را کشت نازل فرما، بخدا سوگند که پوست خود را شکافتی ، گوشت خود را پاره کردی و با این بار ریختن خون فرزندان پیامبر، و شکستن حرمت عترت و پاره تن او، بر حضرت وارد می شوی ، جائی که خداوند پریشانی آنها را به جمعیت مبدل کند و داد آنها بستاند، و هرگز مپندار آنانکه در راه خدا کشته شده اند، مردگانند، بلکه زندگانند، که نزد پروردگارشان روزی دارند، و همین بس که خداوند داور باشد و محمد دشمن (تو) و جبرئیل یاور (ما) باشد و بزودی خواهد دانست آنکه کار را برای تو هموار ساخت (معاویه) و تو را بر گردن مسلمانان سوار نمود، اینکه پاداش ستمکاران چه بد است ، و اینکه کدامیک از شما مقامش برتر و لشکرش ضعیف تر است .
و اگر مصیبتها مرا به اینجا کشید که با تو سخن گویم ، (بدان که) تو را کم ارزش می دانم و سرزنش های عظیم نمایم و بسیار نکوهش کنم (من بخاطر اسیری خودم و جاه و جلال ظاهری تو، خود را نباخته و چاپلوسی نمی کنم و خوفی از تو ندارم ، آری این است شهامت فاطمی ، زینب دختر فاطمه است همو که در مقابل ابی بکر با شهامتی کم نظیر و سخنانی بلیغ بر او تاخت ، زینب دختر علی است ، همو که خدای فصاحت و بلاغت بود)
ولی چشمها گریان است و دلها بریان ، آگاه باش ، تعجب تمام تعجب اینجاست که حزب خدا بدست حزب شیطان و آزاد شده ها کشته شدند، از این دستها خون ما می چکد و گوشت ما از دهان شما بیرون می افتد، و آن پیکرهای پاک و مطهر، مورد سرکشی گرگان قرار گرفته و کفتاران آنها را به خون می غلطانند.
اگر ما را غنیمت گرفته ای ، بزودی زیان می کنی ، آنگاه که جز عملکرد خود نیابی ، و خداوند ظلم کننده به بندگان نیست ، شکایت به خدا بریم ، و بر او تکیه کنیم .
پس هر حیله که داری بکار بر و هر تلاش که داری بکن ، بخدا که تو نمی دانی یاد ما را از بین ببری ، و وحی را نمی توانی نابود کنی ، و به هدف ما دسترسی نخواهی داشت ، و ننگ این ستمها را از خود نمی توانی زدود، راءی تو سست و روزگار تو محدود و اجتماع تو به پریشانی است ،
آن روز که منادی ندا کند، لعنت خدا بر ظالمین باد، فالحمد لله رب

العالمین ، خدائی که اول ما را به سعادت و آمرزش ، و آخر ما را به شهادت و رحمت ختم نمود،
از خداوند درخواست می کنیم که پاداش آنها را کامل و زیاد گرداند. و او جانشین نیکو بر ما باشد، او مهربان و رحیم است حسبنا الله و نعم الوکیل .
(259)

جسارت مردی شامی به دختر امام حسین علیه السلام

در مجلس یزید مردی از اهل شام به یزید گفت : یا امیرالمؤ منین این دختر را بمن ببخش ، دختر سیدالشهداء لرزید لباس عمه اش زینب را گرفت و گفت : عمه جان یتیم شدم ، حالا باید به خدمت هم گرفته شوم ؟!
زینب کبری به آنمرد فرمود: دروغ گفتی بخدا، نه تو می توانی چنین کنی و نه یزید،
یزید در خشم شد و گفت : دروغ گفتی ، بخدا این حق من است ، اگر بخواهم انجام می دهم ، زینب کبری فرمود: نه والله ، خداوند این حق را به تو نداده است مگر اینکه از ملت ما (اسلام) خارج شوی و دینی غیر از دین ما بگیری ،
یزید از خشم برافروخت و گفت : در روی من این سخن می گوئی ، پدر و برادرت از دین خارج شدند، زینب کبری فرمود: با دین خدا و پدر و برادرم تو و جد تو و پدرت هدایت یافتید اگر مسلمان باشی ؟!
یزید گفت : دروغ گفتی ای دشمن خدا، زینب فرمود: تو امیری و از سلطنت خود سوء استفاده می کنی و ستم می کنی گویا یزید حیا کرد و ساکت شد.
آن مرد شامی دوباره سخن (زشت) خود را تکرار کرد، یزید گفت : دور شو خدا مرگت دهد و از روی زمین بردارد. (260)
آنگاه یزید دستور داد تا بانوان را با امام به زندانی بردند که از سرما و گرما محفوظ نبودند، به گونه ای که چهره آنها پوست انداخت . (261)
و در روایت است که امام صادق علیه السلام فرمود: که امام سجاد و همراهان حضرت را در اتاقی (مخروبه) نهادند، برخی از اسرا گفتند ما را به این جهت در این اتاق زندانی کرده اند تا سقف بر سر ما فرود آید،
زندانبانان که رومی بودند به یکدیگر با زبان رومی گفتند: اینها را نگاه کنید، می ترسند که سقف بر سرشان فرود آید در حالی که فردا آنها را خارج کرده می کشند، امام سجاد فرمود: جز من کسی زبان رومی نمی دانست .
و طبق پاره ای از روایات یزید منتظر بهانه ای بود تا امام سجاد را به قتل برساند. (262)

فصل دوم : عوامل مؤ ثر در حفظ عاشورا

سیدالشهداء محور بقاء اسلام گردید

شهادت سیدالشهداء و یاران و اسارت خاندان حضرت ، و مصائب و مظلومیتهای فراوانی که بر خاندان پیامبر رفت ، در آن دوران خفقان و انحراف بنی امیه ، اسلام را زنده کرد و مخالفین را رسوا نمود،
و در پی آن خداوند متعال توسط ائمه اطهار علیهم السلام ، این حادثه بزرگ را وسیله ای برای بقاء دائمی دین خود قرار داد،
از آن به بعد، در دستورات اسلامی ، حمایت همه جانبه ای از جانب اهل البیت علیهم السلام نسبت به شئونات سیدالشهداء صورت گرفته است ، تا نام امام حسین و یاد حضرت که رمز بقاء دین است ، همیشه در دلها زنده و پاینده بماند.
خداوند می خواهد، از طریق سیدالشهداء که حماسه آفرین و امید اسلام است ، دین خود را زنده نگه دارد، به همین جهت است که می بینید، زیارت قبر امام حسین ، در هر زمان مستحب مؤ کد است ، حتی زیارت حضرت از راه دور، در هر زمان توصیه می شود، یعنی هر روز به یاد حسین باشیم ، تربت حسینی شفاست ، تا در هنگام بیماری به واسطه سیدالشهداء از خدا حاجت بخواهیم ، تربت حسینی ، امان از هر ترس و خوفی است ، که همراه داشتن آن فضیلت دارد، حتی در نماز سجده بر مهر حسینی فضیلت مضاعف دارد، هنگام نوشیدن آب ، سلام کردن بر حضرت و نفرین بر قاتلین او ثوابهای بزرگ دارد، در روزهای بزرگی که معمولا باید بیاد خدا بود، زیارت امام حسین ، راه تقرب بخدا معرفی شده است مثل شبها و روزهای جمعه ، ماه رمضان ، شبهای قدر، شب نیمه شعبان ، عید فطر و قربان ، روز عرفه و مانند آن ،
و در این میان ، برقراری مجالس عزای سیدالشهداء و گفتن شعر و گریه کردن و گریاندن و ذکر مصائب حضرت ، با آنهمه تاءکیدات و توصیه های فراوان حکایت از این هدف مقدس الهی دارد که خداوند می خواسته است سیدالشهداء و امور مربوط به او را ضامن بقای اسلام ناب محمدی گرداند، و حسین را خون خود قرار دهد، که در کالبد مردم ، موجب حیات دینی آنها باشد.
اینک شما را به نمونه ای از صدها حدیث و روایت که در مورد شئونات و مسائل مربوط به سیدالشهداء وارد شده است راهنمائی می کنیم .
افسوس که این کتاب حاضر، مجال آن را ندارد تا تعداد بیشتری از آنهمه روایات را برای شما عاشقان حضرتش ارائه دهیم ، چرا که انسان تا آنهمه روایات و انبوه فضائل و توصیه ها را در مسائل مذکور، با تعابیر و عناوین مختلف مشاهده نکند به عظمت مساءله آگاه نخواهد شد، و ما برای

موفقیت هر چه بیشتر در ارائه این منظور سعی کرده ایم از روایات متعدد، مطالب گوناگون را فهرست وار در دسترس شما خوانندگان قرار دهیم .
کنگره عشق نیست منزل هر بوالهوس
طایر آن آشیان جان حسین است وبس
قله قاف وجود منزل عنقا بود
بر سر این آشیان پر نگشاید مگس
پایه اوصاف او فوق اشارات ماست
رفعت این پایه نیست افئده رادسترس
محفل ایجاد را اوست چراغ ابد
تا ابد از نور او مشعله ها مقتبس
گشت چو کرب و بلا عارج معراج عشق
روح امینش فشاند گرد ز سم فرس
او قفس تن شکست تا به قفس ماندگان
در پی او بشکنند قالب تن را قفس
کشته بسی دیده ام در هوسی داده جان
زنده چو او کس ندید کشته به ترک هوس
رفت و شد اندر پی اش قافله دل روان
ما پی این کاروان شاد به بانگ جرس
ای شه با فر و نور، عرش مقام تو را
لامسه عقل ما، دم زند از لایمس
بحر ثنای تو را قبول نبی زورق است
جنبش ما اندر او جنبش خار است وخس
کشته غفلت بود هر که تو را کشته خواند
ای دم جان پرورت زنده دلان رانفس

ائمه اطهار علیهم السلام در حفظ و بزرگداشت نهضت حسینی ، که بمعنای حفظ و بزرگداشت دائمی و مستمر اسلام ناب محمدی است ، آنقدر اصرار می ورزیدند که طبق روایات متعدد زیارت سیدالشهداء را بر شیعیان بعنوان واجب معرفی کرده اند، و عده ای از بزرگان از فقهاء همانند شیخ حر عاملی در وسائل الشیعة آن را واجب کفائی می دانند.
و شما خود به عظمت حفظ عاشورا و زنده نگاهداشتن آن بعد از مطالعه این فرمایشات پی خواهید برد، شاید این حکم شرعی نیز یکی از موارد احکام ثانویه ای باشد که ائمه اطهار بخاطر حفظ اسلام و شیعیان صادر نموده بودند.
1 - امام صادق علیه السلام فرمود: اگر یکی از شما تمام عمر خود را حج کند اما به زیارت حسین نرود، از کسانی است که حق پیامبر را ادا نکرده ، چرا که حق حسین از طرف خداوند بر هر مسلمانی واجب است .
2 - و در حدیث دیگری حضرت نسبت به کسی که می تواند ولی به زیارت سیدالشهداء نمی رود فرمود: او پیامبر و ما را عاق کرده است .
3 - و در روایت دیگری حضرت فرمود: هر که یک سال بر او بگذرد و به زیارت حسین نرود، یکسال از عمرش کم می شود، سپس فرمود: اگر بگویم که یکی از شما سی سال قبل از اجل خود می میرد، راست گفته ام .
4 - و در حدیث دیگر امام باقر علیه السلام فرمود: از شیعیان ما هر که نزد قبر حسین نرود، ناقص الایمان است ، ناقص الایمان است .
5 - و در حدیث دیگری فرمود: هر که ما را دوست دارد، در زیارت حسین رغبت کند.
6 - از امام صادق علیه السلام سؤ ال شد راجع به کسی که بی جهت زیارت حسین را ترک می کند؟ حضرت فرمود: این مردی جهنمی است .
7 - امام باقر علیه السلام به مردی فرمود: میان شما و حسین چقدر فاصله است ؟ عرض کرد: بیست و شش فرسخ (156 کیلومتر) حضرت فرمود: آیا نزد او می روید؟ عرض کرد: نه ! حضرت فرمود: چقدر جفاکارید؟!
8 - امام باقر علیه السلام به مردی از کوفه فرمود: آیا هر جمعه به زیارت حسین می روی ؟ عرض کرد: خیر؟ فرمود: هر ماه چطور؟ عرض کرد: خیر فرمود: سالی یکبار چه ؟ عرض کرد: خیر، حضرت فرمود: تو از خیر محروم هستی .
9 - امام صادق علیه السلام به زنی بنام ام سعید احمسیه فرمود: حسین را

زیارت کنید، همانا زیارت حسین بر مردان و زنان واجب است .
10 - امام باقر علیه السلام به ابوجارود فرمود: میان تو و حسین چقدر راه است ؟ عرض کرد: سواره یک روز و پیاده یک روز و مقداری ، حضرت فرمود: آیا هر جمعه به زیارت می روی ؟ عرض کرد: گاهی اوقات ، حضرت فرمود: چقدر جفاکاری ؟ اگر نزدیک ما بود، به آنجا کوچ می کردیم .
11 - امام باقر علیه السلام فرمود: شیعیان ما را به زیارت قبر حسین فرمان دهید که رفتن نزد او بر هر مؤ منی که به امامت حسین از جانب خداوند عزوجل اقرار دارد واجب است . (263)
تو هر چه داشتی بخدا دادی ای حسین
فردا خداست جل جلاله جزای تو

ارزش فوق العاده زیارت سیدالشهداء

یکی از اصحاب به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فلانی می گوید: که به شما گفته است نوزده حج و نوزده عمره بجا آورده است ، شما فرموده اید، یک حج و یک عمره دیگر بجا آور تا برایت یک ثواب زیارت قبر حسین بنویسند!! حضرت فرمود: دلت می خواهد بیست حج و بیست عمره انجام دهی یا با حسین محشور شوی ؟ کدامیک ؟ عرض کردم : می خواهم با حسین محشور شوم ، حضرت فرمود: پس اباعبدالله را زیارت کن . (264)
در روایت دیگری مردی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: من نوزده حج بجا آورده ام ، دعا کنید تا خداوند توفیق دهد به بیست حج برسانم ، حضرت فرمود: حسین زیارت کرده ای ؟ گفت : نه ، فرمود: زیارت حسین از بیست حج بهتر است . (265)

امام صادق زائر امام حسین علیه السلام را تشویق نمود

موسی ابن قاسم حضرمی گوید: در ابتدای حکومت منصور، امام صادق علیه السلام به نجف آمده و فرمود: ای موسی به جاده اصلی برو، آنجا بایست و نگاه کن ، مردی از طرف قادسیه خواهد آمد، به او بگو یکی از اولاد پیامبر تو را می خواند او با تو می آید،

حضرمی گوید: به جاده رفتم مدت زیادی منتظر شدم ، هوا به شدت گرم بود، خبری نشد، نزدیک بود که نافرمانی کنم و برگردم ، که از دور شبحی دیدم ، نزدیک من آمد، مردی بود شترسوار، گفتم : اینجا یکی از اولاد پیامبر نشانی تو را داده و تو را می خواند، گفت : بیا برویم ، کنار خیمه شتر را خواباند و وارد شد، من درب خیمه صدا را می شنیدم ولی آنها را نمی دیدم ، حضرت فرمود: از کجا می آئی ؟ گفت : از دورترین نقطه یمن ، حضرت فرمود: تو باید از فلان نقطه باشی ، گفت : بله ، فرمود: به چه منظور اینجا آمدی ؟ عرض کرد: به زیارت امام حسین آمده ام ، حضرت فرمود: تو هیچ کاری نداری جز زیارت حسین علیه السلام ؟! آن مرد گفت : کاری ندارم ، فقط آمده ام نزد او نماز بگذارم و زیارتش کنم و سلام دهم و به نزد خانواده ام برگردم ،

امام صادق علیه السلام فرمود: در زیارت حسین چه (فضیلتی) می بینید؟ او گفت : ما معتقدیم که زیارت او موجب برکت در جانمان و خانواده و اولاد و اموال و زندگی ما و موجب برآورده شدن حوائج ما می شود،

حضرت فرمود: ای برادر یمنی ، آیا می خواهی ، فضیلت دیگری از فضائل او برایت اضافه کنم ؟ عرض کرد: بفرمائید ای پسر پیامبر، حضرت فرمود: زیارت اباعبدالله معادل یک حج قبول شده پاکیزه با پیامبر است ، آن مرد تعجب کرد، حضرت فرمود: آری بخدا، و دو حج مقبول و پاکیزه با پیامبر، آن مرد تعجب کرد، حضرت همینطور اضافه نمود تا به سی حج مقبول و پاکیزه با پیامبر رساند. (266)

اگر می دانستند از شوق جان می باختند

امام باقر علیه السلام فرمود: اگر مردم می دانستند که در زیارت حسین علیه السلام چه فضیلتی است از شوق جان می باختند! و روحشان از حسرت جدا می شد، محمد ابن مسلم پرسید: در زیارت حضرت چیست ؟ حضرت فرمود:
هر که حسین را بخاطر شوق او، زیارت کند، برای او هزار حج مقبول و هزار عمره مبرور، و اجر هزار شهید از شهدای بدر و هزار روزه دار و ثواب هزار صدقه مقبوله و ثواب هزار بنده در راه خدا، نوشته می شود. (267) الحدیث

زیارت امام حسین علیه السلام حج فقراست

امام صادق علیه السلام فرمود: هر که توان مالی ندارد و نمی تواند حج واجب انجام دهد، برود نزد قبر حسین علیه السلام و عرفه نزد حضرت باشد، از حج او کفایت می کند، سپس حضرت فرمود: من نمی گویم که از حج واجب بی نیاز است ، مگر برای تنگدست ، اما کسی که توان مالی دارد وقتی حج واجب را انجام داد و خواست ، حج یا عمره مستحبی انجام دهد و مشاغل دنیوی یا مانع دیگری بود، اگر نزد حسین رود در روز عرفه ، این از حج او کفایت می کند، و خداوند چند برابر برای او اضافه می کند، راوی از حضرت پرسید: زیارت امام حسین معادل چند حج و چند عمره است ؟ حضرت فرمود: به شمارش در نیاید، گفتم : صدتا؟ حضرت فرمود: چه کسی می تواند شمارش کند؟ گفتم : هزار تا؟ حضرت فرمود: و بیشتر! سپس فرمود: ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها، اگر (بخواهی) نعمت خدا را بشمرید، نمی توانید شمارش کنید. (268)

امام صادق علیه السلام فرمود: هیچکس نیست در روز قیامت مگر اینکه وقتی بزرگواری زوار حسین را نزد خداوند می بیند آرزو می کند که ای کاش حسین ابن علی را زیارت کرده بود، (269)
و در حدیث دیگر فرمود: هر که خوشحال می شود که روز قیامت بر سفره های نور قرار گیرد، از زوار حسین شود. (270)

ثواب زیارت از راه دور
امام صادق علیه السلام به سدیر فرمود: ای سدیر آیا هر روز حسین را زیارت می کنی ؟ عرض کردم : فدایت شوم نه ، فرمود: چقدر جفاکارید! سپس فرمود: آیا هر جمعه او را زیارت می کنید؟ عرض کردم : نه ، فرمود: آیا هر ماه او را زیارت می کنید؟ عرض کردم : نه ، فرمود: آیا هر سال او را زیارت می کنید؟ عرض کردم : گاهی می شود! حضرت فرمود: چقدر شما نسبت به حسین جفا می کنید! آیا نمی دانی که خداوند عزوجل دو میلیون فرشته دارد که پریشان حال ، بر حسین می گریند و او را زیارت می کنند و خسته نمی شوند؟!
چه مانعی دارد که قبر حسین را در هر جمعه پنج بار یا در هر روز یکبار زیارت کنی ؟ عرض کردم : فدایت شوم ، میان ما و او فرسنگهای بسیار فاصله است ، حضرت فرمود:
برو بالای بام ، سپس به راست و چپ توجه کن ، آنگاه سر بطرف آسمان بلند کرده ، سپس به طرف قبله متوجه شده ، می گوئی : السلام علیک یا اباعبدالله ، السلام علیک و رحمة الله و برکاته ، (اگر چنین کردی) برای تو یک زیارت می نویسند، یک زیارت (معادل) یک حج و عمره است . (271)

زیارت عاشورا را هر روز بخوانید

امام باقر علیه السلام فرمود: هر که حسین را در روز عاشورا زیارت کند به گونه ای که نزد او گریان شود، خداوند را ملاقات کند در حالی که ثواب یک میلیون حج و یک میلیون عمره و یک میلیون جهاد که ثواب هر حج و هر عمره و هر جهاد ماند ثواب کسی باشد که با پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام حج و عمره و جهاد نموده باشد، راوی گوید: عرض کردم : فدایت شوم ، ثواب کسی که در شهرها و نواحی دور می باشد و نمی تواند در آن روز امام حسین بیاید چیست ؟ حضرت فرمود:
چون روز عاشورا شد به صحرا یا بر بلندی در خانه خود برود و در حالی که به حضرت اشاره می کند، سلام نماید و تلاش کند در نفرین بر دشمنان حضرت ، سپس دو رکعت نماز بخواند و این کار را قبل از ظهر انجام دهد؛ اهل خانه خود را نیز به گریستن بر حضرت دستور دهد، خود بگوید و جزع نماید، و اقامه عزا کند در خانه و یکدیگر را با حالت گریان ملاقات کنند، چون این اعمال را انجام دهند من ضامنم که خداوند متعال تمام این ثوابها را به او بدهد،
راوی عرض کرد: فدایت شوم شما ضامن می شوید؟ حضرت فرمود: من ضامنم آن ثوابها را، آن گاه حضرت پس از یاد دادن زیارت عاشورا فرمود: اگر اینگونه حضرت را زیارت کنی ، همانند ملائکه ای که زائر حسین هستند، حضرت را زیارت کرده ای و خداوند برای تو یک میلیون حسنه می نویسد، و یک میلیون گناه عفو می کند و یک میلیون درجه تو را بلند گردانده و همانند کسی باش که با امام حسین علیه السلام شهید گشته و در مقامات بلند ایشان شریک می گردی ...
در ادامه حضرت فرمود: ای علقمه اگر بتوانی هر روز حسین را اینگونه زیارت کنی انجام ده که برای تو نماز آن ثوابها خواهد بود انشاء الله . (272)

سیدالشهداء سه بار به دیدن این بانو آمدند

صاحب دارالسلام مرحوم محدث نوری می فرماید که حج مولی حسن یزدی ، که مرد عابد و با تقوا و پاکیزه ای و از جمله کسانی است که در کنار قبر حضرت امیر علیه السلام مجاورت داشته ، و حق همسایگی حضرت را بجا می آورد و در انجام عبادت بسیار پشتکار دارد، او از حاج محمد علی یزدی که مردی ثقه و امین بود نقل کرد که در یزد مرد صالح و فاضلی بود که به فکر آخرت خویش بود، شبها در مقبره ای خارج شهر یزد که مزار گویند می خوابید.
این مرد همسایه ای داشت که از کودکی در مکتب و غیره با هم بودند، تا اینکه بعدها شغل عشاری (باج خواهی و پول زورگرفتن) را انتخاب کرد و تا آخر عمر هم چنین می بود. تا اینکه مرد و در همان مقبره مذکور نزدیک محلی که حاج محمد علی یزدی می خوابید او را دفن کردند، هنوز یک ماه نگذشته بود که حاج محمد علی او را در خواب دید، با حالت زیبا و سر حال از نعمت ، او گوید: نزدش رفتم و به او گفتم : من اول و آخر و باطن و ظاهر کار تو را می دانم ، تو از کسانی نبودی که در باطن نیکو باشی ولی ظاهرت بخاطر برخی جهات چون تقیه یا ضرورت و یا کمک به مظلوم ، توجیه شود؟
و کار تو جز عذاب نتیجه ای نداشت ، چگونه به این مقام رسیدی ؟! آن مرد گفت : آری مساءله همانطور است که تو گفتی ، من تا دیروز در سخت ترین عذاب بودم ، تا اینکه همسر استاد اشرف آهنگر از دنیا رفت و او را در اینجا دفن کردند و اشاره کرد به مکانی که صد ذراع فاصله داشت و در همان شبی که او را به خاک سپردند، حضرت امام حسین علیه السلام سه بار به دیدن او آمدند، و در مرتبه سوم دستور فرمود: تا عذاب را از اهل این قبرستان بردارند، به این جهت حال من نیکو شد و در نعمت و وسعت قرار گرفتم ،
حاج محمد علی گوید: با تعجب از خواب بیدار شدم ، استاد اشرف آهنگر را نمی شناختم و جای او را نمی دانستم ،
در میان بازار آهنگرها جستجو نمود تا استاد اشرف را پیدا کرد، از او پرسید، آیا شما همسر داری ؟ گفت : داشتم ، ولی دیشب فوت نمود و او را در فلان جا دفن کردیم ، و همان جائی را گفت که در خواب آن مرد به من نشان داد، از او پرسید: آیا همسر شما به زیارت امام حسین علیه السلام رفته بود؟ گفت : خیر، پرسید: آیا مصیبت حضرت را می نمود؟ گفت : خیر، پرسید: آیا او برای امام حسین مجلس مصیبت برپا می کرد؟ جواب داد: خیر، منظورت از این سؤ الها چیست ؟ آن مرد داستان خواب

خود را بیان کرد و گفت می خواهم رمز آن ارتباط میان او و امام حسین را دریابم ،
استاد اشرف گفت : آن زن همواره به خواندن زیارت عاشورا مداومت داشت .(273)

زیارت عاشورا بلا را دفع می کند

آیت الله حاج شیخ عبدالکریم یزدی حائری اعلی الله مقامه مؤ سس حوزه علمیه قم می فرمود:
در اوقاتی که در سامراء مشغول تحصیل علوم دینی بودم ، در سامراء بیماری وبا و طاعونی شایع شد، و همه روزه عده ای می مردند، روزی در منزل استادم مرحوم سید محمد فشارکی اعلی الله مقامه بودم ، جمعی از اهل علم نیز حضور داشتند، ناگاه مرحوم آقا میرزا محمد تقی شیرازی رحمة الله علیه که در مقام علمی مانند مرحوم فشارکی بود، تشریف آوردند و صحبت از بیماری وبا و شیوع آن شد.
مرحوم میرزا فرمود: اگر من حکمی بکنم آیا لازم است انجام شود؟ همه اهل مجلس تصدیق کردند که آری
ایشان فرمود: من حکم می کنم که شیعیان ساکن سامراء از امروز تا ده روز مشغول زیارت عاشورا شوند و ثواب آن را هدیه روح شریف نرجس خاتون والده ماجده حضرت حجة ابن الحسن صلوات الله علیه و علی آبائه نمایند، تا این بلا از آنان دور شود.
اهل مجلس این حکم را به تمام شیعیان سامراء رساندند و همه مشغول زیارت عاشورا شدند، از فراد تلف شدن شیعیان متوقف شد و از میان شیعیان کسی نمی مرد، ولی همه روز عده ای از اهل سنت می مردند، و این مطلب بر همه آشکار شد، برخی از اهل سنت از شیعیانی که با آنها آشنا بودند می پرسیدند، چرا از شما شیعیان کسی تلف نمی شود؟ آنها می گفتند: ما زیارت عاشورا می خوانیم ، آنها هم مشغول خواندن زیارت عاشورا شدند و بلا از آنها هم برطرف گردید،
این جریان را شهید بزرگوار آیت الله دستغیب از علامه بزرگوار حضرت آقای شیخ حسن فرید گلپایگانی از علمای طراز اول تهران نقل نموده اند.

حضرت آیت الله شیخ جواد ابن شیخ مشکور، از بزرگان علماء و فقهاء نجف اشرف و مرجع تقلید جمعی از شیعیان عراق بود که در سال 1337 رحلت نمود.
آن مرحوم در شب 26 ماه صفر سال 1336 در نجف اشرف در خواب حضرت عزرائیل را می بیند، پس از سلام از او می پرسد از کجا می آئی ؟ می فرماید: از شیراز و روح میرزا ابراهیم محلاتی را گرفته ام ، شیخ می پرسد: روح او در برزخ در چه حالیست ؟ می فرماید: در بهترین حالات و در بهترین باغهای عالم برزخ ، خداوند هزار فرشته ماءمور کرده که از او فرمان می برند، گفتم : برای چه کاری شایسته چنین مقامی شده است ؟ آیا بخاطر مقام علمی و تدریس و تربیت شاگرد؟ فرمود: نه ، گفتم : بخاطر نماز جماعت و رساندن احکام به مردم ؟ فرمود: نه ، گفتم : پس برای چه ؟ فرمود: جهت خواندن زیارت عاشورا. (مرحوم میرزای محلاتی در سی سال آخر عمرش زیارت عاشورا را هیچ روزی ترک نکرد و اگر روزی بخاطر بیماری یا امر دیگری نمی توانست بخواند، نایب می گرفته است).
آن عالم بزرگوار از خواب برخاسته فردا به منزل آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی می رود و خواب خود را نقل می نماید،آیت الله شیرازی گریان می شود، علتش را می پرسند، می فرماید: میرزای محلاتی از دنیا رفته است و ایشان استوانه فقه بود،یکی گفت : این خوابی بوده که واقعیت آن معلوم نیست ، ایشان فرمود: بله خواب است اما خواب شیخ مشکور است نه افراد معمولی ، فردای آن روز بوسیله تلگراف خبر فوت میرزای محلاتی از شیراز به نجف اشرف می رسد و راست بودن آن خواب آشکار می گردد.
این داستان را جمعی از فضلاء نجف اشرف از مرحوم آیت الله سید عبدالهادی شیرازی - ره - که در منزل آیت الله شیرازی و آمدن آیت الله مشکور و نقل خواب خود حضور داشته است نقل نمودند. (274)

ای کاش امام حسین را زیارت می کردم ولی حج ...

معاویة ابن وهب یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام است ، گوید بر امام صادق علیه السلام وارد شدم ، دیدم حضرت مشغول نماز است ، نماز که تمام شد حضرت در حال سجده مشغول مناجات شد و در آن عرضه می داشت :
ای خدائی که ما را به کرامت و وصیت مخصوص گرداندی و به ما وعده شفاعت دادی و دانش گذشته و آینده را عطا نمودی و دلهای مردم را به طرف ما متمایل کردی ، بیامرز مرا و برادرانم را، و زوار قبر پدرم حسن صلوات الله علیه را، همانها که مال خرج می کنند و بدن خود را به زحمت می اندازند، تا به ما نیکی کنند، و به امید آنچه نزد تو است می باشند در رسیدگی به ما، و بخاطر شادی رساندن بر پیامبرت صلواتک علیه و اجابت دستور ما و به خشم آوردن دشمنان ما و تحصیل رضای تو، این کارها را می کنند،
خدایا خود از جانب ما، با رضوان به آنها پاداش بده ، شب و روز نگهدارشان باش ، حضرت همینطور به دعا راجع به زوار و اولاد و خانواده آنها و ثواب آنها ادامه داد تا اینکه عرضه داشت : خدایا دشمنان ما، بر زوار بخاطر زیارت ایشان خرده گرفتند ولی اینها زیارت را رها نکردند، چون می خواستند با مخالفین ما مخالفت کنند.
خدایا بر آن صورتهائی که خورشید تغییر داد، ترحم نما، خدایا بر آن گونه هایی که بر قبر ابی عبدالله نهاده شد ترحم نما، خدایا بر آن چشمهائی که اشکهایش به خاطر رحمت بر ما جاری شد ترحم نما، خدایا بر آن دلهائی که به خاطر ما ناراحت و آتش گرفت ترحم نما، خدای رحمت فرست بر آن ناله ای که برای ماست ، خدایا آن بدنها و جانها را به تو می سپارم ، تا در روز عطش بر سر حوض بهره مند کنی ،وقتی مناجات حضرت تمام شد، عرض کردم : فدایت شوم ، آنچه من از شما شنیدم اگر برای خدانشناسها می بود، گمان می داشتم که به آتش جهنم دچار نشوند؟! بخدا آرزو کردم که امام حسین را زیارت می کردم و حج نمی کردم !
حضرت فرمود: تو که به او (سیدالشهداء) نزدیکی چرا او را زیارت نمی کنی ؟ چرا زیارت را رها می کنی ؟
عرض کردم : من نمی دانستم که مساءله به این عظمت است ، حضرت فرمود: ای معاویه آنها که در آسمان برای زوار حسین دعا می کنند، از دعاگوهای در زمین بیشترند، ای معاویه زیارت را ترک مکن ، هر که آن را ترک کند، آنقدر حسرت می بیند که آرزو می دارد قبر حضرت نزد او می بود،

آیا دوست نداری که خداوند تو را جزء کسانی ببیند که پیامبر و علی و فاطمه و ائمه علیهم السلام برایشان دعا می کنند؟ آیا دوست نداری که فردا جزء کسانی باشی که با آمرزش گناهان گذشته بر می گردند، و گناه هفتاد سال آنها بخشوده می شود؟ آیا دوست نداری که فردا جزء کسانی باشی که ملائکه با آنها مصافحه می کنند، آیا دوست نداری فردا جزء کسانی باشی که (از قبر) خارج می شوند و گناهی در پی ندارند، آیا دوست نداری فردا از کسانی باشی که پیامبر با او مصافحه می کند. (275)

زیارت سیدالشهداء زیارت خداست

زید شحام گوید: به امام صادق عرض کردم : برای زائر قبر حسین چیست ؟ حضرت فرمود: او همانند کسی است که خدا را در عرش زیارت کرده باشد، عرض کردم : کسی که یکی از شما را زیارت کند چه ؟ حضرت فرمود: مثل کسی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را زیارت کرده باشد. (276)

مؤ لف گوید: ویاللعجب چه عظمتی خداوند برای سیدالشهداء مقرر نموده است که زیارت او همانند زیارت خداوند است ، اما زیارت سایر اهل بیت همانند زیارت پیامبر است .

فهرست ایام مخصوصه زیارت امام حسین طبق روایات ، (گلچین ایام)

1- روز عرفة ، كه ثواب يک ميليون حج دارد.
2- روز اول ماه رجب كه موجب آمرزش است .
3- نیمه ماه شعبان
4- شب نیمه ماه شعبان .
5- روز عاشورا، كه معادل زيارت خدا در عرش است
6- شب قدر
7- ماه رمضان
8- شب اول رمضان
9- شب آخر ماه رمضان
10- نیمه رمضان
11- شب بیست و سوم رمضان
12- شب عید قربان
13- شب عید فطر
14- شب عاشورا
15- اربعین امام حسین علیه السلام
16- هر شب جمعه
17- هر روز جمعه
18- هر ماه
19- هر سال
20- هر روز از راه دور

مؤ لف گويد: انسان وقتى به اين سفارشها دقت مى كند، بخوبى احساس مى كند، كه ائمه اطهار عليهم السلام خواسته انداز هر فرصتى استفاده كنند، و مردم را از طريق سيدالشهداء كه كشتى نجات و چراغ هدايت است به خدا نزديک كنند، و بهترين ايام و اوقات سال را به توجه به امام حسين ، آن هم با رفتن به زيارت حضرت ، با آن مقدمات توصيه مى كنند.

اگر از فضیلت زیارت سیدالشهداء بگویم ، حج را رها می کنید

امام صادق علیه السلام فرمود: زیارت حسین برترین اعمال است . (277)
امام صادق علیه السلام فرمود: اگر مردم می دانستند که چه مقدار خیر در زیارت حسین وجود دارد، بر سر زیارت او با شمشیر قتال می کردند، و دارائی خود را برای زیارت حضرت می فروختند! (278)
موسی ابن جعفر علیه السلام فرمود: هر کسی حسین را با شناخت حق او (امامت) و ولایت ، زیارت کند، کمترین ثوابی که به او می دهند این است که گناهان گذشته و آینده او را می آمرزند. (279)
امام رضا علیه السلام فرمود: هر که قبر اباعبدالله الحسین را در کنار فرات زیارت کند، مانند کسی است که خدا را بالای عرش زیارت کرده است . (280)
امام صادق علیه السلام فرمود: بخدا سوگند اگر من راجع به زیارت حسین برای شما حدیث بگویم ، حج را رها می کنید و کسی حج بجا نمی آورد. (281)
رفاعه گوید: امام صادق بمن فرمود: امسال به حج نرفتی ؟ عرض کردم : چیزی نداشتم که با آن حج بجا آورم ، ولی روز عرفه نزد قبر حسین علیه السلام بود، حضرت فرمود: ای رفاعه بهره تو کمتر از اهل منی نبود.
سپس فرمود: اگر نه این بود که خوش ندارم مردم حج را رها کنند، به تو حدیثی می گفتم که قبر حسین را هرگز رها نکنی . (282)

از آن جا که آوردن تمامی روایات وارده در فضیلت زیارت سیدالشهداء در گنجایش این کتاب نیست ، و از طرفی تا انسان ، انبوه صدها روایت را در این مورد نبیند، به اهمیت قیام عاشوراء در حفظ دین و عظمت اباعبدالله الحسین علیه السلام و عنایت ائمه اطهار علیهم السلام در محور قرار دادن امام حسین علیه السلام نسبت به دین را در نمی یابد، به ناچار فهرستی از آنچه در فضیلت مادی و معنوی زیارت امام حسین علیه السلام ذکر شده است ، آورده می شود.

1- روزی را زیاد می کند.

2- عمر را طولانی می کند.

3- خطرات را دفع می کند.

4- گناهان گذشته را و آینده را می آمرزد.

5- می تواند پنجاه نفر را شفاعت کند.

6- حاجت او کنار قبر مستجاب است .

7- ملائکه برای زوار دعا می کنند.

8- نام او را در اعلی علیین می نویسند.

9- هنگام خروج از خانه از گناه خارج می شود.

10- ثواب هزار حج مقبول دارد.

11- ملائکه ماءمور حفظ او و مالش هستند تا برگردد.

12- روز قیامت خداوند بهترین حافظ اوست .

13- در قدم اول آمرزیده و در قدمهای بعدی تقدیس می شود.

14- به هر درهمی ده هزار درهم در دنیا و آخرت به او عوض می دهند.

15- در قیامت همه آرزو می کنند از زوار حسین باشند.

16- زوار حسین بر سفره های نور هستند در قیامت .

17- زوار حسین در جوار پیامبر و علی و فاطمه هستند.

18- زوار حسین چهل سال قبل از دیگران به بهشت داخل می شوند. 19- خداوند مهمات دنیوی او را بر آورده می کند.

20- زائر حسین شهید می میرد.

21- ثواب دو ماه اعتکاف و روزه در مسجدالحرام را دارد.

22- زیارت هر ماه حسین ثواب هزار شهید دارد.

23- هر یک قدم که با پای پیاده بردارد موجب هزار حسنه و آمرزش هزار گناه و بالا رفتن هزار درجه ، برای او می شود.

24- هر قدم که پیاده بردارد ثواب آزاد کردن یک بنده از فرزندان اسماعیل دارد.

25- هر یک روز اقامت نزد حضرت معادل هزار ماه است .
26- هر قدم که می گذارد ثواب یک حج و هر قدم که بر می دارد ثواب یکی عمره دارد، به شرط آنکه بخاطر ریا و شنیدن مردم و بیهوده نباشد.
27- زیارت سیدالشهداء ثواب هزار شهید از شهدای بدر دارد.
28- زیارت سیدالشهداء ثواب هزار صدقه مقبوله دارد.
29- و ثواب هزار روزه دار به او می دهند.
30- و ثواب هزار بنده آزاد کردن دارد.
31- زائر حسین اگر از اشقیاء باشد، جزء سعادتمندان نوشته می شود.
32- ثواب آماده کردن هزار اسب با زین و لجام در راه خدا دارد.
33- زیارت حسین ، زیارت خداست .
34- ثواب هزار جنگ همراه با پیامبر مرسل یا امام عادل دارد.
35- ثواب زیارت حسین قابل شمارش نیست .
36- زیارت حضرت در عرفه ثواب یک میلیون حج و یک میلیون عمره دارد.
37- زیارت حسین بهترین عمل است .
38- خداوند به زائر حسین مباهات می کند.
39- پیامبر و ائمه اطهار برای او دعا می کنند.
40- پیامبر و ملائکه در قیامت با او مصافحه می کنند و با امام حسین محشور می شود. (283)

آری اگر در این روایات دقت کنید، در می یابید که خداوند متعال چگونه از امام حسین ، حمایت همه جانبه نموده است و هر چه داشته ، برای حضرت قرار داده است . رحمت و مغفرت را، بهشت را، شهادت را، نماز را، روزه را، حج را، جهاد را، روزی را، عمر را، اجابت را، شفا را، و هنوز زیارت حسین افضل است و بالاتر از این ، ملائکه را و دعای انبیاء و ائمه و مهمتر از همه اینکه حسین خون خداست و زیارت او زیارت خداوند جل جلاله .

بوی بهشت می وزد از کربلای تو
ای کشته ای که جان دو عالم فدای تو
در حیرتم چه شد که نشد آسمان خراب
وقتی شنید ناله وا غربتای تو
رفتی بپاس حرمت کعبه به کربلا
شد کعبه حقیقی دل ، کربلای تو
اجر هزار عمره و حج در طواف توست
ای مروه و صفا به فدای صفای تو
با گفتن رضا بقضائک بقتلگاه
شد متحد رضای خدا با رضای تو
تو هر چه داشتی بخدا دادی ای حسین
فردا خداست جل جلاله جزای تو

امام صادق علیه السلام فرمود: قبر حسین ابن علی صلوات الله علیه بیست ذراع در بیست ذراع ، گلستانی از گلستانهای بهشت است ، ملائکه از آنجا عروج می کنند.
هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسل نیست مگر اینکه از خداوند درخواست زیارت حسین را می کند، گروهی فرود می آیند و گروهی بالا می روند. (284)
امام صادق علیه السلام فرمود: روز قیامت منادی ندا می کند، شیعیان آل محمد کجایند؟ گروهی بی شمار بر می خیزند که جز خدا عدد آنها را نمی داند، و در گوشه ای می ایستند، سپس منادی (دوباره) ندا می کند، زائرین قبر حسین کجایند؟
عده بسیاری بر می خیزند، به آنها گفته می شود، دست هر کس را که خواستید بگیرید و با خود به بهشت ببرید، آنها هر که را بخواهند می برند، به گونه ای که مردی می آید و به یکی از این زائرین می گوید: مگر مرا نمی شناسی ؟ من همان هستم که فلان روز جلوی پایت برخاستم یعنی مرا هم شفاعت کن - آن زائر او را بی مانع داخل بهشت می کند. (285)

عالم بزرگوار علی ابن عبدالحمید نجفی که معاصر شهید اول می باشد در جلد اول کتاب انوار المضیئة آورده است که در عید فطر سال 772 سید جعفر ابن علی نزد من آمد و از عموی پدرش سید حسن ابن ابی الفضائل نقل نمود که با جماعتی از فامیلها و یاران به خانه خدا مشرف شدیم ، همراه ما عالمی بود بنام ابن تویره سوراوی ، که احکام حج را به ما یاد می داد،

روزی که ما در طواف بودیم مردی از اهالی یمن بنام اسعد ابن سعد، نزد ما آمد و سلام کرد و گفت : من مؤ منی هستم که با دیدن شما شاد شدم ، و فکر می کنم از نعمت خداوند این بود که شما را ملاقات کردم ، و این حج من با دیدن شما کامل خواهد شد، مرا هم شریک کنید بخاطر ثواب ، به او گفتیم مرحبا به تو، تو از مائی و در سود و زیان با مائی ، و با هم افعال حج را انجام می دادیم ، پس از انجام مناسک ، ما را قسم داد که به انبار او برویم ، اول امتناع کردیم ، اما با اصرار او رفتیم ، با دیدن غلامان و مال و ثروت او فهمیدیم که مردی ثروتمند و متمکن است .

پس از صرف غذا، برخواستیم که برویم ، او به آن عالم گفت : دلم می خواهد اندکی نزد من بمانی که با شما کاری دارم ، او نشست و ما رفتیم ، بعدا آن عالم نیز آمد، نصف شب بود که ناگاه دیدیم آن عالم گریه می کند و فریاد می زند و اظهار ندامت می کند، گفتیم چه خبر است ؟ گفت : شما را بخدا و به احترام این خانه کعبه ، با من بیائید تا به نزد اسعد ابن سعد برویم ، گفتیم : این کار امکان ندارد، چگونه در این دل شب با وجود این همه افراد دزد و بزهکار، خود را به خطر اندازیم .

آن مرد گفت : اگر من به گردن شما حقی دارم و شما می خواهید پاداش مرا بدهید، الان وقت آن است ، شما را به جدتان پیامبر اکرم که قبول کنید، آنقدر اصرار کرد که ما پذیرفتیم ، بیشتر لباسهای غیر لازم را در آوردیم (از ترس دزدها) و با او راه افتادیم ، در خانه اسعد ابن سعد که رسیدیم در زدیم ، گفت : کیستید؟ گفتیم ما همان ساداتی هستیم که از عراق آمده و دوستان تو هستیم .

گفت : مرحبا ولی سروران من ، در این وقت می ترسم که در را باز کنم ، فردا بیائید قدمتان روی چشم ، گفتیم ما کار ضروری با تو داریم ، کسی هم با ما نیست که از آن بترسی ، با اصرار ما در را باز کرد، وارد شدیم ، آن عالم با اسعد خلوت کردند، عالم شروع کرد به گریه و التماس کردن ، و اسعد را به خدا و پیامبر و ائمه علیهم السلام قسم می داد، اما اسعد می گفت : هرگز انجام نمی دهم !

سخن میان آنها طول کشید، ما به آن دو گفتیم ما را هم در جریان بگذارید، اسعد گفت : ای سروران من (دیروز) که شما از پیش من رفتید و با این عالم تنها شدم ، به او گفتم : شما در عراق هستید و به زیارت امام حسین علیه السلام بسیار مشرف شده اید، ولی من دستم بخاطر دوری راه کوتاه است ، در عوض من بسیار حج مشرف شده ام ، دلم می خواهد که یکی از زیارتهای امام حسین خودت را با یک حج من معامله کنی ؟ اما او نپذیرفت ، تا اینکه در مقابل نه حج و چهار مثقال طلای قرمز راضی شد، و یک زیارت امام حسین را با نه حج و چهار مثقال طلا فروخت ، و پول را هم گرفت و از هم جدا شدیم ، الان آمده است و می خواهد معامله را فسخ کند، هر چه به او می گویم ، علت فسخ چیست ؟ جواب نمی دهد، من هم فسخ نمی کنم .
به آن عالم گفتیم ، علتش را بگو شاید فسخ کند، گفت : مرا معذورم دارید، گفتیم چاره ای نیست ، گفت : من خوابیده بودم ، در خواب دیدم که قیامت برپا شده و گروهی از مردم را به طرف بهشت و برخی را به طرف جهنم می کشند، من به طرف بهشت می رفتم ، که به حوضی رسیدم که کناره آن در دسترس نبود، در آن ظرفهائی بود مثل ستاره های آسمان ، جلو رفتم ، ناگاه امیرالمؤ منین علی ابن ابیطالب علیه السلام را دیدم که کنار حوض نشسته است ، عرض کردم : یا امیرالمؤ منین ، بنده شما و شیعه و دوستدار شمایم ، مرا سیراب نما، حضرت فرمود: برو نزد فاطمه دختر پیامبر علیهماالسلام نگاه کردم دیدم حضرتش نیز بر حوض نشسته است ، سلام کردم ، از من روی گردانید، از طرف دیگر آمدم و سلام کردم ، باز روی گردانید، عرض کردم : بانوی من ، من از دوستان و شیعیان فرزندان شمایم فرمود:
آیا مگر تو نیستی که زیارت حسین را سبک شمردی ؟! خداوند آنچه را گرفتی برکت ندهد، از خواب برخاستم و مضطرب شدم ، همچنانکه می بینید، الان از این مرد به خداوند بزرگ و پیامبر اکرم و ائمه معصومین درخواست می کنم که معامله را فسخ کند،
اسعد ابن سعد گفت : یاللعجب ، من قبل از شنیدن این جریان ، معامله را فسخ نمی کردم ، الان می خواهی فسخ کنم ؟! من هرگز چنین نکنم اگر چه مثل کوههای مکه به من طلا بدهی ، هر چه اصرار کردیم فایده نداشت ، بیش از دو سال نگذشت که دارائی آن عالم نابود شد، و بشدت فقیر شد و از مردم درخواست می کرد و خودش می گفت این به نفرین حضرت فاطمه صلوات الله علیها می باشد و به همان وضع مرد. (286)

داود رقی گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم ، حضرت آب خواست وقتی نوشید، دیدم که چشمان حضرت پر از اشک شد، سپس فرمود: ای داود، خدا لعنت کند قاتل حسین را، هر بنده ای که آب بنوشد و یاد حسین کند و قاتل او را لعنت کند، خداوند یک صد هزار حسنه برایش می نویسد و یکصد هزار گناه از او پاک می کند و یکصد هزار درجه او را بالا می برد، و مثل کسی است که یکصد هزار بنده آزاد کرده و در قیامت خداوند او را با دل خنک محشور می گرداند. (287)

ای شه غرقه به خون ، غرقه خون بین دل ما را
سوی ما بین که بسوی توببینم خدارا
تو شه کشور ایجاد و شهانند گدایت
چشم امید به سوی تو بود شاه و گدارا
آب مهریه زهرا و تو لب تشنه دهی جان
مصلحت بود ندانم چه در این کار قضا را
از چه کشتند تو را تشنه لب اندر لب دریا
ای لب لعل تو بخشیده حیات آب بقا را

تربت امام حسین داروی بزرگ است

امام صادق علیه السلام فرمود: خاک قبر حسین علیه السلام از هر بیماری شفا است ! (288)
مؤ لف گوید: احادیث در این موضوع بسیار زیاد و فراوان است ، امام صادق علیه السلام خود نیز برای محمد ابن مسلم که به شدت مریض شده بود، شربتی که تربت امام حسین در آن بود، فرستاد و او را شفا بخشید و فرمود: بخداوند یکتا سوگند که چنین نیست ، هیچکس از آن در حالی که معتقد باشد خدا به او نفع می دهد بر نمی دارد، مگر اینکه خداوند به او سود می رساند. (289)
از اباالحسن علیه السلام راجع به خوردن خاک سؤ ال شد، حضرت فرمود: خوردن خاک حرام است ، مثل مردار و خون و گوشت خوک ، مگر خاک قبر حسین که در آن شفای هر دردی و امنیت از هر ترسی است . (290)
مؤ لف گوید: شفابخش بودن تربت مطهر امام حسین علیه السلام ، امری است بسیار مجرب ، ولی افسوس که دست ما از این تربت کوتاه است ، تربت امام حسین ، بسیار محترم و گرامی است ، اهانت نمودن و نجس نمودن خطائی بزرگ است ، در برخی داستانها آمده است که تربت امام حسین علیه السلام در ایام عاشورا تبدیل به خون شده است ، بطوری که برای مردم محسوس بوده است .
یکی از خواص تربت سیدالشهداء این است که اگر در نماز بعنوان مهر برداشته شود، موجب قبولی نماز می گردد، و به تعبیر روایت حجابها را پاره می کند.

ای که به عشقت اسیر خیل بنی آدمند

ای که به عشقت اسیر خیل بنی آدمند
سوخته گان غمت با غم دل خرمند
هر که غمت را خرید عشرت عالم فروخت
با خبران غمت بی خبر ازعالمند
یوسف مصر بقا در همه عالم توئی
در طلبت مرد و زن آمده با درهمند
تاج سر ابوالبشر خاک شهیدان توست
کاین شهدا تا ابد فخر بنی آدمند
گشت چو کرب و بلا رایت عشقت بلند
خیل ملک در رکوع پیش لوایت خمند
خاک سر کوی تو زنده کند مرده را
زانکه شهیدان او جمله مسیحا دمند
هر دم از این تشنه گان گرطلبی بذل جان
در قدمت جان فشان با قدمی محکمند
در غم جسمت محب اشک نبارد چرا
کاین قطرات عیون زخم تو رامرهمند

عاشورا شعار شیعه است ، آن را زنده نگهدارید

پس از جریان عاشورا، ائمه اطهار علیهم السلام و به دنبال آن شیعیان ایشان ، با تمام تلاش در حفظ دست آورد عاشورا تلاش نمودند.
و عاشورا را بعنوان روز عزای آل محمد و روز مصیبت بزرگ اهل البیت معرفی کرده اند، تشویق و ترغیب در زیارت سیدالشهداء، و برقراری مجالس عزا و گریه و زاری بر حضرت ، و طلب شفا از تربت پاک ایشان و مسائلی از این قبیل ، نشانگر همین مساءله است .
ائمه مکرر سفارش می کردند و خود نیز اقدام می کردند بر اینکه عزای حسینی ، هر سال و هر چه با شکوه تر برگزار شود، و دستور دادند تا عاشورا بعنوان روز مصیبت و عزای عمومی اعلام شود و امام رضا علیه السلام فرمود: هر که روز عاشورا، کار کردن را رها کند - کار را تعطیل کند - خداوند نیازهای دنیا و آخرت او را برآورده کند، و هر که روز عاشورا را روز مصیبت و خون و اندوه و گریه قرار دهد، خداوند روز قیامت را روز شادمانی و سرور او قرار می دهد و بواسطه ما چشمش در بهشت روشن می گردد، و هرکس روز عاشورا را روز برکت نامد و برای منزل چیزی در آن روز ذخیره کند، در آن پس انداز برکت نبیند و روز قیامت با یزید و عبیدالله و عمر ابن سعد - لعنهم الله - در درک اسفل محشور خواهد شد. (291)

دشمنان دین با عاشورا مبارزه می کردند

و در مقابل ائمه اطهار علیهم السلام ، بنی امیه و دشمنان نیز، روز عاشورا و محرم را روز خیر و برکت و شادی و سرور قرار دادند، و با شئونات عاشورا و سیدالشهداء به مقابله برخواستند،

1- عبدالله ابن فضل هاشمی از امام صادق علیه السلام پرسید: ای پسر پیامبر، چرا عامه روز عاشورا را روز برکت نامیده اند؟ حضرت فرمود: وقتی حسین کشته شد، مردم برای خودشیرینی به یزید، شروع به نقل اخبار دروغ کردند و بخاطر آن جائزه می گرفتند و به این جهت آن را روز برکت شمردند، تا مردم از حزن و اندوه و گریه ، به شادی و سرور و تبرک روی آورند، خداوند میان ما و آنها حکم کند. (292)

2- و در زیارت عاشورا می خوانیم که : خدایا این (عاشورا) روزی است که بنی امیه و فرزند زن جگرخوار همان ملعون پسر ملعون ، که به زبان پیامبرت در هر مکانی که پیامبر توقف نمود، لعنت شد، به این روز تبرک جستند.

3- و یکی از کارهائی که دشمنان برای نابودی عاشورا و یاد سیدالشهداء انجام می دادند، مبارزه سرسخت حکومتهای طاغوتی با مجالس عزاداری و زیارت امام حسین علیه السلام می باشد،

4- و در روایت دیگری وقتی حضرت صادق علیه السلام به مسمع ابن عبدالملک فرمود: تو از اهل عراق هستی آیا به زیارت قبر حسین علیه السلام می روی ؟ مسمع گوید: من مردی معروف هستم ، و طرفداران خلیفه اطراف ما هستند، می ترسم گزارش دهند و مرا اذیت کنند. (293)

5- و یا نوه ابوحمزه ثمالی گوید: در آخر دوران بنی امیه به زیارت قبر حسین علیه السلام رفتم ، ولی پنهان از اهل شام ، تا اینکه به قبر رسیدم ، در یک دهی پنهان شدم ، تا اینکه نصف شب شد، در تاریکی نزد یک قبر آمدم ، که مردی جلو آمد و گفت : اجر خود را بردی ، برگرد، با ترس برگشتم ، نزدیک اذان صبح که شد، نزد آن مرد رفتم و گفتم : چرا نزد قبر نروم ، من از کوفه آمده ام ، میان من و حضرت مانع مشو، من می ترسم صبح شود، و اهل شام مرا اینجا ببینند، و بکشند، آن مرد گفت : کمی صبر کن ، زیرا موسی ابن عمران با هفتاد هزار فرشته به زیارت قبر حسین آمده است و منتظر طلوع فجر است ، سپس به آسمان خواهند رفت ، گفتم : شما کیستی ؟ گفت : من از فرشتگان محافظ قبر حسین و استغفارکنندگان برای زوار او هستم ، با شنیدن این سخن نزدیک بودم عقل از سرم برود، بعد از طلوع فجر، به زیارت رفتم ، کسی مانع من نشد، سلام کردم و بر قاتلین حضرت نفرین کردم ، بعد از نماز صبح از ترس اهل

شام به سرعت برگشتم . (294)
6- و امام سجاد علیه السلام به زایدة که به زیارت قبر سیدالشهداء با تمام خطراتش اقدام می کرد، فرمود: چرا با وجود آن ارتباط نزدیک که با سلطان داری ، به زیارت می روی ، با وجود آنکه سلطان تحمل هیچیک از دوستان ما را و فضائل و حقوق ما را ندارد؟ زایده گفت : من بخاطر خدا و رسول این کار را میکنم و اعتنائی به خشم کسی ندارم ، و هیچ سختی در راه زیارت او برایم گران نیست ! حضرت فرمود: تو را بخدا چنین است ؟ عرض کردم : بخدا که همینگونه است ، حضرت سه بار تکرار نمود من هم سه بار تکرار کردم ، حضرت : سه بار فرمود: مژده باد تو را، مژده باد تو را، مژده باد تو را، سپس حضرت حدیثی را در این رابطه به وی تذکر داد. (295)
در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام به محمد ابن مسلم که از فقهاء بزرگ اصحاب حضرت است فرمود: آیا به نزد قبر حسین علیه السلام می روی ؟ عرض کرد: آری ولی با ترس و لرز، حضرت فرمود: هر چه ترس و دلهره بیشتر باشد، ثواب هم بیشتر است و سپس حضرت شروع فرمود در بیان ثواب زیارت حضرت از روی دلهره . (296)
8- و امام صادق علیه السلام به معاویه ابن وهب فرمود: زیارت قبر حسین علیه السلام را به خاطر ترس رها مکن . (297) الحدیث
و زینب کبری سلام الله علیها وقتی هنگام عبور از کنار اجساد، حضرت سجاد را در آن حال سخت دید، فرمود: قبر پدر شما سیدالشهداء اثرش کهنه نمی شود و با گذشت شب و روز از بین نمی رود، پیشوایان کفر و پیروان گمراهی ، سخت تلاش می کنند تا اثر قبر را نابود کنند ولی جز ظهور بیشتر و بالارفتن امر او اثری نخواهد داشت . (298)

متوکل عباسی مرقد مطهر سیدالشهداء را ویران نمود

مخالفین اهل البیت که از اجتماع و ازدحام جمعیت زوار در کنار مرقد ابی عبدالله الحسین نگران بودند! سعی در نابودی آن می گماشتند.
بار اول هارون الرشید بود که چون ازدحام جمعیت زوار را در کنار مرقد سیدالشهداء دید، دستور داد تا آن مرقد مطهر را ویران کردند و زمین را شخم زدند.
پس از هارون ، متوکل خلیفه عباسی بود که گفته اند هفده بار قبر مطهر را ویران نمود زیرا هر بار که خراب می کردند، شیعیان پس از مدتی آن را از نو برپا می کردند، روز به روز بر جمعیت زوار افزوده می شد! به گونه ای که متوکل اعلام نمود، خلیفه بیزار است از کسی که به زیارت کربلا رود، و تمام اراضی کربلا را به آب بست ، طبق روایتی ، مردی بنام دیزج که یهودی بود، قبر را شکافت ، بوریای تازه ای که بنی اسد آورده بودند، دید که تازه است و جسد مطهر سیدالشهداء بر روی آن است ولی به متوکل نوشت که قبر را نبش کردم ، اما چیزی نیافتم .
آری کربلا شعار شیعه است ، عاشورا پرچم اسلام است ، و تا عاشورا هست ، اسلام هم هست ، و تا شیعه باقیست ، عاشورا هم پرشور و با صلابت ادامه دارد.

ما عزادار حسینیم
امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود: ای زرارة ، آسمان چهل صبح بر حسین خون گریست ، زمین چهل بامداد با سیاهی بر حسین گریست ، خورشید چهل بامداد با کسوف و قرمزی گریست ، کوهها پاره پاره شد، دریاها منفجر شد و ملائکه چهل صبح بر حسین گریستند.
هیچ زنی از ما (اهل البیت) خضاب نکرد، آرایش نکرد و زینت ننمود مگر وقتی که سر عبیدالله ابن زیاد را آوردند (در زمان امام سجاد، عبیدالله توسط سپاه مختار کشته شد، و سر او را نزد حضرت سجاد فرستادند)
هیچ زنی از ما (اهل البیت) خضاب نکرد، آرایش نکرد و زینت ننمود مگر وقتی که سر عبیدالله ابن زیاد را آوردند (در زمان امام سجاد، عبیدالله توسط سپاه مختار کشته شد و سر او را نزد حضرت سجاد فرستادند)
و ما زلنا فی دمعة بعده ، ما همواره بعد از حسین گریان اوئیم ، جد من (امام سجاد) هر گاه حسین را یاد می کرد چنان می گریست که محاسن حضرت از اشک پر می شد، هر که می دید نیز دلش می سوخت و گریان می شد. الحدیث

ای ز داغ تو روان خون دل از دیده حور
بی تو عالم همه ماتمکده تا نفخه صور
دیده ها گو همه دریا شو و دریا همه خون
که پس از قتل تو منسوخ شدآئین سرور
جان فدای تو که از حالت جانبازی تو
در طف ما ریه از یاد بشد شور نشور
قدسیان سر به گریبان به حجاب ملکوت
حوریان دست به گیسوی پریشان زقصور
غرق دریای تحیر ز لب خشک تو نوح
دست حسرت به دل از صبر توایوب صبور
مرتضی با دل افروخته لا حول کنان
مصطفی با جگر سوخته حیران وحسور

امام صادق علیه السلام جلسه روضه خانگی بر پا می کند

ابوهارون گوید: نزد امام صادق علیه السلام رفتم حضرت فرمود: ای ابا هارون ، برایم (از مصیبت) حسین بخوان ، من شروع کردم شعری خواندن حضرت فرمودند: همچنانکه خودتان می خوانید، همچنانکه در سر قبر او می خوانید، (معلوم می شود که در زمان امام صادق علیه السلام مجالس روضه آنهم با شور و حال رائج بوده است) یعنی با سوز و حال بخوان ، من هم شروع کردم بخواندن
یک شعر خواندم ، حضرت گریان شد، من ادامه ندادم ، حضرت فرمود: بگذر، سپس فرمود: برایم بیشتر بخوان برایم بیشتر بخوان ، من ادامه دادم ، حضرت گریست ، بانوان نیز مضطرب شدند و شور گرفتند، وقتی آرام شدند حضرت گویا (بعنوان جایزه و پاداش به این مداح اهل البیت) فرمود: ای اباهارون هر که برای حسین شعر بگوید و ده نفر را بگریاند بهشت برای اوست ، سپس حضرت تعداد را یکی یکی کم نمود تا اینکه فرمود: هر که برای حسین شعر بگوید و یک نفر را بگریاند، بهشت برای اوست ، سپس فرمود: هر که حسین را یاد کند و گریان شود، بهشت برای اوست . (299)
مؤ لف گوید: این حدیث شریف نکات ارزنده ای در بردارد و شیعیان را تشویق می کند، تا هر چه می توانند جلسه روضه تشکیل دهند، شعرا تا می توانند در رثای حضرت شعر بسرایند، مردم به یاد حضرت باشند و بگریند، مداحان اهل البیت در جلسات با شور و حال ، روضه بخوانند، و سعی کنند مردم را در مصیبت سیدالشهداء منقلب کنند و بگریانند، و از روایات بدست می آید که این روش اهل بیت علیهم السلام بوده است و از فرصتهای گوناگون برای اقامه عزای سیدالشهداء استفاده می کردند گاهی که مداحان همانند ابی عماة متشد و یا جعفر ابن عفان و یا عبدالله ابن غالب و یا ابی هارون مکفوف و یا دعبل خزاعی بر امام صادق علیه السلام و امام رضا وارد می شدند، حضرت می فرمود: برایم روضه حسین را بخوان .

با حضرت فاطمه هم ناله شوید

امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ چشمی نزد خداوند و هیچ اشک چشمی نیست که جاری شود؛ و هیچ گریه کننده ای نیست که بر حسین بگرید مگر اینکه به حضرت فاطمه کمک می دهد، به رسول الله صله داده ، حق ما را ادا کرده است ، در روز قیامت تمام مردم گریان هستند مگر گریه کنندگان بر جدم حسین ، که چشمشان روشن است و مژده به آنهاست و شادی در صورت آنها نمایان است ، و این در حالی است که مردم در اضطراب هستند، اما آن ها در امانند، از مردم اعراض می شود ولی اینها با حسین در زیر عرش و در سایه عرش هم صحبت هستند، از سختی حساب واهمه ندارند، به آنها می گویند: وارد بهشت شوید، اما آنها هم صحبت و همنشینی با حسین را بر بهشت ترجیح می دهند. (300)

ابونصیر گفت : نزد امام صادق علیه السلام با حضرت سخن می گفتم ، که پسری وارد شد، حضرت به او فرمود: مرحبا خوش آمدی و او را بوسید و به آغوش گرفت و گفت : خداوند تحقیر کند، کسی که شما را حقیر کرد و انتقام بگیرد از آنکه شما را تنها گذارد و یاری نکرد، خدا لعنت کرد کسی که شما را کشت ، خداوند ولی و یاور و نگهدار شماست ، چقدر بانوان و پیامبران و صدیقین و شهداء و ملائکه آسمان گریستند؟! سپس حضرت گریست و فرمود: ای ابا بصیر: وقتی چشمم به فرزندان حسین می افتد، بخاطر آنچه بر آنها و پدرشان رفته ، بی اختیار می شوم ،

ای ابابصیر همانا (حضرت) فاطمه علیهاالسلام بر او می گرید و فریاد می زند، به گونه ای که جهنم زبانه می کشد، و اگر نه این بود که نگهبانان جهنم آن را مهار می کنند، اهل زمین را به آتش می کشید.

دریاها از ناله حضرت فاطمه نزدیک است به تلاطم افتد، ملائکه و اهل عرش و اطراف آن بر حسین گریه و زاری میکنند صدای ملائکه به تقدیس بلند می شود تا مبادا بر اهل زمین (عذاب) رسد، اگر یکی از آن صداها به زمین رسد همه را نابود و کوهها را تکه تکه و زمین را متزلزل می کند.

ابوبصیر گوید: عرض کردم ، فدایت شوم این امر بسیار عظیم است ! حضرت فرمود: عجیب تر از آن هم هست تا نشنیدی سپس فرمود: یا ابابصیر اما تحب ان تکون فیمن یسعد فاطمة علیهاالسلام .

آیا نمی خواهی در میان کسانی باشی که فاطمه را یاری می دهند (در عزاداری) ابوبصیر گوید: با شنیدن این سخن چنان گریه ام گرفت که قدرت بر سخن گفتن نداشتم ، حضرت نیز نتوانست با من سخن گوید، و رفت به محل نماز تا به نیایش بپردازد، من از نزد ایشان با آن حال بیرون آمدم ، میل به غذا نداشتم ، خوابم نبرد، فردا را از خوف روزه گرفتم ، و نزد حضرت صادق آمدم ، وقتی آرامش حضرت را دیدم ، من نیز آرام گرفتم . (301)

در روایات دیگری امام صادق فرمود: هزار پیامبر و هزار صدیق و هزار شهید و یک میلیون از کروبیان حضرت فاطمه را در گریه یاری می دهند حضرت ناله ای سر می دهد که هیچ فرشته ای در آسمانها نمی ماند مگر اینکه از صدای حضرت گریان می شود و پیامبر حضرت را آرامش می دهد. (302)

سیدالشهداء اشک هر مؤ من

امیرالمؤ منین به سیدالشهداء نگاه نمود و فرمود: ای اشک هر مؤ من ، امام حسین عرضه داشت : من ای پدر؟
حضرت فرمود: آری . (303)
امام صادق علیه السلام فرمود: حسین اشک هر مؤ منی است . (304)
امام حسین علیه السلام نیز فرمود: من کشته گریه ام ، هیچ مؤ منی مرا یاد نمی کند مگر اینکه گریان شود. (305)

مگو که پیکر شاه شهید غسل نیافت
که هم زخون گلو غسل و هم وضودارد
قتیل گریه بود نور چشم پیغمبر
کسی مضایقه کی آب چشم از او دارد

در مصیبت امام حسین باید ضجه و ناله و بی تابی کرد
امام صادق علیه السلام به مسمع ابن عبدالملک فرمود: ای مسمع تو از اهل عراق هستی آیا به زیارت قبر حسین علیه السلام می روی ؟ مسمع گوید: عرض کردم ، من مردی معروف هستم ، طرفداران خلیفه اطراف ما هستند، می ترسم گزارش دهند و مرا اذیت کنند، حضرت فرمود: آیا مصائب سیدالشهداء را یاد می کنی عرض کردم : آری ، حضرت فرمود: بی تابی می کنی ؟ عرض کردم : آری بخدا سوگند، چنان متاءثر و گریان می شوم ، که خانواده من آن را در من مشاهده کرده ، از غذا خوردن می افتم ، حضرت فرمود: خدا اشک تو را رحمت کند.
تو از کسانی هستی که اهل جزع بر ما اهل بیت می باشند، بخاطر خشنودی ما خوشحالند و برای ناراحتی ما ناراحتند،... بدان که هنگام مرگ ، پدران ما خواهی دید که ملک الموت را برای تو سفارش می کنند، و بشارتی که بتو می دهند برتر است ، ملک الموت بر تو از مادر دلسوز نسبت به فرزندش مهربان تر خواهد بود، سپس حضرت گریست ، من هم گریان شدم سپس پس از جملاتی فرمود:
هر که بخاطر دلسوزی بر ما و آنچه بر سر ما آمد گریان شد، خداوند قبل از خارج شدن آن اشک بر او ترحم می کند، و چون بر گونه اش جاری شود، اگر یک قطره از آن اشکها در جهنم افتد، حرارت جهنم را از بین ببرد به گونه ای که حرارتی در آن نماند. (306) الحدیث
امام صادق علیه السلام فرمود: هر چیزی ثواب (مشخصی) دارد جز اشک برای ما، (307) (که ثواب آن اندازه ندارد.)

بر مثل حسین باید گریه کنند

ابراهیم ابن ابی محمود از امام رضا علیه السلام روایت کند که حضرت فرمود: اهل جاهلیت در ماه محرم جنگ و خونریزی را حرام می دانستند، اما این مردم خون ما را (در کربلا) حلال دانستند و احترام ما را نگه نداشتند و اطفال و زنان ما را اسیر نموده ، خیمه های ما را آتش زدند و اموال ما را به غارت بردند و درباره ما احترام رسول الله صلی الله علیه و آله را مراعات نکردند، سپس فرمود: روز قتل حسین علیه السلام اشک از چشمهای ما جاری نمود و پلک چشمهای ما را مجروح ساخته و عزیز ما را در کربلا ذلیل نمود و غصه و بلا را برای ما تا قیامت به ارث نهاد، پس بر مثل حسین باید گریه کرد، همانا گریه بر حسین گناهان را پاک می کند.
سپس حضرت فرمود: پدرم (موسی بن جعفر علیه السلام) وقتی ماه محرم می آمد، کسی حضرت را خندان نمی دید، پریشانی بر حضرت غلبه می کرد، تا اینکه روز عاشورا میشد، آنروز روز مصیبت و غصه و گریه او بود، و می فرمود:
امروز روز شهادت حسین است . (308)

همه موجودات بر سیدالشهداء گریستند

امام باقر علیه السلام فرمود: انسان و جن و پرنده و وحوش بر حسین ابن علی گریستند و اشکشان جاری شد. (309)

امیرالمؤ منین علیه السلام فرمود: پدر و مادرم فدای حسین باد که در پشت کوفه کشته می شود، گویا می بینم . حیوانات وحشی را که کنار قبر او گردن کشیده اند و شب تا صبح بر او می گریند و نوحه می کنند، وقتی آن زمان شد، مبادا که جفا کنید (یعنی شما از حیوانات وحشی کمتر نباشید، شما هم گریان باشید). (310)

در غمت اعین و اشیاء همه از منطق کون

هر یکی مویه کنان بر دگری نوحه سراست

رفت بر عرشه نی تا سرت ای عرش خدا

کرسی و لوح و قلم بهر عزای توبپاست

گریه بر زخم تنت چون نکند چشم محب

ای شه کشته که بر زخم تنت گریه دواست

ای حسینی که توئی مظهر آیات خدا

این صفت از پدر و جد تو در جوهرتست

زینب غم زده چون دید سرت بر نی گفت :

آنکه باید به اسیری برودخواهر تست

ای که در کرب و بلا بی کس و یارو گشتی

چشم بگشا و ببین خلق جهان یاور تست

ای حسینی که به هر کوی عزای تو بپاست

عاشقان را نظری در دم جانپرور تست

این جوان کشته می شود و هیچکس او را یاری نمی دهد

راوی گوید: نزد امیرالمؤ منین رفتم ، دیدم حسین علیه السلام کنار حضرت نشسته است ، حضرت با دست بر کتف امام حسین زده فرمود: این (جوان) کشته میشود و هیچکس او را یاری نمی کند، عرض کردم : یا امیرالمؤ منین آن زمان چه زندگی بدی خواهد بود (که کسی پسر پیامبر را یاری ندهد) حضرت فرمود: این کار خواهد شد.
در حدیث دیگری امیرالمؤ منین به امام حسین علیه السلام فرمود: یا ابا عبدالله تو از پیش الگو بوده ای ! امام حسین عرض کرد: فدایت گردم ، حال من چیست ! حضرت فرمود: چیزی می دانی که دیگران جاهلند، و بزودی عالم از علم خود بهره ور می شود، پسرم قبل از اینکه حادثه بیاید بشنو و بینا باش ، سوگند به آنکه جانم در دست اوست ، بنی امیه خون تو را می ریزند اما نمی توانند تو را از دینت سست کنند و از یاد خدا غافل نمایند،
امام حسین علیه السلام عرض کرد: بخدائی که جانم به دست اوست همین مرا بس است (که دینم محکم و پابرجا می ماند) به آنچه خدا نازل نموده اعتراف می کنم ، سخن پیامبر را تصدیق دارم و گفته پدرم را تکذیب نمی کنم . (311)

پیشگوئی حضرت امیر علیه السلام و سؤال سعد

امیرالمؤ منین علیه السلام برای مردم خطبه می خواند و می فرمود: از من بپرسید قبل از اینکه مرا نیابید، بخدا سوگند از هیچ خبر گذشته و یا آینده نمی پرسید مگر اینکه به شما خبر می دهم .

سعد ابن ابی وقاص (از کسانی است که با حضرت علی علیه السلام بیعت نکرد) برخاست و (گویا از روی استهزاء) گفت : یا امیرالمؤ منین ، سر و ریش من چند عدد مو دارد! حضرت فرمود: بخدا سوگند، سؤ الی کردی که دوستم پیامبر به من خبر داده بود از این سؤ ال تو، (بدان) که در سر و ریش تو موئی نیست مگر اینکه در بیخ آن شیطانی نشسته است و (و چون گفتن تعداد موی سر و ریش آن شخص برای او قابل تصدیق نبود، حضرت نشانه ای داد تا بداند حضرت راست می گوید، لذا فرمود) در خانه تو بزبچه ای است که پسرم حسین را میکشد، راوی گوید: عمر پسر سعد در آن موقع طفلی بود که بر زمین می خزید. (312)

1- امام صادق علیه السلام به فضیل فرمود: آیا جلسه دارید و حدیث بازگو می کنید؟ (یعنی اهل جلسه و مذاکره احادیث اهل البیت هستید؟) عرض کرد: آری حضرت فرمود: من آن جلسه ها را دوست می دارم ، امر ما را (ولایت ما را) زنده کنید، خدا رحمت کند کسی را که امر را زنده کند، ای فضیل کسی که یاد ما کند، یا نزد او یاد ما شود و چشمهایش گریان شود، گرچه بمقدار بال مگسی باشد، خداوند گناهان او را می آمرزد، هر چند به مقدار کف دریا باشد. (313)

2- امام صادق علیه السلام فرمود:

هر گریه و بی تابی در هر چیزی مکروه است ، مگر گریه بر حسین ابن علی علیهماالسلام که در آن پاداش می باشد. (314)

3- امام رضا علیه السلام : به ریان ابن شبیب فرمود: ای پسر شبیب اگر خوشحال می شوی که ثوابی همانند ثواب کسانی که با حسین شهید شدند داشته باشی ، هرگاه آنها را یاد کردی بگو:

یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما . ای کاش من با شما بودم و به رستگاری بزرگ نائل می شدم . (315)

4- امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس که یاد ما نزد او شود، و از چشمهای او اشک سرازیر شود، گرچه به مقدار بال مگسی باشد، خداوند گناهان او را می آمرزد هر چند بمقدار کف دریا باشد. (316)

5- امام رضا علیه السلام به ریان ابن شبیب فرمود: ای پسر شبیب اگر برای چیزی گریان می شوی برای حسین ابن علی گریان شو، که او را مانند گوسفند سر بریدند، و با او دوازده نفر از خاندان او بود که روی زمین همانند نداشتند، و آسمانهای هفتگانه و زمینها بر او گریستند - تا آنجا که فرمود:

ای پسر شبیب اگر بر حسین گریه کنی ، به گونه ای که اشکهایت بر گونه ات سرازیر شود، خداوند تمام گناهان تو را، کوچک باشد یا بزرگ ، کم باشد یا زیاد می آمرزد. (317) الحدیث

6- و از حضرت رضا علیه السلام روایت است که در حدیثی فرمود: بر همانند حسین باید گریه کنندگان ، همانا گریه بر حسین ، گناهان بزرگ را پاک می کند. (318)

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی جبرئیل به نزد پیامبر اکرم آمد و خبر کشته شدن حسین علیه السلام را داد، حضرت رسول ، دست علی علیه السلام را گرفت و مدتی از روز با حضرت تنها بود، و هر دو به گریه افتادند، هنوزجدا نشده بودند که جبرئیل نازل شد و گفت : خداوندتان به شما دو نفر سلام می رساند و می فرماید: بر شما لازم کردم که صبر کنید! حضرت فرمود: پس صبر می کنیم . (319)

دیده ها گو همه دریا شو و دریا همه خون

که پس از قتل تو منسوخ شدآئین سرور

مرتضی با دل افروخته لا حول کنان

مصطفی با جگر سوخته حیران وحسور

سیدالشهداء مقتدای انبیاء است

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند پیامبری را برای گروهی فرستاد، آن گروه بر پیامبر مسلط شدند، پوست صورت و سر او را کندند، از جانب خداوند، فرشته ای نزد او آمد و گفت : پروردگارت به تو سلام می رساند و می فرماید: آنچه با تو انجام شده دیدم ، خداوند مرا تحت اختیار شما قرار داده است ، هر چه خواهی فرمان ده ، آن پیامبر گرامی فرمود: لی بالحسن اسوة ، من به حسین اقتدا و پیروی می کنم . (320)

عظمت مصیبت سیدالشهداء به خاطر عظمت شخصیت حضرت است

مؤ لف گوید: عظمت مصیبت و مظلومیت سیدالشهداء که زمین و زمان را در عزا فرو برده است ، باید در وجود مقدس و مطهر اباعبدالله الحسین علیه السلام جستجو کرد.
علیرغم آنکه بسیاری عظمت مصیبت آن امام مظلوم را، در شدت و فجیع بودن مصائب وارده بر حضرت می دانند، عظمت مصیبت در این است که شخصیت والا و بی همتای عالم اسلام به دست تبهکارانی مثل یزید به شهادت می رسد، بزرگی مصیبت حضرت ، رابطه مستقیم با عظمت شخصیت حضرت دارد،
شما می دانید که اهانت به یک مرجع تقلید، دهها بار سنگین تر و بزرگتر است از ضرب و شتم ، افراد عادی ، چرا که اهانت به یک مرجع و یا عالم دینی ، اهانت به فرد نیست ، اهانت به مرجعیت و دین و یک ملت است ،
شهادت سیدالشهداء، اهانت به دین بود، اهانت به پیامبر بود، اهانت به خداوند بود، کسی می تواند پی به عظمت مصیبت سیدالشهداء ببرد که هرچه بیشتر پی به شخصیت والای سیدالشهداء برده باشد، بیهوده نیست که امام زمان در زیارت ناحیه می فرماید. بجای اشک ، بر تو - ای حسین - خون می گریم ، زیرا حضرت بهتر از هر کس ، پی به عظمت سیدالشهداء و به دنبال آن به عظمت مصیبت حضرت ، خواهد برد.
پس سعی کنید ای عزیزان ، هر چه بیشتر، نسبت به اهل البیت مخصوصا اباعبدالله الحسین معرفت پیدا کنید، که در این صورت ، از صمیم دل محزون می شوید، و بی اختیار دل می شکند و اشک چشم جاری می شود و چه ارزشمند است آن اشکی که از روی معرفت جاری گردد.

شهید بزرگوار آیت الله دستغیب ره می فرماید:
عالم کامل و بزرگوار و صاحب کرامات و مقامات آخوند ملازین العابدین سلماسی اعلی الله مقامه گوید:
از سفر زیارت حضرت رضا علیه السلام مراجعت کردیم ، عبور ما به کوه الوند که نزدیک همدان است افتاد، فصل بهار بود، در آنجا پیاده شدیم ، همراهان مشغول برافراشتن خیمه بودند، و من به دامنه کوه نگاه می کردم .
ناگاه چشمم به چیزی افتاد، دقت کردم پیرمرد محاسن سفیدی را دیدم که عمامه کوچکی بر سر داشت و بر سر سکوئی نشسته که چهار ذرع بلندی داشت و بر دور آن سنگهای بزرگی چیده که جز سر او چیزی معلوم نبود نزدیک او رفتم و سلام کردم و مهربانی نمودم ، به من انس گرفت و از جای خود پائین آمد و به من گفت :
که از گروه ضاله نیست (از دراویش و صوفیه نیست) که بخاطر فرار از تکالیف عمده ، نامهای گوناگون بر خود گذارده و به اشکال عجیبه بیرون می آیند، بلکه او دارای خانواده و اولاد بوده و پس از منظم کردن امور آنها برای فراغت در عبادت از آنها کناره گیری کرده است ، نزد او نیز رساله های عملیه علماء آن زمان بود و هیجده سال بود که آنجا اقامت داشت ، از او درخواست کردم از امور شگفت که مشاهده کرده برای من بیان کند، او گفت : ماه رجب بود که من به اینجا آمدم ، پنج ماه و اندی گذشت ، شبی مشغول نماز مغرب بودم ناگاه صدای ولوله عظیمی آمد و آوازهای غریبی شنیدم ، ترسیدم و نماز را تخفیف دادم ، نگاه کردم ، دیدم بیابان پر شده از حیوانات مخالف یکدیگر مثل شیر و آهو و گاو کوهی و پلنگ و گرگ ، جمع شده اند و با صدای عجیبی فریاد می زنند و دور من جمع شده و سرهای خود را به طرف من بلند نمودند، با خود گفتم : دور است که سبب اجتماع این وحوش و درندگان که با هم دشمن هستند، برای دریدن من باشد، زیرا به خود حمله نمی کنند،
فهمیدم این اجتماع برای امری بزرگ و حادثه ای عجیب است ، خوب که دقت کردم بخاطرم آمد که امشب شب عاشورا است و این فریاد و فغان برای مصیبت حضرت سیدالشهداء است ، وقتی مطمئن شدم ، عمامه از سر برداشتم و بر سر زدم و خود را میان آنها انداختم و صدا زدم ، حسین حسین ، شهید حسین ، و مانند این کلمات می گفتم ،
حیوانات در وسط خود جائی برایم خالی کردند و دور من حلقه زدند، بعضی سر بر زمین می زدند، و بعضی خود را در خاک می انداختند تا اذان صبح ،

سپس حیواناتی که وحشی تر بودند زودتر و دیگران بعدا رفتند تا همگی متفرق شدند و از آن سال تا به حال که مدت هیجده سال است این کار عادت ایشان است ، به گونه ای که عاشورا بر من مشتبه می شود، از اجتماع آنها در این محل ، می فهمم که عاشوراست . (321)
سپس شهید بزرگوار از جناب آقای حاج شیخ حسن مولوی آن مرد ثقه با فضیلت نقل می فرماید که ایشان از جانب حاج سید محمد رضوی کشمیری نقل می کند که در کشمیر در دامنه یک کوه ، حسینیه ای است که هر ساله ایام عاشورا در آن اقامه عزای حضرت سیدالشهداء می شود، از شب اول محرم از بیشه نزدیک حسینیه شیری می آید، می رود بالای پشت بام (که از دامنه کوه طبعا صعود به آن آسان است) و سرش را از روزنه ای که بخاطر روشنائی و تهویه مقداری باز است ، داخل می کند و عزاداران را می نگرد و قطرات اشک او پشت سر هم می ریزد تا شب عاشورا هر شب این کار را انجام می دهد، و پس از پایان مجلس می رود.
و فرمود: در این قریه اول محرم هیچگاه مشتبه و مورد اختلاف نمی شود. (322)

پیامبر اکرم به حضرت فاطمه علیهاالسلام خبر شهادت امام حسین را دادند، حضرتش سخت گریان شدند، پرسیدند: ای پدر این واقعه چه وقت خواهد بود؟ حضرت فرمود: وقتی که من و تو و علی هیچکدام نباشیم ، با شنیدن این خبر، گریه زهرای مرضیه شدید شد، و عرضه داشت : ای پدر، چه کسی بر او می گرید و اقامه عزا می کند؟
حضرت فرمود: ای فاطمه زنان امت من بر زنان اهل البیت گریه می کنند و مردان آنها بر مردان اهل بیت ، و این عزاداری را طایفه ای پس از طایفه دیگر هر سال تجدید می کنند، چون روز قیامت شود من مردان آنها را شفاعت می کنم و تو زنهای آن ها را، و هر که در مصیبت حسین گریه کرده است ، دستش را گرفته به بهشت می بریم ، سپس فرمود: ای فاطمه هر چشمی در قیامت گریان است ، جز چشمی که بر حسین گریسته باشد. (323)

مؤ لف گوید: در اینجا بجاست که به شیعیان اهل البیت علیهم السلام مطالبی را در رابطه با جلسات عزاداری تذکر بدهیم .
1- به مجالس روضه و عزاداری ، هر چه بیشتر اهمیت دهید، مبادا که آن مجالس را تحقیر کنید و کم ارزش و بی رونق قرار دهید، چرا که هر مسلمانی امروز باید بداند، که رمز بقاء دین و مکتب اهل البیت در اقامه همین مجالس است ، همین جلسات کوچک و بزرگ که در کوچه و محله و بازار بطور پراکنده تشکیل می شود، سستی و اهمیت ندادن به این جلسات ، به معنای ضایع کردن دین و خون شهیدان کربلاست .
2- جلسات عزاداری از زمان ائمه اطهار علیهم السلام بطور مستمر با توصیه اهل البیت تا امروز برقرار بوده است . شیعیان و دوستداران اهل البیت با توصیه و راهنمائی علماء اعلام و مراجع عظام ، با تمام وجود در تداوم آن کوشیده اند، تا امروز به امانت به دست من و شما رسیده است ، مبادا ما در امانت خیانت کنیم ، و نتوانیم آن را پرشور و با عظمت به نسل بعد از خود منتقل کنیم ،

فرزندان خود را حسینی و اهل جلسه قرار دهید.

این زنجیره حدود هزار و چهار صد سال است که با تمام سختیها و فراز و نشیبها برقرار مانده و به هم متصل شده است ، اگر یک نسل در آن خلل ایجاد شود، خدا می داند که چه ضربه جبران ناپذیری به دین وارد خواهد شد،
فرزندان خود را حسینی تربیت کنید، آن ها را از کودکی ، با امام حسین و عشق و شور حسینی آشنا کنید، آنها را در سنی که هنوز عقل آنها رشد نکرده ، روحشان را با امام حسین آشنا کنید، در میان خانه به نام حسین احترام بگذارید، در مصیبت حضرتش شما پدر و مادر، مقابل کودکان خود گریه کنید، بگذارید عواطف سنگین طفل نسبت به پدر و مادر تحریک شود، و او هم گریان شود، عاشق حسین شود، نامهای حسینی برای اطفال خود انتخاب کنید.
رحمت و درود خدا بر آن پدر و مادری که در ایام عزا، لباس عزا می پوشند و بر کودکان خود نیز می پوشانند، کودک آنها از همان کودکی ، با یک تحول و دگرگونی در وضع خود و خانواده مواجه می شود، و روح او متاءثر می گردد، بگذارید عزای حسینی را در وجود خود، در وجود شما، در اطراف شهر و در و دیوار محله و حسینیه و مسجد ببیند و دگرگون شود.
چه زیبا و پرشکوه است ، عشقبازی و سینه زنی کودکان و جوانانی که در عزای سرور شهیدان سینه برهنه کرده و با حزن و اندوه و پریشانی ، بر سر و روی می زنند،
اینها باقیات الصالحات شما خواهند بود، شما با تربیت اینگونه کودکان اسلام را تقویت می کنید، و آخرت خود را بیمه می نمائید.
کودکان خود را هر چه بیشتر با جلسات حسینی آشنا کنید، مشکلات را حل کنید، بهانه ها را کنار بگذارید، به هر طریقی که ممکن است سعی کنید فرزند شما در جلسات فعالیت کند، گرچه با کوبیدن یک سیاهی و یا برداشتن یک پرچم و یا دادن چای و آب و مانند اینها باشد،

3- از مجلس سیدالشهداء علیه السلام حداکثر استفاده را ببرید، این درست است که تمام شرکت کنندگان در عزای حسینی از عنایت الهی بهره مند هستند، اما افراد متفاوتند، هر کس بمقدار ظرفیتی که دارد از این دریای بیکران فیض الهی بهره می برد، مبادا شما از کسانی باشید، که از مجالس امام حسین ، به مادیات و یا کسب ثواب اکتفا کنید، ثواب در مجلس سیدالشهداء کمترین بهره ای است که یک انسان می تواند ببرد، همت خود را بالا ببرید، شما در مجلس امام حسین ، معارف کسب کنید، خدا را به دست آورید، صفا بدست آورید، شور و عشق حسینی بدست آورید، و در یک کلام حسینی شوید، هر که به کمتر از این راضی باشد، از بهره خود کاسته است .
به همین جهت است که توصیه می شود، حتما از عالم و واعظی که شما را به خدا و دین و حسینی شدن و عشق به امام حسین نزدیک می کند، دعوت کنید و پس از دعوت نیز، عنایت تام داشته باشید، که پای سخن او بنشینید، و گوش بدهید و روی سخن او فکر کنید.
به گونه ای باشید که خدای ناکرده پس از سالها در جلسات و نشستن پای سخنرانیها و موعظه ها، هنوز از نظر معارف و خداشناسی و عشق به سیدالشهداء در مرحله ابتدایی باشیم ، برخی در جلسات همانند آبکش در میان آب هستند که تا وقتی در آب است پر است ، اما وقتی بیرون می آید، چیزی درون آن نمی ماند، شما از جلسات فائده ببرید و استفاده کنید، و پس از فهم و شعور، راه حسینی شدن و سیمای سیدالشهداء را در زندگی پیاده کنید، مثل یک دوستدار بامعرفت امام حسین در زندگی رفتار کنید، که این است رمز مهم مجالس عزاداری سالار شهیدان ،
4- مجلس امام حسین ، جای شور و عشق و خدا و کمال و معنویت است .
آن را به ناسزاگوئی و تندی و یا دروغ و گناه آلوده نکنید، مبادا که در مجلس حسینی ، نغمه های غنا و آوازه خوانیهای نامشروع و یا وسائل لهو و لعب ، مشاهده شود، در مجلس سیدالشهداء از آن چه سیمای دینی ندارد به شدت باید اجتناب شود، و یکی از همین امور مساله بلند کردن بیش از حد صدا به گونه ای که موجب اذیت همسایگان شود می باشد.
5- شرکت کنندگان در مجالس حسینی ، خود نیز حفظ حرمت مجالس را داشته باشند، جوانان با یکدیگر از برخوردهای ناهنجار و سبک اجتناب کنند، مبادا با صحبت کردن در میان جلسه موجب مزاحمت دیگران و سبب بر هم خوردن توجه مردم شویم ، که این کار عملا به معنای مخالفت با جلسه حسینی است و در همین جا لازم می دانم نسبت به اقدام و تشویق بیشتر

نسبت به جوانان در جلسات تاکید کنم ، مبادا در جلسات عزا با جوانان و بانوان تند برخورد شود، با جوانان به مقتضای جوانی آنها و درک موقعیت آن ها باید برخورد شود، از خطاهای آنها چشم پوشی کنید و با کرامت و بزرگواری آنها را تشویق کنید.

6- در روایات ما وارد شده است که در عبادت خود را خسته نکنید، اینگونه نباشد که از عبادت زده شوید، و بخاطر زیادی آن ، ملول گردید، در روضه و نوحه خوانی و عزاداری نیز حد متوسط را از نظر زمان در نظر بگیرید، مبادا که با زیاده روی در عزاداری ، مردم را از مجالس عزا دلسرد کنیم .
7- از اسراف و مخارج بیهوده که حاصلی دربر ندارد خودداری کنید بسیار دیده می شود که اهل جلسه بیش از آنکه به فکر خرج کردن در راه اطعام و منبر و نشر کتاب و مانند این امور باشند، به فکر خریدن وسائلی می افتند که جز رحمت و مشقت و تشریفات اضافی سود دیگری ندارد،
برداشتن ، پرچم و علم که نشاندهنده حالت عزا و اعلان مصیبت است ، کاری نیکوست ، بشرط آنکه هر روز بر تعداد و وزن آن افزوده نگردد، و واقعیت عزا فدای ظواهر آن نشود.

8- حضرت امیر علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی به زمین توجه نموده و ما را انتخاب نمود، و برای ما شیعیانی برگزید که ما را یاری می کنند، و برای شادی ما، شادند و برای حزن و اندوه ما، اندوهگین هستند، در راه ما مال و جان می بخشند، اینان از ما هستند و سرانجامشان به طرف ماست . (324)

دهها آیة و صدها روایت از معصومین علیهم السلام نسبت به انجام کار خیر و انفاق در راه خدا و خدمت به اسلام و مسلمین و اهمیت فوق العاده آن ، و ثواب و پاداشهای سرسام آوری که در دنیا و آخرت دارد، دلالت می کند،

و هیچ عاقلی نیست که بعد از شناخت و اهمیت مجالس اباعبدالله الحسین ، در فضیلت کمک کردن به اقامه این مجالس چه از نظر جان و مالی تردید داشته باشد،

خدمت به مجالس سیدالشهداء و خرج کردن برای این مجالس ، و برقراری هر چه با شکوه تر این مجالس ارزشی است که دنیا و آخرت اهل خیر را آباد می کند، کدام جهادی در راه خدا، برتر از کمک و خدمت به این مجالس ، کسانی که در این مورد اقدام کرده اند، خود می دانند که خداوند چه برکتی و صفا و نورانیتی به آن ها عطا می کند و این امر مجربی است لیکن از آن جا که شیطان لعین ، هر جا که بیشتر مورد عنایت دین باشد، بیشتر وسوسه و فعالیت می کند، اموری را مخلصانه به صاحبان جلسات و برپاکنندگان عزای سیدالشهداء تذکر می دهیم :

با امام حسین شریک شوید تا سود دنیا و آخرت را برده باشید

1- مشاهده می شود، که برخی از اهل خیر، به بهانه گرانی و یا کسادی و کم شدن درآمد، و مانند اینها، از کمک خود به مجالس سیدالشهداء کم می کنند و یا دریغ می نمایند.
عزیزان من ، آیا شما به خاطر گرانی ، از ضروریات زندگی خود صرفنظر می کنید؟ حتی از اموری که جنبه ضروری هم ندارد چشم می پوشید؟ شما که قبول دارید، هرچه خیر و برکت هست ، در این مجالس است ، و اگر مشلکی باید گشوده شود، باید از این مجالس باشد، چرا کم لطفی می کنید، و به سعادت خود پشت پا می زنید؟!
من و شما که ، برای اسباب فرزندان و یک مسافرت تفریحی و یا مسائلی از این قبیل حاضریم ، دهها برابر خرج کنیم ؟ چرا راجع به سیدالشهداء دریغ می کنیم ؟
آیا گرانی و کسادی را به پای سیدالشهداء باید گذاشت ، امام صادق علیه السلام فرمود: آن ها که به خاطر کار خیر زنده اند، بیشتر از کسانی هستند که بخاطر اجل زنده اند، پس کار خیر را ادامه دهید، و به فکر آخرت خود باشید و خود را از فوائد و فضائل اقامه عزا محروم نکنید.
2- همه مردم ، هر کس ، در هر سطحی که از نظر دارائی و تمکن مادی می باشد، سعی کنند، کم یا زیاد، در مخارج جلسات شرکت کنند، نگوئید بحمدالله ، اهل خیر هستند، آری هستند، اما شما چرا از این دریا بهره نمی برید، شما گمان نکنید که هدایای شما، فقط به نفع جلسات است ، خیر، آنکه از همه بیشتر بهره می برد، خود شمائید، نگذارید همه برکات و فضائل را دیگران از آن خود کنند، نگوئید، ما چیزی نداریم و زندگی خودمان دچار کمبود است ، عزیزان من ، این مخارج هم برای خودتان است نه دیگران ، شما برای زندگی معنوی و آخرت ، بیش از دنیا، کمبود و نیاز دارید، از خودتان و نسبت به خودتان بخیل نباشید، یک روش بسیار پسندیده و مفید این است ، که با سیدالشهداء و ابالفضل شریک شوید، در طی سال بطور ماهیانه ، و یا هر وقت که چیزی بدستتان رسید، بعنوان پس انداز اخروی کنار، بگذارید و هنگام محرم در مجالس عزا صرف کنید.

خدمت به عزای حسینی او را نجات داد

محدث نوری رضوان الله علیه از علامه ربانی شیخ عبدالحسین طهرانی نقل می فرماید که یکی از درباریان محمد شاه قاجار مردی بود بنام میرزا نبی خان ، او غرق در گناه و معصیت شده بود، بگونه ای که به هر گناهی آلوده شده ، نزدیک بود که در طغیان و تظاهر به گناه ، ضرب المثل شود.
این مرد از دنیا رفت ، در عالم خواب دیدم که من در باغستانهائی که دارای عمارتهای عالی بود مشغول گردش هستم ، باغستانهائی که گویا از بهشت بود، با من راهنمائی بود که آن قصرها را معرفی می کرد، تا اینکه به مکانی رسیدم ، مرد راهنما گفت : اینجا مال میرزا نبی خان است !، اگر میخواهی او را ببینی ، آنجا نشسته است ، نگاه کردم ، دیدم آری ، تنها در ساختمانی که تالار گویند نشسته است ، همینکه مرا دید، اشاره کرد که بالا بیا، نزد او رفتم ، برخاست بر من سلام کرد، و مرا به بالای مجلس فراخواند.
من نشستم ولی در حالات او فکر می کردم که با آن حال و این مقام ؟!
او از حالت من به فکرم پی برد و گفت : ای شیخ ، گویا در تعجبی از این مقام من ، با وجود آن کارهایم در دنیا که موجب عذاب دردناک بود؟! آری کار همانگونه که می پنداری بود (یعنی من مستحق عذاب بودم بخاطر آن اعمال ناپسندم) اما من یک معدن نمک در طالقان داشتم ، که هر سال درآمد آن را به نجف اشرف می فرستادم ، تا در عزای حسینی علیه السلام صرف شود، (اکنون پس از مرگ) اینجا را در مقابل آن به من داده اند، آن عالم بزرگوار گوید: از خواب با تعجب برخواستم ، و خواب را در مجلس بحث مطرح کردم ، یکی از فرزندان عالم فاضل مولی مطیع طالقانی گفت : این خواب راست است ، او یک معدن نمک در طالقان داشت ، که اجاره او (در آن زمان) یکصد تومان می شد، و آن را به نجف می فرستاد، و پدرم متولی خرج آن مال در عزای امام حسین بود، آن عالم ربانی می فرمود: من قبلا نمی دانستم که او در طالقان چیزی دارد و اجاره آن یکصد تومان است و برای عزاداری صرف می کند، و الحمدالله الکریم الوهاب .
(325)

حضرت علی علیه السلام فرمود: بخاطر من از او درگذر

در بحرین مردی بود که گاوی داشت و زندگانی او با شیر این گاو می گذشت ، تا اینکه رئیس انتظامات شهر یعنی کلانتر محل ، آن گاو را به زور از او گرفت ، (و معلوم است که وقتی تنها راه درآمد شخصی ضبط شود، چه حالتی خواهد داشت)، او به حاکم شهر مراجعه کرد و (چون نتیجه نگرفت به نجف رفت و) به حضرت امیر علیه السلام از آن مرد غاصب شکایت کرد، در این میان در روضه مطهره حضرت امیر علیه السلام (شاید از خستگی راه) به خواب رفت ، در خواب حضرت امیر علیه السلام را دید، به او فرمود: بخاطر من ، از آن مرد (غاصب) بگذر و او را ببخش ، آن مرد عرض کرد: چرا از او بگذرم ؟! حضرت فرمود: او هر سال به عزاداران حسین خدمت می کند، و این کار دائمی اوست ، مرد بحرینی عرض کرد: از او گذشتم ، سپس از خواب برخاست و به بحرین آمد، همین که به بندر رسید، دید که آن غاصب جهت دیدار او آمده ، وقتی پیش آمد، معلوم شد که آن گاو را برگردانده ، به علاوه قیمت شیر، از روزی که غصب شده تا امروز، و علت این کار را چنین ذکر کرد که من در خواب دیدم امیرالمؤ منین علیه السلام را که به من فرمود: چرا به فلان شخص ستم کردی ؟ برو نزد او و از او حلالیت بخواه ، اما آن مرد بحرینی از پس گرفتن آن گاو و پول شیر آن امتناع نمود، آن غاصب اصرار می کرد و مرد بحرینی امتناع می کرد، تا اینکه توافق نمودند، آن را در عزاداری امام حسین علیه السلام صرف کنند. (326)

سیدالشهداء فرمود: امسال اطعام را نصف کردی ؟
شهید بزرگوار آیت الله دستغیب - ره - نقل می نماید که :
مرحوم حاج محمد رضا بقال ساکن کوی آستانه هر ساله روز اربعین ، چهل من برنج طبخ کرده و به مردم می داد، سالی که عازم کربلا شد، به فرزندانش سفارش می کند که روز اربعین ، چهل من برنج طبخ کنند و به مردم بدهند، در کربلا بود که شب بعد از اربعین حضرت سیدالشهداء را در خواب می بیند، حضرت می فرماید: محمد رضا امسال که کربلا آمدی ، اطعام را نصف کردی ؟
چون بیدار شد، نفهمید که جریان چیست ؟ تا اینکه پس از بازگشت به شیراز و دادن سه روز اطعام ، از فرزندش سؤ ال می کند که امسال اربعین چه کردی ؟ گفت : به سفارش شما عمل کردم ، بالاخره اصرار کردم ، گفت : که امسال 20 من بیشتر پخت نکردم و بیست من را گذاردم برای هنگام مراجعت شما که این سه روز طبخ شد!!(327)

3- مشاهده می شود که برخی در اثر نادانی و یا وسوسه شیطانی و یا تنگ نظری و یا بهانه جوئی ، می گویند، جلسه سیدالشهداء را نباید با مادیات آغشته کرد، هر کس که عاشق امام حسین است ، بخاطر خدا و امام حسین می آید، کسانی که بخاطر دنیا و مسائل مادی میخواهند شرکت کنند، چه بهتر که نیایند!
اینها غافلند که جلسات حسینی برای جذب مردم است ، و اگر کسی بخاطر غفلت از حقیقت دین و سیدالشهداء، به جلسه نمی آید، ولی بخاطر مسائل مادی جذب دین می شود؟ چرا ما از راه مادیات مردم را به طرف دین جذب نکنیم ، یکی از دستورات اسلامی که در موارد مصرف زكاة آمده است ، این است که به عده ای برای جذب به دین ، کمک مالی شود که در اصطلاح مولفة قلوبهم گفته میشود. شرکت در جلسات حسینی هر چند بخاطر مسائل مادی باشد دارای فوائد متعددی است .
1- کسی که اطعام می دهد، ثواب اطعام مسلمانان و کمکم به عزای حسینی و پاداش اخروی فراوان نصیبش می شود.
2- شرکت مردم در جلسات حسینی هر چند بخاطر دنیا، موجب گرمی مجالس و عظمت آن خواهد بود.
3- چه بسا افرادی که از اول همانند کودکان ، بخاطر دنیا به جلسه می روند، اما پس از مدتی جذب جلسات می شوند و از آن استفاده کامل می برند.
4- چه بسا افرادی که در رهگذر جلسات با شنیدن یک سخن جذاب و یک حدیث دگرگون می شوند. امام صادق علیه السلام فرمود: حدیث ما دلها را زنده می کند.
5- شرکت کننده در عزای حسینی به هر نیت که آمده باشد، وقتی با آن جمعیت انبوه ، و فضای غم انگیز و حزن و اندوه مردم ، مواجه می شود عظمت سینه زنی و شکوه نوحه خوانی و دلهای مالامال از محبت را می بیند، خواه ناخواه در روحیه او اثر می کند، و بعنوان یک حادثه بزرگ و دگرگونی مهم در ذهن او نقش می بندد.
آیا پس از این همه فوائد و نتایج عالی و ارزنده ، باز می توان گفت که نباید اطعام و خرج داد،
آیا اگر خداوند متعال هم می خواست با همین منطق با مردم برخورد کند، چه می شد، اگر خداوند هم بفرماید هر که مرا می خواهد عبادت کند، عبادت کند، و هر که بخاطر بهشت است ، عبادت نکند، لذا بهشتی در کار نیست !! چه میشد؟ شما می بینید که خداوند نیز برای هدایت بشر، علاوه

بر عقل مردم ، از راه تشويق و ترغيب ، يعنى از راه نشان دادن دوست داشتنهاى بشر، آنان را به سعادت دعوت كرده است ، تمام فلسفه باغ و گلستان و ميوه و جويبار و حور و آنچه در بهشت است ، بخاطر همين جهت است .

بیمار را از طبیب و دارو، دور نکنید

4- گاهی شنیده می شود که برخی از اهل جلسه ، از روی دلسوزی ، برای بزرگداشت جلسات عزا، و توبیخ اهل معصیت ، وقتی با معصیت کاری در جلسه مواجه می شوند، او را تحقیر می کنند، می گویند جلسه امام حسین جای افرادی مثل تو نیست !!
شرابخوار نباید به این جلسات بیاید، یا می گویند، نمی خواهد به جلسه بیایی و عزاداری کنی ؟ برو گناهت را ترک کن ! و مانند این کلمات ، عزیزان من ، راه تبلیغ و نهی از منکر، راندن مردم از درگاه حسینی نیست ! اگر او گناه کند و به جلسه هم بیاید بهتر است ، یا گناه کند و به جلسه نیاید؟ با آمدن به جلسه بیشتر به اصلاح او امید هست یا با نیامدن او؟
درگاه امام حسین دارالشفاست ، حسین دلها را دگرگون می کند؟ بجای تبلیغ غلط و دور کردن مردم ، به اینگونه افراد، محترمانه و در کمال اخلاص بگوئید؟ شما که به جلسه عزای حسینی می آئید و جزء عزاداران سرور شهیدان هستید، چرا گناه می کنید؟ به جلسه بیائید و گناه را هم ترک کنید، هیچکس را از درگاه حسینی ناامید نکنید، که خداوند و ائمه اطهار، مجالس عزای حسینی را پناه و امید مردم قرار داده اند، آیا می شود بیمار را از طبیب و دارو دور کرد!!
معصیت کاران اگر به عزای سیدالشهداء دل نبندند، به کجا بروند؟ آری آنکه بیش از همه نیازمند حسین است معصیت کارها هستند،

5- در مجلس امام حسین علیه السلام به همه احترام بگذارید، تشریفات و مراسم اهانت بار را رها کنید، مبدا کسی بخاطر کمبود مالی یا نداشتن ظاهر خوب و مسائلی از این قبیل مورد بی احترامی قرار گیرد، طبق روایت ، خداوند دوستان خود را میان مردم پناه کرده ، هیچکس را سبک نشمرید، شاید که از اولیاء خدا باشد، و در کافی روایت است که خداوند متعال فرمود:
هر کس به یکی از اولیاء خدا اهانت کند، در کمین جنگ با من است ، و با من اعلان نبرد داده است این مساله نسبت به همه می باشد، تا چه رسد به مجالس عزای حسینی ،
کوچکترین یا بزرگترین افراد در هر سطحی که باشند، مورد توجه و نظر سیدالشهداء و ائمه اطهار و صدیقه کبری سلام الله علیها می باشند، در مجلس حسینی همه با عنوان عزادار حسینی شناخته می شوند، و اهانت و تحقیر به یک عزادار، تحقیر به عزادار حسینی است .
آری ، اولیاء خدا بیشتر در میان همین افراد فقیر و مستمند و تهیدست وجود دارند تا طبقات مرفه و پولدار، دلهای سوخته و با صفا، که گرد و غبار قساوت بر آن نگرفته و به دنیا و عوارض آن کمتر آغشته شده ، در میان همین افراد فقیر و متوسط پیدا می شود تا دیگران ، اگر می بایست چیزی علامت خوبی باشد، این فقر است که علامت خوبی است نه ثروت .

حضرت فاطمه سلام الله علیها به مجالس نظر دارند

والد معظم جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج سید جلیل نجفی یزدی - ره - مؤ لف کتاب شریف مناقب اهل البیت علیهم السلام که از عاشقان اباعبدالله الحسین و مجالس عزای حضرت و دلسوختگان آن حضرت بود، در منزل ایشان هر هفته صبح جمعه جلسه روضه و بیان احکام برقرار بود، (جز در سالهای اواخر عمر شریف ایشان که به علت بیماری طولانی ادامه جلسات مقدور نبود).
ایشان می فرمود: شخص مستضعفی بود که در جلسه صبح جمعه شرکت می کرد، اما همینکه صبحانه را می خورد، پا می شد و می رفت ، من که می خواستم به ثواب اقامه عزا نیز بیشتر برسم ، از او تقاضا کردم ، که اندکی در جلسه بنشیند تا ما هم به فیضی برسیم ، آن مرد گفت : باشد، ولی هفته آینده همان کار سابق خود را تکرار کرد، ایشان باز هم به وی تذکر دادند، اما در هفته سوم آن مرد باز هم کار را کرد، والد معظم می فرمود: من به آن مرد گفتم اگر می خواهی چنین کنی دیگر نیا،
شب جمعه بود که والده معظمه که از جریان بی اطلاع بود، در خواب می بیند بانوی محترمه ای (صدیقه طاهره) در کمال پوشش و حجاب ، از کنار منزل ما عبور می کنند، به ایشان عرضه می کند که بی بی جان ، ما مجلس روضه داریم تشریف بیاورید، ایشان می فرمایند: من به مجلس شما نمی آیم ، زیرا آن مرد را جواب کرده اید، او بیاید ما هم می آئیم !!
والد معظم می فرمود: آن مرد را پیدا کردم و اکرام نمودم و به او گفتم : به مجلس روضه ما بیا، هر وقت خواستی بنشین ، هر وقت خواستی برو.

عاقبت اهانت و بدگمانی به عزاداران حسینی

آقای سید محمود عطاران نقل کرد که سالی در ایام عاشورا در میان دسته سینه زنان ، جوانی زیبا در اثناء زنجیر زدن به زنها نگاه می کرد، من طاقت نیاوردم ، غیرت کردم و او را سیلی زدم و از صف خارج کردم .
چند دقیقه بعد دستم درد گرفت و به تدریج شدت کرد، تا اینکه به ناچار کار به دکتر کشید، دکتر گفت : علت درد را نمی فهمم ولی روغنی داد تا دردش را ساکن کند.
روغن را بکار بردم اما اثری نکرد، بلکه هر لحظه درد شدیدتر و ورم و آماس دست بیشتر می شد، به خانه آمدم و فریاد می کردم ، شب خواب نرفتم ، آخر شب لحظه ای به خواب رفتم ، حضرت شاهچراغ علیه السلام را دیدم به من فرمود: باید آن جوان را راضی کنی ، فهمیدم که علت درد چیست ؟ هر طور بود آن جوان را پیدا کردم و معذرت خواستم تا بالاخره راضی شد، درست در همان لحظه درد ساکن شد و ورمها تمام شد، و معلوم شد که من خطا کرده ام و بدگمانی بوده است و بی جهت به عزادار سیدالشهداء علیه السلام توهین کرده بودم . (328)

بارگاه حسینی بالا و پائین ندارد، همه محترمند

شهید بزرگوار آیة الله دستغیب ره می فرماید:
آقا سید عبدالرسول ، خادم (حرم حسینی) در همین سفر اخیر که این جانب به کربلا مشرف شدم - 14 رجب سال 88 قمری از مرحوم سید عبدالحسین کلیددار حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام پدر کلیددار فعلی که اهل فضل و از خوبان بود نقل کرد که آن مرحوم شبی در حرم مطهر عربی پابرهنه و خون آلود را می بیند که پای خونین و کثیف خود را به ضریح زده و عرض حال می کند آن مرحوم ناراحت شد، فریاد می زند و دستور می دهد آن زائر را از حرم بیرون نمایند، آن مرد عرب وقتی بیرون می رفت گفت : یا حسین من گمان میکردم اینجا خانه تست ، معلوم شد خانه دیگری است !
همان شب آن مرحوم در خواب می بیند، که حضرت سیدالشهداء در ضریح مقدس روی منبر تشریف دارند، ارواح مؤ منین حضور دارند و حضرت از خدام خود شکایت می کند.
کلیددار عرض می کند یا جداه مگر چه خلاف ادبی از ما صادر شده ؟ حضرت می فرماید: امشب عزیزترین میهمانهای مرا از حرم من با زجر بیرون کردی و من از تو راضی نیستم و خدا هم از تو راضی نیست ، مگر اینکه او را راضی کنی !! کلیددار عرض کرد: یا جداه من او را نمی شناسم و نمی دانم کجاست ، حضرت فرمود: الان او در خانه حسین پاشا (نزدیک خیمه گاه) خوابیده و به حرم ما هم خواهد آمد و او را با ما کاری بود و آن شفای فرزند فلج او بود که ما انجام دادیم ، فردا با قبیله اش می آیند، به استقبال آنها برو، از خواب بیدار شد.
فردا با چند نفر از خدام می آید و آن زائر غریب را همانجا که حضرت فرموده بود پیدا می کند، دستش را می بوسد و با احترام به خانه خود آورده و بخوبی از او پذیرائی می کند.
فردا هم به اتفاق سی نفر از خدام به استقبال می رود، مقداری که راه می رود می بیند جمعی هل هله کنان (شادی کنان) می آیند و آن بچه فلج را که شفا یافته بود به همراه آورده به حرم مطهر مشرف می شوند.
(329)

6- من در اینجا ناگزیر از تذکری هستم که ممکن است حتی ناگوار نیز باشد، اما چاره ای از آن نیست ، مشاهده می شود که در پاره ای از جلسات نسبت به مقام علم و علماء و اهل منبر و موعظه ، احترام لازم و تقدیر و برخورد شایسته صورت نمی گیرد.
عزیزان خوب می دانند، که اگر نبودند علماء اعلام و وعاظ و گویندگان گرانقدر دینی - در هر درجه و سطحی - امروز، این نعمت بزرگ و گرانقدر ولایت و محبت اهل بیت و این جلسات گرانقدر عزاداری و این شور و عشق و صمیمیت نسبت به سیدالشهداء هرگز در دل ما جایگزین نمی گردید.
مبادا که ما از کسانی باشیم که بر شاخه نشسته ، از بن می برند، یک لحظه فکر کنید، شما احکام دین مانند نماز و روزه و خمس و حج و تقوی و اطاعت را از کجا فراگرفته اید؟
مگر می شود که کسی به دین و اهل بیت و سیدالشهداء علاقه مند باشد، اما از سربازان و خدمتگزاران ، همانها که واسطه فیض الهی از ائمه اطهار به ما شده اند، تقدیر نکند.
با کمال تاءسف مشاهده می شود، که برخی از عزاداران در مجالس عزا، به سخنان گوینده و احادیث و احکام دینی ، بی توجه هستند، کار بزرگ و مهم را فقط در مصیبت خواندن و مداحی و شور و سینه زنی ، می پندارند، با منبر و سخنان اهل منبر، به صورت یک تشریفات و مراسم برخورد می کنند،
و به دنبال همین تفکر باطل و برخورد ناهنجار و اهانت بار، بانیان مجالس ، و کسانی که از گویندگان و علماء برای سخنرانی دعوت می کنند، در احترامات لازمه چه در برخورد و چه از نظر هدایا و خدمات مالی ، تنگ نظری نشان می دهند.
چرا بسیاری از مؤ منین و اهل خیر حاضرند، به یک خواننده ، که اشعاری می خواند و صدا و صوتی دارد (که خدا بر نفس گرم و سوزدل آن بیفزاید) دهها برابر بیشتر توجه و عنایت و بذل مال کنند، تا به آن گوینده بزرگوار و عالم دین و واعظ اهل البیت علیهم السلام ، آیا این جز بی توجهی به علم دین و علماء و سرد کردن دانشمندان اهل البیت در تبلیغ احکام دین است ؟
چرا ما فقط دین را بی خرج و بی زحمت می خواهیم ، ملاک اهمیت دادن ما به دین ، اهمیت دادن به علماء است .
افسوس از غفلت ما نسبت به احوال علماء و بزرگان دین ، وقتی که با

عزت نفس آنان همراه باشد، خدا می داند وقتی مشاهده می شود که نسبت به عالمی با تقوا و دلسوز، با آن همه مطالب ارزنده ، کمتر از یک جوان عادی و تازه به دوران رسیده که توفیق مداحی و ثناگوئی اهل بیت را پیدا کرده - تقدیر و احترام می شود، چه غربتی برای علم و علماء احساس می شود.

احترام عالم از امیرالمؤ منین علیه الصلاة و السلام

یکی از شاگردان شیخ اعظم مرتضی انصاری اعلی الله مقامه ، بنام آخوند ملا عبدالله بهبهانی در اثر حوادث روزگار مبلغ پانصد تومان (که در صد سال پیش پول بسیار هنگفتی بوده است) مقروش می شود، و پرداخت این مبلغ هنگفت عادتا برای او محال می بود،

خدمت استاد خود جناب شیخ انصاری می رسد و جریان را گزارش می دهد، شیخ می فرماید شما سفری به تبریز بروید، انشاء الله گشایشی خواهد بود.

ایشان حرکت می کند، و به تبریز رفته به منزل امام جمعه شهر وارد می شود، ایشان چندان اعتنائی به او نمی کند، پس از اذان صبح ، رئیس التجار شهر تبریز، نزد امام جمعه می آید و می گوید: آیا شب گذشته کسی از اهل علم نزد شما آمده است ؟ ایشان می گوید: بلکه یک نفر از اهل علم از نجف اشرف آمده است و من هنوز با ایشان صحبت نکرده ام که چرا آمده و کیست ؟

تاجر بزرگ شهر می گوید: خواهش می کنم ، میهمان خود را به من واگذار کنید، و سپس با کمال احترام شیخ را به منزل می برد، و میهمانی ترتیب می دهد، و در آن میهمانی پنجاه نفر از تجار را برای صرف ناهار دعوت می کند،

پس از صرف نهار می گوید: آقایان شب گذشته ، در خواب دیدم که من بیرون شهر هستم ، ناگاه جمال مبارک امیرالمؤ منین علیه السلام را دیدم که سوار هستند و رو به شهر می آیند، دویدم و رکاب مبارک را بوسیدم و عرض کردم :

ای مولای من چه شده که تبریز ما را به قدوم مبارک مزین فرموده اید؟

حضرت فرمود: قرض زیادی داشتم ، آمده ام تا در شهر شما قرض خود را ادا کنم !!

از خواب بیدار شدم ، و در فکر فرو رفتم ، خواب را اینگونه تعبیر کردم که حتما یکی از خواص درگاه آن حضرت قرض زیادی دارد و به شهر ما آمده است ،سپس فکر کردم که مقربان درگاه حضرت ، در درجه اول سادات و علماء هستند، منتهی مانده بودم که در کجا باید او را پیدا کرد، با خود گفتم : اگر از اهل علم است حتما نزد علماء می رود،پس از نماز صبح ، از خانه بیرون آمدم ، تصمیم داشتم اول خانه های علماء را جستجو کنم و سپس به مسافرخانه ها بروم ، اتفاقا اول به منزل آقای امام جمعه رفتم ، و این جناب شیخ را یافتم و معلوم شد که ایشان از علمای نجف هستند و از جوار آن حضرت به شهر ما آمده اند تا قرض ایشان ادا شود و بیش از

پانصد تومان بدهکارند،من خودم یک صد تومان می دهم ، سایر تجار هم کمک کردند به گونه ای که تمام قرض ایشان ادا شد و مبلغی نیز اضافه آمد که با آن خانه ای در نجف اشرف خریداری نمود.
عالم متقی مرحوم حاج میرزا محمد بوشهری ، راوی این جریان که نوه آن عالم نجفی می باشد، می فرماید: آن خانه فعلا موجود است و به من ارث رسیده است . (330)

مرد فرانسوی ، برای روضه نذر می کند
پنجاه سال قبل 14 محرم در مشهد مقدس ، شیخ محمد باقر واعظ می گفت که سالی در ماه محرم از جانب تاجرهای ایرانی مقیم پاریس برای خواندن روضه و اقامه عزاداری دعوت شدم به آن جا رفتم .
شب اول محرم بود که یک نفر جواهرفروش فرانسوی با همسرش و پسر خود، در مرکز ایرانیها که من در آنجا بودم آمد و خواهش کرد که من نذری دارم ، روضه خوان خود را بفرستید به این آدرس ، ده شب بیاید برای من روضه بخواند،حاضرین به من گفتند، قبول کردم ، چون از روضه ایرانیها فارغ شدم ، مرا به منزل آن فرانسوی بردند، یک جلسه روضه خواندم ، هموطنان استفاده نمودند و گریه می کردند، آن فرانسوی و فامیلش با حالت ناراحتی گوش می دادند، گرچه فارسی نمی فهمیدند ولی تقاضای ترجمه را نمی نمودند، تا شب تاسوعا کار همینگونه انجام شد.
شب عاشورا به واسطه اعمال مستحبه و دعاها و زیارت ناحیه مقدسه ، به منزل آن فرانسوی نرفتیم ، فردا آمد و ملول بود، عذرخواهی کردیم که شب عاشورا اعمال ویژه مذهبی داشتیم نشد، قانع شد و تقاضا کرد پس شب یازدهم بجای شب گذشته بیائید تا ده شب نذر من کامل شود.
آن شب را هم رفتم ، روضه که تمام شد، یکصد لیره طلا برایم آورده ، گفتم تا سبب نذر خود را نگوئید قبول نمی کنم ، گفت : محرم سال گذشته در بمبئی (هندوستان) صندوقچه جواهراتم که تمام سرمایه ام در آن بود، دزدیده شد، از غصه به حد مرگ رسیدم ، به گونه ای که ترسیدم سکته کنم .
زیر غرفه من جاده وسیعی بود و مسلمانان (به رسم تعزیه داری و شبیه خوانی) ذوالجناح بیرون کرده سر و پای برهنه سینه و زنجیر زده عبور می کردند، من هم از پله بیرون کرده سر و پای برهنه سینه و زنجیر زده عبور می کردند، من هم از پله فرود آمدم و میان عزاداران مشغول عزاداری شدم ، با صاحب عزا نذر کردم که اگر به کرامت خود جواهرات سرقت شده مرا به من رساند، سال آینده هر جا باشم ، صد لیره طلا نذر روضه خوانی کنم ، چند قدم راه رفتم ، شخصی نفس زنان با رنگ پریده آمد، صندوقچه را به دستم داد و گریخت ، خوشحال شدم ، مقداری به همراهی با عزاداران ادامه دادم ، سپس به خانه ام رفتم ، صندوقچه را باز کردم و شمردم حتی یک دانه هم دست نخورده بود! (331)

خدمتگزار مخلص عزای حسینی شفا گرفت

محمد رحیم اسماعیل بیک مؤ منی بود با تقوی و شایسته که در توسل به اهل بیت علیهم السلام و علاقه قلبی به حضرت سیدالشهداء علیه السلام کم نظیر بود،ایشان می گفت که در شش سالگی به درد چشم مبتلا شدم ، سه سال طول کشید، و سرانجام از هر دو چشم کور شدم ، تا اینکه در ماه محرمی ایام عاشورا در روضه خوانی که در منزل دائی بزرگوارش حاج محمد تقی اسماعیل بیگ شرکت نمود، هوا گرم بود و به مردم شربت خنک می دادند، ایشان گوید: از دائی خود تقاضا کردم که کار دادن شربت را به من بسپارد، فرمود: تو که چشم نداری ؟ گفتم : یک نفر همراه من کنید تابه من کمک دهد، قبول فرمود،در اثناء دان شربت بودم ، که مرحوم معین الشریعه روضه حضرت زینب علیهاالسلام را می خواند، من سخت متاءثر و گریان شدم ، به گونه ای که از خود بیخود شدم ،در آن حال بانوی مجلله ای را دیدم که فهمیدم حضرت زینب علیهاالسلام است ، ایشان دست مبارک بر دو چشم من کشید و فرمود: خوب شدی و دیگر چشم درد نمی گیری .
بهوش که آمدم ، چشم را باز کردم ، اهل مجلس را دیدم ، با شادی و خوشحالی به طرف دائی خود دویدم ، مردم با دیدن این معجزه و عنایت منقلب شده ، اطراف مرا گرفتند، دائی من دستور داد تا مرا در اطاقی بردند و مردم را متفرق نمودند،
ایشان خود می گفت : چند سال قبل که مشغول آزمایش بودم ، غافل شدم از اینکه اطراف من ظرفی پر از الکل است ، همین که کبریت را روشن کردم ، الکل آتش گرفت و تمام بدن من از سر تا پا سوخت ، اما چشمانم سالم ماند،چند ماه در بیمارستان مشغول مداوا بودم ، از من می پرسیدند: چطور چشمت سالم مانده ؟! گفتم : این عطای حسینی است ، وعده فرموده اند که تا آخر عمر چشمم درد نگیرد! (332)

پای منبر در مجلس عزا، میروی و سالم بر می گردی ؟

مرحوم آیة الله دستغیب از عالم بزرگوار حاج سید فرج الله بهبهانی نقل می نماید که :
شخصی به نام عبدالله از توابع رامهرمز، ساکن در بهبهان در تاریخ 28 محرم سال 1383 (قمری) از یک پا فلج گردید، به گونه ای که ناچار شد با دو چوب زیر بغل ، آن هم بزحمت اندکی حرکت کند، و برای زندگی او از طرف مؤ منین کمک می شد. دکتر غلامی و همچنین دکتر فرهاد طبیب زاده پزشک بیمارستان جندی شاهپور پس از عکسبرداری گفتند، پای شما قابل علاج نیست ، در وسط زانوی شما سرطان مشاهده می شود،به بیمارستان شرکت نفت آبادان منتقل می شود، آنجا هم بعد از برداشتن چهار عکس ، اظهار یاس می کنند، و به بهبهان بر می گردد،
شخص مذکور گوید: در میان این مدت خوابهای نویددهنده می دیدم که قدری راحت می شدم ، تا اینکه شبی در خواب دیدم وارد منزل شما (عالم بهبهانی) شده ام ، دو نفر سید بزرگوار نورانی زیر درخت سیب تشریف دارند، در این اثنا شما وارد شدید، بعد از سلام و تحیت ، آن دو بزرگوار خودشان را معرفی فرمودند، یکی از آن دو بزرگوار حضرت امام حسین علیه السلام و دیگری فرزند بزرگوار ایشان علی اکبر بودند، سپس به شما عنایتی کردند، من در این حال از شما درخواست کردم که شفای مرا از آن بزرگوار بخواهید، یکی از آن دو بزرگوار فرمود: روز دوشنبه ماه جمادی الثانیه سال 84 پای منبری که برای عزاداری در منزل فلانی (عالم بزرگوار بهبهانی) منعقد است می روی و با پای سالم بر می گردی ،از شوق از خواب بیدار شدم و به انتظار آن روز بودم ، آن عالم بزرگوار می فرماید: خوابش را برای من نقل کرد، همان روز موعود دیدم که عبدالله با دو چوب زیر بغل آمد و پای منبر نشست .
خودش می گوید پس از یک مدت حس کردم که پای فلج من تیر می کشد، گوئی خون در پایم جریان پیدا کرده است ، پای خود را باز و بسته کردم ، دیدم سالم شده ، هنوز صحبت روضه خوان تمام نشده بود که بدون عصا برخاستم و نشستم و قضیه را به اطرافیان گفتم ، یک مرتبه صدای صلوات از اهل مجلس بلند شد و پای او سالم شد،
و در شهر مجلس جشن گرفتند، در منزل حقیر در 22 مهرماه 1343 نیز مجلس جشنی برپا و جمعیت کم نظیری حاضر و عکس برداری گردید. (333)

نتیجه توسلات و عنایات اهل البیت علیهم السلام

مرحوم آیت الله دستغیب از حاج عبدالرحیم سرافراز نقل می نماید که ایشان با خط خود نوشت :

بیست سال قبل که اغلب مردم مبتلا به مرض حصبة می شدند، در خانه حقیر هفت نفر به مرض حصبه در یک اطاق بستری بودند،شب هشتم ماه محرم بود، با خاطری پریشان به مجلس عزاداری می رفتم ، و در قلب خود شفای هفت مریض خود را به وسیله عزیز زهرا علیهاالسلام از خداوند می خواستم .

وقتی از جلسه برگشته به منزل رسیدم ، دیدم بچه ها اطراف منقل نشسته و نان کمی که از شب و روز قبل باقی مانده بود روی آتش گرم می کنند و با اشتهای کامل مشغول خوردن آن نانها هستند.

با دیدن این منظره عصبانی شدم ، زیرا خوردن نان ، آن هم نان مانده از قبل برای ابتلا به حصبه ضرر دارد، دختر بزرگم که حالت عصبانیت مرا دید گفت : ماها خوب شده ایم ، از خواب برخاستیم ، گرسنه بودیم ، الان نان و چائی می خوریم ، گفتم : خوردن نان برای مرض حصبه خوب نیست .

گفت : ای پدر بنشین تا خواب خودم را تعریف کنم ، ما همگی خوب شده ایم ، در خواب دیدم ، اطاق بسیار روشن شده است ، مردی آمد و فرش سیاهی در این قسمت از اطاق پهن کرد و نزدیک درب باادب ایستاد، در این هنگام ، پنج نفر افراد بسیار محترم و بزرگوار وارد اتاق شدند که یک نفر از آنان بانوی مجلله ای بود، اول به طاقچه های اتاق و به نوشته هایی که نام چهارده معصوم روی آنها نوشته بود، خوب با دقت نگاه کردند، سپس اطراف آن فرش سیاه نشسته ، قرآن های کوچکی از بغل بیرون آورده و قدری تلاوت کردند، پس از آن یکی از آن ها شروع کرد به روضه حضرت قاسم علیه السلام به عربی خواندن ، من از تکرار اسم حضرت قاسم ، فهمیدم که روضه حضرت قاسم است ، و همه آن ها مخصوصا آن بانوی مجلله شدیدا گریه می کردند، سپس آن مرد اولی در ظرفهای کوچکی چیزی مثل قهوه آورد و جلو آنها گذارد.

من از اینکه افرادی با این جلالت چرا پاهایشان برهنه است ، تعجب کردم ، جلو رفتم و گفتم : شما را بخدا کدامیک از شما حضرت علی علیه السلام است ، یکی از آنها فرمود: منم ، ایشان خیلی با مهابت بود، گفتم : شما را بخدا چرا پاهای شما برهنه است ایشان با حالت گریه فرمود: ما در این ایام عزاداریم و پای ما برهنه است ، فقط پای آن بانو در همان لباس پوشیده بود، گفتم : ما بچه ها همگی بیماریم ، مادر هم مریض است ، خاله ما هم مریض است ، حضرت علی از جای برخاست و دست مبارک بر سر

و صورت یک یک ما کشید و فرمود: خوب شدید، گفتم : مادرم هم مریض است ، فرمودند: مادرت باید (از دنیا) برود.
از شنیدن این حرف گریه ام گرفت ، التماس کردم ، با عجز و لابه من ، حضرت برخاستند، دستی هم از روی لحاف بر مادرم کشیدند، سپس برخاستند، و در حالی که از اطاق بیرون می رفتند رو به من کردند فرمودند: بر شما باد به نماز که تا انسان پلک چشمش به هم می خورد باید نماز بخواند،تا در کوچه دنبال آنها رفتم ، دیدم که مرکبهای سواری آنها روپوش سیاه دارد، از خواب که بیدار شدم ، صدای اذان را شنیدم ، دست به دست خود و برادرانم و خاله و مادرم گذاشتم ، دیدم هیچکدام تب نداریم ، برخاستیم و نماز صبح را خواندیم ، چون زیاد احساس گرسنگی می کردیم چائی درست کرده با همان نانی که بود، مشغول شدیم . و اینگونه بود که تمام آن هفت نفر شفا پیدا کرده سالم شدند و احتیاج به دکتر و دوا پیدا نکردند. (334)

شهید بزرگوار آیت الله دستغیب ره می فرماید:
یکی از افراد مورد اعتماد و از اهل علم در نجف اشرف نقل کردند که مرحوم عالم زاهد شیخ حسین مشکور فرمود:
در خواب دیدم که در حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام هستم ، جوان عربی وارد حرم شد، با لبخند به حضرت سلام کرد، حضرت هم با لبخند جواب دادند، از خواب بیدار شده ، فردا شب که شب جمعه بود، به حرم مطهر مشرف شدم گوشه ای ایستادم ، ناگاه دیدم همان عرب را که در خواب دیده بودم ، وارد شد چون مقابل ضریح مقدس رسید با لبخند به آن حضرت سلام کرد، ولی حضرت سیدالشهداء را ندیدم ، آن عرب را زیرنظر داشتم تا وقتی از حرم بیرون آمد، دنبالش رفتم و خواب خود را نقل کردم و پرسیدم ، چه کرده ای که امام علیه السلام با لبخند به تو جواب می دهد؟
او گفت : من پدر و مادر پیری دارم و در چند فرسخی کربلا ساکن هستیم ، شبهای جمعه که برای زیارت می آئیم ، یک هفته پدرم را سوار بر الاغ کرده می آورم و هفته دیگر مادرم را، در یک شب جمعه که نوبت پدرم بود وقتی او را سوار کردم ، مادرم گریه کرد و گفت : باید مرا هم ببری ، شاید تا هفته دیگر من زنده نباشم .
من گفتم : هوا سرد است ، باران می بارد، اما مادرم قبول نکرد، به ناچار پدرم را سوار کردم و مادر را به دوش کشیدم و با زحمت بسیار به حرم مطهر آمدیم ، وقتی با آن حال پدر و مادر وارد حرم شدم ، حضرت سیدالشهداء را دیدم و سلام کردم ، آن بزرگوار به رویم لبخند زد و جوابم را داد، و از آن موقع به حال هر شب جمعه که مشرف می شوم ، حضرت را می بینم و با تبسم بمن جواب می دهد. (335)

بت پرستی که سینه و دست او نسوخت

مرحوم آیت الله دستغیب ره می فرماید:
سید بزرگوار مرحوم دکتر اسماعیل مجاب عجائبی از دورانی که در هندوستان زندگی می کرد و مشاهده نموده بود نقل می کرد، از آن جمله می گفت : عده ای از بازرگانان هندو (بت پرست) به حضرت سیدالشهداء معتقد و علاقه مندند و برای برکت مالشان با آن حضرت شریک می شوند، یعنی در سال مقداری از سود خود را در راه آن حضرت صرف می کنند بعضی از آن ها روز عاشورا بوسیله شیعیان شربت و پالوده درست کرده و خود به حال عزا می ایستند و به عزاداران می دهند یکی از آنان عادت داشت که خود همراه سینه زنها حرکت می کرد و با آن ها سینه می زد؛ وقتی مرد، طبق مراسم مذهبی خودشان ، بدن او را سوزاندند. همه بدنش سوخت ، جز دست راست و قطعه ای از سینه اش که نسوخت .
فامیل او، دو قطعه را به قبرستان شیعیان آورده و گفتند: این دو عضو مربوط به حسین شماست .
و این مطلب مشهور و مسلم است که جماعتی از هندو هر مساءله شبهای عاشورا در آتش می روند و نمی سوزند. (336)
مخلصش را در عزا آتش نمی سوزد به هند
مؤ لف گوید: والد معظم مرحوم حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج سید جلیل نجفی یزدی صاحب کتاب شریف مناقب اهل البیت علیهم السلام نقل می فرمود از پدر بزرگوارشان حضرت آیة الله حاج سید عبدالحی ، که از علماء طراز اول شهر یزد و از شاگردان حضرت آیة الله العظمی سید محمد کاظم یزدی صاحب العروة الوثقی - و خویشاوندان ایشان بوده و از حضرت آیة الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی اجازه اجتهاد داشته که در اول مناقب به طبع رسیده است ،
ایشان در سالی که به دعوت شیعیان هند، و از طرف صاحب عروة - رضوان الله علیه - به هند رفته بودند، در آنجا خود منظره به آتش رفتن شیعیان را دیده بودند، و نقل می کردند که حرارت آتش آنقدر زیاد بود که عده ای بر نرده های چوبی که اطراف صحنه قرار داده شده بود، مدام آب می پاشیدند تا حصار از بین نرود.
آری وقتی که اشک دیدگان عزادار حسینی ، آتش جهنم را خاموش کند، چرا عزای حسینی ، آتش ضعیف دنیا را بی اثر نکند، و ما به همین نعمت بزرگ الهی برای آخرت خود دلبسته ایم .
مخلصش را در عزا آتش نمی سوزد به هند
پس یقین دادن آتش دوزخ هم او را راه نیست

شهید آیة الله دستغیب ره می فرماید:
مرحوم حاج میرزا علی ایزدی فرزند مرحوم حاج محمد رحیم مشهور به آبگوشتی (337) نقل نمود که پدرم سخت مریض شد، به ما دستور داد تا او را به مسجد ببریم ، من گفتم : این کار برای شما سبک است ، زیرا تجار و بزرگان به عیادت شما می آیند و در مسجد مناسب نیست ، ایشان گفت : من می خواهم در خانه خدا بمیرم . زیرا علاقه بسیاری به مسجد داشت ، به ناچار ایشان را به مسجد بردیم تا شبی که بیماری ایشان شدید شد و در حال اغماء بود که او را به منزل آوردیم ، در آن شب در حال سکرات مرگ بود، ما به مردن ایشان یقین کردیم ، به گوشه ای نشسته مشغول گریه و مذاکره کارهای بعد از رحلت مثل غسل و کفن و محل دفن و مجلس ترحیم بودیم .
هنگام سحر بود که ناگاه دیدیم ، ایشان من و برادرم را صدا می زند، وقتی آمدیم دیدیم عرق بسیاری بر بدن اوست ، بما گفت : آرام باشید، و بروید بخوابید وم بدانید که من از این بیماری خوب شده ام و نخواهم مرد.
صبح که شد اثری از بیماری در او نبود، بسترش را جمع و او را به حمام بردیم و این جریان در شب اول محرم سال 1330 قمری اتفاق افتاد، اما حیا مانع شد تا از سبب شفای ایشان سؤ ال کنیم .
تا اینکه در موسم حج ، حساب و کتاب کارها را نمود و با نخستین قافله حرکت کرد، ما تا یک فرسخی شیراز تا باغ جنت ، ایشان را بدرقه کردیم و شب را با او بودیم ، ایشان بما گفت : شما که نپرسیدید که چه شد که خوب شدم ، خودم می گویم ، در آن شب مرگ من فرارسیده بود و من در حال سکرات مرگ بودم ، در آن حال خود را در محله یهودیها دیدم و از بوی گند و هول منظره آن ها سخت ناراحت شدم و دانستم همینکه بمیرم جزء آنها خواهم بود، در آن حال به خداوند ناله کردم ، صدائی شنیدم که میگفت : اینجا محل ترک کنندگان حج است ،
من گفتم : پس توسلات وم خدمات من به سیدالشهداء چه شد؟ ناگاه آن منظره هولناک به منظره دل انگیزی تبدیل شد و به من گفتند، تمام خدمات تو پذیرفته است و به شفاعت آن حضرت ده سال بر عمر تو افزوده شد و مرگ تو به تاخیر افتاد تا حج واجب را بجا آوری .
مرحوم ایزدی نقل نمود که پیش از محرم 1340 ده سال بعد پدرم به بیماری مختصری دچار شد، خودش گفت : شب اول محرم موعد مرگ من است ، و درست در همان شب یعنی شب اول محرم هنگام سحر از دار دنیا رحلت نمود. (338) رحمة الله علیه .

محدث نوری رضوان الله علیه ، از فقیه بزرگوار، عمدة الفقهاء الکاملین و اسوة العلماء الراسخین جناب حاج میرزا خلیل طهرانی ، بعد از تمجید و تعریف بسیار زیاد از ایشان ، نقل می فرماید که فرمود:
مرحوم پدرم می فرمود: هستی من و تمام اولادم از برکت یک بانوی علویه فرزند حضرت زهرا سلام الله علیها) که در جوار امام حسین علیه السلام بود می باشد، عرض کردم : چگونه ؟ فرمود: من قبل از اینکه ازدواج کنم ، در طهران بودم ، و در دلم عشق زیارت کربلا بود، ؛
در عالم خواب دیدم ، مردی زیباروی که لباس سفیدی در برداشت ، به من گفت : اگر می خواهی به زیارت امام حسین علیه السلام بروی ، عجله کن ، که دو ماه دیگر راه بسته می شود و پرنده پر نمی زند!
وقتی بیدار شدم ، آماده زیارت شدم ، تاریخ جواب را یادداشت کردم ، و به زیارت حضرت آمدم ، دو ماه نشده بودکه راه بسته شد و من به درستی خواب و سخن آن مردی که به من خبر داد، پی بردم ،(ایشان که در علم طب مهارت داشت ، در آن جا به طبابت و معالجه بیماران پرداخت) تا اینکه (عالم بزرگوار و فقیه عالیمقام) صاحب الریاض ، بخاطر موفقیت من در معالجه بیماران مردم را به من مراجعه می داد، مدتی گذشت ،روزی در مطب نشسته بودم که بانوئی با خدمتکار خود به مطب آمده وقتی همه مردم رفتند، نزد من آمد، دو دستش را به من نشان داد، دیدم که بیماری خوره گرفته است ، و آنقدر ضعیف شده که جز استخوان از او چیزی نمانده بود، با دیدن این وضع ، ناراحت شدم ، به او گفتم : من نمی توانم این مریض را معالجه کنم ، از گفته من آهی کشید و با حسرت بیرون رفت ، دلم شکست ، آن خانمی که خدمتکار او بود صدا زدم و گفتم : این بانو کیست ؟
گفت : این زن نامش صاحبة بیگم و علویه است ، هم از ناحیه پدر و هم مادر، (یعنی پدر و مادرش هر دو سید هستند) شوهرش نیز سید بوده است ، از هند با ثروت بیشماری به اینجا آمده است ، تمام آن اموال را برای امام حسین علیه السلام خرج کرده است ، الان دستش تهی ، در عین حال مبتلا به این بیماری که دیدی شده است !
(با شنیدن این سخنان) گفتم : بگو بیاید تا او را معالجه کنم ، آمد، شروع کردم به معالجه او، شش ماه طول کشید، تا اثر بهبودی در او ظاهر شد، و شروع کرد به روئیدن گوشت در بدن او، هنوز یک سال نگذشته بود، که کاملا خوب شد و اثری از بیماری در او نماند،
این بانوی علویه ، از این به بعد، نزد من می آمد و به من بسیار مهربانی

می نمود، همانند مهربانی مادر به فرزندش ، بلکه بیشتر! تا اینکه مدتی گذشت .

برای سفر آخرت آماده شو! ده روز بیشتر از عمر تو نمانده است

در عالم خواب دوباره همان مردی را که قبلا به من خبر بسته شدن راه کربلا را داده بود دیدم ، به من گفت : برای سفر آخرت آماده شو، که از عمر تو جز ده روز نمانده است .
از خواب برخاستم اما بسیار نگران و وحشت زده بودم ، گفتم لا حول و لا قوة الا بالله ، انا لله و انا الیه راجعون ، با خود گفتم : این اواخر عمر من است ، در همان روز تب کردم ، تب زیاد شد، بگونه ای که بستری شدم ، آن بانوی علویه ، مرا پرستاری می کرد و نیازهای مرا برآورده می نمود، تا اینکه روز دهم شد، دوستان من اطراف من جمع شدند، و مرا نظاره می کردند، من نیز به آنها نگاه می کردم ، که ناگاه متوجه شدم که به عالم دیگر رفته ام ، هیچکس از اطرافیان خود را ندیدم ،ناگاه دیوار شکافته شد و دو مرد که دارای مهابت بسیار بودند نزد من آمدند، یکی نزد سر و دیگری پائین پایم نشست ،آنها به من کاری نداشتند، اما خودم را به گونه ای می دیدم که گویا رگهایم به آنها متصل است .
تا اینکه روح به حلقوم من رسید، در این میان (دوباره) دیوار شکافت ، مردی بیرون آمده به آن دو نفر گفت : او را رها کنید، گفتند ما ماءموریم .
آن مرد گفت : حضرت حسین علیه السلام به نزد خداوند برای بازگشت او به دنیا واسطه شده است ، آن دو با شنیدن این پیغام برخاستند و رفتند، و من خودم را در دنیا دیدم .
چشم باز کردم ، دیدم اطرافیانم ، آماده مرگ من هستند، با باز شدن چشم من ، همگی خوشحال شدند،ناگاه آن بانوی علویه وارد اتاق شد و گفت : ای جماعت ، شما را بشارت باد که فلانی شفا یافت ، جدم حسین علیه السلام نزد خداوند برای شفای او شفاعت نمود،
اطرافیانم پرسیدند جریان چیست ؟ گفت : نزد قبر جدم حسین علیه السلام رفتم ،و راجع به شفای این بیمار، گریه و زاری کردم تا نزد خداوند واسطه شود،

یا جداه شفای فلانی را می خواهم

امام حسین علیه السلام را در خواب دیدم ، عرض کردم : یا جداه شفای فلانی را از شما می خواهم ، حضرت فرمود: عمر او سر آمده است ، عرض کردم : ای سرور من ، من این چیزها را نمی فهمم ! شفای فلانی را می خواهم ، فرمود: من دعا می کنم و از خداوند می خواهم ، اگر مصلحت دید اجابت می کند، حضرت دو دست خویش به آسمان بلند نمود و دعا کرد، سپس فرمود: بشارت باد تو را، که خداوند متعال دعای مرا در شفای فلانی اجابت نمود، سپس پدرم فرمود: ای پسر، بانوان علویه ، مقام بلندی دارند و من از آنها عجائبی دیده ام ، و پاره ای از کرامات آنها را نقل نمود، و بسیار به بانوان علویه بیش از مردان علوی اعتقاد داشت ، و عمر پدرم در آن هنگام بیست و هفت یا هشت سال بود، و هنگام رحلت نزدیک نود سال داشت .
و خداوند به ایشان نیز پنج فرزند پسر عنایت نمود. (339)

درس عبرتی که ما شیعیان باید از شیعیان اهل کوفه نسبت به انقلاب اسلامی بگیریم

در پایان توجه شیعیان و پیروان سیدالشهداء را به نکته ای جلب می کنم ، نکته ای حساس که عدم توجه به آن باعث مصائب بزرگ خواهد بود،
آیا تا به حال راجع به مردم کوفه و احوالات آنها فکر کرده اید، آیا می دانید که کوفه امید اهل البیت بوده است ؟ آیا می دانید که امیرالمؤ منین در جنگهای خود از مردم کوفه کمک گرفته ، و همین مردم کوفه بوده اند که به حضرت کمک داده اند و در این میان متحمل مشکلات و رنجها و مجروحین و کشته های فراوان شده اند، اینگونه نبوده که مردم کوفه از اول بی وفائی و سستی را سرلوحه کار خود قرار دهند،
این مردم کوفه اکثریت قاطع آن ها، شیعه و طرفدار اهل البیت بودند، لذا می بینید که وقت ورود اهل البیت به کوفه ، شهر یکپارچه عزا و شیون بود، اینها دلهایشان همچنان طرفدار امام حسین بود! اما چه فایده ، که دستها و شمشیرهایشان بر علیه سیدالشهداء بود، اباعبدالله الحسین علیه السلام مردم را اینگونه معرفی می کند:
مردم بنده دنیا هستند و دین لقلقه بر سر زبان ایشان است ، آنها اطراف دین و طرفدار دین هستند، تا وقتی که زندگی آنها به خوبی اداره شود، اما وقتی دچار سختی شدند (دین با دنیا تضاد پیدا کرد) دیندارها کم می شوند.
مردم کوفه بی دین نبودند، حتی دشمن امام حسین نیز نبودند، اما یاری به هر جهت و لاابالی بودند، برای گذرای زندگی حاضر بودند، امام حسین را بکشند و به عبیدالله کمک کنند.
آری عیب مردم کوفه در این بود، که اول کار بسیار پرشور و با احساسات و با شعارهای گوناگون به میدان آمدند،
اما وقتی پای عمل رسید و مشکلات انقلاب و استقامت در مقابل دشمنان را دیدند، نتوانستند استقامت کنند،
مردم کوفه اول به حضرت امیر کمک دادند، اما پس از آنکه زحمات و مشکلات و مجروحین و کشته های بسیار در این راه دادند، عقب نشینی کردند.
و بخاطر همین عقب نشینی بود که امیرالمؤ منین علیه السلام بارها از آن ها شکایت نمود، و بر آن ها نفرین کرد،
در یکی از همین سخنرانیها فرمود: ای عجب ، بخدا سوگند، اتحاد اینها (معاویه و همراهان او) بر کار نادرست خود و تفرقه شما بر کار حق خودتان ، دل را می میراند و غم و غصه به بار خواهد آورد، دلهای شما زشت و دلهایتان غمین باد وقتی که مورد هدف قرار می گیرید و به شما حمله می کنند ولی شما اقدام نمی کنید، خدا عصیان می شود و شما

راضی هستید، وقتی شما را در گرما فرمان کوچ می دهم ، میگوئید هوا گرم است ، مهلت بده تا گرما کم شود و در سرما می گوئید، مهلت بده ، سرما برطرف شود، شما که از سرما و گرما گریزانید، بخدا که از شمشیر بیشتر فرار می کنید.
ای نامردهائی که آثار مردانگی در شما نیست ، ای کسانی که در عقل مانند اطفال و زنهای در حجله هستید، دوست داشتم که شما را نمی دیدم و شما را نمی شناختم ، همان شناختی که بخدا سوگند پشیمانی و اندوه به دنبال داشت ، خدا شما را بکشد که دل مرا چرکین کردید و سینه ام را از خشم آکندید و در هر نفس پی در پی به من غم و غصه خوراندید. (340)
و در خطبه دیگری می فرمود: ای مردمی که بدنهایشان با هم ولی خواسته هایشان مختلف است ، سخنان (شعارهای) شما سنگهای سخت را نرم می کند ولی کار شما دشمنان را به طمع می اندازد، تا آنجا که می فرماید:
شما را چه شده ، دارویتان چیست ؟ مداوای شما چیست ؟ آنها هم مردانی هستند مثل شما؟ (341)
و سرانجام حضرتش مردم کوفه را نفرین نمود، و فرمود: بخدا قسم پسری از قبیله بنی ثقیف بر شما مسلط خواهد شد که از حق روی گردان است ، سبزه شما را می خورد و پیه شما را آب می کند، بیاور ای اباوذحه آنچه داری ، (نهج البلاغه)
و در جاهای دیگر: بعد از اینکه بسر ابن ارطاة از جانب معاویه ، یمن را اشغال نمود حضرت در خطبه فرمود: بخدا نمی بینم مگر اینکه این گروه بزودی بر شما پیروز می شوند، این نه بخاطر حقانیت آنهاست بلکه بخاطر فرمانبرداری و استقامت آنها و در مقابل معصیت شماست ، بخاطر کمک دادن آنها و رها کردن شماست ، بخاطر آباد کردن آنها شهرهای خودشان را و فاسد نمودن شما شهرهای خودتان است .
بخدا سوگند ای اهل کوفه دوست داشتم شما را مثل ده دینار با یک دینار عوض کنم - ده تا از شماها بدهم و یکی از آنها بگیرم !! سپس دستهای خویش را به آسمان بلند نموده عرضه داشت :
خدایا من از اینها ملول و اینها هم از من ملول شدند، من از دست اینها ناراحت و اینها هم از من ، بجای اینها بهتر از این را به من بده و به اینها بدتر از من نصیبت کن .
خدایا تعجیل کن (در عقوبت ایشان) به وسیله جوان ثقفی آن مرد متکبر که سبزی اینها را بخورد.
و میان اینها به حکم جاهلیت حکم کند و از نیکانشان نپذیرد و از گنه کارانشان نگذرد. (342)
و این چنین بود که مردم عراق پس از امام حسین دیگر روز خوش ندیدند،

پس از حضرت علی ، معاویه بر سر کار آمد و کرد آنچه کرد، که قبلا اندکی از آن را در جنایات معاویه بر شیعیان ذکر کردیم ، و همینطور مصیبت آنها ادامه داشت و در کمال ذلت به سر بردند تا در زمان حجاج ابن یوسف ثقفی که جنایتکار تاریخ اسلام به شمار می آید، شعبی گوید: اگر هر امتی خبیث و فاسق خود را بیاورد و ما حجاج را بیاوریم ، ما بر همه غلبه خواهیم کرد. (343)
این جنایتکار که حرمتی برای اسلام و مسلمین باقی نگذارد بیست سال بر عراق حکومت کرد و تا توانست از شیعیان کشت و شکنجه نمود و به زندان افکند، که فجایع اعمال او در تاریخ مذکور است ، و بسیاری او را کافر می دانند، همو که گفته اند یکصد و بیست هزار نفر را با شکنجه کشت و وقتی مرد هشتاد هزار نفر در زندان محبوس بودند که سی هزار نفر از آنها زنان بودند.(344)
هان ای ملت بزرگوار و شهیدپرور ایران ، انقلاب اسلامی خود را که نتیجه آن همه فداکاری و شهادتها و شکنجه هاست از دل و جان پاسدارید.
مبادا که دل به دنیا دهیم و از انقلاب خود بخاطر حرص و طمع و یا مشکلات ، غافل گردیم و یا به آن پشت کنیم ، امروز حکومت اسلامی نعمت عظمای الهی است ، همان است که قرنهای متمادی آرزوی انبیاء و اولیاء بوده است ، اما نصیب من و شما شده است ، شما این نعمت ارزشمند را ارزان بدست نیاوردید که ناچیز بپندارید.
ناشکری و ناسپاسی و بی توجهی به دین و نقشه های دشمنان دین ، و رها کردن دین در مقابل دشمنان ، سرنوشتی سخت و عذابی دردناک در پی دارد که مردم کوفه امروز عبرت ما می باشند،
سربلند باد ملت قهرمان ایران ، برافراشته باد پرچم جمهوری اسلامی ایران و نهضت همیشه جاوید کربلای حسینی ، پرطنین باد خروش مسلمین جهان و شعار کوبنده : ما اهل کوفه نیستیم ، علی تنها بماند.
مهر ترا به عالم امکان نمی دهم
این گنج پربهاست که ارزان نمی دهم
جان می دهم به شوق وصال تو یا حسین
تا بر سرم قدم ننهی ، جان نمی دهم
ای خاک کربلای تو مهر نماز من
آن مهر را به مهر سلیمان نمی دهم

پی نوشتها

1- كمال الدين ج 1 ص 318.
2- فضائل الشيعة و اختصاص شيخ مفيد - ره .
3- تفسير فرات ابن ابراهيم ص 207.
4- الغدير ج 7 ص 301 از خصائص نطنزى .
5- كامل الزيارات ص 56 و اصول كافى ، باب مولد الحسين حديث 4.
6- بحار ج 43 ص 243 از امالى صدوق - ره -
7- بحار، ج 43 ص 243 از امالى صدوق - ره -
8- بحار ج 43 ص 238 از عيون اخبارالرضا عليه السلام .
9- بحار ج 43 ص 243 از امالى صدوق و ص 245 از عيون و ص 254 از مناقب .
10- اصول كافى باب مولد الحسين حديث 4.
11- كامل الزيارات ص 50.
12- كامل الزيارات ، ص 53.
13- كامل الزيارات ، ص 70.
14- كامل الزيارات ص 68.
15- كامل الزيارات ص 53.
16- بحار ج 43 ص 286.
17- بحار ج 43 ص 285.
18- مدينة المعاجز ص 259.
19- مدينة المعاجز ص 259.
20- بحار ج 43 ص 265 و 264.
21- بحار ج 43 ص 269.
22- بحار ج 43 ص 281.
23- بحار ج 43 ص 291.
24- بحار ج 43 ص 291.
25- نفس المهموم ص 15.
26- اصول كافى .
27- اصول كافى .
28- بصائرالدرجات ص 408.
29- بصائرالدرجات ص 208.
30- مدينة المعاجز ص 247.
31- مدينه المعاجز ص 246.
32- مدينه المعاجز ص 246.

33- بحار ج 44 ص 184.
34- شریح نهج البلاغه ج 4 ص 31 ابن ابی الحدید.
35- صحیح بخاری در سه جا جزء اول کتاب العلم و در کتاب المرض و کتاب الجهاد و السیر، صحیح مسلم آخر باب وصایا، احمد ابی حنبل در مسند جزء اول ص 325 (منقول از کتاب النص و الاجتهاد)
36- برای اطلاع از این جریان به کتب مورخین اسلام مثل تاریخ طبری و ابن اثیر و طبقات ابن سعد و غیره مراجعه شود.
37- شهرستانی در ملل و نحل نیز این جمله را نقل نموده است .
38- این حدیث را به الفاظ و مضامین گوناگون و شبیه به یکدیگر بزرگان اهل سنت مانند خوارزمی در مناقب ص 39 و حاکم در مستدرک 3 ص 149 و ذهبی در تلخیص و دیگران آورده اند راجع الغدیر ج 2 ص 301 و 302.
39- داستان تهدید خانه حضرت فاطمه را به آتش ، بزرگان اهل سنت همانند جوهری در السقیفه و ابن قتیبة در الامامة و السیاسة و طبری در تاریخ خود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج 1 نقل نموده اند.
40- ملل و نحل شهرستانی در مساءله یازدهم از متفردات نظام .
41- تاریخ طبری ج 2 ص 619، ذهبی در میزان الاعتدال ج 3 ص 215 و ابن قتیبة در الامامة و السیاسة (السبعة السلف ص 16.)
42- جریان مذکور را عموم مورخین و ترجمه نویسان همانند طبری و ابن اثیر و زبیر ابن بکار و سایرین ذکر کرده اند و از مسلمات تاریخ است .
43- کنزالعمال 5/237 و عماد ابن کثیر در مسند صدیق از حاکم نیشابوری (النص و الاجتهاد)
44- کنزل العمال شماره 4862 و جامع بیان العلم
45- طبقات ابن سعد 5/140.
46- تذکرة الحفاظ ذهبی و ابن عساکر (اضواء علی السنة المحمدیه)
47- تذکرة الحفاظ ذهبی و ابن عساکر (اضواء علی السنة المحمدیه)
48- مآخذ قبل .
49- حاکم در مستدرک ص 102 جلد 1 (اضواء علی السنة المحمدیه)
50- ابن سعد و ابن عساکر (اضواء علی السنة المحمدیه)
51- مسند احمد 4:99 (الغدیر ج 10 ص 351)
52- حاکم نیشابوری در مستدرک 3:124 و ذهبی در التخلیص آورده اند و هر دو به صحت آن اعتراف کرده اند (النص و الاجتهاد)
53- النص و الاجتهاد.
54- فخر رازی در تفسیر کبیر و قوشجی در شرح التجرید و دیگران (الفصول المهمه ص 63) و شرح ابن ابی الحدید ج 1)
55- جزء اول ص 50 (بنقل از النص و الاجتهاد)

56- شرح تجرید قوشجی که از محققین اهل سنت می باشد.
57- شرح تجرید قوشجی .
58- دلائل الصدق ج 3 ص 99 از قوشجی در شرح تجرید.
59- به نقل از النص و الاجتهاد.
60- به نقل از النص و الاجتهاد.
61- صحیح بخاری کتاب صلاة التراویح
62- احمد امین در ص 287 از فجرالاسلام به نقل النص و الاجتهاد.
63- تمام مورخین در حوادث سال 17 هجری این جریان را نگاشته اند، همانند حاکم نیشابوری در مستدرک و آن را صحیح شمرده است .
64- علامه امینی در الغدیر ج 6 ص 187 نیز این حکم را از مالک آورده است که : ابی عمر ابن الخطاب ان یورث احدا من الاعاجم الا احدا ولد فی العرب .
65- سلیم ابن قیس ص 174.
66- راجح الانساب للبلاذری
67- مسند احمد و مستدرک حاکم
68- کشف البیان از ابن ابی الحدید ج 2
69- الغدیر ج 8 از ابن قتیبه در معارف و ابوالفداء در تاریخ ج 1 ص 168 و غیر هم
70- الغدیر ج از ابن قتیبه در معارف و ابوالفداء در تاریخ ج 1 ص 168 و غیر هم
71- الغدیر ج 8 ص 259 از شرح ابن ابی الحدید ج 1 ص 61 و حلبی در سیره ج 2 ص 87.
72- الغدیر ج 8 ص 260 از مستدرک حاکم 4:479 و ابن حجر در صواعق ص 108 و غیر هم .
73- الغدیر ج 8 ص 268 از هیثمی در مجمع الزوائد 10:72 و طبرانی و سیوطی در جمع الجوامع .
74- الغدیر ج 8 از ابن حزم در محلی 5: 86 و ملک العلماء، در بدایع 1:276 و غیرهما
75- تطهیرالجنان هامش الصواعق ص 142 (الغدیر ج 8 ص 264)
76- ابن عساکر در تاریخ خود 4:227.
77- بلاذری در الانساب 5/28 و 27 (الغدیر ج 8 ص 242 و 243)
78- بلاذری در الانساب 5:33 و ابوفرج در آغانی و ابوعمرو در استیعاب و مسند احمد و سنن بیهقی (الغدیر ج 8 ص 274)
79- شرح ابن ابی الحدید ج 1:67 (الغدیر ج 8/277)
80- شرح ابن ابی الحدید ج 3:411
81- استیعاب 2:69 (الغدیر 8:278)

82- ابن عساکر در تاریخ خود 6:407 (الغدیر 8:278)
83- الغدیر ج 8، و مخفی نماند که عثمان در نبرد اخیری که آفریقا بطور کامل فتح شد، خمس آنرا به مروان واگذار کرد همچنانکه قبلا ذکر شد.
84- اسدالغابة 3:173 و الاصابة 2:317، سنن ابی داود 2:220 و غیره (از الغدیر)
85- الغدیر ج 8 ص 279
86- الغدیر ج 8 ص 290 و این عبدالله پسر دائی عثمان می شود.
87- مسند احمد 1:62 (الغدیر ج 8 ص 291)
88- نهج البلاغه خطبه سوم .
89- الغدیر ج 8 ص 249 از کتب بسیاری از اهل سنت مثل تفسیر و تاریخ طبری ، و غیره نقل می نماید فراجع
90- الغدیر ج 8 ص 251 از کنزالعمال 6:91.
91- مستدرک حاکم 4:471، کنزالعمال 6:39.
92- النص و الاجتهاد.
93- تتمه المنتهی ص 26
94- تتمه المنتهی ص 29 و 30
95- کشف الهاویه ص 16
96- مسند احمد 4:421، کتاب صفین ص 246، لسان العرب ج 7 و ج 9 (الغدیر ج 1 ص 140)
97- تاریخ طبری 11:357 و بلاذری در تاریخ خود ج 1 (الغدیر ج 10 ص 141)
98- ج 8 الغدیر ص 312
99- تاریخ طبری 11:357، شرح ابن ابی الحدید 1:348، تهذیب التهذیب 2:428 (الغدیر ج 10 ص 142
تا 147)
100- الغدیر ج 10 ص 179
101- این احادیث در کتب متعدد شامل موطا مالک 2:59، سنن نسائی 7:279 و سنن بیهقی 5:280، صحیح مسلم 5:43 مسند احمد 5:319 و غیره آمده است . (الغدیر ج 10 ص 185)
102- جریان الحاق زیاد به ابوسفیان از مسلمات تاریخ است به کتابهای تاریخ ابن عساکر و ابن اثیر و عقد الفرید و تاریخ یعقوبی و مروج الذهب و شرح ابن ابی الحدید و غیر هم مراجعه شود.
103- شرح ابن ابی الحدید ج 10 ص 101 (الصحیح فی سیرة النبی)
104- تاریخ طبری ج 6:184 (الغدیر ج 10 ص 334)
105- تاریخ ابن عساکر 3:103 و اسدالغابة 1:115 (الغدیر ج 10 ص 336)

106- مروج الذهب 3:454 و شرح ابن ابی الحدید ج 5 ص 129.
107- کتاب صفین ص 348 (الغدیر ج 10 ص 352)
108- مستدرک حاکم ج 4:486 (الغدیر ج 10 ص 352)
109- مسند احمد 4:99 (الغدیر ج 10 ص 351)
110- مروج الذهب ، ج 3 ص 14.
111- شرح ابن ابی الحدید ج 3 ص 15 (الغدیر ج 11 ص 28 و دلائل الصدق ج 1 ص 6)
112- شرح ابن ابی الحدید ج 3 ص 15 (الغدیر ج 11 ص 28 و دلائل الصدق ج 1 ص 6)
113- شرح ابن ابی الحدید 1:361
114- ابن ابی الحدید ج 1:361 (الغدیر ج 11 ص 29)
115- ابن ابی الحدید ج 1:361 (الغدیر ج 11 ص 30)
116- تاریخ طبری ج 6:132 (الغدیر ج 11 ص 29)
117- صحیح مسلم 8:27 و تاریخ ابن کثیر 8:119 (الغدیر ج 111 ص 89)
118- به الغدیر ج 7 ص 198 و 89 و 298 و 299 مراجعه شود، احادیث مربوط به مناقب حضرت علی علیه السلام قطعی و در کتب معتبر اهل سنت موجود است به مناقب ابن مغازلی رجوع شود.
119- صحیح بخاری ج 3 باب قتل ابی جهل (دلائل الصدوق ج 1 ص 7)
120 تا 235
120- کتاب صفین به نقل الغدیر ج 10 ص 290
121- روزی برای پیامبر اکرم مرغ بریانی را هدیه آوردند، حضرت دعا نمود که خدایا محبوبترین خلق خود را نزد من بفرست تا با من از این مرغ بخورد، و علی آمد، و طبق برخی روایات انس ابن مالک آنجا حضور داشت ، آرزو کرد تا ابوبکر و یا عمر بیایند، لذا چند بار حضرت امیر را برگرداند، تا بالاخره پیامبر متوجه شده و فرمود: برو در را باز کن و حضرت علی تشریف آورد، حدیث مذکور را بسیاری از علماء اهل سنت روایت کرده اند.
122- دلائل الصدق ج 1 ص 4 از ذهبی در تذکرة الحفاظ
123- دلائل الصدق ج 1 ص 5 از ابن خلکان در وفیات الاعیان .
124- دلائل الصدق ج 1 از ابن حجر در تهذیب التهذیب
125- صواعق ابن حجر ص 81 بنقل الغدیر ج 11 ص 6
126- الغدیر ج 11 ص 7
127- ابن ابی الحدید ج 3 ص 15، دلائل ص 6 ج 1
128- تاریخ طبری 6:77-81 و تاریخ ابن عساکر و ابن کثیر و غیرهم و کامل ابن اثیر 3:162-167 (الغدیر ج 11 ص 20)
129- کشف الهاویه ص 255

130- کشف الهاویه ص 255.
131 تا
131- ابن ابی الحدید ج 3:15 از الغدیر ج 11 ص 29، 28.
132- ابن ابی الحدید ج 3:15 از الغدیر ج 11 ص 29، 28.
133- الغدیر ج 11 ص 31.
134- تتمة المنتهی ص 62 از ابن ابی الحدید
135- الغدیر ج 11 ص 32
136- دلائل الصدق ج 1 ص 6
137- به کتاب سلیم ص 108 مراجعه شود.
138- احتجاج ج 2 ص 18 و بحار ج 44 ص 127
139- شرح ابن ابی الحدید ج 4 ص 104
140- الامامة و السیاسة ج 1 ص 13 از شبهای پیشاور ص 512
141- ج 3 ص 351 چاپ مصر از شبهای پیشاور ص 518
142- تاریخ طبری ج 2 و ذهبی در میزان الاعمال ج 3
143- شبهای پیشاور ص 64
144- الامامة و السیاسة ج 1 ص 14 از شبهای پیشاور ص 711
145- نهج البلاغه
146- الامامة و السیاسة ص 23، کامل ابن اثیر و کنزالعمال از دلائل الصدق ج 3 ص 106
147- ابن حجر در تطهیرالجنان هامش الصواعق از الغدیر ج 8 ص 264
148- مسعودی در مروج الذهب و ابن ابی الحدید ج 4:11 و مقاتل الطالبین (الغدیر ج 11 ص 9)
149- شرح ابن ابی الحدید ج 4 ص 57
150- شرح ابن ابی الحدید ج 4 ص 57، 58
151- شرح ابن ابی الحدید ج 4 ص 57، 58
152- شرح ابن ابی الحدید ج 4 ص 61
153- الغدیر ج 11 ص 7 از ابن ابی الحدید ج 4:16
154- احتجاج طبرسی ج 1 ص 148
155- و هنگامی که به حضرت پیشنهاد بیعت و مخالفت با خلفا را می دادند حضرت می فرمود: من با پیامبر پیمانی دارم که بر سر آن پیمانم . و صدیقه طاهره در خطبه غراء خویش پس از رحلت پیامبر فرمود: این (انحراف) در حالیست که عهد نزدیک و جراحت (رحلت پیامبر) وسیع و زخم بهبود نیافته و پیامبر هنوز دفن نشده ، پیشدستی کردید، بخاطر اینکه مبادا فتنه ای واقع شود، بدانید که در فتنه افتادند و جهنم بر کافرین احاطه دارد - احتجاج طبرسی .
156- سفینة البحار ج 1

157- کامل ابن اثیر ج 2 ص 518 و 522
158- کامل ابن اثیر ج 2 ص 518 و 522
159- کامل ابن اثیر ج 2 ص 526
160- الغدیر ج 8 ص 287
161- بحار ج 41 ص 116
162- بحار ج 41 ص 131
163- بحار ج 41 ص 133
164- بحار ج 41 ص 113
165- الغدیر ج 8 ص 282
166- الغدیر ج 8
167- الغدیر ج 10 ص 264
168- بحار ج 44 ص 298 از خصال و امالی صدوق ره .
169- بحار ج 44 ص 269
170- تاریخ طبری ، 7:4 و کامل ابن اثیر 4:45 و تاریخ ابن کثیر 8:216 (الغدیر ج 10 ص 255)
171- تاریخ ابن عساکر، 7:372 (الغدیر ج 10 ص 255)
172- تاریخ ابن عساکر و کامل ابن اثیر 4:45 (الغدیر ج 10 ص 255)
173- کامل ابن اثیر 4:45، و تاریخ ابن کثیر 8:216 (الغدیر ج 10 ص 255)
174- الامامة و السیاسة 1:153، جمهرة الخطب 2:242 (الغدیر ج 10 ص 162)
175- الامامة و السیاسة 1:131، جمرة الرسائل (الغدیر ج 10 ص 160)
176- الغدیر ج 10 ص 228 به بعد.
177- تتمه المنتهی و الفصول المهمة ، مؤ لف گوید: یادمان هست که دختر پیامبر در مدینه فرمود: از این شتر خلافت به جای شیر، خون تازه خواهند دوشید! و سیدالشهداء در نامه ای نسبت به کسانی که او را یاری نکردند فرمود: به رستگاری نرسند!!
178- الفصول المهمه از العقد الفرید.
179- کامل ابن اثیر ج 4 ص 123
180- مؤ لف گوید: چقدر تفاوت است میان سیدالشهداء که بخاطر حفظ حرمت حرم خدا، از مکه خارج شد تا دشمن آن حریم مقدس را هتک نکند، و میان عبدالله ابن زبیر که راضی شد دوبار خانه خدا بخاطر او مرود بی احترامی قرار گیرد و نابود شود.
181- ابن اثیر و مروج اللذهب
182- الفصول ص 118
183- کشف الهاویه ص 39

184- مروج الذهب ج 3 ص 67 و 68
185- دلائل الصدق ج 3 ص 109
186- تتمة المنتهى ص 45 و 46.
187- نفس المهموم ص 43.
188- همان مآخذ ص 127
189- نفس المهموم ص 131
190- همان مآخذ ص 162
191- نفس المهموم ص 227، در اینکه قاتل سیدالشهداء کیست ، میان علماء اختلاف است ، مشهور این است که شمر است ، اما بسیاری سنان را نام می برند.
192- نفس المهموم ص 260 از کامل ابن اثیر.
193- نفس المهموم ص 43
194- همان مآخذ ص 45
195- نفس المهموم ص 274
196- شرح ابن ابی الحدید ج 10 ص 101 (الصحیح فی سیره النبی الاعظم)
197- طبری و ابن عساکر در تاریخ خود، (الغدیر ج 8)
198- مروج الذهب ج 3 ص 216
199- نفس المهموم ص 262 از شرح ابن ابی الحدید
200- الغدیر
201- دلائل الصدق ج 1 ص 29
202- الصحیح فی سیرة النبی الاعظم به نقل از الاصابة ج 3 ص 159
203- الصحیح فی سیرة النبی الاعظم .
204- النصایح الکافیة تاءلیف محمد ابن عقیل که از جاحظ و کامل مبرد نقل می کند و شرح ابن ابی الحدید ج 15 ص 242 و البدایة و النهایة ج 9 و سنن ابی داود ج 4 (الصحیح فی سیرة النبی الاعظم)
205- العقد الفرید ج 2 ص 354 (الصحیح فی سیرة النبی الاعظم)
206- اغانی ج 19 ص 59 (الصحیح فی سیرة النبی الاعظم)
207- السبعة السلف ص 236
208- الصحیحین به نقل علامه حلی ره در نهج الحق (دلائل الصدق ج 1 ص 409)
209- رواه البغونی فی باب ادب الخلا در مصابیح (دلائل الصدق ج 1 ص 410)
210- دلائل الصدق ج 1 ص 411
211- غزالی در احیاءالعلوم به نقل از دلائل الصدق ج 1 ص 402
212- دلائل الصدق ج 1 ص 389

213- صحیح بخاری در کتاب عیدین و کتاب جهاد (از دلائل الصدق ج 1 ص 391)
214- به نقل از دلائل الصدق ج 1 ص 419
215- بخاری در تفسیر سوره ق (دلائل الصدق ج 1 ص 421)
216- بخاری در کتاب التوحید (دلائل الصدق ج 1 ص 423)
217- قبلا مدارک این حوادث ذکر شده است .
218- الصحیح فی تاریخ النبی الاعظم .
219- مسعودی در مروج الذهب در احوالات ولید ابن یزید
220- مروج الذهب ج 3 ص 216
221- الغدیر
222- شرح ابن ابی الحدید
223- الغدیر ج 8 ص 166 و 264
224- مسعودی در مروج الذهب
225- کامل الزیارات ص 332
226- نفس المهموم ص 49
227- نفس المهموم .
228- کامل الزیارات ص 73
229- نفس المهموم ص 129
230- نفس المهموم ص 203
231- همان مآخذ ص 220
232- نفس المهموم ص 228
233- نفس المهموم ص 188
234- نفس المهموم .
235- نفس المهموم از شیخ مفید

236- معالی السبطین ص 24
237- نفس المهموم .
238- نفس المهموم .
239- نفس المهموم .
240- همان مآخذ
241- نفس المهموم .
242- معالی السبطین
243- همان مآخذ
244- معالی السبطین ص 52 و 53
245- نفس المهموم .
246- نفس المهموم .
247- معالی السبطین ص 57
248- معالی السبطین 58
249- نفس المهموم ص 246
250- نفس المهموم ص 252
251- نفس المهموم .
252- نفس المهموم .
253- نفس المهموم از ارشاد.
254- نفس المهموم .
255- نفس المهموم .
256- نفس المهموم .
257- نفس المهموم ، ص 276 از اثبات الوصیة
258- نفس المهموم .
259- نفس المهموم .
260- نفس المهموم از شیخ مفید و کامل ابن اثیر
261- نفس المهموم از ملهوف .
262- نفس المهموم از بصائر
263- احادیث این باب از کتاب شریعت وسائل الشیعة ج 10 ذکر شده است .
264- وسائل الشیعه ، ج 10، ص 341
265- همان مآخذ ص 348
266- وسائل الشیعه و هامش آن ج 10 ص 350
267- وسائل الشیعه ج 10 ص 353

268- وسائل الشيعه ج 10 ص 360
269- همان مآخذ ص 330
270- همان مآخذ
271- وسائل الشيعه ج 10 ص 386
272- كامل الزيارات اختصارا
273- دارالسلام ج 2 ص 279
274- داستانهاى شگفت حضرت آية الله شهيد دستغيب ص 243
275- وسائل الشيعه ج 10 ص 320
276- كامل الزيارات ص 147
277- كامل الزيارات ص 147
278- همان مآخذ ص 87
279- وسائل الشيعه ج 10 ص 319
280- همان مآخذ
281- همان مآخذ ص 402
282- وسائل الشيعه ج 10 ص 362
283- احاديث مذكور از ج 10 كتاب وسائل الشيعه نقل شده است .
284- كامل الزيارات ص 112
285- كامل الزيارات ص 167
286- دارالسلام ج 2 ص 331
287- كامل الزيارات ص 106
288- كامل الزيارات .
289- كامل الزيارات
290- همان مآخذ ص 285
291- بحار ج 44 ص 284
292- بحار ج 44 ص 270
293- كامل الزيارات ص 101
294- كامل الزيارات ص 111
295- كامل الزيارات ص 260
296- همان مآخذ ص 276
297- همان مآخذ ص 116
298- همان مآخذ ص 262
299- كامل الزيارات ص 105
300- كامل الزيارات ص 80
301- كامل الزيارات ص 83
302- كامل الزيارات ص 87
303- همان مآخذ ص 108

304- همان مآخذ
305- همان مآخذ
306- كامل الزيارات ص 101
307- همان مآخذ ص 106
308- نفس المهموم .
309- كامل الزيارات ص 79
310- همان مآخذ ص 79
311- كامل الزيارات ص 72
312- همان مآخذ ص 74
313- وسائل ج 10 ص 391
314- همان مآخذ ص 396
315- همان مآخذ
316- همان مآخذ ص 391.
317- وسائل الشيعه ، ص 393
318- همان مآخذ ص 396
319- كامل الزيارة ص 55
320- كامل الزيارات ص 64
321- داستانهاى شگفت ، ص 199
322- همان مآخذ.
323- بحارالانوار.
324- بحار ج 44 ص 287
325- دارالسلام ج 2 ص 233
326- دارالسلام ج 2 ص 74
327- داستانهاى شگفت ص 254
328- داستانهاى شگفت ، ص 160
329- داستانهاى شگفت ص 164
330- داستانهاى شگفت ص 38
331- داستان مزبور را آية الله دستغيب از ثقه با فضيلت محمد حسن مولوى كه از واعظ مزبور شنيده بود، نقل مى نمايند (داستانهاى شگفت ص 309)
332- داستانهاى شگفت ص 15 تاءليف آية الله دستغيب .
333- داستانهاى شگفت ، ص 53
334- داستانهاى شگفت ص 58
335- داستانهاى شگفت ص 177
336- داستانهاى شگفت ص 89
337- سبب مشهور شدن ايشان به اين لقب اين بود كه هر شب در مسجد

گنج که متصل به خانه اش بود، بخاطر اخلاص و ارادت فراوان به سیدالشهداء و مواظبت در خواندن زیارت عاشورا پس از نماز جماعت ، یکی دو نفر روضه می خواندند، سپس سفره آبگوشت را پهن می کردند هر کس مایل بود می خورد و هر که می خواست همراه خود به خانه اش می برد.

338- داستانهای شگفت ص 116

339- دارالسلام ج 2 ص 246

340- نهج البلاغه خطبه 27

341- نهج البلاغه خطبه 19

342- تتمة المنتهی ص 68

343- همان مآخذ.

344- الغدیر ج 10 ص 54

7- داستانهای شگفت انگیز از زیارت عاشورا و تربت سید الشهدا (ع)

مقدمه

سند و فضیلت زیارت عاشورا
زیارت عاشورا اگرچه به حسب ظاهر از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام نقل شده ؛ زیرا صفوان که از یاران امام باقر و امام صادق علیهماالسلام است می گوید : (من در روز عاشورا در خدمت امام باقر علیه السلام بودم که این زیارت را قرائت فرمودند) .
همچنین می گوید : (امام صادق علیه السلام پس از زیارت امیرالمؤ منین علیه السلام به طرف کربلا اشاره کردند و این زیارت را قرائت کردند) .
اما در واقع این زیارت از ناحیه خود خداوند متعال نازل شده و از احادیث قدسی است ؛ چون شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان از امام صادق علیه السلام نقل می کند که : (آن حضرت از پدر بزرگوارش و ایشان از اجداد طاهرینش و آنان از پیامبر اکرم و آن حضرت از جبرئیل و جبرئیل از خداوند متعال نقل می کنند که حضرت احدیّت به ذات مقدس خود قسم خورده که هر کس امام حسین علیه السلام را با این زیارت ، از دور یا نزدیک زیارت کند ، زیارت او را می پذیرم و خواهش و حاجت او را برآورده می کنم و فوز به بهشت و آزادی از جهنم را به او عطا می کنم و شفاعت او را در حق هر کس که بخواهد قبول می نمایم) .
سپس امام صادق علیه السلام به صفوان می گوید : (هر گاه حاجتی پیدا کردی این زیارت را بخوان که بر آورده خواهد شد) .
همچنین در بحارالانوار از علقمة بن محمد حضرمی از امام باقر علیه السلام حدیثی را نقل کرده که مضمونش چنین است که حضرت فرمود : (هر کس امام حسین علیه السلام را با این زیارت (زیارت عاشورا) زیارت کند خداوند متعال صد هزار درجه به او بدهد و مثل کسی باشد که با امام حسین علیه السلام شهید شده باشد و از آن روزی که امام حسین علیه السلام شهید شده و هر پیغمبر و رسولی و هر کس که آن حضرت را زیارت کرده خداوند ثواب همه آنها را در نامه اعمال او بنویسد) . (1)
همانگونه که در بحث خداشناسی ، اول باید انسان ظرف وجودی اش را از همه آلودگی ها پاک کند و با گفتن (لا اله) نفی الوهیت از همه خدایان دروغین و طواقیت بنماید آنگاه با گفتن (الا اللّه) تسلیم در مقابل حضرت احدیت شود .
در زیارت عاشورا نیز همین مسأ له حاکم است و به قول عرفا و حکما ، اول باید تخلیه صورت گیرد سپس تحلیه انجام شود؛ یعنی برای اینکه انسان ملبّس به لباس مقدس تولاّ و تبرّا شود و شیعه و پیرو بودن خود را به اثبات برساند اول باید از دشمنان حضرات معصومین تبرّی بجوید و

ظرف وجودی اش را پاک سازد تا خودش را آماده کند برای تقدیم سلام به حضور مقدس امام حسین و اولاد و اصحاب آن حضرت .
روی این حساب است که در زیارت عاشورا دستور داده شده که اول باید دشمنان و ظالمان و ستمگران به خاندان عصمت و طهارت را لعن و نفرین کرد بعد خدمت امام حسین علیه السلام سلام داد . اما برای اینکه انسان کاملاً دشمنی خود را نسبت به دشمنان اهل بیت و امام حسین علیه السلام و دوستی خود را نسبت به خاندان پیامبر اکرم مخصوصاً حضرت اباعبداللّه الحسین برساند باید اول صد مرتبه لعن و نفرین کند بعد صد مرتبه سلام و درود و تحیت . که منقول است خیلی از بزرگان و مراجع و عرفا ، زیارت عاشورا را با صد بار لعن و سلام می خواندند از جمله نقل شده که امام خمینی رحمه الله علیه چنین زیارت می کردند .
همچنین حضرت آیة اللّه العظمی بهجت می گوید : (شیخ انصاری زیارت عاشورا با صد لعن و سلام می خواندند) .
بنابراین ، زیارت عاشورا محکی است که شیعیان و دوستان اهل بیت را به منصّه ظهور و بروز می رساند و به همین جهت است که دشمنان خاندان نبوت و رسالت ، مخصوصاً وهّابیها ، در کربلا و نجف و عتبات عالیات و مکه و مدینه از به همراه بردن و خواندن مفاتیح مخالفت می کنند که عمده مخالفتشان به خاطر زیارت عاشورا است .
چند تذکر در مورد زیارت عاشورا
1 اگر قرائت صد بار لعن و سلام در هنگام زیارت عاشورا باعث عسر و حرج و یا سبب نخواندن زیارت عاشورا شود اگر چنانچه بعد از هر بخش از لعن ها و سلام ها بگوید : (تسعاً و تسعین مرّه) ان شاء اللّه ثواب زیارت کامل را خواهد داشت .
2 در مفاتیح الجنان چند جمله در حاشیه زیارت عاشورا آمده یعنی : (و بالبرائة ممّن قاتلک و نصب لک الحرب و بالبرائة ممن اسّس اساس الظلم و الجور علیکم و ابرء الی اللّه و الی رسوله) .
چون در خیلی از کتب ادعیه معتبره این جملات جزء زیارت عاشورا آمده لذا خواندن این جملات الزامی است .
3 یکی از ویژگی های زیارت عاشورا علاوه بر ثواب عظیم اخروی که ذکر گردید باعث بر آورده شدن حاجتهای لاعلاج است ، شاهدش هم داستانهایی است که در کتاب آمده ؛ بدین سبب سفارش می شود هر کس برای هر حاجتی که متوسل به این زیارت شریف می شود 40 روز مرتب آن را قرائت نماید و افضل اوقات آن نیز بعد از نماز صبح و قبل از طلوع آفتاب است .
4 بعد از خواندن زیارت عاشورا حتماً دو رکعت نماز زیارت امام حسین علیه السلام را بخواند که همانند نماز صبح می باشد .

5 بعد از زیارت عاشورا و دو رکعت نماز ، دعای علقمه حضرمی را نیز بخواند که در مفاتیح الجنان با نام (دعای بعد از زیارت عاشورا) آمده است .
6 اگر کسی بتواند زیارت عاشورا را روزی دو بار بخواند خیلی خوب است ؛ یعنی یکبار اول شب و یا آخر روز و یک بار هم اول صبح و قبل از طلوع آفتاب ؛ زیرا از عارف بزرگ و جمال العارفین حضرت آیة اللّه سید علی آقا قاضی تبریزی منقول است که بعد از ارتحالشان کسی ایشان را در عالم رؤ یا دید و سؤ ال کرد : چه عملی در آنجا از همه مهمتر است ؟ می فرماید : (زیارت عاشورا . بعد می گوید : من پشیمانم که چرا روزی یکبار زیارت عاشورا را قرائت کردم و دوبار نخواندم) .
و امّا فضیلت تربت سیّدالشّهداء علیه السلام
در فضیلت تربت سیدالشهداء همین بس که در روایت آمده که : (خاک کربلا از چهار فرسخ تا چهار فرسخ از خاک بهشت است و در روز قیامت ضمیمه بهشت خواهد شد) .
شاهد این روایت هم قضیه ای است که بین یکی از منجمین غربی و یک عالم شیعی اتفاق افتاده که منجم مزبور ادعا می کرده که هر کس هر چه سؤ ال کند او جواب می دهد؛ عالم شیعی ، قطعه ای از تربت سیدالشهدا را در داخل دست خود می گیرد و می گوید : این چیست ؟ منجم مزبور پس از لحظاتی تأ مل رنگ چهره اش متغیر می شود و می گوید : من می دانم داخل دستت چیست آن قسمتی از خاک بهشت است اما متحیّرم از اینکه چگونه در دست تو قرار گرفته ! و بعد از اینکه می فهمد تربت فرزند پیامبر اسلام است مسلمان می شود .
قضیه دیگری که من خود از نزدیک شاهد آن بودم این است که : حدود 20 سال پیش در روستای ما به نام (روستای دستجرد قاقزان) از توابع استان قزوین که رودخانه نسبتاً بزرگی از دروازه روستا می گذرد و در ایام بارندگی از آنجا سیل جاری می شود ، روزی سیل مهیب و زیادی آمد ، جوری که مردم همه به وحشت افتادند و هر لحظه هم مقدار و شدّت سیل بیشتر و وحتشناک تر کی شد و عنقریب بود که سیل وارد کوچه ها و خانه ها گردد و تلفات و خسارات سنگینی را به بار آورد . در این هنگام به ذهن فرد یا افرادی خطور کرد که اگر مقداری تربت سیدالشهدا بریزند سیل فروکش می کند ، همین کار را کردند به فاصله خیلی کم سیل مقداری فروکش کرد و هر لحظه کمتر و کمتر شد تا جایی که دیگر خطر رفع شد و مردم از اضطراب و وحشت و نگرانی بیرون آمدند .
از این قبیل قضایا در عظمت تربت سیدالشهدا الی ماشاءاللّه است که ما بخشی از این داستانها را در کتاب حاضر آورده ایم .
بنابراین ، کسانی که تربت به همراه دارند حالا چه برای تبرّک و چه برای

نماز - باید احترام آن را نگه دارند . حتی کسانی که به زیارت کربلا و عتبات عالیات مشرّف می شوند (ان شاء اللّه خداوند به همه آرزومندان قسمت کند) باید احترام آنجا را نگه دارند و بدانند که در زمین بهشت دارند قدم بر می دارند .
از مقدس اردبیلی نقل شده که وقتی به کربلا مشرّف می شد به دستشوییهای آنجا نمی رفت بلکه به نوعی از انواع در بیرون چهارفرسخی تخلّی می کرد .
با اینکه خوردن خاک حرام است اما خوردن مقدار کمی از تربت امام حسین علیه السلام نه تنها حرام نیست بلکه سفارش به خوردنش شده و دوای هر دردی است ، چنانچه امام صادق علیه السلام فرموده :
(ما مریضهایمان را با تربت شفا می دهیم) .
البته اگر ما از تربت استفاده کردیم و دردمان دوا نشد به تربت بی اعتقاد نشویم ؛ چون امام صادق علیه السلام فرموده :
(وقتی تربت را از کربلا می برند جن خودشان را به تربت می مالند و اثر آن را می برند لذا فرموده وقتی تربت را می برید زیاد نام خدا را بر آن بخوانید تا سالم بماند) و تربت سالم محال است اثر نکند .
سؤ ال :
در اینجا سؤ ال مشترکی مطرح می شود و آن اینکه : چرا خداوند در زیارت و تربت امام حسین علیه السلام این همه ثواب و فضیلت قرار داده که در دنیا این همه فواید دارند و دوای هر دردی هستند و در آخرت هم دارای آن همه ثواب می باشند که زیارت عاشورا از همه زیارتها بالاتر است و تربت امام حسین هم از همه تربت ها حتی خاک کعبه و حرم پیغمبر بالاتر است ؟ !
جواب :
در اینجا یک جواب نقضی می دهیم و یک جواب حلّی :
اما جواب نقضی : همانطور که خداوند در بعضی از گیاهان ، اثر شفا بخشی قرار داده و در بعضی قرار نداده چه اشکال دارد که در زیارت و خاک و تربت هم همین کار را کرده باشد ، یعنی در تربت و زیارت سیدالشهدا این اثر را قرار داده باشد اما در غیر آنها نه حتی در خاک خانه خودش .
اما جواب حلی : و علت اینکه چرا فقط در زیارت و تربت سیّدالشّهدا چنین اثری را قرار داده و لا غیر بخاطر این است که مصیبت امام حسین از همه مصیبتها اعظم بوده حتی علی علیه السلام که اول مظلوم عالم است و حضرت صدیقه طاهره که اول مظلومه عالم است مصیبتشان در مقابل مصیبت امام حسین کوچک است ؛ زیرا وقتی حضرت امام حسن مجتبی مسموم گردیده بود و امام حسین علیه السلام بالای سر آن حضرت گریان

بود امام حسن خطاب به امام حسین علیه السلام فرمود : (حسین جان ! چرا گریان هستی هیچ مصیبتی به مصیبت تو نمی رسد) و جمله معروف (لا یوم کیومک یا اباعبداللّه) را امام حسن علیه السلام در همین جریان فرمودند .
عظمت حادثه کربلا
و در تاریخ است که : (وقتی حضرت آدم علیه السلام بخاطر ترک اولی از بهشت رانده شد و در زمین قرار گرفت بعد از حدود 200 سال گریه و ناله و اشک و آه ، خداوند متعال خواست به آدم ترحّم کند ، تابلویی را در جلو چشمش قرار داد و فرمود : خداوند را با این اسامی مقدس بخوان . و آن ، اسامی پنج تن آل عبا بود حضرت آدم خداوند را که به آن اسامی مقدس می خواند به اسم امام حسین علیه السلام که رسید حالش منقلب شد و اشک از دیدگانش جاری شد ، به خداوند عرض کرد : خدایا ! چه سرّی است اسم پنجمی را که بر زبان راندم اشکم جاری شد ؟
خداوند فرمود : ای آدم ! به آسمان نگاه کن . نگاه کرد دید آسمان همه اش دود و بخار است . عرضه داشت : پروردگارا ! این چیست من می بینم ؟
خداوند فرمود : این عطش و تشنگی حسین است و مصیبت تشنگی از همه مصیبتها بالاتر است . او فرزند آخرین پیامبر یعنی محمّد مصطفی است که امت جدّش آب را به روی او و اطفالش می بندند و او را تشنه شهید می کنند .
و در تاریخ کربلا هست که در روز عاشورا زبان مبارک امام حسین علیه السلام مانند چوب خشک شده بود و به لبهای مبارکش که می خورد زخم می کرد . آری دشمنان امام حسین حتی به طفل شیرخواره هم رحم نکردند ، علی اصغر مانند ماهی از آب بیرون افتاده لبان کوچکش را از تشنگی باز و بسته می کرد اما دشمن قسیّ القلب به جای آب ، تیر سه شعبه داد . و پیکر پاک اباعبداللّه الحسین علیه السلام را پس از شهادت در زیر پای سمّ اسبان لگدکوب کردند و خیمه ها را آتش زدند و سرهای مطهر شهدا را روی نیزه ها زدند و با اسرا آنگونه رفتار کردند .
لعنة اللّه علی القوم الظالمین .
بنابراین ، هیچ استبعادی ندارد که خداوند بخاطر این مصیبت عظمی که امام حسین و اهلبیت و فرزندان و یاران و اصحاب آن حضرت دیدند چنین اثری را در زیارت عاشورا و تربت سیّدالشهدا قرار دهد که حتی از مرگ قطعی هم شفا دهند و چیزهای محیّرالعقول را به وجود بیاورند .
اللهم ارزقنا زیارة الحسین علیه السلام و اولاده و اصحابه فی الدنیا و شفاعتهم فی الا خرة و اجعلنا من شیعتهم .
اللهم ارنی الطلعة الرشیدة و العزّة الحمیدة و اکحل ناظری بنظرة منی

الیه و عجل فرجه و سهل مخرجه .
اللهمّ اجعلنا من اعوانه و انصاره و شیعته و محبیه و الذابین عنه والمسارعین الیه فی قضاء حواجه و الممتثلین لاوامره و المستشهدین بین یدیه .
تقدیم به ساحت مقدس قطب عالم امکان ، عصاره خلقت ، سلاله احمد ، کهف الحصین و غیاث المضطر المستکین ، ولی اللّه الاعظم ، خاتم الاولیا ، بقیة اللّه فی الارضین حضرت حجة بن الحسن العسکری روحی و ارواح المشفقین لتراب مقدمه الفداء .
در پایان از برادر عزیز و ارجمندم جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای (سیّد عبداللّه حسینی) مدیر محترم انتشارات مهدی یار که قبول زحمت کردند و نشر و پخش این کتاب را به عهده گرفتند صمیمانه تقدیر و تشّکر می کنم .
همچنین از همسرم خانم ملاّیی که از سالیان گذشته در ثبت و ضبط و کارهای مقدماتی این کتاب و بقیه آثاری که امید است ان شاء اللّه به زیور طبع آراسته گردند مرا یاری کردند تشکّر می کنم .
والسّلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته
حیدر قنبری
2/10/1379
مطابق با 25 ماه مبارک رمضان

بخش اوّل : داستانهایی از زیارت عاشورا

سفارش مؤ كّد امام زمان (عج) به خواندن زيارت عاشورا

سيّد احمد رشتى مى گويد :
تاريخ 1280 هجرى قمرى به عزم زيارت بيت اللّه از رشت به تبريز رفتم و از آنجا مركبى كرايه كرده و روانه شدم ، در منزل اوّل سه نفر ديگر با من رفيق شدند .
در يكى از منازل بين راه خبر دادند كه قدرى زودتر روانه شويم كه منزل آينده خطرناک و مخوف است كوشش كنيد كه از كاروان عقب نمانيد .
از اين جهت دو سه ساعت به صبح مانده راه افتاديم هنوز يک فرسخ نرفته بوديم كه هوا منقلب شد و برف باريدن گرفت به طورى كه رفقا هر كدام سرهاى خود را به پارچه پيچيدند و تند رفتند من هم هر چه كردم كه بتوانم با آنها بروم ممكن نبود سرانجام از آنها عقب ماندم و ناچار از اسب پياده شده و در كنار راه نشسته و متحير بودم مخصوصاً به خاطر ششصد تومان پولى كه براى هزينه سفر همراه داشتم نگرانى بيشترى داشتم .
با خود گفتم : همين جا تا صبح مى مانم و به منزل قبلى بر مى گردم و از آنجا چند نفر مستحفظ به همراه داشته خود را به قافله مى رسانم .
در اين انديشه بودم كه در برابر خود باغى ديدم كه باغبانى با بيلش برف درختان را مى ريخت تا مرا ديد جلو آمد و گفت : كيستى ؟
گفتم : رفقايم رفتند و من مانده ام و راه را نمى دانم .
به زبان فارسى فرمود : نافله (2) بخوان تا راه را پيدا كنى . من مشغول نافله شدم نماز شب تمام شد باز آمد و فرمود : نرفتى ؟
گفتم : واللّه راه را نمى دانم .
فرمود : جامعه بخوان . (3)
من زيارت جامعه را از حفظ نداشتم و اكنون هم از حفظ ندارم از جا بلند شدم و زيارت جامعه را تماماً از حفظ خواندم .
باز آمد و فرمود : نرفتى و هنوز اينجايى ؟
بى اختيار گريه ام گرفت ، گفتم : آرى راه را نمى دانم .
فرمود : عاشورا (4) بخوان .
زيارت عاشورا را نيز از حفظ نداشتم و اكنون هم از حفظ ندارم از جا بلند شدم و مشغول زيارت عاشورا شدم و همه اش را حتى لعن و سلام و دعاى علقمه را از حفظ خواندم .
بار سوم آمد و فرمود : نرفتى و هستى ؟
گفتم : آرى نرفتم هستم تا صبح .
فرمود : من هم اكنون تو را به قافله مى رسانم . سپس رفت و بر الاغى سوار شد و بيل خود را به دوش گرفت و آمد .

فرمود : ردیف من بر الاغ سوار شو . من هم پشت سر او سوار شدم و افسار اسبم را کشیدم ، اسب اطاعت نکرد .
فرمود : جلو اسب را به من بده . عنان اسب را به دست راست گرفت و راه افتاد . اسب در نهایت تمکین پیروی کرد .
سپس دست مبارکش را بر زانوی من گذاشت و فرمود : شما چرا نافله نمی خوانید ؟
نافله ، نافله ، نافله ، سه بار تکرار کرد .
آنگاه فرمود : شما چرا عاشورا نمی خوانید ؟
عاشورا ، عاشورا ، عاشورا .
سپس فرمود : شما چرا جامعه نمی خوانید ؟
جامعه ، جامعه ، جامعه .
دقت کردم دیدم در وقت پیمودن راه به نحو دایره راه طی می کرد یک مرتبه برگشت و فرمود : اینها رفقای شمایند که کنار نهر آبی فرود آمده و برای نماز صبح وضو می گیرند .
پس من از الاغ پیاده شدم و خواستم سوار اسبم شوم نتوانستم آن آقا پیاده شد و بیل را در برف فرو کرد و به من کمک کرد تا سوار شدم و سر اسب را به طرف رفقایم بر گردانید من در این هنگام با خود گفتم این شخص کی بود که به زبان فارسی حرف می زد و حال آنکه زبانی جز ترکی و مذهبی جز عیسوی در آن نواحی نبود و چگونه با این سرعت مرا به قافله رساند ؟
برگشتم پشت سر خود را نگاه کردم دیدم کسی نیست . (5)

تأ ثّر از اینکه هر روز زیارت عاشورا را نخواندم

عالم جلیل آقای شیخ عبدالهادی حائری مازندرانی از والد خود مرحوم حاجی ملاّ ابوالحسن نقل کرده که من حاجی میرزا علی نقی طباطبایی را بعد از رحلتش به خواب دیدم و به او گفتم : آرزویی داری ؟ گفت : یکی و آن این است که چرا در دنیا هر روز زیارت عاشورا نخواندم . و رسم سید این بود که در دهه محرم زیارت عاشورا می خواند نه در تمام سال و لذا افسوس می خورد که چرا تمام سال نمی خواندم . (6)

مزد دادن امام زمان علیه السلام برای خواندن زیارت عاشورا

حاج سید احمد (رحمة اللّه علیه) برای من نوشت که روز جمعه در مسجد سهله در حجره نشسته بودم . ناگاه سید موقّر معمّمی بر من داخل شد که قبای فاخری و عبای قرمزی پوشیده بود ، نظری کرد به آنچه در زاویه حجره بود کمی از کتب و ظروف و فرشی بود فرمود :
برای حاجت دنیا کفایت می کند تو را و تو هر روز صبح به نیابت صاحب الزمان علیه السلام زیارت عاشورا می خوانی و خرجی هر ماهت را از من بگیر که محتاج احدی نباشی و قدری پول به من داد و گفت :
این کفایت یک ماه تو را می نماید .
و رفت رو به در مسجد و من به زمین چسبیده بودم و زبان من بند آمده بود و هر چه خواستم تکلّم بنمایم نتوانستم و حتی نتوانستم برخیزم تا سید خارج شد و همین که بیرون رفت گویا قیودی از آن بر من بود و باز شد و شرح صدری پیدا کردم پس برخاستم و از مسجد خارج شدم آنچه تفحص کردم اثری از آن آقا ندیدم . (7)

توسعه رزق و روزی با زیارت عاشورا

چون اول باب سه حدیث درباره زیاد شدن رزق و روزی با زیارت امام حسین علیه السلام است لذا این حکایت را هم می نویسم و دلیل دیگرش روضه خوانی تاجر نصرانی : عالم جلیل و زاهد مسلم آقای شیخ عبدالجواد حائری مازندرانی فرمود که : روزی کسی آمد خدمت خلد مکان شیخ زین العابدین مازندرانی (قدس اللّه سرّه العالی) و از تنگی معاش خود شکایت کرد؛ شیخ به او فرمود : برو حرم حضرت اباعبداللّه علیه السلام زیارت عاشورا بخوان رزق و روزی به تو خواهد رسید اگر نرسید بیا نزد من ، من خواهم داد رفت . بعد از زمانی ملاقات شد گفت : در حرم مشغول خواندن زیارت عاشورا بودم که کسی آمد وجهی به من داد و در توسعه قرار گرفتم . (8)

برآورده شدن حاجتهای آیت اللّه سیّد نجفی قوچانی توسط زیارت عاشورا

آیت اللّه سیّد نجفی قوچانی رحمه الله فرمود :
بعد از آنکه دوبار زیارت عاشورا را در اصفهان و هر بار به مدت چهل روز برای بر آورده شدن حاجتها و مطالب شرعی خود خواندم ، بحمداللّه به مراد خویش دست یافتم ، و به این زیارت اعتقاد پیدا نمودم ، برای همین پس از رسیدن به شهر نجف اشرف در اولین روز جمعه شروع به خواندن زیارت عاشورا نمودم و این بار غرضم ظهور حکومت امام زمان (عج) بود البته اگر خداوند آن را از من بپذیرد تا به شهادت و یا سروری نایل شوم و همه آنها نور علی نور است . من از کسانی نیستم که شیفته سرگرمیهای دنیا و کثافات آن باشم ، من شیفته مولای خویش صاحب الامر (عجل) هستم و از قید و بندهای جهان آزادم .
این زیارت را هر جمعه در نجف اشرف و یا در کربلا ، حتی در مسیر راه می خواندم ، و در یک سال آن را چهل جمعه می خواندم .
خداوند را بر سرّ درونم گواه می گیرم من امام عصر را بسیار دوست می دارم و از خداوند خواهان توفیق خدمتگزاری ایشان و حصول سرفرازی هستم . (9)

زیارت عاشورا و برطرف شدن دشواریها

یکی از علمای معروف شهر اصفهان در یادداشتهای خود می گوید : یکی از شبها در خواب به من الهام شد تا به فرد محترمی از اهالی شهر اصفهان که نام او را نیاورده مبلغ 45000 تومان بدهم ، و در صبح روز دوم در انجام آنچه در خواب به من دستور داده شده بود متحیر شدم که آیا آنچه را که در خواب درک نموده بودم صحیح بوده یا خیر ، از مقدار اندوخته خود نیز بی خبر بودم . وقتی آنها را شمردم 45000 تومان بود به دکان آن مرد محترم رفتم (من او را می شناختم وی صاحب دکان کوچکی بود) آنجا دو نفر را در مقابل دکانش دیدم در اولین فرصتی که یافتم به صاحب دکان گفتم : با تو کاری دارم ، تقاضا دارم با من به مکانی بیایی و سریع باز گردیم ، او را به مسجد النبی واقع در خیابان (جی) بردم . کارگران و بنایان در مسجد مشغول تعمیر بودند ، در یکی از گوشه های مسجد رو به قبله نشستیم ، به او گفتم : به من امر شده غم و غصه و مشکلی را که هم اکنون در آن به سر می بری از تو برطرف کنم ، از تو می خواهم مشکلت را برایم بازگو کنی ، به او بسیار اصرار کردم ، لیکن از گفتن سرباز زد ، سرانجام مبلغ را به وی دادم ، ولی مقدار آن را به او نگفتم ، مرد گریان شد و گفت : من مبلغ 45000 تومان مقروضم ، نذر کردم هر روز صبح به مدت چهل روز بعد از نماز صبح زیارت عاشورا بخوانم ، و امروز آخرین آن را خواندم . (10)

توصیه شیخ کبیر به خواندن زیارت عاشورا

شیخ محمد حسن انصاری اخوی زاده و داماد سرآمد فقها ، شیخ مرتضی انصاری دارای چند فرزند بود ، سومین فرزند ایشان (شیخ مرتضی) معروف به شیخ کبیر از اهل علم و فضل بود و در نجف به سر می برد ، وی در سال 1289 ه به دنیا آمد ، و در سال 1322 ه در دزفول در سن 33 سالگی فوت نمود ، این شیخ جلیل القدر حرص و ولع ویژه ای نسبت به خواندن زیارت عاشورا در صبح و شب داشت ، پس از مرگش بعضی از یارانش او را در عالم خواب دیدند ، از او پرسیدند : بهترین و نافع ترین اعمال آنجا کدام است ؟ در پاسخ سه بار فرمود : زیارت عاشورا . (11)

حل مشکلات به واسطه زیارت عاشورا

عالم جلیل القدر و متقی مرحوم آیت اللّه نجفی قوچانی رحمه الله از طلاب برجسته خراسانی بود و در ضمن یاد داشتهای خاطراتش در اصفهان که به مدت چهار سال از سال 1314 ه ق الی 1318 تداوم داشت می نویسد :
وقتی به شهر اصفهان آمدم ، شبی در خواب چهره مرگ را به صورت یک حیوان در ابعاد یک (گوسفند) دیدم عمرش بالغ بر یک سال بوده و به دنبال او سه و یا چهار عدد از بچه های کوچکش در هوا در حال سیر و حرکت بودند ، در اثنای حرکتشان از روی منزل ما در قوچان گذشتند و یکی از گوسفندان بر روی منزل ما از حرکت باز ایستاد .
برای پدرم نوشتم : نامه ای برایم ارسال کند و احوال خود را در آن شرح دهد؛ زیرا نگران او بودم پس از ارسال نامه ، از پدر نامه ای دریافتم در آن گفته بود همسرش فوت نموده .
و نیز می نویسد : قبل از ده سال مبلغ دوازده تومان برای ادای مخارج زیارت به عتبات مقدس قرض کرده بود (12) ولی به دلیل (ربا) بدهی او به هشتاد تومان رسیده بود ، و همه دارایی پدرم به این مقدار نمی رسید ، من تصمیم گرفتم زیارت عاشورا را به مدت چهل روز بر بام مسجد سلطان صفوی بخوانم و سه حاجت را طلب کردم :
اول : ادای بدهی پدرم
دوم : طلب آمرزش
سوم : افزون شدن علم و اجتهاد
قبل از ظهر شروع به خواندن می نمودم و قبل از زوال ظهر آن را تمام می نمودم ، خواندن آن دو ساعت به طول می انجامید پس از اتمام چهل روز و تقریباً بعد از یک ماه پدرم به من نوشت : امام موسی بن جعفر علیه السلام قرض مرا ادا کرد ، به او نوشتم : خیر ، امام حسین علیه السلام آن را ادا کرد ، و همگی آنها یک نور واحدند .
وقتی سرعت تأ ثیر زیارت را در بر آورده شدن حاجتها در مسایل دشوار دیدم و قلباً از تأ ثیر گذاری آن در برآورده شدن حاجتها اطمینان یافتم ، عزم خود را جزم کردم تا آن را در روزهای ماه محرم الحرام و ماه صفر برای حاجت مهمتری به مدت چهل روز بخوانم ، لذا با تلاش و کوشش بسیار و با احتیاط کامل بر بام مسجد سلطان می رفتم ؛ و رو به قبله و زیر آسمان بودن را مراعات می کردم ، بعد از سپری شدن روزها ، و ختم چهل روز ، در خواب بشارت دهنده ای را دیدم که می گفت : به مراد خود رسیدی . و در صبحگاه در قلبم شور خاصی پدیدار گشت ، و این چند بیت

را سرودم : (13)
زمان قبض گذشت ، انبساط جلوه گر آمد
درخت صبر قوی گشت ، باز بر ثمر آمد
چو کوه شو ، سر تسلیم بیش و راضی شو
به لطمه شب و روز فلک که ماه بر آمد

حل مشکلات دشوار با خواندن زیارت عاشورا

آقای . . . می نویسد دوبار با مشکلات دشواری مواجه شدم که با خواندن زیارت عاشورا همه مشکلاتم حل شد .
اولین توسل :
با سه مشکل مهم رو به رو شدم ، و به شدت از آنها متأ ثر شدم .
1 برای خرید منزل دویست هزار تومان مقروض بودم و در طی نه سال قادر به ادای قرض نبودم .
2 با مشکل سخت دیگری مواجه شدم که قادر به گفتن آن نیستم .
3 از لحاظ رزق و روزی در مضیقه بودم .
این مشکلات به من بسیار فشار می آوردند و برای حل آنها از همه چیز نا امید شدم ، به حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام متوسّل شدن و به ذهنم خطور کرد که زیارت عاشورا به مدت چهل روز بخوانم ، و ثوابش را به حضرت نرجس خاتون اهدا کنم ، و با شفاعت این خاتون نزد فرزندش امام زمان همه این مشکلات حل شود .
توسل را به این ترتیب آغاز کردم :
هر روز بعد از نماز صبح زیارت امین اللّه را به قصد زیارت حضرت امیرالمؤ منین علیه السلام می خواندم و سپس زیارت عاشورا را با صد بار لعن و صد بار سلام می خواندم و سجده زیارت را به جای می آوردم ، و دو رکعت نماز زیارت را می خواندم پس از آن دعای معروف به دعای علقمه را می خواندم ، در روز بیست و هشتم و به طریقه ای شگفت مشکل دوم من حل شد .
در روز سی و هشتم یکی از دوستانم که به قرض منزلم آگاه بود آمد و حالم را پرسید ، سپس مبلغ دویست هزار تومان به من داد و گفت : این مبلغ برای قرض منزل توست .
بعد از چهل روز وضع اقتصادی من نیز بهتر شد ، و پس از آن با مشکل اقتصادی مواجه نشدم .
دومین توسّل :
پس از گذشت یک سال از اولین توسّل ، با مشکل دیگری مواجه شدم :
یکی از تجار تهران نزد من آمد و گفت : ما کالاهای بسیاری برای شما می فرستیم تا بفروشی و مبالغ آن را ارسال کنی . با بعضی از دوستان و تجار در این باره مشورت کردم گفتند : مبلغ هفتصد هزار تومان به عنوان پیش پرداخت برای او بفرست تا رضایت او را جلب کنی ، من نیز مبلغ یکصد هزار تومان از قرض الحسنه تهیه کردم و یکی از دوستان پانصد هزار تومان به من داد ، به هر حال برای او مبالغ را جور کردم و فرستادم و به

مدت سه روز منتظر ماندم تا اجناس برسد ، اما متأ سفانه برایمان آشکار شد که تاجر از حقه بازان بوده ، و پس از گرفتن پولها از بانک متواری شده و بدهی بسیاری دارد که بالغ بر هفتاد میلیون تومان می شود . . . مدّت سه ماه دنبال او جستجو کردیم ولی اثری از او نیافتیم تا ما را به او برساند .
با استفاده از اولین تجربه ام که آن را از خواندن زیارت عاشورا به دست آورده بودم ، این بار نیز با همان نیّت و با همان سبک متوسل شدم ، پس از بیست روز این تاجر با من تلفنی تماس گرفت و مبلغ را پس داد ، بعد از چند روز او را بازداشت کردند و به تهمت حقه بازی و مال مردم خوری به زندان انداختند ، و هیچ طلبی به دیگران مسترد نشد .
مایلم متذکر شوم که در هر دو بار با قلبی اندوهگین و با قطع امید از همه به وسیله این زیارت به سرور شهیدان متوسل شدم . (14)

توسل به زیارت عاشورا و تأ ثیر آن در استرداد سهم های به سرقت رفته

آقای حاج سیّد حسن فرزند مرحوم سیّد رضا غرضی ساکن در شهر اصفهان ، و یکی از تجار آنجا می گوید : از پدر مرحوم من مقداری از سهم های شرکت های تولیدی را در سال 1325 به سرقت بردند و بعد از مدتی قادر به شناسایی سارق شدند و او را به پلیس تحویل دادند و پس از مدتی به دادگاه بردند و به شش ماه حبس محکوم کردند ، ولی سارق به سهم های به سرقت رفته اعتراف نکرد .

پدرم به زیارت عاشورا متوسل شد و هر روز پس از نماز صبح زیارت را با صد بار لعن و صد بار سلام و بعد از آن دعای علقمه را می خواند . او به مدت چهل روز پی در پی این کار را کرد ولی هیچ خبری از سهم ها به ما ندادند ، پدرم نیز خواندن زیارت را قطع ننمود ، تقریباً روز پنجشنبه خواهرم که بالغ بر یازده سال بود در خواب دید : چهار مرد و یک زن علویّه که در میان آنها بود از مقابل یک دکان نانوایی گذشتند ، و به خواهرم سلام کردند و گفتند : به پدرت بگو سهم ها به او مسترد می شوند اما باید به عهدش وفا کند .

از این خواب مدتی گذشت ، سارق خواسته بود مقداری از سهم ها را در بازار بفروشد و همانطور که می دانید هر سهمی شماره ای دارد و چون روزنامه ها از قبل شماره های به سرقت رفته سهم ها را منتشر کرده بودند مشتری سهم ها به وسیله این شماره ها فهمیده بود که مالک اصلی این سهم ها سیّد رضا غرضی است و فروشنده همان شخصی است که به مدت شش ماه محکوم به حبس شده ، بعد از آن او را مجبور کردند تا بقیه سهم ها را نیز تحویل دهد . (15)

توسّل به زیارت عاشورا و آسان شدن مسأ له ازدواج

یکی از خطبا و وعّاظ می نویسد :
قبل از چند سال یک دوست جوان و مؤ من نزد من آمد و حاجت حل نشده ای را مطرح کرد ، او گفت : چندی قبل قصد ازدواج کردم ، لیکن هر بار با مشکلات و سختیهایی مواجه شدم . به او گفتم : چون شما نزد کسانی رفته ای که در شأ ن و مقامت نیستند .
گفت : چنین نیست ، و اگر باور نمی کنید شما برایم پا پیش گذار و از یک خانواده در شأ ن و مقام من برایم خواستگاری کن .
نزد دوستم رفتم که مطمئن بودم به من پاسخ مثبت می دهد ، از او دخترش را برای این جوان مؤ من خواستم ، در ابتدا موافقت کرد ، و بعد از مدتی گفت : می خواهم استخاره کنم ، و متأ سفانه پاسخ منفی داد .
این ماجرا مرا بسیار اندوهگین کرد ، و دوستم به من گفت : دیدی حق با من بود ؟ به او گفتم : خودت را ناراحت نکن ، برای برطرف شدن مشکلات بعد از ادای نماز صبح و تعقیبات آن زیارت عاشورا را با صد بار لعن و صد بار سلام بخوان .
شروع به خواندن زیارت کرد ، در روز بیست و هفتم خوشحال نزد من آمد و گفت : نزد یکی از خانواده ها رفتم ، و موافقت کردند . آنها و من در نهایت رضایت به سر می بریم و امروز عصر مراسم خواستگاری برگزار می شود ، می خواهم شما یکی از شاهدان آن باشید . به او گفتم : پس سیزده روز باقی مانده را فراموش نکن ، شما زندگی مشترک خود را به برکت زیارت عاشورا آغاز کردی ، و در هر زمانی که با مشکلی در زندگی مواجه شدی برای برطرف شدن آن به زیارت عاشورا متوسل شو ، انشاءاللّه حاجت تو بر آورده شود . (16)

خبر غیبی از ترک زیارت عاشورا

در ماه صفر سال 1409 ه به شهر شیراز رفتم و در خانه حاج مسیح . . . اقامت گزیدم ، او مرا مطلع کرد که : در طی سی سال من همیشه زیارت عاشورا را می خوانم و دختری متأ هل در شهر دزفول دارم برایم نوشته که منزلی در شیراز برای او بخرم ، ولی موفق به این کار نشدم ، بسیار متأ ثر و غمگین شدم ؛ زیرا نتوانستم خواسته اش را بر آورده کنم .

در روز تولد امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در یکی از منازلی که درآن مراسم دعا و توسل بر پا بود بسیار گریستم و حاجت خود را عرضه داشتم .

پس از چند روز ، خواهرم نزد ما آمد و به من گفت : مردی را دیدم زمین هایی را تقسیم می کند ، و به قیمت مناسب می فروشد ، من نیز برای شما قطعه زمینی را خریدم .

مشغول ساختن آن شدم ، و خواندن زیارت عاشورا را فراموش نمودم .

در یکی از روزها ، صبح زود ، دخترم تلفنی با من تماس گرفت و گفت : خواندن زیارت عاشورا را ترک کردی ؟ گفتم : چطور ؟

گفت : در عالم خواب امام و سرور آزادگان علیه السلام را در صحن و یا در حرم دیدم ، در شکوه و عظمتی و وصف ناشدنی داشت و اطرافش اشخاص بسیاری با جاه و جلال بودند ، پرسیدم : اینان کیستند ؟

گفتند : اینان دوستدار پیشوای سرور آزادگان علیه السلام هستند ، به دنبال شما در میان آنها جستجو کردم ولی شما را نیافتم گفتم : پدرم علاقه شدیدی به امام حسین علیه السلام دارد و دایم زیارت عاشورا را می خواند چرا او را در بین شماها نمی بینم ؟ گفتند : از چند روز قبل ارتباطش با ما قطع شده ، ولی دوباره ارتباطش با ما برقرار می شود . (17)

شرکت حضرت زهرا علیها السلام در مجالس زیارت عاشورا

خانم علویّه ای می گوید : برای زیارت به آرامگاه حضرت زینب ، و حضرت رقیه علیهماالسلام مشرف شدم ، شیفته زیارت سرور شهیدان شدم ، مشغول خواندن زیارت عاشورا بودم و با حالت روحی خاصی می گریستم ، یک بار وقتی مشغول خواندن و گریستن بودم ، دیدم گویی دریچه ای برایم گشوده شد و به عالم آخرت پا گذاشتم ، در آن حالت بیدار بودم ، ولی شاهد آن واقعه بودم ، مانند آن که آن را در عالم خواب دیده باشم :

عده ای از زنان را به همراه مادرم دیدم ، و در این اثنا بانویی بلند قامت با ظاهری محترم آمد؛ زنان گرد او را فرا گرفتند ، هر یک از آنها حاجت و مشکلش را به وی عرضه می داشت ، من نیز حاجتم را به او عرضه داشتم ، سپس به او گفتم : چرا به مجلس عزاداری ما که در آن زیارت عاشورا را می خوانیم نمی آیی ؟

ایشان فرمود : من در مجلس شما شرکت می کنم ، نشانه و دلیل را به من داد . ایشان فرمود : پسر خاله تو و همسرش در مجلس شما حاضر شدند ، و برای برطرف شدن حاجتشان نذر کردند که در حضور یافتن در مجلس زیارت عاشورا و خواندن آن نزد شما تدام داشته باشند . به وسیله خواندن زیارت عاشورا حاجتشان بر آورده شد و منزل جدیدی ساختند ، بعد از آن در جلسه های خواندن زیارت عاشورا حاضر نشدند و آن را نمی خوانند .

و من مؤ لف صاحب نذر را می شناسم ، داستان را با همه تفاصیل آن برای او بازگو کردم ، رنگش تغییر نمود و گریست ، به همسرش گفت : گوش کن چه می گوید و از کجا خبر می دهد ؟ ! مرد بسیار متأ سف و اندوهگین شد ، گفت : اینها که گفتی درست است ، ما را مشکلات دنیا فرصتی نمی دهد تا نذرمان را ادا کنیم .

بچه دار شدن زن عقیم با زیارت عاشورا

در سفر به شهر یزد برای به دست آوردن نسخه ای شرح دار برای زیارت عاشورا در کتابخانه مرحوم وزیری با جناب شیخ علی اکبر سعیدی پیشنماز مسجد طهماسب که شیخی است صالح ، باقار ، و از همنشینان شیخ غلامرضا یزدی ، کسی که برای امرار معاش از دسترنج خویش کسب روزی می نمایدملاقات کردم .

به من گفت : مرحوم حاج ابوالقاسم با دختری زرتشتی پس از مسلمان شدن ازدواج کرد ولی فرزندی به دنیا نمی آورد ، بعد از بیست سال به او خواندن زیارت عاشورا را آموختند . آن را چهل روز همراه با صد بار لعن و صد بار سلام و دعای علقمه خواند . پس از آن خداوند بر او منت نهاد و او را فرزندی (پسر) عنایت فرمود . (18)

فرمایش عارف سالک و مرجع تقلید بزرگ آیت اللّه العظمی بهجت درباره زیارت عاشورا

در روز جمعه مصادف با 26 ذی قعده سال 1412 نزد آیت اللّه بهجت رفتم و از ایشان خواستم برای من از زیارت عاشورا بگوید البته قبلاً می دانستم او همیشه زیارت عاشورا را می خواند برای ایشان توضیح دادم که من می خواهم مجموعه ای از داستهانهای کسانی که زیارت عاشورا را خواندند و به صورتی شگفت به حاجت خود دست یافتند را جمع آوری کرده و چاپ نمایم .
ایشان فرمود : مضمون زیارت عاشورا گواه و روشن کننده عظمت آن است ، مخصوصاً وقتی آنچه در سند زیارت از صفوان از امام صادق علیه السلام روایت شده را ملاحظه می کنیم که گفته شده : زیارت عاشورا را بخوان و در خواندن آن استمرار داشته باش ، من به خواننده آن چند چیز را تضمین می کنم :
1 زیارت وی پذیرفته می شود .
2 تلاش ایشان مورد سپاس قرار می گیرد .
3 سلام او بدون مانعی به امام علیه السلام می رسد ، و حاجت وی از جانب خداوند متعال بر آورده می شود و با دست خالی باز نخواهد گشت .
ای صفوان ! این را با ضمانتی از پدرم ، و پدرم از امیرالمؤ منین علیه السلام و امیرالمؤ منین از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و رسول خدا از جبرئیل و جبرئیل از خداوند عز و جل دریافت نموده ، هر یک از آنها این زیارت را با این ضمانت تضمین نمودند ، و به قداست خداوند سوگند ، هر کس امام حسین علیه السلام را با این زیارت از نزدیک و یا از دور زیارت کند ، حاجتش هر چه باشد بر آورده می شود .
در سندها آمده زیارت عاشورا از حدیث های قدسی است ، برای همین با وجود فراوانی کارهای علمی موجود نزد علما و اساتیدمان آنها همیشه مراقب خواندن زیارت عاشورا بودند ، از جمله آنها :
1 آیت اللّه العظمی شیخ محمد حسین اصفهانی صاحب تأ لیفات متعدد از خداوند متعال می خواست کلمات پایانی عمرش خواندن زیارت عاشورا باشد ، و پس از آن به سوی باری تعالی بشتابد . و خداوند دعای وی را اجابت نمود ، و پس از اتمام خواندن زیارت عاشورا روحش به ملکوت اعلی شتافت و روحش قرین رحمت و محشور با اولیای خدا شد .
2 آیت اللّه شیخ صدرای بادکوبه ای با دانش فراوانی که داشت مقید به خواندن زیارت عاشورا بود .
3 یکی از بزرگان گوید : . . . یکی از روزها به وادی السلام و به مقام امام مهدی علیه السلام رفتم ، آنجا مرد پیری را با چهره ای نورانی دیدم ،

مشغول خواندن زیارت عاشورا بود و چنین به نظر می رسید که زائر است ، وقتی نزدیک او رفتم ، تصویری در برابرم نمایان شد گویی پرده حجاب را برای من کنار زدند حرم امام حسین علیه السلام را دیدم که زائرین مشغول به عبادت و زیارت بودند . از آنچه دیدم تعجب کردم ، اندکی به عقب رفتم ، و به حالت طبیعی باز گشتم ، بار دیگر نزدیک او شدم ، همان حالت اول برای من نمایان شد . این حالت چندین بار برایم تکرار شد .
صبح روز بعد ، به مکانی که زائران برای زیارت در آن سکنی می کنند رفتم تا از محضرش استفاده کنم و از حال و محل او سؤ ال کردم گفتند : آن شخص برای زیارت آمده بود و امروز اثاثیه و وسایلش را جمع کرد و از اینجا رفت .
از زیارت او ناامید نشدم ، به وادی السلام رفتم تا شاید او را بیابم ، آنجا با شخصی ملاقات کردم که امور غیبی عجیبی را برایم متذکر می شد و بعضی از مسایل را روشن می نمود بدون آنکه سؤ ال کنم ؛ به من گفت : زائری را که در پی او هستی رفته است .
4 بزرگ فقها و مجتهدین آیت اللّه شیخ مرتضی انصاری همیشه زیارت عاشورا و صد بار لعن و صد بار سلام آن را حرم مولی الموحدین امیرالمؤ منین علیه السلام می خواند و با تداوم در خواندن آن زبانش در خواندن بسیار سریع بود زیارت را همراه با لعن و سلام تقریباً نیم ساعت و یا چند دقیقه بیشتر به پایان می رسانید ، و اگر کسی تداوم او را در خواندن زیارت عاشورا می دید می گفت : او مشغول مسایل اصولی و فقهی نمی باشد ، و با ملاحظه تحقیقاتش در مسایل علمی و نظریات ظریفش در فقه و اصول می گفت : او اهل خواندن زیارت عاشورا و . . . نیست . (19)

برطرف شدن اندوه و شیرین شدن دوباره زندگی توسط زیارت عاشورا

یکی از بانوان محترم از رانده شدگان عراقی می نویسد : من با مشکل بزرگی مواجه شدم که زندگی مرا تهدید می کردو برای آن مشکل راه حلی نیافتم و حقیقتاً امیدم از هر چیزی قطع شده بود و به همه دعاهایی که در کتابهای (مفاتیح الجنان) و (التحفة الرضویة) و (المخازن) و . . . یافت می شد متوسل شدم . این دعاها را در نیمه شب و زیر آسمان می خواندم و بالا خره به کمک زیارت عاشورا و به شکل شگفت انگیزی به حاجت خود رسیدم ، مشروح این داستان بدین قرار است :

من همسر محترمی داشتم ، او دارای شخصیت متمایز ، منحصر به فرد و دارای کمالات معنوی ، خلق و خویی بلند مرتبه بود . وی در احترام به زن و فرزندان و نزدیکانش مرد نمونه ای بود ، روزی با برادران و نزدیکانم مشاجره کرد به طوری که به من گفت : حتماً باید روابط خود را با نزدیکانت قطع کنی ، همسر من در گفتارش جدی و مصمم بود به طوری که امکان مخالفت با گفته هایش نبود .

من متحیر و سرگردان ماندم ، چگونه رابطه ام را با نزدیکان و خویشاوندانم قطع کنم ؟ ! در حالی که همسرم می گفت : تا انتقامم را از آنها نگیرم ساکت نمی مانم .

مرا به قم منتقل نمود ، و از قم به . . . و همیشه می گفت : انتقام می گیرم ، من نمی دانستم هدفش چیست ، و چه می خواهد بکند ، بعد از آن بدون آنکه به کسی خبر دهد ما را ترک کرد و به خارج مسافرت کرد ، بعداً مطلع شدیم می خواهد درخواست پناهندگی از آلمان و یا فرانسه کند ، سپس پیغام داد که دیگر باز نخواهد گشت و سوگند یاد کرد زندگی مشترک ما منتفی شده ، هر کس از دوستان و نزدیکانش آنجا درباره بازگشتش با او سخن گفت پاسخش منفی بود . می گفت : همسرم هر کاری می خواهد بکند ! !

اما من همه دعاها و توسلهایی که دوستان و نزدیکانم به من می گفتند می خواندم ، مانده بودم با فرزندانم چه کنم ؟

وقتی خبر فوت آیت اللّه حاج سیّد مرتضی موحد ابطحی پدر مؤ لف در تاریخ جمعه هشتم جمادی آخر سال 1413 منتشر شد در مراسم تشییع او شرکت کردم و در نزدیکی قبر آن مرحوم (20) آیت اللّه سیّد محمد باقر موحد ابطحی فرزند ارشد ایشان گفت : در دهان متوفی قدری خاص از تربت امام حسین علیه السلام را که از فاصله یک متری آرامگاه شریف سرور آزادگان حسین بن علی علیه السلام در سال . . . برداشته شده قرار دادیم ، و در روز دهم محرم الحرام این تربت چون خون سرخ رنگ به نظر

می رسد . (21) بنا بر این هر کس حاجتی مهم دارد نذر کند زیارت عاشورا را ختم کند ، انشاالله حاجتش بر آورده می شود .
بدون آنکه بدانم اشکهایم جاری بود ، و در طی این مدت همیشه در خواب می دیدم مشغول خواندن زیارت عاشورا هستم ، و هنگام سجده از خواب بر می خواستم .
از شدت ناراحتی و تأ ثر بعضی از روزها زیارت عاشورا را دوبار می خواندم ، در یکی از شبها در عالم خواب دیدم گویی مجلس عزای امام حسین علیه السلام بر پا شده و من در آن شرکت جسته ام ، از میهمانان با حلوا پذیرایی می کردند ، یکی از آنها را برداشتم و آن را گشودم ، نامه ای یافتم که در آن شعری بود و اکنون آن را به خاطر نمی آوردم دستمالی سرخ رنگ و قدحی به شکل تقویم در آن بود که بر آن نوشته شده بود : جمادی اوّل ، جمادی دوّم .
از خواب برخاستم و خوابم را تلفنی برای یکی از مفسران خواب گفتم ، خواب را چنین برایم تفسیر کرد : شما برای حاجت مهمی مشغول به توسل شده اید ، و آنچه را که می خواهید در ماه جمادی اول یا جمادی دوم به دست می آید .
سپس خواندن زیارت عاشورا را ادامه دادم در یکی از شبها در عالم خواب دیدم گویی از حمام خارج شده ام لیکن قسمتی کوچک از کمرم تمیز نشده مانده بود ، من مجدداً به حمّام بازگشتم و آن را خوب شستم تا تمیز شد .
خوابم را برای مفسر خواب گفتم . او گفت : همه اعمال تو پذیرفته شد ، و معنی غسل دوم که آن را ذکر کردی این است : از مشکلی که گرفتار شده ای خلاصی می یابی ، دعاها وتوسّلهای انجام شده توسط شما به صورت آشکاری اثر نموده .
با خود گفتم : توسل خود را با زیارت عاشورا به پایان رساندم ، و به حاجتم می رسم ، در روز بیستم ، بعد از خواندن دوباره زیارت عاشورا و دعای علقمه ، نماز خواندم و آرامگاه مرحوم آیت اللّه سیّد مرتضی موحد ابطحی را زیارت کردم مبلغی نیز به خادم او دادم و از او خواستم روضه ای بخواند و ثواب آن را نثار روح مرحوم کند ، پس از آن به منزل بازگشتم ، در آن شب در خواب دیدم گویی در خیابان اسیر گشته ام ، و من به شکل زیبا و به شخصیتی عجیب بودم و حجابی کامل داشتم و به دستم تسبیحی بلند و سبزرنگ بود ، در برابرم سیّد محترمی بود ، رو به من کرد و با لبخندی به من فرمود : خداوند تو را به آنچه می خواهی می رساند .
سپس همراه او سوار ماشین شدم .
این خواب را برای کسی تعریف نکردم در روز جمعه شب ساعت هشت و نیم زنگ تلفن به صدا در آمد ، وقتی گوشی را برداشتم صدایی را شنیدم که آشنا بود ، ولی نمی توانستم آن را تشخیص دهم . او گفت : من فلانم (

شوهرت هستم) من گفتم : چه می گویی ؟ ! ! تو کجایی ؟ گفت : من اکنون در شهر اصفهان هستم . گفتم : چرا به خانه نمی آیی ؟ گفت : می آیم اما ابتدا خواستم خبر دهم تا غافلگیر نشوید . گفتم : خوش آمدی در این لحظه که این سطرها را می نویسم به یاد لحظه ای می افتم که زنگ تلفن به صدا در آمد و بدنم را لرزش فرا گرفت و حالتی غیر طبیعی به من دست داد ، آن شدت خوشحالی را قادر به توصیف نیستم .

وقتی همسرم به منزل آمد ، ابتدا به منزل فرزندان آن مرحوم که در نزدیکی منزل ماست رفتم و داستان را برای وی بازگو کردم سپس خواستم به زیارت قبر سیّد بروم از او تشکر کنم لیکن تا کنون موفق نشده ام ، و خدا را شکر که با یکدیگر زندگی می کنیم و چیزی صفا و صمیمیت زندگی ما را تیره و تار ننموده .

شایان ذکر است ، من به همسرم گفتم : آنچه از تو می دانم این است که مردی قاطع و در حرف و عمل جدی می باشی بارها گفتی به اصفهان باز نمی گردم چه چیز تو را واداشت نظرت را تغییر دهی و نزد ما باز گردی ؟

او گفت : در ابتدا بسیار تحت تأ ثیر قرار گرفته بودم به طوری که یک بار هم فکر بازگشت به اصفهان به ذهنم خطور نکرد ، ولی از تاریخ . . . (نزدیک همان روزهایی که شروع به خواندن زیارت عاشورا کردم) تحت فشار قرار گرفتم و اعصابم به هم ریخته شده بود ، هر چه برای خروج از این بن بستی که در آن به سر می بردم فکر می کردم به راه حلی نمی رسیدم ، به نظرم رسید به فرانسه مسافرت کنم ولی بیشتر احساس ناراحتی می کردم ، سپس به فکر مسافرت به ترکیه افتادم ولی از این فکر نیز احساس راحتی به من دست نمی داد ، لیکن وقتی فکر بازگشت به اصفهان را می کردم احساس راحتی و آسودگی خیال به من دست می داد ، برای همین بازگشتم .

و نکته بسیار مهم : بازگشت همسرم مصادف با روزهای جمادی اول و جمادی دوم بود ، همان روزهایی که در عالم خواب ذکر شده بودند ، به همین دلیل به طور مستمر زیارت عاشورا را می خوانم .

من همه مردان و زنان مؤ من را سفارش می کنم که اگر در زندگی با مشکلی رو به رو شدند از رحمت خداوند و عنایت اهل بیت نا امید نشوند و با دعا و توسل به این گوهر نایاب و گرانمایه و این اکسیر بسیار بزرگ قادر خواهند بود لطف و عنایت باری تعالی را کسب کنند . (22)

خواب دیدن درباره توسل به زیارت عاشورا برایحل مشکلات

یکی از علما می نویسد با مشکل دشواری مواجه شدم که راه حلی نداشت ، این باعث آزردگی و ناراحتی روحی من شد تا اینکه به کتاب (زیارت عاشورا) دست یافتم وقتی کتاب را خواندم و از محتوی آن آگاه شدم تصمیم گرفتم از اول ماه صفر سال 1412 به مدت چهل روز زیارت عاشورا را با صد بار لعن و صد بار سلام با سایر آداب آن و دعای علقمه برای حل مشکلاتم بخوانم ضمناً مشکل ازدواج برادرم نیز بود ، مشغول به خواندن شدم تا روز سی و چهارم رسید و مصادف با روزهای عید زهرا علیهاالسلام شد ، مشغول به تهیه وسایل و لوازم لازم برای عید شدم ، و خواندن زیارت را فراموش کردم ، بعد از چند روز در خواب دیدم در منزل پدرم مجلسی برای ختم سوره انعام برگزار شده ، همگی جمع شده بودند و منتظر آمدن قاری بودند ، ولی او تأ خیر کرد ، و از من خواستند دعا و ختم سوره انعام را بخوانم .

موضوع خوابم را به صورت تلفنی به یکی از مفسران خواب در اصفهان بازگو کردم ، به من گفت :

در کار شما سه مطلب وجود دارد . . . و سومین آن : شما زیارت عاشورا را می خواندی و آن را ترک کردی ، می توانی این عمل را با تداوم در خواندن زیارت اصلاح کنی . خواندن زیارت را مجدداً ادامه دادم ، و در عصر روز چهلم همه مشکلات حل شدند ، و موقعیت مناسب برای گرفتن یک منزل مهیا شد .

اما پس از لحاظ خرید منزل با مشکلی رو به رو شدم ، نذر کردم به مدت چهل روز دیگر زیارت عاشورا را بخوانم و الحمدللّه قادر شدم منزلی خریداری کنم و بعد از آن مشکل ازدواج برادرم نیز حل شد . (23)

نجات یافتن از مرگ به واسطه توسل به زیارت عاشورا

یکی از علما گوید : زنم بیمار بود و دچار غده های کیسه ای شده بود ، ولی ما از بیماری او آگاهی نداشتیم ، در یکی از شبها در عالم خواب دیدم گویی در یک سالنی هستم که راهی به بیرون ندارد ، و سقف سالن سه دریچه جهت تنفس داشت ، پس از مدتی شتری آمد و بر روی این دریچه ها نشست و راه تنفس را بست ، من برای رهایی از این مهلکه مشغول به دعا شدم ، در این حالت از خواب بیدار شدم .
پس از چند روز ، بیماری همسرم شدت یافت ، نزد پزشک رفتیم او بیماری همسرم را غده های کیسه ای تشخیص داد و به دلیل وخامت تأ کید کرد که باید در انجام عمل جراحی شتاب کرد و گر نه . . .
با جمعی از پزشکان مشورت کردم ، گفتند : پزشکان ایرانی قادر به انجام این عمل نیستند ، سرانجام دکتری را دیدیم ، او گفت : من این عمل را انجام می دهم ولی اجرت آن سیصد هزار تومان می شود .
مضطرب و حیران شدم ، برای رهایی از این مشکل نذر کردم و شروع به خواندن زیارت عاشورا کردم پس از چند روز عمل انجام شد و برای تسویه حساب رفتم ، دکتر گفت : مبلغی دریافت نمی کنم ؛ زیرا تعداد غده ها سه عدد بود و عمل نیز دشوار بود . من امیدی به موفقیت عمل نداشتم ، برای همین نذر کردم عمل را رایگان انجام دهم ، و عمل به موفقیت پایان یافت و بیمار از مرگ رهایی یافت .
پروردگار را سپاس می گویم که موفقیت را نصیب ما فرمود . سپس به دکتر گفتم : وقتی همه راهها به روی من بسته شد نذر کردم زیارت عاشورا را بخوانم ، و خداوند ما را یاری نمود ، و با مشکلی رو به رو نشدیم . (24)
قضاوت اشتباه و عجولانه در ثمر ندادن زیارت عاشوراقضاوت اشتباه و عجولانه در ثمر ندادن زیارت عاشورا
یکی از علما می نویسد : در سال 1370 دولت کسانی را که قبلاً اجازه سفر نداشتند از مسافرت به خانه خدا منع کرده بود . من شوق بسیاری برای سفر داشتم ولی اجازه سفر نداشتم نذر کردم زیارت عاشورا را بخوانم ، نذرم را ادا کردم و توسل زیادی نمودم ، اما نتیجه ای نگرفتم .
در آن شب برادرم به من گفت : آیا برای این موضوع تلاش بسیار نموده ای ؟ بار دیگر نزد مسؤ ول مربوطه برو و با او تماس بگیر ممکن است نتیجه ای حاصل شود .
روز بعد به تهران سفر کردم ، و از صبح تا ساعت یک بعد از ظهر هر چه در توانم بود تلاش کردم لیکن نتیجه ای نگرفتم ، تصمیم به بازگشت به قم

گرفتم .
پس از آن برادرم با حالتی ناامیدانه و شکوه آمیز گفت : یک بار دیگر با مسؤ ول مربوطه تماس بگیر ، و ما در دفترش ، منتظر او شدیم ولی نتیجه ای حاصل نشد ، پس از آن به برادرم گفتم : چیزی به دست نیاوردیم و اگر موفق شویم توفیقمان به لطف و عنایت و به برکت زیارت عاشورا خواهد بود ، در این لحظه به ما گفتند : برای ملاقات بروید به داخل . ما نیز داخل اتاق او شدیم و درباره این موضوع با او گفتگو کردیم ، گفت : راهی برای این کار نیست ، در این اثنا تلفن زنگ زد ، و از او خواستند پانزده عدد جواز خروج به نامهای . . . صادر کند ما نیز گفتیم :
به این اسامی نام دو نفر دیگر را اضافه کن ، در این اثنا تلفن بار دیگر زنگ زد و او گوشی را برداشت به او گفتند فوراً در بیمارستان حاضر شود؛ زیرا مادر شما در لحظه های آخر زندگی است ، و سرانجام او با دادن اجازه سفر موافقت کرد .
در روز اول ماه ذی الحجه برای اتمام مراحل قانونی اقدام کردم ، و در روز دوم اجازه سفر صادر شد ، و در روز سوم با آخرین هواپیما به جده سفر کردم و در آن سال به حج خانه خدا مشرف شدم .
شایان ذکر است که کسانی از مسؤ ولین توسلات عجیبی برای دادن حج داشتند و بعضی از آنها اجازه سفر را اخذ کردند اما موفق به حج خانه خدا نشدند ، از یکی از آنها که دوست من بود پرسیدم : آیا زیارت عاشورا را همراه با سایر دعاهایی که به آنها متوسل شدی خواندی گفت : خیر ، همه دعاها را خواندم فقط زیارت عاشورا را نخواندم .
سرانجام دانستم انجام کارم و مشرف شدنم به زیارت خانه خدا به برکت زیارت عاشورا بوده و اول بار که گفتم زیارت عاشورا نمی تواند مثمر ثمر باشد شتاب کردم و این خطا بود . (25)

عظمت زیارت عاشورا از نظر آیت اللّه شیخ عبدالنبی اراکی

مرحوم آیت اللّه شیخ عبدالنبی اراکی می گوید : یکی از جنبه های حدیث شریف (ما أ وذی نبی مثل ما أ و ذیت هیچ پیامبری آنچنان که من اذیت شدم اذیت نشده) آزار رسول اکرم صلی الله علیه و آله به وسیله حوادثی بعد از اوست یعنی آزار اهل بیت و شیعان آنان است . پیامبر از حوادث بعد از خود آگاه بود . پیامبر بسیار اندوهگین و غمگین بود برای همین خداوند متعال زیارت عاشورا را قرار داد ، و فواید آن را در دنیا و آخرت شناساند . سپس خواندن آن را تضمین نمود و بعد جبرئیل را فرستاد تا آن را برای سعادت رسول خدا و اهل بیتش و سعادت شیعیانش به آنها برساند :

اول : از فواید اخروی بهره گیرند .

دوم : برای فواید دنیوی به آن متوسل شوند .

برای همین امام جعفر بن محمد ، به واسطه محمد بن علی ، به واسطه علی بن الحسین ، به واسطه حسین بن علی ، به واسطه حسن بن علی ، به واسطه علی بن ابی طالب علیه السلام ، به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله ، به واسطه جبرئیل ، به واسطه قلم ، به واسطه لوح ، بواسطه خداوند متعال تضمین نموده که هر کس نزد پروردگار حاجتی داشته باشد و این زیارت را بخواند ، خداوند متعال با قدرت مطلق و به فضل خویش بر محمد و خاندان محمد صلی الله علیه و آله و شیعیانش و دوستدارانش حاجتهای آنها را بر آورده می کند .

این بنده ضعیف برای بر آورده شدن حاجت مشکلم شروع به خواندن زیارت عاشورا کردم ، و خداوند متعال به حُرمت آن بزرگان دعای مرا پذیرفت ، و من تا کنون نمی دانم حاجتم چگونه بر آورده شد ، لذا تصمیم گرفتم به طور خلاصه و فهرست وار نحوه توسل را بنویسم تا اینکه هر کس حاجتی داشت به وسیله آن و به طور حتمی و بدون تردید حاجتش بر آورده شود انشاء اللّه . (26)

مداومت بر قرائت زیارت عاشورا

بکوش تا خیر دنیا و آخرت را در خواندن مستمر زیارت عاشورا به دست آوری که اول صبح هر روز فضیلت خواندن آن می باشد . در حالات شهید محراب آیت اللّه اشرفی اصفهانی نقل شده است که 60 سال مستمر هر صبح پس از نماز به قرائت آن می پرداخته است . اگر هر روز نمی توانی برنامه ای تنظیم کن که هفته ای سه بار آن را بخوانی . و بعد که بدان عادت کردی کم کم آن را در روزهای دیگر هم بخوان باشد تا ان شا اللّه با امام حسین علیه السلام محشور گردی .
در فضیلت زیارت عاشورا همین بس که از سنخ سایر زیارات نیست که به ظاهر از انشاء و املای معصومی باشد (هر چند که از قلوب مطهر ایشان چیزی جز آنچه از عالم بالا به آنجا برسد بیرون نیاید) بلکه از سنخ احادیث قدسیه است که به همین ترتیب از زیارت و لعن و سلام و دعا از حضرت احدیت به جبرئیل امین و از او به خاتم النبیین رسیده و به حسب تجربه ، مداومت آن در چهل روز یا کمتر ، در بر آورده شدن حاجات و نیل به مقاصد و دفع دشمنان بی نظیر است . (27)
صفوان می گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود : مواظب باش بر این زیارت (عاشورا) پس به درستی که من ضامن قبولی زیارت کسی هستم که از دور و نزدیک این زیارت را بخواند و سعی او مشکور باشد و سلام او به آن حضرت برسد و محجوب نماند و حاجت او از طرف خدا بر آورده و به هر چه که خواهد برسد و خدا او را نومید بر نگرداند .
ای صفوان ! این زیارت را به این ضمان یافتم از پدرم و او از پدرش . . . و او از امیرالمؤ منین و او از رسول خدا و او از جبرئیل و او از خدای تعالی نقل نمودند که خداوند عزوجل به ذات مقدس خود قسم فرموده که هر کس حسین علیه السلام را به این زیارت از دور و نزدیک زیارت کند ، زیارت او را قبول می کنم و خواهش او را می پذیرم ، به هر قدر که باشد و خواسته او را بر می آورم پس ، از حضور من نومید بر نمی گردد و او را با چشم روشن و حاجت بر آورده شده و فوز جنت و آزادی از دوزخ بر می گردانم و شفاعت او را در حق هر کس که شفاعت کند می پذیرم . (جز در مورد دشمن ما اهل بیت) . (28)
(در کتاب شریف مفاتیح الجنان در این رابطه داستان های آموزنده و جالبی ذکر شده است که طالبین می توانند بدان رجوع نمایند) .

ترک نشدن زیارت عاشورا از امام خمینی

حجة الاسلام والمسلمین غیوری نقل می کند که :
زیارت عاشورای امام خمینی ترک نمی شد . اخیراً هم یک صحبتی که خود من با ایشان داشتم که من و ایشان بودیم . البته ایشان تصریح نفرمودند ولی من متوجه شدم زیارت عاشورای ایشان ترک نمی شود . زیارت عاشورا با آن صد لعن و صد سلامش را ترک نمی کنند . (29)

O روز اول محرم در نوفل لوشاتو مصادف بود با اولین شبی که مردم ایران در پشت بامها تکبیر می گفتند . همان شب شخصی از تهران تلفن زد و گفت گوشی را می گذارم کنار پنجره تا صدای تکبیر مردم را که با گلوله مخلوط شده بود ضبط کرده به خدمت امام بردم . امام در داخل اتاق ، تسبیح به دست در حال ایستاده مشغول ذکر بودند و زیارت عاشورا می خواندند . در حالی که ما متوجه مسائل ماه محرم نبودیم ایشان در سرزمینی زیارت عاشورا را می خواندند که شاید برای اولین بار در آنجا خوانده می شد . (30)

فقیه زاهد عادل مرحوم شیخ جواد بن شیخ مشکور عرب که از اجله علما و فقهای نجف اشرف و مرجع تقلید جمعی از شیعیان عراق بوده و نیز از ائمه جماعت صحن مطهر بوده است در سال 1337 در حدود نود سالگی وفات نموده و در جوار پدرش و در یکی از حجره های صحن مطهر مدفون گردید .
آن مرحوم در شب 26 ماه صفر 1336 در نجف اشرف در خواب حضرت عزرائیل ملک الموت را می بیند ، پس از سلام از او می پرسد از کجا می آیی ؟ می فرماید از شیراز و روح میرزا ابراهیم محلاتی را قبض کردم .
شیخ می پرسد :
روح او در برزخ در چه حالی است ؟
می فرماید :
در بهترین حالات و در بهترین باغهای عالم برزخ و خداوند هزار ملک موکل او کرده است که فرمان او را می برند . گفتم برای چه عملی از اعمال به چنین مقامی رسیده است ؟ آیا برای مقام علمی و تدریس و تربیت شاگرد ؟
فرمود : نه .
گفتم : برای نماز جماعت و رساندن احکام به مردم ؟
فرمود : نه .
گفتم : پس برای چه ؟
فرمود : برای خواندن زیارت عاشورا (مرحوم میرزای محلاتی سی سال آخر عمرش زیارت عاشورا را ترک نکرد و هر روز که به سبب بیماری یا امر دیگر نمی توانست بخواند نایب می گرفته است) .
و چون شیخ مرحوم از خواب بیدار می شود فردا به منزل آیت اللّه میرزا محمد تقی شیرازی می رود و خواب خود را برای ایشان نقل می کند .
مرحوم میرزا محمد تقی گریه می کند ، از ایشان سبب گریه را می پرسند می فرماید :
میرزای محلاتی از دنیا رفت و استوانه فقه بود . به ایشان گفتند : شیخ خوابی دیده و واقعیت آن معلوم نیست . میرزا می فرماید : بلی خواب است اما خواب شیخ مشکور است نه افراد عادی . فردای آن روز تلگراف فوت میرزای محلاتی از شیراز به نجف اشرف می رسد و صدق رؤ یای شیخ مشکور آشکار می گردد .
این داستان را جمعی از فضلای نجف اشرف که از مرحوم آیت اللّه سید عبدالهادی شیرازی شنیده بودند که ایشان در منزل مرحوم میرزا محمد

تقی هنگام ورود شیخ مرحوم و نقل رؤ یای خود حاضر بودند نقل کردند و نیز دانشمند گرامی جناب حاج صدر الدین محلاتی فرزند زاده آن مرحوم از شیخ مرحوم ، این داستان را شنیده اند . (31)

چاره بلا با زیارت عاشورا

علاّمه بزرگوار حضرت آقای شیخ حسن فرید گلپایگانی که از علمای طراز اول تهران هستند از استاد خود مرحوم آیت اللّه حاج شیخ عبدالکریم یزدی حائری اعلی اللّه مقامه نقل نمود که فرمود : اوقاتی که در سامرا مشغول تحصیل علوم دینی بودم ، وقتی اهالی سامرا به بیماری وبا و طاعون مبتلا شدند و همه روز عده ای می مردند .
روزی در منزل استادم مرحوم سید محمد فشارکی اعلی اللّه مقامه جمعی از اهل علم بودند ناگاه مرحوم آقای میرزای محمد تقی شیرازی رحمة اللّه علیه - که در مقام علمی مانند مرحوم فشارکی بود تشریف آوردند و صحبت از بیماری وبا شد که همه در معرض خطر مرگ هستند .
مرحوم میرزا فرمود : اگر من حکمی بکنم آیا لازم است انجام شود یا نه ؟ همه اهل مجلس تصدیق نمودند که بلی . . .
سپس فرمود : من حکم می کنم که شیعیان ساکن سامرا از امروز تا ده روز همه مشغول خواندن زیارت عاشورا شوند و ثواب آن را هدیه روح شریف نرجس خاتون والده ماجده حضرت حجة بن الحسن علیه السلام نمایند تا این بلا از آنان دور شود . اهل مجلس این حکم را به تمام شیعیان رساندند و همه مشغول زیارت عاشورا شدند .
از فردا تلف شدن شیعه موقوف شد ولی همه روزه عده ای از سنی ها می مردند به طوری که بر همه آشکار گردید .
برخی از سنی ها از آشنایانشان از شیعه پرسیدند سبب اینکه دیگر از شما کسی تلف نمی شود چیست ؟ به آنها گفته بودند زیارت عاشورا . آنها هم مشغول شدند و بلا از آنها هم برطرف گردید .
جناب آقای فرید سلمه اللّه تعالی فرمودند : وقتی گرفتاری سختی برایم پیش آمد فرمایش آن مرحوم به یادم آمد از روز اول محرم سرگرم زیارت عاشورا شدم روز هشتم به طور خارق العاده برایم فرج شد .
شکی نیست که مقام میرزای شیرازی از این بالاتر است که پیش خود چیزی بگوید و چون این توسل یعنی خواندن زیارت عاشورا تا ده روز در روایتی از معصوم نرسیده است شاید آن بزرگوار به وسیله رؤ یای صادقه یا مکاشفه یا مشاهده امام علیه السلام چنین دستوری داده بود و مؤ ثر هم واقع شده است .
مرحوم حاج شیخ محمد باقر شیخ الاسلام نقل نمود که : در کربلا ایام عاشورا در خانه مرحوم میرزای شیرازی روضه خوانی بود و روز عاشورا به اتفاق طلاب و علما به حرم حضرت سیدالشهدا علیه السلام و حضرت ابالفضل العباس علیه السلام می رفتند و عزاداری می نمودند و عادت

میرزا این بود که هر روز در غرفه خود زیارت عاشورا می خواند ، سپس پایین می آمد و در مجلس عزا شرکت می نمود؛ روزی خودم حاضر بودم که پیش از موسم آمدن میرزا ناگاه میرزا با حالت غیر عادی پریشان و نالان از پله های غرفه به زیر آمد و داخل مسجد شد و می فرمود : امروز باید از مصیبت عطش حضرت سیدالشهدا علیه السلام بگویید و عزاداری کنید . تمام اهل مجلس منقلب شدند و بعضی حالت بی خودی عارضشان شد ، سپس با همان حالت به اتفاق میرزا به صحن شریف و حرم مقدس مشرف شدیم گویا میرزا مأ مور به تذکر شده بود . بالجمله هر کس زیارت عاشورا را یک روز یا ده روز یا چهل روز به قصد توسل به حضرت سیدالشهدا علیه السلام (نه به قصد ورود از معصوم) بخواند البته صحیح و مؤ ثر خواهد بود و اشخاص بی شماری بدین وسیله به مقاصد مهم خود رسیده اند .
مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی در سنه 1338 در کربلا وفات و در جنوب شرقی صحن شریف مدفون گردید . (32)

زیارت عاشورای بانویی ، عذاب را از اهل قبرستان دور کرد

علامه نوری نوشته : حاج ملا حسن مجاور نجف که حق مجاورت را ادا کرد و عمرش را در عبادت سپری کرد ، از قول حاج محمد علی یزدی به من گفت :
مردی فاضل و صالح به خود پرداخته بود و همیشه در اندیشه آخرت شبها در مقبره بیرون شهر معروف به (مزار) که جمعی از صلحا در آن دفن شده بودند ، به سر می برد .
همسایه ای داشت که دوران خردسالی را نزد معلم و . . . با هم گذرانده بودند و در بزرگی گمرکچی شده بود ، پس از مرگ ، او را در آن گورستان که نزدیک منزل آن مرد صالح بود به خاک سپردند .
بیش از یک ماه از مرگ گمرکچی نگذشته بود که مرد صالح او را در خواب می بیند که او حال خوشی دارد و از نعمتهای الهی بر خوردار است !
نزد او می رود و می گوید : من از آغاز و انجام و درون و بیرون تو باخبرم ، تو کسی نبودی که درونت خوب باشد و کار زشتت حمل بر صحت شود ، نه تقیه و نه ضرورتی ایجاب می کرد که بدان شغل اشتغال ورزی و نه ستمدیده ای را یاری رساندی ، کارت عذاب آور بود و بس ، پس از کجا به این مقام رسیدی ؟
گفت : آری ! چنان است که گفتی ، من از لحظه مرگ تا دیروز در سخت ترین عذاب بودم ، اما روز قبل همسر استاد اشرف آهنگر از دنیا رفته و در اینجا به خاکش سپردند ، اشاره به جایی کرده که پنجاه قدم از گورش دورتر بوده ، دیشب سه مرتبه امام حسین به دیدنش آمدند .
بار سوم فرمودند : عذاب را از این گورستان بر دارند ، لذا من در نعمت و آسایش قرار گرفتم .
مرد صالح از خواب بیدار شده و در بازار آهنگران به جستجوی استاد اشرف می رود ، او را یافته و از حال همسرش می پرسد ، استاد اشرف می گوید : دیروز از دنیا رفته و در فلان مکان یعنی (مزار) به خاکش سپردیم .
مرد صالح می پرسد : به زیارت امام حسین رفته بود ؟ می گوید : نه . می پرسد : ذکر مصیبت او می کرد ؟ جواب می دهد : نه . سؤ ال می کند روضه خوانی داشت ؟ می گوید : نه .
می گوید : از این سؤ الات چه مقصودی داری ؟ مرد صالح خوابش را نقل می کند و می گوید : می خواهم بدانم میان او و امام حسین چه رابطه ای بوده ؟ استاد اشرف پاسخ می دهد : زیارت عاشورا می خواند . (33)

دیدار امام حسین علیه السلام از قبرستان و عنایت آن حضرت به اهل قبرستان به خاطر زیارت عاشورا

حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج نظام الدینی اصفهانی رحمه الله علیه نوشته اند : روزی منزل حاج عبدالغفور (یکی از حاجی های موجه و ملازم آیة اللّه حاج سید محمد تقی فقیه احمد آبادی صاحب کتاب شریف (مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام) بودم ، یکی از رفقای ایشان به نام حاج سیّد یحیی مشهور به پنبه کار گفت : برادرم را که مدتی بود فوت نموده در خواب دیدم با وضع و لباس خوبی که موجب شگفتی بود .
گفتم : داداش دیگر آن دنیا کلاه چه کسی را برداشتی ؟
گفت : من کلاه کسی را بر نداشتم .
گفتم : من تو را می شناستم این لباس و این موقعیت از آن تو نیست .
گفت : آری دیشب شب اول قبر مادر قبر کن بود آقا سیدالشهدا به دیدن آن زن تشریف آوردند و فرمودند : به کسانی که اطراف آن قبر بودند خلعت ببخشند و من هم از آن عنایات بهره مند شدم بدین جهت از دیشب وضع و حال ما خوب شده و این لباس فاخر را پوشیده ام .
از خواب بیدار شدم نزدیک اذان صبح بود ، کارهای خود را انجام داده و حرکت کردم برای تخت فولاد (قبرستان تاریخی و با عظمت اصفهان) برای تحقیقات سر قبر برادرم رفتم ، بعضی قرآن خوانها کنار قبرها قرآن می خواندند ، از قبرهای تازه پرسش کردم ، قبر مادر قبرکن را معرفی کردند ، گفتم : کی دفن شده ؟ گفتند : دیشب شب اول قبر او بوده . متوجه شدم تاریخ با گفته برادرم در خواب مطابق است .
رفتم نزد آقای قبر کن در تکیه مرحوم آیة اللّه آقا میرزا ابوالمعالی (استاد مرحوم آیة اللّه العظمی بروجردی و صاحب کرامات عجیبه) که محاذی قبر آن زن بود ، احوالپرسی نمودم و از فوت مادرش سؤ ال کردم ، گفت : دیشب اول قبر او بود .
گفتم : روضه خوانی می کرد ؟ روضه خوان بود ؟ کربلا مشرف شده بود ؟
گفت : خیر ، سؤ ال کرد : این پرسشها برای چی است ؟ خواب خود را گفتم ، گفت : هر روز زیارت عاشورا می خواند . (34)

عنایات غیبی و فراهم شدن وسیله برای خواندن زیارت عاشورا

آقای حاج . . . مردی صالح که من او را در نائین ملاقات کردم و اهل توسل بود و حالت خوبی داشت و هر وقت با او برخورد کردیم جلسه ما یکپارچه توسل و گریه می شد و می گفت : چرا شما آقایان اهل علم کمتر به زیارت عاشورا توجه می کنید ؟ ! می گفت : من هر روز صبح مقیّدم زیارت عاشورا را بخوانم . سالی در سفر مشهد از راه کناره می رفتم ماشین برای نماز نگه داشت من مفاتیح همراه نداشتم ناراحت شدم که امروز زیارت عاشورا از من ترک می شود یک وقت نگاه کردم جلوی من پرده ای نمایان شد روی آن زیارت عاشورا نوشته شده بود خیلی خوشحال شدم و زیارت عاشورا را خواندم . موقع نقل این واقعه گریه می کرد و می گفت چه بگویم . (35)

سفارش علامه امینی به زیارت عاشورا

فرزند آیت اللّه علامه امینی آقای دکتر محمد هادی امینی می نویسد : پس از گذشت چهار سال از فوت مرحوم آیت اللّه العظمی علامه امینی نجفی پدر بزرگوارم مؤ لف کتاب الغدیر یعنی سال 1394 هجری قمری شب جمعه ای
قبل از اذان فجر وی را در خواب دیدم او را شاد و خرسند یافتم جلو رفته و پس از سلام و دست بوسی عرض کردم : پدر جان ! در آنجا چه عملی باعث سعادت و نجات شما گردید ؟ گفتند : چه می گویی ؟ مجدّداً عرض کردم : آقا جان ! در آنجا که اقامت دارید کدام عمل موجب نجات شما شد کتاب الغدیر یا سایر تأ لیفات یا تأ سیس و بنیاد کتابخانه امیرالمؤ منین علیه السلام ؟
پاسخ دادند : نمی دانم چه می گویی قدری واضح تر و روشن تر بگو . گفتم : آقا جان ! شما اکنون از میان ما رخت بر بسته اید و به جهان دیگر منتقل شده اید در آنجا که هستید کدامین عمل باعث نجات شما گردید از میان صدها خدمات و کارهای بزرگ علمی و دینی و مذهبی ؟
مرحوم علامه امینی درنگ و تأ ملی نمودند سپس فرمودند : فقط زیارت ابا عبداللّه الحسین علیه السلام .
عرض کردم شما می دانید اکنون روابط بین ایران و عراق تیره و تار است و راه کربلا بسته ، چه کنم ؟
فرمود : در مجالس و محافلی که جهت عزاداری امام حسین علیه السلام بر پا می شود شرکت کن ثواب زیارت امام حسین علیه السلام را به تو می دهند .
سپس فرمودند : پسر جان ! در گذشته بارها تو را یاد آور ساختم و اکنون به تو توصیه می کنم که زیارت عاشورا را هیچ وقت و به هیچ عنوان ترک و فراموش مکن مرتباً زیارت عاشورا را بخوان و بر خودت وظیفه بدان ؛ این زیارت دارای آثار و برکات و فواید بسیاری است که موجب نجات و سعادت در دنیا و آخرت تو می باشد و امید دعا دارم فرزندم .
فرزند مرحوم آیت اللّه امینی می نویسد : علامه امینی با کثرت مشاغل و تأ لیف و مطالعه و تنظیم و رسیدگی به ساختمان کتابخانه امیرالمؤ منین علیه السلام در نجف اشرف مواظبت کامل به خواندن زیارات عاشورا داشته و سفارش به زیارت عاشورا می نمودند و بدین جهت من خودم نیز حدود 30 سال است مداوم به زیارت عاشورا می باشم . (36)

بخش دوّم : داستانهایی از تربت سیّدالشهدا علیه السلام

آداب همراه داشتن تربت سیدالشهدا علیه السلام

تا می توانی تربت مبارک حضرت سیدالشهدا را با خود همراه داشته باشد و با آن نماز بخوان که هم ثواب زیادی دارد و هم تو را از خطرات و بلاها محافظت می کند . مقدار بسیار اندکی از آن را در اول هر ماه در آب حل کن و بخور تا عشق حسین علیه السلام با خونت عجین شود . البته باید حرمت آن را نگه داری و در جای مناسب با خود حمل کنی و حتماً آن را در چیزی قرار بده که با فرش و قالی و لباس ، تماس مستقیم نداشته باشد .

1 در روایت است که حوریان بهشت چون یکی از ملائکه را می بینند که از برای انجام کاری به زمین می آید به او التماس می کنند که برای ما تسبیح و تربت قبر امام حسین علیه السلام را هدیه بیاور . (37)

2 نقل شده است که شخصی گفت : حضرت امام رضا علیه السلام برای من از خراسان بسته متاعی فرستاد ، چون گشودم در میان آن خاکی بود . از آورنده آن پرسیدم که این خاک چیست ؟ گفت : خاک قبر امام حسین است و هرگز آن حضرت از جامه و غیر جامه چیزی به جایی نمی فرستد مگر آنکه این خاک را در میان آن می گذارد و می فرماید : این امان است از بلاها به اذن و مشیّت خدا . (38)

3 امام صادق علیه السلام به ابوحمزه ثمالی فرمود : از تربت قبر امام حسین علیه السلام می توان شفا کرد (از خاکی بردارند که از میان قبر تا چهار فرسخ فاصله باشد) پس بگیر از آن خاک که شفای هر درد است و سپری است برای دفع هر چه از آن می ترسی و هیچ چیز با آن برابری نمی کند از چیزهایی که از آن طلب شفا می کنند به غیر از دعا . چیزی که آن را فاسد می کند آن است که در ظرفها و جاهای بد می گذارند و نیز کم بودن یقین کسانی که بدان معالجه می کنند . هر کس یقین داشته باشد که این خاک از برای او شفاست هر گاه معالجه به آن کند او را کافی خواهد بود و محتاج به داروی دیگری نخواهد شد .

آن تربت را شیاطین و کافران جن فاسد می کنند؛ چون حسد می برند فرزندان آدم را بر آن و خود را به آن می مالند . به طوری که بیشتر نیکی و بوی خوش آن بر طرف می شود و هیچ تربت از حایر قبر امام حسین علیه السلام بیرون نمی آید مگر مهیا می شوند از برای آن تربت ، آنقدر که ایشان را به غیر از خدا نمی تواند بشمرد و آن تربت در دست صاحبش است و ایشان خود را بر آن می مالند و ملائکه نمی گذارند ایشان را که داخل حایر شوند . اگر تربت از شرّ اینها سالم بماند هر بیمار را که به آن معالجه نمایند در آن ساعت شفا می یابد . پس چون تربت را برداری پنهان کن و نام خدا را بر آن بسیار بخوان و شنیده ام که بعضی از آنها که تربت

را بر می دارند آن را سبک می شمارند . (39)
4 در روایت است که سجده به تربت امام حسین علیه السلام هفت حجاب را پاره می کند؛ یعنی باعث قبولی نماز می شود و مشهور میان علما آن است که خوردن خاک ، مطلقاً جایز نیست مگر تربت مقدّس امام حسین علیه السلام به قصد شفا . که اندازه آن به قدر درشتی عدسی باشد که در دهان بگذارد و پس از آن آب بخورد . (40)
امام خمینی تربت امام حسین علیه السلام را به عنوان شفا می خورد . (41)

به خون مبدل شدن تربت امام حسین علیه السلام

اینجانب عبدالحمید حسانی فرزند عبدالشهید حسانی ، ساکن فراشبند فارس نسبت به تربت خونین امام حسین علیه السلام قبلاً در داستانهای شگفت تأ لیف حضرت آیت اللّه العظمی آقای حاج سید عبدالحسین دستغیب شیرازی خوانده بودم ، خودم و اهل خانه که سواد فارسی داشته اند خواندند و در ضمن در سال اخیر قبل از محرم ، پدرم عازم کربلا شد و مقداری تربت خرید کرده و آورد . خواهری دارم به نام (ساره خاتون حسانی) متوسل شدند به ائمه ، تربتی که پدرم آورده بود مقدار کمی از آن را با پارچه ای از حرم ابوالفضل علیه السلام می پیچد و شب را احیا می دارد (یعنی شب عاشورا) و از ائمه و فاطمه زهرا صلی الله علیه و آله می خواهد که اگر ما یک ذرّه نزد شما قابلیم این تربت همان حالتی که آقا در کتاب نوشته اند برای ما بشود ، اتفاقاً روز عاشورای گذشته بعد از نماز ظهر ساعت یک و ده دقیقه بعد از ظهر به آن نگاه می کنند . دو خواهرم و زن برادرم آن را می بینند و یک مرتبه می افتند به گریه و زاری ، می بینند همان حالتی که آقا ! در کتاب نوشتند اتفاق افتاده و تربت مزبور حالت خون پیدا کرده بود و حقیر که بعد از مسجد آمدم خودم هم دیدم و مقداری از آن را آوردم به خدمت حضرت آیت اللّه العظمی آقای دستغیب و تربت مزبور هم هنوز موجود است و رنگ تربت به طور کلی جگری شده رطوبت کمی برداشته بود ، بعد به تدریج حالت خشکی پیدا کرده و هنوز هم باقی است با همان رنگ جگری .

و نظیر همین قضیه فوق که ذکر شد مقداری تربت در سال 98 قمری باز در فراشبند فارس ، کوی مسجد الزهرا ، منزل مشهدی عبدالرضا نوشادی بوده و در جلسه نشان دادند که به خون مبدل شده و همه آن را مشاهده کردند .

مرحوم حاجی مؤ من فرمود : وقتی مخدره محترمه ای که نماز جمعه را با مرحوم آقا سید هاشم در مسجد سردزک ترک نمی کرد به من خبر داد که مقدار نخودی تربت اصل حسینی علیه السلام به من رسیده و آن را جوف کفن خود گذارده ام و هر ساله روز عاشورا خونین می شود به طوری که رطوبت خونین به کفن سرایت می کند و بعد متدرجاً خشک می شود .
مرحوم حاج مؤ من فرمود : از آن مخدره خواهش کردم که در روز عاشورا منزلش بروم و آن را ببینم قبول کرد ، پس روز عاشورا رفتم بقچه کفنش را آورد و باز کرد ، عقد خون در کفن مشاهده کردم و تربت مبارک را دیدم همانطوری که آن مخدره گفته بودتر و خونین و علاوه لرزان بود .
از دیدن آن منظره و تصور بزرگی مصیبت آن حضرت سخت گریان و نالان و از خود بی خود شدم .
نظیر این داستان در دارالسلام عراقی از ثقه عادل ملا عبدالحسین خوانساری نیز نقل شده که گفت : مرحوم آقا سید مهدی پسر آقا سید علی صاحب شرح کبیر در آن زمانی که مریض شده بود و برای استشفای شیخ محمد حسین صاحب فصول و حاج ملا جعفر استرابادی را که هر دو از فحول علمای عدول بودند فرستاد که غسل کنند و با لباس احرام داخل سرداب قبر مطهر حسین علیه السلام شوند و از تربت قبر مطهر به آداب وارده بردارند و برای مرحوم سید بیاورند و هر دو شهادت دهند که آن تربت قبر مطهر است و جناب سید مقدار یک نخود از آن را تناول نماید .
آن دو بزرگوار حسب الامر رفتند و از خاک قبر مطهر برداشتند و بالا آمدند و از آن خاک قدری به بعضی حضار اخیار عطا کردند که از جمله ایشان شخصی بود از معتبرین و عطار و آن شخص را در مرض موت عیادت کردم و باقیمانده آن خاک را از ترس اینکه بعد از او به دست نا اهل افتد به من عطا کرد و من بسته آن را آورده و در میان کفن والده گذاشتم . اتفاقاً روز عاشورا نظرم به ساروق آن کفن افتاد رطوبتی در آن احساس کردم چون آن را برداشته گشودم دیدم کیسه تربت که در جوف کفن بود مانند شکری که رطوبت ببیند حالت رطوبتی در آن عارض شده و رنگ آن مانند خون تیره گردیده و خونابه مانند اثر آن از باطن کیسه به ظاهر و از آن به کفن و ساروق رسیده با آنکه رطوبت و آبی آنجا نبود .
پس آن را در محل خود گذارده در روز یازدهم ساروق را آورده گشودم آن تربت را به حالت اول خشک و سفید دیدم اگر چه آن رنگ زردی در کفن و ساروق کماکان باقیمانده بود و همچنان بعد از آن در سایر ایام عاشورا که آن تربت را مشاهده کردم همینطور آن را متغیر دیده ام و دانسته ام که

خاک قبر مطهر در هر جا باشد در روز عاشورا شبیه به خون می شود . (42)

سجده امام صادق علیه السلام بر تربت امام حسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام همراه خود پارچه سبزی داشت که در آن مقداری تربت (خاک قبر) امام حسین علیه السلام گذاشته بود ، و هنگامی که وقت نماز می رسید آن تربت را بر سجّاده اش می ریخت و بر آن سجده می کرد .
آری نمازی که با یاد ایثارگری امام حسین علیه السلام باشد ، موجب کمال نماز است ، و به نماز روح تازه ای می بخشد .

بی احترامی به تربت

شیخ عباس قمی رحمه الله علیه نقل می کند که استاد ما محدّث متبحّر ثقه الاسلام نوری رحمه الله علیه در دارالسّلام نقل فرموده که روزی یکی از برادران من به خدمت مرحومه والده ام رسید ، مادرم دید که تربت امام حسین علیه السلام را در جیب پایین قبای خود گذاشته ، مادرم او را زجر کرد که این بی ادبی به تربت مقدّسه است زیرا که در زیر ران واقع شود و شکسته گردد .
برادرم گفت : چنین است که فرمودی و تا به حال دو مُهر شکسته ام و لیکن عهد کرد که بعد از آن در جیب پایین نگذارد .
پس چند روزی از این قضیه گذشت ، پدرم بدون آنکه از این مطلب اطلاع داشته باشد در خواب دید که مولای ما حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السلام به زیارت او تشریف آورد و در اطاق کتابخانه نشست و ملاطفت و مهربانی بسیار کرد و فرمود : بخوان پسران خود را بیایند تا آنها را اکرام کنم ، پس پدرم پسرها را طلبید و با من پنج نفر بودند ، پس ایستادند در مقابل آن حضرت و در نزد آن حضرت از جامه و چیزهای دیگر بود ، پس یک یک را می خواند و چیزی از آنها به او می داد ، پس نوبت به برادر مزبور که به تربت بی احترامی کرده بود رسید حضرت نظری به او افکند مانند کسی که در غضب باشد و التفات فرمود به سوی پدرم و فرمود : این پسر تو دو تربت از تربت های قبر من را در زیر ران خود شکسته است ، پس مثل برادران دیگر او را نخواند ، بلکه به سوی او چیزی افکند و الا ن در ذهنم است که گویا قاب شانه ترمه به او داد .
پس علاّمه والد بیدار شد و خواب خود را برای مادر نقل کرد و والده حکایت را برای ایشان بیان کرد . پدرم از صدق این خواب تعجّب کرد . (43)

تربت شفابخش

در فضیلت و آداب تربت مقدّسه امام حسین علیه السلام روایات بسیار وارد شده که تربت آن حضرت شفای هر درد و مرض است مگر مرگ ؛ و امان است از بلاها و باعث ایمنی از هر خوف و بیم است .
در کتاب فوائد الرضویه در احوال سید نعمت اللّه جزایری رحمه الله علیه آمده است که آن سیّد جلیل در تحصیل علم زحمت بسیاری کشیده و سختی و رنج بسیار برده و در اوایل تحصیل چون قادر بر تهیّه چراغ نبوده در روشنی ماه مطالعه می نموده تا اینکه از کثرت مطالعه در ماهتاب و بسیار نوشتن و مطالعه کردن ، چشمانش ضعف پیدا کرده بود .
پس به جهت روشنی چشم خود تربت مقدّسه حضرت سیدالشهدا و تراب مراقد شریفه ائمه عراق علیهم السلام را بر چشم می کشید که به برکت آن تربت ها چشمش نورانی می گردید .
مبادا اهالی عصر ما به واسطه معاشرت با کفار و افراد بی ایمان این مطلب را استعجاب نمایند همانا کمال الدین دمیری در حیوة الحیوان نقل کرده که افعی هرگاه هزار سال عمر کرد چشمانش کور می شود ، حق تعالی او را ملهم فرموده که برای رفع کوری ، چشم خود را به رازیانج تر بمالد ، به ناچار با چشم کور از بیابان عبور می کند تا برسد به بساتین و جاهایی که رازیانج در آن جا باشد اگر چه مسافتی طولانی در بین باشد ، پس خود را به آن گیاه می رساند و چشم خود را بر آن می مالد تا روشنی چشم او برگردد .
و این مطلب را زمخشری و دیگران نقل کرده اند ، پس هر گاه حق تعالی در یک گیاه تری این خاصیّت را قرار داده باشد که مارِ کور پی آن برود و بهره خود را از آن بگیرد چه عجب و استبعادی دارد که در تربت پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله که در راه او ، خودش و عترتش کشته شده اند شفا از جمیع امراض و فواید و برکاتی قرار داده باشد تا شیعیان و محبّان از آن بهره ها ببرند .
جالب آن که حوریان بهشتی یکی از ملائکه را می بینند که برای کاری بر زمین می آید به او التماس می کنند که برای ما تسبیح و تربت قبر امام حسین علیه السلام به هدیّه بیاور . (44)

یکی از علمای اهل تسنّن که از فارغ التحصیلان دانشگاه (الازهر) مصر است به نام (شیخ محمد مرعی انطاکی) از اهالی سوریه ، بر اثر تحقیقات دامنه دار به مذهب تشیّع گرایید ، و در کتابی به نام (لماذا اخترت مذهب الشّیعه) علل گرایش خود را با ذکر مدارک متقن ذکر نموده است ، در اینجا به یکی از مناظرات او با دانشمندان اهل تسنّن پیرامون سجده بر مهری که از تربت حسینی است . توجّه کنید :
محمد مرعی در خانه اش بود ، چند نفر از دانشمندان اهل تسنّن که بعضی از آنها از دوستان سابق او در دانشگاه الازهر بودند ، به دیدار او آمدند و در آن دیدار ، بحث و گفتگوی زیر رخ داد :
دانشمندان : شیعیان بر تربت حسینی سجده می کنند ، آنها به همین علّت که بر مهر تربت حسینی سجده می کنند ، مشرک هستند .
محمد مرعی : سجده بر تربت ، شرک نیست ؛ زیرا شیعیان بر تربت برای خدا ، سجده می کنند ، نه اینکه برای تربت سجده کنند ، اگر به پندار شما به فرض محال ، در درون تربت چیزی وجود دارد ، و شیعیان به خاطر آن چیز ، آن را سجده کنند ، نه اینکه بر آن سجده نمایند ، البته چنین فرضی ، شرک است ، ولی شیعیان برای معبود خود که خدا باشد سجده می کنند ، نهایت اینکه هنگام سجده برای خدا ، پیشانی را بر تربت می گذارند .
به عبارت روشنتر : حقیقت سجده ، نهایت خضوع در برابر خدا است ، نه در برابر مهر تربت .
یکی از حاضران (به نام حمید) : احسن بر تو که تجزیه و تحلیل زیبایی نمودی ، ولی این سؤ ال برای ما باقی می ماند که چرا شما شیعیان ، اصرار دارید که بر تربت حسینی سجده نمایید ؟ چرا بر سایر چیزها سجده نمی کنید ؟ همان گونه که بر تربت سجده می کنید ؟
محمّد مرعی : اینکه ما بر خاک سجده می کنیم ، بر اساس حدیثی است که مورد اتفاق همه فرقه های اسلامی است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : (جُعِلَتْ لِیَ الاَرضُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً) : (زمین برای من سجده گاه و پاکیزه قرار داده شده است) .
بنا بر این به اتّفاق همه مسلمین ، سجده بر خاک خالص ، جایز است ، از این رو ما بر خاک سجده می کنیم .
حمید : چگونه مسلمانان بر این امر اتّفاق نظر دارند ؟
محمد مرعی : هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکّه به مدینه هجرت کرد ، در همان آغاز ، به ساختن مسجد دستور داد ، آیا این مسجد فرش داشت ؟

حمید : نه ، فرش نداشت .
محمّد مرعی : پس پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان بر چه چیزی سجده می کردند ؟
حمید : بر زمینی که از خاک ، فرش شده بود ، سجده می کردند ؟
محمّد مرعی : بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله ، مسلمانان در عصر خلافت ابوبکر و عمر و عثمان بر چه سجده می کردند ؟ آیا مسجد فرش داشت ؟
حمید : نه ، فرش نداشت ، آنها نیز بر خاک زمین مسجد سجده می نمودند .
محمّد مرعی : بنابراین به اعتراف شما ، پیامبر صلی الله علیه و آله در همه نمازهای خود بر زمین سجده کرده است ، همچنین مسلمانان در عصر او و در عصر بعد از او ، روی این اساس ، قطعاً سجده بر خاک ، صحیح است .
حمید : اشکال من این است که شیعیان ، تنها بر خاک ، سجده می کنند ، آن هم خاکی که از زمینی گرفته و به صورت مهر در آورده ، آن را در جیب خود می نهند و بر آن سجده می نمایند .
محمد مرعی : اوّلاً؛ به عقیده شیعه ، سجده بر هر گونه زمین ، خواه سنگ فرش باشد و خواه زمین خاکی باشد ، جایز است .
ثانیا؛ نظر به اینکه شرط است محل سجده پاک باشد ، پس سجده بر زمین نجس یا خاک آلود جایز نیست ، از این رو قطعه ای از گِل خشکیده (به نام مهر) را که از خاک پاک تهیّه شده ، با خود حمل می کنند ، تا در نماز بر خاکی که مطمئناً پاک و تمیز است سجده کنند ، با علم به اینکه آنها سجده بر خاک زمین را که نجس بودن آن را نمی دانند ، جایز می دانند .
حمید : اگر منظور شیعه ، سجده بر خاک پاک خالص است چرا مقداری از خاک را حمل نمی کنند ، بلکه (مُهر) حمل می کنند ؟
محمد مرعی : نظر به اینکه حمل خاک موجب خاک آلودگی لباس می شود ، از این رو خاک را در هر جا بگذارند طبعاً دست و لباس ، خاک آلود می شود ، شیعیان همان خاک را با آب می آمیزند و گل می کنند و سپس همان گل در قالب زیبا ، خشک می شود و به صورت مهر در می آید ، که دیگر حمل آن ، زحمت نیست و موجب خاک آلودگی لباس و دست نخواهد شد .
حمید : چرا شما بر غیر خاک ، مانند حصیر و قالی و زیلو و . . . سجده نمی کنید ؟
محمد مرعی : گفتیم غرض از سجده ، نهایت خضوع در برابر خدا است ، اینک می گوییم ، سجده بر خاک ، خواه خشکیده (مهر) و خواه نرم ، دلالت بیشتری بر خضوع در برابر خدا دارد؛ زیرا خاک ، ناچیزترین اشیا است ، و ما بالاترین عضو بدن خود (یعنی پیشانی) را بر پایین ترین چیز (خاک) در

حال سجده می نهیم ، تا با خضوع بیشتر ، خدا را عبادت کنیم ، از این رو ، مستحب است که جای سجده پایینتر از جای دستها و پاها باشد ، تا بیانگر خضوع بیشتر گردد ، و همچنین مستحب است در سجده ، سر بینی خاک آلود شود ، تا دلالت بیشتر برای خضوع داشته باشد ، بنابراین ، سجده بر قطعه ای از خاک خشکیده (مهر) ، بهتر از سجده بر سایر اشیایی است که سجده بر آن روا است ، چرا که اگر انسان در سجده ، پیشانی خود را بر روی سجّاده گرانقیمت یا بر قطعه طلا و نقره و امثال آنها و یا بر قالی و لباس گرانبها بگذارد ، از تواضع و خضوعش ، کاسته می شود ، و چه بسا هیچ گونه دلالتی بر کوچکی بنده در برابر خدا نداشته باشد .
با این توضیح : آیا کسی که سجده بر خاک خشکیده (مهر) می کند تا تواضع و خضوعش در پیشگاه خدا ، رساتر باشد ، مشرک و کافر خواهد بود ؟ ولی سجده بر چیزی (مانند قالی و سنگ مرمر و . . .) که مخالف تواضع است ، تقرّب به خدا است ؟ ! ، هر کس چنین تصوّر کند ، تصوّر باطل و بی اساسی نموده است .
حمید : پس این کلمات چیست که بر روی مهرهایی که شیعه بر آنها سجده می کنند ، نوشته شده است ؟
محمد مرعی : اوّلاً؛ همه تربتها دارای نوشته نیست ، بلکه بسیاری از آنها بدون نوشته است .
ثانیاً؛ در بعضی از آنها نوشته شده که : (سُبْحانَ رَبِیَّ الاَعْلی وَ بِحَمْدِهِ) که اشاره ای به ذکر سجده است ، و در بعضی نوشته شده که این تربت از زمین کربلا گرفته شده ، تو را به خدا سوگند آیا این نوشته ها ، موجب شرک است ؟ و آیا این نوشته ها ، تربت را از خاکی که سجده بر آن صحیح می باشد ، خارج می کند ؟
حمید : نه ، هرگز موجب شرک و عدم جواز سجده بر آن نیست ، ولی یک سؤ ال دیگر دارم و آن اینکه در تربت زمین کربلا ، چه خصوصیّتی وجود دارد ، که بسیاری از شیعیان مقیّد هستند تا بر تربت حسینی ، سجده کنند ؟
محمد مرعی : رازش این است که در روایات ما از امامان اهلبیت علیهم السلام نقل شده که : ارزش سجده بر تربت امام حسین علیه السلام بر تربتهای دیگر بیشتر است .
امام صادق علیه السلام فرمود : (اَلسُّجُودُ عَلی تُرْبَةِ الْحُسَیْنِ یَخْرِقُ الْحُجُبَ السَّبْعِ) : (سجده بر تربت حسین علیه السلام حجابهای هفتگانه را می شکافد) (45) یعنی موجب قبولی نماز ، و صعود آن به سوی آسمان می گردد .
نیز روایت شده که : (آن حضرت فقط بر تربت حسین علیه السلام سجده می کرد ، به خاطر تذلّل و کوچکی در برای خدای بزرگ) . (46)

بنابراین ، تربت حسین علیه السلام دارای یک نوع برتری است که در تربتهای دیگر ، آن برتری نیست .
حمید : آیا نماز بر تربت حسین علیه السلام موجب قبول شدن نماز در پیشگاه خدا می شود ، هر چند باطل باشد ؟
محمد مرعی : مذهب شیعه می گوید : نمازی که فاقد یکی از شرایط صحّت نماز باشد ، باطل است و قبول نخواهد شد ، ولی نمازی که دارای همه شرائط صحّت است ، اگر در سجده اش بر تربت امام حسین علیه السلام سجده گردد ، قبول می شود و موجب ارزش و ثواب بیشتر خواهد شد .
حمید : آیا زمین کربلا از همه زمینها ، حتی از زمین مکّه و مدینه برتر است ، تا گفته شود که نماز بر تربت حسین علیه السلام بر نماز بر همه تربت ها برتر می باشد ؟
محمّد مرعی : چه مانعی دارد که چنین خصوصیّتی را خداوند در تربت زمین کربلا قرار داده باشد .
حمید : زمین مکّه که همواره از زمان آدم علیه السلام تا کنون ، جایگاه کعبه است ، و زمین مدینه که جسد مطهّر پیامبر صلی الله علیه و آله را در بر گرفته است ، آیا مقامی کمتر از مقام زمین کربلا دارند ؟ این عجیب است ، آیا حسین علیه السلام بهتر از جدّش پیامبر صلی الله علیه و آله است ؟
محمد مرعی : نه ، هرگز؛ بلکه عظمت و شرافت حسین علیه السلام به خاطر عظمت مقام و شرافت رسول خدا صلی الله علیه و آله است ، ولی راز این که خاک کربلا برتری یافته این است که امام حسین علیه السلام در آن سرزمین در راه دین جدّش به شهادت رسیده است ، مقام حسین علیه السلام جزئی از مقام رسالت است ، ولی نظر به اینکه آن حضرت و بستگان و یارانش ، در راه خدا و برپا داری اسلام ، و استواری ارکان دین ، و حفظ آن از بازیچه هوسبازان ، جانبازی کرده و به شهادت رسیده اند ، خداوند متعال به خاطر آن ، سه ویژگی به امام حسین علیه السلام داده است :
1 دعا در زیر قبّه مرقد شریفش به استجابت می رسد .
2 امامان ، از نسل او هستند .
3 و در تربت او ، شفا هست .
آیا اعطای چنین خصوصیتی به تربت حسین علیه السلام اشکالی دارد ؟ و آیا معنی اینکه بگوییم زمین کربلا از زمین مدینه برتری دارد ، این است که بگوییم امام حسین علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله برتری دارد ، تا شما به ما اشکال کنید ؟ !
بلکه مطلب به عکس است ، بنابراین ، احترام به تربت امام حسین علیه

السلام احترام به حسین علیه السلام است و احترام به او ، احترام به خدا ، و جدّ امام حسین علیه السلام یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله است . وقتی که سخن به اینجا رسید ، یکی از حاضران که قانع شده بود ، در حالی که شادمان بود برخاست و بسیار سخن مرا ستود و از من تمجید کرد و کتابهای شیعه را از من درخواست نمود و به من گفت : گفتار تو بسیار بجا و شایسته است ، من خیال می کردم که شیعیان ، حسین علیه السلام را برتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانند ، اکنون حقیقت را دریافتم ، و از بیانات زیبا و گویای شما سپاسگزارم ، از این پس خودم مهری از تربت کربلا را همراه خود بر می دارم و بر آن نماز می خوانم . (47)

علی علیه السلام و تربت کربلا

عصر خلافت امام علی علیه السلام بود ، یکی از مسلمین به نام هرثمه بن سلیم شخص بی سعادت و بی تفاوتی بود و چندان اعتقاد به عظمت مقام علی علیه السلام نداشت ، ولی همسر او بانویی پاک و بامعرفت و از ارادتمندان امام علی علیه السلام بود .
هرثمه می گوید : (همراه امام علی علیه السلام برای جنگ صفین از کوفه به جبهه صفین حرکت می کردیم ؛ وقتی به سرزمین کربلا رسیدیم ، وقت نماز شد ، نماز را به جماعت با امام علی علیه السلام خواندیم آن حضرت بعد از نماز مقداری از خاک کربلا را برداشت و بویید و فرمود : (واهاً لک یا تربة لیحشرنَّ منْک قومٌ یدخُلون الجنّة بغیر حسابٍ) : (عجب از تو ای تربت ، قطعاً از میان تو جماعتی بر می خیزند و بدون حساب وارد بهشت می شوند) .
به جبهه صفین رفتیم و سپس به خانه ام بازگشتم و به همسرم گفتم : (از مولایت ابوالحسن علی علیه السلام برای تو مطلبی نقل کنم) . آنگاه مطلب فوق را به او گفتم . پس گفتم : (علی علیه السلام ادعای علم غیب می کند) .
همسرم گفت : (ای مرد ! دست از این ایرادها بردار ، امیرمؤ منان علی آنچه بگوید سخن حقّ است) .
من همچنان در مورد این سخن علی علیه السلام در تردید بودم تا آن هنگام که جریان کربلا به پیش آمد . من جزء لشکر عمر سعد به کربلا رفتم ؛ در آنجا به یاد سخن امام علی علیه السلام افتادم که به راستی حق بود ، از این رو از کمک به سپاه عمر سعد ناراحت بودم . در یک فرصت مناسب در حالی که سوار بر اسب بودم به سوی حسین علیه السلام رفتم و حدیث پدرش را به یاد آن حضرت انداختم حضرت به من فرمود : (اکنون آیا از موافقین ما هستی یا از مخالفین ما ؟) .
گفتم : (از هیچ کدام ، فعلاً در فکر اهل و عیال خود هستم . . .)
فرمود : (بنابراین به سرعت از این سرزمین بیرون برو؛ زیرا کسی که در اینجا باشد و صدای ما را بشنود ولی ما را یاری نکند ، داخل در آتش دوزخ خواهد شد) . (48)

چگونگی استشفا از تربت کربلا

شیخ اجل ، ابن قولویه ، استاد شیخ مفید رحمه الله علیه در کتاب کامل الزیارة به اسناد خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت : به مدینه رفتم و بیمار شدم . حضرت امام محمد باقر علیه السلام مقداری آشامیدنی در ظرفی که دستمال بالای آن بود ، به وسیله غلام خود برایم فرستاد و گفت : (این را بخور که امام علی علیه السلام به من امر فرموده است که بر نگردم تا این دارو را بیاشامی) .
چون گرفتم و خوردم شربت سردی بود در نهایت خوش طعمی و بوی مشک از آن بلند بود .
پس غلام گفت : (حضرت فرمود چون بیاشامی به خدمتش بروی) .
من تعجب کردم که گویا از بندی رها شدم . برخاستم به در خانه آن حضرت رفته ، رخصت طلبیدم . حضرت فرمود : (صحّ الجسم فادخل : بدنت سالم شده داخل شو) .
گریه کنان داخل شدم و سلام کردم . دست و سرش را بوسیدم . فرمود : (ای محمد ! چرا گریه می کنی ؟)
عرض کردم : (قربانت گردم می گویم بر غربت و دوری راه از خدمت شما ، و کمی توانایی در ماندن در ملازمت شما که پیوسته به شما بنگرم) .
فرمود : (اما کمی قدرت ، خداوند تمام شیعیان و دوستان ما را چنین ساخته و بلا به سوی ایشان گردانید؛ امّا غربت تو ، پس مؤ من در این دنیا در میان این خلق منکوس غریب است ، تا از این دار فنا به رحمت خداوند برود و در بعد مکان به حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام تأ سّی کن که در زمینی دور از ما در کنار فرات است و اما آنچه از محبت قرب و شوق دیدار ما گفتی و بر این آرزو و توانایی نداری ، پس خداوند بر دلت آگاه است و تو را بر این نیت پاداش خواهد داد) .
بعد فرمود : (آیا به زیارت قبر حسین علیه السلام می روی ؟)
گفتم : (بلی با بیم و ترس بسیار .)
فرمود : (هر قدر ترس بیشتر است ثوابش بزرگتر است و هر کس در این سفر خوف بیند از ترس روز قیامت ایمن باشد و با آمرزش از زیارت بر گردد) .
بعد فرمود : آن شربت را چگونه یافتی ؟)
گفتم : (گواهی می دهم که شما اهل بیت رحمتید و تو وصی اوصیایی . هنگامی که غلام شربت را آورد ، توانایی نداشتم که بر پا بایستم و از خودم ناامید بودم و چون آن شربت را نوشیدم چیزی از آن خوش بوتر و خوش

مزه تر و خنک تر نیافتم . غلام گفت : مولایم فرمود بیا؛ گفتم : با این حال می روم هر چند جانم برود و چون روانه شدم گویا از بندی رها شدم . پس سپاس خدای را که شما را برای شیعیان رحمت گردانیده است) .
فرمود : (ای محمد ! آن شربت را که خوردی از خاک قبر حسین علیه السلام بود و بهترین چیزی است که من به آن استشفا می نمایم و هیچ چیزی را با آن برابر مکن که ما به اطفال و زنان خود می خورانیم و از آن خیر بسیار می بینیم) .
فرمود : (شخصی آن را بر می دارد و از حائر بیرون می رود . آن را در چیزی نمی پیچد ، پس هیچ جن و جانوری و چیزی که درد و بلایی که داشته باشد نیست ، مگر آنکه آن را استشمام می کند و برکتش برطرف می شود و برکتش را دیگران می برند و آن تربت که به آن معالجه می کنند نباید چنین باشد و اگر این علت که گفتم نباشد ، هر که آن را به خود بمالد یا از آن بخورد البته در همان ساعت شفا می یابد و نیست آن مگر مانند حجرالاسود که نخست مانند یاقوتی در نهایت سفیدی بود و هر بیماری و دردناکی خود را بر آن می مالید در همان ساعت شفا می یافت و چون صاحب آن دردها و اهل کفر و جاهلیت خود را بر آن مالیدند سیاه شد و اثرش کم گردید) .
عرض کردم : (فدایت شوم آن تربت مبارک را من چگونه بردارم ؟)
فرمود : (تو هم مانند دیگران آن تربت را بر می داری ، ظاهر و گشوده و در میان خرجین در جاهای چرکین می افکنی پس برکتش می رود) .
گفتم : (راست فرمودی .)
فرمود : (قدری از آن به تو می دهم ، چطور می بری ؟)
عرض کردم : (در میان لباس خود می گذارم) .
فرمود : (به همان قراری که می کردی برگشتی . نزد ما از آن هر قدر که می خواهی بیاشام و همراه مبرکه برای تو سالم نمی ماند) .
آن حضرت دو مرتبه از آن به من نوشانید و دیگر آن درد به من عارض نشد . (49)

آخرین توشه مرجع عارف آیت اللّه العظمی حجت رحمه الله علیه

مرحوم آیة العظمی سید محمد کوهکمری ، معروف به آیة اللّه حجّت از مراجع تقلید بود که در سوم جمادی الاول سال 1372 قمری در قم از دنیا رفت و قبرش در حجره ای واقع در غرب مسجد مدرسه حجتیه است و این مدرسه عظیم از آثار اوست .
آیة اللّه حجّت در اخلاص و تواضع و ساده زیستی ، کم نظیر بود .
روزی که در آستانه احتضار قرار گرفت ، به حاضران گفت : (برای من مقداری تربت سیدالشهدا بیاورید) .
مقداری تربت حاضر کردند و با آب قاطی نمودند و لیوان را به ایشان دادند .
آیة اللّه حجّت آن لیوان را به دست گرفت و نزدیک لب آورد و گفت :
(آخرُ زادی من الدنیا تربة الحسین علیه السلام :
آخرین توشه من از دنیا تربت حسین علیه السلام است) .
آنگاه آب را نوشید و سپس شهادتین را بر زبان جاری کرد و در حالی که رو به قبله بود ، در همان حال به جوار رحمت حق پیوست . (50)

علی علیه السلام و زائر حسینی

نقل شده است که : در بغداد مردی فاسق و فاجر و خمار بود که عمر خود را در اعمال نامشروع صرف کرده بود و مال بسیار داشت . چون اجلش در رسید وصیت کرد که : (چون مرگ را دریابد ، بعد از تجهیز و تکفین ، در نجف اشرف دفنم کنید ، شاید از برکت حضرت علی علیه السلام خداوند عالم گناهان گذشته را ، بدان حضرت ببخشد) . این را گفت و جان به حق تسلیم کرد . خویشان و اقوام او به وصیت او عمل نموده ، بعد از تجهیز نعش ، او را برداشته متوجّه نجف اشرف شدند .

خدام روضه شاه ولایت در آن شب حضرت علی علیه السلام را در خواب دیدند که آن حضرت بر سر صندوق حاضر شد و جمیع خادمان آستان ملائک پاسبان را طلبیده و فرمود : (فردا صبح مردی فاسق را به اینجا خواهند آورد . مانع شوید و نگذارید که او را در نجف دفن کنند که گناهان او از عدد ریگ صحراها و برگ درختان و قطرات باران بیشتر است) . این بفرمود و غائب شد .

چون صبح شد جمیع ملازمان آستان بر سر قبر امیرالمؤ منین علیه السلام حاضر شدند و خواب خود را به یکدیگر بیان کردند . همه این خواب را دیده بودند . پس برخاستند و چوبها و سنگها به دست گرفته ، بیرون دروازه جمع شده ، همگی تا دیر وقت به انتظار نشستند ، ولی کسی پیدا نشد . از این جهت برگشتند و متفکر بودند که چرا این واقعه به عمل نیامد .

از قضا آن جماعتی که تابوت همراهشان بود ، در آن شب راه را گم کرده به بیابان کربلای معلی افتادند . چون روز شد از آنجا راه نجف اشرف را پیش گرفته ، روانه شدند . چون شب دیگر شد ، باز حضرت شاه ولایت را در خواب دیدند که خدام را طلبیده ، فرمودند (چون صبح شود همه بیرون روید و آن تابوتی که شب پیش شما را به ممانعت او امر کرده بودم ، با اعزاز و اکرام هر چه تمامتر بیاورید و ساعتی در روضه من بگذرانید . بعد از آن او را در بهترین جا دفن کنید .)

خدام از شنیدن این دو سخن منافی بسیار متعجب بودند . از این جهت به شاه ولایت عرض کردند : (ای پادشاه دین و دنیا ! دیشب ما را منع فرمودی و امشب به خلاف آن در کمال شفقت و مهربانی امر فرمودید ، در این چه سرّی است ؟)

حضرت فرمود : (شب گذشته آن جماعت راه را گم کرده ، به دشت کربلا افتادند؛ باد ، خاک کربلا را در تابوت آن مرد افشاند؛ از برکت خاک کربلا و از برای خاطر فرزندم حسین علیه السلام خداوند از جمیع تقصیرات او درگذشت و بر او رحمت کرد) .

پس خادمان همگی بیدار شدند و از شهر بیرون رفتند . بعد از ساعتی تابوت آن مرد را آوردند و پس از تعظیم تمام ، آن را به روضه مقدس امیرالمؤ منین علیه السلام حاضر کردند و صورت واقعه را آن طور که اتفاق افتاده بود بر آن جماعت نقل نمودند . (51)

پیغمبر و خاک خون آلود

از امّسلمه مروی است که : رسول خدا شبی از ما غائب شد در مدّت طویلی و سپس به نزد ما آمد و دیدیم آن حضرت گرد آلود و با موهای ژولیده مراجعت کرده و در یک دست خود چیزی دارد که انگشت ها را بسته است . عرض کردم : یا رسول اللّه چرا شما را بدین وضع پریشان و غبارآلود و ژولیده می بینم ؟

حضرت فرمود : در این وقت مرا سِیر دادند به محلّی در عراق که نامش کربلا است ، و مصرع حسین فرزند من و جماعتی از فرزندان اهل بیت مرا به من نشان دادند ، و من شروع کردم که خون های آنان را جمع کنم ، و اینک آن خون ها در دست من است ؛ و دست خود را به سوی من باز کرد و فرمود : بگیر اینها را و محفوظ نگاهدار ! من خون ها را گرفتم و توجّه کردم دیدم شبیه خاک قرمز رنگ است ؛ در شیشه ای نهادم و سر آن را بستم و محفوظ داشتم . چون حسین از مکّه به طرف عراق حرکت کرد هر صبح و شب من شیشه را می گرفتم و می بوییدم و برای مصیبت آن حضرت می گریستم . چون روز عاشورای از محرّم یعنی همان روزی که حسین در آن روز شهید شد من در آن شیشه نگاه کردم دیدم تبدیل به خون تازه شده است . (52)

در قصص العلما مرقوم شده که در زمان سلاطین صفویه شخصی از فرنگیان به اصفهان آمده و غیر از تواتر دلیل بر نبوت ختمیه محمدیه می خواست و آن شخص در علم حساب و هیئت و نجوم بسیار ماهر بود حتی آنچه برای هر کس روی داده بود از بلایا و حوادث خبر می داد .
روزی سلطان امر به احضار علماء اصفهان نمود که با آن شخص مباحثه نمایند و اثبات نبوت خاصه محمدیه کنند و قضا را در آن وقت مرحوم ملامحسن فیض هم در مجلس حاضر بوده پس آن جناب روی به آن شخص نموده و گفت که : پادشاه شما چه قدر بی ادراک است که از برای چنین امر مهمی مثل تو آدمی را فرستاده . آن شخص همین که این سخن را شنید مضطرب شده و از روی غیظ و غضب گفت : ای عالم مسلمانان ! جای خود را بشناس و از قدر و اندازه خویش تعدی و تجاوز مکن به عیسی و مادرش قسم که هر گاه تو می دانستی آنچه را که من می دانم و احاطه دارم از علوم و کمالات می دانستی که زنهای دنیا مثل من فرزندی نزاییده اند؛ زیرا که در مقام امتحان قدر مرد معلوم می شود که (عندالامتحان یکرم الرجل اویهان) . پس محقق کاشانی دست به جیب بغلی خود برده و چیزی را بیرون آورده و گفت : این چیست که من در دست دارم ؟ آن شخص مدتی در فکر فرو رفت پس از آن رنگ صورتش متغیر شده و به زردی میل کرد و آثار جهل از وجناتش ظاهر شد . محقق کاشانی فرمودند : چه زود ظاهر شد جهل و نادانی تو و باطل شد دعاوی تو . آن شخص گفت : به حق مسیح و مادرش مریم که می دانم آنچه را که در دست تو است و لیکن فکر و سکوت من از جهت امر دیگری است .
محقق مزبور فرمودند سکوتت از برای چیست ؟
گفت : می دانم که آن چیزی که در دست تو است قدری از خاک بهشت است و لیکن تأ مل و فکر من از این راه است که این خاک از کجا به دست شما رسیده است ؟ !
محقق مزبور فرمود : شاید در حساب اشتباهی کرده باشی ؟ آن شخص گفت : نه به حق عیسی و مادرش . پس محقق مزبور فرمودند : بلی آنچه در دست من است از خاک کربلا و تربت حضرت سیدالشهدا حسین بن علی است و پیغمبر ما فرموده است که : (کربلا قطعة من الجنة) پس تو در این صورت می توانی که ایمان نیاوری و بدین اسلام داخل نشوی ، زیرا که به گفته خودت قاطع هستی که قاعده و حسابت تخلف از واقع نمی نماید .
پس آن شخص نصرانی عیسوی از روی انصاف تصدیق فرموده محقق

مزبور را نموده و به برکت تربت پسر دختر سید انام ، مشرّف به دین اسلام گردید .

شفای چشم با تربت حسینی

سید جلیل جزائری در کتاب زهرالربیع گوید : بدانکه مشایخ صوفیه تسبیح چوب استعمال می کنند و به اسلاف خود اقتدا نمی کنند از یکی از ایشان از سبب استعمال تسبیح چوب پرسیدم ، گفت : تسبیح چوب سبک تر و از تربت حسینیه پاکتر است و تربت دست را سنگین و چرکین می نماید .
چشم ایشان کور است از آنکه ببینند چرک تربت حسینی پاکتر است از تمام اشیا ، و عنبر الهی است که از خاک قبر حسینی بیرون آمده است . و اما من پس اکثر آن است که تسبیح غیر مطبوخ از خاک حسین علیه السلام استعمال می کنم ؛ زیرا که به تربت نزدیک تر است و اما مطبوخه بعضی بر آنند که به طبخ مستحیل می شود و از تربت بیرون می رود و شکی نیست که غیر مطبوخ افضل است از مطبوخ هر چند که هر دو خوبند و مدتی قبل از این ضعفی در باصره ما به هم رسیده بود و اتفاقاً برای زیارت عرفه تحت قبه حضرت سیدالشهدا بودم چون زوار بیرون رفتند و خدمه در روز دوم و سیم روضه مطهره را جاروب می کردند و غبار از زمین بلند شده بود که مردم در میان روضه همدیگر را نمی دیدند پس من و جمعی در آنجا بودیم ما چشمهای خود را گشودیم که غبار به آنها داخل شد پس من از روضه بیرون نرفتم مگر اینکه هر دو چشمم مثل چراغ روشن مشتعل و پرنور بود و از آن وقت تا به حال هرگز چشمهای خود را معالجه نکرده ام مگر به سرمه کشیدن از آن خام مبارک . (53)

شفای فرزند عارف سالک شیخ حسنعلی اصفهانی با تربت

فرزند ایشان می گوید :
حدود دو سال قبل از وفات پدرم ، کسالت شدیدی مرا عارض شد و پزشکان از مداوای بیماری من عاجز آمدند و از حیاتم قطع امید شد .
پدرم که عجز طبیبان را دید ، اندکی از تربت طاهر حضرت سیدالشهدا ارواح العالمین له الفدا به کامم ریخت و خود از کنار بسترم دور شد .
در آن حالت بیخودی و بیهوشی دیدم که به سوی آسمانها می روم و کسی که نوری سپید از او می تافت ، بدرقه ام می کرد . چون مسافتی اوج گرفتیم ، ناگهان ، دیگری از سوی بالا فرود آمد و به آن نورانی سپید که همراه من می آمد ، گفت :
(دستور است که روح این شخص را به کالبدش بازگردانی ؛ زیرا که به تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام استشفا کرده اند) .
در آن هنگان دریافتم که مرده ام و این ، روح من است که به جانب آسمان در حرکت است ؛ و به هر حال ، همراه آن دو شخص نورانی به زمین بازگشتم و از بی خودی ، به خود آمدم و با شگفتی دیدم که در من ، اثری از بیماری نیست ، لیکن همه اطرافیانم به شدت منقلب و پریشانند . (54)

دزدی با نام امام حسین علیه السلام

از مرحوم سید احمد بهبهانی نقل شده : در ایام توقفم در کربلا حاج حسن نامی در بازار زینبیه ، دکانی داشت که مهر و تسبیح می ساخت و می فروخت . معروف بود که حاجی تربت مخصوصی دارد و مثقالی یک اشرفی می فروشد .
روزی در حرم امام حسین علیه السلام حبیب زائری را دزدی زد و پولهایش را برد . زائر خود را به ضریح مطهر چسبانید و گریه کنان می گفت : یا اباعبداللّه در حرم شما پولم را بردند ، در پناه شما هزینه زندگیم را بردند . به کجا شکایت ببرم ؟
حاج حسن مزبور حاضر متأ ثر شد و با همین حال تأ ثر به خانه رفت و در دل به امام حسین علیه السلام گریه می کرد .
شب در خواب دید که در حضور سالار شهیدان به سر می برد به آقا گفت : از حال زائرت که خبر داری ؟ دزد او را رسوا کن تا پول را برگرداند .
امام حسین فرمود : مگر من دزد گیرم ؟
اگر بنا باشد که دزدها را نشان دهم باید اول تو را معرفی کنم .
حاجی گفت : مگر من چه دزدی کردم ؟
حضرت فرمود : دزدی تو این است که خاک مرا به عنوان تربت می فروشی و پول می گیری . اگر مال من است چرا در برابرش پول می گیری و اگر مال توست ، چرا به نام من می دهی ؟
عرض کرد : آقا جان ! از این کار توبه کردم و به جبران می پردازم .
امام حسین علیه السلام فرمود :
پس من هم دزد را به تو نشان می دهم . دزد پول زائر ، گدایی است که برهنه می شود و نزدیک سقاخانه می نشیند و با این وضعیت گدایی می کند ، پول را دزدید و زیر پایش دفن کرد و هنوز هم به مصرف نرسانده .
حاجی از خواب بیدار می شود و سحرگاه به صحن مطهر امام حسین علیه السلام وارد می شود ، دزد را در همان محلی که آقا آدرس داده بود شناخت که نشسته بود .
حاجی فریاد زد : مردم بیایید تا دزد پول را به شما نشان دهم . گدای دزد هر چه فریاد می زد مرا رها کنید ، این مرد دروغ می گوید ، کسی حرفش را گوش نداد . مردم جمع شدند و حاجی خواب خود را تعریف کرد و زیر پای گدا را حفر کرد و کیسه پول را بیرون آورد .
بعد به مردم گفت : بیایید دزد دیگری را نشان شما دهم ، آنان را به بازار برد و درب دکان خویش را بالا زد و گفت : این مالها از من نیست حلال

شما . بعد تربت فروشی را ترک کرد و با دست فروشی امرار معاش می کرد . (55)

تربت امام حسین از هر عطری خوشبوتر است

یکی از راویان گفته : پس از آنکه متوکل عباسی به قبر مطهر حضرت سیدالشهدا آب بست من با عطر فروشی مخفیانه به زیارت آن حضرت رفته و خود را روی مرقد مطهر آن حضرت انداختم ، بوی بسیار خوشی استشمام کردم از آن مرد عطار که همراه من بود پرسیدم این چه بویی است ؟
گفت : به خدا قسم من هرگز چنین بویی از هیچ عطری استشمام نکرده ام . (56)

شناختن قبر مطهر امام حسین (ع) از بوی تربتش

نقل شده زمانی که متوکل عباسی قبر مطهر امام حسین علیه السلام را تخریب کرد ، عربی از طائفه بنی اسد آمد به کربلا هنگامی که دید اثری از قبر شریف باقی نمانده ، مشت مشت خاکها را بر می داشت و می بویید و می ریخت تا اینکه به قبر شریف آن حضرت رسید ، مشتی خاک برداشت و بویید گفت : خواستند قبر امام حسین علیه السلام را از بین ببرند ولیکن بوی خوش خاک قبر ، بر مرقد مطهر آن حضرت دلالت می کند . (57)

احترام امام زمان به تربت سیّدالشهدا (ع)

یکی از بانوان مؤ منه پرهیزگار به نام خدیجه ظهوریان فرزند عباسعلی که هم اکنون قریب نود سال از عمر با برکت خود را پشت سر گذاشته و با آنکه نزدیک ده سال است بر اثر سکته از پا در آمده و با کمک عصا خود را به این سو و آن سو می کشاند نماز جماعتش ترک نمی شود ، نقل می کند : حدود سی سال قبل مهر تربتی را که خود از کربلا آورده بودم کثیف شده بود ، آن را بردم در آب روان (آب خیابان وسط شهر مشهد مقدس) شستشو دادم و در میان سطل گذاشته برگشتم ، روبروی مسجد دوازده امامی ها که رسیدم با خودم گفتم خوب است مهر را بر گردانم ، تا وقتی که به منزل می رسم طرف دیگرش نیز خشک شود ، مهر را که برگردانیدم بر اثر خیس بودن طرف زیرین مهر ، قدری تربت به انگشت بزرگم چسبیده انگشتم را به دیوار روبروی مسجد مالیده و رفتم .
شب در خواب دیدم آقای بزرگواری که به ذهنم رسید حضرت حجة بن الحسن امام زمان ارواحنا فداه هستند ، سرشان را به همان جای دیوار که ذکر شده گذاشته و به من می فرمایند : (اینجا تربت جدّم حسین علیه السلام را مالیده ای !)

به برکت تربت سیدالشهدا ، خاک ، جسد زن گنهکار راقبول کرد

در زمان امام صادق علیه السلام زن بدکاری بود که هر گاه بچه دار می شد ، بچه خود را می سوزانید . هنگامی که از دنیا رفت چند مرتبه او را به خاک سپردند ولیکن زمین او را قبول نکرد و او را از قبر بیرون افکند !
جریان را به عرض امام صادق علیه السلام رسانیدند ، فرمودند : (اجعلوا معها شیئاً من تربة الحسین) : (قدری از تربت جدم حسین علیه السلام را با او دفن کنید) . به دستور امام علیه السلام عمل کردند ، خاک او را قبول کرد و دیگر او را بیرون نینداخت . (58)

این هم نتیجه بی احترامی به تربت سیدالشهدا علیه السلام

موسی بن عبدالعزیز می گوید : یوحنّا (طبیب نصرانی) به من گفت : تو را به حق پیغمبر و دینت سوگند می دهم که بگویی این کیست که مردم به زیارت قبر او می روند ؟
آیا او از اصحاب پیغمبر شما است ؟ گفتم : نه ، بلکه او امام حسین علیه السلام پسر دختر پیغمبر ما است .
منظورت از این سؤ ال چیست ؟
گفت : خبر شگفتی دارم و ادامه داد که :
یک شب شاپور ، خادم رشید مرا احضار کرد ، نزد او رفتم ، او مرا به خانه موسی بن عیسی که از خویشان خلیفه بود برد ، دیدم موسی بی هوش در رختخواب خود افتاده و طشتی پیش روی او گذاشته اند که تمام امعاء و احشای او در آن ریخته بود .
شاپور از خادم موسی پرسید : این چه حال است که برای موسی رخ داده ؟
خادم گفت :
یک ساعت قبل حالش خوب بود و با خوشحالی نشسته بود و با ندیمان خود صحبت می کرد !
شخصی از بنی هاشم اینجا بود ، گفت : من بیماری سختی داشتم و با هر چه معالجه کردم مفید واقع نشد تا اینکه کاتب من گفت از تربت امام حسین علیه السلام استفاده کنم ، این کار را کردم و شفا یافتم موسی گفت :
از آن تربت را که باقی مانده بود آورد :
موسی آن تربت را گرفت و از روی بی احترامی در نشیمنگاه خود داخل کرد ! در همان ساعت فریاد او بلند شد که : (النّار ، النّار) آتش ، آتش ، طشتی بیاورید ، این طشت را آوردند و اینها امعا و احشای اوست که از او خارج شده است !
ندیمانش متفرق شدند و مجلس سرور موسی به ماتم مبدل شد . شاپور به من گفت : بیا نگاه کن ، آیا می توانی او را معالجه کنی ؟ من چراغ طلبیدم و آنچه در طشت بود به دقت نگاه کردم دیدم جگر ، سپرز و شش و دلش همه از او خارج شده است ! تعجب کردم و گفتم :
(ما لا حد فی هذا صنع الا ان یکون لعیسی الذی کان یحیی الموتی) : (هیچ کس نمی تواند درباره این شخص کاری بکند مگر حضرت عیسی که مرده را زنده می کرد) .
شاپور خادم گفت : راست گفتی ، ولیکن اینجا باش تا معلوم شود که حال

موسی به کجا ختم می گردد .
یوحنّا گفت : من آن شب نزد ایشان ماندم و موسی سحرگاه به جهنم واصل گردید . پسر عبدالعزیز می گوید : یوحنّا با وجودی که نصرانی بود مدتی به زیارت امام حسین علیه السلام می آمد ، تا اینکه به دین اسلام گروید و اسلامش نیکو گردید . (59)

کسی که در کربلا دفن شود از هول قیامت در امان خواهد ماند

امام سجّاد علیه السلام می فرماید : (زلزله قیامت که رخ می دهد خداوند زمین کربلا را بلند کرده و در برترین جای باغهای بهشت قرار می دهد ، بنابراین هر کس از پیروان اهل بیت عصمت و طهارت که در کربلا دفن شده باشد بدون حساب وارد بهشت خواهد شد) .
علامه نوری در دارالسلام آورده که : سید علی صاحب ریاض گفته :
من در دوران تحصیل ، هر هفته عصر پنجشنبه به زیارت گورستان بیرون کربلا که کنار خیمه گاه است می رفتم ، شبی خواب دیدم که بدان گورستان رفته ام و شهر از عمارت و خانه تهی است . . . در فکر و هراس بودم که هاتفی به زبان فارسی گفت : خوشا به حال کسی که در این زمین مقدس دفن شود . اگر چه با هزاران گناه باشد از هول قیامت سالم خواهد ماند و هیهات ، هیهات که کسی در این زمین مقدس دفن شود و از هول قیامت سالم بیرون نرود . (60)
مولا محمد هزار جریبی در کتاب تحفة المجاور آورده است که از استاد اکبر وحید بهبهانی شنیدم که می گفت : حضرت سیّدالشهدا را در خواب دیدم و به ایشان عرض کردم : للّه للّه (یا سیّدی هل سئل عمن یدفن فی جوارکم ؟) : (ای آقای من ! آیا از کسی که در جوار شما دفن شود روز قیامت سؤ ال می شود) ؟ فرمودند : (کدام فرشته جرأ ت دارد از او سؤ ال کند ؟ !) . (61)

عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِاللّهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَابْنَ رَسُولِ اللّهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَابْنَ اَمیرِالْمُؤْمِنینَ وَابْنَ سَیِّدِ الْوَصِیّینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَابْنَ فاطِمَةَ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یاثارَ اللّهِ وَابْنَ ثارِهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَ عَلَی الاَْرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِنائِکَ عَلَیْکُمْ مِنّی جَمیعاً سَلامُ اللّهِ اَبَداً ما بَقیتُ وَبَقِیَ اللَّیْلُ وَالنَّهارُ یااَباعَبْدِاللّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِیَّةُ وَجَلَّتْ وَعَظُمَتِ الْمُصیبَةُ بِکَ عَلَیْنا وَ عَلی جَمیعِْ سْلامِ وَجَلَّتْ وَعَظُمَتْ مُصیبَتُکَ فِی السَّمواتِ عَلی جَمیعِ اَهْلِ السَّمواتِ فَلَعَنَ اللّهُ اُمَّةً اَسَّسَتْ اَساسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِعَلَیْکُمْ اَهْلَ الْبَیْتِ وَلَعَنَ اللّهُ اُمَّةً دَفَعَتْکُمْ عَنْ مَقامِکُمْ وَاَزالَتْکُمْ عَنْ مَراتِبِکُمُ الَّتی رَتَّبَکُمُ اللّهُ فی ها وَلَعَنَ اللّهُ اُمَّةً قَتَلَتْکُمْ وَلَعَنَ اللّهُ الْمُمَهِّدینَ لَهُمْ بِالتَّمْکینِ مِنْ قِتالِکُمْ بَرِئْتُ للّه

سلام بر تو ای ابا عبداللّه سلام بر تو ای فرزند رسول خدا سلام بر تو ای فرزند امیرالمؤ منین و فرزند سرور اوصیاء سلام بر تو ای فرزند فاطمه سرور زنان جهانیان سلام بر تو ای کسی که خدا از خون پاک تو و پدر بزرگوارت انتقام می گیرد و از ستم رسیده به تو دادخواهی می کند سلام بر تو و بر ارواحی که در آستانت مدفون شدند بر همه شما از جانب من درود خدا همیشه تا هستم و باقیست شب و روز ای ابا عبداللّه هر آینه بزرگ است سوگ تو بزرگ است مصیبت تو بر ما و بر تمام مسلمانان و ناگوار و بزرگ است مصیبت تو در آسمانها بر تمام اهل آسمان پس خدا لعنت کند امّتی را که پایه گذاری کرد اساسِ ظلم و بیداد را بر شما اهل البیت و خدا لعنت کند امّتی را که شما را راندند از مقام شما و شما را راندند از مقامهایی که خدا آن مقامها را برای شما ترتیب داده بود و خدا لعنت کند امّتی را که شما را کشت و خدا لعنت کند کسانی را که زمینه سازی کردند برای جنگ با شما را ، من بیزاری می جویم

ْوَمِنْ اَشْیاعِهِمْ وَاَتْباعِهِمْ وَاَوْلِیائِهِمْ یااَباعَبْدِاللّهِ اِنّی سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَکُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حارَبَکُمْ اِلی یَوْمِ الْقِیمَةِ وَلَعَنَ اللّهُ الَ زِیادٍ وَالَ مَرْوانَ وَلَعَنَ اللّهُ بَنی اُمَیَّةَ قاطِبَةً وَلَعَنَ اللّهُ ابْنَ سَعْدٍ وَلَعَنَ اللّهُ شِمْراً وَلَعَنَ اللّهُ اُمَّةً اَسْرَجَتْ وَاَلْجَمَتْ وَتَنَقَّبَتْ لِقِتالِکَ بِاَبی اَنْتَ وَاُمّی لَقَدْ عَظُمَ مُصابی بِکَ فَاَسْئَلُ اللّهَ الَّذی اَکْرَمَ مَقامَکَ وَاَکْرَمَنی بِکَ اَنْ یَرْزُقَنی طَلَبَ ثارِکَ مَعَ اِمامٍ دٍ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَالِهِ اَللّهُمَّ اجْعَلْنی عِنْدَکَ وَجیهاً بِالْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلامُ فِی الدُّنْیا وَالاْ خِرَةِ یا اَبا عَبْدِاللّهِ اِنّی اَتَقَرَّبُ اِلَی اللّهِ وَاِلی رَسُولِهِ وَاِلی اَمیرِالْمُؤْمِنینَ وَاِلی فاطِمَةَ وَاِلَی الْحَسَنِمَّنْ اَسَّسَ اَساسَ ذلِکَ وَبَنی عَلَیْهِ بُنْیانَهُ وَجَری فی ظُلْمِهِ وَجَوْرِهِ عَلَیْکُمْ وَعَلی اَشْیاعِکُمْ بَرِئْتُ اِلَی اللّهِ وَاِلَیْکُمْمِنْهُمْ وَاَتَقَرَّبُ اِلَی اللّهِ ثُمَّ اِلَیْکُمْ بِمُوالاتِکُمْ وَمُوالاةِ وَلِیِّکُمْ وَبِالْبَراَئَةِ مِنْ اَعْدائِکُمْ

بسوی خدا و بسوی شما از آنها و از پیروان آنها و دنباله روهای آنها و یاوران آنها ای ابا عبداللّه ! من صلح هستم با هر کس که با شما صلح است و دشمن هستم با هر کس که با شما دشمن است تا روز قیامت و خدا لعنت کند آل زیاد و آل مروان و خدا لعنت کند بنی امیّه همگیشان را و خدا لعنت کند پسر مرجانه را و خدا لعنت کند عمر بن سعد را و خدا لعنت کند شمر را و خدا لعنت کند مردمی را که زین کردند و لگام کردند و نقاب بستند برای جنگ با تو ! پدر و مادرم به فدای تو ! مصیبت من بخاطر تو بزرگ است پس درخواست می کنم از خدایی که مقامت را گرامی داشت و گرامی داشت مرا به تو که روزیم کند خونخواهی تو را به همراه امام پیروزمند از خاندان محمّد که درود خدا بر او و آل او باد . بارالها ! قرار بده مرا نزد خودت آبرومند بوسیله حسین (که بر او باد سلام) ، در دنیا و آخرت ای اباعبداللّه ! من نزدیک می شوم به سوی خدا و به سوی رسول او و به سوی امیرالمؤ منین و به فاطمه و به حسن و به تو بوسیله دوستی تو و بوسیله دوری جُستن (از کسانی که با تو جنگ کردند و با تو دشمنی کردند و با بیزاری جستن از کسی که پایه گذاری کرد اساس ظلم و ستم را بر شما و بیزاری می جویم به سوی خدا و به سوی رسول او) از کسی که آن را پایه گذاری کرد و ساختمانش را بر آن بنا کرد و جاری کرد ظلم و ستمش را بر شما و بر پیروان آنها ، بیزاری جستم به سوی خدا و به سوی شما از آنها و نزدیک می شوم به خدا سپس به شما بوسیله دوستیِ شما و دوستیِ با دوستان شما و با بیزاری جُستن از دشمنان شما
بینَ لَکُمُ الْحَرْبَ وَبِالْبَرائَةِ مِنْ اَشْیاعِهِمْ وَاَتْباعِهِمْ اِنّی سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَکُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْحارَبَکُمْ وَ وَلِیُّ لِمَنْ والاکُمْ وَعَدُوُّ لِمَنْ عاداکُمْ فَاَسْئَلُ اللّهَ الَّذی اَکْرَمَنی بِمَعْرِفَتِکُمْ وَمَعْرِفَةِ اَوْلِیائِکُمْ اَنْ یَجْعَلَنی مَعَکُمْ فِی الدُّنْیا وَالاْ خِرَةِ وَاَنْ یُثَبِّتَلی عِنْدَکُمْ قَدَمَ صِدْقٍ فِی الدُّنْیا وَالاْ خِرَةِ وَاَسْئَلُهُ اَنْ یُبَلِّغَنِی الْمَقامَ الْمَحْمُودَ لَکُمْ عِنْدَ اللّهِ وَاَنْ یَرْزُقَنی طَلَبَ ثارِکُمْ مَعَ اِمامٍ هُدىً ظاهِرٍحَقٍّ مِنْکُمْ وَاَسْئَلُ اللّهَ بِحَقِّکُمْ وَبِالشَّاْنِ الَّذی لَکُمْ عِنْدَهُ اَنْ یُعْطِیَنی بِمُصابی بِکُمْ اَفْضَلَ ما یُعْطی مُصاباً بِمُصیبَتِهِ مُصیبَةً ما اَعْظَمَها وَاَعْظَمَ رَزِیَّتَهافِی الاِْسْلامِ وَفی جَمیعِ السَّمواتِ وَالاْرْضِ اَللّهُمَّ هذا مِمَّنْ تَنالُهُ مِنْکَ صَلَواتٌ وَرَحْمَةٌ وَمَغْفِرَةٌ اَللّهُمَّ اجْعَلْ مَحْیایَ مَحْیا مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ وَمَماتی مَماتَ مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ اَللّهُمَّ اِنَّ هذا یَوْمٌ تَبَرَّکَتْ بِهِ بَنُواُمَیَّةَ وَابْنُ اکِلَةِ الاْکْبادِ اللَّعینُابْنُ اللَّعینِ عَلی لِسانِکَ وَلِسانِ نَبِیِّکَ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَالِهِ فی کُلِّ
و بر پا کنندگان جنگ با شما و با بیزاری جستن از پیروان و همراهان آنها ، همانا من صلح هستم با کسی که با شما در صلح است و در جنگ هستم با کسی که با شما در جنگ است و دوستم با کسی که با شما دوست است و دشمن هستم با کسی که با شما دشمنی دارد پس درخواست می کنم از خدایی که گرامی داشت مرا به معرفت شما و معرفت دوستان شما و به

من روزی کرد بیزاری از دشمنانشان را که مرا در دنیا و آخرت با شما قرار دهد و اینکه پابرجا بدارد نزد شما قدم راستیِ مرا در دنیا و آخرت و از او می خواهم که برساند مرا به مقامِ محمود شما در نزد خدا و روزیم کند خونخواهی شما را با امام مهدی رهبر و راهنمای آشکار و گویای به حقّ از خودِ شما است و از خدا درخواست می کنم به حقّ شما و به آن مقامی که نزد او دارید که بدهد به من بخاطر سوگواری برای شما بهترین عطای سوگواری در مصیبتی را ، چه مصیبتی ! که بسیار بزرگ است و داغش در اسلام عظیم است و در تمام آسمانها و زمین این چنین است . خدایا ! قرار بده مرا در این جایگاهم از کسانی که از جانب تو صلوات و رحمت و آمرزش به آنها می رسد خدایا قرار بده زندگیم را زندگی محمّد و خاندان محمّد و مرگم را مرگ محمّد و خاندان محمّد خدایا این روز روزی است که مبارک دانست آن را بنی امیّه و پسر آن زن جگرخوار ، آن ملعون پسر ملعون بر زبانت و زبان پیامبرت (که درود خدا بر او و خاندانش باد) در هر
قَفَ فیهِ نَبِیُّکَ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَالِهِ اَللّهُمَّ الْعَنْ اَباسُفْیانَ وَمُعاوِیَةَ وَیَزیدَبْنَ مُعاوِیَةَ عَلَیْهِمْ مِنْکَ اللَّعْنَةُ اَبَدَالاْ بِدینَ وَهذا یَوْمٌ فَرِحَتْ بِهالُ زِیادٍ وَالُ مَرْوانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَیْنَ صَلَواتُ اللّهِ فَضاعِفْ عَلَیْهِمُ اللَّعْنَ مِنْکَوَالْعَذابَ الاْلیمَ اَللّهُمَّ اِنّی اَتَقَرَّبُ اِلَیْکَ فی هذَا الْیَوْمِ وَفی مَوْقِفی هذا وَاَیّامِ حَیاتی بِالْبَرائَةِ مِنْهُمْ وَاللَّعْنَةِ عَلَیْهِمْ وَبِالْمُوالاتِ لِنَبِیِّکَ وَالِ نَبِیِّکَ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ اَلسَّلامُ
آنگاه صدمرتبه می گویی :
اَللّهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ وَاخِرَ تابِعٍ لَهُعَلی ذلِکَ اَللّهُمَّ الْعَنِ الْعِصابَةَ الَّتی جاهَدَتِ الْحُسَیْنَ وَشایَعَتْ وَبایَعَتْ وَتابَعَتْ عَلی قَتْلِهِ اَللّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمیعاً
آنگاه صدمرتبه بگو :
اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یااَباعَبْدِاللّهِ وَ عَلَی الاْرْواحِالَّتی حَلَّتْ بِفِنائِکَ عَلَیْکَ مِنّی سَلامُ اللّهِ اَبَداً مابَقیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ جا و هر مکانی که توقّف کرد در آن پیامبرت که درود خدا بر او و خاندانش باد . خدایا ! لعنت کن اباسفیان و معاویه و یزد بن معاویه را بر آنها لعنتی از جانب تو باد برای همیشه ، و این روز روزی است که شاد شد به آن دودمان زیاد و دودمان مروان بواسطه کشتن حسین که درود خدا بر او باد . خدایا ! مضاعف کن بر آنان لعن از جانب خود و عذاب دردناک را ، بارالها من تقرّب می جویم به سویت در این روز و در این جایی که هستم و در روزهای زندگانیم با بیزاری جستن از آنها ولعنت بر آنها و با دوستی با پیامبرت و خاندان پیامبرت که درود بر او و بر آنها باد
خدایا لعنت کن اوّلین ظالمی که ظلم کرد در حقّ محمّد و خاندان محمّد و آخرین کسی که پیروی کرداو را در این ظلم . خدایا لعنت کن گروهی را که

پیکار کردند با حسین و همراهی نمودند و پیمان بستند و از هم پیروی کردندبرای کشتن او . خدایا ! لعنت کن همه آنها را .
سلام بر تو ای ابا عبداللّه و بر ارواحی که بر آستانت فرود آمدند بر تو باد از جانب من سلام خدا تا ابد تا من باقی هستم و باقیست شب
وَالنَّهارُ وَلا جَعَلَهُ اللّه ُاخِرَالْعَهْدِ مِنّی لِزِیارَتِکُمْ اَلسَّلامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَعَلی عَلِیِّبْنِ الْحُسَیْنِ وَ عَلی اَوْلادِ الْحُسَیْنِ وَعَلی اَصْحابِ الْحُسَیْنِ
سپس می گویی :
َظالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنّی وَابْدَاءْبِهِ اَوَّلاً ثُمَّ الْعَنِ الثّانِیَ وَالثّالِثَ وَالرّابِعَ اَللّهُمَّ الْعَنْ یَزیدَخامِساً وَالْعَنْ عُبَیْدَاللّهِ بْنَ زِیادٍ وَابْنَ مَرْجانَةَ وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ شِمْراً وَالَ اَبی سُفْیانَ وَ الَ زِیادٍ وَالَ مَرْوانَ اِلی یَوْمِ الْقِیمَةِ
به سجده می روی و می گویی :
اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشّاکِرینَ لَکَ عَلی مُصابِهِمْ اَلْحَمْدُ لِلّهِ عَلی عَظیمِ رَزِیَّتی اَللّهُمَّ ارْزُقْنی شَفاعَةَ الْحُسَیْنِ یَوْمَ الْوُرُودِ وَثَبِّتْ لی قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَکَ مَعَ الْحُسَیْنِ وَ اَصْحابِ الْحُسَیْنِ الَّذینَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلامُ
و روز و خدا قرار ندهد آن را آخرین عهدِمن برای زیارت شما . سلام بر حسین و بر علی فرزند حسین و بر فرزندان حسین و بر یاران حسین
خدایا ! مخصوص گردان اوّلین ستمگر را به لعنت من و آغاز کن بدان لعن اوّلی (ابابکر) سپس دوّمی (عمر) و سوّمی (عثمان) و چهارمی (معاویه) راخدایا لعنت کن یزید را در مرتبه پنجم و لعنت کن عبید اللّه فرزندزیاد و پسر مرجانه را و عمر فرزند سعد و شمرو دودمان ابوسفیان و دودمان زیاد و دودمان مروان تا روز قیامت
خدایا ! حمد برای توست حمد و ستایش سپاسگزاران تو برمصیبت زدگی آنها . ستایش خدای را بر بزرگی مصیبتم خدایا روزیم کن شفاعت حسین را در روز ورود (به قیامت) و ثابت بدار گام راستیم را نزد خودت با حسین و یاران حسین آنانکه جان بخشیدند در برابر حسین که درود بر او باد .

پی نوشتها

1- بحارالانوار : ج 98 ، ص 290 .
2- به نمازهای مستحبی نافله می گویند و در اینجا شاید مقصود نماز شب بوده است .
3- مقصود زیارت جامعه کبیره است که در مفاتیح الجنان است .
4- مقصود زیارت عاشورا است .
5- یکصد داستان درباره نماز اول وقت ، رجائی خراسانی . داستانهای مفاتیح الجنان ، اسماعیل محمدی : ص 78 .
6- زبدة الحکایات ، عبدالمحمد لواسانی : ص 235 .
7- عبقری الحسان مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی : ج 1 ، ص 113 .
8- زیارت عاشورا و آثار شگفت آن ، ص 18 .
9- زیارت عاشورا و داستانهای شگفت آن ، ص 23 .
10- همان : ص 30 .
11- حیاة و شخیصة الشیخ الانصاری چاپ قدیم : ص 330 و چاپ جدید : ص 327 .
12- این جریان در زمان قدیم اتّفاق افتاده است .
13- زیارت عاشورا و داستانهای شگفت آن : ص 21 .
14- همان : ص 46 .
15- همان : ص 48 .
16- همان : ص 43 .
17- همان : ص 36 .
18- همان : ص 52 .
19- همان : ص 56 .
20- آرامگاه مطهر حاج سیّد مرتضی موحد ابطحی در قبرستان حضرت سید جعفر از فرزندان امام موسی بن جعفر علیه السلام در جوار آرامگاه سیّد مرتضی از فرزندان زین العابدین در نزدیکی حضرت اسماعیل بن زید بن حسن المثنی فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام واقع در خیابان هاتف در شهر اصفهان است .
21- مرحوم حاج سیّد مرتضی موحد ابطحی در سخنانش در مجله (حوزه) در شهر قم شماره 58 صفحه 242 بیان نموده .
22- همان : ص 61 .
23- همان : ص 41 .
24- همان : ص 50 .
25- همان : 51 .

26- همان : ص 53 .
27- مفاتیح الجنان : ص 923 به بعد .
28- مأ خذ پیشین و خلوتی با خویش ، ص 83 .
29- سرگذشتهای ویژه از زندگی حضرت امام خمینی : ج 6 ، ص 101 .
30- خلوتی با خویش ، غلامعلی رجایی ، ص 82 .
31- داستانهای شگف شهید محراب دستغیب شیرازی : ص 196 . زبدة الحکایات عبدالمحمد لواسانی : ص 225 . کرامات امام حسین ، مصطفی محمدی اهوازی : ص 99 . حکایاتی از عنایات حسینی ، منصور حسین زاده کرمانی : ص 63 .
32- داستانهای شگفت ، شهید محراب دستغیب شیرازی : ص 271 . شیفتگان حضرت مهدی ، رجائی خراسانی : ص 152 . کرامات امام حسین ، مصطفی محمدی اهوازی : ص 23 . زبدة الحکایات ، عبدالمحمد لواسانی : ص 224 . الکلام یحر الکلام ، سید احمد زنجانی : ص 55 .
33- هفتاد و دو داستان از شفاعت امام حسین علیه السلام ، میررضا حسینی : ص 112 . داستانهای مفاتیح الجنان ، اسماعیل محمدی ، ص 40 . کرامات امام حسین ، مصطفی اهوازی : ص 71 .
34- زبدة الحکایات ، عبدالمحمد لواسانی : ص 237 . حکایاتی از عنایات حسینی ، منصور حسین زاده کرمانی ، ص 111 .
35- زبدة الحکایات ، عبدالمحمد لواسانی : ص 227 . ،
36- حکایاتی از عنایات حسینی ، منصور حسین زاده کرمانی : ص 52 . زبدة الحکایات ، عبدالمحمد لواسانی : 227 .
37- مفاتیح الجنان : ص 947 به بعد .
38- مأ خذ پیشین ، همانجا .
39- همان مأ خذ ، همانجا .
40- مأ خذ سابق ، ص 947 به بعد .
41- پیام انقلاب : ش 60 ، به نقل از حجت الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی .
42- داستانهای شگفت ، شهید دستغیب ، ص 280 .
43- داستانهای مفاتیح الجنان ، اسماعیل محمّدی : ص 38 . کرامات الحسینیه ، علی میرخلف زاده : ص 116 . حکایاتی از عنایات حسینی ، حسین زاده کرمانی : ص 37 .
44- داستانهای مفاتیح الجنان ، اسماعیل محمدی : ص 36 . داستانهائی از زندگانی علماء ، سید مهدی شمس الدین : ص 29 . کرامات الحسینیه ، علی میرخلف زاده : ص 116 (چاپ قدیم)
45- بحار الانوار : ج 85 ، ص 153 .
46- همان : ص 158 ارشاد القلوب : ص 141 .

47- مناظراتی از شخصیتهای بزرگ اسلام ، محمد محمدی اشتهاردی : ص 211 .
48- کرامات امام حسین ، مصطفی محمدی : ص 60 . داستانهای عبرت انگیز ، سید مهدی شمس الدین : ص 115 .
49- کرامات امام حسین ، مصطفی اهوازی : ص 52 . گناهان کبیره ، ج 2 ، ص 346 . داستانهای حسین ، میررضا حسینی : ص 69 .
50- داستان دوستان ، ج 3 ، ص 40 . کرامات امام حسین ، مصطفی اهوازی : ص 72 .
51- کرامات امام حسین ، مصطفی محمدی : ص 19 .
52- داستانهای عبرت انگیز ، سید مهدی شمس الدین : ص 108 .
53- خزینة الجواهر ، شیخ علی اکبر نهاوندی : ص 592 . دارالسلام عراقی : ص 518 . حکایاتی از عنایات حسینی ، منصور حسین زاده کرمانی : ص 31 .
54- نشان از بی نشانها ، علی مقدادی : ص 27 . تربت امام حسین ، محمدی اهوازی : ص 96 .
55- الوقایع و الحوادث : ج 3 ، ص 334 و حکایاتی از عنایات حسینی : ص 34 .
56- خلاصه ای است از آنچه مرحوم قمی در نفثة الصدور (ترجمه کمره ای) ، ص 347 که همراه با نفس المهموم چاپ شده است .
57- آدرس پیشین : ص 346 و آخر کتاب کبریت احمر .
58- وسائل الشیعه : ج 3 ، ص 29 .
59- وقایع الایام : ج 2 ، ص 182 .
60- ترجمه دارالسلام : ج 2 ، ص 162 .
61- هفتاد و دو داستان از شفاعت امام حسین علیه السلام ، میررضا حسینی : ص 72 .

8- فرهنگ عاشورا

پیشگفتار

«عاشورا»در متن زندگی شیعه و در عمق باورهای پاک او جریان داشته و«نهضت کربلا» ، در طول چهارده قرن ، با کوثری زلال و عمیق ، سیراب کننده‌جانها بوده است .

هم اکنون نیز عاشورا ، کانونی است که میلیونها دایره ریز و درشت از ارزشها ، احساسها ، عاطفه‌ها ، خردها و اراده‌ها بر گرد آن می‌چرخد و پرگاری است که‌عشق را ترسیم می‌کند .

بی شک ، محتوای آن حماسه عظیم و انگیزه‌ها و اهداف و درسهایش یک فرهنگ غنی و ناب و الهام بخش را تشکیل می‌دهد و در حوزه وسیع تشیع ودلباختگان اهل بیت ، کوچک و بزرگ و عالم و عامی ، همواره با«فرهنگ عاشورا» زیسته ، رشد کرده و برای آن جان باخته‌اند ، تا آنجا که در آغاز تولد ، کام نوزاد را باتربت‌سید الشهدا«ع و آب فرات بر می‌دارند و هنگام خاکسپاری ، تربت کربلاهمراه مرده می‌گذارند و در فاصله ولادت تا مرگ هم به حسین بن علی ع عشق‌می‌ورزند و برای شهادتش اشک می‌ریزند و این مهر مقدس ، با شیر وارد جان‌می‌شود و با جان به در می‌رود . ضرورت کار در باره نهضت کربلا ، تاکنون بسیار نوشته ، سروده و تحقیق شده است وصاحبان فکر و قلم از زوایای مختلف و با دیدهای گونه‌گون به این حماسه‌نگریسته‌اند ، بگونه‌ای که مجموعه آثار مربوط به قیام کربلا و مسائل جنبی آن ، کتابخانه عظیمی را تشکیل می‌دهد ، اما . . . همچنان زمینه و میدان برای‌پژوهش و عرضه‌های جدید در این باره باز است . بقول صائب :

یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت ×در بند آن مباش که مضمون نمانده است‌هدف از تدوین این فرهنگنامه ، آن بوده که یک مجموعه یک جلدی ، فشرده ، دم دست و کار بردی ، حاوی لازمترین دانستنیها پیرامون موضوعاتی‌که به آن نهضت جاوید چه در عصر حادثه ، چه زمانهای پس از آن تا امروز مربوطمی‌شود ، ارائه گردد . از این رو مدخلهای کتاب که به ترتیب الفباست ، اشخاص ، گروهها ، جاها ، کتابها ، اصطلاحات ، سنتها ، شعایر ، تعالیم مکتبی و محورهای‌دیگر را که به نحوی در ارتباط با فرهنگ عاشوراست‌شامل می‌شود .

در باره اغلب عنوانهای این فرهنگنامه می‌توان مقاله مبسوط ، حتی جزوه وکتاب نوشت-آنگونه که نوشته‌اند-لیکن هدف این بوده که در حداقل عبارات ودور از شرح و بسط غیر ضروری و قلمفرسایی ، مفیدترین آگاهیهای لازم به‌خواننده داده شود . ناگفته نماند در برخی عناوین هم در منابع مختلف مطلب‌چندانی به دست نمی‌آید ، بخصوص پیرامون بعضی از

شهدای کربلا . از این روآگاهیهای داده شده گاهی بسیار اندک و احیانا غیر کافی است .
تدوین و ارائه یک دایرة المعارف کامل و شامل ، که به چندین مجلد قطوربالغ گردد ، کار یک گروه ، آن هم در چند سال و با امکانات پژوهشی گسترده است(همچنانکه طبق اطلاع نگارنده ، برخی مراکز در تهران ، قم و مشهد چنین‌انگیزه و انگاره‌ای دارند و به کار مشغولند)و سالها باید انتظار کشید تا آن تلاشهابه ثمر برسد و فیشها کتاب شود .
اگر در این کتاب با برخی کاستیها روبرو شوید ، آن را به حساب فردی بودن‌کار بگذارید . در عین حال از تذکرات و پیشنهادهای اهل نظر در تکمیل این مجموعه ، مشتاقانه استقبال می‌شود .
امید می‌رود این اثر برای همه شیفتگان اهل بیت عصمت ع که دل در گروعشق ابا عبد الله ع دارند و سر بر آستان ولای او می‌سایند ، بویژه فرهنگیان ، نسل جوان کتابخوان ، مبلغان ، سروران روحانی ، مداحان و ذاکران ، بسیجیان‌عاشورایی و امت‌حزب الله مفید باشد .
نظام ارتباطی یکی از مزایای این فرهنگ نامه آن است که در پایان اغلب مطالب مربوط به‌هر عنوان ، با«فلش به کلماتی ارجاع داده شده که آنها در این کتاب مورد بحث‌قرار گرفته است . با مراجعه به مدخلهای مشابه و نزدیک به هم یا مرتبط ، می‌توانید اطلاعات بیشتری به دست آورید . مثلا در آخر«اهل بیت چنین آمده‌است -عترت ، بنی هاشم و در آخر«تربت آمده است : «-بوی سیب ، تسبیح تربت ، چاووش خوانی ، فرات که به هر کدام از آنها مراجعه شود مطالبی‌مرتبط با موضوع تربت دیده می‌شود . ایجاد این نظام ارتباطی بین مدخلها ، بهره وری خواننده را از کتاب افزایش می‌دهد .
مدخلهای ارجاعی تعدادی از مدخلها نیز با فلش به مدخل دیگری ارجاع داده شده است ، مانند :
خون خداباب الحوائج‌پیروزی‌دفن اجساد شهداکه باید مطلب را در عنوان دوم جستجو و مطالعه کرد .
منابع جنبی یکی از راههای ماخذ شناسی در باره موضوعات مختلف ، دقت در کتابنامه و فهرست منابعی است که در پایان کتابها و مقالات یا در ذیل صفحات‌ارائه می‌شود . در این مجموعه ، در پا نوشت صفحات علاوه بر ماخذ مطالب ، گاهی کتابها و منابع دیگری نشانی داده شده است که برای علاقه‌مندان تحقیق‌و مطالعه بیشتر سودمند است . البته نام این کتابها در فهرست منابع پایان‌کتاب ، نیامده است ، زیرا اغلب جنبه معرفی داشته نه آنکه چیزی از آنها نقل‌شده باشد ، مثل آنچه در پاورقی مدخلهای وقف ، عبد الله بن عباس ، فسادبنی امیه ، کوفه ، مدایح و مراثی ، ادبیات عاشورا ، اصحاب امام حسین ع و . . . آمده‌است .

فهرست موضوعی گرچه پیشنهاد برخی آن بود که این مجموعه ، فصل فصل موضوع بندی وتنظیم شود ، ولی به نظر رسید ترتیب مطالب بر اساس الفبایی عنوانها ، خواننده‌را زودتر به موضوع مورد نظر می‌رساند . برای مطالعه و باز یافتن موضوعات‌خاص نیز ، فهرستی از همه مدخلهای مطرح شده در کتاب ، در پایان آمده که‌بصورت موضوعی تنظیم شده است . موضوعات آن فهرست اینهاست : اشخاص ، موضوعات و مفاهیم ، جاها و شهرها ، ابزار و وسائل ، حادثه‌ها ، اشیاء و پدیده‌ها ، اصطلاحات ، کتابها ، گروهها .

امید است این تلاش کوچک ، مورد قبول خداوند و عنایت ابا عبد الله‌الحسین ع قرار گیرد و کمترین ادای دین به پیشگاه آن مولای کریم و خدمتی‌ناچیز در مسیر احیاگری نسبت به آن حماسه ماندگار و ترویج فرهنگ عاشورا» به شمار آید .

قم-جواد محدثی

مهر 1374 ش

آب

در حادثه کربلا ، آب و عطش لازم و ملزوم یکدیگرند . کاروان ابا عبد الله ، کنار فرات‌فرود آمد ، لیکن سپاه ابن سعد ، فرات را به محاصره گرفت و آب را به روی امام حسین ع
و اهل بیت و اصحابش بست و میان امام و آب فاصله انداختند تا هم زودتر حسین ع را به‌تسلیم وادارند و هم از خاندان رسالت انتقام بگیرند . به نقل مورخان ، از سه روز قبل از عاشورابا محاصره فرات ، خیمه گاه امام در مضیقه بی آبی قرار گرفت و کودکان اهل بیت را با دیدن رودفرات ، تاب تحمل عطش کمتر می‌شد . منع آب از زنان و کودکان و افراد عادی(بویژه غیرنظامیان)در همه ادیان و مذاهب ، غیر قانونی و عملی غیر انسانی است ، بویژه در اسلام .
سپاه اموی با بستن آب به روی یاران و فرزندان حسین ع ، این کار خلاف شرع ومغایر با شرافت انسانی و جرم جنگی را مرتکب شدند و کسانی همچون مهاجرین اوس ، عمرو بن حجاج و عبد الله بن حصین به این عمل مباهات می‌کردند و زخم زبان می‌زدندکه : حسین ! از این آب ، درندگان و پرندگان می‌خورند ولی تو حق نداری از آن بچشی !
مساله آب ، در ابعاد و صحنه‌های مختلف نهضت عاشورا مطرح است ، از قبیل : فرات‌و نهر علقمه ، مشک و عباس ، کودکان و العطش ، علی اصغر و تیر حرمله ، سقایی وعلمداری ، سنگابخانه ، آب خنک و سلام بر حسین ، غسل زیارت ، لبهای تشنه ، بستن آب‌در کربلا ، مراسم طشت گذاری ، مهریه فاطمه ، برداشتن کام با آب فرات ، سیراب کردن‌سپاه حر و . . . که در باره هر کدام می‌توانید به عنوان خاص آن در این فرهنگ مراجعه کنید .
تشنگی کودکان و شهادت حسین با لب تشنه از فرازهای برجسته این حادثه است . وقتی امام سجاد«ع نیز پیکر امام را دفن کرد ، با انگشت روی قبر پدر نوشت : «هذا قبرالحسین بن علی بن ابی طالب ، الذی قتلوه عطشانا» .
از آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلا بودند دیو و دد همه سیراب و می‌مکید حاتم ز قحط آب ، سلیمان کربلا (1) بسیار گریست تا که بی تاب شد ، آب خون ریخت ز دیدگان و خوناب شد ، آب از شدت تشنه کامی‌ات ، ای سقا آن روز ز شرم روی تو آب شد ، آب (2) آب ، شرمنده ایثار علمدار تو شد که چرا تشنه از او اینهمه بی‌باک گذشت بود لب تشنه لبهای تو صد رود فرات رود بی‌تاب ، کنار تو عطشناک گذشت بر تو بستند اگر آب ، سواران سراب دشت دریا شد و آب از سر افلاک گذشت (3)

آب ، رمز طلب و تشنگی و الگوی عطشهای حیات بخش است و آنان که از آب هم‌استغنا و بی‌نیازی نشان می‌دهند و تشنگی را طالبند ، به آب حیات و سیرابی جان می‌رسند .
به گفته مولانا :
آب کم جو تشنگی آور به دست تا بجوشد آبت از بالا و پست
1-محتشم کاشانی .
2-سهرابی نژاد .
3-نصر الله مردانی .

آتش زدن خیمه‌ها

از جنایتهای سپاه عمر سعد ، آتش زدن خیمه‌های امام حسین ع و اهل بیت او در روزعاشورا بود . پس از آنکه امام به شهادت رسید ، کوفیان به غارت خیمه‌ها پرداختند ، زنها رااز خیمه‌ها بیرون آوردند ، سپس خیمه‌ها را به آتش کشیدند . اهل حرم ، گریان و پابرهنه دردشت پراکنده شدند و به اسارت در آمدند . (1) امام سجاد«ع در ترسیم آن صحنه فرموده‌است : به خدا قسم هر گاه به عمه‌ها و خواهرانم نگاه می‌کنم ، اشگ در چشمانم می‌دود و به‌یاد فرار آنها در روز عاشورا از خیمه‌ای به خیمه دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگرمی‌افتم ، که آن گروه فریاد می‌زدند : خانه ظالمان را بسوزانید ! (2) این آتش ، امتداد همان آتش‌زدنی بود که پس از رحلت پیامبر ، در خانه زهرا«ع با آن سوخت و آتش کینه‌هایی بود که‌از بنی هاشم و اهل بیت در سینه‌ها داشتند . به یاد این حادثه ، در مراسم عاشورا در برخی‌مناطق رسم است که خیمه‌هایی به نشان خیام اهل بیت بر پا می‌کنند ، ظهر عاشورا به آتش‌می‌کشند ، تا احیاگر یاد آن ستمی باشد که روز عاشورا بر خاندان رسالت رفت .

آتش به آشیانه مرغی نمی‌زنند

گیرم که خیمه ، خیمه آل عبا نبود

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 58 .

2-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 299 .

شهادت مظلومانه سید الشهدا و یارانش در کربلا ، تاثیر بیدارگر و حرکت آفرین داشت‌و خونی تازه در رگهای جامعه اسلامی دواند و جو نامطلوب را شکست و امتدادهای آن‌حماسه ، در طول تاریخ ، جاودانه ماند . حتی در همان سفر اسارت اهل بیت نیز تاثیرات‌سیاسی این حادثه در اندیشه‌های مردم آشکار شد . گروهی از اسرا را که به شام می‌بردند ، چون به تکریت رسیدند ، مسیحیان آنجا در کلیساها جمع شدند و به نشان اندوه بر کشته‌شدن حسین ع ، ناقوس نواختند و نگذاشتند آن سربازان وارد آنجا شوند . به شهر«لینا» نیز رسیدند . مردم آنجا همگی گرد آمدند و بر حسین و دودمانش سلام و درود فرستادند وامویان را لعن کردند و سربازان را از آنجا بیرون کردند . چون خبر یافتند که مردم جهینه هم جمع شدند تا با سربازان بجنگند وارد آن نشدند . به قلعه کفر طاب رفتند ، به آنجا نیزراهشان ندادند . به حمس که وارد شدند ، مردم تظاهرات کردند و شعار دادند : «اکفرا بعدایمان و ضلالا بعد هدی ؟ »و با آنان درگیر شدند و تعدادی را کشتند . (1) برخی از تاثیرات‌حماسه عاشورا از این قرار است :
1-قطع نفوذ دینی بنی امیه بر افکار مردم2-احساس گناه و شرمساری در جامعه ، بخاطر یاری نکردن حق و کوتاهی درادای تکلیف3-فرو ریختن ترسها و رعبها از اقدام و قیام بر ضد ستم4-رسوایی یزیدیان و حزب حاکم اموی5-بیداری روح مبارزه در مردم6-تقویت و رشد انگیزه‌های مبارزاتی انقلابیون7-پدید آمدن مکتب جدید اخلاقی و انسانی(ارزشهای نوین عاشورایی و حسینی)
8-پدید آمدن انقلابهای متعدد با الهام از حماسه کربلا9-الهام بخشی عاشورا به همه نهضتهای رهایی بخش و حرکتهای انقلابی تاریخ10-تبدیل شدن کربلا»به دانشگاه عشق و ایمان و جهاد و شهادت ، برای نسلهای‌انقلابی شیعه11-به وجود آمدن پایگاه نیرومند و عمیق و گسترده تبلیغی و سازندگی در طول‌تاریخ ، بر محور شخصیت و شهادت سید الشهدا«ع
از نهضتهای شیعی پس از عاشورا ، می‌توان انقلاب توابین ، «انقلاب مدینه ، «قیام‌مختار» ، «قیام زید» ، و . . . حرکتهای دیگر را نام برد . برای توضیح بیشتر ، به مدخل خاص‌هر یک از این نهضتها در همین مجموعه مراجعه شود . تاثیر حماسه عاشورا را درانقلابهای بزرگی که در طول تاریخ ، بر ضد ستم انجام گرفته ، چه در عراق و ایران و چه درکشورهای دیگر ، نباید از یاد برد . «فرهنگ شهادت و انگیزه جهاد و جانبازی که درانقلاب اسلامی ایران و هشت‌سال دفاع مقدس در جبهه‌ها جلوه‌گر بود ، گوشه‌ای از

این‌تاثیر پذیری است . شعار«نهضت ما حسینیه ، رهبر ما خمینیه که در مبارزات ملت مسلمان‌ایران بر ضد طاغوت طنین افکن بود و نیز شور حسینی جبهه‌های رزم ایران ، گواه روشن‌تاثیر گذاری کربلا در قرنها پس از آن حماسه مقدس است . یکی از نویسندگان محقق ، نتایج نهضت کربلا را عبارت می‌داند از :

1-پیروزی مساله اسلام و حفظ آن از نابودی2-هزیمت امویان از عرصه فکری مسلمین3-شناخت اهل بیت بعنوان نمونه‌های پیشوایی امت4-تمرکز شیعه از بعد اعتقادی بر محور امامت5-وحدت صفوف شیعه در جبهه مبارزه6-ایجاد حس اجتماعی در مردم7-شکوفایی موهبتهای ادبی و پدید آمدن ادبیات عاشورایی 8-منابر وعظ و ارشاد ، به عنوان وسیله آگاهانیدن مردم9-تداوم انقلاب بصورت زمینه سازی نهضتهای پس از عاشورا (2) حادثه کربلا ، گشاینده جبهه اعتراض علیه حکومت امویان و سپس عباسیان شد ، چه به‌صورت فردی که روحهای بزرگ را به عصیان و افشاگری واداشت ، و چه به شکل‌مبارزه‌های گروهی و قیامهای عمومی در شهری خاص یا منطقه‌ای وسیع . (3)

خون او تفسیر این اسرار کرد

ملت‌خوابیده را بیدار کرد (4)

1-عاشورا فی الادب العاملی المعاصر ، ص 54 به نقل از منتخب طریحی و مقتل ابی مخنف .

2-برای تفصیل آن ر . ک : «حیاة الامام الحسین ، باقر شریف القرشی ، ج 3 ، ص 436 ، (معطیات الثورة) .

3-در این زمینه‌ها ر . ک : «الانتفاضات الشیعیه ، هاشم معروف الحسنی ، «امامان و جنبشهای مکتبی ، محمد تقی‌مدرسی .

4-کلیات اقبال لاهوری ، ص 75 .

تشرف به دیدار امام معصوم ع چه در حال حیات و چه پس از شهادت و هنگام‌زیارت قبور ائمه ع آدابی دارد که آن را از دیدارهای معمولی جدا می‌کند . رعایت‌طهارت ، ادب ، متانت ، توجه ، حضور قلب از جمله این آداب است . (1)
زیارت قبر سید الشهدا«ع آداب ویژه‌تری دارد ، از قبیل : نماز خواندن ، حاجت‌خواستن ، بی آلایش وغمگین و غبار آلود ، راه زیارت را پیمودن ، پیاده رفتن ، غسل زیارت کردن ، تکبیر گفتن ، وداع کردن . (2) شهید ثانی در کتاب دروس ، چهارده آداب برای زیارت می‌شمارد که‌خلاصه آنها چنین است :
اول : غسل ، پیش از ورود به حرم ، با طهارت بودن و با لباس تمیز و خشوع وارد شدن‌دوم : بر آستانه حرم ایستادن ، دعا خواندن و اذن ورود طلبیدن‌سوم : کنار ضریح مطهر ایستادن و خود را به قبر نزدیک ساختن‌چهارم : رو به حرم و پشت به قبله ایستادن در حال زیارت ، سپس صورت بر قبر نهادن‌سپس به بالای سر رفتن‌پنجم : زیارتهای وارده را خواندن و سلام گفتن‌ششم : پس از زیارت ، دو رکعت نماز خواندن‌هفتم : پس از نماز ، دعا کردن و اجت‌خواستن‌هشتم : کنار ضریح مقداری قرآن خواندن و ثواب آن را هدیه به امام کردن‌نهم : در همه حال ، حضور قلب داشتن و استغفار کردن از گناه‌دهم : به نگهبانان و خادمان حرم احسان و احترام کردن‌یازدهم : پس از باز گشت به خانه ، دوباره به حرم و زیارت رفتن و در آخرین زیارت ، دعای وداع خواندن‌دوازدهم : پس از زیارت ، بهتر از قبل از زیارت بودن‌سیزدهم : بعد از تمام شدن زیارت ، زود از حرم بیرون آمدن تا شوق ، افزون‌تر شود ، وهنگام خروج ، عقب عقب بیرون آمدن‌چهاردهم : صدقه دادن به نیازمندان آن شهر و آستانه ، بویژه به تنگدستان از دودمان‌رسول خدا احسان کردن . (3) رعایت این آداب ، قرب روحی و معنوی می‌آورد و سازندگی زیارت را افزون‌می‌سازد و فلسفه تشریع زیارت نیز ، همین بهره‌وری از معنویات مزارات اولیاء خداست . (4)
1-ر . ک : «بحار الانوار» ، ج 97 ، ص 124 .
2-ر . ک : «بحار الانوار» ، ج 98 ، ص 140 به بعد .
3-همان ، ج 97 ، ص 134 .
4-در این زمینه ر . ک : «زیارت ، به قلم مؤلف ، نشر سازمان حج و زیارت .

اهل منبر و وعظ ، که در محافل دینی و مجالس حسینی برای مردم القای سخن و ایرادموعظه و ذکر مصیبت می‌کنند ، چون با دل و دین مردم سر و کار دارند و شنوندگان ، کلامشان را حجت می‌شمارند ، باید خود به حرفهایشان معتقد و عامل باشند ، تا هم سخن‌تاثیر کند و هم از وجهه دین و علمای دینی کاسته نشود .
بنا بر این بر فراز منبر رفتن و به موعظه خلایق یا نشر خلایق پرداختن ، کار هر کس‌نیست و صلاحیتها و شرایطی می‌طلبد . علمای بزرگ که دلسوز دین بوده‌اند ، همواره چه‌کتبی و چه شفاهی به اندرز و رهنمود در این زمینه‌ها پرداخته‌اند . از جمله مرحوم میرزاحسین نوری در کتاب ارزنده خود(لؤلؤ و مرجان)به بیان آداب اهل منبر پرداخته و«اخلاص را پله اول منبر و«صدق را پله دوم آن دانسته و نکاتی را هم بعنوان مهالک‌عظیمه روضه خوانان و اهل منبر»دانسته که بعضی از آنها از این قرار است :
1-ریاکاری و به خاطر دنیا کار کردن2-روضه خوانی را وسیله کسب خویش ساختن3-آخرت خود را به دنیا ، و به دنیای دیگران فروختن4-عمل نکردن روضه خوان به گفته‌هایی که خود نقل می‌کند5-دروغ بافتن در منبر و رعایت نکردن صدق احادیث و حکایات . (1) شاگرد وی مرحوم محدث قمی در منتهی الآمال ، پس از بیانی مبسوط در زشتی دروغ‌در مجالس عزاداری و منبر و مرثیه و استفاده از غنا در نوحه خوانی و رعایت نکردن دقت‌در نقلهای تاریخی ، سخنانی دارد ، تحت عنوان نصح و تحذیر»و اهل منبر را بر حذرمی‌دارد از مبتلا شدن به : دروغ گفتن و افترا بستن بر خدا و ائمه و علماء ، غنا خواندن ، اطفال امارد را با الحان فسوق پیش از خود به خوانندگی واداشتن ، بی اذن ، بلکه با نهی‌صریح به خانه مردم در آمدن و بر منبر رفتن و آزردن حاضرین بر گریه نکردن به کلمات‌بلیغه ، ترویج باطل در وقت دعا ، مدح کسانی که مستحق مدح نیستند ، مغرور کردن‌مجرمین و متجری نمودن فاسقین ، خلط کردن حدیثی به حدیث دیگر به طور تدلیس ، تفسیر آیات شریفه به آراء کاسده ، نقل اخبار به معانی باطله ، فتوا دادن با نداشتن اهلیت‌آن ، متوسل شدن برای زینت دادن کلام و رونق گرفتن مجلس به سخنان کفره و حکایت‌مضحکه و اشعار فجره و فسقه در مطالب منکره و تصحیح کردن اشعار دروغ مراثی رابعنوان زبان حال ، ذکر آنچه منافی عصمت و طهارت اهل بیت نبوت است ، طول دادن‌سخن به جهت اغراض کثیره فاسده و محروم نمودن حاضرین از اوقات فضیلت نماز وامثال این مفاسد که لا تعد و لا تحصی است . . . و پس از بحثی پیرامون اهل عمل نبودن به‌گفته‌ها و توقعات بی مورد داشتن ، این شعر حافظ را

نقل می‌کند که :
واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند گوئیا باور نمی‌دارند روز داوری کاین همه قلب و دغل در کار داور می‌کنند (2)
1-«لؤلؤ و مرجان ، محدث نوری .
2-منتهی الآمال ، ج 1 ص 341 . در این زمینه‌ها به کتابهای حماسه حسینی و«تحریفهای عاشورا»از شهید مطهری‌مراجعه شود .

آزادگی

از مهمترین درسهای نهضت کربلا و از الفبای نخستین فرهنگ عاشورا ، آزادگی و حریت‌و تن به ظلم ندادن و اسیر ذلت نشدن است . حسین بن علی ع فرموده است : «موت فی‌عز خیر من حیاة فی ذل (1) مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت است . نیز در مقابل تسلیم و بیعت ، فرمود : «لا و الله ، لااعطیهم بیدی اعطاء الذلیل و لا اقر اقرار العبید»دست ذلت به شما نمی‌دهم و چون بردگان‌تسلیم شما نمی‌شوم .

همچنین در کربلا وقتی آن حضرت را میان جنگ یا بیعت مخیر کردند ، فرمود :

«الا و ان الدعی بن الدعی قد رکزنی بین اثنتین ، بین السلة و الذلة ، هیهات منا الذلة . . . » (2) ناپاک‌ناپاکزاده مرا بین دو چیز ، شمشیر و ذلت مخیر قرار داده است ، ذلت از ما بسیار دور است .

بر ما گمان بندگی زور برده‌اند ای مرگ همتی که نخواهیم این قیود از آستان همت ما ذلت است دور و اندر کنام غیرت ما نیستش ورود

در نبرد عاشورا نیز در حمله‌هایی که به صفوف دشمن می‌کرد ، رجز می‌خواند و می‌فرمود :

«الموت اولی من رکوب العار و العار اولی من دخول النار» (3)

مرگ ، بهتر از ننگ است و ننگ ، بهتر از دوزخ ! وقتی که مجروح بر زمین افتاده بود ، شنید که سپاه دشمن قصد حمله به حرم و خیمه‌گاه او را دارد ، بر سرشان فریاد کشید : «یاشیعة آل ابی سفیان ! ان لم تکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی‌دنیاکم . . . » (4)

گر شما را به جهان دینی و آیینی نیست‌لا اقل مردم آزاده به دنیا باشید

نهضت عاشورا ، به همه مظلومان ، درس مبارزه و به همه مبارزان ، الهام مقاومت وروحیه آزادگی داده است . «درس آزادی به دنیا داد ، رفتار حسین ! » . گاندی ، مصلح بزرگ‌هند گفته است :

«من برای مردم هند ، چیز تازه‌ای نیاوردم . فقط نتیجه‌ای را که از مطالعات و تحقیقاتم‌در باره تاریخ زندگی قهرمانان کربلا به دست آورده بودم ، ارمغان ملت هند کردم . اگر بخواهیم‌هند را نجات دهیم ، واجب است همان راهی را بپیماییم که حسین بن علی ع پیمود . » (5)

درس آزادی به دنیا داد رفتار حسین بذر همت در جهان افشاند افکار حسین با قیام خویش بر اهل جهان معلوم کرد تابع اهل ستم گشتن بود عار حسین مرگ با عزت ، زعیش در مذلت بهتر است نغمه‌ای می‌باشد از لعل درربار حسین (6)

1-مناقب ، ابن شهرآشوب ، ج 4 ص 68 .

2-لهوف ، ص 57 .
3-کشف الغمه ، ج 2 ص 32 .
4-بحار الانوار ، ج 45 ص 51 ، مقتل خوارزمی ، ج 2 ص 32 .
5-حسین ، پیشوای انسانها ، ص 30 .
6-طوفان .

آل الله

مقصود از آل الله و خاندان خدا ، اهل بیت پیامبر«ص اند . امام حسین ع خود ودودمان پیامبر را آل الله دانسته است ، آنجا که می‌فرماید :
«نحن آل الله و ورثة رسوله ، (1) در زیارت نیمه رجب امام حسین ع نیز می‌خوانیم :
«السلام علیکم یا آل الله که به عنوان زیارت اربعین هم نقل شده است . این ، بخاطرشدت ارتباط و انتساب عترت پیامبر و امام حسین ع با خداوند و دین اوست و گویاخدایی‌اند و از دودمان خدا . تعبیر آل الله را جابر بن عبد الله انصاری هنگام حضور بر سرمزار حسین بن علی ع در اربعین شهادتش در زیارتی که خوانده ، به کار برده است .
به قریش نیز«آل الله می‌گفته‌اند ، زیرا در خانه توحید و مسجد الحرام بودند و با خانه‌خدا مرتبط بودند . امام صادق ع می‌فرماید : «انما سموا آل الله ، لانهم فی بیت اللهالحرام (2) بویژه که عظمت قریش با تولد پیامبر اسلام در میان آنان افزایش یافت و با بعثت‌آن رسول خدا ، انتسابشان به خداوند افزون‌تر شد«و عظمت قریش فی العرب و سمواآل الله .
1-بحار الانوار ، ج 44 ص 11 و 184 .
2-همان ، ج 15 ص 258 .

آل ابی سفیان

خاندان و دودمان ابو سفیان . ابو سفیان بن حرب ، بزرگ طایفه بنی امیه بود . خودش ودودمانش با بنی هاشم و دودمان رسول خدا و با دین اسلام دشمنی داشتند . ابو سفیان درلشکر کشیها بر ضد اسلام شرکت داشت . پسرش معاویه ، با علی و امام حسن ع جنگید ، نوه‌اش یزید ، حسین بن علی را در کربلا کشت . نسل ابو سفیان ضد توحید بودند ، از این‌رو پیامبر فرموده بود : «الخلافة محرمة علی آل ابی سفیان . (1) اینکه در زیارت عاشورا هم‌خود ابو سفیان و این دودمان لعن شده‌اند(اللهم العن ابا سفیان ، اللهم العن . . . و آل ابی‌سفیان)به خاطر درگیری و مبارزه آنان با اساس اسلام است . امام صادق ع نزاع میان‌اهل بیت پیامبر و آل ابی سفیان را ، نزاعی مکتبی و بر سر عقیده می‌دانست ، نه شخصی ومی‌فرمود : «انا و آل ابی سفیان اهل بیتین تعادینا فی الله ، قلنا : صدق الله و قالوا : کذب الله (2) نیز ، مایه از بین رفتن حکومتشان را دست آلودن به خون حسین ع می‌دانست : «ان آل‌ابی سفیان قتلوا الحسین بن علی صلوات الله علیه فنزع الله ملکهم . (3) سید الشهدا«ع روز عاشورا ، سپاه کوفه را که برای کشتن او آمده بودند ، پیروان این‌دودمان خطاب کرد و چون شنید به طرف خیمه‌ها حمله آورده‌اند ، فرمود : «ویحکم یاشیعة آل ابی سفیان ! ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی‌دنیاکم . . . » (4) اگر دین ندارید ، آزاده باشید ! آل ابو سفیان همه آنانند که در طول تاریخ ، با حق‌و عدل مبارزه کرده‌اند و برای خاموش ساختن نور خدا کوشیده‌اند ، چه در میدان بدر واحد و صفین و کربلا ، چه در هر جای دنیا و هر زمان دیگر .

1-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 326 .
2-همان ، ج 33 ، ص 165 ، ج 52 ، ص 190 .
3-همان ، ج 45 ، ص 301 ، ج 46 ، ص 182 .
4-همان ، ج 46 ، ص 51 .

آل زیاد

از جمله گروهی که به اسلام ضربه بسیار زده‌اند و در زیارت عاشورا مورد لعنت‌اند ، «آل زیاد»ند(و العن . . . آل زیاد و آل مروان الی یوم القیامه) . نسل ناپاک زیاد» ، دستشان به‌خون عترت پیامبر آمیخته است . عبید الله بن زیاد که والی کوفه و بصره بود و امام حسین رادر کربلا کشت ، فرزند همین زیاد است . مادر زیاد ، سمیه نام داشت ، از زنان زناکار صاحب‌پرچم . زیاد از طریق آمیزش نامشروع و زنا توسط غلام سمیه به نام عبید ثقفی به دنیاآمد . زیاد را زیاد بن عبید می‌گفتند . از بدعتهای معاویه ، آن بود که بر خلاف حکم پیامبر ، این زنا زاده را به دودمان بنی امیه ملحق ساخت و از آن پس او را«زیاد بن ابی سفیان
می‌گفتند . (1) این موضوع که به مساله استلحاق معروف است ، در سال 44 هجری انجام‌گرفت و مورد اعتراض بسیاری از بزرگان از جمله سید الشهدا بود که در نامه‌اش به‌معاویه ، این کار را در ردیف کشتن حجر بن عدی و عمرو بن حمق ، آورده (2) و او رانکوهش کرده است . پس از انقراض امویان ، مردم زیاد را به اسم مادرش سمیه یا به نام‌پدری ناشناخته ، زیاد بن ابیه(زیاد ، پسر پدرش)می‌خواندند . (3) امام حسین ع روز عاشورا در یکی از خطبه‌هایش جمله الا و ان الدعی بن‌الدعی . . . »دارد ، که اشاره به ناپاک زادگی ابن زیاد و پدرش زیاد است که هر دو نسبی‌پست و آلوده داشتند و عبید الله هم از کنیز زنا کاری به نام مرجانه به دنیا آمده بود و به ابن‌مرجانه مشهور بود . حاکمیت‌یافتن کسی چون پسر زیاد ، فاجعه‌ای بود که عزت وکرامت مسلمین و عرب را نابود کرد . زید بن ارقم وقتی در کوفه شاهد آن بود که ابن زیادبر لبهای سر بریده ابا عبد الله ع می‌زند ، گریه کنان و با اعتراض برخاست و از مجلس‌بیرون آمد و می‌گفت : ای جماعت عرب ! از این پس برده شده‌اید . پسر فاطمه را کشته وپسر مرجانه را به امارت پذیرفته‌اید . . . (4) در همان ایام ، آل زیاد بعنوان گروهی فاسد وشیطانی به شمار می‌رفتند . حتی یکی از شهدای کربلا به نام مالک بن انس مالکی یا انس بن‌حارث کاهلی در رجزی که در میدان می‌خواند ، یکی از ابیات آن چنین بود :
آل علی شیعة الرحمان آل زیاد شیعة الشیطان (5)
آل زیاد ، طبق روایات ، دلهایی مسخ شده ، دودمانی ننگین و مورد خشم بودند و روزعاشورا را به خاطر کشته شدن حسین بن علی ، مبارک دانسته و به شادمانی روزه‌می‌گرفتند . (6) نیز«آل زیاد»نام سلسله‌ای از خلفاست که از نسل زیاد بن ابیه بودند و ازسال 204 تا 409 هجری بر یمن حکومت کردند . آغاز حکومتشان از زمان هارون الرشیدبود و ماموریتشان سرکوبی

علویان آن دیار . (7)

1-الغدیر ، ج 10 ، ص 218 .

2-معادن الحکمه ، محمد بن فیض کاشانی ، ج 2 ، ص 35(چاپ جامعه مدرسین) ، بحار الانوار ، ج 44 ، ص 212 .

3-الغدیر ، ج 10 ، ص 218 .

4-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 117 .

5-همان ، ص 25 .

6-همان ، ص 95 .

7-ر . ک : دائرة المعارف تشیع ، ج 1 .

آل عقیل

جمعی از فرزندان عقیل ، چه فرزندان خود او یا نوه‌هایش از شهدای کربلا و حماسه‌آفرینان نهضت‌حسینی بودند که جان خویش را فدای امام کردند . پیشتر نیز مسلم بن‌عقیل ، فدای دین خدا و راه حسین ع شده بود . دو تن از پسران مسلم از شهدای کربلابودند . این حماسه آفرینان از نسل ابو طالب که عموزاده خویش ، سید الشهدا«ع را یاری‌کردند عبارتند از : عبد الله بن مسلم ، محمد بن مسلم ، جعفر بن عقیل ، عبد الرحمان بن عقیل ، محمد بن عقیل ، عبد الله الاکبر ، محمد بن ابی سعید بن عقیل ، علی بن عقیل و عبد الله بن‌عقیل . این نه نفر ، که برخی‌شان فقیه و عالمی بزرگ بودند ، هر کدام پس از نبردی‌شورانگیز ، به شهادت رسیدند . شاعری شهدای کربلا از نسل علی بن ابی طالب را هفت‌شهید و از نسل عقیل ، نه شهید دانسته و چنین سروده است :

عین جودی بعبرة و عویل و اندبی ان ندبت آل الرسول سبعة کلهم لصلب علی قد اصیبوا و تسعة لعقیل (1)

روز عاشورا نیز که فرزندان عقیل به میدان می‌رفتند ، اما دعایشان می‌کرد و کشندگان‌آنان را لعن کرده و آل عقیل را به مقاومت دعوت می‌کرد و به بهشت مژده می‌داد : «اللهم‌اقتل قاتل آل عقیل . . . صبرا آل عقیل ان موعدکم الجنة (2) و به خاطر این فداکاریها بود که پس از عاشورا ، امام زین العابدین ع به خانواده آنان‌بیشتر عاطفه و لطف نشان می‌داد و آنان را بر بقیه برتری می‌داد ، وقتی از او در این باره‌می‌پرسیدند ، می‌فرمود : من رفتار و عملکردشان را روز عاشورا با ابا عبد الله ع به یادمی‌آورم و دلم به حالشان رقت و عطوفت می‌یابد . از این رو ، امام سجاد«ع با اموالی که‌مختار پس از خروج ، به آن حضرت داد ، خانه‌هایی برای آل عقیل ساخت که حکومت‌اموی آنها را خراب کرده بود . (3)

1-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 249 .

2-همان .

3-حیاة الام زین العابدین ، ج 1 ، ص 186 .

آل مراد

نام قبیله‌ای که هانی بن عروه ، بزرگ و رئیس آن در کوفه بود . هانی هر گاه ندا می‌داد ، چهار هزار مسلح و هشت هزار پیاده تحت فرمانش جمع می‌شدند . وقتی هانی را برای‌گردن زدن به بازار کوفه بردند ، هانی آل مراد را صدا کرد ، ولی کسی از بیم جان خویش به‌حمایتش برنخاست . (1) هانی در ایام حضور مسلم بن عقیل در کوفه ، میزبان او بود ، و پیش‌از مسلم دستگیر و شهید شد .

1-مروج الذهب ، ج 3 ص 59 .

آل مروان

دودمان مروان بن حکم که از تیره بنی امیه بودند و از سال 64 هجری روی کار آمدند .
آغاز سلطه این خاندان با به خلافت رسیدن مروان بود . مروان از خشن‌ترین و عنودترین‌دشمنان اهل بیت و امام حسین ع بود و نزد پیامبر و مردم ملعون و مطرود و تبعید شده بود(-مروان)پس از او عبد الملک مروان ، ولید بن عبد الملک ، سلیمان بن عبد الملک ، عمر بن عبد العزیز ، یزید بن عبد الملک ، هشام بن عبد الملک ، ولید بن یزید ، یزید بن ولید ، مروان بن محمد ، به ترتیب نزدیک به هفتاد سال حکومت کردند (1) و دوران حکومتشان ازسخت‌ترین دورانهای شیعه بود . بنی مروان جنایتکارترین افراد را در شهرها به ولایت‌می‌گماشتند که حجاج یکی از آنان بود . در زیارت عاشورا«آل مروان نیز همچون آل زیادو آل ابی سفیان و بنی امیه مورد لعن قرار گرفته‌اند .
1-حوادث خلفای آل مروان را در مروج الذهب ، ج 3 ، ص 91 به بعد ، مطالعه کنید .

آمار نهضت کربلا

نقش آمار در ارائه سیمای روشن‌تر از هر موضوع و حادثه ، غیر قابل انکار است . لیکن‌در حادثه کربلا و مسائل قبل و بعد از آن ، با توجه به اختلاف نقلها و منابع ، نمی‌توان در بسیاری از جهات ، آمار دقیق و مورد اتفاق ذکر کرد و آنچه نقل شده ، گاهی تفاوتهای‌بسیاری با هم دارد . در عین حال بعضی از مطالب آماری ، حادثه کربلا را گویاتر می‌سازد .
به همین دلیل به ذکر نمونه‌هایی از ارقام و آمار می‌پردازیم : (1) مدت قیام امام حسین ع از روز امتناع از بیعت با یزید ، تا روز عاشورا 175 روزطول کشید : 12 روز در مدینه ، 4 ماه و 10 روز در مکه ، 23 روز بین راه مکه تا کربلا و8 روز در کربلا(2 تا 10 محرم) .
منزلهایی که بین مکه تا کوفه بود و امام حسین آنها را پیمود تا به کربلا رسید18 منزل بود(معجم البلدان) .
فاصله منزلها با هم سه فرسخ و گاهی پنج فرسخ بود .
منزلهای میان کوفه تا شام 14 منزل بود که اهل بیت را در حال اسارت از آنها عبوردادند .
نامه‌هایی که از کوفه به امام حسین ع در مکه رسید و او را دعوت به آمدن کرده‌بودند 12000 نامه بود(طبق نقل شیخ مفید) .
بیعت کنندگان با مسلم بن عقیل در کوفه 18000 نفر ، یا 25000 نفر و یا 40000 نفرگفته شده است .
شهدای کربلا از اولاد ابی طالب که نامشان در زیارت ناحیه آمده است 17 نفر .
شهدای کربلا از اولاد ابی طالب که نامشان در زیارت ناحیه نیامده 13 نفر . سه نفر هم‌کودک از بنی هاشم شهید شدند ، جمعا 33 نفر . این افراد به این صورت‌اند : امام حسین ع
1 نفر ، اولاد امام حسین 3 نفر ، اولاد علی ع 9 نفر ، اولاد امام حسن 4 نفر ، اولاد عقیل12 نفر ، اولاد جعفر 4 نفر .
غیر از امام حسین ع و بنی هاشم ، شهدایی که نامشان در زیارت ناحیه مقدسه وبرخی منابع دیگر آمده است 82 نفرند . غیر از آنان ، نام 29 نفر دیگر در منابع متاخرتر آمده‌است .
جمع شهدای کوفه از یاران امام 138 نفر . تعداد 14 نفر از جمع این جناح حسینی ، غلام بوده‌اند .
شهدایی که سرهایشان بین قبایل تقسیم شد و از کربلا به کوفه بردند 78 نفر بودند .
تقسیم سرها به این صورت بود : قیس بن اشعث ، رئیس بنی کنده 13 سر

، شمر رئیس‌هوازن 12 سر ، قبیله بنی تمیم 17 سر ، قبیله بنی اسد 16 سر ، قبیله مذحج 6 سر ، افرادمتفرقه از قبایل دیگر 13 سر .
سید الشهدا هنگام شهادت 57 سال داشت .
پس از شهادت حسین ع 33 زخم نیزه و 34 ضربه شمشیر ، غیر از زخمهای تیر بربدن آن حضرت بود .
این ماهی فتاده به دریای خون که هست زخم از ستاره بر تنش افزون ، حسین توست (2)
شرکت کنندگان در اسب تاختن بر بدن امام حسین 10 نفر بودند .
تعداد سپاه کوفه 33 هزار نفر بودند که به جنگ امام حسین آمدند . آنچه در نوبت‌اول آمد تعداد 22 هزار بودند به این صورت : عمر سعد با 6000 ، سنان با 4000 ، عروة بن‌قیس با 4000 ، شمر با 4000 ، شبث بن ربعی با 4000 . آنچه بعدا اضافه شدند : یزید بن‌رکاب کلبی با 2000 ، حصین بن نمیر با 4000 ، مازنی با 3000 ، نصر مازنی با 2000 نفر .
سید الشهداء روز عاشورا برای 10 نفر مرثیه خواند و در شهادتشان سخنانی فرمودو آنان را دعا ، یا دشمنان آنان را نفرین کرد . اینان عبارتند از : علی اکبر ، عباس ، قاسم ، عبد الله بن حسن ، عبد الله طفل شیر خوار ، مسلم بن عوسجه ، حبیب بن مظاهر ، حر بن یزیدریاحی ، زهیر بن قین و جون . و در شهادت دو نفر بر آنان درود و رحمت فرستاد :
مسلم و هانی .
امام حسین ع بر بالین 7 نفر از شهدا پیاده رفت : مسلم بن عوسجه ، حر ، واضح‌رومی ، جون ، عباس ، علی اکبر ، قاسم .
سر سه شهید را روز عاشورا به جانب امام حسین ع انداختند : عبد الله بن عمیرکلبی ، عمرو بن جناده ، عابس بن ابی شبیب شاکری .
سه نفر را روز عاشورا قطعه قطعه کردند : علی اکبر ، عباس ، عبد الرحمن بن عمیر .
مادر 9 نفر از شهدای کربلا در روز عاشورا حضور داشتند و شاهد شهادت پسربودند : عبد الله بن حسین که مادرش رباب بود ، عون بن عبد الله جعفر ، مادرش زینب ، قاسم بن حسن مادرش رمله ، عبد الله بن حسن مادرش بنت‌شلیل جیلیه ، عبد الله بن مسلم‌مادرش رقیه دختر علی ع ، محمد بن ابی سعید بن عقیل ، عمرو بن جناده ، عبد الله بن وهب‌کلبی مادرش ام وهب ، علی اکبر(بنا به نقلی مادرش لیلی ، که ثابت نیست) .
5 کودک نابالغ در کربلا شهید شدند : عبد الله رضیع شیر خوار امام حسین ، عبد الله بن‌حسن ، محمد بن ابی سعید بن عقیل ، قاسم بن حسن ، عمرو بن جناده انصاری .
5 نفر از شهدای کربلا ، از اصحاب رسول خدا بودند : انس بن حرث کاهلی ، حبیب بن مظاهر ، مسلم بن عوسجه ، هانی بن عروه ، عبد الله بن بقطر

عمیری .
در رکاب سید الشهداء ، تعداد 15 غلام شهید شدند : نصر و سعد(از غلامان‌علی ع) ، منجح(غلام امام مجتبی ع) ، اسلم و قارب(غلامان امام حسین ع)حرث‌غلام حمزه ، جون غلام ابوذر ، رافع غلام مسلم ازدی ، سعد غلام عمر صیداوی ، سالم غلام‌بنی المدینه ، سالم غلام عبدی ، شوذب غلام شاکر ، شیب غلام حرث جابری ، واضح غلام‌حرث سلمانی . این 14 نفر در کربلا شهید شدند . سلمان غلام امام حسین ع ، که آن‌حضرت او را به بصره فرستاد و آنجا شهید شد .
2 نفر از یاران امام حسین ع روز عاشورا اسیر و شهید شدند : سوار بن منعم وموقع بن ثمامه صیداوی .
4 نفر از یاران امام در کربلا پس از شهادت آن حضرت به شهادت رسیدند : سعد بن‌حرث و برادرش ابو الحتوف ، سوید بن ابی مطاع(که مجروح بود و محمد بن ابی سعید بن‌عقیل .
7 نفر در حضور پدرشان شهید شدند : علی اکبر ، عبد الله بن حسین ، عمرو بن جناده ، عبد الله بن یزید ، عبید الله بن یزید ، مجمع بن عائذ ، عبد الرحمن بن مسعود .
5 نفر از زنان از خیام حسینی به طرف دشمن بیرون آمده و حمله یا اعتراض کردند :
کنیز مسلم بن عوسجه ، ام وهب زن عبد الله کلبی ، مادر عبد الله کلبی ، زینب کبری ، مادرعمرو بن جناده .
زنی که در کربلا شهید شد مادر وهب(همسر عبد الله بن عمیر کلبی)بود .
زنانی که در کربلا بودند : زینب ، ام کلثوم ، فاطمه ، صفیه ، رقیه ، ام هانی(این 6 نفر ازاولاد امیر المؤمنین بودند)فاطمه و سکینه(دختران سید الشهدا)رباب ، عاتکه ، مادر محسن بن حسن ، دختر مسلم بن عقیل ، فضه نوبیه ، کنیز خاص حسین ، مادر وهب بن عبد الله .
1-بخش عمده‌ای از این آمار از کتاب زندگی ابا عبد الله الحسین ، عماد زاده ، «وسیلة الدارین فی انصار الحسین ، سید ابراهیم موسوی و«ابصار العین ، سماوی است .
2-محتشم کاشانی .

ابا عبد الله ع

کنیه امام حسین ع بود که رسول خدا«ص از هنگام ولادت ، بر آن حضرت نهاد .
کنیه‌ای که شنیدنش ، دل را می‌لرزاند و اشک در چشم می‌آورد .

ابراهیم بن حصین ازدی

از شهدای کربلا و اصحاب دلاور امام حسین ع بود ، از جمله کسانی که‌سید الشهدا«ع در لحظات تنهایی ، نام برخی از یاران را می‌برده و صدا می‌زده است : «و یاابراهیم بن الحصین . . . » . رجز او در میدان نبرد چنین بود :

اضرب منکم مفصلا و ساقا لیهرق الیوم دمی اهراقا و یرزق الموت ابو اسحاقا اعنی بنی الفاجرة الفساقا

وی بعد از ظهر عاشورا در کنار امام حسین ع به شهادت رسید . (1)

1-دایرة المعارف تشیع ، ج 1 ، ص 271 .

ابن جوزه

از هتاکان سپاه عمر سعد که در کربلا به امام حسین ع اهانت کرد و ناسزا گفت وگرفتار نفرین آن حضرت شد و اسبش به درون نهری رمید و پایش در رکاب اسب ماند وخودش آن قدر به زمین کشیده شد تا هلاک گردید . (1)

1-موسوعة العتبات المقدسه ، ج 8 ، ص 63 .

ابو الشهداء

پدر شهیدان . کنیه‌ای که بر حسین بن علی ع اطلاق می‌شود . از آنجا که امام حسین ع الهام بخش شهیدان راه حق بود و کربلایش دانشگاه شهادت محسوب می‌شده و می‌شود ، به آن حضرت این عنوان را داده‌اند ، او هم ابو الاحرار است ، هم ابو الشهداء ، هم‌ابو المجاهدین . نیز نام کتابی است در باره سید الشهدا«ع از نویسنده ادیب و شاعر مصری ، عباس محمود عقاد(م 1964)که به شیوه‌ای ادبی و نثری شاعرانه به تحلیل حادثه کربلاپرداخته است .

ابو بکر بن حسین بن علی ع

از شهدای کربلا ، فرزند امام مجتبی ع . مادر او کنیز(ام ولد)بود . از مدینه همراه‌عمویش امام حسین ع به کربلا آمد و روز عاشورا پس از شهادت قاسم بن حسن ، خدمت‌سید الشهدا آمد و اجازه میدان طلبید و به میدان رفت و پس از نبردی دلاورانه به‌شهادت رسید . قاتلش عبد الله بن عقبه بود . نام این شهید بزرگوار در زیارت ناحیه مقدسه‌هم آمده است .

ابو بکر مخزومی

یکی از فقهای هفتگانه و از کسانی بود که از روی خیر خواهی و نصیحت ، از امام‌حسین ع خواست که به سوی عراق نرود و در این راه ، بی‌وفایی مردم را نسبت به پدر وبرادر امام حسین ع یاد آوری می‌کرد . (1) وی از سادات قریش بود . در ایام خلافت عمر به‌دنیا آمد . به خاطر نماز بسیار ، به او راهب قریش می‌گفتند . در سال 95 هجری در گذشت . (2)

1-مروج الذهب ، ج 3 ، ص 6 .

2-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 28 به نقل از تهذیب التهذیب .

ابو ثمامه صائدی

از یاران سید الشهدا و شهید نماز ، که روز عاشورا به فیض شهادت رسید . وی ازچهره‌های سرشناس شیعه در کوفه و مردی آگاه و شجاع و اسلحه شناس بود . مسلم بن‌عقیل در ایام بیعت گرفتن از مردم برای نهضت‌حسینی ، او را مسؤول دریافت اموال وخرید اسلحه قرار داده بود . نامش عمر بن عبد الله بود . (1) پیش از شروع درگیریهای کربلاخود را از کوفه به کربلا رساند و به امام پیوست .

روز عاشورا ، که یاران حسین بن علی ع بتدریج‌شهید می‌شدند و از تعدادشان کاسته‌می‌شد و این کاهش محسوس بود ، ابو ثمامه هنگام ظهر خدمت امام آمد و گفت : جانم‌فدای تو ! چنین می‌بینم که دشمنان به تو نزدیک شده‌اند . به خدا قسم تو کشته نخواهی شدمگر آنکه من پیش از تو کشته شوم . دوست دارم خدای خویش را در حالی دیدار کنم که‌این نماز را که وقتش نزدیک شده بخوانم . امام ، نگاهی به بالا افکند ، فرمود : نماز را به یادآوردی ، خدا تو را از نماز گزاران ذاکر قرار دهد . آری ، اینک اول وقت نماز است . مهلتی ازسپاه دشمن خواستند . آنگاه ابو ثمامه و جمعی دیگر ، با امام حسین ع نماز جماعت‌خواندند . (2) وی جزء آخرین سه نفری بود که از یاران امام تا عصر عاشورا زنده مانده‌بودند . برخی گفته‌اند که در اثر جراحتهای بسیار بر زمین افتاد ، خویشانش او را به دوش‌کشیده و از میدان به در بردند و مدتها بعد از دنیا رفت . (3)

1-مقتل الحسين ، مقرم ، ص 177 . برخی هم عمرو بن عبد الله نوشته‌اند . مثل تنقيح المقال ، مامقانی ، ج 2 ، ص 333 .

2-سفينة البحار ، ج 1 ، ص 136 ، بحار الانوار ، ج 45 ، ص 21 .

3-عنصر شجاعت ، ج 2 ، ص 151 .

ابو عمرو نهشلی(یا : خثعمی)

از شهدای کربلاست که به قولی در حمله اول و به نقلی در نبرد تن به تن شهید شد . ازشخصیت‌های کوفه و مردی متهجد و شب زنده‌دار بود . (1)

1-انصار الحسین ، ص 98 .

ابو مخنف

مقتل نویس معروف اسلام ، لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف کوفی ، مؤلف کتابهایی‌چند ، از جمله مقتل الحسین که در باره حوادث عاشوراست و طبری در تاریخ خویش‌فراوان از او و کتابش نقل کرده است . وی که در سال 75 هجری در گذشت ، از مورخان ومحدثان شیعه بود . کتاب او(مقتل ابی مخنف)به دست نیامده و آنچه اکنون به این نام‌است ، برگرفته از کتب تاریخ است که از کتاب مقتل او نقل کرده‌اند .

ابو هارون مکفوف

از شعرای شیعه در عصر امام صادق ع که به دستور آن حضرت در سوگ حسین بن‌علی ع شعر سرود و در محضر امام خواند : «امرر علی جدث الحسین و قل لاعظمه‌الزکیه . . . » (1) بر مزار حسین ع بگذر و به استخوانهای پاکش بگو . . . .

نام ابو هارون ، موسی بن عمیر و اهل کوفه بود .

1-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 288 .

اجفر

به معنای چاه وسیع . نام منطقه‌ای در اطراف کوفه که آب و درخت داشته و قبلا از آن‌بنی یربوع بوده است . در آن محل ، قصر و مسجدی بوده است . حسین ع در مسیر رفتن‌به کوفه در این مکان هم توقفی داشته است . (1) فاصله آن تا مکه 36 فرسخ است . (2)

1-الحسین فی طریقه الی الشهاده ، ص 61 .

2-لغت نامه ، دهخدا .

ادب الطف

به معنای ادبیات عاشوراست . طف ، نام سرزمین کربلاست . «ادب الطف ، نام کتابی‌است در ده جلد به زبان عربی ، گرد آوری جواد شبر»که به معرفی شاعرانی که در باره امام‌حسین ع و حادثه کربلا و شهدای عاشورا شعر و مرثیه سروده‌اند پرداخته است . این‌مجموعه ، از قرن اول هجری تا قرن 14 را شامل می‌شود و ضمن معرفی کوتاه صاحبان‌اثر ، نمونه‌هایی از شعرهای آنان را هم به صورت برگزیده آورده است . کتاب ، به نحوی دربردارنده ادبیات شیعه و عقاید و احساسات و جهتگیریهای شاعران شیعه نیز می‌باشد ، بخصوص بر محور حادثه جانسوز کربلا . ناشر کتاب ، «دار المرتضی است ، بیروت ، 1409 ق . (1)

1-در این زمینه نیز ر . ک : «شعراء کربلا ، او الحائریات علی الخاقانی ، محتوی معرفی 84 شاعر این شهر(الذریعه ، ج 14 ، ص 194)نیز : «عاشورا فی الادب العاملی المعاصر» ، سید حسن نور الدین پیرامون شاعران جبل عامل و محتوا وسبکهای شعری آنان پیرامون حادثه کربلا با نمونه‌هایی از اشعارشان .

ادبیات عاشورا

مقصود ، مجموعه آثاری است که در قالبهای مختلف ادبی و هنری ، بر محور حادثه وقهرمانان کربلا ، در طول چهارده قرن پدید آمده است . این آثار ، شامل شعر و مرثیه ، نوحه‌و تعزیه ، مقتل و مصیبت نامه ، نمایشنامه و فیلمنامه ، داستان ، فیلم ، عکس و اسلاید ، کتب ومقالات و نثرهای ادبی ، شرح حال قهرمانان کربلا ، تابلوها ، طرحها ، پوسترها ، ماکت و . . .
می‌تواند باشد . عاشورا هم دارای محتواست(که : چه شد ؟)هم دارای پیام است(که : چه‌باید کرد ؟)و ادبیات و هنر ، رسالت پرداختن به هر دو را دارد . گاهی یک تابلو از یک‌کتاب ، گویاتر است . خطاطان ، کتیبه‌ها و شعارها را می‌توانند سرشار از پیام و جهت بسازندو با اسامی عاشورایی ، هنر نمایی کنند و از این طریق به خط و نقش ، بعد متافیزیکی بدهندو شاعران و نویسندگان با خلق آثار ماندگار پیرامون حادثه و پیام آن ، آن جلوه‌های متجلی‌در کربلا را جاودان سازند .
شایسته است که موزه یا نمایشگاهی عظیم از آنچه به نحوی به این حماسه جاودان‌مربوط می‌شود پدید آید که منبعی برای هر گونه تحقیق و الهام گیری گردد . در زمینه‌شناخت محتوای عاشورا و پیامها و اهدافش ، به منابعی همچون زیارتنامه‌ها ، دعاها ومقتلها هم می‌توان مراجعه کرد و در زیارتها ، به سبک ، مضامین ، تعبیرات و واژه‌ها و نیزحالات روحی خواننده دعا و زیارت دقت داشت . (1) با عنوان ادبیات عاشورا»یک سری مجموعه‌های شعر از شاعران مختلف گرد آمده‌که پیرامون شهدای کربلا و حادثه عاشوراست . ناشر آن حوزه هنری و با کوشش‌محمد علی مردانی است . تا سال 1372 تعداد 6 جلد از این مجموعه‌ها منتشر شده است .
1-در این زمینه ر . ک : مقاله ادبیات عاشورا در دوره حضور امامان از محمود رضا افتخار زاده ، «چشمه خورشید» ، ج 1 ، ص 81 تا 104 نیز«عاشورا فی الادب العاملی المعاصر»سید حسین نور الدین ، الدار الاسلامیة ، لبنان .

ادهم بن امیه عبدی

از شیعیان بصره بود که در منزل ماریة بنت منقذ»نیز حضور می‌یافت . روز عاشورا درحمله اول به شهادت رسید . (1)

1-وسیلة الدارین فی انصار الحسین ، ص 99 .

اذان

اعلام . شعار فراخوانی مسلمین به نماز که در اوایل هجرت تشریع شد . در حادثه کربلاچند مورد ، به کار گرفته شده است . یکی آنگاه که کاروان حسین ع با سپاه حر در«ذوحسم در مسیر کربلا مواجه شد . هنگام ظهر فرا رسید . امام حسین ع به حجاج بن‌مسروق(و به گفته برخی منابع ، به پسر خویش)فرمود : اذان بگو . اذان گفته شد و امام‌حسین ع نماز جماعت‌خواند . سپاه حر نیز به آن حضرت اقتدا کرد . (1) مورد دیگر در شام‌و بارگاه یزید ، وقتی امام سجاد«ع آن خطبه افشاگر و کوبنده را ایراد کرد و پیاپی فضایل‌خویش را بر شمرد و حاضران به گریه افتادند و افکارشان دگرگون شد و یزید بیم آن‌داشت که فتنه‌ای پیش آید که پایانش ناخوشانید باشد ، به مؤذن اشاره کرد که اذان بگوید تابدینوسیله خطبه امام را قطع کند . مؤذن چون تکبیر گفت ، حضرت فرمود : خدا بزرگتر ازهر چیز است و برتر از حواس . مؤذن چون گفت : اشهد ان لا اله الا الله ، حضرت فرمود : موو پوست و گوشت و خون و مغز و استخوانم به یگانگی خدا گواهی می‌دهد . چون ماذن‌گفت : اشهد ان محمدا رسول الله ، حضرت سجاد خطاب به یزید کرد : ای یزید ! این محمد»آیا جد من است‌یا جد تو ؟ اگر بگویی جد توست ، دروغ گفته‌ای و اگر بگویی جدمن است ، پس چرا عترت او را کشتی ؟ (2) و اینگونه بود که حضرت زین العابدین ع ، روش‌یزید را در به کار گرفتن اذان برای خاموش کردن فریاد اذان مجسم خنثی کرد و از همان‌موقعیت ، بهترین بهره برداری سیاسی را نمود .

1-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 376 ، عوالم(الامام الحسین) ، بحرانی ، ص 163 .

2-حیاة الامام زین العابدین ، باقر شریف القرشی ، ص 177 به نقل از مقتل خوارزمی .

اذن دخول

اذن ورود ، هم در آداب معاشرت اسلامی است ، که انسان سر زده و بی اذن و اجازه واردمنزل و اتاق کسی نشود و قبلا اعلام کند ، که به این ، استیذان و استیناس هم می‌گویند و درآیات 28-26 سوره نور ، مطرح شده است ، و هم در آداب زیارت حرمهای مطهر پیامبر وائمه و بقاع متبرکه ، آمده است که بعنوان رعایت ادب نسبت به حریم اولیای خدا ، متن‌خاص اذن دخول در آستانه ورود به حرم ، خوانده شود . در متن اذن دخول به حرم رسول‌خدا(ص)آمده است : «اللهم انی وقفت علی باب بیت من بیوت نبیک و آل نبیک . . . باذن‌الله و اذن رسوله و اذن خلفائه و اذنکم صلوات الله علیکم اجمعین ادخل هذا البیت . . . » (1)

1-بحار الانوار ، ج 97 ، ص 160 .

اذن میدان

رخصت و اجازه برای میدان رفتن . رسم جنگاوری در قدیم بوده که برای نبرد تن به‌تن ، افراد از فرمانده رخصت می‌گرفتند تا به میدان کار زار روند . در حماسه عاشورا ، یاران‌سید الشهدا«ع برای رفتن به میدان از آن حضرت ، رخصت می‌گرفتند . معمولا اذن‌گرفتنشان با«سلام بود ، جلوی خیمه امام می‌آمدند و به عنوان سلام وداع می‌گفتند : السلام‌علیک یا ابن رسول الله . امام نیز در پاسخ می‌فرمود : «و علیک السلام و نحن خلفک سلام‌بر تو ، ما نیز در پی تو می‌آییم . آنگاه آیه فمنهم من قضی نحبه . . . »(احزاب 23)رامی‌خواند . (1) امام نیز گاهی به کسی اذن میدان نمی‌داد(مثل مادر یا همسر بعضی از یاران)وبه بعضی دیر اجازه می‌داد و آن شخص با اصرار زیاد ، موافقت امام را جلب می‌کرد ، مثل‌میدان رفتن حضرت قاسم ع ، جون غلام ابو ذر ، فرزندان مسلم بن عقیل و . . . گاهی نیزبعضی اذن می‌طلبیدند تا به میدان رفته ، با دشمن حرف بزنند و اتمام حجت کنند ، مثل‌رخصت‌خواهی یزید بن حصین همدانی . (2) در میدان رفتن ابا الفضل ع نیز امام حسین ع
دیر اجازه داد ، چرا که او سقای خیمه‌ها و اطفال و علمدار سپاه امام بود .

1-عوالم(امام حسین) ، ص 258 .

2-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 318 .

اربعین

چهل ، چهلم . در فرهنگ اسلامی و در معارف عرفانی ، عدد چهل(اربعین)جایگاه‌خاصی دارد . چله نشینی برای رفع حاجت‌یا رسیدن به مقامات سلوک و عرفان معروف‌است . حفظ کردن چهل حدیث ، اخلاص چهل صباح ، کمال عقل در چهل سالگی ، دعابرای چهل مؤمن ، چهل شب چهارشنبه و . . . بسیاری از این نمونه‌ها و موارد . (1) در فرهنگ عاشورا ، اربعین به چهلمین روز شهادت حسین بن علی ع گفته می‌شودکه مصادف با روز بیستم ماه صفر است . از سنتهای مردمی ، گرامیداشت چهلم مردگان‌است که ، به یاد عزیز فوت شده خویش ، خیرات و صدقات می‌دهند و مجلس یاد بود بپامی‌کنند . در روز بیستم صفر نیز ، شیعیان ، عظیمترین مراسم سوگواری را در کشورها وشهرهای مختلف به یاد عاشورای حسینی بر پا می‌کنند و همراه با دسته‌های سینه زنی وعزاداری به تعظیم شعائر دینی می‌پردازند . در شهر کربلا ، اربعین حسینی عظمت و شکوه‌خاصی دارد و دسته‌های عزادار ، مراسمی پرشور بر پا می‌کنند .

در نخستین اربعین شهادت امام حسین ع ، جابر بن عبد الله انصاری و عطیه عوفی‌موفق به زیارت تربت و قبر سید الشهدا شدند . بنا به برخی نقلها ، در همان اربعین ، کاروان‌اسرای اهل بیت ع در باز گشت از شام و سر راه مدینه ، از کربلا گذشتند و با جابر دیدارکردند . البته برخی از مورخان هم آن را نفی کرده و نپذیرفته‌اند . از جمله مرحوم محدث‌قمی در«منتهی الآمال دلایلی ذکر می‌کند که دیدار اهل بیت از کربلا در اربعین اول نبوده‌است . (2) بعضی از علما نیز در این باره تحقیق مبسوط و مستقلی انجام داده‌اند که منتشرشده است . (3) به هر حال ، تکریم این روز و احیای خاطره غمبار عاشورا ، رمز تداوم شورعاشورایی در زمانهای بعد بوده است . در تاریخ انقلاب اسلامی ایران نیز ، سنت احیای‌اربعین تاثیر مهمی در شور گستری در شهرها داشت و در چهلم شهدای حادثه قم(درتاریخ 19 دی 1356 ش)مردم مسلمان تبریز قیام کردند و شهید دادند . در اربعین شهدای‌تبریز ، شهرهای دیگر مجلس یادبود گرفته ، تظاهرات کردند و همین گونه اربعینها به هم‌وصل شد و سراسر ایران به نهضت پیوست ، تا آنکه انقلاب اسلامی در 22 بهمن سال1357 ش به پیروزی رسید . این به برکت الهام گیری از فرهنگ شهادت و ایثار خون بود که‌ملت قهرمان ایران ، از عاشورا گرفته بود . «اربعین ، تداوم عاشورا»بود و«ذکر» ، رسالت‌بازماندگان پس از«خون و«شهادت .

به یاد کربلا دلها غمین است دلا خون گریه کن چون اربعین است پیام خون ، خطاب آتشین است بقاء دین ، رهین اربعین است که تاریخ پر از خون و

شهادت سراسر اربعین در اربعین است بسوز ای دل که امروز اربعین است عزای پور ختم المرسلین است مرام شیعه در خون ریشه دارد نگهبانی ز خط خون چنین است

1-ر . ک : «اربعین در فرهنگ اسلامی ، سید رضا تقوی ، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی .

2-منتهی الآمال ، ج 1 ، حوادث بازگشت اسرا .

3-تحقیقی در باره اولین اربعین حضرت سید الشهداء ، شهید قاضی طباطبایی .

در عراق ، بویژه در مناسبتهای خاص ، عزاداران حسینی به صورت دسته جمعی و درقالب کاروانهای کوچک و بزرگ ، پیاده به سوی کربلا»می‌روند . این حرکت مقدس ، بویژه از نجف به کربلا ، که اغلب با شرکت علمای دینی انجام می‌گرفت ، چندین نوبت ازطرف رژیم بعثی عراق ، جلوگیری یا به خاک و خون کشیده شد . یکی از این نوبتها در سال1397 ق . بود . زائران ، برای بهره برداریهای تبلیغی و سیاسی بر ضد طاغوت عراق ، برنامه ریزیهای مفصل کرده بودند . حکومت عراق هم به شدت و خشونت متوسل شد وراهپیمایان را در طول راه ، از آسمان و زمین به گلوله بست . حادثه ، بصورت پیاپی ، درسالهای 1390 ، 1395 ، 1396 ق . در ایام عاشورا و اربعین پیش آمده بود ، اما انتفاضه وحرکت گسترده سال 1397 ق . بی سابقه بود و نجف ، آن سال بسیج کننده این نیروی عظیم‌مردمی بود که از کنار مرقد امیر المؤمنین ، به راه افتاد و پس از چهار روز پیاده روی به کربلارسید . حرکت موکبهای پیاده و شعارهای طول راه و سخنرانیهای متعدد ، همه نوعی‌معارضه با حکومت بعث بود . امواج گسترده مردمی با شعار«ابد و الله ما ننسی حسینا»(به‌خدا قسم ، هرگز حسین را فراموش نخواهیم کرد)به راه افتاده بود . نیروهای دولتی برای‌جلوگیری از رسیدن زائران به کربلا ، برنامه‌های مختلفی داشتند و درگیریهایی پیش آمد وشهدایی بر خاک افتادند . وقتی هم به کربلا رسیدند ، حوادثی شدیدتر پیش آمد و کسانی‌کشته و جمع بسیاری دستگیر شدند و نهضت‌شیعی اربعین آن سال ، در خاطره تاریخ‌ثبت‌شد و مبدا الهام و شور گستری برای سالهای بعد گردید . این حادثه در سال 1356 ش‌بود . (1)

ازد

نام یکی از قبایل مشهور و بزرگ عرب ، که ابتدا در یمن می‌زیستند ، سپس به مکانهای‌مختلف پراکنده شدند و گروهی هم به عراق آمدند که به آنان ازد العراق گفته می‌شد (2) وساکن کوفه شدند . انصار شاخه‌ای از همین قبیله‌اند . تعدادی از شهدای کربلا نیز از این‌قبیله بودند .

1-در کتاب انتفاضة صفر الاسلامیه به قلم رعد الموسوی که خود از شاهدان حادثه بوده است ، مبسوط این حادثه‌نقل شده است . در مجله پیام انقلاب نیز در سال 64 و 65(شماره‌های 156 تا 163)گزارشی مفصل از آن اربعین سرخ‌آمده است ، در سلسله مقالات زیارت به قلم نویسنده .

2-لغت نامه ، دهخدا ، مروج الذهب ، ج 2 ، ص 161 .

اسارت

اسارت

دستگیر کردن ، افرادی از لشکر مخالف یا افراد عادی را در جنگها بعنوان اسیر» گرفتن و برده ساختن . در جنگهای صدر اسلام نیز گروهی از کفار ، اسیر گرفته می‌شدند ، یابعضی از مسلمانان به اسارت مشرکین در می‌آمدند .
در حادثه کربلا ، این فاجعه که اهل بیت امام حسین ع را پس از عاشورا اسیر گرفته وشهر به شهر گرداندند (1) و در کوفه و شام به نمایش گذاشتند ، نقض آشکار قوانین اسلام‌بود ، چرا که هم اسیر گرفتن مسلمان صحیح نیست و هم اسیر کردن زن مسلمان . آنگونه‌که علی ع نیز در جنگ جمل ، اسیر کردن را روانشمرد و عایشه را همراه عده‌ای زن‌به شهر خودش باز گرداند . البته بسر بن ارطاة به دستور معاویه بر یمن حمله کرد و زنان‌مسلمان را به اسارت گرفت . به اسیری بردن عترت پیامبر در دوره حکومت اموی ، اهانت‌به مقدسات دین بود ، تا آنجا که در دربار شام ، یکی از شامیان از یزید می‌خواست که‌فاطمه دختر سید الشهدا را بعنوان کنیز ، به او ببخشد ! که با اخطار حضرت زینب رو به رو شد . (2) گر چه یزید ، اهل بیت امام حسین ع را برای ترساندن مردم دیگر اسیر کرد و شهر به‌شهر با خفت و خواری گرداند ، ولی این دودمان عزت و آزادگی ، از«اسارت هم بعنوان‌سلاحی در مبارزه با باطل و افشای چهره دشمن استفاده کردند و با خطبه‌ها و سخنرانیهای‌بیدارگرشان حیله دشمن را نقش بر آب کردند . خطابه‌های زینب کبری و امام سجاد«ع ودختر امام حسین ع در کوفه و شام ، نمونه‌ای از«مبارزه در اسارت بود . حضرت زینب ، حتی در مجلس یزید و پیش روی او به این اسیر گرفتن و عمل ظالمانه و خارج از دین اواعتراض کرد : «اظننت‌یا یزید حیث اخذت علینا اقطار الارض و آفاق السماء ، فاصبحنانساق کما تساق الاساری ان بنا علی الله هوانا . . . امن العدل یابن الطلقاء تخدیرک حرائرک‌و امائک و سوقک بنات رسول الله سبایا قد هتکت‌ستورهن و ابدیت وجوههن تحدوبهن‌الاعداء من بلد الی بلد و یستشرفهن اهل المناهل و المعاقل . . . » (3) می‌توان گفت امام حسین ع با تدبیر و حسابگری دقیق ، زنان و فرزندان را همراه خودبه کربلا برد ، تا راوی رنجها و گزارشگر صحنه‌های عاشورا و پیام رسان خون شهیدان‌باشند و سلطه یزیدی نتواند بر آن جنایت عظیم ، پرده بکشد یا قضایا را به گونه‌ای وانمودکند . از این رو ، وقتی ابن عباس به سید الشهدا گفت چرا زنان و کودکان را به عراق می‌بری ، پاسخ داد : «قد شاء الله ان یراهن سبایا . . . » (4) خدا خواسته که آنان را اسیر ببیند . این اشاره به‌همان برنامه حساب شده است . به گفته مرحوم کاشف الغطاء : اگر حسین و

فرزندان اوکشته می‌شدند ، ولی آن سخنرانیها و افشاگریهای اهل بیت در آن موقعیتهای حساس نبود ، آن آثار و اهدافی که امام حسین در واژگون ساختن حکومت‌یزیدی داشت محقق نمی‌شد . (5) اسارت اهل بیت با آن وضع رقت بار ، عواطف مردم را به نفع جبهه حق و به زیان‌حکومت‌یزید برانگیخت و سخنان زینب و سجاد«ع در طول اسارت ، لذت پیروزی‌نظامی را در ذائقه یزید و ابن زیاد ، چون زهر ، تلخ ساخت و جلوی تحریف تاریخ راگرفت و به بازماندگان و خانواده‌های شهدا درس داد که شهیدان با خونشان و بازماندگان‌با رساندن پیام خون ، باید حق را یاری کنند ، شهیدان کاری حسینی کنند و ماندگان ، کاری‌زینبی ! اسارت ، هرگز به معنای تسلیم شدن و انگیزه و هدف را فراموش کردن نیست .
آزادگان سرافراز دفاع مقدس در ایران نیز ، در اسارتگاههای عراق ، ادامه دهنده جهادرزمندگان بودند و صبر و استقامتشان را از کاروان اسرای اهل بیت آموخته بودند .
زینب ع قافله سالار کاروان اسارت بود و مردانه و صبورانه ، آن دوران تلخ را به پایان رساند .
ما وارث شهادت و ایثاریم بنیانگذار عزت و آزادی ما شور پر شراره ایمانیم آنجا که نیست جرات فریادی در بطن این اسارت ما خفته است آزادی تمام گرفتاران مرگ پر افتخار پدرهامان سرمایه حیات هدفداران رفتیم پیشواز اسارتها تا کاخهای ظلم براندازیم تا در زمان قحطی حق جویان آبی به آسیاب حق اندازیم ما رهسپار شهر خموشانیم شهری که سایه‌بان زده از وحشت شاید به تازیانه یک فریاد بیدارشان کنیم ، از این غفلت در کوفه و دمشق به پاسازیم طوفانی از وزیدن صرصرها هر جا که شهر خفته و تاریکی است روشن کنیم جلوه اخگرها (6)

پی نوشتها

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 58 .

2-تاریخ طبری(چاپ قاهره) ، ج 4 ، ص 353 .

3-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 462 .

4-حیاة الامام الحسین ، ج 2 ، ص 297 .

5-همان ، ص 298 .

6-قبله این قبیله(از مؤلف) ، ص 96 .

اسب تاختن بر بدن امام ع

از جنایتهای فجیع سپاه کوفه ، اسب تاختن بر جسد مطهر سید الشهدا«ع پس ازشهادت آن حضرت بود . ابن زیاد در پی تحریک شمر ، در پاسخ نامه عمر سعد از جبهه‌کربلا که نامه‌ای مسالمت آمیز بود ، نامه‌ای تند به عمر سعد نوشت که تو را برای مماشات وسازش و . . . نفرستاده‌ایم . اگر حسین و یارانش تسلیم شدند ، پیش من بفرست وگرنه برآنان بتاز تا آنها را کشته و مثله کنی که شایسته آنند . اگر حسین کشته شد ، بر پیکرش(برسینه و پشتش)اسب بتاز . . . اگر اجرای فرمان کردی پاداش مطیعان را خواهی یافت‌و گرنه ، کناره بگیر و سپاه را به شمر واگذار . شمر نامه را به کربلا آورد و تسلیم عمر سعدکرد . (1)

عصر عاشورا ، پس از شهادت سید الشهدا و غارت خیمه‌ها ، عمر سعد گفت :

داوطلب اسب تاختن بر پیکر حسین بن علی ع کیست ؟ ده نفر داوطلب شدند و با سم‌اسبها بر سینه و پشت امام تاختند . پیکر امام زیر سم اسبهان شد . این ده نفر خبیث عبارت‌بودند از : اسحاق بن حویه ، اخنس بن مرثد ، حکیم بن طفیل ، عمرو بن صبیح ، رجاء بن منقذ ، سالم بن خیثمه ، واحظ بن ناعم ، صالح بن وهب ، هانی بن ثبیت و اسید بن مالک . سپس درکوفه ، اینان نزد ابن زیاد آمدند و یکی از آنان(اسید)در بیان این جنایت چنین سرود :

نحن رضضنا الصدر بعد الظهر بکل یعسوب شدید الاسر

و جایزه گرفتند . ابو عمرو زاهد می‌گوید : به این ده نفر نگاه کردیم ، همه زنا زاده بودند .

مختار وقتی قیام کرد همه آنان را گرفت و دست و پایشان را به زنجیر بست و بر پشت آنان‌اسب تازاند تا مردند . (2)

1-کامل ابن اثیر ، ج 2 ، ص 558 .

2-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 59 .

استرجاع

در اصطلاح ، این کلمه به گفتن انا لله و انا الیه راجعون گفته می‌شود(ما برای خدا واز سوی اوییم و به سوی او باز می‌گردیم)و کسی که با مصیبتی یا خبر مرگی مواجه شود ، آن را بر زبان جاری می‌کند و با حکایت از اینکه باز گشت همه به سوی خداست ، بر داغ‌خویش یا دیگری تسکینی می‌دهد .
در باره استرجاع هنگام مصیبت ، احادیثی است ، ازجمله امام باقر«ع فرمود : «ما من مؤمن یصاب بمصیبة فی الدنیا فیسترجع عند مصیبته و یصبر حین‌تفجاه المصیبة ، الا غفر الله له ما مضی من ذنوبه الا الکبائر التی اوجب الله علیها النار . » (1)
هیچ مؤمن مصیبت زده‌ای در دنیا نیست که هنگام مصیبت ، «انا لله و انا الیه راجعون گوید و بر مصیبت ناگهانی شکیبا باشد ، مگر آنکه خداوند گناهان گذشته‌اش رامی‌بخشاید ، مگر گناهان کبیره که خداوند بر آنها وعده دوزخ داده است .
امام حسین ع بارها در طول راه کربلا و در خود کربلا و عاشورا این جمله را بر زبان‌راند . از جمله هنگام شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل در منزلگاه زرود» ، و نیز شبی که‌در«قصر بنی مقاتل منزل کرده بودند ، علی اکبر این جمله را مکرر از پدر شنید . چون علت‌آن را پرسید ، سید الشهدا فرمود : در خواب دیدم که صدایی می‌گوید : این قافله به سوی‌مرگ می‌رود . . . (2) پیش از آن در مدینه نیز هنگام گفتگو با مروان حکم ، امام حسین ع
ضمن بیان فاجعه بار بودن خلافت‌یزید ، «انا لله و انا الیه راجعون گفت . (3) این اعتقاد ، یعنی از اویی و به سوی اویی هم زندگی را بر انسان می‌سازد و از بندتعلقات می‌رهاند ، هم مرگ را هموار و پذیرفتنی می‌کند و او را به منزلگاه ابدی مشتاق‌می‌سازد و تنها نفسهای مطمئنه در برابر مصیبتها و داغ شهیدان ، آرامش دارند مرگ راکوچیدن به خانه همیشگی و جوار خدا می‌دانند .
1-وسائل الشیعه ، ج 2 ، ص 898 .
2-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 227 ، عوالم(امام حسین) ، ص 230 .
3-عوالم ، ص 175 .

اسحاق بن حیوه حضرمی

یکی از سنگدلان سپاه کوفه که در کربلا حضور داشت و پس از شهادت امام‌حسین ع اقدام به در آوردن پیراهن از پیکر پاک آن حضرت کرد . وی به دستور عمرسعد ، همراه جمعی پس از شهادت حسین ع ، اسبها را بر بدنها تاختتند . (1) نامش اسحاق بن‌حویه هم آمده است .

1-مروج الذهب ، ج 3 ، ص 62 .

اسرار الشهاده

نام کتابی در مقتل شهدای کربلا و حادثه عاشوراست که فاضل در بندی(م 1286)آن‌را نگاشته است . محققان برخی از مطالب آن را ضعیف می‌دانند .

بازماندگان کاروان شهادت را ، پس از عاشورا به اسارت گرفته ، به کوفه ، سپس به شام‌بردند . اسیران ، تعدادی از دودمان پیامبر«ص بودند ، برخی هم همسران یا فرزندان‌شهدای دیگر کربلا . زنان بنی هاشم به شام برده شدند و از آنجا به مدینه باز گشتند . برخی‌از زنان غیر بنی هاشم به خاطر وساطت بستگان خود از اسارت رها شده ، در کوفه ماندگارشدند و به قبیله خود پیوستند . (1) در منابع تاریخی و تعبیرات روایی و اشعار ، از آنان به نام سبایا»و«اساری یاد شده است . به اسیری گرفتن افرادی از اهل بیت ع هم بر خلاف‌مقررات جنگهای اسلامی بود ، هم جسارت و توهین به رسول الله ص به شمار می‌آمد .

اما امویان بر اساس کینه‌ای که از عترت پیامبر خدا داشتند ، چنان کردند . این گستاخی درحق عترت پیامبر خدا ریشه در همان سقیفه و زیر پا گذاشتن سخن آن حضرت داشت . به‌قول نیر تبریزی :

دانی چه روز دختر زهرا اسیر شد ؟ روزی که طرح بیعت منا امیر»شد (2)

حضرت زینب و حضرت سجاد«علیهما السلام دو چهره بارز آن جمع بودند و بانطقها و خطابه‌های خویش ، امویان را رسوا و شهدای کربلا را معرفی کردند .

اسامی اسرای کربلا از اهل بیت و دیگران(طبق آنچه در منتخب التواریخ آمده است)

چنین است : (3) امام زین العابدین ع ، امام محمد باقر«ع (چهار ساله) ، محمد بن حسین بن‌علی ، عمر بن حسین ، حسن بن حسین ، زید بن الحسن المجتبی ، عمر بن الحسن المجتبی(مجروح شد و به کوفه بردند)محمد بن عمر بن الحسن المجتبی .

اما از بانوان : زینب کبری ع ، ام کلثوم ، فاطمه ، رقیه ، صفیه ، ام هانی(این 6 نفر ازدختران علی ع بودند)فاطمه دختر امام حسین ، سکینه دختر امام حسین ، دختری که‌می‌گویند در خرابه شام جان داد ، رباب همسر امام حسین ، شاه زنان همسر امام سجاد ، مادر محسن فرزند سید الشهدا(این فرزند در راه شام سقط شد)دختر مسلم بن عقیل ، فضه کنیز فاطمه ع ، یکی از کنیزان امام حسین ، مادر وهب بن عبد الله . نسبت به برخی ازاین 25 نفر ، نقلهای دیگر هم وجود دارد و همه مورد اتفاق نیست .

1-ابصار العین ، ص 133 .

2-آتشکده ، نیر تبریزی ، (چاپ 1372 ق)ص 116 .

3-منتخب التواریخ ، محمد هاشم خراسانی ، ص 297(همراه با تفصیل و ذکر ماخذ هر سخن) .

اسلم ترکی

یکی از شهدای کربلا ، وی غلام سید الشهدا«ع و ترک زبان بود ، تیر انداز و کماندار بودو کاتب امام حسین ع به شمار می‌رفت . قاری قرآن و آشنا به عربی بود . برخی نام او راسلیمان و سلیم هم نوشته‌اند . (1) روز عاشورا که اذن میدان گرفت ، اینگونه رجز می‌خواند :

البحر من طعنی و ضربی یصطلی و الجو من سهمی و نبلی یمتلی اذا حسامی فی یمینی ینجلی ینشق قلب الحاسد المبجل (2)

دریا از ضربت نیزه و شمشیرم می‌جوشد و آسمان از تیرم پر می‌شود ، آنگاه که تیغ درکفم آشکار شود ، قلب حسود متکبر را می‌شکافد . وی دلاورانه جنگید و بر زمین افتاد .

امام به بالین او آمد و گریست و چهره بر چهره‌اش نهاد . اسلم ، چشم گشود و حسین ع رابر بالین خود دید ، تبسمی کرد و جان داد . (3)

یکجا رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت : در دین ما سیه نکند فرق با سفید

1-انصار الحسین ، ص 58 .

2-مقتل خوارزمی ، ج 2 ، ص 24 .

3-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 30 ، عوالم(امام حسین) ، ص 273 .

اسید خضرمی

مردی که چون فهمید همسرش طوعه ، مسلم بن عقیل را در خانه خود پناه داده‌است ، صبح به دار الاماره رفت و حضور مسلم را به ابن زیاد گزارش داد و جایزه گرفت .

اصحاب امام حسین ع

اصحاب امام حسین ع

اصحاب شهادت طلب و با وفای سید الشهدا«ع ، نمونه بارز آگاهی ، ایمان ، شجاعت وفداکاری بودند و فضیلت آنان بیش از آن است که در این مختصر بگنجد . روایاتی درفضیلت‌یاران امام وارد شده است . (1) خصوصیات آنان نیز در برخی کتب آمده است . (2)
مروری بر زیارتنامه‌های شهدای کربلا ، فضیلتهایی چون وفای به عهد ، بذل جان درنصرت حجت‌خدا ، وفا داری به امام و . . . را یاد آور می‌شود .
ویژگیهای افراد جبهه حسینی‌به تعبیر یکی از پژوهشگران چنین است :
1-اطاعت محض و عاشقانه 2-هماهنگی کامل با رهبری(تا جایی که بدون اجازه‌نمی‌جنگیدند)3-خطر پذیری و شهادت طلبی 4-شجاعت ویژه 5-صباریت و مقاومت‌جاودانه 6-سازش ناپذیری 7-جدیت ، قاطعیت و عزم راسخ 8-خدا بین و خدا خواه9-از همه چیز بریده و به خدا پیوسته 10-دقیق ، منظم ، منضبط 11-نهایت رشد و کمال ، صلاح(سیاسی ، فرهنگی)12-الگوی عملی دفاع و مقاومت(لکم فی اسوة)
13-باوفاترین و پای بندترین یاران بر پیمان 14-آزادگی(هیهات منا الذلة)15-فرماندهی‌ویژه ، مدیریت نمونه 16-غنای روحی از ما سوی الله(انطلقوا جمیعا)17-شرکت درمیدانهای جنگ سیاسی ، فرهنگی ، اقتصادی ، نظامی در طفولیت و سنین پایین 18-«کل
بینی نه جزء»بینی(کل یوم عاشورا . . . مثلی لا یبایع مثله)19-سازنده حرکتهای تاریخساز20-مقاومت و مبارزه نابرابر در تنهایی 21-یقین و بصیرت کامل ، شک شکن22-پافشاری و استقامت در حق با اقلیت ، در برابر اکثریت مخالف(لا تستوحشوافی طریق الهدی لقلة اهله)23-نقش زن در سرنوشت مبارزات سیاسی ، فرهنگی بشریت24-سپر دین بودن ، نه دین سپری 25-اصالت با جهاد اکبر 26-ساختار روحی و جسمی‌مناسب و هماهنگ با استراتژی عاشورا . (3)
آنان که در رکاب سید الشهدا به فیض شهادت رسیدند ، جمعی از بنی هاشم بودند ، جمعی از مدینه با آن حضرت آمده بودند ، برخی در مکه و طول راه به وی پیوستند ، برخی‌هم از کوفه توانستند به جمع آن حماسه سازان شهید بپیوندند . کسانی هم در راه نهضت‌حسینی ، پیش از عاشورا شهید شدند که آنان نیز جزء اصحاب او به شمار می‌آیند . تعداد 6نفر از یاران امام که در کوفه شهید شدند ، عبارتند از : عبد الاعلی بن یزید کلبی ، عبد الله بن‌بقطر ، عمارة بن صلخب ، قیس بن مسهر صیداوی ، مسلم بن عقیل و هانی بن عروه .

شهدای بنی هاشم

تعداد 17 نفر از شهدای کربلا که شهادتشان اجماعی است ، عبارتند از : علی بن الحسین الاکبر ، عباس بن علی بن ابی طالب ، عبد الله بن علی بن ابی طالب ، جعفر بن‌علی بن ابی طالب ، عثمان بن علی بن ابی طالب ، محمد بن علی بن ابی طالب ، عبد الله بن‌حسین بن علی ، ابو بکر بن حسن بن علی ، قاسم بن حسن بن علی ، عبد الله بن حسن بن علی ، عون بن عبد الله بن جعفر ، محمد بن عبد الله بن جعفر ، جعفر بن عقیل ، عبد الرحمن بن عقیل ، عبد الله بن مسلم بن عقیل ، عبد الله بن عقیل ، محمد بن ابی سعید بن عقیل . (4) نام ده نفر دیگرنیز نقل شده که البته یقینی نیست ، آنان عبارتند از : ابو بکر بن علی بن ابی طالب ، عبید الله بن‌عبد الله بن جعفر ، محمد بن مسلم بن عقیل ، عبد الله بن علی بن ابی طالب ، عمر بن علی بن‌ابی طالب ، ابراهیم بن علی بن ابی طالب ، عمر بن حسن بن علی ، محمد بن عقیل و جعفر بن‌محمد بن عقیل . (5)

شهدای دیگر

در کتاب انصارالحسین

نام کسانی غیر از بنی هاشم که در کربلا در رکاب امام حسین ع به شهادت‌رسیدند و توضیح مختصری در باره هر یک ، در جای مناسب هر کدام در این کتاب(به‌ترتیب الفبا)آمده است . در اینجا فهرستی از همه آنان را یکجا بر اساس نقل کتاب انصار الحسین می‌آوریم .

جدول اول

در کتاب یاد شده ، دو جدول نام است . یکی نامهایی که در زیارت ناحیه مقدسه و نیزدر منابع دیگری همچون رجال شیخ ، یا رجال طبری آمده است . این جدول که نام 82 نفررا در بر دارد چنین است : اسلم ترکی ، انس بن حارث کاهلی ، انیس بن معقل اصبحی ، ام وهب ، بریر بن خضیر ، بشیر بن عمر حضرمی ، جابر بن حارث سلمانی ، جبلة بن علی‌شیبانی ، جنادة بن حارث انصاری ، جندب بن حجیر خولانی ، جون مولی ابو ذر غفاری ، جوین بن مالک ضبعی ، حبیب بن مظاهر ، حجاج بن مسروق ، حر بن یزید ریاحی ، حلاس بن عمرو راسبی ، حنظلة بن اسعد شبامی ، خالد بن عمرو بن خالد ، زاهر مولی‌عمرو بن حمق خزاعی ، زهیر بن بشر خثعمی ، زهیر بن قین بجلی ، زید بن معقل جعفی ، سالم مولی بنی المدینة کلبی ، سالم مولی عامر بن مسلم عبدی ، سعد بن حنظله تمیمی ، سعد بن عبد الله ، سعید بن عبد الله ، سوار بن منعم بن حابس ، سوید بن عمرو خثعمی ، سیف بن حارث بن سریع جابری ، سیف بن مالک عبدی ، حبیب بن عبد الله نهشلی ، شوذب‌مولی شاکر ، ضرغامة بن مالک ، عابس بن ابی شبیب شاکری ، عامر بن حسان بن شریح ، عامر بن مسلم ، عبد الرحمان بن عبد الرحمان بن عبد الله ارحبی ، عبد الرحمان بن عبد ربه‌انصاری ، عبد الرحمان بن عبد الله بن یزید عبدی ، عبید الله بن یزید عبدی ، عمران بن کعب ، عمار بن ابی سلامه ، عمار بن حسان ، عمرو بن جناده ، عمر بن جندب ، عمرو بن خالد ازدی ، عمر بن خالد صیداوی ، عمرو بن عبد الله جندعی ، عمرو بن ضبیعه ، عمرو بن قرضه ، عمر بن‌قرضه ، عمر بن عبد الله ابو ثمامه صائدی ، عمرو بن مطاع ، عمیر بن عبد الله مذحجی ، قارب‌مولی الحسین ع ، قاسط بن زهیر ، قاسم بن حبیب ، قرة بن ابی قره غفاری ، قعنب بن عمر ، کردوس بن زهیر ، کنانة بن عتیق ، مالک بن عبد بن سریع ، مجمع بن عبد الله عائذی ، مسعود بن حجاج و پسرش ، مسلم بن عوسجه ، مسلم بن کثیر ، منجح مولی الحسین ع ، نافع بن هلال ، نعمان بن عمرو ، نعیم بن عجلان ، وهب بن عبد الله ، یحیی بن سلیم ، یزید بن‌حصین همدانی ، یزید بن زیاد کندی ، یزید بن نبیط .

جدول دوم

اسامی کسانی است که در منابع متاخرتری مانند زیارت رجبیه ، «مناقب ابن شهرآشوب ، «مثیر الاحزان یا«لهوف آمده است که عبارتند از : (29 نفر)ابراهیم بن‌حصین ، ابو عمرو نهشلی ، حماد بن حماد ، حنظلة بن عمرو شیبانی ، رمیث بن عمرو ، زائد بن‌مهاجر ، زهیر بن سائب ، زهیر بن سلیمان ، زهیر بن سلیم ازدی ، سلمان بن مضارب ، سلیمان بن سلیمان ازدی ، سلیمان بن عون ، سلیمان بن کثیر ، عامر بن جلیده(یا : خلیده) ، عامر بن مالک ، عبد الرحمان بن یزید ، عثمان بن فروه ، عمر بن کناد ، عبد الله بن ابی بکر ، عبد الله بن عروه ، غیلان بن عبد الرحمان ، قاسم بن حارث ، قیس بن عبد الله ، مالک بن دودان ، مسلم بن کناد ، مسلم مولی عامر بن مسلم ، منیع بن زیاد ، نعمان بن عمرو ، یزید بن مهاجر جعفی .
از نظر سن و سال ، تعدادی از این شهدا جوان بودند . نام این جوانان شهید در رکاب‌حسین ع از بنی هاشم و دیگران اینهاست : علی اکبر ، عباس بن علی ، قاسم ، عون بن علی ، عبد الله بن مسلم ، عون و محمد(پسران زینب کبری) ، وهب ، عمرو بن قرظه ، بکیر بن حر ، عبد الله بن عمیر ، نافع بن هلال ، سیف بن حارث ، اسلم ، عمرو بن جناده ، مالک بن عبد و . . . .
ستایش عظیمی را که سید الشهدا«ع شب عاشورا از یاران خویش کرد ، نام آنان را جاویدان و مقامشان را جلوه‌گر ساخت . آنجا که فرمود : من اصحابی شایسته‌تر و بهتر ازیاران خود نمی‌شناسم فانی لا اعلم اصحابا اولی و لا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابر و لااوصل من اهل بیتی ، فجزاکم الله عنی جمیعا خیرا» . (6) در زیارت ناحیه مقدسه هم امام‌زمان ع به آنان اینگونه سلام داده است : «السلام علیکم یا خیر انصار . . . » .
در توصیف آن شیر مردان عارف ، بسیار سخن می‌توان گفت . از زبان دشمن هم‌می‌توان حقایق را شناخت . به مردی که روز عاشورا همراه عمر سعد در کربلا شرکت‌داشته ، گفتند : وای بر تو ! آیا ذریه رسول خدا«ص را کشتید ؟ گفت : . . . اگر تو شاهد چیزی‌بودی که ما دیدیم ، تو هم همچون ما می‌کردی . گروهی بر ما تاختند که دستهاشان بر قبضه‌شمشیرها بود ، همچون شیران خشمگین ، سواران را از چپ و راست درهم می‌نوردیدندو خویش را به کام مرگ می‌افکندند . نه امان می‌پذیرفتند ، نه علاقه به مال داشتند و نه‌چیزی می‌توانست مانع ورودشان بر برکه‌های مرگ گردد ! اگر اندکی از آنان دست‌بر می‌داشتیم ، جان همه سپاه را می‌گرفتند . ای بی مادر ، پس می‌خواستی چه کنیم ؟ ! . . . (7) برای‌آشنایی با برخی فضایل آنان ، که حواریین امام حسین ع بودند ، رجوع کنید به منتخب‌التواریخ ، ص

245 تا 255 که بیست و شش فضیلت برای آنان بر شمرده است ، از جمله :
رضایت از خدا ، با وفاترین اصحاب ، ثبت بودن نامشان در لوح محفوظ ، برتر بودن‌مقامشان از همه شهدا ، همت والا با عده کم ، توفیق باز گشت به دنیا در عصر رجعت ، معروف بودنشان در آسمانها ، شوق شهادت در رکاب امام حسین ع ، یاران واقعی دین‌خدا ، وارستگی و زهد و عبادت ، دفن در سرزمین مقدس کربلا و . . . . همین فضیلتهاست‌که آنان را محبوب دلها ساخته و در دنیا و آخرت ، مورد غبطه جهانیانند . قبر شهدای کربلاهمه یکجا در حرم سید الشهدا«ع است .
در راه دوست کشته شدن آرزوی ماست دشمن اگر چه تشنه به خون گلوی ماست گردیم دور یار ، چو پروانه گرد شمع چون سوختن در آتش عشق آرزوی ماست از جان گذشته‌ایم و به جانان رسیده‌ایم در راه وصل ، این تن خاکی عدوی ماست خاموش گشته‌ایم و فراموش کی شویم بس این قدر که در همه جا گفتگوی ماست ما را طواف کعبه بجز دور یار نیست کز هر طرف رویم ، خدا روبروی ماست

پی نوشتها

1-از جمله در سفینة البحار ، ج 2 ، ص 11 .

2-ر . ک : انصار الحسین ، الدوافع الذاتیة لانصار الحسین ، ابصار العین فی انصار الحسین ، فرسان الهیجاء ، عنصرشجاعت ، اسوه‌های جاوید ، مقاتل الطالبیین ، موسوعة المصطفی و العترة ، ج 6 ، ص 201 و . . . .

3-جزوه تشکیلات توحیدی عاشورا» ، فاطمی پناه ، ص 23 .

4-انصار الحسین ، محمد مهدی شمس الدین ، ص 111 .

5-همان ، ص 117 ، در باره شهدای عاشورا ، از جمله ر . ک : مجله تراثنا» ، شماره 2 ، مقاله تسمیة من قتل‌مع الحسین .

6-مقتل خوارزمی ، ج 1 ، ص 246 ، لهوف ، ص 79 .

7-شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ج 3 ، ص 263 .

اقساس

نام روستایی در نزدیکی کوفه که در بیابان واقع شده است . خاندان اقساسی ازخاندانهای ریشه‌دار علوی بوده‌اند که در عراق زیسته‌اند . حسین بن علی ع در مسیرخویش به کوفه از آن گذشته است . (1)

1-الحسین فی طریقه الی الشهاده ، ص 114 .

الوداع

بدرود گفتن ، خدا حافظی کردن ، نیایشی که در هنگام مسافرت و مفارقت از یکدیگر برزبان می‌آورند ، به معنای خدا نگهدار» . (1) در حادثه نهضت عاشورا ، وداع در مواردی دیده‌می‌شود . امام حسین ع هنگامی که پس از مرگ معاویه و اصرار والی مدینه برای بیعت‌گرفتن از او ، می‌خواهد از مدینه خارج شود ، به زیارت قبر پیامبر رفته و با او خداحافظی‌می‌کند و عازم مکه می‌شود ، وداعی آمیخته با اشک و اندوه فراق ، که در همانجا به خواب‌می‌رود و رسول خدا را در خواب می‌بیند . با قبر مادرش و برادرش هم وداع می‌کند . (2) وداع‌دیگر در روز عاشورا و کربلاست . فرزندان اهل بیت نیز در آخرین باری که از امام و خیمه‌گاه‌خداحافظی می‌کنند ، سلام آخر را می‌دهند . وداع واپسین ، همراه با سلامی خاص است .
سید الشهدا روز عاشورا چندین بار وداع کرد . وداع اول ، آنگاه بود که به خیمه‌ها آمد واز خواهرش زینب ، پیراهنی کهنه طلبید تا از زیر لباس بپوشد و در این وداع بود که‌علی اصغر را به آغوش گرفت تا با او نیز وداع کند ، تیری گلوی او را از هم درید . وداع دیگربا فرزندش امام سجاد«ع بود که درون خیمه انجام گرفت . وداعی هم با دخترش سکینه‌داشت که بسی جانسوز بود و این در همان وداع آخر بود که حضرت با زخمهایی که ازآنها خون می‌آمد برای خداحافظی به میان اهل بیت آمد و با جمله استعدوا للبلاء و اعلمواان الله تعالی حامیکم و حافظکم . . . »آنان را به صبر دعوت کرد (3) و چون خواست برای‌کارزار نهایی به میدان رود ، همه را اینگونه خطاب کرد : «یا سکینة یا فاطمة یا زینب و یاام کلثوم ! علیکن منی السلام . . . » (4) و این نشان دیدار آخر بود . اهل بیت چون یقین کردند که‌دیگر او را نخواهند دید ، بشدت گریستند .
آمدن زینب ع از پی برادر و بوسیدن زیر گلوی او و نیز صدا کردن سکینه ، پدر را و درخواست اینکه مرا بر دامن بنشان و . . . از جزئیات همین وداع است . «روضه وداع ازسوزناکترین مرثیه‌های حادثه عاشوراست ، و نیز وداع امام حسین ع با علی اکبر ، آنگاه که‌عازم میدان بود . هنگام میدان رفتن یکایک اصحاب ، با آن حضرت وداع می‌کردندوداعشان با سلام کردن بود که اذن میدان هم حساب می‌شد .
بگذار تا بگرییم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران هر کو شراب فرقت روزی چشیده باشد داند که سخت باشد قطع امیدواران با ساربان بگویید احوال آب چشمم تا بر شتر نبندد محمل به روز باران (5)
1-لغت نامه ، دهخدا .
2-حیاة الامام الحسین ، ج 2 ، ص 259 و 261 .

3-مقتل الحسين ، مقرم ، ص 337 .
4-معالی السبطین ، ج 2 ، ص 25 .
5-سعدی .

ام البنین

مادر حضرت ابا الفضل ع و همسر امیر المؤمنین پس از شهادت حضرت فاطمه بودکه به معرفی عقیل ، برادر حضرت امیر ، به همسری علی ع در آمد . نامش فاطمه بنت‌حزام ، از قبیله بنی کلاب و خواهر«لبید»شاعر بود . زنی بود با شرافت ، از خانواده‌ای‌ریشه‌دار و دلاور و نسبت به فرزندان حضرت زهرا نیز بسیار مهربان بود . ثمره ازدواج‌علی ع با او چهار پسربود ، به نامهای : عباس ، جعفر ، عبد الله و عثمان ، که هر چهارفرزندش روز عاشورا در رکاب سید الشهدا به شهادت رسیدند . (1)
ام البنین ، پس از شهادت فرزندانش ، همه روزه به بقیع می‌رفت و بچه‌های عباس را نیزبه همراه می‌برد و به یاد فرزندان شهیدش مرثیه و نوحه می‌خواند . زنان مدینه نیز به ندبه ونوحه سوزناک او جمع می‌شدند و می‌گریستند . اشعاری هم در باره عباس سروده بود . (2) وقتی زنان به ام البنین تسلیت می‌گفتند ، می‌گفت دیگر مرا«ام البنین خطاب نکنید ، چرا که‌امروز دیگر آن فرزندانم نیستند و شهید شده‌اند :
لا تدعونی و یک ام البنین تذکرینی بلیوث العرین کانت بنون لی ادعی بهم و الیوم اصبحت و لا من بنین . . . (3)
به این بانوی بزرگوار و مادر چهار شهید ، قبل از ولادت فرزندانش فاطمه می‌گفتند ، اماپس از آنکه دارای آن فرزندان شد ، «ام البنین خطابش کردند ، یعنی مادر پسران . عباس 34سال داشت ، عبد الله 25 سال ، عثمان 21 سال و جعفر 19 سال .
1-الکامل ، ابن اثیر ، ج 3 ، ص 333 ، ادب الطف ، ج 1 ، ص 72 .
2-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 510 .
3-ریاحین الشریعه ، ج 3 ، ص 294 .

امام خمینی و فرهنگ عاشورا

عنوان کنگره‌ای که در ششمین سالگرد رحلت امام خمینی که مقارن با ماه محرم بود ، برگزار شد . در«کنگره بین المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا»محققانی از ایران وکشورهای دیگر شرکت داشتند و به ارائه مقالات تحقیقی خویش پیرامون : فرهنگ‌عاشورا ، تاثیر نهضت امام حسین بر فکر و مبارزات امام امت ، روشهای احیای عاشورا درفرهنگ و تاریخ اسلام ، ادبیات عاشورا ، امام و احیای نگرش سیاسی به عاشورا ، تربیت‌یافتگان فرهنگ عاشورا و . . . پرداختند . این کنگره در روزهای 2 و 3 محرم 1416 ق(11 و12 خرداد 74)برگزار شد . برگزاری آن از سوی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی
بود . مجموعه مقالات کنگره در چند جلد با عنوان چشمه خورشید»منتشر شد .

امان نامه

امان دادن یعنی کسی را در کنف حمایت‌خود گرفتن . «امان نامه یا خط امان ، نامه‌ای‌است که در ضمن آن زنهار و امان دهند . (1) در فرهنگ عرب ، امان دادن نیز مثل جوار»وپناه دادن ، سبب مصونیت جانی شخص امان یافته می‌شد . به امانی که می‌دادند ، حتی‌نسبت به دشمن خویش ، پایبند بودند و نقض آن را ناجوانمردی و نشانه فرومایگی‌می‌دانستند . به همین خاطر ، امام حسین ع در نامه اعتراض آمیزی که به معاویه نوشت واو را بخاطر کشتن حجر بن عدی ملامت کرد ، از جمله بر این نکته تاکید داشت که باآنکه به او امان داده بود ، او را کشت . (2) به مسلم بن عقیل نیز پس از درگیری تن به تن درمیدان و کوچه‌های کوفه امان دادند . امان دهنده محمد بن اشعث بود . اما به امان وفا نشد واو را نزد ابن زیاد برده و سر انجام به قتل رساندند . (3) در کربلا نیز شمر ، برای عباس ع امان‌نامه آورد ولی ناکام شد . شمر ، پس از آنکه فرمان قتل حسین ع و تاختن بر بدن امام را ازابن زیاد گرفت تا به کربلا آید ، عبد الله بن ابی محل(که از طایفه ام البنین مادر عباس بود)
آنجا بود . برای عباس و برادرانش دستخط امان گرفت و توسط غلامی نزد آنان فرستاد .
آنان با دیدن امان نامه گفتند : ما را به امان شما نیازی نیست ، امان الهی بهتر از امان ابن زیاداست : «لا حاجة لنا فی امانکم ، امان الله خیر من امان ابن سمیة . (4) قبل از روز عاشورا هم‌وقتی شمر پشت‌خیمه اصحاب امام آمد و عباس و برادرانش را اینگونه صدا زد : خواهرزادگان ما کجایند ؟ عباس و جعفر و عثمان(فرزندان امیر المؤمنین ع)بیرون آمدند که :
چه می‌خواهی ؟ گفت : «انتم یا بنی اختی امنون . شمر می‌خواست به بهای رها کردن‌حسین ع به عباس و برادرانش امان دهد . آنان نیز در پاسخ گفتند : لعنت‌خدا بر تو و امان‌تو باد . آیا به ما امان می‌دهی در حالی که پسر پیامبر را امانی نیست ؟ «لعنک الله و لعن‌امانک ، اتؤمننا و ابن رسول الله لا امان له ؟ » (5)

1-لغت نامه ، دهخدا .

2-حیاة الامام الحسین ، ج 2 ، ص 365 .

3-همان ، ج 3 ، ص 397 .

4-کامل ، ابن اثیر ، ج 2 ، ص 558 .

5-وقعة الطف(چاپ جامعه مدرسین) ، ص 190 .

ام خلف

همسر مسلم بن عوسجه ، از زنان برجسته شیعه که در کربلا از یاران حضرت‌سید الشهدا«ع بود . پس از شهادت مسلم بن عوسجه ، پسرش خلف آماده جنگ شد . امام‌حسین از او خواست که به سرپرستی مادرش بپردازد . ولی مادرش او را تشویق به جنگ‌کرد و گفت : جز با یاری پسر پیغمبر ، از تو راضی نخواهم شد . خلف پس از نبردی دلیرانه‌به شهادت رسید . پس از شهادتش ، سر او را به طرف مادرش پر تاب کردند . او هم سر رابرداشته ، بوسید و گریست . (1) ماجرایی نظیر این ، در باره ام وهب و پسرش وهب بن‌عبد الله کلبی نقل شده است . از آنجا که در میان شهدای کربلا کسی به نام خلف بن مسلم‌نیست ، احتمالا اشتباهی در نقل پیش آمده و ام وهب و پسرش وهب صحیحتر باشد .

1-ر . ک : ریاحین الشریعه ، ذبیح الله محلاتی ، ج 3 ، ص 305 .

ام سلمه

همسر گرامی رسول خدا«ص و از سابقین در اسلام و از مهاجران به حبشه بود . اززنان خردمند عصر خویش به شمار می‌رفت . نامش هند بود . پس از باز گشت از حبشه ، به‌مدینه هجرت کرد . شوهرش ابو سلمه در جنگ احد مجروح و سپس شهید شد . پیش ازجنگ احزاب به همسری پیامبر در آمد و سرپرستی فاطمه زهرا«ع را بر عهده گرفت .
«چون حسین ع به دنیا آمد ، عهده‌دار نگهداری او شد» . (1) ام سلمه پس از رحلت رسول‌خدا«ص همواره هوادار اهل بیت ماند و سالها بعد ، از مخالفان سر سخت معاویه بود وطی نامه‌ای از برنامه‌های معاویه در سب و لعن امیرالمؤمنین ع انتقاد کرد . (2) این بانوی‌بزرگوار ، از راویان حدیث از پیامبر بود . حسین بن علی پیش از سفر به کربلا ، علم و سلاح‌پیامبر و ودایع امامت را به او سپرد تا از بین نرود . درخواست آنها نشانه امامت بود . او هم‌آنها را به امام سجاد تحویل داد . (3) این ، مکانت عظیم او را نزد اهل بیت می‌رساند .
ام سلمه ، از طریق رسول خدا«ص پیشاپیش از ماجرای کربلا و شهادت امام‌حسین ع خبر داشت . پیامبر ، مقداری از خاک کربلا را به ام سلمه داده بود و در شیشه‌ای‌نگهداری می‌شد . حضرت فرموده بود هر گاه دیدی که این خاک ، به خون تبدیل شد ، بدان‌که فرزندم حسین ع کشته شده است . روزی ام سلمه در خواب ، رسول خدا را با چهره‌ای‌غمگین و لباسی خاک آلود دید ، که حضرت به او فرمود : از کربلا و از دفن شهدا می‌آیم .
ناگهان از خواب برخاست ، نگاه به آن شیشه کرد ، خاک را خونین یافت ، دانست که‌حسین ع شهید شده است و صدایش به صیحه و شیون بلند شد و همسایگان آمدند وماجرا را باز گفت . (4) آن روز را به یاد سپردند که دهم عاشورا بود ، بعد از بازگشت اهل بیت‌به مدینه ، روز خواب را با روز شهادت امام ، مطابق یافتند . این ماجرا در روایات ، به حدیث قاروره معروف است .
پس از واقعه کربلا ، وی به عزاداری بر شهیدان کربلا پرداخت و بنی هاشم به تعزیت وتسلیت گویی او که تنها همسر باز مانده پیامبر بود ، می‌رفتند .
ام سلمه در 84 سالگی ، چندسال پس از واقعه کربلا(به نقلی در سال 62)در گذشت و در بقیع ، مدفون شد . (5)
1-بحار الانوار ، ج 43 ، ص 245 .
2-دائرة المعارف تشیع ، واژه ام سلمه .
3-بحار الانوار ، ج 26 ، ص 209 ، اصول کافی ، ج 1 ، ص 235 ، اثبات الهداة ، ج 5 ، ص 216 .

4-همان ، ج 45 ، ص 89 ، 227 و 232 ، ج 44 ، ص 225 ، 231 ، 236 و 239 ، اثبات الهداة ، ج 5 ، ص 192 ، امالی‌صدوق ، ص 120 .
5-دایرة المعارف تشیع .

ام کلثوم

دختر امیر المؤمنین ع و خواهر زینب و حسین ع . وی در سالهای آخر عمرپیامبر خدا«ص به دنیا آمد . زنی با فضیلت ، فصیح ، سخنور و دانا بود . نامش را زینب‌صغری هم گفته‌اند . وی در طول زندگی ، شاهد شهادت مظلومانه عترت پیامبر بود . درسال 61 هجری نیز در رکاب سید الشهدا به کربلا آمد و پس از عاشورا ، در مدت اسارت‌نیز با سخنانش عترت رسول خدا را معرفی و ستمهای حکام را افشا می‌کرد . از جمله‌وقتی کاروان اسیران را به کوفه وارد کردند ، در جمع انبوه حاضران ، ام کلثوم به مردم‌دستور سکوت داد . چون نفسها آرام گرفت و همه ساکت‌شدند به سخن پرداخت وکوفیان را به خاطر سستی در یاری امام و آلودن دست به خون سید الشهدا ملامت کرد .
آغاز خطبه‌اش چنین است :
«یا اهل الکوفة ! سواة لکم ، ما لکم خذلتم حسینا و قتلتموه و انتهبتم امواله و ورثتموه‌و سبیتم نساءه و نکبتموه ، فتبا لکم و سحقا ! و یلکم اتدرون ای دواه دهتکم . . . » (1) و صدای‌گریه همه برخاست و زنان صورت خراشیدند و موی کندند و مویه کردند . هنگام ورود به‌شام نیز شمر را طلبید و از او خواست که آنان را از دروازه‌ای وارد کنند که اجتماع کمتری‌باشد و سرهای شهدا را دورتر نگهدارند تا مردم به تماشای آنها پرداخته ، کمتر به چهره‌اهل بیت پیامبر نگاه کنند . شمر دقیقا بر خلاف خواسته او عمل کرد و اسیران را از دروازه‌ساعات وارد دمشق کردند . (2) در ایام حضور در دمشق نیز هرگز از بیان حقایق و افشای‌جنایات امویان کوتاهی نکرد . پس از باز گشت اهل بیت به مدینه نیز ، ام کلثوم از کسانی بودکه گزارش این سفر خونین را به مردم می‌داد . شعر معروف مدینة جدنا لا تقبلینا ، فبالحسرات و الاحزان جئنا»که هنگام ورود به مدینه خوانده شده از ام کلثوم است . (3) البته‌بعضی معتقدند ام کلثوم که دختر حضرت فاطمه ع بوده ، در زمان امام مجتبی ع از دنیا رفت .
این بانو که نامش در حادثه کربلا مطرح است ، از یکی دیگر از همسران امیر المؤمنین است .
1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 112 ، اعیان الشیعه ، ج 3 ، ص 485 .
2-اعیان الشیعه ، ج 3 ، ص 485 .
3-تمام شعر که 38 بیت است در«عوالم جلد امام حسین(ع) ، ص 423 آمده است .

ام وهب

وی دختر«عبد»و همسر عبد الله بن عمیر کلبی از طایفه بنی علیم بود . چون شوهرش‌تصمیم گرفت از کوفه به یاری حسین ع بیرون آید ، ام وهب نیز اصرار کرد تا او را هم باخود ببرد . شبانه به یاران حسین ع در کربلا پیوستند . روز عاشورا وقتی شوهرش‌عبد الله بن عمیر به میدان رفت ، او نیز چوبی به دست گرفت و به میدان شتافت ولی امام‌حسین ع مانع او شد و فرمود : بر زنان جهاد نیست . اما پس از شهادت شوهرش به بالین‌او رفت و صورت او را پاک می‌کرد که شمر ، غلامی را سراغ او فرستاد . آن غلام ، با گرزی‌بر سر آن زن کوبید و او را شهید کرد . (1)

1-همان ، ص 482 ، انصار الحسین ، ص 61 به نقل از تاریخ طبری .

امیة بن سعد طائی

از شهدای کربلا به شمار آمده که خود را در کربلا به امام حسین ع رساند و روزعاشورا ، به نقلی در حمله اول شهید شد . سوار کاری نامی و شجاع از کوفیان و از اصحاب‌امیر المؤمنین ع بوده است . و در جنگ صفین هم حضور داشته است . گفته‌اند ساکن کوفه‌بود ، روز هشتم محرم به سید الشهدا پیوست . (1)

1-اعیان الشیعه ، ج 3 ، ص 498 ، عنصر شجاعت ، ج 2 ، ص 298 .

انس بن حارث کاهلی

از شهدای کربلاست . وی از اصحاب پیامبر خدا«ص ، از طایفه بنی کاهل از بنی اسدبود که از عربهای شمال محسوب می‌شدند . گفته‌اند در جنگ بدر و حنین هم شرکت‌داشت . پیر مردی سالخورده ، از شیعیان کوفه بود که موقعیتی والا داشت . شبانه خود را به‌کربلا رساند و روز عاشورا در رکاب حسین ع به سعادت شهادت رسید . رجزی که‌می‌خواند ، چنین بود :

قد علمت کاهلها و دودان و الخندفیون و قیس عیلان بان قومی آفة للاقران (1)

در برخی منابع ، نام او مالک بن انس کاهلی آمده است .

1-انصار الحسین ، ص 60 ، اعیان الشیعه ، ج 3 ، ص 499 .

انیس بن معقل اصبحی

در کتابهای مقتل ، نام او در عداد شهدای کربلا آمده است . وی در کربلا به یاران امام‌حسین ع پیوست . به نقل مناقب ، بعد از ظهر عاشورا پس از شهادت جون غلام ابوذر ، او به میدان آمد و در حالی که رجز زیر را می‌خواند ، پیکار کرد و بیست و چند نفر را کشت‌و به شهادت رسید :

انا انیس و انا ابن معقل و فی یمینی نصل سیف مصقل اعلوبها الهامات وسط القسطل عن الحسین الماجد المفضل ابن رسول الله خیر مرسل (1)

1-مناقب ، ابن شهرآشوب ، ج 4 ، ص 103 ، اعیان الشیعه ، ج 3 ، ص 507 .

اوصاف سید الشهدا«ع

در اوصاف ، القاب و عناوینی که نسبت به حسین بن علی ع به کار رفته ، بخصوص‌آنچه در زیارتنامه‌های آن حضرت دیده می‌شود ، یک جهان مطلب است . همه ، نشان‌دهنده مقام والا و جایگاه رفیع او نزد خدا و رسول و ائمه است . برخی از این اوصاف ، که‌از یک نگاه اجمالی و گذرا به زیارتنامه‌های مفاتیح الجنان بر می‌آید ، چنین است :
امام ، شهید ، رشید ، مظلوم ، مقتول ، مخذول ، مهتضم ، مجاهد ، عابد ، ذائد ، قتیل العبرات ، اسیر الکربات ، صریع العبرة الساکبة ، قتیل الکفره ، طریح الفجره ، قتیل الله ، ثار الله ، حجة الله ، باب الله ، خالصة الله ، ولی الله ، صفی الله ، حبیب الله ، سفیر الله ، امین الله ، عبد الله ، وتر الله ، الدلیل علی الله ، الداعی الی الله ، عیبة علم الله ، موضع سر الله ، نور ، ثائر ، طیب ، صدیق ، طهر ، طاهر ، مطهر ، عمود دین ، دلیل عالم ، شریک قرآن ، وصی مبلغ ، سبط منتجب ، سفینه نجات ، خامس اصحاب کساء ، سبط الرسول ، سید شباب اهل الجنة ، قتیل الظماء ، غریب الغرباء ، باب المقام ، باب حکمة رب العالمین ، شاهد ، وارث ، وتر الموتور ، خازن الکتاب المسطور ، وارث التوراة و الانجیل و الزبور ، سید الشهدا ، و . . . بسیاری از القاب و اوصاف دیگر . (1) در سخنرانیهای آن حضرت نیز نمونه‌هایی وجود دارد که اوصاف و ویژگیهای خود رابر می‌شمارد ، از جمله خطبه‌ای که روز عاشورا خطاب به کوفیان ایراد کرد و خصوصیات‌خود را بیان کرد ، که در بخشی از آن است : «اما بعد ، فانسبونی فانظروا من انا ؟ ثم ارجعواالی انفسکم و عاتبوها ، فانظروا هل یحل لکم قتلی و انتهاک حرمتی ؟ الست ابن بنت نبیکم وابن وصیه و ابن عمه . . . » (2)
1-در«مناقب ابن شهرآشوب ، ج 4 ، ص 78 ، دهها لقب برای آن حضرت آورده است ، لیکن چون ما از متن زیارتهاالقاب فوق را استخراج کرده‌ایم ، دلیلی بر نقل آنها ندیدیم ، از قبیل : الشهید السعید و السبط الثانی و الامام الثالث و المبارک و التابع لمرضات الله و . . . .
2-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 6 .

اهداف نهضت عاشورا

مقصود از«هدف امام حسین ع در حادثه کربلا ، چیزی است که آن حضرت برای‌دست‌یافتن به آنها یا تحقق آنها هر چند در زمانهای بعد ، دست به آن قیام زد و در این راه ، شهید شد . فهرستی از این اهداف مقدس به این صورت است :
1-زنده کردن اسلام2-آگاه ساختن مسلمانان و افشای ماهیت واقعی امویان3-احیای سنت نبوی و سیره علوی4-اصلاح جامعه و به حرکت در آوردن امت5-از بین بردن سلطه استبدادی بنی امیه بر جهان اسلام6-آزاد سازی اراده ملت از محکومیت‌سلطه و زور7-حاکم ساختن حق و نیرو بخشیدن به حق پرستان8-تامین قسط و عدل اجتماعی و اجرای قانون شرع9-از بین بردن بدعتها و کجرویها10-تاسیس یک مکتب عالی تربیتی و شخصیت بخشیدن به جامعه‌این هدفها ، هم در اندیشه و عمل سید الشهدا ، جلوه‌گر بود ، هم در یاران و سربازانش .
از جمله سخنان امام حسین ع که گویای اهداف اوست ، عبارت است از :
« . . . انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی ، ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکرو اسیر لبسیرة جدی و ابی علی بن ابی طالب . (1) و در نامه خود به بزرگان بصره نوشت : « . . . انا ادعوکم الی کتاب الله و سنة نبیه ، فان‌السنة قد امیتت و البدعة قد احییت فان تسمعوا قولی اهدکم سبیل الرشاد» . (2) و در نامه‌ای که همراه مسلم بن عقیل به کوفیان نوشت ، رسالت امامت را اینگونه ترسیم‌فرمود : « . . . فلعمری ما الامام الا العامل بالکتاب و الاخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابس‌نفسه علی ذات الله ، و السلام . (3) و در کربلا به یاران خویش فرمود : «الا ترون الی الحق لا یعمل به والی الباطل لا یتناهی‌عنه ، لیرغب المؤمن فی لقاء الله ، فانی لا اری الموت الا سعادة و الحیاة مع الظالمین الابرما» . (4)
از حسین اکتفا به نام حسین نبود در خور مقام حسین بلکه یابد که خلق دریابند علت اصلی قیام حسین کشته شد زیر بار ظلم نرفت به به از قدرت تمام حسین بهر احیای دین شهادت یافت زنده شد نام دین زنام حسین (5)
1-حیاة الامام الحسین بن علی ، ج 2 ، ص 264 .
2-همان ، ص 322 .
3-همان ، ص 340 .
4-حیاة الامام الحسین بن علی ، ج 3 ، ص 98 .
5-حسین ، پیشوای انسانها ، ص 53 .

خاندان ، دودمان ، آل محمد ، عترت . منظور ، دودمان پاک رسول خدا«ص و اصحاب‌کساء و ذریه مطهر پیامبر اسلام است و در حادثه عاشورا ، امام حسین ع و برادران وخواهران و فرزندان و بستگانش که از نسل پیامبر اکرم در کربلا حضور داشتند ، اهل بیت‌محسوب می‌شوند که در پی شهادت آن امام ، به اسارت رفتند . محبت ورزیدن به اهل بیت‌پیامبر ، سفارش خدا و رسول است . در قرآن کریم ، اجر رسالت پیامبر ، مودت با اهل بیت‌دانسته شده است : «قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی . (1) و جایگاهشان درهدایت امت و نجات پیروان ، چون کشتی نوح به حساب آمده است . ابوذر از رسول خدانقل کرده که فرمود : «انما مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینة نوح من دخلها نجا و من تخلف‌عنها غرق . (2) طبق روایات ، اطاعت ائمه فرض است و مودتشان لازم و نافرمانی آنان گناه ، و هر که بامحبت آنان بمیرد ، شهید مرده است . ولایت آنان فریضه است و عامل قبولی اعمال و جوازعبور از صراط . دشمنشان ، دشمن خداست . ابو بصیر ، از امام صادق ع پرسید : «آل محمد» کیانند ؟ فرمود : ذریه و نسل او . پرسید : «اهل بیت محمد»کیانند ؟ فرمود : امامانی که اوصیای‌اویند . پرسید : «عترت او چه کسانند ؟ فرمود : اصحاب عبا . (3) اهل بیت ، بمنزله رابط حیاتبخش بین ما و خدایند ، که اگر این رابطه قطع شود ، ارتباطمان با خدا قطع شده است . در تعلیم و تبیین معارف دین هم این نقش را دارند وشناخت قرآن و درک حقایق آن را باید از آنان آموخت ، که علمشان از سوی خداوند است‌و پرورده خانه وحی و وارثان علوم پیامبرند . شفاعت و توسل ، به دست آنان و به آنان‌انجام می‌گیرد و زدودن تحریف از چهره دین و مقابله با بدعتها از رسالتهای آنان است .
آنگونه که دانش آموز ، از طریق معلم با کتاب آشنا می‌شود ، ائمه اهل بیت ، معلمان این‌کتابند . اگر از کلاسی معلم را بردارند ، از کتاب تنها کاری ساخته نیست . تفکر«حسبنا کتاب‌الله به همین دلیل ، اشتباه است . این دو«ثقلین ، از هم جدایی ناپذیرند ، تا روز قیامت وحضور در کنار کوثر .
شما ای عترت مبعوث خاتم شما ای برترین اولاد آدم شما از اهل بیت آفتابید گل جان محمد را گلابید امیر کشور دلها شمایید شما آیینه‌های حق نمایید دیانت بی شما کامل نگردد بجز با عشقتان دل ، دل نگردد شما تفسیر«نور»و«و الضحی یید شما معنای قرآن و دعایید امامید و شهیدید و گواهید مصون از هر خطا و اشتباهید شما راه خدا را باز کردید شهادت را شما آغاز کردید فدا کردید جان تا دین بماند به خون خفتید تا آیین بماند شما شیرازه ام الکتابید شما میزان حق روز حسابید تولای شما فرض

خدایی است قبول و رد آن مرز جدایی است هر آنکس را که در دین رسول است ولایت ، مهر و امضای قبول است ولایت ، گنج عشقی در دل ماست محبت هم سرشته با گل ماست دل و جان جهانی عاشق آباد فدای نام شیرین شما باد (4) (5)

1-شوری ، آیه 23 .

2-بحار الانوار ، ج 23 ، ص 121 ، کنز العمال ، ج 12 ، حدیث 34144 .

3-بحار الانوار ، ج 25 ، ص 216 .

4-تلخیصی از مثنوی اهل بیت آفتاب از : نویسنده .

5-در باره اهل بیت ، از جمله ر . ک : «اهل البیت ، مقامهم ، منهجهم ، مسارهم از : مؤسسة البلاغ .

ایثار

از بارزترین مفاهیم و درسهای عاشورا ، «ایثار»است . ایثار یعنی فداکاری و دیگری رابر خود مقدم داشتن و جان و مال خود را فدای چیزی برتر از خویش کردن . در کربلا ، فداکردن جان در راه دین ، فدا کردن خود در راه امام حسین ع ، به خاطر حسین ، تشنه جان‌دادن و . . . دیده می‌شود . امام حسین ع جان خود را فدای دین می‌کند ، اصحاب او ، تازنده‌اند ، نمی‌گذارند کسی از بنی هاشم به میدان رود ، تا بنی هاشم زنده‌اند ، آسیبی به‌حسین ع نمی‌رسد . شب عاشورا که امام ، بیعت را از آنان بر می‌دارد که جان خویش رانجات دهند ، یکایک برخاسته ، اعلام فداکاری می‌کنند و می‌گویند : زندگی پس از تو رانمی‌خواهیم و خود را فدای تو می‌کنیم . (1) وقتی مسلم بن عوسجه بر زمین می‌افتد ، درآخرین لحظات به حبیب بن مظاهر وصیت می‌کند که تا زنده‌ای مبادا دست از یاری حسین‌برداری ، جانت را فدای او کن . (2) برخی از یاران امام حسین ، هنگام نماز ظهر ، جان خویش‌را سپر تیرهای دشمن می‌کنند و امام نماز می‌خواند . عباس ع بالب تشنه وارد فرات‌می‌شود و چون می‌خواهد آب بنوشد ، یاد لبهای تشنه حسین و اطفال افتاده ، آب‌نمی‌نوشد و به خویش نهیب می‌زند که آیا آب بنوشی ، در حالی که حسین ع تشنه و درآستانه مرگ است ؟ (3)
آب ، شرمنده ایثار علمدار تو شد که چرا تشنه از او اینهمه بی تاب گذشت (4)
زینب ، برای نجات جان امام سجاد«ع ، خویش را به خیمه آتشگرفته می‌زند . وقتی هم‌که در مجلس یزید ، فرمان می‌دهند که امام سجاد«ع را بکشند ، زینب جان خویش را سپربلا قرار می‌دهد و دهها صحنه دیگر که هر کدام زیباتر از دیگری الفبای ایثار را به آزادگان‌می‌آموزد . این که کسی حاضر باشد جان خویش را فدای جان دیگری و فدای مکتب کند ، نشانه ایمان والا به آخرت و بهشت و پاداش الهی است . امام حسین نیز در آغاز حرکت به‌کربلا ، فرمود هر که آماده است جان خویش را در راه ما نثار و ایثار کند ، با ما حرکت کند :
«من کان باذلا فینا مهجته . . . فلیرحل معنا . . . » . (5) همین فرهنگ بود که نوجوانی چون‌حضرت قاسم را وامی‌داشت که روز عاشورا خطاب به امام حسین ع بگوید : «روحی‌لروحک الفداء و نفسی لنفسک الوقاء» (6) جانم فدای جانت . در زیارت عاشورا نیز به‌صفت ایثار یاران حسین ع تصریح شده است : «الذین بذلوا مهجهم دون الحسین‌علیه السلام (7) آنان که از جان و خون خویش در راه حسین ع گذشتند .

1-موسوعة کلمات الامام الحسین ، ص 100 .
2-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 20 .
3-همان ، ص 41 .
4-نصر الله مردانی .
5-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 366 .
6-موسوعة کلمات الامام الحسین ، ص 467 .
7-بحار الانوار ، ج 98 ، ص 293 و 296 ، مفاتیح الجنان ، زیارت عاشورا .

باب الصغیر

به معنای در کوچک . مقبره‌ای است در دمشق که گویند سر مطهر حضرت عباس وعلی اکبر«ع و حبیب بن مظاهر در آنجا مدفون است . بعضی هم گفته‌اند که مدفن 17 سراز سرهای شهدای کربلا است . ضریحی بر آن ساخته‌اند و نام تعدادی از شهدای کربلا برآن نقش بسته است . برخی قبر عبد الله بن جعفر(همسر زینب کبری)را هم آنجا می‌دانند .
مؤلف اعیان الشیعه ، دفن سرهای آن سه بزرگوار را در آن محل پذیرفتنی می‌داند ومی‌گوید : چون سرها را به شام برده ، این طرف و آن طرف گرداندند و هدف یزید که اظهارپیروزی و نیز خوار کردن صاحبان آنها بود ، چون این کار انجام شد ، طبیعی است که‌همان جا دفن شده باشد و محلش محافظت‌شود . (1)

1-اعیان الشیعه ، سید محسن امین ، ج 1 ، ص 627 .

بازار شام

بازاری است واقع در شهر دمشق ، که نزدیک مسجد جامع شهر بوده است . بقایای آن‌را امروز«بازار حمیدیه می‌نامند . «معروف است که پس از حادثه عاشورا ، ابن زیادخاندان حضرت سید الشهدا را اسیر نمود و آنان را از کوفه به شام گسیل داشت . یزیددستور داد تا شهر شام را آینه بندی و چراغانی کرده ، خاندان امام حسین ع را در کوچه وبازار بگردانند . از جمله جاهایی که اسیران را عبور دادند ، همین بازار شام بود که برای‌دیدار اسرای خاندان نبوت ص ، جمعیت زیادی در دو طرف بازار صف کشیده بودند .
این بازار امروزه حدود پانصد متر طول و ده متر عرض دارد ، در دو طبقه و تاریخ بنای آن‌به عصر عثمانی می‌رسد . . . آغاز بازار شام ، خیابانی عریض ، واقع در غرب بازار و پایان آن‌محوطه مقابل مسجد اموی است . . . فاصله آخرین ستون تا محوطه مقابل در غربی مسجداموی حدود سی متر است و ظاهرا اسرای خاندان عصمت و نبوت از همین درب اصلی‌مسجد اموی وارد مسجد گشتند . . . » (1)
1-دایرة المعارف تشیع ، ج 3 ، ص 34 .

بالا سر

یا«بالای سر»قسمتی از قبر که طرف سر میت قرار می‌گیرد ، محوطه‌ای از حرم نزدیک‌به بالای سر امام ، در مقابل پایین پا . از آداب و مستحبات زیارت امام حسین ع ایستادن بربالای سر آن حضرت و زیارت خواندن و نماز گزاردن است . (1)

1-بحار الانوار ، ج 98 ، ص 186 .

بانی

پایه گذار ، مؤسس . در فرهنگ عاشورا و مراسم سوگواری ، کسی که بر پای دارنده‌مجلس عزا یا تعزیه و روضه و سخنرانی برای امام حسین ع و دیگر معصومین است .
بانی مجلس معمولا بنا به نذر و نیاز یا از روی عشق و علاقه دست به این کار می‌زند ومتکفل خرج و هزینه پذیرایی و اجرت روضه خوان و تعزیه خوان و واعظ و محل‌برگزاری جلسه می‌شود . به مؤسس ساختن مسجد و حسینیه هم بانی گفته می‌شود . رسم‌است که واعظ و مداح ، بانی مجلس را یاد و دعا می‌کند که خداوند قبول فرماید و موردعنایت و کرم ابا عبد الله ع قرار گیرد .

برداشتن بیعت

بیعت ، بر عهده بیعت کننده ، تکلیف حمایت و یاری می‌آورد ، مگر آنکه امام و پیشوای‌بیعت ، این تعهد را از دوش بیعتگران بردارد و آنان را در«حل قرار دهد که اگر رفتند ، پیمان شکنی محسوب نگردد . در اینکه آیا با«حل بیعت ، مسؤولیت از دوش صاحبان‌بیعت برداشته می‌شود ، یا آنکه تکلیف حمایت و یاری حجت‌خدا همچنان بر دوش آنان‌باقی است ، بحث است .

امام حسین ع یک بار در وسط راه ، پس از شنیدن حوادث کوفه و آگاه شدن ازدگرگونی اوضاع آن ، بیعت را از همراهان برداشت ، تا هر که می‌خواهد برود . آن هنگام‌عده‌ای رفتند . یک بار هم شب عاشورا پس از خطبه‌ای که به ستایش از وفاداری اصحابش‌پرداخت ، فرمود : اینها تنها مرا می‌خواهند ، شما را آزاد می‌گذارم که هر کس می‌خواهدبرود . از تاریکی شب استفاده کنید و بروید : «فانطلقوا جمیعا فی حل ، لیس لی علیکم منی‌ذمام ، هذا لیل قد غشیکم فاتخذوه جملا» (1) البته آن شب کسی نرفت . برادران و پسران وبرادرزادگان عبد الله جعفر و زینب ع و کسانی چون عباس ، زهیر بن قین و دیگران‌برخاستند و اعلام حمایت و جانبازی تا مرز شهادت نمودند و زندگی بی امام و حیات پس‌از شهادت حسین ع را بی‌ارزش دانستند .

گفت ای گروه ، هر که ندارد هوای ما سرگیرد و برون رود از کربلای ما
برگردد آنکه با هوس کشور آمده سرناورد به افسر شاهی گدای ما

1-وقعة الطف ، ابی مخنف ، ص 197 .

بررسی تاریخ عاشورا

نام کتابی ارزشمند ، حاوی سخنرانیهای مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی که درسالهای 3-1342 از رادیو ایران پخش شده است و درباره قیام سید الشهدا و ابعادگوناگون آن است .

برير بن خضير همدانی

از شهدای کربلاست . از اصحاب وفادار امام حسین ع و از انسانهای شایسته وپرهیزگار که زاهد ، قاری قرآن و معلم قرآن و از شجاعان بزرگوار کوفه ، از قبیله همدان بود . برير از تابعين به شمار می‌رفت و به عنوان سيد القراء»شناخته می‌شد . اهل عبادت وقرائت قرآن بود که در مسجد جامع کوفه به قرائت می‌پرداخت و در میان قبیله همدان‌ارزش و منزلتی داشت . در کوفه مشهور و مورد احترام بود . کوشش بسیاری داشت که‌عمر سعد را از دوستی و همدلی با حکومت اموی باز دارد که موفق نشد . (1) وی در سال 60هجری از کوفه به مکه رفت و به امام حسین ع پیوست و همراه او به کوفه آمد . روزتاسوعا از خوشحالی اینکه به شهادت خواهد رسید ، با عبد الرحمن بن عبد ربه شوخی‌می‌کرد . شب عاشورا نیز از کسانی بود که برخاست و در حمایت و جانبازی برای امام ، سخنانی ایراد کرد . (2)
در کربلا چندین بار خطاب به دشمن سخنرانیها کرد . کلمات وفاداری او نسبت به‌سید الشهدا معروف است . روز عاشورا ، به میدان رفت و خطاب به سپاه عمر سعدخطابه‌ای ایراد کرد و به نکوهش آنان پرداخت . برير ، پس از حر به میدان رفت و جنگید تاشهید شد . (3) در حمله‌های برق آسایش اینگونه رجز می‌خواند :
انا برير و ابی خضير و کل خير فله برير
1-انصار الحسين ، ص 61 .
2-عنصر شجاعت ، ج 1 ، ص 154 .
3-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 15 .

بستان ابن معمر»

نام محل و نخلستانی است که دو وادی نخله یمانی و نخله شامی در آنجا به هم‌می‌پیوندد و متعلق به عمر بن عبید الله بن معمر بوده و مردم آنجا را بستان ابن عامر»گویند .
نام منزلی است که امام حسین ع هنگام حرکت از مکه به سوی کوفه ، در آنجا فرود آمده ، سپس به تنعیم رفته است . (1)
1-معجم البلدان ، یاقوت حموی ، ج 2 ، ص 170 .

بستن آب

شیوه ناجوانمردانه تشنه نگهداشتن طرف در جنگ ، برای از پای درآوردن او . درحادثه کربلا سپاه عمر سعد به دستور ابن زیاد ، از رسیدن آب به خیمه‌گاه امام حسین ع جلوگیری کردند . از روز هفتم محرم ، عمر سعد کسی را به نام عمرو بن حجاج با پانصدسوار بر شریعه فرات مامور کرد . آنان فرات را در محاصره خویش قرار دادند و از سه روزبه شهادت امام حسین ع مانده ، مانع آب برداشتن اصحاب او از فرات شدند . (1) این کار که‌به تشنگی امام و اصحاب و فرزندانش در روز عاشورا انجامید ، از سوزناکترین حادثه‌های‌کربلا بود و امام و یاران و اطفالش لب تشنه ماندند .

1-اعیان الشیعه ، ج 1 ، ص 599 ، الکامل فی التاریخ ، ج 2 ، ص 556 .

بشر(بشیر)بن عمرو حضرمی

از شهدای کربلاست . نامش در زیارت رجبیه هم آمده است . وی یکی از دو مردی بودکه پیش از شهادت جوانان بنی هاشم ، از یاران حسین ع باقی مانده بودند . انسانی پایدار ، بصیر و با وفا و از مردم حضرموت یمن بود . در کربلا خود را به کاروان حسین ع ملحق ساخت . در همان دوران ، فرزندش در شهر ری اسیر بود . با آنکه امام ، بیعت‌خود رااز او برداشت ، ولی حاضر نشد دست از امام بکشد . اغلب مورخان ، شهادت او را در حمله‌اول دانسته‌اند . قبر او در بقعه دسته جمعی شهدای کربلا در پایین پای سید الشهداست . (1) بشر بن عمر هم نقل شده است .

1-دایرة المعارف تشیع ، ج 3 ، ص 250 ، عنصر شجاعت ، ج 2 ، ص 194 .

بشیر بن حذلم

از یاران امام سجاد«ع بود . وی که در سفر اهل بیت امام حسین ع از شام به مدینه ، همراه آنان بود ، هنگام ورود به مدینه ، به دستور امام سجاد«ع مامور شد زودتر به مدینه‌برود و خبر شهادت ابا عبد الله ع و آمدن اهل بیت را به اطلاع مردم برساند . او که همچون‌پدرش طبع شعر داشت ، در مسجد پیامبر«ص خبر کشته شدن سید الشهدا و بازگشت‌قافله حسینی را با این دو بیت ، به مردم رساند :

یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فادمعی مدرار الجسم منه بکربلاء مضرج و الراس منه علی القناة یدار (1)

ای اهل مدینه ! دیگر در مدینه جای ماندنتان نیست ، حسین ع کشته شده و اشکهایم‌جاری است . پیکر او در کربلا پاره پاره و سر مطهرش بر فراز نیزه ، گردانده می‌شود . نام اورا بشر و نام پدرش را جذلم هم گفته‌اند .

1-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 423 ، لهوف ، ص 116 .

بصره

یکی از شهرهای مهم و بزرگ و بندری عراق در کنار اروند رود(شط العرب)و نزدیک‌خرمشهر است و دارای کشتزارها و نخلستانهای بسیار . (1) معنای لغوی بصره ، زمین سخت ، سنگلاخ و پر سنگریزه است . نام قدیمی آن منطقه ، خریبه ، تدمر و مؤتفکه بوده است . به‌کوفه و بصره ، عراقین هم می‌گفتند . بصره در سال 14 هجری ، در زمان عمر بن خطاب‌بنا شد . بنای آن شش ماه قبل از کوفه بود . مدتی هم پایتخت امویان شد . لقبهای قبة الاسلام‌و خزانة العرب هم به آن داده‌اند .
علی ع در زمان خلافت‌خویش با شورشیان بصره جنگید و آن درگیری به جنگ‌جمل شهرت یافت . در نهج البلاغه ، در موارد متعددی امیر المؤمنین از بصره و مردم آن‌مذمت کرده است ، از جمله : «لعنک الله ، یا انتن الارض ترابا و اسرعها خرابا و اشدهاعذابا ، فیک الداء الدوی . قیل : ما هو یا امیر المؤمنین ؟ قال : کلام القدر الذی فیه الفریة علی‌الله سبحانه و بغضنا اهل البیت و فیه سخط الله و سخط نبیه و کذبهم علینا اهل البیت واستحلالهم الکذب علینا» (2) که نشاندهنده تفکرات انحرافی و موضعگیریهای مخالف بااهل بیت است . بصره در آغاز مرکز طرفداران عثمان بود ، ولی پس از خلافت علی ع مرکز تشیع شد ، اما همچنان کسانی در آنجا نسبت به آل علی ، عناد داشتند .
امام صادق ع در حدیثی فرموده است : پس از کشته شدن حسین بن علی ع همه چیزو همه کس بر آن حضرت گریست ، مگر سه چیز : بصره ، دمشق و آل حکم بن عاص . (3) واین کلام علی ع معروف است که به ابن عباس ، والی آن حضرت بر بصره ، نوشت : «اعلم‌ان البصرة مهبط ابلیس و مغرس الفتن . . . » (4) بدان که بصره ، فرودگاه شیطان و کشتگاه‌فتنه‌هاست .
در نهضت عاشورا ، امام حسین ع به شش نفر از شخصیتهای بصره نامه نوشت و آنان‌را به یاری خویش برای گرفتن حق ، دعوت کرد . این شش نفر که هر کدام ، رئیس گروهی‌بودند ، عبارت بودند از : مالک بن مسمع ، احنف بن قیس ، منذر بن جارود ، مسعود بن عمرو ، قیس بن هیثم و عمر بن عبید الله . نامه رسان و پیک امام حسین ع برای رساندن این پیام ، غلامش سلیمان بود . برخی از اینان ، به امام جواب سرد دادند ، برخی فرستاده امام را نزدابن زیاد فرستادند . از شخصیتهای بصره ، یزید بن مسعود به ندای امام لبیک گفت و باتشکیل جلسه ، قبایل عرب را به یاری آن حضرت دعوت کرد ، آنان نیز خوشحال شده ، اعلام حمایت کردند . در پی آن نامه‌ای به امام نوشت و اعلام هر گونه حمایت و یاری کرد .

ولی نامه ، روز عاشورا وقتی به دست امام حسین ع رسید که اصحاب و یارانش شهیدشده بودند . از سوی دیگر ، یزید بن مسعود وقتی آماده یاری امام شده بود که خبر شهادت‌آن حضرت به بصره رسید . (5) یزید بن نبیط بصری نیز به اتفاق دو پسر و غلامش به ندای‌امام لبیک گفته ، خود را به مکه رساندند و از آنجا همراه امام به کربلا آمدند و شهید شدند . (6) گرچه برخی از شهدای کربلا از شیعیان بصره بودند ، اما بصره در مجموع ، موضع‌شایسته‌ای در برابر ابا عبد الله ع و نهضت او نداشت . سابقه‌اش نیز در حمایت ازاهل بیت ، خوب نبود .

«امروز ، مردم بصره اغلب شیعه اثنی عشری‌اند و بخشی هم اخباری . از غلات شیعه‌هم چون شیخیه و صوفیه در بصره ساکن هستند . اکثر عشایر نواحی این منطقه ، ایرانی‌تبارند و فارسی و ترکی را هم مثل عربی می‌دانند و با آن تکلم می‌کنند . » (7)

1-درباره بنای بصره و تاریخچه و جغرافیای آن ر . ک : «دایرة المعارف تشیع ، ج 3 ، ص 262 به بعد ، عنوان بصره .

2-سفینة البحار ، ج 1 واژه بصر» .

3-بحار الانوار ، ج 57 ، ص 205 .

4-همان ، ج 33 ، ص 492 ، نهج البلاغه(صبحی صالح)نامه 18 .

5-حیاة الامام الحسین بن علی ، ج 2 ، ص 327 .

6-همان ، ص 328 .

7-ر . ک : دایرة المعارف تشیع ، ج 3 ، ص 266 .

از ویژگیهای فکری و عملی یاران سید الشهدا«ع در نهضت عاشورا ، «بصیرت وبینش بود . در فرهنگ دینی و متون معارف ، از کسانی با عنوان اهل البصائر»یاد شده‌است ، یعنی صاحبان روشن بینی و بیدار دلی و شناخت عمیق نسبت به حق و باطل ، امام وحجت الهی ، راه و برنامه ، دوست و دشمن ، مؤمن و منافق . صاحبان بصیرت ، چشم‌درونشان بیناست ، نه تنها چشم سر . با آگاهی ، هشیاری و انتخاب گام در راه می‌گذارند وعملکرد و موضعگیریهایشان ریشه اعتقادی و مبنای مکتبی و دینی دارد ، جهادشان مکتبی‌و مبارزاتشان مرامی است ، نه سودجویانه و دنیاپرستانه یا نشات گرفته از تعصبات قومی وجاهلی ، یا تحریک شده تبلیغات فریبکارانه جناح باطل و سلطه زور . اهل بصیرت ، راه‌خود را روشن و بی‌ابهام و بحق می‌بینند و باطل بودن دشمن را یقین دارند و با تطمیع وتهدید ، نه خود را می‌فروشند و نه دست از عقیده و جهاد برمی‌دارند . شمشیرها وجهادشان پشتوانه عقیدتی دارد . به فرموده علی ع : «حملوا بصائرهم علی اسیافهم . (1) اینگونه مدافعان بینادل و پیروان دل آگاه ، هم در رکاب علی ع با معاویه می‌جنگیدند ، هم در همه حال امام مجتبی ع را حمایت می‌کردند ، هم در عاشورا جان خویش را فدای‌امام خویش و نصرت قرآن می‌کردند . این از سخنرانیها و رجزها و پاسخهایشان روشن‌بود . سید الشهدا«ع را امامی می‌دانستند که باید یاریش کرد و جان در راهش باخت ودشمنانش را کافر دلان نفاق پیشه‌ای می‌شناختند که جهاد با آنان همچون جهاد با مشرکان‌بود و اجر داشت . سخنان امام حسین ع ، امام سجاد«ع ، حضرت ابا الفضل ، علی اکبر ، جوانان بنی هاشم ، یاران ابا عبد الله ع همه گویای عمق بصیرت آنان است . امام صادق ع درباره حضرت عباس ، تعبیر«نافذ البصیرة دارد ، که گویای عمق بینش و استواری ایمان‌او در حمایت از سید الشهداست : «کان عمنا العباس بن علی نافذ البصیرة صلب‌الایمان . . . » . (2) در زیارتنامه حضرت عباس است : «و انک مضیت علی بصیرة من امرک‌مقتدیا بالصالحین . . . » . سخن علی اکبر خطاب به امام که مگر ما بر حق نیستیم ؟ »مشهوراست . در جبهه مقابل ، کوردلانی دنیا طلب و فریب خوردگانی بی‌انگیزه و تحریک‌شدگانی نادان بودند که تبلیغات اموی چشم بصیرتشان را بسته بود و لقمه‌های حرام ، گوش حقیقت نیوش را از آنان گرفته بود .

1-نهج البلاغه ، صبحی صالح ، خطبه 150 .

2-اعیان الشیعه ، ج 7 ، ص 430 .

بطان

نام منزلی از منزلگاههای کوفه به طرف مکه . در اطراف کوفه و از آن طایفه‌ای از بنی‌اسد است . امام حسین ع در مسیر خویش به کوفه ، از این منزلگاه هم گذشته است . درآنجا قصری و مسجدی و آب و آبادی بوده که کاروانیان برای استراحت فرود می‌آمدند . (1)

1-الحسین فی طریقه الی الشهاده ، ص 80 .

بکر بن حی تمیمی

از شهدای کربلاست . وی ابتدا در سپاه عمر سعد بود ، اما روز عاشورا به سپاه‌حسین ع پیوست و در حمله اول شهید شد . (1)

1-عنصر شجاعت ، کمره‌ای ، ج 3 ، ص 44 .

بکیر بن حمران احمری

از کوفیان طرفدار یزید . وی کسی بود که در کوچه‌های کوفه با مسلم بن عقیل نبرد تن‌به تن کرد و ضربت تیغ مسلم او را مجروح ساخت . هم او بود که به دستور ابن زیاد ، مسلم‌را بالای دار الاماره برد و سر از بدنش جدا کردن و بدن او را به زمین انداخت . (1)

1-مروج الذهب ، مسعودی ، ج 3 ، ص 59 .

بلا هم به معنای رنج و محنت و گرفتاری است ، هم به معنای آزمایش و امتحان . اغلب ، رنجها و گرفتاریها مایه آزمون انسانها در زندگی و در طریق دینداری است . کربلا(کرب وبلا)نیز آمیخته‌ای از عظیمترین رنجها و محنتها بود و هم بزرگترین آزمایش تاریخی برای‌اهل حق و باطل ، تا موضع خویش را مشخص سازند . وقتی سید الشهدا«ع به این سرزمین‌رسید ، پرسید : اینجا چه نام دارد ؟ گفتند : کربلا ، چشمان آن حضرت پر از اشک شد وپیوسته می‌فرمود : «اللهم انی اعوذ بک من الکرب و البلاء»و یقین کرد که شهادتگاه خودو یارانش همین جاست و فرمود : «هذا موضع کرب و بلاء ، هاهنا مناخ رکابنا و محط رحالناو سفک دماءنا» . (1) اینجا سرزمین رنج و گرفتاری و بلاست ، اینجا محل فرود آمدن ما وجایگاه ریخته شدن خونهای ماست .

آمیختگی این سرزمین و این نام با شداید و رنجها پیش از آن نیز از زبان اولیاء خدا نقل‌شده است . حضرت عیسی ع وقتی بر این سرزمین گذشت ، اندوه او را فرا گرفت و آن‌زمین را«ارض کرب و بلاء»دانست . (2) روزی حضرت رسول ص برای دخترش‌فاطمه ع از شهادت حسین ع در آینده سخن می‌گفت ، در حالی که حسین ع کودکی‌در آغوش مادر بود . حضرت زهرا«ع از پدر پرسید : آن جا که فرزندم کشته می‌شودکجاست ؟ فرمود : کربلاست ، سرزمین محنت و رنج بر ما و بر امت . . . «موضع یقال له‌کربلاء و هی دار کرب و بلاء علینا و علی الامة[الائمة] . . . » . (3) اگر کربلا را سرزمین آزمایش به حساب آوریم ، هم آزمایش خلوص ، فداکاری و عشق‌ابا عبد الله ع و خاندان و یاران اوست که در کوره رنجها و شهادتها و داغها و مصیبتها ، جوهره ذاتی و بعد متعالی آنان و میزان صدق عقیده و ادعایشان به ظهور رسید ، هم‌آزمایشگاه کوفیان و مدعیان نصرت و یاری و نیز حکام اموی بود که نسبت به فرزند پیامبرو حجت الهی آنگونه رفتار کردند . ابا عبد الله ع نیز در اشاره به جنبه آزمونی بلاها درکشف جوهره دینداری و میزان تعهد ، در خطابه‌ای که در منزلگاه ذو حسم (و بقولی درکربلا)ایراد نمود ، فرمود : « . . . ان الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه‌ما درت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون . (4) مردم بنده دنیایند و دین بر زبانشان‌شیرین است و تا زندگیهاشان بچرخد و آسوده باشند ، دم از دین می‌زنند . اما آنگاه که با«بلا»آزموده شوند ، دینداران اندک می‌شوند .

چه آزمایشی سخت‌تر از اینکه حجت‌خدا را در محاصره دشمنان ببینند و بخاطر دنیاطلبی و بیم از مرگ ، دست از یاری او بردارند ! به همین جهت ،

وقتی امام در طول راه ازبعضی یاری خواست و آنان روحیه فداکاری و جهاد در رکاب امام را نداشتند ، حضرت‌فرمود که از منطقه دور باشند ، چرا که هر کس ندای نصرت خواهی امام را بشنود و یاری‌نکند ، گرفتار عذاب الهی خواهد شد ، «فو الله لا یسمع واعیتنا احد و لا ینصرنا الا(هلک) البه الله فی نار جهنم . (5) به علاوه ، آزمایش بزرگ کربلا ، برای اهل بیت و حسین بن علی ع نیز وسیله قرب به‌خدا و ترفیع درجه بود ، آنگونه که حضرت ابراهیم و اسماعیل با فرمان ذبح ، آزمایش‌شدند و نیز ، ابراهیم ، به فرمان الهی مامور شد خانواده خود را در دشت بی آب و خشک ، تنها بگذارد ، و نیز با آتش نمرودیان آزمایش شد و در دل شعله‌ها رفت .
سید الشهدا«ع نیز هفتاد و دو قربانی به مسلخ عشق آورد ، خودش نیز«ذبح عظیم بودو قربانی آل الله . فرزندان و اهل بیت او نیز در صحرای طف ، گرفتار امواج بلا و عطش‌شدند ، و همه در آزمایشگاه کربلا ، رو سفید و پیروز از آزمون برآمدند و کلام حسین ع در واپسین لحظات ، حکایتگر رضا و تسلیم بود«الهی رضی بقضائک و تسلیما لامرک .
در سخنرانی فاطمه دختر امام حسین ع نیز اشاره است به اینکه کربلا هم مایه آزمون‌برای امت پیغمبر بود و هم برای عترت . دیگران امتحان بدی دادند ، اما اهل بیت از این‌امتحان رو سفید درآمدند : «فانا اهل بیت ابتلانا الله بکم و ابتلاکم بنا فجعل بلاءنا حسنا» (6) اینگونه است که می‌توان به عاشورا ، از بعد«بلا»هم نگریست و«ابتلا»را زمینه جلوه بعدالهی شهیدان راه خدا دانست . زائر حسین ع نیز باید تمثیلی از شداید و رنجها و سوز وگدازها و خوف و عطشها را در خویش پدید آورد و کربلایش کرب و«بلا»باشد .
دلا خون شو که خوبان این پسندند دلا ، خوبان دل خونین پسندند
1-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 91 .
2-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 253 .
3-همان ، ص 264 .
4-تحف العقول ، حرانی ، ص 245(چاپ جامعه مدرسین) .
5-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 379 ، انساب الاشراف ، ج 3 ، ص 174 .
6-ریاض القدس ، ج 2 ، ص 341 .

بنی اسد

نام طایفه‌ای که نزدیک کربلا ساکن بودند و فردای عاشورا ، پس از رفتن سپاه عمرسعد ، عده‌ای از آنان برای دفن اجساد مطهر شهدای اهل بیت به کربلا آمدند (1) و چون‌اجساد را نمی‌شناختند ، متحیر بودند . در آن هنگام ، حضرت سجاد«ع آمد و پیکر اهل بیت‌و اصحاب را یک به یک به آنان شناساند و آنان در دفن شهدا ، حضرت را یاری کردند وبرای خویش ، افتخار آفریدند . در«دایرة المعارف تشیع آمده است :
«بنی اسد ، نام تیره‌ای از قبایل عرب ، از فرزندان اسد بن خزیمه بن مدرکه . . . این قبیله‌توفیق و افتخار دفن پیکر مطهر حضرت سید الشهدا و انصار آن حضرت را پس از واقعه‌کربلا در سال 61 ق . داشتند . جمعی از اصحاب ، علما ، شعرا و زعمای امامیه از این قبیله‌برخاسته‌اند . برخی از همسران پیامبر اکرم ص نیز از همین قبیله بوده‌اند . این قبیله درسال 19 هجری از بلاد حجاز به عراق رفته ، در کوفه و غاضریه از نواحی کربلا سکونت‌کردند . از قبایل سلحشور عرب محسوب می‌گردند . هنگام بنای کوفه ، این قبیله محله‌خاصی را در جنوب مسجد کوفه به خویش اختصاص دادند . در سال 36 هجری در جنگ‌جمل ، با علی ع بیعت کردند و در کنار آن حضرت جنگیدند . در قیام عاشورا در سال 61به سه دسته تقسیم شدند : موافق با حضرت و مخالف و بی‌طرف . حبیب بن مظاهر ، انس‌بن حرث ، مسلم بن عوسجه ، قیس بن مسهر ، موقع بن ثمامه و عمرو بن خالد صیداوی ازسران موافق بودند و حرملة بن کاهل اسدی ، قاتل طفل شیر خوار ، از سران مخالف بود .
گروهی از دسته سوم(بی‌طرفها)پس از شهادت حسین ، زنانشان بر میدان جنگ گذر کرده‌و اجساد را دیدند و تحت تاثیر قرار گرفتند و به سرزمین خود رفته ، مردان را جهت دفن‌اجساد ، خبر کردند . ابتدا زنان بیل و کلنگ به دست گرفته به طرف کربلا روان شدند . پس ازمدتی وجدان مردان بنی اسد بیدار گشت و به خود آمدند و به دنبال زنان راه افتاده به دفن‌اجساد امام و یارانش پرداختند . این فداکاری سبب شهرت آنان شد و از آن پس شیعیان به‌نظر احترام و محبت به قبیله بنی اسد می‌نگرند» . (2)

1-مروج الذهب ، ج 3 ، ص 63 .
2-دایرة المعارف تشیع ، ج 3 ، ص 340 .

طایفه‌ای از قریش ، که نسب آنان به امیة بن خلف از فرزندان عبد شمس می‌رسد . امیه‌از دشمنان سرسخت پیامبر اسلام ص بود و فرزندان او و کلا بنی امیه همواره با بنی هاشم‌مخالف و کینه توز بودند . (1) با پیامبر به نحوی ، با علی ع به نحو دیگر و با امام حسن و امام‌حسین علیهما السلام و سایر ائمه به گونه دیگری خصومت می‌ورزیدند . رسول‌خدا«ص آنان را لعنت کرد . در قرآن ، «شجره ملعونه (سوره اسراء آیه 60)به بنی امیه‌تفسیر شده است . (2) این دودمان ، با عترت پیامبر و آل علی دشمنی شدید داشتند و بزرگانی از آنان درجنگهای صدر اسلام به تیغ مسلمانان کشته شده بودند . یزید و معاویه از نسل اینان بودندکه آن دشمنیها را با علی و آل علی نشان دادند . «اینان از زمان معاویه در سال 41 هجری به‌حکومت رسیدند و تا سال 132 هجری حکومت داشتند و مرکز حکومتشان در شام بود .
به تبع حکومتهای روم و فارس ، بساط و تشریفات و تجملات و عیش و نوشهایی راه‌انداخته بودند . بعضی از خلفای بنی امیه عبارت بودند از : معاویه ، یزید ، مروان ، عبد الملک ، ولید ، سلیمان ، عمر بن عبد العزیز ، هشام و . . . که با مروان حمار ، این سلسله منقرض شد ، درجریان قیام ابو مسلم خراسانی . » (3) مدت حکومتشان هزار ماه (4) بود ، از زمان امام حسن‌مجتبی ع تا زمان روی کار آمدن سفاح ، یعنی 90 سال و 11 ماه و 13 روز دقیقا طول‌کشید . بعضی آیه لیلة القدر خیر من الف شهر»را بر هزار ماه حکومت آنان تاویل‌کرده‌اند . (5) ابو سفیان ، در اولین روز به خلافت رسیدن عثمان به او توصیه کرد که : پس ازقبیله تیم وعدی(که ابو بکر و عمر از آن بودند)اینک حکومت به دست تو افتاده است ، آن را همچون توپی در میان بنی امیه دست به دست بگردان . این سلطنت است نه چیز دیگر ، من به بهشت و جهنمی باور ندارم . (6)
امویان سنت رسول خدا را تغییر دادند . خود پیامبر پیشگویی کرده بود که چنین‌خواهد شد : «ان اول من یبدل سنتی رجل من بنی امیة این شعر نیز که بی‌اعتقادی امویان‌را به خدا و قیامت و وحی می‌رساند ، از زبان یزید نقل شده است که :
لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل (7)
در زیارت عاشورا ، از آل ابو سفیان ، آل زیاد ، آل مروان و بنی امیه نام برده شده و موردلعنت قرار گرفته‌اند . امام حسین ع نیز در پاسخ سخن مصرانه مروان که می‌خواست امام‌با یزید بیعت کند ، فرمود : از جدم شنیدم که می‌فرمود خلافت بر آل ابو سفیان حرام است الخلافة محرمة

علی آل ابی سفیان .

1-ر . ک : «النزاع و التخاصم بین بنی امیة و بنی هاشم از : مقریزی .

2-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 46 .

3-معارف و معاریف ، ج 1 ، ص 412 . درباره وقایع زمان خلفای بنی امیه و شناخت آنها ، از جمله رجوع کنید به : تتمةالمنتهی ، شیخ عباس قمی و نیز منتهی الارب(ترجمه)جلد 5 و 6

4-کتاب هزار ماه سیاه شرح جنایات امویان را در بردارد . نیز ر . ک : «شیعه و زمامداران خودسر»ترجمه الشیعة والحاکمون از محمد جواد مغنیه .

5-مروج الذهب ، ج 3 ، ص 235 .

6-استیعاب ، ج 2 ، ص 690 .

7-اشعار از«ابن زبعری است که یزید به آنها استشهاد کرده است .

بنی جعده

نام یکی از قبایل کوفه ، که به امام حسین ع دعوت نامه نوشتند .

بنی هاشم

فرزندان هاشم بن عبد مناف ، جد اعلای رسول خدا . به اهل بیت پیامبر ، به همین جهت بنی هاشم گفته می‌شود . هاشم و اجدادش در میان عرب ، مشهور به نجابت و مورداحترام بودند و رسول الله از این دودمان بود . امام حسین ع نیز در یکی از رجزهای‌خویش در روز عاشورا ، به این نسب شریف اشاره کرده و به آن افتخار می‌کند :
انا ابن علی الخیر ، من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخر بنی امیه ، از آغاز با بنی هاشم ، مخالفت و دشمنی داشتند و این بغض و عداوت ، دردوران ائمه نیز ادامه داشت . «حادثه کربلا»اوج عداوت و کینه امویان با بنی هاشم بود .
پیامبر اسلام ص فرموده است : «بغض بنی هاشم نفاق (1) دشمنی و کینه با بنی هاشم ، نشانه نفاق است .
یزید ، چون حسین بن علی ع را به شهادت رساند و اهل بیت او را به اسارت گرفت ، در مجلس جشن ، با چوب خیزران بر لبهای حسین ع می‌زد و این اشعار را می‌خواند :
«لعبت هاشم بالملک . . . »بنی هاشم با ملک و سلطنت بازی کردند ، نه خبری آمده و نه وحیی‌نازل شده است . اگر از فرزندان احمد انتقام نگیرم ، از نسل خندف نیستم . . . (2)
1-بحار الانوار ، ج 93 ، ص 221 .
2-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 462 . در زمینه رابطه عداوت آمیز آل امیه با خاندان رسالت ، ر . ک : «دایرة المعارف تشیع ، ج 3 ، ص 398 .

در چاووش خوانیهای زائران کربلا می‌گفتند : «ز تربت‌شهدا بوی سیب می‌آید» . نیزمعروف است کسانی که صبح زود به زیارت کربلا بروند ، بوی سیب بهشتی استشمام‌می‌کنند . این سخن ریشه حدیثی دارد . در بحار الانوار چنین آمده است :

روزی امام حسن و امام حسین ع به حضور پیامبر رسیدند ، در حالی که جبرئیل هم‌نزد رسول خدا بود . این دو عزیز ، جبرئیل را به دحیه کلبی (1) تشبیه کرده و دور اومی‌چرخیدند . جبرئیل هم چیزی در دست داشت و اشاره می‌کرد . دیدند که در دست‌جبرئیل یک سیب ، یک گلابی و یک انار است . آنها را به حسنین داد . آن دو خوشحال‌شدند و با شتاب نزد پیامبر دویدند . پیامبر آنها را گرفت و بویید و فرمود : ببرید نزد پدر ومادرتان . آن دو نیز چنان کردند . میوه‌ها را نخوردند تا آنکه پیامبر«ص هم نزد آنان رفت وهمگی از آنها خوردند ، ولی هر چه می‌خوردند ، میوه‌ها باز باقی بود . تا آنکه پیامبر از دنیارفت . امام حسین ع نقل می‌کند که در ایام حیات مادرمان فاطمه ع تغییری در میوه‌هاپیش نیامد ، تا آنکه فاطمه از دنیا رفت ، انار ناپدید شد و سیب و گلابی مانده بود . با شهادت‌علی ع گلابی هم ناپدید شد و سیب به همان حالت باقی ماند . امام حسن ع مسموم وشهید شد و سیب همچنان باقی بود تا روزی که(در کربلا)آب را به روی ما بستند . من‌هر گاه تشنه می‌شدم آن را می‌بوییدم ، سوز عطش من تسکین می‌یافت . چون تشنگی‌ام‌شدت یافت ، بر آن دندان زدم و دیگر یقین به مرگ پیدا کرده بودم .

امام سجاد«ع می‌فرماید : این سخن را پدرم یک ساعت قبل از شهادتش فرمود . چون‌شهید شد ، بوی سیب در قتلگاه به مشام می‌رسید . دنبال آن گشتیم و اثری از سیب نبود ، ولی بوی آن پس از حسین ع باقی بود . قبر حسین را زیارت کردم و دیدم بوی آن سیب‌از قبر او به مشام می‌رسد . پس هر یک از شیعیان ما که زیارت می‌کنند ، اگر بخواهند آن رابشنوند ، هنگام سحر در پی زیارت بروند ، که اگر مخلص باشند ، بوی آن سیب را استشمام‌می‌کنند . (2)

1-نام شخصی خوش سیما بود که جبرئیل ، اغلب به صورت او آشکار می‌شد .

2-بحار الانوار ، ج 43 ، ص 289 . نیز ر . ک : مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 3 ، ص 391 .

بیاض

سفیدی ، کتابچه و دفتر سفید نانوشته ، کتابچه‌ای که جهت‌یادداشت ، در بغل گذارند . (1) دفتری که چند مجلس تعزیه و بعضی اوقات نوحه یا ادعیه در آن نوشته شده و معمولادارای جلد چرمی است و از ته به هم دوخته شده ، با قطعی بغلی . امروز به اینگونه نوشته‌ها«جنگ می‌گویند . (2) نسخه و طومار ، از اسامی دیگر اینگونه کتابچه‌های نوحه و تعزیه بوده‌است . اغلب با خط خاصی و به صورت چپ و راست نوشته می‌شد و رونویسی از آن‌دشوار بود . نوحه خوانها هم معمولا آنها را در انحصار خود داشتند و به دیگران نمی‌دادند .

1-لغت نامه ، دهخدا .

2-تعزیه در ایران ، صادق همایونی ، ص 285 ، دایرة المعارف تشیع ، ج 3 ، ص 543 .

بیضه

نام یکی از منزلگاههای سر راه کوفه ، که بین عذیب و واقصه قرار داشته و متعلق به بنی یربوع بوده است . در همین منطقه وسیع ، امام حسین ع با سپاه کوفه برخورد کرد وخطبه معروف خویش را برای سپاه حر ایراد فرمود : «ایها الناس ! ان رسول الله ص قال :
من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله . . . » (1) و در همین جا بود که نافع بن هلال و بریر بن‌خضیر برخاستند و ضمن خطابه‌هایی نصرت و حمایت‌خویش را از آن امام ابراز کردند .
پس از آن ، امام ندای الرحیل ، الرحیل سر داد و به سوی عذیب حرکت کرد . (2) بیضه به‌معنای زمین سفید هموار و بی‌گیاه است .

1-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 217 .

2-الحسین فی طریقه الی الشهاده ، ص 102 .

در حادثه کربلا ، تلاش عمده دشمن آن بود که حسین بن علی ع را به بیعت با یزید بن‌معاویه وادارد و آن حضرت هم نپذیرفت تا شهید شد .
نگاهی ریشه‌ای‌تر به اصل بیعت : بیعت به معنای پیمان و عهد بستن است . شکستن‌بیعت ، نزد عرب بسیار زشت بوده است . بیعت با حاکم ، نوعی رای موافق دادن و امضا وتبعیت و تعهد اطاعت محسوب می‌شد و عدم بیعت ، نوعی تمرد و به رسمیت نشناختن .
بیعت در صدر اسلام ، مفهوم اطاعت و پذیرش حکومت را داشت و بیعت کننده با حاکم ، نمی‌توانست با او به مخالفت و جنگ بپردازد و آنگاه که علنی انجام می‌گرفت ، مردم ، بیعت‌کننده را طرفدار خلیفه و حاکم می‌شناختند و پس گرفتن بیعت ، معمول و مقبول نبود ، چون هم جانش در خطر می‌افتاد ، هم آبرویش . در تاریخ اسلام ، بیعت عقبه ، بیعت رضوان‌و . . . وجود داشت . قرآن ، بیعت مردم را با پیامبر ، بیعت با خدا می‌داند : «ان الذین یبایعونک‌انما یبایعون الله ، ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه . . . » (1) درباره بیعت‌زنان مؤمن با پیامبر ، می‌خوانیم : «اذا جاءک المؤمنات یبایعنک . . . فبایعهن (2) که مواد بیعت‌را هم مطرح می‌کند .
بیعت ، دست دادن با کسی به عنوان عهد و پیمان بر امری است و سوگندی است برای‌وفاداری به یک نظام و حاکم . دست در دست‌حاکم و امیر و والی یا نماینده او گذاشتن‌بیعت تلقی می‌شود و بیعت در اسلام ، نه به عنوان روش انتخاب رهبر ، بلکه به مثابه عامل‌تحکیم کومت‌یک امام و رهبر شایسته تلقی می‌گردد ، آن هم بر محور شرع و قانون‌خدا . به فرموده علی ع در نهج البلاغه لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق . در کتب‌حدیث ، باب خاصی برای آن گشوده‌اند که حاکی از اهمیت آن در نظام سیاسی و اجتماعی‌اسلام است . (3) از این رو ، پس از وفات پیامبر اسلام ، موضوع بیعت کردن و بیعت گرفتن ازمردم به نفع حکومت ، ساسیت‌سیاسی فوق العاده‌ای یافت و در سقیفه خود را نشان داد .
طبق همین اصل ، علی ع و یاران همدل او را می‌خواستند به بیعت وادارند . خود آن‌حضرت نیز پس از مرگ عثمان ، با بیعت مردم با وی ، خلافت را عهده‌دار شد .
بیعت گرفتن معاویه به نفع پسرش یزید ، در زمانی که هنوز خودش زنده بود ، آن هم باتهدید و ارعاب و زور ، از نقاط ننگ سلطه امویان است . معاویه در سال 59 از مردم شام وچهره‌های معروف قبایل ، به نفع یزید به عنوان ولیعهد خویش بیعت گرفت و نامه دعوت‌به بیعت را به شهرهای

دیگر هم نوشت . البته مورد اعتراضهایی هم قرار گرفت . ولی‌مخالفان را سرکوب می‌کرد . (4) پس از مرگ معاویه نیز ، یزید به والی مدینه نامه نوشت که به‌هر صورت از حسین بن علی ع بیعت بگیرد . امام حسین نیز که یزید را شایسته خلافت‌نمی‌دانست ، از بیعت امتناع داشت و می‌فرمود : «مثلی لا یبایع مثل یزید» .
در دورانی هم که سید الشهدا در مکه بود ، در پی نامه‌ها و دعوتهای کوفیان برای‌عزیمت به آنجا ، آن حضرت مسلم بن عقیل را فرستاد . شیعیان کوفه نیز با نماینده‌امام حسین بیعت کردند . تعداد بیعتگران کوفه با مسلم را 18 هزار تا 25 هزار هم نوشته‌اند . (5) «برداشتن بیعت از سوی امام یا والی ، در واقع آزاد گذاشتن بیعتگر نسبت به تعهدی بودکه با بیعت‌سپرده بود . امام حسین ع شب عاشورا ، ضمن خطبه‌ای وفای یاران را ستود وبرایشان پاداش الهی طلبید ، آنگاه بیعت را با این جملات از آنان برداشت تا هر که‌می‌خواهد ، از پوشش شب استفاده کرده ، صحنه را ترک گوید : «الا و انی قد اذنت لکم‌فانطلقوا جمیعا فی حل لیس علیکم حرج منی و لا ذمام ، هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه‌جملا» . (6) البته یاران یکایک برخاسته و با نطقهای پرشوری اعلام وفاداری کردند و آن‌شب ، کسی نرفت . سخن مسلم بن عوسجه ، زهیر ، فرزندان مسلم بن عقیل و دیگران‌معروف است . (7)
1-فتح ، آیه 10 .
2-ممتحنه ، آیه 12 .
3-باب لزوم البیعة و کیفیتها و ذم نکثها(بحار الانوار ، ج 64 ، ص 181 ، چاپ بیروت) .
4-مروج الذهب ، ج 3 ، ص 27 . درباره بیعت گرفتن معاویه برای یزید ، ر . ک : الغدیر ، ج 10 ، ص 242 .
5-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 168 .
6-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 393 .
7-همان . (پیرامون بیعت ، به بحث مفصل ة دایرة المعارف تشیع ج 3 ، ص 581 مراجعه کنید .)

بی غسل و بی کفن

از اوصافی است که در مراثی ، برای سید الشهدا«ع به کار می‌برند(ملقی ثلاثا بلا غسل‌و لا کفن) و در روایت است که پیکر بی سر آن حضرت ، بی غسل و کفن بر زمین افتاده بود«ملقی فی الارض جثة بلا راس و لا غسل و لا کفن . (1)

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 191 .

بین النهرین

نام قدیم بخشی از سرزمین عراق ، که میان نهر دجله و فرات قرار دارد و زمانی بسیارحاصل خیز و پربار بوده است .

بی‌وفایی

از خصلتهای مردم کوفه شمرده شده است که هم با علی بن ابی طالب ع بی‌وفایی‌نشان دادند ، هم با امام مجتبی ع ، هم با مسلم بن عقیل و هم با سید الشهدا بیعت کردند وپیمان شکستند . نامه دعوت نوشتند و تیغ کشیدند . این خصلت کوفیانه در ذهن دیگران‌مانده بود . هنگامی که امام حسین ع تصمیم گرفت به کوفه رود ، افراد متعددی او را برحذر می‌داشتند و بی‌وفایی اهل کوفه را یادآور می‌شدند . خود امام حسین ع نیزروز عاشورا به این عهد شکنی و بی‌وفایی آنان اشاره کرد و فرمود : «وای بر شما ای کوفیان !
زشت باد کارتان ! ما را به یاری فراخواندید ، چون نزد شما آمدیم و ندایتان را پاسخ گفتیم ، همان شمشیرها را که با ما هم قسم بود ، به روی ما کشیدید . . . «یا اهل الکوفة ! قبحا لکم وترحا ، بؤسا لکم و تعسا ، استصرختمونا والهین . . . » (1) . «کوفی در خاطره مردم همردیف با«بی‌وفا»بود . حضرت زینب نیز در خطبه‌اش در کوفه ، به کوفیان چنین خطاب کرد : «یااهل الکوفة ! یا اهل الختل و الغدر»که اشاره به همان ریا ، تزویر ، نفاق و بی‌وفایی آن مردم‌بود . این ذهنیت ، همچنان باقی است .
از شعارهای مردم ایران پس از پیروزی انقلاب‌اسلامی و در ایام جنگ تحمیلی ، در حمایت از رهبری این بود که ما اهل کوفه نیستیم ، امام تنها بماند» ، «ما اهل کوفه نیستیم ، علی تنها بماند . »
1-موسوعة کلمات الامام الحسین ، ص 467 .

پامنبری

از اصطلاحات مرثیه خوانی و عزاداری . دهخدا می‌نویسد : شاگرد روضه خوان که‌پیش از استاد ، به پای منبر ابیاتی در مصائب اهل بیت‌خواند . روضه خوان که پای منبرایستد و اشعار صیبت‌خواند . آنکه . . . در فاصله فرود آمدن آخوندی از منبر و بر شدن‌آخوند دیگر ، پای منبر ایستاده یا نشسته نوحه و اشعار مرثیه به آواز خواند . (1) به جوان یانوجوانی که شبکلاهی بر سر نهاده ، در پای منبر می‌نشست و گاهگاهی صدا در صدای‌واعظ انداخته ، یا سخنان او را زمزمه می‌کرد ، «پامنبری گفته می‌شد . این افراد غالبا ازفرزندان یا خویشان واعظ بودند که جهت آمادگی فن سخنرانی به مجلس آورده‌می‌شدند . (2)

1-لغت نامه ، دهخدا .

2-تاریخ تکایا و عزاداری قم ، مهدی عباسی ، ص 17 .

پایین پا

قسمتی از قبر یا حرم که سمت پای مدفون قرار دارد ، مکانی در حرم سید الشهدا«ع ونیز قسمتی از ضریح مطهر که پای امام حسین ع رو به آن طرف است . (1) قبر علی اکبرپایین پای امام حسین است و به همین جهت ضریح امام حسین ع شش گوشه دارد .

پایین پا ، زیارت مخصوصی دارد . هنگام زیارت ، مستحب است پایین پا ایستادن و زیارت‌علی بن الحسین را خواندن . متن زیارت در کتب دعا موجود است . (2)

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 108 .

2-همان ، ج 98 ، ص 185 و 201 .

پرچم

علم و بیرقی که به رنگهای مختلف ، بویژه رنگ سیاه ، نشان گروه و هیئت‌خاصی‌است . پرچم در گذشته اغلب در میدانهای جنگ و لشکرها و گروههای نظامی کاربردداشته است ، سپس هر جمعیتی به عنوان نشان خاص خود ، علمی مخصوص می‌افراشتند .
در عزاداری ابا عبد الله ع نقش پرچم سیاه ، مهم است . در ایام عزا و عاشورا ، بر سر درخانه‌ها ، مغازه‌ها و در معابر می‌زنند تا نشانه ایام سوگواری باشد و تاثیر عاطفی خاصی‌دارد . « . . . با نیم متر چوب و نیم متر پارچه سیاه ، می‌توان موجی از احساسات بی‌دریغ‌درباره بزرگسالار شهیدان مشاهده کرد که در هیچ جا نمونه‌ای از آن دیده نمی‌شود ، درحالی که برای تشکیل اجتماع حتی کوچکی باید متحمل زحمات زیادی گردید» . (1) شکلهای خاص علمات و کتل در دسته‌های عزاداری ، تحول یافته همان پرچم است که‌سنتهای خاصی را همراه دارد .
1-اولین دانشگاه و آخرین پیامبر ، ج 2 ، ص 40 .

نوحه خوانی بر اساس پرده‌ای که به دیوار نصب می‌کنند و روی آن تصاویری ازچهره‌های خوب و بد در تاریخ اسلام ، بویژه حوادث مربوط به عاشوراست و نوحه‌خوان ، طبق صحنه‌های تصویر ، اشعار و مراثی را می‌خواند و مردم که اغلب پای دیوارهادر کوچه‌ها و میادین یا تکیه‌ها پای صحبت و نوحه‌اش می‌نشینند ، دور او جمع می‌شوند ومی‌گریند و به پرده خوان ، طبق نذر و نیاز خویش ، کمک مالی می‌کنند . پرده خوانی ، یکی ازهنرهای نمایشی و شرح حال و سیره اولیاء دین است که بر اساس تصاویر منقوش برپرده‌های بزرگ ، اجرا می‌گردد . پرده خوان دهانی گرم و صوتی دلنشین دارد و همراه باخواندن ، اشاره به تصاویر می‌کند .
شمایل نگاری و صورتگری مذهبی ، خود را در پرده‌ها نشان می‌دهد . نوعی از نقاشی‌مذهبی در این پرده‌ها تجلی می‌یابد . «بر مبنای حوادث تاریخ اسلام ، بویژه وقایع کربلا ، نقاشیهای در هم و برهمی روی پرده کشیده می‌شود که عنوان پرده نگاری دارد .
نگارگران پرده‌های مذهبی ، عموما با الهام از مقتلها ، به تصویر صحنه‌ها می‌پرداختند .
نقالانی هم با نصب آنها بر روی دیوار و در حضور مردم ، با دهانی گرم به تعزیه خوانی وپرده خوانی بر اساس حوادث به تصویر کشیده شده می‌پرداختند . محتوای این پرده‌ها اعم‌از دنیا و آخرت و بهشت و جهنم و صالحان و شروران و حسینیان و یزیدیان بود . در این‌پرده‌ها ، شمایل حضرت عباس با دستانی از بدن جدا ، طفلان مسلم ، خیمه‌های سوزان ، قیام مختار ، مجلس جن و انس ، معراج پیامبر به همراه براق ، کوثر ، ضامن آهو و . . . کشیده‌می‌شد و نقالان پرده‌خوان با نثر و شعر ، حوادث مربوط به آنها را با صدا بازگو می‌کردند واز حاضران اشک می‌گرفتند . » (1)

1-کیهان(روزنامه)7/4/73 ص 12 مقاله پرده‌های مذهبی . در زمینه پرده‌خوانی از جمله ر . ک : «دایره المعارف‌تشیع ، ج 3 ، ص 613 .

پناهندگی به مکه

حرم خدا مکانی امن و مقدس است و هر که بدانجا التجا و پناه آورد و پناه و حمایت‌جوید ، ایمن است . یکی از علل سفر امام حسین ع به مکه آن بود که از امنیت‌حرم‌استفاده کند . وقتی حاکم مکه(عمرو بن سعید اشدق)از امام پرسید : چه چیز سبب شد به‌مکه آیی ؟ فرمود : تا پناهنده به خدا و این خانه شوم : «عائذا بالله و بهذا البیت (1) زمانی هم‌که فهمید همان عمرو بن سعید ، همراه با جمعی به قصد کشتن او وارد مکه شده‌اند ، برای‌حفظ قداست مکه و حرام الهی از مکه خارج شد و فرمود : «لئن اقتل خارجا منها بشبراحب الی ، (2) اگر یک وجب هم بیرون از مکه کشته شوم ، برایم محبوبتر است . با این شیوه ، به همه فهماند که سلطه اموی حتی برای خانه خدا هم هیچ حرمتی قائل نیست .

1-حیاة الامام الحسین ، ج 2 ، ص 312 .

2-همان ، ج 3 ، ص 46 .

پیراهن کهنه

از قساوتهای دشمنان در کربلا ، عریان نهادن جسم حسین ع بر روی خاک بود . امام ، برای پیشگیری از این ظلم ، روز عاشورا قبل از عزیمت به میدان شهادت ، کنار خیمه‌ها آمدو از خواهرش زینب ، جامه و شلواری کهنه طلبید و آنها را با دست پاره پاره کرد و بر تن‌پوشید تا کسی پس از شهادتش در آن جامه‌ها رغبت نکند و به طمع آن لباس ، او را عریان‌نسازد ، فرمود : «ائتونی ثوبا لا یرغب فیه احد اجعله تحت ثیابی لئلا اجرد منه بعد قتلی . . . » (1) اما«ابجر(ابحر) بن کعب جنایت کرده آن را پس از شهادت امام از تن او درآورد و حسین‌را عریان در کربلا نهاد . از آن پس دستهایش خشک شد ، مثل دو تکه چوب . (2) و به نقلی‌شلواری را که درآورد ، در نتیجه از دو پا فلج و زمین‌گیر شد . (3)

لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش که تا برون نکند خصم بدمنش ز تنش لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش (4)

در برخی نقلها تغییر«عتیق آمده ، یا«ثوب خلق ، که همان لباس کهنه است .

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 54 .

2-اثبات الهداة ، ج 5 ، ص 201 ، عوالم(امام حسین) ، ص 297 .

3-بحار الانوار ، ح 45 ، ص 57 .

4-وصال شیرازی .

پیش خوانی

«نوحه خوانی و همسرایی شبیه خوانان یک تعزیه و آن بدین ترتیب بوده است که‌پیش خوانی اندکی پس از آغاز تعزیه ، با گامهای کند و با ضرب اهنگ دم‌گیری یا همسرایی‌خود وارد صحنه می‌شدند و از پیش روی تماشاگران می‌گذشتند . آنها پس از چند بار دورزدن برگرد سکوی نمایش و آماده کردن تماشاگران از صحنه بیرون می‌رفتند . بلا فاصله‌پس از پایان پیش خوانی ، نمایش تعزیه آغاز می‌شد . پیش خوانی گاه بصورت پرسش وپاسخ انجام می‌گرفت . «نوحه اول تعزیه ، «نوحه پیش درآمد» ، «نوحه گرفتن از نامهای‌دیگر پیش خوانی است . » (1)

1-دایرة المعارف تشیع ، ج 3 ، ص 658 .

پیشگویی شهادت حسین ع

این که آیا امام حسین ع می‌دانست در کربلا شهید خواهد شد ، یا آنکه غافلگیر شد ودر محاصره قرار گرفت ، میان نویسندگان بحث است . اما آنچه از روایات و اصول اعتقادی‌شیعه برمی‌آید ، آن حضرت خبر داشت و آگاهانه شهادت را برگزیده بود . نه تنها در آغازحرکت از مدینه و شب وداع با حرم پیامبر ، یا آغاز حرکت از مکه به سوی سرزمین عراق ، بلکه از سالها پیش خبر داشت و شهادت ، عهدی از سوی خدا و رسول با او بود . از بدوتولد آن حضرت ، موضوع شهادتش در عاشورا مطرح بوده است ، حتی در زمان انبیای‌پیشین نیز روشن بوده که حسین ، فرزند پیامبر خاتم در کربلا شهید خواهد شد . در این‌باره احادیث فراوان است و خبر دادن به پیامبرانی چون آدم ، نوح ، ابراهیم ، زکریا ، اسماعیل ، موسی ، عیسی و . . . در منابع حدیثی مفصل آمده است که در این مختصرنمی‌گنجد . (1) علی ع همراه تنی چند از سرزمین کربلا عبور می‌کرد که چشمانش پر ازاشک شد و فرمود : «هذا مناخ رکابهم و هذا ملقی رحالهم و ههنا تهراق دمائهم . . . » (2) جبرئیل‌هم به پیامبر خبر داده بود که ان امتک تقتل الحسین من بعدک . . . » (3)

با حدیثی که ملائک ز ازل آوردند سخن از قصه عشق تو ز لولاک گذشت

حتی در کتب آسمانی پیشین نیز اشاراتی آمده و بصورت خارق العاده در کنیسه‌ها ومعابد یهود و نصاری اشعاری پیرامون این حادثه با دست غیبی نگاشته شده است . از جمله‌بر دیوار کلیسای نصاری که سر مطهر امام حسین ع را به آنجا برده بودند ، نوشته بود :

ا ترجو امة قتلت‌حسینا شفاعة جده یوم الحساب (4)

1-مجموعه‌ای از این احادیث در بحار الانوار ، ج 44 ، ص 223 تا 268 و عوالم(الامام الحسین) ص 101 تا 157 آمده‌است .

2-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 258 .

3-همان ، ص 236 .

4-عوالم(امام حسین) ، ص 111 .

تاسوعا

روز نهم ماه محرم . تاسوعای سال 61 هجری امام حسین و یارانش در محاصره‌نیروهای کوفه بودند . روزی بود که آب را به روی اهل بیت و یاران امام بسته بودند ، راههاهمه تحت کنترل بود تا کسی به امام نپیوندد . تهدیدهای سپاه عمر سعد ، جدی‌تر و حالت‌تهاجمی آنان به سوی خیمه‌ها بیشتر می‌شد . عصر روز پنجشنبه تاسوعا ، ابن سعد بادستوری که از ابن زیاد دریافت کرده بود ، آماده جنگ با حسین ع شد . گروهی از سپاه‌کوفه به سوی خیمه‌گاه امام تاختند . امام کنار خیمه‌اش نشسته و به شمشیر تکیه داده بود .

زینب ، صدای همهمه مهاجمان را شنید . امام را(که خواب ، چشمانش را ربوده بود)بیدارکرد . سید الشهدا ، خوابی را که آن لحظه دیده بود نقل کرد که رسول خدا«ص به او فرمود :

پیش ما می‌آیی . حسین ع برادرش عباس را همراه جمعی جلو فرستاد تا از هدف‌مهاجمان آگاه شوند . چون فهمیدند که به قصد جنگ یا گرفتن بیعت آمده‌اند ، به دستورامام ، آن شب را مهلت طلبیدند تا به عبادت و نماز بپردازند . و درگیری به فردا موکول شد . (1) امام صادق ع در باره محاصره شدن سید الشهدا در روز عاشورا فرموده است :

«تاسوعا یوم حوصر فیه الحسین و اصحابه بکربلاء و اجتمع علیه خیل اهل الشام و اناخواعلیه و فرح ابن مرجانة و عمر بن سعد بتوافر الخیل و کثرتها و استضعفوا فیه الحسین واصحابه و ایقنوا انه لا یاتی الحسین ناصر و لا یمده اهل العراق . » (2) تاسوعا روزی است که حسین ع و اصحاب او در کربلا محاصره شدند و سپاه شامیان بر ضد آنان گرد آمد . ابن‌زیاد و عمر سعد نیز از فراهم آمدن آن همه سواران خوشحال شدند و آن روز ، حسین ع و یارانش را ناتوان شمردند و یقین کردند که دیگر برای او یاوری نخواهد آمد و عراقیان‌نیز او را پشتیبانی نخواهند کرد .

1-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 161 .
2-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 124 .

تاکتیکهای نظامی ، تبلیغی

تاکتیکهای نظامی ، تبلیغی

در نهضت عاشورا به یک سری تاکتیکهای نظامی و تبلیغی بر می‌خوریم که از سوی‌حسین بن علی ع انجام گرفته است . شیوه‌های نظامی بطور عمده یا حالت دفاعی داشته‌است ، یا تهاجمی . روشهای تبلیغی نیز بطور عمده جهت آگاهانیدن مردم و پیامرسانی وبهره‌برداری بیشتر از این حرکت بوده است ، چه آنچه زمان خود آن حضرت و توسطخود او انجام گرفته است ، یا پس از شهادتش . در اینکه آن حضرت در قیام کربلا بعنوان‌یک مبارز مسلط به همه فنون رزمی و تاکتیکهای نظامی و دفاعی و تبلیغی عمل کرده‌است ، شکی نیست . آنچه مطرح می‌شود ، تنها نمونه‌هایی است که از تامل بر حوادث این‌نهضت به نظر می‌رسد و دیریت‌شگفت و نظم و تدبیر آن حضرت را در آن حادثه که‌آمیخته‌ای از احساسات و عواطف و تعقل است ، نشان می‌دهد .

1-«حفاظت‌شخصی : سید الشهدا«ع هنگام دیدار با والی مدینه ولید بن عتبه پس ازمرگ معاویه ، با همراه داشتن گروه محافظ از جوانان بنی هاشم نزد والی رفت . جمعی ازیاران ، خویشان و پیروان خود را مسلحانه همراه برد ، در حالی که شمشیرها را آخته زیرلباسها پنهان کرده بودند و به آنان سفارش کرد که بیرون در بمانند و اگر صدای امام ازدرون به مددخواهی بلند شد ، به داخل بریزند و طبق فرمان امام ، عمل کنند . (1) این تدبیرایمنی را برای پیشگیری از هر نوع خطر و سوء قصد ولید انجام داد . گروه همراه را تا سی‌نفر نوشته‌اند . (2) 2-«گزارشگر اطلاعاتی : چون ابا عبد الله ع به اتفاق خانواده و همراهان از مدینه به‌سوی مکه حرکت کرد ، برادرش محمد حنفیه را در مدینه باقی گذاشت تا حرکتهای‌حکومتی را بعنوان یک گزارشگر اطلاعاتی به امام خبر دهد و آنچه را در مدینه می‌گذرد ، بی کم و کاست به آن حضرت برساند . او تعبیر«عین (مامور اطلاعاتی)در باره محمدحنفیه به کار برده است : «اما انت فلا علیک ان تقیم بالمدینة فتکون لی عینا علیهم لا تخفی‌عنی شیئا من امورهم . (3) 3-«خنثی کردن توطئه ترور» : به امام خبر رسیده بود که یزید ، گروهی را تحت فرمان‌عمرو بن سعید اشدق برای ترور یا دستگیری وی به مکه فرستاده است . حضرت برای‌خنثی کردن توطئه ترور و نیز برای حفظ حرمت‌حرم خدا و برای اینکه خونش در مکه‌ریخته نشود ، حج را به عمره تبدیل کرد و روز هشتم ذی حجه از مکه خارج شد . (4) 4-«جمع‌آوری اطلاعات : از آنجا که آگاهی از وضعیت دشمن و مردم هوادار ، درتصمیم‌گیریهای یک پیشوا نقش مؤثر دارد ، سید الشهدا«ع پیوسته می‌کوشید از اوضاع‌داخلی کوفه اطلاعات کافی داشته باشد . این اطلاعات را از جمله از راههای زیر به دست‌می‌آورد :

الف : استنطاق و پرسش از مسافرانی که از کوفه می‌آمدند و بعنوان شاهدان عینی‌جریانات ، از آنجا خبر می‌دادند . نمونه‌هایی همچون بشر بن غالب که در ذات‌عرق با امام برخورد کرد ، یا فرزدق در یکی دیگر از منزلگاهها .

ب : مکاتبات و نامه‌نگاری با پیروان خود در کوفه ، بصره و یمن(مناطقی که درمحبت به اهل بیت ، ریشه‌دارتر بودند)و گزارشهای مکتوب از اوضاع آن مناطق‌و حمایت مردمی و نصرت در قیام را جویا می‌شدند و حتی این آگاهیها را درمواقع لزوم ، به سربازان دشمن که راه را بر او می‌گرفتند یا با او به نبردبرمی‌خاستند ، اعلام می‌فرمود .

5-«مصادره : در مسیر راه عراق ، کاروانی تجارتی از یمن به سوی شام

می‌رفت وبرای یزید ، اجناس قیمتی می‌برد . وقتی امام حسین ع در منزلگاه تنعیم به آن کاروان‌برخورد ، کالاهای آن را مصادره کرد تا راه برای وابستگان به یزید ، ناامن شود . به افرادکاروان هم فرمود : هر کس بخواهد با ما به عراق بیاید ، کرایه کاملش را خواهیم داد و با اورفتار خوب خواهیم داشت و هر کس هم بخواهد جدا شود ، کرایه‌اش را تا اینجامی‌پردازیم . برخی جدا شدند ، بعضی هم همراه امام آمدند . (5) به این شیوه ، هم ضربه‌اقتصادی به حکومت‌یزید زد و هم از افراد دشمن ، جذب نیرو کرد .
6-«جذب نیرو» : سید الشهدا«ع از هر فرصتی برای جذب نیرو به جبهه حق بهره‌می‌گرفت . یکی از آن موارد متعدد ، ملاقاتی بود که با«زهیر بن قین در منزلگاه زرودداشت . زهیر که ابتدا از رو به رو شدن با امام ، گریزان بود ، پس از این دیدار به امام پیوست‌و در عاشورا هم حماسه آفرید و شهید شد .
7-«تصفیه نیرو» : امام حسین ع چندین بار در طول راه کربلا با پیشگویی از وضع‌آینده و شهادت خود و همراهان ، افراد بی‌انگیزه و غیر مطیع و دنیاپرست را که به امیدغنیمت همراه شده بودند تصفیه کرد ، تا گروه زبده و عاشق شهادت و خالص و برخورداراز انضباط و اطاعت محض از فرماندهی و رهبری برای حضور در میدان نبرد بمانند . درمنزلگاه زباله و شب عاشورا ، نمونه‌هایی از این تصفیه‌ها بود . در منزل زباله برخی‌برگشتند ، (6) اما شب عاشورا کسی نرفت .
8-«آرایش اردوگاه : وقتی در سرزمین کربلا فرود آمد ، دستور داد چادرها را نزدیک‌به هم بزنند ، طنابهای خیمه‌ها را از لابه‌لای هم بگذرانند ، در مقابل خیمه‌ها حضور داشته‌باشند و با دشمن از یک طرف مواجه شوند ، در حالی که خیمه‌ها سمت راست و چپ وپشت‌سرشان باشد : «امر باطناب البیوت فقربت‌حتی دخل بعضها فی بعض و جعلوها وراء ظهورهم لیکون الحرب من وجه واحد و امر بحطب و قصب کانوا اجمعوه وراء البیوت‌فطرح ذلک فی خندق جعلوه و القوا فیه النار و قال : لا نؤتی من وراءنا» (7) 9-«سازماندهی : امام حسین ع صبح روز عاشورا اصحاب را سازماندهی کرد ، نمازصبح خوانده شد . زهیر بن قین را ، فرمانده جناح راست و حبیب بن مظاهر را فرمانده جناح‌چپ قرار داد ، پرچم را به دست عباس سپرد ، چادرها را پشت‌سر خویش قرار دادند ، درگودالی که پشت چادرها به صورت خندق حفر کرده بودند ، هیزم و نی ریختند . گودال ، مثل نهر آبی بود که شب عاشورا برای پیشگیری از حمله دشمن از پشت‌سر کنده بودند ودر آن آتش افروختند . (8) 10-«ایجاد مانع : در روز عاشورا ، نیروهایی از دشمن می‌خواستند از پشت‌خطدفاعی ، از لا به لای خیمه‌ها حمله کنند(طناب خیمه‌ها یکی از موانع بود)و سه ، چهار نفراز یاران امام

در آن منطقه به دفاع پرداخته بودند . عمر سعد دستور داد خیمه‌ها را آتش‌بزنند . امام حسین ع فرمود : بگذارید آتش بزنند(البته خیمه‌ها خالی اصحاب و . . . بود) .
در این صورت دیگر نخواهند توانست از لا به لای خیمه‌ها بر شما شبیخون بزنند و چنان‌شد . (9) این تاکتیک ، حتی در مورد انتخاب جای مناسب برای خیمه‌زدن نیز جلوه‌گر بود . درقسمتی فرود آمد که تپه‌هایی داشت و آنها بعنوان موانع طبیعی برای جلوگیری یا کنترل‌حمله دشمن از سمت چپ قرارگاه امام بود . حفر خندق در پشت‌خیمه‌ها و آتش‌افروختن در آنها نیز بعنوان ایجاد مانع به کار گرفته شد .
11-مهلت‌خواهی شب عاشورا برای نماز و دعا و تلاوت قرآن . گر چه این را می‌توان‌بعنوان امری عبادی و معنوی به حساب آورد ، لیکن با توجه به نقش روحیه معنوی‌رزمندگان ، این مهلت‌خواهی برای شعله‌ور ساختن بعد معنوی و تقویت روحیه رزمی وشهادت‌طلبانه در نیروهای تحت امر ، تاثیر بسزایی داشت و یک تاکتیک نظامی محسوب‌می‌شد ، بویژه نشان دادن جایگاه یاران در بهشت ، آنان را بی‌تاب شهادت ساخت و برخی‌مانند بریر ، شوخی می‌کردند .
12-در آخرین لحظات بی‌یاوری و غربت‌سید الشهدا«ع که پیاده می‌جنگید ، بازمواظب بود تا تیر دشمن به او اصابت نکند و در پی لحظات غفلت دشمن بود تا حمله کندو بر جمع سپاه دشمن حمله می‌برد . (10)
13-«پوشش برای پیوستن به امام : تعدادی از شهدای کربلا که از یاران امام بودند ، ازکسانی بودند که همراه سپاه کوفه و عمر سعد ، به کربلا آمدند و آنجا به حسین بن علی ع پیوستند و با کوفیان جنگیدند . این تاکتیک نشان‌دهنده کنترل شدید اطراف کوفه و ممانعت‌از پیوستن هواداران به سید الشهدا«ع است ، بگونه‌ای که برای برخی از شیعیان انقلابی ، هیچ راهی نمانده بود ، جز آنکه در پوشش سپاه کوفه ، خود را به خط درگیری رسانده ، به‌امام ملحق شوند .
14-طرز آرایش جبهه و استقرار نیروها و نصب چادرها در کربلا به صورت نعلی‌شکل بود ، تا هم تسلط بر مجموعه مواضع خودی باشد و هم خود در وسط این شکل‌قرار گیرد و هم امکان محاصره شدن توسط سپاه کوفه را سلب کند .

خصوصیات منطقه عملیات در کربلا

به صورت زیر بوده است : (11) -نزدیک رودخانه دجله و فرات-دجله در سمت چپ و فرات در سمت راست کربلا-از نظر آب و هوایی در منطقه خشک و گرم عراق قرار گرفته و در ضلع شمال‌شرقی ، ایران قرار دارد و در جنوب غربی ، حجاز واقع شده است .
-منطقه ، رملی و نیمه جنگلی است .
-در حاشیه نهر علقمه ، نخلستانی قرار دارد .
-دارای تپه ماهور و پستی و بلندیهای بسیار-نهر علقمه از فرات منشعب شده است و در نزدیکی اردوگاه حسینی قرار دارد .
-موسم تابستان با گرمای مخصوص منطقه .
-کربلا در حاشیه فرات و قبرستان یهود قرار گرفته است .
-از نظر اهمیت جغرافیایی ، نقطه کور ، منزوی و فراموش شده ، فاقد هر گونه امتیاز واهمیت ویژه سیاسی ، فرهنگی ، نظامی و اقتصادی است .

(عقب‌نشینی تاکتیکی-در زمان غیر قابل پیش‌بینی)
1-بهره‌گیری از زمین جهت ایجاد جنگ روانی2-انتخاب کمیت زمین برای به دست‌گیری ابتکار عمل در جنگ3-در اختیار گرفتن زمان و سلب آن از دشمن4-ایجاد توازن دفاعی5-تجزیه نیرو و تغییر جهت دشمن به سمت ضعف6-به هم زدن نظم تشکیلاتی و ایجاد تغییر در قرارگاه جنگی دشمن7-سلب اختیار از دشمن و به دست گرفتن ابتکار حرکت8-اخلال در سیستم تصمیم‌گیری فرماندهان نظامی9-عقب‌نشینی تاکتیکی10-به دست گرفتن ابتکار عمل در زمین11-به موضع انفعالی کشیدن دشمن12-استفاده از پوشش طبیعی و تصنعی زمین و بهره‌گیری از آن جهت استتار و اختفاء13-جلوگیری از تمرکز قوا هنگام حمله دشمن و ایجاد فاصله جغرافیایی بین‌فرماندهی ، تدارکات و ارتباطات14-ایجاد شتابزدگی در تصمیم‌گیری نظامی و کندی در عمل دشمن15-سلب هر گونه بهره‌گیری استراتژیک از زمین(از دشمن)
16-افزایش محدودیت در میدان عمل و کاهش شدید میزان کارآیی دشمن17-تعیین هت‌حمله و نوع آرایش جنگی دشمن به وسیله زمین18-به دست گرفتن ابتکار عمل در سازماندهی و تجدید سازمان از لحاظ کمی و کیفی19-تعیین نوع بهره‌وری از زمین برای دشمن(به صورت مطلوب)
20-موضعگیری و آرایش مطلوب در دفع حمله21-احراز آمادگی در هر شرایطی تا هر زمان و سلب آمادگی از دشمن به وسیله زمین22-بدون حرکت و صرف انرژی ، آرایش دشمن را برای چند ساعت به صورت‌جنگ روانی بر هم زد . (13) .

مختصات جبهه جنگی حضرت ابا عبد الله الحسین ع : (14)

1-نام عملیات : هیهات منا الذله2-سال عملیات : 61 هجری قمری3-ماه عملیات : محرم الحرام4-روز عملیات : جمعه دهم محرم5-نوع عملیات(جنگ) : جهاد ابتدایی6-استراتژی حرکت و حمله : افشای چهره نفاق-تشکیل حکومت7-موضع جنگی : دفاعی8-طول جبهه دفاعی(قطر نعل) : 180 متر9-طول محور عملیات : 360 متر10-فاصله خیمه‌ها : 2 متر11-تعداد خیمه‌ها : 60 عدد12-ترکیب کیفیت نیرو : بنی هاشم ، یاران ، زنان ، کودکان13-وضعیت روحی و روانی : عاشقانی حفاظت‌پیشه14-تعداد سواره نظام : 32 نفر15-تعداد پیاده نظام : 40 نفر16-تعداد کل نیروهای رزمی : 72 نفر17-فرمانده کل قوا : سید الشهدا حسین بن علی ع

18-پرچمدار لشکر : ابو الفضل العباس ع

19-فرمانده سمت راست : زهیر بن قین20-فرمانده سمت چپ : حبیب بن مظاهر21-وضعیت تدارکات : محاصره کامل22-وضعیت تجهیزات : کمبود شدید23-وضعیت آب و آذوقه : محاصره(تشنگی-گرسنگی)

24-موقعیت جغرافیایی : قتلگاه25-زمان و ساعت‌شروع حمله : دو ساعت گذشته از روز(8 صبح)

26-رمز عملیات : لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم27-نوع آرایش جنگی : ساعتی-مثلثی-نعلی28-تعداد بر هم زدن آرایش دشمن : در سه مرحله که مرحله چهارم به جنگ تن به تن انجامید29-طول مدت عملیات : 8 ساعت30-پایان عملیات : غروب آفتاب همان روز

مختصات جبهه جنگی یزید بن معاویه

1-نام جنگ و عملیات : بیعت ظالمانه2-استراتژی عملیات : محو کامل اسلام ناب محمدی ص 3-ترکیب کیفیت نیرو : مردان مجهز و آماده4-موقعیت جغرافیایی : استراتژیک‌ترین منطقه5-وضعیت روحی و روانی : در خواب کامل سیاسی6-تعداد سواره نظام : به علت کثرت آنان ، نامعلوم7-تعداد پیاده نظام : به علت کثرت آنان ، نامعلوم8-کل نیروی رزمی : 000/30 نفر9-فرمانده کل لشکر : عمر سعد10-پرچمدار لشکر : درید ، غلام عمر سعد11-فرمانده سواره نظام : عروة بن قیس احمصی12-فرمانده پیاده نظام : شبث بن ربعی13-فرمانده ستون سمت راست : عمرو بن حجاج14-فرمانده ستون سمت چپ : شمر بن ذی الجوشن15-وضعیت تدارکات : سریع ، بموقع ، فوق العاده16-وضعیت تجهیزات : به میزان چند ماه17-وضعیت آب : مسلط بر رود فرات18-وضعیت آذوقه : به میزان چند ماه19-نوع جنگ : تهاجمی20-موازنه قوا : برتری کمی(400 نفر مقابل 1 نفر)

21-خط مشی سیاسی فرهنگی : نفاق22-رمز اول عملیات : لشکر خدا بپا خیزید23-رمز دوم عملیات : پرتاب تیر توسط عمر سعد24-تعداد آرایش : سه عدد25-آرایش اول : مدور ، پله چپ و راست(پیاده سنگین)

26-آرایش دوم : ستون سمت چپ ، سواره سنگین27-آرایش سوم : ستون سمت راست ، سواره سنگین28-تن به تن : خطی ، بسیجی ، عمومی ، سواره 29-رعایت قوانین جنگی : نقض کامل (15) روشهای روانی ، تبلیغی روشهایی که از سوی سید الشهدا«ع در طول نهضت و در روز عاشورا ، و نیز توسطخانواده او به کار گرفته شد ، هم مایه ماندگاری نهضت و مصونیت چهره آن است ، هم‌عامل روحیه‌بخشی به یاران شرکت کننده در آن حماسه ، که امام را با همه هستی یاری‌کردند ، و هم مایه تزلزل در انگیزه سپاه کوفه و موجب ضعف یا رسوایی یا خنثی شدن‌تبلیغات دشمن گشته است ، که به برخی از آنها اشاره می‌شود :

1-«نامشروع دانستن خلافت‌یزید» : امام حسین ع با این موضع ، در افکارهواداران یزید ، ایجاد تزلزل کرد و با امتناع آشکار از بیعت و اعلان آن ، جو سکوت‌را شکست .

2-«شهود صحنه : با همراه بردن زنان و کودکان در سفر کربلا ، به عنوان عاملان ثبت‌وقایع و شاهدان زنده که همه صحنه‌ها را دیده‌اند ، از تحریف و مسخ چهره واقعه‌جلوگیری کرد . به علاوه حضور زنان و کودکان در قافله حسینی ، تاثیر عاطفی و برانگیزنده‌افکار بر ضد امویان در طول سفر داشت ، حتی پس از شهادت و در دوران اسارت .

3-نامه‌نگاری و پیام‌رسانی به بزرگان کوفه و بصره و سران قبایل و اعزام نماینده به‌کوفه و تماس با پایگاه هواداران به عنوان یک کار تشکیلاتی .
4-«سنجش افکار» : محاسبه زمینه اقدام در کوفه ، از راه اعزام مسلم بن عقیل به آنجا وارزیابی وضعیت هواداران و نویسندگان دعوتنامه‌ها و درخواست از مسلم برای گزارش‌دقیق از اوضاع کوفه و میزان تعهد و وفای مردم .
5-«مشروعیت نهضت : آن حضرت ، حرکت‌سیاسی خود بر ضد حکومت را به‌تکلیف شرعی و امر به معروف و نهی از منکر و احیای سنت پیامبر«ص پیوند داد ، تاضمن مشروعیت بخشیدن به قیام خود ، تعریضی به نامشروع بودن خلافت و تعارض آن‌با سنت نبوی داشته باشد .
6-«بهره‌گیری عاطفی : از آنجا که حسین بن علی ع را مردم به عنوان فرزند پیامبر وفاطمه ع می‌شناختند ، وی از این موقعیت و زمینه عاطفی خود در دلها ، چه برای جذب‌نیروی یاری دهنده ، چه برای سلب انگیزه جنگ از دشمن و چه برای افشاگری نسبت به‌ماهیت‌سلطه حاکم استفاده کرد . این شیوه ، هم توسط خود امام ، هم از طریق حضرت‌زینب ، امام سجاد و سایر اهل بیت انجام می‌گرفت . حتی پوشیدن برد ، زره و عمامه‌پیامبر«ص و برگرفتن ذو الفقار و یادآوری خویشاوندی خود با پیامبر خدا نیز ، در تحریک‌عواطف دینی نیروهای دشمن مؤثر بوده و به عنوان یک شیوه تبلیغاتی و روانی قابل توجه‌است .
7-«اتمام حجت : برای بستن راه هر گونه عذر و بهانه و توجیه و تاویل ، آن حضرت‌مکرر اقدام به اتمام حجت کرد ، هم برای بازداشتن دشمن از کشتن او ، هم برای پیوستن‌افراد به جبهه حق . در این اتمام حجت ، گاهی هم تکیه روی حسب و نسب خویش‌می‌کرد . مثلا در خطبه صبح عاشورا ، برای متزلزل ساختن انگیزه دشمن ، بر این نسب تاکیدمی‌شد که : «فانسبونی فانظروا من انا ؟ . . . الست . . . الست . . . » (16) بنگرید که من کیستم ؟ آیامن آن نیستم که . . . اینها هر شبهه‌ای را رفع و دفع می‌کرد و دشمن را خلع سلاح می‌نمود .
8-«آماده سازی : یاران و اهل بیت‌خود را از نظر روانی آماده می‌ساخت که با حادثه‌عاشورا شجاعانه رو به رو شوند و با سخنان و خطابه‌ها ، روحیه شهادت‌طلبی در یاران ، وصبر و تحمل در بستگان ایجاد می‌کرد و هر گونه ابهام در مسیر و هدف و سرانجام رامی‌زدود .
9-«جذب عاطفی : برخوردی که در گرمای نیمروز ، با سپاه تشنه حر داشت و همه راسیراب کرد ، سپس برگزاری نماز جماعت به امامت‌سید الشهدا«ع و اقتدای آنان به‌حضرت ، آنگاه سخنرانی توجیهی و تبیینی برای سپاه دشمن ، در واقع نوعی آمیختن لطف‌و نوازش با روشنگری و تبیین ، نقش مهمی در جذب عاطفی آنان داشت . سرانجام هم‌حر ، به امام

پیوست .
10-«جبران کمیت با کیفیت : گر چه یاران آن حضرت در کربلا اندک بودند ، اما این‌کمیت اندک را ، با کیفیت بالا و روحیه والا در یاران خویش جبران کرد ، چه در سخنان‌طول راه ، چه میثاق شب عاشورا و اعلام ایستادگی یاران تا پای جان و نیز نشان دادن‌جایگاه اصحاب خود در بهشت ، به آن جمع حاضر .
11-«تقویت بعد معنوی : مهلت‌خواهی شب عاشورا و سپری کردن آن شب با انس‌با خدا و تلاوت و عبادت و زمزمه‌هایی که از خیمه‌ها برمی‌خاست ، همه به عنوان عامل‌معنوی و تقویت روحی در شب قبل از عملیات مؤثر بود و یاران در صبح عاشورا بی‌تاب‌شهادت بودند و شوخی می‌کردند و میان خود و بهشت ، فاصله‌ای جز تحمل ضربت‌شمشیرها نمی‌دیدند .
12-«خطابه با دشمن : در عاشورا ، استفاده از صدای بلند و رسا و القای خطابه‌های‌مهم خطاب به نیروهای دشمن ، آن هم در میدان کربلا و توسط خود امام و یاران‌برگزیده‌اش ، نوعی اتمام حجت و سخن آخر بود ، برای ایجاد تزلزل در دشمن و بستن راه‌توجیه در آینده و تلاش جهت بیدار ساختن وجدانهای خفته .
13-«رجز» : استفاده از رجزهای حماسی توسط امام و یارانش در درگیریهای تن به‌تن یا عمومی . خواندن رجز ، هم رزمنده را تقویت روحی می‌کرد ، هم دشمن را تحقیرمی‌نمود و هم مبین انگیزه و اندیشه و ایمان جنگجوی حسینی بود .
14-«افشاگریهای اسرا» : پس از عاشورا ، اسیران اهل بیت ع ، از تجمعهای مردمی درکوفه ، مجلس ابن زیاد ، شام ، دمشق ، حتی مجلس یزید ، استفاده کرده ، پیام خون شهدا رامی‌رساندند ، ضمن معرفی خود و امام حسین ع ، بر ضد حکام افشاگری می‌کردند . این‌شیوه را ، چه در خطبه‌ها و چه در سخنانی که در برخوردهای متفرقه ابراز می‌شد ، به کارمی‌گرفتند .
15-«مجالس یاد» : اهل بیت ، پس از بازگشت از سفر کربلا به مدینه ، مجالس عزا وسوگواری برپاداشتند و پیوسته از حادثه عاشورا و فجایع سپاه کوفه یاد می‌کردند .
بارزترین آنها یاد کردن امام سجاد«ع از حسین و شهادت او با لب تشنه بود ، هنگام‌نوشیدن آب ، یا دیدن صحنه ذبح گوسفند .
16-«فرهنگ گریه و نوحه : امامان شیعه تاکید فراوان کردند که مظلومیت اهل بیت وحادثه عاشورا همواره یاد شود و زنده بماند . این فرهنگ یاد و یادآوری در قالب مفاهیمی‌همچون : گریه ، نوحه‌خوانی ، مرثیه سرودن ، زیارت ، تربت‌سید الشهدا«ع ، کام‌گیری با آب‌فرات و تربت ، یاد کردن از

عطش حسین هنگام آب نوشیدن ، برگزاری مجالس عزاداری‌برای اهل بیت و . . . شکل گرفت . این فرهنگ ، تاکنون هم سبب زنده ماندن و جاودانه شدن‌آن حماسه گشته است . در مجموع حرکت عاشورا ، چه از بعد نظری و چه عملی ، روشها و محورهایی موردتوجه قرار گرفته است تا :
-پیام نهضت به همه رسانده شود-در دراز مدت ، منافقان نفوذی در تشکیلات حکومتی و پستهای کلیدی معرفی وافشا گردند-امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح فساد اجتماعی ، زنده شود-راه مبارزه سیاسی فرهنگی برای نسلهای آینده ترسیم گردد«سنت احیاگری نسبت به حادثه کربلا نیز از سوی امامان شیعه و پیروان عاشورا ، درطول تاریخ شیعه ، آن پیامها را مطرح ساخته و آن حماسه را زنده نگهداشته و عظیمترین‌عامل برانگیزنده ، وحدت‌بخش ، راهنما و جهت‌ده را پدید آورده است . اوجگیری روحیه‌شهادت‌طلبی و افزایش شناخت و آگاهی سیاسی و به وحدت رسیدن نیروهای معتقد به‌ولایت و رهبری ائمه ، از آثار این تحول است .

پی نوشتها

1-کامل ، ابن اثیر ، ج 2 ، ص 530 ، مقتل الحسین ، خوارزمی ، ج 1 ، ص 182 .
2-مقتل الحسین ، خوارزمی ، ج 1 ، ص 183 .
3-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 329 ، اعیان الشیعه ، ج 1 ، ص 588 .
4-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 46 ، موسوعة کلمات الامام الحسین ، ص 324 .
5-تاریخ طبری ، ج 4 ، ص 289 ، حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 59 ، کامل ، ابن اثیر ، ج 2 ، ص 547 .
6-کامل ، ابن اثیر ، ج 2 ، ص 549 .
7-مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 4 ، ص 99 ، کامل ، ابن اثیر ، ج 2 ، ص 560 .
8-همان .
9-همان ، ص 566 .
10-همان ، ص 572 .
11-برگرفته از جزوه تشکیلات توحیدی عاشورا» ، فاطمی‌پناه ، ص 24 .
12-همان ، ص 27 .
13-صاحب طرح ، بر اساس نقشه عملیاتی و ترسیم صحنه و مستندات تاریخی ، نکات فوق را تشریح می‌کند .
14-همان ، ص 25 .
15-پایان نقل از جزوه پیشین .
16-کامل ، ابن اثیر ، ج 2 ، ص 561 .

خود را به گریه زدن ، خود را گریان نشان دادن ، خود را شبیه گریه‌کننده ساختن ، حالت‌گریه به خود گرفتن . در راه احیای عاشورا و سوگواری بر عزای حسین ع ، هم گریستن ، هم گریاندن و هم حالت گریه داشتن ثواب دارد . حتی اگر کسی نگرید یا گریه‌اش نیاید ، گرفتن این حالت ، هم در خود شخص حالت اندوه و تحسر ایجاد می‌کند ، هم به مجلس‌عزا ، چهره و رنگ غم می‌بخشد . تباکی ، همسویی با داغداران سوگ عاشوراست و مثل‌گریستن و گریاندن است . در حدیث امام صادق ع است : «من انشد فی الحسین شعرافتباکی فله الجنة (1) هر که در باره حسین ، شعری بگوید و تباکی کند ، بهشت برای اوست .

در حدیثی هم که سید بن طاووس نقل کرده ، چنین است : «من تباکی فله الجنة (2) و درحدیث قدسی آمده است : «یا موسی ! ما من عبد من عبیدی فی ذلک الزمان بکی او تباکی‌و تعزی علی ولد المصطفی الا و کانت له الجنة ثابتا فیها» (3) ای موسی هر یک از بندگانم که‌در زمان شهادت فرزند مصطفی ص گریه کند یا حالت گریه به خود گیرد و بر مصیبت‌سبط پیامبر تعزیت گوید ، همواره در بهشت‌خواهد بود .

البته غیر از تباکی در مصیبت ابا عبد الله الحسین ع ، حالت گریه به خود گرفتن درمناجات و دعا و از خوف خدا نیز مطلوب است و این از نمونه‌های روانی تاثیر ظاهر درباطن است . رسول خدا«ص در این زمینه به ابوذر غفاری فرمود : «یا اباذر ! من استطاع ان‌یبکی فلیبک ، و من لم یستطع فلیشعر قلبه الحزن و لیتباک ، ان القلب القاسی بعید من‌الله (4) هر که می‌تواند گریه کند ، پس بگرید و هر که نتواند ، پس در دل خویش حزن قراردهد و تباکی کند ، همانا قلب قساوت گرفته ، از خداوند دور است . امام صادق ع در باره‌گریه بر گناه خویش و از خوف خدا می‌فرماید : «ان لم یجئک البکاء فتباک ، فان خرج‌منک مثل راس الذباب فبخ بخ (5) اگر گریه‌ات نمی‌آید ، خود را به حالت گریه درآور ، پس‌اگر به اندازه سر مگسی اشک بیرون آمد ، پس مرحبا به تو .

1-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 282 .

2-همان ، ص 288 .

3-مستدرک سفینة البحار ، نمازی شاهرودی ، ج 7 ، ص 235 .

4-مکارم الاخلاق ، طبرسی ، ص 462 ، بحار الانوار ، ج 74 ، ص 79 .

5-بحار الانوار ، ج 90 ، ص 344 .

تحریفهای عاشورا

نهضت عاشورایی امام حسین ع ، با انگیزه امر به معروف و نهی از منکر و برای نجات‌اسلام و مبارزه با طغیان بود . اهداف و آرمانهای مقدس ، چهره‌های متعالی و درخشان وانگیزه‌هایی اجتماعی و سیاسی داشت . آن همه تشویق برای گریه بر سید الشهدا وعزاداری برای سید مظلومان نیز ، برای زنده نگهداشتن این مکتب جهاد و شهادت و حفظارزشها بود . متاسفانه در طول تاریخ ، تحریفهایی چه در انگیزه‌ها و اهداف ، چه درچهره‌های حماسه‌ساز و چه در برنامه‌های مربوط به عاشورا انجام شد .
تحریفهای عاشورا ، برخی به محتوا»بر می‌گردد ، برخی به شکل و برخی به افراد» .
کتابهایی که به عنوان مقتل نوشته شد و روضه‌هایی که برای عاشورا گفته و خوانده شد ، گاهی چون با انگیزه گریاندن مستمعین بود ، آمیخته به مطالب ضعیف ، غیر مستند و احیانادروغ گشت . علاقه‌ای که به چهره‌های عاشورایی وجود داشت ، سبب شد در حوادث آن‌حماسه ، غلوها و مبالغه‌هایی نقل شود که غیر عقلی و باور نکردنی است . آمار و ارقام‌کشته‌ها و برخی حوادثی که بظاهر غم‌انگیز و سوزناک بود ، بر اصل واقعه افزوده شد .
انگیزه آن حماسه اجتماعی و خونین نیز ، گاهی تا حد«کشته شدن برای شفاعت ازگنهکاران امت تنزل یافت . نوع برخوردهای امام حسین ع ، زینب و امام سجاد«ع وکودکان و اهل بیت ، گاهی به صورت عجز و لابه و ذلت و حقارت در برابر فاسقانی چون‌یزید و عمر سعد و ابن زیاد و شمر و . . . در آمد و خواسته بزرگ امام در این میدان حماسه ، که رد بیعت با حکومت جور بود ، به درخواست جرعه‌ای آب برای لب عطشان خویش یاگلوی خشک علی اصغر در آمد .
در روضه‌هایی که خوانده می‌شد و تعزیه‌هایی که برپا می‌گشت و شعرها و نوحه‌هایی‌که سروده و اجرا می‌شد ، از زینب و امام سجاد و مسلم بن عقیل و سکینه و . . . چهره‌هایی‌ارائه گشت که با روح بلند و عزتمند و بزرگوار آن خاندان شرف و کرامت ، ناسازگار بود .
حتی خصومت دیرین امویان با اساس دین و وحی و نبوت ، به دشمنی شخصی‌حسین ع و یزید تبدیل شد . رسالت‌یاری رساندن به جبهه گسترده حسینی در طول‌تاریخ ، تنها به سطح گریستن بر تشنگی و مظلومیت آل عبا پایین آمد و بیش از روضه‌فکر امام حسین ع ، روضه جسم پاره پاره او و بیش از پیام خونین سید الشهدا ، حلقوم‌بریده ابا عبد الله مطرح شد .
حتی مبارزه دشمنان با اصل اقامه عزا برای سالار شهیدان(که‌بی‌ثمر

بود)تبدیل شد به آزادی مراسم و ترویج‌شعائر ، ولی همراه با مسخ حقیقت عاشوراو فلسفه قیام کربلا ، که اینگونه برنامه‌ها ، هیچ تعارضی با سلطه ستم و فسق نداشته باشد واین بزرگترین تحریف محتوایی عاشورا بود . در حالی که در تاریخ شیعه ، قیام توابین ، پس‌از گریه بر مزار شهدای کربلا و یاد مظلومیت امام حسین ع شکل گرفت و شیعیان درسرزمین کربلا و با الهام از عاشورا ، به رهبری سلیمان بن صرد ، قیامی را شکل وسازماندهی دادند . و عاشورا ، تکلیف‌آور برای هر مسلمان بود ، نه آنکه امام ، یک وظیفه‌خاص و دستور خصوصی داشته باشد .
اعتقاد به شفاعت‌سید الشهدا و نیز ثوابهای فراوان برای اشک ریختن بر آن حضرت وهمچنین نتایج ارزشمند محبت و ولایت اهل بیت ع ، همه صحیح است ، اما این مسائل‌بگونه‌ای یکجانبه طرح شد که بسیاری از علاقه‌مندان اهل بیت ، تعارضی میان گریستن برحسین ع و ارتکاب فسق و فجور و زیر پا نهادن حق الناس و ترک وظایف ندانند وامیدشان به حسین ع باشد ، هر چند که غرق گناه باشند ! امام سجاد«ع که همان روح‌حسینی و شجاعت علوی را داشت و در عاشورا به مصلحت الهی بیمار بود و توان جنگیدن نداشت ، در پی همین تلقینات تحریف شده ، به امام بیمار»شهرت یافت و دراذهان عموم ، به صورت مردی لاغر ، رنگ پریده ، بی‌حال و زرد چهره و عصا به دست‌جلوه کرد . حتی قضایایی بی‌اساس ، همچون حجله عروسی قاسم نوجوان در شب‌عاشورا ، به عنوان دستمایه اشگ گرفتن از اهل عزا ، به مرثیه‌ها و مقتلها راه یافت وقضایایی به نام رؤیا و خواب(راست‌یا دروغ)باب شد و دهان به دهان و سینه به سینه‌نقل گشت و بتدریج ، حالت‌یک امر مسلم و قطعی یافت . آنچه وظیفه آگاهان ودست‌اندرکاران است ، هم تبیین صحیح قیام حسینی ، هم ارائه مقتل و روضه صحیح ومستند ، هم جلوگیری از خواندن مرثیه‌های دروغ و مرثیه‌خوانان ناصالح و مداحان کاسب‌و واعظان بیسواد و بی‌مطالعه است .
در یکی دو دهه اخیر ، هم کتابهای ارزشمندی درتحلیل ماهیت و اهداف قیام حسینی تالیف شده ، هم اشعار با محتوا و منطبق با روح‌عاشورا سروده شده است و هم برخی از این تحریفهای لفظی و محتوایی بازگو و معرفی‌شده است . (1) الهامی که در انقلاب اسلامی ایران و در جبهه‌های دفاع مقدس ، از عاشورا و کربلاگرفته شد ، بهترین استفاده از چهره تحریف نشده عاشوراست . و اگر شیعه بتواند«مکتب‌عاشورا»را آنگونه که هست و بوده ، به جهانیان معرفی کند ، بی‌شک منبع الهام همه‌آزادیخواهان مبارزی خواهد شد که در پی الگوی راستین برای انقلاب و مبارزه با ستم‌اند .
1-مطالعه کتاب سودمند حماسه حسینی(3 جلد)از شهید مطهری در این زمینه‌ها توصیه می‌شود . همچنین مواردمتعددی از نقلهای دروغ و حوادث

بی‌اساس را که در زبان مرثیه‌خوانان و در شعر و نثر مرثیه در باره حوادث‌کربلاست ، در کتاب لؤلؤ و مرجان و در فصل لزوم پرهیز از دروغ و رعایت صدق در سخن ، تالیف محدث نوری می‌توان خواند . همچنین کتاب ستودگان و ستایشگران که مجموعه‌ای از ارشادهای آیةا . . . خامنه‌ای در باره بایدها ونبایدها در امر مداحان و مرثیه‌خوانان است ، خواندنی است ، نشر«حوزه هنری . نیز ، ر . ک : «التنزیه لاعمال الشیعه ، سید محسن امین ، (خلاصه‌ای از آن در«اعیان الشیعه ، ج 10 ، ص 373 به بعد آمده است) ، «اکسیر السعادة فی اسرارالشهادة ، سید عبد الحسین لاری ، «الایات البینات فی قمع البدع و الضلالات ، کاشف الغطاء ، مقاله امام خمینی ، احیاءو اصلاح شعائر حسینی ، سید جواد ورعی ، (ویژه‌نامه روزنامه جمهوری اسلامی با نام عاشورا و امام خمینی ، خرداد74) .

تخریب قبر امام حسین ع

الهام‌بخشی تربت‌خونین سید الشهدا«ع در راه مبارزه با ستم ، سبب شد که شیعه ، همواره مرقد آن شهید را تکریم و بر گرد آن تجمع کند . توصیه‌های اکید ائمه نیز نسبت به‌زیارت قبر امام حسین ع این شور و الهام را می‌افزود . همین سبب شد که حکام ستمگرهمواره احساس خطر کنند و این کانون را از هم بپاشند . از دوران بنی امیه که زیارت آن‌حضرت ، ممنوع و تحت کنترل بود ، تا زمان هارون الرشید که حتی درخت‌سدری را که‌سایه‌بان زائران بود قطع کردند (1) ، تا زمان متوکل عباسی که اوج آن سختگیریها و ممانعتهابود ، تا زمان استیلای وهابیون و غارت کربلا و تخریب حرم حسینی ، همه و همه گویای‌وحشت دشمنان حق و اهل بیت ، از جلوه‌گری این خورشیدهای تابان بود .
متوکل عباسی ، پاسگاهی در نزدیکی کربلا زده و به افراد خویش فرمان اکید داده بودکه : هر کس را دیدید قصد زیارت حسین را دارد ، بکشید . (2) به امر متوکل ، هفده بار قبرحسین ع را خراب کردند . (3) در یکی از این نوبتها ، «دیزج یهودی را مامور تغییر و تبدیل‌و تخریب قبر مطهر کرد . او نیز با غلامان خویش سراغ قبر رفت و حتی قبر را شکافت و به‌حصیری که پیکر امام در آن بود برخورد کرد که از آن بوی مشک می‌آمد . دوباره خاک‌روی آن ریختند و آب بستند و آن زمین را می‌خواستند با گاو ، شخم بزنند که گاوهاپیشروی نمی‌کردند . (4) هارون الرشید نیز یک بار به والی کوفه فرمان داد تا قبر حسین بن‌علی ع را خراب کند . اطراف آن را عمارتها ساخته و زمینهایش را زیر کشت و زراعت‌بردند . (5) به متوکل خبر دادند که مردم در سرزمین نینوا»برای زیارت قبر حسین ع جمع‌می‌شوند و از این رهگذر ، جمعیت انبوهی پدید می‌آید و کانون خطری تشکیل می‌شود .
متوکل به یکی از فرماندهان ارتش خود در معیت تعدادی از لشگریان ماموریت داد تامرقد مطهر را بشکافند و مردم را متفرق ساخته ، از تجمع بر سر قبر آن حضرت و زیارت‌قبر او جلوگیری کنند . او هم طبق دستور ، مردم را از پیرامون قبر پراکنده ساخت . این حادثه‌در سال 237 هجری بود . ولی مردم در موسم زیارت ، باز هم تجمع کرده ، علیه او شورش‌کردند و بی‌باکانه به ماموران خلیفه گفتند : اگر تا آخرین نفر هم کشته شویم ، دست برنمی‌داریم . و بازماندگان ما به زیارت خواهند آمد . وقتی حادثه به متوکل گزارش شد ، به‌آن فرمانده نوشت که دست از مردم بردارد و به کوفه بازگردد و چنین وانمود کند که‌مسافرتش به کوفه در رابطه با مصالح مردم بوده . . . تا اینکه در سال 247 باز تجمع مردم‌زیاد شد . به نحوی که

در آن محل ، بازاری درست‌شد . مجددا بنای سخت‌گیری گذاشتند . (6) روز به روز بر زائران افزوده می‌شد ، متوکل سرداری فرستاد و میان مردم اعلام کردند که‌ذمه خلیفه از کسی که به زیارت کربلا رود بیزار است . باز هم آن منطقه را ویران کردند وآب بستند و شخم زدند و قبر را شکافتند . (7) اینگونه برخوردها و جفاها ، همه برای پراکندن‌مردم از گرد این کانون حرارت و شوق بود ، اما کمترین نتیجه‌ای نمی‌گرفتند و بر شوق‌مردم افزوده می‌شد . «بهای وصل تو گر جان بود ، خریدارم . کربلا ، سنگر مقاومت‌می‌گشت و کعبه اهل حقیقت و ولا .
آری . . . «زیارت این خاک است که توده مردم را یاری می‌دهد تا به انقلاب حسین ع وبه جهاد و مبارزه او علیه ظلم بیندیشند و به رسوا کردن دستگاه حاکم بنشینند . چنین است‌که این خاک-خاک کربلا-سمبل و شعار می‌شود و طواف آرامگاه حسین ، با صد طواف‌کعبه مقابل می‌شود و حتی بر آن ترجیح می‌یابد» . (8) وهابیان نیز در سال 1216 ه . ق . به کربلا حمله کردند و این تهاجمها ، ده سال ادامه‌داشت . هم شهر را غارت و هم مردم را قتل عام و هم قبر مطهر را خراب کردند . یک بارهم امیر مسعود»در سال 1225 با سپاهی متشکل از 20 هزار جنگجوی وهابی به نجف واز آنجا به کربلا تاختند . (9) در عصر حاضر نیز ، حکومت بعثی عراق ، برای در هم کوبیدن حرکت انقلابی شیعیان‌این سرزمین ، در سال 1370 ش . با انواع سلاحها مردم را در نجف و کربلا به خاک و خون‌کشید و با توپخانه ، گنبد و بارگاه امام حسین ع را مورد هجوم قرار داد . و این پس از قیام‌مردمی بر ضد حکومت صدام بود که شهر نجف و کربلا را به تصرف در آوردند و رژیم‌عراق ، برای باز پس‌گیری آنها از دست انقلابیون ، با خشونت تمام وارد میدان شد وساختمان حرم امیر المؤمنین و سید الشهدا و حضرت ابا الفضل علیهم السلام و گنبد و دربهاو ضریح ، آسیب دید . این جنایتها سبب شد رهبر انقلاب اسلامی ، آیة ا . . . خامنه‌ای طی‌اطلاعیه‌ای ضمن محکوم کردن تجاوزات رژیم بعث عراق به حرمها و شهرهای مقدس ، روز پنجشنبه 8 ذی قعده 1411 ق . برابر با دوم خرداد 1370 ش . را عزای عمومی اعلام‌کرده ، به سوگ بنشیند . (10) در بخشی از این اطلاعیه آمده است : « . . . با یورش وحشیانه به‌نجف و کربلا ، آن کردند که قلم از شرح آن عاجز است و بر عتبات عالیات و مسلمانان ومردم عراق و حوزه‌های علمیه ، آن روا داشتند که طواغیت‌ستمگر و خون آشام بنی امیه وبنی عباس هم روا نداشته بودند و چنان ضایعه و جراحتی بر قلب دوستان اهل بیت واردکردند که سنگینی آن را با هیچ فاجعه‌ای در این زمان ، نتوان قیاس کرد . «هیجوا احزان یوم‌الطفوف . . . » . (11)
1-تاریخ الشیعه ، مظفری . ص 89 ، بحار الانوار ، ج 45 ، ص 398 .
2-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 404 .

3-همان ، ص 410 ، تتمة المنتهی ، ص 241 .
4-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 394 .
5-تتمة المنتهی ، ص 240
6-اعیان الشیعه ، ج 1 ، ص 628 ، تراث کربلا ، ص 34(با اختلاف در عبارات) .
7-تتمة المنتهی ، ص 241 .
8-مجموعه آثار ، شریعتی ، ج 7(شیعه)ص 20 .
9-برای آشنایی با فتنه‌ها و تهاجمات وهابیها به اعتاب مقدسه ، از جمله ر . ک : «کشف الارتیاب ، سید محسن امین ، «اعیان الشیعه ، ج 1 ، ص 628 ، «تراث کربلا» ، سلمان هادی الطعمه ، ص 262 ، «موسوعة العتبات المقدسه ، کربلا ، جزء 1 ، ص 201 ، «فرقه وهابی ، محمد حسین قزوینی ، «تاریخ کربلا»عبد الجواد کلیددار ، ص 234 .
10-روزنامه‌های 31 اردیبهشت 1370 .
11-قضایای درگیریها در نجف و کربلا و حمله رژیم بعث به حرمهای مطهر ، در اخبار و گزارشهای مطبوعات‌اردیبهشت 1370 درج شده است . از جمله ر . ک : «مروری اجمالی بر تاریخ سیاسی کربلا»انتشارات سازمان تبلیغات‌اسلامی . نیز : «سیمای کربلا» ، محمد صحتی .

تربت

خاک . خاک قبر امام حسین ع . تربت به معنای مقبره هم آمده است . در فارسی هم رفتن سر خاک به معنای زیارت قبر است . خداوند ، به پاس فداکاری عظیم امام‌حسین ع و شهادتش در راه احیای دین ، آثار ویژه و احکام خاصی در تربت مقدس‌سید الشهدا و خاک کربلا قرار داده است . تربت‌خونین کربلا که در برگیرنده آن پیکر پاک‌است ، الهام بخش فداکاری و عظمت و یادآور جان باختن در راه ارزشهای الهی است . ازاین رو ، هم سجده بر آن تربت مستحب است ، هم ذکر گفتن با تسبیح تربت ، فضیلت بسیاردارد ، هم شفا دهنده بیماری است ، هم شایسته است که هنگام دفن میت ، اندکی تربت‌همراه او گذاشته شود یا با حنوط مخلوط شود ، هم دفن شدن در کربلا ثواب دارد و ایمنی‌از عذاب می‌آورد و هم نجس ساختن آن حرام است و اگر در بیت الخلا بیفتد باید از آنجاپرهیز کرد یا از آنجا در آورد و احکام و آثار دیگر که در فقه مطرح است (1) .
رسول خدا«ص مقداری تربت کربلا به ام سلمه داد و فرمود : هر گاه دیدی این‌خاک ، تبدیل به خون شد ، بدان که حسین ع کشته شده است . (2) گر چه خوردن خاک ، حرام است ، اما خوردن اندکی از خاک قبر سید الشهدا به نیت‌شفاگرفتن(استشفاء)جایز ، بلکه مؤکد است و آداب و حدودی دارد . (3) امام رضا«ع فرمود :
«کل طین حرام کالمیتة و الدم و ما اهل لغیر الله به ، ما خلاطین قبر الحسین ع فانه شفاء من‌کل داء» (4) هر خاکی حرام است ، مثل مردار ، خون و ذبح شده بی‌نام خدا ، مگر خاک قبرحسین ع که درمان هر درد است . امام صادق ع فرمود : «فی طین قبر الحسین شفاء من‌کل داء و هو الدواء الاکبر» . (5) در خاک قبر حسین ع شفای هر درد است و آن دوای‌بزرگتر است . روایت است که از فضیلتهای ویژه حسین بن علی ع این است : «الشفاء فی‌تربته و الاجابة تحت قبته و الائمة من ذریته . (6) امام صادق ع دستمال زردی داشت که در آن تربت‌حضرت سید الشهدا بود . وقت‌نماز که می‌شد همان تربت را در موضع سجودش می‌ریخت و بر آن سجده می‌کرد . (7) و نیزآن حضرت فرمود : «السجود علی تربة الحسین یخرق الحجب السبع . (8) سجده بر تربت‌حسینی ، حجابهای هفتگانه را کنار می‌زند . همچنین روایت‌شده است که امام صادق ع جز بر تربت‌سید الشهدا سجده نمی‌کرد ، به عنوان فروتنی و تواضع در برابر خداوند : «کان‌الصادق لا یسجد الا علی تربة الحسین تذللا لله و استکانة الیه . (9) نسبت به برداشتن کام‌نوزادان با تربت کربلا نیز احادیث فراوانی است ، از جمله از امام صادق ع روایت است‌که : «حنکوا اولادکم بتربة الحسین فانها

امان . (10) کام فرزندان خود را با تربت‌حسین ع بردارید ، که این تربت ، امان است . در سنتهای چاووش‌خوانی ، اشاره به سیب بهشتی (11) وبوی سیب از تربت امام حسین ع می‌کردند و می‌خواندند : (بوی سیب) .
ز تربت‌شهدا بوی سیب می‌آید
ز طوس ، بوی رضای غریب می‌آید
آنچه به تربت‌سید الشهدا قداست و کرامت بخشیده ، همان خون حسین ع و شهادت‌ثار الله است که الهام‌بخش حریت و رادمردی و فداکاری در راه خداست . به تعبیر امام‌خمینی قدس سره : «همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت ، مزار عاشقان و عارفان ودلسوختگان و دار الشفای آزادگان خواهد بود . » (12) به همین جهات ، هم شفاخواهی ازتربت‌سید الشهدا«ع وهم شفایابی در آستانه و حرم حسینی جزء فرهنگ شیعه و مستندبه روایات است .
شهادت ، خاک را بوییدنی کرد
شهادت ، سنگ را بوسیدنی کرد
علامه امینی ره می‌نویسد : «آیا بهتر آن نیست که سجده‌گاه ، از خاکی قرار داده شود که‌در آن ، چشمه‌های خونی جوشیده است که رنگ خدایی داشته است ؟ تربتی آمیخته باخون کسی که خداوند ، او را پاک قرار داده و محبت او را اجر رسالت محمدی ص قرارداده است ؟ خاکی که با خون سرور جوانان بهشت و ودیعه محبوب پیامبر و خدا عجین‌گشته است ؟ . . . » (13) چه رازی در«تربت کربلا»نهفته است ؟ تربت کربلا ، خاکی آمیخته با«خون خدا»ست‌و شگفت نیست که خون ، به خاک ، اعتبار بخشد و شهادت ، در زمین و در و دیوار ، آبرو وقداست بیافریند و خاک کربلا ، مهر نماز عارفان گردد و در سجاده ، عطر شهادت از تربت‌حسین ع به مشام عاشقان برسد و شفابخش دردها شود . درس گرفتن از تربت و فرات ، تنها در مکتب زیارت میسر است و سخن خاک را با دل ، تنها گوش حسینیان کربلایی‌می‌شنود . « . . . در آنجا تربتی است ، گویا معدن مغناطیس ، که افراد عاشق را که قابل‌جذب‌اند ، مانند ذرات کوچک آهن ، به سوی خود جذب می‌کند . آنجا مضجع مقدس‌سرباز فداکاری است که رؤسای جمهور و پادشاهان ، قبل از آنکه رسم سرباز گمنام ونهادن دسته‌گل معمول گردد ، عصاره گل ، بهترین عطر را آوردند و بوسیدند و بوییدند وپاشیدند و آرزوی این کردند که کاش در برابرش جنگیده و اسلام را یاری می‌کردند وکشته می‌شدند . (14) شهید مطهری می‌نویسد : « . . . تو که خدا را عبادت می‌کنی ، سر بر روی هر خاکی‌بگذاری نمازت درست است ، ولی اگر سر بر روی آن خاکی بگذاری که تماس کوچکی ، قرابت کوچکی ، همسایگی کوچکی با شهید دارد و بوی شهید می‌دهد ، اجر و ثواب توصد برابر می‌شود . » (15) در کربلا ، خاندان معینی بودند که متصدی

تهیه مهر و تسبیح از تربت‌سید الشهدا بودند و همه ساله مبلغ هنگفتی به والی بغداد می‌پرداختند تا همچنان از این‌امتیاز برخوردار باشند . (16)

1-برای توضیح بیشتر ر . ک : «دائره المعارف تشیع ، ج 4 ، ص 25 .

2-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 122 و 463 .

3-همان ، ج 2 ، ص 103 .

4-همان .

5-من لا یحضره الفقیه ، ج 2 ، ص 599(چاپ جامعه مدرسین) ، المزار ، شیخ مفید ، ص 143 .

6-مناقب ، ج 4 ، ص 82 .

7-منتخب التواریخ ، ص 298 .

8-بحار الانوار ، ج 82 ، ص 153 و 334 .

9-همان ، ص 158 حدیث 25 .

10-وسائل الشیعه ، ج 10 ، ص 410 ، روایات تربت را از جمله در وسائل الشیعه ، ج 10 ، ص 408 تا 420 و ج 3 ، ص 607 ، المزار ، شیخ مفید ، ص 143 و نیز بحار الانوار ، ج 98 ، ص 118 ملاحظه فرمایید .

11-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 124 .

12-صحیفه نور ، ج 20 ، ص 239 .

13-سیرتنا و سنتنا ، علامه امینی ، ص 166 . در بحث تربت امام و الهامهای قرآن از جمله ر . ک : مجله پیام انقلاب ، شماره‌های 147 و 148(سال 1364) .

14-اولین دانشگاه و آخرین پیامبر ، شهید پاک‌نژاد ، ج 2 ، ص 43 .

15-شهید(ضمیمه قیام و انقلاب مهدی) ، ص 127 . در زمینه تربت‌حسینی ، از جمله ر . ک : «الارض و التربة الحسینیه ، شیخ محمد حسین کاشف الغطاء .

16-موسوعة العتبات المقدسه ، ج 8 ، ص 289 .

تسبیح تربت

تربت‌سید الشهدا«ع ، به خاطر قداست و فضیلت و الهام‌بخشی ، هم مورد سجود قرارمی‌گیرد ، هم از آن تسبیح برای ذکر گفتن تهیه می‌شود ، هم کام نوزاد را بر می‌دارند ، هم‌همراه میت به صورت حنوط ، به کار می‌رود . خاکی که مدفن یک شهید است ، انتقال‌دهنده فرهنگ شهادت و الهام‌بخش شجاعت و ایمان است و تسبیحی که با چنین تربتی‌گفته شود ، اجر مضاعف دارد . از امام صادق ع احادیثی در فضیلت تسبیح تربت‌سید الشهدا روایت‌شده است . (1) حضرت زهرا«ع از تربت‌حمزه سید الشهدا ، تسبیحی ساخته و به نخ کرده بود و با آن ، ذکر تسبیحات می‌گفت ، مردم هم چنان کردند . چون حسین ع شهید شد ، به خاطر مزیت‌و فضیلت تربت او ، این کار در باره تربت قبر آن امام شهید انجام گرفت . (2) پیش از تسبیح‌گلی ، حضرت زهرا تسبیحی داشت از نخ پشمین که به آن گرههای متعدد زده بود و آن را می‌گرداند و تسبیح و تکبیر می‌گفت ، تا آنکه حضرت حمزه در جنگ احد به شهادت‌رسید . آنگاه از تربت او تسبیحی ساخت . رسم مردم بر این جاری شد تا آنکه پس ازشهادت امام حسین ، از تربت قبر او تسبیح فراهم می‌کردند :
«فلما قتل الحسین صلوات الله علیه عدل بالامر الیه فاستعملوا تربته لما فیه من الفضل والمزیه . » (3) دو حدیث در فضیلت تسبیح تربت : امام صادق ع فرمود : «من کانت معه سبحة من‌طین قبر الحسین علیه السلام کتب مسبحا و ان لم یسبح بها» (4) هر که تسبیحی از تربت قبرحسین ع داشته باشد ، تسبیحگوی نوشته می‌شود ، هر چند با آن تسبیح نگوید . امام‌کاظم ع فرمود : «لا یستغنی شیعتنا عن اربع : . . . و سبحة من طین قبر الحسین فیها ثلاث وثلاثون حبة . . . » (5) شیعه ما از چهار چیز بی‌نیاز نیست : . . . یکی هم تسبیحی با 33 دانه از خاک‌قبر امام حسین علیه السلام . (6) تسبیح تربت ، قصیده‌ای صد بیتی است و واژه‌هایش همه عاشورایی ، که دانه‌هایش‌همراه ذاکر ، ذکر می‌گوید و عطر شهادت را می‌پراکند . کربلائیان با مضمون این قصیده‌مقدس همنوایی می‌کنند و با ترکیبات آن که الله اکبر ، الحمد لله و سبحان الله است ، آشنا ومانوسند . دانه‌های تسبیح تربت ، گوهرهایی است که از خاک کوی عشق گرفته می‌شده واز آن نوری تا ملکوت خدا متصاعد می‌شود . دلهای دریایی ، گوهر تربت را در ساحل‌عشق ، با«اشک شستشو می‌دهند ، و از زمزم دیدگان بر آن می‌بارند . این است رمز جلوه وجلای همیشگی تربت‌حسین ! و همین است راز برتری تسبیح تربت ، بر دانه‌های‌یاقوت و عقیق و فیروزه و زبرجد و الماس ! تسبیح تربت ، ترکیبی کربلایی دارد و آهنگی‌زهرایی و

مفاهیمش هدیه خداوند به فاطمه است . منظومه‌ای رمزی از قداست وفداکاری و عشق و خلوص است . چه اکسیر شگفتی در خاک مزار حسین ع نهفته است ، فضیلت‌بخش خاک بر گوهر !

1-بحار الانوار ، ج 98 ، ص 133 .

2-همان ، المزار ، شیخ مفید(چاپ کنگره شیخ مفید ، 1413 ق)ص 150 .

3-همان ، ج 82 ، ص 333 .

4-همان ، ص 340 .

5-همان . در«المزار»شیخ مفید ، ص 152 ، عدد سی و چهار دانه آمده است .

6-برای آگاهی از تاریخچه تسبیح و تسبیح تربت و آداب آن ر . ک : «دایرة المعارف تشیع ، ج 4 ، ص 205 .

تعزیه

مقدمه

تعزیه و تعزیت ، هم به معنای تسلیت گفتن به یک داغدار از مصیبت است ، هم به‌معنای اجرای نوعی نمایش مذهبی به یاد حادثه عاشورا که شبیه‌خوانی هم گفته‌می‌شود . اما توضیح هر یک :

تسلیت‌گویی

اصل تسلیت‌گویی به خاطر مصیبتی که بر کسی وارد شده ، در اسلام مستحب است .
رسول خدا«ص فرمود : «من عزی مصابا فله مثل اجره (1) هر کس مصیبت دیده‌ای راتسلیت گوید ، پاداشی همانند او دارد . و نیز طبق حدیثی از امام صادق ع ، خداوند به‌حضرت فاطمه ع در سوگ شهادت حسین ع تعزیت گفت . (2) از مستحبات روز عاشورااست که افراد وقتی به هم می‌رسند ، نسبت به این مصیبت بزرگ به یکدیگر تعزیت وتسلیت گویند . این نشانه داغداری در این فاجعه عظیم و همبستگی با جبهه شهدای‌کربلاست . عبارتی که مستحب است در این تسلیت‌گویی گفته شود چنین است : «اعظم‌الله اجورنا بمصابنا بالحسین علیه السلام و جعلنا و ایاکم من الطالبین بثاره مع ولیه الامام‌المهدی من آل محمد علیهم السلام . (3) در این متن تعزیت ، ضمن داغداری در سوگ‌سید الشهداء ، مساله خونخواهی آن امام شهید در رکاب حضرت مهدی ع از خداوندخواسته شده است .
سنت تسلیت‌گویی در میان شیعه ، نسبت به مناسبتهای دیگری که وفات معصومین ع پیش می‌آید رایج است و هنگام دیدار ، جمله اعظم الله اجورکم را می‌گویند .

تعزیه‌خوانی و شبیه‌خوانی ، نمایشی است که در یک محوطه ، با حضور مردم توسطچند نفر انجام می‌گیرد که در نقش قهرمانان کربلا و با لباسهای مخصوص و ابزار جنگی وهمراه با دهل و شیپور ، نیزه ، شمشیر ، سپر ، سنج ، کرنا ، سرنا ، خنجر ، زره ، مشک آب واسب ، ایفای نقش می‌کنند . صحنه و نمایش ، بر مبنای حوادث کربلا و مقتلها تنظیم‌می‌شود . (4) تعزیه ، اگر بصورت صحیح و با حفظ موازین و شئون معصومین انجام شود ، تاثیر مهم می‌گذارد و وسیله انتقال فرهنگ شهادت به نسلهای آینده است .
«در فرهنگ شیعه ، به معنای نوحه بر امامان شهید ، نزدیک قبورشان یا در خانه‌سوگواران است که برای امام حسین ع نوحه می‌خوانند . در فرهنگ مردم ، نمونه‌هایی ازتابوتهای سمبلیک برای کشته‌های کربلاست . در شهرهای مختلف شیعه‌نشین ، روزعاشورا مراسم خاصی بر پا می‌کنند و هودجها و اسبهایی را راه می‌اندازند . برپایی اینگونه‌مراسم که در اماکن عمومی و مساجد و . . . به صورت تحریک‌کننده حزن مردم است ، «تعزیه نام دارد و با لباسها و . . . برخی حوادث کربلا را به صورت نمایش ارائه می‌کنند . دراین مراسم ، روضه‌خوانی و نوحه‌خوانی هم انجام می‌گیرد و کودکانی هم بعنوان پیشخوان برنامه اجرا می‌کنند و متنهای اجرایی اغلب به صورت شعر است . شکل تکامل‌یافته تعزیه ، جدید است . » (5) در باره این نمایش مذهبی نوشته‌اند : «شبیه‌خوانی یا به اصطلاح عامه تعزیه‌خوانی ، عبارت از مجسم کردن و نمایش دادن شهادت جانسوز حضرت حسین ع سید الشهدا ویاران آن بزرگوار یا یکی از حوادث مربوط به واقعه کربلا بود . . . شبیه‌خوانی ناطق ، ظاهرادر دوره ناصر الدین شاه در ایران معمول شد ، یا اگر قبلا چیز از آن قبیل بود ، در دوره‌سلطنت ناصر الدین شاه رونقی بسزا یافت و شبیه‌خوانهای زبردستی پیدا شدند . ظاهر آن‌که مشاهدات شاه در سفرهای خود از تآترهای اروپا در پیشرفت کار تعزیه و شبیه‌خوانی‌بی‌تاثیر نبوده است . (6) «شبیه‌خوانی و تعزیه‌خوانی سنت هنری و نمایشی اهل تشیع است‌که سیمای وجیه و معصوم قدیسین را از روزگار کهن تا به امروز در برابر دیدگان اهل معنی‌عیان داشته است . » (7) در باره کیفیت اجرای آن و سنتها و آداب مربوط به تعزیه ، تحقیقات ارزشمندی انجام‌گرفته و آثاری تالیف شده است . در یکی از منابع آمده است : «تعزیه به احتمال قوی‌بصورت هیئت فعلی خویش در پایان عصر صفوی پدید آمد و از همه سنتهای کهن نقالی‌و روضه‌خوانی و فضائل و مناقب‌خوانی و موسیقی مدد گرفت و تشکیلاتی

محکم برای‌خود ترتیب داد و کارگردانان ورزیده اداره آن را در دست گرفتند . . . تعداد تعزیه‌های اصلی‌که کمی از صد می‌گذرد ، کیفیت تعزیه‌نامه‌ها که غالبا منظوم و در هر حال آهنگین یعنی‌مرکب از بحر طویل و شعر است ، دستگاههایی که هر یک از خوانندگان باید شعر خود رادر آن بخوانند ، آهنگ مخالف‌خوانان که دارای هیمنه و شکوه حماسی است . . . »
(8) به‌اقتضای نقشی که افراد مختلف در اجرای تعزیه و شبیه‌خوانی داشتند و حال و هوای‌شعرها و نحوه خواندن ، اصطلاحات خاصی هم رایج بود ، مثل : رجزخوانی ، شبیه‌خوانی ، نوحه‌خوانی ، بحر طویل‌خوانی ، مقتل‌خوانی ، شهادت‌خوانی ، هجران‌خوانی(از زبان‌اسرا) ، اشقیاخوانی و شمرخوانی(از زبان سران سپاه عمر سعد) . آنچه نقل شد ، گوشه‌ای‌از کیفیت اجرای آن را نشان می‌دهد . به نقل دیگری توجه کنید : «شبیه‌خوانی و تعزیه درعصر صفویه هنوز در ایران مرسوم نشده بود . . . برپایی نمایش مذهبی یا تعزیه ظاهرا اززمان پادشاهی کریم‌خان زند در ایران معمول شده است . . . این نوع عزاداری که بیشترجنبه عامیانه داشته و رواج آن در شهرهای کوچک و قراء و قصبات ایران بیشتر ازشهرهای بزرگ بوده است . . . صورت ساده آن(شبیه‌سازی)که عنوانی نداشته در عهدصفویه معمول بوده و بعد از سلسله صفویه بصورت نمایش مذهبی روی صحنه آمده‌است . . . از خصوصیات تعزیه این بود که هر یک نقش خود را با خواندن اشعار مذهبی دریکی از دستگاهها و آوازها . . . اجرا می‌کردند و . . . مخالفین در جواب و سؤال با موافقین نیزرعایت بحر و قافیه را در اشعار می‌کردند . همچنین شمایل آنها با اصل نیز تناسب داشت .
(9) مساله شبیه‌خوانی از دیدگاه فقهی و اعتقادی نیز مورد بحث و بررسی عالمان شیعه‌قرار گرفته است . برخی آن را تحریم و بعضی تجویز کرده‌اند . (10) تاثیرگذاری عاطفی و نیزروحیه ضد ظلم که در پی دیدن نمایشهای تعزیه در افراد ایجاد می‌شود ، از نقاط قوت ومثبت این نمایش مذهبی است . به همین جهت در ایران پس از انقلاب اسلامی ، رواج وتوسعه بیشتری یافته و همراه این توسعه ، تحولاتی هم در سبک اجرا ، هم در محتوای‌اشعار و جهتگیری سیاسی اجتماعی پدید آمده است . در واقع ، انقلاب اسلامی به تعزیه‌روح جدیدی بخشید و این هنر جان گرفت . صاحب‌نظران این فن ، خود به تاثیر آن درروحیه سربازان و افسران در طول سالهای دفاع مقدس اعتراف کرده‌اند . (11) اجرای تعزیه مخصوص ایران نیست ، در کشورهای اسلامی و شیعی دیگری نیز این‌سنت مورد توجه است و با سبکهای گوناگون و اعتقادات و مراسم مختلف و ابزار وادوات دیگری اجرا می‌شود ، از جمله در هند و پاکستان ، که رواج بیشتری دارد . (12)

پی نوشتها

1-سفینة البحار ، ج 2 ، ص 188 . در این زمینه ر . ک : «باب التعزیة و المآتم در بحار الانوار ، ج 79 ، ص 71 تا 113 .
2-همان .
3-مفاتیح الجنان ، اعمال روز عاشورا .
4-در باره تاریخچه آن در کشورمان ایران ر . ک : «تعزیه ، هنر بومی پیشرو ایران گردآورنده : پنز چلکووسکی . ترجمه : داود حاتمی . نیز«دایرة المعارف تشیع ، ج 4 .
5-دائرة المعارف الاسلامیه ، ج 5 ، ص 313(با تلخیص) .
6-از صبا تا نیما ، یحیی آرین‌پور ، ج 1 ، ص 322 .
7-درآمدی بر نمایش و نیایش در ایران ، جابر عناصری ، ص 86 .
8-فصلنامه هنر ، شماره 2 ، ص 162 ، مقاله پژوهشی در تعزیه و تعزیه‌خوانی .
9-موسیقی مذهبی ایران ، ص 33 تا 35(تلخیص شده)نیز ر . ک : فصلنامه هنر ، شماره 2(زمستان 61)ص 156 مقاله پژوهشی در تعزیه و تعزیه‌خوانی .
10-از جمله در باره نظریه علما در باره جواز تعزیه و شبیه‌خوانی و سینه‌زنی و دسته راه انداختن . . . ر . ک : «فصلنامه هنر» شماره 4(پائیز 1362)مقاله فتاوای علمای سلف در باره عزاداری و شبیه‌خوانی ص 290 . همچنین کتاب اسرارالشهاده فاضل دربندی ، بحث مبسوطی در این باره‌ها دارد ، ص 61 تا 66 .
11-از جمله ر . ک : «کیهان فرهنگی ، مهر 63 ، ص 27 ، مقاله نشستی در ارزیابی تعزیه .
12-همان ، ص 31 .

تکیه

محلی که برای عزاداری سید الشهدا علیه السلام ، بویژه در ایام عاشورا ساخته و برپامی‌شود . این گونه اماکن ، علاوه بر آنکه حرمت و قداست‌خاص خود را دارد ، احکام‌مخصوص مساجد را ندارد ، بنابر این محدودیت‌حضور در آن مثل مسجد نیست . «تکیه ، یا تکیه‌گاه ، بعد از مسجد در حقیقت پایگاه معنوی مسلمانان خصوصا شیعیان به حساب‌می‌آید . جایی که مردم با تعزیه‌خوانی و سوگواری سالار شهیدان و یاران با وفایش به اومتوسل و متکی می‌شوند . . . تکیه با تعزیه و عزاداری عجین گشته و این دو را هرگز نتوان ازیکدیگر جدا کرد . به نظر می‌رسد تعزیه پس از حادثه کربلا برای نشان دادن وقایع خونبارعاشورا به سبک سوزناک ابداع شده باشد و با تقلید از نمایشهای قدیمی که تا عهدپیشدادیان می‌رسد ، ارتباط پیدا می‌کند . » (1) در نقل فوق ، روی تکیه‌گاه بودن تکیه برای عزاداران حسینی تکیه شده است . این‌دقت را دیگران نیز داشته‌اند و در پیشینه تاریخی آن به این جنبه عنایت کرده‌اند . از جمله‌به این نقل توجه کنید : «جایی که مامن و پناهگاه و تکیه‌گاه فقیران و مسافران بوده ورایگان در آنجا اقامت موقت داشته‌اند . محافظان و نگهبانان آن(تکیه‌داران)از جوانمردان‌بودند و آداب و رسومی خاص داشتند که در«فتوت‌نامه ها آمده است . جز این مفهوم ، تکایا محلی برای اجرای تعزیه برای سالار شهیدان بوده که در وسط تکیه ، روی سکویی‌برآمده از زمین ، تعزیه‌خوانان موجب تحریک احساسات جماعت عزادار می‌شدند .
رفته رفته تکیه به محلی برای عزاداری تبدیل شد . از زمان ناصر الدین شاه به بعد ، تکیه‌های بطور رسمی محل اجرای نمایشهای مذهبی شد . . . در بیشتر تکیه‌ها-به اقتضای‌فصل-چادرهایی بزرگ بر می‌افراشتند که در واقع سقف این گونه تکیه‌ها به شمارمی‌رفت . پارچه‌هایی سیاه که اشعاری در سوگ خاندان امام حسین ع بر آن نقش بسته‌است و علامت و شکل مخصوص تکیه نیز در جایی از آن قرار می‌گرفت . هر تکیه ، علامتی ویژه و علمی ممتاز از بقیه تکیه‌ها برای خود داشت . بیشتر تکیه‌ها بر گذرگاهها وراههای رفت و آمد مردم ساخته می‌شدند و دو مدخل داشتند که قافله‌ها و شبیه‌گردانان ودسته‌های عزاداری از آن عبور می‌کردند . . . در هر تکیه به یادبود تشنگی شهیدان کربلا سقاخانه‌ای بنا می‌شد . بعدها در کنار تکیه‌ها ، محلهایی به نام حسینیه و زینبیه بنا شد و یا تکایابه نام حسینیه تغییر نام یافتند . » (2) گاهی به همت اهل یک شهر ، در شهرهای زیارتی ازقبیل مشهد» ، «کربلا» ، «نجف ، و . . . حسینیه‌هایی ساخته می‌شود که اغلب مورد استفاده‌زوار آن شهر قرار می‌گیرد .

به نظر برخی ، پدید آمدن تکیه ، در مقابل مراکز دینی وابسته به خلافتهای غیر شیعی‌بوده تا پایگاهی برای هواداران نهضت‌حسینی و دور از سلطه حکام باشد : «تکیه وحسینیه ، مرکز تشکیلات ضد حکومتی ایجاد می‌کرد . . . شیعه ، تکیه و حسینیه می‌سازد تابه جنگجویانش پناهگاهی ببخشد . . . به خمس و حسینیه رو می‌کند ، تا به مبارزه همه‌جانبه‌اش از علی ع تاکنون امکان و قدرت بخشد . چنین است که ساختن حسینیه ، ضربه‌ای است بر پیکر حکومت . . . » (3)

1-تاریخ تکایا و عزاداری قم ، ص 69 .

2-مجله کیهان فرهنگی ، سال 10 شماره 3 ، ص 29 و 30 .

3-یاد و یادآوران ، دکتر علی شریعتی(چاپ حسینیه ارشاد)ص 39 و 40 .

تکیه دولت

محلی بود در مرکز تهران در عصر ناصر الدین شاه ، که به صورت محل اجرای تعزیه‌بزرگ و مهم در روز عاشورا درآمده بود . دیلمیان ، اجرای نمایش داشتند . سپس در عصرناصر الدین شاه بیشتر معمول شد و پس از سفر وی به فرنگ و دیدن تآترهای اروپا ، پس ازبازگشت در سال 1290 قمری تکیه دولت را بنا نهاد . از آن پس تکیه‌های دیگری هم بناشد . «تکیه دولت . . . محوطه وسیع دو طبقه‌ای بود که طبقه بالای آن ، غرفه غرفه ساخته‌شده و هر یک از غرفه‌ها به شاه و بانوان حرم و درباریان اختصاص داشت . در صحن‌تکیه ، جایگاه بزرگی برای تعزیه‌خوانها بود و در وسط آن ، تختی از گچ و آجر ساخته بودندکه تعزیه‌خوانها بر بالای آن قرار گرفته نقش خود را ایفا می‌کردند» . (1) «ناصر الدین شاه به‌تشکیل مجالس تعزیه بسیار تمایل نشان می‌داد . به همین نظر دستور ساختن تکیه دولتی رادر مجاورت اندرون شاهی داد . تکیه با وسعت نسبتا زیاد چند طبقه ، بصورت آمفی‌تآتر باتخت بزرگی در وسط و روپوش آهنی ساخته شد که در مواقع تعزیه ، روی روپوش آهنی‌را چادر می‌کشیدند . این تکیه ، پشت بانک ملی کنونی بازار ، رو به روی سبزه میدان . . . واقع‌بود . در سال 1327 شمسی خراب شد . (2)

1-از صبا تا نیما ، آرین‌پور ، ج 1 ، ص 323(پاورقی) .

2-موسیقی مذهبی ایران ، ص 35 و 44 .

تلاوت قرآن

سر بریده امام حسین ع بر سر نیزه ، در کوفه و در ایامی که اهل بیت ع را به عنوان‌اسیر ، وارد این شهر کرده بودند ، آیه اصحاب کهف را تلاوت می‌کرد : «ام حسبتم ان‌اصحاب الکهف و الرقیم سر بی‌تن که شنیده است به لب سوره کهف‌کانوا من آیاتنا عجبا» (1) یا که دیده است به مشکات تنور آیه نور

1-مناقب ، ابن شهرآشوب ، ج 4 ، ص 61 .

تل زینبیه

تل ، به معنای تپه ، توده خاک و ریگ است ، پشته برآمده از زمین ، سرزمین کربلا ، ناهموار و دارای تل و تپه بود . در حادثه کربلا ، تل و تپه‌ای مشرف بر شهادتگاه شهدای‌کربلا بود و حضرت زینب ع بالای آن می‌آمد تا وضع برادرش امام حسین ع را درمیدان نبرد ، بررسی کند و جویای حال او شود . در حال حاضر ، بنایی به همین نام در سمت‌غرب صحن سید الشهدا طرف درب زینبیه وجود دارد . تجدید بنای تل زینبیه در این‌اواخر ، در سال 1398 قمری بوده است . (1)

1-تراث کربلا ، سلمان هادی طعمه ، ص 129 .

تنعیم

نام محلی است در دو فرسخی مکه و یکی از میقاتهایی است که حجاج از آنجا برای‌عمره محرم می‌شوند . در آنجا مسجدها و آبهایی بوده است . چون سمت راست آن کوهی‌به نام ناعم بوده ، آن محل به تنعیم معروف شده است . سید الشهدا«ع در مسیر خویش‌به کوفه ، وقتی به تنعیم رسید ، با کاروانی که از یمن می‌آمد برخورد کرد که وسایلی برای‌یزید می‌بردند . امام ، اموال آن کاروان را گرفت . (1) چه بسا هدف از این مصادره ، ضربه‌اقتصادی به دشمن بوده است . سید الشهدا افراد کاروان را پس از پرداخت کرایه تا آن‌محل ، آزاد گذاشت که همراه او به کربلا آیند ، یا هر جا که می‌خواهند بروند . عده‌ای به اوپیوستند . (2)

1-الحسین فی طریقه الی الشهاده ، ص 26 ، تاریخ طبری ، ج 4 ، ص 289 .

2-کامل ، ابن اثیر ، ج 2 ، ص 547 .

توابین

توبه‌کنندگان ، لقب گروهی از شیعیان کوفه که به خونخواهی شهدای کربلا قیام کردند .
پس از حادثه کربلا ، شیعیان کوفه بخاطر یاری نکردن امام حسین ع پشیمان شدند و توبه‌کردند و زدودن ننگ کوتاهی در نصرت امام را در قیام و انتقام از قاتلان سید الشهدا دیدند .
سلیمان بن صرد خزاعی را که از چهره‌های بارز شیعه بود به ریاست برگزیده ، در خانه اوگرد آمدند و هم‌پیمان شدند تا دست به قیام علیه امویان بزنند . آغاز تصمیمشان در سال61 هجری بود ، لیکن زمان نهضت را در سال 65 هجری قرار دادند . در این مدت ، باجذب افراد به گروه خویش و تهیه سلاح و فراهم کردن امکانات نهضت ، پس از مدتی‌سازماندهی مخفیانه ، سرانجام با جمعیتی 4000 نفری قیام کردند و با شعار«یا لثارات‌الحسین ، عازم نخیله شدند تا از آنجا به سوی شام حرکت کنند . شروع قیام آنان را درعصر مروان بن حکم ، روز چهارشنبه بیست و دوم ربیع الثانی گفته‌اند . (1) بر سر تربت‌سید الشهدا رفتند و پس از زیارت قبر حسین ع و گریه‌ها و ناله‌ها با خداچنین راز و نیاز کردند : «پروردگارا ! ما پسر دختر پیامبرمان را خوار و بی‌یاور ساختیم ، گذشته ما را ببخشای و توبه ما را بپذیر ، که تو توبه‌پذیر مهربانی ، بر حسین و یاران شهید وصدیق او رحمت فرست . ما تو را شاهد می‌گیریم که بر همان راه و هدفی هستیم که آنان‌جان باختند ، پس اگر ما را نبخشایی و رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود» . (2) به خاطرهمین اظهار توبه و پشیمانی ، به توابین مشهور شدند . چون عامل اصلی فاجعه کربلا راحکومت‌یزید می‌دانستند ، از آنجا رو به شام نهادند و به عین الورده آمدند و در آنجا با سپاه‌شام برخوردی شدید داشتند . پس از چندین روز نبرد سخت ، سرانجام سران نهضت ، ازجمله سلیمان بن صرد که آن هنگام 93 سال از عمرش می‌گذشت به شهادت رسیدند وانقلابیون چون توان مقابله با سپاه انبوه شام را که با فرماندهی حصین بن نمیر»آمده بودندنداشتند ، شبانه به کوفه رفتند ، البته جمعی هم در درگیری شهید شدند . (3) رهبران نهضت ، بجز سلیمان ، عبارت بودند از : مسیب بن نجبه ، عبد الله بن سعد ازدی ، عبد الله بن وال ، رفاعة بن شداد .
1-انصار الحسین ، شمس الدین ، ص 205 .
2-ثورة الحسین ، شمس الدین ، ص 264 .
3-حیاة الامام الحسین ، باقر شریف القرشی ، ج 3 ، ص 450 و کامل ابن اثیر ، حوادث سال 65 .

توسل

وسیله‌جویی ، حاجت‌خواستن از خداوند ، با وسیله و شفیع قرار دادن پاکان و ائمه‌معصومین ع از جمله سید الشهدا و فرزندانش و شهدای کربلا ، در قرآن است که : «وابتغوا الیه الوسیله (مائده 35) . «یدعون یبتغون الی ربهم الوسیله (اسراء 57) . توسل ، دست‌یافتن به قلب هستی ، از طریق رگهایی است که این ارتباط حیاتی را تسهیل می‌کند .
معصومین و اولیاء الله بخاطر مقام قرب و منزلتشان نزد خدای متعال ، حق شفاعت دارند وکسانی که با وسیله قرار دادن آنان نزد خدای بزرگ ، حاجت‌خود را از خداوند می‌طلبند ، امید بیشتری برای استجابت دعا دارند .
این توسل ، بصورت زیارت ، دعا ، عزاداری ، گریستن ، ولایت با اولیاء خدا و برائت از دشمنان حق فراهم می‌گردد .
نسبت به حسین بن علی ع هم زیارت ، بعنوان وسیله‌جویی به سوی خداست . دردعای بعد از زیارت عاشورا می‌خوانیم : «یا امیر المؤمنین و یا ابا عبد الله ، اتیتکما زائرامتوسلا الی الله ربی و ربکما» . دعای توسل نیز ، واسطه قرار دادن چهارده معصوم علیهم‌السلام در پیشگاه خداوند متعال است . امام حسین ع و شهدای کربلا و ائمه معصومین‌همه باب الحوایجند ، لیکن هر کدام به نحوی و با عشقی خاص . عزاداری ما نیز نوعی‌توسل جستن به این خاندان است ، تا هم ابراز محبت‌شود و هم جلب لطف و کرم ، هیئتهای متوسلین به شهدای کربلا و سید الشهدا نیز از همین راه برای تقرب به خدا وبر آمدن حاجتها بهره می‌جویند و خود را به آن معدن حیات و روشنی وصل می‌کنند . (1)
1-در بحار الانوار ، ج 91 ، ص 1 تا 47 باب توسل و استشفاع به محمد و آل محمد .

توغ(توق)

از جمله وسایل تزیینی دسته‌های عزاداری است و قدمت آن به عهد صفویه می‌رسد .
پایه‌ای است که بر روی آن یک صندوق و بر روی صندوق ، زبانه بلندی قرار دارد و شالی‌نیز بر سر زبانه می‌بندند و مانند علمات ، یک نفر آن را حمل می‌کند . (1) این کلمه در اصل به‌معنای دم اسب است(در ترکی)که بر سر علم می‌بسته‌اند . به نوشته دهخدا : «علم مانندی‌که بر سر آن به جای پرچم ، منگوله‌ای از پشم یا ابریشم آویزند ، بیرق ترکان عثمانی ، و آن‌دم اسبی بود بر سر نیزه و بر آن گروهه‌ای از زر . » (2) «در اصل ، یکی از آلات جنگی بوده است . به نوشته حسین واعظ کاشفی در فتوت‌نامه توق ، همین نیزه است ، اما به شرط آنکه پرچم داشته باشد . . . توق ، اصل و نشانه را گویندو در هر لشکرگاهی که توق زدند ، هر کس می‌داند که جای او کجاست ، آنجا رود . . . »درعصر صفویه ، توغ از تجهیزات دسته بود ، اما زبانه نداشت ، اکنون توغها دارای زبانه‌هستند . . . هر تکیه تعدادی توغ دارد که در روزهای خاص از ایام محرم ، آنها را جامه(لباس)می‌کنند . . . مردم عزادار ، با نظمی خاص در دسته‌های سینه‌زنی و زنجیرزنی واردتکیه شده و به دنبال آن توغها با شور و هیجانی خاص ، به همراه شیون و ناله مردان و زنان‌به حالت نیمه افراشته نگه داشته می‌شوند . . . » (3) اینگونه احساسات و شعائر مذهبی ستودنی‌است ، ولی کاش نیمی از آنچه به تجهیزات و علمات و توق و ابزار ، بها داده می‌شود ، برای‌محتوای عاشورا و تعالیم نهضت امام حسین ع و هدف عزاداری بها داده شود .

1-تاریخ تکایا و عزاداری قم ، ص 216 .
2-لغت‌نامه ، دهخدا .
3-کیهان فرهنگی(مجله) ، سال 10 شماره 3 ، ص 31 .

تیر سه شعبه

تیری زهرآگین که بر قلب امام حسین ع نشست . در این باره به این نقل توجه کنید :
«پس از جنگهای بسیار که روز عاشورا امام حسین ع داشت ، لختی برای استراحت‌ایستاد . ناتوان شده بود . سنگی از سوی دشمن آمد و بر پیشانی او خورد که خون از آن‌جستن کرد . امام خواست که با جامه ، خون از چهره پاک کند که تیری سه شعبه و مسموم‌بر سینه حضرت نشست اتاه سهم محدد مسموم له ثلاث شعب . حضرت تیر را از پس‌سر بیرون آورد و خون از جای آن فوران زد . خونها را به آسمان پاشید و بر چهره مالید تارسول خدا را با چهره‌ای خون‌آلود دیدار کند . » (1) در واقع ، تیری که روز عاشورا بر سینه امام نشست ، روز«سقیفه بر کمان نهاده و رهاشد و بسی قلبها را خون کرد و در کربلا نیز خون سید الشهدا«ع را بر خاک ریخت . اگر آن‌بنای انحراف نخستین نبود ، نیم قرن پس از وفات پیامبر ، قلب فرزند پیامبر از سوی امت اوهدف قرار نمی‌گرفت .
1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 52 و 53 ، مقتل الحسین ، مقرم ، ص 351 .

ثار

خونخواهی ، خون ، قیام برای خونخواهی ، «طلب ثار» . امام باقر«ع ضمن بیان اینکه‌حسین بن علی و ما اهل بیت ، همان مظلومی هستیم که در آیه قرآن آمده است : «و من قتل‌مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا»(اسراء 33) ، فرمود : «القائم منا اذا قام طلب بثارالحسین . . . » . (1) نامگذاری امام عصر«عج به منتقم نیز به خاطر همین قیام برای‌خونخواهی است . (2) در زیارت عاشورا هم این آرزو در دعا آمده است : «و ان یرزقنی‌طلب ثاری(ثارکم)مع امام هدی ظاهر . . . و ان یرزقنی طلب ثارک مع امام منصور . . . »و دردعای ندبه ، از اوصاف حضرت مهدی ع ، خونخواهی سید الشهدا بیان شده است : «این‌الطالب بدم المقتول بکربلا» . (3) فرهنگ خونخواهی در میان همه اقوام از جمله عربها بوده است . نسبت به شهید کربلاهم که خون عزیزش بر زمین ریخت ، در سالهای بعد کسانی به خونخواهی برخاستند ، ازجمله نهضت توابین به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی و نیز قیام مختار در کوفه ، به انگیزه طلب ثار»بوده و شعارشان نیز در این نهضت یا لثارات الحسین بوده است . شعار یاران‌حضرت مهدی نیز چنین خواهد بود(شعارهم : یا لثارات الحسین) . (4) بالاتر از همه آنکه خودخداوند ، خونخواه حسین ع است . آنگونه که می‌گوییم : «اشهد ان الله تعالی الطالب‌بثارک . (5) همه قیام‌کنندگان بر ضد جباران که الهام از عاشورا می‌گیرند ، خونخواهان ثار الله اند .

1-بحار الانوار : ج 44 ، ص 218 .

2-عوالم(امام حسین) ، ص 474 .

3-مفاتیح الجنان .

4-بحار الانوار ، ج 52 ، ص 308 .

5-مفاتیح الجنان ، محدث قمی ، ص 557(صلوات بر حسن و حسین)

ثار الله

از القاب سید الشهدا«ع که در زیارتنامه خطاب به آن حضرت گفته می‌شود . یعنی‌خون خدا . در زیارت عاشوراست : «السلام علیک یا ثار الله و ابن ثاره این تعبیر ، درزیارتهای دیگر نیز ، از جمله زیارت مخصوص امام حسین ع در اول رجب و نیمه رجب‌و شعبان و زیارت امام حسین ع در روز عرفه آمده است . (1) در زیاراتی هم که امام‌صادق ع به عطیه آموخت ، آمده است : «و انک ثار الله فی الارض من الدم الذی لا یدرک‌ثاره من الارض الا باولیائک . (2) شدت همبستگی و پیوند سید الشهدا با خدا به نحوی است‌که شهادتش همچون ریخته شدن خونی از قبیله خدا می‌ماند که جز با انتقام‌گیری وخونخواهی اولیاء خدا ، تقاص نخواهد شد . القاب دیگری نیز مانند قتیل الله ، و وتر الله درزیارتنامه است که گویای همین نکته است . « . . . بزرگترین لقب آن نجات‌دهنده آخرین‌انسان از این رابطه ثار . . . «منتقم است . انتقام چه چیز را می‌گیرد ؟ همه می‌گویند انتقام‌قاتلین سید الشهدا ، نه ! انتقام ثاری که به گردن بنی‌هابیل است . . . اگر غیرت و آگاهی وجودداشته باشد ، تمام فضای تاریخ ما پر از ضجه و دعوت خونخواهی ثارهاست . اما این‌ثارها ، ثارهای قبیله‌ای نیست ، ثار الله است . اینها«ثار الله هستند که باید از قاتلین بنی‌طاغوت گرفته شوند . حسین ، وارث یکی از ورثه است که خودش بصورت یک ثار در آمدو فرزندش و باباش ، اینها همه ثارهای خدا هستند و پدر ثارهای خدا و پسر ثارهای‌خداست . . . هدف ، انتقام کشیدن از«بنی قابیل است که آنهمه دستش به خون ثارهای عزیزما آغشته است . . . یا ثار الله و ابن ثاره . (3) عنوان مقدس ثار الله ، در ادبیات شعری و مرثیه ، همچنان در زمینه کارهای خطاطی ، نقاشی ، طراحی و پوستر هم جای خاصی داشته و منبع الهام‌بخش برای هنرمندان مکتبی‌بوده است . حتی هنرمندان قالی‌باف هم از آن بهره و فیض برده‌اند . قالی ثار الله ، اثربرجسته استاد سید جعفر رشتیان ، نمونه‌ای از آن است . این قالی که به مساحت 18متر مربع ، در مدت 8 سال بافته شد ، تداعی کننده عاشورای حسینی است . در حاشیه فرش ، نمای هفت‌شهر مذهبی مسلمانان است و در متن آن ، خیام سوخته در میان شعله‌ها و درمیان فرش ، عبارت ان الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة نقش بسته و فریاد سرخ‌مظلومیت ، در گره گره این اثر ارزنده به گوش جان می‌رسد . (4) این نقاش و مینیاتوریست درسال 1367 ش از دنیا رفت .

1-مفاتیح الجنان .

2-بحار الانوار : ج 98 ، ص 148 ، 168 ، و 180 .

3-ثار ، علی شریعتی ، ص 18 .
4-کیهان فرهنگی ، تیرماه 1367 ، ص 55 .

ثعلبیه

نام یکی از منزلگاههای نزدیک کوفه که امام حسین ع در مسیر خود از آنجا گذشت .
ثعلبیه ، به نام ثعلبه ، مردی از بنی اسد است که در آنجا فرود آمده و ساکن شده و چشمه‌ای‌حفر کرده بود . (1) در این محل که قناتی داشته ، امام حسین ع بار افکند و یک شب آنجاماند . در همین منزل بود که آن حضرت با«طرماح برخورد کرد و او را به همراهی خویش‌فرا خواند . او رفت که اجناس و وسایل را به خانواده‌اش برساند و برگردد ، ولی وقتی‌برگشت که امام حسین ع به شهادت رسیده بود . و در همین منزلگاه بود که مردی‌نصرانی همراه مادرش به خدمت امام رسیدند و به دست او مسلمان شدند . (2) و در همین‌منزل بود که حضرت ، خبر شهادت مسلم بن عقیل را دریافت کرد .
1-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 211 .
2-الحسین فی طریقه الی الشهادة ، ص 78 .

ثورة الحسين

نام کتابی ارزشمند و تحلیلی در باره نهضت ابا عبد الله الحسین ع ، از محمد مهدی‌شمس الدین(چاپ ششم ، 1401 ق ، بیروت) ، به فارسی نیز ترجمه شده است ، با نام ارزیابی انقلاب امام حسین . از این مؤلف ، کتاب دیگری به نام ثورة الحسین‌فی الوجدان الشعبی منتشر شده است .

جابر بن حارث سلمانی

از شهدای کربلاست . نام او را جناده ، حباب ، حیان و حسان هم گفته‌اند . وی ازشخصیتهای شیعه در کوفه بود که در نهضت مسلم بن عقیل هم مشارکت داشت و پس ازشکست آن ، همراه گروهی به سوی حسین حرکت کردند و پیش از رسیدن آن حضرت به‌کربلا ، به او پیوستند . هر چند لشکر حر می‌خواستند مانع پیوستن او به حسین ع شوند ، ولی نتوانستند . وی روز عاشورا به شهادت رسید . (1)

1-انصار الحسین ، ص 63 .

جابر بن حجاج تیمی

از شهدای عاشورا در حمله نخست است . وی از سوارکاران شجاع کوفه بود که درکربلا از سپاه عمر سعد به سپاه حسین ع پیوست . در نهضت مسلم بن عقیل نیز ازبیعت‌کنندگان با وی بود (1) .

1-عنصر شجاعت ، ج 3 ، ص 40 .

جابر و عطیه ، که هر دو از بزرگان شیعه بودند ، پس از شهادت امام حسین ع در اولین‌اربعین به زیارت کربلا آمدند . جابر بن عبد الله ، پانزده سال پیش از هجرت در مدینه به دنیاآمد . از طایفه خزرجیان بود . او و پدرش عبد الله بن حرام از پیشتازان اسلام بودند . پدرش‌در جنگ احد به شهادت رسید . جابر از مسلمانان پیش از هجرت و از اصحاب با فضیلت‌رسول خدا بود که در 19 غزوه ، از جمله جنگ بدر در رکاب پیامبر«ص حضور داشت ودر جنگ صفین نیز در رکاب علی ع جنگید . (1)
این محدث بزرگ شیعه در اواخر عمر نابینا شده بود و با همان حال ، همراه عطیه‌عوفی به زیارت کربلا آمد ، در فرات غسل کرد و خود را معطر ساخت و بطرف قبرسید الشهدا رفت و بر تربت آن امام شهید ، سخنان سوزناک و شوق‌انگیزی بر زبان آورد :
حبیب لا یجیب حبیبه ؟ . . . سپس رو به اطراف قبر کرد و به شهدای دیگر سلام داد و دربازگشت ، سخنانی به عطیه گفت ، از جمله : «احب محب آل محمد ما احبهم و ابغض مبغض‌آل محمد ما ابغضهم و ان کانوا صواما قواما . . . » (2) دوستدار«آل محمد»را دوست بدار ودشمن آل محمد را دشمن بدار تا وقتی که با آل محمد دشمنی می‌کنند ، هر چند اهل روزه ونماز باشند . وی در کوچه‌های مدینه دنبال امام محمد باقر«ع می‌گشت . وقتی خدمت آن‌حضرت رسید ، سلام رسول خدا را به او رساند . آخرین فردی بود که از حاضران در«پیمان عقبه بود و تا آن هنگام زنده مانده بود . بدن او را به جرم دوستی اهل بیت ، در زمان‌حجاج داغ نهادند . (3) جابر در سال 78 هجری ، در ایام عبد الملک مروان ، در سن نود و چندسالگی در حالی که نابینا بود از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد . (4)
1-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 141 .
2-بحار الانوار : ج 65 ، ص 130 و ج 98 ص 195 .
3-الغدیر ، ج 1 ، ص 21 .
4-مروج الذهب ، ج 3 ص 115 و الغدیر ج 1 ص 21 . در باره زندگی وی ، از جمله ر . ک : «جابر بن عبد الله انصاری ، پاسدار حکومت صالحان از : محمدی اشتهاردی .

جامع دمشق

مسجد جامع اموی که در دمشق قرار دارد . این مسجد با عظمت و شگفت ، ازعظیمترین مساجد ممالک اسلامی به حساب می‌آید و بنای آن(که قبلا کلیسا بوده)به‌دورانهای بسیار قدیم و پیش از اسلام بر می‌گردد (1) . در داخل مسجد ، منبری قرار دارد که‌می‌گویند : منبری که امام سجاد«ع در دربار شام بر فراز آن رفت و در مجلس یزید خطبه‌خواند ، در محل آن بوده است . در قسمت دیگری از داخل مسجد ، گنبد کوچکی روی‌چهار ستون قرار دارد که به مقام زین العابدین معروف است و گفته می‌شود حضرت درآنجا استراحت می‌کرده است . در کنار منبر یاد شده در قسمت‌شرقی مسجد ، «مقام راس‌الحسین قرار گرفته و زیارتگاه شیعیان است (2) .

1-در باره این مسجد و شگفتیها و تاریخ بنا و ویژگیهایش ر . ک : لغت نامه دهخدا ، واژه جامع دمشق ، نیز«الجامع الاموی به دمشق ، ابن جبیر ، عمری و یغمی .

2-شام ، سرزمین خاطره‌ها ، پیشوایی ، ص 63 .

جامعه(غل جامعه)

گردآورنده ، جمع کننده ، طوق و غل ، غلی که بر گردن و دست نهند . (1) به آن جهت به‌غل و زنجیر ، «جامعه می‌گفتند که دستها را به گردن می‌بست . (2) به نقل برخی منابع ، امام‌زین العابدین ع را پس از شهادت امام در کربلا ، همراه اسیران دیگر سوار بر شتران‌بی‌جهاز کردند ، در حالی که غل جامعه بر دست و گردن او بسته بود . این را هم مسلم‌جصاص(گچکار)و هم جذلم بن بشیر ، در مشاهدات در روز ورود اسرا به کوفه نقل‌کرده‌اند (3) «و فی عنقه الجامعة و یده مغلولة الی عنقه و به نقل تاریخ طبری : «و سرح فی‌اثرهم علی بن الحسین مغلولة یدیه الی عنقه و عیاله معه . (4) و اسیران را با این وضعیت‌حرکت دادند و به شام بردند .

1-لغت‌نامه ، دهخدا .

2-مجمع البحرین .

3-امالی ، شیخ مفید ، ص 321 .

4-سوگنامه آل محمد ، ص 437 به نقل از تاریخ طبری .

جامه سياه

رسم است كه در سوک عزيزان ، لباس سياه مى‌پوشند ، در ايام محرم نيز عزاداران درعزاى سيد الشهدا ، هم خود لباس سياه مى‌پوشند ، هم مساجد و تكايا و سر در ساختمانهارا سياهپوش مى‌كنند . در تعابير شاعران نيز سياهى شب بعنوان جامه سياهى به حساب‌آمده كه جهان در سوک سالار شهيدان به بر مى‌كند ، جامه نيلى هم گفته مى‌شود . در اشعارمحتشم كاشانى است :

يكباره جامه در خم گردون به نيل زد چون اين خبر به عيسى گردون‌نشين رسيد

كه جامه در نيل گرفتن و به نيل زدن ، كنايه از پوشيدن لباس عزاست .

اى عالمى سياه به تن در عزاى تو اى جان پاک آدم خاكى فداى تو اى جن و انس ، مويه‌گر اندر مصيبتت اى خاص و عام نوحه‌گر اندر رثاى تو

نقل شده چون امام حسين ع شهيد شد ، زنان بنى هاشم سياه پوشيدند و عزادارى‌كردند و امام سجاد«ع براى سوک و ماتم آنان غذا تهيه مى‌كرد (1) .

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 188 .

جبلة بن علی شیبانی

از شجاعان کوفه که در کربلا ، در حمله اول روز عاشورا به شهادت رسید . وی درصفین ، در رکاب امیر المؤمنین ع حضور داشت و در قیام مسلم بن عقیل در کوفه همراه‌او بود . پس از شهادت مسلم ، نزد قبیله خود رفت و پنهان شد و آنگاه که امام حسین ع به‌کربلا آمد خود را به آن حضرت رساند و در رکابش جنگید و شهید شد . نام او در ضمن‌نامهایی که در زیارت ناحیه مقدسه ذکر شده ، آمده است . (1)

1-مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 4 ، ص 113 ، عنصر شجاعت ، ج 2 ، ص 95 .

جعفر بن عقیل بن ابی طالب ع

فرزند عقیل و عموزاده سید الشهدا«ع بود . مادرش ام الثغر نام داشت . روز عاشورا دررکاب امام حسین ع شهید شد . هنگام نبرد ، چنین رجز می‌خواند :

انا الغلام الابطحی الطالبی من معشر فی هاشم و غالب و نحن حقا سادة الذوائب هذا حسین اطیب الاطائب (1)

1-عوالم(امام حسین) ، ص 276 .

جعفر بن علی بن ابی طالب ع

فرزند امیر المؤمنین ع ، و برادر ابا الفضل العباس بود که در کربلا شهید شد . هنگام‌شهادت 19 سال داشت . قاتلش هانی بن ثبیت‌حضرمی ، یا خولی بن یزید بود .

جنادة بن كعب انصاری

از شهدای کربلاست . نامش را جنادة بن حرث هم نوشته‌اند . از طایفه خزرج بود . ازمکه همراه امام حسین ع به کوفه آمده و در روز عاشورا در حمله اول به شهادت رسید .

پسرش(عمر بن جناده)نیز در کربلا شهید شد . (1) برخی او را به نام جدش جنادة بن‌حارث ذکر کرده‌اند .

1-عنصر شجاعت ، ج 1 ، ص 190 . اعیان الشیعه ، ج 4 ، ص 224 .

جندب بن حجیر خولانی

از شهدای عاشورا در کربلاست . نامش در زیارت رجبیه نیز آمده است . برخی نامش‌را«جندب بن حجر»نوشته‌اند . وی از چهره‌های بارز شیعه در کوفه و از یاران علی ع بودو قبل از رسیدن سپاه حر به کاروان امام حسین ع ، از کوفه بیرون آمده و به کاروان‌حسینی پیوسته بود . شهادتش را در حمله اول نوشته‌اند . (1)

1-اعیان الشیعه ، ج 4 ، ص 242 ، عنصر شجاعت ، ج 1 ، ص 309 .

جون

غلام سیاه ابوذر غفاری که در کربلا به شهادت رسید . جون بن حوی پس از شهادت‌مولایش ابوذر ، به مدینه برگشت و در خدمت اهل بیت درآمد . ابتدا خدمت‌امیر المؤمنین ع بود . سپس در خدمت امام حسن و امام حسین ع و بالاخره در خدمت‌امام سجاد«ع بود . در سفر کربلا ، از مدینه همراه امام تا مکه و از آنجا به کربلا آمد . چون به‌اسلحه‌سازی و اسلحه‌شناسی آشنا بود ، به نقل ابن اثیر و طبری ، شب عاشورا هم در کربلابه کار اصلاح سلاحها اشتغال داشت . با آنکه سن او زیاد بود ، ولی روز عاشورا ازسید الشهدا«ع اذن میدان طلبید . امام او را رخصت داد تا برود و آزادش کرد . ولی او بااصرار ، می‌خواست در روزهای شادی و غم و راحت و رنج ، از خاندان پیامبر جدا نشود .
به امام حسین ع عرض کرد : گر چه نسبم پست و بویم ناخوش و چهره‌ام سیاه است ، ولی‌می‌خواهم به بهشت روم و شرافت‌یابم و روسفید شوم . از شما جدا نمی‌شوم تا خون‌سیاهم با خونهای شما آمیخته شود . پس از نبرد ، وقتی بر زمین افتاد ، امام خود را به بالین اورساند و چنین دعا کرد : خدایا ! رویش را سفید و بویش را معطر کن و او را با نیکان‌محشور گردان اللهم بیض وجهه و طیب ریحه و احشره مع الابرار و عرف بینه و بین محمدو آل محمد» (1) به دعای امام ، بویش معطر گشت . امام باقر«ع از امام سجاد«ع روایت‌می‌کند که پس از عاشورا که مردم برای دفن کشته‌ها به میدان می‌آمدند(و بنی اسد برای‌دفن شهدا آمدند) ، پس از ده روز ، بدن جون را در حالی یافتند که بوی مشک از آن به مشام‌می‌رسید . (2)
رجزهای مختلفی برای جون نقل شده است . از جمله :
کیف تری الکفار ضرب الاسود بالسیف ضربا عن بنی محمد اذب عنهم باللسان و الید ارجو به الجنة یوم المورد (3)
که نشان‌دهنده عمق بینش او در شناخت ولای آل البیت و جبهه کفر امویان و دفاع همه‌جانبه او از خاندان رسالت است . (4)
گر چه نژادی پست دارم ، سربلندم کز جان به قرآن و به عترت پایبندم سرمشق عزت از ابوذر برگرفتم درس غلامی را ز قنبر برگرفتم غیر از تو ای جان جهان ، مولا ندارم از دادن جان در رهت پروا ندارم من ریزه‌خوار خوان احسان شمایم پیوسته سر بر خط فرمان شمایم صد بار اگر جان در رهت بسپارم ای دوست حاشا که دست از دامنت بردارم ای دوست من چون ابوذر با خبر از راز عشقم در جانفشانی کمترین سرباز عشقم بر سینه من دست رد مگذار ، مولا از چهره جان پرده‌ام بردار ، مولا بگذار خونم بوی مشک ناب گیرد روی سیاهم جلوه مهتاب گیرد (5) در چشمه‌سار

عشق تو شویم رخ سیاه هر چند از تبار شبم ، با سپیده‌ام با آنکه روسیاهم و شرمنده‌ت ، ولی من از کرامت تو سخنها شنیده‌ام عمریست‌خانه‌زاد توام ، رخ ز من متاب من دل ز هر چه غیر تو باشد ، بریده‌ام (6)

1-همان ، ج 4 ، ص 297 ، انصار الحسین ، ص 65 ، بحار الانوار ، ج 45 ص 22 .

2-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 23 ، معارف و معاریف ، ج 2 ، ص 634 .

3-اعیان الشیعه ، ج 4 ، ص 297 .

4-در باره جون ، کتاب جون ، مسک للزنوج تالیف : محمد رضا عبد الامیر انصاری . نشر : بنیاد پژوهشهای آستان‌قدس رضوی ، منتشر شده است(کیهان فرهنگی ، سال 10 شماره 3 ص 45) .

5-احد ده بزرگی ، «شب شعر عاشورا» ، شماره 7 ، ص 138(تلخیص شده) ، این کتاب ، مخصوص سروده‌هایی‌پیرامون علی اکبر«ع و جون است .

6-رسول‌زاده .

جوین بن مالک ضبعی

از یاران حسین ع که در کربلا شهید شد . نامش نیز در زیارت ناحیه مقدسه آمده‌است . گفته‌اند وی ابتدا در سپاه عمر سعد بود . سپس به حسین بن علی ع پیوست و دررکاب او جنگید و در حمله اول به شهادت رسید . بعضی نامش را جویر بن مالک یا حوی‌بن مالک نقل کرده‌اند . (1) برخی هم او را با همان جون ، غلام ابوذر اشتباه گرفته‌اند .

1-انصار الحسین ، ص 66 .

از دستاوردها ، اهداف ، انگیزه‌ها ، درسها و پیامهای عمده عاشورا ، «جهاد»است . جهاد ، عامل قدرت و شوکت امت اسلام و نشانه حق‌باوری و خداجویی و آخرت‌گرایی‌مسلمان است . ملتی هم که از مبارزه در راه باورهای مقدس و آرمانهای شکوهمند خویش‌سر باز زند . گرفتار ذلت و زبونی می‌شود . جهاد ، یکی از واجبات دینی است و پیشوایان‌دین ، شایسته‌ترین کسانی‌اند که به آن قیام کنند و مردم را هنگام نیاز ، به جهاد فرا خوانند .
جهاد ، گاهی با دشمنان متجاوز و کفار مهاجم است ، گاهی با منافقان و گاهی با متجاوزان‌داخلی که بر ضد حکومت‌حق می‌شورند ، گاهی بر ضد ظالمان ، بدعت‌گذاران ، تحریف‌گران ، ترویج‌کنندگان باطل ، تعطیل‌کنندگان حدود الهی ، برهم زنندگان امنیت‌جامعه اسلامی و غاصبان حکومت مشروع و الهی از شایستگان است .
سید الشهدا«ع در عصری قرار گرفته بود که امویان ، کمر به هدم اسلام و محو شریعت‌بسته بودند و دین خدا در معرض نابودی بود . جهاد آن حضرت ، جانی تازه به اسلام داد وخونی تازه در رگهای جامعه دوانید . آن حضرت با استناد به این کلام پیامبر خدا«ص که‌فرمود : «من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله ناکثا عهده مخالفا لسنة رسول الله یعمل فی‌عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقا علی الله ان یدخله مدخله .
این شرایط را بر گروه حاکم و امویان تطبیق کرده ، فرمود : اینان ، پیروی از شیطان کرده واطاعت‌خدا را واگذاشته‌اند ، فساد را آشکار ، حدود الهی را تعطیل و بیت المال رامخصوص خود ساخته ، حرام خدا را حلال کرده ، حلال الهی را حرام کرده‌اند . سپس خودرا شایسته رهبری و حکومت دانسته ، مردم را به تبعیت از نماینده‌اش مسلم بن عقیل فرمان می‌دهد ، تا خودش به کوفه برسد . (1) سکوت نکردن در برابر سلطه ستم و اعتراض به‌بدعتها و کشتن بی‌گناهان و هتک نوامیس مسلمانان و قطع حقوق حقداران ، از مظاهردیگر جهاد است که حسین بن علی ع پیشتاز این جبهه نیز بود . در نامه‌هایی هم که پس ازورود به مکه ، به مردم بصره و کوفه نوشت ، سخن از نابود کردن سنت و احیای بدعت‌توسط بنی امیه و دعوت کوفیان و بصریان به اطاعت از خویش است تا در مبارزه‌ای باباطل ، آنان را به راه رشد»هدایت کند . در وصیت‌نامه‌اش به محمد بن حنفیه نیز هنگام‌خروج از مدینه ، حرکت‌خود را برای اصلاح در امت پیامبر و بر اساس امر به معروف ونهی از منکر می‌شمارد(و انی لم اخرج اشرا . . .) (2) در

خطبه‌ای هم که در مکه می‌خواند ، پس‌از بیان زیبایی شهادت برای انسان و اشتیاق خویش به پیوستن به نیاکان شهیدش ، از مردم‌دعوت می‌کند که هر کس آماده فدا کردن جان در این راه است ، به او بپیوندند(من کان‌باذلا فینا مهجته موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا) . (3) جهاد حسین بن علی ع برای احیاء دین بود . در این راه و با این انگیزه ، هم کشتن وهم کشته شدن حیات و پیروزی است . جهاد و شهادت آزادمردان ، همیشه با بذل جان وایثار و نثار خون است و ثمره آن بیداری مردم و احیای حق است . این خط و برنامه ، معامله با خداست که مشتری جانها و اموال مؤمنان است و به پیکارگران در راهش ، نویدبهشت داده است ، چه بکشند ، چه کشته شوند ، (4) و این همان فرهنگ احدی الحسنین
است که قرآن آن را تعلیم و الهام می‌دهد . هم سید الشهداء ، مجاهد در راه خدا بود و هم‌یاران شهیدش . مبارزه آنان ، عمل به وظیفه اسلامی و تکلیف خدایی در مقابل ترویج‌بدعتها و انحرافات و زدودن حقایق دین بود . هر چند دشمنان می‌کوشیدند جهادشان رایاغیگری و آن مجاهدان راه خدا را«خارجی و شورشی معرفی کنند . از این رو درزیارتنامه‌های امام حسین و یارانش ، از جمله اوصاف آن حضرت ، نسبت به جهاد»تاکیدشده است . در زیارتهای مختلف ، نسبت به سید الشهدا این تعابیر دیده می‌شود : «الزاهدالذائد المجاهد ، جاهد فیک المنافقین و الکفار ، جاهدت فی سبیل الله ، جاهدت الملحدین ، جاهدت عدوک ، جاهدت فی الله حق جهاده (5) . و در باره شهدای کربلا نیز این کلمات وتعابیر به کار رفته است : «نصحتم لله و جاهدتم فی سبیله ، اشهد انکم جاهدتم فی سبیل الله ، الذابون عن توحید الله . » (6) و برای خنثی کردن تبلیغات دشمن ، در زیارتنامه‌ها همه این‌صفات و اعمال ، برای سید الشهدا و یارانش با مطلع اشهد انک . . . »آمده است ، گواهی‌زائر بر اینکه اینان مجاهدان راه خدا بودند و مبارزه‌شان ، جهادی مقدس بر ضد باطل بود .
عاشورا ، سرمایه الهام‌بخش مجاهدان در طول تاریخ گشت و خون سید الشهدا و شهدای‌کربلا ، خون حماسه‌سازان ظلم‌ستیز را به جوش آورد .
1-از سخنرانی امام حسین ع در منزل بیضه ، کامل ابن اثیر ، ج 3 ص 280 ، حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 80 .
2-مقتل خوارزمی ، ج 1 ، ص 188 .
3-لهوف ، ص 3 .
4-ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم . . . (توبه ، آیه 111) .
5-در مفاتیح الجنان ، خط طاهر خوشنویس ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، صفحات 418 ، 423 تا 425 ، 441 ، 444 .
6-همان ، صفحات 440 ، 444 ، 448 .

چاووش خوانی

چاووش ، به معنای پیشرو لشکر و قافله است ، کسی که پیشاپیش قافله یا زوار حرکت‌کند و آواز خواند . (1) کسی که در دربار شاهان یا در نزد امرا و بزرگان وظیفه‌دار امورتشریفاتی بوده ، در روزهای سلام ، اشخاص را به حضور آنان معرفی می‌نموده است . (2) در فرهنگ دینی در گذشته رسم بود که طبق مراسم سنتی ، هنگام رفتن اشخاص ازشهرها و روستاها به زیارت نجف ، کربلا ، خراسان یا سفر حج ، اشخاصی به نام چاووش‌خوان اشعاری را با لحنی سوزناک و خاص می‌خواندند . هم هنگامه بدرقه زائر ، هم وقت‌استقبال ، بصورت تک خوانی یا همخوانی . محتوای اشعار هم اغلب سلام و صلوات برپیامبر و اهل بیت او یا فراخوانی به پیوستن به کاروان زیارت بوده است . چاووش خوانی ، حرفه‌ای معنوی و پر از صفا بود که صدای خوش و لحنی دلنشین می‌خواست و پاکی ودینداری و عشق به اهل بیت . چاووش‌خوانان ، «منادیان راه خدا و قاصدان مرقد مطهراولیا»بودند و«بانگ چاووشان مردم را به هلهله و غوغا و بی‌آرامی دل می‌رساند» . در هرفقره‌ای ، مصرع که بر حبیب خدا ختم انبیا صلوات که چاووش خوان می‌خواند ، از مردم‌صلوات می‌گرفت . شعرهایی از این قبیل :

ز تربت‌شهدا بوی سیب می‌آید ز طوس ، بوی رضای غریب می‌آید هر که دارد هوس کرب و بلا ، بسم الله هر که دارد هوس حب خدا ، بسم الله بر مشامم می‌رسد هر لحظه بوی کربلا ترسم آخر جان دهم در آرزوی کربلا (3)

این مراسم سنتی ، در جاهای مختلف ، تشریفات خاص و اشعار متفاوتی دارد . به‌نوشته دهخدا : «چاووش خوان کسی است که دعوت رفتن به زیارت عتبات عالیات کند .

در اصطلاح روستاییان خراسان ، کسی باشد که در فصل مناسب زیارت در دهات وروستاها سواره یا پیاده به راه افتد و روستاییان را به وسیله جار زدن یا خواندن اشعار مهیج‌و مناسب ، به زیارت اعتاب مقدسه تشویق و تهییج نماید . » (4)

1-فرهنگ فارسی ، معین .

2-لغت‌نامه ، دهخدا .

3-به تحلیل این مراسم و نمونه‌هایی از متن چاووش خوانیها در«درآمدی بر نمایش و نیایش در ایران از جابرعناصری مراجعه کنید .

4-لغت‌نامه ، کلمه چاووش .

چراغانی

آراستن و آذین بستن خانه و شهر ، هنگام جشنها و اعیاد و پیروزیها . در بدو وروداهل بیت امام حسین ع به کوفه و نیز دمشق ، مواجه با آذین‌بندی و چراغانی و مراسم‌جشن و شادمانی شدند . به نقل بعضی تواریخ : اهل بیت را سه روز در دروازه شام‌نگهداشتند تا کار چراغانی‌شان کامل شود و شهر را با زیورها ، حله‌ها ، دیبا و زر و سیم وانواع جواهرات بیارایند . آنگاه مردان ، زنان ، کودکان ، و بزرگسالان ، وزیران ، و امیران ، یهودو مجوس و نصارا و همه اقوام به تفرج و تفریح بیرون آمدند ، با طبلها ، دفها ، و شیپورها وسرناها و ابزار لهو و لعب دیگر . چشمها را سرمه زده ، دستها را حنا بسته و بهترین لباسها راپوشیده و خود را آراسته بودند . شهر چنان وضعی داشت که گویا از همه مردم در سطح‌شهر دمشق ، رستاخیزی به پا شده است . و در چنین وضعی بود که سر مطهر امام‌حسین ع را وارد کردند که بر فراز نیزه بود و پشت‌سر آن ، اسیران اهل بیت را از دروازه‌ساعات به داخل آوردند . . . . (1) تبلیغات امویان وانمود کرده بود که بر دشمنان خلیفه و بر یاغیان پیروز شده‌اند وخاندان آنها را به اسارت گرفته و آورده‌اند . تا آنجا که سهل بن سعد در سفر خود به دمشق‌عبور می‌کند و با دیدن چراغانی و دف و طبل ، می‌پرسد : آیا شما در شام ، عیدی دارید که مااز آن بی‌خبریم ؟ می‌گویند : سر حسین ع را از عراق به شام می‌آورند ! همین سعد متاثرمی‌شود و در مقابل خواسته سکینه ، دختر امام ، به نیزه‌داری که سر سید الشهدا را می‌برد ، 400 درهم می‌دهد تا سر مطهر را پیشاپیش اسرا ببرد و مردم به چهره اهل بیت نگاه نکنند . (2) اما زینب و سجاد«ع جشن را با سخنرانیها و خطابه‌هایشان تبدیل به عزا کردند و آن‌پیروزی را در کام یزید ، تلخ ساختند .

شام ، غرق عیش و عشرت بود هنگام ورود وقت رفتن شام را شام غریبان کرد و رفت

1-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 369 .

2-همان ، ص 370 .

چکمه

کفش خاصی که نظامیان بر پا می‌کنند ، بویژه در میدان نبرد . آنچه در اذهان عموم از این‌کلمه تداعی می‌شود ، «چکمه شمر»است که در آخرین لحظات حیات سید الشهدا«ع باچکمه بر روی سینه آن حضرت رفت و آنگاه سر مبارکش را از تن جدا کرد . تعبیر مقاتل‌چنین است که : «و جلس علی صدر الحسین و قبض علی لحیته و هم بقتله . . . » (1)

1-بحار الانوار : ج 45 ، ص 56 .

چوبه محمل

نقل شده که چون در کوفه ، سرهای شهدا را بر نیزه جلوی مردم آوردند و ضجه از همه‌برخاست ، زینب ع چون نگاهش به سر برادر افتاد ، از شدت ناراحتی پیشانی را به جلوی‌محمل زد و دیدند که از زیر روپوش وی خون جاری شد . آنگاه اشعاری را خواند که‌آغازش چنین است :

یا هلالا لما استتم کمالا غاله خسفه فابدی غروبا ما توهمت‌یا شقیق فؤادی کان هذا مقدرا مکتوبا (1)

1-همان ، ص 115 .

حائر

حائر و حایر ، اصطلاحا به حرم سید الشهدا«ع گفته می‌شود و این هم ریشه لغوی‌دارد ، هم تاریخی . در لغت ، «حائر»جای مطمئنی است که آب در آن نگهداری و جمع‌می‌شود : «الموضع المطمئن الذی یحار فیه الماء» (1) . به معنای سرگردان هم آمده است ، ازریشه حیران . در قدیم به کربلا«حیر»نیز گفته می‌شده است . همچنین به معنای منطقه بلندو گسترده که از قدیم ، محل سکونت اقوامی از عرب بوده است .

در اصطلاح فقهی و عبادی ، به محدوده حرم حسینی و اطراف آن که شامل قبر مطهر ، صحن ، رواقها و موزه و . . . است ، چه قسمتهای قدیم و چه جدید ، حائر اطلاق می‌شود .

اقامت در حائر و عبادت در آن فضیلت دارد و نیز از جمله مواردی که مسافر ، مخیر است‌نمازش را قصر یا تمام بخواند و میان علما محل بحث است ، حائر ابا عبد الله ع است . (2) برخی هم حد حایر را همان محدوده حرم دانسته‌اند ، نه بیشتر . حایر حسینی بسیار مقدس‌است و دعا در آنجا مستجاب است . حتی برخی ائمه برای شفا به حایر حسینی متوسل‌می‌شدند ، از جمله امام هادی ع که بیمار بود ، کسی را به حایر امام حسین ع فرستاد ، تاآن حضرت را آنجا دعا کند . (3) به اهل کربلا و ساکنان حرم حسینی نیز«حائری گفته‌می‌شود . تناسب تاریخی این نام برای حرم سید الشهدا آن است که وقتی در زمان متوکل‌عباسی و به دستور او برای تخریب آثار قبر و متفرق ساختن شیعه از تجمع پیرامون آن‌مرقد مطهر و الهام بخش ، که کانون خطری برای خلافت جور شده بود ، به آن منطقه آب‌بستند ، آب به آن محل که می‌رسید از پیشروی باز می‌ماند و روی هم انباشته می‌شد و برمی‌گشت و مثل دیواری ، آب گرد قبر می‌ایستاد و محوطه قبر همچنان خشک بود . (4) وچون محل جمع شدن آب را حایر گویند ، محدوده قبر آن حضرت حائر نام گرفت . ازشهید هم نقل شده است : «فی هذا الموضع حار الماء لما امر المتوکل باطلاقه علی‌قبر الحسین لیعفیه فکان لا یبلغه . (5) چون متوکل دستور داد به قبر حسین ع آب ببندند تاآن را محو کند ، آب که به این مکان می‌رسید جمع می‌شد و به قبر نمی‌رسید . طبق نقلهای‌دیگری وقتی به دستور او با گاوها می‌خواستند زمین آنجا را شخم زنند ، همه آن منطقه وقبور را شخم می‌زدند ، به قبر امام که می‌رسیدند ، متوقف می‌شدند . (6)

1-لسان العرب ، سفینة البحار ، ج 1 ، ص 358 .

2-بحار الانوار ، ج 86 ، ص 88 ، المزار ، شیخ مفید ، ص 140 .

3-همان ، ج 50 ، ص 225 .

4-الاعلام ، زركلی ، ج 8 ، ص 30(پاورقی) ، بحار الانوار ، ج 50 ، ص 225 ، سفینة البحار ، ج 1 ، ص 358 .

5-بحار الانوار ، ج 86 ، ص 89 .

6-اثبات الهداة ، ج 5 ، ص 183 .

حاجر

نام سرزمین و منزلی میان مکه تا عراق که محل تلاقی اهل بصره و کوفه ، هنگام‌عزیمت به مدینه است . به معنای نگهدارنده آب است ، جایی که آب در آن می‌ماند .
سید الشهدا«ع در همین منزل ، نامه مسلم بن عقیل را از کوفه دریافت کرد و پاسخی‌خطاب به مردم کوفه نوشت و توسط پیک خویش قیس بن مسهر به سوی کوفه فرستاد . (1)
1-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 205 ، نقل از معجم البلدان .

حارث

قاتل طفلان مسلم بن عقیل . وقتی دو فرزند حضرت مسلم به نامهای محمد و ابراهیم‌به کمک مشکور»زندانبان از زندان ابن زیاد گریختند ، شب را به خانه زنی پناه آوردند .

شوهر آن زن ، حارث بود و برای پیدا کردن دو کودک ، بسیار گشته و خسته شده بود . شب‌که به خانه آمد و فهمید دو کودک فراری در خانه اویند ، صبح آن دو را شهید کرد و بدنشان‌را به فرات افکند و سرشان را پیش ابن زیاد برد تا جایزه بگیرد . ابن زیاد هم دستور دادگردن خود او را در همان محلی که طفلان مسلم را کشته بود . از سر جدا کنند . (1)

1-معالی السبطین ، ج 2 ، ص 72 . ماجرای مفصل طفلان مسلم در بحار الانوار ، ج 45 ، ص 100 تا 106 آمده است .

حارث بن امرىء القيس کندی

نامش در شمار شهدای کربلا آمده است ، از شجاعان و عابدان بود . همراه سپاه ابن‌سعد به کربلا آمد . چون سید الشهدا را در محاصره سپاه کوفه یافت ، به کاروان حسین ع (1)

1-اعیان الشیعه ، ج 4 ، ص 302 .

حبیب بن عبد الله نهشلی

از شهدای کربلا به حساب آمده است . بعضی او را شبیب بن عبد الله خثعمی ، یا ابو عمرنهشلی دانسته‌اند .

حبیب بن مظاهر

از شهدای والاقدر کربلا بود . حبیب بن مظاهر(مظهر)اسدی ، از طایفه بنی اسد ، کوفی‌و از اصحاب رسول خدا«ص بود . در هر سه جنگ صفین ، نهروان و جمل ، در رکاب‌علی ع شرکت داشت . از اصحاب خاص امیر المؤمنین و حاملان علم آن حضرت و درعلوم قرآنی شاگرد خاص وی بود . حضرت امیر ، او را که از حاملان علوم ع بود ، به علم منایا و بلایا»(آنچه بعدها اتفاق خواهد افتاد)آگاه ساخته بود . (1) عضو گروه ویژه شرطة الخمیس بود که نیروی ضربتی و مطیع علی ع بودند . درنهضت مسلم بن عقیل در کوفه ، وی از کسانی بود که در راه بیعت گرفتن برای مسلم ، کوشش می‌کرد . نیز از سران شیعه در کوفه محسوب می‌شد که به حسین بن علی ع دعوت نامه نوشت . نزد امام حسین ع موقعیت والایی داشت . در کربلا نیز امام ، او را به‌عنوان فرمانده جناح چپ سپاه خویش تعیین کرد . حبیب ، تلاش فراوانی داشت که یارانی‌از بنی اسد را به یاری حسین ع بیاورد ، اما سپاه اموی مانع پیوستن آنان به یاران‌سید الشهدا شدند . (2) گفتگوی او با میثم تمار ، هنگام عبور از مجلس بنی اسد ، سالها پیش ازعاشورا ، که هر یک نحوه شهادت دیگری را پیشگویی می‌کرد و مایه شگفتی حاضران‌بودند ، معروف است ، (3) و این از همان علم منایاست که از علی آموخته بودند و جریانات‌آینده را جز داشتند . روز عاشورا رجزی که در حمله‌هایش می‌خواند چنین بود :

انا حبیب و ابی مظهر فارس هیجاء و حرب تسعر (4)

حبیب بن مظاهر ، روز عاشورا از اینکه با شهادتش به بهشت‌خواهد رفت ، خوشحال‌بود و با«بریر بن خضیر»مزاح می‌کرد . شهادت او بر حسین ع بسیار سخت بود . هنگام‌شهادت 75 سال داشت . سر او نیز همراه سرهای شهدا در کوفه گردانده شد .

1-الحسین فی طریقه الی الشهادة ، ص 6 .

2-انصار الحسین ، ص 66 .

3-عنصر شجاعت ، خلیل کمره‌ای ، ج 2 ، ص 26 .

4-الحسین فی طریقه الی الشهادة ، ص 6 .

حجاج بن زید سعدی

از شهدای کربلاست . برخی هم نام او را حجاج بن بدر گفته‌اند . وی اهل بصره بود .

نامه‌ای هم از سوی مسعود بن عمرو ازدی برای حسین بن علی ع برد(در پاسخ نامه‌حسین ع)که خطاب به او و سران بصره نوشته و آنان را به یاری خویش فراخوانده بود . (1) نامش در زیارت ناحیه مقدسه نیز آمده است .

1-انصار الحسین ، ص 67 .

حجاج بن مسروق جعفی

از شهدای گرانقدر عاشورا و مؤذن سید الشهدا«ع . (1) وی اهل کوفه و از یاران‌امیر المؤمنین ع بود . وقتی خبر هجرت امام حسین ع را از مدینه به مکه شنید ، خود را به‌آن حضرت رساند و همراه امام از آنجا به کربلا آمد . همواره ملازم سید الشهدا بود و درپنج وقت نماز ، اذان می‌گفت . در مسیر راه ، وقتی که امام حسین ع به منزلگاه قصربنی مقاتل رسید و در آنجا خیمه‌گاه عبید الله بن حر جعفی را دید ، حجاج بن مسروق رادر پی او فرستاد تا او را به پیوستن به امام فراخواند . (2) (گرچه توفیق حسینی شدن نیافت) .

هنگامی که کاروان حسین ع با سپاه حر بر خورد کردند ، او به امر امام ، اذان ظهر گفت .

در برخی کتب از او با عنوان مؤذن حسین یاد کرده‌اند . (3) روز عاشورا به میدان‌رفت و جنگید و غرق خون نزد امام برگشت . پس از گفتگویی با سید الشهدا ، بار دیگربه میدان رفت و شهید شد .

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 25 .

2-عنصر شجاعت ، ج 1 ، ص 80 .

3-انصار الحسین ، ص 68 .

سید الشهدا«ع به خاطر ناامنی مکه برای حضرتش و اینکه مطلع شد نیروهای یزیدی‌در صدد قتل او در مکه هستند ، تصمیم گرفت‌حج را به عمره مفرده تبدیل کند ، احرام‌بست و طواف و سعی و تقصیر انجام داد و از احرام بیرون آمد ، چون نمی‌توانست‌حج رابه پایان برد ، چون می‌ترسید در مکه او را گرفته ، به سوی یزید ببرند ، یا غافلگیرانه ترورکنند . (1) این از نظر فقهی نیز بی اشکال است . در حدیث است که امام حسین ع روز ترویه‌در حالی که در عمره بود ، به سوی عراق بیرون شد : «ان الحسین بن علی ع خرج یوم‌الترویة الی العراق و کان معتمرا» . (2) کار امام حسین ع هم جنبه حفظ قداست‌حرم الهی را داشت و هم نمی‌خواست درایام حج و در بیت الله الحرام خونش ریخته شود ، و هم با بیرون شدن از مکه ، در روزی که‌همه از هر سو به مکه آمده‌اند و عازم عرفاتند ، نوعی بیدارگری در وجدانها و ایجاد سؤال‌در ذهنهاست و به این صورت ، خبر خروج اعتراض آمیز وی بر ضد حکومت ، توسطحاجیانی که از همه جا آمده‌اند و اینکه آن حضرت ، در حرم امن الهی هم امنیت و مصونیت‌ندارد ، همه جا پخش می‌شد و این نوعی مبارزه تبلیغاتی بر ضد یزید بود .

امام خمینی ره در تجلیلی بلند از این حج ناتمام می‌فرماید : «زائران عزیز از بهترین ومقدس ترین سرزمینهای عشق و شعور و جهاد ، به کعبه بالاتری رهسپار شوند و همچون‌سید و سالار شهیدان حضرت ابی عبد الله الحسین ع ، از حرام حج به احرام حرب و ازطواف کعبه به طواف صاحب بیت و از توضؤ به زمزم به غسل شهادت و خون رو آورند وبه امتی شکست ناپذیر و بنیانی مرصوص مبدل گردند که نه ابر قدرت شرق یارای مقابله‌آنان را داشته باشد نه غرب . . . که مسلما روح و پیام حج ، چیز دیگری غیر از این نخواهدبود و مسلمانان ، هم دستور العمل جهاد نفس را جدی بگیرند ، هم برنامه مبارزه با کفر وشرک را . » (3)

1-حیاة الامام الحسین ع ، ج 3 ، ص 50 و 51 ، مثیر الاحزان ، ص 38 .

2-وسائل الشیعه ، ج 10 ، ص 246 .

3-صحیفه نور ، ج 20 ، ص 111 .

حديقة السعداء

کتاب مقتلی به زبان ترکی است که فضولی بغدادی (م 932)آن را به رشته تحریرکشید . این کتاب در پی نگارش روضة الشهداء» ، نخستین کتاب مقتل فارسی بود که به قلم‌ملا حسین واعظ کاشفی(م 910)نوشته شده بود . (1)

1-کیهان فرهنگی ، سال 10 شماره 3 ، ص 30 .

شهید والاقدر عاشورا . حر از خاندانهای معروف عراق و از رؤسای کوفیان بود . به‌درخواست ابن زیاد ، برای مبارزه با حسین ع فراخوانده شد و به سرکردگی هزار سواربرگزیده گشت . گفته‌اند وقتی از دار الاماره کوفه ، با ماموریت بستن راه بر امام حسین ع بیرون آمد ، ندایی شنید که : ای حر ! مژده باد تو را بهشت . . . (1) در منزل قصر بنی مقاتل یا«شراف ، راه را بر امام بست و مانع از حرکت آن حضرت به سوی کوفه شد . کاروان‌حسینی را همراهی کرد تا به کربلا رسیدند و امام در آنجا فرود آمد . حر وقتی فهمید کارجنگ با حسین بن علی ع جدی است ، صبح عاشورا به بهانه آب دادن اسب خویش ، ازاردوگاه عمر سعد جدا شد و به کاروان حسین ع و جبهه حق پیوست . توبه کنان کنارخیمه‌های امام آمد و اظهار پشیمانی کرد ، سپس اذن میدان طلبید . این انتخاب شگفت وبرگزیدن راه بهشت بر دوزخ ، از حر ، چهره‌ای دوست داشتنی و قهرمان ساخت . حر با اذن‌امام به میدان رفت و در خطابه‌ای مؤثر ، سپاه کوفه را به خاطر جنگیدن با حسین ع توبیخ‌کرد . چیزی نمانده بود که سخنان او ، گروهی از سربازان عمر سعد را تحت تاثیر قرار داده‌از جنگ با سید الشهدا منصرف سازد ، که سپاه عمر سعد ، او را هدف تیرها قرار داد . نزد امام‌بازگشت و پس از لحظاتی دوباره به میدان رفت و با رجز خوانی ، به مبارزه پرداخت و پس‌از نبردی دلیرانه به شهادت رسید . رجز او چنین بود :

انی انا الحر و ماوی الضیف اضرب فی اعناقکم بالسیف عن خیر من حل بارض الخیف اضربکم و لا اری من حیف (2)

که حاکی از شجاعت او در شمشیر زنی در دفاع از سید الشهدا و حق دانستن این راه‌بود . حسین بن علی ع بر بالین حر حضور یافت و خطاب به آن شهید ، فرمود : توهمانگونه که مادرت نامت را«حر»گذاشته است ، حر و آزاده‌ای ، آزاد در دنیا و سعادتمنددر آخرت ! «انت الحر کما سمتک امک ، و انت الحر فی الدنیا و انت الحر فی الآخرة ودست بر چهره‌اش کشید . (3) امام حسین ع با دستمالی سر حر را بست . پس از عاشورا بنی‌تمیم او را در فاصله یک میلی از امام حسین ع دفن کردند ، همانجا که قبر کنونی اوست ، بیرون کربلا در جایی که در قدیم به آن نواویس می‌گفته‌اند . (4) نقل است‌شاه اسماعیل‌صفوی قبر حر را گشود و پیکرش را سالم یافت ، چون خواست پارچه‌ای را که بر سرش‌بسته بود باز کند ، خون جاری شد و دوباره آن را بستند ، آنگاه بر قبرش قبه‌ای ساختند . (5) سرگذشتهای مربوط به حر و نقش او در حادثه کربلا ، از نخستین بر خوردش با کاروان‌سید الشهدا ، سپس توبه‌اش و پیوستن به جبهه حق و شهادت در

رکاب سالار شهیدان ، درهمه مقتلها و کتابهای تاریخ عاشورا نگاشته شده است و توبه او شاخص‌ترین بخش‌نورانی زندگی اوست .

1-قاموس الرجال ، ج 3 ، ص 103 ، امالی صدوق ، ص 131 .

2-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 14 .

3-همان .

4-الحسین فی طریقه الی الشهادة ، ص 97 .

5-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 242 به نقل از انوار نعمانیه ، سید نعمت الله جزایری .

حرم حسینی

بارگاه مقدس سید الشهدا«ع . در روایات ، فضیلت و برکات و آثار فراوانی برای حرم اباعبد الله الحسین ع و نماز خواندن و اعتکاف و دفن و . . . در آن ذکر شده است . محدوده‌حرم امام حسین ع در روایات ، از یک فرسخ تا پنج فرسخ هم بیان شده است . از امام‌صادق ع روایت است : «حریم قبر الحسین ع خمس فراسخ من اربعة جوانب القبر» . (1) همچنین از آن حضرت روایت است : «حرم الحسین الذی اشتراه : اربعة امیال فی اربعةامیال فهو حلال لولده و موالیه و حرام علی غیرهم ممن خالفهم و فیه البرکة . (2) مرقد نورانی ابا عبد الله ع همواره کعبه دلهای شیفتگان بوده و آرزوی بزرگ محبان آن‌حضرت ، توفیق زیارت آن بوده است . این جاذبه هرگز کاسته نشده و علی رغم‌محدودیتهایی که سر راه زیارت حرم آن امام ، در طول تاریخ بوده است ، دلها در اشتیاق آن‌تپیده است . در سالهای دفاع مقدس در ایران نیز ، یکی از سرمایه‌های الهامبخش رزمندگان‌در جهاد با متجاوزان ، رسیدن به کربلا و آزاد ساختن حرم امام حسین ع از سلطه بعثیهابوده است .

1-بحار الانوار ، ج 98 ، ص 111 ، سفینة البحار ، ج 2 ، ص 103 ، المزار ، شیخ مفید ، ص 25 .

2-مجمع البحرین ، واژه حرم .

حرمله

حرملة بن کاهل اسدی کوفی ، آنکه کودک شیر خوار امام حسین ع را(به نام‌علی اصغر ، یا عبد الله رضیع)در آغوش امام یا روی دست وی با تیر به شهادت رساند . (1) سالها پس از حادثه عاشورا ، منهال در سفر حج ، دیداری با امام سجاد«ع داشت . حضرت‌پرسید : حال حرمله چگونه است ؟ گفت : در کوفه است و زنده است . امام او را نفرین کردکه : «اللهم اذقه حر الحدید ، اللهم اذقه حر النار»(خدایا ، سوزش و گرمای آهن و آتش را به‌او بچشان) . چون به کوفه برگشت ، در دیدار با«مختار»که خروج کرده بود ، ناگهان دید که‌حرمله را آوردند و به دستور مختار ، دست و پایش را بریدند و سپس در آتش افکندند .

منهال ، ماجرای دیدار خود با امام سجاد و دعای امام را نسبت به حرمله بیان کرد . مختار ، ازاینکه خواسته و دعای حضرت به دست او تحقق یافته ، بسیار خوشحال شد . (2)

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 46 .

2-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 246 ، اثبات الهداة ، ج 5 ، ص 229 .

حروراء

محل درگیری مختار ، پس از قیام برای خونخواهی حسین ع ، با سپاه مصعب بن زبیر ، که از بصره آمده بودند . در این نبرد ، کشتار فراوانی شد . در یکی از روزهای این درگیری ، مختار به شهادت رسید . در این درگیری ، هزاران نفر از یاران مختار کشته شدند . (1) حروراء ، نزدیک کوفه و محلی بود که خوارج نهروان نیز آنجا فرود آمدند و اولین مخالفت‌خویش‌را با امیر حره واقعه حره المؤمنین ع انجام دادند . (2)

1-مروج الذهب ، ج 3 ، ص 99 .

2-قمقام زخار ، فرهاد میرزا ، ص 126 .

امام سوم شيعيان ، شهيد كربلا و خون خدا ، كه نهضت عاشورا بر محور فداكاری وجانفشانی آن حضرت شكل گرفت و تاريخ بشری را سرشار از حماسه و ايثار كرد ودرس آزادگی و عزت به انسان داد و با خون خويش كه در كربلا ريخت ، درخت اسلام‌آبياری شد و امت مسلمان بيدار گشت .
در معرفی آن امام ، بايد كتابی قطور نوشت ، ليكن در اينجا فشرده‌ای از زندگی آن‌حضرت را می‌خوانيد : امام حسين ع در سوم شعبان سال چهارم هجری در مدينه به دنياآمد . رسول خدا«ع نام اين فرزند زهرا«ع را«حسين نهاد . وی مورد علاقه شديد پيامبرخدا«ع بود و آن حضرت در باره او فرمود : «حسين منی و انا من حسين . . . »و در آغوش‌پيامبر بزرگ شد . هنگام رحلت رسول خدا ، شش ساله بود . در دوران پدرش علی بن‌ابی طالب ع نيز از موقعيت والايی برخوردار بود ، علم ، بخشش ، بزرگواری ، فصاحت ، شجاعت ، تواضع ، دستگيری از بينوايان ، عفو و حلم و . . . از صفات برجسته اين حجت‌الهی بود . در دوران خلافت پدرش ، در كنار آن حضرت بود و در سه جنگ جمل ، «صفين و«نهروان شركت داشت .
پس از شهادت پدرش كه امامت به حسن بن علی ع رسيد ، همچون سربازی مطيع‌رهبر و مولای خويش و همراه برادر بود . پس از انعقاد پيمان صلح ، با برادرش و بقيه‌اهل بيت ع به مدينه آمدند . با شهادت امام مجتبی ع در سال 49 يا 50 هجری ، بار امامت‌به دوش سيد الشهدا قرار گرفت . در آن دوران دهساله كه معاويه بر حكومت مسلط بود ، امام حسين ع همواره يكی از معترضين سرسخت نسبت به سياستهای معاويه ودستگيريها و قتلهای او بود و نامه‌های متعددی در انتقاد از رويه معاويه در كشتن حجر بن‌عدی و يارانش و عمرو بن حمق خزاعی كه از وفاداران به علی ع بودند و اعمال ناپسندديگر او نوشت . در عين حال ، حسين بن علی ع يكی از محورهای وحدت شيعه و ازچهره‌های برجسته و شاخصی بود كه مورد توجه قرار داشت و همواره سلطه اموی ازنفوذ شخصيت او بيم داشت . با مرگ معاويه در سال 60 هجری ، يزيد به والی مدينه نوشت‌كه از امام حسين ع به نفع او بيعت بگيرد . اما سيد الشهدا كه فساد يزيد و بی‌لياقتی او رامی‌دانست ، از بيعت امتناع كرد و برای نجات اسلام از بليه سلطه يزيد كه به زوال و محو دين می‌انجاميد ، راه مبارزه را پيش گرفت . از مدينه به مكه هجرت كرد و درپی نامه نگاريهای كوفيان و شيعيان عراق با آن حضرت و دعوت برای آمدن به كوفه ، آن‌امام ابتدا مسلم بن عقيل را فرستاد و نامه‌هايی برای شيعيان كوفه و بصره نوشت و بادريافت پاسخ كوفيان در بيعتشان با مسلم بن عقيل ، در روز هشتم ذيحجه سال

60 هجری‌از مکه به سوی عراق ، حرکت کرد .
پیمان شکنی کوفیان و شهادت مسلم بن عقیل ، اوضاع عراق را نامطلوب ساخت وسید الشهدا که همراه خانواده ، فرزندان و یاران به سوی کوفه می‌رفت ، پیش از رسیدن به‌کوفه در سرزمین کربلا»در محاصره سپاه کوفه قرار گرفت . تسلیم نیروهای یزیدی نشدو سرانجام در روز عاشورا در آن سرزمین ، مظلومانه و تشنه کام ، همراه اصحابش به‌شهادت رسید ، از آن پس ، کربلا کانون الهام و عاشورا سرچشمه قیام و آزادگی شد و کشته‌شدن وی ، سبب زنده شدن اسلام و بیدار شدن وجدانهای خفته گردید . فضایل این امام‌شهید ، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد ، چرا که او آویزه عرش الهی و پرورده‌دامن رسول خداست . پیامبر خدا«ص در باره‌اش فرمود : قسم به آنکه مرا بحق به پیامبری‌فرستاد ، حسین بن علی در آسمان بزرگتر از زمین است و بر سمت راست عرش الهی‌نوشته است مصباح هدی و سفینة نجاة . (1)
ای که آمیخته مهرت با دل کرده عشق تو مرا دریا دل بذر عشقی که به دل کاشته‌ام جز هوای تو ندارد حاصل از می عشق تو ، عاقل مجنون و زخم مهر تو مجنون ، عاقل کربلا سر زد و پیدا شد حق جلوه‌ای کردی و گم شد باطل تویی آن کشتی دریای حیات هر که را مانده جدا از ساحل گر شود کار جهان زیر و زبر نشود عشق تو از دل زایل (2)
1-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 257 . برای آشنایی بیشتر با آن حضرت ، باید به کتابهای مفصلتر مراجعه کرد ، از جمله :
موسوعة کلمات امام الحسین(در باره سخنان او) ، حیاة الامام الحسین بن علی ، باقر شریف القرشی(در باره زندگانی او)
عوالم و بحار الانوار(در باره فضایل او)نفس المهموم ، شیخ عباس قمی(در مقتل او)و کتابهای فراوان دیگر . به‌عنوان کتابنامه عاشورا»در همین مجموعه مراجعه شود .
2-از مؤلف .

حسین منی و انا من حسین ع

حسین ع از من است و من از حسینم . حدیثی که رسول خدا«ص فرموده است و درکتب حدیثی شیعه و اهل سنت آمده است ، متن کامل آن چنین است : «حسین منی و انا من‌حسین احب الله من احب حسینا و ابغض الله من ابغض حسینا ، حسین سبط من الاسباط ، لعن‌الله قاتله (1) اینگونه تعبیر(من از اویم و او از من است)نشانه وحدت کامل فکری ، روحی ، مرامی ، جسمی و خط مشی است و رسول خدا«ص نیم قرن پیش از حادثه کربلا ، خواسته قیام و نهضت‌حسینی را تداوم راه خویش بداند و دشمنان سید الشهدا را که دست‌خود را به خون او آلودند ، دشمنان و قاتلان خود به حساب آورد ، چرا که خشم و رضا وجنگ و صلح و یاری یا جفا بر حسین ع ، همسان با خشم و رضا و جنگ و صلح و یاری‌و جفا بر پیامبر خداست ، چرا که این دو ، یک جان در دو بدن و یک فکر و مرام ، در دوزمانند . (2) این گونه بیان همبستگی کامل ، ترسیم کننده خط صحیح حرکت اجتماعی و دینی‌و مبارزاتی و سیاسی در طول تاریخ است . چنین نیست که از هم بودن این دو حجت الهی ، تنها پیوند جسمی و از نسل پیامبر بود حسین ع را بگوید ، بلکه عمده‌ترین مفهوم ، هم‌خطی آن دوست .

مفهوم بلند دیگری که در این حدیث نهفته ، آن است که وجود پیامبر«ع و آیین ومکتب او در وجود ابا عبد الله ع تداوم یافته است ، آن هم نه تنها تداوم جسمی ، بلکه‌نگهبان دین پیامبر«ص ، امام حسین است و قیام و شهادت او سبب بقای دین رسول‌خداست . سخن ، تنها بار عاطفی ندارد ، بلکه بیانگر یک حقیقت اجتماعی و تاریخی است .

اگر که دین مصطفی هنوز در جهان به پاست از آن سر بریده تو هست و از نوای تو

احیاگر دین پیامبر ، نهضت‌حسینی بود . خود ابا عبد الله ع در خطبه‌ای که فلسفه و قیام‌خویش را بیان کرد ، اشاره فرمود که هدف ، حرکت در مسیر سیره پیامبر و علی ع و امر به‌معروف و نهی از منکر است و اینگونه است که انحرافها زدوده شده و دین استوار و پا بر جامی‌ماند . اینکه گفته‌اند : «ان الاسلام محمدی الحدوث ، حسینی البقاء»اشاره به همین‌احیاگری دین پیامبر در سایه قیام عاشوراست ، یعنی پیدایش اسلام ، محمدی است و بقای‌آن ، حسینی !

گر جز به کشتنم نشود دین حق بلند ای تیغها ، بیایید بر فرق من فرود

این نکته در شعری که از زبان حسین بن علی ع سروده شده است(و حدیث و شعرامام نیست)اینگونه مطرح شده است :

ان کان دین محمد لم یستقم الا بقتلی یا سیوف خذینی (3)
اگر دین محمد«ص جز با کشته شدن من استوار نمی‌شود ، پس ای شمشیرها مرادریابید ! به تعبیر امام خمینی ره : «با زنده نگه داشتن او اسلام زنده می‌شود . «انا من‌حسین ، که وایت‌شده است که پیغمبر فرموده است ، این معنایش ، معنا این است که‌حسین مال من است ، و من هم از او زنده می‌شوم . » (4)

1-احقاق الحق ، قاضی نور الله تستری ، ج 11 ص 265 ، بحار الانوار ، ج 43 ص 261 ، تاریخ الاسلام ، ذهبی ، ج 5 ، ص97 .
2-به مقاله ارزشمند«حسین منی و انا من حسین از : محمد باقر بهبودی در«یادنامه علامه امینی ، مقاله چهاردهم ، ص 305 مراجعه کنید .
3-این شعر ، بیتی از قصیده بلند شاعر و خطیب کربلایی ، مرحوم شیخ محسن ابو الحب(م 1305)است و آنچه‌مشهور است که از سروده‌های سید الشهداست ، بی اصل است . ر . ک : «تراث کربلا» ، سلمان هادی طعمه ، ص 86 .
4-صحیفه نور ، ج 13 ص 158 .

حسین ، وارث آدم

نام کتابی از دکتر علی شریعتی در باره سید الشهدا«ع ، که به تحلیل دو جریان هابیلی وقابیلی در تاریخ انسان پرداخته و حسین ع را مظهر مظلومیت جناح هابیل معرفی کرده‌است . این نام ، از فقره‌ای از زیارت وارث و زیارتنامه‌های دیگر بر گرفته شده است که‌می‌فرماید : «السلام علیک یا وارث آدم صفوة الله و وراثت عاشورا از را جبهه تاریخی‌مبارزه حق با باطل می‌رساند .

حسینی

منسوب به حسین ع ، هر چه که نوعی انتساب ، ارتباط و شباهت با حسین ع داشته‌باشد . این پیوند و نسبت ، هم نسبی و نژادی می‌تواند باشد ، مثل آنان که از نسل و فرزندان‌اویند و«سادات حسینی محسوب می‌شوند ، هم کسانی که در فکر ، ایده و مرام همچون‌حسین ع اند . با این حساب ، حسینیان همه کسانی می‌شوند که رهرو راه خونین عاشورا وانقلاب اویند ، همچنان که عاشورائیان و کربلائیان نیز پیروان مکتب خون و حماسه‌سید الشهدا«ع محسوب می‌شوند . هر چیز دیگری هم که ویژگیهای خصلتی و روحی وفکری و حماسی حسین ع را داشته باشد ، عنوان حسینی به خود می‌گیرد ، مانند : شورحسینی ، خط حسینی ، نوای حسینی ، عشق حسینی ، نهضت‌حسینی ، راه حسینی ، انقلاب‌حسینی ، حماسه حسینی ، گاهی هم تنها نسبت به شخص آن حضرت داده می‌شود ، مثل :
حرم حسینی ، کربلای حسینی ، عاشورای حسینی ، عزای حسینی . پس یاء نسبت و کلمه‌مضاف به حسینی ، یا اضافه تخصیصی است ، مثلا حماسه حسینی و کربلای حسینی یعنی‌حماسه حسین و کربلای حسین ع ، یا اضافه بیانی و توضیحی است که نوعی شباهت وهمگونی را می‌رساند . مثل شور حسینی ، یعنی شور و حماسه‌ای که همچون شور آن‌حضرت ، برخوردار از حماسه و عزت و خروش است .

حسینیه

جایی که برای اقامه سوگواری برای ابا عبد الله الحسین ع ساخته شود . حسینیه‌هایی‌که در شهرهای مختلف ، از جمله شهرهای مذهبی ساخته می‌شود ، اغلب علاوه بر مرکزتجمع عزاداران و اقامه مراسم سوگواری ، حالت زائر سرا و مسافرخانه‌ای را دارد که زائران‌از آن استفاده می‌کنند و جنبه رایگان دارد . بیشتر آنها به نام مردم شهری است که آن رامی‌سازند . مثل : حسینیه آذربایجانیها ، تهرانیها ، اصفهانیها و . . . که در شهرهایی نجف ، کربلا ، مشهد از اینگونه حسینییه‌ها وجود دارد و از نظر شرعی هم محدودیت و احکام مسجد راندارد .
شاید روی آوردن شیعه به حسینیه در دورانهای کهن به خاطر آن بوده که مساجد ، اغلب در اختیار و زیر سلطه حکومتهایی بوده که برای تشیع و اقامه عزاداری و مراسم‌دینی شیعه ، محدودیت ایجاد می‌کردند . در مناطق هند ، به حسینیه امام باره گویند و امام‌باره‌های متعددی با نامهای مختلف وجود دارد . در برخی مناطق آسیای مرکزی نیز ، حسینیه‌هایی که شیعیان می‌ساختند ، به مسجد شیعه‌ها»معروف می‌شد . «در نقاط مختلف‌هند ، تکیه و حسینیه نامهای گوناگون دارد و آن را عزاخانه ، امام باره ، تعزیه خانه ، عاشوراخانه ، تابوت خانه ، چبوتره ، چوک امام صاحب . . . می‌خوانند . » (1)
1-دائرة المعارف تشیع ، ج 4 ، ص 447 .

حصیر

بوریا ، به نقل برخی روایات ، وقتی بنی اسد برای دفن اجساد شهدای کربلا آمدند ، امام‌سجاد«ع نیز آنان را یاری می‌کرد ، از آنان حصیری طلبید تا اعضای پیکر سید الشهدا را درمیان آن گذاشته ، میان قبر بگذارد . . . (1) طبق نقلهای تاریخی وقتی در زمان متوکل به دستوراو قبر امام حسین ع را خراب کردند و قبر را شکافتند ، به بوریای تازه‌ای برخوردند که‌پیکر امام بر آن بود و بوی مشک از آن جسد می‌آمد . حصیر و بدن را به همان حال گذشتندو خاک روی آن ریختند . (2)

1-کبریت احمر ، ص 493 .

2-اثباة الهداة ، شیخ حر عاملی ، ج 5 ، ص 183 .

حصین بن نمیر

یکی از سران امویان از قبیله کنده که همواره با آل علی دشمنی داشت . در جنگ صفین ، در سپاه معاویه بود . در ایام یزید هم بر عده‌ای از سپاه ، فرماندهی داشت . در دوران قیام‌مسلم بن عقیل در کوفه ، رئیس پلیس ابن زیاد بود و ماموریت داشت برای یافتن ودستگیری مسلم ، خانه‌های کوفیان را تفتیش کند . هم او بود که قیس بن مسهر ، فرستاده‌حسین ع را دستگیر کرد و نزد ابن زیاد فرستاد و قیس به شهادت رسید . او بود که‌هنگامی که عبد الله زبیر در مکه بر ضد یزید سر به مخالفت برداشته بود ، بر کوه ابو قبیس‌منجیق نهاد و کعبه را هدف قرار داد . با سلیمان بن صرد و توابین جنگید . او بود که ازعلی ع آنگاه که فرمود : «سلونی قبل ان تفقدونی (1) پرسید : تعداد موهای سر من چه قدراست ؟ (2) در دوران یزید ، به دستور او در حمله و محاصره مدینه شرکت داشت . از مخالفان‌سرسخت‌شیعه بود و در سرکوبی نهضت توابین حضور داشت و سه سال بعد(در سال67 هجری)به دست ابراهیم بن اشتر کشته شد . (3) در حادثه عاشورا ، از فرماندهان گروه‌تیرانداز بود که به سپاه حسین ع حمله کردند . او پس از شهادت حبیب بن مظاهر ، سرمقدس او را در کوفه بر گردن اسب خویش آویخته بود تا به آن افتخار کند . به نقلی بعدهاپسر حبیب(قاسم)کمین کرد و او را کشت . برخی هم قتل این جنایتکار را به دست‌یاران‌مختار ثقفی در سال 66 در نهضت‌خروج مختار ، در نزدیکیهای موصل نوشته‌اند . (4)

1-مروج الذهب ، ج 3 ، ص 71 .
2-سفینة البحار ، ج 1 ص 281 .
3-دائرة المعارف الاسلامیة ، ج 7 ، ص 458 .
4-مروج الذهب ، ج 3 ، ص 97 .

حکومت ری

عمر سعد ، به هوس رسیدن به استانداری ری ، حسین بن علی را کشت . قرار بود به‌ملک ری گماشته شود که حادثه کربلا پیش آمد . ابن زیاد ، قبل از عزیمتش به حوزه‌استانداری ، او را مامور سرکوب سید الشهدا«ع نمود . ابتدا می‌خواست قبول نکند . ولی‌دید اگر نپذیرد حکومت ری را از دست‌خواهد داد . بالاخره نتوانست بر جاذبه دنیا وریاست غلبه کند . در باره علاقه‌اش به ولایت ری ، هر چند به کشتن حسین بن علی ع بیانجامد ، چنین خواند :

ءاترک ملک الری و الری منیتی او اصبح ماثوما بقتل حسین و فی قتله النار التی لیس دونها حجاب و لکن لی فی الری قرة عین (1)

و اینگونه حب دنیا چشم او را کور کرد . طبق برخی نقلها امام حسین ع پس از آنکه‌دلباختگی عمر سعد را به حکومت ری دید(روز عاشورا در یک گفتگو)به او فرمود :

امیدوارم از گندم ری ، جز اندکی نخوری ! عمر سعد از روی تمسخر گفت : اگر از گندمش‌نخورم ، جو آن هم برایم کافی است . (در برخی منابع گندم عراق آمده است) (2)

1-الخصائص الحسینیة ، شیخ جعفر شوشتری ، ص 71 .

2-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 248 .

حکیم بن طفیل

از نیروهای عمر سعد در کربلا ، که در کمین ابا الفضل ع بود . و با شمشیر ، دست چپ‌عباس را از کار انداخت . قبلا دست راست آن حضرت با ضربه زید بن ورقاء»قطع شده‌بود .

حلاس بن عمر راسبی

از شهدای کربلاست که در حمله اول در روز عاشورا به شرف شهادت نایل شد .

گفته‌اند در زمان علی ع در کوفه رئیس شهربانی این شهر بود . سپس او و برادرش نعمان ، همراه عمر سعد بودند . اما سرانجام متحول شده و به اردوگاه امام حسین ع پیوستند . (1) دربرخی منابع ، «حلاش آمده است . (2)

1-انصار الحسین ، ص 70 .

2-اعیان الشیعه ، ج 6 ، ص 216 .

حماد بن حماد خزاعی مرادی

از شمار شهدای کربلاست . نامش در زیارت رجبیه آمده است . (1)
روز عاشورا ، حمله‌ای سراسری و شدید از سوی سپاه عمر سعد به اردوگاه‌امام حسین ع انجام گرفت . این حمله که با تیراندازی عمر سعد به طرف اردوگاه امام‌حسین ع شروع شد ، با تیرهای نیروهای دشمن ادامه یافت . امام فرمود : این تیرها ، پیکهاو قاصدهای دشمن به سوی شماست . شمر هم به نیروهای خود دستور داد که حمله‌گروهی انجام دهید و افراد حسین ع را بکلی نابود سازید(احملوا علیهم حملة رجل واحدو افنوهم عن آخرهم)همه گردانهای سپاه کوفه در این حمله شرکت داشتند . یاران‌سید الشهدا«ع هم دفاعی جانانه در مقابل این هجوم ، از خود نشان دادند و نیمی از یاران‌امام(غیر از بنی هاشم)در این حمله نخست به شهادت رسیدند . عده شهدای این حمله را41 نفر گفته‌اند . تعدادی از آنان(غیر از ده نفر از غلامان حسین و دودمانش و دو تن ازغلامان علی ع) ، عبارتند از :
نعیم بن عجلان ، عمران بن کعب ، حنظله ، قاسط ، کنانه ، عمرو بن مشیعه ، ضرغامه ، عامربن مسلم ، سیف بن مالک ، عبد الرحمان درجی ، مجمع عائذی ، حباب بن حارث ، عمروجندعی ، حلاس بن عمرو ، سوار بن ابی عمیر ، عمار بن ابی سلامه ، نعمان بن عمر ، زاهر بن‌عمر ، جبلة بن علی ، مسعود بن حجاج ، عبد الله بن عروه ، زهیر بن سلیم ، عبد الله و عبید الله‌پسران زید بصری . (برای شناخت این شهدا ، به عنوان هر کدام در این کتاب مراجعه‌کنید) . (2)

1-انصار الحسین ، ص 99 .
2-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 204 .

حمید بن مسلم ازدی

وقایع گزار کربلا ، او یکی از لشکریان عمر سعد بود که روز عاشورا پس از شهادت‌امام حسین ع با شمر ، بر سر آتش زدن خیمه‌ها مجادله داشت . از جمله گروهی بود که‌سر حسین ع را به کوفه بردند . در لشکر توابین هم حضور داشته و به قولی از اصحاب‌امام سجاد«ع بوده است . با مختار و ابراهیم بن مالک نیز همکاری داشته است . بیشتروقایع کربلا در«تاریخ طبری و برخی منابع دیگر از قول او نقل شده است .

حنا

حنا رنگی است که به موی سر و صورت می‌زنند تا سفیدی مو دیده نشود و انسان‌جوان به چشم آید . این تزیین ، بخصوص در مقابله با دشمنان ، نوعی تبلیغات در جوان‌نشان دادن رزمندگان اسلام است . امام صادق ع فرموده است : رنگ سیاه زدن به مو ، دشمن را به هراس می‌افکند«الخضاب بالسواد مهابة للعدو» . (1) سید الشهدا«ع نیز موی‌خویش را با به فرموده امام صادق : «خضب الحسین بالحنا و الکتم حنا خضاب می‌کرد وهنگام شهادت در کربلا نیز خضاب داشت : «قتل الحسین و هو مخضب بالوسمة (2) درکربلا ، عاشوراییان کهنسال و محاسن سفید نیز با خضاب خون ، چهره خویش را رنگین‌ساختند .

حبیب بن مظاهر ، پس از شهادت مسلم بن عقیل در کوفه ، همواره مترصد بود که دروقت مناسب به حضور ابا عبد الله ع برسد . روزی در بازار کوفه به مسلم بن عوسجه‌برخورد(که به قول معروف می‌خواست‌حنا بخرد)او را به کناری برد و جریان آمدن‌حضرت حسین ع به کربلا را نقل نمود . هر دو پیرمرد روشندل قرار بر این نهادند که‌شبانه از کوفه به کربلا روند(و محاسن خود را به خون خضاب کنند)شب هفتم یا هشتم‌محرم به امام پیوستند . (3)

1-بحار الانوار ، ج 73 ص 100(استحباب خضاب برای مردان و زنان در همانجا در ضمن روایات ، آمده است) .

2-عوالم(امام حسین)ص 71 ، ناسخ التواریخ ، ج 4 ، ص 99 .

3-الوقایع و الحوادث(محرم الحرام)ج 2 ، ص 99 .

حنظلة بن اسعد شبامی

از شهدای کربلاست و نامش در زیارت ناحیه مقدسه آمده است . کوفی است و شبام ، نام طایفه‌ای از همدانیان است . (1) حنظله از چهره‌های شیعی در کوفه و زبان‌آور ، شجاع ومعلم قرآن بود . چون سید الشهدا«ع به کربلا رسید ، وی به آن حضرت پیوست . وی جزءشهدایی است که تا اواخر زنده بود و از جان حسین بن علی ع در مقابل تیرها و نیزه‌های‌دشمن محافظت می‌کرد و گاهی هم با سخنانش به سپاه کوفه هشدار می‌داد و موعظه‌می‌کرد . (2) روز عاشورا ، پس از شهادت جمعی از یاران ، از امام رخصت طلبید و به میدان‌رفت و جان خود را فدای راه خدا کرد .

1-انصار الحسین ، ص 71 .

2-عنصر شجاعت ، ج 2 ، ص 100 .

حنظلة بن عمرو شيبانی

از شهدای کربلاست که در حمله اول(و به قولی در نبرد تن به تن)به شهادت رسید .

برخی معتقدند او همان حنظلة بن اسعد شبامی است . (1)

1-انصار الحسین ، ص 99 .

حواریون حسین ع

هر امامی ، تعدادی یاران ویژه داشت که به حواریون تعبیر شده است و روز قیامت‌ندا می‌شوند و بر می‌خیزند . طبق حدیث امام کاظم ع همه شهدای کربلا حواریون‌حسین‌اند که در قیامت بر می‌خیزند : «ثم ینادی مناد : این حواری الحسین ع ؟ فیقوم کل‌من استشهد معه و لم یتخلف عنه . (1)

1-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 358 .

عنوانی که از سوی یزید و ابن زیاد به امام حسین ع داده شد . اصل معنای آن به معنای‌شورشی و یاغی است ، نه اتباع کشورهای بیگانه . این اصطلاح به زمان امیر المؤمنین ع برمی‌گردد . به نوشته یکی از محققان : خروج ، صرفا ترک مکه از سوی امام حسین ع به‌سوی کوفه نبود ، بلکه از زمانی که در جنگ صفین ، عده‌ای بعنوان سرپیچی و تمرد ازفرمان علی ع شورش کردند(و بعدا خوارج نام گرفتند)بوی خاصی پیدا کرد و این‌عنوان ، بویژه در عراق مفهومی ناپسند یافت . سلطه ابن زیاد هم از آغاز ، نهضت‌حسینی رابعنوان خروج قلمداد کرد . (1) البته خروج و سر بر تافتن از حکومت و شورش کردن ، اگربر ضد حکومت مشروع اسلامی باشد ، شورشگران بعنوان فئه باغیه مهدور الدم هستندو مبارزه با آنان بعنوان جنگ با متجاوزین داخلی لازم است . ولی اگر این عصیان ، بر ضدستم و طغیان باشد ، یک وظیفه است و شورشگران ، مجاهدانی ارزشمندند . امام حسین ع نیز در باره امتناع از بیعت با یزید و بیرون آمدن از مدینه و عزیمت به مکه ، از واژه خروج‌استفاده کرده است(انی لم اخرج اشرا و لا بطرا . . . انما خرجت لطلب الاصلاح)و خروج‌خود را بعنوان اصلاح طلبی در امت پیامبر معرفی کرده است .
یزید ، برای مشروعیت بخشیدن به کار خویش در کشتن حسین ع این عنوان رامستمسک قرار می‌داد و خود را سرکوب کننده یک شورش بر ضد خلیفه اسلامی‌می‌پنداشت . سخنان امام حسین و اهل بیت او نیز در طول نهضت ، پس از عاشورا ، همه‌بیان این بود که قیام ، بخاطر دین و مبارزه با ستم و بدعت است و خود را دودمان پیامبرمعرفی می‌کردند تا پرده‌های غفلت را کنار زنند .
1-انصار الحسین ، ص 27(پاورقی) .

خار مغیلان

خار درخت ام غیلان ، ام غیلان درخت‌خار داری است که در بادیه می‌روید که گاهی‌به اندازه درخت‌سیب یا کوچکتر می‌شود . (1) در مرثیه‌ها چنین گفته می‌شود که پس ازشهادت امام حسین ع و حمله دشمن به خیمه‌ها و به آتش کشیدن آنها ، کودکان آواره‌دشت و بیابان شدند و دو کودک در بیابان ، دور از جمع اهل بیت ، گم شدند و شب زیر خارمغیلان پناه گرفتند و جان باختند . (2) در منابع معتبر تاریخی چنین چیزی نیامده است .

1-لغت نامه ، دهخدا«ام غیلان .

2-معالی السبطین ، ج 2 ، ص 89 .

خالد بن عمرو بن خالد ازدی

نام او در شمار شهدای کربلا آمده است . (1)

1-انصار الحسین ، ص 71 .

خامس آل عبا

از لقبهای سید الشهدا«ع است که پنجمین نفر از«اصحاب کسا»است . پیامبر«ص درخانه ام سلمه بود که آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم‌تطهیرا»(احزاب 33)نازل شد . رسول خدا ، فاطمه و علی و حسن و حسین را جمع کردو همه را زیر یک کساء و عبایی قرار داد و چنین گفت : «اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم‌الرجس و طهرهم تطهیرا» . شاعر در همین مورد گفته است :

ان النبی محمدا و وصیه و ابنیه و ابنته البتول الطاهرة اهل العباء و اننی بولائهم ارجو السلامة و النجا فی الآخرة (1) (2)

1-الحسین فی طریقه الی الشهادة ، ص 112 .

2-در باره اصحاب کساء و مناقب و فضایلشان ، ر . ک : بحار الانوار : ج 37 ، ص 35 تا 107 .

خرابه شام

پس از خطبه زینب ع در مجلس یزید که اوضاع را بر ضد او متحول ساخت ، یزیدناچار اهل بیت را در خرابه‌ای بی سقف جای داد . آنان سه روز در آن خرابه بودند و برحسین ع نوحه و عزاداری می‌کردند . (1) رقیه ، دختر خردسال امام حسین ع نیز درهمانجا پدر را در خواب دید و پس از بیداری گریه سر داد و سر سید الشهدا را برایش‌آوردند و با دیدن آن صحنه مرغ جانش پر کشید و جان داد . (2) مدفن رقیه نیز همانجاست‌که بعدها حرمی برایش ساختند . (این مساله از نظر محققان مورد بحث و تشکیک قرارگرفته است .)

زهرای حزین ز گرد راه آمده بود جبریل ، غمین و عذر خواه آمده بود در کنج‌خرابه ، در میان طبقی خورشید ، به مهمانی ماه آمده بود جغد دلم خرابه شام آرزو کند تا با سه ساله دخترکی گفتگو کند آن کعبه‌ای که قبله ارباب حاجت است حاجت رواست ، هر که به آن قبله رو کند

1مقتل خوارزمی ، ج 2 ، ص 74 ، عوالم(امام حسین)ص 414 ، ریاض القدس ، ج 2 ، ص 292 .

2در منابع اولیه ، این مساله نیامده است ، هر چند مشهور است .

خروج مختار

مختار بن ابی عبیده ثقفی ، پنج‌سال پس از حادثه کربلا و یک سال پس از نهضت‌توابین ، در سال 66 هجری در کوفه قیام کرد . هدف نهضت او خونخواهی حسین ع وانتقام از قاتلان شهدای کربلا و جنایتکاران حادثه عاشورا بود . قیام او و خونخواهی‌اش‌موجب خرسندی ائمه بود . از امام باقر«ع روایت‌شده که : «لا تسبوا المختار فانه قد قتل‌قتلتنا و طلب بثارنا» . (1) مختار را ناسزا نگویید ، چرا که او قاتلان ما را کشت و به خونخواهی‌ما برخاست . خلاصه‌ای از قیام او(طبق نفس المهموم)چنین است :

مختار ، در 14 ربیع الاول سال 66 در کوفه قیام کرد و عبد الله بن مطیع را که کارگزارعبد الله بن زبیر بود بیرون نمود . آغاز قیامشان با شعار«یا منصور امت و«یا لثارات‌الحسین بود . درگیرهای سختی در محله‌ها و میدانهای کوفه پیش آمد . گروههایی کشته وگروههایی تسلیم شدند و مختار وارد قصر شد و فردایش برای مردم سخنرانی کرد ، اشراف کوفه با او بیعت کردند . مختار پس از استیلا بر اوضاع ، یکایک قاتلان حسین ع رادستگیر می‌کرد و می‌کشت . نیروهایی هم به اطراف می‌فرستاد تا هم بر آن مناطق استیلایابد و هم جنایتکاران را گرفته و به کیفر رساند . مدتها این تحرکات و دستگیریها و نبرد بامقاومت کنندگان از طرفداران بنی امیه ادامه داشت . مختار موفق شد کسانی چون‌عمر سعد ، شمر ، ابن زیاد ، خولی ، سنان ، حرمله ، حکیم بن طفیل ، منقذ بن مره ، زید بن رقاد ، زیاد بن مالک ، مالک بن بشر ، عبد الله بن اسید ، عمرو بن حجاج و بسیاری از کسان را که درکربلا دستشان به خون شهدا آلوده بود از دم تیغ گذراند و پیکرشان را بسوزاند و یا درمقابل سگها بیندازد . (2) مختار ، سر«ابن زیاد»را به مدینه نزد محمد حنفیه فرستاد ، او هم آن‌سر را پیش امام سجاد«ع آورد . آن حضرت مشغول غذا خوردن بود . با دیدن این صحنه ، سجده شکر به جای آورد و فرمود : «الحمد لله الذی ادرک لی ثاری من عدوی و جزی الله‌المختار خیرا . . . » . (3) مختار ، هجده ماه حکومت کرد(تا 14 رمضان سال 67)و در سن 67سالگی در درگیری با سپاهیان عبد الله بن زبیر به شهادت رسید .

1بحار الانوار ، ج 45 ، ص 343 .

2-بر گرفته و تلخیص شده از : در کربلا چه گذشت(ترجمه نفس المهموم) ، ص 776 به بعد .

3-معالی السبطین ، ج 2 ، ص 260 .

خزیمیه

نام یکی از منزلگاههای بین راه مکه و کوفه(نزدیک کوفه)که امام حسین ع در سفربه سوی عراق ، یک شبانه روز در آنجا ماند . این نام ، منسوب به خزیمة بن خازم است وبرای کسی که از کوفه به مکه رود ، پس از منزل زرود»قرار دارد . (1) در آن محل ، چاهها وآبها و درختان و منازلی بوده است . در همانجا و همان شب بود که زینب کبری ع بیرون‌از خیمه‌ها صدای هاتفی را شنید که دو بیت‌شعر خواند ، مضمونش این بود که این کاروان‌به سوی مرگ می‌رود . امام حسین ع در پاسخ خواهرش فرمود : «یا اختاه ، کل ما قضی الله‌فهو کائن . (2) خداوند هر چه را مقدر فرموده است ، خواهد شد .

1-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 207 .

2-الحسین فی طریقه الی الشهادة ، ص 65 به نقل از مقتل خوارزمی .

خط الموت

این تعبیر ، سر فصل خطبه‌ای از سید الشهداست که آن حضرت در مکه و پیش ازخروج به سوی عراق ایراد کرد و نهایت‌سیر کاروان را با اشاره بیان کرد . (1) مضمون آن‌خطبه ، آگاهی و عشق به شهادت و استقبال از مرگ در راه خداست و اینکه مرگ برای‌جوانمردان زیباست ، آنگونه که گردنبند ، بر گردن دختری جوان . ایراد این خطبه ، پس ازدریافت گزارشهایی بود مبنی بر این که ماموران یزید برای ترور و ریختن خونش به مکه‌اعزام شده‌اند . بخشی از آغاز این خطبه چنین است :

«خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق‌یعقوب الی یوسف و خیر لی مصرع انا لاقیه ، کانی باوصالی تقطعها عسلان الفلوات بین‌النواویس و (2)

1-کشف الغمه ، اربلی ، ج 2 ، ص 241 .

2-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 366 ، مقتل الحسین ، مقرم ، ص 193 .

خطبه کربلا

خطبه

خطبه شب شکن عابد و زینب در شام به گلستان خزان دیده حق سامان داد

خطبه ، خطابه و سخنانی است آشکار که خطیب در برابر دیگران ایراد می‌کند . مانندخطبه جمعه ، خطبه عید ، خطبه نماز باران و خطبه هنگام کسوف . معمولا مشتمل بر حمدو ثنای الهی و توصیه به تقوا و مواعظ دیگر است . خطبه‌هایی که امیران و خلفا و واعظان‌می‌خواندند ، از این قبیل است . به آن ، خطابه هم گفته می‌شود .

در نهضت عاشورا ، یک سری خطابه‌ها و سخنرانیها توسط سید الشهدا ، امام سجاد ، حضرت زینب و یاران امام انجام گرفته که در کتب تاریخی و روایی ثبت است و اغلب‌تعیین کننده بوده است ، چه آنها که پیش از عاشورا و در طول راه و در خود مکه بوده ، چه‌خطبه‌هایی که روز عاشورا ایراد شده و چه آنچه از زبان اسیران آزاده در کوفه و شام صادرشده است . خطبه‌های سید الشهدا و نیز خطبه امام سجاد«ع در مجلس یزید ، همچنین‌خطابه زینب کبری در کوفه و دمشق ، معروفترین آنهاست . خطبه‌های امام ، اغلب درمجموعه‌هایی که سخنان آن حضرت را گرد آورده ، آمده است . (1) برخی از خطبه‌های‌سید الشهدا«ع که در طول نهضت عاشورا بیان شده است ، چنین مطلعهایی دارد :

هنگام خروج از مکه به سوی عراق : «خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی‌جید الفتاة . . . » (2) پس از برخورد با سپاه حر در«ذو حسم : «ایها الناس ! . . . انی لم اقدم علی هذا البلدحتی اتتنی کتبکم و قدمت علی رسلکم ان اقدم الینا انه لیس علینا امام . . . » . (3) همان هنگام : «انه قد نزل من الامر ما قد ترون و ان الدنیا قد تغیرت و تنکرت و ادبرمعروفها . . . الا ترون الی الحق لا یعمل به و الی الباطل لا یتناهی عنه . . . » . (4) در منزلگاه بیضه ، خطاب به یاران خویش و سپاه حر : «ایها الناس ! ان‌رسول الله ص قال : من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله ، ناکثا لعهد الله مخالفا لسنةرسول الله . . . الا و ان هؤلاء قد لزموا طاعة الشیطان و ترکوا طاعة الرحمن . . . » . (5) شب عاشورا ، خطاب به اصحاب خویش : «اثنی علی الله احسن الثناء و احمده علی‌السراء و الضراء . . . اما بعد ، فانی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابرو لا اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله عنی خیرا . . . » . (6) صبح عاشورا ، خطاب به سپاه دشمن : «الحمد لله الذی خلق الدنیا فجعلها دار فناء وزوال ، متصرفة باهلها حالا بعد حال فالمغرور من غرته و الشقی من فتنته . . . » . (7) خطاب به سپاه کوفه ، آنگاه که نزدیک اردوی امام

آمده بودند : «ایها الناس ! اسمعواقولی و لا تعجلونی حتی اعظکم بما لحق لکم علی . . . اما بعد ، فانسبونی فانظروا من انا ؟ ثم‌ارجعوا الی انفسکم و عاتبوها ، فانظروا هل یحل لکم قتلی و انتهاک حرمتی ؟ ! الست ابن بنت‌نبیکم ص و ابن وصیه و ابن عمه . . . » . (8) روز عاشورا ، خطابه به نیروهای ابن سعد : «تبا لکم ایتها الجماعة و ترحا ، افحین‌استصرختمونا ولیهن متحیرین فاصرخناکم مؤدین مستعدین ، سللتم علینا سیفا فی رقابنا وحششتم علینا نار الفتن . . . الا و ان الدعی بن الدعی قد رکز بین اثنتین ، بین السلة و الذلة وهیهات منا الذلة . . . » . (9) و اما خطبه‌های دیگر :
خطبه حضرت زینب در کوفه خطاب به مردم : «اما بعد ، یا اهل الکوفة ! یا اهل الختل‌و الغدر ، فلا رقات الدمعة و لا هدءت الرنة ، انما مثلکم کمثل الذی نقضت غزلها من بعد قوةانکاثا . . . » . (10) خطبه ام کلثوم ، دختر امیر المؤمنین ، خطاب به کوفیان : «یا اهل الکوفة سواة لکم ، مالکم خذلتم حسینا و قتلتموه و انتهبتم امواله و ورثتموه و سبیتم نسائه و نکبتموه . . . » . (11) خطبه پر شور زینب کبری ع در مجلس یزید : «اظننت‌یا یزید حیث اخذت علینااقطار الارض و آفاق السماء فاصبحنا نساق کما تساق الاساری ان بنا علی الله هوانا . . . امن‌العدل یابن الطلقاء تخدیرک حرائرک و امائک و سوقک بنات رسول الله ص
سبایا ؟ . . . » . (12) خطبه شور انگیز افشاگر امام سجاد«ع در مجلس یزید در شام : «ایها الناس ! اعطیناستا و فضلنا بسبع : اعطینا العلم و الحلم و السماحة و الشجاعة . . . فمن عرفنی فقد عرفنی و من‌لم یعرفنی انباته بحسبی و نسبی ، انا ابن مکة و منی ، انا ابن زمزم و الصفا . . . » . (13) محتوای اینگونه خطبه‌ها که در معرفی دین راستین و افشای چهره دشمنان اهل بیت وتبیین مظلومیت عترت پیامبر«ص است ، از ارزشمندترین اسناد تاریخی است که هم خطمشی سید الشهدا«ع را در حادثه عاشورا بیان می‌کند ، و هم عمق معرفت‌خاندان او وحمایت آگاهانه آنان را از راه حق .
خطبه یعنی اعتراض آتشین خطبه یعنی درد زین العابدین خطبه یعنی همچو زینب استوار با تبسم ایستادن پای دار خطبه یعنی تشنگی آموختن در کنار آب ، لب را دوختن خطبه یعنی با خدا ساغر زدن در جنون پیمانه آخر زدن خطبه یعنی زن ، حریم پاکی است جلوه‌ای از حجب و از بی باکی است آنکه مست از باده تلخ شب است آشنا کی با صدای زینب است ؟ (14)

پی نوشتها

1-همچون : بلاغة الحسين ، ادب الحسين و حماسته ، نهج الشهادة ، الصحيفة الحسينيه ، موسوعة كلمات الامامالحسين ، سخنان حسين بن على از مدينه تا كربلا و كتابهايى مثل بحار الانوار ، كشف الغمه و . . . .
2-اعيان الشيعه ، ج 1 ، ص 593 .
3-مقتل الحسين ، خوارزمى ، ج 1 ، ص 231 .
4-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 387 .
5-موسوعة كلمات الامام الحسين ، ص 360 .
6-الكامل فى التاريخ ، ابن اثير ، ج 2 ، ص 559 .
7-مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 4 ، ص 100 ، بحار الانوار ، ج 45 ، ص 5 .
8-بحار الانوار ، ج 5 ، ص 6 ، اعيان الشيعه ، ج 1 ، ص 602 .
9-نفس المهموم ، ص 131 ، مقتل خوارزمى ، ج 2 ، ص 7 .
10-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 109 .
11-همان ، ص 112 .
12-اعلام النساء ، ج 2 ، ص 504 ، حياة الامام الحسين ، ج 3 ، ص 378 .
13-مقتل خوارزمى ، ج 2 ، ص 69 ، بحار الانوار ، ج 45 ، ص 174 .
14-بهروز سپيدنامه ، كيهان 6/5/73 .

خطیب

سخنران . کسی که خطبه می‌خواند . در کاخ یزید ، در حضور اسرای اهل بیت ، خطیب‌دربار به دستور یزید شروع به سخنرانی کرد و به مدح یزید و ناسزا گفتن به علی ع وحسین ع پرداخت . زین العابدین ع بر سر او فریاد کشید که : وای بر تو ای خطیب !
خشم خدا را به قیمت‌خشنودی مخلوق ، می‌خری ؟ جایگاهت در آتش است ویلک ایهاالخاطب ! اشتریت مرضاة المخلوق بسخط الخالق ، فتبوا مقعدک من النار» . (1)
1-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 385 .

خلخال

نوعی زینت‌ساقه پا ، حلقه‌ای از طلا و نقره و امثال آن که در پای کنند ، (1) پای برنجن . به‌نقل فاطمه دختر امام حسین ع ، سپاه عمر سعد پس از شهادت امام ، به خیمه‌ها حمله‌ورشدند و به غارت پرداختند ، از جمله دو خلخال ، از پاهای او در آوردند و بردند . (2) راوی‌این نکته و گفتگوهای میان آن غارتگر و دختر امام حسین ع ، خود دختر آن حضرت‌است . (3)

1-لغت نامه ، دهخدا .

2-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 83 .

3-امالی صدوق ، ص 140 .

خنجر و حنجر

از این دو کلمه که دارای جناس است ، بیشتر در زبان شعر و در باره بریدن سر مطهرامام حسین ع با خنجر شمر یا سنان استفاده می‌شود .

خندق

خندق ، گودالی است که گرداگرد یک شهر یا منطقه می‌کنند ، با عمق و عرضی که برای‌دیگران ، چه سواره یا پیاده غیر قابل عبور باشد و در آن آب یا آتش می‌افکنند ، یا به همان‌صورت ، خالی می‌گذارند . بعنوان مانعی برای عبور دشمن به منطقه خودی و عامل طبیعی‌بازدارنده از حمله مخالف ، محسوب می‌شود . در حادثه عاشورا نیز بعنوان یک تاکتیک‌نظامی مورد اجرا قرار گرفت . سید الشهدا«ع چون نبرد عاشورا را قطعی و اجتناب ناپذیردید ، از اصحاب خود خواست که پیرامون اردوگاه و خیمه‌ها خندقی بکنند و در آن آتش‌افروزند تا جبهه مقابله و جنگ با دشمن تنها از یک سو باشد و از پشت‌سر غافلگیرنشوند . همه از هر طرف به کار پرداختند و با همکاری و هماهنگی خندقی کندند و در آن‌کانال ، خار و هیزم ریخته و در آن آتش افروختند . (1)

1-مقتل خوارزمی ، ج 1 ، ص 248 ، وقعة الطف ، ص 201 .

خواب امام حسین ع

امام حسین ع شبی که فردایش از مدینه به سوی مکه حرکت کرد ، برای وداع با مدینه‌و قبر مطهر جدش رسول خدا«ص به حرم آن حضرت رفت و چندین رکعت نماز خواندو دعا کرد و گریست ، تا نزدیکیهای صبح ، سر بر روی قبر نهاد و خوابش برد . در خواب ، رسول خدا را دید که او را به سینه چسبانده و می‌بوسد و می‌فرماید : می‌بینم که بزودی‌آغشته به خون ، تشنه لب در کربلا شهید خواهی شد . پدر و مادرت و برادرت ، اینجامشتاق تو هستند . (1) این خواب ، خبر از شهادت آن حضرت می‌داد . چنین خوابی را صبح‌عاشورا هم دیده بود . در مدینه ، وقتی پیامبر را در خواب دید ، آن حضرت به حسین ع فرمود : «یا حسین ، اخرج فان الله تعالی شاء ان یراک قتیلا» . وقتی محمد حنفیه از امام‌می‌پرسد پس چرا خانواده و زنان و کودکان را می‌بری ، «قال الحسین : قد شاء الله تعالی ان‌یراهن سبایا» . (2) نیز آن حضرت ، جدش را خواب دید که به او فرمود : «ان لک فی الجنةدرجات لا تنالها لها الا بالشهاده (3) و رسیدن به آن درجات بهشتی را در سایه شهادت اعلام‌کرد .

1-عوالم بحرینی ، جلد امام حسین ع ، ص 177 .

2-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 195 ، به نقل از بحار الانوار ، ج 1 ، ص 184 .

3-امالی صدوق ، ص 130 .

خواب ام سلمه

ام سلمه همسر پیامبر خدا«ص از آن حضرت شنیده بود که حسین ع در کربلا کشته‌می‌شود و شیشه‌ای حاوی تربت کربلا به وی داده و فرموده بود : هر گاه این خاک ، پر ازخون شد ، بدان که حسین ع شهید شده است . سالها از این ماجرا گذشت . از روزی که‌امام حسین ع به سوی عراق عزیمت کرد ، ام سلمه نگران بود و هر روز به آن شیشه‌می‌نگریست و می‌گفت : آن روزی که تبدیل به خون شوی ، روز عظیمی است ! روزعاشورا پیامبر خدا را در خواب دید که با سر و رویی غبار آلود است . علت را پرسید .
فرمود : شاهد کشته شدن حسین ع بودم . ام سلمه از خواب برخاسته و فریاد«حسین ، کشته شد»سر داد و خواب خود را برای زنان بنی هاشم باز گفت . پرسیدند : از کجامی‌گویی ؟ خواب خود را بیان کرد . ام سلمه از همان روز برای سید الشهدا مجلس عزاگرفت . (1) پس از دیدن آن خواب ، وقتی سراغ شیشه رفت ، آن را پر از خون یافت .
1-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 316 ، مقتل الحسین ، مقرم ، ص 369 .

خولی

خولی بن یزید اصبحی از دژخیمان کوفه و دشمنان اهل بیت ع بود . پس از آنکه امام‌حسین ع روز عاشورا در قتلگاه بر زمین افتاد ، جلو آمد تا سر مطهر حضرت را جدا کند .
وی به اتفاق حمید بن مسلم ازدی ، سر امام حسین را نزد ابن زیاد برد ، اما چون دیر شده ودر قصر بسته بود ، خولی سر مطهر را شب به منزل برد و پنهان کرد . او دو زن داشت . چون‌زنش فهمید که سر حسین ع را به خانه آورده ، کینه او را به دل گرفت و از رختخواب بلندشد و دیگر با او همبستر نشد . خولی در ایام مختار پنهان بود . زن دیگرش(به نام عیوف‌بنت مالک) جای او را به یاران مختار خبر داد . این زن از آن هنگام که خولی سرابا عبد الله ع را آورده بود با او دشمن شده بود . خولی را گرفته ، کشتند . (1) آن شب که خولی‌سر مطهر را به منزل خویش برده بود ، همسرش از آن اتاق یا تنوری که سر در آن نهاده‌شده بود ، نوری را دید که به آسمان کشیده شده است . (2) «تنور خولی از همین جا درمرثیه‌ها راه یافته است .
شب بود و من به مطبخ آن خانه آمدم مطبخ نه ، سوی راز نهانخانه آمدم دیدم که نور می‌زند از دخمه‌ای برون دل خسته‌ام کشاند به دنبال رد خون خون در میان نور چه می‌کرد ؟ یا علی خورشید در تنور چه می‌کرد ؟ یا علی ع (3) تا جهان باشد و بوده است ، که داده است نشان میزبان خفته به کاخ اندر و مهمان به تنور سر بی تن که شنیده است به لب سوره کهف ؟ یا که دیده است به مشکات تنور آیت نور (4)
1-اعیان الشیعه ، ج 1 ، ص 612 ، بحار الانوار ، ج 45 ، ص 125 .
2-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 391 .
3-نادر بختیاری(کیهان 6/5/73) .
4-نیر تبریزی .

آن روز که جان خود فدا می‌کردیم با«خون به حسین ع اقتدا می‌کردیم
چون منطق ما منطق عاشورا بود با نفی خود» ، اثبات خدا»می‌کردیم (1)
خون ، عزیزترین موجودی پیکر انسان است که با نبود آن ، جان هم نیست . با این‌حساب ، کسی که حاضر باشد از«خون خویش در راه مکتب و عدالت و حق بگذرد ، آماده جانبازی است و این همان شهادت طلبی است که از الفبای فرهنگ عاشورا»است .
هم آن که خون می‌دهد و از جان می‌گذرد ، عزیز است و ماندگار ، هم آنکه در راه انتقام‌خونهای به ناحق ریخته قیام می‌کند ، کاری امام زمان گونه می‌کند ، چرا که آن حضرت ، خونخواه کشتگان کربلاست این الطالب بدم المقتول بکربلا»و هم آنان که از خون‌شهیدان ، الهام حماسه و فداکاری می‌گیرند ، شاگردان لایق مکتب شهادتند .
اینکه سید الشهدا«ع در آغاز حرکت به سوی کربلا فرمود : هر کس حاضر است‌خون‌قلب خویش را در راه ما نثار و ایثار کند ، با ما همراه شود : «من کان باذلا فینا مهجته فلیرحل‌معنا» (2) اشاره به همین فرهنگ شهادت طلبی است . قداست‌خون شهید نیز از همین‌جاست ، چرا که او با خدا معامله می‌کند و حق اوست که با اولین قطره خونش که بر زمین‌ریخته می‌شود ، آمرزیده شود : «اول ما یهراق من دم الشهید یغفر له ذنبه کله الا الدین (3) وقطره خونی که در راه خدا ریخته شود ، یا قطره اشکی از خوف خدا ، محبوبترین قطره نزدخداوند است : «ما من قطرة احب الی الله عز و جل من قطرتین : قطرة دم فی سبیل الله وقطرة دمعة فی سواد اللیل لا یرید بها عبد الا الله . (4) در روایات و زیارات نیز نسبت به سید الشهدا«ع و یاران شهیدش تعبیراتی از این قبیل‌زیاد است که : شما جانتان را ، نفستان را ، ارواحتان را ، خونتان را ، خون قلبتان را ، خودتان راو . . . در راه خدا بذل و نثار کردید . هر ملتی هم که این روح و روحیه را داشته باشد ، به‌عزت می‌رسد و آنان که از خون دادن و جان باختن گریزانند ، گرفتار ذلت می‌شوند . امام‌خمینی(ره)می‌فرماید : «مسلم خون شهیدان انقلاب و اسلام را بیمه کرده است . خون‌شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت‌کور شدنی نیست و این ملتها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود . » (5)
خونشان آیت‌سرافرازی است رمز خود سوزی و جهان سازی است . سنگ خونرنگ هر مزار شهید غزل خون نشان جانبازی است (6)
1-از مؤلف .

2-مقتل الحسين ، مقرم ، ص 194 .
3-میزان الحکمه ، ج 5 ، ص 192(از پیامبر خدا) .
4-همان ، ص 187(از امام زین العابدین) .
5-صحیفه نور ، ج 20 ، ص 239 .
6-از مؤلف .

خون تازه

در روایات آمده که پس از کشته شدن امام حسین ع عصر عاشورا ، در زمین و آسمان‌نشانه‌های شگفتی دیده شد که برخی از آنها تا مدتها باقی بود . یکی از این علایم و آثار ، خون تازه(دم عبیط)بود . در نقلهایی آمده است که پس از کشته شدن امام ، در بیت‌المقدس ، هر سنگی را که از زمین بر می‌داشتند ، زیر آن خون تازه بود و سه روز از آسمان‌خون بارید . (1) بارش خون از آسمان و رویش خون تازه از زمین و از زیر سنگها ، گریه‌آسمان و زمین در سوگ ابا عبد الله ع به حساب آمده است . در زمینه همین عبیط ، از قول‌ابو سعید نقل شده است که : «ما رفع حجر من الدنیا الا و تحته دم عبیط و لقد مطرت السماءدما بقی اثره فی الثیاب مدة حتی تقطعت . (2) در مورد خواب ام سلمه نیز آمده است که‌حضرت رسول را در خواب دید . حضرت به او فرموده : هر گاه شیشه‌ای که در نزد توست‌و خاک در آن است ، دیدی که خاکش به خون تازه(دم عبیط)رنگین شد ، بدان که‌حسین ع کشته شده است . (3)

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 204 ، اثبات الهداة ، حر عاملی ، ج 5 ، ص 180 ، امالی صدوق ، ص 142 .

2-احقاق الحق ، ج 11 ، ص 462 و 482 .

3-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 231 .

خون گریستن

به جای اشک ، خون گریستن ، تعبیری است که در«زیارت ناحیه مقدسه از زبان‌حضرت حجت ع نقل شده که می‌فرماید : اگر روزگار مرا به تاخیر انداخت و نتوانستم‌یاریت کنم ، صبح و شب بر تو خون می‌گریم و می‌نالم و به جای اشک ، خون می‌گریم :

« . . . لابکین علیک بدل الدموع دما» . (1) از نشانه‌های غیر طبیعی و خارق العاده‌ای که پس ازشهادت امام حسین ع در کائنات دیده شد ، غیر از سرخی شفق و وجود خون تازه زیرسنگها در منطقه شام و فلسطین و . . . یکی هم بارش خون از آسمان بود . سرخی آسمان راهنگام طلوع و غروب نیز از آن نشانه‌ها دانسته‌اند . روایت امام صادق ع چنین است :

«بکت السماء علی الحسین اربعین یوما بالدم . از ام سلیم نیز نقل شده است : «لما قتل‌الحسین ع مطرت السماء مطرا کالدم ، احمرت منه البیوت و الحیطان . (2)

1-سوگنامه آل محمد ، ص 154 .

2-مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 4 ، ص 54 .

خیزران

چوب و ترکه‌ای که یزید ، با آن بر سر بریده امام حسین ع اشاره می‌کرد و بر لب ودندان می‌زد . ابو برزه اعتراض کرد که : ای فاسق ! چوبت را از لبهای حسین ع بردار ، به‌خدا من لبهای پیامبر را دیدم که جای این چوب را می‌بوسید . (1) در زیارتنامه آن حضرت‌نیز آمده است : «السلام علی الثغر المقروع بالقضیب .

1-همان ، ص 114 .

خیمه گاه

محلی که امام حسین ع پس از رسیدن به سرزمین کربلا در آن سرزمین فرود آمد وخیمه زد . منطقه از آب فاصله داشت و با یک سلسله تپه‌ها که از شمال شرقی تا جنوب وغرب کشیده می‌شد محاصره شده بود . مجموعه این منطقه ، یک نیم دایره تشکیل می‌داد واهل بیت در همین محل استقرار یافته بودند . از میدان درگیری و نیروهای دشمن فاصله‌داشت . در جایی بود که تیرهای اردوی دشمن به آنجا نرسد . ولی سپاه انبوه کوفه ، محل رامحاصره کردند . (1) خیمه حضرت زینب را پشت‌خیمه امام حسین نصب کردند و خیام‌جوانان بنی هاشم اطراف خیام زنان و اطفال بود . (2) خیمه‌های افراشته ، برخی محل اسکان نفرات بود و برخی خیمه آب و آذوقه وامکانات . خیمه‌های اصحاب ، جدا از خیمه اهل بیت و بنی هاشم بود . آرایش خیمه‌هاحالت نعل اسبی داشت ، بگونه‌ای که جمع و جور بود ، نه متشتت و پراکنده ، تا قابل‌حفاظت بیشتری باشد . در پشت این خیمه‌ها خندق حفر شده بود تا از آن سمت ، موردتهاجم قرار نگیرند . برخی از خیمه‌ها هم مخصوص سلاح یا نظافت بود . صبح عاشورایاران امام به خیمه نظافت می‌رفتند و خود را تمیز می‌کردند . در مقابل همین خیمه بود که‌بریر بن خضیر با عبد الرحمن بن عبد ربه از خوشحالی و شوق شهادت شوخی می‌کردند . (3) یفیت‌خیمه‌های حسینی در روز عاشورا از این قرار بوده است :
1-خیمه فرماندهی 2-خیمه امدادگران(اورژانس)3-خیمه سقاخانه و آبرسانی4-خیمه شهدا 5-خیمه انبار 6-خیمه نظافت و پاکیزگی 7-خیمه سنگری(فقط بعنوان‌سنگر استفاده می‌شده است)8-خیمه حضرت سجاد«ع 9-خیمه‌های یاران10-خیمه‌های بنی هاشم 11-خیمه‌های خانوادگی(زنها ، بچه‌ها)12-خیمه حضرت‌زینب ع . (4) پس از شهادت امام حسین ع دشمن به خیام حمله آورد و آنها را غارت کردو به آتش کشید . پیکر شهدای عاشورا ، از میدان رزم به مقابل خیمه‌گاه آورده می‌شد .
« . . . آنچه اکنون در کربلا ، در جنوب غربی حرم حسینی به نام خیمه‌گاه(مخیم)موجوداست و زائران آنجا را زیارت کرده و به آن تبرک می‌جویند ، در زمانهای قدیم نبوده است وبعدها در محل خیمه‌گاه امام حسین ع بنایی ساخته شد تا نشانی از آن مکان باشد . بنای‌فعلی ساختمان و قبه خیمه‌گاه ، ساخته مدحت پاشا»برای پذیرایی ناصر الدین شاه ودرباریان او بوده و به قولی هم عبد المؤمن دده آن را ساخته است . » (5)
1-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 93 .

2-زندگانی سید الشهدا ، عماد زاده ، ص 329 .
3-عوالم(امام حسین) ، ص 245 .
4-جزوه تشکیلات توحیدی عاشورا» ، فاطمی پناه ، ص 28 .
5-تراث کربلا ، ص 111 .

دار الاماره

مقر استاندار و فرماندار ، خانه امیر ، حاکم نشین ، ارگ ، ارگ حکومتی . در شهرهایی که‌امیر و حاکم آنجا حضور داشت ، اغلب کنار مسجد جامع شهر ، مقر امارت و قصرحکومتی ساخته می‌شد ، تا برای اقامه نماز جمعه و ایراد خطبه ، فاصله‌ای نباشد . در کوفه‌محل استقرار ابن زیاد را دار الاماره می‌گفتند و مجالس عمومی را در مسجد جامع برگزارمی‌کردند . اسرای اهل بیت را در کوفه وارد آن مجلس عمومی ساختند و آن گفتگوها میان‌ابن زیاد و عترت طاهره پیش آمد . در همین قصر که نامش طمار»بوده ، مسلم بن عقیل‌و هانی را به دستور ابن زیاد شهید کردند .
ساختمان دار الاماره کوفه ، بعنوان قدیمی‌ترین بنای دولتی در اسلام ، به دست‌سعد بن‌ابی وقاص انجام گرفت . «آثار کوفه قدیم ، از جمله دار الاماره از بین رفته و تنها بقایایی ازمسجد جامع وجود دارد . اداره آثار باستانی عراق ، با تلاشهای زیاد ، پایه‌های آن را باحفاریها پیدا کرد . علایم نشان می‌دهد که دار الاماره ، چهار دیوار به طول 170 متر داشته که‌ارتفاع متوسط آن 14 متر بوده و هر دیوار از ضلع خارجی به 6 برج نیم‌دایره متصل بوده وفاصله هر برج با دیگری 60/24 متر و ارتفاع آنها حدود 20 متر بوده است . بنای محکم‌قصر و نوع مهندسی آن ، دار الاماره را از هجوم خارجی مصون می‌داشته است . کنار برخی‌درهای اصلی آن نیز اتاقهایی بعنوان زندان و مطبخ بوده است . » (1)
1-حیاة الامام الحسین بن علی ، ج 2 ، ص 357(پاورقی) .

دار الخلافه

در پایتخت‌حکومت ، قصری که محل سکونت‌خلیفه بود ، دار الخلافه گفته می‌شد ، جای اقامت پادشاه . به خود شهری هم که خلیفه یا پادشاه در آنجا بود ، دار الخلافه گفته‌می‌شد . دار الحکومه هم به همان معنی بود .
یزید ، پس از کشتن امام حسین ع و به اسارت در آوردن اهل بیت او ، برای به رخ‌کشیدن این پیروزی به مردم بار عام و اذن عمومی داد و قصر پر از جمعیت‌شد . آنگاه‌اسرای اهل بیت را که با طناب ، آنان را به هم بسته بودند ، با وضعی اهانت آمیز وارد مجلس‌یزید کردند . (1) دار الخلافه یزید ، نزدیک مسجد جامع دمشق بوده است .
1-حیاة الامام الحسین بن علی ، ج 3 ، ص 376 .

درخت‌سدر

در دوره هارون الرشید ، اطراف قبر امام حسین ع خانه‌ها و بناهایی احداث شده بود درخت‌سدری وجود داشت که هم نشانه‌ای برای زائران و مسافران بود و هم سایه‌بانی‌برایشان . به دستور هارون آن درخت را قطع کردند . این حادثه پیش از تخریبهایی بود که‌در عصر متوکل چندین نوبت نسبت به قبر سید الشهدا«ع انجام گرفت . (1) نیز نقل شده که‌موسی بن عبد الملک ، دستور به قطع آن درخت داد . در حدیثی هم از پیامبر نقل شده است‌که سه بار فرمود : «لعن الله قاطع السدرة . (2) خداوند لعنت کند قطع کننده درخت‌سدر را . تازمان هارون الرشید مردم نمی‌دانستند معنای این حدیث چیست و به چه جنایتی اشاره‌دارد . جریر بن عبد الحمید از مردی از اهل عراق که آمده بود ، پرسید ، چه خبر ؟ وقتی اوخبر تخریب قبر امام و قطع درخت‌سدر را گفت ، جریر دستانش را بلند کرد و گفت : الله‌اکبر ! حدیثی از پیامبر روایت‌شده که قطع کننده سدر را لعن نموده است ، ولی تا امروزمعنایش را نمی‌فهمیدیم . قصد او تغییر موضع قبر حسین ع است تا مردم ندانند قبرش‌کجاست . (3)

1-تاریخ الشیعه ، محمد حسین المظفری ، ص 89 .

2-مناقب ، ج 4 ، ص 64 .

3-همان ، 63 ، بحار الانوار ، ج 45 ، ص 398 .

درسهای عاشورا

حادثه عاشورا ، بی‌شک از عظیمترین رخدادهایی بود که در تاریخ بشری موجی عظیم‌پدید آورد و مسلمانان و غیر مسلمانان را با ارزشهای متعالی و مفهوم حیات هدفدار آشناساخت و انگیزه‌های مبارزه برای حفظ کرامت انسان و نفی سلطه ستم را در انسانها ایجادکرد ، یا تقویت نمود . هر اندازه که مسلمانان و انسانها با درسهای نهفته در آن حرکت‌خونین و عمیق آشناتر شده ، از آن بهره برده‌اند ، به همان میزان عزتمند و بزرگوار زیسته وپایه‌های حکومت طاغوتها را لرزانده‌اند . درسهایی که از عاشورا می‌توان گرفت ، درسخنان امام حسین ع و یارانش ، عملکرد و روحیات آنان ، تاثیر آن واقعه در فکر وزندگی مسلمانان و ماندگاری آن حماسه و آثارش در طول زمان نهفته است و کسی که‌بدقت در مجموعه این واقعه بنگرد ، با این درسها آشنا می‌شود . در این فرهنگنامه ، در ذیل‌عنوانها و مدخلهای متعددی به شکلهای گوناگون به اینگونه درسها و آموزشهای‌عاشورایی اشاره شده است . از جمله به این موضوعات مراجعه شود : آثار و نتایج نهضت‌عاشورا ، آزادگی ، اهداف نهضت عاشورا ، ایثار ، بصیرت ، بلا و کربلا ، تاکتیکهای نظامی‌تبلیغی ، جهاد ، رمز جاودانگی عاشورا ، زندگی ، زیارت ، شعارهای عاشورا ، شهادت‌طلبی ، شیعه امام حسین ع ، عاشورا در نظر دیگران ، عاشورا و امر به معروف ، عاشورا و سقیفه ، صبر ، علی الاسلام السلام ، فتح ، فتوت ، فرهنگ عاشورا ، فوز ، قربانی ، کل یوم عاشورا ، ماهیت قیام کربلا ، مدایح و مراثی ، نماز ، نهضت‌یا شورش ، وارث ، وفا ، هجرت ، هل من‌ناصر ، هیهات منا الذله ، یا فتح یا شهادت ، یا لیتنا کنا معک و . . . برخی عنوانهای دیگر :

دروازه ساعات

نام یکی از دروازه‌های ورودی دمشق ، که اسرای اهل بیت را از آنجا وارد شهر کردند ، همراه سر مطهر امام حسین ع . در حالی که مردم به شادمانی و پایکوبی و طبل‌زنی‌مشغول بودند . نام آن دروازه باب ساعات بود . (1) آن دروازه ، یکی از دروازه‌های شرقی‌آن شهر بود که راه حلب و کوفه به این دروازه ختم می‌گردید . هنگامی که اسیران به دروازه‌شام رسیدند ، از شدت ازدحام جمعیت و مانور لشکر بنی امیه ، ساعتها قافله اسرا در کناردروازه شام توقف کرد . لذا شیعیان این دروازه را«باب ساعات نامیدند .

در عصر حاضر ، باب ساعات را«باب توما»می‌نامند و آثاری از این دروازه قدیمی‌باقی مانده است و امروزه باب توما از محله‌های مسیحی نشین شهر دمشق است و نسبت‌به نقاط دیگر شهر ، از هم پاشیده‌تر و کثیف‌تر به نظر می‌رسد . (2)

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 128 . برخی هم علت نامگذاری را وجود ساعتی مخصوص بر سر در آن دانسته‌اند(نفس‌المهموم ، ص 241) .

2-دایره المعارف تشیع ، ج 3 ، ص 12 . (به نقلی ، توقف سه ساعته آنان یکی از درهای قصر بود و به آن باب الساعات گفتند . ریاض القدس ، ج 2 ، ص 294 به نقل از منتخب طریحی) .

درید

نام پرچمدار سپاه عمر سعد در روز عاشورا است .

یا دستهای قلم شده . منظور دو دست علمدار کربلا ابا الفضل ع است که چون روزعاشورا برای آوردن آب به خیمه‌ها ، به سوی فرات رفت ، در درگیری با کمین نیروهای‌دشمن ، ابتدا دست راستش از کار افتاد و با رجز«و الله ان قطعتموا یمینی . . . »می‌کوشید تاآب را به خیمه‌ها برساند . دست چپش هم قطع شد . وی به رجز و مبارزه ادامه داد تا به‌شهادت رسید . در مرثیه‌ها برای بی‌دستی علمدار رشید عاشورا ، جایگاه خاصی است و اززبان حال مادرش ام البنین هم نوحه‌ها خوانده می‌شود .
کاش می‌گشتم فدای دست تو تا نمی‌دیدم عزای دست تو خیمه‌های ظهر عاشورا هنوز تکیه دارد بر عصای دست تو از درخت‌سبز باغ مصطفی تا فتاده شاخه‌های دست تو اشک می‌ریزد ز چشم اهل دل در عزای غم‌فزای دست تو یک چمن گلهای سرخ نینوا سبز می‌گردد به پای دست تو درشگفتم از تو ای دست‌خدا چیست آیا خونبهای دست تو ؟ (1)
1-صادق رحمانی .

دسته : گروهی از مردم که در جایی گرد آیند و یا با هم حرکت کنند و کاری را انجام‌دهند . گروهی که با تشریفات خاصی در خیابانها و کوچه‌ها حرکت می‌کنند و با هم‌اشعاری خوانند ، برای اقامه عزاداری سید الشهدا و ائمه دیگر . (1) حرکتشان بصورت‌سینه‌زنی یا زنجیر زنی است . رواج آن بیشتر در عصر صفویه شکل گرفت .
اینگونه دستجات ، برای خود نشانه و علامت و توغ و پرچم مخصوص و گاهی نام‌ویژه‌ای داشته‌اند و با نوعی سازماندهی مردمی در ایام عاشورا و روزهای دیگر به‌سوگواری می‌پرداختند . این مراسم ، بویژه در عراق و شهرهایی چون نجف و کربلا ، ریشه‌دارتر بوده است . مرحوم کاشف الغطاء می‌نویسد : «آغاز بیرون آمدن دسته‌های‌عزاداری برای سید الشهدا ، پیش از هزار سال ، در زمان معز الدوله و«رکن الدوله بود ، که‌دسته‌های عزاداران در حالی که برای حسین ع ندبه می‌کردند و شب ، مشعلهایی به دست‌داشتند ، بغداد و راههایش یکباره پر از شیون شد . . . این در قرن چهارم بود . و اگر بیرون‌آمدن این موکبها در راهها نبود ، هدف و غرض از یادآوری حسین بن علی ع از بین‌می‌رفت و ثمره فاسد می‌شد و راز شهادت حسین بن علی ع منتفی می‌گشت . » (2) «موکب یا«مواکب حسینی نیز به همین حرکتهای جمعی بصورت عزاداری وپیمودن راهی با حالت عزا گفته می‌شود که در عراق ، بویژه در ایام اربعین رواج و شوربیشتری دارد . در روزهای تاسوعا و عاشورا نیز در همه شهرها و روستاهای شیعه‌نشین‌رواج دارد . برخی از این دسته‌ها ، تاریخچه‌ای طولانی و گاهی مثلا چند صد ساله دارد(مثل دسته طویرج در کربلا)که در نسلهای پیاپی ، سنتهای خویش را حفظ می‌کنند . (3) دسته‌های عزاداری ، نوعی تشکل و سازماندهی را تمرین می‌دهد که بر محور امام‌حسین ع است . این دسته‌ها و هیئتها ، در افراد احساس مسؤولیت و شخصیت و اعتماد به‌نفس را تقویت می‌کند و به آنان نظم و نظام می‌بخشد ، آن هم با محتوایی مقدس و آدابی‌خالصانه و عاشقانه و بدون حاکمیت زور و اعمال قدرت .

1-فرهنگ فارسی ، معین .

2-المواکب الحسینیه ، محمد حسین کاشف الغطاء ، ص 15 ، (چاپ 1345 ق ، نجف) .

3-در زمینه تشکلها و اهداف دسته‌های عزاداری حسینی از جمله ر . ک : «المواکب الحسینیه ، مدارس و معسکرات از : سامی البدری ، ص 34 .

دعبل خزاعی

ابو علی ، دعبل بن علی بن رزین خزاعی کوفی ، سراینده قصیده معروف مدارس‌آیات در سوگ مظلومیت امامان شیعه . وی که از مرثیه سرایان بزرگ عاشورا به حساب‌می‌آمد ، بیشتر در بغداد زیست . شعرهایش بیشتر در نکوهش خلفای جور و حمایت ازاهل بیت ع بود . ولادت این چهره نابغه شعر شیعی که از شیفتگان جان باخته راه ائمه وولایت بود ، سال 148 و شهادتش به دسیسه حاکم دمشق ، در 98 سالگی در 246 هجری‌بود . قبرش در«زویله نزدیک مرز سودان است . (1) دعبل به خاطر قصیده مدارس آیات ، پیراهنی از امام رضا«ع خلعت گرفت . او نه‌تنها یک شاعر برجسته ، بلکه در علم حدیث و کلام و تاریخ و لغت نیز چهره ارزشمندی‌بود و از علمای شیعه به حساب می‌آمد و سروده‌هایش در زمان خود او منتشر و دهان به‌دهان نقل می‌شد .

1-الغدیر ، علامه امینی ، ج 2 ، ص 286-263 . نیز در باره شرح حال او ر . ک : «دعبل خزاعی ، شاعر دار بر دوش از : مصطفی قلیزاده .

دغدغه

تابوت بزرگی که معمولا دسته‌های عزادار یا تعزیه خوان ، آن را روز 28 صفر که‌مصادف با شهادت امام حسن مجتبی ع است می‌آورند . ابتدا دغدغه را سیاهپوش کرده ، در حالی که بر دوش عزاداران بود ، دو کودک در اطراف آن نوحه‌خوانی می‌کردند . (1) ظاهراتنها در شهر قم رایج و مصطلح بوده است .

1-تاریخ تکایا و عزاداری قم ، ص 218 .

دفن در کربلا

دفن شدن در سرزمین مقدس کربلا در فرهنگ شیعه ، ارزش است و رحمت الهی‌شامل کسانی می‌شود که در حایر حسینی و کربلا دفن شوند . بسیاری از بزرگان ، علما ، امرا و مردم عادی وصیت می‌کرده‌اند که در آنجا دفن شوند و حتی کسانی پس از مدفون‌شدن در جای دیگر ، دوباره جسد را به کربلا منتقل کرده‌اند و نمونه‌های زیادی برای آن‌هست ، از جمله پدر سید رضی گرد آورنده نهج البلاغه . (1) در اینکه محدوده این استحباب وارزش تا کجاست ، دیدگاههای مختلفی است ، بستگی به محدوده حرم دارد که از یک‌فرسخ تا پنج فرسخ هم نقل شده است .

1-موسوعة العتبات المقدسه ، الخلیلی ، ج 8 ، ص 95 .

دم

در اصطلاح مرثیه و نوحه‌خوانی ، بیت و مصرعی که مداح و مرثیه‌خوان می‌گوید وحاضران آن را تکرار می‌کنند و همصدا با مداح ، دم می‌گیرند . دم دادن و دم گرفتن ازاصطلاحات سینه‌زنی و نوحه‌خوانی است .

دمشق

بزرگترین شهر سوریه که از قدیم ، موقعیت و مرکزیت فرهنگی و تاریخی داشته وپیش از اسلام بنا شده است و اماکن تاریخی آن ، گویای تاریخ کهن آن است . مسلمانان درسال 13 هجری آنجا را فتح کردند . معاویه مدت 31 سال در آنجا حکومت کرد . مسجدجامع اموی (1) که از بزرگترین مساجد اسلامی است در این شهر است . (2) اسرای اهل بیت را پیش یزید در این شهر آوردند . مرقد رقیه دختر امام حسین نیز دراین شهر است . مردم آن دیار در دوره‌های نخستین اسلام ، چون تحت تاثیر تبلیغات شوم‌معاویه و امویان بودند ، نسبت به علی و آل علی ع دیدگاه خصمانه‌ای داشتند .

برخوردهای شامیان با اسرای کربلا نیز نشان دهنده آن بود .

1-در باره عظمت و شگفتیهای مسجد جامع دمشق ر . ک : «لغت‌نامه دهخدا ، واژه جامع دمشق .

2-دائرة المعارف الاسلامیة ، ج 9 ، ص 264 .

دهه عاشورا

ده روز اول ماه محرم را دهه عاشورا یا دهه محرم می‌گویند و در این ایام مردم اقدام به برپایی‌عزاداری و مجالس وعظ و مرثیه می‌کنند و هیئتهای عزاداری و مساجد و تکایا و حسینیه‌هارونق و شور بیشتری پیدا می‌کند و آمادگی برای بزرگداشت عاشورای حسینی پدید می‌آید .

دیر راهب

نام محلی در سرزمین شام ، که اسیران اهل بیت از آن گذشتند . در این سفر ، که اسرا به‌همراه نیروهای یزیدی به شام برده می‌شدند ، سرهای شهدا نیز همراه قافله بود . در یکی ازمنزلگاههای راه ، به محلی رسیدند به نام قنسیرین که راهبی در دیری به عبادت مشغول‌بود . نگاه راهب از صومعه به سر مطهر امام حسین ع افتاد که نور از آن به آسمان‌می‌رفت . با دیدن این صحنه ، ده هزار درهم به نگهبانان سر داد و آن سر را آن شب نزدخود در صومعه نگهداشت . شب هنگام ، راهب از آن سر مقدس ، شگفتیها و کراماتی دید وبه برکت آنها مسلمان شد . (1) به گفته نیر تبریزی :

دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی وای اگر طعنه به قرآن زند انجیل و زبور

این دیر ، هم اکنون در منطقه راه سوریه به لبنان موجود است و بر یک بلندی مشرف به‌جاده قرار دارد .

1-مناقب ، ج 4 ، ص 60 ، بحار ، ج 45 ، ص 172 ، احقاق الحق ، ج 11 ، ص 498 ، اثبات الهدة ، ج 5 ، ص 193 .

دیزج

ابراهیم دیزج ، کسی بود که از سوی متوکل عباسی ماموریت‌یافت برای متفرق ساختن‌شیعه و تجمع آنان پیرامون قبر سید الشهدا«ع ، قبر آن حضرت را خراب کند . همراه او دراین جنایت ، هارون مغربی بود . کارگرانی گرفتند ولی نتوانستند خراب کنند . برای تخریب‌و شخم آن محل ، از گاو استفاده کردند ، ولی گاوها هم پیش نمی‌رفتند . این دو نفر ، پس ازآن گرفتاریهایی دیدند که در کتب تاریخ ثبت است . (1) دیزج ، یهودی بود و به ظاهر اسلام آورده بود و در تخریب قبر ، خودش با بیلی که دردست گرفته بود ، مباشرت در کار داشت . این عمل ، در سال 236 هجری بود . (2)

1-مناقب ، ج 4 ، ص 64 ، بحار الانوار ، ج 45 ، ص 394 .

2-تتمة المنتهی ، محدث قمی ، ص 239 .

ذات عرق

نام منزلی بین مکه و عراق که تا مکه دو منزل فاصله دارد و این محل ، میقات احرام‌برای مناطق شرقی مکه است . (1) عرق ، نام کوهی است در راه مکه که عراقیون از آن مسیروارد مکه می‌شوند و این منزل ، از منزلگاههایی است که سید الشهدا پس از وادی عقیق برآن گذشته است و یکی دو روز در این محل توقف کرده ، سپس خیمه‌ها را برچیده و به‌راه ادامه داده است . امام در همین منزل با بشر بن غالب ملاقات کرد که از عراق می‌آمد .
اوضاع عراق را پرسید . وی پاسخ داد : دلها با تو ولی شمشیرها بر توست . سید الشهدا راه‌خویش را به سوی غمره که منزل بعدی بود ادامه داد . (2) در همین منزل نامه‌ای به کوفیان‌نوشت و خبر آمدنش را در آن نگاشت و توسط قیس بن مسهر صیداوی فرستاد .

1-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 204 .
2-الحسین فی طریقه الی الشهادة ، ص 31 .

ذاکر

یاد آورنده ، کسی که از مصایب اهل بیت می‌گوید و مردم را می‌گریاند ، چه مداح باشد وچه واعظ و منبری . «ذاکر اهل بیت ، عنوانی افتخارآمیز است برای آنانکه با مداحی و مرثیه‌خوانی ، نام و یاد و فضایل و مظلومیتهای خاندان پیامبر را زنده نگه می‌دارند و نقشه‌دشمنان را در به فراموشی سپردن ظلمهای خود به دودمان رسالت ، خنثی می‌سازند .
ذکر و یاد ائمه و شهدای کربلا ، مورد تشویق امامان بود و خودشان همواره از ذاکران واحیاگران حادثه کربلا و مظلومیت اهل بیت بودند و بر آن می‌گریستند . امام صادق ع فرمود : «من ذکرنا عنده ففاضت عیناه حرم الله وجهه علی النار» . (1) هر کس که نزد او یادشویم و چشمانش اشک آلود شود ، خداوند چهره‌اش را بر آتش حرام می‌کند .
1-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 285 .

ذکر مصیبت

سنتی در جهت احیای یاد و نام ائمه و مطرح نگه داشتن حادثه عاشورا . در این برنامه ، چه بصورت مقطع پایانی سخنرانی و موعظه و چه بصورت مستقل ، حوادث کربلا وکیفیت‌شهادت امام حسین ع و یاران او و نیز امامان دیگر بصورتی سوزناک نقل می‌شودکه سبب تحریک عواطف و گریستن بر سید الشهدا می‌گردد . نقل حوادث بر اساس مقتلهاانجام می‌گیرد و شایسته است که از منابع معتبر و شعرهای خوب استفاده می‌شود تاموجب وهن به مقام معصومین و خاندان عصمت نگردد .
امام سجاد«ع که بیست‌سال به یاد عاشورا می‌گریست ، می‌فرمود یاد شهادت فرزندان‌فاطمه چشمانم را پر اشک می‌کند : «انی لم اذکر مصرع بنی فاطمة الا خنقتنی لذلک‌عبرة (1) با این حساب ، یاد حادثه و یادآوری آن مظلومیتها خودش کافی است تا مستمعان‌را بگریاند و نیازی به آمیختن دروغ یا نقل حرفهای بی‌اساس در ذکر مصیبت و مرثیه‌خوانی نیست .
ذکر مصیبت ، سبب تعمیق نهضت‌حسینی و پیوند عاطفی و قلبی شیعه باسید الشهداست و نقشه دشمنان اهل بیت را که کوشش در محو جنایات خویش داشتند ، نقش بر آب می‌کند و جامعه را هوادار اهل بیت و خصم ظالمان می‌پرورد . (2) البته باید ذاکران و مرثیه خوانان ، هم شایستگی این منصب حساس را داشته باشند وهم در محتوای مرثیه‌خوانی خود دقت داشته باشند و نصایح بزرگان را در آداب آن به کاربندند .
1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 109 .
2-ر . ک : «نقش انقلابی یاد و یادآوران ، شریعتی . بحار الانوار ، ج 44 ، ص 278 ، احادیث گریستن و عزاداری برسید الشهداء را آورده است .

ذو الجناح

بالدار ، نام اسب حسین بن علی ع که روز عاشورا بر آن نشسته بود . از آن جهت که‌این اسب ، رهوار و تندرو بوده است ، به آن ذو الجناح می‌گفته‌اند . این اسب ، پس از شهادت‌آن حضرت ، از پیکر وی دفاع می‌کرد و به سواران دشمن حمله می‌نمود و به این طریق ، تعدادی را کشت . (1) سید الشهدا تا آخرین حد و لحظه توان خود ، سوار بر این اسب بود ومقاومت و جنگ می‌کرد . در پایان از روی این اسب بر زمین کربلا افتاد .
نه ذو الجناح دگر تاب استقامت داشت نه سید الشهدا بر قتال ، طاقت داشت بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد
پس از شهادت امام حسین ع ، اسب او کاکل خود را به خون امام آغشته کرد و باصیحه و فریاد و گام بر زمین زدن به سوی خیمه‌ها دوید تا شهادت امام را به اهل بیت‌خبردهد . زنان متوجه شهادت امام شدند و شیون آنان برخاست . (2) در برخی منابع نقل شده که‌اسب امام ، پس از شهادت حضرت ، وحشتزده از نزد بانوان گریخت و خود را به آب فرات‌انداخت و ناپدید شد . (3) در زیارت ناحیه مقدسه از این اسب ، با عنوان جواد»یاد شده که بازین و حالت پریشان روی به خیمه‌ها نهاد : «فلما نظرن النساء الی الجواد مخزیا و السرج‌علیه ملویا خرجن من الخدور ناشرات الشعور ، علی الخدود لاطمات و للوجوه سافرات وبالعویل داعیات . . . » . (4) و روایت است که پس از شهادت امام ، این اسب با همهمه می‌گفت :
«الظلیمة الظلیمة لامة قتلت ابن بنت نبیها» . (5)
خونی که روی یال تو پیداست ، ذو الجناح خون همیشه جاری مولاست ، ذو الجناح یک قطره آفتاب به روی تنت نشست بوی خدا ز یال تو برخاست ، ذو الجناح (6)
1-مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 4 ، ص 58 .
2-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 60 .
3-تذکرة الشهدا ، ملا حبیب الله کاشی ، ص 353 .
4-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 298 .
5-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 266 .
6-از : حسین عبدی .

ذو حسم

نام محلی است . یکی از منزلگاههای میان مکه و کوفه . چون طلیعه سپاه اعزامی ازکوفه برای امام حسین ع آشکار شد ، یارانش را به طرف ذو حسم سوق داد و پیش ازرسیدن نیروهای دشمن ، در آنجا اردو زد . حر و سربازانش در همین مکان با امام‌حسین ع برخورد کردند و آن حضرت دستور داد حر و سپاه او و حتی اسبانشان راسیراب کنند که از راه رسیده بودند و بی‌تاب عطش بودند . امام سپس برای آن گروه‌سخنرانی کرد و هنگام ظهر ، نماز ماعت‌خوانده شد . حر و سپاه او نیز به امام حسین ع اقتدا کردند . (1)

1-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 215 .

رباب

رباب ، دختر امرء القیس بن عدی ، همسر سید الشهدا«ع و مادر سکینه و علی‌اصغر(عبد الله) . او در سفر کربلا حضور داشت و همراه اسیران به شام رفت ، سپس به‌مدینه بازگشت و مدت یک سال برای سید الشهدا«ع عزاداری کرد و مرثیه‌هایی هم درسوگ آن حضرت سرود . خواستگارانی از اشراف و بزرگان قریش را رد کرد و حاضر نشدبا کسی ازدواج کند . در سوگ ابا عبد الله ع پیوسته گریان بود و زیر سایه نمی رفت ، از فرطگریه و اندوه بر شهادت حسین ع یک سال بعد(در سال 62 هجری)جان باخت . (1) ازجمله سروده‌های او در شهادت امام حسین ع ابیاتی است که اینگونه شروع می‌شود :

ان الذی کان نورا یستضاء به فی کربلاء قتیل غیر مدفون سبط النبی جزاک الله صالحة عنا و جنبت‌خسران الموازین . . . (2)

حسین بن علی ع نیز به این همسر با فضیلت و ادب و دخترش سکینه و خانه‌ای که‌این دو را در بر گرفته باشد ، محبت داشت و می فرمود :

لعمرک اننی لاحب دارا تحل بها سکینة و الرباب احبهما و ابذل جل مالی و لیس لعاتب عندی عتاب (3)

1-ادب الطف ، شبر ، ج 1 ، ص 63 ، کامل ، ابن اثیر ، ج 2 ، ص 579 .

2-اعیان الشیعه ، ج 6 ، ص 499 .

3-همان .

رجز

شعرهای حماسی که جنگاوران در میدانهای نبرد می‌خوانند . «رجز ، نام یکی از بحورشعری عربی است که نوعی تحرک و روانی در آن است . در گذشته و دوران جاهلیت ، ازاین وزن شعر ، بیشتر در اشعاری که جنبه مبارزه ، دشنام یا تفاخر داشته استفاده می‌شده‌است . به کارگیری این وزن و آهنگ در شعرهای حماسی که مبارزان در میدانهای جنگ‌می‌خواندند ، سبب شده که به آن اشعار ، رجز گویند . معمولا رجز ، ابیاتی کوتاه داشته وبصورت ارتجالی در میدان سروده می‌شده است . از این رو گاهی هم خطاهای دستوری وادبی دارد . » (1) بیشتر افراد ، هنگام رجز خواندن در میدان مبارزه ، اشعار شعرای عرب را که باحال و وضع آنان مطابق بود می‌خواندند و اگر خود جنگجو طبع شعر داشت ، فی البدیهه‌در وصف و معرفی خویش شعر می‌سرود و نام خود و پدر و قبیله و سوابق دلیری‌های‌خود و قبیله‌اش را در آن بیان می‌کرد . رجز ، هم برای تقویت نیرو و روحیه خود بود ، هم‌برای ترساندن رقیب . «رجز ، سرود نظامی رایج در آن دوره‌ها بود که جنگاوران در اثناءجنگ ، آن را می‌خواندند و به شجاعت و قهرمانیهای خویش می‌بالیدند و دشمنانشان را به‌کشتن و تار و مار کردن تهدید می‌کردند . رجز در آن میدانهای نبرد ، مانند یک سلاح پیکارمؤثر بود و رزم آوران همانگونه که بر شمشیرها و تیرها و نیزه‌ها اعتماد می‌کردند ، بررجزهای خود نیز تکیه می‌کردند . » (2) در کربلا نیز ، حسین بن علی ع و فرزندان و برادران و یارانش در میدانهای نبرد ، رجزمی‌خواندند . رجزهایی که اصحاب امام روز عاشورا می‌خواندند ، نمایانگر عقیده و هدفی‌که در راه آن از شهادت استقبال می‌کردند و انگیزه جهادشان بود ، که در چه راهی و برای‌چه هدفی است و نشان دهنده یقین ، ثبات قدم ، آگاهی و بصیرتشان بود . مثلا حضرت‌ابا الفضل ، گفته است :

و الله ان قطعتموا یمینی انی احامی ابدا عن دینی

که گویای حمایت از آیین است . قاسم بن حسن ع رجز می‌خواند که : «ان تنکرونی‌فانا ابن الحسن . . . »عمرو بن جناده رجز می‌خواند :

امیری حسین و نعم الامیر سرور فؤاد البشیر النذیر . . .

علی اکبر«ع می‌خواند :

انا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله اولی بالنبی تالله لا یحکم فینا ابن الدعی اضرب بالسیف احامی عن ابی ضرب غلام هاشمی عربی

یا خود ابا عبد الله الحسین ع رجزهای متعددی دارد ، از جمله :

القتل اولی من رکوب العار و العار اولی من دخول النار

یا این رجز که :

انا الحسين بن علی الیت ان لا انثنی احمی عیالات ابی امضی علی دین النبی

که همه و همه ، سرشار از روحیه بالا و انگیزه‌های والا و دلیری و ثبات و پایداری‌شجاعانه است . (3)

1-دائرة المعارف الاسلامیه ، ج 10 ، ص 50 به بعد(نقل به تلخیص) .

2-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 155 .

3-رجزهای امام و فرزندان و اصحاب ، در کتابهای تاریخ و مقتل بطور مبسوط آمده است . از جمله ر . ک : بحار الانوار ، ج 45 ، ص 13 به بعد ، مناقب ، ج 4 ، ص 100 به بعد . در همین مجموعه نیز ، رجزهای برخی از شهدای کربلا ، ذیل‌معرفی خودشان آورده شده است . در باره رجز ، بحثی در«الاغانی ابو الفرج اصفهانی است ، ج 18 ، ص 164) .

رقیه

دختر سه چهار ساله ابا عبد الله الحسین ع که در سفر کربلا همراه اسرای اهل بیت‌بوده و در شام ، شبی پدر را به خواب دید و پس از بیدار شدن بسیار گریست و بی‌تابی کردو پدر را خواست . خبر به یزید رسید . به دستور او سر مطهر امام حسین ع را نزد او بردندو او از این منظره بیشتر ناراحت و رنجور شد و همان روزها در خرابه شام(که محل‌اقامت موقت اهل بیت بود)جان داد . (1) البته در باره این دختر و شهادتش ، میان مورخین نظرواحدی وجود ندارد .
خردسالی این دختر و عواطفی که نام و یادش و کیفیت جان باختنش و مدفن اوبر می‌انگیزد شگفت است و شیعیان به او علاقه خاصی دارند .
محل دفن او کنار یک‌بازارچه قدیمی و با فاصله از مسجد اموی در دمشق قرار دارد و چندین بار تعمیر شده‌است . آخرین تعمیر و توسعه در سال 1364 شمسی از سوی ایران آغاز شد و پس از چندسال به پایان رسید . (2) اینک حرمی بزرگ و باشکوه برای آن دختر خردسال بزرگوار وجوددارد که زیارتگاه دوستداران اهل بیت است .
از بهر یاد بود از این نهضت بزرگ در شهر شام ، دخترکی را گذاشتیم تا دودمان دشمن ظالم فنا شود آنجا رقیه را به حراست گماشتیم
1-کامل بهایی ، ص 179 ، منتهی الآمال ، 437 .
2-شام سرزمین خاطره‌ها ، ص 111 .

رمز جاودانگی عاشورا

هیچ حادثه‌ای به جاودانگی و ماندگاری کربلا»نمی‌رسد و در این حد ، در ذهنها وزندگیها زنده نیست و اینگونه فراگیر زمانها و مکانها و انسانها نگشته است و موج آن مثل‌عاشورا همیشه متلاطم نمانده است . رمز آن در چند مساله نهفته است ، از جمله :

1-خدایی بودن آن : حرکت‌حسین ع ، جهاد و شهادتش ، انگیزه و محرکش همه و همه‌برای خدا بود و هر چه که لله باشد ، رنگ جاودانه می‌گیرد . نور خدا خاموشی ندارد وجهاد برای حق ، همواره امتداد می‌یابد .

پایان زندگانی هر کس به مرگ اوست جز مرد حق که مرگ وی ، آغاز دفتر است

قیام برای خدا فراموش نمی‌شود و نورش خاموش نمی‌گردد ، چونکه رنگش خدایی ونورش الهی است .

دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت آری آن نور که فانی نشود ، نور خداست

2-افشاگریهای اسرای اهل بیت : هر انقلابی ، یک بازو می‌خواهد و یک زبان ، خون و پیام ، عمل و تبلیغات . خطابه‌های زینب و سجاد«علیهما السلام و سخنان بازماندگان کربلا دردوران اسارت ، نقش مهمی در افشاگری چهره دشمن و خنثی کردن تبلیغات دروغین‌امویان و آگاهی مردم از ماهیت قیام و شخصیت‌سید الشهدا و شهیدان عاشورا داشت وسبب شد امویان نتوانند پرده بر جنایات خویش بکشند و آن حادثه را از یادها ببرند .

3-احیاگریهای ذکر» : در تعلیمات ائمه ، تاکید فراوان شده که برای امام حسین ع وشهدای کربلا گریه کنند ، نوحه بخوانند ، شعر بسرایند ، عزاداری کنند . زیارت روند ، برتربت امام حسین سجده کنند . اینها همه سبب شده که مکتب عاشورا و حادثه کربلا ومظلومیت امام حسین ع و شهدای کربلا ، بصورت زنده و جاوید و فراگیر باقی بماند .

نقش یاد» ، «بکاء» ، «زیارت ، «شعر»و«مرثیه در جاودانه ساختن عاشورا مهم است . (1) -کیفیت‌حادثه : نفس حوادث عاشورا و اوج فداکاریها و اخلاص یاران امام و اوج‌خشونت و بی‌رحمی سپاه کوفه نسبت به سید الشهدا و غربت و مظلومیت و عطش در اوج‌خود ، همه و همه این حادثه بی‌نظیر را ماندگار ساخته است . (2)

1-در این زمینه ر . ک : مقاله سنت احیاگری ، جواد محدثی(چشمه خورشید ، ج 1 ، مجموعه مقالات کنگره امام‌خمینی(ره)و فرهنگ عاشورا) .

2-اعیان الشیعه ، ج 7 ، ص 33(به نقل از رجال شیخ) .

در این قسمت ، حوادثی را که در ارتباط با نهضت عاشورا در شام ، مدینه ، کوفه ، مکه ، کربلا و . . . به ترتیب زمانی اتفاق افتاده است ، می‌آوریم :
15 رجب 60 هجری : مرگ معاویه در شام و نشستن یزید به جای پدر .
28 رجب 60 : رسیدن نامه یزید به والی مدینه مبنی بر بیعت گرفتن از حسین ع ودیگران .
29 رجب 60 : فرستادن ولید ، کسی را سراغ سید الشهدا و دعوت به آمدن برای‌بیعت ، دیدار امام حسین ع از قبر پیامبر و خدا حافظی ، سپس هجرت از مدینه ، همراه بااهل بیت و جمعی از بنی هاشم .
3 شعبان 60 : فرستادن ولید ، کسی را سراغ سید الشهدا و دعوت به آمدن برای بیعت ، دیدار امام حسین ع از قبر پیامبر و خداحافظی ، سپس هجرت از مدینه ، همراه با اهل بیت‌و جمعی از بنی هاشم .
ورود امام حسین ع به مکه و ملاقاتهای وی با مردم .
10 رمضان 60 : رسیدن نامه‌ای از کوفیان به دست امام ، توسط دو نفر از شیعیان کوفه .
15 رمضان 60 : رسیدن هزاران نامه دعوت به دست امام ، سپس فرستادن مسلم بن‌عقیل به کوفه برای بررسی اوضاع .
5 شوال 60 : ورود مسلم بن عقیل به کوفه ، استقبال مردم از وی و شروع آنان به بیعت .
11 ذی قعده 60 : نامه نوشتن مسلم بن عقیل از کوفه به امام حسین و فراخوانی به‌آمدن به کوفه .
8 ذی حجه 60 : خروج مسلم بن عقیل در کوفه با چهار هزار نفر ، سپس پراکندگی‌آنان از دور مسلم و تنها ماندن او و مخفی شدن در خانه طوعه . تبدیل کردن امام حسین ع
حج را به عمره در مکه ، ایراد خطبه برای مردم و خروج از مکه همراه با 82 نفر از افرادخانواده و یاران به طرف کوفه . دستگیری هانی ، سپس شهادت او .
9 ذی حجه 60 : درگیری مسلم با کوفیان ، سپس دستگیری او و شهادتش بر بام‌دار الاماره کوفه ، دیدار امام حسین با فرزدق در بیرون مکه .
ذی حجه 60 : بر خورد امام حسین ع با حر و سپاه او در منزل شراف .
ذی حجه 60 : دریافت مجدد خبر شهادت مسلم بن عقیل و قیس بن مسهر در منزل عذیب الهجانات .
2 محرم 61 : ورود امام حسین ع به سرزمین کربلا و فرود آمدن در آنجا .
3 محرم 61 : ورود عمر سعد به کربلا ، همراه چهار هزار نفر از سپاه

کوفه و آغازگفتگوی وی با امام برای وادار کردن آن حضرت به بیعت و تسلیم شدن .
5 محرم 61 : ورود شبث بن ربعی با چهار هزار نفر به سرزمین کربلا .
7 محرم 61 : رسیدن دستور از کوفه بر ممانعت‌سپاه امام از آب ، ماموریت پانصدسوار دشمن بر شریعه فرات به فرماندهی عمرو بن حجاج .
9 محرم 61 : ورود شمر با چهار هزار نفر به کربلا ، همراه با نامه ابن زیاد به عمر سعد ، مبنی بر جنگیدن با حسین ع و کشتن او ، و آوردن امان نامه برای حضرت عباس ع و حمله‌مقدماتی سپاه عمر سعد به اردوگاه امام و مهلت‌خواهی امام برای نماز و نیایش در شب عاشورا .
10 محرم 61 : درگیری یاران امام با سپاه کوفه ، شهادت امام و اصحاب ، غارت‌خیمه‌ها ، فرستادن سر مطهر امام به کوفه ، توسط خولی .
11 محرم 61 : حرکت‌سپاه عمر سعد و نیز اسرای اهل بیت از کربلا به کوفه ، پس ازآنکه عمر سعد بر کشته‌های سپاه خود نماز خواند و آنان را دفن کرد و اهل بیت را برشترها سوار کرده به کوفه برد .
1 صفر 61 : ورود اسرای اهل بیت ع از کربلا به دمشق .
20 صفر : بازگشت اهل بیت ع از سفر شام به مدینه .

روضه و روضه خوانی ، به معنای ذکر مصیبت‌سید الشهدا و مرثیه خوانی برای ائمه ومعصومین ع است که مورد تشویق امامان و یکی از عوامل زنده ماندن نهضت‌حسینی وپیوند روحی و عاطفی شیعه با اولیاء دین است . اشک ریختن و گریستن در مصائب‌اهل بیت ع نشانه عشق به آنان است و علاوه بر سازندگیهای تربیتی برای سوگوار ، موجب اجر و پاداش الهی در آخرت و بهره‌مندی از شفاعت ابا عبد الله الحسین است .
معنای روضه در اصل ، باغ و بوستان است ، اما سبب اشتهار مرثیه خوانی به روضه آن‌است که مرثیه خوانان در گذشته ، حوادث کربلا را از روی کتابی به نام روضة الشهداء»
می‌خواندند که تالیف ملا حسین کاشفی است . «ملا حسین کاشفی(متوفای 910 هجری)
یکی از دانشمندان و خطبای با قریحه و خوش آواز سبزوار در قرن نهم هجری بود ، درزمان سلطنت‌سلطان حسین بایقرا(875-911 ه)به هرات ، مرکز حکمرانی این پادشاه‌رفت و چون حافظه‌ای توانا و قریحه‌ای سرشار و آوازی گیرنده و مطبوع داشت و خطیبی‌دانشمند بود ، بزودی شهرت یافت و مجالس وعظ و ذکر او بسیاری را به خود جلب کرد ومورد توجه پادشاه و شاهزادگان و اعیان و اکابر دولت و وزیر فاضل و هنرمند هنر پرور او«امیر علی شیرنوایی قرار گرفت . کاشفی دانشمندی فصیح و بلیغ و شاعر پرکار بود وبیش از چهل کتاب و رساله تالیف کرد . از جمله آنها«روضة الشهداء»بود . کاشفی کتاب‌روضة الشهدا را در واقعه کربلا به فارسی نوشت و چون مطالب این کتاب را در مجالس‌عزاداری از روی کتاب بر سر منبر می‌خواندند ، خوانندگان این کتاب به روضه خوان
معروف شدند و بتدریج‌خواندن روضه از روی کتاب منسوخ شد و روضه خوانها مطالب‌کتاب را حفظ کرده و در مجالس عزاداری می‌خواندند . در زمان صفویه اقامه عزاداری‌بسیار رواج گرفت . » (1) کتاب روضة الشهدا که حاوی ذکر مقتل و حوادث کربلا بود ، در قرن دهم توسطمحمد بن سلیمان فضولی به ترکی ترجمه شد ، با نام حدیقة السعداء» . (2) در اینجا نمونه‌ای‌از متن روضة الشهدای واعظ کاشفی را جهت آشنایی می‌آوریم ، که نثری زیبا و ادبی‌است : « . . . آخر نظری کن به حسرت آدم صفی و نوحه نوح نجی و در آتش انداختن‌ابراهیم خلیل و قربانی کردن یعقوب در بیت الاحزان و بلیت‌یوسف در چاه و زندان وشبانی و سرگردانی موسی کلیم و بیماری و بی تیماری ایوب و اره شکافنده بر فرق‌زکریای مظلوم و تیغ زهر آبداده بر حلق یحیی معصوم و الم لب و دندان سرور انبیاء ، وجگر

پاره پاره حمزه سید الشهدا و محنت اهل بیت رسالت و مصیبت‌خانواده عصمت وسرشک درد آلود بتول عذرا و فرق خون آلوده علی مرتضی ع و لب زهر چشیده نوردیده زهرا و رخ به خون آغشته شهید کربلا و دیگر احوال بلاکشان این امت و محنت‌رسیدگان عالی همت همه با جان غم اندوخته در کانون غم و الم سر تا پای سوخته . نظم :
ز اندوه این ماتم جان گسل روان گردد از دیده‌ها خون دل (3)
نثر شیوا و ادیبانه روضة الشهدا»ستودنی است ، هر چند از نظر نقل ، حاوی برخی‌مطالب ضعیف و بی ماخذ است . بعلاوه این کتاب ، در تحلیل حادثه عاشورا دیدگاهی‌صوفیانه دارد و حوادث را بیشتر به منشا غیبی و مسائل آزمایش و ابتلاء اولیاء نسبت‌می‌دهد ، تا بعد حماسی و اجتماعی و قابل اسوه گیری در مبارزات ضد ظلم .
از آنجا که مرثیه خوانی و ذکر مصیبت ، سنت پسندیده دینی در احیاء خاطره و نام وفضایل اهل بیت پیامبر است ، بجاست که اهل منبر و مداحان و ذاکران ، با توجه به اهمیت ونقش بسزای روضه خوانی ، در ارائه الگوهای شایسته بکوشند و چهره خوبی از ائمه ومعصومین ارائه کنند . در این زمینه ، به درستی و صحت مطالب نقل شده ، اعتبار منابع مورداستفاده ، استواری و زیبایی اشعار انتخابی و دوری کردن از هر حرف و روضه و شعری که‌با مقام والای اولیاء خدا ناسازگار است توجه داشته باشند . (4) در فضیلت گریست و گریاندن‌افراد برای امام حسین ع به این حدیث توجه کنید : امام صادق ع فرمود : «من انشد فی‌الحسین علیه السلام بیت‌شعر فبکی و ابکی عشرة فله و لهم الجنة (5) هر کس در باره‌حسین ع شعری بگوید و گریه کند و ده نفر را بگریاند ، برای او و آنان بهشت است .
1-موسیقی مذهبی ایران ، ص 8 .
2-فصلنامه هنر(وزارت ارشاد اسلامی)ج 2 ، ص 157 . این ماخذ ، مقاله مبسوطی در باره تاریخچه تعزیه خوانی‌دارد ، ص 156 تا 173 .
3-در آمدی بر نمایش و نیایش در ایران ، جابر عناصری ، ص 79 .
4-در زمینه آداب اهل وعظ و منبر ، از جمله ر . ک : «لؤلؤ و مرجان ، مرحوم میرزا حسین نوری .
5-کامل الزیارات ، ص 105 .

روضة الحسین ع

به حرم سید الشهدا«ع در کربلا روضة الحسین ع گویند . چرا که حرم هر یک از ائمه‌و حرم نبوی ، روضه و باغی از باغهای بهشتی است . نسبت به مدفن آن حضرت ، امام‌صادق ع فرموده است : «موضع قبر الحسین منذ یوم دفن فیه روضة من ریاض الجنة . (1)

1-من لا یحضره الفقیه ، صدوق ، ج 2 ، ص 600 ، المزار ، شیخ مفید ، ص 141 .

روضة الشهداء

نام کتاب ملا حسین کاشفی(متوفای 910 هجری)که مقتل است و پیرامون وقایع‌کربلا نوشته شده است . عباراتی زیبا دارد و در گذشته واعظان و مرثیه خوانان در منابر ومجالس از روی آن مصیبت می‌خواندند و به همین جهت ، مرثیه خوانان را«روضه خوان می گویند .

رهیمه

محلی نرسیده به کوفه ، دارای چشمه آب ، که امام حسین در آنجا فرود آمد و در آنجا بامردی از کوفیان برخورد کرد و پیرامون اوضاع کوفه سخنانی رد و بدل شد . (1)

1-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 218(به نقل از معجم البلدان) .

ری

منطقه وسیع دامنه البرز(در جنوب شرقی تهران)ری نام داشته که تا دشت امتدادمی‌یافته و حاصلخیز بوده است . در قدیم راه ارتباطی شرق و غرب ایران محسوب‌می‌شده است . (1) در دوره امویان ، حاکمان این منطقه و اغلب ساکنان آن ، به آن دودمان‌گرایش داشتند و در آن عصر نسبت به اهل بیت ع دشمنی داشتند . شاید برخی روایات‌در نکوهش ری نیز بدان جهت از زبان ائمه نقل شده است . به عمر سعد در قبال جنگیدن‌با امام حسین ع در کربلا ، وعده حکومت ری داده بودند . وسوسه حکومت بر این خطه‌وسیع و پر نعمت و بهره‌وری از عایداتش ، او را واداشت تا تن به کشتن حسین ع دهد . (2) قبر حضرت عبد العظیم حسنی در این شهر است .

1-دائرة المعارف الاسلامیه ، ج 10 ، ص 285 .

2-در زمینه ری ، از جمله ر . ک : «سیمای ری سید حمید خندان ، «تاریخ گسترش تشیع در ری رسول جعفریان .

زائدة بن مهاجر

از شهدای کربلاست . نامش در زیارت رجبیه آمده است . احتمال داده شده که او همان یزید بن زیاد بن مهاجر»باشد (1) .

1-انصار الحسین ، ص 100 .

زاهر ، مولی عمرو بن حمق

از شهدای عاشوراست . وی را از شخصیتهای کوفه و مردی سالخورده از قبیله کنده‌دانسته‌اند . غلام عمرو بن حمق خزاعی(از یاران ویژه امیر المؤمنین)بود و در حرکتهای‌انقلابی عمرو بن حمق(که به دست معاویه شهید شد)همدوش و همراه او و تحت تعقیب‌معاویه بود . در سال 60 هجری به مکه آمد و به حسین ع پیوست و در حمله نخست روزعاشورا به شهادت رسید . (1) نامش در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است .

1-همان ، ص 72 ، عنصر شجاعت ، ج 1 ، ص 148 .

زباله

زباله نام یکی از منزلگاههای مسیر مکه به کوفه که امام حسین ع در آنجا فرود آمد .
به معنای محلی است که آب را در خود نگه می‌دارد ، محل پر آب . روستایی آباد ومسکونی بوده که طوایفی از بنی اسد در آنجا می‌زیستند . در همین منزلگاه بود که امام ، خبرشهادت عبد الله بن یقطر»را شنید . او فرستاده سید الشهدا«ع به سوی کوفیان و حضرت‌مسلم بود که همزمان با شهادت مسلم و هانی ، شهید شد . در آن محل قلعه و مسجدی‌مربوط به بنی اسد بود . محل به نام زباله بنت مسعر شهرت یافته است . (1) در همانجا نیز ، خبرشهادت قیس بن مسهر(پیک اعزامی خود به کوفه)را شنید . آنگاه اوضاع کوفه را برای‌همراهان تشریح کرد و از بی وفایی و سست عهدی کوفیان گفت ، سپس بیعت‌خویش رااز همراهان برداشت و فرمود : هر کس می‌خواهد ، برگردد ، پیروانمان ما را خوار ساختند .
به گفته برخی مورخان جمعی از آن لحظه به بعد از چپ و راست متفرق شدند . صبح فردابه یارانش فرمود تا آب همراه بردارند و راه را به سوی کوفه ادامه دهند .
1-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 213 ، الحسین فی طریقه الی الشهادة ، ص 87 .

زبان حال

جملاتی که هنگام مرثیه خوانی ، از زبان امام حسین ع و شهدای کربلا یابازماندگانشان گفته می‌شود ، بی آنکه در یک متن تاریخی یا روایی آمده باشد ، در مقابل زبان قال . این جملات ، صرفا نوعی بیان عاطفی است که از حال و وضع کسی آنگونه‌برداشت می‌شود ، زیرا گاهی حالتها گویاتر از الفاظ است . البته گاهی به بهانه زبان حال ، حرفهای نامناسب و سبک به اولیاء خدا و امام حسین ع نسبت می‌دهند که وهن مقام امام‌و نشان دهنده ذلت و خواری و زبونی است ، مثل این که از قول امام حسین ع می‌گویند :
«شدم راضی که زینب خوار گردد . . . »یا اینکه امام ، التماس کند جرعه‌ای آب به او بدهند .
این نحوه زبان حالها اغلب در اشعار مرثیه و نوحه دیده می‌شود که باید توجه نمود مطالب‌انحرافی و دروغ به آن پیشوایان حق و صدق ، نسبت داده نشود .

زرود

نام یکی از منزلگهای مسیر کوفه که سید الشهدا«ع در آنجا فرود آمد . زرود ، منطقه‌ای‌ریگزار میان ثعلبیه و خزیمیه از راه کوفه به مکه بود . به خاطر شنزار بودن ، آبهای باران رادر خود فرو می‌برد و به همین جهت ، نام زرود بر آن گفته شده است(بلعنده) . این محل‌برای نزول کاروانهای حج که از بغداد می‌آمده‌اند . محل مشهور و مناسبی بوده و به بنی اسدو بنی نهشل اختصاص داشته است .

در همین منزل بود که امام حسین ع به زهیر بن قین بجلی برخورد و او را به همراهی‌و یاری خویش فراخواند . او هم پذیرفت و به کاروان و یاران امام پیوست و به کربلا آمد وشهید شد . (1) و در همین جا ، خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را در کوفه از دو نفراز طایفه بنی اسد شنید که عازم حج بودند و از کوفه می‌آمدند . حضرت بر آن دو شهیدرحمت فرستاد و گریست ، بنی هاشم هم گریستند . و در همین جا شب را ماندند . صبح ، آب زیادی برداشته ، از آنجا به سوی ثعلبیه حرکت کردند .

1-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 208 ، الحسین فی طریقه الی الشهادة ، ص 66 تا 72 .

زره

پوششهایی که از میخچه یا دانه‌های کوچک زنجیر گره‌دار ساخته شده و در رزم بر تن‌می‌کنند . (1) در تعزیه و شبیه خوانی هم مورد استفاده قرار می‌گیرد ، همراه با شمشیر ، سپر وکلاه خود ، که نمایشگر صحنه‌های عاشورا باشد .

1-تعزیه در ایران ، صادق همایونی ، ص 288 .

پیرامون زنان در حادثه کربلا در دو محور سخن می‌توان گفت : یکی آنکه آنان چند نفرو چه کسانی بودند ، دیگر آنکه چه نقشی داشتند . زنانی که در کربلا حضور داشتند ، برخی‌از اولاد علی ع بودند ، و برخی جز آنان ، چه از بنی هاشم یا دیگران . زینب ، ام کلثوم ، فاطمه ، صفیه ، رقیه و ام هانی ، از اولاد«ع بودند ، فاطمه و سکینه ، دختران سید الشهدا«ع بودند ، رباب ، عاتکه ، مادر محسن بن حسن ، دختر مسلم بن عقیل ، فضه نوبیه ، کنیز خاص‌امام حسین ع و مادر وهب بن عبد الله نیز از زنان حاضر در کربلا بودند . (1) 5 نفر زن که از خیام حسینی به طرف دشمن بیرون آمدند ، عبارت بودند از : کنیز مسلم‌بن عوسجه ، ام وهب زن عبد الله کلبی ، مادر عبد الله کلبی ، مادر عمر بن جناده ، زینب‌کبری ع . زنی که در عاشورا شهید شد ، مادر وهب بود ، بانوی نمیریه قاسطیه ، زن عبد الله‌بن عمیر کلبی که بر بالین شوهر آمد و از خدا آرزوی شهادت کرد و همانجا با عمود غلام‌شمر که بر سرش فرود آورد ، کشته شد .
در عاشورا دو زن از فرط عصبیت و احساس ، به حمایت از امام برخاستند و جنگیدند :
یکی مادر عبد الله بن عمر که پس از شهادت فرزند ، با عمود خیمه به طرف دشمن روی‌کرد و امام او را برگرداند . دیگری مادر عمرو بن جناده که پس از شهادت پسرش ، سر او راگرفت و مردی را به وسیله آن کشت ، سپس شمشیری گرفت و با رجزخوانی به میدان‌رفت ، که امام حسین ع او را به خیمه‌ها برگرداند . (2) دلهم ، دختر عمر(همسر زهیر بن قین)
نیز در راه کربلا به اتفاق شوهرش به کاروان حسینی پیوست . زهیر بیشتر تحت تاثیرسخنان همسرش حسینی شد و به امام پیوست . رباب ، دختر امرء القیس کلبی ، همسر امام‌حسین ع نیز در کربلا حضور داشت ، مادر سکینه و عبد الله . زنی از قبیله بکر بن وائل نیزحضور داشت ، که ابتدا با شوهرش در سپاه ابن سعد بود ، ولی هنگام حمله سپاهیان کوفه‌به خیمه‌های اهل بیت ، شمشیری برداشت و رو به خیمه‌ها آمد و آل بکر بن وائل را به یاری‌طلبید .
زینب کبری و ام کلثوم ، دختران امیر المؤمنین ع ، همچنین فاطمه دختر امام حسین ع نیز جزو اسیران بودند و در کوفه و . . . سخنرانیهای افشاگر داشتند . (توضیح بیشتر پیرامون‌این زنان را تحت عنوان نام هر یک در این مجموعه مطالعه کنید) . مجموعه این بانوان ، همراه کودکان خردسال ، کاروان اسرای اهل بیت را تشکیل می‌دادند که پس از شهادت امام‌و حمله سپاه کوفه به خیمه‌ها ، ابتدا در صحرا متفرق شدند ، سپس بصورت

گروهی و اسیربه کوفه و از آنجا به شام فرستاده شدند .
اما در باره حضور این زنان در حادثه عاشورا بیشتر به محور«پیام رسانی باید اشاره‌کرد(آنگونه که در بحث اسارت گذشت) . البته جهات دیگری نیز وجود داشت که‌فهرست وار به آنها اشاره می‌شود که هر کدام می‌تواند به عنوان درس مورد توجه باشد :
-مشارکت زنان در جهاد . شرکت در جبهه پیکار و همدلی و همراهی با نهضت مردانه‌امام حسین و مشارکت در ابعاد مختلف آن از جلوه‌های این حضور است . چه همکاری‌طوعه در کوفه با نهضت مسلم ، چه همراهی همسران برخی از شهدای کربلا ، چه حتی‌اعتراض و انتقاد برخی همسران سپاه کوفه به جنایتهای شوهرانشان مثل زن خولی .
آموزش صبر . روحیه مقاومت و تحمل زنان به شهادتها در کربلا درس دیگر نهضت‌بود . اوج این صبوری و پایداری در رفتار و روحیات زینب کبری ع جلوه‌گر بود .
-پیام رسانی . افشاگریهای زنان و دختران کاروان کربلا چه در سفر اسارت و چه پس‌از بازگشت به مدینه . پاسداری از خون شهدا بود . سخنان بانوان ، هم به صورت خطبه‌جلوه داشت ، هم گفتگوهای پراکنده به تناسب زمان و مکان .
-روحیه بخشی . در بسیاری از جنگها حضور تشویق آمیز زنان در جبهه ، به رزمندگان‌روحیه می‌بخشید . در کربلا نیز مادران و همسران بعضی از شهدا این نقش را داشتند .
-پرستاری . رسیدگی به بیماران و مداوای مجروحان از نقشهای دیگر زنان در جبهه‌ها ، از جمله در عاشوراست . نقش پرستاری و مراقبت‌حضرت زینب از امام سجاد«ع یکی ازاین نمونه‌هاست (3) .
-مدیریت . بروز صحنه‌های دشوار و بحرانی ، استعدادهای افراد را شکوفا می‌سازد .
نقش حضرت زینب در نهضت عاشورا و سرپرستی کاروان اسرا ، درس مدیریت درشرایط بحران را می‌آموزد . وی مجموعه بازمانده را در راستای اهداف نهضت ، هدایت‌کرد و با هر اقدام خنثی کننده نتایج عاشورا از سوی دشمن ، مقابله نمود و نقشه‌های‌دشمن را خنثی ساخت .
-حفظ ارزشها . درس دیگر زنان قهرمان در کربلا ، حفظ ارزشهای دینی و اعتراض به‌هتک حرمت‌خاندان نبوت و رعایت عفاف و حجاب در برابر چشمهای آلوده است . زنان‌اهل بیت ، با آنکه اسیر بودند و لباسها و خیمه‌هایشان غارت شده بود و با وضع نامطلوب‌در معرض دید تماشاچیان بودند ، اما اعتراض کنان ، بر حفظ عفاف تاکید می‌ورزیدند . ام‌کلثوم در کوفه فریاد کشید که آیا شرم نمی‌کنید برای تماشای اهل بیت پیامبر جمع شده‌اید ؟

وقتی هم در کوفه در خانه‌ای بازداشت بودند ، زینب اجازه نداد جز کنیزان وارد آن خانه‌شوند . در سخنرانی خود در کاخ یزید نیز بر اینگونه گرداندن بانوان شهر به شهر ، اعتراض‌کرد : «امن العدل یابن الطلقاء تخدیرک حرائرک و امائک و سوقک بنات رسول الله سبایاقد تکت‌ستورهن و ابدیت وجوههن یحدو بهن الاعداء من بلد الی بلد و یستشرفهن اهل‌المناهل و المعاقل و یتصفح وجوههن القریب و البعید و الغائب و الشهید . . . » (4) و نمونه‌های‌دیگری از سخنان و کارها که همه درس‌آموز عفت و دفاع از ارزشهاست .

-تغییر ماهیت اسارت . اسارت را به آزادی بخشی تبدیل کردند و در قالب اسارت ، به‌اسیران واقعی درس حریت و آزادگی دادند .

-عمق بخشیدن به بعد عاطفی و تراژدیک کربلا . گریه‌ها ، شیونها ، عزاداری بر شهدا وتحریک عواطف مردم ، به ماجرای کربلا عمق بخشید و بر احساسات نیز تاثیر گذاشت واز این رهگذر ، ماندگارتر شد .

1-زندگانی سید الشهدا ، عمادزاده ، ج 2 ، ص 124 ، به نقل از لهوف ، کبریت احمر و انساب الاشراف .

2-همان ، ص 236 .

3-در این زمینه ر . ک : مقاله درسهای امدادگری در نهضت عاشورا»از مؤلف(مجله پیام هلال ، شماره 26 ، شهریور1369) .

4-عوالم(امام حسین) ، ص 403 ، حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 378 .

از سنتهای عزاداری در ایران است ، در پاکستان و هندوستان نیز این شیوه از دیربازرواج داشته است . مجموعه‌ای از حلقه‌های ریز متصل به هم که به دسته‌ای چوبی یا فلزی‌وصل می‌شود«زنجیر»نام دارد و آن را در ایام عاشورا ، بصورت دسته جمعی و درهیاتهای عزاداری ، همراه با نوحه خوانی ، بر پشت می‌زنند و گاهی جای آن کبود یامجروح می‌شود . غالبا این مراسم با سنج همراه است .
این شیوه عزاداری که اغلب همراه با خون آمدن از پشت زنجیر زنان است ، بویژه دربرخی مناطق و ملتها که تیغهایی هم به زنجیرها می‌بستند ، در گذشته چون در دید برخی‌غیر مسلمانان تاثیر سوء داشت ، برخی علما به حرمت زنجیر زدن و قمه زدن و خون ازسر و شت‌خویش جاری کردن فتوا دادند . در مقابل آنان نیز علمای دیگری در پاسخ به‌استفتاهای مردم ، حکم به جواز دادند . این مساله ، بارها در گذشته منشا کشمکشهای‌مذهبی گشته است . از جمله آیة الله سید ابو الحسن اصفهانی فتوا به حرمت داد و سیدمحسن امین از او انتقاد کرد و این مساله به مطبوعات و مجلات آن روزگار کشیده شد (1) واز آن پس بازار استفتاء و افتاء داغ شد و مجموعه‌هایی نیز که حاوی این نظرات فقهی بود ، منتشر گردید . نظیر آن نسبت به قمه زنی هم در تاریخ معاصر وجود دارد .
1-موسوعة العتبات المقدسه ، ج 8 ، ص 378(پاورقی) .

زندگی

مفهوم زندگی در فرهنگ عاشورا ، بالاتر و والاتر از بودن و نفس کشیدن است . امام‌عاشورا ، زندگی را تنها در صورت حیات طیبه بودن قبول دارد ، آن هم وقتی است که‌همراه با شرافت و آزادگی باشد . در غیر این صورت بی‌ارزش است . مرگ با عزت در این‌فرهنگ ، «زندگی است و زندگی ذلیلانه ، «مرگ است . این دیدگاه ، میراث علی ع بود که‌می‌فرمود : «الموت فی حیاتکم مقهورین و الحیاة فی موتکم قاهرین . (1) سید الشهدا«ع نیزدر دوران سلطه ستم ، مرگ شرافتمندانه را سعادت می‌دید و زندگی زیر دست‌ستمگران رامایه خواری و ننگ : «لا اری الموت الا سعادة و الحیاة مع الظالمین الا برما» . (2) در سخنی‌دیگر ، آن حضرت مرگ را پلی برای عبور از تنگنای دنیا به وسعت و نعمت آخرت‌می‌شمرد(فما الموت الا قنطرة . . .) . و آن هنگام که تصمیم حرکت از مکه به سوی عراق‌گرفت ، افراد زیادی او را از عواقب این کار و بیوفایی کوفیان بر حذر داشتند . حضرت این‌اشعار را می‌خواند :
سامضی فما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقا و جاهد مسلما و واسی الرجال الصالحین بنفسه و فارق مثبورا و خالف محرما (3)
که نشان می‌داد آن حضرت ، مرگ در راه حق و جهاد و جانبازی در راه صالحان ودوری از حرام را ننگ نمی‌شمارد و از چنین مرگی-که عین حیات است-استقبال می‌کند .
تربیت‌یافتگان این فرهنگ ، زندگی را در مرگ و بقا را در فنا می‌دانستند . چه قاسم ع که‌مرگ را شیرین‌تر از عسل می‌دانست ، چه علی اکبر«ع که چون کلمه استرجاع را از زبان‌پدر شنید و پرسید مگر ما بر حق نیستیم ؟ پدر فرمود : چرا . گفت : پس چه باک از مرگ ؟
«فاذا لا نبالی بالموت . شب عاشورا نیز که حضرت فرمود : بروید ، بیعت از شما برداشتم ، سخن همه این بود که برویم تا پس از تو زنده بمانیم ؟ خدا چنان روز را نیاورد . فرزندان‌مسلم بن عقیل می‌گفتند : در رکابت می‌جنگیم تا به شهادت برسیم ، زشت باد زندگی پس‌از تو . (4) زهر بن قین ، روز عاشورا در میدان با«شمر» ، حرفهای تندی رد و بدل می‌کند ، آنگاه‌خطاب به شمر می‌گوید : «ا فبالموت تخوفنی ؟ و الله للموت معه(الحسین)احب الی من‌الخلد معکم . (5) آیا مرا از مرگ می‌ترسانی ؟ به خدا قسم مرگ با حسین ع برایم محبوبتر اززندگی همیشگی با شماست . و اگر زندگی جز این باشد ، بظاهر زندگی است و گرنه‌واقعیت آن مرگ است . زندگی آن است که از ویژگیهای حیات برخوردار باشد و تلاش‌انسان در مسیر یک فکر و ایمان پیش رود . به قول معروف :

قف دون رایک فی الحیاة مجاهدا ان الحیاة عقیدة و جهاد
«زندگی پیکار باشد در ره اندیشه‌ها» . شهیدان نیز چنین حیاتی دارند و به تعبیر قرآن احیاء عند ربهم اند ، اگر چه تن مادی‌شان زیر خاک می‌رود ولی نام و مرام و مکتب وهدفشان باقی است و این همان زندگی است .
دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست نه بقا کرد ستمگر ، نه به جا ماند ستم ظالم از دست‌شد و پایه مظلوم بجاست زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست بلکه زنده است‌شهیدی که حیاتش ز قفاست تو در اول ، سر و جان باختی اندر ره عشق تا بدانند خلایق که فنا شرط بقاست (6)
1-نهج البلاغه ، صبحی صالح ، خطبه 51 .
2-مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 4 ، ص 68 .
3-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 199 .
4-الکامل ، ابن اثیر ، ج 2 ، ص 559 .
5-همان ، ص 563 .
6-فؤاد کرمانی(حسین پیشوای انسانها ، ص 258) .

زهیر بن بشر خثعمی

از شهدای حمله نخست در روز عاشورا بود . (1) نامش در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده‌است .

1-اعیان الشیعه ، ج 7 ، ص 70 .

زهیر بن سائب

از شهدای کربلاست . نامش در زیارت رجبیه هم آمده است . به نام زهیر بن سیار هم‌نقل شده است . (1)

1-انصار الحسین ، ص 100 .

زهیر بن سلیم ازدی

از شهدای کربلاست که به نقل مناقب ابن شهر آشوب ، روز عاشورا در حمله اول به‌شهادت رسید . وی و خاندانش از یاران علی ع بودند و در میدانهای حماسه ، رشادتهانشان دادند . گویند : او شب عاشورا به کربلا آمد و چون تصمیم قطعی سپاه کوفه را برجنگ با سید الشهدا دید ، از عمر سعد جدا شد و به کاروان حسینی پیوست و در رکاب امام‌شهید شد . (1)

1-عنصر شجاعت ، کمره‌ای ، ج 3 ، ص 25 ، اعیان الشیعه ، ج 7 ، ص 70 .

زهیر بن سلیمان

از شهدای کربلا شمرده شده است . زهیر بن سلمان هم گفته‌اند . نام او در زیارت رجبیه‌نیز آمده است (1) .

1-انصار الحسین ، ص 100 .

زهیر بن قین بجلی

از شخصیتهای برجسته کوفه بود که روز عاشورا ، افتخار یافت در رکاب حسین بن‌علی ع به شهادت برسد . وی در میدانهای جنگ ، دلاوریهای بسیاری نشان داده بود . ابتدانیز هوادار جناح عثمان بود ، اما توفیق یافت که نیک فرجام و از شهدای عالی مقام کربلاشود . وی در سال 60 هجری(که سید الشهدا هم از مکه به قصد کوفه حرکت کرده بود)ازسفر حج برمی‌گشت و دوست نداشت که با امام برخورد کند و هم منزل شود . اما در یکی‌از منزلگاهها ناچار با فرود آمدن کاروان حسینی همزمان شد . امام کسی را نزد او فرستاد .

فرستاده حسین ع به خیمه او رفت و پیام امام را رساند . ابتدا بی میلی نشان می‌داد . اماهمسرش او را تشویق کرد تا برود و ببیند خواسته امام چیست . زهیر نزد امام رفت . کلمات‌امام آتشی در دل او افروخت که از«عثمانی بودن به حسینی بودن تبدیل شد . همسرش‌نیز همراه او آمد و به کاروان حسین ع پیوستند . (1) سپاه حر وقتی راه را بر امام حسین ع بستند ، زهیر با اجازه سید الشهدا با آنان سخن گفت و به امام پیشنهاد کرد که با آنان بجنگند ، ولی امام نپذیرفت . (2) شب عاشورا نیز ، از جمله کسانی بود که با نطقی پرشور ، مراتب‌اخلاص و حمایت و جانبازی خویش را نسبت به امام کرد و گفت : اگر هزار بار هم کشته‌شوم و زنده گردم هرگز دست از یاری پسر پیغمبر برنخواهم داشت . (3) روز عاشورا ، سید الشهدا فرماندهی جناح راست‌یاران خویش را در میدان به زهیرسپرد . زهیر ، پس از امام حسین ع اولین کسی بود که سواره و غرق در سلاح مقابل‌دشمن رفت و به نصیحت آنان پرداخت . شمر به طرف او تیری افکند . گفتگوهایی بین اوو شمر انجام گرفت . (4) ظهر عاشورا هم او و سعید بن عبد الله جلوی امام ایستادند و سپرتیرها شدند تا امام نماز بخواند . پس از اتمام نماز ، به میدان رفت و شجاعانه نبرد کرد وچنین رجز می‌خواند :

انا زهیر و انا ابن القین اذودکم بالسیف عن حسین ان حسینا احد السبطین من عترة البر التقی الزین ذاک رسول الله غیر المین اضربکم و لا اری من شین یا لیت نفسی قسمت قسمین (5)

مطابق گفته‌اش ، با شمشیر از حسین ع دفاع کرد و جنگید و کشته شد . امام به بالین اوآمد و او را دعا و کشندگانش را نفرین کرد .

1-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 371 .

2-اعیان الشیعه ، ج 7 ، ص 71 .

3-عنصر شجاعت ، ج 1 ، ص 271 .

4-انصار الحسين ، ص 37 و عنصر شجاعت ، ج 1 ، ص 250 .
5-اعيان الشيعه ، ج 7 ، ص 72 .

دیدار ، بر سر تربت‌یک شهید یا امام و امامزاده حضور یافتن ، دیدار از حرم‌های مطهرو بقاع متبرک . زیارت پیامبر و ائمه ع هم در حال حیاتشان ارزشمند و تاثیر گذار است ، هم پس از رحلت‌یا شهادتشان سازنده و الهام بخش است و تاکید زیارت ، نسبت به‌حضرت رسول ص ، حضرت زهرا«س ، امامان معصوم ، شهدای آل محمد ، علما وصلحاست . امام صادق ع فرمود : «من زارنا فی مماتنا فکانما زارنا فی حیاتنا» (1) هر کس مارا پس از مرگمان زیارت کند ، گویا در حال حیات ، زیارتمان کرده است .
زیارت ائمه ، نشانه احترام به مقامشان ، پیروی از راهشان ، تبعیت از مواضعشان ، استمرار خطشان ، تجدید عهد با امامتشان ، وفاداری به ولایتشان و زنده نگاهداشتن نام ویاد و خاطره و فرهنگ و تعالیم آنان است . حضرت رضا«ع فرمود : «ان لکل امام عهدا فی‌عنق اولیائه و شیعته و ان من تمام الوفاء بالعهد و حسن الاداء زیارة قبورهم . . . » (2) برای هرامامی در گردن و بر عهده هواداران و پیروانش عهد و پیمانی است و از جمله نشانه‌های‌وفای کامل به این پیمان ، زیارت قبور امامان است .
اینگونه زیارتها ، علاوه بر آنکه برای خود زائر ، اثر تربیتی و تزکیه روح دارد و دلیل‌حقشناسی او نسبت به اولیاء خدا و پیشوایان دین است ، در زمینه احیاء امر امامان و ترویج‌مکتب انسانی و تربیتی آن اسوه‌ها در جوامع بشری و توجه دادن به خط صحیح رهبری وولایت در جامعه مؤثر است ، بویژه وقتی حکام مستبد و منحرف ، با برنامه در جهت محو آثار و یاد ائمه می‌کوشیدند ، «زیارت به عنوان یک عمل مثبت و انقلابی محسوب می‌شدو نوعی مبارزه با دستگاههای ستمگر .
در احادیث متعدد ، تاکید شده که زیارت ائمه در غربتشان و همراه با خوف و خطر ، پاداش بیشتری دارد ، و اگر راه زائر دور باشد ، و زیارت ، پیاده و همراه با مشقتها باشد ، اجرو قرب بیشتری خواهد داشت . (3) فضایل زیارت ، در باره دیدار و زیارت خانه خدا ، مرقدمطهر نبوی ، قبور مؤمنان و صالحان بسیار فراوان است و حضور پیروان حق ، پیرامون‌مرقد پاکشان ، کانونی از ایمان و جذبه و پیوستگی و همبستگی به وجود می‌آورد و به‌زائران هم ، «دعوت به خیر» ، «دفاع از حق و«شهادت در راه خدا»را الهام می‌دهد وزیارت ، «وسیله قرب به پروردگار است . (4) زیارت ، قلمرو«دل و وادی محبت و شوق است ، نمودی از احساس متعالی و زبان‌علاقه و ترجمان پیوند قلبی است . فیض حضور»در کنار اولیاء خدا ، زائر را از کیمیای نظر»برخوردار می‌سازد . زیارت ، الهام گرفتن از اسوه‌ها و تعظیم شعائر و تقدیر ازفداکاریها و تجلیل از پاکیهاست و زائر در

برابر آیینه تمام قد فضیلتها می‌ایستد ، تا عیارخود را در آن بسنجد و خود را در برابر«میزان قرار می‌دهد تا کم و کاستی خود را جبران‌کند . زائر ، مهمان مائده معنوی اولیاء الله است و زیارت ، تجدید پیمان و میثاق ولایت بارهبری است . زیارت ، سفر با کاروان اشک و بر محمل شوق و سوار شدن بر موج عرفان وبراق عشق است .

1-بحار الانوار ، ج 97 ، ص 124 .

2-همان ، ص 116 ، وسائل الشیعه ، ج 10 ، 346 .

3-برای مطالعه بیشتر پیرامون احادیث زیارت ، از جمله ر . ک : بحار الانوار ، ج 97 ، 98 و 99 ، من لا یحضره الفقیه ، صدوق ، ج 2 ، کامل الزیارات ، عیون اخبار الرضا ، المزار شیخ مفید ، الغدیر ، ج 5 ، وسائل الشیعه ، ج 10 ، میزان‌الحکمه ، ج 4 ، مصباح الزائر ، مصباح المتهجد و کتب دیگر .

4-در باره سازندگیهای زیارت ، ر . ک : «زیارت به قلم نویسنده ، ناشر : سازمان حج و زیارت . نیز : سلسله مقالات زیارت در مجله پیام انقلاب ، سال 1363 از شماره 115 به بعد ، که بیش از پنجاه شماره طول کشید ، و کتاب شوق‌دیدار»از : دکتر محمد مهدی رکنی ، انتشارات آستان قدس رضوی .

اربعين ، چهلمين روز شهادت امام حسين عليه السلام است كه جان خود و يارانش رافداى دين كرد . از آنجا كه گراميداشت‌خاطره شهيد و احياء اربعين وى ، زنده نگهداشتن‌نام و ياد و راه اوست و زيارت ، يكى از راههاى ياد و احياء خاطره است ، زيارت‌امام حسين ع بويژه در روز بيستم ماه صفر كه اربعين آن حضرت است ، فضيلت بسياردارد .
امام حسن عسكرى ع در حديثى علامتهاى مؤمن را پنج چيز شمرده است : نمازپنجاه و يك ركعت ، زيارت اربعين ، انگشتر كردن در دست راست ، پيشانى بر خاك نهادن‌و«بسم ا . . . »را در نماز ، آشكارا گفتن : «علامات المؤمن خمس : صلاة احدى و خمسين وزيارة الاربعين . . . » (1) زيارت اربعين كه در اين روز مستحب است ، در كتب دعا آمده است‌و به اينگونه شروع مى‌شود : «السلام على ولى الله و حبيبه . . . »كه اين متن ، از طريق‌صفوان جمال از امام ادق ع روايت‌شده است . زيارت ديگر آن است كه جابر بن‌عبد الله انصارى در اين روز خوانده است و متن زيارت بعنوان زيارتنامه آن امام در نيمه‌ماه رجب نقل شده و با جمله السلام عليكم يا آل الله . . . »شروع مى‌شود . (2) مورخان نوشته‌اند كه جابر بن عبد الله انصارى ، همراه عطيه عوفى موفق شدند كه درهمان اولين اربعين پس از عاشورا به زيارت امام حسين ع نائل آيند . وى كه آن هنگام‌نابينا شده بود ، در فرات غسل كرد و خود را خوشبو ساخت و گامهاى كوچك برداشت تاسر قبر حسين بن على ع آمد و با راهنمايى عطيه ، دست روى قبر نهاد و بيهوش شد ، وقتى به هوش آمد ، سه بار گفت : يا حسين ! سپس گفت : «حبيب لا يجيب حبيبه . . . »آنگاه‌زيارتى خواند و روى به ساير شهدا كرد و آنان را هم زيارت نمود . (3)

1-بحار الانوار ، ج 98 ، (بيروت)ص 329 ، المزار ، شيخ مفيد ، ص 53 .
2-مفاتيح الجنان ، زيارت اربعين .
3-منتهى الآمال ، ج 1 ، حوادث اربعين ، نفس المهموم ص 322 ، بحار الانوار ، ج 98 ، ص 328 .

زیارت پیاده

آنچه در راه طلب خسته نگردد هرگز پای پر آبله و بادیه پیمای من است غیر از عشق و محبت ، که پای زائر را پیاده به مرقد حسین ع می‌کشاند و رنج‌سفر وخوف و خطر را به جان می‌خرد ، پیاده روی برای زیارت سید الشهدا ، ثواب بسیار دارد ومورد تاکید پیشوایان دین است . اما صادق ع فرموده است : «من خرج من منزله یریدزیارة قبر الحسین بن علی ع ان کان ماشیا کتبت له بکل خطوة حسنة و محا عنه سیئة . . . » (1) هر کس به قصد زیارت امام حسین ع ، پیاده از خانه‌اش خارج شود ، خداوند در مقابل هرگام ، برای او حسنه‌ای می‌نویسد و گناهی از او می‌زداید .
یکی از زائران همیشگی حسین ع که هر ماه آن حضرت را زیارت می‌کرده ، بخاطرپیری و ناتوانی ، یک بار نتوانست برود . نوبت بعد که پیاده پس از چند روز راهپیمایی به‌حرم می‌رسد و سلام می‌دهد و نماز زیارت می‌خواند ، در خواب ، آن حضرت را می‌بیندکه به وی می‌گوید : چرا به من جفا کردی ، تو که نیکوکار بودی . . . (2) این شدت عنایت ائمه‌را به زائر پیاده می‌رساند . معاویة بن وهب(از اصحاب امام صادق علیه السلام)می‌گوید : خدمت آن حضرت رسیدم . در مصلای خود در خانه‌اش نشسته بود و پس از نماز باخداوند راز و نیاز می‌کرد . از جمله(در دعا نسبت به زائران قبر حسین ع)می‌گفت : «خدای زائران قبر حسین را بیامرز ، اینان که در این راه ، پول خرج می‌کنند ، بدنهای خود رادر این راه در معرض قرار می‌دهند . . . خدایا رحمت کن بر چهره‌هایی که آفتاب ، رنگ آنهارا تغییر داده ، صورتهایی که متوجه قبر ابا عبد الله است ، چشمهایی که در محبت ما اشک‌می‌ریزد . . . خدایا این جانها و بدنها را به تو می‌سپارم ، تا کنار حوض کوثر به هم برسیم . . . » (3) این سنت زیارت پیاده ، از زمان ائمه بوده و تاکنون نیز ادامه دارد و اجر بیشماری برای‌آن نقل شده است . فاضل دربندی می‌نویسد : این پیاده بودن ، یا به جهت فقیر بودن زائراست که نشان می‌دهد این زیارت ، برخاسته از شوق و محبت است ، یا به جهت آنست که‌زائر ، خود را در برابر سلطان اقلیم جوانمردی و خورشید سپهر عصمت و شهادت کوچک‌می‌شمارد و در راه او ، رنج‌سفر پیاده را بر خود هموار می‌کند و هر دو ارزشمند است . (4) در عراق ، از سالها پیش چنین رسم است که هیئتها ، دسته‌ها و کاروانهایی کوچک یابزرگ ، در ایام خاصی از بصره ، بغداد و عمدتا از نجف ، برای زیارت کربلا پیاده حرکت‌می‌کنند . بویژه در ایام زیارتی خاص مثل نیمه شعبان ، اول رجب ، ایام عاشورا و اربعین‌بیشتر و پر شکوهتر است و اغلب ، راه کنار ساحل فرات را انتخاب می‌کنند که از نجف تاکربلا 18 فرسنگ است و چند روز طول می‌کشد . در

این کاروانهای زیارتی پیاده ، علمای‌بزرگ هم شرکت می‌کردند ، همچون میرزای نایینی ، آیة ا . . . کمپانی ، سید محسن امین ، وبسیاری از علمای معاصر . در این مسیر ، دیدار با عشایر و فعالیتهای تبلیغی هم انجام‌می‌گرفت و شعارهایی هم مطرح می‌شد و روضه‌خوانی برگزار می‌گشت .
در ایام حکومتها بعثیها ، این پیاده رویهای پر شکوه ، آن هم از طریق جاده غیر رسمی‌کنار فرات ، رنگ مبارزه و مخالفت با رژیم عراق هم به خود می‌گرفت و یک بار هم در ایام‌اربعین حسینی در سال 1397 ق . به درگیریهای سخت میان نیروهای بعثی با انقلابیون‌شیعه و کاروانهای زیارتی در طول راه و در حرم ابا عبد الله الحسین ع انجامید و کشته‌ها ومجروحان بسیاری داد ، (5) و به اربعین خونین معروف شد .
در کوی عشق ، درد و بلا کم نمی‌شود از باغ خلد ، برگ و نوا کم نمی‌شود
تیغ شهادتست دل گرم را علاج این تشنگی به آب بقاء کم نمی‌شود قاصد ، تسلی دل عاشق نمی‌دهد شوق حرم به قبله نما ، کم نمی‌شود (6)
1-بحار الانوار ، ج 98 ، ص 28 ، المزار ، شیخ مفید ، ص 30 .
2-همان ، ص 16 .
3-همان ، ص 52 و 8 .
4-اسرار الشهادة ، فاضل دربندی ، ص 136 ، (چاپ سنگی)
5-شرح مبسوط ماجرا در کتاب انتفاضة صفر الاسلامیه از رعد الموسوی آمده است .
6-کلیات صائب تبریزی ، غزل 1523 .

زیارت رجبیه

زیارتنامه‌ای که با کیفیت‌خاص خطاب به حسین بن علی ع و شهدای کربلا در روزاول ماه رجب و نیمه شعبان خوانده می‌شود و متن آن در کتب دعا و زیارت آمده است . (1) در ادامه این زیارتنامه ، متنی خطاب به شهدای کربلا با ذکر نام آنها آمده است و شامل 75اسم است . منبع این زیارت ، «اقبال سید بن طاووس است و با زیارت ناحیه مقدسه که آن‌هم مشتمل بر اسامی شهدای کربلاست ، نقاط مشترک و اسامی متفاوت دارد . در پایان این‌زیارتنامه ، تعبیرهایی چون : ربانیون ، برگزیدگان خدا ، ویژگان الهی ، شهدای در راه دعوت‌به حق ، یاوران وفادار و جان نثار ، سعادتمندان کامیاب و شرافتمندان آخرت ، در باره‌اصحاب امام حسین ع به کار رفته است . این زیارت و زیارت ناحیه مقدسه ، از منابع‌شناسایی نام آن اصحاب شهید به شمار می‌آیند . (2)

1-بحار الانوار ، ج 98(بیروت)ص 336 ، مفاتیح الجنان ، ص 438 .

2-به بحث تحلیلی و مقایسه‌ای بین این دو متن ، و نیز میزان صحت و استناد این دو زیارت در کتاب انصار الحسین ، محمد مهدی شمس الدین ، مراجعه کنید .

از زمانهای بسیار مناسب و با فضیلت برای زیارت امام حسین ع ، روز عاشوراست ، چه به صورت حضوری و رفتن به دیدار مرقد سید الشهدا«ع در کربلا و چه خواندن‌زیارتنامه از دور . امام صادق ع فرمود : «من زار الحسین ع یوم عاشورا وجبت له‌الجنة . (1) کسی که حسین ع را روز عاشورا زیارت کند ، بهشت برای او واجب است . درحدیث دیگری زیارت آن روز ، مانند به خون خویش غلتیدن پیش روی آن حضرت‌به شمار آمده است : «من زار قبر الحسین یوم عاشورا کان کمن تشحط بدمه بین یدیه (2) .

متن زیارتنامه‌ای هم که از سوی ائمه دستور به خواندن آن داده شده به زیارت‌عاشورا»شهرت یافته است و خواندن همه وقت و همه روز آن ، آثار و برکات زیادی دارد .

این زیارت را امام باقر«ع به علقمة بن محمد حضرمی آموخته که هر گاه خواست از دور وبا اشاره آن امام را زیارت کند ، پس از دو رکعت نماز زیارت ، چنین بخواند : «السلام علیک‌یا ابا عبد الله ، السلام علیک یابن رسول الله . . . » (3) تا آخر ، که در کتب زیارت آمده است . این‌زیارت ، تجدید عهد همه روزه پیرو حسین بن علی ع با مولای خویش است که همراه با«تولی و«تبری است و خط فکری و سیاسی زائر را در برابر دوستان و دشمنان اسلام واهل بیت ، ترسیم می‌کند و اعلام همبستگی و سلم و صلح با موافقان راه حسین ع و اعلان‌جنگ و مبارزه با دشمنان حق است . «زیارت عاشورا»ولایت‌خون و برائت‌شمشیر است‌و تسلیم دل و یاری در صحنه است ، تا عشق درونی به جهاد بیرونی بیانجامد و نفرت قلبی‌به برائت علی برسد . زیارت عاشورا ، منشور«تولی و«تبری نسبت به جریان حق و باطل‌در همه جا و همه زمانهاست .

1-کامل الزیارات ، ص 174 ، المزار ، شیخ مفید ، ص 52 .

2-همان(کامل الزیارات) .

3-همان ، ص 176 ، بحار الانوار ، ج 98 ، ص 291 .

زیارت کربلا

از مقدسترین و با فضیلت‌ترین زیارتهایی که در فرهنگ دینی و روایات اسلامی بیان‌شده است ، زیارت قبر سید الشهدا«ع در کربلاست و برای زیارت هیچ امامی ، حتی‌زیارت قبر رسول خدا«ص به این اندازه سفارش و دستور نیست . در احادیث ، گاهی‌زیارت امام حسین ع از زیارت کعبه هم برتر و بالاتر به حساب آمده و برای زیارت آن‌حضرت ، پاداشی برابر دهها و صدها حج و عمره بیان شده است و لحن روایات ، بگونه‌ای‌است که آن را برای یک شیعه در حد یک فریضه می‌شمارد و ترک آن را ناپسند می‌داند وهیچ عذر و بهانه و خوف و خطر را مانع از آن به حساب نمی‌آورد و ترک آن را جفامی‌داند . از امام صادق ع روایت است : «زیارة الحسین بن علی واجبه علی کل من‌یقر للحسین بالامامة من الله عز و جل (1) زیارت حسین بن علی ع ، بر هر کس که او را ازسوی خداوند ، «امام می‌داند واجب است .

میان عقیده به امامت و دیدار امام(چه در حال حیات و چه پس از مرگ)نوعی ملازمه‌است و در روایات ، به این نکته اهمیت داده شده است . زیارت خائفانه سید الشهدا هم ارج‌بیشتر و ثواب افزونتری دارد . این ، هم نشانه تاثیر اجتماعی زیارت و هم میزان عشق وفداکاری زائر»است . امام صادق ع به ابن بکیر»که سخن از خوف و هراس در راه‌زیارت سید الشهدا می‌گفت ، فرمود : آیا دوست نداری که خداوند ، تو را در راه ما ترسان‌ببیند ؟ . . . (2) و در حدیثی که زراره از امام باقر«ع در باره زیارت خائفانه آن حضرت‌می‌پرسد ، حضرت پاسخ می‌دهد : خداوند ، از هراس قیامت ، ایمنش می‌دارد . (3) امام‌صادق ع نیز به محمد بن مسلم که با خوف و هراس به زیارت سید الشهدا می‌رفت ، فرمود : هر چه مساله دشوارتر و پر مخاطره‌تر باشد ، پاداش زیارت هم به اندازه آن است وهر کس خائفانه قبر آن حضرت را زیارت کند ، خداوند ، هراس او را در روز قیامت ، ایمن‌می‌سازد : «ما کان من هذا اشد فالثواب فیه علی قدر الخوف و من خاف فی اتیانه آمن الله‌روعته یوم یقوم الناس لرب العالمین . . . » (4) در حدیث مفصلی ، امام صادق ع به ثوابهای آن‌اشاره کرده ، می‌فرماید : کسی که هنگام زیارت آن حضرت ، دچار ستم سلطانی شود و او رادر آنجا بکشند ، با اولین قطره خونش ، همه گناهانش بخشوده می‌شود و هر که در این راه‌به زندان افتد ، در مقابل هر روزی که زندانی و اندوهگین گردد ، در قیامت برایش یک شادی است ، و اگر در راه زیارت ، کتک بخورد ، برای هر ضربه‌ای یک حوری بهشتی است‌و در برابر هر درد و رنجی که بر جسمش وارد می‌شود ، یک حسنه برای اوست . (5)

ومی‌فرماید : «من اتی قبر الحسین عارفا بحقه غفر الله ما تقدم من ذنبه و ما تاخر» . (6) هر که‌عارفانه قبر سید الشهدا را زیارت کند ، خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌آمرزد .
آری . . . برای رسیدن به کربلا ، باید اراده‌ای آهنین ، قلبی شجاع ، عشقی سوزان داشت ودر این سفر ، باید رهتوشه‌ای از صبر و یقین ، پاپوشی از«توکل ، سلاحی از«ایمان ومرکبی از«جان داشت تا به منزل رسید ، چرا که راه کربلا ، از«صحرای عشق و«میدان‌فداکاری و پیچ و خم خوف و خطر می‌گذرد . پاداشهای زیارت کربلا نیز شگفت است . ازقبیل : پاداش نبرد در رکاب پیامبر و امام عدل ، اجر شهیدان بدر ، ثواب حج و عمره مکرر ، پاداش آزاد کردن هزار بنده و آماده کردن هزار اسب برای مجاهدان راه خدا و . . . (7) البته‌تفاوت اجر و ثواب ، به معرفت زائر و کیفیت زیارت و شرایط اجتماعی هم بستگی دارد .
کربلا ، از یک سو ، سمبل مظلومیت اهل بیت و امامان شیعه است ، از سویی دیگر مظهردفاع بزرگ آل علی و عترت پیامبر از اسلام و قرآن . توجه و روی آوردن به مزارسید الشهدا ، در واقع تکرار همه روزه و همواره حق و یادآوری مظلومیت است . اگر کعبه وحج و نماز و جهادی هم باقی مانده است ، به برکت‌شهید عاشوراست که احیاگر دین شد واسلام ، تا همیشه مدیون ثار الله است . خصومت دشمنان اسلام نیز با حسین ع و مرقداو ، از همینجاست . زیارت آن حضرت ، همیشه با سختی و هراس و موانع ، رو به رو بوده‌است . شوق زیارت کربلا ، از آغاز در دل شیعیان حق طلب و انسانهای آزاده و فضیلت‌خواه بوده است . شیفتگان سید الشهدا در این راه حاضر به بذل جان و مال و دست و پابوده‌اند و«راه بسته کربلا»همیشه چون حسرتی بر دل شیعه بوده است ، چه در دوره‌امویان و عباسیان ، چه در عصر حکومت بعثیان و در تاریخ معاصر ، و آرزوی باز شدن راه‌کربلا»همواره چون مشعلی در دل عاشقان حسین ع روشن بوده و تلخیهای هجران را بااین امید»تحمل می‌کرده‌اند . زائر حسین ع ، عاشقی از خود گذشته است و زیارت کربلا ، عبادتی خدایی و ملکوتی .
(8) هر گاه خواستی حسین ع را زیارت کنی ، با حالتی اندوهگین و پر رنج ، خاک‌آلوده و پژمرده ، گرسنه و تشنه زیارت کن . . . (در حدیث دیگری است که :)چون حسین بن‌علی اینگونه به شهادت رسید . (9) به قول حافظ :
نیازمند بلا ، گو رخ از غبار مشوی که کیمیای مراد است ، خاک کوی نیاز
غبار راه زیارت کربلا ، خود ، طراوت و پاکی است و این آشفتگی و افسردگی ، نشاطروح عاشق است .
از شیشه غبار غم نمی‌باید شست و ز دل ، رقم الم نمی‌باید شست پایی که به راه عشق شد خاک آلود با آب حیات هم نمی‌باید شست (10)

1-وسائل الشيعه ، ج 10 ، ص 346 ، امالی صدوق ، ص 123 .
در«مزار»شیخ مفید ، ص 26 چنین است(از امام‌باقر«ع) : مروا شیعتنا بزیارة قبر الحسین بن علی ع فان اتیانه مفترض علی کل مؤمن یقر للحسین علیه السلام بالامامةمن الله عز و جل .
2-همان ، 345 ، بحار الانوار ، ج 98 ، ص 11 .
3-کامل الزیارات ، ص 125 ، وسائل الشیعه ، ج 10 ، ص 356 .
4-وسائل الشیعه ، ج 10 ، ص 357 ، بحار الانوار ، ج 98 ، ص 11 ، کامل الزیارات ، ص 127 .
5-کامل الزیارات ، ص 124(نقل به تلخیص) .
6-امالی صدوق ، ص 197 .
7-در منابعی همچون : کامل الزیارات ، وسائل الشیعه ، بحار الانوار ، ثواب الاعمال و . . . احادیثش آمده است .
8-وسائل الشیعه ، ج 10 ، ص 414 .
9-بحار الانوار ، ج 98 ، ص 142 .
10-مشفقی دهلوی .

زیارت ناحیه مقدسه

زیارتنامه‌ای است که به امام زمان ع نسبت داده شده و شیخ طوسی با سندهای خودآن را روایت کرده است . به این صورت که در سال 252 هجری از ناحیه مقدس حضرت‌حجت عج این روایت به دست‌شیخ محمد بن غالب اصفهانی صادر شده است . متن‌زیارت ، خطاب به سید الشهدا و شهدای کربلاست و نام یکایک آنان ، اغلب با ذکر اوصاف‌و خصوصیاتشان و نیز اسامی قاتلان آن شهدا در آن آمده است . آغاز زیارت ، اینگونه‌است : «السلام علیک یا اول قتیل من نسل خیر سلیل . . . » . متن زیارت ، در کتاب اقبال سید بن‌طاووس ، ص 573 و نیز در بحار الانوار ، ج 98 ، ص 269 نقل شده است . زیارت رجبیه نیزمشتمل بر اسماء شهداست که در بحار(ج 98 ، ص 340)ذکر شده است . در این زیارت ، به برخی حوادث پس از شهادت امام حسین ع و اوضاع کربلا و اهل بیت و ذو الجناح وسراسیمه شدن عترت پیغمبر در آن صحرا نیز اشاره شده است . (1)

1-برای تحقیق پیرامون سند این زیارت و صحت آن ، ر . ک : «انصار الحسین ، ص 146 تا 162 . در ضمن ، در ج 45 ، بحار الانوار ، ص 65 نیز این زیارت آمده است .

زیارتنامه

متنی که هنگام زیارت مرقد پاک امام حسین ع و هر یک از امامان معصوم و ذریه پاک‌پیامبر و شهدای اهل بیت‌خوانده می‌شود ، دعایی که به عنوان تشرف باطنی برای ائمه‌و امامزادگان می‌خوانند و حاوی سلام و درود زائر نسبت به مدفون در آن مرقدهاست .
از آنجا که زائر»را ادب و معرفت‌شرط است ، پس سخنی که هنگام زیارت بر زبان‌می‌آورد ، باید والا و عارفانه و مؤدبانه باشد . هر زائر می‌تواند از پیش خود و به زبان خود ، جملاتی و نیایش و دعایی را به عنوان زیارتنامه بخواند ، ولی در منابع ما ، متونی به نام زیارتنامه نقل شده که سند آنها به ائمه می‌رسد و به عنوان زیارتهای ماثوره شناخته‌می‌شود . علمای دین ، کتب متعددی بصورت مجموعه‌های زیارات ، تدوین کرده‌اند ، که‌آمیخته‌ای است از زیارتهای مستند و منقول از معصومین و زیاراتی که انشای علمای‌بزرگ است . در این میان ، آنچه از ائمه نقل شده ، بسیار است ، همچون زیارتهای : امین الله ، جامعه کبیره ، وارث ، عاشورا و زیارت اربعین . کتابهای دعا و زیارات نیز بسیار است ، همچون : مصباح المتهجد ، مفاتیح الجنان ، مزار ، بحار الانوار(جلد زیارات) .
دقت در مضامین و محتواهای زیارتنامه‌ها بسیار مفید است . مفاهیم کلی که در زیارات‌دیده می‌شود ، بسیار است ، از جمله : محبت ، مودت ، موالات ، اطاعت ، صلوات ، سلام ، عهد ، شفاعت ، توسل ، وفا ، دعوت ، نصرت ، تسلیم ، تصدیق ، صبر ، تولی و تبری ، مواسات ، نماز ، زکات ، زیارت ، تبلیغ ، وراثت ، مساعدت ، معاونت ، سعادت ، رضا ، خونخواهی ، جنگ و صلح ، امر به معروف و نهی از منکر ، تقرب به خدا ، برائت از دشمنان ، ولایت ، فوز ، نصیحت ، جهاد ، فدا شدن و . . . دهها عناوین و مفاهیم کلی که از مطالعه فقرات‌زیارتنامه‌ها برمی‌آید . اوصافی که در زیارتنامه‌ها آمده ، برخی کلی و قابل انطباق بر همه ائمه‌و معصومین است ، و برخی هم به تناسب وضعیت زندگی و شهادت امام خاص یا امامزاده‌و شهید بخصوصی به کار رفته است . محورهای کلی مفاهیمی که در زیارتنامه‌ها آمده‌است ، می‌تواند اینگونه فهرست‌شود :
-مسائل اعتقادی ، توحید ، نبوت ، صفات خدا . . .
-شناخت ائمه ، اوصاف ، فضایل و مقاماتشان .
-تاریخ زندگی و عملکرد اولیاء دین و مظلومیتهایشان .
-پیوندهای ولایی بین زائر و پیشوا و همسویی در فکر و موضع و عمل و اقدام . -افشاگری بر ضد ستمگران حاکم و جنایتهایشان نسبت به طرفداران حق وطالبان عدل .

-تولی و تبری ، شفاعت ، توسل ، دعا و . . . معارفی از این قبیل .
-طرح آرمانهای والا و خواسته‌های متعالی و نیازهای برتر .
-و برخی موضوعات دیگر . در واقع ، یک سری معارف دینی و ارزشهای مکتبی‌و فضایل رفتاری در قالب فقرات زیارتنامه ، از طریق ائمه به شیعیان و زائران‌آموخته شده است . زیارتنامه‌ها ، نوعی اعلام مواضع اعتقادی ، اخلاقی وسیاسی است که توسط زائر ، در مقدسترین مکانها ، با زبانی رسا ابراز می‌شود .
«سلام ها و«لعن ها ، محور عمده دیگری در زیارتنامه‌هاست ، بخصوص آنچه‌به شهدای عاشورا مربوط می‌شود . سلام به امام و پیامبر و شهید مورد زیارت ، و لعنت به دشمنان ، ظالمان ، غاصبان ، شریکان جور ، همدستان ظالم ، راضیان به‌ستم ، زمینه سازان ظلم .
«حب و بغض ، جلوه دیگری از اصل مهم تولی و«تبری است که با عبارات‌مختلف در زیارتنامه‌ها آمده است ، از ساده‌ترین شکل آن که حالت قلبی است ، تاشدیدترین صورت برونی آن که با عنوان حرب و«سلم مطرح شده است . «بیعت ، عنصر دیگری در زیارتنامه‌هاست . پیمان و میثاق زائر با امام و شهدا . «جهاد» ، محتوای‌زنده دیگری در راستای عملکرد اولیاء خدا . مثلا در مورد پیامبر خدا ، امیر المؤمنین ، حمزه‌سید الشهدا ، امام حسن ، امام حسین ، شهدای احد ، شهدای کربلا و . . . تعبیر«جهاد»به کاررفته است ، با خطابهایی چون : «جاهدت فی سبیل الله ، جاهدت فی الله حق جهاده ، جاهدت‌الملحدین . . . »و«شهادت ، از جلوه‌های بسیار روشن فرهنگ عاشوراست که درزیارتنامه‌ها دیده می‌شود .
فرهنگ شهادت و نیز شهادت طلبی ، در جا به جای زیارتهای ماثوره دیده می‌شود .
کشته شدن در راه خدا و بر منهاج رسول الله و دین حق و سعادتمند شدن در سایه‌شهادت ، و طرح جدی این مسائل ، معارضه با تبلیغات دشمنانی است که شهدای کربلا وسید الشهدا را یاغی بر خلیفه و خارجی معرفی می‌کردند . در زیارتی که امام هادی ع آموزش داده است ، می‌خوانیم : «اشهد انک و من قتل معک شهداء احیاء» . درزیارتنامه‌های متعدد و نیز ادعیه گوناگون ، از خواسته‌های زائر ، توفیق قیام و خونخواهی در رکاب قائم علیه السلام است . این القاء فرهنگ شهادت طلبی در جان و اندیشه شیعه‌است : «و ان یرزقنی طلب ثارکم مع امام هدی ظاهر . . . »(زیارت عاشورا)و در زیارت‌جامعه ، اعلام حمایت و نصرت نسبت به امام زمان عج است : «نصرتی معدة لکم ومودتی خالصة لکم .
در زیارت شهدای کربلا ، تعبیراتی از این قبیل دیده می‌شود : اصفیاء ، اولیاء ، اوداء ، انصار ، و نشان دهنده ارزشگذاری به صفاتی چون

برگزیدگی ، ولایت ، مودت و نصرت درقاموس کربلاست . همچنین ، تقرب به خدا و رسول و ائمه ، با برائت از دشمنان خداحاصل می‌شود . این نیز جهتگیری خاص اجتماعی-مکتبی زائر را می‌رساند . (1)

1-برای مطالعه در تحلیل محتوایی زیارتنامه‌ها ، ر . ک : مقالات زیارت در مجله پیام انقلاب . سال 1365 . از شماره172 تا 181 به قلم نگارنده .

زیارت وارث

یکی از زیارتهای سید الشهدا«ع که آن حضرت را بعنوان وارث آدم ، نوح ، ابراهیم ، موسی ، عیسی ، محمد ، علی ، فاطمه زهرا ، خدیجه کبری خطاب می‌کند . زیارت وارث ازامام ادق ع روایت‌شده است . (1) و همراه آداب خاصی است و فضیلت بسیار دارد .
«زیارت وارث به زائر می‌آموزد که اسلام امامت ، رسالت تاریخی ادیان توحیدی را بردوش دارد و به همین دلیل ، خاتم الادیان و پیامبرش خاتم الانبیاء است و در اینجاست که‌معنای امامت را می‌یابد . زائر در این زیارت ، رسالت همه پیامبران بزرگ تاریخ را بر دوش‌امام حسین ع می‌یابد و چنین می‌فهمد که گویی عاشورا نقطه اوج نبرد همه توحیدتاریخی با همه شرک تاریخی است (2) .
1-مفاتیح الجنان ، ص 427 به نقل از مصباح المتهجد ، شیخ طوسی .
2-چشمه خورشید(مجموعه مقالات کنگره امام خمینی و فرهنگ عاشورا) ، ج 1 ، ص 97 ، مقاله ادبیات عاشورا» .

زیارت وداع

در زیارت سید الشهدا«ع ، مستحب است پس از تمام شدن آن ، زایر بالای سر قبرسید الشهدا«ع رفته زیارت وداع بخواند . متن آن و آدابش در کتب دعا و روایات آمده‌است (1) و متون مختلف و متنوعی دارد و از جمله محتویات آن خداحافظی با قبر امام و دعابرای توفیق زیارت مجدد است و اینکه آخرین بار نباشد : «اللهم لا تجعله آخر العهد منا ومنه . . . » ، «اللهم صل علی محمد و آل محمد و لا تجعله آخر العهد من زیارتی ابن رسولک‌و ارزقنی زیارته ابدا ما ابقیتنی . . . »

1-از جمله در بحار الانوار ، ج 98 ، ص 203 و 208 .

زید بن ارقم

از صحابه پیامبر خدا«ص که در زمان آن حضرت نوجوان بود و در تعدادی از جنگهادر رکاب پیامبر حضور داشت . (1) وی در سن پیری پس از حادثه عاشورا ، وقتی اسیران‌اهل بیت را به کوفه آوردند و وارد قصر ابن زیاد کردند ، در آنجا حضور داشت . وقتی سرمطهر سید الشهدا را مقابل ابن زیاد قرار دادند و او با چوب به دندانهای آن سر بریده می‌زد ، زید بن ارقم اعتراض کرد که : چوب خود را از این لبها بردار ، به خدای یگانه قسم ، من‌بارها دیدم که رسول خدا«ص با لبهای مبارکش این لبها را می‌بوسید ، سپس بعنوان‌اعتراض ، مجلس را ترک کرد . (2) هم او نقل کرده که وقتی سر امام حسین ع را در کوچه‌هامی‌گرداندند ، من در غرفه خود بودم . جلوی من که رسید ، شنیدم آیه ام حسبت ان‌اصحاب الکهف و الرقیم . . . »را می‌خواند . (3) وی در سال 68 هجری در کوفه درگذشت . (4)

1-تاریخ الاسلام ، ذهبی ، ج 5 ، ص 118 .

2-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 116 ، اثبات الهداة ، ج 5 ، ص 188 .

3-همان ، ص 125 .

4-برای شرح حال او ر . ک : اعیان الشیعه ، ج 7 ، ص 87 .

زید بن ورقاء

از شهدای کربلاست . نامش در زیارت ناحیه مقدسه آمده است . بدر بن معقل هم‌گفته‌اند . (1)

عنصر خبیثی که روز عاشورا ، همراه حکیم بن طفیل ، در نخلستانی اطراف فرات کمین‌کرده و بر عباس ع هنگام آب آوردن به خیمه‌ها حمله کردند . دست راست عباس در این‌کمین از کار (2)

1-انصار الحسین ، ص 73 .

2-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 40 .

پیشوای چهارم شیعه ، حضرت سجاد ، امام علی بن الحسین ، زین العابدین ع ، فرزندسید الشهدا«ع که در حادثه کربلا حضور داشت و بعلت بیماری در خیمه بستری بود وهمراه با اهل بیت ، پس از شهادت امام حسین ع به اسیری رفت و با حالتی دشوار وغمبار ، که غل و زنجیر به دست و گردن آن حضرت بسته بودند ، به کوفه و از آنجا به شام‌برده شد . در کاخ یزید هم خطبه بسیار مهمی ایراد کرد که چهره یزید افشا شد و مردم شام‌نسبت به ماهیت‌حادثه کربلا آگاه شدند . امام سجاد«ع در سال 38 هجری در مدینه به دنیاآمد . در حادثه کربلا حدود 24 سال داشت ، پس از شهادت پدر نیز مدت 35 سال امامت‌کرد . مادرش شهربانو دختر یزدگرد بود . در حادثه کربلا آن حضرت ازدواج کرده و دارای‌فرزند بود و فرزند خردسالش امام باقر«ع هم در کربلا بود . (1) نقش عمده آن حضرت در نهضت عاشورا ، پیام رسانی خون شهیدان کربلا و حفظدستاوردهای آن انقلاب خونین و اهداف پدر ، از تباه شدن و تحریف گشتن بود . این‌رسالت ، در قالب ایراد خطبه‌ها توسط آن حضرت و عمه‌اش زینب ع انجام گرفت .

سخنان امام سجاد در بارگاه یزید ، چنان او را به خشم آورد که دستور کشتنش را داد ، اماحضرت زینب ، جان خود را سپر بلا قرار داد و نگذاشت . در دفن اجساد شهدای اهل بیت‌در کربلا ، به یاری طایفه بنی اسد آمد و پس از خاکسپاری پیکر سید الشهدا«ع روی قبر آن‌حضرت نوشت : «هذا قبر الحسین بن علی بن ابی طالب ، الذی قتلوه عطشانا غریبا» (2) .

پس از عاشورا ، حضرت سجاد«ع دوران بسیار سخت و خفقان باری را با خلفای‌اموی سپری کرد . ولید بن عبد الملک و هشام بن عبد الملک ، از خلفای معاصر او بودند .

داستان زیارت آن حضرت و بوسیدنش حجر الاسود را و شعرهای بلند فرزدق در ستایش‌او(هذا الذی تعرف البطحاء وطاته . . .)معروف است .

«صحیفه سجادیه مجموعه‌ای ازدعاهای آن حضرت است که اینک در دست ما بعنوان گنجینه‌ای از معارف دینی موجوداست . آن حضرت در سال 95 هجری با دسیسه ولید بن عبد الملک به شهادت رسید و دربقیع ، مدفون شد . برای آشنایی با زندگی ، شخصیت و فضایل بیشمارش باید به کتابهای‌مستقل و مفصلتر مراجعه کرد . (3)

1-اعیان الشیعه ، ج 1 ، ص 635 .

2-حیاة الامام زین العابدین ، ص 166 .

3-از جمله الامام زین العابدین ، عبد الرزاق المقرم ، «حیاة الامام زین

العابدین ، باقر شریف القرشی ، «سیرةالائمة الاثنی عشر»هاشم معروف الحسنی ، «بحار الانوار»ج 46 ، «زندگانی زین العابدین سید جعفر شهیدی و . . . .

زینب کبری سلام الله علیها ، پیامبر خون شهدای کربلا و همراه حسین ع در نهضت‌خونین عاشورا . حضرت زینب ، دختر امیر المؤمنین و فاطمه زهرا«ع در سال پنجم‌هجری ، روز 5 جمادی الاولی در مدینه ، پس از امام حسین ع به دنیا آمد . از القاب‌اوست : عقیله بنی هاشم ، عقیله طالبیین ، موثقه ، عارفه ، عالمه ، محدثه ، فاضله ، کامله ، عابده‌آل علی . زینب را مخفف زین اب دانسته‌اند ، یعنی زینت پدر .
امام حسین ع هنگام دیدار ، به احترامش از جا برمی‌خاست . زینب کبری ، از جدش‌رسول خدا و پدرش امیر المؤمنین و مادرش فاطمه زهرا«ع حدیث روایت کرده است . (1) این بانوی بزرگ ، دارای قوت قلب ، فصاحت زبان ، شجاعت ، زهد و ورع ، عفاف وشهامت فوق العاده بود . (2) شوهرش ، عبد الله بن جعفر(پسر عموی خودش)بود . از این‌ازدواج ، دو پسر حضرت زینب به نامهای محمد و عون ، در کربلا به شهادت رسیدند .
وقتی امام حسین ع پس از امتناع از بیعت با یزید ، از مدینه به قصد مکه خارج شد ، زینب نیز با این دو فرزند ، همراه برادر گشت . در طول نهضت عاشورا ، نقش فداکاریهای‌عظیم زینب ، بسیار بود . سرپرست کاروان اسیران اهل بیت و مراقبت کننده از امام‌زین العابدین ع و افشاگر ستمگری‌های حکام اموی با خطبه‌های آتشین بود . زینب ، هم‌دختر شهید بود ، هم خواهر شهید ، هم مادر شهید ، هم عمه شهید . پس از عاشورا و در سفراسارت ، در کوفه و دمشق ، خطابه‌های آتشینی ایراد کرد و رمز بقای حماسه کربلا وبیداری مردم گشت . پس از بازگشت به مدینه نیز ، در مجالس ذکری که برای شهدای کربلاداشت ، به سخنوری و افشاگری می‌پرداخت . وی به قهرمان صبر»شهرت یافت .
در سال 63 و به نقلی 65 هجری درگذشت . قبرش در زینبیه(در سوریه کنونی)است .
برخی نیز معتقدند مدفن او در مصر است . در کتاب خیرات الحسان آمده است : درمدینه قحطی پیش آمد . زینب همراه شوهرش عبد الله بن جعفر به شام کوچ کردند و قطعه‌زمینی داشتند . زینب در همانجا در سال 65 هجری در گذشت و در همان مکان دفن شد . (3)
صبح ازل طلیعه ایام زینب است پاینده تا به شام ابد نام زینب است در راه دین لباس شهامت چو دوختند زیبنده آن لباس بر اندام زینب است
بارزترین بعد زندگی حضرت زینب ، همان پاسداری از فرهنگ عاشورا بود که باخطابه‌هایش ، پیام خون حسین ع را به جهانیان رساند . در این زمینه ،

نوشته‌ها وسروده‌های بسیاری است ، از جمله این شعر :
سر نی در نینوا می‌ماند اگر زینب نبود کربلا در کربلا می‌ماند اگر زینب نبود چهره سرخ حقیقت بعد از آن طوفان رنگ پشت ابری از ریا می‌ماند اگر زینب نبود چشمه فریاد مظلومیت لب تشنگان در کویر تفته جا می‌ماند اگر زینب نبود زخمه زخمی‌ترین فریاد ، در چنگ سکوت از طراز نغمه وا می‌ماند اگر زینب نبود در طلوع داغ اصغر ، استخوان اشگ سرخ در گلوی چشمها می‌ماند اگر زینب نبود ذو الجناح داد خواهی ، بی‌سوار و بی‌لگام در بیابانها رها می‌ماند اگر زینب نبود در عبور از بستر تاریخ ، سیل انقلاب پشت کوه فتنه‌ها می‌ماند اگر زینب نبود (4)
خود زینب نیز از فصاحت و ادب برخوردار بود . در هنگام دیدن سر بریده برادر ، خطاب به او چنین سرود : «یا هلالا لما استتم کمالا . . . »بعدها هم در سوگ حسین ع اشعاری سرود ، با این مطلع : «علی الطف السلام و ساکنیه . . . » : سلام بر کربلا و برآرمیدگان‌آن دشت ، که روح خدا در آن قبه‌ها و بارگاهها‌ست . جانهای افلاکی و پاکی که در زمین‌خاکی ، مقدس و متعالی شدند ، آرامگاه جوانمردانی که خدا را پرستیدند و در آن دشتها وهامونها خفتند . سرانجام ، گورهای خاموششان را قبه‌هایی افراشته در برخواهد گرفت ، وبارگاهی خواهد شد ، دارای صحنهای گسترده و باز . . .
1-الحسین فی طریقه الی الشهاده ، ص 65 .
2-درباره مقامات معنوی زینب و ویژگیهایش ، ر . ک : «الخصائص الزینبیه از سید نور الدین جزایری .
3-درباره زندگینامه حضرت زینب ، از جمله ر . ک : «بطلة کربلا»عایشه بنت الشاطی ، که با نام زینب ، بانوی قهرمان‌کربلا»به قلم حبیب الله چایچیان و مهدی آیت الله زاده ترجمه شده است .
4-قادر طهماسبی(فرید .

زینبین

دو زینب . اصطلاحا به حضرت زینب و حضرت ام کلثوم ، دختران امیر المؤمنین ع گفته می‌شود که در کربلا حضور داشتند . این کلمه از باب تغلیب یک اسم بر دیگری است ، آنگونه که به امام حسن و امام حسین هم حسنین گفته می‌شود .

زینبیه

جایی که به حضرت زینب ع منسوب باشد . آنگونه که به جای منسوب به امام‌حسین ع ، «حسینیه گفته می‌شود . مکانهایی که با این عنوان و به یاد حضرت زینب درشهرهای مختلف می‌سازند و برای برپایی محفلهای عزاداری یا مجالس دینی برای بانوان ، و گاهی هم به عنوان دار الایتام مورد استفاده قرار می‌گیرد ، از آن جهت که آن بانوی‌قهرمان ، پس از عاشورا یتیمان ابا عبد الله الحسین ع را در سفر اسارت سرپرستی ونگهداری می‌کرد . مرقد زینب کبری ع نیز که در شام قرار دارد به همین نام زینبیه شهرت دارد که تا دمشق مقداری فاصله دارد و زیارتگاه عاشقان عترت پیامبر«ص است .
البته در مورد مدفن حضرت زینب ، اقوال دیگری نیز وجود دارد .

زین واژگون

تعبیری است که بیشتر درباره ذو الجناح ، اسب امام حسین ع به کار می‌رود که پس ازشهادت امام ، با زین واژگون و یال پر خون و پریشانحال به طرف خیمه‌ها آمد . برگرفته ازجمله‌ای در زیارت ناحیه مقدسه است که آمده است : « . . . فنظر النساء الی الجواد مخزیاو السرج علیه ملویا» (1) .

1-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 298 .

ساربان

روایت‌شده است : یکی از شتربانان کاروان حسینی پس از شهادت امام ، به طمع‌برداشتن بند زیر جامه آن حضرت ، دوباره به مقتل آن امام بازگشت و آن حضرت را سربریده و خونین یافت . دست برد تا آن بند را بردارد ، که دست امام برآمد و بر دست او زد ومانع شد . کاردی در آورد و انگشت‌یا دست‌حضرت را برید تا آن بند را برگیرد . امام‌دست چپ را برآورد ، دست چپ را هم برید . (1) این شخص ، بعدا چهره‌اش سیاه شد و درراه مکه فریاد برمی‌آورد که : «ایها الناس ! دلونی علی اولاد محمد» . (2) نام او را«بریدة بن‌وائل گفته‌اند . این قضیه به صورتهای دیگر هم در برخی کتب نقل شده است ، (3) از جمله‌در باره کسی به نام ابحر بن کعب ، که لباس از تن آن حضرت درآورد و او را عریان نهاد .
بعدا دستانش مثل دو چوب خشک ، خشکید . (4) اما نمی‌توان به صحت آنها اطمینان یافت .
در نقلها ، گاهی قضیه انگشت و انگشتر هم آمده است و اینکه ، بجدل بن سلیم انگشت را باانگشتر قطع کرد و انگشتر را به غارت برد . (5)
1-اثبات الهداة ، ج 5 ، ص 205 .
2-ناسخ التواریخ ، ج 4 ، ص 19 ، به نقل از«مدینة المعاجز» .
3-همچون : بحار الانوار ، ج 45 ، ص 311 ، معالی السبطین ، ج 2 ، ص 61 .
4-اثبات الهداة ، ج 5 ، ص 201 .
5-عوالم(امام حسین) ، ص 302 .

سالم بن عمرو ، مولی بنی المدینه

از شهدای کربلاست . وی غلامی از طایفه بنی مدینه بود و در کوفه می‌زیست و ازشیعیان اهل بیت به شمار می‌آمد . سوارکاری نامدار بود . در نهضت‌حضرت مسلم شرکت‌داشت . پس از تنها ماندن مسلم بن عقیل ، او و جمعی دیگر از شیعیان دستگیر شدند ، اماسالم از چنگ دشمن گریخت و پنهان شد . چون شنید امام حسین ع به کربلا رسیده‌است ، خود را به آن حضرت رساند و روز عاشورا در حمله اول شهید شد . نامش درزیارت ناحیه مقدسه هم آمده است . (1)

1-عنصر شجاعت ، ج 2 ، ص 271 ، انصار الحسین ، ص 74 .

سالم ، مولی عامر بن مسلم

وی از شهدای عاشوراست . او غلام عامر بن مسلم عبدی و از شیعیان بصره و از تابعین‌مورد اطمینان بود . نام کامل او سالم بن ابو الجعد است . نامش در زیارت ناحیه مقدسه‌است . (1)

1-انصار الحسین ، ص 74 .

سبط پیامبر

سبط ، به معنای نواده است . از لقبهای امام حسین ، «سبط محمد النبی (1) و سبط النبی‌است . امام حسین ع سبط اصغر پیامبر و امام مجتبی ، سبط اکبر نامیده می‌شود . سبطمنتجب هم گفته شده است . به این دو نواده عزیز رسول خدا ، «سبطین هم در روایات وزیارتنامه‌ها اطلاق می‌شود : «السلام علیکما یا سبطی نبی الرحمة و سیدی شباب اهل‌الجنة . (2)

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 244 .

2-زیارتنامه حضرت معصومه ع در مفاتیح الجنان .

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار خورشید سر برهنه بر آمد به کوهسار (1) پس از شهادت ابا عبد الله ع ، سپاه کوفه قساوت و دشمنی را به اوج رساندند و سرمطهر آن حضرت را از پیکر جدا کردند ، سپس به دستور عمر سعد ، پیکر آن امام را زیر سم‌اسبها له کردند . این سر مقدس ، همراه سرهای دیگر شهدا بر نیزه‌ها شد و در کوفه و شام وشهرهای دیگر گرداندند تا دیگران را بترسانند . سر مطهر سید الشهدا«ع ماجراهای‌مختلفی در حادثه کربلا دارد ، اینکه سر آن حضرت را از پشت گردن می‌برند ، (2) بر نیزه‌می‌کنند ، خولی سر را به خانه خویش برده در اتاقی یا تنوری پنهان می‌کند ، سر امام بر فرازنی در کوچه‌های کوفه قرآن تلاوت می‌کند ، نزد ابن زیاد ، بر طشت طلا نهاده می‌شود ، (3) درراه شام در دیر راهب سبب مسلمان شدن قنسرین می‌شود ، در کاخ یزید ، بر طشت نهاده‌نزد او می‌آورند ، یزید با خیزران بر آن سر و لبها می‌زند ، در خرابه شام نزد رقیه دختر امام‌حسین برده می‌شود و . . . هر کدام موضوعی است که دستمایه بسیاری از مرثیه‌های‌سوزناک گشته و در باره این وقایع ، شعرها و نوحه‌های بسیار سروده‌اند .
این که سر مطهر کجا دفن شد ، میان محققان نظر واحدی نیست . برخی بر این عقیده‌اندکه سر را از شام به کربلا آوردند و به بدن ملحق ساختند(نظر سید مرتضی) ، برخی‌معتقدند در کوفه ، نزدیک قبر امیر المؤمنین ع دفن شد و برخی هم جاهای دیگر راگفته‌اند . در شام ، محلی به نام جایگاه سر مطهر معروف است که محل عبادت است . (4) برخی هم مدفن سر را در مصر ، مسجد راس الحسین می‌دانند و برای کیفیت انتقال آن به‌آن منطقه ، تاریخچه‌ای را ذکر می‌کنند . (5) اما مشهور آن است که سر را به کربلا آوردند و کنارپیکر دفن شد و این را جمعی از علما در تالیفاتشان آورده‌اند . (6) اصل این جنایت بی سابقه ، برای امویان مایه ننگ بود . این که به دستور ابن زیاد ، سر آن‌حضرت را بر نیزه کرده در کوفه چرخاندند ، اولین سری بود که در دوران اسلام با آن چنین‌کردند . (7) بریدن سر و بر نیزه کردن آن و شهر به شهر گرداندن ، حتی در سروده‌ها ومرثیه‌های آن دوره نیز مطرح شده و بعنوان کاری فجیع و زشت از آن یاد شده است که‌نشانه مظلومیت ثار الله است . در شعر بشیر هنگام خبر دادنش از ورود اهل بیت به مدینه‌می‌خوانیم : «و الراس منه علی القناة یدار»و در شعر حضرت زینب در کوفه پس از دیدن‌سر برادر بر فراز نی ، آمده است : «یا هلالا لما استتم کمالا . . . »
این بی‌حرمتی آشکار ، بر خلاف آنچه که یزیدیان می‌خواستند دیگران را

مرعوب کنند ، موجی از احساسات خصمانه بر ضد آنان پدید آورد و مردم ، عمق خباثت دودمان شجره‌ملعونه را شناختند . چند بیت از سروده‌های شاعران را بعنوان نمونه ، پیرامون سر مطهر می‌آوریم :
ای رفته سرت بر نی ، وی مانده تنت تنها ماندی تو و بنهادیم ما سر به بیابانها ای کرده به کوی دوست ، هفتاد و دو قربانی قربان شومت این رسم ، ماند از تو به دورانها (8) سر بی تن که شنیده است به لب آیه کهف یا که دیده است به مشکات تنور آیه نور ؟ (9) بر نیزه ، سری به نینوا مانده هنوز خورشید فراز نیزه‌ها مانده هنوز در باغ سپیده ، بوته بوته گل خون از رونق دشت کربلا مانده هنوز (10) زان فتنه خونین که به بار آمده بود خورشید«ولا»بر سر دار آمده بود با پای برهنه دشتها را زینب دنبال حسین ، سایه‌وار آمده بود (11) روزی که در جام شفق ، مل کرد خورشید بر خشک چوب نیزه‌ها گل کرد خورشید شید و شفق را چون صدف در آب دیدم خورشید را بر نیزه ، گویی خواب دیدم خورشید را بر نیزه ؟ آری این چنین است خورشید را بر نیزه دیدن ، سهمگین است بر صخره از سیب زنخ ، بر می‌توان دید خورشید را بر نیزه کمتر می‌توان دید (12)
1-محتشم کاشانی .
2-عوالم(امام حسین) ، ص 303 و 304 .
3-امالی صدوق ، ص 140 .
4-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 492 .
5-در این باره به بحث مفصل در کتاب سیرة الائمة الاثنی عشر» ، هاشم معروف الحسنی ، ج 2 ، ص 84 مراجعه‌کنید . نیز«آرامگاههای خاندان پاک پیامبر» ، ص 311 .
6-به موارد آن در کتاب مقتل الحسین ، مقرم ، ص 469 ، و بحار الانوار ، ج 45 ، ص 144 مراجعه کنید .
7-الکامل ، ابن اثیر ، ج 2 ، ص 574 ، بحار الانوار ، ج 45 ، ص 119 . در برخی نقلها اولین سر را متعلق به عمرو بن‌حمق در زمان معاویه دانسته‌اند . وی از یاران امیر المؤمنین بود و معاویه او را به شهادت رساند .
8-جودی .
9-نیر تبریزی .
10-محمد پیله‌ور .
11-حسین اسرافیلی .
12-علی معلم .

سران سپاه کوفه

فرماندهی سپاه انبوهی که ابن زیاد برای جنگ امام حسین ع بسیج کرد ، به عهده‌جمعی از سران بود که عبارت بودند از : حر بن یزید ریاحی ، کعب بن طلحه ، عمر بن سعد ، شمر بن ذی الجوشن ، یزید بن رکاب کلبی ، حصین بن نمیر تمیمی ، مضایر بن رهنیه مازنی ، نصر بن حرشه ، شبث بن ربعی و حجار بن ابجر ، که هر کدام ، چندین هزار نیرو را تحت‌فرمان داشتند . (1) البته نامهای دیگری چون سنان و عروة بن قیس هم نقل شده است . ازجمع یاد شده ، حر در روز عاشورا به حسین بن علی ع پیوست و در رکاب او شهید شد .

1-عنصر شجاعت ، ج 1 ، ص 408 .

سرجون

سرجون بن منصور از مسیحیان شام بود که معاویه او را بعنوان مشاور خویش در امرحکومت ، استخدام کرده بود . در دوره یزید هم چنین نقشی را در دربار یزید داشت و بایزید ، همدم و مانوس بود . با رای و نظر او بود که یزید ، پس از بیعت‌شیعیان کوفه بامسلم بن عقیل ، برای سرکوبی نهضت کوفیان ، ابن زیاد را به ولایت کوفه گماشت . (1) سرجون رومی ، سمت دفتر اداری و کاتب بودن را در دربار خلفا ، در دوره مروان بن حکم‌و عبد الملک مروان هم داشت و چون برخی کوتاهیها و سهل انگاریها در کار او دیدند ، بالطایف الحیلی مثل تغییر دیوان محاسبات از رومی به عربی ، او را از کار برکنار کردند . (2)

1-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 169 .

2-العقد الفرید ، ج 4 ، ص 252 .

سرهای شهدا

بریدن سر(چه از مرده و چه از کشته)نوعی مثله به حساب می‌آید و شرعا حرام استو در زمان رسول خدا«ص و خلفای بعدی هرگز با کشته‌های دشمن کافر چنین رفتاری‌نشد ، تا چه رسد به پیکر شهدای اهل بیت ، که سرها را از بدنها جدا کرده ، شهر به شهرگرداندند . (1) اولین سری که بریده و به جای دیگر فرستاده شد ، در عصر معاویه و سر شهیدبزرگوار ، عمرو بن حمق خزاعی بود که از یاران با وفای علی ع به حساب می‌آمد .
این جنایت در عصر امویان در عاشورا تکرار شد . پیش از عاشورا نیز سر مسلم بن‌عقیل و هانی بن عروه را از بدن جدا کردند و به شام ، نزد یزید فرستادند . سرهای قیس بن‌مسهر ، عبد الله بن بقطر ، عبد الاعلی کعبی ، عمارة بن صلخب نیز توسط ابن زیاد قطع شد .
سرهای تعداد زیادی از شهدای کربلا هم از بدن جدا شد و به کوفه نزد ابن زیاد بردند . طبق‌برخی نقلها تعداد آنها 78 سر بود که میان قبایل تقسیم کردند تا از این طریق نزد ابن زیاد ویزید ، مقرب شوند . سران هر یک از قبایل کنده ، هوازن ، تمیم ، مذحج و . . . تعدادی از سرهارا به کوفه بردند . (2) ابن زیاد هم سرها را به شام نزد یزید فرستاد . کیفیت فرستادن سرهانمایشی بود تا جماعت بسیاری آنها را ببینند و وسیله‌ای برای ترساندن مردم و زهر چشم‌گرفتن از آنان باشد ، بویژه که جدا کردن سر نسبت به شخصیتهای معروفتر انجام شد . به‌احتمال قوی ، تصمیم به بریدن سرها توسط سپاه عمر ، با فرمان عبید الله زیاد بوده است ، چون در نامه‌اش فرمان به کشتن و مثله کردن داده بود . به تحلیل کتاب انصار الحسین ، بریدن سرها تنها یک جنایت جنگی نبود ، بلکه نوعی حرکت‌سیاسی و نشان دهنده عمق‌خصومت و دشمنی و ترساندن مردم دیگر بود تا از قطع سرها عبرت بگیرند و هیچ کسی ، اندیشه مبارزه با امویان را در سر نپروراند و بداند که چنین سرهایی بریده و بر نیزه‌هاافراشته خواهد شد . نیز به عنوان کاری سمبلیک برای درهم کوبیدن قداست‌سید الشهدا«ع بود .
مدفن برخی از این سرها(حدود 16 سر)را در«باب الصغیر»شام می‌دانند ، از جمله‌سر مطهر علی اکبر ، حبیب بن مظاهر و حر بن یزید را .
1-در زمینه بریدن سرهای شهدا و انگیزه‌های سیاسی دشمن از این جنایت ، رجوع کنید به بحث مفصل و تحلیلی‌محمد مهدی شمس الدین در کتاب انصار الحسین ، ص 206 به بعد .
2-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 62 .

سعد بن حنظله تمیمی

یکی از شهدای کربلا از قبیله تمیم بود . (1) بعضی او را همان حنظلة بن اسعد شبامی‌دانسته‌اند ، مثل مؤلف قاموس الرجال .

1-مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 4 ، ص 101 ، انصار الحسین ، ص 74 .

سعید بن عبد الله حنفی

از شهدای والاقدر کربلاست ، که ایمانی راسخ و شجاعتی فراوان داشت و از هواداران‌سرسخت اهل بیت ع بود . شب عاشورا وقتی سید الشهدا«ع از افراد خواست که ازتاریکی استفاده کرده متفرق شوند ، یاران برخاستند و هر یک سخنانی گفتند . از جمله‌سعید بن عبد الله ایستاد و گفت : نه به خدا قسم ، تو را وا نمی‌گذاریم تا خداوند بداند که مادر نبود رسول خدا«ص حق او و ذریه‌اش را مراعات کردیم . به خدا سوگند ، اگر بدانم که‌کشته می‌شوم ، سپس زنده می‌شوم ، آنگاه سوزانده می‌شوم و هفتاد بار با من چنین می‌کنند ، باز هم از تو جدا نمی‌شوم تا در راه تو فدا شوم . چگونه چنین کنم ، با آنکه بیش از یکبارکشته شدن نیست و پس از آن کرامت ابدی و بی پایان است . (1) این نشان دهنده عمق ایمان‌و اخلاص او در راه یاری حق و عترت است . او و همراهش هانی به هانی ، آخرین‌سفیرانی بودند که امام حسین ع نامه‌ای خطاب به مردم کوفه نوشت و به دست آنان‌سپرد . در آخر همین نامه ، جمله معروف امام در باره وظیفه پیشوا»آمده است که :
« . . . فلعمری ما الامام الا العامل بالکتاب . . . » . (2) نیز یکی از فرستادگانی بود که نامه‌های کوفیان را خدمت امام حسین ع آورده بود .
وی از انقلابیون پر شور کوفه به حساب می‌آمد . در نهضت مسلم بن عقیل هم فعال بود ونامه مسلم را به مکه رساند و از مکه همراه امام به کوفه آمد تا در روز حماسه بزرگ‌عاشورا ، جان را فدای رهبرش سازد . هنگام ظهر عاشورا در مقابل امام حسین ع ایستاد تاآن حضرت نمازش را بخواند . او آنقدر تیر خورد که بر زمین افتاد و جان باخت . در پیکراو غیر از زخم شمشیرها و نیزه‌ها ، سیزده تیر یافتند . (3) نامش در زیارت ناحیه مقدسه ، همراه با جملاتی که شب عاشورا در برابر امام حسین ع گفت و ثنا و دعایی که حضرت‌حجت در این زیارت برای او دارد ، آمده است . (4)
1-اعیان الشیعه ، ج 7 ، ص 241 .
2-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 165 .
3-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 21 .
4-همان ، ص 70 .

سفره

اطعام و احسانی که در خانه‌ها و تکیه‌ها ، به یاد شهدای کربلا یا خانواده امام حسین ع به افراد می‌دهند و اغلب در پی نذر و نیاز ، سفره می‌گسترند . به تناسب کسی که به نام اوسفره پهن می‌کنند ، نام خاصی به آن می‌دهند ، مثل سفره ابا الفضل ، سفره امام زین العابدین ، سفره رقیه و امثال آن و آداب و رسوم خاصی دارد . آنچه که به یاد امام حسین ع ضیافت‌داده می‌شود ، چه در ایام محرم و چه اوقات دیگر ، مورد تقدیس افراد است و بعنوان‌تبرک ، بر سر آن سفره می‌نشینند یا از غذای آن اطعام ، به خانه‌ها می‌برند و متواضعانه‌هر چند وضع مالی‌شان خوب باشد ، از برکت معنوی آن استفاده می‌کنند و آن را«غذای‌امام حسین می‌دانند . به چنان سفره‌ای سفره ماتم هم می‌گفته‌اند . این از دیرباز رواج‌داشته است . خلفای فاطمی در مجلس سوگواری بر زمین می‌نشستند و پیروانشان درنهایت اندوه ، گرد آنان حلقه می‌زدند . به جای فرش در تالارها و سرسراها شن می‌ریختندو خوراک بسیار مختصری تنها مرکب از عدس سیاه ، پیازهای شور و خیار و نان جوین که‌از دستی رنگ آن را تغییر می‌دادند ، بر سر خوان می‌نهادند و آن را«سفره ماتم می‌خواندند . . . » . (1)

1-تاریخ آموزش در اسلام ، احمد شلبی ، ترجمه محمد حسین ساکت ، ص 324 .

سقایی

یکی از منصبهای حضرت عباس ع در عاشورا . اصل آب رسانی به تشنگان در تعالیم‌دینی بسیار پسندیده است . امام صادق ع فرموده است : «افضل الصدقة ابراد کبد حراء»
برترین صدقه ، خنک کردن جگر سوخته و تشنه است . و نیز فرموده است : «من سقی الماءفی موضع یوجد فیه الماء کان کمن اعتق رقبة و من سقی الماء فی موضع لا یوجد فیه الماءکان کمن احیی نفسا و من احیی نفسا فکانما احیی الناس جمیعا»هر که در جایی که آب‌هست مردم را سیراب کند ، گویا برده‌ای را آزاد کرده است و هر که آب دهد در جایی که‌آب نیست ، گویا کسی را زنده ساخته است و کسی که یک نفر را زنده کند ، گویا به همه‌مردم حیات بخشیده است . و در روایت دیگری از امام باقر«ع است که خداوند سقایی‌برای جگرهای تشنه را دوست می‌دارد : «ان الله یحب ابراد الکبد الحراء» . (1) در کربلا ، آب رسانی به خیمه‌ها و حرم سید الشهدا«ع بر عهده ابا الفضل ع بود و او رالقب سقای دشت کربلا»داده‌اند ، مثل لقب قمر بنی هاشم ، یا علمدار حسین : «و کان‌العباس السقاء ، قمر بنی هاشم ، صاحب لواء الحسین . . . » (2) در ایام عاشورا و محرم نیز ، عده‌ای به یاد آن حماسه و به نشانه سقایی حضرت عباس‌و تشنگی اهل بیت ، به سقایی و آب دادن به مردم و دسته‌های عزادار می‌پردازند ، چه‌با مشک ، چه با آماده سازی منبع آب در معابر عمومی ، یا تهیه آب خنک . و این را پیروی ازشیوه مردانگی علمدار کربلا می‌دانند . البته سقایی ، به معنای فروش آب و تقسیم آب درخانه‌ها هم به عنوان یک حرفه ، گفته می‌شده است . سقای کربلا ، آن چنان فتوت داشت که‌با لب تشنه وارد فرات شد ولی خود ، آب نخورد و ایثارگری را به اوج رساند و عاقبت هم‌روز عاشورا ، جان را در راه آب آوری برای ذریه تشنه کام پیامبر از دست داد و دستانش‌قلم شد و مشک پر آب را نتوانست به خیام حسینی برساند و در کنار فرات ، بر خاک افتاد .
بر توسن موج خشم ، آوا زده بود مانند علی بر صف هیجا زده بود آبی مگر آورد حرم را ز فرات سقای حسین ، دل به دریا زده بود سقای کربلا و علمدار شاه دین فرزند شیر حق و هژبر کنامها با کام تشنه آب ننوشیدی از فرات یاد لب حسین و دگر تشنه کامها افسوس شد امید تو از آب ، نا امید با اینکه شد ز جانب تو اهتمامها دستت جدا شد از تن و دست‌خدا شدی حق در عوض سپرد به دستت زمامها (3)
به محلی که مخصوص آب دادن به عزاداران و هیاتهاست ، یا به ظرف بزرگی از سنگ‌که مخصوص این کار ، تراشیده می‌شد ، «سقاخانه گفته

می‌شد . به نوشته لغت نامه دهخدا :
محلی که در آن آب ریزند که تشنگان خود را سیراب نمایند ، جایی که در آنجا برای‌تشنگان آب ذخیره کنند و آنجا را متبرک دانند .

1-هر سه حدیث در وسائل الشیعه ، ج 6 ، ص 330 و 331 .

2-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 40 .

3-سید رضا بهشتی دریا» .

سکینه

دختر بزرگوار سید الشهدا«ع ، که در علم ، معرفت ، ادب ، توجه به حق و جذبه‌پروردگار ، کم نظیر و مورد توجه خاص پدرش ابا عبد الله الحسین ع بود . نام اصلی او راآمنه ، امینه ، امیمه یا امامه هم نوشته‌اند . لقب سکینه(یا سکینه)از طرف مادرش رباب به‌او داده شد . او که خواهر«علی اصغر»هم بود ، در کربلا حضور داشت و در عاشورا ، سن‌او حدودا ده تا سیزده سال بوده است . این را از آنجا گفته‌اند که امام حسین ع روزعاشورا به او لقب خیرة النسوان (برگزیده زنان)داده است و این با کودک بودنش‌نمی‌سازد . شرح آنچه به مصیبتهای او در حادثه کربلا مربوط می‌شود ، در کتابهای مقتل(ازجمله در نفس المهموم)آمده است . روز عاشورا ، چون سید الشهدا«ع هنگام وداع بااطفال و زنان ، دید که دخترش سکینه از زنان کنار گرفته و در حال گریستن است ، به او فرمود :

سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی منک البکاء اذا الحمام دهانی لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة ما دام منی الروح فی جسمانی فاذا قتلت فانت اولی بالذی تاتینه یا خیرة النسوان (1)

این دختر بزرگوار ، که به تعبیر شیخ عباس قمی زنی با حصافت عقل و اصابت رای وافصح و اعلم مردمان به زبان عرب و شعر و فضل و ادب بوده است ، (2) پس از بازگشت ازسفر کوفه و شام ، در خانه پدر خود ، تحت کفایت امام سجاد«ع قرار گرفت . وی ، محضرسه امام(امام حسین ، امام سجاد و امام باقر)علیهم السلام را درک کرد . نوشته‌اند : خانه‌اش‌مرکز تجمع شعرا و محل مناقشه و بحث و نقد ادبی بود . به شاعران بزرگ همچون فرزدق‌و جریر ، صله عطا می‌کرد . سکینه به زنی مصعب بن زبیر در آمد و پس از قتل او ، زوجه‌عبد الله بن عثمان گردید و پس از مرگ او ، زید بن عمر با وی ازدواج کرد ، ولی زید ، به‌توصیه سلیمان بن عبد الملک او را طلاق گفت . (3) سکینه همچنان در مدینه می‌زیست ، تاآنکه در پنجم ربیع الاول سال 117 هجری در زمان هشام بن عبد الملک پس از هفتاد سال ، در مدینه در گذشت . (4) قبر او نیز در مدینه است .

1-شام سرزمین خاطره‌ها ، ص 106 ، به نقل از«سکینه ، مقرم ، ص 266 .

2-منتهی الآمال ، ج 1 ، ص 463 .

3-فرهنگ فارسی ، معین ، ج 5 ، ص 776 .

4-تهذیب الاسماء ، نووی ج 1 ، ص 163 ، سفینة البحار ، ج 1 ، ص 638 .

سلام بر حسین ع

درودی است که هنگام نوشیدن آب خنک بر زبان می‌آید . به عربی گفته می‌شود :

«سلام الله علی الحسین و اصحابه . امام سجاد ، امام صادق و ائمه دیگر ، هنگام نوشیدن‌آب ، از حسین ع یاد می‌کردند . از خود سید الشهدا(یا بعنوان زبان حال)نقل شده که :

شیعتی ما ان شربتم عذب ماء فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی (1)

شیعیان من ! هر گاه آب گوارا نوشیدید ، مرا یاد کنید ، هر گاه غریب یا شهیدی را شنیدید ، بر من گریه کنید . آب و تشنگی ، تداعی کننده عاشورای حسین است و هر مرثیه‌خوانی نیزاز فرات و آب و عطش ، گریز به صحرای کربلا می‌زند و از حسین عطشان یاد می‌کند . (2)

1-الخصائص الحسینیه ، شوشتری ، ص 99 .

2-صلوات خاص امام حسن و امام حسین ، بحار الانوار ، ج 91 ، ص 74 ، سلام بلندی بر این امام شهید است ، مراجعه شود .

سلام وداع

روز عاشورا ، هر یک از یاران حسین ع که می‌خواست به میدان نبرد آخرین برود ، سلام وداع می‌داد ، به این صورت که : السلام علیک یابن رسول الله . و امام جواب‌می‌فرمود : «و علیک السلام و نحن خلفک (1) یعنی ما هم از پی خواهیم آمد . پس ازشهادت همه یاران امام ، سید الشهدا«ع به خیمه آمد و سکینه ، زینب ، ام کلثوم و فاطمه . . .
را ندا داد که علیکن منی السلام . این سلام وداع حضرت که دیدار پایانی وی با اهل بیت‌بود ، شوری و سوزی در میان آنان افکند و هر کدام سخنانی گفتند . (2)

1-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 305 .
2-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 47 .

سلمان بن مضارب بجلی

از شهدای کربلاست . گفته شده وی پسر عموی زهیر بن قین بود و همراه او ، پیش ازرسیدن به کربلا ، به سپاه حسین بن علی ع پیوست و عصر عاشورا شهید شد . (1)

1-انصار الحسین ، ص 101 .

سلیلیه

نام مکانی در مسیر مکه به عراق است . این وادی در سرزمین غطفانیان بوده و آب وچاه داشته است . محل ، به نام سلیل بن زید معروف شده است . امام حسین ع از این‌منزلگاه هم عبور کرده است . (1)

1-الحسین فی طریقه الی الشهاده ، ص 40 .

سلیمان بن سلیمان ازدی

گفته شده که از شهدای کربلا بوده است . نامش در زیارت رجبیه هم آمده است . (1)

1-انصار الحسین ، ص 101 .

سلیمان بن صرد خزاعی

رهبر نهضت توابین در کوفه که به خونخواهی سید الشهدا«ع قیام کرد و شهید شد .
سلیمان بن صرد ، از چهره‌های برجسته و سرشناس شیعه در کوفه و از بزرگان طایفه‌خودش به شمار می‌رفت و قدر و منزلتی عظیم داشت .
نامش در جاهلیت ، «یسار»بود . نام سلیمان را پیامبر اسلام بر او نهاد .
کنیه‌اش ابو المطرف بود . از اصحاب پیامبر محسوب‌می‌شد و در جنگ صفین و معرکه‌های دیگر نیز در رکاب امیر المؤمنین ع بود . از اولین‌مسلمانانی بود که ساکن کوفه شد . وی از کسانی بود که پس از مرگ معاویه ، به امام‌حسین ع نامه نوشت و از آن حضرت خواست که به کوفه بیاید . در حرکت مسلم بن‌عقیل ، فعالیت داشت ، اما ابن زیاد او را در کوفه به زندان افکند . از این رو توفیق شرکت درحماسه عاشورا را نداشت .
پس از حادثه کربلا که کوفیان از کوتاهی خود در یاری امام حسین ع پشیمان شده‌بودند ، وی رهبری نهضت توابین را بر عهده گرفت و با هم پیمانان خود ، در سال 65هجری قیام کردند . شعار توابین ، «یا لثارات الحسین بود . (1) او را«امیر التوابین نیزمی‌گفتند . سرانجام ، در درگیری با سپاه ابن زیاد در«عین الورده ، همراه با جمعی ازیارانش شهید شد .
بعضی نیز شهادتش را در درگیری با نیروهای اعزامی از شام که به‌حجاز آمده بودند دانسته‌اند . سلیمان بن صرد ، هنگام شهادت 93 سال داشت .
پس ازشهادت ، سر او را نزد مروان حکم در شام بردند . (2)
1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 358 .
2-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 650 .

سلیمان بن عون حضرمی

نامش را در شمار شهدای کربلا آورده‌اند و در زیارت رجبیه هم آمده است . (1)

1-انصار الحسین ، ص 101 .

سلیمان بن کثیر

نام او را در فهرست‌شهدای کربلا آورده‌اند ، نیز در زیارت رجبیه هم آمده است .

احتمال داده‌اند که او ، همان مسلم بن کثیر ازدی باشد . (1)

1-همان .

سنان بن انس

از جنایتکاران جنگی در کربلا ، که در سپاه عمر سعد بود و آخرین لحظه ، او نیزه‌ای برامام حسین ع زد و آن حضرت از اسب بر زمین افتاد . به نقل بیشتر مورخان ، او سرمقدس امام حسین ع را از پیکر جدا کرد و بر نیزه افراشت(برخی هم شمر یا خولی راگفته‌اند) . (1) بعدها نیز بخاطر همین جنایت ، از ابن زیاد جایزه می‌طلبید .

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 55 و 56 .

سنج

نام یکی از ابزاری که بصورت یک جفت صفحه گرد مسین یا برنجی یا رویین ، بادستگیره‌ایی در قسمت بیرونی است و در دسته‌های عزاداری و زنجیر زنی به هم می‌زنندو با صدا و آهنگ شور آفرین آن ، به نوحه‌خوانی می‌پردازند . «صنج هم گفته شده است .

سنگابخانه

محلی که یک یا چند ظرف بزرگ سنگی برای نوشیدن آب سرد ، در ایام عزاداری‌سید الشهدا«ع در آن نهاده می‌شد و سقاها ، آماده آب دادن به عزاداران و هیئتهای سینه زنی‌بودند . معمولا در محوطه‌ای بود که روی آن چادر می‌زدند و اطرافش را با پارچه سیاه وکتیبه‌های مخصوص و عکس و شمایل می‌پوشاندند و در آنجا نگهبان و شبخواب‌می‌گذاشتند . سنگاب ، ظرف سنگی بزرگی بود که مقدار زیادی آب می‌گرفت و از یک پاره‌سنگ تراشیده می‌شد و در مسجدها و تکایا برای آشامیدن یا وضو گرفتن می‌گذاشتند .

دهخدا می‌نویسد : «ظرف بزرگ از سنگ تراشیده که یک کر و بیشتر آب گیرد و در مساجدو امامزاده‌ها نهند . » (1)

1-لغت نامه ، دهخدا .

سنگباران

از شیوه‌های سپاه کوفه در مقابله با حماسه آفرینیهای یاران شجاع امام ، استفاده ازسنگباران بود . وقتی در نبرد تن به تن ، سپاه کوفه پیاپی تلفات می‌داد ، چندین نوبت عمرسعد و فرماندهان دیگر ، سربازان خود را از رویارویی انفرادی منع کردند و دستور دادندکه سنگباران کنند و این را تنها راه مقابله با دلاوران عاشورایی می‌دانستند : «و الله لو لم ترموهم الا بالحجارة لقتلتموهم . . . » (1) گاهی هم از حمله دسته جمعی به یک نفر استفاده‌می‌کردند ، نسبت به عابس بن ابی شبیب هم عمر سعد دستور داد سنگباران کنند .

1-کامل ، ابن اثیر ، ج 2 ، ص 565 .

سوار بن منعم بن حابس همدانی

از شهدای حادثه کربلاست . وی پس از رسیدن امام حسین ع به کربلا ، از کوفه آمد وبه آن حضرت پیوست . برخی او را از شهیدان حمله اول می‌دانند و بعضی دیگر وی را ازمجروحانی می‌دانند که اسیر شد و نزد عمر سعد بردند ، سپس در اثر جراحات ، پس ازشش ماه به شهادت رسید . نام او در زیارت رجبیه بصورت سوار بن ابی عمیر نهمی آمده‌است . (1)

1-انصار الحسین ، ص 76 .

این سوره ، در روایت امام صادق ع به سوره امام حسین ع مشهور است و توصیه‌شده که در نمازهای واجب و مستحب ، خوانده شود : «اقرؤا سورة الفجر فی فرائضکم ونوافلکم ، فانها سورة الحسین ع و ارغبوا فیها» . (1) و این نامگذاری ، جالب است ، «چرا که قیام کربلای حسین ع ، خود انفجار فجری ازایمان و جهاد بود ، در ظلمت‌شب جور و شرک بنی امیه ، و همچنان که با فجر و آغاز روز ، حرکت و حیات مردم شروع می‌شود ، با خون حسین ع و یارانش در عاشورا ، اسلام‌جانی تازه گرفت و حیاتی مجدد یافت . » (2) در ذیل روایتی از امام صادق ع ، علت‌نامگذاری این سوره به سوره فجر ، این بیان شده که سید الشهدا نفس مطمئنه و راضیه ومرضیه است و یارانش نیز اینگونه‌اند : «فهو ذو النفس المطمئنة الراضیة المرضیة و اصحابه‌من آل محمد هم الراضون عن الله یوم القیامة و هو راض عنهم . (3)

«و الفجر»که سوگند خدای ازلی است روشنگر حقی است که با آل علی است این سوره به گفته امام صادق ع مشهور به سوره حسین بن علی است (4)

1-سفینة البحار ، ج 2 ، ص 346 ، عوالم(امام حسین) ، ص 97 .

2-آشنایی با سوره‌ها ، جواد محدثی ، ص 92 . در این باره مقاله ادبی-تحلیلی سوره فجر ، سوره امام حسین را در«روایت انقلاب ص 138 بخوانید .

3-عوالم(امام حسین) ، ص 98 .

4-از مؤلف .

سوید بن عمرو خثعمی

آخرین کشته میدان کربلاست . وی پس از شهادت امام حسین ع شهید شد . یکی ازدو مردی بود که همراه حسین ع بودند . او مجروحی افتاده در میدان ، میان زخمیان بود ورمقی در بدن داشت و در آن حال ، چون شنید که کوفیان شادی کنان می‌گویند«حسین‌کشته شد» ، به هوش آمد و با چاقو و شمشیری که داشت ، با همان حالت به جنگ پرداخت‌و شهید شد . (1) به سوید بن مطاع هم معروف است .

1-انصار الحسین ، ص 77 .

سهل بن سعد

یکی از شیعیان اهل بیت که در شام ، بیرون دروازه دمشق ، با کاروان اسرای کربلابرخورد کرد و از جشن و پایکوبی مردم به شگفت آمد . با سکینه دختر امام حسین ع سخن گفت و خود را معرفی کرد و درخواست نمود که اگر کاری داشته باشند ، انجام دهد .
سکینه گفت : به نیزه‌داری که این سر را می‌برد ، بگو تا جلوی ما برود و مردم مشغول‌تماشای سر شوند و به چهره حرم رسول الله ننگرند . سهل با پرداخت چهار صد دینار به‌نیزه‌دار از او خواست که پیشاپیش خاندان پیامبر راه برود . (1) سهل بن سعد ساعدی ، ازاصحاب پیامبر و یاران علی بود . تا سال 88 هجری زیست . هنگام مرگ ، 96 ساله یا صدساله بود . (2)
1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 127 . وسیلة الدارین فی انصار الحسین ، ص 382 ، عوالم(امام حسین) ، ص 428 .
2-تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 2 ، ص 76 .

سیاه جامگان

بعضی در سوگ عزیزان لباس سیاه می‌پوشند . لباس سیاه پوشنیدن مکروه است ، مگردر عزای ابا عبد الله الحسین ع . ابو مسلم خراسانی ، لباس سیاه می‌پوشید ، تا هم با بنی امیه‌مخالفت کرده باشد ، هم در دید بیننده ، هیبت‌یابد . سیاه جامگان(مسوده) ، سپاه ابو مسلم‌خراسانی بودند که لباس مشکی را در عزای شهدای کربلا و زید بن علی و یحیی بن زیدمی‌پوشیدند . کسانی هم در عالم رؤیا ، رسول خدا«ص و امیر المؤمنین ع و فاطمه‌زهرا«ع را دیده‌اند که در عاشورا و سوگ امام حسین ع لباس سیاه می‌پوشیدند . (1)

1-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 670 .

سیاه

جامگان به عباسیان گفته می‌شود ، به همان دلیل شعار قرار دادن لباس سیاه برای خود .

سید الشهدا«ع

از معروفترین لقبهای حسین بن علی ع که در روایات و زیارتنامه‌ها از زبان ائمه ع بیان شده است ، به معنای سرور و سالار شهیدان . امام صادق ع به ام سعید احمسیه که‌مرکبی کرایه کرده بود تا در مدینه سر قبور شهدا برود ، فرمود : آیا به تو خبر دهم که سرورشهیدان(سید الشهدا)کیست ؟ گفت : آری . فرمود : حسین بن علی است . پرسید : اوسید الشهداست ؟ فرمود : آری . . . (1) این لقب ، ابتدا مخصوص حضرت حمزه ، عموی پیامبرخدا بود که در جنگ احد به شهادت رسید . اما حماسه و ایثار ابا عبد الله ع چنان بود که اورا بر همه شهیدان برتری و سروری داد و شهدای کربلا را نیز بر دیگر شهیدان فضیلت‌بخشید و این سیادت و برتری در عرصه قیامت هم مشهود خواهد بود . پیامبر خدا یک بارکه به نقل از جبرئیل ، از شهادت فرزندش خبر می‌داد ، از جمله دعایش درخواست مقام‌سید الشهدایی برای حسین بود : «اللهم فبارک له فی قتله و اجعله من سادات الشهداء» . (2) میثم تمار نیز در سخنانی که با«جبله مکیه داشت ، این تعبیر را در باره آن حضرت گفت :

«ان الحسین بن علی سید الشهداء یوم القیامة . (3)

1-بحار الانوار ، ج 98 ، ص 36 .

2-عوالم(امام حسین) ، ص 118 .

3-همان ، ص 348 ، بحار الانوار ، ج 45 ، ص 203 .

سید حمیری

از برجسته‌ترین شاعران شیعه که در عراق می‌زیست و مورد عنایت‌خاص ائمه ، بخصوص امام صادق ع بود . در مدح اهل بیت و مرثیه سید الشهدا«ع و شهدای کربلا ، آثار برجسته‌ای سروده است . نامش ابو هاشم ، اسماعیل بن محمد الحمیری بود . در سال105 ه به دنیا آمد . خانواده‌اش از محبت اهل بیت دور بودند ، اما خودش شیفته آل علی بودو هنر و زبانش را وقف آن دودمان پاک کرد . امام صادق ع به او فرمود : «سمتک امک‌سیدا ، وفقت فی ذلک و انت‌سید الشعراء» (1) مادرت تو را«سید»نامید ، در این باره موفق‌شدی و تو سالار شاعرانی . سید حمیری ، علاوه بر چیرگی در شعر و ادب ، در علوم قرآنی ، تفسیر ، حدیث و کلام نیز چهره‌ای بارز بود و نامش در کنار نام عالمان بزرگ مطرح است .

اما زبان شعری او در مدح دودمان پیامبر و هجو و رسوا کردن بنی امیه ، بسیار نافذ و بران‌بود . مجموعه شعر او نیز(دیوان السید الحمیری)چاپ شده است .

حضرت صادق ع در منزل خود او را نشاند و خانواده امام ، پشت پرده نشستند . امام‌از او خواست در سوگ حسین ع شعر بخواند . او هم مرثیه‌ای خواند ، با این مطلع :

امرر علی جدث الحسین فقل لاعظمه الزکیه

و امام صادق ع گریست و صدای ناله از خانه آن حضرت بلند شد ، تا حدی که به اوگفتند : دیگر بس است . او نیز شعرش را متوقف کرد . (2)

سرانجام ، در رمیله بغداد ، در سال173 ه وفات یافت . (3)

1-الغدیر ، ج 2 ، ص 232 .

2-اعیان الشیعه ، ج 1 ، ص 586 .

3-پیرامون شخصیت او ، از جمله ر . ک : «الغدیر» ، ج 2 ، «شاعر العقیده ، محمد تقی حکیم ، «سید حمیری ، سالارشاعران ، محمد صحتی .

سیره اخلاقی و رفتاری سید الشهدا«ع نشان دهنده روح بلند او و تربیت در دامان‌پیامبر و علی ع و تجسم قرآن کریم در عمل و اخلاق اوست . مهمان نواز و بخشنده بود ، به خویشاوندان رسیدگی می‌کرد ، سائلان را محروم نمی‌گذاشت ، به فقیران می‌رسید ، برهنگان را پوشانده و گرسنگان را سیر می‌کرد ، بدهی بدهکاران را می‌داد ، بر یتیمان‌شفقت و مهربانی داشت ، ضعیفان را کمک و یاری می‌کرد ، صدقاتش فراوان بود و مالی که‌به دستش می‌رسید میان تهیدستان تقسیم می‌کرد . بسیار عبادت خدا می‌کرد و روزه‌می‌گرفت ، بیست و پنج بار پیاده به سفر حج رفت ، شجاعتش زبانزد همگان بود ، در میدان‌نبرد استوار و بی باک بود ، اراده‌ای نیرومند و روحیه‌ای والا داشت ، هرگز ذلت و حقارت رانمی‌پذیرفت ، مرگ را بر زندگی ذلیلانه ترجیح می‌داد ، غیرتمند بود ، صراحت لهجه وصلابت در بیان حق داشت ، حلم و بردباری و تحملش بسیار بود ، کریم و بزرگوار بود و باکمترین بهانه‌ای غلامان و کنیزان خویش را آزاد می‌کرد ، شبها انبان غذا به در خانه‌محرومان می‌برد ، متواضعانه با فقیران و مساکین همنشین و هم غذا می‌شد . امر به معروف‌و نهی از منکر را دوست داشت و از خلافها و جنایتهای ظالمان بشدت انتقاد می‌کرد ، جوانمرد و با فتوت و اهل گذشت بود ، کینه بدی کننده را به دل نمی‌گرفت ، اهل عفو بود ، بزرگی روح و کرم او همه را شیفته رفتارش می‌ساخت ، خانه‌اش پناهگاه و مرکز امیددرماندگان بود ، اهل شب زنده‌داری بود ، در شب و روز هزار رکعت نماز می‌خواند ، در ماه‌رمضان ختم قرآن می‌کرد ، پولها و بخششهایی را که معاویه می‌فرستاد می‌گرفت و میان‌فقرا تقسیم می‌کرد ، سالی یک بار نصف همه دارایی خود را در راه خدا به نیازمندان صدقه‌می‌داد ، ثروت را ذخیره نمی‌کرد ، محاسن خویش را خضاب می‌کرد .
خصلتهای برجسته و سیره متعالی آن حضرت ، در صحنه‌های مختلف نهضت عاشورانیز جلوه داشت . به عنوان نمونه : قاطعانه بیعت با یزید را رد کرد و از مدینه خارج شد ، درسخت‌ترین شرایط محاصره و سختی و تشنگی در کربلا هم پیشنهاد تسلیم شدن و بیعت‌را نپذیرفت ، عزتمندانه به استقبال شهادت رفت ، جوانمردانه به حر و سپاه تشنه او درطول راه آب داد و بالاخره توبه حر را روز عاشورا پذیرفت ، بیعت‌خود را از یاران‌برداشت تا هر که می‌خواهد برگردد ، غلام و خادم خویش را هم آزاد گذاشت و از اوخواست که اگر می‌خواهد برود ، به یتیمان مسلم بن عقیل پس از شهادت پدرشان مهربانی‌کرد ، شب عاشورا را برای مناجات و تلاوت قرآن و عبادت مهلت‌خواست ، تا آخرین‌لحظات حتی در قتلگاه هم حالت تسلیم و

رضا داشت ، بر سختیها و شداید کربلا وشهادت اصحاب صبوری کرد ، روز عاشورا با آن همه داغ و مصیبت و تشنگی و تنهایی‌چون شیر جنگید و از انبوه دشمن نهراسید ، قیام خویش را با انگیزه امر به معروف و نهی‌از منکر دانست ، بارها در طول سفر کربلا بی‌اعتباری دنیا را گوشزد کرد و زهد خویش رانشان داد ، هتاکیهای دشمنان را روز عاشورا حلیمانه تحمل کرد ، اثر انبانهایی که به خانه‌محرومان برده بود ، پس از شهادتش بر پشت و دوش آن حضرت دیده شد .

1 -این ویژگیهای رفتاری در منابع زیر آمده است : مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 4 ، ص 65 ، حیاة الامام الحسین ، ج 1 ، ص 112 ، المحجة البیضاء ، ج 4 ، ص 222 ، سیرة الائمة الاثنی عشر ، ج 2 ، ص 29 ، کشف الغمه ، ج 2 ، ص 226 ، بحار الانوار ، ج 44 ، ص 189 و عوالم(ج 13 ، الامام الحسین)ص 59 .

سیف بن حارث بن سریع جابری

از شهدای جوان کربلاست . نامش در زیارت ناحیه ، بصورت شبیب بن حارث آمده‌است . وی و پسر عمویش مالک بن عبد الله از کوفه آمده ، در کربلا به امام حسین ع پیوستند . روز عاشورا ، پس از شهادت حنظلة بن قیس ، هنگامی که دشمن به خیمه‌گاه امام‌حسین ع نزدیک شده بود ، گریان خدمت امام آمدند و اذن میدان طلبیدند . سپس هر دو باهم به میدان رفته ، جنگیدند تا شهید شدند . آن دو ، هم برادر مادری و هم پسر عمو بودند . (1) در کتب ، نام سیف بن حرث هم آمده است ، شاید همان سیف بن حارث باشد .

1-انصار الحسین ، ص 77 ، عنصر شجاعت ، ج 2 ، ص 130 .

سیف بن مالک عبدی

از شهدای کربلاست . از جوانان پرشوری بود که در بصره ، در خانه بانوی بزرگ ، «ماریة بنت منقذ عبدی جمع می‌شدند ، خانه او پایگاهی برای شیعه بود . (1) از بصره به‌کوفه آمد و از آنجا به کاروان امام حسین ع پیوست ، سپس همراه او به کربلا آمد . عصرعاشورا در نبرد تن به تن به شهادت رسید . (2)

1-انصار الحسین ، ص 78 .

2-عنصر شجاعت ، ج 1 ، ص 79 .

سینه زنی

از مراسم سنتی عزاداری برای سید الشهدا«ع و دیگر ائمه مظلوم ، که همراه نوحه‌خوانی و با آهنگی خاص بر سر و سینه می‌زنند ، گاهی هم سینه خود را لخت کرده ، بر آن‌می‌زنند . اصل این سنت ، بویژه در میان عربها رواج داشته است . بعدها به صورت موجوددر آمده که با انتخاب نوحه‌های سنگین ، حرکات دست بر سینه می‌خورد . به فردی هم که‌بر سینه خود زده ، عزاداری می‌کند ، «سینه زن می‌گویند .

اینگونه نوحه‌گری ، ابتدا بصورت فردی بوده ، اما با مرور زمان به شکل گروهی ودستجات سوگواری در آمده است . «دسته گردانی و سینه زنی و نوحه خوانی که در زمان‌صفویه رایج‌شده و توسعه پیدا کرده بود ، در عصر قاجاریه با توسعه و تجمل بیشتر درپایتخت رواج داشت . . . دسته گردانی در عصر قاجار ، بویژه در زمان ناصر الدین شاه باآداب و تشریفات و تجمل بسیار برگزار می‌شد . دسته‌های روز با نقاره و موزیک جدید وعلم و بیرق و کتل ، و دسته‌های شب با طبقهای چراغ زنبوری و حجله و مشعل به راه‌می‌افتاد و در فواصل دسته سینه‌زنها با آهنگ موزون سینه می‌زدند . نوحه خوانی و سینه‌زنی حتی در اندرون شاهان قاجار ، بین خانمهای اندرون نیز متداول بود . . . » (1)

1-موسیقی مذهبی ایران ، ص 26 .

شاخسی ، واخسی

شکل صحیح و اصلی این دو کلمه ، «شاه حسین ، وا حسین است و تعبیری است که‌دسته‌های عزادار و تیغ زدن و قمه زدن ، هنگام تیغ زدن در روز عاشورا ، بصورت جمعی وبا صدای خاصی آن را تکرار می‌کردند و نام سید الشهدا«ع را بر زبان می‌آوردند .

شام

شام به سرزمین منطقه سوریه ، فلسطین ، لبنان ، اردن و اطراف آنها گفته می‌شده است .
شامات هم می‌گویند . این سرزمین در صدر اسلام فتح شد و معاویه در دوره عثمان والی‌آنجا بود و امویان از آن پس بر آن منطقه استیلا یافتند و از حکومت مشروع علی ع سربرتافتند . دمشق ، پایتخت امویان بود . یزید هم آنجا حکومت می‌کرد . (1) از سرزمین شام در روایات ، نکوهش شده و ائمه از آن به بدی یاد کرده‌اند . اهل شام‌بویژه در عهد معاویه ، با علی دشمنی بسیار می‌کردند و از جمله علل آن تبلیغات گسترده‌معاویه و امویان بر ضد علی ع و بنی هاشم بود و چون در آن منطقه نفوذ و استیلا داشتند ، افکار را بر ضد اهل بیت ، منحرف می‌ساختند و بذر دشمنی آنان را در دلها می‌پراکندند . دردوره‌های بعد هم میان شامیان و عراقیان خصومت و ناسازگاری ادامه یافت و شهرها ومردم عراق ، اغلب زیر بار حکومت دمشق نمی‌رفتند . سرهای مسلم بن عقیل و هانی راپس از شهادتشان به شام که مقر حکومت‌یزید بود فرستادند .
اهل بیت‌سید الشهدا«ع پس از واقعه کربلا که به اسارت دشمن در آمدند ، ابتدا به کوفه‌و از آنجا به شام برده شدند و چند روزی در دمشق اقامت کردند . دیدارشان با یزید دردار الخلافه در همین شهر بود که حضرت زینب و امام سجاد«ع در بارگاه یزید خطبه‌خواندند و یزید را رسوا ساختند . (2) قبر حضرت زینب و رقیه که هر دو بصورت حرم وزیارتگاه شیعه است ، در شام است . قبر رقیه نزدیک مسجد جامع دمشق و حرم حضرت‌زینب در زینبیه ، بیرون از دمشق است . (3) سفر به شام برای اهل بیت‌حسین ع بسیار تلخ ومصیبتهای دوران اسارت در این دیار ، برایشان از سختترین مصیبتها بوده است . وقتی ازامام سجاد پرسیدند : در سفر کربلا ، سختترین مصیبتهای شما کجا بود ، سه بار فرمود :
«الشام ، الشام ، الشام . (4)
1-دائرة المعارف الاسلامية ، ج 13 ، ص 81 .
2-سفينة البحار ، ج 1 ، ص 680 .
3-درباره شام و قبور متبرکه و مدفونین در آنجا ، از جمله ر . ک : «شام سرزمین خاطره‌ها»مهدی پیشوایی .
4-عنوان الکلام ، فشارکی ، ص 118 .

شام غریبان

در لغت ، به معنای شب مردم غریب و از یار و دیار دور افتاده است ، شام مسافران که‌وحشتناک می‌باشد . شام غریبان گرفتن : زاری کردن به درد ، چنانکه بر وفات کسی گریستن‌و غم نمودن . شب اول وفات کسی برای خانواده آن کس ، شب یازدهم محرم و عزاداری‌بعد از آن شب . (1) در اصطلاح ، به مراسم سوگواری شبانه در شب یازدهم محرم گفته‌می‌شود که مردم به صورت دو گروه مجزا ، پس از غروب آفتاب عاشورا در مسجدها وتکیه‌ها ، با خواندن نوحه‌های غمگین ، یاد اسرای اهل بیت را گرامی می‌دارند . این برنامه ، اغلب با در دست داشتن شمعهایی و در شب تاریک یازدهم محرم انجام می‌گیرد و بیشتراز کودکان و نونهالان در این سوگواری تمثیلی استفاده می‌شود . یاد کردی است از آوارگی‌اهل بیت امام حسین ع و کودکان باز مانده از شهدای کربلا که در غروب عاشورا ، بی‌پناه ودرمانده ، در ظلمت اندوهبار شب ، در دشت و بیابان کربلا به سر آوردند . در این شب ، «مراسمی ساده و غم‌انگیز بر پا می‌شود و عزاداران با لباسهای سیاه و شمعی افروخته دردست گرفته ، کاه بر سر می‌پاشند و نوحه‌های غم‌انگیز می‌خوانند و دسته دسته در معابرحرکت می‌کنند و هر چند قدم ، مدتی می‌نشینند و می‌گریند ، آرام و غمناک . در این مراسم‌بکلی سینه زنی نمی‌شود و علم و بیرق نیز حرکت داده نمی‌شود» . (2)

1-لغت‌نامه ، دهخدا .

2-تعزیه در ایران ، صادق همایونی ، ص 289 .

فرمانده نیروهای پیاده عمر سعد در کربلا . وی از طایفه بنی تمیم و از جمله کسانی بودکه به حسین بن علی ع نامه برای آمدن به کوفه نوشته بود . گر چه وی از چهره‌های‌معروف کوفه و در ابتدا از یاران علی ع بود و حضرت او را همراه عدی بن حاتم نزدمعاویه فرستاد و در جنگ صفین هم در رکاب امیر المؤمنین بود ، لیکن در مسیر حرکت به‌سوی نهروان ، همراه چند نفر دیگر سر از اطاعت آن حضرت باز تافتند و به خوارج‌پیوستند . علی ع از آینده او خبر داده بود و به او و عمرو بن حریث فرمود : به خدا قسم‌شما دو نفر با فرزندم حسین ع خواهید جنگید . (1) روز عاشورا نیز امام حسین ع در اولین‌سخنرانی مفصل خویش خطاب به کوفیان از او هم نام برد و در اتمام حجتی که با آنان‌داشت و سخنان او را قطع می‌کردند و گوش نمی‌دادند ، از جمله فرمود :
« . . . یا شبث بن ربعی و یا . . . الم تکتبوا الی ان قد اینعت الثمار و اخضر الجناب و انما تقدم‌علی جند لک مجندة ؟ . . . » (2) ای شبث بن ربعی و . . . مگر شما به من ننوشتید که میوه‌ها رسیده‌و اطراف سر سبز است ، اگر بیایی لشکریانی مجهز برای تو آماده است ؟
شبث بن ربعی از چهره‌های متلون تاریخ بود . هم در قتل حسین بن علی ع شرکت‌داشت و پس از عاشورا مسجدی در کوفه تجدید بنا کرد ، به شکرانه و خوشحالی از کشته‌شدن حسین ع ، سپس همراه مختار ، به خونخواهی حسین بن علی ع پرداخت و رئیس‌پلیس مختار شد ، سپس در کشتن مختار هم حضور داشت . پیشتر با سجاح(مدعی‌دروغین نبوت) همکاری داشت ، مسلمان شد ، بر ضد عثمان شورید ، توبه کرد و از خوارج‌شد . به جای بیعت با علی ع با یک سوسمار بیعت کرد و می‌گفت با هم برابرند ! (3) این مردبد دل و خبیث ، سرانجام در سن هشتاد سالگی در کوفه درگذشت .
1-معارف و معاریف ، ج 3 ، ص 1298 .
2-انساب الاشراف ، ج 3 ، ص 188 ، بحار الانوار ، ج 45 ، ص 7(در بحار ، اسم او قیس بن اشعث آمده است) .
3-تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 2 ، ص 80 .

شب شعر عاشورا

نام مجموعه‌ای چند جلدی ، حاوی اشعاری است که در یادواره شب شعر عاشورا»
در چندین سال متوالی در«حسینیه 15 خرداد»شیراز ارائه شده است .
محور شعرهاسید الشهدا و نهضت‌حسینی و یاران و فرزندان شهید آن حضرت است و از سروده‌های‌شاعران معاصر که در آن جلسات شعر خوانده یا برای آن شعر فرستاده‌اند گرد آمده است .
شب شعر عاشورا از مهرماه سال 1365(محرم 1407)آغاز شده است و همه ساله‌در ماه محرم برگزار می‌گردد . نهمین شب شعر عاشورا ، در تیرماه 1374(صفر 1416)
برگزار شد و سروده‌های شاعران بر محور حضرت قاسم و عمرو بن جناده(دو شهید13 ساله کربلا)ارائه گردید .

شب عاشورا

امشب شهادتنامه عشاق امضا می‌شود فردا ز خون عاشقان این دشت ، دریا می‌شود (1)
شب دهم محرم سال 61 هجری ، امام حسین ع و یارانش با نیایش و نماز ، به‌آماده‌سازی خود و سلاحها و تحکیم میثاقهای استوار یاری و فداکاری پرداختند ، چرا که‌فردای آن روز ، حماسه عظیم عاشورا و شهادت حیاتبخش آنان رقم می‌خورد . شب‌عاشورا را امام حسین ع از سپاه کوفه مهلت‌خواست تا به عبادت و تلاوت بپردازد .
همان شب ، برای یارانش سخنرانی کرد و آنان مراتب اخلاص و وفای خویش را درسخنرانیهای پرشور خود ابراز کردند . در همین شب بود که یاران شهادت طلب ، ازخوشحالی سعادت شهادت که فردا نصیبشان می‌شد با هم مزاح می‌کردند ، مثل حبیب وبریر ، و صدای یاران امام به نجوا و زمزمه نیایش ، همچون کندوی زنبوران به گوش‌می‌رسید . (2) شب عاشورا لحظه‌ای چشمان امام را خواب گرفت . رسول خدا را در خواب‌دید که به او خبر شهادتش را می‌داد . این خواب ، اهل بیت را آشفته و گریان ساخت . درچنین شبی ، امام در خیمه خویش به آماده سازی سلاح خود مشغول بود و شعر«یا دهراف لک من خلیل . . . »را می‌خواند ، امام سجاد که در خیمه بود با شنیدن آن چشمش‌اشگبار شد و زینب گریست و امام حسین ع خواهر را دلداری داد و به صبر سفارش‌کرد . آن شب ، شب قدر بزرگمردانی بود که با انتخاب شهادت ، عزت ابدی و نام جاودان رابرای خود رقم زدند .
1-حسان .
2-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 175 .

شبه پیغمبر

لقب علی اکبر«ع فرزند شهید امام حسین علیه السلام است که در رکاب پدر ، روزعاشورا به خون غلطید . وی از نظر چهره ، شبیه پیامبر خدا بود . سید الشهدا«ع نیز هنگام‌عزیمت جوانش به میدان ، فرمود : «اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه‌الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک و کنا اذا اشتقنا الی وجه رسولک نظرنا الی وجهه . . . » (1) خدایا شاهد باش و گواهی بر این قوم بده ، جوانی به سوی آنان به میدان رفت که درخلقت و اخلاق و گفتار ، شبیه‌ترین مردم به رسول تو بود و هر گاه مشتاق سیمای پیامبرت‌بودیم به چهره او نگاه می‌کردیم . علی اکبر ، آیینه احمد نما بود ، احمد ثانی ، دوباره پیامبر !

یا رب این صوت محمد یا صدای اکبر است روی ماه احمد است این یا لقای اکبر است (2)

1-مقتل خوارزمی ، ج 2 ، ص 30 .

2-حسان .

شبیب بن عبد الله ، مولی حرث

از شهدای کربلاست . وی از شجاعان کوفه بود که در کربلا همراه سیف و مالک(پسران سریع) به حسین ع پیوست و جزء شهدای حمله اول در روز عاشورا بود که پیش‌از ظهر شهید شد . شبیب از صحابه پیامبر خدا بود و همراه علی ع نیز در جنگهای‌سه‌گانه‌اش شرکت داشت . (1)

1-عنصر شجاعت ، ج 2 ، ص 138 .

شجاعت

دلاوری و بی‌باکی برای مقابله با دشمن و نهراسیدن از خطرها و اقدامهای دشوار یکی‌از بهترین ملکات اخلاقی است که در حسین بن علی ع و یاران شهیدش و اسیران آزادی‌بخش جلوه‌گر بود . ریشه روح حماسی در میدانهای نبرد ، خصلتهای فرد و زمینه‌های‌تربیتی اوست . وراثت‌خانوادگی نیز در شجاع بودن افراد مؤثر است .
قیام کربلا از نخستین مراحلش تا پایان آن ، صحنه‌های بروز شجاعت بود . قاطعیتی که‌امام حسین ع در ابراز مخالفت با یزید و امتناع از بیعت داشت ، تصمیم به حرکت به‌سوی کوفه و مبارزه با یزیدیان ، متزلزل نشدن روحیه از شنیدن اخبار و اوضاع داخل کوفه ، اعلام آمادگی برای نثار خون در راه احیای دین ، نهراسیدن از انبوه سپاهی که آن حضرت‌را در کربلا محاصره کردند ، قیام افتخار آفرین مسلم بن عقیل در کوفه ، رسوا ساختن امویان‌توسط قیس بن مسهر در حضور والی کوفه و عامه مردم ، رزم‌آوریهای سلحشورانه وبی‌نظیر امام حسین ع و سربازان و خاندانش ، جنگ نمایان عباس و علی اکبر و قاسم ویکایک اولاد علی و فرزندان عقیل ، خطبه‌های زینب و سجاد«ع در کوفه و شام و . . .
صدها صحنه حماسی ، همه جلوه‌هایی از شجاعت است که از الفبای فرهنگ‌عاشورا»است . خاندان پیامبر در شجاعت و قوت قلب و دلیری نمونه بودند و آنچه دردلشان نبود ، هراس از دشمن بود . میدانهای جنگ در زمان رسول خدا و پس از او درجنگهای جمل ، صفین و نهروان ، نشان دهنده شجاعت آل علی است .
امام سجاد«ع در خطبه خویش در کاخ یزید ، شجاعت را از جمله خصلتهای‌برجسته‌ای بر شمرد که خداوند به آن دودمان بخشیده است : «اعطینا العلم و الحلم والسماحة و الفصاحة و الشجاعة . . . » . (1) این شجاعت ، هم در گفتار و زبان آوری بود ، هم درمواجهه با خصم و نبرد با دشمن و یک تنه به دریای سپاه تاختن و هم در تحمل مصائب وشداید و خود را نباختن و خواری نپذیرفتن . شجاعت‌حسین و یارانش را دوست ودشمن ستوده‌اند . دستور عمر سعد برای حمله عمومی و سنگباران کردن مبارزان جبهه‌امام ، نشان دلاوری آنان و بزدلی سپاه کوفه بود . حمید بن مسلم که راوی صحنه‌های‌کربلاست می‌گوید : به خدا سوگند هیچ محاصره شده‌ای در انبوه مردم را که فرزندان وخاندان و یارانش کشته شده باشد ، همچون حسین بن علی ندیده‌ام که قویدل و استوار وشجاع باشد . مردان دشمن او را محاصره می‌کردند ، او با شمشیر بر آنان حمله می‌آورد وهمه از چپ و راست می‌گریختند . شمر چون چنین دید ، به نیروهای سواره

دستور داد تابه پشتیبانی نیروهای پیاده شتابند و امام را از هر طرف تیرباران کنند : «فو الله ما رایت‌مکثورا قط قد قتل ولده و اهل بیته و اصحابه اربط جاشا و لا امضی جنانا منه علیه‌السلام . . . » (2) گر چه در برخی منابع تاریخی و مقتلها آمار کشته‌های دشمن که در حملات‌یاران جبهه حسین کشته شدند ، مبالغه آمیز و باور نکردنی نقل شده است و همه آنها رانمی‌توان پذیرفت ، ولی آنچه بی‌شک ثابت است و غیر قابل انکار ، شجاعت‌شگفت آن‌فدائیان راه خداست . پیروان نهضت و خط عاشورا نیز درس شجاعت را از کربلاآموخته‌اند و از دشمن ، هر چه قوی و مجهز و مسلح باشد ، بیمی به دل راه نمی‌دهند .

شهامت نیروهای بسیجی در سالهای دفاع مقدس در جبهه‌های ایران ، الهام گرفته ازعاشوراست .

حسین ای درس آموز شجاعت بسیجی از تو آموزد شهامت به روی سینه و پشت بسیجی نوشته : یا زیارت ، یا شهادت (3)

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 138 و 174 .

2-ارشاد ، شیخ مفید ، ج 2 ، ص 111(چاپ کنگره شیخ مفید) .

3-از مؤلف .

شراف

به معنای بلندی است . نام منزلی از منزلگاههای میان مکه تا کوفه که امام حسین ع
آنجا هم فرود آمد . منطقه‌ای پر آب و درخت که تا واقصه(یکی دیگر از منزلگاهها)5/7کیلومتر فاصله دارد . حر در اینجا راه را بر حسین ع بست . امام و همراهان شب را آنجاماندند . سحرگاهان حضرت به جوانان کاروان دستور داد تا می‌توانند آب بسیاری ذخیره‌بردارند . همه مشکها و ظرفها را پر از آب کردند . پس از حرکت از آنجا بود که با سپاه حربرخورد کردند که همه تشنه بودند . حضرت فرمود تا سپاه حر ، حتی اسبهای آنان را باآبهای ذخیره سیراب کنند . (1) شراف ، نام مردی بوده که در این محل چشمه و چاههای‌پرآبی احداث کرده بود . (2)

1-الحسین فی طریقه الی الشهادة ، علی بن حسین هاشمی ، ص 94 .

2-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 213 .

شریح قاضی

قاضی معروف کوفه که وابسته به امویان بود . شریح بن حارث ، در اصل یمنی بود و درزمان عمر به قضاوت کوفه منصوب شد و مدت 60 سال این شغل را داشت ، جز در ایام‌عبد الله زبیر که سه سال این کار را ترک کرد و در ایام حجاج ، دست از این کار کشید وخانه نشین شد تا زمان مرگش در سال 97 یا 98 هجری ، که عمرش بیش از صد سال بود .

در زمان علی ع هم مدتی بر منصب قضاوت بود . وقتی امام ، وی را به این منصب‌گماشت ، بر او شرط کرد که هیچ حکمی را اجرا نکند مگر آنکه آن را بر آن حضرت عرضه‌کند . (1) علی ع یک بار بر او خشم گرفت و از کوفه بیرونش کرد . وی طبع شعر هم داشت وشوخ طبع بود . (2) وقتی ابن زیاد در کوفه ، هانی بن عروه را دستگیر و در قصر با او بدرفتاری کرد ، هواداران هانی در بیرون ، به فکر این که او را کشتند ، سر و صدا راه انداختند . شریح قاضی‌به امر ابن زیاد بیرون قصر آمد و شهادت داد که هانی زنده است ، تا جمعیت هوادار اومتفرق شوند . (3) معروف است که وی به دستور عبید الله زیاد ، فتوا داد که چون حسین بن‌علی ع بر خلیفه وقت‌خروج کرده است ، دفع او بر مسلمانان واجب است . چهره شریح‌قاضی ، به عنوان عالم وابسته به دربار ستم و در خدمت زور و تزویر شناخته می‌شود وهمیشه برای کوبیدن حق ، از چهره افراد مذهبی و موجه که مردم حرفشان را می‌پذیرنداستفاده می‌کنند . شریح نیز در منصب قضاوت بود و چنین سوء استفاده‌ای از موقعیت او به‌نفع حکومت جور انجام گرفت .

1-وسائل الشیعه ، ج 18 ، ص 6 .

2-بحار الانوار ، ج 42 ، ص 175 . حالات مفصل او را در همین ماخذ مطالعه کنید .

3-مروج الذهب ، ج 3 ، ص 57 .

شریعه

در لغت ، به معنای راهی است که به آب رود ، یا دریا منتهی می‌شود ، آبشخور ، جای‌برداشتن آب از رودخانه ، نهر کوچکتر که آب رود ، از آن طریق بر دشت ، مسلط می‌شود .

لغات دیگر این اصطلاح عبارت است از : مشرع ، مشرعه ، شرعه ، مشرب ، منهل ، ورد ، مورد ، آبخور ، آبشخور ، شریعه فرات (1) . در روز عاشورا ، عباس بن علی ع برای آب آوردن‌از فرات به شریعه رفت . در حاشیه رودخانه فرات ، منطقه نخلستانی بود . در همان شریعه‌بود که در پشت نخل کمین کرده دست راست او را از کار انداختند و در همان مسیر به‌شهادت رسید و همانجا نیز دفن شد .

1-لغت‌نامه ، دهخدا .

شعار امام حسین ع

مسلمانان ، در جنگهای صدر اسلام ، شعارهای بخصوصی داشتند . پیامبر و ائمه ع نیزشعار خاص داشتند . گاهی این شعار در نگین انگشتر حک می‌شد . امام صادق ع فرمود .

شعار ما«یا محمد یا محمد»است ، شعار حسین ، «یا محمد»بود . (1)

1-معالی السبطین ، ج 2 ، ص 32 .

شعارهای عاشورا

شعارهای عاشورا

رخی از کلمات سید الشهدا«ع چه در فاصله مدینه تا کربلا و چه در روز عاشورا ، دارای پیامهای مؤثر و دیدگاههای الهام‌بخش برای جهاد و کرامت است . این سخنان یا درضمن خطبه‌ها آمده است ، یا رجزها و اشعار آن حضرت ، و حالت‌شعاری به خود گرفته‌است . می‌توان هدف حسینی و اندیشه‌ها و روحیه‌های عاشورایی را از آنها دریافت و آن‌فرازهای فروزان را شعارهای نهضت عاشورا دانست . برخی از این شعارها چنین است :
1-«علی الاسلام السلام ، اذ بلیت الامة براع مثل یزید» (1) (این را در پاسخ مروان درمدینه فرمود ، که از آن حضرت می‌خواست تا با یزید بیعت کند) .
2-«و الله لو لم یکن ملجا و لا ماوی لما بایعت‌یزید بن معاویة (2) (در پاسخ برادرش‌محمد حنفیه فرمود) .
3-«انی لا اری الموت الا سعادة و الحیاة مع الظالمین الا برما» (3) (خطاب به یارانش در کربلا) .
4-«الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه مادرت معایشهم فاذا محصوابالبلاء قل الدیانون (4) (در مسیر رفتن به کربلا در منزلگاه ذی حسم) .
5-«الا ترون ان الحق لا یعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه ؟ فلیرغب المؤمن فی لقاء ربه‌محقا . . . » (5) (در کربلا خطاب به اصحاب خویش فرمود) .
6-«خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة (6) (از سخنرانی امام‌حسین ع در مکه پیش از خروج به سوی کوفه ، در میان جمعی از خانواده ، یاران‌و شیعیان خویش) .
7-«من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله ، ناکثا عهده مخالفا لسنة رسول الله یعمل‌فی عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقا علی الله ان یدخله‌مدخله (7) (در منزلگاه بیضه ، در مسیر کوفه ، خطاب به سپاه حر) .
8-«ما الامام ، الا العامل بالکتاب و الآخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابس نفسه علی ذات‌الله (78 (امام این صفات امام راستین را در پاسخ به دعوتنامه‌های کوفیان نوشت وتوسط مسلم بن عقیل به کوفه فرستاد) .
9-«سامضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقا و جاهد مسلما» (9) (شعر ازدیگری است ، اما امام حسین ع آن را در پاسخ به تهدیدهای حر ، در مسیر کوفه خواند) .
10-«رضی الله رضانا اهل البیت ، نصبر علی بلائه و یوفینا اجر الصابرین

(10) (در خطبه‌ای‌که هنگام خروج از مکه ایراد نمود ، خطاب به اصحاب و یاران فرمود) .
(در آستانه‌خروج (11) از مکه به سوی کوفه فرمود و راه خونین و آمیخته به شهادت را ترسیم فرمود) .
12-«انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی (12) (در وصیت نامه سید الشهدا«ع به‌برادرش محمد حنفیه آمده است که قبل از خروج به سوی مدینه نوشت) .
13-«لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا اقر اقرار العبید[لا افر فرار العبید]» (13) (درسخنرانی صبح عاشورا ، خطاب به نیروهای دشمن فرمود ، که خواستار تسلیم شدن آن حضرت بودند) .
14-«هیهات منا الذلة ، یابی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون . . . » (14) (در خطاب به سپاه‌دشمن فرمود ، پس از آنکه خود را سر دوراهی ذلت و شهادت محیر دید) .
15-«فهل هو الا الموت ؟ فمرحبا به (15) (در پاسخ عمر سعد ، که نامه‌ای به آن حضرت‌فرستاد و خواستار تسلیم شدن بود) .
16-«صبرا بنی الکرام ، فما الموت الا قنطرة تعبربکم عن البؤس و الضراء الی الجنان‌الواسعة و النعیم الدائمة (16) (خطاب به یاران فداکار خویش در صبح عاشورا ، پس ازآنکه تعدادی از اصحابش شهید شدند) .
(که روز عاشورا هنگام‌پیکار با (17) سپاه دشمن به عنوان رجز حماسی می‌خواند و شهادت را بر ننگ تسلیم ، ترجیح می‌داد) .
18-«موت فی عز خیر من حیاة فی ذل (18) (که مرگ سرخ ، به از زندگی ننگین است) .
19-«ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم (19) (در آخرین‌لحظات پیش از شهادت ، وقتی شنید سپاه کوفه به طرف خیمه‌های حرم او حمله‌کرده‌اند ، خطاب به پیروان ابو سفیان چنان فرمود) .
20-«هل من ناصر ینصر ذریته الاطهار ؟ » (20) «هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله ؟ » (21) (وقتی سید الشهدا«ع این نصرت خواهی و استغاثه را بر زبان آورد که همه یاران وبستگانش شهید شده بودند) .
از مجموعه این جملات نورانی و حماسی که شعارهای حسین ع در نهضتش‌به شمار می‌آید ، تاکید آن امام ، بر مفاهیم و ارزشهای زیر به دست می‌آید : نابودی اسلام درشرایط سلطه یزیدی ، حرمت بیعت با کسی چون یزید ، شرافت مرگ سرخ بر زندگی‌ذلت بار ، اندک بودن انسانهای راستین در صحنه امتحان ، لزوم شهادت طلبی در عصرحاکمیت باطل ، زینت بودن شهادت برای انسان ، تکلیف مبارزه با سلطه جور و طغیان ، اوصاف پیشوای حق ، تسلیم و رضا در برابر خواسته خداوند ،

همراهی شهادت طلبان درمبارزات حقجویانه ، حرمت ذلت پذیری برای آزادگان و فرزانگان مؤمن ، پل بودن مرگ‌برای عبور به بهشت برین ، آزادگی و جوانمردی ، یاری خواهی از همه و همیشه در راه‌احقاق حق و . . .

بقا و جاودانگی عاشورا ، در سایه همین تعلیمات و آرمانهاست که در کلام آن حضرت‌جلوه‌گر است و نهضتهای ضد ستم و ضد استبداد ، همواره از این پیامها و درونمایه‌ها الهام‌گرفته‌اند .

درس آزادی به دنیا داد رفتار حسین بذر همت در جهان افشاند ، افکار حسین «گر نداری دین به عالم ، لااقل آزاده باش این کلام نغز می‌باشد ز گفتار حسین «مرگ با عزت زعیش در مذلت بهتر است نغمه‌ای می‌باشد از لعل دربار حسین (22)

پی نوشتها

1-موسوعة کلمات الامام الحسین ، ص 284 .
2-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 329 ، اعیان الشیعه ، ج 1 ، ص 588 .
3-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 381 .
4-تحف العقول(چاپ جامعه مدرسین) ، ص 245 ، بحار الانوار ، ج 75 ، ص 117 .
5-مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 4 ، ص 68 .
6-لهوف ، ص 53 ، بحار الانوار ، ج 44 ، ص 366 .
7-وقعة الطف ، ص 172 ، موسوعة کلمات الامام الحسین ، ص 361 .
8-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 334 .
9-همان ، ص 378 .
10-همان ، ص 366 ، اعیان الشیعه ، ج 1 ، ص 539 .
11-همان .
12-مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 4 ، ص 89 .
13-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 280 .
14-نفس المهموم ، ص 131 ، مقتل خوارزمی ، ج 2 ، ص 7 .
15-موسوعة کلمات الامام الحسین ، ص 382 .
16-نفس المهموم ، ص 135 ، معانی الاخبار ، ص 288 .
17-مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 1 ، ص 68 .
18-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 192 .
19-همان ، ج 45 ، ص 51 .
20-ذریعة النجاة ، ص 129 .
21-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 46 .
22-حسین پیشوای انسانها ، ص 70(شعر از فضل الله صلواتی) .

ائمه شیعه ، گاهی به اقتضای زمان و مکان و موقعیت ، شعر هم می‌سرودند . گاهی هم به‌شعر شاعران پیشین ، استناد و استشهاد می‌کردند . از حسین بن علی ع نیز شعرهای‌فراوانی نقل شده است ، چه آنچه در حوادث کربلا بصورت موعظه ، رجز و جز آن بیان‌کرده ، و چه آنچه پیشتر به مناسبتهای مختلف سروده است . کتابی هم به نام دیوان‌الحسین بن علی که حاوی اشعار آن حضرت است ، چاپ شده است (1) و بیشتر اشعار آن ، مواعظ و حکمت است .
در نهضت عاشورا ، امام حسین ع هم شعرهایی از خود دارد ، هم شعرهایی از شعرای‌عرب که به آنها تمثل کرده است ، مانند شعری با این مطلع : «فان نهزم فهزامون قدما . . . »یاشعر دیگری با این آغاز : «مهلا بنی عمنا ظلامتنا . . . »اما برخی از آنچه از شعرهای خود آن‌حضرت است ، چنین است : وقتی در منزلگاه صفاح با فرزدق برخورد کرد و اوضاع‌داخلی کوفه و سست رایی بیعت کنندگان را شنید ، چنین سرود :
لئن کانت الدنیا تعد نفیسة فدار ثواب الله اعلی و انبل و ان کانت الابدان للموت انشاب فقتل امرء بالسیف فی الله افضل و ان کانت الارزاق شیئا مقدرا فقلة سعی المرء فی الرزق اجمل و ان کانت الاموال للترک جمعها فما بال متروک به المرء یبخل
شب عاشورا پس از سخنرانی برای یاران و اعلام وفاداری از سوی آنان ، به خیمه خودبازگشت و در حالی که به اصلاح و آماده سازی شمشیر خود مشغول بود ، چنین می‌سرود :
یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق و الاصیل من صاحب و طالب قتیل و الدهر لا یقنع بالبدیل و انما الامر الی الجلیل و کل حی سالک السبیل (2)
روز عاشورا ، رجزی را که در یکی از حمله‌هایش می‌خواند ، این بود :
الموت اولی من رکوب العار و العار اولی من دخول النار
و در حمله به جناح چپ لشکر عمر سعد ، چنین رجز می‌خواند :
انا الحسین بن علی الیت ان لا انثنی احمی عیالات ابی امضی علی دین النبی
و نیز در طول رزم آوری‌ها و حماسه آفرینی‌های خود ، چنین رجزی بر لب داشت :
انا ابن علی الخیر ، من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخر و جدی رسول الله اکرم من مشی و نحن سراج الله فی الناس یزهر و فاطمة امی سلالة احمد و عمی یدعی ذو الجناحین جعفر و فینا کتاب الله انزل

صادقا و فینا الهدی و الوحی و الخیر یذکر
و شعر بلند دیگری دارد ، با این مطلع :
غدر القوم و قدما رغبوا عن ثواب الله رب الثقلین
که هنگام حمله به دشمن سوار بر اسب ، ابیات آن را می‌خواند . (3)
برخی اشعار هم به امام حسین ع نسبت داده شده ، در حالی که قرنها پس از آن‌حضرت ، از زبان آن امام شهید سروده شده ، و رواج یافته است ، از قبیل :
ان کان دین محمد لم یستقم الا بقتلی یا سیوف خذینی (4)
1-گرد آورنده : محمد عبد الرحیم ، ناشر : دار المختارات العربیة ، چاپ اول 1412 ق ، 222 صفحه ، در این کتاب ، که‌فصولی در زندگی امام هم دارد ، به شرح لغات اشعار هم پرداخته و ترتیب الفبایی قافیه رعایت‌شده است .
2-در بعضی نقلها«سالک سبیلی است .
3-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 47 . البته در متن اشعار ، در منابع مختلف تفاوتهای جزئی وجود دارد .
4-از شیخ محسن ابی الحب خثعمی(1235-1305 ق)است از شاعران خاندان آل ابی الحب در کربلا که دیوان‌مخطوطی دارد به نام الحائریات و بیت بالا ، در یکی از قصاید مشهور اوست(تراث کربلا ، سلمان هادی طعمه ، ص 156) .

شعر عاشورا

استفاده از قالب نافذ و ماندگار شعر برای زنده نگهداشتن حماسه عاشورا و یاد امام‌حسین ع از دیر باز رواج داشته و مورد تشویق اهل بیت بوده است و مرثیه ، از محورهای‌عمده سروده‌های شاعران شیعی و علاقه‌مند به خاندان نبوت به شمار می‌آمده و می‌آید .
امام حسین ع کشته اشکها و زنده مرثیه‌هاست . از حضرت صادق ع روایت است : «مامن احد قال فی الحسین شعرا فبکی و ابکی به الا اوجب الله له الجنة و غفر له (1) از این‌رهگذر ، انبوهی از سروده‌های عاشورایی در قالب قصیده ، مثنوی ، رباعی ، دو بیتی ، ترکیب‌بند ، نوحه و تعزیه در فرهنگ دینی ما وجود دارد که در سوگواریها و مناسبتهای گوناگون‌مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد .
شاعران عاشورایی ، احساس خویش را نسبت به آن حماسه در قالب شعر ، بیان‌می‌کنند و از این راه ، بخشی از ادبیات غنی شیعه در زبانهای مختلف شکل می‌گیرد . درزبان عربی ، از همان آغاز ، پس از حادثه کربلا ، آن ماجرا به شعر راه یافت و بازماندگان‌شهدا از اهل بیت ع به سرودن مرثیه پرداختند . سپس شاعران دیگر در سالها و قرنهای‌دیگر ، همواره شعر را در ترسیم نهضت کربلا و مصیبتهای اهل بیت به کار گرفتند . سلسله‌شاعران مرثیه‌سرا طولانی است . از جمله می‌توان از اینان یاد کرد : سلیمان بن قته(م 126) ، کمیت بن زید(م 126) ، سید حمیری(م 183) ، منصور نمری(م 190) ، دعبل‌خزاعی(م 246) ، صنوبری(م 334) ، زاهی(م 352) ، ابو فراس حمدانی(م 357) ، سید رضی(م 406) ، علاء الدین حلی(م 786) ، ابراهیم کفعمی(م 905)و . . . دیگران .
سبک شاعران در سرودن شعر عاشورا نیز متفاوت بوده است . برخی در قالب‌سوزناکترین مرثیه‌ها ، عواطف را برانگیخته‌اند و به جنبه‌های عاطفی و روحی بیشتر تکیه‌داشته‌اند ، برخی حالت مقتل و واقعه‌نگاری و ثبت قضایا را دارد ، برخی هم بخصوص ازشاعران متاخر و معاصر ، چه عرب و چه فارس ، در سروده‌های خویش حالت نقد نسبت‌به عزاداری و گریه صرف دارند و عاشورا را از زاویه حماسی و انقلابی‌اش نگریسته ومطرح ساخته‌اند ، تا الگویی برای مبارزه با ستم و ستمگران و فقر آفرینان و دفاع از حق وعدل و انسانیت و آزادگی باشد و از اینکه شیعه و مسلمانان ، از حادثه عاشورا تنها به گریه‌و ماتم بسنده کنند و درس تعهد اجتماعی و تلاش و تحرک سیاسی نگیرند ، نکوهش‌کرده‌اند . در هر صورت ، آنچه در شعر عاشورا ضروری است ، آن است که هم مستند وصحیح و متکی به منابع معتبر تاریخی و حدیثی باشد ، هم چهره منفی و انحرافی ازشخصیتهای

عاشورا و واقعه کربلا که رنگ ذلت و زبونی دارد یا آمیخته به اغراق وگزافه‌گویی است ، نداشته باشد .

1-رجال شیخ طوسی ، ص 289 .

واسطه شدن در آمرزش گناهان نزد خداوند . مقام برجسته‌ای که خداوند به پیامبر وائمه و علما و شهدا داده است . مفسران تعبیر«مقام محمود»را در قرآن ، به شفاعت تفسیرکرده‌اند . یکی از شفیعان هم حسین بن علی ع است . شفاعت‌حسین ع هم در آخرت‌سبب نجات گنهکاران از عذاب دوزخ است ، هم در دنیا سبب فلاح و رستگاری‌علاقه‌مندان به آن حضرت و سوگواران در عزای اوست . به فرموده پیامبر ، همه دیده‌ها درقیامت گریانند ، مگر چشمی که در عزای حسینی گریسته باشد ، که خندان و مژده یافته به‌بهشت است کل عین باکیة یوم القیامة الا عین بکت علی مصاب الحسین فانها ضاحکةمستبشرة بنعیم الجنة . (1) طبق احادیثی ، رسول خدا پاداش شهادت حسین ع را بصورت‌حق شفاعت برای گنهکاران امت از خدا دریافت کرده است .
حسین بن علی ع شفیع شیعیان است . در زیارتنامه او هم آمده است : «و ان شفعت‌شفعت . (2) «فکن لی شفیعا الی الله (3) و«اللهم ارزقنی شفاعة الحسین یوم الورود» (4) درحدیث است : «ثلاثة یشفعون الی الله عز و جل فیشفعون : الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء» (5) . نه‌تنها امام حسین ع بلکه هر شهیدی حق شفاعت دارد و این مقام را در سایه شهادت یافته‌است . محبان امام حسین ع به شفاعت او معتقدند و باور دارند که بخاطر گریه و عزاداری‌و محبت نسبت به ابا عبد الله ع ، خداوند آنان را عذاب نخواهد کرد .
ناگفته نماند که حسین بن علی ع گر چه شفیع محشر است و گریه بر او گر چه‌بیمه کننده از عذاب دوزخ است ، لیکن لیاقت‌شفاعت‌یافتن برای ما ، در سایه صلاح وپاکی است . عقیده به شفاعت‌حسین ع نباید دوستداران را به گناه و معصیت ، گستاخ وجری سازد . اینکه بگوییم : «تمام غرق گناهیم و یک حسین داریم ، مجوزی برای ارتکاب‌گناه نیست . همانگونه که مسیحیان معتقدند مسیح به دار آویخته شد تا موجب آمرزش‌مسیحیان شود ، عده‌ای نیز از شیعیان فکر می‌کنند فلسفه شهادت سید الشهدا آمرزش‌گناهان امت مصطفی ص است و این خطاست و چنین تفکری زمینه‌ساز جرات برمعصیت است . شفاعت ابا عبد الله ع درست است ، ولی ارتکاب گناه و بی مبالاتی در امردین ، به امید شفاعت آن حضرت ، انحراف است . شفاعت آن حضرت شامل کسانی‌می‌شود که نماز و واجبات دینی را سبک نشمارند و حق مردم را تضییع نکنند و لایق‌شفاعت او باشند .
1-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 293 . روایات مربوط به آثار و پاداش گریه بر

آن حضرت در بحار الانوار ، ج 44 ، ص 278 به بعد .
2-مفاتیح الجنان ، ص 419 ، اعمال حرم مطهر امام حسین ع .
3-همان ، ص 442 ، زیارت نیمه رجب .
4-همان ، ص 458 ، زیارت عاشورا .
5-بحار الانوار ، ج 8 ، ص 34 .

شفق سرخ

روایت است از ابن عباس که سرخی شفق ، از روزی دیده شد و پدید آمد که‌حسین ع شهید شد و آسمان در شهادت او خون گریست و از آن بیشتر ، این رنگ سرخ‌در افق دیده نشده بود : «ان یوم قتل الحسین ع قطرت السماء دما و ان هذه الحمرة التی‌فی السماء ظهرت یوم قتله و لم تر قبله . (1) و از امام رضا«ع روایت است : «لما قتل جدی‌الحسین ع امطرت السماء دما و ترابا احمر» (2) که بارش خون و خاک سرخ را می‌رساند .
گریست در غمت زمان ، به خون نشست آسمان شب و سیاهپوشی‌اش شد آیت عزای تو
رنگین شدن افق ، از جمله نشانه‌ها و آثار شگفت دیگری است که در روایات آمده که‌پس از حادثه کربلا و شهادت امام ، در جهان دیده شد . (3) و طبق نقلهای متعدد در منابع‌مختلف ، سابقه شفق سرخ در آسمان ، به شهادت ابا عبد الله ع بر می‌گردد . از محمد بن‌سیرین نیز نقل شده که این سرخی آسمان بعد از کشته شدن حسین ع دیده شد و نیز ازامام باقر«ع روایت است که آسمان در شهادت حضرت یحیی و حضرت حسین ع سرخ شد . (4) ابو العلاء معری در اشاره به همین شفق سرخ که از اثر خون شهدای اهل بیت ، علی وحسن و حسین علیهم السلام پدیدار شده چنین سروده است : (5)
و علی الافق من دماء الشهیدین علی و نجله شاهدان فهما فی اواخر اللیل فجران و فی اولیاته شفقان ثبتا فی قمیصه لیجییء الحشر مستعدیا الی الرحمن این شفق سرخ کز افق شده پیدا پرتو سیمای سرخ فام حسین است (6)
1-احقاق الحق ، ج 11 ، ص 461 .
2-اثبات الهداة ، ج 5 ، ص 179 .
3-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 204 به بعد ، عبرات المصطفین ، ج 2 ، ص 174 .
4-اثبات الهداة ، ج 5 ، ص 199 ، تاریخ الاسلام ، ج 5 ، ص 15 .
5-مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 4 ، ص 55 .
6-قاسم رسا .

شقوق

به معنای ناحیه‌ها . نام یکی از منزلگاههای میان مکه و کوفه . این محل نزدیک کوفه ومتعلق به بنی اسد بوده و برکه آب و چاهی داشته که محل فرود آمدن کاروانها بوده است . (1) در این محل ، سید الشهدا«ع با مردی از اهل کوفه برخورد که از آن شهر می‌آمد . اوضاع‌کوفه را از او پرسید . وقتی شنید که مردم بر ضد او اجتماع کرده‌اند ، اشعاری خواند که بااین مطلع آغاز می‌شود :

فان تکن الدنیا تعد نفیسة فدار ثواب الله اعلی و انبل (2)

(اگر دنیا ارزشمند به حساب آید ، خانه پاداش الهی ، برتر و بهتر است . . .) .

1-الحسین فی طریقه الی الشهادة ، ص 84 .

2-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 211 به نقل از مناقب ابن شهر آشوب .

شمایل

در اصل ، به معنای صفتها و خصلتهای انسان است ، اما به چهره و ویژگیها و مشخصات‌صورت نیز گفته می‌شود . همچنین به صورت نگاری و ترسیم چهره بزرگان دین ونگارگری وقایع مذهبی شمایل سازی می‌گویند . «شمایل گردان نیز به کسی گویند که تصویرهای قاب کرده بزرگان دین را به معرض نمایش گذارد» . (1) از سنتهای مذهبی قدیم در تکایا آن بوده که در ایام عزاداری برای یادآوری فرات ، تشتی پرآب در گوشه‌ای از تکیه می‌نهادند ، و علمی را به ستونی به نشانی علمداری‌حضرت عباس می‌بستند و بر روی پرده‌ها یا دیوارها شمایلی از شهادت هفتاد و دو تن‌می‌کشیدند و در و دیوار را رنگ عزا می‌دادند ، تا هماهنگ با محتوای تعزیه و شبیه خوانی‌باشد . شمایل نگارانی هم همواره بوده‌اند که ذوق و هنر خویش را در راه ابا عبد الله ع وموضوعات دینی مربوط به ائمه وقف می‌کردند . و کسانی با عنوان پرده‌دار»به مرثیه‌خوانی پای این شمایل و تصویرهای مذهبی می‌پرداختند . به آنان شمایل خوان هم‌می‌گفتند . تابلوهای تصویرگران وقایع مذهبی ، بر محور قصص قرآنی ، جنگهای پیامبر وحضرت علی ع ، ثبت وقایع عاشورا ، خروج مختار و . . . است .

1-فرهنگ فارسی ، معین .

شمر بن ذی الجوشن

از فرماندهان خشن و جنایتکار سپاه کوفه در حادثه کربلا و از قاتلان‌سید الشهدا علیه السلام . وی از طایفه بنی کلاب و از رؤسای هوازن ، و مردی شجاع بود که‌در جنگ صفین هم در لشکر امیر المؤمنین ع بود ، سپس ساکن کوفه شد و به روایت‌حدیث پرداخت . نامش شرحبیل و کینه‌اش ابو السابغه بود . وی از فرماندهان سپاه‌عمر سعد در حادثه کربلا بود و پس از سستی ابن سعد در برخورد قاطع با امام حسین ع همراه با فرمانی از سوی ابن زیاد به کربلا آمد که اگر عمر سعد حاضر به انجام ماموریت‌نباشد ، وی آن را بر عهده گیرد . در کربلا ، فرمانده جناح چپ میدان بود . پس از شهادت‌امام حسین ع ، عبید الله سر امام حسین را همراه او به شام نزد یزید فرستاد . سپس وی به‌کوفه بازگشت . وقتی قیام مختار در کوفه پیش آمد ، شمر از کوفه بیرون رفت . مختار غلام‌خویش را با گروهی به طلب او فرستاد . شمر غلام مختار را کشت و به کلتانیه از قرای‌خوزستان رفت . جمعی از سپاهیان مختار به سرکردگی ابو عمره به جنگ او رفتند . شمردر این نبرد کشته شد و تن او را پیش سگان انداختند . (1) به نقلی دیگر ، پس از خروج مختار ، دستگیر و کشته شد . (2) نشستن او روی سینه امام حسین ع برای بریدن سر مطهر ، حمله به خیام اهل بیت ، امان نامه آوردن برای عباس تا او را از امام جدا کند ، از جنایات دیگر اوست . مردی آبله روو بد سیرت و زشت صورت بود و زنازاده به حساب می‌آمد . نامش در زیارت عاشورا ، همراه با لعنت آمده است و لعن الله شمرا» . امام حسین ع ، سخن پرشور«ان لم یکن لکم‌دین . . . »را هنگام هجوم شمر به سراپرده امامت و خیمه‌های اهل بیت فرمود . (3) در آخرین‌لحظات حیات امام حسین ع هم که آن حضرت بر زمین افتاده بود ، باز عده‌ای را تحریک‌کرد که بر آن حضرت حمله آوردند . (4)

1-فرهنگ فارسی ، معین . بخش اعلام ، معارف و معاریف ، ج 3 ، ص 1344 .

2-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 714 .

3-مقاتل الطالبیین ، ص 79 .

4-ارشاد ، ص 242 .

شوذب ، مولی شاکر

از شهدای کربلاست . وی ، «غلام شاکر بن عبد الله همدانی بود و از شیعیان برجسته واز بزرگترین انقلابیون حماسی و مخلص به شمار آمد که در کربلا ، در کهنسالی به شهادت‌رسید . (1) شوذب ، از حفاظ حدیث بود و از امیر المؤمنین ع حدیث‌شنیده و نقل می‌کرد .

مجلسی داشت که شیعیان به حضورش می‌آمدند تا از او حدیث بشنوند . وی همراه‌عابس ، نامه مسلم بن عقیل را از کوفه به مکه خدمت امام حسین ع رساند . از مکه همراه‌امام شد و به کربلا آمد . شهادت او بعد از ظهر عاشورا و پس از شهادت حنظلة بن اسعدشبامی بود . (2)

1-انصار الحسین ، ص 79 .

2-عنصر شجاعت ، ج 1 ، ص 130 .

شور زدن

از اصطلاحات خاص عزاداری و نوحه خوانی است . وقتی سینه‌زنی یا زنجیر زنی به‌نقطه اوج خود می‌رسد ، ریتم حرکات و صداها سریعتر و پرشورتر شده ، با کلماتی‌همچون حسین حسین و . . . بر سر و سینه می‌زنند . گاهی هم کسانی در این حال غش‌می‌کنند و از خود بی خود می‌شوند ، آنان را از میان جمع بیرون برده ، آب به چهره‌اش‌می‌ریزند تا به خود آید . وقتی دسته‌های عزادار و زنجیر زن به حال شور»می‌رسند ، طبلهاو سنجها را با شدت بیشتری به صدا در می‌آوردند . این حالت در عزاداریهای برخی شهرهابیشتر رایج است .

شهادت

حاضر بودن ، گواهی دادن ، کشته شدن در راه خدا . در فرهنگ قرآنی ، از شهادت باتعبیر«قتل فی سبیل الله یاد شده است : «و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل‌احیاء و لکن لا تشعرون (1) به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند ، مرده نگویید ، بلکه آنان‌زنده‌اند ، ولی شما درک نمی‌کنید . نیز ، خداوند مشتری اموال و جانهای کسانی است که درراه خدا می‌جنگند ، می‌کشند و کشته می‌شوند و پاداش بهشت از خداوند می‌گیرند : «ان‌الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون . . . » (2) این فداکاری و از جان گذشتگی در راه خدا و دین ، نهایت رستگاری انسان مؤمن‌است و آنان که جان خویش را بر سر دین می‌نهند ، هم به کامیابی ابدی در آخرت‌می‌رسند ، هم شهادتشان سرچشمه الهام و الگوی فداکاری برای دیگران محسوب‌می‌شود . نخستین شهید اسلام ، «سمیه مادر عمار یاسر بود که با نیزه ابو جهل در زیرشکنجه به شهادت رسید . پس از او نیز مسلمانانی که چه زیر شکنجه‌ها ، چه در جبهه‌های‌نبرد با مشرکان و چه در دفاع از حق و مواجهه با حکام ستمگر جان باخته‌اند ، همواره‌سرمشق آزادگان خداجوی بوده‌اند .

در علت نامگذاری چنین مرگی به شهادت ، گفته‌اند : «یا بدان جهت است که‌فرشتگان حمت‌خدا در صحنه شهادت حضور می‌یابند ، یا بدان سبب که خدا و رسول ، به بهشتی بودن شهدا گواهی می‌دهند ، یا این که شهید در قیامت ، همراه انبیا بر امتهای دیگرگواهی می‌دهد ، یا این که شهید ، زنده و حاضر است ، به مقتضای احیاء عند ربهم‌یرزقون ، یا بدان جهت که شهید ، به شهادت حق قیام می‌کند تا کشته شود . » (3) فیض شهادت ، چنان ارزشمند است که اولیاء دین همواره از خداوند ، آرزوی آن راداشته‌اند . در دعاهای ما نیز مکرر از خداوند ، رخواست‌شهادت شده است و روایات‌بسیاری درباره شهادت و جایگاه شهید آمده است . رسول خدا«ص فرموده است : «فوق‌کل بر بر حتی یقتل الرجل فی سبیل الله ، فاذا قتل فی سبیل الله فلیس فوقه بر» (4) بالاتر از هرنیکی ، نیکی است ، تا آن که انسان در راه خدا کشته شود . پس چون در راه خدا کشته شد ، بالاتر از آن ، نیکی نیست . در احادیث است که : شهادت ، برترین مرگ است . قطره خون‌شهید ، نزد خدا از بهترین قطرات است . شهادت موجب آمرزش گناهان می‌شود . شهید ازسؤال قبر ، مصون است و فشار قبر ندارد و در بهشت ، با حوریان هماغوش است . شهید ، حق شفاعت دارد . شهدا اولین کسانی‌اند که وارد بهشت می‌شوند و همه به مقام

شهیدان‌غبطه می‌خورند . (5) شیخ مفید ، شهادت را مقامی والا می‌داند که آنکه در راه خدا صبر ومقاومتی کند تا آن حد که خونش ریخته شود ، روز قیامت از امنای والا مرتبه الهی‌محسوب می‌شود . (6) نظر به وجه الله ، از خصوصیات شهید است و این نتیجه نفی بعد لجنی‌از وجود خویش و رسیدن به خلود و قداست کامل در سایه شهادت است .
در مکتب خاندان وحی ، «شهادت مطلوب و معشوق آنان است و امامان ، یا مقتول ویا مسموم بوده‌اند و مرگشان شهادت بوده است . گر چه جان ائمه و اولیاء خدا و بندگان‌خالص ، عزیز است ، ولی دین خدا عزیزتر است . بنابر این جان باید فدای دین گردد تا حق ، زنده بماند و این ، همان سبیل الله است .
شما راه خدا را باز کردید شهادت را شما آغاز کردید به خون خفتید ، تا آیین بماند فدا کردید جان ، تا دین بماند (7)
در دوران سید الشهدا ، شرایطی پیش آمده بود که جز با حماسه شهادت ، بیداری امت‌فراهم نمی‌شد و جز با خون عزیزترین انسانها ، نهال دین خدا جان نمی‌گرفت . این بود که‌امام و اصحاب شهیدش ، عاشقانه و آگاهانه به استقبال شمشیرها و نیزه‌ها رفتند تا با مرگ‌خونین خویش ، طراوت و سرسبزی اسلام را تامین و تضمین کنند و این سنت ، همچنان‌در تاریخ باقی ماند و«شهادت ، درس بزرگ و ماندگار عاشورا برای همه نسلها و عصرهاگشت . به فرموده امام خمینی قدس سره : «خط سرخ شهادت ، خط آل محمد و علی‌است و این افتخار از خاندان نبوت و ولایت به ذریه طیبه آن بزرگواران و به پیروان خط‌آنان به ارث رسیده است . (8) کسی می‌تواند به این جایگاه رسد ، که رشته‌های علایق‌جسمانی و حیات مادی را گسسته باشد و عشق به حیات برتر ، او را مشتاق شهادت سازد .
گذشتن از این موانع و رسیدن به آن وارستگی و رهایی از تعلقات ، ایمانی بالا می‌طلبد و به‌همین جهت است که شهادت ، نزدیکترین طریق و راه میان بر برای رسیدن به خدا وبهشت است .
زنده است هر که کشته شود در منای دوست بیگانه نیست آنکه شود آشنای دوست گردن نهد به سلسله غم ، اسیر عشق تیر بلا به جان بخرد مبتلای دوست جان شبنم است و در پی خورشید ، پر کشد گر بشنود نوای دل از نینوای دوست بر لوح دهر ، زنده جاوید می‌شود آنکس که عاشقانه بمیرد برای دوست در مروه مراد ، شود کامیاب دل با پای سر هر آنکه دود در صفای دوست ارزنده‌تر ز گوهر نایاب می‌شود جانی که خاک گردد و افتد به پای دوست بوسیدنی است‌سنگ مزار شهید عشق بوییدنی است تربت پاک گدای دوست (9)
غیر از کشتگان میدان جهاد ، در روایات اسلامی کسان دیگری هم که نوعی رنج کشیده‌و تلاش داشته‌اند و جان در آن راه باخته‌اند ، «شهید»محسوب

شده‌اند ، همچون کسی که‌در دفاع از مال ، جان ، شرف و ناموس خود و برای احقاق حق خویش کشته شود ، یا آنکه‌در مهاجرت در راه خدا جان بسپارد ، یا آنکه با ایمان کامل و با محبت اهل بیت و در حال‌انتظار فرج برای حاکمیت عدل جان بدهد ، نیز کسی که در راه طلب علم بمیرد یا در غربت‌مرگش فرا رسد ، یا زنی که هنگام زایمان ، جان بسپارد ، یا آنکه در راه عمل به وظیفه امر به‌معروف و نهی از منکر کشته شود .

1-بقره ، آیه 154 .

2-توبه ، آیه 111 .

3-مجمع البحرین ، واژه شهد» .

4-بحار الانوار ، ج 97 ، ص 10(چاپ بیروت) .

5-روایات مربوط به شهادت و فضیلت‌شهدا را از جمله در منابع زیر مطالعه کنید : بحار الانوار ، ج 97 ، وسائل‌الشیعه ، ج 11 ، میزان الحکمه ، ج 5 ، کنز العمال ، ج 4 ، و کتاب خط سرخ شهادت از بنیاد شهید .

6-اوائل المقالات ، شیخ مفید(چاپ کنگره شیخ مفید)ص 114 .

7-از مثنوی اهل بیت آفتاب از مؤلف .

8-صحیفه نور ، ج 15 ، ص 154 .

9-از مؤلف .

شهادت طلبی

آن دم که به خون خود وضو می‌کردم دانی زخدا چه آرزو می‌کردم ؟ ایکاش مرا هزار جان بود به تن تا آنهمه را فدای او می‌کردم (1)
از الفبای برجسته نهضت عاشورا و از روحیات والای حسین بن علی ع و یارانش ، عنصر«شهادت طلبی بود ، یعنی مرگ در راه خدا را«احدی الحسنیین دانستن ودریچه‌ای برای وصول به قرب خدا و بهشت برین دیدن و از این رو شیفتگی و بی‌صبری‌برای درک فضیلت‌شهادت .
امام حسین ع در خطبه خط الموت . . . »به آن تصریح می‌کند و با جمله من کان‌باذلا فینا مهجته فلیرحل معنا»یاران شهادت طلب را هم بر می‌گزیند و به مسلخ عشق ، کربلا می‌برد . اینگونه به استقبال مرگ رفتن ، چون مبتنی بر درک والاتری از فلسفه حیات‌است ، با خودکشی متفاوت است . خودکشی و خود را به هلاکت افکندن ، شرعا حرام وعقلا ناپسند است ، اما استقبال از مرگ به خاطر ارزشهای متعالی ، مشروع و معقول است .
حتی اگر انسان بداند در یک حماسه و مبارزه به شهادت خواهد رسید ، مرگ او خودکشی‌نیست ، چون گاهی تکلیف ایجاب می‌کند که جان را فدای دین کند ، چون دین ، گرامیتر ازانسان است .
دین خدا عزیزتر است از وجود ما این دست و پا و چشم و سر و جان فدای دوست
حل این معما(آگاهانه سراغ مرگ رفتن)تنها با درک و برداشت متعالی‌تر از زندگی والاو کرامت انسانی میسر است . اینکه امام حسین ع هم از شهادت خود آگاه است و با همین‌علم ، به کربلا می‌رود ، به همین نکته بر می‌گردد . آن حضرت مرگ سرخ را بهتر از زندگی‌ننگین می‌داند : «لا اری الموت الا سعادة و الحیاة مع الظالمین الا برما» .
این فرهنگ ، پذیرفته همه اقوام و ملتهاست و این نوع مرگ انتخابی و آگاهانه ، مکمل‌حیات شرافتمندانه است ، نه در تناقض با آن . چون مرگ ، پایان نیست تا کسی با انتخاب‌مرگ ، به پایان یافتن خویش کمک کرده باشد . مرگ سرخ و شهادت ، نوع کمال یافته‌تری ازحیات است . امام حسین ع با علم به شهادت در حادثه کربلا به آن قربانگاه رفت ، تا درسایه شهادتش ، اسلام زنده بماند و حق ، حیات یابد . این ، هدفی است ارزشمند که می‌سزدچون حسین ع هم قربانی آن گردد . سید الشهدا«ع این راه را برگزید و آن را پیش پای‌بشریت گشود و روندگان این صراط جاودانه ، همه شاگردان مکتب عاشورایند .
تو اسوه شهادتی ، معلم شهامتی خوشا کسی که پانهد به مکتب ولای تو

اصحاب امام حسین ع نیز در شب عاشورا ، یک به یک برخاسته ، این روحیه را ابرازمی‌داشتند و از مرگ ، هراسی در دلشان نبود . علی اکبر«ع هم در مسیر راه کربلا ، وقتی‌کلمه استرجاع را از زبان امام حسین ع شنید و حضرت خبر از آینده شهادت آمیز داد ، پرسید : «السنا علی الحق ؟ »مگر بر حق نیستیم ؟ فرمود : آری . علی اکبر گفت : «یا ابة لا نبالی‌بالموت پس چه ترسی از مرگ ؟ حضرت قاسم هم شب عاشورا وقتی از امام پرسید که‌آیا من نیز کشته خواهم شد ؟ و امام (2) پرسید : مرگ در نظرت چگونه است ؟ پاسخ داد :

شیرین‌تر از عسل(احلی من العسل) . (3) اینها همه نشان دهنده این روحیه و اندیشه است که مرگ در راه عقیده و شهادت درراه خدا ، آرزوی قلبی وارستگانی است که رشته تعلقات دنیوی را بریده و به حیات برین ورزق الهی در سایه شهادت دل بسته‌اند . در اشعاری هم که امام حسین ع روز عاشورا یاقبل از آن روز می‌خواند ، این مفهوم مطرح بود . از جمله :

و ان یکن الابدان للموت انشات فقتل امرء بالسیف فی الله افضل

و نیز در رجزهای آن حضرت ، مرگ را بر زندگی ذلت‌بار ترجیح دادن می‌درخشد :

«الموت اولی من رکوب العار» . (4) حضرت زینب ع در خطبه‌اش در مجلس یزید ، بر این‌شهادتها افتخار می‌کند : « . . . فالحمد لله رب العالمین الذی ختم لاولنا بالسعادة و المغفرة ولآخرنا بالشهادة و الرحمة . (5) حضرت سجاد«ع نیز در برابر تهدیدی که ابن زیاد کرد که آن‌حضرت را بکشند ، فرمود : «ا بالقتل تهددنی یابن زیاد ؟ اما علمت ان القتل لنا عادة و کرامتناالشهادة مرگ ، برای ما عادت است و شهادت ، افتخار ماست ، مرا از مرگ می‌ترسانی ؟

امام خمینی قدس سره فرمود : «مرگ سرخ ، بمراتب از زندگی سیاه است و ما امروز به‌انتظار شهادت نشسته‌ایم ، تا فردا فرزندانمان در مقابل کفر جهانی با سرافرازی بایستند» . (6)

1-رمضانعلی گلدون .

2-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 73 ، لهوف ، ص 26 .

3-اثبات الهداة ، ج 5 ، ص 204 .

4-کشف الغمه ، ج 2 ، ص 32 .

5-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 135 .

6-صحیفه نور ، ج 9 ، ص 97 .

شهید نماز

سعید بن عبد الله ، از اصحاب شهید امام حسین ع که روز عاشورا ، پیکر خود را سپرتیرهای دشمن ساخت تا امام حسین ع نمازش را بخواند . اضافه بر زخم شمشیرها ونیزه‌هایی که بر بدن داشت ، 13 تیر هم بر پیکرش نشسته بود که بر زمین افتاد و شهید شد . (1) خود ابا عبد الله ع را نیز می‌توان سر سلسله شهیدان نماز دانست ، چرا که برای احیاء دین‌و نماز و امر به معروف و نهی از منکر شهید شد و قیامش ، «اقامه نماز»بود(اشهد انک قداقمت الصلاة . . .) (2) شب عاشورا را نیز برای نماز و قرائت قرآن از سپاه دشمن مهلت‌خواست ، ظهر عاشورا هم در آن میدان خون و شهادت به نماز اول وقت ایستاد . به‌ابو ثمامه صائدی نیز که هنگام ظهر عاشورا ، اذان وقت را به یاد سید الشهدا«ع آورد وهمراه آن حضرت آخرین نماز را خواند ، «شهید نماز»گفته‌اند .

1-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 304 ، به نقل از لهوف .

2-زیارت وارث(مفاتیح الجنان ، ص 429) .

شیر کربلا

به نقل مردی از قبیله بنی اسد ، پس از آنکه حسین بن علی ع و اصحابش شهید شدندو سپاه کوفه از کربلا کوچ کرد ، هر شب شیری از سمت قبله می‌آمد و به قتلگاه کشتگان‌می‌رفت و بامدادان بر می‌گشت . یک شب ماند تا ببیند قصه چیست . دید آن شیر ، بر جسدامام حسین ع نزدیک می‌شد و حالت گریه و ناله داشت و چهره خود را بر آن جسدمی‌مالید . (1) بر اساس همین نقل نیز ، در مراسم شبیه خوانی و تعزیه کربلا ، کسی در پوست‌شیر می‌رود و در میدان نبرد حاضر می‌شود و پس از آنکه سید الشهدا کشته می‌شود خودرا به بالین پیکر او می‌رساند و بر نعش امام حسین ع می‌گرید و این صحنه ، سبب تاثر وگریه تماشاگران تعزیه می‌شود .

1-ناسخ التواریخ ، (جلد امام حسین) ، ج 4 ، ص 23 .

شیعه یعنی پیرو . پیروی در فکر ، عمل ، اخلاق ، مواضع سیاسی و عقاید دینی . گر چه‌شیعه حسین ، شیعه علی و ائمه دیگر علیهم السلام نیز هست و تشیع ، در خط ائمه واهل بیت بودن است ، اما حسین بن علی ع در ابعاد خاصی که زندگی و جانش را بر سرآنها نهاد ، حالت الگویی دارد و اسوه است . آن حضرت ، برای احیاء دین قیام کرد و خود رافدای راه خدا ساخت . شیعه او نیز باید اینگونه باشد . شیعه سید الشهدا ، باید در خصلتهایی‌و اعمالی چون : خودسازی ، خداترسی ، گناه گریزی ، تقوا ، اطاعت امر خدا ، امر به معروف‌و نهی از منکر ، اقامه و احیاء نماز ، تلاش در مسیر رضای حق ، جود و کرامت ، عزت نفس ، گریز از ذلت و زبونی و سازش با طاغوتها و حکومتهای ستم ، مبارزه با باطل ، جهاد وشهادت ، روحیه ایثار و شهادت طلبی ، قاطعیت و صلابت در راه عقیده و . . . به آن پیشوای‌شهید تاسی کند . این ، راه حسین و راه پدران و فرزندان حسین است و شیعگی یعنی‌دینداری و ورع .

شیعه باید آبها را گل کند خط سوم را به خون کامل کند خط سوم خط سرخ اولیاست کربلا بارزترین منظور ماست شیعه یعنی تشنه جام بلا شیعگی یعنی قیام کربلا شیعه یعنی بازتاب آسمان بر سر نی جلوه رنگین کمان از لب نی بشنوم صوت تو را صوت انی لا اری الموت تو را شیعه یعنی امتزاج ناز و نور شیعه یعنی راس خونین در تنور شیعه یعنی هفت وادی اضطراب شیعه یعنی تشنگی در شط آب (1)

از انبوه روایات مربوط به اوصاف شیعه ، تنها به یکی اشاره می‌کنیم ، از امام صادق ع

که به مفضل فرمود : از فرومایگان بپرهیز ، چرا که شیعه علی ع شکم و شهوت خود راحفظ می‌کنند و اهل جهادند و تلاش برای خدا : «انما شیعة علی من عف بطنه و فرجه واشتد جهاده و عمل لخالقه و رجا ثوابه و خاف عقابه فاذا رایت اولئک فاولئک شیعةجعفر» . (2) محبتی که در دل شیعیان و دوستداران شهید کربلاست ، بجاست که آنان را به همرنگی‌و همسویی و سنخیت فکری ، اخلاقی و عملی با مولایشان بکشد و در گفتار و کردار ، شیعه حسین باشند ، نه تنها در ادعا و شعار . خود امام ع نیز هنگام حرکت از مکه به سوی‌کربلا ، کسانی را به همراهی خویش در این سفر مقدس و نهضت‌خدایی دعوت کرد که‌اهل فدا کردن جان در راه ائمه که راه خداست باشند و شوق دیدار الهی در دلشان باشد :

«من کان فینا باذلا مهجته موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا . . . » . (3)

1-از مثنوی بلند«شیعه‌نامه محمدرضا آقاسی ، کیهان ، تاریخ 12/6/71 .
2-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 723 .
3-لهوف ، ص 53 .

صبر قتل صبر

ایستادگی ، مقاومت و پایداری . مقابله با عواملی که انسان را از تلاش در راه هدف بازمی‌دارد ، تحمل سختیها و ناگواریها به خاطر پیروز شدن و انجام وظیفه .
در حادثه کربلا ، زیباترین جلوه‌های صبر و پایداری در راه عقیده و تحمل‌مشکلات مبارزه ترسیم شده و سبب ماندگاری و جاودانگی آن حماسه و پیروزی‌ابدی آن گروه اندک بر دشمنان انبوه شده است ، همانگونه که قرآن کریم می‌فرماید : «کم‌من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله و الله مع الصابرین (1) و امیر مؤمنان ع فرمود : «الصبریهون الفجیعة (2) مقاومت ، فاجعه و حادثه سخت را آسان می‌کند . از سوی دیگر ، برای‌مؤمنان ، بر عامل غلبه بر سختیهاست و هر چه میزان تحمل بیشتر باشد ، سختی مصیبت‌کاسته می‌شود و پروردگار نیز موهبت صبر را به مؤمنان عطا می‌کند و به فرموده امام‌صادق ع ، خداوند صبر را به اندازه مصیبت بر دلها وارد می‌کند : «ان الله ینزل الصبر علی‌قدر المصیبة . (3)
در حماسه عاشورا ، «صبر»هم در گفتارها و شعارها و هم در عملها و رفتارها مشهوداست ، هم در شخص سید الشهداء«ع ، هم در عترت و یاران صبور و وفادارش . امام‌حسین ع آنگاه که می‌خواست از مکه به قصد عراق خارج شود ، خطبه‌ای خواند که درضمن آن آمده است : «رضی الله رضانا اهل البیت ، نصبر علی بلائه و یوفینا اجرالصابرین . (4) رضایت و پسند ما خانواده ، همان رضای الهی است ، بر بلا و آزمون او صبرمی‌کنیم ، او نیز پاداش صابران را به ما عطا می‌کند . در یکی از منازل میان راه نیز ، با توجه‌دادن همراهان به سختی مسیر و استقبال از نیزه‌ها و شمشیرها و نیاز میدان عاشورا به دلیرمردانی مقاوم و شکیبا بر زخم و مرگ و شهادت ، فرمود : «ایها الناس ! فمن کان منکم یصبرعلی حد السیف و طعن الاسنة فلیقم معنا و الا فلینصرف عنا» . (5) ای مردم ! هر کدام از شما که‌تحمل تیزی شمشیر و ضربت نیزه‌ها را دارد با ما بماند ، وگرنه برگردد ! یاران آن حضرت‌نیز همانگونه بودند که او می‌خواست . در میدان صبر» ، پایدار ماندند و بر تشنگی ، محاصره ، هجوم دشمن ، کمی یاران و شهادت همرزمان مقاومت می‌کردند و از خوشحالی‌در پوست‌خود نمی‌گنجیدند . حتی بعضی‌شان روز عاشورا خوشحالی و شوخی‌می‌کردند و می‌گفتند : میان ما و بهشت ، جز ساعتی جنگ و تحمل ضربت تیغها و نیزه‌ها وتیرها نیست و پس از آن ، بهشت جاودان الهی است . ابا عبد الله ع نیز آنان را چنان‌بار آورده و تعلیم داده بود که پایداری را پل عبور به بهشت بدانند . روز عاشورا به آنان‌چنین خطاب کرد : «صبرا بنی الکرام ! فما الموت الا

قنطرة تعبر بكم عن البؤس و الضراءالى الجنان الواسعة و النعيم الدائمة . . . » ، (6) مقاومت ! ای بزرگ زادگان ، که مرگ ، پلی است که‌شما را از رنج و سختی به سوی بهشتهای گسترده و نعمتهای ابدی عبور می‌دهد . درس‌صبر را ، حتی به اهل بیت‌خویش می‌داد و آنان را در مقابل شهادت خویش ، دعوت به‌شکیبایی و تحمل می‌کرد و این که گریبان چاک نزنند و صورت نخراشند : «انظروا اذا اناقتلت فلا تشققن علی جیبا و لا تخمشن وجها» . (7) خود امام بر کشته شدن و داغ فرزندان ویاران صبر کرد ، خواهر صبورش زینب ، صبورانه بار این حماسه خونین را به دوش کشیدو لحظه لحظه حوادث کربلا ، جلوه‌های مقاومت و پایداری بود . حتی آخرین کلمات‌سید الشهدا«ع نیز در قتلگاه که بر زمین افتاده و با پروردگارش مناجات می‌کرد ، حاکی ازهمین روحیه بود : «صبرا علی قضائک . (8)

1-بقره ، آیه 249 .

2-غرر الحکم .

3-من لا یحضره الفقیه ، ج 4 ، ص 416 .

4-اعیان الشیعه ، ج 1 ، ص 593 .

5-ینابیع المودة ، ص 406 .

6-نفس المهموم ، ص 135 .

7-لهوف ، ص 81 .

8-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 357 .

صفاح

نام یکی از منزلگاههای شمال راه مکه به طرف کربلا ، بین حنین و علامتهای‌حرم . صفاح به معنای کناره کوه است . در همین محل ، امام حسین ع با فرزدق‌برخورد کرد که از عراق می‌آمد و اوضاع مردم را از او پرسید . او جواب داد : دلهای مردم‌با تو ، ولی شمشیرهایشان همراه بنی امیه است . آنگاه با هم پیرامون تبدیل حج به عمره‌و عزیمت از مکه به سوی کوفه صحبت کردند . بعضی این ملاقات را در منزل ذات عرق گفته‌اند . (1)

1-همان ، ص 203 ، به نقل از تاریخ طبری و کامل ابن اثیر .

ضحاک بن عبد الله مشرفی

از اصحاب امام حسین ع در کربلا بود ، ولی پس از شهادت یاران امام ، تصمیم به فراراز معرکه گرفت . خدمت امام آمد و گفت : ای پسر پیامبر ! با هم قرار گذاشته بودیم که تاوقتی مدافعی داری من هم دفاع کنم . اینک که مدافعان کشته شده‌اند ، مرا اجازه بده که‌بروم . امام آزادش گذاشت . او که قبلا اسب خود را در یکی از خیمه‌ها بسته بود و خود ، پیاده می‌جنگید ، پس از اذن امام ، سراغ اسب خویش رفت و سوار شده ، به طرف نیروهای‌سپاه کوفه تاخت . برایش راه باز کردند . تعدادی از سربازان تعقیبش کردند . چون به‌روستایی نزدیک ساحل فرات به نام شفیه رسید ، ایستاد . تعقیب‌کنندگان او را شناختند واز تعقیبش منصرف شدند . (1) ضحاک بن عبید الله هم گفته و او را از اصحاب امام سجاددانسته‌اند .

1-عبرات المصطفین ، محمد باقر محمودی ، ج 2 ، ص 54 ، حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 229(نقل از انساب‌الاشراف) .

ضرغامة بن مالک

از شهدای کربلاست . وی در کوفه می‌زیست و از شیعیان امام و بیعت‌کنندگان بامسلم بن عقیل بود . چون مسلم شهید شد ، همراه سپاه کوفه به کربلا آمد ، اما در آنجا به‌یاران سید الشهداء«ع پیوست و عصر عاشورا به شهادت رسید . برخی هم شهادت او را درحمله اول دانسته‌اند . نام وی در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است . (1)

1-عنصر شجاعت ، ج 3 ، ص 14 ، تنقیح المقال ، مامقامی ، ج 2 ، ص 106 .

ضریح

محفظه‌ای که روی قبر مطهر سید الشهدا«ع و امامان و امامزادگان دیگر قرار دارد .
ضریح ، هم به معنای گور ، قبر بی‌لحد و مغاکی است که در میان گور سازند ، برای مرده ، شکاف میان گور یا در یک جانب آن یا شکاف ، هم به معنای خانه چوبین و مشبک و یا ازمس و نقره و جز آن که بر سر قبر امامی یا امامزاده سازند . (1) در روایات است که ضراح ، جایی در آسمان چهارم ، در برابر کعبه است ، خانه‌ای برای پروردگار . (2) در فرهنگ دینی ، ضریح قبور اولیاء خدا مقدس و متبرک است و آن را می‌بوسند وکنارش به زیارت می‌پردازند و هنرمندان و صنعتگران مسلمان در ساختن و پرداختن‌ضریح ، ظریفکاریهای جالبی دارند . در عرف رایج میان علاقه‌مندان سید الشهدا«ع ، تعبیر«ضریح شش گوشه بار عاطفی خاصی دارد و دلها را به سوی خود جذب می‌کند و شوق‌شیعه را به زیارت آن ضریح مطهر بر می‌انگیزد .
1-لغت‌نامه ، دهخدا .
2-مجمع البحرین ، طریحی .

طبل

از ابزار تحریک روحیه رزمی در میدانهای جنگ در سابق . در کربلا هم طبل جنگ‌نواخته می‌شد . در تعزیه‌های عاشورا ، با نواختن طبل ، همه از برگزاری تعزیه خبر می‌شدندو گرد می‌آمدند . شیپور و طبل ، برای گردآوری تماشاگر بوده است . دهل نیز می‌گویند .

طرماح

یکی از کسانی که در طول راه کربلا به سید الشهدا«ع پیوست و همراه او شد . امام‌حسین ع کسی را می‌خواست که به راه آشنا باشد ، تا از بیراهه به سوی کوفه رود .
طرماح بن عدی اعلام کرد که من راه را می‌شناسم و جلو افتاد و به سوی کربلا روان شدند .
وقتی جلو افتاد ، اشعاری را هم می‌خواند که با این مطلع ، آغاز می‌شود :
یا ناقتی لا تذعری من زجر×و امضی بنا قبل طلوع الفجر (1) و مضمون اشعار ، در ستایش از دودمان رسول خدا«ص و سید الشهداست . در میانه‌راه ، اجازه طلبید که به قبیله خود سر زده و به خانواده رسیدگی کند و برگردد . رفت و پس‌از چند روز ، وقتی دوباره برگشت ، به عذیب الهجانات که رسید ، خبر شهادت امام راشنید . اندوهگین شد و گریست ، از این که توفیق شهادت در رکاب امام ، نصیب او نشد . (2) ولی . . . آنکه امام را رها کند و سراغ زن و قبیله خویش رود ، این محرومیت‌سزای اوست ، هر چند پسر عدی بن حاتم باشد !

1-اعیان الشیعه ، ج 7 ، ص 396 .
2-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 83 .

طشت‌گذاری

مراسم سنتی در عزاداری ایام عاشورا که عمدتا در شهرستان اردبیل برگزار می‌شود وطشتهای آب را در مساجد و حسینیه‌ها می‌آورند و رمزی از«فرات است . « . . . نشانه‌ها ومظاهری که نماینده محیط خاص است ، مثل وجود طشت آب و چند ساقه گیاه ، به نشانه‌رودخانه و نخلستان . . . » (1) این نشان می‌دهد که در تعزیه عاشورا ، استفاده از سمبلها رواج‌داشته و دارد . در توضیح بیشتر این سنت مرسوم در اردبیل ، در مطبوعات نوشتند : «این‌مراسم از سه روز مانده به محرم در مسجد جامع ، مسجد اعظم و سپس در مساجد دیگراجرا می‌شود . طشتها را بالای سرها می‌گیرند و مسجد را دور می‌زنند ، سپس در داخل آنهاآب می‌ریزند . مردم دست به طشت و آب آن می‌زنند و نوعی بیعت با امام حسین ع است‌و حمایت از عباس ع . آب طشتها را مردم در شیشه‌هایی برای شفا و تبرک برمی‌دارند .
این سنت از حادثه جوانمردانه آب دادن امام حسین ع به سپاه حر در روز 27 ذیحجه‌گرفته شده که آب مشکها را در طشتها ریختند و تمام لشکر حر و اسبان آنها را سیراب‌کردند . این سنت‌سمبولیک ، تاسی از اقدام سالار شهیدان است . » (2) به این مراسم ، «طشت‌گردانی هم می‌گویند . (3)

1-فصلنامه هنر ، شماره 2 ، ص 163 ، مقاله پژوهشی در تعزیه .
2-روزنامه رسالت (3/4/72) ، ص 5 گزارش شوق کربلا» .
3-گزارشی از این مراسم در اردبیل ، در کیهان(2/4/73) ، ص 17 چاپ شده است .

طف

«طف ، سرزمینی است از نواحی کوفه در طریق دشت ، که قتلگاه حسین بن علی ع در آن بوده است . سرزمین مزبور ، دشتی است نزدیک آبادانی و در آن چندین چشمه‌جاری است ، از قبیل : صید ، قطقطانه ، رهیمه ، عین جمل و غیره . موضعی است نزدیک‌کوفه . و هر زمین عربی که مشرف بر زمین آبادان عراق است . » (1) «منطقه‌ای نزدیک کربلا که از قدیم به نام طف معروف بوده است . معنای لغوی آن سرزمین مرتفع است . طف ، مشرف بر عراق بوده است . این منطقه در اطراف کوفه ونزدیک فرات است و در آنجا چشمه‌هایی بوده که محل آب برداشتن نگهبانان پاسگاههای‌مرزی در زمان شاپور بوده که پشت‌خندقهای حفر شده بودند . » (2) در مجموع ، به سرزمین کوفه و کربلا و آن مناطق گفته می‌شود و در ادبیات و آثارشعری عرب و مراثی سید الشهدا«ع از«سرزمین طف «روز طف ، «کشتگان طف و«طفوف بسیار یاد شده است و کنایه از همان کربلاست . در حدیث ، از قول پیامبرخدا«ص آمده است که فرزندم حسین ، غریب و تشنه و تنها در سرزمین طف کشته‌خواهد شد : «ولدی الحسین یقتل بطف کربلا غریبا وحیدا عطشانا . . . » (3)

1-لغت‌نامه ، دهخدا .

2-موسوعة العتبات المقدسه ، ج 8 ، ص 19 .

3-ناسخ التواریخ ، ج 2 ، ص 185 .

طفلان مسلم

محمد و ابراهیم ، دو فرزند مسلم بن عقیل بودند که در حادثه کربلا اسیر شدند . ابن زیاددستور داد آن دو را زندانی کردند . این دو نوجوان نابالغ مدت یک سال در زندان بودند .
سپس با کمک مشکور» ، پیرمرد زندانبان که هوادار اهل بیت بود ، شبانه از زندان گریختند .
شب به خانه زنی پناه بردند که شوهرش در سپاه ابن زیاد بود . وقتی شوهرش حارث فهمید ، آن دو را کنار رود فرات برد و بی‌رحمانه سر از تنشان جدا کرد و پیکرشان را درفرات افکند و سرهای آن دو را برای دریافت جایزه ، نزد ابن زیاد برد . (1) در کنار فرات درچهار فرسنگی کربلا شهری است به نام مسیب که نزدیک آن آرامگاه آبادی است که گویندقبر محمد و ابراهیم ، پسران مسلم بن عقیل داخل آن است . (2)

1-تفصیل ماجرا در«بحار الانوار»ج 45 ، ص 100 به بعد و در امالی صدوق ، ص 76 به بعد .

2-آرامگاههای خاندان پاک پیامبر ، سید عبد الرزاق کمونه ، ص 302 .

طوعه

بانویی با ایمان و موالی اهل بیت ، که در لحظات تنهایی و سرگردانی مسلم بن عقیل درکوچه‌های کوفه ، به او آب داد و به خانه برد و پذیرایی کرد . شب ، بلال پسر آن زن به خانه‌آمد و به وجود مسلم در آن خانه پی برد و صبح به نیروهای ابن زیاد خبر داد . طوعه ، پیشترکنیز اشعث بن قیس بود . وی او را آزاد کرد و اسید خضرمی با او ازدواج نمود . بلال ، ثمره‌این ازدواج بود . (1) درها همه بسته بود در قحطی مرد ×فریاد نشسته بود در قحطی مردیک زن ، شب کوچه‌های بن‌بست و غریب ×مردانه شکسته بود در قحطی مرد (2)

1-الکامل ، ابن اثیر ، ج 2 ، ص 541 .

2-محمد رضا سنگری .

الظلیمة الظلیمه

ظلیمه ، آنچه از انسان به ناحق و ظالمانه بگیرند ، آنچه را که نزد ظالم درخواست‌می‌کنی . (1) کلماتی حاکی از ظلم و ستمی که بر امام حسین ع از سوی امت روا شد . این‌تعبیر ، در زیارت ناحیه مقدسه آمده و اینکه ذو الجناح ، اسب سید الشهدا«ع پس ازکشته شدن امام ، همهمه‌کنان و اشکریزان و بی‌صاحب به سوی خیمه‌ها می‌آمد ، در حالی‌که می‌گفت : «الظلیمة الظلیمة لامة قتلت ابن بنت نبیها» ، (2) داد از دست امتی که پسر دخترپیامبر خود را کشته‌اند .

1-مجمع البحرین .

2-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 266 ، زیارت ناحیه مقدسه(من امة) .

عابس بن ابی شبیب شاکری (1)

از شهدای کربلاست . عابس ، از رجال برجسته شیعه و مردی دلیر ، سخنور ، کوشا وتلاشگر ، شب زنده‌دار ، از طایفه بنی شاکر بود . این طایفه از شیعیان مخلص و فداکار درراه ولایت امیر المؤمنین بودند و از شجاعان عرب به شمار می‌آمدند . به آنان فتیان العرب
می‌گفتند . از کسانی بود که وقتی مسلم بن عقیل ، نامه امام حسین ع را برای اهل کوفه‌خواند ، به پا خاست و اعلام هواداری و حمایت کرد و پس از بیعت کوفیان با مسلم بن‌عقیل ، بعنوان پیک ، نامه‌ای از سوی آنان به امام حسین ع در مکه رساند . (2) دلاوریهای اودر کربلا مشهور است . وی همراه هم پیمان خود«شوذب ، در حماسه عاشورا به نبردپرداخت و شهید شد . (3) رشادتهای او چنان بود که سپاه کوفه از نبرد تن به تن با وی ناتوان‌بودند . به دستور عمر سعد ، از اطراف او را سنگباران کردند . او هم زره از تن بیرون آورد وکلاهخود از سر برداشت و خت‌شد و با تیغ بر دشمن حمله کرد و یک تنه آنقدر جنگید تادر قلب میدان و محاصره دشمن به شهادت رسید . (4) سر او را از پیکرش جدا ساختند . سرمطهرش در دست عده‌ای بود و هر کدام مدعی بودند که من بودم که او را کشتم ، تا به‌جایزه‌ای دست‌یابند . (5)

1-عابس بن شبیب هم نوشته‌اند .
2-ابصار العین فی انصار الحسین ، ص 74 ، مقتل الحسین ، مقرم ، ص 167 .
3-معارف و معاریف ، ج 4 ، ص 1476 .
4-سفینة البحار ، ج 2 ، ص 147 ، انصار الحسین ، ص 80 .
5-ابصار العین ، ص 74 .

عاشورا

روز دهم محرم ، روز شهادت سالار شهیدان و فرزندان و اصحاب او در کربلا . عاشورادر تاریخ جاهلیت عرب ، از روزهای عید رسمی و ملی بوده و در آن روزگار ، در چنین‌روزی روزه می‌گرفتند ، روز جشن ملی و مفاخره و شادمانی بوده است و در چنین روزی‌لباسهای فاخر می‌پوشیدند و چراغانی و خضاب می‌کردند . در جاهلیت ، این روز را روزه‌می‌گرفتند . در اسلام ، با تشریع روزه رمضان ، آن روزه نسخ شد . گفته‌اند : علت نامگذاری .
روز دهم محرم به عاشورا آنست که ده نفر از پیامبران با ده کرامت در این روز ، موردتکریم الهی قرار گرفتند . (1)
در فرهنگ شیعی ، به خاطر واقعه شهادت امام حسین ع در این روز ، عظیمترین روزسوگواری و ماتم به حساب می‌آید که بزرگترین فاجعه و ستم در مورد خاندان پیامبر انجام‌گرفته و دشمنان اسلام و اهل بیت این روز را خجسته شمرده به شادی می‌پرداختند ، اماپیروان خاندان رسالت ، به سوگ و عزا می‌نشینند و بر کشتگان این روز می‌گریند . امام‌صادق ع فرمود : «و اما یوم عاشورا فیوم اصیب فیه الحسین ع صریعا بین اصحابه واصحابه حوله صرعی عراة . (2) عاشورا روزی است که حسین ع میان یارانش کشته برزمین افتاد ، یاران او نیز پیرامون او به خاک افتاده و عریان بودند . امام رضا«ع فرمود : «من‌کان عاشورا یوم مصیبته و بکائه جعل الله عز و جل یوم القیامة یوم فرحه و سروره . (3) ، هرکس را که عاشورا روز مصیبت و اندوه و گریه باشد ، خداوند قیامت را روز شادی او قرارمی‌دهد . در«زیارت عاشورا»در باره این روز غم‌انگیز که امویان آنرا مبارک می‌دانستند ، آمده است : «اللهم هذا یوم تبرکت به بنو امیة و ابن آکلة الاکباد . . . » .
امامان شیعه ، یاد این روز را زنده می‌داشتند ، مجلس برپا می‌کردند ، بر حسین بن‌علی ع می‌گریستند ، آن حضرت را زیارت می‌کردند و به زیارت او تشویق و امرمی‌کردند و روز اندوهشان بود . از جمله آداب این روز ، ترک لذتها ، دنبال کار نرفتن ، پرداختن به سوگواری و گریه ، تا ظهر چیزی نخوردن و نیاشامیدن ، چیزی برای خانه‌ذخیره نکردن ، حالت صاحبان عزا و ماتم داشتن و . . . است . (4)
در دوران سلطه امویان و عباسیان ، شرایط اجتماعی اجازه مراسم رسمی و گسترده درسوگ ابا عبد الله الحسین را نمی‌داد ، اما هر جا که شیعیان ، قدرت و فرصتی یافته‌اند ، سوگواری پرشور و دامنه‌داری در ایام عاشورا به راه انداخته‌اند . در تاریخ است که‌معز الدوله دیلمی اهل بغداد

را به برگزاری مراسم سوگ و نوحه برای سید الشهدا«ع وادارساخت و دستور داد که بازارها را ببندند و کارها را تعطیل کنند و هیچ طباخی غذایی نپزد وزنان سیاهپوش بیرون آیند و به عزاداری و نوحه بپردازند . این کار را چندین سال ادامه دادو اهل سنت نتوانستند جلوی آن را بگیرند ، چون که حکومت ، شیعی بود . (5)
از قرنها پیش ، «عاشورا»بعنوان تجلی روز درگیری حق و باطل و روز فداکاری وجانبازی در راه دین و عقیده ، شناخته شده است . حسین بن علی ع در این روز ، با یارانی‌اندک ولی با ایمان و صلابت و عزتی بزرگ و شکوهمند ، با سپاه سنگدل و بی‌دین‌حکومت‌ستم یزیدی به مقابله برخاست و کربلا را به صحنه همیشه زنده عشق خدایی وآزادگی و حریت مبدل ساخت . عاشورا گر چه یک روز بود ، اما دامنه تاثیر آن تا ابدیت‌کشیده شد و چنان در عمق وجدانها و دلها اثر گذاشته که همه ساله دهه محرم و بویژه‌عاشورا ، اوج عشق و اخلاص نسبت به معلم حریت و اسوه جهاد و شهادت ، حسین بن‌علی ع می‌گردد و همه ، حتی غیر شیعه ، در مقابل عظمت روح آن آزاد مردان تعظیم‌می‌کنند . عاشورا ، نشان دهنده معنای حسین منی و انا من حسین بود که دین رسول خدابا خون سید الشهدا آبیاری و احیا شد . به تعبیر امام خمینی ره : «عاشورا ، قیام عدالتخواهان‌با عددی قلیل و ایمان و عشقی بزرگ در مقابل ستمگران کاخ نشین و مستکبران غارتگربود . . . » ، . (6) «اگر عاشورا نبود ، منطق جاهلیت ابو سفیانیان که می‌خواستند قلم سرخ بر وحی وکتاب بکشند و یزید ، یادگار عصر تاریک بت پرستی که به گمان خود با کشتن و به شهادت‌کشیدن فرزندان وحی امید داشت اساس اسلام را برچیند و با صراحت و اعلام لا خبرجاء و لا وحی نزل بنیاد حکومت الهی را برکند ، نمی‌دانستیم بر سر قرآن کریم و اسلام‌عزیز چه می‌آمد . » (7)
امام حسین ع که به دعوت اهل کوفه از مکه عازم این شهر بود تا به شیعیان انقلابی‌بپیوندد و رهبری آنان را به عهده گیرد ، پیش از رسیدن به کوفه ، در کربلا به محاصره‌نیروهای ابن زیاد در آمد و چون حاضر نشد ذلت تسلیم و بیعت با حکومت غاصب وظالم یزیدی را بپذیرد ، سپاه کوفه با او جنگیدند . حسین و یارانش روز عاشورا ، لب تشنه ، با رشادتی شگفت تا آخرین نفر جنگیدند و به شهادت رسیدند و بازماندگان این قافله‌نور ، به اسارت نیروهای ظلمت درآمده به کوفه برده شدند . هفتاد و دو تن یاران شهید او ، بزرگترین حماسه بشری را آفریدند و یاد خویش را در دل تاریخ و وجدان بشرهای‌فضیلتخواه ، ابدی ساختند . (8) به تعبیر یکی از نویسندگان معاصر : «عاشورا ، مائده بزرگ روح‌انسان است در تداوم اعصار ، تجسم اعلای وجدان بزرگ است در دادگاه روزگار ، صلابت‌شجاعت انسان است در تجلیگاه ایمان ، طواف خون است در

احرام فریاد ، تجلی کعبه‌است در میقات خون ، نقش بیدار گذرها و رهگذرهاست در کاروان دراز آهنگ زندگیها وعبورها ، عاشورا ، باز خوان تورات و انجیل و زبور است در معبد اقدام ، ترتیل آیات قرآن‌است در الواح ابدیت ، خون خداست جاری در رگهای تنزیل ، حنجره خونین کوه حرا»ست در ستیغ ابلاغ ، درگیری دوباره محمد«ص است با جاهلیت بنی امیه و شرک‌قریش ، تجدید مطلع رجزهای بدر»است و«حنین ، انفجار نماز است در شهادت وانفجار شهادت است در نماز ، تبلور شکوهزاد جاودانگی حق است در تباهستان نابودباطل ، هشدار خونین حسینیه‌هاست در معبر اقوام ، فریاد گستر انسانهای مظلوم است درهمه تاریخ ، دست نوازش انسانیت است بر سر بی پناهان ، رواق سرخ حماسه است درتاریکستان سیاهی و بیداد ، قلب تپنده دادخواهان است در محکمه بشریت ، طنین بلندپیروزی است در گوش آبادیها ، عطشی است دریا آفرین در اقیانوس حیات ، «رسالتی است بزرگ بر دوش اسارتی رهایی بخش ، عاشورا آبروی نمازگزاران است و عزت‌مسلمانان ، و سرانجام ، عاشورا رکن کعبه است و پایه قبله و عماد امت و حیات قرآن وروح نماز و بقای حج و صفای صفا و مروه و جان مشعر و منا . و عاشورا ، هدیه اسلام‌است به بشریت و تاریخ . . . » . (9)

1-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 179 به نقل از : الانوار الحسینیه .

2-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 95 .

3-همان ، ج 44 ، ص 284 ، وسائل الشیعه ، ج 10 ، ص 394 .

4-وسائل الشیعه ، ج 10 ، ص 394 ، سفینه البحار ، ج 2 ، ص 196 .

5-سفینة البحار ، ج 2 ، ص 196 .

6-صحیفه نور ، ج 9 ، ص 57 .

7-همان ، ج 14 ، ص 265 .

8-درباره عاشورا ، از جمله ر . ک : «عاشورا فی الاسلام از عبد الرزاق الموسوی المقرم .

9-تلخیص شده از«قیام جاودانه ، محمدرضا حکیمی ، ص 94 به بعد .

عاشورا در نظر دیگران

اشاره

تاثیری که حادثه کربلا و قیام حسین بن علی ع بر اندیشه مردم جهان ، حتی غیرمسلمانان داشته ، بسیار است . عظمت قیام و اوج فداکاری و ویژگیهای دیگر امام و یارانش‌سبب شده که اظهار نظرهای بسیاری درباره این نهضت و حماسه آفرینان عاشورا داشته‌باشند . نقل سخنان همه آن کسان کتاب قطوری می‌شود . بویژه که برخی از نویسندگان‌غیر مسلمان مستقلا کتاب درباره این حادثه نوشته‌اند . در اینجا تنها تعدادی اندک از این‌نظرها(از مسلمانان و غیر مسلمانان)آورده می‌شود : . (1)
مهاتما گاندی(رهبر استقلال هند) : من زندگی امام حسین ، آن شهید بزرگ اسلام ابدقت‌خوانده‌ام و توجه کافی به صفحات کربلا نموده‌ام و بر من روشن شده است‌که اگر هندوستان بخواهد یک کشور پیروز گردد ، بایستی از سرمشق امام حسین‌پیروی کند .
محمد علی جناح(قاعد اعظم پاکستان) : هیچ نمونه‌ای از شجاعت ، بهتر از آنکه امام‌حسین از لحاظ فداکاری و تهور نشان داد در عالم پیدا نمی‌شود . به عقیده من تمام‌مسلمین باید از سرمشق این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربان کردپیروی نمایند .
چارلز دیکنز(نویسنده معروف انگلیسی) : اگر منظور امام حسین جنگ در راه‌خواسته‌های دنیایی بود ، من نمی‌فهمم چرا خواهران و زنان و اطفالش به همراه اوبودند ؟ پس عقل چنین حکم می‌نماید که او فقط بخاطر اسلام ، فداکاری خویش راانجام داد .
توماس کارلایل(فیلسوف و مورخ انگلیسی) : بهترین درسی که از تراژدی کربلامی‌گیریم ، اینست که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند . آنها با عمل‌خود روشن کردند که تفوق عددی در جایی که حق با باطل روبرو می‌شود اهمیت‌ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت ، باعث‌شگفتی من است .
ادوارد براون(مستشرق معروف انگلیسی) : آیا قلبی پیدا می‌شود که وقتی درباره کربلاسخن می‌شنود ، آغشته با حزن و الم نگردد ؟ حتی غیر مسلمانان نیز نمی‌توانندپاکی روحی را که در این جنگ اسلامی در تحت لوای آن انجام گرفت انکار کنند .
فردریک جمس : درس امام حسین و هر قهرمان شهید دیگری این است که در دنیااصول ابدی عدالت و ترحم و محبت وجود دارد که تغییر ناپذیرند و همچنین‌می‌رساند که هر گاه کسی برای این صفات مقاومت کند و بشر در راه آن پافشاری‌نماید ، آن اصول همیشه در دنیا باقی و پایدار خواهد ماند .
ل . م . بوید : در طی قرون ، افراد بشر همیشه جرات و پردلی و عظمت

روح ، بزرگی‌قلب و شهامت روانی را دوست داشته‌اند و در همینهاست که آزادی و عدالت‌هرگز به نیروی ظلم و فساد تسلیم نمی‌شود . این بود شهامت و این بود عظمت امام‌حسین . و من مسرورم که با کسانی که این فداکاری عظیم را از جان و دل ثنامی‌گویند شرکت کرده‌ام ، هر چند که 1300 سال از تاریخ آن گذشته است .
واشنگتن ایروینگ(مورخ مشهور آمریکایی) : برای امام حسین ع ممکن بود که‌زندگی خود را با تسلیم شدن اراده یزید نجات بخشد ، لیکن مسؤولیت پیشوا ونهضت بخش اسلام اجازه نمی‌داد که او یزید را بعنوان خلافت بشناسد . او بزودی‌خود را برای قبول هر ناراحتی و فشاری به منظور رها ساختن اسلام از چنگال‌بنی امیه آماده ساخت . در زیر آفتاب سوزان سرزمین خشک و در روی ریگهای‌تفتیده عربستان ، . (2) روح حسین فنا ناپذیر است . ای پهلوان و ای نمونه شجاعت و ای‌شهسوار من ، ای حسین !
توماس ماساریک : گر چه کشیشان ما هم از ذکر مصائب حضرت مسیح مردم رامتاثر می‌سازند ، ولی آن شور و هیجانی که در پیروان حسین ع یافت می‌شود درپیروان مسیح یافت نخواهد شد و گویا سبب این باشد که مصائب مسیح در برابرمصائب حسین ع مانند پر کاهی است در مقابل یک کوه عظیم پیکر .
موریس دوکبری : در مجالس عزاداری حسین گفته می‌شود که حسین ، برای حفظشرف و ناموس مردم و بزرگی مقام و مرتبه اسلام ، از جان و مال و فرزند گذشت وزیر بار استعمار و ماجراجویی یزید نرفت . پس بیایید ما هم شیوه او را سرمشق‌قرار داده ، از زیردستی استعمارگران خلاصی یابیم و مرگ با عزت را بر زندگی باذلت ترجیح دهیم .
ماربین آلمانی(خاور شناس) : حسین ع با قربانی کردن عزیزترین افراد خود و بااثبات مظلومیت و حقانیت‌خود ، به دنیا درس فداکاری و جانبازی آموخت و نام‌اسلام و اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلند آوازه ساخت . این سرباز رشیدعالم اسلام به مردم دنیا نشان داد که ظلم و بیداد و ستمگری پایدار نیست و بنای‌ستم هر چه ظاهرا عظیم و استوار باشد ، در برابر حق و حقیقت چون پر کاهی بر بادخواهد رفت .
بنت الشاطی : زینب ، خواهر حسین بن علی ع لذت پیروزی را در کام ابن زیاد وبنی امیه خراب کرد و در جام پیروزی آنان قطرات زهر ریخت ، در همه حوادث‌سیاسی پس از عاشورا ، همچون قیام مختار و عبد الله بن زبیر و سقوط دولت‌امویان و برپایی حکومت عباسیان و ریشه دواندن مذهب تشیع ، زینب قهرمان‌کربلا نقش برانگیزنده داشت .
لیاقت علی خان(نخستین نخست وزیر پاکستان) : این روز محرم ، برای مسلمانان سراسرجهان معنی بزرگی دارد . در این روز ، یکی از حزن

آورترین و تراژدیک‌ترین وقایع‌اسلام اتفاق افتاد ، شهادت حضرت امام حسین ع در عین حزن ، نشانه فتح نهایی‌روح واقعی اسلامی بود ، زیرا تسلیم کامل به اراده الهی به شمار می‌رفت . این درس‌به ما می‌آموزد که مشکلات و خطرها هر چه باشد ، نبایستی ما پروا کنیم و از راه‌حق و عدالت منحرف شویم .
جرج جرداق(دانشمند و ادیب مسیحی) : وقتی یزید ، مردم را تشویق به قتل حسین ومامور به خونریزی می‌کرد ، آنها می‌گفتند : «چه مبلغ می‌دهی ؟ »اما انصار حسین به‌او گفتند : ما با تو هستیم . اگر هفتاد بار کشته شویم ، باز می‌خواهیم در رکابت جنگ‌کنیم و کشته شویم .
عباس محمود عقاد(نویسنده و ادیب مصری) : جنبش حسین ، یکی از بی نظیرترین‌جنبشهای تاریخی است که تاکنون در زمینه دعوتهای دینی یا نهضتهای سیاسی پدیدار گشته است . . . دولت اموی پس از این جنبش ، به قدر عمر یک انسان طبیعی‌دوام نکرد و از شهادت حسین تا انقراض آنان بیش از شصت و اندی سال نگذشت .
احمد محمود صبحی : اگر چه حسین بن علی ع در میدان نظامی یا سیاسی‌شکست‌خورد ، اما تاریخ ، هرگز شکستی را سراغ ندارد که مثل خون حسین ع به‌نفع شکست‌خوردگان تمام شده باشد . خون حسین ، انقلاب پسر زبیر و خروج‌مختار و نهضتهای دیگر را در پی داشت ، تا آنجا که حکومت اموی ساقط شد وندای خونخواهی حسین ، فریادی شد که آن تختها و حکومتها را به لرزه درآورد .
آنطون بارا(مسیحی) : اگر حسین از آن ما بود ، در هر سرزمینی برای او بیرقی برمی‌افراشتیم و در هر روستایی برای او منبری بر پا می‌نمودیم و مردم را با نام‌حسین به مسیحیت فرا می‌خواندیم .
گیبون(مورخ انگلیسی) : با آنکه مدتی از واقعه کربلا گذشته و ما هم با صاحب واقعه‌هم وطن نیستیم ، مع ذلک مشقات و مشکلاتی که حضرت حسین ع تحمل‌نموده ، احساسات سنگین دل‌ترین خواننده را بر می‌انگیزد ، چندانکه یک نوع‌عطوفت و مهربانی نسبت به آن حضرت در خود می‌یابد .
نیکلسون(خاورشناس معروف) : بنی امیه ، سرکش و مستبد بودند ، قوانین اسلامی رانادیده انگاشتند و مسلمین را خوار نمودند . . . و چون تاریخ را بررسی کنیم ، گوید :
دین بر ضد فرمانفرمایی تشریفاتی قیام کرد و حکومت دینی در مقابل امپراتوری‌ایستادگی نمود . بنابر این ، تاریخ از روی انصاف حکم می‌کند که خون حسین ع به‌گردن بنی امیه است .
سر پرسی سایکس(خاور شناس انگلیسی) : حقیقتا آن شجاعت و دلاوری که این عده‌قلیل از خود بروز دادند ، به درجه‌ای بوده است که در تمام این قرون متمادی هرکسی که آن را شنید ، بی اختیار زبان به تحسین و آفرین

گشود . این یک مشت مردم‌دلیر غیرتمند ، مانند مدافعان ترموپیل ، نامی بلند غیر قابل زوال برای خود تا ابدباقی گذاشتند .
تاملاس توندون(هندو ، رئیس سابق کنگره ملی هندوستان) : این فداکاریهای عالی از قبیل‌شهادت امام حسین ع ، سطح فکر بشریت را ارتقا بخشیده است و خاطره آن‌شایسته است همیشه باقی بماند و یادآوری شود . محمد زغلول پاشا(در مصر ، در تکیه ایرانیان) : حسین ع در این کار ، به واجب دینی وسیاسی خود قیام کرده و اینگونه مجالس عزاداری ، روح شهامت را در مردم‌پرورش می‌دهد و مایه قوت اراده آنها در راه حق و حقیقت می‌گردد .
عبد الرحمان شرقاوی(نویسنده مصری) : حسین ع ، شهید راه دین و آزادگی است . نه‌تنها شیعه باید به نام حسین ببالد ، بلکه تمام آزاد مردان دنیا باید به این نام شریف‌افتخار کنند .
طه حسین(دانشمند و ادیب مصری) : حسین ع برای به دست آوردن فرصت و ازسرگرفتن جهاد و دنبال کردن از جایی که پدرش رها کرده بود ، در آتش شوق‌می‌سوخت . او زبان را درباره معاویه و عمالش آزاد کرد ، تا به حدی که معاویه‌تهدیدش نمود . اما حسین ، حزب خود را وادار کرد که در طرفداری حق سختگیر باشند .
عبد الحمید جودة السحار(نویسنده مصری) : حسین ع نمی‌توانست با یزید بیعت کندو به حکومت او تن بدهد ، زیرا در آن صورت ، بر فسق و فجور ، صحه می‌گذاشت‌و ارکان ظلم و طغیان را محکم می‌کرد و بر فرمانروایی باطل تمکین می‌نمود . امام‌حسین به این کارها راضی نمی‌شد ، گر چه اهل و عیالش به اسارت افتند و خود ویارانش کشته شوند .
علامه طنطاوی(دانشمند و فیلسوف مصری) : (داستان حسینی)عشق آزادگان را به‌فداکاری در راه خدا بر می‌انگیزد و استقبال مرگ را بهترین آرزوها به شمارمی‌آورد ، چندانکه برای شتاب به قربانگاه ، بر یکدیگر پیشی جویند .
العبیدی(مفتی موصل) : فاجعه کربلا در تاریخ بشر نادره‌ای است ، همچنان که مسببین‌آن نیز نادره‌اند . . . حسین بن علي ع سنت دفاع از حق مظلوم و مصالح عموم را بنابر فرمان خداوند در قرآن به زبان پیمبر اکرم وظیفه خویش دید و از اقدام به آن‌تسامحی نورزید . هستی خود را در آن قربانگاه بزرگ فدا کرد و بدین سبب نزدپروردگار ، «سرور شهیدان محسوب شد و در تاریخ ایام ، «پیشوای اصلاح طلبان
به شمار رفت . آری ، به آنچه خواسته بود و بلکه برتر از آن ، کامیاب گردید .
«از مجموعه گفته‌های نقل شده ، این جمع بندی به دست می‌آید :
1-امام حسین ع بدین جهات قیام کرد : به خاطر بقا و عظمت اسلام و

حکومت قرآن ، به خاطر مسؤولیت امامت ، برای حفظ ناموس و شرف مردم ، برای اصلاح‌حال امت ، به خاطر امر به معروف و نهی از منکر ، به خاطر دفاع از مظلوم و مصالح‌عموم .
2-وصف قیام او : نهضت امام بر اساس اخلاق و شهامت و مصلحت عامه بود وجهادی به قصد دفع رذیلت و نشر فضیلت به شمار می‌رفت .
3-تاثیر قیام امام : مردم بیدار شدند ، تظاهر به دیانت را به تعمق و ایمان بدل کردند .
4-این مکتب به خلق عالم چه آموخت ؟ درس این آموزشگاه ، ابدی و اصولی است ، از آزادی و عدالت و محبت‌حکایت می‌کند ، پاکی نظر را در مبارزه می‌آموزد ، نحوه‌امتناع از قبول ستم و رد استعمار را نشان می‌دهد ، غیرت ، شجاعت ، فداکاری ، پایداری در برابر مصیبات و ثبات بر طریق حق را تعلیم می‌دهد ، حرمت‌سکوت رادر برابر باطل و فساد ، مدلل می‌سازد و ثابت می‌کند که حق و فضیلت ، عدل وایمان ، در هر شرایطی می‌توانند بر خودسری و مکر و ستم و کفر ، غلبه یابند . یاران‌صادق امام نیز ، بهترین درس ایمان به خدا را به جهانیان آموختند و راه پیروزی‌ملتها را گشودند و نشان دادند که مؤمنان با کمی تعداد و نیرو ، همچنان‌پیروزند . . . » . (3)

1-نقل از کتاب درسی که حسین به انسانها آموخت ، شهید هاشمی‌نژاد ، ص 447 ، رهبر آزادگان و منابع دیگر .
2-البته امام حسین ع در صحرای کربلا شهید شد ، نه ریگزارهای عربستان !
3-رهبر آزادگان ، ص 67 .

عاشورا و امر به معروف

در فرهنگ عاشورا ، حاکمیت ظلم یزیدی بزرگترین منکر اجتماعی است و مبارزه‌برای حاکم ساختن حق و قطع سلطه ستم ، معروفی عظیم است . امر به معروف و نهی ازمنکر ، از مهمترین فلسفه‌های حماسه خونین کربلاست . سید الشهدا در وصیتی که نوشته وبه برادرش محمد حنفیه می‌سپارد ، می‌فرماید : «انی ما خرجت اشرا و لا بطرا و لا مفسدا ولا ظالما ، انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی ، ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکرو اسیر بسیرة جدی و ابی علی بن ابی طالب . (1) این به وضوح ، نقش امر به معروف و نهی ازمنکر را در حرکت عاشورایی امام نشان می‌دهد . در زیارتنامه آن حضرت هم این موضوع‌مطرح است : «اشهد انک قد اقمت الصلاة و آتیت الزکاة و امرت بالمعروف و نهیت عن‌المنکر و جاهدت فی سبیل الله حتی اتاک الیقین . (2) این تعبیرات ، نشان دهنده عمق این فریضه دینی است که در متن جهاد خونین هم‌جلوه‌گر می‌شود و دامنه امر به معروف و نهی از منکر ، از واجبات و محرمات جزئی وفرعی و فردی ، حتی به قیام برای اقامه قسط و سرنگونی حکومت باطل و تغییر نظام فاسداجتماعی هم گسترش می‌یابد . (3) سید الشهدا ، پس از امتناع از بیعت با یزید و برخوردهایی‌که با ولید و مروان داشت ، کنار قبر پیامبر«ص آمد و شب را آنجا به مناجات گذراند ، درضمن مناجاتش با خدا ، عشق خود را به معروف بیان کرد و خواستار آنچه خیر»است دراین مسیر شد : «اللهم انی احب المعروف و انکر المنکر و انا اسالک یا ذا الجلال و الاکرام‌بحق القبر و من فیه الا اخترت لی ما هو لک رضی و لرسولک رضی . (4) خدایا من معروف‌را دوست می‌دارم و منکر را زشت می‌شمارم . ای خدای بزرگوار و صاحب کرم ! به حق‌این قبر و مدفون در آن از تو می‌خواهم راهی و سرنوشتی برایم برگزینی که رضای تو وپیامبرت در آن باشد .

1-حیاة الامام الحسین ، ج 2 ، ص 246 و 288 .

2-مفاتیح الجنان ، زیارتهای مختلف امام حسین ع

3-در این زمینه ر . ک : «عنصر امر به معروف در نهضت امام حسین از شهید مطهری .

4-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 328 ، مقتل خوارزمی ، ج 1 ، ص 186 .

عاشورا و انقلاب اسلامی

نهضت عاشورا به لحاظ ماهیت اسلام خواهی ، اصلاح طلبی و ظلم ستیزی‌اش ، همواره الهام بخش انقلابیون و حرکتهای اصلاحی بوده است . انقلاب اسلامی ایران نیز ازآن سرچشمه سیراب شد و از محتوای عاشورا الهام گرفت . این الهام گیری هم از سوی‌رهبر انقلاب بود ، هم از ناحیه مردم . شرایط سیاسی و اجتماعی ایران قبل از انقلاب ، شبیه‌دوران بنی امیه بود . فساد و ظلم حاکمیت داشت ، اسلام در حال نابودی بود ، تبلیغات ضداسلامی در اختیار طاغوت بود ، ابتذال فرهنگی و غربزدگی ، معروف شدن منکر ، منکرشدن معروف ، به زندان افتادن آزاد مردان ، حیف و میل بیت المال در راه عیاشیهای‌طاغوت ، همه شرایطی را به وجود آورده بود که اصلاحی عمیق را می‌طلبید . تا زور بعنوان‌عامل استقرار حکومت نفی شود و معیارها حاکم گردد .
امام امت ره ، با الهام از عاشورا ، روح حماسه و غیرت دینی را در مردم دمید ، به‌حکومت اسلامی و حاکمیت ارزشهای قرآنی فرا خواند ، مفاسد رژیم طاغوت را برشمردو در دوران تبعید هم از این راه دست بر نداشت . مردم ، مبارزات خود را بر ضد یزید زمانه‌می‌دانستند و از تبیین مفاسد معاویه ، یزید ، ابن زیاد و . . . ذهنها به مفاسد و مظالم طاغوتیان‌منتقل می‌شد . مجالس محرم ، منبرها ، وعظها ، نوحه‌ها رنگ و حال و هوای سیاسی وانقلابی گرفت . حتی شعارهای مردم در راهپیماییهای ضد طاغوتی ، پیوند انقلاب وعاشورا را می‌رساند(رهبر ما خمینیه ، نهضت ما حسینیه) . عاشورا محور بسیج مردم وشور گستری بر ضد طاغوت شد . عنصر شهادت به مبارزه مردم جان و روح بخشید .
خانواده‌ها شهدای خود را به فرمان حسین زمان و محشور با شهدای کربلا می‌دانستند .
امام امت ، در سخنرانیهایش و نیز در مصاحبه‌ها ، مشروعیت‌حکومت‌شاه را زیر سؤال بردو خواستار تشکیل حکومت اسلامی بود . آنگونه که سید الشهدا«ع نیز با امتناع از بیعت ، لافت‌یزید را نامشروع و غاصبانه دانست . نگرش سیاسی به حادثه کربلا و درس‌آموزی از قیام عاشورا ، سر لوحه دعوت امام خمینی و همفکران او بود و اعلام اینکه همه‌جا کربلا و هر روز عاشوراست ، تاکیدی بر این برداشت بود . قتل عام 15 خرداد ، گرچه‌بظاهر سرکوب نهضت امام بود ، اما خونهای شهدا و افشاگریها و مبارزات بعدی ، اذهان رابرای یک انقلاب آماده ساخت . عاشورای حسینی هم در ظاهر ، با شهادت امام و یارانش‌به پایان رسید ، ولی همان حادثه ، بذر تحرکها و بیدارگریهای عظیمی را افشاند و به بارنشست . امام امت ،

با توجه به قدرت جذب ، الهام ، سازماندهی و شور آفرینی کربلا وعزاداریهای ایام محرم و دسته‌های عزاداری ، این سنت دیرین را بشدت ، حمایت کرد .
همچنانکه خطابه امام خمینی در 15 خرداد(12 محرم)آغاز این نهضت بود ، راهپیماییهای‌تاسوعا و عاشورا نیز در آخرین سال حکومت رژیم پهلوی ، ضربه نهایی را بر آن زد . امام‌تاکید داشت که روحانیون و خطبا ، حد اعلای استفاده را از منابر حسینی در ماه محرم وصفر داشته باشند . بهره‌هایی که عاشورای حسینی به پیروزی انقلاب رساند ، فراوان بود .
به تعبیر امام امت : «اگر قیام حضرت سید الشهدا«ع نبود ، امروز ما هم نمی‌توانستیم پیروزشویم . » . (1) «واقعه عظیم عاشورا از 61 هجری تا خرداد 61 و از آن تا قیام عالمی بقیة الله‌ارواحنا لمقدمه الفداء ، در هر مقطع انقلاب ساز است . » . (2) عاشورا و جبهه‌ها : پس از پیروزی انقلاب نیز ، آنچه ملت را در مقابل استکبار جهانی ، مقاوم و بی باک ساخت و امت انقلابی و رهبری انقلاب ، تن به سازش ندادند ، همان درس‌عزتی بود که از«هیهات منا الذله ابا عبد الله آموخته بودند و آنچه که در سالهای دفاع‌مقدس ، جبهه‌ها را گرم نگه می‌داشت و سیل نیروی عظیم انسانی به جبهه‌ها سرازیرمی‌شد و فتح الفتوح‌ها می‌آفرید ، درسهای آموخته از کربلا و مکتب شهادت بود . امام امت‌فرمود : «انقلاب اسلامی ایران ، پرتوی از عاشورا و انقلاب عظیم الهی آن است . » (3) و فرمود : «این خون سید الشهدا است که خونهای همه ملتهای اسلامی را به جوش می‌آورد . » (4) آنچه عاشورا داشت ، یک بار ایدئولوژیکی و انگیزه مکتبی برای مبارزه بود . این محتوادر ذهن رهبر انقلاب و در دل پیروان او شکل گرفت و نهضت را پدید آورد و پس ازپیروزی هم هشت‌سال دفاع خونین از انقلاب را اداره و تغذیه کرد . فرهنگ عاشورا والهام از اسوه‌های کربلایی ، حتی در وصیت نامه‌ها ، پیشانی‌بندها ، شعارها ، سرودها ، نوحه‌ها ، تابلوهای جبهه ، رمز عملیات ، مجالس ختم شهدا متجلی بود . وقتی فرماندهی‌می‌گفت : «ما یک بار حسین را در کربلا تنها گذاشتیم و چهارده قرن ، تحقیر و تازیانه وتوهین و شکنجه چشیدیم ، هرگز مبادا این بار حسین ع را تنها بگذاریم (5) این عمق تاثیرعاشورا را در دفاع مقدس ما نشان می‌دهد .
رزمندگان اسلام ، به عشق حسین ع در جبهه‌ها تشنه جان می‌دادند ، انتظار و امیدحضور ابا عبد الله ع را بر بالین خود داشتند . آنچه به پیشانی بندها یا پشت لباسهای رزم‌خود می‌نوشتند ، پیوند جبهه و کربلا را می‌رساند ، از قبیل : مسافر کربلا ، زائر کربلا ، یازیارت یا شهادت ، هیهات منا الذله ، یا قمر بنی هاشم ، یا ثار الله ، یا حسین شهید ، یا سیدالشهدا ، عاشقان کربلا ، کل یوم عاشورا ، یا ابا عبد الله ، لبیک یا حسین و . . . تابلو

نوشته‌های‌جاده‌های جبهه نیز الهام از فرهنگ عاشورا داشت . غیر از تعبیرات یاد شده که گاهی درتابلو نوشته‌ها هم دیده می‌شد ، عباراتی این چنین نیز ، گویای این حقیقت است : هر که‌دارد هوس کرب و بلا بسم الله ، اگر خسته جانی بگو یا حسین ، وعده‌گاه حزب الله صحن‌ابا عبد الله ، رزمندگان تا کربلا راهی نمانده ، راه قدس از کربلا می‌گذرد ، پیش به سوی حرم‌حسینی ، بسیجی مسافر جاده‌های پر پیچ و خم کربلا و . . . دهها جمله دیگر . (6) نامگذاری برخی از عملیات نیز با الهام از نهضت عاشورا بود . عملیات محرم ، مسلم بن‌عقیل ، عاشورا ، ثار الله ، کربلای 1 تا 10 و . . . از این نمونه‌هاست . رمز عملیات نیز گاهی ازاسامی مبارک حماسه‌سازان کربلا بود که رزمندگان ، شوری عاشورایی پدید می‌آورد ، همچون : یا حسین فرماندهی ، یا ابا الفضل العباس ، یا زینب ، یا ابا عبد الله الحسین ، همین که‌رزمندگان خود را در مسیر اهداف عاشورا می‌دیدند ، شور می‌گرفتند و همین که‌خانواده‌های آنان به جبهه حسینی سرباز می‌فرستادند ، صبور و مقاوم می‌شدند ، شهیدان‌جبهه‌ها را مسافران بازگشته از کربلا می‌دانستند(این گل پرپر از کجا آمده ؟ از سفر کرب وبلا آمده)و عزیمت به جبهه را حرکت به سوی حرم حسینی می‌دیدند(گرفته‌ایم جان به‌کف و به کربلا می‌رویم ، پیش به سوی حرم حسینی)جانبازان بی دست را ، اقتدا کنندگان‌به قمر بنی هاشم می‌دانستند و مادران و خواهران و دختران شهدا را درس آموخته اززینب و سکینه ع می‌یافتند و مادر چند شهید را به ام البنین تشبیه می‌کردند و درحمایت از رهبری انقلاب و اطاعت فرمان جهاد او ، شعار«ما اهل کوفه نیستیم حسین تنهابماند»سر می‌دادند . شبهای حمله ، با نوحه خوانی و سینه زنی و عزاداری برای امام‌حسین ع روحیه می‌گرفتند .
در آن سالها ، عزیمت به جبهه ، پاسخ به ندای هل من ناصر»حسین زمان بود وجبهه‌های غرب و جنوب کشور ، «کربلای ایران محسوب می‌شد و شهدایی که به‌عاشوراییان تاریخ می‌پیوستند ، سیراب شدگان از فرات عشق و علقمه یقین بودند و حتی مفقود الاثر»ها ، گمشدگانی در«حریم کربلا»تلقی می‌شدند . این باورها و برداشتها بود که‌به امت ما آرامش و اطمینان می‌بخشید و رزمندگان را برای رفتن به جبهه ، بی‌تاب‌می‌ساخت . انقلاب اسلامی ایران و دفاع مقدس ، در اهداف ، انگیزه‌ها ، شیوه مبارزه ، روشهای دفاع ، روحیه مردم ، شهادت طلبی و صبر ، الهام گرفته از عاشوراست ، تا پایان نیزبه این فرهنگ وفادار می‌ماند .
1-صحیفه نور ، ج 17 ، ص 60 .
2-همان ، ج 16 ، ص 219 .
3-همان ، ج 18 ، ص 12 .
4-همان ، ج 15 ، ص 204 .

5-چکیده مقالات کنگره امام خمینی و فرهنگ عاشورا ، ص 104 .
6-در این زمینه ر . ک : «فرهنگ جبهه مهدی فهیمی .

دید جریان شناسانه در حوادث ، ریشه حادثه عاشورا را در انحراف نخستین دررهبری حکومت می‌بینند که در«سقیفه بنی ساعده اتفاق افتاد . اگر جمعی از امت پیامبر ، نیم قرن پس از رحلت رسول الله ص در کربلا فرزند رسول الله را شهید کردند ، زمینه آن‌در حوادث گذشته و غصب خلافت و تصدی آل ابو سفیان نسبت به حکومت اسلامی وکنار زدن ائمه از ولایت و رهبری بود . از این رو در زیارت عاشورا کسانی لعن می‌شوند که‌آغازگر ظلم بر اهل بیت پیامبر و بنیانگذار ستم به ذریه رسول خدا«ص بودند ، و نیز کسانی‌که به آن ستم نخست راضی شدند ، همکاری یا سکوت کردند و زمینه‌ساز آن بودند ، تاآنجا که برای جنگ با عترت پیامبر ، تمکین کردند : «لعن الله امة اسست اساس الظلم و الجورعلیکم اهل البیت و لعن الله امة دفعتکم عن مقامکم و ازالتکم عن مراتبکم التی رتبکم الله فیهاو لعن الله امة قتلتکم و لعن الله الممهدین لهم بالتمکین من قتالکم . . . » .
در ماجرای کربلا ، همه آنان که از آغاز ، اهل بیت را از صحنه اجتماعی و سیاسی امت‌کنار زدند و بر غصب حکومت اسلامی توطئه کردند ، تا آنان که بر کشتن او گرد آمدند وهمراهی و متابعت کردند ، شریکند . این نکته در جای دیگر زیارت عاشورا مطرح است :
«اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک ، اللهم العن العصابةالتی جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله ، اللهم العنهم جمیعا» . (1) توطئه سقیفه ، تلاشی از سوی شرک شکست‌خورده در جبهه‌های بدر و احد و حنین‌بود ، تا دوباره به سیادت جاهلی خود برسند و سفیانیان کوشیدند انتقام کشته‌های خود رااز آل پیامبر ، از طریق سلطه یافتن بر خلافت و تار و مار کردن بنی هاشم و عترت رسول‌بگیرند . طرح شورا و بیعت‌ساختگی سقیفه ، ظاهری فریبنده برای اعمال آن سیاست بود .
به قول نیر تبریزی :
کانکه طرح بیعت‌شور افکند خود همانجا طرح عاشورا افکند چرخ در یثرب رها کرد از کمان تیر کاندر نینوا شد بر نشان (2)
هواداران سقیفه ، در سپاه کوفه بودند . امام حسین ع روز عاشورا با بدن مجروح ، آنان‌را«شیعیان آل ابی سفیان خطاب کرد که نه دین داشتند ، نه حریت . ابن زیاد وقتی با سربریده حسین ع در طشت طلایی رو به رو شد ، با چوبی که در دست داشت بر لبهای آن‌سر مطهر می‌زد و می‌گفت : «یوم بیوم بدر» (3) یزید بن معاویه نیز پس از کشتن امام وسرمستی از

پیروزی بر آن حضرت ، در پیش چشم فرزندان او که به اسارت در کاخ او برده‌شده بودند ، آرزو کرد که کاش نیاکان کشته شده‌اش در بدر ، زنده بودند و به یزید می‌گفتنددستت درد نکند . کشتن حسین ع و یارانش را در مقابل کشته‌های بدر دانست ، منکروحی و نزول جبرئیل شد و گفت اگر از آل احمد انتقام نگیرم ، از نسل خندف نیستم . . . (4) حضرت زینب ع با خطاب یابن الطلقاء»به یزید ، اشاره به نیکان مشرک او کرد ، که درفتح مکه ، پیامبر آزادشان کرد ، امام سجاد«ع نیز به یزید گفت : جد من علی بن ابی طالب ، در جنگ بدر و احد و احزاب ، پرچمدار رسول الله بود ، اما پدر و جد تو ، پرچمدار کفاربودند . (5) کربلا ، صحنه تجدید کینه‌های مشرکان و منافقان بر ضد آل الله بود و همان قدرت‌سیاسی را که میراث رسول خدا بود و غاصبانه به دست دشمن افتاد ، بر ضد عترت رسول‌به کار گرفتند و این از شگفتیهای تاریخ است ! سید الشهدا«ع در خطابه خویش در عاشورابه سپاه کوفه چنین فرمود : شمشیری را که ما به دستتان دادیم ، علیه ما تیز کردید و به روی‌ما شمشیر کشیدید و آتشی را که بر دشمنان شما و ما افروخته بودیم ، بر خود ما افروختیدو با دشمنان خدا بر ضد اولیاء الله همدست‌شدید : «فشحذتم علینا سیفا کان فی ایدینا وحششتم علینا نارا اضرمناها علی عدوکم و عدونا . . . » (6) و در نقل دیگر : «سللتم علینا سیفا فی‌رقابنا و حششتم علینا نار الفتن . . . فاصبحتم البا علی اولیائکم و یدا علیهم لاعدائکم (7) آیا این‌همان سخن ابو بکر بن عربی نیست که حسین ع به شمشیر جدش کشته شد«ان حسیناقتل بسیف جده ؟ (8) تیری را که عمر سعد ، صبح عاشورا به سوی اردوی حسینی رها می‌کند و تیری را که‌حرمله بر گلوی علی اصغر«ع می‌زند ، تیری نیست که در سقیفه رها شد و بر قلب پیامبرنشست ؟ و آیا آن تیر ، بر حنجره اصغر نشست‌یا بر جگر دین فرود آمد ؟ چه خوب وعمیق دریافته و سروده است ، مرحوم آیة الله کمپانی :

فما رماه اذ رماه حرمله و انما رماه من مهد له سهم اتی من جانب السقیفه و قوسه علی ید الخلیفه و ما اصاب سهمه نحر الصبی بل کبد الدین و مهجة النبی (9)

اگر واقعه شوم سقیفه نبود ، هرگز جنایتهای بعدی که اوج آن در عاشورا بود ، پیش‌نمی‌آمد و مسیر تاریخ اسلام و شیعه به گونه دیگری بود .

اگر پیمان مردم با«ولی بود اگر پیوند با آل علی بود نه فرمان نبی از یاد می‌رفت نه رنج و زحمتش بر باد می‌رفت نه زهرا کشته می‌شد در جوانی نه می‌شد خسته از این زندگانی نه خون دل نصیب مجتبی بود نه پرپر لاله‌ها در کربلا بود نه زینب بذر غم می‌کاشت در دل نه می‌زد سر ز غم بر چوب محمل بقیع ما نه غم افزای جان بود نه ویران و چنین بی‌سایه بان بود (10)

1-مفاتیح الجنان ، زیارت عاشورا ، ص 457 .
2-دیوان آتشکده ، نیر تبریزی ، ص 59 .
3-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 154 .
4-همان ، ص 167 ، البدایة و النهایة ، ج 8 ، ص 192(لیت اشیاخی ببدر شهدوا . . .) .
5-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 135 .
6-مقتل الحسین ، خوارزمی ، ج 2 ، ص 6 ، مناقب ، ج 4 ، ص 110 ، (با اندکی تفاوت در لفظ) .
7-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 8 ، موسوعة کلمات الامام الحسین ، ص 424 .
8-الامام الحسین ، علائلی ، ص 62 .
9-الانوار القدسیة ، محمد حسین الغروی الاصفهانی ، ص 99 ، (چاپ حیدریه) .
10-از مؤلف ، در شعر«اهل بیت آفتاب .

نام کتابی است که مجموعه ترکیب بند»های معروف شعرای بزرگ را درباره امام‌حسین ع و حادثه عاشورا در بر دارد . این کتاب که به اهتمام حسن گل محمدی فراهم‌شده است ، 14 ترکیب بند معروف را از محتشم کاشانی و دیگران دارد و 263 صفحه است .
درباره سید الشهدا و حادثه عاشورا ، مجموعه‌های شعری متعددی به زبان عربی ، فارسی ، ترکی و . . . تدوین شده است و شاعران در طول تاریخ ، با زبان ماندگار شعر ، به ترسیم این‌حماسه جدید و مظلومیتهای اهل بیت پرداخته‌اند . شاعرانی چون محتشم کاشانی ، صباحی‌بیدگلی ، وصال شیرازی ، قاآنی شیرازی ، سروش اصفهانی ، نیر تبریزی ، عمان سامانی و . . .
از جمله اینانند که در قالب ترکیب بند یا مثنوی و قطعه به مرثیه سرایی درباره‌سید الشهدا«ع پرداخته‌اند . (1) با توجه به تشویقی که امامان نسبت به سرودن شعر درباره‌حادثه کربلا و مظلومیت دودمان پیامبر و نشر فضایل اهل بیت داشته‌اند ، راز اینهمه سروده ، دیوان ، مجموعه‌های شعر و مدایح و مراثی پیرامون مصائب و فضایل عترت ، آشکارمی‌شود .
ورود حماسه کربلا به حیطه شعر و ادب ، یکی از عوامل ماندگاری آن نهضت بوده‌است ، چرا که قالب تاثیر گذار و نافذ شعر و مرثیه ، میان دلها و حادثه عاشورا پیونده زده واحساسها و عواطف علاقه‌مندان را به آن ماجرا وصل کرده است . این ویژگی در شعرهای‌غیر فارسی نیز وجود دارد و ادبیات عاشورایی ، از غنی‌ترین ذخیره‌های فکری واحساسی شیعه است . از سوی دیگر حماسه کربلا در زبان شعری شاعران تاثیر نهاده وادبیات را پر بار ساخته است . رابطه‌ای متقابل میان شعر فارسی و عاشورا وجود دارد و هردو به ماندگاری و جلوه یکدیگر کمک کرده‌اند . برخی شاعران نیز ماندگاری نام خود رامدیون سرودن شعر درباره اهل بیت و عاشورا و مظلومیت ابا عبد الله ع اند و گاهی با یک‌شعر ، شهره و جاوید شده‌اند ، همچون محتشم .
1-در این زمینه‌ها از جمله ر . ک : «نگرشی به مرثیه سرایی در ایران ، عبد الرضا افسری کرمانی ، «چند مرثیه از شاعران‌پارسی‌گوی ، ابو القاسم رادفر .

عامر بن جلیده(خلیده)

او را از شهدای کربلا دانسته‌اند . در زیارت رجبیه نام او آمده است . (1)

1-انصار الحسین ، ص 101 .

عامر بن حسان بن شریح طائی

از اصحاب امام حسین ع بود که از مکه همراه آن حضرت آمد و در کربلا در حمله‌اول به شهادت رسید (1) . وی از شجاعان معروف و شیعیان خالص بود . پدرش نیز در جنگ‌جمل و صفین ، در رکاب حضرت علی ع جنگیده بود .

1-همان ، ص 80 .

عامر بن مالک

از شهدای کربلا بود . نامش در زیارت رجبیه نیز آمده است (1) .

1-همان ، ص 103 .

عامر بن مسلم عبدی

از شهدای کربلا بود . عامر که اهل بصره بود ، همراه غلامش سالم از بصره به مکه آمدو به سید الشهدا«ع پیوست و از آنجا همراه امام تا کربلا آمد و روز عاشورا در حمله اول به‌شهادت رسید . (1) شرافت دیگر او آن است که در زیارت ناحیه مقدسه نام او آمده است وسلام به او داده شده است (2) .

1-عنصر شجاعت ، ج 1 ، ص 78 ، انصار الحسین ، ص 81 .
2-تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 2 ، ص 117 .

عباس بن علی ع

فرزند امیر المؤمنین ، برادر سید الشهدا ، فرمانده و پرچمدار سپاه امام حسین ع در روزعاشورا . عباس در لغت ، به معنای شیر بیشه ، شیری که شیران از او بگریزند است . (1) مادرش فاطمه کلابیه بود که بعدها با کنیه ام البنین شهرت یافت . علی ع پس ازشهادت فاطمه زهرا با ام البنین ازدواج کرد . عباس ، ثمره این ازدواج بود . ولادتش را در (2) شعبان سال 26 هجری در مدینه نوشته‌اند و بزرگترین فرزند ام البنین بود و این چهارفرزند رشید ، همه در کربلا در رکاب امام حسین ع به شهادت رسیدند . وقتی‌امیر المؤمنین شهید شد ، عباس چهارده ساله بود و در کربلا 34 سال داشت . کنیه‌اش ابو الفضل و«ابو فاضل بود و از معروفترین لقبهایش ، قمر بنی هاشم ، سقاء ، صاحب لواءالحسین ، علمدار ، ابو القربه ، عبد صالح ، باب الحوایج و . . . است .

عباس با لبابه ، دختر عبید الله بن عباس(پسر عموی پدرش)ازدواج کرد و از این‌ازدواج ، دو پسر به نامهای عبید الله و فضل یافت . بعضی دو پسر دیگر برای او به نامهای‌محمد و قاسم ذکر کرده‌اند .

آن حضرت ، قامتی رشید ، چهره‌ای زیبا و شجاعتی کم نظیر داشت و به خاطر سیمای‌جذابش او را«قمر بنی هاشم می‌گفتند . در حادثه کربلا ، سمت پرچمداری سپاه‌حسین ع و سقایی خیمه‌های اطفال و اهل بیت امام را داشت و در رکاب برادر ، غیر ازتهیه آب ، نگهبانی خیمه‌ها و امور مربوط به آسایش و امنیت‌خاندان حسین ع نیر برعهده او بود و تا زنده بود ، دودمان امامت ، آسایش و امنیت داشتند (3) .

روز عاشورا ، سه برادر دیگر عباس پیش از او به شهادت رسیدند . وقتی علمدار کربلااز امام حسین ع اذن میدان طلبید حضرت از او خواست که برای کودکان تشنه وخیمه‌های بی‌آب ، آب تهیه کند . ابو الفضل ع به فرات رفت و مشک آب را پر کرد و دربازگشت به خیمه‌ها با سپاه دشمن که فرات را در محاصره داشتند درگیر شد و دستهایش‌قطع گردید و به شهادت رسید . البته پیش از آن نیز چندین نوبت . همرکاب با سید الشهدا به‌میدان رفته و با سپاه یزید جنگیده بود . عباس ، مظهر ایثار و وفاداری و گذشت بود . وقتی‌وارد فرات شد ، با آنکه تشنه بود ، اما بخاطر تشنگی برادرش حسین ع آب نخورد وخطاب به خویش چنین گفت :

یا نفس من بعد الحسین هونی و بعده لا کنت ان تکونی هذا الحسین وارد المنون و تشربین بارد المعین تالله ما هذا فعال دینی

و سوگند یاد کرد که آب ننوشد . (4) وقتی دست راستش قطع شد ، این رجز را می‌خواند :

و الله ان قطعتموا یمینی انی احامی ابدا عن دینی و عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین
و چون دست چپش قطع شد ، چنین گفت :
یا نفس لا تخشی من الکفار و ابشری برحمة الجبار مع النبی السید المختار قد قطعوا ببغیهم یساری فاصلهم یا رب حر النار
شهادت عباس ، برای امام حسین بسیار ناگوار و شکننده بود . جمله پر سوز امام ، وقتی‌که به بالین عباس رسید ، این بود : «الآن انکسر ظهری و قلت‌حیلتی و شمت بی عدوی . (5) وپیکرش ، کنار«نهر علقمه ماند و سید الشهدا به سوی خیمه آمد و شهادت او را به اهل بیت‌خبر داد . هنگام دفن شهدای کربلا نیز ، در همان محل دفن شد . از این رو امروز حرم‌ابا الفضل ع با حرم سید الشهدا فاصله دارد .
مقام والای عباس بن علی ع بسیار است . تعابیر بلندی که در زیارتنامه اوست ، گویای‌آن است . این زیارت که از قول حضرت صادق ع روایت‌شده ، از جمله چنین دارد :
«السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله و لرسوله و لامیر المؤمنین و الحسن و الحسین . . .
اشهد الله انک مضیت علی ما مضی به البدریون و المجاهدون فی سبیل الله المناصحون فی‌جهاد اعدائه المبالغون فی نصرة اولیائه الذابون عن احبائه . . . » (6) که تایید و تاکیدی بر مقام‌عبودیت و صلاح و طاعت او و نیز تداوم خط مجاهدان بدر و مبارزان با دشمن و یاوران‌اولیاء خدا و مدافعان از دوستان خداست . امام سجاد«ع نیز سیمای درخشان عباس بن‌علی را اینگونه ترسیم فرموده است : «رحم الله عمی العباس فلقد آثر و ابلی و فدا اخاه‌بنفسه حتی قطعت‌یداه فابدله الله عز و جل بهما جناحین یطیر بهما مع الملائکة فی الجنة کماجعل جعفر بن ابی طالب . و ان للعباس عند الله تبارک و تعالی منزلة یغبطه بها جمیع الشهداءیوم القیامة (7) . که در آن نیز مقام ایثار ، گذشت ، فداکاری ، جانبازی ، قطع شدن دستانش ویافتن بال پرواز در بهشت ، همبال با جعفر طیار و فرشتگان مطرح است و اینکه : عمویم‌عباس ، نزد خدای متعال ، مقامی دارد که روز قیامت ، همه شهیدان به آن غبطه می‌خورند ورشک می‌برند .
عباس یعنی تا شهادت یکه تازی عباس یعنی عشق ، یعنی پاکبازی عباس یعنی با شهیدان همنوازی عباس یعنی یک نیستان تکنوازی عباس یعنی رنگ سرخ پرچم عشق یعنی مسیر سبز پر پیچ و خم عشق جوشیدن بحر وفا ، معنای عباس لب تشنه رفتن تا خدا ، معنای عباس (8)
در زیارت ناحیه مقدسه نیز از زبان حضرت مهدی ع به او اینگونه سلام داده شده‌است : «السلام علی ابی الفضل العباس بن امیر المؤمنین ، المواسی اخاه بنفسه ، الآخذ لغده من‌امسه ، الفادی له ، الواقی الساعی

الیه بمائه ، المقطوعة یداه . . . » (9) .
کربلا کعبه عشق است و من اندر احرام شد در این قبله عشاق ، دو تا تقصیرم دست من خورد به آبی که نصیب تو نشد چشم من داد از آن آب روان تصویرم باید این دیده و این دست دهم قربانی تا که تکمیل شود حج من و تقدیرم (10)

1-لغت نامه دهخدا .
2-الیوم نامت اعین بک لم تنم و تسهدت اخری فعز منامها
3-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 41 .
4-معالی السبطین ، ج 1 ، ص 446 . مقتل خوارزمی ، ج 2 ، ص 30 .
5-مفاتیح الجنان ، ص 435 .
6-سفینة البحار ، ج 2 ، ص 155 .
7-خلیل شفیعی .
8-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 66 .
9-ای اشکها بریزید ، حسان ، ص 210 . درباره زندگی عباس بن علی علیه السلام . ر . ک : «العباس بن علی ، باقر شریف‌القرشی ، 214 صفحه ، دار الکتاب الاسلامی .
10-انصار الحسین ، ص 105 ، تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 2 ، ص 133 .

عبد الاعلی بن یزید کلبی

از شهدای نهضت‌حسینی در کوفه . وی از جوانان کوفه بود که با مسلم بن عقیل بیعت‌کرد . پس از دستگیر شدن هانی توسط ابن زیاد ، هنگامی که مسلم اعلان قیام کرد ، عبد الاعلی سلاح بر گرفت و از خانه بیرون آمد تا در محله بنی فتیان به مسلم بپیوندد . اورا دستگیر کرده ، نزد ابن زیاد بردند . دستور داد تا به زندانش افکنند . پس از شهادت هانی‌و مسلم ، به دستور ابن زیاد احضارش کردند و گردن زدند . (1) سلام خدا بر او باد .

1-همان ، ص 81 ، تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 2 ، ص 145 .

عبد الرحمن بن ابی سبره جعفی

یکی از فرماندهان سپاه عمر سعد»که یک چهارم از نیروهای شهر کوفه را تحت‌فرمان داشت .

عبد الرحمن بن عبد الله ارحبی

از شهدای کربلاست . وی از جمله کسانی بود که دعوتنامه کوفیان را به حضور امام‌حسین ع رسانید و خود از همراهان مسلم بن عقیل در کوفه بود . مردی بود شجاع ، موجه‌و محترم و تابعی . در مکه همراه امام شد و به کربلا آمد . گفته‌اند که در حمله نخست به‌شهادت رسید (1) . نام او در زیارت رجبیه و زیارت ناحیه مقدسه آمده است .

1-عنصر شجاعت ، ج 1 ، ص 127 .

عبد الرحمن بن عبد الله ازدی

از پیکهای سید الشهدا . او همراه قیس بن مسهر صیداوی ماموریت‌یافته بود که نامه امام‌حسین ع را به مردم کوفه برساند .

عبد الرحمن بن عبد ربه انصاری خزرجی

از شهدای کربلاست . وی از اصحاب رسول خدا«ص بود و پس از رحلت آن‌حضرت نیز از کسانی بود که به امیر المؤمنین ، اخلاص داشت و از آن حضرت قرآن‌آموخته بود . به نصب علی ع در غدیر به امامت گواهی داد . روز تاسوعا با«بریر»شوخی‌می‌کرد . وقتی گفتند : الآن چه وقت‌شوخی است ، گفت : چرا خوشحال نباشم ؟ میان ما وبهشت ، جز درگیری با این کافران و شهادت فاصله‌ای نیست (1) . او از شخصیتهای بارزشیعی کوفه محسوب می‌شد و در ایام نهضت مسلم بن عقیل ، از مردم به نفع حسین بن‌علی ع بیعت می‌گرفت . (2)

1-انصار الحسین ، ص 82 ، تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 2 ، ص 145 .

2-انصار الحسین ، تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 2 ، ص 146) .

عبد الرحمن بن عرزة بن حراق غفاری

از شهدای کربلا . جد او از یاران علی ع بود که در جنگ جمل ، صفین و نهروان‌شرکت داشت . خودش نیز از جوانان نام آور و برجسته کوفه بود . به حسین بن علی‌پیوست و روز عاشورا شهید شد . (1) نامش در زیارت رجبیه هم آمده است .

بعید نیست که این ، همان عبد الرحمن بن عروه غفاری باشد و تشابه اسمی میان عروه وعزره در استنساخ پیش آمده باشد (2) .

1-مرحوم مامقانی هم این نظر را دارد . (تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 2 ، ص 146) .

2-معارف و معاریف ، ج 4 ، ص 1501 . انصار الحسین ، ص 83 ، تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 2 ، ص 146 .

عبد الرحمن بن عروه غفاری

او و برادرش عبد الله ، که هر دو در کربلا شهید شدند ، از اشراف و شجاعان کوفه بودندو به خاندان پیامبر عشق می‌ورزیدند . جدشان حراق نیز از یاران علی ع بود که در سه‌جنگ ، در رکاب آن حضرت حضور داشت . این دو برادر با هم از کوفه به کربلا آمده‌بودند . هر دو با هم روز عاشورا از سید الشهدا اذن پیکار گرفتند و با هم به میدان رفتند . دررفتن به میدان نبرد ، از هم سبقت می‌جستند . هنگام جنگ ، هر کدام یک مصرع از رجز رامی‌خواند و نفر دیگر ، مصرع دوم شعر را تمام می‌کرد . این دو برادر با هم نیز به شهادت رسیدند . (1)

1-تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 2 ، ص 146 .

عبد الرحمن بن عقیل بن ابی طالب

از شهدای کربلا و از اولاد عقیل است . مادر او کنیز بود . نام عبد الرحمن در زیارت‌ناحیه مقدسه و رجبیه آمده است (1) .

1-انصار الحسین ، ص 102 .

عبد الرحمن بن یزید

از شهدای کربلا به حساب آمده است . نامش در زیارت رجبیه است (1) .

1-بحار الانوار ، ج 98 ، ص 277 .

العبد الصالح

صفت و لقبی است که در زیارت حضرت ابا الفضل ع از قول امام صادق ع برای آن‌سردار شهید کربلا آمده است : «السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله و لرسوله . . . » (1)

1-انصار الحسین ، ص 102 .

عبد الله بن ابی بکر

در شمار شهدای کربلا ذکر شده است (1) .

1-الحسین فی طریقه الی الشهادة ، ص 48 ، (پاورقی) .

عبد الله بن بقطر(یقطر)

از شهدای نهضت امام حسین ع در کوفه . وی صحابی پیامبر و برادر رضاعی امام‌حسین ع بود . سه روز قبل از امام حسین ع به دنیا آمد . پدرش بقطر(یقطر)خادم پیامبربود و همسرش میمونه در خانه علی ع بود و میمونه هر دو را شیر می‌داد (1) . او از صحابیان‌شهید و از فرستادگان امام حسین ع بود که نامه‌ای از سوی آن حضرت برای مسلم بن‌عقیل در کوفه می‌برد . دستگیر شد ، وی را نزد ابن زیاد بردند ، سپس او را از بالای قصر به‌زمین افکندند و استخوانهایش خورد شد . رمقی در بدن داشت که عبد الملک بن عمیرلخمی او را کشت (2) .

1-انصار الحسین ، ص 106 .

2-سفینة البحار ، ج 2 ، ص 126

عبد الله بن جعفر

همسر زینب کبری و داماد علی ع و پسر جعفر طیار . وی ، نخستین نوزاد مسلمان درحبشه بود . در ایامی که پدرش جعفر بن ابی طالب به حبشه هجرت کرده بود ، در آن کشوربه دنیا آمد . مادرش اسماء بنت عمیس بود . اسماء ، پس از شهادت جعفر طیار در جنگ‌موته ، به همسری ابو بکر ، سپس علی بن ابی طالب در آمد . عبد الله بن جعفر ، مورد عنایت‌خاص پیامبر اکرم بود ، بویژه که پدرش سردار بزرگ شهید جبهه اسلام به شمار می‌آمد .

همچنین مورد علاقه امیر المؤمنین بود و ارادتی شایان به امام حسن و امام حسین ع داشت . مردی سخاوتمند و اهل جود و بخشش بود . (1) عبد الله جعفر ، از جمله کسانی بود که به سید الشهدا نامه نوشت و از او خواست که ازسفر به عراق منصرف شود . گر چه خود در کربلا حضور نداشت ، اما دو پسرش عون ومحمد را همراه مادرشان حضرت زینب ع به کربلا فرستاد و این دو فرزند ، در رکاب‌سالار شهیدان روز عاشورا به شهادت رسیدند . او از اینکه نتوانسته بود در واقعه کربلاشرکت کند تاسف می‌خورد . پس از حادثه عاشورا و شهادت حسین بن علی ع وی درمدینه به سوگ نشست و مردم برای تسلیت گویی نزد او می‌آمدند . (2) وی در سن90 سالگی ، در سال 80 هجری در مدینه درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد (3) . برخی‌هم درگذشت او را در شام و قبر وی را در«باب الصغیر»دمشق ، کنار قبر بلال می‌دانند (4) .

1-معارف و معاریف ، ج 4 ، ص 1508 .

2-همان .

3-درباره او از جمله ر . ک : «شام ، سرزمین خاطره‌ها» ، مهدی پیشوایی ، ص 77 ، تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 2 ، ص 173 .

4-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 54 .

عبد الله بن حسن بن علی ع

نوجوان 11 ساله ، فرزند امام حسن مجتبی ع که روز عاشورا ، وقتی دید سید الشهدا برزمین افتاده است ، برای دفاع از عمو به سوی میدان شتافت و در دفاع از عموی مظلومش‌جنگید و عده‌ای را کشت و با تیغ بحر بن کعب به شهادت رسید . برخی هم نقل کرده‌اندحرمله ، با شمشیر ، دست او را که در آغوش عمویش حسین قرار گرفته بود قطع نموده‌همانجا شهیدش کرد (1) . رجز او هنگام پیکار ، چنین بود :

ان تنکرونی فانا ابن حیدرة ضرغام آجام و لیث قسورةعلی الاعادی مثل ریح صرصره (2)

1-عوالم(امام حسین) ، ص 279 .

2-همان ، ص 49 .

عبد الله بن حسین بن علی ع

کودکی شیرخوار ، فرزند سید الشهدا«ع که روز عاشورا در آغوش پدر ، با تیر حرمله(یا عقبة بن بشر)به شهادت رسید . مادرش رباب ، دختر امرء القیس بود . وقتی امام ، برای‌وداع آخر مقابل خیمه‌ها آمد ، زینب ، عبد الله را آورد . وی در آغوش حسین بن علی ع بودکه تیری بر گلوی او خورد و شهیدش کرد . امام ، خون گلوی او را به آسمان پاشید . آنگاه‌جسد آن کودک را کنار خیمه‌ها در گودالی که حفر کرد ، به خاک سپرد (1) . از این کودک‌شیر خوار شهید ، به نام عبد الله رضیع و علی اصغر هم یاد شده است . نام وی در زیارت‌ناحیه مقدسه نیز آمده است . (2)

1-همان ، ص 66 .

2-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 27 ، و سخنان ابن عباس در این باره .

عبد الله بن زبیر

او نیز از مخالفت کنندگان با بیعت‌یزید بود . به دنبال آن ، از مدینه به مکه پناهنده شد .
وی از جمله کسانی بود که می‌خواست امام حسین ع در مکه نماند ، زیرا با حضور امام وتجمع مردم بر گرد آن حضرت ، زمینه‌ای برای توفیق او نبود (1) . این نکته در سخن خودسید الشهدا هم دیده می‌شود که در پاسخ به پیشنهاد عبد الله بن زبیر(که علی رغم خواست‌باطنی‌اش ، می‌گفت به عراق نرو)سخنانی گفت ، از جمله در پایان آن افزود : «ان هذا لیس‌شیی من الدنیا احب الیه من ان اخرج من الحجاز و قد علم ان الناس لا یعدلونه بی فود انی‌خرجت‌حتی یخلوله (2) . عبد الله بن زبیر ، پس از مرگ یزید ، ادعای خلافت کرد و گروهی بااو بیعت کردند . تا اینکه در سال 73 در دوره خلافت عبد الملک ، به دست نیروهای‌حجاج بن یوسف که برای سرکوبی او به مکه هجوم آوردند ، کشته شد (3) .
1-سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا ، ص 66 به نقل از تاریخ طبری و ابن اثیر .
2-همان ، ص 69 به نقل از تاریخ الخلفاء و البدایة و النهایة .
3-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 25 .

عبد الله بن زهیر ازدی

از سپاه عمر سعد ، که فرمانده یک چهارم نیروهای نظامی شهر کوفه بود .

از جمله کسانی بود که پس از تصمیم امام حسین ع برای رفتن به کوفه ، تلاش می‌کردآن حضرت را از این سفر بازدارد و بی‌وفایی کوفیان را یادآوری می‌کرد و چون کلماتش‌در اراده امام تاثیر نگذاشت ، بشدت متاثر شد . (1) از کسانی بود که از شهادت سید الشهداپیشاپیش خبر داشت و روز عاشورا در مدینه بود و با دیدن خواب و تبدیل مشکی که‌داشت به خون ، از کشته شدن حسین با خبر شد (2) .

ابن عباس ، پسر عموی امیر المؤمنین و پیامبر اکرم ص بود و از چهره‌های بارز مفسران‌اسلام محسوب می‌شد که تفسیر را از حضرت علی ع آموخته بود . مجالس ابن عباس ، آمیخته به بحثهای قرآنی بود . وی از بزرگان اسلام بود ، اما نسبت به مواضع سیاسی اودرباره عثمان و امویان و مسائل حکومت و خلافت ، نظرهای متناقضی ابراز شده است . به‌لحاظ علمی ، به او«حبر امت می‌گفتند . در جنگهای علی ع در رکاب او بود ، اما برخی‌آشفتگیها در عملکرد او دیده می‌شود . وی در اواخر عمر نابینا شده بود . در سال 68هجری ، در فتنه پسر زبیر ، در طائف درگذشت ، در حالی که هفتاد سال عمر داشت . محمدحنفیه بر او نماز گزارد . (3)

1-امالی صدوق ، ص 480 .

2-برای شرح حال مفصل او از جمله ر . ک : «اعیان الشیعة ، ج 8 ، ص 55 . «ابن عباس و مکانته فی التفسیر و المعارف‌الاخری از دکتر محمد باقر حجتی .

3-عنصر شجاعت ، ج 2 ، ص 218 .

عبد الله بن عروه غفاری

نامش را در شمار شهدای حمله اول در روز عاشورا آورده‌اند . او و برادرش‌عبد الرحمن ، از شجاعان و اشراف کوفه و صاحبان ولایت اهل بیت بودند و در کربلا خودرا به حسین بن علی ع رساندند . هر دو با هم به میدان رفتند و جنگیدند و شهید شدند (1) .

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 119 ، سفینة البحار ، ج 2 ، ص 135 .

عبد الله بن عفیف ازدی

از بزرگان شیعه ، که در مجلس ابن زیاد در کوفه ، به او اعتراض کرد . وی از شیعیان‌برجسته و زاهدان روزگار در کوفه بود ، نابینایی روشندل و آگاه و شجاع . چشم چپ خودرا در جنگ جمل و چشم راست‌خود را در جنگ صفین از دست داده بود . پس ازشهادت حسین ع وقتی ابن زیاد بر منبر کوفه بالا رفت و در نکوهش خاندان پیامبر وسید الشهدا سخن آغاز کرد ، عبد الله بن عفیف با شدت و شجاعت ، پاسخ یاوه‌های او راداد . ابن زیاد دستور داد دستگیرش کنند . بستگانش او را از مجلس بیرون بردند . سربازان‌حکومت برای دستگیری او ، خانه‌اش را محاصره کردند . وی با آنکه نابینا بود ، با راهنمایی‌دخترش ، در مبارزه‌ای دلیرانه و شمشیر به دست ، با مهاجمان درگیر شد . او را دستگیرکرده و به شهادت رساندند . اعتراض او در مجلس ابن زیاد ، نوعی مبارزه آشکار با والی‌کوفه و حکومت‌یزیدی محسوب شد و شجاعت و بی باکی او در دفاع از محرمات ومقدسات ، الگویی برای حقگویی در برابر جباران گشت . رجزهای حماسی او هنگام نبردبا مهاجمان به خانه‌اش ، نشان دهنده روح بلند و با شهامت اوست . از جمله شمشیر رامی‌چرخاند و فریاد می‌زد :

و الله لو فرج لی عن بصری ضاق علیکم موردی و مصدری

حرکت انقلابی فرزند عفیف رانخستین (1) جرقه انقلاب بر ضد سلطه اموی پس از حادثه کربلا دانسته‌اند .

1-تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 2 ، ص 199 .

عبد الله بن عقیل بن ابی طالب

از شهدای بنی هاشم در روز عاشورا . عقیل دو پسر داشت که نام هر دو عبد الله بود ، یکی بعنوان اکبر یاد می‌شد ، دیگری اصغر . هر دو در کربلا با امام حسین ع شهید شدند .
نامش در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است . (1)
1-همان .

عبد الله بن علی بن ابی طالب ع

از شهدای کربلاست . وی فرزند امیر المؤمنین و برادر عباس و مادرش ام البنین بود .

هنگام شهادت 25 سال داشت . قاتل او هانی بن ثبیت‌حضرمی بود . نام گرامی این شهید درزیارت ناحیه مقدسه و زیارت رجبیه آمده است (1) .

1-همان ، ص 201 ، عبرات المصطفین ، ج 2 ، ص 24 .

عبد الله بن عمیر کلبی

جزء اولین شهداست که از جبهه امام حسین ع در روز عاشورا به میدان نبرد رفت .
وی که کنیه‌اش ابو وهب بود ، جوانی دلاور و حماسی از شیعیان کوفه بود . به کوفه آمده ، در نزدیکی بئر العبد خانه‌ای گرفت و با همسرش به آنجا منتقل شد . وقتی دید عمر سعد ، نیرو آماده و سازماندهی می‌کند تا از نخیله به جنگ حسین بن علی ع در کربلا بروند ، پیش خود گفت : به خدا قسم شیفته جهاد با مشرکان بودم . امیدوارم جنگ با اینان که به‌نبرد فرزند پیامبر می‌روند ، نزد خداوند کم ثواب‌تر از جهاد با مشرکان نباشد . پیش‌همسرش رفت و یت‌خود را با او در میان گذاشت ، شبانه هر دو از کوفه بیرون رفتند وشب هشتم محرم به یاوران حسین در کربلا پیوستند . (1) همسر او نیز از شهدای کربلا بود .
پس از شهادت عبد الله ، زنش خود را به بالین او رساند و خاک از چهره او می‌زدود که به‌دستور شمر ، یکی از غلامانش(به نام رستم)با گرزی بر سر او زد و کنار شوهرش به‌شهادت رسید . عبد الله ، دومین شهید از اصحاب امام حسین ع بود . (2) نامش در زیارت‌ناحیه مقدسه هم آمده است .
1-انصار الحسین ، ص 84 ، موسوعة العتبات المقدسه ، ج 8 ، ص 66 .
2-تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 2 ، ص 217 .

عبد الله بن مسلم بن عقیل

از شهدای بنی هاشم در کربلا ، مادرش رقیه دختر علی علیه السلام بود . گفته‌اند درحالی که دست بر پیشانی نهاده بود ، تیری آمد و دست و پیشانی را به هم دوخت . برخی اورا هنگام شهادت 14 ساله دانسته‌اند . نامش در زیارت رجبیه و زیارت ناحیه مقدسه هم‌آمده است (1) .

1-انصار الحسین ، ص 85 .

عبد الله بن مسمع همدانی

از تلاشگران در راه نهضت عاشورا . پیکی بود که نامه سلیمان بن صرد و جمعی ازبزرگان کوفه را در مکه به امام حسین ع رساند . محتوای نامه ، دعوت به آمدن آن حضرت‌به کوفه بود . وی نامه را در 10 رمضان سال 60 به امام رساند .

عبد الله بن یزید بن نبیط(ثبیط)عبدی

او و برادرش عبید الله ، همراه پدرشان یزید بن نبیط ، پس از آنکه اهل بصره نامه کمک‌خواهی سید الشهدا«ع را دریافت کردند ، از بصره به کمک امام حسین رفتند تا به رسالت نصرت امام قیام کنند . به نقلی در حمله اول در روز عاشورا شهید شدند . (1) نام او وبرادرش عبید الله در زیارت ناحیه مقدسه آمده است .

1-الفتوح ، ابن اعثم کوفی ، ج 5 ، ص 84 ، موسوعة کلمات الامام الحسین ، ص 365 .

کسی که سید الشهدا«ع از او یاری خواست ، اما توفیق همراه شدن در کاروان کربلانیافت و امام را یاری نکرد . امام در منزلگاه قصر مقاتل ، خیمه او را دید ، حجاج بن مسروق‌را فرستاد تا او را دعوت کند تا به اردوی امام بپیوندد و یاریش کند . وی بهانه آورد که ازکوفه به این خاطر بیرون آمدم که با حسین نباشم ، چون در کوفه یاوری برای او نیست .
پاسخ او را که به امام گفتند ، حضرت همراه عده‌ای نزد او رفت و پس از گفتگوهایی‌پیرامون اوضاع کوفه ، امام از او خواست تا با آب توبه خطاهای گذشته‌اش را بشوید و به‌نصرت اهل بیت بشتابد . عبید الله باز هم نپذیرفت و این کرامت و توفیق را رد کرد و ازروی خیر خواهی ! حاضر شد که اسب زین شده و شمشیر بران خویش را به امام دهد .
چون امام مایوس شد که او سعادت را دریابد ، فرمود : اسب و شمشیرت از آن خودت ، مااز خودت یاری و فداکاری می‌خواستیم . اگر حاضر به جانبازی نیستی ، ما را نیازی به مال‌تو نیست : «یا بن الحر ! ما جئناک لفرسک و سیفک ، انما آتیناک لنسالک النصرة ، فان کنت‌بخلت علینا بنفسک فلا حاجة لنا فی شیء من مالک و لم اکن بالذی اتخذ المضلین عضدا ، لانی قد سمعت رسول الله ص و هو یقول : من سمع داعیة اهل بیتی و لم ینصرهم علی‌حقهم الا اکبه الله علی وجهه فی النار» . (1) آنگاه امام از پیش او به خیمه خویش برگشت ! . . .
وی پس از حادثه کربلا ، بشدت از آن کوتاهی در یاری کردن امام پشیمان شده بود وخود را ملامت می‌کرد و با شعری که با مطلع فیا لک حسرة ما دمت‌حیا . . . »
شروع می‌شود ، این اندوه و ندامت را بیان کرده است (2) . در برخی نقلها نام او عبد الله بن حرنقل شده است .
عمرو بن قیس نیز از کسانی بود که در همین منزلگاه امام حسین ع از او یاری‌خواست و او بهانه آورد . نصرت خواهی امام ، تکلیف می‌آورد و هر که ندای هل من‌ناصر»امام را بشنود و پاسخ ندهد ، جهنمی است . این ندای استنصار ، همواره در تاریخ‌وجود دارد . همه جا کربلا و هر روز عاشوراست و سعادت ، در فدا کردن هستی و مال وجان در راه دین و به فرمان امام و رهبر الهی است و چه شقاوتی بالاتر از آنکه انسان ، دعوت امام معصوم را پاسخ ندهد و نسبت به جان خویش در راه خدا بخل ورزد ، جانی‌که امانت الهی است !
1-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 363 به نقل از مقتل خوارزمی .
2-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 580 .

عبید الله بن زیاد

والی کوفه در زمان حادثه عاشورا ، که شهادت امام حسین ع و یارانش به دستور اوانجام گرفت . ابن زیاد را«ابن مرجانه هم می‌گویند ، زیرا نام مادرش کنیزی زناکار ومجوسی به نام مرجانه بود . در کوفه پس از عاشورا که اسرای اهل بیت را وارد دار الاماره‌کردند ، حضرت زینب ع در خطاب به ابن زیاد ، او را«یابن مرجانه خواند و این اشاره به‌نسبت ناپاک او بود و رسواگر حاکم مغرور کوفه . او از سرداران مشهور اموی بود که درسال 54 هجری از طرف معاویه به حکومت‌خراسان منصوب شد . در سال 56 از آنجامعزول و به حکمرانی بصره منصوب گشت . پس از مرگ معاویه و روی کار آمدن یزید ، وقتی نهضت مسلم بن عقیل در کوفه آغاز شد ، با حفظ سمت ، والی کوفه نیز شد و اوضاع‌را تحت کنترل در آورد و مسلم بن عقیل را به شهادت رساند .
پس از حرکت امام حسین ع از مکه به سوی عراق ، وی عمر سعد را با لشکری گسیل‌داشت تا با آن حضرت بجنگد یا او را به بیعت با یزید وا دارد . فرمان کشتن سید الشهدا ویارانش و اسیر گرفتن اهل بیت او را به عمر سعد(که فرمانده سپاه کوفه در کربلا بود)داد . (1) ابن زیاد ، پس از مرگ یزید ، ادعای خلافت کرد و اهل بصره و کوفه را به بیعت فراخواند ، ولی کوفیان دعوتگران او را از شهر بیرون کردند ، وی سپس از بیم انتقام فراری شد و مدتی‌به شام رفت ، همزمان با نهضت توابین ، ماموریت‌سرکوب توابین را یافت (2) . در سال 65هجری با لشکری به جنگ سلیمان بن صرد رفت و در عین الورده با او درگیر شد . سرانجام‌در یکی از درگیریها با سپاه مختار ، در سال 67 هجری خودش و جمعی از همراهانش‌کشته شدند و باقی سپاهیانش پراکنده گشتند . سر ابن زیاد را نزد مختار بردند . مختار هم آن‌سر را نزد محمد حنفیه و امام سجاد«ع فرستاد . برخی هم گفته‌اند که سر را پیش عبد الله‌زبیر فرستاد (3) .
1-معارف و معاریف ، ج 4 ، ص 1530 .
2-دائرة المعارف بزرگ اسلامی ، ج 3 ، ص 640 .
3-انصار الحسین ، ص 85 .
وی از کسانی است که در زیارت عاشورا ، مورد لعن قرار گرفته است : «لعن الله ابن‌مرجانة و«العن عبید الله بن زیاد و ابن مرجانة .

عبید الله بن یزید بن نبیط(ثبیط)عبدی

او و برادرش عبد الله و پدرش از شهدای کربلا بودند . از بصره به مکه رفته و به کاروان‌حسین ع پیوستند و همراه آن حضرت به کربلا رفتند . شهادتشان در حمله اول بود . (1) نام‌این جمع ، در زیارت ناحیه مقدسه ، همراه با سلام بر این سه شهید چنین آمده است :

«السلام علی عبد الله و عبید الله ، ابنی یزید بن ثبیت القیسی (2) .

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 72 .

2-لغت نامه ، دهخدا .

عتبات عالیه

عتبه ، به معنی آستانه در است ، چه بالا یا پایین . عتبات ، نام بالغلبه است مشاهد متبرکه‌را ، مانند مشهد حضرت علی ع و حضرت حسین ع و دیگر مزارات امامان (1) .

عتبه در معنای کلی خود ، شامل همه حرمهای معصومین و آستانه‌های مقدسه می‌شودکه درگاه آنها مورد تکریم و بوسیدن و زیارت شیفتگان قرار می‌گیرد ، اما زیارت عتبات ، که‌اغلب همراه با زیارت حج مطرح می‌شود ، بیشتر زیارت کربلا ، نجف ، کاظمین و سامرا مراد است (2) .

1-مجموعه 11 جلدی موسوعة العتبات المقدسه ، به معرفی تاریخچه و مختصات اینگونه عتبات مقدسه در ایران ، حجاز ، عراق ، شام و فلسطین پرداخته است .

2-سفینة البحار ، ج 2 ، ص 156 .

عتبه بوسی

بوسیدن آستان در حرم . زیارت رفتن ، بیشتر برای تشرف به حرمهای مطهرمعصومین ع به کار می‌رود .

عترت

خاندان پیغمبر اکرم ، اهل بیت عصمت و طهارت ، ائمه شیعه . عترت به فرزندانی که از نسل کسی باشد گفته می‌شود . از امیر المؤمنین پرسیدند : «عترت کیست ؟ فرمود : من ، حسن ، حسین و امامان نهگانه از فرزندان حسین ع که نهمین آنان مهدی و قائم ایشان‌است ، از قرآن جدا نمی‌شوند و قرآن از آنان جدا نمی‌شود ، تا کنار حوض(کوثر)بر پیامبروارد شوند . (1) عترت پیامبر ، همتای قرآن کریمند و رسول خدا«قرآن و عترت را بعنوان‌میراث و یادگار خویش برای امت معرفی کرده است : «انی تارک فیکم الثقلین ، کتاب الله وعترتی اهل بیتی . . . » (2) .
اما«عترت در لغت ، قطعه‌های درشت مشک در نافه آهوست ، نیز به معنای لعاب‌شیرین است . همچنین عترت به معنای فرزندان و نوادگان نسبی و نسل یک شخص استو به همین جهت به ذریه پیامبر از نسل علی و فاطمه ، عترت می‌گویند . معنای دیگرعترت ، ریشه درختی که بریده شده و دوباره روییده باشد . مرحوم محدث قمی با توجه به‌همه معانی یاد شده برای عترت ، چنین می‌گوید : ائمه ، همچون قطعه‌های بزرگ مشک ازنافه‌اند و علومشان آب گوارا نزد اهل حکمت و اندیشه است و اینان درختی هستند که‌رسول خدا ریشه‌اش ، علی تنه‌اش و ائمه از نسل او ، شاخه‌های این درخت ، و شیعیانشان‌برگ این درختند و علوم اهل بیت ، میوه این درخت است . از«ابن اعرابی تعبیرهای جالبی در باره عترت نقل شده است . می‌گوید : «عترت ، به‌معنای شهر و مرکز است ، اهل بیت نیز مرکز اصلی اسلامند . عترت ، صخره عظیمی است که‌سوسمار ، لانه خود را کنار آن قرار می‌دهد تا با علامت قرار دادن آن ، خانه خود را گم‌نکند . ائمه نیز هادیان خلقند . عترت ، ریشه درخت قطع شده است ، اهل بیت نیز مورد ستم‌قرار گرفته ، قطع و بریده شدند . عترت ، به یک قطعه بزرگ مشک و نافه آهو گفته می‌شود .
آنان نیز در میان بنی هاشم و فرزندان ابو طالب ، همچون قطعه بزرگ نافه ، خوشبویند .
عترت ، به چشمه زلال و گوارا و شیرین گفته می‌شود . علوم اهل بیت نیز ، نزد اهل خرد وفرزانگان ، گواراتر از هر چیز است . عترت ، به معنای باد است . آنان نیز همچون باد ، سپاه وحزب خدایند . عترت ، گیاهی متفرق است ، مثل مرزنجوش . عترت پیامبر نیز مزارهای‌پراکنده در هر سو دارند و برکاتشان در شرق و غرب جهان گسترده است . عترت ، دوستان ، طایفه و قبیله هر کس را گویند . اهل بیت نیز گروه و طایفه و رهط رسول الله ص هستند . (3)

1-اثبات الهداة ج 1 ، ص 735 .
2-سفينة البحار ، ج 2 ، ص 157 .
3-مجمع البحرين ، طريحی ، واژه عتر» . نزديک به اين بيان در«سفينة البحار»واژه عترت .

عثمان بن علی بن ابی طالب ع

یکی از شهدای کربلا . وی برادر عباس است که مادرش ام البنین و پدرش امیر المؤمنین‌است . از آن حضرت نقل شده که نام او را به یاد برادرم عثمان بن مظعون ، «عثمان نامیدم . (1) وی به تیر خولی بن یزید ، در روز عاشورا مجروح شد و بر زمین افتاد و یکی دیگر از سپاه‌ابن سعد او را کشت . هنگام شهادت 21 سال داشت . نامش در زیارت ناحیه مقدسه آمده‌است .

1-تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 2 ، ص 247 ، بحار الانوار ، ج 45 ، ص 38 .

عثمان بن فروه(عروه)غفاری

از شهدای کربلا به شمار آمده است . نامش در زیارت رجبیه نیز آمده است . احتمال‌داده‌اند که او همان قرة بن ابی قره غفاری باشد . (1)

1-انصار الحسین ، ص 102 .

عذیب الهجانات

نام یکی از منزلگاهها نزدیک کوفه ، که سید الشهدا از آن گذشت و چون آب داشته ، عذیب گفته می‌شد . معنای آن آب خوشگواراست . موقعیت آن میان قادسیه و مغیثه ازمنازل راه کوفه است که تعلق به بنی تمیم دارد . آب و برکه و چاه و خانه‌ها و قصر ومسجدی داشته و پاسگاهی هم در آنجا بوده که محل نگهبانی برای ایرانیان بوده است . (1) حسین بن علی ع در این منزل ، با چهار نفر که از کوفه می‌آمدند برخورد کرد . نافع بن‌هلال نیز همراه جمع بود . پس از گفتگوهایی که بین امام و آنان انجام گرفت ، آنان به‌حسین ع پیوستند و به فداکاری در رکابش پرداختند . (2) حر نیز همراه کاروان حسینی‌حرکت می‌کرد . در همینجا بود که نامه ابن زیاد به حر رسید که فرمان به سختگیری داده‌بود و حر نیز مانع حرکت امام شد .

1-الحسین فی طریقه الی الشهادة ، ص 105 .

2-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 220 .

عراق

سرزمینی که سید الشهدا«ع از حجاز به سوی آنجا رفت تا به دعوت کوفیان در مبارزه‌با یزید ، پاسخ گوید و قبل از رسیدن به کوفه ، در کربلا در محاصره سپاه ابن زیاد به شهادت‌رسید . سرزمین عراق ، بخصوص منطقه میان دجله و فرات ، حاصلخیز و پرجمعیت است .
وقتی سرزمین عراق ، پیش از خلافت امیر المؤمنین ع فتح شد ، با آل علی ع آشنا گشت .
کسانی همچون ابن مسعود و عمار یاسر ، پیشتر در آنجا فرماندار یا امیر لشکر بودند . پس‌از جنگ جمل که حضرت علی ع کوفه را مقر خلافت‌خویش قرار داد ، مردم آن منطقه‌بیشتر با آن حضرت و دودمانش آشنا شدند . از این رو معاویه و آل مروان می‌کوشیدند تاتشیع و ریشه‌های گرایش به خاندان نبوت را در آن سرزمین بخشکانند . (1) همواره میان‌شامیان و عراقیان ، نزاع و کینه بوده است . پس از شهادت امیر المؤمنین ع در دوران امام‌حسن مجتبی این منطقه نیز-به دنبال قرار داد صلح-در اختیار امویان قرار گرفت و آنان‌بشدت ، هواداران علی ع را سر کوب می‌کردند .
عراق ، همواره منطقه‌ای آشفته و متزلزل بوده و بین قدرتها دست به دست می‌گشته‌است . مردم آن نیز از یک رفتار متذبذب و متغیر برخوردار بودند . در عین حال ، در آن‌روزگار ، قلب کشور اسلامی و مرکزی برای نیروهای انسانی و سربازان رزمی و ثروت ومال بود و پایگاهی برای لشکر محسوب می‌شد . (2) بخصوص کوفه در شهرهای عراق ، موقعیت ویژه‌تری داشت و همواره در کشمکشهای سیاسی و مبارزاتی ، از پایگاههای مهم‌بود . حتی در جریانهای سیاسی پس از عاشورا نیز ، مثل خروج مختار و بروز شورشهای‌مختلف بر ضد امویان نقش عمده داشت .
شاید به خاطر این دلایل بود که امام حسین ع پس از اقامت چند ماهه در مکه ، تصمیم گرفت به سرزمین عراق رود و ندای کوفیان رالبیک گوید ، بخصوص که شیعیان او و پدرش علی ع در کوفه فراوان بودند و نامه‌های‌دعوت بسیاری برای امام نوشتند . در روایاتی پیشگویی شهادت آن حضرت در سرزمین‌عراق نیز آمده است ، از جمله : رسول خدا«ص به حسین بن علی ع فرموده بود : «انک‌ستساق الی العراق و هی ارض قد التقی بها النبیون و اوصیاء النبیین ، و هی ارض تدعی‌عمورا ، و انک تستشهد بها و یستشهد معک جماعة من اصحابک . . . » . (3) بزودی به سوی‌عراق سوق داده خواهی شد ، آنجا سرزمینی است که پیامبران و اوصیاء پیامبران در آن باهم برخورد کرده‌اند ، و آن سرزمینی است که

عمورا»هم خوانده می‌شود ، تو در آن‌سرزمین شهید خواهی شد و همراه تو نیز ، گروهی از یارانت به شهادت خواهند رسید .

حضرت علی ع نیز در برخی سخنان خویش ، از اهل عراق ، بعنوان افرادی که در حمایت‌حق ، کوتاهی می‌کنند ، سخنان نکوهش کننده‌ای دارد . (4) اکنون عراق ، از کشورهای اسلامی‌در خاور میانه است و مرقد شش امام شیعه در چهار شهر عراق قرار دارد : کربلا(مدفن امام‌حسین) نجف(مزار امیر المؤمنین)کاظمین(حرم امام کاظم و امام جواد)سامرا(حرم امام‌هادی و امام عسکری) . حوزه علمیه دیر پای نجف اشرف نیز در این کشور است . (5)

1-تاریخ الشیعه ، مظفری ، ص 67 .

2-حیاة الامام الحسین بن علی . ج 3 ، ص 11 .

3-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 80 .

4-نهج البلاغه ، صبحی صالح ، خطبه 71 .

5-درباره تاریخ معاصر عراق ر . ک : «لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث ، علی الوردی(6 جلد) .

عراقین

تثنیه عراق است ، دو عراق . عراق عرب و عراق عجم را با هم در برخی اصطلاحهاعراقین گفته‌اند . همچنین عراقین به کوفه و بصره هم گفته شده است . عبید الله بن زیاد(که‌فاجعه کربلا را آفرید)پیش از امارت بر کوفه ، حاکم بصره بود و با نظر یزید ، با حفظسمت به امارت کوفه هم گماشته شد تا نهضت مسلم بن عقیل را فرونشاند و یاران‌سید الشهدا«ع را سرکوب کند . به همین جهت او را«حاکم العراقین می‌گفتند .

عروسی قاسم

آنچه بعنوان عروسی قاسم و آراستن حجله برای او در کربلا مطرح است ، واقعیت وسند ندارد ، ولی از منابع ضعیف به اذهان عوام راه یافته و بر ناکامی نوجوان امام مجتبی ع می‌سوزند و می‌گریند و در شبیه خوانی و تعزیه‌ها هم حجله برای قاسم نوداماد می‌آرایند .
از تحریفهای عاشوراست . آنچه در برخی منابع آمده ، چیزی ساده‌تر از عروسی است .

عروة بن بطان ثعلبی

از جنایتکاران کربلا . وی به اتفاق جانی دیگری به نام زید بن رقاد تغلبی ، روز عاشورایکی از یاران حسین بن علی ع را به نام سوید بن مطاع به شهادت رساندند .

عروة بن قیس احمس

این ملعون ، فرمانده اسب سواران سپاه عمر سعد در کربلا بود .

عریف

عنوان بزرگ و نماینده یک قبیله ، که رابط آن با حکومت و مسؤول رسیدگی به آنان‌بود . (1) در کوفه برای درهم شکستن نهضت مسلم بن عقیل ، از عنوان و نفوذ عریفها برای‌فرونشاندن انقلاب ، استفاده می‌شد . طبقات موجود در کوفه ، به واحدهای کوچکتر تقسیم‌می‌شد و شخصی از هر گروه بعنوان سر پرست توزیع(حقوق)بر گزیده می‌شد . این‌گروهها«عرافه و شخصی که مسؤول آن بود«عریف نامیده می‌شد . . . (2) ابن زیاد ، عریفهارا مسؤول هر گونه اغتشاش دانست ، که امکان داشت در عرافه آنها رخ دهد و تهدید کردکه اگر عریفی چیزی از ابن زیاد پنهان کند ، مصلوب خواهد شد و تمام عرافه‌ها از دریافت‌حقوق محروم خواهند گشت . بیانیه ابن زیاد ، که انتشار آن ، جوی از رعب ایجاد کرد ، شامل بندهای زیر بود : (3)

1-عریفان ، کسانی را که مخالف بنی امیه‌اند ، از جمله حروریه و خوارج راسرشماری کنند .

2-عریفان ، لیستی از اسامی و عملکردها را گزارش دهند .

3-نسبت به آنان که تمایل به مسلم بن عقیل دارند ، شدیدا مراقب باشند .

4-هر عریفی که در حیطه عرافت او کسانی یافت‌شوند که به حکومت‌یزید دل‌نسپرده باشند ، محکوم به اعدام در مقابل در خانه‌اش است .

5-هر عریفی که نام کسی را ننوشت ، باید تعهد بسپارد که افراد او مخالفت نکنند ودست به هیچ کار موجب آشوب در دولت نزنند . عریفان هم بشدت ، بندهای‌این بیانیه را به اجرا گذاشتند . (4)

1-در تاج العروس درباره عریف آمده است : هو القائم بامر القبیلة و الجماعة من الناس یلی امورهم و یتعرف الامیرمنهم احوالهم .

2-تشیع در مسیر تاریخ ، سید حسن جعفری ، ص 99 .

3-همان ، ص 165 .

4-مع الحسین فی نهضته ، اسد حیدر ، ص 97 .

عزاخانه

ماتم خانه ، خانه‌ای که در آن عزا برپا کنند ، ماتم سرا ، مصیبت‌سرا . (1)
به حسینیه‌و تکیه‌ای هم که در آن ، عزاداری حسینی برگزار می‌شود ، عزاخانه حسینی گفته می‌شود .

1-لغت‌نامه ، دهخدا .

عزاداری

برپا داشتن مراسمی به یاد سید الشهدا«ع در ایام مختلف ، بویژه دهه محرم و روزعاشورا . این عمل ، که زنده نگهداشتن هدف حسینی و فرهنگ عاشوراست ، مورد تشویق‌بسیار اولیاء دین است و خود معصومین ، در راه اقامه عزای حسینی ، می‌کوشیدند . (1) زیراعزاداری ، بصورت گریه ، برپایی مجالس ذکر ، سرودن مرثیه ، گریاندن ، نوحه‌خوانی و . . .
احیاء خط ائمه و تبیین مظلومیت آنان است . امام باقر«ع در زمینه برپایی عزا در خانه‌هابرای امام حسین ع می‌فرماید : «ثم لیندب الحسین و یبکیه و یامر من فی داره بالبکاء علیه‌و یقیم علیه و یقیم فی داره مصیبته باظهار الجزع علیه و یتلاقون بالبکاء بعضهم بعضا فی‌البیوت و لیعز بعضهم بعضا بمصاب الحسین . » (2) (به کسانی که روز عاشورا نمی‌توانند به‌زیارت آن حضرت بروند اینگونه دستور می‌دهند)بر حسین ع ، ندبه و عزاداری و گریه‌کند و به اهل خانه خود دستور دهد که بر او بگریند و در خانه‌اش با اظهار گریه و ناله برحسین ع ، مراسم عزاداری برپا کنند و یکدیگر را با گریه و تعزیت و تسلیت‌گویی درسوگ حسین علیه السلام در خانه‌هایشان ملاقات کنند .
سنت عزاداری ، با برخورداری از عشق و محبتی که از امام حسین ع در دلها بوده وهست ، تبدیل به یک برنامه گسترده و مردمی و مقدس شده است و هرگز سستی وخاموشی ندارد و به برکت آن ، اقشار بسیاری با امام حسین ع و دین و فرهنگ عاشوراآشنا می‌شوند . فراز و نشیبهای زیادی بر سوگواری بر خامس آل عبا گذشته است و هر گاه‌که شیعیان ، قدرت و حکومتی یافته‌اند ، در ترویج و توسعه آن کوشیده‌اند . «در زمان‌پادشاهی آل بویه ، در دهه اول محرم ، شیعیان به عزاداری حضرت سید الشهدا قیام‌نمودند . . . معز الدوله ، اولین کسی است که فرمان داد که مردم بغداد در دهه اول محرم ، سیاه‌بپوشند و بازارها را سیاهپوش کنند و به مراسم تعزیه داری حضرت سید الشهدا قیام‌نمایند . بستن دکانها و منع طباخی و تعطیل عمومی در روز عاشورا از طرف معز الدوله‌دیلمی در شهر بغداد به عمل آمد و تا اوایل لطنت‌سلسله سلجوقی در آن شهر معمول‌بود . این مراسم تا انقراض دولت دیالمه در تمام کشورهای اسلامی قلمرو آنها مرسوم وبرقرار بوده است . » (3) رمز جاودانگی نهضت‌حسینی نیز همین احیا و زنده نگهداشتن و تعظیم شعائر بوده‌است .
امام خمینی قدس سره فرمود : «الان هزار و چهار صد سال است که با این منبرها ، بااین روضه‌ها و با این مصیبتها و با این سینه زنیها ، ما را حفظ کرده‌اند ، تا حالا آورده‌انداسلام را . . . هر مکتبی تا پایش سینه زن نباشد ،

تا پایش گریه کن نباشد ، تا پایش سر و سینه‌زن نباشد ، حفظ نمی‌شود . . . ما باید برای یک شهیدی که از دستمان می‌رود ، علم بپا کنیم ، نوحه خوانی کنیم ، گریه کنیم ، فریاد کنیم . . . » . (4) برپایی عزا برای سید الشهدا ، نوعی اعتراض‌به ظالمان و حمایت از مظلوم است . اشگ ریختن در سوگ ابا عبد الله ع ، عامل تقویت‌حس عدالتخواهی و انتقامجویی از ستمگران و زمینه سازی برای تجمع نیروهای پیروحسین ع در خط دفاع از حق است . عزاداری برای شهید ، انتقال فرهنگ شهادت به‌نسلهای آینده است . به تعبیر شهید مطهری : «در شرایط خشن یزیدی ، در حزب حسینیهاشرکت کردن و تظاهر به گریه کردن بر شهدا ، نوعی اعلام وابسته بودن به گروه اهل حق واعلان جنگ با گروه باطل و در حقیقت ، نوعی از خود گذشتگی است . اینجاست که‌عزاداری حسین بن علی ع یک حرکت است ، یک موج است ، یک مبارزه اجتماعی‌است . » (5) عزاداری ، سبب می‌شود که شور و عاطفه ، از شعور و شناخت برخوردار گردد وایمان را در ذهن جامعه هوادار ، زنده نگهدارد و«مکتب عاشورا»بعنوان یک فکر سازنده‌و حادثه الهام بخش ، همواره تاثیر خود را حفظ کند . عزاداری ، احیاء خط خون و شهادت‌و رساندن صدای مظلومیت آل علی به گوش تاریخ است . عزاداران حسینی ، پروانگانی‌شیفته نورند که شمع محفل آرای خویش را یافته ، از شعله شمع ، پیراهن عشق پوشیده‌اندو آماده جان باختن و پر سوختن و فدا شدن‌اند . نقش عزاداری در حفظ فرهنگ عاشورامهم است . عمیقترین پیوندها را از طریق آمیختگی عقل و عشق و برهان و عاطفه که درکربلا تجسم یافته است ، انتقال می‌دهد . هم بر مظلومیت امام گریه می‌شود و هم در سایه‌آن هدف امام حسین از نهضت و حرکت ، شناخته می‌شود . روضه‌های خانگی و دسته‌های‌عزاداری و هیئتهای زنجیر زنی ، پوشیدن لباس مشکی و پرچم به دست گرفتن و شربت وآب دادن و تلاش در بر پایی مجالس و نوحه خوانی و سینه زنی و . . . هر یک به نوعی‌سربازگیری جبهه حسینی است و این پیوند قلبی را عمق و غنا می‌بخشد .

1-تاریخچه عزاداری حسینی ، ترجمه تاریخ النیاحة علی الامام الشهید»از سید صالح الشهرستانی .

2-کامل الزیارات ، ص 175 . کتاب زفرات الثقلین فی ماتم الحسین ، محمد باقر محمودی ، چند جلد ، به مساله گریه‌کردن اولیاء خدا بر آن حضرت پرداخته و نیز مجموعه‌ای از مرثیه‌ها در سوگ سید الشهدا«ع را آورده است .

3-موسیقی مذهبی ایران ، حسن مشحون ، ص 4 .

4-صحیفه نور ، ج 8 ، ص 69 و 70 .

5-نهضتهای اسلامی صد ساله اخیر ، شهید مرتضی مطهری ، ص 89 .

شیوه‌ای که نسبت به زنده نگهداشتن یاد حادثه عاشورا و حماسه حسینی از دیربازمطرح بوده و جنبه مردمی یافته است . این شیوه ، شامل مرثیه سرایی ، نوحه‌خوانی ، گریستن و گریاندن ، تشکیل هیئتها و دسته‌های سوگواری ، سینه زنی ، ذکر مصیبت ، مجالس‌وعظ و روضه خوانی ، و . . . است . اینگونه شیوه‌ها ، چون با روح و جان و عاطفه شیعه‌آمیخته است ، هر چه بیشتر به آن رنگ مردمی می‌بخشد و عامل جذب و تجمع و تشکل‌انبوه شیفتگان اهل بیت می‌گردد . ابو هارون مکفوف می‌گوید : روزی خدمت امام‌صادق ع رسیدم . حضرت فرمود : برایم شعر(در سوگ سید الشهدا)بخوان ، من نیزخواندم . حضرت فرمود : نه ، اینطور نه ، بلکه همانگونه که برای خودتان شعر خوانی‌می‌کنید و همانگونه که نزد قبر حضرت سید الشهدا مرثیه می‌خوانی : «لا ، کما تنشدون وکما ترثیه عند قبره . (1) این نشان می‌دهد که شیوه خودمانی و مرسوم نزد متن مردم ، بیشترمورد اهتمام ائمه ع بوده است . حفظ این سنت ، ضامن تداوم آن است . امام خمینی ره فرموده است : «ما باید حافظ این سنتهای اسلامی ، حافظ این دستجات مبارک اسلامی که‌در عاشورا ، در محرم و صفر در مواقع مقتضی به راه می‌افتد ، تاکید کنیم که بیشتر دنبالش‌باشند . . . زنده نگهداشتن عاشورا با همان وضع سنتی خودش ، از طرف روحانیون ، ازطرف خطبا ، با همان وضع سابق و از طرف توده‌های مردم با همان ترتیب سابق که‌دستجات معظم و منظم ، دستجات عزاداری به عنوان عزاداری راه می‌افتاد . باید بدانید که‌اگر بخواهید نهضت‌شما محفوظ بماند ، باید این سنتها را حفظ کنید . » (2) حتی حفظ اصل‌عزاداری عاشورا نیز تا حد بسیاری در سایه حفظ سنتهاست و دگرگون ساختن شیوه سنتی‌بدون جایگزین بهتر ، گاهی پیروان همان سنتها را هم از اصل ماجرای حسینی جدا می‌سازد .

1-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 287 .

2-صحیفه نور ، ج 15 ، ص 204 .

عشق حسینی

عظیمترین سرمایه روحی شیعه که پیوند دهنده آنان با اهل بیت پیامبر و عاملی‌بازدارنده از تباهی ، بر انگیزاننده به فداکاری و جهاد و تصفیه کننده دل و جان است . درسایه همین عشق ، یاد حسین و عاشورا زنده مانده و سوز آن ، حمایت قلبی عاشق امام‌حسین ع را همواره به نفع حق و جبهه ایثار ، نیرو بخشیده است . همین عشق ، یاران او راروز عاشورا به استقبال شهادت فرستاد تا با مرگ در رکاب حسین ع حیات ابدی یافتند .
عشق حسین ع را خداوند در دلها نهاده و شعله‌ای خاموش نشدنی است . به فرموده امام‌صادق ع : «ان لقتل الحسین علیه السلام حرارة فی قلوب المؤمنین لا یبرد ابدا» . (1) محبت‌حسین بن علی ع نه تنها در دل زمینیان است ، بلکه عرشیان نیز او را دوست می‌دارند و به‌فرموده رسول خدا«ص ، او محبوبترین چهره زمینی نزد آسمانیان است : «من احب ان‌ینظر الی احب اهل الارض الی اهل السماء فلینظر الی الحسین . » (2)
ای که آمیخته مهرت با دل کرده عشق تو مرا دریا دل بذر عشقی که به دل کاشته‌ام جز هوای تو ندارد حاصل از می عشق تو ، عاقل مجنون و زخم مهر تو مجنون ، عاقل گر شود کار جهان زیر و زبر نشود عشق تو از دل زایل (3)
1-کامل الزیارات ، ص 38 .
2-مناقب ، ابن شهرآشوب ، ج 4 ، ص 73 .
3-از مؤلف .

عطش

تشنگی از بارزترین جلوه‌های سوز و غم در حادثه کربلاست . سید الشهدا ، عباس ، علی اکبر ، علی اصغر و دیگران ، همه لب تشنه و عطشان روز عاشورا جان سپردند . محروم‌کردن خیمه‌گاه امام حسین ع از آب فرات و تحمیل عطش به امام و یارانش ، از مواردروشن پستی و عداوت سپاه کوفه و ابن زیاد ، نسبت به آل الله است . بزرگان ، بیشتر ازکودکان تحمل تشنگی دارند و اطفال در برابر بی آبی ، زودتر بی تاب می‌شوند . در کربلا ، عطش بیداد می‌کرد و مشکها خالی ، لبها خشک ، جگرها سوخته ، هوا گرم ، راه فرات بسته ، و صدای العطش بلند بود .
زان تشنگان هنوز به عیوق می‌رسد فریاد«العطش زبیابان کربلا (1)
روز عاشورا ، عباس کنار خیمه‌ها آمد ، صدای العطش ، العطش کودکان را شنید . سواربر اسب شد و مشک را بر داشت و به طرف فرات رفت . چهار هزار نفر تیر اندازان موکل برفرات ، او را محاصره کردند و ابا الفضل ع در این درگیری بود که دستها را داد و شهید شد .
قبل از بیرون آمدن از فرات ، خواست آب بنوشد ولی فذکر عطش الحسین به یاد تشنگی‌امام افتاد و آب ننوشید و عطشان از شریعه بیرون آمد . (2) علی اکبر«ع نیز روز عاشورا پس‌از چندین نوبت جنگیدن ، مجروح و تشنه برای آخرین وداع به خیمه‌گاه آمد ، در حالی که‌به سید الشهدا می‌گفت : «یا ابة ، العطش قد قتلنی و ثقل الحدید اجهدنی . (3)
امام ع ، برای‌کودک تشنه کام و شیر خوار خود نیز بنا به نقلی از سپاه دشمن آب طلبید ، که بیایید سیرابش‌کنید .
اگر به زعم شما من گناهکار شمایم نکرده هیچ گناهی ، علی اصغرم است این
که تیر حرمله ، گلوی تشنه آن ششماهه را از هم درید . (4)
مگر به کرب و بلا آب قیمت جان بود که از عطش به فلک ناله یتیمان بود
خود سید الشهدا نیز روز عاشورا ، برای رفع تشنگی پس از نبرد ، خواست به فرات‌برود و آب بنوشد که شمر مانع شد و گفت : ای حسین ، از این آب نخواهی نوشید تا ازتشنگی بمیری و الله لا تذوقه او تموت عطشا» . (5) تشنگی امام حسین ع و شهدای کربلا ، چنان داغی بر دل عاشقانش نهاده که با هر نوشیدن آب گوارا ، او را یاد می‌کنند ، در راه امام‌حسین ، به آبرسانی و سقایی و نذر شربت و ساختن آب انبار می‌پردازند و با هر عطشی‌کربلا و عاشورا در ذهنشان تداعی می‌کند ، گویا بین آب و عطش و کربلا پیوند خورده‌است .
بر لب دریا ، لب دریا دلان خشکیده است از عطش دلها کباب است و زبان

خشکیده است کربلا بستان عشق است و شهامت است ، ای دریغ کز سموم تشنگی ، این بوستان خشکیده است سوز بی آبی اثر کرده است بر اهل حرم هر طرف بینی لب پیر و جوان خشکیده است (6)

1-محتشم کاشانی .

2-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 41 ، عوالم(امام حسین) ، ص 284 .

3-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 246 .

4-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 275 .

5-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 51 .

6-از : قادر طهماسبی(فرید) .

عطشان

از القاب سید الشهدا ، که تشنه در کربلا به شهادت رسید . این تعبیر در روایات ، تواریخ‌و زیارتنامه‌ها درباره آن امام آمده است . از جمله در حدیث امام باقر«ع است : «ان‌الحسین . . . قتل مظلوما مکروبا عطشانا» . (1) امام سجاد«ع نیز که برای یاری بنی اسد در دفن‌پیکر امام حسین و شهدا آمد ، پس از دفن امام تشنه کام ، بر روی قبر او نوشت : «هذا قبرالحسین بن علی بن ابی طالب الذی قتلوه عطشانا غریبا . » (2) همین تشنگی و شهادت جانسوزاو و یاران و فرزندانش ، قوی‌ترین عامل تحریک عواطف و همدل ساختن انسانهای باوجدان با عاشورائیان بوده است .

1-کامل الزیارات ، ص 168 .

2-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 325 .

عطیه

نام عطیه ، همواره در کنار نام جابر بن عبد الله انصاری مطرح می‌شود که با هم پس ازشهادت امام حسین ع در اربعین اول به زیارت قبر آن حضرت آمدند و چون جابر نابیناشده بود ، عطیه او را در این زیارت همراهی می‌کرد . بنا به برخی نقلها ، هنگام بازگشت‌اهل بیت از سفر شام ، در کربلا با جابر و عطیه برخورد کردند . عطیة بن سعد بن جناده‌عوفی ، از رجال علم و حدیث‌شیعه بود . وی در زمان خلافت امیر المؤمنین ع در کوفه به‌دنیا آمد . نام عطیه ، به پیشنهاد آن حضرت بر وی نهاده شد . او از راویان موثق شیعه بود که‌حتی در کتب رجالی اهل سنت هم توثیق شده است . وی به جرم تشیع و هواداری‌علی ع از سوی حجاج بن یوسف تحت تعقیب بود و به فارس گریخت . به دستورحجاج ، او را گرفتند و چون حاضر نشد علی علیه السلام را لعن کند ، چهار صد تازیانه بربدنش زدند و موی سر و ریش او را تراشیدند . از آن پس به خراسان رفت و پس از مدتی‌به کوفه بازگشت . در کوفه بود تا در سال 111 هجری در گذشت . (1)

1-معارف و معاریف ، ج 4 ، ص 1567 .

عقاب

پرنده معروف قوی پنجه و تیز پرواز و شکاری که از نیروی بسیار برخوردار است .
مجازا به اسبهای تیز تک و چابک هم گفته شده که در مسابقات و شکار ، سریعا به هدف‌می‌رسد . (1) در ادبیات مرثیه ، اسبی که علی اکبر«ع بر آن می‌نشست ، «عقاب خوانده شده‌است و گویند که پیش از او ، از آن حسین بن علی ع بود ، چون ذو الجناح زیر پای آن‌حضرت قرار گرفت ، عقاب را به علی اکبر داد و در عاشورا علی اکبر را بر آن نشاند :
«فوضع علی مفرقه مغفرا فولادیا و قلده سیفا مصریا و ارکبه العقاب براقا ثانویا» (2) به نقلی‌در شب عاشورا نیز علی اکبر سوار بر آن شد و از فرات ، آب به خیمه‌ها آورد . (3) نوشته‌اند :
عقاب ، اسبی بود که سیف بن ذی یزن برای رسول خدا هدیه فرستاد و آن هنگام ، حضرت‌رسول ص پنجساله بود . عمر طولانی کرد و این از خصایص پیامبر بود که بر پشت هراسب پیری می‌نشست ، جوان می‌شد . علی ع و امام مجتبی و سید الشهدا هم بر آن اسب‌سوار شده بودند و ظهر عاشورا نیز شبه پیغمبر ، علی اکبر بر آن نشست و به میدان رفت .
پس از مجروح شدن علی اکبر ، اسب می‌خواست او را به خیمه‌ها بیاورد ، ولی بسبب لشکربسیار در میدان ، پیکر مجروح علی اکبر را به سمت‌سپاه کوفه برد ، (فاحتمله الی العسکر) واین بود که علی اکبر را قطعه قطعه کردند . (4)
چه اسبی به پرواز شاهین مرو به رفتار کبک و به رقص تذرو رکش گرم و مو نرم ، ستخوان درشت همایون برو یال و فرخنده پشت
1-اساس البلاغه ، زمخشری ، لغت نامه دهخدا .
2-ریاض القدس ، صدر الدین واعظ قزوینی ، ج 2 ، ص 21 .
3-همان ، ج 1 ، ، ص 264 .
4-همان ، ج 2 ، ص 38 .

عقبه

به معنای کوه دراز . نام یکی از منازل راه کوفه ، که امام حسین ع در آنجا فرود آمد . درهمانجا با پیر مردی به نام عمر بن لوذان برخورد و اوضاع کوفه را پرسید . وی می‌کوشیدامام را از رفتن به طرف نیزه‌ها و شمشیرها باز دارد . امام راه خویش را به سوی کربلا ادامه‌داد . (1) 1- الحسین فی طریقه الی الشهاده ، ص 90 .

عقر

روستایی مستحکم و دارای برج و بار و در نزدیکیهای کربلا بود . امام حسین ع چون‌در راه سفر به کوفه به آن روستا رسید ، از نامش پرسید ، گفتند : عقر . پرسید : این منطقه چه‌نام دارد ؟ گفتند : کربلا . چون خواست از منطقه خارج شود ، جلویش را گرفتند و درهمانجا ماند ، تا حادثه عاشورا پیش آمد . (1) در همان روستا بود که زهیر بن قین به آن‌حضرت پیشنهاد کرد به آن ده رفته ، آنجا را سنگر دفاعی خود قرار دهند ، اما امام موافقت نکرد .

1-موسوعة العتبات المقدسه ، ج 8 ، ص 38 ، (به نقل از معجم البلدان) .

علامت

از ابزار و وسایل عزاداری امام حسین ع که در هیئتها و دسته‌های مذهبی به کار گرفته‌می‌شود . علامت به معنای نشانه است . این علامتها هم نشانه‌های گروههای عزادارمحسوب می‌شده است و کسانی هم که آن را حمل می‌کردند ، «علامت کش بودند ، یعنی‌علم بردار . به نوشته دهخدا : «صلیب مانندی که بر چوب یا آهن افقی آن از سوی پایین‌شالهای ترمه آویزند و از سوی زبر لاله و تندیسهایی از مرغ و جز آن نصب کنند و درمیان زبانه‌ای از فلز طویل دارد و بر نوک آن فلز پر یا گلوله‌ای از شیشه الوارن نصب کنندو این زبانه‌های فلزی که به تیغ مشهور است ، سه یا پنج باشد و در مراسم عزاداری‌محرم پیشاپیش دسته‌ها به حرکت آرند» . (1) «شیئی است فلزی و کار صنعتگران اصفهان‌که قدمت آن به عهد سلاطین صفوی می‌رسد ، دارای تعدادی زبانه ، گنبد ، گلدان وطاووس بوده و آن را با شالهای سبز و سیاه و قهوه‌ای و پر طاووس و سکه‌های نقره وشمشیر و قمه و خنجر زینب می‌کنند و در آخر دسته‌ها به حرکت در می‌آورند . . . عده‌ای‌از جوانان هم نذر می‌کنند که همه ساله باید در بردن علمات ، سهم داشته باشند» . (2) به‌آن علمات هم می‌گویند . شباهت آن به صلیب ، می‌رساند که پس از ارتباط ایران بااروپاییها در عصر قاجار ، از آیینهای مذهبی مسیحیت اقتباس شده است . به هرحال ، نمودها و مظاهری است که گاهی عزاداران را از محتوا و اصل عزاداری و اقامه‌شعائر دینی باز می‌دارد .

1-لغت نامه ، دهخدا .

2-تاریخ تکایا و عزاداری قم ، ص 214 .

علقم

علقم یا علقمه ، نام نهری است از فرات ، که عباس بن علی ع در روز عاشورا ، کنار آن‌به شهادت رسید . نیز به معنای تلخی است ، و هر درخت تلخ و آب بسیار سخت را هم‌علقم گویند ، حنظل . در ادبیات عاشورا ، بیشتر در پیوند با عطش و عباس و دستهای قطع‌شده ابا الفضل ع مطرح می‌شود .

از چشم سپیده خواب را می‌بردند از چشمه گل ، گلاب را می‌بردند بر شانه خود فرشتگان آهسته از علقمه ، روح آب را می‌بردند (1)

1-محمد حسین کاظم زاده .

علم ، علمات

پرچم ، رایت ، بیرق ، نشان لشکر ، آنچه به سر نیزه بندند ، درفش . در اصطلاح عزاداری‌حسینی ، نام علم و علامت‌خاصی است که هر هیئت و دسته ، ویژه خود دارد و آن را ازدسته‌های دیگر متمایز می‌سازد . «نخل ، چوب بسیار بلند همچون درخت تبریزی متوسطکه در تعزیه خوانی پیشاپیش دسته‌ها برند و بر سر آن ، گاه شکل پنجه‌ای از فلز باشد و گاه‌پارچه سیاه بر آن بپوشانند . » (1)
گر چه سردار علم در خون نشست دستهایت روی رایت مانده است . (2)
در میدان کربلا نیز ، علمدار لشکر امام حسین ع ، حضرت ابا الفضل بود .
از شعار عربهای‌عراقی عزادار نیز این است : «رفع الله رایة العباس ، پرچم عباس ، افراشته باد .
1-لغت نامه ، دهخدا .
2-عزیز الله زیادی .

علمدار

از لقبهای قمر بنی هاشم است که در کربلا ، پرچم لشکر امام بر دوش او بود . نقش‌علمدار در میدان نبرد ، مهم بود و عامل حفظ انسجام نیروهای سپاه محسوب می‌شد . روزعاشورا ، امام حسین ع یاران اندک خود را به سه جناح چپ و راست و قلب تقسیم کرد وبرای هر یک فرماندهی برگزید و پرچم را به دست برادرش عباس داد . (1) روز عاشورا نیز چون عباس ع خدمت امام آمد و از او اذن میدان طلبید ، امام گریست‌و ابتدا اجازه نداد و فرمود : تو علمدار منی ، اگر تو بروی و کشته شوی ، سپاه من از هم‌می‌پاشد : «یا اخی انت صاحب لوائی و اذا مضیت تفرق عسکری . (2)

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 5 و 39 .

2-معالی السبطین ، ج 1 ، ص 441 .

علم کش

کسی که در دسته‌های عزاداری ، نشان مخصوص هر هیئت را حمل می‌کند ، علامت کش .

علی اصغر«ع

یکی از فرزندان امام حسین ع که شیر خوار بود و از تشنگی ، روز عاشورا بی تاب‌شده بود . امام ، خطاب به دشمن فرمود : از یاران و فرزندانم ، کسی جز این کودک نمانده‌است . نمی‌بینید که چگونه از تشنگی بی تاب است ؟ در«نفس المهموم آمده است که‌فرمود : «ان لم ترحمونی فارحموا هذا الطفل در حال گفتگو بود که تیری از کمان حرمله‌آمد و گوش تا گوش حلقوم علی اصغر را درید . امام حسین ع خون گلوی او را گرفت وبه آسمان پاشید . (1) در کتابهای مقتل ، هم از«علی اصغر»یاد شده ، هم از طفل رضیع(کودک‌شیرخوار)و در اینکه دو کودک بوده یا هر دو یکی است ، اختلاف است .
در زیارت ناحیه مقدسه ، درباره این کودک شهید ، آمده است : «السلام علی عبد الله بن‌الحسین ، الطفل الرضیع ، المرمی الصریع ، المشحط دما ، المصعد دمه فی السماء ، المذبوح‌بالسهم فی حجر ابیه ، لعن الله رامیه حرملة بن کاهل الاسدی . (2) و در یکی از زیارتنامه‌های‌عاشورا آمده است : «و علی ولدک علی الاصغر الذی فجعت به از این کودک ، با عنوانهای‌شیرخواره ، ششماهه ، باب الحوایج ، طفل رضیع و . . . یاد می‌شود و قنداقه و گهواره ازمفاهیمی است که در ارتباط با او آورده می‌شود .
طفل ششماهه تبسم نکند ، پس چه کند آنکه بر مرگ زند خنده ، علی اصغر توست
«علی اصغر ، یعنی درخشانترین چهره کربلا ، بزرگترین سند مظلومیت و معتبرترین‌زاویه شهادت . . . چشم تاریخ ، هیچ وزنه‌ای را در تاریخ شهادت ، به چنین سنگینی ندیده‌است . » (3) علی اصغر را«باب الحوائج می‌دانند ، گر چه طفل رضیع و کودک کوچک است ، اما مقامش نزد خدا والاست .
در گلخانه شهادت را می‌گشاید کلید کوچک ما
1-معالی السبطین ، ج 1 ، ص 423 .
2-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 66 .
3-اولین دانشگاه و آخرین پیامبر ، شهید پاک نژاد ، ج 2 ، ص 42 .

علی اکبر«ع

فرزند بزرگ سید الشهدا و شبیه پیامبر که روز عاشورا فدای دین شد . مادر علی اکبر ، لیلا دختر ابی مره بود . در کربلا حدود 25 سال داشت . سن او را 18 سال و 20 سال هم‌گفته‌اند . او اولین شهید عاشورا از بنی هاشم بود . (1) علی اکبر شباهت بسیاری به پیامبرداشت ، هم در خلقت ، هم در اخلاق و هم در گفتار . به همین جهت روز عاشورا وقتی اذن‌میدان طلبید و عازم جبهه پیکار شد ، امام حسین ع چهره به آسمان گرفت و گفت : «اللهم‌اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس برسولک محمد خلقا و خلقا و منطقا وکنا اذا اشتقنا الی رؤیة نبیک نظرنا الیه . . . » (2) شجاعت و دلاوری علی اکبر و رزم آوری و بصیرت دینی و سیاسی او ، در سفر کربلابویژه در روز عاشورا تجلی کرد . سخنان ، فداکاریها و رجزهایش دلیل آن است . وقتی امام‌حسین از منزلگاه قصر بنی مقاتل گذشت ، روی اسب چشمان او را خوابی ربود و پس ازبیداری انا لله و انا الیه راجعون گفت و سه بار این جمله و حمد الهی را تکرار کرد . علی‌اکبر وقتی سبب این حمد و استرجاع را پرسید ، حضرت فرمود : در خواب دیدم سواری‌می‌گوید این کاروان به سوی مرگ می‌رود . پرسید : مگر ما بر حق نیستیم ؟ فرمود : چرا .

روزعاشورا (3) نیز پس از شهادت یاران امام ، اولین کسی که اجازه میدان طلبید تا جان را فدای‌دین کند او بود . گر چه به میدان رفتن او بر اهل بیت و بر امام بسیار سخت بود ، ولی از ایثارو روحیه جانبازی او جز این انتظار نبود . وقتی به میدان می‌رفت ، امام حسین ع درسخنانی سوزناک به آستان الهی ، آن قوم ناجوانمرد را که دعوت کردند ولی تیغ به رویشان‌کشیدند ، نفرین کرد .

علی اکبر چندین بار به میدان رفت و رزمهای شجاعانه‌ای با انبوه سپاه دشمن نمود .

هنگام جنگ ، این رجز را می‌خواند که نشان دهنده روح بلند و درک عمیق اوست :

انا علی بن الحسین بن علی نحن و رب البیت اولی بالنبی تالله لا یحکم فینا ابن الدعی اضرب بالسیف احامی عن ابی ضرب غلام هاشمی عربی (4)

پیکار سخت ، او را تشنه‌تر ساخت . به خیمه آمد . بی آنکه آبی بتواند بنوشد ، با همان‌تشنگی و جراحت دوباره به میدان رفت و جنگید تا به شهادت رسید . قاتل او مرة بن منقذعبدی بود . پیکر علی اکبر با شمشیرهای دشمن قطعه قطعه شد . وقتی امام بر بالین او رسیدکه جان باخته بود . صورت بر چهره خونین علی اکبر نهاد و دشمن را باز هم نفرین

کرد :
«قتل الله قوما قتلوک . . . »و تکرار می‌کرد که : «علی الدنیا بعدک العفا» . و جوانان هاشمی‌را طلبید تا پیکر او را به خیمه گاه حمل کنند . (5) علی اکبر ، نزدیکترین شهیدی است که باحسین ع دفن شده است . مدفن او پایین پای ابا عبد الله الحسین ع قرار دارد و به این‌خاطر ضریح امام ، شش گوشه دارد . (6)
الگوی شجاعت و ادب ، اکبر در دانه فاطمی نسب ، اکبر فرزند یقین ز نسل ایمان بود پرورده دامن کریمان بود آن یوسف حسن ، ماه کنعانی در خلق و خصال ، احمد ثانی آن شاهد بزم ، سرو قامت بود دریا دل و کوه استقامت بود آن دم که لباس رزم می‌پوشید از کوثر عشق ، جرعه می‌نوشید از فرط عطش فتاده بود از تاب گردید ز دست جد خود سیراب در راه خدا ذبیح دین گردید بر حلقه عاشقان نگین گردید داغش کمر حسین را بشکست با خون سرش حنای خونین بست دیباچه داستان حق ، اکبر قربانی آستان حق ، اکبر (7)
1-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 245 و مقاتل الطالبیین .
2-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 43 .
3-اعیان الشیعه ، ج 8 ، ص 206 .
4-همان ، ص 207 .
5-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 248 .
6-از جمله برای شرح حال او ر . ک : «علی الاکبر»از عبد الرزاق الموسوی ، چاپ 1368 قمری ، نجف ، 146 صفحه .
7-از نویسنده .

على الاسلام السلام

سخنی بود که سید الشهدا«ع پس از امتناع از بیعت با یزید و بیرون آمدن از پیش والی‌مدینه فرمود . مروان ، فردای آن شب ، امام حسین ع را دید و به وی پیشنهاد کرد که با یزیدبیعت کند و آن را به نفع دین و دنیای امام دانست . حضرت در پاسخ او چنین گفت : «انا لله‌و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید و لقد سمعت جدی‌رسول الله ص یقول : الخلافة محرمة علی آل ابی سفیان . (1) یعنی بر اسلام ، سلام باد ، بایدفاتحه اسلام را خواند و با اسلام خدا حافظی کرد ، آنگاه که والی مسلمانان کسی همچون‌یزید باشد . از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود خلافت بر آل ابو سفیان حرام است . امام ، باادامه سلطه امویان بر مقدرات مسلمین و بازی با دین خدا ، تباه شدن دستاوردهای وحی‌را عیان می‌دید . با توجه به اینکه رسم عرب بر این است که هنگام خدا حافظی و وداع هم‌سلام می‌دهد ، رابطه سخن فوق روشن می‌گردد .
1-لهوف ، ص 11 ، سوگنامه آل محمد ، ص 116(به نقل از مثیر الاحزان) ، عوالم(امام حسین) ، ص 175 .

عمار بن ابی سلامه دالانی

از شهدای کربلا . اهل کوفه بود ، محضر رسول خدا«ع را نیز درک کرده و از اصحاب‌علی ع بود که در رکابش در سه جنگ جمل ، صفین و نهروان شرکت داشت . در کربلا درحمله اول به شهادت رسید . نامش در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است . (1)

1-عنصر شجاعت ، ج 2 ، ص 126 .

عمار بن حسان طائی

از شهدای کربلاست که نامش در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است . وی از شیعیان‌خالص و از شجاعان معروف بود . از مکه همراه امام به کربلا آمد و در پیش روی آن‌حضرت به شهادت رسید . (1)

1-تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 2 ، ص 317 .

عمارة بن صلخب ازدی

از جوانان شجاع کوفه بود که در نهضت مسلم بن عقیل ، به هواداری او برخاست و با اوبیعت کرد و از دیگران برای مسلم بیعت می‌گرفت . دستگیر و زندانی شد . ابن زیاد ، پس ازآنکه هانی و مسلم را شهید کرد او را هم احضار نمود و دستور داد تا وی را میان قبیله ازد» برده ، گردن زدند . (1)

1-همان ، ص 323 ، انصار الحسین ، ص 106(به نقل از تاریخ طبری) .

عمارة بن عبد الله سلولی

از کسانی بود که همراه قیس بن مسهر صیداوی ، پیغام و نامه ابا عبد الله الحسین ع را به‌کوفه برد .

عماری

صندوق مانندی که برای نشستن سوار ، آن را بر پشت‌شتر و فیل می‌گذارند . به آن‌محمل و هودج هم می‌گویند ، تخت روان ، تابوت . عماری دار ، همان ساربان است . (1) اهل بیت عصمت را پس از عاشورا در دوران اسارت ، بر شترهای بی عماری و کجاوه سوارکرده ، شهر به شهر و منزل به منزل بردند . امام سجاد«ع را بر شتر بی جهاز سوار کردند .
جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل گشتند بی عماری و محمل ، شتر سوار (2)

1-لغت نامه ، دهخدا .
2-محتشم کاشانی .

عمران بن کعب بن حارث اشجعی

از شهدای کربلاست که در حمله اول به درجه شهادت رسید . شیخ طوسی او را درزمره یاران حسین ع شمرده است . (1)

1-تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 2 ، ص 351 .

عمر بن جندب حضرمی

از شهدای کربلاست ، از حضرموت یمن . نامش در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده‌است . (1)

1-انصار الحسین ، ص 87 .

عمر بن خالد صیداوی

از شهدای کربلاست ، از طایفه بنی اسد . وی پس از کشته شدن تعدادی از یاران ، ازسید الشهدا«ع اذن گرفته ، به میدان رفت و به شهادت رسید . (1)

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 23 .

عمر بن سعد

معروف به ابن سعد» ، فرمانده سپاه ابن زیاد در کربلا بود که با امام حسین ع جنگیدو دستور داد پس از شهادت آن حضرت ، اسب بر بدن او تاختند و اهل بیت او را اسیر کرده‌به کوفه بردند . عمر سعد ، پسر سعد بن وقاص از سرداران صدر اسلام بود . در زمان پیامبر(و به قولی در دوران عمر)به دنیا آمد . همراه پدرش در فتح عراق شرکت داشت . وی ازجمله کسانی بود که علیه حجر بن عدی و یارانش ، شهادت به فتنه‌گری داد و سبب شدکه حجر در«مرج عذراء»به شهادت برسد . وی قبل از حادثه عاشورا ، آماده حرکت به‌سوی ری بود که حکمرانی آنجا را به او داده بودند ، ولی به دستور ابن زیاد(والی کوفه)
همراه با سپاهی مامور جلوگیری از ورود امام حسین ع به کوفه و وادار کردن او به بیعت‌با یزید و یا جنگ و کشتن او در صورت امتناع شد و به مقابله با حسین بن علی ع به کربلارفت .
عمر سعد ، در ایام قیام مختار در کوفه گریخت . اما وقتی مردم کوفه دوباره بر ضدمختار خروج کردند ، بازگشت و رهبری را به عهده گرفت ، ولی باز هم به سوی بصره‌گریخت و سپس دستگیر و نزد مختار آورده شد . در مجلس مختار ، به دستور وی او راکشتند و سرش را به مدینه نزد محمد حنفیه فرستادند و این در سال 66 هجری بود . (1) درکربلا ، هر چه امام حسین با او گفتگو کرد تا از جنگیدن دست بر دارد و دست‌خویش را به‌خون آن حضرت نیالاید ، نپذیرفت . صبح عاشورا هم اولین کسی بود که به طرف اردوگاه‌امام حسین ع تیر افکند و فرمان حمله عمومی صادر کرد . نامش جز و لعنت‌شدگان درزیارت عاشورا آمده است . او بود که پس از ورودش به کربلا در روز چهارم محرم ، بر امام‌حسین ع سخت گرفت و دستور داد سوارانش آب را به روی یاران حسین ع ببندند .
1-دایرة المعارف بزرگ اسلامی(با تلخیص)ج 3 ص 682 . الفتوح ، ابن اعثم کوفی ، ج 6 ، ص 272 .

عمرو بن جناده انصاری

از شهدای نوجوان کربلا ، که پدرش نیز در رکاب سید الشهدا«ع شهید شد . این جوان‌چون خواست به میدان رود ، امام فرمود : پدر این جوان کشته شد ، شاید مادرش راضی‌نباشد که به میدان رود . گفت : مادرم دستور داده که به میدان بروم و لباس جنگ بر من‌پوشانده است . (1) او که 9 ساله یا 11 ساله بود ، به میدان رفت و رجز خواند و جنگید تا کشته‌شد . سر او را به طرف سپاه امام حسین ع افکندند . مادرش(بحریه بنت مسعود خزرجی) آن سر را برداشت و گفت : چه نیکو جهاد کردی ، پسرم ! ای شادی قلبم ، ای نور چشمم !

سپس سر را پرتاب کرد و با آن کسی را کشت ، سپس چوبه خیمه را برداشت و حمله کردکه به وسیله آن بجنگد . امام حسین ع مانع شد و او را به خیمه زنان برگرداند . نام عمرو بن‌جناده در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است . (2) در برخی منابع ، عمر بن جناده ذکر شده‌است .

1-انصار الحسین ، ص 86 .

2-تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 2 ، ص 327 .

عمرو بن حجاج زبیدی

از سران سپاه عمر سعد و فرمانده جناح راست در کربلا . وقتی عمر سعد می‌خواست‌شب عاشورا به امام حسین ع مهلت ندهد ، اعتراض کرد و گفت : اگر از دیلم بودند و این‌تقاضا را می‌کردند ، سزاوار بود که مهلت دهی . وی در روز عاشورا هم در درگیری ، مسلم بن عوسجه را غافلگیرانه به شهادت رساند .

عمرو بن خالد بن حکیم ازدی

از شهدای کربلاست . از طایفه بنی اسد و از مخلصان ولای اهل بیت بود و در کوفه‌موقعیتی داشت . از قیام کنندگان همراه مسلم بود و پس از شهادت مسلم ، پنهان شد . پس ازشهادت قیس بن مسهر از کوفه به استقبال کاروان حسینی بیرون رفت و در منزلگاه حاجزهمراه غلامش سعد به امام پیوست . سپاه حر می‌خواست از پیوستن آن دو به یاران امام‌جلوگیری کند ، اما با حمایت امام ، به سید الشهدا«ع پیوستند و در عاشورا در حمله اول به‌شهادت رسیدند . نام او در زیارت ناحیه هم آمده است . (1)

1-عنصر شجاعت ، ج 1 ، ص 339 .

عمرو بن سعید بن عاص

در ایامی که سید الشهدا«ع در مکه بود ، یزید ، «عمرو بن سعید»را که والی مدینه بود ، همراه با سپاهی به مکه فرستاد و او را امیر الحاج قرار داد و سرپرستی امر حج را در موسم‌به او سپرد و توصیه کرد که هر جا به حسین ع دست‌یافت ، او را ترور کند . امام حسین‌چون از ماجرا آگاه شد ، برای این که حرمت‌خانه خدا با ریختن خونش زیر پا گذاشته‌نشود و نقشه ترور ناکام بماند ، به عمره اکتفا کرد و از مکه بیرون آمد . (1) وی از بدخواهان‌کین‌توز نسبت به اهل بیت بود . پس از بازگشت اهل بیت به مدینه ، وقتی گریه‌ها و ناله‌های‌بازماندگان شهدای کربلا را در سوگ حسین ع و کشتگان خود شنید ، خندید و از روی‌شماتت و زخم زبان گفت : این شیون ، مثل شیوه روز مرگ عثمان است ! (2)

1-مقتل الحسین ، مقرم ص 193 ، بحار الانوار ، ج 45 ، ص 99 .

2-ثورة الحسین ، مهدی شمس الدین ، ص 231 .

عمرو بن ضبیعه تمیمی

از سوارکاران دلیر کوفه ، که از کوفه همراه سپاه عمر سعد بیرون آمد ، ولی در کربلا به‌یاران حسن ع پیوست و در رکاب آن حضرت شهید شد . نامش در زیارت ناحیه مقدسه‌هم آمده است . (1) علت پیوستن او به امام آن بود که دید سپاه کوفه نه شرایط امام را می‌پذیردو نه می‌گذارد که وی از جایی که آمده ، به همان جا باز گردد . (2)

1-عنصر شجاعت ، ج 3 ، ص 19 .

2-تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 2 ، ص 332 .

عمرو بن قرظه انصاری

از شهدای کربلاست . پدر او(قرظه)از اصحاب علی ع و از خزرجیانی بود که به کوفه آمد و آنجا ماندگار شد و در رکاب علی ع با دشمنانش جنگید . عمرو ، از کوفه آمد ودر کربلا ، روز ششم محرم به سید الشهدا«ع پیوست . امام در گفتگوهایش با عمر سعد ، اورا برای مکالمه می‌فرستاد و او جواب می‌آورد ، تا آنکه شمر از کوفه آمد و این مذاکره قطع‌شد . (1) روز عاشورا جلوی امام حسین ع ایستاده بود و تیرهای دشمن را با سینه و پیشانی‌خود به جان می‌خرید و اینگونه از جان امام محافظت می‌کرد . زخمهای زیادی بر پیکرش‌نشست . به امام خطاب کرد که : ای پسر پیامبر ! آیا وفا کردم ؟ حضرت فرمود : آری ! تو پیش‌از من به بهشت می‌روی . از من به پیامبر سلام برسان و بگو که من در پی تو می‌آیم و . . .
افتاد و شهید شد . (2) نامش در زیارت ناحیه آمده است . برخی هم شهادتش را در عرصه‌میدان و پس از رجز و رزم گفته‌اند . رجز او چنین بود :
قد علمت کتیبة الانصار انی ساحمی حوزة الذمار ضرب غلام غیر نکس شاری دون حسین مهجتی و داری (3)
1-عنصر شجاعت ، ج 2 ، ص 160 .
2-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 306 .
3-عبرات المصطفین ، ج 2 ، ص 30 .

عمرو بن قیس

وی همراه پسر عمویش در منزلگاه قصر مقاتل با امام حسین ع دیدار کرد . امام او رابه نصرت خویش فراخواند ، لیکن هم او و هم پسر عمویش بهانه آوردند که : پیر مردیم وبدهکار و عیالمند ، کالاهای مردم نیز در دست ماست . نمی‌دانیم چه خواهد شد ؟
می‌ترسیم امانت مردم تباه شود ! بدینگونه به امام ، پاسخ سرد و رد دادند . حضرت نیز ازآنان خواست که بروند ، تا ندای یاری خواهی حضرت را در کربلا نشنوند ، چون هر که‌مظلومیت و تنهایی امام را ببیند و صدایش را بشنود اما پاسخ ندهد و یاری نکند ، سزاواراست که خداوند او را در دوزخ افکند . (1)
1-موسوعة کلمات الامام الحسین ، ص 369 ، بحار الانوار ، ج 45 ، ص 84 .

عمرو بن مطاع جعفی

نامش در شمار شهدای کربلا آمده است . (1)

1-مناقب ، ابن شهرآشوب ، ج 4 ، ص 102 .

عمق

نام محلی است که غطفانیان در آن منطقه می‌زیسته‌اند ، سر راه مکه به سرزمین عراق که‌چاهها و آبهایی داشته است . امام حسین ع نیز در راه کوفه ، از این منزل عبور کرده است .

عمود

به معنای ستون وسط خیمه . نیز به معنایی گرز و چوبدستی ، که همچون تیغ و نیزه و تیرو کمان ، از ابزار جنگی قدیم بوده است . در کیفیت‌شهادت حضرت ابا الفضل ع آمده‌است که پس از آنکه حکیم بن طفیل در نخلستان کمین کرد و با شمشیر دست چپ او راهم از کار انداخت ، آنگاه کسی با گرزی آهنین بر عباس زد و او را کشت فضربه ملعون‌بعمود من حدید فقتله . (1) در مرثیه‌ها نیز گفته می‌شود که پس از شهادت عباس ع ، امام‌حسین ع عمود خیمه او را خواباند ، بعلامت اینکه صاحب این خیمه به شهادت رسیده‌است . در میدان عاشورا ، نمونه‌هایی نقل شده که کسانی به جای نیزه و شمشیر ، دست برده‌و چوبها یا ستون خیمه‌ها را برداشته و با آن به دشمن حمله کرده‌اند ، از جمله مادر شهید عمرو بن جناده .

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 41 .

عمورا

نام دیگری برای سرزمین کربلاست . امام حسین ع در سخنرانی خویش با یارانش درشب عاشورا ، اشاره فرمود که جدم پیامبر خدا مرا خبر داده که مرا به سرزمین عراق فرامی‌خوانند و در سرزمین کربلا فرود می‌آیم و آنجا شهید خواهم شد : «اخبرنی جدی‌رسول الله ص بانی ساساق الی العراق ، فانزل ارضا یقال لها عمورا و کربلا و فیها استشهد» . (1)

1-ارشاد ، مفید ، ص 231 .

عمیر بن عبد الله مذحجی

از شهدای کربلاست . پس از سعد بن حنظله ، به میدان رفت و پس از رجز خوانی‌جنگید تا شهید شد . رجزش چنین بود :

قد علمت‌سعد وحی مذحج انی لدی الهیجاء لیث محرج . . . (1)

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 18 .

عون بن جعفر

از شهدای کربلاست . پسر جعفر بن ابی طالب(جعفر طیار) . مادرش اسماء بنت‌عمیس بود که در حبشه به دنیا آمد . جعفر طیار او را در جنگ خیبر به حضور رسول‌خدا«ص آورد . پس از شهادت جعفر طیار در جنگ موته ، پیامبر خدا فرزندان او را طلبید .

عبد الله ، عون و محمد را حاضر کردند . به دستور آن حضرت ، سر هر سه را تراشیدند .

پیامبر درباره عون فرمود : در خلقت و اخلاق ، شبیه من است . در دوران علی ع به آن‌حضرت پیوست . حضرت دخترش ام کلثوم را به همسری او در آورد . عون در زمان امام‌مجتبی و سپس امام حسین ع از یاران آن دو امام بود . همراه همسرش در کربلا حضورداشت . روز عاشورا از سید الشهدا«ع اجازه گرفت و به میدان رفت . نبردی دلاورانه کرد وبه شهادت رسید . هنگام شهادت 56 ساله بود . (1)

1-تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 2 ، ص 355 .

عون بن عبد الله بن جعفر

پسر حضرت زینب ع که همراه برادر دیگرش محمد ، روز عاشورا در نبرد تن به تن‌با سپاه کوفه به شهادت رسید . عون و برادرش ، پس از حرکت امام حسین ع از مدینه ، درپی کاروان راه افتادند و در منزلگاه ذات عرق خدمت امام رسیدند . نامش در زیارت‌ناحیه مقدسه هم آمده است . (1) رجزی که هنگام نبرد می‌خواند چنین بود :

ان تنکرونی فانا ابن جعفر شهید صدق فی الجنان ازهر یطیر فیها بجناح اخضر کفی بهذا شرفا فی المحشر (2)

1-انصار الحسین ، ص 114 .

2-عوالم(امام حسین) ، ص 277 .

عون بن علی بن ابی طالب ع

از شهدای کربلاست . اولین کسی بود که پس از شهادت جمع بسیاری از یاران امام ، ازجمع برادرانش داوطلب رفتن به میدان شد . وقتی برای اذن گرفتن آمد ، برادرش امام‌حسین ع فرمود : برادرم ! آیا آماده مرگ شده‌ای ؟ گفت : چگونه آماده نشوم ، در حالی که تورا تنها و بی یاور می‌بینم ! امام دعایش کرد که برو ، خداوند پاداش نیکت دهد . به میدان‌رفت ، جنگید و مجروح شد . از هر طرف بر سر او ریختند و او را شهید کردند . (1)

1-تنقیح المقال ، ج 2 ، ص 355 .

عین التمر

در منطقه کربلا ، بزرگترین آبادی به حساب می‌آمد که به صحرای سماوه(وادی میان‌کوفه و شام)مشرف بود . نزدیک شهر انبار در غرب کوفه قرار داشت و خرما از جاهای‌دیگر جذب کرده به مناطق دیگر می‌فرستاد . در زمان خلافت ابو بکر به دست مسلمانان‌فتح شد . در سال 12 هجری آباد بود و قلعه‌ای داشت که سلاح خانه عجم بود . (1) سید الشهدا در مسیر کربلا از آنجا گذشت .

1-موسوعة العتبات المقدسه ، ج 8 ، ص 26 .

عين الوردة

محل درگیری و جنگ شدید توابین به رهبری سلیمان بن صرد با سپاه ابن زیاد . توابین‌به خونخواهی حسین بن علی ع و به جبران کوتاهی خود در نصرت امام ، قیام کرده‌بودند . سلیمان بن صرد و جمع بسیاری از یارانش در این جنگ و در این محل به شهادت‌رسیدند . (1) عین الورده در شمال شرقی دمشق و منطقه غرب کوفه قرار دارد ، در سرزمین شام .

1-مروج الذهب ، ج 3 ، ص 94 .

غارت خیمه‌ها

پس از شهادت حسین بن علی ع ، سپاه عمر سعد به خیمه‌های اهل بیت‌حمله کردندو به غارت پرداختند . زنان و کودکان در صحرا پراکنده شدند ، گریان و داغدار و صیحه زنان‌و استغاثه کنان . پس از آن خیمه‌ها را آتش زدند . مقنعه از سر زنان کشیدند ، انگشتر ازانگشتها بیرون آوردند و گوشواره از گوشها و خلخال از پاها . (1) حتی فاطمه دختر امام‌حسین ع نقل کرده که به خیمه ما ریختند و من دختری کوچک بودم ، با گریه خلخال ازپایم در می‌آوردند . گفتم : ای دشمن خدا چرا گریه می‌کنی ؟ گفت : برای اینکه دختر پیامبررا غارت می‌کنم . گفتم : غارت مکن . گفت : می‌ترسم دیگری بیاید و اینها را درآورد ! (2)

1-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 385 .

2-عبرات المصطفین ، ج 2 ، ص 139 .

غاضریه

نام سرزمین کربلا ، روستایی از نواحی کوفه نزدیک کربلا . منسوب به غاضره از طایفه‌بنی اسد است . این روستا پس از انتقال بنی اسد به عراق در صدر اسلام ، پدید آمد . (1) امام باقر«ع فرمود : «الغاضریة هی البقعة التی کلم الله فیها موسی بن عمران و ناجی نوحا فیها و هی اکرم‌ارض الله علیه و لو لا ذلک ما استودع الله فیها اولیاءه و ابناء نبیه ، فزوروا قبورنابالغاضریة . » (2) غاضریه ، همان بقعه‌ای است که خداوند در آن با موسای کلیم هم سخن شدو با نوح مناجات کرد و آن گرامیترین سرزمین نزد خداست و اگر چنان نبود ، خداوند اولیاءخویش و فرزندان پیامبرش را در آن به ودیعت نمی‌نهاد . پس قبور ما را در غاضریه‌زیارت کنید . روایت است که امام حسین ع آن نواحی را که قبرش در آنجاست ، از اهل‌نینوا و غاضریه به شصت هزار درهم خرید و آن را بر اهالی همانجا صدقه داد و بخشید وبا آنان شرط کرد که مردم را به محل قبر او راهنمایی کنند و زائران قبرش را سه روزضیافت و پذیرایی کنند . (3) وقتی حسین ع به کربلا می‌آمد ، چون نام سرزمین را پرسید ، ازجمله نامها غاضریه بود و تصمیم گرفت آنجا فرود آید .

1-موسوعة العتبات المقدسه ، ج 8 ، ص 31 .

2-بحار الانوار ، ج 98 ، ص 109 ، ج 101 ، ص 108 .

3-مجمع البحرین ، واژه کربلا .

غسل زیارت

از جمله آداب زیارت سید الشهدا«ع ، غسل زیارت است ، بویژه از آب فرات که سبب‌آمرزش گناهان است . امام صادق ع فرمود : «من اغتسل بماء الفرات و زار قبر الحسين ع كان كيوم ولدته امه صفرا من الذنوب . . . » (1) هر که با آب فرات غسل کند و قبر حسین ع را زیارت کند ، مثل روزی که از مادرمتولد شده ، از گناهان پاک می‌شود .

1-بحار الانوار ، ج 98 ، ص 143 .

غل و زنجیر

غل ، طوق آهنی و بند است ، که در فارسی غل(مخفف)گویند ، بند گردن و بند دست ، طوقی آهنی یا دوالی است که در گردن یا دست قرار دهند . «غل جامعه نوعی غل که‌دستها را به گردن بندد ، بندی که دستها را به گردن جمع می‌کند ، (هو القید الذی یجمع الیمین‌و العنق) . (1) غل جامعه ، طوقی آهنین و سنگین که در دوران ساسانی به کار می‌رفت و توسطپدر عمر سعد در نبرد با ایرانیان به غنیمت گرفته شده بود . در دوران اسارت اهل بیت ع دستهای امام سجاد«ع با زنجیر به گردنش بسته شده بود . از جمله کسانی که اسرای‌اهل بیت را در کوفه در محله کناسه دیده و امام سجاد«ع را سوار بر شتر بی‌روپوش‌مشاهده کرده که از گردن او در اثر غل جامعه خون می‌آمده ، «مسلم جصاص بوده که درآن ایام به تعمیر و سفید کاری قصر دار الاماره مشغول بوده است .

1-لغت نامه ، دهخدا .

غمره

نام یکی از منازل راه مکه به عراق ، که امام حسین ع در مسیر خویش از آنجا هم‌گذشت . آبشخوری بوده است . معنای اصلی آن جای انبوه مردم و محل فراهم آمدن اشیاءاست ، سختی و شدت ، بسیاری ، آب بسیار ، گرداب . (1)

1 -همان .

غیلان بن عبد الرحمن

نام او در زیارت رجبیه ، جزو شهدای کربلا آمده است . (1)

1-انصار الحسین ، ص 103 .

فاطمه ، دختر امام حسین ع

فاطمه بنت الحسین ع ، بانویی با شرافت و دانش که اهل ذکر و شب زنده‌داری وعبادت بود و روزها روزه می‌گرفت و از جمال ظاهر و باطن برخوردار و اهل روایت ونقل حدیث بود . (1) در سفر کربلا در جمع اسیران اهل بیت بود و در کوفه نیز به سخنرانی‌افشاگرانه و فصیح و رسا بر ضد جنایتهای ابن زیاد پرداخت و همه را به گریه انداخت . (2) در کاخ یزید ، چشم یکی از وابستگان حکومت که به او افتاد ، از یزید خواست که او را به‌وی ببخشد . حضرت زینب بشدت اعتراض و مخالفت کرد و کار آنان را کفر به حساب‌آورد . (3) وی همسر عموزاده خویش حسن بن حسن ع بود . پس از فوت شوهر ، یک سال‌خیمه‌ای افراشت و برای او به سوگ و ماتم نشست . (4) وی تا زمان امام صادق ع را درک کرد .
در سال 117 ه . در حالی که هفتاد سال داشت در مدینه درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد . (5)

1-اعیان الشیعه ، ج 8 ، ص 388 .
2-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 405 .
3-ارشاد ، مفید ، ج 2 ، ص 121 ، بحار الانوار ، ج 45 ، ص 136 .
4-همان(ارشاد) ، ص 26 .
5-درباره زندگینامه او از جمله ر . ک : «فاطمة بنت الحسین ، محمد هادی الامینی ، مکتبة الهلال .

فتح

پیروزی و گشایش ، در قاموس عاشورا ، «فتح ، تنها پیروزی نظامی نیست ، بلکه‌بیدارگری امت و احیاء ارزشها و ماندگاری نام و بالاتر از همه عمل به تکلیف پیروزی‌است ، هر چند بصورت ظاهر ، شکست نظامی پیش آید .
هدف سید الشهدا«ع ، نجات دین از نابودی و رسواگری ستم و باطل بود و این هدف‌تحقق یافت ، پس آن حضرت پیروز شد ، هر چند به قیمت‌شهادت خود و یارانش واسارت اهل بیت . پس از عاشورا ، آرمان حسینی زنده ماند و پیروانی یافت و حادثه کربلا ، تاثیر خود را در نسلها و قرنهای بعد ، باقی گذاشت و منشا حرکتها و نهضتها شد . این خودیک پیروزی بزرگ است . امام سجاد«ع نیز در پاسخ به ابراهیم بن طلحه که در مدینه ازآن حضرت پرسید : چه کسی غالب شد ؟ فرمود : هنگام اذان ، معلوم می‌شود که چه کسی‌پیروز شد . (1) این اشاره به همان بقاء مکتب و دین رسول الله در سایه نهضت‌حسینی است .
خود ابا عبد الله الحسین ع نیز فرموده است : «ارجو ان یکون خیرا ما اراد الله بنا ، قتلنا ام‌ظفرنا» (2) امیدوارم آنچه خداوند برای ما اراده کرده است ، نیکو باشد ، چه کشته شویم ، چه‌ظفر یابیم .
با این دیدگاه ، انسان حقجو و فدا شده در راه دین و خدا ، همیشه پیروز است و به احدی الحسنیین دست می‌یابد و هر که از مسیر یاری حق کنار بود ، هر چند جان سالم‌هم به در برده باشد ، کامیاب و پیروز نیست . این نیز تعلیمی است که سید الشهدا«ع درنامه‌ای که به بنی هاشم نوشت ، به آن اشاره فرمود : «من لحق بنا استشهد و من تخلف لم‌یبلغ الفتح . (3) هر کس به ما بپیوندد ، شهید می‌شود ، و هر که از پیوستن به ما باز ماند ، به فتح نمی‌رسد . پیروزی نظامی معمولا با غلبه نظامی دیگری از بین می‌رود ، ولی پیروزی‌آرمانی ، بخصوص وقتی همراه با فداکاریهای عظیم و مظلومیت باشد ، در وجدان بشری‌اثر ماندگارتری باقی می‌گذارد و همیشه از میان نسلها ، حامیانی برای ایده خود پیدا می‌کند .
این دیدگاه و برداشت نسبت به فتح ، انسان مبارز را همواره امیدوار ، با انگیزه و با نشاطقرار می‌دهد . امام خمینی قدس سره فرمود : «ملتی که شهادت برای او سعادت است‌پیروز است . . . ما ، در کشته شدن و کشتن پیروزیم . . . » (4) و مگر پیروزی خون بر شمشیر ، چیزی جز این است ؟ «محرم ، مصداق روشن این نوع پیروزی است . امام خمینی ره دراین باره نیز می‌فرماید : «ماهی که خون بر شمشیر پیروز شد ، ماهی که قدرت حق ، باطل راتا ابد محکوم و داغ باطله بر جبهه ستمکاران و حکومتهای شیطانی زد ، ماهی که به نسلهادر طول تاریخ ، راه پیروزی بر سرنیزه را

آموخت . . . ماهی که باید مشت گره کرده‌آزادیخواهان و استقلال طلبان و حقگویان بر تانکها و مسلسلها و جنود ابلیس غلبه کند وکلمه حق ، باطل را محو نماید . » (5)

1-امالی ، شیخ طوسی ، ص 66 ، الامام زین العابدین ، مقرم ، ص 370 ، (اذا دخل وقت الصلاة فاذن و اقم ، تعرف من‌الغالب) .

2-اعیان الشیعه ، ج 1 ، ص 597 .

3-کامل الزیارات ، ص 75 .

4-صحیفه نور ، ج 13 ، ص 65 .

5-همان ، ج 3 ، ص 225 .

جوانمردی ، رادی ، آزادگی ، پایبندی به اصول انسانی و حقوق بشری . از شاخصه‌های‌بارز و اخلاقی روحی امام حسین ع و یارانش که در حماسه عاشورا آشکار شد ، جوانمردی بود . این روحیه که انسان با جباران نسازد ، زیر بار ستم نرود ، حریت و آزادگی‌داشته باشد ، از نامردی در برخورد و عهد شکنی در میثاق و تعدی به ضعیفان بپرهیزد ، حامی ضعیفان باشد ، به بیگناهان تعرض نکند ، معذرت خواهی را بپذیرد ، حق انسانی‌دیگران را(حتی اگر نامسلمان باشند)به رسمیت بشناسد ، غیرت داشته باشد ، هجوم‌بیگانه به نوامیس خود و دیگران را تحمل نکند ، و . . . همه از نشانه‌های فتوت است که درنهضت کربلا به وضوح متجلی شد .
سید الشهدا«ع ننگ بیعت با یزید را نپذیرفت ، وقتی با سپاه حر در راه کربلا مواجه شد ، پیشنهاد زهیر بن قین را که گفت با این گروه بجنگیم ، چرا که آسانتر از نبرد با گروههایی‌است که بعدا می‌آیند ، حضرت فرمود : «ما کنت لابد اهم بالقتال (1) من آغاز به جنگ‌نمی‌کنم . این نمونه‌ای از فتوت حسین ع است . وقتی سپاه تشنه حر به کاروان حسینی‌رسید ، با آنکه برای مقابله با او و راه بستن بر امام آمده بودند ، اما آن حضرت با دیدن‌تشنگی شدید آنان ، دستور داد همه را ، حتی اسبهایشان را سیراب کردند . یکی از همین‌سپاه(علی بن طعان محاربی)که از فرط عطش ، توان آب خوردن از مشک نداشت ، سید الشهدا«ع خودش در مشک را گشود و او و اسبش را سیراب کرد . (2) این هم نمونه‌دیگری از مردانگی . همین حر ، چون روز عاشورا تصمیم گرفت از سپاه عمر سعد جداشده به امام حسین ع بپیوندد ، سرافکنده و توبه کنان نزد سید الشهدا«ع آمد و اعلام‌آمادگی برای جانبازی نمود و گفت : آیا توبه من پذیرفته است ؟ امام فرمود : آری ، فرود آی ، «نعم ، یتوب الله علیک ، فانزل . » (3) این هم نمونه دیگر جوانمردی .
سید الشهدا«ع در هنگام نبرد ، شعارش برتری شهادت بر ننگ بود : «القتل اولی من‌رکوب العار» (4) روز عاشورا در گرما گرم نبرد با دشمن ، چون دید سپاه دشمن به طرف‌خیمه‌ها هجوم می‌برند ، فریاد کشید : ای پیروان ابو سفیان ، اگر دین ندارید و از معادنمی‌ترسید ، در دنیایتان آزاده باشید و اگر عرب هستید ، به تبار خویش متعهد بمانید . شمرگفت : ای پسر فاطمه ، چه می‌گویی ؟ فرمود : من و شما با هم می‌جنگیم ، زنان چه کرده‌اند ؟ طغیانگرانتان را ، تا من زنده هستم ، از متعرض شدن به حرم من باز دارید . (5) این نیز شاهددیگری بر فتوت و مردانگی‌اش بود که تا زنده است ، نمی‌تواند شاهد هجوم به زن وبچه‌اش باشد و تا زنده بود ، نگذاشت

متعرض حرم اهل بیت‌شوند . اینگونه غیرت وحمیت و فتوت ، در صحنه صحنه عاشورا از امام حسین ع و یارانش دیده شد و این الهام‌گرفته از پدرش امیر المؤمنین بود که پس از چیره شدن بر فرات و باز پس گرفتن رودخانه‌از دست دشمن ، فرمود که مثل دشمن رفتار نکنند و آب را برای استفاده سپاه معاویه هم‌آزاد بگذارند و از شیوه ناجوانمردانه آب بستن به روی حریف ، در به زانو درآوردن اواستفاده نکنند«خلوا بینهم و ولی از ناجوانمردی معاویه ، بستن آب به روی‌سپاه علی ع در جنگ صفین بود (7) و آب بستن یزید بر سپاه حسین بن علی ع هم ازنامردی او و ابن زیاد بود . حسین ع فتوت را از علی ع ارث برده بود ، یزید هم‌ناجوانمردی را از معاویه .

1-ارشاد ، شیخ مفید ، ج 2 ، ص 84(چاپ کنگره شیخ مفید) .
2-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 74 ، تاریخ طبری ، ج 4 ، ص 302 .
3-اعیان الشیعه ، ج 1 ، ص 603 .
4-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 277 .
5-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 51 .
6-شرح ابن ابی الحدید ، ج 3 ، ص 319 .
7-نهج البلاغه ، خطبه 51(صبحی صالح) .

فرات

نام نهری در سرزمین کربلا ، که حادثه عاشورا نزدیک آن اتفاق افتاد و امام حسین ع ویارانش لب تشنه در کنار آب ، شهید شدند . فرات ، نهر مقدس و با فضیلتی است که طبق‌روایات ، دو ناودان از بهشت بر آن می‌ریزد و نهری پر برکت است و کودکی که کامش را باآب فرات بردارند ، دوستدار اهل بیت ع می‌شود . (1) در حدیث است که فرات ، مهریه‌زهراست . (2) مستحب است برای زیارت امام حسین از آب فرات غسل زیارت کنند که‌موجب آمرزش گناهان است . (3) نوشیدن از آب فرات نیز مطلوب است . امام صادق ع به‌سلیمان بن هارون فرمود : «ما اظن احدا یحنک بماء الفرات الا احبنا اهل البیت . (4) و نیز فرمود : «من شرب من ماء الفرات و حنک به فانه یحبنا اهل البیت ، (5) هر کس از آب‌فرات بنوشد و کام را با آن بردارد ، او دوستدار ما خاندان خواهد بود . در حدیث ، از فرات‌بعنوان نهر مؤمن و نیز نهر بهشتی یاد شده است : «نهران مؤمنان و نهران کافران ، فالمؤمنان :
الفرات و نیل مصر . . . » (6) «اربعة انهار من الجنة : الفرات . . . » . (7)
«فرات یادآور عظیمترین حماسه خونین و ماندگارترین صحنه وفا و صبر است .
شیر مردان عاشورایی در کربلا ، در محرم سال 61 هجری توسط نیروهای ابن زیاد»درمحاصره قرار گرفتند و آب به روی اردوگاه امام حسین ع و اطفال و خیمه‌ها بسته شد .
سپاه دشمن می‌خواست با قرار دادن حسین ع در مضیقه بی آبی ، او را به تسلیم وا دارد ، اما آن حضرت مرگ شرافتمندانه و تشنه کامانه را برگزید . عباس ع که برای آب آوردن ازفرات ، برای کودکان تشنه رفته بود . در کنار همین نهر علقمه دستانش قطع شد و به‌شهادت رسید . «آب فرات همچون خاک کربلا» ، هر دو آموزگار شجاعت و الهام بخش‌شهادتتند . از این رو برداشتن کام نوزاد با آب فرات یا تربت‌حسینی ، چشاندن طعم‌شجاعت و انتقال فرهنگ شهادت در دل و جان شیعه است .
اما موقعیت جغرافیایی فرات : «شطی است در مغرب کشور عراق و متشکل است ازدو شعبه قره سو»و«مراد چای که سرچشمه آنها نزدیک رود«ارس در ارمنستان ترکیه‌است . موقعی که دو شعبه قره سو و مراد چای به هم می‌رسند ، فرات به دجله نزدیک‌می‌شود ، ولی مجددا دجله متوجه جنوب شرقی شده و فرات به سمت مغرب مایل‌می‌شود و سپس در نزدیکی خلیج فارس به رود دجله می‌پیوندد و از آن پس مجموع این‌دو رود به نام شط العرب خوانده می‌شود و به خلیج فارس می‌ریزد .

سرزمینی را که بین‌دو رود دجله و فرات واقع است الجزیره می‌گویند . طول رودخانه فرات تقریبا2900 کیلومتر است . جریان فرات در جلگه بین النهرین بسیار ملایم است و دارای‌بستری عریض می‌باشد . یگانه عامل حاصلخیزی خاک عراق و جلب جمعیت در جلگه‌خشک و گرم بین النهرین ، دو رود فرات و دجله می‌باشد . بابل ، پایتخت قدیم کشور بابل‌در ساحل فرات بنا شده بود . » (8)

1-سفینة البحار ، ج 2 ، ص 352 ، المزار ، شیخ مفید ، ص 18 .

2-همان ، ص 563 .

3-همان ، ج 1 ، ص 565 .

4-وسائل الشیعه ، ج 10 ، ص 314 ، بحار الانوار ، ج 101 ، ص 114 .

5-همان .

6-همان ، ج 17 ، ص 215 .

7-همان .

8-فرهنگ فارسی ، معین .

فرد

اشعار نسخه‌های تعزیه ، که از روی آن در شبیه خوانیها و تعزیه‌ها برنامه اجرا کنند . (1) شاید به دلیل آنکه روی یک برگه جدا نوشته می‌شود ، به آن نسخه‌ها فرد می‌گویند . دهخدامی‌نویسد : ورقه‌ای به مقدار نصف قطع خشتی که مستوفیان بر آن جمع و خرج ولایتی یاایالتی یا خرج خاصی را می‌نوشته و زیر هم دسته می‌کرده‌اند . (2)

1-موسیقی مذهبی ایران ، حسن مشحون ، ص 40 .

2-لغت نامه ، دهخدا .

فرزدق

همام بن غالب(فرزدق)شاعری بزرگ و هوادار اهل بیت پیامبر بود که در مدح امام‌سجاد«ع ، قصیده بلند خویش را در مکه سرود(هذا الذی تعرف البطحاء وطاته . . .)و به‌دنبال آن به زندان افتاد و حضرت سجاد«ع برایش صله‌ای فرستاد . امام حسین ع هنگام‌سفر به سوی عراق ، در محلی به نام صفاح(یا در منزلی دیگر)با فرزدق برخورد کرد که ازکوفه می‌آمد . اوضاع کوفه را پرسید ، وی جواب داد : دلهای مردم با تو ولی شمشیرهایشان‌علیه توست . امام در آنجا بود که این ابیات را خواند :

لئن کانت الدنیا تعد نفیسة فدار ثواب الله اعلی و انبل و ان کانت الابدان للموت انشئت فقتل امرء بالسیف فی الله افضل . . . (1)

فرزدق ، سالهای پس از عاشورا زنده بود و به خانه سکینه دختر امام حسین ع نیزرفت و آمد داشت و از او صله دریافت می‌کرد . در بادیه بصره ، در سال 110 هجری درصد سالگی از دنیا رفت .

1-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 61 .

فرشتگان نوحه‌گر

در ماتم سالار شهیدان ، همه کائنات گریان و نالان شدند ، چه بصورت تکوینی چه‌زبانی و آشکارا .

گریست در غمت زمان ، به خون نشست آسان شب و سیاهپوشی‌اش ، شد آیت غرای تو (1)

از جمله نوحه‌گران بر آن حضرت ، فرشتگانند . حضرت رسول ص فرمود : «ان حول‌قبر ولدی الحسین ع اربعة آلاف ملک شعثا غبرا یبکون علیه الی یوم القیامة . . . » (2) پیرامون قبر فرزندم حسین ، چهار هزار فرشته‌اند ، ژولیده و غبار آلود ، که تا روز رستاخیز براو گریه می‌کنند .

جن و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند گویا عزای اشرف اولاد آدم است (3)

و نیز : «تبکی الملائکة و السبع الشداد لموته و یبکیه کل شیء حتی الطیر فی جو السماءو الحیتان فی جوف الماء . . . » . (4) فرشتگان و آسمانهای هفتگانه ، حتی پرندگان در آسمان و ماهیها در آب ، برای مرگ‌حسین ع گریه می‌کنند . به روایت امام صادق ع ، چهار هزار فرشته برای یاری آن‌حضرت هبوط کردند ، اما چون اذن جهاد نیافتند ، بازگشتند و دوباره فرود آمدند تا روزقیامت بر آن حضرت سوگواری کنند و رئیس آنان به نام منصور»است . (5)

1-از مؤلف .

2-احقاق الحق ، قاضی نور الله شوشتری ، ج 11 ، ص 287 .

3-محتشم .

4-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 148 .

5-مرآة العقول ، علامه مجلسی ، ج 5 ، ص 368 .

مقصود ، مجموعه مفاهیم ، سخنان ، اهداف و انگیزه‌ها ، شیوه‌های عمل ، روحیات واخلاقیات والایی است که در نهضت کربلا گفته شده یا به آنها عمل شده یا در حوادث آن‌نهضت ، تجسم یافته است . این ارزشها و باورها هم در کلمات سید الشهدا«ع و اصحاب وفرزند متجلی است ، هم در رفتارشان در جریان آن قیام . فرهنگ عاشورا را باید از کسانی‌آموخت که دست و دلشان و فکر و عملشان در کار عاشورا بوده است . پیش از آنکه‌دیگران و نسلهای بعدی و تحلیل‌گران پس از واقعه بخواهند فرهنگ عاشورا را معرفی‌کنند ، در حرفها و هدفهای خود نقش آفرینان حماسه کربلا ، این فرهنگ ، بوضوح مطرح‌شده است و بیواسطه آن را نشان می‌دهد . این فرهنگ را از خلال زیارتنامه‌ها ، مقتلها ، رجزها ، خطبه‌ها و نیز بررسی حوادث و رخدادهای عاشورا می‌توان استخراج کرد وهمین فرهنگ است که در هر جا و در میان هر قومی باشد ، کربلا آفرین می‌گردد و انسانهارا مبارزانی با ستم و مدافعانی نسبت به حق تربیت می‌کند .
فرهنگ عاشورا همان زیر بنای عقیدتی و فکری است که در امام حسین ع و شهدای‌کربلا و اسرای اهل بیت ع بود و سبب پیدایش آن حماسه و ماندگاری آن قیام شد .
مجموعه آن باورها و ارزشها و مفاهیم را می‌توان در عنوانهای زیر خلاصه کرد : مقابله باتحریف دین ، مبارزه با ستم طاغوتها و جور حکومتها ، عزت و شرافت انسان ، ترجیح مرگ‌سرخ بر زندگی ذلت بار ، پیروزی خون بر شمشیر و شهادت بر فاجعه ، شهادت طلبی وآمادگی برای مرگ ، احیاء فریضه امر به معروف و نهی از منکر و سنتهای اسلامی ، فتوت وجوانمردی حتی در برخورد با دشمن ، نفی سازش با جور یا رضایت به ستم ، اصلاح طلبی‌در جامعه ، عمل به تکلیف به خاطر رضای خدا ، تکلیف گرایی چه به صورت فتح یا کشته‌شدن ، جهاد و فداکاری همه جانبه ، قربانی کردن خود در راه احیاء دین ، آمیختن عرفان باحماسه و جهاد با گریه ، قیام خالصانه برای خدا ، نماز اول وقت ، شجاعت و شهامت دربرابر دشمن ، صبر و مقاومت در راه هدف تا مرز جان ، ایثار ، وفا ، پیروزی گروه اندک ولی‌حق بر انبوه گروه باطل ، هواداری از امام حق و برائت و بیزاری از حکام جور ، حفظکرامت امت اسلامی ، لبیک گویی به فریاد استغاثه مظلومان ، فدا شدن انسانها در راه ارزشهاو . . . .
برای تک تک محورهای یاد شده ، می‌توان از سخنان امام حسین ع و اصحابش ، یا نحوه عمل و موضعگیری و جهاد و شهادتشان سند آورد و این فرهنگنامه را مستندترساخت . این فرهنگ غنی و متعالی هم در حماسه

سازان عاشورا بود ، هم باید در پیروان‌امام حسین ع و مدعیان همخطی با جریان عاشورا و تداوم آن راه باشد و عاشورائیان ، هم‌هوادار حرکتهای در راستای قیام کربلا باشند و هم بیزاری از ادامه دهندگان راه دشمنان‌سید الشهدا«ع را نشان دهند ، چرا که راضیان به آن جنایتها نیز ملعونند . در زیارت‌عاشوراست : «فلعن الله امة سمعت بذلک فرضیت به . . . »فرهنگ عاشورا ، خط ولایت وبرائت است .

فساد بنی امیه

یکی از علل قیام سید الشهدا«ع ، فساد دودمان بنی امیه(شجره ملعونه)بود که‌حکومت اسلامی را در دست گرفته ، کینه‌های دیرین خود را بر ضد اسلام و پیامبر ، اعمال‌می‌کردند . فساد گسترده امویان را که از اسباب عمده نهضت‌حسینی و امتناع آن امام شهیداز بیعت با یزید بود ، می‌توان چنین شمرد :

1-اسلام زدایی و تحریف معارف دین و بدعت گذاری .
2-ترویج فرهنگ جبر و سکوت و تسلیم .
3-غارت بیت المال و صرف آن در راه منافع و امیال شخصی .
4-فساد اخلاق و ترویج‌شراب و شهوت و قمار .
5-احیاء تعصبهای قومی و ارزشهای دوران جاهلی .
6-به کار گماردن عناصر نالایق و فاسد ، تنها به دلیل اموی بودن .
7-حیله‌گری و تزویر و تبلیغات دروغین .
8-کینه و عداوت آنان با آل علی ع .
9-محروم کردن شیعیان ائمه از مناصب سیاسی و حقوق اجتماعی و اقتصادی .
10-کشتارهای دسته جمعی مسلمانان و سرکوب آنان در شهرها .
11-دستگیری ، حبس و کشتن چهره‌های درخشان و انقلابی و آگاه مسلمان که‌هوادار اهل بیت بودند .
12-بیعت گرفتن اجباری از مردم و سران قبایل به نفع یزید .

فسادهای فوق ، از دوره روی کار آمدن معاویه آغاز شد و روز به روز گسترده‌تر و شدیدتر گردید و با مرگ معاویه و خلافت‌یزید ، به اوج خود رسید و اسلام را در آستانه‌کامل نابودی قرار داد . در کتبی که به تشریح فلسفه قیام حسینی پرداخته ، اینگونه فسادهابطور مشروحتر بیان شده است . (1) امام حسین ع در سخنان متعددی فساد بنی امیه را مطرح فرموده است . از جمله درنطقی که پس از فرود آمدن در«بیضه ایراد کرد و روی اطاعت از شیطان ، ترک اطاعت‌خدا ، فساد آشکار ، تعطیل حدود الهی ، حلال کردن حرامهای خدا و تحریم حلال الهی وبیت المال را ملک خود دانستن تاکید نمود : « . . . الا و ان هؤلاء قد لزموا طاعة الشیطان‌و ترکوا طاعة الرحمن و اظهروا الفساد و عطلوا الحدود و استاثروا بالفیی‌ء و احلوا حرام الله‌و حرموا حلاله . . . » . (2) و در سخن معروف خویش پس از فرود آمدن در سرزمین کربلا ، روی دگرگونی اوضاع و عمل نشدن به حق و نکوهیده ندانستن باطل تاکید کرده فرمود :

«الا ترون ان الحق لا یعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه . . . » . (3)

اکنون که دیده هیچ نبیند به غیر ظلم باید زجان گذشت کزین زندگی چه سود ؟

1-از جمله می‌توان به کتابهای : حیاة الامام الحسین(ج 2) ، معاویه سر دسته تبهکاران ، درسی که حسین به انسانهاآموخت ، شیعه و زمامداران خود سر ، اوراق سیاه ، معاویه و تاریخ ، ارزیابی انقلاب امام حسین ع ، پرتوی از عظمت‌حسین ع و تاریخ مفصل اسلام(عمار زاده) ، ص 308 و . . . مراجعه کرد .

2-تاریخ طبری ، ج 6 ، ص 229 .

3-لهوف ، سید بن طاووس ، ص 34 .

فطرس

فرشته بال شکسته و افتاده به جزیره‌ای ، که هنگام تولد امام حسین ع همراه جبرئیل‌نزد پیامبر«ص آمد و خود را بر گهواره حسین مالید و دوباره خداوند به او بال داد و به‌آسمان رفت . او که شفا یافته حسین ع بود ، عهد کرد که سلام زائران را به حسین ع (1) برساند : « . . . و له علی مکافاة لا یزوره زائر الا ابلغته سلامه و لا یصلی علیه مصل الا ابلغته‌صلاته . . . » (2) بر عهده من است که شفا دهی او را جبران کنم . هیچ زائری نیست که او رازیارت کند ، مگر آنکه سلامش را به آن حضرت می‌رسانم و هیچ کس بر او درودنمی‌فرستد ، مگر آنکه درودش را به او ابلاغ کنم . به گفته ابن عباس ، این فرشته در بهشت ، به نام غلام حسین بن علی شناخته می‌شود . (3)

فطرس اگر بال و پر گرفت ، عجب نیست نامه آزادیش به نام حسین است (4)

1-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 34 .

2-اثبات الهداة ، ج 5 ، ص 191 .

3-مناقب ، ابن شهرآشوب ، ج 4 ، ص 74 .

4-قاسم رسا .

فوز

رستگاری و کامیابی ، رسیدن به خواسته دل . در فرهنگ دینی و روایات ، «فوز»و«فوزعظیم برای کسانی داشته شده که به بهشت دست‌یابند . مطیع خدا و رسول خدا باشند ، متمسک به اهل بیت بوده ولایت آنان را داشته باشند ، از سیئات نجات یابند ، اهل خلوص‌در عبادت ، معرفت و اهل عبادت باشند و . . . کامیابی عمده برای اولیاء خدا دستیابی به‌رضای الهی و سعادت آخرت است(الآخرة فوز السعداء) (1) و این در سایه جهاد و شهادت‌است . وقتی امیر المؤمنین ع ضربت‌خورد ، «فزت و رب الکعبه سر داد ، چرا که‌شهادتش ، بار یافتن به قرب الهی بود و پایانی افتخار آمیز برای یک زندگی سراسر ایمان ، جهاد و حق طلبی .

در زیارتنامه‌ها ، خطاب به ابا عبد الله ع و شهدای کربلا و یاران امام ، مکرر تعبیر«فزتم‌فوزا عظیما»به کار رفته است . زائر نیز آرزو می‌کند کاش همراه آنان بود تا چون آنان به‌فوز و کامیابی عظیم می‌رسید«فزتم فوزا عظیما فیا لیتنی کنت معکم فافوز معکم-زیارت‌وارث و در زیارت اول رجب خطاب به شهدای کربلا می‌خوانیم : «فزتم و الله فوزاعظیما یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزا عظیما . . . اشهد انکم الشهداء و السعداء و انکم الفائزون‌فی درجات العلی . (2) شهدای کربلا از آن رو کامیاب و رستگارند که جان خویش را با خدا معامله کردند وبهشت الهی رسیدند . مطیع امر مولای خود بودند ، جهادشان خالصانه و در راه ولایت ورهبری بود . گر چه جان دادند ، اما به سعادت ابدی رسیدند و چه کامیابی از این برتر ؟

عاشورا از این جهت نیز آموزگار فائزان و رستگاران است .

1-غرر الحکم .

2-مفاتیح الجنان ، ص 440 .

قادسیه

نام محلی نرسیده به کوفه(در 15 فرسخی کوفه و 61 فرسخی بغداد) . در همین محل‌میان سپاه اسلام و ایران در زمان خلیفه دوم نبرد در گرفت و این منطقه به تصرف مسلمین‌درآمد . و در همین مکان بود که حصین بن نمیر تمیمی(رئیس شرطه‌های آن منطقه)ونیروهای گشتی ابن زیاد ، پیک حسین بن علی ع (قیس بن مسهر صیداوی)را دستگیرکردند و نزد ابن زیاد فرستادند . قیس ، حامل نامه‌ای از امام به سوی مردم کوفه بود وهمانجا نامه را با دندانهایش پاره کرد تا اسامی مخاطبان به دست نیروهای دشمن نیفتد . (1)

1-الحسین فی طریقه الی الشهاده ، ص 49 .

قارب ، مولی الحسین ع

از شهدای کربلا . وی غلام سید الشهدا«ع بود ، مادرش فکیهه کنیز آن حضرت بود ودر خانه رباب ، همسر امام خدمت می‌کرد . قارب همراه امام از مدینه به کربلا آمد و روزعاشورا در رکاب سید الشهدا«ع به شهادت رسید . نامش در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده‌است . (1)

1-عنصر شجاعت ، ج 3 ، ص 219 .

قاسط بن زهیر تغلبی

از شهدای حمله نخست در روز عاشورا . پیر مردی از طایفه بنی تغلب بن وائل بود . او وبرادرانش مقسط و کردوس ، هر سه از اصحاب امیر المؤمنین بودند که در رکاب آن‌حضرت در جنگهای سه گانه شرکت داشتند . پس از شهادت علی ع در کوفه ماندند .

چون خبر آمدن حسین ع را به سوی کوفه شنیدند ، شب عاشورا مخفیانه خود را به امام‌رساندند . هر سه برادر روز عاشورا به شهادت رسیدند . (1)

1-همان ، ج 2 ، ص 281 .

قاسم بن حارث

نام او در شمار شهدای کربلا آمده است . برخی نیز او را همان قاسم بن حبیب ازدی‌دانسته‌اند . (1)

1-انصار الحسین ، ص 91 .

قاسم بن حبیب ازدی

از شهدای کربلاست . وی از شیعیان شجاع کوفه بود . ابتدا با سپاه عمر سعد از کوفه‌بیرون آمد و چون به کربلا رسید ، به یاران امام پیوست . نامش را جزو شهدای حمله اول‌ذکر کرده‌اند . (1)

1-عنصر شجاعت ، ج 3 ، ص 27 ، تنقیح المقال ، ج 2 ، ص 386 .

نوجوان شهید عاشورا در رکاب سید الشهدا«ع ، فرزند گرامی امام حسن مجتبی ع .
وی صاحب همان سخن معروف احلی من العسل در شب عاشوراست که مرگ راشیرین‌تر از عسل می‌دانست . روز عاشورا سن او به بلوغ نرسیده بود . برای میدان رفتن ازامام خویش اجازه خواست . ابا عبد الله ع چون نگاه به او افکند ، وی را به آغوش کشید وگریست ، آنگاه اجازه داد . (1) قاسم ، خوش سیما بود . سوار بر اسب شد و عازم میدان گشت .
رجزی که می‌خواند ، در معرفی خود و مظلومیت‌حسین ع بود :
ان تنکرونی فانا ابن الحسن سبط النبی المصطفی و المؤتمن هذا حسین کالاسیر المرتهن بین اناس لا سقوا صوب المزن
در جنگی دلاورانه به شهادت رسید . هنگامی که بر زمین می‌افتاد ، عمویش اباعبد الله ع خود را به بالین او رساند ولی او در حال جان دادن بود . پیکر او را آورد و کنارشهدای اهل بیت قرار داد . (2) در زیارت ناحیه مقدسه که از زبان امام زمان ع است ، نام اوهمراه با سلام حضرت مهدی بر او بیان شده و اشاره به کیفیت رفتن سید الشهدا«ع به‌بالین او و نفرین قاتلان قاسم شده است : «السلام علی القاسم بن الحسن بن علی ، المضروب‌هامته المسلوب لامته ، حین نادی الحسین عمه فجلی علیه عمه کالصقر و هو یفحص برجلیه‌التراب ، و الحسین یقول : بعدا لقوم قتلوک و من خصمهم یوم القیامة جدک و ابوک ، ثم قال :
عز و الله علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک ، او ان یجیبک و انت قتیل جدیل فلا ینفعک ، هذاو الله یوم کثر واتره و قل ناصره . » (3) برادر دیگر حضرت قاسم ، به نام ابو بکر بن حسن نیز که‌هر دو از یک مادر بودند ، در کربلا به شهادت رسید .
1-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 331 .
2-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 34 .
3-همان ، ص 67 .

قاع

نام یکی از منزلگاههای مسیر کوفه . حسین بن علی ع در آنجا نیز فرود آمد . بین‌منزلگاه زباله و عقبه است ، منطقه‌ای بوده دشت و هموار(قاع : دشت)و در آنجا آب وآبادی و مسجد و محلی برای فرود آمدن کاروانها بوده است . (1)

1-الحسین فی طریقه الی الشهاده ، ص 88 .

کاروانی که از مبدا عزت و آزادگی حرکت کرد و در مقصد شهادت بار افکند . قافله‌حسینی روز 28 رجب از مدینه بیرون آمد و سوم شعبان به مکه رسید . افراد کاروان عبارت‌بودند از سید الشهدا«ع ، فرزندان ، برادران ، برادر زادگان و عمو زادگانش و نیز خانواده‌خود و برخی از بستگان دیگر . این کاروان روز 8 ذیحجه از مکه به سوی عراق حرکت‌کرد . با همان نفرات قبلی ، اما با جمعی از پیروان او از مردم حجاز ، کوفه و بصره که در ایام‌اقامت وی در مکه به او پیوسته بودند . حضرت مقدار ده دینار و یک شتر در اختیارهمراهان قرار داده بود که وسایل خود را بر آن حمل کنند . (1) این کاروان ، دوم محرم درکربلا فرود آمد . پس از عاشورا ، این قافله تبدیل به جمعی داغدار و دلسوخته و شهید داده‌شد که بصورت اسیر ، به کوفه وارد شدند . مردانشان همه شهید شده بودند و امام سجاد«ع هم بیمار بود و قافله سالار ، حضرت زینب ع بود . در کوفه برخی از زنان ، به بستگان‌خود که ساکن کوفه بودند پیوستند .
ما کاروان رفته به تاراجیم مردانمان شناگر رود خون ما رهروان قافله صبریم رسواگر فسانه هر افسون فریاد و خشم و رنج و اسیری‌مان ما را سلاح کاری پیکار است بانوی قهرمان عرب ، زینب ما را بزرگ و قافله سالار است (2)
این قافله ، پس از پیمودن راه طولانی و دشوار کوفه تا شام و شام تا مدینه ، با باری از غم‌و اندوه به مدینه برگشت و بشیر ، خبر بازگشت قافله اهل بیت ع را به مردم خبر داد ومدینه یکپارچه غرق شیون و عزا شد .
1-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 194 .
2-از مؤلف ، «قبله این قبیله ، ص 93 .

قبر امام حسین ع

اولین بار بنی اسد پس از دفن اجساد شهدا و پیکر سید الشهدا ، علامتی بر قبر نهادند . ازاینکه توابین در سالهای 63 یا 64 بر سر قبر امام حسین می‌آمدند ، می‌فهمیم که آن هنگام ، آشنا و شناخته شده بوده است . بنا به تشویق اولیاء دین ، مدفن آن حضرت از همان آغاز ، مورد زیارت شیعه قرار گرفت ، چه پنهانی و چه آشکار .
در زمان بنی امیه ، قبه‌ای بر قبر شریف ساخته شد و تا زمان هارون الرشید باقی بود . وی‌قبر را خراب و محل آن را صاف کرد و درخت‌سدری را که(به نشانه قبر)در آنجا بود .
قطع کرد . بار دیگر در زمان مامون ساخته شد . سپس در سال 236 و 237 هجری به دستورمتوکل عباسی ، قبر و خانه‌های اطراف آن خراب شد و به جای آن زراعت کردند و مانع‌رفت و آمد مردم شدند . باز هم در سال 247 به دستور متوکل قبر را خراب کردند وچندین نوبت دیگر این تخریب انجام گرفت . بنای فعلی مرقد و حرم سید الشهدا به قرن‌هشتم هجری برمی‌گردد . البته بارها مرمتها و اضافاتی انجام گرفته است . در سال1216 هجری وهابیها با سپاهی از منطقه نجد حمله کرده و حرم حسینی را غارت وتخریب کردند و اسبها را در صحن مطهر بستند . (1)
1-اعیان الشیعه ، ج 1 ، ص 629 .

قبر شش گوشه

مرقد و حرم ابا عبد الله الحسین ع . به لحاظ آنکه علی اکبر«ع پایین پای آن حضرت‌دفن شده است ، در آن قسمت هم دو گوشه برای ضریح اضافه شده و شش گوشه دارد .

شوق زیارت قبر شش گوشه آن امام ، همواره در دل شیعیان بوده است .

رفتم به کربلا به سر قبر هر شهید دیدم که مرقد شهدا مشگ و عنبر است هر یک مزار مرقدشان چهار گوشه داشت شش گوشه یک ضریح در آن هفت کشور است پرسیدم از کسی سببش را ، به گریه گفت : پایین پای قبر حسین ، قبر اکبر است (1)

1-ناصر الدین شاه قاجار .

قتل صبر

قتل صبر آن است که انسانی یا حیوانی را بسته نگهدارند و بکشند . در حدیث است که‌پیامبر«ص کسی را اینگونه نکشت و از این گونه کشتن چهار پایان نهی شده است ، یعنی‌اینکه جانداری را زنده نگهدارند و آن قدر به او ضربه بزنند تا بمیرد . (1) به شهدا و اسیرانی‌که کشته می‌شوند نیز«مصبور»گفته می‌شود . در مورد حیواناتی که زجرکش می‌شوند نیزبه کار می‌رود . (2) از مظلومیت‌سید الشهدا«ع و قساوت کوفیان یکی هم آن بود که حسین بن‌علی ع را در حالی که هنوز رمق در بدن داشت ، مورد ضربه‌های شمشیر و نیزه قراردادند . امام سجاد«ع بعنوان افشاگری از ستم یزیدیان ، در خطبه‌ای که در کوفه در حال‌اسارت خواند و خود را به مردم فریب خورده و به خواب سیاسی رفته معرفی کرد ، ازجمله فرمود : «انا ابن من قتل صبرا و کفی بذلک فخرا» (3) من پسر کسی هستم که به قتل‌صبر»کشته شد و همین افتخار مرا بس ! در مورد مسلم بن عقیل نیز در تاریخ آمده است که‌ابن زیاد او را به قتل صبر»کشت . (4)

1-مجمع البحرین ، کلمه صبر» .

2-دائرة المعارف الاسلامیه ، ج 14 ، ص 137 .

3-اعیان الشیعه ، ج 1 ، ص 614 ، مقتل الحسین ، مقرم ، ص 411 ، مناقب ، ابن شهرآشوب ، ج 4 ، ص 115 .

4-تاریخ الاسلام ، ذهبی ، ج 5 ، ص 21 .

قتیل العبرات

کشته اشکها . از لقبهای سید الشهدا«ع است . شهیدی که هم یادش گریه آور است وهم اشک ریختن در سوک او ثواب دارد و موجب احیای عاشوراست . امامان نیز توصیه‌فراوان بر عزاداری و گریستن بر مصائب آن حضرت داشته‌اند . روایت از امام حسین ع است که : «انا قتیل العبرات (1) من کشته اشکهایم . در حدیث دیگری فرموده است : «اناقتیل العبرة ، لا یذکرنی مؤمن الا استعبر» (2) من کشته اشکم . هیچ مؤمنی مرا یاد نمی‌کند ، مگرآنکه اشک در چشمانش می‌آید . این صفت ، در زیارتنامه‌ها هم برای آن شهید کربلا آمده‌است ، از جمله : «و صل علی الحسین المظلوم ، الشهید الرشید ، قتیل العبرات واسیر الکربات . . . » . (3)

1-منتهی الامال ، محدث قمی(چاپ هجرت) ، ج 1 ، ص 538 ، اثبات الهداة ، ج 5 ، ص 198 ، (عبارت آن قتیل العبرةاست) .
2-امالی ، صدوق ، ص 118 ، مناقب ، ابن شهرآشوب ، ج 4 ، ص 87 .
3-مفاتیح الجنان ، ص 460(زیارت مخصوص اول) .

درسی که ز عاشورا آموخته‌ایم این بود قربانی راه دین ، فرزند و پدر کردیم (1)
قربانی یعنی آنچه برای رسیدن به قرب محبوب و معبود ، فدا می‌کنند . آنگونه که‌فرزندان آدم ، قربانی و فدا به درگاه خدا بردند . یکی گوسفند ، دیگری دسته‌ای از گندم(اذ قربا قربانا . . .) (2) حضرت ابراهیم نیز که به فرمان خدا مامور شد جوانش اسماعیل را ذبح‌و قربانی کند ، خداوند گوسفندی نازل کرد و به جای اسماعیل قربانی شد . (3) از آن پس دراحیای آن فداکاری از سوی پسر و پدر ، حاجیان روز عید قربان در منا قربانی می‌کنند .
صحنه کربلا نیز قربانی شدن هفتاد و دو شهید ، در آستان قرب و رضای الهی بود . امام‌حسین ، خود و یارانش را فدای دین خدا نمود . حسین بن علی ع قربانی اهل بیت بود .
آنگونه که حضرت زینب نیز پس از شهادت برادر ، وقتی در میدان جنگ به پیکر برادرش‌رسید ، نگاهی به آسمان کرد و گفت : «اللهم تقبل منا هذا القربان . (4) در تعابیر ائمه ، درزیارتنامه‌ها و نیز خطابه‌های اسیران اهل بیت ، از آن شهید مظلوم ، بعنوان ذبیح یاد شده‌است . او اسماعیلی بود که در منای حق فدا شد و حیات دین را تضمین نمود و شرف را به‌انسانها الهام داد .
قربانی شدن و قربانی دادن ، رمز پیروزی و عزت است . ملتهایی که در راه آزادی گام‌برداشته و برمی‌دارند ، همواره قربانیان بسیاری را تقدیم آستان آزادی کرده‌اند و اگرگروهی آماده فداکاری نباشند ، به اهداف خود نمی‌رسند . حقیقت و دین و حیات‌کرامتمندانه ، آنقدر ارزشمند و متعالی است که باید قربانیانی چون حسین ع فدای آن‌شوند . از عظمت قربانی ، می‌توان به عظمت چیزی پی برد که کسی مانند سید الشهدا«ع درآن راه قربان می‌شود و هفتاد و دو عزیز را قربان می‌کند .
ای کرده به کوی دوست هفتاد و دو قربانی قربان شومت این رسم ، ماند از تو به دورانها قربانی هر کس شد با حرمت و نشنیدیم دست و تن قربانی ، افتد به بیابانها (5)
1-از نویسنده .
2-مائده ، آیه 27 .
3-و فدیناه بذبح عظیم(صافات/آیه 107) .
4-حیاة الامام الحسین ، ج 2 ، ص 301 ، سیرة الائمه الاثنی عشر ، هاشم

معروف الحسنی ، ج 2 ، ص 87 .
5-جودی خراسانی .

قره بن ابی قره غفاری

از شهدای کربلا از قبیله غفار است . رجزی که در میدان جنگ می‌خواند ، چنین بود :

قد علمت‌حقا بنو غفار و خندف بعد بنی نزار باننی اللیث لدی الغبار لاضربن معشر الفجار ضربا فجیعا عن بنی الاخیار (1)

که در این رجز ، ضمن معرفی خویش و فاجر دانستن دشمن ، رزم خود را در دفاع ازفرزندان اخیار دانسته است .

1-مناقب ، ابن شهرآشوب ، ج 4 ، ص 102 .

قسم دادن به قرآن

روز عاشورا ، چون امام حسین ع اصرار کوفیان را بر کشتن او دید ، قرآن را گرفت وباز کرد و بر سر نهاد و صدا زد : میان من و شما ، قرآن و جدم رسول خدا«ص داور باد ! ای‌گروه ! چرا ریختن خونم را روا می‌شمارید ؟ مگر من فرزند پیامبر شما نیستم ؟ . . . آنگاه‌کودک شیر خوار خود را که از تشنگی می‌گریست بر سر دست گرفت و فرمود : اگر بر من‌رحم نمی‌کنید ، بر این کودک رحم کنید«ان لم ترحمونی فارحموا هذا الطفل . این اقتدا به‌پدرش علی ع بود که قرآن بر سر نهاد و یاران سست عنصر خویش را نفرین کرد . (1)

1-سفینة البحار ، ج 2 ، ص 16 .

قصر مقاتل

نام یکی از منزلهای نزدیک کوفه ، که امام حسین ع در سفر خویش از مکه به کربلا ازآنجا نیز گذشت . پیشتر در آنجا قصری بوده متعلق به مقاتل بن حسان بن ثعلبه و میان‌عین التمر و قطقطانه(نام دو تا از منزلها)قرار داشته است . در آبادی قصر مقاتل علاوه‌بر آن قصر ، مسجد و بناهای کهن نیز بوده که خراب شده و تنها تپه‌ای از بقایای آن‌مانده بود . حسین بن علی ع در این منزلگاه فرود آمد . همانجا بود که خیمه عبید الله بن‌حر جعفی را دید و حجاج بن مسروق و زید بن معقل هم همراهش بودند . امام ازحجاج بن مسروق و عبید الله خواست که به او بپیوندند ، اما آن دو عذر آوردند و تنهاگفتند که حاضریم اسبهایمان را بدهیم . امام فرمود : نیازی به اسبهاتان نداریم . (1) و بدینگونه‌سعادتی را که تا در خانه آنان آمده بود ، با دست‌خود راندند و از فیض حیات ابدی درسایه شهادت ، محروم شدند . امام حسین ع شبانه از قصر مقاتل حرکت کرد و سمت‌راست مسیر را گرفت و رفت ، تا به کربلا رسید . این منزلگاه را«قصر بنی مقاتل هم‌می‌گفتند .

1-الحسین فی طریقه الی الشهاده ، ص 120 ، مقتل الحسین ، مقرم ، ص 222

قضیب

چوب ، شاخه و ترکه ، چوبهای نازکی که از درخت می‌کنند . (1) اینگونه ترکه‌های ترد ونازک ، معمولا در دست افراد بوده است ، برای اشاره به کسی یا چیزی . در دست‌یزید ، قضیب و چوب خیزران بود و با آن به لب و دندان سر بریده امام حسین ع که در برابرش‌نهاده بود ، می‌زد . (2) این گستاخی مورد اعتراض برخی از حاضران قرار گرفت .

1-اساس البلاغه ، زمخشری ، ص 521 .

2-مروج الذهب ، ج 3 ، ص 61 .

قطا

نام مرغ و پرنده‌ای است که به فارسی سنگخوار گویند ، شبیه فاخته و قمری . چشمش‌بسیار تیز بین است و از ارتفاع بسیار ، وجود آب را تشخیص می‌دهد و در شناخت آب وراهها مهارت دارد و پیش از طلوع آفتاب ، به اندازه مسافت ده روز در پی آب خارج‌می‌شود و بی آنکه مسیر را در رفت و برگشت گم کند ، به لانه برمی‌گردد . (1) صدای اوکاروانها را به وجود آب در یک محل آگاه می‌کند و در آشنایی به راه و راهنمایی ، به آن مثل‌زده می‌شود : «هو اهدی من القطاء ، هو اصدق من القطا» (2) سید الشهدا«ع روز عاشوراوقتی برای آخرین وداع با اهل بیت ، نزد خیمه‌ها آمد و با آنان خداحافظی کرد ، دخترش‌سکینه گفت : ای پدر ، ما را به حرم جدمان باز گردان . حضرت با حسرت فرمود : افسوس !
اگر مرغ قطا را وامی‌گذاشتند ، در آشیانه خویش می‌آرمید«هیهات ، لو ترک القطا لنام (3) تشبیه خویش به آن مرغ ، با توجه به ویژگیها و صفاتش جای تامل است . یعنی امام نیزتیز بین و بصیر و راه شناس است ، وجودش و صدا و کلامش دیگران را به آبشخور هدایت‌رهنمون می‌سازد ، هرگز گم نمی‌شود و بیراهه نمی‌رود و هادی دیگران است . اما افسوس‌که نگذاشتند امام هدایت ، در کانون ارشاد اندیشه‌ها بماند و راهنمایی کند و اینگونه ازآشیانه اصلی‌اش که جوار حرم پیامبر است ، آواره‌اش ساختند .
1-مجمع البحرین .
2-لغت نامه ، دهخدا .
3-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 47 ، عوالم(امام حسین) ، ص 290 .

قطقطانیه

نام محلی نزدیک کوفه که از راه بیابان به طف می‌رسد . یکی از منزلگاههای میان راه‌قادسیه به طرف شام ، که زندان نعمان در این محل بوده است . پیش از ورود امام حسین ع به کربلا ، منطقه میان قادسیه و قطقطانیه پر از نیروهای گشت و شناسایی ابن زیاد بود ، تارفت و آمدها را کنترل کنند . (1)

1-الحسین فی طریقه الی الشهاده ، ص 50 .

قعنب بن عمرو نمری

از شهدای کربلاست . او که از شیعیان بصره بود ، همراه حجاج بن بدر ، نامه خدمت‌ابا عبد الله ع بردند و نزد آن حضرت ماندند ، تا آنکه روز عاشورا در حمله اول شهید شدند . (1)

1-عنصر شجاعت ، ج 2 ، ص 312 .

قمر بنی هاشم ع

ماه بنی هاشم . این لقب را امام حسین ع هم به عباس می‌گفت . از جمله هنگام‌عزیمت از مدینه به سوی مکه پس از امتناع از بیعت کردن ، وقتی همه خاندان عصمت‌سوار بر محمل شدند ، امام ندا داد : «این اخی ؟ این کبش کتیبتی ، این قمر بنی هاشم عباس‌هم پاسخش داد : «لبیک ، لبیک یا سیدی ! » (1) این لقب را به خاطر زیبایی و چهره دلارای‌ابا الفضل ع به او داده بودند .

1-معالی السبطین ، ج 1 ، ص . 220 .

از مراسمی است که در بعضی شهرستانها و بلاد شیعی و توسط برخی از عزاداران امام‌حسین ع اجرا می‌شود و در تاسی به مجروح و شهید شدن سید الشهدا«ع و شهیدان‌کربلا و بعنوان اظهار آمادگی برای خون دادن و سر باختن در راه امام حسین ع انجام‌می‌دهند . صبح زود عاشورا ، با پوشیدن لباس سفید و بلندی همچون کفن ، بصورت دسته‌جمعی قمه بر سر می‌زنند و خون از سر بر صورت و لباس سفید جاری می‌شود . بعضی‌هم برای قمه زنی نذر می‌کنند ، برخی هم چنین نذری را در باره کودکان خردسال انجام‌می‌دهند و بر سر آنان تیغ می‌زنند ، در حدی که از محل آن خون جاری گردد .
قمه زنی نیز ، مثل زنجیر زنی و شبیه خوانی و . . . از دیر باز مورد اختلاف نظر علما وپیروان و مقلدین آنان بوده و به استفتا و افتاء مبنی بر جواز یا عدم جواز آن می‌پرداخته‌اند .
این مراسم ، از نظر شرعی پایه و مبنای دینی ندارد و صرفا روی علاقه شیعیان به ابا عبد الله‌الحسین ع انجام می‌گیرد . فقها نیز آن را در صورتی که ضرری نداشته باشد ، مجازمی‌دانند . برخی از فقها نیز به خاطر تاثیر نامطلوب آن بر افکار دیگران و موجب وهن‌مذهب بودن ، آن را ممنوع دانسته‌اند . البته شرایط زمانی در این مساله بی‌تاثیر نیست . امام‌خمینی ره در پاسخ به استفتایی که در سالهای اول پیروزی انقلاب اسلامی در این زمینه‌از ایشان شده بود ، فرمودند : «در وضع موجود ، قمه نزنند . . . »آیة الله خامنه‌ای نیز در دیداربا روحانیون ، در آستانه ایام عاشورا(سال 1373 شمسی)در ضمن بیانات مبسوطی درخرافه زدایی از عزاداری سید الشهدا«ع فرمودند : «قمه زدن هم از آن کارهای خلاف‌است . . . این یک کار غلطی است که عده‌ای قمه‌ها را بگیرند و بر سر خود بزنند و خون‌بریزند . . . کجای این کار ، حرکت عزاداری است ؟ این جعلی است . اینها چیزهایی است که‌از دین نیست . . . » . آن را بدعت ، خلاف و خرافه دانستند . و در پاسخ به نامه امام جمعه‌اردبیل ، نوشتند : امروز این ضرر بسیار بزرگ و شکننده است و لذا قمه زدن علنی و همراه‌با تظاهر ، حرام و ممنوع . (1) علمای دیگر نیز در تایید موضع و سخن رهبر انقلاب ، آن راموجب وهن مذهب و نامشروع دانستند . (2) البته این احساس مذهبی و عواطف دینی که سبب می‌شود به عشق حسین ع چنین‌کارهایی کنند ، باید در مسیر صحیح هدایت‌شود و مورد بهره‌برداری قرار گیرد تا شور وانگیزه جهاد و شهادت بیافریند . بعلاوه ، آنان که به خاطر حسین ع حاضرند خون بدهند ، چه بهتر که خون خویش را به درمانگاهها و مراکز انتقال خون اهدا

کنند یا با تاسیس بانک‌خون ، از فداکاران و ایثارگران داوطلب ، در روز عاشورا خون گرفته شود و نگهداری‌گردد ، تا از این طریق ، جان انسانهای بسیاری که نیازمند خونند ، نجات یابد . گر چه این‌کار ، شاید مثل قمه زنی ، تامین کننده احساس عاطفی فرد نباشد ، ولی قطعا رضایت‌خداوندو پسند سید الشهدا«ع را بیشتر در پی دارد . کاش روزی صدقه دادن خون نیز ، مثل صدقه‌و کمک مالی و لباس و غذا و . . . مرسوم گردد و با قصد قربت انجام گیرد .

کی گفت‌حسین ، بر سر خویش بزن ؟ با تیغ ، به فرق خویشتن نیش بزن
تیغی که زنی بر سر خود ، ای غافل بر فرق ستمگران بد کیش بزن

1-در تاریخ 7 محرم 1415 ، 22 خرداد 1373 .

2-مجموعه سخنان ایشان و استفتاها و جوابها در جزوه‌ای به نام پیرامون عزاداری عاشورا»در 71 صفحه در محرم1415 از سوی دفتر تبلیغات اسلامی چاپ شد .

قیس بن اشعث

از فرماندهان سپاه عمر سعد در کوفه . وی از کسانی بود که به امام حسین ع نامه‌دعوت نوشته بود ، اما در کربلا با آن حضرت جنگید . پس از شهادت امام ، جامه از تن اودرآورد . در دوران قیام مختار ، متواری بود . نیروهای مختار او را گرفته به قتل رساندند . (1)

1-عبرات المصطفین ، ج 2 ، ص 129 .

قیس بن عبد الله همدانی

از شهدای کربلا به حساب آمده است . (1) (2) از شهدای نهضت امام حسین ع که پیش از عاشورا در کوفه به شهادت رسید . قیس ، از جوانمردان شجاع کوفه و از اشراف طایفه بنی اسد و یکی از نامه رسانان مردم کوفه به‌امام حسین ع بود . همراه مسلم بن عقیل از مکه به کوفه آمد . پس از مدتی نامه مسلم را که‌حاوی خبر بیعت کوفیان بود به مکه برد و به سید الشهدا تسلیم کرد . امام حسین ع درمنزلگاه بطن الرمه (مکانی در منطقه حاجز)نامه‌ای خطاب به کوفیان نوشت که در آن ، خبر از حرکت‌خویش به سوی کوفه بود . نامه را به قیس بن مسهر سپرد تا به کوفه برساند .

قیس در منطقه قادسیه ، توسط حصین بن نمیر که از سران سپاه کوفه بود دستگیر شد . برای‌اینکه مضمون نامه و اسامی اشخاص به دست دشمن نیفتد ، قیس بن مسهر نامه را از بین‌برد . او را نزد عبید الله بن زیاد بردند . تلاش والی کوفه برای دستیابی به نام کسانی که‌مخاطب نامه بودند بی‌نتیجه ماند . (3) ابن زیاد از او خواست که یا نام اشخاص را بگوید یا برمنبر رود و در حضور مردم حسین بن علی و امام حسن و علی بن ابی طالب را لعن کند وگرنه کشته خواهد شد . وی رفتن بر منبر را پذیرفت ، اما وقتی شروع به سخن کرد ، پس ازحمد و ثنای الهی ، بر حسین بن علی و امام مجتبی و امیر المؤمنین رحمت فرستاد و عبید الله‌زیاد و پدرش را لعنت کرد و مردم را به یاری سید الشهدا فرا خواند .

وقتی خبر به ابن زیاد دادند ، دستور داد او را بالای قصر برده از آنجا به زیر افکندند وشهید شد . (4) چون خبر شهادتش به امام حسین ع رسید ، بی‌اختیار گریست و این آیه راخواند : «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلواتبدیلا» . (5) (مردانی که بر سر پیمان خویش با خدا ، صادق بودند ، برخی از آنان شهید شدندو برخی دیگر انتظار می‌کشند و پیمان را هیچ عوض و دگرگون نکردند .)قیس ، دلیرانه به‌استقبال شهادت رفت و تا پای جان ایستاد و تزلزلی نیافت .

1-انصار الحسین ، ص 103 .

2-قیس بن مسهر هم گفته‌اند .

3-حیاة الامام الحسین ع ، ج 3 ، ص 62 ، انصار الحسین ، ص 107 .

4-ارشاد مفید ، ص 220 .

5-احزاب ، آیه 23 .

کاشفی

حسین بن علی بیهقی ، مشهور به واعظ و متخلص به کاشفی ، از علمای معروف ایران‌که در فن خطابه تسلط داشته و شعر هم می‌سروده است . کتاب معروفش روضة الشهدا» ست که در تاریخ خاندان پیامبر و مراثی اهل بیت ع است (1) و مدتها مرثیه‌خوانان ، از کتاب‌مقتل او مرثیه می‌خواندند و به همین جهت به آنان روضه خوان گفته می‌شد . به نوشته‌دهخدا : وی در زمان سلطان حسین بایقرا در هرات و نیشابور ، مشغول وعظ و ارشاد بوده‌و با صوتی خوش و آهنگی دلکش آیات قرآنیه و احادیث نبویه را با عبارت و اشارات‌لایقه به عرصه بیان می‌آورده . . . در هرات که مردمانش از اهل سنت و جماعت بوده‌اند ، به‌شیعیگری متهم و در سبزوار که مرکز تشیع بوده . . . به تسنن اشتهار داشته است .
مصنفاتش : آینه اسکندری ، الاختیارات ، اخلاق محسنی ، الاربعون حدیثا ، اسرار قاسمی ، الواح القمر ، انوار سهیلی ، جامع الستین ، جواهر الاسرار ، روضة الشهدا ، و کتابهای دیگر (2) وی در سال 906 یا 910 در هرات درگذشت .
1-معارف و معاریف ، ج 4 ، ص 1835 .
2-لغت‌نامه ، دهخدا .

کام برداشتن با تربت

مستحب است کام نوزادان را با تربت‌سید الشهدا«ع بردارند که سبب امان است . آشناساختن کام فرزند با خاک شهادت ، الهام دهنده پیوند با عاشورا و قداست بخشیدن به‌حیات نوزاد ، در نخستین روزهای زندگی است . امام صادق ع فرمود : «حنکوا اولادکم‌بتربة الحسین ع فانه امان (1) کام فرزندانتان را با تربت قبر حسین ع بردارید ، چرا که این ، سبب امان او خواهد شد . این استحباب ، نسبت به آب فرات هم وجود دارد و به نوعی‌چشاندن محبت‌حسینی و آشنا ساختن سرشت فرزند با مکتب عاشوراست . «تحنیک و«سغ برداشتن هم گفته می‌شود . بعضی جاها مقداری از تربت را در آب یا شربت‌حل‌می‌کنند و به افراد می‌دهند تا شفا یابند و متبرک شوند . به این کار اصطلاحا«تربت نوشانی می‌گویند .

1-بحار الانوار ، ج 98 ، ص 124 و 136 .

در باره زندگینامه امام حسین ع و حادثه عاشورا و شهادت آن حضرت و یارانش ، آثاربیشماری چه بصورت شعر یا نثر ، نوشته شده است . علاوه بر دیوانهای اشعار و نوحه‌ها ، کتبی در باره آن قیام ، چه بصورت نقلی و بیان حوادث ، چه بشکل تحلیلی و بررسیهای‌عمیق نوشته و چاپ شده است .
در اینجا برخی از کتب یاد شده را در دو بخش عربی و فارسی نام می‌بریم :
عربی : (1) ائمتنا(ج 1)-علی محمد دخیل‌ابصار العین فی انصار الحسین ع -محمد بن طاهر سماوی‌ابو الشهداء-عباس عقادالامام الحسین ع -عبد الله العلائلی‌الامام الحسین بن علی الشهید-عبد الودود الامین‌الامام الحسین فی حلة البرفیر-سلیمان الکتانی‌انصار الحسین ع -محمد علی عابدین‌انصار الحسین ع -محمد مهدی شمس الدین‌اسرار الشهادة-فاضل دربندی‌بحار الانوار(ج 44-45)-علامه مجلسی‌ثورة الحسین ع -محمد مهدی شمس الدین‌ثورة الحسین فی الوجدان الشعبی-محمد مهدی شمس الدین‌الحسین ، فی طریقه الی الشهادة-علی بن الحسین الهاشمی‌الحسین و بطلة کربلاء-محمد جواد مغینه .
حیاة الامام الحسین بن علی-باقر شریف القرشی‌الخصائص الحسینیه-شیخ جعفر شوشتری‌الدوافع النفسیة لانصار الحسین-محمد علی عابدین‌الشهید و الثورة-هادی المدرس‌علی طریق کربلا-محمد حسین فضل الله‌عوالم(الامام الحسین)-عبد الله البحرانی‌العیون العبری-سید ابراهیم المیانجی‌فرسان الهیجاء-ذبیح الله محلاتی‌فی رحاب ثورة الحسین-احمد زکی تفاحه‌کتاب العاشوراء-هادی المدرسی‌اللهوف-سید بن طاووس‌مثیر الاحزان-ابن نماء حلی‌مع الحسین فی نهضته-اسد حیدرمقاتل الطالبیین-ابو الفرج اصفهانی‌مقتل الحسین ع -خوارزمی‌مقتل الحسین-ابی مخنف‌مقتل الحسین-عبد الرزاق المقرم‌نفس المهموم-شیخ عباس قمی‌المنابع النوراء فی وقایع عاشوراء-سید محمد صادق البحرانی‌موسوعة کلمات الامام الحسین ع -پژوهشکده باقر العلوم ع
نهضة الحسین-سید هبة الدین شهرستانی‌الوثاق الرسمیة لثورة الامام الحسین-عبد الکریم الحسینی القزوینی فارسی :
الفبای فکری امام حسین ع -محمد رضا صالحی کرمانی‌بررسی تاریخ عاشورا-محمد ابراهیم آیتی‌پرتوی از عظمت‌حسین ع -لطف الله صافی‌پیشوای شهیدان-سید رضا صدرچشمه خورشید-مجموعه مقالات کنگره امام خمینی و فرهنگ عاشوراحسین بن علی را بهتر بشناسیم-محمد

یزدیحسین ، پیشوای انسانها-محمود اکبرزادهحماسه حسینی-شهید مرتضی مطهریخون خدا-جواد محدثیدرسی که حسین ع به انسانها آموخت-شهید هاشمی‌نژادسخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا-صادق نجمی‌سوگنامه آل محمد-محمد محمدی اشتهاردیعنصر شجاعت-خلیل کمره‌ایقمقام زخار-فرهاد میرزاقیام جاودانه-محمدرضا حکیمی‌ناسخ التواریخ-سپهرمنتهی الآمال-شیخ عباس قمی‌منهاج الدموع-قرنی گلپایگانی‌مطلع الشمس-محمد جواد صاحبی‌مرثیه‌ای که ناسروده ماند-پرویز خرسندالوقایع و الحوادث(محرم)-محمد باقر ملبوبی‌یک شب و یک روز عاشورا-خلیل کمره‌ایو . . . (2) در یک تقسیم‌بندی دیگر می‌توان همه کتابهای مربوط به امام حسین ع و حادثه کربلارا به انواع زیر ، فهرست نمود :

1-زندگینامه و شرح حال امام حسین ع

2-تحلیل حادثه کربلا3-مقتل و جریانهای ریز واقعه4-تحقیقات و تالیفات مستشرقان پیرامون عاشورا5-منابع مربوط به جغرافیای کربلا و سابقه‌اش6-کتب مربوط به بنای حرم و تحولات ساختمانی حائر و حرم حسینی7-کتابهای مربوط به مشروعیت‌یا عدم مشروعیت گریه ، نوحه ، عزاداری ، قمه‌زنی ، زنجیرزنی ، مراسم سنتی ، شبیه خوانی ، توسل و . . . (چه از سوی خودشیعه یا دیگران)

8-مجموعه‌های شعری مربوط به امام حسین ع

9-مجموعه‌های شعری مرتبط با عاشورا10-مجموعه نوحه‌های سینه‌زنی11-مجموعه متن تعزیه‌ها و شبیه‌خوانی12-کتابهای معرفی اصحاب امام حسین ع بصورت مجموعه‌ای13-کتابهای تک‌نگاری پیرامون قهرمان عاشورا(همچون ابوالفضل ، علی‌اکبر ، مسلم ، زینب و . . .)

14-کتابهای تک‌نگاری مربوط به یاران برجسته امام در عاشورا(مثل حبیب ، حر ، زهیر و . . .)

15-مجموعه‌هایی که سخنان امام حسین ع و خطبه‌ها را گردآوری کرده است(مثل موسوعة کلمات الامام الحسین)

16-کتابهای تحقیقی پیرامون تعزیه و نمایشهای مذهبی و مرثیه‌سرایی

1-اغلب این کتابها به فارسی ترجمه شده است .

2-پیرامون محورهای گوناگون عاشورا و حوادث و شخصیتها و موضوعاتش ، جزوه فهرست کتب و موضوعات‌پیرامون واقعه کربلا» ، (از نویسنده)چاپ شده است ، ناشر : سازمان تبلیغات اسلامی .

کتل

کتل ، علم بزرگی است که در دسته‌های عزاداری حرکت می‌دهند ، توغ ، علمی که‌قسمت فوقانی آن را پیراهن بی‌آستین مانندی بپوشند ، همانند تکیه و متکایی که بر چوب‌نصب شده باشد و همراه با علامت و بیرق در مراسم عزاداری حرکت دهند ، علم و کتل راه انداختن ، کتل بستن ، یعنی دسته‌های عزاداری با علم و کتل برپا کنند و بگردانند . به‌علامت و اسبانی هم که به هیئت و شکل مخصوصی در روزهای عزا حرکت دهند ، علم وکتل می‌گویند . (1) «تکیه‌های مشهور در گذشته ، کتل می‌بستند . یعنی پسر بچه دو سه ساله‌ای‌را در حالی که غرق در جواهرات و طلاجات می‌کردند ، بر اسب زینت کرده‌ای می‌نشاندندو عده‌ای از جوانان قوی هیکل و بزن بهادر را با شمشیر و قداره به منظور حفاظت دراطراف آن می‌گماردند و ادعا داشتند که هیچ کس نمی‌تواند کودکی را با این همه طلا وجواهر از جمع عزاداران ما بیرون ببرد و این را نشانه برتری و قدرتمندی دسته و تکیه‌محله خود می‌دانستند . عده‌ای از مردم برای سلامتی پسر دو سه ساله خود ، نذر می‌کردندکه او را کتل کنند . . . » (2) این نیز تعریف دیگری از کتل است ، متفاوت با معنای نخست ، باز هم‌دریغ و افسوس ، از پرداختن به شکلها و ظواهر و غفلت از محتوای عاشورا و روح کربلا !

1-لغت‌نامه ، دهخدا .

2-تاریخ تکایا و عزاداری قم ، ص 214 .

کتیبه

پارچه‌هایی مشکی که مزین به اشعار«محتشم کاشانی است و با خط نستعلیق نوشته‌شده و در ایام محرم و سایر روزهای سوگواری ، مساجد ، حسینیه‌ها ، تکایا و مجالسی را که‌در آنها اقامه عزا می‌شود ، سیاهپوش می‌کنند . در این اشعار ، اغلب از همان ترکیب‌بندمعروف محتشم(باز این چه شورش است که در خلق عالم است)استفاده می‌شود . البته‌کتیبه ، به هر نوع نوشته هم گفته می‌شود که در ساختمانها به کار می‌رود . «آنچه با خط نسخ‌یا نستعلیق و یا به خط طغرا و یا به خط کوفی بر دوره دیوار مساجد و مقابر و اماکن متبرکه‌یا سر در دروازه امرا و بزرگان نویسند ، یا نقش کنند . » . (1) کتیبه‌نویسی از هنرهای عمده ، دربخش خطاطی است و خطاطان معروفی هنر دینی خویش را در کتیبه‌های مساجد وبناهای مذهبی تجلی داده‌اند .

1-لغت‌نامه ، دهخدا .

کجاوه

محمل ، هودج ، عماری ، نشیمن و جایگاهی که بر شتر و استر بار کنند و در هر طرفی‌یکی بنشیند ، نشیمن روپوش‌دار . (1) در منابع و مقتلها آمده است که امام سجاد«ع را درطول سفر اسارت ، بر شتر بی‌جهاز و کجاوه نشانده بودند . یا آنکه زنان و کودکان اهل بیت ، بر کجاوه‌ها نشسته بودند . (2) در بعضی نقلها آمده است که چون در کوفه سر ابا عبد الله ع راپیشاپیش سرها آوردند و چشم زینب بر آن سر تابان افتاد ، پیشانی خود را به جلوی محمل‌زد و خون از زیر مقنعه‌اش بیرون آمد و خرقه‌ای طلبید تا آن را ببندد . شعر«یا هلالا لمااستتم کمالا . . . »را نیز آنجا خواند . (3)

1-همان .

2-الفتوح ، ابن اعثم ، ج 5 ، ص 147 .

3-عوالم(امام حسین) ، ص 373 .

کربلا

قبله اهل حقیقت کربلاست کربلا ، او قبله اهل ولاست گر چه دارد کعبه ، مروه با صفا لیک ، کی دارد منای کربلا ؟ کعبه را گر زمزم است آب حیات کربلا را آب خضر آمد فرات رو نما عارف ، صلات رکعتین در خم ابروی محراب حسین

«کربلا» ، مدفن سید الشهداست ، سرزمینی که عظیمترین حماسه خدایی بشر ، درعاشورای سال 61 در آن اتفاق افتاد و موجش سراسر تاریخ و پهنه جهان را فرا گرفت .

خاک آن ، بوی خون می‌دهد و تربت کربلا مقدس و الهام‌بخش است و در فضیلت آن ، روایات بسیاری نقل شده است . (1) امام علی ع پس از جنگ صفین ، هنگام عبور از کربلا همراه برخی همراهان ، چشمانش پر از اشگ شد و فرمود : اینجاست محل فرودآمدنشان . . . و ینجاست‌شهادتگاه‌عاشقان بی‌نظیر که در گذشته و آینده ، نمونه ندارند : « . . . مصارع عشاق شهداء لا تسبقهم من‌کان قبلهم و لا یلحقهم من بعدهم . . . » (2) و به همین خاطر ، «کربلا»سمبل ایثار و جانبازی وشهادت‌طلبی و شوق و شور حماسی شناخته شده است و در طول تاریخ نیز ، کانون‌عشقهای برتر بوده و همچون مغناطیسی ، دلهای مشتاق و شیدای معرفت را به سوی خودکشیده است . در حماسه دفاع مقدس ایران نیز ، بسیاری از رزمندگان اسلام ، به شوق کربلاو زیارت حرم حسینی ، جبهه‌ها را درمی‌نوردیدند و با بعثیان کافر می‌جنگیدند و رو به‌کعبه عشق ، کربلای سید الشهدا«ع شهید می‌شدند ، چون کربلا سمبل هر جایی است که‌صحنه دیگری حق و باطل باشد .

در حسرت کوی کربلا می‌رفتند مشتاق به سوی کربلا می‌رفتند گلگون تن و خونین کفن و بی‌پر و بال اینگونه به سوی کربلا می‌رفتند (3)

در روایات آمده است که سید الشهدا«ع نواحی اطراف قبر خویش را از اهل نینوا وغاضریه به مبلغ شصت هزار درهم خریداری کرد و به خود آنان صدقه داد و با آنان شرطکرد که مردم را به جایگاه قبرش راهنمایی کنند و هر که را به زیارت آن حضرت آید ، سه‌روز مهمان نمایند و پذیرایی کنند . (4) باری ، کربلا نام یکی از شهرهای کشور عراق است که در کنار رودخانه فرات قرارداشته است . این شهر ، تا سال 61 هجری ، بیابان بوده است . از آن زمان به بعد ، بر اثرشهادت حسین بن علی ع در آن محل ، بتدریج مورد توجه شیعیان آل علی قرار گرفت وپس از بنای مرقدهای شهدا ، متدرجا مرکز جمعیت گردید و امروز ، یکی از شهرهای‌زیارتی عراق می‌باشد که قریب 65000 تن جمعیت دارد و در

ماههای محرم و صفر وهنگام زمستان ، به سبب ورود زایران ، جمعیت‌شهر به 000/100 تن می‌رسد . (5) در این که کربلا»یعنی چه و ریشه لغوی آن چیست و از چه گرفته شده ، بحثهای‌مفصلی انجام گرفته است . (6) طبق برخی نقلها ، این نام از ترکیب کرب و«ال ساخته شده‌است ، یعنی حرم الله ، یا مقدس الله ، «کرب در لغت‌سامی به معنای قرب در عربی‌است(کرب : قرب) . اگر«ال هم به معنای الله باشد ، کربلا به معنای محلی است که نزدخدا ، مقدس و مقرب است ، یا«حرم خدا»است . (7) برخی هم آن را ترکیب یافته از«کوربابل دانسته‌اند ، یعنی مجموعه‌ای از آبادیها و روستاهای بابل . موقعیتی که کربلا در آن‌قرار دارد ، در بین النهرین است . این منطقه در گذشته‌های دور ، مهد حوادث و احیاناتمدنها بوده است و بخشهای گوناگونی از این ناحیه ، نامهای مختلف داشته است . کربلا ، کور بابل ، نینوا ، غاضریه ، کربله ، نواویس ، حیر ، طف ، شفیه ، عقر ، نهر علقمی ، عمورا ، ماریه‌و . . . که بعضی از اینها نام روستاها و آبادیهایی در این منطقه وسیع بوده است . (8) حرم مطهر امام حسین ع که در این شهر قرار دارد ، تاریخچه‌ای مفصل دارد و دردوره‌های مختلف تاریخی ، بنای آن تغییرات و تعمیراتی یافته است . کربلا ، شهری است که‌خاندانهای ریشه‌دار در آن ساکن بوده‌اند . حوزه علمیه داشته و خانواده‌هایی شریف ، ادیب و علمای برجسته از آن برخاسته و در آن زیسته‌اند . قبر حضرت عباس ع نیز درهمین شهر است . در قرون اخیر نیز شاهد تعدادی حوادث و انقلابها و فتنه‌ها بوده است . (9) ولی به هر حال ، در کربلا بیش از نشانهای جغرافیایی و تاریخی ، باید مفاهیم والای انسانی‌و شورگستریها و الهام‌بخشیهای قداست آفرین را سراغ گرفت .

1-ر . ک : سفینة البحار ، ج 2 ، ص 11 و 475 . معروفست که : «کل ارض کربلاء و کل یوم عاشورا» . در باره این مرقد مطهر ازجمله چهل حدیث کربلا» ، نشر معروف نیز منتشر شده است .

2-همان ، ص 197 و 475 .

3-علی مرادی .

4-مجمع البحرین ، طریحی ، واژه کربل .

5-فرهنگ فارسی ، معین . برای آشنایی با تاریخ این شهر از دیر باز تا عصر حاضر ، ر . ک : «تراث کربلا»از سلمان هادی‌الطعمه(این کتاب به فارسی هم ترجمه شده است : میراث کربلا) همچنین ر . ک : «موسوعة العتبات المقدسه جلد 8(قسم کربلا)از جعفر الخلیلی .

6-از جمله ر . ک : «موسوعة العتبات المقدسه ، ج 8 ، ص 9 به بعد .

7-همان ، ص 10 .

8-تراث کربلا ، ص 19 .

9-ر . ک : «تراث کربلا» ، سلمان هادی الطعمه .

کربلایی

منسوب به کربلا ، اهل کربلا ، کسی که به زیارت کربلا رفته باشد ، عنوانی که روستاییان‌و عامه را بدهند ، مخاطبه‌ای عامه مردم را آنجا که نام او ندانند . کربلایی : ساخته و پرداخته‌کربلا . (1) همانگونه که زائران خانه خدا را حاج و حاجی گویند ، بعنوان تکریم و احترام ، به‌زائران حرم امام رضا«ع «مشهدی و به زوار کربلا هم کربلایی گویند . در قدیم ، رمز ونشانه این بوده که کسی که با این نام معروف می‌شود ، به زیارت قبر امام حسین ع موفق‌شده است . همچنین در تعبیر استعاری ، به هر چه که حال و هوا و خصوصیات قیام عاشورارا داشته باشد و با الهام از آن حماسه شکل گیرد«کربلایی می‌گویند ، مثل : امت کربلایی ، شور کربلایی . ابداع این لقب ، از اسباب ماندگاری ارزشهای معنوی این دیار و مدفون درآن مزار است و بیش از یک تعبیر عرفی ، بار فرهنگی و مقدس دارد .

1-لغت‌نامه ، دهخدا .

کردوس بن زهیر تغلبی

از شهدای کربلاست . برادرش نیز(قاسط بن زهیر)در عاشورا ، در رکاب امام‌حسین ع به شهادت رسید . (1) نام او به شکلهای دیگر هم ذکر شده است .

1-انصار الحسین ، ص 92 .

کرده امام حسین ع

کرده و کرد ، قطعه زمینی که کناره‌های آن را بلند کرده باشند و در میان آن سبزی بکارندیا زراعت دیگری کنند . زمینی که برای کاشتن سبزی یا میوه درست کنند و در آن چیزی‌بکارند . (1) در قدیم ، رسم بوده که کشاورزان ، زمینهای مزروعی خود را کرده‌بندی(قسمت‌بندی) می‌کردند و یک کرده را به نام امام حسین ع می‌کاشتند و در آخر سال حساب‌می‌کردند و درآمد آن را به یکی از تکایای شهر می‌پرداختند تا به مصرف سوگواری‌خامس آل عبا برسد . (2) این نوعی موقوفه‌سازی برای سید الشهدا«ع بود و بودجه مردمی‌که مخارج تکایا و سوگواریها را تامین می‌کرد ، بعلاوه به کشاورزی و محصول زارعین هم‌برکت می‌داد و آنان امام حسین ع یا ابا الفضل ع را در زمین و زراعت‌خویش ، شریک وسهیم می‌کردند و نشانه نوعی محبت و ولایت نسبت به خاندان رسول خدا«ص بود .

1-لغت‌نامه ، دهخدا .

2-تاریخ تکایا و عزاداری در قم ، ص 189 .

کعب بن جابر ازدی

از سپاهیان عمر سعد در کربلا ، که روز عاشورا با بریر بن خضیر جنگید و او را به‌شهادت رساند . قاتل بریر»را شخص دیگر نیز نوشته‌اند . (1)

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 15 .

کلیددار

منصب ریاست‌خدام و حرم سید الشهدا«ع ، این منصب مقدس ، در عهد کهن نسبت‌به خانه خدا هم وجود داشت و اجداد و نیاکان رسول خدا«ص همچون قصی ، عبد الدار ، عبد مناف ، هاشم و عبد المطلب ، منصب کلیدداری کعبه و آب دادن به حاجیان ومهمانداری از زائران حرم الهی را بر عهده داشتند و برای آنان شرافت و افتخار و نوعی‌قدرت مذهبی و اجتماعی به شمار می‌آمد . نسبت به مرقد مطهر ائمه و بویژه ابا عبد الله‌الحسین ع نیز ، این منصب خاص ، عنوان احترام‌آمیزی بوده است و خاندانهایی به همین‌لقب شهرت یافته‌اند و در نسل خود ، افتخار خدمتگزاری به حرم حسینی را همواره‌داشته‌اند .

هر روز عاشورا و هر سرزمین ، کربلاست . «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» . این‌جمله و شعار ، نشان‌دهنده پیوستگی و تداوم خط درگیری حق و باطل در همه زمانها ومکانهاست . عاشورا و کربلا ، یکی از بارزترین حلقه‌های این زنجیره طولانی است . همیشه‌حق و باطل رو در روی همند و انسانهای آزاده ، وظیفه پاسداری از حق و پیکار با باطل رابر عهده دارند و بی‌تفاوت گذشتن از کنار صحنه حق و باطل ، بی‌دینی است . امام‌خمینی قدس سره بارها به این نکته مهم توجه دادند ، از جمله در ایام جنگ تحمیلی :
و (1) درپیامی به مناسبت 17 شهریور فرمود : «عاشورا ، قیام عدالتخواهان با عددی قلیل و ایمان وعشقی بزرگ ، در مقابل ستمگران کاخ نشین و مستکبران غارتگر بود و دستور آن بود که‌این برنامه ، سرلوحه زندگی امت در هر روز و در هر سرزمین باشد . روزهایی که بر ماگذشت ، عاشورای مکرر بود و میدانها و خیابانها و کوی و برزنهایی که خون فرزندان‌اسلام در آن ریخت ، کربلای مکرر . » . «17 شهریور ، مکرر عاشورا و میدان شهدا مکررکربلا و شهدای ما مکرر شهدای کربلا و مخالفان ما مکرر یزید و وابستگان او هستند . » (2) نبرد عاشورا ، گر چه از نظر زمان ، کوتاهترین درگیری بود(نیم روز)ولی از نظر امتداد ، طولانی‌ترین درگیری با ستم و باطل است و تا هر زمان که هر آرزومندی آرزو کند که‌کاش در کربلا بود و در یاری امام شهیدان ، به فوز عظیم شهادت می‌رسید(یا لیتنا کنا معکم‌فنفوز فوزا عظیما) ، (3) جبهه کربلا گرم و درگیری عاشورا دایر است . آنگونه که حسین ع ، وارث آدم و ابراهیم و نوح و موسی و عیسی و محمد«علیهم السلام است ، پیروان‌عاشورایی او نیز وارث خط سرخ جهاد و شهادت‌اند و پرچم کربلا را بر زمین نمی‌نهند ، واین جوهر تشیع در بعد سیاسی است .
شیعه باید آبها را گل کند خط سوم را به خون کامل کند خط سوم خط سرخ اولیاست کربلا بارزترین منظور ماست شیعه یعنی تشنه جام بلا شیعگی یعنی قیام کربلا شیعه یعنی بازتاب آسمان بر سر نی جلوه رنگین کمان از لب نی بشنوم صوت تو را صوت انی لا اری الموت تو را شیعه یعنی سالک پا در رکاب تا که خورشید افکند از رخ نقاب این سخن کوتاه کردم و السلام شیعه یعنی تیغ بیرون از نیام (4)
یکی از نویسندگان محقق می‌نویسد : ما یقین داریم که اگر حسین ع در زمان ما بود ، ازقدس ، جنوب لبنان و بیشتر مناطق اسلامی کربلای دومی می‌ساخت و همان موضعی رامی‌گرفت که در برابر معاویه و یزید ایستاد و

از همه مدعیان اسلام و تشیع و از آنان که برقدس و جنوب لبنان می‌گریند و در اعلامیه‌ها ، سخنرانیها و صفحه مطبوعات بر سرفلسطین و لبنان معامله می‌کنند و در خیابانها و مجامع ، سلاح با خود حمل می‌کنند ، بیش ازتعدادی که در کربلای اول کنار آن حضرت ایستادند و یاریش کردند ، او را یاری‌نمی‌کردند . » (5) این دیدگاه ، ردکننده نظریه‌ای است که کربلا و قیام حسینی را تکلیفی خاص امام‌می‌داند که نمی‌توان از آن تبعیت کرد . وقتی ابا عبد الله الحسین ع ضرورت قیام بر ضدسلطه ستمگری را که حلال را حرام می‌کند و عهد الهی را شکسته ، بر خلاف سنت پیامبرعمل می‌کند و تجاوزکارانه عمل می‌نماید ، در خطبه خویش می‌آورد و این صفات را درسلطه یزیدی محقق می‌داند ، در پایان می‌افزاید«فلکم فی اسوة (6) در کار من برای شماالگوی تبعیت است ، این می‌رساند که گستره زمین و زمان ، کربلا و عاشوراست و همیشه وهمه جا باید با الهام از این مکتب ، بر ضد ستم قیام کرد و در راه آزادی و عزت ، فداکاری‌نمود .

امام خمینی ره فرموده است : «این کلمه کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا ، یک کلمه‌بزرگی است . . . همه روز باید ملت ما این معنی را داشته باشد که امروز روز عاشورا است وما باید مقابل ظلم بایستیم و همین جا هم کربلاست و باید نقش کربلا را ما پیاده‌کنیم ، انحصار به یک زمین ندارد . انحصار به یک افراد نمی‌شود . قضیه کربلا منحصر به یک‌جمعیت هفتاد و چند نفری و یک سرزمین کربلا نبوده ، همه زمینها باید این نقش را ایفاکنند . » (7)

1-صحیفه نور ، ج 20 ، ص 195 .

2-همان ، ج 9 ، ص 57 .

3-زیارت عاشورا .

4-ابیاتی از مثنوی : «شیعه نامه ، محمد رضا آقاسی(کیهان 12/6/71) .

5-الانتفاضات الشیعیه ، هاشم معروف الحسنی ، ص 387 .

6-تاریخ طبری ، ج 4 ، ص 304 .

7-صحیفه نور ، ج 9 ، ص 202 .

کمکی رفتن

در عرف رایج هیئتهای عزاداری ، برای با شکوهتر برگزار شدن مراسم ، گاهی افراد یک‌تکیه یا هیئت به کمک یکدیگر می‌رفتند و با هم عزاداری می‌کردند و نوبت بعد ، آنان به‌کمک اینها می‌رفتند . این دسته‌های کمکی با توافق و اعلام قبلی سران هیئتها به دیدار هم‌می‌رفتند . هنگام استقبال و بدرقه دسته‌های عزادار که به کمک می‌آمدند ، اشعار ونوحه‌های خاصی می‌خواندند که نشان سپاس از آنان و درخواست قبولی عزاداری ازسوی خداوند بود . این سنت ، الهام بخش روح تعاون و یاری در راه گرامیداشت مراسم‌عزاداری است و تلاش در رونق بخشیدن به دستگاه ابا عبد الله ع را به پیروان راهش‌درس می‌دهد .

کمیت بن زید اسدی (1)

از شاعران برجسته شیعه که سروده‌هایش در باره اهل بیت و مرثیه امام حسین علیه‌السلام معروف است . کنیه او«ابو المستهل و اهل کوفه بود . هواداری شدید از بنی‌هاشم‌می‌کرد و با سروده‌هایش آنان را می‌ستود . مشهورترین شعرش هاشمیات است . «در وی‌خصالی بود که هیچ شاعر نداشت : خطیب بنی‌اسد ، فقیه شیعه ، سوارکاری دلیر ، بخشنده‌و تیرانداز بود و در میان قومش کسی مهارت او را در تیراندازی نداشت . (2) ولادتش در سال60 و وفاتش در سال 126 هجری بود . این شاعر برجسته ، زبان شعری خویش را در راه‌دفاع از مکتب و ولایت و بیان فضایل عترت و مظالم دشمنان خاندان پیامبر به کار گرفت .

مورد علاقه و محبت‌شدید و دعای خاص ائمه بود و از بزرگترین مرثیه‌سرایان عاشورا به‌شمار می‌رفت . قصیده میمیه من لقلب متیم مستهام . . . »او معروف است . وی در سال‌شهادت امام حسین ع به دنیا آمد و به برکت دعای امام سجاد«ع پایان عمرش ختم به‌شهادت شد . او که مدتی متواری بود ، در ایام خلافت مروان به شهادت رسید و در همان‌کوفه در مقبره بنی‌اسد دفن شد . (3) امام باقر«ع در حق او دعا فرمود که : «لا زلت مؤیدا بروح القدس ما ذبت عنا اهل‌البیت یعنی همواره تا زمانی که از ما خاندان دفاع می‌کنی ، مؤید به روح القدس باشی . ازجمله ابیات قصیده هاشمیات اوست در باره شهید کربلا :

قتیل بجنب الطف من آل هاشم فیا لک لحما لیس عنه مذبب و منعفر الخدین من آل هاشم الا حبذا ذاک الجبین المترب (4)

همچنین روایت است که در ایام تشریق ، خدمت امام صادق ع رسید و اجازه‌خواست که در باره آن خاندان شعری بخواند . حضرت اهل بیت را جمع کرد تا آنان هم‌بشنوند . کمیت اشعار خود را خواند و حاضران گریستند . امام صادق دست به دعا بلند کردو گفت : «اللهم اغفر للکمیت ما قدم و ما اخر و ما اسر و ما اعلن و اعطه حتی یرضی . (5) خدایا ، گذشته و آینده کمیت را ببخشای و از نهان و آشکار او درگذر و به او آنقدر عطا کن‌تا راضی گردد .

1-کمیت در لغت ، به معنای اسب نیک سرخ‌فش و دم سیاه است ، اسب سرخرنگ که به سیاهی بزند و یال و دم اوسیاه باشد(لغتنامه دهخدا)و این که می‌گویند : کمیتش لنگ است ، کنایه از عجز و ناتوانی است .

2-لغت‌نامه ، دهخدا .

3-الغدیر ، ج 2 ، ص 195 ، سفینة البحار ، ج 2 ، ص 496 . در باره وی ، از جمله ر . ک : «کمیت بن زیاد ، شاعر العقیده .

4-ادب الطف ، ج 1 ، ص 187 .
5-منتهى الآمال ، ج 1 ، ص 213(چاپ 1331 شمسى)

کناسه

نام محلی در کوفه که قبلا حالت بازاری و تجاری داشته و موقعیت آن ، بین مسجدسهله و مسجد کوفه بوده است . افراد اعدامی را در این مکان بر دار می‌کشیدند . علی ع در این محله ، لشکر خود را سامان داده به جنگ صفین شتافت . امام مجتبی ع نیز پس ازشهادت پدر ، سپاه خود را در اینجا آماده کرد . ابن زیاد هم کوفیان را در همین محل بسیج‌کرد و به جنگ حسین ع فرستاد .
بدن مسلم بن عقیل را در این میدان به دار کشیدند . پیکر انقلابی بزرگ زید بن علی نیز در همین مکان ، چهار سال به دار آویخته ماند . (1)
1-عنصر شجاعت ، ج 1 ، ص 392 .

کنانة بن عتیق تغلبی

پیرمردی از شهدای کربلا که در حمله نخست به شهادت رسید . وی از قهرمانان کوفه‌و از عابدان و قاریان آن شهر بود و در ایامی که سید الشهدا«ع به کربلا رسید ، خود را به آن‌حضرت رساند . نامش در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است . (1)

1-عنصر شجاعت ، ج 2 ، ص 295 .

کوفه

نام یکی از شهرهای مهم عراق ، که مرکز هواداران اهل بیت ع و«مغرس شیعه بوده‌است و علی ع آنجا را بعنوان پایگاه حکومت‌خویش قرار داد . شهری است با فضیلت که‌احادیث متعددی در فضیلت آن نقل شده و طبق حدیث امام صادق ع ، حرم امام علی بن‌ابی طالب علیه السلام است و«طور سینین در قرآن ، به آن تفسیر شده است . (1) این شهر ، درغرب نهر فرات بنا شده و بنای آن در زمان عمر بن خطاب و پس از فتح قادسیه به دست‌سعد بن ابی وقاص بود و در سالهای بعد شکوفاتر شد . پیشتر به آن کوفان هم گفته‌می‌شد . ریشه لغوی آن ، به معنای گردآمدن است ، چون بنای شهر دایره‌وار بوده ، کوفه نام‌نهاده شد . کوفه به معنای شنزار سرخ هم آمده است . (2) این شهر ، پس از فتح سرزمین عراق به دست مسلمانان صدر اسلام ، مرکز و پایگاهی‌نظامی برای نیروهای مسلمان شد تا از آنجا به سوی شرق حرکت کنند و در طول تاریخ ، موقعیت‌سیاسی و نظامی ویژه‌ای یافت . به آن کوفة الجند»هم می‌گفتند . در نزدیکی‌کوفه ، «کربلا»محل زیست گروهی اندک بود که به کار کشاورزی در منطقه نزدیک به آب‌می‌پرداختند . (3) پس از امتناع امام حسین ع از بیعت با یزید و حرکت به سوی مکه ، سران شیعه درکوفه نامه‌های دعوت به امام نوشتند . حضرت ، مسلم بن عقیل را به نمایندگی به کوفه‌فرستاد . کوفیان انقلابی با مسلم بیعت کردند ولی با آمدن ابن زیاد ، اوضاع عوض شد ونگذاشتند امام به کوفه برسد . کوفه آن روز ، از بافت‌خاصی ترکیب یافته بود و مردم آن‌یکدست نبودند . هم هواداران اهل بیت و علاقه‌مندان به علی ع و فرزندان او در کوفه‌می‌زیستند ، هم گروههایی که تفکر خوارج را داشتند ، یا هواداران بنی‌امیه در کوفه بودند .

روحیه فرصت‌طلبی ، تبعیت از زور ، زودباوری و تاثیرپذیری از شایعات و تبلیغات ، ازویژگیهای دیگر جامعه کوفه بود . پولدارترین افراد هم که نبض مالی شهر را در دست‌داشتند ، همچون اشعث بن قیس ، عمرو بن حریث ، شبث بن ربعی از بازوان اصلی ابن زیادمحسوب می‌شدند . شهری با عناصر مختلف و ساکنان ناهمگون و ناهمدل و اغلب مهاجربه آن شهر تازه تاسیس ، سبب شده بود که ثبات سیاسی نداشته باشد و همواره دستخوش‌امواج گردد . روح قبایلی و تعصبهای طایفگی در اقوام ساکن کوفه شدید بود و ابن زیاد ، باتحت‌سلطه گرفتن بزرگان قبایل و عشایر ، براحتی توانسته بود اوضاع شهر را در کنترل‌خویش در آورد . این بود که آن همه دعوت و بیعت ، کارساز نشد و هزاران دست بیعتگر ، در برابر طوفان ابن زیاد» ، از هم گسیخت و حسین ع تنها ماند .

حادثه کربلا در نزدیکی این شهر اتفاق افتاد و سپاه یزیدی عموما از این شهر برای‌جنگ با حسین ع آمدند . پس از عاشورا نیز ، اسرای اهل بیت وارد این شهر شدند وزینب کبری ع آنجا خطبه خواند و شادی کوفیان را به عزا مبدل ساخت . نهضت توابین به‌رهبری سلیمان بن صرد و نیز قیام مختار در همین شهر به وقوع پیوست . مردم کوفه ، همانگونه که در رکاب علی ع در جنگ جمل و صفین شرکت داشتند ، همواره درفعالیتهای ضد اموی حضور چشمگیر داشتند . این شهر در تاریخ اسلام ، همواره‌دستخوش امواج سیاسی ، انقلابها ، حوادث و آشوبها بوده است . حجر بن عدی ، با اصحاب‌پاکبازش در کوفه قیام کرد و به شهادت رسید . عمرو بن حمق خزاعی ، در کوفه شهید شد .
میثم تمار به دستور ابن زیاد ، در کوفه به دار آویخته شد . رشید هجری نیز که از یاران‌خالص علی ع بود ، در آنجا به شهادت رسید . جنایات و فجایع حجاج بن یوسف ثقفی و کشتارهایش از شیعیان آل علی در کوفه بود ، که کسانی همچون قنبر ، کمیل ، سعید بن‌جبیر و . . . به دست او به شهادت رسیدند . خروج زید بن علی بن الحسین ع و شهادتش در«کناسه ، در این شهر بود . قیامهای سادات طباطبایی در نیمه قرن دوم هجری ، قیام ابن‌طباطبای علوی ، خروج ابی السرایا در زمان مامون ، شورشهای قرمطیان و . . . همه در این‌شهر اتفاق افتاده است . قبر بزرگانی چون کمیل ، خباب بن ارت ، اخنف بن قیس ، سهل بن‌حنیف انصاری و بسیاری دیگر در این شهر است . (4) در این شهر ، «مسجد کوفه از عظیمترین و مقدسترین مساجد و قطعه‌های روی زمین‌است . محل مسجد کوفه ، بنا به روایات ، خانه آدم و نوح ، مصلای ابراهیم و مصلای‌حضرت مهدی ع و محل عصای موسی و شجره یقطین و خاتم سلیمان است و جایی‌است که کشتی نوح از آنجا جریان یافته و قبور انبیاء و مرسلین و اوصیاء است و در مسجدکوفه ، «دکة القضاء» ، محل قضاوتهای امیر المؤمنین قرار دارد .
امام صادق ع در باره آن‌فرموده است : « . . . تربة تحبنا و نحبه ، اللهم ارم من رماها و عاد من عاداها» (5) کوفه تربتی است‌که ما را دوست دارد ، ما نیز آن را دوست داریم ، خدایا هر که سوء قصد به آن کند به تیربلایش بزن و هر که با آن دشمنی کند ، دشمنش باش .
1-سفینة البحار ، ج 2 ، ص 498 . احادیث مربوط به فضیلت کوفه در بحار الانوار ، ج 97 ، ص 385 است .
2-مجمع البحرین ، طریحی ، واژه کوفه .
3-موسوعة العتبات المقدسه ، ج 8 ، ص 46 . برای آگاهی از نام محله‌ها ، قبایل ، تاریخچه ، اعصار گوناگون و موقعیت‌جغرافیایی و محصولات و . . . آن رجوع کنید به بحث مفصل و مفید کتاب عنصر شجاعت ، خلیل کمره‌ای ، ج 1 ، ص 359 تا 411 . و فصل پنجم کتاب تشیع در مسیر تاریخ ترجمه

سید محمد تقی آیت اللهی ، نیز«الکوفة ، نشاة المدینةالاسلامیه ، هشام جعیط ، دار الطلیعه ، بیروت .
4-برای آشنایی مفصلتر با تاریخ کوفه ، ر . ک : «تاریخ الکوفه سید حسین براقی نجفی ، دار الاضواء ، بیروت ، «موسوعةالمصطفی و العترة ، محسن الشاکری ، ج 2 ، ص 109 . و«سیمای کوفه ، غلامرضا گلی زواره .
5-سفینة البحار ، ج 2 ، ص 499 .

مردم کوفه در تاریخ به بی‌وفایی و سست عهدی شهرت یافته‌اند ، تا آنجا که گفته شده‌است الکوفی لا یوفی ، در شعارهای مردم در انقلاب اسلامی ایران و جنگ تحمیلی نیزگفته می‌شد که ما اهل کوفه نیستیم ، علی تنها بماند» . البته تغییر اوضاع کوفه را در دوران‌مسلم بن عقیل و بر سر کار آمدن ابن زیاد و کنترل شدید شهر و سختگیری نسبت به مردم‌و . . . را نیز نباید نادیده گرفت ، که مانع خروج هواداران سید الشهدا«ع برای یاری آن‌حضرت در کربلا شد ، ولی به هر حال ، تاریخ اسلام خاطره خوشی از عهد و پیمان مردم‌کوفه ندارد . (1) از ویژگیهای روحی و اخلاقی جامعه کوفی ، اینها را شمرده‌اند : تناقض در رفتار ، نیرنگ‌و تزلزل ، سرکشی نسبت به والیان ، فرصت‌طلبی ، اخلاق ناپسند ، طمع و آزمندی ، شایعه‌پذیری و ترکیب یافتن مردم آن از قبایل مختلف با گرایشهای قبایلی . (2) همینها سبب شد تاعلی ع از دست آنان خون دل بخورد و امام مجتبی ع بی‌وفایی ببیند و مسلم بن عقیل ، در این شهر غریبانه به شهادت برسد و سید الشهدا«ع نزدیک کوفه در کربلا در محاصره‌سپاه کوفه لب تشنه جان دهد . البته ترکیب جمعیتی این شهر نیز ، چندان منسجم نبود . مردم‌خود این شهر ، به اضافه قبایلی از یمن مثل قضاعه ، غسان ، بجیله ، خثعم ، کنده ، حضر موت ، ازد ، مذحج ، حمیر ، همدان و نخع که پس از بنای این شهر از دوره سعد بن ابی وقاص ساکن این شهر شده و قدرت و نفوذی یافته بودند و جمعیتی از نژاد فارس که در کوفه‌می‌زیستند ، سبب گرایشهای مختلفی در مردم شده بود . از سردمداران اموی نیز برخی‌کوفه را در تحت نفوذ خود داشتند و مردم را به هواداری بنی‌امیه فرا می‌خواندند و سلطه‌اموی را گسترده و ریشه‌دار می‌ساختند .
شیعیان اهل بیت نیز در کوفه کم نبودند ، اما تشیعشان در بعد خطبه‌های حماسی ونطقهای پر شور و عواطف سرشار نسبت به خاندان پیامبر«ص ، بیش از پیروی از خطسرخ آل علی و پا نهادن در میدانهای درگیری بود . بی‌آنکه بخواهیم سختگیریها و شدت‌عمل امویان را در محدود ساختن یاری شیعیان نسبت به حسین بن علی ع نادیده‌بگیریم ، از روحیه سستی و بی‌وفایی آنان نمی‌توان بسادگی گذشت . حتی جمعی از آنان بادیدن پیکرهای حسین و یارانش در دم تیغها ، می‌گریستند و دعا می‌کردند که خدایا پسرپیامبرت را یاری کن . یکی از خودشان بر آنان خروشید که چرا به جای دعا ، به یاریش‌نمی‌شتابید«هلا تهبون الی نصرته بدل هذا الدعاء ؟ » . (3)
وای بر کوفه و بر رسم پذیرایی او سست عهدی و ریاکاری و خودرایی او

خاک عالم به سرش باد که در خاک کشید هر که بنشست‌سر خوان پذیرایی او رسم او غدر و دورنگی ، ره او کید و نفاق شش جهت پر شد از آوازه رسوایی او (4) ای کوفه ! ای کتیبه بیداد وی گور دادخواهی و فریاد ای پایگاه بازی شیطان وی شرح خاطرات پریشان خوردی فریب دیو هوی را کشتی به جهل ، شیر خدا را کشتی دو عاشق ازلی را نشناختی حسین و علی را پشت علی ز درد تو خم شد نام تو در فساد ، علم شد در هفت رنگ تفرقه ، طاقی بیتوته‌گاه جهل و نفاقی ای جویبار جاری ناپاک ای آبروی ریخته بر خاک . . . (5)

1-در مورد کوفه و کوفیان ، ر . ک : «تاریخ الکوفه ، سید حسین البراقی ، ص 139 .

2-با استفاده از«حیاة الامام الحسین ، باقر شریف القرشی ، ج 2 ، ص 420 .

3-همان ، ص 442 ، به نقل از«بلاذری .

4-محمد حسین بهجتی(شفق) .

5-از مثنوی غم‌آلود«کتیبه بیداد»قادر طهماسبی(فرید) ، در سوگ علی ، امام مظلوم ع .

کهیعص

از حروف مقطعه قرآن در اول سوره مریم . طبق برخی تفاسیر ، این حروف رمزی‌اشاره به حوادث یا فضایل یا مسایلی دارد که اهل بیت به علم آن آگاهند . از جمله تفسیرهاو تاویلهای این حروف ، انطباق آن با حادثه کربلاست . در روایات است : حضرت زکریا نام‌پنج تن آل عبا را از جبرئیل فرا گرفت و چون به نام امام حسین ع می‌رسید ، اندوهگین‌می‌شد و اشک در چشمش می‌آمد ، اما با نامهای دیگر ، اندوهش می‌رفت . راز آن را ازخداوند پرسید . خداوند با«کهیعص قصه آن را خبر داد . «کاف ، نام کربلاست ، «ها» ، کشته شدن عترت طاهره است ، «یاء»یزید ستمگر ، قاتل حسین ع است ، «عین عطش‌حسین ع و«صاد»صبر و مقاومت اوست . زکریا سه روز در مصیبت‌حسین ع گریست‌و از خدا خواست که فرزندی به او عطا کند و با محبت او ، آزمایشش کند و آنگونه که‌محمد«ص را در سوگ فرزندش به داغ نشاند ، او را هم داغدار کند . خداوند ، یحیی را به‌او عطا کرد . یحیی هم همچون حسین ع ششماهه به دنیا آمد . (1) میان یحیی بن زکریا وحسین بن علی شباهتهای دیگر نیز وجود دارد . سر هر دو مظلومانه بریده شده و سر هر دودر طشت و طبقی پیش طاغوت زمانشان نهاده شد .

1-تفسیر البرهان ، ج 3 ، ص 3 ، بحار الانوار ، ج 44 ، ص 223 . آیات دیگری نیز به شهادت امام حسین ع تاویل شده‌است . ر . ک : بحار الانوار ، ج 44 ، ص 217 باب الایات الماولة لشهادته .

گریز

گریز زدن : گفتاری را منتهی به موضوع دیگر کردن ، مطلبی را به مطلب دیگر پیوستن باتناسب ، چنانکه روضه‌خوانان از حکایتی به واقعه کربلا یا یکی از شهدا روند . (1) واعظان و روضه‌خوانان ، به تناسب بحث و گفتاری که دارند ، مرثیه خاصی از کربلا رامی‌خوانند یا به مصیبت‌خاصی از مصائب چهارده معصوم می‌پردازند . مثلا اگر موضوع‌سخن در باره جوان یا کودک باشد ، مصیبت علی اکبر یا علی اصغر را می‌خوانند و از مراسم‌دفن با شکوه کسی ، به بی غسل و بی کفن و دفن ماندن پیکر سید الشهدا در کربلا منتقل‌می‌شوند . این انتقال از موضوع یا حادثه خاص به واقعه کربلا و امام حسین یا یکی دیگراز شهدا«گریز زدن نام دارد . در حرکتهای حماسی و انقلابی نیز بصورتی دیگر گریز به‌صحرای کربلا زده می‌شود و یاد آن حادثه ، سرمایه الهام می‌گردد . «بخاطر نشر شهادت وفلسفه شهیدان است که شیعه ، به بهانه مرگ برادر و عمو و دایی و پسر خاله و پسر عمه . . .
یاران و خویشاوندان را گرد می‌کرده و یکباره به کربلا گریز می‌زده‌اند و از حسین وشهیدان شیعه می‌گفته‌اند . » (2)

1-لغت‌نامه ، دهخدا .
2-یاد و یادآوران(چاپ حسینیه ارشاد) ، ص 43 .

گریه

«چشم گریان ، چشمه فیض خداست . گریستن بر ابا عبد الله الحسین ع ثواب بسیاردارد . (1) فرشتگان ، پیامبران ، زمین و آسمان ، حیوانات صحرا و دریا هم بر عزای حسین ع گریسته‌اند . (2)
اشگ ریختن ، نشانه پیوند قلبی با اهل بیت و سید الشهدا است . اشک ، دل راسیراب می‌کند ، عطش روح را بر طرف می‌سازد و حاصل محبتی است که نسبت به‌اهل بیت‌حاصل می‌شود . همدلی و هماهنگی روحی با ائمه ، ایجاب می‌کند که در شادی‌آنان شاد و در غمشان محزون باشیم . این نشان شیعه است که یفرحون بفرحنا و یحزنون‌لحزننا . . . » (3) قلبی که مهر حسین ع را داشته باشد ، بی شک به یاد مظلومیت و شهادت اومی‌گرید . اشک ، زبان دل و شاهد عشق است .
آنچنان کز برگ گل ، عطر و گلاب آید برون تا که نامت می‌برم از دیده آب آید برون رشته الفت بود در بین ما ، کز قعر چاه کی بدون رشته ، آب بی‌حساب آید برون ؟ تا نسوزد دل ، نریزد اشگ و خون از دیده‌ها آتشی باید که خوناب کباب آید برون مهر تو شیرازه ام الکتاب خلقت است مشکل این شیرازه از قلب کتاب آید برون گر نباشد مهر تو دل را نباشد ارزشی برگ بی‌حاصل شود گل ، چون گلاب آید برون (4)
گریستن در سوگ شهدای کربلا ، تجدید بیعت با عاشورا و فرهنگ شهادت و تغذیه‌فکری و روحی با این مکتب است و اشک ریختن ، نوعی امضا کردن پیمان و قراردادمودت با سید الشهدا است . ائمه شیعه ، گریستن بر مظلومیت اهل بیت و عزای حسینی راتاکید کرده و شهادت اشک را بر صداقت عشق ، پذیرفته‌اند . امام صادق ع فرموده است :
«نزد هر کس که ما یاد شویم و چشمانش اشگ‌آلود شود ، حتی اگر به اندازه بال مگسی‌باشد ، خداوند گناهانش را می‌بخشاید ، هر چند چون کف دریا فراوان باشد . » (5) به گفته صائب :
در سلسله اشگ بود گوهر مقصود گر هست ز یوسف خبر ، این قافله دارد
دستور امامان به گریستن بر امام حسین ع بسیار اکید است . امام رضا«ع به ریان بن‌شبیب در حدیث مفصلی فرمود : «یابن شبیب ! ان کنت باکیا لشیء فابک للحسین بن علی بن‌ابی طالب فانه ذبح کما یذبح الکبش . . . » . (6) اگر بر چیزی گریه می‌کنی ، بر حسین بن علی گریه‌کن ، که او را همچون گوسفند ، سر بریدند . در حدیث دیگری فرموده است : «محرم ، ماهی‌است که مردم دوره جاهلیت جنگ در آن را ناروا می‌دانستند ، ولی در این ماه ، دشمنان ، خون ما را بناحق ریختند و هتک حرمت ما نمودند و فرزندان و بانوان ما را به اسارت‌گرفتند و به خیمه‌های ما آتش زدند و

غارت کردند و در کار ما ، برای رسول خدا هیچ‌حرمتی را رعایت نکردند . روز حسین(عاشورا)پلکهای ما را مجروح و اشگهایمان راجاری کرد و ما از سرزمین کربلا ، گرفتاری و رنج به میراث بردیم . پس باید بر کسی‌همچون حسین ، گریه‌کنندگان بگریند ، که گریه بر او ، گناهان بزرگ را هم فرو می‌ریزد . » (7) خود امام حسین ع فرموده است : «انا قتیل العبرة ، لا یذکرنی مؤمن الا بکی ، (8) من‌کشته اشکم ، هیچ مؤمنی مرا یاد نمی‌کند مگر آنکه(بخاطر مصیبتهایم)می‌گرید . امام‌سجاد«ع بیست‌سال بر امام حسین علیه السلام گریست و هرگز طعامی پیش اونمی‌گذاشتند مگر آنکه گریه می‌کرد . (9) به فرموده امام صادق ع : هر ناله و گریه‌ای ناپسند ومکروه است ، مگر نالیدن و گریستن بر حسین علیه السلام : «کل الجزع و البکاء مکروه‌سوی الجزع و البکاء علی الحسین . (10) هم گریستن ، هم گریاندن ، هم خود را شبیه گریه‌کنندگان در آوردن(تباکی)پسندیده‌است و اجر دارد . این همه فضیلت که برای گریه بر حسین ع بیان شده و اینکه اشک‌چشم ، آتش دوزخ را فرو می‌نشاند و غمگین شدن در سوگ شهیدان کربلا ایمنی از عذاب‌است ، در صورتی است که گناه و فسق و آلودگی انسان در حدی نباشد که مانع رسیدن این‌فیض الهی گردد . اشگی که مبین پیوند عاطفی و رابطه مکتبی و اتصال روحی با راه و فکرو خط ائمه و سید الشهداست ، حتما زمینه‌ساز پرهیز از گناه می‌گردد . به تعبیر شهیدمطهری : «گریه بر شهید ، شرکت در حماسه او و هماهنگی با روح او و موافقت با نشاط اوو حرکت اوست . . . امام حسین ع بواسطه شخصیت عالیقدرش ، بواسطه شهادت‌قهرمانانه‌اش ، مالک قلبها و احساسات صدها میلیون انسان است . اگر کسانی که بر این‌مخزن عظیم و گرانقدر احساسی و روحی گمارده شدند ، یعنی سخنرانان مذهبی ، بتوانند ازاین مخزن عظیم در جهت هم شکل کردن و همرنگ کردن و هم احساس کردن روحها باروح عظیم حسینی بهره‌برداری صحیح کنند ، جهانی اصلاح خواهد شد . » (11) پس مهم ، شناخت فلسفه گریه در راستای احیای عاشورا و زنده نگهداشتن مراسم حسینی وفرهنگ کربلاست ، نه گناه کردن و آلودگی ، به امید پاک شدن با چند قطره اشک ! معلوم‌نیست که دل و جان آلوده ، آن همسویی را با امام داشته باشد که با یاد مصائبش گریه کند .
گریه در فرهنگ عاشورا ، سلاح همیشه برانی است که فریاد اعتراض به ستمگران رادارد . «اشک ، زبان دل است و گریه ، فریاد عصر مظلومیت . رسالت اشک نیز پاسداری از«خون شهید»است . امام خمینی ره فرمود : «هر مکتبی ، تا پایش سینه‌زن نباشد ، تا پایش‌گریه‌کن نباشد ، تا پایش توی سر و سینه‌زن نباشد حفظ نمی‌شود . . . » ، (12) «گریه کردن برشهید ، نگهداشتن ، زنده نگهداشتن نهضت است ، (13) «گریه کردن بر عزای امام حسین ، زنده‌نگهداشتن نهضت و زنده نگهداشتن همین معنی است که

یک جمعیت کمی در مقابل یک‌امپراطور بزرگ ایستاد . . . ، آنها از همین گریه‌ها می‌ترسند ، برای اینکه گریه‌ای است که گریه‌بر مظلوم است ، فریاد مقابل ظالم است . » (14)
هر چند نیست درد دل ما نوشتنی از اشگ خود ، دو سطر به ایما نوشته‌ایم (15)
اشگ ، سر فصل محبت و مودت است و برخاسته از عشقی است که خداوند در دلهاقرار داده که نسبت به حسین بن علی ع مجذوب می‌شود .
به فرموده رسول خدا«ص :
«ان لقتل الحسین حرارة فی قلوب المؤمنین لا تبرد ابدا» . (16) برای شهادت حسین‌علیه السلام حرارت و گرمایی در دلهای مؤمنان است که هرگز سرد و خاموش نمی‌شود .
کدام عاشق در این ره در بلا نیست ؟ کدامین دل شما را مبتلا نیست ؟ اگر در سوگتان شد دیده نمناک اگر از عشقتان دل گشت غمناک گواه عشق ما این دیده و دل رساند«اشگ و«غم ما را به منزل کنون ماییم و درد داغداری کنون ماییم و اشگ و سوگواری هنوز اشگ عزا پیوسته جاری است رواق چشممان آیینه‌کاری است غدیر ما محرم دارد امروز محرم ، بذر غم می‌کارد امروز (17)
امروز هم ، اشگ و گریه ، رابط ما با حسین است و ما با شوری اشگهایمان ، سر سفره‌محبت‌سید الشهدا نشسته‌ایم و نمک پرورده ابا عبد الله هستیم ، از این رو ، این مهر با شیرمادر در جان ما وارد شده و با جان هم به در می‌شود .
1-احادیث ثواب و آثار گریه بر امام حسین ع را از جمله در بحار الانوار ، ج 44 ، ص 279 تا 296 مطالعه کنید .
2-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 97 ، بحار الانوار ، ج 45 ، ص 220 به بعد .
3-میزان الحکمه ، ج 5 ، ص 233 .
4-ای اشکها بریزید ، حسان ، ص 131 .
5-وسائل الشیعه ، ج 10 ، ص 391 .
6-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 286 .
7-همان ، ص 283 .
8-همان ، ص 279 .
9-همان ، ج 46 ، ص 108 .
10-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 313 .
11-شهید(ضمیمه قیام و انقلاب مهدی) ، ص 124 و 125 .
12-صحیفه نور ، ج 8 ، ص 70 .
13-همان ، ج 10 ، ص 31 .
14-همان-ج 10 ، ص 31 .

15-صائب تبریزی .
16-جامع احادیث الشیعه ، ج 12 ، ص 556 .
17-از مثنوی اهل بیت آفتاب از مؤلف .

گلوی بریده

حلقی که بود بوسه گه مصطفی مدام آزرده‌اش ز خنجر فولاد کرده‌ای (1)
پس از شهادت امام حسین ع ، سر مطهرش را از پیکر جدا کردند . تیغ بر حلقومی‌نهادند که بوسه‌گاه رسول خدا«ص بود . از این رو ، لقب ذبیح بر آن حضرت داده‌اند وهمچنین تعبیر«مجزور الراس از زبان زینب کبری نقل شده است . در برخی مقتلها آمده‌است که حضرت زینب ، هنگام وداع جسد برادرش ، پیکر او را در آغوش گرفت ، لب برحلقوم بریده سید الشهدا«ع نهاد و بوسید و با آن بدن خونین وداع کرد . (2)
آن سو نگران ، نگاه پیغمبر بود خورشید ، رسول آه پیغمبر بود ای تیغ پلید ، می‌شکستی ای کاش آن حنجره ، بوسه‌گاه پیغمبر بود (3)
1-محتشم کاشانی .
2-معالی السبطین ، ج 2 ، ص 55 .
3-ساعد باقری .

گنجینة الاسرار

کیست این پنهان مرا در جان و تن کز زبان من همی گوید سخن
شروع کتاب گنجینة الاسرار ، با شعر بالاست . مجموعه و منظومه‌ای بلند از شعر عرفانی‌حماسی ، در قالب مثنوی از عمان سامانی(م 1322)است ، در سوگ حسین ع و ماجرای‌عاشورا ، و از آثار برجسته مرثیه فارسی است و از دید عرفانی به کربلا و قهرمانان وحوادث آن نگریسته است . این کتاب بارها به صورتهای مختلف چاپ و منتشر شده‌است .

گندم عراق

یا گندم ری . عمر سعد(فرمانده سپاه کوفه در کربلا)در پاسخ به پیشنهاد سید الشهدا«ع که او را از آلودن دست به خون خویش بر حذر می‌داشت و عمر سعد بهانه‌های مختلفی‌می‌آورد ، از جمله گفت : به من وعده حکومت ری داده شده است . حضرت او را نفرین‌کرد و فرمود : امیدوارم پس از مرگ من ، از گندم عراق (1) نخوری مگر اندکی . عمر سعد ازروی استهزا گفت : «جو»آن هم مرا بس است(فی الشعیر کفایة)طبق نفرین امام ، عمر سعدبه حکومت ری هم نرسید و به دست مختار کشته شد . (2) در نقل دیگری آمده است که‌سالها پیش از عاشورا ، عمر سعد به آن حضرت گفته بود : برخی از سفیهان می‌پندارند که‌من تو را خواهم کشت . حضرت فرمود آنان سفیه نیستند ، بلکه بردباران و حلیمانند ، ولی‌آنچه مایه چشم روشنی است آن است که پس از من از گندم عراق ، جز اندکی نخواهی‌خورد ، (3) که این ، پیشگویی آن حضرت از وقایع کربلاست .

1-در معالی السبطین گندم ری آمده است .

2-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 248 ، مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 4 ، ص 55 .

3-اثبات الهداة ، ج 5 ، ص 199 و 210 .

گودال قتلگاه

محلی که سید الشهدا«ع در آخرین لحظات مقاومت ، از اسب بر زمین افتاد و شمر یاسنان فرود آمد و سر مطهر امام را از پیکر جدا کرد . گویا نسبت به قسمتهای دیگر میدان‌کربلا ، پایین‌ترین جا بوده است . قتلگاه ، محل به شهادت رسیدن امام شهیدان است که‌خون مطهرش بر خاک کربلا ریخت . در حال حاضر ، بیرون از حرم مطهر آن حضرت ، سردابی وجود دارد که محل شهادت او محسوب می‌شود و سنگ مرمری به بلندی نیم متراز سطح زمین ، بصورت قبر ، بر روی آن محل قرار دارد . اغلب در آن بسته است و گاهی‌برای اشخاص معینی باز می‌کنند تا زیارت کنند .

«در فکرم آن گودالم که خون تو را مکیده است . هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم .

در حضیض هم می‌توان عزیز بود ، از گودال بپرس . (1)

1-خط خون ، موسوی گرمارودی ، ص 140 .

گوشواره

پس از شهادت امام حسین ع ، سپاه کوفه به خیمه‌ها حمله کرده ، ضمن به آتش‌کشیدن آنها ، هر چه در خیمه‌ها بود غارت کردند و از گوشها و پاهای اطفال ، گوشواره وخلخال بیرون آوردند . (1) از فاطمه صغری ، دختر امام حسین ع نقل شده است که پس ازشهادت امام ، یکی از سواران سپاه عمر سعد به طرف او که جلوی یکی از خیمه‌ها ایستاده‌بوده ، حمله‌ور می‌شود و با نیزه بر او ضربتی می‌زند که بر زمین می‌خورد ، آنگاه گوشواره‌از گوشش می‌کند و خون جاری می‌شود . (2) در باره ام کلثوم نیز چنین نقل شده است حتی‌افضوا الی قرط کان فی اذن ام کلثوم اخت الحسین ع فاخذوه و خرموا اذنها» . (3)

1-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 301 .

2-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 61 .

3-عوالم(امام حسین) ، ص 305 .

گهواره

سمبل حضور کودک شیرخوار در کربلا و شهید شدن او با ستم یزیدیان . در مرثیه‌ها ، تعزیه‌ها و شبیه‌خوانیها از این سمبل استفاده می‌شود تا از علی اصغر ، ششماهه شهید عاشورا یاد شود .

لا اری الموت الا سعادة

اندر آنجا که باطل امیر است اندر آنجا که حق سر به زیر است اندر آنجا که دین و مروت پایمال و زبون و اسیر است راستی زندگی ناگوار است مرگ ، بالاترین افتخار است زان شهید سر از دست داده زان فداکار در خون فتاده جاودان آید این بانگ پر شور «لا اری الموت الا سعاده آری ! آزادمردان بکوشند بر ستمگر چون طوفان خروشند (1)

از آموزشهای عاشورا ، گزیدن مرگ سرخ و شهادت ، بر زندگی مذلت‌بار در کنارظالمان است و اینگونه مردن ، حیات جاودانی است و آنگونه زیستن ، مرگی بصورت‌زندگی . سخن بالا ، جمله‌ای از خطبه حماسی و الهام بخش سید الشهدا«ع در روز عاشورااست که خطاب به یاران خویش فرمود و آغاز خطبه چنین است : «ان الدنیا قد تنکرت وتغیرت . . . »تا آنجا که می‌فرماید : «الا ترون ان الحق لا یعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه ، لیرغب المؤمن فی لقاء الله ، و انی لا اری الموت الا سعادة و الحیاة مع الظالمین الا برما» . (2)

اکنون که دیده هیچ نبیند به غیر ظلم باید ز جان گذشت ، کزین زندگی چه سود ؟

فلسفه بلندی که سید الشهدا«ع در جمله یاد شده بیان کرده است ، درس زندگی‌شرافتمندانه و با عزت را می‌آموزد و بدون آن باور متعالی ، انسان برای زنده ماندن تن به‌هر ستم و خواری می‌دهد . اگر عاشورا ، مکتب آزادی است ، در سایه همین تعالیم است .

1-از شعر ، «یا آزادگی ، یا شهادت ، محمد حسین بهجتی(شفق) ، بهار آزادی ، ص 71 .

2-مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 4 ، ص 68 .

لاحق

نام اسبی که عبید الله بن حر ، هنگام ملاقات با سید الشهدا«ع به آن حضرت تقدیم کرد ، امام حسین نیز فرزندش علی بن الحسین ع را بر آن سوار کرد . (1) معنای آن از پی رونده ، در رسنده ، رسیده ، آنکه و آنچه در پی چیزی می‌دود و به آن می‌رسد»است . از این رو به‌اسبهای تندرو هم لاحق می‌گفتند . این نام برای اسبهای تنی چند از معروفان عرب نیز به‌کار رفته است . (2)

1-الحسین و السنه ، سید عبد العزیز طباطبایی ، ص 72 ، نقل از انساب الاشراف .

2-لغت‌نامه ، دهخدا .

لا یوم کیومک یا ابا عبد الله ع

ای ابا عبد الله ! هیچ روزی همچون روز تو(عاشورا)نیست . مضمون سخنی اززین العابدین ع است . روزی امام سجاد«ع به پسر عباس ع نگاه کرد و گریست . یاد ازروز احد کرد که حمزه در آن کشته شد ، سپس یاد از موته کرد که جعفر بن ابی طالب آنجا به‌شهادت رسید . سپس فرمود : «لا یوم کیوم الحسین ، ازدلف الیه ثلاثون الف رجل یزعمون‌انهم من هذه الامة کل یتقرب الی الله عز و جل بدمه و هو بالله یذکرهم فلا یتعظون حتی‌قتلوه بغیا و ظلما و عدوانا . . . » ، (1) هیچ روزی چون روز حسین ع نیست ، که سی هزار نفربر ضد او گرد آمدند که همه خود را از این امت می‌پنداشتند و همه با ریختن خون او به‌خدا تقرب می‌جستند . او آنان را به یاد خدا می‌انداخت ، اما آنان پند نمی‌گرفتند ، تا آنکه اورا از روی ستم و تجاوز و دشمنی کشتند . خداوند ، «عباس را رحمت کند که ایثار کرد وامتحان داد و جان خویش را فدای برادرش کرد . . . » (2) امام حسن مجتبی و امیر المؤمنین ع نیز خطاب به سید الشهدا«ع فرموده‌اند : «لا یوم کیومک یا ابا عبد الله (3) گر چه همه شهادتهاو مصیبتهای اهل بیت پیامبر ، سنگین و اندوهبار است ، اما آنچه در کربلا گذشت ، بالاترین‌داغ و سوگ بود و هیچ حادثه‌ای به دلخراشی عاشورا و هیچ امامی و شهیدی به مظلومیت‌ابا عبد الله ع و فرزندان او نیست . این است که از جمله فوق ، بعنوان تسلای خاطرداغدیدگان هم استفاده می‌شود و این توصیه ائمه است که هر گاه مصیبتی برای شما پیش‌آمد ، از عاشورا و مصائب اهل بیت ع یاد کنید ، تا تحمل داغ بر شما آسان شود .

مرثیه‌خوانان نیز ، هر گاه از هر امامی روضه بخوانند ، یا از هر مصیبت جانگدازی یاد کنند ، در پایان با نقل جمله بالا ، گریز به کربلا می‌زنند ، که بالاترین سوگهاست و بحق ، با توجه به‌مصائب اهل بیت در کربلا ، هر غم و مصیبتی کوچک و قابل تحمل می‌شود .

1-ناسخ التواریخ ، ج 4 ، ص 73(به نقل از امالی صدوق) ، بحار الانوار ، ج 22 ، ص 274 .

2-معالی السبطین ، ج 2 ، ص 10 ، مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 4 ، ص 86 .

3-همان .

از جمله سخنانی است که نشان دهنده کفر باطنی و کینه یزید نسبت به پیامبر«ص است . اشعاری است که پس از شهادت حسین ع ، هنگامی که عترت او را به اسارت به‌شام آورده بودند ، یزید با غرور و سرمستی خواند و آرزو کرد کاش نیاکانش که در جنگ‌بدر کشته شدند ، زنده بودند و خونخواهی و انتقام یزید را می‌بیند(لیت اشیاخی ببدرشهدوا . . .)تا آنجا که به انکار وحی و رسالت پرداخته و می‌گوید :
لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل (1) هاشمیان با حکومت بازی می‌کردند ، نه خبری(از آسمان غیب)آمده و نه وحی نازل‌شده است .
اصل شعر از«ابن زبعری است ، ولی خواندن آن توسط یزید در چنان‌موقعیتی ، هم عقیده بودنش را با مضمون آن نشان می‌دهد ، در پی زمزمه کردن این اشعارکفرآمیز بود که زینب ع خطبه خویش را با آیه ثم کان عاقبة الذین اساءوا السوای ان‌کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزؤن (2) آغاز کرد(سرانجام بدکاران ، آن شد که آیات الهی‌را تکذیب و مسخره کردند !)و نیز در ادامه ، آیه و لا تحسبن الذین کفروا انما نملی لهم . . . » (3) را خواند(کافران مپندارند که اگر به آنان مهلت می‌دهیم ، برایشان خوب است ، بلکه‌گناهانشان افزوده می‌شود و برای آنان عذاب خوارکننده‌ای است)و سراسر خطابه آن‌بانو ، اثبات خروج یزید از حریم اسلام و بی‌اعتقادی او به دین و اثبات کفر و فسق او درملا عام و حضور همگان است . در واقع ، حادثه کربلا ، کفر پنهان امویان را آشکار و چهره‌واقعی آنان را برای مردم و تاریخ ، روشن ساخت و این از ثمرات مهم عاشورا بود .
1-حیاة الامام الحسین ، ج 2 ، ص 187 ، ج 3 ، ص 377 .
2-روم ، آیه 10 .
3-آل عمران ، آیه 178 .

لعنت بر یزید

از سنتهای شیعی ، فرستادن درود و سلام بر حسین ع و لعنت بر قاتلان او هنگام آب‌نوشیدن است . لعن به معنای طرد از رحمت و دور کردن است . عرب ، هر گاه کسی تمردمی‌کرد ، او را از خود طرد می‌کردند تا گناهان او دامنگیرشان نشود . (1) امام صادق علیه السلام ، به نقل داود رقی ، آب خواست و نوشید و چشمانش اشگبارشد ، سپس فرمود : لعنت‌خدا بر قاتل حسین ، هرگز بنده‌ای نیست که آب بنوشد و حسین‌را یاد کند و قاتل او را لعنت کند ، مگر آنکه خداوند ، برای او صد هزار حسنه می‌نویسد وصد هزار سیئه از او محو می‌کند . . . : «ما من عبد شرب الماء فذکر الحسین و لعن قاتله الا کتب‌الله له مائة الف حسنة و حط عنه ماة الف سیئة . . . » (2) و این ، جزء فرهنگ عاشورایی مردم‌شده است و بر سقاخانه‌ها می‌نویسند : «آبی بنوش و لعنت‌حق بر یزید کن . لعنت بر یزیدو ابن زیاد و شمر و دیگر عاملان و مباشران و زمینه‌سازان حادثه عاشورا و قتل امام‌حسین ع در زیارتنامه‌های متعددی از جمله در زیارت عاشورا و وارث آمده است :

«اللهم العن یزید خامسا و العن عبید الله بن زیاد و ابن مرجانة و عمر بن سعد و شمرا و آل‌ابی سفیان و آل زیاد و آل مروان الی یوم القیامة . (3)

1-مجمع البحرین .

2-اسرار الشهادة ، فاضل دربندی ، ص 77 ، مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 4 ، ص 87 .

3-زیارت عاشورا ، مفاتیح الجنان ، ص 458 .

اسلام ، دین تولي و تبری است ، در کنار محبت و دوستی با خاندان پیامبر و مودت‌نسبت به آنان و سلام و درود ، در زیارتنامه‌ها نسبت به اولیاء خدا ، عنصر برائت و بیزاری ونفرت و نفرین نسبت به ظالمان و دشمنان حق است . بی‌تفاوت نبودن در برابر جنایتکاران‌و همسویی با رسول خدا ، ایجاب می‌کند که یک شیعه عاشورایی نسبت به ستمگران ، بغض و عداوت و تبری داشته باشد و کسانی را که قرآن لعن کرده است ، مورد لعن قراردهد . لعن ، نشان اوج تنفر و انزجار از چهره‌های ملعون است .

در لعنتها و برائتهایی که در زیارتنامه شهدا و ائمه آمده ، با بیان زشتیها ، فسادها ، تحریفها ، ستمها ، گردنکشیها ، صف‌آرایی در مقابل جناح حق ، نپذیرفتن طاعت ائمه ومخالفت با رهبران الهی آمیخته است و لعن آنان ، طرد نمایندگان این خط در همیشه و همه‌جای تاریخ است .

در حادثه کربلا ، کسانی در قتل دست داشتند ، کسانی هم راضیان ، ساکتان ، هتک‌حرمت‌کنندگان ، زمینه‌سازان ، فرمانبرداران بوده‌اند و همه ملعون و مطرودند ، و نیز آنان که‌حسین بن علی ع را خوار کردند و ندایش را شنیدند و پاسخ ندادند . در فراز دیگری پایه‌گذاران ظلم به اهل بیت ، کنار زنندگان اهل بیت از جایگاه اصلی‌شان ، قاتلان اهل بیت ، زمینه‌سازان آن قتل ، پیروان و هواداران قاتلان ، لعنت‌شده‌اند : «اسرجت ، الجمت ، تهیات . . . »در زیارتی ، لعن بر ظالمین آل محمد ، لعن بر ارواحشان ، دیارشان و قبورشان‌شده است : «و العن ارواحهم و دیارهم و قبورهم . (زیارت عاشورای غیر معروفه ، مفاتیح الجنان)

موالات با حسین و برائت از ظالمان به او ، پایه تقرب به خدا و رسول و امیر المؤمنین وفاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است : «یا ابا عبد الله ! انی اتقرب الی الله و الی‌رسوله و الی امیر المؤمنین و الی فاطمة و الی الحسن و الیک بموالاتک و بالبرائة ممن اسس‌اساس ذلک . . . » . (1)

1-زیارت عاشورا ، از جمله ر . ک : صلوات خاص امام حسن و امام حسین ع بحار الانوار ، ج 91 ، ص 5 .

لهفان

ستمدیده ، مضطر دادخواه ، اندوهگین ، ملهوف . (1) لهفان از القاب سید الشهدا«ع است‌که در حدیث امام باقر«ع آمده است : «ان الحسین صاحب کربلا قتل . . . لهفانا» (2)

1-لغتنامه دهخدا .

2-کامل الزیارات ، ص 168 .

لهوف

«اللهوف علی قتلی الطفوف ، به معنای آه و ناله بر کشتگان کربلا ، نام کتاب مقتلی‌است در باره شهدای کربلا که از تالیفات مشهور سید بن طاووس ، علی بن موسی بن‌محمد بن طاووس(589-664 ه)می‌باشد . این کتاب به فارسی نیز ترجمه شده است ، به‌نام آهی سوزان بر مزار شهیدان از سید احمد فهری .

لیلی

لیلی دختر ابو مرة ثقفی ، همسر امام حسین ع و مادر علی اکبر ، از زنان فاضل‌عصر خویش بوده است . (1) بر خلاف آنچه مشهور است ، در کتابهای معتبر و مقتلها نامی ازایشان در جریانات کربلا ، کوفه و شام نیست . (2)

1-لغت‌نامه ، دهخدا .

2-منتهی الآمال ، ج 1 ، ص 335 .

ماتم

ماتم ، ماتم ، ماتم و . . . به معنای عزاداری و مصیبت و عزاست . اصل آن به معنای محل‌تجمع زنان و مردان در غم و شادی است ، (1) اما به مراسمی هم که در سوگواری امام‌حسین ع برگزار می‌شود ، می‌گویند . به محل عزاداری ، عزاخانه ، ماتم سرا و ماتمکده هم‌گفته می‌شود . به برگزار کردن آیین سوگواری ، ماتم گرفتن و به ماتم نشستن می‌گویند . درآداب اسلامی ، اقامه عزا برای متوفی و رسیدگی به بازماندگان و تغذیه داغدیدگان آمده‌است . (2) درباره سید الشهدا«ع روایات بسیاری آمده است که برای آن حضرت در ملکوت‌اعلا ماتمها برگزار شد . در زیارت می‌خوانیم : «و اقیمت علیک المآتم فی اعلی علیین . (3) اسیران اهل بیت ع چون به شام برده شدند و وارد دربار یزید گشتند ، خاندان اموی هم‌برای شهدای کربلا ماتم بر پا کردند . (4) ام سلمه نیز ، پس از خبر یافتن از شهادت امام‌حسین ع توسط آن شیشه پر از خاک که به خون تبدیل شده بود ، آن روز را روز ماتم ونوحه بر حسین ع قرار داد . (5) به روایت امام صادق ع ، پس از شهادت ابا عبد الله ، همسر اوماتم برای او بر پا داشت و از ماده‌ای برای اشکبار شدن چشمانش استفاده می‌کرد . (6) عظیم‌ترین ماتم تاریخ ، همان حادثه جانگداز کربلاست که هرگز از شور و سوز آن کاسته‌نمی‌شود . به قول محتشم :

باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

ایام عاشورا برای شیعه ، فصل گریستن و به عزای حسینی نشستن است و این سنت‌دینی مایه بقای یاد حماسه‌سازان عاشورا گشته است . عاشورا برای پیروان اهل بیت ، روزغم و اندوه و برای جفا کاران مخالف عترت ، روز شادی بوده است . سرزمین شام و عراق‌در این زمینه دو روش مخالف هم داشته است ، سید رضی در یکی از اشعارش ازسوگواریهای سرزمین عراق یاد می‌کند که شامیان ، همانها را روز عید و جشن می‌دانستند :

کانت ماتم بالعراق تعدها امویة بالشام من اعیادها (7)

حضرت سجاد«ع نیز در شعری از سختیهای روزگارشان پس از عاشورا و محنتهای‌جانکاه آن روزگار سخن می‌گوید ، از جمله می‌فرماید :

یفرح هذا الوری بعیدهم و نحن اعیادنا ماتمنا (8)

این مردم به عیدشان خوشحال می‌شوند ، در حالی که عیدهای ما ، سوگ و ماتم ماست .

این مضمون همان سخن معروف است که : «بنی امیه برای ما عید نگذاشتند» .

1-مجمع البحرين ، طریحی .
2-ر . ک : «بحار الانوار» ، ج 79 ، ص 71 تا 113«باب التعزیة و الماتم که به آداب و سنن مربوط به ماتم و تعزیت گویی وسوگواری پرداخته است .
3-بحار الانوار ، ج 98 ، ص 241 و 323 .
4-همان ، ج 45 ، ص 143 و 155 .
5-همان ، ص 231 .
6-همان ، ص 170 ، فروع کافی ، ج 1 ، ص 466 .
7-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 250 .
8-همان ، ج 46 ، ص 92 .

ماریه بنت‌سعد

ماریه دختر سعد ، بانوی شجاع وشیعی از (1) مردم بصره بود که خانه‌اش پایگاه تجمع شیعه در این شهر محسوب می‌شد .
فضایل و تعالیم اهل بیت از آنجا منتشر می‌گشت . در ایام نهضت کربلا ، عده‌ای که به این‌خانه تردد داشتند ، برای یاری امام حسین ع به کوفه رفتند . (2)

1-لغت نامه ، دهخدا .

2-حیاة الامام الحسین ، ج 2 ، ص 328 .

مالک بن دودان

از شهدای عاشوراست . هنگامی که به میدان رفت ، چنین رجز می‌خواند :
الیکم من مالک الضرغام ضرب فتی یحمی عن الکرام یرجو ثواب الله ذی الانعام (1)

1-مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 4 ، ص 104 .

مالک بن عبد الله جابری

از شهدای کربلاست ، وی و برادرش سیف بن حارث بن سریع ، در کربلا به حسین بن‌علی ع پیوستند و عصر عاشورا ، در لحظاتی که سپاه کوفه به خیمه‌گاه امام حسین ع نزدیک شده بودند ، اجازه میدان گرفته ، جنگیدند و شهید شدند . (1)

1-عنصر شجاعت ، ج 2 ، ص 130 .

مالک بن نضر ارحبی

وی به اتفاق ضحاک بن عبد الله مشرقی در مسیر راه کربلا با سید الشهدا«ع دیدارکردند . امام از آنان دعوت به یاری کرد . آن دو به بهانه قرض داشتن و سرکشی به خانواده ، رفتند و توفیق حضور در حماسه عاشورا نیافتند .

ماهیت قیام کربلا

برای حفظ هویت نهضت عاشورا و اهداف آن ، باید«ماهیت آن را خوب شناخت .
ماهیت قیام امام حسین ع را از منابع مستند و خدشه ناپذیر زیر می‌توان شناخت :
الف : خطبه‌های امام و اهل بیت ، که در مکه و بین راه حجاز و عراق و در کربلا وپس از آن در کوفه ، شام و مدینه ایراد شده است .
ب : سخنانی که امام ، در پاسخ به پرسشها ، پیشنهادها و خیرخواهیهای این و آن ، درطول نهضت بیان کرده است .
ج : رجزهایی که امام و اصحاب او ، روز عاشورا در مقابل دشمن خوانده‌اند و همه‌آنها در مآخذ معتبر ثبت‌شده است .
د : نامه‌هایی که میان امام و مردم کوفه و بصره رد و بدل شده است ، نامه‌های یزید به‌ابن زیاد ، ابن زیاد به یزید و عمر سعد ، نامه‌های عمر سعد به ابن زیاد ، ابن زیادبه حاکم مدینه و . . . .
از مجموع این منابع و اسناد مکتوب و موجود ، می‌توان اهداف ، ماهیت ، دیدگاههای‌طرفین را به دست آورد . در عین حال می‌توان گفت نهضت امام حسین ع چهار بعدداشت : ویران کردن ، ساختن ، تجدید و آفریدن و ابداع . اما توضیح مختصر این ابعاد :
«ویران کردن : در هم شکستن و ویران کردن هیکل و اسکلتی که به امویان امکان داده‌بود به اسم دین ، ستمگری کنند و به نام خلافت ، کاخهای عیاشی خود را بر استخوانها وجمجمه‌های محرومان و آزادیخواهان بنا کنند و آزاد مردان را از صحنه کنار بزنند یا به‌شهادت برسانند . انقلاب کربلا ، بنیان ستم و تحمیق و تزویر را در هم شکست و پایه‌های‌آن را متزلزل ساخت .
«ساختن : دمیدن روح شهامت و بیداری در کالبد جامعه اسلامی و پروراندن نسلی‌خداجوی و شهادت طلب و ستیزه‌گر با سلطه ستم ، به دلیل حرکتهای انقلابی پس ازعاشورا .
«تجدید» : ارزشهای اسلامی که با نقشه‌ها و توطئه‌های بنی امیه کهنه و فراموش شده ومفاهیم دینی که به دست آنان تحریف گشته بود ، دوباره احیا شد . دیدگاه اصلی دین درباره‌حکومت و حاکم و بیت المال و حقوق مردم مطرح گشت و بنای عقیده و ایمان ، روحی‌تازه یافت و تحریفها زدوده گشت و روحهای کوچک ، آن عظمت را یافتند که در برابرطاغوت بایستند و امر به معروف و نهی از منکر کنند .
«ابداع : نمونه‌های زنده و بزرگ و قهرمان برای بشریت‌ساخته شد که

همواره خار سرراه متجاوزان به حقوق محرومان بودند و ایجاد یک خط آزادیبخش که با روح تقوا واخلاص خدایی اشباع شده بود ، خطی که در طول تاریخ ، خواب از چشم جباران متکبرربوده ، و بستر نرمشان را خشن ساخت . این خط ، در سایه ایجاد هویت جدید انسانی واسلامی در جامعه پدید آمد و امام حسین ع به همه انسانها ، حتی غیر مسلمانان ، درس‌آزادگی و غیرت داد .
ماهیت قیام کربلا ، امر به معروف و نهی از منکر و احیاء سنت پیامبر«ص بود . نیز جهاددر راه مبارزه با جهالت و گمراهی و سرگردانی ، که در زیارت آن حضرت می‌خوانیم :
«و بذل مهجته فیک حتی استنقذ عبادک من الجهالة و حیرة الضلالة . (1)
دست‌یافتن به این‌هدف ، نثار«خون لازم داشت که در عاشورا انجام یافت .
و تفسیر«خون و رسواگری‌ظالم لازم داشت که با برنامه اسرای اهل بیت تحقق یافت . در خون شهدای کربلا وسید الشهدا«ع ، قیامت و رسالت و آزادگی نهفته بود . و این محتوا چه خوب در این اشعار«حسین الاعظمی بازگو شده است :
شهید العلی ما انت میت و انما یموت الذی یبلی و لیس له ذکر و مادمک المسفوک الا قیامة لها کل عام یوم عاشوره حشر و مادمک المسفوک الا رسالة مخلدة لم یخل من ذکرها عصر و مادمک المسفوک الا تحرر لدنیا طغت فیها الخدیعة و المکر و هدم لبنیان علی الظلم قائم بناه الهوی و الکید و الحقد و الغدر (2)
و این اهداف و آرمانها در فارسی چنین سروده شده است :
بزرگ فلسفه قتل شاه دین این است که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است حسین مظهر آزادگی و آزادی است خوشا کسی که چنینش مرام و آیین است نه ظلم کن به کسی نی به زیر ظلم برو که این مرام حسین است و منطق دین است همین نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافی است اگر چه گریه بر آلام قلب تسکین است ببین که مقصد عالی وی چه بود ای دوست که درک آن سبب عزو جاه و تمکین است ز خاک مردم آزاده بوی خون آید نشان شیعه و آثار پیروی این است (3)
یکی از زیباترین سروده‌هایی که ماهیت و حوادث و چهره‌ها را در قیام عاشورا ترسیم‌کرده است ، از حبیب الله قاآنی شیرازی(م 1208)به صورت سؤال و جواب است :
بارد چه ؟ خون ! که ؟ دیده ، چه سان ؟ روز و شب ! چرا ؟ از غم ، کدام غم ؟ غم سلطان کربلا ! نامش چه بد ؟ حسین ! ز نسل که ؟ از علی ! مامش که بود ؟ فاطمه ! جدش که ؟ مصطفی‌چون شد ؟ شهید شد ! به کجا ؟ دشت ماریه کی ؟ عاشر محرم ! پنهان ؟ نه ، بر ملا شب کشته شد ؟ نه ، روز ، چه هنگام ؟ وقت ظهر شد از گلو بریده سرش ؟ نی ، نی ، از

قفا ! سیراب کشته شد ؟ نه ! کسی آبش نداد ؟ داد ! که ؟ شمر ، از چه چشمه ! از سر چشمه فنا ! مظلوم شد شهید ؟ بلی ! جرم داشت ؟ نه ! کارش چه بد ؟ هدایت ! یارش که بد ؟ خدا این ظلم را که کرد ؟ یزید ! این یزید کیست ؟ زاولاد هند ، از چه کس ؟ از نطفه زنا خود کرد این عمل ؟ نه ، فرستاد نامه‌ای نزد که ؟ نزد زاده مرجانه دغا ابن زیاد ، زاده مرجانه بد ؟ نعم از گفته یزید تخلف نمود ؟ لا ! این نابکار کشت‌حسین را به دست‌خویش ؟ نه ، او روانه کرد سپه سوی کربلا میر سپه که بد ؟ عمر سعد ! او برید حلق عزیز فاطمه ؟ نه ، شمر بی‌حیا خنجر برید حنجر او را نکرد شرم ؟ کرد ، از چه پس برید ؟ نپذیرفت از او قضا بهر چه ؟ بهر آنکه شود خلق را شفیع شرط شفاعتش چه بود ؟ نوحه و بکا کس کشته شد هم از پسرانش ؟ بلی ، دو تن دیگر که ؟ نه برادر ! دیگر که ؟ اقربا دیگر پسر نداشت ؟ چرا داشت ، آن که بود ؟ سجاد ! چون بد او ؟ به غم و رنج ، مبتلا ماند او به کربلای پدر ؟ نی ، به شام رفت با عز و احتشام ؟ نه ، با ذلت و عنا ! تنها ؟ نه با زنان حرم ، نامشان چه بود ؟ زینب ، سکینه ، فاطمه ، کلثوم بینوا بر تن لباس داشت ؟ بلی ، گرد روزگار بر سر عمامه داشت ؟ بلی ، چوب اشقیا بیمار بد ؟ بلی ! چه دوا داشت ؟ اشک چشم بعد از دوا غذاش چه بد ؟ خون دل غذا کس بود همدمش ؟ بلی اطفال بی‌پدر دیگر که بود ؟ تب ، که نمی‌گشت از او جدا از زینت زنان چه به جا مانده بد ؟ دو چیز طوق ستم به گردن و خلخال غم به پا ! گبر این ستم کند ؟ نه ! یهود و مجوس ؟ نه هندو ؟ نه ! بت پرست ؟ نه ! فریاد از این جفا«قاآنی است قایل این شعرها ؟ بلی خواهد چه ؟ رحمت . از که ؟ ز حق ! کی ؟ صف جزا (4)

1-مفاتیح الجنان ، ص 448(زیارت امام حسین در عید فطر و قربان) .

2-ماساة الحسین ع ، عبد الوهاب الکاشی ، ص 29 .

3-خوشدل تهرانی .

4-معصوم پنجم ، جواد فاضل ، ص 337 .

مثیر الاحزان

برانگیزاننده اندوهها ، نام کتاب مقتل معروفی است از شیخ نجم الدین جعفر بن‌محمد بن جعفر حلی ، معروف به ابن نما» ، متوفای 645 ق . به همین نام ، کتاب دیگری درمقتل و مناقب از«صاحب جواهر»وجود دارد . (1)

1-الذریعة الی تصانیف الشیعه ، شیخ آقا بزرگ تهرانی ، ج 19 ، ص 349 .

محفلها و مجلسهایی که در سوگ حسینی و برای احیای خاطره عاشورا ، در مساجد وحسینیه‌ها و منازل ، در ایام عاشورا یا در روزهای دیگر در طول سال برگزار می‌شود و ازپر برکت‌ترین آثار شهادت ابا عبد الله ع و زمینه مناسبی برای تبلیغ و موعظه و تقویت‌آگاهی مردم به دین و علایق مذهبی است و در روایات نیز تاکیده شده که چنین مجالسی‌همواره برپا شود . طبق روایات ، برای سید الشهدا«ع مجالس متعددی از سوی فرشتگان ، جنیان ، کروبیان ، انبیای پیشین ، رسول خدا و ائمه(ص)برگزار شده که بر شهادت مظلومانه‌آن حضرت گریسته‌اند . همچنین مجالسی که پس از حادثه عاشورا در کربلا ، کوفه ، شام ، دیر راهب ، مدینه ، مکه و . . . در همان سال حادثه برگزار شده است . مرحوم شیخ جعفرشوشتری بطور مبسوط ، به توضیح این مجالس پرداخته است و در هر کدام ، مرثیه خوان ، گریه کننده ، زمان و محل آن را توضیح داده است . (1) کل این مجالس را به پنج دسته ، تقسیم‌کرده است :
-مجالسی که قبل از خلقت آدم ، برگزار شده است .
-مجالسی که بعد از آدم و قبل از تولد امام حسین ع برگزار شده است .
-مجالسی که قبل از شهادتش برگزار شده است .
-مجالسی که بعد از شهادتش در دنیا برگزار شده است .
-مجالسی که پس از فنای دنیا ، در قیامت بر پا خواهد شد .
«مجالس حسینی نیز ، نام کتابی از علی محمد علی دخیل است(ترجمه مصطفی‌خبازان)که مجموعه‌ای از مقالات ، درباره چهارده معصوم و معارف اهل بیت ع است .
همچنانکه مقتل نام نوعی از کتابها در شهادت امام حسین ع است ، مجلس و مجالس‌نیز نوعی کتب است که بخش بخش به بیان فضایل و مسایل مربوط به سید الشهدامی‌پردازد و برای وعاظ نوشته می‌شود که از روی آن منبر روند و مطالبش را برای‌حاضران بگویند ، به این نام کتب متعددی نگاشته شده است . از جمله المجالس الحسینیة
که کتابی فارسی در اسرار شهادت امام حسین ع است . از نظام العلماء میرزا رفیع تبریزی(م 1336) . (2)
1-الخصائص الحسینیه ، شوشتری ، ص 102 تا 137 .
2-الذریعة الی تصانیف الشیعه ، ج 19 ، ص 359 .

مجلس

محل نشستن ، مدت زمان نشستن ، در اصطلاح وعظ و مرثیه خوانی ، محفلی که در آن‌به سخنرانی ، وعظ و ذکر مصیبت می‌پردازند(مجالس حسینی)و در اصطلاح تعزیه‌و شبیه خوانی ، بخشی از مقتل و واقعه عاشورا یا صحنه‌های دیگر تاریخ اسلام ، که در یک‌نوبت بصورت نوحه خوانی و تعزیه ، اجرا می‌شود . چون اجرای تعزیه در یک تکیه یامجلس بوده ، یک صحنه از وقایع عاشورا که نمایش داده می‌شد به آن مجلس می‌گفتند وتدوین کننده و محرر اینگونه متون را«مجلس نویس می‌خواندند و گوینده و خواننده آن‌مباحث و مجالس را«مجلس خوان . مجلس دو طفلان مسلم ، مجلس قاسم ، مجلس‌حضرت عباس ، مجلس غارت خیمه‌ها و . . . از اینگونه مجالس است .

مجمع بن عبد الله عائذی

وی از شهدای کربلا در حمله اول است . (1) از قبیله مذحج و اهل یمن بود . در مسیرکوفه ، در منزلگاه زباله به سید الشهدا«ع پیوست و در رکاب امام به کربلا آمد . نامش درزیارت ناحیه مقدسه هم آمده است . (2)

1-مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 4 ، ص 113 .

2-عنصر شجاعت ، ج 1 ، ص 245 ، انصار الحسین ، ص 92 .

محاصره امام حسين ع

هدف امام حسين ع رسيدن به كوفه و پيوستن به هواداران در آن شهر بود ، تا بر ضدامويان قيام كنند . ابن زياد(والى كوفه)هم مى‌دانست كه اگر امام ، پاى به كوفه بگذارد ، كنترل شهر از دست بيرون خواهد شد . اين بود كه مانع ورود امام به كوفه شد . سپاه هزارنفرى را به فرماندهى حر بن يزيد سر راه آن حضرت فرستاد ، پس از گفتگوها ، كاروان امام‌و سپاه حر همچنان پا به پاى هم پيش مى‌آمدند . چون به نينوا»رسيدند ، پيكى از كوفه‌رسيد كه فرمان محاصره را همراه داشت ، كه امام حسين ع نه راه برگشت داشته باشد ، نه‌راه پيش ، فرمان چنين بود كه : «اما بعد فجعجع بالحسين . . . »با رسيدن نامه و قاصدم ، حسين ع را در محاصره و تنگنا قرار بده و او را جز در سرزمين بى‌آب و علف و دور ازپناهگاه فرود نيار ، به قاصدم دستور دادم تا همراه تو باشد و از تو جدا نگردد . تا خبراجراى اين فرمان را برايم بياورد . و السلام .
در پى آن دستور بود كه امام به اجبار در آن منطقه فرود آمد . اين حادثه در روز پنج‌شنبه‌دوم محرم سال 61 هجرى بود . فرداى آن روز ، عمر سعد با چهار هزار نفر از كوفه‌رسيدند . (1) در پى اين محاصره ، از پيوستن افراد به گروه ياران امام نيز جلوگيرى مى‌كردند وماهها كنترل مى‌شد ، برخى كه از كوفه خود را به امام رساندند ، با استفاده از تاريكى شب يااز بيراهه بود .
1-كامل ، ابن اثير ، ج 2 ، ص 555 .

محبت اهل بیت ع

محبت ، دوست داشتن و عشق ورزیدن ، به زندگی انسان جهت می‌دهد و اگر این‌علاقه و محبت ، به انسانهای پاک و والا باشد ، بیمه کننده انسان از کششهای انحرافی است .
خداوند ، دوستی و مودت خاندان پیامبر«ص را در قرآن ، اجر رسالت آن حضرت قرارداده و واجب ساخته است : «قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی . (1) امام شافعی‌نیز به این فرض بودن محبت اهل بیت ع اشاره دارد :
یا اهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزله کفاکم من عظیم القدر انکم من لم یصل علیکم لا صلاة له (2)
و همین محبت‌خاندان رسول ، مرز حرکت در خط صحیح دین است .
تولای شما فرض خدایی است قبول و رد آن مرز جدایی است دیانت بی شما کامل نگردد بجز با عشقتان دل ، دل نگردد هر آن کس را که در دین رسول است ولایت ، مهر و امضای قبول است (3)
(4) دوستدار این خانواده ، دوستدار خداست و دشمنان آنان ، دشمن خدایند .
تاکید به دوست داشتن اهل بیت ، استفاده از اهرمی نیرومند در جهت‌سازندگی انسان وحرکت تربیتی و اجتماعی اوست . آنکه طعم محبت اهل بیت را بچشد ، محبتهای دیگربرایش جذاب نیست . رشته محبت این دودمان ، تا درون خانه‌های شیعیان کشیده شده وهمه جا را روشن و گرم می‌سازد . اتصال به این رشته محبت ، مایه گرمی جان و روشنایی‌دل است و محب آنان ، محبوب خدا می‌شود . محبت‌حسین ع در این میان ، ویژگی خاصی دارد .
رشته الفت بود در بین ما ، کز قعر چاه کی بدون رشته آب بی‌حساب آید برون
پیامبر خدا«ص فرمود : «حسین منی و انا من حسین ، احب الله من احب حسینا» . (5) ودرباره حسن و حسین ع و ثمره دوستی و محبت این دو ریحانه رسول ، فرمود : «من‌احب هذین الغلامین و اباهما و امهما فهو معی فی درجتی یوم القیامة . (6) هر کس این دونوجوان و پدر و مادرشان را دوست بدارد ، روز قیامت در رتبه من همراهم خواهد بود .
این کشش قلبی نسبت به سید الشهدا«ع را خداوند در دلها قرار داده و غم شهادتش‌هم بزرگترین غمهاست و سوز آن هرگز فرو نمی‌نشیند . رسول خدا«ص فرمود : «ان لقتل‌الحسین ع حرارة فی قلوب المؤمنین لا تبرد ابدا» . (7) محبت اهل بیت و عشق به‌ابا عبد الله ع هم در دنیا رشد

دهنده و کمال آفرین است ، هم در آخرت نجاتبخش است .
به قول ابن حماد :
شربت من ماء الولاء شربة فاورثتنی النسک قبل الفطام ولاح نجم السعد فی طالعی اذ صرت مولی لاناس کرام لال یاسین الذی حبهم ینجوبه المؤمن یوم الخصام فمثل مولای الحسین الذی بالطف مدفون علیه السلام . . . هذا شهید الطف هذا الذی حبی له یمحو جمیع الاثام هذا الامام ابن الامام الذی منه لنا فی کل عصر امام هذا الذی زائره کالذی حج الی الکعبة فی کل عام (8)
آنکه از سرچشمه این محبت‌سیراب شود و عشق ابا عبد الله و اهل بیت ع ، حلاوت‌زندگیش گردد ، بیمه شده است ، چون روح دین ، محبت و مودت و ولایت اهل بیت است وبدون آن ، اسکلتی بی‌جان از دین می‌ماند .
بنیان دین بی‌مهرتان سست و خراب است عالم جدا از عشقتان خواب و سراب است (9)
1-شوری ، آیه 23 .
2-حیاة الامام الحسین ، ج 1 ، ص 69(نقل از الصواعق المحرقه/88) .
3-از مثنوی اهل بیت آفتاب از نویسنده .
4-زیارت جامعه کبیره .
5-حیاة الامام الحسین ، ج 1 ، ص 94 .
6-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 257 .
7-جامع احادیث الشیعه ، ج 12 ، ص 556 .
8-مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 4 ، ص 76 .
9-از نویسنده .

محتشم کاشانی

شمس الشعرا ، محتشم کاشانی ، شاعر اوایل عهد صفوی که بیشتر به سرودن مدایح ومراثی اهل بیت پیامبر می‌پرداخت ، وی در سال 996 هجری بدرود حیات گفت . (1) از آثاربرجسته و معروف وی ، ترکیب بند پر سوز و محتوای اوست که در ایام عزاداری‌سید الشهدا«ع ، مساجد ، تکایا و مجالس سوگواری را با کتیبه‌هایی که این اشعار ، بر روی‌آنها نقش بسته است ، سیاهپوش می‌کنند . شهرت محتشم ، بیشتر به خاطر همین ترکیب بنداو درباره حادثه عاشوراست که در دوازده بند ، سروده شده و بارها به صورتهای مختلف‌چاپ شده است . دیگران هم به تبعیت از او ، به سرودن ترکیب بندهایی درباره حماسه‌کربلا پرداخته‌اند . بند اول از ترکیب بند محتشم چنین است :

باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است این صبح تیره باز دمید از کجا کزو کار جهان و خلق جهان جمله درهم است گویا طلوع می‌کند از مغرب ، آفتاب کاشوب در تمامی ذرات عالم است گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست این رستخیز عام که نامش محرم است در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است جن و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند گویا عزای اشرف اولاد آدم است خورشید آسمان و زمین ، نور مشرقین پرورده کنار رسول خدا حسین (2)

1-معارف و معاریف ، ج 4 ، ص 1990 .

2-گلواژه ، ج 2 ، ص 131 ، منتخب التواریخ ، ص 333 .

محرم

نام نخستین ماه از ماههای دوازده گانه قمری . علت نامگذاری این ماه به محرم ، آن‌بوده که در ایام جاهلیت ، جنگ در این ماه را حرام می‌دانستند و روز اول محرم را اول سال‌قمری قرار می‌دادند . اما بنی امیه با ریختن خون سید الشهدا در این ماه و پدید آوردن حادثه‌کربلا ، احترام ماه حرام را نگه نداشتند . امام رضا«ع فرمود : در جاهلیت ، حرمت این ماه‌نگاه داشته می‌شد و در آن نمی‌جنگیدند ، ولی در این ماه ، خونهای ما را ریختند و حرمت‌ما را شکستند و فرزندان و زنان ما را اسیر کردند و خیمه‌ها را آتش زدند و غارت کردند وحرمت پیامبر را درباره ذریه‌اش رعایت نکردند . (1)
به گفته سید حمیری :
فی حرام من الشهور احلت حرمة الله و الحرام حرام (2)
در دوم ماه محرم الحرام سال 61 هجری ، کاروان ابا عبد الله ع وارد کربلا شد و اردوزد . بتدریج بر سپاه کوفیان که آن حضرت را محاصره کرده بودند افزوده شد . روز نهم ماه‌محرم تاسوعا»نام دارد و روز دهم آن عاشورا» ، روز شهادت سید الشهدا و یاران وفرزندانش در کربلاست .
از آنجا که ماه محرم ، یادآور حادثه کربلا و عاشوراست ، فرا رسیدن آن دلها را پر از غم‌می‌سازد و پیروان و شیفتگان امام حسین ع ، از اول محرم ، محافل و مجالسی را سیاهپوش‌کرده ، به یاد آن امام شهید به عزاداری می‌پردازند . محرم همچون عاشورا ، رمز احیای‌خاطره حماسه‌های کربلاست و نقش این ماه در حفظ دستاوردهای نهضت‌حسینی مهم‌است و در این ماه ، سراسر کشورها و شهرهای شیعه‌نشین ، به یاد شهیدان کربلا اشک‌می‌ریزند و از عاشوراییان درس می‌گیرند . امام خمینی ره فرموده است : «محرم ، ماه‌نهضت بزرگ سید شهیدان و سرور اولیاء خداست که با قیام خود در مقابل طاغوت ، تعلیم‌سازندگی و کوبندگی به بشر داد و راه فنای ظالم و شکستن ستمکار را به فدایی دادن وفدایی شدن دانست . » (3)
خیز و جامه نیلی کن ، روزگار ماتم شد دور عاشقان آمد ، نوبت محرم شد ماه خون گواه آمد ، جوش اشک و آه آمد رایت‌سیاه آمد ، کربلا مجسم شد پای خون دل واکن ، دست موج پیدا کن رو به سوی دریا کن ، ساحلی فراهم شد هر که رو به دریا کرد ، آبروی ساحل شد خنده را ز خاطر برد ، گریه محرم شد (4)
1-بحار الانوار ، ج 46 ، ص 283 و 285 ، مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 4 ، ص 86 .
2-مناقب ، ج 4 ، ص 86 .

3-صحیفه نور ، ج 2 ، ص 11 .
4-گلواژه ، ج 2 ، ص 130 .

محمد بن ابی سعید بن عقیل

از شهدای بنی هاشم در روز عاشورا . نامش در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است . (1)

1-انصار الحسین ، ص 116 .

محمد بن اشعث

از هواداران ابن زیاد . «طوعه نیز کنیز او بود که مسلم بن عقیل را در دوران تنهایی وغربت کوفه در خانه خود پناه داد . پسر طوعه که خبر شد ، به اشعث‌خبر داد . او هم به ابن‌زیاد گزارش داد و خانه را برای دستگیری مسلم ، محاصره کردند . (1)

1-مروج الذهب ، ج 3 ، ص 58 .

محمد بن عبد الله جعفر

پسر حضرت زینب و عبد الله بن جعفر ، که روز عاشورا در رکاب سید الشهدا«ع به‌شهادت رسید . او و برادرش عون ، پس از خروج امام حسین ع از مکه ، در میان راه به اوپیوستند و در کربلا در نبرد تن به تن با دشمن در محاصره قرار گرفتند و شهید شدند . (1) رجز او در میدان مبارزه اینگونه بود :

نشکو الی الله من العدوان قتال قوم فی الردی عمیان قد ترکوا معالم القرآن و محکم التنزیل و التبیان و اظهروا الکفر مع الطغیان (2)

محمد(اصغر)بن علی بن ابی طالب ع از شهدای بنی هاشم در کربلا و فرزند امیر المؤمنین ع . مادرش کنیز بود . برخی هم‌مادرش را اسماء بنت عمیس دانسته‌اند . (3)

1-انصار الحسین ، ص 115 .

2-عوالم(امام حسین) ، ص 277 .

3-همان ، ص 112 .

محمد حنفیه

فرزند امیر المؤمنین ع و برادر سید الشهدا«ع . مادرش خوله ، دختر جعفر بن قیس‌ملقب به حنفیه بود . وی از دلیر مردان شیعه و در جنگ جمل علمدار سپاه علی ع بود . درجنگ نهروان هم حضور داشت . (1) در مدینه می‌زیست . هنگامی که سید الشهدا«ع پس ازامتناع از بیعت با یزید ، قصد خروج از مدینه به سوی مکه را داشت ، محمد حنفیه از کسانی‌بود که اصرار داشت ابا عبد الله ع نرود و پیشنهاد می‌کرد دور از نیروهای وابسته به‌حکومت باشد . امام نیز اصرار خویش را بر رفتن به مکه به او گفت و در وصیتنامه‌ای‌خطاب به محمد حنفیه ، آن سخنان معروف خویش را(لم اخرج اشرا و لا بطرا . . .)
نوشت . (2) در حادثه کربلا ، همکاری نداشت .
دهخدا می‌نویسد : «بعد از شهادت امیر المؤمنین ع مانند سایر بنی هاشم گوشه گیر ومنزوی بود . پس از یزید ، مختار بن ابی عبیده او را امام خواند و به نام او بر عراق مستولی‌گردید . در سال 66 هجری عبد الله بن زبیر که خود مدعی خلافت بود ، وی را به بیعت ومتابعت‌خویش ، اکراه می‌کرد و او تن در نمی‌داد . . . فرقه کیسانیه او را امام خویش دانند وگویند به جبل رضوی زنده باشد . » (3) وی در سال 81 در ایام عبد الملک در مدینه از دنیارفت و در بقیع به خاک سپرده شد . (4)
1-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 319 .
2-حیاة الامام الحسین ، ج 2 ، ص 262 .
3-لغت نامه ، دهخدا . (کلمه ابن حنفیه) .
4-مروج الذهب ، ج 3 ، ص 116 .

مخالفان بیعت با یزید

یزید بن معاویه و والیان او ، پس از مرگ معاویه از مردم و شخصیتها می‌گرفتند . اماکسانی هم زیر بار بیعت نرفتند . از جمله کسانی که علنا بیعت با یزید را رد کردند و زیر بارحکومت او نرفتند و از او انتقاد کردند ، اینان بودند : حسین بن علی ع ، عبد الرحمن بن ابی‌بکر ، عبد الله بن زبیر ، منذر بن زبیر ، عبد الرحمن بن سعید عابس بن سعید و عبد الله بن‌حنظله . (1) سید الشهدا«ع دعوت ولید ، والی مدینه را برای بیعت رد کرد و ضمن سخنی که‌فضایل دودمان رسالت را برشمرد و به ننگهای یزید اشاره داشت ، فرمود : « . . . و مثلی لایبایع لمثله (2) و به مروان نیز که آن حضرت را می‌خواست به بیعت وا دارد ، فرمود :
«ویحک ! اتامرنی ببیعة یزید و هو رجل فاسق ؟ » (3) (آیا مرا به بیعت مردی فاسق چون یزیدفرا می‌خوانی ؟)سید الشهدا«ع بیعت با یزید را به معنای قبول سلطه جور و رضا دادن به‌هدم اسلام می‌دید . از این رو و برای نجات اسلام و امت از حکومت فاسقان ، بیعت نکردو سفر مکه ، سپس راه کربلا را در پیش گرفت .
1-حیاة الامام الحسین ، ج 2 ، ص 209 .
2-بحار الانوار ج 44 ، ص 325 .
3-موسوعة کلمات الامام الحسین ، ص 284 .

مخالف خوان

مخالف خوان یا اشقیا خوان ، آنانکه ناموافق خواند و در تعزیه‌ها شغل یکی از مخالفین‌اهل البیت را دارد ، چون شمر ، سنان ، ابن زیاد . (1) به کسانی می‌گفتند که در شبیه شمر وحارث و ابن سعد شبیه خوانی می‌کردند و مطالب را آمرانه و با خشونت ، مانند نثرآهنگدار ادا می‌نمودند . (2) شمر خوان و یزید خوان و . . . هم متداول بود .

1-لغت نامه ، دهخدا .

2-موسیقی مذهبی ایران ، ص 43 .

از قیام کنندگان پس از حادثه کربلا برای انتقام خون شهدا و امام حسین علیه السلام .
مختار بن ابی عبیده ثقفی ، معروف به کیسان ، در اصل از مردم طائف بود و مادرش دومةبنت وهب نام داشت . در سال هجرت به دنیا آمده . پدر او در زمان عمر به مدینه رفت ، مختار نیز همراه پدرش به مدینه منتقل گشت . مردی بود خردمند ، حاضر جواب ، شجاع ، بخشنده ، تیز هوش ، کارشناس فنون رزم و غلبه بر دشمن . در دوران علی ع به بنی هاشم‌پیوسته بود و با حضرت علی در عراق به سر می‌برد ، پس از شهادت آن حضرت ، ساکن‌بصره شد . در میان قوم خود ، شریف بود . روایاتی در مدح او وارد شده است . مختار ازمروجین و ناشرین فضایل آل محمد بود و پیوندش با اهل بیت ، او را از ادبی سرشار واخلاقی فاضل برخوردار ساخته بود . در نهان و آشکار هواداری از دودمان پیامبر می‌کرد . (1) میثم تمار در زندان ابن زیاد ، به مختار گفته بود که تو آزاد شده و به خونخواهی حسین ع خروج خواهی کرد و ابن زیاد را خواهی کشت . (2) وی در دورانی که مسلم بن عقیل در کوفه بود ، او را به خانه خویش برد و با او به نفع‌امام حسین ع بیعت کرد . ابن زیاد ، پس از کشتن مسلم ، او را تازیانه زد و زندانی کرد و درایامی که حادثه کربلا اتفاق افتاد ، او و میثم تمار در زندان بودند . مختار ، پس از مرگ یزیددر سال 64 ، به خونخواهی سید الشهدا«ع قیام کرد و قاتلان امام حسین ع را کشت ، سپس خود در جنگی با سپاهیان عبد الله بن زبیر در مکه کشته شد . از امام باقر«ع روایت‌است که : «لا تسبوا المختار ، فانه قد قتل قتلتنا و طلب بثارنا . . . » . (3) قبر مختار ، در رواق راهرومرقد حضرت مسلم ع در کوفه قرار دارد . (4)

1-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 435 ، مقتل الحسین ، مقرم ، ص 167 .
2-همان ، ص 434 .
3-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 343 .
4-سوگنامه آل محمد ، ص 544 .

مداح مداحی ذاکر

مداحان اهل بیت ، که با ذکر مصیبت و ذکر فضایل خاندان وحی ، مجالس حسینی راگرم و اشک عاشقانه شیعیان آل الله را جاری می‌سازند ، از عوامل مهم بقاء فرهنگ‌عاشورایند . مداح ، در اصطلاح شیعی ، به کسانی گفته می‌شود که در ایام ولادتها وشهادتهای ائمه ع در مجالس جشن و عزا به خواندن اشعاری در فضایل و مناقب محمد وآل محمد ، یا در مظلومیت آنان می‌پردازند . ولی اغلب ، به مرثیه خوانان حسینی گفته‌می‌شود که با خواندن شعر مرثیه و ذکر مصیبت ، اهل مجلس را می‌گریانند . «مداح : روضه‌خوانی که ایستاده در پیش منبر به شعر ، مدایح اهل بیت و مصائب آنان را خواند ، آنکه‌ایستاده در کنار منبر در مجالس روضه خوانی ، یا روان در کوی و بازار ، اشعار مدایح‌اهل بیت را به آواز بخواند . » (1) مداحی اهل بیت و نوحه خوانی در سوگ آنان ، از جمله کارهایی است که حادثه‌عاشورا را زنده نگهداشته است . ائمه نیز از مداحان و ذاکران ، تقدیر و تشویق می‌کردند ، صله می‌دادند ، دعا می‌کردند و برای این کار ، فضیلت و ثواب بسیار می‌شمردند . امام‌صادق ع فرموده است : «الحمد لله الذی جعل فی الناس من یفد الینا و یمدحنا و یرثی‌لنا» ، (2) خدا را سپاس که در میان مردم ، کسانی را قرار داده که به سوی ما می‌آیند و ما رامدح و مرثیه می‌گویند . و حضرت رضا«ع در تشویق دعبل به مرثیه خوانی در ایام عزای‌حسینی فرمود : «یا دعبل ! احب ان تنشدنی شعرا فان هذه الایام حزن کانت علینااهل البیت (3) ای دعبل ، دوست دارم برایم شعر بسرایی و بخوانی ، چون این روزها ، روزهای اندوه ما اهل بیت است . همین گونه مجالس و برنامه‌ها ، آن شهادت عظیم و حادثه‌شگفت را با مرور اینهمه سال ، همچنان زنده نگهداشته و به برکت آن نیز ، دین واحساسات دینی و انس و آشنایی مردم با خط اهل بیت زنده مانده است . به تعبیر امام‌خمینی قدس سره : «روضه سید الشهدا ، برای حفظ مکتب سید الشهدا است . . . این گریه‌هاو این روضه‌ها حفظ کرده مکتب را . » (4) مداحی ، نوعی الگو دادن به مخاطبان و شخصیت‌پردازی اجتماعی و الگویی برای جامعه ارزشی است ، سنگری برای پراکندن و نشرفضیلتها در قالبی مؤثر و فراگیر نسبت به همه است و مداحان به خاطر اهمیت کارشان درجامعه و در شکل دهی افکار و عواطف ، نقش مهمی دارند و فلسفه اساسی مداحی ، رویج‌خوبیها و تبیین روحیه‌های والای شهیدان کربلا و دمیدن روح تعهد و حماسه درشیعه است و یک عشق و ایمان است ، نه یک حرفه و شغل . به تعبیر آیة ا . . . خامنه‌ای :

«جامعه مداح و ذاکر و ستایشگران اهل بیت ، طبقه‌ای هستند که در سایه

این روش ، بیشترین تاثیر را در تعمیق فرهنگ و معارف اسلامی در ذهن مردم دارند . . . قضیه ، فقطقضیه شعر خوانی نیست . مساله ، مساله پراکندن مدایح و فضایل و حقایق در قالبی است که‌برای همه شنوندگان ، قابل فهم و درک باشد و در دل آنها تاثیر بگذارد . » (5) مداحان ، به لحاظ آنکه کارشان بر عنصر«صدا» ، «شعر» ، «اجرا»و«مخاطب متکی‌است ، باید هر چه بیشتر نسبت به آموزش دیدنهای لازم ، پختگی اجرا ، تمرین پیوسته ، گزینش شعرهای خوب و پر معنی و زیبا و بدیع و ولایی ، مطالعه مقتلهای معتبر و منابع‌تاریخی ، تکیه روی اشعار و مطالب اخلاقی ، فکری و عقیدتی ، پرهیز از غلو و مبالغه وگفتن حرفهای اغراق آمیز و غیر قابل قبول که اثر منفی دارد ، اهتمام ورزند ، از دروغ وتصنع و بازارگرمی بپرهیزند ، خلوص و صداقت و مناعت طبع را فراموش نکنند ، نوکری‌ابا عبد الله الحسین و اخلاص نسبت به آن حضرت را از یاد نبرند و از آنجا که شعر خوب‌از نظر مضمون ، قالب و تعبیر ، در دلها و افکار ، تاثیر ماندگار می‌گذارد ، در شناخت ومطالعه و انتخاب شعرهای پخته و عمیق و زیبا بکوشند تا بهتر بتوانند در این سمت ، به‌ترسیم چهره الگوهای کمال و اسوه‌های پاکی ، یعنی معصومین ع بپردازند و خود نیزالگوی اخلاق و تعهد باشند . رسالت مقدس مداحان در عصر حاضر عبارتست از :

-استفاده شایسته از عواطف پاک مردم و جهت دادن به آنها در مسیر پاکی وتهذیب و تقوا .

-تعمیق محبتها و عشقهای درونی به انسانهای اسوه و پاک .

-روشنگری افکار جامعه و هدایت به ارزشها و خوبیها و تقویت ایمان مردم .

-حفظ و اشاعه فرهنگ شهادت از طریق یاد شهدای کربلا و شهدای انقلاب وجنگ و طرح معارف اسلام و انقلاب و خط امام و رهبری و مسؤولیتهای‌اجتماعی .

1-لغت نامه ، دهخدا .

2-وسائل الشیعه ، ج 10 ، ص 469 .

3-جامع احادیث الشیعه ، ج 12 ، ص 567 .

4-صحیفه نور ، ج 8 ، ص 69 .

5-ستودگان و ستایشگران ، ص 30 و 31 . این کتاب که مجموعه‌ای برگرفته از سخنان آیة ا . . . خامنه‌ای در دیدارهای‌مکرر با وعاظ و مداحان و شاعران و . . . است ، بر محور مداحی و روضه خوانی و مرثیه سرایی و . . . است و برای مداحان‌و ذاکران و شاعران اهل بیت ، نکات بسیار سودمندی دارد ، نشر«حوزه هنری ، 1372 .

مدایح ، جمع مدح و مدیحه است ، و مراثی ، جمع مرثیه . «مدح : ستایش ، ثنای به‌صفات نیک ، توصیف به نیکخویی ، مدحت . (1) «مرثیه : مرده ستایی ، عزاداری ، شرح محامدو اوصاف مرده ، چکامه‌ای که در عزای از دست رفته‌ای سرایند ، در عزای کسی شعرسرودن ، گریستن بر مرده و بر شمردن و ذکر محاسن وی ، سوگواری ، روضه ، مراسم عزایی‌که به یاد شهیدان راه دین و بخصوص در ایام محرم و به یاد واقعه کربلا بر پا کنند ، اشعاری‌که در ذکر مصائب و شرح شهادت پیشوایان دین و بخصوص شهیدان کربلا سرایند وخوانند . (2) از جمله برنامه‌هایی که از سوی امامان معصوم مورد تشویق قرار گرفته تا از این طریق ، خاطره رشادتها و مظلومیتهای شهدای کربلا و فرهنگ عاشورا زنده بماند ، سرودن مدح ومرثیه است . قالب شعر ، به لحاظ برخورداری از وزن و آهنگ و بعد عاطفی ، مؤثرتر وماندگارتر است . از این رو بعنوان سلاحی مؤثر در دفاع از حق و ستایش راستی و راستان‌به کار گرفته شده است . در تاریخ شیعه ، شاعرانی برجسته همچون : فرزدق ، عوف بن‌عبد الله ، کمیت ، عبد الله بن کثیر ، دعبل ، سید حمیری و . . . با زیباترین وجهی مفاخر وفضایل اهل بیت را ترسیم کرده و با سوزناکترین صورت ، برای شهدای کربلا مرثیه سروده‌اند و مجموعه‌های معتبری نیز از اشعار شاعران شیعی گرد آمده است . (3) به بیان آیت‌الله خامنه‌ای : «با توجه به پایگاه بلند«شعر مسلکی در قرنهای اول و دوم هجری ویاد آوری این نکته که شاعر متعهد به یک مسلک ، برجسته‌ترین و مؤثرترین نقش را درترویج گرایشهای مسلک خود و تبیین هدفها و شعارهای آن به کار می‌برده است ، طبیعی‌می‌نماید که حساب ویژه‌ای برای اظهارات و سروده‌های شاعران وابسته به جناحهای‌سیاسی در نظر گرفته آید . . . » . (4) سروده‌های موضعدار شاعران مکتبی در مدح و مرثیه ائمه و اهل بیت ، بطور ضمنی‌خلفای جور و مظالم حکام غاصب را هم مورد انتقاد قرار می‌داد . «در شعر مذهبی ، نظرکلی بر نشر مبادی دین بود و احیای حقایق ایمان و زنده کردن دلها و جانها و جاری‌ساختن خون حماسه و تعهد در رگها و پی‌ها . از این رو شاعران بزرگ شیعه همیشه برای‌حکومتهای فاسد ، خطری بزرگ محسوب می‌شدند زیرا آنان در خلال مدح آل‌محمد«ص حقایق دین و صفات لازم حاکم دینی را یاد می‌کردند و با ذکر صفات اسلامی‌امامان و مقایسه و تحقیر زمامداران ، دلها را به حق و حکومت‌حق توجه می‌دادند . » (5) این‌شیوه و راه ، برگرفته و الهام یافته از رهنمودهای خود امامان بود که با سخن و عمل ، باصراحت و کنایه ، مدافع شاعران متعهد و مرثیه

سرایان متقی و حق شعار بودند . در این‌زمینه ، حدیث بسیار است ، بویژه تاکید ائمه نسبت به سرودن مرثیه در باره حسین ع باانگیزه ذکر»و احیاء یاد و گریاندن بر آن مصیبتها بیش از دیگر محورهاست . امام‌صادق ع فرمود : «من قال فینا بیت‌شعر بنی الله له بیتا فی الجنة 4 هر کس که یک بیت‌شعر در باره ما بگوید ، خداوند برای او خانه‌ای در بهشت بنا می‌کند . نیز از آن حضرت‌است : «ما من احد قال فی الحسین شعرا فبکی و آبکی به الا اوجب الله له الجنة و غفر له (6) امام رضا«ع نیز به دعبل توصیه می‌کند که در باره حسین ع مرثیه بسراید و بدین وسیله‌ائمه را یاری کند : «یا دعبل ! ارث الحسین علیه السلام فانت ناصرنا و مادحنا ما دمت‌حیا فلاتقصر عن نصرنا ما استطعت . (7) این تاکیدات ، بوضوح نشان دهنده خط حمایتگرانه ائمه از شعر و مرثیه‌ای است که دراحیاء حادثه کربلا و فضایل سید الشهدا و مناقب و مظلومیتهای او باشد . عالمان بزرگ‌شیعه نیز در تبعیت از روش و سیره ائمه ، همین موضع و عمل را داشته‌اند . (8) روشن است‌که حرکت در چنین خطی ، همیشه برای شاعران اهل بیت ، مشکل داشته و اغلب ، تحت‌تعقیب یا در زندان به سر می‌بردند . این خط مقدس ، که انتقال فرهنگ شهادت را به‌آیندگان در برداشت ، همچنان ادامه داشته است ، تاکنون . به کمک مراثی ، احساسها وعواطف برانگیخته می‌شد و اشک ، که زبان گویای دل بود ، پایبندی انسان متعهد را به خط حسینی و کربلایی تثبیت می‌کرد . نکاتی را هم در باره اشعار مدح و مرثیه باید مراعات کرد :

1-محتوای اشعار ، باید از متانت ، دقت ، اعتبار و استناد برخوردار باشد و ازحرفهای سست و بی‌مدرک ، یا دروغ و جعلیات و مطالب ضعیف و احیانا وهن‌آمیز نسبت به معصومین ، بشدت باید پرهیز کرد .

2-از آنجا که شعر مدح و مرثیه ، عامل انتقال فرهنگ است ، باید سطح آن بالا وارزشمند و عمیق باشد تا به جامعه اسلامی و هواداران ائمه ، بینش و بصیرت وعمق در فهم و فکر بدهد .

3-اشعار مراثی و مدایح ، در عین حال که باید استوار و محکم باشد ، نباید چنان‌مغلق و پیچیده شود که برای شنوندگان و خوانندگان ، گویایی و رسایی خود رااز دست بدهد و نتواند با عامه خلق ، ارتباط برقرار کند .

4-به بهانه دینی و مذهبی بودن شعر مدح و مرثیه ، نباید اجازه داد که شعرهای‌ضعیف و سست و فاقد قوت ادبی و صلاحیت‌شعری رواج یابد . مدایح ومراثی ، باید در نهایت قوت شعری باشد ، آنگونه که در آثار بزرگان پیش کسوت‌عصر ائمه و دوره‌های بعد ، در مرثیه دیده می‌شود .

5-شاعران مدیحه سرا و مرثیه سرا ، باید با درک اهمیت و والایی مکانت‌خویش ، در حد مطلوب خلوص و تقوا و مناعت طبع و ثبات قدم و عقیده و عشق وولای به اهل بیت عصمت باشند و بدانند که شجره نامه

آنان به کمیت‌ها ودعبل‌ها می‌رسد و اگر بخواهند مشمول دعای ائمه ع باشند ، باید شایستگی‌فکری و خطی و عملی و اخلاقی آن را در خویش فراهم آورند .
6-شاعر اهل بیت ، باید همیشه با توجه به زمان و مکان و شرایط ، رسالت اجتماعی‌و تعهد شیعی خود را به اثبات برساند و سروده‌هایش دارای پیام و«جهت باشد .
7-خوب سرودن در باره ائمه ع ، نیاز به غنای فکری و معلومات عمیق شاعردارد . بنابر این شاعران مرثیه سرا باید بشدت اهل مطالعه در متون و منابع باشندو شور و شعور را در شعر خویش در آمیزند و پخته ، پر مطلب و مایه‌داربسرایند . (9)

1 و 2-لغت نامه ، دهخدا .
3-کتاب ادب الطف در 10 جلد از جواد شبر ، مجموعه‌ای است که به بررسی شعرا و اشعار قرن اول تا چهاردهم‌پرداخته که پیرامون امام حسین ع و حادثه عاشورا سروده‌اند .
4-پیشوای صادق ، ص 81 .
5-ادبیات و تعهد در اسلام ، محمدرضا حکیمی ، ص 274 .
6-وسائل الشیعه ، ج 10 ، ص 467 ، بحار الانوار ، ج 76 ، ص 291 .
7-رجال شیخ طوسی ، ص 289 .
8-جامع احادیث الشیعه ، ج 12 ، ص 567 . در باره شعر دعبل ، بویژه قصیده مدارس آیات وی ، ر . ک : الغدیر ، ج 2 ، ص 350 . نیز برای آشنایی با زندگی شاعران برجسته‌ای چون کمیت ، دعبل ، سید حمیری و . . . ر . ک : الغدیر ، ج 2 ، 3 و4 . نمونه‌هایی از مرثیه‌های شاعران اهل بیت نیز در سفینة البحار ، ج 1 ، ص 509 ، آمده است . همچنین در بحار الانوار ، ج 45 ، ص 242 ، (باب ما قیل من المراثی فیه)و عوالم(امام حسین) ، ص 543 تا 590 .
9-به بحث مستوفا و تحقیقی علامه امینی در باره شعر در تاریخ اسلام و دیدگاه پیامبر و ائمه ع و علمای شیعه وجایگاه والای شعرای متعهد شیعه نزد امامان و برخورد شایسته دین با شعر موضعدار ، در«الغدیر» ، ج 2 ، ص 2 تا 24مراجعه کنید .

مراحل نهضت عاشورا

حماسه حسینی ، تنها در روز عاشورا جلوه نکرد ، بلکه از ماهها قبل و پس از مرگ‌معاویه آغاز شد و ماهها پس از عاشورا(بلکه سالها)ادامه یافت . در یک نگاه تاریخی ، مراحل این نهضت را اینگونه می‌توان برشمرد :
1-امتناع امام حسین ع از بیعت با یزید و به رسمیت نشناختن حکومت وی . دراین مقطع ، فراخوانی امام از سوی والی مدینه ، گفتگوهای امام با والی و نیز بامروان قابل مطالعه است .
2-خروج از مدینه به سوی مکه به شکل هجرتی شبانه و مخفیانه ، همراه‌اهل بیت ع .
3-اقامت چهار ماهه امام در مکه ، همراه با سخنرانیها ، دیدارها ، تبلیغات مؤثر وروشنگری اذهان مردم علیه یزید و امویان و تبیین علت امتناع از بیعت و هدف‌از این حرکت .
4-اعزام نماینده ویژه خود(مسلم بن عقیل)به کوفه ، برای زمینه‌سازی نهضت وبیعت گرفتن از شیعیان هوادار ، جهت تشکیل حکومت اسلامی ، به دنبال‌دریافت نامه‌ها و طومارهای مکرر از سوی کوفیان و سران شیعه و سرانجام‌قیام مسلم و شهادتش در کوفه و دگرگونی اوضاع شهر .
5-حرکت از مکه به سوی عراق و پیمودن منزلگاهها ، برخوردهای میان راه ، خطبه‌ها ، توقفها ، پیگری اخبار کوفه ، ملاقات با حر .
6-رسیدن به سرزمین کربلا و قرار گرفتن در محاصره نیروهای دشمن ، پیش ازرسیدن به کوفه در دوم محرم ، تلاش چند روزه برای جلوگیری از درگیری و خونریزی .
7-شهادت امام حسین ع و فرزندان و بستگان و اصحابش در حماسه بزرگ روزعاشورا در حمله عمومی و در نبرد تن به تن با دشمن .
8-اسارت اهل بیت و بهره‌برداری تبلیغی امام سجاد«ع و حضرت زینب و عترت‌پیامبر از شهادت عاشوراییان و رساندن پیام شهادت به مردم ، افشاگری اسرا درکوفه ، شام و در طول اسارت ، با ایراد خطبه‌ها و سخنان مختلف .
9-پس از بازگشت به مدینه ، مجالس یاد و سوگواری ، گریه‌ها و ندبه‌ها و رسواشدن یزیدیان و آغاز حرکتهای ضد حکومت در شهرها و مناطق مختلف .
مراحل دیگری از نهضت کربلا در سالهای بعد اتفاق افتاد و قیامهای توابین ودیگران بر ضد حکومت اموی از آن جمله بود . در یک نگاه ، همه نهضتهای‌عدالتخواهانه و ظلم ستیز که در طول تاریخ و با الهام از شهادت امام حسین ع و حادثه عاشورا پدید آمده و خواهد آمد ، از مراحل نهضت

عاشورا در امتدادتاریخی آن به حساب می‌آید ، چرا که آن قیام ، تنها برای اعتراض به فسادحکومت اموی و یزید نبود ، بلکه درسی برای احیای آزادگی و شرف در همه‌زمانها بود . امروز نیز مبارزات عاشورایی مسلمانان متعهد بر ضد استکبارجهانی و طاغوتها ، تداوم همان نهضت‌خونین است .

مراسم و سنتها

پیرامون حادثه عاشورا و عزاداری امام حسین ع ، یک سری سنتها و مراسم میان مردم‌معمول است که در طول سال و اغلب در دو ماه محرم و صفر و بویژه در دهه عاشورا عمل‌می‌شود . آداب و سنن در مناطق مختلف جهان و حتی در شهرهای مختلف ایران نیزمتفاوت و متنوع است . برخی از مراسم ، مثلا ویژه هند و پاکستان است ، برخی خاص‌ایران ، و بعضی مخصوص عراق و شام . سنتهای رایج ، گاهی پشتوانه‌های دینی دارد ومتکی به روایات و مستند به فقه و حدیث است ، برخی هم از ابداعات و ساخته‌های مردم‌و تقلیدهای بی‌اساس است . بر شمردن همه آداب و مراسم مربوط به عاشورا و عزاداری ، از حوصله این مجموعه بیرون است . تنها به برخی از آنها اشاره می‌شود :
عزاداری و گریه بر امام حسین ع ، نوحه‌خوانی و مرثیه خوانی ، تعزیه و شبیه خوانی ، سینه زنی و زنجیر زنی و قمه زنی ، برپایی مجالس در تکیه‌ها ، حسینیه‌ها ، خانه‌ها و مساجدو تشکیل هیئتها در ایام محرم ، نذر و احسان و صدقه و اطعام مردم برای سید الشهدا ، سقایی و چای و آب و شربت دادن به مردم ، ساختن حسینیه و تکیه ، ترک بعضی کارهای‌مباح در ایام عاشورا مثل : عروسی ، ازدواج ، آرایش ، تمیز کردن و جارو کردن خانه ، پرداختن‌به کسب و کار و دوخت و دوز و خانه تکانی و . . . ، یاد حسین هنگام نوشیدن آب ، پوشیدن‌لباس سیاه ، سیاهپوش کردن اماکن و گذرگاهها و مساجد و حسینیه‌ها ، مالیدن گل برپیشانی و سر ، پاشیدن کاه و خاشاک بر سر ، راه انداختن دسته‌های عزاداری در خیابانها ، برپایی مراسم شام غریبان ، برگزاری مجالس مقتل خوانی و زیارت عاشورا ، نذر برای‌آوردن کودکان خردسال به یاد علی اصغر در دسته‌های عزاداری ، طشت گردانی ، تهیه وآذین بندی توقها و علامتها و نخلها ، پختن آش نذری و سفره انداختن ، زیارت رفتن ، گرامیداشت اربعین امام حسین ع ، سر برهنه و پای برهنه بودن در عزای حسینی بویژه‌عاشورا و اربعین .

از ابعاد غیر مادی و غیر بشری شهادت امام حسین ع ، گریه و نوحه و مرثیه خوانی‌فرشتگان و اجنه بر آن حضرت است . روایاتی در این باره نقل شده و کسانی هم مدعی بوده‌اند که شعرها و نوحه‌های جن را به یاد عاشورا شنیده و گریسته‌اند ، همچون مسور بن‌مخرمه . (1) نوحه‌هایی از قبیل این که :

ایها القاتلون جهلا حسینا ابشروا بالعذاب و التنکیل

یا این شعر :

ایا عین جودی و لا تجمدی و جودی علی الهالک السید فبالطف امسی صریعا فقد رزئنا الغداة بامر بدی

و امثال اینگونه مراثی که در کتب مقتل و روایات آمده است . (2) شهید مطهری در این‌باره می‌گوید : «در«قمقام زخار» ، قسمت زیادی از مراثی جنی‌ها را بصورت شعر نقل کرده‌است . بعید نیست که این اشعار سراسر انتقاد و حنین و تحریک احساسات ، از طرف‌علاقه‌مندان و شیعیان سروده می‌شده است و چون از طرف حکومت وقت ، تحت تعقیب‌قرار می‌گرفتند ، لذا اشعاری که می‌سرودند به نام جنی منتشر می‌کردند که هم پی گم کرده‌باشند و هم مردم بهتر حفظ می‌کردند . » (3) البته شعرهای مرثیه از قول جن ، غیر از گریه وعزاداری ملائک و انبیا و کروبیان در عزای حسینی است که روایاتش متفاوت است .

در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است جن و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند گویا عزای اشرف اولاد آدم است (4)

1-در این زمینه‌ها ، ر . ک : «ستودگان و ستایشگران ، حوزه هنری .

2-عوالم(امام حسین) ، ص 486 .

3-از جمله در«بحار الانوار»ج 45 ، ص 233(باب نوح الجن علیه) ، سفینة البحار ، ج 1 ، ص 190 .

4-حماسه حسینی ، ج 3 ، ص 375 .

مروان بن حکم

از سران مخالف با اهل بیت ع و هوادار خط اموی و پسر عموی عثمان که در امورمالی و سیاسی انحرافهای فاحشی داشت و از محرکین بر ضد آل علی بود و سوءاستفاده‌های بسیاری از بیت المال در زمان عثمان داشت . وی به زبان رسول خدا«ص لعنت‌شده بود . علی ع هم روزی به او نگریست و فرمود : وای بر تو و وای بر امت محمداز دست تو و دودمانت ، آنگاه که موی سرت سفید شود . علی علیه السلام او را پرچمدارگمراهی می‌دانست . (1) .

مروان از افراد سرشناس بنی امیه بود و پس از مرگ معاویه ، ولید والی مدینه وقتی نامه‌یزید را دریافت کرد که به او دستور بیعت گرفتن از حسین ع داده بود ، با مروان مشورت‌کرد . مروان هم گفت همین شبانه در پی حسین ع بفرست و اگر بیعت نکرد ، گردن او رابزن و پیوسته او را تحریک می‌کرد که به زور از ابا عبد الله الحسین بیعت بگیرد . (2) نسبت به‌سید الشهدا«ع کینه شدید داشت . چون پس از احضار امام ، قرار بر فردای آن شب شد ، مروان ، ولید را تشویق می‌کرد که همین امشب کار را یکسره کن . در راه هم وقتی به امام‌حسین ع برخورد و او را به بیعت فرا خواند ، حسین بن علی ع ، کلام معروف خویش علی الاسلام السلام ، اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید . . . »را خطاب به او گفت ، و میان امام‌و آن شیطان کین توز ، سخنان تندی رد و بدل شد . (3) مروان بعدها به خلافت رسید و درسال 65 هجری ، در سن 63 سالگی مرد . (4) از کسانی بود که نسبت به شیعه سختگیری‌می‌کرد و چون به حکومت مدینه رسید ، هر جمعه در منبر ، علی ع را لعن و سب می‌کرد . (5)

1-محتشم کاشانی .

2-الغدیر ، ج 8 ، ص 260 تا 267 .

3-حیاة الامام الحسین ، ج 2 ، ص 250 .

4-همان ، ص 256 .

5-مروج الذهب ، ج 3 ، ص 89 .

مسروق بن وائل حضرمی

از نیروهای خبیث‌سپاه عمر سعد که در کربلا حضور داشت . در پیشاپیش نیروهای‌کوفه بود ، به این امید که سر امام حسین ع را به دست آورد و نزد ابن زیاد ، مقام یابد . درگفتگویی با امام ، به آن حضرت جسارت کرد و سید الشهدا«ع او را نفرین کرد و فرمود :
«اللهم حزه الی النار» . او خشمگین شد و خواست که به سوی امام اسب بتازد . هنگام‌پرش از نهر ، پایش در رکاب ماند و بدنش از اسب آویخته شد . مسروق از این صحنه‌مرعوب شد و خود را از میدان نبرد کنار کشید . علت را که پرسیدند ، به این معجزه اشاره‌کرد و گفت : «رایت من اهل هذا البیت‌شیئا لا اقاتلهم ابدا» . از این دودمان چیزی دیدم که‌هرگز با آنان نخواهم جنگید . در برخی نقلها آمده است که اسبش او را آنقدر به سنگها ودرختها کشید و کوبید تا مرد . (1)
1-حیاة الامام زین العابدین ، باقر شریف القرشی ، ص 605 .

مسعود بن حجاج

از شهدای کربلا . وی و پسرش(عبد الرحمان بن حجاج)در حمله اول به شهادت‌رسیدند . برخی گفته‌اند این دو همراه سپاه عمر سعد از کوفه بیرون آمده بودند ، ولی درکربلا به سوی حسین ع آمدند . نامشان در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است . (1)

1-عبرات المصطفین ، ج 2 ، ص 26 .

مسلح

نام یکی از منزلگاههای راه مکه به عراق ، که امام حسین ع از آن عبور کرده است .

مسلم بن عقبه

جنایتکاری که در واقعه حره ، به فرمان یزید ، دست به کشتار مردم مدینه زد . واقعه حره‌قیام عمومی مردم مدینه بر ضد امویان بود که پس از حادثه عاشورا به وقوع پیوست .

وی ازسرداران (1) معاویه و یزید بود و زمان پیامبر را هم درک کرده بود . (2)

1-عنصر شجاعت ، ج 3 ، ص 12 .

2-مروج الذهب ، ج 2 ، ص 69 .

مسلم بن عقیل

نماینده اعزامی سید الشهدا از مکه به کوفه برای بررسی اوضاع و بیعت گرفتن از مردم . مسلم بن عقیل ، پسر عموی امام حسین ع و مورد وثوق وی بود . رشادت و جوانمردی اومشهور بود . در جنگ صفین ، در جناح راست لشکر علی ع بود . امام حسین ع در پاسخ‌به دعوتنامه‌های مکرر شیعیان و سران کوفه ، نامه‌ای خطاب به آنان نوشت و مسلم بن‌عقیل را بعنوان برادر ، پسر عمو و فرد مورد اطمینان خود»به آنان معرفی کرد . مسلم‌در نیمه شعبان از مکه به کوفه رفت ، در کوفه به تلاش وسیعی برای دعوت مردم به‌بیعت با امام پرداخت . آن زمان والی کوفه نعمان بن بشیر بود . حدود 18 هزار نفر با اوبه نفع امام بیعت کردند . در ایام فعالیت و قیام حماسی مسلم ، والی کوفه عوض شد و ابن‌زیاد به ولایت کوفه و مقابله با حرکت مسلم منصوب گشت . جایگاه مسلم در کوفه پنهان‌بود . ابن زیاد به کمک جاسوسان محل اختفای او را پیدا کرد و به دستگیری میزبانش‌که هانی بود پرداخت . مسلم به عقیل مجبور شد قیام خویش را پیش از موعد علنی کند .
قصر ابن زیاد به محاصره در آمد .
ابن زیاد ، سران شهر را گرد آورد و آنان را با تهدید و تطمیع ، مطیع خویش ساخت . باایجاد جو رعب و وحشت و دستگیریها ، بیم و هراس بر مردم سایه افکند و از دور مسلم‌پراکنده شدند . مسلم بن عقیل در کوفه ، تنها و غریب و بی پناه ماند . شب به خانه طوعه‌رفت . جایگاه او برای ابن زیاد معلوم شد . نیروهایی فرستاد ، مسلم از خانه بیرون آمد و درکوچه‌ها و میدان شهر ، یک تنه با سربازان ابن زیاد جنگید تا آنکه گرفتار شد . او را به قصرابن زیاد بردند . پس از گفتگوهای تندی که رد و بدل شد ، به دستور ابن زیاد ، او را بالای‌قصر برده ، سر از بدنش جدا کردند و پیکرش را به زیر افکندند . (1) سر مسلم را همراه سرهانی نزد یزید فرستادند .
شهادت مسلم بن عقیل ، روز هشتم ذیحجه سال 60(روز عرفه)
بود . قبر مسلم در کوفه است . و در سال 1282 قمری گنبدش کاشی و ضریحش از نقره‌شد و اطراف ضریح ، مجلل و آینه‌کاری گشت . محدث قمی پس از ذکر اعمال مسجدجامع کوفه ، نماز و زیارتنامه‌ای برای حضرت مسلم نقل کرده است . با این شروع : «الحمد لله الملک الحق المبین . . . » (2)
1-لغت نامه ، دهخدا ، به نقل از«الاعلام و«حبیب السیر» .
2-قضایای نهضت او و بیعت مردم و شهادتش در بحار الانوار ، ج 44 ، ص

340 به بعد آمده است ، نیز زندگینامه او درکتاب مبعوث الحسین محمد علی عابدین ، انتشارات جامعه مدرسین .

مسلم بن عوسجه اسدی

اولین شهید عاشورا که در حمله نخست به شهادت رسید . پیر مردی بزرگوار از طایفه‌بنی اسد و از چهره‌های درخشان کوفه و هواداران اهل بیت ع بود . از اصحاب پیامبر«ص و مسلمانان با سابقه به شمار می‌رفت و از آن حضرت روایت هم کرده است . پارسا ، شجاع‌و سوارکاری نامی بود و در فتوحات اسلامی شرکت می‌کرد و در همه جنگهای‌امیر المؤمنین ع حضور داشت . در کوفه برای حسین بن علی ع بیعت می‌گرفت .
مسلم بن عقیل در برنامه کوتاه مدت نهضت ، او را در راس عده‌ای از طایفه مذحج و اسدقرار داد . (1) در نهضت مسلم ، نقش دریافت پول از هواداران و تهیه سلاح برای نهضت را برعهده داشت . جاسوس ابن زیاد» ، به نام معقل از همین طریق به مخفیگاه مسلم پی برد .
در کربلا از یاران شجاع و فداکار امام بود . شب عاشورا که امام از یاران خواست ازتاریکی شب استفاده کرده ، از صحنه خارج شوند ، یکی از کسانی بود که برخاست و ضمن‌اعلام وفاداری و مقاومت تا شهادت ، گفت : «و الله لو علمت انی اقتل ثم احیی ثم احرق ثم‌اذری یفعل بی ذلک سبعین مرة ما ترکتک فکیف و انما هی قتلة واحدة ثم الکرامة الی‌الابد . » (2) به خدا قسم اگر هفتاد بار کشته شوم ، سوزانده شوم و خاکسترم بر باد رود ، هرگزتو را رها نخواهم کرد ، تا چه رسد به اینکه اکنون یک بار کشته شدن است ، سپس کرامت‌ابدی است . روز عاشورا ، رجز مسلم بن عوسجه در مبارزه چنین بود :
ان تسئلوا عنی فانی ذولبد من فرع قوم فی ذری بنی اسد فمن بغانا حاید عن الرشد و کافر بدین جبار صمد (3)
که حاکی از بصیرت دینی و دشمن شناسی او و کافر دانستن جبهه مخالف است . سپاه‌دشمن چون در نبرد تن به تن یارای جنگیدن با او را نداشتند ، او را سنگباران کردند . چون‌مسلم به زمین افتاد ، رمقی در تن داشت که حسین بن علی ع و حبیب بن مظاهر خود را به‌او رساندند . امام او را دعا کرد و حبیب چون نزدیک او آمد ، مسلم او را توصیه نمود که‌مبادا حسین ع را تنها گذارد . (4)
1-مفاتیح الجنان ، ص 401 .
2-انصار الحسین ، ص 93 .
3-مناقب ، ج 4 ، ص 99 .
4-همان ، ص 102 .

مسلم بن کثیر ازدی

از شهدای کربلا ، وی از طایفه ازد ، و از تابعین بود . بعضی هم او را از اصحاب‌شمرده‌اند . در برخی جنگها در رکاب علی ع مجروح شده و از ناحیه پا آسیب دیده بود .
در حادثه عاشورا ، از کسانی بود که به قصد حسین بن علی ع از کوفه بیرون آمد ونزدیکیهای کربلا به آن حضرت پیوست و روز عاشورا در حمله نخستین به شهادت‌رسید . (1) نام او را اسلم بن کثیر و سلیمان بن کثیر هم نقل کرده‌اند . (2) در زیارت ناحیه مقدسه‌نیز از او یاد شده است .
1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 20 .
2-عنصر شجاعت ، ج 1 ، ص 355 ، مناقب ، ج 4 ، ص 113 ، تنقیح المقال ، ج 3 ، ص 215 .

مسلم بن کناد (1)

مسلم ، مولی عامر بن مسلم از شهدای کربلا به حساب آمده که نامش در زیارت رجبیه هم دیده می‌شود .
از شهدای کربلا ، که غلام عامر بن مسلم بود . عامر ، خود در کربلا به شهادت رسید . (2) دربرخی نقلها نام او سالم آمده است .
1-انصار الحسین ، ص 94 .
2-همان ، ص 104 .

مسور بن مخزمه(مخرمه)

از کسانی بود که در مکه ، پس از آگاهی از عزم سید الشهدا«ع بر حرکت به سوی کوفه ، نامه‌ای به امام نوشت و از او خواست که فریب نامه‌های عراقیان را نخورد . خودش نیز بایزید بیعت نکرده بود . امام پس از خواندن نامه‌اش ، برای او دعای خیر کرد و عواطفش راستود . وی مردی اهل فضل و دیانت بود و از رسول خدا«ص روایت می‌کرد . دو سال‌پس از هجرت به دنیا آمده بود تا زمان مرگ عثمان در مدینه بود . سپس ساکن مکه شد . درحادثه محاصره و سنگباران مکه ، در سال 64 هجری در حال نماز در حجر اسماعیل کشته‌شد . هنگام مرگ ، شصت و دو سال داشت . (1)

1-همان .

مسیب بن نجبه فرازی

از یاران برجسته علی علیه السلام بود . وی در قیام توابین به خونخواهی شهدای کربلا ، پس از کشته شدن سلیمان بن صرد رهبر توابین ، پرچم نبرد را به دست گرفت و دلیرانه‌جنگید تا کشته شد . شهادتش در سال 65 هجری در«عین الورده بود . (1) از اینکه توفیق‌شهادت در رکاب سید الشهدا را نیافته بود بشدت اندوهگین بود و این حسرت را درخطابه‌ای که در جمع توابین ایراد کرد ، بر زبان آورد و از اینکه با رسیدن نامه و پیک امام ، ازفداکاری در راهش مضایقه کرده و یاریش نکرد ، خود و جمع یاران را ملامت کرد . (2)

1-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 24 ، تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 3 ، ص 4217-مروج الذهب ، ج 3 ، ص 94 ، تاریخ الاسلام ، ذهبی ، ج 5 ، ص 248 .

2-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 362 .

مشک

ظرف نگهداری آب در قدیم . پوست گوسفندی که درست و بدون شکافتن از وسط ، کنده باشند و در آن ماست ، دوغ ، آب و غیره ریزند ، خیک بی‌موی ، به آن قربه ، «راویه ، و«رکوه هم گویند . در نبرد عاشورا نیز همچون همه جنگهای قدیم ، از مشک بعنوان ظرفی‌برای برداشتن و نگهداشتن آب در سفر و اردوگاه استفاده شد . در فرهنگ عاطفی عاشورا ، «مشک مظهر سقایی ابا الفضل ع است ، چرا که او آبرسان خیمه‌ها و سقای اطفال امام‌حسین ع بود . به همین خاطر ، به آن حضرت ابو القربه هم گویند ، کنایه از سقایی او بامشک . روز عاشورا هم مشک خالی به دوش گرفت و به فرات رفت و آن را پر از آب کردو در راه آوردن آب به خیمه‌ها ، راه را بر او بستند . دستانش قطع شد و مشک آب سوراخ‌گشت و عباس ع هم به شهادت رسید ، پیش از آنکه آب به خیمه‌ها برسد . این موضوع ، باحسرت و اندوه یاد می‌شود که نشان وفای عباس ع و عطش اطفال است . به گفته عمان‌سامانی :
پس فرو بارید بر وی تیر تیز مشک شد بر حالت او اشک ریز اشک چندان ریخت بر وی چشم مشک تا که چشم مشک ، خالی شد ز اشک تا قیامت تشنه کامان ثواب می‌خورند از رشحه آن مشک ، آب (1)
پیش از عاشورا نیز مشک ، ایفای نقش کرده است . در مسیر راه ، وقتی کاروان امام‌حسین ع به منزلگاه شراف رسیدند ، جوانان به فرمان امام ، آب بسیاری در مشکهابرداشتند و در گرمای نیمروز فردا ، با سپاه هزار نفری حر برخوردند که تشنه بودند . دهان‌مشکها به روی آن سپاه گشوده شد ، حتی اسبهایشان سیراب شدند . (2) در کربلا نیز از سه‌روز مانده به عاشورا ، نیروهای عمر سعد بر فرات مسلط شدند و مانع بردن آب گشتند .
وقتی عطش بر حسین ع و یارانش زیاد شد ، برادرش عباس ع را مامور تهیه آب کرد .
وی با 20 نفر همراه مشک و به اتفاق 30 نفر سواره نزدیک شریعه شدند و نبردی کرده ، مشکها را پر از آب کرده برگشتند . (3)
چشم از اشک پر و مشک من از آب تهی است جگرم غرقه به خون و تنم از تاب تهی است گفتم از اشک کنم آتش دل را خاموش پر زخوناب بود چشم من از آب تهی است جان من می‌برد آن آب کزین مشک چکد گشتیم غرق در آبی که زگرداب تهی است دست و مشک و علمی لازمه سقایی است دست عباس تو را از این همه اسباب تهی است مشک هم اشک به بی دستی من می‌ریزد بی سبب نیست اگر مشک من از آب تهی است (4)

1-گنجینة الاسرار ، عمان سامانی ، ص 76 . چاپ 1362 ش .
2-تاریخ طبری ، ج 4 ، (چاپ قاهره) ، ص 302 .
3-کامل ، ابن اثیر ، ج 2 ، ص 556 .
4-از : سید شهاب الدین موسوی شب شعر عاشورا»شماره 5 ، ص 92 .

مشکور

نام پیر مردی از هواداران اهل بیت در کوفه که مامور نگهبانی از طفلان مسلم بن عقیل‌بود . وقتی پس از یک سال زندانی بودن محمد و ابراهیم(پسران حضرت مسلم)فهمید که‌آن دو از بنی هاشم و دودمان نبوتند ، آنان را مخفیانه از زندان آزاد کرد(گر چه دوباره‌گرفتار شده ، به شهادت رسیدند) . (1) مشکور به خاطر این خدمت به طفلان مسلم ، از سوی‌ابن زیاد احضار شد و به او پانصد ضربه تازیانه زدند وی در زیر تازیانه‌ها جان داد . (2)

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 101 .

2-سوگنامه آل محمد ، ص 189 به نقل از معالی السبطین .

مشهد الحسین ع

مشهد به معنای محل شهادت ، محل دفن ، حرم و مقبره است . این تعبیر به جای مرقدسید الشهدا به کار می‌رود .

مشهد راس الحسین ع

حرم و بقعه‌ای که مدفن سر مطهر سید الشهداست ، یا مکانی که سر آن حضرت به آنجاهم برده شده است . به این نام ، دو محل یکی در شام و دیگری در مصر وجود دارد . در شام‌در عسقلان مسجدی بزرگ و ضریحی عظیم است که مردم آنجا را زیارت کرد تبرک‌می‌جستند . (1) به نوشته سید محسن امین : محلی در کنار مسجد جامع اموی در دمشق ، که‌گویا محل نگهداری سر مطهر سید الشهدا در ایام یزید بوده و در خزانه آن ملعون نگهداری‌می‌شده است . (2) همچنین وی می‌نویسد : (در سفرنامه خویش)در مصر ، زیارتگاه با شکوه‌و مقدسی است که مردم مصر ، معتقدند سر ابا عبد الله الحسین در آنجا مدفون است وخلفای مصر ، آن را از شهر عسقلان(در فلسطین)آورده و طی مراسمی در مصر دفن‌کرده‌اند . در همین زمینه در«اعیان الشیعه می‌نویسد : بنا به قول برخی ، یکی از خلفای‌فاطمی در مصر ، مامورانی به عسقلان(بین مصر و شام)فرستاد و سری را برایش آوردندو گفت که سر حسین ع است . آن را به مصر آوردند و در محلی که الآن به نام مشهد یامسجد راس الحسین معروف است دفن کردند . مردم مصر به این محل علاقه نشان‌می‌دهند و زن و مرد دسته دسته به زیارت آن می‌روند و مراسم دعا و تضرع در آنجامی‌گیرند . البته در این که آن سر ، سر امام حسین ع بوده ، تردید وجود دارد . (3) این مسجد ، اکنون نیز در قاهره وجود دارد ، محل تجمع و مرکز محافل دینی و قرآنی ، بویژه در شبهای‌ماه رمضان است و در میلاد امام حسین ع هزاران نفر آنجا گرد می‌آیند و حتی دست‌توسل به سوی خدای حسین ع دراز کرده و به برکت آن مکان ، بیماران و گرفتاران شفا ونجات می‌یابند .

1-آثار البلاد و اخبار العباد ، قزوینی ، ص 278(چاپ امیر کبیر) .

2-اعیان الشیعه ، ج 1 ، ص 627 .

3-همان .

مصباح هدایت

از القاب امام حسین علیه السلام مصباح الهدی است . بیش از چهل لقب برای‌سید الشهدا«ع نقل شده است . (1) که یکی از آنها مصباح هدایت و کشتی نجات است . درحدیث است از رسول خدا«ص که در سمت راست عرش الهی نوشته است : «ان الحسین‌مصباح الهدی و سفینة النجاة . (2) غیر از مقام امامت آن حجت الهی ، در شیوه زندگی و الهام‌بخشی راه و رسم جهاد و شهادت نیز ، آن حضرت راهنمای بشر است و در غرقاب هستی‌و طوفانهای اجتماعی ، کشتی نجات بخشی است که هر کس به ولای او چنگ زند ، ازامواج بیدینی و ذلت نجات یافته به ساحل عزت و کرامت می‌رسد . چراغ حسینی در شب‌تاریک تاریخ ، همواره درخشان بوده و«راه نشان داده است .

1-مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 4 ، ص 78 .

2-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 257 ، ناسخ التواریخ ، ص 57 .

مصیبت

رنج و سختی و بلا و گرفتاری که به کسی می‌رسد حوادث ناگوار و پیش‌آمدهای تلخ ، همچون درگذشت‌خویشاوندان و دوستان صمیمی . به معنای سوک و تعزیت و عزا و ماتم‌نیز به کار می‌رود . آنچه در کربلا بر اهل بیت گذشت ، شهادت و اسارتی که برای سیدالشهدا و عترت پیامبر در عاشورا پیش آمد ، حادثه شهادت هر یک از معصومین ع نیزمصیبتی است که بر امت اسلام وارد شده است که در راس آنها و بالاترین مصائب ، عاشورای حسینی است . در زیارت عاشورا از شهادت ابا عبد الله ع بعنوان مصیبتی بزرگ‌یاد شده است . «لقد عظمت الرزیة و جلت المصیبة بک علینا و علی جمیع اهل الاسلام . . .
مصیبة ما اعظمها و اعظم رزیتها فی الاسلام و فی جمیع اهل السموات و الارض (1) و به همین‌جهت ، به یادآوری حادثه عاشورا و شهادت امام حسین و ائمه دیگر«ذکر مصیبت گفته می‌شود .
1-زیارت عاشورا ، بحار الانوار ، ج 98 ، ص 294 .

مظلوم

ستمدیده ، از لقبهای سید الشهداست که اغلب با نام او همراه است : یا حسین مظلوم ، درزیارتنامه‌ها و احادیث ، تکیه بر روی این لقب برای بیان ظالم بودن حکومت اموی وسپاهی است که در کربلا آن حضرت را به شهادت رساندند . هر چند آنان می‌کوشیدند تاخود را تبرئه کنند و گناه کشته شدن را به گردن خود امام بیندازند ، ولی مظلومیت آن شهید ، همواره مثل پرچمی در اهتزاز بوده است .

در حدیث امام باقر«ع است : «ان الحسین صاحب کربلا قتل مظلوما مکروبا عطشانالهفانا» (1) و در برخی تفاسیر ، آیه و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا»(اسراء/33)به‌شهادت آن حضرت تفسیر شده است . (2) و همچنین آیه و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب‌ینقلبون (شعراء/225)به مظلومیت اهل بیت تاویل گشته است . (3) آیه اذن للذین یقاتلون‌بانهم ظلموا»(حج/39)نیز طبق روایات ، در باره حسین بن علی ع است که یزید در پی‌کشتن او بود تا آنکه مظلومانه شهید شد . امام صادق ع نیز در حدیثی امام زمان‌علیه السلام را خونخواه حسین ع معرفی می‌کند . (4) و در باره آیه اسروا النجوی الذین‌ظلموا»(انبیاء/3)روایت است که : «الذین ظلموا آل محمد حقهم . (5) مظلومیت‌ابا عبد الله ص و ائمه ، شیعه را همواره در مسیر ظلم‌ستیزی و آمادگی برای جانبازی دررکاب انتقام‌گیرنده خون شهدای مظلوم کربلا ، حضرت مهدی ع قرار می‌دهد و کینه‌ظالم را در دلها می‌پروراند . افراشتن پرچم مظلومیت آل الله ، محور تجمع و تشکل همه‌مظلومان و ستمدیدگان تاریخ بر محور امام مظلومان است .

1-کامل الزیارات ، ص 168 .

2-تفسیر«البرهان ، سید هاشم بحرانی ، ج 2 ، ص 418 .

3-همان ، ج 3 ، ذیل آیه فوق .

4-بحار الانوار ، ج 24 ، ص 224 .

5-همان ، ص 226 .

معاویه بن ابی سفیان زمامداری خودکامه و طاغوتی جبار بود . پدرش ابوسفیان ومادرش هند جگرخوار از سرسخت‌ترین دشمنان اسلام بودند . معاویه ، خلیفه‌ای سنگدل ، حیله‌گر ، دروغگو و فتنه‌انگیز بود . از زمان عثمان ، والی شام گشت و با علی ع جنگید وهمواره علیه او توطئه می‌نمود . حسن بن علی ع نیز ناچار شد با معاویه قرارداد ترک‌مخاصمه امضا کند . معاویه به هیچ یک از تعهدات صلحنامه وفا نکرد . به کشتار بی‌گناهان ودستگیری و قتل یاران علی ع پرداخت و هواداران اهل بیت ع را سرکوب و قلع و قمع‌نمود و عمال خویش را بر اموال و جانها و نوامیس مسلمین مسلط ساخت و دیکتاتوری‌ترین شیوه‌های حکومتی را در قالب تزویر و تبلیغات ، اعمال می‌کرد و در ریشه‌کن‌ساختن دین پیامبر می‌کوشید . معاویه ، ملعون به زبان پیامبر«ص بود . (1) از بدعتهای معاویه ، بیعت گرفتن اجباری از مردم و شخصیتها برای ولایت عهدی‌فرزند شرابخوار و نالایقش یزید»بود . قوی‌ترین گروه مخالف با آن بیعت ، بنی هاشم و درراس آنان حسین بن علی ع بود که مخالفت‌خویش را آشکارا اعلام کرد . اغلب‌چهره‌های سرشناس یا با تهدید یا با تطمیع ، پذیرفته بودند ولی امام حسین ع حتی دربرابر معاویه که به ستایش یزید پرداخت ، به بیان زشتیهای یزید اشاره کرد و از کار معاویه‌نکوهش نمود و رسوایش ساخت . (2) در پاسخ نامه معاویه به آن حضرت ، جنایات معاویه‌را در کشتن حجر بن عدی و یارانش و شهید کردن عمرو بن حمق و پیمان‌شکنی وفتنه‌انگیزیهایش بر شمرد و حکومت معاویه را بزرگترین فتنه دانست و مبارزه با معاویه رابرترین جهاد و موجب قرب به خدا برشمرد : «و انی و الله ما اعرف افضل من جهادک فان‌افعل فانه قربة الی ربی و ان لم افعله فاستغفر الله لدینی . . . و اعلم ان الله لیس بناس لک قتلک‌بالظنة و اخذک بالتهمة و امارتک صبیا یشرب الشراب و یلعب بالکلاب . . . » . (3) همچنین‌ابا عبد الله ع یک سال پیش از مرگ معاویه در یک سخنرانی عمومی در موسم حج ، ازمعاویه بعنوان طاغوت یاد کرد و ستمهای او را برشمرد و از مردم خواست چون به‌شهرهای خود بازگشتند ، سخنان آن حضرت را به مردم برسانند و آنان را به حق فراموش‌شده اهل بیت فرا خوانند ، چرا که بیم زوال اسلام و از بین رفتن حق در کار است . (4) امام حسین ع پیش از یزید ، با پدرش معاویه و بنی امیه مخالف بود ، آن هم نه نزاعی‌شخصی ، بلکه نزاع مکتبی ، وقتی از آن حضرت در باره بنی امیه پرسیدند ، فرمود : «انا و هم‌الخصمان اللذان اختصما فی ربهم . . . » (5) و این نزاع ، پیوسته در گفتگوها و مجادلات ، محسوس بود . خود معاویه هم

می‌دانست که سید الشهدا«ع هرگز سازش نخواهد کرد ودر وصیتی که پیش از مرگ به یزید داشت ، به او گفت که از مخالفت چهار نفر از قریش که‌مهمترین آنان حسین بن علی ع است بیم دارد و هشدار داد که اهل عراق ، او را وادار به‌خروج بر ضد یزید می‌کنند و توصیه کرد که : «و اما الحسین ، . . . و ایاک و المکاشفة له فی‌محاربة سل سیف او محاربة طعن رمح . . . و ایاک یا بنی ان تلقی الله بدمه فتکون‌من الهالکین . (6) پس از مرگ معاویه در رجب سال 60 هجری و هجرت امام به‌مکه ، کوفیان نامه به آن حضرت نوشتند و ضمن سپاس خداوند بر مرگ دشمن جبارامام حسین ع از آن حضرت درخواست کردند به کوفه آید و محور حرکت و تجمع آنان‌در مبارزه بر ضد شامیان شود . (7) معاویه در تحکیم سلطه بنی امیه بر مسلمانان و روی کار آمدن یزید و جنایتهای بعدی‌سهم عمده داشت . در زیارت عاشورا اشاره است به اینکه بنی امیه و پسر هند جگرخوارکه به زبان خدا و رسول خدا ملعون است ، روز عاشورا را روز شادمانی قرار دادند . آنگاه‌لعن بر آنان است : «اللهم العن ابا سفیان و معاویة و یزید بن معاویة و آنان با کشتن پسرپیامبر در کربلا ، به نظر خودشان انتقام کشته‌های خود را در بدر و احد گرفتند . و این چیزی‌بود که یزید در اوج قدرت پس از حادثه عاشورا ، مستانه می‌خواند : «لیت اشیاخی ببدرشهدوا . . . » . (8) امام سجاد«ع نیز در مجلس یزید ، در رسواسازی او به کفر معاویه وابو سفیان و جنگیدنشان با پیامبر خدا اشاره کرد و فرمود : جدم علی ع در روز بدر و احدو احزاب پرچمدار رسول خدا«ص بود ، اما پدر و جد تو ، پرچمدار کفر بودند« . . . و ابوک‌و جدک فی ایدیهما رایات الکفار» (9)

1-برای شناخت پلیدیها و جنایات معاویه ، ر . ک : «الغدیر» ، ج 1 ، ص 138 تا 384 .

2-مع الحسین فی نهضته ، ص 54 .

3-الغدیر ، علامه امینی ، ج 10 ، ص 161 .

4-همان ، ج 1 ، ص 198 ، موسوعة کلمات الامام الحسین ، ص 271 .

5-حیاة الامام الحسین بن علی ، ج 2 ، ص 234 .

6-همان ، ص 237 ، الفتوح ، ابن اعثم کوفی ، ج 4 ، ص 332 .

7-مع الحسین فی نهضته ، ص 76 به نقل از مقتل خوارزمی .

8-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 133 .

9-همان ، ص 136 .

معجر

نوعی پوشش که بر سر می‌افکنند ، پارچه کوچکی که زن بر سر می‌اندازد . (1) جامه‌ای که‌زنان بر سر می‌پوشند تا گیسوان آنان را حفظ کند . روسری ، چارقد ، روپوش و مقنعه . درحادثه کربلا وقتی سپاه عمر سعد ، پس از شهادت امام حسین ع برای غارت خیمه‌هاهجوم آوردند ، وسایل خیمه‌ها را بردند ، حتی معجر از سر زنان و دختران اهل بیت‌برگرفتند و گوشواره از گوشها کندند و حرم اهل بیت عصمت را سر برهنه و بدون پوشش‌ساختند . (2) این ، نشان دهنده بی‌اعتنایی سپاه کوفه به مبادی دینی و معیارهای انسانی بود .

حضرت زینب ع نیز همین را وسیله اعتراض به یزید قرار داد که آیا عادلانه است زنان‌شما در حرم و در پوشش باشند و دختران و ذریه رسول خدا ، سر برهنه در معرض‌دید همگان ؟ (خطبه حضرت زینب) .

1-مجمع البحرین .

2-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 58 و 59 و 61 .

معدن

نام یکی از منزلگاههای بین مکه و عراق که امام حسین ع بر آن هم گذشته است .

از غلامان ابن زیاد بود که به دستور او ، منافقانه در کوفه خود را شیعه و طرفدارحسین بن علی ع و مسلم بن عقیل جلوه داد و در مسجد جامع کوفه ، از طریق مسلم بن‌عوسجه ، از مکان اختفای مسلم آگاه شد . هر روز به خانه مسلم رفت و آمد می‌کرد ومخفیانه اخبار و گزارشهای نهضت را به ابن زیاد می‌رساند . جاسوسی او ضربه سختی به‌نهضت مسلم در کوفه زد و به دستگیری و شهادت هانی و سپس مسلم بن عقیل‌انجامید . (1)

1-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 177 .

معین البکاء

تعزیه‌گردان ، کسی که تعزیه را اداره می‌کند . «معمولا به کارگردان و مدیر تعزیه معین‌البکاء»می‌گفتند و میان مردم به تعزیه‌گردان معروف بود . معین البکاء که در کار خودورزیدگی داشت ، نقش هر یک از شبیه‌خوانها را برای هر مجلس تعزیه تعیین می‌کرد واشعاری که باید در آن مجلس بخوانند ، در ورقه‌ای که به آن فرد»یا«نسخه می‌گفتند ، به‌آنها داد . . . » (1) از لقبهای دیگر او شبیه‌گردان ، میرعزا ، میرغم و ناظم البکاء بود . به نوشته لغت‌نامه دهخدا ، «لباس اشخاص را برای نقشهای مختلف او تعیین می‌کرد ، ترتیبات مقدماتی‌یا به عبارت اروپایی میزان سن هم از وظایف او بود . در اواخر قاجاریه این کارها راشربت‌دار باشی که یکی از اعضای دار النظاره(خوانسالاری)و به لقب معین البکاء هم‌سرافراز بود اداره می‌نمود .
1-موسیقی مذهبی ایران ، ص 37 .

مغیثه

نام یکی از منزلگاههای راه مکه به طرف عراق ، که امام حسین ع در آنجا نیز فرودآمد . معنای آن سرزمین باران رسید است .

مقتل

هم به معنای محل قتل است ، هم کتابی که در باره شرح قتل حسین بن علی ع و واقعه‌کربلا نوشته شده باشد . به نقل دهخدا : جایی و زمینی که کسی درآنجا کشته شده باشد . البته به معنای جایی و عضوی از بدن نیز گفته که اگر تیر یا تیغی برآنجا وارد آید ، سبب قتل شخص می‌شود .
(لغت‌نامه دهخدا)به انگیزه زنده نگهداشتن یاد حادثه عاشورا و شهدای کربلا ، ازصدر اسلام تاکنون ، همواره کتابهایی بعنوان مقتل نوشته شده و می‌شود . شیخ آقا بزرگ‌تهرانی بیش از هفتاد کتاب را با همین عنوان نام می‌برد که به حادثه کربلا مربوط می‌شود (1) و«مقتل اصبغ بن نباته(از یاران علی علیه السلام)را اولین مقتلی می‌داند که نگاشته شده‌است . (2)
نام برخی از مقتلهای معروف از این قرار است(البته آنها که عنوان مقتل دارد) :
«مقاتل الطالبیین : نوشته ابوالفرج اصفهانی(م 356)که در شرح حال و ذکر اسامی‌شهدای فرزندان ابو طالب است . این کتاب به فارسی نیز ترجمه شده است : «سرگذشت‌کشته‌شدگان از فرزندان ابوطالب سید هاشم رسولی محلاتی مقتل ابی مخنف : نوشته لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف ، معروف به ابو مخنف که‌در باره حوادث عاشوراست . این کتاب نیز به فارسی ترجمه شده است . اخیرا با نام مقتل‌الحسین و مصرع اهل بیته و اصحابه فی کربلا»در 230 صفحه توسط مؤسسة الوفاء چاپ‌شده است .
«مقتل خوارزمی : متن تاریخی مربوط به حوادث کربلاست ، در دو جزء که توسطموفق بن احمد مکی خوارزمی(م 568)تالیف شده و اغلب مطالبش را از تاریخ‌ابن اعثم(م 314)نقل کرده است .
«مقتل الحسین : عبد الرزاق المقرم(م 1391 ق در نجف)که در باره نهضت‌حسینی‌است و وقایع کربلا از خروج امام حسین ع از مدینه تا حوادث پس از عاشورا را دربر دارد . کتابهای مقتل دیگری هم معروف است ، همچون : نفس المهموم ، لهوف ، منهاج الدموع ، العیون العبری ، مثیر الاحزان ، روضة الشهدا ، اسرار الشهادة ، منتهی الآمال ، بحار الانوار ، ج 45 و . . . .
1-الذریعه ، ج 22 ، ص 21 به بعد . همچنین در کتاب نگرشی به مرثیه‌سرایی در ایران عبد الرضا افسری کرمانی ، ص 137 ، بیش از شصت کتاب شعر و به نثر عنوان مقتل را با نام گردآورندگان آنها آورده است .
2-همان ، ص 23 ، شماره 5838 .

مقتل نویس

کسی که متن مربوط به مجالس تعزیه و مقتل را می‌نویسد . (1)

1-فصلنامه هنر ، شماره 3 ، ص 233 .

مکروب

اندوهگین ، غمگین ، گرفته . از لقبهای سید الشهدا علیه السلام که در حدیث امام باقر«ع آمده است : «ان الحسین . . . قتل مظلوما مکروبا» . (1)

1-کامل الزیارات ، ص 168 .

ممنوعیت عزاداری

در پی ورود اندیشه‌های غربزدگی در ایران و مقابله با مذهب و فرنگی ساختن کشور ، با یک سری از مظاهر دین و سنتهای مذهبی در ایران مبارزه شد . جلوگیری از اقامه‌عزاداری و مجالس سوگواری برای ابا عبد الله ع هم یکی از این برنامه‌ها بود . علیه آن هم‌فعالیت فرهنگی شد و هم اقدام عملی . در مقطعی از تاریخ ایران(از سال 1313 تا 1320شمسی)در دوره رضاخان ، عزاداری برای سید الشهدا«ع ممنوع شد و تکیه‌ها موقتا رونق‌خود را از دست دادند . (1) در آن مدت ، در خانه‌ها و پنهانی و گاهی پیش از روشن شدن هواو دمیدن خورشید ، مجالس روضه برپا می‌شد و دور از چشم ماموران رضاخان عزاداری‌انجام می‌گرفت و اگر ماموران رضاخان به کسی مظنون می‌شدند ، دستگیرش می‌کردند یابا گرفتن رشوه ، رها می‌کردند . مردم برای شرکت در مجالس روضه که در خانه‌ها پنهانی‌برگزار می‌شد ، از بیم ماموران گاهی از پشت‌بامها به منزل یکدیگر رفت و آمد می‌کردند وروضه‌خوان هم برای آنکه به چنگ ماموران گرفتار نشود ، با لباس مبدل به خانه‌هامی‌رفت و آنجا لباس خود را می‌پوشید . (2) برای پیشبرد این هدف ، هم از تبلیغات و کارهای‌فرهنگی استفاده می‌شد ، هم از نیروهای قهریه . برخی نویسندگان غرب‌زده ، همچون‌آخوندف و آقاخان کرمانی ، با قلم به میدان مبارزه می‌آمدند و رضاخان با مامور و سرباز .
آخوندف(آخوند زاده)می‌نویسد : «هر جا می‌رود تعزیه برپاست ، مگر مصیبت و دردخود آدم کم است که با نقل گزارش هزار ساله ، اوقات خود را دائما تلخ کند و به جهت‌عمل بیفایده از کسب و کار باز بماند ؟ . . . » (3) میرزا آقاخان کرمانی هم می‌نویسد : «آئین‌عزاداری و ماتم‌گری روح شادی و کامرانی را از میان این ملت برانداخته ، روزشان را چون‌شب تار ساخته است ، ایرانیان با حبیب بن مظاهر هیچ قرابت و خویشی ندارند ، روزسوگواری هزار سال پیش را بر پا می‌کنند و بر مظلومان آن زمان می‌گریند» (4) اما رضاخان ، که روزی برای جذب افکار مذهبیها ، در مجالس عزا شرکت می‌کرد ، پس‌از مسلط شدن ، به برخورد حذفی با عزاداری سید الشهدا«ع پرداخت . به این دو نقل‌توجه کنید : امام خمینی ره می‌فرماید : «وقتی که او(رضاخان) آمد ، ابتداءا شروع کرد به‌اظهار دیانت و اظهارچه و روضه‌خوانی و سینه‌زنی و گاهی ماه محرم در همه تکیه‌هایی‌که در تهران بود می‌رفت و می‌گردید ، خودش تا وقتی که سوار مطلب شد ، سلطه پیدا کرد .
همین آدمی که اینطور مجلس روضه داشت ، هم آنطور سینه‌زن و ارتش

می‌آمد به سینه‌زنی . . . ، همین آدمی که این دستگاه روضه را داشت ، همچو قدغن کرد دستگاه خطابه ووعظ و روضه و همه اینها را که در تمام ایران شاید یک مجلس علنی نبود ، اگر بود در خفا ، در بعضی شهرها در خفا و به صورتهای مختلف و با اسمهای مختلف . » (5) اما نقل دیگر : «پهلوی پس از به سلطنت رسیدن ، نخست محل روضه قزاق‌خانه را به‌تکیه دولت منتقل نمود و از شکوه و جلال و مدت آن کاست و پس از چند سالی بکلی‌متروک گردانید ، سپس شهربانی برای برقراری مجالس عزاداری موانع و مشکلاتی به‌وجود آورد که قبلا بایستی تحصیل اجازه نمود . و بعدا هم حرکت دسته‌های عزادار درایام عاشورا را ممنوع گردانید و اگر احیانا در بعضی از خانه‌ها محرمانه مراسم عزاداری به‌عمل می‌آمد ، صاحبان خانه تحت تعقیب قرار می‌گرفتند و به زندان می‌افتادند ، بعدا به‌جای عزاداری ، کاروان شادی(کارناوال)در ایام عاشورا به راه انداختند و صنوف رامجبور کردند که در برپایی کارناوال پیشقدم شده ، هر صنفی دسته خود را شرکت دهد .

خوب بخاطر دارم در اواخر سلطنت پهلوی حرکت کارناوال مصادف بود با شب عاشوراو در کامیونها دستجات رقاصه با ساز و آواز به پایکوبی و رقص در شهر به گردش در آمده‌بودند ، در عوض اگر احیانا افرادی از ذاکرین با عبا و عمامه دیده می‌شدند ، تحت تعقیب‌قرار می‌گرفتند . » (6)

1-کیهان فرهنگی ، سال 10 شماره 3 ، ص 31 .

2-ر . ک : «تاریخ تکایا و عزاداری قم ، ص 222 .

3-نهضت امام خمینی ، ج 3 ، ص 43 به نقل از اندیشه‌های آخوندزاده .

4-همان ، ص 46 .

5-صحیفه نور ، ج 7 ، ص 4

6-«حاج آقا حسین قمی ، قامت قیام ، محمد باقر پورامینی ، ص 80(به نقل از : تاریخ یست‌ساله ایران 4/19) .

منبر

«آنچه خطیب بر آن ایستد و خطبه خواند . کرسی مانندی پایه‌دار که واعظ و خطیب بربالای آن نشسته خطبه خواند و موعظه کند . کرسی چند پله برای وعاظ و مذکران . اهل‌منبر : روضه‌خوان و خطیب و واعظ . » (1) منبر : آنچه بر بالای آن می‌روند ، برای وعظ وخطبه . ریشه‌اش از«نبر»به معنای رفعت و بالایی است و به منبر ، منبر گفته‌اند ، بخاطرارتفاعش . (2) منبر ، انواع گوناگون دارد : چوبی ، آهنی ، سنگی با پله‌های متفاوت از نظر تعداد .

منبر بعنوان جایی که خطبا و ائمه جمعه از فراز آن به القاء خطبه و ایراد سخن‌می‌پرداخته‌اند . از صدر اسلام وجود داشته و اغلب ، در سیطره حکومتها و خلافتها بوده ووسیله ترویج‌یک فکر محسوب می‌شده است .

منبری که خطیب وابسته به یزید بر فراز آن رفته و از یزید تعریف می‌کرد و آل علی راناسزا می‌گفت . امام سجاد«ع اجازه گرفت تا بر منبر فراز آید . بر منبر رفت و خود رامعرفی کرد و یزید و دودمان او را رسوا ساخت . آن حضرت ، از منبری که خطیب وابسته‌به ستم بر فراز آن سخنان ناروا می‌گفت ، بعنوان چوب یاد کرد و فرمود : «یا یزید ، ائذن لی‌حتی اصعد هذه الاعواد . . . »رسول خدا«ص هم زمانی خواب دیده بود که پس از او ، بنی امیه از منبر او بالا می‌روند و مردم را از راه راست ، باز می‌دارند و از این خواب ، بسیارپریشان شده بود . (3) امروز نیز استفاده از منبر هنگام وعظ و ارشاد و سخنرانیهای مذهبی ، چه در ایام محرم‌و ماه رمضان و چه در مناسبتها و ایام دیگر سال ، رایج است و منبر رفتن از شیوه‌های کهن‌تبلیغات مذهبی به شمار می‌رود . استفاده از منبر در خطابه ، خاص روحانیون است وسخنرانان غیر روحانی برای سخن گفتن از میز و تریبون استفاده می‌کنند ، نه منبر . حرمت‌منبر بعنوان آنچه یادگار عصر رسول خدا«ص است ، همچنان محفوظ است .

1-لغت‌نامه ، دهخدا .

2-مجمع البحرین .

3-بحار الانوار ، ج 58 ، ص 168 .

منجح ، مولی الحسین ع

از شهدای کربلاست ، نامش منجح بن سهم و در زمان امام مجتبی ع غلام آن حضرت‌بود . پس از وی غلام سید الشهدا«ع بود . مادرش کنیز آن حضرت بود . وی را از نوفل بن‌حارث خرید و از او«منجح به دنیا آمد . (1) مادر منجح در خانه حضرت سجاد«ع خدمت‌می‌کرد و چون سفر کربلا پیش آمد ، این مادر و فرزند از مدینه همراه امام حسین ع به‌کربلا آمدند . منجح روز عاشورا پس از نبردی دلیرانه در رکاب مولایش به شهادت رسیدو از شهدای اولیه بود . نامش در زیارت ناحیه مقدسه و زیارت رجبیه نیز آمده است . (2)

1-انصار الحسین ، ص 94 .

2-تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 3 ، ص 247 .

منزل

جای فرود آمدن و استراحت کردن در طول مسافرت ، خان ، کاروانسرا ، توقفگاه . درسفرهای قدیم ، هر مرحله و بخشی را که یک فرد یا کاروان در یک روز بصورت پیاده‌می‌پیمود ، «منزل می‌گفتند . اگر سفر سواره بود ، مقداری که به یک مرحله می‌رسیدند واسب را عوض می‌کردند ، منزل به حساب می‌آمد ، این فاصله ، گاهی سه فرسخ و گاهی پنج‌فرسخ بود . البته در باره فاصله دو منزل ، نمی‌توان مسافت دقیقی تعیین کرد ، ولی بطورمتوسط ، فاصله دو منزل چهار فرسخ بوده است . (1) بین مکه و کربلا هم منزلگاههایی بوده است که امام حسین ع در آنها فرود آمده یا ازآنها گذشته و در برخی از آنها شب را به صبح آورده است . منزلها برخی مشهورتر است .
امام حسین ع و کاروان وی در همه منزلهای بین راه ، بار نمی‌انداخت ، بلکه اغلب دومنزل یکی بار می‌افکند . منزلهای بین مکه و کوفه به ترتیبی که در«مناقب آمده ، چنین‌است : ذات عرق ، حاجز ، خزیمیه ، ثعلبیه ، شقوق ، شراف ، نینوا ، عذیب الهجانات ، کربلا . (2) ترتیب دیگری در«معجم البلدان آمده که به این صورت است : صفاح ، ذات عرق ، حاجز ، خزیمیه ، زرود ، ثعلبیه ، شقوق ، زباله ، شراف ، ذوحسم ، بیضه ، رهیمه ، قادسیه ، عذیب‌الهجانات ، قصر بنی مقاتل ، نینوا ، کربلا . البته منزلگاههای دیگری هم در متون تاریخی یادشده از قبیل اجاء ، قطقطانه ، بطن الرمه (3) و جز اینها ، که برای توضیح بیشتر در باره هر یک ازمنازل یاد شده ، به عنوان آن در این فرهنگ مراجعه کنید .
اجمالی از سیر حوادث طول راه در این منزلها از این قرار است : سید الشهدا«ع ، پس ازخروج از مکه به سوی عراق ، در منزلگاه ذات عرق در برخورد با بشر بن غالب ، از اوضاع‌کوفه با خبر شد ، در منزل حاجز و بطن الرمه ، قیس بن مسهر صیداوی را همراه با نامه‌ای به‌سوی کوفیان فرستاد ، در منزل زرود ، با زهیر بن قین ملاقات کرد و او را به پیوستن به‌خویش فرا خواند ، در منزل ثعلبیه ، از شهادت مسلم و هانی در کوفه آگاه شد . در منزل‌زباله ، با فرستاده عمر سعد دیدار کرد ، در منزل شراف ، با سپاه حر برخورد نمود و خطبه‌خواند ، در منزلگاه بیضه ، با خطبه‌ای امویان را معرفی کرد و در منزل ذی حسم ، درسخنرانی خویش ، بی وفایی و ناپایداری دنیا را ترسیم نمود . روز اول ماه محرم ، در منزلگاه‌قصر بنی مقاتل فرود آمد و پس از آن در سخنی از شهادت خویش خبر داد و روز دوم‌محرم وارد سرزمین کربلا شد .
پس از شهادت امام ع و انتقال اسرای اهل بیت به کوفه ، آنان را از کوفه

به شام حرکت‌دادند ، پیمودن این مسیر طولانی روی شترهای بی محمل و با بدرفتاری ماموران و نیز غل‌و زنجیر بر گردن امام سجاد«ع از مصائب اسرای خاندان پیامبر بود . این مسافت نیزمنزلگاههایی داشت که اهل بیت ع از آنها عبور داده شدند تا به دمشق رسیدند ، نام منازل‌کوفه تا دمشق از این قرار است : تکریت ، موصل ، حران ، دعوات ، قنسرین ، سیبور ، حمص ، بعلبک ، حماة ، حلب ، نصیبین ، عسقلان ، دیر قسیس و دیر راهب . در یکی از منابع ، خطسیر اسرا از کوفه به شام اینچنین آمده است : کنار شط فرات ، تکریت ، وادی نخله ، مرشاد ، حران ، نصیبین ، موصل ، حلب ، دیر نصرانی ، عسقلان ، بعلبک ، شام . (4) نام منازل میان کوفه تاشام به این صورت نیز نقل شده است : قادسیه ، تکریت ، موصل ، تلعفر ، دیر عمروه ، صلیا ، وادی نخله ، ارمینا ، لینا ، کحیل ، جهینه ، نصیبین ، دعوات ، کفر طاب ، سیپور ، معرة النعمان ، شیزر ، حماة ، بعلبک ، عسقلان . (5) با پخش خبر شهادت امام حسین در کربلا در میان اقوام وطوایف ، عکس العملهای گوناگون و اعتراض آمیزی در مناطق مختلف نقل شده است .
بویژه در منزلگاههای کوفه تا شام ، حتی ساکنان دهکده‌های مسیحی نشین گاهی با ورودنیزه دارانی که سرهای شهدا را حمل می‌کردند به آبادی یا قلعه خویش مخالفت می‌کردندو راه نمی‌دادند . (6)

1-فرهنگ تاریخی ارزشها و سنجشها ، ابو الحسن دیانت ، ج 1 ، ص 456 .
2-مناقب ، ابن شهرآشوب ، ج 4 ، ص 97 .
3-مقتل الحسین ، مقرم ، به نقل از معجم البلدان .
4-زندگانی ابا عبد الله الحسین ، عماد زاده .
5-وسیلة الدارین فی انصار الحسین ، ص 368(با توضیحاتی پیرامون هر منزل) .
6-همان ، ص 374 .

منصب نوکری

عنوانی است که مداحان و روضه خوانان ، از روی عشق و علاقه ، به مولایشان‌ابا عبد الله ع به کار و شغل خود می‌دهند و به آن افتخار می‌کنند و امام حسین ع را ارباب‌و خود را نوکر به حساب می‌آورند و این نوکری را با پادشاهی عوض نمی‌کنند . شایسته آن‌است که این نوکری ، خلوص و حقیقت داشته باشد و صرف ادعا نباشد ، حقیقت آن وقتی‌است که میان نوکر و ارباب ، اطاعت از یک سو و لطف از سوی دیگر باشد .
مرحوم‌محدث نوری گوید : «به مجرد ذکر فضایل و مناقب و حالات و مصائب حضرت‌سید الشهدا«ع کسی سمت چاکری و منصب نوکری آن حضرت را پیدا نخواهد کرد . . .
روضه خوان آنگاه در قطار چاکران آن حضرت در آید که آنچه گوید ، برای حق عز و جل وادای حق و اولیائش علیهم السلام باشد ، و الا کاسبی خواهد بود که آن فضایل و مناقب راسرمایه نموده و به آن مشغول تجارت شده ، ابدا حقی به کسی ندارد» (1)
به مال و جاه و سلطنت نه رو کند نه بنگرد کسی که از صمیم دل ، دمی شود گدای تو
1-لؤلؤ و مرجان ، میرزا حسین نوری ، ص 19 .

منهال

منهال بن عمرو ، یکی از هواداران اهل بیت بود که در شام می‌زیست . در روزهایی که‌اسرای اهل بیت ع در خرابه شام بودند ، روزی امام سجاد«ع بیرون آمد و با او برخوردکرد و گفتگوهایی میان آن دو انجام گرفت و امام ، از مظلومیت اهل بیت و شداید دوران‌اسارت سخن گفت . (1) از او نیز نقل شده که هنگام آوردن سر مطهر امام حسین به دمشق ، مردی آیه اصحاب کهف را می‌خواند . صدایی از سر مطهر آمد که : کشتن من و گرداندن‌سرم ، شگفت‌تر از داستان اصحاب کهف است . (2) منهال ، از طایفه بنی اسد و کوفی بود و ازامام سجاد«ع روایت می‌کرد . او را از اصحاب امام سجاد و امام باقر شمرده‌اند . (3) در سفربازگشت از مکه با امام زین العابدین دیدار کرد . حضرت ، وضع حرمله(کشنده علی‌اصغر)را از او پرسید ، سپس آن ملعون را نفرین کرد . منهال وقتی به کوفه رسید ، حرمله رادستگیر کرده بودند . به دستور مختار ، دست و پایش را قطع کردند ، سپس در آتش‌افکندند . منهال ، ماجرای دیدار خود با امام و نفرین آن حضرت را نسبت به حرمله بازگوکرد . مختار ، خوشحال شد که دعای امام به دست او تحقق یافت . (4) منهال ، به معنای بسیاربخشنده است .

1-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 462 ، الفتوح ، ابن اعثم ، ج 5 ، ص 155 .

2-اثبات الهداة ، ج 5 ، ص 193 .

3-تنقیح المقال ، ج 3 ، ص 251 .

4-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 332 ، معارف و معاریف ، ج 5 ، ص 2143 .

منیع بن زیاد

گفته‌اند از شهدای کربلاست . نامش در زیارت رجبیه آمده است . (1) در برخی کتب‌رجال ، نامش منیع بن رقاد و از اصحاب سید الشهدا آمده است . (2)

1-انصار الحسین ، ص 104 .

2-تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 3 ، ص 252 .

مهاجرين اوس

یکی از مردان سپاه عمر سعد ، که وقتی تمایل حر»را روز عاشورا برای پیوستن به سپاه‌امام حسین ع مشاهده کرد ، با وی سخن گفت و این که : تو را از شجاعان کوفه می‌دانستم ، این چه حالت است ؟ و پاسخ حر به او که : خود را بر سر دو راهی بهشت و جهنم می‌بینم . (1)

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 11 .

مهر کربلا

مهر ، قطعه‌ای کوچک از گل ، معمولا به شکل مکعب مستطیل یا استوانه‌ای که‌نمازگزاران ، بر زمین نهند و به جای خاک ، پیشانی به هنگام سجده بر آن گذارند . (1) مهر وتسبیحی که از تربت‌سید الشهدا ساخته شود و بر آن نماز ، یا با آن ذکر گفته شود ، فضیلت‌بسیار دارد ، امامان و اولیاء و علماء چنین می‌کردند . امام صادق ع سجده بر تربت امام‌حسین ع می‌کرد و فرمود : «السجود علی تربة الحسین ع تخرق الحجب السبع (2) ، سجده‌بر تربت‌حسینی ، حجابهای هفتگانه را کنار می‌زند . صنعت مهر سازی و تسبیح سازی ازتربت‌حرم ائمه ، شغلی مقدس و محترم و اغلب در انحصار خاندانهای پاک و سادات‌معتقد بوده است . حتی در کربلا ، خاندانی برای اینکه این افتخار و امتیاز را همواره داشته‌باشد ، سالانه مبلغی به والی بغداد می‌پرداخته است .

1-لغت نامه ، دهخدا .

2-بحار الانوار ، ج 98 ، ص 135 .

مهریه زهرا

در برخی روایات است که آب ، یا آب فرات ، مهریه حضرت زهرا«ع می‌باشد . از امام‌باقر«ع در ضمن حدیث مفصلی در باره مهریه حضرت زهرا«ع آمده است : «و جعلت لهافی الارض اربعة انهار : الفرات ، و نیل مصر و نهروان و نهر بلخ (1) و در نقل دیگری است :
«و جعلت نحلتها من علی خمس الدنیا و ثلثی الجنة و اربعة انهار فی الارض ، الفرات و دجلةو النیل و نهر بلخ . . . » . (2) طبق این نقلها نه تنها فرات و دجله و نیل و نهر بلخ ، بلکه یک پنجم‌دنیا و دو سوم بهشت نیز مهریه زهرای مرضیه است ، اما فرزند زهرا ، در کنار همین فرات ، لب تشنه جان می‌دهد و مظلومانه به شهادت می‌رسد .
کاش ، ای کاش که دنیای عطش می‌فهمید آب ، مهریه زهراست ، بیا تا برویم (3) آب ، مهریه زهرا و تو لب تشنه دهی جان مصلحت بود ندانم چه در این کار ، قضا را (4)
1-مناقب ، ابن شهرآشوب ، ج 3 ، ص 351 .
2-عوالم(فاطمة الزهراء)بحرانی ، ج 11 ، ص 359 به نقل از اثبات الهداة .
3-حسینجانی .
4-ناصر الدین شاه قاجار .

مهلا مهلا

آهسته ، آهسته ، سخن حضرت زینب ع پشت‌سر امام حسین ع وقتی که روزعاشورا برای آخرین بار به میدان رفت ، گفت : مهلا مهلا یا بن الزهرا . و می‌خواست به‌وصیت مادرش در باره بوسیدن زیر گلوی امام حسین ع عمل کند . (1)

1-سوگنامه آل محمد«ص ، ص 344 ، به نقل از تذکرة الشهدا .

میاندار

کسی که به لحاظ سن و سابقه و مهارت ، در مجلس و محفل ، محور قرار گیرد ، صدر نشین می‌شود و به اداره جلسه و هدایت‌یک گروه برای انجام کاری می‌پردازد ، مثل‌میاندار در زورخانه برای ورزش باستانی ، یا میانداری در دسته‌های زنجیر زنی و مجالس‌سینه زنی ، «آنکه در میان صف سینه زنان یا زنجیر زنان قرار می‌گیرد و مباشر و مسؤول‌هماهنگی و یکنواختی و نظم کار آنهاست . (1)

1-لغت نامه ، دهخدا .

میدان

زمین گسترده و عرصه‌ای که در آن ، جنگ ، کشتی ، اسبدوانی ، چوگان بازی ، ورزش ومسابقات انجام گیرد ، میدانگاه ، معرکه ، فاصله میان دو لشکر که در آن جنگ کنند ، مجموع‌لشکرگاه دو طرف و محل جنگ ایشان . (1) در قدیم ، بیشتر عرصه کارزار را می‌گفتند که‌نیروهای متخاصم رو در روی هم قرار می‌گرفتند و به نبرد تن به تن ، سپس حمله گسترده‌دست می‌زدند . نیروهای مستقر در میدان را هم به جناح چپ و راست و قلب تقسیم کرده ، به آرایش نیرو می‌پرداختند ، میمنه ، میسره و قلب ، نام این نیروها بود . در عاشورا ، یاران‌سید الشهدا یکایک به میدان نبرد می‌رفتند ، جنگیده ، جان خود را فدای امام خویش‌می‌کردند . خیمه گاه استقرار نیروها به اندازه‌ای از میدان فاصله داشت که تیرها به آن نرسد .
از نظر فقهی کشته شدگان در میدان و معرکه جنگ هم شهید محسوب می‌شوند .
1-همان .

نافع بن هلال

از شهدای کربلاست . نافع ، بزرگواری دلاور ، قاری قرآن ، کاتب و از حاملان حدیث واز اصحاب امیر المؤمنین ع بود و در سه جنگ جمل ، صفین و نهروان در رکاب آن‌حضرت بود . وی از شخصیتهای بارز کوفه بود و پیش از شهادت مسلم بن عقیل ، مخفیانه‌از کوفه بیرون آمده به استقبال امام شتافته بود ، سپس همراه امام حسین ع به کربلا آمد . درکربلا همراه عباس ع در آوردن آب به خیمه‌ها مشارکت داشت . (1) از جمله کسانی بود که‌در سخنرانی پرشوری مراتب وفاداری خویش را نسبت به سید الشهدا ابراز داشت . نافع ، نام خود را روی تیرهای زهرآگین خود می‌نوشت و همواره با آنها تیراندازی می‌کرد . (2) روزعاشورا وقتی تیرهایش تمام شد ، شمشیر کشید و بر سپاه کوفه تاخت ، در حالی که چنین‌رجز می‌خواند :

انا الهزبر الجملی دینی علی دین علی

کوفیان با سنگ و تیر ، او را مورد ضربه‌های خود قرار دادند تا اینکه بازوهایش‌شکست . او را محاصره کرده و زنده دستگیر نمودند . شمر او را گرفته نزد عمر سعد برد .

سپس به دست‌شمر به شهادت رسید . از جمله رجزهای او چنین بود :

انا الغلام الیمنی الجملی دینی علی دین حسین بن علی ان اقتل الیوم فهذا املی فذاک رایی و الاقی عملی (3)

بعضی نیز او را هلال بن نافع گفته‌اند .

1-انصار الحسین ، ص 95 .

2-الاعلام ، زرکلی ، ج 8 ، ص 6 .

3-منتهی الآمال ، ج 1 ، ص 264 .

نامه

همیشه یکی از سندهای قابل اعتماد و رسمی نامه بوده است . مکاتبات اداری ، رسمی و سیاسی و عزل و نصبها و فرمانها و درخواستها به صورت نامه(و اصطلاحاکتاب)در نهضت کربلا و قبل و بعد از عاشورا هم به چشم می‌خورد . (1) چه نامه‌هایی که‌سید الشهدا«ع به معاویه نوشت و نسبت به کشتن حجر بن عدی و یارانش اعتراض کرد ، وچه آنچه به علما نگاشت و چه آنچه در جریان نهضت عاشورا ، به بستگان خود و کوفیان ، بصریان ، یاران و نمایندگان خویش نوشت ، حتی آنچه که به صورت وصیتنامه کتبی آن‌حضرت به محمد حنفیه ثبت است(لم اخرج اشرا . . .)از این دست است . نامه‌هایی را هم‌بزرگان شیعه و هواداران آن امام ، از بصره و بویژه کوفه به آن حضرت نوشتند و او را به‌آمدن به آن پایگاه شیعی دعوت کردند و قول هر گونه مساعدت و یاری دادند . سید الشهدانیز در پی آن دعوتنامه‌ها ، نماینده خویش ، مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد ، باز همراه وی‌نامه‌ای به شیعیان نوشت . (2) نامه‌هایی که در مدت اقامت امام حسین ع در مکه ، از کوفه برای آن حضرت‌فرستادند و دعوت به کوفه کردند ، بسیار بود . تا حدود 12 هزار نامه و بیشتر هم گفته‌اند .

نامه‌ها برخی بصورت فردی بود ، برخی بصورت گروهی و با امضاهای بیشمار . نامه‌های‌سید الشهدا«ع به آنان نیز اغلب ، پاسخ به آن دعوتها یا فراخوانی به یاری و مبارزه بود ومحتوای دعوت عاشورایی امام را در برداشت . علت آنکه نامه‌های دعوت ، اغلب از کوفه‌بود ، آن بود که کوفیان دل خوشی از معاویه نداشتند و هوادار اهل بیت بودند . پس از مرگ‌او ، تصمیم به خلع یزید از خلافت و مبارزه با او گرفتند . نامه‌هایشان هم در پی همین‌هدف و با مضمونی انتقادآمیز از حکومت امویان و اعلام هواداری نسبت به‌سید الشهدا«ع و دعوت به آمدن و قبول رهبری و قول نصرت و یاری و چشم به راه مقدم‌او بودن بود . نامه‌هایی هم میان امام و برخی از شیعیان در بصره رد و بدل شد . آخرین‌نامه‌ای که از کوفیان به دست امام رسید ، این متن را داشت : «عجل للقدوم یابن رسول الله ، فان لک بالکوفة ماة الف سیف فلا تتاخر» (36) ای پسر پیامبر ! هر چه زودتر بیا ! در کوفه‌صد هزار شمشیر در اختیار توست ، دیر مکن ! در مسیر راه کوفه ، وقتی سپاه حر ، راه را برامام گرفت ، حضرت به انبوه نامه‌های دعوت استناد کرد و حر از آنها اظهار بی اطلاعی‌می‌کرد . روز عاشورا هم امام در یکی از خطبه‌های اتمام حجت‌خویش ، کسانی همچون‌شبث بن ربعی ، حجار بن ابجر ، قیس بن اشعث ، یزید بن حارث و . . . را مخاطب قرار داردکه . . . مگر به من ننوشتید که میوه‌ها رسیده و همه جا سرسبز است

و آماده ، زود بشتاب و به‌سوی سپاهی سازمان یافته بیا ؟ . . . (4)

1-مجموعه نامه‌های ائمه ع در کتاب دو جلدی معادن الحکمة از محمد بن فیض کاشانی گرد آمده است . نامه‌های‌سید الشهدا را نیز از جمله در«موسوعة کلمات الامام الحسین ملاحظه کنید .

2-سفینة البحار ، ج 2 ، ص 467 .

3-حیاة الامام الحسین ، ج 2 ، ص 335 .

4-کامل ، ابن اثیر ، ج 2 ، ص 562 ، اعیان الشیعه ، ج 1 ، ص 602 .

نبرد تن به تن

از سنتهای جنگ در عرب ، آن بود که ابتدا دو هماورد و حریف ، از دو جبهه به میدان‌می‌آمدند ، خود را معرفی کرده ، رجز می‌خواندند و به نبرد می‌پرداختند . گاهی هم نبردهای‌تن به تن ، تکلیف جنگ را روشن می‌ساخت . پس از چند نفر که به میدان هم می‌آمدند ، حمله عمومی آغاز می‌شد . (1) مبارزه ، همان به صحنه آمدن افراد در نبرد تن به تن بود . چنین‌هماوردی در عاشورا ، تا ظهر ادامه یافت . گاهی که سپاه کوفه ضعف هماورد جبهه خویش‌را احساس می‌کردند ، بشکل گروهی به رزمنده جبهه حسینی می‌تاختند و او را شهیدمی‌کردند . شهدای کربلا ، برخی در جنگ تن به تن شهید شدند و جمعی هم در حمله‌عمومی سپاه کوفه که در اوایل درگیری به اردوگاه امام تاختند ، به شهادت رسیدند .

1-الفن العسکری الاسلامی ، یاسین سوید ، ص 22 .

نخل ، نخل گردانی

نخل ، درخت‌خرماست ، اما در اصطلاح مراسم سوگواری محرم ، به وسیله‌ای بزرگ واتاقکی تابوت مانند گفته می‌شود که با پوشش سیاه و انواع شالهای رنگارنگ و آیینه وچراغ . . . می‌آرایند و بعنوان سمبل تابوت سید الشهدا«ع در روز عاشورا در حسینیه‌ها وتکیه‌ها آن را بلند می‌کنند و به محل اجرای تعزیه می‌برند . «فلسفه آن چنین است که : اگرچه در کربلا نبودیم و جسم پاره پاره شهدا بر زمین ماند ، امروز سمبل جنازه آن عزیزان رابا تشریفات و آذین‌بندی و با احترام تشییع می‌کنیم . و با چندین بار گرداندن در کوچه‌ها ومحله‌ها با ندای یا محمد ، یا فاطمه ، یا علی ، یا حسن ، و یا حسین ، آن را با احترام بر زمین‌می‌گذارند . » (1) نخل بندی ، نخل آرایی ، نخل گردانی از اصطلاحات این سنت مذهبی است‌و در هند ، رواج بیشتری دارد . عموما مردم شهرها برای نخل ، قداست‌خاصی قائلند و بلندکردن آن را طی مراسم سنتی ویژه‌ای انجام می‌دهند . نخلها اغلب سنگین است و حمل ونقل آن را عده‌ای مردان قوی عهده‌دار می‌شوند . «نخل آرا»به کسی گویند که نخل محرم رامی‌آراید ، نخل محرم ، نخل عزا ، نخل تابوت ، نخل ماتم نیز گفته می‌شود .

1-روزنامه کیهان ، (گزارشی از مراسم عزاداری در میبد) ، 9/4/73 ، ص 17 .

نخیله

نام پادگان نظامی در بیرون کوفه . در زمان علی ع بسیج نیروهای رزمی برای جنگ درآنجا صورت می‌گرفت . در آنجا با خوارج جنگید و برای سپاه خویش در جنگ با معاویه‌سخنرانی کرد . برای مقابله با سید الشهدا«ع نیز ، ابن زیاد نیروهای خود را آنجا مستقر کرده‌بود و عمر سعد را با چهار هزار نفر از آنجا به کربلا برای جنگ با آن حضرت فرستاد . (1) امروز این محل به عباسیات معروف است . (2)

1-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 315 .

2-مقتل الحسين ، مقرم ، ص 237 .

نذر

نذر ، التزام به انجام يا ترک عملی به نحو خاص بخاطر خداست که با صيغه خاصی‌منعقد می‌شود ، مثل لله علی . . . »و انجام آنچه که نذر شده واجب است و تخلف از آن‌گناه است و کفاره دارد . (1) علاقه‌مندان به اهل بيت و امام حسين ع گاهی انجام برخی ازامور را نذر می‌کردند تا ملزم شوند آن را ادا کنند ، از قبيل : نذر زيارت امام حسين ع ، عزاداری برای آن حضرت ، برپايی مجالس و تعزيه و ذکر مصيبت ، اهدای وسيله يا پولی‌برای حرم يا زوار ، اطعام ، شرکت در دستجات زنجيرزنی و عزاداری ، ساختن تکيه ياحسينيه و . . . اينگونه نذرها بطور طبيعی تامين کننده بخشی از هزينه‌های احيای عاشورا وترويج‌خط اهل بيت ع است و به کمکهای مالی و جنسی يا انجام خدمات مربوط به‌سيد الشهدا«ع جنبه معنوی و قداست می‌بخشد و افراد با افتخار به چنين کارهايی اقدام‌می‌کنند . در ميان مردم ، سنتهايی همچون آش نذری ، سفره نذری ، گوسفند نذری ، شله‌زرد ، ترحلوا و . . . متداول است که اغلب با نذر ، بر خود واجب می‌سازند و در کنار آن‌مرثيه‌خوانی انجام می‌گيرد و اين اطعامها به ياد اهل بيت است .

1-تحرير الوسيله ، امام خمينی(ره) ، ص 237 .

نسخه

کتاب ، نوشته ، آنچه از روی نوشته‌ای باز نوشته شود . از اصطلاحات شبیه‌خوانی است ، متنی که تعزیه‌گردان ، برای اجرای تعزیه‌ای گرد آورده یا می‌نگارد و پیش از آغاز تعزیه‌میان شبیه‌خوانها پخش می‌کند . تعزیه‌نامه هم به آن گفته می‌شود . شعر تعزیه نامه‌ها اغلب‌به صورت اشعار عامیانه است . » (1)

1-دایرة المعارف تشیع ، ج 4 ، ص 445 .

نعش

پیکر بی‌روح ، جسد . به معنی تابوت هم آمده است . در کربلا امام حسین ع بر سرنعش شهدا حاضر می‌شد . اهل بیت امام حسین ع ، پس از عاشورا کنار نعش شهیدان‌آمدند و گریه و عزاداری کردند . در مراسم تعزیه و شبیه‌خوانی هم که اشخاص ، نقشهای‌مختلفی به عهده می‌گیرند ، برخی هم در نقش نعش در میدان بر زمین می‌افتند و تداعی‌کننده اجساد شهدای کربلا می‌گردند . کسی که در تعزیه ، نقش بی‌اهمیت و بی‌سخنی را به‌عهده دارد . (1) در تعزیه‌ها ، نعش را همراه با پیکانهای خون‌آلود و شمشیرهای شکسته وسنانها که بر روی نعشها دوخته یا جاسازی شده بود نشان می‌دادند که یادآور وضع طبیعی‌کشته‌های میدان باشد ، یا همراه با پرندگان و کبوترانی با شهپر خونین بر نعش شهیدان ، که‌سمبل رساندن خبر شهادت به مدینه بود .

1-فرهنگ فارسی ، معین .

نعمان بن بشير

وی در ایامی که مسلم بن عقیل ، به نمایندگی از سوی سید الشهدا به کوفه آمده و به نفع‌آن حضرت بیعت می‌گرفت ، والی کوفه بود ، پیشتر ساکن شام شده بود . از قبیله خزرج و ازانصار بود . مادر او عمره دختر رواحه(خواهر عبد الله بن رواحه)نام داشت . نعمان قبلا ازسوی معاویه ولایت کوفه را بر عهده داشت ، یزید هم او را در همان منصب ابقاء کرد . (1) وی خطیب و شاعر بود . در جنگ صفین از سپاه معاویه به شمار می‌آمد . سپس قاضی‌دمشق شد . آنگاه از سوی معاویه به ولایت‌یمن گماشته شد . (2) از آن پس 9 ماه هم والی کوفه گشت . نهضت مسلم بن عقیل و هوادارانش در کوفه چون اوج و قدرت گرفت ، عبد الله بن‌مسلم که از هواداران بنی امیه بود ، نسبت به سهل انگاری نعمان در قضیه مسلم بن عقیل‌انتقاد کرد و گزارش به یزید داد و درخواست کرد که برای کوفه مرد مقتدرتری بفرستد .
یزید هم به پیشنهاد مشاور مسیحی خود«سرجون عبید الله بن زیاد را به ولایت کوفه‌منصوب کرد و به وی فرمان سختگیری و شدت عمل داد ، و بدین صورت ، نعمان بن بشیراز کوفه عزل شد . تا دوران حکومت مروان بن حکم نیز زنده بود و والی حمص گشت ولی‌بعلت بروز اغتشاشاتی که به فتنه ابن زبیر معروف است ، اهل حمص او را پذیرا نشدند ، ازآنجا گریخت ، مردم تعقیبش کرده او را کشتند . این حادثه در سال 65 هجری بود . (3) وی درآن هنگام 64 سال داشت . (4)
1-الحسین فی طریقه الی الشهادة ، ص 7 .
2-الاعلام ، زرکلی ، ج 8 ، ص 36 .
3-ر . ک : در کربلا چه گذشت ، (ترجمه نفس المهموم) ، ص 116 .
4-قمقام زخار ، ص 289 .

نعمان بن عمرو راسبی

از شهدای کربلاست ، از قبیله ازد ، که در حمله اول شهید شد . وی اهل کوفه و ازاصحاب امیر المؤمنین ع بود . او برادرش حلاس(که رئیس نیروهای انتظامی حضرت‌علی در کوفه بود) (1)

1-عنصر شجاعت ، ج 3 ، ص 8 .

نعیم بن عجلان انصاری

همراه نیروهای عمر سعد به کربلا آمدند ، ولی شبانه به یاران حسین ع پیوستند .
از شهدای کربلاست . نعیم از طایفه خزرج بود و دو برادرش از یاران علی ع ومدافعان آن حضرت در صفین بودند . او از کوفه حرکت کرد و در کربلا خود را به‌حسین ع ملحق ساخت و روز عاشورا در حمله نخست‌شهید شد . (1) نام او در زیارت‌ناحیه مقدسه و زیارت رجبیه آمده است . (2)

1-همان ، ص 2 ، ص 183 .

2-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 70 .

نفس المهموم

نام کتاب شیخ عباس قمی در مقتل سید الشهدا«ع است که بر گرفته از حدیث امام‌صادق ع است که فرمود : «نفس المهموم لظلمنا تسبیح و همه لنا عبادة و کتمان سرنا جهادفی سبیل الله (1) نفس کسی که به خاطر مظلومیت ما اندوهگین شود تسبیح است ، اندوه برما عبادت است و کتمان و پوشاندن راز ما جهاد در راه خداست . امام صادق ع سپس‌فرمود : واجب است که این حدیث با طلا نوشته شود . چون کتاب محدث قمی یادآورمصیبتهای اهل بیت است ، این نام را برای کتابش برگزیده است ، به فارسی هم ترجمه شده است .

1-همان ، ج 44 ، ص 278 .

نقره

نام سرزمینی در راه مکه ، دارای برکه و چاههای آب و قلعه ، که سر چند راهی قرارداشته است . امام حسین ع در این منزل فرود آمده است . به آنجا«معدن النقره هم گفته‌شده است . (1)

1-الحسین فی طریقه الی الشهادة ، ص 43 .

نقش

برنامه خاصی را که هر یک از افراد شرکت کننده در تعزیه و تآتر و فیلم بر عهده‌می‌گیرند . در شبیه‌خوانیها ، کسی در نقش امام حسین ، و دیگری در نقش شمر ، عمر سعد ، حر و . . . اجرای برنامه می‌کند .

نقش نگین حسین ع

ائمه ع هر کدام شعار و جمله‌ای را بر نگین انگشتر خود حک می‌کردند و نشان دهنده‌روح و فکر خاص آن امام بود . نقش نگین انگشتر سید الشهدا«ع عبارت بود از«ان الله‌بالغ امره و به نقلی دو انگشتر داشت . بر نگین یکی لا اله الا الله ، عدة للقاء الله و بردیگری ان الله بالغ امره بود . (1) هر دو تعبیر ، گویای روح شهادت طلب آن حضرت ومقام رضا و تسلیم او به دیدار خدا و پروردگار است . روایت است که در دست امام‌صادق ع انگشتر جدش حسین بن علی ع بود و بر نگین آن نوشته بود : «لا اله الا الله عدةللقاء الله (2) و این نیز که توحید ، سرمایه لقای الهی است ، نشان دهنده روح خداجویی و شهادت طلبی اوست .

1-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 377 .

2-امالی صدوق ، ص 124 .

نقض مقررات جنگی

عملکرد سپاه کوفه در حادثه کربلا با اصحاب و اهل بیت امام حسین ع ، از اصول وقواعد جنگی تجاوز کرد . نمونه‌هایی از این نقضها از این قرار است :
1-حمله عمومی به یک نفر : بر خلاف مقررات نبردهای تن به تن و رفتن یک هماوردبه میدان یک مبارز ، در کربلا گاهی دسته جمعی به یکی از یاران حسین ع حمله می‌شد ، مثل عابس که بر او تاختند یا دستور سنگباران او صادر شد .
2-تعرض مسلحانه به زن و کودک : زنان و کودکان در جنگها مصونیت دارند ، ولی درکربلا ، به دستور شمر ، خیمه‌ها را بر سر زنان و کودکان بی‌پناه سوزاندند و به خیمه‌نشینان‌بی‌دفاع تاختند و آنان را آواره صحرا کردند .
3-اسیر گرفتن زن مسلمان : زن مسلمان را نمی‌توان اسیر گرفت . علی ع هم در جنگ‌صفین اسیر نگرفت ، اما سپاه یزید ، بازماندگان اصحاب و اهل بیت امام حسین ع را(زینب ، ام کلثوم ، سکینه و . . .)به اسارت گرفته به کوفه و شام بردند . در دربار شام هم یکی‌از شامیان از یزید می‌خواست که فاطمه ، دختر سید الشهدا را بعنوان کنیز به او ببخشد ، که‌مورد اعتراض زینب قرار گرفت .
4-غارت : پس از شهادت امام ، به خیمه‌ها تاختند و هر چه یافتند به غنیمت و غارت‌گرفتند ، حتی روپوش زنان و جامه سید الشهدا و گوشواره دخترکان را . (1) اینها همه افزون براصل ماجرا و کشتن فرزند پیامبر و منادی حق و عدالت بود ، که آن نه تنها نقض مقررات‌جنگ ، بلکه نقض اسلام و قرآن بود . به همین جهت ، این ننگ و نفرت و نفرین از آل امیه ویزیدیان ، تا قیامت بر آن سنگدلان ماند . آنچه از کوفیان و یزیدیان در این حادثه دیده شد ، همه تخطی از اصول انسانی و اسلامی بود ، برخی هم بی‌سابقه و شگفت بود و برای‌ارعاب دیگران به آن گونه سرکوب شدید پرداختند و مخالفان را گردن زدند و شهدا رالگدکوب سم اسبان ساختند . عبد الله بن بقطر را در کوفه ، از بالای قصر پایین انداختند وهنوز رمقی در بدن داشت که سرش را بریدند . قیس بن مسهر را از بالای دار الاماره به‌پایین انداختند و متلاشی شد و جان داد . مسلم بن عقیل را نیز بالای قصر برده ، گردن زدند ، سپس بدن او را پایین انداختند . هانی بن عروه را نیز دست بسته در بازار گردن زدند ، سپس‌پاهایش را بسته و پیکرش را در بازار کشیدند . (2) نیز آوردن انبوه آن سپاه عظیم برای کشتن‌جمعی محدود ، استفاده از شیوه آب بستن به روی سپاه و تشنه نگهداشتن آنان ، سرهای‌شخصیتهای بارز را از تن جدا کردن و شهر به شهر گرداندن ، همه

از شیوه‌های زشتی بودکه در حادثه کربلا انجام گرفت و مقررات جنگی و اصول اخلاقی و انسانی نقض شد .

1-با استفاده از«انقلاب تکاملی اسلام ، ص 824 با تلخیص .

2-ر . ک : «تاریخ طبری ، ج 4 ، ص 300 ، 298 ، و 299(طبع قاهره ، 1358 ق) .

پایه دین بر نماز استوار است . جهادهای پیامبر و نبردهای علی ع و نهضت‌حسینی ، همه برای اقامه نماز»و ایجاد و تقویت رابطه بندگی میان خالق و مخلوق است . درنهضت عاشورا ، نماز جایگاه مهمی دارد . در برخورد کاروان حسینی با سپاه حر در مسیرکوفه ، وقت نماز که می‌رسد ، اذان گفته می‌شود ، نماز جماعت برگزار می‌گردد و سپاه حرنیز به سید الشهدا«ع اقتدا می‌کنند . پیش از شب عاشورا که سپاه عمر سعد به طرف‌خیمه‌گاه امام می‌تازند ، حضرت برادرش عباس را می‌فرستد تا با آنان گفتگو کند و شب رامهلت بخواهد تا به نماز و عبادت بگذرانند«ارجع الیهم فان استطعت ان تؤخرهم الی غداةلعلنا نصلی لربنا هذه اللیلة و ندعوه و نستغفره ، فهو یعلم انی احب الصلوة و تلاوة کتابه وکثرة الدعاء و الاستغفار» . (1) در همان وقت نیز حبیب بن مظاهر به سپاه دشمن خطاب کردکه چرا می‌خواهید با گروهی بجنگید که سحرخیزان و شب زنده‌داران و اهل عبادتند ؟ (2) خصلت‌یاران شهید او ، روح معنوی و حال عبادت و نیایش و نماز بود و شب عاشورا ، زمزمه نماز و نیایش آنان در خیمه‌هایشان پیچیده بود . به گفته مورخان لهم دوی کدوی‌النحل و هم ما بین راکع و ساجد و قاریء للقرآن (3) همه شب را به نماز مشغول بودند . به نقل‌تاریخ ابن اثیر : شب که شد ، تمام شب را به نماز و استغفار و تضرع و دعا پرداختند . صبح‌عاشورا نیز ، حسین بن علی ع پس از نماز صبح با یاران ، نفرات خود را سازماندهی کرد . (4) ظهر عاشورا ، ابو ثمامه صائدی ، وقت نماز را به یاد حضرت آورد . حضرت نیز او را دعاکرد که : خداوند تو را از نمازگزاران ذاکر قرار دهد . آنگاه به اتفاق جماعتی به نماز ایستادندو نماز خوف خواندند . (5) سعید بن عبد الله نیز از یاران او بود که هنگام نماز ، جلوی امام‌ایستاد و بدن خویش را سپر تیرهای بلا ساخت و با پایان یافتن نماز امام ، او بر زمین افتاد وشهید نماز گشت . (6) حسین و یارانش همه کشته راه نماز شدند . از این رو در زیارتنامه امام‌خطاب به او می‌گوییم : «اشهد انک قد اقمت الصلاة و آتیت الزکاة و آمرت بالمعروف‌و نهیت عن المنکر»(زیارت وارث) .

آنچه به جهاد ، ارزش می‌دهد ، آمیختگی آن با نماز است . عاشورا تلاقی عرفان وحماسه بود و نهضت کربلا برای احیای سنتهای دینی و فرایض الهی از جمله نمازبود . شیعه او نیز باید اهل نماز و خشوع باشد و از دینداری تنها عزاداری را نشناسد .

حتی معتقدان و امیدواران به شفاعت‌حسین ع نیز باید اهل نماز باشند . چون‌شفاعت بی‌نمازان نخواهد رسید . دریغ و افسوس از کار آنان که در

ایام سوگواری‌به عزاداری و سینه‌زنی و نوحه‌خوانی و دسته و هیات می‌روند ، اما نسبت به‌نمازهای واجب بی‌اعتنایند .

1-الکامل ، ابن اثیر ، ج 2 ، ص 558 .

2-الفتوح ، ابن اعثم ، ج 5 ، ص 177 .

3-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 175 .

4-الکامل ، ج 2 ، ص 560 .

5-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 136 ، الکامل ، ج 2 ، ص 567 .

6-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 21 .

نواویس

نام محلی است که در خطبه امام حسین ع هنگام خروج از مکه به سوی عراق آمده‌است . خطبه خط الموت اشاره دارد که پیکرش در منطقه‌ای بین نواویس و کربلا پاره‌پاره خواهد شد : «کانی باوصالی تقطعها عسلان الفلوات ، بین النواویس و کربلا . . . » (1) معنای‌ناووس ، گورستان مسیحیان و نیز تابوت سنگی است که جسد مرده را در آن می‌گذارند . (2) در اینجا مقصود ، روستای خرابی است که قبلا مسیحی‌نشین و در نزدیکی کربلا واقع‌بوده است .

1-اعیان الشیعه ، ج 1 ، ص 593 .

2-المنجد ، فرهنگ لاروس ، سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا .

نوحه

بیان مصیبت ، گریه کردن با آواز ، آواز ماتم ، شیون و زاری ، مویه‌گری ، زاری بر مرده ، شعری که در ماتم و سوگواری با صوت حزین و ناله و زاری خوانند ، اعم از سوگواری‌برای کسی که تازه مرده ، یا برای امامان شیعه . (1) ترکیبات دیگر آن عبارت است از : نوحه‌آراستن ، نوحه ساختن ، نوحه سرودن ، نوحه‌خوانی . نوحه‌گری بر مرده ، رسم جاهلیت‌بوده است و کاری مکروه است ، (2) مگر برای معصومین ع که نوحه و گریه بر آنان از شعائرمهم و از عوامل نشر فضیلتها و احیای یاد اسوه‌های کمال است و خود امامان برسید الشهدا«ع می‌گریستند و امر به نوحه‌خوانی می‌کردند . بر جعفر طیار و حمزه‌سید الشهدا نوحه‌خوانی شد . آنچه که از کراهت نوحه و ناپسند بودن شغل نوحه‌گری وزشت بودن اجرت نوحه‌گر در روایات یاد شده ، ناظر به نوحه‌گریهای جاهلی است که‌آمیخته به باطل و گاهی حرام بود . (3) در فرهنگ عزاداری برای امام حسین ، نوحه به نوعی خاص از شعر مرثیه می‌گویند که‌در مجالس به صورت جمعی اجرا می‌شود . «اشعار نوحه را برای سینه زدن می‌ساختند ، یکی نوحه می‌خواند و دیگران به نوا و آهنگ و وزن اشعار نوحه‌خوان سینه می‌زدند . ولی‌اشعار مرثیه را با آهنگ در مجالس سوگواری برای به گریه افکندن و اظهار تاسف‌شنوندگان بر قتل شهدای کربلا می‌خواندند و عنوان روضه نداشت . » ، (4) « . . . از معروفترین‌شعرای عصر قاجار که مرثیه و نوحه ساخته‌اند ، می‌توان یغمای جندقی و وصال شیرازی‌را نام برد» . (5) این شیوه در بین عربها هم متداول است و سبک مرثیه سرایی و نوحه‌خوانی‌بر سالار شهیدان مخصوص است . با توجه به گستردگی این مراسم و رواج آن در طول‌سال ، حتی در سوگ امامان دیگر ، ضرورت دارد که سروده‌های ناب و نوحه‌های صحیح ودور از تحریفها و دروغها پدید آید و فرهنگ عاشورا در قالب نوحه نیز ترویج گردد ونوحه خوانان نیز ، بیش از هدف قرار دادن گریه ، نشر فضیلتهای اهل بیت را هدف قرار دهند . (6)

1-لغت‌نامه ، دهخدا .

2-بحار الانوار ، ج 79 ، ص 88 .

3-به روایات مربوط به تعزیه و ماتم و نوحه در بحار الانوار ، ج 79 ، ص 71 تا 113 مراجعه کنید .

4-موسیقی مذهبی ایران ، ص 7 .

5-همان ، ص 29 .

6-نگرشی به مرثیه سرایی در ایران ، عبد الرضا افسری ، بررسی گسترده‌ای از سابقه این کار در ایران و انواع مرثیه‌سراییها دارد .

نوحه‌خوان

کسی که در ایام سوگواری امامان برای دسته‌های سینه‌زن یا زنجیر زن ، اشعار مصیبت‌و نوحه و مرثیه را با آهنگ مخصوص می‌خواند و عزاداران به آهنگ او سینه و زنجیر می‌زنند . (1)

1-لغت‌نامه ، دهخدا .

نوحه‌سرا

محل نوحه ، عزاخانه ، ماتمکده ، ماتم‌سرا ، غمکده . (1) همچنین به کسی که اشعار نوحه ومرثیه می‌سراید«نوحه سرا»گویند ، یعنی سراینده نوحه .

1-همان .

نهر علقمه

نهر علقمه یا علقمی ، نهری بوده که از فرات منشعب شده و آب زلال آن را به منطقه‌کربلا و سرزمینهای اطراف آن می‌رسانده است . نسبت علقمی به شخص است ، جدمؤید الدین علقمی وزیر ، حفر کننده آن نهر بوده است . (1) در مرثیه‌ها ، شهادت عباس بن‌علی ع را کنار نهر علقمه یاد می‌کنند(کنار نهر علقمه ، افتاد دست عباس) .

1-موسوعة العتبات المقدسه ، ج 8 ، ص 32 و 38 .

نهضت‌یا شورش ؟

حرکت امام حسین ع که بصورت امتناع از بیعت با یزید و هجرت به مکه و از آنجا به‌کربلا بود ، حرکتی الهام گرفته از قرآن و سنت پیامبر«ص و بر اساس عمل به تکلیف دربرابر حکومت جور و ولایت فسق و برای مبارزه با بدعتها و مقابله با اعاده جاهلیت بود(-اهداف نهضت عاشورا) . این از مجموعه سخنان و خطبه‌های آن حضرت و ماهیت‌قیام وی و عملکرد امویان روشن است و چون مبتنی بر اصل ولایت صالحان و فلسفه‌سیاسی ناب اسلام بود و آن حضرت ، صرفا برای قیام به وظایف امامت و نهی از منکر واحیای سیره پیامبر«ص دست به آن حرکت زد ، حرکت او یک نهضت مکتبی تلقی‌می‌شود . اما هواداران بنی امیه ، چه در آن زمان و چه قرنهای بعد و حتی عصر حاضر ، کوشیده‌اند که حرکت آن حضرت را نوعی شورش ، آشوب ، فتنه‌انگیزی ، ایجاد تفرقه درامت و تمرد از خلافت معرفی کنند و در کشتن او ، حق را به جانب یزید بدهند که یک‌شورشگر بر ضد خلافت مرکزی را کشته است . در این مورد ، به احادیثی هم استنادمی‌کنند که رسول خدا«ص به کشتن کسی که یکپارچگی امت را به هم زند فرمان داده‌است و می‌گویند : «قتل الحسین بسیف جده . در حالی که حدیث ، بر فرض صحت‌مخصوص جایی است که حکومتی اسلامی و حاکمی متعهد و عادل باشد و کسی یاکسانی بخواهند بر ضد آن آشوب و فتنه‌گری کنند . اما نه حکومت امویان مشروع بود ، نه‌بیعت مردم آزادانه و به اختیار بود ، نه حکام ، به دین و عدل رفتار می‌کردند و نه از ارتکاب‌فسق و فجور و محرمات پروا داشتند و نه مال و جان و نوامیس مسلمانان پاک ، از تعرض وستم یزید و عمال او مصون بود . بنابر این جهاد بر ضد چنین حکومتی ، تکلیف دینی امام‌حسین ع بود .

گر چه امام می‌دانست که در آن شرایط ، به پیروزی نظامی سریع دست نمی‌یابد ، اما بازچنان نبود که بی‌فکر و برنامه و بدون نقشه خود را به کشتن دهد . نتایج مقطعی و درازمدت آن حرکت‌خونین در آگاهانیدن مردم و افشای چهره ظلم و ایجاد انگیزه مبارزه درمردم و حفظ دین از نابودی و بالاتر از همه عمل به وظیفه آن حضرت را به قیام واداشت‌و اینها برای آن امام ، «فتح به شمار می‌رفت ، هر چند خون خود و یارانش در این راه ، ریخته می‌شد . چون می‌دانست که به هر تقدیر او را خواهند کشت ، برای نحوه شهادت‌برنامه ریزی کرد تا به مؤثرترین صورت و الهام بخش‌ترین شکل در آید . در واقع ، سلاح‌او«شهادت بود و در استراتژی او«خون ، بر«شمشیر»پیروز شد .

نی ، نیزه

نی ، گیاهی آبی و دارای ساقه میان کاواک و راست . ساقه آن میان تهی و به ضخامت‌انگشتی یا بیش از آن است و رنگ آن غالبا زرد است . . . و هر لوله مانندی که میان تهی‌باشد ، مزمار ، نای . نیزه سلاحی معروف که چوبی باریک است و استوانه‌ای شکل ، مانند نی‌که در سر آن پیکانی نصب کرده‌اند ، به عربی رمح گویند . به معنای پرچم و رایت هم آمده‌است . (1) در عاشورا ، هم به عنوان سلاح جنگ به کار گرفته می‌شد ، هم سر شهدا را بر نوک‌نیزه‌ها کردند و به دربار بردند و در شهرها گرداندند . به قول محتشم :

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار
خورشید سر برهنه برآمد زکوهسار

در کاربرد ادبی ، نی به جای نیزه هم به کار می‌رود . به گفته جودی :

ای رفته سرت بر نی ، وی مانده تنت تنه
ا ماندی تو و بنهادیم ما سر به بیابانها

نیز نوعی قرینه سازی ادبی میان نی و نینوا به کار می‌رود . به گفته فرید :

سر نی در نینوا می‌ماند اگر زینب نبود
کربلا در کربلا می‌ماند اگر زینب نبود

1-لغت‌نامه ، دهخدا .

نینوا

شهادتگاه امام حسین ع . نام منطقه‌ای در کوفه و شرق دجله و شرق کربلا ، ازروستاهای منطقه طف . «نینوا یک سری تپه‌های باستانی است که کشیده شده و تا مصب‌نهر علقمه امتداد می‌یابد . قریه یونس بن متی است و آن حضرت از میان مردم این منطقه‌بیرون آمده است (1) . نینوا امروز به باب طویرج معروف است که در شرق کربلا قرار گرفته‌است . » (2) «ناحیه‌ای در سواد کوفه که کربلا از آن ناحیه است . نام قصبه موصل و نام شهری‌که یونس علیه السلام به آنجا جهت دعوت کردن مردم آن شهر رفته بود . » (3) وقتی حسین بن‌علی ع به این منطقه رسید به سواری برخورد که نامه ابن زیاد را برای حر آورده بود .

مضمون نامه این بود : حسین را محاصره کن و در سرزمین بی‌آب و علفی فرود آر . کمی‌پیشتر رفتند تا به زمین کربلا رسیدند و فرود آمدند . (4) در ادبیات عاشورا ، نسبت به نی و نینوا نیز تعابیر عاطفی و عرفانی فراوانی ساخته و به‌کار برده‌اند و صحرای کربلا را پر از نوای حقجویی و حقگویی دانسته‌اند .

از آن آتش که نمرود زمان در جان ابراهیمیان افکندبه دشت نینوا» ، نای حقیقت از«نوا»افتاد .

ولی . . . مرغ شباهنگ حقیقت ، از نوای ناله حق ، حق نمی‌افتد . (5)

1-آثار البلاد و اخبار العباد ، قزوینی ، ص 55(چاپ امیر کبیر) .

2-الحسین فی طریقه الی الشهاده ، ص 136 .

3-لغت‌نامه ، دهخدا .

4-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 227 .

5-قبله این قبیله ، ص 73 .

وادی عقیق

وادی به معنای مسیل و سرزمین گود میان دو کوه یا تپه است . «وادی عقیق ، نام یکی‌از منزلگاههایی است که امام حسین ع پس از خروج از مکه از آن گذشته و به سوی ذات عرق رفته است . در این محل برخی برای حج محرم می‌شدند و به مکه نزدیکتر ازذو الحلیفه بوده است . (1)

1-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 204 ، به نقل از معجم البلدان .

وارث

ارث برنده ، میراث دار ، کسی که مال ، خانه ، زمین ، صفات یا افتخاراتی را از پدر یااجداد و گذشتگان به ارث می‌برد . هم نام زیارتنامه‌ای است معروف ، که سید الشهدا«ع رابا آن زیارت می‌کنند . مرحوم ابن قولویه سند آن را به جابر جعفی از اصحاب امام صادق‌علیه السلام رسانده که وی آن را از آن حضرت روایت کرده است و با جمله السلام علیک‌یا وارث آدم صفوة الله . . . »شروع می‌شود . (1) و هم لقب سید الشهدا«ع است که در ادعیه وزیارات ، از آن حضرت به عنوان وارث آدم ، وارث نوح ، وارث ابراهیم ، وارث موسی ، وارث عیسی ، وارث محمد ، وارث علی ، و وارث حسین . . . یاد شده است . (2) وراثت‌حسین بن علی ع از انبیا و اوصیا ، برای آن است که خط جهاد در راه حق و مبارزه با باطل و ستم و طاغوت ، سر لوحه دعوت همه انبیای الهی بوده است و«کربلا» تجلی این خط ممتد درگیری حق و باطل است . «عاشورا ، حضور مجدد آدم و نوح وابراهیم و موسی و عیسی-علی نبینا و آله و علیهم السلام-است در قله فریادگری وهدایت . این که حسین را وارث آدم ع می‌خوانیم و زیارت وارث را با سلام بر آن‌پیمبران الهی آغاز می‌کنیم برای همین است ، یعنی نقطه اتصال همه حرکتهای الهی وانقلابهای خدایی ، به صورت تجسم دوباره آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و موسی وعیسی و محمد و علی و فاطمه و امام حسن(علیهم السلام)در لحظه‌های خورشیدی‌عاشورا و واقعیت‌سرشار کربلا . . . . » (3) در متن زیارتنامه‌ها نیز به وارث بودن حسین بن علی ع نسبت به خط انبیا اشاره شده‌است : از جمله : «اکرمته بطیب الولادة و اعطیته مواریث الانبیاء» (4) و بر اساس آیه لقدارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط . . . » (5) چون بر پایی‌قسط و عدالت اجتماعی ، رسالت همه انبیا و میراث مشترک رسولان الهی است ، حسین بن‌علی ع هم که وارث همه انبیاست ، پس وارث خط قسط و عدل آنان نیز می‌باشد و قیام‌کربلا ، از جمله دعوت به عدل و مبارزه با بی عدالتی و ستم را هم در سرلوحه دعوت واهداف خویش دارد . از این رو ، منکرهای اجتماعی و اقتصادی را هم باید در شمارمنکراتی که آن حضرت برای مقابله با آنها قیام کرد ، به حساب آوریم ، که لازمه وراثت‌عدل و قسط انبیاست .

1-مفاتیح الجنان و بحار الانوار ، ج 101 ، ص 163 .

2-مفاتیح الجنان : زیارت مطلقه سوم ، زیارت وارث ، زیارت امام حسین روز عرفه .

3-قیام جاودانه ، محمد رضا حکیمی ، نقل از چشمه خورشید ، ج 1 ، ص

. 330

4-مفاتيح الجنان ، زيارت امام حسين در عيد فطر و قربان(ص 48) .

5-حديد ، آيه 25 .

واعظ

موعظه کننده ، سخنران ، اندرزگو ، کسی که در مجالس حسینی و در مناسبتهای مختلف‌دینی به منبر رفته و به موعظه و صحبت می‌پردازد و در پایان هم مصیبت‌می‌خواند . منبری . این لقب ، همواره با احترام آمیخته بوده است و خود واعظ ، اهل‌تعهد و وارستگیهای اخلاقی و تاثیر گذاری در نفوس و دلهای مستمعین بوده است .
لقب واعظ ، در آغاز نام تعدادی از خطبای گذشته به کار می‌رفته است ، مثل واعظ کاشفی ، واعظ قزوینی و . . . .

واقصه

نام یکی از منازل مسیر مکه به کوفه که تا کوفه سه روز راه بوده است . حسین بن‌علی ع در سفر کربلا از این منزل هم عبور کرده است . به این نام ، جاهای دیگری در راه‌مکه و در یمامه وجود دارد . (1) در آنجا مناره‌ای بوده است از شاخ شکارهای صحرایی وسمهای آنها که که ملکشاه سلجوقی آن را ساخته بود . (2)

1-لغت نامه ، دهخدا .

2-آثار البلاد ، زکریای قزوینی ، ص 336(چاپ امیر کبیر) .

واقعه حره

واقعه حره ، قیام مردم مدینه بر ضد حکومت‌یزید بود . پس از شهادت حسین بن‌علی ع ، ظلم و فسق یزید فراگیرتر و آشکارتر شد و مردم فساد دستگاه حاکم و ظلم‌عمال او را دیدند و در مدینه ، آگاهان از اوضاع ، مردم را به زشتکاریهای حکام آگاه‌ساختند . والی مدینه در آن زمان ، «عثمان بن محمد بن ابی سفیان بود . اهل مدینه علیه اوشوریدند و او و مروان و دیگر امویان را از مدینه بیرون کردند و با«عبد الله بن حنظله بیعت کردند . خبر قیام مردم مدینه ، با گزارش مروان به گوش یزید رسید . وی سپاهی انبوه‌را تحت فرمان مسلم به عقبه (1) به مدینه گسیل داشت . (2) مهاجمان در منطقه حره واقم
فرود آمده ، به مدینه تاختند و سه روز به کشتار و غارت پرداخته و به نوامیس مسلمانان‌تجاوز کردند . مردم به حرم پیامبر«ص پناه بردند . لشکریان یزید ، حرمت‌حرم را نگه‌نداشتند و با اسبها به داخل حرم آمدند و مردم را قتل عام کردند . کشتگان این واقعه هزاران‌نفر بودند . از جمله عبد الله بن جعفر نیز در این حادثه شهید شد . واقعه حره در 28 ذیحجه‌سال 63 هجری اتفاق افتاد . یزید ، دو ماه نیم پس از این حادثه مرد . (3) این قیام که به قیام حره ، حره واقم ، قیام اهل مدینه و . . . هم معروف است ، از پیامدهای‌حادثه عاشورا محسوب می‌شود و افشاگریهای اهل بیت و اقامه عزا در مدینه و انگیزشهای‌زینب کبری ، در بذر پاشی آن مؤثر بوده است . (4) «حره به سرزمینهای پر سنگلاخ که پر از سنگهای سیاه و سوخته باشد گفته می‌شد . درمناطقی از جمله اطراف مدینه از این حره‌ها وجود داشت و برای هر کدام نام بخصوصی‌هم بود ، به تناسب کسانی که در آن منطقه می‌زیستند . (5) هم اکنون نیز در مدینه بزرگ ، بقایای اندکی از آنها به چشم می‌خورد .

1-مسرف بن عقبه .
2-مروج الذهب ، مسعودی ، ج 3 ، ص 69 .
3-منتهی الآمال ، محدث قمی ، ج 2 ، ص 35(چاپ جاویدان)در حالات امام سجاد«ع .
4-برای تفصیل بیشتر قضیه ر . ک : «واقعه حره در تاریخ ، محمد جواد چنارانی ، تاریخ الاسلام ، ذهبی ، ج 5 ، حوادث‌سال 68 هجری .
5-دائرة المعارف الاسلامیة ، ج 7 ، ص 363 .

وفا

از الفبای فرهنگ عاشورا«وفا»است و در قاموس شهدای کربلا جایگاه بلندی دارد .
وفا به معنای عمل به پیمان و ایستادگی بر سر قول و عهد و عمل به وظایف انسانی واسلامی در قبال دیگری ، بخصوص امام و از برترین خصلتها و نشانه جوانمردی ، خداباوری ، شرافت نفس و صدق و راستی است . به فرموده علی ع : «اشرف الخلایق‌الوفاء» . (1) عاشورا ، صحنه وفا از یک سو و بی وفایی از سوی دیگر بود . سید الشهدا«ع در مسیرکوفه ، پس از شنیدن خبر شهادت نماینده‌اش قیس بن مسهر ، با خواندن آیه رجال صدقواما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا»(احزاب/23)
مقام وفای او را بر شمرد . شب عاشورا نیز ، یاران خویش را صادقترین و با وفاترین یاران‌معرفی کرد(لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی . . .) . آنان نیز در چند نبوت ، وقتی‌امام یعت‌خویش را برداشت و از آنان خواست که بروند ، یکصدا اعلام وفاداری کردند وامام خویش را تنها نگذاشتند . عباس بن علی ع امان نامه دشمن را رد کرد و برادر را تنهانگذاشت . روز عاشورا نیز با لب تشنه به فرات رفت ، اما با یاد عطش سید الشهدا و اطفال ، آب ننوشید .
بر خلاف جمعی از کوفیان که بی‌وفایی کردند و پس از نامه نوشتن و دعوت کردن ، به‌جنگ آن حضرت آمدند ، عده‌ای هم جان بر سر پیمان باختند و فدای حسین ع شدند : وعلی الارواح التی حلت بفنائک . . . » (2)
امام حسین ع در خطبه‌های طول راه و روز عاشورابه غدر» ، «خذلان ، «نقض عهد»«خلع بیعت ، «نکث «غرور» ، و . . . کوفیان اشاره کرده ، آنان را بر نقض بیعت و پیمان شکنی نکوهش کرده است .
سید الشهدا«ع ، خود بر پیمان خویش با خدا وفا کرد . در زیارتنامه او به تعبیراتی‌همچون اشهد انک قد بلغت و نصحت و وفیت و اوفیت (3) بر می‌خوریم . از زیارتنامه‌حضرت عباس ع نیز می‌خوانیم : «و اشهد انک . . . ممن وفی ببیعته و استجاب له دعوته‌و اطاع ولاة امره . . . » (4) و عاشورائیان میثاق با خون شهدا می‌بندند که راه و پیامشان رافراموش نکنند .
مبادا عهد خود را واگذاریم امام خویش را تنها گذاریم
1-غرر الحکم .
2-زیارت عاشورا ، مفاتیح الجنان ، ص 458 .

3-زیارت مطلقه امام حسین ، مفاتیح الجنان ، ص 423 .
4-مفاتیح الجنان ، ص 435 .

در اصطلاح شرعی عبارت است از«تحبیس مال و تسبیل منفعت و ثمره ، یعنی منافع‌زمین ، ملک یا وسیله‌ای را به خاطر خدا برای مقصود معینی و استفاده خاصی اختصاص‌دهند و با نگهداشتن دائمی اصل مال ، بهره‌وری از منافع آن در جهت‌خیرات و خدمات‌صرف شود و نوعی کمک رسانی و خیر اندیشی نسبت به مردم است ، با انگیزه‌های دینی .
چنین مال یا زمین یا جنسی را«موقوفه می‌نامند . منافع و استفاده از موقوفات ، بایدطبق وقفنامه و نظر واقف انجام گیرد و تخلف از آن گناه و خیانت است . وقف ، نوعی صدقه جاریه است که برای دراز مدت ، عموم مردم از آن بهره‌مند می‌شوند و حتی‌پس از فوت واقف نیز ، ثواب آن به روح او می‌رسد . همواره افراد متمکن برای‌باقی گذاشتن خیرات ، اقدام به وقف می‌کردند و از همین رهگذر ، مساجد ، مدارس ، تکیه‌ها ، آب انبارها ، کتابها ، کتابخانه‌ها ، بیمارستانها و امور خیریه بسیار پدید می‌آمد .
برای اداره موقوفه‌هایی که وقف مساجد ، مدارس ، حرمها ، زیارتگاهها و اقشار خاصی‌شده ، تشکیلات اداری پیدا شد تا آنها در مورد خود صرف شود و از حیف و میل و سوءاستفاده جلوگیری گردد . (1) علاقه‌مندان به اهل بیت و ائمه ، بویژه محبان سید الشهدا«ع ، مال و املاک بسیاری را درطول تاریخ بر اساس این سنت‌حسنه ، وقف ابا عبد الله ع کرده‌اند که در آمد حاصله از این‌املاک ، صرف امام حسین ع و برپایی مجالس عزای حسینی ، نوحه خوانی ، بنا و تعمیرحرمها و بقاع متبرکه ، زوار و خدام آن حضرت ، کمک به بینوایان و اطعام مستمندان ومحرومان می‌شود . موقوفات امام حسین ع ، بودجه مردمی عظیمی است که همیشه وهمه جا پشتوانه زنده نگهداشتن نام و یاد عاشورا و اهل بیت ع بوده است . به برکت‌مجالس حسینی و تبلیغات دینی که در آنها می‌شود ، اسلام و احکام الهی زنده می‌ماند وجانبازیها و ایثارگریهای حسین بن علی ع و یارانش ، به مردم درس عزت و آزادگی‌می‌دهد . این گونه وقفها ، که با صدق نیت و خلوص و اعتقادی پاک انجام می‌گیرد و تامین‌کننده هزینه بسیاری از مراسم و سنتهای دینی است ، هم روحیه یاریگری و مردم‌دوستی وحب اهل بیت را تقویت می‌کند و هم نشانه خلوص و عشق به خاندان پیامبر«ص است وهمیشه ارزش و داست‌خاصی داشته است . وقف ، گاهی در حال حیات اشخاص انجام‌می‌گیرد ، گاهی وصیت می‌کنند که پس از فوتشان بخشی از مال ، صرف عزاداری امام‌حسین ع یا امور خیریه دیگر شود . مبنای چنین کار خیری ، احادیثی است که تشویق به‌انجام کارهایی می‌کند که سود آن به مردم می‌رسد . از قبیل : «اذا مات ابن آدم انقطع عمله الامن ثلاث :

صدقة جارية ، و علم ينتفع به او ولد صالح يدعو له (2) و همین فرهنگ ، سبب پدیدآمدن مدرسه‌های عظیم و کتابخانه‌های غنی و مساجد و حسینیه‌ها و مراسم پر شکوه گشته‌است . در آنچه به موقوفات ابا عبد الله ع و عاشورا مربوط می‌شود ، نکات جالبی وجوددارد که مشارکت مردمی را در هزینه اقامه مجالس عزا برای آن حضرت می‌رساند . دربرخی وقفنامه‌ها مثلا در آمد املاکی در کاشان وقف شده است برای تعزیه حضرت‌خامس آل عبا . . . که همه ساله به مصرف تعزیه‌داری آن سرور رسیده شود ، از پول‌روضه خوان و آش و حلوا و تنباکو و قهوه و چای به هر نحو که صلاح دانند . . . » . (3)

1-در زمینه وقف ر . ک : «مقدمه‌ای بر فرهنگ وقف . ابو سعید احمد بن سلمان ، «تاریخچه وقف در اسلام ، محمودشهابی ، سلسله گزارشهای نگاهی به جایگاه وقف در جامعه ما» ، روزنامه کیهان ، 10 اسفند 72 ، به بعد ، «وقف میراث‌جاویدان ، فصلنامه سازمان اوقاف و امور خیریه .

2-نهج الفصاحه ، ص 46 .

3-وقف ، میراث جاویدان(مجله) ، شماره 6 ، ص 142 .

ولید بن عتبه

والی مدینه هنگام مرگ معاویه بود . یزید نامه به او نوشت و ضمن خبر دادن مرگ‌معاویه ، از او خواست که از امام حسین ع بیعت بگیرد و اگر نپذیرفت ، گردنش را بزنند .
بیعت گرفتن از حسین ع برای ولید دشوار بود و می‌خواست با او عاقلانه و بدون‌خشونت رفتار کند . اما با مشورتی که با«مروان حکم انجام داد ، مروان موضع متزلزل ولیدرا به مسخره گرفت و بر آشفت و او را تحریک کرد که شبانه امام را به دار الاماره احضارکند . سید الشهدا«ع شبانه به دار الاماره رفت . گفتگوهایی میان امام و والی مدینه و ولیدانجام گرفت و امام ، بدون بیعت از آنجا خارج شد . (1)
1-حیاة الامام الحسین ، ج 2 ، ص 250 .

وهب بن عبد الله کلبی

از شهدای کربلاست ، مادر و همسرش نیز در کربلا بودند و به شهادت رسیدند . وهب‌که اهل کوفه بود ، در کربلا در رکاب امام حسین ع حضور داشت . روز عاشورا پس از حرو برير ، به میدان رفت . مادرش مشوق او در عزیمت به میدان بود . وقتی پس از مقداری‌جنگ ، نزد مادرش برگشت که : آیا راضی شدی ؟ گفت : وقتی راضی می‌شوم که در رکاب‌حسین ع به شهادت برسی . دوباره رفت و جنگید ، همسرش هم چوبی بر گرفت و به‌میدان رفت . وهب آن قدر جنگید تا شهید شد . همسرش به بالین او رفت و خون ازچهره‌اش پاک کرد . شمر که شاهد صحنه بود ، به غلامش دستور داد تا با چوبی زن را به‌شهادت برساند . همسر وهب ، اولین زنی بود که از سپاه حسین ع به شهادت رسید . (1) دربرخی منابع ماجرایی مشابه این ولی با تفاوتهایی در باره عبد الله بن عمیر کلبی نقل شده و«ام وهب را همسر او دانسته‌اند .

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 17 .

هانی بن عروه مرادی

از پیشگامان شهادت در نهضت‌حسینی بود که پیش از مسلم بن عقیل به شهادت‌رسید . «هانی ، از صحابه پیامبر بود و آن حضرت را دیده و با وی مصاحب داشت . بزرگ‌قبیله مراد»بود و در کوفه می‌زیست . در رکاب امیر المؤمنین ع ، نیز در سه جنگ جمل ، صفین و نهروان شرکت داشت . در حرکت انقلابی حجر بن عدی بر ضد زیاد بن ابیه ، ازارکان مهم به شمار می‌رفت . پس از آنکه ابن زیاد»بعنوان والی جدید کوفه به این شهرآمد ، مسلم بن عقیل ، پس از آنکه هزاران نفر با وی بیعت کرده بودند ، خانه هانی را مقرپنهانی خویش قرار داد . چون برای والی روشن شد که در نهضت مسلم ، هانی اززمینه‌سازان و چهره‌های مؤثر است ، او را دستگیر ، زندانی و شهید کرد . » (1) هانی در کوفه ، موقعیت ویژه‌ای داشت . چندین هزار مرد مسلح و سلاح بر دوش ، زیرفرمان داشت و از بزرگان و اشراف این شهر محسوب می‌شد . (2) حتی ابن زیاد که والی‌بصره و کوفه بود ، به وی احترام می‌گزاشت و در کوفه به عیادت هانی آمد . ولی چون هانی‌به مسلم بن عقیل پناه داده بود و حاضر نشد او را تسلیم ابن زیاد کند ، مورد غضب قرارگرفت و توهین و شکنجه و سپس شهید شد . (3) هانی را پس از دستگیری و گفتگوهای‌تندی که با ابن زیاد داشت ، دست بسته به بازار گوسفند فروشان برده و کشتند . قاتلش رشید ترکی ، غلام ابن زیاد بود . شهادت او روز ترویه(هشتم ذیحجه سال 60)بود .
در باره وی ، عبد الله بن زبیر اسدی اشعاری گفته که مطلع آن چنین است :

اذا کنت لا تدرین ما الموت فانظری الی هانی بالسوق و ابن عقیل (4)

هانی ، هنگام شهادت ، 83 و به قولی 90 سال داشت . روزی به شهادت رسید که‌امام حسین ع از مکه به طرف کوفه حرکت کرد . قبر او در کوفه پشت قبر مسلم بن‌عقیل مشهور است و زیارتگاه اهل ولاست . در مفاتیح الجنان و کتب زیارت ، زیارتنامه‌ای برای آن شهید ذکر شده است(سلام الله العظیم و صلواته علیک یاهانی بن عروة . . .) (5)

1-انصار الحسین ، ص 108 .
2-سفینة البحار ، ج 2 ، ص 723 .
3-الاعلام ، زرکلی ، ج 8 ، ص 68 .
4-الحسین فی طریقه الی الشهاده ، ص 71 .
5-بحار الانوار ، ج 100 ، ص 429 .

هانی بن هانی سبعی

قاصدی که یکی از نامه‌های حسین بن علی ع را خطاب به مردم کوفه به آن دیار برد .
همراه او در این ماموریت ، سعید بن عبد الله حنفی بود . این دو آخرین فرستاده‌های امام‌بودند . نامه‌ای که امام توسط آنان فرستاد ، چنین شروع می‌شد : «من الحسین بن علی الی‌الملا من المؤمنین و المسلمین . . . » (1)
1-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 165 .

هجرت

در بسیاری از نهضتها«هجرت ، نقش عمده داشته است . در نهضت عاشورا نیزسید الشهدا«ع از مدینه جدش به مکه و از آنجا به کربلا هجرت کرد . همچنان که رسول‌خدا از مکه به مدینه هجرت نمود و آن هجرت ، مبدا تحول در وضع مسلمانان و سر آغازتاریخ گشت ، هجرت امام حسین ع نیز در زنده کردن دین پیامبر تاثیر بسزا داشت ومحرم آغاز سال هجری قمری حساب شد و هر دو هجرت بخاطر دین و بقای رسالت‌بود . همچنانکه حضرت موسی هجرت کرد و از مصر با حالت‌خوف بیرون رفت(فخرج‌منها خائفا یترقب-قصص/21) چون گروه فرعونی در فکر کشتن موسی بودند ، سید الشهدا«ع نیز مخفیانه و خائفانه از جوار قبر رسول خدا«ص کوچید و راه مکه را درپیش گرفت ، در حالی که همان آیه را می‌خواند . (1) هجرت از مکه نیز برای فرار از مرگ‌تحمیلی بود که یزید می‌خواست بر او تحمیل کند و رو به شهادتی رفت که خونش‌ثمر بخش باشد ، آنگونه که هجرت رسول خدا«ص نیز ، خنثی کننده توطئه کسانی بود که‌در«لیلة المبیت به قصد کشتن او به خانه‌اش ریختند ، اما آن حضرت راه غار ثور و سپس‌مدینه را پیش گرفته بود .
هجرت ، لازمه هر نهضت عاشورایی و انقلاب مکتبی است ، هم دل کندن از زندگی وحیات مادی و دست‌شستن از جان در راه هدف ، هم کوچیدن از خاک ، خانه ، اقوام و همه‌دلبستگیها و تعلقات است . هجرت ، هم مهاجر را پخته و آبدیده می‌کند ، هم افق افکار راگسترده می‌سازد ، هم مناطق هجرت را از تحول و دگرگونی برخوردار می‌کند . هجرت امام‌خمینی نیز از نجف به فرانسه ، انقلاب اسلامی را در سطح جهان مطرح ساخت و پیام‌نهضت را به همه جا رساند . امام امت تصمیم داشت اگر هیچ کشوری اجازه ورود ندهد ، سوار بر کشتی شده و دریاها را در نوردد و پیام مظلومیت ملت ایران را به گوش جهانیان‌برساند . سفرهای تبلیغی مبلغان دینی در طول سال ، بویژه در ایام محرم و رمضان نیز نوعی هجرت است .

1-همان ، ص 157 .

هر که دارد هوس کرب و بلا بسم الله

این شعر که در چاووش خوانیهای کاروانهای مسافر کربلا خوانده می‌شد ، بر گرفته ازکلام امام حسین ع هنگام خروج از مکه و حرکت به سوی مسلخ عشق ، کوفه وکربلاست : «الا . . . و من کان باذلا فینا مهجته موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی‌راحل مصبحا ان شاء الله (1) که دعوتی بود به آنکه هر کس آماده فدا کردن خون و جان ومهیای دیدار خداست ، سحرگاهان همراه امام حرکت کند . دعوت به خط شهادت و ایثار ، در مرام حسینیان و عاشورائیان نهفته است و کربلا و زیارت مرقد سید الشهدا«ع ، رمز این‌دل سپردن به کعبه عشق و منای شهادت است .
هر که دارد هوس کرب و بلا ، بسم الله هر که دارد سر همراهی ما ، بسم الله

1-کشف الغمه ، ج 2 ، ص 241 ، حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 48 .

هفتاد و دو تن

معروف است که تعداد یاران و همراهان سید الشهدا«ع که روز عاشورا در رکاب آن‌حضرت شهید شدند ، هفتاد و دو تن بود . اما در منابع مختلف ، آمار کشته شدگان و سرهای‌شهدا که بین قبایل مختلف تقسیم و به کوفه حمل شد ، بیش از آن را نشان می‌دهد ، حتی تانود نفر هم یاد شده است . در اسامی آنان نیز اختلافهایی دیده می‌شود . اما در هر صورت ، هفتاد و دو ، رمز آن فدائیان راه خدا در رکاب حسین ع است و در زبان عارفانه شاعران ، کربلا منای عشق محسوب می‌شود که امام ، هفتاد و دو قربانی به پیشگاه خدا هدیه نمود وخود ، قربانی عظیم آن قربانگاه بلا و ابتلا بود . در تاریخ انقلاب اسلامی نیز ، تعداد شهدای‌دفتر حزب جمهوری اسلامی که در هفتم تیر سال 1360 ش . در کربلای سرچشمه باانفجار بمب توسط منافقین به شهادت رسیدند ، هفتاد و دو تن بود و سید الشهدای آن‌گروه ، شهید مظلوم آیة الله بهشتی بود .

هفهاف بن مهند راسبی

از شهدای کربلاست . مردی دلیر و تکسوار از شیعیان بصره و از یاران علی ع درجنگهای سه‌گانه جمل ، صفین و نهروان بود و در جنگ صفین ، حضرت او را امیر طایفه‌ازد قرار داد . پس از شهادت امیر المؤمنین ، از یاران امام مجتبی ع بود ، سپس به حسین ع پیوست .

وقتی خبر حرکت امام را به سوی کوفه شنید ، از بصره به سوی کربلا حرکت کرد .

وقتی رسید که حادثه پایان یافته بود و با تیغ بر افراد سپاه عمر سعد حمله کرد . عده‌ای را کشت و خود به شهادت رسید . (1)

1-تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 3 ، ص 303 ، عنصر شجاعت ، ج 3 ، ص 175 .

آیا یاری کننده‌ای هست ؟ فریاد استغاثه و یاریخواهی امام حسین ع در روز عاشوراپس از شهادت همه یاران ، فرزندان و خویشاوندان است . چون دشمن قصد حمله به‌خیمه‌های اهل بیت را داشت و صدای آنان به گریه و فغان بلند بود ، امام حسین ع اینگونه‌استغاثه کرد ، شاید غیرت شنوندگان را برانگیزد تا مانع هجوم لشکریان به حریم حرم‌شوند .
ندای هل من ناصر»حسین ع هنوز و همیشه در گوش تاریخ طنین انداز است ووجدانهای بیدار و همه آزادگان را به مقاومت در برابر ستم فرا می‌خواند و به نصرت دین‌خدا و یاری ولی خدا می‌طلبد . کسی که ندای نصرت خواهی و«استنصار»حجت‌خدا رابشنود ولی پاسخ ندهد ، اهل دوزخ است . امام حسین ع در مسیر کوفه به دو نفر برخوردو پس از گفتگو وقتی از آنان دعوت به یاری کرد ، آنان کهنسالی و قرضهای خود را بهانه‌آوردند تا همراه امام نشوند . حضرت فرمود : پس از منطقه دور شوید تا مرا نبینید و صدای‌مرا نشنوید که به عذاب الهی گرفتار می‌شوید : «فانطلقا فلا تسمعالی واعیة و لا تریالی سوادافانه من سمع واعیتنا او رای سوادنا فلم یجبنا و لم یغثنا کان حقا علی الله عز و جل ان یکبه‌علی منخریه فی النار» . (1) «ز عاشورای آن سال به خون آغشته تا اکنون‌هماره ، همچنان فریاد«هل من ناصر»ش در سینه تاریخ ، پا برجاست‌از آن فریاد دعوتگر که در«متن زمان جاری است‌و پیغامش ، شعار شور و بیداری است ، میان حق و باطل ، «داد»با«بیداد» ، نبردی جاودان برپاست .
در این میدان و این پیکارندای دعوتش چشم انتظار پاسخی از«ما»ست .
این جمله که بصورت هل من ناصر (2) ینصرنی شهرت یافته است ، در منابع تاریخی‌دقیقا به همین صورت نیست و با اندک تفاوتی یا با عبارتهای دیگری نقل شده است ، ازقبیل : «هل من ذاب عن حرم رسول الله ؟ هل من موحد یخاف الله فینا ؟ هل من مغیث‌یرجو الله فی اغاثتنا ، اما من طالب حق ینصرنا . . . » ، (3) «هل من ذاب یذب عن حرم‌رسول الله ؟ » ، (4) «اما من مغیث‌یغیثنا لوجه الله ؟ » ، (5) «هل من ناصر ینصر ذریته الاطهار ؟ » (6) وعبارتهای دیگر .
1-موسوعة کلمات الامام الحسین ، ص 369 به نقل از ثواب الاعمال
2-قبله این قبیله ، جواد محدثی ، ص 74 .
3-حیاة الامام الحسین ، ج 3 ، ص 274 .
4-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 46 ، مقتل خوارزمی ، ج 2 ، ص 32 .
5-قمقام زخار ، ص 404
6-ذریعة النجاة ، ص 129 .

هیئت

نوعی تشکل مذهبی ، بر محور عزاداری برای سید الشهدا و ائمه علیهم السلام .

مجموعه‌هایی از مردم هر محله ، در شهرها یا روستاها که برای سوگواری و روضه‌خوانی‌نسبت به امام حسین ع بویژه در ایام عاشورا تشکیل می‌شود . هیئت ، سنتی دیر پا ومردمی است و با بودجه علاقه‌مندان به امام حسین ع تشکیل می‌یابد . در طول سال هم‌فعالیت می‌کند و جلسات هیئت برگزار می‌گردد . اما روز عاشورا ، برای سینه‌زنی وعزاداری از حسینیه یا محله بیرون می‌آیند و به حرمها و امامزاده‌ها و تکیه‌ها می‌روند . هرهیئت ، نام خاص و پرچم و علامت ویژه دارد . هیئتهای عزاداری ، گاهی متوسلین به یکی‌از ائمه یا شهدای کربلا هستند . هیئت ، که نوعی سوگواری گروهی است ، در قدیم هم رایج‌بوده و شیعیان بصورت جمعی نوحه‌خوان و با تشکیلات طعام ، به زیارت قبر حسین ع می‌رفتند . امام صادق ع به فائد حناط که خبر اینگونه زیارتهای جمعی را باز می‌گفت ، فرمود : هر کس قبر حسین ع را زیارت کند ، در حالی که به حق او آشنا باشد ، خداوند ، گناهان گذشته و آینده او را می‌آمرزد . (1)

1-بحار الانوار ، ج 101 ، ص 25 .

هیهات منا الذلة

شعار عاشورایی حسین بن علی ع و شعار همه آزادگانی که زیر بار ظلم نمی‌روند وسلطه جباران را نمی‌پذیرند . به معنای ذلت از ما دور است و جمله‌ای است که امام‌حسین ع در یکی از خطبه‌هایش روز عاشورا بیان فرمود ، خطبه‌ای با آغاز«تبا لکم ایتهاالجماعة . . . »که چون همان روز نیز اصرار داشتند آن حضرت را به تسلیم و بیعت وادارند ، حضرت نپذیرفت و حیات ذلت‌بار در سایه حکومت‌یزید و ابن زیاد را با کرامت دودمان‌پیامبر و شرافت زندگی مؤمنانه منافی دانست و سر دو راهی مرگ شرافتمندانه یا زندگی‌ذلیلانه ، «شرافت‌شهادت را برگزید : «الا و ان الدعی بن الدعی قد ترکنی(رکزنی)بین‌السلة و الذلة ، و هیهات له ذلک منی ، هیهات منا الذلة ، ابی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون‌و حجور طهرت و جدود طابت و انوف حمیة و نفوس ابیة ان یؤثر طاعة اللئام علی مصارع‌الکرام (1) .
این نوع نگرش به زندگی ، تعلیم مکتب است که انسان باید سر دو راهی شهادت یاذلت ، عزت شهادت را برگزیند و زندگی زیر ستم را مرگ بداند . حضرت علی ع درجنگ صفین ، وقتی دید که سپاه معاویه بر شریعه فرات دست‌یافتند و یاران او در مضیقه‌آب قرار گرفتند و چه بسا ذلیلانه تسلیم شوند ، در خطبه‌ای آنان را تشویق کرد که‌شمشیرها را با خون دشمن سیراب سازند تا خود سیراب شوند ، مرگ ، در زندگی ذلیلانه‌است و زندگی در مرگ قاهر و پیروز«فالموت فی حیاتکم مقهورین و الحیاة فی موتکم‌قاهرین . (2) این فرهنگ ، در خط حماسه علوی و حسینی متبلور است و سرمایه زندگی باکرامت به شمار می‌رود . امام خمینی ره نیز در برابر تهدیدهای استکبار جهانی ، در پیام‌خویش فرمود : «هیهات که امت محمد«ص و سیراب شدگان کوثر عاشورا و منتظران‌وراثت صالحان ، به مرگ ذلت بار تن در دهند و هیهات که خمینی در برابر تجاوز دیوسیرتان و مشرکان و کافران به حریم قرآن کریم و عترت رسول خدا و امت محمد«ص وپیروان ابراهیم حنیف ، ساکت و آرام بماند و یا نظاره‌گر صحنه‌های ذلت و حقارت‌مسلمانان باشد . » (3)
از آستان همت ما ذلت است دور و اندر کنام غیرت ما نیستش ورود بر ما گمان بردگی زور برده‌اند ای مرگ ، همتی که نخواهیم این قیود اکنون که دیده هیچ نبیند به غیر ظلم باید ز جان گذشت ، کزین زندگی چه سود ؟ (4)
سید الشهدا«ع در پاسخ برخی از افراد سپاه کوفه که از او می‌خواستند گردن به حکومت وفرمان یزید بنهد تا سالم بماند ، فرمود : «لا و الله ! لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا اقر اقرارالعبید(لا افر فرار العبید)» . (5)
اینگونه تسلیم شدن را ذلتی برده‌وار می‌داند و نمی‌پذیرد . ابونصر بن نباته

، در باره این دیدگاه حسین ع سروده است : «و الحسین الذی رای الموت فی‌العز حیاة و العیش فی الذل قتلا» (6) حسین ع کسی است که مرگ همراه عزت را«زندگی دید و زندگی در ذلت و خواری را«مرگ .

1-نفس المهموم ، ص 131 ، مقتل خوارزمی ، ج 2 ، ص 7 ، بحار الانوار ، ج 45 ، ص 83 ، (با تفاوتهایی اندک در تعابیر) .

2-نهج البلاغه ، صبحی صالح ، خطبه 51 .

3-صحیفه نور ، ج 20 ، ص 113 .

4-حسین پیشوای انسانها ، محمود اکبرزاده ، ص 27 .

5-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 280 ، تاریخ طبری ، ج 4 ، ص 323 .

6-شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ، ج 3 ، ص 245 . در این کتاب ، اشعار ، سخنان و حکایات تاریخی فراوانی در باره‌روحیه عزت و بزرگواری و جوانمردی ، بویژه در میدانهای جنگ نقل شده است(ص 245 تا 331) .

یا حسین ع

سوزناکترین ناله برخاسته از ژرفای جان ، که شیعه کربلایی با آن ندا ، سید الشهدا راصدا می‌زند ، ندایی که قلبهای عاشق حسین ع را به هم متصل می‌کند و حسینیان را زیرخیمه ذکر»گرد می‌آورد . شعاری که بر پرچم عزاداران محرم ، بر پیشانی رزمندگان اسلام ، بر لبهای نوحه سرایان عاشورا می‌درخشد و می‌شکفد . ندای شوق آمیزی که صحابی‌بزرگوار ، جابر بن عبد الله انصاری ، وقتی همراه عطیه بر سر تربت‌حسین ع آمد و بیهوش‌شد ، چون عطیه آب به صورتش پاشید و به هوش آمد ، سه بار گفت : «یا حسین ! یا حسین !
یا حسین ! »آنگاه گفت : «احبیب لا یجیب حبیبه ؟ »و سپس به زیارت ابا عبد الله علیه السلام‌پرداخت .

یاد حسین ، هنگام آب نوشیدن

شهادت تشنه کامانه امام حسین ع ، چنان داغ و غم سنگینی بر دلها نهاده است که‌می‌سزد با دیدن هر نهر و چشمه و با نوشیدن هر آب و شربت گوارا ، از لبهای عطشان آن‌حضرت ، یاد شود ، چرا که آب ، یاد آور آن عاشورای عطش ریز و آن کامهای تشنه‌عاشورائیان شهید است . امام صادق ع فرمود : «من هرگز آب سرد ننوشیدم مگر آنکه‌حسین بن علی را به یاد می‌آوردم و نیز فرمود : «ما من عبد شرب الماء فذکر الحسین و لعن‌قاتله الا کتب له ماة الف حسنة و حط عنه ماة الف سیئة (1) هر که آب بنوشد و حسین ع را یادکند و قاتل او را لعن نماید ، برای او هزار حسنه نوشته می‌شود و هزار گناه از او محومی‌گردد . از این رو ، شیعه ، هنگام نوشیدن آب ، بر حسین بن علی سلام می‌دهد و می‌گوید :
سلام بر لب تشنه‌ات ، یا حسین ، سلام الله علی الحسین و اصحابه . نیز در سقاخانه‌ها ومنبعهای آب خنک ، در تابستان و در ایام محرم ، می‌نویسند : «آبی بنوش و لعنت‌حق بریزید کن یا«بنوش به یاد لبهای تشنه حسین . از زبان خود سید الشهدا هم نقل شده که‌فرمود :
شیعتی ما ان شربتم عذب ماء فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی (2)
امام سجاد«ع نیز سالهای سال ، از شهادت پدر با لب تشنه یاد می‌کرد و می‌گریست وهر گاه هنگام افطار غذا می‌آوردند یا نگاهش به آب می‌افتاد ، می‌گریست و می‌فرمود : «قتل‌ابن رسول الله جائعا ، قتل ابن رسول الله عطشانا» (3) و نیز هر گاه قصابی را می‌دید که‌می‌خواهد گوسفندی سر ببرد ، می‌گفت آبش بدهید ، پدرم را با لب تشنه سر بریدند . این‌یاد کرد پیوسته از شهادت مظلومانه حسین ع با لب تشنه ، احیای خاطره آن روز پر حادثه‌است .
یا دهر اف لک . . .
اشعاری است که امام حسین ع آنها را مکرر بر زبان جاری کرد . امام سجاد«ع که‌بیمار بود و در خیمه ، حضرت زینب او را پرستاری می‌کرد ، اینها را شنید ، فهمید که خبر ازشهادت می‌دهد . گریست . زینب هم شنید و گریه کرد . امام حسین ع او را دلداری داد وبه بردباری سفارش کرد . (4)
یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق و الاصیل من صاحب او طالب قتیل و الدهر لا یقنع بالبدیل و انما الامر الی الجلیل و کل حی سالک سبیلی
1-امالی صدوق ، ص 122 .
2-الخصائص الحسینیه ، شوشتری ، ص 99 .

3-لهوف ، ص 209 .
4-اعيان الشيعه ، ج 1 ص 601 .

یاد یحیی ع

میان ماجرای شهادت امام حسین ع و برخی پیامبران ، شباهتهایی وجود دارد . ازجمله میان آن حضرت و حضرت یحیی بن زکریا ، سر یحیی را در طشت طلا نهاده ، نزد زن‌بد کاره‌ای هدیه فرستادند . (1) سر سید الشهدا را نیز پس از شهادت نزد ابن زیاد و یزیدفرستادند ، آن هم در طشت طلا . خداوند به انتقام خون یحیی ، بخت النصر را بر آن قوم‌مسلط ساخت که هفتاد هزار از آنان را کشت . (2) خداوند به پیامبر اکرم ص وحی فرمود : در مقابل قتل یحیی هفتاد هزار را کشتم ، در مقابل قتل پسر دختر تو دو برابر آن را خواهم‌کشت . (3) آنگونه که سر یحیی را در طشت نهادند ، حسین بن علی را هم در کربلا ذبح‌کردند . (4) شاید به خاطر این شباهتها با پیامبران و حضرت زکریا بود که سید الشهدا در مسیرکربلا ، در هر منزلی که فرود می‌آمد یا از آن کوچ می‌کرد ، از یحیی بن زکریا یاد می‌کرد وروزی هم فرمود : از خواری و پستی دنیا همین بس که سر یحیای پیامبر ، به یکی از زنان‌زنا کار بنی اسرائیل هدیه می‌شود ! (5)

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 299 .
2-همان .
3-عوالم(امام حسین) ، ص 607 .
4-مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 3 ، ص 253 .
5-عوالم ، ص 608 ، بحار الانوار ، ج 45 ، ص 298 .

یا فتح یا شهادت

در فرهنگ عاشورا ، هم شهادت فتح محسوب می‌شود ، و هم فتح ، فراتر از پیروزی‌نظامی است . بر اساس آموزش قرآنی احدی الحسنیین ، مجاهدان راه خدا چه بکشند وچه کشته شوند ، پیروزند و پیروزی در سایه عمل به تکلیف است . شوق شهادت درابا عبد الله ع چنان بود که به فرموده امام باقر«ع روز عاشورا ، نصرت الهی برای آن‌حضرت نازل شد و میان زمین و آسمان بود . حسین بن علی را مخیر کردند که پیروز شودیا شهید گردد . وی شهادت و دیدار الهی را ترجیح داد : «لما نزل النصر علی الحسین بن علی‌حتی کان بین السماء و الارض ثم خیر : النصر او لقاء الله ، فاختار لقاء الله . (1) آن حضرت ، کشته شدن را هم پیروزی می‌دانست ، چون هم به رستگاری ابدی می‌رسید ، هم دین رازنده می‌کرد . امام حسین ع خود فرمود : «اما و الله انی لارجو ان یکون خیرا ما اراد الله‌بنا ، قتلنا ام ظفرنا» (2) به خدا سوگند ، امیدوارم آنچه را خداوند برای ما بخواهد . «خیر»باشد ، چه کشته شویم ، چه پیروز گردیم !
گر چه از داغ لاله می‌سوزیم ما همان سر بلند دیروزیم چون به تکلیف خود عمل کردیم روز فتح و شکست ، پیروزیم (3)
امام خمینی ره فرمود : «من امیدوارم به فوز«احدی الحسنیین نائل شوم ، یا پیشرفت‌مقصود (4)
1-اصول کافی ، ج 1 ، ص 465 .
2-اعیان الشیعه ، ج 1 ، ص 597 .
3-از شعر«یاد» ، جواد محدثی .
4-صحیفه نور ج 4 ، ص 279 .

یا لثارات الحسین ع

ندای خونخواهی حسین علیه السلام . این جمله ، شعار یاوران حسین ع و شعارفرشتگانی و اقامه عدل و حق ، یا شهادت در راه آنکه حق است . » است که کنار قبر او تا ظهور امام زمان ع می‌مانند . (1) نیز ، شعار حضرت‌مهدی ع است ، هنگام قیام برای انتقام خون شهدای کربلا . (2) همچنین شعار یاوران‌شهادت طلب امام زمان ع که آرزوی مرگ در راه خدا دارند«شعارهم : یا لثارات‌الحسین . (3) در نهضت توابین به رهبری سلیمان بن صرد نیز که در سال 65 هجری در کوفه‌قیام کردند ، شعارشان همین بود . در قیام مختار هم همین شعار مطرح بود . در برخی نقلها«یا اهل ثارات الحسین آمده است . (4) نیز«یا لثارات الحسین نام نشریه‌ای است که به همت جمعی از نیروهای بسیجی وحزب اللهی و دردمند ، با انگیزه دفاع از ارزشهای انقلاب اسلامی ، از سال 1373 شمسی‌منتشر می‌شود و افشاگر برخی از برنامه‌های تهاجم فرهنگی غرب ، علیه اسلام و انقلاب‌است .

1-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 286 و ج 98 ، ص 103 .

2-منتهی الامال(چاپ هجرت)ج 1 ، ص 542 .

3-بحار الانوار ، ج 52 ، ص 308 .

4-همان ، ج 45 ، ص 334 ، 358 ، 367 .

آرزوی رستگار شدن و رسیدن به فوز و فیض شهادت در رکاب ولی خدا ، برای‌کسانی که در معرکه کربلا نبوده‌اند ، آرزوی شیرینی است . شهادت را رستگاری دانستن وآرزومندی برای درک آن فیض ، هم خطی با سید الشهداء«ع است . این آرزو درزیارتنامه‌های آن حضرت با عبارتهای مختلفی بیان شده است . از قبیل : «فزتم و الله فلیت‌انی معکم فافوز فوزا عظیما» ، (1) «یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزا عظیما» ، «فیا لیتنی کنت‌معکم فافوز معکم . (2) جلوه این آرمان والا ، در هر عصری می‌تواند آشکار شود ، چرا که‌وقتی هر روز عاشورا و همه جا کربلا باشد و خط جهاد و شهادت به روی پیروان حق‌گشوده باشد ، صداقت زائر در این ادعا ، در جبهه‌های نبردش با ستمگران دیده می‌شود واین آرزو به عمل می‌رسد . نمونه آن در جبهه‌های دفاع مقدس در جمهوری اسلامی مکرردیده شد .
آنان که عمری خطاب به مولایشان یا لیتنا کنا معکم . . . »گفته و بر غربت و تنهایی مظلومیت‌حسین ع گریسته بودند ، وقتی کربلای جبهه‌های حق ، برای حسین زمان ناصرو یاور می‌طلبید ، به میدانهای رزم شتافتند و جان فدا کردند و نشان دادند که اگر در عاشوراهم بودند ، همچون اصحاب شهید آن امام ، عاشقانه جان نثار می‌کردند . جمله یا لیتنا . . . . »
هم اعلام موضع و جانبداری از برنامه و حرکت عاشورایی شهدای کربلاست ، هم اعلام‌آمادگی برای حضور در کربلاهای مکرر تاریخ . شعار شهادت طلبان است و آرزوی‌وارستگان از تعلقات دنیوی . چرا که نوع شهادتی که حسین ع و اصحابش در کربلا پذیراشدند ، غبطه همه انسانهای آزاده در دورانهاست . در حدیث مفصل امام رضا«ع خطاب به‌ریان بن شبیب آمده است : «یا ریان ! ان سرک ان یکون لک من الثواب مثل ما لمن استشهدمع الحسین ع فقل متی ما ذکرته : یا لیتنی کنت معهم فافوز معهم فوزا عظیما» (3) . اگر دوست‌داری که ثواب شهیدان کربلا را داشته باشی ، هر گاه به یاد آن حادثه افتادی بگو : کاش من‌نیز با آنان بودم و با آنان به رستگاری بزرگ می‌رسیدم . این آرزو ، نشان دهنده زمینه‌تفکرات عاشورایی در دل انسان است .
1-مفاتیح الجنان ، زیارت اول امام حسین ، ص 424 .
2-همان ، زیارت ششم ، ص 427 .
3-همان ، زیارت وارث ، ص 430 .

یا مبرور

شعار طایفه ازد»در کوفه بود . هنگامی که عبد الله عفیف ازدی در مجلس ابن زیاد»
نسبت به جنایت او در کشتن حسین علیه السلام اعتراض کرد و ابن زیاد فرمان داد که بگیرید ! » ، عبد الله عفیف شعار«یا مبرور»سر داد و گروهی از طایفه ازد گرد آمده و او را ازمجلس بیرون بردند . (1) معنای آن نیکی شده و حمایت‌شده است .

1-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 286 .

یا منصور ، امت

شعار هواداران مسلم بن عقیل در کوفه بود . پس از دستگیر شدن هانی و فاش شدن‌محل اختفای حضرت مسلم بستگان هانی یقین کردند که او کشته خواهد شد . نوحه‌خوانی در خانه هانی برپا شد و زنانی از طایفه مراد ، ندبه کنان و سوگواری کنان آنجا گردآمدند . پس از این حادثه ، مسلم بن عقیل شعار و ندای یا منصور»سر داد . به نقلی چهارهزار نفر و به نقلی دیگر هجده هزار بیعتگر با فریاد«یا منصور امت ، گرد او جمع شدند وکاخ ابن زیاد را محاصره کردند . ولی بتدریج ، از دور او پراکنده شدند و او را تنها گذاشتند . (1) این جمله ، شعار مسلمانان در جنگ بدر نیز بود . معنایش اینست : ای یاری شده ! بمیران .
این نوعی پیشگویی و فال نیک به مرگ دشمن بود . چون در شب حرکت کردند ، این‌جمله را شعار خود ساختند تا در تاریکی یکدیگر را بشناسند . (2)

1-مقتل الحسین ، مقرم ، ص 427 .
2-مروج الذهب ، ج 3 ، ص 58 ، کامل ابن اثیر ، ج 2 ، ص 540 ، مع الحسین فی نهضته ، اسد حیدر ، ص 108 .

سر کرده گروهی که می‌خواستند امام حسین ع را از خروج از مکه و عزیمت به سوی‌عراق ، باز دارند . عمرو بن سعید بن عاص ، والی مکه که امیر الحاج در آن سال نیز بود ، ماموریت داشت که اگر بتواند ، حسین ع را ترور کند . از این رو نمی‌خواست با بیرون‌رفتن حسین ع از مکه ، توطئه خنثی شود . یحیی بن سعید را همراه جمعی از سپاه فرستادتا به زور مانع عزیمت‌سید الشهدا«ع شوند . اما امام و اصحابش ، مقاومت کردند و کار به‌برخورد با تازیانه هم انجامید و یحیی در انجام ماموریت ناکام ماند . یحیی و عمرو ، برادربودند . (1)

1-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 389 به نقل از جزری .

یحیی بن سلیم مازنی

از شهدای کربلاست . رجز او هنگام نبرد چنین بود :
لاضربن القوم ضربا فیصلا ضربا شدیدا فی العدا معجلا لا عاجزا فیها و لا مولولا و لا اخاف الیوم موتا مقبلا (1)
که هم روح حماسی و سلحشوری او را می‌رساند و هم استقبال از شهادت را .

1-مع الحسین فی نهضته ، ص 154 ، نقل از انساب الاشراف .

یزید بن ثبیط(ثبیت)عبدی

از شهدای کربلاست . وی از شیعیان اهل بیت و از اصحاب ابو الاسود دوئلی و ازاشراف قبیله خود بود . وی ده پسر داشت . پس از دریافت نامه سید الشهدا«ع که خطاب به‌اهل بصره نوشته بود ، همراه دو پسرش عبد الله و عبید الله از بصره آمدند و به علت بسته‌بودن راهها با پیمودن بیراهه‌ها ، در مکه خود را به امام حسین ع رسانده ، به کاروان اوپیوستند . روز عاشورا پسرانش در حمله اول و خودش در مبارزه تن به تن به شهادت‌رسیدند . (1) نام هر سه در زیارت ناحیه مقدسه آمده است . نام او یزید بن نبیط ، بدر بن‌رقید ، بدر بن رقیط هم ضبط شده است . (2)

1-مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 4 ، ص 102 .
2-عنصر شجاعت ، ج 1 ، ص 70 ، تنقیح المقال ، ج 3 ، ص 325 .

یزید بن حصین همدانی

یکی از یاران شجاع ، بزرگوار و پارسای امام حسین ع که روز عاشورا وقتی تشنگی‌بر امام و یارانش غلبه کرد ، از امام اجازه خواست تا با کوفیان و عمر سعد صحبت کند . امام‌اجازه داد . وی نسبت به جلوگیری از استفاده امام از آب فرات با آنان صحبت و به آنان‌اعتراض کرد . اما به او پاسخ نامناسب دادند . بی نتیجه برگشت . آنگاه امام ، در باره سپاه‌دشمن فرمود : شیطان بر آنان چیره گشته است و حزب شیطان زیان کارانند . (1) او در کوفه بامسلم بن عقیل نیز بیعت کرده بود و پس از شهادت مسلم ، از کوفه خارج شد و به امام‌حسین ع پیوست . (2)

1-انصار الحسین ، ص 97 .

2-موسوعة کلمات الامام الحسین ، ص 425 .

یزید بن زیاد

از شهدای کربلاست . نام کاملش یزید بن زیاد بن مهاصر(مهاجر)کندی ، معروف به ابو الشعثاء کندی از رجال نامی و از دلاوران و تیر اندازان ماهر کوفه بود که همراه سپاه‌عمر سعد از کوفه خارج شد ولی به حسین بن علی ع پیوست . برخی هم گفته‌اند پیش ازرسیدن سپاه حر به امام حسین ع وی به امام حسین ع پیوسته و همراه او شده بود . پیش‌روی امام حسین ، صد تیر به سوی دشمن افکند که تنها پنج تیر بر زمین افتاد . با هر تیری که‌می‌انداخت ، امام حسین ع دعا می‌کرد که خدایا تیر اندازی‌اش را استوار گردان و پاداشش‌را بهشت قرار بده : «اللهم سدد رمیته و اجعل ثوابه الجنة (1) نام او را یزید بن ابی زیاد ویزید بن زیاد بن مهاجر هم نقل کرده‌اند . (2)

1-تنقیح المقال ، ج 3 ، ص 325 .

2-اعیان الشیعه ، ج 1 ، ص 603 ، کامل ، ابن اثیر ، ج 2 ، ص 569 .

یزید بن مسعود

از شخصیتهای معروف هوادار امام حسین ع بود که پس از دریافت نامه از آن‌حضرت ، قبایل بنی تمیم ، بنی حنظله و بنی سعد را گرد آورد و در جمعشان به ایراد سخن‌پرداخت . آنان نیز خطابه او را تایید و پشتیبانی کردند ، سپس نامه‌ای مساعد به امام نوشت‌و او را به کوفه دعوت کرد . (1)

1-تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 3 ، ص 326 .

خلیفه جنایتکار اموی که فاجعه کربلا به دستور او پدید آمد . وی در سال 25 هجری‌تولد یافت . جوانی میگسار ، سگباز و اهل بوزینه بازی و عیاشی بود . (1) چون معاویه مرد ، بااو به عنوان خلافت بیعت کردند . معاویه پیش از مرگش از بسیاری بیعت بر ولیعهدی اوگرفته بود . یزید اندیشه‌های الحادی داشت و به مبدا و معاد بی عقیده بود . بی بند و بار واهل عیش و طرب بود . در زمان او فسق و فجور به والیان هم گسترش یافت و آوازه خوانی‌در مکه و مدینه آشکار شد و مردم به شرابخواری علنی پرداختند . (2) سید الشهدا«ع وقتی با اصرار ولید و مروان برای بیعت با یزید مواجه شد به فسق اوشهادت داد و فرمود : «یزید رجل فاسق شارب الخمر قاتل النفس المحترمة معلن بالفسق ومثلی لا یبایع مثله . (3) یزید ، مردی فاسق ، شرابخوار ، آدم کش است که آشکارا گناه می‌کند وکسی همچون من با کسی مثل او بیعت نخواهد کرد .
این شناخت‌سید الشهدا«ع از یزید ، سابقه داشت . حتی روزی در یک جلسه ، آن‌حضرت در پاسخ معاویه که از یزید ستایش کرد ، برخاسته ، زشتیها و مفاسد یزید را برشمرد و به معاویه به خاطر بیعت گرفتن از این و آن برای پسرش یزید ، اعتراض کرد . (4) یزید نیز همچون پدرش ، به حیف و میل بیت المال و کشتن انسانهای با ایمان و ایجادفساد و مفاسد در دستگاه حکومت پرداخت . به والی مدینه نوشت که به زور ازسید الشهدا«ع بیعت بگیرد و اگر نپذیرفت ، گردن او را بزنند . برای سرکوبی هواداران امام‌حسین ع که با مسلم بن عقیل در کوفه بیعت کرده بودند ، «ابن زیاد»را به ولایت کوفه‌گماشت و به کشتن امام فرمان داد . «ابن جوزی در باره او گفته است : «چگونه قضاوت‌می‌کنید در باره مردی که سه سال حکومت کرد ، در سال اول حسین ع را به شهادت‌رساند و در سال دوم مردم مدینه را دچار وحشت‌ساخت و مدینه را برای لشکریان خودمباح گرداند و در سال سوم ، خانه خدا را با منجنیق سنگباران کرد و ویران ساخت . » (5) که‌اشاره به حادثه کربلاست و«واقعه حره که مردم مدینه در سال 63 هجری بر ضد والی قیام‌کردند و او و دیگر امویان را از شهر بیرون نمودند و این پس از آن بود که فساد و آلودگی وجنایات یزید بر آنان آشکار شد . یزید هم مسلم بن عقبه را با لشکری برای قتل عام مردم‌فرستاد . در سال 64 هجری نیز همان سپاه برای سرکوب قیام عبد الله بن زبیر به مکه هجوم‌بردند و به مسجد الحرام و حرم خدا با منجنیق حمله کردند . کعبه و مسجد الحرام سوخت وویران شد و عده‌ای کشته شدند . (6) ننگها و آلودگیهای یزید ، بیش از آن است که در این‌مختصر

بگنجد . (7) مدت حکومت‌یزید ، سه سال و هشت ماه بود و در سال 64 در«حوارین از اطراف دمشق مرد (8) و در«باب الصغیر»دمشق دفن شد . (9)

1-حیاة الامام الحسین ، ج 2 ، ص 324 .

2-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 528 .

3-مروج الذهب ، ج 3 ، ص 67 .

4-بحار الانوار ، ج 44 ، ص 325 .

5-الغدیر ، ج 1 ، ص 248 .

6-تذکرة الخواص ، ابن جوزی ، ص 164 .

7-مروج الذهب ، ج 3 ، ص 69 تا 72 ، العقد الفرید ، ج 5 ، ص 139 .

8-از جمله در این باره ر . ک : حیاة الامام الحسین ج 2 ، ص 180 ، الغدیر ، ج 10 ، ص 248 تا 256 . تاریخ مفصل اسلام ، عمادزاده ، ص 267 .

9-مروج الذهب ، ج 3 ، ص 53 .

یزید بن مغفل جعفی

از شجاعان هنرمند و شاعر شیعه که در کربلا به شهادت رسید . وی رسول خدا«ص رادرک کرده و در جنگ قادسیه حضور داشت و از اصحاب علی بن ابی طالب ع بود که درجنگ صفین در رکاب او جنگید . سپس حضرت در فتنه خوارج او را برای جنگ با«خریت بن راشد»به اهواز فرستاد . در آن سپاه ، در جناح راست بود ، وی در مکه به کاروان‌حسینی پیوست و با آن حضرت به کربلا آمد و روز عاشورا در پیکار تن به تن با کوفیان ، پس از کشتن عده‌ای از آنان به شهادت رسید . نامش در زیارت ناحیه مقدسه بصورت‌یزید بن معقل آمده است . (1)

1-سفینة البحار ، ج 1 ، ص 582 .

یزید بن مهاجر

از شهدای کربلا به شمار آمده است . برخی او را همان یزید بن زیاد بن مهاجر کندی‌دانسته‌اند .

وابستگان و پیروان یزید ، چه در فکر و چه در عمل ، چه در گذشته و چه عصر حاضر .
همه هواداران یزید و عمل کنندگان در آن راه ، از دودمان یزید و«آل یزید»محسوب‌می‌شوند و مورد لعن خدا و نفرت مردمند . تعبیر«آل یزید»در برخی زیارتنامه‌ها هم آمده‌است ، همچون زیارت عاشورای غیر معروفه که می‌خوانیم : «اللهم العن یزید و آل یزیدو بنی مروان جمیعا»و همانجاست که : روز عاشورا ، روزی است که خشم و لعنت الهی بریزیدیان و آل زیاد و شمر و عمر سعد ، تجدید و نازل می‌شود : «هذا یوم تجدد فیه النقمة وتنزل فیه اللعنة علی اللعین یزید و علی آل یزید و علی آل زیاد و عمر بن سعد و الشمر» . (1) بعلاوه همه کسانی که راضی به گفتار و رفتار یزید باشند و از اولین و آخرین هر کس که ازآنان پیروی و تبعیت نموده و با آنان بیعت کرده باشد و آن گروه را مساعدت کرده یارضایت داشته باشد ، مورد لعن قرار گرفته‌اند ، نیز همه آنان که ماجرای عاشورا را شنیده وبه آن راضی شدند ، تا روز قیامت ، همه آل یزیدند و ملعون خدا و خلق : «اللهم و العن کل‌من بلغه ذلک فرضی به من الاولین و الآخرین و الخلایق اجمعین الی یوم الدین . (2) این لعن و نفرینها نشان دهنده گستردگی جبهه یزیدیان است که همه زمانها و مکانها رافرا می‌گیرد و هر کس که حامی آن تفکر و مخالف و دشمن اهل بیت باشد و با داشتن‌ماهیتی یزیدی به قلع و قمع مبارزان راه حق و آزادی بپردازد«آل یزید»است . امروزصهیونیستها و عوامل استکبار جهانی از مصادیق روشن یزیدیان اند . امام خمینی ره شهادت زائران خانه خدا را در«حج‌خونین و در کربلای حجاز و قتلگاه حرم ، تکرارفاجعه همان یزیدیان صدر اسلام می‌داند که شمشیر کفر و نفاق را در لباس دروغین احرام‌پنهان کرده بودند . (3) و نسبت به جبهه متحد کفر بر ضد انقلاب اسلامی و مسلمانان مظلوم‌ایران می‌فرماید : « . . . شهدای ما مکرر شهدای کربلا و مخالفان ما مکرر یزید و وابستگان اوهستند . » (4)

1-تنقیح المقال ، مامقانی ، ج 3 ، ص 328 ، عنصر شجاعت ، ج 1 ، ص 110 .

2-مفاتیح الجنان ، زیارت عاشورای غیر معروفه ، ص 465 .

3-همان ، ص 466 . صحیفه نور ، ج 20 ، ص 228 .

4-همان ، ج 9 ، ص 57 .

یوم الطف

طف ، نام سرزمین کربلاست ، به معنای سرزمین مرتفع و بلند . و«یوم الطف ، اشاره به‌حادثه کربلا و شهادت امام حسین ع در آن سرزمین است . روز طف که همان‌عاشوراست ، در ادبیات ، بویژه در اشعار عرب و مراثی شاعران شیعه بسیار به کار رفته‌است و از حسین ع بعنوان قتیل الطف یاد شده است .

یوم الله

از نامهای روز عاشوراست ، به معنای روز خدا . گر چه همه روزها و مکانها و زمانها ازآن خداست ، ولی گاهی زمان و مکان خاصی به دلیل اهمیت آن یا عظمت‌حادثه‌ای که درآن اتفاق افتاده و قدرت نمایی خداوند در آن روز ، به خدا انتساب پیدا می‌کند و«ماه خدا یاروز خدا»می‌شود . در قرآن نیز از«ایام الله یاد شده و به گرامیداشت آن توصیه شده‌است ، چرا که در سرنوشت اقوام و ملل ، تاثیر عمده داشته است(ذکرهم بایام الله : ابراهیم ، آیه 5) . (1) در روز عاشورا ، حوادث مهمی اتفاق افتاده که مهمترین آن حماسه کربلا و شهادت‌امام حسین ع است . طبق روایات فراوان ، بخصوص در کتب اهل سنت ، عاشورا روزمهمی بوده که پیشینیان آن روز را ، روزه می‌گرفتند و پیامبر«ص هم روزه می‌گرفت ، ولی‌پس از شهادت حسین بن علی ع در این روز ، بنی امیه بخاطر کینه‌ای که با عترت پیامبرداشتند ، آن روز را روز فرخنده و مبارک و عید قرار دادند و به شادمانی پرداختند(اللهم ان‌هذا یوم تبرکت به بنو امیة . . . و هذا یوم فرحت به آل زیاد و آل مروان بقتلهم الحسین) (2) ازاین رو پس از آن حادثه ، امامان شیعه آن را روز شومی دانسته و از روزه گرفتن در آن نهی‌کردند .

در روایات عامه نقل شده که از رسول خدا«ص در باره عاشورا و روزه آن پرسیدند ، فرمود : «ان یوم عاشورا یوم من ایام الله تعالی ، فمن شاء صامه و من شاء ترکه (3) عاشورایکی از ایام الله است ، هر که خواست روزه بگیرد و هر که خواست ، نگیرد . از امام‌صادق ع روایت است که آل امیه و شامیانی که در کشتن حسین ع آنان را یاری کرده‌بودند ، نذر کرده بودند که اگر حسین ع کشته شود و سپاه کوفه سالم از جبهه کربلابرگردند و خلافت در دودمان آل ابی سفیان مستقر گردد ، آن روز را روز عید و جشن‌بگیرند و به شکرانه‌اش ، آن روز ، روزه بگیرند . از این رو روزه گرفتن عاشورا تا امروز درمیان آل ابی سفیان رسم شده است و مردم از آنان تبعیت می‌کنند و روزه می‌گیرند و در این‌روز ، به خانواده و بستگان خویش ، شادی می‌رسانند . (4) به هر حال ، در تاریخ اسلام ، واقعه خونین عاشورا عظیمترین جلوه فداکاری خالصانه‌در راه دین و فدا شدن گرامیترین انسان آن روزگار در راه حق و عدالت و احیای اسلام بودو تاثیرات مهمی در بیداری ملتها در طول تاریخ و الهام گرفتن افراد و امتها در راه مبارزه باستم داشته است و اگر در اسلام ، چند روز بسیار مهم و به یاد ماندنی و ستودنی داشته‌باشیم ، یکی هم عاشوراست ، که راز و رمز کرامت بخشیدن انسان بر فرشتگان از سوی‌خدا را نشان می‌دهد و برای

امت محمد«ص همین بس که اسوه‌هایی چون‌سید الشهدا«ع و شهدای کربلا دارد که جهان را در مکتب شرافت و آزادی خود ، تربیت‌می‌کند . در حدیثی قدسی آمده است که حضرت موسی به خداوند عرض کرد : پروردگارا ، چرا و به چه خاطر امت محمد«ص را بر سایر امتها فضیلت بخشیدی ؟ فرمود : به خاطر ده‌خصلت و ویژگی آنان را برتری دادم . موسی ع پرسید : آن ده خصلت چیست که امت‌محمدی به آن عمل می‌کنند ، تا من هم بنی اسرائیل را فرمان دهم تا به آنها عمل کنند ؟
خدای متعالی فرمود : «الصلاة و الزكاة و الصوم و الحج و الجهاد و الجمعة و الجماعة و القرآن‌و العلم و العاشوراء . . . » (5) آنها عبارت است از : نماز ، زکات ، روزه ، حج ، جهاد ، نماز جمعه ، نماز جماعت ، قرآن ، دانش ، و عاشورا ! شگفتا که عاشورا در کنار نماز و حج و جهاد وقرآن و . . . از خصلتهای امتیاز بخش امت اسلام بر امتهای دیگر است . و این راز عظمت‌عاشورا و یوم الله بودن آن است . در ادامه حدیث فوق ، حضرت موسی از مفهوم عاشورا»می‌پرسد ، خداوند در پاسخ به روز گریه و تباکی بودن عاشورا در سوگ فرزندپیغمبر و فضیلت گریستن و اطعام و خرج در راه زاده زهرا و ماتم آن شهید بزرگوار اشاره‌می‌فرماید و بر چشمهای گریان در روز عاشورا و قطرات اشک ، پاداش بهشت را وعده‌می‌دهد .
امام خمینی قدس سره نیز روزهایی همچون 22 بهمن ، 15 خرداد ، 17 شهریور را«یوم الله می‌داند و به تکریم و احیای آنها دستور می‌دهد و تعبیر«عاشورا و 17 شهریور ودیگر ایام الله . . . » (6) نشان می‌دهد که عاشورا را نیز از ایام الله می‌داند و در جایی هم15 خرداد را با عاشورا مقایسه می‌کند و هر دو را«روز الهی می‌داند که همان یوم الله‌است : «بزرگداشت روز حماسه آفرین 15 خرداد ، بزرگداشت ارزشهای انسانی در طول‌تاریخ است ، همان سان که بزرگداشت روز سرنوشت‌ساز عاشورا ، بزرگداشت اسلام وقرآن کریم است . ملت‌شریف ما ، بلکه ملتهای مظلوم ، از هر چه غفلت کنند ، از این دو روزالهی نباید غفلت کنند . عاشورا با«نه خود ، یزیدیان را در طول تاریخ نفی کرد و به‌گورستان فرستاد ، 15 خرداد پهلویان و پهلوی صفتان و ابر قدرتها را مدفون کرد . . . »و درپایان این پیام ، می‌فرماید : «درود بر عاشورا ، درود بر 15 خرداد و 22 بهمن ، درود برایام الله (7)
1-در باره مفهوم و جایگاه ایام الله ، ر . ک : «روایت انقلاب ، جواد محدثی ، ج 1 ، ص 11 ، مقاله نگاهی تازه به مفهوم‌ایام الله و«صحیفه نور» ، ج 9 ، ص 59 .
2-مفاتیح الجنان ، ص 451(زیارت عاشورا) .
3-کنز العمال ، علاء الدین علی الهندی ، ج 8 ، ص 658 ، المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی ، ج 4 ، ص 224 واژه «عشر»

4-بحار الانوار ، ج 45 ، ص 95 حديث 41 .
5-مجمع البحرين ، طريحى ، واژه عشر» ، مستدرک سفينة البحار ، نمازى شاهرودى ، ج 7 ، ص 234 .
6-صحيفه نور ، ج 16 ، ص 181 .
7-همان ج 14 ، ص 264 .

9- عاشورا در فقه

نویسنده:سید ضیاء مرتضوی

پیشگفتار

ارزیابی دیدگاه فقهی امام خمینی (قده) و دیگر فقیهان در باره قیام سیدالشهدا(ع) سیدضیاء مرتضوی شابک تقدیم به روح ملکوتی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران , فقیه فرزانه , حضرت آیة اللّه العظمی امام خمینی (قده) پیش گفتار

عظمت عاشورا و نقش گسترده و عمیقی که حرکت سیدالشهدا(ع)در حوزه دین و جامعه داشته است , همواره و بحق از مهمترین مباحث تاریخی , کلامی به شمار رفته و نگاههای مختلفی را به خود متوجه ساخته است .

نخستین کنگره بین المللی امام خمینی وفرهنگ عاشورا که در سال 1374, همزمان با دهه محرم وسالگشت رحلت فقیه فرزانه , بنیانگذار جمهوری اسلامی ,حضرت امام خمینی (قده), به همت مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی برگزار شد, فرصت دوباره ای بود که عاشورا و فرهنگ برخاسته از آن , از زوایای چندی بررسی و تحلیل شود .

عاشورا درفقه , عنوان پژوهشی تازه بود که توسط نویسنده , در این کنگره ارائه شد .

تازگی موضوع و مقایسه ای که در این پژوهش , میان دیدگاه حضرت امام خمینی (قده) و چند تن از فقهاء بزرگ , صورت گرفته است , مایه ای شد برای استقبال علاقه مندان این دست مباحث .

ازاین رو ارائه این پژوهش به کنگره , و انتشار آن در ویژه نامه روزنامه جمهوری اسلامی , مجموعه مقالات کنگره و مجله حضور, مانع از آن نبود که دوباره به گونه ای مستقل , و البته باافزوده های چندی و برخی اصلاحات اندک , اقدام به انتشار آن شود .

با این آرزو که قدمی کوچک در ارج نهادن به فقه والای شیعه و تلاش سترگ فقهای عظام و تبیین برجستگی نگرش فقهی امام خمینی (قده) در باره قیام حضرت سیدالشهدا(ع) باشد .

ان شاءاللّه .

قم ـ سیدضیاء مرتضوی بهار 1377 کلمه نخست

فرهنگ عاشورا

عـاشـورا در مقایسه با بسیاری از رخدادهای دیگر, حجم کمی از وقایع را به خود اختصاص داده و آغـاز و انـجـام آن , در بـرهه ای کوتاه اتفاق افتاده است ,اما یکی از حوادثی است که در طول تاریخ خـویش , بیشترین توجه را به خود جلب کرده و علاوه بر نقش گسترده و تاءثیر عمیق اجتماعی ـ تـاریخی خود, به صورت فرهنگی ویژه با ساختاری منحصر به فرد در آمده است .
افزون بر ثمرات و رویـکـردهای اجتماعی ـ انسانی که همچنان استمراردارد, فرجام عاشورا, شکل گرفتن فرهنگی نوین با ویژگیهای خاص خود درمیان جامعه گسترده ای بود که هویت اسلامی اش , آن را از دیگر تـمدنها وفرهنگها جدا می ساخت .
فرجام تاریخی و دستاوردهای ماندنی عاشورا,در طول دهه ها و سده های پس از خود, به جریانی هویت بخشید که امروزمی توانیم از آن به عنوان فرهنگ عاشورا نام ببریم .
نـگـاهـی گـذرا بـه حـجـم گزارشها, تحلیلها و آثاری که در طی قرون گذشته و زمان معاصر بازگوکننده زوایای مختلف این فرهنگ است ,گویای عظمت , جامعیت , عمق و اصالتی است که عـاشـورا تـوانـسـتـه اسـت به این فرهنگ بدهد .
بسیاری از مقوله های کلان اجتماعی و انسانی , و حـجـم وسـیعی از ریزترین مسایل انسانی را می توان در این فرهنگ شاهد بود و ازآن الگو گرفت .
آنچه در عاشورا رخ داد از نظر زمینه ها, عناصر و عوامل شکل گیری و انجام آن , در بسیاری موارد مـنـحـصر به فرد است و به همین بیان , فرهنگ شکل گرفته از آن نیز هویتی ویژه دارد .
اما حوزه تـاءثیربخشی و حرکت آفرینی آن , بسی گسترده و مستمر است .
و این حقیقتی است که درارزیابی عاشورا تا اینک , بیشترین توجه را به خود اختصاص داده است .
تـا کـنون فرهنگ عاشورا از زوایای بسیاری مورد ارزیابی و کنکاش صاحبان اندیشه و تحقیق قرار گـرفـته است که بسی قابل تاءسی و تقدیر است .
طبعا عاشورا نیز مانند بسیاری مسایل و جریانات تـاریـخـی ـ اجتماعی دیگرنتوانسته و نمی تواند به گونه ای هماهنگ و در یک راستا مورد داوری قرارگیرد .
این واقعیت , افزون بر محدودیتهای اسناد تاریخی که به گونه ای معمول ,

بسیاری زوایا را در ابهام و تردید باقی می گذارد, ناشی از تفاوتهای بسیار و گسترده ای است که در دیدگاههای تحلیل گران وجود دارد .
تفاوتهایی که گاه بسیار عمیق و در حوزه مسایلی بس اساسی و مهم است .
بخش وسیعی از این تحلیلها و ارزیابیها, حاصل اصول و پیش فرضهای قطعیت یافته ای است که ملاکهایی متقن در ارزیابی عاشورا تلقی شده اند .
واین است که با وجود مواد و منابعی یکسان در برابر ارباب تحقیق و نظر,شاهد قضاوتهایی بس متفاوت و حتی متناقض می باشیم .
بخشی ازپراکندگی موجود در آراء و تحلیلهایی که در باره عاشورا صورت گرفته ,ناشی از قوت و ضعف اشراف بر منابع و مستندات است , اما بسیاری نیزمعلول دیدگاههای پراکنده ولی جزمی تحلیل گران , حتی در اصولی ترین مسایل است که زیربنای ارزیابی و تحلیل آنان را متفاوت می سازد .
برای مثال اگر عاشورا را به عنوان حرکتی ناخواسته و انفعالی تلقی نمودیم , طبعا تحلیلی که بر اجزاء و در مجموع , بر کل آن می گذاریم ,به گونه ای بسیار متفاوت با این دیدگاه خواهد بود که این حرکت , حرکتی خودخواسته و برخاسته از موضعی هجومی و در تمام مراحل کاملاانتخابی بوده است .
چنان که اگر با این تلقی به ارزیابی آن پرداختیم که نه تنها رهبری این قیام بلکه حتی هیچ یک از انبیاء و ائمه (ع) نیز در صددبرپایی حکومت و تشکیلات سیاسی برای اداره مردم نبوده اند و به این تلقی معتقد شدیم , نتیجه ای که در بررسی قیام عاشورا به دست خواهیم داد,بسیار متفاوت بلکه متضاد با تحلیلی است که حرکت سیدالشهدا(ع) را درجهت برپایی حکومت عدل می داند .
طبعا در انگیزه ها و علل غایی تحلیل و بازگویی فرهنگ عاشورا نیزمی توانیم شاهد این پراکندگی باشیم .
و این خود سخت در نقشی که عاشورادر جامعه ایفا می کند, دخالت دارد .
در واقع , نقش آفرینی عاشورا منوط به نوع انگیزه هایی است که تحلیل ما را سامان می بخشد و شکل می دهد, چرا که انگیزه تحلیل ما, به نوع برداشت ما از دستاوردهایی که از این فرهنگ انتظار داریم , شکل می دهد .
همان گونه که چگونگی تحلیل و ارزیابی ما از آن , تفسیر ما از یک جریانی که می تواند به عنوان یک الگو و اسوه معرفی گردد را تحت تاءثیرمی گیرد .

از عاشورا و فرهنگ برخاسته از آن , تا کنون , در بسیاری زوایابه گونه ای مستقل , ارزیابی و تحلیل صـورت گـرفـتـه اسـت , ولـی آنـچـه در ایـن فرصت می تواند به عنوان یک موضوع مفید و قابل پـی گـیـری مـورد تـوجـه قـرار گیرد و در قالب یک بحث مستقل عمومی تا کنون مورد عنایت لازم قـرار نـگـرفـتـه است , طرح قیام عاشورا و موضع سیدالشهدا(ع) در فقه , به عنوان یک مستند فـقـهی می باشد .
پرداختن به تحلیلی فقهی در باره موضع قاطع آن حضرت (ع) و دیدگاههای آن دسـتـه از فقیهان که در مباحث اجتهادی خویش به این مهم پرداخته اند, می تواند برای بسیاری از علاقه مندان به مباحث اجتماعی , فقهی تازگی داشته و راهگشا باشد .
اینکه در فقه از چه زاویه ای به حرکت امام (ع) نگریسته شده و فقه درچه قالبی می تواند به ارزیابی ایـن حـرکـت بـپـردازد و فقها در تحلیل خود,کدام چارچوب را پذیرفته و بر اساس آن به ارزیابی نـشـسـتـه انـد, مـی تـوانـد به راحتی نوع نگرش آنان به این حرکت تاریخی را نشان دهد .
سنجش ایـن گـفته ها با آنچه فقیه فرزانه , حضرت امام خمینی (قده) به عنوان دیدگاه روشن اجتهادی و فقهی خویش در این خصوص , ارائه کرده است , گویای سطح بینشها و تفاوت در ملاکهای ارزیابی فـقـهی عاشورا است .
چنان که ملاک متقنی برای ارزیابی و سنجش تحلیل برخی کسان دیگر است کـه بیشتر و یااساسا با صبغه ای تاریخی ـ اجتماعی به بررسی و کنکاش در این باره پرداخته اند و نه یـک بررسی فقهی .
برخی از اینان گاه گرفتار اشتباهاتی فاحش شده اند که از نگاه اهل نظر بلکه حتی عموم جامعه پنهان نمانده است .
بـه هـر روی , همان گونه که اشاره شد ارزیابی عاشورا در فقه را فتح بابی می شماریم که تلاش بس بیشتری را در جهت ارزیابی و شرح جوانب مختلف آن می طلبد و این بر عهده فرصتهای دیگر و اندیشه های پربار است که به این مهم بپردازند .
ان شاءاللّه .

از جـمله مباحثی که در بحث جهاد مورد بررسی و کنکاش قرار گرفته است موضوع آتش بس و قـرار صلح با دشمن و ترک جنگ می باشد .
آنچه در فقه با عنوان هدنه و یا مهادنه آمده است به همین انگیزه و در همین مقوله می باشد .
تعریفی که محقق اول , صاحب شرایع , متوفای 676ه ریال .
ق ارائه می دهد عبارت است از پیمان بر ترک جنگ در مدتی مشخص : هی المعاقدة علی ترک الحرب مدة معینة ((1))
نزدیک به همین تعریف را علامه حلی , متوفای 726ه ریال .
ق دارد : هی المعاهدة علی ترک الحرب مدة من غیر عوض ((2))
چـنـان کـه گفته اند, قید بلاعوض ناظر به عدم اعتبار عوض و شرطیت آن درچنین قراردادی است و نه اینکه عدم عوض جزء شروط آن باشد .
((3))
ایـنـکـه مـعاهده هدنه از دیدگاه شرعی چه حکمی دارد و در شرایطمختلف چه وضعیتی پیدا مـی کند, پرسشی است که هر یک از فقهای عظام با عنایت به ادله متعددی که از کتاب و سنت در اخـتـیـار اسـت , بـه بـررسـی وپـاسـخ پرداخته اند .
و نیز اینکه این پیمان , برای چه مدتی می تواند تنظیم شود و تا چه زمانی محترم شمرده می شود و جدای از نصوص و ظواهر ادله ,عوامل و عناصر دیـگری چون قوت و ضعف مسلمانان , مصلحت سنجی عمومی و غیبت امام معصوم (ع) و نیز شوق شـهادت به عنوان واقعیتهای بیرونی , به چه میزان دخالت دارد, از جمله محورهای مورد بحث در کلام فقهاست .
تـوجـه به مجموعه ادله ای که هر یک به گونه ای و گاه با برداشتهای متفاوت , مورد تمسک قرار گرفته است , می تواند نمایی کلی از فضای بحث را ترسیم کند .
بی نیاز از اینکه استدلالهای هر یک از اطـراف قـضـیـه را بـه تـفـصـیـل گـرد آوریـم , این اجمال می تواند جایگاه طرح قیام حضرت امام حسین (ع) در فقه را ـ توسط جمعی از فقها ـ بیشتر روشن کند .
چنان که درتحلیل حرکت آن بزرگوار, و معرفی آن , به عنوان یک الگو, توجه به اینهاسخت لازم است .
از آیاتی که در این بحث به آنها استدلال شده و اشاره رفته اینهاست :
1 . و ان جنحوا للسلم فاجنح لها .
((4))
2 . و لا تلقوا باءیدیکم الی التهلکة .

((5))
3 . و قاتلوا فی سبیل اللّه الذین یقاتلونکم .
((6))
4 . یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار ولیجدوا فیکم غلظة .
((7))
5 . الا الـذیـن عـاهدتم من المشرکین ثم لم ینقصوکم شیئا و لم یظاهروا علیکم احدا فاءتمواالیهم عهدهم الی مدتهم .
((8))
6 . فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم .
((9))
7 . فما استقاموا لکم فاستقیموا لهم .
((10))
8 . قـاتـلـوا الذین لا یؤمنون باللّه و لا بالیوم الاخر و لا یحرمون ما حرم اللّه و رسوله ولا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون .
((11))
9 . و اما تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء ان اللّه لا یحب الخائنین .
((12))
10 . فلا تهنوا و تدعوا الی السلم و اءنتم الاعلون و اللّه معکم .
((13))
و از جمله مواردی که به سنت استدلال شده اینهاست :
1 . جریان صلح حدیبیه , ((14))
2 . مصالحه با اهل نجران بر اساس دو هزار حله , ((15))
3 . مصالحه حضرت امام حسن مجتبی (ع), ((16))
4 . پـیـشـنـهـاد پیامبر(ص) به عیینة بن حصین در روز جنگ احزاب , برای جدا شدن خود و قبیله غطفان از صف ابی سفیان , در مقابل دریافت 13خرمای انصار, ((17))
5 . پـیـشـنهاد مشابه از طرف حرث بن عمرو, رئیس غطفان برای دست کشیدن از جنگ و دریافت بخشی از خرمای مدینه و پاسخ پیامبر(ص) به لزوم مشورت با سران انصار, ((18))
6 . موضع گروه اعزامی پیامبر(ص) به سوی قبیله هذیل , برای هدایت وتبلیغ و مقاومت تا سر حد شهادت , چنان که تفصیل آن خواهد آمد,
7 . عدم مصالحه حضرت سیدالشهدا(ع) و آمادگی برای شهادت به شرحی که در بحث آمده است .

امین الاسلام طبرسی , آغازگر طرح در ایـن پـژوهـش , گـزیـنش دیدگاه مفسر بنام شیعه و فقیه سعید, شیخ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی , متوفای 548ه ریال .
ق , به عنوان آغازگر طرح فقهی قیام سیدالشهدا(ع), هم از آن رو است کـه وی فقیه توانایی بوده است ,چنان که صاحبان رجال و شرح حال نویسان آورده اند و از کتابهای وی بویژه تفسیر ارزشمند مجمع البیان که حضرت امام خمینی نیز از آن به نیکی یاد کردند ((19))
پـیداست , و هم از آن رو که نظریه او به روشنی می تواند پیشینه دیدگاه علامه حلی باشد که شرح آن خواهد آمد .
مـرحـوم طبرسی , در تفسیر آیه و اءنفقوا فی سبیل اللّه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و اءحسنوا ان اللّه یـحـب الـمـحـسنین ((20))
همانند دیگر مفسرین , احتمالات و وجوهی را مطرح کرده است .
اختلاف مفسرین در شرح معنا و مقصوداین آیه , ناشی از وجه ارتباط میان امر به انفاق و نهی از افتادن درهلاکت , و چگونگی تفسیر افتادن در هلاکت می باشد .
برخی منظور آیه رااین دانسته اند که شما در راه خدا انفاق کنید و با ترک انفاق موجب هلاکت خودتان نشوید, چرا که دشمن بر شما غـالـب خواهد شد .
برخی نیز مفاد آن را این معنا شمرده اند که شما بی گدار به دل دشمن نزنید و در حـالی که قدرت مقابله و دفع دشمن ندارید خود را در معرکه نیفکنید .
برخی نیز مقصود آیه را بازداشتن از زیاده روی و اسراف در انفاق دانسته اند .
یعنی در انفاق بایدمیانه روی کرد تا انسان خود به سختی و هلاکت نیفتد .
آنـچـه خـود مـرحوم طبرسی , پس از نقل گفته های دیگران , برمی گزیننداین است که میان این مـعانی مختلف , منافاتی وجود ندارد .
از این رو بهترمی بیند که آیه را حمل بر همه این احتمالات و مـعانی نماید .
آن گاه به نتیجه گیری فقهی , از جمله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة می پردازد و مفاداین جمله را در سه زمینه مطرح می کند :
1 . هر اقدامی که احتمال خطر جانی در پی داشته باشد حرام است .
2 . امـر بـه مـعروف را در صورت خوف و احتمال خطر, می توان ترک کرد, چرا که یکی از مصادیق افتادن در هلاکت است .
3 . اگـر امام در رویارویی با کفار و یاغیان , نسبت به جان خود یامسلمانان

نگرانی داشته باشد جایز است با آنان صلح کند .
طبرسی می نویسد : و فـی هـذه الایـة دلالـة علی تحریم الاقدام علی ما یخاف منه علی النفس و علی جواز ترک الامر بـالـمـعـروف عند الخوف لان فی ذلک القاء النفس الی التهلکة , و فیها دلالة علی جواز الصلح مع الکفار و البغاة اذا خاف الامام علی نفسه اءو علی المسلمین کما فعله رسول اللّه (ص) عام الحدیبیة و فـعله امیرالمؤمنین (ع) بصفین و فعله الحسن (ع) مع معاویة من المصالحة لما تشتت اءمره و خاف علی نفسه و شیعته .
مضمون این سخن این است : در این آیه , دلالتی است بر حرمت اقدام بر هر آنچه که از آن خطر جانی می رود, و بر جواز ترک امر بـه معروف و نهی از منکر, جایی که خوف خطر وجود دارد, زیرا این کار, زمینه به هلاکت افکندن خـویـش اسـت .
ونیز در این آیه دلالتی است بر جواز صلح با کفار و یاغیان , اگر امام نسبت به جان خـویـش یـا مـسـلـمـانـان خـوف داشـته باشد .
چنان که رسول خدا(ص) درصلح حدیبیه کرد و امیرالمؤمنین (ع) در صفین انجام داد و امام حسن (ع),وقتی کارش به تشتت انجامید و بر خویش و شیعیانش ترسید, با معاویه مصالحه کرد .
بـنـابـراین , مرحوم طبرسی , مفاد آیه را حرمت هر نوع اقدامی می شمارد که ضرری را متوجه جان آدمی کند .
از این رو, برای دفع چنین ضررهایی ,می توان از انجام وظیفه امر به معروف دست کشید و یـا با دشمن , از در صلح در آمد .
روشن است آنچه سیدالشهدا(ع) در قیام و شهادت خویش انجام داد,در هر سه نقطه مخالف این نتیجه گیری خواهد بود .
از این رو, این مفسربزرگوار, این اشکال را خود مطرح می کند و آنگاه در صدد پاسخگویی برمی آید و دو احتمال را مطرح می سازد .
احتمال دوم ایـشـان هـمـان اسـت کـه بـعدها در کلام مرحوم محقق ثانی نیز آمده است و در ادامه به آن خـواهـیـم پرداخت , اما پاسخ نخست ایشان , پاسخی سؤال انگیز و از نقطه نظر کلامی ,برای آنان که مـعـتقدند امام (ع) از آغاز, به خوبی به جزئیات سرنوشت حرکت خویش آگاه بوده است , غیر قابل پـذیرش می باشد .
و روشن است که این اعتقادی است غالب و اکثریت قاطع صاحب نظران شیعه بر ایـن بـاورنـدو علاوه بر آنچه در مباحث کلامی مطرح است , متون موجود تاریخی نیزگواه بر این حقیقت است که امام (ع) آگاه به سرنوشت خود و اصحابش بوده است .
البته ظاهر سخن بزرگانی چـون شـیـخ مفید, متوفای 413 هـ .
ق وسیدمرتضی , متوفای 436 هـ .

ق , و شیخ طوسی , متوفای 460 هـ .
ق , گـفـتـه مـرحـوم طـبـرسـی را هـمـراهـی مـی کـنـد و اینک از محدوده این بحث بـیـرون اسـت ((21)) .
و بـه هـر حـال , پیشینه سخن طبرسی را باید همان مباحث ودیدگاههایی دانست که در برخی از آثار کلامی آن بزرگان وجود دارد ((22)) .
متن اشکال و پاسخ یادشده که مرحوم طبرسی به دنبال عبارت پیشین آورده , چنین است : فان عورضنا باءن الحسین (ع) قاتل وحده , فالجواب ان فعله یحتمل وجهین : اءحدهما انه ظن انهم لا یـقـتـلـونه لمکانه من رسول اللّه (ص), و الاخر انه غلب علی ظنه انه لو ترک قتالهم قتله الملعون ابن زیاد صبرا کما فعل بابن عمه ,فکان القتل مع عز النفس و الجهاد اءهون علیه ((23)) .
مـضـمـون این اشکال و جواب این است که اگر کسی به دلالتهایی که ما از آیه شریفه بر شمردیم خـرده گـیرد که پس چگونه است که حسین (ع) به تنهایی جنگید و این معارض گفته شماست ؟ پـاسـخ ایـن اسـت کـه دو احـتمال در باره کار حضرت (ع) می رود : یکی اینکه حضرت (ع) گمان مـی کرد آنها او را به خاطر جایگاهی که پیش رسول خدا(ص) داشته است نمی کشند, و دیگراینکه گمان برد که اگر حتی او جنگ با آنان را رها کند, باز ابن زیاد ملعون او را اسیر کرده و با آن وضع خـواهد کشت .
همان گونه که با پسرعمویش ,مسلم بن عقیل رفتار کرد .
این بود که کشته شدن با عزت نفس و جهاد, بر اوراحت تر بود .
احتمال دوم در پاسخ طبرسی همان است که حدود یک قرن پیش ازآن , مرحوم سیدمرتضی آورده است : فـلما راءی (ع) اقدام القوم و اءن الدین منبوذ وراء ظهورهم و علم اءنه ان دخل تحت حکم ابن زیاد تـعجل الذل و العار, و آل امره من بعد الی القتل , التجاءالی المحاربة و المدافعة لنفسه , و کان بین احدی الحسنیین : اما الظفر به اءوالشهادة و المیتة الکریمة ((24)) .
وقـتـی حـضـرت (ع), رفتار آن مردم را دید و ملاحظه کرد که دین را پشت سرشان انداخته اند و دانـست اگر زیر سلطه ابن زیاد قرار گیرد به سرعت گرفتار خواری و ننگ خواهد شد و در پایان نـیـز کـارش بـه کشته شدن خواهد انجامید, به جنگیدن و دفاع از خویش پناه آورد و سرانجامش نیزیکی از دو خوشبختی بود : یا پیروزی , و یا شهادت و مرگ کریمانه .
اما احتمال نخست , چنان که اشاره شد هر چند سخن کسانی چون شیخ مفید و سیدمرتضی , آن را هـمـراهـی مـی کـند اما موضوعی نیست که بتوان آن را به آسانی پذیرفت و نوع کسانی که در این زمـینه به بحث پرداخته اند آن را مخالف ادله و شواهدی می دانند که به گونه ای اطمینان آور, این احتمال را مردود می داند .

البته مرحوم طبرسی , در دو جای دیگر تفسیر خویش به گونه ای کلی تر به موضوع علم امامان (ع) پرداخته است که پرداختن به آنها ازحوصله این بحث بیرون است ((25)) .
در ایـنـجا از میان ادله و شواهد یادشده به ذکر دو نمونه بسنده می شود و در ادامه , در بخش فقه عاشورایی امام خمینی ادله و شواهد دیگری را خواهیم آورد .
نخست نامه ای از امام حسین (ع) است که حضرت صادق (ع) آن را نقل فرموده است .
توضیح اینکه : ایـوب بـن نـوح (کـه از شـخصیتهای برجسته شیعه و از وکلای امام کاظم (ع) و امام رضا(ع) بوده اسـت) از صـفوان بن یحیی (که خود از بزرگان و فقهای شیعه و وکیل حضرت رضا(ع) و حضرت جـواد(ع)بـوده و پـیـش امـام هـشتم (ع) از جایگاه والایی برخوردار بوده است و روایات او در نظر بسیاری از فقها حتی بدون توجه به اعتبار راویانی که در سندروایت او قرار گرفته اند مورد قبول است) و او از مروان بن اسماعیل , و او ازحمزة بن حمران نقل می کند که در محضر امام صادق (ع), در باره قیام امام حسین (ع) و عدم همراهی محمد بن حنفیه سخن گفتیم .
امام صادق (ع)فرمود : یـا حمزة , انی ساءخبرک بحدیث لاتساءل عنه بعد مجلسک هذا .
ان الحسین (ع)لما فصل متوجها, دعا بقرطاس و کتب : بسم اللّه الرحمن الرحیم .
من الحسین بن علی بن ابی طالب الی بنی هاشم , امابعد, فان من لحق بی منکم استشهد, و من تخلف لم یبلغ مبلغ الفتح والسلام ((26)) .
ای حـمـزه ! مـن تـو را از حدیثی آگاه خواهم کرد که بعد از این جلسه , دیگراز آن پرسش نکنی .
حسین (ع) وقتی عازم حرکت شد, کاغذی خواست ودر آن نوشت : بـسـم اللّه الرحمن الرحیم .
از حسین بن علی بن ابی طالب به بنی هاشم , امابعد, هر کس از شماها به مـن مـلـحـق شـود به شهادت می رسد, و هر کس بازماند به جایگاه فتح و پیروزی نخواهد رسید .
والسلام .
مـورد دیگر, سخنی از امام باقر(ع) است که مرحوم کلینی آن را با سندی صحیح در دو جای کتاب کـافی آورده است .
حمران بن اعین شیبانی که شخصیتی بزرگ در میان اصحاب ائمه (ع) به شمار مـی رود و در تـعبیری , از اوبه عنوان یکی از حواریین امام باقر(ع) و امام صادق (ع) یاد شده است , درجـلسه ای که جمعی از اصحاب امام

باقر(ع), حضور داشتند و حضرت (ع) درباره مقامات علمی ائمـه (ع) و انـتـقـاد از کـسـانی که ادعای ولایت دارند ولی معرفت کافی به جایگاه والای علمی ائمه (ع) ندارند جملاتی فرمود, به حضرت (ع) عرض کرد : جـعـلت فداک , اءراءیت ما کان من اءمر قیام علی بن ابی طالب و الحسن والحسین علیهم السلام و خروجهم و قیامهم بدین اللّه عز ذکره , و ما اصیبوامن قتل الطواغیت ایاهم و الظفر بهم حتی قتلوا و غلبوا ؟ مـفـاد پـرسش حمران , بعد از آنکه سخن حضرت (ع) را در باره شخصیت علمی ائمه (ع) و آگاهی آنـان از اخـبـار آسـمـانـهـا و زمـیـن و هـمـه نـیـازهای دینی شنید این بود که شما در باره قیام امـیـرالـمـؤمنین (ع) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) ووظیفه الهی که به انجام رساندند ولی از ناحیه طاغوتیان به قتل رسیده ومغلوب آنان گشتند چه می فرمایید و علت آن چه بود ؟ امام باقر(ع) فرمود : یـا حـمـران ! ان اللّه تـبـارک و تعالی قد کان قدر ذلک علیهم و قضاه و اءمضاه وحتمه علی سبیل الاخـتـیـار (الاخـتـبـار خ ل) ثم اءجراه , فبتقدم علم الیهم من رسول اللّه (ص) قام علی و الحسن و الحسین علیهم السلام , و بعلم صمت من صمت منا ((27)) .
ای حمران ! خدای تبارک و تعالی , آن را بر آنان مقدر ساخته و به شکل اختیاری , حتمی ساخته بود و بعد, آن را جاری ساخت , بنابراین , با آگاهی قبلی از ناحیه رسول خدا(ص) بود که علی و حسن و حسین , علیهم السلام قیام کردند و هر کس از ما نیز سکوت می کند با همین آگاهی است .
آنـگاه حضرت (ع) در ادامه برای حمران توضیح دادند که اگر آنان تغییر این وضعیت و نابودی آن ستمکاران را از درگاه خداوند مساءلت می کردندخداوند اجابت می کرد و در کمترین فرصت , آن طـاغوتها را از میان می برد .
و اگر آن امامان دچار چنین گرفتاریهایی شدند به خاطر دستیابی به جایگاه و کرامتی الهی بود که خواست خداوند بود بدان دست یابند .
نـتیجه اینکه , مرحوم طبرسی , صاحب تفسیر ارزشمند مجمع البیان ,هر چند در برداشتهای فقهی خـود از آیـه و لا تـلـقـوا بـایـدیـکـم الـی الـتـهـلکة ,متعرض بعد فقهی حرکت شهادت طلبانه سـیـدالـشهدا(ع) شده است اما از آنجاکه آن را بر خلاف مفاد ادله دیگر, از جمله همین آیه شریفه یـافـتـه و درواقع , ظاهر ابتدایی اقدام حضرت (ع) را از مصادیق به هلاکت افکندن خویش دانسته , چـاره ای جـز تـوجـیه آن ندیده و به یکی از دو صورتی که گذشت تحلیل کرده است تا تعارضی با دیگر ادله نداشته باشد .
از ایـن رو, اقـدام حضرت سیدالشهدا(ع) در ایستادگی تا شهادت , اگر ازنظر مرحوم طبرسی در فـقـه قابل طرح و استدلال باشد, حداکثر همان

نتیجه ای است که می توان از طرح احتمال دوم به دست داد, و آن اینکه , دردوران امر, میان ذلت و ننگ و سرانجام کشته شدن در چنگ دشمن از یک سو, و از سوی دیگر, ایستادگی و کشته شدن کریمانه و همراه با عزت نفس وجهاد, ترجیح با صورت دوم است , چنان که سیدالشهدا(ع) آن را برگزید .
آنچه بعدها علامه حلی در تحلیل اقدام سیدالشهدا(ع) مطرح ساخت چنان که در آغاز اشاره شد, می تواند پاسخی به مرحوم امین الاسلام طبرسی و تصحیح نظریه وی باشد .
شرح گفته علامه حلی را در بخش بعدی خواهیم آورد .

علامه حلی , آغازگر استدلال تـا آنـجـا کـه در حـوصله و امکان این بررسی بوده است , ملاحظه شد که برای نخستین بار, فقیه بـزرگ , عـلامـه حـلـی در مـبحث هدنه به حرکت امام حسین (ع) استشهاد نموده و آن را دلیل دیدگاه کلی خود قرار داده است .
اونخست در کتاب منتهی المطلب به این مهم پرداخته و پس از آن در کـتـاب تذکرة الفقهاء مشابه آن را آورده است .
او معتقد است , پیشنهاد یا پذیرش قرارداد مـهـادنـه و مصالحه با دشمن , با توجه به ادله موجود, امری جایزاست نه لازم و فرقی نمی کند که مسلمانان قوی باشند یا ناتوان .
بلکه مسلمان و طبعا امام در هر شرایطی کاملا اختیار دارد که اقدام به صلح کندو یا بجنگد تا به شهادت برسد .
ایشان آنچه حضرت سیدالشهدا(ع) انجام دادرا انتخاب راه دوم از نـاحـیه حضرت (ع) می داند .
بدین معنا که سیدالشهدا(ع)می توانست راه مصالحه را در پـیـش گیرد و در حرکتی که به انجام رساندهیچ الزام و تکلیف شرعی متوجه او نبود و این تنها و تـنـهـا انـتـخـاب خود آن حضرت (ع) بود که از میان دو امر مجاز, راه شهادت را برگزید و حاضر به صلح نشد .
روشـن اسـت کـلام عـلامه , ناظر به برخی شرایط ـ که هدنه جایزنیست و جنگ ضرورت دارد ـ نمی شود, فقط ناظر به وجوب و عدم وجوب آن است .
آن فـقـیـه بزرگ , همین تحلیل را در باره گروه حداکثر ده نفره ای که پیامبر اکرم (ص) به سوی قبیله هذیل گسیل داشت نیز ذکر می کند .
آنان نیز دربرابر هجوم دشمن که تعدادشان یکصد نفر بـود, ایـسـتادگی نمودند تا همگی به شهادت رسیدند, جز خبیب بن عدی که به اسارت درآمد و تـوسـط افرادهذیل , در مقابل استرداد یکی از افراد آنان که در دست مشرکین مکه گرفتاربود, به آنان تحویل داده شد و او نیز چنان که خواهد آمد در مکه به شهادت رسید .
البته شخص دیگری نیز همین سرنوشت را داشت که در کلام علامه نیامده است و دیگران نیز که مطلب را از ایشان گرفته و نقل کرده اند به همین اکتفا نموده اند .
متن کلام علامه این است : و الـهدنة لیست واجبة علی کل تقدیر سواء کان بالمسلمین قوة او ضعف لکنها جائزة , لقوله تعالی : و ان جنحوا للسلم فاجنح لها و للایات المتقدمة ,بل المسلم یتخیر فی فعل ذلک برخصة ما

تقدم و بـقـولـه تعالى : و لا تلقواباءيديكم الى التهلكة , و ان شاء قاتل حتى يلقى اللّه شهيدا بقوله تعالى : وقـاتـلـوا فـى سبيل اللّه الذين يقاتلونكم و بقوله تعالى : يا ايها الذين آمنواقاتلوا الذين يلونكم من الكفار وليجدوا فيكم غلظة و كذلک فعل سيدناالحسين (ع) و النفر الذين وجههم النبى (ص) الى هـذيـل و كـانـوا عـشـرة فـقـاتـلوا ماءة حتى قتلوا و لم يفلت منهم احد الا خبيب , فانه اءسر و قتل بمكة .
((28))
علامه حلى همين بيان را با كمى اختصار در تذكرة الفقهاء نيز آورده است : الـهـدنـة ليست واجبة على كل تقدير لكنها جائزة لقوله تعالى : و ان جنحواللسلم فاجنح لها بل المسلم يتخير فى فعل ذلک برخصة قوله : و لا تلقواباءيديكم الى التهلكة و بما تقدم , و ان شاء قاتل حـتـى يـلـقـى اللّه تعالى شهيدابقوله تعالى : و قاتلوا فى سبيل اللّه الذين يقاتلونكم و كذلک فعل مـولانـاالحسين (ع) و النفر الذين وجههم رسول اللّه (ص) الى هذيل و كانوا عشرة فقاتلوا ماءة حتى قتلوا و لم يفلت (يغلب خ ل) منهم احد الا خبيب فانه اءسر وقتل بمكة .
((29))
نـتـيجه اينكه , در ديدگاه فقهى علامه حلى , قيام سيدالشهدا از نقطه نظراجتماعى , هر چند يک حـركـت كـامـلا انـتـخابى است اما از ديدگاه شرعى هيچ الزامى براى آن وجود نداشته است .
آن حـضـرت نـيز همانند برادربزرگوارش , حضرت امام حسن مجتبى (ع) مى توانست راه مصالحه را بپذيردولى خواست قلبى حضرت (ع) اين بود كه بجنگد تا با شهادتش به ملاقات الهى برسد, و اين خواست نيز منطبق بر موازين كلى و ضوابط شرعى وهمراه با مصلحت بوده است .
لازم بـه يادآورى است ايشان در كتاب قواعد ـ چنان كه خواهد آمد آمهادنه را در صورت ضرورت واجب مى داند .
ايـن تـحليل هر چند موجب پى گيرى اصل استشهاد به قيام عاشورا درفقه , توسط برخى فقيهان ديـگـر شـد, امـا طـبـعـا نمى توانست مورد پذيرش همه آنان قرار گيرد و اين است كه با ترديد و مخالفت , بدان نگريسته شده است .

همراهی شهید ثانی پـس از عـلامـه , فـقـیـه بـزرگوار, مرحوم شیخ علی بن الحسین الکرکی معروف به محقق ثانی , درگذشته به سال 940ه ریال .
ق , به ارزیابی دیدگاه مرحوم علامه حلی پرداخت .
اما در همین دوره , الـبـته کمی پس از محقق ثانی , فقیه نامی زین الدین بن علی العاملی , معروف به شهید ثانی که در سال966 ه ریال .
ق به شهادت رسید, دیدگاه مرحوم علامه را بی هیچ داوری بازگونموده است .
پیش از پـرداخـتـن به دیدگاه محقق ثانی (قده), همراهی شهید ثانی را پی می گیریم .
اینکه آن شهید سـعـیـد, خـود نـیز این نظر را پذیرفته است یانه ؟ به جزم , نمی توان پاسخ داد, بویژه که آن شهید, بـخـش عـبـادات کـتـاب مـسـالـک الافـهـام را در مقایسه با ابواب معاملات به بعد, به اختصار بـرگـزارکـرده است و در بسیاری موارد, مانند آنچه در اینجا آورده , به بازگویی دیگر دیدگاهها بسنده نموده و به ارزیابی تفصیلی آنها نپرداخته است .
اینکه هنگام طرح بحث , آیا شهید ثانی , کلام محقق ثانی را نیز دیده است یانه , نظر صریحی نمی توان داد, ولی چنان که اشاره شد, روالی که در بخش عبادات برای شرح و تنقیح شرایع الاسلام به کار برده است , جای ارزیابی مساءله و پرداختن تفصیلی به آن را باقی نمی گذارده است .
شهید ثانی در شرح این عبارت شرایع الاسلام که مهادنه در صورتی که دارای مصلحت باشد, جایز است در خصوص معنای جواز و مراد محقق اول ازآن , دو احتمال را مطرح می کند :
1 . جـواز به معنای اعم که شامل وجوب نیز می گردد .
لذا امام درصورت مصلحت جایز است اقدام بـه صـلـح کـند ولی در صورت ضرورت ,مثل نیاز مسلمانان و یا تاءلیف قلوب کفار, این امر واجب خواهد شد .
2 . جـواز بـه هـمان معنای خاص خود باشد .
یعنی مهادنه هیچ گاه واجب نیست و امام در صورت ضرورت نیز می تواند نپذیرد .
هر چند در صورت مصلحت می تواند بپذیرد .
سپس اضافه می کند : و بـهـذا المعنی قطع فی التذکرة لقوله تعالی : و ان جنحوا للسلم فاجنح لهافیتخیر المسلم فی فـعـل ذلـک برخصة قوله : و لا تلقوا باءیدیکم الی التهلکة و بما تقدم , و ان شاء قاتل حتی یلقی اللّه

شهیدا لقوله تعالی : و قاتلوا فی سبیل اللّه الذین یقاتلونکم قال : و کذلک فعل مولانا الحسین (ع) و النفر الذین وجههم رسول اللّه (ص) و کانوا عشرة فقاتلوا حتی قتلوا .
((30))
و بـدیـن ترتیب تنها به بازگویی دیدگاه علامه حلی اکتفا می ورزد که می تواند به عنوان پذیرش ضمنی آن نیز تلقی گردد .

تحلیل محقق ثانی محقق ثانی که او را محقق کرکی نیز می خوانند و صاحب کتاب معروف جامع المقاصد فی شرح القواعد است , چنان که اشاره شد, به ارزیابی نظریه علامه و نقد آن پرداخته است .
کلام این فقیه بزرگ که بحق عنوان محقق به او داده شده , علاوه بر اینکه موضع فقهی او را نسبت به اصل مساءله مهادنه بیان می کند, در بردارنده تحلیلی فقهی ـ تاریخی در خصوص قیام سیدالشهدا(ع) می باشد .
سخن او در شرح این فراز از کلام علامه درقواعد الاحکام است : و هی المعاهدة علی ترک الحرب مدة من غیر عوض و هی جائزة مع المصلحة للمسلمین و واجبة مع حاجتهم الیها .
مرحوم محقق , به کلام علامه در تذکرة الفقهاء و منتهی المطلب اشاره می کند که گفته است : مهادنه هیچ گاه واجب نخواهد بود, به دلیل عمومیتی که دستور قتال دارد و به استناد کاری که امام حسین (ع) انجام داد : فی التذکرة و المنتهی : انها لا تجب بحال , لعموم الامر بالقتال و لفعل الحسین صلوات اللّه علیه .
آنگاه با این تاءکید که این استدلال , جوابی روشن دارد به رد آن می پردازد : و جوابه ظاهر, فان الامر بالقتال مقید بمقتضی و لا تلقوا باءیدیکم الی الت هلکة و اما فعل الحسین صلوات اللّه علیه , فانه لا نعلم منه ان المصلحة کانت فی المهادنة و ترکها, و لعله (ع) علم انه لو هادن یزید علیه اللعنة لم یف له , اوان امر الحق یضعف کثیرا بحیث یلتبس علی الناس , مع ان یزید لعنه اللّه کان متهتکا فی فعله معلنا بمخالفة الدین , غیر مداهن کابیه لعنة اللّه علیهما, و من هذا شاءنه لا یمتنع ان یری امام الحق وجوب جهاده و ان علم انه یستشهد,علی انه علیه السلام فی الوقت الذی تصدی للحرب فیه لم یبق له طریق الی المهادنة فان ابن زیاد لعنه اللّه کان غلیظا فی امرهم علیهم السلام فربما فعل بهم ما هو فوق القتل اضعافا مضاعفة ((31))
جمع بندی پاسخ آن مرحوم به استدلال و استشهاد علامه در فراز یادشده اینهاست :
1 . اطلاق دستور جهاد با توجه به آیه شریفه و لا تلقوا باءیدیکم الی التهلکة قید خورده است .
2 . حرکت امام (ع) نمی تواند نشان بدهد که مصلحت در پذیرش صلح بوده است یا ترک آن .
3 . علت عدم پذیرش صلح توسط امام (ع) می تواند به این علت

باشد که حضرت (ع) می دانست دشمن به آن پای بند نخواهد ماند .
و یا به این علت که انعقاد صلح موجب تضعیف زیاد حق می شد, به گونه ای که منشاء گمراهی واشتباه مردم می گشت .
4 . وضعیت و رفتار یزید متفاوت با پدرش معاویه بود .
او مردی دریده بود که آشکارا با دین مخالفت می نمود و در این تلاش , از هیچ امری فروگذار نمی کرد .
5 . در چـنـیـن وضعیتی , اعتقاد امام (ع) به ضرورت جنگ و جهاد, بااینکه علم به شهادت خویش دارد, امری غیر منطقی و ناموجه نیست .
6 . امـام (ع) در موقعیتی قرار گرفت که عملا امکان مهادنه و مصالحه ازاو سلب شده بود .
رویه ای کـه ابـن زیـاد عـلـیه اللعنة در پیش گرفته بود, چه بساآنان را دچار سرنوشتی بسیار بدتر از قتل می نمود .
در کلام محقق , هر چند برخی نکات در ابهام مانده و یا به اجمال برگزار شده است و این به خاطر صبغه فقهی بودن بحث است , اما توجه به نکات یادشده نشان می دهد که آن بزرگوار بر محورهای مـهـمـی انـگـشت گذاشته است .
اینها مسایل عمده ای است که در تحلیل جامع و ارزیابی صحیح عاشورا نمی تواند نادیده گرفته شود .
در سـنـجش کلام علامه حلی با آنچه محقق ثانی در پاسخ آورده است باید توجه نمود که علامه با ایـن اعـتـقـاد کـه امـام (ع) کاملا به سرنوشت خود ویارانش آگاهی دارد و در عین حال جهاد را بـرمـی گـزیـند, نشان می دهد که صلح در هیچ شرایطی واجب نیست , چه توان کافی باشد و چه نباشد, چراکه در صورت ضعف , حداکثر این است که به کشته شدن مسلمانان می انجامد که همان شهادت است و حضرت (ع) این را پذیرفت .
لذا دلیلی برلزوم پذیرش صلح در چنین شرایطی وجود نـدارد .
مـلاحـظـه مـی شود که آگاهی امام (ع) به سرنوشتی که خود و اصحابش خواهند داشت , باعث می شود حرکت حضرت (ع) در نگاه علامه حلی , دلیلی بر اختیاری بودن مهادنه گرفته شود و نه لزوم آن .
پاسخ مرحوم محقق در خصوص استشهاد به فعل امام (ع) به دو نکته اساسی باز می گردد : الف) احراز این امر که صلح نیز دارای مصلحت بود, ممکن نیست ,چرا که شاید هیچ مصلحتی در بر نداشته است .
ب) : آگاهی امام (ع) به شهادت خود و یاران , مانع لزوم جهاد در شرایطی خاص نیست .
نکته اخیر در کلام محقق , هم از نظر فقهی و هم از بعد تاریخی واجتماعی , جای بسی تاءمل است و آن نکته اینکه امام (ع) راهی برای بازگشت از این حرکت نداشت چرا که ممکن بود به سرانجامی بـس فـجـیع تر

دچارگردد .
به عبارت دیگر, طبق این تحلیل , امام (ع) اگر پیشتر نیز امکان صلح راداشـت امـا بـا تـوجه به شرایطی که در کوفه پیدا کرده بود, راهی جز این نداشت و حداقل از آن زمـان به بعد, مهادنه موضوعا منتفی بود و او نیزبرای نجات از شرایطی سخت تر چاره ای جز آنچه اتفاق افتاد نداشت وناخواسته باید به آن تن می داد .
برای نکاتی که در شرح کلام محقق گفته شد و نیز نکته اخیر, شواهد وقراین چندی می توان یافت و بـرخی صاحب نظران دیگر و نیز برخی فقها,نزدیک به همین نکات را یادآور شده اند ولی پذیرش بـرخـی از ایـنـهـا بـه ویـژه نـکـته اخیر, جای بسی تاءمل و تردید دارد .
برخی نکات یادشده را در سخن صاحب ریاض و مرحوم صاحب جواهر نیز خواهیم دید .
اینک با شرحی که گذشت , می توان به این نکته نیز توجه کرد که باتوجه به اینکه امر صلح و جنگ در حـوزه تـصـمـیم گیری و اختیار امام وحاکم بحق مسلمین است و فقها نیز مباحث خود را در بحث هدنه در باره وظیفه امام و شرایط و کیفیت تصمیم او مطرح ساخته اند, چرا علامه حلی در هر دو عبارت یادشده , جواز و اختیار را روی عنوان المسلم آورده است ؟ بـه احتمال قوی سخن آن بزرگوار ناظر به این نکته است که اگر ازناحیه امام و حاکم , الزامی در خصوص صلح یا جنگ صورت نگرفته باشد,نیروها هر یک به تنهایی می توانند نسبت به اقدام خود در این باره , تصمیم بگیرند .
چنان که امام (ع) در جریان عاشورا با عنایت به شرایطی که در آن قرار داشت , از الزام کردن یاران خود به ماندن در کنار خویش , خودداری کرد و تصریح فرمود که بیعت و تـعـهد پیشین را لغو نموده است و آنان را درتصمیم گیری برای ماندن و رفتن آزاد گذاشت و شـرایـط را نـیز برای انتخابی آزاد, کاملا فراهم نمود .
بر اساس این تحلیل , همان گونه که امام (ع) الزامی به جنگ نداشت و می توانست به صلح تن دهد یکایک یاران او نیز همین اختیار را داشتند, لذا جمعی رفتند و عده ای ماندند .
تصمیم گروه چند نفره اعزامی پیامبر اکرم (ص) به سوی قبیله هذیل به همین گونه بود .
اجمال جـریـان آن است که در سال چهارم هجرت , گروهی از دو طایفه عضل و قاره به مدینه آمده و ضـمن اظهار اسلام درخواست مبلغ نمودند .
پیامبر(ص) نیز حدود ده نفر از یاران خویش را همراه آنـان فـرستاد .
برخی این گروه را شش نفر شمرده و ابن سعد در کتاب طبقات خویش تعداد را ده نفر دانسته ولی نام هفت نفر را ذکر کرده است .
گروه اعزامی که در تاریخ با عنوان سریه رجیع از آنان یاد شده است در

منطقه رجیع , متعلق به قـبـیـلـه هذیل , مواجه با عهدشکنی عضل و قاره شدند و ناگهان مردان طایفه ای از هذیل به درخواست آن دو طایفه , به این گروه حمله ور گشتند .
اینان به دفاع برخاستند ولی مردان هذیل گفتند : به خدا سوگند که ما قصد کشتن شما را نداریم و فقط می خواهیم به وسیله شماچیزی از اهـل مـکـه بگیریم و پیمان می بندیم که شما را نکشیم .
حداقل سه نفر از گروه اعزامی تصمیم به مـقاومت گرفته و به شهادت رسیدند .
سه نفرباقی مانده به نامهای زید بن دثنه , خبیب بن عدی و عـبـداللّه بـن طـارق تـسـلـیم شدند و به اسارت درآمدند .
افراد هذیل آنان را برای فروش به سوی مکه می بردند که در منزل ظهران , عبداللّه نیز از کار خود پشیمان شد و دست خویش را از بند رها ساخته و شمشیر کشید ولی با سنگ باران دشمن از پای در آمد و به شهادت رسید .
آنـان زیـد و خبیب را به مکه بردند و در مقابل دو اسیر از هذیل که درمکه بودند, فروختند .
آن دو نیز به تفصیلی که در کتابهای تاریخ آمده درعوض دو تن از کشتگان مشرکین در بدر, به شهادت رسیدند .
((32))

دیدگاه صاحب ریاض فقیه ارجمند, آیت اللّه سیدعلی طباطبایی , صاحب کتاب ارزشمندریاض المسائل درگذشته به سال 1231 هـ .
ق , در پاسخ به مدعای علامه حلی , اشاره به برخی از همان نکات می کند که در کلام محقق ثانی آمده بودو می تواند در توضیح آنها نیز مفید افتد .
آن بزرگوار پس از ذکر دیدگاه علامه و استشهاد او به اقدام امام (ع) می نویسد : و اما فعل سیدنا الحسین (ع) فربما یمنع کون خلافه مصلحة و ان فعله کان جوازا لا وجوبا بل لمصلحة کانت فی فعله خاصة لاترکه .
کیف لا و لا ریب ان فی شهادته احیاء لدین اللّه قطعا لاعتراض الشیعة علی اخیه الحسن فی صلحه مع معاویة , و لو صالح (ع) هو ایضا لفسدت الشیعة بالکلیة و لتقوی مذهب السنة و الجماعة و ای مصلحة اعظم من هذا و ای مفسدة اعظم من خلافه کما لا یخفی .
((33))
مفاد تحلیل مذکور, اینهاست :
1 . اینکه اقدام حضرت (ع) بر اساس انتخاب یکی از دو طرف جواز بوده است , قبول نیست .
2 . اینکه مصالحه با دشمن نیز دارای مصلحت بوده قابل پذیرش نیست , فقط جهاد, مصلحت داشته است و بس .
3 . مصالحه امام حسن مجتبی (ع) با معاویه موجب اعتراض شیعیان شده بود .
اگر این امر دوباره تکرار می شد, شیعه اساسا از میان می رفت وعامه قدرت می یافتند .
از این رو, شهادت حضرت (ع) موجب احیاء دین الهی شد .
4 . احیاء دین الهی بالاترین مصلحت است که ضرورت دارد برای آن جهاد کرد حتی با علم به شهادت .
بنابراین نمی توان جواز به معنای خاص رااز اقدام حضرت (ع) استنباط کرد .
ملاحظه می شود که صاحب ریاض , تنها راه در مقابل امام (ع) را همان جهاد می شمارد هر چند به کشته شدن حضرت (ع) بیانجامد .
با توجه به شرایط موجود, تنها مصلحت در همین بوده است و شهادتی که موجب احیاء دین شود امری مطلوب و وقتی راه منحصر در آن شده است حضرت (ع) آن را بر خود لازم می داند .
بنابراین , این گفته علامه حلی که امام (ع) از نقطه نظر شرعی , به

اخـتـیار خویش این راه را برگزید و می توانست همانند برادرش امام حسن (ع) اقدام به صلح کند, قـابـل قـبـول نـیست .
چگونه امام (ع) می توانست اقدام به کاری کند که شیعه را از میان می برد و به اضمحلال کامل آن می انجامید .

صاحب جواهر و تکلیفی ویژه پـیـش از جمع بندی این بخش از بحث و پیش از پرداختن به دیدگاه حضرت امام خمینی (قده), تحلیل تفصیلی فقیه پرآوازه , آیت اللّه شیخ محمدحسن نجفی , صاحب کتاب معروف جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام متوفای سال 1266 هـ .
ق , را پی می گیریم .
صـاحـب جـواهر پس از اینکه اصل جواز مهادنه را امری اجماعی ومورد اتفاق می شمارد, به برخی ادله نیز تمسک می جوید .
آنگاه به استنادظاهر کلام محقق در شرایع الاسلام که از هدنه به عنوان امری جایز نام برده است , این نظریه را نوعی جمع میان ادله ذکر می کند, به این بیان که ازیک سو, دسـتـه ای از ادلـه , دسـتور به مهادنه داده است .
علاوه اینکه در آیه شریفه و لا تلقوا باءیدیکم الی التهلکة از در افتادن در مهلکه نیز نهی شده است .
از سویی دیگر, در آیه شریفه و قاتلوا فی سبیل اللّه الـذیـن یـقـاتـلـونـکـم دسـتور جنگ تا شهادت و ملاقات الهی صادر شده است .
این تعارض بـدوی ,اقتضا می کند دسته اول را حمل بر اصل جواز کنیم که نمونه اش از طرف پیامبر(ص) و نیز امام حسن (ع) واقع شده است .
اقدام امام حسین (ع) و گروه اعزامی به سوی قبیله هذیل , به عنوان عمل به قسم دوم ادله می باشد, زیراکشته شدن در راه خدا به انگیزه درآمدن در جمع شهدایی که اءحیاء عندربهم یرزقون ((34))
از مصادیق افتادن در تهلکه نیست .
آن فـقـیـه برجسته پس از این بیان , به کلام علامه در قواعدالاحکام اشاره می کند که در صورت نـیـاز مـسلمانان , هدنه امری لازم خواهد بود واحتمال می دهد که منظور محقق در کتاب شرایع الاسـلام نیز, همان معنای جواز به معنای اعم باشد که شامل وجوب نیز می گردد .
یادآور می شود این احتمال را در کلام شهید ثانی نیز خواندیم .
صاحب جواهر وجوب هدنه را برخاسته از آن دسته از ادله عقلی ونقلی می داند که لزوم حفظ نفس و نـیـز اسـلام را مـی رسانند .
از مفاد این ادله ,تنها می توان در مواردی قطعی چون حرمت فرار از میدان نبرد, بیرون رفت و نه اینجا ((35))
.
آنگاه در رد استدلال به اقدام سیدالشهدا(ع) می نویسد : و مـا وقـع مـن الحسین (ع) مع انه من الاسرار الربانیة و العلم المخزون , یمکن ان یکون

لانحصار الـطـريـق فى ذلک , علما منه عليه السلام انهم عازمون على قتله على كل حال كما هو الظاهر من افعالهم و احوالهم و كفرهم و عنادهم , ولعل النفر العشرة كذلک ايضا, مضافا الى ما ترتب عليه من حـفـظ ديـن جده صلى اللّه عليه و آله و شريعته و بيان كفرهم لدى المخالف و المؤالف , على انه له تكليف خاص قد قدم عليه و بادر الى اجابته , و معصوم من الخطاء لايعترض على فعله و لا قوله , فلا يـقـاس عـلـيـه مـن كان تكليفه ظاهر الادلة والاخذ بعمومها و اطلاقها مرجحا بينها بالمرجحات الظنية التى لا ريب كونها هنا على القول بالوجوب .

على ان النهى عن الالقاء لا يفيد الاباحة , بل يفيد الـتـحريم المقتصر فى الخروج منه على المتيقن و هو حيث لا تكون مصلحة فى الهدنة , و حب لقاء اللّه تـعـالـى و ان كـان مستحسنا و لكن حيث يكون مشروعا .

و الكلام فيه فى الفرض الذى هو حال الضرورة , و المصلحة التى قد ترجح على القتل و لو شهيدا, الذى قد يؤدى الى ذهاب بيضة الاسلام وكفر الذرية و نحو ذلک , و لعله لذا ربما فصل بين الضرورة و المصلحة ,فاءوجبها فى الاول و جوزها فـى الـثـانـى و لا باءس به , فان دعوى الوجوب على كل حال كدعوى الجواز كذلک فى غاية البعد .

فالتحقيق انقسامها الى الاحكام الخمسة .

((36))

محورهای تحلیل صاحب جواهر

برخی نکات و محورهای کلام صاحب جواهر را پیشتر در سخن فقهای دیگر دیدیم .
اما همان گونه کـه ملاحظه می شود نکات تازه ای در تحلیل فقهی ـ تاریخی و حتی کلامی این فقیه بزرگ وجود دارد کـه جـای تـاءمـل وارزیـابـی شـایـسـتـه دارد .
مـجموع نکات یاد شده را این گونه می توان فهرست کرد :
1 . حرکت امام (ع) و جریان عاشورا از اسرار الهی است که ما را بدان دسترسی نیست .
2 . امـکـان نـاچـاری امـام (ع) در این حرکت وجود دارد چرا که امام (ع)می دانست آنها به هر حال تصمیم بر قتل او دارند و وضعیت آنان نیز همین را می رساند .
3 . حفظ اسلام و رسوایی دشمنان ثمره این اقدام بود .
4 . امام (ع) تکلیف ویژه ای دارد که بدان عمل کرده است و ما را نرسد که به انگیزه استنباط وظیفه خویش از آن , در این زمینه به داوری نشینیم وارزیابی کنیم .
امام (ع) تکلیفی ویژه خود داشته و ما نیز به مقتضای ادله دیگر,تکلیف خودمان را داریم که همان وجوب صلح در چنین شرایطی است .
5 . نـهـی از بـه مـهـلـکه انداختن خویش , حرمت را می رساند نه اباحه را,لذا تنها به مقدار متیقن می توان از حرمت مذکور دست کشید و آن , جایی است که هیچ مصلحتی در صلح نباشد .
در حالی کـه بـحـث , مـربـوط بـه صـورتـی است که صلح , ضرورت یا مصلحت دارد .
مصلحتی که گاه بر شهادت ترجیح دارد چرا که گاه ممکن است همین کشته شدن موجب شکست اساس اسلام و کفر مسلمانان شود .
6 . بـرخـی مـیـان ضـرورت صلح و صرف مصلحت , فرق گذاشته اند .
درصورت ضرورت , قائل به وجـوب صـلح و در صورت دوم , قائل به جواز آن شده اند, و این حرف بی پشتوانه ای نیست , چرا که ادعـای اینکه در هر حال ,باید صلح کرد همانند ادعای جواز مطلق می ماند و هیچ یک را نمی توان بـه گـونه ای مطلق و فراگیر پذیرفت .
لذا باید گفت صلح با دشمن , از نقطه نظرشرعی , بسته به شرایط مختلف , یکی از احکام پنجگانه را داراست .
نکته اخیر در کلام ایشان اشاره به سخن کسانی چون فاضل مقداد,شهید ثانی و صاحب ریاض است که میان ضرورت و صرف مصلحت فرق

گذاشته اند .
در بـررسی و ارزیابی دیدگاه صاحب جواهر در باره عاشورا, در میان نکات یادشده , دو نکته اول و چـهـارم بـیـش از همه اهمیت دارد و تحلیل آن فقیه فرزانه را از دیگر نظراتی که گذشت متمایز می سازد .
در این نوشته هدف اصلی , علاوه بر طرح دیدگاههای فقهی در باره عاشورا, مقایسه آن بـانـظـرات بـلـندی است که حضرت امام خمینی (قده) ارائه کرده است و ملاک ارزش گذاری و پـذیـرش دیـگـر دیدگاهها نیز همان مبانی و برداشتهای آن بزرگوار می باشد که خواهد آمد و از ایـن رو نـیازی به پی گیری و نقض و ابرام یک یک آنها نیست .
ولی این را نیز ناگفته نمی گذاریم کـه بـیـرون بـردن برخی حرکات اجتماعی معصومین (ع) چون قیام سیدالشهدا و حرکت عاشورا, ازحـوزه درک بـشـر عـادی و ناممکن شمردن فهم آن , بر اساس متون برجای مانده و نیز اصول و چـارچـوبهای دیگری که در اسلام و شریعت وجوددارد, ادعایی است که فهم و پذیرش آن برای ما دشـوار اسـت .
ایـن گـونـه تـحـلـیـل , عاشورا و شهادت سید شهیدان (ع) را مبدل به یک حادثه تـاءسـف انـگـیـزتـاریخی می کند که ثمره آن , فقط پذیرش تعبدی ثوابهایی بی نظیر است که برای بـزرگـداشـت قـیـام عـاشـورا به گونه های معمول , وارد شده است .
بویژه تاءکید بر این نکته که امـام (ع) را تکلیفی خاص بوده است و دیگران را تکلیفی دیگر,قابل پذیرش نیست و چنان که در کلام امام راحل (قده) خواهیم خواند, این دیدگاه , به صراحت رد شده است .
ایـن دیـدگاه فقهی , مبتنی بر این اصل است که امام (ع) قطعا حرکتی برخلاف اصول و ملاکهای مـعـمـول و مـقرر به انجام رسانده است و مقام عصمت امام (ع) به ما می فهماند که این حرکت که خـارج از چـارچـوبهای مورد اشاره است , حتما علتی و سری دیگر داشته است که بر فرض آگاهی ازآن نـیـز, بـرای دیـگران تکلیفی ایجاد نمی کند .
می توان گفت با توجه به همین ملاکها و برخی ظواهر ادله بود که برخی تلاش کردند حضرت (ع) را از این اقدام باز دارند و برخی نیز تا آنجا پیش رفتند که آن را از مصادیق القاء درتهلکه شمردند .
((37))
ما نیز این گفته علامه حلی را نمی پذیریم که عاشورا نتیجه انتخاب یکی از دو راهی بود که هر دو نـیز برای امام (ع) مجاز بود, چنان که محقق ثانی و سید طباطبایی , صاحب ریاض نیز در رد آن به استدلال پرداختند, اما تحلیل یادشده صاحب جواهر(قده) را نیز نمی توان همراهی کرد .
در بند سوم ایـن تـحلیل پذیرفته شده که دستاورد این حرکت , حفظشریعت و رسوایی دشمنان بوده است , آیا هـمـیـن مقدار ثمره نمی

تواند این حرکت را توجیهی منطقی و منطبق بر اصول و قواعد و ظواهر ادله ای نمایدکه تکلیف دیگران را نیز روشن می کنند ؟ مـقـایـسـه مـیـان فتاوا و دیدگاههای فقهی حضرت امام خمینی (قده) ازجمله در مبحث امر به معروف و نهی از منکر, با آنچه مرحوم صاحب جواهر(قده) در اینجا آورده است , نشان دهنده تفاوت عـمـده ای مـیان برداشتهای فقهی این دو فقیه فرزانه است .

نمونه زیر به راحتی می تواندیدگاه حـضرت امام (قده) در ارائه تحلیلی بر ظواهر ادله و تعمیم وظیفه حضرت (ع) به دیگران را روشن سازد : لـو کـان الـمـعـروف و الـمـنـکر من الامور التی یهتم به الشارع الاقدس کحفظنفوس قبیلة من المسلمین و هتک نوامیسهم او محو آثار الاسلام و محوحجته بما یوجب ضلالة المسلمین او امحاء بـعـض شـعائر الاسلام کبیت اللّه الحرام بحیث یمحی آثاره و محله و اءمثال ذلک لابد من ملاحظة الاهـمیة , و لایکون مطلق الضرر و لو النفسی او الحرج موجبا لرفع التکلیف , فلو توقفت اقامة حجج الاسلام بما یرفع بها الضلالة علی بذل النفس او النفوس فالظاهروجوبه فضلا عن الوقوع فی ضرر او حرج دونها . ((38))

اگـر معروف و منکر از آن دسته اموری است که شارع اقدس به آن اهمیت می دهد همانند حفظ جـان قبیله ای از مسلمانان و هتک نوامیس آنان یامحو آثار اسلام و از میان رفتن حجت اسلام به گـونـه ای که موجب گمراهی مسلمانان شود, و یا محو برخی از شعائر اسلامی مثل خانه کعبه به گونه ای که آثار آن و محل آن از بین برود, و امثال این موارد, بایدملاحظه اهمیت را کرد, و صرف ضـرر هـر چـند ضرر جانی باشد و یا صرف حرج , موجب رفع تکلیف نمی شود .

بنابراین اگر برپایی حجتهای اسلامی ـ به گونه ای که رفع گمراهی بدانها بستگی داشته باشد ـ متوقف بر بذل جان یا جانهای متعدد باشد, ظاهرا این کار واجب است , چه رسدبه صرف وقوع در ضرر یا حرجی کمتر .

بـر ایـن اساس , صرف وجود ضرر و حرج نمی تواند در همه موارد مسؤولیت امر به معروف و نهی از منکر و نیز جهاد در راه دفاع از اساس شریعت واقامه حق را ساقط کند .

پـیـش از پرداختن به ادامه بحث , توجه به این نکته لازم است که مهادنه اساسا مربوط به صلح با کفار است و ادله و شواهدی نیز که دربحث مطرح می شود عموما در همین زمینه است , ولی با این حال , ملاحظه می گردد که قیام امام (ع), علیه حکومت وقت و ایستادگی و جهاد در مقابل جمعی کـه در ظـاهـر عـنوان مسلمانی را بر خود نهاده بودند, نیز مورداستدلال و استشهاد قرار گرفته است .

مصالحه حضرت امام مجتبی (ع) نیز به همین گونه است .

این بدان خاطر است که بر آنان که در جـبـهـه مـقـابـلـه بـاامام (ع) قرار داشتند حتی اگر عنوان کافر نیز صدق نکند اما در حکم کـفـارمی باشند .
علاوه اینکه ملاک موجود در اینان و سایر کفار, از نظر حکم مهادنه یکسان است و آن ایـنـکـه : بـسـتـه به شرایط مختلف , مصالحه با اینان از نقطه نظر شرعی چه حکمی دارد ؟ اگر ضرورت ایجاب کند ؟ اگرمصلحت داشته باشد ؟ و اگر مصلحتی نیز نداشته باشد ؟

آنچه گذشت

اینک پیش از پرداختن به دیدگاه حضرت امام خمینی (قده) و سنجش آن بانظراتی که بازگو شد, به اختصار تمام , دیدگاههای یادشده را یادآورمی شویم .
علامه حلی : حرکت امام حسین (ع) یک اقدام کاملا اختیاری بود که شرعا الزامی به انجام آن نداشت و صلح نیز روا بود .
شهید ثانی : اکتفا به بازگویی دیدگاه علامه حلی نمود که می تواند به عنوان پذیرش آن نظریه تلقی گردد .
محقق ثانی : وضعیت دوره امام (ع) متفاوت با گذشته بود و مصلحت سازش با یزیدمورد تردید است , لذا در مقابله با کسی چون یزید, لزوم جهاد حتی با علم به شهادت , امری منطقی است .
علاوه اینکه امام (ع) راهی جز این نداشت .
صاحب ریاض : مصلحت , تنها در عدم سازش با یزید بود و شهادت حضرت (ع) موجب احیاء دین و ضعف دشمن گردید .
علم به شهادت مانع انجام این وظیفه نیست .
صاحب جواهر : حرکت امام (ع) از اسرار الهی است که دستیابی به کنه و عمق آن ممکن نیست و امام (ع) نیز چاره ای جز این نداشت , و با اینکه ثمرات عمده ای را درپی داشت اما تکلیفی ویژه امام (ع) بوده است و دیگران باید بر اساس موازین کلی و ادله دیگر عمل کنند و مفاد آن ادله نسبت به شرایطی که امام (ع)داشت , لزوم سازش و مهادنه است و علاقه به شهادت نمی تواند شرایط راعوض کند .
نتیجه اینکه :
1 . در تفسیر الزامی یا اختیاری بودن قیام حضرت (ع), دو دیدگاه وجوددارد .
2 . در اینکه مصلحت , تنها منحصر به راهی بود که حضرت (ع) برگزیدیا نه ؟ نیز دو نظر وجود دارد, نظر علامه حلی و نظر دیگران .
3 . علم حضرت (ع) به شهادت , مانع لزوم جهاد نبود چنان که برخلاف گفته علامه , دلیل بر عدم لزوم نیز نیست .
4 . در اینکه این اقدام جهادی , تکلیفی ویژه و غیر قابل تبعیت است نیزدو دیدگاه متفاوت وجود دارد .
یک دیدگاه , آن را قابل تعمیم نمی داند ودیگری اینکه دلیلی بر عدم گسترش نداریم چرا که قابل تطبیق بر قواعد وملاکهای کلی فقهی می باشد .
5 . حداکثر انگیزه ای که در این سخنان برای قیام حضرت (ع) ذکر

شده است حفظ دین و جلوگیری از انحراف شیعیان است , اما اینکه این حرکت یک اقدام کاملا سیاسی در جهت برپایی نظام و برگرداندن مسیر رهبری جامعه به جایگاه اصلی بوده است , سخنی گفته نشد .
6 . نقطه اشتراک علامه , شهید ثانی , محقق ثانی و صاحب ریاض این است که حرکت امام (ع) را در فقه , اجمالا قابل استشهاد می دانند به خلاف صاحب جواهر که آن را خارج از حوزه درک و عمل دیگران می شمارد .

فقه عاشورایی امام خمینی (قده) در ارزیـابـی قـیـام عاشورا, برخی اساسا منکر وجود صبغه سیاسی برای قیام عاشورا شده اند و این تـحـلیل را تا آنجا پیش برده اند که اصولا دخالت در چنین اموری در شاءن انبیا و اولیا(ع) که برای هـدایـت خـلـق آمـده انـد, نـیـسـت .
بـرخی نیز اهدافی در مرتبه دوم و سوم اولویت را جزء علل و انـگـیزه های اصلی قیام ذکر نموده اند .
بعضی نیز نتوانستند میان سیاسی بودن حرکت به انگیزه به دست گرفتن حکومت را با آگاهی حضرت (ع) از فرجام کار وفق دهند و راه انکار آگاهی تفصیلی حـضـرت (ع) بـه سـرنـوشتی که جز شهادت نیست را در پیش گرفته اند .
و نیز دیدیم که صاحب جـواهـر(قـده) ایـن قـیـام راحـرکتی اسرارآمیز می داند که نمی توان تفسیری بر اساس ملاکهای جاری در فقه بر آن گذارد .
در نـگاه آنان که تنها راه باقیمانده برای حضرت (ع) را همین می دانند والا دچار سرنوشتی بدتر و دردنـاکـتـر مـی شـد, انـگیزه اصلی را باید در این شمرد که حضرت (ع) برای نجات از آن وضعیت فـجـیـع تـر, از بـاب اهـم ومـهم این را برگزید, راهی که البته توانست ثمرات دیگری را نیز چون افشای ماهیت دشمن به همراه داشته باشد .
آنچه حضرت امام خمینی (قده) بر آن تاءکید ورزید و در عمل خویش نیزبه وضوح نشان داد, بسیار فـراتـر و متفاوت با تحلیلهای انجام شده است , چه در حوزه فقه و استنباط و چه در حیطه مسایل اجتماعی و کلامی .
ساختار تحلیل فقهی ـ اجتماعی امام مبتنی بر عناصر مهم زیر است :
1 . حـرکـت امـام (ع) یک حرکت کاملا سیاسی و حساب شده در جهت برپایی حکومت اسلامی و به عنوان ادای یک تکلیف بود .
2 . آگـاهی امام (ع) به شهادت , مانع این حرکت نبود .
یعنی امام (ع) در عین علم به شهادت خود و سرنوشت قیام , به انگیزه یادشده حرکت نمود .
3 . مـصالح عالیه و پراهمیت اسلام در هیچ شرایطی نادیده گرفته نمی شود و عسر و حرج و ضرر, مـوجـب رفع تکلیف نمی گردد .
خسارت وضرر جانی را نیز باید برای چنین اموری پذیرفت و این یک تکلیف شرعی است .
4 . ایـن قـیـام و اقـدام امـام (ع) کـامـلا قابل تاءسی و به عنوان یک الگو, برای همیشه و برای همه مسلمانان است .
بـا عـنـایـت بـه اصـول یادشده به راحتی می توان از وجهه تحلیل و دیدگاه

حضرت امام (قده) به ارزیابی و پاسخ نظراتی که به تفصیل گذشت پرداخت .
امام راحل (قده) از دیرزمان و به مناسبتهای مختلف در موضع یک فقیه بزرگ و مرجع تقلید و به عنوان راهبر جامعه اسلامی , عناصر یادشده را درسخنان و نوشته های خویش آورده است و حرکت و مبارزات خود را نیز باهمین جانمایه به سرانجام رساند .
آنچه از آن بزرگوار در پی می آید, اصول یادشده را به گونه ای روشن بیان می کند .

1 . قیام برای تشکیل حکومت

امـام خـمینی (قده) به مناسبت برپایی جشنهای شوم 2500 ساله رژیم پهلوی ,در تاریخ 6/3/50 در نـجـف اشـرف سـخنرانی مهمی ایراد فرمود که در پایان آن , ضمن اشاره به مسؤولیت علما و لزوم تاءسی به سیدالشهدا(ع) اضافه می کند : او مـسلم بن عقیل را فرستاد تا مردم را دعوت کند به بیعت , تا حکومت اسلامی تشکیل دهد و این حکومت فاسد را از بین ببرد .
((39))
اشـاره امام (قده) از جمله به نامه ای است که سیدالشهدا(ع) توسط مسلم بن عقیل خطاب به مردم کوفه فرستاد : بـسـم اللّه الـرحمن الرحیم .
من الحسین بن علی , الی الملا من المؤمنین والمسلمین .
اما بعد فان هـانـئا و سـعـیـدا قـدمـا عـلی بکتبکم و کانا آخر من قدم علی من رسلکم .
و قد فهمت کل الذی اقـتصصتم و ذکرتم , و مقالة جلکم انه لیس علینا امام , فاءقبل لعل اللّه ان یجمعنا بک علی الهدی و الحق .
و قد بعثت الیکم اخی و ابن عمی و ثقتی من اهل بیتی , و امرته ان یکتب الی بحالکم و امرکم وراءیکم , فان کتب الی انه قد اجتمع راءی ملاکم و ذوی الفضل و الحجی منکم علی مثل ما قدمت عـلـی به رسلکم و قراءت فی کتبکم , اقدم وشیکاان شاءاللّه .
فلعمری ما الامام الا العامل بالکتاب , و الاخذ بالقسط و الدائن بالحق , و الحابس نفسه علی ذات اللّه .
والسلام .
((40))
مضمون نامه این است : به عموم مؤمنان و مسلمانان ! هانی و سعید آخرین نفراتی بودند که نامه های دعوت شما را آوردند .
همه حرفهای شما را فهمیدم .
حرف شمااین است که امام نداریم , تو بیا که شاید خداوند به واسطه تـو مـا را بـرهدایت و حق مجتمع سازد .
من پسرعمویم را با این ماءموریت که وضعیت شما را برایم بـنـویـسـد بـه سـوی شـمـا فرستادم .
اگر برایم نوشت که رفتار و عمل شما نیز مطابق مضامین نـامـه هایتان است , به زودی خواهم آمد .
به جانم سوگند که آن کس می تواند امام و رهبر باشد که عـمـل کـنـنده

بـه قـرآن ,عـدالـت پـیشه و ملتزم به حق باشد و جانش را در گرو خواست الهی گذارد .
والسلام .
چـنـان کـه سیدالشهدا(ع) هنگامی که با سپاهیان حر بن یزید روبه رو شدهنگامه اقامه نماز ظهر, ضمن سخنانی که خطاب به سپاهیان کوفه ایرادنمود, به همین نامه ها و مضمون آنها اشاره فرمود .
بـه نـوشـتـه شـیخ مفید,حسین (ع) به حجاج بن مسروق , هنگام ظهر دستور داد اذان بگوید .
پس ازاذان , حضرت (ع) با عبایی بر دوش و نعلین خود, از خیمه بیرون آمد, حمد وستایش خداوند را به جای آورد, آنگاه خطاب به یاران حر که برای اقتدای به حضرت (ع) آماده شده بودند فرمود : اءیها الناس ! انی لم آتکم حتی اءتتنی کتبکم و قدمت علی رسلکم اءن اقدم علینا فانه لیس لنا امام لـعل اللّه اءن یجمعنا بک علی الهدی و الحق فان کنتم علی ذلک فقد جئتکم فاعطونی ما اطمئن الـیـه مـن عهودکم و مواثیقکم .
و ان لم تفعلوا و کنتم لقدومی کارهین انصرفت عنکم الی المکان الذی جئت منه الیکم .
((41))
ای مـردم ! من به سراغ شما نیامدم تا اینکه نامه های شما به من رسید وپیکهایتان در رسید که به سوی ما بیا, چرا که ما را امامی نیست , شایدخداوند ما را به واسطه تو بر هدایت و حق گرد آورد .
پـس اگـر شـمـاهـمـچـنـان بـر دعـوت خـود هـسـتـیـد کـه خـوب , مـن آمده ام .
پس عهد و پـیـمـانـی اطمینان بخش به من دهید .
و اگر چنین نمی کنید و نسبت به آمدنم ناراحتید, از شما روی گردان شده و به همان جایی که از آن آمده ام برمی گردم .
بـه عـنوان نمونه می توان از نامه ای یاد کرد که سران کوفه پس از خبر مرگ معاویه و به دنبال یک گردهمایی در خانه سلیمان بن صرد خزاعی , به حضرت (ع) نوشتند .
محمد بن بشر همدانی , جریان را این گونه بازگو می کندکه ما در خانه سلیمان بن صرد گرد هم آمدیم .
سلیمان سخنرانی کرد و گـفـت : مـعاویه به هلاکت رسیده است و حسین (ع) از بیعت با بنی امیه امتناع جسته و به سوی مکه رفته است , و شماها شیعه او و شیعه پدرش می باشید .
لذا اگرمی دانید که او را یاری می کنید و بـا دشـمـنـش می جنگید به او نامه بنویسید واگر از سستی و شکست نگران هستید حضرت را فـریـب ندهید .

جمعیت گفتند : نه , با دشمنش می جنگیم و خودمان را به خاطرش فدا می کنیم .
این بود که سلیمان گفت : پس برایش نامه بنویسید .
مـتـن این نامه که توسط دو نفر پیک به نامهای عبداللّه بن سبع همدانی وعبداللّه بن وال تمیمی با شـتـاب زیـاد برای حضرت (ع) فرستاده شد و آن دو, دربیستم ماه رمضان در مکه تقدیم امام (ع) کردند, چنین است :
بـسـم اللّه الـرحـمـن الرحیم .
للحسین بن علی , من سلیمان بن صرد, و المسیب بن نجبة , و رفاعة بـن شداد, و حبیب بن مظاهر, و شیعته من المؤمنین والمسلمین من اهل الکوفة .
سلام علیک .
فانا نـحمد الیک اللّه الذی لا اله الاهو .
ام ا بعد : فالحمد للّه الذی قصم عدوک الجبار العنید الذی انتزی عـلـی هـذه الامـة فابتزها, و غصبها فیئها, و تاءمر علیها بغیر رضی منها, ثم قتل خیارها, و استبقی شرارها, و جعل مال اللّه دولة بین جبابرتها و اءغنیائها,فبعدا له کما بعدت ثمود .
انه لیس علینا امام , فـاءقبل لعل اللّه اءن یجمعنا بک علی الحق , و النعمان بن بشیر فی قصر الامارة لسنا نجتمع معه فی جـمـعـة و لانـخرج معه الی عید, و لو قد بلغنا انک قد اقبلت الینا اءخرجناه حتی نلحقه بالشام , ان شاءاللّه .
والسلام علیک و رحمة اللّه .
((42))
مـضـمـون نامه که به عنوان شیعیان حضرت (ع) نگاشته شده و نام چهار نفر ازسران این اجتماع , یـعنی سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعة بن شداد وحبیب بن مظاهر نیز در آن برده شده , ایـن اسـت کـه مـا خدای را سپاسگزاریم که معاویه , آن دشمن ستمکار و کینه توز تو را که به ناحق بـرگرده این امت سوار شد و اموال آن را به چپاول برد و خوبان را کشته و بدان را میدان داد,نابود ساخت .
ما اینک امامی نداریم .
به سوی ما بیا که شاید خداوند ما راگرد حق آورد .
و نعمان بن بشیر در دارالامـاره اسـت و مـا را بـا او کاری نیست و اعتنایی به او نداریم , و اگر به ما خبر برسد که به سوی ما حرکت کرده ای او را از شهر بیرون خواهیم کرد تا به شام , ملحقش سازیم .
به هر حال , امام خمینی (قده) دیدگاه یادشده را سالها پس از آن نیز, به مناسبت پیام نوروزی سال 67, این گونه اظهار می دارد : سیدالشهدا سلام اللّه علیه , تمام حیثیت خودش , جان خودش را وبچه هایش را, همه

چیز را [داد .
] در صورتی که می دانست قضیه این طورمی شود .
کسی که فرمایشات ایشان را از وقتی که از مدینه بـیرون آمدند وبه مکه آمدند و از مکه آمدند بیرون , حرفهای ایشان را می شنود همه را,می بیند که ایـشـان متوجه بوده است که چه دارد می کند .
این جور نبود که آمده است ببیند که [چه می شود .
] بلکه آمده بود حکومت هم می خواست بگیرد, اصلا برای این معنا آمده بود و این یک فخری است و آنـهـایـی کـه خیال می کنند که حضرت سیدالشهدا برای حکومت نیامده , خیر, اینهابرای حکومت آمـدنـد, بـرای ایـنـکه باید حکومت دست مثل سیدالشهداباشد, مثل کسانی که شیعه سیدالشهدا هستند باشد .
((43))
ایـن هـمـان حقیقت است که سیدالشهدا(ع) در نخستین برخورد با دستگاه بنی امیه پس از مرگ مـعـاویـه , آنـگاه که هنوز در مدینه بود و مواجه بادرخواست ولید بن عقبه , حاکم مدینه , مبنی بر بـیـعـت بـا یـزید بن معاویه شد,بر آن تاءکید ورزید و با تصریح به شایستگی خویش برای خلافت و امـامـت و عـدم شـایـسـتگی کسی چون یزید برای این منصب , از بیعت با او سر باز زد .
حضرت (ع) خطاب به ولید فرمود : اءیـهـا الامـیر ! انا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائکة ومحل الرحمة و بنا فتح اللّه و بناختم , و یزید رجل فاسق شارب خمر قاتل النفس المحر مة معلن بالفسق , و مثلی لایبایع لمثله و لکن نصبح و تصبحون و ننتظر و تنتظرون اءینا اءحق بالخلافة و البیعة ((44)) .
ای امـیـر ! ما خاندان نبوتیم و خاستگاه رسالت , آمد و شدگاه فرشتگان وجایگاه رحمت .
با ماست کـه خـداونـد آغـاز کـرد و با ما پایان داد .
و یزیدمردی است فاسق , شرابخوار, قاتل جان بی گناه و آشـکـارا مرتکب فسق می شود .
و کسی مثل من با مانند او بیعت نخواهد کرد, لکن ما و شمامنتظر می مانیم تا معلوم شود کدام یک از ما سزاوارتر به خلافت وبیعت است .
از طرف دیگر, خود حضرت (ع) پس از مرگ معاویه , نامه ای را با یک متن ,به صورتی مخفیانه و در حـالـی کـه عبیداللّه بن زیاد حاکم بصره بود, برای جمعی از سران و بزرگان بصره که نام برخی از آنـان در تـاریـخ آمـده اسـت نـوشت , و در این نامه ضمن یادکرد از شخصیت پیامبر(ص) و جایگاه اهـل بـیـت (ع) بـه عـنـوان وارثـان و اوصـیای آن حضرت (ص) و به عنوان سزاوارترین افراد برای جانشینی حضرت (ص) یادآور شد که

دیگران این حق را گرفتند وما به خاطر پرهیز از اختلاف , دم فرو بستیم در حالی که می دانیم از دیگران سزاوارتریم .
آنگاه در بیان انگیزه ارسال نامه و پیک , ابراز می دارد که هدفش دعوت به کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) است , چرا که سنت پیامبر(ص)از میان رفـتـه و بـدعـت , رونق گرفته است .
و در پایان اشاره می کند که اگرسخن مرا بشنوید و امر مرا اطاعت کنید شما را به راه رشد هدایت خواهم کرد .
متن نامه چنین است : اما بعد, فان اللّه اصطفی محمدا(ص) علی خلقه و اءکرمه بنبوته و اختاره لرسالته ثم قبضه اللّه الیه و قـد نـصـح لـعـباده و بلغ ما اءرسل به (ص) و کنا اءهله واولیاءه و اءوصیاءه و ورثته و اءحق الناس بـمـقامه فی الناس , فاستاءثر علیناقومنا بذلک فرضینا و کرهنا الفرقة و اءحببنا العافیة و نحن نعلم اءنا اءحق بذلک الحق المستحق علینا ممن تولاه و قد اءحسنوا و اءصلحوا و تحروا الحق ,فرحمهم اللّه و غـفـر لـنا و لهم .
و قد بعثت رسولی الیکم بهذا الکتاب و انا ادعوکم الی کتاب اللّه و سنة نبیه (ص) فان السنة قد امیتت و ان البدعة قداءحییت و ان تسمعوا قولی و تطیعوا امری اءهدکم سبیل الرشاد و السلام علیکم و رحمة اللّه .
((45))
امام خمینی در همان سخنرانی , همین تحلیل را نسبت به حرکت تمام انبیا واولیا صلوات اللّه علیهم قائل است : زندگی سیدالشهدا, زندگی حضرت صاحب سلام اللّه علیه , زندگی همه انبیاء عالم , همه انبیاء از اول , از آدم تـا حـالا هـمه شان این معنا بوده است که در مقابل جور, حکومت عدل را می خواستند درست کنند .
((46))
حـضـرت امـام (قـده) بـه روشـنی این سخن را که سیدالشهدا(ع) در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته بود و لذا چاره ای جز تن دادن به آن را نداشت رد نموده وتصریح می فرماید که حضرت (ع) از ابتدا با آگاهی و اختیار کامل , حرکت رابه عنوان ادای یک تکلیف شروع کرد : امـام حـسـیـن (ع) نـیروی چندانی نداشت و قیام کرد .
او هم اگر نعوذباللّه تنبل بود, می توانست بـنـشـیـنـد و بگوید تکلیف شرعی من نیست که قیام کنم .
دربار اموی خیلی خوشحال می شد که سیدالشهدا بنشیند و حرف نزند وآنها بر خر مراد سوار باشند .
((47))
سـیدالشهدا(ع) به تکلیف شرعی الهی می خواست عمل بکند .
غلبه بکند,تکلیف شرعیش را عمل کرده , مغلوب هم بشود, تکلیف شرعیش را عمل کرده , قضیه تکلیف است .

((48))
آنـچـه حضرت سیدالشهدا(ع) در پاسخ برخی افراد, از جمله برادرش محمدبن حنیفه که خواهان تجدیدنظر در رفتن به عراق بودند, بیان فرمود بیان سربسته ای از همین تکلیف گرایی حضرت (ع) اسـت کـه می تواند گویای این نکته نیز باشد که استدلالهای حضرت (ع) در ضرورت این حرکت و تـبـیین موقعیت و فضای پیش آمده , نمی توانست آنان را قانع سازد و آنان بر اساس ملاکهایی که به تـحـلـیـل و ارزیـابی حرکت حضرت (ع) می پرداختند, آن رامنطقی نمی یافتند .
بیان سربسته که ظـاهـری جز تعبد به یک دستور نبوی (ص)ندارد این بود که حرکت کن , چرا که خداوند خواسته است تو را کشته بیند .
خانواده و زنان را نیز به اسارت بیند .
بنا بر نقل مرحوم سید بن طاووس , بانقل از امـام صـادق (ع), در شـبـی کـه سـیـدالشهدا(ع) صبح آن , بنای خروج از مکه راداشت , محمد بن حنفیه به حضور حضرت (ع) رسید و گفت :
سابقه خیانت اهل کوفه نسبت به پدر و برادرت را آگاهی , و من می ترسم که وضعیت تو نیز همانند آنها شود .
اگر موافق باشی که بمانی , توعزیزترین و محفوظترین شخص در حرم می باشی .
حـضرت (ع) فرمود : ای برادر ! ترسیدم که یزید بن معاویه مرا در حرم ناگهان و بی خبر بکشد و من کسی باشم که حرمت این خانه به خاطر اوشکسته شود .
مـحـمـد بـن حـنـیـفـه گفت : اگر از این امر نگرانی , به یمن یا برخی نقاطصحرا برو .
تو در آنجا محفوظترین افراد هستی و دست هیچ کس به تونخواهد رسید .
حـضرت (ع) فرمود : در آنچه گفتی نگاه می کنم .
و به هنگام سحر,حسین (ع) حرکت کرد .
خبر به محمد بن حنفیه رسید .
خدمت حضرت (ع)آمد و زمام ناقه او را گرفت و گفت : ای برادر ! آیا وعده ندادی که نسبت به درخواست من تاءمل کنی .
فرمود : آری .
گفت : پس چه چیز باعث خروج شتابان شما شد ؟ حضرت (ع) فرمود : اءتانی رسول اللّه (ص) بعد ما فارقتک , فقال : یا حسین ! اءخرج فان اللّه قد شاءاءن یراک قتیلا .
بـعد از اینکه از تو جدا شدم رسول خدا(ص) به خوابم آمد و فرمود : ای حسین ! حرکت کن , چرا که خداوند خواسته است که تو را کشته ببیند .
مـحـمد بن حنفیه گفت : انا للّه و انا الیه راجعون .

پس معنای به همراه بردن این بانوان چیست , در حالی که شما با این وضعیت می روی ؟ ! سیدالشهدا(ع) دنباله سخن پیامبر(ص) را نقل کرد که فرمود : ان اللّه قد شاء اءن یراهن سبایا .
خداوند خواسته است که آنان را اسیر ببیند .
بعد با محمد بن حنفیه خداحافظی کرد و رفت .
((49))
چنان که امام (ع) در مقابل تقاضای عبداللّه بن عباس و عبداللّه بن زبیر,مبنی بر خودداری از حرکت به سوی عراق , به گونه ای سربسته تر فرمود : ان رسول اللّه (ص) قد اءمرنی باءمر و اءنا ماض فیه ((50)) .
رسول خدا(ص) به من فرمانی داده است و من آن را اجرا می کنم .

2 . آگاهی به شهادت و حرکت برای حکومت

گـفتیم که امام خمینی (قده) انگیزه قیام را تلاش برای برپایی نظام و حکومت عدل می داند و در عین حال از نقطه نظر کلامی و برحسب ملاکهای عادی معتقد است , امام حسین (ع) سرانجام کار را بـه خـوبـی مـی دانست .
و این واقعیتی است که برخی نویسندگان نتوانستند آن را هضم کنند, فضلوا واضلوا .
امام راحل (قده) بیش از نیم قرن پیش می نویسد : در خـبـر شـهـادت حـضـرت سیدالشهدا(ع) وارد است که حضرت رسول (ص) رادر خواب دید : حـضـرت فـرمـود بـه آن مـظـلوم که از برای تو درجه ای است در بهشت , نمی رسی به آن مگر به شهادت .
((51))
سالها پس از آن نیز همین حقیقت را بازگو فرمود : حضرت سیدالشهدا(ع) به همه آموخت که در مقابل ظلم , در مقابل ستم ,در مقابل حکومت جائر چـه بـاید کرد .
با اینکه از اول می دانست که در این راه که می رود, راهی است که باید همه اصحاب خـودش و خـانواده خودش را فدا کند و این عزیزان اسلام را برای اسلام قربانی کند, لکن عاقبتش راهم می دانست .
((52))
اشـاره امـام (قـده) بـه جـز بـسـیـاری شواهد و قراین دیگر, از جمله می تواند ناظر به این جملات سیدالشهدا(ع) هنگام اعزام مسلم (ع) باشد که به او فرمود : انـی مـوجهک الی اهل الکوفة و سیقضی اللّه من امرک ما یحب و یرضی .
واءرجو ان اکون اءنا و انت فی درجة الشهداء فامض ببرکة اللّه و عونه . . .
((53))
مـن تـو را بـه سـوی اهـل کـوفه می فرستم و خداوند نسبت به این کار توآنچه را دوست بدارد و بپسندد به انجام خواهد رساند .
و امیدوارم من وتو در جایگاه شهدا باشیم .
پس به امید خدا و کمک او حرکت کن . . .
ملاحظه می شود که امام (ع) همزمان با اعزام حضرت مسلم (ع) برای پی گیری این حرکت سیاسی و برپایی حکومت عدل , برای خود و جناب مسلم (ع)آرزوی شهادت می کند .
آنچه در موضوع قبل در خصوص پاسخ به محمد بن حنفیه آوردیم نیزشاهدی

گویاست .
خوابی را نـیز که حضرت (ع) در مدینه , در کنار قبرجدش (ص) هنگام تصمیم بر خروج از مدینه , دید نیز بر همین حقیقت گواهی می دهد ((54)) .
نـمونه دیگر آن , پاسخی است که در مسیر حرکت به عراق , به یکی ازافراد داد که از سر دلسوزی و خـیـرخواهی از علت آمدن حضرت (ع) به آن سرزمین دشوار و بدون نیرو و امکانات کافی پرسیده بـود .
این شخص می گوید : وقتی فهمیدم خیمه های برپا شده , از آن حسین (ع) است , به خدمت او رسـیـدم , دیـدم بـزرگـواری اسـت کـه مشغول خواندن قرآن است و قطرات اشک بر گونه ها و مـحـاسـنـش جاری است .
گفتم : پدر و مادرم فدایت باد ای پسر رسول خدا(ص) ! چه چیز موجب آمدن شما به این سرزمین و بیابانی که کسی در آن نیست شد ؟ فرمود : هـذه کـتـب اعهـل الـکوفة الی و لا اعراهم الا قاتلی , فاذا فعلوا ذلک لم یدعوا للّه حرمة الا انتهکوها فیسلط اللّه علیهم من یذلهم حتی یکونوا اعذل من فرم الامة .
((55))
امـام (ع), هـم اشـاره بـه نامه های مردم کوفه می کند, و هم در عین حال آنان راقاتل خود معرفی مـی کـنـد .
و اضافه می کند : وقتی آنان مرتکب چنین کاری شدند, دیگر هیچ حرمتی الهی نخواهند مـاند مگر اینکه آنرا هتک خواهندکرد و خداوند نیز کسی را بر آنان مسلط خواهد ساخت که چنان خوارشان کند که خوارتر از کهنه حیض شوند ! شـاهـد دیـگـر, روایـتـی اسـت که مرحوم سید بن طاووس با سندی متصل از محمد بن عمیر نقل مـی کـنـد .
او می گوید : پدرم عمر بن علی بن ابی طالب (ع)برای دایی هایم , آل عقیل , نقل می کرد هـنـگـامـی کـه بـرادرم حسین (ع) درمدینه , از بیعت با یزید امتناع کرد, به دیدار او رفتم و دیدم تنهاست .
به اوگفتم : فدایت شوم , ای ابا عبداللّه ! برادرت ابا محمد, حسن (ع) از پدرش (ع)برای من گفت .
ولی گریه ام گرفت و ناله ام بلند شد .
حسین (ع) مرا در بر گرفت و فرمود : به تو گفت که من کشته می شوم ؟ گفتم : دور از جان شما ای پسر رسول خدا ! فرمود : به حق پدرت از تو می پرسم : آیا کشته شدن من را به تو خبرداد ؟ گفتم : آری , اگر دست بیعت ندهی .
حسین (ع) فرمود : حـدثـنی اعبی اعن رسول اللّه (ص) اعخبره بقتله و قتلی , و اعن تربتی تکون بقرب تربته , فتظن انک عـلـمـت ما لم اعلمه ,

و اءنه لا اعطى الدنية من نفسى اءبدا, ولتلقين فاطمة اءباها شاكية ما لقيت ذريتها من امته , و لا يدخل الجنة اءحدآذاها فى ذريتها .
((56))
مفاد سخن حضرت (ع) اين است كه پدرم براى من نقل كرد كه رسول خدا(ص)او را از كشته شدن خـود و مـن آگـاه كـرده است , و اينكه تربت من نزديك تربت پدرم خواهد بود .
تو گمان مى كنى چيزى را مى دانى كه من نمى دانم ! من هرگز خودم را دچار پستى نخواهم كرد .
و فاطمه پدرش را در حـالـى ملاقات خواهد كرد كه از دست امت او, به خاطر رفتارى كه با فرزندانش داشته شكايت خـواهـد نمود .
و كسى كه به خاطر رفتار نامناسب با فرزندان فاطمه (س) او را بيازارد هرگز وارد بهشت نخواهد شد .
در اين زمينه شواهد و ادله بسيارى وجود دارد كه به همين اندك بسنده مى شود .
امـام خـمينى (قده) در جايى ديگر به اين نكته توجه مى دهد كه به حسب معمول نيز امكان مقابله نيروى محدود امام (ع) در مقابل دشمن وجودنداشت : در عين حالى كه به حسب قواعد معلوم بود كه يك عدد اين قدرى ,نمى تواند با آن عده اى كه آنها دارند, مقابله كند, لكن تكليف بود .
((57))
ايـن تكليف گرايى را به خوبى مى توان در وصيتى كه حضرت (ع) پس از تصميم بر خروج از مدينه بـراى بـرادرش مـحـمدبن حنفيه نوشت ملاحظه كرد .
تكليفى كه كمى امكانات و نيرو نمى تواند خـلـلـى در انـجام آن براى حضرت (ع)ايجاد كند .
مفاد اين وصيت نامه پس از گواهى به توحيد و رسـالـت و قيامت اين است كه من از سر مفسده جويى و دنياطلبى و هواخواهى و ستم , از اين شهر بيرون نرفتم بلكه به انگيزه اصلاح امت و امر به معروف و نهى از منكرو حركت در چارچوب مسير پـيـامـبـر(ص) و امـيـرالـمـؤمنين (ع) است .
هر كس مرادر چارچوب حق بپذيرد قدم در راه خدا گذاشته است و هر كس نيز دست رد به سينه من زند, من صبر و مقاومت مى كنم تا خداوند ميان من و مردم داورى كند .
بسم اللّه الرحمن الرحيم .
هذا ما اءوصى به الحسين بن على بن ابى طالب الى اخيه محمد المعروف بابن الحنفية : اءن الحسين يشهد اءن لا اله الا اللّه وحده لاشريك له , و اءن محمدا عبده و رسوله , جاء بالحق من عند الحق , و اءن الجنة والنار

حق , و اءن الساعة آتية لا ريب فيها, و اءن اللّه يبعث من فى القبور, و اءنى لم اءخرج اءشرا, و لا بطرا و لا مفسدا, و لا ظالما, و انما خرجت لطلب الاصلاح فى امة جدى , اءريد اءن آمر بالمعروف و اءنهى عن المنكر و اءسير بسيرة جدى و اءبى على بن اءبى طالب (ع), فـمـن قـبلنى بقبول الحق فاللّه اولى بالحق , و من رد على هذا, اءصبر حتى يقضى اللّه بينى و بين الـقـوم بـالحق و هو خير الحاكمين , و هذه وصيتى يا اءخى اليک و ما توفيقى الا باللّه عليه توكلت و اليه اءنيب .
((58))
سـيـدالـشـهـدا(ع) در سـخـنـان خـويـش در روز عـاشورا و پيش از آغاز درگيرى نيزبه همين تكليف گرايى و عمل نكردن بر اساس تعداد نيرو نيز اشاره مى فرمايد .
حضرت (ع) در فرازى از اين سـخـنرانى , پس از پاسخ قاطع خويش مبنى بر اينكه كشته شدن را بر ذلت , و درافتادن به خاک و خون را براطاعت از افراد پست ترجيح مى دهد مى افزايد : اءلا قد اءعذرت و اءنذرت , اءلا انى زاحف بهذه الاسرة على قلة العتاد, و خذلة الاصحاب .
((59))
آگاه باشيد كه من حجت تمام كردم و انذار نمودم .
آگاه باشيد كه من به همراه همين خانواده , در عين كمى نيرو و بى وفايى ياران , جهاد خواهم كرد .

3 . تقدم مصالح عالیه

پـیـشـتر نیز در شرح کلمات فقهای دیگر, به این مبنای حضرت امام (قده) اشاره کردیم که برخی مصالح اسلامی , در درجه ای از اهمیت قرار دارند که عناوینی چون عسر و حرج و ضرر نمی تواند در تـعـارض یـا تـزاحـم بـا آنها قرارگیرد .
برخی مصادیق معروف و منکر از این گونه اند .
دفع منکر بـزرگـی چـون حـکومت فاسد بنی امیه و تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی از بارزترین نمونه ها است .
امام (قده) مبنای خویش را این گونه توضیح می دهد : تـمـام انـبـیا برای اصلاح جامعه آمده اند, تمام .
و همه آنها این مساءله راداشتند که فرد باید فدای جامعه بشود .
فرد هر چه بزرگ باشد, بالاترین فرد که ارزشش بیشتر از هر چیز است در دنیا, وقتی کـه بـا مصالح جامعه ,معارضه کرد این فرد باید فدا شود .
سیدالشهدا روی همین میزان آمدرفت و خـودش و اصحاب و انصار خود را فدا کرد, که فرد باید فدای جامعه شود, جامعه باید اصلاح بشود .
لیقوم الناس بالقسط .
باید عدالت در بین مردم و در بین جامعه تحقق پیدا بکند .
((60))
اهدافی را که حضرت (ع) در وصیت خویش به محمد بن حنفیه بر شمرد همه در یک نقطه مشترک اسـت و آن عـبـارت است از اصلاح امت .
این حرکت اصلاح طلبانه در جامعه و فداکاری برای آن , هـمـان اسـت کـه به عنوان فدای فرد برای جامعه مورد تاءکید امام (قده) قرار گرفت .
چنان که حـضـرت امـام صـادق (ع) به نقل از صفوان بن مهران , در زیارت اربعین , در بیان فلسفه جانفشانی ابی عبداللّه (ع) فرموده است : اللهم انی اءشهد اءنه ولیک و ابن ولیک و صفیک و ابن صفیک , الفائزبکرامتک , اءکرمته بالشهادة . . .
و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالة , و حیرة الضلالة .
((61))
حـسـیـن (ع) خـون قلبش را در راه تو داد تا بندگانت را از نادانی و سرگردانی گمراهی نجات دهد .
هـمـیـن حقیقت را در زیارت دیگری که ابوحمزه ثمالی از امام صادق (ع) در خصوص زیارت امام حسین (ع) نقل کرده نیز آمده است : الـلـهـم انـی اءشـهد اءن هذا قبر ابن حبیبک و صفوتک من خلقک , و اءنه الفائزبکرامتک , اءکرمته بـکتابک , و خصصته و اءئتمنته علی وحیک , و اءعطیته مواریث

الانبیاء, و جعلته حجة علی خلقک , فـاءعـذر فـی الـدعوة , و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الضلالة و الجهالة و العمی و الشک والارتیاب الی باب الهدی من الردی .
((62))
. . .
و خـون قـلبش را در راه تو داد تا بندگانت را از گمراهی و نادانی و نابینایی وشک و دودلی به دروازه هدایت , در آورده و نجات دهد .
چنان که حضرت امام , همین حقیقت را در دوران مبارزه چنین بیان می فرماید : مـحرم , ماه نهضت بزرگ سید شهیدان و سرور اولیای خداست که با قیام خود در مقابل طاغوت , تـعلیم سازندگی و کوبندگی به بشر داد و راه فنای ظالم و شکستن ستمکار را به فدایی دادن و فدایی شدن دانست و این خود سرلوحه تعلمیات اسلام است برای ملت ما تا آخر دهر .
((63))
امام (قده) در فتاوای خویش , از جمله در کتاب تحریرالوسیله , فصل دفاع وامر به معروف و نهی از مـنـکر به گونه ای روشن مبنای فقهی مذکور راپذیرفته و فتاوای خود را بر اساس آن صادر کرده است .
نمونه ای از آن راپیشتر آوردیم .

4 . عاشورا الگویی برای همه

هر چند در تحلیل بزرگانی چون فقیه نامی , شیخ محمدحسن نجفی ,صاحب کتاب عظیم جواهر الـکلام , قیام سیدالشهدا(ع) به عنوان تکلیفی ویژه آمده است که جزء اسرار الهی به شمار می رود و بـا قـواعـد و ظـواهـر ادله همخوانی ندارد و از این رو نمی تواند به عنوان یک مستند فقهی مطرح گرددولی چنان که گذشت این تحلیل از نظر نگاه فقهی بزرگانی چون علامه حلی , شهیدثانی , محقق ثانی , صاحب ریاض و در نهایت , حضرت امام خمینی نمی تواند پذیرفته باشد .

اگر پذیرفتیم که قیام حضرت (ع) درچارچوب قواعد و ادله موجود فقهی قابل تحلیل و تفسیر می باشد, قهرانباید آن را تـکلیفی ویژه حضرت (ع) است .

علاوه بر اینکه دلایل بسیاری نیزدر دست است که به وضوح نـشـان مـی دهد حرکت و قیام سیدالشهدا(ع) یک مصداق کامل از ادله و قواعد عامی است که در متون اسلامی ما موجوداست و خود به عنوان یک الگو و حجت شرعی برای دیگران به شمارمی رود .

طبعا در محدوده این بحث جای پرداختن تفصیلی به همه این موارد نیست . اما ذکر مواردی چند, مـی تـوانـد شاهدی بر مدعای یادشده باشد و دستمایه ای برای بررسی بیشتر .

و طبعا اگر حضرت امـام خـمـیـنـی , بـه روشـنـی تـمـام و بـا تـاءکـیـد زیاد, بارها بر این حقیقت پای فشرده اند که حرکت سیدالشهدا(ع) یک الگو و حجت به شمار می رود, از جمله بر اساس همین نمونه هاست .

امـام خـمـیـنی قیام سیدالشهدا(ع) را یک اسوه تمام عیار می داند که ازنقطه نظر فقهی و عمل به وظـایـف و تـکـالـیـف دیـنـی , کـاملا باید سرمشق قرارگیرد .

امام نه تنها فلسفه قیام و شهادت سیدالشهدا(ع) را قابل درک و منطبق بر موازین جاری در فقه می داند, بلکه به عنوان یک حجت بـالغه شرعی می شمارد که باید ملاک عمل اجتماعی مسلمانان قرار گیرد .

و از همین رواست که تبلیغ و هدایت جامعه به این حجت شرعی را وظیفه متولیان ارشاد و هدایت جامعه می شمارد : آنچه که سیدالشهدا عمل کرد و آن ایده ای که او داشت و آن راهی که اورفت و آن پیروزی که بعد از شـهادت برای او حاصل شد و برای اسلام حاصل شد, (روحانیون) به [برای] مردم روشن کنند و بـفـهـمـانند به همه که مساءله مجاهده در راه اسلام آن است که او کرد .

می دانست که با یک عده قلیل , کمتر از صد نفر, نمی شود مقابله با یک

همچو ظالمی دارای همه چیز کرد .
((64))
و در جایی دیگر می فرماید : مـگـر نه آن است که دستور آموزنده کل یوم عاشورا و کل ارض کربلاباید سرمشق امت اسلامی باشد .
قیام همگانی در هر روز و در هرسرزمین .
عاشورا قیام عدالت خواهان با عددی قلیل و ایمانی و عـشـقـی بزرگ در مقابل ستمگران کاخ نشین و مستکبران غارتگر بود, و دستورآن است که این برنامه , سرلوحه زندگی در هر روز و در هرسرزمین باشد .
((65))
در الـگـوسـازی و معرفی حرکت سیدالشهدا(ع) به عنوان یک سرمشق , اگرنبود جز حجم بسیار وسیع و متنوعی از روایات و رهنمودهایی که درجهت احیا و زنده داشتن نام و قیام حضرت (ع) و بـرائت جـسـتـن از کـسـانـی کـه در مـقـابـل وی ایستادند یا او را یاری نکردند, از طرف اولیای دیـن ,صـلـوات اللّه عـلـیـهـم , وارد شـده است , همین امر در الگو بودن و قابل احتجاج بودن قیام سیدالشهدا(ع) کفایت می کرد .
تنها مروری اجمالی بر فهرست رهنمودها, دستورالعملها و تاءکیداتی که از جانب آن بزرگواران در زمـیـنـه هـای مختلف موضوع کربلا و قیام سیدالشهدا(ع) در کتابهای حدیثی وارد شده و از نظر گـذرانـدن آن همه ارزش ,پاداش و ثوابهایی که برای انواع زیارت , گریه و عزاداری و تربت کربلا وحتی آب فرات , بیان شده است , و نگاهی کوتاه به محتوای متونی که به عنوان زیارت حضرت (ع) نـقل شده , همه و همه , به خوبی گواه بر حقیقتی است که حضرت امام خمینی بارها بر آن تاءکید ورزیـد و آن را مـبـنـای حـرکـت خـویـش در انـقلاب اسلامی قرار داد .
اگر ملاحظه شود که به عـنـوان مـثـال , تنها در خصوص خاک کربلا حدود یکصد روایت به شکلهای گوناگون , عظمت و ارزش آن را بـازگـو مـی کـنـد و توجه شود که چگونه این خاک مقدس , قرین حیات یک شیعه از ولادت تا مرگ , در هر صبح و شام می شود, کام او با آن تربت برداشته می شود و کفن او با آن بسته مـی گـردد, وحتی نحوه برگرفتن این خاک از زمین کربلا آموزش داده شده و دعای ویژه ای نیز بـرای آن مـنظور می شود, اذعان خواهیم کرد که حرکت امام حسین (ع) تنها یک رمز میان خدای تبارک و تعالی و وی نبوده است .
بلکه موضوعی قابل فهم , قابل استدلال , و مصداقی از رهنمودهای کلی دین است و طبعا قابل پیروی و احتجاج می باشد .
بـه عـنوان مثال , اگر به مقایسه ای که در خود روایات در خصوص ارزش زیارت سیدالشهدا(ع) و انجام حج و عمره صورت گرفته توجه شود, ویا به معادلهایی که برای یک قطره اشک و حتی خود را گریان نشان دادن ذکر

شده توجه شود حقیقت یادشده بیشتر نمایان خواهد شد .
بـه هر روی , حجم گسترده ای از احادیث و دستورالعملها که درخصوص سیدالشهدا(ع) و مسایل مـربوط به وی در ابواب مختلف کتابهای حدیثی و حتی فقهی ما وجود دارد, منبعی الهام بخش و بسیار گویا در تلاش اولیاء دین , صلوات اللّه علیهم , برای الگوسازی قیام امام حسین (ع) می باشد .
علاوه بر این , بازگویی نمونه هایی از سخنان خود سیدالشهدا(ع) که فلسفه و انگیزه حرکت خویش را بـیـان مـی کـند, به خوبی می تواند این رکن تحلیل قیام عاشورا از منظر امام خمینی , یعنی الگو بـودن آن را روشـن کند .
چرا که اگر استدلال حضرت (ع) در لزوم این حرکت و پاسخ او در مقابل آنـان کـه تـلاش مـی کردند حضرت را از این حرکت باز دارند تنها همان جریان خواب دیدن پیامبر اکـرم (ص) و این گفته حضرت (ص) که خداوند خواسته است تو را کشته ببیند بود, برای مدعای بـزرگـانـی چون مرحوم صاحب جواهر می شد محملی ارائه کرد, اما پرواضح است امام (ع) بارها با تکیه براصول و مبانی پذیرفته شده و قطعی دینی , به تحلیل و تبیین حرکت خودپرداخته است , و اسـتـدلالـهـا و پاسخهای سربسته ولی محدودی مانند خواب یادشده را تنها در شرایطی ویژه که حرکت حضرت (ع) در نگاه مخاطب ,هیچ توجیهی نمی توانست داشته باشد, ارائه شده است .
بـنـابـراین , اگر سیدالشهدا(ع) در تبیین و توجیه حرکت خویش به عنوان نمونه , به مسایلی چون لزوم امر به معروف و نهی از منکر, مبارزه با ظلم ,استیفای حقوق , اصلاح جامعه , حق طلبی و دفع فـسـاد مـی پـردازد و ایـنـها رامبنای استدلال خود قرار می دهد, روشن است مسایل و احکامی را مبنای استدلال و حرکت خود معرفی می کند که اختصاص به خود او ندارد و جزءارتکازات دینی و قطعی مخاطبان بوده است .
تلاش حضرت (ع) در این روشنگریها این بود که حرکت خویش را ازمصادیق این کلیات معرفی کند و قـهـرا از دیـگـران نیز بخواهد که در این قیام به او بپیوندند .
و گرنه , اصولا فراخوانی دیگران , و اسـتـدلال به مرتکزات اعتقادی آنان , چه وجهی می توانست داشته باشد و در چارچوب کدام یک از وظایف آنان قرار می گرفت ؟ بـه نـظـر مـی رسد نفس دلیل آوردن حضرت (ع) و تکیه کردن بر اصول ومبانی پذیرفته شده در ارتـکـازات اسـلامـی و اعـتقادی جامعه آن روز, گواه روشنی بر تلاش امام (ع) در تطبیق حرکت خـویـش بـر آمـوزه هـای دیـنی , و درنتیجه الگو بودن آن می باشد, حتی اگر در این بحث ِبه نوع اسـتـدلالـها وتحلیلهای حضرت (ع) نیز پرداخته

نشود, با این حĠŮ, نمونه هایی که به دنبال می آید تاءکیدی بر این حقیقت است .
در وصیت نامه ای که سیدالشهدا(ع) هنگام خروج از مدینه برای برادرش محمد بن حنفیه نوشت و مـتـن کـامـل آن را پـیـشـتـر آوردیم ((66))
, امام (ع)تاءکید می کند که من از سر مفسده جویی و دنـیـاطـلـبـی و هـواخواهی و ستم , ازاین شهر بیرون نرفتم .
آنگاه اصلاح امت پیامبر(ص), امر به معروف و نهی ازمنکر, و حرکت در چارچوب مسیر پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین (ع) را انگیزه حرکت خویش می شمارد : و انـمـا خـرجـت لطلب الاصلاح فی امة جدی , اءرید اءن آمر بالمعروف و اءنهی عن المنکر و اءسیر بسیرة جدی و اءبی علی بن اءبی طالب (ع) .
و ایـنـها همه مفاهیم و حقایقی است قابل فهم و پیروی برای همه مسلمانان .
طبعا کسی نمی تواند بگوید که حرکت اصلاح طلبانه نکن , یا کاری به امر به معروف و نهی از منکر نداشته باش و یا روش و سـیـره پیامبر(ص) و علی (ع) راپیروی نکن .
اگر برخی نیز مخالفت می کردند ناشی از تردید در ثـمـربـخشی یاتطبیق در مصداق بود .
و یا آنگاه که با سپاهیان حر و محدودیتهایی که ایجادکردند مـواجـه می شود, در میان یاران خویش به سخنرانی و تحلیل وضعیت جامعه و شرایط فراهم آمده می پردازد و خطاب به اصحاب خود, درتوجه دادن به موقعیت و مسؤولیت خطیری که در آن قرار دارنـد, بـه مـساءله حق گریزی و باطل خواهی موجود در جامعه اشاره می کند و آن را به گونه ای مـی بـیـنـد که مؤمن را مشتاق مرگ می کند و مرگ را برای خود,سعادت می شمارد, و زندگی با ظالمان را ننگ و خواری .
امام (ع) پس از حمدو ثنای الهی می فرماید : انـه قـد نزل من الامر ما قد ترون , و ان الدنیا قد تغیرت و تنکرت و اءدبرمعروفها و لم یبق منها الا صبابة کصبابة الاناء, و خسیس عیش کالمرعی الوبیل .
اءلا ترون الی الحق لا یعمل به , و الی الباطل لایـتـنـاهـی عـنـه , لـیـرغـب المؤمن فی لقاء ربه حقا حقا, فانی لا اری الموت الا سعادة , و الحیاة مع الظالمین الا برما .
((67))
شـرایـط پیش آمده را می بینید .
و دنیا جدا دگرگون شده و چهره ای ناپسندگرفته و خوبی آن پـشت کرده است و از آن جرعه ای جز ته مانده ظرف ,نمانده , و زندگی بی ارزشی چون چراگاهی خـشـک و سـنگلاخ .

آیا به حق نمی نگرید که عمل نمی شود و باطل که از آن پرهیز نمی گردد ! به راستی که مؤمن باید مشتاق ملاقات پروردگارش باشد .
من که مرگ را جزخوشبختی , و زندگی با ستمکاران را جز نکبت نمی بینم .
چهره ای که امام (ع) از جامعه و شرایط موجود ترسیم می کند, بویژه با توجه دادن یاران خویش به جایگاه حق و باطل در این جامعه و با تاءکید برموقعیتی که یک مؤمن در چنین فضایی دارد, طبیعی است که تنها برای موجه ساختن و تحلیل حرکتی که ویژه حضرت (ع) است و دیگران را با آن کاری نیست , نمی باشد .
و هر چند امام (ع) بینش خویش نسبت به زندگی درچنین جامعه ای را بازگو می کند و مرگ را سعادت می شمارد اما او در واقع یک قاعده ارائه می دهد .
نمونه دیگر سخنی است که امام (ع) در منزل بیضه , خطاب به کوفیانی که به همراه حر بن یزید ریاحی برای ممانعت از ورود حضرت (ع) به کوفه آمده بودند, بیان فرمود .
امام (ع) در این سخنان , پس از حمد و ستایش الهی ,در تبیین ضرورت مبارزه با دستگاه بنی امیه و جلوگیری از فساد و ستم واحیاء حدود و احکام الهی و ایجاد حکومت عدل , سخنی از پیامبر اکرم (ص)را بازگو نموده و آن را گواه حقانیت موضع خویش و ضرورت این قیام می گیرد و خود را بیش از همه مسؤول و موظف به عمل کردن به مفاد سخن رسول خدا(ص) می شمارد .
و آنگاه به موضوع نامه ها و دعوتهایی که ازجانب آنان ارسال شده و مفاد بیعتی که با وی کرده بودند اشاره می کند ویادآور می شود که اگر بر پیمان خویش هستند که خوب او حسین بن علی است ! و اگر چنین نمی کنند و پیمان از سر خویش برداشته اند, البته از چنین مردمی با آن پیشینه , امری بعید نیست و به هر حال نتیجه سوء عهدشکنی به خود آنان برمی گردد .
متن سخن حضرت (ع) چنین است : اءیها الناس ! ان رسول اللّه (ص) قال : من راءی سلطانا جائرا مستحلا لحرم اللّه ,ناکثا لعهد اللّه , مخالفا لسنة رسول اللّه (ص), یعمل فی عباداللّه بالاثم و العدوان ,فلم یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقا علی اللّه اءن یدخله مدخله , اءلا وان هؤلاء قد لزموا طاعة الشیطان و ترکوا طاعة الرحمن و اءظهروا الفساد وعطلوا الحدود و استاءثروا بالفی ء و اءحلوا حرام اللّه و حرموا حلاله و اءنا اءحق من غیر, و قد اءتتنی کتبکم و قدمت علی رسلکم ببیعتکم انکم لا تسلمونی ولا تخذلونی , فان تممتم علی بیعتکم تصیبوا رشدکم , فاءنا الحسین بن علی و ابن فاطمة بنت رسول اللّه (ص), نفسی مع انفسکم و اهلی

مع اهلیکم , فلکم فی اءسوة و ان لم تفعلوا و نقضتم عهدکم و خلعتم بیعتی من اءعـنـاقـکـم فـلـعـمـری ما هی لکم بنکر, لقد فعلتموها باءبی و اءخی و ابن عمی مسلم , و المغرور مـن اغـتربکم فحظکم اءخطاءتم و نصیبکم ضیعتم و من نکث فانما ینکث علی نفسه و سیغنی اللّه عنک والسلام علیک و رحمة اللّه و برکاته .
((68))
استدلال امام (ع) به سخن پیامبر(ص) در خصوص ضرورت مبارزه با حکومت جور و فاسد و معرفی بنی امیه و دستگاه یزید به عنوان مصداقی روشن از این حدیث , به خوبی نشان می دهد که امام (ع) دسـت بـه اقـدام و حـرکتی زده است که در چارچوب قواعد کلی و مسؤولیتهای اسلامی تفسیر و تـحـلـیـل می گرددو از این رو از آنان می خواهد که در همین چارچوب او را یاری کنند .
اگرتنها وظـیـفـه ای ویـژه حضرت (ع) و رمزی میان او و خداوند بود که دیگران رابا آن کاری نیست , این بیانات از ناحیه حضرت (ع) چه توجیهی می توانست داشته باشد .
آنچه حضرت امام خمینی به گونه ای گویا و زیبا با اشاره به دستورآموزنده کل یوم عاشوراء و کل ارض کربلاء بر آن تاءکید ورزیده است دراشاره به همین حقیقت است که قیام سیدالشهدا(ع) یک الگوی تمام عیار وقابل پیروی برای دیگران در تمام دوره ها می باشد .
ایشان بار دیگر بر این حقیقت , اینگونه تاءکید می فرماید : دستور است این , دستور عمل امام حسین (ع) دستور است برای همه ,کل یوم عاشوراء و کل ارض کـربـلاء دستور است به اینکه هر روز و درهر جا باید همان نهضت را ادامه بدهید, همان برنامه را, امـام حـسـین (ع) باعده کم , همه چیزش را فدای اسلام کرد, مقابل یک امپراتوری بزرگ ایستاد و گفت هر روز باید در هر جا این محفوظ بماند .
((69))
آنـچه حضرت امام خمینی (قده) در باره حادثه کربلا ابراز فرموده است ,بسیار بیش از فرازهای یاد شـده اسـت .
از آنـچـه ذکـر شـد, بـه خـوبـی مـی تـوان دیدگاه ایشان را در برابر نقطه نظرات و دیـدگـاهـهـای فـقـهای بزرگی چون مرحوم صاحب جواهر به دست آورد و از این نگاه به نقد و ارزیابی آنهاپرداخت .
این مهم را با جمع بندی فرازهای مذکور به پایان می بریم .

جمع بندی دیدگاه امام خمینی

1 . حـرکـت سـیـدالشهدا(ع) یک اقدام کاملا سیاسی بود که حضرت (ع) شرعاخود را مکلف به آن می دانست .
2 . هدف نهایی و فلسفه وجودی این قیام , تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی بود و فهم این فلسفه و درک علل قیام , دور از دسترس و خارج ازتوان ما نیست .
3 . ایـن حـرکـت , یک اقدام کاملا انتخابی و به تشخیص خود امام (ع) بودو عملا راه برای سازش با دشمن نیز برای او باز بود .
4 . مصالحه و سازش با دشمن برخلاف مصالح اسلام و جامعه اسلامی بود .
5 . حضرت (ع) کاملا به سرنوشت حرکت , آگاهی داشت و به حسب معمول نیز نتیجه ای جز کشته شدن پیش بینی نمی شد .
6 . آگـاهـی امام (ع) از سرنوشت قیام , منافاتی با لزوم جهاد برای برپایی حکومت و مبارزه با ظلم , ندارد .
7 . قیام امام (ع) یک حجت شرعی و الگوی فقهی و عملی برای همه دوره ها و تمام سرزمینهاست و نه تکلیفی مختص آن حضرت (ع) .
8 . در تعارض مصلحت فرد و مصالح جامعه , تقدم با جامعه است وفرد باید فدای جامعه گردد .
9 . قواعد نفی عسر و حرج و نفی ضرر, در امور مهمی که اسلام عنایت ویژه به آن دارد جاری نیست .
10 . حـتـی بـا فـرض صـدق عـنوان القاء در تهلکه نسبت به قیام عاشورا,دلیل حرمت آن , شامل مواردی چون جهاد و ضرورت مبارزه و تشکیل نظام عدل نمی گردد .
11 . آنچه ملاک اصلی در جنگ و صلح است , انجام تکلیف است نه کمی و زیادی نیرو و نه پیروزی و شکست .
12 . سیدالشهدا(ع) در هر حال خود را پیروز می دانست , چرا که ملاک پیروزی , انجام تکلیف مبارزه با ظلم و تلاش برای برپایی حکومت عدل بود .

ایـنـک بـا تـوجـه بـه مـحورهای فوق می توانیم به ارزیابی دقیقتری نسبت به دیدگاههای فقهی مـطـرح شـده بـپـردازیم .
و بدین سان بود که فقیه بزرگ امت اسلامی , حضرت امام خمینی (قده) درهای جدیدی را در تحلیل صحیح و بهره بری کامل و اساسی از قیام سید شهیدان عالم , حضرت ابـی عـبـداللّه الـحـسین (ع), گشود و روزنه هایی را که فقهای پیشین نشان داده بودند به راههای هـمـواری مـبـدل ساخت تا

فقها و صاحب نظران حوزه استنباط وفقاهت و ديگر ره جويان مباحث دينى ـ اجتماعى , گامهايى استوار بردارند .
ان شاءاللّه .

کتابنامه

1 . الارشاد, محمد بن محمد بن نعمان شيخ مفيد, منشورات مكتبة بصيرتى , قم , بى تا .
2 . اعيان الشيعه , سيدمحسن امين , تحقيق حسن امين , دار التعارف للمطبوعات , بيروت ,1403ه . ق .
3 . بحارالانوار, محمدباقر مجلسى , داراحياء التراث العربى , بيروت , 1403ه .
ق , چاپ سوم .
4 . بصائر الدرجات , محمد بن حسن صفار, منشورات اعلمى , تهران , 1362ه . ش .
5 . تاريخ دمشق , على بن الحسن , معروف به ابن عساكر (ترجمة الامام الحسين (ع)), تحقيق محمدباقر محمودى , مؤسسة المحمودى للطباعة و النشر, بيروت , 1398ه . ق , چاپ اول .
6 . تاريخ زندگانى پيامبر(ص), محمدابراهيم آيتى , مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران , 1359 ه . ش , چاپ اول .
7 . تاريخ الامم و الملوك , محمد بن جرير طبرى , مؤسسة الاعلمى للمطبوعات , بيروت , چاپ چهارم , 1403 هـ .
8 . تحريرالوسيله , امام خمينى , بى نا, بى تا, طبع اول .
9 . تذكرة الفقهاء, حسن بن يوسف علامه حلى , طبع سنگى , بى تا .
10 . تفسير سوره حمد, امام خمينى , مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى , تهران , 1376ه . ش ,چاپ سوم .
11 . تلخيص الشافى , محمد بن حسن طوسى , تحقيق سيدحسين بحرالعلوم , دارالكتب الاسلاميه ,قم , 1393ه . ق , چاپ سوم .
12 . تنزيه الانبياء, على بن الحسين معروف به سيدمرتضى , مؤسسة الاعلمى للمطبوعات,بيروت , 1408ه . ق , چاپ اول .
13 . جامع المقاصد فى شرح القواعد, على بن حسين كركى محقق ثانى , تحقيق و نشر مؤسسة آل البيت (ع) لاحياء التراث , قم , 1408 ه . ق .
14 . جواهرالكلام فى شرح شرائع الاسلام , محمدحسن نجفى , تحقيق عباس قوچانى , نشر داراحياء التراث العربى , چاپ هفتم , بيروت .
15 . چهل حديث , امام خمينى , تحقيق و نشر مركز فرهنگى رجاء, تهران , 1368, چاپ اول .
16 . حياة الامام الحسين بن على (ع), باقر شريف قرشى , مطبعة الاداب , نجف اشرف , 1396 ه . ق ,چاپ اول .

17 . ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل , سیدعلی طباطبایی , تحقیق و نشر مؤسسة النشرالاسلامی , قم , 1415 ه . ق , چاپ اول .
18 . شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام , جعفر بن الحسن محقق حلی , تحقیق عبدالحسن محمدعلی , دارالاضواء, بیروت , 1403 ه . ق , چاپ دوم .
19 . صحیفه نور, امام خمینی , سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی , تهران , چاپ اول .
20 . العوالم , شیخ عبداللّه بن نوراللّه بحرانی اصفهانی , مدرسة الامام المهدی , قم , 1407ه . ق .
21 . الفتوح , ابومحمد احمد بن اعثم کوفی , دارالکتب الاسلامیه , بیروت , 1406ه . ق .
22 . قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام , حسن بن یوسف علامه حلی , تحقیق و نشرمؤسسة النشر الاسلامی , قم , 1413 ه . ق , چاپ اول .
23 . کافی , محمد بن یعقوب کلینی , تحقیق علی اکبر غفاری , دارالکتب الاسلامیه , تهران ,1388ه . ق , چاپ سوم .
24 . اللهوف , سید بن طاووس , مکتبة الحیدریة , نجف , 1385ه . ق .
25 . مجمع البیان , ابوعلی فضل بن حسن طبرسی , تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی , داراحیاءالتراث العربی , بیروت , 1379ه . ق , 1339ه . ش .
26 . مرآة العقول , محمدباقر مجلسی , تصحیح سیدهاشم رسولی محلاتی , دارالکتب الاسلامیه ,تهران , 1363ه . ش , چاپ دوم .
27 . المسائل العکبریة (المسائل الحاجبیه), محمد بن محمد بن نعمان , معروف به شیخ مفید, تحقیق علی اکبر الهی خراسانی , کنگره جهانی بزرگداشت هزارمین سال وفات شیخ مفید, قم ,1413ه . ق , چاپ اول .
28 . مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام , زین الدین بن علی العاملی شهید ثانی , تحقیق و نشرمؤسسة المعارف الاسلامیة , قم , 1414, چاپ اول .
29 . مقتل الحسین , خوارزمی , تحقیق شیخ محمد سماوی , نشر مکتبة المفید, قم , بی تا .
30 . مناقب ابن شهر آشوب , رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب , تصحیح سیدهاشم رسولی محلاتی , انتشارات علامه , قم , بی تا .
31 . منتهی المطلب , حسن بن یوسف علامه حلی , طبع سنگی , بی نا, بی تا .

32مـوسـوعة كلمات الامام الحسين (ع), پژوهشكده باقرالعلوم (ع), نشر معروف , قم , 1374,چاپ سوم .

پی نوشتها

1- شرایع الاسلام , ج1 , ص 332.
2- قواعد الاحکام , ج1 , ص 516.
3- جواهر الکلام , ج21 , ص 292.
4- انفال (8), آیه 61.
5- بقره (2), آیه 195.
6- همان , آیه 190.
7- توبه (9), آیه 123.
8- همان , آیه 4.
9- همان , آیه 5.
10- همان , آیه 7.
11- همان , آیه 29.
12- انفال (8), آیه 59.
13- محمد(ص)(47), آیه 35.
14- جواهر الکلام , ج21 , ص 292.
15- همان , ص 294.
16- همان , ص 295.
17- همان , ص 292.
18- همان .
19- تفسیر سوره حمد, ص 95.
20- بقره (2), آیه 195.
21- نگاه کن : المسائل العکبریة , تاءلیف شیخ مفید, ص 69 تا 72, و نیز مرآة العقول , علامه مجلسی , ج3 , ص 125 ـ 126. و تنزیه الانبیاء, تاءلیف سیدمرتضی , ص 179 ـ 180. و نیزتلخیص الشافی , تاءلیف سیدمرتضی و تلخیص توسط شیخ طوسی , ج4 , ص 181 تا190.
22- از آنـجـا که دیدگاههای این عالمان برجسته با صبغه ای کلامی و در فضای مباحث اعتقادی مطرح شده است از چارچوب این پژوهش که یک بررسی فقهی می باشد بیرون است , هر چند شیخ مـفید, سیدمرتضی و شیخ طوسی هر سه از بزرگترین فقهای شیعه به شمار می روند و آثار فقهی آنان از مهمترین منابع فقهی دوره نخست تلقی می شود.
23- مجمع البیان , ج2 , ص 289, ذیل آیه 195, بقره (2).
24- تلخیص الشافی , ج4 , ص 186.
25- مـجمع البیان , ج5 , ص 205, ذیل آخرین آیه سوره هود(11): و للّه غیب السماوات والارض . و ج3 , ص 261, ذیل آیه 109 سوره مائده (5).

26- بصائر الدرجات , نشر اعلمی , ص 501, و مناقب ابن شهر آشوب , ج4 , ص 76, وبحارالانوار, ج44 , ص 330, و ج45 , ص 84, و ج42 , ص 81. و موسوعة کلمات الامام الحسین (ع), ص 296. لازم بـه ذکـر است آنچه در متن , نقل شد, مطابق روایتی است که کلینی , صاحب کتاب کافی ,در کـتـاب رسـائل الائمه خویش با همین سند آورده است و علامه مجلسی در جلد 44بحارالانوار, صـفـحـه 330, نقل کرده است . اما آنچه در بصائرالدرجات آمده و علامه مجلسی در دو جای دیگر بحارالانوار آورده کمی تفاوت دارد ولی در معنا تفاوت قابل ذکری ندارد, به جز اینکه در این نقل , پـس از کـلـمـه اسـتـشهد کلمه معی آمده است و این تاءکیدی است بر آگاهی حضرت (ع) بر شـهـادت خـویش , و روشن است که این اختلافهای جزئی , ناشی از نحوه بازگویی روایت در نقل راویـان و کاتبان بوده است . نقل محمدبن حسن صفار در بصائر الدرجات با سندی که در متن ذکر شد چنین است : حـمـزة بـن حـمـران , عـن اءبـی عبداللّه (ع) قال : ذکرنا خروج الحسین و تخلف ابن الحنفیة عنه , قال قال : ابو عبداللّه (ع): یا حمزة , انی ساءحدثک فی هذا الحدیث و لا تساءل عنه بعد مجلسنا هذا.ان الـحسین لما فصل متوجها دعا بقرطاس و کتب : بسم اللّه الرحمن الرحیم . من الحسین بن علی الی بنی هاشم , اما بعد فانه من لحق بی منکم استشهد معی و من تخلف لم یبلغ الفتح ,والسلام .

27- کـافـی , ج1 , ص 261 ـ 262, و نـیز ص 281. دنباله سخن حضرت (ع) به حمران این است :و لو اءنهم یا حمران حیث نزل بهم ما نزل من امر اللّه عز و جل و اظهار الطواغیت علیهم ساءلوااللّه عز و جل اءن یدفع عنهم ذلک و الحوا علیه فی طلب ازالة ملک (تلک خ ل) الطواغیت وذهاب ملکهم اذا لاجـابهم و دفع ذلک عنهم , ثم کان انقضاء مدة الطواغیت و ذهاب ملکهم اءسرع من سلک منظوم انـقـطع فتبدد, و ما کان ذلک الذی اءصابهم یا حمران لذنب اقترفوه و لالعقوبة معصیة خالفوا اللّه فیها و لکن لمنازل و کرامة من اللّه , اءراد اءن یبلغوها, فلا تذهبن بک المذاهب فیهم . لازم بـه ذکـر اسـت کـه در بـرخـی نـسخه ها به جای کلمه اختیار تعبیر اختبار آمده است که بـه مـعـنـای امـتـحـان کردن می باشد, ولی علامه مجلسی نقل نخست را ترجیح داده است . نگاه کن :مرآة العقول , ج3 , ص 132.

28- منتهی المطلب , ج2 , ص 974.

29- تذکرة الفقهاء, ج1 , ص 447.

30- مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام , مؤسسه معارف اسلامی , ج3 , ص 82.

31- جامع المقاصد فی شرح القواعد, ج3 , ص 466 ـ 467.

32- تاریخ زندگانی پیامبر(ص), محمدابراهیم آیتی , ص 352 ـ 357.

33- ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل , ج1 , صص 496 ـ 497.

34- . آل عمران (3), آیه 169.
35- متن کلام صاحب جواهر در این قسمت چنین است : و کیف کان فظاهر المتن انها [مهادنة] جائزة فی جمیع اءحوالها علی معنی عدم وجوبها بحال کما هـو صـریـح المنتهی و محکی التحریر و التذکرة جمعا بین ما دل علی الامر بها المؤیدبالنهی عن الالـقـاء بـالید فی التهلکة و بین الامر بالقتال حتی یلقی اللّه شهیدا, بحمل الاول علی الرخصة فی ذلـک , و منها ما وقع من النبی صلی اللّه علیه و آله و الحسن علیه السلام , کماان من الثانی ما وقع من الحسین علیه السلام و من النفر الذین وجههم النبی صلی اللّه علیه وآله الی هذیل و کانوا عشرة فقاتلوا حتی قتلوا و لم یفلت منهم الا خبیب , فانه اءسر و قتل بمکة اذ القتل فی سبیل اللّه لیکون من الـشهداء الذین هم احیاء عند ربهم یرزقون لیس من الالقاء فی التهلکة کما سمعته فی حرمة الفرار مـن الزحف , لکن فی القواعد یجب علی الامام الهدنة مع حاجة المسلمین الیها, و یمکن ارادته من الـمتن بحمل الجواز فیه علی المعنی الاعم , و هو ما عدا الحرام , فیشمل الواجب حینئذ فی الفرض الـمـزبـور تـرجیحا لما دل علی وجوب حفظ النفس و الاسلام من عقل و نقل مقتصرا فی الخروج منهما علی المتیقن کالفرارمن الزحف و نحوه .
36- جواهر الکلام , ج21 , صص 295 ـ 296.
37- بـه عـنـوان نـمـونـه نـگـاه کـنـیـد به گفته های عبداللّه بن عباس , عبداللّه بن جعفر, مسور بـن مـخـرمـة ,ابـوبکر مخزومی , عبداللّه بن مطیع , عمرو بن سعید, محمد بن حنیفة و ام سلمه و یا گـفـتـه های عبداللّه بن عمر, سعید بن المسیب , ابوواقد اللیثی , ابوسلمة و عمرة بنت عبدالرحمن . الـبـتـه دسـتـه نـخـسـت کاملا از سر دلسوزی و شفقت از امام (ع) می خواستند که از این حرکت منصرف شود. حیاة الامام الحسین (ع), باقر شریف قرشی , ج3 , صص 24 ـ 37.
38- تحریر الوسیله , ج1 , ص 472.
39- صحیفه نور, ج1 , ص 174.
40- تاریخ طبری , ج4 , ص 262, و ارشاد مفید, ص 204.
41- الارشاد, ص 224. و نیز بحارالانوار, ج44 , ص 376.
42- الفتوح , ج5 , ص 33, و نیز: اعیان الشیعه , ج1 , ص 589.
43- صحیفه نور, ج20 , ص 190.
44- الفتوح , ج5 , ص 14 و نیز بحارالانوار, ج44 , ص 325.
45- تاریخ طبری , ج3 , ص 280 و اعیان الشیعه , ج1 , ص 590 و نیز بحارالانوار, ج44 ,ص 340.
46- صحیفه نور, ج20 , ص 191.
47- همان , ج1 , ص 174.
48- همان , ج4 , ص 16.

49- بحارالانوار, ج44 , ص 364. و اءعیان الشیعه , ج1 , ص 593.
50- همان .
51- چهل حدیث , ص 242. اشاره حضرت امام (قده) به مضمون خوابی است که بنا بر نقل ,سیدالشهدا(ع) هنگام خروج از مدینه در کنار قبر پیامبر(ص) مشاهده کرد. این خواب درروایتی مبسوط از امام صادق (ع) نقل شده است : فجاءه النبی و هو فی منامه فاءخذ الحسین وضمه الی صدره و جعل یقبل بین عینیه , و یقول : باءبی اءنت , کانی اءراک مرملا بدمک بین عصابة من هذه الامة , یرجون شفاعتی , ما لهم عنداللّه من خلاق . یا بنی انک قادم علی اءبیک و امک و اخیک و هم مشتاقون الیک , و ان لک فی الجنة درجات لاتنالها الا بالشهادة . (بحارالانوار, ج44 , ص 313. و نیز: ص 328.)
52- صحیفه نور, ج17 , ص 58.
53- مقتل خوارزمی , ج1 , ص 196.
54- از جمله نگاه کن : بحارالانوار, ج44 , ص 313 و 328. و الفتوح , ج5 , ص 20 و نیز:موسوعة کلمات الامام الحسین (ع), ص 286.
55- تاریخ ابن عساکر, (ترجمة الامام الحسین (ع)), ص 211. نزدیک به همین نقل : العوالم ,ج17 , ص 218.
56- اللهوف , ص 12.
57- صحیفه نور, ج4 , ص 15.
58- بحارالانوار, ج44 , ص 329.
59- همان , ج45 , ص 9. در نقل دیگر, این جمله با کمی اختلاف در تعبیر آمده است : اءلا وانی زاحف بهذه الاسرة علی قلة العدد و کثرة العدو و خذلة الناصر.
60- صحیفه نور, ج15 , ص 148.
61- بحارالانوار, ج101 , ص 331.
62- همان , ص 177, و نیز نزدیک همین مضمون , ص 210.
63- صحیفه نور, ج2 , ص 11.
64- همان , ج17 , ص 61.
65- همان , ج9 , ص 57.
66- ص 96 کتاب , به نقل از بحارالانوار, ج44 , ص 329.
67- بحارالانوار, ج44 , ص 381, مقتل خوارزمی , ج2 , ص 5.
68- تاریخ طبری , ج4 , ص 304.
69- صحیفه نور, ج10 , ص 31.

10- عاشورا تجلی دوستی و دشمنی

مشخصات کتاب

نویسنده :سید خلیل حسینی

پیشگفتار

اگرچه در زمینه عاشورا و مدرسه خون خدا، حسین بن علی‌علیهما السلام مطالب زیادی نوشته و سخن فراوان گفته شده است، ولی هنوز جای نوشتن و گفتن بسیار است زیرا عاشورا مدرسه‌ای است که قبل از برپایی آن، خبرش به گوش عالمیان رسیده و از آدم‌علیه السلام تا خاتم‌صلی الله علیه وآله پیرامونش سخن گفته‌اند.
از آن روزی که عزیز زهراعلیهما السلام قدم به این عالم نهاد، پیامبر خاتم‌صلی الله علیه وآله او را معلم این مدرسه معرفی نمود. آن حضرت کنار حجره ایستاده، پس‌از ولادت حسینش فرمود: «فرزند مرا بیاورید.» وقتی نگاه حضرت به نوزاد افتاد، فرمود:
«عَزِيزٌ عَلَيَّ يا أَباعَبْدِاللَّهِ؛(1) بر من سخت است ای اباعبد اللّه.»
و وقتی در میان کوچه در مقابل مردم او را می‌گرفت و بوسه باران می‌کرد همگان را به تعجب وامی‌داشت، ولی حضرت می‌فرمود: «من جای شمشیرها را می‌بوسم.»(2)
عاشورا اگر یک روز عادی و معمولی بود، امیرمؤمنان علی‌علیه السلام در عبور از کربلا به آن اشاره نمی‌کردند، که: «الآن در خواب دیدم این سرزمین دریای خون است و حسین در میان خون‌ها غرق شده و هر چه کمک می‌خواهد کسی او را یاری نمی‌کند.»(3)
کدام امام معصوم را سراغ دارید که سخن از عاشورا نگفته باشد؟ مگر امام سجّادعلیه السلام نبود که در فرصت‌های مختلف، یادی از امام حسین‌علیه السلام می‌کرد و اشک می‌ریخت و می‌فرمود: «فرزند زهرا را کشتند در حالی که تشنه بود.»(4)
مگر امام صادق‌علیه السلام نبود که هنگام تشنگی وقتی آب نوشیدند، اشک از دیدگانشان جاری شد و فرمود: «لعنت خدا بر قاتل حسین‌علیه السلام.» و فرمود: «من هر وقت آب خنک می‌نوشم، یادی از امام حسین‌علیه السلام می‌کنم.»(5)
آیا امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضاعلیه السلام در روز اول محرم به ریّان بن شبیب نفرمودند: «ای فرزند شبیب! ماه محرم، ماهی است که این امّت حرمتش را نشناختند و با ذرّیه رسول خداصلی الله علیه وآله جنگیدند، زنان ایشان را اسیر کردند و اموالشان را به غارت بردند.
ای فرزند شبیب! هر وقت خواستی گریه کنی، بر حسین‌علیه السلام گریه کن.»(6)
مگر امام زمان‌علیه السلام در زیارت ناحیه نفرمودند: «ای جدّ بزرگوارم! اگر زمانه حضور مرا به تأخیر انداخت و مرا از یاری کردن تو بازداشت،

ولی هر صبح و شام بر تو گریه می‌کنم و به جای اشک خون می‌گریم.»(7)
و مگر روز قیامت هم یاد حسین‌علیه السلام فراموش می‌شود، روزی که صدیقه کبری فاطمه زهراعلیها السلام می‌آید در حالی که پیراهن خون‌آلود فرزندش حسین‌علیه السلام در دست اوست و می‌گوید: «پروردگارا! این پیراهن فرزند من است و تو می‌دانی با او چه کردند.» از جانب خداوند ندا می‌آید: «ای فاطمه! ما تو را راضی خواهیم کرد.»(8)
آیا حادثه‌ای وجود دارد که به اندازه عاشورا، اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام سخن از احیا و زنده داشتن آن گفته باشند؟!
چه توصیه‌ها که برای بهره‌برداری از این کلاس نموده‌اند و چه مجالسی که آنان برپا کردند تا همه از آن بهره‌مند شوند. اینجاست که مسأله عاشورا، تأمل و تدبّر بیشتری می‌طلبد تا تمام ابعاد و زوایای آن مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد.
شرکت کنندگان در این کلاس افراد معمولی نبودند که به آسانی بتوان از کنار آنان گذشت، کسانی بودند که حسین بن‌علی‌علیهما السلام آموزگار این کلاس، بهتر از آنان را در طول تاریخ سراغ ندارد.
مگر می‌توان به آسانی از کنار مسلم بن عوسجه گذشت؟! هنگامی که با بدن مجروح روی زمین افتاده و آخرین لحظات را پشت سر می‌گذارد، ناگهان دوستش حبیب بن مظاهر را بالای سر خود می‌بیند که به او می‌گوید: «اگر وصیت و سفارشی داری به من بگو. و او با دست به حسین زهراعلیهما السلام اشاره می‌کند:
«أُوصِیکَ بِهذَا الرّجُلِ؛(9) تو را به حمایت از این مرد سفارش می‌کنم.»
آیا می‌توان انسانی را فراموش کرد که خود را فدایی امام کرده و بدنش را همانند سپر، در مقابل تیرها قرار داده تا امام زمانش زنده بماند؟! و وقتی با بدن مجروح آخرین لحظات زندگی را پشت سر می‌گذارد، محبوبش را بالای سرش می‌بیند و می‌گوید:
«هَلْ أَوْفَیْتُ؟؛ آیا من به عهد و پیمان خود وفا کرده‌ام؟.»
عاشورا درس‌های زیادی برای بشریت دارد، نه فقط برای کسانی که در آن زمان بودند، بلکه برای همه آنهایی که قبل از عاشورا خبرش را شنیدند و کسانی که بعد از آن با داستانش آشنا می‌شوند.
عاشورا یعنی عشق ورزیدن به ارزش‌ها، همان که مولا امیرمؤمنان علی‌علیه السلام در مسیر صفّین، در عبور از کربلا به آن اشاره نمود:
«مَصارِعُ عُشَّاقِ شُهَداء؛(10)
اینجا محل به زمین افتادن عاشقانی است که همه از شهداء هستند.»
در مورد عاشورا به موضوعات زیادی پرداخته شده: شجاعت، ایثار، فداکاری، نوع دوستی، عبادت، مناجات، نماز، قرآن، هدایت، امر به معروف، نهی از منکر، انفاق، مسابقه در خیرات و... ولی ما برآنیم که با

توفیق الهی موضوعی را تعقیب کنیم که راز و رمز همه این موضوعات است و تمام اینها از آن شکل و رنگ می‌گیرد و آن موضوع «تولّی و تبرّی» است، دل به ولیّ دادن و نفرت از دشمنان ولیّ داشتن، اعلام دوستی و دشمنی برای خدا نشان دادن محبّت و عداوت در میدان عمل.
البته نمی‌خواهیم «تولّی و تبرّی» را به دوستی و دشمنی معنا کنیم؛ زیرا معنای دقیق‌تری دارد، ولی برآنیم که در قالب دوستی و دشمنی موضوع را پی بگیریم.
آنچه عاشورا را به جهانیان نشان داد و برای همیشه باقی نگاه داشت، خون‌هایی بود که بر اساس دوستی و دشمنی در رگ‌ها جاری بود، قلبی بود که خون را بر محور دوستی و دشمنی به اعضای بدن می‌رسانید. همان دوستی و دشمنی‌ای که محور دین است و حرکت دین بر آن محور به نتیجه می‌رسد: دوست داشتن خوبی‌ها و خوب‌ها و دشمن داشتن بدی‌ها و بدها. دوستی و عشق به آن اندازه که در راه رسیدن به دوست، خون قلب هدیه شود و دشمنی به آن مقدار که سرخی خون برای نابودی دشمن جلوه‌نمایی کند.
عاشورا یعنی حرکت تمام ذرات وجود بر محور دوست و حبیب بودن، مجاهده و تلاش برای نابودی دشمنان حق، همان چیزی که در زیارت اربعین امام حسین‌علیه السلام به ما آموخته‌اند و خواندن آن یکی از نشانه‌های مؤمن است:
«اَلسَّلامُ عَلی حَبِیبِ اللَّهِ؛ سلام بر حبیب خدا.»
معلم عاشورا را حبیب و دوست خدا دانستن و خود را شاگرد این مکتب معرفی کردن.
«اَللَّهُمَّ إِنِّی أُشْهِدُکَ أَنِّی وَلِیٌّ لِمَنْ وَالاهُ وَعَدُوٌّ لِمَنْ عاداهُ؛(11)
خداوندا! تورا شاهد می‌گیرم که من دوست هستم با هرکه با حسین دوست است و دشمن هستم با هرکه با حسین دشمن است.»
همانا معیار شاگرد این مکتب بودن، دوستی و دشمنی در راه حسین‌علیه السلام است.
پیروان نهضت عاشورا دارای شعارهایی هستند که جابر بن عبداللَّه انصاری در کنار مزار سید الشهداءعلیه السلام، هنگام زیارت به آنان آموخته و آن شعار «حبیبی یا حسین» است که، سخن از محبّت و دوستی با حسین‌علیه السلام است.
اگر عاشورا بر محور دوستی و دشمنی دور نمی‌زد، علمدار کربلا حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس‌علیه السلام در کنار علقمه با لب تشنه به یاد دوست آب را روی آب نمی‌ریخت و در مسیر دشمنی با دشمنان حسین‌علیه السلام نمی‌گفت:
«یا نَفْسُ! لا تَخْشَ مِنَ الْکُفّار؛ مبادا از دشمن بترسی.»

نه، او نمی‌ترسد، زیرا گفت:َ
«لا أَرْهَبُ الْمَوْتَ إِذِ الْمَوْتُ زُقی؛
از مرگ هرگز نمی‌هراسم چون فریاد زند.»
او آن چنان دوستی و دشمنی خود را به صحنه نمایش گذاشت که حاضر شد با دست‌های قطع شده نیز حمایت و پشتیبانی خود را از ولیّ‌اش اعلام دارد:
وَاللّٰهِ إِنْ قَطَعْتُمُوا يَمينی
إِنِّی أُحامِی أَبَداً عَنْ دِينی
وَعَنْ إِمامٍ صادِقِ اليَقِينِ
نَجْلِ النَّبِیِّ الطّاهِرِ الأَمِينِ
به خدا قسم اگر دستم را جدا کنید
من همیشه از دینم حمایت می‌کنیم
و نیز از امامی که در ایمانش صادق است
و فرزند پیامبر پاک و امین است آری نثار دست‌ها در راه حسین‌علیه السلام، رمز و راز عاشورا را آشکار می‌سازد که دین، جز دوستی و محبّت و بغض و دشمنی چیز دیگر نیست و عاشورا نیز که احیا کننده دین است، همان رمز و راز را می‌طلبد.

فصل اول اهمیّت و ارزش دوستی و محبّت

اشاره

قال النبیصلی الله علیه وآله:
أَفْضَلُ الأَعمالِ
اَلْحُبُّ فِی اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِی اللَّهِ؛
برترین عمل، دوستی و دشمنی در راه خداست.
بحار: 252/69

اهمّیت و جایگاه دوستی و دشمنی در مجموعه دین

در مجموعه دین، هر چیزی جایگاه خاصّ خود را دارد و همه امور دینی از یک مرتبه مساوی برخوردار نیستند، بعضی از امور مرتبه بالاتر و بعضی رتبه متوسط و بعضی پایین‌تر را دارا می‌باشند.
دین دارای دست‌گیره‌هایی است که در هنگام به خطر افتادن سعادت انسان، او را دست‌گیری می‌کند. البته استحکام و اهمیّت دست‌گیره‌ها یکسان نیست، بعضی از دست‌گیره‌های دین در خطرات جزئی، انسان را حفظ می‌کند ولی بعضی در خطرات عمده و مهم هم حافظ انسان است و نمی‌گذارد انسان از صراط مستقیم به بیراهه رود و سعادت او تهدید شود.
روزی رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله همین مسأله را در بین اصحاب خود مطرح کردند و به صورت سؤال فرمودند: در بین دست‌گیره‌های ایمان کدام یک محکم‌تر است؟ آنان پاسخ دادند: خدا و پیامبرش بهتر می‌دانند، ولی بعضی از آنها گفتند: نماز مهم‌ترین است، و بعضی گفتند: روزه، و بعضی پاسخ دادند: حج و عمره، و بعضی گفتند: مهم‌ترین آن، جهاد در راه خداست.
رسول خداصلی الله علیه وآله در مقابل پاسخ آنان فرمودند: همه آنچه را که گفتید دارای ارزش است، هم نماز ارزش دارد، هم روزه و هم حج و عمره و جهاد، لکن مهم‌ترین و محکم‌ترین دست‌گیره نیست، بلکه محکم‌ترین دست‌گیره ایمان، دوستی و دشمنی برای خداست، دوست داشتنِ دوست خدا و بیزاری نسبت به دشمنان خدا.(12)
از این روایت استفاده می‌شود که دین دارای بخش‌های مختلف و اعمال گوناگون است که بعضی از آنها مربوط به اعضا و جوارح انسان است، همانند نماز و روزه، و بعضی از آنها مربوط به قلب است، همانند محبّت و دوستی و عداوت و دشمنی.
ولی در بین این دو دسته، اعمال قلبیه از اهمّیت بالاتری برخوردار است و قدرت محافظت آن نسبت به انسان در حوادثی که ممکن است انسان را از دین خدا و صراط مستقیم خارج کند، بیشتر می‌باشد.
آری، اگر محبّت خدا و پیامبر و اهل بیت‌علیهم السلام و نیز محبّت نسبت به کارهای پسندیده و...در قلب قرار گرفت، به این آسانی، حوادث روزگار - از قبیل: مریضی‌ها، مشکلات مادی، از دست دادن عزیزان، شکست در زندگی و به عبارت دیگر: «فتنه‌ها» نمی‌توانند انسان را از دین، یعنی خدا و رسول و اهل بیت‌علیهم السلام و دستورات آنان جدا کنند.
ممکن است انسان نماز بخواند ولی نه بر اساس محبّت، روزه بگیرد یا اعمال پسندیده دیگر را انجام دهد، ولی بعضی از حوادث در زندگی او

پیش آید که موجب شود بگوید: من دیگر نماز نمی‌خوانم، روزه نمی‌گیرم. نعوذ باللّه بگوید: دین چه فایده‌ای دارد؟

اما اگر قلب، جایگاه محبّت خدا و رسول و دشمنی نسبت به دشمنان شد، به این آسانی در بین حوادث از خدا و اولیایش جدا نمی‌شود، همه ناگواری‌ها را به پای محبّت می‌ریزد و نه تنها از خدا جدا نمی‌گردد، بلکه به محبّت او افزوده می‌شود. از این روست که رسول خداصلی الله علیه وآله باارزش‌ترین اعمال را، دوستی و دشمنی در راه خدا می‌داند، چنان‌که می‌فرماید:

«أَفْضَلُ الأَعْمالِ الحُبُّ فِی اللَّهِ وَالبُغْضُ فِی اللَّهِ.»(13)

اساساً مطلبی را که در باب محبّت و دوستی و عداوت و دشمنی می‌توان گفت، این است که؛ دوستی و دشمنی در کنار اعمال دیگر مطرح نمی‌شود، بلکه این دو اصل مهمّ به اعمال دیگر روح می‌بخشد، یعنی محبّت و دشمنی همانند بند تسبیحی است که در تمام دانه‌ها جریان دارد و اگر نباشد، همه آنها از حیّز انتفاع خارج می‌شوند. دین، نمازی را که با محبّت خدا و بیزاری از دشمنان خدا قرین نباشد نمی‌خواهد و چنین است روزه و سایر اعمال.

در روایت جالبی این نکته به چشم می‌خورد که امام صادق‌علیه السلام فرمود:

«کُلُّ مَنْ لَمْ یُحِبُّ عَلیَ الدَّینِ وَلَمْ یُبْغِضْ عَلیَ الدَّینِ، فَلا دَینَ لَهُ(14)؛

هرکس محبّت و دوستی و عداوت و دشمنی‌اش بر اساس دین نباشد، دین ندارد.»

ممکن است برای بعضی پذیرش این موضوع سهل و آسان نباشد، ولی وقتی به کتاب آسمانی یعنی قرآن مجید مراجعه می‌نماییم، مطلب آسان می‌شود؛ زیرا در قرآن، خداوند حکیم به پیامبرش در این باره می‌فرماید:

«قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْه أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی ؛(15)

«ای رسول! بگو: من از شما مزد و پاداش نمی‌خواهم مگر مودّت و دوستی ذوی القربی را.»

پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله بعد از آوردن دین اسلام و آن همه زحمت و تلاش، چیزی را به عنوان مزد مطرح می‌کند که اگر حفظ شود، تمام دین و روح آن حفظ شده است و اگر از آن محافظت نشود، دین می‌میرد و بی‌خاصیت می‌شود، و آن محبّت و مودّت و دوستی نسبت به اهل بیتِ عصمت و طهارت‌علیهم السلام است که ذوی القربای پیامبرصلی الله علیه وآله هستند.

رسول خداصلی الله علیه وآله نفرمود: «اجر و مزد من این است که نماز بخوانید، یا روزه بگیرید یا حج بروید»، نکته‌ای را مطرح کردند که اگر به آن عمل شود، هم نماز و هم روزه و هم همه دین برپا می‌ماند. پیامبرصلی الله

علیه وآله در سال آخر عمر خود بعد از اینکه مراسم حج را انجام داد، در راه بازگشت، نکته‌ای را فرمود که برای همه جالب بود.
حضرت‌صلی الله علیه وآله فرمود: «کسی وارد بهشت نمی‌شود مگراینکه مسلمان باشد.» ابوذر غفاری - که با ذکاوت خود می‌دانست این جمله مطالبی را در پی دارد و اِلّا این کلام را رسول خداصلی الله علیه وآله به تنهایی در این شرایط حساس نمی‌فرمود - برخاست و گفت: یا رسول اللّٰه! اسلام چیست؟ حضرت فرمود: «اسلام برهنه است؛ و لباسش تقوی و پرهیزکاری، و زینتش حیا، و نظام و تکیه‌گاهش پاک‌دامنی، و کمال آن دین، و ثمره آن عمل است، هرچیزی را اساس و پایه‌ای است، و پایه اسلام، محبّت ما اهل بیت‌علیهم السلام است.»(16)
در روایات ما تعبیری آمده که قابل توجّه می‌باشد و آن این است که: «آیا ایمان غیر از دوستی و دشمنی چیز دیگری است؟» فضیل بن یسار می‌گوید: از امام صادق‌علیه السلام سؤال کردم: آیا دوستی و دشمنی از ایمان است؟ حضرت فرمود: آیا ایمان غیر از دوستی و دشمنی است؟!
سپس این آیه قرآن را تلاوت فرمود:
«حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمانَ وَزَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ وَکَرَّهَ إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْیانَ أُولئِکَ هُمُ الرّاشِدُونَ»؛(17)
«خداوند ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل‌های شما بیاراست و کفر و پلیدکاری و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت، آنان که چنین‌اند ره‌یافتگانند.»(18)

حال این سؤال مطرح می‌شود که: چرا دوستی و دشمنی چنین جایگاهی دارد و از چنین ارزش بالایی برخوردار است؟
در پاسخ باید گفت: چرا چنین نباشد، در حالی که دوستی و دشمنی خطّمشی زندگی انسان را تعیین می‌کند، اعمال و رفتار انسان بر اساس آن شکل می‌گیرد، مگر می‌شود انسان چیزی را دوست داشته باشد و خود را به او نزدیک نکند؟ مگر می‌شود فردی را دوست داشته باشد و از جهت رفتار، خود را همرنگ او ننماید؟
آری، ممکن است در ابتدا میان انسان و محبوبش در شکل اعمال و رفتار فاصله باشد، ولی به تدریج همرنگ می‌شود.
لذا جای تعجّب نیست اگر انسان در روایتی ببیند، شخصی به محضر رسول خداصلی الله علیه وآله می‌رسد و می‌گوید: «یا رسول اللّه! من نمازگزاران را دوست دارم ولی خودم نماز نمی‌خوانم، من روزه‌داران را دوست دارم، ولی خودم روزه نمی‌گیرم»
و پیامبرصلی الله علیه وآله در پاسخ می‌فرماید: «تو با آن کسی هستی که او را دوست داری و آنچه را که به دست آوری، برای تو می‌ماند.»(19)
آیا می‌شود انسان اهل نماز را دوست بدارد، ولی در طول زمان، خود از نمازگزاران نشود؟ آیا می‌شود اهل خیر را دوست بدارد و خود نیکوکار نشود؟ خیر چنین نیست، بلکه محبّت و دوستی انسان را به آن سو می‌کشاند و شاهد این ادعا، کسانی هستند که در زندگی، اهل خیرات و انجام وظایف دینی نبوده‌اند ولی دوستی و محبّت، آنها را به اهل خیر نزدیک کرده و کم‌کم خود نیز از اهل خیر گشته و به وظایف دینی خود عمل نموده‌اند.
در روایتی دیگر آمده است: مردی خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسید و عرض کرد: «اهل نماز را دوست دارد ولی خودش فقط نمازهای واجب را می‌خواند، - یعنی اهل نمازهای مستحبّی نیست - و کسانی را که اهل صدقات هستند دوست دارد، ولی خودش فقط صدقات واجب را می‌پردازد و همچنین اهل روزه را دوست دارد، ولی خودش فقط ماه مبارک رمضان روزه می‌گیرد.» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «انسان با آن کسی است که او را دوست می‌دارد.»(20)
امام باقرعلیه السلام فرمود: «اگر خواستی بدانی که آیا در تو خیری هست یا نه، نگاه به قلب خود کن، اگر دیدی قلبت اهل طاعت و بندگی خدا را دوست دارد و از اهل معصیت و نافرمانی خدا نفرت دارد، پس در تو خیر است و خداوند تو را دوست دارد. ولی اگر نسبت به اهل طاعت و بندگی

خدا، نفرت و نسبت به اهل‌معصیت و نافرمانی خدا محبّت دارد، پس درتو خیری نیست و خداوند نسبت به تو بغض و نفرت دارد و انسان با کسی است که او را دوست دارد.»(21)

نگرانی نسبت به آینده

شخصی به نام ثوبان از محضر پیامبرصلی الله علیه وآله پرسید: «قیامت چه وقت خواهد بود؟ پیامبرصلی الله علیه وآله پرسید: چه چیز برای قیامت آماده کرده‌ای که از آن سؤال می‌نمایی؟ پاسخ داد: عمل زیادی نکرده‌ام اِلّا اینکه خدا و رسولش را دوست دارم. حضرت پرسید: چقدر رسول خداصلی الله علیه وآله را دوست داری؟ گفت: قسم به آن کسی که تو را نبی به حقّ فرستاده، آن قدر دوست دارم که حاضرم با شمشیر بدنم قطعه قطعه شود و یا بدنم بریده بریده شود و یا به آتش سوزانده شود و یا بدنم زیر سنگ آسیاب پودر شود امّا دوستی شما از قلبم نرود، نه تنها نسبت به شما، بلکه حتی نسبت به اهل بیت و اصحاب شما. حضرت فرمود: انسان در روز قیامت با کسی است که او را دوست دارد.(22)

آیا دوستی و محبّت آینده‌ساز است و زندگی آخرت انسان را ترسیم می‌کند و سعادت و خوشبختی را به دنبال دارد؟ داستان زیر گویای این مطلب است.

مرد سیاه‌پوستی از دنیا رفته بود در حالی که چهار نفر بدن او را حمل می‌کردند تا او را به قبر نزدیک کنند.

رسول خداصلی الله علیه وآله در حالی که با عده‌ای از اصحاب خود بودند، وقتی این منظره را دیدند، فرمودند: او را نزد من بیاورید. بدنش در مقابل رسول خداصلی الله علیه وآله قرار گرفت، حضرت پارچه را از روی صورت او کنار زند، سپس فرمود: یا علی! این شخص، رباح غلام آل نجار است.

امیرالمؤمنین‌علیه السلام عرض کردند: به خدا قسم! وقتی زنده بود هر وقت مرا می‌دید آن چنان خوشحال می‌شد و نشاط پیدا می‌کرد که روی پای خود نمی‌ایستاد و به من می‌گفت: یا علی! من تو را دوست دارم. رسول خداصلی الله علیه وآله دستور دادند بدنش را غسل دهند و او را با لباسی از لباس‌های پیامبرصلی الله علیه وآله کفن کنند. سپس حضرت بر بدن او نماز خواندند و مسلمان‌ها به همراه ایشان بدن او را تا کنار قبر تشییع کردند.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمودند: «هفتاد هزار گروه از ملائکه در تشییع جنازه او شرکت کردند، به خدا قسم! به چنین مقامی نرسید مگر به خاطر محبّت و دوستی تو یاعلی. پیامبرصلی الله علیه وآله وارد قبر شدند، لحظه‌ای صورت خود را برگرداندند و سپس خشت‌ها را چیدند. اصحاب وقتی این منظره را دیدند سؤال کردند: چرا صورت خود را از او برگرداندید؟ حضرت فرمودند: ولیّ خدا در حالی از دنیا رفته بود که تشنه

بود، حورالعین از همسران او برایش شراب بهشتی آوردند، ولیّ خدا غیرت دارد، نخواستم با نگاه خود به همسران بهشتی او، ناراحتش کنم، لذا صورت خود را برگرداندم.»(23)

انسان گاهی در زندگی سرمایه‌های زیادی را کسب می‌کند، ولی توجّه به آنها ندارد و این بی‌توجهی موجب می‌شود که خود را فقیر و نیازمند بداند، همانند کوری که سکه‌های طلا در دست دارد، ولی ارزش آنها را نمی‌داند و این بی‌توجهی موجب نگرانی و اضطراب او می‌شود.

شخصی خدمت امام صادق‌علیه السلام رسید و از فقر و نداری به حضرت شکایت کرد، حضرت فرمود: من تو را فقیر نمی‌بینم. عرض کرد: آقا من فقیر هستم، لکن نداریِ من آشکار نیست. سپس مقداری از مشکلات خود را برای حضرت بیان کرد، دوباره حضرت فرمود: «تو فقیر نیستی.» تا اینکه حضرت فرمود: «از تو سؤالی می‌پرسم، به من جواب ده. آیا اگر صد دینار به تو بدهند و از تو بخواهند که دست از دوستی ما برداری و اعلام بیزاری نمایی، چنین می‌کنی؟»

پاسخ داد: نه. حضرت فرمود: «اگر بیشتر ازاین مبلغ، بلکه تا هزاران دینار به تو بدهند تا دست از محبّت ما برداشته و اعلام بیزاری کنی، چنین خواهی کرد؟» آن شخص قسم یاد کرد که حاضر نیست چنین کند.

حضرت فرمود: «کسی که دارای چنین متاعی است و حاضر نیست به چنین مبلغ زیادی بفروشد، آیا فقیر است؟.»(24)

آری دوستی و محبّتِ خوبی‌ها و خوب‌ها آن چنان ارزشی دارد که گاهی قابل تصوّر برای انسان نمی‌باشد.

مخصوصاً علاقه به انسان‌هایی که همه خوبی‌ها را در خود جمع کرده و در زندگی به نمایش گذاشته‌اند، مگر می‌توان برای محبّت و علاقه به تندیس خوبی‌ها، امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب‌علیهما السلام که موجودات عالم، شیفته کمالات اویند، ارزشی تعیین نمود.

مردی خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسید و گفت: فلانی با سرمایه کم برای تجارت به مسافرت رفته و طولی نکشیده برگشته، ولی سود زیادی به دست آورده است، به طوری که مورد توجّه دوستان و فامیل قرار گرفته و به او حسادت می‌ورزند. حضرت فرمود: «مال دنیا هرچه زیادتر و بیشتر شود، امتحان بیشتری برای صاحبش در پیش دارد، شما به اموال دیگران غبطه نخورید. بله، اگر کسی ثروتش را در راه خدا مصرف می‌کند، جا دارد که نسبت به آن غبطه ورزید.»

سپس حضرت فرمود: «آیا می‌خواهی برای تو بگویم از کسی که سرمایه‌اش کمتر از آن شخص بوده و زودتر از او هم برگشته، ولی غنیمت بیشتری به دست آورده و خیرات زیادی برایش آماده شده و در خزائن عرش خداوند رحمان محفوظ است؟!»

عرض کرد: آری یا رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله بفرمایید. حضرت فرمود: «نگاه کنید به این شخصی که می‌آید، این شخص آن قدر خیرات برای او به آسمان رفته که اگر به تمام اهل آسمان‌ها و زمین تقسیم کنند، کمترین سهمیه هرنفر بخشایش گناهان و اعطای بهشت است.»
پرسیدند: مگر چه کاری انجام داده؟ حضرت فرمود: «از خودش سؤال کنید.»
اصحاب آمدند سراغ او و گفتند: گوارا باد بر تو آنچه را که رسول خداصلی الله علیه وآله بشارت داده، چه کرده‌ای که این چنین پاداشی برای تو نوشته شده است؟!
پاسخ داد: کاری نکردم، تنها یک کار انجام دادم و آن اینکه از خانه‌ام بیرون رفتم برای کاری که داشتم، ولی دیدم دیر شده و به آن کار نمی‌رسم، پیش خود گفتم: خوب است از فرصت استفاده کنم و به دیدار امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب‌علیهما السلام بروم، زیرا از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیده‌ام: «نگاه کردن به صورت علی‌علیه السلام عبادت است.»
رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «آری عبادت است و چه عبادتی، ای بنده خدا! تو رفتی که دیناری برای خرجی زن و بچّه‌ات به دست بیاوری و موفّق نشدی، ولی در مقابل، براساس محبتی که به علی بن ابی‌طالب‌علیهما السلام داشتی، به سراغ او رفتی و به چهره‌اش نگاه کردی در حالی که می‌دانستی که علی‌علیه السلام دارای فضایلی است، این محبّت و این دیدار بامعرفت برای تو ارزشش بیشتر است از اینکه تمام دنیا پر از طلای سرخ بود و آن را در راه خدا انفاق می‌کردی، تو در مسیر حرکت برای دیدار علی‌علیه السلام به تعداد هر نفسی که کشیدی، شفاعت هزار انسان را خواهی کرد و خداوند آنها را به شفاعت تو از آتش نجات خواهد داد.(25)

فصل دوم دوست داشتنی‌ها

توضیح

دعای روز اول ماه رجب:
أغْرِسْ فی قَلْبِی حُبَّ الْمَعْرُوفِ؛
بارالها! ریشه دوستی نسبت به خوبی‌ها را در دلم قرار ده.
بحار: 283/98

در اینکه انسان چه چیزهایی را باید دوست بدارد، نیاز به تکلیف نیست، زیرا فطرت انسانی اقتضا می‌کند انسان خوب‌ها و خوبی‌ها را دوست بدارد، هر انسانی که دارای فطرت سالم و بیدار است، نسبت به آنچه که «معروف و زیبا» است، علاقه نشان داده و نسبت به خوبی‌ها عشق می‌ورزد، لذا محبّت و دوستی خداوند فطری انسان بوده و با خلقتش عجین گردیده است. خداوند موجودات را آفرید، سپس آنان را در راه اراده و خواست خویش روان گردانید و در راه محبّت و دوستی خود برانگیخت. (26)

آری، نکته مهم، تشخیص خیر و خوبی از غیر، آن است که در همه یکسان نمی‌باشد، چه بسا افرادی که کارهایی را خوب و افرادی را نیک بدانند و به آن سمت زندگی خود را سوق دهند در حالی که در این تشخیص دچار اشتباه هستند، آیا فردی که به دنبال موادّ مخدّر می‌رود، فطرتاً از زشتی‌ها منزجر نیست و نسبت به خوبی‌ها گرایش ندارد؟ پس چرا موادّ مخدّر را انتخاب نموده و در زندگی به دنبال چیزی می‌رود که برای او خطرناک است؟

پاسخ این است که: او موادّ مخدّر را زیبا و لذّت‌بخش می‌بیند، منتها در این راه دچار اشتباه و خطا شده، که اگر روزی نسبت به این خطا آگاهی پیدا کند تنفّر و انزجارش را نسبت به آن ابراز می‌دارد. و همچنین انسانی که از تحصیل علم و کمال فرار می‌کند و نسبت به آن تمایل ندارد، فطرتاً به خوبی‌ها گرایش دارد، لکن علم و دانش را زیبا نمی‌بیند، زیرا دچار جهل و نادانی گردیده‌است.

آری جهل و نادانی، زیبا را زشت و زشت را در نظر انسان، زیبا جلوه می‌دهد و دوستی و دشمنی را در همان مسیر می‌کشاند. مگر آدم و حوّا طالب کمال و زیبایی نبودند و نسبت به آن عشق نمی‌ورزیدند، پس چه چیز موجب شد به‌سوی درختی بروند که آینده‌ای تاریک را برای آنان دربر داشت؟! آیا جز خطا و اشتباه در تشخیص خوبی‌ها چیز دیگری بود؟!

آنان تشخیص داده‌بودند که این درخت و استفاده از آن می‌تواند سعادت و خوشبختی را به دنبال داشته باشد و آنان را برای همیشه در نعمت‌های الهی پایدار نماید، لذا به سوی آن حرکت کرده تا بهره‌مند گردند، ولی دیری نپایید که به اشتباه خود پی بردند و فهمیدند چه خطایی مرتکب شدند.

پس می‌توان گفت: این سخن، کلام باطلی است که هرچه دل می‌خواهد و دوست دارد، باید به او داد و آنچه را که نمی‌خواهد، باید از آن به دور داشت، زیرا دل سرمایه محبّت و دشمنی را براساس شناختی که دارد مصرف می‌کند، چه چیزی به دل نشان داده شده که اظهار محبّت می‌کند، حتماً به او زیبایی جلوه داده شده که این چنین سخاوتمندانه، محبّت خود را نثار می‌کند.

جوانی که به آسانی دریچه قلب را باز نموده و محبّتش را به پای دوست می‌ریزد و نسبت به همه عواملی که عامل جدایی آنان شود بیزاری نشان می‌دهد، سعادت خود را در رسیدن به آن می‌بیند و به دل گفته است که با رسیدن به محبوب، خوشبختی و سعادت تأمین می‌گردد، ولی اگر روزی پرده جهل کنار رود و ببیند همان چیزی را که زیبا می‌دید، جز هلاکت و بدبختی برای او در پی ندارد، دیگر نسبت به آن، دوستی ابراز نمی‌کند.

یوسف هم دل داشت و از سرمایه محبّت برخوردار و هم زیبایی‌های ظاهر را می‌دید، لکن پرده جهل و نادانی در مقابل چشمانش نبود و واقع را می‌دید، لذا حاضر نبود به طرف زلیخایی برود که جز سقوط و انحطاط چیز دیگری را دربر نداشت.

نقش آرایشگر در زیبا جلوه دادن زشت‌ها

شخصی از کنار آرایشگاهی زنانه رد می‌شد، مردمی را دید که جمع شده و صحنه نزاع و دعوایی را تماشا می‌کنند، ایستاد ببیند چه خبر است، اینجا که باید شادی و سرور باشد، مگر عروس و داماد با هم اختلاف نزاعی دارند، کنجکاو شد، دید جوانی با آرایشگر درگیر شده و فریاد می‌زند: تو زن مرا آن چنان آرایش کرده و آراستی که دل مرا ربود، زیرا او را زیبا دیدم، ولی پس از گذشت زمان و از بین رفتن آرایش‌ها، فهمیدم که او زیبا نبوده، بلکه آن چنان زشت و کریه است که زندگی با او قابل تحمّل نمی‌باشد، تو این بلا را بر سر من آوردی و باید انتقامش را پس دهی.

شیطان، آرایشگر بدی‌ها

ابلیس و شیطان نقشی را که در رابطه با انسان بازی می‌کند، زیبا جلوه دادن بدی‌ها و زشتی‌ها و زشت جلوه دادن خوبی‌ها و زیبایی‌ها است.
«قالَ رَبِّ بِما أَغْوَیْتَنِی لَأُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الأَرْضِ وَلَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ».(27)
و او بود که در مقابل آدم و حوا قسم یاد کرد که شجره ممنوعه عامل جاودانه بودن شما در نعمت است و آن قدر گفت و گفت که آن درخت به نظر زیبا جلوه کرد، ولی درعمل معلوم شد که ابلیس آنان را فریب داده است.

عقل، روشن کننده واقعیت‌ها

خداوند علاوه بر احساسات، در وجود انسان عقلی را قرار داده که چراغ راه انسان است و واقعیت‌ها را آن گونه که هست به انسان نشان می‌دهد. سپردن احساسات، دوستی‌ها و دشمنی‌ها به دست عقل عاملی برای نجات از افتادن در وادی هلاکت است. دوستی‌ها و دشمنی‌هایی که به هدایت عقل بنا نهاده شود جز خوشبختی و سعادت به دنبال نخواهد داشت، ولی دل دادن هایی که بدون اعتناء به چراغ عقل و تنها و تنها سوار شدن بر مرکب احساسات باشد چه بسا انسان را در وادی پشیمانی افکنده، در آن لحظه هم که پشیمانی سودی نخواهد داشت.

در دعای روزاول ماه رجب ازخداوند می‌خواهیم ریشه‌های دوستی نسبت به خوبی‌ها را در قلب ما قرار داده و آگاهی سودمند نیز به ما عطا فرماید. «وَأَغْرِسْ فِی قَلْبِی حُبَّ الْمَعْرُوفِ وَاجْعَلْ لِی عِلْماً نافِعاً.»(28)

انسان‌های پاک و عشق به خوبی‌ها

اشاره

حسین بن علی‌علیهما السلام وقتی در مقابل زشتی‌ها قرار می‌گیرد و از او می‌خواهند که با مثل یزید بیعت نماید، کنار قبر جدّش رسول خداصلی الله علیه وآله می‌آید و در پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد: «خدایا! این قبر پیامبر تو محمّد است و من پسر دختر پیامبر تو هستم و برای من پیش‌آمدی رخ داده که خود می‌دانی، خدایا! من معروف و نیکی را دوست دارم و از بدی و منکر بی‌زارم.(29)
حرکت حسین بن علی‌علیهما السلام از مدینه به سوی مکه و از آنجا به سوی کوفه سپس سرزمین کربلا، براساس دوستی و دشمنی شکل گرفت، دوستی نسبت به خوبی‌ها و دشمنی نسبت به بدی‌ها. نفرت نسبت به بدی‌ها فرزند زهراعلیهما السلام را از مدینه جدا کرد، زیرا در مدینه بودن یعنی بیعت با جرثومه بدی‌ها یزید؛ دوستی و محبّت نسبت به خوبی‌ها حضرتش را به سوی ملاقات با پروردگارحرکت داد، او زندگی با فساد را ذلّت و مرگ در راه عدل و نیکی را سعادت می‌داند.

1) دوستی فقط برای خدا

اگر بنا است انسان دل به خوبی‌ها دهد، تمام خوبی‌ها در وجود خالق هستی آفریدگار جهان جمع است، دوستی نسبت به خداوند ندایی است که از باطن وجود انسان شنیده می‌شود.

«وَلکِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمانَ وَزَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ وَکَرَّهَ إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْیانَ»؛(30)

خداوند ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل‌های شما بیاراست و کفر و پلیدی و سرکشی را ناخوشایند ساخت.»

خانه دل را برای خدا باز کردن و او را در دل جا دادن، حرکت به سوی خوبی‌ها است و از آنجا که تمام خوبی‌ها در وجود خداوند جمع است، خانه دل فقط برای اوست و راه دادن دیگران به این خانه، شریک برای خدا آوردن است، تنها کسانی می‌توانند به خانه دل راه پیدا کنند که با خدا پیمان دوستی بسته باشند و از دوستان خدا به شمار روند که اینان همراه خداوند به خانه دل می‌آیند.

2) تقاضای دوستی نسبت به دوستان خدا

پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله که دل به خوبی‌ها داده است از خداوند می‌خواهد:

«اَللّٰهُمَّ إنِّی أَسْئَلُک حُبَّکَ وَحُبَّ مَنْ یُحِبُّکَ وَالْعَمَلَ الَّذِی یَبْلُغُنِی حُبَّکَ؛(31)

بار الها! دوستی‌ات و دوستی دوستانت را و کرداری که مرا به دوستی‌ات برساند، عطا کن.»

دوستی دوستان خدا، جدا از دوستی خدا نیست، همان انگیزه‌ای که انسان را به دلدادگی خدا می‌کشاند، کسانی را هم که با پیوند با خداوند رنگ محبوب را گرفته‌اند، دوست می‌دارد. دوستی با غیر خداوند که رنگ الهی ندارد شرک است، لکن شرک در محبّت. و از آنجا که خداوند برای خود شریک نمی‌پذیرد، قدم گذاردن دیگران به خانه دل یعنی خالی شدن دل از خدا، به همان نسبتی که انسان با غیر خدا پیمان دوستی ببندد، رشته دوستی‌اش با خدا سست و بریده می‌شود.

3) دوستی با اهل بیت‌علیهم السلام، برترین دوستان خدا

دوستان خدا دارای رتبه‌های متفاوتند و هر کس به اندازه آشنایی‌اش با خداوند خانه دل را به او می‌سپارد. در عالم آفرینش تنها کسی که توانست خدا را بشناسد، وجود مقدس پیامبر گرامی‌صلی الله علیه وآله بود، لذا دوستی و محبّت حضرت نسبت به خداوند وصف‌پذیر نمی‌باشد و در رتبه بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله، اهل بیت پاک و مطهر او هستند که به محبّت و دوستی خدا رسیدند. در زیارت جامعه کبیره خطاب به اهل‌بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام این گونه سلام می‌کنیم:

«اَلسَّلامُ عَلَی الدُّعاةِ إِلَی اللَّهِ وَالْأَدِلاَّءِ عَلی مَرْضاتِ اللَّهِ وَالْمُسْتَقِرِّینَ فِی أَمْرِ اللَّهِ وَالتَّامِّینَ فِی مَحَبَّةِ اللَّهِ؛

سلام بر اهل بیتی که دعوت کننده به سوی خدا و راهنما به آنچه مورد رضایت اوست و عمل کننده به دستورات الهی و دارای بالاترین رتبه در محبّت و دوستی خدا می‌باشند.»

پیامبر گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله فرمود:

«أَحِبُّوا اللَّهَ لِما یَغْذُوکُمْ بِهِ مِنْ نِعَمِهِ وَأَحِبُّونِی لِحُبِّ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَأَحِبُّوا أَهَلَ بَیِتْی لِحُبِّی؛(32)

خداوند را دوست بدارید به خاطر نعمت‌هایی که به شما ارزانی داشته و مرا دوست بدارید به خاطر دوستی خدا و اهل بیت مرا دوست بدارید به خاطر دوستی من.»

دوستی با اهل بیت پیامبرعلیهم السلام امانتی است الهی که در دل‌ها به ودیعه گذارده شده که باید تا روز قیامت باقی بماند.

نبیّ خاتم‌صلی الله علیه وآله فرمود: «اهل بیت من و پیروان و یاران آنان را دوست بدارید، زیرا وقتی مرا به آسمان دنیا سیر دادند و جبرئیل مرا به اهل آسمان معرفی کرد، خداوند دوستی و محبّت من و اهل بیتم و پیروانشان را در دل ملائکه قرار داد و این دوستی، امانت است تا روز قیامت و سپس به زمین آورده شدم و جبرئیل مرا به اهل زمین معرفی کرد، لذا مؤمنین از امّت من، این امانت را تا روز قیامت حفظ و نگهداری می‌نمایند.»(33)

تصوّر نشود که پیامبر گرامی‌صلی الله علیه وآله دوستی علی و اهل بیت خودعلیهم السلام را به عنوان اینکه از خویشان او هستند، مطرح نموده و به آنان محبّت ورزیده است، بلکه این مسأله یک امر الهی است و خداوند از آن حضرت چنین خواسته است.

این نکته را رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله ضمن ماجرایی مطرح نمود، آن‌گاه که به حضرتش خبر دادند که عدّه‌ای از دشمنان درصدد هستند به

مدینه حمله کنند و پیامبر خداصلی الله علیه وآله را به قتل برسانند، حضرت از مردم خواستند برای مبارزه با آنان حرکت کنند، ولی کسی پاسخ نداد در حالی که اشک از دیدگان پیامبر خداصلی الله علیه وآله جاری بود، در همین حال امیرمؤمنان علی‌علیه السلام از راه رسید و علّت آن را جویا شد.
حضرت قضیه را نقل فرمود، امیرمؤمنان‌علیه السلام داوطلب شدند که برای سرکوب آنان حرکت کنند، لذا با عدّه‌ای به راه افتادند و پس از درگیری و شکست دشمن به مدینه برگشتند.
پیامبر خداصلی الله علیه وآله برای استقبال از امیرمؤمنان‌علیه السلام به خارج مدینه رفت و تمام اصحاب، حضرت را همراهی می‌کردند، علی‌علیه السلام با چهره‌ای گرد و غبارآلود از راه رسید، پیامبر خداصلی الله علیه وآله پیش رفت و با دست مبارک گرد و غبار از چهره علی‌علیه السلام پاک کرد و بین دیدگان حضرت‌را بوسید، در حالی‌که اشک می‌ریخت و حمد و سپاس خداوند را به‌جا می‌آورد...
سپس رو به اصحاب کرد و فرمود: «اصحاب من! مرا در محبّت و دوستی علی‌علیه السلام ملامت نکنید، زیرا دوستی من نسبت به علی به خاطر امر خداوند است و خدا مرا امر نموده که او را دوست بدارم.»
سپس خطاب به علی‌علیه السلام فرمود: «یا علی! هرکه تورا دوست بدارد، مرا دوست داشته و هرکه مرا دوست بدارد، خدا را دوست داشته و هرکه خدا را دوست بدارد، خداوند او را دوست می‌دارد و سزاوار است خداوند دوستان خود را در بهشت جا دهد.»(34)

4) دوستی نسبت به دوستان اهل بیت‌علیهم السلام

دوستی اگر حقیقی باشد نه ادّعا، در محدوده دوست باقی نمانده و به دوستان دوست هم سرایت می‌کند و آن کس و آنچه را که دوست، علاقه داشته باشد، انسان به آن هم محبّت می‌ورزد، لذا همیشه دوستی اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام همراه است با دوستی دوستان آنان. در معارف دینی نه تنها توصیه به دوستی با دوستان اهل بیت‌علیهم السلام شده، بلکه از ما خواسته‌اند با دوستان آنان نیز دوست باشیم، اگرچه گناه‌کار و معصیت‌کار باشند، گناه آنان مانع دوستی نمی‌گردد، زیرا دوستان اهل بیت‌علیهم السلام ولو آلوده به گناه شوند، ولی این اکسیر محبّت، گناهان را زدوده و از بین می‌برد.

محبّت و دوستی یا آنان را وادار به توبه و پشیمانی نسبت به گناه می‌کند و یا در زندگی، خداوند با سختی‌هایی که برای آنان پیش می‌آورد، گناهانشان را می‌آمرزد. خداوند نمی‌گذارد دوستان اهل بیت‌علیهم السلام در آلودگی گناه باقی بمانند و با شکل‌های مختلف و پیش‌آمدهای گوناگون، آلودگی گناه را از بین برده و آنان را پاکیزه در وادی محبّت باقی می‌گذارد.

آلوده‌ای که پاک می‌شود

شخصی به نام حذیفه می‌گوید: در محضر امام صادق‌علیه السلام بودم که مردی وارد شد و به امام‌علیه السلام عرض کرد: برادری دارم که نسبت به شما اهل بیت‌علیهم السلام محبّت می‌ورزد و شما را بزرگ می‌دارد، اِلّا اینکه شراب هم می‌خورد.
حضرت فرمود: «این مسأله بزرگی است که دوستدار ما شراب مصرف کند، ولی بدتر از او هم پیدا می‌شود و او ناصب یعنی دشمن ما اهل بیت است.» حضرت فرمود: «پایین‌ترین مؤمن می‌تواند دویست نفر را شفاعت کند، ولی ناصب و دشمن ما اهل بیت، اگر اهل آسمان و زمین و دریاها برای او شفاعت کنند، شفاعت آنان پذیرفته نمی‌شود. آگاه باش! برادر تو از دنیا نمی‌رود مگر اینکه یا توبه خواهد کرد و یا اینکه خداوند او را مبتلا به بلایی در جسمش می‌کند که موجب از بین رفتن گناهان او می‌شود، به طوری که هنگام ملاقات با خدا گناهی نداشته باشد.» آن‌گاه حضرت فرمود: «پیروان ما در خیر هستند و راه آنان، استوارترین راه‌ها است.»
امام‌علیه السلام فرمود: پدرم این مطلب را مکرّر می‌فرمود:
«أَحْبِبْ حَبِیبَ آلِ مُحَمَّدٍ وَإنْ كانَ مُرْهِقاً ذَيَّالاً وَأَبْغِضْ بَغيضَ آلِ مُحَمَّدٍ وَإِنْ كانَ صَوَّاماً قَوَّاماً؛(35)
دوست بدار دوستدار آل محمد را و لو اینکه گناه‌کار باشد و دشمن بدار دشمن آل محمد را و لو عبادت زیاد داشته باشد.»
دوستی و محبّت اهل‌بیت‌علیهم السلام انسان را بیمه می‌کند و اگر در زندگی مرتکب خطا و اشتباهی شود، حوادث تلخ روزگار آلودگی‌ها را می‌برد. انسان نباید دوستی دوستان اهل بیت‌علیهم السلام را با وسوسه‌هایی که می‌گوید: او گناه‌کار و آلوده است، چرا محبّت نثارش می‌کنی، از دست بدهد، بلکه باید روزی را ببیند که به برکت اهل‌بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام پاک و پاکیزه و به دور از گناه و آلودگی، دنیا را پشت سر می‌گذارد.

گناه، سدّی شکستنی که مانع دوستی نمی‌شود

گاهی انسان به خود نگاه می‌کند که جز آلودگی در خود نمی‌بیند و نگاهی به پیامبر و اهل‌بیت‌علیهم السلام که همه‌اش طهارت و پاکی‌اند، به فکر فرو می‌رود، آیا پیوند دوستی بین من و آنان ممکن است و ناامیدانه از در خانه آنان می‌گذرد. ولی امام علی بن موسی الرضاعلیه السلام دست انسان را می‌گیرد و با سخن دلنشین خود می‌فرماید:

«کُنْ مُحِبّاً لاِلِ مُحَمَّدٍعلیهم السلام وَإِنْ کُنْتَ فاسِقاً وَمُحِبّاً لِمُحِبِّهِمِ وَإِنْ کانُوا فاسِقینَ؛(36)

دوستدار آل محمدعلیهم السلام باش ولو انسانی گناه‌کار باشی، و دوستداران آل محمدعلیهم السلام را نیز دوست بدار ولو فاسق و آلوده باشند.»

پیوند دوستی با دوستان اهل بیت‌علیهم السلام همانند سلمان، ابوذر و مقداد

بهشت در وجود اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام - همان ستارگانی که در زمین می‌درخشند - خلاصه می‌شود و راه دسترسی به آن، پیوند و دوستی با آنان است، لکن دوستی با آنان به تنهایی کافی نیست، بلکه باید دوستان آنان را نیز دوست داشت، حتی پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله بعضی دوستان را با نام به مردم معرفی کرد تا مردم با آنان پیوند دوستی و محبّت برقرار نمایند.

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «خداوند به من دستور داده که چهار نفر را دوست بدارم.» پرسیدند: این چهار نفر چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی بن ابی‌طالب‌علیهما السلام.»

سپس ساکت شد، دوباره فرمود: خداوند به من دستور داده که چهار نفر را دوست بدارم. پرسیدند: چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی بن ابی‌طالب و مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی.»(37)

یعنی تنها دوستی امیرمؤمنان‌علیه السلام کافی نیست، بلکه کسانی هم‌که به علی‌علیه السلام دل داده‌اند و عاشقانه اطراف او را گرفته‌اند، سزاوار دوستی و محبّت شما می‌باشند. دوستان اهل بیت‌علیهم السلام که از آنان جدا نیستند، تا دوستی نسبت به اهل بیت‌علیهم السلام شامل حال آنان نگردد. مگر دوستان حسین‌علیه السلام از او جدا هستند که انسان، حسین‌علیه السلام را دوست بدارد، ولی دوستان او را در معرض محبّت و دوستی خود قرار ندهد.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله دست حسین‌علیه السلام را گرفت و به مردم معرفی نمود و گفت:

«ای مردم! این حسین بن علی‌علیهما السلام است او را بشناسید، قسم به آن کسی که جانم در دست اوست، او در بهشت است، و دوستان او و دوستان دوستان او هم در بهشت هستند.»(38)

مهرورزی نسبت به بندگان خوب خدا

خانه دل پذیرای خدا و رسول و اهل بیت گرامش‌علیهم السلام و دوستان آنان و کسانی است که طوق بندگی و فرمان‌بری خداوند را به گردن انداخته‌اند، دوستی بندگان مطیع خدا نسبت به فرمان‌بری خود نسبت به خداوند می‌توانند در دل ما جا گیرند.

امیرمؤمنان علی‌علیه السلام فرمود:

«أَحْبِبِ الْإِخوانَ عَلى قَدْرِ التَّقْوى (39)

برادران دینی خود را به مقدار تقوا و پرهیزکاری آنان دوست بدارید.»

درب خانه دل را باز کردن و اجازه ورود به بندگان خوب خدا دادن، نشانه خیری است که در وجود انسان است و بالعکس، مهرورزی نکردن نسبت به بندگان مطیع خدا، دور شدن از مهر و محبّت خداوند است.

امام باقرعلیه السلام فرمود: «هرگاه خواستی بدانی در تو خیری هست یا نه، به قلبت نگاه کن، اگر پیروان خدا را دوست و معصیت‌کاران را دشمن می‌دارد، پس در تو خیر است و خداوند تو را دوست می‌دارد. و اگر پیروان خدا را دشمن و معصیت‌کاران را دوست می‌دارد، پس در تو خیری نیست و خداوند دشمنت می‌دارد، زیرا انسان همراه کسی است که دوستش می‌دارد.»(40)

اگر درب خانه دل بر کسی گشوده شد و محبتش در دل قرار گرفت، دیگر درب منزل بر او بسته نمی‌شود و انسان از نعمت‌های الهی نسبت به او دریغ نمی‌ورزد، آن کسی همه چیز را برای خود می‌خواهد و دیگران را محروم می‌سازد که مهر و محبّت دیگران را در دل ندارد.
اسحاق بن عمّار می‌گوید: در کوفه زندگی می‌کردم، دوستان زیادی نزد من می‌آمدند و من خوش نداشتم که سرشناس و مشهور شوم به غلام خود گفتم: هرکس آمد و سراغ مرا گرفت، به او بگو اینجا نیست.
اتّفاقاً در همان سال به حجّ رفتم و خدمت امام صادق‌علیه السلام رسیدم، دیدم امام برخورد سنگینی با من می‌کند و با گذشته فرق کرده است، عرض کردم: چه چیز باعث شده که نظر شما نسبت به من تغییر کند؟ حضرت فرمود: همان چیزی که تو را نسبت به مؤمنین تغییر داده. عرض کردم: من به خاطر اینکه مشهور نشوم و شناخته نگردم، چنین کردم، در حالی که خدا می‌داند من محبّت زیادی نسبت به مؤمنین دارم.
حضرت فرمود: از زیارت و دیدار مؤمنین خسته نشو، زیرا:
«فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ إذا لَقِی أَخاهُ الْمُؤْمِنَ، فَقالَ لَهُ: مَرْحَباً، کُتِبَ لَهُ مَرْحَباً إلی یَوْمِ الْقیامَةِ ثُمَّ أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَیْهِما بِوَجْهِهِ فَکَأَنَّ عَلی أَشَدِّهِما حُبّاً لِصاحِبِهِ أَشَدُّ إقبالاً؛(41)
مؤمن وقتی مؤمنی را ملاقات نماید و به او خوش آمد گوید، تا روز قیامت برای او خوش آمد نوشته می‌شود سپس خداوند به آن دو توجه می‌کند رو آوردن خداوند نسبت به آن کسی که دوستی و محبتش زیادتر است بیشتر می‌باشد.»
و اگر با او مصافحه نماید، خداوند بین دو انگشت ابهام آنان صد رحمت قرار می‌دهد که نود و نُه رحمت آن، مال کسی است که محبّت بیشتری نسبت به دیگری داشته است.

آیا دوستی حدّ و مرز می‌شناسد؟

وقتی از دوستی و محبّت سخن گفته می‌شود، باید دید آیا حدّ و مرزی هم دارد؟ آیا تمام خانه دل را باید در اختیار دوست گذاشت و یا بخشی از آن را؟ پاسخ این است که اگر محبوب، تمام وجودش زیبایی و کمال است و هیچ نقص و عیبی ندارد و خطا و اشتباهی در زندگی او دیده نمی‌شود، جا دارد که همه دل به او سپرده شود.

خداوند هستی که جز زیبایی در او دیده نمی‌شود، تمام خانه از آن اوست، خداوندی که مهرورزی او نسبت به انسان از همه موجودات بیشتر است، تمام دل را به او ندادن، کمال بی‌انصافی و بی‌عدالتی است. همچنین انسان‌هایی که طهارت و پاکیزگی، تمام وجود آنان را گرفته و لحظه‌ای در زندگی از خداوند جدا نیستند و در همه جای زندگی آنان خداوند حضور دارد و آنان نیز در محضر دوست هستند، دلدادگی به آنان نیز حدّ و مرزی ندارد. انسان‌هایی که یک لحظه از خداوند غافل نیستند و حاضر نیستند به اندازه پَرِ کاهی ظلم و نافرمانی او کنند و همه جا و همیشه رضایت او را می‌طلبند، صاحبان اصلی خانه دل هستند و صاحب‌خانه در خانه محدودیتی ندارد.

مگر می‌شود تمام خانه دل را برای پیامبر و اهل بیتش‌علیهم السلام خصوصاً عزیز خدا، حسین بن علی‌علیهما السلام آب و جاروب نکرد؟!

آری، دیگرانی که پیوندشان با خداوند و بندگان پاکیزه و مطهر او که خاندان عصمت و طهارتند، محدود است و در تمام بخش‌های زندگی آنان، خدا و اهل بیت‌علیهم السلام به چشم نمی‌خورند، خانه دل نیز برای آنان محدودیت دارد، هر مقدار که دوستی خدا را پذیرفته و دل به اولیای او داده‌اند، در دل ما نیز جا دارند.

مهر و دوستی دوستان خدا و اهل بیت طهارت‌علیهم السلام در قلب ما است، ولی نسبت به اعمال زشت و ناپسندی که مرتکب می‌شوند و خدا و رسول و اهل‌بیت‌علیهم السلام را از خود می‌رنجانند، نفرت و بیزاری می‌جوییم، اینجاست که محبّت و دوستی مرز می‌شناسد و مهرورزی مطلق نبوده و در دایره نسبیت قرار می‌گیرد.

ثامن الائمّه علی بن موسی الرضاعلیه السلام فرمود:

«مَنْ أَحَبَّ عاصِیاً فَهُوَ عاصٍ وَمَنْ أَحَبَّ مُطِیعاً فَهُوَ مُطِیعٌ؛(42)

کسی که معصیت‌کاری را دوست بدارد، او نیز معصیت‌کار محسوب می‌شود و کسی که فرمان‌بری را دوست بدارد، او نیز مطیع و فرمان‌بر به حساب می‌آید.»

نکته دقیق و قابل توجّه این است که بیزاری و نفرت داشتن از معصیت و

نافرمانی به معنای بیزاری از شخص معصیت‌کار نمی‌باشد، کسی که دوستدار اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام می‌باشد، ولی لغزش‌هایی در زندگی دارد و گاهی در دام شیطان می‌افتد، نسبت به لغزش‌ها و گناهانش نفرت و بیزاری نشان داده، ولی نسبت به خود او مهرورزی می‌نماییم.

زید نرسی می‌گوید: خدمت امام کاظم‌علیه السلام عرض کردم: مردی از دوستان و شیعیان شما گنهکار است، شراب می‌نوشد و مرتکب گناهان کبیره می‌شود، آیا از او بیزاری جویم؟ حضرت فرمود: «از کارش بیزاری جویید نه از خودش، او را دوست داشته باشید، ولی با عملش دشمنی کنید.»

عرض کردم: آیا اجازه داریم به او بگوییم: فاسق فاجر؟! حضرت فرمود: نه؛ فاسقِ فاجر، کافری است که ما را انکار می‌کند و با دوستان ما دشمنی می‌کند، خداوند اِبا دارد از اینکه شیعه ما فاسقِ فاجر باشد، اگرچه عمل زشت انجام دهد، ولی شما به او بگویید: بدکار زشت‌کار، کسی که خودش مؤمن است، پاکیزه روح و پاکیزه بدن است. ولی کارش خبیث است.

به خدا سوگند! دوست ما از دنیا نمی‌رود مگر در حالی که خدا و رسولش و ما از او راضی باشیم و خداوند به رغم گناهانش، او را با چهره‌ای نورانی محشور خواهد کرد در حالی که عورت او پوشیده است و از وحشت در امان است و ترس و اندوهی به دل ندارد. و این همه به خاطر این است که دوست ما از دنیا خارج نمی‌شود تا اینکه از گناهان پاک شود به سبب، ضرر مالی و جانی یا مصیبت فرزند یا بیماری. و کمترین چیزی که سبب پاک شدن دوست ما می‌شود، این است که خداوند رؤیای وحشتناکی به او نشان می‌دهد تا از این راه اندوهگین شود و همین اندوه کفّاره او می‌شود، یا ترسی از اهل دولت باطل بر او وارد می‌کند، یا در هنگام مرگ بر او سخت‌گیری می‌کند، در نتیجه خداوند را در حالی ملاقات می‌کند که به واسطه پیامبر و امیرالمؤمنین‌علیهما السلام از گناهان پاک شده و وحشت او به امنیت بدل گشته است.

پس از آن نیز با یکی از این دو امر رو به رو خواهد شد: یا رحمت فراگیر خداوندی که وسیع‌تر از گناهان اهل زمین است، یا شفاعت پیامبر و امیرالمؤمنین‌علیهما السلام؛ اگر رحمت خدا او را دربر نگیرد شفاعت پیامبر و امیرالمؤمنین‌علیهما السلام او را فرا خواهد گرفت و بدین سان رحمت فراگیر پروردگار هم شامل حال او خواهد شد.»(43)

دوستی نکردن با بیگانگان به این معنی نیست که به آنان نیکی ننماییم، بلکه هرکدام جای خود را دارد. قرآن کریم مسلمانان را از اینکه دوستی و سرپرستی غیر مسلمانان را بپذیرند سخت برحذر داشته، ولی از نیکی کردن به آنان و به قسط و عدل عمل کردن منع ننموده است.

«لا یَنْهاکُمُ اللّٰهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَلَمْ‌یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ إِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ»؛(44)

خداوند باز نمی‌دارد شما را از اینکه نیکی کنید به کسانی که با شما در دین مقاتله و جنگ نکرده‌اند و شما را از خانه‌هایتان بیرون نرانده‌اند، و نسبت به آنان دادگری کنید، همانا خداوند دادگران را دوست می‌دارد.»

در اسلام نیامده است که کار پسندیده و نیک فقط نسبت به مسلمانان باشد و به هیچ وجه خیری از شما به دیگران نرسد، بلکه از این جهت که خیر رساندن به غیر مسلمانان ممکن است موجب هدایت آنان گردد و نسبت به خدا و رسول و اهل بیت‌علیهم السلام گرایش پیدا کنند، امری پسندیده و مورد قبول می‌باشد.

مشرکین و کفار از این جهت که بندگان خدا هستند و خداوند آنان را برای بندگی آفریده است، مورد توجه و نیکی ما هستند، تا شاید در مسیر هدایت الهی قرار گرفته، بندگی خدا کنند، ولی از این جهت که کفر ورزیده و از راه به بیراهه رفته‌اند، مبغوض و منفور ما می‌باشند.

دعا برای گمراهان

اشاره

سید بن طاووس در کتاب «إقبال الأعمال» در بخش فضایل شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان می‌فرماید: «در شب مبارکی از ماه رمضان بودم و در سحر برای کسانی که به طور معمول انسان دوست دارد برای آنها دعا کند و همین طور برای خودم دعا می‌کردم که ناگهان به فکرم رسید، سزاوار است ابتدا برای کسانی که منکر ربوبیت الهی و نعمات او هستند و حریم الهی را خفیف می‌شمرند، دعا شود.

به این گونه که بخواهیم از آن گمراهی خارج شوند، زیرا جنایت آنها نسبت به خدا و رسول‌صلی الله علیه وآله بدتر و شدیدتر از ناسپاسی عارفان به خدا و رسول‌صلی الله علیه وآله است. پس اقتضای بزرگداشت مقام الهی و همچنین مقام رسولش این است که ابتدا برای کسانی که بیشتر متضرّر شده‌اند، دعا شود. لذا برای هر گمراهی دعا کردم تا هدایت شود و به خدا و رسول‌صلی الله علیه وآله برگردد، سپس برای انسان‌های راه یافته دعا نمودم که بر هدایتشان باقی مانده و بر آن افزون گردد، و در آخر برای خود و کسانی که مربوط به من هستند، دعا نمودم.»(45)

5) دوستی نسبت به ماندگارها

مهرورزی نسبت به چیزهایی که از بین رفتنی است، امری ناپسند و قابل نکوهش است. انسانی که برای همیشه ماندگار است، دل دادنش به چیزی که برای همیشه او را همراهی نمی‌کند، شایسته نیست، دل دادن به فرشی عتیقه و یا خانه‌ای پُرقیمت و یا کاری که از گذشتگان به ما رسیده و عنوان سنّت را به خود گرفته است، فروختن دوستی و محبّت است به چیزی که بها و ارزش ماندگاری را ندارد. ملاک معامله و دل را به چیزی فروختن، همراهی آن برای همیشه با انسان می‌باشد. وابسته شدن به چیزی که روزی باید از او دل بکند، جز دردسر و گرفتاری بهره و سودی به دنبال نخواهد آورد.

رسول گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله فرمود:

«عَلَّمَنِی جَبْرَئِیلُ وَأَوْجَز فَقالَ: یا مُحَمَّدُ! أَحْبِبْ ما شِئْتَ فَإِنَّکَ مُفارَقُهُ؛(46)

جبرئیل به من آموخت هر چیزی را می‌خواهی دوست بدار، ولی روزی از آن جدا خواهی شد.»

همان گونه که انسان دوست دارد برای همیشه بماند و از بین نرود، به چیزهایی هم عشق می‌ورزد که ماندگار باشد، لکن غفلت و بی‌توجهی نسبت به فنا و نابودی اشیاء، انسان را به سوی آنها کشیده و دل را اسیر می‌نماید و عمری را با محبّت و دوستی نسبت به اموری می‌گذراند که عاقبتش فناء و نابودی است. ولی در آن روز که پرده غفلت و بی‌توجهی کنار رود و انسان با چشمانی تیزبین به همه چیز نگاه کند دچار حسرت و پشیمانی گشته، می‌گوید:

«یا لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِیلاً؛(47)

ای کاش دوستی و محبّت خود را صرف فلان چیز نمی‌کردم.»

اگر بناست انسان خانه‌ای را هم دوست داشته باشد، به خانه خدا، مسجد و کعبه دل بدهد که ماندگار و باقی است و روزی به نفع انسان شهادت می‌دهد و اگر بناست سنگ‌های رنگارنگ، دل از انسان ببرند، دل به سنگی دهد که حجر الاسود است و رنگی سیاه دارد، ولی روزی با شهادتش انسان را روسفید می‌نماید.(48)

و اگر بناست زمین خاکی، انسان را زمین‌گیر کند، چه بهتر دل به تربت حسینی دهد که نشان از عشق‌ورزی نسبت به خدا دارد و شاهد آخرین زمزمه‌های عاشقانه در گودال قتلگاه می‌باشد.

دوست داشتنی‌هایی که برای انسان می‌ماند به ما معرفی گردیده، مهرورزی نسبت به عالم و دانشمندی که انسان را با خدا آشنا نماید، کودکی که آلوده به گناه و معصیت نگردیده و فطرت سالمش فریاد توحید

سر می‌دهد، انسان فقیر و محرومی که فقط دست نیاز به سوی بی‌نیاز هستی دراز می‌کند، همه و همه قابلیت دوستی و نثار محبّت انسان را دارند.
ولی آنچه بوی فنا و نابودی و از بین رفتن و بی‌محتوایی دارد، ارزش دل‌بستگی انسان را ندارد، دوستان موقّتی که ارتباط و پیوندی با ابدیت ندارند، برای انسان‌هایی که دل به خدا داده و انتظار بازگشت به سوی او را دارند، جذّابیتی نخواهند داشت.
دل دادن به عاشوراییان که جز به حق نمی‌اندیشیدند و جز عشق او در سر نداشتند، دل دادن به خدا و امور ماندگار است. در فراق چنین دوستانی اشک ریختن، در مسیر خالق هستی است و به یاد آنان زندگی کردن، دوستی در راه خدا است.

عشق امام سجادعلیه السلام به دیدار سر بریده حسین‌علیه السلام

پس از جریان عاشورا و کربلا، مدتی گذشت و عزیزان حسین‌علیه السلام در فراق او سوختند و ساختند، روزی یزید بن معاویه به امام سجادعلیه السلام یادگار عشق و فضیلت گفت: سه چیزی که خواسته توست و من وعده داده‌ام برآورده کنم، مطرح کن.
حضرت فرمود: «خواسته اول من؛ دیدار روی آقا و مولایم حسین بن علی‌علیهما السلام است، می‌خواهم به آن چهره نگاه کرده و خداحافظی نمایم. خواسته دوم؛ آنچه از ما به غارت بردید، به ما برگردانید. خواسته سوم؛ اگر بنا داری مرا بکشی، این زن‌ها را به حرم رسول خداصلی الله علیه وآله برگردان.»
یزید ملعون پاسخ داد: تصمیم به قتل و کشتن ندارم و خودت آنان را به مدینه برگردان، اما دیدن روی پدر امکان ندارد و تو دیگر چهره پدر را نخواهی دید، اما آنچه به غارت برده شده، من چند برابر قیمت آن را به شما می‌دهم.
حضرت فرمود: «ما قیمت آن را از تو نمی‌خواهیم، بلکه خود آنها را می‌خواهیم، زیرا در بین آنها چیزهایی بوده که با دست دختر پیامبر، فاطمه زهراعلیها السلام بافته شده و مقنعه دختر پیامبر در بین آنها بوده است و همچنین لباس و گردن‌بند دختر رسول خدا.» یزید ملعون دستور داد که همه آنها را به ایشان برگردانند.(49)
سنگ محک و ادعای دوستی /

فصل سوم سنگ محک و ادعای دوستی

اشاره

قال اللَّه تعالی:
كَذِبَ مَن زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِی
فَإِذا جَنَّهُ اللَّيْلُ نامَ عَنِّی؛
دروغ می‌گوید کسی که فکر می‌کند مرا دوست دارد، ولی در تاریکی شب، خوابیده
و به سراغ من نمی‌آید.
بحار: 329/13

از آنجا که دوستی و دشمنی در راه خدا از ارزش بالایی برخوردار است، به گونه‌ای که محور دین حساب شده و سرنوشت انسان به آن گره خورده و سعادت ابدی مرهون آن می‌باشد، مدعیان محبّت زیاد می‌شوند و چه بسا در ادعا پا را فراتر گذاشته و ادعای عشق می‌کنند.
چه بسیار افرادی که خود را عاشق علی‌علیه السلام و یا شیفته امام حسین‌علیه السلام یا واله و شیدای امام زمان‌علیه السلام می‌دانند و این الفاظ در زبان آنها مکرر ذکر می‌شود و تکرار می‌کنند. اینجاست که احتیاج به یک سنگ محک است تا انسان خود را بیازماید و ببیند آیا ادعایش واقعیت دارد، یا ادعایی دروغین و یا جهل مرکب است و حتی خودش هم نمی‌داند که ادعایش واقعیت ندارد. در این زمینه سنگ محک‌های مختلفی وجود دارد که به آنها می‌پردازیم.
البته قبل از اینکه به سراغ این محک‌ها برویم، توجه به این نکته لازم است که محبّت‌ها همه یکسان نیست، بعضی محبّت‌ها ضعیف و بعضی شدید و بعضی شدیدتر است، لذا ممکن است برخی از این محک‌ها در بعضی محبّت‌ها جواب ندهد به خاطر اینکه محبّت ضعیف است.
بله! در محبّت شدید، همه آنها جواب می‌دهد و نیز باید توجه داشت اگر در محبتی سنگ محک پاسخ نداد هرگز نباید یأس و ناامیدی به درون انسان راه پیدا کند که: پس ما محبّت به خدا و رسول و اهل‌بیت‌علیهم السلام نداریم، زیرا ممکن است سنگ محکی دیگر جواب دهد، اگر شخص دید هیچ کدام جواب نمی‌دهد، باید حرکتی کند و راه حل پیدا نماید و خودش را توبیخ و سرزنش کند که چرا این گونه هست و به سراغ راه‌های پیدایش محبّت برود.
1) به یاد محبوب بودن
انسان هر چیزی را که دوست داشته باشد به نسبت و میزان محبتش، محبوب را فراموش نمی‌کند و از یاد او نمی‌رود، مادری که به فرزندش علاقه دارد او را فراموش نمی‌کند حتی اگر به سفر برود دائماً در فکر است که فرزند او در چه حالی است، آیا غذا دارد؟ آیا سرما و گرما اذیتش نمی‌کند؟ آیا مریض نشده؟ با دیگران که سخن می‌گوید، مرتب می‌خواهد فرزندش را مطرح کند، به بهانه‌های مختلف نام او را می‌برد، فرزندم به این غذا خیلی علاقه دارد، این رنگ لباس را خیلی دوست دارد. عکس او را همراه خود بر می‌دارد، به دوستانش نشان می‌دهد و خلاصه همه جا سخن از او می‌گوید.
حضرت یعقوب‌علیه السلام آن‌قدر سخن از یوسف گفت، که به او گفتند:

چقدر صحبت از یوسف می‌کنی و به یاد او هستی، آخر مریض خواهی شد، و خود را با این کار هلاک می‌کنی.

«قالُوا تَاللَّهِ تَفْتَؤُ تَذْکُرُ یُوسُفَ حَتّی تَکُونَ حَرَضاً أَوْ تَکُونَ مِنَ الْهالِکِینَ»؛(50) گفتند: به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می‌کنی تا بیمار شوی یا هلاک گردی.»

انسانی که دوستدار خداوند است به نسبت دوستی‌اش او را یاد می‌کند، از خانه بیرون می‌رود به یاد اوست و با یاد او و نام او که «اللّٰه» است خانه را ترک می‌کند، هر کاری که انجام می‌دهد به یاد اوست، غذا می‌خورد از او یاد می‌کند با نام او شروع می‌کند، درس می‌خواند، مطالعه می‌کند، به تفریح می رود، مسافرت می‌رود، همه جا با نام اوست، حتی وقتی می‌نشیند مکانی را انتخاب می‌کند که در مقابل خانه او یعنی کعبه باشد و رو به قبله می‌نشیند حتی وقتی می‌خوابد به یاد اوست و به طرف کعبه می‌خوابد.
پیامبر گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله فرمود:
«عَلامَةُ حُبِّ اللَّهِ حُبُّ ذِکْرِ اللَّهِ؛(51) نشانه محبّت خدا دوست داشتن یاد اوست.»
در بعضی روایات آمده، یکی از فرشته‌ها گفت: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ.» و ملک دیگری گفت: «رَبُّ الْمَلائِکَةِ وَالرَّوحِ» حضرت ابراهیم‌علیه السلام وقتی شنید، فرمود: دوباره بگویید، من نصف مالم را به شما می‌دهم. دوباره فرمود: یک‌بار دیگر بگویید، همه اموالم و فرزندانم و بدنم مال شما.(52)
آری نام محبوب شنیدن آن چنان لذت بخش است که انسان مُحبّ حاضر است از هستی خود به خاطر او بگذرد. حال اگر من به یاد خدا نیستم حتی در بهترین شرایط که نماز است، او را فراموش می‌کنم، همه چیز به ذهن من می‌آید و نزد من حضور پیدا می‌کند و تنها خدا از ذهنم می‌رود، معلوم می‌شود که محبتم و دوستی‌ام با او ضعیف است، دوستی با دیگران و علاقه‌مند شدن به غیر او، مانع حضور ذهنم نسبت به او می‌گردد.
2) تلاش برای رسیدن به محبوب
محبّت و دوستی، انسان محبّ را آرام نمی‌گذارد، در او حرکت ایجاد می‌کند که هرچه زودتر خود را به دوست برساند و فراق تبدیل به وصال گردد. تنها یاد محبوب بودن او را سیر نمی‌کند، بلکه می‌خواهد با او باشد، مکان‌هایی را که احتمال می‌دهد محبوبش آنجا باشد می‌رود، ساعت‌ها می‌ماند شاید لحظه‌ای او را ببیند. زمان‌هایی را انتخاب می‌کند که فرصت بیشتری برای دیدار است.
خلاصه آن قدر برنامه‌ریزی می‌کند برای دیدار که روزی، ساعتی، لحظه‌ای، به آرزویش برسد.
امام صادق‌علیه السلام فرمود: در مناجاتی که بین حضرت موسی‌علیه السلام و خداوند عالمیان بود، خداوند به او فرمود: پسر عمران! دروغ گفته است کسی که فکر می‌کند مرا دوست دارد ولی هنگام شب می‌خوابد و به

سراغ من نمی‌آید. مگر هر دوستی نمی‌خواهد با دوستش خلوت کند؟ دوستان من کسانی هستند که وقتی شب فرا می‌رسد به سراغ من می‌آیند و با من به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویا مرا می‌بینند و در کنار خود درک می‌کنند.(53)

جوانی که در نقطه‌ای دور از مکه همراه مادر خود زندگی می‌کند، پیامبر خداصلی الله علیه وآله را ندیده ولی محبّت او را پیدا کرده و مشتاق او شده؛ چه کند محبّت، او را به سوی پیامبرصلی الله علیه وآله می‌کشاند. شغل او شتربانی است از این راه زندگی خود و مادرش را اداره می‌کند.
روزی به مادر گفت: اجازه می‌دهی که به مدینه روم و به زیارت رسول خداصلی الله علیه وآله نایل شوم؟ مادر گفت: اجازه می‌دهم ولی نباید بیش از نصف روز در مدینه بمانی. او مسیر طولانی را طی کرد و به مدینه رسید.لحظه شماری می‌کند که به محبوب خود برسد، سراغ خانه پیامبرصلی الله علیه وآله را گرفت به خانه رسید، ولی پیامبر خدا در خانه نبود، مدتی صبر کرد پیامبر نیامد. مادر به او گفته است که باید زود برگردی، چه کند؟ لذا برگشت.
پیامبر خداصلی الله علیه وآله به منزل آمد، فرمود: «این نور کیست که در این خانه می‌بینم؟» گفتند: شتربانی که اویس نام داشت اینجا آمد و برگشت. فرمود: «در خانه ما این نور را هدیه گذاشت و رفت.»(54)
پیامبر خداصلی الله علیه وآله مکرر از اویس یاد می‌کرد در حالی که او را ندیده و اویس هم پیامبر را ندیده، ولی محبّت، ارتباط را برقرار نموده است. پیامبر فرمود:
«یَفُوحُ رَوائِحُ الْجَنَّةِ مِنْ قِبَلِ الْقَرَنِ، واشَوْقاهُ إِلَیْکَ یا أُوَیْسُ الْقَرَنِ؛(55)
بوی بهشت از جانب قرن می‌وزد، چقدر اشتیاق به تو دارم ای اویس! هر که او را ملاقات کند سلام مرا به او برساند.»
هرچند او نتوانست به دیدار پیامبر خداصلی الله علیه وآله نایل شود، ولی پس از سال‌ها توانست خود را به کسی برساند که جان پیامبر خداصلی الله علیه وآله بود، آری در جنگ صفین خود را به امیرالمؤمنین‌علیه السلام رسانید.
امیرالمؤمنین‌علیه السلام در نزدیکی بصره فرمود: «هزار نفر از طریق کوفه خواهند رسید و همگی با من پیمان مرگ بسته و آمادگی خود را برای کشتن و کشته شدن در رکاب من اعلام خواهند کرد.»
طولی نکشید که گروهی با علی‌علیه السلام بیعت کردند، ولی تعداد آنها نهصد و نود و نه نفر بود. ابن عباس که پسر عمو و از یاران خاص امیرالمؤمنین‌علیه السلام بود و در میان نیروهای علی‌علیه السلام شرکت داشت، می‌گوید: در این هنگام من سخت در تعجب فرو رفتم و اضطراب مرا گرفت که چرا شماره این جمعیت به هزار نفر نرسید، زیرا ممکن است مخالفان این پیشگویی را دستاویز قرار داده و بر علیه علی‌علیه

السلام تبلیغ کنند، ولی ناگهان مرد مسلّح و پشمینه‌پوشی از راه رسید و به حضور امیرالمؤمنین‌علیه السلام شرفیاب شد،
- گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم.
- بر چه اساسی بیعت می‌کنی؟
- بر اساس پیروی از فرمان تو و مبارزه و فداکاری در رکاب تو تا هنگامی که جان بسپارم یا اینکه پیروزی نصیب شما گردد.
- اسم تو چیست؟
- اویس.
- اویس قرنی؟!
- بلی!
- اللّه اکبر، پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله به من خبر داده که من شخصی از امّت او را ملاقات می‌کنم که نام او اویس قرنی است و او از اعضای حزب خدا و رسول‌صلی الله علیه وآله است، او در راه خدا به شهادت می‌رسد.(56)
آری، او پس از سال‌ها تحمّل فراق رسول خداصلی الله علیه وآله توانست به دیدار امیرمؤمنان‌علیه السلام نایل گردد و محبّت و عشق خدا را در مسیر شهادت و رسیدن به محبوب حقیقی، در رکاب علی‌علیه السلام به نمایش بگذارد.

آیا می‌شود انسان نسبت به امامان معصومش محبّت داشته باشد، ولی برای رسیدن به آنها تلاش نکند؟! سید بن طاووس‌رحمه الله در وصیتی که به فرزندش دارد می‌نویسد: ای فرزندم محمد! به تو و برادرت و هر کسی که این کتاب را بخواند وصیت و سفارش می‌کنم به حفظ رعایت آنچه خدا و رسول‌صلی الله علیه وآله درباره مولای ما مهدی‌علیه السلام بیان فرموده که قول و عمل بسیاری از مردم درباره آن حضرت از جهات کثیره با عقیده آنان مخالفت دارد.

از آن جمله مکرر دیده‌ایم که اگر عبدی یا اسبی یا درهمی از آنان مفقود شود، ظاهر و باطن ایشان یک‌باره متوجّه آن چیز است و در پیدا کردن آن، کمال جدّ و جهد را بنمایند، اما ندیدم که در تأخیر ظهور آن حضرت متأثر باشند.(57)

چه بسا افرادی مثل علی بن مهزیار، حدود بیست سفر به حج و زیارت خانه خدا می‌روند تا امام زمان‌علیه السلام را ملاقات کنند، مدت یک سال شب‌های چهارشنبه به مسجد سهله می‌روند تا ملاقات برای آنان حاصل شود و...

دوستی محبوب، انسان را وادار می‌کند به زیارت قبر او برود، نه فقط سالی یک بار به زیارت امام هشتم‌علیه السلام یا به زیارت قبر حسین بن‌علی‌علیهما السلام برود، بلکه هر فرصتی که پیدا شود از آن استفاده نموده و دیداری تازه می‌کند، این کارها نشانه محبّت است.

آیا آن چیزی که جابر بن عبد اللَّه انصاری را وادار کرد که حرکت کند و به زیارت حسین بن علی‌علیهما السلام بیاید، جز محبّت و دوستی او بود؟!
عطیه می‌گوید: با جابر بن عبد اللَّه انصاری برای زیارت قبر امام حسین‌علیه السلام می‌رفتیم، وقتی وارد کربلا شدیم جابر نزدیک فرات رفت و غسل کرد و همانند شخصی محرم جامه‌ای به کمر بست و جامه‌ای بر دوش انداخت و بدن خود را معطر کرد، هر گامی که برمی‌داشت ذکر خدا می‌گفت تا نزدیک قبر شد.
به من گفت: مرا به قبر بچسبان. وقتی به قبر رسید (رسیدن به محبوب) بیهوش روی قبر افتاد. آب بر او ریختم، به هوش آمد.پس سه مرتبه گفت: یا حسین! سپس گفت: آیا دوست جواب دوست را نمی‌دهد؟
سپس گفت: چگونه جواب می‌دهی در حالی که رگ‌هایت بریده شده و بین بدن و سرت فاصله افتاده است. سپس جملاتی را گفت و بر اصحاب امام حسین‌علیه السلام سلام کرد. آن‌گاه گفت: ای اصحاب حسین! ما با شما شریک هستیم در آنچه وارد شدید.
عطیه گفت: جابر! ما آن راهی را که آنها رفتند، نرفتیم و همانند آنان شمشیر نزدیم و فرزندانمان یتیم نشدند و همسران ما بیوه نگشتند.
جابر گفت: از حبیب خود رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم می‌فرمود: «کسی که قومی را دوست بدارد با آنان محشور می‌شود و در عمل با آنان شریک است.» قسم به خداوند که نیّت من و اصحابم بر آن چیزی است که حسین و اصحابش بر آن بودند. سپس گفت: عطیه! شاید بعد از این سفر تو را نبینم، می‌خواهم تو را سفارش کنم: دوست بدار کسی که آل محمد را دوست دارد، دشمن بدار کسی که آل محمد را دشمن می‌دارد، ولو بسیار در عبادتِ روزه یا نماز باشد، با دوست آل محمد مدارا کن، زیرا اگر قدمی از آنها به لغزش بلرزد، قدم دیگر آنها در محبّت استوار است. به درستی که دوستان آنها یعنی آل محمدعلیهم السلام به بهشت می‌روند و دشمنان آنها در جهنم.(58)

دوستی امامان معصوم‌علیهم السلام موجب حرکت برای دیدار آنها می‌شود و لو این دیدار بعد از شهادت آنها باشد، به کنار قبر امام رفتن نشانه محبّت انسان است.
شخصی به نام سدیر می‌گوید: امام صادق‌علیه السلام به من فرمود: آیا هر روز به زیارت امام حسین‌علیه السلام می‌روی؟ عرض کردم: نه. فرمود: هفته‌ای یک بار می‌روی؟ عرض کردم: نه. فرمود: ماهی یک بار می‌روی؟ عرض کردم: نه. فرمود: سالی یک‌بار می‌روی؟ عرض کردم: گاهی چنین است. فرمود: چقدر نسبت به امام حسین‌علیه السلام جفا می‌کنید.(59)
علی بن عبید اللّه از نوادگان امام سجادعلیه السلام بود، دوست داشت به دیدار امام هشتم‌علیه السلام برود، اما به خودش اجازه نمی‌داد و عظمت امام مانع می‌شد. تا اینکه روزی امام هشتم‌علیه السلام مریض شد و مردم به عیادت حضرت می‌رفتند، او هم به بهانه عیادت به دیدار امام رفت.
امام علی بن موسی الرضاعلیه السلام وقتی او را دیدند، خیلی به او احترام کردند. این دیدار برای او خیلی لذّت‌بخش بود، امّا طولی نکشید که خودش بیمار شد و امام برای عیادت او آمدند. همسر او از پشت پرده، امام را نظاره می‌کرد و وقتی حضرت از منزل خارج شد به خاطر شدّت علاقه به حضرت، محلی را که حضرت در آنجا نشسته بود می‌بوسید و بر آن مکان دست می‌کشید. آری محبّت چنین آثاری دارد.(60)
3) جدا نشدن از محبوب در سختی‌ها
محبّت اگر ضعیف باشد، سختی‌ها و مشکلات زندگی مخصوصاً اگر از دوست برسد، چه بسا انسان را از محبوب جدا کند، در حالی که محبّت شدید، سختی‌ها را قابل تحمّل کرده و حتی سختی‌ها در کام او شیرین می‌شود و می‌گوید: هر چه از دوست رسد نیکوست.
آیا سختی‌های طفل از محبّت مادری که تا صبح از گریه فرزند نخوابیده و مرتّب به او رسیدگی می‌کرده، می‌کاهد؟!
آیا پدری که زحمات طاقت‌فرسا برای بهبودی فرزند مریضش کشیده از محبتش کاسته می‌شود؟!
آیا سختی‌های فرزندی که معلول و فلج به دنیا آمده و سال‌ها گذشته و پدر و مادر به او رسیدگی کرده‌اند، از محبّت آنان می‌کاهد؟!
در راه خدا و رسول و اهل بیت‌علیهم السلام هر قدر انسان سختی ببیند، اگر محبتش زیاد باشد، راه را ترک نکرده، بلکه به محبّت او افزوده می‌شود. کسی که به زیارت یکی از امامان می‌رود و در بین راه بر اثر حادثه‌ای فرزندش را از دست می‌دهد، یا خسارت مالی به او می‌خورد و

تصادفی می‌کند، اگر علاقه و محبتش نسبت به اهل بیت‌علیهم السلام زیاد باشد، نمی‌گوید: چرا چنین شد؟!

داستان عدی بن‌حاتم

عدی بن حاتم یکی از پیروان مخلص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب‌علیهما السلام است که سه نفر از فرزندانش به نام طرفه و طریف و طارف در جنگ صفّین در رکاب علی‌علیه السلام شهید شدند.
پس از سال‌ها و بعد از شهادت امیرالمؤمنین‌علیه السلام، این پدر سه شهید با معاویه مواجه شد، او برای اینکه خاطره تلخی برایش تجدید شود و از او اعتراف بگیرد که از طرفداری علی‌علیه السلام زیان دیده‌است، به او گفت: پسرانت کجایند؟ پسرانت چه شدند؟
گفت: در صفّین پیشاپیش علی‌علیه السلام شهید شدند. گفت: علی انصاف را در حق تو رعایت نکرد، پسران خود را نگاه داشت و پسران تو کشته شدند.
عدی بن حاتم جواب داد: ای معاویه! بدان که قطع حلقوم و سکرات مرگ بر ما آسان‌تر است از اینکه سخن ناهمواری در مورد علی‌علیه السلام بشنویم.
معاویه دید خیلی علاقه به علی‌علیه السلام دارد و نمی‌تواند او را از علی‌علیه السلام جدا کند و قلبش را نسبت به او از کار بیاندازد! این علی کیست که این چنین او را مجذوب کرده، صدا زد: می‌توانی مقداری از اوصاف و خصوصیات علی‌علیه السلام را برایم بگویی؟ گفت: ای معاویه! مرا معذور بدار. معاویه اصرار کرد، او هم مقداری از خصوصیات فردی علی‌علیه السلام را بیان کرد.
رابطه او با خدا را ذکر کرد، مناجات‌های شبانه علی‌علیه السلام را گفت، قضاوت‌های به حق او را برشمرد، لباس و غذای او را مطرح کرد و آن قدر گفت که اشک معاویه جاری شد، با آستین لباسش اشک‌ها را پاک کرد و گفت: خدا ابوالحسن را رحمت کند! بله، این چنین بود.
معاویه دید عدی بن حاتم نه تنها دوست علی‌علیه السلام، بلکه عاشق دلسوخته اوست. گفت: چگونه در فراق علی‌علیه السلام صبر می‌کنی؟ گفت: مثل صبر مادری که فرزندش را در دامانش سر ببرند، گریه‌اش تمام نمی‌شود و ناراحتی‌اش همیشگی است.
معاویه گفت: آیا می‌شود علی‌علیه السلام را فراموش کنی؟ پاسخ داد: مگر روزگار می‌گذارد که علی‌علیه السلام را فراموش کنم؟!(61)
محبّت وقتی در قلب پیدا شد، سختی برای انسان مفهومی ندارد و تمام ناهمواری‌های زندگی بر انسان هموار می‌شود، گذشتن از امکانات مادی سهل و آسان می‌شود. زندگی بدون امکانات مادّی ولی همراه محبّت خدا و رسول و اهل بیت‌علیهم السلام یعنی همه چیز، و غرق در نعمت بودن

ولی جدای از محبوب، یعنی دنیایی تیره و تار.
نمونه‌ای دیگر؛ محبّت رسول خداصلی الله علیه وآله در قلب جوانی قرار گرفت که از نظر امکانات مادّی در رفاه بود و پدر و مادر نسبت به او خیلی علاقه داشتند و بر فرزندان دیگر، او را ترجیح می‌دادند، ولی محبّت، او را به رسول خداصلی الله علیه وآله نزدیک کرد و اسلام آورد.
به خاطر مسلمان شدن، با مخالفت پدر و مادر مواجه شد، ولی استقامت کرد، پدر و مادر چون مخالف پیامبر خداصلی الله علیه وآله بودند، فرزند خود را طرد نموده و او را از امکانات بی‌بهره ساختند به طوری که از نظر زندگی به سختی افتاد.
جوانی که خوش قیافه و همیشه لباس‌های شیک و گران قیمت می‌پوشید، آن‌قدر در سختی قرار گرفت که روزی رسول خداصلی الله علیه وآله به او نگاه کرد در حالی که لباس کم‌ارزش در تن داشت. فرمود: «نگاه کنید به کسی که خداوند قلب او را نورانی نموده، او کسی است که در کنار پدر و مادر بهترین خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها را داشت، ولی محبّت خدا و رسولش، او را به این روز که می‌بینید، کشانید.»(62)
آری؛ او مصعب بن عمیر بود، نه تنها محبّت، او را به سوی پیامبر خداصلی الله علیه وآله کشانید، بلکه به سراغ جوان‌های دیگر هم رفت و آنان را نیز با محبوب خود آشنا نمود. زمانی که پیامبر خداصلی الله علیه وآله در مکه بود، مسلمانان مدینه تقاضای معلم قرآن نمودند، پیامبر خدا مصعب بن عمیری را که هنوز از مکه، شهر خود خارج نشده بود، به مدینه فرستاد تا قرآن را به آنان بیاموزد و در این راه موفّقیت‌های زیادی کسب کرد و عاقبت در جنگ اُحد در راه محبّت خود سر نهاد و به فیض شهادت در راه معشوق نایل آمد.
مطالب عجیبی را انسان در تاریخ می‌بیند و با خود فکر می‌کند که خداوند چه منّتی بر ما نهاده که این چنین امامان معصومی برای ما قرار داده و ما را مفتخر به محبّت آنان نموده است.
انسان‌هایی که کمترین آشنایی با آنان موجب دلدادگی می‌شود و هرچه آشنایی با آنها بیشتر باشد محبّت‌های دیگر در ذائقه انسان، بی‌طعم و در دیده انسان کم‌رنگ‌تر می‌گردد و بی‌جهت نیست که پیامبر گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله مودّت و محبّتشان را به عنوان اجر و مزد رسالت خود توصیه نموده است.
مبادا در فردا روز انسان‌ها ادّعای ضرر کنند و بگویند: ما چرا چنین انسان‌هایی را نشناختیم و قلب خود را از محبّت آنان پر ننمودیم؟ چرا به ما نگفتند و چرا تعریف نکردند! تاریخ پاسخ همه این سؤالات را می‌دهد، فقط کمی تأمّل و دقت لازم است.

غلامی را، به جرم اینکه دزدی و سرقت نموده و خود او هم به این مسأله اقرار داشت دستگیر کرده نزد امیرالمؤمنین‌علیه السلام آوردند. پس از آنکه جرمش نزد حضرت ثابت شد، دستور داد که دست راست او را قطع کنند.

وقتی قطع کردند، دست قطع شده را با دست چپ خود گرفت و در حالی که قطرات خون می‌ریخت به راه افتاد و رفت. در بین راه شخصی او را دید، از او پرسید: چه کسی دست تو را قطع کرده؟ گفت: آن کسی که باب یقین است، ریسمان محکم الهی است، شافع روز قیامت است و ...گفت و گفت.

این شخص خدمت علی بن ابی طالب‌علیهما السلام آمد و داستان را عرض کرد و گفت: آقا! شما دست این غلام سیاه را قطع کردید، ولی او شما را ستایش می‌کرد و چه خوبی‌هایی برای شما می‌گفت.

امام به دو فرزندش امام حسن و امام حسین‌علیهما السلام فرمود: بروید و او را بیاورید. به سراغ او آمدند و گفتند: امیرالمؤمنین تو را خواسته. آمد خدمت حضرت. حضرت فرمود: غلام! من دست تو را قطع کردم، ولی تو از من تعریف می‌کنی!

پاسخ داد: یا امیرالمؤمنین! شما به حق دست مرا قطع کردید، خدا و رسول این کار را واجب کرده است، و شما با این کار مرا از گناه پاک کردی. یا علی! محبّت تو آن چنان با گوشت و استخوان من آمیخته که اگر مرا قطعه قطعه کنی، دوستی تو از قلبم بیرون نمی‌رود.

علی‌علیه السلام وقتی این صحنه را دید فرمود: دست قطع شده را به من بده. آن گاه دست او را زیر عبا بردند، تکبیر گفتند و کلمات دیگری و در آخر هم دعا و آمین یا ربّ العالمین و دست قطع شده را به محلّ اصلی‌اش قرار دادند. وقتی عبا کنار زده شد، دیدند دست غلام به اذن خداوند صحیح و سالم است.(63)

در این داستان آمده است که امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرمود: «ما اگر دوستان خود را قطعه قطعه کنیم، جز زیاد شدن محبّت آنها چیز دیگری پیدا نمی‌شود و دشمنان ما این چنین هستند که اگر بهترین خوبی‌ها را نسبت به آنان داشته باشیم و چرب و شیرین هم به آنان بدهیم، نتیجه‌ای جز زیاد شدن دشمنی آنان را در پی نخواهد داشت.

انسانی که دست او را امیرالمؤمنین‌علیه السلام به خاطر حکم الهی قطع نمود، آن چنان شیفته علی‌علیه السلام شد که دست از ایشان برنداشت و در جنگ همراه حضرت می‌جنگید تا در نهروان به فیض شهادت نایل شد.

(64)

4) همرنگ شدن با محبوب

محبّت و دوستی آن چنان تأثیری در وجود انسان می‌گذارد که انسان را در ابعاد مختلف همرنگ محبوب می‌نماید، آنچه را می‌پسندد که دوست می‌پسندد، به دنبال چیزی می‌رود که محبوب به دنبال آن است. مگر می‌شود ذائقه دوست با دوست متفاوت باشد.

اگر در شب عاشورا حسین بن علی‌علیهما السلام می‌فرماید: از دشمن مهلت بگیرید، زیرا من نماز را دوست دارم و می‌خواهم امشب نماز بخوانم، آن کسی هم که ادّعای دوستی نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهما السلام دارد، دوستدار نماز می‌باشد.

دوستدار نماز

مرد شجاعی که مدّتی را در جنگ‌ها در کنار امیرالمؤمنین‌علیه السلام و دورانی را هم کنار امام مجتبی‌علیه السلام و سپس در کربلا همراه حسین بن علی‌علیهما السلام بود. روز عاشورا متوجّه شد وقت نماز است، خدمت محبوبش آمد و عرض کرد: جانم به فدای شما! دشمن به شما نزدیک شده است و به خدا قسم من قبل از شما باید کشته شوم، ولی دوست دارم وقتی خدا را ملاقات می‌کنم نماز ظهر امروز را که وقتش نزدیک شده خوانده باشم.

امام حسین‌علیه السلام می‌بیند دوستی است که همرنگ اوست و بی‌جهت ادعای دوستی نمی‌کند، در حق او دعا کرد و فرمود: نماز را به یاد آوردی، خدا تو را از نمازگزاران قرار دهد. نماز را خواند و سپس خدمت امام‌علیه السلام عرض کرد: خوش ندارم که زنده باشم و شما را در میان خانواده‌ات تنها و کشته ببینم. امام فرمود: برو ما هم به زودی به تو ملحق می‌شویم. رفت و جنگید و زخم‌های زیادی برداشت و با شهادت به لقای دوست رسید.(65)

همرنگی با محبوب به جایی می‌رسد که نمی‌تواند سیر باشد در حالی که دوستش گرسنه است، سیراب باشد در حالی که محبوبش تشنه است. چگونه مادر می‌تواند غذا بخورد در حالی که فرزند او در گرسنگی به سر می‌برد، وقتی کنار سفره می‌نشیند می‌گوید: نمی‌دانم فرزندم که در سفر است آیا غذا دارد یا نه؟! با سختی دستش را به سوی غذا می‌برد.
ابوذر غفاری که نامش برای همه آشناست، در جنگ تبوک از سپاه رسول خداصلی الله علیه وآله عقب افتاد، زیرا مرکبی ضعیف داشت و در بین راه از حرکت وا ماند. ناچار بار بر دوش گرفت و پیاده به راه ادامه داد و سه روز گذشت تا توانست خود را به پیامبر خدا و اصحابش برساند.
روز بالا آمده بود، مسلمانان نگاه کردند شخصی از دور می‌آید. پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: ابوذر است، می‌آید. اصحاب دیدند آری ابوذر است. پیامبر رؤوف و مهربان فرمود: آب برایش ببرید، از راه رسیده و تشنه است. به سراغ او آمدند، با تعجّب دیدند او تشنه است ولی آب همراه اوست.
پیامبر فرمود: ابوذر! آب همراه توست، ولی تشنه هستی؟
عرض کرد: بله یا رسول اللّه! پدر و مادرم به فدایت! در بین راه به مکانی رسیدم که آب باران جمع شده بود، از آن آب چشیدم، دیدم آب گوارایی است، به خود گفتم: نه، از این آب نمی‌نوشم تا حبیب من رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله از این آب بنوشد، سپس من بنوشم.
پیامبر خدا فرمود: ابوذر! خدا تو را رحمت کند، تو کسی هستی که تنها زندگی می‌کنی و تنها می‌میری و تنها مبعوث خواهی شد و وارد بهشت می‌شوی.(66)
ذهن خواننده محترم ممکن است متوجّه مسأله‌ای شود که مکرر آن را شنیده و آن آمدن قمر بنی‌هاشم‌علیه السلام کنار آب فرات و ننوشیدن از آب است. انسانی که هشتاد نفر را کشته تا خود را به آب رسانده، در حالی که تشنگی بر او غلبه کرده، همه شرایط برایش فراهم است که از آن آب بنوشد، فقط یک مانع دارد و آن مسأله محبّت و دوستی حسین‌علیه السلام است که به او اجازه نمی‌دهد آب بنوشد. لذا این حالت را بر زبان آورد و گفت: ای نفس! حسین تشنه است در میدان جنگ، تو می‌خواهی آب گوارا بنوشی؟! نه، دین چنین اجازه‌ای به من نمی‌دهد. نقل شده است که تشنگی امام حسین و اهل بیتش‌علیهم السلام آب را از دست او گرفت.(67)
البته همرنگی قمر بنی هاشم‌علیه السلام با محبوبش حسین بن علی‌علیهما

السلام در بخش‌های مختلف زندگی او به چشم می‌خورد، حتی روز نهم محرم، عصر تاسوعا این مسأله را صراحتاً مطرح نمود، وقتی شمر از طرف عبیداللَّه امان‌نامه‌ای برای قمر بنی هاشم و برادرانش آورده بود، به خیمه‌ها نزدیک شد و فریاد زد: «أین العباس؛ عباس کجاست؟» ولی کسی جواب او را نداد، امام حسین‌علیه السلام فرمود: اگرچه انسان فاسقی است، ولی جواب او را بدهید.
قمر بنی هاشم به او فرمود: چه می‌خواهی؟ گفت: برای تو امان‌نامه آورده‌ام، یعنی جان حسین در خطر است ولی تو در امان هستی. قمر بنی هاشم فرمود: خدا تو و امان‌نامه‌ات را لعنت کند، آیا من در امان باشم ولی حسین فرزند رسول خدا در امان نباشد.
آری، محبّت همرنگی می‌آورد، جوانی که به یک قهرمان ورزش علاقه پیدا کرده است، از این به بعد ناخودآگاه زندگی‌اش از او رنگ می‌گیرد. زندگی خود را مطابق با زندگی او قرار می‌دهد، فرم لباس‌هایش همانند او می‌گردد، نوع غذایش از او شکل می‌گیرد و کیفیت سخن گفتنش مثل او می‌شود.

کسانی که دل به امیرمؤمنان علی و فرزندانش‌علیهم السلام داده‌اند، نمی‌شود زهد و بی‌رغبتی به دنیا و نشاط در عبادت و بیداری و شب زنده‌داری آن بزرگواران در او تأثیرگذار نباشد.
پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: «دوستان اهل بیت من در دنیا، ده ویژگی دارند: زهد و بی‌رغبتی نسبت به دنیا، تلاش زیاد برای آخرت، پرهیزکاری در دین، رغبت و تمایل در عبادت، توبه و بازگشت قبل از مرگ، نشاط در شب زنده‌داری، چشم ندوختن به آنچه دیگران دارند، محافظت از دستورات خداوند، دشمنی نسبت به دنیا، و سخاوتمندی.»(68)
5) اطاعت
ادعای محبّت، با مخالفت و نافرمانی نسبت به محبوب سازگاری ندارد. آیا می‌شود باور کرد که دوستی باشد ولی خواسته‌های محبوبش را برآورده نکند. خدادوستی با نافرمانی خدا سازگاری ندارد. البته نمی‌خواهیم بگوییم کسی که نافرمانی می‌کند اصلاً محبّت خدا در قلب او نیست، بلکه می‌گوییم به همان نسبت که مخالفت با خداوند می‌شود، محبّت هم نیست.
امام صادق‌علیه السلام فرمود:
«ما أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ عَصاهُ؛
کسی که خدا را نافرمانی می‌کند دوستدار خدا نیست.»
تُعْصِی الْإِلهَ وَأَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ
هذا مَحالٌ فِی الْفِعالِ بَدِیعٌ
لَوْ کانَ حُبُّکَ صادِقاً لَاَطَعْتَهُ
إِنَّ الْمُحِبّ لِمَنْ یُحِبُّ مُطِیعٌ(69)
معصیت و نافرمانی خدا می‌کنی در حالی که اظهار محبّت نسبت به او می‌نمایی. چنین چیزی محال است و شدنی نیست. اگر دوستی تو صادقانه بود از او فرمانبری می‌کردی، زیرا دوست نسبت به محبوب فرمانبر می‌باشد.
شخصی خیلی به رسول خداصلی الله علیه وآله علاقه داشت، به خدمت حضرت رسید در حالی که رنگ او تغییر کرده و لاغر شده بود. حضرت فرمود: چرا چنین شده‌ای؟ عرض کرد: کسالتی ندارم جز آنکه وقتی شما را دیر می‌بینم و مشتاق دیدارتان می‌شوم این چنین می‌شود، تازگی برایم این ناراحتی پیدا شده که در قیامت، فراق تو را چگونه تحمل کنم، زیرا اگر به بهشت هم بروم، مقام من پایین‌تر از مقام شماست، لذا این فکر مرا ضعیف و ناراحت کرده. آیه نازل شد:
«وَمَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ

وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدآءِ وَالصّالِحِينَ وَحَسُنَ أولئِکَ رَفِيقاً»؛(70)
و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره‌کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته، یعنی با پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو رفیقانی‌اند.»
پس اگر نسبت به محبوب آن قدر محبّت دارد که فراق در قیامت هم موجب ناراحتی است لازمه‌اش اطاعت و فرمانبری محبوب - که پیامبر خداست - می‌باشد. مخالفت کردن و ادّعای محبّت، با هم همخوانی ندارد. آیا محبّت بدون اطاعت می‌شود؟ اگر صداقت در این گفتار باشد که؛ تو را دوست دارم، فرمانبری لازمه آن می‌باشد. خداوند در قرآن می‌فرماید:
«قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ وَیَغْفِرْ ذُنُوبَکُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ»؛(71)
بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید و خداوند آمرزنده مهربان است.»

نشانه محبّت و دوستی، اطاعت از محبوب است، آن‌گاه که دوست، چیزی از انسان خواست، پاسخ به اطاعت، امضای صداقت در محبّت است و مخالفت با او محبّت را زیر سؤال می‌برد.
شخصی به امام صادق‌علیه السلام مراجعه کرد و گفت: در پرونده من مالیاتی نوشته‌اند که مسؤولیت آن با شخصی به نام نجاشی است، او مطیع شما است. نامه‌ای به او بنویسید که نسبت به این مالیات صرف نظر کند. حضرت نامه مختصری نوشتند که متن نامه همین مقدار بود:
«بسم اللّٰه الرحمن الرحيم، سُرَّ أَخاکَ يَسُرُّکَ اللّٰهُ؛
برادرت را خوشحال کن، خدا تو را خوشحال می‌کند.»
این شخص نامه را گرفت و آورد نزد نجاشی، دید دیگران هم هستند، صبر کرد وقتی خلوت شد، نامه امام‌علیه السلام را به دست او داد و گفت: این نامه امام صادق‌علیه السلام است. نامه را گرفت و بوسید و بر روی چشمانش گذاشت.
چون نامه نوشته نشده بود که این شخص چه تقاضایی دارد، لذا نجاشی سؤال کرد: چه درخواستی داری؟ گفت: مالیات برای من نوشته‌اند.
پرسید: چه مقدار؟ گفت: ده هزار درهم. مسؤول دفتر را احضار کرد و به او گفت: بدهکاری این شخص را از طرف من بپرداز و بدهکاری او را حذف کن و در مورد سال آینده او هم همین کار را انجام بده. سپس رو کرد به این شخص و گفت: آیا تو را مسرور و خوشحال نمودم؟ او جواب داد: آری. سپس دستور داد مرکب و غلام و لباس هم در اختیار او بگذارند. آن‌گاه به او گفت: فرش این اتاق را هم که زیر پای توست بردار و ببر. همان فرشی که هنگام دادن نامه امام به من، روی آن نشسته بودی.
مرد در حالی که خوشحال بود خارج شد و آمد خدمت امام صادق‌علیه السلام و تمام جریان را برای حضرت تعریف کرد. سپس گفت: مثل اینکه شما هم با این عمل خوشحال شده‌اید. حضرت فرمود: «آری، به خدا قسم نه تنها من هم خوشحال شدم، بلکه خدا و رسول خداصلی الله علیه وآله هم خوشحال شدند.»(72)
بلی کسی که به امامش محبّت دارد، وقتی امام‌علیه السلام از او چیزی خواست، آن کار را به نحو احسن انجام می‌دهد و اگر در انجام آن کوتاهی نمود یا به طور ناقص انجام داد، سستی در محبّت را از خود نشان داده است. آیا می‌شود کسی به امام زمانش علاقه داشته و ادعای عاشق بودن نسبت به آن بزرگوار نماید لکن وقتی امام‌علیه السلام از او می‌خواهد که مال حرام نخورد، او زندگی خود را از حرام اداره کند؟! وقتی امامش از او

می‌خواهد که از محرّمات الهی چشم پوشی کند، او به حرام چشم دوزد؟!
حاشا وکلّا! محبّت آن چنان نیرویی برای اطاعت و پیروی از محبوب در انسان ایجاد می‌کند که فکر نافرمانی هم در ذهن او خطور نمی‌کند. مگر محبّت می‌گذارد که انسان تصمیم به عصیان و مخالفت با محبوب بگیرد.
آری ممکن است محبّت کم‌رنگ شود، یا عواملی همانند غفلت، حجاب و پرده‌ای شود که در مقابل آن قرار گیرد و محبّت را از اثر بیندازد، لکن مادامی که محبّت در وجود انسان زنده است، نافرمانی و مخالفت در آن محدوده راه ندارد.

اسوه محبّت و عشق، وجود مبارک امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام است که در مناجات شعبانیه - که مورد توجه امامان معصوم‌علیهم السلام بوده - در پیشگاه خداوند می‌گوید:

«إِلهِی! أَنَا عَبْدٌ أَتَنَصَّلُ إِلَیْکَ مِمَّا کُنْتُ أُواجِهُکَ بِهِ مِنْ قِلَّةِ اسْتِحْیآئِی مِنْ نَظَرِکَ، وَأَطْلُبُ العَفْوَ مِنْکَ، إِذِ الْعَفْوُ نَعْتٌ لِکَرَمِکَ. إِلهِی! لَمْ‌یَکُنْ لِی حَوْلٌ فَأَنْتَقِلَ بِهِ عَنْ مَعْصِیَتِکَ إِلاَّ فِی وَقْتٍ أَیْقَظْتَنِی لِمَحَبَّتِکَ؛(73)

معبود من! از اعمالی که در مقابل تو انجام دادم، معذرت می‌خواهم و طلب عفو و بخشش می‌کنم. معبود من! توان ترک معصیت و نافرمانی تو را ندارم، مگر در آن وقتی که مرا در بیداری محبّت خود قرار دادی.»

ادعای محبّت هیچ مشکلی را در زندگی حل نمی‌کند و هیچ مرتبه‌ای را به دنبال ندارد. اگر ادعا موجب کمال انسان شود، هرکسی بزرگ‌ترین ادعاها را خواهد کرد. امام باقرعلیه السلام به جابر جعفی فرمود: آیا همین مقدار کافی است که شخصی بگوید: من علی‌علیه السلام را دوست دارم، ولی به گفتار علی‌علیه السلام عمل نکند؟ پیامبر خداصلی الله علیه وآله که بالاتر از علی است، پس اگر بگوید: پیامبر خدا را دوست دارم. و به گفتار رسول خدا هم عمل نکند، ادّعای محبّت برای او کافی نیست.

حضرت فرمود: تقوا داشته باشید و اهل عمل باشید، بین خداوند و بنده‌اش خویشاوندی نیست، لذا هر کس اطاعت خدا کند دوست ماست. و کسی که خداوند را نافرمانی کند دشمن ماست. و هیچ کس به دوستی و ولایت ما نمی‌رسد، مگر از راه عمل و پرهیزکاری.(74)

چگونه ممکن است انسان مدعی محبّت مولا امیرالمؤمنین‌علیه السلام باشد و مجلس ذکر امام علی‌علیه السلام بگیرد، ولی زندگی او در ابعاد مختلف، هیچ تناسبی با زندگی حضرت نداشته باشد.

آیا صرف نصب کردن عکسی که منسوب به حضرت است، می‌تواند دلیل بر محبّت انسان باشد؟! و تنها «علی علی» گفتن، نشانه عشق به امیرالمؤمنین‌علیه السلام‌است؟! و اگر چنین است، پس عاشق مولا شدن کار آسانی است. در صورتی که محبّت و دوستی، اطاعت و فرمانبری محبوب را می‌طلبد و چه بسا چنین ادّعایی بدون اطاعت، موجب رنجش و ناراحتی گردد.

اطاعت و فرمانبری در کربلا

محبّت واقعی در کربلا خودنمایی کرد و چون محبّت، اطاعت به دنبال دارد، مطیع بودن هم در عاشورا معنا پیدا کرد.
انسانی که از روزهای ولادتش می‌شنید که ازدواج پدر با مادرش برای این بوده که فرزند شجاعی به دنیا بیاید، برای روزی که به برادرش یاری رساند و این سخنان در وجود او جا گرفته بود، می‌بینیم که تا چه حد مطیع برادر بود به طوری که عصر تاسوعا و روز نهم محرم وقتی امان‌نامه برای او آوردند، زهیر این مسأله را به او گوشزد کرد که مبادا از برادرت امام حسین‌علیه السلام جدا شوی، زیرا ازدواج امیرالمؤمنین‌علیه السلام با مادرت امّ البنین برای این بود که فرزندی شجاع به دنیا بیاید تا حسین‌علیه السلام را یاری کند و عباس‌علیه السلام هم به او جواب داد به این مضمون که؛ یاری خودم از حسین را به تو نشان خواهم داد. وقتی روز عاشورا شد و همه در میدان جنگ، شجاعت خود را نشان دادند تا جایی که کسی جرأت نمی‌کرد برای جنگ تن به تن در مقابل آنها حاضر شود، عباس دید دیگر کسی باقی نمانده و الآن فرصت مناسبی است که به میدان بیاید و نشان دهد که شجاع کیست و شجاعت چیست و آنچه تا آن روز بر سر زبان‌ها بود، تحقق پیدا کند. به محضر امام زمانش برادری که مولای اوست رسید و اجازه میدان رفتن خواست، وی با گریه شدید امام حسین‌علیه السلام مواجه شد در حالی که می‌فرمود: برادرم تو علمدار منی، وقتی تو بروی، سپاه من متفرق می‌شود.
عباس‌علیه السلام ادامه داد: من می‌خواهم از این منافقین انتقام بگیرم، سینه من تنگ شده و از زندگی خسته شدم. اگر الآن عباس به میدان نرود، پس کی نوبت به او می‌رسد، کسی که باقی نمانده.
اینجاست که مسأله اطاعت از مولا و محبوب مطرح می‌شود. آنچه من می‌خواهم به میدان رفتن و انتقام گرفتن است، ولی امام اجازه نمی‌دهد او به میدان برود.
آن چنان اطاعت خود را نسبت به امامش نشان داد، بدون اینکه هیچ اعتراضی داشته باشد که وقتی ما می‌خواهیم در زیارت‌نامه‌اش با او سخن بگوییم، اولین جمله این است:
«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِیعُ للَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَمِیرِالْمؤْمِنِینَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ‌علیهم السلام؛(75)
سلام بر تو ای بنده صالح که اطاعت از خدا و رسول و امیرالمؤمنین و حسن و حسین نمودی.»
حال که بحث اطاعت است، به میدان نمی‌روم و مطیع فرمان شما هستم

و منتظرم ببینم که از من چه می‌خواهید. امام‌علیه السلام فرمود: برو مقدار کمی آب برای بچه‌ها تهیه کن.
عباس‌علیه السلام برای اطاعت از امام حسین‌علیه السلام، تمام امکانات خود را مصرف کرد تا جایی که حتی دست‌های او قطع شد و در راه اطاعت به مرز شهادت نزدیک گردید، فقط منتظر است که امام‌علیه السلام در لحظات آخر مهر تأیید بر پرونده او بزند که به زبان آورد و صدا زد: «یا أَخا! أَدْرِکْ أَخاکَ!؛برادر! برادرت را دریاب.»
و امام‌علیه السلام با حضور خود در کنار قمر بنی هاشم مهر تأیید بر اطاعت او زد.(76)
6) تأثیر بر روح و روان
محبّت از چنان قدرتی برخوردار است که می‌تواند انسان را تحت تأثیر حالات روحی و روانی محبوب قرار دهد، بدون اینکه انسان از او خبری داشته باشد. به عبارت دیگر؛ ناخودآگاه خوشی‌ها و غم‌ها از محبوب به انسان سرایت می‌کند و وی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.
ابو بصیر می‌گوید: بر امام صادق‌علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: به فدای شما شوم ای فرزند رسول خدا! من گاهی محزون می‌شوم در حالی که علّت و سبب آن را نمی‌دانم. حضرت فرمود: «این غم و اندوه و سرور و شادی از ناحیه ما به شما می‌رسد، زیرا وقتی ما محزون و یا مسرور می‌شویم، این شادی و غم بر شما هم وارد می‌شود.»(77)

اهمّیت تأثیر محبّت به گونه‌ای است که گاهی انسان وجود محبوب را در کنار خود احساس می‌کند، بدون آنکه او را با چشم سر ببیند، یعنی محبّت، ارواح را به یکدیگر نزدیک کرده و تحت تأثیر قرار می‌دهد.
ابوبصیر می‌گوید: همراه امام باقرعلیه السلام وارد مسجد شدم و مردم در حال رفت و آمد بودند، حضرت به من فرمود: از این مردم بپرس آیا مرا می‌بینند؟
ابوبصیر می‌گوید: به هرکس گفتم آیا ابوجعفرعلیه السلام را دیدی، پاسخ می‌داد: نه، در حالی که امام ایستاده بودند. تا اینکه شخصی نابینا به نام ابوهارون وارد شد، حضرت فرمود: از او سؤال کن.
به او گفتم: آیا ابوجعفر را دیدی؟ گفت: مگر ایشان اینجا نایستاده است؟!
گفتم: از کجا فهمیدی؟! گفت: چگونه نفهمم در حالی که نور او می‌درخشد.
(78)

ابو هارون و دوستی امام

البته این مطلب در مورد کسانی است که خیلی به محبوب نزدیک هستند و از محبّت زیاد برخوردارند.
ابوهارون کسی است که مقرّب درگاه امام باقر و امام صادق‌علیهما السلام می‌باشد، با اینکه از نظر مالی دستش خالی است و نابینا می‌باشد. روزی امام صادق‌علیه السلام به او فرمود: آیا می‌خواهی کسی را داشته باشی که راهنمای تو باشد و دستت را بگیرد؟ پاسخ داد: بله فدای شما شوم! حضرت سی دینار به او داد و فرمود: برو غلامی بخر که از اهل کوفه باشد تا خادم تو شود.
ابوهارون می‌گوید: غلام را خریدم، در زمان حجّ خدمت امام‌علیه السلام رسیدم، حضرت فرمود: خادمت چگونه است؟ عرض کردم: خوب است. سپس بیست و پنج دینار به من داد و فرمود: برای او کنیزی بخر. من خریدم و در اختیار غلام گذاشتم و همسر او شد و سه دختر از او به دنیا آمد.(79)
ابوهارون آن‌قدر به امام‌علیه السلام نزدیک است که در فرصت‌های متعدد امام از حال او می‌پرسد و به او رسیدگی می‌کند. خودش می‌گوید: من همنشین امام صادق‌علیه السلام بودم، چند روز بود که خدمت حضرت نرسیدم، حضرت فرمود: چند روزی است که تو را ندیدم ای ابوهارون! عرض کردم: خداوند به من فرزند پسری داده است.
فرمود: خداوند او را مبارک گرداند، نام او را چه گذاردی؟ عرض کردم: محمد. چند مرتبه حضرت با احترام به طوری که صورت حضرت به زمین نزدیک می‌شد، فرمود:«محمّد، محمّد، محمّد.»
سپس فرمود: جانم و فرزندانم و بستگانم و پدر و مادرم و تمام اهل زمین به فدای رسول خداصلی الله علیه وآله، فرزندت را نزنی، به او ناسزا نگویی و با او بدرفتاری نکنی.
آن‌گاه فرمود: هیچ خانه‌ای در زمین نیست که نام محمّد در آن باشد مگر اینکه هر روز تقدیس شود.
سپس فرمود: آیا برای او عقیقه کرده‌ای؟ چیزی نگفتم، حضرت دید چیزی نگفتم، فهمید که عقیقه نکرده‌ام. به غلام خود به نام مصادف مطلبی فرمود، خواستم بلند شوم حضرت فرمود: صبر کن. سپس غلام آمد و سه دینار آورد و به من داد. آن‌گاه فرمود: دو گوسفند چاق بخر و ذبح کن، خودت بخور و به دیگران اطعام کن.(80)
انسان ممکن است آن قدر پیوند دوستی را با محبوبش قوی کند که مرتب مورد توجّه محبوب باشد و از فیوضات او بهره‌مند گردد.

همین ابوهارون که مرتّب خدمت امام‌علیه السلام می‌رسد به گونه‌ای که حتی دشمنان هم تحت تأثیر این ارتباط هستند و موجب ناراحتی آنها می‌شود، می‌گوید: روزی می‌خواستم خدمت امام صادق‌علیه السلام برسم، در بین راه یکی از دشمنان حضرت مرا دید و این جمله را گفت: نابینایی نزد نابینایی می‌رود، هر دو به سوی جهنم می‌روید، ای ساحران و ای کافران!

خدمت حضرت رسیدم در حالی که ناراحت بودم و از ناراحتی گریه می‌کردم، داستان را برای حضرت تعریف کردم.

امام صادق‌علیه السلام فرمود: «إنّا للّه وإنّا إلیه راجعون.» و بعد فرمود: ناراحت نباش از حرف‌هایی که دشمن ما زده، او هم‌اکنون چشم‌های خود را از دست داد، ولی تو از این به بعد بینا هستی، این کتاب را بگیر و بخوان.

ابوهارون می‌گوید: کتاب را گرفتم و تمام آن را خواندم. آن‌گاه حضرت فرمود: از این به بعد هر وقت کار مهمی داشته باشی چشمان تو خواهد دید و نسبت به اموری که مهم نباشد، نابینا خواهی بود. از آن به بعد احتیاج به خادم نداشتم که دستم را بگیرد، خودم می‌رفتم و هرچه اهمّیت داشت می‌دیدم و نسبت به اموری که مهم نبود، نابینا بودم. از مردی که آن کلمات اهانت‌آمیز را گفته بود سراغ گرفتم، دیدم چشم‌های خود را از دست داده و در فقر زندگی می‌کند.(81)

ابوهارون و پیوند با حسین‌علیه السلام

ابوهارون عاشقی است که امام صادق‌علیه السلام از او می‌خواهد که در مورد حسین بن علی‌علیهما السلام اشعاری بخواند، همان امامی که اسوه محبّت خداست و عاشورا را صحنه محبّت و عشق خود قرار داده و عاشق خدا بودن را در عمل به نمایش گذاشته، به گونه‌ای که مورد توجه همه موجودات قرار گرفته و قلوب همه مؤمنین را متوجّه خود گردانیده است.

ابوهارون می‌گوید: اشعاری را در مصیبت حضرت سید الشهداءعلیه السلام برای امام صادق‌علیه السلام خواندم، حضرت فرمود: آن گونه بخوان که کنار قبر امام حسین‌علیه السلام می‌خوانی. سپس شروع کردم اشعاری را به صورت مرثیه خواندم، چون حضرت گریه کرد، سکوت کردم. حضرت فرمود: ادامه بده. دوباره خواندم، دیدم حضرت گریه می‌کند و زن‌ها هم همراه ایشان گریه می‌کردند.

وقتی مجلس ساکت شد، حضرت فرمود: ای ابوهارون! کسی که با اشعار خود ده نفر را بگریاند بهشت برای اوست، اگر نُه نفر را بگریاند... تا رسیدند به اینکه اگر یک نفر را هم بگریاند بهشت برای اوست، و در آخر فرمود: اگر کسی به یاد امام حسین‌علیه السلام بیفتد و گریه کند، پس بهشت برای اوست.(82)

راه‌های پیدایش محبّت و دوستی /

فصل چهارم راه‌های پیدایش محبّت و دوستی

توضیح

قال الصادقعلیه السلام
إذا تَخَلَّی المُؤمِنُ مِنَ الدُّنْیا
سَما وَ وَجَدَ حَلاوَةَ حُبِّ اللَّهِ؛
مؤمن زمانی که خود را از دنیا خالی نماید بالا
می‌رود و شیرینی دوستی و محبّت خدارا می‌یابد.
بحارالانوار 56/73

1) پاک نمودن قلب از اغیار

اشاره

برای پیدایش محبّت نسبت به خوبی‌ها و خوب‌ها باید ابتدا قلب را از محبّت‌های ناسازگارِ با محبوب حقیقی خالی نمود، زیرا قلب انسان دو محبّت متضاد را نمی‌پذیرد، اگر یکی آمد دیگری می‌رود. ضرورت اقتضا می‌کند که انسان بداند چه محبّت‌هایی با محبّت محبوب سازگاری ندارد، کسی که می‌خواهد خدا و رسولش و اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام و خوبی‌ها را دوست داشته باشد باید بداند که چه محبّت هایی با محبّت اینان جمع نمی‌شود.

محبّت و دوستی دنیا

در روایتی آمده است که خداوند به حضرت داوودعلیه السلام وحی فرستاد که: اگر مرا دوست می‌داری پس محبّت دنیا را از قلب خود خارج کن، زیرا دوستی دنیا و دوستی من هرگز در یک قلب جمع نمی‌شود.(83)
آیا واقعاً علاقه به دنیا با علاقه به خدا و آنچه را که او می‌پسندد، نمی‌سازد؟ پس کسانی که دل به خدا داده‌اند باید دنیا را رها کرده و یک زندگی راهبانه انتخاب کنند و از امکانات دنیوی فاصله بگیرند؟
پاسخ این است که: نه، چنین نیست، زیرا رسول خداصلی الله علیه وآله نفرمود: دنیا با محبّت خدا سازگار نیست، بلکه فرمود: محبّت دنیا سازگاری ندارد. پس معلوم می‌شود آنچه مضرّ است علاقه به دنیا است نه خود دنیا، لذا اگر انسان بتواند دنیا را در ابعاد مختلف در اختیار داشته باشد، ولی دل به آن ندهد و اجازه ورود به قلب خود را به آن ندهد. چنین دنیایی با محبّت خدا قابل جمع است.

به تعبیر دیگر؛ اگر انسان دنیا را برای دنیا نخواست، بلکه دنیا را به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به محبوب حقیقی یعنی خداوند و نیز برای زندگی سعادتمندانه همیشگی در آخرت خواست، این دنیا می‌تواند با محبّت خدا و خوبی‌ها سازگار باشد.

اتّفاقاً همین مطلب را شخصی به نام ابن ابی‌یعفور در محضر امام صادق‌علیه السلام مطرح کرد و گفت: ما به دنیا علاقه داریم. حضرت فرمود: برای چه دنیا را می‌خواهی؟ گفت: برای اینکه ازدواج کنم، به حج بروم، به مصرف زن و بچه‌ام برسانم، به دوستانم بدهم و در راه خدا خرج کنم. حضرت فرمود: اینکه از دنیا نیست، این از آخرت است.(84)

در واقع انسان اگر امکانات دنیوی برایش هدف نباشد، بلکه بخواهد به وسیله آن به کارهای خیر اقدام کند و از این راه آخرت خود را آباد نماید، این محبّت به آخرت است، نه محبّت به دنیا، پس نباید گفت: من دنیا را دوست دارم، بلکه باید گفت: من آخرت را دوست دارم، لکن برای رسیدن به آخرت از دنیا استفاده می‌کنم. دنیایی که آخرت انسان را آباد کند، نه تنها مورد نکوهش واقع نشده، بلکه مورد تعریف و تشویق قرار گرفته است.

امام باقرعلیه السلام فرمود:

«نِعْمَ الْعَوْنُ الدُّنْیا عَلَی الْاخِرَةِ؛(85) خوب کمکی است دنیا برای آخرت.»

خداوند تبارک و تعالی پس از آنکه قارون - مرد ثروتمندی که چشم‌ها به او دوخته شده بود - را در قرآن مورد مذمّت قرار می‌دهد، می‌فرماید: سهم خود را از دنیا فراموش نکن.

«إِنَّ قارُونَ کانَ مِنْ قَوْمِ مُوسی فَبَغی عَلَیْهِمْ وَآتَیْناهُ مِنَ الْکُنُوزِ ما إِنَّ مَفاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِی الْقُوَّةِ إِذْ قالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْفَرِحِینَ وَابْتَغِ فِیما آتیکَ اللَّهُ الدّارَ الْآخِرَةَ وَلا تَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیا وَأَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ وَلا تَبْغِ الْفَسادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ»؛ (86)

قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد و از گنجینه‌ها، آن قدر به او داده بودیم که کلیدهای آنها بر گروه نیرومندی سنگین می‌آمد، آن گاه که قوم وی به او گفتند: شادی مکن که خدا شادی کنندگان را دوست نمی‌دارد. و با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن و همچنان که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و در زمین فساد مجوی که خدا فسادگران را دوست نمی‌دارد.»

مراد خداوند از اینکه سهم خود را از دنیا فراموش نکن، چیست؟ در روایتی از امیرالمؤمنین‌علیه السلام در این زمینه توضیح داده شده که یعنی؛

سلامتی و توانمندی و فراغت و جوانی و نشاط و شادابی خود را فراموش نکن و به وسیله آنها آخرت خود را تأمین نما.(87)

آری، سخن در نکوهش از محبّت به دنیا برای دنیاست، دنیایی که هدف باشد نه وسیله برای آخرت. امیرالمؤمنین‌علیه السلام که ذرّه‌ای محبّت دنیا در قلبش نبود و زهد او نسبت به دنیا زبانزد دوست و دشمن است. وقتی شخصی در محضرش دنیا را مورد مذمّت و نکوهش قرار داد، در مقابل سخنان او فرمود: «دنیا محل تجارت اولیاء خدا است و در همین دنیا بهشت را به دست آوردند و رحمت خدا سودی است که از دنیا تحصیل کردند.»(88)

البته دنیایی که مانع سعادت ابدی انسان باشد و انسان را در خود نگه دارد و از رسیدن به درجات عالیه جلوگیری نماید، مورد نکوهش است، تا آن اندازه که خداوند در معراج به پیامبرش فرمود:

«اگر بنده‌ای به اندازه اهل آسمان و زمین نماز بخواند و به همان اندازه روزه بگیرد و همچون فرشتگان از خوردن باز ایستد و چون برهنگان لباس بپوشد، ولی در قلب او ذرّه‌ای از محبّت و دوستی دنیا، یا شهرت و ریاست، و یا زیب و زیور آن ببینم در خانه‌ام همسایه من نخواهد بود و محبّتم را از قلبش بیرون خواهم کرد. سلام و محبّت من بر تو باد.»(89)

به تعبیر دیگر: دنیادوستی اگر در راستای محبّت و دوستی خدا بود، نه تنها مضرّ و خطرناک نیست، بلکه کمکی است برای رسیدن به خدا. اما اگر در این راستا نبود و دنیا را برای خدا نمی‌خواهد، به سراغ امر خطرناکی رفته است که در این زمینه کلام خداوند راهنمای ماست.
«قُلْ إِنْ کانَ آبَآؤُکُمْ وَأَبْنآؤُکُمْ وَإِخْوانُکُمْ وَأَزْواجُکُمْ وَعَشِیرَتُکُمْ وَأَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَتِجارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسادَها وَمَساکِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَیْکُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهادٍ فِی سَبِیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّی یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقِینَ»؛(90)
بگو: اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آورده‌اید و تجارتی که از کسادش بیمناکید و سراهایی را که خوش می‌دارید نزد شما از خدا و پیامبرش، و جهاد در راه وی دوست داشتنی‌تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را به اجرا درآورد و خداوند گروه فاسقان را راهنمایی نمی‌کند.»
آری، اگر انسان بخواهد طعم و لذّت محبّت خدا را بچشد، قدم اول خالی نمودن قلب از محبّت غیر اوست و مادامی که محبّت غیر خدا و دنیا در قلب او باشد، آن‌چنان سنگین می‌شود که توان پرواز به سوی خداوند را پیدا نمی‌کند و در همان نقطه پایین می‌ماند و دسترسی به بالا ندارد.
شخصی می‌گوید: از امام صادق‌علیه السلام شنیدم می‌فرمود:
«إذا تَخَلَّی الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْیا سَمی وَوَجَدَ حَلاوَةَ حُبِّ اللَّهِ؛(91)
مؤمن وقتی قلب خود را از دنیا خالی کرد، بالا می‌رود و شیرینی محبّت خدا را می‌یابد.»
در تاریخ آمده است: حضرت موسی‌علیه السلام هنگامی که مدت قراردادش با حضرت شعیب‌علیه السلام پایان یافت، همسر و فرزند و نیز گوسفندان خود را برداشت و از مدین به سوی مصر رهسپار شد. راه را گم کرد، شبی تاریک و ظلمانی بود، گوسفندان او در بیابان متفرق شدند، می‌خواست آتشی بیفروزد تا در آن شب سرد، خود و فرزندانش گرم شوند، اما به وسیله آتش‌زنه روشن نشد.
همسر باردارش هم دچار وضع حمل شد، یعنی طوفانی از حوادث سخت او را محاصره کرد، در این هنگام بود که شعله‌ای از دور به چشمش خورد، موسی به گمان اینکه آتش است، برای پیدا کردن راه و یا برگرفتن شعله‌ای به سوی آتش حرکت کرد. ولی این آتش نبود، بلکه نور الهی بود. در قرآن آمده:
«فَلَمّا أَتیها نُودِیَ یا مُوسی إِنِّی أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ

طَویً وَأنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِما یُوحی ؛(92)
هنگامی که وی نزد آتش آمد، ندا داده شد که ای موسی! من پروردگار توام، کفش‌هایت را بیرون آر که تو در سرزمین مقدس طوی هستی، من تو را (برای مقام رسالت) انتخاب کردم، اکنون به آنچه بر تو وحی می‌شود گوش فرا ده.
در روایتی از ناحیه مقدس امام زمان - ارواحنا فداه - آمده که شخصی از حضرت سؤال کرد: تأویل اینکه «کفش‌هایت را بیرون آر» چیست؟
حضرت فرمود: موسی‌علیه السلام وقتی در وادی مقدس با پروردگارش مناجات کرد، گفت: خدایا من محبّتم را بر تو خالص کردم و دلم را از غیرتو شستم، در حالی که نسبت به اهلش محبّت داشت، پس خداوند فرمود: کفش‌هایت را بیرون آر، یعنی محبّت اهلت را از دلت بیرون کن، اگر محبّت تو خالص برای من است، دلت را از غیر من شستشو ده.(93)

تکرار این جمله لازم است که وقتی گفته می‌شود: «انسان برای رسیدن به محبّت خداوند لازم است محبّت غیر خدا را از قلب خود بیرون نماید»، معنایش این نیست که نسبت به فرزندانش، پدر و مادرش، بستگانش، علاقه و محبّت نداشته باشد و تمام آنها را فراموش کند. بلکه به این معناست که او باید محبتی را رها کند که در راستای محبّت خدا نباشد.
لذا اگر خداوند دستور داد که نسبت به پدر و مادر، فرزند، بستگان و مؤمنین و بالاتر از همه نسبت به پیامبر و اهل بیتش‌علیهم السلام محبّت داشته باشد، این محبّت و دوستی، مثبت است و در مسیر دوستی خدا می‌باشد. بلی اگر در مواردی دوستی ابزاری برای رسیدن به خدا نبود، بلکه مانع رسیدن به دوست بود، آن دوستی‌ها باید فراموش شود.
اگر فرزندی است که به هیچ وجه در مسیر هدایت قرار نمی‌گیرد، حتی با دیدن آثار عذاب الهی، باز هم به بالای کوه می‌رود و می‌گوید: من خودم را حفظ می‌کنم و غرق نمی‌شوم و به سراغ هدایت‌های پدر نمی‌آید، اینجاست که باید از او دل کند و او را رها ساخت.
وقتی نوح پیامبر، فرزندش را دید که در کناری رفته در حالی که نجات یافتگان همراه او به کشتی می‌آیند و از میان موج‌های خطرناک آب، خود را نجات می‌دهند، او را صدا زد که با ما سوار شو و با کافران مباش. او پاسخ داد: به زودی به کوهی پناه می‌برم که مرا از آب در امان نگاه دارد. نوح‌علیه السلام گفت: امروز در برابر فرمان خدا هیچ نگهدارنده‌ای نیست مگر کسی که خدا بر او رحم کند.
حضرت نوح‌علیه السلام وقتی این صحنه را دید که فرزندش غرق می‌شود، صدا زد: پروردگارا پسرم از اهل و خانواده من است و قطعاً وعده تو راست است. خطاب شد: یا نوح! او در حقیقت از کسان تو نیست، او را کرداری ناشایسته است، پس چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه، من به تو اندرز می‌دهم که مبادا از نادانان باشی.
نوح گفت: پروردگارا من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که بدان علم ندارم و اگر مرا نیامرزی و به من رحم نکنی، از زیانکاران باشم.(94)

رمز و عامل دشمنی با امام حسین‌علیه السلام در روز عاشورا - روز تجلّی دوستی و دشمنی - دوستی و محبّت دنیا بود. امام حسین‌علیه السلام با گشودن این رمز به همه آموخت که دل دادن به فرزند زهراعلیها السلام با دلبستگی به دنیا سازگاری ندارد.

امام‌علیه السلام در روز عاشورا با دشمن در سخنانی که در آن دوستی نسبت به دنیا را عامل دشمنی با حسین‌علیه السلام دانسته چنین فرمود:

«بندگان خدا! از خدا بترسید و از دنیا برحذر باشید که اگر بنا بود همه دنیا به یک نفر داده شود و یا یک فرد برای همیشه در دنیا بماند، پیامبران برای بقا سزاوارتر و برای جلب خشنودی بهتر و چنین حکمی خوش‌آیندتر بود، ولی هرگز! زیرا خداوند دنیا را برای فانی شدن خلق نموده که تازه‌هایش کهنه، و نعمت‌هایش زایل، و سرور و شادی‌اش به غم و اندوه مبدل خواهد گردید. دون منزلی است و موقّت خانه‌ای، پس برای آخرت خود توشه‌ای برگیرید... .

مردم! دنیا شما را گول نزند که هرکس به آن تکیه کند ناامیدش سازد و هر کس بر وی طمع کند به یأس و ناامیدی‌اش کشاند. و شما اینک به امری هم پیمان شده‌اید که خشم خدا را برانگیخته و به سبب آن، خدا از شما اعراض کرده و غضبش را بر شما فرو فرستاده است. شما که به فرمان خدا گردن نهاده و به پیامبرش ایمان آوردید سپس برای کشتن اهل بیت و فرزندانش هجوم کردید، شیطان بر شما مسلط گردیده و خدای بزرگ را از یاد شما برده است، ننگ بر شما و ننگ بر ایده و هدف شما.»(95)

این سخنان به صورت عمومی، علّت دشمنی ورزیّ دشمنان را بیان نمود، ولی امام حسین‌علیه السلام به صورت خصوصی هم دنیاپرستی را علّت دشمنی بیان کرد. هنگامی که امام پیشنهاد نمود که با عمر سعد گفتگو کند، او پذیرفت و در تاریکی شب در خیمه‌ای که فقط برادرش عباس و فرزندش علی اکبر حضور داشتند و در طرف مقابل هم عمر سعد و فرزندش حفص و غلام مخصوصش بودند، جمع شدند.

امام به او فرمود: «آیا می‌خواهی با من جنگ کنی، در حالی که مرا می‌شناسی و می‌دانی پدر من چه کسی است، و آیا از خدایی که برگشت تو به سوی اوست نمی‌ترسی؟ آیا نمی‌خواهی با من باشی و دست از بنی‌امیّه برداری که این عمل به خدا نزدیک‌تر و مورد توجّه اوست.»

اینجاست که دوستی دنیا مانع دل دادن به فرزند زهراعلیهما السلام می‌شود، لذا پاسخ داد: می‌ترسم خانه مرا در کوفه ویران کنند. امام فرمود: من با هزینه خودم برای تو خانه می‌سازم. گفت: می‌ترسم باغ و نخلستان مرا مصادره کنند.

امام فرمود: من در حجاز بهتر از این باغ‌ها را که در کوفه داری، به تو می‌دهم. پاسخ داد: زن و فرزندم در کوفه است، می‌ترسم آنها را به قتل برسانند.

امام وقتی دید او بهانه می‌گیرد و دوستی و محبّت دنیا از قلبش بیرون نمی‌رود، از جای خود برخاست و فرمود: «خدایت هرچه زودتر در میان رختخوابت بکشد و روز قیامت از گناهانت درنگذرد.»(96)

آری، او به خاطر دنیا دست از دوستی حسین‌علیه السلام برداشت و طولی نکشید که بین او و دنیا فاصله افتاد و به عذاب الهی گرفتار شد.

2) شناخت و معرفت

توضیح

محبّت انسان اسیر شناخت اوست، هرچه را بشناسد که برای او سودمند است، به آن محبّت پیدا می‌کند. مثلاً در امور مادّی ابتدا که می‌خواهد شغل برای خود انتخاب کند، یکی از ملاک‌های او سوددهی آن شغل است، اعم از سود مادّی یا معنوی، لذا شغل‌های مختلف را بررسی می‌کند، آن شغلی را که باور کرد سوددهی دارد، نسبت به آن علاقه‌مند می‌شود و هرچه این باور بیشتر شود محبّت هم بیشتر می‌شود، به طوری که حاضر نیست به سراغ هیچ شغل دیگری برود.
یا مثلاً می‌خواهد خانه‌ای بخرد، خانه‌های متعدد را دیده ولی نسبت به یک خانه خیلی علاقه‌مند شده، چرا؟ زیرا می‌بیند از حیث منافعی که در نظر دارد، بیشتر خواسته‌هایش را تأمین می‌کند، در نقطه خوش آب و هوایی است، نزدیک به محل کار است، خانه محکم و مستحکم است، همسایه‌های خوبی دارد، از نور کافی برخوردار است.
لذا اگر کسی نسبت به چیزی علاقه نداشت، وقتی منافع آن را برایش بگوییم و بشماریم، کم کم محبّت پیدا می‌کند.
محبّت به خداوند وقتی پیدا می‌شود که انسان معرفت پیدا کند که خداوند چقدر برای انسان نفع و سود دارد، چه منافعی از او به ما رسیده و چه منافعی خواهد رسید و چه منافعی الان می‌رسد، اگر به گذشته خود و حال و آینده نگاه کند و نیازهای خود را مورد توجه قرار دهد، به آن مرکز قدرتی که نیازهای او را تأمین می‌کند، محبّت پیدا خواهد کرد.

خداوند به پیامبرش خطاب می‌کند: مرا دوست بدار و کاری کن که خلق من هم مرا دوست بدارند، عرض می‌کند: من ترا دوست می‌دارم ولی چه کنم که خلق تو را دوست بدارند؟ خطاب می‌رسد: نعمت‌های مرا برای آنها یادآوری کن، وقتی به یاد نعمت‌های من باشند مرا دوست خواهند داشت. (97)

آری، شناخت و معرفت است که محبّت می‌آورد، لذا امام صادق‌علیه السلام در گفتاری فرمود: «صاحبان فکر که اعمالشان بر اساس تفکر است، نتیجه‌ای که می‌برند محبّت خداست، وقتی محبّت خدا در قلب قرار گرفت، الطاف باری تعالی به سرعت سراغ قلب آنان می‌آید و وقتی الطاف خداوند آمد... کار به جایی می‌رسد که خواسته او و محبّتش، فقط نسبت به خالقش یعنی خداوند خلاصه می‌گردد... ولی وقتی شناخت‌و محبّت پیدا نکرد اعمالش بی‌ارزش است و بهره‌ای برای او ندارد.(98)

معاویه بعد از شهادت علی‌علیه السلام به حجّ رفت، زنی بود به نام دارمیه از محبّین امیرالمؤمنین‌علیه السلام، معاویه فرستاد سراغش، وقتی او را آوردند، از او سؤال کرد: آیا می‌دانی چرا تو را احضار کردم؟ پاسخ داد: غیب دانستن مخصوص خداوند است. معاویه گفت: فرستادم سراغ تو تا یک سؤال بپرسم و آن این است که به چه جهتی علی را دوست داری و از من نفرت داری؟
دارمیه گفت: محبّت من نسبت به علی‌علیه السلام به خاطر عدالتی است که در زمان حکومتش در بین مردم داشت و نسبت به همه مردم به تساوی عمل می‌کرد و اما دشمنی من نسبت به تو به خاطر این است که با چنین مردی جنگیدی، محبّت من نسبت به علی‌علیه السلام به خاطر این است که پیامبر خداصلی الله علیه وآله او را دوست می‌داشت و او دوستدار مساکین و فقرا بود و اهل دین را بزرگ می‌داشت. با تو دشمن هستم، زیرا خون مردم را به ناحق می‌ریزی و در قضاوت به عدالت رفتار نمی‌کنی و احکام تو ظالمانه و بر اساس هوای نفس است.
معاویه از او پرسید: آیا علی را دیده بودی؟ دارمیه گفت: آری.
- او را چگونه دیدی؟
- این‌گونه دیدم که حکومت و ریاست او را به انحراف نکشید، همان حکومتی که موجب انحراف تو شد، دنیا او را مشغول نکرد آن‌گونه که تو را مشغول کرد.
- آیا سخنان او را شنیده بودی؟
- آری، سخنانش حکیمانه بود و انسان را از جهالت و نادانی بیرون می‌آورد.
- آیا نیازی هم داری؟
- اگر بگویم انجام می‌دهی؟
- آری.
- صد شتر با چوپان همراهش می‌خواهم.
- برای چه می‌خواهی؟
- برای اینکه زندگی خود را اداره کنم.
- اگر این کار را انجام‌دهم،محبّتی راکه به علی‌علیه السلام داری نسبت به من خواهی داشت؟
- نه، حتی کمتر از آن را هم نخواهم داشت.
معاویه صد شتر را در اختیار او گذاشت و گفت: اگر علی بود چنین کاری نمی‌کرد که من در حقّ تو کردم.
او گفت: آری علی هیچ وقت چنین کاری نمی‌کرد که بیاید اموال مسلمین

را در اختیار من بگذارد.(99)
آری انسان با شناختی که نسبت به کمالات یک شخص پیدا می‌کند، این چنین محبّ او می‌شود که همگان را به تعجب وا می‌دارد و نسبت به کسانی که با این ارزش‌ها مبارزه کنند، آن‌چنان عداوت و دشمنی پیدا می‌کند که حاضر نیست به هیچ قیمتی از آن صرف نظر کند و کینه نداشته باشد.

زمانی در شام، تبلیغات زیادی بر علیه اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام، از جمله امام مجتبی‌علیه السلام انجام شده بود. شخصی که تحت تأثیر این تبلیغات بود، وارد مدینه شد در حالی که امام مجتبی‌علیه السلام سوار بر مرکب بود و عبور می‌کرد، تا نگاه آن شخص به امام‌علیه السلام افتاد، شروع کرد به لعن و ناسزا گفتن.

امام حسن‌علیه السلام چیزی نفرمود تا مرد شامی از دشنام دادن فارغ شد، آن‌گاه امام به او رو کرد و سلام داد و تبسّمی. سپس فرمود: ای مرد! فکر می‌کنم غریب باشی و بر تو اشتباه شده باشد، اگر از ما طلب رضایت کنی راضی می‌شویم، اگر چیزی سؤال کنی عطا می‌کنیم، اگر طلب هدایت و ارشاد کنی راهنمایی می‌کنیم و اگر گرسنه باشی سیرت می‌کنیم، اگر برهنه باشی تو را می‌پوشانیم، اگر محتاج باشی بی‌نیازت می‌کنیم و اگر رانده شده باشی پناهت می‌دهیم و اگر به خانه ما مهمان شوی برای تو بهتر است، زیرا ما جا و امکانات داریم.

مرد شامی شروع کرد به گریه کردن و گفت: شهادت می‌دهم‌که تویی خلیفه خدا در روی زمین و«اللَّه أعلم حيث يجعل رسالته»، قبل از آنکه شما را ملاقات کنم تو و پدرت دشمن‌ترین خلق نزد من بودید ولی اکنون محبوب‌ترین خلق خدا هستید. به خانه امام حسن‌علیه السلام رفت و تا در مدینه بود مهمان حضرت بود و از محبّان و معتقدان خاندان نبوّت و اهل بیت رسالت‌علیهم السلام شد.(100)

و چنین است که آشنا شدن و شناخت پیدا نمودن نسبت به انسان‌هایی که آیینه کمالات و صفات پسندیده هستند، موجب پیدایش محبّت نسبت به آنهاست، آشنایی در ابعاد مختلف زندگی، رفتار و گفتار آنان، اخلاق و صفات پسندیده آنان. لذا ابو بصیر می‌گوید: از امام صادق‌علیه السلام شنیدم، می‌فرمود:«خدا رحمت کند بنده‌ای را که ما را محبوب مردم قرار دهد و کاری نکند که با ما دشمن شوند، به خدا قسم اگر مردم زیبایی‌های کلام ما را ببینند هر آینه شیعیان ما عزیزتر می‌شوند.»(101)

دیدن زیبایی‌ها انسان را جذب می‌کند و قلب را مسخر خود می‌نماید، قلبی که باید مملو از محبّت شود نیاز به دیدن خوبی‌ها و خوب‌ها دارد.

ایمان در قلب انسان پیدا نمی‌شود مگر اینکه در نظر انسان زیبا باشد و خداوند ایمان را در دل‌ها زینت می‌بخشد تا ایمانِ تزیین شده، محبوب انسان شود.

«وَاعْلَمُوا أَنَّ فِیکُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ یُطِیعُکُمْ فِی کَثِیرٍ مِنَ الأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلکِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الإِیمانَ وَزَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ وَکَرَّهَ إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْیانَ أُولئِکَ هُمُ الرّاشِدُونَ»؛(102)

و بدانید که پیامبر خدا در میان شماست اگر در بسیاری از کارها از شما پیروی کند قطعاً دچار زحمت می‌شوید، لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل‌های شما بیاراست و کفر و پلیدکاری و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت، آنان ره یافتگانند.»

در دعاهایی که از حضرات معصومین‌علیهم السلام وارد شده، از همین شیوه استفاده گردیده است، یعنی برای اینکه انسان نسبت به خداوند محبّت پیدا کند، در قالب دعا، کمالات خداوند را بیان کرده‌اند و دعاها با تزریق معرفت نسبت به زیبایی‌های حق تعالی در وجود انسان، قلب‌ها را مسخّر و مجذوب خداوند می‌نمایند.

در دعای ابوحمزه ثمالی می‌خوانیم:

«فَوَعِزَّتِکَ لَوِ انْتَهَرْتَنِی ما بَرِحْتُ مِنْ بابِکَ وَلا کَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِکَ، لِما أُلْهِمَ قَلْبِی مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِکَرَمِکَ وَسِعَةِ رَحْمَتِکَ، إلی مَنْ یَذْهَبُ الْعَبْدُ إلّا إلی مَوْلَاهُ وَإلی مَنْ یَلْتَجِئُ الْمَخْلُوقُ إلّا إلی خالِقِهِ؟ إِلهِی لَوْ قَرَنتَنِی بِالْأَصْفادِ وَمَنَعْتَنِی سَیْبَکَ مِنْ بَیْنِ الأَشْهادِ وَدَلَلْتَ عَلی فَضایِحی عُیُونَ الْعِبادِ وَأَمَرْتَ بِی إِلیَ النَّار وَحُلْتَ بَیْنی وَبَیْنَ الأَبْرارِ ما قَطَعْتُ رَجائِی مِنْکَ وَما صَرَفْتُ تَأْمِیلِی لِلْعَفْوِ عَنْکَ وَلا خَرَجَ حُبُّکَ مِنْ قَلْبِی، أَنَا لا أَنْسِی أَیادِیکَ عِنْدِی وَسِتْرَکَ عَلیَّ فِی دارِ الدُّنیا. سَیِّدِی أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْیا مِنْ قَلْبِی وَاجْمَعْ بَیْنِی وَبَیْنَ الْمُصْطَفی وَآلِهِ خِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَخاتَمِ النَّبِیِّینَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ؛(103)

به عزّتت سوگند که اگر مرا برانی، از درگاهت نمی‌روم و از زمزمه الهامات قلبی‌ام در شناخت کرامتت دست نمی‌کشم و پا از وادی بی‌منتهای رحمتت بیرون نمی‌گذارم. بنده به کجا می‌تواند بگریزد جز دامان مولای خود؟ مخلوق به کجا می‌تواند پناه برد جز آغوش آفریننده خود؟ خدایا! حتی اگر به بندم کشی و روی لطف از من بپوشی و در عیان کردن بدی‌های من در نظر خلایق بکوشی، حتی اگر مرا به آتشت دراندازی و میان من و خوبان درگاهت فاصله اندازی، محال است که دست امید از ضریح لطف تو بردارم و روی آرزو از آستان مهر تو بگردانم، محال است که محبتت را از دلم برانم و نعمت‌هایت را به بوته نسیان سپارم و پرده‌پوشی‌ات را در این دنیا از یاد ببرم. آقای من! عشق به دنیا را از دلم بیرون کن و مرا همنشین پیامبر و اهل بیت او قرار ده، با پیامبر خاتم، محمد مصطفی صلی اللّٰه علیه و آله و بندگان برگزیده و برترت.»

افرادی که پروانه‌وار اطراف شمع وجود فرزند زهراعلیهما السلام را گرفته بودند، با آگاهی و شناخت، قدم در این راه گذاشته بودند، لذا هنگام سخن گفتن با امام حسین‌علیه السلام می‌گفتند: خداوند بر ما منّت نهاد که بتوانیم در رکاب شما بجنگیم و اعضای بدن ما قطعه قطعه شود و روز قیامت جدّ تو ما را شفاعت نماید.

آنان دل دادن به امام حسین‌علیه السلام را رسیدن به بهشت و قدم آخر را وارد شدن شمشیرها بر بدنها و غوطه‌ور شدن در خون می‌دانستند. شب عاشورا هنگامی که حسین‌علیه السلام آیه‌ای از قرآن را تلاوت نمود:

«وَلا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ خَيْراً»؛(104)

کافران فکر نکنند مهلتی را که ما به آنان دادیم خیر آنهاست.

مردی از دشمن شنید و گفت: ما طیّب و پاکیزه هستیم و آیه قرآن ما را از شما جدا کرده است. بُریر که از یاران امام حسین‌علیه السلام است پاسخ داد: اما تو، خدا تو را از پاکان قرار نداده. پرسید: تو کیستی؟ پاسخ داد: بُریر.

بُریر با آگاهی و شناخت می‌داند پاکیزه کیست و آیه تطهیر در حقّ چه کسانی نازل شده، او امام حسین‌علیه السلام را پاکیزه‌ترین افراد می‌داند.

به بُریر گفت: آیا به یاد داری که در گذشته می‌گفتی معاویه گمراه است و علی بن ابی‌طالب‌علیهما السلام امام حق و هدایت است؟ بُریر گفت: بلی. او گفت: من گواهی می‌دهم که تو از گمراهانی. بریر گفت: حاضری مباهله کنیم و لعنت خدا را بر کسی که باطل است، بخواهیم؟

هر دو بیرون آمدند و برای مباهله دست‌هایشان را بالا بردند و به مبارزه برخاستند. بین آنان درگیری شد، بُریر ضربه‌ای به او زد که کلاهخود او را شکافت و به‌مغزش رسید و او را به زمین انداخت و از این راه حقّانیت خود را اثبات کرد.(105)

آگاهی و شناخت نسبت به طهارت و پاکیزگی خاندان نبوّت‌علیهم السلام هیچ جای تردید و شکی برای دلدادگی به آنان باقی نمی‌گذارد و انسانی همچون بُریر را عاشقانه زیر شمشیرهای دشمن حسین می‌کشاند.(106)

3) پیوند و ارتباط

توضیح

ارتباط دوستانه هرچه بیشتر شود، بر محبّت و دوستی افزوده می‌گردد و لو دوستی نسبت به جمادی همانند سنگ باشد. البته ارتباط، شیوه‌های مختلف دارد، گاهی ارتباط فکری است که هرچه بیشتر به فکر او باشد محبّتش بیشتر می‌شود، گاهی عملی است، یعنی کارهایی انجام می‌دهد که رضایت او را جلب کند. گاهی ارتباط، حضور پیدا کردن نزد اوست. تمام اینها محبّت ایجاد کرده و علاقه را افزایش می‌دهد.
کسی که در زندگی به یاد خداست، همیشه کارهایی انجام می‌دهد که رضایت او را جلب کند و از کارهایی که موجب ناخشنودی خداوند است دور می‌شود، قلب او جایگاه محبّت خدا می‌گردد و وقتی دوستدار خدا شد همیشه می‌خواهد سخن از خدا بگوید، از کمالات محبوبش سخن به میان بیاورد، دائماً می‌خواهد خوبی‌های او را در حقّ خودش بازگو کند، آن چنان او را دوست دارد که حاضر نیست آن محبّت را با هیچ محبتی معاوضه کند.
البته چنین محبتی آثاری را به دنبال دارد که یکی از آنها این است که محبوب نیز، بیشتر خود را به او نشان می‌دهد و آن چنان زیبایی‌های خداوند را می‌بیند که محو او گشته و از دیگران غافل می‌شود و دوری می‌جوید.(107)
آری مگر می‌شود که انسان طعم محبّت خداوند را بچشد و آن را با محبّت‌های دیگر مبادله کند.
بی‌جهت نیست که دستورات دینی در رابطه با حضرات معصومین‌علیهم السلام به گونه‌ای است که شیوه‌های مختلف ارتباط را از جمله به محضر آنها رفتن، به آنها نگاه کردن، به سخنانشان گوش فرا دادن، نقل سخنان آنها برای دیگران، آشنایی با کمالات آنها، بعد از شهادت آنان به زیارت قبور آنها رفتن و...تأکید می‌کند.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: «خداوند برای برادرم علی‌علیه السلام فضایلی قرار داده که قابل شمارش نیست. کسی که فضیلتی از فضایلش را در حالی که اقرار به آن دارد بخواند، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می‌آمرزد و کسی که فضیلتی از فضایلش را بنویسد، مادامی که آن نوشته باقی باشد، ملائکه برای او استغفار می‌کنند، و کسی که فضیلتی از فضایلش را بشنود، خداوند گناهانی که به وسیله گوش مرتکب شده می‌آمرزد، و کسی که به نوشته‌ای که فضایل او را دربر دارد نگاه کند، گناهانی که با چشم مرتکب شده خداوند می‌آمرزد.»
سپس فرمود: «نگاه کردن به علی بن ابی‌طالب‌علیهما السلام عبادت است و خداوند ایمان بنده‌ای را بدون ولایت علی و بیزاری از دشمنان علی‌علیه السلام نمی‌پذیرد.»(108)

هر روز به دیدار پیامبر خداصلی الله علیه وآله

زمان پیامبرصلی الله علیه وآله مرد کاسبی بود که محبّت زیادی به رسول خداصلی الله علیه وآله داشت، هر وقت از خانه بیرون می‌آمد و می‌خواست به سر کار خود برود، ابتدا می‌آمد نگاهی به رسول خداصلی الله علیه وآله می‌کرد و می‌رفت.
پیامبر خداصلی الله علیه وآله هم به این مسأله توجه داشت، لذا حضرت سر مبارک را بلند می‌کرد تا او حضرت را ببیند.
روزی آمد و پس از دیدار پیامبر رفت، ولی طولی‌نکشید که دوباره برگشت وقتی پیامبر او را دید، با دست اشاره کرد بیا بنشین. در مقابل رسول خدا نشست، حضرت فرمود: امروز کاری انجام دادی که روزهای قبل انجام نمی‌دادی. پاسخ داد: یا رسول اللَّه! یاد شما در قلب من مانع شد به سراغ کارم بروم، لذا دوباره برگشتم.
پیامبر خداصلی الله علیه وآله در حق او دعا کرد. چند روزی گذشت، پیامبر او را ندید، سؤال کرد: کجاست؟ به حضرت گفتند: ما هم چند روز است که او را ندیده‌ایم. پیامبر حرکت کرد و به بازار رفت در حالی که اصحاب حضرت هم همراهش بودند.
وقتی به مغازه او رسیدند، دیدند کسی در مغازه او نیست، از همسایگان او پرسیدند، آنها گفتند: از دنیا رفته است. حضرت فرمود: خدا او را رحمت کند، به خدا قسم! او مرا دوست داشت دوست داشتنی که اگر گناهی داشت خداوند او را آمرزید.(109)
آری مگر می‌شود انسان با معرفت و شناخت به محبوبش نگاه کند و او را ببیند، ولی به محبّتش افزوده نگردد، نگاه به محبوبی که الگوی کمالات و زیبایی‌ها است، انسان را به او نزدیک می‌کند و از کمالات او بهره‌مند می‌سازد.

پیوند با نگاه به علی‌علیه السلام

ابوذر غفاری که در وادی محبّت سبقت گرفته، در حالی که دیگران مشغول عبادت و نماز خواندن بودند، چشمانش متوجّه امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام می‌شود و به او نگاه می‌کند. به او می‌گویند: دیگران مشغول عبادت و نماز هستند، ولی تو ایستاده‌ای به علی‌علیه السلام نگاه می‌کنی. و او در جواب می‌گوید: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمود: «نگاه به علی بن ابی‌طالب‌علیهما السلام عبادت است.»(110)

خانه خدا و بیت اللَّه الحرام با آن عظمتی که دارد بر کسانی که استطاعت و تمکن دارند، در طول عمر یک مرتبه واجب است به زیارت آن بروند و اعمال مخصوص را انجام دهند و پیوند خود را با خالق هستی بیشتر نمایند، ولی بعد از اعمال حجّ موظفند که خدمت امام‌علیه السلام برسند و از محضر امام استفاده کنند و این کار در زمان حضرات معصومین‌علیهما السلام رواج پیدا کرده بود که شیعیان بعد از آن که اعمال حج را انجام می‌دادند به دیدار امام‌علیه السلام می‌شتافتند.
امام صادق‌علیه السلام فرمود:
«إذا حَجَّ أَحَدُکُمْ فَلْیَخْتِمْ حَجَّهُ بِزِیارَتِنا، لِأَنَّ ذلِکَ مِنْ تَمامِ الْحَجِّ؛(111)
وقتی یکی از شما حج انجام می‌دهد، حج خود را با زیارت ما به پایان رساند، زیرا زیارت ما حج را کامل می‌کند.»
پیامبر گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله در روایتی فرمود: «کسی که به مکه رود و حج انجام دهد ولی برای زیارت من به مدینه نیاید، روز قیامت من از او روی می‌گردانم و کسی که به زیارت من بیاید شفاعت من بر او واجب می‌شود، و کسی که شفاعت من بر او واجب گردد، بهشت بر او واجب شود.»(112)
از روایات استفاده می‌شود: حجّی که با امام معصوم پیوند نداشته باشد حجّ نیست و اگر حجّ انسان بخواهد به امضا برسد و مورد تأیید واقع شود، باید انسان به محضر پیامبر خدا و حضرات معصومین‌علیهم السلام برود، چه در زمان حیات آنها و چه بعد از رحلت و شهادت، که به زیارت قبور آنها رفته و با این کار، حجّ خود را کامل نماید.
زیرا روح اعمال انسان، مسأله ولایت و محبّت می‌باشد و عباداتی که دارای چنین روحی نباشد مرده و بی‌اثر می‌باشد. به دنبال همین توصیه‌های دینی بود که شیعیان برای دیدار امام خود از راه‌های دور و با مشکلات و سختی‌ها حرکت می‌کردند تا به محضر امام برسند و از فیوضات وی بهره‌مند شوند.

از کوفه تا مدینه برای دیدار

شخصی به نام بشیر که اهل کوفه است، می‌گوید: شتر لاغری خریدم برای حرکت به سوی مدینه و دیدار امام باقرعلیه السلام، بعضی می‌گفتند: این شتر تو را به مدینه نمی‌رساند، بعضی می‌گفتند: می‌رساند، تا اینکه حرکت کردم.
گاه سوار می‌شدم، گاهی پیاده می‌رفتم، تا خود را به مدینه رساندم. در حالی که بدنم، صورتم، دست‌ها و پاهایم آسیب دیده بود، به در خانه امام باقرعلیه السلام رسیدم و به غلام حضرت گفتم: از آقا برایم اجازه ورود بگیر.
در همین حالی که با غلام صحبت می‌کردم، امام‌علیه السلام صدای مرا شنید و فرمود: «بشیر! وارد شو خوش آمدی، چرا سر و صورت تو این چنین شده؟» عرض کردم: فدایت شوم! شتر لاغری خریدم و حرکت کردم و در راه آسیب دیدم. حضرت فرمود: «چرا چنین کردی؟» گفتم: به خدا قسم! محبّت شما مرا وادار به این کار کرد. حضرت فرمود: «روز قیامت رسول خداصلی الله علیه وآله به خدا پناه می‌برد و ما به رسول خدا پناه می‌بریم و شما به ما پناه می‌آورید، فکر می‌کنید شما را به کجا خواهیم برد، به خدای کعبه قسم! شما را به بهشت می‌بریم.»(113)

در حرکت حسینی، دیدارهایی به چشم می‌خورد که سرنوشت انسان‌هایی را رقم زده است. زهیر مردی شجاع بود و دارای موقعیتی ویژه، ولی پیوند سیاسی با امام حسین‌علیه السلام نداشت.
اتّفاقاً همان سالی که حسین بن علی‌علیهما السلام از مدینه به مکّه رفت و سپس به سوی کوفه، او هم به حج رفته بود و در مسیر برگشت از همان راهی می‌رفت که امام‌علیه السلام حرکت می‌کرد. هیچ تمایلی نداشت که با امام رو به رو شود و تمام سعی او فاصله گرفتن از امام‌علیه السلام بود.
در بین راه در منزلی فرود آمد و خیمه را برپا کرد و همراه دوستان و همسرش مشغول غذا خوردن بود که ناگهان شخصی او را صدا زد: من فرستاده حسین بن علی‌علیهما السلام هستم، او تو را می‌طلبد. اصلاً مایل نبود برود و این صحنه او را متأثّر کرد.
همسرش وقتی تأثر و حیرت او را دید. گفت: برو نزد حسین‌علیه السلام و ببین چه می‌گوید و برگرد. زهیر رفت، وارد خیمه امام حسین‌علیه السلام شد، دیدار امام دل او را تحت تأثیر قرار داد، نگاه امام او را متحول کرد، سخنان امام منقلبش نمود. از خیمه امام خارج شد، او با دیدن امام حسین‌علیه السلام به یاد رسول خداصلی الله علیه وآله افتاد و به یاد موقعیتی که نزد پیامبر داشت.
او طرفدار عثمان بود، ولی این دیدار آن‌چنان او را متحوّل کرد که فدایی حسین‌علیه السلام شد. برگشت به سوی خیمه‌اش و گفت: همسرم! خیمه ما باید در کنار خیمه حسین‌علیه السلام باشد، دیگر فاصله معنا ندارد.
به مرتبه‌ای از صفا و صمیمیّت و عشق به امام حسین‌علیه السلام رسید که وقتی سخن از جدایی از دوست گفته شد و امام حسین‌علیه السلام شب عاشورا فرمود: دشمن در تعقیب من است، با شما کاری ندارد، بروید و من تنها می‌مانم. زهیر گفت: به خدا قسم! دوست دارم که کشته شوم، دوباره زنده شوم و در راه تو جان دهم و تا هزار بار فدایی تو گردم، ولی تو و اهل بیتت سالم بمانید.
شب عاشورا با سخن، آنچه در دل داشت بیان کرد، ولی روز عاشورا با عمل، عشق و محبّت خود را نشان داد. وقتی در مقابل دشمن قرار گرفت، فریاد زد: بندگان خدا! فرزند فاطمه سزاوارتر است به دوستی از دیگران، لا اقل اگر او را یاری نمی‌کنید، دست خود را به کشتن او آلوده ننمایید.
شمر تیری به سوی او پرتاب کرد و گفت: ساکت باش، ما را با سخنانت خسته نمودی. وارد میدان جنگ شد و درسی را که از دوستی و محبّت امام

حسین‌علیه السلام آموخته بود، به دیگران نشان داد؛ من زهیر هستم، زهیر یعنی فدایی حسین‌علیه السلام.
رو کرد به امام‌علیه السلام و گفت: من فدایی شما هستم و امروز می‌خواهم جدّت را ملاقات کنم و به دیدار برادرت حسن و پدرت علی و عمویت جعفر طیّار بروم و با این سخنان با امام حسین‌علیه السلام وداع نمود. امام هم در آن هنگامی که بدن زهیر روی زمین افتاده بود، او را با سخنانی از این جهان بدرقه کرد؛ زهیر! خدا قاتلین تو را لعنت کند.(114)

دیدار، عاملی برای پیدایش و زیاد شدن دوستی است.
رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:
«الزِّیارَةُ تُنْبِتُ الْمَوَدَّةَ؛(115) دیدار در سرزمین دل، دوستی می‌رویاند.»
امام صادق‌علیه السلام فرمود:
«مَنْ لَمْ یَقْدِرْ عَلی زِیارَتِنا فَلْیَزُرْ صالِحِی مَوالِینا، یُکْتَبُ لَهُ ثَوابُ زِیارَتِنا؛ (116)
کسی که نمی‌تواند به زیارت ما بیاید، به دیدار دوستان نیک ما برود تا ثواب زیارت برایش نوشته شود.»
پیوند و دیدار به زمان زندگی محدود نمی‌شود، حتّی پس از مرگ نیز این ارتباط با حضور در کنار مزار آنها ادامه می‌یابد. خصوصاً ارتباط و زیارت رفتن سرور آزادگان حسین بن علی‌علیهما السلام که منبع عشق و محبّت می‌باشد.
امام صادق‌علیه السلام فرمود: «کسی که به زیارت قبر امام حسین‌علیه السلام نرود و فکر کند شیعه است، می‌میرد در حالی که شیعه ما نیست و اگر به بهشت رود و از اهل بهشت باشد، مهمان اهل بهشت خواهد بود.»(117)

دیدار چه مقدار

زیارت حسین بن علی‌علیهما السلام و پیوند با گنجینه هستی مقدار معینی ندارد، هرچه بیشتر باشد آرامش دل بیشتر می‌شود و انسان به دوستی و محبّت وصف‌ناپذیری دست می‌یابد.
امام صادق‌علیه السلام به سُدیر فرمود: «آیا هر روز قبر امام حسین‌علیه السلام را زیارت می‌کنی؟» گفتم: نه. فرمود: «ماهی یک‌بار؟» عرض کردم: نه. فرمود: «سالی یک‌بار؟» عرض کردم:گاهی. حضرت فرمود: «چقدر به حسین بن علی‌علیهما السلام جفا می‌کنید!.»(118)
ارتباط با محبوبی که با دیدارش دل آرام می‌گیرد هرچه بیشتر شود، بهره مندی از دوست افزایش می‌یابد. هر بار تنفس در فضای حرم حسینی و بوسیدن ضریح و بوییدن آن تربت پاک و معطر و سخن گفتن با آموزگار دوستی و محبّت، فضای دل را افزایش داده و از الطاف بیشتری انسان را بهره‌مند می‌سازد.
هم اکنون که این جملات را می‌نویسم همزمان با ایّام عاشورا سیل مشتاقان زیارت حسین‌علیه السلام پروانه‌وار کنار آن قبر مطهّر می‌گردند و از شمع وجودش بهره می‌برند. اوّلین عاشورای پس از سقوط صدّام است و میلیون‌ها نفر از زیارت حضرت بهره‌مند می‌شوند.
متأسفانه استکبار جهانی و دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام این حرکت زیبا و عاشقانه را هدف قرار داده و جمعیت زیادی از زائران حسینی را به خاک و خون کشیدند. آنانی که با زحمت زیادپای پیاده، انتظار زیارت محبوب را می‌کشیدند و در فرات غسل کردند و با آب فرات وضو ساختند و روانه زیارت شدند، اما نمی‌دانستند به چه مقامی خواهند رسید و چگونه در کنار حرم حسینی برای دیدن یار، پرواز خواهند نمود. گوارا باد چنین پروازی که انتظار هر انسان آزاده‌ای می‌باشد.

پیوند و خدمت به وابستگان دوست، از راه‌های پیدایش و افزایش دوستی و محبّت است. انسانی که سراغ خلق خدا می‌رود و با این فکر و اندیشه که آنان عیال خداوند و مخلوق او هستند، احتیاجات آنها را برآورده می‌کند، به همان نسبتی که در راه خدمت به خلق برای رسیدن به خالق قدم برمی‌دارد، محبتش به خداوند افزون می‌گردد.
پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود:
«اَلْخَلْقُ عِیالُ اللَّهِ، فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَی اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِیالَ اللَّهِ وَأَدْخَلَ عَلی أَهْلِ بَیْتٍ سُرُوراً؛(119)
مخلوقات عیال خداوند هستند، محبوب‌ترین انسان‌ها در نزد خداوند کسانی هستند که نفعی به عیال خدا رسانند و اهل بیتی را مسرور کنند.»
شخصی نقل می‌کند: با معرفی استادم به خدمت آیت اللّٰه کوهستانی می‌رفتم و از محضر ایشان استفاده می‌بردم، تا یک روز صبح که می‌خواستم خدمت ایشان بروم، در خیابان ناصر خسرو استادم را دیدم، فرمود: کجا می‌روی؟ عرض کردم: به شهر نکا، نزد آیت اللّٰه کوهستانی.
فرمود: شیوه ایشان زاهدی است، بیا برویم تا من روش عاشقی خدا را یادت بدهم. سپس دست مرا گرفت و به خیابان امام خمینی که سنگ‌فرش بود، برد. در جنوب خیابان، در کوچه‌ای درب منزلی را زد که تعدادی بچّه و بزرگ، فقیر و بیچاره در آنجا بودند، استاد به آنها اشاره کرد و فرمود: رسیدگی به این بیچاره‌ها انسان را عاشق خدا می‌کند، درس تو این است.(120)
خداوند در شب معراج به پیامبرش فرمود: یا احمد! محبّت و دوستی خدا، محبّت و دوستی نسبت به فقرا و نزدیک شدن به آنهاست.
پیامبر سؤال کرد: فقرا چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که به مقدار کم راضی هستند و بر گرسنگی صبر می‌کنند و نسبت به نعمت‌ها شکر الهی به جا می‌آورند و شکایتی از گرسنگی و تشنگی خود نمی‌کنند. یا احمد! دوستی من، دوستی با فقرا است، پس خود را به آنان نزدیک کن و به مجالس آنان نزدیک شو که من به تو نزدیک می‌شوم.(121)

پیوند عاطفی هم یکی از اقسام ارتباط است که انسان با استفاده از آن بر محبّت خود نسبت به محبوبش می‌افزاید.
در شادی‌های دوست، شاد بودن و در غم‌های او، ناراحت و غمگین بودن، پیوند دل‌ها را بیشتر می‌کند. لذا در کلمات اولیای دین می‌بینیم که از ما خواسته‌اند نسبت به خوشی و غم آنها بی‌تفاوت نباشیم و در ایام سرور آنان مسرور و در ایام حزنشان محزون باشیم.
شخصی به نام ریّان بن شبیب می‌گوید: روز اول محرم خدمت امام هشتم علی بن موسی الرضاعلیه السلام رسیدم، حضرت فرمود:
«یَابْنَ شَبِیبِ! إِنْ سَرَّکَ أَنْ تَکُونَ مَعَنا فِی الدَّرجاتِ الْعُلی مِنَ الْجَنانِ فَاحْزَنْ لِحُزْنِنا وَافْرَحْ لِفَرَحِنا؛(122)
اگر می‌خواهی در درجات بالای بهشت با ما باشی، در غم ما غمگین و در شادی ما شاد باشد.»
آری، ابراز ناراحتی در ایامی که اولیای دین محزون هستند، ارتباط برقرار کردن با آنها است. با پوشیدن لباس سیاه، شرکت در مجالس عزاداری، نصب پرچم‌های سیاه در معابر و خیابان‌ها، و در ایام سرور آنها، برپا کردن مجالس جشن و شادی، نصب پرچم‌های رنگی و چراغانی کردن، تمام اینها ارتباط برقرار کردن با محبوب است و محبّت انسان را زیادتر می‌کند.
غمناک بودن و اظهار ناراحتی به صورت‌های مختلف نسبت به اهل بیت رسول اللّه‌علیهم السلام، غلوّ در محبّت نسبت به آنها نیست. مرحوم علاّمه امینی‌رحمه الله در ابتدای کتاب «سیرتنا و سنّتنا» می‌فرماید: در سفری که به کشور سوریه داشتم، در ضمن بعضی از جلسات، یکی از اساتید اهل سنت در کنار من قرار گرفت و سؤالی را مطرح کرد.
و گفت: چرا شیعه در محبّت اهل بیت پیامبرعلیهم السلام غلو می‌کند، در حالی که در بین آنها دانشمندانی مثل شما هستند. این چه برنامه‌ای است که هر روز مجلس ماتم می‌گیرند، حسین حسین می‌گویند و... .(123)
آری ممکن است برای بعضی، این مسأله حلّ نشده باشد که چرا ما نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام این‌گونه اظهار محبّت می‌کنیم. در شادی آنها شادی و در غم آنها عزاداری می‌کنیم؟! ولی باید دانست که ما این روش را از خود امامان معصوم‌علیهم السلام گرفته‌ایم و با عمل به این روش، روز به روز بر محبّت خود نسبت به آنها می‌افزاییم. اگر ما برای آنها گریه می‌کنیم و اشک می‌ریزیم و این‌گونه اظهار حزن و ناراحتی می‌کنیم، این روشی است که آنان به ما آموخته‌اند.

شخصی به نام مسمع می‌گوید: امام صادق‌علیه السلام به من فرمود: «آیا به زیارت قبر امام حسین‌علیه السلام می‌روی؟» عرض کردم: نه، من اهل بصره هستم و دشمنان ما آنجا زیاد هستند و من با رفتن به زیارت، از ناحیه آنان احساس خطر می‌کنم.
امام‌علیه السلام فرمود: آیا آنچه بر حسین بن علی‌علیهما السلام وارد شده، به یاد می‌آوری؟
عرض کردم: بله متأثر می‌شوم و گریه می‌کنم به طوری که اهل خانه من می‌بینند و از غذا خوردن باز می‌مانم. امام در حق من دعا کرد و فرمود: تو از کسانی هستی که در سُرور ما مسرور و در غم ما غمگین هستند. سپس حضرت گریه کرد و من هم گریه کردم و فرمود: احدی بر ما گریه نمی‌کند مگر اینکه قبل از خارج شدن اشک از دیدگانش، مشمول رحمت خدا می‌گردد.(124)
آری شاد بودن در شادی اهل بیت‌علیهم السلام و محزون بودن در غم آنها یک درس است برای انسان که از این راه بر محبّت خود نسبت به اهل بیت‌علیهم السلام می‌افزاید. استاد ما حضرت آیت اللّٰه مجتهدی تهرانی - که خداوند بر عمر ایشان بیفزاید - می‌فرمود: در روزهای شهادت ائمه معصومین‌علیهم السلام نگویید: درس‌ها در مدرسه تعطیل است، درس تعطیل نیست، بلکه درس عوض می‌شود و درس آن روز، عزاداری و سینه‌زنی است. آری گاهی انسان از راه کسب علم و معرفت خود را به امامان نزدیک می‌کند و گاهی از راه اظهار عواطف و احساسات، راهی برای ارتباط پیدا می‌نماید.
ارتباط از طریق احساسات آن‌قدر اهمّیت دارد که در هر روز جمعه به یاد مصایب و گرفتاری‌های اهل بیت‌علیهم السلام دستور گریه داده شده است. دعای ندبه خواندن یک بخش مهمّش، ابراز احساسات نسبت به امامان معصوم‌علیهم السلام است، هرچند در این بخش خلاصه نمی‌شود و بخش‌های دیگری دارد که به معرفت و شناخت و آگاهی انسان می‌افزاید، ولی معرفت و شناخت در کنار ابراز احساسات قرار داده شده.
لذا می‌توان ادعا کرد: ارتباط برقرار کردن با رهبران دینی از طریق ابراز احساسات، آن‌گونه که در مکتب تشیّع وجود دارد در هیچ مکتبی به چشم نمی‌خورد و این رمز استحکام ارتباط است.
ابراز احساسات در زمان‌های مختلف، مخصوصاً در ایام عاشورا آن چنان تأثیری بر تحکیم روابط بین توده مردم و رهبران دینی بر جای می‌گذارد و محبّت آنها را بیشتر می‌کند که دیگران هم، که معتقد به این مکتب نیستند

تحت تأثیر قرار گرفته و جذب این چنین برنامه‌ها می‌شوند. هیچ جای تردید نیست که این روش برخاسته از رهنمودهای امامان معصوم و اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام می‌باشد که پیروان خود را این‌گونه تربیت نموده‌اند.

تأثیر شادی و غم دوست بر دوست

گاهی قلب‌ها آن‌گونه به یکدیگر پیوند می‌خورد و محبّت و دوستی به حدّی می‌رسد که به صورت ناخودآگاه حالات محبوب بر دوست اثر می‌گذارد، احساس ناراحتی می‌کند و نمی‌داند علّت آن چیست، احساس سرور و خوشحالی می‌کند در حالی که نمی‌داند چه عاملی موجب چنین حالی شده. آری علت و عاملش حزن و سرور محبوب انسان است.
ابوبصیر این سؤال را در محضر امام صادق‌علیه السلام مطرح کرد و گفت: من به فدایت یابن رسول اللّه! گاهی من ناراحت هستم ولی سبب آن را نمی‌دانم.
حضرت فرمود: این حزن و سرور از ما به شما می‌رسد، وقتی ما مسرور و غمگین می‌شویم شما مسرور و غمگین می‌شوید، زیرا ما و شما از نور خدا هستیم.(125)
و گاهی ممکن است مؤمن ناراحت باشد و بر روح مؤمن دیگر اثر گذارد.
جابر جعفی از اصحاب امام باقرعلیه السلام می‌گوید: در محضر امام، در حالی که گرفته و ناراحت بودم، عرض کردم: من به فدای شما! گاهی ناراحتم بدون اینکه مصیبتی به من رسد، یا حادثه‌ای پیش آمده باشد، به طوری که خانواده و دوستانم در چهره من ناراحتی را مشاهده می‌کنند.
حضرت فرمود: آری ای جابر! خداوند مؤمنین را از طینت بهشتی آفرید و از نسیم روح خویش در آنها جاری ساخت، از این روست که مؤمن برادرِ پدر و مادریِ مؤمن است، هرگاه به یکی از آن ارواح در شهری اندوهی رسد، آن روح دیگر اندوهگین می‌شود، زیرا از جنس اوست.(126)

احساسات یک طرفه نیست

همان‌طور که شیعیان و مؤمنان از شادی و غم رهبران دینی و امامان معصوم متأثر می‌شوند، امامان هم نسبت به پیروان و شیعیان خود این‌گونه هستند، یعنی سرور و حزن آنان در ایشان اثر می‌گذارد.
شخصی می‌گوید:ازامام موسی بن جعفرعلیه السلام شنیدم: بیماری شیعیان ما وهمچنین ناراحتی و شادمانی آنان در ما اثرمی‌گذارد و ما را ناراحت و یا مسرور می‌کند.(127)
جای تعجّب نیست که امام معصوم به خاطر غم و شادی شیعه‌ای که پیرو و محبّ اوست غمناک و یا مسرور شود، زیرا ارتباط روحی، آن‌چنان قوی است که این مبادلات روحی را به دنبال دارد.
رمیله می‌گوید: در زمان حکومت امیرالمؤمنین‌علیه السلام مریض شدم و تب شدیدی به سراغم آمد، روز جمعه بود، به خودم گفتم: بهتر است که مقداری آب به خودم بریزم تا تب فروکش کند و در نماز جمعه به امیرالمؤمنین‌علیه السلام اقتدا کنم.
همین کار را کردم، به مسجد رفتم و امیرالمؤمنین‌علیه السلام بالای منبر رفت، ولی دیدم تب دوباره به سراغم آمد. نماز که تمام شد، من هم به دنبال حضرت رفتم.
حضرت فرمود: ای رمیله! دیدم گرفته و درهم بودی؟ عرض کردم: بله تب داشتم، آب به خود ریختم و به خاطر اشتیاقی که به نماز پشت سر شما داشتم به نماز حاضر شدم، ولی دوباره تب به سراغم آمد.
حضرت فرمود: ای رمیله! مؤمن مریض نمی‌شود مگر اینکه ما هم مریض می‌شویم و مؤمن ناراحت نمی‌شود مگر اینکه ما ناراحت می‌شویم، وقتی دعا می‌کند ما برایش آمین می‌گوییم و اگر ساکت باشد در حقّ او دعا می‌کنیم.
رمیله می‌گوید: عرض کردم: آیا نسبت به مؤمنینی که نزد شما هستند، این چنین هستید؟ یا نسبت به کسانی که غایبند هم این چنین می‌باشید؟ فرمود: هیچ مؤمنی در شرق و غرب عالم از ما غایب نیست.(128)

ارتباط اقتصادی (قرض دادن)

خداوند که مالک هستی است بخشی از امکانات عالم را در اختیار انسان می‌گذارد تا با استفاده صحیح، پیوند بنده‌اش با او محکم‌تر شود.
خداوند که بی‌نیاز مطلق است، ولی در عین حال به انسان می‌گوید: آیا از آنچه داری به من قرض می‌دهی؟ قرض دادن به خدا، یعنی قرض دادن به آن کسی که خداوند می‌پسندد، این نوع قرض دادن، فقط به معنای ارتباط اقتصادی برقرار نمودن با خداست.
«مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً کَثِیرَةً وَاللَّهُ یَقْبِضُ وَیَبْسُطُ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ»؛(129)
کیست آن کس که به بندگان خدا وام نیکویی دهد تا خدا آن را برای او چند برابر بیفزاید؟ و خداست که در معیشت بندگان تنگی و گشایش پدید می‌آورد و به سوی او بازگردانده می‌شوید.»

پرداخت خمس

اشاره

و در جای دیگر از انسان می‌خواهد که یک پنجم آنچه را به دست آورده، یعنی خمس مالش را به خدا و رسول و ذوی القربای پیامبر بدهد و در اختیار مساکین و یتیمان و ابن السبیل قرار دهد.
«وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبی وَالْیَتامی وَالْمَساکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ إِنْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَما أَنْزَلْنا عَلی عَبْدِنا یَوْمَ الْفُرْقانِ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ وَاللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ‏ءٍ قَدِیرٌ»؛(130)
و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است، اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی حق از باطل، روزی که آن دو گروه با هم روبرو شدند، نازل کردیم، ایمان آورده‌اید. و خدا بر هر چیزی تواناست.»
فلسفه این کار چیست! چرا انسان خمس مالش را بردارد و به خدمت امام‌علیه السلام برود و تقدیم کند؟ مگر تمام زمین ملک خدا نیست و مگر تمام آن را در اختیار رسول و امامش قرار نداده؟!
ممکن است یکی از علّت‌های این کار ارتباط داشتن با امام معصوم‌علیه السلام باشد تا از این راه پیوند با امام مستحکم شود که پیوند با امام، پیوند با رسول خدا و پیوند با رسول خدا، پیوند با خداوند است.

شخصی مالی به دست می‌آورد، خدمت امام صادق‌علیه السلام می‌رسد و می‌گوید: چهارصد هزار درهم به دست آوردم و خمس آن که هشتاد هزار درهم است، خدمت شما آوردم، این همان حقّی است که خدا برای شما قرار داده است.
امام صادق‌علیه السلام فرمود: مگر آنچه خداوند از زمین بیرون می‌آورد فقط خمسش مال ما است؟! به درستی که تمام زمین مال ماست، پس هر چه را خداوند از زمین خارج کند، برای ماست. عرض کردم: پس تمام آن اموال را بیاورم؟ حضرت فرمود: نه، ما آن را بر شما حلال کردیم.(131)
امام صادق‌علیه السلام فرمود:
«مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْإمامَ یَحْتاجُ إلی ما فِی أَیْدِی النَّاسِ فَهُوَ کافِرٌ، إنَّمَا النَّاسُ یَحْتاجُونَ أَنْ یَقْبَلَ مِنْهُمُ الْإمامُ. قالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَکِّیهِمْ؛(132)
کسی که فکر کند امام محتاج است نسبت به آنچه در دست مردم است، او کافر است. به درستی‌که مردم احتیاج دارند که امام‌علیه السلام از آنها بپذیرد. خداوند فرموده است: از اموال آنان صدقه بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه‌شان سازی.»
آری در زمان غیبت امام زمان‌علیه السلام انسان می‌تواند از طریق پرداخت خمس، ارتباط خود را با امام زمان‌علیه السلام حفظ کند و چه بسا افرادی که با حفظ این ارتباط، موفق به ملاقات امام‌علیه السلام هم شده‌اند.از جمله، شخصی تاجر و درس نخوانده ولی بامعرفت و شناخت بود که با انجام وظایف دینی، موفق به ملاقات آن بزرگوار گردید که داستانش از این قرار است:

می‌گوید: هشتاد تومان بابت خمس از مال امام‌علیه السلام بدهکار شده بودم، رفتم نجف اشرف، بیست تومان از آن را دادم به جناب علم الهدی شیخ مرتضی، و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسین مجتهد کاظمینی و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسن شروقی. بیست تومان آن باقی ماند که قصد داشتم هنگام برگشت، به جناب شیخ محمد حسن کاظمینی آل یاسین بدهم.
پس مراجعت کردم به بغداد و خوش داشتم که تعجیل کنم در ادای آنچه باقی مانده بود. روز پنج‌شنبه بود که مشرف شدم به زیارت امامین همامین کاظمین‌علیهما السلام و پس از آن رفتم خدمت جناب شیخ - سلّمه اللّه - و قدری از آن بیست تومان را دادم و باقی را وعده دادم که بعد از فروش بعضی از اجناس، به تدریج بر من حواله کنند تا به اهلش برسانم.
تصمیم گرفتم عصر آن روز به بغداد برگردم. جناب شیخ خواهش کرد، بمانم، عذر آوردم که باید مزد عمله کارخانه بافندگی را بدهم، چون رسم چنین بود که مزد هفته را در عصر پنج‌شنبه می‌دادم. پس برگشتم.
چون ثلث از راه را تقریباً طی کردم، سید جلیلی را دیدم که از طرف بغداد رو به من می‌آید، وقتی نزدیک شد، سلام کرد و دست‌های خود را برای مصافحه و معانقه گشود و فرمود: أهلاً وسهلاً. و مرا در بغل گرفت و معانقه کردیم و هر دو یکدیگر را بوسیدیم. بر سر، عمامه سبز روشنی داشت و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود.
ایستاد و فرمود: حاجی علی! خیر است، به کجا می‌روی؟ گفتم: کاظمین را زیارت کردم و به بغداد برمی‌گردم. فرمود: امشب شب جمعه است، برگرد. گفتم: یا سیدی! متمکّن نیستم.
فرمود: هستی، برگرد تا شهادت دهم برای تو که از موالیان جدّ من امیرالمؤمنین‌علیه السلام و از موالیان مایی و شیخ هم شهادت دهد، زیرا خدای تعالی امر فرموده که دو شاهد بگیرید. و این اشاره بود به مطلبی که در خاطر داشتم که از جناب شیخ خواهش کنم به من نوشته‌ای دهد که من از موالیان اهل بیتم و آن را در کفن خود بگذارم.
گفتم: تو چه می‌دانی و چگونه شهادت می‌دهی؟ فرمود: کسی که حقّ او را به او می‌رسانند، چگونه آن رساننده را نمی‌شناسد؟ گفتم: چه حقّ؟ فرمود: آن که رساندی به وکیل من. گفتم: وکیل تو کیست؟ فرمود: شیخ محمد حسن. گفتم: وکیل تو است؟ فرمود: آری وکیل من است.
و به جناب آقا سیّد محمد گفته بود که در خاطرم خطور کرد که این سید جلیل مرا به اسم خواند با آنکه او را نمی‌شناسم، به خود گفتم: شاید او

مرا می‌شناسد و من او را فراموش کردم.
باز در نفس خود گفتم: این سیّد از حقّ سادات از من چیزی می‌خواهد و خوش دارم که از مال امام‌علیه السلام چیزی به او برسانم، لذا گفتم: ای آقای من! در نزد من از حقّ شما چیزی مانده بود، رجوع کردم در امر آن به جناب شیخ محمد حسن، برای آنکه ادا کنم حق شما، یعنی سادات را به اذن او.
پس در روی من تبسّمی کرد و فرمود: آری، رساندی بعضی از حقّ ما را به سوی وکلای ما در نجف اشرف. گفتم: آنچه ادا کردم قبول شد؟ فرمود: آری.
در خاطرم گذشت که این سیّد می‌گوید: بالنسبه به علمای اعلام، وکلای ما. و این در نظرم بزرگ آمد، پس گفتم: علما وکلایند در قبض حقوق سادات. و مرا غفلت گرفت. آن‌گاه فرمود: برگرد و جدّم را زیارت کن، پس برگشتم و دست راست او در دست چپ من بود. چون به راه افتادیم، دیدم در طرف راست ما نهر آب سفید صاف جاری است و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیر آن، همه با هم در یک وقت ثمر داده‌اند با آنکه فصل آنها نبود و بر بالای سر ما سایه انداخته‌اند. گفتم: این نهر و این درخت‌ها چیست؟ فرمود: هر کس از موالیان ما که زیارت کند جدّ ما را و زیارت کند ما را، اینها با اوست.
گفتم: می‌خواهم سؤالی کنم. فرمود: سؤال کن.
گفتم: شیخ عبد الرزاق مرحوم مردی بود مدرّس، روزی نزد او رفتم شنیدم که می‌گفت: کسی که در طول عمر خود روزها روزه باشد و شب‌ها را به عبادت به سر برد و چهل حجّ و چهل عمره به جای آرد و در میان صفا و مروه بمیرد و از موالیان امیرالمؤمنین‌علیه السلام نباشد، برای او چیزی نیست. فرمود: آری واللّه برای او چیزی نیست.
سپس از حال یکی از خویشان خود پرسیدم که او از موالیان امیرالمؤمنین‌علیه السلام است؟ فرمود: آری، او و هر که متعلق به تو است.
گفتم: سیدنا! برای من مسأله‌ای است. فرمود: بپرس. گفتم: تعزیه‌خوان‌های امام حسین‌علیه السلام می‌گویند: سلیمان اعمش آمد، نزد شخصی و از زیارت امام حسین‌علیه السلام پرسید، گفت: بدعت است. پس در خواب دید هودجی را، میان زمین و آسمان، سؤال کرد: در آن هودج کیست؟ به او گفتند: فاطمه زهرا و خدیجه کبری‌علیهما السلام. گفت: به کجا می‌روند؟ گفتند: به زیارت حسین‌علیه السلام در امشب، که شب جمعه است. دید رقعه‌هایی را که از هودج می‌ریزد و در آن مکتوب است:
«أَمانٌ مِنَ النَّارِ لِزُوَّارِ الْحُسَیْنِ فِی لَیْلَةِ الْجُمُعَةِ، أَمانٌ مِنَ الْنارِ یَوْمَ الْقِیامَةِ.»
این حدیث صحیح است؟ فرمود: آری، راست و تمام است.

گفتم: سیّدنا! صحیح است که می‌گویند هرکس زیارت کند امام حسین‌علیه السلام را در شب جمعه پس برای او امان است؟ فرمود: آری واللّه! و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست.
گفتم: سیّدنا! مسأله‌ای دارم. فرمود: بپرس. گفتم: سال 1269 حضرت امام رضاعلیه السلام را زیارت کردیم و در دروت، یکی از عرب‌های شروقیه را که از بادیه‌نشینان طرف شرقی نجف اشرفند، ملاقات کردیم و او را ضیافت کردیم و از او پرسیدیم که چگونه است ولایت امام رضاعلیه السلام؟ گفت: بهشت است.
امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود حضرت رضاعلیه السلام خورده‌ام. چه معنا دارد که منکر و نکیر در قبر نزد من بیایند؟ گوشت و خون من از طعام آن حضرت روییده در مهمان‌خانه آن جناب. آیا این صحیح است که علی بن موسی‌الرضاعلیه السلام می‌آید و او را از منکر و نکیر خلاص می‌کند؟ فرمود: آری واللّه! جدّ من ضامن است.
گفتم: سیّدنا مساله کوچکی است، می‌خواهم بپرسم. فرمود: بپرس. گفتم: زیارت من از حضرت رضاعلیه السلام مقبول است؟ فرمود: قبول است إن شاء اللّه.
گفتم: سیّدنا! مسأله‌ای دیگر. فرمود: بسم اللّه. گفتم: حاجی محمد حسین بزاز باشی، پسر مرحوم حاجی احمد بزاز باشی زیارتش مقبول است یا نه؟ و او با من رفیق و شریک در مخارج بود در راه مشهد. فرمود: عبد صالح زیارتش قبول است.
گفتم: سیّدنا! مسأله‌ای دیگر. فرمود: بسم اللّه. گفتم: فلان که از اهل بغداد و همسفر ما بود، زیارتش قبول است؟ پس ساکت شد. گفتم: این کلمه را آیا شنیدی یا نه؟ زیارت او قبول است یا نه؟ جواب نداد.
حاجی مذکور نقل کرد که ایشان چند نفر بودند از اهل مترفین بغداد که در بین سفر، پیوسته به لهو و لعب مشغول بودند و آن شخص مادر خود را کشته بود.
پس در راه به موضعی از جاده وسیعی که در دو طرف آن بستان‌ها و مقابل بلده شریفه کاظمین است رسیدیم و موضعی از آن جاده که متصل است به باغ‌های طرف راست آن، که از بغداد می‌آید و آن مال بعضی از ایتام سادات بود که حکومت به جور، آن را داخل در جاده کرد و اهل تقوا و ورع سکنه این دو شهر همیشه کناره می‌کردند از راه رفتن در آن قطعه از زمین، پس دیدم آن جناب را که در آن قطعه راه می‌رود.
گفتم: ای سیّد من! این موضع مال بعضی از ایتام سادات است و تصرّف در آن روا نیست. فرمود: این موضع مال جدّ ما امیرالمؤمنین‌علیه السلام و ذرّیه او و اولاد ماست و برای موالیان ما، تصرّف در آن حلال است.
در نزدیکی آن مکان در طرف راست باغی است مال شخصی که او را

حاجی میرزا هادی می‌گفتند و از متمولین معروف عجم بود که در بغداد ساکن بود.
گفتم: سیّدنا! راست است که می‌گویند زمین باغ حاجی میرزا هادی مال حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام است؟ فرمود: چه کار داری به این؟ و از جواب اعراض نمود.
پس رسیدیم به ساقیه آب که از شطّ دجله می‌کشند برای مزارع و باغ‌های آن حدود و از جاده می‌گذرد و آنجا دو راه می‌شود به سمت بلد، یکی راه سلطانی است و دیگری راه سادات، و آن جناب میل کرد به راه سادات، گفتم: بیا از این راه - یعنی از راه سلطانی - برویم.
فرمود: نه، از همین راه خود می‌رویم.
پس آمدیم و چند قدمی نرفتیم که خود را در صحن مقدس در نزد کفشداری دیدیم و هیچ کوچه و بازاری را ندیدیم، داخل ایوان شدیم از طرف باب المراد که از سمت شرقی و طرف پایین پاست و در رواق مطهّر مکث نفرمود و اذن دخول نخواند و داخل شد و بر در حرم ایستاد. و فرمود: زیارت بکن. گفتم: من قاری نیستم. فرمود: برای تو بخوانم؟ گفتم: آری.
پس فرمود: «ءَأَدْخُلُ یا اللَّهُ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ ... .» و همچنین سلام کرد بر هر یک از ائمه‌علیهم السلام تا رسید به امام عسکری‌علیه السلام و فرمود: «السّلامُ عَلَیْکَ یا أَبامُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْکَرِیِّ.»
آن‌گاه فرمود: امام زمان خود را می‌شناسی؟ گفتم: چرا نمی‌شناسم.
فرمود: سلام کن بر امام زمان خود. پس گفتم: «السَّلام عَلَیْکَ یا حُجَّةَ اللَّهِ یا صاحِبَ الزَّمانِ یَابْنَ الْحَسَنِ.» پس تبسّم نمود و فرمود: «عَلَیْکَ السَّلامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ.»
پس داخل شدیم در حرم مطهر و ضریح مقدس را چسبیدیم و بوسیدیم.
پس به من فرمود که: زیارت کن. گفتم: من قاری نیستم. فرمود: برای تو زیارت بخوانم؟ گفتم: آری. فرمود: کدام زیارت را می‌خواهی؟ گفتم: هر زیارت که افضل است، مرا به آن زیارت ده.
فرمود: زیارت امین اللَّه افضل است. آن‌گاه مشغول شدند به خواندن و فرمود: «السَّلامُ عَلَیْکُما یا أَمِینَیِ اللَّهِ فِی أرْضِهِ وَحُجَّتَیْهِ عَلی عِبادِهِ... .»
چراغ‌های حرم را در این حال روشن کردند، پس شمع‌ها را دیدم روشن است و لکن حرم به نور دیگری روشن و منوّر است مانند نور آفتاب، و شمع‌ها مانند چراغی بودند که در روز آفتاب روشن کنند و مرا چنان غفلت گرفته بود که هیچ ملتفت این آیات نمی‌شدم.
چون از زیارت فارغ شد، از سمت پایین پا آمد به پشت سر و در طرف شرقی ایستاد و فرمود: آیا زیارت می‌کنی جدّم حسین‌علیه السلام را؟

گفتم: آری زیارت می‌کنم، شب جمعه است. پس زیارت وارث را خواند، هنگامی که مؤذّن‌ها از اذان مغرب فارغ شدند، به من فرمود: نماز بخوان و به نماز جماعت ملحق شو.
پس تشریف آورد در مسجد پشت سر حرم مطهر و نماز جماعت در آنجا منعقد بود و خود به انفراد ایستاد، در طرف راست امام جماعت و همردیف او. من داخل شدم در صف اول و برایم مکانی پیدا شد.
چون از نماز فارغ شدم او را ندیدم، از مسجد بیرون آمدم، در حرم تفحّص کردم، او را ندیدم و قصد داشتم او را ملاقات کنم و چند قرانی به او بدهم و شب او را نگاه دارم که مهمان باشد.
آن‌گاه به خاطرم آمد که این سیّد چه کسی بود، آیات و معجزات گذشته را ملتفت شدم، از اینکه امر او را اطاعت کردم و برگشتم، با آن شغل مهمّ که در بغداد داشتم و اینکه مرا به اسم صدا زد، با آن که او را ندیده بودم.
و اینکه فرمود: «موالیان ما» و اینکه: «من شهادت می‌دهم» و دیدن نهر جاری و درختان میوه‌دار در غیر فصل خود، غیر از اینها از آنچه گذشت که سبب شد برای یقین من به اینکه او حضرت مهدی‌علیه السلام است، خصوصاً در مورد اذن دخول و پرسیدن از من - بعد از سلام بر حضرت عسکری‌علیه السلام که امام زمان خود را می‌شناسی؟ وقتی گفتم: می‌شناسم. فرمود: سلام کن. چون سلام کردم، تبسم کرد و جواب سلام داد. آمدم در نزد کفشدار و از حال جنابش سراغ گرفتم، گفت: بیرون رفت، و پرسید که: این سیّد رفیق تو بود؟ گفتم: بلی.
آمدم به خانه مهماندار خود و شب را به سر بردم. چون صبح شد، نزد جناب شیخ محمد حسن رفتم و آنچه دیده بودم، نقل کردم. ایشان دست خود را بر دهان گذاشت و نهی نمود از اظهار این قصّه و افشای این سرّ.
و فرمود: خداوند تو را موفّق کند. پس آن را مخفی داشتم و به احدی اظهار ننمودم تا آنکه یک ماه از این قضیه گذشت، روزی در حرم مطهّر بودم، سید جلیلی را دیدم که آمد نزدیک من و پرسید: چه دیدی؟ - اشاره کرد به قصه آن روز - گفتم: چیزی ندیدم. باز تکرار کرد کلام خود را و من به شدّت انکار کردم، پس از نظرم ناپدید شد و دیگر او را ندیدم.(133)
آری انسان می‌تواند با کمک‌های مالی به دیگران به دوستی و محبّت خود بیفزاید. قرض دادن و یا پرداخت خمس و زکات اموال و یا مصرف در راه اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام فرصتی است که خداوند می‌خواهد باایجاد چنین فرصتی، بهانه‌ای به دست بنده‌اش دهد تا گامی بیشتر در باب دوستی و محبّت بردارد و از این راه توجه و نظر محبوب را بیشتر جلب نماید.
آموزش و پرورش محبّت و دوستی در کودکان /

فصل پنجم: آموزش و پرورش محبّت و دوستی در کودکان

اشاره

عن جابربن عبداللَّه انصاری:
أَدِّبُوا اَوْلادَكُمْ عَلی حُبِّ عَلِیٍعلیه السلام؛
فرزندان خود را بر محبّت و دوستی
علیعلیه السلام تربیت و ادب نمایید.
بحارالانوار 7/38

توضیح

زنده شدن دوستی و محبّت در وجود انسان نیاز به آموزش و پرورش دارد و در پرتو تربیت صحیح می‌توان بذر محبّت خدا و رسول و اهل بیت‌علیهم السلام را در وجود کودک به ثمر رسانید.
جابر بن عبداللّه انصاری که خود از عاشقان اهل‌بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام بود در کوچه‌های مدینه راه می‌رفت و به مردم می‌گفت: پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرموده است: «علی‌علیه السلام بهترین انسان است، پس هر کس نپذیرد، کافر است و هر کس رضایت داشته باشد، شکرگزاراست.» سپس می‌گفت: «فرزندان خود را در محبّت امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب‌علیه السلام تربیت نمایید.»(134)
آری پرورش محبّت امیرمؤمنان در دل انسان؛ یعنی پرورش دوستی نسبت به تمام خوبی‌ها، زیرا همه حُسن‌ها و کمال‌ها در وجود حضرت جمع شده و دوستی آن حضرت پلی است برای رسیدن به تمام خوبی‌ها.
با تربیت می‌توان جذّابیت پیامبر خدا و اهل‌بیتش را نسبت به دل‌ها نشان داد، لکن نیاز به برنامه‌ریزی صحیح و برخوردهای حساب شده و مطابق با روح و روان کودک دارد. پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله فرمود:
«أَدِّبُوا أَوْلادَكُمْ عَلی ثَلاثِ خِصالٍ: حُبِّ نَبِیِّكُمْ وَأَهْلِ بَیْتِهِ وَقِرآئَةِ الْقُرْآنِ؛ (135)
فرزندان خود را بر دوستی پیامبر خدا و اهل بیتش و خواندن قرآن تربیت کنید.»

1) لقمه حلال

اشاره

البته بنای محبّت و دوستی در وجود انسان، شالوده پاک و اساس محکمی را می‌طلبد که شروع آن به قبل از ولادت انسان بر می‌گردد، آن زمانی که هنوز نطفه‌ای منعقد نگردیده و قدم‌های اولیه برای پیدایش یک انسان برداشته نشده، آن وقتی که لقمه غذایی وارد بدن انسان می‌شود و بناست در آینده، این لقمه غذا منشأ پیدایش انسانی گردد. که اگر غذا، غذای پاک و حلال باشد سنگ اول بنای محبّت صحیح در وجود انسان نهاده شده و اگر غذا آلوده به مال حرام باشد بنای محبّت و دوستی متزلزل و منحرف می‌شود.

استفاده کردن از اموال نامشروع که از راه‌های مختلف به دست می‌آید؛ از قبیل ربا، معاملات باطل، رشوه، تصرف در اموال دیگران بدون رضایتشان، کلاه‌برداری، نپرداختن حق امام‌علیه السلام، پرداخت نکردن زکات، و غیره، همه اینها موجب می‌شود که سنگ بنای وجود انسان بر اساس صحیح نبوده و گرایش‌های مثبت در او پی ریزی نشود.

بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله شرایط به گونه‌ای بود که حکومت‌ها سعی می‌کردند ارتباط مردم را با اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام کم کنند و اگر حکومت‌ها می‌فهمیدند که افرادی کمک مالی به اهل‌بیت‌علیهم السلام می‌کنند، آنها را تحت تعقیب قرار می‌دادند.

گذشتن از حق، برای ولادتی پاکیزه

اهل‌بیت‌علیهم السلام برای اینکه اموال شیعیان که سهم امام در آن بود حرام نباشد و لقمه حرام وارد بدن پیروان اهل بیت‌علیهم السلام نگردد، در آن شرایط خاص از حق خود گذشته و سهم خود را بر آنان حلال نمودند.
یکی از شیعیان به امام صادق‌علیه السلام عرض کرد: اموالی نزد ماست که از راه تجارت و کشاورزی به دست آورده‌ایم، در حالی که حق شما هم در بین آنها هست. حضرت فرمود: ما حلال نکردیم حق خود را برای شیعیانمان، مگر برای اینکه از ولادتِ پاکیزه برخوردار باشند و هر کس که ولایت پدران مرا پذیرفته باشد حق ما بر او حلال می‌باشد.(136) لذا در شرایطی که انسان می‌تواند حق امام‌علیه السلام را به آن بزرگوار برساند و یا در زمان غیبت کبری در اختیار نایب عام امام، یعنی ولیّ فقیه جامع الشرایط بگذارد، اگر چنین نکند، لقمه حرام وارد بدن گردیده، و آثار منفی آن در زندگی‌اش آشکار خواهد شد.

دختر پیامبر گرامی اسلام، حضرت صدیقه‌علیها السلام که می‌خواهد محور طهارت و پاکیزگی در عالم باشد و محبّت و دوستی خدا و رسول و فرزندان معصومش را به یادگار بگذارد، به سادگی قدم به این عالم نمی‌نهد. پیامبر خدا نه تنها از پاکیزه‌ترین غذاهای دنیایی برای پیدایش او استفاده نکرد بلکه خداوند غذای بهشتی برای او می‌فرستد.
جبرئیل نازل شد، عرض کرد: خداوند بزرگ بر تو سلام فرستاده، می‌فرماید: چهل شبانه روز از خدیجه کناره‌گیری کن و به عبادت و شب زنده داری مشغول باش.
پیامبرصلی الله علیه وآله بر طبق دستور خداوند، چهل روز به خانه خدیجه نرفت و در آن مدت شب‌ها به نماز و عبادت می‌پرداخت و روزها روزه بود.
توسط عمّار برای خدیجه پیغام فرستاد که: ای بانوی عزیز! کناره‌گیری من از تو بدان جهت نیست که کدورتی داشته باشم، تو همچنان عزیز و گرامی هستی، بلکه در این کار از دستور پروردگار جهان اطاعت می‌کنم و خداوند به مصالح ما آگاه‌تر است. ای خدیجه! تو بانوی بزرگواری هستی که خداوند در هر روز چندین مرتبه به وجود تو بر فرشتگان خویش مباهات می‌کند، شب‌ها درِ خانه‌ات را ببند و در بستر استراحت کن و منتظر رسیدن امر پروردگار عالم باش. من در این مدت در خانه فاطمه بنت اسد خواهم ماند.
چهل روز بدین منوال گذشت، فرشته خدا فرود آمد، غذایی از بهشت آورد و عرض کرد: امشب از این غذاهای بهشتی تناول کن.
رسول خدا با آن غذاهای روحانی و بهشتی افطار کرد، هنگامی که برخاست تا آماده نماز و عبادت شود جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای رسول گرامی! امشب از نماز مستحبی بگذر و به سوی خانه خدیجه حرکت کن، زیرا خداوند اراده نموده که از صلب تو فرزند پاکیزه‌ای بیافریند.
پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله با شتاب رهسپار خانه خدیجه شد، خدیجه می‌گوید: در آن شب طبق معمول درِ خانه را بسته و در بسترم استراحت می‌کردم، ناگهان صدای کوبیدن در بلند شد.
گفتم: کیست که جز محمدصلی الله علیه وآله کسی سزاوار نیست درِ این خانه را بکوبد؟! آهنگ دلنشین پیغمبرصلی الله علیه وآله به گوشم رسید، فرمود: در را باز کن، محمد هستم. شتابان در را باز کردم، با روی گشاده وارد خانه شد، طولی نکشید که نور فاطمه زهراعلیها السلام از صلب پدر به رحم مادر منتقل شد.(137)

آری کسی که خود محور طهارت است و با این‌گونه تشریفات الهی قدم به عالم می‌گذارد، نمی‌خواهد شیعیان او با لقمه‌ای حرام مقدمات پیدایش آنان فراهم آید مالی که خمس به آن تعلّق گرفته و سهم اهل‌بیت‌علیهم السلام در آن وجود دارد اگر به صاحب حق داده نشود، همان لقمه حرامی می‌شود که تأثیر سوء در روح و روان یک انسان می‌گذارد.
برای اینکه چنین مشکلی برای شیعیان در آن شرایط سخت پیش نیاید. امیرمؤمنان علی‌علیه السلام به همسرش زهراعلیها السلام پیشنهاد کرد حق خود را بر شیعیان حلال کن تا پاکیزه شوند.(138)
البته این نکته روشن است که حلال نمودن این حق برای شیعیان، مربوط به دوره و زمانی است که ظلم و ستم آن چنان زیاد شد که نه تنها حق حضرت را همانند فدک از او گرفتند تا اهل‌بیت‌علیهم السلام چیزی نداشته باشند، بلکه کار به جایی رسید که انسان‌های مظلومی را به جرم دوستی و علاقه به اهل‌بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام تحت تعقیب قرار می‌دادند، چه رسد به اینکه کسی حق مالی آنان را به دستشان برساند.

2) تمتّع جنسی مشروع از همسر

اشاره

نزدیکی با همسر در بعضی از زمان‌ها ممنوع و در شرع مقدس حرام گردیده، مانند زمانی که همسر در حال حیض است که اگر در چنین زمانی مردی با همسرش نزدیکی کرد و نطفه فرزند منعقد گردید، زمینه پیدایش محبّت و دوستی اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام در این کودک از بین می‌رود.
شخصی به امیرالمؤمنین‌علیه السلام گفت: من دوستدار شما هستم. فرمود: کسی که نطفه او در حال حیض منعقد شده، دوستدار ما نمی‌باشد. این شخص رفت و در جنگ صفّین در رکاب معاویه کشته شد.(139)
اصولاً اگر نطفه به صورت حرام منعقد گردید و - پناه برخدا - فرزند زنا زاده شد، زمینه دوستی خدا و اهل‌بیت در وجود او از بین می‌رود و طعم محبّت و دوستی آنان را نمی‌چشد.
امام صادق‌علیه السلام فرمود:
«مَنْ وَجَدَ بَرْدَ حُبِّنا عَلی قَلْبِهِ فَلْیَکْثُرِ الدُّعاءَ لِاُمِّهِ، فَإِنَّها لَمْ تَخُنْ أَباهُ؛(140)
کسی که در قلبش محبّت ما را می‌یابد، به مادرش دعا کند که چنین مادری به پدرش خیانت نکرده است.»
در روایت دیگری از فضیل به نقل از امام صادق‌علیه السلام آمده:
«مَنْ وَجَدَ بَرْدَ حُبِّنا فِی کَبِدِهِ فَلْیَحْمَدِ اللَّهَ عَلی أَوَّلِ النِّعَمِ. قالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداکَ! ما أَوَّلُ النِّعَمِ؟ قالَ: طِیبُ الْوِلادَةِ؛(141)
کسی که محبّت ما جگر او را خنک کرده، خداوند را بر اوّلین نعمت سپاس گوید. پرسیده شد: اوّلین نعمت چیست؟ حضرت فرمود: پاکیزگی ولادت.»

وقتی زندگی بر اساس رابطه با خدا شکل گرفت، در تمام مراحل، انسان سعی می‌کند به یاد او باشد، در غم‌ها و خوشی‌ها، در فقر و تنگدستی و در غنا و ثروت، در سختی‌ها و راحتی‌ǮŰ چنین زندگی‌ای ثمرات خوبی را به بار می‌آورد، آن کس که برای ازدواجش دو رکعت نماز می‌خواند و از خداوند همسری شایسته طلب می‌کند و هنگام همبستر شدن، نام خدا بر زبان جاری می‌کند، می‌تواند بذر محبّت و دوستی را در قلب فرزندش قرار دهد.
امام صادق‌علیه السلام به ابوبصیر فرمود: وقتی یکی از شما می‌خواهد ازدواج کند، چگونه باید به پیش رود؟
پاسخ داد: من به فدای شما! نمی‌دانم.
حضرت فرمود: وقتی تصمیم به ازدواج گرفت دو رکعت نماز بخواند و سپاس خدا را بگوید و در پیشگاه خداوند بگوید: خداوندا! من تصمیم به ازدواج گرفته‌ام، همسری پاکیزه و شایسته نصیب من کن و برکت در او قرار ده و فرزند پاکیزه از او نصیب من کن و اگر از او فرزندی به من دادی، شیطان در او نصیبی نداشته باشد.
عرض کردم: چگونه می‌شود که شیطان در آن فرزند نصیب داشته باشد؟
حضرت فرمود: مرد وقتی می‌خواهد به همسرش نزدیک شود، شیطان حضور پیدا می‌کند، پس اگر نام خدا را ببرد، شیطان دور می‌شود. و اما اگر همبستر شود و نام خدا را نبرد، شیطان در آن نطفه شریک است.
عرض کردم: از کجا بفهمیم که شیطان در نطفه‌ای شریک بوده یا نه؟
حضرت فرمود: از راه دوستی و دشمنی نسبت به ما.(142)
آری اگر انسانی دوستی و محبّت اهل‌بیت‌علیهم السلام را در قلب داشت، معلوم می‌گردد شیطان در او شرکتی نداشته و اگر دشمنی و بغض اهل‌بیت‌علیهم السلام در دل داشت، بداند که شیطان در پیدایش او حضور داشته و شرکت نموده‌است.

3) مواظبت در دوران بارداری

اشاره

همان گونه که جسم انسان در رحم مادر شکل می‌گیرد و به کمال می‌رسد، روح نیز در آنجا نیازمندی‌های خود را تامین می‌کند. پزشکان برای اینکه نوزادی سالم به دنیا آید توصیه‌هایی به مادران دارند و آنها را نسبت به خوردن غذاهایی ترغیب، و نسبت به غذاهایی منع می‌کنند. طبیبان روح و پیام آوران الهی و اولیای دین هم که مربیان حقیقی انسانند، توصیه‌هایی برای سلامت روح در دوران بارداری نسبت به پیروان خود داشته‌اند.

خوشبختی و بدبختی در شکم مادر

آن قدر دوران بارداری از اهمیت برخوردار است که پیامبر گرامی‌صلی الله علیه وآله فرمود:
«الشَّقِیُّ مَنْ شَقِیَ فِی بَطْنِ أُمِّهِ وَالسَّعِیدُ مَنْ سَعِدَ فِی بَطْنِ أُمِّهِ؛(143)
انسان شقی و بدبخت در شکم مادر چنین است و انسان خوشبخت نیز در شکم مادر سعادتمند است.»
پدر پس از انعقاد نطفه، دیگر در ساخت طبیعی فرزند تأثیری ندارد، ولی مادر در تمام ایام حمل در فرزند مؤثر است. بچه از مادر تغذیه می‌کند و تمام موادّی را که در ساخت خود لازم دارد از او می‌گیرد، به همین جهت، سلامت و مرض، پاکی و ناپاکی، مستی و مسمومیّت مادر، در جنین اثر مستقیم دارد.
همان طور که مادران مبتلا به سل و سرطان در فرزندان خویش زمینه‌های مساعدی برای ابتلاء به این ناخوشی‌ها ایجاد می‌کنند، زنان آلوده به انحراف‌های روحی و سیئات اخلاقی و صفات ناپسند نیز زمینه‌های نامطلوبی در افکار کودکان خود به وجود می‌آورند و تدریجاً آن عیوب اخلاقی بروز می‌کند، و نتایج شومش در فرزندان ظاهر می‌گردد.
تمام حالات جسمی و روانی مادر، روی بچه تأثیر می‌گذارد، زیرا بچه در رحم، مانند یک عضو مادر است، همان طور که حالات جسمانی مادر و موادی که از آن تغذیه نموده است روی بچه اثر می‌گذارد، افکار و اخلاق و احساسات مادر نیز در جسم و جان فرزند تأثیر می‌گذارد و گاهی بچه بیش از خود مادر متأثر می‌شود. مثلاً اگر مادری در ایام بارداری سخت بترسد، اثری که در بدن او از این حالات روانی پیدا می‌شود، پریدگی رنگ چهره است ولی بچه در شکم، از این پیشامد صدمه زیادتری می‌بیند.
غم‌ها و غصه‌های مادر و برآشفتگی‌های مادر، برافروختگی‌ها و هیجانات او و خلاصه کلیه صفات ناپسند، و همچنین ایمان و تقوای مادر، صفا و مهرورزی، خیرخواهی و نوع دوستی او، آرامش نفس، شجاعت‌ها و شهامت‌هایش و در نتیجه، تمام سجایای اخلاقی مادر، همه و همه در طفل اثرگذار است و خوشبختی و بدبختی او را در رحم پی ریزی می‌کند.
آیا مادری که در تاریکی شب بر می‌خیزد، وضو می‌گیرد و با خدای خود راز و نیاز می‌کند و دوستی خود را نسبت به خالقش اظهار می‌نماید، بر طفلی که در رحم دارد اثر نمی‌گذارد؟
مادری که در مجلس عزای امام حسین و اهل بیت‌علیهم السلام شرکت می‌کند و بر اساس محبّت و عشق در مصیبت آنان اشک می‌ریزد، آیا این

احساس در حمل او تأثیر نمی‌کند؟
آیا مادری که به قرآن، کتاب آسمانی و کلام خدا گوش فرا می‌دهد و با دقت آیات الهی را می‌خواند و با خواندن قرآن نسبت به خداوند رحیم و مهربان مهرورزی می‌کند در طفلی که در رحم دارد بی‌تأثیر است!
مادری که در دوران حمل از خوردن غذای حرام اجتناب می‌کند و از دیدنی‌ها و شنیدنی‌های حرام پرهیز می‌کند و سخنان خلاف شرع بر زبانش جاری نمی‌شود آیا در فرزندی که دوران رشد خود را در رحم می‌گذراند مؤثر نیست؟!
همه اینهاست که شکم مادر را جایگاهی برای سعادت و خوشبختی یا شقاوت انسان نموده است.
اشاره به یک نکته لازم و ضروری است، و آن اینکه درست است که پدر و مادر تأثیر بسزایی در روحیات فرزند دارند و عامل وراثت، این آثار را به دنبال دارد، لکن به هیچ وجه موجب جبر و سلب آزادی از انسان نمی‌شود، یعنی همان فرزندانی که تحت تأثیر عامل وراثت قرار گرفته و خصوصیات مثبت و یا منفی از والدین به آنان منتقل شده قابل تغییر می‌باشند.
اگر همه وراثت‌ها قطعی و غیر قابل تغییر باشد، اگر تمام صفات ناپسند و خُلقیات بدِ پدران و مادران، سرنوشتِ حتمی و غیر قابل تخلّف فرزندان باشد، مسئله تربیت که مورد توجه انبیا و تعالیم آسمانی آنان است لغو خواهد بود. از این روست که پس از ولادت فرزند، نوبت به مرحله تربیت می‌رسد که بر اساس آن کودک در مسیر صحیح زندگی قرار می‌گیرد و نیز با اراده و تصمیمی که انسان می‌گیرد، می‌تواند در زندگی برخلاف آنچه عوامل خارجی بر روح و روان او اثر گذارده حرکت کند.
البته سختی چنین اراده و تصمیمی بر کسی پوشیده نیست. انسانی که از مرحله پیدایش نطفه تا مرحله نوجوانی، همه عوامل وراثت و تربیت و غیره، او را به بدی‌ها سوق داده‌اند، حال بخواهد به طرف خوبی‌ها حرکت کند، کار دشواری است. ولی می‌تواند چنین کند و اراده و اختیار از او سلب نمی‌شود و اگر چنین کرد زحمات او مورد تقدیر قرار می‌گیرد و پاداش بیشتری از طرف خداوند کسب می‌کند، آن پاداشی که در مقابل همین عمل به دیگرانی که به راحتی آن را انجام داده‌اند تعلّق نمی‌گیرد.

4) دوران نوزادی و کودکی

توضیح

زمینی که تا به حال چیزی در آن کشت نگردیده و آمادگی زیاد برای پذیرفتن هر بذری دارد، تا با عناصری که در خاک وجود دارد به پرورش آن بپردازد، زمینی که تا به حال امکانات خود را به پای هیچ گیاهی نریخته، منتظر است تا اولین گیاهی که می‌خواهد سر از زمین در آورد، آنچه را که دارد مصرفش نماید.
بذر اگر بذر خوبی باشد، ثمره خوبی می‌دهد و اگر بذر، همراه علف هرزه باشد زمین پر از علف می‌شود و نمی‌گذارد بذرهای دیگر به ثمر برسد.
روح و روان کودکی که تا به حال در این عالم چیزی نخورده و ندیده و نشنیده، اولین غذایی که به او داده می‌شود و اولین کلماتی که می‌شنود و اولین برخوردهایی را که نظاره می‌کند تأثیر بسزایی در او دارد.

آمادگی کودک برای پرورش

امیرمؤمنان‌علیه السلام به فرزندش امام حسن‌علیه السلام فرمود:

«وَإِنَّما قَلْبُ الْحَدَثِ کَالْأَرْضِ الْخالِیَةِ ما أُلْقی فِیها مِنْ شَیءٍ قَبِلَتْهُ، فَبادَرْتُکَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ یَقْسُو قَلْبُکَ وَیَشْتَغِلَ لُبُّکَ؛(144)

قلب بچه نورس مانند زمین خالی از بذر گیاه است، هر تخمی که در آن افشانده شود به خوبی می‌پذیرد و در خود می‌پرورد. پس من نیز از دوران کودکی تو استفاده نمودم و خیلی زود در پرورش تو قیام کردم، پیش از آن که دل تربیت‌پذیرت سخت شود و مطالب گوناگون عقلت را اشغال نماید.»

از آنجا که تأثیر اشیای مختلف بر ما پنهان است و آثاری که در آنها وجود دارد بر ما آشکار نمی‌باشد به سراغ مکتب وحی رفته، دل به دستورات خاندان وحی می‌سپاریم.

کام نوزاد با آب فرات

اولین چیزی که زمینه محبّت و دوستی اهل بیت‌علیهم السلام را در نوزاد بعد از ولادت فراهم می‌کند برداشتن کام او از آب فرات است.
امام صادق‌علیه السلام فرمود:
«حَنِّکُوا أَوْلادَکُمْ بِمآءِ الْفُراتِ؛(145)
کام فرزندان خود را از آب فرات بردارید.»
و در جایی دیگر فرمود:
«ما أَظُنُّ أَحَدَاً یُحَنَّکُ بِمآءِ الْفُراتِ إِلاّ أَحَبَّنا أَهْلَ الْبَیْتِ؛(146)
گمان نمی‌کنم کسی را که با آب فرات کامش برداشته شده باشد مگر آنکه ما خاندان را دوست می‌دارد.»

از هنگام ولادت، دشمنان و شیاطین در صدد ضربه زدن و به بیراهه بردن انسان هستند. یکی از عواملی که انسان را بیمه می‌کند و مانع تأثیر منفی عوامل مختلف در وجود انسان می‌گردد، پیوند خوردن با امام حسین‌علیه السلام است که برداشتن کام نوزاد با تربت آن بزرگوار زمینه پیدایش این پیوند است.
امام صادق‌علیه السلام فرمود:
«حَنِّکُوا أَوْلادَکُمْ بِتُرْبَةِ الْحُسَیْنِ‌علیه السلام، فَإِنَّهُ أَمانٌ؛(147)
کام فرزندان خود را از تربت حسین‌علیه السلام بردارید، زیرا مایه ایمنی است»،
و چه خطری بالاتر از جدایی از اهل بیت پیامبرعلیهم السلام!
رسیدگی به نوزاد از نظر جسمانی و رساندن انواع ویتامین‌ها به او و پرورش جسم، وقتی ارزشمند است که روحی که در این کالبد قرار گرفته، پیوند عاطفی با خدا و رسول و اهل‌بیتش‌علیهم السلام داشته باشد.
انسانی که مرکب جسمش قدمی برای رسیدن به محبوب بر نمی‌دارد و ذره‌ای از امکاناتش را به پای محبّت و دوستی اهل‌بیت‌علیهم السلام نمی‌ریزد، جماد بی ارزشی است که قفس و کالبد انسان گردیده و برای مدتی او را در خود به زندانی کشیده است.
جسم قوی وقتی ارزشمند است که در راه دوستی خدا و دوستان خدا، سخاوتمندانه قدم به میدان محبّت گذارد و هستی خود را به پای دوست بریزد. آشنایی با تربت امام حسین‌علیه السلام از نوزادی، می‌تواند با خطراتی که نوزاد را تهدید می‌کند - که یکی از آنها جدایی از اهل‌بیت است - مقابله کرده و دفع نماید.

تأثیر صداها بر نوزاد

آنچه بر نوزاد پس از ولادت می‌گذرد بر ما پوشیده است، چه مقدار با دیدنی‌ها مأنوس است، چه برداشتی از شنیدنی‌ها دارد، نوزادی که وقتی به دنیا می‌آید هیچ نمی‌داند.

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالأَبْصارَ وَالأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛(148)

و خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید. و برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد، باشد که سپاسگزاری کنید.

خداوند ابزار آشنایی و علم را به نوزاد داده، تا از طریق چشم و گوش وفکر و اندیشه،باجهان آشنا شود و این آشنایی در دوران کودکی به سرعت انجام می‌گیرد.

تأثیر صداها بر نوزاد آن قدر زیاد است که در تجربیات معلوم شده، صدای قلب مادر برای بچه از هر آهنگ موزونی، جذّاب‌تر و دلنشین‌تراست. موقعی که صورتش روی سینه مادر قرار می‌گیرد و صدای قلب مادر را می‌شنود آرام می‌شود. به همین جهت بعضی از شیرخوارگاه‌ها صدای قلب مادر را روی نوار ضبط کرده‌اند و در هنگام ناآرامی و گریه طفل، این صدا را نزدیک گوشش برده و بدین وسیله آرامَش می‌کنند.

تأثیر صدای اذان در گوش نوزاد

در دین اسلام آمده است که در گوش راست نوزاد، اذان و در گوش چپش اقامه گفته شود، زیرا بدین وسیله از شیطان محفوظ می‌ماند.
رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:
«مَنْ وُلِدَ لَهُ مَوْلُودٌ فَلْیُؤَذِّنْ فِی أُذُنِهِ الْیُمْنی بِأَذانِ الصَّلوةِ وَلْیُقِمْ فِی أُذُنِهِ الْیُسْری فَإِنِّها عِصْمَةٌ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیمِ.»(149)
شنیدن اذان و اقامه توسط نوزاد یعنی آشنایی با خدا و رسول و چیزهایی که در آینده برای او سرنوشت‌ساز است.
برای انسان‌هایی که در اطراف او هستند شاید گیرندگی طفل نسبت به این الفاظ مشهود و آشکار نباشد، ولی آن کسی که طفل را آفریده می‌داند که این موجود چه نیازهای مادی و معنوی دارد و باید در اختیار او گذارده شود.
حال که شنیدن، بر طفل تأثیر بسزایی دارد چه بهتر که برنامه ریزی پدر و مادر به گونه‌ای باشد که صداهای سرنوشت ساز به گوش او برسد و از این راه رابطه عاطفی و دوستی و محبّت برقرار شود، و اینکه کسانی راکه باید در آینده دوست بدارد از هم اکنون با نام آنان آشنا شود.

شنیدن نام محبوب

یکی از راه‌های زمینه سازی و پرورش محبّت در کودکان، استفاده از اسم اهل بیت‌علیهم السلام در نامگذاری نوزاد است، اگر دختر است، نام فاطمه داشته باشد تا در شبانه روز وقتی او را صدا می‌زنند نامی به گوشش برسد که باید مودّت و دوستی او را در قلب پرورش دهد و اگر پسر است، نام محمد و علی و مانند آنها، چنین نام‌هایی را بشنود که در آینده دل به آنان سپارد.

یکی از حقوق فرزند بر پدر این است که نامی نیکو برای او انتخاب کند. مردی خدمت پیامبر گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله رسید و سؤال کرد: یا رسول اللَّه! حق این پسرم بر من چیست؟ حضرت فرمود:«نام نیکو بر او بگذار.»(150)

تأثیر نام بر دوری شیطان

تأثیر نام بر روح و روان طفل آن قدر زیاد است و آن چنان جاذبه‌ای نسبت به خدا و رسول و اهل‌بیت‌علیهم السلام ایجاد می‌کند که شیطان فریبنده را از پا در می‌آورد، شیطانی که می‌خواهد به هر وسیله محبّت خدا و رسولش را از قلب انسان بیرون برد.

روزی امام باقرعلیه السلام به طفل خردسالی فرمود: نامت چیست؟ گفت: محمد. فرمود: کنیه‌ات چیست؟ گفت: علی. حضرت فرمود: به شدت از شیطان دور شدی و فرار کردی، به درستی که شیطان وقتی نام محمد و علی را می‌شنود، همانند سُرب ذوب می‌شود و وقتی نام دشمنان ما را می‌شنود چابک و سر پا می‌گردد.(151)

احترام به نام‌های مقدس

نام‌های مقدس بر نوزاد گذاردن از راه‌های آموزش و پرورش محبّت خدا و رسول و اهل‌بیت‌علیهم السلام می‌باشد. خصوصاً وقتی اطرافیان در مقابل آن نام، احترام و تواضع نموده و حتی نسبت به طفل به خاطر نامش احترام بگذارند.

شخصی می‌گوید: مدتی با امام صادق‌علیه السلام رفت و آمد داشتم، ولی چند روز بود که خدمت حضرت نرسیده بودم، وقتی به محضرش رسیدم، فرمود: کجا بودی چند روز تو را ندیدم؟ عرض کردم: فرزند دار شدم. حضرت فرمود: مبارک باشد بر تو، نامش را چه گذاردی؟ عرض کردم: نام او را محمد گذاردم.

امام صادق‌علیه السلام وقتی نام محمد را شنیدند آن‌قدر تواضع نمود و «محمد محمد» گفت که نزدیک بود صورتشان به زمین برسد. سپس فرمود: من و فرزندان و پدر و مادرم و خانواده و تمام اهل زمین به فدای رسول خداصلی الله علیه وآله، مبادا نسبت به فرزندت بدی کنی یا او را بزنی و یا سخن زشتی به او بگویی. بدان، خانه‌ای که در زمین نام محمد در آن باشد هر روز آن خانه تقدیس می‌شود.(152)

تغییر دادن اسم نامناسب

پرورش محبّت و دوستی اهل‌بیت در فرزند آن‌قدر ارزش دارد که اگر پدر و مادر، نامی غیر مناسب برای فرزند خود انتخاب نموده‌اند باید نام را تغییر داده و نامی پسندیده بر او بگذارند.
شخصی به نام یعقوب می‌گوید: خدمت امام صادق‌علیه السلام بودم، در حالی که فرزندش موسی بن جعفرعلیهما السلام در گهواره بود و حضرت مدتی طولانی آهسته با او سخن می‌گفتند. نشستم و پس از آنکه حضرت فارغ شدند، خدمت حضرت رفتم. حضرت فرمود: برو نزدیک مولای خودت - یعنی موسی بن جعفرعلیهما السلام- که در گهواره هستند و سلام کن. رفتم و سلام کردم، حضرت با زبانی فصیح جواب سلام مرا دادند، سپس فرمود: نام دخترت را عوض کن همان دختری که دیروز او را نامگذاری کردی، آن نامی است که خداوند دشمن می‌دارد.
یعقوب می‌گوید: روز گذشته خداوند به من دختری داده بود که نام او را حمیراء گذارده بودم، امام صادق‌علیه السلام به من فرمود: به حرف او گوش کن. می‌گوید: رفتم و نامش را عوض کردم.(153)

تغییر نام طفل توسط پیامبر خدا

در معجزات پیامبر گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله آورده‌اند: زنی از مشرکین که از مخالفین سرسخت پیامبرصلی الله علیه وآله بود بر حضرت عبور کرد در حالی که کودک دو ماهه او در آغوشش بود، کودک دو ماهه وقتی پیامبرصلی الله علیه وآله را دید به آن حضرت سلام کرد و گفت: «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللَّهِ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ.» در حالی که مادر چنین وضعی را نمی‌پسندید که کودک دو ماهه‌اش به رسالت حضرت آگاهی داشته باشد.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله از او پرسید: از کجا فهمیدی من رسول خدا هستم؟ گفت: پروردگارم و روح الامین به من آموخت.

پیامبر فرمود: روح الامین کیست؟ گفت: جبرئیل است و الآن بالای سر شما ایستاده و به شما نگاه می‌کند.

حضرت فرمود: نامت چیست؟ گفت: عبد العزّی، بنده بت عزّی و من نسبت به او کافر هستم، یا رسول اللّه! شما هر نامی که می‌خواهید بر من بگذارید.

حضرت فرمود: نام تو عبد اللَّه، بنده خدا است. گفت: یا رسول اللَّه! برای من از خدا بخواهید که از خدمت‌گزاران شما در بهشت باشم.

پیامبر برای او دعا کرد. طفل گفت: سعادتمند است کسی که به تو ایمان آورد و بدبخت کسی که به تو کفر بورزد. سپس فریاد زد و جان داد.(154)

ممکن است تصور بر این باشد که کودک چیزی را تشخیص نمی‌دهد تا مورد توجه و تربیت او قرار گیرد، یعنی برداشتی از اطراف خود ندارد و مجالس خوب و بد برای او یکسان است، در حالی که چنین نیست. آنان مطالب زیادی را می‌فهمند، لکن قدرت بیان و سخن گفتن را ندارند.

عارف فرزانه مرحوم آیت اللّٰه بهاء الدینی می‌فرمود: هنوز یکساله نشده بودم که بسیاری از چیزها را می‌فهمیدم، سخنان افراد را می‌شنیدم و حفظ می‌کردم. در آن دوران که مدتی به سختی به خواب می‌رفتم مادرم ناراحت بود، برای من دارویی تهیه کرد تا بتوانم آرامش یافته و استراحت کنم. اولین قطره‌های آن را که نوشیدم از آن بیزار شدم، به خاطر تلخی و بدمزه بودن آن، که به مذاق کودکانه‌ام نمی‌ساخت از آن نمی‌خوردم.

چند ماه گذشت تا این که یکساله شدم، غده‌ای چرکین معروف به دمل در بدنم ایجاد شد که تنها درمان آن بریدن محل و تیغ زدن و برداشتن غده بود. خانمی را پیدا کردند که معروف به دکتر بود، در آن حال که من در گهواره بودم او را بالای سرم آوردند. مادرم، اطرافیان و آن زن در اطرافم ایستاده بودند و درباره درمان من صحبت می‌کردند.

حرف‌ها و سخنان آنان را می‌فهمیدم و از چگونگی درمان آگاه می شدم، فهم جملات آنها موجب شد که بترسم و کار معالجه را بر آنان سخت نمایم. با ناراحتی بسیار و تلاش فراوان آنان، برداشتن دمل آغاز شد. در آن حال تمام کارهای آن خانم را می‌دیدم و می‌فهمیدم. از زدن نیشتر و ریختن خون تا درآوردن دمل و دیگر زحمات او... .

افراد پاک طینت و نیکو سرشت را دوست داشتم و علاقه‌ای قلبی به آنان پیدا می‌کردم. خیر و شرّ را می‌فهمیدم و اهل آن را می‌شناختم. در همان ایام بود که بین انسان‌های خیّر و نیکوکار و افراد شرور و طغیانگر فرق می‌گذاشتم.

از این رو مادربزرگم را که جلسات روضه امام حسین‌علیه السلام را اداره می‌کرد و در آنها روضه می‌خواند دوست می‌داشتم. پاکی، خوبی و نورانیّت او را حس می‌کردم و از او خوشم می‌آمد. روزی مرا همراه خود به جلسه‌ای برد و این در حالی بود که به دو سالگی نرسیده بودم. آن جلسه مجلس جشن میلاد رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله بود در آن روز شعر: «تولد شد محمّد، به دنیا آمد احمد» خوانده شد و بقیه همراه مادر بزرگم جواب می‌دادند. در همان حال، جملات را می‌فهمیدم و لذت می‌بردم، از آن روز این شعر را از حفظ دارم.(155)

مجالس گناه، موسیقی‌های حرام، سخنان زشت، برخوردهای ناصحیح، تماماً می‌تواند تأثیر در روح و روان کودک داشته باشد. حال اگر کودک را در مجلسی بردیم که مجلس ذکر است و در آنجا سخن از خدا و رسول و اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام گفته می‌شود و فضایل آنان بیان می‌گردد، آیا تأثیرگذار در آنان نیست؟!

در روایات آمده که طفل ولو یک روزه باشد در ایام حج در مکه به او احرام بپوشانند و ولیّ او نیت کند و او را طواف دهند و اعمال دیگر را از طرف او انجام دهند و سرش را بتراشند و بین صفا و مروه ببرند.(156)

آیا فضای مسجدالحرام و صفا و مروه و عرفات و منی و سایر مکان‌های مقدس تأثیری در طفل ندارد وبردن او به این مکان‌ها صرفاً عمل کردن به یک دستور دینی می‌باشد.

عارف بزرگ مرحوم حاج سیّد هاشم حدّاد می‌فرمود: ما باید به اطفال خود احترام بگذاریم و به نظر بزرگ به آنها بنگریم؛ زیرا که روح بزرگ دارند و ما ایشان را خرد می‌پنداریم.

می‌فرمود: قنداقه نوزاد را تا چند ماهگی در مجالس علم و محافل ذکر و حسینیه و محافل عزاداری که نام حضرت سیدالشهدا برده می‌شود ببرند، چرا که نفس طفل همچون مغناطیس است و علوم و اَوراد و اَذکار و قدّوسیت روح امام حسین‌علیه السلام را جذب می‌کند.

طفل گرچه زبان ندارد ولی ادراک می‌کند و روحش در دوران کودکی اگر در محل معصیت برده شود آن جرم و گناه او را آلوده می‌کند و اگر در محل ذکر و عبادت و علم برده شود آن پاکی و صفا را به خود می‌گیرد.

ایشان می‌فرمود: شما اطفال خود را کنار اتاق روضه‌خوانی، اتاق ذکری که دارند قرار بدهید. علماء سابق این طور می‌نمودند؛ زیرا آثاری را که طفل در این زمان به خود اخذ می‌نماید تا آخر عمر در او ثابت می‌ماند و جزو غرایز و صفات فطری وی می‌گردد، چرا که نفس بچه در این زمان، قابلیت محضه است، یعنی هر چیزی را جذب می‌کند اگر چه این معنای مهم و این سرّ خطیر را عامه مردم ادراک نکنند.(157)

امیرمؤمنان علی‌علیه السلام در خانه اتاقی داشت که نه خیلی بزرگ بود و نه کوچک، آخر شب وقتی می‌خواست نماز بخواند همراه خود کودکی خردسال را به آن اتاق می‌برد و نماز می‌خواند.(158)

تأثیر پذیری در دوران شیرخوارگی

زمان شیرخوارگی، دوران رشد کودک است. در این دوران جسم کودک از مادر و یا دایه‌ای که به او شیر می‌دهد تأثیرپذیری زیادی دارد آن چنان تأثیری که حتی زیبایی و زشتی هم به او منتقل می‌شود.
امام باقرعلیه السلام فرمود: «زنی را برای شیردهی به فرزندت انتخاب کن که خوش چهره باشد و از زنان بدچهره بپرهیز؛ زیرا شیر در نوزاد تأثیر می‌گذارد.»(159)
تأثیرپذیری روح در دوران شیرخوارگی، اگر بیشتر از جسم نباشد کمتر نیست. مادر و دایه می‌توانند خصوصیات اخلاقی خود را از طریق شیر دادن به طفل منتقل کنند؛ لذا در دین دستور داده‌اند، همان‌گونه که در ازدواج باید همسری شایسته انتخاب کرد، در رضاع و شیردادن هم انتخاب لازم است، زیرا شیردادن می‌تواند روحیات طفل را تغییر دهد.(160)
مادر و دایه‌ای که عاقل نیست و یا از نظر اخلاقی مشکل دارد، نمی‌تواند بی تأثیر در نوزادی باشد که به او شیر می‌دهد. در موضوع محبّت و دوستی هم، این چنین است، دوستی اهل‌بیت عصمت و طهارتِ زنی که به طفل شیر می‌دهد تأثیرگذار است و همچنین است دشمنی او نسبت به اهل بیت‌علیهم السلام. در روایتی نقل شده است: اگر زن یهودی و یا نصرانی شیر بدهد بهتر است از زنی که دشمنی با اهل بیت دارد.(161)
اگر از راه شیر دادن می‌توان پاکی و طهارت روح و دوستی و محبّت را به طفل منتقل کرد و او را بر این اساس پرورش داد، پس چه بهتر که مادر برای شیردادن وضو گرفته و با نام خدا و صلوات و درود بر پیامبر و اهل‌بیتش‌علیهم السلام به نوزاد شیر دهد. مطالعه کتاب‌هایی که احساسات و محبّت مادر را نسبت به اهل‌بیت‌علیهم السلام زنده می‌کند، در دوران شیردهی مؤثر است. و همچنین است شنیدن سخنانی که ارتباط قلبی با اولیاء دین را افزایش می‌دهد.
طفلی که شیخ انصاری می‌شود و شیفته اهل‌بیت می‌گردد و در مرتبه بالای علم قرار گرفته شیر مادر در او بی‌تأثیر نبوده، مادری که برای شیردادن به او وضو می‌گرفته و با طهارت، پستان در دهانش می‌گذارده.
و اگر پسر هنگام به دار زدن پدرش - مرحوم شیخ فضل اللّه نوری شهید بزرگوار تاریخ اسلام - کف می‌زند و شادی می‌کند، چه بسا شیر دایه‌ای که دشمنی اهل‌بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام را داشته در او تأثیرگذار بوده است.
در مورد حسین بن علی‌علیهما السلام که مظهر دوستی و محبّت است نقل

شده که از هیچ زنی شیر نخورد حتی از مادرش صدیقه کبری‌علیها السلام. تا اینکه پیامبر خداصلی الله علیه وآله انگشت مبارکشان را در دهان حسین‌علیه السلام گذاشت و او می‌مکید و تا دو سه روز نیازی نداشت. در نتیجه گوشت امام حسین‌علیه السلام از گوشت پیامبر خداصلی الله علیه وآله رویید.(162)
امام حسین‌علیه السلام محبّت شدیدی به پیامبر خداصلی الله علیه وآله داشت همان‌گونه که رسول خدا محبّتش را نثار حسین می‌کرد. روزی در میان کوچه دست‌ها را باز کرد، حسین عزیزش را گرفت یک دست زیر چانه او گذارد و دستی پشت سر، آن‌گاه لب‌ها را بر لب‌هایش گذارد و بوسید، سپس فرمود: «حسین از من است و من از حسین، خدا دوست می‌دارد هر کس حسین را دوست بدارد.»(163)
امام حسین‌علیه السلام نیز که مظهر صفا و محبّت است، روز عاشورا وقتی نگاه کرد طفل شیرخوار در فراق حسین‌علیه السلام نالان است و نیاز به محبّت دارد، در آن شرایط سخت او را در آغوش گرفت تا عواطف را نثارش کند و او را ببوسد، ولی دشمن اجازه نداد و طفل در آغوش پدر به شهادت رسید.(164) طفل شیرخوار هم علاقه و محبّت به پدر را از شیر مادری داشت که سر تا پای وجودش عشق به امام حسین‌علیه السلام بود.
در مجلس ابن زیاد وقتی نگاه این مادر به سر بریده امام حسین‌علیه السلام افتاد سر مطهر را برداشت، بوسید و شروع کرد به گریه کردن و گفت: من هیچ وقت حسین را فراموش نمی‌کنم، فراموش نمی‌کنم آن لحظه‌ای را که نیزه بر بدنش زدند، فراموش نمی‌کنم که بدنش را بدون کفن بر روی زمین گذاردند. وقتی وارد مدینه شد زیر سقف قرار نگرفت و می‌گفت: چگونه در سایه باشم در حالی که بدن حسین را در میان آفتاب گذاشتند.(165)

5) آموزش و پرورش محبّت از طریق آشنایی

توضیح

آشنایی یکی از راه‌های پیدایش دوستی و محبّت است. کودک اگر با خدا و رسول و اهل‌بیت‌علیهم السلام آشنا شد، قدمی در باب دوستی برداشته است. همان گونه که به راه افتادن کودک نیاز به یاری پدر و مادر دارد، قدم برداشتن برای آشنایی و دوستی هم کمک آنان را می‌طلبد. اگر به راه افتادن طفل انگیزه می‌خواهد که گاه انگیزه او دیدن چیزی است که به او نشان می‌دهند و طفل برای رسیدن به آن تلاش می‌کند، به راه افتادن در مسیر دوستی هم احتیاج به انگیزه دارد و این انگیزه آشنایی با خوبان است.

امام‌علیه السلام فرمود: کودک وقتی سه ساله شد هفت مرتبه به او بگویید: بگو «لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ»، یعنی آشنایی با آفریدگار هستی. وقتی سه ساله و هفت ماه و بیست روز از او گذشت، هفت مرتبه به او بگویید تا بگوید: «مُحَمَّدٌرَسُولُ‌اللَّهِ»، یعنی آشنایی با پیامبر الهی.

و وقتی به چهار سالگی رسید به او بیاموزید تا هفت مرتبه بگوید:«صَلَّی اللَّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»، یعنی آشنایی با پیامبر و اهل‌بیت‌علیهم السلام. و در پنج سالگی او را به طرف قبله قرار دهید و به او بگویید: سجده کن، یعنی خضوع در مقابل آن خدایی که با او آشنا شدی. و در شش سالگی نماز را به او بیاموزید.

و در هفت سالگی به او بگویید: صورت و دست‌هایت را بشوی. وقتی شست، به او بگویید نمازبخوان. این شستن دست و صورت غیر از وضو گرفتن است.

و وقتی به نه سالگی رسید، وضو گرفتن را به او یاد دهید و او را وادار به وضو گرفتن و نماز خواندن کنید.

این چنین است که راه آشنایی با دوست در طول نه سال نشان داده می‌شود و تمرین بر محبّت و دوستی صورت می‌گیرد.(166)

همان گونه که از روایت استفاده شد، آشنا شدن و پیدایش محبّت و دوستی تدریجی است و هر چه زمان بگذرد نیاز بیشتری به این آشنایی می‌باشد، و تا آخر عمر هر چه انسان تلاش کند و بر معرفت خود نسبت به کسی‌که کمالات او بی نهایت است بیفزاید بر محبّت و دوستی او نیز افزوده می‌شود.

نقل فضایل و ارزش‌های دوران کودکیِ اهل‌بیت‌علیهم السلام

به تناسب روحیات کودک، هر چه از خوبی‌های زمان کودکی پیامبر و اهل بیت‌علیهم السلام برای آنان بیان شود، جذابیت بیشتری ایجاد می‌گردد.

کودکی پیامبرصلی الله علیه وآله

فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌گوید: بعد از اینکه پیامبرصلی الله علیه وآله جدّ خود عبد المطلب‌علیه السلام را هم پس از پدر از دست داده بود، قدم به خانه ابوطالب‌علیه السلام گذارد و عمو سرپرستی او را به عهده گرفت.
ایشان می‌گوید: من به او خدمت می‌کردم و او مرا به عنوان مادر صدا می‌زد، زیرا مادر او هم از دنیا رفته بود. در خانه ما درختان خرما بود و بچه‌های زیادی برای خوردن خرما به خانه ما می‌آمدند. در میان چهل کودکی که به خانه می‌آمدند، پیامبر هم در میان آنها می‌رفت. من او را نگاه می‌کردم، یک بار هم ندیدم که او خرمایی را از دست بچه‌ای بگیرد که زودتر خرما را از زمین برداشته بود. ولی بچه‌های دیگر خرما را از دست یکدیگر به زور می‌گرفتند.
من هر روز مقداری خرما برای او کنار می‌گذاردم، ولی یک روز یادم رفت که برای او خرما بردارم، بچه‌ها آمدند و تمام خرماها را از زمین برداشتند و خوردند. من در حالی که خجالت زده بودم خوابیدم و دستم را بر روی صورتم گذاردم، محمد هم خواب بود وقتی بیدار شد به داخل باغ رفت ولی خرمایی روی زمین نبود که بردارد.
به درخت خرمایی اشاره کرد و گفت: من گرسنه هستم. من نگاه به درخت کردم، دیدم شاخه‌های بلند درخت خرما پایین آمد و محمد آن‌قدر که می‌خواست از خرماها برداشت و خورد، دوباره شاخه‌های درخت بالا رفت.
من تعجب کردم، وقتی شوهرم،ابوطالب درب خانه را زد، همیشه به کنیز می‌گفتم درب را باز کن ولی آن روز خودم با عجله رفتم درب را باز کردم و داستان درخت خرما را برایش گفتم.ابوطالب‌علیه السلام در پاسخ من گفت: او پیامبر خداست و از تو هم فرزندی متولد خواهد شد که وزیر او خواهد بود. و من بعد از سی سال علی‌علیه السلام را به دنیا آوردم.(167)

داستانی از کودکی امام حسن و امام حسین‌علیهما السلام

پیامبر خداصلی الله علیه وآله بیمار شدند، فاطمه زهراعلیها السلام برای عیادت پدر آمدند و در حالی که حسن و حسین‌علیهما السلام همراه حضرت بودند به منزل پیامبر وارد شدند. حسن یک طرف پیامبر و حسین طرف دیگر نشستند در حالی که پیامبر در خواب بودند با دست به بدن پیامبر می‌زدند تا پیامبر بیدار شوند، ولی بیدار نشدند.
فاطمه‌علیها السلام به آنان گفتند: جدّ شما خواب هستند، بروید وقتی پیامبر بیدار شدند بیایید. آنها قبول نکردند حسین همان جا روی بازوی راست پیامبر و حسن روی بازوی چپ خوابیدند.
فاطمه زهراعلیها السلام وقتی دیدند کودکانش به خواب رفته‌اند برخاستند و به منزل خود رفتند. حسن و حسین از خواب بیدار شدند و هنوز پیامبر خدا در خواب بودند سراغ مادر را از عایشه گرفتند او پاسخ داد که مادرتان به خانه رفته.
هر دو از منزل پیامبر بیرون آمدند تا به خانه بروند شب بود و تاریک، دست یکدیگر را گرفتند و با هم می‌رفتند و صحبت می‌کردند، به جایی رسیدند که راه را گم کردند، چه کنند؟ خوابیدند تا صبح شود و راه را پیدا کنند.
پیامبر خدا در منزل از خواب بیدار شدند به سراغ کودکان به خانه زهرا آمدند ولی دیدند آنجا نیستند، ایستادند و از خداوند کمک خواستند، نوری از آسمان نمودار شد، در پرتو نور حرکت کردند به دنبال کودکان، تا رسیدند به همان نقطه‌ای که حسن و حسین در آنجا خوابیده بودند در حالی که باران شدید می‌بارید ولی خداوند نگذاشته بود حتی یک قطره باران بر آنها بریزد.
پیامبر خدا دیدند ماری با قیافه عجیبی در حال حفاظت و نگهداری از کودکان است وقتی پیامبر خدا را دید شروع به سخن کرد: خدایا تو را شاهد می‌گیرم که من فرزندان پیامبر را محافظت کردم و صحیح و سالم به پیامبر تحویل دادم.
پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: تو کیستی؟ گفت: من فرستاده جنّ هستم قسمتی از قرآن را فراموش کرده‌ام آمده‌ام تا به من بیاموزید در بین راه به این جا رسیدم ناگهان ندایی شنیدم که این دو فرزند رسول خدا را محافظت نما و من محافظت نمودم. قرآن را از پیامبر آموخت و رفت.
پیامبر خدا، حسن و حسین را بلند کردند در حالی که حسن را بر دوش راست و حسین را بر دوش چپ خود سوار نمودند و به راه افتادند. در بین راه اصحاب پیامبر را می‌دیدند از حضرت تقاضا می‌کردند که کودکان را بر

دوش خود گیرند تا زحمت پیامبر کم شود، ولی پیامبر قبول نمی‌کردند و در حق آنان دعا می‌نمودند تا رسیدند به امیرالمؤمنین‌علیه السلام حضرت وقتی فرزندان خود را بر دوش پیامبر دیدند عرض کردند: یا رسول اللَّه! یکی از آنها را به من بدهید تا بیاورم.
پیامبر به حسن فرمود: با پدرت می‌روی؟! پاسخ داد: نه دوش شما را بیشتر از دوش پدرم دوست دارم. به حسین فرمود: با پدرت می‌روی؟ پاسخ داد: من هم همان چیزی را می‌گویم که برادرم حسن گفت، دوش شما را بیشتر از دوش پدرم دوست دارم.
پیامبر خدا آمدند تا به دخترشان فاطمه زهراعلیها السلام رسیدند وارد خانه شدند در حالی که فاطمه برای کودکان خرما آماده کرده بود. کودکان از خرما خوردند و سیر شدند در حالی که خوشحال بودند، پیامبر فرمود: حالا بلند شوید باهم کُشتی بگیرید. فاطمه به سراغ کار خود رفت ولی می‌شنید که پدرش پیامبر خدا می‌گوید: حسن! حسین را به زمین بزن. فاطمه صدا زد: پدر! حسن بزرگ‌تر است آیا او را تشویق می‌کنی حسین را که کوچک‌تر است زمین بزند. پیامبر فرمود: دخترم جبرئیل هم به حسین می‌گوید: حسن را به زمین بزن.(168) داستان‌هایی از این قبیل می‌تواند برای کودکان جذابیت داشته باشد و زمینه دوستی و محبّت آنان را نسبت به اهل‌بیت پیامبرعلیهم السلام فراهم آورد.

محبّت و توجه اهل‌بیت‌علیهم السلام به کودکان

دوست داشتن کودکان، بهترین کارها نزد پروردگار است، زیرا آنان فطرتی توحیدی و آشنا با پروردگار عالمیان دارند. امام صادق‌علیه السلام فرمود: حضرت موسی‌علیه السلام از پروردگار سؤال کرد: با ارزش‌ترین اعمال نزد تو چیست؟ خداوند فرمود: دوست داشتن کودکان، به درستی که من فطرت آنان را بر توحیدم قرار داده‌ام و اگر آنان را بمیرانم به بهشت خود می‌برم.(169)

اهل بیت عصمت و طهارت که دوستی آنان در راستای دوستی خداست بالاترین محبّت را نسبت به کودکان روا می‌دارند.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله می‌فرمود:

«أَحِبُّوا الصِّبْیانَ وَارْحَمُوهُمْ؛(170) کودکان را دوست بدارید و به آنها رحم کنید.»

وقتی کودکان بدانند که آنان مورد توجه و محبّت اولیاء دین هستند، آنان نیز زمینه محبّت و دوستی در وجودشان پیدا می‌شود. نقل مواردی که پیامبر خدا و ائمه معصومین‌علیهم السلام نسبت به کودکان محبّت روا داشته‌اند، می‌تواند در جلب دوستی آنان نسبت به اهل‌بیت تأثیر زیادی داشته باشد.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله نماز می‌خواندند، در حالی که حسین‌علیه السلام کودکی بود کنار پیامبر، وقتی حضرت به سجده می‌رفتند حسین می‌آمد و بر پشت آن بزرگوار سوار می‌شد و پاهای خود را حرکت می‌داد و می‌گفت: حل حل.

پیامبر خدا وقتی می‌خواست از سجده بلند شود، او را می‌گرفت و کنار خود می‌گذاشت. دوباره به سجده می‌رفت امام حسین‌علیه السلام می‌آمد و بر پشت حضرت سوار می‌شد و می‌گفت: حل حل.

حضرت نمازش تمام شد، یک شخص یهودی این منظره را می‌دید، آمد خدمت پیامبر و گفت: شمابه گونه‌ای با کودکان برخورد می‌کنید که ما چنین نمی‌کنیم. حضرت فرمود: شما اگر ایمان به خدا و رسولش داشته باشید به کودکان رحم می‌کنید. مرد یهودی وقتی چنین برخوردی را از پیامبر نسبت به کودکان دید، ایمان آورد.(171)

روش پیامبر گرامی اسلام این بود که وقتی بچه‌ها را می‌دیدند به آنها سلام می‌کردند و می‌فرمود: تا آخر عمر به آنان سلام خواهم کرد تا بعد از من دیگران هم چنین کنند.(172)

شخصی است که تمام موهای سر و صورتش سفید شده، فقط بخشی از موهای او سیاه مانده است، به او گفتند: ما چنین چیزی ندیده‌ایم که در این سن و سال همه موها سفید شده فقط یک قسمت سیاه مانده باشد.
پاسخ داد: این سیاهی موها، خاطره‌ای است برای من. در دوران کودکی، من با بچه‌ها مشغول بازی بودم، یک وقت دیدم پیامبر خدا عبور می‌کند، جلو رفتم وبه حضرت سلام کردم، حضرت جواب سلام مرا دادند و فرمود: اسمت چیست؟ نام خود را گفتم، حضرت دست مبارکشان را بر سر من کشیدند و فرمود: خداوند برکتش را در تو قرار دهد. این قسمت موی سر که سیاه است محل دست پیامبر است که بر سر من کشیدند، لذا موها سفید نگردیده است.(173)

امام علی‌علیه السلام و توجه به کودک

شخصی می‌گوید: در خانه خدا اطراف کعبه مشغول طواف بودم، دو دختر را دیدم یکی به دیگری که خواهرش بود می‌گفت: قسم به آن کسی که وصی پیامبر بود و در بین مردم به تساوی حکم می‌کرد و در قضاوتها بر اساس عدالت حکم می‌نمود، همان کسی که همسر فاطمه‌علیها السلام بود و... .

من تعجب کردم که دختری به این کودکی چگونه به امام علی‌علیه السلام معرفت دارد، از او پرسیدم: آیا علی را می‌شناسی که این‌گونه تمجید می‌کنی ؟گفت: چگونه نشناسم کسی که مرا شفا داده است. پدرم در جنگ صفین در یاری امام علی‌علیه السلام شهید شد. پس از آنکه ما یتیم شدیم، آن حضرت روزی به خانه ما آمد. از مادرم احوالپرسی کرد. مادرم، من و خواهرم را نزد حضرت آورد در حالی که من نابینا بودم، چون نگاه حضرت به من افتاد، آهی کشید و این شعر را خواند:

ما إنْ تَأوَّهتِ مِنْ شَیءٍ رُزِئْتُ بِهِ
کَما تَأَوَّهْتُ لْلأَطفال فِی الصّغَر
قَدْماتَ وَالدُهم مَنْ کانَ یَکْفُلهُمُ
فِی النَّآئِباتِ وَفِی الْاَسْفارِ وَالْحَضَرِ

هیچ گاه از مصائبی که به سرم آمد دلم نسوخت، آن‌گونه که برای کودک صغیر دلسوخته‌ام، زیرا پدرشان که در مشکلات و در سفر و حضر آنان را سرپرستی می‌نمود، از دنیا رفته است.

آن‌گاه دست مبارک را بر چشم من کشید، به برکتش چشم من بینا شد و نور آن به قدری است که به خدا سوگند، شتر فراری را در شب تاریک می‌توانم ببینم و همه اینها به برکت امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب‌علیهما السلام است.(174)

امام حسین‌علیه السلام و توجه به کودکان در کربلا

امام حسین‌علیه السلام روز عاشورا شرایط سختی داشتند و مسائل زیادی بود که امام را به خود مشغول کرده بود؛ مقابله با دشمن، جلوگیری از نفوذ آنان به سمت خیمه‌ها، محافظت از زن‌ها و بچه‌ها، آوردن بدن شهیدان از میدان جنگ به درون خیمه. ولی با همه این مشکلات و سختی‌ها، امام‌علیه السلام از کودکان غافل نبودند و آنان را مورد توجه و محبّت خود داشته، به گونه‌ای که وقتی قمر بنی هاشم آمدند و اجازه گرفتند که به میدان جنگ بروند و با دشمن بجنگند، حضرت اجازه ندادند و مطلبی را به عباس‌علیه السلام گفتند و آن توجّه دادن به کودکان بود، فرمود:
«فَاطْلُبْ لِهؤلآءِ الْأَطْفالِ قَلِیلاً مِنَ‌الْمآءِ؛
برو برای کودکان مقدار کمی آب فراهم کن.»
با این که خود حضرت تشنه بودند وزنها هم تشنه، ولی در میان همه، کودکان نظر امام را جلب کرده بودند. قمر بنی هاشم هم برای رسیدگی به تشنگی کودکان، به سراغ آب رفت و تمام توان خود را به کار گرفت تا با آوردن آب دل کودکان را شاد نماید، ولی دشمن چنین اجازه‌ای نداد تا کار به جایی رسید که حضرت برای آوردن آب به مقابله با دشمن پرداختند و در این راه دو دست حضرت قطع شد و آسیب‌های فراوانی به بدنش رسید، تا اینکه شهادت آغوش خود را باز کرد و عباس را در بر گرفت.

6) آشنایی با کودکانی که اهل‌بیت‌علیهم السلام را دوست داشتند

یکی از راه‌های پیدایش محبّت و دوستی در کودک، آشنا نمودن او با کودکانی است که دوستدار اهل‌بیت پیامبرعلیهم السلام هستند. ارتباط برقرار شدن با چنین افرادی، می‌تواند دوستی را در کودک پرورش دهد، هر چند این ارتباط با کسانی باشد که تاریخ شرح حال آنان آمده است؛ مثلاً نقل شده: پیامبر خداصلی الله علیه وآله در مسیر خود به کودکانی برخوردند که بازی می‌کردند. حضرت نزد یکی از کودکان نشستند و او را بوسیدند و مورد محبّت قرار دادند، سپس روی زانوی خود نشاندند.
از حضرت پرسیدند: چرا در بین همه کودکان این کودک را مورد توجه و محبّت خود قرار دادید؟ فرمود: یک روز دیدم این کودک با حسین بازی می‌کند و از زیر پاهای او خاک را بر می‌دارد و به صورت و چشم‌های خود می‌مالد و این‌گونه دوستی و محبّت خود را نسبت به حسین ابراز می‌دارد. لذا من هم به خاطر اینکه حسین را دوست می‌دارد، او را دوست می‌دارم. هرآینه جبرئیل به من خبر داد که او از یاران حسین‌علیه السلام در کربلا خواهد بود.(175)

7) توجه دادن کودک به از بین رفتن مشکلات به وسیله اهل‌بیت‌علیهم السلام

اشاره

در دین اسلام توجه زیادی به برطرف کردن مشکلات دیگران و شاد نمودن آنان شده و نسبت به شاد نمودن کودکان تاکید بیشتری گردیده است.
پیامبر گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله فرمود:
«إِنَّ فِی الْجَنَّةِ داراً یُقالُ لَها «دَارُ الْفَرحِ» لا یَدْخُلُها إِلّا مَنْ فَرَّحَ الصِّبْیانَ؛ (176)
در بهشت خانه‌ای است به نام خانه سرور، هیچ کس وارد این خانه نخواهد شد مگر اینکه کودکان را شاد کرده باشد.»
اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام که الگوی عمل به خوبی‌ها هستند، در زندگی چنین بودند که با برخورد و رفتار خود موجب سرور و شادی کودکان می‌شدند.
عبد اللّه بن جعفر همسر حضرت زینب کبری‌علیها السلام می‌گوید: وقتی پدرم جعفر طیار به شهادت رسید و من در سن کودکی بودم، پیامبر خداصلی الله علیه وآله به منزل ما آمد و به مادرم اسماء فرمود: فرزندان جعفر را بیاور.
رسول خدا آن‌چنان به ما ملاطفت کرد که هنوز آن خاطره در ذهن من هست. پیامبر وارد خانه ما شد و خبر شهادت پدر را به مادرم داد، من به ایشان نگاه می‌کردم در حالی که دست بر روی سرم می‌کشید و به برادرم محبّت می‌نمود.(177)
به کودک آموزش داده شود که اگر می‌خواهی در امتحانات قبول شوی با اهل بیت در میان بگذار، وقتی سفر به عتبات عالیات در کنار قبر امامان معصوم‌علیهم السلام می‌روی از امام درخواست کن تا مشکلت رفع و برطرف گردد. هنگام بیماری، توسل به اهل بیت به آنان آموزش داده شود. با برپا کردن مجلس توسل به اهل‌بیت، برای درخواست شفای کودک، محبّت و دوستی آنان در وجود کودک پرورش یابد. وقتی چنین شناخت و معرفتی برای آنان پیدا شد، به آن سو کشیده شده و دل آنان جایگاه محبّت و دوستی اهل‌بیت می‌گردد.

در زندگی امام هشتم علی بن موسی الرضاعلیهما السلام آمده است که روزی در مقابل حضرت، اسبی بود که کسی جرأت نمی‌کرد بر آن سوار شود و اگر سوار می‌شد جرأت حرکت کردن نداشت، زیرا اسب او را بر زمین می‌انداخت.
کودک هفت ساله‌ای به امام عرض کرد: آقا اجازه می‌دهید من سوار بر این اسب شوم و او را رام کنم؟ حضرت فرمود: تو چنین می‌کنی؟ عرض کرد: بله. حضرت فرمود: چگونه؟ پاسخ داد: من قبل از سوار شدن، کاری انجام داده‌ام که اسب آرام شده و با من کاری ندارد. حضرت فرمود: چه عملی انجام داده‌ای؟ گفت: صد مرتبه صلوات بر پیامبر و آل او فرستاده‌ام و به او فهمانده‌ام که من ولایت و دوستی شما اهل‌بیت را در وجودم تازه کرده‌ام.
حضرت فرمود: سوار شو. او سوار شد و آن چنان اسب را به این طرف و آن طرف برد که حیوان خسته شد. وقتی کودک از اسب پیاده شد، حضرت فرمود: هر چه می‌خواهی از اموال من بخواه تا به تو بدهم.(178)

نجات کودک از سقوط

مادر در حالی که بچه شش ماهه او بر روی پشت بام بود به سراغ کارهایش رفت، کودک حرکت کرد و آرام آرام خود را به لب بام رساند و در پرتگاه قرار گرفت. مادر فهمید، خواست برود او را بگیرد و نجات دهد، می‌ترسید کودک از دست او فرار کند و پرت شود و به زمین سقوط کند. رفتند نردبانی گذاردند که از پایین او را بگیرند تا نیفتد، ولی نتوانستند. فریاد مادر بلند شد و برای فرزندش گریه می‌کرد که چه کنم؟ گفتند به سراغ امیرمؤمنان علی‌علیه السلام بروید.
حضرت آمدند، تا نگاه مادر به امام علی‌علیه السلام افتاد فریاد زد و از حضرت برای نجات طفلش کمک خواست. حضرت چاره‌ای اندیشید، فرمود: بروید کودکی مثل او را بیاورید و در روی بام بگذارید. رفتند و کودکی آورد، وقتی نگاه آن کودک به مثل خودش افتاد، آرام آرام برگشت و به سراغ آن کودک رفت و امیرمؤمنان‌علیه السلام از این راه جان طفلی را نجات داد.(179)

حفاظت از محبّت و دوستی

تنها تلاش برای پیدایش دوستی و محبّت کافی نیست، بلکه کوشش برای نگهداری آن نیز لازم است. عواملی در زندگی انسان پیدا می‌شود که محبّت را از بین می‌برد و روز به روز ضعیف‌تر می‌گرداند،لذا باید کوشش کرد تا آن عوامل مانع گسترش محبّت نشود.

افراط و زیاده روی

هر انسانی دارای ظرفیت معینی است که با توجه به آن ظرفیت، باید نیازهای معنوی در اختیارش قرار گیرد. همانند جسم که ظرفیت معینی دارد و اگر بیش از ظرفیت، غذا در اختیارش قرار داده شود نسبت به آن غذا نفرت پیدا می‌کند.
در فرهنگ دینی به ما گفته‌اند که هر عبادتی را با میل و رغبت انجام دهید و هر وقت تمایل نداشتید، آن را ترک نمایید. نمازهای مستحبی، زیارت مشاهد مشرفه، خواندن قرآن، شب زنده‌داری، خواندن دعا، عزاداری، همه و همه وقتی ثمر بخش است که با میل و رغبت انجام شود و آن‌گاه که بدون میل و رغبت باشد و تحمیل بر نفس شود، نه تنها اثر مثبت ندارد که تأثیر منفی نیز در انسان گذارده و او را نسبت به این امور دلزده می‌کند و علاقه‌اش را از بین می‌برد.
امام صادق‌علیه السلام فرمود:
«لا تُکْرِهُوا إِلی أَنْفُسِکُمُ الْعِبادَةَ؛(180)
عبادت را با فشار و بی‌میلی بر خود تحمیل ننمایید.»
البته توجه به این نکته لازم است که همان گونه که بعضی از غذاها برای جسم لازم و ضروری است که حتی با بی‌میلی باید خورده شود، غذاهای معنوی نیز این چنین است که بعضی از آنها برای حیات روح، ضرورت دارد که این امور در غالب واجبات به ما معرفی شده‌است.
در عبادات واجب، میل و رغبت ملاحظه نمی‌شود که اگر تمایل نبود ترک گردد، بلکه حتماً باید به آنها عمل شود و اگر تَرک شد قضای آن به جا آورده شود.
بحث اعتدال و میانه روی، در مورد مستحبات و اموری است که در شرع مقدس واجب نگردیده است.
در نامه‌ای که امیرمؤمنان علی‌علیه السلام به حارث همدانی نوشته‌اند، آمده است: نفس خود را در مورد عبادت فریب ده (و با وعده‌ها و ترس‌ها) آن را وادار به عبادت کن و با نفس مدارا کن و از فرصت‌هایی که دارای نشاط و رغبت است استفاده کن، مگر نسبت به واجبات که حتماً باید در وقت و محلش انجام گردد:
«وَخادِعْ نَفْسَکَ فِی الْعِبادَةِ وَارْفقْ بِها وَلا تَقْهَرْها وَخُذْ عَفْوَها وَنِشاطَها إِلاَّ ما کانَ مَکْتُوباً عَلَیْکَ مِنَ الْفَرِیضَةِ، فَإِنَّهُ لابُدَّ مِنْ قَضآئِها وَتَعاهُدِها عِنْدَ مَحَلِّها.»(181)
و در مورد کودک برای اینکه محبّت و دوستی‌اش نسبت به خدا و رسول و

اهل‌بیت‌علیهم السلام کم نگردیده و از بین نرود، اعتدال وتوجه به ظرفیت وتوان روحی او لازم و ضروری است. مدت طولانی در مسجد و در حرم‌های امامان معصوم بودن، شرکت در جلسات دعا و عزاداری‌های خسته کننده و... کودک را نسبت به این امور بی رغبت کرده ومحبّت او را از بین می‌برد.

تبلیغات دشمن

دشمنان برای از بین بردن محبّت و عشق به دین و رهبران دینی، برنامه‌های زیادی را در دراز مدت انجام دادند و هم اکنون نیز با شیوه‌های مختلف تلاش می‌کنند تا به مقصود شوم خود برسند.
آنان می‌خواهند زیبایی‌ها را زشت جلوه داده و زشتی‌ها را زیبا جلوه دهند، انسان‌های پاکیزه و عدالت‌خواه را از عوامل انحطاط و سقوط و انسان‌های حیله‌گر و ظالم را بشردوست و عدالت‌خواه معرفی کنند. انسان هایی همانند امیرمؤمنان علی‌علیه السلام را انسان هایی بی مهر و عاطفه و همانند معاویه را خیرخواه و بامحبّت.
برای خنثی نمودن این شیوه تبلیغات، لازم است که چهره واقعی بدخواهان معرفی گردد و نقاب از صورت زشت آنان برداشته شود. آنان ممکن است با انجام کارهایی که ظاهری فریبنده دارند، درصدد باشند که قلب‌ها را نسبت به خوبان عالم خالی از مهر و محبّت نموده و به خود وابسته گردانند.

شیرینی برای از بین بردن دوستی و محبّت

ابوالاسود دوئلی از شاعرانی است که اهل بصره بود واز شیفتگان امیرمؤمنان. در جنگ صفین در رکاب علی‌علیه السلام شمشیر می‌زد و عواطف ومحبّت خود را نثار حضرت می‌نمود. معاویه تصمیم گرفت بین علی‌علیه السلام و او جدایی بیندازد، هدایایی برای ابوالاسود، همراه با شیرینی فرستاد. او دختری خردسال داشت، وقتی نگاهش به شیرینی‌ها افتاد مقداری از آن را برداشت وداخل دهان خود گذارد. پدر وقتی چنین منظره‌ای را دید، به دخترش گفت: دخترم! این شیرینی سمّ است که معاویه برای ما فرستاده، او می‌خواهد بدین وسیله دوستی ومحبّت امیرمؤمنان را از قلب ما بیرون برد.
دختر وقتی فهمید که این شیرینی جز فریب چیز دیگری نیست، گفت: آیا به راستی معاویه می‌خواهد با این شیرینی علی را از قلب من بگیرد؟ با اینکه مقداری از شیرینی‌ها را خورده بود تلاش کرد و آن را بیرون ریخت و گفت: معاویه فرزند هند! آیا دینم را با این شیرینی زعفرانی به تو بفروشم؟ به خدا پناه می‌برم، چگونه چنین چیزی ممکن است، در حالی که مولای من علی‌علیه السلام است.
أَ بِالشَّهْدِ الْمُزَعْفَرِ یَابن هِنْدَ
نَبِیعُ عَلَیکَ أحْسابَاً وَدِینَاً
مَعاذَ اللَّهِ کَیْفَ یَکُون هذا
وَمَولانا أَمِیرُالْمُؤمِنِینا(182)
امروزه شیرینی‌های زعفرانی که در قالب کارتن‌ها و فیلم‌ها و سریال وغیره در اختیار کودکان قرار می‌گیرد، کم نیست. جذاب کردن غذای دشمنان و نوع لباس آنان و کیفیت آرایش سر و صورت ونام‌هایی که انتخاب می‌کنند، همه و همه از شیوه‌هایی است که برای از بین بردن محبّت و دوستی خوبان و جدا نمودن از دین به کار برده می‌شود. اینجاست که باید با روش صحیح، چهره واقعی دشمنان برای کودک به تصویر کشیده شود و زهری که داخل شیرینی‌های زعفرانی جاسازی شده برای آنان تبیین و آشکار گردد.
از انتخاب نام هایی که دشمنان تبلیغ می‌کنند پرهیز شود، نوع لباس و شیوه اصلاح سر و صورت، همانند آنان نباشد و کیفیت زندگی کردن به تقلید از آنان انجام نگردد. همه اینها می‌تواند خنثی کننده تبلیغات و از بین برنده عوامل محبّت‌زدا باشد.

یکی از کارهایی که دشمن برای جدا نمودن بعضی از دوستان و یاران امام حسین‌علیه السلام در کربلا انجام داد، آوردن امان نامه بود. در حالی که همه در محاصره قرار گرفته بودند و لحظه به لحظه به مرگ نزدیک می‌شدند، بعد از ظهر روز نهم محرم شمر به نزدیکی خیام امام آمد و عباس و عبداللَّه و جعفر و عثمان فرزندان علی بن ابی طالب را که مادرشان ام‌البنین بود صدا زد.

آنها بیرون آمدند، شمر به آنها گفت: برای شما از عبید اللَّه امان گرفته‌ام. آیا با امان نامه می‌توان پیوند دوستی و محبّت آنان را با حسین بن علی‌علیهما السلام قطع کرد؟ پاسخی دادند که او را در مقابل پیشنهادش شرمنده کرد، همه با هم گفتند: خدا تو را و امان تو را لعنت کند، ما امان داشته باشیم و پسر دختر پیامبرمان امان نداشته باشد.(183)

نفرت و دشمنی /

فصل ششم:نفرت و دشمنی

توضیح

قال الصادقعلیه السلام:
كَذِبَ مَنِ ادَّعی مَحَبَّتَنا ولَمْ يَتَبَرّأْ مِنْ عَدُوِّنا؛
در ادعای دوستی و محبّت ما، دروغ می‌گوید
کسی که ازدشمنان ما بیزار نباشد.
بحار الانوار: 58/27

نفرت و دشمنی

دل آدمی دو سو دارد: یک سوی آن دوستی و محبّت و سوی دیگر برائت و دشمنی. وقتی در قلب نسبت به چیزی میل و رغبت پیدا می‌شود، به طور طبیعی نسبت به ضّد آن نفرت و بیزاری حاصل می‌گردد.
ادعای دوستی نسبت به دو چیزی که با هم ضد هستند، همانند اجتماع دو ضدّ، محال و ممتنع می‌باشد. دو چیزی که یکدیگر را دفع می‌کنند و با هم سازگاری ندارند و وجود یکی مانع وجود دیگری است، دوستی نسبت به یکی از آنها لازمه‌اش بیزاری از دیگری می‌باشد.
انسان نسبت به دوستی که حاضر است تمام سرمایه زندگی‌اش را در اختیار او بگذارد و از هیچ کمکی دریغ نمی‌ورزد، بی تفاوت نبوده ونه تنها به او عشق می‌ورزد، بلکه از دشمنان او نیز بیزار و متنفّر است. مادری که به فرزندش علاقه دارد و حاضر نیست خاری به پای او برود، نسبت به کسانی که به فرزندش دشمنی می‌ورزند بی‌تفاوت نیست، بلکه از آنان بیزار است. تاجر وکاسبی که به دنبال سود است ومنافع خود را از این راه به دست می‌آورد، نسبت به کسانی که منافع او را به خطر می‌اندازند، دشمنی می‌ورزد.
آیا انسانی که در زندگی یک هدف را تعقیب می‌کند و آن دوستی خدا و رسول و اهل‌بیت‌علیهم السلام است، می‌تواند نسبت به دشمنانشان بی‌تفاوت بوده واظهار برائت و دشمنی ننماید.
مسئله برائت از دشمنان، روشن و بدیهی است ونیازی به برهان و دلیل ندارد، بلکه هر انسانی در وجدان خود آن را می‌یابد. در عین حال آیات قرآن و روایات اهل‌بیت عصمت وطهارت‌علیهم السلام تاکید زیادی بر این موضوع دارند. برائت وبیزاری نسبت به دشمنانی که چشم دیدن نزدیک شدن انسان به خدا و رسول واهل‌بیتش را ندارند.

خداوند در سوره ممتحنه می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی بر نگیرید (به طوری) که با آنها اظهار دوستی کنید و حال آنکه قطعاً به آن حقیقتی که برای شما آمده کافرند و پیامبر شما را (از مکه) بیرون می‌کنند که چرا به خدا و پروردگارتان ایمان آورده‌اید.
«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَعَدُوَّکُمْ أَوْلِیآءَ تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ کَفَرُوا بِما جآءَکُمْ مِنَ الْحَقِّ یُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِیَّاکُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّکُمْ»(184)
سپس خداوند حضرت ابراهیم و یارانش را به عنوان الگو معرفی می‌کند، هنگامی که در مقابل قومی قرار گرفتند که غیر خدا را می‌پرستیدند به آنان گفتند: ما از شما و از معبودان شما بیزاریم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پایدار شده است تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید.»
خداوند برای دشمنی با دشمنان خدا، مرزی را هم نمی‌پذیرد، هر کس و هر چه باشد حتی اگر از نزدیک‌ترین افراد، همانند پدر و برادر انسان باشند ودوستی با آنان را مطلقاً نفی می‌کند.
«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا آبآءَکُمْ وَءاخْوانَکُمْ أَوْلِیآءَ اءِنِ اسْتَحَبُّوا الکُفْرَ عَلَی الإِیمانِ وَمَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ»؛(185)
ای کسانی که ایمان آورده‌اید!اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند آنان را به دوستی نگیرید و هرکس از میان شما آنان را به دوستی بگیرد آنان همانند ستمکارانند.

دوستی دروغین

حال که دوستی بدون دشمنی معنا ندارد، پس ادعای دوستی بدون برائت وبیزاری از دشمنان، ادعایی دروغین است. به امام صادق‌علیه السلام گفتند: فلانی شما را دوست می‌دارد ولی در بیزاری نسبت به دشمنان شما ضعیف است. حضرت فرمود: دروغ می‌گوید کسی که ادعای دوستی ما را دارد و از دشمنان ما بیزاری نمی‌جوید.(186)
وقتی ادعای دوستی دروغین شد، چنین ادعایی در زندگی تأثیر مثبت ندارد. از آنجا که محبّت و دوستی، خمیر مایه همه اعمال آدمی است، هر کاری هم که انجام داده شود جز زحمت برای انسان به بار نخواهد آورد.
این خبری است که جبرئیل امین برای پیامبر خداصلی الله علیه وآله آورده است و ایشان هم به امیرمؤمنان‌علیه السلام خبر داده: یا علی! اگر بنده‌ای هزار سال بندگی خدا کند بدون ولایت و دوستی تو و امامان از نسل تو پذیرفته نیست و دوستی و ولایت تو هم بدون بیزاری از دشمنانت و دشمنان فرزندان معصومت پذیرفته نمی‌شود. هر که می‌خواهد، بپذیرد و هر که نخواهد، نپذیرد. این خبری است که جبرئیل امین به من داده است.

آزمایش دوستی، با دشمنی نسبت به دشمنان

گاهی انسان در داشتن محبّت و دوستی دچار تردید می‌گردد، زبان سخن از دوستی می‌گوید ولی نمی‌داند دلش هم قبول دارد یا نه. یکی از راه‌های امتحان و آزمایش نمودن دوستی، این است که انسان ببیند آیا با دشمنان دوستش، دشمنی دارد، یا نه با آنان هم پیمان دوستی می‌بندد.

امام باقرعلیه السلام فرمود: «کسی که می‌خواهد بداند آیا ما را دوست دارد یا نه، دلش را آزمایش کند، اگر همراه دوستی ما، دشمنان ما را نیز دوست می‌دارد پس او از ما نیست، ما هم از او نیستیم و خداوند و جبرئیل و میکائیل با آنان دشمن هستند.»(187)

آری از طریق دوستی‌ها، دشمنی‌ها شناخته و از راه دشمنی‌ها، دوستی‌ها شناسایی می‌شود. امام صادق‌علیه السلام فرمود: «اگر کسی کافری را دوست بدارد خداوند را دشمن داشته است و اگر کسی کافری را دشمن بدارد خداوند را دوست داشته. سپس فرمود: دوست دشمن خدا، دشمن خدا می‌باشد.»(188)

درود خداوند بر کسی که نفرت و بیزاری خود را از دشمنان خدا و رسول و اهل‌بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام ابراز دارد و با لعن خود از آنان فاصله گیرد. همان گونه که از خداوند درخواست دوری آنان را از رحمتش دارد.
علی بن عاصم که از اهالی کوفه و نابینا بود گفت: بر امام عسکری‌علیه السلام وارد شدم، حضرت به من فرمود: نگاه کن تو بر روی فرشی قدم گذاردی که بسیاری از انبیا و پیامبران الهی و امامان بر روی آن نشستند.
او به احترام چنین فرشی تصمیم گرفت دیگر کفش نپوشیده و با پای بدون کفش قدم بردارد، در عین حال خیلی مایل بود فرش را ببیند ولی افسوس که چشم نداشت.
او می‌گوید: امام‌علیه السلام متوجّه شدند که در ذهن من چه می‌گذرد و مراد مرا فهمیدند، به من فرمود: نزدیک بیا. آن‌گاه دست مبارکشان را بر صورت من کشیدند، بینا شدم و به فرش نگاه کردم بر روی آن آثار قدم‌ها را دیدم.
حضرت فرمود: اینجا محل نشستن آدم‌علیه السلام و اینجا هابیل و اینجا شیث و اینجا نوح و... می‌باشد و اینجا اثر قدم رسول خدا و امیرمؤمنان و دیگر امامان‌علیهم السلام است.
خودم را به روی آن آثار انداختم و بوسیدم، سپس برخاستم و دست امام‌علیه السلام را بوسیدم. عرض کردم: من قدرت و توانی ندارم که شما را یاری کنم، لکن شما را دوست می‌دارم و از دشمنان شما بیزارم و در تنهایی نسبت به آنان لعن می‌فرستم، شما حال مرا چگونه می‌بینید؟ آیا این دوستی و دشمنی برای من ارزشی دارد و سرمایه‌ای برای من خواهد بود؟
حضرت فرمود: پدرم از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کردند: کسی که قدرت یاری نمودن ما را نداشته باشد، ولی در تنهایی بر دشمنان ما لعن فرستد، خداوند صدای او را به تمام فرشتگان می‌رساند و هنگامی که یکی از شما، دشمنان ما را لعنت کند فرشتگان هم او را یاری می‌نمایند و حتی به کسانی از دشمنان ما که او لعن نکرده لعنت می‌فرستند.
وقتی صدای لعنت شما نسبت به دشمنان به فرشتگان می‌رسد، برای او طلب آمرزش نموده و می‌گویند: خدایا! درودت را فرو فرست بر روح بنده‌ات که به مقدار توانش در راه یاری دوستان قدم برداشته و اگر می‌توانست بیشتر یاری می‌نمود.
از طرف خداوند به ملائکه خطاب می‌شود:فرشتگان من! دعای شما را در

حق بنده‌ام مستجاب نمودم و صدای شما را شنیدم و بر روح او و نیکان دیگر درود فرستاده و او را از خوبان قرار دادم.(189)

تقاضای بازگشت به دنیا برای بیزاری جستن

دل دادن به غیر خدا به جای بیزاری و نفرت، روزی موجب حسرت و ندامت خواهد شد که دیگر راه بازگشت بر انسان بسته شده. روزی که انسان می‌بیند تمام قدرت و عظمت و زیبایی از آن خداوند است و دیگرانی را که به آنان دلبستگی داشت، نه تنها کاری از دستشان ساخته نیست بلکه نسبت به دوستان و طرفداران خود اعلام بیزاری و نفرت دارند.
کسانی که عمری، دوستی و محبّت خود را نثار آنان کرده بودند، وقتی چنین صحنه‌ای را می‌بینند، می‌گویند: ای کاش ما به دنیا برمی‌گشتیم ونسبت به کسانی که دل به آنان داده بودیم برائت و بیزاری می‌جستیم. خداوند رحیم ومهربان در قرآن می‌فرماید: بعضی از مردم معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند و آنها را همچون خداوند دوست می‌دارند، اما آنان که ایمان دارند عشقشان به خدا شدیدتر است و آنها که ستم کردند (و معبودی غیر از خدا برگزیدند) هنگامی که عذاب خداوند را مشاهده می‌کنند، خواهند دانست که تمام قدرت به دست خدا است و او دارای مجازات شدید است (نه معبودهای خیالی که از آنها می‌ترسیدند).
در آن هنگام رهبران (معبودهای انسانی وشیطانی) از پیروان خود تبرّی می‌جویند و کیفر خدا را مشاهده می‌کنند و دستشان از همه جا کوتاه می‌شود. (و در این موقع) پیروان هم می‌گویند: کاش بار دیگر ما به دنیا برمی‌گشتیم تا از آنان تبرّی جوییم آن چنان که آنها امروز از ما تبرّی جستند. (آری) این چنین خداوند اعمال آنان را به صورت حسرت‌زایی به آنها نشان می‌دهد و هرگز از آتش خارج نخواهند شد.
«وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْداداً یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبّاً للَّهِ وَلَوْ یَرَی الَّذِینَ ظَلَمُوا إِذْ یَرَوْنَ العَذابَ أَنَّ القُوَّةَ للَّهِ جَمِیعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِیدُ العَذابِ، إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِینَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا العَذابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الأَسْبابَ، وَقالَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنا کَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ کَما تَبَرَّؤُوا مِنّا، کَذلِکَ یُرِیهِمُ اللَّهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَیْهِمْ وَما هُمْ بِخارِجِینَ مِنَ النّارِ».(190)

عاشورا که تجلی نفرت و بیزاری از دشمنان خدا است، گواه بر نفرین حسین بن علی‌علیهما السلام است.
امامی که مظهر رحمت و رأفت خداوند است و در جست و جوی سیراب نمودن بندگان خدا از رحمت او است، وقتی با انسان‌هایی رو به رو می‌شود که دیگر حاضر نیستند حتی به سخنان او گوش فرا دهند، نفرت و انزجار خود را نسبت به آنان اعلام نموده و از خداوند می‌خواهد که آنها از رحمتش به دور دارد.
روز عاشورا پس از آن که هر دو سپاه کاملاً آماده شدند و پرچم‌های عمر سعد برافراشته شد و صدای طبل و شیپورشان طنین افکند و دشمن از هر طرف دور خیمه‌های حسین بن علی‌علیهما السلام را فرا گرفته و مانند حلقه انگشتری در میان خویش گرفتند، حسین بن علی‌علیهما السلام از میان لشکر خویش بیرون آمده و در برابر صفوف دشمن قرار گرفت.
آنان سرو صدا می‌کردند و حاضر نبودند به سخنان حضرت گوش فرا دهند ومرتّب هلهله می‌نمودند. حضرت فرمود: وای بر شما! چرا گوش فرا نمی‌دهید تا گفتارم که شما را به رشد وسعادت فرا می‌خواند بشنوید.
آنان ساکت شده و امام شروع به سخن نمودند: ای مردم! شما با اشتیاق فراوان ما را به یاری خود خواندید و آن‌گاه که به فریاد شما جواب مثبت داده و به سوی شما شتافتیم، شمشیرهایی را که از خود ما بود بر علیه ما به کار گرفتید و آتش فتنه‌ای که دشمن برافروخته بود شعله‌ور ساختید و به حمایت دشمنان و بر علیه پیشوایانتان به پا خاستید؟ رویتان سیاه که شما از سرکشان امّت و از ته ماندگان احزاب فاسد هستید. شما به یزید بن معاویه و پیروانش اتکا و اعتماد نمودید.
آن‌گاه پس از این سخنان، امام حسین‌علیه السلام دست‌های خود را به سوی آسمان برداشتند و لشکریان عمر سعد را این چنین نفرین نمودند:
خدایا! قطرات باران را از آنان قطع کن و سال‌های سختی مانند سال‌های یوسف بر آنان بفرست و غلام ثقفی را بر آنان مسلط گردان تا با کاسه تلخ ذلّت سیرابشان سازد و کسی را در میانشان بدون مجازات نگذارد، در مقابل هر قتلی، به قتلشان رساند و در مقابل ضربی، آنان را بزند و از آنان انتقام من و انتقام خاندان و پیروانم را بگیرد. زیرا که اینان ما را تکذیب نمودند و در مقابل دشمن دست از یاری ما برداشتند.
بارالها! ما اهل بیت پیامبر تو و فرزندان و اقوام و عشیره او هستیم، خدایا! کسانی را که بر ما ظلم نمودند و حق ما را غصب کردند ذلیل بگردان. (191)

محمد بن اشعث كه در جلوى صف دشمن بود و نفرين امام را شنيد، به جلو آمد و گفت: ميان تو و محمد چه قوم و خويشى وجود دارد؟ امام وقتى لجاجت او را ديدند، نفرينش نمودند: خدايا همين امروز ذلّت زودرس او را بر من بنمايان.

نفرين حضرت مستجاب شد و او چند لحظه بعد براى قضاى حاجت از صف لشكر چند قدم فاصله گرفت و در گوشه‌اى نشست و در اين هنگام عقرب سياهى او را زد و در حالى كه عورتش مكشوف بود هلاك گرديد.(192)

نفرین امام‌علیه السلام و هلاکت دشمن

مرد دیگری وقتی به خیمه امام حسین‌علیه السلام نزدیک شد، با صدای بلند به یاران امام‌علیه السلام گفت: آیا حسین در میان شما است؟ کسی جواب او را نداد. برای مرتبه دوم و سوم نیز کلامش را تکرار کرد، یکی از یاران امام حسین‌علیه السلام در حالی که به حضرت اشاره می‌نمود به او پاسخ داد: این حسین بن علی‌علیهما السلام است، چه می‌خواهی؟ او خطاب به امام حسین‌علیه السلام گفت: أبشر بالنّار، بر تو باد مژده آتش! حضرت در پاسخ او فرمود: دروغ می‌گویی، زیرا من به سوی خدای بخشنده و کریم و شفاعت‌پذیر که فرمانش مطاع است می‌روم.تو چه کسی هستی؟گفت: من پسر حوزه هستم.

امام دست به سوی آسمان بلند کرد و او را نفرین نمود: خدایا! او را به سوی آتش بکش. او از نفرین امام‌علیه السلام خشمناک شد و بر اسب خویش تازیانه زد، اسب به سرعت حرکت کرد و او از پشت اسب به گودالی افتاد و پایش در رکاب گیر کرد. اسب رم نمود و او را به این طرف و آن طرف می‌زد. بالاخره به سوی خندقی که در آن آتش افروخته بودند دوید و بدن تکه تکه ونیمه جان او را در آتش انداخت و قبل از آتش آخرت به آتش دنیا گرفتار شد. حضرت با دیدن این جریان سر به سجده نهاد و سجده شکر در مقابل استجابت نفرینش به جای آورد.(193)

راه پیدایش نفرت و دشمنی

خداوند دل‌ها را به گونه‌ای قرار داده که نسبت به نیکی کنندگان تمایل و محبّت، و نسبت به بدی کنندگان نفرت و دشمنی پیدا می‌کند.
«قالَ رَسُولُ اللَّهِ‌صلی الله علیه وآله: اِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ عِبادِهِ عَلی حُبِّ مَنْ اَحْسَنَ إِلَیْها وَبُغْضَ مَنْ أَساءَ إِلَیْها.»(194)
هر چه انسان نسبت به دشمنان خدا و رسول و اهل‌بیت‌علیهم السلام شناخت و معرفت پیدا کند و با دشمنی و ظلم و ستم آنان آشنا شود، به نفرت و بیزاری او افزوده می‌شود. دشمنی که از هیچ کاری برای جدایی انداختن بین انسان و خدا و رسول و اهل‌بیت‌علیهم السلام، که دوستان واقعی او هستند، امتناع نمی‌ورزد و تمام امکانات خود را به کار می‌گیرد تا انسان را از سعادت ابدی که همجواری با دوست می‌باشد محروم سازد. دشمنی که چشم دیدن دلدادگی انسان را به پاک‌ترین موجودات در این عالم ندارد و هر لحظه برنامه‌ای جدید برای بریدن این ارتباط دوستی حقیقی به اجرا می‌گذارد.
اگر دشمنان در مقابل پیامبر گرامی و امامان معصوم‌علیهم السلام نبودند و سدّ راه آنان نمی‌شدند امروز بشریت در چه شرایطی زندگی می‌کردند؟ در شرایطی که بهشت در همین دنیا برای آنان به تصویر کشیده می‌شد، بهشت اطمینان و آرامش در کنار دوست، بهشت آگاهی و دانش نسبت به حقایق هستی، ولی هم اکنون که پرده ظلمت و تاریکی در مقابل دیدگان بشریت قرار گرفته و جهنمی از اضطراب و ناآرامی او را احاطه کرده، نتیجه دشمنی دشمنان و کسانی است که در مقابل خدا و رسول صف کشیدند و بعد از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله بین مردم و اهل بیت عصمت و طهارت فاصله انداختند و انسان‌ها را از بهره بردن از منبع علم و معرفت امیرمؤمنان‌علیه السلام محروم ساختند.
اگر ظلم ظالمان و غصب غاصبان نبود، دریچه‌های معرفت گشوده می‌گشت و دنیای فریبنده، دل‌ها را از خدا و دوستان خدا جدا نمی‌نمود. تمام مشکلات مادی و معنوی، اقتصادی وفرهنگی، فردی و اجتماعی و... زاییده ظلم و ستم آنانی است که نخواستند انسان به سر منزل سعادت رسیده و از آب حیات نوشیده و سرمست دیدن یار، قدم به عالم بالا گذارد.
ظلم تنها گرفتن قطعه زمینی از دختر رسول خداصلی الله علیه وآله نبود، ظلم فقط علی‌علیه السلام را خانه‌نشین کردن و فرزند پیامبر را کشتن نبود، ظلم بستن در خانه وحی و فاصله انداختن بین زمینیان و آسمانیان بود، ظلم دست باغبان را قطع کردن و بی ثمر کردن درخت وجود انسان بود.

آگاهی نسبت به ظلم ظالمان، وقتی پیدا می‌شود که انسان زمینی را پر از عدل و داد ببیند و طعم حیات و زندگی را در دوران ظهور فرزند زهرا، مهدی‌علیهما السلام بچشد. آن روز می‌فهمد که در گذشته در چه فضای کثیف و آلوده‌ای زندگی می‌کرده و بغض و نفرتش هر چه بیشتر در دوران علم و آگاهی و شناخت، نثار ستمگران تاریخ خواهد شد.
تلاش برای آگاهی نسبت به ظلم و ستم‌هایی که بر خاندان وحی روا داشته شده بر دوستداران اهل‌بیت‌علیهم السلام لازم و ضروری و گامی برای تحقق حکومت علوی بر سراسر جهان می‌باشد و کوتاهی در این امر و کاستن از دشمنی و نفرت نسبت به دشمنان، محکم کردن پایه حکومت ظلم بر جهان، و ستم بر خاندان وحی می‌باشد.
امام باقرعلیه السلام فرمود:
«مَنْ لَمْ یَعْرِفْ سُوءَ ما أُتِی إِلَیْنا مِنْ ظُلْمِنا وَذِهابِ حَقّنا وَما رَکِبْنا بِهِ فَهُوَ شَرِیکُ مَنْ اَتی اِلَیْنا فِیْما والَینا بِهِ؛(195)
کسی که به ستم‌هایی که بر ما روا داشته شده آگاه نشود و حقوقی که از ما ضایع گردیده مطلع نگردد، او در ستم ستمگران بر ما شریک خواهد بود.»

تجلّی بغض و نفرت در یاران امام حسین‌علیه السلام

امام حسین‌علیه السلام در جمع یاران خود ضمن خطبه‌ای به آنان فرمود: دشمن در تعقیب من است، شما می‌توانید در تاریکی شب بروید و من می‌مانم.

مسلم بن عوسجه که قلبش مالامال از دوستی حسین‌علیه السلام و دشمنی نسبت به دشمنان اوست، سفره دل را باز کرد وبه امام حسین‌علیه السلام نشان داد: آیا برویم و پیش از ادای حقّت تو را تنها بگذاریم؟ نه به خدا قسم! از جایم تکان نمی‌خورم تا سرنیزه‌ام را در سینه آنان بشکنم و با شمشیرم آنان را بکوبم و از تو جدا نمی‌شوم و اگر سلاح نداشته باشم، سنگ به سوی آنان می‌اندازم تا همراه تو بمیرم.

آن‌گاه که امام حسین‌علیه السلام در خندقی که در پشت خیمه‌ها کنده بود، آتش روشن کرد، شمر بر آن گذشت و فریاد زد: ای حسین! زودتر و پیش از قیامت به سراغ آتش رفتی!

امام حسین‌علیه السلام فرمود: ای پسر زن بزچران! تو سزاوارتری برای دخول در آتش. مسلم بن عوسجه وقتی چنین منظره‌ای را دید که چگونه بر حسین‌علیه السلام ستم روا داشته می‌شود، خواست تیری از خشم و نفرت به سوی او بفرستد، ولی امام حسین‌علیه السلام مانع شد. مسلم گفت: او فاسق است و از دشمنان خدا است و از بزرگان ستمگران، الآن فرصتی پیش آمده. حضرت فرمود: تیر نینداز، من دوست ندارم که آغاز کننده جنگ باشم.(196)

در زیارت عاشورا، وقتی انسان با ظلم ظالمان و ستم ستمگران آشنا شد و فهمید در سرزمین کربلا در روز عاشورا، ظلم و ستمی واقع شده که در زمین و زمان و در ارض و سما اثر گذارده و بالاترین ظلم بر فرزند زهرا، حسین بن علی‌علیهما السلام روا داشته شده و خونی در آن روز به زمین ریخته شده که خون خدا است و با این معرفت و شناخت نسبت به ظالم و مظلوم، نردبان تعالی و کمال را بالا رفت، از خداوند می‌خواهد که زندگی و مرگ او را همانند پیامبر و خاندانش قرار دهد، سپس بیزاری ونفرت خود را نسبت به دشمنان اهل‌بیت‌علیهم السلام ابراز می‌دارد و صد مرتبه بر آنان لعن می‌فرستد. صد مرتبه لعن فرستادن، نشانه نفرت و بیزاری است که بر اساس آگاهی نسبت به ظلم‌ها و ستم‌هایی که بر این خاندان وارد آمده پدیدار گشته است.
لعن فرستادن، آشکار نمودن ظلم ظالم و نشان دادن مظلومیّت مظلوم به تاریخ است تا مبادا ستمگران بر بشریّت در پشت پرده جهل ونادانی مخفی گشته و تاریخ، ظلم و ستم آنان را به فراموشی سپارد و راه را برای ستمگرانی دیگر هموار سازد.

عاشورا انسان‌هایی را به بشریت معرفی کرد که الگو برای همیشه تاریخ هستند. عابس که در وادی معرفت وشناخت خداوند به حدّی رسیده بود که امیر مؤمنان علی‌علیه السلام در حق او و قبیله‌اش فرمود: «اگر تعداد آنان به هزار نفر می‌رسید خداوند متعال به شایستگی عبادت می‌شد» روز عاشورا وقتی به محضر عزیز خدا حسین بن علی‌علیهما السلام رسید، سلام کرد و گفت: یا ابا عبداللّٰه! مطمئن باشید به خدا قسم در روی زمین کسی نزد من عزیزتر و محبوب‌تر از تو برایم وجود ندارد واگر می‌توانستم ظلم و قتل را از تو دفع کنم، با چیزی گران‌بهاتر از جانم، حتماً انجام می‌دادم. درود بر تو، شهادت می‌دهم که من بر هدایت تو و پدرت استوارم.
آن‌گاه وارد میدان شد، به خاطر شجاعتش کسی جرأت نزدیک شدن به او را نداشت، یکی از سپاهیان دشمن می‌گوید: وقتی او را دیدم، شناختم. فریاد زدم: ای مردم! این شیر شیران است، این ابن شبیب است، مبادا کسی از شما به جنگ او برود. و عابس فریاد زد: آیا مردی وجود ندارد؟ آیا مردی وجود ندارد؟
کسی جرأت نکرد به مقابله رود. عمر سعد وقتی چنین دید، فریاد زد: وای برشما! سنگ بارانش کنید. پرتاب سنگ از هر طرف شروع شد.
عابس برای ابراز محبّت و دوستی‌اش نسبت به حسین و خاندان وحی‌علیهم السلام ،و نفرتش نسبت به دشمنان آنان کاری کرد که همه را بهت زده نمود، سپر خود را به پشتش انداخت و زره از بدنش بیرون آورد، آن‌گاه به طرف دشمن حمله کرد.یعنی حاضرم با چنگ و دندان با دشمنان بشریت به مقابله برخیزم و کسانی که سدّ راه هدایت هستند را از سر راه بردارم.
راوی می‌گوید: به خدا قسم او را دیدم که بیش از دویست نفر را دنبال می‌کرد، تا آن که از اطراف متوجّه او شدند و دورش را گرفتند و اورا کشتند و سرش را بریدند، سر او را در دست چند نفر دیدم که هر کدام مدّعی قتل او بودند، تا اینکه نزد عمرسعد رفتند. او گفت: جرّ و بحث نکنید، این را یک نفر نکشته، همه شما کشته‌اید.(197)

دشمنی در رفتار و عمل

برائت و فاصله گرفتن از دشمن، تنها در دل کافی نیست بلکه به گفتار و عمل نیز باید کشیده شود. دشمنی واقعی که در دل جا دارد، به اعضا و جوارح انسان نیز سرایت می‌کند، چهره انسان را در مقابل دشمن، عبوس وگرفته،رفتار را در مقابلش تغییر می‌دهد. نوع غذای دشمن از گلویش پایین نمی‌رود، لباس دشمنان بر اندامش پوشیده نمی‌گردد، نفع و سود به دشمن نمی‌رساند، آداب و رسوم دشمن به زندگی او سرایت نمی‌کند، تمام اینها فرمان قلبی است که بر اساس دشمنی می‌طپد و به اعضا و جوارح دستور می‌دهد و دشمنی خود را به تمام حرکات زندگی در مقابل دشمن می‌کشاند.

صادق آل محمدعلیهم السلام فرمود: خداوند به پیامبری از پیامبرانش وحی فرستاد: به کسانی که ایمان آورده‌اند بگو لباس دشمنان مرا نپوشید، غذاهای دشمنان را مصرف نکنید، راه وروش دشمنان مرا نروید که شما هم دشمن من خواهید بود، همان‌گونه که آنان هستند.
عن الصادق‌علیه السلام قالَ: «اِنَّهُ اَوْحَی اللَّهُ إِلیَ نَبِیٍّ مَنْ اَنْبیائِهِ قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ: لا تَلْبِسُوا لِباسَ اَعْدائِی وَلا تَطْعَمُوا مَطاعِمَ اَعْدائِی وَلا تَسْلُکُوا مَسالِکَ اَعْدائِی فَتَکُونُوا اَعْدائِی کما هُمْ اَعْدائِی.»(198)
دشمنان دین می‌دانستند و می‌دانند که چگونه از دشمنی مسلمانان نسبت به خود بکاهند، تا کم کم نفرت و بیزاری نسبت به کفار و اجانب را از دل آنان بیرون ببرند تا به تدریج مسلمانان را همرنگ خود کنند.
با شیوه‌های مختلف، نوع لباس، غذا، مسکن، آداب و رسوم و در نتیجه فرهنگ خود را به آنان القا نمایند و حتی زبان خود را به آنان تحمیل نمایند و در زوایای مختلف زندگی آنان نفوذ کرده و از این راه از بغض و دشمنی و نفرت آنان نسبت به خود بکاهند.
اولیای دین برای پیشگیری از چنین پیشامدی به پیروان خود دستور داده‌اند در تمام زوایای زندگی مرز بندی نموده و از نفوذ اجانب در بین خود جلوگیری نمایند.
اگر به دشمنان اجازه داده شود، حدّ و مرزی نمی‌شناسند، حتی در نماز که عبادتی است برای نزدیک شدن به خدا، دخالت کرده و فرهنگ خود را که دست بر روی دست گذاردن است به عنوان احترام در مقابل سلاطین در آن وارد می‌نمایند، به گونه‌ای که وقتی مسلمین نماز می‌خوانند دست روی دست می‌گذارند.
شیوه احترام گزاردن در مقابل دیگران در فرهنگ‌ها مختلف است، مسلمانان نباید از شیوه دیگران تقلید کرده، در مقابل خداوند و خالق هستی از شیوه احترام اجانب پیروی کنند.
عن أبی جعفرعلیه السلام قالَ: «اذا اَقَمْتَ اِلَی الصَّلوةِ فَعَلَیْکَ بِالْأقْبال عَلی صَلوتِکَ فَاِنَّما لَکَ مِنْها مَا اَقْبَلْتَ عَلَیْهِ وَلا تَعْبَثْ فِیها بِیَدَیْکَ... وَلا تُکَفِّرْ فَاِنَّما یَفْعَلُ ذلِکَ الْمَجُوسُ؛(199)
امام باقرعلیه السلام فرمود: وقتی نماز می‌خوانی توجه به نماز داشته باش، زیرا آن مقدار از نماز مال تو است که توجه داشته باشی و با دست‌های خود بازی نکن و آنها را بر روی یکدیگر قرار مده زیرا مجوس این‌گونه عمل می‌کنند.»
انسان وقتی در حال نماز ایستاده، باید کف دست‌ها را بر روی ران پا

گذارده و با همان کیفیتی که پیامبر خدا و امامان معصوم‌علیهما السلام فرموده‌اند نماز بخواند.
تبرّی نسبت به دشمنان وقتی به مرحله کمال می‌رسد که الگوهای مختلف دشمنان و بیگانگان در زندگی کنار رود و الگوهای خودی شکل زندگی را تعیین نماید و در هیچ بخشی از زوایای زندگی، رنگی از دشمن به چشم نخورد و تنها یک رنگ که آن رنگ الهی است در زندگی دیده شود، تنها و تنها دوست حقیقی که خداوند و اولیای دین هستند تعیین کننده شکل زندگی باشند.

آشکار نکردن دشمنی در شرایط تقیّه

همان گونه که دوستی و محبّت را باید آشکار نمود و نسبت به محبوب، به دوستیِ دل اکتفا نکرد، دشمنی نیز نیاز به ابراز و آشکار شدن دارد. ابراز نفرت و دشمنی نوعی مبارزه با دشمن و سرکوب نمودن ظالم است، ابراز دشمنی سلاحی است که می‌تواند دشمن را ضعیف نموده و از صحنه خارج نماید.
یک مرحله از تبرّی و بیزاری، دشمنی در دل است، ولی مرحله دیگر آن، ظاهر نمودن آن و دشمنی در عمل می‌باشد. لکن اشاره به یک نکته لازم و ضروری است و آن موضوع تقیّه است.
در جایی که انسان می‌بیند با ابراز و اظهار دشمنی نه تنها به دشمن آسیبی نمی‌رساند بلکه خود شخص و یا دوستانش به ضعف کشیده می‌شوند و امکانات مصرف شده نه تنها ثمر نمی‌دهد، بلکه به ضرر انسان تمام می‌شود. در چنین شرایطی، دشمنی باید در دل بماند و آشکار نگردد.
اگر می‌بینیم پیشوایان ما، امامان معصوم‌علیهم السلام در بعضی از موارد در مقابل دشمنان ابراز و اظهار نفرت نکرده‌اند و از لعن فرستادن بر آنان امتناع ورزیدند، یک جهت آن موضوع تقیّه بوده است. و شاهد بر این مطلب این است که هرگاه ائمه‌علیهم السلام اطراف خود را می‌دیدند و اثری از بیگانگان در آنجا نبود و تنها خودی‌ها بودند، نفرت و انزجار خود را به مرحله ظهور می‌رساندند.
قرآن کریم می‌فرماید:
«افراد با ایمان نباید غیر از مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند و هر کس چنین کند در هیچ چیز از خداوند نیست، یعنی رابطه او به کلّی از پروردگار گسسته است مگر اینکه از آنها بپرهیزید و به خاطر هدف‌های مهم‌تری تقیه کنید و خداوند شما را از نافرمانی خود برحذر می‌دارد و بازگشت شما به سوی خدا است.»(200)
مانعی ندارد مسلمانان با افراد بی ایمان و دشمن و کافر به خاطر حفظ جان خود و مانند آن دشمنی نکرده و حتی ابراز دوستی نمایند. درست است که گاهی انسان به خاطر هدف‌های عالی‌تر به خاطر حفظ شرافت و یا تقویت حق و کوبیدن باطل حاضر است از جان عزیز خود نیز در این راه بگذرد، ولی آیا هیچ عاقلی می‌تواند بگوید: جایز است انسان بدون رسیدن به هدف مهمی جان را به خطر اندازد.
دین مقدس اسلام اجازه داده انسان در موردی که جان یا مال و ناموس او در خطر است از اظهار دشمنی که هیچ گونه فایده‌ای ندارد، موقتاً خودداری نموده و به دشمنی در دل اکتفا کند.

عمار یاسر وقتی در چنگال دشمنان قرار گرفت و بت پرستان نه تنها از او می‌خواستند با آنان دشمنی نورزد، بلکه به او می‌گفتند، نفرت و بیزاری خود را نسبت به اسلام اعلام دارد، عمار نیز چنین کرد و سپس گریه کنان از ترس خداوند به خدمت پیامبرصلی الله علیه وآله شتافت. پیامبر خدا فرمود:

«إِنْ عادُوا لَکَ فَعُدْ لَهُمْ؛(201)

اگر باز هم گرفتار شدی و از تو خواستند آنچه می‌خواهند بگو.»

و به این وسیله اضطراب و وحشت و گریه او را آرام ساخت. نکته‌ای که باید کاملاً به آن توجه داشت، این است که تقیّه در همه جا یک حکم ندارد، بلکه گاهی واجب و گاهی حرام و زمانی نیز مباح است که در این زمینه رجوع به کارشناس دین یعنی فقیه جامع الشرایط لازم و ضروری است.

دشمنی نسبت به چه چیز و چه کسانی؟

اشاره

دشمن کیست و چیست تا بغض و دشمنی در راستای آن به کار گرفته شود و در مقابل آن مرزهای محکم و مستحکم قرار داده و از نفوذ آن به سرزمین وجود انسان جلوگیری گردد؟!

1) دشمنان خدا و خالق هستی

اگر سعادت و کمال انسان، دل دادن به خالق هستی و نزدیک شدن به اوست، تمام لذت‌های عالم در دوستی با او خلاصه می‌شود. اولین دشمن انسان کسی است که چشم دیدن دوستی بین بندگان و خدا را ندارد. دشمنانی که دشمنی خود را به شکل‌های مختلف نشان می‌دهند؛ گاهی منکر وجود خدا هستند و سعادت را در بهره مندی از لذّات و متاع دنیا می‌دانند، اینان حتی از بردن نام خدا غمگین می‌شوند و تمام تلاش آنان برای از بین بردن خدا در فکر و اندیشه و زندگی انسان است. بالاترین دشمن همین‌ها هستند و بالاترین نفرت و دشمنی لایق وجود آنان می‌باشد و کمترین تمایل نسبت به آنها، سقوط در عذاب الهی است.
بالاترین ظلم، جدا نمودن خلق از خالق و فاصله انداختن بین آنها است. دل را از خدا بریدن و به غیر خدا وصل کردن، شرکی است که:
«إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ؛ به درستی که شرک ظلم بزرگی است.»
بالاترین ظلم بر انسان جدا شدن از خدا و گرایش به غیر خدا است، خداوند کمترین تمایل و تکیه بر چنین ستمگرانی را نزدیک شدن به آتش می‌داند.
«وَلا تَرْکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ وَما لَکُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ اَوْلیاءَ ثُمَّ لا تُنْصَرُون؛(202)
و تکیه بر ظالمان نکنید که موجب می‌شود آتش شما را فروگیرد و درآن حال به جز خدا هیچ ولی و سرپرستی نخواهید داشت و یاری نمی‌شوید.»
راز و رمز خطرناک بودن نزدیکی و تمایل نسبت به ظالمان و ستمگران روشن است، تمایلی که موجب تقویت آنان گردیده و تأثیر گذار در فرهنگ و اخلاق و رفتار جامعه انسانی شود، جز نزدیک شدن به آتش چیز دیگری نخواهد بود.
البته بغض و نفرت نسبت به کفار و مشرکین به معنای این نیست که با آنان ارتباط نداشته باشیم، زیرا ارتباط داشتن اگر از موضع قدرت و تأثیر گذاری باشد، نه از موضع ضعف و تأثیرپذیری، بهره گرفتن از آتش است نه سوختن در آتش. ارتباطی که پس از مدتی فرهنگ دینی را از جامعه زدوده و فرهنگ بیگانگان و دشمنان را بر آن حاکم کند، نزدیک شدن به آتش هلاکت است. ولی ارتباطی که صدور فرهنگ دینی را به دنبال داشته و احیا کردن نام خدا و فرهنگ اهل‌بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام در خانه دشمن باشد، نه تنها هلاکت نیست، بلکه بالاترین عمل برای تقرب به دوست یعنی خداوند است.
البته مرز تأثیرگذاری بر دشمن و یا تأثیرپذیری از آن، مرز باریکی است که

انسان‌های قوی و تیزبین می توانند از این مرز عبور نموده و به سر منزل مقصود برسند.
مشرکین و کفار وقتی می‌دیدند پیامبر خدا به آنان نزدیک می‌شود و ارتباط برقرار می‌کند، طمع داشتند که در ایشان تأثیر بگذارند قبل از آنکه از ایشان تأثیر بپذیرند، لذا با نقشه‌ها و پیشنهادهای مختلف می‌خواستند راه و روش خود را بر پیامبر عظیم الشأن‌صلی الله علیه وآله تحمیل کنند.
ولی پیامبر خداصلی الله علیه وآله که از عصمت برخوردار هستند و ظلم و ظالم در ایشان هیچ راهی ندارد در مقابل آنان ایستادند و نه تنها زیر بار آنان نرفتند بلکه با گذشت زمان دست مشرکین و کفار را گرفته و به سوی اسلام که همانا تسلیم شدن در مقابل خالق هستی است هدایت کردند.
خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید:
«نزدیک بود آنها (با وسوسه‌های خود) تو را از آنچه وحی کرده‌ایم بفریبند تا غیر آن را به ما نسبت دهی و در آن صورت تو را دوست خود انتخاب کنند و اگر ما تو را ثابت قدم نمی‌ساختیم (و در پرتو عصمت، مصون از انحراف نبودی) نزدیک بود کمی به آنها تمایل کنی و اگر چنین می‌کردی ما و دو برابر مجازات (مشرکان) در حیات دنیا و دو برابر (مجازات آنها) را پس از مرگ به تو می‌چشاندیم، سپس در برابر ما یاوری نمی‌یافتی.»(203)

ارتباط تمدن‌ها و فرهنگ‌ها

اشاره

ارتباط فرهنگ اسلام با سایر فرهنگ‌ها، و تمدن اسلامی با تمدن‌های دیگر نیز بر همین میزان تحلیل می‌شود. اگر در این گونه ارتباطات، احتمال تأثیر گذاری اسلام در فرهنگ‌های مختلف وجود داشته باشد، امری مبارک و مقدس است و این کاری در راستای کار انبیا و اولیای الهی است. ولی اگر احتمال تأثیر پذیری برای فرهنگی که خود را غنی و بی نیاز می‌داند، که هست، به چشم بخورد این ارتباط امری خطرناک و رفتن به سوی آتش است.

مطرح کردن این سخن که در فرهنگ‌های دیگر مطالبی به چشم می‌خورد که قابل بهره برداری و استفاده است و نزدیک شدن به آنان، ثمر بخش برای مسلمانان است یا بر اساس جهل و نادانی نسبت به فرهنگ اسلامی است و یا وسوسه‌ای از وسوسه‌های شیاطین می‌باشد که هدفی جز جدا نمودن جامعه اسلامی از اسلام را ندارد و دل به فرهنگ بیگانه دادن را آرزو می‌کند.

2) دشمنان پیامبر و اهل‌بیت‌علیهم السلام

کسانی که با پیامبر خدا و اهل بیت معصومش‌علیهم السلام دشمنی می‌ورزند، دشمنان دیگری هستند که برائت و بیزاری از آنان همانند بیزاری از دشمنان خدا لازم و ضروری است. زیرا نزدیک شدن به آنان و میل و رغبت پیدا نمودن، دور شدن از خداوند است.
سعادت انسان به دوستی اهل‌بیت پیامبرعلیهم السلام گره خورده و هر ارتباطی با دشمنان آنان که موجب سست شدن پیوند دوستی شود، سعادت و خوشبختی انسان را تهدید می‌نماید.
پیامبر گرامی اسلام فرمود:
«مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَجْمَعَ اللَّهُ لَهُ الخَیْرَ کُلَّهُ فَلْیُوالِ عَلِیّاً بَعْدِی وَلْیُوالِ أَوْلِیاءَهُ وَلْیُعادِ أَعْداءَهُ؛(204)
کسی که خشنودی او در این است که خداوند تمام خیر را برایش جمع نماید، بعد از من علی و دوستانش را دوست بدارد و دشمنانش را دشمن.»
طعم و مزه ایمان وقتی در ذائقه انسان قرار می‌گیرد و شیرینی آن را می‌چشد که دوستی‌ها و دشمنی‌ها برای خدا باشد و تنها نماز خواندن و روزه گرفتن طعم ایمان را به انسان نمی‌چشاند، دوستی‌ها و دشمنی‌های دنیوی و مادی پایدار نبوده و در آخرت نتیجه‌ای ندارد، اگر در بخش‌های مختلف زندگی، انسان نیاز به یک معیار و میزانی دارد که زندگی را بر اساس آن تنظیم نماید، دوستی‌ها و دشمنی‌ها هم میزان می‌خواهد و میزانی که خداوند قرار داده، امیر مؤمنان‌علیه السلام هستند.
پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود:
«علی دوست خداست پس او را دوست بدارید، دشمن علی دشمن خدا است او را دشمن بدارید، دوستدار علی را دوست بدار ولو قاتل پدر و فرزندت باشد و دشمن علی را دشمن بدار ولو پدر یا فرزندت باشد.»(205)
در طول تاریخ اگر دوستی‌ها و دشمنی‌ها بر اساس میزانی بود که پیامبر خداصلی الله علیه وآله تعیین نمودند، کار به جایی نمی‌رسید که قدرت به دست کسانی بیفتد که محور کار آنان دشمنی با علی و فرزندانش‌علیهم السلام بود و به همین مقدار هم اکتفا نکرده، بلکه لعن بر او را لازم و واجب دانسته و در خطبه‌های نماز به آن عمل می‌کردند، تا جایی که یک بار خطیب جمعه فراموش کرد به آن عمل کند، در بازگشت از نماز به یادش افتاد همان جا مردم را جمع کرد و لعن فراموش شده را جبران نمود و به شکرانه این عمل در آن مکان مسجدی ساختند و نام آن را مسجد ذکر

گذاردند. اگر با دشمنان پیامبر و اهل‌بیت‌علیهم السلام دشمنی می‌شد و مسلمانان تنفر و انزجار خود را از آنان اعلام می‌نمودند، قدرت در دست کسانی قرار نمی‌گرفت که با حال مستی به نماز بایستند و مردم به آنان اقتدا کنند و آن قدر مسیر اسلام به انحراف کشیده شود که در روز روشن با گفتن تکبیر، سر از بدن عزیز خدا حسین بن علی‌علیهما السلام جدا نموده و زن و بچه او را به عنواƠاسیر در کوچه و بازار عبور دهند.

3) ظالمان وستمگران، دشمنان سعادت و خوشبختی

هر اندیشه و عملی که در مسیر حق قرار نگیرد، ظلم محسوب می‌شود و صاحب آن معصیت کار و در زمره ظالمین می‌باشد. ظلم و ستم دارای مراتب مختلف است، ظالم و ستمگر نیز چنین است. ظلم گاهی گرفتن پرکاهی است از دهان موری که به سوی لانه می‌رود و گاه خراب کردن لانه پرنده‌ای و گاه کشتن انسانی بی‌گناه و گاه به فساد کشیدن یک اجتماع است. تمام اینها ظلم است، ولی یکسان نیست.

انسان‌های پاک و مطهر از تمام این ستم‌ها به دورند و نسبت به تمام آنها نفرت دارند. امیرمؤمنان علی‌علیه السلام می‌فرماید: به خدا سوگند! اگر شب را بیدار بر روی خار سعدان(206) بگذرانم و مرا در زنجیر بسته، روی زمین بکشند دوست داشتنی‌تر است نزد من از اینکه خدا و رسول را روز قیامت ملاقات کنم در حالی که بر بعضی بندگان ستم کرده باشم. سوگند به خدا! اگر هفت اقلیم را با هر چه در زیر آسمان‌های آنهاست به من بدهند برای این که خدا را نافرمانی نموده و پوست جویی را از دهان مورچه‌ای بگیرم، چنین نخواهم کرد.(207)

پیروان علی‌علیه السلام نیز در همان راهی قدم برمی‌دارند که مولای آنان رفته است. محلی است به نام فسطاط، یعنی خیمه، حموی در کتاب «معجم البلدان» می‌نویسد، در یکی از جنگ‌ها مسلمانان پس از آنکه جنگ تمام شد و خواستند حرکت کنند دیدند بالای یکی از خیمه‌ها پرندگان تخم‌گذاری نموده‌اند. فرمانده دستور داد: بگذارید این خیمه به حال خود باشد تا جوجه‌ها از تخم بیرون آیند و آسیبی به آنها نرسانید. از آن به بعد نام آن مکان را فسطاط گذاردند.(208)
تربیت اسلامی اقتضا می‌کند که انسان نفرت از ظلم داشته و به سوی آن نرود و نفرت از ظالم و ستمگر داشته باشد و به او تمایلی پیدا ننماید که اگر چنین شد زمینه رشد برای ستمگری باقی نمی‌ماند.
اگر تولّی و تبرّی و دوستی و دشمنی در دستور زندگی مسلمین قرار می‌گرفت، ستمگران نمی‌توانستند بر آنان مسلط شده و به اسارت بگیرند و در راه آمال و آرزوهای شیطانی خود، ملّتی را به ذلّت بکشند. اسلام اجازه نمی‌دهد مسلمانی حتی در دل هم رضایت به ادامه حیات برای ظالم و ستمگری داشته باشد، بلکه هر لحظه باید انتظار نابودی و هلاکت او را در دل بپروراند.
صفوان جمّال که از دوستداران امام موسی بن جعفرعلیهما السلام است شتران زیادی داشت که اجاره می‌داد. هارون الرشید ستمگر آن زمان شترهای او را برای سفر حج اجاره نمود.
خبر به امام‌علیه السلام رسید، حضرت او را نکوهش کردند. او در پاسخ گفت: برای سفر حرامی اجاره ندادم، بلکه سفر حج است. امام فرمود: آیا دوست نداری او زنده بماند و از سفر برگردد تا کرایه تو را بدهد؟ پاسخ داد: آری. حضرت فرمود: هر کسی دوست داشته باشد ستمگری باقی بماند، جزء ستمگران محسوب می‌شود و به آتش خواهد رفت.(209)

حاکم بروجرد

انسان‌های خود ساخته که زندگی خود را بر اساس دستور دین تنظیم کرده‌اند، حتی احساسات خود را بدون ملاک و معیاری مصرف نمی‌کنند، گرایش و تمایل به ظالم و ستمگر را برای خود جرم دانسته و از آن توبه می‌نمایند.
در کتاب «کلمه طیبه» نقل می‌کند: حاکم بروجرد روزی به دیدن عالم جلیل القدر مرحوم سید مرتضی، پدر سید بحرالعلوم رفت و پس از مراجعت چون به صحن خانه رسید، بحرالعلوم را که در آن وقت به حسب سنّ در شمار اطفال محسوب می‌شد ملاقات کرد، ایشان را به حاکم معرفی کردند، حاکم ایستاد و اظهار مهربانی زیادی کرد و رفت.
سید بحرالعلوم به پدر بزرگوارش عرض کرد: باید مرا از این شهر بیرون بفرستی که می‌ترسم هلاک شوم. فرمود چرا؟ گفت: به جهت آنکه قلبم را از آن ساعتی که حاکم اظهار مهربانی کرد، مایل به او می‌بینم و آن بغضی که باید به حاکم داشته باشم ندارم، دیگر در اینجا نباید ماند. و همین امر سبب شد که از آن شهر هجرت نماید.
آیا سزاوار نیست برای اینکه نفرت و بیزاری از ظالم در وجود ما رسوخ کند در زیارت عاشورا صد مرتبه لعن فرستیم بر کسانی که بالاترین ظلم و خیانت را مرتکب گردیده و بر کسانی که زمینه چنین ستمی را فراهم آوردند.
بار الها! از رحمتت دور بدار اول ظالم و ستمگری را که حق پیامبر و اهل‌بیت‌اش را ضایع نمود و کسانی را که آن راه را ادامه دادند و در روز عاشورا فرزند پیامبر، حسین بن علی‌علیهما السلام را در مقابل زن و فرزندش سر از بدنش جدا نمودند.

در روز عاشورا، بیزاری و نفرت از ستمگران به اوج خود رسید. فضای سرزمین کربلا را نسیم دوستی و محبّت خدا فرا گرفته بود و بغض و دشمنی نسبت به دشمنان خدا و ستمگران زمان را هدف گیری می‌نمود.
عبداللّٰه بن عمیر عده‌ای را دید که در نخلستان کوفه آماده رفتن به یاری حسین بن علی‌علیهما السلام هستند، جریان را پرسید، برای او توضیح دادند که اینان می‌روند تا فرزند زهرا را یاری نمایند.
او گفت: من از قدیم‌الایّام نسبت به مشرکین نفرت داشته و علاقه زیاد به جنگ با آنان داشتم و به نظرم جنگ با دشمنان حسین بن علی‌علیهما السلام کمتر از جنگیدن با مشرکین نباشد. مسئله را با همسرش در میان گذاشت، او هم که از ظالم و ستمگر نفرت داشت، همسرش را تشویق نموده و خود نیز همراه همسر آماده حرکت شد. شبانه حرکت کرده، آمدند تا خود را به حسین بن علی‌علیهما السلام رساندند. روز عاشورا لحظه شماری می‌کردند که بغض و بیزاری خود را نسبت به دشمنان نشان دهند.
عبداللّٰه بن عمیر با اجازه امام‌علیه السلام به میدان رفت. در حالی که قدی بلند، بازوانی ستبر، و شانه هایی گشاده داشت. غلام عبیداللّٰه بن زیاد به مبارزه با او وارد میدان شد، با یکدیگر درگیر شدند، عبداللّٰه بن عمیر با شمشیری او را از پای درآورد. شخص دیگری بر او حمله کرد که در این درگیری عبداللّٰه دست چپش را جلو آورد و انگشتانش هدف شمشیر دشمن قرار گرفت و جدا شد، ولی در عین حال به دشمن حمله کرد و دشمنی دیگر را از پای درآورد.
در حالی که خون از انگشتانش می‌ریخت و دو نفر را کشته بود، با شور و اشتیاق و خواندن رجز، خدمت امام حسین‌علیه السلام آمد. همسرش وقتی شوهر را با آن حال و انگشتان قطع شده دید، ستون خیمه را برداشت و به همراه شوهرش حرکت کرد، و می‌گفت:پدر و مادرم به فدایت، مبارزه کن در رکاب اهل‌بیتی که طیّب و پاکیزه هستند.
عبداللّٰه به او نگاهی کرد و از او خواست که برگردد، ولی او نپذیرفت و می‌گفت: تو را تنها نمی‌گذارم تا در کنارت بمیرم.
انگشتان چپ عبداللّٰه که بریده شده بود و با دست راست هم شمشیر را گرفته بود، لذا نمی‌توانست همسر را برگرداند. حسین بن علی‌علیهما السلام وقتی این منظره را دیدند جلو آمدند و در حق آنان دعا نمودند و به همسر عبداللّٰه فرمود: به سوی زنان برگرد، زیرا زنان وظیفه جنگیدن ندارند.
او برگشت و عبداللّٰه به میدان رفت و کینه و نفرت خود را نسبت به

دشمنان تا مرز شهادت نشان داد. گرد و غبار همه جا را گرفته بود، پس از لحظاتی کم‌کم هوا صاف شد. همسر عبداللّٰه که از خیمه بیرون آمده بود، به طرف بدن خون آلود شوهر که روی زمین افتاده بود حرکت کرد، بالای سرش نشست، خاک و خون از صورت او پاک کرد، در حالی که می‌گفت: بهشت بر تو مبارک باد! و خداوند بهشت را نصیبت گرداند و خداوند مرا همراه تو قرار دهد.

دشمن با دیدن این صحنه آرام نگرفت، غلام شمر به او حمله کرد و با ستون خیمه بر فرق او زد و زن و شوهر با شعار نفرت و بیزاری از ستمگران و دشمنان حسین‌علیه السلام به سوی بهشت شتافتند.(210)

آثار و ثمرات دوستی در دنیا /

فصل هفتم آثار و ثمرات دوستی در دنیا

اشاره

عن المهدیعلیه السلام:

إنَّا غَیْرُ مُهْمِلِینَ لِمراعاتِکُمْ

و لا ناسِینَ لِذِکْرِکُمْ؛

ما شما را رها نکرده و فراموش نمی‌کنیم.

بحار 175/53

دوستی طرفینی

محبّت از مفاهیمی است که طرفینی می‌باشد، یعنی اگر در دلی قرار گرفت، قلبی دیگر هم متقابلاً با او همراه است. اگر انسان، محبوبی حقیقی داشت بداند که تنها نیست و دوست هم در محبّت، او را همراهی می‌کند. نمی‌شود که انسان خدا و رسول و اهل‌بیتش‌علیهم السلام را دوست بدارد ولی دوستی یک طرفه باشد و آنان محبّت نداشته باشند:
«قُلْ اِنْ كُنْتُم تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِى يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»؛(211)
«بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد.»
خداوند در قرآن کسانی را که به آنها محبّت دارد چنین اعلام می‌کند: «کسانی که به خداوند تکیه کنند، باز گشت به سوی او داشته باشند، از آلودگی‌ها خود را حفظ کنند، در راه حق پایدار باشند،عدالت پیشه و در عمل نیکوکار باشند.»

پیامبر خداصلی الله علیه وآله وقتی وارد مدینه شدند آن چنان مورد علاقه مسلمانان بودند که همه انتظار می‌کشیدند رسول خدا به خانه آنان وارد شود و پیامبر هم چون نمی‌خواستند علاقه‌مندان خود را آزرده کنند و محبّت آنان را بی‌پاسخ بگذارند، فرمود: هر جا ناقه من برود، من هم همان جا را انتخاب می‌کنم. ناقه آمد و جایی که امروز در مدینه مسجد رسول خدا است - ولی آن روز مسجد نبود - در کنار خانه ابوایّوب توقف کرد. پیامبر خدا پیاده شدند، حالا به کدام خانه برود؟ مادر ابوایّوب اثاثیه پیامبر را برداشت و به داخل خانه برد. مردم از پیامبر خدا درخواست می‌کردند که به منزل آنان برود، وقتی زیاد اصرار کردند، فرمود: رحل و اثاثیه کجاست؟ گفتند: مادر ابوایّوب به خانه خود برده است. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: انسان آن جایی است که اثاثیه او هست.

ابوایّوب منزلی داشت دو طبقه، نمی‌خواست خود در طبقه بالا زندگی کند و پیامبر در طبقه پایین، نزد پیامبر آمد و عرض کرد: شما کدام طبقه را می‌پسندید، پایین یا بالا؟پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: طبقه پایین برای مردمی که به سراغ ما می‌آیند، راحت‌تر است.

ابوایّوب می‌گوید: من با مادرم در طبقه بالا بودیم و پیامبر طبقه پایین، مواظب بودیم هنگام بردن آب به بالا، یا هنگام پختن نان، پیامبر اذیت نشوند، آرام حرکت می‌کردیم، آهسته سخن می‌گفتیم، و مردم هم به دیدار پیامبر می‌آمدند. محبّت شدید مردم نسبت به پیامبر خدا آنان را گرد پیامبر جمع نمود، زن و مرد شیفته رسول خداصلی الله علیه وآله شدند.

رسول خدا در اجتماع مردم پرسیدند: آیا مرا دوست دارید؟ گفتند: آری به خدا قسم تو را دوست داریم.

پیامبر خدا سه مرتبه فرمود:

«أَنَا وَاللَّهِ اُحِبُّكُمْ؛(212)به خدا قسم من هم شما را دوست دارم.»

دیدار و گفت و گوی با شما را دوست دارم

عده‌ای در محضر امام باقرعلیه السلام نشسته‌اند، دیدند امام باقرعلیه السلام بلند شدند به داخل اتاق رفتند. آیا امام از حضور آنان ناراحت هستند؟ آیا جمع آنان را پذیرا نمی‌باشند؟ دیدند امام از اتاق بیرون آمدند، در حالی که دست بر چهار چوب در گرفته‌اند، سلام کردند و آنان جواب سلام حضرت را دادند.
سپس امام‌علیه السلام فرمود:
«وَ اللَّهِ إِنِّی لَأُحِبُّ ریحَکُمْ وأَرْواحَکُمْ؛(213)
به خدا قسم من بوی شما و ارواح شما را دوست دارم.»
همه امامان معصوم این‌گونه هستند، قلب آنان با قلوب دوستانشان همراهی می‌کند. امام صادق‌علیه السلام فرمود: به خدا قسم من دیدار شما و زیارت شما را دوست دارم، من در شهر مدینه تنها هستم، یکی از شماها را که می‌بینم از اضطراب و ناراحتی بیرون می‌آیم و آرامش پیدا می‌کنم، حضرت فرمود: به خدا قسم من مشتاق گفت و گوی با شما هستم؛
«وَ اللَّهِ انِّی لَأُحِبُّ رُؤْیَتَکُمْ وَأَشْتاق اِلی حَدِیثِکُمْ.»(214)

امام زمان‌علیه السلام دوستش را فراموش نمی‌کند

همان گونه که دوستی ما اجازه نمی‌دهد محبوب را فراموش کنیم، محبوب هم دوستش را فراموش نمی‌کند و بی‌توجهی نسبت به او را نمی‌پسندد. هر چند ممکن است فاصله مکانی باشد یا در زمان محبوب، انسان زندگی نکند، یا محبوبش در پشت پرده غیبت باشد لکن اینها باعث فراموشی محبوب نمی‌شود.

حضرت بقیة اللّٰه الاعظم امام زمان - روحی و ارواح العالمین له الفدا - خطاب به شیخ مفید می‌فرمایند: ما از شما بی‌اطّلاع نیستیم و از مشکلات شما بی‌خبر نمی‌باشیم، ما شما را رها نمی‌کنیم و فراموش نمی‌کنیم، اگر ما مواظب شما نبودیم که دشمنان، شما را از بین می‌بردند:

«اِنّا غَیْرُ مُهْمِلِینَ لِمُراعاتِکُمْ وَلا ناسِین لِذِکْرِکُمْ، وَلَوْلا ذلِکَ لَنَزَلَ بِکُمْ الأَوَّاءُ وَاصْطَلَمَکُم الْأَعْداءُ، فَاتَّقُوا اللَّهَ جَلَّ جَلالُهُ.»(215)

دعای امام هشتم‌علیه السلام برای دوست

شخصی با امام هشتم علی بن موسی الرّضاعلیه السلام رفت و آمد داشت، به امام علیه السلام عرض کرد: آقا در حق من و خانواده‌ام دعا کنید. حضرت فرمود: مگر این کار را نمی‌کنیم، در هر روز و شب کارهای شما بر ما عرضه می‌شود.
خیلی برای او سخت بود که این مطلب را باور کند که امامش از کارهای روزمرّه او خبر دارد. حضرت او را متوجّه آیه‌ای از آیات قرآن نمودند که خداوند می‌فرماید: هر کاری می‌خواهید بکنید که به زودی خدا و پیامبر و مؤمنان در کردار شما خواهند نگریست. فکر می‌کنید که مراد از مؤمنانی که در اعمال می‌نگرند کیست؟ آیا غیر از امیرالمؤمنین است؟!
«هُوَ وَ اللَّهِ عَلیُ بْنُ أَبِی طالِبٍ‌علیه السلام.»(216)
آری امامان معصوم دوستان خود را مورد توجه قرار می‌دهند، به نیازهای مادّی و معنوی آنان توجه دارند و رسیدگی می‌کنند. البته این بدان معنا نیست که دوستان اهل‌بیت‌علیهم السلام، هیچ مشکلی نداشته باشند، بلکه شرایط فرق می‌کند. گاهی مصلحت می‌بینند که نیاز فردی را حتی به صورت غیر عادی برآورده کنند و در همان حال نیاز شخص دیگری به حال خود باقی باشد.

جابر و کُمیت شاعر

جابر می‌گوید: خدمت امام باقرعلیه السلام رسیدم و اظهار نیاز کردم، ولی حضرت فرمود: حتی یک درهم هم نداریم. طولی نکشید کمیت شاعر آمد خدمت حضرت، عرض کرد: آقا برای شما اشعاری بخوانم؟ فرمود: بخوان. وقتی قصیده‌ای را خواند، حضرت به غلام خود فرمود: از داخل آن اتاق ، بدره را بیاور (کیسه‌ای که ده هزار درهم یا دینار در آن است) و به کمیت بده.

کُمیت عرض کرد: آقا باز هم اشعاری بخوانم؟ فرمود: بخوان. شروع کرد به خواندن، دوباره حضرت به غلام خود فرمود: از داخل اتاق بدره را بیاور به او بده. برای سومین بار گفت: آقا اشعاری را بخوانم؟ فرمود: بخوان. و بعد از خواندن، بدره‌ای به او داد.

کُمیت گفت: جان من به فدای شما، به خدا قسم دوستی من به خاطر دنیا و مسائل مادّی نیست، بلکه حقّی است که شما به گردن من دارید و از این راه به رسول خدا تقّرب می‌جویم و پول‌ها را قبول نکرد. امام‌علیه السلام در حق او دعا کرد و به غلام خود فرمود: پول‌ها را در جای خود بگذار.

جابر که این صحنه را دید به امام عرض کرد: آقا من نیازمند بودم و به شما نیاز خود را گفتم ولی شما فرمودید: حتی یک درهم ندارم، ولی دستور دادید به کُمیت سی هزار درهم بدهند. حضرت فرمود: برو داخل اتاق. رفتم ولی اثری از آن پول‌ها ندیدم. سپس حضرت فرمود: آن چیزی را که ما از شما می‌پوشانیم، بیشتر است از آنچه را که ظاهر و آشکار می‌کنیم.(217)

اولیای الهی نسبت به دوستانشان و مشکلات آنان بی‌توجه نیستند و چه بسا از گرفتاری آنان رنج می‌برند و در مواردی که نتوانند از طریق عادی مشکل آنان را حل کنند، برای مشکلاتشان اشک می‌ریزند و گریه می‌کنند.
یکی از دوستان و یاران امام سجّادعلیه السلام نزد آن حضرت رفت، در حالی که از فشار فقر و تنگدستی پریشان بود. حضرت از او پرسید: در چه حالی؟ عرض کرد: حال من این گونه است که چهار صد دینار بدهکارم ولی نمی‌توانم آن را بپردازم، خانواده و عیال سنگینی هم دارم و چیزی ندارم که خرج آنها را بدهم. امام سجادعلیه السلام با شنیدن این سخن بسیار اندوهگین شد و به شدت گریست. یکی از اصحاب حضرت که در مجلس بود، عرض کرد: یابن رسول اللّه! برای چه گریه می‌کنید؟ حضرت فرمود: مگر گریه جز برای مصایب و گرفتاری‌های بزرگ برای چیز دیگری هم هست؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: چه مصیبتی برای انسان آزاده و با ایمان بالاتر از این است که ببیند برادر مؤمن او کمبودی دارد و او نتواند آن را جبران کند و ببیند که برادرش مشکلی دارد ولی، نتواند آن را برطرف کند.
پس از آن، مجلس به انجام رسید و همه رفتند. یکی از بدگویان و مخالفان امام سجادعلیه السلام که در مجلس بود با طعنه به امام سجّادعلیه السلام گفت: شگفتا از این خاندان! یک بار ادعا می‌کنند که آسمان و زمین و هر چه هست در اختیار آنهاست و خداوند در خواست آنها را رد نمی‌کند. ولی روز دیگر اعتراف می‌کنند که حتی از حل کردن مشکل نزدیک‌ترین دوستان خود نیز عاجز و ناتوانند.
این سخن به گوش آن مرد درمانده رسید و چون از ارادتمندان خاندان اهل‌بیت‌علیهم السلام بود بسیار ناراحت شد و دوباره به خدمت امام سجّادعلیه السلام رسید و عرض کرد: یابن رسول اللّه! چنین مطالبی از فلان مخالف به گوشم رسیده است. این سخن از سختی‌ها و گرفتاری‌های خودم بیشتر مرا می‌آزارد.
امام سجّادعلیه السلام به او فرمود: هم اینک خداوند اجازه داد که کار تو سامان یابد سپس یکی از خادم‌ها را صدا زد و فرمود: همان چیزی را که برای خوراک افطار و سحر خود نهاده‌ام، بیاور. او رفت و دو قرص نان آورد و به مرد درمانده داد. امام سجّادعلیه السلام به او فرمود: این دو قرص نان را بگیر که چیزی غیر از آن نداریم، خداوند خود به وسیله این دو نان گرفتاری تو را برطرف خواهد کرد و خیر فراوانی به تو خواهد رسید.
آن مرد، دو قرص نان را گرفت و به سوی بازار رفت. در راه پیوسته به این فکر بود که خداوند چگونه با این دو قرص نان گرفتاری بزرگ او را حل

خواهد کرد، خاطرش از بابت خانواده و عیال خود نگران بود، بار سنگین بدهی و مخارج زندگی و اینک دو عدد نان که نمی‌دانست آنها را چه کند، شیطان هم پی در پی او را وسوسه می‌کرد که آخر چگونه می‌توان گرفتاری به این بزرگی را با دو قرص نان برطرف ساخت.
در همان حال بود که به ماهی فروشی برخورد که ماهی بو کرده‌ای در دستش بود، پیدا بود که کسی آن را نمی‌خَرد و داشت فاسد می‌شد. مرد به او گفت: ماهی تو روی دستت مانده است، یکی از این دو نان هم برای من زیاد است، آیا ماهی‌ات را در عوض این یک نان به من می‌دهی؟ ماهی فروش پذیرفت و ماهی را به او داد و نان را از او گرفت. مرد نیز ماهی را برداشت و به راه افتاد.
کمی بعد به نمک فروشی رسید که اندکی نمک نامرغوب داشت، به او گفت: نمک تو نامرغوب است، آیا آن را با نان من که این نیز چندان مرغوب نیست، عوض می‌کنی؟ نمک فروش پذیرفت و نمکش را در برابر آن قرص نان به او داد.
مرد به راه افتاد تا به خانه برود، در راه با خود فکر می‌کرد که باید ماهی را با نمک درست کند تا غذایی برای خوردن فراهم شود. به خانه که رسید شکم ماهی را شکافت تا آن را پاک کند ولی با شگفتی بسیار دو مروارید گرانبها در شکم ماهی یافت، شگفت‌زده شد و بی‌درنگ خدا را شکر کرد.
در حال شگفتی و سرور بود که صدای در خانه بلند شد. در را باز کرد، نمک فروش و ماهی فروش هر دو با هم آمده بودند و می‌گفتند: بنده خدا هر چه کردیم نتوانستیم خود یا خانواده‌مان از این نان بخوریم، دندان در آن کارگر نیست، فهمیدیم که تو در بد وضعیتی قرار گرفته‌ای و بدحالیِ تو به آخرین درجه رسیده است و در بدبختی به سر می‌بری. نانت برای خودت، نمک و ماهی هم حلال خودت. سپس نان‌ها را به او دادند و رفتند.
مرد اندکی آرام گرفته بود که دوباره صدای در بلند شد. این بار کسی از سوی حضرت سجادعلیه السلام آمده بود، داخل شد و گفت: امام فرمود: خداوند گره مشکل تو را گشود و گرفتاری‌ات را برطرف ساخت، پس غذای ما را به خودمان پس بده که آن را غیر از خودمان کسی نمی‌خورد. بعد نان‌ها را گرفت و رفت.
آن مرد دو مروارید را فروخت و با بهای گزافی که به دستش آمد، بدهی خود را داد و وضع خوبی پیدا کرد.
دشمنان و بدگویان حضرت سجّادعلیه السلام که ماجرا به گوششان رسیده بود، می‌گفتند: چه تفاوت زیادی است بین اینکه علی بن حسین‌علیه السلام نمی‌توانست نیاز او را برآورده کند و اینکه چنین ثروتی برای او فراهم کرده باشد، چگونه چنین چیزی ممکن است؟ کسی که از برآورده کردن آن نیاز ناتوان بود، چگونه می‌تواند چنین ثروتی فراهم کند؟

وقتی خبر این صحبت‌ها به گوش امام سجادعلیه السلام رسید، فرمود: قریش نیز همین حرف‌ها را درباره پیامبرصلی الله علیه وآله می‌گفتند که: چگونه در یک شب از مکه به بیت المقدس رفته است و آثار پیامبران را در آنجا مشاهده کرده و بازگشته است؟ کسی که نمی‌تواند در کمتر از دوازده روز از مکه به مدینه برود.

قریش این حرف‌ها را هنگامی زدند که آن حضرت از مکه به مدینه هجرت کرده بود. سپس به اصحاب خود فرمود: سوگند به خدا که آنها از کار خدا و دوستان خدا سر در نمی‌آورند، همانا مراتب و جایگاه‌های بلند دست نیافتنی است، مگر از راه تسلیم در برابر خداوندی که به بزرگی ستایش می‌شود و از راه ترک تحکّم در برابر خداوند، و راضی بودن به هر چه او تدبیر می‌کند، همانا دوستان خدا بر مشکلات و رنج‌ها صبر کردند، آن چنان که کسی در صبر با آنها برابری نمی‌کرد. خداوند عزّوجلّ هم به آنان پاداش داد و برآورده شدن خواسته‌هایشان را واجب نمود، البته آنها چیزی از خداوند نمی‌خواهند جز همان چیزی که خدا خود برای آنان خواسته باشد. (218)

توجّه به دوست نادان

تا اینجا سخن از دوستانی بود که شیعه و طرفدار امام‌علیه السلام بودند، ولی محبّت مرز نمی‌شناسد، اگر کسی اهل‌بیت‌علیهم السلام را دوست بدارد و شیعه آنان هم نباشد، دوستی در همین دنیا برایش اثربخش است.
شخصی به امام مجتبی‌علیه السلام نزدیک شد و گفت:
«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُذِلَّ الْمُؤمِنِین؛
سلام بر تو ای کسی که مؤمنین را ذلیل کردی.»
حضرت فرمود: پیاده شو، عجله نکن. وقتی پیاده شد. فرمود: چه گفتی؟ گفت: گفتم: سلام بر تو که مؤمنین را ذلیل کردی. امام مجتبی‌علیه السلام فرمود: از کجا این حرف را می‌زنی؟ گفت: با معاویه کنار آمدی، اختیار امّت را به دست معاویه دادی. حضرت برای او توضیح دادند و او را روشن نمودند.
کسی که خط فکری او با امام مجتبی‌علیه السلام سازگار نیست، چرا سراغ امام مجتبی می‌آید؟ حضرت فرمود: چه چیز باعث شده اینجا بیایی؟ پاسخ داد: محبّت تو. حضرت فرمود: به خدا قسم تو محبّت داری؟ گفت: آری به خدا قسم.
حضرت فرمود:
«لا یُحِبُّنا عَبْدٌ اَبَداً وَلَوِ کانَ اَسِیراً فِی الدَّیلَم اِلاّ نَفَعَهُ حُبُّنا وَاِنَّ حُبَّنا لَیُساقِطُ الذُّنُوبَ مِنْ بَنِی آدَمْ کَما یُساقِطُ الرِّیحُ الْوَرَقَ مِنَ الشَّجَرِ؛(219)
کسی ما را دوست نمی‌دارد، حتی اگر اسیر کافری از دیلم باشد، مگر اینکه این دوستی به او سود می‌رساند و به درستی که محبّت ما گناهان و خطاهای بنی آدم را می‌ریزد، همان گونه که باد، برگ را از درخت می‌ریزد.»
البته اینکه انسان چگونه می‌شود که امام معصومی را دوست بدارد، ولی با او هم‌فکر نباشد و حتی گاهی دوستی است که اسلام را هم نپذیرفته تا او را امام خود بداند، مسئله‌ای قابل تأمّل و تحقیق است، اصل مسئله قابل انکار نیست، بلکه شواهد زیادی بر صدق آن وجود دارد، منتهی فهمیدن و درک آن احتیاج به دقت و اندیشه دارد که با دقت، داستان شخص نصرانی را می‌خوانیم:

محبّت امام‌علیه السلام به دوست نصرانی

شخصی است نصرانی، متوکل عباسی او را احضار کرده، نمی‌داند در حق او چه خواهد کرد. نذر کرد صد دینار به امام هادی‌علیه السلام بدهد تا از دست متوکل نجات پیدا کند. به سامرا آمد - تا به حال آنجا نیامده - منزلی گرفت. پیش خود گفت: خوب است قبل از اینکه نزد متوکل بروم، امام هادی‌علیه السلام را که تحت نظر است پیدا کنم و صد دینار را به او بدهم. چگونه نزد امام برود که این نیز خود جرم است. منزل امام را هم بلد نبود و جرأت نمی‌کرد از کسی بپرسد.

می‌گوید: مدتی فکر کردم چه کنم، سوار بر مرکبم شدم، گفتم: هر جا برود آنجا پیاده می‌شوم. صد دینار را در کاغذی پیچیدم و در آستینم گذاشتم. مرکبم خیابان‌ها را طی کرد تا به نقطه‌ای رسید که قدم برنمی‌داشت. به غلام خود گفتم: سؤال کن، این منزل کیست؟ گفتند: منزل ابن الرّضا امام هادی‌علیه السلام. ناگهان خادمی از خانه خارج شد و گفت: تو یوسف بن یعقوب هستی؟ گفتم: آری. گفت: پیاده شو.

مرا در دهلیز خانه بُرد و خود وارد خانه شد، سپس آمد و گفت: آن صد دیناری که همراه آورده‌ای بده. و مرا به داخل منزل برد. دیدم حضرت تنها نشسته است، فرمود: ای یوسف! چه چیز بر تو ظاهر شد؟ گفتم: به اندازه کافی دلیل بر من آشکار شد (آمدن حیوان کنار خانه، صدا زدن خادم نام مرا، خبر دادن از صد دینار). حضرت فرمود: تو اسلام نمی‌آوری، ولی در آینده فرزند تو، فلانی مسلمان خواهد شد و از شیعیان ما خواهد بود.

«یا یُوسُف! إِنَّ اَقْواماً یَزْعُمُونَ إِنَّ وِلایَتَنا لا تَنْفَعُ أَمثالَکُم. کَذِبُوا وَاللَّهِ إِنّما لَتَنْفَعُ أَمْثالَکَ، إمْضِ فِیما وافَیْتُ، فَاِنَّکَ سَتَری ما تُحِبُّ؛(220)

ای یوسف! عده‌ای فکر می‌کنند دوستی ما به درد امثال تو نمی‌خورد، به خدا قسم برای امثال تو سود دارد، برو ما کار تو را درست کردیم. آنچه را دوست داری خواهی دید.»

می‌گوید: به سراغ متوکل رفتم، آنچه خواستم به او گفتم و برگشتم.

آری او با محبّت امام هادی‌علیه السلام از شرّ متوکل نجات پیدا کرد و ثمره دوستی خود را با امام‌علیه السلام دید.

محبّتی بدون پاسخ نمی‌ماند

امام حسین‌علیه السلام فرمود: اگر کسی برای خدا ما را دوست بدارد، ما و او بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد می‌شویم همانند دو انگشت که کنار هم هستند و اگر کسی برای دنیا ما را دوست بدارد دنیا به دوستان خوب و بد می‌رسد.

«عن الحسین بن علی‌علیهما السلام، قال: مَنْ اَحَبَّنا لِلّٰهِ وَرَدنا نَحْنُ وَهُوَ عَلی نَبِیِّنا هکَذا (و ضمّ اصبعیه) وَمَنْ اَحَبَّنا لِلدُّنْیا فَاِنَّ الدُّنْیا لَتَسَعُ الْبِرَّ وَالْفاجِرَ.»(221)

از مردی سؤال شد: چرا شیعه شدی و امامت امام هادیعلیه السلام را پذیرفتی؟ او که ایرانی و اهل اصفهان بود، پاسخ داد: من در زندگی مشکل مادی داشتم و دستم خالی بود، ولی قدرت حرف زدن داشتم، اهالی اصفهان به من و عده دیگری گفتند: بروید نزد حکومت متوکل و بگویید که به ما ظلم شده و حق ما داده نشده و حق خود را بگیرید و به زندگی خود سروسامانی بدهید.
حرکت کردیم به در خانه متوکل رفتیم، ایستاده بودیم و منتظر که وارد شویم و حرف خود را بزنیم. ناگهان دیدیم مأمورین خارج شدند در حالی که می‌خواستند شخصی را بازداشت کرده و نزد متوکل بیاورند. پرسیدم: به سراغ چه کسی می‌روند؟ گفتند: شخصی علوی که شیعیان او را امام خود می‌دانند.
پیش خود گفتم: همان جا بایستم و کسی که امام شیعیان است ببینم دارای چه خصوصیاتی است؟ طولی نکشید، دیدم شخصی سوار بر اسب آمد. مردم در طرف راست و چپ صف کشیدند و به تماشای ایشان ایستادند.
تا نگاه من به ایشان افتاد، محبتش در قلبم قرار گرفت، دوستی‌اش دل مرا برد و محبوب من شد. چه خطری او را تهدید می‌کند؟ متوکل می‌خواهد با او چه کند؟ نگران شدم، گفتم: خدایا! نکند شرّی به او برسد، بار الها! بلا را از او دور گردان.
چشمان خود را به او دوخته بودم او به این طرف و آن طرف نگاه نمی‌کرد، وقتی به من رسید، به من توجه کرد (مگر می‌شود من جذب او شوم ولی او عنایتی نکند) فرمود: دعای تو مستجاب شد. (یعنی نگران من نباش). در حق من دعا کردند: خداوند طول عمر و مال و ثروت و فرزندان زیاد به تو بدهد. بدنم شروع کرد به لرزیدن. من که چیزی به او نگفتم، از کجا فهمید من در حقش دعا کردم تا در حق من دعا کند؟! از خود بیخود شدم، دوستانم گفتند: چه خبر است؟ چرا این گونه شدی؟ چیزی به آنها نگفتم و راز محبّت را برای آنها بازگو نکردم. فقط گفتم: خیر است.
به اصفهان برگشتیم، طولی نکشید که دعای حضرت در حق من مستجاب شد. خداوند اموال زیادی به من داد و فرزندان متعدّد و عمر طولانی که الآن حدود هفتاد و چند سال از من می‌گذرد، در حالی که شیفته او و معتقد به امامت او هستم. آری او اگر امام نبود از کجا راز مرا فهمید و در حق من دعا کرد.(222)
پاسخ دوستی به مقدار گریه بر تشنگی امام حسینعلیه السلام
در نزدیکی نجف اشرف، آبادی‌ای است به نام مصیّب، محل تلاقی فرات و

دجله، ظاهراً مرد شیعه‌ای به زیارت مولای متقیان مشرف می‌شد، مردی از اهل سنت سر راه مرد شیعه در آنجا خانه داشت و همیشه در رفت و آمد او را می‌دید و چون می‌دانست به زیارت حضرت علی‌علیه السلام می‌رود، او را مسخره می‌کرد، حتی یک بار به ساحت مقدس آقا جسارت کرد.
مرد شیعه خیلی ناراحت بود، چون خدمت آقا مشرف شد خیلی بی‌تابی کرد و ناله زد که تو می‌دانی این مخالف چه می‌کند. آن شب آقا را در خواب دید، شکایت کرد. آقا فرمود: او بر ما حقی دارد که ما در این دنیا نمی‌توانیم او را کیفر بدهیم ولو هر چه بکند. شیعه می‌گوید: من گفتم: آری آن جسارت‌ها که او می‌کند لابد بر شما حق پیدا کرده است؟
حضرت فرمود: او روزی در محل تلاقی این دو آب نشسته بود و به فرات نگاه می‌کرد، یک دفعه به خاطرش کربلا و منع آب از حضرت سیدالشهداء افتاد، پیش خود گفت: عمر بن سعد کار خوبی نکرد که اینها را تشنه کشت، خوب بود به آنها آب می‌داد بعد همه را می‌کشت، ناراحت شد و یک قطره اشک از چشم او ریخت. لذا از این جهت بر ما حقی پیدا کرد که نمی‌توانیم او را جزا بدهیم.
آن مرد شیعه می‌گوید: بیدار شدم و چون به محل برگشتم سر راه، آن سنی به من برخورد کرد و (از باب تمسخر) گفت: آقا را دیدی و از طرف ما پیام را رساندی. جواب داد: آری پیام را رساندم و پیامی هم دارم.
او خندید و گفت: بگو چیست؟ مرد شیعه جریان را تا آخر تعریف کرد، وقتی رسید به فرمایش امام که ایشان به آب نگاهی کرد و به یاد کربلا افتاد و... .
مرد سنی تا شنید سر به زیر افکند، کمی به فکر فرو رفت و گفت: خدایا! در آن زمان، احدی در آنجا نبود و من این را به کسی نگفتم، آقا از کجا فهمیده.
بلافاصله گفت:
«اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ وَأنَّ عَلیًّا اَمِیرَالمُؤمِنِینَ وَلِیُّ اللَّهِ وَوَصِیُّ رَسُولِ اللَّهِ.»
و شیعه شد.(223)
تا اینجا سخن از آثار دوستی در دنیا بود، دوستی با خدا و رسول و اهل‌بیت‌علیهم السلام خواندیم که چگونه الطاف دوست شامل حال می‌گردد و نسیم محبتش زندگی انسان را فرا می‌گیرد، امّا برتر و بالاتر از همه اینها، ثمرات دوستی و محبّت در عالم دیگر به نام عالم آخرت است.
آثار و ثمرات دوستی در آخرت /

فصل هشتم آثار و ثمرات دوستی در آخرت

توضیح

قال النبی‌صلی الله علیه وآله:
حُبُّ أَهْلِ بَیْتِی یَنْفَعُ مَنْ أَحَبَّهُمْ فی سَبْعَةِ مَواطِنَ مُهَوِّلَة: عِنْدَ الْمَوتِ وَ فِی الْقَبْرِ وَعِنْدَ الْقیامِ مِنَ الأجداثِ وَ عِنْدَتَطائُرِ الصُّحُفِ وَ عِنْدَ الْحِسابِ وَ عِنْدَالْمِیزانِ وَ عِنْدَ الصِّراطِ؛
محبّب و دوستی اهل بیت من در هفت جای هولناک به دوستان سود می‌رساند:1- هنگام مرگ 2- در قبر 3- وقت خارج شدن از قبر 4- هنگام مواجه شدن با نامه اعمال 5- وقت حسابرسی 6- در کنار ترازوی عمل 7- هنگام عبور از پل صراط.
بحار الانوار: 162/27

ثمرات دوستی و محبّت در آخرت

نه تنها حبّ اهل بیت‌علیهم السلام در دنیا آثار زیادی دارد، بلکه در آخرت نیز که زندگی همیشگی انسان است، آثاری بیشتر از خود نشان می‌دهد. از آنجا که زندگی دنیا برای ما محسوس می‌باشد سخن گفتن از دوستی و آثارش در دنیا چندان دشوار به نظر نمی‌آید، لکن زندگی پس از مرگ چون محسوس و ملموس ما نیست، آشنایی با ویژگی‌ها و آثار دوستی خدا و رسول و اهل‌بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام در آن دشوار است.
ولی آنچه انسان را به این آشنایی امیدوار می‌کند، کتاب خدا، قرآن و کلمات حضرات معصومین‌علیهم السلام در این زمینه‌هاست که به قدر امکان فهم و ظرفیت وجودی ما آن را به تصویر کشیده‌اند و آثار محبّت و دوستی خود را مرحله به مرحله بیان نموده، تا آنجا که جایگاه دوستان خود را پس از طی مراحل متعدد در بهشت همیشگی دانسته‌اند.
برای آشنایی با مراحلی که پس از دنیا در پیش رو داریم به قسمتی از آیات الهی و کلمات معصومین می‌پردازیم:

دوستی و همراهی محبوب در سفر آخرت

اشاره

انسان پس از گذراندن زندگی دنیا وارد مرحله جدیدی از زندگی می‌شود که برای او تازگی دارد. از خصوصیات منتقل شدن به این دوره جدید، عبور از مواقف و ایستگاه‌های هولناک است که دوستی و دلدادگی به اهل‌بیت‌علیهم السلام راحتیِ عبور از این مراحل را به دنبال دارد و قدر و ارزش دوستی و محبّت در این دوره بیشتر معلوم می‌شود و دوست در آنجا بیشتر خود را به انسان نشان می‌دهد.
رسول گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله فرمود:
«حُبُّ اَهْلِ بَیْتِی یَنْفَعُ مَنْ أَحَبَّهُمْ فِی سَبْعَةِ مَواطِنَ مُهَوَّلةَ، عِنْدَ الْمَوْتَ وَفِی الْقَبْرِ وَعِنْدَ الْقِیامِ مِنَ الأَجْداثِ وَعِنْدَ تَطائُرِ الصُّحُفِ وَعِنْدَ الْحِسابِ وَعِنْدَ الْمِیْزانِ وَعِنْدَ الْصِّراطِ، فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ یَکُونَ آمِنَاً فِی هذِهِ الْمَواطِنِ فَلْیَتَولَّ عَلِیّاً بَعْدِی وَلْیَتَمَسَّکْ بِالْحَبْلِ الْمَتِینِ وَهُوَ عَلیُّ بنُ أَبِی طالِبٍ وَعِتْرَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ؛(224)
محبّت و دوستی اهل بیت من در هفت جای هولناک به انسان سود می‌رساند: 1- هنگام مرگ، 2- در قبر، 3- در وقت خارج شدن از قبر، 4- هنگام مواجه شدن با نامه اعمال، 5- وقت حسابرسی، 6- در کنار ترازوی عمل، 7- هنگام عبور از پل صراط. پس هر کس دوست دارد در این مراحل در امنیت باشد باید علی را دوست بدارد و به ریسمان محکم الهی که علی بن ابی طالب و خاندان اویند، چنگ بزنند.»
انسان این مراحل سخت را با ولایت و دوستی علی و فرزندانش‌علیهم السلام می‌تواند پشت سر بگذارد.
هنگام مرگ /

موقف و ایستگاه اول

هنگام مرگ

قال امام علی‌علیه السلام:
إن کُنْتَ صادِقَاً لَتَرانِی فِی ثَلاثِ مَواطِنَ
حَیْثُ تَبْلُغُ نَفْسُکَ هذِهِ؛
اگر صداقت در دوستی داشته باشی هنگامی که جانت به حنجره برسد، مرا می‌بینی.
بحارالانوار 195/6

لحظه جدایی و هنگام مرگ

یکی از مراحل سخت، زمانی است که روح انسان از کالبد جسم جدا می‌شود. روحی که سال‌ها با این بدن انُس داشته، حال می‌خواهد از آن فاصله بگیرد و نه تنها از جسم، بلکه از عالم ماده جدا شود. چه شرایط سختی برای انسان در پیش است، قابل تصور نیست. ولی همین مقدار می‌توان گفت که داشتن دوستیِ حقیقی می‌تواند بار سنگین این سفر را از دوش انسان بردارد.
شخصی در هوای گرم هنگام ظهر به دیدار علی‌علیه السلام می‌رود، امیرالمؤمنین از او می‌پرسد: چه چیز تو را وادار کرده که در این هنگام به سراغ من آیی؟ پاسخ می‌دهد: دوستی تو به خدا قسم. محبّت تو مرا به اینجا کشانده. حضرت فرمود: اگر در محبّت صداقت داشته باشی مرا در سه جا خواهی دید: هنگام جان دادن، در پل صراط، و کنار حوض.
عن الحارث الأعور قالَ: أَتَیْتُ اَمِیرَالْمُؤمِنِینَ‌علیه السلام ذاتَ یَوْمٍ نِصْفَ النَّهارِ فَقالَ: ما جاءَ بِکَ؟ قُلتُ: حُبُّکَ وَاللَّهِ. قالَ: إنْ کُنْتَ صادِقاً لَتَرانِی فِی ثَلاثِ مَواطِنَ، حَیْثُ تَبْلُغُ نَفْسُکَ هذِهِ - وأومأ بیده إلی حنجرته - وَعِنْدَ الصِّراطِ وَعِنْدَ الْحَوْضِ.(225)
لحظه مرگ لحظه تنهایی انسان است و انسان در تنهایی بیشتر نیاز به دوست دارد. امام صادق‌علیه السلام فرمود: بیشترین احتیاج شما به محبّت ما وقتی است که جان به حنجره برسد، که بشارت دهنده‌ای می‌گوید: تو در امان هستی از آنچه می‌ترسی.(226)
عن أبی عبداللّه‌علیه السلام، قال: أما إِنَّ أَحْوَجَ ما تَکُونُونَ فِیه إِلی حُبِّنا حِینَ تَبْلُغُ نَفْسُ أَحَدِکُمْ هذِهِ - وأومأ بیده إلی نحره- ثُمَّ قال: لابُدَّ إِلی هِهُنا- وأهوی بیده إلی حنجرته - فَیَأتِیهِ الْبَشِیرُ، فَیَقُولُ: أَمَّا ما کُنْتَ تَخافُهُ فَقَدْ أَمِنْتَ مِنْهُ.

مردی است در خانواده‌ای که دشمن اهل‌بیت پیامبرعلیهم السلام هستند، ولی او شیفته اهل‌بیت است و محبّت آنان در قلبش قرار گرفته، می‌گوید: شبها مادرم مرا از خواب بیدار می‌کرد و می‌گفت: می‌ترسم با این مذهبی که تو داری بمیری و به دوزخ در افتی، زیرا که تو دل به مهر علی و فرزندانش بسته‌ای که نه دنیا خواهی داشت و نه آخرت.
ولی او در پاسخ می‌گفت: مرا رها کنید که نمی‌خواهم سخن جز به ستایش آل علی بیارایم. آری من تنها به مدح آل علی سخن خواهم گفت تا زمانی که بشود خدا را خواند و رو به سوی او بار سفر بست. چگونه تصور می‌کنید که می‌توانید مرا از محبّت آل محمدعلیهم السلام بازدارید، در حالی که من با محبّت آنان به وصال نزدیک می‌شوم و مراد دل را که جز رضایت خدا نیست در آغوش جان می‌فشارم. مهر آل عدالت چون نور نماز، دل‌افروز است و محبّت آنان از بعضی نمازها نیز واجب‌تر است. (227)
او می‌گوید: آن‌قدر پدر و مادر بر من سخت می‌گرفتند که از خانه فرار می‌کردم، زیرا می‌دیدم که پدر و مادرم امیرمؤمنان‌علیه السلام را دشنام می‌دهند. دوست داشتم در بیرون خانه گرسنه بمانم ولی نزد آنان نروم، گاهی طاقتم طاق می‌شد، از گرسنگی مجبور می‌شدم به خانه برگردم، مقداری غذا بخورم و دوباره فرار کنم، تا به حدّ بلوغ رسیدم.
نقل شده: پدر و مادر ناصبی مذهب او که فهمیدند فرزندشان از دوستداران امیرمؤمنان علی و اهل بیت اطهارعلیهم السلام است، به این فکر افتادند که او را بکشند و یا به حکومت وقت، یعنی مزدوران بنی امیه از او شکایت کنند و او را به دژخیمان بسپارند. اما به وسیله لطفی که حضرت صادق‌علیه السلام در حق او فرمود، از دست آنها نجات یافت. آن چنان محبّت در دلش قرار گرفته که حاضر بود به خاطر آن از همه چیز دست بکشد، پدر، مادر و....یعنی هر آنچه که با محبوب او سازگار نیست.
او شاعری است که محبّت خود را گاهی در غالب شعر بیان می‌کند:
وَ اِذَا الرِّجالُ تَوَسَّلُوا بِوَسِيلَةٍ
فَوَسِيلَتِی حُبِّی لِآلِ مُحَمَّدٍ(228)
«روزی که مردمان بخواهند به وسیله‌ای توسل کنند، توسل من تنها به عشق و محبتی است که به آل محمّد دارم.»
آیا این چنین محبتی از طرف محبوب بی‌پاسخ می‌ماند، کسی که زندگی‌اش مالامال از دوستی اهل‌بیت است و می‌گوید:

اِنِّی لَأَکْرَهُ أنْ أطِیلَ بِمَجْلِسٍ
لا ذِکْرَ فِیهِ لِفَضْلِ آلِ مُحَمَّدٍ(229) «من دوست ندارم در مجلسی که در آن ذکری از فضیلت آل محمد نباشد، نشسته باشم.»
او می‌دانست و باور داشت که دوستش او را در لحظات آخر زندگی تنها نمی‌گذارد، او می‌گفت: من دوستدار کسی هستم که وقتی یکی از دوستانش بمیرد، در لحظه مرگ با او با بشارت و شادی رو به رو می‌شود و اگر کسی بمیرد که دوستدار یکی از دشمنان او باشد، جز به دوزخ به جای دیگری راه نخواهد بُرد.
ای ابوالحسن، علی جان! جان و مال و خاندانم و هر چه دارایی که داشته باشم، همه و همه فدای تو باد. مولا جان! من به فضل و برتری تو عارف و آگاهم، دستم به دامن تو است و به عشق تو دل بسته‌ام.(230)
لحظات مرگش فرا رسید، دور بستر او را گرفتند، لحظه‌ای خود را حرکت داد در حالی که می‌خندید بعد، شروع کرد اشعاری را خواندن:
کَذِبَ الزّاعِمُونَ اَنَّ عَلِیّاً
لَنْ یُنْجِی مُحِبَّهُ مِنْ هَناتٍ
قَدْ وَرَبِّی دَخَلتُ جَنَّتَ عَدْنٍ
وَ عَفی لِیَ الْاِ لهُ عَنْ سَیِّئاتِی
فَابْشِرُوا الْیَوْمَ اَوْلیاءَ عَلِیٍّ
وَ تَوَلَّوْا عَلِیَّ حَقَّ الْمَماتِ
ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ تَوَلَّوْا بَنِیهِ
واحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ بِالصِّفاتِ
«دروغ می‌گویند آنان که می‌پندارند علی‌علیه السلام دوستدارانش را از هلاکت نجات نمی‌دهد. به خدا قسم که به بهشت ابدی وارد شدم و خدا از گناهنانم در گذشت. به دوستداران علی بشارت دهید و به آنها بگویید تا جان در بدن دارید دوستدار علی باشید و تا دم آخر به او و پس از او نیز دوستدار فرزندانش باشید همانان که یکی پس از دیگری با صفات خاص خویش رهبران پاک اُمّتند.»(231)

آری او سید اسماعیل حمیری است که در سن 68 سالگی با قلبی پر از محبّت علی و آل او از جهان چشم فرو بست. او کسی بود که از محضر امام صادق‌علیه السلام اجازه ورود خواست، وقتی وارد شد، سلام کرد و نشست.

امام‌علیه السلام از او خواستند که شعر بخواند و در عزای سیدالشهداءعلیه السلام مرثیه سرایی کند. حضرت خانواده‌اش را در پشت پرده نشانیدند که از اشعار سوزناک حمیری استفاده کنند. او هم عشق و محبّت خود را به اهل‌بیت پیامبرعلیهم السلام مخصوصاً آیینه مهر و محبّت حضرت حسین بن علی‌علیهما السلام ابراز کرد:

أُمْرُرْ عَلی جَدْثِ الحُسَیْنِ
فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزَّکِیّةِ
یا أَعْظَما لا زِلْتُ مِنْ
وَ طِفاءَ سَاکِبِهِ رَوِیَّةِ
فَاِذا مَرَرْتَ بِقَبْرِهِ
فَأَطِلْ بِهِ وَقْفَ اَلمَطِیَّةِ
وَ اَبْکِ المُطَهَّرَ لِلْمُطَهَّرِ
وَ المُطَهَّرَةِ النَّقِیَّةِ
کَبُکاءِ مُعَوَلَةٍ اَتَتْ
یَوْمَاً لِواحِدِهَا المَنِیَّةِ

برو به کربلا سر مزار حسین‌علیه السلام و به آن استخوان‌های پاک بگو، پیوسته از باران رحمت حق سیراب باشید وقتی که گذرت به مزار حسین‌علیه السلام افتاد، چون شتران در برابرش زانو بزن و درنگ و تأمّل کن و بر آن پاکمرد، فرزند رادمرد پاکنماد و پسر صدیقه طاهره که پاک زنی پیراسته است، مثل مادر مهربانی که بر مرگ فرزندی از فرزندانش می‌گرید، گریه کن.

می‌گوید: دیدم اشک از چشمان مبارک امام صادق‌علیه السلام بر رخسارش جاری شد و صدای گریه و شیون از خانه امام‌علیه السلام بلند شد.(232)

حضور ائمه‌علیهم السلام بر بالین مؤمن

ابوبصیر می‌گوید: به حضرت صادق‌علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! آیا هنگام جان دادن، مؤمن از قبض روح خود ناراحت است؟ حضرت فرمود: سوگند به خدا که چنین نیست. عرض کردم: چگونه تصور می‌شود که چنین نباشد؟ حضرت فرمود: چون زمان قبض روح مؤمن می‌رسد، رسول خدا و اهل بیت او حضرت امیرالمؤمنین علی‌بن ابی طالب و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین و بقیه امامان‌علیهم السلام نزد او حاضر می‌شوند. و دیگر آنکه جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل حاضر می‌شوند.
در این حال امیرالمؤمنین‌علیه السلام عرض می‌کنند: ای رسول خدا! این مؤمن از آن کسانی بوده که محبّت و ولایت ما را داشته است، بنابراین من هم او را دوست دارم.
رسول خداصلی الله علیه وآله می‌فرماید: ای جبرائیل! این مؤمن از کسانی است که علی و ذریّه او را دوست دارد، من هم او را دوست دارم. جبرائیل هم مانند همین عبارت را به میکائیل و اسرافیل می‌گوید، یعنی این شخص علی و ذرّیه او را دوست دارد من هم او را دوست دارم. و سپس همگی با هم به ملک الموت می‌گویند: این از کسانی است که محمد و آل او را دوست دارد و دارای ولایت علی و ذریّه اوست، بنابراین با او طریق رفق و مدارا پیش دار.
ملک الموت در پاسخ می‌گوید: سوگند به آن خدایی که شما را برگزید و در مقام و منزلت عالی گرامی داشت و محمدصلی الله علیه وآله را از میان جمیع خلایق به نبوّت انتخاب فرمود و به رسالت اختصاص داد، من نسبت به او مهربان‌ترم از یک پدر مهربان، و شفقت من درباره او افزون‌تر است از شفقت یک برادر شفیق.
در این حال ملک الموت در مقابل آن شخص محتضر قرار می‌گیرد و به او می‌گوید: آیا از عهده بیرون آمدی و گردن خود را از بار عهده خارج کردی و کلید فکّ و آزادی را گرفتی؟ آیا از عهده امانت بیرون آمدی و آنچه به گروگان در برابر این امان سپرده بودی باز گرفتی؟
مؤمن در پاسخ می‌گوید: بلی. ملک الموت می‌گوید: به چه وسیله خود را از عهده خارج کردی و گروی خود را پس گرفتی؟ مؤمن می‌گوید: به محبّت محمّد و آل محمّد و به ولایت علی بن ابی طالب و ذرّیه او.
ملک الموت می‌گوید: خداوند در مقابل این محبّت و ولایت دو چیز به تو عنایت فرمود: اوّل آنکه از هر چه می‌ترسیدی و دربیم و هراس بودی، خدا

تو را درامان قرار داد.
دوم آنکه به هر چیز میل و آرزو و امید داشتی، خدا به تو عنایت فرمود.
حال چشمان خود را باز کن و ببین در مقابل تو چیست؟ مؤمن دیدگان (باطن و ملکوتی) خود را می‌گشاید و به یک یک از حاضرین، به رسول خدا و ائمه طاهرین‌علیهم السلام و فرشتگان مقرب الهی نگاه می‌کند و با دقت به یکی پس از دیگری نظر می‌اندازد.
ملک الموت به او می‌گوید: اینجا جایی است که خدا برای تو معیّن فرموده و این افراد حاضر، از رسول خدا و ائمه طاهرین‌علیهم السلام و فرشتگان مقرب، رفیقان و همنشین‌های تو هستند. آیا دوست داری که به آنها بپیوندی و با آنها باشی یا دوست داری به دنیا برگردی؟ مؤمن می‌گوید: نه نه، دوست ندارم، ابداً نمی‌خواهم به دنیا برگردم و مرا دیگر حاجتی به دنیا نیست. و با چشم و ابرو اشاره می‌کند: نه، چنین میلی ندارم.
حضرت صادق‌علیه السلام می‌فرماید: آیا شما در حال سکرات مؤمن، ندیده‌اید که در آن لحظه آخر چشمان خود را به سمت بالا باز می‌کند و ابروی خود را بالا می‌اندازد؟ در این حال ندا کننده‌ای از درون عرش پروردگار - جلّ جلاله - ندایی به او می‌کند که علاوه بر آنکه خود او می‌شنود، تمام کسانی که در حضور او هستند می‌شنوند:
یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ المُطْمَئِنَّةُ إِلی مُحَمَّدٍ وَوَصِیِّهِ وَالأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ اِرْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً بِالْوِلایَةِ مَرْضِیَّةً بِالثَّوَابِ فَادْخُلِی فِی عِبادِی مَعَ مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَیْتِهِ وَادْخُلِی جَنَّتِی غَیْرَ مَشُوبَةٍ.
ای نفسی که در برابر محبّت و ولایت و پذیرش امارت و حکومت محمد و وصیّ‌اش و ائمّه طاهرین بعد از وصی‌اش، آرام گرفتی و سکونت دل حاصل کردی و در مقام امن و امان آنها در آمدی، رجوع کن به پروردگارت در حالی که راضی هستی به ولایت و مورد پسند و اختیار خدا واقع شدی به افاضه ثواب، پس داخل شو در زمره بندگان خاصّ من، محمّد و اهل بیت او، و داخل شو در بهشت خالص و پاک، بدون کمترین شائبه کدورت و ناراحتی و رنجی که تو را آزار دهد.(233)

دیدار دوست و لحظه فراق در کربلا

عاشورا که نمایش دوستی و محبّت است، جلوه‌هایی از ثمرات دوستی در لحظه فراق از خود به یادگار گذارده است.
جوانی که حدود بیست و هفت سال بیشتر از عمر او نمی‌گذرد، آن چنان پیوند دوستی و محبّت با رسول خداو اهل‌بیتش‌علیهم السلام دارد که حتی در قیافه و اخلاق و گفتارش اثر گذارده که هر کس مشتاق دیدار رسول خداست به او نگاه می‌کند ولی اکنون با بدنی پر از جراحت می‌خواهد با پدری که قلبش مالامال از محبّت او، که همانا محبّت خداست، وداع کند. چه لحظه سختی. ولی در لحظه وداع، محبوبش او را تنها نمی‌گذارد.
وقتی از اسب به زمین افتاد، رسول خداصلی الله علیه وآله را با ظرفی از شراب بهشتی در کنار خود دید و این صحنه را به پدر گزارش داد. پدرم! سلام بر تو! این جدم رسول خداست که مرا سیراب کرد و او امشب در انتظار توست، تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: در آمدنت به نزد ما شتاب کن.
پدر هم کنار او حضور پیدا می‌کند و محبّت و عشق خود را نسبت به او ابراز می‌دارد و در حالی که صورت بر صورت خون آلودش نهاده با او وداع می‌کند.(234)
قبر /

موقف و ایستگاه دوم

قبر

قال الامام المعصوم‌علیه السلام:
إذاماتَ الْعَبْدُ الْمُؤمِنُ دَخَلَ مَعَهَ فی قَبْرِهِ سِتَّةُ صُوَرٍ؛ فِیهِنَّ صُورةٌ أَحْسَنَهُنَّ وَجْهَاً وَ أَبْهاهُنَّ هَیْبَةً وَ أَطْیَبَهُنَّ رِیحاًوَ أَنْظَفَهُنَّ صُورَةً... أَنَا الْوِلایَةُ لِآلِ مُحَمَّدٍعلیهم السلام؛
در قبر بنده مؤمن، شش صورت وارد می‌شوند که زیباترین، خوشبوترین‌و پاکیزه‌ترین آنان، دوستی و ولایت آل محمّدعلیهم السلام است.
محاسن 288/1

ورود به منزل جدید

وارد شدن به منزل جدیدی که انسان در پیش دارد و نام آن برزخ و یا قبر است، همراه حوادثی است؛ برای بعضی تلخ و برای عده‌ای شیرین. آنان که قلبشان منزلگاه خدا و دوستان خداست، در منزل جدید، دوست را در کنار خود می‌بینند و ورودشان را خوش آمد می‌گویند و آنان را با امکاناتی که برای پذیرایی فراهم آمده، آشنا می‌کنند.
خانه قبر منزلگاه سؤال از محبّت و دوستی است، با چه کسی پیمان دوستی بسته‌ای و عمری را با او سر کرده‌ای؟ زبان بگشا و دوستان خود را معرفی کن، آیا با خدا و رسول و اهل‌بیتش آشنایی داشتی؟
دلی که جایگاه محبّت آنان بوده، قبل از حرکت زبان، پاسخ خود را می‌دهد و حضور محبوب در آنجا مهر تأیید بر این مدّعی می‌شود.
امیر المؤمنین‌علیه السلام فرمود: در وقتی که فرزند آدم می‌خواهد از دنیا رحلت کند و آخرین روز از روزهای دنیا و اولین روز از روزهای آخرت اوست، سه چیز برای او به صورت مثالیه خود مجسم می‌گردد؛ مال او و فرزندان او و عمل او. پس او نظر می‌نماید به مالش و می‌گوید: سوگند به خدا که من برای گردآوردن و جمع‌آوری تو بسیار حریص بودم و برای از دست دادن و رها نمودن تو بسیار بخیل بودم، در این هنگامِ تنگدستی و بیچارگی، از دست تو برای من چه بر می‌آید؟ مال در جواب می‌گوید: فقط کفن خود را از من می‌توانی دریافت کنی.
و پس از آن التفات می‌کند به سوی فرزندان خود و می‌گوید: سوگند به خدا که من نسبت به شما بسیار دوست بودم و در هر حال حامی و محافظ شما بودم، از هر گونه گزند و ناراحتی که بر شما وارد می‌شد متأثر می‌شدم، اکنون و در این موقع خطیر از دست شما برای من چه کاری ساخته است؟ آنها در پاسخ می‌گویند: ما تو را به سوی حفیره و قبرت می‌بریم و در میان خاک پنهان می‌کنیم.
و سپس نظر می‌افکند به سوی اعمال صالحه و حسناتی که انجام داده و می‌گوید: من نسبت به بجا آوردن شما بسیار بی‌رغبت بودم و شما برای من بسیار سنگین بودید، امروز از شما برای نجات من چه کاری ساخته است؟ عمل در پاسخ می‌گوید: من رفیق تو و قرین تو هستم در میان قبر و از تو دور نمی‌شوم تا من و تو در مقام عرض در پیشگاه حضرت پرودگار حاضر شویم.
اگر آن شخصی که در حال احتضار و سکرات مرگ است مطیع و ولیّ خدا باشد، کسی به نزد او می‌آید که از تمام مردم، بویش معطّرتر و منظرش

زیباتر و لباسش فاخرتر است و به او می‌گوید: بشارت باد تو را به نسیم‌های جان فزا که از جانب خدا می‌وزد و گل‌های خوشبو و بهشت پر نعمت، وارد شدی به عافیت، قدمت مبارک باد، خوش آمدی.
ولیّ خدا می‌گوید: تو کیستی؟ او در پاسخ می‌گوید: من عمل نیکوی تو هستم که از دنیا به سوی بهشت آمده‌ام. شخص مرده می‌شناسد کسی را که او را غسل می‌دهد و قسم می‌دهد افرادی را که جنازه او را حمل می‌کنند که به سرعت ببرند و زودتر به خاک بسپارند.
وقتی او را وارد قبرش می‌کنند، دو ملک به نزد او می‌آیند و آن دو، فرشته بازپرسی و بازجویی کننده از عقاید و کردار او هستند و به طوری به سمت او نزدیک می‌شوند که موهای بلند خود را به زمین می‌کشند و زمین را با دندان‌های نیش خود می‌کَنند و صدای آنها چنان مهیب و زننده است که گویی صدای غرّش تند و شدید آسمان است و چشمان آنان چنان دهشت‌انگیز و وحشت‌آور است که گویی مانند برق زننده ابرهای سیاه آسمان است.
آن دو می‌پرسند: پروردگار تو کیست؟ پیغمبر تو کیست؟ دین تو چیست؟ و امام تو کیست؟ او در جواب می‌گوید: پروردگار من اللّه است، خدای واحد و محمّد پیامبر من است و دین من اسلام و علی بن ابی طالب وائمه صلوات اللّه علیهم امامان من هستند. آنها می‌گویند:
ثَبَّتَکَ اللَّهُ بِما تُحِبُّ وَتَرْضی
خداوند تو را ثابت بدارد به آنچه که دوستدار آن هستی و مورد محبّت توست.
و این سخن آنان، گفتار خداست که می‌فرماید:
«یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیَوةِ الدُّنْیَا وَ فِی الْأَخِرَةِ...»؛ (235)
«ثابت و برقرار می‌دارد خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند به گفتار ثابت، در دنیا و آخرت.»
پس تا جایی که شعاع چشم او برسد و نور دیدگان او بدانجا راه یابد، قبر او را برای او توسعه می‌دهند و دری از بهشت به روی او باز می‌کنند و به او می‌گویند: به خوابِ خوش بخواب، با چشم‌های تازه و خنک و شادمان، بخواب مانند خواب جوان سالم و برومند متنعّم.
و این گفتار خداست که می‌فرماید:
بهشتیان در آن هنگام بهترین جایگاه و بهترین استراحتگاه و خوابگاه را خواهند داشت.
و اگر آن شخص تازه مرده از دشمنان خدا باشد، کسی به نزد او می‌آید که از تمام افراد مردم لباسش زننده‌تر و زشت‌تر و بوی بدنش از همه متعفّن‌تر است، به او می‌گوید: بشارت باد تو را به آشامیدنی‌هایی که چون

فلز گداخته پر حرارت است و به نزدیک شدن و حسّ کردن آتش دوزخ.
این نیز کسی که او را غسل می‌دهد می‌شناسد و افرادی را که جنازه او را می‌برند سوگند می‌دهد که قدری نگه دارند و از بردن خودداری کنند.
پس چون در قبرش وارد گردد آن دو فرشته وارد شونده می‌آیند و بندهای کفن او را می‌گشایند و سپس به او می‌گویند: پروردگار تو کیست؟ پیغمبر تو کیست؟ و دین تو چیست؟ او در جواب می‌گوید: نمی‌دانم.
آنان می‌گویند: ندانستی و در راه هدایت قدم ننهادی. چنان با گرز گران ضربه‌ای به او می‌زنند که تمام جنبندگان از جن و انس از آن ضربه می‌ترسند. دری از جهنّم به روی او باز می‌کنند و سپس به او می‌گویند: بخواب به بدترین حالات. و آن قبر به اندازه‌ای برای او تنگ است و دارای فشار است مثل تنگی و فشاری که نیزه فرو رفته در پیکانِ سرِ خود دارد، به حدی که مغز سر او از میان ناخن‌ها و گوش‌هایش خارج شود و در این حال نیز مار و عقرب‌های زمین بر او دست یابند و سایر گزندگان بر او چیره شوند و پیوسته او را بگزند تا وقتی که خدا او را از قبر خارج گرداند و برای حساب و کتاب در صحرای قیامت محشور و مبعوث کند.
و او از شدت گرفتاری دائماً تمنّا می‌کند که زودتر قیامت برپا گردد، خیال می‌کند که با برپا شدن قیامت عذاب او تخفیف خواهد یافت.(236)

دوستی علی و فرزندانش‌علیهم السلام در منزلگاه قبر، یاری رسان انسان می‌باشد. هر چند انسان با خصوصیات دوست آشنا نباشد، ولی کمالات دوست او را مجذوب خود نموده باشد. آنچه مهم است دل دادن به علی و اولاد علی‌علیهم السلام است، اگر چه فرصت بیشتری برای آشنایی در این دنیا برای او نبوده است.
مرحوم علامه طباطبایی صاحب تفسیر المیزان نقل فرمود: در کربلا واعظی بود به نام سیّد جواد، اهل کربلا و لذا او را سید جواد کربلایی می‌گفتند. او ساکن کربلا بود، ولی در ایام محرّم و عزا می‌رفت در اطراف، در نواحی و روستاهای دور دست تبلیغ می‌کرد؛ نماز جماعت می‌خواند و مسئله می‌گفت و سپس به کربلا مراجعت می‌نمود.
یک مرتبه عبورش افتاد به قصبه‌ای که همه آنها سنّی مذهب بودند، در آنجا برخورد کرد با پیر مرد نورانی و محاسن سفیدی و چون دید سنّی است از در صحبت و مذاکره وارد شد، دید الآن نمی‌تواند تشیّع را به او بفهماند، چون این مرد ساده لوح و پاک دل، چنان قلبش از محبّت افرادی که غصب مقام خلافت را نمودند سرشار است که آمادگی ندارد و شاید ارائه مطلب، نتیجه معکوس داشته باشد. در یک روز که با آن پیرمرد تکلّم می‌نمود از او پرسید: شیخ شما کیست؟
سید جواد می‌خواست با این سؤال کم کم راه مذاکره را با او باز کند تا به تدریج ایمان در دل او پیدا شده و او را شیعه نماید. پیرمرد در پاسخ گفت: شیخ ما یک مرد قدرتمندی است که چندین خوان(237) ضیافت دارد، چقدر گوسفند دارد، چقدر شتر دارد، چهار هزار نفر تیرانداز دارد، چندین عشیره و قبیله دارد. سید جواد گفت: به‌به از شیخ شما، چقدر مرد متمکّن و قدرتمندی است!
بعد از این مذاکرات، پیرمرد رو کرد به سیّد جواد و گفت: شیخ شما کیست؟ گفت: شیخ ما یک آقایی است که هر کس هر حاجتی داشته باشد برآورده می‌کند، اگر در مشرق عالم باشی و او در مغرب عالم، و یا در مغرب عالم باشی و او در مشرق عالم، اگر گرفتاری و پریشانی برای تو پیش آید، اسم او را ببری و او را صدا کنی، فوراً به سراغ تو می‌آید و رفع مشکل از تو می‌کند.
پیرمرد گفت: به‌به عجب شیخی است، شیخ خوب است این طور باشد، اسمش چیست؟ سید جواد گفت: شیخ علی.
دیگر در این باره سخنی به میان نرفت، مجلس تمام شد و از هم جدا

شدند و سیّد جواد هم به کربلا آمد. امّا آن پیرمرد از شیخ علی خیلی خوشش آمده بود و بسیار در اندیشه او بود.
پس از مدّت زمانی که سیّد جواد دوباره به آن قریه آمد. با عشق و علاقه فراوانی که مذاکره را به پایان برساند و شیخ را شیعه کند. با خود می‌گفت: ما در آن روز سنگ زیر بنا را گذاشتیم و حالا بنا را تمام می‌کنیم، در آن روز نامی از شیخ علی بردیم و امروز شیخ علی را معرفی می‌کنیم و پیرمرد روشن دل را به مقام مقدس ولایت امیرالمؤمنین‌علیه السلام رهبری می‌نماییم.
وقتی وارد قریه شد و از آن پیرمرد پرسش کرد، گفتند: از دار دنیا رفته است. خیلی متأثر شد، با خود گفت: عجب پیرمردی! ما به او دل بسته بودیم که او را با ولایت آشنا کنیم، حیف! از دنیا رفت بدون ولایت. ما می‌خواستیم کاری انجام دهیم و پیرمرد را دستگیری کنیم، چون معلوم بود که اهل عناد و دشمنی نیست. القائات و تبلیغات سوء، پیرمرد را از گرایش به ولایت محروم نموده است. فوت او بسیار در من اثر کرد و به شدّت متأثر شدم.
به دیدن فرزندانش رفتم و به آنها تسلیت گفتم و تقاضا کردم مرا سر قبر او ببرید. فرزندانش مرا بر سر تربت او بردند، گفتم: خدایا! ما در این پیرمرد امید داشتیم، چرا او را از دنیا بردی؟ خیلی به آستانه تشیّع نزدیک بود، افسوس که ناقص و محروم از دنیا رفت.
از سر قبر پیرمرد بازگشتم و با فرزندان به منزل پیرمرد رفتیم، من شب را در همان جا استراحت کردم.
چون خوابیدم در عالم رؤیا دیدم دری است، وارد شدم دیدم دالان طویلی است و در یک طرف این دالان نیمکتی است بلند و در روی آن دو نفر نشسته‌اند و آن پیرمرد سنّی نیز مقابل آنهاست. پس از ورود، سلام کردم و احوالپرسی نمودم. دیدم در انتهای دالان دری است شیشه‌ای و از پشت آن باغی بزرگ دیده می‌شد.
من از پیرمرد پرسیدم: اینجا کجاست؟ گفت: اینجا عالم قبر من است، عالم برزخ من است و این باغی که در انتهای دالان است متعلّق به من و قیامت من است.
گفتم: چرا در آن باغ نرفتی؟ گفت: هنوز موقعش نرسیده است، اول باید این دالان طیّ شود و سپس در آن باغ رفت. گفتم: چرا طیّ نمی‌کنی و نمی‌روی؟ گفت: این دو نفر معلّم من هستند، این دو نفر فرشته آسمانی‌اند، آمده‌اند مرا تعلیم ولایت کنند، وقتی ولایتم کامل شد می‌روم.
آقا سید جواد! گفتی و نگفتی (یعنی گفتی که شیخ ما اگر از مشرق یا مغرب عالم او را صدا بزنند جواب می‌دهد و به فریاد می‌رسد اسمش شیخ علی است، امّا نگفتی این شیخ علی، علی بن ابی طالب است) به خدا

قسم همین که صدا زدم: شیخ علی به فریادم برس! همین جا حاضر شد.
گفتم: داستان چیست؟ گفت: چون من از دنیا رفتم مرا آوردند در قبرِ گذاردند و نکیر و منکر به سراغ من آمدند و از من سؤال کردند: مَنْ رَبُّکَ وَمَنْ نَبِیُّکَ وَمَنْ إِمامُکَ؟
من دچار وحشت و اضطرابی سخت شدم و هر چه می‌خواستم پاسخ دهم به زبانم چیزی نمی‌آمد، به اینکه من اهل اسلامم، هر چه خواستم خدای خود را بگویم و پیغمبر خود را بگویم، به زبانم جاری نمی‌شد.
نکیر و منکر آمدند که اطراف مرا بگیرند و مرا در حیطه غلبه و سیطره خود درآورده و عذاب کنند. من بیچاره شدم، بیچاره به تمام معنا، و دیدم هیچ راه گریز و فراری نیست، گرفتار شده‌ام. ناگهان به ذهنم آمد که تو گفتی: ما یک شیخی داریم که اگر کسی گرفتار باشد و او را صدا بزند اگر او در مشرق عالم باشد یا در مغرب آن، فوراً حاضر می‌شود و رفع گرفتاری از او می‌کند، من صدا زدم: ای علی به فریادم برس! فوراً علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین‌علیه السلام حاضر شدند اینجا و به آن دو نکیر و منکر گفتند: دست از این مرد بردارید، معاند نیست او از دشمنان ما نیست، این طور تربیت شده، عقایدش کامل نیست، چون فرصت نداشته است.
حضرت آن دو ملک را رد کردند و دستور دادند دو فرشته دیگر بیایند و عقاید مرا کامل کنند، این دو نفری که روی نیمکت نشسته‌اند دو فرشته‌ای هستند که به امر آن حضرت آمده‌اند و مرا تعلیم عقاید می‌کنند، وقتی عقاید من صحیح شد من اجازه دارم این دالان را طی کنم و وارد آن باغ گردم.(238)

محبّت و دوستی بی‌پاسخ نمی‌ماند، در سخت‌ترین شرایط، دوست به سراغ انسان می‌آید و نسیم محبتش سختی‌ها را بر انسان آسان می‌نماید.
آن قدر به پیامبر محبّت داشت که پیامبر او را مادر خود می‌خواند، اولین زنی بود که از مکه به دنبال پیامبر خدا حرکت کرد و با کمال سختی و شفقت وارد مدینه شد در حالی که پاهایش آبله زده و زخم شده بود و آماس کرده بود. پیامبر خدا دستور دادند زنان مدینه برای معالجه پاهای او آمدند. مجذوب سخنان پیامبر خدا بود، به کلماتش گوش جان می‌سپرد.
او مادر امیرمؤمنان علی‌علیه السلام به نام فاطمه بنت اسد است. در زندگی نگران لحظه‌ای بود که در خانه قبر مورد سؤال قرار گیرد، آیا خواهد توانست پاسخ صحیح دهد یا نه؟ ولی همراهی دوست با او نگرانی‌اش را برطرف کرد، آن هنگام که حضور رسول خدا را در کنار بدنش احساس نمود. داستان او را از زبان تاریخ بشنوید.
وقتی فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین وفات کرد، امیرالمؤمنین‌علیه السلام نزد رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله آمد، رسول خدا فرمود: ای ابوالحسن! چه شده است؟ حضرت عرض کرد: مادرم مرده است. رسول خدا فرمود: و مادر من هم بوده است. شروع کرد به گریستن و گفت: وا اُمّاه! سپس فرمود: ای علی! پیراهن مرا بگیر و مادرت را در آن کفن کن و این ردای مرا هم بگیر و او را در آن کفن کن و زمانی که از کفن کردن فارغ شدید، مرا خبر دهید.
چون کفن نمودند و جنازه را از خانه بیرون آوردند، رسول خدا چنان نمازی بر او گزارد که مانند آن بر هیچکس نه قبل از آن و نه بعد از آن نخواند و پس از آن در قبر رفته و بر زمین قبر به پشت خوابیدند و چون فاطمه را در قبر گذاردند.
رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: یا فاطمه! فاطمه گفت: لبّیک یا رسول اللّه! رسول خدا فرمود: آنچه را که پروردگارت به تو وعده داد آیا دیدی که حقّ است؟ فاطمه گفت: آری ای رسول خدا، خدایت تو را جزا دهد. گفت و گو و مناجات با رسول اللّه در درون قبر به طول انجامید، وقتی رسول خدا خارج شد، عرضه داشتند: شما با فاطمه امروز کاری کردید که با هیچکس نکردید، اوّلاً در لباس‌های خودتان او را کفن نمودید. ثانیاً در قبر او داخل شدید، ثالثاً این نماز مفصّلی که بر او گزاردید و این گفت و گوی طولانی را که با او نمودید، هیچ ما به خاطر نداریم که با شخص دیگری نموده باشید.

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: امّا کفن نمودن او را در لباس خود، به جهت آن بود که روزی گفتم: بسیاری از مردم در روز قیامت در عالم حشر برای مقام عرض، از قبرهای خود عریان محشور می‌شوند. فاطمه صیحه‌ای زد و گفت: وا سَوأتاه! ای وای از رسوایی کشف قبایح! پس من لباس خود را بدو دادم و از خداوند در نمازی که بر فاطمه گزاردم خواستم که آن کفن را کهنه نگرداند تا زمانی که فاطمه در بهشت وارد شود و خداوند دعای مرا مستجاب نمود.

و اما داخل شدن من در قبرش به جهت آن بود که من روزی گفتم: چون میّت را داخل قبر گذارند و مردم از کنار قبر برگردند دو ملک منکر و نکیر می‌آیند و از او سؤال می‌کنند. فاطمه گفت: واغوثاه باللّٰه! ای پناه به خدا! من هم مکرر در قبر از پروردگار خود مسئلت نمودم تا آنکه از روضه بهشت دری به قبر او بگشاید.پس قبر او باغی از باغ‌های بهشت شد.(239)

استقبال از عزیز خدا حسین‌علیه السلام

عاشورا که مظهر عشق و محبّت است، ورود عشّاق به عالم برزخ را نیز به تصویر می‌کشد حسین بن علی آن‌چنان پیوندی با جدّش رسول خدا داشت که «حُسَیْنٌ مِنِّیِ وَاَنَا مِنْ حُسَیْنٍ.»از زبان پیامبر به گوش همه رسیده است. از روز ولادتش روی دست‌های پیامبر و روز جدایی از پیامبر روی سینه او.
حال پیشوای عاشقان می‌خواهد قدم به عالم دیگر بگذارد، چه کسانی حضور دارند و به استقبال او می‌آیند. هنگام سحر روز عاشورا امام حسین‌علیه السلام به خواب سبکی فرو رفت و چون بیدار شد فرمود: یاران من! می‌دانید اکنون در خواب چه دیدم؟ اصحاب گفتند: یابن رسول اللّه! چه دیدی؟ فرمود: سگانی را دیدم که به من حمله می‌کردند تا مرا پاره پاره کنند، در میان آنها سگ دورنگی را دیدم که نسبت به من از دیگر سگان وحشی‌تر و خون آشام‌تر بود، گمان می‌کنم آن که مرا خواهد کشت مردی باشد ابرص.
جدم رسول خداصلی الله علیه وآله را دیدم که تعدادی از اصحابش همراه او بودند و به من فرمود: فرزندم! تو شهید آل محمّدی و اهل آسمان‌ها و کرّوبیان عالم بالا از مژده آمدنت شادی می‌کنند و امشب به هنگام افطار نزد من خواهی بود، شتاب کن و کار را به تأخیر میانداز. این فرشته‌ای است از آسمان فرود آمده است تا خون تو را گرفته و در شیشه سبز رنگی قرار دهد.
یاران من! این خواب گویای آن است که اجل نزدیک است و بی‌تردید هنگام رحیل و کوچ از این جهان فانی فرا رسیده است.(240)
خروج از قبر /

موقف و ایستگاه سوم

خروج از قبر

قال النبی‌صلی الله علیه وآله:
یا عَلیُّ! ما مِنْ عَبدٍ یُحِبُّکَ وَیَنْتَحِلُ مَوَدَّتَکَ إِلاَّ بَعَثَهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیمَةِ مَعَنا؛
ای علی! هر که تو را دوست بدارد
روز قیامت با ما مبعوث خواهد شد.
بحار 209/7

بیرون آمدن از قبر در قیامت

یکی از مراحل سخت در مسیر انسان به سوی جهان آخرت، روزی است که از قبر خارج می‌شود، همان گونه که وارد شدن در قبر سختی‌هایی را در برداشت. امام هشتم‌علیه السلام می‌فرمود: وحشتناک‌ترین روز برای انسان سه موضع و جایگاه است:
روزی که متولد می‌شود و دنیا را می‌بیند و روزی که می‌میرد و آخرت و اهلش را می‌بیند و روزی که مبعوث می‌شود و شرایطی را می‌بیند که هرگز در دنیا ندیده بود.
خداوند بر حضرت یحیی‌علیه السلام سلام کرده است در این سه موطن، و عیسی بن‌مریم علیهما السلام هم برای خود سلامتی خواسته نسبت به این سه موضع.(241)
امیرمؤمنان علی‌علیه السلام خارج شدن از قبر را سخت‌تر از مرگ و وارد شدن به قبر و برزخ می‌داند. در نامه‌ای که حضرت به اهالی مصر نوشته‌اند، آمده است:
«بندگان خدا! بعد از مبعوث شدن سختی‌هایی است که سخت‌تر از قبر است. قیامت روزی است که کودک را پیر می‌کند و انسان را مست و سرگردان و... حتی ملائکه که گناهی ندارند به وحشت می‌افتند.»(242)
چگونه سخت نباشد روزی که آسمان‌ها چون فلز گداخته شود و کوه‌ها چون پشم زده گردد، و هیچ دوست صمیمی از دوست دیگر حال نپرسد. روزی که گناه‌کار آرزو می‌کند که ای کاش برای رهایی از عذاب آن روز می‌توانست پسران خود را فدا کند و نیز همسرش و برادرش را.(243)
روزی که عده‌ای از قبرهای خود شتابان برآیند، گویی که به سوی پرچم‌های افراشته می‌روند، دیدگانشان فرو افتاده و غبار مذلّت آنان را فرا گرفته است.(244)
روزی که خداوند، زلزله آن روز را امری هولناک می‌داند. روزی که هر زن شیر دهنده‌ای، شیرخوار خود را از ترس رها می‌کند و هر زن بارداری، بار خود را فرو می‌نهد، مردم را مست می‌بینی و حال آن که مست نیستند، ولی عذاب خدا شدید است.(245)
روزی که دو ملک بازوی انسان را می‌گیرند و می‌گویند: پاسخ پروردگارت را بده.(246)

فریادرسی دوست، هنگام سختی

در چنین شرایط سختی که انسان نیاز به همدمی دارد، تا او را از خوف و ترس برهاند، محبّت دوستان خدا، دستگیر انسان است. برای چنین شرایطی است که پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: محبّت اهل بیت من در هفت جا به انسان سود می‌رساند که یکی از آنها «عند القیام من الأجداث» است (وقتی که از قبر خارج می‌شود).
جابر بن عبداللَّه انصاری این بشارت را از پیامبر خداصلی الله علیه وآله شنیده است که خطاب به امیرمؤمنان‌علیه السلام فرمود:
«یا علی! بشارت بر تو باد، بنده‌ای که محبّت و مودّت تو را داشته باشد روز قیامت با ما مبعوث خواهد شد.»
«یا عَلِیُّ! ما مِنْ عَبْدٍ یُحِبُّکَ وَیَنْتَحِلُ مَوَدَّتَکَ إلاَّ بَعَثَهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقَیامَةِ مَعَنا. ثُمَّ قَرَأَ الْنَّبِیُّ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ هذِهِ الآیَةَ: إِنَّ المُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ.»(247)

با پای پیاده به دیدار دوست

محبّت و دوستی اهل‌بیت‌علیهم السلام او را از خراسان حرکت داده و با پای پیاده به مدینه آمده است تا خدمت امام باقرعلیه السلام برسد. وقتی به محضر امام رسید، پاهای مجروح خود را به محبوب نشان داد و عرض کرد: محبّت شما اهل‌بیت، مرا به این روز انداخته. امام نیز پاسخ محبّت او را چنین دادند:
«وَ اللَّهِ لَوْ أَحَبَّنا حَجَرٌ حَشَرَهُ اللَّهُ مَعَنا؛(248)
به خدا قسم، اگر سنگی هم ما را دوست داشته باشد خداوند با ما محشورش می‌نماید.»

با نشانی از دوست

آری محبّت، انسان را در کنار یار قرار می‌دهد روزی که همه از یکدیگر فرار کرده و یاوری به چشم نمی‌خورد. و چه زیبا و دلپذیر است برای کسی که از قبر خارج شود در حالی که دستمالی بر پیشانی دارد که به دست عزیز زهرا حضرت حسین بن علی‌علیهما السلام بر جراحتش بسته شده، و این پاسخ محبتی است که حرّ نسبت به امامش داشت. درست است که زمانی در مقابل امام حسین‌علیه السلام با هزار سوار ایستاده بود ولی قلبش در اختیار حسین بود.
ای حرّ هنگام نماز است، تو با سپاهت نماز می‌خوانی؟ نه، من به شما اقتداء می‌کنم. سپاهیان من! بیایید همه بر حسین‌علیه السلام اقتداء کنید.
محبّت امام حسین‌علیه السلام به او اجازه نمی‌دهد که زبانش پاسخ حضرت‌علیه السلام را بدهد هنگامی که فرمود: مادر به عزایت بنشیند. تو حق داری اسم مادر مرا ببری ولی من حق ندارم، زیرا مادر تو زهرا است.
آیا این محبّت‌ها پاسخ ندارد؟
پاسخش محشور شدن در روز قیامت با مدالی است که عزیز زهرا بر پیشانی او بسته است. بعد از سال‌ها وقتی قبر حرّ آشکار شد خواستند دستمال را از سر او باز کنند، خونی تازه جاری شد. یعنی این زخم با دستمالی که امام حسین‌علیه السلام بر آن بسته آرام می‌گیرد و تا قیامت با او می‌ماند.
تطایر صحف /

موقف و ایستگاه چهارم

تطایر صحف

عن الصادق‌علیه السلام:
مَنْ زَارَ الحُسَینَ‌علیه السلام یَرْجِعُ إلی أَهْلِهِ وَ ما عَلَیْهِ وِزْرٌ وَ لا خَطِیئَةٌ إِلاَّ وَ قَدْ مُحِیَتْ مِنْ صَحِیفَتِهِ؛
کسی که به زیارت حسین‌علیه السلام برود، هنگام بازگشت به سوی خانواده‌اش تمام گناهان از نامه عملش محو می‌گردد.
بحار 173/45

به پرواز درآمدن نامه‌های عمل

مرحله‌ای دیگر از مواطن قیامت جایی است که نامه‌های عمل باز شده و به پرواز درمی‌آید و انسان آنچه انجام داده و از یاد برده است را می‌بیند. آیا آشنا شدن با گذشته‌ای که ذرّه‌ای از آن از قلم نیفتاده هولناک نمی‌باشد؟

«وَ کُلَّ اِنْسانٍ اَلْزَمْناهُ طَائِرَهُ فِی عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ کِتاباً یَلْقیهُ مَنْشُوراً، اِقْرَأ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً»؛(249)

کارنامه هر انسانی را به گردن او بسته‌ایم و روز قیامت برای او نامه‌ای که آن را گشوده می‌بیند، بیرون می‌آوریم، نامه‌ات را بخوان، کافی است که امروز خودت حسابرس خود باشی.»

چه بسا انسان کارهایی انجام داده و از یاد برده است که در آن روز به یاد او می‌آورند.

«یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِیعَاً فَیُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا اَحْصاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ‏ءٍ شَهِیدٌ»؛(250)

روزی که خداوند همه آنان را بر می‌انگیزد و به آنچه کرده‌اند آگاهشان می‌گرداند خدا کارهایشان را بر شمرده است و حال آنکه آنها آن را فراموش کرده‌اند و خدا بر هر چیزی گواه است.»

می‌بینی روزی را که هر امّتی به سوی کارنامه خود فرا خوانده می‌شود و به ایشان می‌گویند:
«وَتَری کُلَّ اُمَّةٍ جاثِیَةً کَلُّ اُمَّةٍ تُدْعی إِلی کِتابِهَا الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، هذا کِتابُنا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ اِنَّا کُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.»؛ (251)
آنچه را می‌کردید امروز پاداش می‌یابید، این است کتاب ما که علیه شما به حق سخن می‌گوید ما از آنچه می‌کردید نسخه برداری می‌کردیم.»
امام صادق‌علیه السلام فرمود: چون روز قیامت شود، نامه عمل هر کس به او داده می‌شود و سپس به او گفته می‌شود: بخوان.
راوی می‌گوید: عرض کردم: آیا آنچه در آن نامه عمل است این شخص می‌شناسد و می‌فهمد؟ حضرت فرمود: خداوند او را می‌فهماند و متذکر می‌کند، بنابراین هیچ لحظه‌ای بر او وارد نشده، کلمه‌ای از او صادر نگردیده و یک گام برنداشته و هیچ عملی را انجام نداده، مگر اینکه خداوند او را آگاه می‌کند. به طوری که گویا آن عمل را در همان ساعت به جای آورده است. و می‌گوید: ای وای بر ما! این چه کتابی است که از ثبت و شمارش هیچ کوچک و بزرگی دریغ ننموده است.(252)
امیرالمؤمنین‌علیه السلام در دعای کمیل عرض می‌کند: خدایا! بیامرز بر من هر سیّئه و گناهی را که انجام داده‌ام، آنان را که تو، فرشتگان بزرگوارِ نویسنده خود را امر فرمودی آنها را ثبت کنند و آن «کرام کاتبین» را بر حفظ من و اعمال من و بر ثبت آثار من گماشته‌ای، آنان همه را ثبت کردند.
و نیز عفو کن گناهانی را که به علت نهایت دقّت و خفا از دست آن فرشتگان گذشت و آنها را نتوانستند ثبت کنند ولی تو ثبت کردی، از نظر تو پنهان نشد و تو بر فراز آن فرشتگان مراقب بودی و شاهد بر آنچه از آنان مخفی ماند.(253)
نگاه کردن در نامه عمل، آن قدر سخت و هولناک است که مولی امیرالمؤمنین‌علیه السلام در تاریکی شب برای آن گریه می‌کند و آه می‌کشد، مبادا گناهی را در آن ببیند که فراموش کرده و خداوند به مأمورین بگوید، بگیرید او را در حالی که فریادرسی نداشته باشد.

گریه علی‌علیه السلام برای سختی قیامت

عده‌ای در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله کنار هم نشسته‌اند و سخن از مجاهدین بدر می‌گویند، هر کس فردی را مطرح می‌کند. ابوالدرداء گفت: من می‌خواهم از کسی بگویم که اموالش از همه کمتر بود، ولی ورع و پرهیزکاری و تلاش در عبادتش از همه بیشتر، او کیست؟
او امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است. آن گاه خاطره‌ای نقل کرد: هنگام شب بود، علی به میان نخلستان‌های خرما رفت و از من دور شد، فکر کردم به منزلش رفت، ولی ناگهان صدای محزونی به گوشم رسید، می‌گفت: خدایا! نکند عمل من در معصیتت طولانی شود و گناهان من در نامه عملم زیاد گردد. به دنبال صدا رفتم در حالی که خود را مخفی می‌کردم، دیدم ایستاد، چند رکعت نماز خواند. سپس شروع کرد به دعا و گریه: آه اگر روز قیامت در نامه عملم گناهی را ببینم که فراموش کرده‌ام، ولی تو آن را به حساب آورده‌ای، آن گاه بگویی بگیرید او را، کسی که فامیل و قبیله او نمی‌توانند نجاتش دهند.
آن قدر گفت و گفت تا دیگر از او صدایی نشنیدم، فکر کردم به خواب رفته است. گفتم برای نماز صبح او را بیدار خواهم کرد. به او نزدیک شدم دیدم، مثل یک چوب روی زمین افتاده، حرکتش دادم ولی حرکت نکرد، فکر کردم از دنیا رفته است. زود به طرف منزل علی‌علیه السلام رفتم، خبر رحلت علی‌علیه السلام را به همسرش فاطمه‌علیها السلام دادم و داستان را برایش گفتم.
دختر پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: علی‌علیه السلام از خوف خدا بیهوش شده است. آب آوردند و به صورت علی‌علیه السلام ریختند.
حضرت به هوش آمد، چشمانش را باز کرد، در حالی که من گریه می‌کردم، فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: به خاطر حال شما. فرمود:
«فَکَیْفَ وَلَوْ رَأَیتَنِی وَدُعِیَ بِی إِلَی الْحِسابِ وَأَیْقَنَ أَهْلُ الْجَرائِمِ بِالْعَذابِ، وَاحْتَوْ شَتْنِی مَلائِکَةُ غِلاظٍ وَزَبانَیةُ فِظاظٍ، فَوَقَفْتُ بَیْنَ یَدَیِ الْمَلِکِ الْجَبَّارِ، قَدْ أَسْلَمَنِی الأَحِبَّاءُ وَ رَحِمَنِی أَهْلُ الدُّنْیا؛(254)
پس چه می‌کنی اگر مرا ببینی که برای حساب روز قیامت در پیشگاه خداوند خوانده شوم و در مقابل عذاب الهی قرار گیرم... .»

آثار دوستی در نامه عمل

حال در چنین شرایط سختی انسان در نامه عملش نگاه کند، ولی گناهی نبیند و به او بگویند: محبّت و دوستی علی بن ابی طالبعلیه السلام گناهان تو را محو کرد.

«قالَ رَسُولُ اللَّهِصلی الله علیه وآله:
حُبُّ عَلِیِّ بْنِ اَبِی‌طالِبٍ تَأْکُلُ الْسَّیِّئاتِ کَما تَأْکُلُ النّارُ الحَطَبَ؛(255)
محبّت علیعلیه السلام گناهان را از بین می‌برد همان گونه که آتش هیزم را.»

ثبت حسنات

چنین شخصی در نامه عمل خود بنگرد و کارهای پسندیده‌ای را ببیند که او انجام نداده ولی خداوند به خاطر محبّت اهل‌بیت پیامبرعلیهم السلام در نامه عملش نوشته است.
سدیر صیرفی می‌گوید: با عده‌ای در محضر امام صادق‌علیه السلام بودیم، حضرت رو کرد به من و فرمود: کسی که ولایت ما را پذیرفته باشد، ایستاده و نشسته، و در خواب و در زندگی و بعد از مرگ، در حال عبادت خدا می‌باشد.
عرض کردم: عبادت در حال ایستاده و نشسته را فهمیدم، ولی عبادت در حال خواب و پس از مرگ را نفهمیدم.
حضرت فرمود: ولیّ ما وقتی می‌خوابد، هنگام نماز که می‌شود، دو فرشته‌ای که در زمین خلق شده‌اند و به آسمان نرفته‌اند و ملکوت را ندیده‌اند، در کنار او به نماز می‌ایستند تا او بیدار شود، و خداوند ثواب نماز آن دو فرشته را برای او می‌نویسد که یک رکعت از نماز آنان معادل هزار نماز است.
و وقتی از دنیا رفت، آن دو فرشته بالا می‌روند و می‌گویند: پروردگار ما! بنده تو اجلش تمام شد و تو خود بهتر از ما می‌دانی، به ما اجازه ده تو را در آسمان‌ها و اطراف زمین عبادت کنیم. به آنها وحی می‌شود: در آسمان کسی هست که مرا عبادت کند در حالی که من به عبادت او احتیاج ندارم، بلکه او محتاج عبادت است، و در زمین هم هست کسی که عبادت کند، شما دو فرشته بروید به سوی قبر ولیّ من، همان بنده‌ای که از دنیا رفته. می‌گویند: پروردگارا! او کیست که به او محبّت می‌ورزی و این سعادت نصیب او گردیده؟ به آنها وحی می‌شود: او کسی است که با محمد و وصیّ‌اش و ذرّیه آنان میثاق ولایت بسته است. بروید به سوی قبر او، و آنجا تا روز قیامت که او را مبعوث می‌کنم نماز بخوانید. دو فرشته می‌آیند و نماز می‌خوانند.
به امام صادق‌علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول اللّه! پس ولیّ شما در حال خواب و مرگ، بیشتر عبادت می‌کند از وقتی که بیدار و زنده است؟
حضرت فرمود: ای سدیر! ولیّ ما روز قیامت امان می‌دهد و خداوند امان او را می‌پذیرد.(256)

زیارت سیدالشهداءعلیه السلام و محو گناهان از نامه عمل

برای هر شخصی هنگام گرفتن نامه عملش آنچه می‌تواند موجب خشنودی او شود، زیارت حسین بن علی‌علیهما السلام است.
امام صادق‌علیه السلام فرمود: کسی که حسین‌علیه السلام را زیارت کند، خداوند حوایج او را برآورده می‌کند و رزقش را تأمین و... گناهان پنجاه ساله او را می‌بخشد و به سوی خانواده خود برمی‌گردد، در حالی که تمام گناهان از صحیفه و نامه اعمالش محو شده است. اگر در سفر از دنیا برود ملائکه او را غسل می‌دهند و دری از بهشت به سوی او باز می‌شود.(257)
محاسبه /

موقف و ایستگاه پنجم

محاسبه

عن النبی‌صلی الله علیه وآله:
لا یَزُولُ قَدَمُ عَبْدٍ یَوْمَ القِیمَةِ حَتّی یُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: ...وَ عَنْ حُبِّنا أَهْلِ الْبَیْتِ؛
هیچ بنده‌ای روز قیامت، قدم از قدم بر
نمی‌دارد مگر اینکه از چهار چیز سؤال
می‌شود: یکی از آنها دوستی و محبّت
مااهل‌بیت است.
بحار الانوار 261/7

حساب أعمال

از مراحل سخت روز قیامت، موقف حساب است که خیلی نزدیک، ولی انسان از آن غافل است.

«اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسابُهُمْ وَهُمْ فِی غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ»(258)

در مرحله حساب آنچه را انسان در نفس خود مخفی کرده و یا اینکه آشکار بوده مورد محاسبه قرار می‌گیرد:

«وَ إِنْ تُبْدُوا ما فِی أَنْفُسِکُمْ اَوْ تُخْفُوهُ یُحاسِبْکُمْ بِهِ اللَّهُ».(259)

امام صادق‌علیه السلام فرمود: چون روز قیامت فرا رسد در موقف حساب، دو بنده مؤمن را که هر دو از اهل بهشتند نگاه می‌دارند، که در دنیا یکی فقیر بود و یکی غنی. فقیر می‌گوید: ای پروردگار من! برای چه من در اینجا متوقف شده‌ام؟ به عزت تو سوگند که در دنیا به من حکومتی و ولایتی را ندادی تا من در آنجا به عدل رفتار کنم یا به ظلم و ستم، و مالی را به من ندادی تا به واسطه آن حقی را ادا کنم یا منع نمایم. و در دنیا روزیِ من، به قدر کفاف به من می‌رسید.

خداوند می‌گوید: این‌بنده من راست می‌گوید،دست از او بردارید تا داخل بهشت شود.

ولی آن مرد غنی در موقف باقی می‌ماند.... و به اندازه‌ای معطل می‌شود که عرق از او جاری می‌شود که اگر چهل شتر تشنه بیاشامند برایشان کافی باشد و سپس داخل بهشت می‌شود.

فقیر به او می‌گوید: علت توقف تو چه بود؟ غنی می‌گوید: طول حساب، پیوسته از من سؤال می‌شد از چیزهایی که داشتم و خداوند از من می‌گذشت و می‌آمرزید تا جایی که رحمت خدا مرا فراگرفت.

بگو ببینم تو کیستی؟ می‌گوید: من همان فقیر هستم که در موقف حساب با تو بودم که زودتر به بهشت آمدم ولی نعمت‌های دنیوی که در دست تو بود، موجب طول حساب تو گردید.(260)

دقت در حساب، موجب گرفتاری است

اگر در محاسبه دقت شود، همه مردود و گرفتار می‌شوند. پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«مَنْ نُوقِشَ الْحِسابُ یَوْمَ الْقِیامَةِ عُذِّبَ؛(261)

هر کس در حساب او روز قیامت دقت کاری شود مورد عذاب واقع می‌شود.»

حقوق خداوند و حقوق مردم مورد حساب قرار می‌گیرد؛ از اعضاء بدن چگونه استفاده کردی؟ از چشم و گوش و زبان؟

شخصی خدمت امام صادق‌علیه السلام رسید و عرض کرد: پدر و مادرم فدایت شود، من در دستشویی خانه خود می‌روم و لکن ما همسایگانی داریم که در نزد آنها زنان و کنیزان آوازه‌خوان هستند که تغنّی می‌کنند، آواز می‌خوانند و با عود می‌نوازند، و چه بسا من برای آنکه ساز و آواز آنها را گوش کنم می‌خواهم زیادتر از مقدار معمول در آنجا بنشینم.

حضرت فرمود: این کار را مکن.

آن مرد گفت: به خدا که من به این اراده و نیّت در نزد آن کنیزان آوازه خوان نرفته‌ام، بلکه فقط آوازی است که به گوش خود می‌شنوم.

حضرت فرمود: آیا نشنیده‌ای گفتار خداوند را، آنجا که می‌گوید:

«إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤادَ کُلُّ أُولئکَ کانَ عَنْهُ مَسْئُولاً»؛(262)

به درستی که گوش و چشم و دل، یک به یک آنها مورد سؤال قرار می‌گیرند؟»

مرد گفت: آری، ولی سوگند به خدا که گویا من اصلاً این آیه را از کتاب خدا نشنیده‌ام، نه از مرد عربی و نه از مرد عجمی، بنابراین من دیگر هرگز دنبال چنین کاری را نمی‌گیرم و دوباره به جا نمی‌آورم ان شاء اللّه و از خداوند طلب مغفرت و آمرزیدگی دارم.

حضرت فرمود: برخیز و غسل توبه به جای آور و به مقداری که می‌خواهی نماز بخوان، چون تو بر امر عظیمی وقوف داشتی، چقدر حالت بد و قبیح بود، اگر بر همان حالت می‌مُردی. حمد خدای تعالی را به جای آور و از او تقاضای توبه و عفو کن از هر امری که خداوند ناپسند دارد، چون او ناپسند ندارد مگر هر عمل زشت و قبیحی را، و عمل زشت را برای اهل آن عمل واگذار، چون برای هر کرداری اهلی است.(263)

سؤال از دوستی و محبّت

قیامت روز سؤال است،روز حساب و کتاب است، از همه چیز پرسش خواهند کرد. لذا پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: در روز قیامت، بنده قدم از قدم برنمی‌دارد مگر اینکه از چهار چیز از او سؤال می‌شود: از بدنش که آن را در چه چیز کهنه کرده است، از عمرش که آن را در چه چیز به پایان رسانیده، از مالش که از کجا به دست آورده و در کجا مصرف نموده، و از محبّت ما اهل‌بیت‌علیهم السلام:
«... عَنْ جَسَدِهِ فِیما أَبَلاهُ؟ وَعَنْ عُمْرِهِ فِیما أَفْناهُ؟ وَعَنْ مالِهِ مِمَّا اکْتَسَبَهُ؟ وَفِیما أَنْفَقَهُ؟ وَعَنْ حُبِّنا أَهْلِ الْبَیْتِ.»(264)
آری مهم‌ترین چیزی که مورد سؤال قرار می‌گیرد مسئله محبّت و دوستی اهل بیت‌علیهم السلام است. عده‌ای در محضر امام هشتم‌علیه السلام بودند، حضرت فرمود: نعمت حقیقی در دنیا چیست؟
بعضی از کسانی که حضور داشتند، گفتند: خداوند در قرآن می‌فرماید:
«ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَومَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ»؛(265)
شما در روز قیامت از نعمت سؤال خواهید شد.»
و این نعمت همان آب خنک و گوارا است. بعضی می‌گفتند: غذای پاکیزه است، بعضی نعمت را خواب راحت می‌دانستند.
امام علی بن موسی الرّضاعلیه السلام فرمود: از امام صادق‌علیه السلام نقل شده که در محضرشان همین گفتار شما مطرح شده است، ولی حضرت ناراحت شد و فرمود: خداوند چیزی را که از روی فضلش به بندگان داده مورد سؤال قرار نمی‌دهد و لکن نعمت دوستی و ولایت ما اهل بیت است که خداوند مورد سؤال قرار می‌دهد، بعد از آنکه از توحید و نبوت سؤال نمود. بنده اگر از عهده آن برآید به نعمت همیشگی بهشت راه پیدا می‌کند.(266)
آری اگر انسان از همه نعمت‌های الهی برخوردار باشد ولی قلبش جایگاه رسول و اهل بیت نباشد، روز قیامت جوابی برای سؤال ندارد و راهی به بهشت نخواهد داشت، ولی اگر قلبش با محبّت اولیای الهی بتپد، روز قیامت خداوند نعمت‌های دیگرش را تفضّلی بر او ارزانی خواهد داشت.

حساب به دست دوست

امام صادق‌علیه السلام فرمود:
«اِذا کَانَ یَومُ الْقِیامَةِ وَکَّلَنَا اللَّهُ بِحِسابِ شِیعَتِنا، فَما کَانَ للَّهِ سَئَلْنَا اللَّهَ أَنْ یَهَبَهُ لَنا فَهُوَ لَهُم، وَما کَانَ لَنا فَهُوَ لَهُمْ؛(267)
روز قیامت خداوند ما را برای حساب شیعیانمان قرار می‌دهد، آنچه مربوط به خداوند است از او می‌خواهیم که به ما ببخشد و آنچه مربوط به ماست آن هم برای شیعیان ما خواهد بود.»
محبّت و پیروی از اهل بیت‌علیهم السلام نه تنها حساب را بر انسان آسان می‌سازد، بلکه لغزش‌هایی را که احیاناً برای او پیش آمده باشد نیز تبدیل به خوبی‌ها می‌نماید.
از امام باقرعلیه السلام سؤال شد: مراد از آیه قرآن که می‌فرماید: خداوند گناهان ایشان را تبدیل به حسنات می‌کند، چیست؟
حضرت فرمود: مؤمن گناه‌کار را در روز قیامت به موقف حساب می‌آورند و خداوند به تنهایی متکفّل رسیدگی به حساب او می‌گردد. خداوند گناهان او را به او نشان می‌دهد و چون او اعتراف و اقرار به گناهان کرد، خداوند - عزّوجلّ - به فرشتگانِ مأمور به نوشتنِ اعمال می‌گوید: تمام این گناهان را به نیکی مبدّل سازید و آن نیکی را بر مردم ظاهر کنید.
مردم وقتی دیدند می‌گویند: این بنده یک گناه هم ندارد. سپس خداوند دستور می‌دهد او را به بهشت ببرند. امام باقرعلیه السلام فرمود: البته این در مورد گناه‌کاران از شیعیان ما می‌باشد.(268)
محبّت و دوستی و پیروی از خاندان رسالت سرمایه بزرگی است که وقتی بر معصیت و گناه هم وارد شود آن را تبدیل به حسنات و نیکی‌ها می‌نماید، البته این نکته مورد غفلت نیست که انسانِ شیفته اهل‌بیت‌علیهم السلام دست به هر خلافی نمی‌زند به امید اینکه دوستی اهل‌بیت‌علیهم السلام را در دل دارد، زیرا محبّت به او اجازه نمی‌دهد که در مقابل محبوب، خود را آلوده به معصیت و گناه نماید. انسان در مقابل دوست، پاکیزگی را هدیه می‌برد. نه اینکه با دلی آلوده با او مواجه شود. بله گاهی که انسان دچار غفلت می‌شود و دوست را فراموش می‌کند آن لحظه فراموشی، لغزش‌ها به سراغش می‌آید و نامه اعمال را با معصیت و گناه، تیره و تار می‌نماید، ولی محبوب، این لغزش‌ها را جبران و تبدیل به حسنات می‌نماید.

دوست بدون حساب به بهشت می‌رود

عشق و محبّت خدا و اولیایش ممکن است به مرحله‌ای برسد که انسان، روز قیامت معطلی حساب را نداشته باشد و اصلاً در صف حساب قرار نگیرد، مگر می‌شود آن انسانِ شیفته علی‌علیه السلام که حاضر نیست لحظه‌ای از مولایش جدا شود و در فراق علی‌علیه السلام همانند شمع می‌سوزد و تمام هستی خود را به پای او می‌ریزد، معطلی برای حساب داشته باشد؟
امیرمؤمنان از پیامبر خداصلی الله علیه وآله سؤال می‌کند: تفسیر این آیه قرآن چیست: «روزی که متقین را محشور می‌کنیم»؟ پیامبر خدا پاسخ می‌دهد: اینان کسانی هستند که سواره می‌آیند این گروه چون پرهیزکار شدند، محبوب خدا گردیدند، خداوند از اعمال آنان راضی شد و نام آنان را متّقین گذارد.
یا علی! قسم به خدا اینان روز قیامت از قبر خارج می‌شوند در حالی که چهره آنان مثل برف سفید است، لباس‌های سفید دربر دارند... ملائکه به استقبال آنها می‌روند و آنها را به طرف بهشت می‌برند... خداوند به ملائکه می‌گوید: دوستان مرا به بهشت ببرید، آنها را با مردم دیگر نگه ندارید، آنان مورد رضایت من هستند و رحمت من بر آنان است.
ملائکه آنان را به بهشت می‌برند و حلقه درِ بهشت را به صدا در می‌آورند. صدا به گوش حوریان بهشتی می‌رسد، به یکدیگر می‌گویند: دوستان خدا آمدند. حوریان به استقبال می‌آیند، به دوستان خدا مرحبا می‌گویند؛ ما چقدر مشتاق شما بودیم! اولیای خدا هم می‌گویند: ما نیز مشتاق شما بودیم.
امیرمؤمنان‌علیه السلام از پیامبر خداصلی الله علیه وآله پرسید: اینان کیستند؟ حضرت فرمود:
«هؤُلاءِ شِیعَتُکَ یا عَلیُّ وَأَنْتَ إِمامُهُمْ؛(269)
اینان پیروان تو هستند یا علی، و تو امام آنها هستی.»
به محضر امام صادق‌علیه السلام رسید و در مورد آیه 25 و 26 سوره غاشیه سؤال نمود مراد خداوند چیست؟ که می‌فرماید:
«إِنَّ اِلَیْنا اِیابَهُم ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنا حِسابَهُمْ»؛(270)
در حقیقت بازگشت آنان به سوی ماست آن‌گاه حساب خواستنِ از آنان، به عهده ماست.»
حضرت فرمود: در مورد ماست.
سؤال کرد: تفسیر آن را می‌خواستم بدانم. حضرت فرمود: روز قیامت

حساب شیعیان ما به عهده ماست، آنچه بین آنها و بین خداست، حضرت محمّدصلی الله علیه وآله از خدا طلب بخشش می‌کند، و آنچه بین ما و بین آنهاست ما آنان را می‌بخشیم، تا اینکه بدون حساب وارد بهشت می‌شوند.

بار الها! قلبی پر از مهر محمّد و آلش و اطاعت و پیروی بدون چون و چرا به ما عنایت کن تا روز قیامت مشمول الطاف آنان قرار گیریم و بدون حساب وارد بهشت گردیم.

میزان /

موقف و ایستگاه ششم

میزان

از زیارتنامه امام علی‌علیه السلام:
اَلسَّلامُ عَلی مِیزانِ الأَعْمالِ؛
سلام بر امیرمؤمنان علی که میزان اعمال است.
بحار الانوار 287/100

ترازوی عمل

یکی از ایستگاه‌های هولناک در قیامت، ایستگاهی است که در آن اعمال انسان با میزان و ترازوی اعمال سنجیده می‌شود.

در آنجا مشخص می‌شود که اعمال انسان وزنی دارد یا اینکه توخالی و سبک است. چه بسا ممکن است، انسان در طول زندگی برای خیلی از چیزها وزنی قائل بوده، ولی در ملاک وزین بودن و سنگین بودن آنها دچار اشتباه شده باشد.

آنچه انسان را در یک زندگی سعادتمند قرار می‌دهد، سنگین بودن چیزهایی است که در ترازوی اعمال کشیده می‌شود و آنچه انسان را به یک زندگی آتشین سوق می‌دهد، سبک بودن اعمال اوست. قرآن کریم حالات انسان را در قیامت این گونه بیان می‌کند:

«روزی که کوه‌ها مانند پشم زده شده رنگین شود و انسان‌ها چون پروانه‌ها پراکنده گردند و بی‌هدف به این سو و آن سو روند، هر کسی که سنجیده‌هایش سنگین برآید پس وی در زندگی خوشی خواهد بود و امّا هر کس که سنجیده‌هایش سبک برآید پس جایش آتشی سوزنده خواهد بود.»(271)

معنای میزان چیست

آیا به راستی در قیامت هم ترازوهایی همانند ترازوهای دنیا وجود دارد که اعمال انسان با آنها کشیده و وزن می‌شود؟
اگر در کلمه میزان کمی دقت کنیم مسئله روشن خواهد شد؛ میزان به آن چیزی گفته می‌شود که وسیله سنجش است، البته هر چیزی با وسیله خاصی سنجیده می‌شود. میزان و ترازوی هر چیزی هم متناسب با آن است؛ مثلاً مقدار مصرف کیلو وات برق، کنتور است؛ وسیله سنجش حرارت بدن، درجه؛ و همچنین سنجش فشار خون و درجه حرارت هوا و... اشیاء مخصوص آنهاست.
حال اگر بخواهیم مقدار محبّت را بسنجیم که این فرد چقدر محبّت دارد، میزان و ترازوی مخصوص خود را می‌طلبد. اگر بخواهیم مقدار خضوع و خشوع انسانی را در مقابل پروردگار به دست آوریم، میزان معینی دارد و همچنین شجاعت و بقیه صفات انسانی. آری مقدار اضافه یا کم شدن وزن بدن انسان میزانی دارد، ولی اضافه و یا کم شدن شخصیت و کمالات میزان دیگری را می‌طلبد.
از امام صادق‌علیه السلام پرسیده شد: مراد از این آیه قرآن چیست؟ که می‌فرماید: ترازوهای قسط و عدل را روز قیامت قرار می‌دهیم.(272)
حضرت فرمود:
«هُمُ الاَنْبِیاءُ وَالاَوصِیاءُ؛(273)
مراد از ترازوهای قسط و عدل، پیامبران و اوصیای آنها هستند.»

علی‌علیه السلام میزان اعمال

انسان‌های کامل که انبیاء و اوصیاء می‌باشند، وسیله‌ای هستند برای اینکه انسان‌ها سنجیده شوند و سبک و سنگینی آنان روشن و آشکار شود.
در زیارت امیرمؤمنان علی‌علیه السلام می‌خوانیم:
«اَلسَّلامُ عَلی مِیزانِ الْأَعْمالِ؛(274)
سلام بر مولا و آقایی که میزان اعمال هستند.»
قدر و قیمت و مقدار خوبی‌ها و بدی‌ها با «میزان اعمال» که امیرمؤمنان است سنجیده می‌شود. مگر نه این است که آن حضرت در همین دنیا هم، وسیله سنجش بودند و مردم کودکان خود را در مسیر عبور آن بزرگوار قرار می‌دادند و از آنان سؤال می‌نمودند که آیا این آقا را دوست داری؟ اگر پاسخ مثبت می‌داد، می‌فهمیدند او حلال زاده است و اگر پاسخ منفی می‌داد در حلال زاده بودن او شک می‌کردند.
هرگاه طلا را بر سنگ محک بزنند، بدون شک اندازه عیار و غشّ آن روشن می‌شود. در انسان نیز غش و طلای ناب درهم آمیخته و امام علی‌علیه السلام در میان ما چون سنگ محک است که عیار وجود ما را مشخص می‌کند.
از روایات زیادی استفاده می‌شود که اعمال انسان بدون داشتن محبّت اهل‌بیت‌علیهم السلام دارای ارزش نبوده و آنچه به اعمال انسان وزن می‌دهد و آن را گرانبها می‌کند، ولایت و محبّت آنان می‌باشد.

سنگینی دوستی و محبّت در میزان

از پیامبر خداصلی الله علیه وآله نقل شده که در روز قیامت عده‌ای از انسان‌ها ترازوی اعمال آنها پر است از گناهان، به آنها گفته می‌شود: این گناهان شماست، پس خوبی‌ها و حسنات شما کجاست؟ پاسخ می‌دهند: ما کار خوبی سراغ نداریم. ولی از طرف خداوند ندا می‌آید: اگر شما سراغ ندارید، من سراغ دارم.
آن گاه صحیفه کوچکی در کفه خوبی‌ها قرار می‌گیرد و بر تمام آن سیّئات و گناهان غلبه می‌کند که مقایسه بین آن گناهان و آن حسنه و خوبی به فاصله بیش از ما بین زمین و آسمان است.
سپس به یکی از آنها گفته می‌شود: دست پدر و مادر و برادران و خواهران و فامیل و آشنایان خود را بگیر و به بهشت ببر.
اهل محشر وقتی این صحنه را می‌بینند، می‌گویند: پروردگارا! ما گناهان اینان را دیدیم و فهمیدیم، امّا خوبی‌های آنان چیست؟ خداوند می‌فرماید: یکی از اینها بدهکاری داشت نسبت به برادرش، هنگام پرداخت بدهکاری‌اش گفت: من تو را دوست دارم چون تو علی بن ابی طالب را دوست داری.
دیگری پاسخ داد: من به خاطر اینکه تو علی‌علیه السلام را دوست داری از طلب خود صرف نظر می‌کنم و هرچه می‌خواهی از اموال من بردار.
خداوند به خاطر آن (محبّتی که پایه این‌گونه رفتار است) گناهان هر دوی آنان را بخشید و آن را در میزان عمل آنها قرار داد و بهشت را بر آنان و پدر و مادرشان واجب کرد.
سپس حضرت فرمود: تعداد کسانی که به خاطر دشمنی با علی‌علیه السلام به آتش می‌روند، بیشتر از سنگ ریزه‌هایی است که کنار جمرات ریخته شده، پس بپرهیز که از دشمنان امیرمؤمنان‌علیه السلام باشی.(275)
ارتباط و پیوند با اهل‌بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام که یکی از راه‌های آن صلوات بر پیامبر و اهل‌بیت اوست، سنگین‌ترین چیزی است که در میزان اعمال انسان قرار می‌گیرد. از امام معصوم‌علیه السلام نقل شده که فرمود: سنگین‌ترین چیزی که در میزان اعمال در روز قیامت قرار می‌گیرد، صلوات بر پیامبر و اهل‌بیت اوست.(276)

ولایت و دوستی، آرام‌بخش دل‌ها در کنار میزان

محبّت اهل‌بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام می‌تواند در مواقع هولناک دستگیر انسان باشد. یکی از آن مواقع هنگامی است که انسان در مقابل میزان اعمال که پیامبر و اهل‌بیت هستند قرار می‌گیرد، آن لحظه‌ای که پیامبر خداصلی الله علیه وآله در حق دوستانش دعا می‌کند.
آن لحظات سختی که فاطمه‌علیها السلام دختر گرامی پیامبرصلی الله علیه وآله از پدر سؤال کرد: قیامت چگونه است؟ پیامبر فرمود: همه به خود مشغولند و احدی به احدی نگاه نمی‌کند، نه پدری به فرزند و نه فرزندی به پدر... .
عرض کرد: پدر! روز قیامت شما را کجا ملاقات کنم؟ حضرت فرمود: در کنار میزان مرا ببین، در حالی که من می‌گویم: پروردگارا سنگین کن میزان آن کسی را که شهادت به توحید تو داده است.
رَبِّ أَرْجِحْ مَنْ شَهِدَ أَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ.(277)
پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود:
«فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ یَکُونَ آمِناً فِی هذِهِ المَواطِنَ فَلیَتَوالِ عَلیًّا بَعْدِی وَلْیَتَمَسَّکْ بِالحَبْلِ المَتِینِ وَهُوَ عَلِیُّ بْنُ اَبِی طالِبٍ وَعِتْرَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ؛(278)
هر که دوست دارد در این موارد سخت، در امان و امنیت باشد، پس بعد از من ولایت علی را بپذیرد و به حبل متین که همانا امیرمؤمنان‌علیه السلام است چنگ زند و بعد از او عترتش را بپذیرد.»
پل صراط /

موقف و ایستگاه هفتم

پل صراط

عن النبی‌صلی الله علیه وآله:
جَوازُ الصِّراطِ
حُبُّ عَلِیِّ بْنِ اَبِی طالِبٍ؛
گذرنامه پل صراط،
دوستی ومحبّت علی‌علیه السلام است.
مناقب آل ابی‌طالب 7/2

گذشتن از صراط

برای رسیدن به یک زندگی سعادتمندِ همیشگی، از مسیری باید گذشت که یا روی جهنم است و یا داخل آن و به قول معروف پلی است که باید از آن عبور کرد. همان گونه که دنیا پلی است(279) برای رسیدن به آخرت که همه باید از آن عبور نمایند، عبور و گذشتن از این پل کار آسانی نیست، همان گونه که عبور کردن از دنیا و رسیدن به آخرت مشکلات زیادی دارد.
چه بسا انسان‌هایی که در دنیا دچار لغزش‌هایی می‌شوند که زندگی آنها را دچار مشکل می‌کند نمی‌توانند به صورت صحیح در زندگی حرکت نمایند و چه بسا زندگی آنان به سرانجامی نیک ختم نشود و در همان اثنا در منجلاب بدبختی سقوط نمایند.
گذشتن از دنیا برای بعضی کاری دشوار است، گذشتن از مال، رفاه، ریاست، تجارت و... به هر قیمتی شده آن را حفظ می‌کنند ولو حقوق دیگران ضایع شود، آبروی دیگران بریزد، جان دیگران به خطر بیفتد.
برعکس عده‌ای از پل دنیا که به سوی آخرت است، سریع می‌گذرند و به آسانی برای رسیدن به زندگی سعادتمندانه، از مال دنیا صرف نظر کرده، حقوق دیگران را محترم می‌شمارند و حتی دیگران را بر خود مقدم می‌دارند. ریاست برای آنان در صورتی که بر پایه عدالت نباشد ارزشی ندارد، دنیای آلوده به حقوق دیگران، مانند مرداری در نظر آنان متعفّن می‌باشد، در آخرت نیز این گونه افراد به راحتی از صراط می‌گذرند.

افراد گوناگون در پل صراط

«عَن الصَّادِقِعلیه السلام قَالَ: النَّاسُ یَمُرُّونَ عَلَی الصِّراطِ طَبَقاتٍ، وَالصِّراطُ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَاَحَدُّ مِنَالسَّیْفِ، فَمِنْهُمْ مَنْ یَمُرُّ مِثْلَ البَرْقِ وَمِنْهُمْ مَنْ یَمُرُّ مِثْلَ عَدْوِ الْفَرَسِ وَمِنْهُمْ مَنْ یَمُرُّ حَبْواً وَمِنْهُمْ مَنْ یَمُرُّ مَشْیاً وَمِنْهُمْ مَنْ یَمُرُّ مُتَعَلِّقاً قَدْ تَأْخُذُ النَّارُ شَیْئاً وَتَتْرُکُ شَیْئاً؛(280)
صراطی که از مو باریک‌تر و از شمشیر برنده‌تر است، مردم برای عبور از آن، گروههای مختلفند، گروهی مثل برق و گروهی همانند دویدن اسب و بعضی همانند افراد پیاده عبور می‌کنند و بعضی به رو در افتاده و چهار دست و پا خود را به صراط گرفته و چسبانیده که نیفتند، ولی آتش مقداری از آنان را فرا می‌گیرد و مقداری از بدنشان را وا می‌گذارد.»
به راستی در چنین شرایط سختی چه چیزی می‌تواند انسان را امیدوار کند؟ اگر حقیقت صراط روشن شود آنچه مایه امیدواری است معلوم خواهد گشت.
از امام صادقعلیه السلام پرسیدند: صراط چیست؟ حضرت پاسخ دادند: صراط همان راه به سوی معرفت خداوند است و صراط دو گونه است: یکی صراط در دنیا و دیگری صراط در آخرت.
اما صراط دنیا همان امامی است که اطاعت از او واجب است، کسی که امام را بشناسد و از هدایت او بهره‌مند شود از صراطی که پلی است بر روی جهنم، می‌گذرد. ولی کسی که در دنیا امام را نشناسد، قدم‌های او بر صراط آخرت می‌لرزد و در جهنم سقوط می‌کند.(281)
ازاین روایت نتیجه می‌گیریم که اگر در دنیا کسی امام را بشناسد، گذر کردن از صراط بر او آسان می‌شود.

دعای دوست در کنار صراط

لذا از امیرمؤمنان علی‌علیه السلام نقل شده که من در کنار صراط دعا می‌کنم و می‌گویم: پروردگارا شیعیانم را و محبّین و یاران و کسانی را که در دنیا ولایت مرا پذیرفتند سالم بدار.(282)

کسانی که در دنیا دوستی اهل‌بیت عصمت را بر دوستی دنیا ترجیح دادند. در آخرت به راحتی می‌توانند از صراط عبور کنند و پیامبر خدا و صدیقه کبری و امیرمؤمنان علی و فرزندان معصومشان‌علیهم السلام دست آنها را می‌گیرند. اگر عبور از هر صراطی گذرنامه‌ای می‌خواهد، جواز و گذرنامه عبور از صراط آخرت، محبّت علی بن ابی طالب است؛

«قال النّبیّ‌صلی الله علیه وآله:

لِکُلِّ شَیْ ءٍ جَوازٌ وَجَوازُ الصِّراطِ حُبُّ عَلیِّ بْنِ اَبِی‌طالِبٍ.»(283)

پیامبر خدا فرمود: خداوند امر می‌کند و من و علی بر صراط می‌نشینیم و به ما گفته می‌شود: وارد بهشت کنید هر کس به من ایمان آورده و شما را دوست داشته است، و وارد جهنم کنید هر کس به من کفر ورزیده و با شما دشمنی نموده است.(284)

آری محبّت اهل بیت راه گشای انسان در عبور از صراط است و هر مقدار دلدادگی به آنان بیشتر باشد، ثبات قدم در صراط بیشتر خواهد بود.

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ‌صلی الله علیه وآله: أَثْبَتُکُمْ قَدَمَاً عَلَی الصِّراطِ أَشَدُّکُمْ حُبَّاً لِاَهْلِ بَیْتِی.»(285)

گذرنامه در دست امیرمؤمنان

روز قیامت جواز عبور از صراط با دست امیرمؤمنان علی‌علیه السلام به دوستانش داده می‌شود، نه تنها دوستان، بلکه دوستان دوستان.
پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: علاوه بر دوستی ما اهل‌بیت، دوستان ما را نیز دوست بدارید. زید بن حارثه و فرزندش اُسامه را دوست بدارید زیرا دوستی آنان به شما سود می‌رساند. سؤال کردند: چگونه سود می‌رساند؟
حضرت فرمود: زید و اسامه روز قیامت جمعیت زیادی را به محضر علی می‌آورند و می‌گویند: اینان به خاطر محبّت رسول خدا و محبّت شما ما را دوست می‌داشتند. علی‌علیه السلام جواز عبور از صراط را برای آنها می‌نویسد: با سلامت از صراط بگذرید و وارد بهشت شوید. آنان به سلامت عبور می‌کنند و وارد بهشت می‌شوند.
حضرت فرمود: این منحصر به اینان نیست، بلکه هر کس از امّت محمّدصلی الله علیه وآله هم بخواهد به بهشت برود باید با جوازی باشد که از علی‌علیه السلام دریافت می‌کند. پس اگر می‌خواهید سالم از صراط بگذرید و وارد بهشت شوید بعد از دوستی و محبّت محمّد و آل او، دوستان حضرت را دوست بدارید و اگر می‌خواهید پیامبر خدا و علی‌علیه السلام جایگاه با عظمتی نزد خدا برای شما قرار دهند، پیروان آنان را دوست بدارید و سعی کنید حوایج مؤمنین را برآورده کنید.
به درستی که خداوند وقتی شما شیعیان و دوستان ما را به بهشت ببرد. منادی ندا می‌دهد: بندگان من! با رحمت من وارد بهشت شوید. پس بهشت را به نسبت محبّتی که به شیعیان محمّد و علی‌علیهما السلام داشتید تقسیم کنید، هر کدام محبّت بیشتری داشته و بیشتر حوایج مؤمنین را برآورده، از درجه بالاتری در بهشت برخوردار می‌شود به طوری که گاهی فاصله بعضی از این درجات به پانصد سال می‌رسد.(286)

عبور فاطمه‌علیها السلام از پل صراط

چنگ زدن به محبّت پیامبرصلی الله علیه وآله و دخترش فاطمه زهراعلیها السلام و فرزندانش و دوستان آنها روزی به انسان نتیجه می‌دهد که می‌خواهد از صراط بگذرد، تمام قدم‌ها می‌لغزد و نجات دهنده‌ای وجود ندارد، همه انسان‌ها مضطرب، ولی ناگهان خطاب می‌رسد: ای مردم! چشم‌ها را ببندید تا فاطمه‌علیها السلام از صراط عبور کند. همه چشم‌ها را می‌بندند مگر پیامبر خدا و علی و حسن و حسین و فرزندان پاکیزه حضرت و اولاد ایشان‌علیهم السلام. وقتی وارد بهشت می‌شود یک طرف چادر حضرت بر صراط است و طرف دیگر به دست حضرت.

منادی ندا می‌کند: ای کسانی که به فاطمه محبّت دارید خود را به ریشه‌های چادر حضرت آویزان کنید دوستدار و محبّی باقی نمی‌ماند مگر اینکه خود را به آن چنگ می‌زند و هزاران هزار نفر به این وسیله از آتش جهنّم نجات پیدا می‌کنند.

«یَا ایُّهَا الْمُحِبَّونَ لِفاطِمَةَ!تَعَلَّقُوا بِأَهْدَابِ مَرَطِ فَاطِمَةَ سَیِّدَةِ نِساءِ العالَمِینَ فَلا یَبْقی مُحِبٌّ لِفاطِمَةَ إلاَّ تَعَلَّقَ بِهَدْبَةٍ مِنْ أَهْدَابِ مَرَطِها حَتَّی یَتَعَلَّقَ بِها اَکْثَرُ مِنْ أَلْفِ فِئامْ وَأَلْفِ فِئام. قَالُوا: وَکَمْ فِئامُ وَاحِدٌ؟ قَالَ: أَلْفُ أَلْفُ یَنْجُونَ بِها مِنَ النَّارِ.»(287)

بار الها! ما را در دنیا بر صراط محبّت اهل بیت استوار بدار و هر چه بیشتر بر محبّت آنان بیفزای و بر صراط قدم‌های ما را ملرزان و اهل‌بیت عصمت و طهارت را یاری کننده ما قرار بده و اگر گامی بر معصیت تو لغزش پیدا کرده، گام دیگر را بر محبّت ثابت بدار،(288) تا از صراط عبور کرده و به بهشت همیشگی در کنار اولیایت قرار گیریم.

دوستان در بهشت /

فصل نهم دوستان در بهشت

دوستان در بهشت

عن علی‌علیه السلام:
إِنَّ أَطْيَبَ شَیْءٍ فِی الْجَنَّةِ وَ أَلَذَّهُ
حُبُّ اللَّهِ وَ الحُبُّ فِی اللَّهِ؛
پاکیزه‌ترین و لذت بخش‌ترین نعمت‌های بهشتی
دوستی و محبّت خدا و دوستی در راه خدا است.
بحار الانوار 251/69

ورود به بهشت

ورود دوستان خدا و رسول واهل‌بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام به بهشت، مسئله‌ای انکارناپذیر است. حذیفه می‌گوید: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم، می‌فرمود:

«ما مِنْ عَبْدٍ وَلا أَمَةٍ وَفِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ حُبِّ عَلیٍ‌علیه السلام اِلاَّ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ؛(289)

مردی و یا زنی که بمیرد و به اندازه یک مثقال از محبّت علی‌علیه السلام در قلب او باشد خداوند او را به بهشت می‌برد.»

کسی که دلش را در اختیار خدا و رسول و اهل‌بیتش قرار داد، جایگاهی جز بهشت ندارد. محبّت، انسان را به محبوب می‌رساند و محبوب انسان وقتی جایگاهش بهشت بود، او نیز به بهشت راه می‌یابد. بله ممکن است لغزش‌هایی در زندگی برای انسان باشد و مرتکب خطاهایی گردیده، لکن این لغزش‌ها و خطاها مادامی که محبّت و دوستی را از بین نبرده باشد، مانعی برای رسیدن و ورود به بهشت نخواهد شد.
آلودگی‌هایی که در انسان بر اثر گناه پیدا می‌شود به وسیله عواملی از بین می‌رود که بعضی از آنها به اختیار ماست و بعضی دیگر بدون اختیار؛ مثلاً توبه یک امر اختیاری است و از روایات اهل‌بیت استفاده می‌شود که محبّت، انسان را وادار به توبه می‌کند و با توبه از دنیا می‌رود.
علاوه بر آن عوامل دیگری که پاک کننده انسان است ولی اختیاری نمی‌باشد در زندگی پیش می‌آید: گرفتاری‌ها، سختی‌ها، مرض‌ها، مشکلات اقتصادی، تصادف‌ها و... از اموری هستند که وقتی برای دوستان خدا و رسول و اهل‌بیت پیش آید موجب طهارت و پاکیزگی آنان از آلودگی‌های گناه می‌شود و اگر آلودگی‌ها در حدّی باشد که با این عوامل هم مرتفع نشود، روز قیامت اهل‌بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام از انسان شفاعت کرده و دوستان خود را به بهشت می‌برند.
روزی یکی از بدخواهان امام صادق‌علیه السلام وارد مجلس آن حضرت شد، با خود گفت: به خدا قسم، او را در مورد شیعیانش ناراحت خواهم کرد. سپس نزدیک امام صادق‌علیه السلام شد و گفت: ای اباعبداللَّه! به من نگاه کن. آن حضرت اهمیّتی نداد، او باز گفت و گفت، تا اینکه حضرت فرمود: هان بگو! روی من به سوی توست، چه می‌گویی؟ و می‌دانم که هرگز حرف نیکی نخواهی زد.
او نیز این مسأله را مطرح کرد که شیعیان آن حضرت عصاره کشمش می‌نوشند. حضرت فرمود: مانعی ندارد چون پدرم از جابر بن عبداللَّه نقل کرده است که اصحاب رسول خدا نیز این را می‌نوشیده‌اند.
آن مرد گفت که مرادش مُسکر است نه عصاره کشمش و این بار حضرت فرمود: پیروان ما پاک‌تر از آن هستند که شیطان در درونشان رخنه کند و چنانچه یکی از دورماندگان شیعه ما این کار را انجام دهد پروردگاری مهربان و پیامبری شفاعت کننده و عَطوف و مولایی رفیق برای خود در کنار حوض خواهد یافت در حالی که تو و دوستانت در برهوت گرفتار خواهید شد.
آن مرد از پاسخ فرو ماند. این بار اندکی سکوت کرد و سپس گفت: مرادم

مسکر نبود، منظورم شراب بود. امام صادق‌علیه السلام که لجاجت و کینه‌توزی او را دید، به خشم آمد و فرمود: خداوند زبانت را بگیرد تو را چه می‌شود که امروز این چنین ما را درباره پیروانمان آزار می‌دهی؟
پدرم از جدم و او از علی‌علیه السلام و او از پیامبر خداصلی الله علیه وآله و او از جبرئیل خبر داده است که خداوند فرمود: ای محمد! من بهشت را بر تمام پیامبران منع می‌کنم تا تو و علی و پیروانتان داخل شوید، مگر کسی که گناه کبیره‌ای مرتکب شده باشد که من او را به بلایی مالی یا جانی یا ترس از سلطان گرفتار می‌کنم تا ملائکه او را با روح و ریحان ملاقات کنند و من هم از او خشمگین نباشم و این بلا، خطای او را جبران می‌کند.»
حال بگو بدانم آیا نزد دوستان و یاران تو چیزی همانند اینها هست؟ حال دوباره ملامت کن، یا بگذار و برو.(290)

امید به گامی بر محبّت دوست

آری اگر قدمی بر گناه بلغزد قدمی دیگر بر محبّت، انسان را به مقصد می‌رساند. جابر بن عبداللّٰه انصاری به عطیه کوفی گفت: ای عطیه! از محبوبم رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: هر که مردمی را دوست بدارد با آنان محشور خواهد شد و هر که کردار مردمی را دوست داشته باشد شریک کردارشان خواهد بود، دوستدار آل محمدعلیهم السلام را تا هنگامی که دوستشان می‌دارد دوست بدار و دشمن آل محمد را تا هنگامی که دشمنشان می‌دارد دشمن بدار، گرچه بسیار روزه دار و شب زنده‌دار باشد. با دوستدار آل محمد مهربانی و نرمی کن، زیرا اگر بر اثر گناهان بسیارش، یک گام او بلغزد، بر اثر محبتشان گام دیگرش استوار می‌ماند. در حقیقت بازگشت دوستدارشان به بهشت است و بازگشت دشمنشان به دوزخ.(291)

کیفیت ورود دوستان به قیامت

روز قیامت همه را به نام خود و نام مادرشان می‌خوانند، ولی دوستان اهل بیت را با نام خود و نام پدرشان صدا می‌زنند. از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که حضرت فرمود: ای علی! آیا به تو بشارت ندهم؟! حضرت عرضه داشت: بلی یا رسول اللَّه، پدر و مادرم به فدای شما!

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: من و تو و فاطمه و حسن و حسین از یک طینت خلق شده‌ایم و شیعیان و دوستان ما از زیادی آن طینت آفریده شدند، زمانی که قیامت شود، مردم با نام خود و مادرانشان خوانده می‌شوند ولی ما و شیعیان و دوستانمان با نام خود و پدرانمان.

«فَإِذا کَانَ یَوْمُ الْقِیامَةِ دُعِیَ النَّاسُ بِأَسْمائِهِمْ وَأَسْماءِ أُمَّهاتِهِمْ ماخَلا نَحْنُ وَشِیَعَتُنا وَمُحِبِّینا، فَإِنَّهُم یُدْعَوْنَ بِأسْمائِهْمِ وَأسْماءِ آبائِهِمْ.»(292)

نورافشانی دوستان خدا در قیامت

امام صادقعلیه السلام فرمود: کسانی که برای خدا دوستی کردند، روز قیامت بر منبرهایی از نور قرار می‌گیرند آن چنان چهره‌های آنان نورانی است که همه چیز را روشن می‌کند و به این نور در قیامت شناخته می‌شوند، پس گفته می‌شود: اینان برای خدا دوستی کردند.

«إِنَّ الْمُتَحابِّينَ فِی اللَّهِ یَومَ الْقِیامَةِ عَلی مَنابِرَ مِنْ نُورٍ قَدْ أَضاءَ نُورُ وُجُوهِهِمْ وَنُورُ أَجْسادِهِمْ وَنُورُ مَنابِرِهِمْ کُلَّ شَیْءٍ حَتَّی یُعْرَفُوا بِهِ، فَیُقالُ: هؤُلَاءِ الْمُتَحابُّونَ فِی‌اللَّهِ.»(293)

به راستی انسان‌ها این نورانیت را چگونه و از کجا کسب نموده‌اند، آیا جز این است که این نور از راه محبّت و دوستی و از ناحیه محبوب به آنها رسیده است.

اهل بیت‌علیهم السلام روشنی بخش قیامت

در ظلمات قیامت که فریاد همه بلند می‌شود و از خدا می‌خواهند تاریکی را از آنان بردارد، گروهی می‌آیند آن چنان نورافشانی می‌کنند که صحرای قیامت را روشن می‌نمایند.
اهل محشر می‌گویند: اینان انبیاء الهی هستند؟ خداوند ندا می‌کند: نه، انبیا نیستند. می‌گویند: پس ملائکه هستند؟ ندا می‌آید: نه، ملائکه نیستند. می‌گویند: پس شیعیان هستند؟ ندا می‌آید: نه. می‌گویند: پس چه کسانی هستند؟ به آنها می‌گویند: از خودشان بپرسید. وقتی از ایشان می‌پرسند، پاسخ می‌دهند: ما علویون هستیم، ما ذرّیه محمد رسول خدا هستیم، ما اولاد علی ولیّ خدا هستیم، ما اهل کرامت الهی هستیم، ما در امنیت و اطمینان هستیم.
از طرف خداوند به آنها ندا می‌رسد: نسبت به دوستان و شیعیان خود شفاعت کنید. و آنان شفاعت می‌کنند و شفاعتشان پذیرفته می‌شود.(294)

دوستان علی‌علیه السلام کجایند؟

روز قیامت منادی ندا می‌کند: دوستان علی‌علیه السلام کجا هستند؟ گروهی به پا می‌خیزند، به آنها گفته می‌شود: شما کیستید؟ می‌گویند: ما دوستان خالص علی‌علیه السلام هستیم.
آیا غیر از علی‌علیه السلام را هم دوست داشتید؟ می‌گویند: نه. به آنها گفته می‌شود: بروید با همسرانتان در بهشت باشید.
«یُنادِی مُنادٍ یَوْمَ الْقِیامَةِ: أَیْنَ المُحِبُّونَ لِعَلِیٍّ؟ فَیَقُومُونَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ، فَیُقالُ لَهُمْ: مَنْ أَنْتُمْ؟ قالُوا: نَحْنُ الْمُحِبُّونَ لِعَلی‌علیه السلام الْخالِصُونَ لَهُ حُبّاً، فَیُقالُ: فَتُشْرِکُونَ فِی حُبِّهِ أَحَداً مِنَ النّاسِ؟ فَیَقُولُونَ: لا، فَیُقالُ لَهُمْ: أُدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُم وَأَزْواجُکُم تُحْبَرُونَ.»(295)

دشمنان به فدای دوستان

پیامبر اکرم با علی‌علیه السلام از کسانی سخن می‌گوید که به خاطر محبّت علی‌علیه السلام به بهشت می‌روند. منادی ندا می‌کند: دوستان علی‌علیه السلام کجا هستند؟ جمعیتی برمی‌خیزند که از صالحین هستند. به آنها گفته می‌شود: دست هر کس را می‌خواهید بگیرید و به بهشت ببرید. هر کدام هزاران هزار نفر را به بهشت می‌برند.

منادی می‌گوید: پس بقیه دوستان علی‌علیه السلام کجا هستند؟ گروهی همانند گروه اوّل که از صالحین نیستند، برمی‌خیزند، به آنها گفته می‌شود: هر چه می‌خواهید از خدا تمنا کنید. هرکه هرچه تمنا می‌کند به او صد هزار برابر آن را می‌دهند.

پس منادی ندا می‌کند: بقیه دوستان علی‌علیه السلام کجایند؟ گروهی برمی‌خیزند که معصیت‌کار هستند و به خود ظلم نموده‌اند، دشمنان علی‌علیه السلام را صدا می‌زنند، جمعیت زیادی می‌آیند، هر هزار نفری از دشمنان را فدای یکی از دوستان معصیت‌کار علی‌علیه السلام می‌کنند تا دوستان به بهشت بروند.

«ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ‌صلی الله علیه وآله: هذَا الأَفْضَلُ الأَكْرَمُ، مُحِبُّهُ مُحِبُّ اللَّهِ وَمُحِبُّ رَسُولِهِ وَمُبْغِضُهُ مُبْغِضُ اللَّهِ وَمُبْغِضُ رَسُولِهِ.»(296)

از این راه خداوند دوستان علی‌علیه السلام را نجات می‌دهد.

تشریفات ورود دوستان خدا به بهشت

کسانی که خداوند از آنها راضی است و آنها را دوست می‌دارد به طور عادی وارد بهشت نمی‌شوند، با تشریفات خاصی به سوی بهشت قدم برمی‌دارندو با چهره‌های سفید و لباس‌های سفید، کفش‌هایی که از لؤلؤ است و می‌درخشد، جمعیت زیادی از ملائکه آنان را همراهی می‌کنند به در بزرگ بهشت می‌رسند، از چشمه کنار بهشت می‌نوشند، پاکیزه می‌شوند و در چشمه دیگر شستشو می‌کنند.

این چشمه چشمه حیات است، به حیات ابدی می‌رسند. انسان‌های پاکیزه همراه ملائکه، خداوند خطاب می‌کند: ملائکه من! اولیاء و دوستان مرا به بهشت ببرید. آنها را به بهشت می‌برند، ملائکه حلقه در بهشت را می‌زنند، صدای حلقه به حور العین می‌رسد، به یکدیگر می‌گویند: دوستان خدا آمدند، در بهشت باز می‌شود، به آنان مرحبا می‌گویند و اظهار شوق می‌کنند.

علی‌علیه السلام پرسید: یا رسول اللَّه! اینان چه کسانی هستند؟

پیامبر خداصلی الله علیهِ وآله فرمود:

«هَؤُلاءِ شِیعَتُکَ یا عَلیُّ وَأَنْتَ إِمامُهُمْ؛(297)

اینان شیعیان تو هستند یا علی، و تو امام ایشان هستی.»

وارد شدن شیعیان حسین‌بن‌علی‌علیهما السلام در بهشت بر رسول‌خدا صلی الله علیه وآله

این سخن حضرت حسین بن علی‌علیهما السلام است که فرمود: کسی که ما را دوست بدارد ما با او بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد می‌شویم، همانند دو انگشت که کنار هم هستند.

«عَنِ الحُسَینِ بْنِ عَلِیّ‌علیهما السلام قالَ: مَنْ اَحَبَّنا للَّهِ وَرَدنا نَحْنُ وَهُوَ عَلی نَبِیِّناصلی الله علیه وآله هکَذا (وضمّ اصبعیه) وَمَنْ اَحَبَّنا لِلدُّنْیا فَاِنَّ الدُّنْیا لَتَسَعُ البِرَّ وَالفاجِرَ.»(298)

غلام و همجواری رسول خداصلی الله علیه وآله در بهشت

سال‌ها در کنار امام صادق‌علیه السلام خدمت‌گزاری می‌کرد، هر وقت حضرت از مرکب پیاده می‌شد، مرکب را نگه می‌داشت تا حضرت برگردند. روزی حضرت به مسجد رفتند، گروهی از خراسان برای دیدار امام صادق‌علیه السلام آمده بودند، یکی از آنان وقتی نگاهش به غلام افتاد، به او گفت: آیا می‌توانی از حضرت تقاضا کنی که از این به بعد من به جای تو خدمت‌گزار باشم و در مقابل، من تمام ثروتم را به تو می‌دهم.
گفت: بروم از آقا سؤال کنم، نزد حضرت آمد و مسأله را مطرح کرد: آقا من سال‌ها خدمت‌گزار شما بودم، اگر بخواهید خیری به من برسد شما اجازه می‌دهید. حضرت فرمود: ما به تو می‌دهیم، نیازی به دیگران نیست.
سپس داستان آن مرد را نقل کرد، حضرت فرمود: اگر نمی‌خواهی نزد ما باشی مانعی ندارد، برو و آن مرد جای تو باشد.
غلام به راه افتاد که برود، حضرت او را صدا زدند: مدتی به ما خدمت کردی، در مقابل خیر تو را می‌خواهیم، زمانی که قیامت شود رسول خداصلی الله علیه وآله به نور خدا بسته است و امیرمؤمنان‌علیه السلام به نور رسول خداصلی الله علیه وآله و امامان معصوم به امیرمؤمنان بستگی دارند و شیعیان ما به ما وابسته‌اند، هر جا ما وارد و داخل شویم آنان نیز وارد می‌شوند.
غلام وقتی این سخنان را شنید که نتیجه دوستی با امام معصوم کنار حضرت بودن در روز قیامت است، عرض کرد: من در خدمت شما هستم و آخرت را فدای دنیا نمی‌کنم. بیرون آمد، شخص خراسانی وقتی او را دید به او گفت: حال تو عوض شده و تغییر کرده، جریان را برای او نقل کرد: آیا همجواری رسول خدا و اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام را با دنیا عوض کنم؟!(299)

دوستی و محبّت اهل بیت عصمت و طهارت ممکن است آن چنان تأثیری در وجود انسان بگذارد که زندگی را همرنگ زندگی آنان و قابلیت بهشت رفتن بدون حساب و همجواری با آنان را نصیب انسان نماید.
پیامبر گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله فرمود: کسی که امامان از اهل بیت من را دوست بدارد، به خیر دنیا و آخرت رسیده است و احدی نباید به بهشت رفتنِ آنان تردید کند، زیرا دوستی اهل بیت من، ده خصلت در دنیا و ده خصلت در آخرت، را به دنبال دارد. اما در آخرت، پرونده‌ای برای آنان باز نمی‌شود، میزانی نصب نمی‌گردد، نامه اعمال به دست راست آنان و آزادی از آتش برای آنان نوشته شده، با چهره‌ای سفید و لباس‌های بهشتی، صد نفر از اهل بیت خود را شفاعت نموده، خداوند با رحمتش آنان را مورد نظر قرار داده و تاجی از بهشت به آنان داده شده و بدون حساب وارد بهشت می‌شوند.(300)

آری دل دادن به دوستان خدا آثاری پایدار به دنبال دارد، روزی که همه یکدیگر را فراموش می‌کنند، اولیاء خدا دوستانشان را فراموش نمی‌کنند و تنها به بهشت نمی‌روند.
روزی که با تشریفات زیاد و با عظمت خاصی که برای ما قابل تصور نیست، دختر رسول خدا فاطمه زهراعلیها السلام را به بهشت می‌برند، وقتی به در بهشت می‌رسد، برمی‌گردد. خداوند می‌فرماید: دختر حبیب ما! چرا برگشتی؟ می‌گوید: پروردگارا دوست دارم در چنین روزی قدر و منزلت من معلوم شود. خداوند خطاب می‌کند: دختر حبیب من! برگرد، نگاه کن هرکس دوستدار ومحبّ توست یا دوستدار ذرّیه تو، دستش را بگیر و وارد بهشت نما.
امام باقرعلیه السلام فرمود: به خدا قسم، یا جابر! همان گونه که پرنده دانه‌های خوب را برمی‌دارد و جدا می‌کند، فاطمه‌علیها السلام دوستان و شیعیان خود را جدا می‌کند، دوستان و شیعیان فاطمه هم به در بهشت می‌رسند، برمی‌گردند.
خداوند می فرماید: چرا برگشتید؟ می‌گویند: می‌خواهیم قدر و منزلت ما معلوم گردد. خداوند خطاب می‌کند: دوستان من برگردید و نگاه کنید، هر کس شما را به خاطر فاطمه‌علیها السلام دوست داشته است، هرکس به خاطر محبّت و دوستی فاطمه علیها السلام به شما غذا داده و لباسی پوشانده و یا سیراب نموده، دستش را بگیرید و به بهشت ببرید.(301)
انتقام از دشمنان امام حسین‌علیه السلام
آری با دوستان چنین می‌کند، اما با دشمنان چطور؟ وقتی منبری از نور برای دختر پیامبرصلی الله علیه وآله می‌گذارند، ملائکه اطراف منبر را گرفته، حوا و آسیه در کنار حضرت جبرئیل می‌آیند. فاطمه درخواست خود را مطرح کن!
دختر پیامبر می‌گوید: پروردگارا! حسن و حسین را به من نشان ده. به او نشان داده می‌شود در حالی که رگ‌های خون‌آلود حسین‌علیه السلام به چشم می‌خورد. دختر پیامبرصلی الله علیه وآله می‌گوید: پروردگارا! حق مرا از کسانی که به من ظلم کردند، بگیر.خداوند غضب می‌کند، جهنم غضب می‌کند، ملائکه غضب می‌کنند و فوجی از آتش می‌آید و قاتلین حسین و فرزندانش‌علیهم السلام را می‌گیرد و به قعر جهنم می‌برد.(302)
نتیجه دوستی و محبّت برگزیدگان خدا، بهشت همیشگی در کنار بهترین خلق خدا، پیامبر رؤوف و مهربان است.
«إِنَّ النَّبِیَ‌صلی الله علیه وآله قَالَ وَقَدْ نَظَرَ إِلَی الحَسَنِ وَالحُسَینِ‌علیهما

السلام: مَنْ أحَبَّ هذَیْنِ وَأباهُما وَأمَّهُما کَانَ مَعِی فِی دَرَجَتِی یَومَ القِیامَةِ؛ (303)
پیامبرصلی الله علیه وآله در حالی که به حسن و حسین‌علیهما السلام نگاه می‌کردند فرمود: کسی که این دو و پدر و مادرشان را دوست بدارد، روز قیامت با من و در رتبه من خواهد بود.

حمد و سپاس برای دوستی و محبّت

آیا لذّتی در بهشت بالاتر از همجواری با پیامبر خدا و لذّت محبّت وجود دارد.

«قَالَ أَميرالْمُؤمِنِيْنَعليه السلام: إنَّ أَطْيَبَ شَىءٍ فِى الْجَنَّةِ وَأَلَذَّهُ حُبُّ اللَّهِ وَالحُبُّ فِى اللَّهِ وَالْحَمْدُ للَّهِ، قَالَ اللَّه عَزَّوَجَلَّ: «وَآخِرُ دَعْويهُمْ أَنِ الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ العالَمِينَ» وَذلِكَ أَنَّهُم عايَنُوا ما فِى الْجَنَّةِ مِنَ النَّعِيْمِ هاجَتِ الْمَحَبَّةُ فِى قُلُوبِهِمْ فَيُنادُونَ عِنْدَ ذلِكَ أَنِ الْحَمدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ.»(304)

امیرمؤمنان علیعلیه السلام که غرق در محبّت خداست، فرمود:

پاکیزه‌ترین و لذیذترین اشیاء در بهشت، دوستی خدا و دوستی برای خداست، اهل بهشت وقتی نعمت‌های بهشتی را می‌بینند، محبّت قلوب آنها را می‌گیرد، فریاد می‌زنند: حمد و سپاس برای خدا که پروردگار عالمیان است. خداوندا! تو را سپاس می‌گوییم بر محبتی که از خود و دوستانت در قلوب ما قرار دادی تا روز قیامت در بهشت نعیمت، افتخار همجواری پیامبر خداصلی الله علیه وآله نصیب ما گردد.

کتابنامه

1- آیت بصیرت، چاپ قدس.
2- ابصار العین فی انصار الحسین‌علیه السلام، الشیخ محمّد السماوی، مکتبة البصیرتی.
3- ارشاد مفید، ابو عبداللَّه محمد بن‌محمد بن‌نعمان، مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث قم.
4- اقبال الاعمال، رضی‌الدین علی بن‌موسی بن‌جعفر بن طاووس مکتب الاعلام‌الاسلامی.
5- أمالی شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن‌الحسین بن‌بابویه القمی، مؤسسه‌البعثه.
6- أمالی شیخ مفید، ابو عبداللَّه محمد بن محمد بن‌نعمان (الشیخ المفید)، جماعة المدرسین فی الحوزة
العلمیة قم.
7- أنساب الاشراف، احمد بن یحیی بن‌جابر البلاذری، مؤسسه الاعلمی بیروت.
8- بحارالانوار، محمد باقر المجلسی، دارالکتب الاسلامیّه.
9- برگی از دفتر آفتاب، گذری بر زندگی‌نامه فقیه عارف آیت اللَّه العظمی بهجت.
10- ترجمه کتاب کشف المهجة لثمرة المحبة، سید بن‌طاوس، المطبعة الحیدریة فی‌النجف.
11- تفسیر صافی، ملامحسن فیض کاشانی، مکتبة الصدر، تهران.
12- تفسیر برهان، محدث بحرانی.
13- الخرائج و الجرائح، قطب الدین الراوندی، مؤسسة الامام مهدی‌علیه السلام، قم المقدسه.
14- خلاصة عبقات الانوار، السید حامد النقوی الحسینی، مؤسسة البعثه، قم.
15- دیوان سید حمیری.
16- ذوب النضار فی‌شرح الثار، ابن‌نماحلّی مؤسسة النشرالاسلامی التابعة لجماعة المدرسین.
17- روح مجرد، یادنامه حاج سید هاشم موسوی حداد، انتشارات حکمت.
18- سفینة البحار، المحدث القمی.
19- سیرتنا و سنتنا، علامه امینی.
20- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، منشورات مکتبة آیة اللَّه المرعشی النجفی.

21- صحیفه سجادیه.
22- الفضائل، شاذان بن جبرئیل، المکتبة الحیدریة فی‌النجف.
23- الغدیر، علامه امینی.
24- کافی، ابوجعفر محمدبن یعقوب الکلینی الرازی، دارالکتب الاسلامیه.
25- کامل الزیارات، ابوالقاسم جعفربن محمدبن قولویه القمی، مؤسسه نشر الفقاهه.
26- الکنی والالقاب، المحدث القمی، انتشارات بیدار.
27- کشف الغمه فی معرفة الائمه، مرحوم اربلی.
28- کالم ابن اثیر، معزالدین ابن اثیر، بیروت.
29- کیمیای محبت، محمدی ری شهری.
30- المحاسن، احمد بن محمد بن خالدالبرقی، دارالکتب الاسلامیة.
31- مرآة العقول، محمد باقر المجلسی، دارالکتب الاسلامیة.
32- مستدرک الوسائل، المحقق النوری الطبرسی، مؤسسة آل‌البیت‌علیهم السلام لاحیاءالتراث.
33- معادشناسی، علامة سید محمد حسین حسینی طهرانی، انتشارات حکمت.
34- منتهی الآمال، المحدث القمی.
35- مناقب آل ابی طالب، ابوجعفر رشید الدین محمد بن علی بن شهرآشوب السروی المازندارنی.
36- مقتل خوارزمی، خطیب خوارزمی، قم.
37- معجم البلدان، شهاب‌الدین ابی‌عبداللّٰه یاقوت بن‌عبداللّٰه الحموی، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
38- من لایحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، جامعة المدرسین.
39- میزان الحکمة، محمد محمدی ری شهری.
40- نهج البلاغه، الامام علی‌علیه السلام.
41- نجم الثاقب، حاج میرزا حسین نوری، انتشارات مسجد مقدس جمکران.
42- وسائل الشیعه، الحرّ العاملی، داراحیاء التراث العربی.
43- هدایة الکبری، الحسین بن حمدان الخصیبی، مؤسسة البلاغ، بیروت.

پی نوشت ها

1) ذوب النضار: ص 20.
2) بحار الانوار: ج 100 / ص 119.
3) بحار الانوار: ج 44 / ص 252.
4) بحار الانوار: ج 45 / ص 149.
5) وسائل الشيعه: ج 17 / ص 216.
6) امالى صدوق: ص 192.
7) بحار الانوار: ج 101 / ص 320.
8) امالى مفيد: ص 130.
9) مقتل الحسين‌عليه السلام: ص 137.
10) بحار الانوار: ج 41 / ص 295؛ «مرّ على‌عليه السلام بكربلآء، فقال لمّا مرّ به أصحابه: قد اغرورقت عيناه يبكى ويقول: هذا مناخ ركابهم وهذا ملقى رجالهم، هنا مراق دمائهم، طوبى لک من تربة عليها تراق دماء الأحبّة. وفى خبر آخر: ومناخ ركاب ومصارع عشاق شهداء لايسبقهم من‌كان قبلهم ولايلحقهم من بعدهم.»
11) بحار الانوار: ج 101 / ص 332.
12) وسائل الشيعه: ج 11 / ص 439؛ «عن أبى عبد اللَّه‌عليه السلام قال: قال رسول اللَّه‌صلى الله عليه وآله: أىّ عرى الإيمان أوثق؟ فقالوا: اللَّه ورسوله أعلم، وقال بعضهم: الصلوة، وقال بعضهم: الزكوة، وقال بعضهم: الصوم، وقال بعضهم: الحجّ والعمرة، وقال بعضهم: الجهاد. فقال رسول اللَّه‌صلى الله عليه وآله: لكلّ ما قلتم فضل وليس به ولكن أوثق عرى الإيمان، الحبّ فى اللَّه والبغض فى اللَّه وتوالى أوليآء اللَّه والتبرّى من أعدآء اللَّه.»
13) بحار الانوار: ج 69 / ص 252.
14) بحار الانوار: ج 69 / ص 250.
15) سوره شورى / آيه 23.
16) بحار الانوار: ج 68 / ص 379؛ «لمّا قضى رسول اللَّه‌صلى الله عليه وآله مناسكه من حجّة الوداع، ركب راحلته وأنشأ يقول: «لايدخل الجنّة إلّا من كان مسلماً»، فقام إليه أبوذررحمه الله فقال: «يا رسول اللَّه! وما الإسلام؟» فقال‌صلى الله عليه وآله: «الإسلام عريان ولباسه التقوى وزينته الحياء وملاكه الورع وكماله الدين وثمرته العمل، ولكلّ شىء أساس، وأساس الإسلام حبّنا أهل البيت‌عليهم السلام.»
17) سوره حجرات / آيه 7.
18) اصول كافى: ج 2 / ص 125؛ «عن فضيل بن يسار قال: سألت أباعبد

اللّهعليه السلام عن الحبّ والبغض، أ من الإيمان هو؟ فقال: وهل الإيمان إلّا الحبّ والبغض. ثمّ تلى هذه الآيه: «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الإيمانَ وَزَيَّنَهُ فِی قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيانَ أُولئِكَ هُمُ الرّاشِدُونَ».»
19) اصول كافى: ج 8 / ص 80؛ «إنّ رجلاً أتى النبىّصلى الله عليه وآله فقال: يا رسول اللَّه! أحبّ المصلّين ولا أصلّى وأحبّ الصائمين ولا أصوم. فقال رسول اللَّهصلى الله عليه وآله: أنت مع من أحببت ولک ما اكتسبت.»
20) بحار الانوار: ج 68 / ص 70؛ «أتى رجل النبىّصلى الله عليه وآله فقال: يا رسول اللَّه! رجل يحبّ من يصلّى ولايصلّى إلّا الفريضة، ويحبّ من يتصدّق ولايتصدّق إلّا بالواجب، ويحبّ من يصوم ولايصوم إلّا شهر رمضان. فقال رسول اللَّهصلى الله عليه وآله: المرء مع من أحبّ.»
21) اصول كافى: ج 2 / ص 126؛ «عن أبى جعفرعليه السلام قال: إذا أردت أن تعلم أنّ فيک خيراً فانظر إلى قلبک، فإن كان يحبّ أهل طاعة اللَّه ويبغض أهل معصيته ففيک خير واللَّه يحبّک، وإن كان يبغض أهل طاعة اللَّه ويحبّ أهل معصيته فليس فيک خير واللَّه يبغضک والمرء مع من أحبّ.»
22) بحار الانوار: ج 27 / ص 100؛ «قام ثوبان مولى رسول اللَّهصلى الله عليه وآله وقال: بأبى أنت وأمّى يارسول اللَّه! متى قيام الساعة؟ فقال رسول اللَّهصلى الله عليه وآله: ما أعددت لها إذ تسأل عنها؟ قال: يا رسول اللَّه! ما أعددت لها كثير عمل إلّا أنّى أحبّ اللَّه ورسوله. فقال رسول اللَّهصلى الله عليه وآله: وإلى ماذا بلغ حبّک لرسول اللَّهصلى الله عليه وآله؟ قال: والّذى بعثک بالحقّ نبيّاً! أنّ فى قلبى من محبّتک ما لو قطّعت بالسيوف ونشرتُ بالمناشير وقرضت بالمقاريض وأحرقت بالنيران وطحنت بارح الحجارة، كان أحبّ إلىّ وأسهل علىّ من أن أجد لک من قلبى غشّاً أو غلاًّ أو بغضاً لأحد من أهل بيتک وأصحابک، وأحبّ الخلق إلىّ بعدک أحبّهم لک، وأبغضهم إلىّ من لايحبّک ويبغضک أو يبغض أحداً من أصحابک. يا رسولاللَّه! هذا ماعندى من حبّک و حبّ من يحبّک وبغض من يبغضک أو يبغض أحداً ممّن تحبّه، فإن قيل هذا منّى فقد سعدت، وإن أريد منّى عمل وغيره فما أعلم لى عملا أعتمده وأعتدّ به غير هذا، أحبّكم جميعاً أنت وأصحابک وإن كنت لاأطيقهم فى أعمالهم. فقالصلى الله عليه وآله: أبشر فإنّ المرء يوم القيامة مع من أحبّه، يا ثوبان! لو كان عليک من الذنوب ملأ ما بين الثرى إلى الأرض لانحسرت وزالت عنک بهذهالموالاة أسرع من انحدار الظلّ عنالصخره الملسآء المتوية إذا طلعت عليه الشمس ومنانحسار الشمس إذاغابت عنها الشمس.
23) بحار الانوار: ج 39 / ص 289؛ «عن الصادقعليه السلام قال: بينا رسول اللَّهصلى الله عليه وآله فى ملأ من أصحابه وإذا أسود تحمله أربعة من الزنوج ملفوف فى كسآء يمضون به إلى قبره، فقال رسول اللَّهصلى الله عليه وآله: علىّ بالأسود، فوضع بين يديه فكشف عن وجهه، ثمّ قال

لعلىّعليه السلام: يا على! هذا رباح غلام آل النجار. فقال علىعليه السلام: واللّه ما رآنى قطّ إلّا وحجل فى قيوده وقال: يا على! إنّى أحبّک. قال: فأمر رسول اللّهصلى الله عليه وآله بغسله وكفنه فى ثوب من ثيابه وصلّى عليه وشيّعه والمسلمون إلى قبره وسمع الناس دويّاً شديداً فى السمآء، فقال رسول اللّهصلى الله عليه وآله: إنّه قد شيّعه سبعون ألف قبيل من الملائكه، كلّ قبيله سبعون ألف ملک، واللّه ما نال ذلک إلّا بحبّک يا على! قال: ونزل رسول اللّهصلى الله عليه وآله فى لحده، ثمّ أعرض عنه، ثمّ سوى عليه اللبن. فقال له أصحابه: يا رسول اللّه! رأيناک قد أعرضت عن الأسود ساعة سويت عليه اللبن. فقال: نعم إنّ ولىّ اللّه خرج من الدنيا عطشاناً فتبادر إليه أزواجه من الحور العين بشراب من الجنّة وولىّ اللّه غيور، فكرهت أن أحزنه بالنظر إلى أزواجه، فأعرضت عنه.»

24) بحار الانوار: ج 67 / ص 147؛ «عن موسى بن جعفرعليه السلام قال: إنّ رجلا جآء إلى سيّدنا الصادقعليه السلام فشكى إليه الفقر، فقالعليه السلام: ليس الأمر كما ذكرت، وما أعرفک فقيراً. قال: واللّه يا سيّدى! ما استبنت وذكر من الفقر قطعة و الصادقعليه السلام يكذّبه، إلى أن قالعليه السلام: خبّرنى لو أعطيت بالبرآئة منّا مائة دينار، كنت تأخذ؟ قال: لا. إلى أن ذكر ألوف دنانير والرّجل يحلف أنّه لايفعل، فقالعليه السلام له: من معه سلعة يعطى هذا المال لايبيعها هو فقير؟!.»

25) بحار الانوار: ج 38 / ص 198؛ جاء رجل فقال: يا رسول اللّه! اما رأيت فلاناً ركب البحر ببضاعة يسيرة و خرج الى الصّين فاسرع الكرة و اعظم الغنيمة حتّى حسده اهل ودّه و أوسع قراباته و جيرانه. فقال رسول اللّهصلى الله عليه وآله: ان مال الدّنيا كلّما ازداد كثرة و عظماً ازداد صاحبه بلاءً، فلا تغتبطوا اصحاب الاموال الّا بمن جاء بماله فى سبيل اللّهلكن الا اخبركم بمن هو اقلّ من صاحبكم بضاعة و اسرع منه كرّة اعظم منه غنيمة و ما اعدّ له من الخيرات محفوظ له فى خزائن عرش الرّحمن؟ قالوا: بلى يا رسول اللّهصلى الله عليه وآله! فقال رسول اللّهصلى الله عليه وآله: انظروا الى هذا المقبل اليكم فنظرنا فاذا رجل من الانصار رثّ الهيئه. فقال رسول اللّهصلى الله عليه وآله: انّ هذا لقد صعد له فى هذا اليوم الى العلوّ من الخيرات و الطّاعات مالو قسمّ على جميع اهل السموات و الارض لكان نصيب اقلّهم منه غفران ذنوبه و وجوب الجنّه له. قالوا: بماذا يا رسول اللّه صلى الله عليه وآله؟ فقال: سلوه يخبركم عمّا صنع فى هذا اليوم. فاقبل عليه اصحاب رسول اللّهصلى الله عليه وآله و قالوا له: هنيئاً لک ما بشرّک به رسول اللّهصلى الله عليه وآله فما صنعت فى يومک هذا حتى كتب لک ما كتب؟ فقال الرّجل: ما اعلم انّى صنعت شيئاً غير انّى خرجت من بيتى و اردت حاجة كنت ابطات عنها فخشيت أن تكون فاتتنى، فقلت فى نفسى لأعتأضّنّ منها النّظر الى وجه على بن ابىطالب عليه السلام فقد سمعت

رسول اللّه:صلی الله علیه وآله النّظر الی وجه علیّعلیه السلام عبادة. فقال رسول اللّهصلی الله علیه وآله: ای واللّه عبادة و ایّ عبادة، انّک یا عبداللّه ذهبت تبتغی ان تکتسب دیناراً لقوت عیالک، ذلک فاعتضت منه النّظر الی وجه علیّعلیه السلام و انت له محبّ و لفضله معتقد و ذلک خیر لک من ان لو کانت الدنیا کلّها لک ذهبة حمراء فانفقتها فی سبیل اللّه ولتشفعنّ بعدد کلّ نفس تنفّسته فی مصیرک فی الف رقبة یعتقهم اللّه من النار بشفاعتک.
26) صحیفه سجادیه: دعای اول؛ «ابتدع بقدرته الخلق ابتداءاً واخترعهم علی مشیّته اختراعاً، ثمّ سلک بهم طریق إرادته وبعثهم فی سبیل محبّته.»
27) سوره حجر / آیه 39.
28) بحارالانوار: ج 98 / ص 383.
29) مقتل خوارزمی: ج 1 / ص 186؛ اللهم ان هذا قبر نبیک محمد وأنا ابن بنت نبیِّکَ و قد حضرنی من الامر ما قد علمت اللهم انی احب المعروف و انکر المنکر.
30) سوره حجرات / آیه 7.
31) میزان الحکمة: ج 1 / ص 503.
32) بحارالانوار: ج 27 / ص 76.
33) بحار الانوار: ج 68 / ص 341؛ «قال رسول اللَّهصلی الله علیه وآله: فأحبّوا أهل بیتی وشیعتهم وأنصارهم، فإنّه لمّا أسری بی إلی السمآء الدنیا فنسبنی جبرئیل لأهل السمآء، فاستودع اللَّه حبّی وحبّ أهل بیتی وشیعتهم فی قلوب الملآئکة، فهو عندهم ودیعة إلی یوم القیامة، ثمّ هبط بی إلی أهل الأرض فنسبنی إلی أهل الأرض، فاستودع اللَّه حبّی وحبّ أهل بیتی وشیعتهم فی قلوب أمّتی فمؤمنو أمّتی یحفظون ودیعتی فی أهل بیتی إلی یوم القیامة.»
34) بحار الانوار: ج 21 / ص 90.
35) بحارالانوار: ج 68 / ص 126.
36) مستدرک وسائل الشیعه: ج 12 / ص 232.
37) بحار الانوار: ج 22 / ص 353.
38) بحار الانوار: ج 43 / ص 262؛ «عن حذیفة الیمان قال: رأیت النبیّصلی الله علیه وآله أخذاً بید الحسین بن علیعلیهما السلام وهو یقول: أیّها الناس! هذا الحسین بن علی فاعرفوه، فوالّذی نفسی بیده! أنّه لفی الجنّة ومحبّیه فی الجنّة ومحبّی محبّیه فی الجنّه.»
39) بحار الانوار: ج 75 / ص 98.
40) بحار الانوار: ج 69 / ص 247؛ «عن أبی جعفرعلیه السلام قال: إذا أردت أن تعلم أنّ فیک خیراً، فانظر إلی قلبک، فإن کان یحبّ أهل طاعة اللَّه عزّوجلّ ویبغض أهل معصیته، ففیک خیر واللَّه یحبّک، وإذا کان یبغض

أهل طاعة اللّه ویحبّ أهل معصیته، فلیس فیک خیر، واللّه یبغضک والمرء مع من أحبّ.»
41) بحارالانوار: ج 76 / ص 20.
42) بحارالانوار: ج 7 / ص 241.
43) بحار الانوار: ج 68 / ص 147 و ج 27 / ص 137.
44) سوره ممتحنه / آیه 8.
45) اقبال الاعمال: ج 1 / ص 385.
46) مستدرک الوسائل: ج 1 / ص 122.
47) سوره فرقان / آیه 28.
48) بحار الانوار: ج 99 / ص 221.
49) بحار الانوار: ج 45 / ص 144.
50) سوره یوسف / آیه 85.
51) بحارالانوار: ج 69 / ص 252.
52) تفسیر صافی: ج 1 / ص 505.
53) بحار الانوار: ج 13 / ص 329؛ «عن المفضّل قال: سمعت مولای الصادق‌علیه السلام یقول: کان فیما ناجی اللَّه عزّوجلّ به موسی بن عمران‌علیهما السلام أن قال له: یابن عمران! کذب من زعم أنّه یحبّنی فإذا جنّه اللیل نام عنّی، ألیس کلّ محبّ یحبّ خلوة حبیبه؟ ها أناذا یابن عمران مطّلع علی أحبّآئی إذا جنّهم اللیل حوّلت أبصارهم من قلوبهم ومثّلت عقوبتی بین أعینهم، یخاطبونی عن المشاهدة ویکلّمونی عن الحضور. یابن عمران! هب لی من قلبک الخشوع ومن‌بدنک الخضوع ومن عینیک الدموع فی ظلم‌اللیل وادعنی فإنّک تجدنی قریباً مجیباً.»
54) منتهی الآمال: ج 1 / ص 142.
55) کتاب الفضائل: ص 107
56) ارشاد مفید: ج 1 / ص 316.
57) کشف المحجّة لثمرة المهجة: ص 148.

58) بحار الانوار: ج 68 / ص 130؛ «عن عطيّة العوفى قال: خرجت مع جابر بن عبد اللَّه الأنصارى‌رحمه الله زائرين قبر الحسين بن على بن أبى طالب‌عليهم السلام، فلمّا وردنا كربلآء، دنى جابر من شاطئ الفرات فاغتسل ثم ائترز بإزار و ارتدى بآخر، ثمّ فتح صرّة فيها سعد، فنثرها على بدنه ثمّ لم‌يخط خطوة إلّا ذكر اللَّه حتى إذا دنى من القبر قال: ألمسنيه! فألمسته، فخرّ على القبر مغشيّاً عليه، فرششت عليه شيئاً من المآء فأفاق، ثمّ قال: يا حسين! ثلاثاً ثمّ قال: حبيب لا يجيب حبيبه؟ ثمّ قال: وأنّى لک بالجواب وقد شحطت أوداجک على أثباجک وفرّق بين بدنک ورأسک. فأشهد أنّک ابن النبيّين وابن سيّد المؤمنين وابن حليف التقوى، وسليل الهدى وخامس أصحاب الكسآء، وابن سيّد النقبآء وابن فاطمة سيّدة النسآء، وما لک لا تكون هكذا وقد غذتک كفّ سيّد المرسلين وربّيت فى حجر المتّقين ورضعت من ثدى الإيمان وفطمت بالإسلام، فطبت حيّاً وطبت ميّتاً غير أنّ قلوب المؤمنين غير طيّبة لفراقک ولا شاكة فى الخيرة لک، فعليک سلام اللَّه ورضوانه. وأشهد أنّک مضيت على ما مضى عليه أخوک يحيى بن زكريّا. ثم جال ببصره حول القبر وقال: السلام عليكم أيّها الأرواح الّتى حلّت بفنآء الحسين‌عليه السلام وأناخت برحله، أشهد أنّكم أقمتم الصلوة وآتيتم الزكوة وأمرتم بالمعروف وجاهدتم الملحدين وعبدتم اللَّه حتى أتاكم اليقين، والّذى بعث محمّداً بالحقّ لقد شاركناكم فيما دخلتم فيه.
قال عطيّه: فقلت لجابر: وكيف! ولم نهبط وادياً ولم نعل جبلاً ولم نضرب بسيف، والقوم قد فرّق بين رؤوسهم وأبدانهم واوتمّت أولادهم وأرملت الأزواج؟ فقال لى: يا عطيّة! سمعت حبيبى رسول اللَّه يقول: «من أحبّ قوماً حشر معهم ومن أحبّ عمل قوم أشرک فى عملهم»، والّذى بعث محمّداً بالحقّ نبيّاً! أنّ نيّتى ونيّة أصحابى على ما مضى عليه الحسين وأصحابه، خذوا بى نحو أبيات كوفان، فلمّا صرنا فى بعض الطريق، فقال لى: يا عطيّة! هل أوصيک؟ وما أظنّ أنّنى بعد هذه السفرة ملاقيک، أحبب محبّ آل محمد ما أحبّهم وأبغض مبغض آل محمد ما أبغضهم، وإن كان صوّاماً قوّاماً، وأرفق بمحبّ آل محمد، فإنّه إن تزلّ قدم بكثرة ذنوبهم، ثبتت لهم أخرى بمحبّتهم، فإنّ محبّهم يعود إلى الجنّة ومبغضهم يعود إلى النّار.»
59) بحار الانوار: ج 101 / ص 6؛ «قال أبوعبد اللَّه‌عليه السلام: يا سدير! تزور قبر الحسين‌عليه السلام فى كلّ يوم؟! قلت: لا. قال: تزوره فى كلّ جمعة؟! قلت: لا. قال: تزوره فى كلّ شهر؟! قلت: لا. قال: فتزوره فى كلّ سنة؟ قلت: قد يكون ذلک. قال: يا سدير! ما أجفاكم بالحسين‌عليه السلام، أما علمت أنّ للَّه ألف ملک شعثاً غبراً يبكون ويرثون لا يفترون زوّاراً لقبر

الحسين وثوابهم لمن زاره.»
60) بحار الأنوار: ج 49 / ص 222؛ «عن سليمان بن جعفر قال: قال لى علىّ بن عبيد اللّه بن الحسين بن علىّ بن الحسين بن علىّ بن أبى‌طالب‌عليهم السلام: أشتهى أن أدخل على أبى‌الحسن الرضاعليه السلام أسلم عليه. قلت: فما يمنعک من ذلک؟ قال: الإجلال والهيبة له وأتّقى عليه. قال: فاعتلّ أبوالحسن‌عليه السلام علّة خفيفة وقد عاده الناس، فلقيت علىّ بن عبيد اللّه فقلتُ: قد جآءک ما تريد، قد اعتلّ أبوالحسن‌عليه السلام علّة خفيفة وقد عاده الناس، فإن أردت الدخول عليه فاليوم. قال: فجآء إلى أبى الحسن‌عليه السلام عائداً، فلقيه أبوالحسن‌عليه السلام بكلّ ما يحبّ من المنزلة والتعظيم، ففرح بذلک علىّ بن عبيد اللّه فرحاً شديداً. ثمّ مرض علىّ بن عبيد اللّه، فعاده أبوالحسن‌عليه السلام وأنا معه فجلس حتى خرج من كان فى البيت، فلمّا خرجنا أخبرتنى مولاة لنا أنّ أمّ سلمة امرأة علىّ بن عبيد اللّه كانت من ورآء الستر تنظر إليه، فلمّا خرج خرجت وانكبّت على الموضع الّذى كان أبوالحسن فيه جالساً، تقبّله وتتمسّح به. قال سليمان: ثمّ دخلت على علىّ بن عبيد اللّه فأخبرنى بما فعلت أمّ سلمة، فخبرت به أبوالحسن‌عليه السلام قال: يا سليمان! إنّ علىّ بن عبيد اللّه وامرأته وولده من أهل الجنّة، يا سليمان! إنّ ولد علىّ وفاطمةعليهما السلام إذا عرّفهم اللّه هذا الأمر لم‌يكونوا كالنّاس.»
61) سفينة البحار: ج 2 / ص 170؛ «إنّ عدىّ بن حاتم دخل على معاوية بن أبى‌سفيان فقال: يا عدى! أين الطرفات يعنى بينه طريفاً وطارفاً طرفه. قال: قتلوا يوم صفّين بين يدى علىّ بن أبى طالب‌عليهما السلام فقال: ما أنصفک ابن أبى طالب، إذ قدّم بنيک وأخّر بنيه. قال: بل ما نصفت أنا عليّا إذ قتل وبقيت. قال: صف لى عليّاً. فقال: إن رأيت أن تعفينى. قال: لا أعفيک. قال: كان واللّه بعيد المدى شديد القوى، يقول عدلاً ويحكم فصلاً، تنفجّر الحكمة من‌جوانبه والعلم من‌نواحيه، يستوحش من‌الدنيا وزهرتها ويستأنس بالليل ووحشته وكان واللّه عزيز الدمعة طويل الفكرة، يحاسب نفسه إذا خلا ويقلّب كفّيه على ما مضى، يعجبه من اللباس القصير ومن المعاش الخشن وكان فينا كأحدنا، يجيبنا إذا سألناه ويدنينا إذا أتيناه ونحن مع تقريبه لنا وقربه منّا لا نكلّمه لهيبته ولا نرفع أعيننا إليه لعظمته، فإن تبسّم فعن اللؤلؤ النظوم، يعظّم أهل الدين ويتحبّب إلى المساكين، لا يخاف القوىّ ظلمه ولا ييأس الضعيف من عدله، فأقسم لقد رأيته ليلة وقد مثل فى محرابه وأرخى الليل سرباله وغارت نجومه ودموعه تتحادر على لحيته وهو يتململ تململ السليم ويبكى بكآء الخرين، فكأنّى الآن أسمعه وهو يقول: يا دنيا إلىّ تعرّضت أم إلىّ أقبلت، غرّى غيرى، لا حان حينک، قد طلّقتک ثلاثاً لا رجعة لى فيک، فعيشک حقير وخطرک يسير، آه من قلّة الزاد وبعد السفر وقلّة الأنيس. قال: فوكفت عينا معاوية وجعل ينتشفهما بكمّه، ثمّ قال: يرحم

اللّه أباالحسن! كان كذلک، فكيف صبرک عنه؟ قال: كصبر من ذبح ولدها فى حجرها، فهى لا ترقى دمعتها ولا تسكن عبرتها. قال: فكيف ذكرک له؟ قال: وهل يتركنى الدهر أن أنساه.»

62) شرح ابن أبى الحديد: ج 10 / ص 156؛ «أنّ النبىّصلى الله عليه وآله نظر إلى مصعب بن عمير مقبلاً وعليه إهاب كبش قد تمنطق به، فقال‌صلى الله عليه وآله: انظروا إلى الرجل الّذى قد نوّر اللّه قلبه، لقد رأيته بين أبوين يغذوانه بأطيب الطعام والشراب، فدعا حبّ اللّه ورسوله إلى ما ترون.»

63) بحار الانوار: ج 79 / ص 188 و مستدرک الوسائل: ج 18 / 151؛ «روى عن الأصبغ بن نباتة قال: دخلت فى بعض الأيّام على أميرالمؤمنين‌عليه السلام فى جامع الكوفة وإذا بجمّ غفير ومعهم عبد أسود، فقالوا: يا أمير المؤمنين! هذا العبد سارق. فقال له الإمام: أ سارق أنت يا غلام؟! فقال له: نعم. فقال له مرّة ثانيه: أ سارق أنت يا غلام؟! فقال: نعم يا مولاى! فقال له الإمام: إن قلتها ثالثه قطعت يمينک. فقال: أ سارق أنت يا غلام؟! قال: نعم يا مولاى! فأمر الإمام بقطع يمينه، فقطعت فأخذها بشماله وهى تقطر دماً، فلقيه ابن الكوا وكان يشنأ أمير المؤمنين‌عليه السلام، فقال له: من قطع يمينک؟ قال: قطع يمينى الأنزع البطين وباب اليقين وحبل اللّه المتين والشافع يوم الدين، المصلّى إحدى وخمسين وذكر مناقب كثيرة إلى أن قال: فلمّا فزع الغلام من الثنآء ومضى لسبيله، دخل عبد اللّه ابن الكوا على الإمام فقال: السلام عليک يا أمير المؤمنين! فقال له أمير المومنين‌عليه السلام: السلام على من اتّبع الهدى وخشى عواقب الرّدى فقال له: يا أباالحسن! قطعت يمين غلام أسود وسمعته يثنى عليک بكلّ جميل. قال: ما سمعته يقول؟ قال: قال كذا وأعاد عليه جميع ما قال الغلام. فقال الإمام لولديه الحسن والحسين‌عليهما السلام: امضيا وائتيا بالعبد. فمضيا فى طلبه فى كنده فقالا له: أجب أمير المؤمنين يا غلام! قال: فلمّا مثل بين يدى أمير المؤمنين، قال له: قطعت يمينک وأنت تثنى علىّ بما قد بلغنى. فقال: يا أمير المؤمنين! ما قطعتها إلّا بحقّ واجب أوجبه اللّه ورسوله. فقال الإمام‌عليه السلام: أعطنى الكفّ. فأخذ الإمام الكفّ وغطّاه بالردآء وكبّر وصلّى ركعتين وتكلّم بكلمات سمعته يقول فى آخر دعآئه: آمين ربّ العالمين، وركبه على الزند وقال لأصحابه: اكشفوا الردآء عن الكفّ. فكشفوا الردآء عن الكفّ وإذا الكفّ على الزند بإذن اللّه تعالى.»

64) بحار الانوار: ج 41 / ص 210؛ «فقال: يابن الكوّا! إنّ محبّينا لو قطعنا هم أرباً أرباً ما ازدادوا لنا إلّا حبّاً، وإنّ فى أعدآءنا من لو العقناهم السمن والعسل، ما ازدادوا منّا إلّا بغضاً، وقال للحسن‌عليه السلام: عليک بعمّک الأسود. فأحضر الحسن‌عليه السلام الأسود إلى أمير المؤمنين‌عليه السلام فأخذ يده ونصبها فى موضعها وتغطّى بردآئه وتكلّم بكلمات يخفيها، فاستوت

يده وصار يقاتل بين يدى أمير المؤمنينعليه السلام إلى أن استشهد بالنهروان ويقال: كان اسم هذا الأسود أفلح.»
65) أبصار العين: ص 70؛ «انّ أباثمامة لمّا رأى الشمس يوم عاشورآء زالت وأنّ الحرب قآئمة، قال للحسينعليه السلام: يا أباعبد اللّٰه! نفسى لنفسک الفدآء! إنّى أرى هؤلآء قد اقتربوا منک ولا واللّٰه لا تقتل حتى أقتل دونک إن شاء اللّٰه، أحبّ أن ألقى اللّٰه ربّى وقد صلّيت هذه الصلوة الّتى دنا وقتها. فرفع الحسينعليه السلام رأسه ثمّ قال: ذكرت الصلوة، جعلک اللّٰه من المصلّين الذاكرين، نعم هذا أوّل وقتها. ثمّ قال: سلوهم أن يكفو عنّا حتى نصلّى فسألوهم، فقال الحصين بن تميم: أنّها لا تقبل منكم. فردّ عليه حبيب، ثمّ إنّ أباثمامة قال للحسينعليه السلام وقد صلّى: يا أباعبد اللّٰه! أنّى قد هممت أنّ الحقّ بأصحابى وكرهت أن أتخلّف وأراک وحيداً من أهلک قتيلاً. فقال له الحسينعليه السلام: تقدّم فإنّا لاحقون بک عن ساعة. فتقدّم فقاتل حتى أثخن بالجراحات، فقتله قيس بن عبد اللّٰه الصائدى ابن عمّ له، كان له عدوّاً وكان ذلک بعد قتل الحرّ.»
66) بحار الانوار: ج 22 / ص 429؛ «كان أبوذر تخلّف عن رسول اللّٰهصلى الله عليه وآله فى غزوة تبوک ثلاثه أيّام وذلک أنّ جمله كان أعجف، فلحق بعد ثلاثه أيّام ووقف عليه جمله فى بعض الطريق فتركه وحمل ثيابه على ظهره، فلمّا ارتفع النهار نظر المسلمون إلى شخص مقبل، فقال رسول اللّٰهصلى الله عليه وآله: كان أباذر. فقالوا: هو أبوذر. فقال رسول اللّٰهصلى الله عليه وآله: أدركوه بالمآء فإنّه عطشان. فأدركوه بالمآء ووافى أبوذر رسول اللّٰهصلى الله عليه وآله ومعه أداوة فيها مآء. فقال رسول اللّٰهصلى الله عليه وآله: يا أباذر! معک مآء وعطشت؟ فقال: نعم يا رسول اللّٰه بأبى أنت وأمّى! انتهيت إلى صخرة وعليها مآء السمآء، فذقته فاذا هو عذب بارد، فقلت: لا أشربه حتى يشربه حبيبى رسول اللّٰهصلى الله عليه وآله. فقال رسول اللّٰهصلى الله عليه وآله: يا أباذر رحمک اللّٰه! تعيش وحدک وتموت وحدک وتبعث وحدک وتدخل الجنّة وحدک.»
67) بحار الانوار: ج 45 / ص 41؛ «فقال الحسينعليه السلام: فاطلب لهؤلآء الأطفال قليلاً من المآء، فذهب العباس ووعظهم وحذّرهم، فلم ينفعهم فرجع إلى أخيه فأخبره فسمع الأطفال يناحون: العطش العطش. فركب فرسه وأخذ رمحه القربة وقصّه نحو الفرات، فأحاط به أربعة آلاف ممّن كانوا موكّلين بالفرات ورموه بالنبال فكشفهم وقتل منهم على ما روى ثمانين رجلاً حتى دخل المآء، فلمّا أراد ان يشرب غرفة من المآء، ذكر عطش الحسين وأهل بيته، فرمى المآء وملأالقربة.
يا نفس من بعد الحسين هونى
وبعده لا كنت أن تكونى
هذا الحسين وارد المنون

وتشربين بارد المعين
تالّله ما هذا فعال دينى
68) بحار الانوار: ج 27 / ص 163؛ «قال رسول اللَّهصلى الله عليه وآله: من أحبّ الائمّة من اهل بيتى فقد أصاب خير الدّنيا و الآخرة، فلا يشكّنّ أحد انّه فى الجنّة، فانّ فى حبّ اهل بيتى عشرين خصلة: عشر فى الدنيا و عشر فى الآخرة، اما فى الدنيا فالزّهد و الحرص على العمل و الورع فى الدين و الرّغبة فى العبادة و التوبة قبل الموت و النّشاط فى قيام الليل و اليأس فما فى ايدى الناس و الحفظ لأمر اللَّه عزّوجلّ و نهيه، و التاسعة بغض الدنيا و العاشرة السّخاء.»
69) وسائل الشيعه: ج 11 / ص 243.
70) سوره نساء / آيه 69.
71) سوره آل عمران / آيه 31.
72) بحار الانوار: ج 47 / ص 370؛ «كان النجاشى وهو رجل من الدهاقين عاملاً على الأهواز و فارس، فقال بعض أهل عمله لأبى عبد اللَّهعليه السلام: إنّ فى ديوان النجاشى علىّ خراجاً وهو مؤمن يدين بطاعتک، فإن رأيت أن تكتب إليه كتاباً؟ قال: فكتب إليه أبوعبد اللَّهعليه السلام: «بسم اللَّه الرحمن الرحيم سُرّ أخاک يسرّک اللَّه.» قال: فلما ورد الكتاب عليه، دخل عليه وهو فى مجلسه، فلمّا خلا ناوله الكتاب وقال: هذا كتاب أبى عبد اللَّهعليه السلام، فقبّله ووضعه على عينيه وقال له: ما حاجتک؟ قال: خراج علىّ فى ديوانک. فقال له: وكم هو؟ قال: عشرة آلاف درهم. فدعا كاتبه وأمره بأدآئها عنه، ثمّ أخرجها منها وأمر أن يثبتها له لقابل، ثم قال له: سررتک؟! فقال: نعم جعلت فداک! ثم أمر بركب وجارية وغلام وأمر له بتخت ثياب فى كلّ ذلک يقول: هل سررتک؟! فيقول: نعم جعلت فداک! فكلّما قال: نعم، زاده حتى فرغ، ثمّ قال له: احمل فرش هذا البيت الّذى كنت جالساً فيه حين دفعت إلى كتاب مولاى الّذى ناولتنى فيه وارفع إلى حوآئجک. قال: ففعل وخرج الرجل، فصار إلى أبى عبد اللَّهعليه السلام بعد ذلک. فحدّثه بالحديث على جهته، فجعل يسر بما فعل، فقال الرجل: يابن رسول اللَّه! كأنّه قد سرّک ما فعل بى؟ فقال: أى واللَّه لقد سرّ اللَّه ورسوله.»
73) بحار الانوار: ج 94 / ص 98.
74) بحارالانوار: ج 70 / ص 97؛ «عن جابر عن أبى جعفرعليه السلام: قال: قال لى: يا جابر! أيكفنى من ينتحل التشيّع أن يقول بحبّنا أهل البيت؟ فواللَّه ما شيعتنا إلّا من اتّقى اللَّه وأطاعه وما كانوا يعرفون، يا جابر! إلّا بالتواضع والتخشع والأمانة وكثرة ذكر اللَّه والصوم والصلوة والبرّ بالوالدين والتعهّد للجيران من الفقرآء وأهل المسكنة والغارمين والأيتام وصدق الحديث وتلاوة القرآن وكفّ الألسن عن الناس إلّا من خير وكانوا أمنآء

عشآئرهم فى الأشيآء. قال جابر: فقلت: يابن رسول اللّه! ما نعرف اليوم أحداً بهذه الصفة. فقال‌عليه السلام: يا جابر! لا تذهبن بک المذاهب، حسب الرجل أن يقول: أحبّ عليّاً أتولّاه، ثمّ لا يكون مع ذلک فعّالاً؟ فلو قال: إنّى أحبّ رسول اللَّه‌صلى الله عليه وآله، فرسول اللَّه خير من علىّ‌عليه السلام، ثم لا يتبع سيرته، ولا يعمل بسنّته ما نفعه حبّه إيّاه شيئاً، فاتّقوا اللَّه واعملوا لما عند اللَّه ليس بين اللَّه وبين أحد قرابة، أحبّ العباد إلى اللَّه عزّوجلّ أتقاهم وأعملهم بطاعته. يا جابر! فواللَّه ما يتقرّب إلى اللَّه تبارک وتعالى إلّا بالطاعة وما معنا برآءة من النار ولا على اللَّه لأحدٍ من حجّة من كان للَّه مطيعاً فهو ولىّ ومن كان للَّه عاصياً فهو لنا عدوّ ولا تنال ولايتنا إلّا بالعمل والورع.»

75) كامل الزيارات: ص 270.
76) بحار الانوار: ج 45 / ص 41؛ «إنّ العباس لمّا رأى وحدتهعليه السلام، أتى أخاه وقال: يا أخى! هل من رخصة؟ فبكى الحسينعليه السلام بكآءً شديداً، ثمّ قال: يا أخى! أنت صاحب لوآئى وإذا مضيت تفرّق عسكرى. فقال العبّاسعليه السلام: قد ضاق صدرى وسئمت من الحياة وأريد أن أطلب ثارى من هؤلآء المنافقين. فقال الحسينعليه السلام: فاطلب لهؤلآء الأطفال قليلاً من المآء. فذهب العبّاس ووعظهم وحذّرهم فلم ينفعهم، فرجع إلى أخيه فأخبره، فسمع الأطفال ينادون: العطش العطش، فركب فرسه وأخذ رمحه والقربة وقصد نحو الفرات، فأحاط به أربعة آلاف فمن كانوا موكّلين بالفرات ورموه بالنبال فكشفهم وقتل منهم على ما روى ثمانين رجلاً حتى دخل المآء. فلما أراد أن يشرب غرفةً من المآء ذكر عطش الحسين وأهل بيته، فرمى المآء وملأ القربه وحملها على كتفه الأيمن وتوجّه نحو الخيمة، فقطعوا عليه الطريق وأحاطوا به من كلّ جانب، فحاربهم حتّى ضربه نوفل الأزرق على يده اليمنى فقطعها. فحمل القربة على كتفه الأيسر فضربه نوفل فقطع يده اليسرى من الزند. فحمل القربة بأسنانه فجآءه سهم فأصاب القربة وأريق مآؤها، ثمّ جآءه سهم آخر فأصاب صدره. فانقلب عن فرسه وصاح إلى أخيه الحسينعليه السلام: أدركنى، فلمّا أتاه رآه صريعاً فبكى وحمله إلى الخيمة.»
77) بحار الانوار: ج 61 / ص 145؛ «عن أبى بصير قال: دخلت على أبى عبد اللَّهعليه السلام ومعى رجل من أصحابنا، فقلت له: جعلت فداک يابن رسول اللَّه! إنّى لأغتمّ وأحزن من غير أن أعرف لذلک سبباً، فقال أبوعبد اللَّهعليه السلام: إنّ ذلک الحزن والفرح يصل إليكم منّا، لأنّا إذا دخل علينا حزن أو سرور كان ذلک داخلاً عليكم ولأنّا وإيّاكم من نور اللَّه عزّوجلّ فجعلنا وطينتنا وطينتكم واحدة.»
78) بحار الانوار: ج 46 / ص 243؛ «روى عن أبى بصير قال: دخلت المسجد مع أبى جعفرعليه السلام والناس يدخلون ويخرجون، فقال لى: سل الناس هل يروننى؟ فكلّ من لقيته قلت له: أرايت أباجعفر؟ يقول: لا وهو واقف، حتّى دخل أبوهارون المكفوف، قال: سل هذا. فقلت: هل رأيت أباجعفر؟ فقال: أليس هو بقآئم؟ قال: وما علمک؟ قال: وكيف لا أعلم وهو نور ساطع.»
79) اصول كافى: ج 5 / ص 480.
80) اصول كافى: ج 6 / ص 39؛ «عن أبى هارون مولى آل جعدة قال: كنت جليساً لأبى عبدکاللَّهعليه السلام بالمدينة ففقدنى أيّاماً ثمّ أنّى جئت

إليه فقال لى: لم أرک منذ أيّام يا أباهارون! فقلت: ولد لى غلام. فقال: بارک اللّٰه فيه، فما سمّيته؟ قلت: سمّيته محمّداً. قال فأقبل بخدّه نحو الأرض وهو يقول: محمد محمد محمد، حتى كاد يلصق خدّه بالأرض، ثمّ قال: بنفسى وبولدى وبأهلى وبأبوى وبأهل الأرض كلّهم جميعاً الفدآء لرسول اللّٰهصلى الله عليه وآله، لا تسبّه ولا تضربه ولا تسىء إليه. واعلم أنّه ليس فى الأرض دار فيها اسم محمد إلّا هى تقدّس كلّ يوم، ثمّ قال لى: عققت عنه؟ قال: فأمسكت. قال: وقد رآنى حيث أمسكت ظنّ أنّى لم أفعل، فقال: يا مصادف! ادن منّى. فواللّٰه ما علمت ما قال له إلّا أنّى ظننت أنّه قد أمر لى بشىء، فذهبت لأقوم فقال لى: كما أنت يا أباهارون. فجآءنى مصادف بثلاثة دنانير فوضعها فى يدى فقال: يا أباهارون! اذهب فاشتر كبستين واستسمنهما واذبحهما وكُل وأطعم.»
81) الهداية الكبرى: ص 257؛ «عن أبى هارون المكفوف عن أبى عبد اللّٰه الصادقعليه السلام، قال أبوهارون: خرجت أريده فلقينى بعض أعدآئه فقال: أعمى يسعى إلى عند أعمى فمصيركما إلى النار يا سحرة يا كفرة! فدخلت على مولاى الصادقعليه السلام حزيناً باكى العين، وعرّفته ما جرى فاسترجع وقال: يا هارون! لا يحزنک ما قاله عدوّنا، فواللّٰه ما اجترأ إلّا على اللّٰه وقد نزلت به فى الوقت عقوبة اندرّت ناظريه من عينيه وجعلت أنت من بعده بصيراً، ومن علامة ذلک خذ هذا الكتاب فاقرأه. قال أبوهارون: فأخذت الكتاب ففضضته وقرأته إلى آخر حرف منه. ثمّ قال: لا تنظر فى أمر يهمّک إلّا رأيته لا تحجب بعد يومک هذا إلّا عن ما لا يهمّک. قال أبوهارون: فصرفت قآئدى من الباب وجئت إلى بيتى أنظر إلى طريقى وإلى ما يهمّنى وقرأت سکک الدراهم والدنانير ونقش الفصوص وتزويق السقوف ولم أحجب إلّا عما لا يعنينى، فإنّى لم أكن أراه. وسألت عن الرجل فوجدته لم يبلغ بعض طريقه إلى داره حتى فقد ناظريه من عينيه وافتقر وكان ذا مال، فكان يسأل الناس عن الطريق.»
82) بحار الانوار: ج 44 / ص 287؛ «قال: دخلت على أبى عبداللّٰهعليه السلام فقال لى: أنشدنى فأنشدته، فقال: لا، كما تنشدون وكما ترثيه عند قبره. فأنشدته أمرر على جدّه الحسين فقل لِأعظمه الزكية. قال: فلمّا بكى، أمسكت أنا، فقال: مر فمررت، قال: ثمّ قال: زدنى، قال: فأنشدته
يا مريم قومى واندبى مولاک
وعلى الحسين فاسعدى ببكاک
قال: فبكى وتهايج النساء، قال فلمّا أن سكتن، قال لى: يا أباهارون! من أنشد فى الحسينعليه السلام فأبكى عشرة (فله الجنّة) ثمّ جعل ينتقص واحداً واحداً حتّى بلغ الواحد فقال: من أنشد فى الحسينعليه السلام فأبكى واحداً فله الجنّة، ثمّ قال: من ذكره فبكى فله الجنّة.»
83) مستدرک الوسائل: ج 12 / ص 39؛ «أوحى اللّٰه إلى داودعليه السلام:

إن كنت تحبّنى فاخرج حبّ الدنيا من قلبک، فإنّ حبّى وحبّها لا يجتمعان فى قلب.»
84) بحار الانوار: ج 73 / ص 106؛ «عن ابن أبى يعفور: قلت لأبى عبد اللّهعليه السلام: إنّا لنحبّ الدنيا. فقال: تصنع بها ماذا؟ قلت: أتزوّج منها وأحجّ وأنفق على عيالى وأنيل إخوانى وأتصدّق. قال لى: ليس هذا من الدنيا، هذا من الآخرة.»
85) بحارالانوار: ج 73 / ص 127.
86) سوره قصص / آيه 77 و 76.
87) بحار الانوار: ج 71 / ص 177؛ «عن علىّعليه السلام فى قول اللّه عزّوجلّ: «وَلا تَنْسَ نَصِيبَکَ مِنَ الدُّنْيا» قال: لا تنس صحّتک وقوّتک وفراغک وشبابک ونشاطک أن تطلب بها الآخرة.»
88) بحار الانوار: ج 73 / ص 125؛ «عن ابن نباتة قال: كنت جالساً عند أمير المؤمنينعليه السلام، فجآء إليه رجل فشكى إليه الدنيا وذمّها، فقال أمير المؤمنينعليه السلام: إنّ الدنيا منزل صدق لمن صدقها ودار غنى لمن تزوّد منها ودار عاقبة لمن فهم عنها، مسجد أحبّآء اللّه ومهبط وحى اللّه ومصلّى ملآئكته ومتجر أوليآئه، اكتسبوا فيها الجنّة وربحوا فيها الرحمة.»
89) بحار الانوار: ج 77 / ص 30؛ «قال اللّه تعالى: يا أحمد! لو صلّى العبد صلوة أهل السمآء والأرض وصام صيام أهل السمآء والأرض وطوى من الطعام مثل الملآئكة ولبس لباس العارى، ثم أرى فى قلبه من حبّ الدنيا ذرّة أو سُمعتها أو رئاستها أو حليّها أو زينتها، لا يجاورنى فى دارى ولأنزعنّ من قلبه محبّتى وعليک سلامى ومحبّتى.»
90) سوره توبه / آيه 24.
91) بحارالانوار: ج 73 / ص 56.
92) سوره طه / آيات 13 و 12 و 11.
93) بحار الانوار: ج 52 / ص 83؛ «(قال سعد) قلت: فأخبرنى يابن رسول اللّه عن أمر اللّه تبارک وتعالى لنبيّه موسىعليه السلام: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْکَ إِنَّکَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُوىً» فإنّ فقهآء الفريقين يزعمون أنّها كانت من إهاب الميتة. فقالعليه السلام: من قال ذلک فقد افترى على موسى واستجهله فى نبوّته، لأنّه ما خلا الأمر فيها من خطبين: إمّا أن تكون صلوة موسى فيها جائزة أو غير جائزة، فإن كانت صلوته جائزة جاز له لبسهما فى تلک البقعة، إذ لمتكن مقدّسة. وإن كانت مقدّسة مطهّرة، فليس بأقدس وأطهر من الصلوة. وإن كانت صلوته غير جائزة فيهما، فقد أوجب على موسىعليه السلام أنّه لم يعرف الحلال من الحرام وعلم ما جاز فيه الصلوة وما لمتجز وهذا كفر. قلت: فأخبرنى يا مولاى عن التأويل فيهما. قال: إنّ موسىعليه السلام ناجى ربّه بالواد المقدس فقال: ياربّ إنّى قد أخلصت لک المحبّة منّى وغسّلت قلبى عمّن سِواک وكانِ شديد الحبّ لأهله، فقال اللّه تبارک

وتعالى: اخلع نعليک، أى أنزع حبّ أهلک من قلبک إن كانت محبّتک لى خالصة وقلبک من الميل إلى من سواى مغسولاً.»
94) سوره هود / آيات 41 الى 47.
95) مقتل خوارزمى: ج 1 / ص 253.
96) بحار الانوار: ج 44 / ص 388.
97) بحار الانوار: ج 14 / ص 38؛ «عن النبى‌صلى الله عليه وآله قال: قال اللّٰه عزّوجلّ لداودعليه السلام: أحبّنى وحبّبنى إلىّ خلقى. قال: ياربّ! نعم أنا أُحبّک فكيف أحببک إلى خلقک؟ قال: أذكر أيادىّ عندهم فإنّک إذا ذكرت ذلک لهم أحبّونى.»
98) بحار الانوار: ج 70 / ص 25؛ «عن الصادق‌عليه السلام قال: إنّ أولى الألباب الذين عملوا بالفكرة حتى ورثوا منه حبّ اللّٰه، فإنّ حبّ اللّٰه إذا ورثه القلب واستضآء به، أسرع إليه اللطف، فإذا نزل اللطف صار من أهل الفوائد، فإذا صار من أهل الفوائد تكلّم بالحكمة، وإذا تكلّم بالحكمة صار صاحب فطنة، فإذا نزل منزله الفطنة عمل فى القدرة، فإذا عمل فى القدرة عرف الأطباق السبعة، فإذا بلغ هذه المنزلة صار يتقلّب فى فكر بلطف وحكمة وبيان، فإذا بلغ هذه المنزلة جعل شهوته ومحبّته فى خالقه، فإذا فعل ذلک نزل منزلة الكبرى، فعاين ربّه فى قلبه وورث الحكمة بغير ما ورثه الحكمآء وورث العلم بغير ما ورثه العلمآء، وورث الصدق بغير ما ورث الصدّيقون، إنّ الحكمآء ورثوا الحكمة بالصمت، وأنّ العلمآء ورثوا العلم بالطلب، وأنّ الصدّيقين ورثوا الصدق بالخشوع وطول العبادة، فمن أخذه بهذه السيرة إمّا أن يسفل وإمّا أن يرفع وأكثرهم الذى يسفل ولا يرفع إذا لم يرع حقّ اللّٰه ولم يعمل بما أمر به، فهذه صفة من لم يعرف اللّٰه حقّ معرفته ولم يحبّه حقّ محبّته، فلا يغرّنّک صلوتهم وصيامهم ورواياتهم وعلومهم، فإنّهم حمر مستنفرة.»
99) الغدير: ج 10 / ص 167.
100) إنّ شامياً رآه راكباً فجعل يلعنه والحسن‌عليه السلام لا يردّ، فلمّا فرغ، أقبل الحسن‌عليه السلام فسلّم عليه وضحک فقال: أيّها الشيخ! أظنّک غريباً ولعلّک شبّهت، فلو استعتبتنا أعتبناک، ولو سألتنا أعطيناک، ولو استرشدتنا أرشدناک، ولو استحملتنا أحملناک، وإن كنت جائعاً أشبعناک، وإن كنت عرياناً كسوناک، وإن كنت محتاجاً أغنيناک، وإن كنت ضيفنا إلى وقت ارتحالک كان أعود عليک لأنّ لنا موضعاً رحباً وجاهاً عريضاً ومالاً كثيراً. فلمّا سمع الرجل كلامه، بكى ثمّ قال: أشهد أنّک خليفة اللّٰه فى أرضه، اللّٰه أعلم حيث يجعل رسالته وكنت أنت وأبوک أبغض خلق اللّٰه إلىّ والآن أنت أحبّ خلق اللّٰه إلىّ وحوّل رحله إليه وكان ضيفه إلى أن ارتحل وصار معتقداً لمحبتّهم.»
101) اصول كافى: ج 8 / ص 229؛ «عن أبى بصير قال: سمعت أباعبد

اللّهعليه السلام يقول: رحم اللّه عبداً حبّبنا إلى الناس ولم يبغضنا إليهم، أما واللّه لو يروون محاسن كلامنا لكانوا به أعزّ وما استطاع أحد أن يتعلّق عليهم بشىء ولكن أحدهم يسمع الكلمة فيحطّ إليها عشراً.»
102) سوره حجرات / آيه 7.
103) فرازى از دعاى ابوحمزه ثمالى.
104) سوره آل عمران / آيه 178.
105) ابصار العين: ص 70.
106) بحار الانوار: ج 77 / ص 28؛ «روى عن أمير المؤمنينعليه السلام: أنّ النبىّصلى الله عليه وآله سأل ربّه سبحانه ليلة المعراج فقال: ياربّ! أىّ الأعمال أفضل؟ ... فقال اللّه عزّوجلّ: يا أحمد! هل تدرى أىّ عيش أهنأ وأىّ حيوة أبقى؟ قال: اللّهمّ لا. قال: أمّا العيش الهنىء فهو الذى لا يفتر صاحبه عن ذكرى ولا ينسى نعمتى ولا يجهل حقّى يطلب رضاى فى ليله ونهاره، وأمّا الحيوة الباقيه فهى التى يعمل لنفسه حتى تهوّن عليه الدنيا وتصغر فى عينه وتعظم الآخرة عنده ويؤثر هواى على هواه ويبتغى مرضاتى ويعظّم حقّ عظمتى ويذكر علمى به، ويراقبنى باللّيل والنهار عند كلّ سيّئة أو معصية، وينقى قلبه عن كلّ ما أكره، ويبغض الشيطان ووساوسه، ولا يجعل لإبليس على قلبه سلطاناً وسبيلاً، فإذا فعل ذلك أسكنت قلبه حبّاً حتى أجعل قلبه لى وفراغه واشتغاله وهمّه وحديثه من النعمة الّتى أنعمت بها على أهل محبّتى من خلقى وأفتح عين قلبه وسمعه حتى يسمع بقلبه وينظر بقلبه إلى جلالى وعظمتى وأضيّق عليه الدنيا وأبغض إليه ما فيها من اللذّات وأحذّره من الدنيا وما فيها كما يحذّر الراعى غنمه من مراتع الهلكة، فإذا كان هكذا يفرّ من الناس فراراً وينقل من دار الفنآء إلى دار البقآء ومن دار الشيطان إلى دار الرحمن. يا أحمد! ولأُزيّنّنه بالهيبة والعظمة، فهذا هو العيش الهنىء والحيوة الباقيه وهذا مقام الراضين، فمن عمل برضاى ألزمه ثلاث خصال: أعرّفه شكراً لا يخالطه الجهل وذكراً لا يخالطه النسيان ومحبّة لا يؤثر على محبّتى محبّة المخلوقين، فإذا أحبّنى أحببته وأفتح عين قلبه إلى جلالى ولا أخفى عليه خاصّة خلقى وأُناجيه فى ظلم اللّيل ونور النهار حتى ينقطع حديثه مع المخلوقين. ومجالسته معهم وأسمعه كلامى وكلام ملآئكتى وأعرفه السرّ الذى سترته عن خلقى وألبسه الحيوة حتى يستحيى منه الخلق كلّهم ويمشى على الأرض مغفوراً له وأجعل قلبه واعياً وبصيراً ولا أخفى عليه شيئاً من جنّة ولا نار، وأعرّفه ما يمرّ على الناس فى يوم القيامة من الهول والشدّة، وما أحاسب الأغنيآء والفقرآء والجهّال والعلمآء وأنوّمه فى قبره وأنزل عليه منكراً ونكيراً حتى يسألاه ولا يرى غمرة الموت وظلمة القبر واللحد وهول المطلع، ثمّ أنصب له ميزانه وأنشر ديوانه، ثمّ أضع كتابه فى يمينه فيقرؤه منشوراً، ثمّ لا أجعل بينى وبينه ترجماناً، فهذه صفات المحبّين.»

107) بحار الانوار: ج 94 / ص 148؛ «مناجات امام سجادعليه السلام؛ بسم اللّه الرحمن الرحيم، إلهى من ذا الذى ذاق حلاوة محبّتک فرام منک بدلاً ومن ذا الذى آنس بقربک فابتغى عنک حولاً. إلهى فاجعلنا ممّن اصطفيته لقربک وولايتک وأخلصته لودّک ومحبتک وشوّقته إلى لقآئک ورضّيته بقضآئک ومنحته بالنظر إلى وجهک وحبوته برضاک وأعذته من هجرک وقلاک وبوّأته مقعد الصدق فى جوارک وخصصته بمعرفتک وأهّلته لعبادتک وهيّمته لإرادتک واجتبيته بمشاهدتک وأخليت وجهه لک وفرّغت فؤاده لحبّک ورغّبته فيما عندک وألهمته ذکرک وأوزعته شکرک وشغلته بطاعتک وصيّرته من صالحى بريّتک وأخترته بمناجاتک وقطعت عنه کلّ شىء يقطعه عنک. اللّهمّ اجعلنا ممّن دأبهم الارتياح إليک والحنين ودهرهم الزفرة والأنين. جباههم ساجدة لعظمتک وعيونهم ساهرة فى خدمتک ودموعهم سائله من خشيتک وقلوبهم متعلّقة بمحبّتک وأفئدتهم منخلعة من مهابتک، يا من أنوار قدسه لأبصار محبّيه رآئقة وسبحات وجهه لقلوب عارفيه شآئقة، يا مُنى قلوب المشتاقين ويا غاية آمال المحبّين أسألک حبّک وحبّ من يحبّک وحبّ کلّ عمل يوصلنى إلى قربک وأن تجعلک أحبّ إلىّ ممّا سواک وأن تجعل حبّى إيّاک قآئداً إلى رضوانک وشوقى إليک ذآئداً عن عصيانک وامنن بالنظر إليک علىّ وانظر بعين الودّ والعطف إلىّ، ولا تصرف عنّى وجهک واجعلنى من أهل الإسعاد والحظوة عندک، يا مجيب يا أرحم الراحمين.»

108) بحار الانوار: ج 26 / ص 229؛ «قال رسول اللَّهصلى الله عليه وآله: إنّ اللَّه تعالى جعل لأخى على بن أبى طالبعليهما السلام فضائل لاتحصى كثرة، فمن قرأ فضيلة من فضائله مقرّاً بها غفر اللَّه له ما تقدّم من ذنبه وما تأخّر، ومن كتب فضيلة من فضائله لم تزل الملآئكة يستغفرون له ما بقى لتلك الكتابة رسم، ومن استمع إلى فضيلة من فضائله غفر اللَّه له الذنوب التى اكتسبها بالسمع، ومن نظر إلى كتابة من فضائله غفر اللَّه له الذنوب التى اكتسبها بالنظر. ثمّ قال: النظر إلى على بن أبى طالبعليهما السلام عبادة ولا يقبل اللَّه إيمان عبد إلّا بولايته والبرآئة من أعدآئه.»
109) مرأة العقول: ج 25 / ص 179؛ «عن أبى عبد اللَّهعليه السلام قال: كان رجل يبيع الزيت وكان يحبّ رسول اللَّه حبّاً شديداً كان إذا أراد أن يذهب فى حاجته لم يمض حتى ينظر إلى رسول اللَّهصلى الله عليه وآله، قد عرف ذلك منه فإذا جآء تطاول له حتى ينظر إليه، حتى إذا كانت ذات يوم دخل عليه فتطاول له رسول اللَّهصلى الله عليه وآله حتى نظر إليه ثمّ مضى فى حاجته، فلم يكن بأسرع من أن رجع، فلمّا رآه رسول اللَّهصلى الله عليه وآله قد فعل ذلك، أشار إليه بيده اِجلس، فجلس بين يديه فقال: ما لك فعلت اليوم شيئاً لم تكن تفعله قبل ذلك؟ فقال: يا رسول اللَّه! والذى بعثك بالحقّ نبيّاً لغشى قلبى شىء من ذكرك حتى ما استطعت أن أمضى فى حاجتى حتّى رجعت إليك، فدعا له وقال له خيراً. ثمّ مكث رسول اللَّهصلى الله عليه وآله أيّاماً لا يراه، فلمّا فقده سأل عنه، فقيل: يا رسول اللَّه! ما رأيناه منذ أيّام، فانتعل رسول اللَّهصلى الله عليه وآله وانتعل معه أصحابه وانطلق حتّى أتوا سوق الزيت، فإذا دكّان الرجل ليس فيه أحد، فسأل عنه جيرانه فقالوا: يا رسول اللَّه! مات ولقد كان عندنا أميناً صدوقاً إلّا أنّه قد كان فيه خصلة، قال: وما هى؟ قالوا: كان يرهق - يعنون يتبع النساء - فقال رسول اللَّهصلى الله عليه وآله: رحمه اللَّه! واللَّه لقد كان يحبّنى حبّاً لو كان نخّاساً لغفر اللَّه له.»
110) مستدرك الوسائل: ج 4 / ص 268؛ «كان الناس يصلّون وأبوذر ينظر إلى أمير المؤمنينعليه السلام، فقيل له فى ذلك، فقال: سمعت رسول اللَّهصلى الله عليه وآله يقول: النظر إلى علىّ بن أبى طالبعليهما السلام عبادة.»
111) بحارالانوار: ج 100 / ص 139.
112) بحار الانوار: ج 100 / ص 140؛ «قال رسول اللَّهصلى الله عليه وآله: من أتى مكّة حآجّاً ولم يزرنى إلى المدينة جفوته يوم القيامة، ومن جآءنى زائراً وجبت له شفاعتى، ومن وجبت له شفاعتى وجبتله الجنّة.»

113) سفينة البحار: ج 1 / ص 83؛ «قال: اشتريت بعيراً نضواً، قال لى قوم يحملک وقال قوم لا يحملک، فركبت ومشيت حتى وصلت المدينة وقد تشقّق وجهى ويداى ورجلاى، فأتيت باب أبى جعفرعليه السلام فقلت: يا غلام! استأذن لى عليه، قال: فسمع صوتى فقال: أدخل يا بشير! مرحباً يا بشير! ما هذا الذى أرى بک؟ قلت: جعلت فداک! اشتريت بعيراً نضواً فركبت ومشيت فشقّق وجهى ويداى ورجلاى، قال: فما دعاک إلى ذلک؟ قال: قلت: حبّكم واللّه، جعلت فداک! قال‌عليه السلام: إذا كان يوم القيامة فزع رسول اللّه‌صلى الله عليه وآله إلى اللّه تعالى وفزعنا إلى رسول اللّه‌صلى الله عليه وآله وفزعتم إلينا فإلى أين ترونا؟ نذهب بكم إلى الجنّه وربّ الكعبة، إلى الجنّة وربّ الكعبة.»
114) ابصار العين: ص 95.
115) بحارالانوار: ج 74 / ص 355.
116) بحار الانوار: ج 74 / ص 354.
117) بحار الانوار: ج 101 / ص 4؛ «عن أبى عبد اللّه‌عليه السلام: من لم يأت قبر الحسين‌عليه السلام وهو يزعم أنّه لنا شيعة حتّى يموت، فليس هو لنا شيعة وإن كان من أهل الجنّة فهو من ضيفان أهل الجنّة.»
118) بحار الانوار: ج 101 / ص 6.
119) اصول كافى: ج 2 / ص 164.
120) كيمياى محبّت: ص 185.
121) بحار الانوار: ج 77 / ص 23؛ «يا أحمد! إنّ المحبّة للّه هى المحبّة للفقرآء والتقرّب إليهم. قال: ياربّ! ومن الفقرآء؟ قال: الذين رضوا بالقليل وصبروا على الجوع وشكروا على الرخآء ولم يشكوا جوعهم ولا ظمأهم ولم يكذبوا بألسنتهم ولم يغضبوا على ربّهم ولم يغتمّوا على ما فاتهم ولم يفرحوا بما آتاهم. يا أحمد! محبّتى محبّه للفقرآء فادنُ الفقرآء وقرّب مجلسهم منک أدنک وبعّد الأغنيآء وبعّد مجلسهم منک، فإنّ الفقرآء أحبّائى.»
122) بحار الانوار: ج 44 / ص 286.
123) سيرتنا وسنتنا: ص 4.
124) بحار الانوار: ج 44 / ص 289؛ «عن مسمع كردين قال: قال لى أبوعبد اللّه‌عليه السلام: يا مسمع! أنت من أهل العراق، أما تأتى قبر الحسين‌عليه السلام؟ قلت: لا، أنا رجل مشهور من أهل البصرة وعندنا من يتبع هوى هذا الخليفة وأعداؤنا كثيرة من أهل القبائل من النصاب وغيرهم ولست آمنهم أن يرفعوا علىّ عند ولد سليمان، فيمثّلون علىّ. قال لى: أفما تذكر ما صنع به؟ قلت: بلى. قال: فتجزع؟ قلت: أى واللّه وأستعبر لذلک حتى يرى أهلى أثر ذلک علىّ، فأمتنع من الطعام حتى يستبين ذلک فى وجهى. قال: رحم اللّه دمعتک، أما أنّک من الذين يعدّون فى أهل الجزع لنا، والذين يفرحون لفرحنا ويحزنون لحزننا و يخافون لخوفنا ويأمنون إذا آمنّا.

أما أنّک ستری عند موتک حضور آبآئی لک ووصیّتهم ملک الموت بک وما یلقّونک به من البشارة ما تقرّ به عینک قبل الموت، فملک الموت أرقّ علیک وأشدّ رحمة لک من الأُمّ الشفیقة علی ولدها. قال: ثمّ استعبر واستعبرت معه، فقال: الحمد للَّه الذی فضّلنا علی خلقه بالرحمة وخصّنا أهل البیت بالرحمة. یا مسمع! إنّ الأرض والسمآء لتبکی منذ قتل أمیر المؤمنین رحمة لنا وما بکی لنا من الملآئکة أکثر وما رقأت دموع الملآئکة منذ قتلنا وما بکی أحد رحمة لنا ولما لقینا إلّا رحمه اللَّه قبل أن تخرج الدمعة من عینه، فإذا سال دموعه علی خدّه، فلو أنّ قطرة من دموعه سقطت فی جهنّم لأطفأت حرّها حتی لا یوجد لها حرّ.»

125) بحار الانوار: ج 5 / ص 242؛ «عن أبی بصیر قال: دخلت علی أبی عبد اللَّه ومعی رجل من أصحابنا، فقلت له: جعلت فداک یابن رسول اللَّه! إنّی لأغتّم وأحزن من غیر أن أعرف لذلک سبباً. فقال أبوعبد اللَّهعلیه السلام: إنّ ذلک الحزن والفرح یصل إلیکم منّا إذا دخل علینا حزن أو سرور، کان ذلک داخلاً علیکم، لأنّا وإیّاکم من نور اللَّه عزّوجلّ.»

126) بحار الانوار: ج 67 / ص 75؛ «عن جابر الجعفی قال: تقبّضت بین یدی أبی جعفرعلیه السلام فقلت: جعلت فداک! ربما حزنت من غیر مصیبة تصیبنی أو أمر ینزل بی حتّی یعرف ذلک أهلی فی وجهی وصدیقی؟ قال: نعم یا جابر! إنّ اللَّه عزّوجلّ خلق المؤمنین من طینة الجنان وأجری فیهم من ریح روحه، فلذلک المؤمن أخ المؤمن لأبیه وأُمّه، فإذا أصاب روحاً من تلک الأرواح فی بلد من البلدان حزن، حزنت هذه لأنّها منها.»

127) بحار الانوار: ج 68 / ص 167؛ «عن ابن أبی نجران قال: سمعت أباالحسنعلیه السلام یقول: من عادی شیعتنا فقد عادانا ومن والاهم فقد والانا، لأنّهم منّا خلقوا من طینتنا، من أحبّهم فهو منّا ومن أبغضهم فلیس منّا، شیعتنا ینظرون بنور اللَّه ویتقلبون فی رحمة اللَّه ویفوزون بکرامة اللَّه، ما من أحد من شیعتنا یمرض إلّا مرضنا لمرضه ولا اغتمّ إلّا اغتممنا لغمّه ولا یفرح إلّا فرحنا لفرحه ولا یغیب عنّا أحد من شیعتنا أین کان، فی شرق الأرض أو غربها. ومن ترک من شیعتنا دیناً فهو علینا ومن ترک منهم مالاً فهو لورثته، شیعتنا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة ویحجّون البیت الحرام ویصومون شهر رمضان ویوالون أهل البیت ویتبرّؤون من أعدآئهم، أولئک أهل الإیمان والتّقی وأهل الورع والتقوی، من ردّ علیهم فقد ردّ علی اللَّه ومن طعن علیهم فقد طعن علی اللَّه، لأنّهم عباد اللَّه حقّاً وأولیآؤه صدقاً، واللَّه أنّ أحدهم لیشفع فی مثل ربیعة ومضر فیشفّعه اللَّه فیهم لکرامته علی اللَّه عزّوجلّ.»

128) بحار الانوار: ج 26 / ص 140؛ «عن رمیلة قال: وعکت وعکاً شدیداً فی زمان أمیر المؤمنینعلیه السلام فوجدت من نفسی خفّة فی یوم الجمعه وقلت: لا أعرف شیئاً أفضل من أن أفیض علی نفسی من المآء

وأصلّی خلف أمیر المؤمنین‌علیه السلام، ففعلت ثمّ جئت إلی المسجد، فلمّا صعد أمیر المؤمنین‌علیه السلام المنبر، عاد علیّ ذلک الوعک، فلمّا انصرف أمیر المؤمنین‌علیه السلام ودخل القصر، دخلت معه قال: یا رمیلة! رأیتک وأنت متشبّک بعضک فی بعض. فقلت: نعم وقصصت علیه القصّة الّتی کنت فیها والذی حملنی علی الرغبة فی الصلوة خلفه، فقال: یا رمیلة! لیس من مؤمن یمرض إلّا مرضنا بمرضه ولا یحزن إلّا حزنّا بحزنه ولا یدعو إلّا آمنّا لدعآئه ولا یسکت إلّا دعونا له. فقلت له. یا أمیر المؤمنین! جعلنی اللّه فداک! هذا لمن معک فی القصر؟ أ رأیت من کان فی أطراف الأرض؟ قال: یا رمیلة! لیس یغیب عنّا مؤمن فی شرق الأرض ولا فی غیرها.»
129) سوره بقره / آیه 245.
130) سوره انفال / آیه 41.
131) اصول کافی: ج 1 / ص 408؛ «عن عمر بن یزید، قال: رأیت مسمعاً بالمدینة وقد کان حمل إلی أبی عبد اللّه‌علیه السلام تلک السنة مالاً، فردّه أبوعبد اللّه‌علیه السلام فقلت له: لِم ردّ علیک أبوعبد اللّه المال الذی حملته إلیه؟ قال: فقال لی: إنّی قلت له حین حملت إلیه المال: إنّی کنت ولّیت البحرین الغوص فأصبت أربع مائة ألف درهم وقد جئتک بخمسها بثمانین ألف درهم وکرهت أن أحبسها عنک وأن أعرض لها وهی حقّک الذی جعله اللّه تبارک وتعالی فی أموالنا. فقال: أو مالنا من الأرض وما أخرج اللّه الخمس یا أباسیّار! أنّ الأرض کلّها لنا فما أخرج اللّه منها من شیءٍ، فهو لنا. فقلت له: وأنا أحمل إلیک المال کلّه؟ فقال: یا أباسیّار! قد طیّبناه لک وأحللناک منه، فضمّ إلیک مالک وکلّ ما فی أیدی شیعتنا من الأرض، فهم فیه محلّلون حتّی یقوم قآئمنا فیجبیهم طسق ما کان فی أیدیهم ویترک الأرض فی أیدیهم، وأمّا ما کان فی أیدی غیرهم فإنّ کسبهم من الأرض حرام علیهم حتّی یقوم قآئمنا، فیأخذ الأرض من أیدیهم ویخرجهم صغرة.»
132) اصول کافی: ج 1 / ص 536.
133) نجم الثاقب: ص 486؛ «مؤلف گوید: حاجی علی مذکور پسر حاجی قاسم کرادی بغدادی است و او از تجّار و عامی است، از هر کس از علما و سادات عظام کاظمین و بغداد که از حال او جویا شدم، مدح کردند او را به خیر و صلاح و صدق و امانت و مجانبت از عادات سوء اهل عصر خود. در مشاهده و مکالمه با او، آثار این اوصاف را مشاهده نمودم و پیوسته در اثنای کلام تأسّف می‌خورد از نشناختن آن جناب، به نحوی که معلوم بود آثار صدق و اخلاص و محبّت او. هنیئاًله.»
134) بحار الانوار: ج 38 / ص 7؛ «قال رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله: علیّ خیر البشر فمن أبی فقد کفر ومن رضی فقد شکر. أبوالزبیر وعطیّة العوفی وجوّاب، قال کلّ واحد منهم: رأیت جابراً یتوکّأ علی عصاه وهو یدور فی سکک المدینة ومجالسهم وهو یروی هذا الخبر، ثمّ یقول: معاشر

الأنصار أدّبوا أولادكم على حبّ علىّ، فمن أبى فلينظر فى شأن أمّه.»
135) خلاصه عبقات الانوار: ج 4 / ص 255.
136) وسائل الشيعه: ج 6 / 381؛ «عن الحارث بن المغيرة النصرى، عن أبى عبد اللّهعليه السلام قال: قلت له: إنّ لنا أموالاً من غلات وتجارات ونحو ذلک، وقد علمت أنّ لک فيها حقّاً. قال: فلم أحللنا إذاً لشيعتنا إلّا لتطيّب ولادتهم، وكلّ من والى آبآئى فهو فى حلّ ممّا فى أيديهم من‌حقّنا، فليبلغ الشاهد الغآئب.»
137) بحار الانوار: ج 16 / ص 78.
138) وسائل الشيعه: ج 6 / ص 381؛ «قال أمير المؤمنين‌عليه السلام لفاطمه‌عليها السلام: أحلّى نصيبک من الفىءلآبآء شيعتنا ليطيّبوا.»
139) بحار الانوار: ج 27 / ص 148؛ «جآء رجل إلى على‌عليه السلام فقال: جعلنى اللّه فداک! إنّى لأحبّكم أهل البيت. قال: وكان فيه لين قال: فأثنى عليه عدّة، فقال له: كذبت، ما يحبّنا مخنّث ولا ديّوث ولا ولد زنا ولا من حملت به أمّه فى حيضها. قال: فذهب الرجل فلمّا كان يوم صفّين قُتل مع معاوية.»
140) من لايحضره الفقيه: ج 3 / ص 318.
141) وسائل الشيعه: ج 6 / ص 381.
142) وسائل الشيعه: ج 14 / ص 79.
143) خاتمة المستدرک: ج 5 / ص 145.
144) نهج البلاغه: نامه 31.
145) بحار الانوار: ج 100 / ص 230.
146) بحارالانوار: ج 100 / ص 230.
147) بحارالانوار: ج 101 / ص 124.
148) سوره نحل / آيه 78.
149) وسائل الشيعه: ج 15 / ص 136.

150) وسائل الشيعه: ج 15 / ص 198؛ «جآء رجل إلى النبىصلى الله عليه وآله فقال: يا رسول اللّه! ما حقّ ابنى هذا؟ قال: تحسن اسمه وأدّبه وضعه موضعاً حسناً.»
151) وسائل الشيعه: ج 15 / ص 126؛ «عن جابر عن أبى جعفرعليه السلام فى حديث أنّه قال لابن صغير: ما اسمک؟ قال: محمد. قال: بم تكنّى؟ قال: بعلىّ. فقال أبوجعفرعليه السلام: لقد احتضرت من الشيطان احتضاراً شديداً، أنّ الشيطان إذا سمع منادياً ينادى يا محمد أو يا علی، ذاب كما يذوب الرصاص حتّى إذا سمع منادى ينادى باسم عدوّ من أعدآئنا، اهتزّوا ختال.»
152) وسائل الشيعه: ج 15 / ص 126.
153) وسائل الشيعه: ج 15 / ص 126.
154) بحار الانوار: ج 17 / ص 390.
155) آيت بصيرت: ص 25.
156) وسائل الشيعه: ج 8 / ص 207؛ «عن أبى عبد اللّهعليه السلام فى حديث، قال قلت له: إنّ معنا صبيّاً مولوداً فكيف نصنع به؟ فقال: مر أمّه تلقى حميدة فتسألها كيف تصنع بصبيانها، فأتتها فسألتها كيف تصنع؟ فقالت: إذا كان يوم التروية فأحرموا عنه وجرّدوه وغسلوه كما يجرد المحرم وقفوا به المواقف. فإذا كان يوم النحر فارموا عنه وأحلقوا رأسه، ثم زوّروا به البيت، ومرى الجارية أن تطوف به بالبيت وبين الصفا والمروة.»
157) كتاب روح مجرد: ص 99.
158) بحار الانوار: ج 41 / ص 51؛ «عن أبى عبد اللّهعليه السلام قال: كان علىعليه السلام قد اتّخذ بيتاً فى داره ليس بالكبير ولا بالصغير، وكان إذا أراد أن يصلّى من آخر اللّيل أخذ معه صبيّاً لا يحتشم منه ثمّ يذهب معه إلى ذلک البيت فيصلّى.»
159) وسائل الشيعه: ج 15 / ص 188؛ «عن محمد بن مروان، قال: قال لى أبوجعفرعليه السلام: استرضع لولدک بلبن الحسان وإيّاک والصبآئح، فإنّ اللبن قد يعدّى.»
160) وسائل الشيعه: ج 15 / ص 188؛ «إنّ عليّاًعليه السلام كان يقول: تخيّروا للرضاع كماتخيّرون للنكاح، فإنّ الرضاع يغيّر الطباع.»
161) وسائل الشيعه: ج 15 / ص 187؛ «عن الفضيل بن يسار قال: قال لى جعفر بن محمدعليه السلام: رضاع اليهودية والنصرانية خير من رضاع الناصبية.»
162) بحار الانوار: ج 44 / ص 198؛ «عن أبى عبد اللّهعليه السلام قال:

لم یرضع الحسین من فاطمهعلیها السلام ولا من انثی کان یؤتی به النبیصلی الله علیه وآله، فیضع إبهامه فی فیه فیمصّ منها ما یکفیه الیومین والثلاث، فنبت لحم الحسینعلیه السلام من لحم رسول اللّهصلی الله علیه وآله.»
163) بحار الانوار: ج 43 / ص 271؛ «عن یعلی العامری أنّه خرج من عند رسول اللّهصلی الله علیه وآله إلی طعام دعی إلیه، فإذا هو بحسین یلعب مع الصبیان، فاستقبل النبیصلی الله علیه وآله أمام القوم، ثمّ بسط یدیه فطفر الصبیّ هیهنا مرّة وهیهنا مرّة وجعل رسول اللّه یضاحکه حتّی أخذه، فجعل احدی یدیه تحت ذقنه والأخری تحت قفاه ووضع فاه علی فیه وقبّله، ثمّ قال: حسین منّی وأنا منه، أحبّ اللّه من أحبّ حسیناً، حسین سبط من الأسباط.»
164) بحار الانوار: ج 45 / ص 46؛ «دعا ابنه عبد اللّه قالوا: فجعل یقبّله وهو یقول: ویل لهؤلآء القوم إذا کان جدّک المصطفی خصمهم والصبیّ فی حجره إذ رماه حرملة بن کاهل الأسدی بسهم فذبحه فی حجر الحسینعلیه السلام، فتلقّی الحسینعلیه السلام دمه حتی امتلأت کفّه، ثمّ رمی به إلی السمآء.»
165) منتهی الآمال: فصل دوازدهم.
166) بحار الانوار: ج 104 / ص 94.
167) بحار الانوار: ج 17 / ص 363.
168) بحار الانوار: ج 43 / ص 267.
169) بحار الانوار: ج 104 / ص 97؛ «عن أبی عبد اللّهعلیه السلام قال: قال موسیعلیه السلام: یاربّ! أیّ الأعمال أفضل عندک؟ قال: حبّ الأطفال فإنّی فطّرتهم علی توحیدی، فإن آمتتهم أدخلتهم جنّتی برحمتی.»
170) بحار الانوار: ج 104 / ص 92.
171) بحار الانوار: ج 43 / ص 296.
172) بحار الانوار: ج 106 / ص 99.
173) بحار الانوار: ج 18 / ص 12.
174) بحار الانوار: ج 33 / ص 47.
175) بحار الانوار: ج 44 / ص 242.
176) میزان الحکمه: ج 2 /ص 1291.
177) بحار الانوار: ج 21 / ص 56.
178) بحار الانوار: ج 75 / ص 416.
179) بحار الانوار: ج 40 / ص 267.
180) اصول کافی: ج 2 / ص 86.
181) نهج البلاغه: نامه 69.
182) اِلکنی و الالقاب: ج 1 / ص 8.

183) أنساب الأشراف: ج 3 / ص 184.
184) سوره ممتحنه / آيه 1.
185) سوره برائت / آيه 23.
186) بحار الانوار: ج 27 / ص 58؛ «قيل للصادقعليه السلام: إنّ فلاناً يواليكم إلّا أنّه يضعف عن البرآئة من عدوّكم. فقال: هيهات! كذب من ادّعى محبّتنا ولم يتبرّأ من عدوّنا.»
187) بحار الانوار: ج 27 / ص 51؛ «عن أبى جعفرعليه السلام: من أراد أن يعلم حبّنا فليمتحن قلبه، فإن شاركه فى حبّنا حبّ عدوّنا فليس منّا ولسنا منه واللّه عدوّهم وجبرئيل وميكائيل، واللّه عدوّ للكافرين.»
188) بحار الانوار: ج 69 / ص 237؛ «عن أبى عبد اللّهعليه السلام قال: من أحبّ كافراً فقد أبغض اللّه، ومن أبغض كافراً فقد أحبّ اللّه. ثمّ قالعليه السلام: صديق عدوّ اللّه عدوّ اللّه.»
189) بحار الانوار: ج 50 / ص 316.
190) سوره بقره / آيه 165 ، 167.
191) مقتل خوارزمى: ج 2 / ص 7.
192) مقتل خوارزمى: ج 1 / ص 249.
193) كامل ابن اثير: ج 4 / ص 27.
194) بحار الانوار: ج 7 / ص 157.
195) بحار الانوار: ج 27 / ص 55.
196) ابصارالعين فى انصار الحسين: ص 62.
197) ابصارالعين فى انصار الحسين: ص 74.
198) وسائل الشيعه: ج 3 / ص 279 روايت 8.
199) وسائل الشيعه: ج 4 / ص 677 روايت 5.

200) سوره آل عمران / آیه 28.
201) بحار الانوار: ج 19 / ص 35.
202) سوره هود / آیه 113.
203) سوره اسراء / آیات 73 الی 75.
204) بحار الانوار: ج 27 / ص 55.
205) بحار الانوار: ج 27 / 54. قال رسول اللَّهصلی الله علیه وآله لبعض اصحابه ذات یوم: یا عبداللَّه اَحِبَّ فی اللَّه و ابغض فی اللَّه و وال فی اللَّه و عادفی اللَّه فانّه لا تنال ولایة اللَّه الّا بذلک و لا یجد رجل طعم الایمان و ان کثرت صلاته وصیامه حتّی یکون کذلک و قد صارت مواخاة الناس یومکم اکثرها فی الدنیا علیها یتوادّون و علیها یتباغضون و ذلک لایغنی عنهم من اللَّه شیئاً فقال له: و کیف لی ان اعلم انّی قدوالیت و عادیت فی اللَّه عزّوجلّ؟مَن ولیّ اللَّه عزّ و جلّ حتّی اوالیه؟ و من عدوّه حتّی اعادیه؟ فأشار له رسول اللَّهصلی الله علیه وآلهالی علیعلیه السلام فقال: اتری هذا؟ فقال: بلی. قال: ولیّ هذا ولیّ اللَّه فواله و عدوّ هذا عدوّ اللَّه فعاده. قال: وال ولیّ هذا ولو انّه قاتل ابیک و ولدک و عاد عدوّ هذا و لو انّه ابوک او ولدک.
206) گیاهی است دارای خارهای تیز.
207) نهج البلاغه: خطبه 215.
208) معجم‌البلدان: ج 4 / ص 263.
209) سفینة البحار: ماده ظلم.
210) ابصارالعین فی انصارالحسین: ص 106.
211) سوره آل عمران / آیه 31.
212) بحار الانوار: ج 19/ ص 108.
213) بحار الانوار: ج 6 / ص 189.
214) بحار الانوار: ج 68 / ص 29.
215) بحار الانوار: ج 53 / ص 175.
216) اصول کافی: ج 1 / ص 219؛ قال: قلت للّرضا علیه السلام: ادع اللَّه لی و لأهل بیتی. فقال: أولست أفعل؟ واللَّه إنّ أعمالکم لتعرض علیّ فی کلّ یوم و لیلة؟ قال: فاستعظمت ذلک، فقال لی: أما تقرء کتاب اللَّه عزّوجلّ: «و قل اعملوا فسیری اللَّه عملکم و رسوله والمؤمنون»؟ قال: هو و اللَّه علیّ بن ابی طالبعلیه السلام. بیان: یعنی علیّا و اولاده الائمه علیهم السّلام و انّما خصّ علیّاعلیه السلام بالذکر لانّه کان خاصة الموجود فی زمان المأمورین بالعمل مشافهة و المعروف بینهم.

217) الغدیر: ج 2 / ص 198 و بحار الانوار: ج 46 / ص 240.
218) أمالی شیخ صدوق: ص 367.
219) بحار الانوار: ج 44 / ص 23.
220) سفینة البحار: ج 2 / ص 240.
221) بحار الانوار: ج 27 / ص 84.
222) الخرائج و الجرائح: ج 1 / ص 392.
223) برگی از دفتر آفتاب: ص 99.
224) بحار الانوار: ج 27 / ص 162.
225) بحار الانوار: ج 6 / ص 195.
226) بحار الانوار: ج 6 / ص 187.
227) الغدیر: ج 2 / ص 233؛ وحبّهم مثل الصّلوة و انّه علی النّاس من بعض الصّلوة لأوجب.
228) دیوان سید حمیری: ص 192.
229) دیوان سید حمیری: ص 177.
230) دیوان سیّد حمیری: ص 296
أحبّ الّذی من مات من اهل ودّه
تلقاه بالبشری لدی الموت یضحک
و من مات یهوی غیره من عدوّه
فلیس له الاّ إلی النّار مسلک
أبا حسن افدیک نفسی وأسرتی
و مالی وما أصبحت فی الأرض أملک
أبا حسن انّی بفضلک عارف
و انّی بحبل من هواک الممسّک
231) الغدیر: ج 2 / ص 274.
232) الغدیر: ج 2 / ص 235.
233) بحار الانوار: ج 6 / ص 162.
234) إبصار العین: ص 23.
235) سوره ابراهیم / آیه 27
236) بحار الانوار: ج 6 / ص 224.
237) مهمانسرا.
238) معاد شناسی: ج 1 / ص 113.
239) بحار الانوار: ج 6 / ص 232.
240) بحار الانوار: ج 45 / ص 3.
241) بحار الانوار: ج 7 / ص 104.
242) بحار الانوار: ج 7 / ص 103؛ فی کتابٍ کتَبه امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه إلی أهل مصر مع محمّدبن أبی بکر: یا عباد اللّه إنّ بعد البعث ما

هو أشدّ من القبر، یوم یشیب فیه الصّغیر و یسکر فیه الکبیر و یسقط فیه الجنین و تذهل کلّ مرضعة عمّا أرضعت، یوم عبوس قمطریر، یوم کان شرّه مستطیراً. إنّ فزع ذلک الیوم لیرهّب الملائکة الّذین لا ذنب لهم و ترعد منه السبع الشداد و الجبال الأوتاد و الأرض المهاد، و تنشقّ السّماء فهی یومئذ واهیةتتغیّر فکأنّها وردة کالدّهان و تکون الجبال سراباً مهیلاً بعد ما کانت صمّاً صلاباً، و ینفخ فی الصّور فیفزع من فی السّموات و الأرض إلّا من شاء اللّٰه فکیف من عصی بالسّمع والبصر واللّسان والید والرّجل والفرج والبطن إن لم یغفر اللّٰه له و یرحمه من ذلک الیوم؟ لانّه یصیر إلی غیره إلی نار قعرها بعید و حرّهاشدید و شرابها صدید و عذابها جدید و مقامعها حدید لا یغیّر عذابها و لا یموت ساکنها، دار لیس فیها رحمة و لا تسمع لأهلها دعوة.

243) سوره معارج / آیه 8 الی 12.

244) سوره معارج / آیه 44 و 43.

245) سوره حج / آیه 1 الی 3.

246) بحار الانوار: ج 7 / 106؛إِنَّ عَلِیَّ بْنَ اَبِیطالِبٍعلیه السلام قالَ: لا تُنْشَقُّ الأَرْضُ عَنْ أَحَدٍ یَوْمَ الْقِیامَةِ إِلاَّ وَمَلِکانِ آخِذانِ بِضَبْعَةٍ یَقُولانِ: أَجِبْ رَبَّ الْعِزَّةِ.

247) بحار الانوار: ج 7 / ص 209.

248) بحار الانوار: ج 27 / ص 95.

249) سوره اسراء / آیه 13 و 14.

250) سوره مجادله / آیه 58.

251) سوره جاثیه / آیه 28 و 29.

252) بحار الانوار: ج 7 / ص 315؛ عن أبی عبداللّٰه علیه السّلام قال: إذا کان یوم القیامة دفُع إلی الانسان کتابه، ثمّ قیل له: اقرء. قلت: فیعرف ما فیه؟ فقال: إنّ اللّٰه یذکّره، فما من لحظة و لا کلمة و لا نقل قدم و لا شئ فعله إلّا ذکره، کأنّه فعله تلک السّاعة، فلذلک قالوا: یا ویلنا ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة إلّا أحصیها.

253) فرازی از دعای کمیل.

254) بحار الانوار: ج 41 / ص 11.

255) بحار الانوار: ج 27 / ص 136.

256) بحار الانوار: ج 5 / ص 327.

257) بحار الانوار: ج 45 / ص 173.

258) سوره انبیاء / آیه 2.

259) سوره بقره / آیه 284.

260) امالی صدوق: ص 216.

261) جامع البیان: ج 5 / ص 399.

262) سوره اسراء / آیه 36.

263) تفسیر برهان: ج 2 / ص 421.
264) بحار الانوار: ج 7 / ص 261.
265) سوره تکاثر / آیه 8.
266) بحار الانوار: ج 7 / ص 272.
267) بحار الانوار: ج 7 / ص 264.
268) بحار الانوار: ج 7 / ص 262.
269) بحار الانوار: ج 7 / ص 172.
270) سوره غاشیه / آیه 25 و 26.
271) سوره قارعه: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ - الْقارِعَةُ مَاالقارِعَةُ - وَ ما أَدْرِیکَ مَاالقارِعَةُ - یَومَ یَکُونُ النَّاسُ کَالفَراشِ المَبْثُوثِ - وَ تَکُونُ الْجِبالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ - فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ - فَهُوَ فِی عِیشَةٍ رَاضِیةٍ - وَ اَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ - فَاُمُّهُ هاوِیَةٌ - وَ ما اَدریکَ ماهِیَهْ - نارٌ حامِیةٌ».
272) سوره انبیاء / آیه 47 ؛ «وَ نَضَعُ المَوازِینَ القِسْطَ لِیَومِ القِیمَةِ».
273) بحار الانوار: ج 7 / ص 249.
274) بحار الانوار: ج 100 / ص 278.
275) بحار الانوار: ج 7 / ص 248.
276) بحار الانوار: ج 94 / ص 49.
277) بحار الانوار: ج 7 / ص 110.
278) بحار الانوار: ج 27 / ص 162.
279) بحار الانوار: ج 14 / ص 319؛ قال المسیحعلیه السلام للحواریین: انّما الدّنیا قنطرة فاعبروها و لا تعمروها.
280) بحار الانوار: ج 8 / ص 64.
281) بحار الانوار: ج 8 / ص 66.
282) بحار الانوار: ج 8 / ص 69؛ عن علیعلیه السلام قال: فلا أزال واقفاً علی الصّراط أدعو و أقول: ربّ سلّم شیعتی و محبّی و انصاری و من تولّانی فی دار الدنیا.
283) مناقب آل أبی طالب: ج2 / ص 7.
284) مناقب آل أبی طالب: ج 2 / ص 8.
285) بحار الانوار: ج 8 / ص 69.
286) بحار الانوار: ج 8 / ص 57؛ قال رسول اللَّهصلی الله علیه وآله:أحبّوا موالینا مع حبّکم لِآلنا، هذا زید بن حارثه و ابنه اُسامة بن زید من خواصّ موالینا فأحبّو هُما،فو الّذی بعث محمّداً بالحقّ نبیّاًلینفعکم حبّهما، قالوا:کیف ینفعنا حبّهما؟ قال: انّهما یأتیان یوم القیامة علیّاً صلوات اللَّه علیه بخلق کثیر اکثر من ربیعة و مضر بعدد کلّ واحد منهم فیقولان: یا أخا رسول اللَّه هؤلاء أحبّونا بحبّ محمّد رسول اللَّه و بحبّک، فیکتب علیٌعلیه السلام : جوزوا علی الصّراط سالمین و ادخلوا الجنان، فیعبرون علیه و یردّون الجنّه

سالمين، ذلک أنّ أحداَ لا يدخل الجنّة من سائر اَمّة محمّدصلى الله عليه وآله الّا بجواز من علىّعليه السلام، فان أردتم الجواز على الصّراط سالمين و دخول الجنان غانمين فاحبّوا بعد حبّ محمّد و آله مواليه ثمّ إن أردتم أن يعظّم محمّد و علىّعليهما السلام عند اللّه منازلكم فأحبّوا شيعة محمّد و علىّ و جدّوا فى قضاء حوائج المؤمنين،فان اللّه تعالى إذا أدخلكم معاشر شيعتنا و محبّينا الجنان نادى مناديه فى تلک الجنان: يا عبادى قد دخلتم الجنّه برحمتى فتقاسموها على قدر حبّكم لشيعة محمّد و علىّ و قضاء حقوق إخوانكم المؤمنين فأيّهم كان أشدّ للشيعة حبّاً و لحقوق إخوانهم المؤمنين أشدّ قضاءً كانت درجاته فى الجنان أعلى حتّى فيهم من يكون أرفع من الآخر بمسيرة خمسمائة سنة ترابيع قصور و جنان.

287) بحار الانوار: ج 8 / ص 68.

288) بحار الانوار: ج 8 / ص 69؛ قال النّبىّصلى الله عليه وآله لعلّىعليه السلام: ما ثبت حبّک فى قلب امرى مؤمن فزلّت به قدم على الصّراط الّا ثبتت له قدم حتّى أدخله اللّه بحبّک الجنّة.

289) كشف الغمّه: ج 2 / ص 24.

290) بحار الانوار: ج 68 / ص 144.

291) بحار الانوار: ج 101 / ص 196.

292) بحار الانوار: ج 7 / ص 241.

293) بحار الانوار: ج 7 / ص 195.

294) بحار الانوار: ج 7/ ص 100.

295) بحار الانوار: ج 7 / ص 201.

296) بحار الانوار: ج 7 / ص 210.

297) بحار الانوار: ج 7 / ص 172.

298) بحارالانوار: ج 84 / ص 27.

299) بحار الانوار: ج 50 / ص 87.

300) بحار الانوار: ج 27 / ص 163.

301) بحار الانوار: ج 8 / ص 51.

302) بحار الانوار: ج 8 / ص 63.

303) بحار الانوار: ج 43 / ص 306.

304) بحار الانوار: ج 90 / ص 251.

11- از غروبِ عاشوراىِ حسينى عليه السلام تا طلوعِ ظهورِ مهدى عليه السلام

مشخصات کتاب

نام کتاب: از غروبِ عاشوراىِ حسینى علیه السلام تا طلوعِ ظهورِ مهدى علیه السلام
تألیف: حسین احمدى قمى
ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران
تاریخ نشر: بهار 1386
نوبت چاپ: اوّل
چاپ: پاسدار اسلام
شمارگان: 3000 جلد
قیمت: 850 تومان
شابک: 3 - 078 - 973 - 964 - 978
مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران
فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدّس جمکران
تلفن و نمابر: 7253700 ، 7253340 - 0251
قم - صندوق پستى: 617

در سال چهل و نهم هجری، وقتی امام حسن مجتبی علیه السلام به شهادت رسید، خوابِ پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم، تعبیری کامل یافت. کرسی خلافت الهی، بازیچه دستِ خفّاشانی شده بود که مانعِ نورافشانی اختران امامت بودند. آری! وقتی نور بیاید، ظلمت نخواهد ماند... .
از غدیر خم مدّتی نگذشته بود که چشم‌ها بسته شد و آینه‌ها غبار گرفتند...
علی علیه السلام که مولودِ کعبه و امام بر حق بود، رها گردید و ایمان‌های ظاهری با اندکی سیم و زر فروخته شد و اطرافِ سیاه‌دِلان شلوغ شد! منبرِ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تبدیل به تختِ پادشاهی گشت و ارتداد جایگزین ایمان گردید...
همین‌جا بود که خاشاکِ زیرِ خاکسترِ جاهلیّت، روشن شد و علی علیه السلام و دخت پیامبرعلیها السلام تنها ماندند و انحراف، ریشه دوانید و آنچه نباید، اتّفاق افتاد...
نتیجه این چنین بود که شبِ سیاهِ حاکمیّتِ ظلم و فساد و انحراف، با شفقِ عاشورا آغاز شود و سرخیِ این شفق، خونِ مطهّرِ فرزندانِ رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد...
خورشیدِ تاریخ، طلوعی دوباره کرد و روشنایی و نور را بر دلِ مرده جاهلانی که زمینه سازِ حکومتِ امویان بودند، تاباند. چشم‌ها باز شد، دل‌ها نورانی گردید، فکرها روشن شد و دستی الهی از نیام، شمشیرِ عدالت‌گستری و دین محوری را بر کشید تا ریشه تباهی و انحراف و ظلم را قطع کند و راهِ راست را بنمایانَد. واقعه‌ای به عظمت و بزرگیِ عاشورا شکل گرفت. اتّفاقی که اگر نمی‌افتاد، خبری از دین و آئین محمّدی نبود و سیاهی، گستره ظلمتِ خود را تا ابد بر فکر و دل و جانِ بشر حاکم می‌نمود.
امّا در شهرِ کوردلان، عجبی نیست اگر خورشید را دشنام دهند و حاکمیّتِ تاریکی را بخواهند و خفّاشان را به جایِ انسان برگزینند...
این چنین بودند مردمی که حسین علیه السلام، حجّتِ حق را که زیر بارِ بیعتِ شیطان صفتی چون یزید نرفت، یاری نکردند؛ او را دشنام دادند و خورشیدِ کربلا، در اوجِ مظلومیّت و تنهایی، در عصرِ عاشورا غروب نمود و حقّانیّتِ اسلامِ نابِ محمّدی‌صلی الله علیه و آله و سلم در شفقِ سرخِ عاشورا ترسیم گردید...
امّا اگر چه چشمانِ خود را ببندند، اگر چه خونِ خورشیدِ عشق را بریزند، اگر چه...
خورشید را غروبی همیشگی نیست؛ او فیض دادن را نه از کسی آموخته و

نه آن را منّتی بر خلق، می‌پندارد؛ بلکه او خورشید است و کسی که خود را از فیضِ نور گرفتن محروم می‌کند، تأثیر در فیّاضی او ندارد. این طلوعِ خیراندیش بارها اتّفاق افتاده و رسمِ جهان نیز بر همین بوده و هست... .
این بار منتظرِ طلوعی جهان شمول و بی‌غروب هستیم تا خونخواهِ مظلومانی باشد که در گستره تاریخ، همچو شمع براىِ نور افشانی و هدایتِ همنوعانِ ظاهرىِ خود، سوختند... .
آری! غروبِ عاشورا به امیدِ طلوعِ ظهورِ منتقم و منجىِ عالَم، دلپذیر خواهد بود و انتظارِ این طلوعِ امیدآور، شورآنگیز و آرمانی می‌باشد که بشر، بویژه شیعیان را در تمامىِ تاریخ، زنده و پویا نگهداشته است... .
رویارویی با همه مشرکان و مستکبران و به زانو درآوردن همه قدرت‌هاىِ طاغوتىِ دنیا، دلاوری بی نظیر و استواری بی‌بدیل می‌طلبد. کسی که همچون امام حسین علیه السلام مردِ میدانِ رزم باشد و همانندِ امام علی علیه السلام زرهش پشت نداشته باشد و همچون رسول اللّه‌صلی الله علیه و آله در گرماگرمِ پیکارها، رزمش مایه دلگرمی رزم‌آوران، و حضورِ قاطعانه‌اش پشتوانه کفر ستیزان باشد.
به امید آن روزی که بیاید و جهان به دستِ او گلستان شود و درختانِ شیرین ثمر عدالت در بوستان‌هاىِ خلیفة اللهی به بار نشینند و کامِ تمامىِ ظلم ستیزانِ عالم به آن شیرین گردد.
سرسلسله این دو قیام و نهضت، ارتباطِ بسیار نزدیک و مشابهی با هم دارند: همین که مهدی‌علیه السلام فرزندِ حسین علیه السلام است؛ در یکصد و هفت حدیث فرموده‌اند که امامان دوازده نفرند، نه نفرشان از نسلِ حسین و نهمی آنان قائم است. و در یکصد و چهل و هشت حدیث صریحاً آمده که مهدی از اولادِ حسین علیه السلام است؛(1) نسبت به شهادت امام حسین علیه السلام(2) و غیبت و ظهورِ حضرتِ مهدی‌علیه السلام(3) حضرت پیامبر و امیرالمؤمنین‌علیهما السلام پیشگویی فرموده‌اند که: زمانه آن دو امام‌علیهما السلام انحرافِ فکری جامعه، فساد اجتماعی، رواجِ بی‌دینی و بدعت در سطحِ جهانی، مشابهِ یکدیگر است؛ یارانِ آن دو، از معرفت، محبّت و اطاعت نسبت به امامِ خود برخوردارند؛(4) هر دو سازش ناپذیرند. امام حسین علیه السلام در ردِّ درخواستِ بیعت با یزید، با قاطعیّت می‌گوید: «مثلی لایبایع مثله.»(5) حضرتِ مهدی‌علیه السلام نیز با هیچ کس سَرِ سازش ندارد. امام باقر و امام صادق‌علیهما السلام می‌فرمایند: «لیس شانه الاّ السیف؛(6) او فقط شمشیر را می‌شناسد(7) و «یقتل اعدا اللّه حتی یرضی اللّه؛(8) دشمنانِ رشدِ معنوىِ جامعه را می‌کشد تا خدا راضی گردد.» در القابِ «ثاراللّه» و «وترالموتور» و «طرید الشدید» هر دو شریکند؛(9) هر دو امام در هدف مشترکند. امام باقرعلیه السلام می‌فرماید: هنگامی که قائم قیام کند، هر آینه باطل از بین می‌رود.

(10) و هدفِ امام حسین علیه السلام نیز در زیارت اربعین آمده است: «خون خود را تقدیم تو کرد، تا انسان‌ها را از نادانی و گمراهی رهایی بخشد.»(11)؛ در روایات آمده است که بعد از شهادت، غسل و کفن و دفنِ حضرتِ مهدیعلیه السلام به دستِ امام حسین علیه السلام واقع خواهد شد(12) و این هم در جای خود بسیار جالب است که بزرگ‌ترین چهره انقلابی تاریخ، حضرت سیّدالشّهداء، امام حسین علیه السلام، در غسل و کفن و دفنِ مصلحِ بزرگ جهان حضور یابد و... همه و همه دلالت بر ارتباطِ نزدیک و مشابهِ بین دو امام دارد.
این تقابل و تکاملِ نهضتِ حسینی و قیامِ مهدوی، منظَری است که بناست در این مقام به نظاره آن بنشینیم.
در ابتدا نیم نگاهی به روایاتی خواهیم داشت که بیانگرِ امتدادِ شجره طیّبه امامت و خلافتِ الهی از نسلِ سیّدالشّهداء به امام حسن عسکریعلیه السلام است. در فصلِ دوّم، کلامِ دو امام را با تأمّلی دوباره، کاوش نموده و آنچه در بیانِ ایشان، به هم مربوط بودند، جدا نمودیم. در فصل سوّم، ندایِ «این الطّالب بدم المقتول بکربلا» را باری دیگر به تحلیل نشستیم و در فصلِ چهارم، حضور و ظهورِ منجی در کربلا و امتدادِ این راه را به گفتگو نشسته و بالاخره در فصلِ پنجم به توصیفِ طلوعِ زیبای مهدویّت و حضورِ سالارِ آزادگانِ جهان می‌پردازیم که شاید به حلوا گفتن، دهانی شیرین نموده و ضرب المثل «وصف العیش، نصف العیش» را عینیّتی بخشیده باشیم....
امید است که گوشه چشم و عنایتی شود... راهنمایی‌هایِ عزیزان را ارج می‌نهیم.
حسین احمدی قمی
29 / 8 / 85
قم المقدّسه
سفید

مهدی‌علیه السلام، از نسلِ سیّدالشّهداءعلیه السلام
در کتاب غیبت شیخ جلیل، فضل بن شاذان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: «وقتی در شب معراج به سدرة المنتهی رسیدم، از حضرت ربّ الارباب خطاب رسید: «یا محمّد!»
گفتم: «لبیک! لبیک! ای پروردگارِ من!»
خداوند عالمیان فرمود: «ما هر پیغمبری به دنیا و اهلِ دنیا فرستادیم، وقتی ایّامِ حیات و نبوّتِ او تمام می‌شود، برای او جانشینی تعیین می‌کنیم تا هدایتِ امّت را برعهده گیرد و نگهبانِ شریعت باشد.
ما علی بن ابی‌طالب را خلیفه تو و امامِ امّتِ تو قرار دادیم. پس از او نیز حسن و سپس حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمّد بن علی، سپس جعفر بن محمّد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمّد بن علی، سپس علی بن محمّد، سپس حسن بن علی، سپس حجة بن الحسن - صلوات اللّٰه علیهم اجمعین - را قرار دادیم. ای محمّد! سر بالا کن!»
چون سر بالا کردم، انوارِ علی و حسن و حسین و نُه تن از فرزندانِ حسین را دیدم و حجّت را در میان ایشان دیدم می‌درخشید که گویا ستاره‌ای درخشنده است.
پس خدای تعالی فرمود: «این‌ها خلیفه‌ها و حجّت‌های من اند در زمین و خلیفه‌ها و اوصیای تواَند بعد از تو. پس خوشا به حال کسی که ایشان را دوست دارد و وای بر کسی که ایشان را دشمن دارد.»(13)
ملک العلما، شهاب الدّین بن عمر دولت آبادی در هدایة السّعداء روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بعد از حسین بن علی علیهما السلام از پسرانِ او، نُه امام است که آخرِ ایشان قائم‌علیه السلام است.»(14)
موفّق ابن احمد خوارزمی در مناقب خود از سلمان محمّدی روایت کرده که گفت: داخل شدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که دیدم حسین علیه السلام بر زانویِ آن جناب بود و او دو چشمانش را می‌بوسید و دهنش را می‌بویید و می‌فرمود: «تو سیّدی! پسرِ سیّدی! پدرِ ساداتی! تو امامی! پسر امامی! برادر امامی! پدر ائمّه‌ای! تو حجّتی! پسر حجّتی! برادر حجّتی! پدر نُه حجّتی که از نسلِ تواند که نُهمِ ایشان قائم ایشان است.»(15)
ابن شهر آشوب، در مناقب(16) از طریق اهل سنّت از عبداللّٰه بن مسعود روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

می‌فرمود: «ائمّه بعد از من دوازده تن اند، نُه تن ایشان از نسلِ حسین علیه السلام است که نهمِ ایشان مهدی است.»
حارث بن عبداللَّه حارنی همدانی و حارث بن‌شرب، هر یک خبر دادند که ایشان در نزدِ علی بن ابی طالب علیه السلام بودند، پس هرگاه حسن علیه السلام پیش می‌آمد، حضرت می‌فرمود: «مرحبا ای پسرِ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم!»
هرگاه حسین علیه السلام پیش می‌آمد، می‌فرمود: «پدرم فداءِ تو! ای پدرِ پسرِ بهترین کنیزان!»
پس کسی به آن جناب عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! به چه سبب است که شما به حسن علیه السلام می‌گویید ای پسرِ رسولِ خدا! و به حسین علیه السلام می‌گویید پدرِ پسرِ بهترین کنیزان! منظورِ شما از بهترین کنیزان کیست؟»
حضرت در جواب فرمودند: «او غایبِ آواره، م ح م د بن الحسن بن علی، از پسرانِ حسین است.»
و دست مبارک را بر سرِ حسین علیه السلام گذاشت.(17)
محمّد بن عثمان بن محمّد صیدانی و غیر او به طریقِ معتبر از جابر بن عبداللَّه انصاری روایت کرده‌اند که رسولِ خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به درستی که خدای تعالی از روزها روزِ جمعه را برگزید و از شب‌ها شبِ قدر را و از ماه‌ها ماهِ رمضان را و نیز مرا و علی علیه السلام را برگزید. و از علی، حسن و حسین علیهما السلام را برگزید و از حسین علیه السلام، حجّت عالمیان را برگزید که نهم ایشان قائمِ اعلمِ احکمِ ایشان است.»(18)
ابومحمّد عبداللَّه ابن اسحاق بن عبدالعزیز خراسانی معدل از رجال اهل سنّت از شهر بن خوشب از سلمان فارسی روایت کرده که گفت: با رسولِ خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جایی نشسته بودیم و حسین بن علی علیهما السلام بر زانویِ آن جناب بود که ناگاه حضرت به تأمّل در رخسارِ او نگاه کرد و فرمود: «ای ابوعبداللَّه! تو سیّدی از سادات و تو امامی از امامان هستی! پدرِ نُه امام که نهمِ ایشان، قائم ایشان است و امام و اعلمِ احکمِ افضلِ ایشان است.»(19)
ابراهیم بن محمّد بن اسحاق بن یزید، می‌گوید که از سهل بن سلیمان، از ابی هارون عبدی شنیدم که گفت: نزدِ ابی‌سعید خدری رفتم به او گفتم: آیا در بدر حاضر بودی؟
گفت: آری!
پرسیدم: آیا از آنچه که رسولِ خدا، در حقّ و فضیلتِ امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرموده و تو شنیده‌ای، به من چیزی نمی‌گویی؟
او در جواب گفت: بلی! برایَت می‌گویم، رسِول خدا صلی الله علیه و آله و

سلم مریضی بر ایشان عارض شد، که بعداً هَم خوب شد. در همان وقتِ کسالت، فاطمه‌علیها السلام برایِ عیادتِ ایشان آمد. من طرفِ راستِ رسولِ خدا نشسته بودم. وقتی فاطمه‌علیها السلام وضعیّتِ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مشاهده نمود، گریه گلویش را گرفت و اشک ریخت.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: برای چه گریه می‌کنی؟
فاطمه‌علیها السلام فرمود: از تباه شدنِ [زحماتِ شما] می‌ترسم.
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای فاطمه! آیا ندانستی که خدای تعالی به نظر علم و قدرتِ خود، به سویِ زمین نگریست، و پدرِ تو را برگزید، پس او را به پیغمبری مبعوث فرمود؛ آن‌گاه در مرتبه دوّم به سویِ زمین نگریست و شوهرِ تو را برگزید، پس به من وحی فرمود و من تو را به او تزویج نمودم و او را وصیِّ خود قرار دادم.
آیا ندانستی که خداوند به جهتِ اکرام، تو را به داناترین و حلیم‌ترین و پیش‌ترینِ ایشان در اسلام تزویج نمود؟»
فاطمه‌علیها السلام خندید و خوشحال شد؛ پس رسولِ خدا صلی الله علیه و آله و سلم اراده فرمود که خیرِ زیادی را که خدای تعالی آن را برایِ محمّد و آل محمّد - صلوات اللّه علیهم اجمعین - قسمت فرموده بود، زیادتر کند....
سپس فرمود: «ای فاطمه! به ما اهلِ بیت، شش خصلت داده شده که به احدی از اوّلین داده نشده و احدی از آخرین، غیر از ما اهلِ بیت آن را به دست نیاورد:
پیغمبرِ ما بهترین پیغمبران است و آن پدرِ تو است.
وصیِّ ما بهترین اوصیاست و آن شوهرِ تو است.
شهیدِ ما بهترین شهداست و آن حمزه، عمویِ پدرِ تو است.
از ما است دو سبطِ این امّت و آن دو پسرانِ تو هستند.
از ما است مهدیِ این امّت که پشتِ سرِ او عیسی‌علیه السلام به نماز می‌ایستد.»
آن گاه دست خود را بر شانه حسین علیه السلام زد و فرمود: «از این است مهدیِ این امّت!»(20)
محمّد بن عبداللّه گفت: « بعد از وفاتِ امام عسکری‌علیه السلام به خدمتِ حکیمه خاتون، دخترِ حضرت جوادعلیه السلام رفتم که از او، از پیرامون حضرت حجّت‌علیه السلام و بلاتکلیفیِ مردم سؤال کنم.
ایشان به من فرمود: «بنشین!»
سپس فرمود: «ای محمّد! به درستی که خدای‌تعالی زمین را از حجّت خالی نمی‌گذارد و آن را در دو برادر بعد از حسن و حسین علیهما السلام قرار نداده است. آن هم به این جهت بوده که امام حسن و امام حسین

علیهما السلام را در زمین فضیلت داده باشد و ایشان را از همه برتر قرار دهد.
خدای تعالی فرزندانِ حسین علیه السلام را بر فرزندان حسن علیه السلام برتری و ویژگی عنایت فرمود، چنان‌که فرزندانِ هارون را بر فرزندانِ موسی‌علیه السلام برتری داد، هر چند موسی‌علیه السلام بر هارون حجّت بود.
پس برتری و فضل، برایِ فرزندانِ حسین علیه السلام است تا روزِ قیامت....»(21)
حضرت فاطمه‌علیها السلام به امام حسین علیه السلام فرمود: هنگامی که تو به دنیا آمدی، رسولِ خدا بر من وارد شد، تو را در بغل گرفت و فرمود: «ای فاطمه! حسینَت را بگیر و بدان که او پدرِ نُه امام است و از نسلَش امامان صالِحی به وجود خواهند آمد که نُهمیِ آنان قائم است ...»(22) و سه حدیث دیگر به همین مضمون.
حسن بن علی علیه السلام فرمود: «امامان بعد از رسولِ خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوازده نفرند. نُه نفرِشان از نسلِ برادرم حسین علیه السلام به وجود می‌آیند و مهدیِ این امّت از ایشان است ...»(23) و چهار حدیث دیگر به همین مضمون.
مفضل بن عمر گوید: امام صادق‌علیه السلام فرمود: «خدای تعالی چهارده هزار سال پیش از آن که خلقش را بیافریند، چهارده نور آفرید که ارواحِ ما بود.» گفته شد: «یا بن رسول اللَّه! آن چهارده تن چه کسانی هستند؟» فرمود: «محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از فرزندان حسین و آخرین آنها قائمی است که پس از غیبتش قیام کند و دجال را بکشد و زمین را از هر جور و ظلمی پاک کند.»(24)
از خصوصیّاتِ امام قائم عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف این است که آن حضرت از ناحیه پدر از نسلِ امام حسین علیه السلام است و از ناحیه مادر از نسلِ امام حسن علیه السلام است، از این رو که مادر امام باقرعلیه السلام از فرزندانِ امام حسن علیه السلام است.(25)
مشابهت در فضایل
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ما خاندانِ عبدالمطلب سادات و بزرگانِ بهشت هستیم، من و برادرم علی علیه السلام و عمویَم حمزه و جعفر و حسن و حسین و مهدی‌علیهم السلام».(26)
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بهشت مشتاقِ چهار نفر از خاندانِ من است که خدا آنها را دوست دارد و مرا به دوستی با آنها فرمان داده است: 1- علی بن ابیطالب علیه السلام 2- حسن علیه السلام 3- حسین علیه السلام 4- مهدی عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف که پشتِ سر مهدی عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف حضرت عیسی‌علیه السلام نماز

می‌خواند.»(27)
امیرالمؤمنین‌علیه السلام روزی به امام حسین علیه السلام نظر افکنده، به اصحابِ خود فرمودند: «در آینده خداوند از نسلِ او مردی را پدید می‌آورد که همنامِ پیامبر شماست و در ویژگی‌هایِ ظاهری و سجایای اخلاقی به او شباهت دارد.»(28)
روزی حضرت علي علیه السلام به امام حسین علیه السلام نگاه کرد و فرمود: این پسرم آقا است چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را آقا خواند، و بزودی خداوند در نسلِ او مردی ظاهر سازد که همنامِ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شماست، و در صورت و سیرت شبیهِ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، وقتی که مردم در غفلت به سر می‌برند و حق زیر پا قرار گرفته و مرده شده و ظلم و جور آشکار گشته، خروج می‌نماید. سوگند به خدا اگر خروج به قیام نکند، گردنش را می‌زنند، اهل آسمان و ساکنان آن از خروجش شاد می‌شوند. بلند پیشانی و برآمده بینی، سطبر شکم، لاغر ران و در گونه راستش، خالی هست، گشاده دندان می‌باشد، زمین را همچنان که از ظلم و جور پر شده، از عدل و داد پر کند.»(29)
در مهیج الاحزان(30) از کتاب نورالعین روایت کرده که حضرت سیّد الشّهداعلیه السلام در شبِ عاشورا به اصحابِ خود فرمود: «جدّم مرا خبر داد که فرزندم حسین علیه السلام در بیابانِ کربلا، غریب و بی‌کس و تشنه کشته خواهد شد؛ پس کسی که او را یاری کند به تحقیق مرا یاری کرده و فرزندش، قائم منتظرعلیه السلام را یاری نموده.»

فصل دوّم: توصیف نور از زبانِ نور

شیخ فرات بن ابراهیم در تفسیرِ خود(31) روایت‌کرده که جنابِ باقرعلیه السلام فرمود: حارث اعور، به حسین علیه السلام عرض کرد: یابن رسول اللَّه! فدایِ تو شوم! مرا از قولِ خداوند در کتابِ خود «وَالشَّمْسِ وَ ضُحیها»(32) خبر ده!
فرمود: «وای بر تو ای حارث! این محمّد، رسولِ خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.»
گفتم: فدای تو شوم! مرا از قولِ خداوند «وَالْقَمَرِ إِذا تَلیها» خبر ده!
فرمود: «این امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب علیه السلام است که بعد از محمّدصلی الله علیه و آله و سلم آمده است.»
گفتم: از قولِ خداوند «وَالنَّهارِ إِذا جَلَّیها» خبر ده!
فرمود: «این قائم است از آل محمّدعلیهم السلام که زمین را از عدل و داد پُر کند.»
امام حسین علیه السلام در حدیثی طولانی پیرامونِ ظهورِ حضرت حجّت‌علیه السلام به اصحابش فرمود: «ثمّ إنّ اللَّه یخرج من مسجد الکوفة عیناً من دهن وعیناً من ماء وعیناً من لبن؛(33) سپس خداوند از مسجد کوفه چشمه‌ای از روغن و چشمه‌ای از آب و چشمه‌ای از شیر بیرون می‌آورد.»
1امام حسین علیه السلام پیرامونِ ظهورِ امام زمان‌علیه السلام فرمود: «احسان و انفاق کنید، سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید! روزی فرا می‌رسد که دیگر برایِ انفاق یک درهم و یا یک دینار به مستحق محلّی پیدا نشود.»(34)
2بشر بن غالب اسدی گوید: حسین بن علی علیهما السلام به من فرمود: «یا بشر! ما بقآء قریش إذا قدم القآئم المهدیّ منهم خمس مائة رجل فضرب أعناقهم صبراً، ثمّ قدم خمس مائة فضرب أعناقهم [صبراً] ثمّ قدم خمس مائة فضرب أعناقهم صبراً؟ قال: فقلت [له : أصلحک اللَّه! أیبلغون ذلک؟ فقال الحسین بن علیّ‌علیهما السلام: إنّ مولی القوم منهم، قال: فقال [لی بشیر بن غالب أخو بشر بن غالب: أشهد أنّ الحسین بن علیّ‌علیهما السلام عدّ علیّ ستّ عدات؛(35) ای بُشر! چگونه است بقای قریش، وقتی «قائم مهدی»علیه السلام آمد، پانصد مرد را می‌آورند و گردن‌هایشان را می‌زنند؟ سپس پانصد نفر دیگر و پانصد نفر دیگر.
گفتم: عددشان به این تعداد می‌رسد؟
فرمود: غلامانشان با آن‌ها می‌باشد.
بشیر بن غالب برادرِ بشر گفت: شهادت می‌دهم که حسین بن علی علیهما

السلام شش مرتبه، آن تعداد را شمرد.»
3سعد بن محمّد از عیسی خشّاب نقل می‌کند: به حسین بن علی علیهما السلام گفتم: آیا صاحبِ این امر تو هستی؟
فرمود: «لا، ولکن صاحب هذا الأمر الطرید الشرید الموتور(36) بأبیه المکنّی بعمّه، یضع سیفه علی عاتقه ثمانیة أشهر؛(37) نه، و لکن صاحبِ این امر، فراری رانده شده و دور افتاده و پایمال شده حقّ قصاص خونِ پدر و مخفی شده از ترس است که هم کُنیه عمویش می‌باشد و شمشیرش را هشت ماه به دوش می‌گذارد.»
امام حسین علیه السلام فرمود: «إنّ لصاحب هذا الأمر غیبتان: إحداهما تطول حتّی یقول بعضهم مات وبعضهم قتل وبعضهم ذهب، ولایطّلع علی موضعه أحد من ولیّ ولا غیره إلّا المولی الّذی یلی أمره؛(38) همانا برایِ صاحب این امر دو غیبت خواهد بود، یکی طولانی می‌شود، به گونه‌ای که بعضی گویند: از دنیا رفته، برخی دیگر گویند: کشته شده است و بعضی گویند: رفته است. به محل زندگی‌اش، هیچ کس از دوست و غیر دوست، مطّلع نشود، مگر خدمتکاری که به کارهایَش رسیدگی می‌کند.»
4امام حسین علیه السلام فرمود: «قآئم هذه الأمّة التاسع من ولدی صاحب هذا الأمر وهو الّذی یقسّم میراثه وهو حیّ؛(39) قائمِ این امّت، نهمین نفر از اولاد من صاحب این امر است. او کسی است که میراثش را در حالِ زنده بودن تقسیم می‌کنند.»(40)
5امام حسین علیه السلام فرمود: «أما أنّ الصابر فی غیبته علی الأذی والتکذیب، بمنزلة المجاهد بالسیف بین یدی رسول اللّه‌صلی الله علیه و آله؛(41) آگاه باش! شکیبایان بر اذیّت و تکذیب در زمانِ غیبتِ امام زمان‌علیه السلام به منزله شمشیرزنان (راه خدا) در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند.»
6از امام حسین علیه السلام سؤال شد: آیا مهدی‌علیه السلام متولّد شده است؟ فرمود: «لا، لو أدرکته لخدمته أیّام حیاتی؛(42) نه، اگر او را درک می‌کردم (و می‌دیدم) روزهایِ عمرم رادر خدمت او می‌بودم.»
7در احتجاج(43) از امام حسین علیه السلام روایت شده است که در ضمنِ حالاتِ امامِ زمان‌علیه السلام فرمود: «خداوند عمرِ آن حضرت را طولانی می‌کند، آن‌گاه او را به قدرتِ خود همچون جوان، حدود چهل ساله، ظاهر می‌کند و این برای آن است که بدانند خداوند بر همه چیز قادر است.»(44)
8امام حسین بن علی علیهما السلام فرمود: «از ما دوازده مهدی است، اوّلِ ایشان، امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب علیه السلام و آخرِ ایشان نُهم از فرزندانِ من است و اوست قائم به حقّی که خداوند به او، زمین را بعد از مردن زنده کند و خداوند به او دین را بر همه دین‌ها غالب کند هرچند

مشرکین نخواهند؛ براىِ او غیبتی است که در آن جمعی برگردند.»(45) و سیزده حدیث دیگر به همین مضمون.
9امام حسین علیه السلام فرمودند: «مهدی عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف را با سکینه و وقار، شناختِ حلال و حرام، نیازِ همگان به او و بی نیازیِ او از همه خواهید شناخت.»(46)
10
امام حسین علیه السلام فرمود: «امام زمان‌علیه السلام از نظرها پنهان است تا کسی او را به بیعت خود نخواند، و او زیر پرچم هیچ رهبر ناشایستی نرود.»(47)
11
امام حسین علیه السلام فرمودند: «هنگام ظهور، منادیِ آسمانی به نام مهدی‌علیه السلام ندا می‌کند که همه اهل مشرق و مغرب آن ندا را می‌شنوند.(48)
12
از حسین بن علی علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول اللَّه‌صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «من به مؤمنین از خودشان به خودشان سزاوارترم، پس تو ای علی از مؤمنین به خودشان سزاوارتری، پس بعد از تو، حسن سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان... و حجة بن الحسن به مؤمنین سزاوارتر از خودشان. امامان نیکوکار، آن‌ها با حق و حق با آن‌هاست.»(49)

سیّدالشّهداء در کلامِ منتقم

تفسیر کهیعص(50)
سَأَلَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْقَائِمَعلیه السلام عَنْ تَأْوِیلِ کهیعص قَالَعلیه السلام هَذِهِ الْحُرُوفُ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَیْبِ أَطْلَعَ اللَّهُ عَلَیْهَا عَبْدَهُ زَکَرِیَّا ثُمَّ قَصَّهَا عَلَی مُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله وَ ذَلِکَ أَنَّ زَکَرِیَّا سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ یُعَلِّمَهُ أَسْمَاءَ الْخَمْسَةِ فَأَهْبَطَ عَلَیْهِ جَبْرَئِیلَعلیه السلام فَعَلَّمَهُ إِیَّاهَا فَکَانَ زَکَرِیَّاعلیه السلام إِذَا ذَکَرَ مُحَمَّداًصلی الله علیه و آله وَ عَلِیّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحسن علیه السلام سُرِّیَ عَنْهُ هَمُّهُ وَ انْجَلَی کَرْبُهُ وَ إِذَا ذَکَرَ اسْمَ الْحسین علیه السلام خَنَقَتْهُ الْعَبْرَةُ وَ وَقَعَتْ عَلَیْهِ الْبُهْرَةُ فَقَالَعلیه السلام ذَاتَ یَوْمٍ إِلَهِی مَا بَالِی إِذْ ذَکَرْتُ أَرْبَعَةً مِنْهُمْ تَسَلَّیْتُ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ هُمُومِی وَ إِذَا ذَکَرْتُ الْحُسَیْنَ تَدْمَعُ عَیْنِی وَ تَثُورُ زَفْرَتِی فَأَنْبَأَهُ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی عَنْ قِصَّتِهِ فَقَالَ کهیعص فَالْکَافُ اسْمُ کَرْبَلَاءَ وَ الْهَاءُ هَلَاکُ الْعِتْرَةِ وَ الْیَاءُ یَزِیدُ وَ هُوَ ظَالِمُ الْحسین علیه السلام وَ الْعَیْنُ عَطَشُهُ وَ الصَّادُ صَبْرُه؛(51)
سعد بن عبداللّه قمی می‌گوید: پس از آن که در مناظره با بعضی از ناصبی‌ها دچار مشکل شدم، حدودِ چهل پرسش را نوشتم و رفتم که از عالِم شهر، احمد بن اسحاق بپرسم. گفتند که او به سفر برای ملاقات با امام عسکری‌علیه السلام رفته است.
من هم به دنبالش رفتم و در راه به او رسیدم. با هم به محضر امام حسن عسکری‌علیه السلام مشرّف شدیم. احمد بن اسحق کیسه‌ای از وجوهات آورده بود که تقدیم کند.
امام عسکری‌علیه السلام فرمود: تحویل پسرم مهدی بده.
امام زمان - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - که کودکی روی زانوی پدر بود، یک به یک اسامی را گفت و حرام‌ها و حلال‌ها را جدا کرد. امّا احمد بن اسحاق حو آله مختصرِ یک پیرزن را در محلّ اقامت جا گذاشته و فراموش کرده بود که بیاورد و حضرت مهدی - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - به یادش آورد.
احمد بن اسحاق رفت تا آن بسته را بیاورد. در این فاصله امام حسن عسکری‌علیه السلام فرمود: ای سعد! چه شد که به حضورِ ما آمدی؟
گفتم: احمد بن اسحاق تشویقم کرد که می‌توانم به زیارتِ شما بیایم.
آن حضرت فرمود: پس آن مسائل را که می‌خواستی بپرسی چه شد؟
عرض کردم: آری! هنوز هم می‌خواهم بپرسم.
حضرت فرمود: از پسرم بپرس. و اشاره کرد به حضرت مهدی - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف -.
حضرت مهدی - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - فرمود:

سَلْ عمّا بدا لک منها؛ هر چه در ذهن داری بپرس.
سعد بن عبداللّه قمی می‌گوید: سؤالات زیادی پرسیدم. یکی از آنها این بود که عرض کردم: یا بن رسول اللّه! از تفسیر کلمه «کهیعص» برایم بگو!
حضرت مهدی - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - فرمود: این حروف از خبرهای غیبی هستند که خداوند آن‌ها را به اطّلاع بنده‌اش، حضرت زکریاعلیه السلام رساند و سپس داستان آن را برای حضرت محمّدصلی الله علیه و آله نقل کرد. جریانش این گونه بوده است که حضرت زکریّا از خداوند خواست، اسم‌های پنج تن را به او بیاموزد. جبرئیل نازل شد و اسم‌های پنج تن را برایش آورد و گفت آنان عبارتند از حضرت محمّدصلی الله علیه و آله حضرت علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام و با این نام‌ها، غم و غصّه‌اش از بین می‌رفت و اندوهش به خوشی تبدیل می‌گشت. امّا وقتی به نامِ مبارک امام حسین علیه السلام می‌رسید، اشک در چشمانَش حلقه می‌زد و نفس‌هایَش به شماره می‌افتاد.
روزی عرض کرد: پروردگارا! مرا چه می‌شود که وقتی نامِ چهار نفر اوّل از پنج تن را می‌برم، با نام آن‌ها آرامش خاطر پیدا می‌کنم و اندوهم برطرف می‌گردد، امّا وقتی نامِ امام حسین علیه السلام را بر زبان جاری می‌کنم، اشکم جاری می‌شود و آه از جگرم بلند می‌شود؟
خداوند داستانِ امام حسین علیه السلام را برای زکریّا نقل کرد و فرمود: «کهیعص»: پس «کاف» علامت اختصاری نام کربلا است و «هاء» علامت شهادت خاندان امام حسین علیه السلام است و «یاء» علامت نام یزید است، همان کسی که این ستم را بر امام حسین علیه السلام روا داشت؛ و «عین» علامت عطش و تشنگی امام حسین علیه السلام در روز عاشورا است و «صاد» علامت صبر و بردباری امام حسین علیه السلام است.
13
اسحاق بن یعقوب گوید: از محمّد بن عثمان عَمری درخواست کردم نامه‌ای را که مشتمل بر مسائل دشوارم بود. به عرض امام برساند.
بعد توقیعی به خطِّ مولایِ ما صاحب الزّمان‌علیه السلام چنین صادر شد:
.... و امّا اعتقادِ کسی که می‌گوید حسین علیه السلام کشته نشده است، آن کفر و تکذیب و گمراهی است.(52)
14
رُوِیَ لَنَا عَنِ الصَّادِقِ‌علیه السلام أَنَّهُ کَتَبَ عَلَی إِزَارِ إِسْمَاعِیلَ ابْنُهُ إِسْمَاعِیلُ یَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَهَلْ یَجُوزُ لَنَا أَنْ نَکْتُبَ مِثْلَ ذَلِکَ بِطِینِ الْقَبْرِ أَمْ غَیْرِهِ فَأَجَابَ‌علیه السلام یَجُوزُ ذَلِکَ وَ سَأَلَ هَلْ یَجُوزُ أَنْ یُسَبِّحَ الرَّجُلُ بِطِینِ الْقَبْرِ وَ هَلْ فِیهِ فَضْلٌ فَأَجَابَ‌علیه السلام یُسَبِّحُ بِهِ فَمَا مِنْ شَیْ‌ءٍ مِنَ التَّسْبِیحِ أَفْضَلَ مِنْهُ وَ مِنْ فَضْلِهِ أَنَّ الرَّجُلَ یَنْسَی التَّسْبِیحَ وَ یُدِیرُ السُّبْحَةَ فَیُکْتَبُ لَهُ التَّسْبِیح؛(53)

محمدَ بن عبداللّه حمیری طیّ نامه‌ای از حضرت صاحب الزّمان - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - پرسید: آیا انسان می‌تواند از خاکِ قبر «تربت امام حسین علیه السلام» تسبیح تهیّه کند و آیا این کار فضیلتی دارد؟
حضرت در جواب فرمودند: کسی که از تربتِ امام حسین علیه السلام دانه‌هایِ تسبیح تهیّه کرده است، می‌تواند به وسیله آن تسبیح خداوند بگوید و هیچ چیزی برایِ تسبیح گفتن، بافضیلت‌تر از آن نیست و برایِ نمونه، یکی از فضیلت‌های آن این است که، انسان با تسبیح تهیّه شده از تربت که ذکر می‌گوید ممکن است گاهی گفتن ذکر را فراموش کند، امّا همین که دانه‌ها را در دست دارد و می‌گرداند، خداوند ثوابِ گفتن ذکر را به او عنایت می‌کند.
15
... وَ سَأَلَ عَنِ السَّجْدَةِ عَلَی لَوْحٍ مِنْ طِینِ الْقَبْرِ وَ هَلْ فِیهِ فَضْلٌ فَأَجَابَ‌علیه السلام یَجُوزُ ذَلِکَ وَ فِیهِ الْفَضْلُ ... ؛(54)
از حضرت صاحب الزّمان - عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف - پرسیدند: آیا سجده کردن بر یک قطعه از تربت قبرِ امام حسین علیه السلام صحیح است؟ و آیا این کار فضیلت و ثوابی هم دارد؟
امام زمان - عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف - در جواب نوشتند:
این کار جایز است و فضیلت هم دارد.
16
امام زمان‌علیه السلام فرمودند:
هر کس این دعا را رویِ یک ظرفِ مصرف نشده، با تربتِ امام حسین علیه السلام بنویسد و بعد آن را با کمی آب بشوید و آن آب را بنوشد، از بیماری شفا پیدا می‌کند.
و آن دعا این است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ بِسْمِ اللَّهِ دَوَاءٌ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ شِفَاءٌ وَ لَا إِلَهَ إِلّا اللَّهُ کِفَاءٌ هُوَ الشَّافِی شِفَاءً وَهُوَ الْکَافِی کِفَاءً أُذْهِبُ الْبَأْسَ بِرَبِّ النَّاسِ شِفَاءً لا یُغَادِرُهُ سُقْمٌ وَصَلَّی اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ و آله النُّجَبَاءِ؛(55)
به نام خداوند بخشنده مهربان، به نام خداوندی که دوای درد است، و حمد و ستایش مخصوص خدایی است که شفای بیماری‌ها است و خدایی جز خدای یکتا نیست که نگه دارنده از هر مشکلی است.
شفا دهنده اصلی خداست و نگه دارنده اصلی خداست. با قدرت پروردگار بیماری را ببر و شفا را بیاور. آن چنان شفایی که هیچ گونه درد و مرضی یارای مقاومت در برابر آن را نداشته باشد و بر محمد و خاندان نجیبِ او درود فرست.»
17
از حضرت مهدی - عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف - نقل شده است که فرمود: حضرت یحیای پیامبرعلیه السلام به همان گونه‌ای سَر بریده شد،

که سرِ مبارک امام حسین علیه السلام بریده شد و سرِ هر دو بزرگوار را از پشتِ گردن بریدند و زمین و آسمان گریان نشدند مگر برای آن دو نفر و هرگز آثار شهادت آن دو به تأخیر نیفتاد.(56)
18
امام زمان‌علیه السلام در موردِ زیارت امام حسین علیه السلام دستورِ زیر را ایراد فرمودند که وقتی اراده زیارتِ امام حسین علیه السلام را نمودید، این‌طور بگویید: «پروردگارا! به حقّ محمّد، خاتم پیامبران، فرستاده تو برای هدایت همه هستی و به حقّ برادر و پسرعمویش، همان دانشمند والا مرتبه، یعنی حضرت علی علیه السلام و به حقّ فاطمه، بزرگِ زنان جهان و به حقّ امام حسن، طیّب و طاهر و پارسا و نگهبان پرهیزکاران و به حقّ امام حسین، کریم‌ترین فرد از شهیدان و به حقّ فرزندان شهیدِ امام حسین و به حقّ اهل بیت مظلوم امام حسین، و به حقّ امام علی بن الحسین، زین العابدین و به حقّ امام باقر پیش‌قراول و پیش‌آهنگ بازگشت کنندگان(57) و به حقّ امام ششم، راستگوترین راستگویان، و به حقّ امام موسی بن جعفر، جلوه گاه دلایل و براهین و به حقّ امام هشتم، علی بن موسی، یاور دین و به حقّ امام نهم، محمد بن علی، نمونه راه یافتگان و به حقّ امام دهم، علی بن محمد، پارساترین پارسایان و به حقّ امام یازدهم حسن بن علی، وارث بازماندگان و به حقّ امام دوازدهم، حجّت و گواه بر همه مخلوقات، تو را قسم می‌دهم که بر محمّد و خاندان پاک و راست کردارش، همان آل طاها و یاسین درود فرستی و در قیامت مرا از ایمن‌های مطمئنِ نجات یافته، و خوشحال بشارت دیده، قرار دهی.
پروردگارا! نامِ مرا در لیست مسلمانان بنویس و مرا به نیکوکاران ملحق ساز، و به من نسبت به دیگران، زبان راستگو عنایت کن و مرا بر سرکشان پیروزی عنایت فرما و از حیله حسودان حفظ کن و حیله همه حیله گران را از من دور بدار.
دستِ سلطه ستمگران را از سر من کوتاه بگردان و به رحمت خودت ای رحم کننده‌تر از همه رحم کنندگان، مرا با بزرگان خجسته و با برکت، به همراه همان پیامبرانی که مشمول نعمت خود قرار دادی و نیز شهیدان و نیکوگفتارانِ نیکومنش، همنشین قرار ده.
پروردگارا! تو را به پیامبر معصومت و به حکم ثابت و استوارت و نهی پنهانت و به حقِّ این قبری که ارادتمندان برای زیارتش می‌آیند، که در درون آن، امام معصوم، همان کشته مظلوم جای گرفته است، قَسَمت می‌دهم که همه اندوه هایم را برطرف کنی و شرّ قضا و قدر پنهان را از من دور بداری و از شرّ آتش زهرآگین و خفقان آور پناهم دهی.
پروردگارا! با ارزانی داشتن نعمت خود بر من، مرا در خورِ ستایش خود قرار ده و نسبت به آن اندازه از روزی که به من دادی، مرا راضی ساز و

مرا تحت پوشش جود و کرم خویش قرار ده و مرا از غضب خویش و نقشه هایی که علیه دشمنانت می‌کشی، دور بدار.

پروردگارا! مرا از لغزش نگه دار و در گفتار و کردار به من استواری عنایت کن و فراخی و فزونی در مدّت اجل من ایجاد کن و مرا از تحمیل سختی گرسنگی و مریضی دور نگه دار و به حقّ رهبران دینی‌ام، امامان معصوم‌علیهم السلام و به فضل و کرمت، بهترین آرزوها را نصیب من بفرما.

پروردگارا! بر محمّد و خاندانش درود فرست و توبه‌ام را بپذیر و بر گریه و اندوه شدیدم ترحّم کن و از لغزش من درگذر و سختی‌هایم را برطرف ساز و گناهانم را بیامرز و نسل من را پاک و اصلاح کن.
پروردگارا! در این بارگاه ملکوتی و مکانِ باکرامت، تمامی گناهانم را بیامرز و کلیّه عیب‌هایم را بپوشان و تمام غصّه هایم را برطرف گردان و روزی‌ام را در همه زمینه‌ها گسترش بده و مقام و موقعیّت اجتماعی‌ام را فزونی بخش و همه مفاسد زندگی‌ام را اصلاح کن و من را به همه آرزوهایم برسان و همه دعاهایم را مستجاب گردان.
و همه تنگناهای زندگی من را به رفاه مبدّل گردان و هر جمعیّت منتسب به من را منسجم گردان و هر کار مربوط به من را به سرانجام برسان و اموال و دارایی ام را بسیار گردان و اخلاقم را نیکو کن. و انفاقم را به جا و سزاوارتر قرار ده و سال مرا، سالی خوش قرار ده و هر حسود نسبت به من را خوار و ذلیل گردان و همه دشمن هایم را هلاک گردان و من را از آسیب هر شرّی بازدار.
و همه بیماری هایم را شفا بخش و همه آرزوهای دورم را نزدیک و قابل دسترسی قرار ده و هر پراکندگی در زندگی ام را جمع کن و موارد همه درخواست هایم را به من عطا فرما.
پروردگارا! خیر دنیا و پاداش آخرت را از تو می‌خواهم.
پروردگارا! به وسیله روزیِ حلالت، مرا از مالِ حرام بی نیاز گردان و به وسیله فضل و رحمت خود، من را از تمام مخلوقات بی نیاز گردان.
پروردگارا! من از تو دشمنی منفعت رساننده و قلبی فروتن و یقینی کامل و کرداری پاک و صبری نیکو و پاداشی عظیم درخواست دارم.
پروردگارا! توفیق شکرگزاری نعمت هایی که به من داده‌ای را عنایت فرما و احسان و کرمت را بر من بیش از پیش گردان و مردم را نسبت به گفتارم شنوا گردان و کردارم را در نزد خودت صاحب جایگاه قرار ده و خیرات و نیکی‌هایم را دامنه‌دار گردان و دشمنم را خوار و ذلیل گردان.
پروردگارا! بر محمّد و خاندانش‌علیهم السلام، در تمامِ لحظه‌هایِ شب و روز درود فرست و شرّ اشرار را از من بازدار و من را از گناهان و وزر و وبال‌ها پاک ساز و در برابر آتش جهنّم پناهم باش و بهشت جاویدان را برایم مقرّر گردان و به رحمت خودت، ای ترحّم کننده‌تر از همه ترحّم کنندگان، من و همه برادران و خواهران دینی من را بیامرز.»
حضرت صاحب الزّمان در ادامه دستورش به زیارت کننده قبر امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

«سپس رو به قبله بایست و دو رکعت نماز به جای آور. در رکعت اوّل «بعد از حمد» سوره انبیاء را بخوان و در رکعت دوم «بعد از حمد» سوره حشر را بخوان. و در قنوت بگو:
خدایی نیست جز خدای یکتا که بردبار و باکرامت است.
خدایی نیست جز خدای بلند مرتبه و با عظمت، خدایی نیست جز خدایِ هفت آسمان و زمین، و هر چه که در آن آسمان‌ها و زمین‌ها زندگی می‌کنند و هر آن که بین این آسمان‌ها و زمین‌ها هستند.
این شهادت به یگانگی را از باب مخالفت با دشمنان خدا و تکذیب کسانی که از خداوند اعراض کرده‌اند و از باب اقرار به خداوندی خدا و فروتنی در برابر عظمت او بر زبان جاری کرده‌ام.
همان کس که پیشینه همه چیز است و پیش از او هیچ نبوده است و آخر همه چیز است و خود آخری ندارد و با قدرت خود بر هر چیزی اشراف دارد و با دانش و مهربانی خود، از درون همه چیز اطّلاع دارد.
عقل‌هایِ بشری به حقیقتِ وجودیِ او دسترسی ندارند و تصوّرِ بشری، وجودِ او را درک نمی‌کند و مفهوم چگونگی وجود او برایِ بشر، قابل تصوّر نیست و بر باطن اشخاص آگاهی دارد و اسرار دل انسان‌ها را می‌شناسد و از خیانت چشم‌ها و از رازهای پنهان شده در سینه‌ها آگاه است.
پروردگارا! من بر پذیرش پیامبرت و ایمان آوردنَم به او و آگاه بودنم به جایگاه رفیع او، تو را گواه می‌گیرم و گواهی می‌دهم که حضرت محمّدصلی الله علیه و آله همان پیامبری است که قرآن کریم در فضیلتِ او سخن گفت و همه پیامبران به آمدن او بشارت داده‌اند و آن آیات قرآنی که خود او آورده بود، از مردم دعوت کرد که به پیامبری او اقرار کنند.
و خداوند از طریقِ آیه مبارکه‌ای که نازل کرد، مردم را تشویق به تصدیق او نمود که فرمود: «همان‌ها که از فرستاده خدا، پیامبر پیروی می‌کنند، پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که در نزدشان است، می‌یابند. آن‌ها را به معروف دستور می‌دهد و از منکر باز می‌دارد.
اشیاء پاکیزه را برای آن‌ها حلال می‌شمرد و ناپاکی‌ها را حرام می‌کند و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آن‌ها بود (از دوش و گردنشان) بر می‌دارد.»(58)
و بر برادر و پسر عموی پیامبر، حضرت علی علیه السلام، همان دو بزرگواری که حتّی در یک چشم به هم زدن هم مشرک نشده‌اند و نیز بر فاطمه زهرا، بانوی زنان جهان و بر دو مولای جوانان بهشت، امام حسن و امام حسین علیهما السلام، به پایداری ابدیّت و به تعداد قطره‌های نم نم باران و هم وزن تپّه‌ها و کوه‌ها، تا موقعی که درختان برگ دهند و زندگی و شب و روز برقرار باشد، درود فرست.
و بر خاندان آن پیامبر، همان امامان معصوم هدایت شده و مدافعین دین

خدا، یعنی: َحضرت علی بن الحسین علیه السَلام، حضرت محمد بن علی علیه السلام، حضرت جعفر بن محمّدعلیه السلام، حضرت موسی بن جعفرعلیه السلام، حضرت علی بن موسی‌علیه السلام، حضرت محمد بن علی علیه السلام، حضرت علی بن محمّدعلیه السلام، حضرت حسن بن علی علیه السلام، و حضرت حجّت بن الحسن العسکری‌علیه السلام همان‌ها که بر پای دارندگان عدل هستند و همگی از نسل سبطِ پیامبر [امام حسین علیه السلام هستند، درود و سلام فرست.
پروردگارا! به همین امام دوازدهم «امام زمان - عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف -» قسمت می‌دهیم که ظهورش را نزدیک نمایی، و صبری نیکو و پیروزی کامل و بی نیازی از خلق و پایداری در راه هدایت و توفیق دست یابی به آن چه که تو راضی هستی و دوست می‌داری، به ما عنایت فرمایی.
پروردگارا! روزیِ فراوان، حلال، پاک، سبک، همیشگی و روان که از هر طرف فزونی داشته باشد، و مورد علاقه و اشتیاق باشد و بدون دردسر و زحمت زیاد و بدون منّت کشیدن از دیگران به دست آید، به ما عنایت فرما.
پروردگارا! ما را از هر گرفتاری و درد و مریضی رهایی بخش و توفیقِ شکرگزاری بر سلامتی و بر نعمت هایت را به ما عنایت فرما و هر گاه زمانِ مرگ ما رسید، ما را بر بهترین حالتی که در حالِ طاعت تو و رعایت دستورات تو باشیم، بمیران تا با رحمت خود، ای مهربان‌ترین مهربانان! ما را به بهشت جاویدان وارد کنی.
پروردگارا! بر محمّد و خاندانش درود فرست و من را از دنیا بیزار و با آخرت مأنوس ساز، زیرا هیچ چیز جز ترس از تو، باعث فرار از دنیا نمی‌شود و هیچ چیز جز امید به تو، باعث انس با آخرت نمی‌گردد.
پروردگارا! برهان در اختیار توست و تو همیشه حاکمی و هرگز برهانی علیه تو اقامه نشد و تو محکوم نشدی. پروردگارا! همگان از ستم دیگران به سوی تو عرض حال می‌آورند و هرگز از دست تو به سوی کسی عرض حال برده نمی‌شود.
پس بر محمد و خاندانش درود فرست و من را در جهت پیروزی بر نفس ستمگر و سرکش و هواپرستی فراوانی که در درونم قرار دارد، یاری فرما و من را عاقبت به خیر گردان.
پروردگارا! این که از یک طرف از تو طلب مغفرت می‌کنم و از طرفی دیگر بر ارتکاب معصیت اصرار می‌ورزم، به خاطر کمی حیا است و باز با این که می‌دانم دائره بردباری تو وسیع است، باز هم توبه نمی‌کنم و از تو طلب مغفرت نمی‌نمایم، ضایع ساختن و هدر دادن امید به توست.
پروردگارا! گناهانم مرا از امید بستن به تو ناامید می‌کند و یقین من به

فراگیری رحمتت، مانع ترسیدن از تو می‌شود. پس بر محمّد و خَاندانش درود فرست و امیدم را تلقّی به قبول کن و کوتاهیِ مرا نادیده بگیر و در جایگاه بهترین گمان کنندگان به خود، همراه من باش، ای کریم کریمان!
پروردگارا! بر محمّد و خاندانش درود فرست و برای مصون ماندن از گناه کمکم کن و زبانم را به حکمت و دانش عقلانی گویا ساز و من را جزء کسانی قرار ده که به سبب از دست دادن فرصتِ گذشته پشیمان می‌شوند و در استفاده از فرصتِ هر روز خود متضرّر نمی‌شوند و غصّه روزی فردا را ندارند.
پروردگارا! بی نیاز آن کسی است که محتاج تو باشد و به وسیله تو از دیگران بی نیازی بجوید و فقیر آن کسی است که با دست نیاز به سوی خلق دراز کردن، خود را از تو بی نیاز بداند.
پس بر محمّد و خاندانش درود فرست و با لطف خود، من را از مخلوقات بی نیاز کن و من را جزء کسانی قرار ده که به سوی هیچ کس جز تو دست خویش را دراز نمی‌کنند.
پروردگارا! بدبخت کسی است که مأیوس شود در حالی که در پیش رویش توبه قرار گرفته است و در پشت سرش رحمت بی پایان تو واقع شده است. اگر چه در کردار ضعیف هستم، امّا در عرصه رحمت تو از آرزومندترین‌ها هستم، پس ضعف کردارم را با توجّه به فزونی امید و آرزویم به تو، بر من ببخش.
پروردگارا! اگر تو می‌دانی که در بین بندگانت از من سنگدل‌تر و گنهکارتر نیست، امّا من هم می‌دانم که برتر از تو در عظمت و گسترده‌تر از تو در عفو و رحمت مولایی وجود ندارد.
پس ای مولایی که در عفو و رحمت یکتایی، کسی را که در این دنیا تنها فردی نیست که نافرمانی تو را می‌کند، مورد عفو و رحمت خود قرار ده.
پروردگارا! تو به ما دستور دادی، امّا ما نافرمانی کردیم؛ و ما را از بدی‌ها برحذر داشتی و ما از بدی‌ها دوری نکردیم؛ و خطرها را به ما یادآوری کردی، امّا ما خود را به فراموشی زدیم؛ و تو ما را به سوی بینایی کشاندی، امّا ما خودمان را به نابینایی زدیم؛ و تو به ما هشدار دادی، امّا ما به تجاوزکاری ادامه دادیم.
این برخورد ما، سزای آن نیکی‌های تو به ما نبود و تو آگاه‌تری از آن چه که ما در پیدا و پنهان انجام می‌دهیم و تو از آن چه که ما تاکنون انجام دادیم و آن چه که بعداً انجام می‌دهیم، باخبرتری، پس بر محمد و خاندان او درود فرست و ما را به خاطر آن اشتباه کاری‌ها و فراموش کاری‌ها مجازات نکن.
و از حقوقی که بر گردن ما داری درگذر و احسانت را به ما به آخر برسان و ما را از تمام احسانت بهره‌مند گردان و رحمت خویش را بر ما جاری

ساز.
خدایا! ما به حرمت این امام راستین [امام حسین علیه السلام دستِ نیاز به سویِ تو دراز می‌کنیم و به تو متوسّل می‌شویم و به حقِّ عظمتی که برایِ این امام و جدّش رسول خودت و پدر و مادرش، علی و فاطمه که جزء اهل بیت رحمت هستند، قرار دادی؛ تو را قسم می‌دهیم که روزی دایم را که پایه‌های حیات ماست، برای ما مقرّر بفرمایی. و اصلاح امور زندگی خانوادگی ما را مقرّر بگردانی.
پس تو همان کریمی هستی که بخشندگی فراوان داری و هر گاه بخواهی چیزی را که از کسی دریغ کنی، با قدرت و توانایی از او دریغ می‌کنی.
خدایا! ما از تو آن رزق و روزی را می‌خواهیم که صلاح دنیای ما و رستگاری آخرت ما در آن باشد.
پروردگارا! بر محمد و خاندانش درود فرست و گناهان ما و پدر و مادر ما و همه مردان مؤمن و زنان با ایمان و همه زن و مرد مسلمان، چه زنده و چه مرده، همه را بیامرز و از نیکی دنیا و آخرت ما را بهره‌مند گردان و ما را از عذاب جهنّم نگهدار باش.»
سپس حضرت صاحب الزّمان - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - فرمود: «رکوع انجام می‌دهی و به سجده می‌روی و بعد تشهّد می‌خوانی و نماز را سلام می‌دهی. بعد وقتی تسبیحات حضرت زهرا را گفتی، صورت خویش را روی خاک بگذار و بگو: منزّه است خدا و سپاس مخصوص خداست و خدایی جز خدای یکتا نیست و خدا بزرگ است.
این ذکر را چهل مرتبه تکرار می‌کنی، سپس مصون ماندن از گناه، نجات از خطرات، آمرزش گناهان و توفیق کار خیر و قبولی اعمالی را که باعث نزدیک شدن به خداوند می‌شوند و تو آرزوی آن را داری، همگی را از خدا بخواه.
و بعد برو قسمت بالای سر بایست و به همان صورتی که گفته شد، دو رکعت نماز به جا آور، سپس به رو خود را روی قبر بیانداز و قبر مطهّر را ببوس و بگو: خداوند شرافت شما را زیاد کند و درود خدا و رحمت و برکات خداوند بر شما باد. بعد از آن برای خود و پدر و مادرت و نیز برای هر کس که خواستی دعا کن.»(59)

او می‌آید...
او یگانه منتقم خونِ امام حسین علیه السلام است، چنان‌که در دعای ندبه می‌خوانیم: «این الطالب بدم المقتول بکربلا این المنصور علی من اعتدی علیه وافتری ...؛ کجاست طالبِ خونِ حسین علیه السلام که در کربلا کشته شد؟ کجاست آن که بر متجاوزان و مفتریان بر او یاری شده است.»
1امام باقرعلیه السلام در وجهِ نامگذاری حضرت مهدی‌علیه السلام به «قائم آل محمدصلی الله علیه و آله و سلم حدیثی قدسی را روایت فرمود: «زمانی که جدم حسین که صلوات خدا بر او باد به شهادت رسید، فرشتگان با گریه و زاری به درگاه خداوند عزّوجلّ نالیدند و گفتند: پروردگارا! آیا از آنان که برگزیده و فرزند برگزیده(60) تو را، و امام انتخاب شده از بین خلق را کشتند، در می‌گذری؟! خداوند به آنان وحی فرمود: «فرشتگانِ من! آرام گیرید. سوگند به عزّت و جلالم که از آنان انتقام می‌گیرم، اگرچه بعد از گذشت زمانی طولانی باشد.» سپس فرزندان از نسل حسین علیه السلام را که پس از او به امامت می‌رسند به ملائکه نشان داد و آنان شاد شدند.
در بین این پیشوایان، یک نفرشان به نماز ایستاده بود «فإذا احدهم قائم یصلّی فقال اللَّه عزّوجلّ: بذلک القائم أنتقم منهم؛ خداوند عزّوجلّ فرمود: به وسیله آن «قائم» از دشمنان و قاتلان حسین علیه السلام انتقام می‌گیرم.»(61)
2هروی گوید که به امام رضاعلیه السلام عرض کردم: «یا بن رسول اللَّه ما تقول فی حدیث روی عن الصادق‌علیه السلام أنه قال: إذا خرج القائم قتل ذراری قتلة الحسین علیه السلام بفعال آبائهم؟! فقال‌علیه السلام: هو کذلک. فقلت: وقول اللَّه - عزّوجلّ - «وَلا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری (62) ما معناه؟ قال: صدق اللَّه فی جمیع أقو آله ولکن ذراری قتلة الحسین علیه السلام یرضون بفعال آبائهم ویفتخرون بها ومن رضی شیئا کان کمن أتاه ولو أنّ رجلاً قتل بالمشرق فرضی بقتله رجل بالمغرب لکان الراضی عند اللَّه عزّوجلّ شریک القاتل وإنما یقتلهم القائم‌علیه السلام إذا خرج لرضاهم بفعل آبائهم...؛(63) ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله چه می‌فرمایید درباره حدیثی که از امام صادق‌علیه السلام روایت شده است؟ و آن حضرت فرموده: «زمانی که «قائم‌علیه السلام» خروج کرد، ذریه قاتلانِ حسین علیه السلام را به خاطرِ کارهایِ پدرانِشان می‌کُشد!؟»
فرمود: چنان است (که شنیده‌ای)!
گفتم: پس آیه «وَلا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری (64) معنایَش چیست؟

حضرت فرمود: «خداوند در تمامِ گفته‌هایش صادق است. لکن فرزندانِ قاتلانِ حسین علیه السلام به کارهایِ پدران [نیاکانِشان]راضی می‌شوند و به آن افتخار می‌کنند و هر کس به چیزی راضی شود، مانندِ کسی است که خود، آن را انجام داده است، اگر مردی در مشرق کشته شود و دیگری در مغرب به کار او راضی شود، راضی در نزدِ خدای - عزّوجلّ - شریکِ جرمِ او خواهد بود.
قائم‌علیه السلام که بعد از خروج، آن‌ها را می‌کشد، به سببِ رضایتِشان به اعمالِ پدرانِشان خواهد بود.»
3امام باقرعلیه السلام فرمود: از آن جهت «قائم‌علیه السلام» قائم نامیده شد که وقتی جدّم حسین علیه السلام کشته شد، ملائکه به سویِ خدا با گریه و ناله ضجّه کردند تا این که فرمود: پس خداوند برایِ آن‌ها انوارِ ائمّه را کشف کرد، یکی از آن‌ها قائم (ایستاده) بود و نماز می‌گزارد. پس خداوند فرمود: با این شخص قائم‌علیه السلام از آن‌ها انتقام خواهم کشید.(65)
در روایات بسیار آمده است که آن حضرت از ذرّیه قاتلین امام حسین علیه السلام انتقام خواهد گرفت؛ چون آن‌ها نیز به کرده‌ها و کارهای پدران خود راضی و خوشنود هستند و آن را صحیح می‌دانند؛ چنان که امام صادق‌علیه السلام فرمود: هرگاه قائم‌علیه السلام خروج کند، فرزندان قاتلینِ حسین علیه السلام را به علّت رضایت به افعال پدران خود می‌کشد.
4امام زمان‌علیه السلام وقتی که به مسجدالحرام برسد، مابینِ رکن و مقام پنج ندا سر دهد:
«أَلا یا أَهْلَ الْعالَمِ اَنَا الامامُ القائمُ الثّانی عَشَرَ؛
أَلا یا أَهْلَ الْعالَمِ اَنَا الصّمْصامُ المُنْتَقِم؛
أَلا یا أَهْلَ الْعالَمِ اِنَّ جَدّیَ الْحُسَیْن قَتَلوهُ عَطْشاناً؛
أَلا یا أَهْلَ الْعالَمِ اِنَّ جَدّیَ الْحُسَیْن طَرَحوهُ عُرْیاناً؛
أَلا یا أَهْلَ الْعالَمِ اِنَّ جَدّیَ الْحُسَیْن سَحَقوهُ عُدواناً؛(66)
ای مردم جهان! من امام دوازدهم قائم هستم، ای مردم جهان! من شمشیر برّان انتقام گیرنده هستم. ای مردم جهان! جدّم حسین علیه السلام را با لبِ عطشان کشتند. ای مردم جهان! جدّم حسین علیه السلام را بعد از کشته شدن برهنه بر زمین انداختند. ای مردم جهان! پیکر جدّم حسین علیه السلام را پس از کشته شدن، از رویِ دشمنی، پامال سمّ اسبان و ستوران قرار دادند.»(67)
5قائم از القابِ خاصّه مشهوره متداوله آن حضرت است. در زبور برلبوموا نیز به این لقب از ایشان یاد شده است.(68)
«قائم» یعنی بر پا شونده در فرمانِ حق‌تعالی؛ چه آن حضرت، پیوسته در شب و روز، مهیّایِ فرمان الهی است که به محض اشاره، ظهور نماید.

از ابوحمزه ثمالیَ روایت شده که از حضرت امَام محمّد باقرعلیه السلام سؤال کردم: «یابن رسول اللَّه! آیا همه شما قائم به حق نیستید؟»
فرمود: «بلی، همه قائم به حقّیم.»
گفتم: پس چگونه حضرت صاحب الامرعلیه السلام را قائم نامیدند؟
فرمود: «چون جدّم، حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد، ملائکه در درگاه الهی صدا به گریه و ناله بلند کردند و گفتند: ای خداوند و سیّد ما! آیا از قتلِ برگزیده خود و فرزندِ پیغمبر پسندیده خود و بهترین خلق خود غافل می‌شوی؟
پس حق تعالی، به سویِ ایشان وحی کرد: «ای ملائکه من! قرار گیرید! قسم به عزّت و جلال خود که هر آینه انتقام خواهم کشید از ایشان، هر چند بعد از زمان‌ها باشد.» پس حق تعالی حجاب‌ها را برداشت و نور امامان از فرزندان حسین را به ایشان نمود و ملائکه به آن شاد شدند؛ پس یکی از آن انوار را دیدند که در میان آن‌ها ایستاده، به نماز مشغول بود؛ حق تعالی فرمود: «به وسیله این ایستاده [قائم از ایشان انتقام خواهم کشید.»(69)
6در چند روایت، از امام زمان‌علیه السلام به «مَوْتور» یاد شده است.
موتور به کسی می‌گویند که پدرش کشته شده و خونخواهیِ او نشده است.
مرحوم مجلسی‌رحمه الله فرموده: «مراد به والِد[پدر]، یا حضرتِ عسکری‌علیه السلام است یا جنابِ امام حسین علیه السلام یا جنسِ والد، که شامل همه ائمّه‌علیهم السلام باشد؛ یعنی انتقام گیرنده خونِ تمامِ اجدادِ خود.»(70)
7در تفسیر شیخ فرات بن ابراهیم کوفی(71) از حضرت باقرعلیه السلام روایت شده است که در تفسیرِ آیه شریفه «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً...»(72) فرمود: مظلومِ کشته شده حسین علیه السلام است. «فَلا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ اِنَّهُ کانَ مَنْصُوراً»(73) فرمود: «خداوند مهدی‌علیه السلام را منصور نامید، چنان‌که احمد، محمّد و محمودصلی الله علیه و آله و سلم و عیسی‌علیه السلام مسیح نامیده شده است.» و شاید، نکته تعبیر از آن جناب به امام منصور در زیارت عاشورا، آیه مذکور باشد به مناسبتی که وجهِ آن واضح است. واللَّه العالم.(74)
8حَدَّثَنِی أَبِی عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ‌علیه السلام فِی قَوْلِهِ «أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقاتَلُونَ»(75) قَالَ إِنَّ الْعَامَّةَ یَقُولُونَ نَزَلَتْ فِی رَسُولِ اللَّهِ لَمَّا أَخْرَجَتْهُ قُرَیْشٌ مِنْ مَکَّةَ وَ إِنَّمَا هُوَ الْقَائِمُ‌علیه السلام إِذَا خَرَجَ یَطْلُبُ بِدَمِ الْحُسَیْنِ وَ هُوَ قَوْلُهُ نَحْنُ أَوْلِیَاءُ الدَّمِ وَ طُلَّابُ الدِّیَةِ؛(76)
امام صادق‌علیه السلام در تفسیرِ آیه 39 از سوره مبارکه حج که خداوند می‌فرماید:
«به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده است، اجازه جهاد داده شده

است، چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند و خدا بر یاری آن‌ها تواناست.»
فرمود: اهل سنّت می‌گویند: این آیه در موردِ رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است زمانی که قریش، پیامبر اکرم‌صلی الله علیه و آله را از مکّه بیرون کردند.
در حالی که شأن نزولِ آیه، در موردِ قائم آل محمّد - عجّل اللّٰه تعالی فرجه الشّریف - است و آیه مربوط است به زمانی که حضرت مهدی - عجّل اللّٰه تعالی فرجه الشّریف - ظهور می‌کند و به خون خواهی امام حسین علیه السلام برمی‌خیزد و این معنایِ جمله آن حضرت است که: «ما خون خواهان امام حسین علیه السلام و طلب کنندگانِ دیه هستیم.»
9امیرمؤمنان علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام فرمود: «به خدا قسم من و این دو فرزندم [امام حسن و حسین علیهما السلام شهید خواهیم شد، خداوند در آخرالزّمان مردی از فرزندانَم را به خونخواهیِ ما برخواهد انگیخت و او مدّتی غایب خواهد شد تا مردم آزمایش شوند و گمراهان جدا گردند، تا جایی که افرادِ نادان می‌گویند: خداوند دیگر به آلِ محمّد کاری ندارد.»(77)
10
در این‌که منتقم بودنِ حضرت مهدی‌علیه السلام از مسلّماتِ تاریخی و اعتقادیِ بین مسلمین است، استاد شهید مطهّری‌رحمه الله می‌فرمایند:
«اوّلین باری که اثرِ اعتقادِ مهدویّت را در تاریخ اسلام می‌بینیم، در جریانِ انتقامِ مختار از قاتلینِ امام حسین علیه السلام است. جایِ تردید نیست که مختار مردِ بسیار سیاستمداری بوده و روشش هم بیش از آن‌که روشِ یک مردِ دینی و مذهبی باشد، روشِ یک مردِ سیاسی بوده است. البتّه نمی‌خواهم بگویم مختار آدمِ بد یا خوبی بوده است، کار به آن جهت ندارم، مختار می‌دانست که ولو این‌که موضوع، موضوع انتقام گرفتن از مردم قاتلان سیّدالشهداء است و این زمینه، زمینه بسیار عالی‌ای است امّا مردم تحتِ رهبریِ او حاضر به این کار نیستند. شاید (بنابر روایتی) با حضرت امام زین العابدین‌علیه السلام هم تماس گرفت و ایشان قبول نکردند.
مسئله مهدی موعود را که پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بود، به نام محمّد بن حنفیه پسر امیرالمؤمنین و برادر سیّدالشهداء، مطرح کرد. چون اسمِ او محمّد بود، زیرا در روایاتِ نبوی آمده است «اسمه اسمی» نامِ او نامِ من است. گفت: ایّها النّاس! من نایبِ مهدی زمانم، آن مهدی‌ای که پیغمبر خبر داده است.(78)
مختارِ مدتی به نامِ نیابت از مهدیِ زمان، بازیِ سیاسیِ خودش را انجام داد. حال آیا محمّد بن حنفیه واقعاً خودش هم قبول می‌کرد که من مهدی موعود هستم یا نه، بعضی می‌گویند قبول می‌کرد برایِ این‌که بتوانند انتقام را بِکِشند که این ثابت نیست. امّا در این‌که مختار، محمّدبن حنفیه را به عنوان

َمهدی موعود معرفی می‌کرد شکّی نیست، و بعدها از همین جا مذهبِ کیسانیّه پدید آمد. محمّد بن حنفیه هم که مُرد گفتند مهدیِ موعود که نمی میرد مگر این‌که زمین را پر از عدل و داد کند، پس محمّد ابن حنفیه نمرده است و در کوهِ رَضْوی غایب شده است...»(79)

فصل چهارم تماشا گه راز

در سوگِ سیّدالشّهداء

زیارتِ ناحیه مقدّسه، خون گریه و سوگنامه حضرت مهدیعلیه السلام و مرثیه بلندِ آن بزرگوار بر مصایب و رنج‌هایِ جدّش، اباعبداللّه الحسین علیه السلام در عاشورا است. این زیارت، ترسیم و توصیفِ لحظه‌هایِ شهادت اباعبداللَّهعلیه السلام، غربت ومظلومیّتِ اهل بیت‌علیهم السلام، معتبرترین، مستندترین و بلندترین روضه‌ای است که از زبانِ معصوم منتقم و خونخواهِ سیّدِ شهیدان به ما رسیده است. این مرثیه از زبان کسی است که صحنه‌ها و لحظه‌هایِ عاشورا، هر روز مقابلِ نگاهِ اوست و او از پس پرده‌هایِ اشک، حنجره‌ای عطش زده در آزمندی خنجر قساوت و خیمه‌هایی در آستانه آتش و شیون را نظاره می‌کند. زیارت ناحیه مقدسه، گزارشِ عاشورا است؛ گزارشی که در آن دقایق و صحنه‌هایِ جزئی نیز توصیف شده است. این زیارت نامه شامل هشت بخش است:

1 - سلام بر انبیا و اولیا.

2 - سلام بر امام شهید و صحابه فداکارش.

3 - آرزوی زیارت امام حسین علیه السلام.

4 - طرح اوصاف، ویژگی‌ها و سیرت امام حسین علیه السلام و تأثیر شهادت آن حضرت.

5 - طرح نهضت و انقلاب مقدس اباعبداللَّهعلیه السلام.

6 - توصیف صحنه کربلا، شهادت، رنج‌ها و مصایب بازماندگان و قافله اسیران.

7 - تحلیل بازتاب حادثه کربلا و غربت اسلام پس از شهادت و سوگواری کائنات و موجودات در شهادت اباعبداللّهعلیه السلام.

8 - نیایش، دعا و طرح درخواست‌های امام زمان‌علیه السلام با پروردگار.(80)

این زیارت در کتاب اقبال سید بن طاووس : 573 و نیز در بحارالانوار، ج 98 : 269 نقل شده است.(81)

قسمت اول

سلام بر حضرت امیرالمؤمنین، علی بن ابیطالب علیه السلام که به برادری برای حضرت محمّدصلی الله علیه و آله اختصاص داده شد.
سلام بر حضرت فاطمه زهراعلیها السلام، دختر حضرت محمّدصلی الله علیه و آله.
سلام بر ابومحمّد، امام حسن مجتبی‌علیه السلام، وصیّ و جانشین پدرش، حضرت علی علیه السلام.
سلام بر امام حسین علیه السلام که با خون خود، جانش را در راه خدا ارزانی داشت.
سلام بر آن امامی [امام حسین علیه السلام که در پیدا و پنهان، اطاعت خداوند را پیشه خود ساخت.
سلام بر آن امامی که خداوند در تربتِ خاکِ قبر او شفای بیماران را قرار داد.
سلام بر آن امامی که دعا در زیر گنبد او مستجاب است.
سلام بر آن امامی که دیگر امامان معصوم‌علیهم السلام از نسل او به دنیا آمده‌اند.
سلام بر فرزندِ خاتم پیامبران.
سلام بر فرزند بهترین اوصیای پیامبران.
سلام بر فرزند فاطمه زهراعلیها السلام.
سلام بر فرزند خدیجه کبری.
سلام بر فرزند «سدرة المنتهی»(82).
سلام بر فرزند «جنّة المأوی (83).
سلام بر فرزند زمزم و صفا.
سلام بر آن امام آغشته به خون.
سلام بر آن امامی که خیمه هایش را پاره پاره کردند.
سلام بر پنجمین نفر از آل عبا «خامس آل عبا».
سلام بر آن غریب‌تر از همه غریبان.
سلام بر آن شهیدِ بالاتر از همه شهیدان.
سلام بر آن امامی که به دست افراد بی اصل و نسب به قتل رسید.
سلام بر آن امامِ ساکن کربلا.
سلام بر آن امامی که فرشتگان آسمان در عزایش گریستند.
سلام بر آن امامی که همه نسل او از افراد پارسا و برگزیده‌اند.
سلام بر سلطان دین.
سلام بر محلّ نزول براهین و دلایل واضح الهی.

سلام بر امامانِ دارای مقام سروَری.
سلام بر سینه‌های چاک چاک «از شمشیر و نیزه».
سلام بر آن لبان خشکیده «از تشنگی».
سلام بر جسم‌های کنده شده «از دنیا».
سلام بر جان‌های ربوده شده.
سلام بر بدن‌های برهنه.
سلام بر جسم هایی که بر اثر تابش آفتاب بر آنان، رنگشان تغییر کرد.
سلام بر آن خون‌های جاری شده.
سلام بر آن بدن که اعضایِ آن قطعه قطعه شده.
سلام بر سرهایی که در بلندی قرار گرفت «بالای نیزه» و همراه کاروان اسیران «در حرکت بود».(84)
سلام بر زنان «بدون پوشش مناسب» به اسارت رفته، سلام بر حجّت خدای هستی.
سلام بر تو «ای حسین» و بر پدران پاک تو. سلام بر تو و بر فرزندان شهیدت.
سلام بر تو و بر ذرّیّه‌ات که به یاری تو برخاسته‌اند.
سلام بر تو و بر فرشتگان خفته در کنارت.
سلام بر آن کشته مظلوم.
سلام بر برادر مسمومش «امام حسن مجتبی‌علیه السلام»، سلام بر حضرت علی اکبرعلیه السلام.
سلام بر شیر خواره، حضرت علی اصغرعلیه السلام.
سلام بر بدن‌های افتاده «رها شده» در بیابان.
سلام بر خاندان نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله.
سلام بر افتادگان در بیابان. سلام بر دور از وطن‌ها.
سلام بر بی کفن دفن شده‌ها. سلام بر آن سرهایی که از بدن‌ها جدا شدند.
سلام بر آن امامِ امر به معروف و نهی از منکر کننده بردبار.
سلام بر مظلوم بی یاور. سلام بر ساکن خاکِ پاک.
سلام بر صاحب بارگاه باشکوه.
سلام بر آن امامی که خدای بزرگ او را از پلیدی‌ها پاک ساخت.
سلام بر آن امامی که جبرئیل به وجودِ او افتخار کرد.
سلام بر آن امامی که در کودکی و در گهواره، حضرت میکائیل با او به زبان کودکی سخن گفت.
سلام بر آن امامی که هم پیمان‌های او پیمان شکنی کردند.
سلام بر آن امامی که حرمت حریم او را شکستند.
سلام بر آن امامی که خونش به ناحق بر زمین ریخته شد.
سلام بر آن امامی که غسلش با خون زخم‌های بدنش بود.

سلام بر آن امامی که نیزه‌هایِ زیادی بر او فرود آمد.
سلام بر آن ستم دیده‌ای که خونش مباح شد.
سلام بر آن امامی که در بیابان سربریده شد.
سلام بر آن امامی که روستاییان او را دفن کردند.
سلام بر آن امامی که شاهرگ گردنش را قطع کردند.
سلام بر آن امامِ مورد حمایتی که «در روز عاشورا» بدون یاور ماند.
سلام بر آن محاسنِ به خون خضاب شده.
سلام بر آن صورتِ بر خاک افتاده. سلام بر آن جنازه بر زمین مانده.
سلام بر آن لب و دندانی که با «چوب خیزران» به آن زدند.
سلام بر آن سرِ بالایِ نیزه‌ها.
سلام بر آن بدن‌های برهنه‌ای که در بیابان‌ها افتاده بودند و گرفتار نیش ستم گرگ‌های ستمگر شدند. و درندگان وحشی به سوی آنان در رفت و آمد بودند.
سلام بر تو ای مولای من! و بر فرشتگانی که در اطراف بارگاهت در رفت و آمدند.
همان فرشتگانی که بر تربت تو حلقه زدند و در صحن و سرایت در حال طوافند و برای زیارتت بر تو وارد شدند.
سلام بر تو، همانا من به سوی تو آمده‌ام و رستگاری را نزد تو می‌جویم.
سلام بر تو از طرفِ کسی که حرمتِ حریم تو را می‌شناسد و با اخلاص، ولایت تو را پذیرفته است و با ابراز محبّت به تو، می‌خواهد به خداوند نزدیک شود و از دشمنان تو بیزار گردد.
سلامی از قلبی که به خاطر مصیبت‌های وارده بر تو زخمی و مجروح است و در هنگام یاد تو اشک هایش جاری است. سلام انسانی دردمند و محزون و سرگردان، خوار و ذلیل.
سلام بر تو از طرف کسی که اگر در کربلا(85) حضور داشت، با سپر قرار دادن جان خود، جسم تو را از شمشیرها محافظت می‌کرد و برای مردن در راه تو، آخرین نَفَس خود را هدیه می‌کرد و در رکاب تو جهاد می‌کرد و تو را در جنگ بر علیه دشمنانی که بر تو شوریده‌اند، یاری می‌داد و جسم و جان و مال و فرزند و روح و روان خود را فدای جان تو کرده و اهل بیت خود را سپر بلای اهل بیتِ تو قرار می‌داد.
گر چه روزگار، تولّد من را به تأخیر انداخت و قضا و قدر الهی مرا از یاری تو بازداشت و نتوانستم در برابر دشمن تو رو در رو بجنگم و در برابر کسی که عَلَم دشمنی بر علیه تو برافراشته بپاخیزم، امّا هر آینه هر صبح و شام، به نوحه و زاری برایت می‌پردازم و در عزایت به جایِ اشک، خون از دیده می‌بارم.
این همه برای این است که بر آن چه که بر تو گذشت، حسرت می‌خورم و

غمگین هستم و بر گرفتاری‌ات تأسّف می‌خورم. و هم چنان افسوس می‌خورم تا از اندوه مصیبت وارده بر تو و غصّه افسردگی و دل شکستگی بمیرم.
شهادت می‌دهم تو نماز را برپا داشتی و زکات را ادا کردی و امر به معروف نموده و از منکر و دشمنی با خدا نهی کردی و مطیع خداوند بودی و نافرمانی نکردی و به خداوند و ریسمان الهی تمسّک جُستی.
پس او را از خود راضی نگه داشتی و خدا ترسی پیشه کردی و مراقبت نَفْس نمودی و دعوت خداوند را اجابت کردی. و سنّت‌های الهی را به پا داشتی و فتنه‌ها را خاموش کردی و به راه هدایت، مردم را دعوت کردی و راه راستی و درست کرداری را روشن ساختی.
و آن گونه که حقّش بود، در راه خدا جهاد کردی و مطیع پروردگار و جدّت حضرت محمّدصلی الله علیه و آله، رسول خدا بودی. و به گفتار پدرت حضرت علی علیه السلام گوش شنوا داشتی و به سرعت، وصیّت برادرت امام حسن مجتبی‌علیه السلام را عمل کردی و ستون دین را برافراشتی و طغیان و سرکشی را در نطفه خفه کرده و از بین بردی و کوبنده طاغیان و سرکشان بودی و برای امّت اسلام، اندرز دهنده بودی.
و در لحظه‌هایِ مرگ و سختیِ جان کندن، آسوده خاطر رفتی و با فاسقان مبارزه کردی و با بَراهین الهی قیام کردی و برای اسلام و مسلمین شفقت نشان داده و عاطفه به خرج دادی. و حق را یاری کردی و در گرفتاری و آزمایش‌های الهی، بردبار بودی و از دین محافظت کردی و از گستره حضور دین دفاع کردی.
از آرمان هدایت، نگه‌داری کرده و آن را یاری نموده‌ای. عدالت را گسترش داده و به نشر آن اقدام کرده‌ای. دین را یاری کرده و فرهنگ دین داری را علنی ساختی. بازیچه قرار دهندگان دین را از کارشان باز داشته و مانع آنان شدی.
داراییِ سرمایه‌دارانِ ظالم را به نفع افراد مستضعف مصادره کرده و بین قوی و ضعیف به تساوی تقسیم کردی. بهارِ امید یتیمان و نگه دارنده مردمان، و مایه عزّت اسلام و معدن احکام الهی و ملازم نعمت‌ها بودی.
راه و روش جدّ و پدرت را طیّ کردی و در وصیّت کردن به روش برادرت امام حسن علیه السلام وصیّت کردی. در پیمان‌ها دارای خوی و خصلت پسندیده و کرامت روشن هستی. حتّی در تاریکی‌ها «جهل و نادانی جهان» به کوشش ادامه دادی و راه‌های استوار را انتخاب کردی.
با شرف و با کرامت‌تر از همه مخلوقاتی. پیشینه‌ای عظیم و عالی داری. حَسَب و نَسَب شریف و بلندی داری، و دارایِ رتبه والا و مناقب بسیار و نژادی پسندیده‌ای. و بردبار، رستگار و بازگشت کننده به سویِ خدایی.
تو بخشنده دانا، نیرومند و بلند مرتبه هستی. امام شهید، بسیار ناله کننده

در پیشگاه خدا و بازگشت کننده به سوی خدایی. دوست داشتنی و دارای هیبت و وقاری.
برای پیامبر خدا، فرزند و برای قرآن کریم بررسی کننده و برای امّت اسلام بازوانی. و در طاعت پروردگار کوشا و نسبت به عهد و پیمان وفادار، و از راه فاسقان کناره‌گیری کننده‌ای و انجام دهنده تمامی سعی و تلاش هستی و نیز دارای رکوع و سجود طولانی هستی.
و همانندِ کسی که می‌خواهد از دنیا کوچ کند، از دنیا کناره گرفتی و به دنیا مانند کسی که از دنیا وحشت داشته باشد، نگاه می‌کنی. از آرزوهای دنیایی چشم پوشیدی و نظر همّت خود را از زینت‌های دنیا برگرداندی و نگاهت از خوشی‌های دنیا برگرفته شده است و اشتیاقت به آخرت شناخته شده است.
تا آن جا که وقتی ستم، همه توان خود را به میدان آورد و بیدادگری پرده از چهره برداشت و گمراهی پیروانش را فراخواند؛ تو در آن هنگام در کنارِ حرم جدّت در مدینه، سکونت داشتی و با ستمگران بیگانه بودی و همنشین خانه و محراب و کناره گیرنده از شهوات و لذّات بودی و به اندازه طاقت خود، با قلب و زبانت نهی از منکر می‌نمودی.
پس از آن، آگاهی‌ات از منکرات در جامعه، اقتضا کرد که نهی از منکر عملی و علنی انجام دهی؛ و عملاً در برابر تبهکاران ایستاده و با آنان به نبرد بپردازی. به همین دلیل به همراه

فرزندانت و اهل بیت و نیز پیروان و دوستانت، کوشش آغاز کردی و مقصود خود را با دلیل و برهان آشکار کردی و با استفاده از علم و دانش و بردباری و موعظه نیکو، مردم را به سوی خداوند دعوت کردی و به اقامه حدود الهی و اطاعت از خداوند امر و از پلیدی و سرکشی‌ها نهی کردی.
امّا آنان با ستم و تجاوز با تو مقابله کردند و تو بعد از حذر داشتن آنان و تکرار بیّنه و برهان بر آنان، با آن‌ها به جهاد برخاستی. ولی آن‌ها حرمت حریم تو و بیعت با تو را شکستند. و پروردگارت و نیز جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله را خشمگین کردند و آغازگر جنگ با تو بودند.
پس صحنه، صحنه ضربت شمشیر و نیزه شد و تو مرگ را بر لشکر کفّار تحمیل کردی و در گرد و غبار میدان جنگ غرق شدی و با ذوالفقاری وارد شدی که گویا علیّ مرتضی در میدان جنگ حاضر شده است.
وقتی که دیدند تو اقوام و یاران ثابت قدمی داری و بی قراری و ترس در تو مشاهده نمی‌شود، حیله‌های آشوب برانگیز خود را در مورد تو اجرا کردند و با حیله و نیرنگ و بدی هایشان با تو به نبرد پرداختند و آن ملعون به لشکرش امر کرد که از رسیدن آب به تو جلوگیری شود و نیز مانع رسیدنت به آب شدند و با تو جنگیدند و با عجله از تو خواستند در بیابان کربلا فرود آیی.
و تیرها به سویَت پرتاب کردند و برای در آوردنِ ریشه‌ات، دست‌ها دراز کردند و پیمانی را که با تو بسته بودند، رعایت نکردند و در هنگامه کشتن دوستان و یارانت و مصادره اموالت، هرگز فکر نکردند که این اقدامِ آن‌ها گناهی بزرگ است.
در حالی که تو در میان گرد و غبار جنگ بودی و آزار و اذیّت‌ها را تحمّل می‌کردی، آن گونه که حتّی فرشتگان آسمان از بردباری‌ات تعجّب کردند، آن دشمنان از هر جهت تو را محاصره کردند و با زخم‌هایِ زیادی که بر تو وارد کردند، ناتوانَت ساختند و بینِ تو و خیمه‌هایِ حرم فاصله انداختند و مانع رفت و آمدنت به خیمه‌هایِ حرم شدند، آن گونه که حتّی یک یاور هم برایت نماند، در حالی که تو آمر به معروف و ناهی از منکر بودی.
بردبار بودی و مدام از زنان و فرزندانت دفاع می‌کردی؛ تا آن که تو را از اسب بر زمین انداختند. پس در حالی که مجروح بودی، بر زمین قرار گرفتی، تا آن جا که زیر سُم اسبان قرار گرفتی، یا این که سرکشان، شمشیر بر بدن تو زدند و عرقِ مرگ بر پیشانی تو نشست و از این پهلو به آن پهلو می‌شدی.
آن گاه که نگاه مأیوسانه‌ای به خیمه‌های حرم و اهل بیت خویش کردی. آن

گونه که از شدّت دردها و جراحات می‌رفت که فرزندان و اهل بیت خود را فراموش کنی. در این بین ذوالجناح به سرعت رَم کرد و به طرف خیمه‌های حرم رفت، در حالی که شیهه‌های گریه آلود داشت.
وقتی که زنان حرم اسب را ذلیل و شرمسار دیدند و مشاهده کردند که زین اسب بر اسبت آویزان است، مو پریشان و در حالی که سیلی بر صورت‌های خود می‌نواختند، نقاب از چهره گرفتند، از پشت پرده بیرون دویدند و شیون کنان و در حالی که آثار ذلّت بعد از عزّت را می‌دیدند، به سوی قتلگاهت شتابان دویدند.
در همان حال، شمر ملعون روی سینه‌ات نشسته بود. شمشیرش را بر گلویت می‌کشید، در حالی که با دست دیگرش ریشِ مبارک تو را گرفته بود، که با شمشیر هندی خود، سر از بدنت جدا کند.
در همان حال بود که حواسّ پنج گانه‌ات از کار افتاد و نفس‌هایِ آخر را زدی و سرت روی نیزه قرار گرفت و اهل بیت تو، همانند بردگان به اسارت برده شدند و با زنجیر آهنی به بند کشیده شدند و بر روی پالان چهارپایان «شتران» سوار شدند، به گونه‌ای که شدّت گرمای تابستان صورت آنان را سوزانید و آنان از صحراها و بیابان‌ها بُرده شدند.
و در حالی که دست‌های بسته آنان به گردنشان آویزان شده بود، در بازار شهرها چرخانده می‌شدند.
پس وای بر گنهکاران فاسد که با کشتن تو، اسلام را به قتل رساندند و نماز و روزه را تعطیل کردند و سنّت‌ها و احکام الهی را شکستند و پایه‌های ایمان را منهدم کردند و آیات قرآن را تحریف کردند و در طغیان‌گری و دشمنی با اهل بیت‌علیهم السلام سرعت گرفتند و قساوت به خرج دادند.
از این پس یک بار دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله موردِ ستم قرار گرفت و ولیّ دم شد و حقّ انتقام گرفتن برایش باقی ماند و قرآن کریم یک بار دیگر غریب واقع شد.
و وقتی که تو به شکست کشانده شدی، حق یک بار دیگر موردِ خیانت قرار گرفت و شکست خورد و با رفتن تو تکبیر و تهلیل [لا اله الّا اللّه و حلال و حرام و قرآن و تفسیر آن، همگی از بین رفت. و بعد از شهادت تو تغییر و تبدیل و تحریفِ احکام و دشمنی با دین، تعطیل شدن احکام و هواپرستی و گمراهی و فساد و باطل گرایی، به صورت فرهنگ جامعه درآمد و ظاهر شد.
پس آن کس که خبر شهادت تو را در مدینه در کنار قبر جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلان می‌کرد، با اشک‌های طولانی خبر مرگ تو را به پیامبر داد.
در حالی که خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفت: ای رسول خدا! نوه و جوانت [حسین کشته شد و تعرّض به اهل بیت تو و افراد مورد

حمایت تو را مباح شمردند و بعد از تو، فرزندان و نوه‌هایِ تو به اسارت برده شدند و هر رفتار غیر اصولی و غیر انسانی را نسبت به عترت و اهل بیت تو انجام دادند.
آن جا بود که پیامبر خدا برآشفت و گریه از درون قلبِ آرام او برآمد و در عزای تو فرشتگان و پیامبران الهی به او تسلیت گفتند و در شهادت تو مادرت زهراعلیها السلام سوگوار شد و لشکرهایی از فرشتگان مقرّب درگاه خداوند، برای تسلیت گفتن به پدرت، حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در رفت و آمد بودند و در عزایِ تو در بالاترین طبقاتِ بهشت، محافل عزا برپا کردند و در عزایِ تو زنانِ بهشتی بر صورت‌هایِ خود سیلی زدند و همه آسمان‌ها و ساکنان آن و بهشت و نگهبانان آن و کوه‌های مرتفع و دامنه‌های آن و دریاها و ماهی‌های آن و بهشت و افراد آن، و خانه کعبه و مقام ابراهیم و مشعر و آنان که در احرام بودند و نیز آنان که از احرام بیرون آمدند، همگی در عزای تو گریه کردند.
پروردگارا! به حرمت این مکان ارزشمند [کربلا] بر محمّد و خاندانش درود فرست و مرا در قیامت به همراه آنان و جزء گروه آنان محشور کن و با شفاعت آنان مرا وارد بهشت کن.
2امام زمان - عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف - فرمود: اگر خواستی امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا زیارت کنی، در مقابل قبرش بایست و بگو:
سلام بر حضرت آدم، برگزیده خدا از بین مخلوقات.
سلام بر حضرت شیث، ولیّ خدا و برگزیده او.
سلام بر حضرت ادریس که به اقامه برهان الهی در بین مردم پرداخت.
سلام بر حضرت نوح که خداوند دعایش را در مورد ارسال عذاب بر قوم کافر مستجاب کرد.
سلام بر حضرت هود که با یاری خداوند به پیش رفت.
سلام بر حضرت صالح که به خاطر کرامت خداوند بر او، به سوی پروردگار متوجّه شد.
سلام بر حضرت ابراهیم که خداوند با دوست خود و خلیل قرار دادنش، از او حمایت کرد.
سلام بر حضرت اسماعیل که خداوند گوسفندی ارزشمند را از بهشتِ خود به عنوان فدایی او برای او فرستاد.
سلام بر حضرت اسحاق که خداوند پیامبران را از نسل او قرار داد.
سلام بر حضرت یعقوب که خدا به رحمت خودش بینایی او را به او بازگرداند.
سلام بر حضرت یوسف که خداوند به عظمت و قدرت خود او را از درون چاه نجات داد.

سلام بر حضرت موسی که خداوند به قدرت خودش دریا را برایش شکافت.
سلام بر حضرت هارون که خداوند با برگزیدنش به پیامبری، او را به خود اختصاص داد.
سلام بر حضرت شعیب که خداوند او را بر قومش پیروز ساخت.
سلام بر حضرت داوود که خداوند از خطای او درگذشت و توبه او را پذیرفت.
سلام بر حضرت سلیمان که به وسیله عزّت و جلال خداوند، جنّیان و پریان در تسخیر او قرار گرفتند.
سلام بر حضرت ایّوب که خداوند از آن بیماری شفایش عنایت فرمود.
سلام بر حضرت یونس که خداوند ضمانت قومش را از نفرین یونس پذیرفت، و آن‌ها را نجات داد.
سلام بر حضرت عُزَیْر که خداوند پس از آن که او مرده بود، او را دوباره زنده کرد.
سلام بر حضرت زکریّا که در مصیبت وارده [قتل یحیی صبر و بردباری پیشه کرد.
سلام بر حضرت یحیی که خداوند به خاطر دادن لیاقت شهادت، او را به خود نزدیک کرد.
سلام بر حضرت عیسی، روح خدا و کلمه پروردگار.
سلام بر حضرت محمّدصلی الله علیه و آله حبیب و دوست خدا و برگزیده او.(86)

فصل پنجم غروب عاشورا، طلوع ظهور

«قال الحسين عليه السلام لأصحابه قبل أن يقتل: إن رسول اللَّه قال لى: يا بنى إنک ستساق إلى العراق وهى أرض قد التقى بها النبيون و أوصياء النبيين و هى أرض تدعى عمورا وإنک تستشهد بها ويستشهد معک جماعة من أصحابک لا يجدون ألم مس الحديد وتلا: «قلنا يا نار كونى بردا وسلاما على إبراهيم» (الأنبياء: 69) يكون الحرب بردا وسلاما عليک وعليهم.
فابشروا فواللَّه لئن قتلونا فانا نرد على نبينا قال: ثم أمكث ما شاء اللَّه فأكون أول من ينشق الأرض عنه فأخرج خرجة يوافق ذلک خرجة أمير المؤمنين وقيام قائمنا ثم لينزلنّ علىّ وفد من السماء من عند اللَّه لم ينزلوا إلى الأرض قط ولينزلن إلى جبرئيل وميكائيل وإسرافيل وجنود من الملائكة.
ولينزلنّ محمّد و على و أنا و أخى و جميع من من اللَّه عليه فى حمولات من حمولات الرب خيل بلق من نور لم يركبها مخلوق ثم ليهزن محمّد لواءه وليدفعنه إلى قائمنا مع سيفه ثم إنا نمكث من بعد ذلک ما شاء اللَّه ثم إن اللَّه يخرج من مسجد الكوفة عينا من دهن وعينا من ماء و عينا من لبن.
ثم إن أمير المؤمنينعليه السلام يدفع إلى سيف رسول اللَّهصلى الله عليه و آله ويبعثنى إلى المشرق والمغرب فلا آتى على عدو للَّه إلا أهرقت دمه ولا أدع صنما إلا أحرقته حتى أقع إلى الهند فأفتحها. وإن دانيال ويوشع يخرجان إلى أمير المؤمنين يقولان صدق اللَّه ورسوله ويبعث اللَّه معهما إلى البصرة سبعين رجلا فيقتلون مقاتليهم ويبعث بعثا إلى الروم فيفتح اللَّه لهم.
ثم لأقتلن كل دابة حرم اللَّه لحمها حتى لا يكون على وجه الأرض إلا الطيب وأعرض على اليهود والنصارى وسائر الملل: و لأخيّرنّهم بين الاسلام والسيف فمن أسلم مننت عليه ومن كره الاسلام أهرق اللَّه دمه و لا يبقى رجل من شيعتنا إلا أنزل اللَّه إليه ملكا يمسح عن وجهه التراب ويعرفه أزواجه ومنزلته فى الجنة ولا يبقى على وجه الأرض أعمى ولا مقعد ولا مبتلى إلا كشف اللَّه عنه بلاءه بنا أهل البيت.
ولينزلنّ البركة من السماء إلى الأرض حتى أن الشجرة لتقصف بما يريد اللَّه فيها من الثمرة ولتأكلن ثمرة الشتاء فى الصيف وثمرة الصيف فى الشتاء وذلک قوله تعالى «ولو أن أهل الكتاب آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والأرض ولكن كذبوا فأخذناهم بما كانوا يكسبون» ثمّ إن اللَّه ليهب لشيعتنا كرامة لا يخفى عليهم شئ فى الأرض وما كان فيها حتى أن الرجل منهم يريد أن يعلم علم أهل بيته فيخبرهم بعلم ما يعملون.
مختصر بصائرالدّرجات: مما رواه لى السيد على بن عبد الكريم بن عبد الحميد الحسنى بإسناده عن سهل مثله.

ایضاح: (لتقصف) أی تنکسر أغصانها لکثرة ما حملت من الثمار.(87)
سهل بن زیاد از ابن محبوب نقل می‌کند که ابن فضیل گوید: سعد الجلاب از قول جابر گوید که امام باقرعلیه السلام فرمود: امام حسین علیه السلام پیش از شهادتش به اصحاب خود فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: همانا تو به زودی به سوی عراق کشانده می‌شوی و آن زمینی است که پیغمبران و اوصیای آن‌ها در آن گرفتاری‌ها کشیده‌اند و آن زمینی است که به آن «عمورا» گفته می‌شود.
تو (ای حسین) و گروهی از اصحابت که درد کشیده شدنِ آهن بر بدنِ خود را احساس نمی‌کنند، در آن شهید می‌شوید و این آیه را تلاوت نمود: «قُلْنَا یا نَارُ کُونی بَرْداً وَسلاماً عَلی إِبْراهِیمَ»(88) جنگ برای تو و اصحابت سرد و سالم می‌شود. پس مژده باد بر شما!
به خدا قسم! اگر ما را بکشند، به حضور پیغمبرمان وارد می‌شویم و در آن جا می‌مانیم تا خدا بخواهد. پس من اوّلین کسی هستم که زمین برای او شکافته شود. پس بیرون می‌آیم هم زمان با خروج امیرالمؤمنین و قیامِ «قائم» ما.
سپس دسته‌ای از آسمان از نزد خدا برای من فرود می‌آیند که تا آن وقت ابداً فرود نیامده‌اند و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکر فرشته‌ها برای من نازل می‌شوند. حتماً محمّدصلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل می‌شوند و من و برادرم و تمامی آنان که خداوند به آن‌ها منّت گذاشته است، فرود می‌آیند، بر مرکب‌هایی از مراکب خدا، اسبانی سفید پیشانی و نورانی که هیچ مخلوقی تاکنون سوارِ آنها نشده است.
سپس محمّدصلی الله علیه و آله پرچم خود را به اهتزاز در می‌آورد و همراهِ شمشیرِ خود به «قائم‌علیه السلام» ما تحویل می‌دهد، بعد از آن مقدار که خدا خواهد می‌مانیم و خداوند از مسجد کوفه چشمه‌هایی از روغن و آب و شیر بیرون می‌آورد؛(89) سپس امیرالمؤمنین‌علیه السلام شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به من می‌دهد و مرا به مشرق و مغرب می‌فرستد. پس به سوی دشمن خدا نمی‌روم، مگر این که خونش را می‌ریزم و بُتی رها نمی‌کنم، مگر آن را می‌سوزانم تا به «هندوستان» می‌رسم و آن را می‌گشایم و دانیال و یوشع به سوی امیرالمؤمنین‌علیه السلام بیرون می‌آیند و می‌گویند: راست گفت خدا و رسولش! خداوند همراه آن‌ها هفتاد نفر را به سوی بصره می‌فرستد و جنگجویان آن جا را می‌کشند و واحدی از ارتش را به روم اعزام می‌دارند و آن جا را فتح می‌کنند.
سپس تمام حیوانات حرام گوشت را می‌کشم، به گونه‌ای که در روی زمین غیر از (حلال گوشت و) پاک پیدا نشود.
به یهود و نصارا و سایر ملّت‌ها پیشنهاد می‌کنم و آن‌ها را میان پذیرفتن

اسلام و شمشیر مخیّر می‌سازم، پس هر کس مسلمان شد، منّت گذارم به او و هر کس اسلام را نپذیرفت خونش را می‌ریزم.
مردی از شیعیان ما باقی نمی‌ماند، مگر این که خداوند فرشته‌ای به سوی او می‌فرستد و از روی او خاک را برطرف ساخته و همسران و جایگاه او را در بهشت به او معرّفی می‌کنند و نمی‌ماند در روی زمین نابینایی و زمین‌گیر و گرفتاری، مگر این که خداوند بلا را از او بر می‌دارد به خاطر ما اهل بیت‌علیهم السلام.
از آسمان به زمین برکت نازل می‌شود، به اراده خداوند متعال حتّی شاخه‌های درخت از کثرتِ میوه می‌شکند و میوه‌های زمستان در تابستان و میوه‌های تابستان در زمستان خورده شود و این است (معنای) گفته خداوند «و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را برای آن‌ها می‌گشودیم، ولی آن‌ها (حقّ را) تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.»(90)
سپس خداوند به شیعیانِ ما کرامتی می‌نماید که به آن‌ها چیزی در زمین و هر چه در آن است مخفی نماند، حتّی مردی از آن‌ها بخواهد جریان‌های درونی خانواده خود را بداند، به آن‌ها هرکاری را که می‌کنند خبر می‌دهد (از کرده‌های آنان مطّلع می‌شوند).»

عن الصّادق‌علیه السلام سئل عن الرجعة أحقّ هی؟ قال: نعم فقیل له: من أول من یخرج؟ قال: الحسین یخرج علی أثر القائم‌علیهما السلام قلت: ومعه الناس کلهم؟ قال: لا، بل کما ذکر اللّه تعالی فی کتابه «یوم ینفخ فی الصور فتأتون أفواجا» قوم بعد قوم؛(91)
از امام صادق‌علیه السلام سؤال کردند: آیا «رجعت» حقّ است؟!
فرمود: بلی. پرسیده شد: اوّلین کسی که بیرون آید کیست؟
فرمود: «حسین علیه السلام» پشت سرِ «قائم‌علیه السلام» خروج نماید.
گفتم: همه مردمان با او خواهند بود؟
فرمود: نه، بلکه آن‌گونه که خدای تعالی در کتابش فرموده است: «روزی که در صور دمیده شد، گروه گروه می‌آیید» یعنی گروهی بعد از گروهی.

2

داوود بن راشد از حمران از ابی جعفرعلیه السلام که فرمود: «إنّ أوّل مَن یرجع لجارکم الحسین علیه السلام فیملک حتّی یقع حاجباه عینه من الکبر؛ (92) همانا اوّل کسی که بر می‌گردد همسایه‌تان حسین علیه السلام است. پس مالک می‌شود تا از زیادیِ سن، ابروانَش به رویِ چشمانش بریزد.»

معلّی بن خنیس گوید که امام صادق‌علیه السلام به من فرمود: «أوّل من یرجع إلی الدنیا الحسین بن علی علیهما السلام فیملک حتّی یسقط حاجباه علی عینیه من الکبر؛(93) همانا اوّل کسی که به دنیا برمی‌گردد حسین علیه السلام است. پس آن‌قدر حکومت می‌کند تا از زیادی سن ابروانش به روی چشمانش می‌ریزد.»

یونس بن ظبیان گوید كه امام صادقعليه السلام فرمود: «إنّ الّذى يلى حساب الناس قبل يوم القيامة الحسين بن على عليهما السلام فأمّا يوم القيامة فإنّما هو بعث إلى الجنّة وبعث إلى النار؛(94) آن كسى كه پيش از قيامت به حساب مردم مى‌رسد حسين بن على عليهما السلام است،(95) امّا روز قيامت برانگيخته شدن به سوى بهشت يا جهنّم است.»

مفضّل بن عمر گوید که امام صادق‌علیه السلام فرمود: «کأنّی بسریر من نور قد وضع وقد ضربت علیه قبة من یاقوتة حمراء مکللة بالجوهر وکأنّی بالحسین علیه السلام جالسا علی ذلک السریروحوله تسعون ألف قبة خضراء وکأنّی بالمؤمنین یزورونه ویسلمون علیه. فیقول اللَّه عزّوجلّ لهم: أولیائی سلونی! فطالما أوذیتم وذللتم واضطهدتم فهذا یوم لاتسألونی حاجة من حوائج الدنیا والآخرة إلا قضیتها لکم فیکون أکلهم وشربهم من الجنة فهذه واللَّه الکرامة؛(96) [در زمان رجعت]گویا تختی از نور گذاشته شده را می‌بینم، در حالی که بر روی آن قبّه‌ای از یاقوت سرخ و زینت داده شده از گوهر را زده‌اند و گویا حسین علیه السلام را می‌بینم که بر روی آن تخت نشسته و در اطراف آن نود هزار قبّه سبز است که مؤمنان او را زیارت کرده و بر او سلام می‌کنند.
پس خدای - عزّوجلّ - به آن‌ها می‌فرماید: دوستان من! (هرچه دلتان می‌خواهد) از من بخواهید؛ چون زمان طولانی در راه من اذیّت شدید و ذلیل گردیدید و سختی کشیدید. امروز روزی است که از نیازهای دنیا و آخرت هرچه بخواهید برای شما برآورده می‌کنم.
پس خوردن و آشامیدن آن‌ها از بهشت (تأمین) می‌شود. این است به خدا سوگند کرامت (خداوندی).»

محمّد بن جعفر الرزاز عن ابن أبی الخطاب وأحمد بن الحسن ابن علی بن فضال عن مروان بن مسلم عن برید العجلی قال: قلت لأبی عبد اللَّهعلیه السلام: یا بن رسول اللَّهصلی الله علیه و آله أخبرنی عن إسمعیل الذی ذکره اللَّه فی کتابه حیث یقول: «واذکر فی الکتاب إسماعیل إنه کان صادق الوعد وکان رسولا نبیاً»(97) أکان إسماعیل بنإبراهیمعلیهما السلام فان الناس یزعمون أنه إسماعیل بن إبراهیم؟ فقالعلیه السلام:إن إسماعیل مات قبل إبراهیم وإن إبراهیم کان حجة للَّه قائما صاحب شریعة فإلی من ارسل إسماعیل إذا. قلت: فمنکان جعلتفداک؟ قال: ذاک إسماعیل بن حزقیل النبیعلیه السلام بعثه اللَّه إلیقومه فکذبوه وقتلوه وسلخوا فروة وجهه فغضباللَّه له علیهم فوجه إلیه سطاطائیل ملک العذاب فقال له: یا إسماعیل أنا سطاطائیل ملک العذاب وجهنی رب العزة إلیک لاعذب قومک بأنواع العذاب کما شئت فقال له إسماعیل: لا حاجة لی فی ذلک یا سطاطائیل. فأوحی اللَّه إلیه: فما حاجتک یا إسماعیل؟ فقال إسماعیل: یا رب إنک أخذت المیثاق لنفسک بالربوبیة ولمحمد بالنبوة ولأوصیائه بالولایة وأخبرت خلقک بما تفعل امته بالحسین بن علی علیهما السلام من بعد نبیها وإنک وعدت الحسین أن تکره إلی الدنیا حتی ینتقم بنفسه ممن فعل ذلک به فحاجتی إلیک یا رب أن تکرنی إلی الدنیا حتی أنتقم ممن فعل ذلک بیما فعل کما تکر الحسین. فوعداللَّه إسماعیل بن حزقیل ذلک فهو یکر مع الحسین بن علی علیهما السلام.(98)

برید عجلی گوید: به امام صادقعلیه السلام عرض کردم: یابن رسول اللَّه به من خبر ده از اسماعیلی که خداوند در قرآن از او به «واذکر فی الکتاب إسماعیل إنّه کان صادق الوعد وکان رسولاً نبیّاً»(99) یاد کرده است، آیا اسماعیل پسر ابراهیم است، مردم گمان می‌کنند او اسماعیل فرزند ابراهیم است؟

فرمود: اسماعیل پیش از ابراهیم وفات کرد، در حالی که ابراهیم حجّت خدا و صاحب شریعت بود. پس اسماعیل به که فرستاده شده بود!

گفتم: فدایت شوم، پس آن اسماعیل چه کسی بود؟!

فرمود: او اسماعیل بن حزقیل پیغمبرعلیه السلام بود خداوند او را به سوی قومش مبعوث کرد، پس او را تکذیب کرده و او را کشتند و پوست صورتش را کندند. خداوند بر آن‌ها غضب کرد و به سوی او «سطاطائیل» ملک عذاب را فرستاد و به او گفت: ای اسماعیل! من سطاطائیل فرشته عذابم! خداوند صاحب عزّت، مرا به سوی تو فرستاده تا قوم تو را آن‌گونه که دلت خواست عذاب نمایم با انواع عذاب!

پس اسماعیل گفت: ای سطاطائیل! من در این مورد حاجتی ندارم.
بنابراین خداوند به او (اسماعیل بن حزقیل پیغمبرعلیه السلام) وحی کرد: ای اسماعیل! حاجتت چیست؟
اسماعیل گفت: پروردگارا! تو پیمان گرفتی برای خودت به ربوبیّت و به محمّد به نبوّت و به اوصیای او به ولایت و خبردادی به خلق خود از کارها (ظلم‌های) امّت او به حسین بن علی علیهما السلام بعد از پیغمبرش‌صلی الله علیه و آله و تو وعده دادی حسین علیه السلام را به دنیا برگردانی تا انتقام خود را از کسانی که آن کارها(ستم‌ها) را بر او روا داشتند بگیرد؛ پس حاجت من به تو این است، ای پروردگار! مرا هم به دنیا برگردانی تا من نیز از ستمکارانم انتقام بگیرم، آن‌گونه که حسین علیه السلام را برمی‌گردانی! پس خداوند این را به اسماعیل بن حزقیل وعده داد تا با حسین علیه السلام برگردد (انتقام خود را از ظالمانش بگیرد).

قال حریز: جعلت فداک ما أقل بقاءکم أهل البیت وأقرب آجالکم بعضها من بعض مع حاجة هذا الخلق إلیکم؟ فقال: إن لکل واحد منا صحیفة فیها ما یحتاج إلیه أن یعمل به فی مدته فإذا انقضی ما فیها مما امر به عرف أن أجله قد حضر وأتاه النبی ینعی إلیه نفسه وأخبره بما له عند اللّٰه. وإن الحسین صلوات اللّٰه علیه قرأ صحیفته التی اعطیها وفسر له ما یأتی وما یبقی وبقی منها أشیاء لم تنقض فخرج إلی القتال وکانت تلک الامور التی بقیت أن الملائکة سألت اللّٰه فی نصرته فأذن لهم فمکثت تستعد للقتال وتتأهب لذلک حتی قتل فنزلت وقد انقطعت مدته وقتل صلوات اللّٰه علیه. فقالت الملائکة: یا رب أذنت لنا فی الانحداروأذنت لنا فی نصرتهفانحدرنا وقد قبضته؟ فأوحی اللّٰه تبارک وتعالی إلیهم أن الزموا قبته حتی ترونه قد خرج فانصروهوابکوا علیه وعلی ما فاتکم من نصرته وإنکم خصصتم بنصرته والبکاء علیه فبکت الملائکة تقربا وجزعا علی ما فاتهم من نصرته فإذا خرج صلوات اللّٰه علیه یکونون أنصاره.(100)

حریز گوید: به امام صادق‌علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! چقدر کم است ماندن شما [کوتاه است عمر شما]اهل بیت و اجل‌هایتان یکی از دیگری نزدیک است با این که مردم به وجود شما نیاز دارند؟!

حضرت فرمود: برای هر یک از ما دستورالعملی است که در آن تا پایان عمرش به هرچه احتیاج دارد (نوشته شده) است، پس زمانی مأموریتش منقضی شد، می‌داند که اجلش فرا رسیده است و پیغمبرصلی الله علیه و آله حضور یافته، مرگ او را ابلاغ می‌نماید و به او می‌گوید: که در پیش خدا چه دارد.

حسین علیه السلام نیز صحیفه‌ای که به او داده بودند، قرائت کرد و آن چه می‌آید و می‌ماند چیزهایی که هنوز به عمل نیامده را تفسیر کرد و به جنگیدن بیرون رفت.

از کارهایی که ماند (جریان) فرشته‌ها بود که از خدا خواستند به او کمک کنند و خدا هم اجازه داد و آن‌ها نیز به جنگیدن آماده می‌شدند تا این‌که او کشته شد. هنگامی آمدند که حسین علیه السلام شهید شده و مدّت (امامتش) به سر آمده بود.

فرشته‌ها گفتند: خدایا! فرود آمدن و کمک نمودن را به ما اجازه دادی، حال که نازل شدیم، قبض روحش کرده‌ای؟!

پس خداوند به آن‌ها وحی کرد: ملازم بارگاه او باشید تا ببینید که او (در رجعت) خروج کرده است و به او کمک کنید و به او و آن چه از شما فوت شده‌است بگریید؛ (چون) شما به نصرت و گریستن به او اختصاص یافتید!

پس ملائکه برای تقرّب و اظهار همدردی و آن چه را که از دست داده بودند، نالیدند تا هنگامی که خروج کرد از یاوران او باشند.»

رفاعه بن موسى گويد كه امام صادق‌عليه السلام فرمود: «إن أول من يكرّ إلى الدنيا الحسين بن على عليهما السلام وأصحابه ويزيد بن معاوية وأصحابه فيقتلهم حذو القذة بالقذة ثم قال أبوعبداللّٰه‌عليه السلام «ثم رددنا لكم الكرة عليهم و أمددناكم بأموال و بنين و جعلناكم أكثر نفيرا»؛(101) اوّلين كسى كه به دنيا برمى‌گردد حسين بن على عليهما السلام و اصحابش و يزيد بن معاويه و يارانش هستند؛ پس آن‌ها را نفر به نفر به قتل مى‌رساند. سپس امام صادق‌عليه السلام آيه «ثمّ رددنا لكم الكرّة...» را تلاوت كرد.»

امام سجّادعلیه السلام در تأویلِ آیه «إنّ الّذی فرض علیک القران لرادّک إلی معاد»(102) فرمود: پیامبر و امیرالمؤمنین و ائمّه‌علیهم السلام دوباره باز می‌گردند.(103)

هم چنین فرمود: نخستین کسی که در رجعت برمی‌گردد، حسین بن علی علیهما السلام است و چهل سال زندگی می‌کند، به گونه‌ای که ابروانَش بر رویِ دو چشمش می‌ریزد.(104)

«أبا عبد اللَّهعليه السلام يقول: أول من تنشق الأرض عنه ويرجع إلى الدنيا الحسين بن على عليه السلام وإن الرجعة ليست بعامة وهى خاصة لا يرجع إلا من محض الايمان محضا أو محض الشرک محضاً.(105)

حضرت صادقعليه السلام فرمود: اوّلين كسى كه زمين برايش شكافته مى‌شود و به دنيا باز مى‌گردد «حسين بن على عليهما السلام» است و رجعت همگانى نيست، بلكه خاصّ است. رجوع نمى‌كند، مگر كسى كه مؤمن محض يا مشرک محض باشد.»

جابر بن یزید جعفی از امام باقرعلیه السلام روایت می‌کند که شنیدم آن حضرت فرمود: «واللّه لیملکنّ منّا أهل البیت رجل بعد موته (أی بعد القائم) ثلاثمأة سنة ویزداد تسعاً قلت: متی یکون ذلک؟ قال بعد القائم قلت وکم یقوم القائم فی عالمه؟! قال تسع عشر سنة ثمّ یخرج المنتصر فیطلب بدم‌الحسین علیه السلام ودماء اصحابه فیقتل ویسبی حتّی یخرج السفاح (و هو أمیر المؤمنین‌علیه السلام)؛(106) به خدا قسم! به یقین مردی از ما اهل بیت، بعد از مرگ او (یعنی قائم‌علیه السلام) 300 سال به اضافه 9 سال مالک می‌شود (حکومت می‌نماید).
گفتم: این چه وقت خواهد شد؟
فرمود: بعد از «قائم‌علیه السلام».
گفتم: «قائم‌علیه السلام» خود در عالم چه قدر می‌ماند؟
فرمود: 19 سال. سپس «منتصر» خروج می‌کند، برای خونخواهی حسین علیه السلام و یارانش؛ می‌کُشد و اسیر می‌کند تا «سفّاح» خروج نماید (او هم امیرالمؤمنین‌علیه السلام است).»

«ثمّ رددنا لکم الکرّة علیهم»(107) خروج الحسین علیه السلام فی سبعین من أصحابه علیهم البیض المذهبة لکلّ بیضة وجهان المؤدّون إلی الناس أنّ هذاالحسین قد خرج حتّی لا یشک المؤمنون (فیه) وأنّه لیس بدجّال و«شیطان»(108)و الحجّة القائم‌علیه السلام بین أظهرکم فإذا ستقرّت المعرفة فی قلوب المؤمنین أنّه الحسین علیه السلام جاء الحجّة الموت فیکون الّذی یلی یغسّله ویکفّنه ویحنّطه ویلحده فی حفرته الحسین (بن علی)علیهما السلام و لا یلی الوصیّ إلّاالوصیّ؛(109) تأویل آیه مبارکه به خروج حسین علیه السلام با 70 تن از اصحابش که بر سر آن‌ها کلاه‌خود طلایی است... و به مردم اعلام می‌کنند که این حسین علیه السلام است که خروج کرده است تا مؤمنان به او شک نکنند... در حالی که حجّت در میان شماست. پس از استقرار یافتن شناسایی در دل‌های مؤمنان که او خود حسین علیه السلام است، مرگ حجّت فرا می‌رسد. پس آن که عهده‌دار غسل و کفن و حنوط و دفنش می‌شود، حسین بن علی علیهما السلام خواهد بود (زیرا) وصی را وصی غسل دهد و کفن و دفن می‌کند.»

و عنه (امام صادق)علیه السلام: و یقبل الحسین علیه السلام فی أصحابه الذین قتلوا معه ومعه سبعون نبیا کما بعثوا مع موسی بن عمران‌فیدفع إلیه القائم‌علیه السلام الخاتم فیکون الحسین علیه السلام هو الذی یلی غسله وکفنه وحنوطه ویواریه فی حفرته.(110)

امام صادق‌علیه السلام فرمود: حسین بن علی علیهما السلام می‌آید و «قائم‌علیه السلام» خاتم را [شاید خاتم سلیمان که جزء مواریث انبیا است به وی تسلیم می‌کند و امام حسین علیه السلام نیز عهده‌دار غسل و کفن و دفن و حنوط وی می‌باشد و آن حضرت را درون قبر می‌گذارد.

«فإذا استقرّ عند المؤمن أنّه الحسين علیه السلام لایشکّون فيه وبلغ عن الحسين الحجّة القائم‌علیهما السلام بين أظهر الناس وصدّقه المؤمنون بذلک جاءالحجّة الموت فیکون الّذی یلی غسله وکفنه وحنطه وایلاجه فی حفرته الحسين ولا یلی الوصی إلّا الوصیّ (و زاد ابراهیم فی حدیثه)ثمّ یملکهم الحسين علیه السلام حتی یقع حاجباه علی عینیه؛(111) پس زمانی که نزد مؤمن به یقین رسید که او (یعنی آن شخص حضور یافته) حسین علیه السلام است، در آن شک نمی‌کنند و هرگاه از (جانب) حسین علیه السلام رسید که او حجّت «قائم‌علیه السلام» است، در میان مردم و مؤمنان نیز این را تصدیق کردند، مرگ حجّت (بن الحسن) فرا رسد. پس حسین علیه السلام متولّی غسل و کفن و حنوط و گذارنده در قبر خواهد شد؛ چون به کارهای وصیّ اقدام نمی‌کند، مگر وصیّ.
(ابراهیم یکی از راویان در حدیث خود اضافه کرده است) سپس حسین علیه السلام زمام امور را (بعد از او) در دست گیرد و حکومت نماید تا (در اثر پیری) ابروهایش روی چشمانش بریزد.»

امام حسین علیه السلام در تشریح رجعت خود بعد از «قائم‌علیه السلام» به اصحاب خود در شب عاشورا فرمود: «ولایبقی علی وجه الأرض أعمی ولا مقعد ولا مبتلی إلّا کشف اللّٰه عنه بلائه بنا أهل البیت...؛(112) و باقی نمی‌ماند در روی زمین نابینایی و زمین‌گیری و گرفتاری، مگر این که خداوند بلا را به خاطر ما اهل بیت‌علیهم السلام از او برمی‌دارد...»

امام حسین علیه السلام فرمود: «ثمّ إنّ اللّٰه لیهب لشیعتنا کرامة لایخفی علیهم شیء فی الأرض وما کان فیها حتی إنّ الرجل منهم یرید أن یعلم علم أهل بیته فیخبرهم بعلم ما یعملون؛(113) سپس خداوند به شیعیان ما کرامتی می‌نماید که به آن‌ها چیزی در زمین و هر چه در آن است مخفی نمی‌ماند، حتی مردی از آن‌ها اگر بخواهد از جریان‌های درونی خانواده خود خبردار شود، آن‌ها هرکاری را که می‌کنند، باخبر می‌شود. (از کرده‌های آنان مطّلع می‌شوند).»

قال الحسين علیه السلام فی لیلة العاشوراء لأصحابه فی خطبته....و قد قال جدّی رسول اللّه‌صلی الله علیه و آله و سلم: ولدی الحسین یقتل بطفّ کربلاء غریباً وحیداً عطاشاً و فریداً ،فمن نصره فقد نصرنی و نصر ولده الحجّة و لو نصرنا بلسانه فهو فی حزبنا یوم القیامة.(114)

امام حسین علیه السلام شب عاشورا در ضمن خطبه‌ای که خواند فرمود: جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: فرزندم حسین در طفّ کربلا غریب و وحید و عطشان و تنها کشته می شود، پس هرکس او را یاری نماید، مرا و فرزندش حجّت را یاری کرده است، و اگر با زبان نیز به ما کمک نماید، روز قیامت در حزب ما [حزب اللّه خواهد بود.

در حدیث مفصّلی از مفضّل روایت شده است که به امام صادقعلیه السلام گفت: ای آقا و مولای من، پس 72 تن مردان که با حسین بن علی علیهما السلام شهید شدند با 313 تن خواهند بود؟! فرمود: «أبوعبداللّٰه حسین بن علی علیهما السلام ظاهر می‌شود با 12 هزار نفر مؤمن از شیعیان علی علیه السلام که بر سرش عمامه سیاه خواهد داشت».(115)

امام صادقعلیه السلام فرمود: «ثمّ یظهر الحسین علیه السلام فی اثنی عشر ألف صدّیق واثنین وسبعین رجلاً أصحابه یوم کربلاء، فیا لک عندها من کرّة زهرآء بیضآء؛(116) سپس حسین علیه السلام ظاهر می‌شود با دوازده هزار صدّیق و هفتاد و دو تن اصحاب او در کربلا، ای خوش به حال برانگیخته شدگان سفید درخشنده با چهره‌هایِ نورانی.»

امام حسین علیه السلام ضمنِ حدیثِ طولانی فرمود: «ولینزلنّ محمّد وعلیّ وأنا وأخی وجمیع من منّ اللَّه علیه، فی حمولات من حمولات الربّ خیل بلق من نور لم یرکبها مخلوق، ثمّ لیهزّنّ محمد لوآءه ولیدفعنّه إلی قآئمنا مع سیفه، ثم إنّا نمکث من بعد ذلک ما شآء اللَّه»؛(117)
و حتماً محمّد و علی علیهما السلام نازل شوند و من و برادرم و تمامی آنان که خداوند به آن‌ها منّت گذاشته است، فرود آیند، در مرکب‌هایی از مراکب خدا، اسبانی ابلق از نور که مخلوقی به آن‌ها سوار نشده است.
سپس محمّدصلی الله علیه و آله پرچم خود را به اهتزاز درآورد و آن پرچم را با شمشیرش به «قائم»علیه السلام ما تحویل دهد، سپس بعد از آن، مقداری که خدا خواهد می‌مانیم.»

ابی‌بصیر گوید که امام صادق‌علیه السلام فرمود: «یقوم القآئم یوم عاشوراء؛(118) قائم روز عاشورا قیام می‌کند.»

وُهیب بن حفص از ابی‌بصیر نقل کرده است که امام صادق‌علیه السلام فرمود: «إنّ القآئم‌علیه السلام ینادی باسمه لیلة ثلاث وعشرین ویقوم یوم عاشوراء، یوم قُتِلَ فیه الحسین بن علی علیهما السلام؛(119) همانا به نام قائم‌علیه السلام در شب 23 (رمضان) ندا شود و روز عاشورا، روزی که حسین بن علی علیهما السلام شهید شد، قیام می‌کند.»

محمّد بن مسلم گوید که امام صادق‌علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود: «فعند ذلک ینادی باسم القآئم‌علیه السلام فی لیلة ثلاث وعشرین من شهر رمضان ویقوم یوم عاشوراء؛(120) در هنگامِ ظهور، در شب بیست سوّم از ماه رمضان، به نام «قائم» ندا می‌شود و روز عاشورا قیام می‌نماید.»(121)

ابن اعثم کوفی در کتابِ الفتوح از امیرمؤمنان‌علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «ویحاً للطالقان! فإنّ للّه عزّوجلّ به کنوزاً لیست من ذهب ولا من فضّة، ولکن بها رجال مؤمنون عرفوا اللّه حقّ معرفته وهم أیضاً أنصار المهدیّ فی آخر الزمان؛(122) ای خوشا به حال طالقان! همانا برای خدا در آن گنج‌هایی هست، نه از طلا و نه از نقره می‌باشد ولکن مردان با ایمانی هستند که در آن جا خدا را با معرفتِ کامل می‌شناسند و نیز آن‌ها در آخر الزّمان از یاران مهدی‌علیه السلام می‌باشند.»

فضیل بن یسار گوید: امام صادق‌علیه السلام فرمود: «له کنز بالطالقان ما هو بذهب ولا فضّة، ورایة لم تنشر منذ طویت، ورجال کأن قلوبهم زبر الحدید لا یشوبها شکّ فی ذات اللّه أشدّ من الحجر، لو حملوا علی الجبال لأزالوها، لا یقصدون برایاتهم بلدة إلّا خربوها، کأنّ علی خیولهم العقبان یتمسّحون بسرج الإمام‌علیه السلام یطلبون بذلک البرکة، ویحفّون به یقونه بأنفسهم فی الحروب، ویکفونه ما یرید فیهم. رجال لا ینامون اللیل، لهم دوی فی صلاتهم کدوی النحل، یبیتون قیاماً علی أطرافهم، ویصبحون علی خیولهم، رهبان باللیل لیوث بالنهار، هم أطوع له من الأمة لسیّدها، کالمصابیح کأنّ قلوبهم القنادیل، وهم من خشیة اللّه مشفقون یدعون بالشهادة، ویتمنّون أن یقتلوا فی سبیل اللّه شعارهم: یا لثارات الحسین! إذا ساروا یسیر الرعب أمامهم مسیرة شهر یمشون إلی المولی إرسالاً، بهم ینصر اللّه إمام الحقّ.(123)

امام صادق‌علیه السلام فرمودند: برای او گنجی است در طالقان، که از طلا و نقره نیست و پرچمی است که از روزی که پیچیده شده، گشوده نشده است و مردانی که گویی دل‌های آن‌ها قطعات آهن است، در ذات خدا شکی به دل‌هایِ آنان راه پیدا نمی‌کند، سخت‌تر از سنگ می‌باشند. اگر به کوه‌ها حمله برند، از جا می‌کنند. با پرچم‌هایشان به شهری نمی‌تازند مگر این که آن را ویران سازند، مانند این است که بر اسبان، عقاب‌های مرگ سوارند، زین اسب امام را دست می‌مالند و با این کار طلب برکت می‌نمایند. اطراف او را می‌گیرند و با جان خود او را در جنگ‌ها از گزند نگه می‌دارند و هر چه بخواهد کفایت می‌کنند. شب‌ها نمی‌خوابند، در نمازشان برای آن‌ها زمزمه‌ای است مانند زمزمه زنبور عسل، شب زنده دارانند و بامدادان سوار بر اسبان خود (آماده کارزار)؛ راهبان شب و شیران روز هستند. آنان در اطاعت مولایشان فرمانبردارتر از کنیزان نسبت به مولای خود هستند، مانند چراغ‌های روشنایی بخش و دل‌هایشان مانند قندیل‌های

پرتو افکن می‌باشد. آن‌ها از ترس خدا هراسانند و خواستار شهادت هستند. آرزویشان کشته شدن در راه خداست. شعارشان «یالثارات الحسین» است. هرگاه راه روند، رعب و ترس یک ماه جلوتر از آن‌ها حرکت می‌کند. به سوی مولا با متانت می‌روند. خداوند به وسیله آن‌ها امام حق را یاری می‌نماید.»

در روایتی از امام صادق‌علیه السلام نقل شده است:

... وَ سَيِّدُنَا الْقَائِمُ‌عليه السلام مُسْنِدٌ ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ وَ يَقُولُ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ وَ شَيْثٍ‌عليهما السلام فَهَا أَنَا ذَا آدَمُ وَ شَيْثٌ‌عليهما السلام أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى نُوحٍ وَ وَلَدِهِ سَامٍ فَهَا أَنَا ذَا نُوحٌ وَ سَامٌ أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ فَهَا أَنَا ذَا إِبْرَاهِيمُ وَ إِسْمَاعِيلُ أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُوسَى وَ يُوشَعَ فَهَا أَنَا ذَا مُوسَى وَ يُوشَعُ أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عِيسَى وَ شَمْعُونَ فَهَا أَنَا ذَا عِيسَى وَ شَمْعُونُ أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا فَهَا أَنَا ذَا مُحَمَّدٌصلى الله عليه و آله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ‌عليه السلام أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْحَسَنِ وَ الْحسين عليه السلام فَهَا أَنَا ذَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ‌فَهَا أَنَا ذَا الْأَئِمَّةُعليهم السلام أَجِيبُوا إِلَى مَسْأَلَتِی فَإِنِّی أُنَبِّئُكُمْ بِمَا نُبِّئْتُمْ بِهِ وَ مَا لَمْ تُنَبَّئُوا بِهِ وَ مَنْ كَانَ يَقْرَأُ الْكُتُبَ وَ الصُّحُفَ فَلْيَسْمَعْ مِنِّی ثُمَّ يَبْتَدِئُ بِالصُّحُفِ الَّتِی أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَلَى آدَمَ وَ شَيْثٍ‌عليهما السلام وَ يَقُولُ أُمَّةُ آدَمَ وَ شَيْثٍ هِبَةِ اللَّهِ هَذِهِ وَ اللَّهِ هِیَ الصُّحُفُ حَقّاً وَ لَقَدْ أَرَانَا مَا لَمْ نَكُنْ نَعْلَمُهُ فِيهَا وَ مَا كَانَ خَفِیَ عَلَيْنَا وَ مَا كَانَ أُسْقِطَ مِنْهَا وَ بُدِّلَ وَ حُرِّفَ ثُمَّ يَقْرَأُ صُحُفَ نُوحٍ وَ صُحُفَ إِبْرَاهِيمَ وَ التَّوْرَاةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ فَيَقُولُ أَهْلُ التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ هَذِهِ وَ اللَّهِ صُحُفُ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ‌عليهما السلام حَقّاً وَ مَا أُسْقِطَ مِنْهَا وَ بُدِّلَ وَ حُرِّفَ مِنْهَا هَذِهِ وَ اللَّهِ التَّوْرَاةُ الْجَامِعَةُ وَ الزَّبُورُ التَّامُّ وَ الْإِنْجِيلُ الْكَامِلُ وَ إِنَّهَا أَضْعَافُ مَا قَرَأْنَا مِنْهَا ثُمَّ يَتْلُو الْقُرْآنَ فَيَقُولُ الْمُسْلِمُونَ هَذَا وَ اللَّهِ الْقُرْآنُ حَقّاً الَّذِی أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍصلى الله عليه و آله وَ مَا أُسْقِطَ مِنْهُ وَ حُرِّفَ وَ بُدِّلَ.(124)

مولایِ ما، قائم آل محمّدصلى الله عليه و آله پشت به دیوار کعبه می‌دهد و می‌گوید: ای مردم آگاه باشید! هر کس می‌خواهد در چهره حضرت آدم و شیث‌عليهما السلام نگاه کند، این منم همان آدم و شیث. آگاه باشید! هر کس که بخواهد در چهره حضرت نوح و فرزندش سام بنگرد، این منم همان نوح و سام.

آگاه باشید! هر کس بخواهد در چهره ابراهیم و اسماعیل‌عليه السلام بنگرد، این منَم همان ابراهیم و اسماعیل. آگاه باشید! هر کس بخواهد در چهره حضرت موسی و یوشع‌عليهما السلام بنگرد، این منَم همان موسی و یوشع.

آگاه باشید! هر کس که بخواهد در چهره حضرت محمّدصلى الله عليه و آله و حضرت علی عليه السلام بنگرد، پس این من هستم همان محمّد - که درود خدا بر او و بر خاندانش باد - و امیرالمؤمنین علی عليه السلام.

آگاه باشید! هر کس بخواهد در چهره امام حسن و امام حسین علیهما السلام بنگرد، پس این منم همان امام حسن و امام حسین علیهما السلام.
آگاه باشید! هر کس بخواهد در چهره امامان معصوم از نسلِ امام حسین علیهم السلام بنگرد، پس این منم همان چهره امامان معصوم‌علیهم السلام.
پس به درخواستِ من پاسخ مثبت دهید، زیرا من در موردِ چیزهایی که تاکنون شنیدید و آن چیزهایی که تاکنون نشنیدید، اخباری دارم. و هر کس که اهلِ خواندن کتاب‌ها و صحیفه‌هایِ آسمانی است، پس باید به حرفِ من گوش فرا دهد.
پس از آن حضرتِ مهدی - عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف - ابتدا شروع به خواندنِ آن کتاب آسمانی که بر حضرت آدم و شیث نازل شده است می‌کند و امّت حضرت آدم و شیث‌علیهما السلام می‌گویند: این صحیفه آسمانی به خدا قسم! همان کتاب‌هایِ آسمانی است که بر آدم و شیث نازل گردید. البتّه خدا از طریقِ آن کتاب در موردِ بسیاری از چیزها که ما نمی‌دانستیم و بسیاری دیگر از علوم که بر ما پوشیده بود، به ما آگاهی داد.
این را که می‌خوانید، اصل آن کتاب‌هاست و هیچ کلمه‌ای از آن کم نشد و از دست نرفت و نیز جابه جایی در مطالب آن و تحریف در آن راه نیافت.
سپس شروع می‌کند به قرائتِ کتاب‌هایِ نوح و ابراهیم و نیز تورات و انجیل و زبور به گونه‌ای که اهل تورات و انجیل و زبور می‌گویند:
به خدا قسم به راستی این اصل کتاب‌های حضرت نوح و حضرت ابراهیم است و هیچ کلمه‌ای از آن حذف نشده و نیز تبدیل و تحریف در آن انجام نگرفته است.
به خدا قسم! این را که در اختیار دارد، همان تورات جامع است که توسّط حضرت موسی جمع‌آوری گردید و این‌هایی که در دست دارد، همان زبور کامل ابراهیم و همه انجیل حضرت عیسی است و این مطالبی را که قرائت کرد، در هر موضوعی چندین برابر آن مطالبی است که ما قرائت می‌کردیم و در اختیار داریم.
سپس شروع به خواندن قرآن می‌کند، که در این جا مسلمانانی که آگاهی به قرآن دارند می‌گویند:
به خدا قسم که این عین قرآن است که می‌خواند، همان قرآنی که خداوند بر حضرت محمّدصلی الله علیه و آله نازل کرده است و یک حرف از آن کم و یا جابه جا نکرده است و هیچ تحریفی در آن ایجاد نشده است.(125)

در کامل الزیاراة(126) و غیبت نعمانی(127) از امام صادق‌علیه السلام روایت شده که در ضمنِ حالاتِ حضرت قائم‌علیه السلام فرمود: «بر او سیزده هزار و سی صد و سیزده ملک نازل می‌شود.»
ابوبصیر می‌گوید: «گفتم این همه ملائکه!؟»
حضرت فرمود: «آری! این‌ها همان ملائکه‌هایی هستند که با حضرت نوح‌علیه السلام در کشتی بودند؛ با ابراهیم‌علیه السلام همراه بودند آن زمانی که او را در آتش انداختند و با موسی‌علیه السلام بودند زمانی که دریا را برایِ بنی‌اسرائیل شکافت و با عیسی‌علیه السلام بودند زمانی که خداوند او را به آسمان بالا برد.
و چهار هزار ملائکه مسوّمین، یعنی نشان کرده شده به عمّامه‌های زرد که با پیغمبرصلی الله علیه و آله و سلم بودند و هزار ملائکه مردفین، یعنی از پیِ یکدیگر درآمده و سیصد و سیزده ملک که در بدر بودند و چهار هزار ملک که نازل شدند و می‌خواستند که حسین بن علی علیهما السلام را یاری کنند و حضرت، ایشان را در مقاتله اذن نداد و آنها در نزدِ قبرِ آن حضرت ژولیده غبارآلود، هستند و بر او تا روزِ قیامت گریه می‌کنند. رئیسِ ایشان مَلَکی است که او را منصور می‌گویند.
پس، زایری آن حضرت را زیارت نمی‌کند مگر آن که او را استقبال می‌کنند و وداع کننده‌ای او را وداع نمی‌کند مگر آن که او را بدرقه می‌کنند و از زائرانِ ایشان احدی مریض نمی‌شود، مگر آن که او را عیادت می‌کنند و از ایشان کسی نمی‌میرد مگر آن که نماز بر جنازه او می‌خوانند و استغفار می‌کنند بر او بعد از مردنش و همه این‌ها در زمین اند و انتظار می‌کشند برخاستن قائم‌علیه السلام را تا وقت خروجش.»

ابان بن تغلب گوید: شنیدم امام صادق‌علیه السلام فرمود: «كأنّى أنظر [إلى القآئم على ظهر نجف [فإذا استوى على ظهر النجف ركب فرساً أدهم أبلق بين عينيه شمراخ، ثمّ ينتفض به فرسه، فلا يبقى أهل بلدة إلّا وهم يظنّون أنّه معهم فى بلادهم، فإذا نشر راية رسول اللّه‌صلى الله عليه و آله انحطّ عليه ثلاثة عشر ألف ملک وثلاثة عشر ملكاً كلّهم ينتظرون القآئم‌عليه السلام وهم الذين كانوا مع نوح‌عليه السلام فى السفينة، والذين كانوا مع إبراهيم الخليل‌عليه السلام حيث ألقى فى النار، وكانوا مع عيسى‌عليه السلام حين رفع، وأربعة آلاف مسوّمين ومردفين وثلاثمائة وثلاثة عشر ملكاً يوم بدر، وأربعة آلاف ملک الذين هبطوا يريدون القتال مع الحسين بن علىّ‌عليهما السلام فلم يؤذن لهم، فصعدوا فى الاستيذان وهبطوا، وقد قتل الحسين عليه السلام فهم شعث غبر يبكون عند قبر الحسين إلى يوم القيامة، وما بين قبر الحسين إلى السمآء مختلف الملآئكة؛(128) گويا «قائم»عليه السلام را در پشتِ نجف (كوفه) مى‌بينم. پس زمانى كه در پشت نجف مستقر شد، بر اسبى سياه و سفيد كه در ميان دو چشمش سفيدى روشنى است سوار مى‌شود، اسب را حركت مى‌دهد، شهرى نمى‌ماند، مگر خيال مى‌كنند كه آن حضرت با آن‌هاست. وقتى كه پرچم رسول خداعليه السلام را گشود، سيزده هزار و سى و سيزده فرشته فرود مى‌آيند، همگى منتظران قائم‌عليه السلام هستند. آنان همان فرشتگانند كه با نوح‌عليه السلام در كشتى بودند و با ابراهيم‌عليه السلام در آن جا كه به آتش انداخته شد، با موسى‌عليه السلام هنگامى كه دريا براى او شكافته شد، با عيسى‌عليه السلام وقتى كه خداوند او را به سوى خود بالابرد و چهارهزارفرشتگان مسوّمين و مردفين كه با رسول خدا صلى الله عليه و آله بودند و سى صد و سيزده فرشته‌اى كه با آن حضرت در روز «بدر» بودند و چهار هزار فرشته‌اى كه مى‌خواستند به امام حسين عليه السلام كمک نمايند و به آن‌ها اجازه جنگ داده نشد، پس به آسمان بالا رفتند تا اجازه جنگ در ركاب حسين عليه السلام را بگيرند، ولى وقتى كه به زمين فرود آمدند، آن حضرت كشته شده بود و آنان در نزد قبر او پريشان و غبارآلود هستند، تا روز رستاخيز بر او مى‌گريند و مسير قبر امام حسين عليه السلام تا آسمان‌ها محل رفت و آمد ملائكه است.»

أَبُو مُحَمَّدٍ الْمُحَمَّدِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مَالِکٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ بُنَانٍ الْخَثْعَمِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی بْنِ الْمُعْتَمِرِ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍعلیه السلام فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ قَالَ یَدْخُلُ الْمَهْدِیُّ الْکُوفَهَ وَ بِهَا ثَلَاثُ رَایَاتٍ قَدِ اضْطَرَبَتْ بَیْنَهَا فَتَصْفُو لَهُ فَیَدْخُلُ حَتَّی یَأْتِیَ الْمِنْبَرَ وَ یَخْطُبَ وَ لَا یَدْرِی النَّاسُ مَا یَقُولُ مِنَ الْبُکَاءِ وَ هُوَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِصلی الله علیه و آله کَأَنِّی بِالْحَسَنِیِّ وَ الْحُسَیْنِیِّ وَ قَدْ قَادَاهَا فَیُسَلِّمُهَا إِلَی الْحُسَیْنِیِّ فَیُبَایِعُونَهُ فَإِذَا کَانَتِ الْجُمُعَهُ الثَّانِیَهُ قَالَ النَّاسُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ الصَّلَاهُ خَلْفَکَ تُضَاهِی الصَّلَاهَ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِصلی الله علیه و آله وَ الْمَسْجِدُ لَا یَسَعُنَا فَیَقُولُ أَنَا مُرْتَادٌ لَکُمْ فَیَخْرُجُ إِلَی الْغَرِیِّ فَیَخُطُّ مَسْجِداً لَهُ أَلْفُ بَابٍ یَسَعُ النَّاسَ عَلَیْهِ أُصِیصٌ وَ یَبْعَثُ فَیَحْفِرُ مِنْ خَلْفِ قَبْرِ الْحسین علیه السلام لَهُمْ نَهَراً یَجْرِی إِلَی الْغَرِیَّیْنِ حَتَّی یَنْبِذَ فِی النَّجَفِ وَ یَعْمَلُ عَلَی فُوَّهَتِهِ قَنَاطِرَ وَ أَرْحَاءَ فِی السَّبِیلِ وَ کَأَنِّی بِالْعَجُوزِ وَ عَلَی رَأْسِهَا مِکْتَلٌ فِیهِ بُرٌّ حَتَّی تَطْحَنَهُ بِکَرْبَلَاءَ؛(129)

بر اساس روایتی که مرحوم شیخ طوسی‌قدس سره و علّامه مجلسی‌قدس سره نقل کرده‌اند، می‌توان برداشت کرد که یکی از ملاقات‌هایِ سردار حسنی و حضرت صاحب الزّمان - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - در کوفه است و شهر کوفه در زمان ظهور آن حضرت، تحت رهبری یک سردار حسنی است، که در برابر حضرت مهدی - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - تسلیم می‌شود.

امام باقرعلیه السلام فرمود: قائم آل محمد وقتی ظهور می‌کند، واردِ کوفه می‌شود و آن زمانی است که کوفه با شنیدنِ خبرِ ظهور به پا خاسته است و سه پرچم در شهر، تحت سرپرستی آن سردار حسنی، در اهتزار است و مردم همگی آماده پذیرایی از آن حضرت می‌شوند.

آن بزرگوار واردِ شهر می‌شود و بر منبر می‌رود و خطبه می‌خواند، ولی مردم از شدّت گریه نمی‌توانند به حرفش گوش دهند و نمی‌فهمند که چه می‌گوید.

این ورود به کوفه مصداقِ همان فرمایش پیامبر خداست که فرمود: گویا هم اکنون می‌بینم که سردار حسنی و آن سردار حسینی «حضرت مهدی - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف -» هر دو پرچم قیام و رهبری را به دست می‌گیرند و شهر تسلیمِ سردارِ حسینی «حضرت مهدی - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف -» می‌شود و مردم با او بیعت می‌کنند.

وقتی جمعه دوّم فرا می‌رسد، مردم خطاب به حضرت صاحب الزّمان - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - می‌گویند: یابن رسول اللّه! نماز خواندن

پشت سر تو، همانند نماز خواندن پشت سر پیامبر خداست. در حالی که مسجد کوفه گنجایش این همه جمعیّت را ندارد.
حضرت صاحب الزّمان - عجّل اللّٰه تعالی فرجه الشّریف - می‌فرماید: من برایتان مسجدی آماده می‌کنم.
پس از آن به سویِ نجف اشرف می‌رود و نقشه مسجدِ بسیار مستحکم و بزرگی را طرح‌ریزی می‌کند که هزار درب دارد و همه مردم در آن جای می‌گیرند سپس دستور می‌دهد از قسمت پشت مزار امام حسین علیه السلام در کربلا، نهری(130) جاری کنند که در زمین‌های نجف و کوفه جاری می‌شود و کشاورزان از آن نهر استفاده می‌کنند و در مسیر آن نهر، پل‌ها و آسیاب‌های بادی ساخته می‌شود.(131)
امام باقرعلیه السلام فرمود: گویا هم اکنون می‌بینم، زنی از اهل کوفه را که زنبیل گندمی روی سر گذاشته و به طرف کربلا می‌رود که در آسیاب‌های بین راه کربلا آرد کند.(132)

در نیمه شعبان زیارتِ حضرت امام حسین علیه السلام و همچنین زیارتِ امام زمان‌علیه السلام مستحب است.(133)

در مورد زیارت امام حسین علیه السلام در شبِ نیمه شعبان بخصوص در صورتِ امکان در کنار قبرش، وارد شده هر که بشناسد امام حسین علیه السلام را و شهادت او و هدف شهادتش را که موجب نجات امت گردید و وسیله و راهگشائی برای رسیدن به فوز عظیم شد (خلاصه این‌که عبادتش در این شب از روی توجه و علاقه و معرفت خاص باشد) آن‌گونه خویشتن را در برابر خدا خاضع نماید که شایستگی آن را دارا می باشد و نیز از خدا خواسته‌های شرعی‌اش را تقاضا کند.

با فضیلت‌ترین اعمالِ شب ولادت حضرت مهدی‌علیه السلام زیارتِ امام حسین علیه السلام است.(134)

روایاتی وارد شده است که نیمه شعبان همان شبِ قدر و تقسیمِ ارزاق و عمرها است، و در بعضی از این روایات است که شبِ نیمه شعبان شبِ امامان‌علیهم السلام است و شب قدر، شبِ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.
از جمله فضایلِ این شب این است که، از شب‌هایِ مخصوص زیارت امام حسین علیه السلام است که صد هزار پیامبرعلیهم السلام آن حضرت را در این شب زیارت می‌کنند.(135)
دقّت در این نکته که در روایات اسلامی وارد شده در شب تولّد امام زمان‌علیه السلام زیارت امام حسین علیه السلام را بخوانند، با توجه به محتوای این زیارت و ارتباط این دو، نتیجه می گیریم، که مسأله راحت طلبی در کار نیست بلکه مسأله قیام و انقلاب و شهادت طلبی و جهاد تا سر حد شهادت و نفرت شدید از دشمن است و باید با چنین روشی خود را به امام زمان‌علیه السلام نزدیک کنیم، در اینجا نقل این روایت بجا است، امام صادق‌علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود:
«اذا قام قائمنا سقطت التقیة و جرد السیف و لم یأخذ من الناس و لم یعطهم الا بالسیف؛ وقتی که قائم علیه السلام ما قیام کند تقیه برداشته شود و شمشیر کشیده گردد و با مردم (متمرد) در داد و ستد جز شمشیر (حکومت) در میان نباشد.»(136)

ضمائم

اواخر سال 1360 در پادگان عنبر عراق موقع نماز مغرب و عشا خبر دادند که حدود 27 یا 28 نفر اسیر جدید به اردوگاه آورده‌اند. معمولاً شیوه عراقی‌ها این بود که افرادی را که تازه وارد اردوگاه می‌شدند حسابی تنبیه می‌کردند تا به اصطلاح زهر چشمی از آن‌ها گرفته باشند و.... ما برای این که آن‌ها زیاد احساسِ تنهایی نکنند و تحتِ تأثیر ارعابِ صدّامیان واقع نشوند، تصمیم گرفتیم پس از نماز به طورِ دسته جمعی سرود «ای ایران ای مرز پر گهر...» را با صدای بلند بخوانیم تا برادرانِ تازه وارد متوجّه حضور هموطنان خود در اردوگاه باشند و احساس تنهایی نکنند. البتّه می‌دانستیم که اگر این کار را بکنیم فردا صبح زود یک تنبیه شدید دسته جمعی در انتظار ماست. با این همه تصمیم خودمان را عملی کردیم و فردایِ همان روز توسّط یکی از افسرانِ بسیار سنگدل بعثی به نام محمود به شدّت کتک خوردیم. امّا این کار همان طور که انتظار داشتیم، اثرِ خوبی در روحیه دوستان تازه وارد گذاشته بود و تا حدِّ زیادی تهدیدهایِ صدامیان را خنثی کرده بود.

در بینِ این 28 - 27 نفر، برادر بسیار رشید به نام علی اکبر بود که حدود 19 سال سن و تقریباً 70 یا 80 کیلو وزن داشت و بسیار سرِ حال‌تر از سایرین بود. اما مزدوران عراقی به اندازه‌ای او را شکنجه دادند و تنبیه کردند که هنوز یکسال از ورودِ او به اردوگاه نگذشته بود که وزنِ او به حدود 28 کیلو رسید و به دل درد شدید دچار شد. به گونه‌ای که وقتی دل درد او شروع می‌شد، بی اختیار از شدّتِ درد خود را به در و دیوار و زمین می‌کوبید. لِذا برادران دیگر همیشه مواظبش بودند و به محض شروع درد، محکم دست و پا و سر او را می‌گرفتند تا به او آسیبی نرسد... .

یادم هست نزدیکی‌هایِ اربعین، ما پیشنهاد کردیم دهه آخر صفر را دوستانی که می‌توانند به یاد مصیبت‌هایِ امام حسین علیه السلام روزه بگیرند و تأکید نمودیم که افراد مریض و خیلی ضعیف از این کار خودداری کنند. روز اربعین همه برادران که حدود هزار و چهارصد نفر بودند روزه گرفتند و یک فضای معنوی عجیبی در اردوگاه حاکم شد که غیرِ قابل وصف است.

فردایِ همان روز حدود ساعت یازده یا دوازده بود که خبر دادند دل درد علی اکبر شروع شده و او را به بیمارستان اردوگاه برده‌اند. من فوراً خودم را به سلّولی که به اصطلاح آن را بیمارستان می‌نامیدند رساندم. دیدم چند نفری محکم دست و پای او را گرفته‌اند و او هم تقریباً بی حال افتاده است. وقتی مأموران سنگدل اردوگاه از ساکت شدن دل درد علی اکبر

ناامید شدند، تصمیم گرفتند او را به یک بیمارستان در خارج اردوگاه منتقل کنند. ما از این کار خوشحال شدیم که آن جا بهتر به او رسیدگی می‌کنند.... حدود ساعت 5/3 یا 4 عصر بود که ناگهان در بند باز شد. صدای انداختن چیزی به روی زمین سیمانی سالن به گوش رسید که به هیچ وجه احتمال نمی‌دادیم که این بدن علی اکبر است که به زمین انداخته‌اند، ولی وقتی نزدیک‌تر رفتیم با بدن بی جان او رو به رو شدیم. واقعاً انسان از این همه شقاوت و سنگدلی دیوانه می‌شد. ما خیال می‌کردیم مقداری لباس یا چند عدد پتو و... را به سالن انداختند.
به هر حال وقتی بچه‌ها با بدن علی اکبر رو به رو شدند که هیچ‌گونه حرکتی نداشت و مثل چوب خشک در آن جا افتاده بود. بی اختیار همگی شروع به گریه کردند. دو نفر او را بلند کردند و به طرف سلّول بردند. دیدن این صحنه ناله همه برادران را درآورده بود. اردوگاه را یک پارچه ماتم فرا گرفت. همه شروع به دعا برای شفای علی اکبر کردند. همان شب ما در آسایشگاه شماره 3 بودیم. در آسایشگاه شماره 5 که دو آسایشگاه بعد از ما بود، قبل از اذان صبح اتفاق عجیبی افتاده بود. یکی از برادران که اسمش محمد بود ناگهان از خواب بلند می‌شود و یکی از هم سلّولی‌هایِ خود را که پیرمردی بود وخودش هم پدر شهید بود، بیدار می‌کند و می‌گوید: «حاج آقا! امام زمان(عج) علی اکبر را شفا دادند.» پیرمرد می‌گوید: «محمد چه می‌گویی؟ خوابی یا بیدار؟ ما در آسایشگاه شرق اردوگاه هستیم، علی اکبر در غرب اردوگاه، از کجا می‌گویی که علی اکبر شفا یافته است؟» محمد می‌گوید: «حاج آقا! فردا صبح معلوم می‌شود که راست می‌گویم یا نه!»
صبح‌ها معمولاً درهایِ آسایشگاه را باز می‌کردند و همه برادران به خط می‌نشستند تا بعثی‌ها آمار بگیرند. آمارگیری که تمام می‌شد، بچّه‌ها متفرّق می‌شدند.
ولی این بار که آمارگیری تمام شد، دیدم همه جمعیّت به طرفِ سلّولی که علی اکبر در آن جا بستری بود، هجوم بردند. همه فریاد می‌زدند آقا امام زمان‌علیه السلام علی اکبر را شفا داده است. ما هم به سرعت به سمتِ همان سلّول رفتیم. علی اکبر در بستر خود بود ولی چهره او عوض شده و دیگر از آن رنگ پریده و بی‌حال خبری نبود.
مثلِ روزهای اوّلِ اسارت، بشّاش و شاداب بود. بچّه‌ها علی اکبر را در آغوش می‌گرفتند، او را می‌بوسیدند و این در حالی بود که پیش از آن بعثی‌ها اجازه تجمّعِ بیش از سه نفر را نمی‌دادند. ولی در این پیشامد آن‌ها هم کاری نداشتند. حتّی خودِ مأمورانِ بعثی برایِ دیدنِ صحنه می‌آمدند و حدود 14 آزاده به صف ایستاده بودند و یکی یکی به سلّولی که علی اکبر در آن بستری بود می‌رفتند و او را زیارت می‌کردند و بر می‌گشتند. بالاخره

نوبت به من هم رسید. به نزد علی اکبر رفتم و از ایشان پرسیدم چه شد که خوب شدی؟ او گفت: دیشب عنایتی فرمودند. در عالم خواب شفا یافتم. چون فرصت مهیا نبود، نتوانستم زیاد صحبت کنم با او. بعد که از پیش علی اکبر بیرون آمدم سراغِ محمّد رفتم و از او پرسیدم تو در خواب چه دیدی که فهمیدی علی اکبر شفا پیدا کرده است؟ او جریان را این گونه تعریف کرد: واقع مطلب این است که من از حدود 17 - 18 سالگی هر شب قبل از خواب، دو رکعت نماز آقا امام زمان را با صد «ایاک نعبد و ایاک نستعین» می‌خوانم و سپس می‌خوابم و بعد از نماز هم فقط یک دعا می‌کنم و آن هم دعا برای فرج آقا امام زمان است. چون می‌دانم اگر فرج آن حضرت برسد، هر چه خیر و خوبی و صلاح و سعادت است، حاصل خواهد شد. اما وقتی دیشب علی اکبر را در آن حال دیدم بعد از نماز امام زمان شفای علی اکبر را از امام‌علیه السلام خواستم. بعد که خوابیدم نزدیکی‌های اذان صبح بود که در خواب دیدم که در یک مکان سرسبز هستم.
مثل این که به من گفتند حالا آقا امام زمان از این محل عبور خواهد کرد. لِذا من با دقّت مواظبِ اطراف بودم تا حضرت را زیارت کنم. در همین حال دیدم ماشینی رسید. جلوتر رفتم چند نفر سید در داخل ماشین نشسته بودند. سؤال کردم که از آقا امام زمان علیه السلام خبر دارید؟ می‌گویند حالا به این جا خواهد آمد. یکی از آن‌ها به من گفت مگر نوری را که در اردوگاه هست نمی‌بینی؟
ناگهان به پشتِ سرِ خود نگاه کردم دیدم جلویِ آسایشگاهِ سوّم هستم. به طرف سلّولی که علی اکبر در آن بستری بود به راه افتادم. دیدم از سلّول نور بسیار زیبایی به صورت یک ستون به طرف آسمان تا آن جا که چشم کار می‌کند، کشیده شده است و همه آسایشگاه و بلکه اردوگاه از آن نور روشن شده است. بی اختیار در همان عالم خواب از ذهنم گذشت، امام زمان‌علیه السلام علی اکبر را مورد عنایت و لطف خود قرار داده است، آمده‌اند تا او را شفا دهند. در این لحظه از خواب بیدار شدم و بلافاصله حاج آقا (پدر شهید) را صدا کردم و موضوع را به او گفتم... .
بعدها سرِ یک فرصت از خود علی اکبر مشروح جریان را پرسیدم. ایشان گفت: من در خواب بودم که حضرت را زیارت کردم و چون خیلی درد داشتم از آقا خواستم تا مرا شفا دهد. امام‌علیه السلام در جوابم فرمودند: «ان شاء اللّه شفا پیدا می‌کنی!» از همان تاریخ به طور کلّی اثری از دل درد علی اکبر دیده نشد. بچّه‌ها روزِ بعد همگی روزه گرفتند یادم هست در همان روزها که از طرف صلیب سرخ هیأتی آمده بود همراه آن‌ها چند دکتر بود که جهت معاینه بچه‌ها آمده بودند و می‌گفتند بنابر آن شده است تا مریض‌ها را با اسرای مریض عراقی در ایران معاوضه کنند.

با این همه که آن روز مأموران صلیب سرخ اصرار ورزیدند که مریض‌ها به دکترهای آن‌ها مراجعه کنند، هیچ کس نرفت و زبان حال همه این بود که «وقتی امام زمان داریم نیازی به دکترهای شما نداریم!»(137)

سیّدکریم پینه دوز و توسّلاتِ مداوم به سیّدالشهداء

کریم محمودی در گوشه‌ای از بازارِ تهران به پینه دوزی و پاره دوزی مشغول بود و از این راه امرار معاش می‌کرد و چون از سادات بود، او را سیّد کریم می‌گفتند. بزرگمردی که از راه توسّلات مداوم در هر صبح و شام به ساحتِ حضرت ابا عبداللَّه الحسین علیه السلام به مقامی دست یافته بود که امام زمان‌علیه السلام به طورِ هفتگی براىِ او وعده دیدار، قرار داده بود.(138)

ملاقاتِ علاّمه بحرالعلوم با امام زمان‌علیه السلام

درباره علامه بحرالعلوم می‌گویند: روز عاشورایی بود و موجِ سوگواران از هر سو، به طرفِ کربلا در حرکت بودند، علاّمه بحرالعلوم نیز به همراهِ گروهی از طلّاب، به استقبالِ عزاداران حرکت کردند. به محلّه طویریج رسیدند که دسته سینه زنی و سبکِ سینه‌زنی‌شان مشهور بود. هنگامی که علاّمه و همراهانَش به آنان رسیدند، ناگهان با آن کهولتِ سن و موقعیّتِ اجتماعی و علمی، لباسِ خود را به کناری نهاده، سینه خویش را گشود و در صف سینه زنان با شوری وصف‌ناپذیر به سینه زدن پرداخت. علما و طلّاب هر چه تلاش کردند تا مانِع کار او شوند که مبادا صدمه‌ای بر او وارد شود، موفّق نشدند.
پس از پایانِ سوگواری، یکی از خواص از او پرسید: چه رویدادی پیش آمد که شما چنان دچار احساسات پاک و خالصانه شدید؟ علاّمه فرمود: حقیقت آن است که با رسیدن به دسته سوگواران، به ناگاه چشمم به محبوبِ دل‌ها، امام عصرعلیه السلام افتاد و دیدم آن گرامی با سر و پایِ برهنه، در میانِ انبوهِ سینه زنان، در سوگِ پدر والایش حسین علیه السلام با چشمانی اشکبار به سر و سینه می‌زند؛ به همین جهت آن منظره مرا به حالی انداخت که قرارم از کف رفت و در برابرِ کعبه مقصود و قبله موعود به سوگواری پرداختم.(139)

شفاءِ مریض

«سرور» که از کودکی گنگ بود و قدرتِ سخن گفتن نداشت، سیزده یا چهارده ساله بود که پدرش دست او را گرفت و نزدِ سوّمین سفیر خاص، جناب حسین بن روح آورد و از او درخواست کرد که از حضرت مهدی‌علیه السلام تقاضا کند که خود آن گرامی، شفای زبان او را از خدا بخواهد. جناب حسین بن روح پس از اندکی به آنان گفت: حضرت مهدی‌علیه السلام به شما دستور داده است که به مرقد مطهّرِ امام حسین علیه السلام بروید. آن جوان گنگ را پدرش به همراه عمویش به کربلا آوردند و پس از زیارت مرقد منوّرِ پیشوای شهیدان، پدر و عمویش او را به نام صدا کردند و گفتند: «سرور!» که به ناگاه با زبانی فصیح و گشاده گفت: «لبّیک» پدرش گفت: «پسرم! سخن گفتی؟» سرور گفت: «آری! پدرجان!»(140)

مرحوم تنکابنی از آخوند ملاصفر علی لاهیجی نقل کرده است که گفت: استادم سیّد محمّد مجاهد، صاحب کتاب المناهل فی الفقه، فرزند سیّد علی طباطبایی، مؤلّف کتاب ریاض به من گفت: در حاشیه کتاب تهذیب الأحکام شیخ طوسی‌قدس سره، نوشته‌ای را که به خطّ علاّمه حلّی‌قدس سره بود، مشاهده کرد که در کنار حدیثی نوشته بود:

این حدیثی است که در راه حلّه به کربلا، حضرت مهدی - عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف - آدرس آن را به من داد.

در موردِ این داستان، مرحوم تنکابنی‌قدس سره با سندی آورده است: علاّمه حلّی‌قدس سره گفت: در شب جمعه‌ای به قصد زیارت امام حسین علیه السلام به سویِ کربلا حرکت کردم. در حالی که تنها و سوار بر الاغ بودم و تازیانه‌ای برای راندنِ مَرکب در دست داشتم.

در بین راه عربی پیاده همراه من به راه افتاد و با من هم صحبت شد. کم کم فهمیدم شخص دانشمندی است، واردِ مسائلِ عِلمی شدیم و برخی از مشکلات علمی را که داشتم از او پرسیدم و پاسخ مناسب داد، تا این که در موضوعی سخن به میان آمد و آن عرب فتوایی داد و من منکر شدم و گفتم: این فتوا پشتوانه روایتی ندارد و حدیثی بر طبق آن نداریم.

آن مرد عرب گفت: در این موضوع شیخ طوسی در تهذیب حدیثی را آورده است. شما از اوّل تهذیب، فلان مقدار صفحه(141) بزن در سطر فلان حدیث را خواهی یافت.

متحیّر شدم که این شخص کیست؟ که این همه آمادگی علمی دارد؟ در این حال به فکرم رسید که از او بپرسم آیا این امکان وجود دارد که انسان حضرت صاحب الزّمان - عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف - را ببیند؟

در این جا از شدّتِ لرزشی که بدنم را فرا گرفت، تازیانه از دستم افتاد و آن بزرگوار خم شد و تازیانه را از زمین گرفت و در دستم گذاشت و فرمود:

چگونه صاحب الزّمان - عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف - را نمی‌توانی ببینی، در حالی که اکنون دستِ او در دستِ توست.(142)

مرحوم علاّمه‌قدس سره پس از شنیدنِ این سخن، بی اختیار خود را از رویِ چهار پایی که سوار بود، بر زمین انداخت تا پایِ امام را ببوسد، امّا از شدّت شوق، بی هوش بر زمین افتاد، پس از آن که به هوش آمد کسی را ندید.

پس از بازگشت، به کتاب التّهذیب مراجعه کرد و حدیث را پیدا کرد و در حاشیه کتاب، در کنار حدیث نوشت: این حدیثی است که مولایم حضرت

مهدی - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - خبرِ وجودِ این حدیث را در این کتاب به من داد.

تشرّف حاج علی بغدادی خدمت آن جناب(143)

قضیّه صالح صفی متّقی حاجی علی بغدادی که در آن فواید بسیاری است و در این نزدیکی‌ها واقع شده، عیناً از کتاب شریف نجم الثاقب نقل می‌شود که شرح آن چنان است: که در ماه رجب سال گذشته که مشغول تألیف رساله جنّة المأوی بودم، عازم نجف اشرف شدم به جهت زیارت مبعث.

وارد کاظمین شدم و خدمت جناب عالم عامل و فقیه کامل، سیّد سند و حبر معتمد آقا سیّد محمّد بن العالم الاوحد، سیّد احمد بن العالم الجلیل والموحد النبیل سیّد حیدر الکاظمینی - ایّده اللّٰه - رسیدم و او از تلامذه خاتم‌المجتهدین و فخر الاسلام و المسلمین الیه ریاسة الامامیه فی العلم و العمل استاد اعظم شیخ مرتضی - اعلی اللّٰه تعالی مقامه - است و از اتقیای علمای آن بلده شریفه و از صلحای ائمّه جماعت صحن و حرم شریف و ملاذ طلّاب و غربا و زوّار. پدر و جدّش از علمای معروفین و تصانیف جدّش سیّد حیدر در اصول و فقه و غیره موجود است.

از ایشان سؤال کردم: اگر حکایت صحیحه‌ای در این باب، دیده یا شنیده، نقل کنند.

سپس، این قضیّه را نقل نمود و خود، سابقاً شنیده بودم ولکن ضبط اصل و سند آن نکرده بودم. پس مستدعی شدم که آن را به خطّ خود بنویسد.

فرمود: «مدّتی است شنیدم و می‌ترسم در آن زیاد و کمی شود، باید او را ملاقات کنم و بپرسم، آن‌گاه بنویسم و لکن ملاقات او و تلقّی از او صعب، چه او از زمان وقوع این قضیّه، اُنسش با مردم کم شده است.

مسکنش بغداد و چون به زیارت مشرّف می‌شود به جایی نمی‌رود و بعد از زیارت بر می‌گردد و گاه شود که در سال یک دفعه یا دو دفعه در رفت و آمدها ملاقات می‌شود و علاوه بنایش بر کتمان است، مگر برای بعضی از خواص از کسانی که ایمن است از نشر و اذاعه آن، از خوف استهزای مخالفین مجاورین که منکرند ولایت مهدی‌علیه السلام و غیبت او را و خوف نسبت دادن عوام او را به فخر و تنزیه نفس.»

گفتم: تا مراجعت حقیر از نجف، مستدعی‌ام که به هر قسم است او را دیده و قصّه را پرسیده که حاجت، بزرگ و وقت تنگ است.

سپس از ایشان مفارقت کردم و به قدر دو یا سه ساعت بعد، جناب ایشان برگشتند و فرمودند: «از اعجب قضایا آن که چون به منزل خود رفتم، بدون فاصله، کسی آمد که جنازه‌ای از بغداد آوردند و در صحن گذاشتند و منتظرند که بر آن نماز کنید. چون رفتم و نماز کردم، حاجی مزبور را در مشیّعین دیدم. پس او را به گوشه‌ای بردم و بعد از امتناع به هر قسم بود،

قضیّه را شنیدم. پس بر این نعمت سنیّه، خدای را شکر کردم. پس تمام قضیّه را نوشتند و در جنّة المأوی ثبت کردم.
پس از مدتی با جمعی از علمای کرام و سادات عظام به زیارت کاظمین‌علیهما السلام مشرّف شدیم و از آن جا به بغداد رفتیم به جهت زیارت نوّاب اربعه - رضوان اللَّه علیهم -.
پس از ادای زیارت، خدمت جناب عالم عامل و سیّد فاضل، آقا سیّد حسین کاظمینی، برادر جناب آقا سیّد محمّد مذکور که ساکن است در بغداد و مدار امور شرعیّه شیعیان بغداد - ایدهم اللَّه - با ایشان است، مشرّف و مستدعی شدیم که حاجی علی مذکور را احضار نماید.
پس از حضور، مستدعی شدیم که در مجلس قضیّه را نقل کند، ابا نمود. پس از اصرار، راضی شد در غیر آن مجلس، به جهت حضور جماعتی از اهل بغداد. پس به خلوتی رفتیم و نقل کرد و فی‌الجمله اختلافی در دو سه موضوع داشت که خود معتذر شد که به سبب طول مدّت است و از سیمای او آثار صدق و صلاح به نحوی لایح و هویدا بود که تمام حاضرین با تمام مداقه که در امور دینیّه و دنیویّه دارند، قطع به صدق واقعه پیدا کردند.
حاجی مذکور - ایّده اللَّه - نقل کرد: «در ذمّه من هشتاد تومان مال امام‌علیه السلام جمع شد. رفتم به نجف اشرف، بیست تومان از آن را دادم به جناب عَلم الهدی و التقی شیخ مرتضی - اعلی اللَّه مقامه - و بیست تومان به جناب شیخ محمّد حسین مجتهد کاظمینی و بیست تومان به جناب شیخ محمّد حسن شروقی و باقی ماند در ذمّه من بیست تومان که قصد داشتم در مراجعت بدهم به جناب شیخ محمّد حسن کاظمینی‌آل یس - ایّده اللَّه -.
چون مراجعت کردم به بغداد، خوش داشتم که تعجیل کنم در ادای آن چه باقی بود در ذمّه من. پس در روز پنج شنبه بود که مشرّف شدم به زیارت امامین همامین کاظمین‌علیهما السلام و پس از آن رفتم خدمت جناب شیخ سلّمه اللَّه و قدری از آن بیست تومان را دادم و باقی را وعده کردم که بعد از فروش بعضی از اجناس به تدریج بر من حو آله کنند که به اهلش برسانم و عزم کردم بر مراجعت به بغداد در عصر آن روز. جناب شیخ خواهش کرد بمانم. متعذّر شدم که باید مزد عمله کارخانه شعربافی که دارم بدهم. چون رسم چنین بود که مزد هفته را در عصر پنج شنبه می‌دادم. پس برگشتم.
چون ثلث از راه را تقریباً طی کردم، سیّد جلیلی را دیدم که از طرف بغداد رو به من می‌آید. چون نزدیک شد، سلام کرد و دست‌های خود را گشود برای مصافحه و معانقه و فرمود: «اهلاً و سهلاً» و مرا در بغل گرفت و معانقه کردیم و هر دو یکدیگر را بوسیدیم و بر سر، عمّامه سبز روشنی

داشت و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود.
ایستاد و فرمود: «حاجی علی! خیر است، به کجا می‌روی؟»
گفتم: کاظمین‌علیهما السلام را زیارت کردم و برمی‌گردم به بغداد.
فرمود: «امشب شب جمعه است، برگرد!»
گفتم: یا سیّدی! متمکّن نیستم.
فرمود: «هستی! برگرد تا شهادت دهم برای تو که از موالیان جدّ من امیرالمؤمنین‌علیه السلام و از موالیان مایی و شیخ شهادت دهد؛ زیرا که خدای تعالی امر فرموده که دو شاهد بگیرید.»
و این اشاره بود به مطلبی که در خاطر داشتم که از جانب شیخ خواهش کنم نوشته به من دهد که من از موالیان اهل بیتم‌علیهم السلام و آن را در کفن خود بگذارم.
پس گفتم: تو چه می‌دانی و چگونه شهادت می‌دهی؟
فرمود: «کسی که حقّ او را به او می‌رسانند، چگونه آن رساننده را نمی‌شناسد؟»
گفتم: چه حقّ؟
فرمود: «آن که رساندی به وکیل من».
گفتم: وکیل تو کیست؟
فرمود: «شیخ محمّد حسن».
گفتم: وکیل تو است؟
فرمود: «وکیل من است» و به جناب آقا سیّد محمّد گفته بود که در خاطرم، خطور کرد که این سیّد جلیل مرا به اسم خواند با آن که من او را نمی‌شناسم. پس به خود گفتم: شاید او مرا می‌شناسد و من او را فراموش کردم. باز در نفس خود گفتم: این سیّد از حقّ سادات از من چیزی می‌خواهد و خوش دارم که از مال امام‌علیه السلام چیزی به او برسانم.
پس گفتم: ای سیّد من! در نزد من از حقّ شما چیزی مانده بود؛ رجوع کردم در امر آن به جناب شیخ محمّد حسن برای آن که ادا کنم حقّ شما، یعنی سادات را به اذن او.
پس در روی من تبسّمی کرد و فرمود: «آری! رساندی بعضی از حقّ ما را به سوی وکلای ما در نجف اشرف.»
پس گفتم: آن چه ادا کردم، قبول شد؟
فرمود: «آری.»
در خاطرم گذشت که این سیّد می‌گوید بالنسبه به علمای اعلام: «وکلای ما!» و این در نظرم بزرگ آمد. پس گفتم: علما وکلایند در قبض حقوق سادات و مرا غفلت گرفت.
آن گاه فرمود: «برگرد و جدّم را زیارت کن!»

پس برگشتم و دست راست او در دست چپ من بود. چون به راه افتادیم، دیدم در طرف راست ما، نهر آب سفید صاف جاری است و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیر آن همه با ثمر در یک وقت با آن که موسم آنها نبود بر بالای سر ما سایه انداخته‌اند.
گفتم: این نهر و این درخت‌ها چیست؟
فرمود: «هرکس از موالیان ما که زیارت کند جدّ ما را و زیارت کند ما را، این‌ها با او هست.»
پس گفتم: می‌خواهم سؤالی کنم.
فرمود: «سؤال کن!»
گفتم: شیخ عبدالرزاق مرحوم، مردی بود مدرّس. روزی نزد او رفتم، شنیدم که می‌گفت: کسی که در طول عمر خود، روزها را روزه باشد و شب‌ها را به عبادت به سر برد و چهل حجّ و چهل عمره به جای آرد و در میان صفا و مروه بمیرد و از موالیان امیرالمؤمنین‌علیه السلام نباشد، برای او چیزی نیست.
فرمود: «آری، واللّٰه! برای او چیزی نیست.»
پس از حال یکی از خویشان خود پرسیدم که او از موالیان امیرالمؤمنین‌علیه السلام است؟
فرمود: «آری! او و هر که متعلّق است به تو.»
پس گفتم: سیّدنا! برای من مسأله‌ای است.
فرمود: «بپرس!»
گفتم: قرّاء تعزیه حسین علیه السلام می‌خوانند که سلیمان اعمش، آمد نزد شخصی و از زیارت سیّدالشهداعلیه السلام پرسید. گفت: بدعت است! پس در خواب دید هودجی را میان زمین و آسمان.
سؤال کرد: کیست در آن هودج؟
گفتند: فاطمه زهرا و خدیجه کبری‌علیهما السلام.
گفت: به کجا می‌روند؟ گفتند: به زیارت حسین علیه السلام در امشب که شب جمعه است و دید رقعه‌هایی را که از هودج می‌ریزد و در آن مکتوب است: «امان من النار لزّوار الحسین علیه السلام فی لیلة الجمعة امان من النار یوم القیمة» این حدیث صحیح است؟
فرمود: «آری، راست و تمام است.»
گفتم: سیّدنا! صحیح است که می‌گویند هرکس زیارت کند حسین علیه السلام را در شب جمعه، پس برای او امان است؟
فرمود: «آری واللّٰه!»
و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست.
گفتم: سیّدنا! مسألة.
فرمود: «بپرس!»

گفتم: سنه هزار و دویست و شصت و نه حضرت رضاعلیه السلام را زیارت کردیم و در یکی از مناطق، شخصی از عرب‌های شروقیه را - که از بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرف اند، - ملاقات کردیم و او را ضیافت کردیم و از او پرسیدم: چگونه است ولایت رضاعلیه السلام. گفت: بهشت است، امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود، حضرت رضاعلیه السلام خورده‌ام! چه حدّ دارد منکر و نکیر که در قبر نزد من بیایند؟ گوشت و خون من از طعام آن حضرت روییده در مهمان خانه آن جناب. این صحیح است که علی بن موسی‌الرضاعلیه السلام می‌آید و او را از منکر و نکیر خلاص می‌کند؟
فرمود: «آری، واللّٰه! جدّ من ضامن است.»
گفتم: سیّدنا! مسأله کوچکی است، می‌خواهم بپرسم.
فرمود: «بپرس!»
گفتم: زیارت من از حضرت رضاعلیه السلام مقبول است؟
فرمود: «قبول است، ان شاءاللّٰه.»
گفتم: «سیّدنا! مسأله.»
فرمود: «بسم اللّٰه!»
گفتم: حاجی محمّد حسین بزاز باشی پسر مرحوم حاجی احمد بزّاز باشی، زیارتش قبول است یا نه؟ و او با من رفیق و شریک در مخارج بود در راه مشهد رضاعلیه السلام.
فرمود: «عبد صالح، زیارتش قبول است.»
گفتم: سیّدنا!مسأله.
فرمود: «بسم اللّٰه.»
گفتم: فلان که از اهل بغداد و همسفر ما بود، زیارتش قبول است؟
پس ساکت شد.
گفتم: «سیّدنا! مسأله.»
فرمود: «بسم اللّٰه.»
گفتم: این کلمه را شنیدی یا نه؟ زیارت او قبول است یا نه؟
جوابی نداد.
حاجی مذکور نقل کرد که ایشان چند نفر بودند از اهل مترفین بغداد که در بین سفر پیوسته به لهْو و لعِب مشغول بودند و آن شخص مادر خود را نیز کشته بود.
پس در راه به مکانی رسیدیم که جادّه وسیعی دارد و دو طرفِ آن باغ‌هایی به طرفِ شهر شریف کاظمین است و موضعی از آن جادّه، که متّصل است به باغ‌ها از طرف راست آن که از بغداد می‌آید و آن مال بعضی از ایتام سادات بود که حکومت به جور، آن را داخل در جادّه کرد و اهل تقوا و ورع سکنه این دو بلد، همیشه کناره می‌کردند از راه رفتن در آن قطعه از

زمین. پس دیدم آن جناب را که در آن قطعه راه می‌رود.
گفتم: ای سیّد من! این موضع مال بعضی از ایتام سادات است، تصرّف در آن روا نیست.
فرمود: «این موضع مال جدّ ما، امیرالمؤمنین‌علیه السلام و ذریّه او و اولاد ماست، حلال است برای موالیان ما تصرّف در آن.»
در قرب آن مکان، در طرف راست، باغی است مال شخصی که او را حاجی میرزا هادی می‌گفتند و از متموّلین معروفین عجم بود که در بغداد ساکن بود. گفتم: سیّدنا! راست است که می‌گویند زمین باغ حاجی میرزا هادی، مال حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام است؟
فرمود: «چه کار داری به این.» و از جواب اعراض نمود.
پس رسیدیم به جوی آب که از رودخانه دجله می‌کشند برای مزارع و بساتین آن حدود و از جادّه می‌گذرد و آن جا دو راه می‌شود به سمتِ شهر، یکی راه سلطانی است و دیگری راه سادات و آن جناب میل کرد به راه سادات.
پس گفتم: بیا از این راه، یعنی راه سلطانی، برویم.
فرمود: «نه، از همین راه خود می‌رویم.»
پس آمدیم و چند قدمی نرفتیم که خود را در صحن مقدّس در نزد کفش‌داری دیدیم و هیچ کوچه و بازاری را ندیدیم. پس داخل ایوان شدیم از طرف باب المراد که از سمت شرقی و طرف پایین پاست و در درِ رواق مطهّر، مکث نفرمود و اذن دخول نخواند و داخل شد و بر درِ حرم ایستاد. پس فرمود: «زیارت بکن!»
گفتم: من قاری نیستم.
فرمود: «برای تو بخوانم؟»
گفتم: آری!
پس فرمود: «ءَادخل یا اللَّه! السلام علیک یا رسول اللَّه! السلام علیک یا امیرالمؤمنین... .» و هم چنین سلام کردند بر هر یک از ائمّه‌علیهم السلام تا رسیدند در سلام، به حضرت عسکری‌علیه السلام و فرمود: «السلام علیک یا ابا محمّد الحسن العسکری.»
آن گاه فرمود: «امام زمان خود را می‌شناسی؟»
گفتم: چرا نمی‌شناسم؟
فرمود: «سلام کن بر امام زمان خود.»
گفتم: «السلام علیک یا حجّة اللَّه یا صاحب‌الزمان یا بن الحسن.»
تبسّم نمود و فرمود: «علیک السلام و رحمة اللَّه و برکاته.»
داخل شدیم در حرم مطهّر و ضریح مقدّس را چسبیدیم و بوسیدیم.
فرمود به من: «زیارت کن!»
گفتم: من قاری نیستم.

فرمود: «زیارت بخوانم برای تو؟»
گفتم: آری.
فرمود: «کدام زیارت را می‌خواهی؟»
گفتم: هر زیارت که افضل است، مرا به آن زیارت ده.
فرمود: «زیارت امین‌اللّه، افضل است.»
آن گاه مشغول شدند به خواندن و فرمود:
«السّلام علیکما یا امین اللّه فی ارضه وحجّتیه علی عباده. تا آخر»
چراغ‌های حرم را در این حال روشن کردند، پس شمع‌ها را دیدم روشن است ولکن حرم روشن و منوّر است به نوری دیگر، مانند نور آفتاب و شمع‌ها مانند چراغی بودند که روز در آفتاب روشن کنند و مرا چنان غفلت گرفته بود که هیچ ملتفت این نشانه‌ها نمی‌شدم. چون از زیارت فارغ شد، از سمت پایین پا آمدند به پشت سر و در طرف شرقی ایستادند و فرمودند: «آیا زیارت می‌کنی جدّم حسین علیه السلام را؟»
گفتم: آری، زیارت می‌کنم، شب جمعه است.
پس زیارت وارث را خواندند و مؤذّن‌ها از اذان مغرب فارغ شدند. به من فرمود: «نماز کن و ملحق شو به جماعت!»
پس تشریف آورد در مسجد پشت سر حرم مطهّر و جماعت در آن جا منعقد بود و خود به انفراد ایستادند در طرف راست امام جماعت، محاذی او و من داخل شدم در صف اول و برایم مکانی پیدا شد.
چون فارغ شدم، او را ندیدم. از مسجد بیرون آمدم و در حرم تفحّص کردم، او را ندیدم و قصد داشتم او را ملاقات کنم و چند قرانی به او بدهم و شب، او را نگاه دارم که مهمان باشد.
آن‌گاه به خاطرم آمد که این سیّد کی بود؟ آیات و معجزات گذشته را ملتفت شدم، از انقیاد من امر او را در مراجعت با آن شغل مهم که در بغداد داشتم و خواندن مرا به اسم، با آن که او را ندیده بودم و گفتن او: «موالیان ما» و این که «من شهادت می‌دهم» و «دیدن نهر جاری و درختان میوه‌دار در غیر فصل» و غیر از این‌ها از آن چه گذشت که سبب شد برای یقین من به این که او حضرت مهدی‌علیه السلام است. خصوص در فقره «اذن دخول» و پرسیدن از من، بعد از سلام بر حضرت عسکری‌علیه السلام که «امام زمان خود را می‌شناسی؟» چون گفتم: می‌شناسم، فرمود: سلام کن! چون سلام کردم، تبسّم کرد و جواب داد.
پس آمدم در نزد کفشدار و از حال جنابش سؤال کردم. گفت: «بیرون رفت.»
و پرسید که: «این سیّد رفیق تو بود؟»
گفتم: بلی، پس آمدم به خانه مهماندار خود و شب را به سر بردم. چون صبح شد، رفتم به نزد جناب شیخ محمّد حسن و آن چه دیده بودم نقل

کردم. پس دست خود را بر دهان خود گذاشت و نهی نمود از اظهار این قصّه و افشای این سرّ.
فرمود: «خداوند تو را موفّق کند.»
پس آن را مخفی می‌داشتم و به احدی اظهار ننمودم تا آن که یک ماه از این قضیّه گذشت.
روزی در حرم مطهّر بودم، سیّد جلیلی را دیدم که آمد نزدیک من و پرسید: «چه دیدی؟» اشاره کرد به قصّه آن روز.
گفتم: چیزی ندیدم. باز اعاده کرد آن کلام را. به شدّت انکار کردم. پس از نظرم ناپدید شد و دیگر او را ندیدم.

فضیلت زیارت عاشورا(144)

در فضل و مقامِ زیارت عاشورا، همان بس که از سنخ سایر زیارات نیست که به ظاهر از اِنشا و املای معصومی باشد؛ هر چند که از قلوب مطهّره ایشان، چیزی جز آن چه از عالم بالا به آن جا رسد، بیرون نیاید. بلکه از سنخ احادیث قدسیّه است که به همین ترتیب از زیارت و لعن و سلام و دعا از حضرت احدیّت - جلّت عظمته - به جبرئیل امین و از او به خاتم النبیین‌صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و به حسب تجربه، مداومت به آن، در چهل روز یا کمتر، در قضای حاجات و رسیدن به مقصود و دفع دشمنی‌ها، بی‌نظیر!
اجمال آن که ثقه صالح متّقی، حاجی ملّا حسن یزدی که از نیکان مجاورین نجف اشرف است و پیوسته مشغول عبادت و زیارت، نقل کرد از ثقه امین، حاجی محمّد علی یزدی که مرد فاضل صالحی بود در یزد که دائماً مشغول اصلاح امر آخرت خود بود و شب‌ها در مقبره خارج یزد که در آن جماعتی از صلحا مدفونند و معروف است به مزار، به سر می‌برد.
او را همسایه‌ای بود که در کودکی با هم بزرگ شده و در نزد، یک معلم می‌رفتند. تا آن که بزرگ شد و شغل عشّاری(145) پیش گرفت. تا آن که مُرد و در همان مقبره، نزدیک محلّی که آن مرد صالح بیتوته می‌کرد، دفن کردند. پس او را در خواب دید، پس از گذشتن کمتر از ماهی که در هیأت نیکویی است.
پس به نزد او رفت و گفت: من می‌دانم مبدأ و منتهای کار تو و ظاهر و باطن تو را و نبودی از آنها که احتمال رود نیکی در باطن ایشان و شغل تو مقتضی نبود جز عذاب را. پس به کدام عمل به این مقام رسیدی؟
گفت: چنان است که گفتی و من در اشدّ عذاب بودم از روز وفات تا دیروز، که زوجه استاد اشرف حدّاد فوت شد و در این مکان دفن کردند - و اشاره کرد به موضعی که قریب صد ذرع، از او دور بود - و در شب وفات او، حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام سه مرتبه او را زیارت کرد و در مرتبه سوم امر فرمود به رفع عذاب از این مقبره. پس حالت ما نیکو شد و در سعه و نعمت افتادیم.
پس از خواب، متحیّرانه بیدار شد و حدّاد را نمی‌شناخت و محلّه او را نمی‌دانست. پس در بازارِ آهنگرها، از او تفحّص کرد و او را پیدا نمود و از او پرسید: برای تو زوجه‌ای بود؟
گفت: آری، دیروز وفات کرد و او را در فلان مکان - و همان موضع را اسم برد - دفن کردم.
پرسید: او به زیارت ابی عبداللَّه‌علیه السلام رفته بود؟

گفت: نه.
پرسید: ذکر مصایب او می‌کرد؟
گفت: نه.
پرسید: مجلس تعزیه داری داشت؟
گفت: نه.
آن گاه پرسید: چه می‌جویی؟
خواب را نقل کرد.
گفت: آن زن مواظبت داشت به زیارت عاشورا.
و مخفی نماند که سیّد احمد، صاحب قضیّه از صلحا و اتقیا و مواظب طاعات و زیارات و ادای حقوق و طهارت جامه و بدن از آلودگی‌های مشتبه، و معروف به تقوی و سداد در اهل بلد و غیره و نوادر لطف‌هایی که کمتر به کسی می‌شود در هر زیارت به او می‌رسید که مقام ذکر آن نیست.

کتابنامه

1. قرآن کریم.
2.اثبات الهداة.شیخ حرّ عاملی محمّد بن حسن (م 1104ه)، قم: مطبعه علمیّه، بیتا.
3.الاحتجاج علی أهل اللجاج.ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی(م 620ه)، تحقیق: ابراهیم بهادری و محمّد هادی به، تهران: انتشارات اسوه، چاپ اوّل،1413ه. .
4. إحقاق الحقّ و إزهاق الباطل.شهید قاضی نور اللّٰه بن سیّد شریف شوشتری(م 1019ه)، با تعلیقات آیة اللّٰهالعظمی سیّد شهاب الدین مرعشی نجفی، قم: کتاخانه، آیة اللّٰه مرعشی نجفی،چاپ اوّل، 1411ه. .
5.الاختصاص.منسوب به ابو عبداللّٰه محمّد بن محمّد بن نعمان عکبری بغدادی، معروف به شیخ مفید(م413ه)،تحقیق: علی اکبر غفّاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اوّل،1414ه. .
6.الإرشاد فی معرفة حجج اللّٰه علی العباد.ابو عبداللّٰه محمّد بن محمّد بن نعمان عکبری بغدادی، معروف به شیخ مفید(م413ه)، تحقیق: مؤسسه آل البیتعلیهم السلام ،1413ه. .
7.اُسد الغابة فی معرفة الصحابة.ابوالحسن عزّ الدین علی بن ابی الکرم محمّد بن محمّد بن عبدالکریم شیبانی،معروف به ابن اثیر جزری(م630ه) دارالکتب العلمیّه، چاپ اوّل،1415ه. .
8.أعلام الدین فی صفات المؤمنین. ابو محمّد حسن بن محمّد دیلمی (م711ه)، تحقیق:مؤسسه آل البیتعلیهم السلام،قم:موسسه آل البیتعلیهم السلام،بی‌تا.
9.الإقبال بالأعمال الحسنة فیما یعمل مرّة فی السنة.ابوالقاسم علی بن موسی حلّی، معروف به ابن طاووس(م664ه)، تحقیق: جواد قیّومی،قم:دفتر تبلیغات اسلامی،چاپ اوّل،1414ه. .
10.الأمالی.ابو جعفر محمّدبن علی بن حسین بن بابویه قمّی، معروف به شیخ صدوق(م381ه)، تحقیق: مؤسّسه بعثت، قم:موسّسه بعثت، چاپ اوّل،1407ه. .
11.الأمالی.ابو جعفر محمّد بن حسن معروف به شیخ طوسی(م460ه)، تحقیق: موسسه بعثت، قم: دارالثقافة، چاپ اوّل، 1414ه. .
12.الأمالی.ابو عبداللّٰه محمّد بن نعمان عکبری بغدادی، معروف به شیخ مفید(م413ه)،تحقیق:حسین اُستاد ولی و علی اکبر غفّاری، قم: دفترانتشارات اسلامی،چاپ دوم، 1404ه. .
13.بحارالانوار الجامعة لدُرَر أخبار الأئمّة الأطهارعلیهم السلام.محمّد باقر

بن محمّد تقی مجلسی(م1110ه)، بیروت: مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، 1403ه. .
14.بصائر الدرجات.ابو جعفر محمّد بن حسن صفّار قمّی، معروف به ابن فرّوخ(م290ه)،قم:کتابخانه آیة اللّٰه العظمی مرعشی نجفی، چاپ اوّل، 1404ه. .
15.تُحَف العقول عن آل رسول‌صلی الله علیه و آله .ابو محمّد حسن بن علی حرّانی، معروف به ابن شعبه(م381ه)، تحقیق: علی اکبر غفّاری، قم:دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، 1404ه. .
16.تفسیرالقمّی.ابو الحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمّی(م307ه)، تصحیح: سیّد طیّب موسوی جزایری، نجف: چاپخانه اشرف، بیتا.
17.تفسیر نورالثقلین.شیخ عبد علی بن جمعه عروسی حویزی(م1112ه)، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چاپ چهارم، 1412ه. .
18.تنبیه الخواطر ونزهة النواظر.(مجموعه ورّام). ابوالحسین ورّام بن ابی فراس(م605ه) بیروت: دارالتعارف و دار صعب، بیتا.
19.تهذیب الأحکام فی شرح المقنعة. ابو جعفر محمّد بن حسن، معروف به شیخ طوسی (م460ه)، بیروت: دارالتعارف، چاپ اول،1401ه. .
20.ثواب الأعمال و عقاب الأعمال.ابو جعفر محمّد بن علی قمّی، معروف به شیخ صدوق(م381ه)، تحقیق:علی اکبر غفّاری، تهران: کتابخانه صدوق، بیتا.
21.جامع الأحادیث.ابو محمّد جعفر بن احمد بن علی قمّی، معروف به ابن رازی(قرن چهارم)، تحقیق:سیّد محمّد حسینی نیشابوری، مشهد: مؤسّسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اوّل، 1413ه. .
22.الخرائج و الجرائح. ابوالحسین سعید بن عبداللّٰه راوندی، معروف به قطب الدّین راوندی(م573ه)، تحقیق:مؤسّسه امام مهدی(عج)، قم: مؤسسه امام مهدی(عج)، چاپ اول،1409ه. .
23.الخصال.ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمّی، معروف به شیخ صدوق(م381ه)، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ چهارم، 1414ه. .
24.الدعوات.ابو الحسن سعید بن عبداللّٰه راوندی، معروف به قطب الدین راوندی(م573ه)، تحقیق: مؤسّسه امام مهدی(عج)، قم: مؤسّسه امام مهدی(عج)، چاپ اوّل، 1407ه. .
25.الدرّة الباهرة من الأصداف الطاهرة.محمّد بن شیخ جمال الدّین مکّی بن محمّد بن حامد بن احمد عاملی نبطی جزّینی، ملقّب به شهید اوّل (م786ه)، مشهد:مؤسّسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، 1365 ش. .
26. دلائل الإمامة.ابو جعفر محمّد بن جریر طبری(م310ه)، تحقیق:

مؤسّسه بعثت، قم: مؤسّسه بعثت، چاپ اوّل، 1413 ه. .
27.صحیح مسلم.ابو الحسین مسلم بن حجّاج قشیری نیشابوری (م261ه)، تحقیق:محمّد فؤاد عبدالباقی، قاهره: دراالحدیث، چاپ اول، 1412ه. .
28. علل الشرائع.ابو جعفر محمّد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق(م381ه)، بیروت: دار احیاء التراث ، چاپ اول، 1408ه. .
29.عمدة الطالب فی أنساب آل أبی طالب.ابن عنبه احمد بن علی حسنی(م828ه)، تحقیق: آل طالقانی،قم:منشورات رضی، چاپ دوم، 1362 ش. .
30.عوالی اللآلی العزیزیّة فی الأحادیث الدینیّة. محمّد بن علی بن ابراهیم احسانی، معروف به ابن ابی جمهور(م940ه)، تحقیق: حاج شیخ مجتبی عراقی،قم: چاپخانه سیدالشهداءعلیه السلام، چاپ اول،1403ه.
31. عیون أخبار الرضاعلیه السلام.ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق(م381ه)، تحقیق:سید مهدی حسینی لاجوردی، بیروت: مؤسّسه اعلمی،بیتا.
32.عیون الحکم و المواعظ.ابو الحسن علی بن محمد لیثی واسطی(قرن ششم ه)، تحقیق: حسین حسنی بیرجندی، قم: دارالحدیث، چاپ اول، 1376 ش. .
33.الغیبة.ابو جعفر بن حسن بن علی بن حسن طوسی(م460ه)، تحقیق: عباد اللّٰه طهرانی و علی احمد ناصح، قم: موسسه معارف اسلامی،چاپ اول،1411ه. .
34.الغیبة.ابو عبداللّٰه محمد بن ابراهیم بن جعفرکاتب نعمانی(م350ه)، تحقیق: علی اکبر غفاری،تهران: کتاب فروشی صدوق، بی تا.
35.الکافی.ابو جعفر ثقة الاسلام محمدبن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی (م 329ه)، تحقیق: علی اکبر غفاری، بیروت: دار صعب و دار التعارف، چاپ چهارم، 1401ه. .
36.کامل الزیارات.ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه (م367ه)، تحیق:جواد قیومی ، قم: نشر الفقاهة، چاپ اول، 1417ه. .
37.کتاب من لا یحضره الفقیه.ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق(م 381ه)، تحقیق:علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، بیتا.
38.کفایة الأثر فی النّص علی الأئمّة الإثنی عشر.ابو القاسم علی بن محمد بن خزّاز قمی (قرن چهارم)، تحقیق: سید عبداللطیف حسینی کوه کمری، قم: انتشارات بیدار، 1401ه. .
39.کمال الدین و تمام النعمة.ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق (م 381ه)، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم:

دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول،1405ه. .
40. نهج الحیاة: فرهنگ سخنان حضرت مهدیعلیه السلام محمد دشتی، قم: موسسه تحقیقاتی امیر المؤمنینعلیه السلام، چاپ اوّل، 1384 ه.ش. .
41.کنزالعمّال فی سنن الأقوال و الأفعال.علاء الدین علی متقی بن حسام الدین هندی (م975ه)، تصحیح:صفوة سقا،بیروت: مکتبة التراث الاسلام، چاپ اول،1397ه. .
42.کنزالفواید. ابو الفتح محمد بن علی بن عثمان کراجکی طرابلسی (م449ه)، تصحیح: عبداللّٰه نعمة، قم: دارالذخائر، چاپ اول،1410ه. .
43.مجموعة وفیات الأئمّة.(وفیات الأئمّه). گروهی از نویسندگان، قم: انتشارات شریف رضی، چاپ دوم، 1415ه. .
44.مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار. ابو الفضل علی طبرسی(قرن هفتم)، تحقیق: مهدی هوشمند، قم: دارالحدیث، چاپ اول، 1418ه. .
45. معانی الأخبار.ابو جعفر محمدبن علی بن حسین بن بابویه قمی،معروف به شیخ صدوق(م381ه)، تحقیق:علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول،1361 ش. .
46.مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل.میرزا حسین نوری طبرسی (م1320ه)، تحقیق: مؤسسه آل البیتعلیهم السلام، قم:موسسه آل البیتعلیهم السلام، چاپ اول، 1407ه. .
47.مسند أحمد.احمدبن محمد بن حنبل شیبانی(م241ه)، تحقیق: عبداللّٰهمحمد درویش، بیروت: دارالفکر، چاپ دوم،1414ه. .
48.مصباح المتهجّد.ابو جعفر محمدبن حسن بن علی بن حسن طوسی (م460ه)، تحقیق: علی اصغر مروارید، بیروت:موسسه فقه الشیعه، چاپ اول،1411ه. .
49. مناقب آل أبی طالب. (المناقب لابن شهر آشوب). ابو جعفر رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی (م 588ه)، قم: چاپخانه علمیه، بیتا. .
50. نهج البلاغه. ابو الحسن شریف رضی محمد بن حسین بن موسی موسوی(م406ه)، شرح:محمد عبده، بیروت: موسسة المعارف،1416ه. .
51. وسائل الشیعه. محمد بن حسن حرّ عاملی (م1104ه)، تحقیق: موسسه آل بیتعلیهم السلام، قم موسسه آل البیتعلیهم السلام، چاپ اوّل، 1409 م. .

پی نوشت ها

1) منتخب الاثر : 140 - 139 ؛ 254 - 264.
2) بحارالانوار 41 : 295.
3) منتخب الاثر : 629.
4) بحارالانوار 52 : 308 و 386.
5) بحارالانوار 44 : 325.
6) کمال‌الدّین 1 : 331.
7) برای سرکشان و دشمنانِ بشریّت شمشیر مناسب و کارا و نتیجه بخش است.
8) الغیبةللطّوسی : 32.
9) کمال‌الدّین 1 : 318؛ مفاتیح الجنان، زیارت صاحب الامر.
10) الکافی 8 : 278.
11) مفاتیح الجنان، زیارت اربعین.
12) به کتب پیرامونِ مبحث رجعت مراجعه شود.
13) ر ک. کفایة المهتدی [گزیده ، حدیث هشتم : 57.
14) نجم الثّاقب 1 : 349.
15) نجم الثّاقب 1 : 349.
16) مناقب آل ابی‌طالب علیه السلام 1 : 254.
17) مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر : 31. کمال‌الدّین 1 : 304؛ اثباةالهداة 6 : 395.
18) نجم الثّاقب 1 : 348.
19) مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر : 9.
20) کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام : 501 - 503.
21) نجم الثاقب : 66.
22) اثبات الهداة 2: 552.
23) اثبات الهداة 2 : 555.
24) کمال الدّین 2 : 7.
25) اثباة الهداة 7 : 184.
26) کشف الغمة 3 : 376؛ اثباة الهداة 4 : 208.
27) اثباة الهداة 7 : 103.
28) بحارالانوار 51 : 39، حدیث 19.
29) اثباة الهداة 7 : 238.
30) مهیج الاحزان : 98، مجلس چهارم.

31) تفسير فرات الكوفى : 563.
32) سوره مباركه شمس، آيه 1.
33) بحارالأنوار 53 : 61.
34) عقدالدّرر : 171.
35) بحارالانوار 52 : 349.
36) طريد: فرارى؛ شريد: رانده شده؛ موتور: آن‌كه قصاص از قاتل كشته خود نگرفته؛(المنجد)
تا اينجاى روايت از اميرمؤمنان‌عليه السلام نيز آمده است، بحارالأنوار 51 : 120 به نقل از كمال الدّين.
37) بحارالأنوار 51 : 133 به نقل از كمال الدّين.
38) عقدالدّرر : 134.
39) إعلام الورى : 401.
40) عمويِ امام زمان‌عليه السلام، جعفر كذّاب، منكرِ تولّد و وجود او شده و ماتركِ برادرش امام حسن عسكرى‌عليه السلام را با همدستيِ خليفه عبّاسى تقسيم نمود و براى وارثِ حقيقيِ او امام قائم - عجّل اللّه فرجه الشريف -، نصيب و حصّه‌اى تعيين نكردند.
41) بحارالأنوار 51 : 133؛ اعلام الورى : 384؛ الزام النّاصب : 67؛ غيبت طوسى : 204؛ الملاحم و الفتن : 153؛يوم الخلاص : 190؛ الإمام المهدى : 89.
42) عقدالدّرر : 160؛ ياد مهدى : 132.
43) الاحتجاج 2 : 10.
44) نجم الثاقب 1 : 202؛ الاحتجاج 2 : 10.
45) مقتضب الاثر فى النّص على الائمّة الاثنى عشر : 23؛ اعلام الورى : 384؛ كمال الدّين 1 : 584؛ بحارالأنوار 51 : 133؛ اثبات الهداة 2 : 333 و 339.
46) الغيبة للنّعمانى : 127؛ منتخب الاثر : 309.
47) بحارالأنوار 52 : 279.
48) الغيبةللنّعمانى : 134.
49) الكافى 1 : 187 ؛ كمال‌الدّين 1 : 270.
50) آيه اوّل سوره مباركه مريم.
51) كمال الدّين : 461.
52) كمال الدّين 2 : 239 - 240.
53) وسائل الشّيعة 6 : 457؛ الاحتجاج 2 : 583.
54) الاحتجاج 2 : 583؛ وسائل الشّيعة 5 : 366؛ بحارالأنوار 53 : 165.
55) بحارالأنوار 53 : 226؛ دارالسّلام : 194؛ نجم الثّاقب : 307.
56) المناقب 4 : 92؛ نور الثقلين 4 : 628.

57) این جمله اشاره دارد به بازگشت اسراء خاندان پیامبرعلیهم السلام از کربلا، چون کوچک ترها به خاطر مصون ماندن از خطرات احتمالی به گونه‌ای حرکت داده می‌شوند که مورد حمایت بزرگ‌ترها باشند. امام باقرعلیه السلام که شاید تنها کودک پسر باقی مانده از نسل امام حسین بود پیش پای بزرگ‌ترها حرکت داده می‌شد. به همین دلیل به پیشاهنگ اسیران نامیده شده است.
58) سوره مبارکه اعراف آیه 157.
59) کامل الزیارات : 233.
60) فرزند علی علیه السلام.
61) ینابیع المودة 3 : 242؛اثبات الهداة 3 : 455؛ بحارالأنوار 52 : 313.
62) سوره انعام، آیه 164.
63) عیون اخبار الرضا : 212؛ الزام النّاصب 1 : 72.
64) ترجمه: «هیچ کس بارِ گناهِ دیگری را بر دوش نمی‌گیرد،» این مطلب در آیاتِ سوره‌های مبارکه انعام : 164، الإسراء : 15، فاطر : 18، الزمر : 7، النجم : 38، آمده است.
65) دلائل الإمامة : 452؛ منتخب الأثر : 368؛ علل الشّرایع 1 : 160؛ بحارالأنوار 51 : 28.
66) چنان که ملاحظه می‌کنید امام قائم «عج» در این فرازها از سه مصیبت‌جانسوز امام حسین علیه السلام یاد کرده است که عبارتند از: تشنگی او، و برهنه انداختن بدن او، و پایمال نمودن پیکر نازنین او.
قابل ذکر است که واژه «سحق» در فارسی به معنی «لِه کردن» می‌آید.
67) إلزام النّاصب 2 : 282 ؛ معجم‌الملاحم والفتن 4 : 7.
68) رک: تذکرة الائمّة : 184.
69) علل الشرایع 1 : 160.
70) بحارالانوار 51 : 37.
71) تفسیر فرات : 240.
72) سوره مبارکه اسراء، آیه 33.
وَمَن قُتِلَ مَظلوماً فَقَد جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً فَلا یُسْرِف فِی الْقَتلِ إِنَّهُ کانَ مَنْصوراً.
73) سوره مبارکه اسراء، آیه 33.
74) نجم الثّاقب 1 : 160.
75) سوره مبارکه حج، آیه 39.
76) تفسیر صافی 3 : 381؛ بحارالأنوار 24 : 224.

77) الغیبة للنّعمانی : 141.
78) این را هم توجّه داشته باشید: از صدرِ اسلام، زمان ظهور مهدیعلیه السلام هیچ وقت مشخّص نشده است؛ اگرچه یک خواصّی می‌دانستند که او چه کسی است و پسر چه کسی است، ولی در روایاتی که از پیغمبر آمده همین قدر فرمودند: مهدی از اولادِ من حتماً باید ظهور کند. ولی سخنی که تاریخِ آن را نیز مشخّص نماید وجود نداشت.
79) سیری درسیره ائمه اطهارعلیهم السلام 1 : 281.
80) سلام موعود، دکتر سنگری : 5.
81) فرهنگ عاشورا، جواد محدثی : 227.
82) درختی است در بهشت یا در آسمان هفتم در طرف راست عرش الهی.
83) یکی از بهشت‌های هشت گانه.
84) قابل ذکر است که «مُشالات» که اکنون در عبارت «رؤوس المشالات» از آن به سرهایی که در بلندی قرار گرفتند تعبیر شده است در لغت از باب افعال و اسم مفعول از اَشال یُشیل «شال یشول» جمع مؤنث و به معنای در ارتفاع قرار داده شده است و ترجمه به «نیزه» که توسّط برخی مترجمین انجام شده است از باب قرائن است که سرهای شهداء کربلا را با قرار دادن روی نیزه‌ها در بین کاروان از دیگر چیزها بالاتر گرفته بودند تا در معرض دید باشد.
85) از این بابت به کربلا سرزمین طف گویند چون در کنار فرات و بر ساحل واقع شده است.
86) المزار : 498؛ بحارالأنوار 98 : 121.
87) بحارالأنوار 53 : 61.
88) سوره مبارکه انبیاء، آیه 69. ترجمه: [سرانجام ابراهیم را به آتش افکندند؛ ولی ما] «گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش!»
89) احتمالاً منظور این است که به قدری آباد می‌شود که بزرگ‌ترین مرکز تجاری و کشاورزی می‌شود و با روایات دیگر که آب از کربلا به پشتِ کوفه جریان پیدا می‌کند، مطابقت دارد.
90) سوره مبارکه اعراف، آیه 96. «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»
91) سوره مبارکه نبأ، آیه 18. بحارالأنوار 53 : 103.
92) بحارالأنوار 53 : 43.
93) الاختصاص : 53.

94) الاختصاص : 57.
95) که ظاهراً اشاره به رجعت است.
96) بحارالأنوار 53 : 116، بیان: سؤال حوائج الدنیا یدل علی أن هذا فی الرجعة إذ هی لا تسأل فی الآخرة.
97) سوره مبارکه مریم، 54.
98) سوره مبارکه أسری، آیه 6. بحارالأنوار 53 : 105.
99) سوره مبارکه مریم، آیه 54.
100) اصول کافی 1 : 283.
101) سوره مبارکه أسری، آیه 6. تفسیر عیاشی 2 : 282؛ بحارالأنوار 53 : 76.
102) سوره مبارکه قصص، آیه86.
103) تفسیر البرهان: ذیلِ آیه موردِ بحث.
104) بحارالأنوار 53 : 46 به نقل از اختصاص.
105) بحارالأنوار 53 : 39، به نقل از بصائر الدّرجات.
106) السّفّاح: قادر علی الکلام (مجمع البحرین)؛ غیبت نعمانی : 181؛ بحارالأنوار 52 : 298.
107) سوره مبارکه اسراء، آیه 6.
108) این جمله روایت مشعر بر این است که این دو هنوز نمرده‌اند درحالی که طبق روایات گذشته دجّال تا آن روز در دست مسیح‌علیه السلام و شیطان با دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت «قائم»علیه السلام کشته خواهد شد یا این‌که به گمان مردم آن دو دوباره برمی گردند. واللّٰه العالم.
109) روضةالکافی : 206؛ تفسیر عیاشی 2 : 281 و...
110) بحارالأنوار : 53، باب رجعت ح 130.
111) تفسیر عیاشی 2 : 281.
112) بحارالأنوار 53 : 61.
113) بحارالأنوار 53 : 61.
114) معالی السبطین: 209.
115) بحارالأنوار 53 : 7.
116) بحارالأنوار 53 : 16.
117) بحارالأنوار 53 : 61.
118) غیبت نعمانی : 151؛ بحارالأنوار 52 : 297.
119) الارشاد للمفید : 341؛ بحارالأنوار 52 : 290. شاید منظور این باشد که در شب قدر، دعاهایِ فرج مستجاب می‌شود و ظهور در روزِ عاشوراست و جالب است که تنها در شب بیست و سوّمِ ماه مبارکِ رمضان که شبِ قدر باشد، سفارش به دعایِ شریفِ «اللهم کن لولیک

الحجة بن....» شَده است. رک: مفاتيح الجنان :َ اعمالِ شب بيست و سوّم ماه مبارک رمضان.
120) منتخب الأثر : 575.
121) بر اساسِ اين رواياتِ شريفه، فاصله نداى آسمانى و ظهور، حدودِ 107 روز مى‌شود.
122) بحارالأنوار 51 : 87 به نقل کشف الغمّة باب 5؛ ينابيع المودة 3 : 167.
123) بحارالأنوار 52 : 307؛ بشارةالإسلام : 225؛ الزام النّاصب : 227؛ يوم الخلاص : 223.
124) بصائر الدّرجات : 184؛ بحارالأنوار 53 : 9؛ الزام النّاصب 2 : 258؛ مکيال المکارم 1 : 195.
125) لازم به ذکر است که بر اساس روايات کتاب‌هاى آدم و شيث و نوح و ابراهيم و داوود همان زمان به وسيله امّت‌هايشان نابود شد و کتابى وجود ندارد تا در زمان ظهور افرادى به عنوان پيرو وجود داشته باشند که امام زمان - عجّل اللّه تعالى فرجه الشّريف - را تصديق کنند.
البتّه بعيد نيست بگوييم اين تصديق هايى که در روايت هست مربوط به پيروان تورات و انجيل و قرآن است که برخى از مطالب کتب حضرت آدم و ديگر پيامبران برايشان نقل شده بود.
126) کامل الزيارات : 233.
127) الغيبة : 311.
128) قال الجوهرى الشمراخ غرة الفرس إذا دقت وسالت، وجللت الخيشوم ولم تبلغ الجحفلة.
بحارالأنوار 52 : 325.
129) الغيبة للطّوسى : 469؛ بحارالأنوار 52 : 330.
130) در روايت تعبير به فوَّهته شده است و اين نشان مى‌دهد که پل‌ها و آسياب‌ها مانند لب و دندانى است براى نهر در طول مسير آن جلوه مى‌کنند.
131) شايد منظور اين است که مسيرِ فرات را به سويِ منطقه نجف هدايت مى‌کنند و زمين‌هاىِ زرخيزِ بين کربلا تا نجف و اطرافِ کوفه آباد مى‌شود.
132) شايد منظور اين باشد که منطقه امن مى‌شود و همه آرزودارانِ کربلا و نجف از سراسرِ جهان به آن سو کوچ مى‌کنند و کربلا و نجف اشرف به هم متّصل مى‌گردد. ان شاء اللّه...
133) اثباة الهداة 7 : 162.
134) مفاتيح الجنان، اعمال شب نيمه شعبان.
135) بحارالانوار 51 : 322.

136) اثباة الهداة 7 : 128.
137) روزنامه رسالت به تاريخ 18/8/79.
138) آقا شيخ مرتضاىِ زاهد، محمّد حسن سيف اللهى : 145.
139) ديدار يار، على كَرمى 2 : 200.
140) الغيبةللطّوسى : 188.
141) در زمان قديم كتاب‌ها فاقد شماره صفحه بودند و به همين دليل براى آدرس دادن به اشخاص مى‌گفتند: از اوّل كتاب چند صفحه جلو برو و يا از آخر كتاب چند صفحه به عقب برگرد.
142) عبقرى الحسان 2 : 61؛ قصص العلماء : 346؛ منتخب الاثر 2 : 554.
143) نجم الثّاقب 1 : 121
144) نجم الثّاقب 1 : 610.
145) عشار: راه‌دار، باج‌گير، خراج‌ستان.

12- استمرار انقلاب عاشورا تحلیلی پیرامون ولایت عهدی امام رضاعلیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : خامنه‌ای، علی، 1318.
عنوان و نام پدیدآور : استمرار انقلاب عاشورا: تحلیلی پیرامون ولایت عهدی
امام رضا علیه السلام / علی خامنه‌ای
مشخصات نشر : قم: انتشارات مسجد مقدّس جمکران ، 1388.
مشخصات ظاهری :32 ص 14*21 س م.
شابک :7 - 207 - 973 - 964 - 978
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا
یاداشت : کتابنامه: ص. 32.
عنوان دیگر : تحلیلی پیرامون ولایت عهدی امام رضا علیه السلام.
موضوع : علی بن موسی (ع)، امام هشتم، 153؟ - 203 ق - - ولایتعهدی.
رده‌بندی کنگره :1388 5الف 2 خ/35/47BP
رده‌بندی دیویی :957/297
شماره کتابشناسی ملی :1755808

استمرار انقلاب عاشورا
(تحلیلی پیرامون ولایت عهدی امام رضاعلیه السلام)

+ تنظیم: واحد پژوهش انتشارات مسجد مقدّس جمکران
+ ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران
+ چاپ: پرستش
+ شمارگان: 3000 جلد
+ نوبت چاپ: اوّل / تابستان 1388
+ قیمت: 350 تومان
+ شابک: 7 - 207 - 973 - 964 - 978
+ مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران
+ تلفن و نمابر: 7253700 ، 7253340 - 0251
+ قم - صندق پستی: 617

پیام به کنگره جهانی حضرت رضاعلیه السلام

در کسوت ریاست جمهوری اسلامی ایران به کنگره علمی
بین المللی امام علی بن موسی الرضا «علیه آلاف التّحیة والثناء»
«18 تا 22 مرداد ماه 1363 برابر با 11 تا 15 ذیقعده 1404»
بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم
تشکیل کنگره علمی زندگی امام هشتم‌علیه السلام در جوار تربت پاک آن بزرگوار و همزمان با سالروز ولادت آن حضرت، گام تازه‌ای در جهت روشنگری چهره تابناک ائمه معصومین‌علیهم السلام و آشنایی با زندگینامه پر حماسه و پر رنج آن پیشوایان عظیم الشأن است.
باید اعتراف کنیم که زندگی ائمه‌علیهم السلام به درستی شناخته نشده و ارج و منزلت جهاد مرارت‌بار آنان حتی بر شیعیان پوشیده مانده است. علیرغم هزاران کتاب کوچک و بزرگ وقدیم و جدید درباره زندگی ائمه‌علیهم السلام امروز همچنان غباری از ابهام و اجمال، بخش عظیمی از زندگی این بزرگوار را فراگرفته و حیات سیاسی برجسته‌ترین چهره‌های خاندان نبوت که دو قرن و نیم از حساس‌ترین دوران‌های تاریخ اسلام را در برمی‌گیرد، با غرض‌ورزی یا بی‌اعتنایی و یا کج فهمی بسیاری از پژوهندگان و نویسندگان رو به رو شده است. این است که ما از یک تاریخچه مدوّن و مضبوط درباره زندگی پرحادثه و پر ماجرای آن پیشوایان، تهی دستیم.
زندگی امام هشتم‌علیه السلام که قریب بیست سال از این دوره تعیین کننده و مهم را فرا گرفته، از جمله برجسته‌ترین بخش‌های آن است که بجاست اگر درباره آن تأمّل و تحقیق لازم به کار رود.
مهم‌ترین چیزی که در زندگی ائمه‌علیهم السلام به طور شایسته مورد توجّه قرار نگرفته، عنصر «مبارزه حادّ سیاسی» است.
از آغاز نیمه دوم قرن اول هجری که خلافت اسلامی به طور آشکار با پیرایه‌های سلطنت آمیخته شد و امامت اسلامی به حکومت جابرانه پادشاهی بدل گشت، ائمه اهل بیت‌علیهم السلام مبارزه سیاسی خود را به شیوه‌ای متناسب با اوضاع و شرایط، شدّت بخشیدند. این مبارزه بزرگ‌ترین هدفش تشکیل نظام اسلامی و تأسیس حکومتی بر پایه امامت بود.
بی‌شک تبیین و تفسیر دین با دیدگاه مخصوص اهل بیت وحی، و رفع تحریف‌ها و کج فهمی‌ها از معارف اسلامی و احکام دینی نیز هدف مهمّی برای جهاد اهل بیت به حساب می‌آمد. امّا طبق قرائن حتمی، جهاد اهل بیت به این هدف‌ها محدود نمی‌شد. و بزرگ‌ترین هدف آن، چیزی جز «تشکیل حکومت علوی و تأسیس نظام عادلانه اسلامی» نبود.

بیشترین دشورای‌های زندگی مرارت بار و پر از ایثار ائمه و یاران آنان به خاطر داشتن این هدف بود و ائمه‌علیهم السلام از دوران امام سجادعلیه السلام و بعد از حادثه عاشورا به زمینه سازی دراز مدّت برای این مقصود پرداختند.
در تمام دوران صد و چهل ساله میان حادثه عاشورا و ولایت عهدی امام هشتم‌علیه السلام، جریان وابسته به امامان اهل بیت‌علیهم السلام یعنی شیعیان ،همیشه بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین دشمن دستگاه‌های خلافت به حساب می‌آمد. در این مدّت بارها زمینه‌های آماده‌ای پیش آمد و مبارزات تشیّع که باید آن را نهضت علوی نام داد، به پیروزی‌های بزرگی نزدیک گردید، امّا در هر بار موانعی بر سر راه پیروزی نهایی پدید می‌آمد و غالباً بزرگ‌ترین ضربه از ناحیه تهاجم بر محور و مرکز اصلی این نهضت؛ یعنی شخص امام در هر زمان و به زندان افکندن یا به شهادت رساندن آن حضرت وارد می‌گشت و هنگامی که نوبت به امام بعد می‌رسید اختناق و فشار و سختگیری به حدّی بود که برای آماده کردن زمینه به زمان طولانی دیگری نیاز بود.
ائمه‌علیهم السلام در میان طوفان سخت این حوادث، هوشمندانه و شجاعانه تشیّع را همچون جریانی کوچک امّا عمیق و تند و پایدار از لا به لای گذرگاه‌های دشوار و خطرناک گذراندند، و خلفای اموی و عبّاسی در هیچ زمان نتوانستند با شهادت امام، جریان امامت را نابود کنند. و این خنجر برنده همواره در پهلوی دستگاه خلافت، فرو ماند و به صورت تهدیدی همیشگی، آسایش را از آنان سلب کرد.
هنگامی که حضرت موسی بن جعفرعلیه السلام پس از سال‌ها حبس در زندان هارونی، مسموم و شهید شد، در قلمرو وسیع سلطنت عبّاسی اختناقی کامل حکمفرما بود.
در آن فضای گرفته که به گفته یکی از یاران امام علی بن موسی‌علیه السلام: «از شمشیر هارون خون می‌چکید»، بزرگ‌ترین هنر امام معصوم و بزرگوار ما آن بود که توانست درخت تشیّع را از گزند طوفان حادثه به سلامت بدارد و از پراکندگی و دلسردی یاران پدر بزرگوارش مانع شود، و با شیوه تقیّه‌آمیز شگفت‌آوری جان خود را که محور و روح جمعیّت شیعیان بود، حفظ کند و در دوران قدرت مقتدرترین خلفای بنی عبّاس و در دوران استقرار و ثبات کامل آن رژیم، مبارزات عمیق امامت را ادامه دهد.
تاریخ نتوانسته است ترسیم روشنی از دوران ده ساله زندگی امام هشتم‌علیه السلام در زمان هارون و بعد از او در دوران پنج ساله جنگ‌های داخلی میان خراسان و بغداد به ما ارائه کند؛ امّا به تدبّر می‌توان فهمید که امام هشتم‌علیه السلام در این دوران، همان مبارزه دراز مدّت اهل بیت‌علیهم السلام را که در همه اعصار بعد از عاشورا استمرار داشته، با

همان جهت‌گیری و همان اهداف ادامه می‌داده است.
هنگامی که مأمون در سال 198 ه.ق از جنگ قدرت با امین فراغت یافت و خلافت بی‌منازع را به چنگ آورد، یکی از اوّلین تدابیر او حلّ مشکل علویان و مبارزات تشیّع بود. او برای این منظور، تجربه همه خلفای سلف خود را پیش چشم داشت. تجربه‌ای که نمایشگر قدرت، وسعت و عمق روزافزون آن نهضت و ناتوانی دستگاه‌های قدرت از ریشه کن کردن و حتّی متوقف و محدود کردن آن بود. او می‌دید که سطوت و حشمت هارونی حتی با به بند کشیدن طولانی و بالاخره مسموم کردن امام هفتم‌علیه السلام در زندان هم نتوانست از شورش‌ها و مبارزات سیاسی، نظامی، تبلیغاتی و فکری شیعیان مانع شود. او اینک در حالی که از اقتدار پدر و پیشینیان خود نیز برخوردار نبود و بعلاوه بر اثر جنگ‌های داخلی میان بنی عبّاس، سلطنت عبّاسی را در تهدید مشکلات بزرگی مشاهده می‌کرد، بی‌شک لازم بود به خطر نهضت علویان به چشم جدی‌تر بنگرد. شاید مأمون در ارزیابی خطر شیعیان برای دستگاه خود واقع‌بینانه فکر می‌کرد.
گمان زیاد بر این است که فاصله پانزده ساله بعد از شهادت امام هفتم‌علیه السلام تا آن روز و بویژه فرصت پنج ساله جنگ‌های داخلی، جریان تشیّع را از آمادگی بیشتری برای برافراشتن پرچم حکومت علوی برخوردار ساخته بود.
مأمون این خطر را زیرکانه حدس زد و درصدد مقابله با آن برآمد و به دنبال همین ارزیابی و تشخیص بود که ماجرای دعوت امام هشتم‌علیه السلام از مدینه به خراسان و پیشنهاد الزامی ولیعهدی به آن حضرت پیش آمد. و این حادثه که در همه دوران طولانی امامت، کم‌نظیر و یا در نوع خود بی‌نظیر بود، تحقّق یافت.
اکنون جای آن است که به اختصار، حادثه ولایت عهدی را مورد مطالعه قرار دهیم. در این حادثه امام هشتم علی بن موسی الرضاعلیه السلام در برابر یک تجربه تاریخی عظیم قرار گرفت و در معرض یک نبرد پنهان سیاسی که پیروزی یا ناکامی آن می‌توانست سرنوشت تشیّع را رقم بزند، واقع شد.
در این نبرد، رقیب که ابتکار عمل را به دست داشت و با همه امکانات به میدان آمده بود، مأمون بوده، مأمون با هوشی سرشار و تدبیری قوی و فهم و درایتی بی‌سابقه، قدم در میدانی نهاد که اگر پیروز می‌شد و اگر می‌توانست آن چنان‌که برنامه ریزی کرده بود کار را به انجام برساند، یقیناً به هدفی دست می‌یافت که از سال چهل هجری؛ یعنی از شهادت علی بن ابی طالب‌علیه السلام هیچ‌یک از خلفای اموی و عبّاسی با وجود تلاش خود نتواسنته بودند به آن دست یابند؛ یعنی می‌توانست درخت تشیّع را ریشه کن کند، و جریان معارضی را که همواره همچون خاری در چشم

سردمداران خلافت‌های طاغوتی فرو رفته بود، به کلّی نابود سازد.
امّا امام هشتم‌علیه السلام با تدبیری الهی بر مأمون فائق آمد و او را در میدان نبرد سیاسی که خود به وجود آورده بود، به طور کامل شکست داد. و نه فقط تشیّع، ضعیف یا ریشه کن نشد؛ بلکه حتّی سال 201 ه .ق، یعنی سال و لایتعهدی آن حضرت، یکی از پربرکت‌ترین سال‌های تاریخ تشیع شد. و نفس تازه‌ای در مبارزات علویان دمیده شد. و این همه به برکت تدبیر الهی امام هشتم و شیوه حکیمانه‌ای بود که آن امام معصوم در این آزمایش بزرگ از خویشتن نشان داد.
برای اینکه پرتوی بر سیمای این حادثه عجیب افکنده شود، به تشریح کوتاهی از تدبیر مأمون و تدبیر امام در این حادثه می‌پردازیم.

مأمون از دعوت امام هشتم به خراسان چند مقصود عمده را تعقیب می‌کرد

تبدیل صحنه مبارزات حادّ انقلابی شیعیان برعرصه فعالیت سیاسی آرام و بی‌خطر بود.

همان طور که گفتم، شیعیان در پوشش تقیّه، مبارزاتی خستگی‌ناپذیر و تمام نشدنی داشتند. این مبارزات که با دو ویژگی همراه بود، تأثیر توصیف ناپذیری در برهم زدن بساط خلافت داشت. آن دو ویژگی، یکی مظلومیّت بود و دیگری قداست.

شیعیان با اتّکاء به این دو عامل نفوذ، اندیشه شیعی را که همان تفسیر و تبیین اسلام از دیدگاه ائمه اهل بیت است، به زوایای دل و ذهن مخاطبین خود می‌رسانند. و هر کسی را که از اندک آمادگی برخوردار بود، به آن طرز فکر متمایل و یا مؤمن می‌ساختند و چنین بود که دائره تشیّع، روز به روز در دنیای اسلام گسترش می‌یافت. و همان مظلومیّت و قداست بود که با پشتوانه تفکّر شیعی، اینجا و آنجا در همه دوران‌ها قیام‌های مسلّحانه و حرکات شورش‌گرانه را بر ضدّ دستگاه‌های خلافت سازماندهی می‌کرد.

مأمون می‌خواست یک‌باره آن خفا و استتار را از این جمع مبارز بگیرد و امام را از میدان مبارزه انقلابی به میدان سیاست بکشاند و بدین وسیله کارآیی نهضت تشیّع را که بر اثر همان استتار و اختفا روز به روز افزایش یافته بود به صفر برساند.

با این کار مأمون آن دو ویژگی مؤثّر و نافذ را نیز از گروه علویان می‌گرفت؛ زیرا جمعی که رهبرشان فرد ممتاز دستگاه خلافت و ولیعهد پادشاه مطلق العنان وقت و متصرّف در امور کشور است نه مظلوم است و نه آنچنان مقدّس.

این تدبیر می‌توانست فکر شیعی را هم در ردیف بقیّه عقاید و افکاری که در جامعه طرفدارانی داشت قرار دهد و آنان را از حدّ یک تفکّر مخالف دستگاه که اگرچه از نظر دستگاه‌ها، ممنوع و مبغوض است، از نظر مردم به خصوص ضعفا، پرجاذبه و استفهام برانگیز است، خارج سازد.

تخطئه مدّعای تشیّع مبنی بر غاصبانه بودن خلافت‌های اموی و عبّاسی، و مشروعیّت دادن به این خلافت‌ها بود. مأمون با این کار به همه شیعیان مزوّرانه ثابت می‌کرد که ادّعای غاصبانه و نامشروع بودن خلافت‌های مسلّط که همواره جزو اصول اعتقادی شیعه به حساب می‌رفته، یک حرف بی‌پایه و ناشی از ضعف و عقده‌های حقارت بوده است، چه اگر خلافت‌های دیگران نامشروع و جابرانه بود خلافت مأمون هم که جانشین آنهاست می‌باید نا مشروع و غاصبانه باشد، و چون علی بن موسی الرضاعلیه السلام با ورود در این دستگاه و قبول جانشینی مأمون، او را قانونی و مشروع دانسته، پس باید بقیه خلفا هم از مشروعیّت برخوردار بوده باشند و این، نقض همه ادّعاهای شیعیان است.
با این کار نه فقط مأمون از علی بن موسی الرضاعلیه السلام بر مشروعیّت حکومت خود و گذشتگانش اعتراف می‌گرفت، بلکه یکی از ارکان اعتقادی تشیّع را که همان ظالمانه بودن پایه حکومت‌های قبلی است نیز در هم می‌کوبید.
علاوه بر این، ادّعای دیگر شیعیان مبنی بر زهد و پارسایی و بی‌اعتنایی ائمه به دنیا نیز با این کار نقض می‌شد، و چنین وانمود می‌شد که آن حضرات فقط در شرایطی که به دنیا دسترسی نداشته‌اند، نسبت به آن زهد می‌ورزیدند و اکنون که درهای بهشت دنیا به روی آنان باز شد، به سوی آن شتافتند و مثل دیگران خود را از آن متنعّم کردند.

سوّم

این‌که مأمون با این کار، امام را که همواره یک کانون معارضه و مبارزه بود، در کنترل دستگاه‌های خود قرار می‌داد و به جز خود آن حضرت، همه سران و گردنکشان و سلحشوران علوی را نیز در سیطره خود در می‌آورد، و این موفقیّتی بود که هرگز هیچ یک از اسلاف مأمون چه بنی امیّه چه بنی عباس بر آن دست نیافته بودند.

چهارم

این‌که امام را که یک عنصر مردمی و قبله امیدها و مرجع سؤال‌ها و شکوه‌ها بود، در محاصره مأموران حکومت قرار می‌داد و رفته رفته رنگ مردمی بودن را از او می‌زدود و میان او و مردم و سپس میان او و عواطف و محبّت‌های مردم فاصله می‌افکند.

این بود که با این کار خود وجهه و حیثیتی معنوی کسب می‌کرده طبیعی بود که در دنیای آن روز همه او را بر این‌که فرزندی از پیغمبرصلی الله علیه وآله و شخصیّتی مقدّس و معنوی را به ولیعهدی خود برگزیده و برادران و فرزندان خود را از این امتیاز محروم ساخته است، ستایش کنند و همیشه چنین است که نزدیکی دینداران به دنیا طلبان بر آبروی دنیا طلبان می‌افزاید.

آن‌که در پندار مأمون، امام با این کار به یک توجیه‌گر دستگاه خلافت بدل می‌گشت، بدیهی است شخصی در حدّ علمی و تقوایی امام با آن حیثیّت و حرمت بی‌نظیر که وی به عنوان فرزند پیامبر در چشم همگان داشت، اگر نقش توجیه حوادث را در دستگاه حکومت برعهده می‌گرفت، هیچ نغمه مخالفی نمی‌توانست خدشه‌ای بر حیثیت آن دستگاه وارد سازد، این همان حصار منیعی بود که می‌توانست همه خطاها و زشتی‌های دستگاه خلافت را از چشم‌ها پوشیده بدارد.
به جز اینها هدف‌های دیگری نیز برای مأمون متصوّر بود. چنانچه مشاهده می‌شود این تدبیر به قدری پیچیده و عمیق است که یقیناً هیچ‌کس جز مأمون نمی‌توانست آن را به خوبی هدایت کند و بدین جهت بود که دوستان و نزدیکان مأمون از ابعاد و جوانب آن بی‌خبر بودند.
از گزارش‌های تاریخی چنین بر می‌آید که حتی فضل بن سهل، وزیر و فرمانده کلّ و مقرّب‌ترین فرد دستگاه خلافت نیز از حقیقت و محتوای این سیاست، بی‌خبر بوده است.
مأمون حتی برای این‌که هیچ‌گونه ضربه‌ای بر هدف‌های وی از این حرکت پیچیده وارد نیاید، داستان‌های جعلی برای علّت و انگیزه این اقدام می‌ساخت و به این و آن می‌گفت.
حقاً باید گفت سیاست مأمون از پختگی و عمق بی‌نظیر برخوردار بود.

امّا آن سوی دیگر این صحنه نبرد، امام علی بن موسی الرضاعلیه السلام است

اشاره

امّا آن سوی دیگر این صحنه نبرد، امام علی بن موسی الرضاعلیه السلام است و همین است که علیرغم زیرکی شیطنت‌آمیز مأمون، تدبیر پخته و همه جانبه او را به حرکتی بی‌اثر و بازیچه‌ای کودکانه بدل می‌کند. مأمون با قبول آن همه زحمت و با وجود سرمایه‌گذاری عظیمی که در این راه کرد از این عمل نه تنها طرفی بر نسبت؛ بلکه سیاست او به سیاستی برضدّ او بدل شد. تیری که با آن، اعتبار و حیثیّت و مدّعاهای امام علی بن موسی الرضاعلیه السلام را هدف گرفته بود، خود او را آماج قرار داد؛ به طوری که بعد از گذشت مدتی کوتاه ناگزیر شد همه تدابیر گذشته خود را کان لم یکن شمرده، بالاخره همان شیوه‌ای را در برابر امام در پیش بگیرد که همه گذشتگانش در پیش گرفته بودند؛ یعنی «قتل»! و مأمون که در آرزوی چهره قداست مآب خلیفه‌ای موجّه و مقدّس و خردمند، این همه تلاش کرده بود، سر انجام در همان مزبله‌ای که همان خلفای پیش از او در آن سقوط کرده بودند؛ یعنی فساد و فحشاء و عیش و عشرت توأم با ظلم و کبر فرو غلتید.
دریده شدن پرده ریای مأمون را در زندگی پانزده ساله او پس از حادثه ولیعهدی امام، در ده‌ها نمونه می‌توان مشاهده کرد که از جمله آن به خدمت گرفتن قاضی القضاتی فاسق و فاجر و عیّاش همچون یحیی بن اکثم و همنشینی و مجالست با عموی خواننده و خنیاگرش ابراهیم بن مهدی و آراستن بساط عیش و نوش و پرده دری در دارالخلافه او در بغداد است.
اکنون به تشریح سیاست‌ها و تدابیر امام علی بن موسی الرضاعلیه السلام در این حادثه می‌پردازیم:

هنگامی که امام را از مدینه به خراسان دعوت کردند، آن حضرت فضای مدینه را از کراهات و نارضایی خود پرکرد، به طوری که همه کس در پیرامون امام یقین کردند که مأمون با نیّت سوء، حضرت را از وطن خود دور می‌کند.
امام بدبینی خود به مأمون را با هر زبان ممکن به همه گوش‌ها رساند: در وداع با حرم پیغمبر، در وداع با خانواده‌اش هنگام خروج از مدینه، در طواف کعبه که برای وداع انجام می‌داد، با گفتار، با زبان دعاء و زبان اشک، بر همه ثابت کرد که این سفر، سفر مرگ اوست.
همه کسانی که باید طبق انتظار مأمون نسبت به او خوش‌بین و نسبت به امام به خاطر پذیرش پیشنهاد او بدبین می‌شدند، در اوّلین لحظات این سفر، دلشان از کینه مأمون که امام عزیزشان را این‌طور ظالمانه از آنان جدا می‌کرد و به قتلگاه می‌برد، لبریز شد.

هنگامی که در مرو پیشنهاد ولایت عهدی آن حضرت مطرح شد، حضرت به شدّت استنکاف کردند و تا وقتی مأمون صریحاً آن‌حضرت را تهدید به قتل نکرد، آن را نپذیرفتند. این خبر همه جا پیچید که علی بن موسی الرضاعلیه السلام ولیعهدی و پیش از آن خلافت را که مأمون با اصرار پیشنهاد کرده بود نپذیرفته است. دست اندرکاران امور که به ظرافت تدبیر مأمون واقف نبودند، ناشیانه عدم قبول امام را همه جا منتشر کردند؛ حتّی فضل بن سهل در جمعی از کارگزاران و مأموران حکومت گفت: من هرگز خلافت را چنین خوار ندیده‌ام، امیرالمؤمنین آن را به «علی بن موسی الرضاعلیه السلام» تقدیم می‌کند و «علی بن موسی‌علیه السلام» دست رد به سینه او می‌زند.

خود امام از هرفرصتی، اجباری بودن این منصب را به گوش این و آن می‌رساند، همواره می‌گفت: «من تهدید به قتل شدم تا ولایت عهدی را قبول کردم». طبیعی بود که این سخن همچون عجیب‌ترین پدیده سیاسی، دهان به دهان و شهر به شهر پراکنده شود و همه آفاق اسلام در آن روز یا بعدها بفهمند که در همان زمان که کسی مثل مأمون فقط به دلیل آن که از ولایت عهدی برادرش امین عزل شده است، به جنگی چند ساله دست می‌زند و هزاران نفر از جمله برادرش امین را به خاطر آن به قتل می‌رساند و سر برادری را از روی خشم شهر به شهر می‌گرداند، کسی مثل علی بن موسی الرضاعلیه السلام پیدا می‌شود که به ولیعهدی با بی‌اعتنایی نگاه می‌کند و در صورت تهدید به قتل نمی‌پذیرد.

مقایسه‌ای که از این رهگذر میان امام علی بن موسی الرضاعلیهم السلام و مأمون عبّاسی در ذهن‌ها نقش می‌بست، درست عکس آن چیزی را نتیجه می‌داد که مأمون به خاطر آن این سرمایه‌گذاری را کرده بود.

با این همه علی بن موسی الرضاعلیهم السلام فقط به این شرط ولایت عهدی را پذیرفت که در هیچ یک از شؤون حکومت دخالت نکند و به جنگ و صلح و عزل و نصب و تدبیر امور نپردازد و مأمون که فکر می‌کرد فعلاً در شروع کار این شرط قابل تحمّل است و بعدها به تدریج می‌توان امام را به صحنه فعالیت‌های خلافتی کشانید، این شرط را از آن حضرت قبول کرد. روشن است که با تحقّق این شرط، نقشه مأمون نقش بر آب می‌شد و بیشترین هدف‌های او نابرآورده می‌گشت.
امام در همان حال که نام ولیعهد داشت و قهراً از امکانات دستگاه خلافت نیز برخوردار می‌بود، چهره‌ای به خود می‌گرفت که گویی با دستگاه خلافت، مخالف و به آن معترض است، نه امری، نه نهیی، نه تصدّی مسؤلیتی، نه قبول شغلی، نه دفاعی از حکومت و طبعاً نه هیچ گونه توجیهی برای کارهای آن دستگاه.
روشن است که عضوی در دستگاه حکومت که چنین با اختیار و اراده خود، از همه مسئولیت‌ها کناره می‌گیرد، نمی‌تواند نسبت به آن دستگاه، صمیمی و طرفدار باشد. مأمون به خوبی این نقیصه را حس می‌کرد و لذا پس از آن که کار ولیعهدی انجام گرفت، بارها درصدد بر آمد امام را برخلاف تعهّد قبلی، با لطائف الحیل به مشاغل خلافتی بکشاند و سیاست مبارزه منفی امام را نقض کند؛ امّا هر دفعه امام هشیارانه نقشه او را خنثی می‌کرد.
یک نمونه همان است که معمر بن خلّاد از خود امام هشتم‌علیهم السلام نقل می‌کند که مأمون به امام می‌گوید: اگر ممکن است به کسانی که از او حرف شنوی دارند در باب مناطقی که اوضاع آن پریشان است چیزی بنویس و امام استنکاف می‌کند و قرار قبلی را که همان عدم دخالت مطلق است، به یادش می‌آورد.
نمونه بسیار مهم و جالب دیگر، ماجرای نماز عید است که مأمون به این بهانه که «مردم قدر تو را بشناسند و دل‌های آنان آرام گیرد» امام را به امامت نماز عید دعوت می‌کند، امام استنکاف می‌کند و پس از این‌که مأمون اصرار را به نهایت می‌رساند، امام به این شرط قبول می‌کنند که نماز را به شیوه پیغمبرصلی الله علیه وآله و علی بن ابی طالب‌علیه السلام به جا آورد. و آن گاه امام از این فرصت چنان بهره‌ای می‌گیرد که مأمون را از اصرار خود پشیمان می‌سازد و امام را از نیمه راه نماز باز می‌گرداند؛ یعنی به ناچار ضربه دیگری بر ظاهر ریاکارانه دستگاه خود وارد می‌سازد.

امّا بهره‌برداری اصلی امام از این ماجرا بسی از این‌ها مهم‌تر است: امام با قبول ولایت عهدی، دست به حرکتی می‌زند که در تاریخ زندگی ائمه پس از پایان خلافت اهل بیت در سال چهلم هجری تا آن روز و تا آخر دوران خلافت بی‌نظیر بوده است، و آن برملا کردن داعیه امامت شیعی در سطح عظیم اسلام و دریدن پرده غلیظ تقیّه و رساندن پیام تشیّع به گوش همه مسلمان‌هاست.
تریبون عظیم خلافت در اختیار امام قرار گرفت و امام در آن سخنانی را که در طول یکصد وپنجاه سال جز در خفا و با تقیّه و به خصّیصین و یاران نزدیک گفته نشده بود به صدای بلند فریاد کرد و با استفاده از امکانات معمولی آن زمان که جز در اختیار خلفا و نزدیکان درجه یک آنها قرار نمی‌گرفت، آن را به گوش همه رساند: مناظرات امام در مجمع علماء و در محضر مأمون که در آن قوی‌ترین استدلال‌های امامت را بیان فرموده است، نامه جوامع الشریعه که در آن همه رؤوس مطالب عقیدتی و فقهی شیعه را برای فضل بن سهل نوشته است، حدیث معروف امامت که در مرو برای عبدالعزیز بن مسلم بیان کرده است، قصائد فراوانی که در مدح آن حضرت به مناسبت ولایت عهدی سروده شد و برخی از آن؛ مانند قصیده دعبل و ابونواس همیشه در شمار قصائد برجسته عربی بشمار رفته است، نمایشگر این موفقیّت عظیم امام‌علیه السلام است.
در آن سال در مدینه و یا شاید در بسیاری از آفاق اسلامی، هنگامی که خبر ولایت عهدی علی بن موسی الرضاعلیه السلام رسید، در خطبه فضایل اهل بیت بر زبان رانده شده، اهل بیت پیغمبر که هفتاد سال علناً برمنبرها دشنام داده شدند و سال‌های متمادی دیگر کسی جرأت بر زبان آوردن فضایل آنها را نداشت، اکنون همه جا به عظمت و نیکی یاد شدند، دوستان آنان از این حادثه روحیّه قوّت قلب گرفتند، بی‌خبرها و بی‌تفاوت‌ها با آن آشنا شدند و به آن گرایش یافتند و دشمنان سوگند خورده احساس ضعف و شکست کردند، محدّثین و متذّکرین شیعه معارفی را که تا آن روز جز در خلوت نمی‌شد به زبان آورد، در جلسات درسی بزرگ و مجامع عمومی بر زبان راندند.

در حالی که مأمون امام را جدا از مردم می‌پسندید و این جدایی را در نهایت وسیله‌ای برای قطع رابطه معنوی و عاطفی میان امام و مردم می‌خواست، امام در هر فرصتی خود را در معرض ارتباط با مردم قرار می‌داد، با این که مأمون آگاهانه مسیر حرکت امام از مدینه تا مرو را به طوری انتخاب کرده بود که شهرهای معروف به محبّت اهل بیت؛ مانند کوفه و قم در سر راه قرار نگیرد، امام در همان مسیر تعیین شده، از هر فرصتی برای ایجاد رابطه جدیدی میان خود و مردم استفاده کرد، در اهواز آیات امامت را نشان داد، در بصره خود را در معرض محبّت دل‌هایی که با او نامهربان بودند قرار داد، در نیشابور حدیث «سلسلة الذهب» را برای همیشه به یادگار گذاشت و علاوه بر آن نشانه‌های معجزه آسای دیگری نیز آشکار ساخت و در جا به جای این سفر طولانی، ارشاد مردم را مغتنم شمرد. در مرو هم که سر منزل اصلی و اقامتگاه خلافت بود، هرگاه فرصتی دست داد حصارهای دستگاه حکومت را برای حضور در انبوه جمعیّت مردم شکافت.

نه تنها سرجنبانان تشیّع از سوی امام به سکوت تشویق نشدند، بلکه قرائن حاکی از آن است که وضع جدید امام موجب دلگرمی آنان شد، و شورشگرانی که بیشترین دوران عمر خود را در کوه‌های صعب العبور و آبادی‌های دور دست و با سختی و دشواری می‌گذراندند، با حمایت امام علی بن موسی الرضاعلیه السلام حتی مورد احترام و تجلیل کارگزاران حکومت در شهرهای مختلف نیز قرار گرفتند.
شاعر ناسازگار و تندزبانی چون دعبل که هرگز به هیچ خلیفه و وزیر و امیری روی خوش نشان نداده و در دستگاه آنان رحل اقامت نیفکنده بود و هیچ کس از سر جنبانان خلافت، از تیزی زبان او مصون نمانده بودند و به همین دلیل همیشه مورد تعقیب و تفتیش دستگاه‌های دولتی بسر می‌برد و سالیان دراز، دار خود را بر دوش خود حمل می‌کرد و میان شهرها و آبادی‌ها سرگردان و فراری می‌گذرانید، توانست به حضور امام و مقتدای محبوب خود برسد و معروف‌ترین و شیواترین قصیده خود را که ادّعانامه نهضت علوی بر ضدّ دستگاه‌های خلافت اموی و عبّاسی است، برای آن حضرت بسراید و شعر او در زمانی کوتاه به همه اقطار عالم اسلام برسد؛ به طوری که در بازگشت از محضر امام، آن را از زبان رئیس راهزنان میان راه بشنود.
اکنون بار دیگر نگاهی بر وضع کلّی صحنه این نبرد پنهانی که مأمون آن را به ابتکار خود آراسته و امام علی بن موسی‌علیه السلام رابا انگیزه‌هایی که اشاره شد، به آن میدان کشانده بود می‌افکنیم:
یک سال پس از اعلام ولیعهدی، وضعیت چنین است: مأمون علی بن موسی‌علیه السلام را از امکانات و حرمت بی‌حدّ و مرز برخوردار کرده است، امّا همه می‌دانند که این ولیعهد عالی مقام، در هیچ یک از کارهای دولتی حکومت دخالت نمی‌کند و به میل خود از هرآنچه به دستگاه خلافت مربوط می‌شود روگردان است وهمه می‌دانند که او ولیعهدی را به همین شرط که به هیچ کار دست نزند قبول کرده است.
مأمون چه در متن فرمان ولایت عهدی و چه در گفته‌ها و اظهارات دیگر، او را به فضل و تقوی و نسبت رفیع و مقام علمی منیع ستوده است و او اکنون در چشم آن مردمی که برخی از او فقط نامی شنیده و جمعی به همین اندازه هم او را نشناخته و شاید گروهی بغض او را همواره در دل پرورانده بودند، به عنوان یک چهره در خور تعظیم و تجلیل، و یک انسان شایسته خلافت که از خلیفه به سال و علم و تقوی و خویشی با پیغمبر، بزرِگ‌تر و شایسته‌تر است شناخته‌اند.

مأمون نه تنها با حضور او نتوانسته معارضان شیعی خود را به خود خوش‌بین و دست و زبان تند آنان را از خود و خلافت خود منصرف سازد؛ بلکه حتی علی بن موسی‌علیه السلام مایه امان و اطمینان و تقویت روحیه آنان نیز شده است. در مدینه و مکّه و دیگر اقطار مهمّ اسلامی، نه فقط نام علی بن موسی‌علیه السلام (به تهمت حرص به دنیا و عشق به مقام و منصب) از رونق نیفتاده، بلکه حشمت ظاهری بر عزّت معنوی او افزوده شده و زبان ستایشگران پس از ده‌ها سال به فضل و رتبه معنوی پدران مظلوم و معصوم او گشوده شده است.
کوتاه سخن آن‌که مأمون در این قمار بزرگ، نه تنها چیزی بدست نیاورده که بسیاری چیزها را از دست داده و در انتظار است که بقیه را نیز از دست بدهد.

اینجا بود که مأمون احساس شکست و خسران کرد و درصدد برآمد که خطای فاحش خود را جبران کند و خود را محتاج آن دید که پس از این همه سرمایه‌گذاری، سرانجام برای مقابله با دشمنان آشتی‌ناپذیر دستگاه‌های خلافت؛ یعنی ائمه اهل بیت‌علیهم السلام به همان شیوه‌ای متوسّل شود که همیشه گذشتگان ظالم و فاجر او متوسّل شده بودند؛ یعنی قتل.
بدیهی است قتل امام هشتم‌علیه السلام پس از چنان موفقیّت ممتاز به آسانی میسور نبود، قراین نشان می‌دهد که مأمون پیش از اقدام قطعی خود برای به شهادت رساندن امام، به کارهای دیگری دست زده است که شاید بتوان این آخرین علاج را آسان‌تر به کار برد؛ شایعه پراکنی و نقل سخنان دروغ از قول امام از جمله این تدابیر است. به گمان زیاد این که ناگهان در مرو شایع شد که علی بن موسی الرضاعلیه السلام همه مردم را بردگان خود می‌داند جز با دست اندرکاری عمّال مأمون ممکن نبود.
هنگامی که ابی الصّلت این خبر را برای امام آورد، حضرت فرمود: «بارالها! ای پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین! تو شاهدی که نه من و نه هیچ یک از پدرانم، هرگز چنین سخنی نگفته‌ایم و این یکی از همان ستم‌هایی است که از سوی اینان به ما می‌شود».
تشکیل مجالس مناظره با هر آن کسی که کمتر امیدی به غلبه او بر امام می‌رفت نیز از جمله همین تدابیر است.
هنگامی که امام مناظره کنندگانِ ادیان و مذاهب مختلف را در بحث عمومی خود منکوب کرد و آوازه دانش و حجّت قاطعش در همه جا پیچید، مأمون درصدد برآمد که هرمتکلّم و اهل مجادله‌ای را به مجلس مناظره با امام بکشاند، شاید یک نفر در این بین بتواند امام را مجاب کند. البته چنان‌که می‌دانیم هرچه تشکیل مناظرات ادامه می‌یافت، قدرت علمی امام آشکارتر می‌شد و مأمون از تأثیر این وسیله نومیدتر.
بنابر روایات یک یا دوبار توطئه قتل امام را به وسیله نوکران و ایادی خود ریخت و یک بار هم حضرت را در سرخس به زندان افکند؛ امّا این شیوه‌ها هم نتیجه‌ای جز جلب اعتقاد همان دست اندرکاران به رتبه معنوی امام را به بار نیاورد. و مأمون درمانده‌تر و خشمگین‌تر شد، در آخر چاره‌ای جز آن نیافت که به دست خود و بدون هیچ‌گونه واسطه‌ای امام را مسموم کند و همین کار را کرد و در ماه صفر 203 ه .ق؛ یعنی قریب دو سال پس از آوردن آن حضرت از مدینه به خراسان و یک سال و اندی پس از صدور فرمان ولیعهدی به نام آن حضرت، دست خود را به جنایت بزرگ و فراموش نشدنی قتل امام آلود.

این گذری بر یکی از فصل‌های عمده زندگینامه سیاسی دویست و پنجاه ساله اهل بیت‌علیهم السلام بود که امید است محقّقان و اندیشمندان و کاوشگران تاریخ قرن‌های اولیّه اسلام، همّت بر تنقیح و تشریح هرچه بیشتر آن بگمارند.
دانشگاه اسلامی رضوی که امروزه به میمنت سالگرد ولادت این امام بزرگوار و در پرتو فیوضات معنوی مرقد پاک و تابناک آن حضرت گشایش می‌یابد، خوب است بخشی از تلاش و فعّالیّت خود را به روشنگری این تاریخ درس‌آموز و پندآمیز اختصاص دهد، و طیّ کاری جمعی و همه جانبه، تاریخ سیاسی زندگی ائمه‌علیهم السلام را با توجه به عنصر مبارزه که محور اصلی این تاریخ است، برای نسل‌های امروز و فردای جهان اسلام ترسیم کند.
این جانب تأسیس این مدرسه عظیم اسلامی را در این آستان رفیع و در این روز باشکوه به چشم امید نگریسته و به فال نیک می‌گیرم و از تولیت محترم آستان قدس رضوی که هوشمندانه این خلأ را دریافته و به رفع آن همّت گماشته‌اند، صمیمانه تشکر می‌کنم و آینده پربار و مشحون به علم و تقوی و فضیلت و پارسایی برای طلّاب این دانشگاه، و توفیق تلاش و جدّ و جهاد و ابتکار برای استادان، مدیران و همه دست‌اندرکاران آرزو می‌نمایم.
والسلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته
سیّد علی خامنه‌ای

منابع و مآخذ

1 - مجله مشکوة، تابستان 1363، شماره پنجم، صفحه 9.
2 - گلبرگ‌های رضوی، محمّد مطهر، انتشارات سرزمین باران، چاپ دوم، تابستان 1387.

13- دانستنیهای عاشورا برای نوجوانان

نویسنده :عباس صالح مدرسه ای

مقدمه

از آن زمانی که بشر قدم بر کره خاکی گذاشته است ، هیچ حادثه ای مانند حادثه کربلا ندیده است; حادثه ای که در یک طرف آن پاک ترین و نیکوترین انسان ها قرار داشتند و در سویی دیگر ، ناپاک ترین و زشت ترین انسان ها . حادثه ای که بعد از گذشت هزار و سیصد سال هنوز شور می آفریند ، تحرّک ایجاد می کند و ملّت ها را به خروش در می آورد . حادثه ای که در آن زن و مرد ، کودک ، جوان و پیر سهم دارند : کودکی شش ماهه در آن به شهادت می رسد ، نوجوان به قربانگاه می رود ، و حسین (علیه السلام) اسماعیلش ، علی اکبر را به میدان شهادت می فرستد ، علمداری و جوانمردی چون عباس ، پرچم رشادت و مردانگی بر می افرازد ، پیرمردی چون حبیب بن مظاهر ، حماسه می سراید و حسین (علیه السلام) سرسلسله عاشقان و آقای شهیدان ، جان بر کف به قتلگاه گام می گذارد و از همه کس می بُرد و رو به سوی دشمن می آید و سرانجام حادثه ای می آفرینند که از آن ، هنوز فریاد زینب و امام سجاد و ناله های کودکان و زنان به گوش می رسد . زینب بر یزید و یزیدیان می خروشد و امام چهارم (علیه السلام) ، کاخ نشینان را رسوا می سازد .
اکنون آنچه در دست شماست ، گوشه ای از این حادثه غم بارترین تاریخ است . در این کتاب سعی کرده ایم این واقعه مهم تاریخی را که سراسر درس شهادت و از خودگذشتگی در راه آرمان مقدس الهی است ، به زبانی ساده برای نوجوانان بیان کنیم . چرا که کتاب های مقتل که در مورد این ماجرا نوشته شده ، بسیار سنگین است و نوجوانان نمی توانند از آن استفاده کنند . از این رو گزیده مطالب مقتل های معتبر را برای شما با عبارتی ساده و روان گردآوردیم تا روشنگر راه شما عزیزان باشد .
تا کنون صدها کتاب در باره حادثه عاشورا نوشته شده که در میان آنها کتابهای معتبر بسیاری به چشم می خورد . کتابهای مقتل و تاریخ کربلا از نظر اعتبار و نزدیکی به اصل واقعه به چند صورت نوشته شده است :
1ـ اخبار و روایاتی که از زبان اسیران کربلا و دوستان و طرفداران اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده است .
2ـ روایات و سخنان ارزشمندی که از ائمه اطهار (علیهم السلام) در سالهای بعد از واقعه عاشورا ، از طریق افراد موثق و معتبر در تاریخ ثبت شده است .
3ـ نقل قول ها و حکایاتی که بصورت پراکنده و سینه به سینه به ما رسیده است .
4ـ مشاهدات و اظهارات افرادی که در سپاه دشمن ـ در روز حادثه ـ

شرکت داشتند . که در این موارد احتمال زیادی وجود دارد که در حوادث و سخنان تغییراتی داده باشند .
نکته آخر اینکه در کتابهای «مقتل» رَجَزهای (اشعار حماسی) بسیاری نقل شده است که به علت رعایت اختصار ، از ذکر متن عربی و یا ترجمه فارسی آن خودداری و فقط به مطالب مهمّ پرداخته ایم . به طور کلی ، کوشیده ایم مطالب را با ایجاز و اختصار بیان کنیم .
اللّهم اجعل محیای محیا محمّد و آل محمّد ، و مماتی ممات محمّد و آل محمّد .
عباس صالح مدرسه ای
تهران ، بهار 75 ـ تابستان 77

به نظر شما چرا حرکت تاریخ ساز امام حسین (علیه السلام) فراموش نمی شود ؟ مگر در تاریخ بشریّت قهرمانان دیگری نداریم ؟ اگر داریم ، پس چرا مثل امام حسین (علیه السلام) از آنها یاد نمی کنیم ؟ به راستی چرا مراسم عزاداری امام حسین (علیه السلام) هر سال با شکوهتر و گرمتر از سال قبل برگزار می شود ؟ چرا خاندان «بنی اُمیّه» به فراموشی سپرده شده اند و قیام «امام حسین (علیه السلام) » جهانی شده است ؟

برای رسیدن به پاسخ ، لازم است از علّت های اصلی «نهضت عاشورا» آگاه شویم . نبرد خونین عاشورا ، جنگ بین دو طایفه برای به دست آوردن قدرت یا سرزمینهای مختلف نیست . هر چند که عدّه ای گمان می کنند دو خاندان ، از قبیله ای بزرگ و کهن بر سرِ امتیازاتِ قبیله ای جنگیده اند . حادثه تاریخی کربلا تصویر واضحی از جنگ دو عقیده و فکر است . این جنگ ، ادامه جنگ همه پیامبران الهی با جبهه باطل برای اصلاح مردم جهان بود . بهتر است برای روشن شدن ماجرا ، کمی به عقب برگردیم و به صدر اسلام نگاه کنیم; یعنی وقتی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای نجات انسان ها از شرک و بت پرستی و نادانی و ستم به پا خاست : آن زمان ، پیامبر ، مردم ستمدیده و حق جو را دور خود جمع کرد ، ولی مخالفان حرکت پیامبر ـ که ثروتمندان و بت پرستان مکّه بودند ـ با یکدیگر متّحد شده و برای خاموش کردنِ صدای پیامبر ، همه امکانات و نیروهای خود را به کار گرفتند . رئیس مخالفان «ابوسفیان» ، بزرگ بنی اُمَیّه ، بود .

پس از آن که مسلمانان ، مکه را فتح کردند ، بزرگان آن و در رأس آنان ، ابوسفیان ، به ظاهر ، اسلام آوردند و نفاق و دورویی را پیشه کردند . آنان در این اندیشه بودند : اکنون که نمی توان اسلام را با شمشیر و زور از بین برد ، پس بهتر است مخفیانه و با حیله و تفرقه به آن ضربه وارد سازیم و آن را از مسیر اصلی خود خارج کنیم .

پس از رحلت حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) ، این فرصت مناسب به دست منافقان افتاد . آنان با غَصب حکومت اسلامی ـ که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در غدیر خم آن را مخصوص علی (علیه السلام) دانسته بود ـ اسلام را از مسیر اصلی خود منحرف کردند و به دنبال آن ، ارزش های اسلامی را زیرپا گذاشتند و بسیاری از آداب و رسوم جاهلی (= زمان پیش از اسلام) را زنده کردند .

معاویه ، پسر ابوسفیان ، در زمان خلیفه دوم ، استاندار «شام» شد . او از

ابتدا کینه اسلام را در دل داشت و اکنون فرصت مناسبی بدست آورده بود که با نقشه های شیطانی خویش ، اسلام را وارونه جلوه دهد و ارزش های آن را پایمال سازد . او در ظاهر خود را مسلمان جلوه می داد ، اما در موارد مناسب ، آشکارا به مخالفت با اسلام و علی (علیه السلام) می پرداخت . او قسم خورده بود که نام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را از صحنه روزگار محو کند . پس از خُلَفای سه گانه ، مردم که از کارهای غیراسلامی و تبعیضات آنان به تنگ آمده بودند ، با اصرار فراوان ، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را به خلافت برگزیدند .
حضرت علی (علیه السلام) با این شرایط خلافت را پذیرفت که دنباله رو خُلَفای قبلی نباشد و اسلام واقعی را اجرا کند . امام در طول خلافت کوتاه خود ، تمام وقت و نیرویش را در این راه صرف کرد . او کوشید اسلام واقعی را ـ که از مسیر اصلی خود خارج شده بود ـ به مردم بشناساند و پرده از چهره منافقان بردارد . از اولین کارهای آن حضرت ، برکناری معاویه از استانداری شام بود . اما معاویه ـ که در آنجا ریشه دوانده بود و مال و ثروت زیادی از بیت المال مسلمانان به دست آورده بود ـ با امام علی (علیه السلام) مخالفت کرد و سرانجام کار به جنگ کشید .
در جنگی که «صفّین» نام گرفت ، با اینکه در ابتدای کار امام علی (علیه السلام) در آستانه پیروزی بود ، معاویه با حیله گری و تظاهر به مسلمانی [1] ، نتیجه جنگ را عوض کرد : به دستور او سپاهیانش قرآن ها را بر سر نیزه زدند و گفتند : ما پیرو قرآن هستیم . با این کار ، گروه زیادی از لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) ـ که بعدها به «خوارج» مشهور شدند ـ فریب خوردند و حتی قصد کشتن امام را داشتند ، تا سرانجام بین لشکر امام جدایی افتاد و کار به صُلحی یک ساله کشید .
یک سال بعد ، در حالی که لشکر علی (علیه السلام) بیرون کوفه خود را برای جنگ با لشکر معاویه آماده می ساخت ، حضرت علی (علیه السلام) در محراب مسجد کوفه به شهادت رسید . کمی بعد ، امام حسن (علیه السلام) به دنبال اهداف امیرالمؤمنین (علیه السلام) ، فرماندهی سپاه را بر عهده گرفت . امّا معاویه با وعده و وعیدهای گوناگون ، بیشتر فرماندهان لشکر امام حسن (علیه السلام) را فریب داد و آنها دست از امام (علیه السلام) کشیدند تا جایی که یاران خاصّ آن حضرت به بیست نفر هم نمی رسید .
امام حسن (علیه السلام) برای این جهات : حفظ اسلام راستین; پایمال نشدن خون آن عدّه کم از شیعیان وفادار; جوّ سیاسی زمان معاویه که صریح و آشکار نبود (چون معاویه تظاهر به اسلام می کرد و با این کار مردم را فریب می داد) و مصالحِ مهمِّ دیگر ، ناچار شد صلح کند . آن امام بزرگوار (علیه السلام) با این کار خویش ، زمینه را برای نهضت خونین

کربلا آماده کرد . بعضی از موادّ صُلح نامه چنین بود : 1ـ معاویه به کتاب خدا و سنّت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عمل کند; 2ـ برای خود جانشینی انتخاب نکند و پس از مرگ وی ، امام حسن (علیه السلام) یا امام حسین (علیه السلام) حکومت مسلمانان را به عهده گیرند .
پس از آنکه امام حسن (علیه السلام) به دستور معاویه به شهادت رسید ، امام حسین (علیه السلام) امامت مسلمانان را عهده دار شد . امام حسین (علیه السلام) مانند برادرش ، امام حسن (علیه السلام) ، طبق صُلح نامه عمل کرد و ده سال از امامتش در زمان حکومت معاویه با سکوت سپری شد ، امّا معاویه صُلح نامه را زیر پا گذاشت و پسرش «یزید» را جانشین خود کرد .
معاویه بسیار زیرکانه ـ با ظاهرسازی ـ تیشه به ریشه اسلام می زد و ادّعای مسلمانی هم می کرد; امّا فرزند شرابخوار و قماربازش ، «یزید» ، آشکارا به مخالفت با اسلام می پرداخت . او مانند پدر خود مخفیانه و پشت پرده عمل نمی کرد . برای همین حتی بر خلاف سفارش پدرش در باره امام حسین (علیه السلام) که گفته بود با حسین بن علی (علیه السلام) کاری نداشته باش ، اما بر اثر کینه ای که نسبت به خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) داشت به حاکم مدینه دستور داد از امام حسین (علیه السلام) برای او بیعت بگیرد و در صورتی که امام ، یزید را تأیید نکرد ، او را به قتل برساند . امّا امام حسین (علیه السلام) هرگز نپذیرفت و در مقابل حاکم مدینه که از او برای یزید بیعت می خواست فرمود : «مائیم که اهل بیت نبوّتیم و یزید مرد فاسقی است که آشکارا شراب می نوشد و فرمان قتل بی گناهان را صادر می کند هرگز کسی چون من با ناکسی چون او بیعت نخواهد کرد . . . » سپس امام مدینه را ترک کرد و به مکه رفت .
مردم بیوفایِ کوفه ـ که بیوفایی و جَفای خود را در زمان حضرت علی (علیه السلام) و امام حسن (علیه السلام) نشان داده بودند ـ با ارسال هزاران نامه از امام حسین (علیه السلام) دعوت کردند به کوفه بیاید تا به کمک آنها یزید را سرنگون کند . امام هم «برای اصلاحِ اوضاع نابسامان دینِ جَدّش و برای عمل به تکلیف الهی» با همه خاندان و یاران خود به طرف کوفه حرکت کرد; زیرا جدّش را در خواب دید که می فرماید : «اِنَّ اللّهَ شآءَ اَنْ یَراکَ قَتیلاً; خدا می خواهد ترا کشته ببیند» .
امام حسین (علیه السلام) ، جانشین رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و همه پیامبران الهی ، با فداکاری عجیبی ، سکوت مرگباری را که بر جامعه اسلامی سایه انداخته بود ، در هم شکست و قیافه زشت حرکت جاهلی یزید را آشکار کرد . امام با خون پاک خود ، بزرگترین حماسه را در قلب تاریخ بشریّت نوشت و به نسلهای آینده درسی فراموش نشدنی داد .

امام حسین (علیه السلام) مسیر اسلام واقعی را به مسلمانان نشان داد و دسیسه های بنی اُمیّه را در هم کوبید و آخرین تلاش های ظالمانه آنها را خنثی کرد .
بعضی به اشتباه فکر می کنند که امام حسین (علیه السلام) شکست خورد ، ولی این ظاهر کار بود و باطن امر رسوایی یزید و لیاقت نداشتن او برای جانشینی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود .
بنابراین باید در معنای واقعی «شکست» و «پیروزی» دقت کنیم : پیروزی این نیست که انسان ، همیشه از میدان جنگ سالم بیرون آید ، یا دشمن خود را به هلاکت برساند ، بلکه پیروزی این است که انسان «هدف» خود را پیش ببرد و دشمن را از رسیدن به مقصود خود باز دارد .
با توجّه به معنای صحیح پیروزی ، نتیجه نهایی جنگ خونین کربلا روشن می شود . امام و یاران وفادارش به شهادت رسیدند ، امّا با شهادت افتخار آمیزشان ، کاملاً به هدف مقدّس خود رسیدند; زیرا هدف این بود که دین الهی اسلام از خطر نجات یابد ، چهره دشمنان مسلمان نما آشکار شود ، افکار عمومی مسلمانان بیدار شود و مردم از توطئه های بازماندگانِ دوران جاهلیّت آگاه شوند .
شهدای کربلا باعث شدند تا سایه شوم و ننگین بنی اُمَیّه از سر مسلمانان کوتاه شود . حکومت یزید با کشتن امام حسین (علیه السلام) ، قیافه واقعی خود را به همه نشان داد و مدّعیان جانشینی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را رسوا کرد . هنگامی که سرهای بُریده شهدای کربلا را نزد یزید آوردند گفت : «ای کاش ، نیاکان من ، که در جنگ بَدر کشته شدند ، در این جا بودند و منظره انتقام گرفتن مرا می دیدند ! » پدرش ، «معاویه» ، سال ها پیش گفته بود : «من برای این نیامده ام که شما نماز بخوانید و روزه بگیرید ، من آمده ام بر شما حکومت کنم ، هر کس با من مخالفت کند او را نابود خواهم کرد ! »

حدیث لوح چیست ؟

روزی که امام حسین (علیه السلام) متولّد شد ، جابِربن عبداللهِ اَنْصاری برای عرض تبریک به خانه حضرت فاطمه (علیها السلَام) رفت . در آنجا لوحِ سبز رنگی دید و از فاطمه زهرا (علیها السلام) پرسید : «این چیست ؟ » حضرت فاطمه فرمود : «هدیه الهی است ، که نام پدر و شوهر و فرزندانم ، یعنی جانشینان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از نسل من ، در آن است . » جابر اجازه گرفته و نسخه ای از روی آن نوشت .

در این لوحِ الهی از قدرت و عظمت خداوند متعال سخن گفته شده و دستورهای بسیار مهمّی برای زندگی ذکر شده است . سپس مقام و درجه معنوی چهارده معصوم (علیهم السلام) آمده و به قیامت و روز حساب پرداخته است .

امام حسین (علیه السلام) در این لوح شریف این گونه توصیف شده است : « . . . حسین را مخزن وحی خود قرار دادم و او را شهادت بزرگی بخشیدم و زندگی اش را با سعادت پایان دادم که او برترین شهیدان است و بالاترین مقام در بین شهدا را دارد . . . . »

طلوع خورشید

امام حسین (علیه السلام) در سوم شعبان سال چهارم هجری در مدینه چشم به جهان گشود . پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) این فرزند فاطمه (علیها السلام) را «حُسَین» نامید . رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) علاقه شدیدی به او داشت و درباره اش فرمود : «حسین از من است و من از حُسینم . . . . » او در آغوش پیامبر پرورش یافت و موقع رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) ، شش ساله بود . در زمان پدرش ، حضرت علی (علیه السلام) موقعیت والایی داشت . علم ، شجاعت ، تواضع ، بخشش ، بزرگواری ، فصاحت ، عفو ، حلم ، دستگیری از بینوایان و . . . از صفات برجسته این امام بزرگوار بود .
در جنگ های مختلف ، همراه پدرش بود و با دشمنان اسلام جنگید . بعد از شهادت حضرت علی (علیه السلام) امامت به حضرت امام حسن (علیه السلام) رسید و امام حسین (علیه السلام) همواره مطیع و همراه برادرش بود . با شهادت امام حسن (علیه السلام) مسئولیت امامت به او رسید . در این هنگام حکومت در دست معاویه بود . و او یاران وفادار حضرت علی (علیه السلام) را می کشت و امام حسین (علیه السلام) نیز به این کار و به سایر اعمال ناپسند معاویه اعتراض می کرد . بنی امیّه امام حسین (علیه السلام) را محور وحدت شیعه می دانست و از نفوذ شخصیت امام بیم داشت .

محرم الحرام یعنی چه ؟

قبل از بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) قبیله های مختلف عرب ، همواره با هم می جنگیدند به طوری که سراسر زندگی آنان جنگ و خون ریزی بود . بنابراین ، برای کم کردن از جنگ و هم چنین برای به وجود آوردن وقت مناسبی برای همه قبیله ها ـ که به مسائل شخصی و قبیله ای خود رسیدگی کنند ـ در سال ، چهار ماه را «ماه حرام» نامگذاری کردند که هرگونه جنگ و ستیز در آنها حرام بوده است . این ماه ها عبارت است از : ذوالقعده ، ذوالحجّه ، محرّم ، رجب .

کربلا یعنی چه ؟

«کربلا» یکی از شهرهای کشور عراق است . در مورد لغت «کربلا» و ریشه آن ، بحث های مُفصّلی صورت گرفته است . طبق بعضی از نَقل ها ، این نام از «کرب» و «اِل» ترکیب شده است . یعنی حرم الله ، یا مقدّس الله ، «کرب» در لغت سامی به معنای «قُرْب» (= نزدیکی) در عربی است . اگر «اِل» هم به معنای «اللّه» باشد ، کربلا به معنای محلّی است که نزد خدا ، مُقَدّس و مُقَرَّب ، یا «حَرَم خدا» است .
البته بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) ، از کربلا با نام های دیگری یاد شده است : «مَشْهَدُالحسین» ، «مَدینَةُ الحسین» ، «مَوْضِعُ البَلاءُ» ، «مَحَلُّ الوَفاء» .

وضعیت جغرافیایی کربلا

کربلا در جنوب غربی رود فرات قرار دارد و فاصله اش تا بغداد 105 کیلومتر است . در زمان یکی از خلفا ، مسلمان ها عراق را فتح کردند و ابتدا «کربلا» را مرکز سپاه قرار دادند ، اما به علت هوای بد و نامناسب آن ، کوفه ، اردوگاه سپاه شد .
بعد از آن که مسلمان ها ، منطقه کربلا را خالی کردند در این زمین ها کسی زندگی نکرد و متروک بود . تا آن که در سال 36 یا 37 هجری ، هنگامی که حضرت علی (علیه السلام) با لشکریانش به طرف صفِّین حرکت می کرد ، یک شب در زمین کربلا توقف کرد . در آن شب حضرت علی (علیه السلام) به برخی از حوادث آینده اشاره فرمود و برای یاران آن حضرت روشن شد که این سرزمین در انتظار حادثه بسیار سختی است .
در اطراف کربلا ، «قبیله بنی اسد» زندگی می کردند ، اما خودِ کربلا جای زندگی کردن و ماندن نبود ، تا آن که امام حسین (علیه السلام) با خاندان و اصحابش ، در روز دوّم ماه محرّم وارد این سرزمین خشک و سوزان شدند .
وضعیت جغرافیایی کربلا ، بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) تغییر کرد و کربلا به شهری تاریخی تبدیل شد . از آن به بعد ، کربلا مورد توجّه جهانیان ـ به خصوص شیعیان ـ قرار گرفت و کعبه آرزوها شد .

یزید کیست ؟

مادر یزید «میسون» بود و در بسیاری از کتاب های تاریخی از یزید به عنوان فردی «حرام زاده» نام برده اند] اما به هر علّت ، معاویه را پدر یزید می دانند [. معاویه ناچار شد از مادر یزید جدا شود ، به همین جهت او را به منطقه ای که قبیله پدر میسون در آنجا زندگی می کرد فرستاد و یزید در آن محل متولّد شد .
افراد قبیله مادرِ یزید قبلاً مسیحی بودند ، از این رو همه افراد قبیله مسلمان نشده بودند . تاریخ نویسان نوشته اند : بیشتر مربیان و استادان یزید مسیحی بودند .
یزید در آن محیط مسیحی بزرگ شد و تربیت خاص آنان بر او آنچنان اثر گذارد که بعدها مسیحیان را از مسلمان ها به خود نزدیک تر می دانست و حتی تربیت فرزندش ، «خالد» را به یک مسیحی سپرد .
همه تاریخ نویسان گواهی می دهند که یزید از تربیت اسلامی محروم بود و به شدت از آداب و رسوم بیگانگان پیروی می کرد و به کارهای زشت ، مثل : خوش گذرانی ، شراب خواری ، رقص و غنا و سگ بازی مشهور بود .

اولین سخنرانی امام حسین (علیه السلام) در کربلا

وقتی امام حسین (علیه السلام) در روز دوم محرم سال 61 هجری با همراهانش به سرزمین کربلا رسیدند . امام ، فرزندان ، خانواده ، برادران و یاران خویش را جمع کرد ، آن گاه نگاهی به آنها کرد و فرمود : «بار خدایا ، ما خاندان پیامبر تو ، محمّد ـ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ـ هستیم ، که ما را بیرون راندند ، از حرم جدّمان آواره ساختند و بنی اُمیّه بر ما ستم کردند . بار خدایا ، حقّ ما را بگیر و ما را بر گروه ستمگران یاری ده . »
لحظاتی بعد ، امام رو به یاران خود کرد و فرمود : «مَردم ، بردگان دنیا هستند و دین] مثل چیزی [لیسیدنی است بر روی زبانشان ، تا مزّه از آن می تراود آن را نگه می دارند و چون هنگام آزمایش شود دینداران اندک هستند . »
همه سراپا گوش بودند . کمی بعد ، امام بعد از حمد و ستایش خداوند بزرگ و درود بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : «کاری بر ما پیش آمد که خود می بینید و به راستی که دنیا دگرگون و وارونه گشته و خوبی هایش پشت کرده و چیزی از آن باقی نمانده جز ته مانده ای ، مانند آن آبی که در تَه ظرف بماند و آن را دور ریزند و مانند چراگاهِ ناگوار و خطرناکی . مگر نمی بینید به حقّ ـ که غریب مانده ـ عمل نمی شود و از باطل جلوگیری نمی شود ، در این جا است که مؤمن باید دوستدار دیدار خدای سبحان باشد و به راستی که من مرگ را جز سعادت نمی بینیم و زندگی با ستمگران را جز رنج دل و ستوه . . . . »

مأموریت عمربن سعد

وقتی که امام حسین (علیه السلام) با همراهانش به کربلا رسید ، «حُرّ» نامه ای برای «عُبَیدالله بن زیاد» ، حاکم کوفه ، نوشت و به او اطلاع داد که امام وارد کربلا شده است . عُبیدالله در نامه ای ـ که متن آن بسیار شرم آور است ـ به او دستور داد ، به هر شکلی می تواند امام را وادار به تسلیم کند .
حرّ نامه عبیدالله را به امام داد . امام پس از آن که نامه را خواند فرمود : «رستگار نشوند مردمی که خشنودی مخلوق را به غضب خالق خریدند . »
و در پاسخ نامه رسان فرمود : «این نامه پاسخ ندارد; زیرا فرمان عذاب الهی برای نویسنده آن حتمی است . »
پیک مخصوص نزد عبیدالله برگشت و پاسخ امام را به اطلاع او رساند ، عبیدالله خشمگین شد و به «عُمَربنِ سَعْد اَبی وَقّاص» دستور داد به کربلا برود .
البته عبیدالله قبل از اینکه امام حسین به کربلا برود ، به عمربن سعد دستور داده بود به همراه چهار هزار جنگجو برای باز پس گیری شهر «دشتبه» ـ که در دست «دیلمیان» بود ـ راهی آنجا شود . جایزه عمربن سعد هم «حکومت رِی» بود .
عمربن سعد ، در اطراف کوفه اردو زده و آماده حرکت بود ، اما عبیدالله او را فراخواند و مأموریت قبلی را لغو کرد ، سپس به عمربن سعد دستور داد با امام حسین (علیه السلام) بجنگد . عمربن سعد ، ابتدا نپذیرفت; به همین جهت عبیدالله گفت : پس حُکم حکومت ری را به ما پس بده !
عمربن سعد که نمی خواست حکومت ری را از دست بدهد ، از عبیدالله مهلت خواست تا شب را در مورد پیشنهاد جدید فکر کند . او با هر کس که مشورت می کرد ، او را از رفتن به کربلا باز می داشت .
عمربن سعد تا صبح در تردید و دودلی بود . اما سرانجام «علاقه به دنیا» بر او پیروز شد و نزد عبیدالله آمد و آمادگی خود را برای جنگ با امام حسین (علیه السلام) اعلان کرد .
عمربن سعد با چهار هزار جنگجو وارد کربلا شد . اولین کارش این بود که به شخصی که «عَرزَة بن قَیْس» نام داشت گفت : «نزد امام برو و هدف آن حضرت را از آمدن به کربلا بپرس . » اما عرزه شرم داشت که نزد امام بیاید ، چون او یکی از دعوت کنندگان امام بود . عمربن سعد به هر کس که این پیشنهاد را کرد ، نپذیرفت ، چون همه سران لشکر او از امام حسین دعوت کرده بودند !

مأموریت پیکهای عمربن سعد

«قرة بن قَیْس» نزد امام حسین (علیه السلام) آمد و هدف امام را از آمدن به کربلا پرسید . امام فرمود : «مردم شهر شما (کوفه) به من نوشتند به این جا بیایم ، پس] حالا [اگر از آمدن من راضی نیستید ، من باز می گردم . »
قرة بن قیس بازگشت و پیام امام را به او رساند . عمربن سعد هم نامه ای به عبیدالله نوشت و سخنان امام را ذکر کرد .
وقتی نامه عمربن سعد به دست عبیدالله رسید و آن را خواند گفت : «حالا که در چنگال ماست می خواهد فرار کند ، ولی رهایی برای او نیست . »
سپس نامه ای برای عمربن سعد نوشت و گفت : «نامه تو را خواندم ، به حسین و همراهانش بگو با یزید بیعت کنند . بعد از آن که بیت کردند من درباره آنها فکری خواهم کرد . »
به دنبال نامه قبلی ، عبیدالله نامه دیگری نوشت و برای عمربن سعد فرستاد : «راه رسیدن به آب را بر حسین و یارانش ببند ، حتی یک قطره هم نباید بچشند . »

راه رسیدن به آب بسته شد

عمربن سعد با خواندن نامه عبیدالله بن زیاد به «عَمْرِوبْنِ حَجّاج» دستور داد با پانصد سوار جنگی کنار رود فرات بروند و راه رسیدن به آب را بر امام حسین و یارانش ببندند .
در روز هفتم محرم یکی از جنگجویان عمربن سعد ، که «عبدالله بن حصین اَزْدی» نام داشت ، با صدای بلند فریاد زد : «ای حسین ، آیا این آب را نمی بینی که زلال و شفّاف است ، به خدا قطره ای از آن را نچشی تا از تشنگی بمیری ! » امام حسین فرمود : «بار خدایا ، او را تشنه کام بمیران و هرگز او را نیامرز . »
بعد از واقعه کربلا او به نفرین امام گرفتار شد; هر چقدر آب می نوشید ، سیراب نمی شد . مرتّب فریاد می زد : تشنه ام; تشنه ام ! به همین وضع زندگی کرد تا هلاک شد .

عبیدالله و وسوسه شمر

عبیدالله به پیشنهاد عمربن سعد فکر می کرد; که به هر شکلی که ممکن است با امام حسین (علیه السلام) نجنگد . ولی شمر که پیش او نشسته بود ، بلند شد و گفت : «حسین در حال حاضر در سرزمین تو و کنار تو است ، اگر او را رها کنی ، قوی تر می شود و تو ناتوان تر خواهی شد . سخن حسین را نپذیر و او را مجبور کن به دستور تو عمل کند . تو حق داری که حسین و یارانش را مجازات کنی و اگر آنها را ببخشی آنها حقّ دارند تو را مجازات کنند . »

عبیدالله بن زیاد با شنیدن سخنان وسوسه انگیز و شیطانی «شِمْربن ذِی الْجَوْشَن» به فکر فرو رفت و گفت : «پیشنهاد خوبی کردی ، همان کاری را می کنیم که تو گفتی ! »

خنده رضایت بخشی بر لبان شمر ظاهر شد و موذیانه ، تصمیم عبیدالله بن زیاد را تأیید کرد .

عبیدالله بن زیاد بعد از اینکه عمربن سعد را به کربلا فرستاد ، مردم را در مسجد کوفه جمع کرد و آنها را برای رفتن به جنگ با امام حسین (علیه السلام) تشویق کرد . او در سخنرانی اش درباره خوبی های (!) یزید و معاویه صحبت کرد و در پایان هم «حُصَیْن بن نُمَیْر» ، «حجّاربن اَبْجَر» و «شمربن ذی الجَوْشن» را به فرماندهی چند هزار جنگجو برگزید و دستور داد به طرف کربلا بروند .
عده ای از افرادِ خودفروخته ، مردم را برای رفتن به جنگ; با امام حسین تشویق می کردند و بعضی هم بر سر دوراهی بودند; به همین جهت خود را به بیماری زدند و یا از کوفه فرار کردند . اما وسوسه عبیدالله بن زیاد آنقدر زیاد بود که بیشتر مردم را راضی کرد .
البته عبیدالله برای نظارت بیشتر بر کارها و ترساندن مردم ، «عَمْرِوبن حریث» را در کوفه جانشین خود کرد و خود به منطقه «نُخَیْلَه» رفت تا از نزدیک آماده شدن نیروها را ببیند . عبیدالله دستور داد : «هر کس قدرتِ حمل سلاح دارد ، نباید در کوفه بماند و اگر کسی بماند خونش حلال است و کشته خواهد شد . »
عبیدالله دستور داد از رساندن کمک به امام حسین (علیه السلام) جلوگیری کنند . به همین علّت ، «عبدالله بن یَسار» را ـ که مردم را به رفتن و کمک به امام و یاری نکردن عبیدالله بن زیاد تشویق می کرد ـ دستگیر کردند و به دستور عبیدالله او را کشتند .
به این ترتیب ، همه راه های خشکی و آبی را ـ که به کربلا می رسید ـ شدیداً زیر نظر گرفتند .

فرار سپاهیان دشمن

با وجود همه فشارهایی که عبیدالله بن زیاد بر مردم وارد کرد ، افرادی که به ظاهر به سپاهیان او پیوسته بودند ، بعد از آن که از کوفه خارج می شدند ، به بهانه های مختلف فرار می کردند و به راهی دیگر می رفتند . به عنوان نمونه : فرماندهی با هزار نفر جنگجو از کوفه خارج می شد ، ولی هنوز به کربلا نرسیده بود که حدود سیصد یا چهارصد نفر همراه او بودند . البته بعضی از سپاهیان عبیدالله به کربلا آمدند و در صف یاران امام حسین (علیه السلام) قرار گرفتند .

نیروها و امکانات سپاه دشمن

بیشتر تاریخ نویسان تعداد افراد سپاه دشمن را در شب عاشورا ، سی هزار نفر ذکر کرده اند و در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نیز همین تعداد آمده است .
فرماندهان سپاه دشمن عبارت بودند از : عمربن سعد (فرمانده کل) ، حرّبن یزید ، شَبَث بن رِبْعی ، شمربن ذی الجوشن ، حُصَیْنِ بن نُمَیْر ، حَجّاربن اَبْجَر ، عَمروبن حَجّاج و چند تن دیگر .
عبیدالله بن زیاد تلاش کرده بود تا بهترین و بیشترین اسلحه های روز را برای سپاه خود تهیه کند . تاریخ نگاران نوشته اند بیشتر از ده روز ، همه اسلحه سازان شهر کوفه ، برای تهیه اسلحه سپاهیان عبیدالله بن زیاد ، شبانه روز کار می کردند .

نیروی کمکی برای امام

«حَبیب بن مَظاهِر» ـ یکی از یاران باوفای امام حسین (علیه السلام) ـ که می دید هر روز گروه های مختلف به کربلا می آیند و بر نیروهای دشمن افزوده می شود و یاران امام هم چنان اندک هستند . نزد امام حسین (علیه السلام) آمد و گفت : «در این نزدیکی قبیله هایی از بنی اسد زندگی می کنند و یک شب راهِ ما با آنها فاصله دارد ، اگر اجازه دهید به سراغشان بروم و به یاری شما دعوتشان کنم ، شاید بیایند . »

امام اجازه دادند و حبیب بن مظاهر راه افتاد .

حبیب آنها را به یاری فرزند رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دعوت کرد و حدود هفتاد یا نود نفر دعوت او را پذیرفتند و به سوی کربلا راه افتادند .

یکی از کسانی که نان را به قیمت روز می خورد ، ماجرا را به اطلاع عبیدالله بن زیاد رساند و او نیز چهارصد نفر را به جنگ بنی اسد فرستاد . پیش از رسیدن آنان به کربلا ، نیروهای عبیدالله بن زیاد با آن افراد درگیر شدند و تعدادی از بنی اسد را کشتند و بقیه را مجبور کردند به قبیله های خود بازگردند .

حبیب بن مظاهر نیز مأیوسانه نزد امام برگشت و موضوع را به امام اطلاع داد .

رساندن آب به خیمه های امام حسین

عبیدالله بن زیاد دستور داده بود که به هیچ وجه نگذارند امام و یارانش آب بنوشند و به هر شکل که امکان دارد بین امام و آب جدایی بیندازند . عمربن سعد همین کار را کرد و در حالی که حیوانات از آب «رود فرات» می نوشیدند ، اجازه نداد خاندان پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به آب دسترسی پیدا کنند .

تشنگی بر یاران و همراهان امام فشار می آورد ، «حضرت عباس (علیه السلام) » ، برادر امام حسین و «نافِع بن هِلال» شبانه به همراه سی نفر اسب سوار و بیست نفر پیاده ، در حالی که بیست مَشک در دست داشتند ، به دستور امام برای آوردن آب به طرف رود فرات رفتند .

نافع بن هلال جلو رفت و با عمروبن حَجّاج گفتگو کرد . عمروبن حَجّاج فقط به نافع اجازه داد که آب بنوشد . ولی او گفت : «تا حسین و اصحاب او تشنه باشند ، به خدا سوگند آب نمی نوشم . » عمروبن حجاج گفت : «نمی گذاریم آب ببرید . » سربازان دشمن آنها را محاصره کردند ، حضرت عبّاس و نافع با آنان درگیر شدند و از حمله نیروهای دشمن به نیروهای امام جلوگیری کردند . نیروهای پیاده امام ، مَشکها را پُر کردند و از صحنه دور شدند ، سی اسب سوار محافظ آنها بودند و تا رسیدن به خیمه ها از آنها مراقبت می کردند .

شمر به کربلا رسید

عبیدالله بن زیاد آخرین نامه اش را برای عمربن سعد به شمربن ذی الجوش داد تا به کربلا ببرد . شمر نامه را به عمربن سعد داد و وی شروع به خواندن کرد : «من تو را نزد حسین نفرستادم که خود را از جنگ با او دور کنی و با او به ملایمت رفتارکنی و نه برای اینکه آرزوی سلامت و زندگی برای حسین داشته باشی ، یا عذر برای او بتراشی و درباره او نزد من واسطه شوی . ببین اگر حسین و همراهانش پیشنهاد مرا قبول کردند ، آنان را پیش من بیاور و اگر قبول نکردند ، حمله کن و آنان را به قتل برسان و تکّه تکّه کن و وقتی حسین کشته شد ، بر بدن او اسب بتاز; چون من با خود عهد کرده ام که اگر او را بکشم این کار را انجام دهم . پس اگر دستور مرا اطاعت کردی پاداش می گیری و اگر آن را قبول نکنی دست از کار ما بردار و لشکر را به شمر واگذار کن; چون ما او را با اختیارات کامل فرستاده ایم . »

شمر دستور داشت اگر عمربن سعد فرمان عبیدالله را انجام ندهد ، او را بکشد و سرش را برای عبیدالله بفرستد . عمربن سعد بی درنگ به شمر گفت : «خودم این کار را انجام می دهم و نمی گذارم که تو انجام دهی . اما تو کار مرا خراب کردی ! »

عمربن سعد ، شمر را فرمانده پیادگان کرد و در روز پنج شنبه نهم محرّم برای جنگ با امام حسین آماده شد .

امان نامه شمر برای یاران امام

حضرت عباس و برادرانش «جعفر» ، «عبدالله» و «عثمان» فرزندان «اُمّ البنین» بودند و امّ البنین از قبیله بنی کِلاب بود . شمر نیز از همین قبیله بود و خود را با حضرت عباس و برادرانش خویشاوند می دانست . به همین جهت «امان نامه ای» نوشت و به سوی یاران امام آمد و با خواندن امان نامه از حضرت عباس و برادرانش خواست تا از امام جدا شوند . ولی آنها قبول نکردند و شمر با ناراحتی برگشت .

حمله دشمن به لشکریان امام

خون جلو چشم عمربن سعد را گرفته بود و لحظه شماری می کرد تا به «حکومت ری» برسد . غروب روز نهم محرم بود که عمربن سعد فریاد زد : «ای لشکر خدا ، سوار شوید و به بهشت مژده گیرید ! » سپس سپاهیانش به طرف خیمه های امام حسین (علیه السلام) حرکت کردند .
امام ، جلو خیمه خود سر بر زانو گذاشته و خوابیده بود . حضرت زینب ، خواهر امام حسین (علیه السلام) که صدای حمله دشمنان را شنید ، نزدیک امام آمد و گفت : «برادر ، هیاهوی لشکر را نمی شنوی که نزدیک می شوند ؟ » امام سر برداشت و فرمود : «همانا رسول خدا را خواب دیدم که به من فرمود : تو نزد ما خواهی آمد . » در این لحظه حضرت زینب شیون کرد ، اما امام از او خواست سکوت کند و آن گاه به حضرت عباس فرمود : «جانم به قربانت ای برادر ، سوار شو و از اینها علّت حرکتشان را بپرس . »
حضرت عباس به همراه بیست نفر سوار ، نزد سپاهیان عمر سعد رفت و علت حرکت آنها را پرسید . آنها گفتند : «از امیر دستور رسیده یا تسلیم شوید و یا اینکه آماده جنگ شوید . » حضرت عباس گفت : «شتاب نکنید تا گفته شما را به امام عرض کنم . » بعد تنها نزد امام برگشت و ماجرا را گفت . مدتی بعد حضرت عباس برگشت و به سپاهیان دشمن گفت : «امام امشب را از شما مهلت خواست تا نماز و دعا بخواند; چون این اعمال را دوست دارد . » دشمن قبول کرد و به امام مهلت داد .

امام سجّاد (علیه السلام) ماجرا را این گونه تعریف می کند : شنیدم امام حسین (علیه السلام) پس از حمد و ثنای الهی . . . به یاران خود فرمود : «اما بعد ، همانا من یارانی با وفاتر از یاران خود سراغ ندارم و بهتر از ایشان نمی دانم و خاندانی نیکوکارتر و مهربان تر از خاندان خود ندیدم . خدایتان از جانب من پاداش نیکو دهد . آگاه باشید همانا من دیگر گمان یاری کردن از این مردم ندارم ، آگاه باشید من به همه شما رخصت رفتن دادم ، پس همه شما آزادانه بروید و بیعتی از من به گردن شما نیست و این شب ـ که شما را فرا گرفته ـ فرصتی قرار داده] پس [آن را شُتر] وسیله [خویش کنید] به هر سو که می خواهید بروید [. »
در این حال برادران ، برادرزاده ها و پسران عبدالله بن جعفر گفتند : «برای چه این کار را بکنیم ، برای اینکه پس از تو زنده باشیم ؟ هرگز ! خدا آن روز را برای ما پیش نیاورد . » و اولین کسی که این جمله را گفت حضرت عباس بود و دیگران بعد از او اعلام آمادگی و یاری آن حضرت را کردند .
پسران عقیل هم به امام گفتند : «مال و جان و زن و فرزند خود را در راه تو فدا می کنیم و در رکاب تو می جنگیم . هر کجا بروی ما هم می آییم . خدا زندگانی بعد از تو را زشت گرداند . »
سپس «مُسْلِم بن عَوْسَجَه» و «زُهَیْربن قَیْن» مطالبی را به امام گفتند و یاران دیگر هم یکی پس از دیگری ، پایداری و فداکاری خود را به اطلاع امام رساندند . آن گاه امام از همه سپاسگزاری کرد و پاداش ایشان را از خداوند متعال خواست . در پایان هم ، با معجزه ای پرده را از جلو چشمشان برداشت تا جای خود را در بهشت ببینند و خبرهای دیگری از آینده به آنان داد .

امام و آخرین شب

امام به یاران خود دستور داد خیمه ها را نزدیک و متصّل به هم برپا کنند و طناب های آنها را به هم گره بزنند و نیز فرمان داد خیمه ها به شکلی باشد که پشت سر آنان قرار گیرد تا دشمن از یک طرف بیشتر نتواند حمله کند . سپس امام به خیمه اش بازگشت . یاران اطراف خیمه ها را کندند و داخل گودی ها هیزم ریختند ، تا در وقت نیاز آن را آتش بزنند و دشمن نتواند از آن قسمت حمله کند .

در بین یاران امام ، جنب و جوش و نشاط فوق العاده ای به چشم می خورد . شب مهمّی بود . امام و یارانش ، آن شب را به دعا و قرآن و نماز به پایان بردند . در این لحظات بود که ملائکه بر ایشان درود می فرستادند و یکی از حسّاس ترین لحظات تاریخ بشریّت را ثبت می کردند .

روز عاشورا

امام پس از نماز صبح برای یاران خود سخنرانی کرد و آنها را به صبر و پایداری در برابر دشمنان سفارش فرمود . آنگاه نیروهای خود را صف آرایی کرد و پرچم را به دست برادرش عباس داد . عمربن سعد هم ـ که لشکرش سی هزار نفر بود ـ صف آرایی کرد و پرچم را به دست غلامش داد .

وقتی که دو لشکر مقابل هم قرار گرفتند ، امام حسین (علیه السلام) دستان خود را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود : «خدایا ، تو در هر اندوهی تکیه گاه منی و در هر سختی امید من و در هر مشکلی که پیش آید مورد اعتماد من ، . . . از غیر تو دیده بسته ام . . . پس تویی صاحب اختیار هر نعمت ، و دارنده هر نیکی و پایان هر آرزو و امیدی . »

در این موقع ، دشمن اطراف خیمه های امام را محاصره کرد ، امام دستور داد خندق های اطراف را آتش بزنند . شمر با دیدن این صحنه فریاد زد : «ای حسین ، قبل از رسیدن روز قیامت برای آتش شتاب کرده ای ! » امام پرسید : «کیست ؟ » گفتند : «شمربن ذی الجوشن است . » امام فرمود : «ای پس زن بُز چران ، تو به آتش جهنّم سزاوارتر هستی . »

مُسلِمِ بن عَوْسَجَه ـ یکی از یاران امام ـ خواست شمر را با تیر بزند ، ولی امام از این کار جلوگیری کرد و فرمود : «خوش ندارم که جنگ را آغاز کنم . » سپس امام برای حاضران در میدان جنگ سخنانی تکان دهنده ایراد فرمود .

دشمن که نگران بود صحبت های امام سپاهیان را متفرق کند ، چند بار تلاش کرد تا سخنان امام را قطع کند .

پُل رهایی

وقتی که روز عاشورا ، همه حاضران آرامش و راحتی امام و همراهانش را دیدند ، شگفت زده شدند . لرزه بر اندام دشمن افتاده و رنگ از چهره هاشان پریده بود . در این حال بعضی از افراد به یکدیگر گفتند : «نگاه کنید امام از مرگ باکی ندارد ! » در آن لحظه حسّاس و تاریخی امام فرمود : « . . . راستی مرگ جز پلی نیست که شما را از سختی ها و فشارها به سوی باغ های فرحناک و نعمت های جاویدان عبور دهد . کدام یک از شما نخواسته باشد از زندانی به قصر منتقل شود . امّا برای دشمنان شما ، مرگ جز آن نیست که از قصری به زندان و عذاب منتقل شوند . پدرم از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای من حدیث کرد که : "همانا دنیا زندانِ مؤمن و بهشتِ کافر است و مرگ پُل آنها] مؤمنان [است به سوی بهشت هایشان ، و پل آنها] کافران [است به سوی دوزخشان . . . "» .

«حُرّ» به یاری امام آمد

حُرّبن یَزید رِیاحی ـ که از فرماندهان لشکر عمربن سعد بود ـ با شنیدن سخنان امام حسین (علیه السلام) از لشکر جدا شد و به بهانه اینکه اسب خود را آب بدهد ، به کناری آمد . چند دقیقه بعد راه خود را کج کرد و در حالی که به شدّت می لرزید به سوی امام رفت . یکی از افراد دشمن پرسید : ای حرّ ، می خواهی چه کار کنی ؟ آیا قصد داری حمله کنی ؟ » حرّ جوابش را نداد . مرد ادامه داد : «تو را در هیچ جنگی لرزان ندیده بودم . اگر از من می پرسیدند : شجاعترین مرد کوفه چه کسی است ؟ می گفتم : حرّبن یزید است . پس حالا چه کار می خواهی بکنی ؟ » حرّ گفت : «به خدا سوگند خودم را بین بهشت و جهنّم آزاد و با اختیار می بینم . اما هیچ چیز را با بهشت عوض نمی کنم اگرچه پاره پاره شوم و مرا بسوزانند . »

آن گاه خود را به امام رساند و گفت : «ای پسر رسول خدا ، من باعث توقّف شما شدم و به این صحرای خشک آوردمتان ، اما فکر نمی کردم با شما چنین رفتار ظالمانه ای داشته باشند . و الاّ هرگز با شما این رفتار را نمی کردم . حالا از آنچه انجام داده ام به سوی خدا توبه می کنم ، آیا توبه من پذیرفته است ؟ » امام فرمود : «آری ، خدا توبه ات را می پذیرد . » سپس حرّ از امام اجازه گرفت تا با لشکریان دشمن صحبت کند و امام اجازه داد .

حرّ به وسط میدان جنگ آمد و در برابر لشکر دشمن گفت : «شما که امام را دعوت کردید تا یاری اش کنید ، آیا امروز می خواهید او را بکشید ؟ جان او را در دست گرفته اید و راه نفس کشیدن را بر او بسته اید و از هر طرف محاصره اش کرده اید و از رفتنش به طرف سرزمینها و شهرهای دیگر جلوگیری می کنید; یعنی مثل اسیری در دست شما است که نه می تواند سودی به خود برساند و نه زیانی را از خود دور کند . آب فُرات را ـ که یهودیان و مسیحیان از آن می نوشند ـ بر روی امام و خاندانش بسته اید . چقدر بد رعایتِ سفارشِ پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را در مورد فرزندانش انجام دادید ! خدا شما را در روز قیامت تشنه نگه دارد ! »

در این وقت تیراندازان دشمن ، او را هدف تیرهای خود قرار دادند . حرّ نزد امام برگشت . حدود سی نفر از سپاهیان عمربن سعد ، تحت تأثیر حرفهای حرّ ، به لشکر امام پیوستند .

اولین حمله

عمربن سعد که از رفتار حرّ تکان خورده بود ، برای اینکه کسی دیگر به لشکر امام نپیوندد ، به غلام خود دستور داد که پرچم را جلو ببرد . سپس عمربن سعد تیری در کمان گذاشت و به طرف خیمه امام حسین (علیه السلام) رها کرد .

با علامت عمربن سعد ، بقیه لشکرش تیراندازی را شروع کردند و یاران امام را هدف قرار دادند . سپس حمله عمومی شروع شد و عده ای از یاران امام به شهادت رسیدند . کمی بعد عَمْروبنِ حَجّاج با لشکریان عمربن سعد به خیمه امام حمله کرد ولی با دفاع سرسخت یاران امام مواجه شد . در این نبرد تعدادی از دشمنان به هلاکت رسیدند و تعدادی هم زخمی شدند .

جنگ تن به تن

روز عاشورا ، اصحاب امام حسین (علیه السلام) تا زنده بودند ، نگذاشتند از بنی هاشم کسی به میدان برود . وقتی که یاران امام دیدند عدّه زیادی از همراهانشان به شهادت رسیدند ، دو یا سه نفری خدمت امام می آمدند و اجازه جنگ تن به تن گرفتند .
یاران امام با تمام توان خود یک به یک می جنگیدند و با حمله های شدید دشمن به شهادت می رسیدند . یاران امام که دست از دنیا شسته بودند و برای یاری دین خدا نبرد می کردند ، تا آخرین نفس شمشیر می زدند و تا جایی که می توانستند دشمنان را روانه دوزخ می کردند . جنگ ، جنگی نابرابر بود اما ایمانِ یاران امام باعث می شد تا هرکدام به تنهایی بر چندین نفر از دشمنان پیروز شوند .

آخرین نماز

جنگ ادامه داشت و خورشید . بر زمین کربلا آتش می ریخت . عده ای از یاران امام به شهادت رسیده بودند . ظهر عاشورا بود و وقت نماز رسیده بود . امام به یارانش فرمود : «از اینها] دشمنان [بخواهید دست از جنگ بردارند تا ما نماز بخوانیم . »
درخواست امام به اطلاع دشمن رسید . حصین بن تَمیم از لشکر عمربن سعد فریاد زد : «نماز شما قبول نیست ! » در این حال حبیب بن مظاهر به او گفت : «تو خیال می کنی نماز خواندنِ پسر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) قبول نیست ولی نماز تو قبول است ، ای الاغ ؟ ! »
دقایقی بعد «حبیب بن مَظاهر» و «حربن یزید ریاحی» به شهادت رسیدند . سپس امام با بقیه یارانش به نماز ایستادند . دشمن مهلت نمی داد و باران تیر بر سر امام و یارانش می ریخت . «زُهَیْرِبن قَیْن» و «سَعیدبن عبدالله حَنَفی» جلو امام قرار گرفتند و از آن حضرت دفاع کردند . آن دو یار با وفا خود را سپر امام کردند تا امام و یارانش نماز بخوانند .
نماز جماعت به پایان رسید و روح از بدنِ آن دو یار فداکار پرواز کرد . این آخرین نماز امام حسین و یارانش بود . صدای طبل و شیپور سپاه دشمن صحرای کربلا را پر کرده بود .
[1] ـ مقدّس نمایی و تظاهر به مظلومیّت .

اولین شهید اهل بیت در کربلا

وقتی که بیشتر یاران امام به شهادت رسیدند ، «بنی هاشم» دور هم جمع شدند و با یکدیگر وداع کردند . در این موقع «علی اکبر» ، فرزند امام حسین (علیه السلام) پیش پدر آمد و اجازه گرفت تا به میدان برود . امام به او نگاه کرد و بی اختیار اشکش سرازیر شد و فرمود : «پروردگارا ، تو شاهد باش بر این مردم که نوجوانی به مبارزه ایشان رفت که از نظر خِلقت و خوی و گفتار شبیه ترین مردم به رسول تو بود و رسم ما این بود که هر وقت اشتیاق به دیدار پیامبرت پیدا می کردیم به روی او نگاه می کردیم . خدایا ، برکت های زمین را از ایشان] دشمنان [دریغ دار و آنها را به سختی پراکنده ساز و میان آنان جدایی انداز که هر یک به راهی رود ، و والیان] حاکمان [را از ایشان راضی نگردان; زیرا ما را دعوت کردند که یاریمان کنند ، ولی به جای یاری ، بر ما تاختند و به جنگ با ما پرداختند . »
سپس امام اجازه داد تا علی اکبر به میدان برود . علی اکبر با شجاعت و قدرت شمشیر می زد . حدود صد و بیست نفر از دشمنان را هلاک کرد . لشکریان عمربن سعد که از این وضع ناراحت بودند ، اعتراضشان بلند شد و همه مایل بودند تا هر چه زودتر علی اکبر کشته شود .
علی اکبر تشنه بود و زخم های فراوانی در بدن داشت . نزد امام برگشت تا شاید تشنگی اش برطرف شود ، اما در آنجا یک قطره آب هم نبود . علی اکبر گفت : «پدرجان تشنگی مرا کُشت . . . » امام فرمود : « . . . چقدر نزدیک است تا به دیدار جدّت محمد ـ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ـ نائل گردی و او از آن جام پُربهره و جاویدانش شربتی به تو بنوشاند که پس از آن هرگز تشنه نشوی» .
علی اکبر به میدان برگشت . گروهی از لشکریان دشمن او را محاصره کردند . او با شجاعت و سرسختی به آنها حمله می کرد ، تا اینکه تعداد کشته های دشمن به دویست نفر رسید . در این حال «حَکیم بن مُنْقِذ عَبْدی» با نیزه بر پشت سر او زد و بقیه لشکر ـ که علی اکبر را محاصره کرده بودند ـ با شمشیرهای خود بر بدن او ضربه زدند و پاره پاره اش کردند .
علی اکبر بر زمین افتاد و فریاد زد : «سلام بر تو ای ابا عبدالله ، این جدّ من ، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که از جام پُربهره خود مرا سیراب کرد ، که دیگر هیچ وقت تشنه نخواهم شد . پیامبر می فرماید : ای حسین ، بشتاب بشتاب ، که تو هم جامی ذخیره داری و بیا تا همین ساعت آن را بنوشی . »
امام که صدای فرزند را شنید با شتاب بالای سر او آمد و فرمود : «خدا

بکشد مردمی را که تو را کشتند . ای پسرم ، چه جرئتی داشتند این مردم بر خدا و بر پاره کردن حرمت رسول خدا . » بعد سیلاب اشک از چشمان امام جاری شد و فرمود : «پس از تو خاک بر سر دنیا ! »

در این هنگام حضرت زینب (علیها السلام) خواهر امام حسین (علیه السلام) ، گریان از خیمه بیرون آمد و خود را روی بدن پاک علی اکبر انداخت . امام خواهرش را به خیمه بازگرداند . به دستور امام جوانان بنی هاشم جنازه را به خیمه بردند .

قاسم ، فرزند امام حسن (علیه السلام)

یاران امام یک به یک شهید می شدند و امام تنهاتر می شد . «قاسم» ، فرزند امام حسن (علیه السلام) ، که نوجوانی بسیار زیبا بود ، نزد امام آمد و خود را بر دست و پای آن حضرت انداخت تا سرانجام اجازه گرفت به میدان برود . او علاقه زیادی به عمویش داشت .
قاسم به میدان رفت و جنگ سختی با دشمنان کرد و سی و پنج نفر را به هلاکت رساند . در این وقت «عَمروبن سَعْدبن نُفَیْل اَزْدی» به قاسم حملهور شد و با شمشیر او را مجروح کرد . ناگهان قاسم فریاد زد : «ای عمو ! »
امام خشمگینانه به عمرو ازدی نگریست و چون شیری خشمگین به او حمله کرد و دستش را جدا نمود . عمرو نعره کشید و جمعی از سپاهیان دشمن آمدند تا او را نجات دهند ، امّا موفق نشدند و اسبها عمرو را لگدکوب کردند و او به هلاکت رسید .
وقتی که گرد و غبار فرو نشست ، امام بالای سر قاسم آمد و فرمود : «این قوم که تو را کشتند از رحمت دور باشند و جدّ تو ، در روز قیامت دشمن ایشان باد ! » سپس امام او را بلند کرد و در آغوش خود گرفت; و او را پیش بقیه شهدای خاندانش به خیمه برد .

حضرت عباس ، برادر امام حسین و تکیه گاه آن حضرت بود . حضرت عباس تا آخرین نفس در راه یاری دین خدا جانبازی و فداکاری کرد . پدرش حضرت علی (علیه السلام) و مادرش امّ البنین است و به خاطر زیبایی فوق العاده اش به «قمر بنی هاشم» لقب گرفت . حضرت عباس پرچمدار امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا بود و هنگام شهادتش امام حسین فرمود : «الآن کمرم شکست و چاره ام کم شد . »
ظهر عاشورا ، کودکان از خیمه های امام حسین (علیه السلام) فریاد می زدند : «العطش ! » حضرت عباس که طاقت دیدنِ تشنگیِ کودکان را نداشت تصمیم گرفت برای آنها آب بیاورد . به همین جهت در مقابل دشمن قرار گرفت و به عمربن سعد گفت : «این حسین پسر دختر رسول خداست که شما یاران و خاندانش را کشتید ، و این زن و بچه او هستند که تشنه اند ، آنها را سیراب کنید چون تشنگی دلهایشان را آتش زده . . . » .
شمربن ذی الجوشن جلو آمد و گفت : «ای پسر علی ، اگر همه زمین را آب بگیرد و در اختیار ما باشد ، حتی یک قطره به شما نمی دهیم . مگر اینکه با یزید بیعت کنید . » صدای کودکان امام که فریاد می زدند «العطش العطش ! » به گوش حضرت عباس رسید و او بی درنگ بر اسب خود سوار شد و مَشک آب را بر دوش خود انداخت و با شهامت و شجاعت زیادی صف دشمن را شکافت و به کنار رود فرات رسید . از بسیاری تشنگی ، دستهای خود را زیر آب برد و مشتی آب گرفت تا بنوشد ، ولی به یاد تشنگی امام و کودکان و زنان افتاد و آب را بر آب ریخت .
مَشک آب را پُر کرد و خواست از کنار رود فرات دور شود که دشمن محاصره اش کرد . جنگ سختی آغاز شد و حضرت عباس ، همچون شیری شجاع ، شمشیر می زد و دشمنان را به خاک و خون می کشید .
عده ای از سربازان دشمن فرار کردند اما شخصی به نام «زَیْدبن رقاد جهنی» ـ که کمین کرده بود ـ از پشت سر ناجوانمردانه حمله کرد و دست راست حضرت عباس را برید . اما حضرت عباس اعتنایی نکرد و همچنان پیش می رفت تا آب را به خیمه ها برساند . شخص دیگری به نام «حَکیم بن طُفَیْل طائی» از کمین بیرون آمد و دست چپ آن حضرت را قطع کرد . حضرت عباس بَند مَشک آب را به دندان گرفت و سعی داشت آب را به کودکان و زنان برساند ، اما ناگهان تیری بر مَشک آب خورد و آب ها روی زمین ریخت و آن حضرت با ناراحتی ایستاد . در این لحظات یکی دیگر از دشمنان ، عَمودی آهنی بر سر حضرت عباس زد و فَرقش را شکافت . در این هنگام از بالای اسب بر زمین افتاد و فریاد زد : «عَلَیکَ مِنّی السَّلام یا

اَبا عَبْدِاللّه; درود من بر تو باد ای اباعبدالله ! »
امام با دلی غمناک و اندوهگین ، به بدن مقدس حضرت عباس نزدیک شد ، خود را بر آن پیکر شریف انداخت و شروع به بوئیدن او نمود . اشک از چشم های امام می بارید . این غم ، برای امام سخت بود اما می دانست که به زودی به برادرش می پیوندد . امام با دنیایی غم و اندوه ، از کنار بدن برادرش بلند شد و به طرف خیمه ها رفت . در این هنگام با دخترش «سکینه» روبه رو شد که فریاد می زد : «عمو کجاست ؟ ! »
امام که غرق گریه و اندوه بود ، خبر شهادت برادر را به او داد . خبر به حضرت زینب (علیها السلام) رسید . آن حضرت بی تاب شد و دست بر قلب خود گذاشت و فریاد زد : «وای برادرم ، وای عبّاسم . . . ! » امام نیز با خواهرش همدردی کرد .

نوزاد شیرخوار

روز عاشورا یاران با وفای امام به خاک و خون غلتیدند و امام تنها و بدون یار باقی ماند . امام به هر طرف که نگاه می کرد ، کشته هایی را می دید که بر زمین افتاده اند ، امام به میدان آمد و با صدای بلند فرمود : «آیا کسی هست که دشمن را از حرم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) براند ؟ آیا خدا پرستی هست که در راه کمک به ما از خدا بترسد ؟ آیا فریادرسی هست که به امید ثواب خدا ما را یاری کند ؟ » این فریاد به گوش زنان رسید و صدای گریه آنها بلند شد . امام زین العابدین (علیه السلام) که با بیماری در میان خیمه نشسته بود ، با شنیدن صدای یاری پدر ، از جا بلند شد و شمشیرش را از غلاف بیرون کشید تا به یاری پدر به سوی میدان حرکت کند . ولی تا چشم امام حسین (علیه السلام) به او افتاد و متوجّه شد که برای جهاد به طرف میدان می آید از خواهرش خواست تا او را نگهدارد و از آمدنش به سوی میدان جلوگیری کند تا زمین از نسل آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) خالی نماند . امّ کلثوم ، امام زین العابدین (علیه السلام) را به خیمه بازگرداند .
امام حسین (علیه السلام) جلو خیمه آمد و از حضرت زینب (علیه السلام) خواست فرزند کوچکش را بیاورد ، تا با او وداع کند . وقتی که نوزاد شیرخوارش ، «عَبْدُالله رَضیع» را در آغوش گرفت تا او را ببوسد ، «حَرْمَلَةِ بنِ کاهِل اَسَدی» بهترین تیرانداز دشمن ، تیری به طرف آن نوزاد رها کرد و گلویش را پاره کرد . نوزاد مثل کبوتر ، در آغوش امام ، بال و پر می زد . در این هنگام ، امام نوزاد را به حضرت زینب داد ، سپس دستهایش را زیر گلوی نوزاد گرفت ، وقتی که دستهایش از خون پُر شد ، آن خون را به آسمان پاشید و فرمود : «آنچه موجب تسلّی خاطر من است و تحمّل این مصیبت را بر من آسان می گرداند این است که می دانم هر چه بر من نازل می شود ، خدا می بیند . . . » .
از آن خونی که امام حسین (علیه السلام) به آسمان پاشید ، حتّی یک قطره هم بر روی زمین نریخت و این موضوع ، از مسائل عجیب روز عاشورا است .

مؤمن از کوه سخت تر است . کوه هرچقدر محکم و مقاوم باشد ، اما عاقبت در گذر زمان و با حوادث طبیعی چون باد و طوفان و باران و . . . فرسوده می شود ، اما مؤمن در گذر ایّام ، در حوادث و بلایا ، چون فولاد آبدیده می گردد و مانند الماس هرچه صیقل بخورد ، شفاف تر و برّنده تر خواهد شد . هر شکست ، مؤمن را برای مبارزه ای دیگر ، نیرومند می سازد و هر پیروزی ، ایمان او را قوی تر می کند . امام حسین (علیه السلام) در میدان جنگ با آنکه سپاه کوچکی را رهبری می کند اما محکم و استوار در برابر لشکر بیشمار یزید می ایستد ، در هنگام مبارزه ، شاداب تر و بشاش تر از زمانی است که بیرون میدان ایستاده است . برای همین ، دشمن را به تعجب وامی دارد . در حال جنگ با چنان روحیه ای شمشیر می زند که هیچ کس تاب مقاومت در برابر ضربه های او را ندارد . و عاقبت وقتی دشمنان می بیند رو در رو حریف او نمی شوند ، از اطراف محاصره اش می کنند و ناجوانمردانه او را از پای درمی آورند .

دشمن می پندارد با مرگ امام حسین (علیه السلام) مبارزه او به پایان رسیده است ، در لحظه ای که سر مقدس امام را از پیکر مطهرش جدا می کنند همه نفس راحتی می کشند . گویی کوه بزرگی را از سر راه خود برداشته اند ، اما نمی دانند که اگر خواست خداوند نبود که حسین در این راه شهید شود ، قادر نبودند کوچکترین آسیبی به او برسانند . از طرفی اگر امام حسین (علیه السلام) در برابر آن لشکر انبوه زنده می ماند ، همه مشرک می شدند و می گفتند «حسین خداست» بنابراین تقدیر الهی هم این بود که حسین (علیه السلام) در این راه کشته شود . زیرا هدف ، زنده ماندن و زندگی کردن نبود ، بلکه امام برای توحید و حکومت توحیدی آمده بود و بر اثر سلطه معاویه و همدستانش ، دین خدا در معرض خطر جدی قرار داشت که راهی جز ایثار و فداکاری حسین و یارانش باقی نمانده بود .

همه یاران امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیدند و امام آخرین کسی بود که باید با دشمنان خونخوار می جنگید . امام با زنها و کودکان خداحافظی کرد و به آنها سفارش فرمود تا صبر داشته باشند . «سکینه» دختر امام خیلی بی تاب بود ، او امام را بسیار دوست می داشت . امام او را به سینه چسباند و اشک چشم هایش را پاک کرد و او را دلداری داد .

سپس امام در آخرین ساعتهای عمرِ شریفش ، از اَهل حَرَم لباسهای کهنه ای خواست تا زیر لباسهای خود بپوشد که پس از شهادت ، بدن او را برهنه نکنند .

امام هنگام حمله به قلب سپاه شیطان ، اشعاری حماسی و به یادماندنی خواند و مبارز طلبید . هر کس به جنگ امام می آمد با شمشیر آن حضرت ، به جهنّم می رفت . امام تعداد زیادی از لشکر دشمن را به هلاکت رساند و بعد به طرف راست لشکرِ عمربن سعد حمله کرد ، عده ای را کشت و سپس به سمت چپ حمله کرد .
دشمن ، با انبوه سپاهش ، امام را محاصره کرد ، امّا فرزندِ حیدر (علیه السلام) با دلاوری و شجاعت به آنها حمله می کرد و دسته های هزار نفری آنها را از هم می پاشید و بعد به جای خود بازمی گشت و می گفت :
«لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللّه الْعَلیِّ الْعَظیم» .
امام برای اینکه زنان و کودکان محفوظ بمانند و از آنان نگهبانی کند ، زیاد از خیمه ها دور نمی شد و هرگاه حمله می کرد ، به نزدیک خیمه ها بازمی گشت . شهامت و شجاعت امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا ، یادآور دلاوریهای پدرش حضرت علی (علیه السلام) بود . دشمن مثل گله روباهی که از مقابل شیری فرار می کند ، می گریختند و هر کس می ماند با اولین ضربت شمشیر امام کشته می شد .
سماواتیان مات و حیران همه***سرانگشت حیران به دندان همه
که یارب چه زور و چه بازوست این***مگر با فلک همترازوست این
حدود هزار و نهصد و پنجاه نفر از دشمنان به دست امام به هلاکت رسیدند . در این حال عمربن سعد به قوم خود گفت : «وای بر شما ! آیا می دانید با چه کسی می جنگید ؟ این فرزند علی ابن ابی طالب است . پدرش کسی است که پدران ما را کشت ، پس از همه طرف به او حمله کنید . »
بی درنگ چهار هزار نفر ، امام را هدف تیرهای خود قرار داده و او را تیرباران کردند . دشمن تصمیم گرفت که ضربه ای روحی به امام بزند و او را از کار بیندازد . به همین جهت بین امام و خاندانش قرار گفت و میان آن حضرت با خیمه ها فاصله انداخت . امام با دیدن این صحنه فریاد زد : «ای پیروان خاندان ابوسفیان ، اگر دین ندارید و از معاد و روز جزا نمی هراسید ، لااقل در دنیایِ خود آزادمرد باشید . »
شمر فریاد زد : «ای پسر فاطمه چه می گویی ؟ »
امام فرمود : «من با شما می جنگم ، شما هم با من می جنگید و زنان را گناهی نیست ، پس تا جان در بدن دارم و زنده هستم به اهل بیت من تعرّض نکنید و با آنان کاری نداشته باشید . »
شمر گفت : «حق داری . » آن گاه فریاد زد : «از حَرَم این مرد دور شوید و با خودش کار داشته باشید ، سوگند به جان خودم که او جنگجویی بزرگوار است . »
دشمن ، نهایت نامردی و پَستی را انجام داد . دیوانهوار ، امام را محاصره کرد و مثل حلقه ای دورش را گرفت . تشنگی بر امام غلبه کرده بود .

صحرای کربلا در آتش می سوخت و گرما بیداد می کرد . هر لحظه که امام اسب خود را به سمت رود فرات به حرکت در می آورد ، با حمله ای عمومی به آن حضرت ، نمی گذاشتند به آب برسد .
امام خود را به خیمه ها رساند و یکبار دیگر با اهل بیت خویش خداحافظی کرد و به آنها فرمود : «آماده باشید برای بلا; و بدانید که خدا نگهبان و حامی شما است و از شرّ دشمنان شما را نجات خواهد داد و پایان کارِ شما به خیر و خوبی است و دشمنانتان را به انواع گرفتاری ها عذاب خواهد کرد; و شما را نیز در عوضِ این بلا انواع نعمت ها و کرامت ها خواهد داد . پس زبان به شکایت نَگشایید و چیزی نگویید که از قدر و منزلت شما بکاهد . » لحظاتی بعد امام به میدان برگشت .
عمربن سعد مجدداً دستور حمله عمومی داد ، صد و هشتاد نیزه دار و چهار هزار تیرانداز ، به آن حضرت حمله کردند . ضربه های پی درپی بر بدن امام وارد می شد و او را مجروح می کرد . امام ـ که از مبارزه خسته شده بود ـ لحظاتی ایستاد تا رفع خستگی کند ، اما ناگهان دشمن سنگی به پیشانی امام زد و پیشانی مطهرش شکست . خون از سرِ حضرت جاری شد . لباسش را کمی بالا آورد تا خونی که بر اثر برخورد سنگ بر چهره اش ریخته بود ، پاک کند که ناگهان تیر سه شاخه زهر آلودی آمد و سینه امام را شکافت و قلب مقدّسش را پاره کرد . امام در این حالت فرمود : «بِسْمِ اللّه وَ بِاللّه وَ عَلی مِلَّةِ رَسُولِ اللّه» . سپس تیر را از پشت خود بیرون آورد و خون جاری شد .
زخمهای بدن امام زیاد و سنگین شده بود . «صالح بن وَهَب مزنی» نیزه ای به تُهیگاه] پهلو ، طرف راست یا چپ شکم [امام زد و آن حضرت از اسب بر زمین افتاد . در این هنگام ، حضرت زینب (علیه السلام) از خیمه بیرون آمد و فریاد زد : «ای کاش آسمان بر زمین می آمد ! ای کاش کوهها خُرد و پراکنده صحرا می شد ! »
شمر فریاد زد : «منتظر چه هستید ؟ » لشکریان عمربن سعد حلقه محاصره امام را تنگ تر و از هر طرف حمله نمودند . «زَرْعَة بن شَریک» ضربه ای بر شانه امام زد و شخص دیگری شمشیری بر کِتف دیگرِ آن حضرت فرود آورد ، تا اینکه امام به رو افتاد ، گاهی بلند می شد و گاهی می افتاد . «گودال قتلگاه» قیامت بود . آنگاه «سَنانِ بن اَنَس» نیزه ای بر گودیِ زیر گلوی امام زد ، آن گاه نیزه خود را کشید و بر سینه آن حضرت زد . در همان حال ، تیری به سوی امام پرتاب کرد که در گلوی مقدّس امام قرار گرفت .
امام تیر را بیرون آورد و دو دست خود را پر از خون کرد ، بر صورت و ریش خود کشید و فرمود : «با این حال ، که به خون آغشته ام و حقّم را غصب کرده اند ، خداوند را ملاقات خواهم کرد . » در این هنگام عمربن

سعد به «خُولی بن یَزید اَصْبَحی» گفت : «پیاده شو و کارش را تمام کن» . خولی بالای سر امام نشست ولی لرزه تمام بدنش را گرفت و برگشت . امام در آخرین لحظات ، با خدای خویش مناجات و راز و نیاز می کرد .
عمربن سعد منتظر بود . «سنان بن انس» و «شمربن ذی الجوشن» ، با کمک یکدیگر ـ در حالی که روی سینه امام نشسته بودند ـ سر مطهّر امام را جدا کردند . خون ، گودال قتلگاه را گرفته بود . امام حسین (علیه السلام) با مردانگی و به دور از ذلّت و خواری ، در خاک و خون می غلتید .
امام در وقت شهادت ، پنجاه و هفت سال از عمر شریفش گذشته بود .
سال 61 هجری ، شاهد حادثه غم انگیز کربلا بود . در آن سال ، سر امام را بالای نیزه زدند و برای این پیروزی (!) شادی کردند .

اسب امام چه کار کرد ؟

وقتی که امام حسین (علیه السلام) به زمین افتاد ، اسبش شیهه کشید ، سرِ خود را بر زمین زد سپس به سوی خیمه ها رفت . سکینه بیرون آمد و اسب را با زین واژگون و یال غرقه در خون و شیهه زن دید .
اسب به شدّت سر خود را به زمین می زد و شیهه می کشید و اشک می ریخت ، به گونه ای که همه حاضران را به تعجّب واداشت . اسب باوفا ، در کنار خیمه ها جان داد . تاریخ نویسان گفته اند آن اسب ، اسب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و آخرین مَرکَب امام حسین (علیه السلام) بود .

غارت لباسها و وسایل امام

پس از شهادت امام و جدا کردن سرِ مقدسِ آن حضرت ، لشکریان عمربن سعد ، لباس ها و اسلحه امام را ربودند .
«پیراهن» امام را «اسحاق بن حیوة حَضْرَمی» برداشت و پوشید; که به مرض پیسی (بَرَص ، لکه های سفیدی که در بدن به وجود می آید) مبتلا شد و همه موهای بدنش ریخت .
«سراویل» (شلوار ، زیرجامه) امام را «اَبْجَربن کَعْب تَمیمی» برداشت; که پاهایش خشک شد .
«عمّامه» امام را «اَخْنَس بن مَرْثَد» یا «جابِرِبن یَزید» برداشت و به سر خود بست; که دیوانه شد .
«نَعلین» امام را «اَسْوَدبن خالِد» برداشت و «انگشتر» امام را «بَجْدَل بن سَلیم» برداشت; که برای ربودن انگشتر امام ، انگشت آن حضرت را قطع کرد . «زِره» امام را «عمربن سعد» برداشت و «شمشیر» امام را «جمیع بن خلق» یا «اَسْوَدبن حَنْظَلَه» برداشت .
دشمنان بی دین و خونخوار ، بدن آن حضرت را برهنه کردند و هر چه داشت دزدیدند .

غارت خیمه ها

سپاهیان ستمگر ، بعد از جدا کردنِ سر مطهّر امام ، به خیمه ها هجوم آوردند ، حَرَم امام را غارت کردند و سپس خیمه ها را آتش زدند . تمام وسایل و حتّی گوشواره های کودکان و زنان را دزدیدند . دشمنان بی دین ، لباسهای بعضی از زنان را ربودند . زنان و بچّه ها را با پایین نیزه می زدند و آنها به یکدیگر پناه می بردند .

غارتگرانِ لشکر عمربن سعد ، همه وسایل و لوازم شخصی زنان و کودکان را از آنان می گرفتند . به علت رفتار خشن و بی رحمانه شان بعضی از کودکان از ترس غَش کرده و بیهوش شدند . «زینب» و «اُمّ کلثوم» خواهران امام بر این مصیبت می گریستند .

یک خیمه باقی مانده بود و خون آشامان به آن سمت هجوم آوردند . امام سجّاد (علیه السلام) در خیمه بود ، شمر جلو آمد تا امام چهارم را بکشد . «حَمیدبن مُسْلِم» گفت : «آیا بیمار را هم می کشید ؟ ! » سپس ادامه داد : «همان بیماری برای او کافی است و او را از بین می برد . » به این ترتیب ، امام زین العابدین به قتل نرسید . و این خواست خداوند متعال بود ، تا «امامت» باقی بماند .

بدن امام را لگدکوب کردند

عمربن سعد ، بعد از اینکه از خیمه های زنان برگشت ، در بین همراهانش فریاد زد : «چه کسانی دستور ما را در مورد حسین انجام می دهند و با اسبان خود سینه و پشت او را لگدکوب می کنند ؟ ! » بی درنگ ده نفر به نامهای : «اسحاق بن حیوة» ، «اَخْنَس بن مرثد» ، «حَکیم بن طُفَیْل» ، «عمروبن صَبیح صَداوی» ، «رجاءبن مُنْقِذِ عَبْدی» ، «سالم بن خیثمه جعفی» ، «واخط بن ناعم» ، «صالِح بن وَهَب جُعْفی» ، «هانی بن ثُبیت حضرمی» ، «اسیدبن مالک» بر اسبهای خود سوار شدند و بر بدن مقدّس امام تاختند .
تاریخ نویسان و محقّقان ریشه های خانوادگی این ده نفر را بررسی کرده اند و به این نتیجه قطعی رسیده اند که همه آنها حرام زاده بودند .
به علاوه ، این ده نفر وقتی به کوفه برگشتند ، جایزه کوچکی از عبیدالله بن زیاد گرفتند; اما وقتی مختار قیام کرد آنان را گرفت و دست و پایشان را با زنجیرهای آهنی بست و دستور داد بدن آنها را با اسب لگدکوب کنند تا به هلاکت برسند .

عزاداری استثنایی برای امام حسین (علیه السلام)

وقتی که امام حسین (علیه السلام) در خون غلتید و کافران سرش را از بدن جدا کردند و بر بالای نیزه زدند ، ناگهان دنیا به لرزه درآمد و عرش خدا لرزید .
زمین سرد شد و خورشید از حرکت ایستاد .
جنّ و انسان به گریه آمدند .
فرشته ها و ملائک ، شیوَنشان عرش را به لرزه درآورد .
جمادات ، نباتات و حیوانات به سوگ نشستند .
از آسمان خون بارید .
به این ترتیب ، عالم عزادار شد و خداوند متعال ، خود صاحب عزا شد .
گرد و غبار شدیدی آسمان کربلا را فرا گرفت و روز مثل شب تاریک شد .
باد سرخی با شدت تمام میوزید و از هیچ کس اثری به چشم دیده نمی شد . مردم گمان کردند که عذاب الهی بر آنها فرود آمده ، اما ساعتی چنین بود و آن گاه هوا روشن شد .
در روایتی حضرت علی (علیه السلام) فرمود : «هر چیزی برای مظلومیّت حسین گریه خواهد کرد ، حتّی حیوانات وحشی صحراها ، ماهیان دریاها ، پرندگان آسمان ، آفتاب ، ماه ، ستارگان ، آسمان ، زمین ، مؤمنین ، جِنّ و اِنس و جمیع فرشتگان آسمان ها و زمین ها و بهشت و مالک و حاملینِ عرش ، از آسمان خون و خاکستر می بارد . » سپس فرمود : «پس لعنت خدا بر قاتلینِ حسین واجب شد . »

بر اساس روایت هایی که در کتاب های تاریخی آمده ، شهدای کربلا از «بنی هاشم» و «غیر بنی هاشم» هستند که در رأس ایشان حضرت امام حسین (علیه السلام) است . اسامی شهدای بنی هاشم ـ که سی نفر هستند ـ این طور ذکر شده است :

فرزندان امیرالمؤمنین (علیه السلام) : اَبُوبَكْرِبن علی ، عُمَربن علی ، مُحمَّد اصغربن علی ، عبدالله بن علی ، عباس بن علی ، محمدبن العباس بن علی ، عبدالله بن العباس بن علی ، عبدالله اصغر ، جعفربن علی ، عثمان بن علی .

فرزندان امام حسن (علیه السلام) : قاسم بن حسن ، ابوبکربن حسن ، عبدالله بن حسن ، بِشْربن حسن .

فرزندان امام حسین (علیه السلام) : علی بن الحسین الاکبر ، عبدالله رضیع ، ابراهیم بن الحسین .

فرزندان عبدالله بن جعفر : محمدبن عبدالله بن جعفر ، عَوْن بن عبدالله بن جعفر ، عبیداللّه بن عبداللّه بن جعفر .

فرزندان عقیل بن ابی طالب : مسلم بن عقیل ، جعفربن عقیل ، جعفربن محمدبن عقیل ، عبدالرحمن بن عَقیل ، عبدالله بن مسلم بن عقیل ، عبدالله الاکبربن عقیل ، عَوْن بن مسلم بن عقیل ، محمدبن مسلم بن عقیل ، محمدبن ابی سعید بن عقیل ، احمدبن محمد هاشمی .

اسامی شهدای کربلا به غیر از بنی هاشم : ابراهیم بن الحصین اسدی ، ابن الحتوف بن الحارث انصاری ، ابوعامر نهشلی ، ادهم بن امیه عبدی ، اَسْلَم ترکی ، اُمَیَّة بن سعد طائی ، أنَسَ بن الحارث کاهلی ، أنیس بن مَعْقِل اَصْبَحی ، بُرَیربن خُضَیْر هَمْدانی ، بِشْربن عبدالله حَضْرمی ، بَکْربن حَیّ تَیْمی ، جابربن الحَجّاج تَیْمی ، جَبَلَة بن علی شَیْبانی ، جُنادَة بن الحارث سَلْمانی ، جُنادة بن کَعْب انصاری ، جُنْدَب بن حجیر خَوْلانی ، جَوْن ، جُوَین بن مالک تمیمی ، الحارث بن امرىء القیس کِنْدی ، الحارث بن نَبْهان ، الحباب بن الحارث ، الحباب بن عامر شعبی ، حبشی بن قاسم نَهْمی ، حبیب بن مُظَهَّر (مظاهر) اسدی ، الحَجّاج بن بَدْری سَعْدی ، الحَجّاج بن مَسْرُوق جُعْفی ، حرّبن یزید رِیاحی ، الحَلاس بن عمرو راسِبی ، حَنْظَلَة بن اَسْعد شبامی ، حَنْظَلَة بن عمرو شَیْبانی ، رافع ، زاهربن عمرو کِنْدی ، زُهَیْربن بِشْر خَثْعَمی ، زُهَیْربن سَلیم اَزْدی ، زُهَیْربن القَیْن بَجَلی ، زیادبن عریب صائدی ، سالم ، سالم ، سعدبن الحارث انصاری ، سعد ، سعیدبن عبدالله حَنَفی ، سلمان بن مضارب بَجَلی ، سلیمان ، سواربن منعم نَهْمی ، سُوَیْدبن عمروبن ابی المطاع ، سیف بن الحارث بن سُریع جابری ،

سیف بن مالک عبدی ، شَبیب ، شوذب ، الضَرْغامة بن مالک ، عائذبن مجمع عائذی ، عابِس بن ابی شبیب شاکری ، عامربن حِسان بن شُریح ، عامِربن مسلم عَبْدی ، عبادبن المهاجر جُهَنی ، عبدالأعلی بن یزید کَلْبی ، عبدالرحمن اَرْحَبی ، عبدالرحمن بن عبدربه اَنْصاری ، عبدالرحمن بن عروة غِفاری ، عبدالرحمن بن مسعود تَیْمی ، عبدالله بن ابی بکر ، عبدالله بن بِشر خَثْعَمی ، عبدالله بن عروة غِفاری ، عبدالله بن عمیربن جناب کَلْبی ، عبدالله بن یزید عَبْدی ، عبیدالله بن یزید عَبدی ، عقبة بن سَمْعان ، عقبة بن الصلت جُهَنی ، عمارة بن صلخب اَزْدی ، عمران بن کَعْب بن حارثة اَشْجَعی ، عماربن حسان طائی ، عماربن سلامة دالانی ، عمر و بن عبدالله جندعی ، عمرو بن خالد اَزْدی ، عمروبن خالد صَیْداوی ، عمروبن قرظة انصاری ، عمروبن مطاع الجعفی ، عمروبن جنادة الانصاری ، عمروبن ضبیعة ضَبُعی ، عمروبن کعب ابو ثمامة صائدی ، قارب ، قاسط بن زُهَیْر تَغْلِبی ، القاسم بن حبیب اَزْدی ، کُردُوس تَغْلِبی ، کنانة بن عتیق تَغْلبی ، مالک بن ذودان ، مالک بن عبدالله بن سریع جابری ، مُجَمَّع جُهَنی ، مُجَمَّع بن عبیدالله عائذی ، محمدبن بَشیر حَضْرَمی ، مسعودبن الحَجّاج تَیْمی ، مسلم بن عَوْسَجَه اسدی ، مسلم بن کثیر اَزْدی ، مقسط بن زُهَیْر تَغْلِبی ، مُنْجِح ، الموقع بن ثمامه اسدی ، نافِع بن هِلال بَجَلی ، نصر ، النعمان بن عمرو راسِبی ، نُعِیم بن عجلان انصاری ، واضح رومی ، وهب بن حباب کَلْبی ، یزیدبن ثُبیط عَبْدی ، یزیدبن زیادبن مهاصر کِنْدی ، یزیدبن مغفل جُعْفی .

حال امام سجّاد در مورد مصیبت کربلا

حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) ، در روز عاشورا مصیبت های بسیاری کشید . پدر ، بَرادران ، عموها ، پسرعموها و یاران را کشته و در خاک و خون غلتیده دید . زنان و کودکان و خواهران را دید که به اسارت گرفته شدند و شلاّق می خورند . اما خداوند متعال به او صبر داده بود تا در برابر همه مصیبت ها شکیبا باشد; در حالی که می دید بیشتر خاندانش و یاران پدرش در خاک و خون غلتیده اند و بدنهایشان برهنه و لباسهایشان به غارت رفته است . حقّ ایشان غصب شده ، خاندانشان کشته شده و از وطن رانده شده اند .

امام سجّاد (علیه السلام) حدود چهل سال بر شهادت پدر بزرگوارش گریه کرد . در این مدّت روزها را روزه می گرفت و شبها عبادت می کرد . وقتی در افطار برایش آب و غذا می آوردند و می گفتند : «آقا بفرمایید بخورید . » امام می فرمود : «فرزند رسول خدا گرسنه کشته شد ، فرزند رسول خدا تشنه کشته شد . » آنقدر این جملات را تکرار می کرد و گریه می کرد ، تا ظرف غذایش از اشک تر می شد و آب آشامیدنیی که برایش آورده بودند با اشکش آمیخته می شد .

حالِ امام این چنین بود تا به ملکوت اعلی پیوست .

رباب که بود ؟

رباب همسر امام حسین و دختر «امرء القیس بن عدی کَلْبی» بود . رباب مادر «سکینه» و «عبدالله رضیع» است و بعد از شهادت امام ، بیش از یک سال زنده نماند . او به امام علاقه شدیدی داشت و امام هم به او علاقه مند بود .
رباب به مدینه برنگشت و در کنار قبر مطهر امام حسین (علیه السلام) ماند و زیر سایه و سقف هم نرفت ، تا اینکه بعد از یک سال ، بر اثر غم و اندوه از دنیا رفت . او از بافضیلت ترین زنان عصر خود بود و شعرهایی هم برای مصیبت امام حسین (علیه السلام) سرود .

دفن شهدای کربلا

بعد از روز عاشورا ، عدّه ای از طایفه «بنی اسد» ـ که موافق با امام حسین (علیه السلام) بودند ـ به کربلا آمدند تا پیکر امام و یارانش را دفن کنند . اما به علت وجود زخم های زیاد و یا قطعه قطعه بودن پیکر شهداء آنها را نمی شناختند و حیران بودند . در آن حال ، امام زین العابدین (علیه السلام) آمد و بدن مطهّر شهدا را یک به یک به آنها شناساند و آنها در دفن شهدا ، امام زین العابدین (علیه السلام) را یاری نمودند . امام زین العابدین (علیه السلام) روی قبر پدرش نوشت : «هذا قبرُ الحسین بنِ علی بن ابی طالب ، الَّذی قَتَلُوهُ عَطشاناً غَریباً» .

اسارت خاندان امام

جنایتکاران بنی امیّه ، پس از آن که امام و یارانش را به شهادت رساندند ، لباسها و وسایلش را به غارت بردند ، با اسب بر بدنش تاختند ، خیمه های خاندانش را به آتش کشیدند ، زنان و کودکان را غارت کردند و آنها را به اسارت درآوردند .

دشمن ، خاندان امام حسین (علیه السلام) را شهر به شهر گرداند . یزید می خواست با این کار خاندان پیامبر و مقدّسات دین را خوار و پست گرداند و به این ترتیب ، مردم را بترساند تا کسی جرأت مبارزه نداشته باشد . اما این خاندان الهی در دوران «اسارت» هم ، با باطل جنگیدند و دشمن را رسوا کردند و با سخنرانی های بیدارگرشان برنامه دشمنان اسلام را نقش بر آب ساختند . بنی امیّه با پیامبر و اهل بیت او دشمنی شدید داشتند و همواره خصومت خود را به شکلی نشان می دادند . حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) آنان را لعنت کرد . در سوره اسراء آیه شصت «شجره ملعونه» به بنی امیّه تفسیر شده است .

مأموران سپاه یزید با وضع ناراحت کننده ای خاندان امام حسین (علیه السلام) را وارد کوفه کردند . امام زین العابدین (علیه السلام) را غُل و زنجیر کرده و در حالی که دستها را به گردنش بسته بودند ، در معرض تماشای مردم گذاشتند .

مردم بیوفای کوفه ، با بی حیایی به تماشای زنان و کودکان ایستاده بودند . آنان می دیدند گوشواره های دختران و زنان از گوششان کشیده شده و جای زخم و جراحت بر جای مانده است . بچه های اسیر ، پابرهنه بودند و مردم کوفه می دیدند که از پای دختران خلخال را بیرون آورده اند .

زنان اهل بیت در حال اسارت و با آن وضع بسیار بد نیز ، اعتراض آمیز ، بر حفظ عفّت و حجاب تأکید داشتند . «ام کلثوم» فریاد کشید : آیا شرم نمی کنید که برای تماشای اهل بیت پیامبر جمع شده اید ؟ !

سرهای شهدا را که بر نیزه بود ، جلو مردم آوردند . در این موقع همه به گریه افتادند . حضرت زینب (علیها السلام) وقتی نگاهش به سر امام حسین (علیه السلام) افتاد ، از شدّت ناراحتی ، پیشانی را به چوبه مَحْمِل زد و خون از پیشانی مبارکشان جاری شد .

در کوچه ها و میدان های کوفه ، سر بُریده امام بر سر نیزه ، آیه اصحاب کهف را می خواند : «اَمْ حَسِبْتُم اَنَّ اَصْحابَ الْکَهْفِ وَ الرَّقیم کانُوا مِن آیاتِنا عَجَبا» . سربازان با خوشحالی سرهای شهدا را در جای جای کوفه می گرداندند .

این جنایت دردناک و زشت بنی امیّه ، نشانه مظلومیت امام حسین (علیه

السلام) است . دشمنان می خواستند دیگران را بترسانند و جلو حقّ گویی را بگیرند امّا موجی از خشم ونفرت در مردم به وجود آمد و مردم از حیله های پشت پرده «شجره مَعلونه» آگاه شدند .
وقتی کاروان اسیران کربلا را وارد دارالإماره کردند ، حضرت زینب (علیها السلام) خطاب به عبیدالله بن زیاد ، او را «ابن مرجانه» خواند و این اشاره به نسب ناپاک او بود و باعث رسوایی حاکم کوفه شد . سپس حضرت زینب با سخنرانی آتشین خود به افشاگری پرداخت .
عبیدالله بن زیاد ، سر مطهّر امام حسین (علیه السلام) را همراه «شمر» به شام نزد یزید فرستاد . شمر ، مردی آبله رو و بدسیرت و زشت صورت بود و حرام زاده به حساب می آمد . او در طول راه کوفه تا شام ، با سنگدلی تمام ، اسیران را آزار می داد .
امام زین العابدین (علیه السلام) را در مدّت اسارت ، بر شتر بی جهاز و بی کجاوه [2]نشانده و پاهای آن حضرت را به زیر شکم شتر بسته بودند . بیماری امام از یک طرف و مصیبت ها و رنج اسارت از سوی دیگر ، قلب خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را می سوزاند .

ورود اسیران به شام

یزید در انتظار رسیدن اسیران بود . نماینده جنایتکارش «عبیدالله بن زیاد» برنامه اش را خوب انجام داده بود . یزید دستور داد تا شهر شام را آذین بندی کنند و خاندان حسین بن علی (علیه السلام) را در کوچه و بازار بگردانند .
کاروان اسیران را سه روز در پشت «دروازه ساعات» نگهداشتند تا کار جشن کامل شود . آن دروازه ، یکی از دروازه های شرقی شام بود که راه «حلب» و «کوفه» به آن ختم می شد .
شهر را با زیورها ، دیبا و زر و سیم و انواع جواهر آراستند . سپس مردان ، زنان ، کودکان ، بزرگسالان ، وزیران ، امیران ، یهود ، مَجوس ، [3] نصارا [4] و همه اقوام ، با طبل ، دف ، شیپور ، سرنا و دیگر ابزار لهو و لعب برای شادی و تفریح بیرون آمدند . چشمها را سُرمه کشیده ، دستها را حَنا بسته و بهترین لباس ها را پوشیده و خود را آراسته بودند .
در چنین وضعی ، روز اول ماه صفر ، سر مطهّر امام حسین (علیه السلام) را ـ که بالای نیزه بود ـ وارد شهر کردند و به دنبال آن ، اسیران اهل بیت را به شهر آوردند . مردم به شادمانی و پایکوبی و طبل زنی مشغول بودند . این برنامه ، حاصل تلاشهای معاویه بود . او بیش از سی سال در شام حکومت کرد .
مردم شام ، با تلاشهای معاویه با حضرت علی (علیه السلام) و خاندانش دشمنی میورزیدند و رفتار مردم شام با اسیران کربلا نشان دهنده آن بود . سالها بود که در قنوت نمازشان بر حضرت علی (علیه السلام) لعنت می فرستادند ! علاوه بر اینها ، یزید ، برای موجّه جلوه دادنِ کار خود ، امام حسین (علیه السلام) را «شورشی» معرفی کرد و خود را سرکوب کننده شورش ضدّ حکومت اسلامی (!) می دانست .
اسیران را از قسمتهای مختلف شهر عبور دادند ، از جمله «بازار شام» . جمعیت زیادی از مردم برای دیدن اسیران خاندان محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) در دو طرف بازار صف کشیده بودند . در انتهای بازار «مسجد اُمَوی» قرار داشت و اسیران را از همین مسیر وارد مسجد کردند . فشار جمعیت حرکت را کُند کرده بود . خونبارترین برگهای تاریخ در حال نوشتن بود . سخنان امام حسین (علیه السلام) و خاندانش در قیام تاریخی کربلا ، همه بیانگر این بود که قیام ، برای دین و مبارزه با ستم و کفر است . اهل بیت (علیهم السلام) همواره خود را خاندان و وارثان پیامبر معرفی می کردند و بر این مهمّ تأکید داشتند ، تا پرده های غفلت و خاموشی را کنار بزنند .

قصر یزید ، در انتظار اسیران

قصر یزید ـ که آن را «دار الخلافه» می نامیدند ، نزدیک مسجد جامع اُمَوی بود . یزید برای اینکه پیروزیش را به رُخ مردم بکشد ، اجازه داد تا همه وارد دارالخلافه شوند . و از این رو قصر پر از جمعیت شد . سپس اُسرای اهل بیت را ـ که با طناب و زنجیر آنان را به هم بسته بودند ـ با وضعی توهین آمیز وارد مجلس جشن یزید کردند .
سر مطهر امام حسین را داخل «طَشت طلا» گذاشتند و نزد یزید آوردند . یزید در حالی که می خندید با چوب خَیزَران [5] بر لبهای امام زد و با غرور و سرمستی خواند : «بنی هاشم با حکومت بازی می کردند ، نه خَبری (از آسمان و غیب) آمده و نه وحی نازل شده است . . . » .
یزید آرزو کرد کاش نیاکانش ـ که در جنگ بَدْر کشته شدند ـ زنده بودند و خونخواهی و انتقام او را می دیدند . این جملات ، نشان دهنده کفر قلبی و کینه یزید به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود .
پس از سخنان کفرآمیز یزید ، حضرت زینب (علیها السلام) سخنرانی تاریخی اش را با این آیه شروع کرد : «سرانجامِ بدکاران ، آن شد که آیات الهی را تکذیب و مسخره کردند . » [6] در ادامه سخنرانی اش باز هم از قرآن کمک گرفت : «کافران مپندارند که اگر به آنان مهلت می دهیم ، برایشان خوب است ، بلکه گناهانشان افزوده می شود و برای آنان عذاب خوارکننده ای است» . [7]به طور کلّی سخنرانی حضرت زینب (علیها السلام) بیانگر خروج یزید از اسلام و بی اعتقادی او به دین و اثبات کفر و انجام کارهای زشت و ناپسند او است . در حقیقت ، واقعه با عظمت کربلا ، کفرِ پنهان بنی امیّه را ظاهر و چهره اصلی آنها را برای مردم روشن کرد .
«فاطمه» دختر امام حسین (علیه السلام) در بین اسیران بود . او هم به نوبه خودش سخنان افشاگرانه ای بر ضدّ جنایتهای یزید بیان کرد و همه حاضران را به گریه انداخت . در دارالخلافه یزید ، چشم یکی از وابستگان حکومت به او افتاد ، از این رو از یزید خواست او را به وی ببخشد . حضرت زینب (علیه السلام) به شدّت اعتراض کرد و کار آنان را کُفر به حساب آورد .
تبلیغات بنی امیّه وانمود کرده بود که بر دشمنان اسلام و بر شورشیان پیروز شده اند و خاندان آنها را به اسارت درآورده اند ، اما حضرت زینب (علیها السلام) و امام زین العابدین (علیه السلام) با سخنرانی هایشان «جشن» را به «عزا» تبدیل کردند و پیروزی (!) را بر کام یزید تلخ نمودند .

خرابه شام

بعد از سخنرانی حضرت زینب (علیه السلام) در مجلس جشن یزید ، که وضع را بر ضدّ او تغییر داد ، یزید خاندان امام حسین (علیه السلام) را در خرابه ای بی سقف جای داد . اهل بیت ، سه روز در آن خرابه بودند و برای امام حسین و شهدای کربلا عزاداری می کردند .
«رقیّه» دختر خُردسال امام حسین (علیه السلام) در همین خرابه پدرش را در خواب دید و پس از بیدار شدن بسیار گریست و بی تابی کرد و پدر را خواست . خبر به یزید رسید . به دستور او سر مطهّر امام حسین (علیه السلام) را برای رقیّه آوردند و او از این منظره بیشتر ناراحت شد و همان روزها روح از بدنش جدا شد و به سوی خدا رفت .
در مدتی که خاندان امام حسین (علیه السلام) در شام اسیر بودند ، چند نوبت آنها را به قصر یزید بردند . یزید به هیچ وجه حیله اش عملی نشد و هربار نتیجه معکوس گرفت . او ناچار شد خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را در بیستم صفر به مدینه بفرستد .

آغاز امامتِ امام چهارم

پس از شهادت مظلومانه امام حسین (علیه السلام) ، امامت به حضرت زین العابدین (علیه السلام) منتقل شد . آن حضرت در واقعه جانسوز کربلا حضور داشت و به علت بیماری ، در خیمه بستری بود . پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) همراه با خاندان پیامبر به اسارت گرفته شد و با حالتی ناراحت کننده ـ که غُل و زنجیر به دست و گردن آن حضرت بسته بودند ـ به کوفه و از آنجا به شام برده شد . در قصر یزید با سخنرانی بسیار مهمّی ، چهره یزید را به مردم شناساند و مردم شام را از حقیقت قیام کربلا آگاه کرد .
امام زین العابدین (علیه السلام) در واقعه دلخراش کربلا 24 سال داشت و دارای فرزند بود . فرزند خردسالش ، امام محمد باقر (علیه السلام) هم در کربلا حضور داشت . نقش اصليِ امام زین العابدین (علیه السلام) در قیام عاشورا ، رساندن پیام خون شهدای کربلا و حفظ دست آوردها و اهداف پدر بود .
سخنرانی امام زین العابدین (علیه السلام) در قصر یزید ، باعث رسوایی حکومت شد و یزید چنان خشمگین شد که دستور داد امام را بکشند ، امّا حضرت زینب (علیها السلام) خود را سپر بلا کرد و اجازه نداد بدین کار موفق شوند .

زینب ، پیامبرِ خون شهدا

از حضرت زینب (علیها السلام) به عنوان «قهرمان صبر» یاد می کنند . این شیرزن ، پیام رسان خون شهیدان کربلا است . او از شروع قیام عاشورا همراه برادرش امام حسین (علیه السلام) بود و از همه مسائل قیام عاشورا آگاهی داشت . او از شجاعت ، عفاف ، قوّت قلب ، زهد ، فصاحتِ بیان و شهامت بسیار عجیبی برخوردار بود . این بانوی فداکار ، دو پسر به نامهای «محمد» و «عون» داشت که در کربلا به شهادت رسیدند .
در قیام الهی عاشورا ، نقش فداکاری های بزرگ حضرت زینب (علیها السلام) خیلی زیاد بود; سرپرست قافله اسیران خاندان امام حسین (علیه السلام) و پرستار امام زین العابدین (علیه السلام) و افشا کننده ظلمهای حکومت بنی امیّه با سخنرانی های تاریخ سازش بود . بعد از عاشورا و در مدّت اسارت در کوفه و شام ، سخنرانی های آتشینی ایراد کرد و باعث ادامه حماسه عاشورا و بیداری مردم شد .
در مدینه بعد از دوران اسارت برای شهیدان کربلا مجالس عزاداری برگزار و با سخنانش افشاگری می کرد .

پس از واقعه سوزناک کربلا ، با روشنگری های حضرت زینب (علیها السلام) و امام زین العابدین (علیه السلام) در کوفه ، شام و مدینه ، مردم پی به عمق فاجعه ای بزرگ بردند که خود از جمله عاملان آن بودند . شیعیان کوفه به علّت یاری نکردن امام حسین (علیه السلام) پشیمان شدند و توبه کردند . و برای همین اظهار توبه و پشیمانی ، به «توّابین» مشهور شدند . آنها نزد «سلیمان بن صُرَد خُزاعی» رفتند .
سلیمان بن صُرَد ، از چهره های برجسته و سرشناس شیعه در کوفه بود . از اصحاب پیامبر و در جنگ صفّین از یاران حضرت علی (علیه السلام) بود . پس از مرگ معاویه ، او به امام حسین (علیه السلام) نامه نوشت و از آن حضرت خواست تا به کوفه بیاید ، امّا عبیدالله بن زیاد او را به زندان انداخت . به همین جهت نتوانست در کربلا همراه امام حسین (علیه السلام) باشد . او که پشیمانی و توبه مردم کوفه را دید ، رهبری قیام «توّابین» را بر عهده گرفت .
در مدّت چهار سال ، با جذب افراد و تهیّه سلاح و فراهم کردن امکانات قیام ، به طور مخفیانه قیام را سازماندهی کرد . سرانجام در سال 65 هجری با جمعیتی چهار هزار نفری قیام خود را با اشعار «یا لَثارات الحسین» [8] آغاز کردند . بر سر قبر امام حسین (علیه السلام) رفتند و با گریه و ناله از خدا خواستند تا آنها را ببخشد . سپس به سمت شام حرکت کردند تا حکومت را سرنگون کنند . به «عین الورده» آمدند و در آنجا با سپاه شام برخورد کردند . بعد از چند روز نبرد شدید ، سرانجام سلیمان بن صرد ـ که 93 سال داشت ـ با جمعی از یارانش به شهادت رسیدند . بقیه توابین ، چون توان مقابله با سپاه بزرگ شام را نداشتند ، شبانه به کوفه برگشتند .

قیام مُختار

«مختاربن ابی عبیده ثقفی» مردی خردمند ، حاضرجواب ، شجاع ، بخشنده ، تیزهوش و کارشناس مسائل نظامی بود . او از کسانی بود که فضایل آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را نشر می داد و آشکار و پنهان از خاندان پیامبر طرفداری می کرد .
وقتی «مسلم بن عقیل» به کوفه آمد ، مختار او را به خانه اش برد و با مُسلم به نفع امام حسین (علیه السلام) بیعت کرد . عبیدالله بن زیاد ، بعد از کشتن مسلم ، مختار را شلاّق زد و زندانی کرد ، و هنگام حادثه دلخراش کربلا ، او
و میثم تمّار در زندان بودند .
مختار پنج سال پس از واقعه جانسوز عاشورا ، در سال 66 هجری در کوفه قیام کرد . هدف قیامش ، خونخواهی امام حسین (علیه السلام) و انتقام از جنایتکاران و قاتلان شهدای کربلا بود . در این قیام ، بسیاری از شیعیان از او حمایت کردند و شعارشان این بود : «یا لَثارات الحسین»; «یا مَنْصُورُ ، اَمِت» . [9] درگیری های سختی در محلّه ها و میدان های کوفه پیش آمد . عده ای کشته و عده ای تسلیم شدند و مختار وارد قصر شد . روز بعد برای مردم کوفه سخنرانی کرد ، بزرگان کوفه با او بیعت کردند .
مختار پس از اینکه بر اوضاع کاملاً مسلّط شد ، یکایک قاتلان شهدای کربلا را دستگیر کرد و کشت . او نیروهایی را به اطراف می فرستاد تا هم بر آن مناطق تسلّط پیدا کنند و هم جنایتکاران را گرفته و مجازات نمایند .
مختار موفّق شد افرادی چون : عمربن سعد ، شمربن ذی الجوشن ، عبیدالله بن زیاد ، خُولی ، سَنان ، حَرْمَلَه ، حَکیم بن طُفَیْل ، مُنْقِذِبن مُرّه ، زیدبن رقاد ، زیادبن مالک ، مالک بن بِشْر ، عبداللّه بن اسید ، عَمْروبن حَجّاج و بسیاری از افرادی را که در عاشورا دستشان به خون شهدا آلوده بود ، از دم تیغ بگذراند و بدنشان را بسوزاند و یا در مقابل سگها بیندازد .
مختار ، هجده ماه حکومت کرد و در سنّ 67 سالگی در جنگی با سپاهیان «عبداللّه بن زبیر» به شهادت رسید . قیام او و خونخواهی اش موجب خُرسندی ائمه (علیهم السلام) بود .

تخریب حَرَم امام حسین (علیه السلام)

بعد از شهادت مظلومانه امام حسین (علیه السلام) ، که باعث شد حقیقت اسلام روشن شود ، شیعیان به زیارت قبر مطهر آن حضرت می آمدند . به این ترتیب ، حاکمان ستمگر مرتّب احساس خطر می کردند و سعی داشتند تا این محل تجمّع را از بین ببرند . متوکّل عباسی ، با ایجاد پاسگاهی در نزدیکی کربلا به سربازانش دستور داد : هر کس را دیدید قصد زیارت حسین دارد ، بکُشید .
به دستور متوکّل ، هفده بار قبر مطهر امام حسین (علیه السلام) را خراب کردند . یک بار «دیزَج یهودی» را مأمور تغییر و تخریب قبر امام کرد . او نیز با غلامان خویش سراغ قبر رفت . قبر را شکافت ، به حصیری که پیکر مطهّر امام در آن بود برخورد کرد که از آن بوی مُشک می آمد ، دوباره خاک روی آن ریختند و آب بستند و آن زمین را می خواستند با گاو ، شُخم بزنند که گاوها جلو نمی رفتند و کار نمی کردند !
هارون الرشید هم به حاکم کوفه دستور داد تا حَرَم امام حسین (علیه السلام) را خراب کند ، اطراف آن را ساختمان بسازد و زمین هایش را زیر کشت و زراعت ببرد . حاکم کوفه هم مو به مو دستورهای هارون الرشید را انجام داد . با این حال ، مردم باز هم به زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) می آمدند و حتی گاهی با مأموران خلیفه درگیر می شدند .
برخوردهای جفاکارانه دشمنان ، همه ، برای پراکندن عاشقان امام حسین (علیه السلام) از این مرکز روشنایی بود ، امّا کمترین نتیجه ای هم نگرفتند .
وهّابیان هم در سال 1216 قمری به کربلا حمله کردند و این تهاجمها ، ده سال ادامه داشت . وهّابیان کربلا را غارت ، مردم را قتل عام و حَرَم مطهر امام را خراب کردند .
در سالهای اخیر هم حکومت ظالم عراق ، برای خاموش کردن حرکت انقلابی شیعیان این سرزمین ، در سال 1370 شمسی به کربلا و نجف حمله کرد . بعثی ها با توپخانه ، گنبد و بارگاه حرم امام حسین (علیه السلام) را مورد هجوم وحشیانه قرار دادند و حقّ طلبان را به خاک و خون کشیدند . «صدام» دستور داد حرم حضرت علی (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و حضرت عبّاس (علیه السلام) را تخریب نمایند و قیام مردمیِ بر ضدّ حکومت را خفه کنند .

چه کسی شیعه امام حسین (علیه السلام) است ؟

کسی که شیعه و علاقه مند به امام حسین (علیه السلام) است ، باید همرنگ ، همجهت و همفکر با امامش باشد; باید از جهت رفتار ، اخلاق و گفتار به امام حسین (علیه السلام) اقتدا کند ، نه اینکه ادّعا کند و شعار بدهد .
البته شیعه امام حسین (علیه السلام) ، شیعه همه ائمه اطهار (علیهم السلام) است . شیعه ، در راه ائمه (علیه السلام) ـ که راه خدا است ـ قدم بر می دارد . امام حسین (علیه السلام) الگو و نمونه فدا شدن در راه خداست . شیعه او هم باید اینطور باشد .
شیعه امام حسین (علیه السلام) باید در این کارها و ارزشها به آن حضرت اقتدا کند : اطاعت امر خدا ، خواندن و زنده نگهداشتن نماز ، خودسازی ، گریز از گناه ، امر به معروف و نهی از منکر ، زیر بار ذلّت نرفتن و عدم سازش با ظالمان ، جهاد و شهادت ، قاطعیت و پایداری در راه عقیده ، مبارزه با باطل ، ایثار و . . . .
استشهاد به یک کتاب به معنای تأیید همه مطالب آن نیست .

مدارک و منابع مورد مطالعه

1 . قرآن کریم
2 . شیخ طبرسی : احتجاج
3 . شیخ مفید : ارشاد
4 . شیخ صدوق : امالی
5 . علاّمه مجلسی : بحارالانوار
6 . طبری ، محمدبن جریر : تاریخ طبری
7 . ابن جوزی : تذکرة الخواص
8 . (شهید) مطهّری ، مرتضی : حماسه حسینی
9 . رسولی محلاّتی ، سید هاشم : خلاصه تاریخ اسلام
10 . حکیمی ، محمود : رهبر آزادگان حسین
11 . غفّاری ، محسن : سیره امام حسین
12 . مدّرس ، محمّدباقر : شهر حسین
13 . ابن عبد ربّه : عقدالفرید
14 . معین ، محمّد : فرهنگ معین
15 . بهایی : کامل
16 . جعفربن محمدبن قولویه : کامل الزیارات
17 . اربلی ، عیسی بن ابی الفتح : کشف الغمّه فی معرفة الائمّه
18 . سیدبن طاووس : لهوف
19 . ابن نمای حلّی : مثیرالاحزان
20 . مسعودی : مروج الذهب
21 . اصفهانی ، ابوالفرج : مقاتل الطالبین
22 . مقرم ، عبدالرزاق : مقتل الحسین
23 . ابی مخنف : مقتل الحسین
24 . ابن شهرآشوب : مناقب
25 . محدث قمی : منتهی الامال
26 . محدث قمی : نفس المهموم
[2] ـ مَحْمِل ، جایگاهی که بر شتر می بندند و در هر طرفی یک نفر می نشیند .
[3] ـ آتش پرست ، آفتاب پرست ، گبر .
[4] ـ کسانی که پیرو دین حضرت مسیح هستند .
[5] ـ چوب و ترکه ای که یزید ، با آن بر سر بریده امام اشاره می کرد و بر لب و دندان امام می زد .
[6] ـ روم ، (30) آیه 10 .

[7] ـ آل عمران ، (3) آیه 178 .
[8] ـ ای خون خواهان حسین (علیه السلام) .
[9] ـ ای یاری شده ! بمیران . (نوعی پیش گویی و فال نیک به مرگ دشمن) .

14- کنز مخفی: مباحثی پیرامون زیارت عاشورا

مشخصات کتاب

عنوان قراردادی : زیارتنامه عاشورا - شرح .
عنوان و نام پدیدآور : کنز مخفی: مباحثی پیرامون زیارت عاشورا / تألیف عبدالنبی اراکی؛
تحقیق ناصر باقری بیدهندی .
مشخصات نشر : قم: مسجد مقدّس جمکران ، 1388 .
مشخصات ظاهری : 200 ص 5/14 * 5/21 س م.
شابک : 4 - 167 - 973 - 964 - 978
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
موضوع : زیارتنامه عاشورا - - نقد و تفسیر .
شناسه افزوده : عراقی، عبدالنبی، 1891 - 1965 م. ، شارح
شناسه افزوده : باقر بیدهندی، ناصر، 1337 .
رده‌بندی کنگره : 1388 4ع /60422/271BP
رده‌بندی دیویی : 777/297
شماره کتابشناسی ملّی : 1848090
+ مؤلف: آیت اللّه العظمی عبدالنّبی اراکی
+ تحقیق: ناصر باقری بیدهندی
+ صفحه‌آرا: امیرسعید سعیدی
+ ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران
+ چاپخانه و شمارگان: پرستش / 2000 جلد
+ نوبت و تاریخ چاپ: اوّل / زمستان 1388
+ قیمت: 1400 تومان
+ شابک: 4 - 167 - 973 - 964 - 978
+ مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران
+ تلفن و نمابر: 7253700 ، 7253340 - 0251
+ قم - صندق پستی: 617

مقدّمه محقّق

الحمد للّه ربّ العالمين، و الصّلاة و السّلام على أكرم المرسلين سيدنا و نبينا محمّد الصادق الأمين و آله الهداة الميامين.
يکی از زيارت‌های مأثور و روايت شده از حضرات معصومين‌عليهم السلام زيارت عاشوراست. در فرهنگ تشيع، اين زيارت از جايگاهی رفيع و ويژه‌ای برخوردار است و دارای آثار و برکات شگفتی است و تأکيد بسياری به خواندن آن در همه اوقات شده است و ثواب و خواصّ فراوانی برای مداوت بر آن نقل شده است.
اين گنجينه معارف از جمله زيارتهايی است که در طول تاريخ، صالحان و عالمان شيعه به آن عنايت فوق العاده‌ای داشته و در پرتو زمزمه عاشقان اين منشور آسمانی، به مراد و مقصود خود دست يافته و در هر دو سرا کامياب شده‌اند و پرچم پرافتخار برائت از مشرکان را به اهتزاز درآورده‌اند. اين مجموعه سياسی، عرفانی توسط امام باقرعليه السلام به شيعيان تعليم داده شده و در کتب دعا و زيارات منعکس گرديده است.
بدون ترديد زيارت عاشورا از برترين اسباب طاعت و تقرّب به درگاه ربوبی و جلب رضای حق است.
به دليل آثار و برکات اين منشور، تولّی و تبرّی و مضامين بلند و مفاهيم والای آن، شماری از علما و دانشمندان به شرح آن اهتمام خاص داشته‌اند.
و اهل معرفت آن را به عنوان ذکر و ورد خويش داشته و در دشواريها و سختی‌های خود به خداوند متوسل می‌شده‌اند.
يکی از دانشمندانی که به شرح عالمانه زيارت عاشورا پرداخته، فقيه بزرگوار آيت اللّه العظمی حاج شيخ عبدالنبی اراکی - عليه رضوان الباری - است که در اين مقدمه به صورت فشرده به معرفی آن جناب می‌پردازيم:

آشنایی با مؤلّف

آیت اللَّه شیخ عبدالنبی اراکی (در سال 1307 ه.ق) در اراک دیده به جهان گشود و در رجب 1385 ه ق پس از عمری تلاش و کوشش و خدمات ماندگار، چشم از جهان فروبست و بدرود حیات گفت.
او تحصیلات خود را در اراک، همدان و نجف اشرف به اتمام می‌رساند و به درجه رفیعه اجتهاد نائل می‌آید. در نجف اشرف به تدریس می‌پردازد و در کنار آن به تألیف و تصنیف روی می‌آورد.
آن مرجع بزرگوار پس از سالها بهره‌وری از محضر آیات عظام: ملا فتح اللّه نمازی معروف به شیخ الشریعه اصفهانی (م 1339 ه ق)، سید ابوالحسن اصفهانی (م 1365ه.ق)، میرزا محمّد حسین نائینی (م 1355ه.ق)، آقا ضیاء الدین عراقی (م 1361ه.ق) و حاج شیخ علی قوچانی و حاج میرزا علی آقا قاضی، با کوله باری عظیم از دانش به کشور بازمی‌گردد و در سال (1366 ه.ق) وارد حوزه علمیه قم شده و علاوه بر اقامه جماعت در مسجد عشقعلی به تدریس و تربیت فضلا می‌پردازد.
تألیفات فراوانی در موضوعات مختلف از ایشان به یادگار مانده است از جمله:
معالم الزلفی؛ افاضة القدیر؛ غوالی اللئالی؛ اعلام العامة فی صحة الحج مع ابناء العامة؛ کتاب المحاکمات؛ حاشیه بر وسیله؛ روح ایمان؛ رساله عملیه و انیس المقلدین.
ایشان علاوه بر تخصص در فقه و اصول، در کلام و علوم غریبه و تعبیر خواب مهارت داشت. و بعد از ارتحال در جوار کریمه اهل بیت حضرت فاطمه معصومه‌علیها السلام در مسجد بالاسر به خاک سپرده شد.(1)
کتاب حاضر یک بار چاپ و نسخه‌های آن نایاب بود. نسخه‌ای از آن به لطف داماد بزرگوار مؤلف، آیت اللَّه حاج سید علی اکبر موسوی یزدی در اختیار بنده قرار گرفت که همین جا از آن جناب تشکر می‌کنم. کارهایی که در این کتاب انجام داده‌ایم عبارتند از:
الف: افزودن مقدمه
ب: ویرایش متن
ج: استخراج منابع
د: معنی کردن پاره‌ای لغات دشوار
ه: معرفی اعلام
خدا بلند مرتبه را شکر که توفیق تحقیق این سفرقیم را عنایت فرمود. به امید آن که ارادتمندان حضرت ابا عبداللَّه‌علیه السلام از آن بهره کافی ببرند و نویسنده محترم و محقق و ناشر را از دعای خیر خود بی‌نصیب

نگذارند.
در پایان لازم می‌دانم از انتشارات مسجد مقدّس جمکران که کتاب را به بهترین شکل چاپ کرده است، سپاسگزاری کرده، مزید توفیقات آنان را از خدای متعال خواستارم. و آرزو دارم، توفیق تحقیق و ویرایش دیگر آثار نویسنده بزرگوار، خصوصاً شرح کفایه ایشان را پیدا کنم. والسلام

هذه رسالة فی الزیارة العاشورا و سمیتها بکنز المخفی
الحمد للّٰه الّذی جعل محمّداً و آله وسیلة لعباده لتحصیل السعادة الدنیویة و الاخرویة، و نشکره علی ما هدانا لزیارة أحبّائه و أولیائه، و جعلها ذریعةً للوصول الی مقاصدنا و حوائجنا، و کنزاً لنا لیوم فقرنا و فاقتنا.
و الصّلاة و السّلام علی محمّد و آله الطاهرین، و لعنة اللّٰه علی اعدائهم اجمعین بِلا انقطاع و لا مزیل.
و اما بعد: چنین گوید: عبد النبی نجفی عراقی که این رساله‌ای است در زیارت عاشورا، و نامیده شده است به «کنز مخفی» و مشتمل است بر یک مقدمه و چندین مقاصد و خاتمه.
اما مقدمه، پس در وی انواری است.

مخفی نیست بر احدی از فقهاء امامیه - رضوان اللَّه علیهم - بر این که زیارت عاشورا از اهمّ امور شرعیه است. و مطابق اخباری که بعداً ذکر خواهد شد، از بزرگترین عبادتها است. بلکه برتری دارد از نظر ثواب و فضیلت بر تمام عبادات واجبه مثل حج و نماز و روزه و جهاد و غیره. فضلاً از سایر مستحبات، بلکه اخبار مثوبت وی محیر العقول شده که فحول از فقها مثل شیخ بهائی قدس سره(2) اعتراف به عجز نموده بلکه فرموده «این اخبار آحاد است باید طرد شود»(3) و نتوانسته علاجی بنماید.
و به زودی بیاید اشکال بر این همه ثواب و دفع آن.
و از برای تلاوت این زیارت، فوائد غریبه و آثار عجیبه دنیوی و اخروی مسلّم شده است، چنانچه جمع کثیری هم ادعای تجربه نموده‌اند که مقداری از آن را در خاتمه می‌نگاریم.
و لذا بنای اصحاب - رضوان اللَّه علیهم - از صدر اوّل الی الآن بر مداومت این عمل شریف است در هر روز، بلکه این دعوی مسلم شیعه است اگر ضرورت ادعا نشود، پس همان کبریت احمر و یا کنز مخفی و یا توبه نصوح، همین زیارت شریف است.
و با این عظمت و اهمیت الی الآن یک رساله در این باب از اصحاب - رضوان اللَّه علیهم - که حاوی تمام جهات آن و متضمن همه شئونات وی باشد نوشته نشده(4)، اگر چه رسائلی در شرح این زیارت نوشته‌اند مانند: رساله مرحوم آقا میرزا ابوالمعالی(5)، و رساله نجل آقا میرزا ابوالقاسم(6)، و غیر اینها مانند: رساله میرداماد(7) در تقدیم نماز زیارت بر خودش، و رساله سبزواری، بلکه کثیری به عنوان مسئله فقهیه در فقه بلکه اصول، متعرض بعضی جهات وی شدند. مثل: مرحوم شیخ قدس سره و صاحب حدائق(8)، بلکه در کتب حدیث و ادعیه متعرض مقداری از وی بودند مانند مجلسی‌قدس سره و غیر ایشان، ولی الی الآن کتابی که حاوی تمام جهات باشد ندیدم، و اگر حقیر ندیده باشم دور از ثواب نیست که گفته شود وجود ندارد!
و مرحوم میرداماد قدس سره در رساله خود بسیار شکر نموده و به خود بالیده از این که قبل از وی هیچ کس به حقیقت نماز این زیارت که باید قبل از آن خوانده شود، برخلاف سایر زیارت‌ها، واقف نشده.
در صورتی که بعضی از فقهای قبل از ایشان فرموده‌اند که قبل بخوانند و ایشان با مقام شامخی که دارند رساله‌ای را که حاوی تمام جهات باشد ننوشته‌اند.
و حقیر بسیار شاکرم از موالیان خودم - صلوات اللَّه علیهم اجمعین - که

این خدمت را به حقیر ارجاع نمودند اگر چه می‌توان ادعا نمود که شاید نظر اصحاب در ترک تحریر این رساله به واسطه تسامح در ادله سنن(9) بوده ولی آن هم ممنوع است، چنانچه واضح است.
علاوه بر آنکه استحباب آن اوّل کلام است زیرا جماعتی قائم به وجوب زیارت عاشورا هستند. گذشته از آن فتوی دادن در امر مهم خطیر خیلی مثمر نیست، زیرا آثار وضعیه دنیویه و اخرویه، تابع واقع است. ثواب انقیادی و معذوریت، تدارک وی را نکند.
مضافاً بر اینکه اغلب از اجزاء و شرائط این زیارت، خلافی است، لذا مَفرّی ندیدم جز اینکه برای به دست آوردن این غرض مهم، رساله‌ای بنویسم که حاوی تمام جهات باشد با ملاحظه احتیاط تام در رعایت الغاء اصطلاحات علمی و لذا رساله را به فارسی نوشتم تا مورد استفاده عموم قرار گیرد.

نور دوم

در بیان اختلاف اصحاب در وجوب عینی زیارت و عدم آن است.
و جماعتی مانند: صاحب حدائق و مجلسی(10)، شیخ حرّ عاملی(11) - رضوان اللّه علیهم - قائل به وجوب عینی می‌باشند.
و اشخاصی مانند: محدّث نوری قدس سره(12) و غیر ایشان قائل به وجوب کفائی آن شدند.
و مشهور از فقها اختیار نموده‌اند استحباب را و اقوی همین است.
و منشأ این اختلافات اخبار است، زیرا آنها دو طائفه هستند: یکی دال بر وجوب(13) و دیگری دال بر استحباب، و انظار هم در جمع بین این اخبار مختلف شده؛ مرحوم شیخنا الاعظم آخوند ملاکاظم(14) اخبار داله بر وجوب را حمل نموده بر وجوب اقتضائی و قائل شده بر این که: غیبت حضرت ولی عصر - عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف - مانع شده از فعلیت این وجوب. ولی پس از طلوع شمس ولایت از افق غیبت، واجب شود به وجوب فعلی، مانند کثیری از واجبات که غیبت مانع از فعلیت آنها شده ولی استحباب آنها مانع ندارد.
ولی حقیر ندانستم که داعی بر این جمع چه چیزی است؟ و شاهد بر آن کدام است؟ زیرا نه جمع سندی است و نه دلالی و نه تبرّعی!
ولی اخبار داله بر وجوب، وقتی بر ظواهر خود باید باشد که قرینه برخلاف وی نباشد. و با بودن قرینه شکی نیست که باید رفع ید از ظاهر آن نمود. و در این مقام اخبار زیاد داله بر استحباب موجود است و ناچار قرینه می‌شود بر عدم دلالت اخبار طایفه اوّل بر وجوب و باید رفع ید از آن ظواهر نمود.
و همچنین جمع عرفی باعث شده که مشهور فتوی داده‌اند به استحباب چنانچه اقوی در نظر ما همان بود. و البته مراعات احتیاط در این زیارت، خاصه هر مؤمنی است.

در بیان آن که شکّی نیست در قتل و شهادت در روز عاشورا در ماه محرم.
ولی اختلاف شده در این که عاشورا بالمد و القصر کدام است چنانچه مجمع تصریح نموده(15). لفظ معرّب است یا عربی است؟
بعضی گمان کرده‌اند که آن لفظ عبرانی است در اصل، و تعریب شده است. و اصل وی «عاسورا» بوده است. و آن اسم دهم ماه روزه یهود است، و چون منطبق بر ماههای عربی نمودند، دهم محرم شده ولی مشهور بین لغویین و فقهاء - رضوان اللّٰه علیهم - آن است که اصل لفظ عربی است چنانچه قاموس و مجمع و مصباح به وی تصریح نمودند.
پس در وی اشکالی نیست.
بلی کلام در این است که بر حسب عرف، اسم نهم ماه محرم است و یا دهم و یا هر دو روز؟ و بر این موضوع احکام زیادی مترتب است که تعیین آن از اهمّ امور است، حال چه معرّب باشد و چه عربی.
از صحیح بخاری روایتی نقل شده از ابن عباس که عاشورا اسم نهم محرم است. و تاسوعا اسم هشتم.
ولی از طریق خاصه، شیخ الطایفه قدس سره روایتی نقل نموده و در تهذیب و استبصار(16) از امیر المؤمنین علی‌علیه السلام که روزه بگیرید در عاشورا که نهم و دهم ماه محرم باشد. ولی در هر صورت این اختلافات منشأ اثر نیست زیرا علاوه بر آن که ظن حاصل از قول لغوی در تحت اصالة الحرمه باقی است، مشهور هم بر خلاف آن است. و سند اخبار هم در دست نیست و اخبار متواتره، بلکه ضرورت شیعه قائم است بر این که شهادت آن سید مظلوم دهم محرم بوده و احتمال غیر از این راهی ندارد و باطل است.

در بیان زمان شهادت بر حسب فصول سال می‌باشد.(17)
و حقیر ندیدم احدی را که تعرّض این معنی نموده باشد ولی در عصر حقیر در نجف اشرف از هندوستان سؤالی نموده بودند از سید و استادنا العلامة مرحوم آقا سید کاظم یزدی‌قدس سره(18)در این مسأله که اولاً معین کنید که چه فصلی بوده، و کدام ماه از فصول سال بوده. و ثانیاً پس از تعیین، اجازه دهید که همان فصل را عاشورا قرار دهیم.
پس از تجسس زیاد معلوم شد که مرحوم فرهاد میرزا(19) در کشکولش مسأله را تعرّض نموده و معین کرده که در فصل پاییز بوده و عاشورا در سلخ میزان اوّل فصل پاییز است. و ایشان به همان نحو که فرهاد میرزا نوشته بوده جواب داده‌اند.
و از قرار نقل بعضی از رفقا، یکی از فرانسویان هم همین را تعیین نموده ولی نمی‌دانم در ترتیب آثار چه نوشتند زیرا سؤال دوم سائلین در این قسمت بوده و تعین وی بعد از التفات به مدارک مسأله سهل است زیرا از سال حاضر که پنجاه و شش شمسی فی المثل باشد ملاحظه می‌شود و آن را مبدأ قرار داده و سالی ده روز که سال تغییر پیدا می‌کند بر حسب دوازده ماه از چهار فصل با ملاحظه روزهای کبیسه به عقب برگشتند تا برسد به زمان شهادت که سند وی معین است. مثلاً امسال محرم در آخر سرطان است، سال قبل در بیستم بوده، و سال قبل در دهم سرطان، و سال قبل وی در جوزا واقع بوده و همین طور به عقب برگردیم تا به محرم معین؛ ولی با ملاحظه زیادتی روزهای کبیسه(20) را بر سال کبیسه تا حمل، زیرا ماههای عربی تفاوت و تغییر پیدا می‌کند، در هر سال و روی این اصل ناچاراً محرّم تغییر می‌کند. مثلاً اگر امسال در آخر سرطان است، در سی و شش سال قبل هم در آخر سرطان بوده، و در هفتاد و دو سال قبل نیز در آخر سرطان بوده. بنا بر تفاوت هر سالی ده روز و در چهل سال قبل نیز در آخر سرطان بوده است.
پس ملاحظه تغییر سال هر سال به ده روز با ملاحظه سال کبیسه و زیادتی آن، معین می‌شود که سال شهادت در چه فصلی بوده، و در کدام ماه از آن فصل و کدام دهه از آن ماه بوده. و همانطور که ذکر شد آنچه حساب نموده‌اند، سلخ میزان از پائیز بوده. و می‌توان احکام عاشورا را بنا بر این بر آن حمل نمود ولو محرم نباشد، زیرا مدار، «زمان» شهادت است و آن در سلخ میزان است که اصلاً تغییر نمی‌کند، یا آنکه نمی‌توان به آن ترتیب اثر داد، بلکه آن احکام که عبارت از استحباب یا وجوب و کراهت یا حرمت روزه و یا امساک و ادعیه خاص از آثار عاشورای محرم است ولو در هر

فصل واقع شود.
و امّا توّهم آن که نمی‌توان آثار عاشورا را حمل نمود بر سلخ میزان، از نظر آن که زمانی که شهادت در آن واقع شده بود معدوم گردیده و تا قیامت وجود پیدا نخواهد کرد، و آن فردی که به وجود خواهد آمد فرد دیگری است و نمی‌توان اثر فرد اوّل را بر آن بار نمود، باطل است. زیرا بعینه همین اشکال در عاشورای محرم می‌آید؛ زیرا آن فرد از عاشورا که متحد بوده با سلخ میزان معدوم شده و دیگر وجود پیدا نمی‌کند و آثار شرعی را نمی‌توان بر فرد دیگری مانند آن بار نمود.
و این اشکال همان اشکالی است که دانشمندان اصولی در جریان استصحاب غیر ذات القار نموده‌اند.
و جواب نیز همان جواب است که حکم بار می‌شود بر طبیعت و نظری به افراد نیست. پس اشکال و جواب در دو قول مساوی است، چه موضوع حکم، سلخ میزان باشد یا دهم محرم.
و گذشته از آن، این اشکال اختصاصی به این مسأله ندارد بلکه در کلیه اعیاد متبرکه و وفیات جاری است زیرا هر یکی از اینها در فصلی از سال بوده‌اند که آن معدوم شده و فرد دیگر جای آن را گرفته است.
بلکه در کلیه عبادات مثل حج و نماز و روزه همین اشکال جاری است چه آن که روزه بر حسب ایام احکام در سال نهم هجرت نازل شده و آن تقریباً در رمضان واقع شده بود به حساب سابق در آخر پائیز، پس بنابراین قاعده، وقت روزه دائماً باید ماه قوس باشد اگرچه می‌توان گفت فرق است بین روزه و شهادت، چنانچه واضح است که جهت قوسی تعلیلی باشد به خلاف عاشورا که جهت میزانی تقییدی باشد.
حاصل کلام آن است که، کلیه عبادات مجعوله از واجبات و مستحبات، لامحاله، تشریع وی در زمان خاصی از فصول خاصی از سال بوده و اگر بنا شود که آن زمان قید عبادت شود نه ظرف و قرار شود عبادت در آن وقت، شریعت دیگری لازم و دین جدیدی شود که اصلاً و ابداً نمی‌توان به وی تفوّه نمود و این گونه عمل نمودن از بدعتهای یهود است در صوم «کبور» آنها که در نور اوّل اشاره کردم، چه آن که روزه آنها در تابستان بوده و یک ماه بوده، قرار دادند در پائیز و ده روز هم بر وی افزودند برای تفاوت و چهل روز نمودند - خذلهم اللّٰه - برادران قِرَدَه و خنازیر، قرآن کریم چقدر آنها را سرزنش نموده در تبدیل احکام الهی. و این واضح الی نهایة است.
پس عقد الوضع، عاشورای محرم است و جهت وقوع شهادت در پائیز، جهت تعلیلی است نه تقییدی، پس آثار عاشورا و سایر عناوین مذکوره بر میزان بدعت، و حرام است اجماعاً از مسلمین ما.
پس کلیه عبادات، عقد وضع آنها، همان زمان خاصی از شهور عربیه اسِت

که واقع شده است باید حفظ نمود به نحو سببیت و موضوعیت مسلماً، و الاّ شریعت جدیدی لازم آید چنانچه اشاره کردیم واللّه العالم.

در بیان آن که زیارت عاشورای معروف، کلام اللَّه است و از منشآت حضرت احدیت می‌باشد، و نیز از احادیث قدسیه به شمار می‌رود.(21) و سایر زیارتها این مرتبه را ندارد، فقط فرق آن با قرآن مجید همان فرق بین احادیث قدسی و قرآن است. بدان معنی که اگر لفظ و معنی به داعی اعجاز مال خداوند باشد آن را «قرآن» گویند. و اگر همان لفظ و معنی به داعی غیر اعجاز از خداوند باشد، آن را «حدیث قدسی»(22) گویند. و اگر معنی به داعی غیر از اعجاز از خداوند و لفظ از غیر باشد، آن را «احادیث» گویند.

و ظاهراً فرقی نکند این مراحل در کیفیت استفاده نبی در خواب یا بیداری دیدن و یا شنیدن ملک یا جبرئیل علیه السلام و یا به الهام، ولی بر حسب تصریح جماعتی، بلکه اخبار و آثار، قرآن مختص است به تلاوت جبرئیل و دیدن وی. و حدیث قدسی و سایر احادیث به غیر آن طریق یا الهام.

و در هر صورت شکّی نیست که این زیارت عاشورا از احادیث قدسیه است.

علاوه بر دلالت صریح حدیث صفوان (ره)(23) بر امتیاز داشتن این زیارت از سایر زیارت‌ها و هم‌قرین بودن با قرآن مجید در شرف و فضیلت و جلالت، زیرا هر دو کلام خداوند است که به وسیله جبرئیل علیه السلام به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله رسیده و حضرتش به واسطه ائمه صادقین علیهم السلام به امّت مرحومه رسانیده‌اند، مانند سایر احکام. و اگر هم تأخیری شده باشد به مصالحی بوده که همان مصالح در بعضی از جهات تا طلوع شمس ولایت از افق غیبت ادامه دارد.

حال که معلوم شد این زیارت، از احادیث قدسیه و کلام خدا است، باید در رعایت آن از حیث آداب و شرائط، نهایت سعی را نمود تا به وسیله آن تقرّبی به درگاه الهی حاصل شود.

در بیان این که جهت صدوری این زیارت قطعی است از نظر اجماع عملی قدیماً و حدیثاً(24) از اکابر مشایخ امامیه به تمام فرق، از فقها و اصولیین و حکما و متکلّمین و عرفا و مفسرین، و ادبا و غیر اینها از فرق مختلفه.
نه از جهت آن که بعضی از روات وی موثق بودند، یا این که جمعی از فقها دعوی قطع به صدور نمودند، یا در نزد محدثین مسلّم بوده و یا آنکه اخبار مستفیضه در این باب وارد شده است زیرا همانطوری که ذکر شد این مطلب از ضروریات مذهب شیعه شمرده شده، و این ادعا هم گزاف نیست. و قطعی الصدور بودن آن مسلّم است.

در بیان خواندن زیارت عاشورا برای درک ثواب و فضیلت و قضاء حوائج.
آنچه شایع شده بین طلاب علوم، بلکه اکابر و اعاظم بر این که زیارت عاشورا را می‌خوانند برای قضاء حوائج، بدعت محض است. مخصوصاً آن ختمی که به نام زیارت عاشورا در چهل روز می‌گیرند. زیرا دلیلی در خصوص چهل روز در خواندن این زیارت با این نیت نرسیده و در ادلّه آن هم دلالتی نیست.
و اگر مقصود از خواندن توسل باشد، آن هم بإطلاقه صحیح نیست، زیرا طریق توسل باید از شرع رسیده باشد.
در هر حال این زیارت را به دو نحو باید خواند:
یکی برای فضیلت و ثواب، و دیگری برای قضاء حاجت. و آن که برای قضاء حاجت است چهل روز، حاجت ندارد، یک مرتبه هم کافی است، و حقیر عجایبی دیدم در تلاوت آن برای قضاء حاجت که به حقّ این سید مظلوم، از خرق عادت بوده، و ان شاء اللّه آن را در خاتمه ذکر خواهم نمود تا مؤمنین از این کیمیای سعادت بهره‌مند گردند.
و نحوه دیگر برای ثواب و فضیلت است که هر یک شرائطی دارند، که بعداً ذکر خواهد شد.
در هر صورت خلط کردن مابین این دو طریق صحیح نیست و هر یک برای مقصود معینی به کار می‌رود که آن را مشروحاً ذکر خواهم کرد.
و نوعاً اشخاصی که این زیارت را می‌خوانند و نتیجه‌ای نمی‌برند از آن جهت است که شرائط آن را تشخیص نداده‌اند. و من خوشوقتم که این خدمت به من واگذار شده تا بتوانم بهره‌ای به خوانندگان آن برسانم و قول می‌دهم با آن شرائط به مقصود برسند ان شاء اللّه تعالی.
البته باید دانست که زیارت عاشورا برای قضاء حاجت به تنهایی اثری ندارد و با زیارت ششم امیرالمؤمنین‌علیه السلام آن هم با شرائط مخصوص که ذکر می‌شود، مؤثر خواهد بود زیرا در تمام اسناد و روایات آن دلیلی نیست که آن مؤثر باشد و از این نظر است که امام فرموده: «اگر آن را با شرائط بخوانید من ضامن تأثیر آن خواهم شد.»

در آداب و شرایط زیارت

باید دانسته شود که برای هر یک از زیارت عاشورا و زیارت مطلق سید الشهداءعلیه السلام شرائط و آدابی است که باید خواننده مراعات آن را بنماید. و چنانچه در سابق مذکور افتاد، برای قضای حاجت باید زیارت عاشورا را با زیارت ششم حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام بخوانند. این زیارت هم شرائط بخصوص و به عنوان مطلق دارد که رعایت آن لازم است.

بنابراین شخصی که حاجتی دارد، این دو زیارت را باید با شرائط عامه و خاصه بخواند و بدون مراعات آنها، انتظار نتیجه باطل و بیهوده است.

نور نهم

در بیان ثواب و فضائل زیارت عاشورا است که خود مقدمه‌ای برای نور دهم که مقصود اصلی این رساله بوده، می‌باشد.

چون زیارت عاشورا بخصوصه و به عنوان عام هر یک ثوابی دارد، لذا ما مقداری از ثواب مترتب بر زیارت عاشورا را به عنوان خاص و عام ذکر می‌کنیم:

1. روایتی از امام محمّد باقرعلیه السلام است که فرموده‌اند: «هر که زیارت کند حسین بن علی‌علیه السلام را در روز عاشورا یا هر روز، ثواب دو هزار هزار حج و دو هزار هزار عمره و دو هزار هزار جهاد با پیغمبرصلی الله علیه وآله دارد و من این ثواب‌ها را ضامن می‌شوم.»

2. در روایتی از همین امام که گفته‌اند: «از برای خواننده ثواب مصیبت هر پیغمبر و صدیق و شهیدی که مرده باشد یا مقتول شده باشد از اوّل دنیا تا روز قیامت.»(25)

و نیز خداوند به زائرین هزار هزار حسنه عطا فرموده و هزار هزار سیئه از آنها نابود کند، و قاری مانند اشخاصی است که با حسین بن علی‌علیه السلام شهید شده باشد.

3. روایت صفوان از امام جعفر صادق‌علیه السلام: «هر کس زیارت عاشورا را بخواند، داخل بهشت می‌شود. و هر کس بخواهد در قیامت شفیع می‌شود و حاجت وی در دنیا برآورده خواهد شد و من خودم و پدرانم و پیغمبرصلی الله علیه وآله و جبرئیل ضامن آن هستیم.»

4. روایت ابن سنان از حضرت صادق‌علیه السلام که: «خداوند به خواننده زیارت عاشورا دو چیز عطا می‌کند: 1 - از مردن بد نگاه می‌دارد 2 - از مکاره و فقر مأمون باشد، و دشمن بر وی غلبه نکند، و از جنون و برص و جذام خودش و اعقابش مصون باشند، و شیطان نیز بر آنها دست پیدا نکند.»(26)

5. روایت صالح بن عقبه از امام محمّد باقرعلیه السلام که برای خواننده زیارت دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار جهاد، آن هم حج و عمره و جهادی که با پیغمبرصلی الله علیه وآله و یا ائمه راشدین علیهم السلام به جا آورده باشد، دارد.»(27)

6. در بحارالانوار آمده است که: اسم زائر در علیین(28) نوشته می‌شود.(29)

7. از محمّد بن مسلم این که: دعای وی مستجاب می‌شود و ایام زیارت، از عمر وی محسوب نگردد و در درجه و منزلت ملحق به خاتم النبیین(ص) شود.

8. از حسین بن محمّد قمی این که ثواب زیارت خدا را در عرش دارد.(30)
9. از حسین بن ثویر بن ابی فاخته: هر قدمی، ثواب یک حسنه و محو یک سیئه دارد و در ردیف فائزین محسوب خواهد شد و ملکی از جانب پیغمبرصلی الله علیه وآله او را به آمرزش گناهان بشارت خواهد داد.
10. از ابن طحان این که: روز قیامت آرزو می‌کنند که ای کاش از زّوار قبر حسین‌علیه السلام بودیم.
11. از ابن میثم این که: زائر بنشیند بر موائد نور.(31) و نیز از ابن صریر که با خدای در بالای عرش صحبت بدارد.
12. از ابن حمّاد که: قلب زائر مطمئن به ایمان شود و ملائکه، مباهاتِ نزول بر وی را نمایند و در جای نماز وی نیز صلوات بر او فرستند و تمام جن و انس بر وی غبطه خورند.
13. از صفوان این که: هر حسنه‌ای از او صادر شود هزار حسنه نوشته شود و اگر گناه کند، ملائکه برای وی تقاضای بخشش نمایند.(32)
14. از ابن اسباط: زن اگر نزاید این زیارت در زایمان او مؤثر است.
15. از زراره که: زائر روز قیامت با حسین بن علی‌علیه السلام در سایه عرش بنشیند و حورالعین در اطراف وی جمع آیند و خواستار ملاقات وی شوند.
16. از ذریح که: خداوند به زائر مباهات کند و از دوستان خداوند باشد.
و نیز خداوند قسم یاد کرده که او را داخل بهشت نماید.(33)
17. از صیرفی این که: خداوند به هر که خیر دهد، حبّ زیارت حسین‌علیه السلام را نیز دهد.
و از زید این که: ثواب زیارت پیغمبرصلی الله علیه وآله به او داده می‌شود.
18. از محمد بصری که: زائر را خداوند نوری دهد تا هر چیز را ببیند و حاجتی روا شده ندارد تا به حوض کوثر رسیده از دست امیرالمؤمنین‌علیه السلام سیراب شود.(34)
19. از سیف که: شفاعت کند زائر صد مردی را که مستحق جهنم باشد.(35)
20. از ابن هلال: خداوند در دنیا و آخرت وی را نگاه دارد.
21. هشام ابن سالم: که غسل زیارت نماید ساقط شود از وی گناهان مثل روزی که از مادر متولد شده باشد و دفع بلا از وی شود.
و اگر در راه زیارت بمیرد ملائک وی را تشییع نموده و حنوط و لباس از بهشت برای وی آوردند، و کفنی بهشتی روی کفن وی بپوشانند و نماز بر او خوانده و قبر وی را فرش نمایند و زمین را از چهار طرف از هر طرف سه میل برای او باز نمایند، و درِ بهشت از برای او باز نموده و ریحان بهشت بر او داخل نمایند.

و اگر ظالمی برای خاطر زیارت او را بکشد اوّل قطره خونش که به زمین برسد، تمام گناهان وی آمرزیده شود و می‌شویند ملائک طینت او را که آنها از آن طینت خلق شده‌اند تا آن که طینت او را مثل طینت انبیاء نمایند و دفع نمایند از آن طینت آنچه که از طینت اجناس کفر عارض شده، و می‌شورند قلب او را و پر می‌کنند از ایمان، پس ملاقات نماید خداوند را خالصاً از تمام آنچه عارض شده بوده بر بدن و قلب. و شفاعت اهل بیت خود نماید، با هزار نفر از برادران خود و نماز را ملائک با جبرئیل و ملک الموت بخوانند و کفن و حنوط از بهشت بیاورند و قبر او را روشن نمایند.
و بیاورند ملائک به ناقه‌ای از بهشت و بلند نمایند او را و هیجده روزه به حظیرة القدس برسانند و همیشه در آنجا باشد با اولیا خداوند، تا وقتی که نفحه دوم دمیده شود و آنگاه از قبر خارج شده و اوّل کسی که با وی مصافحه نماید، خاتم النبیین‌صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین‌علیه السلام و تمام اوصیا باشند، و بشارت بدهند او را و بگویند با ما باش و بر سر حوض کوثر برسانند او را، پس او بیاشامند اشخاصی که او را دوست دارند.
و اگر ظالمی او را برای زیارت حبس نماید، به هر روز حبس و به هر غم و غصه وی، روز قیامت یک خوشحالی برساند.
و اگر کتک بزند ظالمی او را برای زیارت، به هر زدنی خداوند یک حوریه به وی بدهد و به هر دردی که عارض وی شود، هزار هزار ثواب بدهند، و محو هزار هزار گناه نمایند و برای او هزار هزار درجه باشد و بوده باشد از رفقای پیغمبرصلی الله علیه وآله تا مردم از حساب فارغ شوند و حَمَله عرش با او مصافحه نمایند.(36)
22. از ابن جعفی (= جابر جعفی): هر رکعت نماز در زیارت، ثواب هزار حج و هزار عمره و عتق هزار بنده، و هزار جهاد در راه خدا با پیغمبرصلی الله علیه وآله را داشته باشد.(37)
23. از ابن هارون بن خارجه: گناهان گذشته و آینده او آمرزیده شود، و بعد امام سه مرتبه فرمودند: که آیا قسم بخورم برای تو در آنچه گفتم.
24. از قداح که: شقی به واسطه زیارت سعید شود.
25. از ابن مهران: که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل وی را بدرقه نمایند تا به منزل خود.
26. از ابن دهان: خداوند با وی مناجات نماید و بگوید بنده من سؤال کن تا اجابت کنم.
27. از ابن میمون: که زائر را حزب خداوند گویند. و نیز حزب ملائک و رسول و اهل بیت خوانند. و زائر و جهنم همدیگر را نمی‌بینند.
28. از ابن زراره: که زائر چهل سال قبل از مردم داخل بهشت شود در حالی که مردم هنوز در حساب و موقِف باشند.

29. از ابن شحّام: نامه عمل زائر به دست راست او داده شود.
30. از ابن مسلم: که زیارت، دفع نماید هَدْم و غرق و حَرق و اَکْل درندگان را از زائر.
31. از ابن مروان: که زیارت، زیاد نماید رزق را و زائر فرج عاجل ببیند.
32. از ابن وهب: که زائر حسین‌علیه السلام را حضرت صادق‌علیه السلام در حقش دعا فرموده.
33. از صفوان جمّال: که زائر عبور به چیزی نمی‌کند الاّ آنکه آن چیز در حقّ وی دعا کند، و ملائکه برای او استغفار کنند، و زائر فوق درجه شهادت باشد.(38)
34. از ابن فرقد (داوود بن فرقد): برای زائر ثواب صد هزار شهید باشد آن هم شهدای بدر.
35. از ابن مسلم (محمد بن مسلم): که برای زائر، ثواب هزار صائم بوده باشد و از عذاب قبر و نکیر و منکر مأمون بوده و روز قیامت نوری به وی داده شود که بین مشرق و مغرب را بگیرد.
36. از کاهلی: که اگر گناهان وی به عدد ریگ کوه عالج و تهامه و کف دریاها باشد آمرزیده شود.
37. از ابن تمیمی: که آشنایان خود را بدون مانع وارد بهشت نماید.
38. از عایشه: از پیغمبرصلی الله علیه وآله بعد از آن که دید پیغمبر بسیار با حسین‌علیه السلام در حالی که بچه بود بازی می‌کرد و می‌خواند او را، عایشه تعجب می‌کرد و می‌گفت: چقدر دوست می‌داری او را و به نظر تعجب نگاه می‌کنی؟
فرمودند: چرا چنین نباشد و حال آن که ثمره قلب و نور چشم باشد. و آگاه باش که امت من وی را شهید می‌نمایند. و هر کسی وی را پس از شهادت زیارت نماید خداوند ثواب یک حج و یک عمره از حج و عمره من به وی عطا فرماید.
عایشه گفت: من تعجب کردم و از راه تعجب گفتم: یک حج و یک عمره شما؟
فرمود: بلی دو حج و دو عمره من.
باز تعجب کردم، باز پیغمبر افزودند، باز عایشه تعجب کرد تا رسید آنکه فرمودند: نود حج و عمره‌های من ثواب زیارت باشد.(39) بعد عایشه ساکت شد و الاّ حضرت اضافه می‌کرد چنانچه روایت هزار حج و هزار عمره(40)، و روایت دو هزار هزار حج و دو هزار هزار عمره(41) شاهد وی است.
39. از محمد بن سنان: که ثواب زیارت وی به قدر ثواب عمره مقبوله است.(42)
40. از فضیل: که ثواب زیارت وی ثواب یک حج با پیغمبرصلی الله علیه

وآله است.(43)
41. از عبدالکریم بن حسان: که ثواب زیارت وی مطابق یک حج و عمره است.(44)
42. از هارون: که ثواب زیارت وی ثواب ده حج و ده عمره است.(45)
43. از بشیر: ثواب زیارت وی ثواب بیست حج و بیست عمره و جهاد با پیغمبر مرسل و امام معصوم است.(46)
44. از موسی حضرمی: در خصوص شخص یمنی که گفت: ما دیدیم که زیارت موجب برکت در نفوس و اموال و معاش واهل ما می‌شود و باعث قضاء حوائج می‌گردد.
پس حضرت صادق‌علیه السلام فرمود: زیاده بر این است. ثواب یک حج قبول شده با پیغمبر را دارد.
پس آن مرد یمنی تعجب کرد و حضرت زیاد نمود تا آنکه فرمود: ثواب سی حج قبول شده با پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله را دارد.(47)
45. از فضیل بن یسار: که ثواب یک حج و یک عمره و ثواب زیارت قبور شهدا را دارد.(48)
46. از ابن عبدالملک: که ثواب زیارت وی زیاده است از بیست حج بعد از آنکه گفت نوزده حج به جای آورده بوده و از حضرت صادق‌علیه السلام درخواست دعا نموده که موفق شود به بیستم وی.
47. از ابی سعید مداینی: که ثواب زیارت وی معادل بیست و پنج حج است.(49)
48. از شهاب بن عبداللَّه: که امام صادق‌علیه السلام به وی فرمودند: چند حج نمودی؟ عرض کرد: نوزده مرتبه. فرمودند: اگر یک حج دیگر به جا آوردی ثواب زیارت حسین‌علیه السلام را درک کرده‌ای.(50) و حساب ثواب زیارت را داری.
49. از حذیفة بن منصور: که نوزده حج کرده بوده فرمودند: دو حج دیگر به جای آوری، ثواب زیارت را؛ (یعنی زیارت حسین‌علیه السلام) دارد.(51)
50. از صالح نیلی: که ثواب زیارت وی معادل با صد حج است.(52)
51. از مالک: که معادل است با هشتاد حج.(53)
52. از ابن صدقه: که معادل پنجاه حج با پیغمبر است.(54)
53. از مصباح شیخ از ابی منصور حدیثی است، طویل از پیغمبرصلی الله علیه وآله که فرمود: ثواب زیارت وی مقابل است با هزار حج و هزار عمره بر حسب اخبار جبرئیل به ایشان تا آنکه از کثرت سرور خندید.
54. از سید مرتضی(55) (قده): که زیارت وی گناهان را زایل کند؛ مثل لباس که آب کثافت وی را زایل کند و هر قدم ثواب یک حج و یک عمره را دارد.
55. از ابن عباس از پیغمبرصلی الله علیه وآله که فرمود: در حدیث

طویلی که ثواب زیارت حسین‌علیه السلام، ثواب هزار حج و هزار عمره را دارد و هر که وی را زیارت کند؛ مرا زیارت کرده و هر که مرا زیارت کند؛ حق است بر خداوند که او را به جهنم عذاب نکند.(56)
56. از ابی سعید مدائنی: که ثواب آزادی بیست و پنج بنده را دارد.(57)
57. از صالح نیلی از امام صادق‌علیه السلام:که زیارت حسین‌علیه السلام ثواب آزاد کردن هزار بنده را دارد و ثواب دادن هزار اسب را با لجام برای جهاد.(58)
58. از معاویة بن وهب: که برای زائر دعا کند، پیغمبرصلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین‌علیه السلام و فاطمه زهراعلیها السلام و تمام ائمه‌علیهم السلام دعا کنند.(59)
59. از سیدتنا زینب خاتون از پیغمبرصلی الله علیه وآله: که احاطه می‌کند، ملائک آسمانها به قبر حسین‌علیه السلام و رحمت بفرستد بر وی و استغفار نمایند برای زوّار وی شبانه روز، و علامتی قرار دهند در صورت زائر از نور عرش که تمام چشم‌ها از وی خیره شود تا آنکه جبرئیل گفت: پیغمبرصلی الله علیه وآله که با من و میکائیل و علی‌علیه السلام باشد، اسامی زوّار با ماها ملائک زیادی باشند که آنها را از شدائد نجات دهیم تا آنکه عرض کرد جبرئیل علیه السلام: این عطای خداوند است به هر که قبر تو و قبر برادرت و سبطین تو را زیارت کند.(60)
60. از محمد بن حسین: که هر کس بشناسد حسین بن علی‌علیهما السلام را حق شناسائی، گناهان گذشته و آینده وی را بیامرزند.(61)
61. از شعیب تمیمی: که روز قیامت منادی ندا کند که کجا است اشخاصی که زیارت قبر حسین‌علیه السلام نمودند؟ پس جماعت کثیری بلند شوند و بگویند به آنها که دست هر که را بخواهند بگیرند، تا آنکه صدا بزند شخصی آن زائر را که ای فلان! چرا مرا داخل بهشت نمی‌کنی؛ مگر مرا نمی‌شناسی؟ من فلان شخص باشم که در فلان مجلس برای تو قیام کردم، پس وی را داخل بهشت نماید، بدون مانع و حاجبی.
62. از عبداللّه بن هلال: که خداوند مال زائر و جان زائر را در دنیا حفظ نماید و در آخرت برای وی حافظ باشد.(62)
63. از ابن کثیر: بر این که فاطمه دختر پیغمبرصلی الله علیه وآله نزد زائر حاضر شود و برای او استغفار نماید.
64. از عنبسه: بر این که هفتاد هزار ملائکه موکل قبر حسین‌علیه السلام باشند و در آنجا عبادت نمایند، یک نماز آنها برابر است با هزار نماز آدمی و تمام ثواب مال زائر وی باشد.(63)
65. از ابی بصیر: بر این که هفتاد هزار ملک در قبه مطهره، طلب رحمت نمایند؛ برای حسین از روز شهادت تا قیامت و آن‌ها دعا کنند در حق زائر وی.(64)

66. از محمّد قمی: بر این که نوشته شود از برای زائر جای وی اعلا علیین است.
67. از صفوان: بر این که بشارت باد! زائر حسین‌علیه السلام را که خداوند را ملائکی است که عصایی از نور در دست دارند که اگر زائر گناهی نماید نگذارند که حفظه آن را بنویسد و اگر ثواب صادر شود، بگویند به حفظه که بنویس حسنه اینها را. اینها جماعتی باشند که خداوند گناه این‌ها را مبدّل به ثواب می‌نماید.
68. از ابی بصیر: از دو امام که هر که میل دارد، جای وی در بهشت باشد، دست از زیارت حسین‌علیه السلام برندارد.
69. از احمد قمی: که زیارت حسین‌علیه السلام افضل همه اعمال است.
70. از شیخ مفیدرحمه الله: که هر کس زیارت کند حسین‌علیه السلام را از برای وی بهشت است.
71. روایتی است از خود مولانا ابا عبداللّٰه الحسین‌علیه السلام نقل شده است از علی بن محمّد: که او سؤال نمود از مولانا ابا عبداللّٰه الحسین‌علیه السلام که روایتی از شما نقل شده صحیح است یا نه؟
حضرت فرمودند: چه است آن روایت؟
عرض کرد: که از شما روایت شده که فرمودید: هر که زیارت کند مرا در حال حیاتش، پس من او را زیارت می‌کنم بعد از مردنش.
امام فرمود: بلی، من گفتم و اگر او را در جهنم هم پیدا کنم خارجش می‌کنم.
و توّهم نشود بر این که نقل این حدیث در خواب بوده و اعتباری ندارد؛ چه آنکه اخبار این که هر که معصوم را در خواب ببیند، همانا خودش را دیده، صحیح است از طریق عامه و خاصه بلکه مستفیضه است، بلکه دعوی تواتر شده از طریق عامه. و آن مقداری که دلیل مساعد است، عدم حجیت وی در احکام شرعیه است؛ دون غیر آن از سایر جهات چنانچه شاهد هم ذکر نمایم در خاتمه ان شاء اللّٰه، پس مانعی ندارد ثبوت این حدیث، اگر قرائن صدقی برای وی باشد.
72. از صفیه دختر عبدالمطلب، از پیغمبرصلی الله علیه وآله: در حدیث طویلی در وقت ولادت مولانا حسین بن علی‌علیهما السلام تا آنکه پیغمبرصلی الله علیه وآله فرمودند: ملکی که اسم او «فطرس» است، می‌گوید: هر که زیارت کند حسین‌علیه السلام را، من خبر می‌دهم به حسین‌علیه السلام و هر که به او سلام کند من آن را می‌رسانم و هر که برای حسین‌علیه السلام طلب مغفرت کند من آن را برسانم به حسین بن علی‌علیهما السلام.(65)
پس این‌ها اخباری است که دلالت دارد بر ثواب زیارت عاشورا به عنوان خاص و بر مطلق زیارت که عاشورا هم فرد آن است. و جزماً اخبار بر

مثوبت زیاده بر آن است که ذکر شد؛ زیرا کتب معدّه در نزدم حاضر نبود.
علاوه بر آنکه به عنوان زیارت در حرم یا قبر یا شب و روز عاشورا یا زمان خاصی مثل شب جمعه و عرفه و شعبان و رجب و رمضان و اعیاد را ذکر نکردم؛ بلکه از مطلقات عامه و خاصه مذکور شد، آن هم گفتم که بیان آن جزماً ناقص است.
اینک لازم است که ذکر چند نکته بنمایم:
اوّل آنکه این همه ثواب و فضیلت محیرالعقولی که بر زیارت سیدالشهداعلیه السلام بار شده کمتر است از ثواب زیارت مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام. چنانچه روایت منقوله از مزار در بحار دلالت دارد بر این که افضلیت زیارت امیرالمؤمنین‌علیه السلام بر زیارت اباعبداللّه‌علیه السلام، مانند فضل خود آن حضرت است بر امام حسین‌علیه السلام. چنانچه در کتاب «روح الایمان»(66) طبع نجف این امر را تشریح نموده‌ایم.
نکته دوم این که اختلاف اخبار در مقدار ثواب، در صحّت مسأله ضرری نمی‌رساند و باید بدین طریق حمل شود که مراتب معرفت ظاهراً فرق دارد و هرکس را به اندازه معرفت وی ثواب خواهند داد. و یا آنکه بگوییم مراتب ثواب نسبت به شیعیان و محبان آن‌ها و بر حسب زمان و مکان فرق می‌کند. و یا آنکه اختلاف مراتب بیشتر در مواردی است که زائر دچار مشقت می‌شود و به مضمون: «افضل الاعمال احمزها»(67) دارای ثواب بیشتری گردد.

نور دهم

رفع دو اشکال

در بیان رفع دو اشکالی است که بر این زیارت شده:
اشکال اوّل آن که عملی که دارای چنین مقام شامخ و مثوبت بی حد و حصری باشد که برتری بر تمام واجبات دارد، چرا در قرآن اشاره به وی نگردیده؟
اشکال دوم این که احکام شرعیه بنابر مذهب مشهور و منصور تابع مصالح و مفاسد است و ترتب ثواب و عقاب یا عین آن دو، و یا از ناحیه آن‌ها است. و اگر این زیارت چنان ثوابی دارد که بالاتر از دو هزار حج و عمره و جهاد است، لا محاله در آن مصالح مهمّه‌ای است که فوق تمام مسائل واجبات است و ناچاراً باید این زیارت واجب عینی و از اهمّ واجبات شمرده شود، نه آن که چنانچه مشهور و فتوی شما بر آن است، مستحب باشد.
و قول براستحباب زیارت با این همه ثواب خاصه ثوابی که اعظم از همه واجبات ضروریه باشد، تهافت بین دارد، نه با قواعد و نه با عقل درست درآید؛ زیرا کثرت و قلّت ثواب ناشی از زیاد و کم مصالح و مفاسد فعل و عمل است، و این خود کاشف از شدت و ضعف طلب می‌باشد و با ضعف مصلحت و مفسده لاجرم طلب ضعیف می‌شود که تعبیر به مستحب و مکروه کنیم، و با شدّت آنها تعبیر به واجب و حرام کنیم. پس چگونه زیارت با این ثواب و شدّت طلب، واجب نشده و آثاری که بر ترک واجب بار می‌شود، در ترک آن نیست. مثلاً اگر شخص حج را ترک نماید؛ عصیاناً و حجة الاسلام را نیاورد، موقع مردن عمّال موت به وی بگویند به دین نصرانی یا یهودی بمیر!(68) ولی چنین چیزی در حق تارک زیارت نمی‌گویند، پس چگونه می‌توان گفت که مستحب است و حال آن که فوق تمام واجبات باشد واللّه الهادی.

اما جواب از اشکال اوّل

آن که بسیار بی اساس است؛ زیرا تمام تکالیف را نتوان از قرآن استفاده کنیم و همان‌طور که در کتاب ذخیره رساله عملیه و دوره فقه مطبوع بیان نمودیم، این شبهه را شیاطین این زمان القاء کرده‌اند و هر مسأله‌ای را می‌گویند کجای قرآن نوشته؟ و چرا قرآن ذکر نکرده؟ ولی باید در نظر داشت که هر چیزی را نباید در قرآن پیدا کرد؛ مثلاً کجای قرآن نوشته که نماز ظهر و عصر و عشاء، چهار رکعت و مغرب سه رکعت، و صبح دو رکعت است؟ و همچنین نماز آیات و عید دارای ده رکوع و بعضی از نوافل یک یا دو یا چهار یا ده رکعت می‌باشند؟

و همچنین سایر از اجزاء و شرائطی که از اوّل فقه تا آخر آن برای ضروریات نقل شده که هیچ جای قرآن از آن ذکر نشده؛ مثلاً تمام آیات احکام قرآن بنا بر نقل کتب آیات الاحکام پانصد آیه است؛ در صورتی که نماز تنها هفتاد و دو هزار مسأله در شبهه حکمیه دارد، بنابر نقل علّامه تبریزی، غیر از شبهات موضوعیه.

پس باید گفت که فهم قرآن مختص به محمدصلی الله علیه وآله و آل محمّدعلیهم السلام است. و آن‌ها می‌توانند مطابق نصّ صریح قرآن «لَا رَطْبٍ وَلَا یابِسٍ إِلَّا فِی کِتابٍ مُّبِینٍ»(69) هر چیزی را از آن استفاده کنند؛ زیرا قرآن برآنها نازل شده و ما نمی‌توانیم از آن استنباط نماییم.

و همین اشکال را ابن ابی یعفور بر حضرت صادق‌علیه السلام نمود و همان جواب را شنید. چنانچه در دفع اشکال دوم بیان خواهم نمود.

علاوه بر این که در قرآن هم اشاره کرده که من اجرت رسالتم را مگر مودّت به اقربایم چیزی نمی‌خواهم.(70)

و بدیهی است که محبّت و مودّت به مردگان چنانچه عادت هر قومی است، مراوده بر قبور مردگان و بذل اموال و اطعمه از برای آنها و عبادت و طلب مغفرت کردن برای آنها بر حسب مسلک و مرام خود حتی آن شخصی که اعتقاد به مبدأ و معاد ندارد، اگر به پدر مرده او لعنت فرستند برآشفته خواهد گردید، ولی اگر او را به نیکی یاد کنند، مسرور خواهد شد و این را ما زیارت می‌گوئیم. و از این جهت هم در قرآن ذکر شده ولی در نتیجه توّهم فاسد بعضی از محدثین از دست رفته است. و در هر صورت، اشکال عدم تعرض قرآن بی‌مورد است.

اما جواب از اشکال دو

اولاً قبول نداریم که زیارت سید الشهداءعلیه السلام واجب نباشد چنانچه در انوار سابقه معلوم شد که جماعتی قائل به وجوب عینی، و بعضی به وجوب کفائی وی هستند. و روی این اصل واجب و محظوری ندارد که اهمّ واجبات باشد.
البته این جواب با مذهب مشهور و مختار حقیر سازش ندارد.
ثانیاً از اساتید (قده) استماع نمودم که فرمودند که مذهب امامیه وجوب زیارت سید الشهداعلیه السلام است. و نسبت دادند به صاحب کفایه محقق خراسانی چنانچه ظاهر اخبار کثیره هم همین طور است؛ مانند(71) «زيارة الحسين فريضة على كلّ مسلم و مسلمة» مانع هم ندارد که از اهمّ واجبات باشد، لکن به وجوب اقتضائی و شارع مقدس به لحاظ وجود موانعی از قبیل تقیه یا عُسر و حرج و ارفاق امر فعلی به وی نکرده باشد. مانند ضدی که مبتلی باشد به اهمّ که بنا بر صحت ترتّب هم امکان ندارد که امر برای وی درست شود؛ زیرا نمی‌دانم آن مانع کدام است. و ممکن است که عنوان غیبت، مانع و یا حضور، شرط باشد و چون اولی موجود و یا دومی مفقود است، لذا به همان حکم اقتضائی باقی می‌ماند و به مرتبه فعلیت تامه که موجب امر است منتهی نمی‌شود؛ مانند سایر واجبات اقتضائیه که هنوز به مرتبه فعلیت نرسیده و نزد ولی عصر - روحی له الفداه - مودع است و غیبت، مانع از بروز و ظهور و فعلیت شده تا آنکه شمس ولایت از افق غیبت طلوع نماید.
پس این همه اخبار حاکی از عالم اقتضاء و مصلحت است و در عالم مصلحت از اعظم واجبات است. و این منافاتی با استحباب زیارت ندارد؛ زیرا آن شرط و یا آن مانع و یا شیئی دیگر دخالت در فعلیت امر ندبی و درک مصلحت غیر ملزمه ندارد.
ولی این جواب در نظر حقیر ناتمام است، چنانچه در انوار سابقه اشاره به وی شد و بنا بر مذهب خود محقق خراسانی این دعوا درست نیست؛(72) زیرا ایشان می‌فرمایند که در عبادات، «امر» لازم نیست و لذا قائل به صحت ضد مبتلی به اهم است؛ مثلاً نماز با لزوم فوریت ازاله نجاست از مسجد و حال آن که انکار ترتیب را نماید. و بنابراین اگر وجوب اقتضائی دارد به معنی این است که در عالم مصلحت وجوبی قصوری نیست و به داعی مصلحت ذاتیه به قصد وجوب می‌توان آورد در صورتی که حرام و تشریع است. مگر این که گفته شود که بنا بر مذهب ایشان قصد وجوب محال است و باید قصد مصلحت نماید تا بتواند زیارت را وجوباً به جا آورد، ولی نه به قصد امر وجوب.

ثالثاَ: این که احکام، تابع مصالح در متعلق است چنانچه در نزد متأخرین شیاع پیدا کرده، ممنوع است؛ زیرا چنانچه مذهب محقق خراسانی است، احکام تابع مصالح در امر است و بنابر این مصلحت فعل داعی بر حکم نشود؛ بلکه موجب حکم مصلحت در امر است و چون امر وجوبی ندارد کشف می‌کنیم که دارای مصلحت الزامی نبوده، بلکه دارای ملاک امر ندبی بوده و لذا مستحب شده است.

ولکن این جواب چنانچه واضح است، صغروياً و کبروياً ممنوع است.

رابعاً: ما قطع داریم که ملازمه‌ای است؛ بین این که هر واجبی باید افضل باشد از هر مستحبی ولو آن که فلسفه تشریع را ندانیم: نظیر دعوی قطعی که مشهور در جواب ابن قبه(73) نموده‌اند که قطع داریم اگر شارع ظن را حجیت نماید، مانعی ندارد؛ زیرا بالوجدان بلکه بالضرورة می‌دانیم که زیارت پیغمبرصلی الله علیه وآله و یا حضرت امیرعلیه السلام و یا حضرت ابا عبداللّٰه علیه السلام افضل است از جواب سلام یک زن فاحشه و یک مرد خبیث در حالی که نمی‌دانیم چرا آن را واجب و این را مستحب کرده است؟ و دین خداوند به عقول ما درست نیاید، البته حکمتی در واقع دارد که ما بر وی دسترسی نداریم.

و به این معنی اشکالاً و جواباً روایتی از ابن ابی یعفور از حضرت صادق‌علیه السلام وارد شده که گفت: شنیدم امام صادق‌علیه السلام سؤال نمود از شخصی از دوستان خود که آیا تو زیارت می‌کنی قبر اباعبداللّٰه حسین بن علی‌علیهما السلام را؟

عرض کرد: بلی سه سال یک مرتبه ایشان را زیارت می‌کنم.

پس امام غضب نمود به نحوی که رخسار مبارک سرخ شد و فرمود: آگاه باش قسم به خدائی که یکتاست، اگر زیارت کنی حسین‌علیه السلام را، افضل است از آنچه می‌کنی؛ (یعنی حج).

پس آن مرد گفت فدایت شوم، زیارت وی این همه فضیلت دارد؟

امام فرمود: بلی قسم به خداوند که اگر شما به فضیلت آن پی برید به هیچ وجه تارک آن نشوید و هرگز در مقابل این زیارت، حج به جا نیاوری. آیا نمی‌دانی که خداوند کربلا را حرم خود قرار داده قبل از آنکه مکه را حرم خود قرار دهد؟

پس ابن ابی یعفور گفت که: من اشکال کردم بر حضرت که چرا خداوند در قرآن حج را بر مردم واجب کرده و زیارت را واجب نکرده؟

امام فرمودند: اگر خداوند چنین کرد و چنان نکرد به لحاظ مصلحتی است که او در نظر داشته ولی منافات با اهمیت زیارت ندارد.آیا نشنیدی قول پدرم امیرالمؤمنین‌علیه السلام که فرمودند: باطن قدم، احق به مسح است از ظاهر قدم. و آیا نمی‌دانی که اگر خداوند موقف را در حرم قرار می‌داد؛ بهتر و افضل بود از این که در خارج از حرم قرار دهد و معذلک در خارج

قرار داد.(74)
بنابراین می‌توان ادعا نمود با این که معنویت زیارت بالاتر از همه عبادات است؛ ولی حکمت اقتضا نموده که آن را مستحب نماید.
و این جواب برای اشکال اوّل که چرا زیارت را در قرآن ذکر نکرده‌اند جواب بسیار خوبی است که اشاره به آن وعده شده بود.
خامساً ملتزم می‌شویم که ثواب اصل زیارت به قدر یک حج نیست تا چه رسد به دویست هزار، بلکه نصف یا عشروی، بلکه ثواب اصل زیارت به قدر ثواب زیارت بقیه انبیا و اولیا و مؤمنین است، ولی تفوّق این زیارت بر همه واجبات از جهت تفضّل است نه استحقاق ثواب علمی نظیر سایر تفضلات چنانچه در قسمتی از مقدمه واجب و یا واجبات توصلیه که شارع ثواب بر وی مترتب نموده؛ مانند مسجد رفتن و مجلس علما نشستن و تعلیم و تعلّم نمودن الی غیر ذالک.
بنابراین، اشکال مرتفع شود و محظوری لازم نیاید.
ولی معذلک این جواب هم خالی از اشکال نیست؛ زیرا مبتنی است بر این که اصل ثواب به استحقاق باشد نه تفضّل و آن هم محل کلام است.
چنانچه استادنا النائینی(75) قائل است که ثواب به تفضّل است.
سادساً در تاریخی که ذکر شده که روزی انوشیروان(76) با خواص خود به شکار رفت، ناگاه برای صیدی از لشگر خود دور شد و زیادی مسافت و دور بودن از لشگر او را گرسنه و تشنه نمود، به اطراف نظر انداخت، کلبه‌ای به نظر او رسید، دید زنی در آنجا است. خود را به آنجا رسانید از وی تقاضای طعامی نمود. آن زن اجابت کرد، بزی داشت ذبح کرد و بریان نمود تا انوشیروان صرف کند. پس از فراغ از خوردن از حالات زن جویا شد، شنید که طفلی دارد و با آن در این بیابان زندگی می‌کند. از معاش آنها سئوال کرد، زن در جواب گفت: که به وسیله همین بز، که برای تو ذبح کردم ارتزاق می‌کردیم.
در این هنگام ملازمین انوشیروان رسیدند و سلطان قضیه را از اوّل تا آخر برای آنها بیان کرد و از آنان پرسش کرد که جزای این گونه خدمت چه باشد؟ یکی گفت: ده بز. دیگری گفت: صد بز. سومی گفت: صد بز با عمارتی. و خلاصه هر یک از ملازمین هر چه گفتند مورد پسند سلطان نشد، از خودش سئوال کردند که چه باید کرد؟
سلطان فرمود: احسان این زن قابل تدارک نیست؛ زیرا مرا نشناخته با کمال احتیاجش هر چه داشته در راه من داده، حال اگر من تمام هستی خود را به وی عطا نمایم، تدارک به مثلی بیش نکرده‌ام تا چه رسد که فخر سبقت عطا نمایم.
پس بر هر عاقل واضح است که سید الشهداعلیه السلام در این قیام و نهضت که به امر الهی و تکلیف شرعی عالماً و عامداً به تمام آنچه واقع

شده و به اخبار جد و پدر و برادر و مادرش تمام هستی و نفوس و اموال و اعراض و سایر اضافات و حیثیات را در راه خدا و دوستان وی بذل نمود، پس خداوند ولو آن که رحمت و نعمت وی بی‌انتها است؛ ولی به عنوان عام وراء دنیا و آخرت چیز دیگری نیست، حال اگر تمام دنیا و آخرت را به وی بدهد، اگر سوء ادب نباشد؛ تازه مکافات به مثل شده است و تمام این فضائل و ثوابها در مقابل این عمل اهمیتی ندارد. لذا امام صادق‌علیه السلام غیر مرّة قسم یاد کرد که اگر فضیلت ثواب وی را گویم چه خواهد شد. حتی در بعض اخبار دارد بروید، ولو آن که ضرر به شما رسد یا کشته شوید.(77)
و نیز فوائد ضرر و کشته شدن را بیان فرمودند.(78) «ابن طاووس» - رحمه اللّه - در اقبال در دعای شب نوزدهم بعد از نافله بیست رکعتی چه عجائبی در آن دعا ذکر می‌کند و آن چند فقره تسبیح است که مِنْ جمله این است، «پاک و منزّه است، خدائی که بهشت را تملیک محمّد و آل محمّد نمود. و پاک و منزّه کسی است، که خلق فرمود دنیا و آخرت را و هر چه مخلوق در آنها است برای محمّد و آل محمّد.»(79)
پس ای عزیز، هر چه بود به آنها داده شده و دوست و دشمن بر سر خوان نعمت آنها می‌باشند؛ چنانچه اخبار خمس هم فی الجمله دلالت دارد. پس نباید تعجب نمود از این همه ثواب، ولی این مقاله هم اجنبی از علاج اشکال است.
و سابعاً می‌توان گفت که تمام این فضیلت و ثواب به استحقاق و به زیادی مصلحت است و بی‌خود و جزافاً به قدر دو هزار هزار حج و عمره و جهاد، و اجر همه انبیا و اوصیا نشده است؛ تا آنکه بعضی از کوته‌فکران ایراد نمایند که چطور زیارت این مجاهد مظلوم به این حد و مرتبه رسیده است؟
و بیان مدعی محتاج است به طی مقدماتی:
اوّل این که یزید - لعنة اللّه علیه - یا طبیعی بوده و یا نصرانی بوده است به اجماع تمام مسلمین. اما در نزد شیعه که واضح است. و در نزد عامه به طوری که از کتب متعدده ظاهر می‌شود؛ مانند ابن ابی الحدید که از مشایخ خود نقل می‌کند یا طبیعی و یا نصرانی بوده؛ زیرا از طریق مشایخ اشعار معرفی و نقل شده مانند:
لعبت هاشمُ بِالملک فَلا
خَبَرٌ جاءَ و لا وحی نَزَل(80)
علاوه بر خبث طینتی که یزید داشته، چون مادرش سه طلاقه شد و معاویه بدون محلّل تصرّف نمود و این نطفه به وجود آمد، در کفر او شکی نیست.(81) مانند پدرش که آن هم خبیث و کافر بوده به اجماع مسلمین از دو جهت:
یکی خروج بر امام زمان که موجب کفر است.

و دیگر آن که حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در نهج البلاغه که مورد اعتبار اهل تسنن می‌باشد، می‌فرماید که معاویه و عمرو ابن عاص(82) از زنادقه بودند، و از اوّل پی فرصت می‌گشتند که عداوت خود را با اهل بیت‌علیهم السلام ظاهر سازند. و در کفر آنها شکی نیست.
دوم آن که شکی نیست، به ضرورت دین در این که محمد بن عبداللَّه صلی الله علیه وآله خاتم النبیین و المرسلین و الدین، و الشریعة و الکتب بوده و هست تا روز قیامت.
سوم آن که بر حسب عقل و نقل به استقراء تام - که موجب علم وجدانی است -، ثابت شده که عادت خداوند بر این بوده که هر وقت دین وی ضعیف می‌شده خداوند شخصی را که مؤید به تأییدات وی می‌بود، برای تقویت دین خود می‌فرستاد. و این مقدمه با ضمّ این که عادت خداوند لایتغیر است، ضروری هر دین است و از این نیز آنچه را در کتاب روح الایمان در بیان شناختن حقیقت انسان (طبع نجف اشرف) شرح دادیم(83) در حقانیت مذهب شیعه که قائل به امام زمان می‌باشند؛ زیرا که این دین باید تا قیامت باقی باشد چنانچه حضرت امیرعلیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: تارة بر اینکه: دین را مثل دیگ در حال جوش سرنگون کردند.(84) و اخری می‌فرماید: دین را پوستین وارونه پوشانیدند.(85) الی غیر ذلک.
پس باید یک نفر معصوم بیاید و دین را زنده، و مؤمنین را احیاء، و پیرایه‌ها را از دین بردارد؛ چنانچه عادت خداوند بوده در امم سابقه. پس حال اگر آن شخص پیغمبر نشد، باید در تمام جهات مثل پیغمبر باشد مگر نبوت، تا دین را تقویت نماید و پیرایه‌ها را از وی بردارید.
و نیز در آن کتاب متذکر شدیم که آن شخص در زمان حال، امام زمان (عج) است.
اما فترتی زیادی که آن در این زمان اتفاق افتاده در هیچ زمان نبوده و آن بر این است که؛ چون در این زمان صنعت چاپ و مطبوعات و وسایل ارتباط بشر از تمام نقاط زیاد است، کمتر حقیقتی می‌تواند از بین برود و دین اسلام چون با کمک این وسائل در جهان نورانیت دارد و به آن نقطه از ضعف نرسیده که احتیاج به ظهور حجت داشته باشد و اگر این صنایع نبود، حتماً امام زمان‌علیه السلام ظهور نموده بود؛ چنانچه در صدر اوّل چون صنعت نشر و طبع نبود به واسطه پنهان شدن حقیقت اختلافات مذهبی زیاد شد که فقط سنّی‌ها هفتاد و دو مذهب داشتند.
از این اختلاف دولت وقت خسته شد و در حدود چهار صد هجری به قهر و زور آن‌ها را منحصر به چهار مذهب که تا حال باقی است نمود.(86) که مرحوم شیخ مرتضی و سید صدر(87) هم در باب اخبار علاجیه بدین معنی اشاره فرمودند،(88) و دولت هم حاضر شدند، مذهب شیعه را جزء

مذاهب حقّه قرار دهد تا پنج مذهب گردند و مرحوم سید مرتضی علم الهدی (قده) هم درصدد برآمد که شیعیان را وادار به قبول نماید، ولی اعیان و علمای شیعه قبول نکردند، برای آن که می‌گفتند که این قبول اقرار ضمنی است بر صحت آن چهار مذهب و حال آن که آنها باطل است در نزد شیعیان.
چهارم آن است که معاویه - علیه اللعنة - تمام مقصودش آن بوده که شریعت را به اسم سلطنت تمام کند و مسلم نماید که به غیر از سلطنت چیز دیگری در کار نبوده و لذا دروغ و افترائات بر شریعت بست؛ مانند قصه ثمره(89) که معروف در نزد عامه و خاصه است و لذا (شیعیی) - که بزرگترین ائمه عامه و مقنن اصول می‌باشد -(90) با یکی از علمای آنها می‌گوید که این صحاح سته که در دست ما هست، اخبار صحیح در میان آنها؛ مانند یک موی سفید در گاو سیاه است.(91)
و بدین جهت بود که حضرت امیر فرمود: رؤسای صفین زنادقه(92) بودند و در پی فرصت می‌دویدند تا حال که وقت پیدا کردند.
و ابن ابی الحدید از مشایخ خود آثار و احوالی نقل می‌کند که شاهد صدق این مدعی است. و از آن جمله قضیه‌ای است که از شیعه رسیده که یکی از رجال بزرگ عصر معاویه می‌گوید پس از صلح حسن بن علی‌علیهما السلام با معاویه و استقرار سلطنت وی شبی نزد او رفتم، دیدم تنها در خلوت نشسته و فکر می‌کند. خواستم که او را خوشحال و متوجه نمایم.
گفتم: یا امیر! باید شما بسیار خوشحال باشی؛ چه آن که فتنه بین مسلمین خاتمه پیدا کرد و دشمنی مانند علی‌علیه السلام از دنیا رفت و حسن بن علی هم با تو صلح کرد و در سلطنت خود مستقل شدی!
آه سردی کشید و پس از آن گفت که: دانسته باش که از بین بردن علی و حسن مجتبی کاری نبوده و مطلب مهمتر در بین است. گفتم: دیگر چیزی باقی نمانده که آن اهم باشد.
گفت: آن مطلب این است که ابن ابی کبشه؛(93) یعنی (خاتم النبیین) و اسم او باقی مانده و در مناره‌ها شب و روز چندین مرتبه ذکر می‌شود و به آن هم راضی نشده و اسم خود را مقرون به اسم خدا کرد.(94)
این ملعون خیالش چنین بوده که به اسم سلطنت تمام نماید و بگوید غیر از آن چیز دیگری نیست.
ولی چون حضرت علی بن ابی‌طالب علیهما السلام و حسین‌علیه السلام و بعضی از صحابه در مقابل او بودند و اجل هم گریبان او را گرفت، نتوانست مقصد خود را به پایان برساند و این فرصت را به یزید - علیه اللعنة - داد تا همه را به اسم سلطنت تمام نماید. و یزید هم به اعتقاد خود و به جهت کثرت بنی‌امیه و تسلّط آنها بر مردم و انقراض اصحاب و امیرالمؤمنین‌علیه السلام و امام حسن‌علیه السلام و به امید آن که حضرت امام حسین‌علیه

السلام را مردم نمی‌شناسند، درصدد برآمد تا مقصود را عملی سازد؛ لذا در سال اوّل از سلطنت او واقعه کربلا و اسراء اهل بیت‌علیهم السلام(95)، و در سال دوم قتل عام مدینه(96)، و در سال سوم خراب کردن خانه کعبه را ایجاد کرد.(97)
پنجم آن که امام حسین‌علیه السلام عالم بوده به تمام واقعه کربلا(98) و این امر از آدم تا خاتم خبر داده شده بود؛ چنانچه نوح‌علیه السلام به امت، و عیسی‌علیه السلام به حواریون، و موسی‌علیه السلام به پیروان خود اطلاع داده بودند و خاتم النبیین صلی الله علیه وآله(99) و حضرت امیرعلیه السلام و حضرت فاطمه‌علیها السلام و امام حسن‌علیه السلام نیز از این جریان مطّلع بودند. حضرت عالماً و عامداً اقدام به این عمل نمود.
حال که این پنج مقدمه معلوم شد؛ اگر سید الشهدا قیام نمی‌کرد و یزید شریعت را به نام سلطنت تمام می‌نمود، دیگر نامی از خدا پرستی در روی زمین باقی نمی‌ماند و مؤمنی پیدا نمی‌شد و مردم در هلاکت و ضلالت به سر می‌بردند و لذا سید الشهدا که به وسیله امناء وحی از این جریان اطلاع پیدا کرده بود، قیام کرد و به تمام جهات، هستی خود را در پیشگاه خداوند در طبق اخلاص گذاشت تا توانست آن خانواده ننگین را نابود و دین اسلام و خدا پرستی را ترویج نماید که تا حال پانصد میلیون مسلم و صد میلیون مؤمن باشد؛ چنانچه به این معنی خود سیدالشهداعلیه السلام اشاره فرموده بر حسب نقل مجلسی (قده) در بحار در خطبه غرّایی که در همان وقت شیعه‌ها را در عرفات(100) جمع نمود و تلاوت کرد و فرمود: ایها الناس! حق مندرس شده و از بین می‌رود.(101)
آری، باید اقرار کرد که ایمان هر مؤمن و صوم و صلات و جهاد هر خدا پرستی را او باعث شد تا روز قیامت. پس اگر خداوند آن همه ثواب را برای زیارت وی بدهد در مقابل اخلاص آن سید مظلوم باعث تعجّب نیست و الاّ لازم آید که معلول اشرف از علت باشد.
این بود جواب هفتم، ولی این جواب هم بی‌فایده است؛ زیرا این جواب مستدل است به این که ثواب شهادت وی را عوضی نیست و چیزی مقابله ندارد؛ در صورتی که اشکال این بود که چرا با این همه ثواب و فضیلت مستحب شده.
ثامناً می‌گوییم که ثواب زیارت، اصلاً به قدر یک واجب هم نیست؛ حتی مانند جواب سلام. بلکه به قدر سایر زیارت انبیا و اوصیا و مؤمنین است، ولکن در خارج دائماً متحد و مستلزم با واجب اعمی از اصول دین و شعب وی از ثبوت صانع و توحید و رسالت و امامت و عدالت می‌باشد که تمام این ثوابها مال آنان است و بدیهی است که فروع دین هر چه باشد از واجبات و مستحبات در ثواب و فضیلت به وی نرسند.
و این جواب حق است؛ نظیر آن که فرمود حب علی‌علیه السلام معنایی

است که با گناهان ضرر ندارد(102)، پس زیارت حسین‌علیه السلام ناشی است از حب او. و دوستی او طریقی است به دوستی خداوند. و این خود از آثار اذعان به صانع و توحید و رسالت و معاد است که دارای ثواب بی‌شماری است، چنانچه قصه پیغمبر و سلمان و بودن یهودی در بهشت شاهد است در بشارت سلمان به پیغمبرصلی الله علیه وآله در آمدن حضرت امیرعلیه السلام از سفر و اللَّه الهادی.

در بیان اقدام حضرت سید الشهدا است بر شهادت.
چه آنکه در صدر اوّل به علت اختلاط شیعه و سنی بر اقدام آن بزرگوار ایراد می‌کردند. و این اشکال که چرا حسین بن علی‌علیه السلام اقدام به این عمل نمود، از صدر اوّل تا به حال باقی است و جواب‌هایی نیز داده‌اند و رسائلی نیز در این خصوص نگاشته‌اند از جمله رساله‌ای است که مرحوم سید مرتضی(103) (قده) در دفع از اشکال نوشته و بیان اشکال از این قرار است:
«جمعیتی که حاضر در میدان حرب(104) بودند از مخالفین حداقل سی هزار بوده و حداکثر پنجاه و صد هزار. و از موافقین آن حضرت بنا بر مشهور هفتاد و دو نفر بودند آن هم جمعی پیرمرد و برخی جوان و عده‌ای هم غلام بودند. بدیهی است که امید غلبه، بلکه احتمال آن هم برای موافقین نبود بر حسب جریان عادی، در این صورت اقدام ایشان بر جنگ و کشتن نفس خود عالماً و عامداً اقدام بر نابودی و القاء بر تهلکه است و آن جایز نیست. این، اصل اشکال.
و اما جواب یک مرتبه بنا بر مذهب شیعه باید گفته شود و یک دفعه مذهب غیر شیعه، و سوم مذهب عقلای عالم ولو طبعیون.
و اما جواب بر وفق مذهب شیعه آن است که ایشان وصی و خلیفه پیغمبرصلی الله علیه وآله بوده و آنچه را که به وی وصیت شده، باید عملی نماید و کشتن و شهادت برایشان حتم بوده، چنانچه حدیث صحیح دلالت دارد که در حال احتضار پیغمبرصلی الله علیه وآله، جبرئیل علیه السلام آمد دوازده پاکت مهر کرده آورده به پیغمبرصلی الله علیه وآله داد عرض کرد: تو را دوازده وصی است و این دوازده پاکت را به آنان برسان که هر کدام در وقت خود باز نمایند و مضمون آن را به مورد اجرا گزارند. و مضمون نامه سید الشهداعلیه السلام شهادت وی بوده به نحوی که واقع شده.(105) چنانچه به ابن عباس در مدینه فرمودند که پیغمبرصلی الله علیه وآله به من امر کرده که خارج بشوم به سوی اعراب زیرا خدا خواسته که مرا کشته ببیند(106).
و اخبار بر این مضامین فوق تواتر، بلکه ضرورت شیعه است پس بنا بر مذهب امامیه این عمل اشکالی ندارد.
و اما بنا بر مذاهب اهل تسنن هم اشکال، مورد ندارد زیرا شهادت ایشان واجب بوده بر حسب قاعده چه آن که هر مؤمن فضلاً از عالم و مجتهد و معصوم اگر بدانند که دین ضعیف شده و در شرف نابودی و فنا است باید برای تقویت آن اگر به کشته شدن خود احتیاج داشته باشد دریغ نکند و این

کشته شدن واجب است برای آن که حفظ دین واجب و مقدمه منحصره آن شهادت است و مقدمه واجب نیز واجب است. و همانطور که شما در سابق مطلع شدید دین به علل مذکوره در انوار سابقه در شرف انقراض بود و به شخصیتی احتیاج داشت تا آن را تقویت نماید.
و امّا بنا بر مذهب غیر مسلم، اقدام هر عاقلی بر چنین کاری روا بود زیرا اگر شخصی سلطنت دیگری را غصب نماید و اولاد و اعقاب و رعایای وی را ذلیل و فقیر نماید و آن شخص مغضوب و معزول بداند اگر کشته شود سلطنت عود کرده و غاصب معدوم و تمام اعقاب و اولاد و رعایا و دوستان وی به عزت و سعادت خواهند رسید، اقدام بر شهادت خود در نزد عقلا بیرویه و ناروا نیست.
و به این جهات سه گانه که ذکر شد امام حسین‌علیه السلام آن یگانه رادمرد اسلام در این راه قدم نهاد و جان خود ار در نزد اعتلای نام دین در پیشگاه احدیت در طبق اخلاص نهاد؛ و لذا سید ابن طاووس در کتاب اقبال و لهوف فرموده که شهادت بر ایشان واجب عینی بوده، و اگر شارع مقدس ما را در عاشورا امر به عزاداری نمی‌کرد حق بود که ما خود عزادار باشیم.(107) زیرا حضرت کاری کرد که تمام دوستان و اعقاب وی سعادتمند دنیا و آخرت شدند و احزاب شیاطین، مخذول(108) گردیدند و به این لحاظ آن نصرانی(109) در سیاسة الحسینه این اقدام را تحسین و تصدیق نموده.
در هر صورت برای اشکال مجالی نیست. و عجب است از سید (قده) که جواب هائی داده که موافقت با هیچ قانون و قاعده‌ای ندارد.(110) و اللّه العالم. این بود پایان سخن در مقدمه.

و اما مقاصد

در شرطیت قصد قربت است در زیارت عاشورا.
به بیان این که اوامر دو قسم است:
یکی امتثال آنها مشروط است به قصد قربت، مانند نماز و روزه و خمس و زکات که اگر بدون قصد قربت و یا به دواعی دیگر باشد عمل باطل است.
قسم دیگر تنها ایجاد متعلق امر لازم است به هر خیال و داعی باشد مانند ادای دین و امثال وی که واجب است دین مردم را ادا نماید ولو برای خوش حسابی باشد. و این قسم را واجب توصلی نامند و اگر چه به قصد قربت بیاورد هم عبادت کرده و هم ادای دینی نموده است ولی اگر قصد قربت هم نداشته باشد صحیح است منتهی ثواب نبرده.
و حقیر ندیدم کسی را که متعرض این مسأله شده باشد در رساله‌های خود.
و این نکته نیز معلوم گردد که محل کلام غیر وضو و دعا و غسل و سجده و نماز وی است چه آن که در عبادیت آنها شکی نیست بلکه محل کلام در خود زیارت و لعن و سلام آن است.
و می‌توان گفت که تعبدی نیست و توصلی است از دو جهت:
یکی آن که سلام و لعن از کلام آدمی است مثل سلام کردن به مؤمنین است، و همان طوری که در سلام متعارفی بین مردم، قصد قربت شرط نشده در سلام بر امام هم شرط نشده و فقط ایجاد وی کافی است. و دیگر ان که زیارت عبارت از مراوده با مؤمنین است چه زنده و چه مرده باشند و این مراوده توصلی است و قصد قربت لازم ندارد و فرقی هم نمی‌کند، مابین امام و غیر امام همان طوری که فرقی نیست، مابین زیارت مؤمنین از زنده و مرده در عدم شرطیت قصد قربت.
این غایت آنچه ممکن است گفته شود برای عدم اعتبار قصد قربت، ولی اقوی و احوط اعتبار و شرطیت قربت است در زیارت عاشورا از جهاتی:
اوّل آن که چنانچه در اصول گفتیم که هر امری تعبدی است تا خلاف وی به ادلّه متقنه ثابت شود و مقتضای این نوع گفتار شرطیت قصد قربت در زیارت عاشورا است زیرا که دلیلی بر توصلیت نداریم که مخصص آن قاعده باشد.
دوم آن که شارع مقدس ثواب بر این عمل قرار داده و اگر عبادت نباشد محال است که دارای ثواب گردد. و در این صورت باید گفت که امر عبادی است و قصد قربت لازم دارد و این از قواعد مسلّم فقه است.
و توهم نشود بر این که شارع مقدس بر کثیری از توصلیات ثواب مترتب نموده در حالی که یقین داریم عبادت نیستند. پس صرف ترتب ثواب

مستلزم عبادیت نیست مانند مقدمه واجب و مانند مسجد رفتن.
زیرا از خارج ثابت شده که با این که آنها عبادت نیستند ثواب دارند تا آن که مجبور شویم برای جمع بین ادلّه حکم نمائیم که ثواب مال ذات عمل نیست بلکه یا تفضّل است و یا مال یک معنائی است که متحد با این عمل توصلی است، به خلاف مقام که هنوز توصلیت زیارت ظاهر نشده و وجهی ندارد که رفع ید از قاعده استلزام ثواب با عبادیت نمائیم.
پس حق آن است که به مقتضای این قاعده، حکم به عبادیت و شرطیت قصد قربت نمائیم. و اما آن که سلام کلام آدمی است، قابل منع است صغرویاً و کبرویاً، زیرا در قرآن ذکر شده که هر کس بخواهد آن را تلاوت نماید باید قصد قربت داشته باشد و همچنین در نماز و ادعیه و سلام بر ملائک و انبیا و اوصیا بلکه بر جماد مانند ماه رمضان و هلال وی پس یک ضابطه کلیه در کار نیست که چون انسان آن را تحیت قرار داده باید شرطیت برود.
و اما مسأله زیارت مؤمنین، پس اگر زیارت امام هم به عنوان زیارت مؤمن باشد، قیاس صحیح است در صورتی که به خلاف این است. اگر چه مؤمن هم بر وی صادق است زیرا باید به عنوان زیارت معصوم و وصی خلیفه باشد. و شاید به این عنوان قصد قربت لازم باشد و لااقلّ مِن الشک، پس به موجب قواعد سابقه باید قصد قربت نمود.
و مؤید این مطلب وضو گرفتن و غسل کردن برای زیارت است زیرا اگر توصلی باشد، طهارت لازم ندارد.
و همین طور مؤید این مطلب اخباری است(111) که دلالت دارد بر این که جنب حاضر بر محضر امام نشود. در هر صورت اقوی شرطیت قصد قربت است. و در صورت شک، جماعتی قائل به اشتغال شدند ولی بناء ما بر برائت شد.

مقصد دوم

در بیان شرطیت وضو و عدم آن در زیارت است.

پس اگر گفتیم نماز زیارت جزء و یا شرط زیارت است کما هو الاقوی، نه از آداب، پس شکی نیست که وضو شرط است، زیرا بعید است که گفته شود شرط یک جزء بیشتر نیست.

و اگر گفتیم نماز جزء و شرط نیست بلکه از آداب و رسوم است، باز وضو شرط است، زیرا مستفاد از اخبار همین است اگر چه گفتیم اطلاق اوامر اقتضای نفسیت را دارد و غیری بودن محتاج دلیل دیگر است علاوه بر غلبه حمل بر افضلیت در مستحبات مضافاً بر این که غالب ظرف مطلوبیت وی است بنفسه در موقعی که تعبیر به رسوم شده باشد و از این نظر، مشکل است قول به شرطیت.

ولی در هر صورت از حضرت صادق‌علیه السلام منقول است که هر وقت آمدی برای زیارت قبر سید الشهدا وضو بگیر و غسل کن. و نیز از حضرت صادق‌علیه السلام که: هر وقت نزدیک قبر رسی غسل کن اگر می‌توانی و الاّ وضو بگیر.(112)

و ظاهر این اخبار آن است که باید وضو بگیرد و رجحان هم دارد ولی کلام در شرطیت وی است در صورتی که ظاهر از تفریع نمودن امام زیارت را بر وضو، استفاده شرطیت آن می‌شود. علاوه بر تفریع در خبر اخیر که اگر نمی‌توانی غسل کنی وضو بگیر، ظاهر آن است که امر وضو غیری است پس به این قرائن می‌تون رفع ید از قواعد مذکوره نمود و حکم کرد که امر وضو امر غیری است.

و اما توهم اختصاص به حاضر بسیار بعید است و مطابق با احتیاط هم وضو شرط است و بر فرض شک برای قضاء حاجت احتیاط نماید.

در بيان شرطيت غسل و عدم آن است در زيارت عاشورا.
مقتضاى اطلاق اوامر و غلبه حمل بر افضليت در مستحبات اگر چه نفى شرطيت است، ولى اقوى شرطيت آن است و بعيد نيست دعوى تواتر در اخبار غسل نمود، به تواتر لفظى اگر اختلاف هيئتى مضر نباشد و الاّ تواتر معنوى است و از امام محمد باقرعليه السلام و امام جعفر صادق‌عليه السلام است كه غسل بكن هر وقت قصد زيارت دارى.
و در روايت صفوان: غسل نمايد به آب فرات.(113) و نيز از آن امامان كه ما دوست داريم هر كه زيارت حسين‌عليه السلام را نمايد غسل كند. و روايت بشير(114)، و همدانى(115)، عيص، ابى اليسع، و يونس والى غير ذلك، كه تمام دلالت دارند كه وقت زيارت عاشورا غسل نمايند چه به عنوان خاص چه به عنوان عام. و در اصل رجحان شكى نيست. كلام در غيريت ونفسيت وى است و مستفاد از اين اخبار آن است كه امر غسل غيرى است و چون امر غيرى ثابت شد ناچار شرط است و زيارت تفريع شده است در اين روايات بر غسل. و مراد از شرطيت نيست مگر بر اين تفريع بلكه از قسمتى از اخبار استفاده شرطيت واقعيه شده چنانچه ظاهر هر دليل جزء و شرط همين است. و نيز مى‌توان دعوى تنصيض نمود در روايت از كامل الزيارة (از) طبرى از صادق‌عليه السلام كه عرض نمود: من بسا وقت با رفقا به زيارت قبر اباعبداللّه‌عليه السلام مى‌آيم و سخت است بر ما كه غسل نمائيم از جهت سرما و غير سرما؟
فرمودند: هر كس غسل كند در فرات و زيارت نمايد، نوشته شود براى وى ثوابى كه نمى‌داند حدّ آن را مگر خداوند.(116)
پس عدول امام‌عليه السلام از جواب سائل با آن كه مقتضاى حكومت عناوين ثانويه بر عناوين اوليه آن است كه به واسطه عذر و حرج غسل براى زيارت واجب نيست. و معذلک امام تحريص فرمود بر غسل وجهى ندارد مگر بيان شرطيت واقعيه.
پس اقوى شرط بودن است، چنانچه سيره عمليه قديماً و حديثاً بر آن بوده اگر چه در خصوص زيارت عاشورا نصى نديدم ولى در زيارت عامه وى كافى است، پس توهم استحباب نفسى، مورد ندارد.
بلى، در اكثر اين روايات غسل را وظيفه حاضر بيان كنند. و اين بى‌ربط است چه علاوه بر تعميم، دعوى عدم قول به فصل حاكم به شرطيت مطلق است.
اما توهم مشروط بودن آب غسل به فرات بى‌ربط است زيرا مستلزم

سقوط غسل است در بیشتر موارد که موجود نیست و البته فرات از باب ذکر مصداق بوده.

در بیان شرطیت روز است در قرائت زیارت عاشورا و عدم آن.
و اقوی، اوّل است چه برای قریب و چه برای بعید و چه برای ثواب و چه برای حاجت زیرا اگر چه زیارت آن سید مظلوم در هر وقتی جایز است به علت اذنی که داده‌اند ولو مکلف از خود انشاء کند و لذا اعتراض مرحوم حاج شیخ عباس قمی(117) (قده) بر شخصی که نقل نموده زیارت وارث را با اضافه کردن فقراتی که ایشان ندیده بودند، بی‌مورد است از جهاتی:
اولاً نافی، با مثبت معارضه ندارد. ناقل دیده واجب التصدیق است و ایشان که ندیده‌اند منافاتی با آن ندارد.
ثانیاً در فقرات دیگر از انحاء زیارت هست که در اینجا نیست و باکی در خواندن آنها نیست.
ثالثاً خود معصوم دستور جعل داده‌اند و نقل ناقلین مانند انشاء خود معصوم می‌باشد.
رابعاً با اغماض از تمام این‌ها ضرر وی وقتی است که به داعی ورود باشد و الاّ اصلاً ضرر ندارد. حال اگر ایشان اکتفا می‌کردند که من اطلاع به ورود ندارم بهتر بود از تعقیب مسأله، بلکه وظیفه ایشان نیز همین بود و لاغیر.
و مثل این باشد تعقیب از دعای «الحبّی» زیرا آن هم وجهی ندارد به جهت آن که:
اولاً معارضه نیست بین مثبت و منفی.
ثانیاً اذن داده شد در مطلق دعا.
ثالثاً به واسطه تسامح در ادله سنن خصوص بنا بر شمول وی قول عالم را.
رابعاً کثرت ذکر مثوبت دلیل بر مجعولیت آن و باعث تعجب نخواهد شد زیرا غرائب وی اعظم از اکثر ادعیه مهج الدعوات ابن‌طاووس نیست بلکه اعظم از زیارت ائمه‌علیهم السلام نیست. پس به گفته ایشان همین قدر بوده که نص علم نماید نه تعقیب ناقل و نهی از خواندن با آن که بر حسب قواعد جایز است که تفکیک در سند شده باشد.
در هر صورت اخبار زیارت عاشورا چه معروفه و چه غیر معروفه تماماً لفظ «یوم» دارد ولی در بعضی لفظ «صدر نهار» دارد. و اطلاق «روز» بر شب یا شب و روز مجاز است، و خلاف جریان اصالة الحقیقه است، زیرا روز لغةً از اوّل طلوع شمس تا غروب آفتاب باشد و شب نیز از غروب آفتاب تا طلوع آن است عرفاً و از مغرب است تا فجر شرعاً. و شبانه روز اسم است از برای بیست و چهار ساعت شرعاً و لغة و عرفاً. و عدول از حقیقت و مجاز بدون قرینه جایز نیست و باید بر طبق آن رفتار نمود و آن نیست مگر روز به احتمال ظرفیت خلاف قیدیت و گذشته از آن هم منافی

با قاعده است، زیرا مقرر شده که ظاهر هر عنوانی آن باشد که خود بنفسه عقد الوضع است و از برای وی دخلی است در موضوع فوق چنانچه در کتاب المحاکمات بین الاعلام بیان نمودیم، در مقام اعتراض استادنا النائینی (قده).
حال چون تمام اخبار زیارت عاشورا از معروفه و غیر معروفه «لفظ روز و صدر نهار» دارد، ظاهر آن است که «یوم» شرط است.
بلی در ذیل روایت صفوان دارد زیارت بخوان زیارت عاشورا را من حیث کنت.(118) ولی ابداً دلالتی در وی نیست در جواز خواندن در شب زیرا «حیث» از انحاء مکان است و مغنی در این باب دعوای اجماع کرده و مجمع و جوهری(119) با صراحت فرمودند.
پس احتمال زمان با نفی اهل زبان معنی ندارد، بنابراین شکی نیست که آن فقره دلالت بر تعمیم زمانی ندارد. و امام تمسک به روایت مالک که امام به وی فرمود که: اگر قدرت داری از دهر خودت این زیارت عاشورا را بخوان(120). بدیهی است که آن هم دلالت ندارد.
اولاً لفظ یوم بیان دهر را نموده.
ثانیاً آن تأکید است و اختصاص به روز خاص ندارد، و کنایه از دوام جواز قرائت است در هر روز.
ثالثاً در بعضی از نسخ، عوض لفظ «دهرک»، «دارک» دارد(121) و باید این صحیح باشد زیرا امام در صدر روایت فرموده که در خانه‌ات چه و چه کن و بعد برو به پشت بام خانه. این دلالت دارد که «دارک» باید باشد.
رابعاً موافق با احتیاط است خصوصاً در مقام قضای حاجت چه آن که این را جبرئیل امین برای خاتم النبیین و پنج تن علیهم السلام از قبل خداوند جهت بشارت و خوشحالی ایشان و برای رفع درماندگی شیعیان هدیه آورد.
و حقیر هم چون دیدم که شیعیان در عصر بدی واقع شده‌اند و انحاء بلیات دنیوی و اخروی گریبان آن‌ها را گرفته، لذا خواستم که این کبریت احمر و یا کیمیای سعادت را از هر جهت تنقیح نمایم تا آن که هر که را حاجتی به خداوند است با خواندن آن با شرائط مخصوص حاجت خود را مطابق ضمانتی که امام صادق‌علیه السلام داده(122) به دست آورد. در هر صورت بر حسب قواعد شکی نیست که روز، شرط است در زیارت عاشورا واللّٰه الهادی.

در بیان شرطیت صد تکبیر است در اوّل قرائت.
از مرحوم میرزا محمد حسن شیرازی(123) (قده) که معروف است به «میرزای بزرگ» که حکم به حرمت تنباکو(124) فرمودند، نقل شده بر این که باید اوّل صد تکبیره گفته شود - و به منزله تکبیرة الاحرام نماز است - و بعد داخل در زیارت شود. و بعضی فرموده‌اند که یک تکبیر هم کافی است.
و اصل یک تکبیر در زیارت هر معصومی مستحب است و بلند نمودن دست به حذاء گوش مانند نماز در هر تکبیری مستحب است چنانچه بر وفق هر دو مدعی روایت دارد در کتاب من لایحضره الفقیه اما خصوص زیارت عاشورا در قریب و بعید یک تکبیر وارد است چنانچه در ذیل روایت علقمه، امام‌علیه السلام فرمود که بعد از تکبیر گفتن زیارت بخوان.(125)
و در اصول نیز مقرر شده که امر، اقتضاء ایجاد صرف الطبیعة را دارد که موافق با یک مرتبه شود، و مرّه و تکرار خارج از حقیقت امر هست. پس یک تکبیر لازم است مانند قول مرحوم سید کاظم یزدی (قده). ولی چنانچه اشاره شد جماعتی فرموده‌اند صد تکبیره بگوید مطابق نقل مجلسی و میرزای شیرازی در کتاب البلد الامین، و جمعی هم احتیاط نمودند اگر چه فتوی ندادند. و شاید نظر حضرات به روایت صفوان بوده که در آن امام‌علیه السلام فرموده صد تکبیره بعد از زیارت بخوان.(126)
ولی با آن که در وی صد تهلیل و صد صلوات هم بعد از تکبیر دارد تمسک وجهی ندارد، زیرا اختصاص به حضور و ورود به کربلا و آن هم در سر فرات قبل از غسل برای زیارت خاصی دارد، و شاید نظر آن‌ها به زیارت مخصوصه رجب و شعبان باشد که امام فرمود صد تکبیر بگو و این زیارت را بخوان.(127)
و این نظر هم چندان بعید نیست، زیرا اولاً مال حضور است. و ثانیاً برای زیارت مخصوص است.
و ممکن است نظر حضرات به روایت جامعه کبیره است که امام فرمود: قبل از شروع در وی صد تکبیر بگو.(128) ولی آن هم بعید است زیرا اختصاص به حضور دارد وجهی از برای تعدی نیست.
و ممکن است نظر آنها به روایت ثمالی(129) باشد که آن هم بی‌فایده است یکی به اختصاص زیارت و دیگری آن که روایت، صد و سی و دو تکبیر دارد آن هم در اثناء و خلال آن وظایفی مقرر فرموده. و نظیر روایت مزار که آن هم این نحو است. و ممکن است نظر به سایر زیارت آن حضرت بوده که در هر کدام چند تکبیری ذکر نموده و یا استفاده از زیارت سایر ائمه مثل زیارت حضرت امیرعلیه السلام نمودند، یا به حکم استقراء از

مجموع زیارت‌ها این استفاده را کردند که آن هم مشکل است زیرا استقراء تام که موجب علم وجدانی است نداریم و ناقص آن در تحت اصالت الحرمه باقی است.

پس بنابراین وجهی از برای احتیاط یا توقّف و یا نفی نیست چه غایت توهم ضعف در وی بشود ولی ادله تسامح کافی است با آن که وجهی از برای ضعف نیست و سبب اختلاف را با بودن نقل این روایت نمی‌دانم و مطابق با قواعد نباشد، بلی کلام در این است که ذکر نمودیم لزوم وی را حمل بر افضلیت نمود و تعدد مطلوب که یکی کافی است ولی بهتر صد است و یا باید صد باشد و اصلاً یکی کافی نیست.

تحقیق آن است که جای تعدد مطلوب نباشد چه آن که روایت یکی نص نبوده مثل این که بگوید یکی بگو و همان نیز بگوید صد بگو تا آن که امر یکی دائر بین لا به شرط و یا به شرط شیئی باشد، بلکه به اطلاق طبیعت یکی استفاده شود و آن فرع عدم بیان است و روایت صد، بیان است، ولو آن که منفصل باشد، پس ناچار باید گفت که صد تکبیره را بگوید، و حالی که باید صد تکبیر گفت و بدون شک شرعاً مستحب است. در این صورت آیا استفاده شرطیت برای زیارت می‌توان نمود یا نه؟ کلامی است که در مقاصد سابقه گذشت. از اقتضای او امر نفسیه و یا موقعیت محل و یا غلبه حمل بر افضلیت در مستحبات، ولی ظاهر حدیث که تفریع و مترتب نمود امام‌علیه السلام زیارت را بر ایجاد تکبیره با عدم تمامیت اخیرین وی، استفاده شرطیت می‌شود. و بیاید در آخر این مقاصد تنبیهی راجع به این شرائط که ذکر گردید.

بنابراین بر حسب قواعد، گفتن صد تکبیره شرط و موافق با احتیاط است، خصوص برای قضای حاجت. و در صورت شک، بنا بر اجراء برائت است زیرا امر دائر بین اقل و اکثر می‌باشد.

در بیان شرطیت لعن و سلام است به صد مرتبه چنانچه در متن زیارت وارد است.
و در این شرط هم خلافی واقع شده است، بعضی از علما فرموده‌اند با سه یا چهار مرتبه گفتن کافی است به گمان آن که در روایت عقبه داشت که کوشش کند در لعن بر قاتلان.(130)
و آن به چند مرتبه حاصل شود، بلکه از ابن طاووس (قده) می‌فرماید در مصباح الزائر(131) خود که زیارت عاشورا معروفه را ما نقل نمودیم از مصباح کبیر شیخ الطایفه (قده) که تصحیح شده بود به خط خود شیخ و در آن زیارت، لعن و سلام صد مرتبه نبوده به جز یک مرتبه، پس یکی کافی است.
و مؤید این مطلب هم آن است که مرحوم حاجی محدث(132) (قده) از مزار نقل می‌کند این زیارت را بدون صد لعن و سلام با تمام آنچه از خواص و فضیلت معروفه دارد، و راوی علقمه، و مروی عنه امام محمد باقرعلیه السلام است.
ولی تحقیق آن است که نقل ابن طاووس (قده) خطا است چنانچه متصدیان این امر فرموده‌اند از جهت آن که نسخه‌ای که نزد ایشان بوده افتاده داشته است. و شاهد وی آن است که خودشان فرموده‌اند که تکرار مذکور در نسخه صغیره شیخ (قده) است. و نیز علمائی که از نسخه کبیره نقل فرموده‌اند تمام قائلند که این نسخه هم واجد تکرار مذکور بوده و بنابراین یا خود ایشان سهو فرموده و یا از نسخه، عبارتی افتاده بوده. و با اعتراف و نقل بقیه علما و محدثین، اصالة عدم السقط و اصالة السلامة جاری نیست و به قول ایشان اعتمادی باقی نمی‌ماند.
و مسلماً روایتهای متن زیارت، دارای صد لعن و سلام بوده‌اند - و اما نقل سه یا چهار مرتبه، که مخالف با اجماع است چه آن که آن چند مرتبه که در ذیل روایت علقمه است ربطی به متن زیارت ندارد و آن از مقدمات شروع در زیارت است. و بر فرض ربط هم، غیر مربوط از محل بحث است چنانچه واضح است زیرا چنان که بیاید باید قبل از شروع در زیارت چه برای قضاء حاجت و چه برای فضیلت، چند مرتبه لعن و سلام بفرستد.
بلی، چیزی که محل نظر است آن است که پس از فراغ از شرطیت هر کدام از لعن و سلام به صد مرتبه، آیا کافی است که در آخر لعن ذکر صد را بنماید؟ مثلاً بگوید: اللهم العن (الخ) مأته مرّة که در واقع یک مرتبه بگوید به قید صد مرتبه، یا آن که باید صد مرتبه لعن و سلام مخصوص را تکرار نماید تا صدق صد مرتبه بنماید؟

و می‌توان قائل به کفایت یک مرتبه به قید صد شد به جهاتی:
اوّل آن که باشد مسأله از قبیل عام افرادی که حقیقت با آن که یک کلام است ولی در واقع و نفس الامر خطابی است به عدد افراد.
دوم از جهت صدق صد مرتبه.
سوم تمسک شود به فعل حضرت نوح پیغمبرصلی الله علیه وآله چه آن که فعل معصوم حجت است به موجب نقل شیخ بهائی (قده) در کشکول؛ زیرا هر کدام از انبیا که عبور آن‌ها به زمین کربلا افتاد آسیبی دیدند!(133) و سبب آن را از خداوند سئوال نمودند و خداوند سبب را که واقعه سیدالشهدا باشد بیان فرمود. مانند کشتی نوح که به آن سرزمین که رسید متلاطم شد(134) و قریب به غرق رسید حضرت نوح‌علیه السلام مضطرب شد و استغاثه به خداوند نمود، خطاب رسید که هزار مرتبه بگو: لا اله الاّ اللّه. پس ایشان به عبرانی فرمودند: حلولیافلفال یا ماریا اتقن، که معنی وی هزار مرتبه لا اله الا اللّه است، چون یا خوف از غرق پیدا کرد تا تمام نماید و یا کافی دانست یک مرتبه را از هزار مرتبه. و بعد از گفتن آن، کشتی آرام گرفت و آن گاه خداوند سبب را بیان فرمود.
پس بناء علیه مانعی ندارد که آن لعن و سلام را به جای صد مرتبه یک مرتبه گفت، و ندیدم در رساله‌های فقها - رضوان اللَّه علیهم - که احدی متعرّض این جهت شده باشد.
ولی با تمام احوال، براهین مذکوره فایده ندارد چه در جای خود تمام باشد یا نباشد از جهاتی:
اولاً آن دعوی وقتی است که عبارت چنین باشد: پروردگارا! لعن بکن بر فلان هزار مرتبه و یا صد مرتبه، نه این که تو بگو چنین.
ثانیاً وقتی است که شارع آن عدد را جزء دعا یا زیارت قرار دهد، ولو به نحو طریقیت و عناوین مشیره به معدود، نه آن که خارج از دعا و زیارت باشد. مانند محل بحث زیرا امام فرمود «پس تو صد مرتبه بگو این کلام را» که خارج از دعا و زیارت می‌باشد.
ثالثاً باید آن عدد در آخر کلام باشد چنانچه در ادعیه صحف وارد است تا بتوان قرینه مراد از انشائات باشد و تمیز واقع شود نه در اوّل چنانچه واضح است.
رابعاً بناء علیه تو صد مرتبه لعن نکردی، خداوند صد مرتبه لعن کرده و تو صد مرتبه از خداوند درخواست لعن نکردی بلکه تو یک مرتبه از خداوند درخواست صد مرتبه لعن کردی و چقدر فرق است مابین عبارتها.
خامساً کوشش در لعن نشده زیرا که اخبار وی فرموده که کوشش در لعن نمایند.(135) و آن معنی ندارد الاّ با تکرار، غایة الامر شارع پس از امر به کوشش، خودش مصداق آن را که صد مرتبه باشد بیان نموده.
سادساً ظهور عرفی، خود چیزی است در عالم پس ظاهر این که تو صد

مرتبه بگو آن است که این عبارت را صد دفعه بگو.
سابعاً وجود اجماع محصّل بی نقل خلاف از احدی از فقهائی که در این باب رساله و کتاب نوشته‌اند، پس این احتمال با هیچ میزانی درست نشود و بی‌مورد است و بدون شک باید هر کدام از لعن و سلام در متن زیارت صد مرتبه تکرار شود، و جزئیت و شرطیت تکرار صد مرتبه است چنانچه موافق با احتیاط است، خصوصاً اگر برای قضاء حاجت بخواهند تلاوت نماید که دیگر احتمال عقلی هم راهی ندارد برای اکتفاء به مرّة، زیرا بدون گفتن صد مرتبه احراز واقع نشده.

و باید قبل از شروع در زیارت به عنوان مقدمه چند لعن و سلامی ذکر شود، و بعداً داخل قرائت در متن زیارت شود. و در این شکی نیست.

و از آن چه ذکر نمودیم در لزوم تکرار لعن و سلام، ظاهر شد که آن‌ها جزء زیارت است.

و توهم مجلسی (قده) در بعضی از صور مسأله که خارج از زیارت مثل دیگران، بی‌مورد است و راهی ندارد.

پس اقوی چنانچه تکرار شرط است اصل وجودشان جزء است: اما در موقع شک، حکم وی واضح است من باب اجمال نص و باید رجوع به برائت شود اگر در این قسمت از امور، اصول جاری شود چنانچه اشاره کردیم واللّٰه العالم.

در بیان شرطیت و حدت مکان و مجلس قرائت، و وحدت زمان قرائت زیارت عاشورا است.
بدان که علما اختلاف نموده‌اند در اعتبار و شرطیت زمان و مجلس قرائت که بسا اوقات تعبیر به موالات شده است.
اکثر فقها - رضوان اللّه علیهم - بر اشتراط باشند مانند (تهرانی و اصفهانی و غیره، بلکه شیخ مرتضی (قده)، و تردید ایشان هم فرضی است نه حقیقی.
و بعضی از فقها گذشته از این فرمودند علاوه بر اشتراط وحدت مجلس و زمان، باید وحدت حقیقی باشد نه عرفی چنانچه از کلام (اصفهانی) ظاهر می‌شود.
بعضی قائل شده‌اند بین مباحات و غیره، در اولی لازم ندانسته و در دومی لازم دانسته، بخصوص در عبادات، چه مستحب و چه واجب؛ و بعضی از فروعات هم ذکر فرموده‌اند برای تسجیل مطلب در هر صورت حضرات فقط فرموده‌اند ادلّه، اقتضای شرطیت زمان و مکان را دارد، که تعبیر به موالات شده ولی ذکر نفرموده‌اند که آن دلیل کدام است.
پس می‌گوئیم که اقوی بلکه احوط مخصوصاً برای قضاء حاجت، اعتبار و شرطیت وحدت زمان و مکان است به چند دلیل:
اوّل اصل معنای زیارت عبارت است از حصور زائر نزد مزور یا به وحی و یا به روحی و جسمی. و حضور، تحقق پیدا نمی‌کند مگر به احتواء مقداری از مکان و اجزاء زمین مر زائر و مزور را که به اسم خاص نامیده شده مثل حرم، رواق، صحن، خانه و پشت بام و امثال این‌ها که به آن اسم خاص، مجلس گفته می‌شود، پس با عدم اتحاد مجلس و صدق تکرر مجلس و زمان زیارت متعدده شود نه زیارت واحده و فرض آن است که شارع زیارت واحده اعتبار کرده است.
دوم آن که شیخ (قده) می‌فرماید، که امورات مرکبه تدریجیه باید از حیث مکان و زمان اتصالاتی به هم داشته باشند.(136) لذا معتبر کردند مسلمین موالات بین ایجاب و قبول را، بلکه موالات بین اجزاء هر کدام آن‌ها را و لذا اعتبار کردند شرطیت موالات را در نماز و وضو، و سکوت طویل را مانع دیدند، و این معنی را در مرکبه تدریجیه به استقراء تŮŠدست آوردند لذا شهید (قده) در بیان اعتبار موالات در امور مرکبه تدریجیه در قواعد خود می‌فرماید:
از اختیار شرطیت وی که این معنی اخذ شده است از اعتبار اتصال بین مستثنی و مستثنی منه حاصل آن که چون امورات تدریجیه مرکبه فی

الحقيقه كلام واحد است.(137)
و در معالم هم می‌فرماید: از برای متکلم است که الحاق نماید به کلام خود آن چه را بخواهد و تا آن که ملحقات کلام تماماً ذکر نشود هنوز صدق کلام واحد نکرده(138)، از این جهت در وی اعتبار وحدت مکان وحدت زمان شده است.
پس بنابراین اقوی چنانچه بیان کردم موافق با احوط اعتبار شرطیه مکان و زمان است.
و بیاید تنبیه با فائده راجع به تمام این مقاصد در آخر مقاصد ان شاء اللّٰه.
و اما جریان اصول چنانچه غیر مرّة ذکر شده، واضح است.

در بیان شرطیت تسبیح سیده بانوان فاطمه زهرا علیها السلام است.
بدان که بعضی از بزرگان علما فرموده‌اند که تسبیح فاطمه زهراعلیها السلام شرط است، در زیارت عاشورا.(139)
علامه حکیم میرداماد (قده) بلکه بسیاری تخطئه نموده‌اند اصحاب را از این که غفلت نمودند از این شرط. و این توفیق به من موکول شد و کثیری از علما را متنبه نمودم بر این مطلب مهم.
پس دانسته باش که از برای آن شفیعه دو تسبیح است که هر دو به وی منسوب است و به تسبیح حضرت زهرا معروفند.
یکی آن که پس از هر نماز واجب و مستحب وارد است که عبارت از سی و چهار (مرتبه) تکبیر، و سی و سه (مرتبه) تحمید، و سی و سه (مرتبه) تسبیح است، علی الاقوی.
و دیگری عبارت از: سُبحان ذی الجلالِ الباذِخِ العظیمِ، سبحان ذی العِزِّ الشّامخِ المُنیفِ، سبحان ذی المُلک الفاخر القَدیمِ، سبحان ذی البَهجَةِ و الجمالِ، سبحان مَنْ تَرَدّی باالنّورِ و الوقارِ، سبحان مَنْ یری اَثَرَ النَّملِ فی الصّفا و وَقْعَ الطّیر فی الهوی و خفقان الطّیر فی الهوا، سبحان مَن هو هکذا و لا هکذا غیره.(140)
و مراد این مرد بزرگ علمی و عملی شیعه، این تسبیحه است.(141) و مقصود ایشان از شرطیت تسبیحه زهراعلیها السلام در آخر زیارت، همین است که هزار مرتبه باید بخوانند و دلیل ایشان دو روایت است:
اوّل روایت ابن بابویه (قده) از من لایحضره الفقیه که بعد از زیارت وداع امیرعلیه السلام بگو تسبیحه فاطمه زهراعلیها السلام را که مراد همین است.(142)
دوم روایت ابی سعید مداینی از امام جعفر صادق‌علیه السلام که عرض نمود خدمت ایشان که بروم زیارت قبر حسین بن علی‌علیه السلام؟
فرمودند: بلی ای ابا سعید برو قبر حسین پسر پیغمبر را زیارت کن. و وقتی زیارت نمودی او را پس در بالای سر وی تسبیح امیرالمؤمنین‌علیه السلام را بگو هزار مرتبه و پائین پا بگو تسبیح زهراعلیها السلام را هزار مرتبه.
عرض نمودم که تسبیح فاطمه و علی کدام است؟
پس تسبیح فاطمه را چنانچه ذکر کردیم بیان فرمود و فرمودند که تسبیح علی این است: سبحان الّذی لاتَنفَدُ خزائِنُهُ، سبحان الّذی لاتَبیدُ معالِمُهُ، سبحان الّذی لایفنی ما عنده، سبحان الّذی لایشرک احداً فی حکمِهِ، سبحان الّذی لا اضْمِحلالَ لِفَخرِهِ، سبحان الّذی لاانْقطاعَ لِمدّته، سبحان الّذی لا اله

غیره.(143)
و غیر این دو روایت مدرکی ظاهراً برای ایشان نباشد.
پس اگر دلیل مفید را معتبر می‌دانند و چنانچه حمل مطلقات را بر مقید نموده و قائل به شرطیت شده‌اند ناچار باید:
اولاً ذکر امیرالمؤمنین‌علیه السلام را هم بگوید شرط است و خصوصیت به ذکر فاطمه‌علیها السلام ندارد. و تبعیض بی‌وجه است با آن که در مثبتین حمل مطلق بر مقید نادر است، چه در واجبات و چه در مستحبات. و احراز وحدت مطلوب، نادر است.
ثانیاً هر دو ذکر در زیارت خاصه آن بزرگوار است و ربطی به زیارت عاشورا و نه مطلق ندارد که بتوان زیارت عاشورا را فردوی دانست.
ثالثاً مال حضور است نمی‌توان تعدی نمود به مطلق زیارت حتی در بعید.
رابعاً با آن که اطلاق اوامر اقتضای نفسیت را دارد و احتمال مطلوبیت موقعیت را هم دارد قرینه در احکام نیست که حمل بر غیری شود تا بتوان استفاده شرطیت نمود، پس اقوی عدم شرطیت است ولی احتیاط خوب است. خصوص اگر قرائت برای قضاء حاجت باشد هر دو ذکر فاطمه و علی را بخواند. و اصول وی واضح است.
مخفی نماند که در این روایت بعد از تسبیحه، دارد که دو رکعت نماز بخواند و در اولی «یس» و در دومی «الرّحمن» بخواند. و در روایت دیگران چهار رکعت بخواند و در دیگری شش رکعت بخواند و تمام این مراحل محمول بر افضلیت نماز است تا هر که خواهد زیاد بخواند و هر که خواهد کم. و گفتیم که اصلاً شرط نیست، و ابداً استحبات وی در زیارت عاشورا ثابت نشده تا چه رسد به شرطیت.

در بیان آن که دعای آخر زیارت که دعای وداع تعبیر شده و به «دعای علقمه» معروف است.
آیا جزء و یا شرط زیارت عاشورا است یا نه، و امری خارج از زیارت است و این معنی هم محل نظر بین اعلام شده. و مرحوم اصفهانی و تهرانی تردیدی در شرطیت وی نمودند ولی انصاف آن است که تردید مورد ندارد.
و ظاهر روایت آن است که نه جزء است و نه شرط، بلکه امری است خارج از عمل، و موقعیت وی بعد از زیارت است.
چنانچه در روایت صفوان تصریح به این معنی نموده که امام فرمود: اگر قدرت داری هر روز این زیارت را و این دعا را بخوان.(144)
و تفصیل، قاطع شرکت است. و بنا بر این تردید راهی ندارد ولو روایات دیگر موهم باشد (روایت صفوان) رفع ابهام وی را می‌نماید. چنانچه این ابهام نظیر ابهامی است که در شرطیت زیارت ششم امیرعلیه السلام در زیارت عاشورا شده است که تفصیل وی را در انوار سابقه در مقدمه تعرّض نمودیم.
و اختیار نمودیم تفصیل را به این که اگر غرض از تلاوت، قضاء حاجت است، زیارت ششم شرط است و باید بخواند و الاّ نه جزء و نه شرط است، بلکه به قصد شرطیت بدعت است و اجرای اصول در هر دو مسأله واضح است.

در سجده زیارت عاشورا است.
و در دو مقام بحث واقع می‌شود:
اوّل این که سجده مزبور جزء و یا شرط زیارت عاشورا است؟
دوم در کیفیت و شرائط آن.
اما اوّل ظاهراً شکی نیست در این که جزء و یا شرط است، اگر چه اقوی شرط بودن است و دلیل بر آن.
یکی ظاهر اقتضاء عطفی است، که مربوط به قبل است.
و دیگری پس از بیان سجده امام گفت: که ای علقمه! اگر بتوانی هر روز این زیارت را بخوانی در خانه خود باشد برای تو باشد ثواب آن تماماً.(145) و این اطلاق، دلالت بر جزئیت و شرطیت دارد.
و سومی خود امام اطلاق زیارت کرد بر آن سجده و گفت: اگر بتوانی این زیارت را بخوانی هر روز بخوان، زیرا امام پس از ذکر سجده این عبارت را فرمودند: پس شکی در آن چه گفتم نباشد.
و ظاهر عبارت اگر چه جزئیت را می‌رساند ولی دعای سجده چنان می‌رساند که این سجده، سجده شکر است. که خداوند علی اعلی از الطاف خود چنین مقام شامخی را به موالیان ما و محبین آنها داد که مالک دنیا و آخرت شوند. و از این جهت ابن طاووس (قده) می‌فرماید که: اگر شارع ما را دعوت نکرده بود به اقامه عزاداری در روز عاشورا حق آن بود که آن روز را جشن بگیریم(146) چنانچه سابق اشاره کردم به عبارت وی در اقبال و لهوف و شاهد خوبی برای مدعی دعای شکر است در سجده، پس مسلم شد جزء و یا شرط است.
اما دوم در بیان کیفیت سجده و شرائط آن است.
و عجب است که کسی به این مطلب مهم تعرّض نکرده و ما چون قائل شدیم به ثبوت حقیقت شرعیه، لذا سجده شرعی آن است که به اعضای سبعه باشد و این اصل اولی آن است در صورتی که دلیل بر خلاف آن نباشد چنانچه از ذکری(147) و عده از اخبار به حکم عموم آنها چنین استفاده می‌شود اگر چه از ظاهر جامع المقاصد تردید استفاده می‌شود مانند روایت زراره که می‌گوید: سجده بر هفت عظم است، بلکه اگر الف و لام در سجده از برای جنس باشد چنانچه اصل در الف و لام است به تصریح صاحب کفایه در باب استصحاب(148)، پس تمام سجده باید به هفت موضع باشد مگر آن چه دلیل بر عدم اشتراط قائل شده باشد ولو قائل به ثبوت حقیقت نباشیم چنانچه واضح است. و روایت صدوق خصوص روایت قرب الاسناد که فرمود سجده می‌کند ابن آدم به هفت موضع

خود(149) الی غیر ذلک از اخبار.
و توهم انصراف وی به سجده نماز بی‌موقع و بدوی است مستند به انس ذهن است نه حاق خطاب، پس بناء علیه بعضی از فقها که فرموده‌اند اقوی عدم اشتراط مواضع سبعه است در سجده شکر، ضعیف است، بلکه در تمام وی مستحب است به لحاظ عموم دلیل وی، و وجهی از برای حمل مطلق بر مقید نیست جزئاً. و استحباب جزء جزء در سجده شکر منافاتی با شرطیت مواضع سبعه ندارد. غایت الامر اگر ثابت شد که این سجده شکر است چنانچه ما استظهار کردیم، البته جزء جزء هم مستحب است مثل فراش یدین.
پس این کلام در اصل کیفیت وی بود که در آن گفتیم اقوی آن است که مانند سجده نماز است و سابقاً وضو و غسل را شرط در زیارت کردیم.
اما قبله، شرط نیست به اطلاق روایت بلکه افقی که رو به مرقد مطهر است مستلزم پشت به قبله باشد و در این صورت باید پشت به قبله شرط باشد.
اما اباحه مکان و لباس در زیارت شرط است - که در مقصد هیجدهم مفصلاً بحث خواهد شد - چه بگوییم اجتماع امر و نهی جایز است یا نگوئیم، اگر چه استادنا النائینی می‌فرمود که: نماز بر وفق قاعده است. ولی قاعده مرضی حقیر نشد چنانچه در تقریرات خود گفتم غیر مرّة، و دلیل بر اباحه همان دلیل است در نماز چه آن که در نماز نهی غیری ندارد بلکه نهی نفسی است.
اما در شرطیت ما یصح السجود علیه، اشکال است و احوط اعتبار است به واسطه عموم روایت هشام(150). و انصراف به مجاز ممنوع است چنانچه در مواضع سبعه گفتیم و احتیاط هم در این مقصد مانند اصول وی واضح است.

مقصد یازدهم

در شرطیت روبروی مرقد مطهر ایستادن و بودن حاضر یا دور و عدم آن است.
و این اختلاف شده که آیا در زیارت عاشورا شرط است روبروی مرقد مطهر باشد؟ چه ایستاده و چه نشسته، چه در حضور و چه در دور، و یا شرط نیست؟
اقوی اشتراط توجّه است چه مطابق با قبله شود، مثل ساکنین شمال مشهد مقدس، و چه مخالف قبله شود مانند ساکنین جنوب، و چه سمت مشرق و مغرب باشد. و این شرط در اخبار مطلقه زیارت ایشان(151) و اخبار زیارت معروفه عاشورا تنصیص شده. و احتمال استحباب موقعیت بنفسه در اینجا راهی ندارد تا مستحب نفسی شود، زیرا همگی شرط نمودند. و از تفریع و ترتب بر آن نیز شرطیت استفاده شود و استحباب، دلیل دیگری لازم دارد که موجود نیست خصوص عبادت که باید مطابق آنچه از شرع رسیده باید عمل شود.
بلکه می‌توان گفت رسوم عادیه هست، زیرا اگر کسی به زیارت شخصی برود معنی ندارد که پشت خود را به او کند و صحبت نماید خصوص که مزور از بزرگان باشد. پس شکی نباشد عقلاً و شرعاً در این قسمت.
ولی با تمام این احوال مرحوم آقا محمد علی کرمانشاهی (قده)(152) می‌فرماید: که در زیارت عاشورا شرط است این که زائر رو به قبله باشد، و کلام ایشان هم مطلق و اختصاص به قریب و بعید ندارد و مدرکی هم بیان نفرموده که چرا باید چنین نمود(153).
و این کلام به ظاهرش غیر صحیح است، زیرا همان طور که ذکر شد تمام اخبار توجّه را شرط دانستند غایت الامر اگر هم بگوئیم شرط صحت نیست، بلکه شرط کمال است؛ و احتمال دارد نظر ایشان به روایت مصباح باشد که نقل شده از حضرت صادق‌علیه السلام که فرمودند: هر که بخواهد زیارت قبر پیغمبرصلی الله علیه وآله نماید و در شهر خود نیز باشد، پس اوّل غسل کند و بعد چهار رکعت نماز بخواند، آنگاه بایستد و روبروی قبله زیارت کند. و همچنین در زیارت امیرالمؤمنین‌علیه السلام و فاطمه‌علیها السلام و حسن و حسین‌علیهما السلام.(154)
ولی این دعوی فاسد است، زیرا این روایت برای بعید عام باشد و باید تخصیص داد به اخباری که دلالت دارد به شرطیت توجّه در زیارت عاشورا.
علاوه لسان اشتراط و عمومیت وی اباء از تخصیص دارد و نوبت به تخصیص نمی‌رسد.
در هر صورت چیز دیگری را نمی‌توان مدرک ایشان قرار داد. و گذشته از

آن احتیاط، اقتضای توجّه را دارد بر تقدیری و تخییر قبله و توجّه در تقدیر دیگر و اجرای اصول هم واضح است.

در جزئیت دعای «اللّهمّ خُصَّ أنتَ اوّلَ ظالمٍ باالّعنِ منّی»
و من نمی‌دانم احتمال اخراج این دعا از کجاً پیدا شده! و به چه میزان گفته شده؟ و صرف ترتیب در بیان اجزاء باعث اخراج نمی‌شود زیرا زیارت عاشورا مانند سایر عبادات مرکبه است مثلاً شارع فرموده پس از فراغ از سوره در رکعت دوم، قنوت بخوان، و پس از آن رکوع بیار، و هکذا در صورتی که این طولیت و ترتیب باعث آن نشود که انسان خیال کند رکوع یا قنوت خارج از نماز است، پس به صرف طولیت و ترتیب، اخراج ممکن نیست مگر دلیلی محکم بر اخراج وی باشد.
نتیجه آن که توهم اخراج وی مانند اخراج لعن و سلام بی‌اساس است از جهاتی:
اوّل عطف.
دوم امام در آخر بیان همه فرمود بخوان زیارت را.
سوم اگر جزء نبود مانند دعای علقمه خود امام اخراج می‌کرد و حال آن که تأخیر بیان از وقت حاجت قبیح.
چهارم سوق عبادت صدراً و ذیلاً دال بر جزئیت است.
پنجم عدم دلیل بر اخراج.

در بيان شرطيت قيام و عدم آن است در زيارت عاشورا.
مشهور بر حسب فتوى بر عدم شرطيت است، و جماعتى بر شرطيت وى فتوى داده‌اند مثل مرحوم اصفهانى و گمان مشهور چنان است كه اثبات بايد به اخبار زيارت مطلقه و يا به اخبار خاصه باشد كه در هيچ كدام از اين دو، اسم از قيام برده نشده، ولى در كثيرى از زيارتهاى مخصوص وى از معتبره و غير معتبره از قبيل «ناحيه» امر به قيام فرمودند، ولى تعدّى، موجب قياس است و وجهى ندارد. و مقتضاى اصل هم عدم شرطيت است در صورت اجراء در احكام غيرالزاميه، و لذا قائلين به اعتبار چاره نديده به فعل صفوان در زيارت در بالاى سر اميرعليه السلام تمسک جسته و حال آن كه در آن فعل با آن كه حجت نيست دلالتى هم ندارد.
در هر حال اقوى اشتراط قيام است از جهت روايتى كه در مصباح شيخ است از حضرت جعفر صادق‌عليه السلام كه فرمودند: هر كه خواهد زيارت كند قبر پيغمبر خداصلى الله عليه وآله و اميرالمؤمنين‌عليه السلام و فاطمه‌عليها السلام و حسن و حسين‌عليهما السلام و ساير ائمه‌عليهم السلام را در شهر خود باشد، غسل كند و جامه پاكى بپوشد و به صحرا برود. و در روايت ديگر، به بام خانه رود، آنگاه چهار ركعت نماز بخواند، بعد بايستد رو به قبله و زيارت نمايد.(155)
و نيز روايت ديگرى در قصه ابوحنيفه با حضرت جعفر صادق‌عليه السلام در علل است كه دال بر مطلوب مى‌باشد.
و مى‌توان به استقراء از زيارات مخصوصه و اخبار باب ملاكى تحصيل نمود و از آن تعدى نمائيم به مقام چه در تمام زيارات تصريح به قيام شده.
و نيز مى‌توان ادعا نمود كه ايماء و توجّه، ظاهر است كه در حال قيام باشد.
بلكه جريان عادى از دخول در مجلس بزرگان و سلاطين و حضور نزد آنان مؤكد اين معنى است چنانچه تأييد مى‌كند اين را اذن دخول در مشاهد ائمه‌عليهم السلام كه در اخبار صحيحه وارد شده است.
علاوه بر عمل اصحاب قديماً و حديثاً كه بر آن بوده كه در وقت تلاوت قائم باشند، و ظاهراً شكى باقى نمى‌ماند در شرطيت قيام ولى چون عمده دليل است، نه استحسان بايد اين شرط در نائى و بعيد گفته شود نه در قريب. چه گفتيم اخبار باب خالى از شرط است.

در بیان شرطیت اشاره به انگشت سبابه به مرقد مطهر و عدم آن است.
ظاهر جمعی از علماء مثل مجلسی (قده) استفاده شرطیت است. ولی در غایت اشکال است. و گویا نظر ایشان به لفظ «ایماء» است که در خود اخبار زیارت عاشورای معروفه و غیر معروفه وارد است باشد، چه آن که «ایماء» به معنی اشاره است و اشاره باید به یکی از اعضاء و جوارح باشد چنانکه از مصباح و صحاح ظاهر است ولی در این صورت وجهی از برای انگشتان نیست. بلکه به پیشانی و سر هم می‌توان اشاره نمود.
بلی در قاموس در «ماده» ایماء می‌گوید که معنی وی در ماده «وباء» گذشت. بعد در آن ماده می‌گوید که آن به معنی اشاره است به انگشتان ولی این هم معین به سبابه نکرده و چون در غالب اخبار مسأله از مطلقات و غیر آن لفظ اشاره دارد و در اصول هم مقرر شده که اشاره هم مستلزم حرکت جوارح است، نه آن که موضوع له و یا جزء آن باشد بلکه موضوع له همان ربط بین مشیر و مشار الیه است.
ولی این کلام هم باز تعین سبابه را نرساند، لکن در بعض اخبار زیارت عاشورا دارد که بلند نما دو دست خود را و این قنوت را بگو و اشاره کن به وی به اعداء آل محمدصلی الله علیه وآله.(156)
و نیز روایتی از ابوالمعالی منقول است که شخصی مواظب زیارت اباعبداللّٰهعلیه السلام بوده و به لحاظ پیری و فقر عاجز شد و ترک نمود و شبی پیغمبرصلی الله علیه وآله را در خواب دید و در نزد وی حضرت سید الشهداعلیه السلام بود پس سید الشهدا از آن مرد شکایت کرد نزد رسول خداصلی الله علیه وآله که این مرد ترک زیارت مرا کرده! و رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله سبب را سئوال کرد و آن مرد هم علت وی را ذکر کرد. سپس پیغمبرصلی الله علیه وآله فرمودند: به پشت بام خانه‌ات برو و اشاره نما به انگشت سبابه خود به سوی قبر حسین(157). و در بحارالانوار هم همین روایت موجود است(158). و نظیر همین حدیث در سابق گذشت که صدق حدیث با خواب و عدم حجیت وی منافاتی ندارد. و مجلسی نیز روایت نقل می‌کند از حضرت خضرعلیه السلام که ایشان اشاره نمودند در زیارت آن سرور به دست.(159)
پس به لحاظ آن معانی لغویه و فتوی بعضی و احتیاط بعض دیگر و قسمتی از اخبار و ضم تسامح در ادله سنن و جریان عادات و رسوم می‌توان دعوی شرطیت نمود.
و در کتاب ثواب الاعمال حدیثی مذکور است از پیغمبرصلی الله علیه وآله

که در وقت دعا به انگشت سبابه اشاره کنید و دعا نمائید. و زیارت هم فردی از دعا است. پس اقوی شرطیت است خصوصاً در قضای حاجت.

آگاه باش که از برای اشخاصی که در بعید واقع شده‌اند، بلکه برای حاضر مخصوصاً اگر برای قضای حاجت باشد، شرط است این که به یک سطح بلندی مانند پشت بام و یا صحراء خلوتی را اختیار نماید.
و این شرط اگر چه حکم عقل است، زیرا نفوس نوع مردم تزکیه نشده و لذا در اجتماع نوعاً، حواس متفرق است و توجّه به نقطه مخصوصی ممکن نیست و فقط صرف لفظ می‌باشد لذا خلوت مرغوب است. و از این باب است که اخبار باب عموماً و زیارت عاشورا خصوصاً این شرط را نموده چنانچه روایت علقمه در زیارت غیر معروفه و روایت ابن سنان همین را بیان نموده است.(160) و بدیهی است که نمی‌توان گفت خلوت بنفسه مستحب است، بلکه می‌توان گفت تعبدیت هم ندارد و اشاره به همان حکم عقل و جریان عادی است چنانچه بیان کردم. و توهمات و مقالاتی که در بعضی از شرائط بوده در این شرط راهی ندارد.

در بیان این که شرط است در مطلق زیارت این سید مظلوم مخصوصاً در زیارت عاشورای معروفه، خضوع و خشوع و استقرار و وقار.
و این معنی علاوه بر جریان عادت در حضور ملوک و بزرگان و بعد از ملاحظه این که امام حی و میت ندارد بلکه در کتاب روح الایمان مدلل نمودیم که هیچ نفسی زنده و مرده ندارد. و مردن عبارت از بیرون آمدن از منزلی است به منزل دیگر. این که حضور مجلس امام میت مثل حضور مجلس امام حی است.
پس اگر امام در مجلسی بود و تشرّف پیدا می‌کردی مجلس هر نحو عالی و در وی هر که بود توجّه نداشتی و در مقام مکالمه با امام متوجه تمام جهات بودی به همین نحو باید، با امام از دنیا رفته معامله شود، زیرا اخبار بسیار است که مردگان می‌دانند که به زیارت قبر آنها آمده‌اند و به وی مأنوس می‌شوند و به هدایای آن‌ها مسرور می‌گردند، در صورتی که امام اولی به این توجّه است از مردم. علاوه بر اخبار خاصه که دلالت دارد زوّار باید متوجه خود باشند.
و مرحوم اصفهانی در رساله زیارت عاشورا نقل فرموده که یکی از علما خواب دید سید الشهداعلیه السلام را، حضرت شکایت کردند از این که بعضی بی‌مبالات هستند در محضر ایشان و مکالمه با مردم می‌نمایند.
بلکه نقل می‌کنند که یکی از علما حضرت را در خواب دید و سلام کرد و حضرت از وی اعراض نمود. عرض کرد: چرا بی‌لطف هستید و سبب اعراض کدام است؟
حضرت فرمودند: تو آمدی به محضر من و با فلان شخص در محضر من صحبت کردی و فلان مطلب را به وی گفتی و الی غیر ذلک از وقایع.
و گفته شده سابقاً که این قسمت از خواب حجت است. اگر حجت هم نباشد، مطابق با اخبار و قواعد است.
پس شکی نیست در اعتبار این شرط چنانچه اخبار کثیره دلالت جلیه دارند، مثل روایت علقمه در زیارت عاشورا که می‌فرماید زیارت کن در حالتی که تو خاشع باشی. و در روایت بحار می‌فرماید: اگر خاشع شد قلب تو، و مثل روایت مفید که می‌گوید: بر تو باد به سکینه و وقار و خضوع و غیر اینها از اخبار باب.
نتیجه آن که در شرطیت خضوع و خشوع که عبارت از توجّه و حضور قلب و مستلزم با سکون جوارح هست که تعبیر به سکینه و وقار شده شکی نیست. و اللَّه العالم.

مقصد هفدهم

بدان که شرط است در این زیارت بخصوصه حزن و تحزّن، و فزع و تفزّع، و جزع و تجزّع، و بکاء و تباکی(161)، و جامع همه اینها اظهار و ابراز لوازم مصیبت‌داری نمودن است، و همچنین اقامه عزاداری کردن است. چه آن که به مجلس جشن و انس و تفرّج نمی‌رود بلکه به مجلس عزا می‌رود. پس اگر آن حالات تحصیل نشود ملعبه خواهد شد زیرا عادت در بالای قبور عزیزان آن است که آن حالات باشد و الاّ مورد ملامت عرف واقع می‌گردد، و این صحت ملامت شهادتی بر صحت آن شرط است.

و در شرطیت او این بنای عقلاء و سیره عرفیه حتی از اشخاصی که اعتقاد به بقاء روان عزیزشان ندارند کافی است.

علاوه بر اخبار کثیره در خصوص زیارت عاشورا مانند روایت مالک که امام فرمودند: گریه کنید بر حسین‌علیه السلام و در این قسمت تأکید هم نمودند که جزع و فزع نمائید.(162)

و در عموم زیارت مطلقه آن بزرگوار مثل روایت علی بن حکم از ابی جعفرعلیه السلام که فرمودند: زیارت کن حضرت سید الشهداعلیه السلام را در حالی که محزون و مغموم و افسرده و شکسته باشی.(163) بلکه در پاره‌ای از اخبار توبیخ نمودند که در غیر این حال به بالای قبر عزیزان بروند.(164)

باری عقل عرف، عادت و نقل خاصه و عامه بر این شرط حاکم است و در آن شکی نیست.

مقصد هیجدهم

در شرطیت لباس و بدن و اباحه مکان زائر است.

و در شرط اوّل و دوم که پاکیزگی لباس و بدن باشد ولو آن که نجس هم نباشد ظاهراً شکی در وی نباشد. اما در صورتی که نجس باشد اشکال ندارد در این که زیارت باطل است زیرا که نماز شرط و یا جزء زیارت است و تمام شرائط نمازی معتبر است پس اگر آن باطل شود زیارت به تعمّد باطل خواهد بود.

و اما در صورتی که نجس نباشد و معذلک باید بدن و لباس شسته شود، ظاهراً برای دو جهت است.

یکی این که گویا شارع مقدس ایجاب احتیاط نموده در این عبادت برای به دست آوردن طهارت واقعیه که فی الواقع آن شرط شده و نجاست واقعیه به حکم عدم است برطرف شود.

و دیگر خواسته رفع قذارت ظاهریه نماید که در شریعت بسیار مذموم است. لذا در کثیری از موارد مانند احرام حج و غیر آن این شرط را نموده‌اند، پس خواسته آن را برطرف نماید که موجب تنفّر ملائکه‌های کثیری که حاضر می‌شوند نزد زوّار نشود. زیرا آن‌ها از بوی خباثت بسیار متأذّی شوند.

و ادلّه بر این معنی در غیر مقام بسیار است مانند عدم حضور جنب و حائض(165) و نفسا(166) نزد مسجد، و مثل عده از اخبار در قرائت بعضی از ادعیه که بخور نماید و بوی خوش بر وی بزنند. و یا در علم تسخیرات که بخور نماید، الی غیر ذلک از سایر موارد.

و در مقام، در اخبار مطلقه و خاصه بسیار تأکید نموده‌اند در شستن لباس و بدن، چنانچه مجلسی (قده) نقل فرموده از ابی عبداللّه‌علیه السلام که وقتی خواستی زیارت نمائی حسین بن علی‌علیه السلام را، بدن و لباس خود را شستشو ده.

در روایت شیخ (قده) از حضرت جعفر صادق‌علیه السلام که بلند شو بپوش لباس پاک و پاکیزه خود را.

و غیر این‌ها از خبار.(167)

پس در شرطیت طهارت و پاکیزگی شکی نیست.

و اما مسأله اباحه مکان و لباس ندیدم تعرّض وی را از فقها - رضوان اللّه علیهم - در مقام، ولی به مقتضای قاعده باید گفت شرط است؛ زیرا شرطیت اگر نباشد مصیبت بسیار است.اما آن که گفتم شرط است، زیرا شرطیت اباحه وی در نمازهای واجبه و مستحبه دلیلی بر آن ندارد بخصوص که وجوب غیری باشد، بلکه از جهت همان وجوب نفسی ترک غصب است

پس اباحه آنها در نماز زیارت لازم و بدون شک نماز بدون آنها، باطل است؛ ولو قائل شویم به جواز اجتماع امر و نهی، چه آن که اجماع داریم بر بطلان.
و برای این که ممکن است بگوئیم در خصوص مقام با نبودن اجماع هم قبح فاعلی سرایت به فعل می‌نماید و فعل باطل می‌شود چنانچه مرحوم آسید کاظم یزدی در عروه(168) و مرحوم نائینی در باب تجرّی(169) می‌فرمایند، اگر چه حقیر قائل به این معنی نشده‌ام همان طور که در دو کتاب غوالی الئالی و المحاکمات بین الاعلام کاملاً بیان شده، ولی در مقام قائل هستم. چه آن که سرشکستن گرد و دامن ریختن و دست بریدن دیه دادن تعریض ندارد، زیرا شما پس از اطلاع بر فضیلت این زیارت دانستی که چه عبادت و کیمیائی است پس به این نحو نباید برگزار شود. و باید مطابق احتیاط رفتار نمود، خصوصاً اگر برای قضاء حاجت باشد که باید نهایت رعایت احتیاط را نمود.
و اما آن که گفتم این شرط خیلی مصیبت دارد برای آن که کثیری از مردم این زیارت را می‌خوانند و حال آن که لباس و مکان آن‌ها خمس یا سهم و یا زکات است و التفات ندارند که اینها در مابین اموالشان غصب است مانند سایر غصب‌ها و جهل به آن هم معذور نیست، زیرا منشأ آن بی‌مبالاتی و تفسیر بوده است و اعظم از این طایفه هم که شاید هر روز زیارت عاشورا را بخوانند و بگویند «اللّهمّ الْعَنْ اوّل ظالمٍ ظلمَ حقّ محمّدٍ و آل محمّدٍ و آخرَ تابعٍ له علی ذلک» و این بیچاره که خودش به زبان فصیح نمی‌داند در شبانه‌روز صد مرتبه خود را لعن می‌کند و ملائکه و ائمه‌علیهم السلام آمین می‌گویند، بنا بر نقل بعضی از اخبار؛ زیرا در آخر این لعن می‌گوید «آخر تابع»، یعنی کسانی که متابعت کنند غاصبین حقوق آل محمد را در صورتی که کسانی که حقوق مذکوره را نپردازند غاصب آل محمد هستند. مخصوصاً با احتیاج سادات و علویات و سایر بیچارگان، زیرا در بعضی از اخبار دارد که شیعیان، آل محمد هستند و حقوق آن‌ها را از خمس که اختصاص به سادات دارد و از زکات که برای بیچارگان است. و از سهم، که آن هم برای پیشروی دین اسلام است نزد خود نگاه می‌دارند و به صاحبانش رد نمی‌کنند. خصوصاً که بیشتر از قوت لایموت ضروری نمی‌توان از آن استفاده کرد اجماعاً! و می‌بینیم که بعضی تعدّی کرده و خانه‌هایی پنجاه و صد هزار تومانی و املاک دیگر می‌خرند و صرف تجمّلات کرده و حال آن که زیاده از کتب لازمه جایز نیست تا چه رسد به غیر آن!
الحاصل، گیرنده خمس و سهم و زکات اگر در فقر نباشد، زیاده بر مقدار قوت اعاشه ضروری را مالک نمی‌شود و تحصیل نمودن زیاده بر این به صرف تجمّلات و عدم مراعات در اَکْل و شرب خصوص در این زمان که سادات و علویین و طلاب علوم و اهل علم از نظر مادی در مضیقه هستند

متابعین ظالمین حق آل محمد هستند و خود را شبانه‌روز صد مرتبه لعنت می‌کنند.
علاوه بر آن که تمام عبادات آنها نیز باطل است.
پس باید مراعات تام از این لحاظ نمود تا آن که لعن شامل خودش نشود.
زیرا چه بداند و چه نداند و چه آن که حقوق خود را نداده باشد معذور نیست چنانچه در خاتمه روح الایمان بیان کردم.
و عجب است که در رسائل فتوی بر آن هستند که تاجر اگر در مؤنه سالیانه خود اسراف نماید مثل شخصی که بر حسب شئونات عرفیه باید خانه وی یک دست عمارت باشد و این دو باب نماید، و یا آبگوشت باید بخورد و غذاهای دیگر صرف کند می‌گویند زیاده از مؤنه نیست، و حال آن که ضامن است چنانچه ما نیز در کتاب رساله عملیه گفتیم، و لذا توصیه می‌کنیم به خوانندگان این زیارت که مواظبت نمایند تا خود را به زبان خود لعن نکنند، زیرا این زیارت کلام خدا است و برای خوشحالی پنج تن در موقعی که جبرئیل خبر شهادت امام حسین‌علیه السلام را به پیغمبرصلی الله علیه وآله داد نازل شد.
و نیز توجّه کنند این زیارت که برای تسلیت شیعیان و اصلاح حوائج آنان از طرف خداوند نازل شده، ملعبه نشود و باعث رسوائی نزد خدا و پیغمبرصلی الله علیه وآله و ملائک و ارواح مؤمنین نگردد، و بعد از زحمات زیاد و خواندن زیارت و مداومت بر چهل روز نتیجه نگرفته و تکذیب اخبار آل محمد را ننماید و مصداق این عبارت «و کان عاقبة الّذینَ اَسائوا السُّوء اَن کَذَّبُوا بِآیات اللّٰه»(170) نشوند.

در شرطیت سه روز، روزه است در زیارت عاشورا.
بعضی از فقها فرموده‌اند که زائر اولاً باید چهارشنبه و پنج‌شنبه و جمعه را روزه بگیرد، آن گاه روز شنبه زیارت کند، و بر این شرط رجحان عقلی و مؤکدات بسیار است، چه آن که نوعاً مردم غرق معصیت می‌باشند و با این حال ملائکه نمی‌توانند به طرف آن‌ها بروند لذا برای به دست آوردن روحانیت، خداوند سه روز، روزه را شرط قرار داد تا بتوانند قدری روحانیت پیدا کرده و به درگاه خداوند بروند و با محبان خداوند صحبت بدارند زیرا مقام زیارت عاشورا کمتر از عمل امّ داوود نیست که باید سه روز در آن روزه بگیرد و بعد آن عمل را بجا بیاورد.
و عمده مدارک فقها اخبار است چنانچه ابی‌بصیر نقل می‌کند از امام جعفر صادق‌علیه السلام که به من فرمودند: وقتی نزد حسین‌علیه السلام می‌روی چه می‌گویی؟
عرض کردم: چیزهایی که از روات حدیث از پدرانت رسیده می‌گویم.
فرمودند که من خبر دهم از پدرم، از جدش علی بن الحسین‌علیه السلام که چه کار می‌کرد در زیارت؟
عرض کردم: بفرمایید.
فرمودند: وقتی که اراده خروج به سوی ابا عبداللّه‌علیه السلام داری، روزه بگیر سه روز (چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه) را و نماز شب را بخوان، و بعد از فراغ بلند شو، نگاه کن در نواحی آسمان و غسل کن قبل از مغرب و بخواب در شب با طهارت، آن‌گاه غسل بکند و بوی خوش بر خود نزند و بیاید بر سر قبر(171) (الخ).
این حدیث اگر چه بعضی از فقرات وی دال بر حضور است مثل آن که تا برسی بر قبر و یا اراده خروج داشته باشی، و یا قبل از خروج، ولی مفرّی نداری که بگوئیم این شرط مال بعید است و یا اقلاً اعم است و آن عبارات به مناسبت حکم و موضوع بوده، چون ابی‌بصیر کوفی بوده از حضرت جعفر صادق‌علیه السلام خواست زیارت سید سجادعلیه السلام را برای او بیان نماید.
و بدیهی است که حضرت سید سجاد بعد از واقعه طف دیگر اصلاً به عراق نیامد مگر یک مرتبه بر حسب نقل ابوحمزه ثمالی که به زیارت مسجد کوفه آمد که مسافرت فقط در آن مسجد مستحب است، و دو رکعت نماز خواند و مراجعت کرد و فرمود که برای همین آمده بودم.
و حضرت برای ابی‌بصیر کیفیت عمل زیارتی سید سجاد را بیان می‌کند. و آن نبوده مگر در مدینه، و ربطی به حضور ندارد چنانکه روایت دیگری این

شرط را به نحو مطلق ذکر کرده، بنابراین می‌توان گفت روزه مزبور به نحوی که بیان شد از اغسال و نماز شب و نگاه به آسمان و غیر آن از اعمال شخص زائر است. و ظاهر حدیث هم وجوب غیری است و احتمالات و مقالات سابقه در این مقصد مورد ندارد.

مقصد بیستم

در بیان شرطیت نماز زیارت عاشورا است.
و در وی کلامی نیست از نظر اجماع نصاً و فتوی. ولی در این مقصد چند محل بحث است:

اوّل

محل این نماز باید قبل از زیارت باشد که اوّل نماز را بخواند و بعد زیارت را قرائت کند علی الاقوی
و اختلاف عظیمی واقع شده بین علما - رضوان اللَّه علیهم - در این مسأله.
و چنانچه اشاره کردیم این مسأله ذات قولین است:
جماعتی قائل شدند که نماز زیارت عاشورا به خصوص امتیاز دارد از نماز تمام زیارتهای انبیا و اوصیا، حتی سایر زیارت خود سیدالشهداعلیه السلام به این که باید قبلاً خوانده شود چنانچه علامه نِحریر مرحوم میرداماد و ابن زهره(172) و شیخ الطائفه در مصباح و شهید(173) در ذکری و محقق کاشانی و مفتاح الکرامة و صاحب در المنثور و شیخ بهائی - قدس اللَّه اسرار - هم فرموده‌اند.
ولی مشهور بر آن است که این زیارت خصوصیتی ندارد و مثل سایر زیارت‌ها باید نماز وی بعد از آن خوانده شود.
و این معنی ظاهر روایت مالک است زیرا در آخر آن روایت بر حسب نقل صالح و سیف از علقمه آن است که علقمه گفت به ابی جعفر امام محمد باقرعلیه السلام که مرا تعلیم دعای مخصوصی بنما که در چنین روز چه حاضر و چه بعید باشم در وقتی که اشاره به سوی قبر اباعبداللَّه‌علیه السلام از شهر دور و سطح منزلم کردم آن را بگویم.
بدیهی است که مراد از دعای درخواستی، زیارت عاشورا است و امام‌علیه السلام فرمودند: پس از آن که تو در وقتی که دو رکعت نماز خواندی، بعد از ایماء(174) به سوی حضرت، سلام و بگو در آن وقت بعد از نماز این قول را (یعنی زیارت) که تعلیم تو می‌کنم (الخ).(175)
پس از این عبارت جهاتی استفاده می‌شود که مجموعاً دلالت دارد که نماز زیارت عاشورا باید قبلاً خوانده شود.
1. آن که لفظ بعد الرکعتین «ظرف» است وتعلق به کلمه «قلتَ» دارد، و معنی چنان شود که بگو زیارت را بعد از نماز.
2. آن که مفعول «قلت»، «هذا القول» است. معنی آن چنین شود که بگو بعد از رکعتین این قول (یعنی زیارت) را.
3. آن که قول امام‌علیه السلام که ای علقمه، تا جواب سؤال وی که «هذا القول» باشد. تذکر دادن علقمه است به آن چه به مالک جهنی گفت که اشاره بکن به سوی وی به سلام و کوشش بر لعن بر قاتلان و نماز بخوان بعد از ایماء به سلام و لعن. پس این که امام می‌فرماید که بعد از ایماء به سلام و لعن و نماز این قول را، می‌رساند که زیارت، بعد از نماز است.
4. کلمه «صلیتَ» به فعل ماضی ذکر فرمود و سپس فرمود که «تؤمی». و

این کلمه را به فعل مضارع فرموده که دلالت دارد اوّل نماز خوانده شود و بعد از آن اشاره شود. بنابراین چهار فقره بالانص است که نماز، قبل از زیارت است.
ولی ظهورات کلام علقمه در ذیل روایت، مخالف با ظهور کلام مالک است در صدر، زیرا اگر علقمه ساکت می‌شد، زیارت همان بود که امام در صدر به مالک گفت که در بلندی سلامی بکن و کوشش بر لعن نما و بعد هم دو رکعت نماز بخوان.(176)
بلکه صدر، نص است که نماز باید بعد باشد و ذیل شاید ظاهر باشد و مزاحمت و معارضه با صدر ندارد.
ولی به قول صاحب معالم، چون از برای متکلم است که ملحق نماید به کلام خود آن چه را که بخواهد،(177) لذا ذیل، فی الحقیقه شرح صدر است نه کلام جداگانه و بنابراین مراد و مقصود متکلم همان است که در ذیل کلام علقمه است به نحوی که مذکور افتاد.
علاوه بر این که در تعارض صدر و ذیل بنای اصحاب اخذ به ذیل است چنانچه در موثقه ابن بکیر در باب صلات معنون است.
و نیز دلالت دارد برای مدعی روایت دیگری که علقمه(178) از پدرش قیس نقل نموده از ابی جعفرعلیه السلام که فرمودند: بر بلندی خانه خود برو و در آن جا اشاره نما به قبر حسین‌علیه السلام و کوشش نما در لعن بر قاتلان بعد از نماز خواندن به دو رکعت. که ظاهر این روایت آن است که اشاره به سلام و لعن، بعد از نماز است.
و باز در همین حدیث علقمه به میان آمد و درخواست زیارت مخصوصه نمود که امام در جواب فرمود: در وقتی که تو خواندی دو رکعت نماز را، آنگاه اشاره به سلام نما، چنانچه به قیس گفت، پس صدر و ذیل روایت با هم موافق، و می‌توان دعوی نمود که نص بر مدعی است زیرا امام‌علیه السلام فرمود که این قول یعنی «زیارت را» بعد از تکبیر بگو.
بلی، ظاهر صدر روایت آن است که بعد هم نماز لازم است. یعنی باید دو نماز خوانده شود؛ یکی قبل، و دیگری هم بعد. ولی این حرف اجماعاً مطروح است زیرا قول به این که دو نماز یکی قبل و دیگری بعد نداریم، ناچار باید نماز آخر یا ترک شود و یا تأویل به معنی لغوی نمود که دعا باشد.
و نیز دلالت دارد بر آنچه ذکر شد، روایت دیگری از مزار کبیر از علقمه، از ابی جعفرعلیه السلام که زیارت عاشورا از برای بعید چنین است (الخ). و در آن زیارت با این که از حیث فضیلت و راوی، و مروی عنه، و کیفیت خواندن مثل مقام است، صد لعن و سلام را ذکر نفرموده و در آن امام تصریح فرموده به طوری که احتمال خلاف هم نمی‌رود به این که باید نماز را اوّل خواند، زیرا فرمود: روز عاشورا برو در پشت بام مرتفع منزلت دو رکعت نماز بخوان، پس از آن اشاره کن به سوی قبر حسین‌علیه السلام و

بخوان این زیارت را (الخ).
و نیز بر تأیید عرایض حقیر حدیثی است که همگی از مصباح شیخ (قده) نقل نموده‌اند در خصوص زیارت عاشورای دیگر از عبداللَّه بن سنان که حضرت جعفر صادق‌علیه السلام به وی فرمودند که روز عاشورا برو به صحرا و یا جای خلوتی، و چهار رکعت نماز بخوان(179)، آن گاه زیارت کن.
اینها تمام ادلّه‌ای است که به خوبی دلالت دارند بر این که نماز زیارت عاشورا را بر خلاف تمام زیارتهای سایر ائمه و انبیا و اولیا باید نماز آن قبل از آن خوانده شود.
و منافاتی هم ندارد به این که این معنی چنانچه ظاهر بعضی از ادلّه است اختصاص به حضور داشته باشد واللَّه الهادی.
و اما روایت صفوان، پس در وی شاهدی نیست که نماز زیارت باید بعد خوانده شود، اگر چه خود صفوان نماز را بعد خواند. زیرا فعل او حجت نیست. و از ابی عبداللَّه‌علیه السلام هم که نقل فعلی مانند فعل خودش نکرد؛ پس با آن که اصل فعل، مجمل است، و تشبیه فعل غیر معصوم آن هم از غیر عالم به فعل معصوم اجمل است. گذشته از آن، معلوم نشد که قبلاً نماز بوده، یا نه و آن دو رکعت، بعد از نماز عاشورا بوده یا نه. پس جهاتی از اجمال را دارد.
و بقیه اخبار باب، تکفّل بیان را نموده و بنابراین دیگر شکی باقی نماند که زیارت عاشورا قبل است، علی الاقوی
و این تمام کلام بود در مبحث اوّل.

دوم

در این که اوّل زیارت عاشورا کدام است که نماز قبل وی واقع شود؟
پس آن چه مشهور است، محل و مورد این نماز قبل از شروع در «السلام علیک» که اوّل متن زیارت است می‌باشد وآن سلام مختصر که ایماء باید بگوید قبل از نماز، آن به منزله تکبیرة الاحرام است که موجب دخول در زیارت است، چنانچه در روایت علقمه و زیارت غیر معروفه تصریح به این معنی نمود.
ولی چون خود آن سلام مختصر، یا خودش زیارت عاشورا بوده، همچنانکه روایت مالک متکفّل است و یا جزء زیارت است چنانچه در روایت دیگر.
پس باید نماز را قبل از زیارت بخواند. و مورد آن اوّل کار و شروع است.
ولی بنابراین باید دو نماز بخواند؛ یکی اوّل قبل از زیارت مختصر، دیگری بعد از آن و قبل از زیارت مطوله، چنانچه روایت قیس صریح است بر این مدعی که فرمود نماز بخوانید بعد از دو رکعت.
و بناء علیه دو نماز لازم است به نحو مزبور، و اگر چه فتوی به دو نماز ندارد ولی احتیاط چنین است ولو بقیه اخبار باب هم دو نماز را نرساند و ناچار باید گفت که محل اوّل قبل از سلام مختصر، و دوم بعد از آن قبل از زیارت است.
ولی این معنی خلاف روایت مالک است، اما باید بگوئیم که او ساکت از نماز اوّل است نه معارض.

سوم

اگر قائل شدیم بر این که نماز زیارت باید آخر خوانده شود، آیا آخر زیارت و محل نماز کدام است؟
بعضی فرموده‌اند: آخر، وی سجده است. و بعضی احتمال داده‌اند که آخر دعای علقمه باشد. و بعضی فرموده‌اند آخر آن، «آل نبیک» بوده که قبل از صد لعن است. و بعضی احتمال داده‌اند که آخر لعن است قبل از صد سلام، و نیز بعضی بر آنند که آخر بعد از فقره «اللهم خص» است. و برخی نیز احتمال دادند که آخر بعد از صد سلام است.
مجلسی (قده) تمام این اقوال و احتمالات را قبول نموده و جمع کرده در بعضی از کلماتش(180) در مقام احتیاط بر نماز را، بلکه زیاده بر این احتمالات جمع کرده. ولی اکثر، این هفت احتمال را قائل‌اند.
در هر صورت، آخر زیارت سجده است، و دعای علقمه خارج است، به نص اخبار که می‌فرماید: «زیارت و دعا را بخوان» و «یا خواند» که تفصیل، قاطع شرکت است.
و اما بقیه احتمالات، برخی بدون وجه، و بعضی اگر چه بی‌مناسبت نیست اما خلاف ظهور عرفی است. و حق و تحقیق همان مذهب مشهور است که آخر زیارت، بعد از سجده است و نماز هم باید بعد از آن خوانده شود.
حال اگر شخصی بخواهد احتیاط کند، آن است که سه نماز بخواند یکی قبل از زیارت مختصر.
و دوم بعد از آن قبل از زیارت طویله، و سوم بعد از سجده.
و اما احتیاط کردن برای تمام احتمالاتی که در مقام گفته شده از پنج و ده و چهل نماز یا چهل و سه، بی‌مناسب می‌باشد و چنانچه گفتیم زیاده از یک نماز لازم نیست و احتیاط ندارد. و این تمام کلام بود در مقام سوم.

چهارم

در تعین عدد رکعات نماز است که از دو یا چهار یا شش یا هشت بنا بر اقوال مختلفه کدام است؟
و این اختلاف هم به لحاظ اخبار عامه و خاصه است نه فقط زیارت عاشورا و آن هم حضور نه مطلق ولو بعید و ظاهراً بدیهی است که آن از فضائل است علاوه بر حضور ولی رجحان وی مانع ندارد، ولی شرط فقط یک نماز است.

پنجم

مانند نماز صبح به هر سوره‌ای باشد کافی است علی الاقوی، ولی ابن طاووس (قده) بعد از آن که فرموده چهار رکعت بخواند می‌فرماید: در رکعت اوّل: کافرون، و در رکعت دوم توحید، و در سوم احزاب، و در چهارم منافقون بخوانند.(181) در صورتی که تو شناختی که اولاً باید دو رکعت بخواند.
و ثانیاً برای حاضر است و مطلق نیست.
و ثالثاً برای زیارت عاشورای غیر معروفه است، و تعدّی به غیر راهی ندارد و بنابراین به حکم اطلاق اخبار آن دو رکعت را هر طور می‌خواهد بخواند.
ولی در بعض از اخبار دارد که در رکعت اولی سوره یس و در دومی الرحمن بخواند. و این اخبار اگر چه در زیارات مطلقه وارد شده ولی عاشورا چون فرد آن است مانعی ندارد بیان اطلاق نماید و حمل مطلق بر مقید شود.
و از آنچه گفتیم در مقام دوم و اشاره کردیم به وی در مقام چهارم، ظاهر شد حال بحث در مقام ششم، که اگر فرضاً دلیل نماز اجمالی پیدا کرد از حیث مکان یا موقع و محل و یا از سایر جهات، طریق احتیاط کدام است؟
و گفتیم سه نماز است، قبل از سلام مختصر و بعد از آن و قبل از زیارت و بعد از سجده.
اما احتیاط در کمیت و کیفیت واضح است. واللّٰه العالم.

مقصد بیست و یکم

در بیان مراد از کلمه هذا در فقراتی که در زیارت عاشورا وارد شده مثل «هذا الیوم» و مثل «ان هذا الیوم» و غیر اینها که خواننده و قاری باید قصد معنی آن نماید.
پس شکی نیست که مقصود از «یوم» در این عبارات روز عاشورا است و «هذا» نیز اشاره به آن است و این در روز عاشورا گفتن عیبی ندارد.
و لذا در اثر این معنی بعضی از نقله حدیث نوشته‌اند که اگر قرائت در غیر روز عاشورا باشد عوض «هذا» باید بگوید: «یوم قتل الحسین‌علیه السلام».
و این یکی از مصائب بزرگ است بر اسلام. و در اثر همین معانی که شرح مصیبت از اصلش زیادتر است مشاهده می‌کنیم که از هر نقطه‌ای نوائی به گوش می‌رسد که اصلاً ربطی به اسلام ندارد!
ای کاش به وظیفه خود رفتار کنند و به همان نقل اکتفا کنند و فهم حدیث و کتاب و سنت را به اهلش واگذار کنند، ولی دوستی دنیا گوش و چشم را کور و کر نموده و نمی‌داند که این تبدیل مثل نماز و قرآن ملت ترکیه شود.
چنانچه در نور پنجم از مقدمه شناخته‌ایم که زیارت عاشورای معروفه، کلام‌اللَّه است و نمی‌توان الفاظ آن را تغییر داد و به همان الفاظ وارده بدون زیاد و کم باید تلاوت شود، زیرا اثرات دنیویه و اخرویه، وضعیه و تکلیفه مرتب است بر همین الفاظ. و تغییر آن، اجتهاد در مقابل نص است. بلکه تجرّی در احکام خدا و محروم نمودن عباد است به واسطه ترک شروط از آثار و خواص عبادت.
و توضیح این مرام آن است که الفاظ از حیث ذوات و کمیت و کیفیت ترکیب آن‌ها آثار و خواص است. اما نقلاً بسیار است بلکه سید علامه میرداماد دعوی تواتر اخبار نموده!(182) و از آن جمله روایت ابن‌سنان است از ابی جعفرعلیه السلام که فرمودند: زود است که برسد به شما شیعیان شبهه و باقی بمانید بدون دانش و امام و هدایت کننده‌ای نداشته باشید. و نجات نیابید از آن شبهه مگر بخوانید دعای غریق را.
پس من عرض کردم: دعای غریق کدام است؟
فرمودند: می‌گوئی «یا اللَّه، یا رحمن، یا رحیم، یا مقلّب القلوب ثبّت قلبی علی دینک.»
پس من خواندم ولی زیاد نمودم به آن: «یا مقلّب القلوب و الأبصار»! و امام فرمودند: درست است که خداوند مقلّب القلوب و الأبصار هست ولی تو چنان بگو که من گفتم.(183)
و در کافی از علاء بن کامل، از ابی عبداللَّه جعفر صادق‌علیه السلام در

تفسیر آیه شریفه «و اذکر ربّک»(184) - الخ، فرمودند که: در وقت شام بگو: «لا اللّه لا اللّه وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد، یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو علی کل شیء قدیر».
پس علاء گفت که من در موقع خواندن زیاد کردم به آن کلمه و بیده الخیر را، ولی امام فرمودند: صحیح است، ولی تو چنان بگو که من گفتم.(185)
و غیر اینها از اخبار کثیره که دلالت دارد بر لزوم مراعات الفاظ به خصوصیت خاصه ذاتاً و صفتاً.
و اما عقلاً ولو آنکه ما از این قسمت از علوم بهره کافی نداریم ولی تصدیق صحت داریم که حکما و متکلمین می‌گویند که این حروف هجاء طبیعتی است مختلفه بر حسب اختلاف عناصر اربعه، و بعداً هم هر عده‌ای تعلق دارند به یکی از سبعه سیاره و خود هر حرفی را به منزله جد و عدد آن به ابجد کبیر یا صغیر روح وی قائل شدند، بعداً برای هر کدام از آنها حکم و اثر و لوازم و مراتبی بسیطاً و مرکباً ذکر نمودند که علم اعداد و طلسمات از آنها هویدا گردید.
و لذا سید اجل (قده) در جزوات خود دعوای تواتر اخبار(186) به صحت علم و آنچه ادعا نمودیم از قاعده عقیله نموده است و بعد خواص ادعیه و اذکار را کمّاً و کیفاً بر آن بار نموده.
بنابراین به نحو ورود بخواند و ابداً تغییر و تبدیل ندهد؛ زیرا امامی که فرمود هر روز این زیارت را بخوان آیا نمی‌دانست بگوید در غیر روز عاشورا بگو روز قتل حسین‌علیه السلام پس معلوم است که عین الفاظ مدخلیت دارد.
نتیجه آن که: اولاً باید گفته شود تعبداً که زیارت عاشورا کلام است.
ثانیاً «ذا» در بعید هم استعمال شده حقیقتاً.
ثالثاً مانعی ندارد که اطلاق به لحاظ حال تلبّس باشد.
رابعاً مشتق را این تعمیم شامل شده مثل سایر موارد که اعم است نه به لحاظ هیئت.
خامساً مانعی ندارد استعمال مجازی باشد.
سادساً حضور ذهنی کافی است.
سابعاً حضور ذکری کافی است زیرا زیارت عاشورا و اعمال و خواص آنها ذکر شده و نصب العین خواننده است.
ثامناً در بعضی از فقرات این اشکال وارد نیست مانند «انّ هذا الیوم تنزل فیه النقمة»، زیرا هر روز نقمت الهی بر قتله نازل شود ولو آن که خلاف، انصراف است.
تاسعاً احتیاط، اقتضای عدم تغییر و تبدیل را دارد، خصوص برای قضاء حاجت. واللّه العالم.

در بیان این که اگر زائر نتوانست آنچه که مأمورٌ به است از تمام اجزاء و شرائط مقرره بجا بیاورد.
مثل آن که ضعف بنیه مانع از قیام شد و یا ممکن نشد وضو و یا غسل و یا تیمم نماید بنا بر صحت آن علی الاقوی و یا در مجلس واحد خواندن، و یا صد مرتبه لعن و سلام نمودن.
پس مقتضای قاعده آن است که اگر دلیل اجزاء و شرائط اطلاق دارد حتی در حال عجز و نظیر جزئیت رکوع و شرطیت طهارت حدثیه، پس اصل تکلیف ساقط است، و خواندن به داعی امر غیر مشروع است؛ و اگر اطلاق نداشته باشد ولی بقیه اطلاق داشته باشد بخواند به داعی امر و الاّ رجوع نماید به قاعده میسور و استصحاب و بقیه را به داعی امر بیاورد.
پس از ادلّه اجزاء و شرائط، غیر اصل مطلوبیت، و در مقام اصل تشریع و مطلوبیت فی الجمله چیز دیگری استفاده نمی‌شود چنانچه شأن تمام عبادات است.
اما دلیل کل، ولو در خصوص این عبادت چنانچه خواهی شناخت پس از قرائن داخلیه و خارجیه که تعبیر به «مقدمات حکمت» شده مانعی از اطلاق ندارد. و بر فرض اهمال قاعده میسور و استصحاب بقاء طلب جاری است چنانچه در کتب اصولیه خصوص (المحاکمات، مطبوع در سنه هفتاد) ذکر شده که این دو قاعده در احکام غیر الزامیه جاری می‌شود و بنابراین باید بقیه را به قصد امر بیاورد.
حال اگر امر دائر شد بین ترک شرطی از شروط، مثل قیام و یا وضو و یا جزئی از اجزاء، مانند صد لعن و صد سلام، وجوهی در محل خود مقرر شده است.
جماعتی از فقها - رضوان اللَّه علیهم - بر آنند که ترک شرک و آوردن جزء اولی است؛ زیرا بودن موصوف بدون وصف اولی از عکس است ولی این اشتباه بزرگی است که لازم وی فی المثل صحت نماز بدون طهارت حدثیه است، در صورتی که تحقیق در محل آن است که باب، باب تزاحم است و باید ملاحظه اهم و مهم شود و «اولی» را اخذ و «دومی» را ترک نمود و در خصوص این عبادت اهمیت اجزاء واضح است واللّه الهادی.

دانسته باش که فقها، بلکه محدثین - رضوان اللّٰه علیهم - این زیارت را از دو امام نقل نموده‌اند، یکی امام محمّد باقرعلیه السلام و دیگر امام جعفر صادق‌علیه السلام به طریق عدیده چنانچه در «نور ششم» از مقدمه ذکر شد که دعوای قطع به صدور نمودند، و در این شکی نیست.
بلی چیزی که هست، اختلاف متنی دو روایت کامل الزیاره و مصباح است در موارد کثیره از حیث ماده و هیئت، مثلاً در نسخه «کامل الزیاره» دارد:
«السلامُ علیکَ یا خِیرَةَ اللّٰهِ و ابنَ خِیرَتِه» بعد از کلمه «السلامُ علیکَ یا رسول اللّٰه» و آن را در مصباح بعد از کلمه «السلامُ علیکَ یا رسول اللّٰه» ندارد. و نیز مانند آنکه در کامل الزیارة دارد: «لَقدْ عَظُمَتِ المُصیبةُ بِکَ عَلَینا و علی جمیعِ اهلِ السّماواتِ» و در مصباح «لَقدْ عَظُمَتِ الرَّزیةُ و جَلَّتْ و عَظُمَت المُصیبة بکَ علینا و علی جمیعِ اهلِ الاسلامِ و جلَّتْ و عَظُمَتْ مُصیبَتُکَ فِی السَّماواتِ علی اهلِ السَّماواتِ».
الی غیر ذلک از موارد زیاده و نقیصه مانند آن که در مصباح فرموده «تابعت» و «تابعت» و جمع نموده بین هر دو کلمه با یاء و باء و در غیر مصباح یکی را بیشتر ذکر نموده‌اند.
خلاصه در تعیین آن، اختلاف بزرگی بین عَلَمین (قده) واقع شده و چه اندازه مسأله را در رساله خود طول داده‌اند، زیرا سید اجل(187) (قده) بر آن است که «تابعت» نیست و «تایعت» است. و از «تیع» به معنی سرعت در شرارت،(188) گرفته شده و طعن بر شیخ بهائی زده و فرموده است: که کلمه «باء» تحریف و غلط است! و حال آن که دیدی در مصباح هر دو مضبوط است.
و غیر این موارد، مانند «حاربت الحسین» و «جاهدت الحسین». و از این جهت است که در کتب ادعیه، هر دو را به عنوان نسخه بدل ذکر می‌کند.
و از فقها کسی را ندیدم که درصدد علاج این اختلاف برآمده باشد در صورتی که بسیار مهم است و معنی ندارد که زیارتی که کلام خداست دچار احتیاط نسخه بدل صاحب کتاب شود.
و جای بسی تعجب است که فقها از تصحیح آن غفلت نموده‌اند! لذا بر وفق قاعده می‌گوئیم که اختلافاتی که واقع شده چند نحو است:
اوّل اینکه قسمتی، یا کلمه‌ای در یکی زیاد است و در دیگری نیست که مقتضای قاعده باید زیاده را جزء زیارت قرار دهد و حکم بر صحت و ورود هر دو نماید. و نسخه بدل، راهی ندارد زیرا مقام بعد از شمول ادلّه هر کدام از دو روایت و تنزیل علم تعبّدی را به منزله وجدانی و حجت مجعوله را به منزله منجعله صحیح است، و معارضه ندارد زیادتی در یکی از آنها با

دیگری.
و نیز از قبیل دوران امر بین زیاده در یکی و نقصان در دیگری چنانچه در کلمه «فی الاسلام» است در قاعده «لا ضرر» بلکه از قبیل مثبتین در مطلق و مقید می‌باشد لذا باید زیاده را به قصد جزئیت بیاورد. و احتیاط در اینجا بی‌مورد و ذکر نسخه بدل خطای بزرگی است و معارضه هم با اخبار علاجیه ندارد.
دوم این که اختلاف در کلمه واقع شده باشد، مثل کلمه «تایعت» و «تابعت» پس اگر علم نداریم که یکی از اینها وارد است، احتمال صدور یکی و عقب مرجح گشتن نیز بی‌مورد است. و ذکر نسخه بدل هم جا ندارد. و مقتضای قاعده هم جمع بین هر دو است.
سوم آن که بدانیم یکی از آنها وارد است، در این صورت یا یکی از آن دو احتمال رجحان دارد به جهتی از جهات رجحانی عقلائی که موجب اعطای ظهور و یا اطمینان به مراد باشد، بنا بر اوّل باید اخذ به صاحب رجحان نماید مانند «حاربت» و «جاهدت» که ظاهراً شکی نیست که «حاربت» است. و فی الحقیقه در این مورد رجوع به اخبار علاجیه و اخذ به مرجح شده است. و راهی از برای نسخه بدل نیست.
و بنابر دوم، مقتضای قاعده تجهیز است، نقل یکی کافی و صحیح است اگر چه در جمع بین هر دو رعایت احتیاط شده است در صورتی که احتیاط رکاکت عرفیه و عقلیه نداشته باشد. و شاید نظر بر اخبار که گاهی امر به تخیر نموده و موقعی به احتیاط و به حکم این قاعده است. زیارت ششم که از طریق سید و شیخ اختلاف متنی پیدا نموده و لذا حقیر هر دو زیارت را مطابق قاعده ذکر می‌کنم و از نسخه بدل خودداری خواهم کرد. و این قاعده‌ای است در واجبات و مستحبات فقه، واللّٰه العالم.

مقصد بیست و چهارم

در بیان تعبیر فقها بلکه اعاظم محدثین (قدس سرّهم) است. از شرائط این زیارت، چه آنهائی که ذکر نمودیم و چه آنانی که ذکر نشده از حضور و بعید. و مشترک به عادات و رسوم زیرا از بعضی از شرائط تعبیر به شرط شده. ولی عموماً نشده برای آن که فهمیده شود زیارت بدون آنها صحیح است؛ و مطلوبیت زیارت ذات تشکیک است و اتیان بدون تمام شرائط بلکه عده از اجزاء صحیح و مطلوب است. ولی این تعبیر صحیح نیست و تمام مذکورات شرط است و معنی شرطیت همان است که در سائر واجبات و مستحبات اطلاق می‌شود که عبارت از مفقود شدن مشروط است نزد فقدان شرط و عدم مشروط با عدم شرط و صحت زیارت بدون شرائط منافاتی با شرطیت امورات مذکوره ندارد، زیرا در نور هشتم و نهم از مقدمه شناخته شد، که ثواب زیارت ذات تشکیک عجیبی است از یک حسنه تا یک و ده و بیست و سی و صد هزار و هزار هزار حج آن هم با نبی، با ضم جهاد، و آزاد نمودن بنده از ده تا هزار هزار آل ابراهیم، با دادن هزار هزار صدقه دارد.

پس از مجموع اخبار زیارت، استفاده می‌شود که این زیارت دارای مطلوبیتی ذات تشکیک است.

و حال که معلوم شد این معنی باید دانسته شود که در مطلوب اقصی که فوق وی مطلوبی نیست چه در قضای حاجت که حضرت صادق‌علیه السلام ضمانت نمود، و چه در مثوبتی که مشروحاً ذکر شد، تمام شرائط مذکوره باید بجا آورده شود تا منظور به دست آید، بنابراین اگر خواننده نظر مهم داشته باشد باید تمام را به جا آورده و الاّ هر چه را که خود می‌خواهد انجام دهد و به همان اندازه نتیجه ببرد، واللَّه العالم.

در بیان قسمتی از شرائط غیر از آنچه مذکور افتاد می‌باشد.
زیرا ذکر نمودیم که شرائط یا مختص است به نائی و بعید و یا آن که مشترک است بین حاضر و نائی.(189) ولی باید دانست که نوع این شرائط اختصاص به حاضر دارد و چون شناخته شد قبلاً که در به دست آوردن مقصود اقصی باید تمام شرائط ملحوظ شود؛ لذا در اینجا فهرست‌وار آنها را بیان خواهیم نمود چنان که اخبار صحیحه در کتب معتبره(190) که موافق با شواهد عقلیه و رسومات عرفیه و مناسبات روحیه وارد شده است و آن شرائط عبارتند از:
1. ترک لغو و جدال و مخاصمه در ایاب و ذهاب.(191)
2. غسل برای سفر زیارت.
3. خواندن دعای وقت غسل(192) که بیان خواهد شد.
4. آن که برای هر امامی غسل زیارت لازم است ولو آنکه در مشهد و حرم واحد باشد مثل کاظمین و سامرا و بقیع که باید به عدد هر امام غسل نمود.
5. جامه سفید پوشیدن.(193)
6. لباس نو در بر کردن.(194)
7. قدم‌ها را وقت رفتن به حرم کوچک برداشتن.(195)
8. پای برهنه بودن در وقت تشرف به روضه مقدسه.(196)
9. اشتغال به ذکر تهلیل و تکبیر و تحمید و صلوات داشتن.(197)
10. بر در حرم ایستادن و اذن دخول خواندن.(198)
11. بوسیدن عتبه مقدسه.(199)
12. به جای آوردن سجده شکر برای خداوند.(200)
13. وقت دخول حرم، پای راست مقدم داشتن.
14. وقت خروج، پای چپ را مقدم داشتن مانند مسجد.(201)
15. نزدیک ضریح رفتن.(202)
16. بوسیدن قبر مطهر.(203)
17. صورت گذاشتن بر قبر.
18. مالیدن صورت را بر آن.(204)
19. سر به زیر انداختن.(205)
20. ادعیه مخصوصه خواندن.
21. مقداری قرآن خواندن و ثواب آن را هدیه صاحب مرقد نمودن.(206)
22. زیارت برای پدر و مادر و ارحام نمودن با طلب مغفرت.(207)
23. دور ضریح گردیدن ولی نه به قصد طواف.(208)

24. در حرم پای برهنه بودن.(209)
25. ترک صحبت دنیوی نمودن.(210)
26. بلند ننمودن صدا در مشاهد ائمه‌علیهم السلام .(211)
27. وداع نمودن امام وقت مراجعت.(212)
28. بوسیدن روبروی مرقد مقدس.(213)
29. به پشت بیرون آمدن.(214)
30. در روز جمعه قبل از ظهر از شهر خارج نشدن.(215)
31. تصمیم بر مراجعت و تکرر زیارت نمودن.(216)
32. به قدر وسع و طاقت انفاق بر مجاورین نمودن.(217)
مخفی نماند که این شرائط در زیارت باید مراعات شود و اختصاصی به ابا عبداللّه‌علیه السلام ندارد. و چون شناخته شد در نور هفتم از مقدمه که طریقه خواندن زیارت عاشورا به دو نحو است؛ یکی برای درک ثواب زیاد، و دیگر برای قضای حاجت که باید در اخیر با زیارت ششم حضرت امیرعلیه السلام باشد و الاّ بخصوصه مشروع نیست. و چون شناختی باید تمام شرائط عامه و خاصه این زیارت هم در توسل که اصل این زیارت برای انجام همین مقصود است مراعات شود.
و شرائط عامه ذکر شد.
و اما شرائط خاصه عبارتند از:
1. قصد قربت.
2. تجدید وضو ولو آن که وضو داشته باشد به موجب روایت مزار کبیر که باید وضوء زیارت عاشورا و زیارت ششم را تا آخر عمل نگهداری نماید.
3. غسل، ولو آن که قبلاً کرده باشد زیرا نص خاص دارد که این غسل باید تا آخر ادامه داشته باشد.
4. خواندن شش رکعت نماز بعد از زیارت که دو رکعت متعلق به حضرت امیرعلیه السلام و دو رکعت متعلق به نوح ولو نائی(218) باشد.
5. خواندن دعای خاصی که بعد از زیارت وارد شده.
6. خواندن دعای خاصی در موقع حرکت به محل زیارت.
7. قرائت تسبیحه غیر معروفه فاطمه زهراعلیها السلام.
8. استعمال طیب نمودن در زیارت حضرت امیرعلیه السلام و ترک نمودن در زیارت ابا عبداللَّه‌علیه السلام.
9. در نماز حضرت امیرعلیه السلام بعد از حمد در رکعت اوّل «الرّحمن» و در رکعت دوم «یس» و بعد تسبیح معروفه حضرت زهراعلیها السلام، و بعد استغفار و در حق خود دعا کند آن گاه دعای خاص بعد از نماز بخواند و سجده شکر به نحوی که وارد شده به جای آورد.
این تمام کلام بود در مقاصد.

خاتمه

چند قضیه راجع به زیارت ایشان

مخفی نیست که زمین کربلا از زمان «آدم» تا «خاتم» و از زمان خاتم تا زمان سید الشهداعلیه السلام و از آن زمان تا موقع عمرانی کربلا و تا به حال دارای خرق عادتهای فوق العاده و کرامتهای عجیبه بوده به لحاظ وجود مقدس ابا عبداللَّه‌علیه السلام که احصاء آنها از عهده این مختصر خارج است ولی از نظر تیمّن و تبرّک چند قضیه راجع به زیارت ایشان لازم است که ذکر شود:

اوّل

صاحب حدائق (قده) و مرحوم آقا سید نعمت اللّٰه جزائری قدس سره(219) فرمودند که جماعتی از ولایت بحرین برای زیارت رفتند و در مراجعت شبی را در حله(220) (که ظاهراً هفت فرسنگی کربلا است) منزل کردند. و میان این جماعت شخصی بود بسیار قوی الاعتقاد و ساده لوح و جمعیت مذکور در غیاب آن مرد توطئه برپا نمودند برای تفریح و مزاح، به این که به او بگویند که آیا حضرت سید الشهداعلیه السلام برای قبولی زیارت تو برات آزادی از جهنم را به تو داده است یا نه، زیرا به ما عطاء فرموده و هر کدام کاغذی که دلالت بر این مدعی داشت درست کرده و در دست گرفتند تا به آن شخص ساده نشان بدهند.
وقتی که آن مرد آمد بنا بر توطئه قبلی هر یکی از دیگری وصول برات را سؤال کرد و جواب مثبت می‌شنید و حتی برات خود را هم ارائه می‌داد تا آن که نوبت به آن مرد رسید. آن ساده خوش باور با هیجان هر چه تمامتر گفت به من ندادند ولی رفقای او باور نکردند، زیرا بنا داشتند که او را تمسخر و استهزاء نمایند و می‌گفتند تو که زائر حسینی، چرا دروغ می‌گوئی و اگر حقیقتاً حسین‌علیه السلام به تو برات نداده باشد دلیل بر آن است که زیارتت مقبول نیفتاده است.
لذا آن مرد ساده لوح خوش باور بنای گریه گذارد و از رفقای خود شکایت نمود که چرا در کربلا به من نگفتید که به شما برات داده شده تا من هم مطالبه نمایم.
و قسم یاد کرد که برمی‌گردم و مطالبه می‌کنم و تا برات را نگیرم از کربلا و حرم بیرون نیایم. آن گاه به طرف کربلا حرکت کرد ولی در موقع حرکت رفقا از تصمیم او جلوگیری کردند و گفتند ما با تو شوخی و مزاح کردیم این برات در آخرت است نه در دنیا، بگیر تمام این کاغذها ر او بده بخوانند بلکه پاره نما تا ببینی که ما برای مزاح این دروغها را به تو گفته‌ایم. ولی این حرفها دیگر در آن شخص مؤثر واقع نشد و برای گرفتن برات به کربلا رفت و با گریه زیاد وارد حرم شد و دو دست خود را از شبکه‌های ضریح داخل کرد و اصرار کرد که رفقای من می‌روند و برات مرا هم بده، سبب چه شده بود که به من که زائر شما هستم عطا نفرمودید؟
ناگاه در اثناء اصرار و استغاثه و گریه در میان ضریح کاغذی در دست وی نهاده شد و در میان آن به خط روشن نوشته بود که (فلان بن فلان عتیق من النّار، کتبه حسین بن علی).
سپس آن مرد خارج شده و به رفقای خود می‌رسد و می‌گوید: خداوند به شما جزای خیر دهد که زود به من اطلاع دادید که تا ممکن است برگردم و

الاّ اگر در بحرين بود مقدور نبود برگشتن! اما رفقاى وى بسيار متعجب شدند از اين قضيه.
و ضمناً صاحب حدائق متذكر شد اكنون كه اين كتاب را مى‌نويسم آن دست خط شريف در بحرين در صندوق مشبّكى موجود است و خانه آن مرد قبرستان و زيارتگاه شده است از براى اهالى بحرين.
و حقير نيز هم قضيه‌اى مشابه داستان مذكور به ياد دارم كه مقام اقتضاى ذكر آن را ندارد.

مرحوم آقا میرزا ابوالمعالی نقل می‌کند که مردی بود بسیار فاضل و صالح(221) و به جهاد اکبر مشغول بود و شبها را در قبرستان تخته فولاد(222) می‌گذرانید و به انحاء مجاهدات مشغول بود، و از برای این مرد همسایه گمرک‌چی و عشّار بود که از اوان طفولیت با یکدیگر بزرگ شده بودند و بعد از مردن او را در قبرستانی که آن مرد صالح بیتوته می‌کرد دفن نمودند.
پس از یک ماه از فوت آن مرد گمرکچی مرد صالح او را در خواب دید که در جای خوش و بهشت برینی به عیش و نوش مشغول است.
این عالم مجاهد می‌گوید: نزد او رفتم، گفتم: ای فلانی! رفتار تو در دنیا اقتضا نداشت مگر عذاب را در آخرت، پس به چه جهت شده که مستوجب بهشت و این مقام عالی گردیدی؟ زیرا من از اعمال تو در دنیا کاملاً مطلع بودم و می‌دانستم که باید نتیجه آن اعمال جز عقاب و نکال چیز دیگری نیست، نه بهشت و زندگی به این خوبی.
آن مرد گمرکچی گفت که قسم به خداوند که نتیجه اعمال من در دنیا همان بود که تو فکر می‌کردی و پس از مردن دچار بدترین عذاب و عقوبتها گردیدم تا شب قبل که زن فلان آهنگر که در فلان محله اصفهان خانه دارد مرحوم شد و او را در این قبرستان آوردند و دفن نمودند و قبر او حدود صد زراع از قبر من دور است، و در شب دفن او سه مرتبه حضرت ابا عبداللّه‌علیه السلام به دیدن آن زن آمدند و در مرتبه سوم دستور فرمودند که عذاب کلیه قبور مجاور و قبرستان برداشته شود، لذا از آن شب من در راحتی و نعمت به سر می‌برم.
فردای آن روز مرد صالح به شهر رفته و از دکان آهنگر جویا شد. پس از او سؤال نمود که آیا تو زنی داشتی که تازگیها وفات کرده باشد؟
گفت: بلی. پرسش کرد کجا دفن کردید؟ نشانی داد، وقتی به قبرستان رفت دید مطابق نشانی است که آن گمرکچی در خواب داده بود.
سپس از آهنگر سؤال کرد: آیا عیال شما کربلا رفته بود و یا آن که روضه خوانی داشته‌اید؟
جواب داد: خیر، نه کربلا رفته بود و نه روضه خوانی داشته‌ایم، مراد شما از این سؤالات کدام است؟
مرد صالح می‌گوید وقتی جریان را به او گفتم، گفت: عیال من هیچ ارتباطی با سید الشهداعلیه السلام نداشته جز آن که در این اواخر عمرش مداومت به زیارت عاشورا داشته و این مقام بزرگ از برکت آن زیارت بوده است.(223)

فائده: بعید نیست که سعادت و شقاوت مرده به همسایگان او سرایت نماید چنانچه به همین معنی در «نهج‌البلاغه» تنصیص شده که: حال همسایه خوب و بد در آخرت حال همسایه خوب و بد است در دنیا، لذا باید مراعات قبور مردگان خود را بنمائید از جهت همسایه.(224) و شاید از همین نظر مشهور فتوی داده‌اند به جو از نقل موتی(225) برای اماکن خاصه با قطع نظر از ادله که اقامه فرمودند.

سوم

مجلسی (قده) نقل می‌کند که مرحوم علی بن محمد نقل کرده که: من ماهی یک مرتبه به زیارت حضرت سید الشهداعلیه السلام می‌رفتم. ولی مدتی بود که به علت پیری و رنجوری ترک نموده بودم، پس از مدتی به زیارت رفتم و بعد از طی چند روز راه و تعب و رنج بسیار رسیده و زیارت کرده و دو رکعت نماز خواندم و پس از آن خوابیدم و در خواب دیدم مولای خود حسین بن علی‌علیه السلام را که به من فرمودند: برای چه در حق من جفا کردی و به زیارت من نمی‌آئی؟ و ترک احسان - که عبارت از زیارت باشد - نمودی؟
عرض کردم: ای آقا و ای سید! من به واسطه پیری و شکسته احوالی بوده و حال گفتم شاید آخر عمر باشد به زیارت شما بیایم و اینک یادم آمد روایتی از شما نقل می‌کنند که شما فرموده‌اید هر که در حال حیات مرا زیارت نماید پس از مردن به زیارت او خواهید رفت.
آیا این نقل صحت دارد؟ میل دارم که از زبان خود شما بشنوم.
فرمودند: بلی. گفته‌ام این حدیث را با زیادتر و آن زیاده این است که بعد از مردن به زیارت زائرم می‌روم ولو آن که در جهنم باشد و او را نجات می‌دهم و داخل بهشت می‌نمایم.(226)

چهارم

راوندی (قده) نقل می‌فرماید از یکی از علماء نیشابور که فرموده: در سالی من با جماعتی به زیارت سید الشهداعلیه السلام رفتیم و قریب دو فرسنگ به شهر مانده یکی از آن جماعت فلج شد که گوئیا یک تیکه گوشتی بیش نبود. پس بنا کرد به گریه کردن که مرا در این جا نگذارید و به کربلا برسانید.
یک نفر از آن جماعت این زحمت را قبول کرد و او را حرکت داد و تا مشهد مقدس رسانیده و آن گاه او را در میان فرشی گذاشته و دو نفر آن را بلند نمودند تا به نزدیک ضریح مقدس آوردند، و او دعا می‌کرد و خداوند را به حق حسین بن علی‌علیه السلام قسم می‌داد که او را شفا دهد، ناگاه آن مرد از میان آن فرش بلند شد صحیح و سالم که گویا در وی اصلاً مرضی نبوده، واللّٰه القادر.

پنجم

مجلسی نقل فرموده از سلیمان اعمش که گفت:
مرا همسایه بود که با او آمیزش و آمد و رفت داشتم، یک شب جمعه به نزد او رفتم و از زیارت قبر حسین‌علیه السلام سؤال نمودم. جواب داد: آن بدعت است و هر بدعت ضلالت است و هر ضلالت در جهنم رفتن است.
سلیمان می‌گوید: که با نهایت غضب از نزد وی بلند شدم و با خیلی خلق تنگ بنا گذاشتم که نصف شب به خانه او برگردم و او را نصیحت نمایم تا اگر بر عقیده و افکار خود باقی ماند او را بکشم.
و پس بعد از نیمه شب بلند شده و به خانه او رفتم و دقّ الباب نمودم. عیال او آمد و در خانه را گشود و از او پرسیدم که شوهرت کجاست؟
گفت: سر شب رفت به زیارت اباعبداللّٰه‌علیه السلام.
پس سلیمان گفت که چون قضیه را چنین دیدم من هم از عقب او به کربلا رفته و خود را به قبر مطهر رسانیدم.
دیدم که آن همسایه را که دعا و سجده و توبه و انابه می‌کند و مغفرت می‌نماید، ناگاه سر را بلند نمود و مرا دید.
پس به او گفتم که‌ای مرد! تو که این عمل را بدعت و ضلالت می‌دانستی، پس حرف دیشب چه بود و زیارت امشب کدام است؟
گفت: ای سلیمان! تو مرا ملامت نکن. زیرا من قائل به امامت اهل بیت نبودم تا شب گذشته خواب بسیار عجیب و خوفناکی دیدم. گفتم: چه دیدی؟
گفت: دیدم مرد خیلی جلیل القدری را که نمی‌توانم توصیف او را نمایم از عظمت و جلال و جمال و بهاء و کما ل، و جمع کثیری دور او را احاطه کرده بودند و در جلوی او مردی سوار (بر) اسب و بر سر او تاجی بود که چهار رکن داشت و در هر رکنی لؤلؤئی بود که به قدر سه شبانه‌روز راه را روشن می‌کرد و آثار و عظمت و بزرگی و نورانیت تمام اینها را نمی‌توانم ذکر نمایم. سپس من از یکی از خدام آن مرد پرسیدم که این مرد کیست که با این جلال می‌باشد؟
جواب داد: که محمد مصطفی است.
سؤال کردم: آن دیگری که جلو می‌رود که باشد؟
گفت: علی مرتضی وصی رسول اللّٰه‌صلی الله علیه وآله است. در این هنگام دیدم ناقه‌ای از نور که به روی هودجی از نور بود و در آن دو زن بودند و ناقه بین زمین و آسمان می‌رود، پرسیدم این ناقه مال کیست؟
گفتند: از برای خدیجه و فاطمه زهرا علیهما السلام است.
گفتم: این جوان که با این زنها است کیست؟
گفتند: حسن بن علی است.

پرسیدم: پس به هیأت اجتماعیه کجا می‌روند؟
گفتند: شب جمعه است و به زیارت قبر حسین بن علی که در کربلا کشته شده می‌روند.
پس من به سمت هودج رفتم، ناگهان دیدم اوراقی نوشته شده از آسمان به طرف زمین تطایر می‌کند، از آن شخص سؤال کردم که این اوراق کدام است؟
گفت: اوراق امان از آتش جهنم است برای زوّار حسین در شب جمعه، درخواست نمودم که یکی را به من بده.
گفت: تو که می‌گوئی زیارت حسین بدعت است و حال آن که نمی‌رسی به این رقعه مگر که زیارت کنی حسین را و معتقد به فضل و شرف وی باشی.
پس از خواب بیدار شدم در حالتی که ترس بر بدن من مستولی شده بود و همان دم قصد زیارت کرده و به طرف کربلا حرکت نمودم و به درگاه خداوند توبه کردم، به خدا قسم ای سلیمان که مفارقت نکنم قبر حسین را تا آن که روح از بدنم مفارقت نماید.(227)
قاعده: دانسته باش بعضی از این قضایا اگر چه در خواب بوده ولی حسنی از برای تکذیب، مطلوب نیست زیرا از طریق شیعه و سنی به اسناد کثیره ثابت شده که هر کس معصوم را در خواب ببیند صحیح و مثل آن است که خود او را دیده.(228)
تنبیه: این چند قضیه از باب تیمّن و تبرّک ذکر شد چنانچه در اوّل خاتمه اشاره شد و الاّ از زمان قتل آن مظلوم تا حال از عجائب و معجزات و کرامات چه در حائر(229) و غیر حائر و اکناف عالم از مسلمان و غیر مسلمان از هنود، فضلاً از مسلمان تا چه رسد به شیعه و برای زائر و غیر زائر از مخلوطین به وی برای مقاصد دیگر در زیارت و مجالس عزا و توسل و غیر توسل به ظهور و به روز رسیده که احصاء نتوان کرد و آنچه به جهات عدیده ثبت و ضبط شده جزماً زیاده بر آن است که در کتب محدثین و مورخین و وعاظ ثبت و ضبط شده است.
تبصره چون در نجف اشرف - زاداللّه شرفاً - تعطیل دروس برای جهات عدیده شرعی موروثی اهل علم شده و رسمیت دارد، لذا حقیر در هر تعطیلی غالباً کتابی در فنی از فنون تحریر می‌نمودم و در این اوان دهم ذی الحجه 1359 موفق به نگارش این رساله شدم و پس از اتمام نیز امر عجیبی مشاهده نمودم که مقام اقتضای بیان ندارد واللّه الهادی.

در سابق غیر مرّة در مقدمه و انوار و در مقاصد اشاره نمودیم که غرض اصلی از تحریر این رساله بیان طریق توسل به زیارت عاشورا است برای انجاح مقاصد دنیویه و اخرویه به لحاظ آن که جبرئیل امین اخبار به واقعات و حوادث بعد از رحلت خاتم النبیین‌صلی الله علیه وآله می‌نمود برای ایشان و بیان می‌کرد از غصب خلافت و شهادت خلفا و فاطمه‌علیها السلام و وقعه کربلا بخصوصه و به تفاصیل وی و گرفتاری شیعیان و هتک و قتل آنها و نَهْب اموال و فقر و فاقه و ابتلاء آنها در زمان سلطنت بنی امیه و بنی عباس و زمان غیبت که امورات لازال در ایادی دشمنان دین بوده و هست تا وقت ظهور شمس هدایت عجل اللّٰه تعالی فرجه، لذا این بوده که آن حضرت به خصوص بلکه پنج تن علیهم السلام بسیار محزون شدند، و شاید یکی از وجوه معنای حدیث شریف «ما اُوذی نبی مثل ما اُوذیت»(230) اذیت ایشان بوده از اطلاع به حوادث بعد و چون به واسطه اطلاع به حوادث بعد افسرده و محزون گشتند، لذا خداوند این زیارت عاشورا را انشاء فرمود و بیان نمود خواص دنیوی و اخروی وی را چنانچه شناختی. و سپس ضمانت نمود اداء آن را و پس به جبرئیل امین داد که برساند برای سرور آنها و محبین شیعیان آنها تا:
اولاً: مسرور شوند به فوائد اخرویه.
ثانیاً: متوسل شوند به وی برای فوائد دنیویه و لذا ضمانت نمود جعفر بن محمدعلیه السلام از محمد بن علی‌علیه السلام از علی بن الحسین‌علیه السلام از حسین بن علی‌علیه السلام و از حسن بن علی‌علیه السلام از علی بن ابی طالب علیه السلام و ایشان از پیغمبرصلی الله علیه وآله و ایشان از جبرئیل و جبرئیل از قلم و قلم از لوح و لوح از پروردگار عالمیان که هر که را حاجتی به خداوند باشد بخواند این زیارت را، من که خداوند عالم باشم حاجت وی را به قدرت کامله خودم و به فضلم بر محمّد و آل محمد و شیعیان و محبین آنها برآوردن می‌کنم.(231)
و حقیر نیز پس از فراغ از رساله به تاریخ مزبور عمل نمودم برای حاجتی که محال عادی بود به حرمت این بزرگواران به اسرع وقت اجابت شد، که اکنون هم که سنه طبع این کتاب است هنوز متحیرم که چگونه اجابت شده! و لذا چون دیدم در این اوان ابتلائات دنیوی و اخروی شیعیان را، لذا بنا گذاشتم که مختصری به نحو فهرست طریق توسل را بنویسم تا هر که حاجت دارد به دستور ذیل بخواند و رفتار نماید جزماً و یقیناً بدون شک حاجت وی برآورده خواهد شد ان‌شاءاللّٰه تعالی و الاّ بگوید در حق من آنچه

را که مقاتل نقل نموده از صحیفه رابعه سجادیه در حق خودش و راست فرمود، حقیر تصدیق وی را نمودم رحمة اللّٰه علیه و اللّٰه الهادی.

طریق توسّل

طریق توسل به زیارت عاشورا برای قضاء حوائج دنیویه و اخرویه به این نحو باشد:
1. غسل توبه نماید در شب چهارشنبه.
2. توبه نماید بعد از غسل.
3. دعای توبه که در صحیفه اولیه سجادیه است بخواند و آن دعا این است:
اللَّهُمَّ یا مَنْ لا یصِفُهُ نَعْتُ الْوَاصِفِینَ، وَ یا مَنْ لایجَاوِزُهُ رَجَاءُ الرَّاجِینَ، وَ یا مَنْ لایضِیعُ لَدَیهِ أَجْرُ الْمُحْسِنِینَ، وَ یا مَنْ هُوَ مُنْتَهَی خَوْفِ الْعَابِدِینَ، وَ یا مَنْ هُوَ غَایةُ خَشْیةِ الْمُتَّقِینَ.
هَذَا مَقَامُ مَنْ تَدَاوَلَتْهُ أَیدِی الذُّنُوبِ، وَ قَادَتْهُ أَزِمَّةُ الْخَطَایا، وَ اسْتَحْوَذَ عَلَیهِ الشَّیطَانُ، فَقَصَّرَ عَمَّا أَمَرْتَ بِهِ تَفْرِیطاً، وَ تَعَاطَی مَا نَهَیتَ عَنْهُ تَغْرِیراً، کَالْجَاهِلِ بِقُدْرَتِکَ عَلَیهِ، أَوْ کَالْمُنْکِرِ فَضْلَ اِحْسَانِکَ إِلَیهِ حَتَّی إِذَا انْفَتَحَ لَهُ بَصَرُ الْهُدَی، وَ تَقَشَّعَتْ عَنْهُ سَحَائِبُ الْعَمَی، أَحْصَی مَا ظَلَمَ بِهِ نَفْسَهُ، وَ فَکَّرَ فِیمَا خَالَفَ بِهِ رَبَّهُ، فَرَأَی کَثِیرَ عِصْیانِهِ کَبِیراً، وَجَلِیلَ مُخَالَفَتِهِ جَلِیلاً.
فَأَقْبَلَ نَحْوَکَ مُؤَمِّلاً لَکَ، مُسْتَحْیِیاً مِنْکَ، وَ وَجَّهَ رَغْبَتَهُ اِلَیکَ ثِقَةً بِکَ، فَأَمَّکَ بِطَمَعِهِ یقِیناً، وَ قَصَدَکَ بِخَوْفِهِ اِخْلاَصاً.
قَدْ خَلاَ طَمَعُهُ مِنْ کُلِّ مَطْمُوعٍ فِیهِ غَیرِکَ، وَ أَفْرَخَ رَوْعُهُ مِنْ کُلِّ مَحْذُورٍ مِنْهُ سِوَاکَ، فَمَثَلَ بَینَ یدَیکَ مُتَضَرِّعاً، وَ غَمَّضَ بَصَرَهُ اِلَی الْأَرْضِ مُتَخَشِّعاً، وَ طَأْطَأَ رَأْسَهُ لِعِزَّتِکَ مُتَذَلِّلاً، وَ أَبَثَّکَ مِنْ سِرِّهِ مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنْهُ خُضُوعاً، وَ عَدَّدَ مِنْ ذُنُوبِهِ مَا أَنْتَ أَحْصَی لَهَا خُشُوعاً.
وَ اسْتَغَاثَ بِکَ مِنْ عَظِیمِ مَا وَقَعَ بِهِ فِی عِلْمِکَ وَ قَبِیحِ مَا فَضَحَهُ فِی حُکْمِکَ، مِنْ ذُنُوبٍ أَدْبَرَتْ لَذَّاتُهَا فَذَهَبَتْ، وَ أَقَامَتْ تَبِعَاتُهَا فَلَزِمَتْ، لَا ینْکِرُ - یا اِلَهِی - عَدْلَکَ اِنْ عَاقَبْتَهُ، وَلا یسْتَعْظِمُ عَفْوَکَ اِنْ عَفَوْتَ عَنْهُ وَ رَحِمْتَهُ، لِأَنَّکَ الرَّبُّ الْکَرِیمُ الَّذِی لَا یتَعَاظَمُهُ غُفْرَانُ الذَّنْبِ الْعَظِیمِ،
اللَّهُمَّ فَهَا أَنَا ذَا قَدْ جِئْتُکَ مُطِیعاً لِأَمْرِکَ فِیمَا أَمَرْتَ بِهِ مِنَ الدُّعَاءِ، مُتَنَجِّزاً وَعْدَکَ فِیمَا وَعَدْتَ بِهِ مِنَ الْاِجَابَةِ، اِذْ تَقُولُ: «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» .
اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ الْقَنِی بِمَغْفِرَتِکَ کَمَا لَقِیتُکَ بِاِقْرَارِی، وَ ارْفَعْنِی عَنْ مَصَارِعِ الذُّنُوبِ کَمَا وَضَعْتُ لَکَ نَفْسِی، وَ اسْتُرْنِی بِسِتْرِکَ کَمَا تَأَنَّیتَنِی عَنِ الِانْتِقَامِ مِنِّی .
اللَّهُمَّ وَثَبِّتْ فِی طَاعَتِکَ نِیتِی، وَأَحْکِمْ فِی عِبَادَتِکَ بَصِیرَتِی، وَ وَفِّقْنِی مِنَ الْأَعْمَالِ لِمَا تَغْسِلُ بِهِ دَنَسَ الْخَطَایا عَنِّی، وَتَوَفَّنِی عَلَی مِلَّتِکَ وَمِلَّةِ نَبِیکَ: مُحَمَّدٍ - عَلَیهِ السَّلَامُ - اِذَا تَوَفَّیتَنِی.
اللَّهُمَّ اِنِّی أَتُوبُ اِلَیکَ فِی مَقَامِی هَذَا مِنْ کَبَائِرِ ذُنُوبِی وَ صَغَائِرِهَا، وَبَوَاطِنِ سَیئَاتِی وَظَوَاهِرِهَا، وَسَوَالِفِ زَلَّاتِی وَحَوَادِثِهَا، تَوْبَةَ مَنْ لا یحَدِّثُ نَفْسَهُ

بِمَعْصِيةٍ، وَلا يضْمِرُ أنْ يعُودَ فِی خَطِيئَةٍ، وَقَدْ قُلْتَ - يا اِلَهِی - فِی مُحْكَمِ كِتَابِکَ: «اِنَّکَ تَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِکَ، وَتَعْفُو عَنِ السَّيئَاتِ»، وَ«تُحِبُّ التَّوَّابِينَ»، فَاقْبَلْ تَوْبَتِی كَمَا وَعَدْتَ، وَاعْفُ عَنْ سَيئَاتِی كَمَا ضَمِنْتَ، وَأَوْجِبْ لِی مَحَبَّتَکَ كَمَا شَرَطْتَ، وَلَکَ - يا رَبِّ - شَرْطِی أَلَّا أَعُودَ فِی مَكْرُوهِکَ، وَضَمَانِی أَنْ لا أَرْجِعَ فِی مَذْمُومِکَ، وَعَهْدِی أَنْ أَهْجُرَ جَمِيعَ مَعَاصِيکَ.

اللَّهُمَّ اِنَّکَ أَعْلَمُ بِمَا عَمِلْتُ فَاغْفِرْ لِی مَا عَلِمْتَ، وَاصْرِفْنِی بِقُدْرَتِکَ إِلَی مَا أَحْبَبْتَ.

اللَّهُمَّ وَعَلَی تَبِعَاتٌ قَدْ حَفِظْتُهُنَّ، وَتَبِعَاتٌ قَدْ نَسِيتُهُنَّ، وَ كُلُّهُنَّ بِعَينِکَ الَّتِی لا تَنَامُ، وَعِلْمِکَ الَّذِی لاينْسَی، فَعَوِّضْ مِنْهَا أَهْلَهَا، وَ احْطُطْ عَنِّی وِزْرَهَا، وَخَفِّفْ عَنِّی ثِقْلَهَا، وَاعْصِمْنِی مِنْ أَنْ أُقَارِفَ مِثْلَهَا.

اللَّهُمَّ وَاِنَّهُ لاوَفَاءَ لِی بِالتَّوْبَةِ اِلَّا بِعِصْمَتِکَ، وَلااسْتِمْسَاکَ بِی عَنِ الْخَطَايا اِلَّا عَنْ قُوَّتِکَ، فَقَوِّنِی بِقُوَّةٍ كَافِيةٍ، وَتَوَلَّنِی بِعِصْمَةٍ مَانِعَةٍ.

اللَّهُمَّ أَيمَا عَبْدٍ تَابَ اِلَيکَ وَهُوَ فِی عِلْمِ الْغَيبِ عِنْدَکَ فَاسِخٌ لِتَوْبَتِهِ، وَعَائِدٌ فِی ذَنْبِهِ وَخَطِيئَتِهِ، فَاِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أَكُونَ كَذَلِکَ، فَاجْعَلْ تَوْبَتِی هَذِهِ تَوْبَةً لا أَحْتَاجُ بَعْدَهَا اِلَی تَوْبَةٍ، تَوْبَةً مُوجِبَةً لِمَحْوِ مَا سَلَفَ، وَالسَّلاَمَةَ فِيمَا بَقِی.

اللَّهُمَّ اِنِّی أَعْتَذِرُ اِلَيکَ مِنْ جَهْلِی، وَأَسْتَوْهِبُکَ سُوءَ فِعْلِی، فَاضْمُمْنِی اِلَی كَنَفِ رَحْمَتِکَ تَطَوُّلاً، وَاسْتُرْنِی بِسِتْرِ عَافِيتِکَ تَفَضُّلاً.

اللَّهُمَّ وَاِنِّی أَتُوبُ اِلَيکَ مِنْ كُلِّ مَا خَالَفَ اِرَادَتَکَ، أَوْ زَالَ عَنْ مَحَبَّتِکَ مِنْ خَطَرَاتِ قَلْبِی، وَلَحَظَاتِ عَينِی، وَحِكَاياتِ لِسَانِی، تَوْبَةً تَسْلَمُ بِهَا كُلُّ جَارِحَةٍ عَلَی حِيالِهَا مِنْ تَبِعَاتِکَ، وَتَأْمَنُ مِمَا يخَافُ الْمُعْتَدُونَ مِنْ أَلِيمِ سَطَوَاتِکَ.

اللَّهُمَّ فَارْحَمْ وَحْدَتِی بَينَ يدَيکَ، وَوَجِيبَ قَلْبِی مِنْ خَشْيتِکَ، وَاضْطِرَابَ أَرْكَانِی مِنْ هَيبَتِکَ، فَقَدْ أَقَامَتْنِی - يا رَبِّ - ذُنُوبِی مَقَامَ الْخِزْی بِفِنَائِکَ، فَإِنْ سَكَتُّ لَمْ ينْطِقْ عَنِّی أَحَدٌ، وَاِنْ شَفَعْتُ فَلَسْتُ بِأَهْلِ الشَّفَاعَةِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَشَفِّعْ فِی خَطَايای كَرَمَکَ، وَعُدْ عَلَی سَيئَاتِی بِعَفْوِکَ، وَلاتَجْزِنِی جَزَائِی مِنْ عُقُوبَتِکَ، وَابْسُطْ عَلَی طَوْلَکَ، وَ جَلِّلْنِی بِسِتْرِکَ، وَافْعَلْ بِی فِعْلَ عَزِيزٍ تَضَرَّعَ اِلَيهِ عَبْدٌ ذَلِيلٌ فَرَحِمَهُ، أَوْغَنِی تَعَرَّضَ لَهُ عَبْدٌ فَقِيرٌ فَنَعَشَهُ.

اللَّهُمَّ لاخَفِيرَ لِی مِنْکَ فَلْيخْفُرْنِی عِزُّکَ، وَلاشَفِيعَ لِی اِلَيکَ فَلْيشْفَعْ لِی فَضْلُکَ، وَ قَدْ أَوْجَلَتْنِی خَطَايای فَلْيؤْمِنِّی عَفْوُکَ. فَمَا كُلُّ مَا نَطَقْتُ بِهِ عَنْ جَهْلٍ مِنِّی بِسُوءِ أَثَرِی، وَلانِسْيانٍ لِمَا سَبَقَ مِنْ ذَمِيمِ فِعْلِی، لَكِنْ لِتَسْمَعَ سَمَاؤُکَ وَ مَنْ فِيهَا وَأَرْضُکَ وَ مَنْ عَلَيهَا مَا أَظْهَرْتُ لَکَ مِنَ النَّدَمِ، وَلَجَأْتُ اِلَيکَ فِيهِ مِنَ التَّوْبَةِ. فَلَعَلَّ بَعْضَهُمْ بِرَحْمَتِکَ يرْحَمُنِی لِسُوءِ مَوْقِفِی، أَوْ تُدْرِكُهُ الرِّقَّةُ عَلَی لِسُوءِ حَالِی فَينَالَنِی مِنْهُ بِدَعْوَةٍ هِی أَسْمَعُ لَدَيکَ مِنْ دُعَائِی، أَوْ شَفَاعَةٍ أَوْكَدُ عِنْدَکَ مِنْ شَفَاعَتِی تَكُونُ بِهَا نَجَاتِی مِنْ غَضَبِکَ وَ فَوْزَتِی بِرِضَاکَ.

اللَّهُمَّ اِنْ يكُنِ النَّدَمُ تَوْبَةً اِلَيکَ، فَأَنَا أَنْدَمُ النَّادِمِينَ، وَ اِنْ يكُنِ التَّرْکُ لِمَعْصِيتِکَ اِنَابَةً، فَأَنَا أَوَّلُ الْمُنِيبِينَ، وَ اِنْ يكُن الاِسْتِغْفَارُ حِطَّةً لِلذُّنُوبِ، فَاِنِّی لَکَ مِنَ

الْمُسْتَغْفِرِینَ.
اللَّهُمَّ فَکَمَا أَمَرْتَ بِالتَّوْبَةِ، وَ ضَمِنْتَ الْقَبُولَ، وَ حَثَثْتَ عَلَی الدُّعَاءِ، وَ وَعَدْتَ الْإِجَابَةَ، فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ محمّد، وَ اقْبَلْ تَوْبَتِی، وَلاتَرْجِعْنِی مَرْجِعَ الْخَیبَةِ مِنْ رَحْمَتِکَ، اِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ عَلَی الْمُذْنِبِینَ، وَالرَّحِیمُ لِلْخَاطِئِینَ الْمُنِیبِینَ.
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، کَمَا هَدَیتَنَا بِهِ، وَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، کَمَا اسْتَنْقَذْتَنَا بِهِ، وَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، صَلاَةً تَشْفَعُ لَنَا یوْمَ الْقِیامَةِ وَیوْمَ الْفَاقَةِ اِلَیکَ، اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ، وَهُوَ عَلَیکَ یسِیرٌ.(232)
4. چهارشنبه و پنج‌شنبه و جمعه را روزه بگیرد به قصد زیارت سیدالشهداعلیه السلام و روزه‌ها را صحیحاً و کاملاً به جای آورد که تمام جوارح و جوانح صائم باشند و به اجتهاد واقعی و یا احتیاط و یا تقلید ایجاد نماید چنانچه تفصیل اینها را در روح الایمان، طبع نجف، سنه 1350 بیان نمودم.
مرحوم آقا سید کاظم (قده) می‌فرماید که: اگر شخص دعوی اجتهاد کند و واقعاً مجتهد نباشد امامت نکند، باطل است با اعتقادش به اجتهاد خودش!(233) علی تفصیلی که در آن کتاب بیان نمودم. و تقلیدش هم به تقلید نباشد به هوای نفس و امثال اینها بر وفق موازین شرعیه باشد. و احتیاط اگر کند، یا عن اجتهاد تجویز کرده باشد، و یا به تقلید مجتهد جامع الشرایط، لازم التقلید بوده باشد باز نیز به تفصیلی که آنجا ذکر کردم، پس در سه روز مراعات نماید تمام شرائط صحت و قبول را.
5. قبل از غروب شب جمعه غسل کند به نیت زیارت ابا عبداللَّه‌علیه السلام قربة الی اللَّه.
و آداب غسل را چه در این غسل و چه در آنچه سابق گذشت و چه در آنچه بعد بیاید، از دعا و غیره، چنانچه در آینده ذکر نمایم تفصیلاً البته مرعی دارد قلم استحباب بر وی نزند با خداوند طرفیت نیست بنده است حاجت دارد.
6. شب جمعه را بلند شده نماز شب بخواند به آداب و رسوم دعاء کاملاً و تا تواند در خلال دعا توبه و استغفار و دعا و صلوات و لعن بر اعداء آل محمدعلیهم السلام بنماید.
7. بعد از فراغ از نماز شب به پشت بام رفته و نگاه به اکناف آسمان کرده و تسبیح و تهلیل(234) و تحمید و تکبیر و استغفار گفته.
8. برگشته بخوابد.
9. آن که اوّل روز شنبه که بنای خروج به زیارت است بدن خود را از هر جهت خوب بشوید و تنظیف نماید.
10. آن که لباس خود را کاملاً شسته و پاکیزه نماید حتی آن که اگر توهم باشد باز بشوید و در تمام این شرائط که عرض شد و می‌شود قصد کند که ایجاد می‌کنم و امتثال بنمایم برای زیارت سید الشهداعلیه السلام قربة الی

اللّه.
11. آن که اوّل آفتاب که در آن روز که شنبه باشد و خیال خروج زیارت را دارد نیز غسل کند برای زیارت سید الشهداعلیه السلام قربة الی اللَّه و آداب و دعا و رسوم وی را نیز مراعات نماید.
12. آن که اظهار عزا و ماتم داری نماید از ابتدای عمل که روزه بوده تا آخر عمل.
13. آن که هم ندبه و بکاء و تباکی نماید از اوّل تا آخر عمل.
14. در این اظهار عزا و ندبه غالباً کلمه «رجعة»(235) و «حوقله»(236) بسیار بگوید.
15. از ابتدای عمل که روزه باشد تا آخر عمل، صحبت دنیوی را ترک نماید مگر برای ضرورت.
16. مراء و جدل در حق یا باطل در تمام عمل ترک نماید.
17. در ظرف عمل از اوّل تا آخر واجبات را کما هو به جای آورد و محرمات را ترک نماید.
18. در ظرف عمل هر روزه مقداری از مال خود به قدر میسور انفاق کند.
19. قصد کند که من زیارت سید الشهدا و امیرالمؤمنین‌علیهما السلام را در آتیه ترک نمی‌کنم بعد از این زیارت.
20. قبل از شروع در زیارت یا بعد از زیارت مختصری نیابتاً از پدر و مادر و ارحام بخواند و طلب مغفرت برای آنها نماید بلکه اگر قبل باشد بهتر است.
21. بعد از فراغ از عمل مقداری از قرآن بخواند و ثواب آن را هدیه به روح آن دو امام نماید.
22. آن که برای رفتن به مرکز زیارت قدم را کوچک بردارد.
23. حتی الامکان جامه سفید بپوشد در وقت زیارت.
24. در تمام مدت تا از زیارت حضرت امیر فارغ شود طیب استعمال کند و وقت شروع به زیارت سید الشهدا از خود دور کند.

25. قلب خود را از کینه مؤمنین و مسلمین خالی دارد و برای آنها طلب مغفرت نماید.
26. دو ساعت تقریباً از آفتاب بالا آمده وضوء کامل بسازد به قصد زیارت امیرالمؤمنین‌علیه السلام و وضوی کامل این است که رو به قبله بنشیند و ظرف آب به یمین بگذارد، بعد مسواک نماید، و بعد آب را از ظرف بریزد، دو دست خود را بشوید دو مرتبه بسم اللّٰه بگوید و بگوید «بسم اللّٰه و باللّٰه اللّٰهم اجْعَلْنی من التّوّابین و اجْعَلْنی من المُطهَّرین».
و بعد مضمضه(237) نماید به سه کف و بگوید: «اللّهم لَقِّنی حُجّتُکَ یومَ اَلْقاکَ و اَطْلِقْ لِسانی بِذِکرکَ و شُکرِکَ». و بعد استنشاق(238) نماید سه مرتبه به سه کف و بگوید: «اللّهم لا تَحْرِمْنی ریحَ الجَنّةِ، وَ اجْعلنی مِمَّنْ یشُمُّ ریحَها و روحَها و طیبَها». بعد از دست راست دو مرتبه هر مرتبه سه کف آب به صورت بریزد و بشوید دو مرتبه و بگوید:
«اللّهم بَیضْ وجهی یومَ تَبْیضُّ الوجوهُ، و لا تُسَوِّدْ وجهی یومَ تَبْیضُّ الوجوهُ».
و بعد از دست راست آب بریزد و دست چپ و به دست چپ سه کف به ظهر ذراع(239) بریزد و بشوید. و همین نحو دوباره بشوید از باطن و بگوید:
«اللّهم اَعْطِنی کتابی بِیمینی، و الخُلدُ و الجَنانِ بِیساری و حاسِبْنی حساباً یسیراً».
و بعد به دست چپ سه کف بریزد به ظهر و بگوید:
«اللّهم لا تُعْطِنی کتابی بِیساری، و لا تَجْعلْها مَغلولةً اِلی عُنُقی، و اعوذُ بِکَ مِن مُقَطَّعاتِ النّیرانِ».
و بگوید: «اللّهم غَشِّنی بِرحمتک و عَفوکَ و عافِیتکَ».
و بعد مسح پاها را نماید و بگوید: «اللّهم ثَبِّتْ قَدِمی علَی الصّراطِ یومَ تَزِلُّ فیه الأقدامِ و اجْعلْ سعیی فیما یرضیکَ عنّی».
و بعد از فراغ بگوید: «اشهد ان لا اله الاّ اللّه وحده لا شریک له، و اشهد انّ علیاً و أبنائُهُ المعصومینَ حُجَجُ اللّٰه، و اَنَّ اولیائَهُ اَولیائُکَ و خُلَفائهُ خُلَفائُکَ».
27. غسل زیارت حضرت امیرعلیه السلام به جای آورد کاملاً. پس لاجرم باید غسل ترتیبی نماید و هر عضوی را سه مرتبه غسل دهد و اوّل بسم‌اللّٰه بگوید، و تخلیل موها نماید و اوّل یک مرتبه دستها را بشوید، و مسواک کند، و مضمضه نماید، و استنشاق نموده و دعای غسل زیارت حضرت امیرعلیه السلام را بخواند. و آن دعا این است:
بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ نُوراً وَ طَهُوراً وَ حِرْزاً وَ أَمْناً مِنْ کُلِّ خَوْفٍ وَ شِفَاءً مِنْ کُلِّ دَاءٍ. اللَّهُمَّ طَهِّرْنِی وَ طَهِّرْلی قَلْبِی وَ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ أَجْرِ

مَحَبَّتِکَ وَ ذِکْرَکَ عَلَی لِسَانِی. الْحَمْدُ لِلّهِ الّذِی جَعَلَ الْمَاءَ طَهُوراً اللّهُمَّ اجْعَلْنِی عَبْداً شَکُوراً وَلآلائِکَ ذَکُوراً.
اللَّهُمَّ أَحْیِ قَلْبِی بِالْإِیمَانِ وَ طَهِّرْنِی مِنَ الذُّنُوبِ وَ اقْضِ لِی بِالْحُسْنَی وَ افْتَحْ لِی بِالْخَیرَاتِ مِنْ عِنْدِکَ یا سَمِیعَ الدُّعَاءِ، وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ کَثِیراً.
بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ عَلَی مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ.
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ طَهِّرْ قَلْبِی، وَ زَکِّ عَمَلِی، وَ نَوِّرْ بَصَرِی، وَ اجْعَلْ غُسْلِی هَذَا طَهُوراً وَ حِرْزاً وَ شِفَاءً مِنْ کُلِّ دَاءٍ وَ سُقْمٍ وَ آفَةٍ وَ عَاهَةٍ وَ مِنْ شَرِّ مَا أُحَاذِرُهُ إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ.
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. اغْسِلْنِی مِنَ الذُّنُوبِ کُلِّهَا وَ الْآثَامِ وَ الْخَطَایا وَ طَهِّرْ جِسْمِی وَ قَلْبِی مِنْ کُلِّ آفَةٍ تَمْحَقُ بِهَا دِینِی وَ اجْعَلْ عَمَلِی خَالِصاً لِوَجْهِکَ یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ.
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْهُ لِی شَاهِداً یوْمَ حَاجَتِی وَ فَقْرِی وَ فَاقَتِی إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ و بعد بخواند سوره قدر را یک مرتبه پس وقتی که فارغ شد و لباس پاک خود را پوشید بگوید: اللَّهُمَّ أَلْبِسْنِی التَّقْوَی، وَ اغْفِرْ لِی وَ ارْحَمْنِی فِی الآخِرَةِ وَ الْأُولَی الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَی مَا هَدَانَا وَ لَهُ الشُّکْرُ عَلَی مَا أَوْلانَا.
28. آن که در این روز که خیال دارد زیارت کند، شکم خود را از طعام خالی نگاه دارد تا از زیارت فارغ شود.
29. در این مدت عمل که از چهارشنبه بوده در نماز خیلی اهتمام نماید از تمام شرائط صحت و قبول و کمال وی و همیشه اوّل وقت بخواند و نوافل را مرتباً بیارد حتی اگر ترک شد به غیر تقصیر قضاء نماید.
30. وضوی کامل برای زیارت سید الشهداعلیه السلام به نحوی که در وضوی زیارت حضرت امیرعلیه السلام بیان کردم به جای آورد ولو آن که ناقضی حاصل نشده باشد.
31. غسل زیارت عاشورای سید الشهداعلیه السلام را کاملاً نماید به نحوی که در غسل زیارت حضرت امیرعلیه السلام عرض نمودم ورای دعای وی و بگوید در اثناء غسل:
«اللّهمّ طَهِّرنی مِن کلِّ ذَنبٍ، و نَجِّنی مِن کلِّ کَرْبٍ، و ذَلِّلْ لِی کلُّ صَعْبٍ، اِنَّکَ نِعْمَ المَولی و نِعْمَ الرَّبُّ».
و بعد از غسل بخواند این دعا را: «اللّهمّ اجْعَلْهُ لِی نوراً و طَهوراً و حِرزاً و کافیاً مِن کلِّ دآءٍ و سُقْمٍ و مِن کلِّ آفَةٍ و عاهَةٍ، و طَهِّرْ بِه قَلبی و جوارِحی، و لَحمی و دَمی، و شَعرِی و بَشَری، و مُخّی و عِظامی و ما اَقَلَّتِ الأَرضُ مِنِّی، وَ اجْعلْهُ لِی شاهداً یوم القیامة وَ یوم حاجتِی وَ فَقرِی».
در روایتی خیلی عجیب دیدم که ابن مغیره، از ابی عبداللّهعلیه السلام نقل می‌کند که فرمود: برای خداوند ملائکی باشند موکل قبر حسینعلیه السلام وقتی که زائر غسل کرد برای زیارت، به پیغمبرصلی الله علیه وآله و

امیرعلیه السلام خبر دهند. پس پیغمبرصلی الله علیه وآله صدا زند که بشارت باد شما را که رفیق من باشید در بهشت. و حضرت امیرعلیه السلام صدا بزند که من ضامن قضاء حوائج شما باشم، و دفع بلا از شما بکنم در دنیا و آخرت.
پس پیغمبرصلی الله علیه وآله و امیرعلیه السلام از طرف یمین و یسار، وی را حفظ کنند تا بگردد به اهلش.(240)
پس خارج بشود به یکی از مراکز زیارت یا حرمین یا جای خلوت یا پشت بام مرتفع یا صحرا. و اگر به حرمین رفت تمام آن شرائط که در مقصد بیست و پنجم ذکر نمودم مراعات نماید کاملاً و برای حاجت، به صحرا رفتن متعین است.
32. وقتی که اراده خروج نمود به یکی از مراقد حضرت امیرعلیه السلام بخواند این دعا را:
الْحَمْدُ للَّهِ الَّذِی أَکْرَمَنِی بِمَعْرِفَتِهِ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ‌صلی الله علیه وآله وَ مَنْ فَرَضَ علی طَاعَتَهُ رَحْمَةً مِنْهُ لِی وَ تَطَوُّلًا مِنْهُ عَلَی (وَ مَنَّ عَلَی) بِالْإِیمَانِ .
الْحَمْدُ للَّهِ الَّذِی سَیرَنِی فِی بِلاَدِهِ وَ حَمَلَنِی عَلَی دَوَابِّهِ وَ طَوَی لِی الْبَعِیدَ وَ دَفَعَ عَنِّی الْمَکْرُوهَ حَتَّی أَدْخَلَنِی حَرَمَ أَخِی رسوله فَارَانِیهِ فِی عَافِیةٍ. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا کُنَّا لِنَهْتَدِی لَوْلا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ .
أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ جَاءَ بِالْحَقّ مِنْ عِنْدِهِ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِیاً عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ‌علیهم السلام .
اللَّهُمَّ عَبْدُکَ وَ زَائِرُکَ مُتَقَرِّبٌ إِلَیکَ بِزِیارَةِ قَبْرِ أَخِی رَسُولِکَ وَ عَلَی کُلِّ أمتی حتی لِمَنْ أَتَاهُ وَ زَارَهُ وَ أَنْتَ خَیرُ مَأتِیّ وَ أَکْرَمُ مَزُورٍ فَأَسْأَلُکَ یا اللَّهُ یا رَحْمَانُ یا رَحِیمُ یا جَوَادُ یا واحد یا أَحَدُ... أَنْ تُصَلِّی عَلَی مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَیتِهِ وَ أَنْ تَجْعَلَ تُحْفَتَکَ إِیای مِنْ زِیارَتِی فِی مَوْقِعِی هَذَا فَکَاکَ رَقَبَتِی مِنَ النَّارِ وَ اجْعَلْنِی مِمَّنْ یسَارِعُ فِی الْخَیرَاتِ وَ یدْعُوکَ رَغَباً وَ رَهَباً وَ اجْعَلْنِی لک مِنَ الْخَاشِعِینَ. اللَّهُمَّ إِنَّکَ بَشَّرْتَنِی عَلَی لِسَانِ نَبِیکَ محمّدصلی الله علیه وآله فَقُلْتَ: «وَ بشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ»(241) اللَّهُمَّ فإِنِّی بِکَ مُؤْمِنٌ وَ بِجَمِیعِ أَنْبیائِکَ فَلاَ توقِفْنِی بَعْدَ مَعْرِفَتِهِمْ مَوْقِفاً تَفْضَحنِی بِهِ عَلَی رُؤسِ الْخَلاَئِقِ بَلْ اوقِفْنِی مَعَهُمْ وَ تَوَفَّنِی عَلَی التَّصْدِیقِ بِهِمْ فَإِنَّهُمْ عَبِیدُکَ وَ أَنْتَ خَصَصْتَهُمْ بِکَرَامَتِکَ وَ أَمَرْتَنِی بِاتِّبَاعِهِم .(242)
و این دعا را در غیر نجف نخواند.
و اگر به حرم حائری - زاد اللّه شرفا - مشرف شود به دعای وی خوانده شود که در کتب ادعیه ذکر شده. و اگر در غیر حرمین است، لازال تا به مرکز زیارت برسد.
33. در مرکز خواندن زیارت همان که به آن محل رسید، سجده به جای آورد که سجده شکر باشد به نحو سجده نمازی یعنی بر هفت موضع و در وی صد مرتبه بگوید شکراً شکراً بعد بلند شود.

34. آن که اگر در حرمین است پس آداب حرمین را که در مقصد بیست و پنجم ذکر نمودم به جای آورد علاوه بر ادعیه مخصوصه تا بعد شروع در زیارت ششم نماید.
35. اگر در غیر حرمین باشد سر پای بایستد برای خواندن زیارت ششم مثل حرمین.
36. اگر در غیر حرمین باشد پشت به قبله بودن شرط نیست در زیارت ششم بلکه رو به هر طرف می‌توان بخواند به مقتضای اطلاق روایت صفوان که فرمود: به وی در هر مکان باشی هر روز بخوان این زیارت را ولی بهتر آن است که متوجه قبر شریف شود.
37. پس از آن که متوجه قبر شریف شد تکبیر بگوید یک مرتبه، و بعد شروع نماید به زیارت ششم و آن این است:
اَلسَّلاَمَ عَلَیکَ یا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلاَمَ عَلَیکَ یا صَفْوَةَ اللَّهِ، السَّلاَمَ عَلَیکَ یا أَمِینَ اللَّهِ، السَّلاَمَ عَلَی مَنِ اصْطَفَاهُ اللَّهُ وَ اخْتَصَّهُ وَ اخْتَارَهُ مِنْ بَرِیتِهِ، السَّلاَمَ عَلَیکَ یا خَلِیلَ اللَّهِ مَا دَجَا اللَّیل وَ غَسَقَ وَ أَضَاءَ النَّهَارُ وَ أَشْرَقَ السَّلاَمَ عَلَیکَ مَا صَمَتَ صَامِتٌ وَ نَطَقَ نَاطِقٌ وَ ذَرَّ شَارِقٌ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ .
السَّلاَمَ عَلَی مَوْلانَا أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ عَلِیّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ صَاحِبِ السَّوَابِقِ وَ الْمَنَاقِبِ وَ النَّجْدَةِ وَ مُبِیدِ الْکَتَائِبِ الشَّدِیدِ الْبَأْسِ الْعَظِیمِ الْمِرَاسِ الْمَکِینِ الْأَسَاسِ سَاقِی الْمُؤْمِنِینَ بِالْکَأْسِ مِنْ حَوْضِ الرَّسُولِ الْمَکِینِ الْأَمِینِ .
السَّلاَمَ عَلَی صَاحِبِ النُّهَی وَ الْفَضْلِ وَ الطَّوَائِلِ وَ الْمَکْرُمَاتِ وَ النَّوَائِلِ .
السَّلاَمَ عَلَی فَارِسِ الْمُؤْمِنِینَ وَ لَیثِ الْمُوَحِّدِینَ وَ قَاتِلِ الْمُشْرِکِینَ وَ وَصِیّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ .
السَّلاَمَ عَلَی مَنْ أَیدَهُ اللَّهُ بِجَبْرَئِیلَ، وَ أَعَانَهُ بِمِیکائِیلَ، وَ أَزْلَفَهُ فِی الدَّارَینِ وَ حَبَاهُ بِکُلِّ مَا تَقَرُّ بِهِ الْعَینُ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ عَلَی آلِهِ الطَّاهِرِینَ وَ عَلَی أَوْلادِهِ الْمُنْتَجَبِینَ وَ عَلَی الْأَئِمَّةِ الرَّاشِدِینَ الَّذِینَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ فَرَضُوا عَلَینَا الصَّلَوَاتِ وَ أَمَرُوا بِإِیتَاءِ الزَّکَاةِ وَ عَرَّفُونَا صِیامَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ قِرَآءَةَ الْقُرْآنِ .
السَّلاَمَ عَلَیکَ یا أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ وَ یعْسُوبَ الدِّینِ وَ قَائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِینَ .
السَّلاَمَ عَلَیکَ یا بَابَ اللَّهِ، السَّلاَمَ عَلَیکَ یا عَینَ اللَّهِ النَّاظِرَةَ وَ یدَهُ الْبَاسِطَةَ وَ أُذُنَهُ الْوَاعِیةَ وَ حِکْمَتَهُ الْبَالِغَةَ وَ نِعْمَتَهُ السَّابِغَةَ، السَّلاَمَ عَلَی قَسِیمِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، السَّلاَمَ عَلَی نِعْمَةِ اللَّهِ عَلَی الْأَبْرَارِ وَ نِقِمَتِهِ عَلَی الْفُجَّارِ، السَّلاَمَ عَلَی سَیدِ الْمُتَّقِینَ الْأَخْیارِ، السَّلاَمَ عَلَی أَخِی رَسُولِ اللَّهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ وَ زَوْجِ ابْنَتِهِ، وَ الْمَخْلُوقِ مِنْ طِینَتِهِ، السَّلاَمَ عَلَی الْأَصْلِ الْقَدِیمِ وَ الْفَرْعِ الْکَرِیمِ، السَّلاَمَ عَلَی الثَّمَرِ الْجَنِی، السَّلاَمَ عَلَی أَبِی الْحَسَنِ عَلِی، السَّلاَمَ عَلَی شَجَرَةِ طُوبَی وَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَی .
السَّلاَمَ عَلَی آدَمَ صَفْوَةِ اللَّهِ وَ نُوح نَبِیّ اللَّهِ وَ إِبْرَاهِیمَ خَلِیل اللَّهِ وَ مُوسَی

كَلِيمِ اللّهِ وَ عِيسَى رُوحِ اللّهِ وَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللّهِ وَ مِنْ بَينِهِمْ مِنَ الصِّدِّيقِينَ وَ النَّبِيينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً. السَّلَامَ عَلَى نُورِ الْأَنْوَارِ وَ سَلِيلِ الْأَطْهَارِ وَ عَنَاصِرِ الْأَخْيارِ، السَّلَامَ عَلَى وَالِدِ الْأَئِمَّةِ الْأبرارِ، السَّلَامَ عَلَى حَبْلِ اللَّهِ الْمَتِينِ وَ جَنْبِهِ الْمَكِينِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

السَّلَامَ عَلَى أَمِينِ اللَّهِ فِى أَرْضِهِ وَ خَلِيفَتِهِ وَ الْحَاكِمِ بِأَمْرِهِ وَ الْقَيمِ بِدِينِهِ، وَ النَّاطِقِ بِحِكْمَتِهِ، وَ الْعَامِلِ بِكِتَابِهِ أَخِى الرَّسُولِ وَ زَوْجِ الْبَتُولِ وَ سَيفِ اللَّهِ الْمَسْلُولِ.

السَّلَامَ عَلَى صَاحِبِ الدَّلالاتِ وَ الْآياتِ الْبَاهِرَاتِ وَ الْمُعْجِزَاتِ الْقَاهِرَاتِ وَ الْمُنْجِى مِنَ الْهَلَكَاتِ الَّذِى ذَكَرَهُ اللَّهُ فِى مُحْكَمِ الآياتِ فَقَالَ تَعَالَى: «وَ إِنَّهُ فِى أُمِّ الْكِتابِ لَدَينا لَعَلِى حَكِيمٌ» .(243)

السَّلَامَ عَلَى اسْمِ اللَّهِ الرَّضِىّ وَ وَجْهِهِ الْمُضِىءِ وَ جَنْبِهِ الْعَلِى وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ .

السَّلَامَ عَلَى حُجَجِ اللَّهِ وَ أَوْصِيائِهِ، وَ خَاصَّةِ اللَّهِ وَ أَصْفِيائِهِ وَ خَالِصَتِهِ وَ أُمَنَائِهِ، وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

قَصَدْتُکَ يا مَوْلاى يا أَمِينَ اللَّهِ وَ حُجَّتَهُ زَائِراً عَارِفاً بِحَقِّکَ، مُوَالِياً لِأَوْلِيائِکَ، مُعَادِياً لِأَعْدَائِکَ، مُتَقَرِّباً إِلَى اللَّهِ بِزِيارَتِکَ، فَاشْفَعْ لِى عِنْدَ اللَّهِ رَبِّى وَ رَبِّکَ فِى خَلَاصِ رَقَبَتِى مِنَ النَّارِ، وَ قَضَاءِ حَوَائِجِى حَوَائِجِ الدُّنْيا وَ الآخِرَةِ، سَلاَمُ اللَّهِ وَ سَلاَمُ مَلاَئِکَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ الْمُسَلِّمِينَ لَکَ بِقُلُوبِهِمْ يا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ وَ النَّاطِقِينَ بِفَضْلِکَ وَ الشَّاهِدِينَ عَلَى أَنَّکَ صَادِقٌ أَمِينٌ صِدِّيقٌ عَلَيکَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ .

أَشْهَدُ أَنَّکَ طُهْرٌ طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ مِنْ طُهْرٍ طَاهِرٍ مُطَهَّرٍ.

أَشْهَدُ لَکَ يا وَلِى اللَّهِ وَ وَلِى رَسُولِهِ بِالْبَلاَغِ وَ الْأَدَاءِ وَ أَشْهَدُ أَنَّکَ جَنْبُ اللَّهِ وَ بَابُهُ، وَ أَنَّکَ حَبِيبُ اللَّهِ، وَ وَجْهُهُ الَّذِى يؤْتَى مِنْهُ وَ أَنَّکَ سَبِيلُ اللَّهِ، وَ أَنَّکَ عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِ اللَّهِصلى الله عليه وآله.

أَتَيتُکَ مُتَقَرِّباً إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِزِيارَتِکَ، رَاغِباً إِلَيکَ فِى الشَّفَاعَةِ، أَبْتَغِى بِشَفَاعَتِکَ خَلاَصَ رَقَبَتِى مِنَ النَّارِ، مُتَعَوِّذاً بِکَ مِنَ النَّارِ، هَارِباً مِنْ ذُنُوبِى الَّتِى احْتَطَبْتهَا عَلَى ظَهْرِى فَزِعاً إِلَيکَ رَجَاءَ رَحْمَةِ رَبِّى .

أَتَيتُکَ أَسْتَشْفِعُ بِکَ يا مَوْلاى وَ أَتَقَرَّبُ بِکَ إِلَى اللَّهِ لِيقْضِى بِکَ حَوَائِجِى، فَاشْفَعْ يا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ إِلَى اللَّهِ، فَإِنِّى عَبْدُاللَّهِ وَ مَوْلاکَ وَ زَائِرُکَ، وَ لَکَ عِنْدَ اللَّهِ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ، وَ الْجَاهُ الْعَظِيمُ، وَ الشَّأْنُ الْكَبِيرُ، وَ الشَّفَاعَةُ الْمَقْبُولَةُ .

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ صَلِّ عَلَى أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عَبْدِکَ الْمُرْتَضَى، وَ أَمِينِکَ الْأَوْفَى، وَ عُرْوَتِکَ الْوُثْقَى وَ يدِکَ الْعُلْيا،... وَ سَيدِ الْأَوْصِياءِ وَ رُكْنِ الْأَوْلِياءِ، وَ عِمَادِ الْأَصْفِياءِ، أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ، وَ يعْسُوبِ الدِّينِ، وَ قُدْوَةِ الصَّالِحِينَ، وَ إِمَامِ الْمُخْلِصِينَ، وَ الْمَعْصُومِ مِنَ الْخَلَلِ، الْمُهَذَّبِ مِنَ الزَّلَلِ، الْمُطَهَّرِ مِنَ الْعَيبِ، الْمُنَزَّهِ مِنَ الرَّيبِ، أَخِى نَبِيکَ وَ وَصِىّ رَسُولِکَ، الْبَائِتِ عَلَى فِرَاشِهِ، وَ الْمُوَاسِى لَهُ بِنَفْسِهِ، وَ كَاشِفِ الْكَرْبِ، عَنْ وَجْهِهِ،

الّذِی جَعَلْتَهُ سَیفاً لِنُبُوَّتِهِ، وَ آیةً لِرِسَالَتِهِ، وَ شَاهِداً عَلَی أمَّتِهِ، وَ دَلالَةً علَی حُجَّتِهِ وَ حَامِلاً لِرَایتِهِ، وَ وِقَایةً لِمُهْجَتِهِ، وَ هَادِیاً لِأُمَّتِهِ، وَ یداً لِبَأْسِهِ، وَ تَاجاً لِرَأْسِهِ، وَ بَاباً لِسِرِّهِ، وَ مِفْتَاحاً لِظَفَرِهِ، حَتَّی هَزَمَ جُیوشَ الشِّرْکِ بِإِذْنِکَ وَ أَبَادَ عَسَاکِرَ الْکُفْرِ بِأَمْرِکَ، وَ بَذَلَ نَفْسَهُ فِی مَرْضَاةِ رَسُولِکَ وَ جَعَلَهَا وَقْفاً عَلَی طَاعَتِهِ، فَصَلِّ اللَّهُمَّ عَلَیهِ صَلاَةً دَائِمَةً بَاقِیةً.

پس بگو: السَّلَامَ عَلَیکَ یا وَلِی اللَّهِ، وَ الشِّهَابَ الثَّاقِبَ، وَ النُّورَ الْعَاقِبَ، یا سَلِیلَ الْأَطَایبِ، یا سِرَّ اللَّهِ إِنَّ بَینِی وَ بَینَ اللَّهِ تَعَالَی ذُنُوباً قَدْ أَثْقَلَتْ ظَهْرِی، وَ لا یأْتِی عَلَیهَا إِلَّا رِضَاهُ، فَبِحَقِّ مَنِ ائْتَمَنَکَ عَلَی سِرِّهِ، وَ اسْتَرْعَاکَ أَمْرَ خَلْقِهِ، کُنْ لِی إِلَی اللَّهِ شَفِیعاً، وَ مِنَ النَّارِ مُجِیراً، وَ عَلَی الدَّهْرِ ظَهِیراً، فَإِنِّی عَبْدُ اللَّهِ وَ وَلِیکَ وَ زَائِرُکَ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیکَ و سَلَّمَ کَثیراً .(244)

38. دو رکعت نماز زیارت مولانا امیرالمؤمنینعلیه السلام را بخواند و ثواب آن را هدیه آن وجود مقدس نماید ولی احتیاطاً دو رکعت نماز بخواند به هر سوره که بخواهد و ثواب آن را نیز هدیه به روح آن سرور کائنات نماید و بعد به دستورات ذیل عمل نماید.

39. اگر چه در نماز این روایت مطلق است لکن در رکعت اولی بعد از حمد، سوره یس بخواند زیرا احتمال تقید به آنچه در روایت مفید و سید و شهید نقل شده در غیر این زیارت می‌رود، پس متیقن از مطلق، این فرد است و بعد تسبیح حضرت زهراعلیها السلام را احتیاطاً بخواند و بعد این دعا را بخواند:

اَللّٰهُمَّ إِنِّی صَلَّیتُ هَاتَینِ الرَّکْعَتَینِ هَدِیةً مِنِّی إِلَی سَیدِی وَ مَوْلای وَلِیکَ، وَ أَخِی رَسُولِکَ، أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ، وَسَیدِ الْوَصِیینَ، عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیهِ وَ عَلَی آلِهِ، اللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَقَبَّلْهَا مِنِّی وَ اجْزِنِی عَلَی ذَلِکَ جَزَاءَ الْمُحْسِنِینَ .

اللّٰهُمَّ لَکَ صَلَّیتُ، وَ لَکَ رَکَعْتُ، وَ لَکَ سَجَدْتُ، وَحْدَکَ لا شَرِیکَ لَکَ، لِأَنَّهُ لا تَکُونُ الصَّلاَةُ وَ الرُّکُوعُ وَ السُّجُودُ إِلَّا لَکَ، لِأَنَّکَ أَنْتَ اللّٰهُ لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ .

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ تَقَبَّلْ مِنِّی زِیارَتِی، وَ أَعْطِنِی سُؤْلِی بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِین .

40. آنگاه احتیاطاً حضرت آدم را به این زیارت، زیارت کند:

السَّلَامَ عَلَیکَ یا صَفِی اللّٰهِ، السَّلَامَ عَلَیکَ یا حَبِیبَ اللّٰهِ، السَّلَامَ عَلَیکَ یا نَبِی اللّٰهِ، السَّلَامَ عَلَیکَ یا أَمِینَ اللّٰهِ، السَّلَامَ عَلَیکَ یا خَلِیفَةَ اللّٰهِ فِی أَرْضِهِ، السَّلَامَ عَلَیکَ یا أَبَا الْبَشَرِ، السَّلَامَ عَلَیکَ وَ عَلَی رُوحِکَ وَ بَدَنِکَ وَ عَلَی الطَّاهِرِینَ مِنْ وُلْدِکَ وَ ذُرِّیتِکَ و صلی اللّٰه علیک صَلاَةً لا یحْصِیهَا إِلَّا هُوَ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکَاتُهُ .

41. آن که احتیاطاً حضرت نوح نبی را زیارت نماید و بگوید:

السَّلَامَ عَلَیکَ یا نَبِی اللّٰهِ، السَّلَامَ عَلَیکَ یا صَفِی اللّٰهِ، السَّلَامَ عَلَیکَ یا وَلِی اللّٰهِ، السَّلَامَ عَلَیکَ یا حَبِیبَ اللّٰهِ، السَّلَامَ عَلَیکَ یا شَیخَ الْمُرْسَلِینَ، السَّلَامَ عَلَیکَ یا أَمِینَ اللّٰهِ فِی أَرْضِهِ، صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَ سَلاَمُهُ عَلَیک، وَ عَلَی رُوحِکَ وَ بَدَنِکَ، وَ عَلَی الطَّاهِرِینَ مِنْ وُلْدِکَ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکَاتُه .

42. آنکه احتیاطاً ابراهیم خلیل اللّٰه و هود و صالح علیهم السلام را زیارت کند و بگوید:

«سلام اللّٰه و سلامُ ملائکته و انبیائِه و جمیعِ خلقِهِ علی ابراهیم خلیل اللّٰه و هود و صالح نبی اللّٰه و رحمة اللّٰه و برکاته».

و بعد از هر یک از این زیارت دو رکعت نماز بخواند و هدیه نماید ثواب آن

را به این ارواح مقدسه.
43. احتیاطاً سجده شکری به جای آورد و در وی علاوه بر آنچه گذشت در کیفیت سجده بگوید:
اللَّهُمَّ إِلَیکَ تَوَجَّهْتُ وَ بِکَ اعْتَصَمْتُ وَ عَلَیکَ تَوَکَّلْتُ. اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِی وَ رَجَائِی، فَاکْفِنِی (مَا أَهَمَّنِی وَ مَا) لا یهِمُّنِی، وَ مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّی، عَزَّ جَارُکَ وَجَلَّ ثَنَاؤُکَ، وَ لا إِلَهَ غَیرُکَ، صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ قَرِّبْ فَرَجَهُمْ .
از جانب راست رو را بر زمین گذار و بگو:
ارْحَمْ ذُلِّی بَینَ یدَیکَ، وَ تَضَرُّعِی إِلَیکَ، وَ وَحْشَتِی مِنَ النَّاسِ وَ أُنْسِی بِکَ یا کَرِیمُ یا کَرِیمُ یا کَرِیمُ .
پس جانب چپ رو را بر زمین گذار و بگو:
لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ رَبِّی حَقّاً حَقّاً، سَجَدْتُ لَکَ یا رَبِّ تَعَبُّداً وَ رِقّاً. اللَّهُمَّ إِنَّ عَمَلِی ضَعِیفٌ فَضَاعِفْهُ لِی یا کَرِیمُ یا کَرِیمُ یا کَرِیم .
پس برو به سجود و صد مرتبه بگو شُکْراً. و جهد کن در دعا که این موضع طلبیدن مطالب است و استغفار بسیار بکن که محل آمرزش گناهان است. و حاجات خود را از خدا طلب نما که مقام استجابت دعاهاست.
44. آن که اگر زیارت در نجف باشد بلکه مطلقاً بعد از فراغ از دستگاه نمازها این دعا را بخواند:
اللَّهُمَّ لا بُدَّ مِنْ أَمْرِکَ، وَلا بُدَّ مِنْ قَدَرِکَ وَ لابُدَّ مِنْ قَضَائِکَ وَ لا حَوْلَ وَ لاقُوَّةَ إِلَّا بِکَ .
اللَّهُمَّ فَمَا قَضَیتَ عَلَینَا مِنْ قَضَاءٍ، وَقَدَّرْتَ عَلَینَا مِنْ قَدَرٍ فَأَعْطِنَا مَعَهُ صَبْراً یقْهَرُهُ وَیدْمَغُهُ وَاجْعَلْهُ لَنَا صَاعِداً فِی رِضْوَانِکَ ینْمِی فِی حَسَنَاتِنَا وَتَفْضِیلِنَا وَ سُؤْدُدِنَا وَ شَرَفِنَا وَمَجْدِنَا وَنَعْمَائِنَا وَکَرَامَتِنَا فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ، وَلاتَنْقُصُ مِنْ حَسَنَاتِنَا .
اللَّهُمَّ وَ مَا أَعْطنَا مِنْ عَطَاءٍ، أَوْ فَضَّلْتَنَا بِهِ مِنْ فَضِیلَةٍ، أَوْ أَکْرَمْتَنَا بِهِ مِنْ کَرَامَةٍ، فَأَعْطِنَا مَعَهُ شُکْراً یقْهَرُهُ وَیدْمَغُهُ. وَاجْعَلْهُ لَنَا صَاعِداً فِی رِضْوَانِکَ وَ فی حَسَنَاتِنَا وَ سُؤْدُدِنَا وَ شَرَفِنَا وَ نَعْمَائِکَ وَ کَرَامَتِکَ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَلاتَجْعَلْهُ لَنَا أَشَراً، وَ لابَطَراً، وَلافِتْنَةً، وَلامَقْتاً، وَلاعَذَاباً، وَلاخِزْیاً فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ .
اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِکَ مِنْ عَثْرَةِ اللِّسَانِ، وَسُوءِ الْمَقَامِ وَخِفَّةِ الْمِیزَانِ. اللَّهُمَّ صلّ علی محمّد و آل محمد لَقِّنَّا حَسَنَاتِنَا فِی الْمَمَاتِ، وَ لاتُرِنَا أَعْمَالَنَا عَلَینَا حَسَرَاتٍ، وَلا تُخْزِنَا عِنْدَ قَضَائِکَ، وَ لا تَفْضَحْنَا بِسَیئَاتِنَا یوْمَ نَلْقَاکَ، وَ اجْعَلْ قُلُوبَنَا تَذْکُرُکَ وَ لَا تَنْسَاکَ، وَ تَخْشَاکَ کَأَنَّهَا تَرَاکَ حَتَّی تَلْقَاکَ، وَ بَدِّلْ سَیئَاتِنَا حَسَنَاتٍ، وَ اجْعَلْ حَسَنَاتِنَا دَرَجَاتٍ، وَ اجْعَلْ دَرَجَاتِنَا غُرُفَاتٍ، وَ اجْعَلْ غُرُفَاتِنَا عَالِیاتٍ .
اللَّهُمَّ و أَوْسِعْ لِفَقْرِنَا مِنْ سَعَةِ مَا قَضَیتَ عَلَی نَفْسِکَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مُنَّ عَلَینَا بِالْهُدَی مَا أَبْقَیتَنَا، و الکرامة ما أحییتنا، وَ الْکَرَامَةِ إِذَا

تَوَفَّیتَنَا، وَ الْحِفْظِ فِیمَا بَقِی مِنْ عُمُرِنَا، وَ الْبَرَکَةِ فِیمَا رَزَقْتَنَا وَ الْعَوْنِ عَلَی مَا حَمَّلْتَنَا، وَ الثَّبَاتِ عَلَی مَا طَوَّقْتَنَا، وَ لاتُؤَاخِذْنَا بِظُلْمِنَا، وَ لاتُعَاقِبْنَا بِجَهْلِنَا، وَ لاتَسْتَدْرِجْنَا بِخَطایَانَا وَ اجْعَلْ أَحْسَنَ مَا نَقُولُ ثَابِتاً فِی قُلُوبِنَا، وَ اجْعَلْنَا عُظَمَاءَ عِنْدَکَ، أَذِلَّةً فِی أَنْفُسِنَا وَ انْفَعْنَا بِمَا عَلَّمْتَنَا، وَ زِدْنَا عِلْماً نَافِعاً .
أَعُوذُ بِکَ مِنْ قَلْبٍ لا یخْشَعُ، وَ مِنْ عَینٍ لا تَدْمَعُ، وَ مِن صَلاَةٍ لا تُقْبَلُ، أَجِرْنَا مِنْ سُوءِ الْفِتَنِ یا وَلِی الدُّنْیا وَ الآخِرَةِ .
پس بلند شود و به قبر مقدس توجّه نماید و بگوید:
السلام علیک یا امیرالمؤمنین علیک منّی سلام اللَّه ابداً ما بقیت و بقی اللیل و النهار.
45. بلند شود به زیارت عاشورا اشتغال نماید به نحوی که در مقاصد فهرست دادیم و اجمال وی این است:
اوّل آن که دو رکعت نماز زیارت عاشورا بخواند احتیاطاً.
دوم بلند شود بایستد روبروی مشهد مقدس.
سوم یک تکبیر بگوید.
چهارم سه مرتبه بگوید: «صلّی اللَّه علیک یا ابا عبداللَّه» و بعد بگوید: «السلام علیکَ و رحمة اللَّه و برکاته».
پنجم در حال سلام با انگشت سبابه اشاره نماید به قبر مقدس.
ششم آن که قریب ده مرتبه بگوید: «اللّهم العَنْ اوّلَ ظالمٍ ظلَمَ حقَّ محمّدٍ و آلِ محمّدٍ و آخِرَ تابعٍ له علی ذلک، اللّهم العَنِ العِصابَةِ الّتی جاهَدَتِ الحسین و شایعَتْ و بایعَتْ و تابَعَتْ علی قتلهِ، اللّهم الْعنْهمْ جمیعاً». پس می‌گویی: «اللّهم خُصَّ أنتَ اوّلَ ظالمٍ باللعنِ منّی و ابْدَأ به اوّلاً ثمَّ الثانی و الثالث و الرابع، اللّهم العن یزیدَ خامساً و العن عبیداللَّه بن زیادٍ و ابن مرجانة و عمَرَ بن سعدٍ و شمراً و آل ابی‌سفیانَ و آل زیادٍ و آل مروانَ الی یوم القیامةِ».(245)
هفتم آن که در همین حال صد تکبیر بگوید احتیاطاً.
هشتم بخواند این زیارت را:
السَّلَامُ عَلَیکَ یا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیکَ یا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامَ عَلَیکَ یا ابْنَ أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ، وَابْنَ سَیدِ الْوَصِیینَ، السَّلَامَ عَلَیکَ یابْنَ فَاطِمَةَ سَیدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ، السَّلَامَ عَلَیکَ یا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ ثَارِهِ، وَالْوِتْرَ الْمَوْتُورَ، السَّلَامَ عَلَیکَ وَعَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنَائِکَ، عَلَیکُمْ مِنِّی جَمِیعاً سَلاَمُ اللَّهِ أَبَداً مَا بَقِیتُ وَبَقِی اللَّیلُ وَالنَّهَارُ .
یا أَبَا عَبْدِاللَّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِیةُ وَجَلَّتِ الْمُصِیبَةُ بِکَ عَلَینَا، وَ عَلَی جَمِیعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ، وَجَلَّتْ وَعَظُمَتْ مُصِیبَتُکَ فِی السَّمَاواتِ عَلَی جَمِیعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَیکُمْ أَهْلَ الْبَیتِ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْکُمْ عَنْ مَقَامِکُمْ، وَ أَزَالَتْکُمْ عَنْ مَرَاتِبِکُمُ الَّتِی رَتَّبَکُمُ اللَّهُ فِیهَا، وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْکُمْ، وَلَعَنَ اللَّهُ الْمُمَهِّدِینَ لَهُمْ بِالتَّمْکِین مِنْ قِتَالِکُمْ بَرِئْتُ إِلَی

اللّهِ وَ إِلَيكُمْ مِنْهُمْ، وَ مِنْ أشْياعِهِمْ وَ أتْبَاعِهِمْ وَ أوْلِيائِهِمْ.
يا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّى سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ، وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ إِلَى يوْمِ الْقِيامَةِ، وَ لَعَنَ اللَّهُ آلَ زِيادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ، وَ لَعَنَ اللَّهُ بَنِى أُمَيةَ قَاطِبَةً، وَ لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ، وَ لَعَنَ اللَّهُ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ لَعَنَ اللَّهُ شِمْراً، وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسْرَجَتْ وَ أَلْجَمَتْ وَ تَنَقَّبَتْ وَ تَهَيأَتْ لِقِتَالِکَ .
بِأَبِى أَنْتَ وَ أُمِّى لَقَدْ عَظُمَ مُصَابِى بِکَ، فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِى أَكْرَمَ مَقَامَکَ، وَ أَكْرَمَنِى بِکَ أَنْ يرْزُقَنِى طَلَبَ ثَارِکَ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيتِ مُحَمَّدٍصلى الله عليه وآله.
اللَّهُمَّ اجْعَلْنِى عِنْدَکَ وَجِيهاً بِالْحُسَينِ فِى الدُّنْيا وَ الآخِرَةِ .
يا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّى أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ، وَ إِلَى أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ وَإِلَى فَاطِمَةَ وَإِلَى الْحَسَنِ، وَإِلَيکَ بِمُوَالاتِکَ، وَبِالْبَرَاءَةِ مِمَّنْ أَسَّسَ أساسَ ذَلِکَ وَبَنَى عَلَيهِ بُنْيانَهُ، وَجَرَى فِى ظُلْمِهِ وَجَوْرِهِ عَلَيكُمْ وَعَلَى أَشْياعِكُمْ .
بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَيكُمْ مِنْهُمْ، وَأَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيكُمْ بِمُوَالاتِكُمْ وَمُوَالاةِ وَلِيكُمْ، وَبِالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَالنَّاصِبِينَ لَكُمُ الْحَرْبَ، وَبِالْبَرَاءَةِ مِنْ أَشْياعِهِمْ وَأَتْبَاعِهِمْ .
إِنِّى سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ، وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ، وَوَلِى لِمَنْ وَالاكُمْ، وَعَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِى أَكْرَمَنِى بِمَعْرِفَتِكُمْ وَ مَعْرِفَةِ أَوْلِيائِكُمْ وَ رَزَقَنِى الْبَرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ أَنْ يجْعَلَنِى مَعَكُمْ فِى الدُّنْيا وَ الآخِرَةِ وَ أَنْ يثَبِّتَ لِى عِنْدَكُمْ قَدَمَ صِدْقٍ فِى الدُّنْيا وَ الآخِرَةِ.
وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يبَلِّغَنِى الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ، وَأَنْ يرْزُقَنِى طَلَبَ ثَارِى مَعَ إِمَامٍ مَهْدِى ظَاهِرٍ نَاطِقٍ مِنْكُمْ.
وَأَسْأَلُ اللَّهَ بِحَقِّكُمْ وَبِالشَّأْنِ الَّذِى لَكُمْ عِنْدَهُ، أَنْ يعْطِينِى بِمُصَابِى بِكُمْ أَفْضَلَ مَا يعْطِى مُصَاباً بِمُصِيبَتِهِ، مُصِيبَةً مَا أَعْظَمَهَا وَأَعْظَمَ رَزِيتَهَا فِى الْإِسْلَامِ، وَفِى جَمِيعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.
اللَّهُمَّ اجْعَلْنِى فِى مَقَامِى هَذَا مِمَّنْ تَنَالُهُ مِنْکَ صَلَوَاتٌ وَرَحْمَةٌ وَ مَغْفِرَةٌ.
اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيای مَحْيا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَمَمَاتِى مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ .
اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ بَنُو أُمَيةَ وَابْنُ آكِلَةِ الْأَكْبَادِ اللَّعِينُ بْنُ اللَّعِينِ عَلَى لِسَانِ نَبِيکَصلى الله عليه وآله فِى كُلِّ مَوْطِنٍ وَمَوْقِفٍ وَقَفَ فِيهِ نَبِيکَ صلى اللّه عليه و آله.
اللَّهُمَّ الْعَنْ أَبَا سُفْيانَ وَ مُعَاوِيةَ (بْنَ أَبِى سُفْيانَ) وَ يزِيدَ بْنَ مُعَاوِيةَ عَلَيهِمْ مِنْکَ اللَّعْنَةُ أَبَدَ الآبِدِينَ وَ هَذَا يوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِيادٍ وَآلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيهِ.
اللَّهُمَّ ضَاعِفْ عَلَيهِمُ اللَّعْنَ مِنْکَ وَ الْعَذَابَ.
اللَّهُمَّ إِنِّى أَتَقَرَّبُ إِلَيکَ فِى هَذَا الْيوْمِ وَ فِى مَوْقِفِى هَذَا وَ أَيامِ حَياتِى بِالْبَرَآءَةِ مِنْهُمْ وَ اللَّعْنَةِ عَلَيهِمْ وَ بِالْمُوَالاةِ لِنَبِيکَ وَ آلِ نَبِيکَ عليه و عليهم السلام.
پس مى‌گويى صد مرتبه: اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِم ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آل مُحَمَّدٍ

وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَی ذَلِکَ.
اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِی حاربتِ الْحُسَینَ وَ شَایعَتْ وَ بَایعَتْ و تابعت عَلَی قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِیعاً. پس می‌گویی صد مرتبه: السَّلَامَ عَلَیکَ یا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنَائِکَ عَلَیکَ مِنِّی سَلاَمُ اللَّهِ ابداً مَا بَقِیتُ وَ بَقِی اللَّیلُ وَ النَّهَارُ وَ لا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّی لِزِیارَتِکَ السَّلَامَ عَلَی الْحُسَینِ وَ عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَینِ وَ عَلَی أَصْحَابِ الْحُسَینِ.
پس می‌گویی: اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّی وَ ابْدَأْ بِهِ أَوَّلاً ثُمَّ الثَّانِی و الثَّالِثَ و الرَّابِعَ اللَّهُمَّ الْعَنْ یزِیدَ (بْنَ مُعَاوِیةَ) خَامِساً وَ الْعَنْ عُبَیدَ اللَّهِ بْنَ زِیادٍ وَ ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ شِمْراً وَ آلَ أَبِی سُفْیانَ وَ آلَ زِیادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ إِلَی یوْمِ الْقِیامَةِ .
پس سجده می‌کنی به شرایطی که ذکر شد سابقاً و می‌گویی: اللَّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاکِرِینَ لَکَ عَلَی مُصَابِهِمْ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَی عَظِیمِ رَزِیتِی.
اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی شَفَاعَةَ الْحُسَینِعلیه السلام یوْمَ الْوُرُودِ وَ ثَبِّتْ لِی قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَکَ مَعَ الْحُسَینِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَینِ الَّذِینَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَینِعلیه السلام .(246)
بعد بلند شود و دو رکعت نماز احتیاطاً بخواند و ثوابِ آن را هدیه به آن وجود مقدس نماید پس بلند شود متوجه شهر حسینی شود و در حالی که شرائط زیارتی محفوظ داشته باشد بگوید:
السَّلاَمَ عَلَیکَ یا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلاَمَ عَلَیکَ یا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَتَیتُکُمَا زَائِراً، وَ مُتَوَسِّلاً إِلَی اللَّهِ تَعَالَی رَبِّی وَ رَبِّکُمَا، وَ مُتَوَجِّهاً إِلَی اللَّهِ بِکُمَا، و مُسْتَشْفِعاً بِکُمَا إِلَی اللَّهِ فِی حَاجَتِی هَذِهِ .
و ذکر نماید حاجت خود را و بگوید:
فَاشْفَعَا لِی فَإِنَّ لَکُمَا عِنْدَ اللَّهِ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ، وَالْجَاهَ الْوَجِیهَ، وَالْمَنْزِلَ الرَّفِیعَ وَالْوَسِیلَةَ، إِنِّی أَنْقَلِبُ عَنْکُمَا مُنْتَظِراً لِتَنَجُّزِ الْحَاجَةِ وَ قَضَائِهَا وَنَجَاحِهَا مِنَ اللَّهِ بِشَفَاعَتِکُمَا لِی إِلَی اللَّهِ فِی ذَلِکَ، فَلاَ أَخِیبُ وَلایکُونُ مُنْقَلَبِی عَنْکُمَا مُنْقَلَباً خائباً خَاسِراً، بَلْ یکُونُ مُنْقَلَبِی مُنْقَلَباً رَاجِحاً، مُفْلِحاً مُنْجِحاً مُسْتَجَاباً بِقَضَاءِ جَمِیعِ حوائجی و تشفّعا لِی الی اللّه أَنْقَلِبُ عَلَی مَا شَاءَ اللَّهُ، و لاحَوْلَ وَقُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، مُفَوِّضاً أَمْرِی إِلَی اللَّهِ، مُلْجِئاً ظَهْرِی إِلَی اللَّهِ، مُتَوَکِّلاً عَلَی اللَّهِ، وَ أَقُولُ حَسْبِی اللَّهُ وَ کَفَی، سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ دَعَا لَیسَ وَرَاءَ اللَّهِ وَ وَرَاءَکُمْ یا سَادَتِی مُنْتَهًی، مَا شَاءَ اللَّهُ رَبِّی کَانَ، وَ مَا لَمْ یشَأْ لَمْ یکُنْ. و لا حول و لا قوة الاّ باللّه استودعکما اللّه و لا جعله اللّه آخر العهد منّی الیکما انصرفت.
یا سَیدِی یا أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ وَمَوْلای، وَأَنْتَ یا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، یا سیدی و سَلاَمِی عَلَیکُمَا مُتَّصِلٌ مَا اتَّصَلَ اللَّیلُ وَالنَّهَارُ وَاصِلٌ ذلک إِلَیکُمَا غَیرُ مَحْجُوبٍ عَنْکُمَا سَلاَمِی إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَأَسْأَلُهُ بِحَقِّکُمَا أَنْ یشَاءَ ذَلِکَ وَیفْعَلَ فَإِنَّهُ حَمِیدٌ مَجِیدٌ.
أَنْقَلِبت یا سَیدِی عَنْکُمَا تَائِباً حَامِداً لِلَّهِ، شَاکِراً رَاجِیاً لِلْإِجَابَةِ غَیرَ آیس وَ لا

قَانِطٍ عَائِداَ رَاجِعاَ إِلَی زِیارَتِکُمَا، غَیرَ رَاغِبٍ عَنْکُمَاَ، و لَا من زیارتکماً، بل راجع عائد ان شاء اللّه و لا حول و لا قوّة الاّ باللّه. بَلْ یا سَادَاتِی رَغِبْتُ إِلَیکُمَا و الی زیارتکما بَعْدَ أَنْ زَهِدَ فِیکُمَا وَ فِی زِیارَتِکُمَا أَهْلُ الدُّنْیا فَلاَ خَیبُنِی اللَّهُ مَا رَجَوْتُ وَ مَا أَمَّلْتُ فِی زِیارَتِکُمَا إِنَّهُ قَرِیبٌ مُجِیب .
پس متوجّه قبله شده و در حالِ ایستاده این دعا را بخواند:
یا اللَّهُ یا اللَّهُ یا اللَّهُ یا مُجِیبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّینَ، یا کَاشِفَ کَرْبِ الْمَکْرُوبِینَ، یا غِیاثَ الْمُسْتَغِیثِینَ، وَ یا صَرِیخَ الْمُسْتَصْرِخِینَ، وَ یا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَی مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ، و یا مَنْ یحُولُ بَینَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَ یا مَنْ هُوَ بالمنظر الاعلی وبالافق المبین، و یا من هو الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ (یا مَنْ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی یا مَنْ یعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْینِ وَ ما تُخْفِی الصُّدُورُ، وَیا مَنْ لا یخْفَی عَلَیهِ خَافِیةٌ، یا مَنْ لا تَشْتَبِهُ عَلَیهِ الْأَصْوَاتُ، یا مَنْ لاتُغَلِّطُهُ الْحَاجَاتُ، یا مَنْ لا یبْرِمُهُ إِلْحَاحُ الْمُلِحِّینَ، یا مُدْرِکَ کُلِّ فَوْتٍ، و یا جَامِعَ کُلِّ شَمْلٍ، و یا بَارِئَ النُّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ، یا مَنْ هُوَ کُلَّ یوْمٍ فِی شَأْنٍ، یا قَاضِی الْحَاجَاتِ، یا مُنَفِّسَ الْکُرُبَاتِ، یا مُعْطِی السُّؤْلاتِ، یا وَلِی الرَّغَبَاتِ، یا کَافِی الْمُهِمَّاتِ، یا مَنْ یکْفِی مِنْ کُلِّ شَیءٍ، وَلا یکْفِی مِنْهُ شَیءٌ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.

قسمت چهارم

أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ خاتم النبيين وَ عَلِی أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ وَ بِحَقِّ فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيکَ وَ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَينِ، فَإِنِّی بِهِمْ أَتَوَجَّهُ إِلَيکَ فِی مَقَامِی هَذَا، وَ بِهِمْ أَتَوَسَّلُ وَ بِهِمْ أَتَشفعُ إِلَيکَ، وَ بِحَقِّهِمْ أَسْأَلُکَ وَ أُقْسِمُ وَ أَعْزِمُ عَلَيکَ، وَ بِالشَّأْنِ الَّذِی لَهُمْ عِنْدَکَ، وَ بِالقدرِ الَّذِی لهم عندک و بالّذی فَضَّلْتَهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَ بِاسْمِکَ الَّذِی جَعَلْتَهُ عِنْدَهُمْ، وَ بِهِ خَصَصْتَهُمْ دُونَ الْعَالَمِينَ، وَ بِهِ أَبَنْتَهُمْ وَ أَبَنْتَ فَضْلَهُمْ مِنْ فَضْلَ الْعَالَمِينَ حتی فاق فضلهم فضل العالمين* أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّی عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَکْشِفَ عَنِّی غَمِّی وَ هَمِّی وَ کَرْبِی، وَ جميعاً تَکْفِيَنِی الْمُهِمَّ مِنْ أَمْورِی، وَ تَقْضِی عَنِّی دَينِی، وَ تُجِيرَنِی مِنَ الْفَقْرِ، وَ تجيرنی من الْفَاقَةِ وَ تُغْنِيَنِی عَنِ الْمَسْأَلَةِ إِلَی الْمَخْلُوقِينَ، وَ تَکْفِيَنِی هَمَّ مَنْ أَخَافُ هَمَّهُ، وَ عُسْرَ مَنْ أَخَافُ عُسْرَهُ، وَ حُزُونَةَ مَنْ أَخَافُ حُزُونَتَهُ، وَ شَرَّ مَنْ أَخَافُ شَرَّهُ، وَ مَکْرَ مَنْ أَخَافُ مَکْرَهُ، وَ بَغْی مَنْ أَخَافُ بَغْيهُ، وَ جَوْرَ مَنْ أَخَافُ جَوْرَهُ، وَ سُلْطَانَ مَنْ أَخَافُ سُلْطَانَهُ، وَکَيدَ مَنْ أَخَافُ کَيدَهُ، وَمَقْدُرَةَ مَنْ أَخَافُ مَقْدُرَتَهُ عَلَی، وَتَرُدَّنی عَنِّی کَيدَ الْکَيدَةِ، وَمَکْرَ الْمَکَرَةِ.
اللَّهُمَّ مَنْ أَرَادَنِی بِسُوءٍ فَأَرِدْهُ، وَ مَنْ کَادَنِی فَکِدْهُ، وَ اصْرِفْ عَنِّی کَيدَهُ وَ بَأْسَهُ وَ أَمَانِيهُ، وَ امْنَعْهُ عَنِّی کَيفَ شِئْتَ وَ أَنَّی شِئْتَ.
اللَّهُمَّ اشْغَلْهُ عَنِّی بِفَقْرٍ لا تَجْبُرُهُ، وَ ببَلاَءٍ لا تَسْتُرُهُ، وَ بِفَاقَةٍ لاتَسُدُّهَا، وَبِسُقْمٍ لاتُعَافِيهِ، وَبِذلٍّ لاتُعِزُّهُ، وَبِمَسْکَنَةٍ لاتَجْبُرُهَا.
اللَّهُمَّ اضرب بالذُّلِّ نُصْبَ عَينَيهِ، وَأَدْخِلِ عليه الْفَقْرَ فِی مَنْزِلِهِ، وَ العلة وَالسُّقْمَ فِی بَدَنِهِ حَتَّی تَشْغَلَهُ عَنِّی بِشُغُلٍ شَاغِلٍ لافَرَاغَ لَهُ، وَأَنْسِهِ ذِکْرِی کَمَا أَنْسَيتَهُ ذِکْرَکَ، وَ خُذْ عَنِّی بِسَمْعِهِ وَبَصَرِهِ وَلِسَانِهِ وَيدِهِ وَرِجْلِهِ وَقَلْبِهِ وَجَمِيعِ جَوَارِحِهِ، وَأَدْخِلْ عَلَيهِ فِی جَمِيعِ ذَلِکَ السُّقْمَ وَلاتَشْفِهِ، حَتَّی تَجْعَلَ لَهُ ذَلِکَ شُغُلاً شَاغِلاً به عَنِّی وَ عَنْ ذِکْرِی، وَاکْفِنِی يا کَافِی مَا لايکْفِی سِوَاکَ، فَإِنّک الکافِی لا کافِی سواک، وَ مُفَرِّجٌ لا مُفَرِّجَ سِوَاکَ، وَمُغِيثَ لا مُغِيثَ لَهُ سِوَاکَ وَ جَارٌ لا جَارَ سِوَاکَ وَخاب من کان جاره سواک، و مغيثة سواک، و مفزعه إلی سواک، و مهربه إلی سواک، و ملجأه إلی غيرک، وَ منجاه من مخلوق غيرک، فأَنْتَ ثِقَتِی وَ رَجَائِی وَ مَفْزَعِی وَ مَهْرَبِی وَ مَلْجَئِی وَ مَنْجَای، فَبِکَ أَسْتَفْتِحُ وَبِکَ أَسْتَنْجِحُ، وَبِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أَتَوَجَّهُ إِلَيکَ وَأَتَوَسَّلُ وَ أَتَشَفَّعُ، يا اللَّهُ يا اللَّهُ يا اللَّهُ، وَ لَکَ الْحَمْدُ وَ لَکَ الشکر وَ إِلَيکَ الْمُشْتَکَی، وَ أَنْتَ الْمُسْتَعَانُ، فَأَسْأَلُکَ يا اللَّه يا اللَّه يا اللَّه، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أَنْ تُصَلِّی عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَکْشِفَ عَنِّی غَمِّی وَ هَمِّی وَکَرْبِی فِی مَقَامِی هَذَا، کَمَا کَشَفْتَ عَنْ نَبِيکَ همّه و غَمَّهُ وَکَرْبَهُ، وَکَفَيتَهُ هَوْلَ عَدُوِّهِ، فَاکْشِفْ عَنِّی کَمَا کَشَفْتَ عَنْهُ، وَفَرِّجْ عَنِّی کَمَا فَرَّجْتَ عَنْهُ وَاکْفِنِی کَمَا کَفَيتَهُ، وَاصْرِفْ عَنِّی هَوْلَ مَا أَخَافُ هَوْلَهُ، وَمَئُونَةَ مَنْ أَخَافُ مَئُونَتَهُ، وَهَمَّ مَا

أخَافُ هَمَّهُ، بِلاَ مَئُونَةٍ عَلَى نَفْسِی مِنْ ذَلِکَ، وَاصْرِفْنِی بِقَضَاءِ حَوائجی وَکِفَایةِ مَا أَهَمَّنِی مِنْ أَمْرِ دُنْیای وَ آخِرَتِی یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ .(247)
پس متوجه قبر امیرالمؤمنین‌علیه السلام شود و بگوید:
السَّلَامُ عَلَیکَ یا أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ وَ السَّلَامُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَینِ مَا بَقِیتُ وَ بَقِی اللَّیلُ وَ النَّهَارُ وَ لَاجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّی لِزِیارَتِکُمَا، وَلَافَرَّقَ اللَّهُ بَینِی وَ بَینَکُمَا .
پس احتیاطاً دو رکعت نماز بخواند و ثواب آن را هدیه نماید به روح سیدالشهداعلیه السلام.
دفع و وهم اگر کسی توهم کند آنچه را ذکر شده از شرائط تلاوت زیارت عاشورا برای قضاء حاجت اخبار وی خالی از آن است پس به قصد ورود ربما بدعت است.
بلکه مسلم بدعت است. جواب وی واضح است که اخبار وی در مقام بیان اصل تشریع این عمل است که مرکب است از سلام و لعن و نماز و دعا و سجده ولی شرائط دعا و نماز و سجده مثلاً چه است مثل اصل نماز مثلاً آن را باید از موارد دیگر تحصیل نمود و آنچه که در اخبار وی نیست استخراج از شرایط اخبار دعا و توسل تحصیل نمودیم که تمام مطابق اخبار صحیح است واللّٰه العالم الهادی.
مخفی نماند که چون زیارت مولانا ابا عبداللّٰه‌علیه السلام مثوبت وی چنانچه شنیدی به حد تحریر نمی‌رسد و لذا لازم دانستم که یک زیارت مختصری که حاوی همه جهت باشد و در بلاد بعیده و حضور هم بتوان خواند در رساله ذکر نمایم و آن این است که حضرت ابی عبداللّٰه جعفر صادق‌علیه السلام فرمودند که می‌گوئی: «السلام علیکَ یا ابا عبداللّٰه، السلام علیکَ یا ابنَ رسول اللّٰه، لَعَنَ اللّٰهُ مَنْ قَتَلَکَ، و لَعنَ اللّٰهُ مَنْ اَعانَ علیکَ، و مَنْ بَلَغَهُ ذلک و رَضِی به اَنا إلی اللّٰه بَرِیءٌ مِنهُم».
مخفی نماند که چون زیارت همه انبیا و اولیا و اوصیا فضایلی دارند ولی به مقام و مرتبه فضل زیارت خاتم النبیین‌صلی الله علیه وآله نخواهد رسید البته و لذا لازم دانستم که زیارت مختصری که در بعید هم بتوان خواند بنگارم:
فرمودند حضرت ابو محمد علی بن موسی بن الرضاعلیه السلام که بگو:
«السلام علیکَ یا رسول اللّٰه و رحمة اللّٰه و برکاته، السلام علیکَ یا محمّدَ بنَ عبداللّٰه، السلام علیکَ یا خِیرَةَ اللّٰه، السلام علیکَ یا حبیبَ اللّٰه، السلام علیکَ یا صِفْوَةَ اللّٰه، السلام علیکَ یا امین اللّٰه، اشهدُ اَنَّکَ رسول اللّٰه و اشهدُ اَنَّکَ قَدْ نَصَحْتَ لِأُمَّتِکَ و جاهَدْتَ فِی سَبیلِ ربِّکَ، و عَبَدْتهُ حتّی اَتیکَ الیقینُ، فَجَزاکَ اللّٰه یا رسول اللّٰه، أفضلَ ما جَزی نبیاً عَن اُمَّتهِ.
اللّهم صلّ علی محمّدٍ وآل محمّدٍ أفضلَ ما صَلَّیتَ علی ابراهیمَ اِنَّکَ حمیدٌ مجیدٌ».

مخفی نماند که چون سیده و بی‌بی ما والده ماجده ائمه اطهارعلیهم السلام مظلومه بوده، لذا دوست دارم که این زیارت مختصر را بنگارم که همیشه مؤمنین در بلاد بعیده بخوانند. فرمودند ابوالحسن الثالث‌علیه السلام که بگو:
«السلام علیکِ یا سیدةَ نساء العالَمین، السلام علیکِ یا والِدةَ الحُجَجَ علی الناس اجمعینَ، السلام علیکِ اِیتُها المظلومَةُ الممنوعَةُ حقُّها.
اللّهم صلّ علی اُمَّتِکِ، و ابْنَةِ نبیکِ، و زَوجَةَ وصی نبیکِ، صلاةً تُزِلْفُها فوقَ زُلْفی عبادِکَ المُکرَمینَ، مِن أَهل السّماوات و اهلِ الأرَضینَ».
مخفی نماند که در سابق اشاره نمودیم از فضائل زیارت سیدالشهداعلیه السلام که حیرت‌انگیز بود و علی ذلک کله زیارت مولانا امیرالمؤمنین‌علیه السلام افضل است از زیارت ایشان مثل فضل خود مولای برایشان. چنانچه روایت دارد در کتاب روح الایمان نیز مدلل نمودیم افضلیت ایشان بر همه(248)، الاّ خاتم النبیین صلی الله علیه وآله لذا لازم دانستم که زیارت مختصری هم از ایشان بنگارم که در بلاد بعیده و حضور بتوان خواند. پس بگو:
السَّلَامُ عَلَیکَ یا أَبَا الْأَئِمَّةِ، وَمَعْدِنَ النُّبُوَّةِ، وَالْمَخْصُوصَ بِالْأُخُوَّةِ.
السَّلَامُ عَلَی یعْسُوبِ الدِّینِ وَالْإِیمَانِ، وَکَلِمَةِ الرَّحْمَنِ، وَکَهْفِ الْأَنَامِ.
السَّلَامُ عَلَی مِیزَانِ الْأَعْمَالِ، وَمُقَلِّبِ الْأَحْوَالِ وَسَیفِ ذِی الْجَلَالِ.
السَّلَامُ عَلَی صَالِحِ الْمُؤْمِنِینَ، وَوَارِثِ عِلْمِ النَّبِیینَ، وَالْحَاکِمِ یوْمِ الدِّینِ.
السَّلَامُ عَلَی شَجَرَةِ التَّقْوَی، وَسَامِعِ السِّرِّ وَالنَّجْوَی، وَمُنْزِلِ الْمَنِّ وَالسَّلْوَی.
السَّلَامُ عَلَی حُجَّةِ اللَّهِ الْبَالِغَةِ، وَنِعْمَتِهِ السَّابِغَةِ وَنَقِمَتِهِ الدَّامِغَةِ.
السَّلَامُ عَلَی إِسْرَائِیلِ الْأُمَّةِ، وَبَابِ الرَّحْمَةِ وَأَبِی الْأَئِمَّةِ.
السَّلَامُ عَلَی صِرَاطِ اللَّهِ الْوَاضِحِ، وَالنَّجْمِ اللَّائِحِ وَالْإِمَامِ النَّاصِحِ، وَالزِّنَادِ الْقَادِحِ.
السَّلَامُ عَلَی وَجْهِ اللَّهِ الَّذِی مَنْ (آمَنَ) بِهِ أَمِنَ.
السَّلَامُ عَلَی نَفْسِ اللَّهِ تَعَالَی الْقَائِمَةِ فِیهِ بِالسُّنَنِ وَعَینِهِ الَّتِی مَنْ عَرَفَهَا یطْمَئِنُّ.
السَّلَامُ عَلَی أُذُنِ اللَّهِ الْوَاعِیةِ فِی الْأُمَمِ، وَیدِهِ الْبَاسِط بِالنِّعَمِ، وَجَنْبِهِ الَّذِی مَنْ فَرَّطَ فِیهِ نَدِمَ.
أَشْهَدُ أَنَّکَ مُجَازِی الْخَلْقِ، وَشَافِعُ الرِّزْقِ، وَالْحَاکِمُ بِالْحَقّ، بَعَثَکَ اللَّهُ عَلَماً لِعِبَادِهِ، فَوَفَیتَ بِمُرَادِهِ، وَجَاهَدْتَ فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، فَصَلَّی اللَّهُ عَلَیکُمْ، وَجَعَلَ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیکُمْ، فَالْخَیرُ مِنْکَ وَإِلَیکَ، عَبْدُکَ الزَّائِرُ فیک کفیلاً لِحَرَمِکَ اللَّائِذُ بِکَرَمِکَ، الشَّاکِرُ لِنِعَمِکَ، قَدْ هَرَبَ إِلَیکَ مِنْ ذُنُوبِهِ، وَرَجَاکَ لِکَشْفِ کُرُوبِهِ، فَأَنْتَ سَاتِرُ عُیوبِهِ، فَکُنْ لِی إِلَی اللَّهِ سَبِیلاً وَمِنَ النَّارِ مَقِیلاً، وَلِمَا أَرْجُو فِیکَ کَفِیلاً أَنْجُو نَجَاةَ مَنْ وَصَلَ حَبْلَهُ بِحَبْلِکَ، وَسَلَکَ بِکَ إِلَی اللَّهِ سَبِیلاً، فَأَنْتَ سَامِعُ الدُّعَاءِ، وَوَلِی الْجَزَاءِ، عَلَینَا مِنْکَ السَّلَامَ، وَأَنْتَ السَّیدُ

الْكَرِيمُ وَالْإِمَامُ الْعَظِيمُ، فَكُنْ بِنَا رَحِيماً يا أمِيرَالْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَكَاتُهُ .
مخفی نماند بر مؤمنین که چون لازم است هر روز برای استمداد امورات دنیویه و اخرویه به حضرت ولی عصر و صاحب الزمان متوسل شوند چون وظیفه آن وجود اقدس اعانت و اصلاح امور مؤمنین است غیاباً و فیض رساندن به آنها است چنانچه در توقیعات شیخ مفید (ره) و در نهج البلاغه نیز بیان فرموده این مطلب را لذا لازم دانستم که مختصرترین زیارت ایشان را در این رساله درج نمایم تا شیعیان به آن یومیه توسل نمایند به وظیفه رعیتی خود عمل نموده باشند. و آن این است که در بحار نقل از ائمهعلیهم السلام نمود:
السَّلَامَ وَالصَّلَاةُ عَلَى الْإِمَامِ الْخَلَفِ، الْقَائِمِ بِالْحَقّ ابْنِ أَفْضَلِ السَّلَفِ .
السَّلَامَ عَلَيکَ يا حُجَّةَ اللَّهِ فِی عِبَادِهِ، وَ خَلِيفَتَهُ فِی بِلَادِهِ، وَ نُورَهُ فِی سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ، وَ الدَّاعِی إِلَى سُنَّتِهِ وَ فَرْضِهِ، مُبَدِّلَ الْجَوْرِ عَدْلاً وَ مُفْنِی الْكُفَّارِ قَتْلاً، وَ دَافِعَ الْبَاطِلِ بِظُهُورِهِ، وَ مُظْهِرَ الْحَقّ بِكَلَامِهِ، وَ مُعَيشَ الْعِبَادِ بِفِنَائِهِ، الْإِمَامَ الْمُنْتَظَرَ، وَ الْعَدْلَ الْمُخْتَبَرَ.
السَّلَامَ عَلَيکَ أَيهَا الْإِمَامُ الْمَهْدِی الثِّقَةُ التَّقِی، وَقَاتِلُ كُلِّ خَبَثٍ رَدِی، السَّلَامَ عَلَيکَ مِنْ عَبْدِکَ وَالْمُنْتَظِرِ لِظُهُورِ(249) عَدْلِکَ. السَّلَامَ عَلَيکَ يا مَوْلای وَابْنَ مَوْلای، وَسَيدِی وَ ابْنَ سَادَتِی وَعَلَى أُولِی عَهْدِکَ وَالْقُوَّامِ بِالْأَمْرِ مِنْ بَعْدِکَ، السَّلَامَ عَلَيکَ وَ عَلَيهِمْ وَ عَلَى الْأَئِمَّةِ أَجْمَعِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى إِمَامِنَا وَ ابْنِ أَئِمَّتِنَا وَسَيدِنَا وَابْنِ سَادَتِنَا، الْوَصِیّ الزَّكِیّ، التَّقِیّ النَّقِیّ، الْإِمَامِ الْبَاقِی، ابْنِ الْمَاضِی، حُجَّتِکَ فِی الْأَرْضِ عَلَى الْعِبَادِ، وَغَيبِکَ الْحَافِظِ فِی الْبِلَادِ، وَالسَّفِيرِ فِيمَا بَينَکَ وَبَينَ خَلْقِکَ، وَالْقَائِمِ فِيهِمْ بِحَقِّکَ، أَفْضَلَ صَلَوَاتِکَ، وَبَارِکْ عَلَيهِمْ وَعَلَيهِ أَفْضَلَ بَرَكَاتِکَ.
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاجْعَلْهُ الْقَائِمَ الْمُؤَمَّلَ، وَالْعَدْلَ الْمُعَجَّلَ وَ حُفَّهُ بِمَلَائِكَتِکَ الْمُقَرَّبِينَ، وَأَيدْهُ مِنْکَ بِرُوحِ الْقُدُسِ، يا رَبَّ الْعَالَمِينَ وَاجْعَلْهُ الدَّاعِی إِلَى كِتَابِکَ، وَالْقَائِمَ بِدِينِکَ، وَاسْتَخْلِفْهُ فِی الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخلَفته الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِ(250) وَمَكِّنْ لَهُ دِينَهُ الَّذِی ارْتَضَيتَهُ لَهُ، وَأَبْدِلْهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ أَمْناً، يعْبُدُکَ لايشْرِکُ بِکَ شَيئاً، وَانْتَصِرْ بِهِ وَانْصُرْهُ نَصْراً عَزِيزاً، وَافْتَحْ لَهُ فَتْحاً مُبِيناً يسِيراً، وَاجْعَلْ لَهُ مِنْ لَدُنْکَ عَلَى عَدُوِّکَ وَعَدُوِّهِ سُلْطَاناً نَصِيراً، وَأَظْهِرْ بِهِ دِينَکَ، وَسُنَّةَ نَبِيکَ، آمِينَ حَتَّى لايسْتَخْفِی بِشَیءٍ مِنَ الْحَقّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَ سَلِّمْ عَلَيهِ أَفْضَلَ السَّلَامِ وَأَطْيبَهُ وَأَنْمَاهُ، وَارودُه عَلَينَا مِنْهُ التَّحِيةَ وَالسَّلَامَ، وَالسَّلَامَ عَلَيهِ وَعَلَى الْأَئِمَّةِ أَجْمَعِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، وَالْحَمْدُللَّهِ اوّلاً وَآخراً وَظاهِراً وَباطِناً .(251)
و صلی اللّه علی محمد و آله المعصومین من الأزل و الأبد. و أنا العبد الجانی عبدالنبی العراقی و قد تمّت بيد مؤلفه فی النجف الاشرف.
به تاریخی که ما را وقت خوش بود

هزار و سیصد و پنجاه و نه بود
بسم اللّٰه الرحمن الرحیم
الحمد للّٰه رب العالمین وَ الصلاة علی محمّد و آله،
و لعنة اللّٰه علی اعدائهم إلی یوم الدین.
صورت تصنیفات و تألیفات و تحریرات حقیر که در نجف اشرف وصیت به وقف نموده بودم بر حسب آنچه در ظهر کتب مطبوعه نجف ذکر نمودم و مجدداً آن را بر حسب آنچه در ظهر کتب مطبوعه قم نسخ کردم از قرار این است چه مطبوعه و چه غیر مطبوعه، چه آن که بحمداللّٰه در حال حیات خودم عده‌ای از آنها به زیور طبع آراسته و مسلمین و علما از وی منتفع شدند.
روح الایمان فی لزوم شناختن حقیقت انسان، طبع نجف، سنه 1350؛ اعلام العامة فی صحة الحج مع ابناء العامة، طبع نجف، سنه 1346؛ ایقاظ البشر فی اجزاء اضطراری المشعر، طبع نجف، سنه 1364؛ ارشاد الامة فی عدم اجزاء نماز الجمعه، طبع نجف، سنه 1365؛ ذخیرة العباد رساله عملیه دوره فقه، طبع قم، سنه 1368؛ کتاب غوالی اللئالی، مطبوع قم، سنه 1369 که تقریرات از سه رساله (علم اجمالی) و (خلل) و (فروع علم اجمالی) که عبارت از 157 فرع و به قلم مرحوم آقا میرزا محمود اراکی می‌باشد به نظریه خود با امضاء و تصدیق؛ کتاب المحاکمات دو جلد است اعتراضاتی است بر مرحوم استادنا النائینی (قده) و جلد اوّل آن تقریرات مطبوع است به طبع قم، سنه 1370، به قلم آقا مسلم ملکوتی سرابی تبریزی به امضاء و تصدیق خودم؛ رساله زیارت عاشورا (کنز مخفی)، طبع تهران سنه 1371؛ حاشیه استدلالیه بر جلد دوم عروة، حاشیه بر وسیله، حاشیه بر تبصره، حاشیه فتوائیه بر عروة هر دو جلد، کتاب طهارة، کتاب صلاة، کتاب بیع، کتاب الخیارات، رساله فارسیه فی شرائط المراجع العامه، رساله درر المنظومه، و رسالة فی الحیض، رسالة فی قبول توبة المرئة مطلقاً، رسالة فی قاعدة لاضرر، کتاب الاقرار، رسالة فی النفاس، رسالة فی الرضاع، رسالة فی طهارة لعصیر العنبی، رسالة فی الاستحاضة، رسالة فی حکم تلقیح النسوان، رسالة منیة الطالب فی لزوم القیام عند ذکر الغائب، رسالة فی حکم رادیو، رسالة ثانویه فی لا ضرر، رسالة فی حکم ستر النسوان، رسالة فی الدرهم و الدینار الشرعی، رسالة فی مناسک الحج علی نمط مخصوص، رسالة فی حکم حلق اللحیة، رسالة فی صلاة ذوی الاعذار، رسالة فی اعجاز القرآن، رسالة فی حقیقة النفس، رسالة فی فضیلة العلم و بیان المراد منه، رسالة فی الدعا سیفی، رسالة فی الهیئة و الحساب، کتاب فی شرح الفیة ابن مالک، کتاب درر المنطقیه، کتاب اعتقادات الاثنی عشریه فی الکلام، رسالة فی نبذة من الآیات و الاخبار، رسائل متفرقة فی الفقه و الاصول، کتاب شهاب العتید فی رد ابن ابی

الحدید، کتاب الحاشیة علی المکاسب الشیخ (قده)، حاشیة صغیر علی المکاسب، کتاب تحف الاصول سه جلد دوره اصول است، کتاب نهایة المأمول فی شرح کفایة الاصول دو جلد و هر جلدی معادل صلاة جواهر دوره اصول، حاشیة علی الکفایة، رسالة فی شرح عدة اشعار حکما و عرفا، حاشیه استدلالیه بر جلد اوّل عروة، حاشیة علی تقریرات مرحوم استادنا النائینی فی دورة الاصول ولکن حواشی ثلاثة به اتمام نرسیده.
الحمد للّٰه اولاً و آخراً، و کان تحریره فی شهر شعبان المعظم سنة 1371 بید المنصف الجانی عبد النبی النجفی العراقی.
به تاریخی که ما را وقت هست
هزار و سیصد و هفتاد و یک هست

«آ - الف»
آداب زیارت: محدث نوری (م 1320)، تصحیح و تحقیق محمد حسین صفا خواه، عبدالحسین طالعی ناشرابرون
از این صبح روشن: سید محمد حسن مؤمنی
الارشاد فی معرفة حجج اللَّه علی العباد: محمد بن محمد معروف به شیخ مفید (م 412 ه)
الاستبصار فیما اختلف من الاخبار: محمد بن حسن طوسی (م 460 ه ق)
الاستشفاء بالتربة الشریفة الحسینیة: حسین غیب غلامی
احسن الودیعة: سید محمد مهدی خوانساری کاظمی (م 1391)
اعیان الشیعة: سید محسن امین (م 1371 ه)
اقبال الاعمال: علی بن موسی بن جعفر بن طاووس (م 664)
الامالی: صدوق (م 381 ه)
الامامة و السیاسة: عبداللَّه بن مسلم بن قتیبه دینوری (م 276)
الانساب: عبدالکریم سمعانی (562)
انساب الاشراف: احمد بن یحیی بلاذری (م 279)
«ب»
بحارالانوار: محمد باقر مجلسی (1110)
بزرگان ری: محسن صادقی
بستان السیاحة: زین العابدین شیروانی
البلد الامین: ابراهیم کفعمی (م 905 ه ق)
«ت»
تاریخ ابن عساکر: ابن عساکر (م 571 ه)
تاریخ الخلفاء: سیوطی (م 911 ه)
تاریخ فلسفه اسلامی:
تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوک): طبری (م 310 ه ق)
تفسیر المنار:
تحفة الزائر: محمد باقر مجلسی (1110)
تمهید القواعد:
تنزیه الانبیاء: سید مرتضی علم الهدی (463)
تهذیب الأحکام فی شرح المقنعة: محمد بن حسن طوسی (460 ه ق)
«ث»
ثواب الاعمال و عقاب الأعمال: محمد بن حسین بن بابویه صدوق (م 381 ه ق)

«ج»
جمال الاسبوع بکمال العمل المشروع:علی‌بن موسی حلی معروف به ابن‌طاووس (م 664ه)
جذوات و مواقیت: میرداماد (به واسطه کنز)
«ح»
حیاة الامام الحسین‌علیه السلام:
«خ»
الخصائص: منسوب به شیخ مفید (413)
الخصائص الحسینیة: شیخ جعفر شوشتری
الخصال: شیخ صدوق
«د»
دائرة المعارف بزرگ اسلامی: زیر نظر محمد کاظم بجنوردی
دائرة المعارف تشیع: زیر نظر صدر حاج سید جوادی
الدروع الواقیة:
الدروس الشرعیة: شهید اوّل
«ذ»
ذکری الشیعه:
«ر»
رجال اصفهان:
رساله اربعة ایام: سید محمد باقر میرداماد (م 1041 ه)
رساله شرح زیارت عاشورا: ابوالمعالی
روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه: محمد تقی مجلسی (م 1070 ه)، تحقیق سیدحسین موسوی کرمانی و شیخ علی پناه اشتهاردی، بنیاد فرهنگ اسلامی قم
الرواشح السماویه: سید محمد باقر میرداماد (م 1041 ه)، چاپ سنگی
روح ایمان: عبدالنبی اراکی (م 1385)، تحقیق ناصر باقری بیدهندی
روضات الجناب: محمد باقر موسوی خوانساری (1313)
«س»
سفینة البحار: عباس قمی (م 1359 ه ق)
السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی: محمد بن منصور بن احمد بن ادریس حلی (م 598 ه)
سیر اعلام النبلاء: محمد بن احمد ذهبی (م 748)
«ش»
شرح الوافیة: سید صدر الدین محمد رضوی قمی
شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید معتزلی (م 656 ه)
شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشورا: میرزا ابوالفضل تهرانی تحقیق و

پاورقی، سید علی موحد ابطحی، چاپخانه امیرالمؤمنین‌علیه السلام
«ص»
الصحیفة الکاملة السجادیة: امام زین العابدین‌علیه السلام (م 95 ه)
«ع»
العروة الوثقی: سید محمد کاظم طباطبائی یزدی
علماء گمنام: مجتبی عراقی
عوالم العلوم و المعارف: عبداللَّه بن نور اللَّه بحرانی اصفهانی (قرن 12)
«غ»
الغدیر: عبدالحسین امینی (م 1390ه)
«ف»
الفوائد الرضویه: عباس قمی (1359)، تحقیق ناصر باقری بیدهندی، قم: بوستان کتاب
فوائد الاصول:
قرب الاسناد: عبداللَّه بن جعفر حمیری قمی (م بعد از 304 ه)
«ق»
قصص العلماء: محمد تنکابنی (م 1302)
«ک»
کامل الزیارات: جعفر بن محمد بن قولویه قمی (م 368 ه)
کشف الغمة: علی بن عیس اربلی (م 687 ه)
کفایة الاصول: به واسطه کنز مخفی
الکامل: ابن اثیر جزری (م 630)
کمال الدین و تمام النعمة: صدوق (381)
الکنی و الالقاب: شیخ عباس قمی (م 1359 ه)
الکنز المخفی: مؤلف
«ل»
لمعة من بلاغة الحسین‌علیه السلام: سید مصطفی موسوی آل اعتماد
«م»
مجمع الزوائد: هیثمی (م 807 ه)
مجموعة رسائل: مرتضی انصاری
مرآة الشرق:
مروج الذهب: مسعودی (م 346 ه)
المزار الکبیر: محمد بن جعفر مشهدی (قرن 6)
المزار: شهید اوّل (م 786 ه)
مستدرک الصحیحین: محمد حاکم نیشابوری (م 405 ه)
مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل: میرزا حسین نوری طبرسی (م 1320 ه ق)

مشاهیر مزار علامه ابوالمعالی کلباسی:
مصباح الزائر: سید علی بن موسی بن طاووس (م 664 ه)
المصباح و النور:
المصباح فی الادعیة و الصلوات و الزیارات: ابراهیم بن زین الدین حارثی همدانی معروف به کفعمی (م 905 ه ق)
مصباح المتهجد و سلاح المتعبد: طوسی (م 460 ه)
معارف الرجال: محمد حرز الدین (م 1365)
المعتبر:
معالم الدین: حسن بن زین الدین عاملی (959 - 1011 ق)
مفاتیح الجنان: عباس قمی (م 1359)
مفاخر اسلام: علی دوانی (1336) تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
مقامع الفضل: آقا محمد علی کرمانشاهی (م 1216 ه)
مکارم الآثار: محمّدعلی معلم حبیب‌آبادی (1269 - 1355) اصفهان: انجمن کتابخانه‌های عمومی
منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران: سید جلال الدین آشتیانی (1304 - 1384)
الموضوعات الکبری (الاسرار المرفوعة فی الاخبار الموضوعة): ملا علی قاری (م 1014 ه)، تحقیق ابو هاجر محمد سعید بن بسیونی زغلولی
موسوعة زیارات المعصومین علیهم السلام: مؤسسه امام هادی‌علیه السلام قم
المناقب: موفق بن احمد مکی خوارزمی (م 568)
المنتخب: طریحی
«ل»
اللهوف فی قتلی الطفوف: علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس (م 664 ه)، تحقیق و تقدیم فارسی تبریزیان
«ن»
نابغة فقه و حدیث سید نعمت اللّه جزائری: سید محمد جزائری، مجمع الفکر الاسلامی، قم
نوزده ستاره و یک ماه: رضا استادی
نورالعین:
نهضت روحانیون ایران: علی دوانی
«و»
وسائل الشیعة: محمد بن حسن حر عاملی (م 1104 ه)
«ه»
هدیة الرازی الی المجدد الشیرازی: شیخ آقا بزرگ تهرانی (م 1389)

1) زندگینامه مفصل ایشان را در مقدمه کتاب «روح ایمان» آورده‌ایم. علاقه‌مندان مراجعه فرمایند.
2) نامبرده محمد بن عزالدین حسین بن عبدالصمد عاملی جبعی معروف به شیخ بهائی از علمای بزرگ عصر صفویه و شیخ الاسلام هرات و اصفهان بود و بیش از هشتاد اثر مکتوب داشت از جمله جامع عباسی در فقه و کشکول.
3) مرحوم مجلسی در «شرح مشیخه فقیه» به نقل از شیخ بهائی.
4) این رساله را در 26 صفر 1290 ق به پایان رسانده و نوشتن آن بیست سال به درازا کشیده است.
5) وی فقیه اصولی ماهر ابی المعالی محمّد بن محمّد ابراهیم کلباسی اصفهانی (1315 - 1247 ه.ق) است که در تقوی و علم در عصر خود کم‌نظیر بوده است. وی هفتاد کتاب و رساله در موضوعات فقهی، اصولی، رجالی و غیره دارد.
برای دریافت اطلاع بیشتر نک: اعیان الشیعه، ج 2، ص 433؛ رجال اصفهان، ص 40 و 41؛ نقباء البشر، ج 1، ص 76 - 79، رقم 181؛ الکنی و الالقاب، ج 1، ص 159؛ مقدمة الاستشفاء بالتربة الشریفة الحسینیة، از حسین غیب غلامی؛ بدر التمّام؛ مشاهیر مزار، علاّمه ابوالمعالی کلباسی، ص 33.
6) مراد کتاب «شفاء الصدور فی زیارة عاشور»، تألیف میرزا ابوالفضل تهرانی فرزند ابوالقاسم کلانتر است.
درباره او نک: طبقات اعلام الشیعة، ج 1، ص 55؛ معجم‌المؤلّفین، ج 8، ص 71؛ مقدمه دیوان او به قلم محدث ارموی، و مقدمه شفاء الصدور، قلم علی موحد ابطحی.
7) میر محمّد باقر حسینی استر آبادی مشهور به میرداماد، فیلسوفی فرزانه و از اعاظم علمای شیعه است که گذشته از تبحّر در فلسفه اسلامی، ریاضی و طب، در علوم شرعی نظیر: فقه، اصول، حدیث، رجال و تفسیر نیز مسلط و از مجتهدین عصر خویش بود. در شعر «اشراق» تخلص داشت. و آثار ارزشمند فراوانی داشت از جمله: القبسات، الصراط المستقیم، الرواشح السماویه و...
نک: منتخباتی از آثار حکمای ایران، ج 1، ص 3؛ قصص العلماء، ص 335؛ تاریخ فلسفه اسلامی، ص 215؛ نوزده ستاره و یک ماه، ص 47.
8) نامبرده شیخ یوسف بن احمد بحرانی (م 1186 ه ق) صاحب مؤلّفات بسیار از جمله کتاب «الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة» در 23

جلد است که عالمی فاضل، محدثی متتبع صدوق و امین بوده و در حوزه کربلا کرسی درس داشته و ریاست علمای اخباریه بالا بوده است.
نک: لؤلؤة البحرین؛ صاحب حدائق باغبان فقه، مقدمه الحدائق.
9) شیخ اعظم مرتضی انصاری در رساله التسامح فی ادلة السنن نوشته است: مشهور میان عالمان ما و اهل سنّت آن است که در ادله سنن تسامح می‌کنند، به این معنا که شرایطی را برای عمل به اخبار واحد ذکر کرده‌اند، از قبیل اسلام، عدالت و ضبط، در روایات دال بر امور مستحب و مکروه لازم نمی‌دانند. مجموعة رسائل، ص 11.
10) محدث توانا و فقیه والامقام ملا محمد باقر مجلسی (1037 - 1110 ه) مؤلّف بحارالانوار و ده‌ها کتاب ارزشمند دیگر است.
11) شیخ حرّ عاملی محدث بزرگوار و مؤلف وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشرعیه است.
نک: مقدمه آثار او، و سلسلة مؤتمرات هیئة علماء جبل عامل، المؤتمر الاول: الحرّ العاملی.
12) نامبرده محدّث متبحّر، ثقه جلیل و عالم کثیر التألیف علاّمه حاج میرزا حسین نوری طبرسی صاحب مستدرک الوسائل (1254 - 1320 ه.ق) است که از بزرگان و متتبعان علمای حدیث و رجال بوده است.
نک: الکنی و الالقاب، ج 2، ص 404؛ نقباء البشر، ص 543.
13) نک: الفقیه، ج2، ص582؛ امالی صدوق، ص126؛ نورالعین، 13؛ بحارالانوار، ج 101، ص1.
14) فقیه محقق و اصولی موفق آیت اللّه العظمی آخوند ملا محمّد کاظم خراسانی (1255 - 1329 ه ق) پس از تحصیل مقدمات در مشهد مقدّس در سال 1277 ه ق به تهران آمد و پس از یک سال و نیم اقامت به نجف اشرف مشرف شد. او از شاگردان و نزدیکان آیت اللّه العظمی میرزای بزرگ شیرازی بود.
معظم له پس از مهاجرت به سامرا و بعد از وفات میرزای شیرازی در منصب تدریس نجف قرار گرفت تا جایی که حضار درس ایشان از هزار و پانصد نفر متجاوز گردید که بسیاری از آنها به مقام عالی اجتهاد نائل شدند و گروهی نیز به مقام والای مرجعیت رسیدند.
بالاخره ریاست عامه شیعه به عهده ایشان سپرده شد. به خاطر تلاش‌ها و فتوای او و چند نفر از علمای دیگر بود که سلطنت استبدادی تبدیل به مشروطیت شد. مهم‌ترین اثر او «کفایةالاصول»است که از کتب درسی حوزه‌های علمیه شیعه است و در طول سالیان دراز از اهمیت آن کاسته نشده است.
15) نک: رساله شرح زیارت عاشورا ابوالمعالی، ص 1.
16) التهذیب، ج 4، باب 67، ح 11؛ الاستبصار، ج 2، باب 78 از ابواب

اعتکاف، ج 1.
17) فرهاد میرزا در قمقام زخار، ج 2، ص 607 روز آن را نیز معین کرده است.
18) آیت اللّه العظمی سید محمّد کاظم طباطبائی یزدی (1247 - 1337 ه ق) فرزند عبدالعظیم از اعاظم فقها و مراجع تقلید قرن چهاردهم هجری بود که از نظر جامعیت در مسائل فرعی فقهی کم نظیر بود. تحصیلات حوزه را در یزد، نجف و اصفهان سپری کرد و به درجه اجتهاد رسید و پس از درگذشت شیخ محمّد طه مرجعیت شیعیان را به عهده گرفت.
از جمله آثار او کتاب «عروة الوثقی» که شروح بسیاری بر آن نگاشته شده است، حاشیه بر مکاسب، منجزات المریض، الصحیفة الکاظمیة.
نک: اعیان الشیعه، ج 10، ص 43؛ معارف الرجال، ج 4، ص 326؛ احسن الودیعة، ج 1، ص 188؛ مکارم الآثار، ج 4، ص 1321.
19) حاج فرهاد میرزا (معتمد الدوله) فرزند پانزدهم عباس میرزا، یکی از شاهزادگان فاضل و مقتدر دودمان قاجار است که در سال 1233 ه ق متولد و در 1305 ه ق چشم از جهان فرو بسته است. وی به ترتیب به حکومت خوزستان و لرستان منصوب شد، بعد حکمران فارس گردید. وی افزون بر معلومات فقهی در سایر علوم نیز دست داشته و خدمات دینی و مذهبی قابل توجهی در کارنامه آثار او ثبت شده است. آثار او: قمقام زخار، شرح خلاصة الحساب، زنبیل، جام جم، منشآت فرهاد میرزا.
نک: شرح حال فرهاد میرزا معتمد الدوله از اسماعیل نواب صفا؛ مقدمه قمقام به قلم این بنده؛ اعیان الشیعه، ج 8، ص 397؛ مکارم الآثار، ج 3، ص 962؛ مرآة الشرق، ج 2، ص 1025؛ علماء گمنام، ص 56.
20) کبیسه: هر چهار سال یک بار یک روز به سال اضافه می‌شود، که آن سال را سال کبیسه می‌گویند؛ سالی که در آن اسفند ماه سی روز باشد.
21) نیز نک: نجم الثاقب، باب 7، ذیل حکایت 70، ص 40؛ شفاء الصدور، ص 51 چاپ قدیم و جدید، ص 90؛ المصباح و النور ص 8.
22) نیز نک: مستدرک مقباس الهدایة، ج 5، ص 45.
23) بحارالانوار، ج 97، باب 4.
24) نیز نک: از این صبح روشن از سید محمّد حسن مؤمنی.
25) المصباح
26) الاقبال، ف 13 از باب 1.
27) مصباح المتهجد، ص 538؛ الوسائل، ج 10، ص 373؛ مصباح کفعمی، ص 382؛ نور العین، ص 187.
28) شاید مراد از علیین
29) کامل الزیارات، ص 148؛ ثواب الاعمال، ص 70؛ الوسائل، ج 10، ص 326.

30) کامل الزیارات، ص 148؛ بحارالانوار، ج 101، ص 76 و 70؛ ثواب الاعمال، ص 110.
31) کامل الزیارات، 135؛ بحارالانوار، ج 101، ص 73؛ الوسائل، ج 10، ص 330.
32) کامل الزیارات، ص 330؛ بحارالانوار، ج 101، ص 74؛ المستدرک، ج 2، ص 203؛ نورالعین، ص 154.
33) کامل الزیارات، 143؛ بحارالانوار، ج 101، ص 75 - 76؛ الوسائل، ج 10، ص 389، نورالعین ص 108.
34) بحارالانوار، ج 101، ص 78؛ المستدرک، ج 10، ص 328؛ کامل الزیارات، باب 44.
35) بحارالانوار، ج 101، ص 77؛ المستدرک، ج 10، ص 253؛ کامل، باب 68.
36) بحارالانوار، ج 101، ص 78؛ الوسائل، ج 14، ص 442؛ المستدرک، ج 10، ص 279؛ کامل الزیارات، باب 44، ح 2.
37) التهذیب، 6، 73؛ بحارالانوار، ج 101، ص 82؛ الوسائل، ج 14، ص 518؛ کامل الزیارات، ج 83، ح 2.
38) المزار الکبیر، ص 114؛ بحارالانوار، ج 101، ص 17، ش 24؛ التهذیب، ج 6، ص 52؛ کامل الزیارات، 183؛ البلد الامین، 275؛ مصباح کفعمی، ص 49؛ المستدرک، 2، ص622؛ نور العین، ص 234.
39) بحارالانوار، ج 44، ص 260؛ ج101، ص350؛ نورالعین، 183؛ المستدرک، ج10، ص 268.
40) کامل الزیارات، باب 66، ح 12؛ بحارالانوار، ج 101، ص 43؛ الوسائل، ج 14، ص 454.
41) کامل الزیارات، باب 71، ح 9.
42) بحارالانوار، ج 101، ص 30؛ المستدرک، ج 10، ص 266.
43) بحارالانوار، ج 101، ص 30؛ کامل الزیارات، باب 64.
44) بحارالانوار، ج 101، ص 31؛ المستدرک، ج 10، ص 267؛ کامل الزیارات، باب 65.
45) بحارالانوار، ج 101، ص 39؛ المستدرک، ج 10، ص 271؛ کامل الزیارات، باب 65، ح 11.
46) الکافی، ج 4، ص 590؛ امالی صدوق، 123؛ ثواب الاعمال، 115؛ التهذیب، 6، ص 46؛ بحارالانوار، ج 101، ص 85؛ الوسائل، ج 14، ص 660.
47) ثواب الاعمال، 118؛ بحارالانوار، ج 101، ص 38؛ الوسائل، ج 14، ص 450؛ المستدرک، ج 10، ص 269؛ کامل الزیارات، باب 66.
48) نک: کامل الزیارات، باب 65، ح 8؛ بحارالانوار، ج 101، ص 40؛

المستدرک، ج 10، ص 272.
49) ثواب الاعمال، 79 و 83؛ بحارالانوار، ج 101، ص 28 و 34 و 41؛ الوسائل، 14، ص 448؛ کامل الزیارات، باب 66.
50) ثواب الاعمال، 118؛ بحارالانوار، ج 101، ص 42؛ الوسائل، 14، ص 449؛ کامل الزیارات، باب 66.
51) ثواب الاعمال، 118؛ بحارالانوار، ج 101، ص 42؛ الوسائل، 14، ص 449؛ کامل الزیارات، باب 66.
52) ثواب الاعمال، 118؛ بحارالانوار، ج 101، ص 42؛ الوسائل، 14، ص 449؛ کامل الزیارات، باب 66.
53) ثواب الاعمال، 118؛ بحارالانوار، ج 101، ص 34 و 42؛ المستدرک، ج 10، ص 274.
54) بحارالانوار، ج 101، ص 43؛ الوسائل، ج 14، ص 354؛ المستدرک، ج 10، ص 275.
55) سید مرتضی (355 - 436) از شخصیت‌های بزرگ شیعه است که بعد از شیخ مفید ریاست عامه شیعه به او منتقل شد و دارای منزلت علمی بسیار والایی بود.
56) الوسائل، ج 14، باب 46 از ابواب مزار، ح 16.
57) کامل الزیارات، باب 67، ح 4.
58) بحارالانوار، ج 101، ص 43؛ الوسائل، ج 14، ص 455؛ المستدرک، ج 10، ص 277؛ کامل الزیارات، باب 67.
59) بحارالانوار، ج 101، ص 9؛ کامل الزیارات، باب 40 و باب 45.
60) کامل الزیارات
61) کامل الزیارات، باب 54.
62) بحارالانوار، ج 101، ص 46 و 78؛ کامل الزیارات، باب 74.
63) بحارالانوار، ج 101، ص 55؛ المستدرک، ج 10، ص 242؛ کامل الزیارات، باب 42.
64) بحارالانوار، ج 101، ص 54؛ المستدرک، ج 10، ص 241.
65) امالی صدوق
66) نک: روح ایمان با تحقیق این بنده، ص 35.
67) الموضوعات الکبری از قاری، ص 61: افضل العبادات احمزها، کشف الخفاء، نهایه ابن اثیر، ج 1، ص 175.
68) نک: الوسائل، ابواب الحج، باب 7، ح 1.
69) سوره انعام، آیه 59.
70) آیه مودّت «قُل لاَّ أَسْئَلُکُمْ عَلَیهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی ؛ ای پیامبر! به مردم بگو من در برابر ابلاغ رسالتم از شما مزدی؛ جز دوستی خاندانم نمی‌خواهم. سوره شوری، آیه 23.

71) زيارة الحسين بن علی‌عليهما السلام واجبةٌ على كل من يقِرّ للحسين عليه السلام بالامامة من اللّه عزّ و جلّ. ارشاد مفيد، ج 2، ص 133.
72) كفاية الاصول، مسأله ضد، امر چهارم.
73) ابو جعفر محمد بن عبدالرحمان بن قبه رازی از متكلمان و دانشوران بزرگ اماميه در نيمه اوّل سده چهارم هجری است. آثار مكتوب چندی از خود به يادگار گذاشته است. درباره ابن قبه رازی نک: دايرة المعارف تشيع، ج 1، ص 358؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 4، ص 446؛ مفاخر اسلام، ج 2، ص 294 - 298؛ معالم العلماء، 59؛ بزرگان ری، بخش اوّل، 13 - 22.
74) كامل الزيارات، باب 88، ح 1؛ بحارالانوار، ج 101، ص 33؛ الوسائل، ج 14، ص 513؛ المستدرک، ج 10، ص 261.
75) استاد فقها و مجتهدان مرحوم آيت اللّه العظمی ميرزا محمد حسين غروی نائينی (1277 - 1355 ه ق) از بزرگ‌ترين فقيهان و اصوليان زمان خود بود كه به خاطر اطلاعات گسترده و دقت نظر و بيان شيوا برجستگی خاصی در ميان علمای نجف اشرف داشت. وی نيمی از عمر شريف خود را صرف تعليم و تربيت علمای طراز اوّل و محققان برجسته كرد و پس از درگذشت ميرزا محمد تقی شيرازی (ره)، مرجعيت شيعيان را عهده دار شد و جلسه درس او يكی از پرشكوه‌ترين جلسات درس به حساب می‌آمد.
از اوست: تنبيه الامة، حاشيه بر عروه، لباس مشكوک.
و از تقريرات بحث‌های اوست: منية الطالب، حاشيه بر مكاسب، فوائد الاصول، اجود التقريرات.
نک: نقباء البشر، ج 2، ص 593؛ اعيان الشيعه، ج 6، ص 54؛ مكارم الآثار، ج 6، ص 2169؛ معجم المؤمنين، ج 4، ص 14؛ ميرزای نائينی ندای بيداری از نورالدين علی لو.
76) از شهرياران ايران پيش از اسلام است كه به عدالت معروف بوده است. درباره او نک: خسرو انوشيروان در ادب فارسی از دكتر علی مرزبان راد.
77) كامل الزيارات، باب 45؛ ثواب من زار الحسين‌عليه السلام و عليه خوف؛ بحارالانوار، ج 101، ص 78؛ الوسائل، ج 14، ص 442.
78) كامل الزيارات، باب 44، ح 2.
79) الاقبال، ج 1، باب 23 در اعمال شب نوزدهم رمضان.
80) تاريخ طبری، ج 10، ص 286.
بنی هاشم با سلطنت بازی كردند وگرنه، نه خبری آمده بود و نه وحيی نازل شده بود.
81) نک: نامه 28 و 37 نهج البلاغه.
82) نامه 39 نهج البلاغه.

83) این کتاب با تحقیق و تعلیق بنده در قم منتشر شده است.
84) نهج البلاغه، خطبه 103.
85) همان، خطبه 108.
86) نک: معالم الزلفی، ص 17؛ التنقیح، ج 1؛ الدر النضید فی الاجتهاد و التقلید، ج 1، ص 216؛ روح ایمان، ص 39.
87) سید صدر الدین محمد بن میر محمد باقر رضوی قمی است.
88) الرسائل، بحث تعادل و تراجیح، 812، ط 5، چاپ جامعه مدرسین قم ؛ شرح الوافیة، 414 - 415، خطی به شماره 1689 مکتبة میراث اسلامی قم به نقل از الکنز المخفی، ص 117.
89) نک: الارشاد فی معرفة علماء الحدیث از قزوینی در ترجمه یعیش بن جهم.
90) نک: الانساب سمعانی، ج 2، ماده شعیبی.
91) نظیر آن در شرح نهج البلاغه، 9، ص 105، چاپ قم به نقل از دارقطنی.
92) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 361.
93) درباره وجه تسمیه پیامبرصلی الله علیه وآله به «ابن ابی کبشه» توسط مشرکین، دو احتمال وجود دارد:
احتمال اوّل: «ابوکبشه» مردی از خزاعه بود که مخالف بت‌پرستی قریش بو دو پیامبر را به ابوکبشه تشبیه کرده‌اند.
احتمال دوم: «ابوکبشه» جد مادری پیامبرصلی الله علیه وآله بود که پیامبر شباهت‌هایی به وی داشته است و لذا حضرت را به او منسوب کرده‌اند.
سفینة البحار، ج 2، ص 461.
94) نک: شرح نهج البلاغه، ج 5، ص 493؛ الغدیر، ج 10، ص 283 و 284 (به نقل از مروج الذهب، ج 2، ص 341) نظیر آن؛ کشف الغمه، ج 1، ص 418 - 419، چاپ تبریز.
95) ماجرای خونین کربلا و جنایات لشکریان یزید و سرداران سپاه او در منابع بسیاری آمده است.
96) این فاجعه در ذی حجه سال 63 هجری واقع شد و به واقعه حرّه نیز معروف است.
نک: تاریخ طبری، ج 4، ص 370 - 381؛ کامل ابن اثیر، ج 4، ص 111 - 121؛ انساب الاشراف بلاذری، ج 5، ص 337 - 355.
97) نک: تاریخ طبری، ج 4، ص 381 - 384؛ کامل ابن اثیر، ج 4، ص 123 و 124؛ الامامة و السیاسة، ج 1، ص 241 و ج 2، ص 19؛ تاریخ الخلفاء، ص 233؛ نیز نک: سیر اعلام النبلاء، ج 1، ص 83؛ مروج الذهب، ج 3، ص 69 و 71؛ مشکاة الادب، 451 و 450، چاپ رحلی.
98) امام در روایات بسیاری از شهادت خود خبر داده است از باب نمونه

نک: کامل الزیارات، باب 23، ح 5 و ح 14 و 15؛ امالی صدوق، مجلس، 28، ح 7.
99) نک: مستدرک حاکم، ج 3، ص 176؛ تاریخ ابن عساکر، ج 13، ص 62؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 62؛ حیاة الامام الحسین‌علیه السلام، ج 1، ص 98.
100) عرفات نام سرزمینی در نزدیکی مکه و داخل حرم است.
101) بحارالانوار، ج 44، باب 21 (این سخن در منی بوده ظ 1.
102) مناقب خوارزمی، رقم 56.
103) سید مرتضی علم الهدی (355 - 463) در بغداد تولد یافت. از دوران کودکی به یادگیری دانش‌های متداوّل آن عصر پرداخت و نزد شیخ مفید و دیگران شاگردی کرد.
سید شاگردان مبرزی تربیت کرد از جمله شیخ طوسی، مفید ثانی، ابویعلی و...
مفاخر اسلام، ج 3، ص 262 - 294.
104) جنگ.
105) بحارالانوار، ج 36، کتاب امیرالمؤمنین‌علیه السلام، ب 40، ح 10.
106) نک: لمعة من بلاغة الحسین‌علیه السلام، ص 75.
107) اللهوف علی قتلی الطفوف، با تحقیق و تقدیم شیخ فارس تبریزیان، ص 83.
108) خوار، بی‌یاور.
109) مسیو ماربین.
110) تنزیه الانبیاء، ص 231 و 228، چاپ دوم، دارالاضواء.
111) الوسائل، ابواب الجنابة، باب 16.
112) کامل الزیارات، باب 76، ح 4.
113) کامل الزیارات، باب 75، ح 1.
114) کامل الزیارات، باب 75، ح 2.
115) همان.
116) کامل الزیارات، باب 76، ح 10.
117) علامه حاج شیخ عباس قمی (1294 - 1359 ه.ق). وی محدث خبیر و مورخ شهیر و صاحب سفینة البحار و الکنی و الالقاب و فوائد الرضویه و بیش از هفتاد اثر ارزنده دیگر بود. او در ایمان و خلوص و ورع آیتی بزرگ و از علمای موفق و وارسته بود و توانست در راه اعلای کلمه توحید و ترویج فرهنگ ناب شیعی و نشر احادیث پربار پیشوایان دین قدم بلندی بردارد. شماری از آثارش توسط این بنده تحقیق شده است. شرح حال ایشان را در مجله نور علم آورده‌ایم.
118) مصباح المتهجد، 782، چاپ مؤسسه فقه الشیعه 1411 ه ق.
119) مجمع ماده حیث

120) کامل الزیارات، باب 71 از علقمه.
121) نک: نسخه مصباح المتهجد ص 776، ط مؤسسه فقه الشیعه.
122) مصباح المتهجد، ص 781.
123) آیت اللّه العظمی میرزا محمد حسن شیرازی معروف به مجدد شیرازی (1230 - 1312) رهبر نهضت مشهور تنباکو در عهد ناصرالدین شاه قاجار که بعد از شیخ انصاری بر کرسی تدریس تکیه زد و رهبری جهان تشیع را در دست گرفت و فقیهی دقیق النظر و زیرک بود. شرح حال او را در هدیة الرازی الی المجدد الشیرازی و کاروان علم و عرفان، ج 1، ص 201 و 202 مطالعه فرمایید.
124) داستان آن در منابع زیر آمده است: نهضت روحانیون ایران، ج 1، ص 89؛ تحریم تنباکو، ترجمه زنجانی؛ تحریم تنباکو از ابراهیم تیموری.
125) مصباح المتهجد، ص 773.
126) بحارالانوار، ج 98، ص 258.
127) بحارالانوار، ج 98، ص 26.
128) من لا یحضره الفقیه، ج 2، ح 3213.
129) بحارالانوار، ج 98، ص 173.
130) مصباح المتهجد، 773 در اعمال ماه محرّم.
131) مصباح الزائر، ص 147.
132) مراد حاج شیخ عباس قمی (ره) صاحب مفاتیح الجنان است.
133) نک: بحارالانوار، ج 44، ص 242 - 244؛ المنتخب طریحی، 48 - 50؛ الخصائص الحسینیة، ص 191 و 192؛ العوالم، ص 103.
134) بحارالانوار، ج 44، ص 243؛ المنتخب طریحی، 48 و 49.
135) بحارالانوار، ج 98، ص 290، باب 24.
136) فوائد الاصول، مبحث استصحاب.
137) تمهید القواعد، فصل 3، قاعده 65.
138) معالم الدین، مسأله الاستثناء المتعقب للجمل.
139) نک: رساله ابوالمعالی، ص 54.
140) کامل الزیارات، 213، ب 79، ح 11؛ بحارالانوار، ج 101، ص 166، ح 17.
141) نک: رساله اربعة ایام میرداماد، ص 61.
142) کتاب من لا یحضره الفقیه، 2، در زیارت امیر مؤمنانعلیه السلام و کیفیت تودیع.
143) کامل الزیارات، 213، ب 79، ح 11؛ بحارالانوار، ج 101، ص 166، ح 17.
144) بحارالانوار، ج 98، باب 24 از فضائل زیارت اباعبداللّهعلیه السلام، ج 2.

145) کامل الزیارات، باب 71، ح 8.
146) اللهوف، ص 83.
147) ذکری الشیعه فی احکام الشریعة، مسأله سجود.
148) کفایة الاصول، باب استصحاب، وجه چهارم.
149) الخصال، باب السبعة، ح 23؛ قرب الاسناد، ح 74.
150) الوسائل، باب 1 از ابواب ما یسجد علیه، ح 1.
151) کامل الزیارات، باب 79، ح 17.
152) علامه ذوالفنون آقا محمد علی کرمانشاهی (1144 - 1216 ه ق) فرزند استاد کل وحید بهبهانی است.
نک: الفوائد الرضویه، ص 574؛ ریحانة الادب، 3، ص 398؛ مقدمه آثارایشان؛ الذریعه، ج21.
153) مقامع الفضل، ج 1، ص 586.
154) مصباح المتهجد، 288، در فضل روز جمعه.
155) مصباح المتهجد، 288، در فضل روز جمعه.
156) بحارالانوار، ج 98، ص 304.
157) رساله زیارت عاشورای ابوالمعالی، ص 76.
158) بحارالانوار، ج 98، ص 375.
159) بحارالانوار، ج 98، باب آداب زیارته علیه السلام، ح 35.
160) در آن روایت آمده...ثم تخرج الی أرض متفرقة، أو مکان لایراک به أحد...
161) تباکی: خود را همانند گریان وانمود کردن. شیخ محمد عبده گوید: تباکی آن است که آدمی خود را با زحمت به گریه وادار کند، اما بدون ریا. تفسیر المنار، ج 8، ص 301.
162) کامل الزیارات، باب 71، ح 8.
163) کامل الزیارات، باب 48، ح 13.
164) کامل الزیارات، باب 47، ح 1؛ بحارالانوار، ج 101، ص 141؛ ثواب الاعمال، ص 115.
165) حائض: زنی که در حال عادت ماهیانه باشد.
166) نفساء: زنی که خون نفاس ببیند؛ زن در حال نفاس.
167) مصباح المتهجد، در شرح زیارت سالار شهیدان امام حسین‌علیه السلام در روز عاشورا.
168) العروة الوثقی، کتاب الصلاة.
169) فوائد الاصول، جزء 3، بحث تجری، جهت دوم.
170) سوره روم، آیه 10.
171) الوسائل، باب 77 از ابواب مزار و ما یناسبه، ح.1
172) ابن زهره (511 - 585): سید حمزة بن علی بن زهره حلی

(ابوالمکارم) عالمی است متبحر، متکلم توانا و فقیه و اصولی بوده است. نک: روضات الجنات، ج 2، ص 377 - 374؛ اعیان الشیعه، ج 6، ص 249.
173) شهید اوّل: محمد بن مکی عاملی نبطی جزینی ملجأ شیعه و پرچمدار شریعت بود که در 734 ه.ق دیده به جهان گشود و در 786 ه به سن پنجاه و دو سالگی شهید شد.
174) ایماء: اشاره.
175) کامل الزیارات، باب 71، ح 9؛ مصباح الزائر، 147؛ البلد الامین، ص 229.
176) کامل الزیارات، باب 71، ح 9؛ بحارالانوار، ج 101، ص 290؛ المستدرک، ج 10، ص 293.
177) المعالم، بحث الاستثناء المتعقّب للجمل.
178) عقبة ظ.
179) مصباح المتهجد، 680.
180) بحارالانوار، ج 60.
181) اقبال الاعمال، فصل 12 در زیارت عاشورا.
182) جذوات و مواقیت 133، چاپ اوّل، نشر میراث مکتوب.
183) بحارالانوار، ج 52، ص 149.
184) سوره اعراف، آیه 205.
185) الکافی، ج 2، باب القول عند الاصباح و الاِمساء، ح 17.
186) جذوات، 133.
187) مراد، میرداماد است. الرواشح السماویة، 142 - 143، چاپ سنگی.
188) نک: مقاییس اللغة از ابن فارس.
189) نائی = دور.
190) نک: کامل الزیارات، باب 79؛ بحارالانوار، ج 98.
191) وسائل، ج 10، ص 413، باب 71، ح 1.
192) وسائل، ج 10، ص 382، باب 61؛ مستدرک الوسائل، ج 10، ص 298، باب 44.
193) بحارالانوار، ج 99، ص 176؛ مستدرک الوسائل، ج 9، ص 221، باب 31، ح 1.
194) وسائل، ج 10، ص 304، باب 279؛ الدروس الشرعیة، ج 2، ص 22 و 23.
195) مستدرک الوسائل، ج 10، ص 361، باب 68، ح 1.
196) مستدرک الوسائل، ج 10، ص 361، باب 68، ح 1.
197) وسائل، ج 10، ص 383، باب 62، ح 1؛ بحارالانوار، ج 100، ص 321 و 333.
198) مصباح، ص 501؛ بحارالانوار، ج 100، ص 284.

199) بحارالانوار، ج 100، ص 284.
200) بحارالانوار، ج 100، ص 289.
201) بحارالانوار، ج 100، ص 284؛ الدروس الشرعية، ج 2، ص 23.
202) الدروس الشرعية، ج 2، ص 23.
203) عوالم العلوم، ج 23، ص 614؛ بحارالانوار، ج 102، ص 23، ح 13.
204) مستدرک الوسائل، ج 10، ص 323، باب 21، ح 2؛ الدروس الشرعية، ج 2، ص 23.
205) کامل الزيارات، باب 48، ح 1.
206) الدروس الشرعية، ج 2، ص 23.
207) الدروس الشرعية، ج 2، ص 17.
208) بحارالانوار، ج 100، ص 126، ح 5؛ مستدرک الوسائل، ج 10، ص 361، باب 72، ح 1.
209) بحارالانوار، ج 102، ص 45؛ تحفة الزائر، باب 9، فصل 5.
210) نک: وسائل، ج 2، ص 492 و 493؛ ابواب احکام المساجد، باب 14؛ مستدرک الوسائل، ج 3، ص 307. مشاهد مشرفه با مساجد در حکم ياد شده در فوق شريکند.
211) تحفة الزائر، ص 18، عنوان هفتم؛ بحارالانوار، ج 100، ص 126.
212) الحدائق الناضرة، ج 17، ص 426 نقل از کافی، ج 4، ص 563؛ روضة المتقين، ج5، ص357.
213) کمال الدين، ج 2، ص 478، باب 43، ح 26.
214) کتاب من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 606.
215) الدروس الشرعية، 2، ص 18؛ وسائل الشيعة، ج 10، ص 426، باب 78، ح 1.
216) الدروس الشرعية، 2، ص 24؛ تحفة الزائر، ص 22.
217) الدروس الشرعية، 2، ص 24.
218) نائی = دور، بعيد.
219) محدث جزايری از اکابر علماء متأخرين و محدثی جليل القدر و در فقه، حديث، تفسير و فنون ادبی و علوم عربی متبحر و ماهر بوده است. نک: نابغه فقه و حديث سيد نعمت اللّه جزائری.
220) حله شهری بزرگ ميان کوفه و بغداد است که در حدود 495 ق به دست سيف الدوله بنا نهاده شده. نک: حدائق السياحة، ص 199؛ بستان السياحة، ص 219.
221) به نام حاج محمد علی يزدی.
222) مزاری متبرکه در اصفهان است با سابقه‌ای بسيار کهن که گروه کثيری از عالمان، عارفان و اهل سلوک و دانشمندان و هنرمندان والامقام در آن آرميده‌اند.

223) شفاء الصدور فی شرح زیارت العاشوراء، ص 51 - 53، چاپ قدیم و جدید، ص 91.
224) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، حکمت 954.
225) المعتبر، 1، ص 307.
226) بحارالانوار، ج 101، ص 16، روایت 19؛ المستدرک، ج 2، ص 324؛ نور العین، ص 107؛ الدروع الواقیة، 51.
227) المزار الکبیر، ؛ بحارالانوار، ج 101، ص 58؛ المستدرک، ج 2، ص 212؛ دارالسلام، ج 1، ص 242؛ نورالعین، ص 54؛ نجم الثاقب، 277 به نقل از مزار ابن المشهدی و منتخب طریحی.
228) قال: من رآنی فی اللنام فقد رآنی، لان الشیطان لا یتمثل فی صورتی.
229) در معجم البلدان آمده است: حائر عبارت از قبر حسین بن علی - رضی اللّه عنه - است. و لسان العرب می‌نویسد: حائر همان کربلاست. نیز نک: تاریخ کربلا و حائر حسین‌علیه السلام، ص 8 به بعد.
230) ما اوذی نبی کما اوذیت. الخصائص، ص 258.
231) نک: بحارالانوار، ج 97، باب 4.
232) الصحیفة السجادیة الجامعة، ص 151 - 157.
233) العروة الوثقی، احکام الجماعة.
234) تهلیل: لا اله الاّ اللّه گفتن. تسبیح یعنی تنزیه و گفتن سبحان اللّه.
235) گفتن انا للّه و انا الیه راجعون.
236) لا حول و لا قوة الاّ باللّه گفتن.
237) مضمضة: چرخاندن آب در دهان.
238) استنشاق: آب در بینی کردن.
239) ذراع: واحد اندازه‌گیری. از آرنج تا نوک انگشت وسط.
240) التهذیب، ج 6، باب فضل غسل الزیارة، ح 3.
241) سوره یونس، آیه 2.
242) کامل الزیارات، باب 11 در زیارت امیرالمؤمنین‌علیه السلام، فقره سوم.
243) سوره زخرف، آیه 4.
244) بحارالانوار، ج 97، باب 4.
245) مزارالشهید، ص37 - 52؛ مصباح‌الزائر، ص179 - 190؛ بحارالانوار، ج100،ص281 - 289.
246) المصباح، ص 773 - 777؛ بحارالانوار، ج 101، ص 293 و 294.
247) مصباح المتهجد، ص 777 - 781؛ بحارالانوار، ج 101، ص 291.
248) روح ایمان، ص 35.
249) در متن «بظهور».

250) در متن «من قبلهم».
251) بحارالانوار، ج 99.

15- با خاندان وحی، از عاشورا تا اربعین

مشخصات کتاب

سرشناسه :قنبری همدانی حشمت‌الله ۱۳۴۰
عنوان و نام پدیدآور :با خاندان وحی از عاشورا تا اربعین تالیف حشمت‌الله قنبری‌همدانی
وضعیت ویراست :[ویراست۲].
مشخصات نشر :تهران امیرکبیر ۱۳۷۹.
مشخصات ظاهری ۱۷۳ص.
شابک ۶۰۰۰ریال 964-00-0711-0: ؛ ۶۰۰۰ریال (چاپ پنجم
یادداشت :این کتاب قبلا باعنوان "همراه با آل‌علی ع (از عاشورا تا اربعین توسط همین ناشر در سال ۱۳۷۹ نیز منتشر شده است
یادداشت :چاپ پنجم: ۱۳۷۹.
یادداشت :کتابنامه ص ۱۷۲-۱۷۳.
عنوان دیگر:همراه با آل‌علی ع (از عاشورا تا اربعین .
عنوان دیگر:از عاشورا تا اربعین
موضوع :حسین‌بن علی (ع)، امام سوم ۴ - ۶۱ق
موضوع واقعه کربلا، ۶۱ق
رده بندی کنگره BP۴۱/۵/ق۸۷ه۸ ۱۳۷۹
رده بندی دیویی ۲۹۷/۹۵۳۴
شماره کتابشناسی ملی :م۷۹- ۲۶۱۴۰

مقدمه
حماسه‌ی عاشورا سرفصل عشق و شور و عرفان بزرگ مردان الهی و نشان آفرینش عزت و اقتدار و آرمان‌گرایی بزرگ زنان است که حیات اسلام ناب محمدی (ص) و آزادگی و آزادی را امداد جاودانه پایمردی و استقامت خود ساخته‌اند، نهضت حسینی و انقلاب فیاض و جوشان عاشورا یک بعثت بدون وحی و شکفتن گلبانگ توحید در چکاچک شمشیر و بربلندای سرنیزه‌هاست، کربلا عرصه انفجار نور و ظهور حماسه از یک سو و تبلور قساوت و حد اعلای فاجعه از طرف دیگر است، و نینوا سرزمینی بی‌مانند برای نمایش تمامی عشق بر پرده هستی است، نمی‌دانم ایا تاکنون دایره‌ی آفرینش را بی‌کربلا به تماشا نشسته‌ای؟ آیا منظومه معارف عارفان و سیر سالکان الی الله و جهاد مجاهدین فی الله و مجاهده عالمان فی سبیل الله را بی حسین (ع) و زینب در باغ خاطر گذرانده‌ای؟! به راستی اگر معما ازل در خزانه خارج از وصف آفرینش، گوهری چون حسین (ع) و مرواریدی چون زینب (س) نداشت، کار
(صفحه 8)
کدامین بنی به کمال می‌رسید و راه کدامین رسول به نهایت پیوند می‌خورد؟ حسین و عاشورا و زینب ناموس دهر و باعث بقای هستی و تداوم راه پاکان و صالحان برای همیشه تاریخ بشر هستند، از پیامبران اولوالعزم تا مردمان عادی همه در جستجو و رهپوی مردان و زنان روزگار و سرزمینی هستند که پرچم هدایتشان در دستهای استوار زینب (س) و نهال آرزویشان در چشمه سار همیشه جوشان حسین (ع) استقرار یافته و نور خود را در چهره‌ی گلگون عاشورا به نظاره می‌نشینند، سال پیش بود که به مبارکی سال امیرالمؤمنین علی (ع) برادر فاضل و اندیشمندم حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای عراقی از بنده خواست چند صفحه‌ای را با فرزندان امیرالمؤمنین از عاشورا تا اربعین همراه باشم و خداوند تعالی منت گذارد و دست ارادت مرا به خوان گسترده حضرت سیدالشهداء (ع) متصل فرمود، پس از چندی به نظرم آمد اصلاحات و اضافاتی مقتضی است تا تشنگان معارف حسینی در حد بضاعت قلیل بنده‌ای درمانده و خاکی در این سفر نورانی درمانده و خاکی در این سفر نورانی همراه دل و قلم حقیر باشند، چنین کردم و آنچه پیش روی شماست گریه قلم شکسته‌ای است با امید به پذیرش آستان حسینی (ع).
حشمت الله قنبری همدانی

عید غدیر 1421 ق. (1379 ش.)
(صفحه 9)

حماسه‌ی کربلا در کلام حضرت امام خمینی
این خون سیدالشهدا (ع) است که خونهای همه‌ی ملتهای اسلامی را به جوش می‌آورد و این دسته جات عزیز عاشوراست که مردم را به هیجان می‌آورد و برای اسلام و برای حفظ مقاصد اسلامی مهیا می‌کند، در این امر سستی نباید کرد.
- سیدالشهدا (ع) همه جا هست، (کل ارض کربلا) همه جا محضر سید الشهدا (ع) است، همه‌ی منبرها محضر سیدالشهداست، همه‌ی محرابها از سید الشهدا (ع) است.
- مجالس بزرگداشت سید مظلومان و سرور آزادگان که مجالس غلبه‌ی سپاه عقل بر جهل و عدل به ظلم و امانت بر خیانت و حکمت طاغوت است، هر چه باشکوهتر و فشرده تر برپا شود و بیرقهای خونین عاشورا به علامت حلول روز انتقام مظلوم را از ظالم، هر چه بیشتر افراشته شود.
سید الشهدا (ع) و اصحاب او و اهل بیت او آموختند تکلیف را، فداکاری در میدان، تبلیغ در خارج میدان.
- این روضه و این گریه آدم ساز است، انسان درست می‌کند.
(صفحه 10)
- این عده از جوانهایی که این طور نیست که سوء نیت داشته باشند، خیال می‌کنند ما حالا باید حرف روز بزنیم. حرف سید الشهدا (ع) حرف روز است، همیشه حرف روز است، اصلا حرف روز را سیدالشهدا آورده است دست ماها داده و سیدالشهدا (ع) را این گونه حفظ کرده است، مکتبش را، این مصیبتها و داد و قارچها حفظ کرده است، این سینه زنیها و این دستجات و (عرض می‌کنم) اینها حفظ کرده است، مکتبش را، این مصیبتها و داد و قالها حفظ کرده است، این سینه زنیها و این دستجات و (عرض می‌کنم) اینها حفظ کرده.
- این اختلاف که بین جناحها در ایران واقع شد و واقع می‌شود، اگر فرصت داده بشود، اینها چیزهایی بوده است که اجانب با مطالعات خودشان به آنجا رسیده بودند که باید جاهایی که می‌توان انسان تربیت کند، آنجا را بکوبند.
در وضع دانشگاههای ما، در وضع دانشگاههای دینی، مطالعات زیادی کردند و به آنجا رسیدند که چند چیز مانع از استفاده‌ی آنهاست. یکی اسلام است. آنها فهمیدند که اگر چنانچه اسلام با آن وضعی که دارد و با آن تعلیمات واقعی که دارد، اسلام در این ممالک پیاده شود، برای آنها هیچ حظی و بهره‌ای نخواهد بود و آنها را قطع می‌کنند دستشان را و لهذا یک افرادی را چه از داخل و چه از خودشان وارد کردند که اسلام را وارونه نمایش بدهند.

- محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است فداکاری سیدالشهدا سلام... علیه است که اسلام را برای ما زنده نگه داشته است، زنده نگه داشتن عاشورا با همان وضع سنتی خودش از طرف روحانیون، از طرف خطبا، با همان وضع سابق و از طرف توده‌های مردم با همان ترتیب سابق که دستجات معظم و منظم، دستجات عزاداری به عنوان عزاداری راه می‌افتند که باید بدانید که اگر بخواهید نهضت شما محفوظ بماند، باید این سنتها را حفظ کنید. البته اگر چنانچه یک چیزهای ناروایی
(صفحه 11)
بوده است سابق، و دست اشخاص بی‌اطلاع از مسائل اسلام بوده، آنها باید یک قدری تصفیه بشوند، لکن عزاداری به همان قوت خودش باید باقی بماند.
- محرم ماه تمییز یافته حق از باطل است، ماهی که به نسلها در طول تاریخ راه پیروزی بر سر نیز ه را آموخت، ماهی که امام مسلمانان راه مبارزه با ستمکاران را به ما آموخت.
- کربلا را زنده نگه دارید و نام مبارک حضرت سیدالشهدا را زنده نگه دارید که با زنده بودن او اسلام زنده نگه داشته می‌شود.
- زنده نگاه داشتن عاشورا، یک مسئله‌ی بسیار مهم سیاسی - عبادی است.
- ما ملتی هستیم که با همین اشکلها، سیل جریان می‌دهیم و خرد می‌کنیم سدهایی را که در مقابل اسلام ایستاده است.
تکلیف ما در آستانه‌ی شهر محرم الحرام چیست؟ تکلیف علمای اعلام و خطبای معظم در این شهر چیست؟ در این شهر محرم، تکلیف سایر قشرهای ملت چی هست؟ سیدالشهدا و اصحاب او و اهل بیت او آموختند تکلیف را، فداکاری را در میدان، تبلیغ در خارج میدان.
- این را باید همه‌ی گویندگاه توجه کنند و باید هم متوجه این معنا باشیم که اگر قیام حضرت سیدالشهدا - سلام ا... علیه - نبود امروز همه‌ی ما نمی‌توانستیم پیروز بشویم. تمام این وحدت کلمه‌ای که مبداء پیروزی ما شد، برای خاطر این مجالس عزا و این مجالس سوگواری و این مجالس تبلیغ و ترویج اسلام شد.
57 / 11 / 27
(صفحه 13)

حماسه‌ی کربلا در کلام رهبر عظیم الشان انقلاب اسلامی
بر اثر قیام اباعبدا... (ع) چه قدر دین در دنیا رشد کرد اسلام ریشه‌دار شد. ملتهای اسلامی بیدار شدند و رشد کردند م علوم اسلامی و فقه اسلامی پیشرفت کرد.
- این حادثه (حادثه‌ی کربلا) پشتوانه‌ی یک نهضت است و باید آبرومند، پر تپش و پرقدرت باقی بماند.
- مجالس عزاداری برای این است که دلهای ما را با حسین بن علی (ع) و اهداف آن بزرگوار نزدیکتر و آشناتر کند.
- عاشورا به ما درس می‌دهد که در ماجرای دفاع از دین، بصیرت بیش از چیزهای دیگر برای انسان لازم است. بی‌بصیرتها بدون اینکه بدانند، فریب می‌خورند و در جبهه‌ی باطل قرار می‌گیرند چنانکه در جبهه‌ی ابن زیاد کسانی بودند که از فساق و فجار نبودند ولی از بی‌بصیرتها بودند.
- دنیای امروز، دنیای دروغ، زور، شهوترانی و دنیای ترجیح ارزشهای مادی بر ارزشهای معنوی است... وقتی کسی مثل امام بر سر کار آمد یعنی
(صفحه 14)
ورق برگشت. شهوترانی، دنیاطلبی و وابستگی و فساد در انزوا رفت و تقوا، زهد، صفا و نورانیت، جهاد، دلسوزی برای انسانها، رحم و مروت و برادری و ایثار و ازخودگذشتگی روی کار آمد... اگر این ارزشها را نگه داشتید نظام امامت باقی می‌ماند.
- باید در مقابل انحرافی که ممکن است دشمن بر ما تحمیل بکند، بایستیم. عبرت گیری از عاشورا این است. نگذاریم روح انقلاب و فرزندان انقلاب در جامعه منزوی بشوند.
- امام (ره) فرمودند: عزاداری سنتی بکنید، در مجالس نشستن، روضه خواندن، گریه کردن، به سر وسینه زدن، مواکب عزا راه انداختن، دستجاب عزاداری، همان چیزهایی است که عواطف را نسبت به خاندان پیغمبر (ص) پرجوش می‌کند که بسیار خوب است.
- ملت عزیز ما در ایام محرم و صفر باید روح حماسه‌ی عاشورا روح نترسیدن از دشمن و توکل به خدا و روح مجاهدت فداکارانه در راه خدا را در خود تقویت کند.
- خطابه باید سه محور را دربر بگیرد: اول اینکه عاطفه را نسبت به حسن به علی (ع) و خاندان پیامبر (ص) بیشتر کند و علقه و رابطه و پیوند عاطفی را مستحکم‌تر کند. دوم اینکه نسبت به حادثه‌ی عاشورا یک دید روشن و واضحی به مستمع بدهد و سوم اینکه نسبت به معارف دین، هم

ایجاد معرفت و هم ایجاد ایمان بکند.
- اگر معیار تقوی در جامعه عوض شد معلوم است که باید خون یک انسان باتقوایی مثل حسین بن علی (ع) ریخته بشود. اگر زرنگی و دست و پاداری در کار دنیا و پشت هم اندازی و دروغگویی و بی‌اعتنایی به ارزشهای اسلامی ملاک قرار گرفت، معلوم است که کسی مثل یزید باید در رأس کار قرار بگیرد و کسی مثل عبیدا... باید شخص اول کشور بشود.
- باید در مقابل انحرافی که ممکن است دشمن بر ما تحمیل بکند، بایستیم. عبرت گیری از عاشورا این است.
(صفحه 17)

آغاز واقعه
روز پنجشنبه دوم محرم الحرام سال شصت و یک هجری (1) است، روزی که کاروان حسینی به سرزمین کربلا (2) وارد می‌شود. حربن یزید ریاحی که لحظه‌ای از امام غافل نمانده است، تازه واردی که می‌بیند که بدون توجه به کاروان حسینی به سوی وی روان است. شیوه‌ی راه پیمودن او حکایت از اتفاق جدیدی دارد. او پیغام آور عبیدالله بن زیاد است که فرمان تازه‌ای را از والی کوفه برای فرمانده‌ی شجاع سپاه اموی آورده است. متن پیغام چنین بود:

اما بعد فجعجع بالحسین حین یبلغک کتابی و یقدم علیک رسولی بالعراء فی غیر حصن و علی غیر ماء و قد امرت رسولی ان یلزمک و لایفارقک
(صفحه 18)
حتی یأتینی بانفاذک امری و السلام. (3) .

بر حسین آنگاه که نامه‌ام به تو رسید و فرستاده‌ام بر تو وارد شد، سخت‌گیری کن، وی را در بیابان که نه پناهی داشته باشد و نه آبی، فرود آور. سفیر من مأموریت دارد تا تو را همراهی کند و ببیند چگونه فرمانم را اجرا خواهی کرد.

حر به امام گفت باید در همین محل فرود آیند.

چاره‌ای نبود، باید این سرزمین محل استقرار سپاه توحید می‌شد، سرزمینی که حال و هوای دیگری داشت، گویی در نسیم و گرمایش اندوه و غمی بزرگ موج می‌زد. علی (ع) از نام این سرزمین جویا شد. گفتند: اینجا شط فرات است.

اما فرمود: آیا این زمین نام دیگری نیز دارد؟

پاسخ دادند: آری این سرزمین کربلا نیز نامیده می‌شود.

امام مشتی از خاک را برگرفت و فرمود: آری اینجا سرزمین کرب و بلاست. زمانی که با پدرم در جنگ صفین از این محل گذر می‌کردیم، چون از نام این سرزمین آگاه شد، لحظه‌ای تأمل کرد، آنگاه فرمود: اینجا محل فرود آمدن آنهاست، اینجا همان جایی است که خونهایشان را بر خاک می‌ریزند، آنان که خاندان پیامبر هستند. (4) سپس امام همراه با یاران خود
(صفحه 19)
فرود آمدند و حر نیز در گوشه‌ای دیگر سپاهیان خود را فرود آورد و برای عبیدالله پیغام فرستاد که کاروان حسینی در کربلا فرود آمده است. (5) .

عبیدالله زیاد پس از آگاهی از شرایط، خطاب به علی (ع) نامه‌ای نگاشت:

یزید بن معاویه به من فرمان داده است که لحظه‌ای چشم بر هم مگذار و لقمه‌ای غذا مخور مگر اینکه حسین حکومت مرا پذیرفته باشد و یا او را کشته باشی.
امام بی‌اعتنا به نامه‌ی عبیدالله آن را به گوشه‌ای افکند و فرمود: این نامه پاسخ ندارد. (6) . آنگاه خطاب به یاران خود فرمود:
«الناس عبیدالدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه ما درت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون.» (7) .
«مردم بندگان دنیایند و دین را مانند چیزی که طعم و مزه داشته باشد می‌پندارند و تا هنگامی که طعم آن را بر زبان خود احساس می‌کنند آن را پاس می‌دارند و آنگاه که بنای آزمایش باشد تعداد دینداران کم می‌شود.»
برخورد امام با پیغام عبیدالله آن چنان او را برآشفت که عمربن سعد را به جنگ با امام فرمان داد. عمربن سعد که سودای ملک ری را در سر داشت بر سر دوراهی عجیبی قرار گرفت؛ از یک سو جنگ با امام حسین (ع) برایش سخت و ناگوار بود و از طرف دیگر انصراف از حکومت ری برایش قابل تصور نبود. لذا از عبیدالله مهلت خواست تا
(صفحه 20)
اندیشه کند. (8) با هر کس سخن گفت او را از جنگ با فرزند پیامبر (ص) بازداشت. حمزة بن مغیره به دایی خود گفت: تو را به خدا سوگند از این اندیشه بگذر، زیرا جنگ با حسین نافرمانی خدا و قطع رحم است. به خدا سوگند اگر همه‌ی دنیا از آن تو باشد و آن را از تو بستانند بهتر از آن است که به سوی خدا شتاب کنی در حالی که خون حسین (ع) بر گردن توست. (9) اما حال و هوای ابن سعد بسیار سخت و عجیب بود، او به خود می‌گفت:
ءاترک ملک الری و الری الرغبتی
ام ارجع مذموما بقتل الحسین
و فی قتله النار التی لیس دونها
حجاب و ملک الری قرة عینی (10) .
«آیا از حکومت ری بگذرم حال آنکه آرزوی من است؟ یا بازگردم و با کشتن حسین (ع) خود را در معرض مذمت خلق خدا قرار دهم؟ در قتل حسین آتشی است که از آن گریزی نخواهد بود ولی حکومت ری هم نور چشم من است.»
بالاخره آنچه نمی‌بایست شد و عمربن سعد قیامت خود را واگذاشت و به طمع ملک ری در مقابل پافشاری عبیدالله پذیرفت تا فرمانده‌ی سپاه بنی‌امیه باشد. (11) .
امام (ع) نیز خطاب به بزرگان کوفه نامه‌ای به این مضمون نوشت:
بسم الله الرحمن الرحیم

از حسین بن علی به سلیمان به صرد و مسیب بن نجبه و رفاعه بن شداد و عبیدالله بن وال و گروه مؤمنان.
اما بعد، شما آگاه هستید که رسول خدا در زمان حیات خود
(صفحه 21)
فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال کرده و پیمان خود را شکسته است، به سنت من مخالفت می کند و در میان بندگان خدا با ستم رفتار می نماید و اعتراض نکند، در قول و عمل، سزاوار است که خداوند متعال هر عذابی را که بر آن حاکم بیدادگر مقدر می کند، برای او نیز مقرر دارد شما می‌دانید و این گروه) بنی‌امیه(را می شناسید که از شیطان پیروی کرده و از اطاعت خدا سرباز زده، فساد را ظاهر، حدود الهی را تعطیل و غنایم را مخصوص خود ساخته‌اند، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده‌اند. نامه‌هایتان به من رسید و نمایندگان شما به نزد من آمدند و گفتند که شما با من بیعت کرده‌اید و مرا هرگز تنها نخواهید گذاشت و به دشمن تسلیم نخواهید کرد. اکنون اگر بر بیعت و پیمان خود استوار هستید که راه درست همین است، من و خاندانم با شما و خاندانتان خواهیم بود و من پیشوایتانم؛ اگر چنین نباشد و بر عهد خود پایدار نباشید و بیعت مرا از خود بردارید به جانم سوگند که تعجب نخواهم کرد، زیرا که رفتار شما را با پدرم و برادرم و پسر عمویم مسلم دیده‌ام، هر کس فریب شما را بخورد مردی ناآزموده است. شما از بخت خود رویگردان شدید و سود خود را در همراهی با من از دست دادید، هر کس پیمان شکست زیانش را خواهد دید و خداوند بزودی مرا از شما بی‌نیاز می سازد. والسلام
امام نامه را مهر کرد و آن را به قیس بن مسهر صیداوی سپرد تا به کوفه عازم شود، پس از آن هر کدام از یاران امام گوشه‌هایی از مکنونات دل
(صفحه 22)
دریایی خود را با مراد خویش در میان نهادند.
زهیر گفت: ای پسر رسول خدا! اگر دنیای ما همیشگی بود و در آن جاویدان بودیم، قیام با تو و کشته شدن در کنار تو را بر ماندن در دنیا مقدم می داشتیم.
بریربن خضیر که از قراء بزرگ مسجد جامع کوفه و صحابی امیرالمؤمنین (ع) بود (12) گفت: خدا به وسیله‌ی شما بر ما منت نهاد تا در رکابتان جهاد کنیم و بدنهایمان در راهتان قطعه قطعه شود تا جد بزرگوارتان رسول خدا (ص) در روز قیامت شفاعت کننده‌ی ما باشد. (13) سپس نافع بن هلال از جا برخاست و گفت: به خدا سوگند، ما از قضای الهی هراسناک، و از دیدار پرودگار ناخشنود نیستیم، ما از روی نیت خالص و بصیرت، هر که را با تو دوست باشد دوست داریم و دشمن تو را دشمن می شماریم. (14) .

آنگاه امام درنامه‌ای خطاب به برادرش محمد بن حنفیه نوشت:
اما بعد فکان الدنیا لم تکن و کان الاخره لم تزل (15) .
انگار دنیایی وجود نداشته و پنداری آخرت هیچ‌گاه از دست نرفته است.
از این بیان معلوم است که جان ملکوتی امام آماده‌ی پروازی بلند تا جوار قرب حق است و دنیا در مقابل دیدگان نافذ و نگاه حکیمانه‌ی او هیچ جایگاهی ندارد. عالم خاک جان شریفش را آزرده است.
سومین روز محرم الحرام، جان و دل عمربن سعد آکنده از دنیاطلبی
(صفحه 23)
شد و به همراه فرزندش حفض راه کربلا را پیش گرفت. (16) وی عزرة بن قیس را مأمور کرد تا علت آمدن امام را جویا شود، اما عزره را روی رفتن نبود، زیرا او خود از جمله دعوت‌کنندگانی بود که نوشته بود:
باغها سرسبز شده‌اند، میوه‌ها رسیده‌اند و چشمه‌ها جوشیده‌اند، حرکت کن که سپاهی آماده‌ی فرمان توست. (17) .
لذا از انجام این مأموریت خودداری کرد. (18) کثیربن عبدالله شعبی چون ماجرا را چنین دید خطاب به عمربن سعد گفت: من نزد حسین می‌روم و اگر بخواهی او را به قتل می رسانم.
عمربن سعد گفت: چنین تصمیمی ندارم، اما به نزد او برو و علت آمدن او را به این سرزمین جویا شو!
ابوثمامة الصائدی که کثیر را بدترین مردم روی زمین می دانست راه را بر وی بست و از او خواست تا شمشیر خود را بر زمین نهد و آنگاه به ملاقات امام بشتابد.
کثیر گفت: به خدا سوگند چنین نخواهم کرد؛ اگر بگذارید پیام خود را ابلاغ می کنم و گرنه بازخواهم گشت.
به هر حال کثیر بدون ملاقات با امام مأیوسانه بازگشت و ماجرا را برای عمربن سعد بازگو کرد. پس از ناکامی کثیر، قرةبن قیس حنظلی از خواهرزادگان حبیب بن مظاهر به سوی امام رفت و علت آمدن امام را جویا شد.
(صفحه 24)
امام فرمود: شهر شما برایم نامه نوشتند و مرا دعوت کردند و اگر از آمدن من خشنود نیستند باز می گردم.
چون قره قصد مراجعت کرد حبیب او را خطاب قرار داد و گفت: وای بر تو به سوی مردمی ستمکار بازمی گردی؟ این مرد را یاری کن که به وسیله‌ی پدران او به راه راستی و درستی هدایت یافتی.
قره گفت: باز می گردم و اندیشه می کنم و چون بازگشت پیام امام را به عمربن سعد ابلاغ کرد و اظهار داشت که در جنگ شرکت نخواهد کرد. پسر سعد نیز گفت: امیدوارم که خداوند مر از جنگ با حسین برهاند. (19) .

سپس عمر بن سعد در نامه‌ای به عنوان عبیدالله نوشت:
چون با سپاهیانم در برابر حسین و یارانش قرار گرفتم قاصدی را به سویش فرستادم و دلیل آمدنش را جویا شدم و او در جواب گفت: اهالی این شهر) کوفه(برایم نامه نوشتند و نمایندگان خود را به سویم فرستادند و مرا دعوت کردند. اگر آمدنم را خوش نمی دارید، بازمی گردم.
عبیدالله گفت: هم اکنون که در چنگال ما گرفتار آمده است، امید رهایی دارد، ولی اکنون هنگام فرار نیست!!
آنگاه به عمربن سعد نوشت:
منظورت را دانستم. به حسین بن علی بگو خود و تمامی یارانش
(صفحه 25)
با یزید بیعت کنند، آنگاه درباره‌ی ایشا تصمیم خواهم گرفت. (20) .
با رسیدن نامه و آگاهی از متن آن عمربن سعد گفت: می پندارم که عبیدالله بن زیاد صلح و دوستی را نمی پذیرد و خواهان سازش نیست. (21) وی چون می دانست امام هرگز تن به بیعت نخواهد داد نامه‌ی عبیدالله را برای او نفرستاد. (22) تلاش دستگاه حکومتی بنی‌امیه برای بسیج افراد و امکانات به سوی کربلا وارد مرحله‌ی جدیدی شده بود؛ عبیدالله شخصا به سوی نخلیه (23) رفت و حصین بن تمیم با چارهزار نفر به او پیوستند. محمدبن اشعث، کثیربن شهاب حارثی وقعقاع بن سویه مأموریت یافتند تا مردم را مهیای جنگ سازند. (24) هر لحظه بر تعداد سپاهیان افزوده می شد و تشنگان قدرت و فریفتگان دنیا اشتیاق عجیبی داشتند تا به سوی آوردگاه حسینی حرکت کنند. زیباترین نغمه برای پیمان شکنان حرفه‌ای کوفه صدای چکاچک بازار آهنگران بود که هر لحظه را برای ساخت سلاح غنیمت می شمرد. نخلیه مملو از جمعیت بود، مردمانی که فضایل را وانهاده و تاریکیهای جاهلیت جانهایشان را پر کرده بود. سالهای دوری نبود که در همین محل پدر امام حسین (ع) با کوفیان سخن گفته بود:
«اللهم انی یقد مللتهم و ملونی و سئمتهم و سئمونی فابدلنی بهم خیرا منهم و ابدلهم بی‌شرا منی. اللهم مث قلوبکم کما یماث الملح فی الماء، اما والله لوددت ان لی بکم الف فارس من بنی فارس من بنی فراس بن غنم.» (25)
«خداوند اینها از من خسته‌اند و من از آنان خسته‌ام، آنان از من به
(صفحه 26)
ستوه آمده‌اند و من از آنان دل شکسته‌ام، پس بهتر از آنان را مونسم کن و بدتر از مرا بر آنها بگمار. به خدا سوگند دوست داشتم به جای شما هزار سوار از بنوفراس بن غنم برایم بود.»
هم اکنون فرصتی فراهم آمده بود تا زحمات پیامبر و خون دل خوردنهای

علی جبران شود، لذا دسته دسته رو به سوی کربلا نهادند.
روز چهارم محرم مسجد کوفه مملو از جمعیتی بود که در انتظار سخنان فرزند زیاد لحظه شماری می کردند. وی پس از آنکه بر فراز منبر قرار گرفت گفت: ای مردم! شما آل ابی سفیان را آزموده‌اید و ایشان را آن گونه که می خواستید دریافتید، یزید رامی شناسید که دارای راه و روشی نیکوست، به زیردستان خود احسان می کند و عطایایش بجاست. پدرش نیز این‌گونه بود. یزید دستور داده است که سهم شما رااز عطایا بیشتر کنم و پولی را برایم فرستاده است تا در میان شما تقسیم نمایم و آنگاه شما را به سوی حسین فرستم، این سخن را بشنوید و اطاعت کنید. (26) سپس عبیدالله پیشاپیش مردم به سوی نخلیه حرکت کرد و یزید بن رکاب کلبی، مضایربن رهینه مازنی و شمربن ذی‌الجوشن را به سوی عمربن سعد اعزام نمود. (27) بالاخره خورشید روز چهارم در حالی غروب کرد که بیست هزار نفر آماده‌ی جنگ با فرزند پیامبر خدا شده بودند. (28) .
در پنجمین روز محرم عبیدالله قاصدی را به سوی شبث بن ربعی (29) .
(صفحه 27)
فرستاد و از وی خواست تا در دارالعماره حاضر شود. او خود را به بیماری زده بود تا از حضور در کربلا معاف شود، اما پس از گفت و گو با عبیدالله با هزار سوار به سوی کربلا شتافت. (30) با اعلام حکومت نظامی و شرایط ویژه جنگی عده‌ای مأمور شدند مرتبا فاصله‌ی کوفه و کربلا را بپیمایند و ضمن کنترل راهها به تبادل اخبار بپردازند. (31) زحربن قیس جمفی با پانصد نفر مأمور شد که بر پل فرات موضع بگیرد تا کسی نتواند برای یاری امام از کوفه خارج شود. هر فرد مشکوکی بسرعت اعدام می شد، مردم فوج فوج به سوی میدان نبرد می شتافتند. در میان لشکر اموی تنها سی هزار نفر از افرادی حضور داشتند که از خزانه‌ی اموی مستمری می گرفتند و امرار معاش می کردند. (32) .
رور ششم فرارسید. کربلا پرجمعیت‌ترین منطقه‌ی عراق شده بود. حبیب بن مظاهر از امام اجازه گرفت تا نزد بنی‌اسد برود و آنها را به یاری امام دعوت کند. پس از اذن امام، حبیب به نزد بنی‌اسد رفت و گفت: بهترین بشارت را برایتان آورده‌ام، شما را به یاری فرزند پیامبر دعوت می کنم. او را یارانی است که هر کدام از هزار مرد جنگی برترند و هرگز او را تنها نخواهند گذاشت و به دشمنانش تسلم نخواهند کرد. عمربن سعد با انبوهی از کوفیان او را محاصره کرده است، چون شما را با من خویشاوندی است به این راه خیر راهنمایتان می شوم، امروز از من فرمان
(صفحه 28)
برید و به یاری او شتاب کنید تا شرف دنیا و آخرت برای شما باشد. به خدا سوگند اگر یک نفر از شما در راه خدا در اینجا با پسر دختر پیامبر کشته

شود و صبر پیشه سازد، امید پاداش از خداوند داشته باشد رسول خدا (ص) در بهشت یار و همنشین او خواهد بود. در این هنگام عبدالله بن بشیر از جا برخاست و گفت: هنگامی که این مردم آماده‌ی جنگ شوند و سواران از سنگینی و شدت پیکار بهراسند من رزمنده‌ای شجاع و دلاور هستم، همانند شیری غرنده و جنگنده. گروهی نیز با وی همراه شدند و به سوی امام شتافتند. جاسوسان، عمربن سعد را از این موضوع آگاه کردند و او ارزق بن الحرث صیداوی را با چهارصد نفر به سوی آنها فرستاد. در نزدیکی فرات دو گروه در مقابل هم قرار گرفتند، جنگ در گرفت و عده‌ای کشته شدند. چون بنی‌اسد دریافتند که توانایی مقاومت ندارند، به سوی قبیله‌ی خود بازگشتند و شبانه از آنجا کوچ کردند تا از غضب عمربن سعد در امان بمانند. امام پس از آنکه شرح ماجرا را از حبیب بن مظاهر شنید فرمود: «لاحول و لاقوة الا بالله». (33) روز هفتم محرم بود. عبیدالله طی فرمانی از عمربن سعد خواست تا بین امام (ع) و آب فرات فاصله ایجاد کند و همان‌گونه که از دادن آب به عثمان بن عفان خودداری شد حتی یک قطره آب به امام داده نشود. (34) عمربن حجاج با پانصد نفر در کنار شریعه‌ی فرات موضع گرفت تا قطره آبی به اردوگاه توحید نرسد. عبدالله بن حصین ازدی فریاد زد: این آب را دیگر بسان رنگ آسمان نخواهی دید. به خدا سوگند تا از عطش جان دهی قطره‌ای از آن نخواهی چشید. امام دستهای الهی‌اش را به آسمان بلند کرد و از خدا خواست تا او را از تشنگی بکشد و هرگز مورد رحمت

خود قرار ندهد. (35) عاقبت نیز چنین شد، حمید بن مسلم می گوید: به خدا سوگند پس از این گفت و گو به دیدار عبدالله رفتم در حالی که بیمار بود. قسم به آن خدایی که جز او خدایی نیست او را دیدم که آن‌قدر آب می نوشید تا شکمش بالا می آمد اما باز هم فریاد العطش سر می داد و چنین بود و سیراب نشد تا جان داد. (36) .

روز هشتم تشنگی خیمه‌های اردوگاه یکتاپرستمی را در خود گرفته بود. امام به برادرش عباس مأموریت داد تا همراه با سی سوار و بیست پیاده به قصد آوردن آب به سوی شریعه روانه شوند. هلال بن نافع پیشرو نیروهای اسلام بود. عمروبن حجاج چون او را دید اگرچه وی را به نوشیدن آب دعوت کرد اما اجازه به بردن آب نداد. عباس بن علی و نافع بن هلال به وی هجوم بردند و پس از کشتن عده‌ای از سپاهیان عمر و مشکها را پر از آب کردند و به سوی خیمه‌ها بازگشتند. (37) .

پس از این ماجرا عمربن سعد سخت گیری را آغاز کرد و شرایط را به نحوی ترتیب داد که هرگز به آب دسترسی پیدا نکنند. (38) امام حسین (ع) چون اوضاع را چنین دید یکی از یاران خود به نام عمروبن قرظه‌ی انصاری

را به سوی عمربن سعد فرستاد تا از وی درخواست کند هنگام شب در منطقه حائل بین دو سپاه با هم ملاقات کنند. عمربن سعد ضمن پذیرش دعوت امام با بیست تن از یارانش به سوی محل قرار رفت و امام نیز با بیست نفر از سپاهیان خود به سوی او شتافت. امام و عمربن سعد تنها
(صفحه 30)
گردیدند و پس از عقب نشینی همراهان هر دو، امام حسین (ع) رشته‌ی کلام را به دست گرفت و فرمود: «ای پسر سعد آیا با من جنگ می‌کنی و از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست ترسی نداری؟ من فرزند کسی هستم که تو بهتر می‌دانی؛ آیا این گروه را وا نمی‌گذاری تا با ما همراه باشی؟ این موجب نزدیکی تو با خداست.»
عمربن سعد گفت: می‌ترسم اگر از این گروه جدا شوم خانه‌ام را خراب کنند.
امام در پاسخ وی فرمود: من خانه‌ات ار باز می‌سازم.
عمربن سعد گفت: هراسانم مبادا املاکم را مصادره کنند.
امام فرمود: از اموالی که در حجاز دارم بهتر ازآن را به تو خواهم داد. (39) حتی امام وعده‌ی بخشیدن «بغیبغه» را به وی داد. (40) .
عمربن سعد گفت: من از خشم عبیدالله بن زیاد در حق خانواده‌ام ترسانم و بیم دارم آنها را از دم تیغ بگذراند. امام دانست که عمربن سعد از تصمیم خود باز نمی‌گردد و ملک ری بشدت او را فریفته است؛ لذا در حالی که از جا بر می‌خاست فرمود: «تو را چه می‌شود؟ خداوند جانت را در بستر بگیرد، و در قیامت تو را نیامرزد. به خدا سوگند می‌دانم از گندم عراق جز مقداری اندک نخواهی خورد.»
عمربن سعد با نیشخندی گفت: جو ما را بس است. (41) .
(صفحه 31)
عمربن سعد طی نامه‌ای خطاب به عبیدالله نوشت:
همانا خداوند آتش فتنه را خاموش کرد و کار مردم را بر یک رأی متحد ساخت. اینک حسین می‌گوید یا به همان مکان که از آنجا آمده است بازگردد، یا به یکی از مرزهای کشور اسلامی برود و همانند یک مسلمان زندگی کند و یا اینکه به شام رود تا هر چه یزید خواهد در حقش روا دارد و خشنودی و صلاح هم در همین است. (42) .
با خواندن نامه‌ی عمربن سعد، عبیدالله گفت: این نامه‌ی مردی است که خیرخواه امیر خو و درصدد چاره جویی برای خویشاوندان خویش است؛ آری من می‌پذیرم.
شمربن ذی الجوشن در مجلس حاضر بود، از جا برخاست و گفت: آیا این پیشنهاد را می‌پذیری؟ حسین در کنار تو و به سرزمین تو وارده شده است. به خدا سوگند که اگر کوچ کند و بیعت ننماید پس از مدتی نیرومند

(صفحه 32)
خواهد شد و تو از دستگیری او عاجز خواهی ماند. این پیشنهاد را پذیرا نباش که موجب فتور و سستی توست. حسین و یارانش باید به فرمان تو سر فرود آرند و تو در مجازات یا عفو آنان مختار باشی. به خدا سوگند به من خبر رسیده است که حسین و عمربن سعد تمام شب را با هم سخن می‌گویند. (43) .
عبیدالله بن زیاد نظر و رأی شمر را پذیرفت و پس از آن نامه‌ای خطاب به عمربن سعد نوشت و به شمربن ذی الجوشن سپرد و گفت: نامه‌ی مرا نزد عمربن سعد ببر تا وی خواسته‌ام را بر حسین و یارانش عرضه کند و اگر نپذیرفتند با آنان به پیکار برخیزد و اگر عمربن سعد به جنگ با آنها راضی نشد، تو خود امیر هستی، وی را دستگیر کن و پس از این آنکه سرش را از بدن جداکردی آن را به سوی من فرست. (44) .
متن نامه‌ی عبیدالله چنین است:
من تو را به سوی حسین نفرستادم که از او دفع شر کنی، به او مهلت دهی و کار را به درازا بکشانی، برایش سلامتی آرزو کنی، عذرش را موجه مجلوه دهی و شفیع او باشی. اگر حسین و یارانش تسلیم شدند آنان را به سلامت نزد من آور و اگر نپذیرفتند که تسلیم شوند، با سپاهیان خود به آنان حمله کن! آنها را به قتل رسان و بدنهایشان را قطعه قطعه کن که استحقاق آن را دارند و چون حسین را به قتل رساندی بر سینه و پشت او اسب
(صفحه 33)
بتازند که او قطع کننده‌ی رحم و ستمکار است. اگر فرمانم را اجرا کنی به پاداش شنونده‌ی فرمانبردار می‌دهم و اگر تمرد کنی از مقام لشکر کناره گیری کن و فرماندهی را به شمربن ذی‌الجوشن واگذار که فرمان خویش را به او داده‌ایم. (45) .
صبح روز نهم شمر با نامه‌ی عبیدالله، نخلیه را به سوی کربلا ترک کرد و پیش از ظهر همان روز وارد سرزمین کربلا شد (46) و نزدیک غروب پیام عبیدالله را ابلاغ کرد.
تاریکی همه‌جا را فراگرفته، و شب سایه‌اش را بر جهان افکنده بود، در گوشه‌ای از سرزمین خدا صحنه‌آرایی عجیبی بود؛ یک طرف سپاهیانی انبوه نفر (47) جمعیت مغرور و تا دندان مسلح که در آرزوی فرداهای پربار و مناصب رفیع، پیمانه‌ی دنیا را به دست گرفته و در آرزوی جاه و جلال و مال و دخمه‌ی کوچک اندیشه‌ی خود چیزی غیر از قتل و غارت راه نمی‌دادند، و از سوی دیگر جمعیتی محدود، خیمه های کوچک خود را مأوای اهالی ملکوت ساخته و سرمست از ولایت حق به تمام جذبه‌ها و دلخوشیهای دنیا طعنه زده و آغوش خود را به روی مرگ گشوده بودند. یک طرف در جست

و جوی سراب و یک طرف در آرزوی لقا، تمام حق و تمام باطل در یک سرزمین کوچک رودرروی هم صف کشیده بودند، و همگی در انتظار سرانجام این رویارویی ناعادلانه که شمربن ذی‌الجوشن، با فرمانی از عبیدالله بن زیاد بر عمربن سعد وارد شد. (48) .
(صفحه 34)
عمر بن سعد پس از آگاهی از متن نامه‌ی عبید الله بن زیاد به شمر گفت: «گمانم این است که تو مانع آن شده‌ای تا پیشنهادی را که به ابن زیاد دادم بپذیرد، کاری را که امیدوار بودم اصلاح شود تباه کردی، به خدا سوگند حسین (ع) هرگز تسلیم نمی‌شود که منشی والا و خوددار میان دو پهلوی اوست.»
شمر گفت: به من بگو چه می‌کنی؟ آیا دستور امیرت را اجرا می‌کنی و با دشمن او می‌جنگی، یا آنکه لشکر را به فرمان من وا می‌گذاری؟
عمر بن سعد به وی پاسخ داد: نه هرگز برای تو کرامتی نباشد، من خود این کار را به عهده می‌گیرم و چیزی نصیب تو نمی‌شود. فرماندهی پیاده نظام را به تو می‌سپارم. (49) .
>آماده باش سپاه اموی
>مشعرالحرام حسین
>شیرین زبانی قاسم
>گفت و گوی حسین و زینب
(1) الامام الحسین و اصحابه، ص 194، البداء التاریخ، ج 6 ص 10.
(2) کربلا منطقه‌ای در نزدیکی کوفه است که خاکی نرم و روان دارد مانند گندم پاک شده‌ای که ریگهای آن را جمع کرده باشند. (معجم البدان، ج 4، ص 445) محلی است در نزدیکی کوفه و در کنار فرات که امام حسین بن علی (ع) در آنجا به شهادت رسید. (مراصدالاطلاع، ج 3، ص 1154).
(3) اخبار الطوال، ص 299، عقد الفرید، ج 4، ص 379.
(4) اخبار الطوال، ص 299، سیدبن طاووس می‌گوید هنگامی که امام (ع) نام سرزمین را دانست فرمود: پیاده شوید، اینجا محل فرود بار و اثاثیه‌ی ماست؛ محل ریختن خونهای ماست و قبور ما اینجاست. جدم رسول خدا برایم چنین گفته است. (الملهوف، ص 35) در حدیث دیگری آمده است که امام حسین (ع) فرمود: بایستید و کوچ نکنید، اینجا خوابگاه شتران ما و محل ریختن خونهای ماست، به خدا سوگند در این مکان حرمت ما را می‌شکنند و کودکانمان را می‌کشند و در همین محل قبور ما زیارت خواهد شد. جدم رسول خدا به همین خاک وعده فرمود، و در آن تخلف نخواهد بود. (الامام الحسین و اصحابه، ص 198.)
(5) کشف الغمه، ج 2 ص 47.
(6) نورالابصار، ص 261.

(7) تحف العقول عن آل الرسول، ص 250 - 249 و بحارالانوار، ج 44 ص 383.
(8) وقعةالطف، ص 181 انساب الاشراف، ج 3 ص 177 و مقاتل الطالبین، ص 112.
(9) وقعةالطف، ص 182 - 181.
(10) مقرم، مقتل الحسین، ص 197.
(11) تاریخ طبری، ج 5 ص 409.
(12) وسیله الدارین، ص 106.
(13) الملهوف، ص 32.
(14) مقرم، مقتل الحسین، ص 194.
(15) معالم المدرستین، ج 3 ص 78.
(16) الامام الحسین و اصحابه، ص 222.
(17) وقعة الطف، ص 92 - 94، البدایه و النهایه، ج 8، ص 151.
(18) تاریخ طبری، ج 4 ص 310.
(19) تاریخ طبری، ج 5 ص 410 وقعة الطف، ص 184، انساب الاشراف، ج 3 ص 177.
(20) نفس المهموم، ص 263، وقعة الطف، ص 185.
(21) انساب الاشراف، ج 3 ص 177 و اعیان الشیع، ج 1 ص 599.
(22) بحارالانوار، ج 44، ص 385.
(23) محلی در اطراف کوفه که لشگرگاه به حساب می آمد.
(24) انساب الاشراف، ج 3 ص 178.
(25) نهج البلاغه، خطبه‌ی 25.
(26) خوارزمی، مقتل الحسین، ص 242.
(27) اخبار الطوال، ص 254.
(28) بحارالانوار، ج 44 ص 386.
(29) شبث بن ربعی انسان عجیبی است، پیامبر خدا درک کرده، مؤذن سجاح (مدعی دروغین نبوت) بوده است با علی (ع) به صفین رفت و در صفین به خوارج پیوست. در شهادت کوفه علی (ع)، ابن ملجم را یاری و سپس توبه کرد، از جمله افرادی بود که امان حسین (ع) را به کوفه دعوت کرد و در سپاهی بنی‌امیه در قتل امام حسین نقش مهمی داشت. (وسیله الدارین، ص 89).
(30) عوالم العلوم، ج 17، ص 237.
(31) انساب الاشراف، ج 3 ص 179.
(32) الامام الحسین و اصحابه، ص 230، مقرم، مقتل الحسین، ص 201، مرحوم سیدبن طاووس از قول امام صادق (ع) به نقل از امام حسن (ع)، تعداد نیروهای عمربن سعد را سی هزار نفر اعلام فرموده است. روزی

امام حسن (ع) می گریست امام حسین (ع) علت گریه‌ی وی را جویا شد. امام فرمود مرا به وسیله‌ی سم خواهند کشت ولی روزی همانند روز تو نیست ای اباعبدالله، سی هزار مرد که ادعا دارند از امت پیامبر اسلام هستند بر کشتن تو اجتماع می کنند. (الملهوف، ص 11).
(33) بحارالانوار، ج 44 ص 386.
(34) انساب الاشراف، ج 3 ص 180.
(35) تاریخ طبری، ج 4 ص 312.
(36) ارشاد مفید، ج 2 ص 86.
(37) خوارزمی، مقتل الحسین، ج 1 ص 244. معالم المدرستین، ج 3 ص 84، انساب الاشراف، ج 3 ص 181. مرحوم خیابانی می نویسد پس از بروز تشنگی، امام (ع) کلنگی برداشت و زمین را حفر کرد. آبی گوارا جوشید و همه سیراب شدند و مشکها را پر از آب کردند. سپس آن آب ناپدید شد. (وقایع الایام، ص 275).
(38) خوارزمی، مقتل الحسین، ج 1 ص 244.
(39) خوارزمی، مقتل الحسین، ج 1 ص 245، نفس المهموم، ص 271 - 270.
(40) مقرم، مقتل الحسین، ص 205. «بغیبغه» مزرعه‌ی بسیار بزرگی بود که نخلهای فراوان داشت و زراعت در آنجا بسیار پررونق بود.
(41) بحارالانوار، ج 44 ص 388، خوارزمی، مقتل الحسین، ج 1 ص 245، مقرم، مقتل الحسین، ص 205. بعضی نیز گفته‌اند که امام فرمود: مرا به قتل می‌رسانی و گمان داری عبیدالله ولایت ری و گرگان را به تو خواهد داد؟ به خدا سوگند که گوارای تو نخواهد بود و این عهدی است که با من بسته شده است و تو هرگز به آرزوی دیرینه‌ی خود نخواهی رسید. هر کاری که می‌توانی انجام ده که بعد از من در دنیا و آخرت روی شادی نخواهی دید و می‌بینم که سر تو را در کوفه بر نی زده‌اند و کودکان آن را هدف قرار داده‌اند و به سوی سنگ پرتاب می‌کنند. (سفینة البحار، ج 2 ص 270.)
برخی نیز گفته‌اند که امام سه پیشنهاد مطرح کرد: اول - به مدینه بازگردد، دوم - به یکی از مناطق مرزی قلمرو اسلامی کوچ کند و سوم اینکه خود با یزید روبه‌رو شود و تصمیم بگیرد. (نویری، نهایة الارب، ج 7 ص 173) ، البته عقبة بن سمعان که از آغاز سفر با امام همراه بوده، این مسئله را تکذیب کره است و می‌گوید: به خدا سوگند امام هرگز چنین پیشنهادی که در پندار مردم است نداده که دست در دست یزید بگذارد یا او را به مرزی از مرزهای مسلمانان روانه کنند و فقط فرمود به همان جایی بازگردم که از آن آمده‌ام. شاید هم موارد سه‌گانه ساخته‌ی ذهن عمربن سعد بوده است تا دستش به خون پاک فرزند رسول خدا آلوده نشود.

(42) نهایة الارب، ج 7 ص 174، معالم المدرسیتین، ج 3 ص 85، ارشاد مفید، ج 2 ص 82.
(43) گویا عمربن سعد و امام سه یا چهار مرتبه با هم مذاکره داشته‌اند. (نهایةالارب، ج 7، ص 174، معالم المدرستین، ج 3 ص 85).
(44) بعضی نیز گفته‌اند عبیدالله بن زیاد، حویزدبن یزید تمیمی را به سوی عمربن سعد فرستاد. (خوارزمی، مقتل الحسین، ج 1 ص 245.
(45) خوارزمی، مقتل الحسین، ج 1 ص 245، اعلام الوری، ص 233.
(46) الامام الحسین و اصحابه، ص 249.
(47) آمار سپاه ابن سعد از چهارهزار تا سی‌هزار نفر گزارش شده است.
(48) جوشن در لغت به معنای زره و سینه فراخ است، نام اصلی ذوالجوشن، شرحبیل بن قرط اعور است و چون پادشاه ایران به او زرهی پوشانده بود و نخستین مرد عرب بود که زره بر تن کرده بود به این لقب معروف شد یا اینکه سینه‌ی برجسته و فراخ داشته است. نهایة الارب، ج 7 ص 174.
(49) نویری نهایة الارب، ج 7 ص 175، تاریخ طبری، ج 4، ص 315. بلاذری، انساب الاشراف، ج 3 ص 183، ابن اثیر، کامل، ج 4، ص 56.

آماده باش سپاه اموی
فرمان آماده باش صادر شد و شامگاه روز پنجشنبه نهم محرم الحرام لشکر بنی امیه به سوی اردوگاه توحید حرکت کرد. در این میان شمر که از عبیدالله برای فرزندان ام البنین امان نامه گرفته بود، خود را در کنار اردوگاه امام (ع) رساند و فریاد زد: خواهرزاده های من کجا هستید؟ عباس و عبدالله جعفر و عثمان کجا هستید؟ کسی او را پاسخ نگفت.
امام خطاب به برادران خود فرمود: او را پاسخ دهید، گرچه انسان
(صفحه 35)
تبه کاری است.
آنها به مقابل وی آمدند و گفتند: چه شده است و چه می‌خواهی؟
شمر گفت: شما خواهرزادگان من در امان هستید و خود را با حسین (ع) قربانی نکنید.
فرزندان ام البنین گفتند: نفرین خدا بر تو و بر امانت باد، هر چند ادعای دایی بودن ما را داشته باشی، آیا به ما امان می‌دهی، حال آنکه برای پسر رسول خدا (ص) امانی نیست؟ و از ما می‌خواهی در اطاعت لعنت شدگان و فررندان آنان درآییم؟ (1) .
پسر سعد، با مشاهده‌ی چنین حماسه‌ای فریاد زد «یا خیل الله ارکبی و ابشری بالجنة.»، «ای سواران خداوند سوار شوید و شما را بشارت به بهشت می‌دهیم.» (2) عجبا شعاری که در فتح با خاندان وحی به کار گرفته می‌شد! در این هنگام امام (ع) در مقابل خیمه‌ی خویش نشسته و در حالی که به شمشیرش تکیه داده بود چند لحظه‌ای به خواب رفت. زینب که بانگ هیاهوی لشکر اموی را شنیده بود، خود را به برادر رساند و او را بیدار کرد و گفت: آیا این همهمه را نمی‌شنوی؟
امام در حالی که سر را بلند می‌کرد، فرمود: هم اکنون رسول خدا (ص) را در خواب دیدم که به من فرمود: «تو به نزد ما خواهی آمد أ»
زینب بر چهره‌ی خود زد و فریاد برآورد: ای وای من!
امام او را دلداری داد و فرمود: خواهرم برای تو وای نیست. خدایت رحمت کند، آرام گیر.
(صفحه 36)
عباس که کمی دورتر شاهد گفت و گوی برارد و خواهر خود بود پیش آمد و گفت: ای برادر، این قوم آهنگ تو کرده‌اند.
امام فرمود: از آنها بپرسید برای چه آمده‌اند؟ و چه چیزی آنان را به اینجا کشاند است؟

عباس به همراه گروهی حدود بیست نفر به سوی آنان شتافت و علت حرکت آنان را جویا شد.
گفتند: فرمان رسیده است که هم اکنون به شما پیشنهاد کنیم یا تسلیم حکم امیر شوید یا هم اکنون با شما جنگ خواهیم کرد.
عباس گفت: عجله نکنید تا من پیغام شما را به حسین (ع) برسانم.
آنان ایستادند و عباس با شتاب خود را به حضور امام رساند و ماجرا را گزارش کرد.
امام فرمود: برگرد و اگر می‌توانی آنان را تا فردا از این کار بازدار، شاید که امشب برای پروردگار خویش نماز بیشتری گزاریم و دعا و استغفار کنیم! (3) .
عباس نزد آنان بازگشت و گفت: ابی عبدالله از شما می‌خواهد که امشب را برگردید تا درباره‌ی پیشنهاد شما اندیشه کند و فردا به خواست خدا همدیگر را می‌بینیم، یا راضی می‌شویم و کاری را که بر ما تحمیل می‌کنید می‌پذیریم یا آنکه آن را رد خواهیم کرد.
عمربن سعد نظر شمر را جویا شد. او گفت، فرماندهی با توست هر چه نظر تو باشد، آنگاه رو به همراهان خود کرد و گفت: فرماندهی با توست هر چه نظر تو باشد، آنگاه رو به همراهان خود کرد و گفت: رأی شما چیست؟
عمربن حجاج زیدی گفت: سبحان الله! به خدا سوگند اگر دیلمیان چنین تقاضایی می‌کردند بر تو لازم بود که قبول کنی.
قیس بن اشعث نیز اظهار داشت: به آنان مهلت بده، به جان خودم
(صفحه 37)
سوگند سپیده دم فردا با تو به نبرد خواهند پرداخت.
عمربن سعد گفت: به خدا اگر بدانم چنین می‌کنند به آنان مهلت نمی‌دهم.
(1) نهایة الارب، ج 7 ص 176 تاریخ طبری، ج 4 ص 135. طبری می‌گوید: عباس «گفت نیازی به امان تو نیست. امان خداوند بهترین و برترین امانهاست»، تذکرة الخواص، ص 249.
(2) وقعة الطف، ص 193.
(3) وقعة الطف، ص 195، نهایة الارب، ج 7 ص 176.

مشعرالحرام حسین
پس از رد و بدل شدن سخنان، مقرر شد آن شب را که شب دهم محرم الحرام سال 61 هجری بود به اهل بیت پیامبر مهلت دهند (1) آرام آرام التهاب فروکش کرد و امام همراه با ساکان صراط مستقیم و بهترین بندگان عالم و عارف خدا، در اندیشه‌ی دیدار جمال حق بودند. مهتاب شب دهم محرم محو مناجات و نماز و نجوای عاشقان اردوگاه حسینی بود، گویی راز و نیازشان تنها حلقه‌های پیوندن ناسوت و ملکوت است.
امام (ع) دستور داد که خیمه‌ها را به هم نزدیکتر کنند و طنابهای خیمه‌ها را به یکدیگر متصل سازند. پستی و بلندیهای بررسی شد تا مجال نفوذ جنایتکاران غارتگران اموی به خیمه‌ها گرفته شود.
پس از انجام مقدمات، در حاشیه‌ی خیمه‌های اردوگاه یکتاپرستی خندقی حفر شد تا خیمه‌های زنان و کودکان در امنیت باشد. داخل خندق هیزم ریختند. در تمامی مراحل کار، نافع بن هلال امام را همراهی می‌کرد. (2) .
(صفحه 38)
با آرام شدن اوضاع، بندگان صالح خدا به نیایش و سخنان امام هدایت خود گوش فرادادند.
بر خداوند- تبارک و تعالی - بهترین ثنا رامی‌فرستیم، و او را در خوشی و ناخوشی ستایش می‌کنم، پروردگارا تو را ستایش می‌کنم که ما را بها پیامبری کرامت بخشیدی و به ما قرآن آموختی و علم دین را ارزانی داشتی و برای ما گوش و چشم و دل آفریدی، خداوندا ما را از سپاسگزاران خود قرار ده. من یارانی بهتر از یاران خود نمی‌دانم و خاندانی نیکوتر و مصرتر بر صله‌ی رحم از خاندان خود نمی‌شناسم، خداوند به همه‌ی شما از سوی من پاداش نیک عنایت فرماید. همانا گمان من این است که فردا، روز رویارویی ما با این جماعت است، من به همه اجازه دادم و همگان با رضا و خشنودی من بروید و حقی از من بر شما نخواهد بود. اینک شب شما را فرا گرفته است، آن را مرکب خود سازید و بروید و هر یک از شما دست یکی از افراد خاندان مرا بگیرید و در این سرزمین، در روستاها و شهرها پراکنده شوید تا خداوند گشایشی رساند، ای قوم فقط در جست و جوی دیگران دست برمی‌دارند. (3) .
سخنان امام جانهای اهالی عشق را گداخت، آنهایی که مانده بودند زینتهای عرش خداوندی بودند که در آرزوی شهادت لحظه شماری
(صفحه 39)
می‌کردند و جایی جز کوی حسین (ع) نداشتند. برادان، پسران و هر کدام

از بنی‌هاشم سخن گفتند و عباس نخستین کسی بود که سخن گفت:
«لم نفعل؟ انبقی بعدک؟ لا ارنا الله ذالک ابدا.»
«برای چه این کار را انجام دهیم؟ فقط برای شما همان شهادت مسلم کافی است شما را اجازه دادم تا بروید.
آنان پاسخ دادند: مردم چه خواهند گفت؟ می‌گویند: سرور و بزرگ خود و پسر عمویمان را که بهترین عموها بودند رها کردیم و همراه آنان یک تیر نینداختیم و شمشیر و نیزه‌ای نزدیم و نمی‌دانیم چه کردند، به خدا سوگند چنین نخواهیم کرد، بلکه جان و مال و خاندان خود را فدای تو می‌سازیم و همراه تو جنگ می‌کنیم تا در جایگاه تو با تو وارد شویم و خداوند زندگی پس از تو را روسیاه و زشت گرداند. (4) .
سپس مسلم بن عوسجه اسدی برخاست و گفت: آیا ما تو را رها کنیم و نتوانیم در پیشگاه خداوند برای ادا نکردن حق تو عذری موجه داشته باشیم، به خدا سوگند از تو جدا نمی‌شوم تا آنکه نیزه‌ی خود را در سینه‌ی آنها بشکنم و تا هنگامی که دسته‌ی شمشیرم در دستم باشد به آنان ضربه می‌زنم، به خدا سوگند اگر اسلحه برای جنگ کردن با آنان نداشته باشم آن قدر بر آنها سنگ خواهم پراند ک در دفاع از تو کشته شوم.
آنگاه سعدبن عبدالله حنفی گفت: به خدا سوگند تو را رها نمی‌کنیم تا آنکه خداوند بداند که در غیاب رسول خدا (ص) حرمت او را در وجود تو حفظ کردیم، به خدا سوگند اگر بدانم کشته می‌شوم و باز زنده می‌شوم و
(صفحه 40)
سپس زنده می‌سوزم و خاکسترم بر باد داده می‌شود و این کار هفتاد بار بر من تکرار می‌شود باز از تو دست بر نمی‌دارم، تا جان در دفاع از تو دهم، چرا چنین نکنم که فقط یک بار کشته شدن است و سپس کرامت و سعادتی بی‌پایان که هرگز سپری نمی‌شود.
زهیربن قین گفت: به خدا سوگند دوست دارم که کشته و سپس زنده شوم و باز کشته شوم، و هزار بار این چنین کشته شوم تا خدا با کشته شدن من بلا را از این جوانمردان خاندانت بگرداند. (5) .
(1) نهایة الارب، ج 7 ص 177، وقعة الطف، ص 196 - 195، مقتل الحسین، ج 31، ص 250.
(2) انساب الاشراب، ج 3 ص 186، البدایة النهایة، ج 8 ص 177 و حیاة الامام الحسین، ج 3 ص 174.
(3) نهایة الارب، ج 7 ص 177، وقعة الطف، ص 197، تاریخ طبری، ج 4 ص 137، بحارالانوار، ج 44 ص 316.
(4) نهایة الارب، ج 7 ص 178 - 177 تاریخ طبری، ج 4 ص 138، ارشاد مفید، ج 2، ص 94 - 93، وقعة الطف، ص 199.
(5) بهایة الارب، ج 7 ص 178.

شیرین زبانی قاسم
قاسم فرزند امام حسن مجتبی (ع) که مانند پاره‌ی ما در میان خاندان و یاران امام می‌درخشید در حالی که شرم تمام رخساره‌ی زیبایش را فراگرفته بود پرسید: آیا من هم در شما شهیدان هستیم؟
امام مهربان که می‌خواست اندیشه‌ی بلند و روح سرشار برادرزاده را بنمایاند پرسید: پسرم:، مرگ در نزد تو چگونه است؟
قاسم گفت: عمو جان مرگ در کام من شیرین‌تر از عسل است.
این سخن دل پردرد و جوشان از عاطفه‌ی امام را در خود گرفت و در حالی که نگاهش را به دیدگان گیرای قاسم دوخته بود فرمود: عمویت به فدای تو باد، نیز از شهیدان خواهی بود و آن هم از رنجی سخت، و عبدالله نیز کشته خواهد شد.
قسم گفت: مگر سپاه دشمن به خیمه‌ها نیز حمله می‌کنند؟
(صفحه 41)
امام فرمود: عمو فدایت شود، عبدالله کشته خواهد شد، آنگاه که دهانم از شدت عطش خشک گردد... و آن لحظه تلخ‌ترین لحظه‌ی دنیاست و...
امام علی بن الحسین می‌فرماید: قاسم با شنیدن سخنان عمو زار زار گریست و ما نیز گریه کردیم و بانگ شیون و زاری از خیمه‌ها بلند شد. (1)
.
هر کس سخنی گفت و سبکبالان عاشق حسین (ع) هر یک به شیوه‌ای شکوه عشق خود را به نمایش گذاشتند و امام نیز به تمامی آنان مژده‌ی وصل عنایت فرمود. آنگاه هر کدام به خیمه‌ی خود بازگشتند و هر چند گاه با هم به گفت و گو پرداختند.
به فرمان امام (ع) خیمه‌ای برای استحمام و غسل اختصاص یافت. هر یک از یاران فرزند پیامبر به نوبت برای ضیافت الهی فردا خود را مهیا می‌ساخت. عبدالرحمن و بریر هر دو در انتظار استحمام بودند. بریربن خضیر سرشار از نشاط با عبدالرحمن مزاح می‌کرد.
عبدالرحمن گفت: اکنون هنگام مزاح نیست.
بریر به او پاسخ داد: خویشاوندان من می‌دانند که من هیچ گاه در جوانی و پیری اهل مزاح و شوخی نبوده‌ام، اما به من مژده‌ی سعادت داده شده است و به همین علت سر از پا نمی‌شناسم و فاصله‌ای میان خود و بهشت جز شهادت نمی‌بینم. (2) آن شب سرزمین کربلا محو مناجات و راز و نیاز بندگان صالح خدا و سربازان راستین و نزدیک حسین بود. اما، دل زینب حال و هوای خدا و سربازان راستین و نزدیک حسین بود. اما، دل زینب حال

و هوایی دیگر داشت. او به شکل دیگری خود را مهیا می‌ساخت تا صبر و شکیبایی را وامدار استقامت یگانه‌ی خود سازد.

(صفحه 42)

(1) نفس الهموم، ص 230.

(2) الامام الحسین و اصحابه، ص 259.

گفت و گوی حسین و زینب

پس از آنکه ارتش توحید رفتند تا کربلا را با زمزمه های و مناجاتهای خود کانون توجه اهالی آسمان کنند، زینب برادر و امام خود را دید که این چنین می‌سراید:

یا دهر اف لک خلیل
کم لک بالاشراق و الاصیل
من صاحب او طالب قتیل
و الدهر لایقنع بالبدلیل
و انما الامر الی الجلیل
و کل حی سالک السبیل

«ای روزگار، وای بر تو که چه دوست بدی هستی در بامدادان و شامگاهان، چه بسا یاران و دنیا جویانی که آنان را کشته می‌داری، آری روزگار کسی را به جای دیگی قبول نمی‌کند و همانا کار به دست خداوند جلیل است و هر زنده‌ای راه مرگ را می‌پیماید.» (1) .

این جملات بلند چند بار بر زبان امام جاری شد و زینب طاقت از کف داد و در حالی که خود را به برادر می‌رساند فریاد برآورد:

«لیت الموت اعد منی الحیاة، الیوم ماتت فاطمه (س) امی و علی (ع) ابی و حسن (ع) اخی یا خلیفة الماضی و ثمال الباقی.»

«ای کاش مرگ زندگانی مرا می‌ربود، امروز روزی است که مادرم فاطمه، پدرم علی و برادرم حسن در گذشته‌اند، ای باقیمانده‌ی گذشتگان و ای پناهگاه بازماندگان.»

دختر علی (ع) اندکی بی‌تاب شده بود. او حسین (ع) را همه‌ی هستی خود می‌دانست و در سیمای آسمانی او تمامی عزیزان خود را می‌جست، از کودکی تا امروز برادر را این چنین ندیده بود چون دیدگان امام به خواهر

(صفحه 43)

افتاد، فرمود: خواهرم شیطان بردباری تو را نرباید!

زیبن گفت: پدر و مادرم فدایت باد که در انتظار کشته شدن خود هستی، خداوند جانم را فدای تو گرداند.

در حالی که بغض گلوی حسین را می‌فشرد و چشمانش پر از اشک شده بود، گفت، اگر دست از سر مرغ سنگ خوار (2) بردارند، می‌خوابد. زینب فرمود: ای وای بر من که تو را به زور و ستم می‌کشند و این قلب مرا بیشتر می‌فشرد و بر جانم دشوارتر است. آنگاه بر صورت خود زد و بیهوش بر زمین افتاد. امام به چهره‌ی خواهر آب پاشید و به او گفت خواهرم تقوا

پیشه ساز و از خداوند آرامش و تسلی درخواست کن و بدان که همه‌ی مردم زمین خواهند مرد و اهالی آسمان نیز باقی نخواهند ماند و همه چیز جز ذات حق که زمین را به قدرت خویش آفریده است و مردم را پی از مرگ زنده می‌کند، در روز رستاخیز باز خواهند گشت و او خداوند یگانه است. پدر و مادر و برادرم که از من برتر بودند به جهان دیگر شتافتند و من از آنان و همه‌ی مسلمانان باید از پیامبر خدا پیروی کنیم که او نیز به جهان باقی شتافت. امام پس از آنکه کمی به خواهرش آرامش بخشید خطاب به او و سایر زنان بنی‌هاشم که با صدای شیون زینب اجتماع کرده بودند، فرمود: ای خواهر، تو را سوگند می‌دهم که چون درگذشتم برای من گریبان چاک نسازی و چهره خراش ندهی و بانگ برنداری و کلام ناروا بر زبان نیاوری و برای خود تقاضای مرگ نکنی.

در اردوگاه عمربن سعد نیز سپاهیان بنی امیه در اندیشه‌ی قساوتها، بیرحمیها و غارتگریهای فردای خود بودند و نقشه‌هایشان را برای مثله کردن اجساد شهدا مرور می‌کردند.

(صفحه 44)

امام تا سپیده دم گاهی به عبادت و راز و نیاز با پروردگار می‌پرداخت و گاهی با اهل حرم گفت و گو می‌کرد و گاه به یاران صادق خود سر می‌کشید. هنگام سحر چشم امام برای لحظاتی به خواب گرم شد، در خواب دید سگها به آنان حمله کرده‌اند؛ در میان سگها، سگی سیاه و سپید است که درنده خویی بیشتری دارد و به طرف او هجوم آورده است... در افق رسول خدا را می‌دید که می‌فرمود: «تو شهید امت من هستی. اهالی آسمان و افق اعلا تو را مژده می‌دهند.» (3) .

(صفحه 45)

(1) نهایةالارب، ج 7 ص 179، تاریخ طبری، ج 4 ص 318، واقعه الطف، ص 200، مقاتل الطالبین، ص 113.

(2) مرغ سنگ خوار، مرغکی کوچک به اندازه‌ی کبوتر است که به عربی «قطاة» خوانده می‌شود.

(3) مقرم، مقتل الحسین، ص 219.

در اثنای واقعه (عید قربان حسینی)
آرام آرام از پس شب سپیده دمید تا خورشید روز جمعه (1) دهم محرم سال 61 هجری (2) با مقدسترین و پاکترین خونهای عالم چهره اش را رنگ کند.
آن روز در جام شفق مل کرد خورشید
بر خشک چوب نیزه‌ها گل کرد خورشید
شید و شفق را چون صدف در آب دیدم
خورشید را بر نیزه‌گویی خواب دیدم
خورشید را بر نیزه؟ آری این چنین است
خورشید را بر نیزه دیدن سهمگین است (3) .
(صفحه 46)
خورشید که نقاب از چهره برداشت امام قرآنی را پیشروی خود گرفت و دستها را به آسمان بلند کرد و با بی نیاز به راز و نیاز پرداخت:
«پروردگارا! تو مایه‌ی اطمینان من در هر سختی، و امید من در هر گرفتاری هستی، در هر مشکلی برای من پیش می‌آید تو ذخیره و اعتماد منی، چه اندوهها و گرفتاریها که در آن دل ناتوان و چاره سازی اندک و دوست وامانده شد و دشمن سرزنش کرد، آن را به پیشگاه تو شکایت آوردم که از همگان تنها به تو رغبت داشتم و تو آن را گشودی و از میان برداشتی و کفایت فرمودی. تو صاحب همه‌ی نعمتها و نیکیها و پایان و سرانجام همه‌ی خواسته‌هایی.»! (4) .
تعداد یاران امام در روز عاشورا سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده ذکر شده است و سید بن طاووس از امام باقر (ع) نقل کرده است که تعداد یاران امام چهل و پنج نفر سواره و یکصد نفر پیاده بوده‌اند. (5) .
امام (ع)، زهیر بن قین را در سمت راست سپاه و حبیب بن مظاهر را در سمت چپ سپاه گمارد و پرچم اسلام را به عباس بن علی سپرد. خیمه‌ها در پشت سپاهیان گمارد و جلو خندقها افراشته شده بود. (6) .
به فرمان امام مقداری نی و هیزم فراهم آورده شد و در پشت خیمه‌ها آتش زدند تا مبادا از پشت سر مورد هجوم قرار گیرند. لشکر دشمنان به سوی اردوگاه توحید پیش روی کردند و شمر با دیدن شعله‌های آتش در پشت خیمه‌ها گفت: ای حسین، در همین جهان و پیش از روز رستاخیز به سوی آتش شتاب گرفتی؟
امام در پاسخ وی گفت: تو برای سوختن در آتش دوزخ سزاوارتری.
(صفحه 47)

>خطبه امام
>امام در کلام امام، و توبیخ کوفیان
>نصایح یاران امام
>بازگشت خالص
>اتمام حجت و نفرین سپاه کوفه
>ملاقات با عمر بن سعد
>نصیحت امام به سپاه کوفه
>سخنرانی حر
>آغاز جنگ
>حماسه‌ی اصحاب
>آتش زدن خیمه‌ها
>نماز عشق
>شهدای خاندان رسالت
>تنهایی امام
>وداع امام حسین
>آخرین وداع
>هجوم ناجوانمردانه
>شکوه نیایش
>پرواز تا ملکوت
>تعداد شهدای کربلا

(1) بعضی از منابع روز عاشورا را روز شنبه قید کرده‌اند. (ابن اثیر، کامل، ج 4 ص 59، «جمعه یاشنبه» تاریخ طبری، ج 4 ص 320).

(2) ارشاد مفید، ج 2، ص 99، اخبارالطوال، ص 3 - 2، خوارزمی، مقتل الحسین، ج 2، ص 4 اعلام الوری، ص 237.

(3) معلم، علی، رجعت سرخ ستاره، ص 63.

(4) نهایة الارب، ج 7 ص 181.

(5) بحارالانوار، ج 45 ص 4.

(6) ارشاد مفید، ج 2، ص 95.

خطبه امام
آنگاه امام بر مرکب خود سوار شد و با صدای بلند خطاب به سپاه عمر سعد فرمود:
ایها الناس اسمعوا قولی و لاتعجلوا حتی اعظکم بما هو حق لکم علی، و حتی اعتذر الیکم من مقدمی علیکم، فان قبلتم عذری و صدقتم قولی و اعطیتمونی النصف من انفسکم کنتم بذلک اسعد و لم تعطوا النصف من انفسکم «فاجمعوا امرکم و شرکاءکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمة ثم اقضوا الی و لا تنظرون» (1) «ان ولیی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین (2) .
ای مردم، سخن مرا بشنوید و برای جنگ با من شتاب نکنید تا شما را به آنچه شایسته‌ی شماست اندرز دهم و انگیزه‌ی خود را از آمدن به سوی شما بازگویم. اگر گفتار مرا بپذیرید و انصاف دهید، سعادتمند خواهید بود و برای جنگ با من دلیلی ندارید و اگر نپذیرفتید و انصاف روا نداشتید شما و هم پیمانانتان همدل شوید و درباره‌ی من هر چه می‌خواهید انجام دهید و به من مهلت ندهید. (3) همانا یاور من پروردگاری است که قرآن را فرو فرستاده و او یاور و دوستدار نیکان است. (4) .
(صفحه 48)
سخنان امان حسین (ع) آن چنان اندوه بزرگی را پدید آورد که زنان آل طه و دختران رسول خدا طاقت از کف دادند و با صدای بلند گریستند. صدای گریه و شیون آنها موجب شد تا امام سخن خود را قطع کند و عباس و علی اکبر را مأمور نماید تا آنان را تسلی دهند و آرام کنند.
امام پیغام فرستاد: «صبر کنید که به خدا سوگند فراوان خواهید گریست. (5) .
بانوان حرم باشنیدن فرمان امام صدای خود را در سینه حبس کردند و آرام گریستند.
مأموریت آرامش خیمه‌های حسین (ع) به عهده‌ی عقیله‌ی بنی‌هاشم و تکیه گاه خاندان وحی است؛ زینبی که در همه جا و همه حال از حسین جدا نشده است، و جای جای بوسه‌های پیامبر رحمت، علی (ع) و مادر گرامی خود را بر سر و صورت مظلوم کربلا دیده است و هم اکنون شادی دل رسول خدا را در محاصره‌ی شمشیرهای برهنه‌ی سپاه شقاوت و گمراهی می‌بیند؛ براستی چه مأموریت بزرگی است!
(1) سوره‌ی «یونس» آیه‌ی 71.
(2) سوره‌ی «اعراف» آیه‌ی 196.

(3) سوره‌ی «یونس»، بخشی از آیه‌ی 71.
(4) سوره‌ی «اعراب»، قسمتی از آیه‌ی 196.
(5) نهایة الارب، ج 7 ص 182، تاریخ طبری، ج 4 ص 322، ابن اثیر، کامل، ج 4 ص 61.

امام در کلام امام، و توبیخ کوفیان
سپس امام خدای را حمد و ثنا گفت و بر رسول خدا و فرشتگان و پیامبران درود فرستاد و فرمود:
ایها الناس انسبونی من انا ثم ارجعوا الی انفسکم و عاتبوها و انظرو هل
(صفحه 49)
یحل لکم قتلی و انتهاک حرمتی؟
الست ابن بنت نبیکم و ابن وصیه و ابن عمه و اول المؤمنین بالله و المصدق لرسوله بما جاء من عند ربه؟
او لیس حمزة سید الشهداء عم ابی؟ اولیس جعفر الطیار عمی؟
اولم یبلغکم قول رسول الله (ص) لی و لاخی.
هذان سیدا شباب اهل الجنة؟ فان صدقتمونی بما اقول و هو الحق، و الله ما تعمدت الکذب منذ علمت ان الله یمقت علیه اهله، و یضربه من اختلقه، و ان کذبتمونی فان فیکم من أسالتموه اخبر کم، سلوا جابربن عبدالله الانصاری و اباسعید الخدری و سهل بن سعد الساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک یخبروکم انهم سمعوا هذه المقالة من رسول الله (ص) لی و لاخی، اما فی هذا حاجز لکم عن سفک دمی؟!
اما بعد، نسبت مرا به یاد آورید و ببینید که من کیستم؟ به خود رجوع کنید و از خودش بپرسید و بنگرید که آیا کشتن و شکستن حرمت من برای شما پسندیده و سزاوار است؟
مگر من پسر دختر پیامبر شما و پسر وصی و پسر عموی او و نخستین کس از مؤمنان و تصدیق کننده‌ی رسول خدا و آنچه آورده است نیستم؟
مگر حمزه - سیدالشهدا - عموی پدرم نیست؟ مگر جعفر طیار که با دو بال خود در بهشت پرواز می‌کند عموی من نیست؟
مگر این سخن معروف و مشهور در میان خودتان را که رسول خدا در مورد من و برادرم فرمود:
این دو سرور جوانان بهشتند نشنیده‌اید؟ اگر این سخن مرا تصدیق می‌کنید که حق است - به خدا سوگند از هنگامی که دانسته‌ام که خداوند دروغگو را دشمن می‌دارد و دروغگو زیان
(صفحه 50)
می بینید هرگز دروغ نگفته‌ام - و اگر سخن مرا تصدیق نمی کنید، هنوز کسانی میان شما هستند که اگر از آنها سؤال کنید به شما خبر خواهند داد.
از جابربن عبدالله انصاری یا ابوسعید خدری یا سهل بن سعد ساعدی یا زیدبن ارقم یا انس بن مالک بپرسید... آیا تنها این حدیث کافی نیست که

شما را از ریختن خون من بازدارد - (1) .
... بر فرض که در این سخن شک داشته باشید، آیا در این مورد نیز که من پسر دختر پیامبر شما هستم دچار تردید هستید؟
به خدا سوگند در شرق و غرب زمین در میان شما و دیگران کسی جز من پسر دختر رسول خدا نیست.
به من بگویید چرا به کشتن من برخاسته‌اید؟ آیا کسی از شما را کشته‌ام؟ یا مالی از شما را تلف کرده‌ام؟ یا زخمی به کسی زده‌ام که می‌خواهید قصاص کنید؟ (2) .
سپاه عمربن سعد را سکوتی مرگبار فراگرفت و کسی به سخنان امام پاسخ نگفت. امام پیمان شکنان کوفه را که با نامه و پیغام او رابرای هدایت و نجات خود فراخوانده بودند و هم اکنون شمشیرهایشان را برای کشتن او آماده می‌ساختند در میان صفوف به هم پیوسته‌ی سپاه اموی می‌دید؛ خطاب به آنها فرمود:
ای شبث بن ربعی، حجاربن ابجر، قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث، مگر شما برای من ننوشتید که میوه ها رسیده و باغستانها سرسبز و چاهها
(صفحه 51)
پرآب شده است و تو به سوی لشکری آماده خواهی آمد؟
آنان بی شرمانه گفتند: ما چنین ننوشته‌ایم.
امام فرمود: «سبحان الله! به خدا سوگند که نوشته‌اید.»
شمر که تأثیر سخنان امام را برای وحدت و انسجام سپاه بنی امیه خطرناک می‌دید فریاد زد: او خدا را بر اساس یک حرف می‌پرستد و در گمراهی است و نمی‌داند که چه می‌گوید! (3) .
حبیب بن مظاهر در پاسخ شمر با تندی گفت: به خدا سوگند تو خدا را با حرف می‌پرستی، آن هم با هفتاد زبان؛ و غرق در تباهی و گمراهی هستی، اینکه سخن حسین (ع) را نمی‌فهمی راست می‌گویی، چرا که خدا بر دل تو مهر زده است.
پس از این گفت و گو بار دیگر سکوت جمعیت را فرا گرفت. سپس امام فرمود: ای مردم اگر مرا نمی‌خواهید بگذارید از پیش شما به پناهگاه خود در نقطه ای دیگر از زمین بروم.
قیس بن اشعث گفت: چرا به حکم پسر عموهایت تسلیم نمی‌شوی؟ آنان کاری که دوست نداشته باشی نسبت به تو انجام نخواهند داد و بدی از آنان به تو نخواهد رسید.
امام در پاسخ قیس فرمود:
«تو هم برادر آن برادری. (4) آیا می‌خواهی بنی‌هاشم از تو بیشتر از خون مسلم بن عقیل مطالبه کنند؟ نه به خدا سوگند که همچون اشخاص زبون دست در دست آنها نمی‌گذارم و چون بردگان گردن فرود نمی‌آورم و از

جنگ نمی‌گریزم. (5) ای بندگان خدا، من به خدای خودم و خدای شما پناه می‌برم از اینکه سنگسارم کنید (6) ، از هر متکبری که به روز رستاخیز ایمان ندارد، به خدای خود و شما پناه می‌برم.» (7) .
سخنان امام پایان یافت و پس از آنکه از شتر خود پایین آمد به عقبة بن سمعان دستور فرمود تا شتر را به کناری ببرد و به آن زانو بزنند. (8) .
(1) نویری، نهایة الارب، ج 7 ص 182، حیاة الامام الحسین، ج 3 ص 184.
(2) ارشاد مفید، ج 2، ص 97.
(3) تاریخ طبری، ج 4 ص 323، نهایةالارب، ج 7 ص 182.
(4) محمد بن اشعث، برادر قیس بن مسلم بن عقیل امان داده بود، ولی او را نزد ابن زیاد برد و آنها را مسلم شهید کردند.
(5) تاریخ طبری، ج 4 ص 323 «ولا اقر اقرار العبید» ارشاد مفید، ج 2 ص 102 -101، نفس المهموم، ص 301 - 300 و نهایةالارب، ج 7، ص 183.
(6) سوره‌ی «دخان»،بخشی از آیه‌ی 20.
(7) سوره‌ی «غافر»، بخشی از آیه‌ی 27.
(8) نهایة الارب، ج 7 ص 183 و ارشاد مفید، ج 2 ص 102.

نصایح یاران امام
سخنان امام تردید و دودلی را در سپاه اموی به وجود آورده بود، عمربن سعد که ادامه‌ی وضعیت را به مصلحت نمی‌دید آماده باش داد و پس از سازمان یافتن سپاهیان، پرچمها افراشته شد و اردوگاه کوچک ارتش یکتاپرستی همانند نگینی در محاصره‌ی نیروهای کوفه قرار گرفت. (1) .
عبدالله بن حوزه‌ی تمیمی در حالی که به ارتش توحید نزدیک می‌شد فریاد زد: آیا حسین در میان شماست؟ و چون دانست امام در نزدیکی اوست فریاد برآورد: ای حسین! تو را به آتش بشارت می‌دهم.
امام فرمود: «دروغ گفتی، من بخشنده و شفیع و مطاع نزد پروردگار خود خواهم رفت؛ اما تو کسیتی؟»
ابن حوزه خود را معرفی کرد و امام از خدا خواست تا او را در آتش بسوزاند ابن حوزه خشمگین شد و در همین هنگام مرکب او رم کرد و وی
(صفحه 53)
بر زمین افتاد و در حالی که پایش در رکاب اسب به دام افتاده بود به زمین کشیده می‌شد تا آنکه در میان خندق آتش افتاد.
امام چون دعایش را مستجاب دید به نیایش پروردگار پرداخت و گفت: «خداوندا، ما از مقربان درگاه تو، اهل بیت پیامبر تو و ذریه‌ی او هستیم؛ حق ما را از ستمگران باز ستان.»
محمدبن اشعث با کنایه و استهزا گفت: چه قرابتی بین تو و پیامبر است؟!
امام حسین (ع) از خداوند درخواست کرد تا طعم ذلت و خواری را به وی بچشاند که این دعا نیز مستجاب شد و محمدبن اشعث در ساعتی از روز که از اسب پیاده شده بود توسط عقربی گزیده شد و به کام مرگ افتاد. (2) مسروق‌بن وائل که در پیشاپیش سپاه اموی مترصد فرصتی بود تا سر مبارک امام را از بدن جدا کند و به سوی ابن زیاد ببرد با دیدن این وضعیت از سپاه عمربن سعد جدا شد و با خود عهد کرد که هرگز با اهل بیت پیامبر جنگ نکند. (3) .
زهیربن قین در حالی که خود را کاملا تجهیز کرده بود خطاب به سپاهیان گفت: ای مردم کوفه، از عذاب خدا بسیار ترسان و بیمناک باشید، اندرز دادن به مسلمان بر هر مسلمانی لازم است و ما تا این لحظه برادر یکدیگر هستیم، دین و آیین ما یکی است و این تا هنگامی پایدار است که میان ما شمشیر کشیده نشود و شما هم اکنون سزاوار اندرز هستید و چون شمشیر فرود آید عصمت و همبستگی از میان می‌رود و در آن صورت هر کدام از ما امتی هستیم. خداوند ما و شما را در مورد فرزندان

(صفحه 54)
محمد (ص) مورد آزمایش قرار داده است تا بنگرد که ما و شما چگونه رفتار می‌کنیم... (4) .
کوفیان زهیر را دشنام دادند و عبیدالله بن زیاد را ستودند و چون گفتار او با ایشان به نتیجه نمی‌انجامید امام کسی را مأمور کرد تا به زهیر پیغام رساند که باز گردد.
بریربن خضیر با اذن امام حسین (ع) به مقابل دشمن رفت و گفت: خداوند پیامبر را مبعوث کرد و او مردم را به توحید و یکتاپرستی فراخواند. وی هم بشارت می‌داد و هم از آتش جهنم می‌ترساند. او مشعل تابناکی فراراه انسانها بود؛ اما شما آب فرات را که حیوانات از آن می‌نوشند بر پسر دختر او منع می‌کنید. آیا این است پاداش رسول خدا؟ (5) .
پاسخ دادند ما آنها را به عبیدالله بن زیاد تسلیم می‌کنیم تا او درباره‌شان تصمیم بگیرد.
بریر گفت: آیا قبول نمی‌کنید به همان جایی که از آن آمده است برگردد؟ وای بر شما! مگر نامه‌ها و پیمانهای خود را فراموش کرده‌اید؟ اهل بیت پیامبر را خواسته‌اید تا جانتان را فدای آنان کنید و چون به سوی شما آمدند می‌خواهید آنها را به عبیدالله تسلیم نمایید؟ آب را از آنها مضایقه می‌کنید، چه به روز پاسدار حرمت حریم رسول خدا آورده‌اید؟ خداوند شما را سیراب نگرداند که بد مردمی هستید.
یکی از سپاهیان گفت: ما سخنان تو را نمی‌فهمیم.
بریر گفت: خداوند را سپاس که بصیرتم را درباره‌ی شما افزود. خداوندا از اعمال این مردم بیزاری می‌جویم. ترس خود را در میان آنها بیفکن و چون تو را ملاقات کنند که آنان خشمگین باش. سپاه ظلم به سویش
(صفحه 55)
تیراندازی کردند و بریر بازگشت. (6) .
با وخامت اوضاع حربن یزید به نزد عمربن سعد رفت و گفت: خداوند قرین صلاحت بداند، آیا براستی با این مرد نبرد می‌کنی؟
عمربن سعد گفت: آری، به خدا سوگند جنگی که آسانترین صورت آن، قطع سرها و جدا شدن دستها باشد. (7) .
(1) خوارزمی، مقتل الحسین، ج 2 ص 6.
(2) ارشاد مفید، ج 2 ص 102. خوارزمی می‌گوید محمدبن اشعث در اثر همان عقرب گزیدگی خانه‌نشین شد تا اینکه مختار او را کشت. (مقتل الحسین، ج 1، ص 349).
(3) ابن اثیر، کامل، ج 4 ص 66.
(4) نهایة الارب، ج 7 ص 184 - 183.
(5) ابصار العین، ص 71.

(6) بحارالانوار، ج 45، ص 5.
(7) بهاية الارب، ج 7، ص 185.

بازگشت خالص
حیرت سراسر وجود حر را فراگرفت، او که در اندیشه‌اش چنین سرانجامی را باور نداشت آهسته آهسته به اردوگاه توحید نزدیک شد، و در حالی که لرزه تمامی قامت رشید او را در خود فرو گرفته بود، با سؤال مردی از مهاجران قبلیه‌ی اوس مواجه شد، ای پسر یزید چه قصد کرده‌ای؟ آیا می‌خواهی به حسین حمله کنی؟ حر در حالی که به خود می‌پیچید همچنان غرق سکوت بود که آن مرد گفت: ای پسر یزید کار تو شگفت آور است، به خدا سوگند که هرگز در هیچ اردوگاهی آنچه هم اکنون از تو می‌بینم ندیده‌ام و اگر از من بپرسند که شجاعترین فرد کوفه کیست، کسی جز تو را نام نخواهم برد، این چه حالتی است که از تو می‌بینم؟
حر پاسخ داد: به خدا سوگند خود را در میان دوزخ و بهشت مردد می‌بینم و چیزی را بر بهشت ترجیح نمی‌دهم هر چند مرا قطعه قطعه کنند و آتش بزنند.
سپس به محضر امام رفت و گفت: خداوند جانم را فدایت گرداند ای
(صفحه 56)
پسر رسول خدا، این من بودم که مانع بازگشت تو شدم و در راه پا به پای تو آمدم و در این سرزمین تو را فرود آوردم... در پیشگاه الهی توبه می‌کنم و تا آخرین نفس با تو همراه خواهم بود، آیا توبه‌ام پذیرفته است؟
امام مهربان و بخشنده در حالی که تبسمی زیبا چهره‌ی ملکوتی‌اش را زینت داده بود فرمود: «خدا توبه‌ات را می‌پذیرد و تو را می‌آمرزد.»

اتمام حجت و نفرین سپاه کوفه

همهمه‌ی سپاهیان یاغی اموی تمامی صحرا را پر کرده بود. امام قصد داشت بار دیگر با آنان سخن گوید تا شاید کسی هدایت شود و از گمراهی و ضلالت نجات یابد اما بی‌اعتنایی و هلهله‌ی سپاه، اجازه‌ی سخن را از حجت خدا گرفت، لذا امام به آنها برتافت و فرمود:

ویلکم ما علیکم ان تنصتوا الی فتسمعوا قولی و انما ادعوکم الی سبیل الرشاد فمن اطاعنی مان من المرشدین و من عصانی کان من المهلکین و کلکم عاص لامری غیر مستمع قولی ملئت بطونکم من الحرام و طبع علی قلوبکم. ولیکم الا تنصتون! الا تسمعون؟! (1) .

وای بر شما! چه می‌شود که آرام نمی‌گیرید تا سخن مرا بشنوید؟ من شما را به راه راست می‌خوانم. هر کس سخن مرا بشنود و اطاعت کند، از جمله هدایت شدگان است و هر کس نافرمانی کند نابود می‌شود. چون شکمهایتان انباشته از حرام است و بر قلبهایتان مهر نهاده شده است، به سخنانم گوش نمی‌دهید و مرا

(صفحه 57)

نافرمانی می‌کنید. وای بر شما! چرا گوش فرا نمی‌دهید و سکوت نمی‌کنید؟ (2) .

سخنان امام که از دل دریایی و روح آن بزرگ مرد الهی برخاسته بود، سپاهیان را در سکوت فرو برد و آنها را به ملامت یکدیگر واداشت. پس از آرامش کوفیان امام حسین (ع) ادامه داد:

تبا لکم ایتها الجماعة و ترحا، احین استصرختمونا و الهین فاصرخناکم موجفین سللتم علینا سیفا کان فی ایماننا و حششتم علینا نارا اقتد حناها علی عدونا و عدوکم، سیفا کان فی ایماننا و حششتم علینا نارا اقتدحناها علی عدونا وعدوکم، فاصبحتم البا لفا علی اولیائکم ویدا لاعدائکم بغیر عدل افشوه فیکم و لا لامل اصبح لکم فیهم و عن غیر حدث کان منا و لا رأی تفیل عنا، فهلا - لکم الویلات - ترکتمونا و السیف مشیم و الجاش طامن و الرأی لم یستحصف، و لکن استسرعتم الیها کتطایرالدبی و تداعیتم لها کتداعی الفراش، فسحقا و بعدا لطواغیت الامة و شذاذ الاحزاب و نبذة الکتاب و نفثة الشیطان و محرفی الکلام و مطفئی السنن و ملحقی العهرة بالنسب، المستهزئین الذین جعلوا القرآن عضین. و الله انه لخذل فیکم معروف، قد و شجت علیه عروقکم و تورات علین اصولکم فکنتم اخبث ثمرة، شجا للناظر و اکلة للغاصب الا فلعنة الله علی الناکثین الذین ینقضون الایمان بعد توکیدها و قد جعلوا الله علیهم کفیلا، الا و ان الدعی

ابن الدعی قد رکز منا بین اثنتین بین الملة - السلة - و الذلة و هیهات منا الدنیئة - الذلة - یأبی ذلک الله و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و انوف حمیة و نفوس ابیة ان نؤثر طاعة اللئام علی مصارع الکرام و انی زاحف الیهم بهذه الاسرة علی کلب العدو - قلة العدد - و کثرت العدو
(صفحه 58)
و خذلة الناصر.
ای مردم، ننگ وخواری و حسرت بر شما که با اشتیاق مرا به سوی خود خواندید و هنگامی که فریاد و درخواست شما را اجابت کردم و به سوی شما آمدم، شمشیرهای خود را به روی ما کشیدید و آتش فتنه‌ای را که دشمنان ما و شما افروخته بودند شعله‌ور ساختید، بر ضد دوستان و رهبران خود به پا خاسته‌اید و برای یاری دشمنانتان آماده شده‌اید، بی‌آنکه دشمن شما به سوی عدالت گام بردارد و یا اینکه به آرزو و درخواستی از شما عمل کند، جز سود حرامی از دنیا که سهم شما شده است و زندگی پست و پر ذلتی که به آن دل بسته‌اید. اگر از شما پرسیده شود که چرا این گونه با ما می‌جنگید، آیا می‌توانید ادعا کنید که ما در دین بدعتی نهاده‌ایم، یا در پاسداری از دین جدمان پیامبر خدا خطایی از ما دیده شده است؟ پس چگونه نابودی و تباهی از آن شما نباشد که از ما رویگردان شده و رهایمان ساخته‌اید و به لشکر دشمن پیوسته و پرچم دشمنی و جنگ افراشته‌اید. چرا که زمان که شمشیرها در نیام و دلها آرام و اندیشه‌ی دشمن خام بود ما را رها نکردید، بلکه سیل ملخ و انبوه پروانه‌ها هجوم آوردید؟
نابود شوید، ای بردگان کنیز، بازماندگان احزاب، کفر و تباهی رها کنندگان قرآن و عاملان شیطان، متعصبان در گناه و تحریف کنندگان کتاب خدا، خاموش کنندگان سنت و قاتلان فرزندان و جانشینان پیامبر، ناپاکان پدرناشناس! آزاردهنده‌ی مؤمنان و یاران راستین رهبران باطل که دین را به بازی گرفته‌اند
(صفحه 59)
و قرآن را رها و پاره پاره می‌کنند. چه زشت است آنچه فرستادند (اعمال زشت) و عذاب ابدی را جایگاه همیشگی خود ساختند. ای جنگ افروزان، امروز کار شما به جایی رسیده که دشمنان ما را یاری می‌کنید و از یاری ما سر می‌پیچید؟!
چرا این گونه نکنید؟ که به خدا سوگند بی وفایی شما شهره‌ی روزگاران است و بنیاد هستی شما به بی‌وفایی استوار و نهال جانتان از آن «بی‌وفایی» سیراب و قلبتان بر آن سرشته و سینه‌های شما بر بی‌وفایی آرام گرفته است. شما تلخ‌ترین میوه‌ی درختی هستید که چون باغبان آن در دهان گذارد راه گلویش را مسدود و چون غاصب آن را در کام نهد گوارا و خوش طعمش می‌یابد. آگاه باشید لعنت خدا بر ستمگران پیمان شکنی

است که پس از استوار کردن پیمان خود آن را می‌شکنند. شما بر عهد و پیمانتان خدا را کفیل گرفتید در حالی که ستم پیشه هستید.
بدانید که آن انسان پدرناشناس بر دو امر پافشاری کرده است، بین شمشیر کشیدن و تن به خواری سپردن، اما این خواری و زبونی از ما بسیار دور است و خدا و رسول او خواری را بر ما نمی‌پسندند و مؤمنان و دامنهای پاکی که ما را پرورده‌اند به آن رضایت نمی‌دهند. بردگی همراه با اطاعت فرومایگان آن قدر ارزش ندارد که از به خاک افتادن به همراهی رادمردان برای آن بتوان گذشت.
به خاک افتادن آزاد مردان سرآمد چه حسنی ندارد که از آن بتوان گذشت؟
اطاعت سفلگان چه ارزشی دارد که نتوان رهایش ساخت؟
(صفحه 60)
بدانید که حجت را بر شما تمام کردم و راه عذر را بر شما بستم و سرانجام کار شما را بیم دادم، و اکنون که یاران مرا رها کرده‌اند من با همین تعداد کم از خانواده‌ام باجمعیت فراوان شما می‌جنگم.»
سپس این اشعار را خواند:
فان نهزم فهزامون قدما
وان نغلب فغیر مغلبینا
و ما ان طبنا جبن ولکن
منایانا و دولة آخرینا
اذا ما الموت رفع عن اناس
کلا کله اناخ بآخرینا
فافنی ذالکم سروات قومی
کما افنی القرون اولینا
فلوخلد الملوک اذن خلدنا
ولو بقی الکرام اذن بقینا
فقل للشامتین بنا افیقوا
سیلقی الشامتون کمالقنا (3) .
اگر پیروز شویم که تازگی ندارد م همراه پیروز بوده ایم و اگر هم شکست خوریم ما را شکست خورده نمی‌نامند.
ترس در سرشت ما راهی ندارد ولی حفظ کردن روحیه‌ی افراد با مرگ آنها منافات ندارد و مرگ ما دولت بعد از ما را نوید می‌دهد.
هر گاه مرگ خود را از خانه‌ی ما و هر خانه‌ای بلند کند به دروازه‌ی دیگری خواهد خواباند.
کسی در دنیا نخواهد ماند و پیک مرگ خبر نیستی را به همه می‌رساند، همان گونه که پیشینیان را نیز آگاه کرد.
(صفحه 61)

اگر فرمانروایان می‌ماندند ما هم باقی می‌ماندیم و اگر بقا برای آزادگان روا بود هر آینه ما هم ابدی می‌شدیم.
پس به سرزنش کنندگان بگویید که از خواب غفلت برخیزید!
بزودی آنچه را ما دیدیم شما هم خواهید دید.
سپس فرمود:
الا ثم لا تلبثون بعدها الا کریث ما یرکب الفرس حتی تدور بکم الرحی، عهد عهده الی ابی عن جدی فاجمعوا امرکم شرکاء کم ثم کیدونی جمیعا فلا تنظرون (انی توکلت علی الله ربی و ربکم ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم). (4) اللهم احبس عنهم قطر السماء و ابعث علیهم سنین کسنی یوسف وسلط علیهم غلام ثقیف یسقیهم کأسا مصبرة و لایدع فیها احدا الا قتلة بقتلة و ضربة و ینتقم لی و لاولیائی و اهل بیتی و اشیاعی منهم فانهم غرونا و کذبونا و خذلونا و انت ربنا علیک توکلنا و الیک انبنا و الیک المصیر.
به خدا سوگند که شما هم بعد از ما دیری نمی‌پایید و بیشتر از آنچه سواری پیاده و یا پیاده‌ای سوار شود نخواهید ماند و روزگار سنگ آسیای مرگ را بر سر شما خواهد چرخاند و شما را سراسیمه به سوی فنا خواهد برد. پدرم از زبان رسول خدا مرا بدین روز آگاهی داده بود. اکنون امور خود را گرد آورید و با تابعان خود همدست شوید و مرا مهلت ندهید و آگاه باشید که توکل من بر خداوند جهانیان است و دیدار او را از صمیم قلب خواهانم.
(صفحه 62)
امام (ع) در پایان دست به دعا برداشت و ایشان را نفرین کرد:
خداوندا قطرات باران را از آنها دریغ کن (5) و قحطیهایی مانند قحطیهای یوسف بر جانهایشان برانگیز و آن غلام ثقفی را بر آنها مسلط کن که با جام پر از زهر آنها را سیراب سازد و از آنها احدی را نگذارد، مگر آنکه او را به قتل رساند و به جای کشتن، کشتن و به جای ضربت، ضربت از اینها برای من و خاندان و یارانم انتقام گیرد، چون اینها ما را دعوت کردند و دروغ گفتند و تنها گذاشتند. تو آفریدگار مایی و تنها به تو توکل می‌کنم و به سوی تو روی نیاز دارم و بازگشت ما به سوی توست.
با پایان یافتن سخنان امام، دلهای مردان خدا سرشار از شور و حماسه شد و میل همراهی و هم پروازی با شهدای بدر و احد، قلبهای پاک یاران حسین (ع) را فرا گرفت. معلوم شد که دنیا کوچکتر از آن است که در مدار توجه و اندیشه‌ی امام قرار داشته باشد و آن یگانه فرزانه جام بقا را در جای دیگری جست و جو می‌کند و هشیاران کاروان حسینی نیز لذات و جذبه های دنیایی را به بازی گرفته‌اند و این شرایط خطرناک، اوج اعتدال و آرامش و عشق و میل آنها برای خلق حماسه‌ای جاویدان است که در آن عشق، عاطفه، معرفت، و حماسه‌ی ابدی، و عاقبت دنیاخواهی و ریاست

طلبی گرفتار مرگی سخت و عبرت آمیز خواهد شد.
(صفحه 63)
(1) بحارالانوار، ج 45، ص 9، خوارزمی، مقتل الحسین، ج 2 ص 6.
(2) بحارالانوار، ج 45، ص 9 خوارزمی، مقتل الحسین، ج 2، ص 6.
(3) خوارزمی مقتل الحسین، ج 2 ص 7 -6 مقرم، مقتل الحسین، ص 235 - 223، حیاة الامام حسین بن علی، ج 3، ص 194 - 192. کمره‌ای، یک شب و روز عاشورا ص 116 - 106.
(4) سوره‌ی «هود» آیه‌ی 56.
(5) سالها پیش خشکسالی شدیدی کوفه را فرا گرفت؛ روزهایی که امام علی (ع) در مسجد کوفه اقامه‌ی نماز جماعت می‌کرد. مردم مضطرب و نگران به سوی او رفتند و از او مدد خواستند. امام آنها را به حسین (ع) دلالت کرد. مردم در حالی که حسین در پیشاپیش آنها بود به سوی صحرا رفتند. دستهای کوچک حسین به سوی آسمان بلند شد و اشک در چشمان پاکش حلقه زد. هنوز بانگ نیایش او قطع نشده بود که ابر سراسر آسمان را پوشاند و بارانی بی‌امان باریدن گرفت. مردم شادمان و شتابان به سوی خانه دویدند و تمامی صحرا مملو از آب شد، پنداشتی دریاست، اما امروز...

ملاقات با عمر بن سعد

امام فرمانده‌ی سپاه اموی را به دیدار خود فراخواند و او علی‌رغم میل باطنی‌اش ملاقات را پذیرفت و چون در مقابل حسین (ع) قرار گرفت، امام وی را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

«تو مرا می‌کشی؟ گمان کرده‌ای که آن فرزند بی‌ریشه که فرزند بی‌ریشه‌ی دیگری است (ابن زیاد) حکومت ری و گرگان را به تو می‌سپارد؟ به خدا سوگند که این گونه نخواهد شد و این عهدی است که بسته نشده است. هر چه می‌توانی انجام بده که پس از من نه در دنیا و نه در آخرت، شادمان نشوی و سرت را می‌بینم که در کوفه بر نیزه نصب کرد نه و کودکان آن را هدف قرار داده‌اند و بر آن سنگ می‌زنند.»

عمربن سعد خشمگین و در حالی که بغض و ناراحتی قلب او را در خود گرفته بود به سوی سپاهیان خود آمد و گفت: در انتظار چه هستید؟ یکباره بر آنها حمله کنید که یک لقمه بیش نیستند. (1) .

(1) بحارالانوار، ج 45، ص 10. خوارزمی، مقتل الحسین، ج 2 ص 8. لواعج الاشجان، ص 262.

نصیحت امام به سپاه کوفه
امام هدایت و سفیر سعادت خاندان وحی که اصلاح امور مردم و هدایت آنها را بر مدار خواسته‌ی و اراده ی خداوند سرلوحه‌ی خروج خود قرار داده بود (1) و هم اکنون آنها را در خطر بزرگ سقوط به منجلاب و تباهی می‌دید
(صفحه 64)
یک بار دیگر زبان به نصیحت و خیرخواهی آنان گشود، امام فرمود:
الحمد لله الذی خلق الدنیا فجعلها دار فناء و زوال، متصرفة باهلها حالا بعد حال فالمغرور من غرته و الشقی من فتنته، فلا تغرنکم هذه الدنیا فانها تقطع رجاء، من رکن الیها و تخیب طمع من طمع فیها، و اراکم قد اجتمعتم علی امر قد استخطتم الله فیه علیکم و اعرض بوجهه الکریم عنکم و احل بکم نقمته و جنبکم رحمته، فنعم الرب ربنا و بئس العبید انتم، اقررتم بالطاعة و امنتم بالرسول محمد (ص) ثم انکم زحفتم الی ذریته و عترته تریدون قتلهم لقد استحوذ علیکم الشیطان فانساکم ذکر الله العظیم فتبا لکم و لما تریدون، انا الله و انا الیه راجعون، هولاء قوم کفروا بعد ایمانهم فبعدا للقوم الظالمین.
خداوندی را ستایش می‌کنم که دنیا را آفرید و آن را خانه‌ی فنا و زوال مقرر فرمود و اهل دنیا را در احوالاتی گوناگون قرار داد، آنکه دنیا او را فریب داد بی‌خرد، فریفته دنیا و نگون بخت است. مبادا دنیا شما را فریب دهد که دنیا امید دلبسته‌های خود را قطع
(صفحه 65)
می‌کند و طمع آن کس را که دلبسته‌ی اوست نومید می‌سازد. شما را می‌بینم برای انجام کاری اجتماع کرده‌اید که خدا را خشمگین ساخته است و او از شما روی برتافته و کیفرش را بر شما نازل کرده و شما را از رحمت خود دور گردانیده است. نیکو پروردگاری است خداوند ما، و شما بندگان بدی هستید که به طاعت او اقرار و به رسولش ایمان آورده‌اید، ولی بر سر فرزندان و عترت او تاخته و تصمیم به قتل آنها گرفته‌اید، شیطان به شما غلبه کرد و خدای بزرگ را از یاد بردید، نابود شوید با هر آنچه می‌خواهید. همه‌ی ما از خدا هستیم و به سوی او باز خواهیم گشت، اینان جماعتی هستند که پس از ایمان کافر شدند، رحمت پروردگار از ظالمان دور باد.
سخنان امام همچون پتکی گران بر وجدانهای خفته‌ی کوفیان کوبیده می‌شد و عمر بن سعد بیمناک از ادامه‌ی سخنان امام، خطاب به بزرگان سپاه خود

گفت: وای بر شما! با او سخن می‌گویید، به خدا سوگند او پسر همان پدر است که اگر یک روز هم سخن خود را ادامه دهد از گفتار عاجز نشود.
شمر در راستای سخنان امیر خود خطاب به امام گفت: این چه سخن است که می‌گویی؟
امام فرمود: «می‌گویم از خدا ترسان باشید و مرا به قتل نرسانید، زیرا کشتن و شکستن حرمت من جایز نیست. من فرزند دختر پیامبر شما هستم و خدیجه جده‌ی من همسر رسول خدا و پیامبر شماست، که فرمود: حسن و حسین آقای جوانان اهل بهشتند.» (2) .
(صفحه 66)
(1) امام حسین (ع) قبل از حرکت طی مکتوبی به عنوان وصیت خطاب به محمد بن حنیفه نوشته بود:
... و انی لم اخرج اشرا و لابطرا و لامفسدا و لاظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی (ص) ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیرة جدی و ابی علی بن ابی طالب (ع)، فمن قبلنی بقبول الحق فالله اولی بالحق و من رد علی هذا اصبر حتی یقضی الله بینی و بین القوم بالحق و هو خیر الحاکمین.
اما بعد، خروج من بر یزید برای ایجاد فتنه و فساد و یا برای سرگرمی و خودنمایی نیست بلکه خروج من برای اصلاح امور امت جدم رسول خدا (ص) است. من اراده کرده‌ام که امر به معروف و نهی از منکر نمایم و از سیره‌ی جدم و پدرم علی بن ابی طالب (ع) پیروی کنم. اگر کسی دعوت به حق را پذیرفت پس خداوند سزاوارتر به قبول آن است و اگر کسی آن را نپذیرفت من صبر خواهم کرد تا خدای متعال میان من و این جماعت داوری کند و او بهترین حکم کنندگان است.
(2) بحار الانوار، ج 45، ص 5.

سخنرانی حر
فرمان جنگ صادر شد و سپاه بنی‌امیه حمله‌ی خود را به سوی سپاه یکتاپرستی آغاز کرد. حربن یزید که تا لحظاتی پیش امیر لشکر ظلمت بود، قامت افراشت و به سوی خط مقدم نبرد پیش تاخت. او که دلاور انگشت نمای کوفه بود و در شجاعت و دلاورمردی در کوفه همتا نداشت، با چهره‌ای برافروخته و اراده‌ای پولادین مردم وبزرگان کوفه را نهیب زد: ای مردم کوفه، مادرانتان در عزایتان سوگوار باشند و اشک حسرت را بر شما ببارانند، شما این بنده‌ی صالح را به سوی خود خواندید و گفتید در راه او جانبازی می‌کنید، اما هنگامی که به سوی شما آمد او را رها کردید و بر ضد او شمشیر کشیدید، او را نگاه داشته‌اید و مانند استخوان در گلویش مانده‌اید. از همه سو او را محاصره کرده‌اید و نمی‌گذارید در این زمین پهناور خدا به سویی رود، مانند اسیر گرفتار شما شده است، او و زنان و خاندانش را از این آب فرات محروم ساخته‌اید درحالی که همه از آن می‌نوشند، پاسدار حرمت محمد (ص) درباره‌ی خاندان او نبودید، خداوند در روز قیامت تشنگی شما را برطرف نکند.
صحنه‌ی کربلا مملو از غوغا بود و هر لحظه بیم جنگ می‌رفت. عمروبن حجاج فریاد برآورد: آیا می‌دانید با چه کسانی به نبرد پرداخته‌اید؟ اینان شجاعان و دلاوران کوفه هستند. شما آماده‌ی جنگ با کسانی شده‌اید که خود را برای مرگ مهیا کرده‌اند. مبادا کسی به تنهایی به میدان آنها رود! (1) .
(صفحه 67)
(1) ارشاد مفید، ج 2 ص 103 نهایة الارب، ج 7 ص 188 - 187.

آغاز جنگ

عمروبن سعد برای سازمان دادن سپاه، پرچم جنگ را به غلام خود ذوید(1) سپرد و خود تیری را در کمان نهاد و به سوی یاران امام پرتاب کرد و با صدای بلند گفت: شما شاهد باشید که من اولین کسی بودم که به سوی آنان تیراندازی کردم. آنگاه دیگران نیز شروع به تیراندازی کردند. (2) .

باران تیر، بسیاری از یاران امام را مجروح کرد (3) و پنجاه نفر به فیض شهادت نایل آمدند. (4) باران تیر می‌بارید و هر لحظه بزرگ مردی از تبار آسمانیان به خون می‌غلتید و کمی دورتر زینب و زنان حرم امام (ع) در کنار خیمه‌ها دیدگان نگران و دلهای پردرد و مضطربشان را به آوردگاه دوخته بودند تا شاهد نابترین حماسه‌ی عالم آفرینش در صحنه‌ی کربلا باشند.

(1) بعضی این فرد را (درید) نامیده‌اند. (خوارزمی، مقتل الحسین، ج 2 ص 8).

(2) ارشاد مفید، ج 2 ص 101، نهایة الارب، ج 7 ص 186، لواعج الاشجان، ص 270، انساب الاشراف، ج 3 ص 190، تاریخ طبری، ج 4 ص 325. وقعة الطف، ص 217.

(3) اعیان الشیعه، ج 1 ص 603.

(4) بحارالانوار، ج 45 ص 12.

حماسه‌ی اصحاب
یاران و دوستان اهل بیت پیشاپیش خاندان وحی صف آرایی کرده بودند و اجازه‌ی ورود به خط نبرد را به آنها نمی‌دادند و می‌گفتند:
«پناه به خدا از اینکه ما زنده بمانیم و شاهد شهادت و به خون غلتیدن شما باشیم.»
پرورش یافتگان مکتب حسینی مرگ را به بازی گرفته بودند و هر کدام
(صفحه 68)
که در مقابل امام هدایت خود قرار می‌گرفتند با تبسمی ملکوتی مقتدای خود را میهمان جشن عشق و ایثار خود می‌کردند. ضیافتی که در آن زن و مرد پاسداری از حریم امامت را افتخار می‌شمردند. مجلس عشق لاهوتیان زمین اهالی آسمان را به وجد آورده بود. آن سان که امام صادق (ع) می‌فرماید:
از پدرم شنیدم که چون اصحاب امام (ع)، با سپاه عمربن سعد درگیر شد و آتش جنگ شعله‌ور گردید، فرشتگان آسمانها به فرمان الهی به یاری حسین شتافتند؛ اما امام در پیروزی بر دشمنان و یا ملاقات خداوند، ملاقات حق را برگزید. (1) .
در این زمان امام (ع) بانگ برآورد:
«اما من مغیث یغیثنا لوجه الله؟! اما من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟!» (2) .
«آیا فریاد رسی هست که برای خدا ما را یاری کند؟ آیا مدافعی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟»
عبدالله بن عمیر که همراه با همسر خود ام‌وهب مانند دیگر یاران دین خدا به قیام برخاسته بود، به مقابله با سالم، غلام عبیدالله بن زیاد و یسار، غلام زیاد بن ابیه شتافت و هر دو را از پیش روی برداشت. چون به سوی خیمه بازگشت، ام وهب عمود خیمه را برگرفت و در تشجیع همسرش گفت: پدر و مادرم فدایت باد، در برابر ذریه‌ی رسول خدا مبارزه کن و خود به قصد مبارزه با همسرش همراه شد.
عبدالله بن عمیر از او درخواست کرد تا به خیمه بازگردد ولی او در حالی که لباس عبدالله را گرفته بود گفت: هرگز تو را رها نمی‌کنم تا در
(صفحه 69)
کنار تو کشته شوم، تا اینکه به فرمان امام به خیمه بازگشت (3) و عبدالله بن عمیر همراه با عده‌ای از هر زمان خود به میدان معرکه بازگشتند و جنگ سختی درگرفت، چون غبار جنگ فرونشست، ام‌وهب شوی خود را در

ضیافت الهی دید، به سوی او رفت و بر بالین او نشست و در حالی که غبار از رویش می‌زدود گفت: بهشت خداوندی گوارای تو باد، از خدایی که بهشت را روزی تو کرد می‌خواهم که مرا مصاحب تو قرار دهد.
در این هنگام غلام شمر عمود آهنین را بر سر وی فرود آورد و آن بانوی شجاع در کنار همسرش به شهادت رسید (4) زمان بی‌وقفه می‌گذشت و هر لحظه بر آمار شهدا افزوده می‌شد. بسیاری از بزرگان لشکر توحید جان باخته بودند. عبدالله بن عمیر، عماربن سلام از اصحاب رسول خدا (ص) و علی (ع)، مسلم‌بن کثیر جانباز سپاه امام علی (ع)، نافع‌بن هلال نویسنده‌ی حدیث و حافظ قرآن، مسلم‌بن عوسجه صحابی شجاع رسول خدا (ص)، حربن یزید، حبیب بن مظاهر صحابی رسول خدا، محبوب و حامل علوم علی (ع) و بسیاری که هر کدام راهنمایی بودند در میان مردم خویش، به لقای حق نایل شدند. ابن شهر آشوب تعداد شهدای حمله‌ی اول را چهل نفر دانسته، و نام بیست و هشت نفر را ثبت کرده است. (5) .
(صفحه 70)
(1) بحارالانوار، ج 45 ص 12، کافی، ج 1 ص 465 با کمی اختلاف.
(2) الملهوف، ص 49.
(3) وقعة الطف، ص 219 - 217، تاریخ طبری، ج 4 ص 327، انساب الاشراف، ج 3 ص 190، البدایة والنهایة، ج 8 ص 82.
(4) خوارزمی، مقتل الحسین، ج 2 ص 13، لواعج الاشجان، ص 274. همچنین ذکر شده است که فرزند ام‌وهب از جمله یاران حضرت سیدالشهدا (ع) بود که پس از شهادت پدر به دیدار خدا شتافت و سپاه عمربن سعد برای ایجاد ارعاب در اردوگاه توحید سر بریده‌ی او را به سوی امام (ع) پرتاب کرد. ام وهب سر بریده‌ی فرزند خود را برگرفت و بوسید.
(5) مناقب، ج 4، ص 113.

آتش زدن خیمه‌ها
کماکان جنگ ادامه داشت، عمربن سعد تعدادی از سربازانش را مأمور کرد تا خیمه های ال الله را از جای درآورند و به آتش کشند. یاران امام برای جلوگیری از محاصره به مقابله پرداختند و چون درگیری شدت گرفت، به فرمان عمربن سعد خیمه‌ها به آتش کشیده شد.
امام فرمود: «بگذارید خیمه ها را بسوزانند تا به دست خود راه عبور خود را بسته باشند.»
همان‌گونه که امام می‌فرمود. (1) این اولین باری نبود که خانه و حرم اهل بیت پیامبر به آتش کشیده می‌شد، اهالی حرم که با دیدن شعله‌های آتش ماجرای مدینه را به یاد می‌آوردند، در حالی که فریاد می‌زدند از خیمه ها خارج شدند. عجب صحنه و ماجرای عجیبی! یک سو چکاچک شمشیر و جنگی نابرابر، سویی دیگر زنان و کودکانی مضطرب و نگران و خمیمه هایی آتش گرفته، باران تیر که از هر سو بر آن اردوگاه کوچک بارش گرفت است و بانویی که علاوه بر مسئولیت آرامش و هدایت بانوان و کودکان تشنه و بی‌تاب، همه‌ی هستی‌اش را آماج تیر و نیزه و شمشیر می‌بیند و با فروافتادن هر ستاره‌ای دل دریایی‌اش توفانی می‌شود.
(صفحه 71)
(1) ابن اثیر، کامل، ج 4 ص 69.

نماز عشق
در همین هنگام دیدگان عمروبن عبدالله الصائدی که وی را ابوثمامه می‌نامیدند در جست و جوی خورشیدی بود که در التهاب منظومه‌ی حسینی می‌سوخت و حالا در مرکز آسمان، وقت نماز را یادآور می‌شد. او به امام نزدیک شد و با احترام گفت: فدایت شوم ای ابی عبدالله (ع)، این جمعیت به ما نزدیک شده‌اند و به خدا سوگند من باید پیش از تو کشته شوم، اما مایلم در حالی خدا را ملاقات کنم که با تو نماز خوانده باشم.
امام فرمود: «نماز را تذکر دادی، خدای تو را از نمازگزاران قرار دهد!» زهیربن قین و سعدبن عبدالله در برابر امام قرار گرفتند تا نماز با قامت و قیام حسین (ع) زینت یابد و امر حتمی‌الهی اقامه شود و چون تیری به سوی امام پرتاب شد سعید بن عبدالله خود را در برابر آن قرار داد تا جان پاک و زلالش را که رنگ خدا گرفته بود به چلچراغ شهادت بیاراید. (1) .
با خاتمه‌ی نماز و گذر زمان از تعداد پاسداران حریم ولایت کاسته می‌شد.
امام بار دیگر خطاب به اصحاب خود فرمود: «ای بزرگ زادگان پایداری کنید، مرگ مانند پلی است که شما را از سختیها و دردها به سوی بهشت گسترده و نعمت همیشگی الهی عبور می‌دهد. کدام یک از شما ترک زندان را به امید آرامش یافتن در قصر نمی‌پسندد؟ پدرم از رسول خدا (ص) نقل می‌کرد که: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ، پل مؤمن است به سوی بهشت و پل کافر است به طرف جهنم و عذاب الهی. نه به من دروغ گفته شده است و نه من دروغ می‌گویم.» (2) .
یاران ولایت بار دیگر نبردی قهرمانانه را آغاز کردند اما شرایط به
(صفحه 72)
گونه‌ای بود که با شهادت هر نفر خلاء حضورش احساس می‌شد در حالی که کمیت فراوان و گسترده‌ی سپاه دشمن حکایت دیگری داشت، پنداری دریایی بود که پایان نمی‌پذیرفت. (3) .
دیدگان امام به عمر بن سعد مغرور افتاد و فرمود:
«برای آنچه امروز مشاهده می‌کنی، روزی خواهد رسید که تو آزرده شوی.» آنگاه دست به دعا برداشت:
«خداوندا، اهالی عراق ما را فریفتند و با ما خدعه کردند و با برادرم حسین بن علی نیز کردند آنچه می‌خواستند.
خدایا شیرازه‌ی امورشان از هم گسسته فرما!» (4) .
بالاخره اصحاب و یاران امام جملگی، بی‌رغبت به عالم ناسوت و بلند پرواز به سوی ملکوت، همگی به سوی جایگاه ابدی خود در جوار رحمت رب بال

گشودند. به قول شاعر عرب:

جادوا بانفسهم فی حب سیدهم
والجود بالنفس اقصی غایة الجود
السابقون الی المکارم العلی
والحائزون غدا حیاض الکوثر
لولا صوارمهم و وقع نبالهم
لم تسمع الآذان صوت مکبر

«اینها در راه محبت امام خود از جان گذشتند و ایثار جان بالاترین مرتبه جود و بخشش است.

آنان که مراتب عالیه پیشی گرفته‌اند، آنهایی هستند که فردا از کوثر می‌نوشند.

اگر شمشیرها و تیرهای آن جوانمردان نبود گوشها دیگر صدای اذان موذنان را نمی‌شنید.»

(1) لواعج الاشجان، ص 302.

(2) معانی الاخبار، ص 274.

(3) ارشاد مفید، ج 2 ص 104.

(4) ابن سعد، طبقات کبری، ترجمه‌ی امام حسین، ص 72.

شهدای خاندان رسالت

>اولین مبارز علی اکبر

>حماسه‌ی علی اصغر

اولین مبارز علی اکبر
اکنون نوبت به خاندان پیامبر رسیده بود و دیگر کسی از اصحاب برای دفاع از حریم ولایت باقی نمانده بود. فرزندان علی و امام حسن (ع)، جعفر طیار و عقیل مشتاق شهادت بودند؛ امام اولین مبارز خاندان وحی پسر بزرگ امام، علی اکبر بود. او بزرگترین فرزند امام (1) و مادرش لیلی دختر ابی مره‌بن عروة‌بن مسعود ثقفی است. (2) .
امام بدون تأمل و درنگ به او اذن میدان داد. هنگامی که علی اکبر راهی میدان شد انگشت سبابه‌ی خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:
خداوندا! بر آنان شاهد باش، جوانی را به سوی آنان فرستادم که از نظر سیما و سیرت وکمال شبیه‌ترین مردم به فرستاده‌ی توست، و هر گاه ما به دیدار پیامبر تو مشتاق می‌شدیم به جمال او نظر می‌کردیم.
پرودگارا! برکات زمینی را از آنان دریغ دار، جمعیشان را متفرق گردان و امرانشان را از آنان راضی مگردان! آنان ما را دعوت کردند تا به یاری ما برخیزند اما هم اکنون بر ما تاخته‌اند و از کشتن ما ابایی ندارند و بر آن هستند که کسی از ما زنده نماند.» (3) .
سپس امام عمربن سعد را نفرین کرد و با آواز بلند قرآن تلاوت فرمود:
ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم. (4) .
(صفحه 74)
آنگاه علی اکبر به سپاه بنی‌امیه هجوم برد. (5) او در حالی که رجز می‌خواند به سوی آوردگاه شتافت.
انا علی بن حسین بن علی
نحن و بیت الله اولی بالنبی
اطعنکم بالرمح حتی ینثنی
اضربکم بالسیف احمی عن ابی
ضرب غلام هاشمی علوی
و الله لا یحکم فنا ابن الدعی
«من علی پسر حسین بن علی هستم، به خدا سوگند که ما از همه به رسول خدا نزدیکتریم. آن قدر با نیزه بر شما زنم که خم شود، از پدر خود حمایت کنم و باشمشیر بر شما ضربت فرود آورم. آن‌گونه که زیبنده‌ی جوان هاشمی‌علوی است، به خدا سوگند فرزند بی‌ریشه نمی‌تواند بر ما حکومت کند.»
او مانند شیری خشمناک سینه‌ی سپاه بنی‌امیه را از هم می‌شکافت، ولی

بتدریج آثار خستگی و تشنگی در چهره‌اش نمایان شد. وی پس از جنگی برجسته و شجاعانه در حالی ک بدنش شدت مجروح شود به سوی امام بازگشت و گفت: ای پدر، عطش مرا کشت و سنگینی سلاح دچار زحمتم کرد، آیا جرعه‌ی آبی هست تا توان ادامه‌ی جنگ را بیابم؟
امام به او پاسخ داد:
«پسرم، اندکی به مبارزه‌ات ادامه بده، دیری نخواهد گذشت که به دیدار جدم نایل گردی و او تو را آن چنان سیراب کند که دیگر هیچ گاه تشنگی را احساس نکنی.»
علی که در این بازگشت کام خشکیده‌ی پدر و امام خود را مشاهده کرد به میدان نبرد بازگشت و در حالی که رجز می‌خواند به مبارزه مقدسش ادامه داد:
الحرب قد بانت لها الحقایق
و ظهرت من بعدها مصادق
(صفحه 75)
و الله رب العرش لا نفارق
جموعکم او تغمد البوارق
«در جنگ است که جوهر مردان آشکار می‌شود و درستی ادعاها پس از جنگ ظاهر می‌شود.
به خداوند عرش سوگند که از شما جدا نمی‌شوم مگر آنکه تیغهایتان غلاف شود.»
گروهی بر او تاختند و از هر سو جان شریف او را آماج شمشیرهای خود ساختند (6) و فریاد علی برخاست:
ای پدر جان سلام بر تو، جدم رسول خدا مرا سیراب کرد و امشب در انتظار توست. (7) بر تو درود می‌فرستد و می‌گوید در آمدنت به نزد ما شتاب کن!
سپس فریادی زد و به فیض شهادت نایل آمد. (8) .
امام به سرعت بر بالین علی اکبر رفت و صورت را بر رخساره‌اش گذاشت و گفت:
«خدا بکشد آنهایی که تو را کشتند و گستاخی را از حد گذراندند و حرمت رسول خدا را شکستند. پس از تو خاک بر سر دنیا!» (9) .
در این زمان صدای گریه‌ی امام به قدری بلند شد که تا آن زمان کسی گریه‌اش را چنین نشنیده بود. (10) سر علی را بر دامان گرفت و در حالی که خون از لبهایش پاک می‌کرد صورتش را غرق بوسه ساخت و گفت: «فرزندم از محنت دنیا آسوده شدی. پدرت نیز بزودی به تو ملحق خواهد شد.» (11) .
زینب کبری پریشان و شتاب زده از خیمه‌ها بیرون دوید و خود را به

(صفحه 76)
روی علی اکبر انداخت. امام خواهر خود را دلداری داد و در حالی که به جوانان بنی‌هاشم فرمود برادرشان را به خیمه‌ها بازگردانند خود خواهر را به خیمه آورد. (12) .
هنگامی‌که علی اکبر را به خیمه بردند، خبر رسید که عون پسر زینب قهرمان بزرگ کربلا نیز شهید شده است. (13) سردار بی‌همتای کربلا که بی‌صبرانه مشتاق ملاقات پدر و جد گرانقدر خود بود و این سرزمین را میقات معراج خود می‌دانست در گذر هر لحظه خود را بیشتر به مراد مطلوب نزدیک می‌دید. او وعده‌های حق و پیش بینیهای عالمانه و حکیمانه‌ی خود در مکه را محقق می‌دید و اهالی لاهوت و ناسوت را متحیر احسان و ایثار خود کرده بود. (14) .
(صفحه 77)
عبدالله و محمد فرزندان مسلم بن عقیل، جعفر و عبدالرحمن، عبدالله و محمد بن ابی سعید، فرزندان عقیل نیز جان خود را تقدیم اسلام کردند و پس از آنکه از خاندان جعفربن ابی طالب، عبید الله، محمد و عون فرزندان عبدالله و قاسم‌بن محمد به شهادت رسیدند، نوبت به فرزندان امام حسن مجتبی (ع) رسید.
قاسم بن الحسن که با مخالفت عمو برای رفتن به میدان نبرد مواجه شده بود، آن قدر بر دست و پای امام خود بوسه زد تا اذن میدان گرفت. او جمال حسنی داشت و به قول حمیدبن مسلم مانند پاره‌ی ماه بود (15) ، اما کلامش از هر شمشیری برنده‌تر می‌نمود:
ان تنکرونی فانا ابن الحسن
سبط النبی المصطفی المؤتمن
هذا حسیم کالاسیرالمرتهن
بین اناس السقوا صوب المزن
«اگر مرا نمی‌شناسید، فرزند امام حسن هستم، او که فرزند پیامبر برگزیده و مورد اعتماد است.
این حسین است که همانند اسیر در میان گروهی است که خداوند آنها را از بارانش سیراب نسازد.»
قاسم نیز پس از جنگی شدید هدف ضربت عمربن سعد ازدی قرار گرفت و عمویش را به یاری طلبید. امام بسرعت از میان صفوف دشمن عبور کرد و خود را به قاتل او رسانید، دست او را از بدن جدا کرد و چون
(صفحه 78)
گروهی به یاری عمر آمدند جنگ در گرفت و پس از آنکه برای لحظاتی درگیری خاتمه یافت امام حسین (ع) بر بالین قاسم حاضر شد و فرمود:
«چه قدر بر عموی تو سخت است که او را به کمک بخوانی و از دست او

کاری ساخته نباشد و یا تلاش او برای تو سودی نداشته باشد. از رحمت خدا دور باد آنان که تو را کشتند.» (16) .
آنگاه امام قاسم را به خیمه آورد. ابوبکر و عبدالله نیز در رکاب عمو و امام خود به فیض شهادت نایل آمدند اما حسن بن الحسن که در تاریخ به حسن مثنی معروف است علی رغم مجاهدت و جراحتهای فراوان با وساطت اسماء بن خارجه که از خویشاوندان مادری او بود، زنده ماند و ابتدا به کوفه و پس از التیام جراحتها به مدینه رفت. (17) از فرزندان امیرالمؤمنین علی (ع) نیز پس از عبدالله، عثمان، جعفر، ابوبکر، محمد و عباس الاصغر (18) نوبت به عباس بن علی رسید که فرزند بزرگ ام البنین و ستون خیمه‌های ابی عبدالله (ع) بود.
حضرت صادق (ع) فرمود:
«کان عمنا العباس بن علی نافذ البصیرة صلب الایمان، جاهد مع ابی عبدالله و ابلی بلاء حسنا و مضی شهیدا.»
«عمویم عباس بن علی دارای بصیرتی نافذ و ایمانی مستحکم و پایدار بود و در رکاب ابی عبدالله (ع) جهاد کرد و نیکو جنگید تا به شهادت رسید.»
هنگامی‌که عباس تنهایی امام را دید اجازه خواست تا عازم میدان
(صفحه 79)
شود. امام (ع) نگاهش را به چهره‌ی زیبا و دل آرای برادر دوخت و فرمود:
«تو صاحب لوا و علمدار من هستی.»
عباس گفت: مولای من! سینه‌ام تنگ است و از زنگی خسته شده‌ام و قصد خونخواهی از این دورویان دارم.
امام از او درخواست کرد تا برای کودکان حرم کمی آب تهیه کند. عباس که از لبهای خشکیده‌ی زینب و زنان حرم پریشان بود و صدای العطش کودکان جانش را می‌آزرد مشک و نیزه‌اش را برگرفت و پس از شکستن محاصره‌ی فرات وارد آن شد. برای لحظه‌ای قصد آشامیدن آب جاری فرات کرد اما عطش امام و اهل حرم او را از نوشیدن آب بازداشت، گوییا می‌گفت:
یا نفس من بعد الحسین هونی
و بعده لاکنت ان تکونی
هذا الحسین شارب المنون
و تشربین بارد العین؟!
«ای نفس» زندگی بعد از حسین خواری و ذلت است و بعد از او نمانی تا این ذلت را دریابی.
این حسین است که شربت مرگ می‌نوشد، تو آب سرد و گوارا می‌نوشی؟!»
آب نخورده مشک را بر دوش کشید و به سوی خیمه‌ها بازگشت اما کوفیان

راه را بر او بستند و از هر سو محاصره‌اش کردند تا اینکه نوفل ازرق دست راست او را از بدن جدا کرد. عباس مشک را به دست چپ گرفت و گفت:
والله ان قطعتموا یمینی
انی احامی ابدا عن دینی
و عن امام صادق الیقین
نجل النبی الطاره الامینی
«به خدا سوگند اگر چه دست راست مرا جدا کردید اما من همیشه از دین خود حمایت خواهم کرد و حامی امامی خواهم بود که در ایمانش
(صفحه 80)
صادق و فرزند پیامبر پاک و امین است.»
اما دیری نپایید که دست چپ عباس نیز از بدن جدا شد، اما پسر شجاع علی (ع) مشک را به دندان گرفت. باران تیر مشک را به سینه‌ی عباس دوخت، تیر بر دیدگان نافذ، و عمود آهنین بر فرق عباس اصابت کرد و فرزند ممتاز علی در حالی که دست بر بدن نداشت با صورت از بالای اسب به زمین افتاد و برادر و امامش را صدا زد. چون امام بر بالین عباس حاضر شد فرمود:
«الان انکسر ظهری و قلت حیلتی.»
«اکنون کمرم شکست و راه چاره مسدود شد.» (19) .
خبر شهادت عباس، زنان و کودکان حرم را بسیار اندوهگین کرد. (20) با شهادت عباس آثار شکستگی در چهره‌ی امام آشکار شد، و در حالی که با اندوهی فراوان برزمین می‌نشست اشک بر صورت مبارکش جاری شد. (21) اوضاع بسیار سخت و جانکاه بود، مرگ عباس در باور مخدرات حرم نمی‌گنجید. حضرت سکینه از پدر سراغ عمو را گرفت. زینب در حالی که فریاد وابرادر سر داده بود به سوی امام آمد. شرح اندوه بزرگ فرزند پاک پیامبر در اندیشه و قلم نمی‌گنجد. امام حسین با دین آنان فرمود: «واضیعتنا بعدک.» (22) سپس این چنین سرود:
اخی یا نورعینی یا شقیقی
فلی قد کنت کالرکن الوثیق
(صفحه 81)
ایا ابن ابی نصحت اخاک حتی
سقاک الله کاسا من رحیق
ایا قمرا منیرا کنت عونی
علی کل النوائب فی المضیق
فبعدک لا تطیب لنا حیاة
سنجمع فی الغداة علی الحقیق

الا لله شکوایی و صبری
و ما القاه من ظماء و ضیق (23) .
«برادرم، نور چشمانم و پاره‌ی تنم، تو برای من مانند رکنی مطمئن بودی. ای پسر پدرم، خالصانه چنگ کردی تا از پیمانه‌ای که در آن از رحیق بهشتی است نوشیدی. ای ماه منیرم تو در تمامی مصیبتها و سختیها کمکم بودی، بعد از تو زندگی برای ما تلخ است. فردا من و تو در کنار یکدیگر خواهیم بود. بدان که به خدا شکایت، و برای او صبر می‌کنم و از تشنگی و سختیهایی که متحمل شده‌ام به او پناه می‌برم.»
بعضی گفته‌اند به علت کثرت جراحت و زخمها امام نتوانست بدن برادر را به جایی که اجساد سایر شهدا قرار داشت منتقل کند. (24) .
(1) ابصار العین، ص 21.
(2) وقعة الطف، ص 241، ارشاد مفید، ج 3 ص 106، تاریخ طبری، ج 4 ص 340، ابن اثیر، کامل، ج 4 ص 74.
(3) خوارزمی، مقتل الحسین، ج 2 ص 30، لواعج الاشجان، ص 328 - 327.
(4) سوره‌ی «آل عمران» آیات 34 - 33.
(5) بحارالانوار، ج 40، ص 42.
(6) مقرم، مقتل الحسین، ص 259.
(7) ابصار العین، ص 23.
(8) مقاتل الطالبین، ص 116.
(9) الملهوف، ص 48.
(10) نفس المهموم، ص 311.
(11) ذریعة النجاة، ص 128.
(12) الدمعةالساکبه، ج 4 ص 332.
(13) زینب الکبری، ص 141، تاریخ طبری، ج 4 ص 341 - 340.
(14) امام حسین (ع) هنگام خروج از مکه خطبه‌ای بدین شرح ایراد فرمودند:
«الحمدلله ماشاء الله و لا قوة الا بالله و صلی الله علی رسوله، خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف، و خیر لی مصرع انا لاقیه، کانی باوصالی تتقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا فیملان منی اکراشا جوفا و اجربة سغبا، لا محیص عن یوم خط بالقلم، رضی الله رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه و یوفینا اجر الصابرین، لن تشذ عن رسول الله لحمته و هی مجموعة له فی حظیرة القدس تقربهم عینه و ینجزبهم وعده، من کان باذلا فینا مهجته و موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصبحا انشاءالله تعالی.» «سپاس مخصوص خداوند است، آنچه او خواهد همان

شود و کسی را توان انجام کاری نیست مگر کمک او و درود خدا بر فرستاده او باد.
مرگ برای فرزندان آدم همانند گردنبند بر گردن دختر بسته است و من در آرزوی ملاقات نیاکان خود هستم، آن گونه که یعقوب به دیدار یوسف مشتاق بود. از پیش زمینی که باید محل شهادت من باشد و جسم مرا در خود جای دهد انتخاب شده است و گویی می‌بینم که در سرزمین کربلا بندبند مرا گرگهای بیابان در نواویس (قریه‌ای است که قبیله‌ی حربن یزید در آنجا سکونت داشتند ابصارالعین، ص 17) از هم جدا کرده و شکمهای خالی خود را پر می‌کنند، و برای آدمی گریز از تقدیری که قضای الهی رقم زده است مقدور نیست، هر چه رضای خداوند است مورد رضایت ما خاندان رسالت است. بر بلای الهی این آزمایش بزرگ و مهم صبر می‌کنم و پاداش صبرکنندگان با خداست. آنها که با رسول خدا (ص) خویشاوندی دارند از آنها جدا نمی‌شوند و در بهشت در محضر او خواهند بود و دیدگان رسول خدا به دیدارشان روشن می‌شود و این وعده‌ی الهی است که در او خلافی نیست.
هر کس می‌خواهد جان خود را در راه ما فدا کند و خود را برای دیدار خدا آماده می‌بیند با ما همسفر شود که ان شاء الله صبحگاهان حرکت خواهیم کرد.».
(15) وقعة الطف، ص 243.
(16) بحار الانوار، ج 45، ص 34.
(17) حیاه الامام الحسین، ج 3 ص 256.
(18) بعضی گفته‌اند احتمالا دو نفر از فرزندان امام علی (ع) به نام عباس در کربلا شهید شده‌اند: یکی عباس الاصغر است که در شب عاشورا به مقام شهادت نایل آمد و مادر او صهباء ثعلبیه نام دارد و دیگری وجود مقدس عباس (ابوالفضل) است که در روز عاشورا به شهادت رسید. وسیلة الدارین، ص 262.
(19) بحارالانوار، ج 45 ص 42. بعضی گفته‌اند امام (ع) سر برادر در دامان خود گرفت و چون خون از دیدگانش پاک کرد دید عباس گریان است. فرمود: برادر، چرا گریه می‌کنی؟
عباس گفت: چگونه نگریم ای برادر و ای نور چشمانم. در همین زمان روح پاک فرزند رشید ام البنین به ملکوت اعلا پیوست. (وسیلة الدارین، ص 274).
(20) وسیلة الدارین، ص 273.
(21) ذریعة النجاه، ص 125.
(22) مقرم، مقتل الحسین، ص 270.

(23) وسيلة الدارين، ص 273.
(24) الدمعة الساكبه، ج 4، ص 324.

حماسه‌ی علی اصغر
هم اکنون زمان خلق فاجعه‌ای بزرگ از سوی جنایتکاران اموی و ظهور حماسه‌ای جاویدان از طرف سپاه توحید است. چون امام حسین (ع) دید که سپاه دشمن در کشتن او اصرار دارد قرآن کریم را برداشت و آن را از هم گشود و بر سر گذاشت و ندا داد:
«بینی و بینکم کتاب الله و جدی محمدا رسول الله (ص).»
«ای مردم چرا خون مرا حلال می‌شمارید؟ آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟ آیا شما قول جدم را در مورد من و برادرم نشنیده‌اید که فرمود: هذان سیدا شباب اهل الجنة.»
(صفحه 82)
در این هنگام نظرش به خیمه‌ها افتاد و چون در مقابل خیمه‌ها قرار گرفت، کودک شیرخوارش را مشاهده کرد (1) که لبهایش از تشنگی گداخته بود و می‌گریست.
امام آن کودک را به دست گرفت و فرمود:
«یا قوم ان لم ترحمونی فارحموا هذا الطفل.»
«ای مردم اگر بر من رحم نمی‌کنید بر این طفل رحم کنید.»
در این هنگام حرملة بن کاهل با تیری سه شعبه گلوی علی اصغر را هدف گرفت. (2) .
خون گلو مشت امام را پر کرد.امام خون سرباز چند ماهه‌اش را به آسمان پاشید و فرمود:
«خداوندا اگر پیروزی را بر ما منع فرمودی آن را برای امری نیکوتر مقرر کن و از این مردم ستم پیشه انتقام بگیر!»
آنگاه فرمود:
«ما هون علی ما نزل بی انه بعین الله.»
«آنچه این حادثه را برایم قابل تحمل می‌سازد این است که در برابر چشم خداوند واقع می‌شود.»
آنگاه امام خون را به آسمان پاشید و قطره‌ای از آن به زمین
(صفحه 83)
بازنگشت. (3) سپس با غلاف شمشیر گوشه‌ای از زمین را حفر کرد و علی را در آن خاک سپرد. (4) بعضی نیز گفته‌اند امام بر جنازه‌ی کودک خود نماز گزارد و پس از آنکه او را به خون خود آغشته ساخت به خاک سپرد. (5) .
گروهی نیز ذکر کرده‌اند که از آسمان ندایی شنیده شد که:

ای حسین کودکت را به ما بسپار که در بهشت برای او شیردهنده‌ای است. (6) .

(1) بنابر نقل تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 245. در خیمه سربازی یک روزه در انتظار نامگذاری خود است. هنگامی‌که امام عازم میدان و سوار بر اسب بود کودک را به دست او دادند تا در گوش او اذان بگوید که تیری بر حنجره‌ی کوچک او اصابت کرد.

امام در حالی که تیر از گلوی علی اصغر می‌کشید فرمود:

«والله لانت اکرم علی الله من الناقه و لمحمد اکرم علی الله من الصالح.»

«به خدا سوگند که تو از ناقه گرامیتر و محمد هم از صالح ارجمندتر است.»

آنگاه جنازه‌ی خون آلود کودک یک روزه‌ی خود را که در انتظار بازگشت او بودند در کنار فرزندان و برادرزادگانش قرار داد.

(2) متنهی الآمال، ج 1 ص 714. به نقل از ثبت ابن جوزی، در تذکره.

(3) علامه محسن امین روایتی را نقل می‌کند که امام خون را بر زمین ریخت. لواعج الاشجان، ص 354.

(4) ابصار العین، ص 24.

(5) مقتل الحسین مقرم، ص 273، نفس المهموم، ص 351.

(6) تذکرة الخواص، ص 143.

تنهایی امام
دیگر هیچ کس نمانده بود و امام تنها بود و این تنهایی که با بی‌تابی اهالی حرم صحنه‌ای عجیب آفریده بود در اندیشه و باور انسان خاکی نمی‌گنجد. امام رئوف بار دیگر مردم را به آشتی با خدا فرا خواند:
«هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟ هل من موحد یخاف الله فینا؟ هل من مغیث یرجوا الله فی اغاثتنا؟ هل من معین یرجو ما عندالله فی اغاثتنا؟» (1) .
«آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا خداپرستی در میان شما وجود دارد تا در مورد ظلمی‌که بر ما رفته است از خدا بترسد؟ آیا کسی هست که به فریاد رسی ما به خدا دل بسته باشد؟ آیا کسی هست
(صفحه 84)
که در امداد به چشم امید به پاداش الهی دوخته باشد؟»
در مقابل گوشهای کر، دیدگان کور و دلهای سنگین حرام خواران سپاه اموی فقط صدای زنان حرم بود که به گریه بلند شد (2) و فقط زین العابدین که تنها ذخیره‌ی آل محمد (ص) بود قصد یاری کرد که امام مانع وی شد و روی خود را به سوی اجساد مطهر شهدا برگرداند و فرمود: «ای حبیب بن مظاهر و ای زهیربن قین، ای مسلم بن عوسجه و ای شجاعان و مردان روز جنگ! چرا وقتی صدایتان می‌زنم کلام مرا نمی‌شنوید؟! شما را فرا می‌خوانم ولی اجابتم نمی‌کنید؟! شما همگی خفته‌اید و من امیدوارم از خواب شیرین سر بردارید که پرده نشینان خاندان پیامبر بعد از شما یاوری ندارند، از خواب برخیزید، ای افراد باکرامت خاندان پیامبر، و در مقابل ای طغیان و نافرمانی دفاع کنید.» (3) .
(1) طبرسی، الاحتجاج، ج 2 ص 101.
(2) الملهوف، ص 51.
(3) الملهوف، ص 51.

وداع امام حسین
«یا سکینه، یا فاطمه، یا زینب، یا ام کلثوم! علیکن منی السلام.»
بانوان حرم با شنیدن خداحافظی به شیون و زاری پرداختند و امام آنها را به خویشتنداری دعوت فرمود. سکینه را که بسیار دوست می‌داشت به سینه‌ی خود چسباند و در حالی که اشک از دیده‌اش می‌زدود، فرمود:
«... دل مرا با اشک حسرت خویش مسوزان! مادامی‌که جان در تن من است... ای برگزیده‌ی زنان.» (1) .
(صفحه 85)
سرانجام امام در مقابل چشمهای نگران و اشک آلود اهالی حرم با شمشیر برهنه تنهای تنها در مقابل سپاه جهل و خشونت و ظلم ایستاد و فرمود:
انا ابن علی الطهر من آل هاشم
کفانی بهذا مفخرا حین افخر
و جدی رسول الله اکرم من شی
و نحن سراج الله فی الخلق نزهر
و فاطم امی‌من سلالة احمد
و عمی‌یدعی ذالجناحین جعفر
و فینا کتاب الله انزل صادقا
و فینا الهدی و الوحی بالخیر یذکر
و نحن امان الله للناس کلهم
نطول بهذا فی الانام و نجهر
و نحن ولاة الحوض نسقی و لاتنا
بکاس رسول الله مالیس ینکر
و شیعتنا فی الناس اکرم شیعة
و مبغضنا یوم القیامة یخسر (2) .
«من فرزند علی پاک از خاندان هاشم هستم و افتخار می‌کنم و همین افتخار برایم کافی است.
جد من رسول خدا بهترین کسی است که بر روی زمین حرکت کرد و ما مشعلهای نورانی خدا در میان خلق هستیم.
مادرم فاطمه از سلاله‌ی احمد، و عمویم جعفر است که صاحب دو بال است.
کتاب خدا به صدق در میان ما نازل شده است و در ما هدایت و وحی بخوبی ذکر می‌شود.
ما امان خدا هستیم برای تمامی مردم که آشکارا و پنهان آن را بیان

می‌کنیم.
ما صاحبان حوضیم که دوستانمان را با جام رسول خدا سیراب می‌کنیم و این قابل انکار نیست.
شیعیان ما در میان مردم گرامی‌ترین پیروان هستند و دشمن ما در روز
(صفحه 86)
قیامت زیانکار است.»
نبرد آغاز شد و امام در حالی که بر سمت راست سپاه اموی می‌تاخت فرمود:
الموت اولی من رکوب العار
و العار اولی من دخول النار
«مرگ از آلوده شدن به عار بهتر است و عار از داخل شدن به آتش.»
سپس هنگام تهاجم به سمت چپ کوفیان گفت:
انا الحسین بن علی
الیت ان لا انثنی
احمی عیالات ابی
امضی علی دین النبی (3) .
«من حسین فرزند علی هستم که سوگند یاد کرده‌ام تسلیم نشوم.
از خاندان پدرم حمایت، و از دین پیامبر خدا پیروی می‌کنم.»
امام (ع) پس از جنگی برجسته برای آخرین بار با بیانی شیوا مردم را به حق دعوت فرمود:
عبادالله اتقوالله و کونوا من الدنیا علی حذر فان الدنیا لو بقیت لاحد و بقی علیها احد لکانت الانبیاء احق بالبقاء و اولی بالرضا و ارضی باقضاء، غیر ان الله تعالی خلق الدنیا للبلاء و خلق اهلها للفناء فجدیدها بال و نعیمها مضمحل و سرورها مکفهر و المنزل بلغة و الدار قلعة، فتزودوا فان خیرالزاد التقوی و اتقو الله لعلکم تفلحون. (4) . بندگان خدا، از خد بترسید و از دنیا برحذر باشید! اگر دنیا برای کسی باقی می‌ماند و کسی در دنیا جاودان بود پیامبران خدا سزاوارترین مردم به بقا و اولی به رضا و خشنودی و راضی‌تر به قضای الهی بودند، اما خداوند تعالی دنیا را برای ابتلا و آزمایش خلق، و اهالی آن را برای فنا خلق فرموده است هر چیز نو و تازه‌ی
(صفحه 87)
آن کهنه می‌شود و نعمتهای دنیا از بی می‌رود و شادیهای آن به تلخی تبدیل می‌شود. دنیا محل ماندن نیست، بلکه محل توشه برگرفتن است، پس توشه برگیرید که بهترین توشه‌ها تقواست، تقوای الهی پیشه کنید تا رستگار شوید.
(1) نفس المهموم،ص 346.

(2) طبرسى، الاحتجاج، ج 2 ص 103.
(3) مقرم، مقتل الحسين، ص 274.
(4) حياة الامام الحسين، ج 3 ص 282.

آخرین وداع
وداع آخر امام با اهالی حرم وحی بویژه زینب کبری ماجرایی عرشی و تصویری ملکوتی است که نه اندیشه قدرت درک آن را دارد و نه قلم استقامت تحریرش. تلاقی نگاه حسین در نگاه زینب سر مستتر و سنگینی و تلخی آن صعب مستصعب است که به غیر از زینب (س) و حسین (ع) هیچ جانی توان حملش را ندارد. هنگام صبر نبود پس امام خطاب به زنان و دختران حرم نبوت فرمود:
خود را برای سختیها آماده کنید، آگاه باشید که خداوند حافظ و حمایت کننده‌ی شماست، و بزودی شما را از شر دشمنان نجات خواهد داد و عاقبت شما به خیر خواهد رسید و دشمنان شما به بلاها گرفتار شوند و در مقابل رنجها و مصایبی که تحمل می‌کنید خداوند شما را از انواع نعمتها و کرامتها بهره‌مند خواهد ساخت. پس شکوه نکنید و سخنی بر زبان نیاورید که از قدر و ارزش شما بکاهد. (1) .
آنگاه پیراهن کهنه‌ای خواست تا کسی در آن طمع نکند، پس آن پیراهن را چاک زد و بر تن کرد تا غارتگران بنی‌امیه از آن صرف نظر کنند (2) .
(صفحه 88)
(1) نفس الهموم، ص 355.
(2) الملهوف، ص 51.

هجوم ناجوانمردانه

به فرمان پسر سعد هنگامی‌که امام در حال وداع با اهل بیت خود بود، هجوم سراسری آغاز شد. از هر سو تیر می‌بارید و آن بزرگوار سینه‌اش را در مقابل آماج تیرها سپر می‌کرد. امام در برخورد با این ناجوانمردی علت این کینه و دشمنی را جویا شد و پرسید:

آیا من حقی را ترک کرده و یا سنتی را تغییر داده‌ام و یا شریعتی را تبدیل کرده‌ام؟

بزرگان سپاه اموی گفتند: این نبرد پاداش کینه‌ای است که از پدر تو به دل داریم، از آنچه با پدران ما در روز بدر و حنین کرد. (1) .

امام که دیگر توانش تحلیل رفته بود و رمقی برایش نمانده بود قصد کرد تا لحظه‌ای استراحت کند، اما سنگی بر پیشانی اش نشست و خون، رخساره و محاسن او را در خود گرفت. خواست تا با لباس خود خونها را از چهره برگیرد که تیری سه شعبه بر سینه‌اش اصابت کرد.

«بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله.»

امام تیر سه شعبه را از پشت خود بیرون آورد و خون مانند ناودان جاری شد. با دست مشتی از خون دل الهی‌اش را به آسمان پاشید و با مشتی دیگر محاسنش را رنگ خون کرد و فرمود:

«در این حال بمانم تا جدم رسول خدا را ملاقات کنم.» (2) .

عده‌ای از سپاه به سوی خیمه‌های آل الله به حرکت درآمدند و دیدگان نگران امام به سوی خیمه‌های زنان بود. آخرین توان خود را جمع کرد و در حالی که سراسر بدن مقدسش را خون فراگرفته بود فریاد زد:

(صفحه 89)

ویلکم یا شیعة آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون یوم المعاد فکونوا احرارا فی دنیا کم هذه و ارجعوا الی احسابکم ان کنتم عربا کما تزعمون.

وای بر شما پیروان خاندان ابوسفیان، اگر دین ندارید و از روز قیامت پروایی ندارید، در دنیای خود آزاده باشید و به حسب و نسبت خود بازگردید، اگر گمان دارید عرب هستید.

شمر گفت: ای پسر فاطمه (س) چه می‌گویی؟

امام (ع) فرمود: «من و شما در جنگ هستیم، زنان گناهی ندارند؛ به این گروه بگو تا زنده هستم به حرم من تعرض نکنند.»

شمر درخواست امام را پذیرفت و نیروهای غارت و جنایت از خیمه‌ها فاصله گرفتند، اما هر کس که از راه می‌رسید با شمشیر و نیزه ضربه‌ای

به جسم شریف امام وارد می‌ساخت. (3) .
(1) الامام الحسین و اصحابه، ص 306.
(2) بحارالانوار، ج 45، ص 53.
(3) الملهوف، ص 50، بحارالانوار، ج 45، ص 51، مناقب ابن شهر آشوب، ج 4 ص 111، ابن اثیر، کامل، ج 4 ص 78.

شکوه نیایش
یادگار علی (ع) و پیامبر (ص) بی‌اعتنا به تیغ و زخم سر به سوی آسمان داشت و غرق در نیایش پروردگار بود:
اللهم متعالی المکان عظیم الجبروت شدید المحال غنی عن الخلائق عریض الکبریاء قادر علی ما تشاء قریب الرحمة صادق الوعد سابغ
(صفحه 90)
النعمة حسن البلاء قریب اذا دعیت محیط بما خلقت قابل التوبه لمن تاب الیک قادر علی ما اردت تدرک ما طلبت شکور اذا شکرت ذکور اذا ذکرت ادعوک محتاجا و ارغب الیک فقیرا و افزع الیک خائفا و ابکی مکروبا و استعین بک ضعیفا و اتوکل علیک کافیا اللهم احکم بیننا و بین قومنا فانهم غرونا و خذلونا و غدروا بنا و نحن عترة نبیک و ولد حبیبک محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) الذی اصطفیته بالرسالة و ائتمنته علی الوحی فاجعل لنا من امرنا فرجا و مخرجا یا ارحم الراحمین.
ای پروردگار بلند مرتبه و صاحب قدرت و سلطنت بزرگ و تدبیر و عقابی شدید، بی‌نیاز از خلایق و دارای کبریایی گسترده و توانایی بر هر چه خواهی، رحمت تو نزدیک و به وعده‌ی خود عمل خواهی کرد، نعمت تو تمام و بلایت نیکو، چون خوانده شوی نزدیک و بر مخلوقات محیط و توبه‌ی نادم را می‌پذیری، بر هر چه اراده کنی نیرومند و بر آنچه خواهی توانایی، چون تو را سپاس گویند پاداش نیکو دهی، و چون یادت کنند یادشان نمایی. تو را می‌خوانم در حالی که محتاجم، رغبتم به سوی توست در حالی که فقیرم. به تو پناه می‌برم در بیم و ترس و در سختیها می‌گریم و از تو کمک می‌خواهم آنگاه که دچار ضعف هستم بر تو توکل می‌کنم و مرا کفایت می‌کند.
پروردگارا، تو بین ما و قوم ما حکم فرما، اینها ما را فریفته و تنهایمان گذاشتند و با ما غدر نمودند، ما عترت پیامبر توییم و فرزند حبیب تو محمد (ص) که او را به رسالت مبعوث فرمودی و امین وحی خود قرار دادی پس در امر ما فرج و گشایش مقرر فرما، ای مهربانترین مهربانان.
صبرا علی قضائک یا رب لا اله سواک یا عیاث المستغیثین مالی رب
(صفحه 91)
سواک و لا معبود غیرک، صبرا علی حلمک یا غیاث من لا غیاث له یا دائما لا نفاد له یا محیی الموتی یا قائما علی کل نفس بما کسبت، احکم بینی و بینهم و انت خیرالحاکمین. (1) .
بر قضا و حکم تو صبر می‌کنم ای خدا، خدایی جز تو نیست، ای فریادرس

استغاثه کنندگان، پروردگاری برای من غیر از تو نیست و معبودی جز تو ندارم. بر حکم تو صبر می‌کنم ای فریادرس کسی که جز تو فریادرسی ندارد و ای کسی که ابدی و همیشگی هستی و مردگان را زنده می‌کنی. ای آگاه و ناظر بر تمام اعمال و افعال بندگان، در میان من و اینها حکم فرما که تو بهترین حکم کنندگانی.

(1) مقرم، مقتل الحسین، ص 283 - 282.

پرواز تا ملکوت
امام محو خدا بود ودر حالی که دیگر توانی برای حرکت نداشت به فرمان شمر بار دیگر مورد حمله قرار گرفت. حصین بن تمیم، تیری بر دهان وی زد و ابوایوب غنوی جنجره‌اش را هدف قرار داد. هنگامی‌که امام سعی داشت تیر را از حنجره‌ی خود بیرون آورد عمربن سعد به او نزدیک شده بود. (1) زینب کبری نیز در حالی که از خیمه بیرون می‌آمد فریاد می‌زد:
ای برادرم، ای آقای من! ای از اهل بیت، کاش آسمان بر زمین سقوط می‌کرد و ای کاش کوهها خرد و پراکنده به صحرا می‌ریخت (2) .
زرعة بن شریک با شمشیر دو ضربت سهمگین بر دست چپ و شانه‌ی امام زد و سنان بن انس هم با نیزه ضربتی نواخت که بر اثر آن زینت دوش
(صفحه 92)
پیامبر بر خاک افتاد؛ افتادنی که دیگر توانی برای برخاستنش نبود. سنان به خولی بن یزید اصبحی گفت سر امام را از بدن جدا کند، اما او به لرزه درآمد و سنان خود سر امام را از بدن جدا کرد و به او سپرد (3) ، بدین سان شریفترین و پاکترین بدن عالم بر خاک کربلا قرار گرفت.
کربلا عجیب‌ترین صحنه‌ی عالم بود، تابلویی کامل و جامع از تمامی تعاریف خیر و شر، داد و بیداد، شقاوت و سعادت، بخل و سخاوت، فاجعه و حماسه، شرک و توحید، جهل و علم، ضلالت و هدایت، زشتی و زیبایی، خشونت و محبت و در یک کلام باطل و حق بود. یک پیکر پاره پاره و غرق در خون و بی‌سر، شناسنامه‌ی توحید و کتاب نبوت تمامی انبیاست، و تمامی عالم وجود حیرت زده‌ی شجاعت و مبهوت سخاوت و سوگوار مظلومیت و محو قداست و سرگشته‌ی حماسه‌ی همیشه جاویدان حسین (ع) است.
از ذرات جمادی تا لرزش اندامهای نباتی و جنبش و خروش هر نفسی تا گردش اجرام آسمانی فقط یک زمزمه به گوش جان می‌رسد و آن فریاد «یا حسین (ع)» است. زمین به لرزه افتاد، شرق و غرب جهان تاریک شد و مردم را زلزله و برق فراگرفت، آسمان خون گریست وهاتفی ندا در داد که:
به خدا سوگند امام، فرزند و برادر امام و پدر امامان، حسین بن علی (ع) کشته شد. (4) .
(صفحه 93)
بادها به حرکت در آمد و توفان سرخی که فرصتی برای دیدن نمی‌گذاشت آسمان را پوشاند و گمان کردند عذاب خداوندی بر آنها نازل شده است.

(5) خورشید از تماشای این جنایت تلخ آن چنان چهره در هم کشید که ستارگان آسمان در نیمروز ظاهر شدند و گمان کردند که قیامت برپا شده است. (6) .
فرهیختگان دنیا، سعادت فروشان صحنه‌ی کربلا صدای منادی را شنیدند:
ای امتی که بعد از پیامبر خود متحیر و گمراه شده‌اید، خداوند شما را به قربان و فطر موفق نگرداند. (7) .
در این میان زینب در اندیشه‌ی مأموریت بزرگ خود بود. تمام شب پیش را بیدار مانده و در نماز و نیایش و عبادت همراه با برادر خود بندگی خالص را بر پا داشته بود و اینک در شعاع تابش سرخ خورشید دهم محرم که میل به سر بردن در فلق داشت برای پاسداری از حریم امامت صالحان و اقامه‌ی اولین نماز شب بی‌حسین (ع) آماده می‌شد و صدای عزیز فاطمه (س) را می‌شنید که دیشب می‌گفت:
«یا اختاه لا تنسینی فی نافلة اللیل.»
«ای خواهر، مبادا در نماز شب مرا فراموش کنی.» (8) .
از زیر سنگ خون می‌جوشید و آبی آسمانی به سرخی می‌گرایید و تا آن روز هیچ گاه آسمان را آن چنان خونین ندیده بودند. پنداشتی

که خون می‌گرید. آسمان را سرخی شفق پوشانده بود. (9) .
دیگر کار از کار گذشته بود. مرکب خون الود و بی‌سوار امام به سوی خیمه‌ها روان شد.
می‌آید از سمت غربت اسبی که تنهای تنهاست
تصویر مردی که رفته است در چشمهایش هویداست
بالش که همزاد موج است، دارد فراز و فرودی
اما فرازی که بشکوه، اما فرودی که زیباست
در عمق یادش نهفته است خشمی‌که پایان ندارد
در زیر خاکستر او گلهای آتش شکوفاست
در جان او ریشه کرده‌ست، عشقی که زخمی‌ترین است
زخمی‌که از جنس گودال اما به ژرفای دریاست
در چشم او می‌سراید مردی که شعر رسایش
با آنکه کوتاه و ژرف است اما در اوج بلنداست
داغی که از جنس لاله‌ست در چشم اشکش شکفته‌ست
با سرکشیهای آتش درآب و آیینه پیداست
هم زین او واژگون است هم یال او غرق خون است
جایی که باید بیفتد از پای زینب همین جاست
دارد زبان نگاهش با خود سلام و پیامی
گویی سلامش به زینب اما پیامش به دنیاست

افتاد امام من از پای، تا آنکه مردی بتازد
در صحنه‌هایی که امروز در عرصه‌هایی که فرداست (10) .
(صفحه 95)
امام در سن 56 سالگی، در روز جمعه، دهم محرم الحرام سال 61 هجری ساعاتی بعد از نماز ظهر به شهادت رسید (11) و نقل شده است که بر پیراهن امام (ع) بیش از یکصد نشانه از ضربت شمشیر و نیزه و تیر مشاهده شد.
ابومخنف از امام صادق (ع) روایت می‌کند که بر بدن امام حسین (ع) جای سی و چهار زخم شمشیر و سی و سه زخم نیزه دیده شده است (12) ؛ اما غیر از ضربات نیزه و شمشیر آثاری از کبودی بر تن امام خودنمایی می‌کرد که حضرت زین العابدین آنها را آثار بند انبانهایی می‌دانست که او نیمه شبها آزوقه‌ی فقیران و مستمندان را در آنها قرار می‌داد. (13) .
(1) بحارالانوار، ج 45، ص 55.
(2) ابن اثیر، کامل، ج 4 ص 78.
(3) ابن اثیر، کامل، ج 4 ص 78، نهایة الارب، ج 7 ص 196 - 195، انساب الاشراف، ج 3 ص 203. بعضی از مورخان نیز شمربن ذی الجوشن را قاتل امام دانسته‌اند، الاستیعاب، ج 1 ص 395، ابصار العین، ص 14، بعضی نیز خولی بن یزید را قاتل امام می‌نامند. کشف الغمه، ج 2 ص 51 و مناقب ابن شهر آشوب، ج 4 ص 111.
(4) ذریعة النجاة، ص 147.
(5) الملهوف، ص 53.
(6) الصواعق المحرقه، ص 119 و مختصر تاریخ ابن عساکر، ج 7 ص 149.
(7) علل الشرایع، ج 2 ص 76.
(8) زینب الکبری، ص 91.
(9) تذکره الخواص، ص 273، تاریخ الخلفاء ابن عساکر، ص 207، البدایة و النهایة، ج 8، ص 201، انساب الاشراف، ج 3 ص 228 - 226 و بحار الانوار، ج 45، ص 220 - 201.
(10) شعر از محمد علی مجاهدی.
(11) مقاتل الطالبین،ص 78. بلاذری می‌گوید شهادت امام، روز شنبه، مصادف با عاشورا است و گفته شده روز جمعه بوده است. انساب الاشراف، ج 3 ص 187. ابن شهر آشوب نیز روزهای شنبه، جمعه و دوشنبه را نیز به عنوان ایامی‌که احتمال عاشورا در آنها می‌رود نقل کرده است.مناقب، ج 4 ص 77.
(12) انساب الاشراف، ج 3 ص 203، معالم المدرستین، ج 3 ص 135،

الملهوف، ص 54.
(13) بحار الانوار، ج 3 ص 191 - 190.

تعداد شهدای کربلا
بلاذری می‌گوید تمامی کسانی که با حسین (ع) کشته شدند، هفتاد و دو مرد بوده اند. (1) شیخ مفید نیز سی و دو نفر سواره و چهل پیاده را از شهدای عاشورا دانسته (2) و ابن اثیر نیز همین تعداد را تأیید کرده است. اما مسعودی تعداد شهدای کربلا را هشتاد و نه نفر می‌داند (3) سیدبن طاووس تعداد شهدا را هفتاد و هشت نفر بیان کرده است. (4) علامه مجلسی نیز از قول
(صفحه 96)
محمدبن ابی طالب تعداد شهدای کربلا را هشتاد و دو نفر دانسته است (5) و شیخ عباس قمی نیز از قول امام باقر (ع) نقل کرده که تعداد شهدا یکصد و چهل و پنج نفر بوده است. (6) .
امام (ع) هنگام شهادت پنجاه و هشت سال سن داشتند که هفت سال آن در کنار رسول خدا، سی سال همراه پدر و ده سال نیز با برادر بزرگوارش سپری شد و مدت امامت ایشان یازده سال بوده است. (7) .
(صفحه 97)
(1) انساب الاشراف، ج 3 ص 205.
(2) ارشاد مفید، ج 2 ص 95.
(3) مروج الذهب، ج 3 ص 61.
(4) الملهوف،ص 60.
(5) بحارالانوار، ج 45 ص 4.
(6) نفس المهموم، ص 236.
(7) ارشاد مفید، ج 2 ص 133، انساب الاشراف، ج 3 ص 219. مسعودی سن امام را هنگام شهادت پنجاه و پنج سال می‌داند، مروج الذهب، ج 3 ص 62، سبط بن الجوزی نیز سن امام را هنگام شهادت پنجاه و شش سال و پنج ماه ذکر کرده است. (صفوة الصفوة، ج 1 ص 387).

بعد از واقعه

مردمی‌که از خداوند روی گردانده بودند تا دنیا را دریابند از هیچ عملی رویگردان نبودند. آنها حتی در به غارت بردن لباسهای امام نیز بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند، آنچنان که عده‌ای بر اساس غارتگری خود، شهره‌ی خاص و عام شدند و نام آنها با همان شهرت در تاریخ ضبط شد.

فرزندان بحربن کعب تمیمی که لباسهای امام را از بدن مقدسش بیرون آورده بود بنوسراویل نامیده شدند. فرزندان آنان که بر پیکر امام اسب تاختند بنو السرج (1) و فرزندان نیزه داری که سر امام (ع) را حمل می‌کرد بنواسنان و فرزندان کسی که پشت سر نیزه‌دار تکبیر می‌گفت بنوالمکبری لقب گرفتند... (2) .

پس از غارت لباسهای امام، سپاهیان به سوی خیمه‌ها هجوم بردند؛

(صفحه 98)

لحظاتی تلخ و جانکاه که زینب کبری بیش از همه تلخی و مخاطرات این تهاجم وحشیانه را احساس می‌کرد؛ چرا که از یک سو پاسبان خیمه‌ها بود و از طرف دیگر حفظ جان برادر زاده و امام زمانش را بر عهده داشت.

دختر علی (ع) که منش و خلق و خوی کوفیان و اعراب را می‌دانست بانگ برآورد:

ای عمر بن سعد سپاهیان خود را از تعجیل و شتاب در غارت خیمه‌ها بازدار! خود آنچه اسباب و زیور آلات است به شما واگذار می‌کنیم، مبادا دست نامحرمان به سوی خاندان رسول خدا دراز شود.

تمامی وسایل و زیورآلات حتی گوشواره‌های فاطمه بنت حسین (ع) نیز که یادگار امام (ع) بود در نقطه‌ای ریخته شد و پس از آنکه زنان و کودکان در گوشه‌ای اجتماع کردند، دختر شجاع علی (ع) فریاد زد:

هر کس میل دارد وسایل دختران علی (ع) و فاطمه (س) را بردارد بیاید. عده ای پیش آمدند و هر چه بود غارت کردند. گروهی به سوی خاندان پیامبر هجوم آوردند و چادر و مقنعه از سر ایشان کشیدند که عمربن سعد آنها را از این عمل بازداشت. (3) .

(1) بعضی از آنها نعل اسب خود را با قیمتی گزاف به مردم فروختند و مردم غافل و تحمیق شده با افتخار آن نعلها را بر سر در خانه‌های خومد آویزان کردند.
(2) کراجکی، کنزالفوائد، ص 350 - 349، کتاب التعجب، شگفتیهای تاریخ اسلام آمده است.
(3) انساب الاشراف، ج 3 ص 204.

حکایتی عجیب
پس از به آتش کشیده شدن خیمه‌ها، زنان و کودکان بیرون دویدند. نامردی گوشواره‌ی ام کلثوم را به غارت برد و در حالی که می‌گریست متوجه‌ی خلخال فاطمه دختر امام شد. وی با تعجب پرسید: چرا گریه می‌کنی؟!
مرد مهاجم گفت: چگونه نگریم در حالی که اموال دختر رسول
(صفحه 99)
خدا (ص) را غارت می‌کنم.
فاطمه با دیدن عطوفت او گفت: پس چنین مکن!
آن مرد گفت: می‌ترسم که دیگری آن را بردارد. (1) .
زینب (س) در مقابل خیمه‌ی علی بن الحسین (ع) ایستاده بود و از حضرت زین العابدین (ع) که بر اساس مشیت و اراده‌ی آسمانی به عنوان حفظ ذخیره‌ی الهی در بستر بیماری بود مراقبت می‌کرد؛ بناگاه مردی با چشمان آبی وارد خیمه شد و به قصد قتل و غارت، امام را به گوشه‌ای پرتاب کرد. زینب (س) بسرعت به برادرزاده نزدیک شد و گفت: او هرگز کشته نمی‌شود مگر من کشته شوم.
پس آنها دست از او کشیدند. (2) در این هنگام در حالی که زنان و فرزندان آل الله در خیام بودند، دژخیمان غارتگر بنی‌امیه در حالی که فریاد می‌زدند: «احرقوا بیوت الظالمین!» «خیمه‌های ظالمان را بسوزانید.» خیمه‌ها را به آتش کشیدند.
حضرت زین العابدین (ع) در تمام عمر خود از این صحنه‌ی عاشورا به تلخی یاد می‌کرد و با یادآوری آن محزون می‌شد و می‌گریست. (3) .
پس از غارت و به آتش کشیدن خیمه‌ها به فرمان عمر بن سعد و در اجرای فرمان عبیدالله بن زیاد ده نفر از سپاهیان کوفه با اسبهای قوی هیکل بر بدن مطهر امام (ع) تاختند به گونه‌ای که سینه‌ی مبارک او را درهم کوبیدند (4) ؛ سپس در حالی که اجساد خاندان رسالت در صحرای کربلا پراکنده بود عمربن سعد فرمان جمع آوری کشتگان سپاه خود را داد و پس از نماز بر آنان، همگی را به خاک سپردند. (5) .
(صفحه 100)
عمربن سعد در عصر روز دهم، خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی را برای ارائه گزارش خاتمه‌ی جنگ به سوی عبیدالله فرستاد (6) و خولی که سر بریده‌ی امام (ع) را همراه خود داشت، هنگامی به کوفه رسید که درهای دارالحکومه را بسته بودند و بناچار بدون ملاقات با عبیدالله به سوی خانه‌ی خود رفت و سر پاک و مقدس امام را در زیر

تشتی قرار داد.
زن خولی که متوجه شد وی چیزی را در زیر تشت پنهان می‌کند از او سؤال کرد آن چیست؟
خولی پاسخ داد: چیزی برایت آورده‌ام که همیشه بی‌نیاز باشی، اکنون سر حسین (ع) در خانه‌ی توست.
همسر خولی برآشفت و گفت: وای بر تو! مردم سیم و زر به خانه می‌آورند و تو سر پسر دختر پیامبر را برایم آورده‌ای؟! به خدا سوگند هرگز با تو در یک خانه زندگی نمی‌کنم و از جای خود برخاست و به صحن خانه رفت.
وی می‌گوید: به خدا سوگند نوری را دیدم که همانند ستون از آن تشت تا آسمان به هم پیوسته بود و مرغان سفیدی را دیدم که برگرد آن تشت تا بامداد می‌چرخیدند و چون صبح شد خولی سر امام را نزد عبیدالله بن زیاد برد. (7) .
عمربن سعد دستور داد سرهای سایر شهدا را نیز از بدن جدا کنند و بدین شرح در میان قبایل تقسیم شد:
قبیله‌ی کنده که ریاست آنها با قیس بن اشعث بود، 13 سر.
قبیله‌ی هوازن به فرماندهی شمربن ذی الجوشن، 12 سر.
قبیله‌ی تمیم، 17 سر.
قبیله‌ی بنی اسد، 16 سر.

قبیله‌ی مذحج، 7 سر.
سایر مردم، 13 سر.
(1) شیخ صدوق، امالی، مجلس 31، حدیث 2.
(2) مقرم، مقتل الحسین، ص 301.
(3) حیاة الامام الحسین، ج 3 ص 298.
(4) حیاة الامام الحسین، ج 3 ص 303.
(5) تاریخ ابن خلدون، ج 2 ص 36.
(6) الملهوف، ص 60.
(7) تاریخ طبری، ج 5 ص 445.

وداع تلخ کاروان اهل بیت رسالت با سالار شهیدان و یاران باوفایش
سپاه بنی‌امیه بعد از واقعه‌ی عاشورا دو روز دیگر در کربلا توقف کرد. سپس همراه با اهل بیت عصمت در حالی که علی بن الحسین همچنان بیمار بود به سوی کوفه حرکت کردند. (1) .
کاروان آماده‌ی حرکت بود، گلیمها بر جهاز شتران انداخته شده بود و اهل بیت امام حسین (ع) با آن همه مصیبتهای بزرگ چاره‌ای جز ترک اجساد مطهر عزیزان خود نداشتند. دلهای به آتش کشیده شده‌ی بانوان حرم قدس ولایت بیش از گذشته در التهاب افتاد، بجای گذاشتن اجساد مقدسی که هنوز در سطح بیابان کربلا پراکنده بود برایشان کشنده و غیرقابل تحمل بود؛ براستی که توان تحمل این مصیبت بسیار فراتر از طاقت بنی‌آدم است. هر قبیله سرهایی را که در اختیار داشت بر نیزه افراشته و در مقابل دیدگان آل پیامبر قرار داده بود و چون گام بر می‌داشتند تکبیر می‌گفتند در حالی که به قول بلاذری به قتل امام، تکبیر و تهلیل را کشته بودند. (2) .
اسیران را از مقابل بدنهای قطعه قطعه شده‌ی شهدا عبور دادند و هر کدام با عزیزان خود به نوعی سخن گفتند. کلام زینب کرار کربلا که صبر را وامدار تحمل خویش کرده است حکایتی دیگر است؛ اولین کلام دختر
(صفحه 102)
قهرمان علی (ع) این است:
«اللهم تقبل منا هذا القربان.» (3) .
«پروردگارا این قربانی را از ما پذیرا باش.»
آنگاه جد بزرگوار خود را مورد خطاب قرار داد و گفت:
«یا محمداه صل الله علیک ملائکة السماء! هذا الحسین بالعراء، مرمل بالدماء، مقطع الاعضاء، و بناتک سبایا و ذریتک مقتلة، تسفی علیه الصبا»، فابکت کل عدو و صدیق. (4) .
«ای رسول خدا، ای کسی که ملایکه‌ی آسمان بر تو درود می‌فرستند، این حسین (ع) توست که در صحرا افتاده و در خون غلتیده و پیکر او قطعه قطعه است. ای محمد (ص)! دختران تو اسیر شده‌اند و باد صبا بر آنها می‌وزد.»
پس هر دوست و دشمنی را گریاند:
هر جا که بود آهویی از دشت پا کشید
هر جا که بود طایری از آشیان فتاد
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان

بر پیکر شریف امام زمان فتاد
شد وحشتی که شور قیامت ز یاد رفت
چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
پس با زبان پر گله آن بضعة البتول
رو بر مدینه کرد که یا ایها الرسول
این کشته‌ی فتاده به هامون حسین توست
این صید دست و پا زده در خون حسین توست (5) .
(صفحه 103)
سپس در حالی که به آرامی می‌گریست و قارش همه را به یاد فاطمه (س) انداخته بود، گفت:
«یا حزناه یا کرباه الیوم مات جدی رسول الله (ص)، یا اصحاب محمداه هؤلاء ذریة المصطفی یساقون سوق السبایا.» (6) .
«امروز جدم رسول خدا از دنیا رفته است. ای اصحاب پیامبر، اینها ذریه و فرزندان رسول خدا هستند که آنان را مانند اسیران می‌برند.»
رفتار شکوهمند زینب در مقابل سپاهیان اموی آنها را دچار بهت کرده بود و بسیاری از آنها در مقابل بزرگی و عظمت دخت علی (ع) انگشت حیرت می‌گزیدند و عده‌ای نیز پریشان احوال می‌گریستند، اما دل کندن و رفتن و عالی‌ترین گوهرهای آسمانی و میوه‌های باغ بهشتی را در بیابان رها کردن بسیار سخت است، ولی زینب دریافته است که برنامه‌ریزان تبلیغاتی دشمن درصدد جست و جوی نقطه ضعفی از خاندان حسینی (ع) هستند، لذا وقتی پریشان احوالی حضرت زین العابدین (ع) را بر بلاتکلیفی و رها ماندن اجساد شهدا دید فرمود:
پسر برادرم، از آنچه می‌بینی نالان نباش! به خدا سوگند این پیمانی است از پیامبر خدا به جد و عمو و پدر تو. خداوند از مردم پیمان گرفته است، مردمی از همین امت که فرعونهای زمین آنها را نمی‌شناسند اما فرشتگان آسمان با آنها آشنایند. آنان این پیکرهای پاره پاره را جمع می‌کنند و در این دیار و بر فراز مرقد حسین (ع) پرچمی می‌افرازند که هرگز کهنه نخواهد شد و در گذر روزها و سالها آسیب نمی‌بیند. (7) .
عجیب است که امان زین العابدین (ع) نیز علی رغم همه‌ی دردها و التهاب و تبی که داشت از عمه‌اش زینب غافل نبود و او بود که فرمود:
(صفحه 104)
عمه‌ام نماز شب یازدهم را نشسته می‌خواند. (8) .
به هر حال فاصله‌ی کربلا تا کوفه علی رغم اینکه زنان و کودکان از شب عاشورا دیدگان را بر هم ننهاده بودند و قلبهای آنان سرشار از درد و مصیبت بود و زین العابدین (ع) را بر مرکب بسته بودند، شبانه طی شد. کاروان رفت در حالی که پیکرهای مقدس شهدا در صحنه‌ی نبرد باقی

مانده و خاک بر آنها نشسته بود. مردی از بنی‌اسد می‌گوید: منظره‌ای بسیار حزن آور بود؛ از بدنهای مطهرشان به آسمان نور می‌تابید و نسیمی که بر اجسادشان می‌گذشت عطرآگین بود،... شب هنگام به صحنه‌ی کارزار نگاه می‌کردم، در کنار هر بدن نوری دیدم که همچون شمعی می‌درخشید و صدای ناله‌ای به گوشم رسید که می‌گفت:

زخم نیزه و شمشیر بدنهایشان را دگرگون کرده ولی کرامت و بزرگواریشان تغییر نکرده است. (9) .

در این میان پیکر پاک آقای جوانان بهشت به گونه ای بود که هر دل سنگی را پاره می‌کرد، ولی انوار خداوندی از اطراف آن بدن مطهر ساطع بود و بوی عطر از اطراف آن به مشام می‌رسید. (10) .

(1) ابن اثیر، کامل، ج 4 ص 81. بعضی نیز گفته‌اند بعد از عاشورا تا غروب روز یازدهم در کربلا ماند.

(2) انساب الاشراف، ج 3 ص 213.

(3) مقرم، مقتل الحسین، ص 307.

(4) ابن اثیر، کامل ج 4 ص 81، نهایة الارب، ج 7 ص 200 وقعة الطف، ص 59، انساب الاشراف، ج 3 ص 206.

(5) ترکیب بند محتشم.

(6) بحار الانوار، ج 45، ص 59.

(7) مقرم، مقتل الحسین، ص 308، شهیدی جعفر، زندگانی علی بن ابی طالب، ص 51.

(8) زینب الکبری، ص 91 - 90.

(9) مدینه المعاجز، ج 4 ص 70.

(10) مقرم، مقتل الحسین، ص 318.

دفن بدنهای مطهر شهدا
بعد از رفتن کوفیان عده‌ای از قبیله‌ی بنی‌اسد قصد تجهیز و تدفین شهدای کربلا را کردند، اما چون کدام سر بر بدن نداشتند و لباس بسیاری از آنها ربوده شده بود قابل شناسایی نبودند. آنها متحیر مانده و به دنبال
(صفحه 105)
چاره‌ای بودند که امام سجاد (ع) به یاری آنها شتافت و به دفن بدن مطهر امام اقدام کرد.
امام در حالی که بشدت می‌گریست فرمود:
«طوبی لارض تضمنت جسدک الطاهر، فان الدنیا بعدک مظلمة والاخرة بنورک مشرقة، اما اللیل فمسهد و الحزن فسرمد، اویختار الله لاهل بیت دارک التی انت بها مقیم و علیک منی السلام یا بن رسول الله و برکاته.»
«آفرین بر سرزمینی که پیکر طاهر تو را در خود گرفته است. دنیا پس از تو تاریک و آخرت به نور تو روشن است. دیگر شبها خواب ندارم و اندوه مرا پایانی نیست، تا اینکه خداوند خاندان تو را به تو ملحق سازد و در سرای تو جای دهد. سلام من بر تو ای رسول خدا، و رحمت و برکات خدا بر تو باد.»
سپس روی قبر نوشت:
«هذا قبر الحسین بن علی بن ابی طالب الذی قتلوه عطشانا غریبا.»
سپس علی اکبر را در پایین پای امام به خاک سپرد و آنگاه شهدا را در نزدیکی هم دفن کرد و در این راه بنی‌اسد همراهی کردند. (1) .
امام در هنگام دفن عباس بن علی نیز بشدت گریست. (2) در مجموع به نظر می‌رسد اجساد مطهر شهدای کربلا شب دوازدهم دفن شده باشند. (3) .
(صفحه 106)
(1) ارشاد مفید، ج 2 ص 126.
(2) حیاة الامام الحسین، ج 3 ص 324. امام باقر (ع) نیز خاکسپاری و نماز بر امام حسین (ع) را از ناحیه‌ی حضرت زین العابدین (ع) می‌دانند. شبر، جلاء العیون، ج 2 ص 16. امام رضا (ع) نیز همین گونه می‌فرماید. بحارالانوار، ج 48، ص 270.
(3) الامام الحسین و اصحابه، ص 382 - 380.

کوفه در انتظار اسیران
کوفه مهیای حضور کاروان خروج کنندگان! بود و کوفیان که کوچه‌ها و خیابانها را آب و جارو کرده بودند دسته دسته و گروه گروه چشم به مبادی ورودی داشتند تا هر کدام در این جشن و شادمانی بزرگ سهیم باشند.
به فرمان عبیدالله بن زیاد سردر ایوان دارالاماره را گچ تازه کشیدند. سپاه امیرالمؤمنین یزید! بر فردی که بر ضد حکومت شورش کرده بود غلبه یافته و نوع برخورد و رفتار کوفیان با کاروان اسراء قابل پیش بینی بود.
بالاخره انتظار به پایان رسید. رئوس شهدا در حالی که بر نیزه‌ها قرار داشت پیشاپیش غافله‌ی اسرا از طریق خیابانهای اصلی منتهی به دارالاماره راه می‌پیمود. (1) .
اما اولین سری که بر نیزه زدند سر عمروبن حمق خزاعی است. (2) به هر حال کاروان را در بازار کوفه می‌گرداندند، مردی می‌گوید، در بازار کوفه بودم در حالی که از شهادت حسین (ع) خبر نداشتم. مردم را در حیرت و وحشتی شدید دیدم، صدای تکبیر و تهلیل به گوشم رسید، از جا برخاستم تا ببینم ماجرا چیست. به ناگاه سرهایی را بر بالای نیزه مشاهده کردم و زنان و دخترانی را دیدم که بر شترهای عریان و بی‌جهاز

سوار بودند و سرهایشان از شرم به پایین افتاده بود. جوانی را دیدم که بر پشت شتر به زنجیر کشیده شده بود. سرش برهنه و از پاهای او خون جاری بود. در میان نیزه‌داران مردی را دیدم که بر نیزه‌ی او سری نورانی‌تر از سرهای دیگر بود، و نشانی از کشته شدن نداشت. نیزه دار با صدای بلند می‌گفت:
انا صاحب الرمح الطویل
انا صاحب السیف الصقیل
انا قاتل دین الاصیل
«من صاحب نیزه‌ی بلند و شمشیر صیقل داده شده‌ام و کسی را که حقیقت دین را دارد من کشتم.»
ناگهان صدای بانویی را شنیدم که بر او نهیب زد و فرمود: «وای بر تو! این چنین بگو»:
«و من ناغاه فی المهد جبرئیل و من بعض خدامه میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و من عتقاءه صلصائیل و من اهتز لقتله عرش رب الجلیل و قل یا ویلک انا قاتل محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهرا و الحسن المزکی و ائمة الهدی و الملائکة السماء و الانبیاء و الاوصیاء.»

«این کسی است که جبرئیل در گهواره برایش لای لای می‌گفت و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل خدمتگزاران او بودند و صلصائیل آزاد شده‌ی اوست. او کسی است که از کشته شدنش عرش خدا به لرزه در آمده است.
وای بر تو به مردم بگو: من قاتل محمد مصطفی (ص)، علی مرتضی (ع)، فاطمه زهرا (س) و حسن مزکی و امامان هدایت و ملایکه‌ی آسمان، پیامبران و اوصیا هستم.»
نام آن زن را پرسیدم، خود پاسخ گفت: من زینب، دختر علی بن
(صفحه 108)
ابی طالب هستم و این اسیر دختران پیامبر و علی هستند. (3) زیدبن ارقم نیز می‌گوید: من در جایگاه خود نشسته بودم که آن سر مقدس که بر فراز نیزه‌ای بود به نزدیکی من رسید، چون در مقابلم قرار گرفت با گوش خود شنیدم که قرآن تلاوت می‌کند:
«ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا. (4) .
تو پنداری که قصه‌ی اصحاب کهف و رقیم در مقابل این همه آیات قدرت و عجایب حکمتهای ما واقعه عجیبی است؟
به خدا سوگند با مشاهده‌ی این صحنه به خود لرزیدم و فریاد برآوردم:
ای پسر رسول خدا! سر مقدس تو از اصحاب کهف و رقیم شگفت انگیزتر است. (5) .
عمربن سعد نیز چون به کوفه بازگشت یکسره به دارلاماره رفت تا عبیدالله را ملاقات کند. عبیدالله بن زیاد فرمانی را که برای قاتل امام صادر کرده بود از وی طلب کرد. عمربن سعد بهانه آورد و پس از آنکه از مقر دارالاماره خارج شد گفت: به خدا سوگند که هیچ کس زیانکارتر از من نیست. نافرمانی خداوند و فرمانبرداری از عبیدالله کردم و رشته‌ی خویشاوندی‌ام را قطع ساختم. (6) .
حمید بن مسلم می‌گوید: من با عمربن سعد سابقه‌ی دوستی داشتم، در مراجعت از کربلا احوالش را جویا شدم، گفت از احوالم نپرس زیرا هیچ مسافری بدتر از من به خانه مراجعت نکرد. خویشاوندی نزدیکم را بریدم و گناه عظیمی مرتکب شدم. (7) .
(صفحه 109)
به هر حال مردم از عمربن سعد کناره گرفتند و از او روی برگرداندند. هرگاه به مسجد می‌رفت، مردم خارج می‌شدند و همگان به وی دشنام می‌دادند. لذا تا زمانی که کشته شد خانه نشینی پیشه کرد. (8) .
(1) به دستور عبیدالله سر مبارک امام را به بیرون کوفه بردند و پس از آنکه بر نیزه افراشتند همراه با رئوس شهدا به کوفه بازگرداندند.
(2) نفس المهموم، ص 402. عمروبن حمق بعد از صلح حدیبیه به محضر رسول خدا شرفیاب شد و از آن حضرت احادیثی را به خاطر سپرد. ابتدا

در شام ساکن شد و سپس به کوفه رفت. از شیعیان علی (ع) است که حجربن عدی را در مبارزه با بنی‌امیه یاری کرد. به موصل رفت و معاویه او را تعقیب کرد تا اینکه در غاری نزدیکی موصل او را کشت و سرش را بر نیزه زدند. (الاستیعاب، ج 3 ص 1173).
(3) الوقعه الساکبه، ج 5 ص 46.
(4) سوره‌ی «کهف» آیه 9.
(5) ارشاد مفید، ج 2 ص 117.
(6) بحارالانوار، ج 45، ص 118.
(7) اخبار الطوال، ص 232.
(8) نفس المهموم، ص 414.

افشاگری خاندان رسالت
سنگینی بار نگاه مردم موجب آزار خاندان نبوت بود آنها حدود بیست و پنج سال پیش در دوران زمامداری علی (ع) پنج سال زندگی با کوفیان را تجربه کرده بودند. بسیاری از زنان تماشاچی شاگردان مدرسه‌ی زینب بودند، اما امروز وضعیت به شکل دیگری است. ام کلثوم فریاد زد:
«یا اهل الکوفه اما تستحیون من الله و رسوله ان تنظروا الی حرم النبی (ص).» (1)
«ای مردم کوفه از خدا و فرستاده‌ی او شرم نمی‌کنید که به خانواده پیامبر چشم دوخته‌اید؟»
زنی پرسید: شما اسرا از کدام طایفه هستید؟
گفتند: اسیران آل محمد (ص) هستیم. (2) .
در این زمان برخی از مردم برای کودکان و اسرا نان و خرما و گردو آورده بودند. ام کلثوم با دیدن این منظره برآشفت و گفت:
ای کوفیان صدقه بر ما خاندان حرام است. سپس نان و خرما را از دهان کودکان گرفت. (3) .
مردم شروع به گریستن کردند، امام زین العابدین (ع) که دست و پایش را بسته بودند و تب رنجورش کرده بود، فرمود:
«الا ان هؤلاء یبکون یترجعون من اجلنا فمن قتلنا اذن؟.»
«این مردم برای ما اشک می‌ریزند؟ پس چه کسانی ما را کشته‌اند؟
(صفحه 110)
آرام آرام فضای کوفه تغییر کرد و چون زینب کبری سر امام (ع) را بر نیزه دید، سر خود را بر چوبه‌ی محمل کوبید، افکار عمومی دچار یک حیرت و سرگردانی عجیب شد. مردم گریبانهای خود را چاک می‌زدند و مردان مانند زنان بر سر و سینه می‌زدند. حال هنگام پیامبری زینب بود، فرصتی بود تا دختر علی (ع) هنگامه برپا کند و مشعل فروزان عاشورا را بخوبی بنمایاند.
بانوی بزرگ اسلام بر سر مردم نهیب زد و چون سکوت فضا را فراگرفت زبان به حمد و ستایش پرودگار گشود و بعد از سلام به رسول خدا فرمود:
اما بعد یا اهل الکوفة، یا اهل الختل و الغدر و الخذل، الا فلا رقات العبرة و لا هدات الزفرة، انما مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم، هل فیکم الا الصلف و العجب و الشنف الکذب و ملق الاماء و غمز الاعداء، او کمرعی علی دمنة او کفضة علی ملحودة، الا بئس ما قدمت لکم انفسکم ان سخط الله علیکم و فی العذاب انتم خالدون.

اتبکون اخی؟ اجل والله فابکوا فانکم احریاء بالبکاء فابکوا کثیرا و اضحکوا قلیلا، فقد بلیتم بعارها و منیتم بشنارها و لن ترحضوها ابدا و انی ترحضون قتل سلیل خاتم النبوة و معدن الرسالة و سید شباب اهل الجنة و ملاذ حربکم و معاذ حزبکم و مقر سلمکم و آسی کلمکم و مفزع نازلتکم و المرجع الیه عند مقاتلتکم و مدرة حججکم و منار محجتکم، الا ساء ما قدمت لکم انفسکم و ساء ما تزرون لیوم بعثکم.
فتعسا تعسا،و نکسا نکسا، لقد خاب السعی و تبت الایدی و
(صفحه 111)
خسرت الصفقة و بؤتم بغضب من الله و ضربت علیکم الذلة و المسکنة.
اتدرون ویلکم ای کبد لمحمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فریتم؟ و ای عهد نکثتم؟ و ای کریمة له ابرزتم؟ و ای حرمة له انتهکتم؟ و ای دم له سفکتم؟ لقد جتتم شیئا ادا تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا.
لقد جتتم بها شوهاء صلعاء عنقاء سواء فقماء خرقاء کطلاع الارض او ملء السماء، افعجبتم ان تمطر السماء دما. و العذاب الاخرة اخزی و هم لا ینصرون، فلا یستخفنکم المهل، فانه عزوجل لا یحفزه البدار و لایخاف علیه فوت الثار، کلا ان ربک لنا و لهم بالمرصاد.
ای مردم کوفه، ای جماعت مکر و افسون و محروم ماندگان از غیرت و حمیت! اشک چشمهایتان خشک مباد و ناله‌های شما آرام نشود. مثل شما مثل زنی است که تار و پود بافت خود را در هم ریزد و رشته‌های آن را از هم بگسلد، شما سوگندهایتان را دستاویز فساد و نابودی خویش قرار دارید، شما چه دارید جز گزافه، غرور و دشمنی و دروغ؟ و همانند کنیزکان خدمتکار چاپلوسی و سخن‌چینی کردن؟ و یا همانند سبزه‌ای که از فضولات حیوانی تغذیه می‌کند و بر آن رشد می‌کند، و چون نقره‌ای که روی گورها را بدان زینت کنند، دارای ظاهری فریبنده اما درونی زشت و ناپسندید! برای خود چه بد توشه‌ای اندوخته‌اید و از پیش فرستاده‌اید تا خدای خود را به خشم آورید و عذاب همیشگی او را برای خود رقم زنید؟ آیا شما) پیمان شکنان(برای برادرم حسین (ع) گریه می‌کند؟ گریه کنید که
(صفحه 112)
اشک شایسته‌ی شماست. بسیار گریه کنید و کم بخندید که این ننگ) فاجعه امویان(گریبانگیر شماست و لکه‌ی این ننگ تا همیشه بر دامان شما خواهد ماند؛ آن چنان لکه‌ی ننگی که هرگز از خود نتوانید شست.
چگونه می‌خواهید این لکه‌ی ننگ را پاک کنید در حالی که جگرگوشه رسول خدا (ص) و سید جوانان بهشت را کشید؟ همان کسی که در جنگ سنگر و پناهگاه شما و در صلح مایه‌ی آرامش و التیام شما بود و نه مانند زخمی‌که با دهان خون آلود به روی شما بخندد. در سختیها و دشورایها امید شما به

او بود و در ناسازگاریها و ستیزها به او روی می‌کردید.
بدانید توشه‌ی راهی که برای سفر) آخرت(خود فرستادید، بد توشه‌ای است و بار گناهی که تا روز قیامت بر دوشهای شما سنگینی خواهد کرد، گناهی بس بزرگ و ناپسند است.
نابود شوید آن هم چه نابودی‌ای! پرچمتان سرنگون باد آن هم چه سرنگونی‌ای! تلاشتان جز ناامیدی ثمر نداد و دستهای شما بریده شد و کالایتان (حتی در دنیا) زیان کرد. خشم الهی را بر خود خریدید و ذلت و سرافکندگی شما حتمی شد.
آیا می‌دانید که چه جگری از رسول خدا شکافتید؟ و چه پیمانی گسستید؟ و چگونه پرده نشینان حرم را از پرده بیرون کشیدید؟ و چه حرمتی از آنها دریدید؟! و چه خونهایی ریختید؟!
کاری بسیار شگفت انگیز انجام دادید، آن چنان شگفت که نزدیک است از هراس آن، آسمانها از هم بپاشد! و زمینها بشکافد! و کوهها از هم فرو ریزد. چه مصیبتی بس دشوار و جانفرسا و طاقت سوز و شوم و درهم پیچیده‌ی پریشانی که از آن
(صفحه 113)
راه گریزی نیست و در بزرگی و وسعت همانند درهم فشردگی زمین و آسمان است.
آیا در شگفت می‌شوید اگر از چشم آسمان خون ببارد؟
هیچ کیفری از مجازات آخرت برای شما خوارکننده‌تر نیست و آنان (سران بنی‌امیه) دیگر از هیچ طرفی یاری نخواهند شد.
این مهلت شما را مغرور نسازد که خداوند بزرگ از شتابزدگی در کارها پاک و منزه است و از پایمال شدن خون) بی‌گناه(حراست می‌کند و در کمین ما و شماست. (4) .
مردم حیرت زده‌ی کوفه دستهایشان را به دندان می‌گزیدند، پنداشتی بار دیگر عاشورا آفریده شده و مردم در معرض سخت‌ترین مجازاتهای الهی قرار گرفته‌اند.
آنگاه زینب کبری این ابیات را قرائت کرد:
ماذا تقولون اذ قال النبی لکم
ماذا صنعتم و انتم آخر الامم
باهل بیتی و اولادی و تکرمتی
منهم اساری و منهم ضرجوا بدم
ما کان ذلک جزائی اذ نصحت لکم
ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی
انی لاخشی علیکم ان یحل بکم
مثل العذاب الذی اودی علی ارم

(صفحه 114)

چه خواهد گفت آنگاه که رسول خدا (ص) از شما سؤال کند: این چه کاری بود که انجام دادید در حالی که شما امت آخرین بودید؟!

به اهل بیت، فرزندان و پرده نشینان حرم من بنگرید که گروهی اسیر شما شده‌اند و گروهی دیگر در خون خود غوطه‌ور هستند. پاداش من که نیکخواه شما بودم چنین نبود که در حق خاندانم جفا کنید. بیم آن دارم که عذابی بر شما فرود آید مانند عذابی که قوم ارم را به نابودی کشاند.

سخنان زینب خاطره و یاد علی (ع) را در یادها زنده کرد.

زینب ای شیرازه‌ی ام الکتاب

ای به کام تو زبان بوتراب

ای بیانت سربه سر توفان خشم

نوح می‌دوزد به توفان تو چشم

در کلامت هیبت شیر خدا

در زبانت ذوالفقار مرتضی

خطبه‌هایت کرد ای؟ اخت الولی

راستی را کار شمشیر علی

جان ز تنها پرده‌ای از اسکتوا

ای تو روح آیه‌ی لاتقنطوا

چون شنید آوای خشمت را جرس

شد تهی از خویش و افتاد از نفس

(صفحه 115)

باز گو ای جان شیرین علی

داستان درد دیرین علی (5) .

امام زین العابدین (ع) به تسلی عمه‌ی سادات آمد و فرمود:

«عمه جان آرام باشید. آنان که مانده‌اند باید از رفتگان خود عبرت گیرند و خدای را سپاس که تو عالمه‌ی غیرمعلمه‌ای و نیاموخته خردمندی و گریه و زاری ما، رفتگان را باز نمی‌گرداند.»

آنگاه امام خود خیمه‌ای برپا کرد و بتنهایی اهل بیت را از مرکبها فرود آورد و در خیمه مستقر کرد. (6) .

حال و هوای کوفه به صورتی درآمده بود که هیچ کس مردم را مانند آن روز چنین پریشان و نالان ندیده بود و حال نوبت شیرزنی دیگر بود تا بر رسوایی خاندان شیطانی بنی‌امیه بیفزاید.

پس فاطمه‌ی صغری (7) لب به سخن گشود و گفت:

الحمدالله عدد الرمل و الحصی وزنة العرش الی الثری، احمده و اؤمن به و اتوکل علیه، و اشهد ان لا اله الله وحده لاشریک له، و ان محمدا عبده و رسوله، و ان اولاده ذبحوا بشط الفرات من غیر ذحل و لا ترات.

اللهم انی اعوذ بک ان افتری علیک الکذب، و ان اقول خلاف ما انزلت علیه من اخذ العهود لوصیه علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) المسلوب حقه المقتول من غیر ذنب، کما قتل ولده بالامس فی بیت من بیوت الله،

و بها معشر مسلمة بالسنتهم، تعسا لرؤوسهم! ما دفعت عنه ضیما فی حیاته و لا عند مماته، قبضته الیک محمود النقیبة، طیب الضریبة، معروف المناقب، مشهور المذاهب، لم تأخذه فیک لومة لائم و لاعذل، عاذل، هدیته و یا رب للاسلام صغیرا، و حمدت مناقبه کبیرا، و لم یزل ناصحا لک ولرسولک صلواتک علی و آله حتی قبضته الیک زاهدا فی الدنیا غیر حریص علیها، راغبا فی الآخرة مجاهدا لک فی سبیلک، رضیته فاخترته و هدیته الی طریق مستقیم.

اما بعد یا اهل الکوفه، یا اهل المکر و الغدر و الخیلاء، انا اهل بیت ابتلانا الله بکم، و ابتلاکم بنا، فجعل بلاءنا حسنا، و جعل علمه عندنا و فهمه لدینا، فنحن عیبة علمه و وعاء فهمه و حکمته، و حجته فی الارض فی بلاده لعباده، اکرمنا الله بکرامته و فضلنا بنبیه (صلی الله علیه و آله و سلم)علی کثیر من خلقه تفضیلا، فکذبتمونا و کفرتمونا و رایتم قتالنا حلالا و اموالنا نهبا، کانا اولاد الترک او کابل، کما قتلتم جدنا بالامس، و سیوفکم تقطر من دمائنا اهل البیت لحقد متقدم، قرت بذلک عیونکم و فرحت به قلوبکم اجتراء منکم علی الله، و مکرا مکرتم والله خیر الماکرین، فلا تدعونکم انفسکم الی الجذل بما اصبتم من دمائنا و نالت ایدیکم من اموالنا، فان ما اصابنا من المصائب الجلیلة و الرزایا العظیمة فی کتاب من قبل ان نبراها ان ذلک علی الله یسیر لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لاتفرحو بما آتاکم و الله لا یحب کل مختال فخور.

تبالکم فانتظروا العنة و العذاب فکان قد حل بکم، و تواترت من السماء نقمات فیسحتکم بما کسبتم و یذیق بعضکم بأس بعض، ثم تخلدون فی العذاب الالیم یوم القیامة بما ظلمتمونا، الا لعنه الله علی الظالمین ویلکم أتدرون ایه ید طاعنتنا منکم، او اية نفس نزعت الی قتالنا، ام بایة رجل مشیتم الینا تبغون محاربتنا، قست قلوبکم و غلظت اکبادکم و طبع علی

افئدتکم و ختم علی سمعکم و بصرکم، و سول لکم الشیطان و املی لکم و جعل علی بصرکم غشاوة فانتم لاتهتدون.

تبا لکم یا اهل الکوفة کم ترات لرسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)قبلکم، و ذحوله لدیکم، ثم غدرتم باخیه علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) جدی، و بنیه عترة النبی الطیبین الاخیار و افتخر بذلک مفتخر فقال:

نحن قتلنا علیا و بنی علی

بسیوف هندیة و رماح
و سبینا نساءهم سبی ترک
و نطحناهم فای نطاح
فقالت: بفیک ایها القائل الکثکث و لک الاثلب، افتخرت بقتل قوم زکاهم الله و طهرهم، واذهب عنهم الرجس، فاکظم واقع کما اقعی ابوک، و انما لکل امری ما قدمت یداه، حسدتمونا ویلا لکم علی ما فضلنا الله علیکم.
فما ذنبنا ان جاش دهرا بحورنا
و بحرک ساج لایواری الدعا مصا
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء، و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور.
خداوند را به شمار ریگها و تعداد شنها سپاس می‌گویم و او را به عظمت و سنگینی عرش تا فرش ستایش می‌کنم. به او ایمان آورده‌ام و بر او توکل می‌کنم و شهادت می‌دهم که معبودی جز خداوند یگانه نیست و محمد (ص) بنده و فرستاده‌ی اوست.
همان پیامبری که فرزندان او را «تشنه» در کنار فرات ذبح کردند، با آنکه آنان کسی را نکشته بودند تا مورد انتقام و قصاص قرار گیرند. خداوندا به تو پناه می‌برم از اینکه سخنی را به دروغ و ناروا به تو
(صفحه 118)
نسبت دهم و برخلاف آنچه نازل کرده‌ای سخنی را به زبان آورم. پیامبر تو برای جانشین خود علی بن ابی طالب (ع) پیمان گرفت، ولی حق او را غصب کردند و او را بی گناه کشتند؛ همان گونه که دیروز فرزند او را در خانه‌ای از خانه‌های خدا شهید کردند، آنان که به زبان مسلمان بودند، که نابود باد این مسلمانی.
)این مردم(هیچ‌گاه، در هنگام حیات و لحظه‌ی رحلت، علی (ع) را یاری نکردند تا او را به جوار رحمت خود فراخواندی که او اخلاقی پسندیده و نهادی پاک و زیبنده داشت و فضایلش شهره‌ی خاص و عام بود و روش او واضح و آشکار. از نکوهش نمی‌هراسید و از ملامت احدی نمی‌ترسید. پدرم را از کودکی به اسلام هدایت فرمودی، و در بزرگی وی را خلق و خوی نیکو دادی و مناقبش را ستودی و او با تو و فرستاده‌ات رفتاری از سر خلوص و صدق داشت، تا او را هم به جوار رحمتت فراخواندی. او هیچ علاقه و رغبتی به دنیا نداشت و آزمند آن نبود، بلکه تمایل او به سوی آخرت بود. در راه تو آن‌چنان مجاهده کرد که او را برگزیدی و به راه راست هدایت کردی.
هان ای مردم کوفه، ای اهالی نیرنگ و بی‌وفایی و خودخواهی! ما خاندانی هستیم که خدا ما را به شما و شما را به وسیله‌ی ما مورد آزمون خویش قرار داد. ما از عهده‌ی امتحان الهی به نیکی برآمدیم و خداوند دانش و حکمت خود را به ما کرامت فرمود و ما نگهبان خزانه‌های او هستیم و

همان حجتی هستیم که او بر بندگان خود گمارده است. ما را به کرامت خود گرامی داشت و به سبب پیامبر خود محمد (ص) بر بسیاری از آفریدگانش برتری بخشید. اما شما ما را تکذیب کردید و ناسپاسی ورزیدید،
(صفحه 119)
ریختن خون ما را حلال و غارت امولمان را مباح دانستید، گویی ما از نسل ترک و تاتاریم!
دیروز نیای بزرگ ما را کشتید و) اکنون(از شمشیرها شمات خون ما می‌چکد. به خاطر کینه‌هایی که از ما در سینه داشتید چشمتان روشن شد و دلهایتان شادمان گردید. شما به خداوند جهانیان تهمت زدید و با او از در نیرنگ وارد شدید، همانا نیرنگ خدا از شما بیشتر و کارسازتر است. از ریختن خون ما و غارت اموالمان شاد نباشید، زیرا این مصیبتی که بر ما فرود آمد سرنوشتی بود که در کتاب «مشیت خداوندی» و پیش از آفرینش رقم خورده بود و این امر برای خدا کاری آسان است.، تا شما به آنچه از دست رفته است اندوهناک نباشید و به آنچه شما را عنایت فرمود خشنود نشوید و خداوند دوست ندارد کسی را که بر خود ببالد.
نابود شوید و در انتظار کیفر الهی باشید که گویی دارد از راه می‌رسد، و بلاهای آسمانی مدام بر شما خواهد بارید و شما را نابود و در همین دنیا به جان یکدیگر خواهد انداخت و در روز رستاخیز هم در عذاب جاودانه‌ی الهی خواهید بود، زیرا که نسبت به ما به ناحق ستم کردید و لعن و نفرین خدا بر ستمگران باد.
وای بر شما! آیا می‌دانید با کدامین دست به ما ستم کردید؟ و با کدامین هیئت به ریختن خون ما راضی شدید؟ و با کدامین پا در نبرد با ما مبارزه کردید؟! دلهای شما سخت و جگرهایتان پر از خشم و نفرت و آلودگی است و دلها و چشمها و گوشهای شما را مهر زده‌اند!
ابلیس تمام زشتیها را در نظر شما زیبا و شما را به آنها امیدوار
(صفحه 120)
کرد و بر روی چشمهای شما پرده‌ای کشید که اکنون راه را نمی‌شناسید.
ای مردم کوفه، نابود شوید که شما را با رسول خدا (ص) دشمنی‌ها و کینه‌هایی است که اکنون درصدد انتقام کشیدن از او برآمدید، سپس با برادر رسول خدا، علی بن ابی طالب - نیای بزرگوار ما - و همچنین با فرزندان او که عترت پیامبر و از برگزیدگان و پاکان بودند بی‌وفایی کردید (تا آنجا که) یکی از شما بر خود ببالد و این شعر را بگوید:
«ما علی (ع) و فرزندان او را با نیزه‌ها و شمشیرهای هندی کشتیم و زنان آنها را همانند اسیران ترک به اسارت گرفتیم و با آنان جنگیدیم و به قتل رساندیم.» خاک بر دهان تو باد (گوینده‌ی شعر) آیا به کشتار گروهی به

خود می‌بالی که خداوند آنها را پاکیزه و طیب می‌شناسد و آنان را از هر آلودگی و پلیدی امان داده است؟ آری در این غم همانند پدرت بسوز و چون سگ خود را بر زمین بسای که برای هر کس همان چیزی است که از پیش فرستاده است. وای بر شما که نسبت به والایی و برتری ما که خداوند عنایت فرموده است حسد می‌ورزید!
گناه ما چیست اگر دریاهای «حکمت و دانش» ما سراسر جهان را فراگرفت ولی دریای تو چنان کوچک است که حتی یک حیوان کوچک دریایی را نمی‌پوشاند؟! و این فضل خداست و بر هر که اراده کند می‌بخشد و هر کس را خداوند نوری برایش قرار نداده هیچ‌گاه روشنی نخواهد داشت.
(صفحه 121)
مردم با شنیدن سخنان کوبنده، رسا و حکمیانه‌ی فاطمه‌ی صغری در حالی که بشدت می‌گریستند، گفتند: ای دختر پاکان، بس است که دلهایمان را به آتش کشیدی و سینه‌های ما را برافروختی و درونمان را گداختی و فاطمه لب از سخن فروبست (8) تا ام کلثوم دختر علی (ع) رشته‌ی کلام را به دست گیرد. او نیز که پروده‌ی مکتب علی (ع) و همراز و همنوازی همیشگی زینب بود چنین گفت:
یا اهل الکوفه! سؤءا لکم خذلڑ حسینا و قتلتموه و انتهبتم امواله و ورثتموه، و سبیتم نساءه و نکبتموه؟! فتبالکم و سحقا. ولیکم اتدرون ای دواه دهتکم؟ و ای وزر علی ظهورکم حملتم؟ وای دماء سفکتموها؟ و ای کریمة أهتضمتموها؟ و أی صبیة سلبتموها؟ و ای اموال نهبتموها؟ قتلتم خیر رجالات بعد النبی و نزعت الرحمة من قلوبکم، الا ان حزب الله هم الغالبون و حزب الشیطان هم الخاسرون.
ای اهالی کوفه! سیمای شما زشت و ناپسند باد که حسین (ع) را تنها گذاشتید و او را کشتید و اموال او را به غارت بردید، آنچنان‌که گویی آن اموال از طریق ارث به شما رسیده است. پرده نشینان حرم او را اسیر کردید و مورد شکنجه و آزار قرار دادید.
نابود شوید، آیا می‌دانید چه وزر و بالی را گردن گرفتید؟ و چه گناهی گران را بر دوش کشیدید؟! و چه خونهایی ریختید؟! و چه بانوان گرانقدری را داغدار کردید؟! و چه اموالی را به تاراج بردید؟! مردانی را از دم تیغ گذراندید که بعد از رسول خدا (ص) بهترین‌ها بودند و آنچنان که گویی عاطفه و مهربانی در دلهای شما ریشه کن شده است، آگاه باشید که حزب خدا پیروز و حزب شیطان زیانکار است.
(صفحه 122)
حضرت زین العابدین (ع) پس از سخنان ام کلثوم با اشاره مردم را به سکوتی بهت آور فرود برد و پس اتز ثنای الهی و درود بر رسول خدا

فرمود:
ایها الناس! من عرفنی فقد عرفنی، من لم یعرفنی فانا علی بن الحسین المذبوح بشط الفرات من غیر ذحل و لاترات، انا ابن من انتهک حریمه و سلب نعیمه و انتهب ماله و سبی عیاله، انا ابن من قتل صبرا، فکفی بذلک فخرا.
ایها الناس! ناشدتکم بالله هل تعلمون انکم کتبتم الی ابی و خدعتموه، و اعطیتمموه من انفسکم العهد و المیثاق و البیعة ثم قاتلتموه و خذلتموه؟
فتبالکم ما قدمتم لانفسکم و سوء لرأیکم، بایة عین تنظرون الی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) یقول لکم: قتلتم عترتی و انتهکتم حرمتی فلستم من امتی.
ای مردم، هر کس که مرا می‌شناسد می‌داند که من کیستم، و آن کس که مرا نمی‌شناسد، من علی (ع) فرزند حسین (ع) هستم که او را در کنار فرات بدون هیچ گناهی از دم تیغ گذراندند. من فرزند کسی هستم که پرده‌ی حریم حرمت او را دریدند و اموالش را به غارت بردند و افراد خانواده‌اش را به زنجیر کشیدند. من فرزند کسی هستم که او را به زاری کشتند و این افتخار ما را کفایت می‌کند.
ای مردم، شما را به خدا سوگند، آیا به یاد می‌آورید که به پدرم نامه نوشتید ولی با او نیرنگ کردید؟ با او پیمان بستید و بیعت کردید ولی او را تنها گذاشتید؟ و با او به پیکار نیز پرداختید؟!
خدا شما را بکشد که بد توشه‌ای برای خود فرستادید و رأی شما زشت و ناپسند بود، به من بگویید با کدام چشم به دیدار رسول
(صفحه 123)
خدا می‌روید، هنگامی‌که بگوید: شما عترت مرا کشتید، حریم حرم مرا شکستید، پس دیگر شما از امت من نیستید؟
چون سخنان امام به اینجا رسید مردم یکدیگر را توبیخ می‌کردند و هر کدام بشدت ناله سر می‌دادند. سپس امام مردم را به پذیرش نصایح خود فراخواند و مردم بدسابقه و پیمان‌شکن کوفه نیز آمادگی خود را برای اجرای اوامر امام اعلام کردند، اما امام سجاد (ع) فرمود:
هیهات! ایها الغدرة المکرة! حیل بینکم و بین شهوات انفسکم، اتریدون ان تأتؤا الی کما اتیتم الی آبائی من قبل؟ کلا و رب الراقصات الی منی، فان الجرح لما یندمل، قتل ابی بالامس و اهل بیته معه، فلم ینسنی ثکل رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و ثکل ابی و بنی ابی وجدی شق لها زمی و مرارته بین حناجری و حلقی، و غصصه تجری فی فراش صدری، و مسالتی ان لا تکونوا لنا و لا علینا.
هیهات! ای بی‌وفایان نیرنگ باز! میان شما و خواسته‌هایتان پرده‌ای کشیده شده است. آیا درصدد هستید با من نیز مانند پدرانم رفتار کنید؟ هرگز

چنین نخواهد شد، به خدای راقصات (9) به سوی منا سوگند که هنوز قلبم از آن زخم بزرگی که دیروز از قتل عام پدرم و فرزندان و یارانش بر آن وارد ساختید التیام نیافته است. هنوز داغ رحلت رسول خدا را فراموش نکرده بودم که درد و مصیبتهای پدرم و فرزندان پدر و جد بزرگوارم موی سر و صورت مرا سپید کرد و هنوز مزه‌ی تلخ آن را در گلوی خود احساس می‌کنم و اندوه این آلام جانفرسا هنوز در قفسه‌ی سینه‌ی من مانده است.
نصیحت و خواسته‌ی من از شما این است که نه از ما
(صفحه 124)
کنید و نه با ما به جنگ بپردازید.
امام سخنان خود را با ابیات زیر خاتمه داد:
لاغرو ان قتل الحسین و شیخه
قد کان خیرا من حسین واکرما
فلا تفرحوا یا اهل کوفة بالذی
اصیب حسین کان ذلک اعظما
قتیل بشط النهر نفسی فداءه
جزاء الذی اراده نار جهنما
شگفت آور نیست اگر حسین (ع) کشته شد، پدر بزرگوارش که از حسین (ع) بهتر بود نیز کشته شد.
شادمان نباشید بر این مصیبتی که بر حسین (ع) وارد آمد که این مصیبتی بزرگ است.
جانم فدای آنکه در کنار نهر فرات به شهادت رسید، کیفر آن کس که او را کشت آتش جهنم است. (10) .
(صفحه 125)
(1) مقرم، مقتل الحسین، ص 310.
(2) اللهوف، ص 63.
(3) مقرم، مقتل الحسین، ص 310.
(4) خوارزمی، مقتل الحسین، ج 2 ص 41 - 40، ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج 3 ص 141 - 139. معالم المدرستین، ج 2 ص 146 - 145، بحارالانوار، ج 45 ص 109.
(5) شعر محمد علی مجاهدی.
(6) طبرسی، الاحتجاج، ج 2 ص 109.
(7) بعضی ایشان را از اولاد امام علی (ع) دانسته‌اند و گروهی او را دختر امام حسین (ع). اما جمله‌ی متن خطبه‌ی وی خطاب به مردم کوفه دلالت می‌کند که آن حضرت دختر امام حسین است (کما قتلتم جدنا بالامس) که مراد و منظور علی (ع) است.
(8) طبرسی، الاحتجاج، ج 2 ص 104.

(9) شترانی که زایران خانه‌ی خدا را از «مکه» به «منی» و «عرفات» می‌بردند.
(10) طبرسی، الاحتجاج، ج 2 ص 117، بحارالانوار، ج 45، ص 112. ترتیب خطبه نیز بر اساس ترتیب علامه مجلسی آمده است.

در بارگاه ابن زیاد
گویا جاسوسان خبر خطبه‌های خاندان حسین (ع)، خصوصا گفت و گوی زینب با مردم کوفه را به دستگاه حکومت منتقل کرده بودند و عبیدالله بن زیاد نیز همانند سیره و روش تمامی حکام خود تصمیم گرفت گوشه‌ای از قدرت جهنمی‌اش را به اهل بیت مصیبت دیده‌ی پیامبر (ص) بنمایاند. قصر تازه تعمیر شده‌ی ابن زیاد میزبان کسانی بود که در درباره عام او حضور داشتند. گردانندگان مجلس عام خیانت بنی‌امیه در کوفه - سران نظامی‌سپاه عمربن سعد - را در جایگاهی ویژه مستقر کردند و سرهای مقدس شهیدان کربلا را نیز همان گونه که بر نیزه قرار داشتند در اطراف مجلس قرار دادند و بر محفل عبیدالله محیط بودند (1) و سر مبارک امام حسین (ع) نیز در مقابل عبیدالله زیاد قرار داشت و او با چوب بر لب و دندانهای امام ضربه می‌زد و می‌گفت: ای حسین (ع) چه دندانهای زیبایی داری، چه قدر زود پیر شدی، ای ابی عبدالله، بالاخره جنگ بدر را تلافی کردیم. (2) .
سرانجام اسرای اهل بیت را در حالی به قصر عبیدالله وارد کردند که از هر لحاظ تمهیدی برای تحقیر خاندان وحی پیش بینی شده بود. زینب در حالی که لباس کهنه‌ای به تن داشت وارد مجلس شد و در گوشه‌ای از قصر نشست و تعدادی از زنان نیز در اطراف او نشستند.
عبیدالله که احتمالا عمه‌ی سادات را شناخته بود با تکبر پرسید: این زن کیست؟
زینب (س) به او پاسخ نداد، بار دیگر سؤال خود را تکرار کرد، اما
(صفحه 126)
پاسخ نشنید، بار سوم نیز پرسید.
دختر گرامی علی (ع) بی‌اعتنا به او سکوت پیشه ساخت و بدین سان هیبت پوشالی و شیطانی عبیدالله بن زیاد با شمشیر سکوت زینب فرو ریخت و رفتار مدبرانه‌ی زینب والی کوفه را در موضع انفعال قرار داد. بالاخره یکی از زنان گفت: این زینب (س)، دختر فاطمه (س) است.
عبیدالله که غرور و شخصیت خود را با بی‌اعتنایی زینب متلاشی می‌دید با خشم گفت: سپاس خداوندی را که شما را رسوا کرد و کشت و گفته‌های شما را دروغ گردانید.
زینب (س) با آرامش و صلابت فراوان گفت:
«الحمد لله الذی اکرمنا بمحمد (ص) و طهرنا تطهیرا لاکما تقول انما یفتضح الفاسق یکذب الفاجر.»

«خدای را سپاس که ما را فرستاده‌ی خود محمد (ص) گرامی داشت و ما را از پلیدیها پاک گردانید. فاسق است که رسوا می‌گردد و نابکار است که دروغ می‌گوید و او ما نیستیم بلکه دیگری است.» (3) .
ابن زیاد گفت: کار خدا را با خاندانت چگونه دیدی؟
زینب که صلابت حیدر (ع) و استحکام زهرا (س) را به نمایش گذارده بود به آرامی گفت:
«ما رأیت الا جمیلا، هؤلاء القوم کتب الله علیهم القتل فبروزا الی مضاجعهم و سیجمع الله بینک و بینهم، یا بن زیاد فتحاجون و تخاصمون، فانظر لمن الفلح یومئذ! ثکلتک امک یا ابن مرجانة.» (4) .
(صفحه 127)
«جز زیبایی ندیده‌ام، شهادت برای آنها مقدر شده بود و به سوی جایگاه ابدی خویش رفتند و بزودی خداوند آنان و تو را فراهم آورد و میان شما داروی کند و از تو خونخواهی نماید. در آن روز خواهی دید چه کسی پیروز است، مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه.»
جملات محکم زینب بساط فخر فروشی و استکبار رسوای عبیدالله را آن‌چنان در هم کوفت که وی بدون اراده به سوی زینب کبری هجوم برد (5) اما عمروبن حریث او را آرام کرد.
عبیدالله بار دیگر خطاب به زینب (س) گفت: خداوند قلبم را به کشتن حسین (ع) و خاندان تو تسلی داد.
این کنایه جان زینب را آزرد و او که تصویر نجابت و استقامت، و پیامبر مقتدر عاشورا بود با دلی سرشار از عاطفه و حزن فرمود:
«لعمری لقد قتلت کهلی و قطعت فرعی و اجتثثت اصلی، فان کان هذا شفاؤک فقد اشتفیت.»
«به جانم سوگند که سالار مرا کشتی و شاخه‌های زندگی‌ام را بریدی و ریشه‌ام را از جا کندی، پس اگر اینها تو را تسلی می‌دهد، دل خوش دار!»
عبیدالله گفت: این زن سخنان موزون و هماهنگ بر زبان می‌آورد، پدرش نیز چنین بود و کلمات را آهنگین بیان می‌کرد.
زینب (س) فرمود: زن را با سجع گویی چه کار؟! آنچه گفتم سوز سینه ام بود. (6) عبیدالله که در مقابل سخنان زینب درمانده شده بود روی خود را به سوی علی بن الحسین (ع) برگرداند و پرسید: چه نام داری؟
امام گفت: «علی بن الحسین (ع) هستم.»
(صفحه 128)
عبیدالله گفت: مگر خداوند علی بن الحسین (ع) را نکشت؟!
امام فرمود: «مرا برادری بود که او هم علی نام داشت و شما او را کشتید.» (7)
عبیدالله گفت: بلکه خداوند او را کشت.

امام فرمود:
«الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها.» (8) .
«خداوند جانها را به هنگام مرگ آنها، و نیز آن را که نمرده است در خوابش، می‌گیرد.»
عبیدالله که از پاسخ حضرت سجاد (ع) بسیار خشمگین شده بود گفت: پاسخ مرا با جسارت می‌دهی: او را ببرید و گردن بزنید!
زینب کبری چون اوضاع را چنین دید امام را در آغوش کشید و گفت:
«ای پسر زیاد هر چه از ما خون ریختی بس است؛ به خدا از او جدا نمی‌شوم. اگر قصد کشتن او را داری مرا نیز با او بکش!»
عبیدالله گفت: خویشاوندی چه شگفت انگیز است، این زن دوست دارد که با برادرزاده‌اش کشته شود، گمان می‌کنم این جوان به همین بیماری درگذرد. او را رها کنید! (9) حضرت زین العابدین (ع) گفت:
«ابا لقتل تهددنی یا بن زیاد؟! اما علمت ان القتل لنا عادة و کرامتنا شهادة.»
«مرا از مرگ می‌ترسانی؟ مگر نمی‌دانی کشته شدن عادت ماست و شهادت در راه خدا را کرامت می‌دانیم؟»
عبیدالله که از برگزاری چنان مجلسی بسیار پشیمان و سرخورده بود فرمان داد تا اهل بیت را به خانه‌ای در نزدیکی مسجد اعظم ببرند و آنگاه
(صفحه 129)
توسط قاصدان خبر شهادت امام حسین (ع) را در هر جا منتشر کرد (10) ؛ و برای جلوگیری از هر گونه شورش از مردم خواست تا همگی به مسجد بروند. (11) پس از اجتماع مردم، بر بالای منبر رفت و گفت: ستایش برای خدایی است که حق و اهل حقیقت را پیروز کرد و یزید و پیروانش را یاری کرد و دروغگو پسر دروغگو - حسین‌بن علی - و یارانش را کشت.
عبدالله عفیف ازدی که از شیعیان علی و از زهاد روزگار خود بود (12) برخاست و زبان به اعتراض گشود: پسر مرجانه! دروغگو و پسر دروغگو، تو و پدرت هستید و آنهایی که تو را حاکم کرده‌اند فرزندان رسول خدا را از دم شمشیر می‌گذرانی و این گونه جسورانه بر منبر مؤمنان سخن می‌گویی؟!
عبیدالله که دیگر بار طعم ناکامی را می‌چشید دستور دستگیری او را صادر کرد اما جوانمردان قبیله‌ی ازدی او را از دست مأموران رهایی دادند و از مسجد بیرون بردند اما بالاخره مأموران عبدالله او را دستگیر و پس از آنکه سر وی را از بدن جدا کردند بدنش را در سبخه‌ی (13) کوفه به دار آویختند. (14) .
عبیدالله بن زیاد طی نامه‌ای یزید را از شهادت امام حسین (ع) و اسارت خاندان نبوت مطلع ساخت و چون یزید اطلاع حاصل کرد در پاسخ به نامه‌ی

عبیدالله دستور داد که سر مقدس امام و سرهای سایر شهدا همراه با کاروان اسرا و لوازمی که با خود دارند به سوی شام گسیل شود. (15) .

(صفحه 130)

(1) وقعة الطف، ص 260.

(2) ابن عساکر، تهذیب تاریخ دمشق، ج 4 ص 343، لواعج الاشجان، ص 400.

(3) مقرم، مقتل الحسین، ص 323، تاریخ طبری، ج 4 ص 349، الفتوح، ج 3 ص 142، نهایة الارب، ج 7 ص 200.

(4) الفتوح، ج 3، ص 142، خوارزمی، مقتل الحسین، ج 2 ص 42، وقعة الطف، ص 262.

(5) خوارزمی، مقتل الحسین، ج 2 ص 22.

(6) ارشاد مفید، ج 2 ص 115، وقعةالطف، ص 262.

(7) الفتوح، ج 2 ص 143، ابن سعد، طبقات کبری، ج 5 ص 164 - 163.

(8) سوره‌ی «زمر»، آیه‌ی 41.

(9) ارشاد مفید، ج 2 ص 116.

(10) شیخ صدوق، امالی، مجلس 31، حدیث 3.

(11) الفتوح، ج 3 ص 143، ابن اثیر، کامل، ج 4 ص 82، وقعة الطف، ص 265.

(12) سفینة البحار، ج 2 ص 135.

(13) مطقه‌ی شوره‌زار.

(14) بحارالانوار، ج 45، ص 119.

(15) الملهوف، ص 68.

از کوفه تا شام
عبیدالله، زحربن قیس (1) را برگزید تا سر امام حسین (ع) و سرهای شهدای کربلا را به یزید در شام برساند. در این سفر ابوبردةبن عوف ازدی و طارق بن ابی ظبیان ازدی او را همراهی می‌کردند. (2) از کوفه تا شام کاروان اسرای خاندان وحی در بیست منزل فرود آمدند که در بعضی از منازل حوادثی رخ داده است.
در اولین منزل که مأموران حمل سر امام حسین (ع) فرود آمدند مشغول باده گساری و عشرت شدند که ناگهان دستی از دیوار پدیدار شد و با قلمی از آهن بر دیوار نوشت:
آیا امتی که حسین (ع) را کشتند امید شفاعت جد او را در روز حساب دارند؟!
(صفحه 131)
با مشاهده‌ی این صحنه نگهبانان گریختند و سپس بازگشتند. (3) پس از عبور از منزل تکریت، حاملان سر امام به منزل «مشهد النقطه» رسیدند؛ سر مقدس امام را بر روی سنگی قرار دادند و قطره‌ای خون بر آن ریخت. هر ساله روز عاشورا از آن سنگ خون می‌جوشید تا اینکه عبدالملک بن مروان دستور داد آن سنگ را به جای نامعلومی منتقل کردند. (4) .
کاروان در مسیرش از منازل وادی النخیله، موصل، نصیبین، عین الورده، زقه، جوسق، دعوات و حلب گذشت و به قنسرین وارد شد. (5) در این منزل راهبی مسیحی زندگی می‌کرد. چون کاروان از دور نمایان شد او مشاهده کرد که از سر مقدس امام (ع) نوری به سوی آسمان ساطع است. وی با پرداخت ده هزار درهم برای لحظاتی سر امام را با خود به داخل صومعه برد، پس صدایی شنید که می‌گفت:
خوشا به حال تو و خوشا به حال آن کسی که احترام این سر را حفظ کرد.
راهب دست به دعا برداشت و از خدا خواست تا آن سر مقدس با وی سخن گوید. در این هنگام سر امام فرمود:
«انا بن المحمد المصطفی و انا ابی علی المرتضی و انا ابن فاطمه الزهرا، انا المقتول بکربلا، انا المظلوم انا العطشان.»
راهب صورت خود را بر چهره‌ی مبارک امام گذارد و به دین حسین بن علی (ع) ایمان آورد و چون کاروان حرکت کرد دیدند که آن ده هزار درهم به سنگ تبدیل شده است (6) ؛ آنگاه کاروان راه شام را پیش گرفت و با عبور
(صفحه 132)

از منازل معرة النعمان، شیزر، کفر طالب، سیبور، حماة حمص وارد بعلبک شدند. به فرمان والی، مردم در حالی که پرچمهایی را با خود حمل می‌کردند به استقبال کاروان اسرا آمدند و فرزندان خود را نیز برای تماشا به همراه آوردند. (7) .
ام کلثوم با دیدن شادابی و نشاط آنها از اسارت و پریشانی خاندان وحی فرمود:
«اباد الله خضراتهم و لا اعذب الله شرابهم و لا رفع الله ایدی الظلمة عنهم.»
«خداوند عمران و آبادانی آنها را نابود کند و آب آنها را شیرین نگرداند و دست ستمکاران را از آنها کوتاه نکند.»
امام علی بن الحسین (ع) با دیدن وضعیت و پریشانی عمه‌اش فرمود:
و هو الزمان فلا تفنی عجائبه
من الکرام و ما تهدی مصائبه
یالیت شعری الی کم ذا تجاذبنا
فنونه و ترانا لم نجاذبه
یسری بنافوق اقتاب بلاوطأ
و سائق العیش یحمی عنه غاربه
کاننا من اساری الروم بینهم
کان منا قاله المختار کاذبه
کفرتم برسول الله و یحکم
فکنتم مثل ما ضلت مذاهبه (8) .
«شگفتیهای این زمان از نظر بزرگان پایانی ندارد و مصایب آن ناپیداست.
(صفحه 133)
ای کاش می‌دانستم که مشغله‌های زمان ما را تا کجا به دنبال خود می‌کشد و می‌بینی که ما او را به دنبال خود نمی‌کشانیم.
ما را در حالی که بر شترهای عریان سوار کرده‌اند در هر شهر و دیار می‌گردانند و کسانی از پشت سر آنها را حمایت می‌کنند.
پنداری مانند اسیران رومی در میان آنها هستیم و گویی آنچه پیامبر فرموده است، نادرست بود!
وای بر شما! نسبت به رسول خدا کفران نعمت کردید و مانند راه گم کردگانی هستید که راهها را نمی‌شناسید.»
(1) به غلط در مجالس و محافل «زحر» را «زجر» می‌نامند.
(2) ارشاد مفید، ج 2 ص 118، تاریخ طبری، ج 5 ص 232. همچنین گفته شده است که پس از فرستادن سر امام بانوان و کودکان حرم نیز همراه با علی بن الحسین (ع) که بر گردن او زنجیر نهاده بودند به سوی شام اعزام شدند و حضرت سجاد (ع) تا رسیدن به دمشق با کسی سخن نگفت.

ارشاد مفید، ج 2 ص 119. امام باقر (ع) فرموده است: از پدرم پرسیدم که چگونه او را از کوفه به سوی شام حرکت دادند؟ فرمود: مرا بر شتری که عریان بود و جهاز نداشت سوار کردند و سر مقدس پدرم را بر نیزه‌ای نصب کرده و زنان ما را پشت سر من به قاطرهایی که زیرانداز نداشت سوار کردند و اطراف و پشت سر ما را گروهی نیزه‌دار محاصره کرده بودند و چون یکی از ما می‌گریست با نیزه بر سر او می‌زدند تا آنکه وارد دمشق شدیم. بحار الانوار، ج 45، ص 145. در جای دیگر آمده است که شمر و خولی و شبث ربعی و عمروبن حجاج همراه با هزار نفر سوار اهل بیت که شمر و خولی و شبث ربعی و عمرون حجاج همراه با هزار نفر سوار اهل بیت را به شام بردند و مأموریت داشتند در هر شهر و دیاری آنها را بگردانند. (طریحی، منتخب، ج 2 ص 480).

(3) بحارالانوار، ج 45، ص 305 و صواعق المحرقه، ص 192.

(4) مقرم، مقتل الحسین، ص 346.

(5) شهری است بین شام و حلب که می‌گویند قبر حضرت صالح در آنجاست و آثار پای شتر بر تخته سنگهای آن دیده می‌شود. (معجم البلدان، ج 4، ص 184).

(6) بحار الانوار، ج 45، ص 303. ابن حجر در صواعق، ص 231 ماجرا را این‌گونه نقل می‌کند: راهب پس از پرداخت درهم و گرفتن سر مقدس امام، آن را با مشک و کافور شست و شو و در پارچه‌ای پاکیزه قرار داد و آن را بر دامن گرفت و بسختی گریست و پس از آنکه ایمان آورد سر را به لشکر برگردانید و خطاب به امیر آنها گفت تو را به حق خداوند و فرستاده‌ی او سوگند می‌دهم از آنچه کردید خودداری و با این سر احترام کنید و آن را از صندوق بیرون نیاورید. پس از رفتن کاروان چون به دمشق نزدیک شدند قصد تقسیم درهمها را داشتند که متوجه شدند آنها تبدیل به سنگ شده و بر یک جانب آن نوشته «و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون» و بر طرف دیگر آن «و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون» نقش بسته است.

(7) زخار، قمقام، ص 55.

(8) بحار الانوار، ج 45، ص 126.

سرزمین شام
سرانجام دیوارهای مرکز حکومت بنی‌امیه پدیدار شد و خاندان مصیبت زده‌ی خسته و پریشان رسول خدا به سرزمینی گام گذاشت که کانون ظلم و فساد و خیانت و ناجوانمردی بود و در باغ یاد و خاطره‌ی خاندان پیامبر (ص) جز زشتی و سیاهی یادگار و نشانی از سران شام وجود نداشت.
مردم شام که تربیت شدگان دستگاه تبلیغاتی بنی‌امیه بودند در شکستن صفوف مسلمانان و جلوگیری از حکومت و ولایت امام علی (ع) نقش تعیین کننده داشتند و هم اکنون دلهای لبریز از ریا نفاق آنها از دیدار خاندان عصمت که حسب ظاهر جامه‌ی اسارت پوشیده بودند شادمان می‌شد، لذا چ0ون قافله به نزدیکی دروازه‌ی دمشق رسید ام کلثوم (س) از شمر درخواست کرد تا اولا آنها را از دروازه‌ای به شام وارد کننده که کمتر مورد توجه و اجتماع مردم باشد و ثانیا سر مقدس شهدا را از محملها دور کنند تا مردم متوجه آنها شوند و نوامیس رسول خدا از
(صفحه 134)
تیر نگاه شامیان در امان بماند.
شمربن ذی الجوشن برخلاف درخواست دختر علی (ع) عمل کرد و آنها را از دروازه‌ی ساعات (1) که برای ورود کاروان تزیین شده و مردم فراوانی از ساعاتی پیش در آنجا اجتماع کرده بودند به شهر وارد کرد و در مکانی نزدیک به مسجد جامع شام مستقر ساخت تا در معرض تماشای مردم باشند.
اینجا شام است، شامی‌که نزدیک به چهل سال تحت تربیت اسلام بنی‌امیه با تمامی اصالتهای اسلام ناب در تعارض است، شامی که در اندیشه‌ی مردمش علی (ع) واجب القتل بود و اوج منبرهای مساجدش محل دشنام و نفرین بر خاندان وحی است و عده ای محدود که نور هدایت بر قلبهایشان تابیده، در مظلومیت، و اقلیتی مطلق سکوت و تقیه پیش گرفته‌اند.
اینجا شام است، جایی که تلخترین یاد و خاطره‌ی این سفر سرشار از حماسه و مصیبت را در سینه حضرت زین العابدین (ع) کاشت:
فیالیت لم انظر دمشق و لم اکن
یرانی یزید فی البلاد اسیره
«ای کاش وارد دمشق نشده بودم و یزید این‌گونه مرا در هر شهر و دیاری اسیر نمی‌دید.» (2) .
یزید در جیرون (3) سرگرم میگساری بود و با این پندار که دیگر نه
(صفحه 135)

رسالتی مانده و نه دینی برجاست و آخرین مقاومت سپاه توحید و یکتاپرستی در کربلا درهم شکسته شده است مستانه می‌خندید و با دیدن سرهای مقدس شهیدان و کاروان عشق و حماسه‌ی زینبی یاوه گویی می‌کرد:
لما بدت تلک الحمول و اشرقت
تلک الشموس علی ربی جیرون
نعب الغراب فقلت صح او لا تصح
فلقد قضیت من الغریم دیونی (4) .
«هنگامی‌که محملها رسیدند و آن خورشیدها بر اوج پشته‌های جیرون درخشیدند، چون صدای کلاغ برخاست گفتم فریاد بزنی یا نزنی من دیونی را که طلب داشتم بازپس گرفتم.»
اما در خارج از مجلس ننگین یزید ماجرا طور دیگری بود.
سهل ساعدی (5) می‌گوید: عازم بیت المقدس بودم که در مسیر راه خود به دمشق وارد شدم و دیدم رودخانه‌هایش پر آب و درختانش انبوه است و بر در و دیوارهای آنجا پرده‌های دیبا آویخته‌اند. مردان شادمانی می‌کردند و زنان دف و طبل می‌نواختند. با تعجب به اهالی شام گفتم که این شادمانی از چه روست؟ آنگاه ماجرای این جشن را از گروهی که در گوشه‌ای انزوا اختیار کرده بودند، پرسیدم.
گفتند: ای پیرمرد، گویا تو مردی بیابانگردی.
گفتم: من سهل بن ساعد، صحابی رسول خدا هستم.
گفتند: ای سهل، نمی‌گویی چرا آسمان خون نمی‌گرید و زمین ساکنان خود را نمی‌بلعد؟!
(صفحه 136)
گفتم مگر چه روی داده است؟
آنها پاسخ دادند این سر بر نیزه، سر حسین (ع)، فرزند پیامبر است که از عراق سوغاتی آورده‌اند.
گفتم: واحسرتا! سر حسین (ع) را آورده‌اند و مردم پایکوبی می‌کنند؟! از کدام دروازه آنها را وارد می‌کنند؟
به مقابل دروازه‌ی ساعات رفتم، دیدم که پرچمها یکی از پس دیگری نمایان شد. از دور سری نوارنی و زیبا را بر نیزه دیدم که احساس کردم لبخند می‌زند و آن سر عباس بن علی (ع) بود؛ سپس سواری را دیدم که بر نیزه‌اش سر مبارک امام حسین (ع) را قرار داده بود (6) آن سر شبیه‌ترین چهره به رسول خدا بود، عظمتی پرشکوه داشت، نور از او ساطع بود، محاسنش رنگین شده بود، چشمانی درشت و ابروانی باریک و به هم پیوسته داشت و تبسمی زیبا بر لبانش نقش بسته بود. دیدگانش به سوی مشرق دوخته شده بود، باد محاسن شریف او را حرکت می‌داد، گویی

امیرالمؤمنین (ع) بود.
ام کلثوم را دیدم که چادری کهنه بر سر کشیده و روی خود را گرفته بود.
به حضرت زین العابدین (ع) سلام کردم و خود را معرفی نمودم.
امام پاسخ مرا داد و فرمود: اگر می‌توانی چیزی به این نیزه‌دار بپرداز تا سر امام را کمی‌جلوتر ببرد، که ما از تماشاچیان در زحمت هستیم.
رفتم و یکصد درهم به نیزه‌دار پرداخت کردم تا از بانوان دور شود؛ کار بدین منوال بود تا سرها را نزد یزید بردند. (7) .
(صفحه 137)
زحربن قیس ضمن تحویل نامه‌ی عبیدالله به یزید چنین گزارش داد:
ای امیرمؤمنان، تو را بشارت دهم که خداوند فتح و پیروزی را نصیب تو ساخت. حسین بن علی (ع) همراه با هیجده تن از خاندان و شصت تن از اصحاب و شیعیانش نزد ما آمد. ما آنها را به تسلیم دعوت کردیم نپذیرفتند، پس هنگام طلوع خورشید بر آنان تاختیم و از هر سو آنها را در خود گرفتیم، چون شمشیرها بر آنان فرود می‌آمد می‌گریختند، بی‌آنکه پناهگاهی داشته باشند، آن‌گونه که کبوتر از چنگال عقاب می‌گریزد به بیشه‌ها و گودالها پناه می‌بردند. به خدا سوگند به اندازه‌ی یک خواب نیمروزی کشتن آنها بیشتر به طول نینجامید. همه‌ی آنان را کشتیم، اکنون پیکرهایشان برهنه، جامه‌هایشان خونین و چهره‌هایشان غبارآلود است. آفتاب بر بدنهایشان می‌تابد و باد برایشان می‌وزد و کرکسها به دیدار آنها می‌روند و در سرزمینی خشک بر خاک افتاده‌اند. (8) .
یزید گفت: من بدون قتل حسین (ع) نیز از شما راضی بودم؛ اگر او به نزد من می‌آمد او را عفو می‌کردم، اما خداوند روی ابن مرجانه را زشت کند که چنین کرد. (9) .
یزید دستور داد تا سر امام حسین (ع) را حاضر کنند، سر را آوردند و در داخل تشتی از طلا در مقابل او بود قرار دادند؛ آنگاه گفت تا اسرای اهل بیت را به مجلس او وارد کنند.
خانواده‌ی پیامبر با دستهای زنجیر شده در کنار مسجد ایستاده و در انتظار آینده بودند. پیرمردی شامی جلو آمد و گفت: خداوند را سپاس که شما را نابود کرد و یزید را بر شما مسلط ساخت و سرزمینها را از مردان شما رهایی بخشید.
(صفحه 138)
حضرت زین العابدین (ع) فرمود: پیرمرد آیا قرآن خوانده‌ای؟
گفت: آری.
امام فرمود: «آیا آیه‌ی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی (10) را خوانده‌ای؟»
پیرمرد پاسخ داد: آری.

امام فرمود: «ای پیرمرد، ما قربی هستیم، آیا آیه‌ی، واعموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول لذی القربی (11) را خوانده‌ای؟»
پیرمرد گفت: آری.
امام فرمود: «پیرمرد، این قربی ما هستیم: آیا آیه‌ی: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا (12) را خوانده‌ای؟»
گفت: آری.
امام فرمود: «ای پیرمرد، ما همان اهل بیتی هستیم که آیه‌ی طهارت در شأن ما نازل شده است.»
پیرمرد نادم و مبهوت و ناباور گفت: تو را به خدا، شما همان خاندان هستید؟
امام پاسخ داد: «به خدا سوگند بدون هیچ ابهامی ما اهل بیت طهارت هستیم و به جدمان سوگند که همان خاندانیم.»
پیرمرد عمامه‌اش را از سر برداشت و در حالی که می‌گریست و نگاهش را به سوی آسمان دوخته بود، گفت: خداوندا، من از دشمنان آل محمد (ص) بیزاری می‌جویم و از رفتار خود توبه می‌کنم. امام به وی وعده‌ی بخشش داد وقتی یزید خبر توبه‌ی پیرمرد را شنید دستور قتل او را
(صفحه 139)
صادر کرد. (13) .
(1) باب الساعات، چون در آنجا صورت حیواناتی از نحاس را درست کرده و با نظمی چیده بودند که ساعات روز را با آنها تعیین می‌کردند، آن در را «باب الساعات» می‌گفتند. خوارزمی می‌گوید: اسرای اهل بیت را از باب «توما» که هم اکنون نیز آثار آن در دمشق موجود است به شهر وارد کردند. (مقرم، مقتل الحسین، ص 348).
(2) ریاض الحزان، ص 108.
(3) مکانی بود در منطقه‌ای سرسبز و آباد در کنار یکی از دروازه‌های دمشق که سقفی بلند بر فراز ستونها داشت. معجم البلدان، ج 2 ص 199. گویا بنایی بود که ابتدا مصلای صابئین و سپس محل عبادت یونانیان شد و عاقبت نیز به دست یهود افتاد و سر حضرت یحیی (ع) را نیز بر در همین بنا آویخته‌اند. (مقرم، مقتل الحسین، ص 348).
(4) تذکره الخواص، ص 262 - 261.(بحار الانوار، ج 45 ص 199.
(5) سهل بن سعد ساعدی در زمان رحلت پیامبر 15 ساله بود و گویا آخرین صحابی رسول خدا بود که از دنیا رفت. گفته می‌شود بیش از یکصد سال زندگی کرد. او خود می‌گفت بعد از من شما از کسی نخواهید شنید که بدون واسطه بگوید: «قال رسول الله» (الاستیعاب، ج 2 ص 664).
(6) دستگاه اموی برای بی‌اهمیت نشان دادن جایگاه برجسته‌ی امام حسین (ع) دستور داده بود که سر مبارک او را به دنبال سایر سرهای شهدا

حرکت دهند، شاید نمی‌خواستند مردم سر امام را بشناسند و قصد داشتند مردم را به اشتباه اندازند.
(7) زخار، قمقام، ص 556.
(8) نهایة الارب، ج 7 ص 202 و الفتوح، ج 3 ص 148.
(9) الفتوح، ج 3 ص 148 و تاریخ طبری، ج 4 ص 352.
(10) سوره‌ی «شوری» آیه‌ی 23.
(11) سوره‌ی «انفال» آیه‌ی 41.
(12) سوره‌ی «احزاب» آیه‌ی 33.
(13) بحارالانوار، ج 45 ص 129، طبرسی، الاحتجاج، ج 2 ص 120، با اندکی اختلاف.

در مجلس یزید
اهل بیت را در حالی به مجلس یزید وارد کردند که دستهایشان با زنجیر به یکدیگر بسته شده بود.
حضرت زین العابدین (ع) با دیدن یزید فرمود:
«ما ظنک بجدنا رسول الله لو یرانا علی مثل هذه الحالة؟»
«چه می‌پنداری اگر جد ما رسول خدا ما را چنین حالتی ببیند؟»
پیش از آنکه یزید سخنی بگوید فاطمه دختر امام حسین (ع) گفت: «ای یزید! آیا دختران رسول خدا (ص) باید این‌گونه به اسارت گرفته شوند؟»
عده‌ای در مجلس گریه افتادند و یزید دستور داد دستهای امام سجاد (ع) را باز کنند. آنگاه که با چوبدستی‌اش بر لب و دندانهای امام حسین (ع) ضربه می‌زند گفت:
نفلق هاما من اناس اعزة
علینا و هم کانوا اعق و اظلما
«سرهایی را از کسانی که عزیز بودند شکافتیم و آنها آزاردهنده‌تر و ستمکارتر بودند.»
در این هنگام یحیی بن حکم (1) در حالی که می‌گریست گفت: آنهایی که در کنار طف بودند به ما نزدیکتر هستند تا ابن زیاد عبد، که نسبت پستی
(صفحه 140)
دارد نسل سمیه مادر زیاد به تعداد ریگهاست، اما از دختر پیامبر نسلی بجای نمانده است.
یزید به سینه‌ی او کوفت وگفت: خاموش باش! (2) او که در موضع انفعال قرار گرفته بود گفت: خداوند پسر مرجانه را رسوا کند! اگر بین او و شما خویشاوندی بود چنین نمی‌کرد. زنجیرها را بردارید و طنابها را باز کنید! (3)
سپس یزید با اشاره به سر مبارک امام حسین (ع) گفت: این مرد به خود می‌بالید و می‌گفت: پدر من از یزید بهتر و مادرم از مادر او بهتر است. جد من از اجداد یزید و من خود از او بهتر هستم و همین مسائل بود که وی را به کشتن داد! اما اینکه پدر او بهتر از پدر من است، کار به داوری کشید و خدا به نفع پدر من داوری کرد! اما اینکه مادر او بهتر از مادر یزید است به جانم سوگند که فاطمه (س) دختر رسول خدا بهتر از مادر من است.
اما در مورد جد او، مسلم است هر کس به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد نمی‌تواند بگوید که جد من بهتر از محمد (ص) است. ولی در مورد خودش و من، شاید او این آیه را نخوانده است:
«قل اللهم مالک الملک.» (4) .

سپس خطاب به حضرت زین العابدین (ع) گفت: ای پسر، پدر تو رابطه‌ی خویشاوندی را نادیده گرفت و حق مرا انکار کرد، و با حکومت سلطنت من به مبارزه برخاست و خداوند با او چنان رفتار کرد که دیدی!
امام ادعای وی را با آیه‌ای از قرآن پاسخ داد:
(صفحه 141)
ما اصاب من مصیبة فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأ هآ ان ذالک علی الله یسیر. (5) .
هیچ مصیبتی به مال و یا جان شما نرسد، مگر پیش از آنکه آن را خلق کنیم در کتاب خدا نوشته شده است و این امر بر خدا آسان است.
یزید از فرزند خود خالد خواست تا پاسخ امام را بدهد، اما چون او درماند خود گفت:
و ما أصابکم من مصیبة فبما کسبت أیدیکم و یعفوا عن کثیر. (6) .
اگر مصیبتی بر شما رسد برای کارهایی است که انجام می‌دهید و خدا بسیاری از گناهان را می‌بخشد.
حضرت زین العابدین (ع) فرمود: «ای زاده‌ی معاویه و صخر و هند، نبوت و رهبری همیشه در اختیار پدران و اجداد من بوده است؛ پیش از آنکه تو متولد شوی. براستی که جدم علی بن ابی طالب (ع) در جنگ بدر و احد و احزاب پرچمدار رسول خدا بود و پرچم کافران در دست پدر و جد تو بود.»
آنگاه فرمود:
ماذا تقولون اذ قال النبی لکم
ماذا فعلتم و انتم خیر الامم
بعترتی و باهلی بعد مفتقدی
منهم اساری و منهم ضرجوا بدم
«چه می‌گویید آنگاه که پیامبر به شما بگوید شما که آخرین امتها بودید پس از رفتن من با خاندانم چگونه رفتار کردید. گروهی را به اسارت گرفتید و دسته‌ای را به خون آغشته کردید.»
امام در ادامه افزود:
(صفحه 142)
ای یزید، وای بر تو! اگر می‌دانستی چه کرده‌ای و درباره‌ی پدرم و خاندانش و عموهای من چه جنایتهایی مرتکب شده‌ای؛ اگر می‌دانستی در کوهستانها پناه می‌گرفتی و خاکستر نشینی می‌گزیدی و فریاد، واویلا بلند می‌کردی. آیا باید سر حسین بن علی (ع) که امانت رسول خدا بود در مقابل دروازه‌ی شهر آویزان باشد؟! ما امانت رسول خدا در میان شما هستیم و من تو را به خواری و پشیمانی در روز رستاخیز بشارت می‌دهم، روزی که مردم گرد آیند.» (7) .
یزید که حالت عادی نداشت و گویا مست (8) بود و یا اینکه همه چیز را از

دست رفته می‌دید در حالی که با چوب دستی خود بر لب و دندان امام حسین (ع) ضربه می‌زد می‌خواند:
لیت اشیاخی ببدر شهدوا
جزع الخزرج من وقع الاسل
فاهلوا و استهلو فرحا
ثم قالوایا یزید لاتشل
قد قتلنا القرم من ساداتهم
وعدلناه ببدر فاعتدل
لعبت هاشم بالملک فلا
خبر جاء و لا وحی نزل
لست من خندق ان لم انتقم
من بنی احمد ما کان فعل (9) .
این کاش بزرگان قبیله‌ام که در جنگ بدر کشته شدند، بودند و می‌دیدند که قبیله‌ی خزرج چگونه در برابر نیزه‌ها به زاری افتاده‌اند.
به تلافی جنگ بدر بزرگانشان را کشتیم و حساب ما تسویه شد.
فرزندان بنی‌هاشم با حکومت ما بازی کردند و الا نه خبری از آسمان آمد و به وحی نازل شده است. من از دودمان خندق نیستم، اگر کینه‌ای را که از محمد (ص) به دل دارم بر فرزندانش عمل نکنم.
در این زمان یکی از شامیان با اشاره به فاطمه، دختر امام حسین (ع)
(صفحه 143)
خطاب به یزید گفت: این کنیز را به من ببخش!
فاطمه خود را به عمه‌اش زینب چسباند و گفت: عمه‌جان حال که یتیم شده‌ام کنیز هم بشوم؟ (10) .
دل دریایی پیامبر عاشورا و شیرزن کربلا که مملو از درد و رنج بود توفانی شد. رویش را به سوی مرد شامی برگرداند و فرمود: نه تو و نه یزید قادر به بردن این دختر نیستید.
یزید گفت: به خدا سوگند که می‌توانم چنین کنم.
زینب فرمود: «به خدا سوگند، هرگز چنین قدرت و سلطه‌ای را خداوند به تو نداده است مگر اینکه از اسلام خارج شوی و به دین دیگری درآیی.»
یزید که به شدت برافروخته بود گفت: با من چنین سخن می‌گویی؟! پدر و برادر تو از دین بیرون رفتند.
دختر علی (ع) گفت: «تو، پدر و جدت دین خدا را که دین پدرم و برادرم بود پذیرفتند، اگر مسلمان باشی.»
یزید گفت: دروغ می‌گویی ای دشمن خدا.
زینب فرمود: «تو ظاهرا امیر هستی و ظالمانه ناسزا می‌گویی و چون قدرت ظاهری داری زورگویی می‌کنی.»

سفیر روم که مهمان مجلس یزید بود با دیدن چنین صحنه‌هایی جانخراشی از یزید پرسید: این سر که در مقابل داری متعلق به چه کسی است؟
یزید علت این سؤال را از او جویا شد، وی گفت چون. به کشورم بازگردم درباره‌ی آنچه از من سؤال می‌شود و باید علت این همه شادی و سرور را بدانم تا قیصر را نیز خوشحال کنم.
(صفحه 144)
یزید گفت: ای سر حسین (ع)، پسر فاطمه (س)، دختر محمد (ص) است.
سفیر پرسید: همان محمدی که پیامبر شماست؟!
یزید گفت: آری.
سفیر روم که بشدت منقلب شده بود برآشفت و گفت: نابود باشید با چنین آیینی که دارید! دین من بهتر از دین شماست. زیرا پدر من که از نبیرگان داوود است و میان ما و داوود، پدران بسیاری قرار گرفته‌اند بسیار مورد احترام است و بر جای سم آن مرکبی که عیسی بر آن سوار شده بود کلیسایی ساخته‌اند و مردم من به زیارت آن می‌روند و شما فرزند پیامبر خود را کشته‌اید با آنکه جز یک دختر میان آنها واسطه نیست. (11) .
این سخنان منطقی و برهان قدرتمند آن چنان یزید را غضبناک کرد که دستور داد فرستاده‌ی پادشاه روم را به قتل رسانند. (12) .
دختر شجاع، اندیشمند، برنامه‌ریز و با فراست علی (ع) که شرایط را مناسب می‌دید و از سوی دیگر می‌بایست هیبت و هیمنه‌ی خبیث پادشاه اموی را خرد کند، برخاست و زبان به سخن گشود:
الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی رسوله و آله اجمعین، صدق الله کذلک یقول (ثم کان عاقبة الذین اساؤآلسوای ان کذبوا بایات الله و کانوا بها یستهزؤن) (13) .
اظننت یا یزید حیث اخذت علینا اقطار الارض و آفاق السماء فاصبحنا نساق کما تساق الاساری ان بنا علی الله هوانا و بک علیه کرامة و أن ذلک لعظم خطرک عنده فشمخت بانفک و نظرت فی عطفک جذلان
(صفحه 145)
مسرورا حیث رایت الدنیا لک مستوثقة و الامور متسقة و حین صفا لک ملکنا و سلطاننا، فمهلا مهلا انسیت قول الله عزوجل (و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیرا لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین) (14) .
امن العدل یابن الطلقاء تخدیرک حرائرک و امائک و سوقک بنات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سبایا قد هتکت ستورهن و ابدیت وجوههن، تحدو بهن الاعداء من بلد الی بلد یستشر فهن اهل المناهل و المناقل و یتصفح وجوههن القریب و البعید و الدنی و الشریف، لیس معهن من رجالهن ولی و لا من حماتهن حمی، و کیف یرتجی مراقبة من لفظ فوه

اکباد الازکیاء و نبت لحمه من دماء الشهداء، و کیف لا یستبطا فی بغضنا اهل البیت من نظر الینا بالشننف و الشنآن و الاحن و الاضغان ثم تقول غیر متأثم و لامستعظم:
لاهلوا و استهلوا فرحا
ثم قالوا یا یزید لا تشل
منتحیا علی ثنایا ابی عبدالله شباب اهل الجنة تنکتها بمخصرتک و کیف لا تقول ذلک و قد نکات القرحة و استأصلت الشافة باراقتک دماء ذریة محمد صلی الله علیه و آله و سلم و نجوم الارض من ال عبدالمطلب، و تهتف باشیاخک زعمت انک تنادیهم. فلتردن و شیکا موردهم و لتودن انک شللت و بکمت، و لم تکن قلت ما قلت و فعلت ما فعلت.
اللهم خذ بحقنا و انتقم من ظالم و احلل غضبک بمن سفک دماءنا و قتل حماتنا، فوالله ما فریت الا جلدک و لاحززت الا لحمک و لتردن علی رسول الله بما تحملت من سفک دماء ذریته و انتهکت من حرمته فی
(صفحه 146)
عترته و لحمته حیث یجمع الله شملهم ویلم شعثهم و یأخذ بحقهم(ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون) (15)
و کفی بالله حاکما و بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم خصیما و بجبرئیل ظهیرا و سیعلم من سوی لک و مکنک من رقاب المسلمین، بئس للظالمین بدلا و ایکم شرمکانا و اضعف جندا.
و لئن جرت علی الدواهی مخاطبتک انی لا ستصغر قدرک و استعظم تقریعک و استکثر توبیخک، لکن العیون عبری و الصدور حری، الا فالعجب کل العجب لقتل حزب الله النجباء بحزب الشیطان الطلقاء، فهذه الأیدی تنطف من دمائنا و الافواه تتحلب من لحومنا و تلک الجثث الطواهر الزواکی تنتابها العواسل و تعفرها امهات الفراعل.
ولئن اتخذتنا مغنما لتجد بنا و شیکا مغرما حین لا تجد الا ما قدمت یداک و ما ربک بظلام للعبید و الی الله المشتکی و علیه المعول، فکد کیدک و اسع سعیک و ناصب جهدک فوالله لاتمحو ذکرنا و لا تمیت وحینا و لا تدرک امدنا و لاترحض عنک عارها، و هل رأیک الا فندو ایامک الا عدد، و جمعک الا بدد؟ یوم ینادی المنادی: الا لعنة الله علی الظالمین. والحمد الله رب العالمین الذی ختم لاولنا بالسعادة و المغفرة و لآخرنا بالشهادة و الرحمة، و نسأل الله ان یکمل لهم الثواب و یوجب لهم المزید و یحسن علینا الخلافة انه رحیم ودود، حسبنا الله و نعم الوکیل. (16) .
ستایش خداوندی را سزاست که پرودگار جهانهاست، و درود خدا بر فرستاده‌ی او و خاندانش. خداوند تعالی درست فرمود: «عاقبت آنان را که کار زشت کردند، این بود که آیات الهی را تکذیب و آن را به سخره گرفتند.» ای یزید، حال که در باور

(صفحه 147)
خویش بر ما سخت گرفته‌ای و راه اقطار زمین و آفاق آسمانها و راه چاره را به رویمان مسدود کرده‌ای، و ما را مانند اسیران از شهری به شهری می‌گردانند، آیا پندار تو این است که خداوند تو را عزیز و ما را ذلیل ساخته است؟! و این پیروزی به علت آبرومندی تو در پیشگاه خداست؟
بدن که از روی کبر می‌خرامی و از سر عجب نگاه می‌کنی و بر خود می‌بالی. سرخوش و شادمانی که دنیا به تو روی آورده است و کارهای تو را آراسته و حکومت ما را به تو اختصاص داده است؛ کمی آهسته‌تر!
آیا کلام خداوند را از یاد برده‌ای که می‌فرماید: «گمان نکنید آنان را که به کفر گرویدند مهلتی می‌دهیم تا بر سرکشی و نافرمانی بیفزایند و آنان را عذابی خوارکننده است.»
ای پسر آزادشدگان (17) ، آیا از عدالت است که تو زنان و کنیزان خود را در پرده بنشانی و پرده نشینان رسول خدا را اسیر کنی و شهر به شهر بگردانی؟! پرده‌ی آبروی آنها را بدری و صورت آنها را نمایان سازی تا چشم مردم آنها را ببیند؟ و دور و نزدیک، شریف و فرومایه تماشایشان کنند؛ از مردان آنها کسی همراهشان نباشد، به یاور و نه نگاهدارنده و نه مددکاری.
چگونه می‌توان امید بست به دلسوزی کسی که مادرش جگر پاک
(صفحه 148)
مردان خدا را جوید و گوشت او از خون شهید روییده است؟! و این رفتار از کسی که پیوسته با ما دشمنی کرده است، بعید نیست. این گناه بزرگ را خرد شماری و خود را بر این کردار زشت مجرم ندانی و به اجداد کافر خویش مباهات، و آرزوی حضورشان کنی تا جنایت بیرحمانه‌ی تو را ببینند و شادمان شوند و از تو قدردانی کنند. با چوب بر لب و دندان ابی عبدالله (ع)، سید جوانان بهشت می‌زنی، چرا شادمان نباشی که دل ما را مجروح کردی از رنج شورش درون رستی و خون فرزندان رسول خدا را که ستارگان زمین بودند ریختی و هم اکنون گذشتگان خود را می‌خوانی. باید صبر و شکیبایی پیشه کرد و دیری نپاید که تو نیز به آنها ملحق شوی و آرزو کنی که ای کاش دستهایت خشک شده بود و زبانت لال و آن سخن را بر زبان نمی‌آوردی و آن کار زشت را انجام نمی‌دادی!
خداوندا، حق ما را بستان و انتقام ما را بگیر و بر این ستم پیشگان که خون ما را ریخته‌اند خشم و عذاب خود را فرو فرست.
ای یزید، به خدا سوگند که پوست خود را شکافتی و گوشت بدن خود را پاره پاره کردی. رسول خدا را در حالی ملاقات کنی که آن بار سنگین بر دوش توست؛ خون خاندانش را ریخته‌ای و پرده‌ی حرمت او را دریده‌ای و فرزندانش را به اسارت برده‌ای؛ جایی که خداوند پریشانی آنها را بزداید و

داد آنها را بستاند. خدا فرموده است: «مپندارید آنان که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده اند بلکه زنده و از روزی خداوند بهره‌مند هستند.»
همین بس که آن روز خداوند، حاکم و محمد (ص) خصم شما و جبرئیل پشتیبان اوست و کسی که راه را برای تسلط تو بر
(صفحه 149)
مسلمانان مهیا ساخت بزودی در خواهد یافت که پاداش ستمکاران چه پاداش بدی است، و خواهد فهمید که کدام یک از شما بدتر و سپاه کدام یک ناتوانتر است.
اگر چه مصیبتهای روزگار وادارم ساخت تا با تو سخن بگویم اما تو را ناچیز می‌شمارم و بسیار نکوهشت می‌کنم و سرزنشهای تو را چیزی نمی‌شمارم، اما چه کنم که دیده‌ها گریان و دلها سوزان است.
جای شگفتی است که حزب شیطان حزب خدا را به قتل رساند و خون ما از پنجه‌های شما بچکد، پاره‌های گوشت بدن ما از دهان شما خارج شود و آن بدنهای پاک و مطهر را گرگهای وحشی بیابان دریابند.
آنچه امروز غنیمت می‌شناسی فردا غرامت است و آنچه را از پیش فرستادی دریافت خواهی کرد.
خداوند بر بندگان ستم روا ندارد و شکوه‌ام برای اوست و به او اعتماد دارم؛ پس هر خدعه‌ای که داری انجام ده و هر تلاش و کوششی را به کار بگیر. به خدا سوگند یاد ما از دلها و وحی ما را محو نخواهی کرد و به جلال ما نخواهی رسید و لکه‌ی ننگ این ستم را نخواهی شست. رأی و نظر تو بی‌اعتبار و ناپایدار و زمان سلطنت تو اندک و جمعیت تو پریشان خواهد شد، آنگاه که هاتفی فریاد زند «لا لعنة الله علی القوم الظالمین.»
سپاس خداوندی را که آغاز ما را به سعادت و آمرزش و عاقبت ما را به شهادت رقم زد و از خداوند می‌خواهم که آنان را اجر جزیل عنایت فرماید و بر پاداش آنها بیفزاید. او خود بر ما نیکو خلیفه‌ای است و مهربانترین مهربانان است و بر او توکل
(صفحه 150)
می‌کنیم.
ای خدا را آشناتر از همه
ای که کفر از هیبتت در واهمه
حضرت صبر از تو گوهر یافته
قامت عشق از تو زیور یافته
همچو کوهی بر زمین استاده‌ای
رکن عرشی کاین چنین استاده‌ای؟
باروم ناید در این ملک خدا
این همه تیر و تو تنها روی پا

بازگو با من تو ای دخت علی
حامل سر خدایی یا ولی؟
آن همه آشفتگی در پای عشق
تیرباران کردن سیمان عشق
خون حق را ریختن بر روی خاک
سینه‌ی خورشید دیدن چاک چاک
دختران آسمان را رخ کبود
کودکان کهکشان را همچو عود
باز خندیدن به روی تیغ و تیر
کیستی روشن‌تر از ماه منیر؟
همرهی با کاروان خستگان
لب نهادن بر گلوی تشنگان
آب از اشک زلالت منفعل
خواب از راز و نیازت بس خجل
داد و بیداد از جفای ناکثان
«در اسارت اعتدال کهکشان!» (18) .
کو اسارت؟ خصم تو در بند بود
هر کلامت صد هزاران پند بود
روز عاشورا که غیرت مرده بود
تیغ نامردان به عزت خورده بود
آن زمانی که خدای کربلا
یکه شد در آن زمین پربلا
چون نگاهت در نگاهش اوفتاد
حیدر و زهرا به یادش اوفتاد
دست لبخندت پریشانی زدود
بر دل دریایی‌اش مستی فزود
گر نبودی تو کنار خیمه‌ها
پاسبان و رازدار کشته‌ها
شاه را کی خنده بر لب می‌رسید؟
جان او از غصه بر لب می‌رسید
تو منایی، تو صفایی، زینبی
مرتضایی، زهره‌ای تو، یا نبی؟
وصف تو ناید به دنیای ادب
ذکر تو سری است از اسرار رب (19) .
(صفحه 151)
سخنان زینب، غرور و تکبر یزید را در هم شکسته و اعتبارش را به باد داده

بود. دختر علی (ع) در اوج عزت و شرف و آزادگی، فرهیختگان دنیا را آن چنان در هم کوبید که تا آخرین لحظه‌ی آفرینش آرامشی در پی نداشت. سخنان برگرفته از روح نیرومند و پرصلابت شیرزن قهرمان کربلا اوج افتخار هستی و اعتبار تمامی‌آزادگان است.

روشنی صبح بدون شبی
حید کراری اگر زینبی
وامگزار لب تو راستی
گفتی و چون شعله به پا خاستی
بانگ رسای تو ستم سوز شد
کشته‌ی مظلوم تو پیروز شد
خواست که عم دست تو بندد ولی
غم که بود در بر دخت علی
قامت تو قامت غم را شکست
دخت علی را نتوان دست بست
ای دل دریا دل دریای تو
عرش خدا منزل و مأوای تو
دختر تنهای خدا بر زمین
خواهر آزادی و فرزند دین
آنچه تو کردی به صف کربلا
کرده‌ی مخلوق بود یا خدا
آن همه خود دیدن و چون گل شدن!
دشت خزان دیدن و بلبل شدن!

دیدن خورشید ذبیح از قفا
باز ستادن چو فلک روی پا!
جان تو گلخانه‌ی عشق خداست
جای چنان چون زنی کربلاست (20) .

(1) ابن شهر آشوب در مناقب نام این شخص را عبدالرحمن بن حکم ذکر کرده است.
(2) ارشاد مفید، ج 2 ص 119.
(3) شریف القریشی، حیاة الامام زین العابدین، ص 173.
(4) سوره‌ی «آل عمران» آیه‌ی 26، بحارالانوار، ج 45، ص 131.
(5) سوره‌ی «حدید» آیه‌ی 22.
(6) سوره‌ی ««شوری»، آیه‌ی 30.
(7) بحارالانوار، ج 45، ص 135.
(8) معالم المدرستین، ج 3 ص 162.

(9) الفتوح، ج 3 ص 150، تذکرة الخواص، ص 261، لواعج الاشجان، ص 433.
(10) ارشاد مفید، ج 2 ص 120.
(11) بحارالانوار، ج 45، ص 141.
(12) الملهوف، ص 79.
(13) سوره‌ی «روم»، آیه‌ی 10.
(14) سوره‌ی «آل عمران»، آیه‌ی 178.
(15) سوره‌ی «آل عمران»، ص 169.
(16) بحارالانوار، ج 45، ص 133، طبرسی، الاحتجاج، ج 2 ص 122، با کمی‌اختلاف.
(17) روز فتح مکه بزرگان قریش نزد رسول خدا آمدند، رسول خدا از آنها پرسید: گمان می‌کنید با شما چگونه رفتار می‌کنم؟ گفتند آنچه در اندازه‌ی برادری و بزرگواری برادرزاده‌ای بزرگ است. پیامبر فرمود،: «اذهبوا انتم الطلقاء» بروید که شما آزاد هستید، از همان تاریخ بزرگان قریش به طلقاء «آزادشدگان» معروف شدند. سیره‌ی ابن هشام، ج 4 ص 55 - 54، واقدی، مغازی، ج 2 ص 835، ابن کثیر، السرةالنبویة، ج 3 ص 570.
(18) مراد حضرت زینب (س) است.
(19) از نگارنده.
(20) شعر عشق جوشیده از دل ارادتمند و محب خاندان عصمت، شاعر گرانمایه جناب آقای دکتر علی موسوی گرمارودی است که در جلسه‌ای برایم نوشت و من نیز به نیابتش در این بخش از کتاب به محضر دختر گرامی علی (ع) اهدا کردم.

امام باقر در مجلس یزید
امام باقر (ع) هم که در آن زمان دو سال و چند ماه بیشتر از زندگانی‌اش نمی‌گذشت در برخورد با تعدادی از درباریان دستگاه اموی که به یزید توصیه می‌کردند اسرای خاندان وحی را به قتل رساند از جای خود برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود:
«مشاوران تو برخلاف مشاوران فرعون رأی دادند؛ زیرا آنها در پاسخ فرعون درباره‌ی موسی وهارون گفتند:
ارجه واخاه و ارسل فی المدائن حاشرین. (1) .
او و برادرش را مهلت ده و فرستادگانی را به شهرها رهسپار کن تا جادوگران اجتماع کنند و پس از آنکه ساحران آمدند آنها را آزمایش کن.
(صفحه 153)
در حالی که اطرافیان تو به قتل ما اشاره کردند و این بی‌علت نیست.»
یزید علت را جویا شد و امام فرمود: «آنان زیرک و عاقل بودند و اینها فریفته و نادان هستند، زیرا کسی جز ناپاکان پیامبران و فرزندان آنان را نمی‌کشد.»
یزید سرافکنده شد و دستور داد آنان را از مجلس بیرون ببرند (2) و سر مقدس امام حسین (ع) را در قصر آویزان کنند. (3) خانه‌ای در نزدیکی قصر محل استقرار خاندان نبوت شد. (4) یزید که نقشه‌های خود را خنثی و برنامه‌هایش را ملغی می‌دید دستور داد تا خطیب مسجد جامع در اجتماع مردم از علی (ع) و حسین (ع) بد بگوید.
(1) سوره‌ی «اعراف» آیه‌ی 111.
(2) مسعودی، اثبات الوصیه، ص 170.
(3) شبر، جلاء العیون، ج 2 ص 263.
(4) ارشاد مفید، ج 2 ص 122.

افشاگری امام سجاد
مسجد پر از جمعیت بود، خطیب متملق شام در وصف معاویه و یزید سخن گفت و تمامی فن و هنر خود را در اهانت به علی (ع) و حسین (ع) به کار گرفت.
حضرت زین العابدین (ع) که در مجلس حاضر بود فریاد زد: «وای بر تو، خشنودی مخلوق را بر خشم خداوند ترجیح داده‌ای؟ عاقبت خود را در آتش خوب بنگر!»
آنگاه فرصت خواست تا از فراز منبر سخن گوید.
یزید به وی اجازه نداد، اما پافشاری مردم چاره از او گرفته بود و امام بر منبر استقرار یافت و چنین گفت:
(صفحه 154)
ایها الناس! اعطینا ستا و فضلنا بسبع: اعطینا العلم والحلم و السماحة و الفصاحة و الشجاعة والمحبة فی قلوب المؤمنین، و فضلنا بان منا النبی المختار محمدا و منا الصدیق و منا الطیار و منا اسد الله و اسد رسوله و منا سبطا هذه الامة.
من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی انبأته بحسبی و نسبی.
ایها الناس! انا ابن مکه و منی، انا ابن زمزم و الصفا، انا ابن من حمل الرکن باطراف الردا، انا ابن خیر من ائتزر و ارتدی، انا ابن خیر من انتعل و احتفی، انا ابن خیر من طاف و سعی، انا ابن خیر من حج ولی، انا ابن خیر من حمل علی البراق فی الهواء، انا ابن من اسری به من المسجدالحرام الی المسجد الأقصی، انا ابن من بلغ به جبرئیل الی سدرة المنتهی، انا ابن من دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی، انا ابن من صلی بملائکة السماء، انا ابن من اوحی الیه الجلیل ما اوحی، انا ابن محمد المصطفی، انا ابن علی المرتضی، انا ابن من ضرب خراطیم الخلق حتی قالوا: لا اله الا الله.
انا ابن من ضرب یدی رسول الله بسیفین و طعن برمحین وهاجر الهجرتین و بایع البیعتین و قاتل ببدر و حنین و لم یکفر بالله طرفة عین، انا ابن صالح المؤمنین و وارث النبین و قامع الملحدین و یعسوب المسلمین و نور المجاهدین و زین العابدین و تاج البکائین و اصبر الصابرین و افضل القائمین من آل یاسین رسول رب العالمین، انا ابن المؤید بجبرئیل، المنصور بمیکائیل.
انا ابن المحامی‌عن حرم المسلمین و قاتل المارقین و الناکثین و القاسطین و المجاهد اعداءه الناصبین، و افخر من مشی من قریش اجمعین، و اول من اجاب و استجاب لله و لرسوله من المؤمنین، و اول السابقین، و قاصم

المعتدین و مبید المشرکین، و سهم من مرامی الله علی المنافقین، و لسان حکمة العابدین و ناصر دین الله و ولی امر الله و بستان حکمة الله و عیبة
(صفحه 155)
علمه، سمح، بهی، بهلول، زکی، ابطحی، رضی، مقدام، همام، صابر، صوام، مهذب، قوام، قاطع الاصلاب و مفرق الاحزاب، اربطهم عنانا و اثبتهم جنانا، وامضاهم عزیمة و اشدهم شکیمة، اسد باسل، یطحنهم فی الحروب اذا ازدلفت الأسنة و قربت الاعنه طحن الرحی، و یذرؤهم فیها ذرو الریح الهشیم، لیث الحجاز و کبش العراق، مکی مدنی خیفی عقبی بدری احدی شجری مهاجری.
من العرب سیدها، و من الوغی لیثها، وارث المشعرین و ابو السبطین: الحسن و الحسین، ذاک جدی علی بن ابی طالب.
ای مردم، خداوند ما را شش خصلت عطا فرموده و بر هفت ویژگی برتری یافته‌ایم. علم، بردباری، سخاوت، فصاحت، شجاعت، و محبت در قلوب مؤمنان را به ما ارزانی داشت و ما را بر دیگران این‌گونه برتری داد که پیامبر بزرگ اسلام، صدیق علی (ع) - جعفر طیار، شیر رسول خدا حمزه، امام حسن (ع) و امام حسین دو فرزندان بزرگ رسول خدا را از ما انتخاب کرد. (1) .
هر کس که مرا شناخت و آنان که مرا نمی‌شناسند با معرفی پدرانم خود را به آنها می‌شناسانم.
ای مردم! من فرزند مکه و منا هستم، من فرزند زمزم و صفا هستم، من فرزند کسی هستم که حجرالاسود را با ردای خود حمل و بر جای خود نصب کرد. من فرزند بهترین طواف کنندگان هستم، من فرزند بهترین حج گزاران و تلبیه گویان هستم، من فرزند کسی هستم که بر براق سوار شد، من فرزند پیامبری هستم که در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی رفت. من
(صفحه 156)
فرزند کسی هستم که جبرئیل او را به سدرة المنتهی برد و به مقام قرب الهی و نزدیکترین جایگاه به خدا رسید، من فرزند کسی هستم که با ملائکه‌ی آسمان نماز گزارد. من فرزند پیامبری هستم که خداوند بزرگ برایش وحی فرستاد، من فرزند محمد مصطفی (ص) و علی مرتضی (ع) هستم، فرزند کسی هستم که بینی گردن کشان را به خاک مالیده تا به کلمه‌ی توحید اقرار کردند.
من پسر کسی هستم که در برابر پیامبر با دو شمشیر و دو نیزه می‌جنگید، دو بار هجرت و دو بار بیعت کرد و در بدر و حنین با کافران به مبارزه برخاست و به اندازه‌ی زدن یک پلک کفر نورزید. من فرزند صالح مؤمنان

وارث انبیا، از بین برنده‌ی مشرکان، امیر مسلمانان، فروغ جهادگران، زینت عبادت کنندگان و افتخار گریه کنندگان هستم.
من فرزند بردبارترین صابران، و بافضیلت‌ترین نمازگزاران از اهل بیت رسول خدا هستم. من فرزند کسی هستم که جبرئیل او را تأیید و میکائیل او را یاری کرد. من فرزند کسی هستم که حرم مسلمانان را پاسداری و با مارقین و ناکثین و قاسطین به نبرد پرداخت. من فرزند بهترین قریشم، من پسر کسی هستم که اولین ایمان آورنده به خدا و رسول او بود. من پسر اولین سبقت گیرنده در ایمان و شکننده‌ی کمر متجاوزان و از بین برنده‌ی مشرکانم.
من فرزند کسی هستم که مانند تیری از تیرهای خدا برای منافقان و زبان حکمت بندگان خدا و یاری کننده‌ی دین خدا و ولی امر او و بوستان حکمت الهی و حامل علم خدا بود.
او جوانمرد، سخاوتمند، نیکوکار، جامع خیرات، آقا، بزرگ ابطحی، راضی به خواست خدا، پیشگام در مشکلات، صبور،
(صفحه 157)
همیشه روزه‌دار، پاکیزه از هر آلودگی و بسیار نمازگزار بود.
او که رشته‌ی اصلاب دشمنان را از هم گسست و شیرازه‌ی احزاب کفر را از هم پاشید او دارای قلبی؛ ثابت و قدرتمند، اراده‌ای استوار و محکم و عزمی راسخ بود و مانند شیری شجاع وقتی نیزه‌ها به هم در می‌آویخت آنها را خرد و پراکنده می‌ساخت. او شیر حجاز و بزرگ عراق از مکی و مدنی، حنفی، عقبی، بدری، احدی، شجری و مهاجری (2) است که در همه‌ی صحنه‌ها حضور داشت. او سید عرب و شیر میدان جنگ و وارث دو مشعر، پدر حسن (ع) و حسین (ع)، جدم علی بن ابی طالب (ع) است، من فرزند بانوی بانوانم.
امام آن چنان با روحی سرشار از حماسه و عزت سخن می‌گفت که دستگاه اموی بیمناک شد و برای پرهیز از خشم مردم به مؤذن دستور داد که اذان بگوید تا امام سکوت کند.
چون صدای موذن به تکبیر بلند شد امام فرمود:
چیزی بزرگتر از خداوند نیست.
چون مؤذن به یگانگی خدا شهادت داد امام فرمود:
موی، پوست، گوشت و خونم به یکتاپرستی شهادت می‌دهد.
آنگاه که مؤذن بانگ زد:
«اشهد ان محمد رسول الله.»
(صفحه 158)
امام خطاب به یزید فرمود:
این محمد که نامش برده شد جد من است یا تو؟ اگر ادعا کنی که جد

توست دروغگویی و کافر شوی و اگر جد من است چرا خاندان او را از تیغ گذراندی؟ (3) .

سخنان روشنگرانه‌ی امام موجی از نفرت و خشم را در طبقات مردم به وجود آورد. صدای ضجه و شیون اهالی شام حکومت اموی را درمانده کرد، یزید بخوبی دریافته بود که علی‌رغم آن همه توجه و رسیدگی به مردم شام (4) ، امنیت و ثبات سلطنت او هم اکنون از سوی آنان در معرض خطر جدی است. لذا چاره‌ای نیافت جز اینکه اجازه دهد خاندان پیامبر برای شهدای کربلا به عزاداری بپردازند.

با آغاز عزاداری برای شهدای کربلا، گریه و شیون به مؤثرترین ابزار برای استیضاح دستگاه جابر اموی تبدیل شد.

عاشورا طناب دار سلطنت ظلم و کربلا، تیر خلاص استکبار یزیدی

(صفحه 159)

شده بود. گروه گروه مردم شام با اهل بیت به عزادای و همدردی می‌پرداختند و کار آن چنان بالا گرفت که یزید هم از عبیدالله بیزاری می‌جست و به خاندان امام حسین (ع) ادای احترام می‌کرد.

روزی از امام سجاد (ع) عذرخواهی کرد و گفت: آنچه گذشت به عهده‌ی فرزند مرجانه است. لعنت خدا بر پسر مرجانه، اگر حسین (ع) با من مواجه می‌شد، هر چه می‌خواست انجام می‌دادم و با تمام قدرت از کشته شدنش جلوگیری می‌کردم حتی اگر به هلاکت بعضی از فرزندانم می‌انجامید. اما آنچه اتفاق افتاد و دیدی قضای الهی بود، حال هر احتیاجی دارید بنویسید تا انجام دهم. (5) .

امام درخواست کرد تا سر پدر بزرگوارش را تحویل دهند که یزید امتناع کرد، اما فشار افکار عمومی کار را به جایی رساند که به قول طبری، یزید بر سر سفره غذا نمی‌نشست مگر اینکه علی بن الحسین (ع) را فرا می‌خواند و او را بر سر همان سفره می‌نشاند (6) ؛ البته تغییر رفتار یزید البته تغییر رفتار یزید فریبی بیش نبود و او و مشاوران نیرنگ بازش شرایط را تحلیل کرده و زمان را مقتضی چنین برخوردهای منافقانه‌ای می‌دانستند والا در پشت پرده، حقیقت اندیشه‌ی امویان غیر از آنچه بود که مردم مشاهده می‌کردند. یزید هر دو عراق، (کوفه و بصره)، را در حوزه‌ی قلمرو عبیدالله قرار داد (7) و یک میلیون درهم پاداش برای وی فرستاد و در جواب بی‌وفایی مردم کوفه نسبت به امام حسین (ع) و خلق ماجرای کربلا دستور داد عبیدالله به میزان صددرصد بر پاداش و هدایای مردم کوفه بیفزاید و با همین عطایای یزید بود که عبیدالله دو کاخ سرخ و سفید ساخت تا زمستانها در قصر حمراء و تابستان را در قصر بیضا بگذراند. به هر حال هیچ گونه آثاری از ندامت و

(صفحه 160)

تغییر رویه در زندگی خفت بار او ثبت نشده است.

(1) در این خطبه شش علت برای برتری ذکر شده است اما در نقل کامل بهایی، خصلت هفتم را حضرت مهدی ثبت کرده‌اند. (نفس المهموم، ص 450.

(2) در بیعت شجره شرکت کرد و از مهاجران مکه به مدینه بود.

(3) بحارالانوار، ج 45 ص 137، طبرسی. (الاحتجاج، ج 2 ص132. (با قدری اختصار، در قول دیگری آمده است که امام سجاد (ع) در ادامه‌ی خطبه‌ی خود فرموده است: «انا ابن الحسین القتیل بکربلا، انا ابن علی المرتضی، انا ابن محمد المصطفی، انا ابن فاطمه الزهراء، انا ابن خدیجة الکبری، انا ابن سدرة المنتهی، انا ابن شجرة طوبی، انا ابن المرمل بالدماء، انا ابن من بکی علیه الجن فی الظلماء، انا ابن من ناح علیه الطیور فی الهواء.» نفس المهموم، ص 451، الفتوح، ج 3 ص 154. (خوارزمی، مقتل الحسین، ج 2 ص 71 - 69. (من فرزند حسین هستم که او را در کربلا کشتند، پسر علی مرتضی هستم. پسر محمد مصطفایم، من پسر فاطمه و خدیجه‌ام و... فرزند کسی هستم که در خون آغشته شد، فرزند کسی هستم که جنیان در ماتم او گریستند، من فرزند کسی هستم که پرندگان در عزایش شیون کردند.

(4) معاویة به یزید گفته بود که آنان را همچون دو چشم خویش و از خواص خود قرار ده. (اخبار الطوال، ص 274).

(5) حیاة الامام زین العابدین، ص 179.

(6) تاریخ طبری، ج 5، ص 233.

(7) معجم البلدان، ج 4 ص 93.

درخواست امام زین العابدین
یزید که حضور اهل بیت پیامبر را برای حکومت خود خطری بزرگ می‌دانست مترصد بود تا در فرصتی مناسب آنها را به جایی غیر از شام اعزام کند که این فرصت با طرح سه درخواست از سوی امام زین العابدین (ع) به دست آمد.
امام فرمود:
«اول آنکه یک بار دیگر می‌خواهم رخسار پدرم را ببینم.
دوم آنکه دستور دهی هرچه از ما به غارت برده‌اند بازگردانند.
سوم آنکه اگر تصمیمی به قتل من گرفته‌ای فردی مورد اعتماد را با این زنان همراه کن تا آنها را به حرم پیامبر (ص) بازگردانند.»
یزید پاسخ داد، خواسته‌ی اول تو هرگز برآورده نخواهد شد. درخواست دوم را به چندین برابر جبران می‌کنم و در مورد سوم جز تو کسی همراه زنان نخواهد بود.
امام فرمود: «اموالت را نمی‌خواهیم و بر تو ارزانی باد، آنچه از ما غارت شده است بازگردان زیرا در میان آنها مقنعه، گردنبند و پیراهن مادرمان فاطمه (س) قرار دارد.»
یزید فرمان داد آنها را بازگردانند و دویست دینار نیز به آنها افزود و اسیران اهل بیت را به سوی مدینه باز گرداند.
امام آن دینارها را به مستمندان شام بخشید. (1) هنگام حرکت، یزید،
(صفحه 161)
مقداری وسایل را به همراه کاروان فرستاد و به ام کلثوم گفت: اینها در قبال مصایبی است که بر شما وارد شد.
ام کلثون فریاد زد: «چه تو بی‌حیا و بی‌شرمی! برادرم حسین (ع) و اهل بیت او را کشته‌ای و به ما مال و منال می‌دهی؟! هرگز این اموال را نمی‌پذیریم.» (2) .
(1) الملهوف، ص 82، زخار، قمقام، ص 579، با اندکی اختلاف.
(2) بحارالانوار، ج 45، ص 197.

حرکت از شام
پس از هفت روز حضور تلخ و جانکاه، نعمان بن بشیر (1) ، به فرمان یزید، وسایل سفر اهل بیت را فراهم، و آنان را همراه با فردی امین به سوی مدینه روانه کرد. (2) در مسیر راه هر جا که کاروان فرود می‌آمد آن مأموران از خاندان رسالت فاصله می‌گرفتند و تا رسیدن به مدینه این روش ادامه داشت. (3) از دوردست بناهای مدینه نمایان شد. ام کلثوم نظم کاروان را به هم ریخت، کلام آتشین دختر علی که از سینه‌ی سوخته‌اش برمی‌آمد بار دیگر داغها را تازه کرد:
«ای مدینه‌ی جد ما، ما را به خود راه مده که ما با اندوه و حسرت بازگشتیم. با همه‌ی خویشاوندان از تو رفتیم، اکنون که بازگشته ایم نه مردان و نه کودکانی با ماست، وقتی می‌رفتیم جمع ما کامل بود و اکنون برهنه و غارت شده‌ایم. در ظاهر در امان خدا بودیم و اکنون که بازگشته‌ایم بر ستم
(صفحه 162)
ستمگران و شکستن پیمانشان بیمناکیم. مولای ما حسین مونس ما بود و چون آمدیم او را کربلا واگذاردیم. ما هستیم که سرگردان و بی‌سرپرست شده‌ایم. ما هستیم که بر برادر خود نوحه گری کردیم، ما هستیم که بر شتران حمل شدیم. ما دختران یاسین و طاها هستیم که در سوگ پدر خود گریانیم و...»
اشک دیدگان پوشانده بود و مصیبتهای بزرگ جانهای پاک را می‌آزرد. خارج از مدینه خیمه را بر پا کردند، و بشیربن جذلم مأموریت یافت تا خبر بازگشت کاروان حسینی را به اهالی مدینه ابلاغ کند.
او به مدینه رفت و در مقابل مسجد نبوی فریاد حزن آلودی بلند کرد و در حالی که مانند باران بهار می‌گریست گفت:
یا اهل الیثرب لا مقام لکم بها
قتل الحسین و ادمعی مدرار
الجسم منه بکربلا مضرج
والرأس منه علی القناة یدار
«ای مردم یثرب، دیگر مدینه جای ماندن نیست که حسین کشته شد. دیدگان پیوسته بر او گریان باد، پیکرش در کربلا آغشته به خون است و سر منورش را بر روی نیزه‌ها می‌گردانند.» (4) .
مردم پریشان و نابارو اطراف بشیر را احاطه کردند. چون شیون مردم را دید گفت: علی بن الحسین با زینب و دختران علی و خواهرانش در نزدیکی

مدینه خمیه زده‌اند و من مأموریت داشتم تا شما را از آنان آگاه سازم.
(صفحه 163)
(1) سلف عبیدالله بن زیاد کوفه بود که پس از هلاکت یزید مردم را به بیعت با عبدالله بن زبیر دعوت کرد. الاستیعاب، ج 4 ص 1496.
(2) زخار، قمقام، ص 579.
(3) وقعة الطف، ص 372.
(4) معالم المدرستین، ج 3 ص 169، مقرم، مقتل الحسین، ص 374 و اعیان الشیعه، ص 1 ص 617.

خطبه‌ی امام سجاد
مردم دسته دسته به حرکت درآمدند. در مدینه هیچ زنی باقی نماند و تمامی مردم گریان کنان و بر سر زنان شهر را واگذاشتند تا کاروان حسین را دریابند.
در کنار خمیه‌ها غوغا بود، امام در مقابل خیمه‌ها ایستاده بود و می‌گریست. برایش منبری تدارک دیدند و او مغموم و پریشان بر آن قرار گرفت و در میان شیون اهالی مدینه فرمود: «حمد و سپاس خداوندی را شایسته است که پروردگار عالمیان و مالک روز رستاخیز و آفریننده‌ی همه‌ی بندگان است. خداوند بلند مرتبه‌ای که مقامش آن قدر رفیع است که گویا در بلندترین مرتبه‌ی آسمانها قرار گرفته و آن قدر به انسان نزدیک است که حتی زمزمه‌ها را می‌شنود. او را بر بزرگی کارها و گرانی مصیبتها و حوادث ناگوار و بلاهای جانسوز و مصایب شدید و بنیان سوز سپاسگزارم. ای مردم، خداوند تعالی که ستایش برای اوست ما را به مصیبتهای بزرگ آزمود و شکافی بزرگ در اسلام پدید آمد.
ابا عبدالله الحسین و عترت او کشته شدند. پرده نشینان حرم و کودکانش را اسیر کردند و سر مبارک او را در شهرها بر نیزه گرداندند. این مصیبتی است که همانند ندارد. ای مردم! کدام یک از مردانتان می‌تواند بعد از شهادت او شادی کند؟ و کدام دلی است که برای او محزون نباشد؟ کدام چشمی است که بتواند اشک خود را مانع شود و از ریختن باز دارد؟ هفت آسمان (1) با تمامی بنایش در شهادت او گریستند، دریاها با امواجشان و آسمانها با ارکانشان، زمین از همه سویش، درختان با شاخسارانشان و ماهیان در لابه لای امواج دریا، فرشتگان مقرب و تمامی ساکنان آسمانها
(صفحه 164)
بر او گریه کردند. ای مردم، کدامین قلب است که از کشته شدن او نشکافد؟ و کدامین دل است که برایش ناله نکند؟ و کدامین گوش است که بشنود چنین شکافی در بنای اسلام پدید آمده است و ناشنوا نشود؟
مردم! ما صلح کردیم در حالی که آواره شدیم و از خاندان و سرزمین خود دور افتادیم، گویی فرزندان ترک و کابل) بیگانه(بودیم؛ بدون گناه و جرم و یا اینکه ناپسندی مرتکب شده باشیم با ما چنین کردند (2) ، و این بجز تزویر نیست. به خدا سوگند اگر رسول خدا به جای آن همه سفارش به جنگ ما فرمان می‌داد بیش از این نمی‌توانستند انجام دهند!! اناالله و انا الیه راجعون. چه مصیبت بزرگ و دردناک و دلخراشی؟ و چه اندوه تلخ و بنیان کنی؟ از خداوند پاداش این مصیبت را که بر ما رفته است خواهانم

که او پیروز و انتقام گیرنده است.» (3)
با خاتمه یافتن سخنان امام، صوحان بن صعصعة بن صوحان از امام عذرخواهی کرد که به علت پاهای علیل و ناتوان نتوانسته است خاندان وحی را یاری کند. (4) سپس مردم که بازماندگان کاروان عشق حسینی را چون نگینی در خود گرفته بودند با حزن و ماتمی بزرگ به مدینه وارد شدند. مقصد مسجد النبی بود. مکانی پر از خاطرات شیرین. جایی که پیامبر چهره‌ی حسین (ع) را بوسه باران می‌کرد و او را در آغوش پرمهر خود می‌فشرد. مکانی که سیمای رسول خدا با دیدن جمال حسین مانند گلی زیبا می‌شکفت. حال زینب حال دیگری بود. اشک رخساره‌ی ملکوتی دختر
(صفحه 165)
فاطمه را پوشانده بود و چون دیدگان به قبر پیامبر افتاد صدای زینب بر همه جا طنین افکند:
«یا جداه انی ناعیة الیک اخی حسین (ع)»
«ای رسول خدا خبر کشته شدن حسین را آورده‌ایم.» (5)
آنگاه علی بن الحسین صورت خود را بر قبر رسول خدا نهاد و گریست. (6) . صدای دختر امام حسین (ع) جان مردم را به آتش کشید. او گفت: «ای رسول خدا، یزید با چوبدستی خود بر چهره‌ی حسین (ع) می‌زد.»
ماجرای ام البنین مادر فرزندان علی (ع) حکایت عجیبی است. او آن قدر حزین و غمگنانه سوگواری می‌کرد که حتی دل سنگ مروان بن حکم را نیز به درد می‌آورد. (7) او مرثیه خوانی می‌کرد و زنان مدینه با او هم ناله می‌شدند. نجوایش شنیدنی است: ای کسی که عباس را دیدی که بر گروه دشمنان حمله ور می‌شد و در پی او فرزندان حیدر که هر کدام مانند شیری قوی بودند. به من خبر داده‌اند که سر فرزندم را مجروح کرده دستهایش را بریده‌اند. وای من! بر سرش عمود کوبیدند. اگر شمشیر در دست داشت هرگز کسی به او نزدیک نمی‌شد. دیگر مرا به نام مادر پسران صدا نزنید...
رگهای قلبم پاره شد، من و هر کس در زیر این آسمان سبز است فدای حسین باد. مرا از حسین آگاه کنید!
سرنوشت رباب نیز بسیار شگفت آور است: او الهه‌ی اندوه بود. در عزای حسین، آن قدر از آسمان دیدگان اشک بارید که دیگر اشکی برایش نماند. (8) .
(صفحه 166)
ابن اثیر می‌گوید: تا یک سال همچنان گریست و جز سقف آسمان در زیر هیچ سقفی ننشست تا از شدت اندوه جان سپرد و بعضی نیز گفته‌اند یک سال در کنار قبر امام نشست تا از غم بزرگ حسین جان داد. (9) .

(صفحه 167)

(1) «و بنینا فوقکم سبعا شدادا.» تفسیر المیزان، ج 20 ص 163.
(2) الملهوف، ص 84 لواعج الاشجان، ص 464 - 461، معالم المدرستین ج 3، ص 170 - 169 و بحارالانوار، ج 45، ص 148.
(3) الملهوف، ص 84 و الدمعة الساکبة، ج 5 ص 427.
(4) الملهوف، ص 85.
(5) زینب الکبری، ص 156، مقرم، مقتل الحسین، ص 376.
(6) الدمعة الساکبه، ج 5، ص 162.
(7) حیاة الامام الحسین، ج 3 ص 430.
(8) مقرم، مقتل الحسین، ص 376.
(9) انب اثیر، کامل، ج 4 ص 88.

اربعین
در مورد اربعین و بازگشت خاندان پیامبر به کربلا در میان مورخان اختلاف وجود دارد. بسیاری از آنها در کتابهای خود هیچ‌گونه اشاره‌ای به آمدن بازماندگان کاروان حسین به کربلا نداشته‌اند که از جمله آنها می‌توان به ابن اثیر، طبرسی، بلاذری، نویری، ابن حجر، ابن اعثم کوفی اشاره کرد و گروهی نیز به عزاداری اهل بیت در کربلا اشاره کرده و یا پرداخته‌اند، مانند: ابی مخنف، ابن نماحلی، جعفر النقدی، محسن‌الامین، سید بن طاووس.
در مجموع در مورد اربعین چهار احتمال وجود دارد:
1. در سال 61 پس از مراجعت از شام، اهل بیت امام حسین (ع) در روز بیستم صفر به کربلا وارد شدند و به سوگواری پرداختند.
2. اهل بیت پیامبر در روز بیستم ماه صفر سال 61، قبل از رفتن به شام از کربلا عبور کردند و بر مزار شهدا به عزاداری پرداختند. (1) این احتمال بسیار ضعیف به نظر می‌رسد.
(صفحه 168)
3. اهل بیت رسول خدا در سال 62 یک سال بعد از واقعه‌ی کربلا در بیستم ماه صفر به کربلا آمده باشند.
4. اهل بیت پیامبر بعد از بازگشت به مدینه به کربلا رفته باشند که در این صورت تعیین روز اربعین به عنوان روز رسیدن آنها به کربلا منتفی است، اما آنچه مسلم است خاندان رسالت به زیارت قبور شهدای بزرگ کربلا رفتند وتا سه روز به عزاداری پرداختند وبه قول سیدبن طاووس ماتمهای جگر خراش بر پا داشتند. (2) هنوز هم می‌توان صدای سکینه را از کنار قبر پدر شنید که می‌گفت:
الا یا کربلا نودعک جسما
بلا کفن و لاغسل دفینا
الا یا کربلا نودعک روحا
لا حمد و الوصی مع الامینا
«ای کربلا، بدنی را در تو به ودیعه گذاشته‌ایم که بدون غسل و کفن مدفون شد.
ای کربلا، کسی را به یادگار در تو قرار دادیم که روح احمد (ص) و وصی اوست.»
همچنین آمده است چون کاروان به کربلا رسید جابربن عبدالله انصاری (3) را دیدند که با تعدادی از بنی‌هاشم برای زیارت شهدا به کربلا آمده است.

چون یکدیگر را ملاقات کردند بشدت گریستند و زنان روستاهای مجاور نیز به آنها پیوستند. (4) آنگاه زینب کبری در حالی که زنان اطرافش را گرفته بودند با صوتی حزین که جانها را می‌گداخت به امام سلام داد:
(صفحه 169)
السلام علیک ایتها الارواح التی حلت بفناء الحسین و اناخت برحله اشهد انکم أقمتم الصلوة و آتیتم الزکوة و امرتم بالمعروف و نهیتم عن المنکر و جاهدتم الملحدین و عبدتم الله حتی اتاکم الیقین
فرصت و کلام ما به پایان رسید و قصدمان این بود که به مهر و ارادتش بیاویزیم که حسین زنده‌ی همه‌ی روزگاران است و عاشورا انگیزه‌ی بقا و حیات بندگان، و حزن بزرگ آل محمد (ص) از واقعه‌ی جانسوز عاشورا، عزای بی‌پایان همه‌ی آزادگان و حماسه‌ی بیکران کربلا نیاز بشریت در همه جا و همیشه‌ی آفرینش است. انسانیت، شرف، آزادگی، ایثار و جوانمردی بدون حسین هرگز به معنا نمی‌نشیند که او نه تنها خون خداست که رکن راه و باعث مهر و گل سرسبد آفرینش پروردگار است.
اسلام علیک یا ابا عبدالله
و علی الارواح التی حلت بفنآئک علیک منی سلام الله ابدا ما بقیت و بقی اللیل و النهار و لاجعله الله اخر العهد منی لزیارتکم
السلام علی الحسین و علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین
(1) ناسخ التواریخ، احوالات امام حسین، ج 3 ص 176.
(2) الملهوف، ص 82.
(3) از صحابه‌ی رسول خدا بود که در هیجده غزوه جنگیده و در صفین نیز از یاران علی (ع) بود. وی در سالهای پایانی عمر نابینا شد. (الاستیعاب، ج 1 ص 219).
(4) الملهوف، ص 82.

16- بررسی تاریخ عاشورا

مشخصات کتاب

سرشناسه :آیتی محمدابراهیم ۱۲۹۴ - ۱۳۴۳.
عنوان و نام پدیدآور :بررسی تاریخ عاشورا/ محمدابراهیم آیتی به کوشش مهدی انصاری
مشخصات نشر:قم انتشارات امام عصر(عج ۱۳۸۱.
مشخصات ظاهری ۳۳۶ص.
شابک ۱۶۵۰۰ریال 964-7447-38-8 ؛ ۲۵۰۰۰ ریال (چاپ چهارم)
یادداشت :این کتاب مجموعه سخنرانیهایی است که در سالهای ۱۳۴۳ - ۱۳۴۲ایراد گردیده است
یادداشت :چاپ قبلی نشر صدوق ۱۳۷۲.
یادداشت :چاپ چهارم : زمستان ۱۳۸۵.
یادداشت :کتابنامه به صورت زیرنویس
موضوع :حسین‌بن علی (ع)، امام سوم ۴ - ۶۱ق
موضوع واقعه کربلا، ۶۱ق
شناسه افزوده :انصاری مهدی ۱۳۳۲-
رده بندی کنگره BP۴۱/۵/آ۹ب۴ ۱۳۸۱
رده بندی دیویی ۲۹۷/۹۵۳۴
شماره کتابشناسی ملی :م۸۲-۲۷۶۸۸

مقدمه
بسم اللَّه الرحمن الرحيم
اين مجموعه حاوى هفده سخنرانى است كه مرحوم مغفور دكتر محمد ابراهيم آيتى رضوان اللَّه تعالى عليه در راديو ايران در سال هاى 1342 و1343 ايراد فرموده‌اند. پانزده شماره‌ى اول در محرم به عنوان بررسى تاريخ عاشورا و دو شماره‌ى آخر را هم در ايام اربعين همان سالها ايراد كرده‌اند. تمام سخنرانيها از طرف اداره‌ى تبليغات تايپ شده و موجود بود و حقير در زمان حيات مرحوم دكتر مكرر از ايشان درخواست نمودم كه افتخار طبع آن را به حقير واگذارند، معظم له مى فرمودند البته حاضر است ولى احتياج به تصحيح دارد و فرصت ندارم آماده نمايم. و همينطور ماند تا حادثه‌ى فوت ايشان اتفاق افتاد و در روز 3 جمادى الثانيه 1384 هجرى در اثر تصادف اتومبيل قلب ايشان آسيب ديده و جابجا فوت كردند و حادثه‌ى مرگ ايشان بدون اغراق همه‌ى دوستان و آشنايان و خويشان و همكاران و شاگردانش را داغدار و متألم نمود و قلوب همه را جريحه دار كرد و راستى بايد آنرا ضايعه شمرد. مرحوم دكتر آيتى - رضوان اللَّه عليه - حجت و آيتى براى ديگران بود. از ابتدا عمر تا روزى كه از دنيا رفت هميشه چون سرباز وظيفه شناس، فداكار و از خود گذشته در جبهه مشغول انجام وظيفه بود مردى دانشمند، با تقوى، دور از هوى، كثير الاطلاع، متبحر و با حقيقت بود و سعه‌ى علم و ميزان تبحرش از آثار ذيقيمتش آشكار است، همه‌ى عمر با كمال اخلاص مشغول خدمت به دين و علم بود و از كسانى بود كه مى توان گفت مشمول آيه ى مباركه‌ى «الذين يبلغون رسالات اللَّه و يخشونه و لا يخشون احدا الا اللَّه» مى‌باشند. تمام عمر، عزيز و محترم زيست و از جنازه‌ى ايشان كمال تجليل از طبقات مختلف خصوصا علماء اعلام به عمل آمد و در شهر مقدس قم در جوار حضرت معصومه عليهاالسلام در قبرستانى كه معروف به
(صفحه 6)
قبرستان ابوحسين است مدفون گرديد، رحمة اللَّه عليه، عاش سعيدا و مات فقيدا خدايش بيامرزد و او را با مواليانش ائمه اطهار عليهم‌السلام محشور گرداند.
بارى پس از فوت ايشان حقير از آقازاده‌ى بزرگ ايشان آقاى اسماعيل آيتى درخواست نمودم كه اوراق تايپ شده از سخنرانيهاى معظم له را در اختيار اينجانب گذارند، ايشان نيز لطف فرموده قبول نمودند و همه‌ى اوراق را براى حقير فرستادند و از تمامى آنها آنچه مربوط به بررسى

تاریخ عاشورا بود که خود آن مرحوم هم نمره گذاری کرده بودند به اضافه‌ی دو سخنرانی که در ایام اربعین همان سالها ایراد نموده بودند انتخاب کرده و تا آنجا که ممکن بود با مراجعه به مصادر و مآخذ تنظیم کرده و هر جا لازم به بیان بیشتری بود در پاورقی توضیح دادم و مقدمه‌ای درباره‌ی قیام حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بر آن افزوده و به طوریکه اکنون در دست خواننده‌ی محترم است به طبع رسانیدم. امید است مورد قبول پروردگار و موجب شادی روح پرفتوح گوینده و استفاده‌ی خواننده واقع گردد. و به نظر حقیر یکی از مفیدترین آثار مرحوم دکتر آیتی همین کتاب است.

شرح حال ایشان:

از آنچه که خود آن مرحوم در روزهای آخر عمر به قلم خویش مرقوم فرموده بودند چنین استفاده می‌شود:

محمد ابراهیم آیتی در سال 1333 قمری در شهر بیرجند تولد یافت و تا سال 1317 خورشیدی در بیرجند و مشهد علوم قدیمه را تحصیل می‌کرد از سال 1320 تا سال 1329 شمسی در شهر بیرجند و به وعظ و تدریس اشتغال داشت، سپس به تهران آمده و از سال 1334 در دانشکده‌ی علوم معقول و منقول به تدریس پرداخت و در سال 1340 از رشته‌ی معقول دانشکده‌ی علوم معقول و منقول دانشگاه تهران به اخذ درجه‌ی دکترا نائل آمد آثار طبع شده‌ی وی چنین است:

تألیف سرمایه‌ی سخن سال 1330- فهرست ابواب و فصول اسفار سال 1340- اندلس یا تاریخ حکومت مسلمین در اروپا سال 1340- ترجمه‌ی افکار جاوید محمد سال 1335- ترجمه‌ی آئینه‌ی اسلام سال 1339- ترجمه‌ی مجلد اول تاریخ یعقوبی سال

(صفحه 7)

1342- ترجمه‌ی جهان در قرن بیستم سال 1342- تصحیح و تنقیح مثنوی مقامات الابرار سال 1337 تصحیح مجلد سوم و چهارم تفسیر شریف لاهیجی سال 1340.

علاوه بر اینها چند کتاب که تألیفش تمام نشده است:

الف- تاریخ اسلام- فارسی.

ب- شهدای اسلام- عربی.

ج- خطبه‌های رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله- عربی.

و از آثار مرحوم دکتر آیتی سلسله‌ی سخنرانیهائی است که بعضی تایپ شده و بعضی چاپ شده و از آن جمله همین کتاب مزبور است.

(صفحه 8)

مقدمه‌ی کتاب از علی اکبر غفاری

بسم اللّٰه الرحمن الرحیم

در ایام اربعین سال 1385 در مجمع دوستان درباره‌ی قیام حضرت اباعبداللّٰه الحسین علیه‌السلام مذاکراتی نموده بودم و به بعضی اشکالات که در ذهن اکثر جوانان تحصیل کرده پیدا شده جواب گفته، رفقا و دوستان اصراری داشتند که آنچه در آن جلسه گفتگو شده عیناً چاپ شود و در دسترس همگان قرار گیرد و حقیر از کثرت مشاغل حاضر نبودم؛ ولی وقتی که این سخنرانیها را طبع کردم دانشمند معظم جناب آقای مطهری رحمه‌اللّٰه امر فرمودند همان سخنرانی که در ایام اربعین کرده بودم مقدمه‌ی این کتاب قرار دهم، حقیر هم امر معظم له را بر خود واجب شمردم و امتثال کرده و آنچه مذاکره شده بود به قلم تحریر درآورده و به عنوان مقدمه به کتاب «بررسی تاریخ عاشورا» در اینجا ملحق نموده و امید است موجب روشنی افکار و قبول پروردگار واقع شود.

مذاکرات آن روز این بود که آیا عمل حسین بن علی علیهماالسلام فرار از بیعت بود یا اجابت دعوت کوفیان و یا قیام و نهضت و به قول امروزی‌ها ثوره و انقلاب؟ و آیا می‌دانست که کشته می‌شود یا نه؟ آیا از روی نقشه عمل می‌کرد یا اینکه در پیشامدها هر یک جداگانه تصمیم خاصی می‌گرفت؟ چرا در بین راه کوفه پس از خبر شهادت مسلم بن عقیل به همراهان خود پیشنهاد کرد بروید و مرا تنها گذارید؟ و چرا بعدا از این و آن تقاضای یاری می‌کرد؟ چرا شب عاشورا از همگی درخواست نمود بروید؟ و چرا حبیب بن مظاهر را برای یاری خواستن به قبیله‌ی بنی‌اسد فرستاد؟ چرا از عبیداللّٰه ابن حر جعفی در قصر بنی مقاتل یاری خواست؟ و چرا پسران عقیل را شب عاشورا

(صفحه 9)

گفت بروید و از شما همان کشته شدن مسلم بس است؟ چرا از ضحاک بن عبداللّٰه مشرقی و رفیقش و زهیر بن قین با امتناع شدید آنها یاری خواست و آنقدر اصرار کرد و حتی حاضر شد که ضحاک بن عبداللّٰه تا دم آخر او را یاری نماید بعد برود. اینها آیا کاشف از عدم علم بمآل کار و عاقبت امر نیست؟ و دلالت بر نداشتن نقشه نمی‌کند؟ آیا اقدام به این عمل خطیر، القاء نفس در تهلکه نیست؟! آیا کسی که می‌داند او را خواهند کشت با زن و فرزند و اطفال شیرخوار به طرف مرگ می‌رود؟

در پاسخ این سؤالات سخنان بی‌اساس و سخنان صحیح و سخنان پریشان بسیار گفته شده. بعضی گفته‌اند چون امام علیه‌السلام حاضر نبود با مثل

یزید بیعت کند و حکومت غیر قانونی او را امضا نماید ناچار از مدینه خائفاً به مکه که «و من دخله کان آمنا» بود پناه برد و آنجا را محل امن دانست و مسکن گزید و پیش آمد چنان شد که کوفیان از او دعوت کردند و بدو اطمینان دادند که یاریش کنند و حضرت هم خود خائف بود که مبادا در مکه ترور شود و احترام کعبه بریزد، لذا دعوت کوفیان را پذیرفت و به طرف کربلا آمد و کار بدانجا منجر شد که خود و فرزندانش کشته شوند و اهل بیتش اسیر گشتند.
و بعضی دیگر از بزرگان گفته‌اند امام نمی‌دانست که او را می‌کشند و الا اقدام نمی نمود.
بعضی می‌گویند امام علیه‌السلام برای نسبتش به رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم گمان می کرد البته او را نخواهند کشت لذا اقدام بدین عمل خطیر نمود، یا اینکه ظن قوی داشت که اگر قیام هم نکند باز بدست ابن زیاد یا دیگری به مذلت کشته خواهد شد، لذا کشته شدن در جهاد را بر مرگ به ذلت ترجیح داد.
جماعتی گویند: ولو اینکه این کار القاء نفس در تهلکه بود اما چون خداوند امر فرموده بود ناچار اطاعت نمود.
برخی از مخالفین و آنانکه هرکس را اولوالامر خویش شناسند هم گویند حب ریاست و طمع در زمامداری او را بدین مهلکه انداخت ولی خوب نبود او را به چنین وضع فجیعی بکشند بهتر بود که به تهدید و تطمیع او را محدود و منصرف می‌نمودند.
جواب صحیح به همه‌ی سؤالات این است که: از ابتدای حکومت معاویه موجبات و
(صفحه 10)
عللی برای چنین نهضتی پیدا شده بود و روز به روز تأیید می شد و در این اواخر کار به جائی کشیده بود که اگر حسین بن علی علیهما السلام بدین عمل اقدام نمی نمود همه‌ی آثار اسلام و زحمات 23 ساله پیغمبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله از بین می رفت و اثری از قرآن و اسلام باقی نمی ماند.
از همه مهمتر طرز بی سابقه‌ای که در انتخاب خلیفه پیدا شده بود و معاویه بر خلاف قرارداد صلحی که با حضرت مجتبی علیه‌السلام داشت که بعد از خود امر مسلمین را به خودشان واگذارد برای یزید بیعت می گیرد و به علاوه به عمال و کارگزاران خود در ولایات بخشنامه می‌کند «انظرو الی من قامت علیه البینة انه یحب علینا و اهل بیته فامحوه من الدیوان و اسقطو عطاءه و رزقه» (1) متوجه باشید در تمام ادارات لشکری و کشوری هر که را ثابت شد که از شیعیان علی است و از دوستداران اهل بیت است عطایش را قطع کنید و اسم او را قلم بکشید و حقوقش را

توقیف نمائید. باز بخشنامه‌ی دیگری می‌نماید که: «من اتهمتموه بموالاة هؤلاء القوم فنکلوا به و اهدموا داره» نظر کنید هر که را احتمال دادید که او از هواداران اهل بیت است به مجرد گمان او را تحت فشار و شکنجه قرار دهید و خانه‌اش را خراب کنید. (2) و امر به قسمی سخت شده بود که ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: شیعیان به خانه‌ی اقوام و دوستان خود پناه می‌بردند و از غلام و کنیز آنان بیمناک بودند که مبادا افشا کنند زیرا هر کس با هر که بد بود گزارش می‌داد که فلانی از دوستان اهل‌بیت است و مردم را به تهمت و ظنت می‌گرفتند و زجر می‌کردند و بی‌خانمان می‌نمودند، و این کار در عراق در حکومت زیاد بن سمیه از هر جا سخت‌تر اجرا می‌شد. در تمام ممالک اسلامی و هر کجا که جزء قلمرو اسلام بود در خطبه‌های نماز جمعه و اوقات دیگر باید علی علیه‌السلام با آن همه سوابق درخشان و افتخاراتی که در اسلام داشت سب و لعن شود و معاویه و

(صفحه 11)

یزید تبجیل و تعظیم شوند.

معاویه رسما به فرماندار عراق زیاد بن سمیه نوشت که هرکس را شناخته شد که شیعه است شهادتش در هیچ موردی پذیرفته نیست و پناه دادگان آنان را هم محترم نباید شمرد.

حجر بن عدی و رشید هجری و یازده نفر از یارانش را چقدر اذیت کردند و چه بلاها به سر آنها آوردند تا اینکه معاویه 6 تن از آنان را که آنروز بهترین اهل ارض بودند کشت و چه بسیار افرادی که دست و پایشان را قطع کردند و میل سرخ شده در آتش بدیدگانشان فرومی‌بردند و یا زنده بگورشان می‌نمودند. و تبلیغات سوء معاویه و عمال و کارگزارانش در شام و سراسر کشور اسلامی امر را بر مردم مشتبه ساخته بود. و هرکس هر کجا نفس تندی می‌کشید او را قاتل عثمان می‌شناختند و خون او را مباح می‌شمردند، مردم نفهم عوام هم که در هر عصری از اعصار فراوانند و همیشه تحت تأثیر تبلیغات سوء واقع می‌شوند باور کرده بودند که راست است خون عثمان بنا حق ریخته شده و اینها که راضی بدین امر هستند همه مستحق همین عقوبت‌ها می‌باشند.

و این در اثر همان تبلیغات و سم پاشی‌های معاویه و مأمورین او شده بود و از طرف دیگر خوارج هم که با معاویه و علی هر دو دشمنی داشتند راجع به معاویه از ترس سکوت می‌کردند ولی به امیرالمؤمنین با صراحت لهجه دشنام می‌دادند و امیرالمؤمنین را کافر می‌شمردند و این خود کمک شایانی به معاویه می‌کرد و مبغوضیت شدیدی برای علی علیه‌السلام و شیعیان و پیروانش ایجاد می‌نمود که حتی در روز عاشورا بعد از آنکه حضرت سیدالشهداء عذر خود را در آمدن به طرف کوفه اظهار کرد و حجت خویش را تمام نمود و سبب اجتماع نمودن ایشان را بر قتل خود

سؤال کرد «بغضا منا لأبیک» می‌گفتند.
تنها مصیبت این نبود که مردمان بی‌اطلاع تازه مسلمان که اکثریت جامعه‌ی آن وقت را تشکیل می‌دادند در اثر تبلیغات شوم معاویه علی بن ابیطالب را بد بدانند و اظهار برائت کنند، بلکه مصیبتی که به مراتب از این بالاتر و عظیم‌تر می‌نمود این بود که معاویه را درست نمی‌شناختند و او را صحابی بزرگ رسول خدا می‌دانستند و کاتب وحی می‌شمردند و این عقیده درباره‌ی معاویه تازگی نداشت در زمان امیرالمؤمنین
(صفحه 12)
علیه‌السلام یعنی سال سی و هفت و سی و هشت هجری هم اغلب خشک مقدسهای نادان کسانی که ضررشان از هر چیز برای اسلام زیادتر است معاویه را بزرگ می‌شمردند و به عنوان یک مسلمان واقعی و خداپرست و مجتهد او را به حساب می‌گذاشتند و یا لااقل در نفاق او شک داشتند، لذا به مبارزه با او تن درنمی‌دادند و در صفین از جنگ با او امتناع می‌ورزیدند و همین‌ها باعث شده بود که حضرت مجتبی علیه‌السلام را هم وادار به قبول صلح کرد.
نصر بن مزاحم در کتاب صفین به اسناد خود از اسماء بن حکم فزاری نقل نموده گوید ما در صفین حاضر بودیم و جزء لشکر عمار بن یاسر و تحت پرچم او بودیم نزدیک ظهر بود که از سایه‌ی بردی سرخ رنگ که بر سر نیزه‌ها بلند کرده بودیم استفاده می‌کردیم ناگاه مردی صفوف لشکر را شکافته و به طرف ما میآمد تا به ما رسید و گفت: «ایکم عمار بن یاسر؟» عمار کدام است؟ عمار خود را معرفی نمود، آن مرد گفت ای ابایقظان (کینه‌ی عمار است) من حاجتی دارم آشکارا اظهار کنم یا در سر و پنهانی؟ عمار گفت هر طور مایل باشی، مرد گفت آشکارا بهتر است، آنگاه گفت من با کمال بینش و اعتقاد به حقانیت خود از خانه‌ی خود حرکت کردم و شک نداشتم که این مردم یعنی معاویه و اتباعش در ضلالت و گمراهی‌اند و بر این اعتقاد بودم تا اینکه بدینجا نزول کردم و دیدم منادی ما ندای «اشهد ان لا اله الا اللّٰه و ان محمدا رسول‌اللّٰه» میزند، منادی آن قوم هم همینطور مثل منادی ما ندا می‌کند، ما معتقد به نمازیم آنها هم مانند ما نماز می‌خوانند و همچنین ما دعا می‌کنیم آنها هم مثل ما دعا می‌نمایند، کتاب ما قرآن است کتاب آنان هم قرآن است، پیغمبر ما و آنان یکیست. چون اینطور دیدم شک مرا گرفت و به قسمی ناراحت شدم که خدا می‌داند. صبح نزد امیرالمؤمنین رفتم و قضایا را چنانکه بود اظهار نمودم، فرمود عمار یاسر را ملاقات کرده‌ای؟ گفتم خیر، فرمود او را حتماً ملاقات نما و هر چه گفت بپذیر. اکنون نزد تو آمده‌ام تا چه فرمائی، عمار یاسر گفت صاحب آن پرچم سیاه را می‌شناسی که در مقابل ماست؟ او عمرو بن العاص است، من که عمار یاسرم با همان پرچم سه مرتبه در بدر و احد

و حنین به همراهی رسول خدا جنگیده‌ام و این مرتبه‌ی چهارم است و از آن سه مرتبه بهتر نیست بلکه بدتر شده، بعد گفت تو یا پدرت آن جنگ‌ها را دیده‌اید؟ گفت نه، گفت هان بدان که مراکز
(صفحه 13)
پرچم ما همان مراکز پرچم رسول خداست در روز بدر و احد و حنین و پرچم آنها هم جای پرچم مشرکین است. (3) و نیز گوید در مسیر صفین اصحاب عبداللَّه بن مسعود خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدند و در بین ایشان عبیده‌ی سلمانی و اصحابش بودند گفتند ما حاضریم همراه شما به صفین بیائیم ولی داخل لشکر شما نمی‌شویم تا آنگاه که ببینیم که کدام طایفه حق است و کدام طایفه باطل تا با او بجنگیم. و هکذا عده‌ی دیگری را که حاضر نبودند با امیرالمؤمنین موافقت نمایند و می‌گفتند «انا شککنا فی هذا القتال» نام می‌برد.
همه‌ی اینها دلالت دارد که اغلب مسلمین بطلان معاویه را هنوز نشناخته بودند و او را از صحابه‌ی کبار می‌دانستند لذا حاضر نبودند به همراه امیرالمؤمنین یا حسن بن علی علیهماالسلام با او بجنگند، اکنون که بیست سال بلکه بیشتر از وقعه‌ی صفین می‌گذرد و معاویه هر چه توانسته بر له خود و علیه بنی‌هاشم خصوصاً علی بن ابیطالب تبلیغ نموده و اکثر صحابه‌ی پیغمبر که مناقب امیرالمؤمنین را از پیغمبر شنیده‌اند و سوابق درخشان او را دیده از دنیا رفته‌اند مسلماً این عقیده که معاویه یکی از اصحاب رسول خدا و کاتب وحی بوده و خال المؤمنین است بیشتر رسوخ پیدا کرده و ترویج شده و اگر کار بر همین رویه و منوال پیش برود روزی خواهد رسید که اصلا مردم اسلام حقیقی را جز آنکه معاویه معرفی کرده نشناسند و همه‌ی زحمات بیست و سه ساله‌ی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم یکجا به نفع اولاد ابوسفیان همان دشمن سرسخت اسلام تمام شود، ابوسفیان و معاویه‌ای که پس از بیست سال که با پیغمبر جنگیدند و با هر وسیله‌ای که توانستند در خاموش نمودن نور اسلام کوشش کردند و در فتح مکه که سال هفتم از هجرت بود ناچار شدند اظهار اسلام کنند در نظر مردم شخص اول اسلام شناخته شده‌اند. و علی بن ابیطالب که بر حسب روایات فریقین «اول من اسلم» بود مردیست که امروز در نظر مردم العیاذ باللَّه ملعون شمرده می‌شود، و لعن و سب او از بزرگترین عبادات اسلامی محسوب است!!! کسانی بودند که اگر روزی سب را فراموش می‌کردند قضای آن را بر خود واجب می‌شمردند!!! پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم در زمان حیاتش می‌فرمود «اذا ظهرت البدع و لعن آخر هذه الامة اولها فمن
(صفحه 14)
کان عنده علم فلینشره، فان کاتم العلم یومئذ ککاتم ما انزل اللَّه علی

محمد»(4) چون بدعتها ظاهر شود و آنانکه بعد به اسلام پیوسته‌اند مسلمانان اولیه و آنانکه از روز اول به پیغمبر ایمان آورده‌اند را لعن کنند و کسی بداند و علم خود را آشکار نسازد مانند کسی است که دین خدا را کتمان نموده باشد باید مردی که بدعت را از سنت می‌شناسد قیام کند و مردم را از انحراف نجات دهد و الّا مورد خشم خدا قرار خواهد گرفت.
امام حسین علیه‌السلام طبق همین سند خود را مکلف می‌دانست و تسامح را بر خود جایز نمی‌دید و خود را از طرف خدا مأمور به حفظ دین و امت اسلام از خطر سقوط می‌دانست و لذا در مدت ده سال امامت واقعی خویش آرام نبود و تا آنجا که می‌توانست ساکت نمی‌نشست و در عرض این مدت بین او و معاویه نامه‌هائی رد و بدل می‌شده و اعتراضات شدیدی به معاویه می‌کرده و تا حدی که امکان داشته نامه‌هائی که به معاویه می‌نوشته مضمونش در مدینه یا مکه هنگام حج منتشر می‌شده و برای این قیام تقریباً زمینه سازی می‌نموده، حتی وقتی مالی از راه مدینه از یمن به شام برای معاویه می‌بردند حضرت تمام آن اموال را مصادره کرده و بین بنی‌هاشم تقسیم نمود و بعد رسیدش را با نامه‌ای عتاب‌آمیز برای معاویه فرستاد (5) اینها خود حاکی از آنست که حضرت خیال ثوره و انقلاب داشته و الّا چنین کاری از امام شایسته نیست و اینها همه برای انجام مأموریت بوده و اینکه خود را موظف می‌دانسته که ساکت ننشیند و تا آنجا که ممکن است زمینه را برای نجات اسلام و مسلمین آماده سازد و لذا آرام هم ننشست و به توسط نامه و خطبه و تبلیغ وظیفه‌ی خود را انجام داد، حتی در جواب نامه‌ی گله‌آمیز معاویه نوشت که ای معاویه من ترک نبرد و مبارزه با تو را تقصیر می‌شمرم و خود را در سکوت و عدم قیام علیه تو مسئول خدا می‌دانم.
تا موقعی که نوبت نهضت و قیام رسمی رسید بر مأموریتی که از طرف خدا و پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم برای او تعیین شده بود به عنوان امر به معروف و نهی از منکر اقدام فرمود.
و اینکه گفتیم از طرف خدا مأمور بود حدیث صحیحی است که مرحوم کلینی
(صفحه 15)
در کتاب کافی به سند بسیار معتبر از ضریس کناسی نقل نموده و گوید که حمران بن اعین شیبانی به امام باقر علیه‌السلام عرض کرد: قربانت گردم، ملاحظه می‌فرمائید آنچه را در زندگی امیرالمؤمنین و حسنین علیهم‌السلام واقع شد از خروج و نهضت و جهاد فی سبیل‌اللّه و آنچه بدان گرفتار شدند: از کشته شدن بدست جباران و آنچه بر سرشان آمد تا بالأخره کشته شدند و مغلوب گشتند؟ حضرت فرمود: آنچه شد البته خدای تعالی برای ایشان مقدر فرموده بود و خود حکم کرده و امضا نموده و حتمی ساخته بود و

سپس آنرا اجرا کرد و قیام علی و حسن و حسین «فبتقدم علم ذلک الیهم من رسول‌اللَّه» با سابقه‌ی علم و دستوری بود که از رسول خدا به آنها رسیده بود و هر امامی هم که سکوت کرد از روی علم و دستور بود.
از این حدیث شریف استفاده می‌شود که پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله وظایف هر یک از ائمه را از طرف خدا قبلاً تعیین نموده بود و هر یک در زمان خود مأموریت الهی را انجام می‌دادند.
و اگر کسی در صحت اینگونه احادیث تردید کند یا از اخبار آحاد بداند یا در دلالتش خدشه کند در این امر عقلی که باید زمامدار و رهبر مسلمین مخالف با اسلام نباشد که نمی‌تواند تردید کند، و بدیهی است که چنانچه حکومت اسلام بدست مخالفین اسلام بیفتد و قدرتی پیدا کنند اسلام را ریشه‌کن خواهند نمود و یزید که پدرش معاویه در زمان قدرت و استیلای خود برای او از همه بیعت گرفت همان کسی است که رسماً دستورات اسلامی را زیر پا می‌گذاشت فساد و انحراف و کفریات او در اشعارش قبل از آنکه به خلافت برسد در کتب عامه و خاصه مشهور است.
یعقوبی و دیگران از مورخین نوشته‌اند در سالی که معاویه یزید را با لشکری برای فتح بلاد روم فرستاده بود در غذقذونه که در آنجا دیری بود بنام دیر مران اتراق کردند و یزید در آن دیر با ام‌کلثوم نامی مشغول عیاشی و کیف شد و در اثر بدی هوا لشکر مبتلا به تب و آبله شدند و مرض به قسمی در اردوی مسلمین افتاد که مثل برگ خزان روی زمین می‌ریختند و می‌مردند هرچه به یزید اصرار کردند زودتر از اینجا کوچ کنیم اعتنا نکرد و این اشعار را سرود:
ما ان ابالی بما لاقت جموعهم
بالغذقذونة من حمی و من موم
(صفحه 16)
اذا اتکات علی الانماط فی غرف
بدیر مران عندی ام‌کلثوم
یعنی مرا چه باک که تمام لشکر اسلام از مرض آبله و تب مردند، من اکنون در دیر مران بر متکاهای پر قو تکیه داده و راحتم و ام‌کلثوم در آغوش من است.
و نیز از اشعار اوست که در تعریف شراب گفته و حاکی از روحیه‌ی اوست:
شمیسة کرم برجها قعر دنها
و مشرقها الساقی و مغربها فمی
اذا نزلت من دنها فی زجاجة
حکت نفرا بین الحطیم و زمزم
فان حرمت یوما علی دین احمد

فخذها علی دین المسیح بن مریم
شراب را تشبیه به خورشید نموده گوید خورشید من که از انگور است برج آن ته خمره‌ی شراب است و از مشرق دست ساقی طلوع می‌کند و به مغرب دهان من غروب می‌نماید و چون از سبو در جام ریخته شود غلغل کردن و زیر و رو شدن و حباب ساختنش حکایت از حجاجی می‌کند که بین دیوار کعبه و چاه زمزم مشغول هروله هستند. اگر بر دین احمد حرام است تو آن را بر دین عیسی مسیح بگیر و سرکش.
و نیز از اشعار اوست:
معشر الندمان قوموا
واسمعوا صوت الاغانی
واشربوا کاس مدام
واترکوا ذکر المعانی
شغلتنی نغمة العیدان
عن صوت الاذان
و تعوضت عن الحو
رعجوزا فی الدنان
ای یاران همپیاله‌ی من برخیزید و به نوای دلنواز مطرب گوش دهید و پیاله‌های پی‌درپی را سرکشیده و گفتار و مذاکرات علمی و ادبی را کنار گذارید، نغمه‌ی دلپذیر چنگ، مرا از ندای «اللّٰه اکبر» بازمی‌دارد و من خود حاضرم که حوران بهشت را که نسیه است با دردهای ته خم شراب که نقد است تعویض نمایم، نقد، مال ما و نسیه برای کسانی که به قیامت معتقدند. اینها نمونه‌ای از فکر و اندیشه و روحیه‌ی یزید است.
یزید سخت در شهوات فرورفته بود و همش جز عیاشی و خوشگذرانی و فحشا چیز دیگری نبود و عموماً عمر خود را در دیرهای نصاری که آن روز حکم ستون پنجم را داشت به سر می‌برد و در لهو و لعب روزگار می‌گذرانید به حدی که حتی معاویه پدرش بدو نامه می‌نویسد و او را بدین کار سرزنش می‌کند. قلقشندی در صبح
(صفحه 17)
الأعشی ج 6 ص 387 نقل کرده گوید در وقتی که مکرر به معاویه گزارش دادند که یزید انهماک در لذات و شهوات دارد بدو نامه نوشت که «لقد ادت ألسنة التصریح الی اذن العنایة بک، فافجع الأمر فیک، و باعد الرجاء منک... اقتحمت البوائق و انقدت للمعایر، و اعتضتها من سمو الفضل و رفیع القدر، فلیتک (یزید) اذ کنت لم تکن، سررت یافعا، ناشئا و أثکلت کهلا ضالعا، فواحزناه علیک» زبانهای واضح و روشن بگوشی که به تو عنایت و توجه دارد رسانیده است آن چیزی را که ما را نسبت به تو مصیبت زده نمود و امید نزدیکی که به تو داشتیم دور ساخت، تا آنجا که گوید: ای یزید

تو خود را به وادی هلاکت افکنده‌ای و افسار نفس خود را به دست زشتیها و موجبات ملامتها و سرزنشها سپرده و در عوض معالی و فضائل و مکارم، هلاکت و عیبها و ناروائیها را برای خود پسندیده و بدانها گرائیده‌ای، یزید ای کاش از هماندم که بود شدی نمی‌بودی، ما را در ابتدای رشد و بلوغ خود مسرور و امیدوار ساختی و در حال بزرگی و انحراف به مصیبت مبتلا کردی و به گریه درآوردی، ای افسوس از دست تو- الخ. اینها نمونه‌ای از شخصیت یزید است و بهترین معرف اوست.
اکنون معاویه چنین عنصری را که تمام پلیدیها یک جا در وجود او متمرکز است و جرثومه‌ی فساد و نابکاری است (چنانکه بعد خوب روشن شد) و ابدا از اسلام و احکام الهی خبر ندارد مسند نشین پیغمبر اسلام برای مسلمین معرفی کرده و بر گردن کسانی که پدر و جد همین یزید به شمشیر آنها اظهار اسلام نموده‌اند سوار نموده در حالیکه هنوز بیش از چهل و چند سال از رحلت رسول خدا نگذشته و هنوز صحابه زنده هستند بلکه بعض از زوجات پیغمبر حیات دارند. البته معلوم است که با زمامداری چنین کسی که به خدا و پیغمبر معتقد نیست و نماز نمی‌خواند و شراب را مثل آب سر می‌کشد و مقدسات مذهبی را توهین می‌کند دیگر برای اسلام و قرآن باید فاتحه گزارد و در این صورت آیا ممکن است مردی الهی مانند حسین بن علی علیهماالسلام حاضر شود که ناظر این جنایات باشد و دین جدش را ملعبه دست این و آن ببیند و با سکوت خود همه را امضا کند، یا دست بیعت و همکاری و تشریک مساعی دهد؟ ابدا، نه تنها حسین علیه‌السلام حاضر نیست با یزید بیعت کند هیچ مسلمانی که از قرآن خبر داشته باشد و خدا را بشناسد بدین ذلت حاضر نخواهد بود.
(صفحه 18)
چنانکه عده‌ای هم از اهل کوفه و بصره و تمام اهل مدینه از روز اول مخالفت کردند.
امام حسین علیه‌السلام نیک می‌دانست که آل ابی‌سفیان اساساً با اسلام و بقاء ذکر محمد بن عبداللّٰه مخالفند و برای خاموش کردن نور اسلام هرچه توانسته کوشیده و ابدا حاضر نیستند که نام پیغمبر اکرم باقی بماند و چنانچه خلافت در اولاد ابی‌سفیان بماند اثری از آثار اسلام باقی نخواهد ماند. به قصه‌ی ذیل توجه کنید:
مسعودی در مروج‌الذهب ج 2ص 266 طبع بولاق در ذیل احوال مأمون آورده و نیز ابن ابی‌الحدید هم بدان اشاره کرده که مطرف بن مغیره گفت من با پدرم در شام مهمان معاویه بودیم و پدرم در دربار معاویه زیاد تردد می‌کرد و او را ثنا می‌گفت، شبی از شبها پدرم از نزد معاویه برگشت ولی زیاد اندوهگین و ناراحت بود، من سبب آن را پرسیدم، گفت: این مرد یعنی معاویه مردی بسیار بد، بلکه پلیدترین مردم روزگار است، گفتم مگر چه

شده؟ گفت: من به معاویه پیشنهاد کردم اکنون که تو به مراد خود رسیدی و دستگاه خلافت اسلامی را صاحب گشتی بهتر است که در آخر عمر با مردم به عدالت رفتار می‌نمودی و با بنی‌هاشم اینقدر بدرفتاری نمی‌کردی چون آنها بالأخره ارحام تواَند و اکنون چیزی دیگر برای آنها باقی نمانده که بیم آن داشته باشی که بر تو خروج کنند، معاویه گفت: «هیهات هیهات» ابوبکر خلافت کرد و عدالت گستری نمود و بیش از این نشد که بمرد و نامش هم از بین رفت و نیز عمر و عثمان همچنین مردند با اینکه با مردم نیکو رفتار کردند اما جز نامی باقی نگذاشتند و هلاک شدند. ولی برادر هاشم (یعنی رسول خدا) هر روزه پنج نوبت بنام او در دنیای اسلام فریاد می‌کنند و اشهد ان محمدا رسول‌اللّه می‌گویند «فای عمل یبقی مع هذا لا ام لک، لا واللّه الا دفنا دفنا» پس از آنکه نام خلفاء ثلاث بمیرد و نام محمد زنده باشد دیگر چه عملی باقی خواهد ماند جز آنکه نام محمد دفن شود و اسم او هم از بین برود.
این موضوع را مسعودی از کتاب موفقیات زبیر بن بکار که از اصول معتمده است ذکر کرده، آیا با چنین وضعی حسین بن علی می‌تواند بنشیند و صبر کند و به چشم خویش بنگرد که با اسلام و قرآن مبارزه می‌کنند و برای محو آثار آن می‌کوشند و سکوت نماید؟! أبداً.
باری معاویه به خیال فاسد خویش خواست خلافت اسلامی که آنروز رنگ
(صفحه 19)
سلطنت کسری و قیصر به خود گرفته بود در خانواده‌ی خویش موروثی کند و این کار دو مانع بزرگ در پیش داشت: یکی عدم قابلیت یزید که نزد تمام اشراف آن روز و رجال ممالک اسلامی جوانی جلف و سبکسر و بی‌قابلیت و بی‌حیا و میگسار و نابکار معرفی شده بود و سران کشور اسلامی او را به بازی نمی‌گرفتند.
و دیگری وجود مقدس حضرت مجتبی سلام‌اللّه‌علیه که در شرائط صلح، با او قرار کرده بود که بعد از خود احدی را برای خلافت معرفی نکند، معاویه برای رفع مانع اول چاره چنان دید که با پول و عطا و هدیه و جوائز کلان احساسات مذهبی را در افراد خفه کند و اگر از این راه به تمام مقصود نرسید با تهدید و تطمیع و قطع عطا و از کار برکنار نمودن افراد صداها را خاموش نماید و این کار را با سرعت هرچه تمام تر انجام داد.
و برای رفع مانع دوم اقدام به کشتن حضرت مجتبی علیه‌السلام کرد تا بالأخره با نیرنگ عجیبی توسط جعده دختر اشعث بن قیس آن حضرت را مسموم نمود و چنان می‌پنداشت که کار صاف و بی‌مانع شده و باور نمی‌کرد که پس از مرگ حضرت امام حسن علیه‌السلام مانعی دیگر در پیش باشد، بعد متوجه شد در مدینه که از همه‌ی ممالک اسلامی اهمیتش بیشتر است با بودن شخصیتی مانند حسین علیه‌السلام ابدا کسی حاضر به

بیعت با یزید نیست ناچار به خدعه و نیرنگ دیگری دست زد و مورخین اسلامی چنین گویند که:
«بعد از فوت حضرت مجتبی علیه‌السلام معاویه مصمم شد که برای یزید از مردم بیعت بگیرد و او را ولیعهد خویش قرار دهد لذا به تمام فرمانداران ممالک اسلامی نامه نوشت و از جمله به سعید بن عاص اموی والی مدینه نوشت از تمام مهاجر و انصار و اولاد ایشان که موجودند برای یزید بیعت بگیر و در این کار خشونت به خرج ده و تسامح و کوتاهی روا مدار و سختگیری کن لکن به این چند نفر فشار میاور و بخودشان واگذار: عبداللَّه بن عمر، عبداللَّه بن زبیر، عبدالرحمن بن ابی‌بکر، حسین بن علی.
نامه‌ی معاویه که به دست سعید بن عاص رسید مردم مدینه را دعوت به بیعت با یزید کرد همه امتناع کردند و گفتند هرگاه این چند تن حاضر به بیعت شدند ما هم حاضریم والّا فلا، سعید به معاویه نامه نوشت که همه‌ی اهل مدینه تابع این چند نفرند و تا اینها بیعت نکنند ممکن نیست از اهل مدینه بیعت گرفت ولو هر قدر خشونت و تندی
(صفحه 20)
به خرج داد. معاویه در جواب نوشت مانعی ندارد مزاحمت کسی را فراهم نساز تا فکری نمایم و در همان سال عزم حج بیت‌اللَّه کرد و به مدینه آمد و جمعیت زیادی از مردم شام را همراه خود آورد، در مدینه موقع دیدار و ملاقات از این چند تن اظهار ناخشنودی کرد و آنها را مورد عتاب و خطاب قرار داد و «لا مرحبا و لا اهلا» گفت، ایشان چون این بی‌احترامی را دیدند از مدینه به قصد عمره‌ی مفرده به مکه رفتند ولی معاویه در مدینه ماند تا موسم حج و در آن ایام هدایائی فرستاد و بخشش‌های فراوانی نمود، تا شاید مردم مدینه را به عطایای خود نرم نموده و حاضر نماید.
بعدا به خانه‌ی خدا رفت و در وقت ورود که مردم به دیدار او می‌رفتند با عبداللَّه عمر و عبداللَّه زبیر و عبدالرحمن و حضرت سیدالشهداء ملاقات کرد ولی بسیار احترام گزارد و دلجویی کرد و هر یک را مطابق شخصیت خود نام برد و دستور داد برای همه مرکب سواری آوردند و حسین بن علی را سید شباب مسلمین خواند، عبداللَّه زبیر را ابن‌عم رسول خدا نام برد، عبدالرحمن را سید و آقای قریش خواند و هکذا بالأخره آنچه شایسته بود در مقابل انظار از ایشان احترام کرد و بعد مناسک حج بجای آورد و بعد از انجام حج فرستاد و آنها را احضار نمود، همه به حضرت سیدالشهداء گفتند: شما با معاویه صحبت کن حضرت حاضر نشد، به عبداللَّه زبیر پیشنهاد کردند و او قبول نموده، بر معاویه وارد شد. معاویه شرائط احترام بجای آورد و گفت: خود دیدید که من با شما چقدر مهربانم و شما رحم منید و من با شما نظر لطف و عنایت دارم اکنون یزید برادر و پسر عم شما است و من فقط می‌خواهم که اسم خلافت روی او باشد و الّا کارها همه به

دست شما است و امر و نهی همه به عهده‌ی شما خواهد بود. همه ساکت شدند و چیزی نگفتند معاویه گفت: جواب دهید، باز کسی حرف نزد بار سوم معاویه کلام خود را تکرار کرد و رو به ابن‌زبیر نموده گفت تو سخن بگو عبداللّه زبیر، گفت ای معاویه یکی از سه کار را می‌توانی انجام دهی: یا اینکه همان طوریکه گویند رسول خدا کسی را تعیین نکرد و از دنیا رفت تو هم همان کار را بکن مردم خود برای خود خلیفه تعین می‌کنند، یا اینکه مانند ابوبکر کسی را که از بستگان تو نباشد و لیاقت این کار را داشته باشد خلیفه قرار ده و یا مانند عمر به شوری واگذار.

معاویه گفت آیا غیر از این سه راه راهی دیگر هست؟ گفت نه، معاویه رو کرد به

(صفحه 21)

دیگران و گفت نظر شما چیست؟ همه گفتند همانکه عبداللّه زبیر پیشنهاد کرد، معاویه گفت بسیار خوب فردا من هم صحبتی خواهم نمود و در میان کلام من کسی حق اعتراض ندارد و اگر راست گفتم راستی آن به خودم برمی‌گردد و اگر دروغ گفتم پاپیچ خودم خواهد گشت و هر که مخالفت کند کشته خواهد شد. بعد در مجتمع عمومی که عموم کسانی که از تمام ممالک اسلام به حج آمده بودند حضور داشتند این چند تن را احضار کرد و بالای سر هر یک از ایشان دو تن مأمور مسلح گذارد و بر منبر رفت و اهل شام اطرافش را گرفتند خطبه‌ای خواند و گفت:

من نظر کردم دیدم مردم حرفهای بی‌اساس زیاد می‌زنند و می‌گویند که حسین ابن علی و عبدالرحمن بن ابی‌بکر و عبداللّه زبیر و عبداللّه عمر با یزید بیعت نکرده‌اند و اکنون اینها هستند که بهترین و آقاترین مسلمین‌اند که هیچ کار بدون وجود اینان محکم و پایدار نیست و بدون مشورت اینان کاری انجام نشود و من خود اینان را بدین امر خواندم همگی را مطیع و منقاد دیدم و همه با یزید بیعت کردند و هیچگونه اظهار مخالفتی ندیدم. (6) .

راوی گوید: در اینجا چنانکه قبلاً سپرده بود اهل شام فریاد زدند که امر این چند تن آنقدر مهم نیست! اگر مخالفند دستور ده تا گردنشان را بزنیم. معاویه گفت یا للعجب چقدر مردم با قریش بد شدند و هیچ چیز از ریختن خون آنها نزد مردم شیرین‌تر نیست! ساکت شوید و دیگر این حرف را تکرار نکنید! و از منبر فرود آمد و کارگزارانش شروع کردند به بیعت گرفتن از مردم و معاویه سوار شد و از مکه بیرون آمد.

پس از خروج معاویه مردم ریختند اطراف حسین بن علی و دیگران، اعتراضات شروع شد. می‌گفتند شما که می‌گفتید ما بیعت نخواهیم کرد، پس چطور راضی شدید؟ هرچه می‌گفتند ما بیعت نکردیم و معاویه دروغ گفت و شما را فریب داد، می‌گفتند شما دروغ می‌گویید، اگر چنین است

چرا علنی در همان جلسه مخالفت نکردید و هرچه جواب می‌دادند که در این صورت کشته می‌شدیم، فایده‌ای نداشت».
(صفحه 22)
این موضوع را ابن عبدالبر اندلسی در عقدالفرید ج 2 ص 248 و ابن‌قتیبه در الامامة السیاسة ج 1 ص 138، در ذیل امالی قالی ص 177 ذکر نموده‌اند و یعقوبی مورخ، گفتار عبادله را در وقت پیشنهاد بیعت که از طرف سعید بن عاص اموی والی مدینه به آنها شد نقل کرده گوید: وقتی سعید بن عاص پیشنهاد بیعت یزید را به آنها نمود رسماً مخالفت کردند و گفتند: «نبایع من یلعب بالقرود و الکلاب و یشرب الخمر و یظهر الفسوق ما حجتنا عنداللّه» می‌گوئی ما با کسی که میمون باز و سگ باز و شراب‌خوار و فاسق بلکه متجاهر به فسق است بیعت کنیم و دست همکاری و امضای رفتار او را بدهیم؟ بگو آنگاه چه حجتی نزد خدا خواهیم داشت؟
ابن‌جوزی گوید: جماعتی از مدینه به شام رفتند تا رفتار و کردار یزید را ببینند. چون بازگشتند گفتند: «قدمنا من عند رجل لیس له دین، یشرب الخمر و یعزف بالطنابیر و یلعب بالکلاب» از نزد مردی آمده‌ایم که ابداً دین ندارد و شراب می‌خورد و ساز می‌نوازد و سگ‌باز است. عبداللّه پسر حنظله‌ی غسیل الملائکه می‌گفت: «ان رجلا ینکح الامهات و البنات و الاخوات و یشرب الخمر و یدع الصلاة» یزید مردی است که از مادر و دختر و خواهر خود نمی‌گذرد و شراب می‌خورد و نماز نمی‌خواند.
مسعودی در مروج‌الذهب گوید اصلاً یزید معروف شده بود به «السکران الخمیر» یعنی دائم‌الخمر. در این صورت وظیفه‌ی همه‌ی مسلمانان بود که حاضر به بیعت با او نباشند زیرا بیعت یعنی امضاء همه‌ی کارهای او، یعنی پیمان تشریک مساعی در تمام رفتار و کردار او. و اسلام جایز نمی‌داند که مسلمین دست خود را زیر بغل بگذارند و گردن کج کنند و هرکس با آنها هر کار کرد صبر کنند و تن دردهند ولو اسلام از بین برود و قرآن پایمال شود و دین خدا ملعبه‌ی این و آن گردد و سکوت در این مقام مانند سکوتی است که سید مرتضی داعی رازی در تبصرة العوام از آن مردک صوفی نقل نموده است (7) ، حضرت امام حسین علیه‌السلام سکوت را در چنین مواردی حرام می‌داند، و در حدیثی که در بین راه کوفه برای لشکر «حر» از جدش پیغمبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله نقل کرد، این جمله بود که: هرکس این قبیل امور را ببیند و اظهار مخالفت نکند و
(صفحه 23)
سکوت نماید «کان حقاً علی اللّٰه ان یدخله مدخله» بر خداوند است که او را با آن ظالم و ستمگر یکجا برد و یک نوع عذاب نماید. (8) .
لذا حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در سالهای آخر عمر معاویه از تمام

کسانی که رسول خدا را دیده بودند و افتخار صحابگی آن حضرت را داشتند و نیز اولاد آنها در هر بلدی از بلاد اسلامی بودند دعوت کرد و برای همه نامه نوشت و همگی از صحابه و تابعین تا حدود هزار نفر در منی حاضر شدند و برای آنها سخنرانی نموده گفت شما می‌بینید این مرد قلدر با ما و شیعیان ما چه می‌کند، شما آنچه در این مجلس گفتگو می‌شود در شهر خود برای هموطنان خود شرح دهید و شروع کرد مناقب و فضائل پدرش امیرالمؤمنین را یکی یکی گوشزد نمود و در امر به معروف و نهی از منکر ترغیب و تحریص کرد، خطبه‌ای را که در تحف‌العقول است چنانکه از فقرات خطابات آن پیداست در مجمع آنها خوانده شده و زمینه انقلاب را امام از همانجا پی‌ریزی کرده. اکنون برای نمونه بعضی از فقرات آن خطبه ذکر می‌شود تا مطلب روشن شود.
امام بعد از اینکه آیات الهی را درباره‌ی وجوب امر به معروف و نهی از منکر گوشزد نمود فرمود: (9) «ثم انتم ایتها العصابة عصابة بالعلم مشهورة و بالخیر مذکوره، و بالنصیحة معروفة، و باللَّه فی انفس الناس مهابة، یهابکم الشریف، و یکرمکم الضعیف، و یؤثرکم من لا فضل لکم علیه و لاید لکم عنده- تا آنجا که فرمود- لقد خشیت علیکم و أیها المتمنون علی اللَّه ان تحل بکم نقمة من نقماته، لانکم بلغتم من کرامة اللَّه منزلة فضلتم بها، و من یعرف باللَّه لا تکرمون و انتم باللَّه فی عباده تکرمون، و قد ترون عهود اللَّه منقوضة فلا تفزعون، و انتم لبعض ذمم آبائکم تفزعون، و ذمة رسول‌اللَّه صلی اللَّه علیه
(صفحه 24)
و آله و سلم محقورة، والعمی والبکم والزمنی فی المدائن مهملة لا ترحمون، و لا فی منزلتکم تعملون و لا من عمل فیها تعینون، و بالادهان والمصانعة عند الظلمة تأمنون کل ذلک مما امرکم اللَّه به من النهی و التناهی و انتم عنه غافلون، و انتم اعظم الناس مصیبة لما غلبتم علیه من منازل العلماء لو کنتم تشعرون».
یعنی ای مردمان نیرومند شما جمعیتی هستید معروف به دانش و خوبی و خیرخواهی و بواسطه‌ی خدا در دل دیگران مهابتی پیدا نموده‌اید، شرافتمند از شما حساب می‌برد و ناتوان شما را گرامی می‌دارد و آنانکه با شما هم‌درجه و همپایه‌اند و بر آنها حق نعمتی ندارید شما را بر خود مقدم می‌دارند- تا آنجا که فرمود- من بر شما می‌ترسم که مبادا نقمتی و گرفتاری بر شما فرود آید. زیرا شما به یک مقامی از بزرگی رسیده‌اید که دیگران دارا نیستند و بر دیگر مردم برتری دارید، افراد خوب را احترام نمی‌کنند و شما به خاطر خدا در میان مردم ارجمند هستید. و به چشم خود می‌بینید که پیمانهای الهی را می‌شکنند و با قوانینش مخالفت می‌کنند و هراس نمی‌نمائید، با آنکه از نقض عهد پدرتان ناراحت می‌شوید و به

هراس می‌افتید پیمانهای رسول خدا شکسته یا خوار و بی‌مقدار گشته و شما اهمیت نمی‌دهید، کورها و لال‌ها و زمین‌گیرها در همه‌ی بلاد بدون سرپرست هستند بر آنها ترحم نمی‌شود و شما در خور مسئولیت خویش و در حد توانائی خود کار نمی‌کنید و نسبت به کسی هم که وظیفه‌ی خود را در این مورد انجام می‌دهد اعتنا ندارید و خضوع نمی‌نمائید و به مسامحه و سازش با ظالمان و همکاری با آنان خود را آسوده می‌دارید، همه‌ی اینها از جهت آنست که خداوند فرمان جلوگیری از منکرات و بازداشتن مردم را از آنها داده و شما از آن غافلید زیرا در حفظ مقام بلند دانشمندان خود مغلوب شدید و نتوانستید مقام و موقعیت آنها را حفظ کنید و دیگران را بر آن مقام چیره نمودید و ای کاش می‌دانستید یا کوشش داشتید.
بعد فرمود: «ذلک بأن مجاری الأمور و الأحکام علی ایدی العلماء باللّه الامناء علی حلاله و حرامه، فانتم المسلوبون تلک المنزلة و ما سلبتم ذلک الا بتفرقکم عن الحق و اختلافکم فی السنة بعد البینتة الواضحة و لو صبرتم علی الاذی و تحملتم المؤونة فی ذات اللّه کانت امور اللّه علیکم ترد و عنکم تصدر و الیکم ترجع و لکنکم مکنتم الظلمة

من منزلتکم، و استسلمتم امور اللّه فی ایدیهم، یعملون بالشبهات و یسیرون فی الشهوات، سلطهم علی ذلک فرارکم من الموت و اعجابکم بالحیاة التی هی مفارقتکم، فاسلمتم الضعفاء فی ایدیهم، فمن بین مستعبد مقهور و بین مستضعف علی معیشته مغلوب، یتقلبون فی الملک بآرائهم و یستشعرون الخزی بأهوائهم، اقتداء بالأشرار و جرأة علی الجبار، فی کل بلد منهم علی منبره خطیب یصقع، فالأرض لهم شاغرة و أیدیهم فیها مبسوطة، والناس لهم خول، لا یدفعون ید لامس، فمن بین جبار عنید و ذی سطوة علی الضعفة شدید، مطاع لا یعرف المبدء و المعید، فیا عجبا و مالی لا اعجب و الأرض من غاش غشوم و متصدق ظلوم و عامل علی المومنین بهم غیر رحیم، فاللّه الحاکم فیما فیه تنازعنا و القاضی بحکمه فیما شجر بیننا- الحدیث».
زمام امور باید به دست آنها باشد که عالم به احکام خدا و حلال و حرامند و شمائید که دارای این مقام بودید و از دستتان گرفتند و نگرفتند مگر برای تفرق شما از حق و اختلاف شما در سنت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم با وجود دلیل روشن و اگر چنانچه شکیبا بودید و پافشاری و استواری داشتید و در راه خدا تحمل می‌نمودید زمام امور به شما برمی‌گردید و در دست شما امور اجرا می‌شد ولی شما خودتان ظلمه را در مقام خود جای دادید و امر حکومت خدا را به آنها واگذاشتید تا با شبهه کار کنند و در شهوت و دلخواه خود پیشروند، آنان را بر این مقام مسلط نکرد مگر گریز شما از مرگ و دلخوش بودن شما بدین زندگی چند روز دنیا ناتوانان را

زیردست آنها گردید تا برخی را برده و مقهور کنند و برخی را برای لقمه نانی بیچاره نمایند، مملکت اسلامی را برای خود زیر و رو کنند و رسوائی و هوسرانی را برای خود هموار و صاف سازند، از اشرار پیروی می‌کنند و بر خداوند جبار دلیری می‌نمایند، در هر شهری از شهرها گوینده‌ای از جانب خود بر منبر می‌کنند و همه‌ی کشورهای اسلامی زیر پای آنهاست و دستشان در همه جا باز است و مردم برده‌ی آنها و در اختیار آنهایند و هر دستی بر سر آنها فروکوبد دفاع نتوانند. دسته‌ای زورگو و معاند بر هر ناتوان و ضعیف فشار آوردند و برخی فرمانروا که به خدا و روز قیامت عقیده ندارند، شگفتا از این وضع و چرا در شگفت نباشم که زمین در تصرف مردی دغل و ستمکار است، و یا باج‌گیری نابکار و یا حاکمی که بر مؤمنان مهربان نیست و ترحمی ندارد و خدا حاکم
(صفحه 26)
باشد در آنچه ما در کشمش آنیم و او به حکم خود در بین ما داوری نماید- تا آخر حدیث.
از آنچه ذکر شد فهمیده می‌شود که قبل از قضایای پیشنهاد بیعت با یزید آن حضرت خیال انقلاب و ثوره داشته و منتظر مرگ معاویه بوده و فرصت می‌جسته و لذا باید ابتدا قیام را از همان دعوت عمومی صحابه یا اولاد آنان و تابعین در منی دانست و با توجه به وضع آن روز مسلمین بیدار کردن مردم و توجه دادن آنان به حق کار آسانی نبود و با نوشتن و سخنرانی کردن و پیغام فرستادن محال بود بتوان کاری از پیش برد.
امام علیه‌السلام خواست انقلابی ایجاد کند که در تمام بلاد اسلامی مردم متوجه شوند که با سر کار بودن یزید اسلام از بین خواهد رفت و اثری از آن باقی نخواهد ماند، مردمی را که بیش از بیست سال پدرانشان معاویه را صحابی بزرگوار رسول خدا می‌پنداشتند و یا لااقل در بطلان و نفاق او شک و تردید داشتند با حرف و پیغام و خطبه نمی‌توان بیدار کرد و حکومت صحیح اسلامی را به آنها فهماند، به علاوه که مبلغین معاویه در هر شهر و دیار مشغول تبلیغات و منحرف نمودن مردم از صراط حق بودند، و امثال حجر بن عدی و رشید هجری و یارانش و عمر بن حمق خزاعی کشته می‌شوند و کسی جرأت سخن گفتن ندارد بلکه عموما آنها را مجرم می‌شناسند، ناچار باید حرکتی دفعی و ناگهانی به تمام کشورهای اسلامی داده شود و انقلاب و ثوره‌ای شود که اثرش همه‌ی بلاد را فراگیرد و دنباله‌ی آن برای سالیان دراز خاموش نشود و از بین نرود تا بلکه کار اصلاح شود و نیت بنی‌امیه عموماً و آل ابی‌سفیان خصوصاً که همواره می‌خواستند اسم پیغمبر اسلام از دهان‌ها بیفتد و کسی دیگر اسلام حقیقی را نشناسد آشکار شود و مردم آنها را بشناسند و به مخالفین آنها بپیوندند و مبارزه شروع شود تا ناچار از کار برکنار شوند. این بود که امام علیه‌السلام

به عنوان امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد و خود در همان وصیتنامه که موقع خروج از مدینه نوشت و به دست محمد بن حنفیه داد پس از اقرار به وحدانیت خدا و رسالت جدش محمد بن عبداللّه و قیامت و بهشت و جهنم، نوشت «انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسداً و لا ظالما و انما خرجت لطلب الا صلاح فی امة جدی صلی اللَّه علیه و آله و سلم ارید أن آمر بالمعروف و أنهی عن المنکر و اسیر بسیرة جدی و أبی» یعنی من از روی ستیز و

(صفحه 27)

سرکشی و طغیان یا پیروی هوای نفس و شیطان بیرون نیامدم و منظورم این نیست که در زمین فساد کنم یا به کسی ستم نمایم فقط منظورم اصلاح امر امت اسلامی و جلوگیری از فساد است و آنکه بسیره جد و پدرم رفتار نمایم و در اوقاتی که خیال حرکت داشت شبها سر قبر جدش صلی اللَّه علیه و آله و سلم می‌رفت این جمله را می‌گفت «اللّهم انی احب المعروف و انکر المنکر» خدایا من کار نیک را دوست دارم و کار زشت را دشمن دارم.

امام علیه‌السلام قیام کرد با علم به اینکه کشته می‌شود و زن و فرزندش اسیر می‌شوند، اما اسلام و احکامش باقی می‌ماند و قدرتهای مخالف کوبیده می‌شود، و همین یزید که پدرش برخلاف خلفای پیشین او را در حال حیات خویش ولیعهد قرار داده و بر گردن مسلمین سوار کرده نمی‌تواند این کار را تکرار کند و معاویة بن یزید دیگر روی کار نخواهد آمد و نقشه‌ی معاویه نقش بر آب می‌شود و مردم با کمک خود دستگاه همه از خواب بیدار می‌شوند و اسلام حقیقی را با اسلام ساختگی فرق می‌نهد و بنی‌امیه رسوا می‌شوند و کشته‌ی او هم همواره کاخهای ستمگری را تهدید خواهد کرد.

ممکن است که اینجا اعتراض کنند و بگویند که خداوند می‌فرماید: «و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة» خود را بدست خویش در مهلکه میندازید. و امر به معروف و نهی از منکر خود شرایطی دارد.

گوئیم شرایط امر به معروف و نهی از منکر را امام بهتر از دیگران می‌داند و فعل او خود برای همه حجت است و اما اینکه القاء نفس در تهلکه جایز نیست صحیح است اما قیام و نهضت اباعبداللّه علیه‌السلام القاء نفس در تهلکه نبود زیرا اگر کسی کشته شدن در راه خدا را القاء نفس در تهلکه بداند باید اغلب غزوات پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم را به همین حساب بگذارد و نیز وجوب مقابله‌ی بیست تن از افراد نطامی- در جنگهای اولیه‌ی اسلام که هنوز مسلمین قدرتی نداشتند- در مقابل دویست نفر را باید القاء در تهلکه بداند و این به اجماع مسلمین صحیح نیست.

و آیه معنایش این نیست که در راه خدا جهاد نکنید که چنانچه کشته شدید

خود را بدست خویش در مهلکه انداخته‌اید. آیه در موردی نازل شد که مسلمین در هنگام
(صفحه 28)
اقدام به دفاع مأمور بودند که هرکس بقدر وسع خویش ساز و برگ و زاد و راحله بیاورد و اثاث آن آماده سازد، تا اسباب جنگ از اسلحه و آذوقه فراهم شود و ظاهراً بعضی در این امر تعلل می‌کردند و حاضر نمی‌شدند که آنچه لازم است از مال انفاق کنند آیه آمد که «انفقوا فی سبیل‌اللّٰه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة» در راه خدا انفاق کنید و خود را (در اثر تسامح و یا بخل و ضنت در مقام انفاق) در مهلکه میندازید.
دلیل بر این مطلب روایت حذیفة بن الیمان است که خود از اصحاب بزرگوار پیغمبر اکرم است می‌فرماید: «نزلت فی النفقة» و این روایت را ابن ابی حاتم و بخاری از حذیفه و اعمش؛ و سیوطی از ابن‌عباس و مجاهد و عکرمه و سعید حبیبر و عطاء و ضحاک و حسن بصری و قتاده و سدی و مقاتل بن حیان که همگی از صحابه یا تابعین می‌باشند نقل نموده است.
در روایت دیگر اسلم بن یزید ابوعمران گوید در فتح قسطنطنیه مردی از لشکر ما بر صفوف دشمن حمله برد تا اینکه صفها را شکافت و جمعیتی از ما فریاد کردند که این مرد خود را به مهلکه انداخت، ابوایوب انصاری با ما بود گفت ما عالمتریم به معنی این آیه و شما آن را تأویل می‌کنید، این آیه درباره‌ی ما نازل شد که انصاریم و افتخار پذیرائی و مصاحبت پیغمبر را داشتیم چون اسلام رونق گرفت ما در یاری پیغمبر تسامح کردیم و پیش خود گفتیم که اکنون اسلام رواج پیدا کرد و عزیز شد دیگر به زن و فرزند خود برسیم و در نصرت پیغمبر تعلل کردیم آیه آمد که «انفقوا فی سبیل‌اللّٰه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة، فکانت التهلکة فی الاقامة فی الأهل والمال و ترک الجهاد». پس القاء در تهلکه ترک جهاد است نه جهاد.
این روایت را ابوداود سجستانی و ترمذی و نسائی و عبد بن حمید و ابن ابی‌حاتم و ابن‌جریر طبری و ابن‌مردویه و ابویعلی و ابن‌حبان در صحیح و حاکم نیشابوری در مستدرک همگی از حدیث یزید بن ابی حبیب از اسلم نقل نموده‌اند و ترمذی گوید این حدیث حسن و صحیح است.
باز در روایت دیگر از ابی‌اسحاق سبیعی نقل است که گوید مردی به براء بن عازب گفت اگر من تنها در هنگام نبرد به دشمن بتازم و کشته شوم «القیت بیدی الی التهلکة» آیا بدست خویش خود را به مهلکه انداخته‌ام؟ براء گفت نه زیرا خداوند به
(صفحه 29)
رسولش می‌فرماید: «فقاتل فی سبیل‌اللّٰه لا تکلف الا نفسک» در راه خدا مبارزه کن و مکلف نیستی مگر نفس خود را، بعد براء گفت: «انما هذه فی النفقة» این در مقام انفاق در مورد جنگ است. و این روایت را ابن مردویه

و حاکم نیشابوری در مستدرک نقل کرده‌اند و حاکم گوید: صحیح علی شرط الشیخین.
و نظیر این قول هم در تفسیر برهان از تفسیر عیاشی از حذیفة بن الیمان نقل شده است. و سید بن طاووس در اول کتاب لهوف نیز آیه را باستناد همین روایات همینطور معنی نموده است.
و به علاوه آیه‌ی تهلکه در سیاق آیات جهاد دفاعی است و هر کس مراجعه کند خواهد دانست که مورد آیه در چه مقام است.
و اساساً در قاموس شرع مقدس اسلام کشته شدن در راه خدا به معنی هلاک نیامده و درباره‌ی شهداء اسلام قرآن چنین می‌فرماید: «و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل‌اللّٰه امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون».
امیرالمؤمنین در یکی از خطبه‌های نهج‌البلاغه که در وقعه ی صفین بر اصحاب خود خوانده است در ضمن کلام می‌فرماید: «فالموت فی حیاتکم مقهورین والحیاة فی موتکم قاهرین» مرگ و هلاکت شما در مقهوریت شما است و حیات و زندگی شما در موت شما است هنگامی که غالب باشید. آن زندگی که انسان را تسلیم هر بی سر و پا کند از هزار بار مردن و هلاکت سخت‌تر و بدتر است.
ولی امام حاضر نیست که بطور ساده مثل پدر و برادرش علیهماالسلام شهید شود زیرا در آن قسم کشته شدن این همه آثار نبود و شاید ابداً کسی متوجه نمی‌شد و به کلی خون امام علیه‌السلام هدر می‌رفت و آب هم از آب تکان نمی‌خورد.
اما آنان که پنداشته‌اند که امام علیه‌السلام به عاقبت کار و مال خویش عالم نبود سخت در اشتباه‌اند زیرا قطع نظر از روایاتی که وارد شده که «ای امام لا یعلم ما یصیبه و الی ما یصیر فلیس ذلک بحجة» و «انهم یعلمون متی یموتون و کان باختیار منهم» هر امامی که نداند چه بدو می‌رسد و کارش به کجا می‌انجامد او حجت خدا نخواهد بود و نیز آنان می‌دانند کی و کجا از دنیا می‌روند و به اختیار ایشان علیهم‌السلام است.
قطع نظر از اینها اساساً مسئله شهادت حضرت سیدالشهداء در خانواده‌ی بنی‌هاشم به
(صفحه 30)
خصوص خانه‌ی امیرالمؤمنین مشهور بود، و ام سلمه و ام ایمن و غیر ایشان همه از پیغمبر شنیده بودند که حسین علیه‌السلام در کربلا کشته می‌شود.
به علاوه، از خطبه‌ای که در حرم و خانه‌ی خدا آن شبی که فردای آن خیال حرکت داشت خواند که «خط الموت علی ولد آدم» به خوبی معلوم است که امام علیه‌السلام می‌دانسته که کشته خواهد شد و الّا نمی‌فرمود: «کأنی بأوصالی تتقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلاء» و همچنین

گفتارش در موارد کثیره‌ی دیگر که همه دلالت صریح دارد بر اینکه مثل آفتاب قضیه بر امام روشن بوده است و انکار این معنی جز مکابره چیز دیگری نخواهد بود.
محمد بن حسن بن فروخ صفار در اوائل بصائر الدرجات و همچنین کلینی در کتاب کافی نقل نموده‌اند که در ثعلبیه مردی از اهل کوفه خدمت امام رسید (و ظاهراً حضرت را از رفتن به کوفه منع می‌کرده و از کشته شدن بیم می‌داده) حضرت به او فرمود: «اما واللّٰه لقیتک بالمدینة لأریتک اثر جبرئیل فی دارنا و نزوله بالوحی علی جدی، یا اخا اهل الکوفة! من عندنا مستقی العلم، افعلموا و جهلنا هذا مما لا یکون».
اگر در مدینه تو را می‌دیدم اثر جبرئیل را در سرای خود وقت نزول وحی بر جدمان به تو می‌نمودم، ای برادر کوفی آیا سرچشمه‌ی علم مردم از پیش ماست و آنها می‌دانند و ما ندانیم چنین چیزی نخواهد شد و نیز خود آن حضرت در وقت خروج از مدینه فرمود: «من لحق بی استشهد و من تخلف لن یبلغ الفتح».
و چنانچه کسی بگوید که از سید مرتضی رحمه‌اللّٰه نقل شده است که فرموده امام حسین نمی‌دانست او را خواهند کشت، گوئیم: از امام باقر و حضرت صادق علیهماالسلام هم نقل است که می‌دانسته او را خواهند کشت. و اگر اشکال کنند که اکنون که می‌دانست کشته می‌شود چرا زن و فرزند خود را همراه خود آورد و آنها را بدست اسیری سپرد؟ جوابش همانست که سابقاً گفتیم. نظرش این نبود که خود و یارانش را به کشتن دهد، نظر قیام برای توجه دادن مردم بود به فساد بنی‌امیه و اینکه حکومت آنها حکومت اسلامی نیست و آنها نظرشان محو و نابودی اسلام به خصوص اسم محمد بن عبداللّٰه می‌بود، لذا از روی نقشه‌ی صحیحی اقدام به کار نمود و به مردم دنیا ثابت کرد که اینها حاضر نیستند احدی از بنی‌هاشم زنده بماند حتی طفل
(صفحه 31)
شیرخوار را هم هدف تیر خواهند کرد و با اهل‌بیت پیغمبر نوعی رفتار می‌کنند که با اسرای مشرکین ترک و دیلم هم آنطور سخت رفتار نکرده‌اند و نظرشان جز نابودی اسلام و آثار نبوت و ریاست و حکومت چیز دیگری نیست.
سابقاً عرض کردم که مردم درست بنی‌امیه را نمی‌شناختند و اغلب در اشتباه بودند و آنها را به نظر احترام می‌نگریستند. معاویه‌ای که بیشتر عمر خود را در کفر و شرک گذرانده بود و در فتح مکه ناچار باظهار ایمان شده بود او را عدیل عمار یاسر و ذوالشهادتین و ابن‌تیهان بلکه علی بن ابی‌طالب می‌دانستند، این ربیع بن خثیم است که در وقعه ی صفین نزد امیرالمؤمنین می‌آید و می‌گوید: «یا امیرالمؤمنین انا شککنا فی هذا القتال

علی معرفتنا بفضلک» با اینکه ما مقام و مرتبه‌ی تو را می‌شناسیم باز در این جنگ شک داریم که آیا حق است یا باطل، با وجود اینکه ربیع بن خثیم خود یکی از معاریف و از شخصیت‌های بزرگ تابعین است و یکی از زهاذ ثمانیه شمرده شده. از این افراد زیاد بودند که دیگران بدانها در حوادث و فتنه‌ها نظر داشتند و اقتدا می‌نمودند، افکار عمومی به کلی منحرف شده بود به خصوص اهل شام و آن قسمتی که از اول تحت نفوذ معاویه بود.
نصر بن مزاحم نقل کرده گوید هاشم مرقال با گروهی از قراء کوفه مشغول نبرد با دشمن بودند که جوانی غسانی به میدان آمد و رجز می‌خواند و علی علیه‌السلام را لعن می‌کرد و اصراری هم به خرج می‌داد در لعن و شتم امیرالمؤمنین، هاشم مرقال گفت ای جوان آخر هر کلامی را روزگاری در پی است که به حسابش خواهند رسید، از خدایی که بازگشت تو بسوی اوست بترس، که تو را از این موقف خواهد پرسید و از آنچه اراده کرده‌ای سؤال خواهد نمود، جوان برگشت گفت من با شما می‌جنگم «لأن صاحبکم لا یصلی کما ذکر لی و أنکم لا تصلون» برای آنکه چنانکه به من گفته‌اند امیر شما نماز نمی‌خواند و شما هم نماز نمی‌خوانید. هاشم آن جوان را نصیحت نمود و امری را که بر وی مشتبه ساخته بودند برای وی روشن کرد و آن جوان برگشت (10) .
مقصود این است که در بیست و چند سال قبل از تاریخ قیام حسین بن علی علیهماالسلام مردم شام با آن همه مناقب و فضائلی که در شأن امیرالمؤمنین از پیغمبر
(صفحه 32)
نقل شده بود باز علی را نمی‌شناختند تا چه رسد به اینکه بیست سال معاویه برای وارونه نشان دادن حقایق اسلامی تبلیغ کرده و در تمام بلاد اسلامی مأمورین او دستوراتش را عملی می‌نمودند و به کلی اساس بهم خورده بود، معروفها منکر شده و منکرها معروف گشته بود و با حکومت یزید بن معاویه دیگر آثار اسلام محوشدنی بود چنانکه خود امام علیه‌السلام تشخیص داده بود و خود آن حضرت فرمود: «اذا بلیت الامة براع مثل یزید فعلی الاسلام السلام» اگر امت اسلامی به سرپرستی و زمامداری مانند یزید گرفتار شوند باید فاتحه‌ی اسلام را گزارد و آن را وداع نمود.
آنان که گویند چون امام را کوفیان دعوت کردند و خود خائف بود که مبادا در مکه خونش ریخته شود و حرمت حرم از بین رود لذا دعوت کوفیان را پذیرفت و از آنجا شروع به قیام نمود و الّا اگر کوفیان دعوت نکرده بودند شاید اقدام به این عمل نمی‌نمود، یعنی کار او قیام و نهضت نبود و هر جا که ناچار می‌شد تصمیم به کاری می‌گرفت.
در جواب گوئیم پس چرا خبر شهادت مسلم را که شنید و یقین کرد که کوفیان وفادار نیستند و امید به یاری آنها نیست از همانجا برنگشت و در

بیابان متواری نشد هنوز که به لشکر حر نرسیده بود، بلکه بعد از برخورد با لشکر حر هم می‌توانست برگردد و هم قدرت داشت که بجنگد و چرا آن خطابه‌ی آتشین عجیب که طبری و دیگران نقل نموده‌اند خواند که «من رأی سلطانا جائرا مستحلا لحرم اللّٰه، ناکثا لعهد اللّٰه» تا آخر؟.
اگر تنها اجابت دعوت بود پس چرا از مکه به رؤسای اخماس بصره؛ یزید بن مسعود نهشلی و مالک بن مسمع و احنف بن قیس و منذر بن جارود و مسعود بن عمرو نامه می‌نویسد و از آنها طلب یاری می‌کند؟
معلوم می‌شود خیال انقلاب و ثوره داشت و می‌خواست کاری کند که صدایش همه‌ی اقطار اسلامی آنروز را بگیرد و خود دشمن غالب که مغرور غلبه خویش گشته بدست خود و به قدرت خویش اهل‌بیت پیغمبر را به شهرها و دیارها بکشند و از نزدیک مردم آنان را ببینند و بدانند که بنی‌امیه معتقد به خدا و پیغمبر نیستند و ندای مظلومیتش در همه جا طنین اندازد تا ریشه بنی‌امیه کنده شود و الّا مردمی که متجاوز
(صفحه 33)
از بیست سال لعن و سب علی علیه‌السلام را در منبرها شنیده‌اند کجا می‌دانند حق کیست و باطل کیست؟! شامی که شاید ابداً اسمی از حسنین علیهما السلام به افتخار نشنیده و شاید یکی از هزار افتخارات بنی‌هاشم را نمی‌داند چطور می‌شود حق را بدو رسانید و او را بیدار کرد جز اینکه علی بن الحسین علیهما السلام در مرکز خلافت یزید از همان منبری که همه‌اش تبلیغ بر علیه علی بن ابی‌طالب علیهما السلام و سایر بنی‌هاشم شده بالا رود و افتخارات علی بن ابی‌طالب و سایر بنی‌هاشم را به مردم شام بگوید و یزید و معاویه را رسوا کند و اهل شام را بر یزید بشوراند. تا قصه‌ی کشته شدن پدر و برادران او را در کربلا اهل شام سالیان دراز گفتگوی هر مجلس و محفل نمایند و آثار شوم تبلیغات معاویه به کلی محو و نابود شود و دشمن با هر مقدار سلطه و قدرتی که دارد نتواند امر را وارو نشان دهد.
امیرالمؤمنین علیه‌السلام در محراب کشته شد اهل شام تعجب می‌کردند که مگر علی نماز می‌خوانده که به مسجد آمده و در محراب او را کشته‌اند.
ممکن است کسی اشکال کند و بگوید چنانچه خیال نهضت داشت پس چرا روز عاشورا گفت: «دعونی انصرف عنکم الی مأمنی من الأرض؟» گوئیم راست است چنین کلامی را از آن حضرت طبری به لفظ دیگر روایت می‌کند اما این دلیل نیست بر اینکه امام فرمود من برمی‌گردم و دست از کار خویش می‌کشم و دیگر امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنم، ابداً چنین دلالتی ندارد، البته کوفیان دعوت کرده بودند و اکنون از دعوت خود برگشتند فرمود: حال که از گفتار خود و نامه‌های خود پشیمان شده‌اید

مانعی ندارد برمی‌گردم اما نه اینکه دست از قیام خود می‌کشم.
و اما اینکه چرا از این و آن تقاضای یاری می‌کرد علتش این است که کسانی را که دعوت کرد عموماً عراقی و از آنهائی هستند که در شهر و دیار خود موقعیتی داشتند و چه آنهائی که حاضر شدند یاریش کنند مثل زهیر بن قین و ضحاک و غیره و چه آنهائی که حاضر نشدند همه در دامن زدن آتش این انقلاب بعدها مؤثر بودند، این ضحاک مشرقی است (11) که تمام قضایای عاشورا را به چشم خویش دیده و بعد در کوفه همه‌ی آنچه به چشم خویش دیده شب و روز برای این و آن گفته و بسیاری از وقایع عاشورا را از همین مرد نقل می‌کنند و این خود به منزله‌ی وقایع‌نگار و بلندگوی صحیحی می‌باشد
(صفحه 34)
که از طرف آن حضرت مأموریت داشته باشد و الّا کسی که یقین دارد رو به کشتن می‌رود از یاری چند ساعته این مرد چه فایده خواهد برد.
و دیگری عبیداللّٰه حر جعفی است که بعضی گفته‌اند در صفین از خونخواهان عثمان و در رکاب معاویه بود ولو اینکه به یاری امام حاضر نشد و عذر آورد اما روزی که اهل‌بیت از کوفه به شام حرکت کردند ابن‌زیاد فرد فرد اشراف کوفه را خواست و از احوال آنها جستجو کرد و عبیداللّٰه بن حر را ندید و پس از چند روز عبیداللّٰه بن حر وارد کوفه شد و نزد ابن‌زیاد آمد. وی از او پرسید کجا بودی که ما را یاری نکردی؟ گفت بیمار بودم. گفت: دلت بیمار بود یا تنت؟ گفت دل هرگز بیمار نبود چند روزی مریض بودم خدا مرا عافیت داد، ابن‌زیاد گفت دروغ می‌گوئی با دشمن ما بودی گفت اگر با دشمن تو بودم، بودن من مشهود بود و بر تو مخفی نمی‌ماند.
راوی گوید ابن‌زیاد از او غافل گشت ناگهان عبیداللّٰه بن حر از نزد او بیرون شد و بر اسب نشسته بود که ابن‌زیاد متوجه شد و گفت عبیداللّٰه کجا رفت بیاوریدش، پاسبانان بیرون جستند و گفتند: امیر تو را احضار می‌نماید او را اجابت کن، رکاب بجنبانید و اسب را برانگیخت و گفت: به او بگوئید واللّٰه باختیار خود هرگز پیش او نیایم. و خارج شد و به خانه‌ی احمر بن زیاد طائی فرود آمد و اصحاب و رفقایش در آنجا دور او جمع شدند و با هم به کربلا آمدند و قبور و مصارع شهدا را دید و بسیار حسرت خورد و اشعاری در مرثیه‌ی امام گفت و شاید او اول کسی است که به زیارت قبر امام رفت و اول کسی است که برای امام مرثیه خواند.
بعدها به همراهی مختار به خونخواهی امام علیه‌السلام قیام کرد و تا آخر عمر پیوسته مخالفت می‌کرد و اسباب زحمت دستگاه حکومتی را فراهم می‌ساخت. نجاشی صاحب رجال در کتاب معروف خود او را از سلف صالح شمرده گوید: کتابی دارد که در آن خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام را

جمع نموده.
و دیگر از کسانی که امام علیه‌السلام در بین راه از او یاری خواست زهیر بن قین است که خود از وجوه و اشراف کوفه است و در بجیله موقعیتی عظیم دارد و چون از خونخواهان عثمان در لشکر صفین بود و بعداً هم در کوفه از هواداران دستگاه حکومتی بود، اکنون که با امام ملحق شده خود تأثیری در روح دیگران دارد و بر دیگران
(صفحه 35)
حجت را تمام می‌کند، مضافاً باینکه کشته شدنش چندین قبیله از قبایل کوفه را داغدار نمود که بالنتیجه و قهراً از همکاری با دستگاه دیگر خودداری خواهند کرد و همیشه منتظر فرصت انتقام خواهند بود و نه تنها کشته شدن زهیر موجب خشم و موجد حقد و کین در قبیله‌ی بجیله و قبائل وابسته به آنها بود بلکه کشته شدن تمام کسانی که از کوفه یا بصره در رکاب امام شهید شده بودند قلوب اغلب قبایل را جریحه دار نموده بود زیرا همه از اعیان و اشراف و بزرگان کوفه و بصره بودند و اکثر قبایلی که در این دو شهر بودند همه عزادار بودند و ریخته شدن خون آنها برای حکومت ارزان تمام نمی‌شد و از همان روزهای اول شیعیان کوفه شروع به فعالیت نمودند و حزبی سری تشکیل دادند و هر شب در خانه‌ی یکی جمع می‌شدند و از شهدا یاد می‌کردند، و گریه‌ها می‌کردند و سرا از این و آن بر علیه دستگاه حکومتی و خونخواهی حسین علیه‌السلام پیمان می‌گرفتند و افرادشان روز به روز زیاد می‌شد و در مقابل، اوضاع سیاسی عراق روز به روز خطرناکتر می‌گشت تا بعد از سه سال و چند ماه که یزید هلاک شد رسماً دعوت خود را آشکار کردند و عمرو بن حریث را که عامل کوفه بود دستگیر کرده بیرون نمودند و در مسجد کوفه گرد هم آمدند و رؤساء قبایل همه حاضر شدند و برای حکومت موقت کوفه چند تن را کاندیدا نموده که به گفته‌ی طبری عمر بن سعید (12) و چنانکه در قمقام حاج فرهاد میرزا است عمر بن سعد جزء آنها بود و زنان همدان ریختند و شیون کشیدند و فریاد به زاری بلند کردند و بعد زنان نخع و ربیعه و کهلان هم به آنها ملحق شدند، و این خود تأثیری در روح کوفیان داغدار علیه دستگاه حکومت گذارد، در کوفه مردانشان شمشیر بسته اطراف آنها را داشتند و زنان دور منبر جمع شده و ناله و صیحه می‌زدند و می‌گفتند عمر سعد را همین بس نیست که پسر زهرا را کشته اکنون می‌خواهد بر ما حکومت کند و در کوفه امارت نماید. مصیبت حضرت سیدالشهدا را در کوفه تازه کردند و تا آن روز رسماً برای شهدای عاشورا در کوفه در مسجد اعظم عزاداری نشده بود.
(صفحه 36)
و اما در بصره مانند کوفه آشوب شد و از هر طرف مخالفت با ابن‌زیاد

شروع گشت تا ناچار شد شبانه با لباس مبدل از بصره به طرف شام فرار کند، در مکه هم عبداللّه زبیر برای خود بیعت گرفت و در شام هم انقلابی عجیب رخ داد که بالأخره منجر شد که خلافتی که معاویة بن ابی‌سفیان نزدیک به چهل سال زحمت کشید و برای خاندان خود پی‌ریزی کرد به سه یا چهار سال خلافت منحوس یزید ختم شد و دیگر از آل ابی‌سفیان کسی به مسند خلافت ننشست.
و اما این که چرا به یاران و اصحاب خود اذن رفتن می‌داد و اصرار می‌کرد، البته واضح است امام علیه‌السلام حاضر نیست کسی را که به طمع دنیا آمده فریب دهد، باید همه‌ی افرادی که همراه او کشته می‌شوند هم‌عقیده‌ی او باشند و بفهمند چه می‌کنند عن عمیاء نباشد، کورکورانه نباشد بلکه عن بصیرة و علم باشد و بر کسی تحمیل نشود و این خود یکی از امتیازات اسلام است که افراد نظامی همه بیدار و هشیار باشند و بدانند چه می‌کنند و از همین جا معلوم می‌شود که فرق حق و باطل چقدر است، کسانی که داعیه‌ای دارند و برای خود نفرات ذخیره می‌کنند ابداً حاضر نیستند یکی از یاران خود را به آسانی از دست بدهند، ولی مردان الهی چنین نیستند بلکه افراد را آزاد می‌گذارند تا خود به اختیار خویش به هر راهی که خواستند بروند و فقط راه خیر و شر را برای آنها واضح و روشن می‌کنند و راه صحیح و خیر را نشان می‌دهند.
حضرت سیدالشهداء که در این سفر قصد سلطنت و ریاست نداشت تا به هر وسیله که ممکن است متوسل شود و هر که را به همراه او آمده است بلطائف الحیل با خود نگاه دارد و نگذارد متفرق شوند. بلکه با کمال وضوح می‌فرمود: «الا و انی لاظن یومنا من هؤلاء الأعداء غداً و انی قد اذنت لکم فانطلقوا جمیعاً فی حل لیس علیکم منی ذمام و هذا اللیل قد غشیتکم فاتخذوه جملا» یعنی من گمانم چنین است که با اینان کار به جنگ کشد و من عقد بیعت از شما برگرفتم اکنون که شب است و تاریکی آن شما را فراگرفته است آن را به منزله‌ی شترسواری خویش انگارید و بروید. وَ یاران و بنی‌هاشم هم چه خوب جواب دادند فقالوا باجمعهم: «الحمدللّه الذی شرفنا بالقتل معک و لو کانت الدنیا باقیة و کنا فیها مخلدین لأثرنا النهوض معک علی الإقامة فیها».
ستایش خدائی را که ما را به فیض شهادت در رکاب تو مشرف ساخت و اگر دنیا
(صفحه 37)
- به فرض محال- باقی می‌بود و ما در آن جاویدان بودیم قیام به همراه تو و کشته شدن را بر بودن در دنیا البته مقدم می‌داشتیم.
به علاوه حضرت می‌خواست آنها را بیازماید و حجت را بر آنها تمام نماید تا آنکه از روی طوع و رغبت با امام همکاری می‌کند و آنکه اکراه دارد معلوم

گردد و کسی فردا اظهار ناراحتی نکند و نگوید من گرفتار شدم و چاره‌ای نداشتم و یا آنکه در مقابل دشمن کینه توز اظهار عجز نماید تا موجب شود بگویند حسین بن علی مردم را به هوای ریاست و دنیاداری فریب داد لذا با کمال صراحت فرمود: «تفرقوا فی سوادکم و مدائنکم فان القوم یطلبونی و لو اصابونی لزهلوا عن طلب غیری» بشهر و دیار خود متفرق شوید برای آنکه این مردم تنها مرا می‌خواهند و چون بر من دست یافتند از دیگران دست برمی‌دارند و این را برای آن گفت که «لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة».

خلاصه امام حسین علیه‌السلام کاری کرد که کشته‌ی او هم تا ابد برای اسلام بزرگترین عامل تبلیغاتی شد و قبر و مزار و بارگاه او هم دستگاه ظلم و ستم را همیشه تهدید کرده و می‌کند و با مخالفین دین در مبارزه و نبرد است.

بنی‌امیه و بنی‌عباس همواره از توجه مردم به زیارت حضرت سیدالشهداء مانع بودند و پیوسته حائر مقدس حسینی را با پاسگاه‌ها و قلعه‌های اطراف که پر از سربازان مسلح بود دیدبانی می‌کردند و مراقبت به قسمی سخت و دقیق بود که خیلی کم اتفاق می‌افتاد که زائری جان بدر برد و عموماً با آزارها و شکنجه‌ها و قتلها روبرو بودند و هرچه این فشار از طرف خلفا زیاد می‌شد مقاومت مردم هم شدیدتر می‌گشت و هرچه مقاومت بیشتر می‌شد دستگاه ناراحت‌تر می‌گشت و بیشتر جدیت می‌نمود، چه دستها که در این راه قطع کردند و چه سرها که بریدند و چه اعضائی که قطعه قطعه نمودند ولی ابداً تأثیر نمی‌کرد، در زمان بنی‌عباس مکرر در مکرر قبر حسین بن علی را خراب کردند، آب بستند، شیار کردند، ولی مردم به مجرد اینکه از طرف حکومت تسامحی احساس می‌کردند فوراً مرمت می‌کردند، بنا می‌ساختند و یا تعمیر می‌نمودند، لذا در تاریخ حائر که انسان مطالعه می‌کند خراب کردن آن در چه وقت بوده و به دست چه کس انجام شده و کی فرمان داده همه مشخص است، اما اینکه چه کس

(صفحه 38)

تعمیر نمود و چه کس نفقه‌ی آن را داد عموماً معلوم نیست و این خود حاکی است که مردم چگونه در این امر فداکاری داشتند و اخلاص به خرج می‌دادند.

علت این جلوگیری از زیارت اباعبداللّه علیه‌السلام آیا جز این بود که دولتهای ستمگر وقت اشتیاق و توجه مردم را بدین امر مخالف سیاست خود می‌دیدند و با اجتماع مردم بر سر تربت حسین بن علی دستگاه ظالمانه‌ی خود را در خطر زوال و نیستی و ریشه‌کن شدن می‌دانستند؟

چون زائر حسین بن علی خوب می‌داند که حسین شهید راه عدالتخواهی است، شهید راه جلوگیری از ظلم و ستم است، شهید راه نهی از منکر و

امر به معروف است، شهید راه امضاء نکردن حکومت غاصبانه است، شهید راه جلوگیری از حکومت استبدادی و ظالمانه است لذا احدی از خلفا نمی‌تواند حاضر باشد که مردم به حسین ابن علی تا این حد توجه داشته باشند و در مقام زیارت و عزاداری او تا سر حد جان حاضر باشند.
با اینکه پاسگاه‌ها و دیدبانهای دولت مرتب مواظب بودند، باز مردم از ظلمت شب استفاده نموده و خود را به حائر حسین علیه‌السلام می‌رساندند و قبل از طلوع فجر به غاضریه یا نینوا که در نزدیکی کربلا است می‌گریختند، به خبر ذیل توجه کنید که مؤید گفتار ما است:
ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین بسند خود از مردی بنام محمد بن حسین اشنانی نقل کرده گوید: خیلی طول کشیده بود که من از ترس به زیارت حسین بن علی علیه‌السلام موفق نشده بودم بالأخره خود را به خطر انداختم و گفتم هرچه بادا باد و به اتفاق یکی از عطرفروشان تصمیم گرفتیم و به قصد زیارت خارج شدیم روزها پنهان می‌شدیم و شبها حرکت می‌کردیم تا به اطراف غاضریه رسیدیم از غاضریه نیمه شب بیرون رفته از میان پاسداران که به خواب رفته بودند آهسته آهسته خود را به قبر مطهر اباعبداللّٰه رسانیدیم اما مکان قبر در اثر خرابی بر ما معلوم نبود جستجوی زیادی نمودیم تا موضع قبر را یافتیم صندوقی را که روی قبر بود کنار انداخته بودند و نیم‌سوخته بود و به قبر آب بسته بودند به قسمی که جاهای نرم زمین فرورفته بود و گود و بلند شده و بصورت خندقی درآمده بود، باری قبر مطهر را
(صفحه 39)
زیارت کردیم بوی خوشی از آن موضع استشمام می‌کردیم، از رفیقم که خود عطرفروش بود پرسیدم این چه بوئی است؟ گفت: بخدا سوگند تاکنون چنین بوی خوش به مشامم نرسیده، با قبر وداع نمودیم و در چند موضع آن علامات و نشانه‌ها گذاشتیم و پس از آنکه متوکل به قتل رسید با عده‌ای از آل ابی‌طالب به سوی قبر شریف رفتیم و شیعیان کمک کردند و قبر را به صورت اول برگردانیدیم. از این قضیه معلوم می‌شود که چقدر اهتمام در این امر می‌نمودند و حسین علیه‌السلام در دنیا ملاک حق و باطل شناخته شد هر که با حسین مخالفت می‌کرد هر نوع مخالفتی که می‌شد ولو جلوگیری از عزاداری و یا زیارتش بود، او را باطل می‌شمردند و با او مخالفت می‌کردند.
البته باید از این هم غافل نبود که حضرات ائمه علیهم‌السلام بعد از حضرت سیدالشهداء مردم را به زیارت حائر حسینی علیه‌السلام زیاد تشویق و تشجیع می‌نمودند و از روایات چنان مستفاد می‌شود که ائمه ی اطهار علیهم‌السلام زیارت سیدالشهداء علیه‌السلام را امر حیاتی اسلام می‌دانستند و لذا در سفر حج عدم خوف جانی را شرط وجوب می‌شمردند

چنانکه فقها هم جملگی همین را فتوی می‌دهند ولی نسبت به زیارت حسین بن علی علیه‌السلام هرچه خوف و ترس زیادتر می‌شد و ممانعت دشمن بیشتر می‌گشت ائمه اطهار علیهم‌السلام ثواب زیارت را نزد خدا بیشتر می‌گفتند و مردم را بیشتر تشویق به زیارت می‌نمودند و این چطور می‌شود که حج با آن همه عظمت با خوف مجزی نباشد و زیارت کربلا با اینکه احتمال نود درصد کشته شدن بود در روایات باز تأکید شده (13) .
این نیست مگر اینکه ائمه علیهم‌السلام برای زیارت در آن زمان تقدم موضوعی قائل بودند یعنی بقای حج و زیارت خانه‌ی خدا را در چنین موقعی وابسته به زیارت حسین بن علی می‌دانستند و الّا غیر از این محملی ندارد.
از پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم مأثور است که فرمود: «حسین منی و انا من حسین» پیغمبر اکرم از این جمله مرادش تنها این نیست که بگوید حسین پاره‌ی تن من است زیرا هر اولاد و دخترزاده‌ای پاره‌ی تن پدر و جد خود است این که چندان امتیازی نیست بر فرض اینکه همینطور ساده معنی کنیم جمله‌ی بعد که فرمود «انا من
(صفحه 40)
حسین» معنایش چه خواهد بود؟ معنی صحیح حدیث این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود وجود حسین از من است و بقاء دین من به حسین.
بیشتر قیامهای علویین که در طول تاریخ زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس بعد از شهادت حضرت سیدالشهداء رخ داد شعارشان «یا لثارات الحسین» بود و اغلب سر قبر مطهر آن حضرت از یکدیگر بیعت می‌گرفتند. لذا خلفا از مرقد آن حضرت هم خائف بودند و همیشه کاخ ستمگریشان در اضطراب و تزلزل بود، اگر چنین نبود چرا آنقدر از زیارتش جلوگیری می‌کردند، بنی‌امیه که تا هفتاد سال بعد از آن حضرت روی کار بودند مرتب مأمورینشان مزاحم زائرین حسین بن علی بودند، ممکن است گفته شود آنها حق داشتند زیرا دستگاه اموی حسین را کشته بود و این زیارت رفتن موجب رسوائی و سرافکندگی آنان بود، گوئیم درست ولی بنی‌عباس که خود مجرم نبودند آنها چرا اینقدر با زیارت حسین بن علی علیهماالسلام مخالف بودند، بنی‌عباس که بیشتر سختگیری کردند و مردمی را در این راه دست و سر بریدند و اگر بنی‌امیه در مدت هفتاد سال به قبر آن حضرت جسارت نکردند بنی‌عباس که هر چه توانستند از خرابی و آب بستن و شخم و شیار کردن کوتاهی ننمودند، اینها برای چیست؟ جز برای این بود که از کشته‌ی حسین بن علی هم حساب می‌بردند و رسماً می‌ترسیدند و خوف داشتند، چون نیکو می‌دانستند که لسان گویا و صریح تربت شهداء عاشورا همیشه به گوش هوش زائرین می‌خواند: ای رهگذر از ما به همکیشان ما بگو که ما قطعه قطعه شدگان مبارزه با حکومت ظلم و جوریم، ما به خون

آغشتگان دستگاه ستمگری هستیم، ما مذبوح قیام و جلوگیری از نابکاریهای خلفائیم، ما در راه حمایت از آئین اسلامی جسممان چاک چاک شد و ابدانمان زیر سم اسبهای ستمگران جبار لگدکوب گشت، ولی از مقاومت دست برنداشتیم و کوشیدیم تا دشمن کینه‌توز را رسوای جهان بشریت ساختیم و مکتبی آموزنده از فداکاری و از خودگذشتگی در مقام حفظ قانون اسلام به روی جهانیان بازکردیم. اکنون شما ای آیندگان! قدر دین خود بشناسید و او را به ثمن بخس و بهای اندک دنیا مفروشید که خون صدها هزار نفر امثال ما برای نگهداری و حفظ و حمایت آن ریخته شده، به خون شهداء احترام کنید و برای دین خود ارزش قائل شوید و در دینداری سهل‌انگار مباشید معنی زیارت با
(صفحه 41)
معرفت هم همین است که زائر بفهمد که چه کس را زیارت می‌کند و منطق حقیقی و پیام مزور چیست و مقامش کدام است و برای چه بدین مرتبه نائل گشته است.
والسلام علیکم و رحمةاللّٰه و برکاته
علی‌اکبر غفاری
1385
(صفحه 43)
(1) شرح نهج ابن ابی‌الحدید ج 3 ص 15. طبق روایتی که طبرانی در معجم کبیر (ج 19 ص 356 رقم 833) خود از معاویه نقل کرده، وی یزید را باشعورتر و عاقلتر از حسین بن علی علیهما السلام می دانسته، چه می گوید: هزار مانند او را با یزید برابر نخواهم کرد. و به حسین علیه السلام گوید: اینکه گفتی من از یزید برای خلافت اولیترم اینطور نیست «فلهو أرب منک و اعقل، ما یسرنی به مثلک ألف» بلکه او از تو در خلافت ماهرتر و عاقلتر است و هزار تن مثل تو مانند او مرا مسرور نمی سازد.
(2) شرح نهج ابن ابی‌الحدید ج 3 ص 15. طبق روایتی که طبرانی در معجم کبیر (ج 19 ص 356 رقم 833) خود از معاویه نقل کرده، وی یزید را باشعورتر و عاقلتر از حسین بن علی علیهما السلام می دانسته، چه می‌گوید: هزار مانند او را با یزید برابر نخواهم کرد. و به حسین علیه‌السلام گوید: اینکه گفتی من از یزید برای خلافت اولیترم اینطور نیست «فلهو أرب منک و اعقل، ما یسرنی به مثلک ألف» بلکه او از تو در خلافت ماهرتر و عاقلتر است و هزار تن مثل تو مانند او مرا مسرور نمی‌سازد.
(3) کتاب صفین طبع ثانی مصر ص 320 و چاپ ایران ص 166.
(4) جامع الصغیر سیوطی ج 1 ص31 از معاذ بن جبل.
(5) شرح نهج ابن ابی‌الحدید ج 4ص327. و طبع ثانی مصر ج 18ص409.
(6) برای شناخت چهره‌ی واقعی معاویة بن ابی‌سفیان و دفاعیات

طرفدارانش برای تطهیر او به تاریخ البدایة والنهایة ابن‌کثیر ج 8 ص 120 الی 147 طبع دارالکتب لبنان مراجعه کنید.
(7) به کتاب تبصرة العوام باب شانزدهم مقالات صوفیه مراجعه شود چون قصه شنیع بود از ذکرش خودداری شد.
(8) به آخر سخنرانی شماره 3 مراجعه شود تمام حدیث در آنجا موجود است.
(9) در خطابه‌ی ذیل، خطاب حضرت با عده‌ای است که عنوانی در بین مردم دارند و مورد توجه عمومی هستند و مسئولیتشان در جامعه ی اسلامی از دیگران بیشتر است و در انجام وظیفه کوتاهی می کنند و لذا مورد ملامت واقع شده‌اند و این نمی‌شود مگر اینکه اینان همان جمعیتی باشند که امام علیه‌السلام از ایشان دعوت کرد و در منی که حرم امن است برای ایشان خطبه خواند زیرا در مدینه بعید است که حضرت بتواند رسما منبر برود و مهاجر و انصاری که باقی مانده‌اند و امروز از سران اسلامی محسوبند را گرد هم جمع نماید و حاکم وقت جلوگیری نکند و مضامین بعد مؤید گفتار ماست. و نیز قرائن دیگری هم در کار است که نمی‌توان گفت این خطابه را بعدا در مکه و بعد از فوت معاویه خوانده بوده است.
(10) کتاب صفین طبع ثانی مصر ص 354.
(11) شرح حال این شخص را در آخر سخنرانی شماره 1 ص 61 مطالعه فرمائید.
(12) نسخه‌ی طبری قطعاً غلط است و عمرو بن سعیدی که در قتل سیدالشهدا دخالت داشته نمی‌شناسیم و این اشتباه در مورد عمر بن سعد در کتاب الامامة والسیاسة ابن قتیبه هم عیناً رخ داده و همه جا عمر بن سعد به عمرو بن سعید تصحیف شده.
(13) به کتاب کامل الزیارات ابن‌قولویه ص 261 مراجعه شود.

سخنرانیهای دانشمند محترم مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی
هر که را عقل بود، حظ فراوان دارد
به خداوند و رسولان همه ایمان دارد
دائماً در طلب دانش احکام خداست
روز و شب ذاکر و پرهیز ز عصیان دارد
ای خدا عقل تو دادی دل بیدارم ده
هم ز فضل و کرمت دانش بسیارم ده
از گناهان من بی سر و پا چشم بپوش
لطف کن جای به سر منزل ابرارم ده
(صفحه 44)
یا رب حی میت ذکره
و میت یحیا بأخباره
لیس بمیت عند اهل النهی
من کان هذا بعض آثاره
«باخرزی»
ای بسا، زنده‌ای که نامش مرده
و بسا مرده‌ای که به آثار خویش زنده است
صاحبدلان دانشمند مرده نخوانند آن را
که این اوراق پاره‌ای از آثار اوست.
(صفحه 45)

سخنرانی 01
بسم اللّٰه الرحمن الرحیم
الحمدللّٰه رب العالمین باریء الخلائق اجمعین والصلاة والسلام علی خاتم النبیین أبی‌القاسم محمد و آله الطاهرین.
در نظر است که اگر خدای تعالی توفیق عنایت کند در سخنرانیهای این چند شب عاشورای امسال تاریخ نهضت و قیام مقدس اباعبداللّٰه الحسین علیه‌السلام را که یکی از پرافتخارترین فصول تاریخ اسلام است مورد بررسی قرار دهیم و تا آنجا که ممکن است به حوادث مهم این دوره‌ی کمتر از یکسال که از نظر کمیت بسیار کوتاه و از نظر کیفیت بسیار پر اثر و جاوید و زوال ناپذیر است اشاره کنیم.
در هر یک از فصول تاریخ اسلام و غیر اسلام کم و بیش تحریفهائی روی داده است و می‌دهد و این تحریفها که سیمای حوادث تاریخی را عوض می‌کند و کار تحقیق محققان آینده را دشوار می‌سازد غالباً بوسیله‌ی طرفداران تندرو و یا مخالفان کینه‌توز در حریم تاریخ روی می‌دهد. کدام صحفه‌ی تاریخ را می‌توان یافت که گرفتار بلای تحریف نشده باشد؟ و دستی خیانتکار سیمای واقعی آن را دگرگون نساخته باشد؟
در تاریخ نهضت اباعبداللّٰه الحسین علیه‌السلام می‌توان گفت که دشمنان کینه‌توز راهی به تحریف این فصل از تاریخ نیافته‌اند و این قیام به قدری صریح روشن و مقدس و غیر قابل انتقاد بوده است که حتی دشمنان پدرش علی و برادرش امام حسن علیهم‌السلام در مقابل او سر تعظیم فرود آورده‌اند و نهضت وی را با جان و دل ستوده‌اند.
البته زمینه‌ی این قیام و وضع حکومت اسلامی آن روز که به روش و عظمت و ادراک لزوم این قیام کمک کرده است و به هر جهت هرکس که برای ترمیم این فصل از تاریخ اسلام قلم بدست گرفته است جز از عظمت و بزرگی و شجاعت و صراحت و مردانگی
(صفحه 46)
و حریت و آزادمنشی رهبران قیام چیزی ننوشته است. اما با کمال تأسف از ناحیه‌ی طرفداران جاهل یا دوستان تندرو مطالبی بی‌اساس و افسانه‌هائی عامیانه و دروغهائی گمراه‌کننده وارد نوشته‌ها و گفتارهای مربوط به این قسمت شده است و یکی از بزرگترین خدمات به ساحت مقدس سالار شهیدان پاک و منزه داشتن تاریخ کربلا است از هرگونه دروغ و افسانه و مطلب بی‌اساس و این کاری نیست که انجام آن را بتوان از عوام خواست یا از مردمان کم‌سواد انتظار داشت، چه آنهایند که این

مصیبت را به بار آورده‌اند و کاری برخلاف هدف مقدس رهبر این انقلاب انجام می‌دهند و گمان می‌کنند که می‌توان حق را بوسیله‌ی باطل و راست را بوسیله‌ی دروغ و امانت را بوسیله‌ی خیانت و تقوی را بوسیله‌ی بی‌تقوائی و بی‌احتیاطی ترویج کرد، این کار یعنی تاریخ قیام امام حسین علیه‌السلام را از هرگونه مطالب ضعیف و نامعقول و بی‌مأخذ برکنار داشتن، و به آنچه نویسندگان دو قرن سوم و چهارم هجری نوشته‌اند اکتفا کردن جز از عهده‌ی دانشمندان بصیر و باتقوی ساخته نیست و بر آنها است که با زبان و قلم راست‌ها را بگویند و ترویج کنند، و از دروغها و افسانه‌ها در نوشته‌ها و گفته‌های خود پرهیز نمایند، باشد که روزی این فصل بسیار مقدس و روشن و صریح تاریخ اسلام چنانکه شایسته‌ی رهبر بزرگوار معصوم آن است بر اساس حق و راستی و امانت در نقل گفته و نوشته شده باشد و در آن صورت است که بیش از پیش ارزش این قیام عظیم و عظمت و بزرگواری قائد آن ظهور خواهد کرد و حتی سیمای مجالس سوگواری با جهانی از عظمت و بزرگی و فداکاری و اخلاص و جهاد و پایداری و استقامت و جوانمردی جلوه‌گر خواهد شد.
در حدود پنجاه سال پس از وفات رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و بیست سال بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ده سال بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام بود که در نیمه‌ی ماه رجب سال شصتم از هجرت معاویة بن ابی‌سفیان از دنیا رفت، معاویه در حدود 42 سال در دمشق امارت و خلافت کرده بود، در حدود پنج سال از طرف خلیفه‌ی دوم و در حدود دوازده سال از طرف خلیفه سوم امیر شام بود، کمتر از پنج سال هم او در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و در حدود شش ماه در خلافت امام حسن علیه‌السلام حکومت شام را به دست داشت و با علی و
(صفحه 47)
حسن بن علی در جنگ و ستیز بود، چیزی کمتر از بیست سال هم خلافت اسلامی را بر عهده داشت و در اواخر عمر خود برای خلافت فرزندش یزید از مردم مسلمان بیعت گرفت.
معاویه سر سلسله‌ی چهارده نفر خلفای سفیانی و مروانی بنی‌امیه است که از سال 41 تا سال 132 هجری مدت هزار ماه حکومت اسلامی را به دست داشتند.
معاویه در زمان خلافت خود کاملاً بر اوضاع مسلط بود و می‌توانست برخلاف صریح قراردادی که با امام حسن علیه‌السلام بسته بود عمل کند مثلاً در قرار صلحی که میان آنها بسته شد شرط شده بود که شیعیان امیرالمؤمنین را آزار ندهند و آنها را نکشند و همگی در امان باشند و حتی نام حجر بن عدی کندی که از اصحاب رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و

سلم و شیعیان علی علیه‌السلام بود به خصوص قید شده بود. اما چنانکه مؤرخان اسلامی بالاجماع نوشته‌اند معاویه حجر بن عدی و شش نفر از یاران وی را کشت و یکی از آنها را زیاد بن ابیه در عراق زنده به گور کرد و این مرد بزرگوار عبدالرحمن بن حنان غزی بود. قدرت و استیلای معاویه بجائی رسیده بود که هرچه می‌خواست می‌کرد و کسی نبود که چون و چرا کند.

علی بن حسین مسعودی از مورخان و جغرافی‌شناسان بزرگ اسلام در قرن چهارم در کتاب مروج‌الذهب می‌نویسد که «مردی از اهل کوفه در موقع بازگشتن از صفین سوار بر شتر به دمشق آمد مردی از مردم شام بوی آویخت و گفت این ناقه که بر آن سواری از آن من است که در جنگ صفین به غارت رفته و در دست تو افتاده است، نزاعشان بالا گرفت و هر دو نزد معاویه رفتند مرد دمشقی پنجاه شاهد آورد که این ناقه مال او است (در زبان عربی ناقه یعنی شتر ماده) یعنی گواهی دادند که این شتر ماده مال این مرد شامی است معاویه هم به حکم شهادت پنجاه نفر شاهد حکم داد که ناقه یعنی شتر ماده مال مرد دمشقی است و عراقی را مجبور کرد که شتر را تحویل وی دهد، مرد عراقی گفت: خدا خیرت بدهد این شتر ناقه نیست جمل است یعنی ماده نیست نر است، معاویه گفت: حکمی داده‌ام و برگشت ندارد بعدها که مردم متفرق شدند، مرد کوفی را خواست و به او گفت شترت چقدر قیمت داشت و آنگاه بیش از قیمت شتر نیز با او همراهی کرد و به او گفت: برای علی خبر ببر که من برای جنگ با وی صد هزار

(صفحه 48)

مرد دارم که ناقه و جمل را فرق نمی‌گذارند «یعنی اگر ناقه را جمل بگویم و اگر جمل را ناقه چون و چرا نمی‌کنند».

مسعودی بعد از این داستان می‌نویسد اطاعت مردم از معاویه و نفوذ امرش به جائی رسید که در موقع رفتن به جنگ صفین روز چهارشنبه‌ای ندای نماز جمعه در داد و با مردم نماز جمعه خواند و کسی نگفت که امروز چهارشنبه است نماز جمعه چرا؟

سپس مطلبی می‌نویسد که تفصیل آن را از کتاب (النصایح الکافیة لمن یتولی معاویة) نقل می‌کنم: عمار یاسر در جنگ صفین بدست اصحاب معاویه کشته شد و چون رسول خدا بر حسب روایت بخاری در صحیح خود و دیگران در موقع ساختن مسجد مدینه که عمار بیش از دیگران کار می‌کرد به او نگریست و گفت: «عمار!! تقتله الفئة الباغیة، یدعوهم الی الجنة و یدعونه الی النار» افسوس بر عمار که گروه بیدادگر او را می‌کشند در حالی که آنان را به سوی بهشت دعوت می‌کند و آنها او را به سوی دوزخ می‌خوانند. کشته شدن عمار حق را روشن ساخت و مسلم شد

که گروه بیدادگر، او و یاران او هستند، معاویه برای رها شدن از این مشکل گفت ما عمار را نکشته‌ایم کسی که او را به جنگ آورده یعنی علی کشنده‌ی اوست. گفتار معاویه را به علی علیه‌السلام خبر دادند فرمود بنابراین کشنده‌ی حمزه سیدالشهداء هم رسول خدا خواهد بود که او را به جنگ با مشرکین بیرون برد.
باز معاویه به اطمینان اینکه هرچه بگوید اگر چه منطقی نباشد اصحاب او می‌پذیرند گفت: صحیح است کشنده‌ی عمار مائیم اما «باغیة» در کلام رسول خدا به معنی بیدادگر و ستمگر نیست، بلکه به معنی طلب‌کننده و جوینده است و مائیم که به خونخواهی عثمان برخاسته‌ایم و خون او را می‌طلبیم «پس معنی کلام رسول خدا این است که عمار را گروهی می‌کشند که به خونخواهی عثمان برخاسته‌اند و این عیبی ندارد».
این سخن معاویه هم یاوه بود و ذیل حدیث جواب او را می‌دهد چه رسول خدا گفت کشندگان عمار کسانی هستند که عمار را به سوی دوزخ دعوت می‌کنند و عمار آنها را به سوی بهشت می‌خواند.
اما کار قدرت و استیلای معاویه از آن گذشته بود که کسی بتواند با حرف و
(صفحه 49)
حساب پیروان او را قانع کند. نمی‌خواهیم تاریخ حکومت معاویه را بررسی کنیم و این مختصر برای توجه دادن شنوندگان محترم به اوضاع اجتماعی و مذهبی آن روز کافی به نظر می‌رسد و اگر کسی بخواهد به دوران حکومت معاویه نیک آشنا شود و از صدها کتاب و دفتر بی‌نیاز گردد به همان کتاب «النصایح الکافیة لمن یتولی معاویة» بنگرد و آن را از آغاز تا به انجام بخواند و آنگاه انصاف دهد.
هنگامی که یزید به خلافت رسید امیر مدینه ولید بن عتبة ابی‌سفیان بود و امیر مکه عمرو بن سعید بن عاص و امیر کوفه نعمان بن بشیر و امیر بصره عبیداللّٰه بن زیاد.
یزید پیش از هر کار بر آن شد که از حسین بن علی و عبداللّٰه بن زبیر و عبداللّٰه بن عمر که در زمان معاویه ولایت عهدی او را نپذیرفته بیعت نکرده بودند بیعت بگیرد، پس به حاکم مدینه ولید بن عتبه نامه ای نوشت و از او خواست که هر چه زودتر از این سه نفر بیعت بگیرد و هیچ عذری را از ایشان نپذیرد، ولید برای انجام این امر مروان بن حکم را نزد خویش خواست و کدورتی را که سابقاً میان افتاده و پیش آمده بود نادیده گرفت و او را در کیفیت بیعت گرفتن از این سه نفر دعوت کرد، مروان گفت هم‌اکنون ایشان را احضار کن و از آنان بخواه تا بیعت کنند و در اطاعت یزید درآیند، اگر پذیرفتند چه بهتر و اگر نه پیش از آنکه از مرگ معاویه خبر یافتند هر کدام مدعی خلافت شوند و نافرمانی کنند مگر عبداللّٰه بن عمر که از ناحیه‌ی وی نباید نگرانی داشت و او مرد قیام و مخالفت نیست.

ولید عبداللّه بن عمرو بن عثمان را نزد امام حسین و عبداللّه بن زبیر فرستاد و هر دو را در مسجد یافت و پیام ولید را ابلاغ کرد، گفتند تو بازگرد هم‌اکنون نزد ولید خواهیم آمد، امام به عبداللَّه گفت گمانم معاویه مرده است و این فرستادن بی‌موقع برای آن است که برای یزید بیعت کنیم، امام علیه‌السلام جماعتی از کسان خود را فراخواند و فرمود تا مسلح شوند به آنان گفت ولید مرا در این وقت خواسته است و گمان می‌کنم امری پیشنهاد کند که انجام ندهم و در آن صورت بر وی اعتماد ندارم شما همراه من باشید و چون بر وی درآمدم بر در خانه باشید و هرگاه صدای من بلند شد درآئید تا شر او را از من دفع کنید.
امام نزد ولید رفت و مروان را هم آنجا دید ولید خبر مرگ معاویه را به امام داد و
(صفحه 50)
آنگاه فرمان یزید را ابلاغ کرد امام فرمود: لابد به بیعت محرمانه من قانع نخواهی شد و می‌خواهید که آشکارا در حضور مردم بیعت کنم؟ گفت آری. فرمود: بنابراین تا بامداد فردا صبر کن تا تصمیم خود را در این باره بگیرم، ولید گفت: بفرمائید بروید و فردا همراه با جمعیت مردم برای بیعت بیائید، مروان گفت: به خدا قسم که اگر حسین بن علی از اینجا برود و بیعت نکند دیگر بر وی دست نخواهی یافت مگر آنکه خونریزی میان شما بسیار شود، او را نگهدار و مگذار برود تا بیعت کند وگرنه وی را گردن بزن، امام علیه‌السلام با شنیدن گفتار مروان از جای برخاست و گفت ای بد مادر، تو مرا می‌کشی یا ولید: هان به خدا قسم دروغ گفتی و گنهکار شدی پس راه خویش را در پیش گرفت و همراه کسان خود به منزل خویش رفت مروان به ولید گفت اکنون که حرف مرا نشنیدی به خدا قسم دیگر بر وی دست نخواهی یافت، ولید گفت چه می‌گوئی مروان؟ تو به من پیشنهاد امری می‌کنی که دین مرا تباه می‌کند، به خدا قسم دوست ندارم که مال دنیا و مکنت دنیا تا جائی که خورشید بر آن می‌تابد و در آن غروب می‌کند از آن من باشد و من حسین بن علی را کشته باشم، سبحان‌اللَّه اگر حسین بن علی گفت: با یزید بیعت نمی‌کنم او را بکشم، به خدا قسم گمانم آن است که هرکس خون حسین بن علی در گردن او باشد روز قیامت نزد خدا بدبخت و بیچاره خواهد بود.
مروان که سخنان ولید را نپسندید به وی گفت: اگر چنین یقین داری خوب کاری کردی فردای آن روز که شنبه 28 ماه رجب بود ولید دیگر بار نزد امام فرستاد تا برای بیعت حاضر شود، امام در جواب فرستاده‌ی وی گفت: امشب هم بماند تا فردا تصمیم خود را بگیرم و همان شب یکشنبه 29 ماه رجب سال شصتم هجرت با همسران و برادران و برادرزادگان و بیشتر افراد خانواده‌ی خویش از مدینه بیرون رفت و شاهراه مکه را در پیش

گرفت و داستان موسی بن عمران را یادآوری می‌کرد «فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین» هنگامی که به امام گفته شد کاش شما هم مانند ابن‌زبیر از بیراهه می‌رفتید تا بر شما دست نمی‌یافتند، گفت: به خدا قسم من از بیراهه نخواهم رفت تا هرچه خدا بخواهد پیش آید، سه روز از ماه شعبان گذشت شب جمعه امام علیه‌السلام وارد مکه شد و به یاد قصه‌ی موسی می‌فرمود: «و لما توجه تلقاء
(صفحه 51)
مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل».
زائران در مکه نزد امام علیه‌السلام رفت و آمد می‌کردند و حتی ابن‌زبیر که نیک می‌دانست تا بودن فرزند پیغمبر کسی با او بیعت نخواهد کرد و مقام امام از هر جهت از وی بالاتر است همه روز خدمت امام شرفیاب می‌شد.
مرگ معاویه در عراق انتشار یافت و دانستند که حسین بن علی علیهما السلام و عبداللّٰه بن زبیر از بیعت با یزید امتناع ورزیده و به مکه رفته‌اند.
بزرگان شیعه در خانه‌ی سلیمان بن صرد خزاعی گرد آمدند و خدا را بر مرگ معاویه سپاس گفتند، سلیمان بن صرد گفت معاویه از دنیا رفته است و حسین بن علی هم از بیعت برای یزید امتناع ورزیده و رهسپار مکه گشته است شما که شیعیان او و شیعیان پدرش علی هستید اگر می‌دانید که برای یاری او و نبرد با دشمنش آمادگی دارید و می‌توانید در راه وی از جان خویش بگذرید آمادگی خود را ضمن نامه‌ای به وی اعلام دارید و اگر می‌ترسید که سستی کنید و دست از یاری وی بازدارید پس او را فریب ندهید و بی جهت دم از فداکاری و جان بازی نزنید، سلیمان بن صرد در این گفتار خویش توجه داشت که مردم تا پای فداکاری و از خودگذشتگی به میان نیامده است حق و باطل را نیک می‌شناسند و در تشخیص این از آن اشتباه نمی‌کنند و درست می‌فهمند که راستگو کیست و دروغگو کیست و حق کجاست و باطل کجاست و دانا کیست نادان کیست و رهبر کیست و راهزن کیست. اما این تشخیص صحیح مردم تا جائی حکمفرما است که پای نفع و ضرر به میان نیامده است و در یاری اهل حق و نبرد با باطل زیانی به آنان نمی‌رسد، اما هنگامی که مقدمات آزمایش فراهم گشت و حق و باطل روبروی هم ایستادند و بیشتر مردم راه باطل را در پیش گرفتند و جز فداکاری و از خودگذشتگی نصرت حق امکان‌پذیر نبود اینجاست که تشخیص مردم عوض می‌شود و از حق دست می‌کشند و طرفدار باطل می‌شوند.
سلیمان بن صرد نیک می‌دانست که احساسات امروز مردم را نمی‌توان ملاک اطمینان گرفت بسا همین مردم فردا که حسین بن علی قیام کرد و تمام قدرت بنی‌امیه برای کشتن او به کار افتاد و راه نصرت او دشوار و

خطرناک شد روی از وی بتابند و نامه‌های خویشتن را فراموش کنند و در خانه‌های خود را ببندند، بلکه در صف
(صفحه 52)
مخالفان و دشمنان وی ظاهر شوند و کشتن وی را وظیفه‌ی شرعی خود بدانند و برای رضای خدا و خشنودی خاطر رسول اکرم یاران وی را از دم تیغ بگذرانند و پس از کشتن رادمردان دین رو به قبله بایستند و چنانکه گوئی هیچ گناهی مرتکب نشده‌اند فریاد برآوردند اللّٰه‌اکبر، اشهد أن لا اله الا اللّٰه و أشهد أن محمداً رسول‌اللّٰه، برای همین بود که بر بزرگان شیعه اتمام حجت کرد و گفت هم‌اکنون عاقبت کار را بسنجید و خود را با وضعی که قطعاً پیش خواهد آمد بیازمائید و ببینید که آیا می‌توانید با اطمینان کامل و تصمیم قطعی او را به نصرت خود امیدوار سازید و به سوی عراق دعوت کنید یا امروز با احساسات تحریک شده نامه‌ها می‌نویسید و پیمانها می‌بندید و سوگندها می‌خورید و فرزند رسول خدا را از حرم خدا به زمین عراق می‌کشانید و آنگاه که دشمن پیرامون وی را گرفت و او را تحت فشار قرار داد تا یا بیعت کند و یا تن به مرگ و شهادت دهد دست از یاری وی بازمی‌دارید و عهد و پیمان خویش را از یاد می‌برید؟ بزرگان شیعه همصدا گفتند ما همگی برای جهاد و فداکاری آماده‌ایم و در راه امام خود از جان می‌گذریم، سلیمان گفت اگر چنین است پس به حضور امام نامه نگار شوید و آنگاه نامه‌ای به این شرح نوشتند:
بسم اللّٰه الرحمن الرحیم این نامه را سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعة بن شداد بجلی و حبیب بن بن مظهر و دیگر شیعیان مسلمان و با ایمان حسین بن علی که ساکن کوفه‌اند به حسین بن علی علیهماالسلام می‌نویسند سلام بر تو باد. در ستایش خدائی که جز او خدائی نیست با تو همزبانیم، ستایش خدائی راست که دشمن بیدادگر کینه توز تو را درهم شکست، همان کسی که بر این امت چیره گشت و بنا حق زمام امر حکومتش را بدست گرفت و بیت‌المال امت را غصب کرد و بدون رضای مسلمانان بر آنان حکومت یافت سپس مردان نیک امت را کشت و بدان آنها را باقی گذاشت و مال خدا را بدست بیدادگران و توانگران سپرد، خدایش از رحمت خویش به دور دارد چنانکه قوم ثمود را بدور داشت.
اکنون ما مردم عراق را پیشوائی و امامی نیست پس به سوی ما رهسپار شو شاید خدای متعال ما را بوسیله‌ی تو بر حق فراهم سازد، ما نه در جمعه و نه در نماز عید با نعمان بن بشیر کاری نداریم و او در قصر دارالإماره تنهاست و اگر خبر یابیم که به
(صفحه 53)
سوی ما رهسپار شده‌ای بیرونش می‌کنیم و به خواست خدا تا شام تعقیبش خواهیم نمود.

این نامه را با عبداللّه بن سبع همدانی و عبداللّه بن وال فرستادند و آنها را فرمودند تا به شتاب رهسپار مکه شوند و آن دو در دهم ماه رمضان سال 60 در مکه خدمت امام رسیدند و نامه را تقدیم داشتند.
مردم کوفه دو روز بعد در حدود صد و پنجاه نامه فرستادند که نامه‌ای از یک مرد و یا دو و یا چهار مرد بود و اکثر نامه‌ها را قیس بن مسهر صیداوی و عبدالرحمن بن عبداللَّه بن شداد ارحبی و عمارة بن عبداللَّه سلولی از کوفه به مکه آوردند، دو روز دیگر گذشت و شیعیان کوفه با هانی بن هانی سبیعی و سعید بن عبداللَّه حنفی نامه ای به این مضمون به حضور امام تقدیم داشتند:
بسم اللَّه الرحمن الرحیم نامه‌ای است برای حسین بن علی علیهماالسلام از شیعیان مسلمان و با ایمانش- زود باش و شتاب کن که مردم بانتظار جناب تواند و هیچ نظری به جز تو ندارند، شتاب کن شتاب کن باز هم شتاب فرما شتاب فرما، والسلام.
سپس شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و یزید بن حارث بن رویم و عروة بن قیس و عمرو بن حجاج زبیدی و محمد بن عمرو تیمی نامه‌ای به این مضمون نوشتند: باغ و بیابان سبز و خرم و میوه‌ها رسیده است هرگاه می خواهی رهسپار شو که سپاهیان عراق پذیرش مقدمت را آماده‌اند، والسلام.
نامه‌های مردم کوفه نزد امام روی هم آمد و فرستادگان عراق در مکه فراهم شدند، امام علیه‌السلام در پاسخ نامه‌های کوفیان چنین نوشت:
بسم اللَّه الرحمن الرحیم از حسین بن علی به مؤمنان و مسلمانان عراق: هانی و سعید آخرین فرستادگان شما نامه‌های شما را رساندند، آنچه را نوشته بودید خواندم و در آن تأمل کردن نوشته‌اید که ما را امامی نیست به سوی ما رهسپار شو باشد که خدای متعال ما را بوسیله‌ی تو بر حق و هدایت فراهم سازد، اکنون برادرم و عمو زاده‌ام و محل وثوق و اعتمادم از خاندانم مسلم بن عقیل را نزد شما می‌فرستم تا اگر بنویسد که اشراف شما و خردمندان و بزرگان شما بر آنچه فرستادگان شما می‌گویند و در
(صفحه 54)
نامه‌های شما خوانده‌ام همداستانند به زودی نزد شما رهسپار گردم، به جان خودم سوگند که امام و پیشوا نیست مگر آن کس که مطابق قرآن حکم کند و میزان عدل را بپا دارد و دین حق را اجرا کند و خود را وقف راه خدا سازد، والسلام.
امام علیه‌السلام این نامه را با هانی و سعید فرستاد و آنگاه مسلم بن عقیل را فرمود تا به همراهی قیس بن مسهر صیداوی و عمارة بن عبداللَّه سلولی و عبدالرحمن بن عبداللَّه ارحبی رهسپار عراق شود و او را فرمود تا راه تقوی را در پیش گیرد و امر خویش را پوشیده دارد و نرمی و مدارا

را از دست ندهد و اگر مردم را در این قیام و نهضت همداستان بیند بیدرنگ امام را آگاه سازد.
مسلم علیه‌السلام از راه مدینه به کوفه رفت و در خانه‌ی مختار بن ابی‌عبید ثقفی منزل گزید و شیعیان که شاید گمان می‌کردند کار به آسانی به انجام می‌رسد و بی دردسر حسین بن علی بر یزید پیروز می‌شود و عدل و تقوی جای بیداد و گناه او را می‌گیرد و درسهای 42 ساله‌ی معاویه را مردم به این سادگی فراموش می‌کنند نزد مسلم رفت و آمد می‌کردند و چون نامه‌ی امام بر آنها خوانده می‌شد با یک دنیا خلوص اشک شوق می‌ریختند و دست بیعت به نایب خاص امام می‌دادند. بنا به گفته‌ی شیخ مفید رحمه‌اللّٰه تا هجده هزار و به گفته‌ی طبری دوازده هزار نفر با وی بیعت کردند.
از طرف دیگر یزید خبر یافت که مسلم به کوفه آمده و شیعیان با وی بیعت کردند و نعمان بن بشیر در کار تعقیب وی ضعف و زبونی نشان می‌دهد، عبیداللّٰه بن زیاد را که حاکم بصره بود حکومت عراقین داد یعنی او را حاکم کوفه و بصره کرد و انجام این مهم را هم بر عهده‌ی وی نهاد و به او نوشت که باید به کوفه روی و مسلم را تعقیب کنی و او را اسیر سازی یا بکشی یا تبعید کنی، عبیداللّٰه بی‌درنگ رهسپار کوفه شد و در همان روز اول ورود به شهر رفت و سخنرانی کرد، و از مهربانی و سختگیری یزید سخن گفت و رؤسای اصناف و قبایل را خواست و کار را بر آنان سخت و دشوار گرفت و مردم کوفه رسیدند و به آنجائی که همیشه در آنجا از شماره‌ی طرفداران حق کاسته می‌شود و بر عده‌ی پیروان باطل افزوده می‌گردد «ألم احسب الناس أن یترکوا أن یقولوا آمنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن اللّٰه الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین».
آیا مردم گمان کرده‌اند که تنها با اظهار ایمان بی‌آنکه مورد آزمایش قرار گیرند
(صفحه 55)
رها می‌شوند، ما کسانی را هم که پیش از ایشان بوده‌اند امتحان کرده‌ایم باید خدا راستگویان را بداند و باید دروغگویان را هم بشناسد، مراد از راستگویان کسانی هستند که روز امتحان هم بر همانچه گفته‌اند و تشخیص داده‌اند استوار باشند و ترس و آرزو آنان را از حقی که شناخته بودند بازندارد و در ردیف طرفداران باطل قرار ندهد.
و مراد از دروغگویان کسانی هستند که هر چند پیش از گرفتاری به مشکلات امتحان خدائی واقعاً راست می‌گفته‌اند و حق و باطل را نیک تشخیص داده بودند و خود را طرفدار حق و دشمن باطل می‌پنداشتند و راستی نیت آنان استقامت در راه تأیید حق بوده و علاقمند بودند که تا روز آخر و در هر شرایطی در سایه‌ی حق و طرفداران حق باشند، هرچه پیش

آید دست از یاری حق برندارند و تا پای جان از حریم حق دفاع کنند و نویدهای باطل آنان را از راه بیرون نبرد و جلوه‌ی فریبنده‌ی دنیا دلشان را از جای نکند، اما روزی که شرایط و اوضاع تغییر کرد و از طرفی سختیهای راه ثبات و استقامت پیش آمد و از طرفی دیگر سیمای باطل با نوید و امید خود را نشان داد اینجا جهاد است و فداکاری و جانبازی و آنجا نعمت و قدرت و زندگی و لذت و شهوت، در چنین شرایطی وضع روحی آنان تغییر می‌کند جای مردانگی را ترس و بددلی و جای ایمان را شک و تردید و جای اخلاص را شرک و نفاق می‌گیرد. مراد از دروغگویان تنها آنان نیستند که حتی پیش از روز امتحان هم قصد طرفداری حق و قیام در مقابل باطل را نداشته‌اند، هم اینان دروغگویانند و هم آنان که امتحان خدائی وضع آنها را دگرگون می‌کند و سیمای حق و باطل را نه چنانکه می‌دیده‌اند می‌بیند و تشخیص امروزشان یعنی پس از رسیدن امتحان غیر از تشخیص دیروزشان می‌شود.
مردم کوفه آنان که پس از خبر یافتن از مرگ معاویه در خانه‌ی سلیمان ابن صرد خزاعی فراهم شدند و سخنرانی کردند و وضع موجود مسلمانان را مورد بررسی قرار دادند و از همانجا به حضور امام عریضه نگار شدند و همچنین مردمی که پس از آمدم مسلم به کوفه نزد وی رفت و آمد می‌کردند و با وی به عنوان نایب خاص امام زمان خود بیعت می‌کردند، واقعاً در مقام دروغ گفتن و فریب دادن امام خویش نبودند، و نمی‌خواستند مقدمات شهادت خود و اسارت خاندانش را فراهم سازند، راستی که حسن نیت داشتند و خلافت کسی مثل یزید را آن هم پنجاه سال پس از وفات رسول
(صفحه 56)
خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم برای عالم اسلام شرم‌آور و ناروا می‌دانستند و کسی را در میان تمام مسلمانان لایق‌تر و شایسته‌تر از فرزند رسول خدا حسین بن علی علیهم‌السلام نمی‌شناختند، و گمان می‌کردند که برای نصرت وی تا همه جا ایستاده‌اند و چنان خواهند بود که امروز هستند و هر مشکل و محنتی را که در این راه پیش آید برای بزرگی هدف و ارزش مقصود بحمل خواهند کرد، اما همینان دروغگو درآمدند و آنچه را درباره‌ی خویش گمان می‌کردند از یاد بردند، روزی که نعمان بن بشیر انصاری با ملایمت و نرمی و مدارا شهر کوفه را اداره می‌کرد شیعیان پر جوش و خروش بودند و همه جا و در هر مجلس دم از یاری امام حسین علیه‌السلام می‌زدند و می‌نوشتند که ما نعمان بن بشیر را تا دروازه‌ی شام بدرقه خواهیم کرد، اما روزی که عبیداللَّه بن زیاد حکومت کوفه را بدست گرفت با سابقه‌ای که مردم از پدرش زیاد و نیز از خودش داشتند فکر مردم عوض شد، روحیه‌ی مردم تغییر کرد، قصر قربت مردم

در جهت دیگر به راه افتاد، اگر آن روز همه‌اش آیات جهاد قرآن در نظرش جلوه‌گر بود امروز همه‌اش دم از «و لا تلقوا بأیدیکم الی التهلکة» می‌زدند و هرچه ابن‌زیاد بیشتر بر اوضاع کوفه مسلط می‌شد و مسلم و یارانش بیشتر در خطر قرار می‌گرفتند و مسلط شدن مسلم بر اوضاع کوفه بعیدتر به نظر می‌رسید این وضع روحی و دینی مردم در جهت مخالف آنچه پیش از این تشخیص داده بودند پیش می‌رفت تا آنجا که سیمای شهر کوفه بکلی تغییر کرد و مردمی که واقعاً علاقه‌مند بودند که امام حسین بر سر کار آید و بنی‌امیه از حکومت اسلامی برکنار شوند، چنان تغییر قیافه دادند که مسلم بن عقیل هم با اینکه پنهان بود و کمتر در میان مردم رفت و آمد داشت شهر و مردم را در قیافه‌ی دیگری دید و ناچار از محلی که بود یعنی خانه‌ی مختار بن ابی‌عبید ثقفی به خانه‌ی مردمی معروف و مهم و با قدرت یعنی هانی بن عروه‌ی مرادی رفت و آنجا منزل گزید و شیعیان با کمال احتیاط و پنهان و بی سر و صدا نزد وی رفت و آمد می‌کردند اما در این موقع وضع کوفه نشان می‌داد که نامه‌ها دروغ بوده است و وعده‌های مردم به امام حسین علیه‌السلام از امروز به بعد نمی‌تواند منشأ اثر و مایه‌ی امیدواری باشد.

ابن‌زیاد بوسیله‌ی غلام خود معقل جای مسلم را شناخت بدین طریق که سه هزار درهم به او داد و گفت چند روزی با دوستان و یاران مسلم رفت و آمد کن و خود را یکی

(صفحه 57)

از آنان نشان ده و این پول را هم بده و بگو من طرفدار پیشرفت شمایم. این پول را هم در راه تهیه‌ی وسایل جنگ مصرف کنید و از این راه اعتماد آنان را جلب کن تا بدین وسیله جای مسلم را بشناسی و او را پیدا کنی و نزد وی بروی.

معقل دستور ابن‌زیاد را بکار بست و اول بار در مسجد کوفه با مسلم بن عوسجه‌ی اسدی که یکی از بزرگان شیعه بود و روز عاشورا هم به شهادت رسید طرح آشنایی انداخت، چه از مردم می شنید که می‌گفتند مسلم هم برای امام حسین علیه‌السلام بیعت می‌گیرد، معقل که برای پیشرفت خود از گفتن هر دروغی و انجام هر خیانتی باک نداشت به مسلم بن عوسجه گفت من مردی از اهل شام هستم و خدا نعمت دوستی اهل‌بیت پیغمبر و دوستانشان را به من ارزانی داشته است و ضمن این سخنان خود را به گریه کردن هم زده بود، سپس گفت سه هزار درهم پول هم دارم و می‌خواهم به این مردی که می‌گویند از حجاز به کوفه آمده است تا از مردم برای پسر پیغمبر بیعت بگیرد بدهم و او را بدینوسیله زیارت کنم، اما با کمال تأسف دستم به دامن وی نمی‌رسد و کسی را ندیده‌ام که مرا هدایت کند و به این سعادت برساند و از همه در جستجو بودم تا اکنون به

من گفتند که شما با این خانواده‌ی عصمت و طهارت آشنائی دارید و اکنون دست به دامن شمایم که این پول ناقابل را از من بگیری و مرا نزد مسلم بن عقیل ببری چه من برادر مسلمان توأم و محل اعتمادم و اگر بخواهی هم‌اکنون و پیش از رسیدن خدمت مسلم بیعت می‌کنم.
مسلم بن عوسجه گفت از دیدن و آشنائی با تو که شاید به یاری اهل‌بیت موفق باشی خوشحال شدم اما از اینکه پیش از انجام کار و رسیدن به مقصود مردم مرا به این سمت شناخته‌اند نگرانم و از این جبار بیدادگر یعنی ابن‌زیاد بیم دارم، معقل گفت ان‌شاءاللّٰه که خیر است از من بیعت بگیر، مسلم از وی بیعت گرفت و با وی عهد و میثاق نهاد که خیرخواهی کند و این امر را نهفته دارد و او هم هرچه مسلم می‌خواست از عهد و پیمان و قسم همه را بی دریغ و شاید بیش از آنچه مسلم می‌خواست گفت و او را مطمئن ساخت و پس از چند روز که به خانه‌ی مسلم بن عوسجه رفت و آمد می‌کرد به خدمت مسلم بن عقیل بار یافت و آنجا هم دوباره بیعت کرد، و ابوثمامه‌ی صائدی همدانی از بزرگان شیعه و شهدای کربلا که قسمتهای مالی و خرید اسلحه و تهیه‌ی
(صفحه 58)
مهمات بر عهده‌ی وی بود دستور یافت و سه هزار درهم را از وی دریافت کرد، معقل پیش از همه‌ی مردم به خدمت حضرت مسلم می‌رسید و بعد از همه می‌رفت و بر همه کارشان واقف می‌شد و مرتب به ابن‌زیاد گزارش می‌داد. ابن‌زیاد می‌دانست که باید اول هانی را دستگیر کند و سپس برای دستگیری مسلم دست به کار شود، هانی هم از بیم ابن‌زیاد به بهانه‌ی بیماری در خانه نشست و به دارالاماره نمی‌رفت تا آنکه محمد بن اشعث و اسماء بن خارجه و عمرو بن حجاج زبیدی به امر ابن‌زیاد نزد وی رفتند و از راه مصلحت‌اندیشی او را سوار کرده با خود پیش ابن‌زیاد بردند و دیگر با گرفتاری هانی کار کوفه یکسره شد و جریان اوضاع به نفع ابن‌زیاد برگشت و هرچند هانی از بودن مسلم در خانه‌ی خویش اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد، اما آمدن معقل به مجلس پرده را از روی کار برداشت و هانی ناچار واقع مطلب را به ابن‌زیاد گزارش داد و گفت من مسلم را به خانه‌ی خویش نیاورده‌ام او خود آمد و از من خواست که او را پذیرائی کنم پس حیا کردم که او را رد کنم و او را در خانه ی خویش پذیرفتم و پذیرائی کردم و آنچه از جریان کار وی گزارش داده‌اند همه راست است، اکنون می‌توانم با تو عهد و پیمان بندم که از ناحیه‌ی من بدی به تو نخواهد رسید و کار به کار او نخواهم داشت و یا آنکه بروم و عذر او را بخواهم تا از خانه‌ی من به هر کجا که می‌خواهد برود، ابن‌زیاد هیچ یک از این دو پیشنهاد را نپذیرفت و گفت به خدا قسم که باید او را تسلیم کنی، هانی گفت به خدا قسم که او را تسلیم نمی‌کنم، هانی تن نداد که مهمان خود را تسلیم

کند و ابن‌زیاد با چوبی که بدست داشت سر و روی و بینی او را درهم شکست و او را توقیف کرد و آنگاه به مسجد رفت و بر منبر برآمد و ضمن سخنرانی کوتاهی مردم را بیش از پیش تهدید کرد اما هنوز از منبر فرود نیامده بود که تماشاگران به مسجد ریختند و گفتند مسلم بن عقیل آمد. پس عبیداللّه با شتاب وارد قصر شد و درها را بست.
عجب است که دوازده یا هیجده هزار نفر با مسلم بیعت کرده بودند اما هنگامی که مسلم از جریان کار هانی خبر یافت و اصحاب خود را فراخواند و خروج کرد بیش از چهار هزار نفر فراهم نگشتند و عجیب تر آنکه در این موقع که مسلم با چهار هزار نفر مسلح بیرون آمد ابن‌زیاد درهای قصر را بسته بود و بیش از پنجاه نفر همراه وی نبودند سی نفر پاسبان و بیست نفر از اشراف مردم و خانواده‌ی خودش و مردم پیرامون قصر را
(صفحه 59)
گرفته بودند و به ابن‌زیاد و پدرش بد می‌گفتند، اما این وضع به ظاهر مساعد تا اول شب چنان نامساعد گشت که مسلم بن عقیل نماز مغرب را در شب نهم ذیحجه در مسجد پر وسعت کوفه، با سی نفر خواند و چون از مسجد بیرون رفت جز ده نفر همراه وی نمانده بود و هنگامی که به خارج مسجد رسید یک نفر هم همراه وی نبود که او را راهنمائی کند. «فلیعلمن اللّه الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین» و دلیل دروغ بودن آن همه دعاوی و نامه‌نگاری و جان‌نثاری همین بس که چهار هزار نفر مسلح نتوانستند ابن‌زیاد را که بیش از پنجاه نفر همراه نداشت از میان بردارند و بر اوضاع شهر مسلط شوند و یک دروغ که بوسیله‌ی طرفداران ابن‌زیاد انتشار یافت که لشکرهای شام می‌رسند همه را متفرق ساخت.
کوفه چنان قیافه خطرناکی به خود گرفت که حتی نیکان و بزرگان شیعه از قبیل سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعة بن شداد پیدا نبودند و مردی که دیروز فرمانروای دوازده هزار نفر بود بعد از نماز مغرب در میان کوچه‌های کوفه سرگردان و حیران و نگران می‌گشت و راه به جائی نمی‌بود، عبارت طبری که شیخ مفید هم تقریباً آن را در ارشاد نقل می‌کند، این است: «ثم خرج من الباب و اذا لیس معه انسان و التفت فاذا هو لا یحس أحدا یدله علی الطریق و لا یدله علی منزل و لا یواسیه به نفسه ان عرض له عدو، فمضی علی وجهه یتلدد فی ازقه الکوفة لایدری این یذهب».
یعنی مسلم بن عقیل از در مسجد بیرون رفت و ناگاه خود را تنها دید و چون به اطراف خویش نگریست احدی را ندید که راه را به وی نشان دهد یا او را به منزلی هدایت کند یا اگر با دشمنی برخورد کرد از وی دفاع کند پس ناچار بی‌آنکه بداند به کجا می‌رود به راه افتاد و در کوچه‌های کوفه سرگردان می‌گشت.

در اینجا مطلبی به نظر می‌رسد که توجه دادن شنوندگان محترم به آن بی‌فایده نخواهد بود و قرنهاست که بسیاری از مردم اهل کوفه را برای این بی وفائی و پیمان‌شکنی ملامت کرده‌اند و چنانکه به اصحاب و یاران با وفای امام علیه‌السلام درود و سلام فرستاده‌اند به اینان که روزی وعده‌ی نصرت دادند و پیمان فداکاری بستند و روزی هم به روی امام شمشیر کشیدند و تا پای کشتن وی ایستادگی کردند لعنت و نفرین کرده‌اند. اما انصاف این است که مردم کوفه کاری برخلاف معمول و عملی که موجب حیرت
(صفحه 60)
باشد انجام نداده‌اند و هر دو کارشان بر طریق قاعده بود، هم آن نامه‌ها نوشتند و هم آن شمشیرها که به روی امام کشیدند روزی که وضع آرامی داشتند و شمشیرها در نیام بود و مردی نرم و ملایم یعنی نعمان بن بشیر کار حکومت کوفه را بدست داشت بوسیله‌ی همان نوری که خدای متعال در باطن انسان نهاده است تا نیکی و بدی و خیر و شر و حق و باطل را از هم تمیز دهد حق و باطل را از یکدیگر بازشناختند و آن کسی را که شایسته‌ی امامت و هدایت و رهبری مردم بود دوست تشخیص دادند، و احدی از مسلمانان آن روز را با وی برابر ندانستند و این تشخیص صحیح حق و باطل مطابق معمول و قاعده بود، چه هرکس تا بوسیله‌ی عوامل انحراف از مسیر فطرت و سلامت روح منحرف نگشته است و تا بیم و امید و خوف و طمع و سود و زیان او را گیج و گمراه نکرده است راه و بیراه را نیک می‌شناسد و در تشخیص این از آن اشتباه نمی‌کند «الم نجعل له عینین. و لسانا و شفتین. و هدیناه النجدین» اما روزی که همین مردم حق‌شناس و باطل‌شناس در نشیب و فراز امتحان قرار گرفتند و خوف و طمع به میان آمد و سود و زیان پا به میان گذاشت و راه دین و مصلحت از هم جدا شد و باز همانچه را معمول غالب مردم بوده است انجام دادند، یعنی از حق و اهل حق فاصله گرفتند و به جای واژه‌های جهاد و فداکاری و قیام و اصلاح و جانبازی و سربازی واژه هائی از قبیل حزم و عقل و احتیاط و دوراندیشی به میان کشیدند، راستی از مردم کوفه عجب نیست که زندگی خود را فدای وظیفه نکردند و کسانی که بسیار از کار اینان در شگفت باشند باید اول خود را در همان شرائط و اوضاع ببینند و انصاف دهند که در چنان محیطی و چنان وضعی آیا جز آنچه مردم کوفه کردند می‌کردند عجب از آن مردمی است که با هر وضعی که پیش آمد و با همه گرفتاریها پایداریها کردند و تا پای جان در راه نصرت حق ایستادند و جان بر سر این کار گذاشتند و حتی پس از آنکه با تنی چاک چاک به روی خاک افتادند به فکر آن بودند که مبادا در وظیفه‌ی فداکاری و حق‌پرستی و مبارزه با بیداد و ستمگری، آنچه را باید انجام نداده باشند و مبادا روز

قیامت در نزد خدا و رسول شرمنده و سرافکنده باشند.
عمرو بن قرظه انصاری که پدرش قرظة بن کعب خزرجی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در جنگ احد و غزوات بعدی همراه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله جهاد کرد و در خلافت عمر
(صفحه 61)
به کوفه آمد و به مردم علم فقه می‌آموخت و خود یکی از یاران فداکار اباعبداللّٰه علیه‌السلام است به گفته‌ی ابن‌طاووس در لهوف (روز عاشورا) تا در اثر زخمهای فراوان از پا درنیامد صدمه‌ای به امام علیه‌السلام نرسید و تیرها را با دست و شمشیرها را با جان فراگرفت و چون به روی خاک غلطید به روی امام نگریست و گفت ای فرزند رسول خدا آیا به آنچه بر عهده‌ی من بود وفا کردم؟ امام در پاسخ وی فرمود: «نعم و انت أمامی فی الجنة» آری وفا کردی و تو در بهشت هم پیش روی منی، سلام مرا به رسول خدا برسان و بگو حسین تو هم‌اکنون می‌رسد، ثبات و پایداری این رادمردان تا این حد، راستی مایه‌ی حیرت است و از اینان باید در شگفت بود و به این ارواح پاک ملکوتی باید درود و سلام فرستاد که قیافه‌های مختلف زندگی و چهره‌های به هم کشیده‌ی حوادث قیافه‌ی آنان را تغییر نداد و در مسیر مقدس ایشان انحرافی بوجود نیاورد.
قد غیر الطعن منهم کل جارحة
الا المکارم فی امن من الغیر(1) .
چه بسیار مردمی که در طول تاریخ اگر سرگذشت ضحاک بن عبداللّٰه مشرقی همدانی را خوانده یا شنیده‌اند بر کم‌توفیقی و بی‌نصیبی و بدعاقبتی وی تأسف خورده‌اند و از اینکه این مرد امام خود را در میان دشمن گذاشت و اجازه‌ی مرخصی گرفت و رفت تعجب کرده‌اند، اما کمتر انصاف داده‌اند که همان مقدار توفیق و ثبات و پایداری که او داشت معلوم نیست که خود اینان در چنان وضعی داشته باشند و باید بیشتر از ماندن و شرکت او در جنگ تعجب کرد نه از رفتن او در آخر کار. داستان ضحاک را طبری از خود وی چنین نقل می‌کند: گفت من و مالک بن نضر ارحبی بر امام حسین علیه‌السلام در بین راه کوفه درآمدیم و با عرض سلام در محضر وی نشستیم، ما را خوش‌آمد گفت و فرمود به چه منظوری نزد من آمده‌اید گفتیم برای عرض سلام و دعای عافیت شرفیاب گشته‌ایم تا هم تجدید عهدی شده باشد و هم به شما خبر دهیم که مردم کوفه برای جنگ با شما آماده‌اند امام گفت: «حسبی اللّٰه و نعم الوکیل» و چون خواستیم مرخص شویم و با سلام و دعا خداحافظی کردیم فرمود چه مانعی دارید که مرا یاری نمائید رفیق من مالک بن نضر گفت هم قرض داریم و هم به زن و بچه گرفتاریم من گفتم مرا نیز همین گرفتاریهای قرضی و زن و بچه هست اما در عین حال اگر به من

(صفحه 62)
حق می‌دهی که هرگاه بی کس بمانی و یاری من دیگر تو را نافع نباشد به راه خود بروم برای فداکاری تا آن موقع حاضرم، امام با همین شرط مرا پذیرفت و نزد وی ماندم و چون روز عاشورا یاران وی به شهادت رسیدند و دشمن به خود و جوانان او راه پیدا کرد و از یاران امام جز دو نفر یعنی سوید بن عمرو بن ابی‌مطاع خثعمی و بشر بن عمرو حضرمی کسی باقی نماند گفتم ای فرزند رسول خدا می‌دانی که من و تو را قرار بر این بود که تا برای تو یاورانی باشند بمانم و یاری کنم و آنگاه که یاران تو کشته شدند آزاد باشم تا بروم؟ فرمود راست گفتی اما چگونه از دست این همه لشکر می‌گریزی اگر راهی داری مرا با تو کاری نیست، ضحاک می‌گوید: من آنگاه که اصحاب عمر بن سعد اسبهای ما را پی می‌گردند اسب خود را در خیمه‌ای میان خیمه‌ها بسته بودم و پیاده جنگ می‌کردم و تا آنجا توفیق داشتم که دو نفر از دشمنان امام را کشتم و دست دیگری را بریدم و آن روز چندین بار امام درباره من گفت «لا تشلل، لایقطع اللّٰه یدک، جزاک اللّٰه خیرا من اهل‌بیت نبیک صلی اللّٰه علیه و آله» آنگاه که مرا اذن رفتن داد اسب خود را بیرون آوردم و بر پشت او نشستم و او را زدم تا بر کنار سمهای خود ایستاد آنگاه جلوش را رها کردم و ناچار لشکریان دشمن به من راه دادند تا از صف آنها بیرون شدم و یازده نفر مرا تعقیب کردند و نزدیک بود که مرا دریابند و گرفتار شوم اما کثیر بن عبداللّٰه شعبی و ایوب نبت مسرح خیوانی و قیس بن عبداللّٰه صائدی مرا شناخته و به شفاعت آنان خدا مرا نجات داد.
درست است که باید بر حال این مرد هم تأسف خورد که از چنان سعادتی دست کشید و چنان امامی را تنها گذاشت و چنان فرصتی را به رایگان از دست داد با آنکه می‌توانست او هم یکی از امثال حبیب بن مظهر اسدی و بریر بن خضیر همدانی باشد اما وضع او با مردم کوفه بسیار فرق دارد، این مرد نامه‌نگار نشده بود و پیمان فداکاری نبسته بود و با مسلم بن عقیل بیعت نکرده بود و هنگامی که خدمت امام رسید همانچه را که مدعی شد انجام داد و دم از جانبازی و فداکاری تا هرجا که باشد نزد و خود گفت که تا کجا حاضرم، اما مردمی که با مسلم بیعت کرده بودند در شب نهم ذیحجه او را تنها در میان کوچه‌های کوفه گذاشتند و اگر زنی او را به خانه‌ی خود راه نمی‌داد و سیراب نمی‌کرد مردی نبود که این مقدار خدمت را انجام دهد، شب آخر عمر مسلم در خانه‌ی آن
(صفحه 63)
زن گذشت و فردا که ابن‌زیاد برای دستگیری وی اقدام کرد و فرستادگان وی اطراف خانه را محاصره کردند ناچار از خانه بیرون آمد و راه شهادت را در پیش گرفت و هنگامی که دستگیر شد از محمد بن اشعث یک حاجت

خواست و آن این بود که کسی را نزد امام حسین بفرستد تا وی را از شهادت مسلم و وضع کوفه آگاه سازد و از قول مسلم به امام بگوید «ارجع فداک ابی و امی بأهل بیتک و لا یغرک اهل الکوفة فانهم اصحاب ابیک الذین کان یتمنی فراقهم بالموت أو القتل، ان أهل الکوفة قد کذبوک (و کذبونی) و لیس لمکذوب رأی».
پدر و مادرم فدای تو باد، با اهل‌بیت خویش از این سفر بازگرد مبادا مردم کوفه تو را فریب دهند اینان اصحاب پدرت علی هستند که آرزو می‌کرد با مردن یا شهادت از ایشان جدا شود، مردم کوفه هم به شما دروغ گفتند و هم به من و با دروغ چه کاری می‌توان کرد، در مجلس ابن‌زیاد هم از عمر بن سعد دو مطلب خواست یکی آنکه شمشیر و زره مسلم را بفروشد و هفتصد درهم قرض وی را بدهد و دیگر آنکه بدنش را از ابن‌زیاد بگیرد و دفن کند. در همان روز مسلم و هانی به شهادت رسیدند و سرهای آن دو به شام نزد یزید فرستاده شد. والسلام علی من اتبع الهدی.
(صفحه 64)
(1) تیر و نیزه اعضا و جوارحشان را درهم کوبید اما نتوانست مکارم اخلاق آنان را تغییر دهد.

سخنرانی 02
بسم اللّه الرحمن الرحیم
الحمدللّه رب العالمین باریء الخلائق اجمعین والصلاة والسلام علی خاتم النبین ابی‌القاسم محمد و آله الطاهرین.
در گفتار پیش زیر عنوان بررسی تاریخ عاشورا به حوادث مهم مربوط به نهضت اباعبداللّه الحسین علیه‌السلام از مرگ معاویة بن ابی‌سفیان در نیمه‌ی رجب سال شصتم هجری تا شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه ی مرادی و مسلط شدن عبیداللّه ابن زیاد بر اوضاع عراق اشاره کردیم و گفتیم که امام علیه‌السلام با افراد خاندان خود از مدینه رهسپار مکه شد و برادرش محمد بن حنفیه در مدینه باقی ماند. مادر محمد بن حنفیه همسر امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام زنی از قبیله‌ی بنی‌حنفیه بود و بدین جهت او را «محمد بن حنفیه» گفتند وی مردی بزرگوار و شجاع و با تقوی بود (1) و هر
(صفحه 65)
چند «کیسانیه» که طائفه‌ای از شیعه بوده‌اند او را امام دانسته‌اند، اما او خود بعد از پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه‌السلام به امامت برادرش امام حسن علیه‌السلام و سپس به امامت برادر دیگرش امام حسین علیه‌السلام و بعد به امامت برادرزاده‌اش علی ابن الحسین علیه‌السلام معتقد بود و از رجال بزرگوار اهل‌بیت است و در جنگهای امیرالمؤمنین مردانگی ها نشان داده است.
هنگامی که امام حسین علیه‌السلام از مدینه رهسپار مکه می‌شد برای برادرش محمد بن حنفیه وصیت‌نامه‌ای نوشت که ابن‌طاووس آن را نقل می‌کند. در این وصیت‌نامه امام علیه‌السلام انگیزه‌ی قیام خود را بیان کرده است و راهی را که با هر پیش‌آمدی در پیش خواهد گرفت روشن ساخته است و نیز با انگیزه‌های باطل که مردی را تحریک می‌کند و در طریق تأمین شهوات و تمایلات نفسانی به مبارزه وادار می‌سازد و ساخت مردان حق از چنان انگیزه‌هائی پاک و منزه است، اشاره کرده است:
«بسم اللّه الرحمن الرحیم هذا ما أوصی به الحسین بن علی بن أبی‌طالب الی اخیه محمد المعروف بابن الحنفیة: ان الحسین یشهد أن لا اله الا اللّه وحده لا شریک له و أن محمدا عبده و رسوله، جاء بالحق من عند الحق و أن الجنة حق والنار حق و أن الساعة آتیة لا ریب فیها و أن الله یبعث من فی القبور و أنی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی صلی اللّه علیه و آله. أرید أن آمر

بالمعروف و انهی عن المنکر و أسیر بسیرة جدی و أبی علی بن ابی‌طالب، فمن قبلنی بقبول الحق فاللّه أولی بالحق و من رد علی هذا أصبر حتی یقضی اللّه بینی و بین القوم بالحق و هو خیر الحاکمین، و هذه وصیتی یا اخی الیک و ما توفیقی إلا باللّه علیه توکلت و الیه انیب».
یعنی بنام خدای بخشاینده‌ی مهربان این است وصیت حسین بن علی بن أبی‌طالب
(صفحه 66)
به برادرش محمد بن حنفیه، راستی که حسین به یگانگی پروردگار و اینکه معبودی قابل پرستش جز او نیست و شریک ندارد گواهی می‌دهد و نیز شهادت می‌دهد که محمد بنده‌ی او و فرستاده‌ی او است که حق را از نزد حق آورده است و بهشت و دوزخ حق است و روز حساب می‌رسد و شکی در آن نیست و خدای مردگان در گورها خفته را زنده می‌کند.
اینهایی که امام بیان کرد همان عقائدی است که برای هر مسلمانی ضرور است و با نداشتن این عقاید نمی‌توان مسلمان بود. و ظاهراً مراد امام آن باشد که همین اصول امروز در خطر است و اگر کار بدین منوال بگذرد بسا دستگاه خلافت از تعرض باصول دین هم صرف نظر نکند و در حقیقت انگیزه‌ی واقعی قیام امام علیه‌السلام حفظ همین اصول مبانی و اساس است که دیگر شئون مذهبی و اجتماعی مسلمانان بر آنها بار و استوار است.
سپس نوشت: که این نهضت من نه برای سرکشی و طغیان و نه از روی هوای نفس و انگیزه‌ی شیطان است، نه منظور آن است که فساد کاری کنم و یا بر کسی ستمی روا دارم، تنها آنچه مرا به این جنبش عظیم دعوت می‌کند آن است که امر امت جد خود را بصلاح آورم و از فساد کاری جلوگیری کنم و راه امر به معروف و نهی از منکر را در پیش گیرم و روش جد خود رسول خدا و پدر خود علی را دنبال کنم.
شنونده‌ی محترم در این وصیت‌نامه سخن از شب هفت و شب چهل و سال و این تشریفات که غالباً حکم عموم وصیت‌نامه‌های امروز را دارد در کار نیست بلکه امام می‌خواهد انگیزه‌ی خود را روشن کند و مردم را در جریان قیام خویش بگذارد تا بدانند که این قیام یک قیام عادی و یک قیام نفسانی و نهضتی بر مبنای هوای نفس و تمایلات بشری نیست، لذا می‌گوید من برای خوشی و سرگرمی و برای لذت بردن و برای گرد آوردن مال بیرون نرفتم، برای تبهکاری هم بیرون نمی‌روم، راه و رسم ستم را هم در پیش نگرفته‌ام«و انما خرجت لطلب الإصلاح فی امة جدی صلی اللّه علیه و آله»
با این جمله امام علیه‌السلام نشان می‌دهد که برای امت اسلامی در سال شصتم هجرت یک فساد اجتماعی و دینی خطرناکی پیش آمده است، فسادی که جز با قیامی شدید و خونین اصلاح‌پذیر نیست، فسادی که اصلاح

آن جز از دست رهبری مانند حسین بن
(صفحه 67)
علی که آیه‌ی تطهیر در قرآن سوره‌ی احزاب شهادت به عصمت او داده است ساخته نیست، فسادی که اصلاح آن با خطبه خواندن و مقالات مذهبی منتشر ساختن امکان‌پذیر نیست.
سپس گفت: هرکس در مقابل دعوت من قیافه‌ی تسلیم و پذیرش به خود گرفت و حق را از من پذیرفت چه بهتر و هرکس هم نپذیرد و عکس‌العمل نشان دهد باز شکیبایم و در راه تعقیب هدف خویش از پیشامدهای ناگوار و مصائب و ناملایمات باکی ندارم (شکیبایم نه به آن معنی غلطی که گاهی تصور می‌شود یعنی دست روی دست می‌گذارم تا یزید هرچه می‌خواهد انجام دهد، بلکه به آن معنی صحیحی که شایسته‌ی مقام امام است و به همان معنی «صبر اساس ایمان و خداپرستی است» یعنی این راه را اگر چه یک‌تنه باشد به پایان خواهم برد تا خدا میان من و میان این مردم به حق داوری کند و خدا از همه‌ی داوران در داوری کردن داناتر و تواناتر است).
سپس نوشت: ای برادر من این وصیت من است برای تو و توفیق را جز از خدای نخواهم و تنها بر وی توکل می‌کنم و به سوی او باز می‌گردم.
راستی اگر بخواهیم به موجبات قیام امام علیه‌السلام توجه کنیم باید حداقل مقدمات آن را در 30 سال پیش از این تاریخ جستجو کنیم.
چه از حدود سال 29 یا 30 هجرت مقدمات و موجبات لزوم و نیازمندی به این قیام در جامعه‌ی اسلامی فراهم می‌گشت. عثمان بن عفان اموی در حدود دوازده سال بر مسلمین حکومت کرد و خلافت اسلامی را عهده‌دار بود و چنانکه در تاریخ اسلام روشن است در شش سال نیمه‌ی دوم خلافت عثمان وضع حکومت اسلامی تغییر کرد و در حقیقت خلافت اسلامی که می‌بایست فقط در حدود مراقبت اجرای قانون و مراقبت منحرف نشدن افراد از قانون عملی باشد و انجام شود و همه‌ی مردم در همه‌ی امور آزاد باشند، جز در عمل کردن به حق و رعایت قانون و جز قید حق و جز حدود قانون برای مردم هیچ حدی و مرزی، محدودیتی نباشد و هیچ فردی جز به رعایت حق و قانون به هیچ امری ملزم نشود، این وضع خلافت تغییر کرد و به صورت دیگری درآمد که داشت مردم مسلمان را در همه‌ی امور آزاد می‌گذاشت حتی از رعایت حدود قانون، جز از رعایت حدود منافع و مصالح و منویات خلیفه و مردمی روی همین حساب توانستند از
(صفحه 68)
مال مسلمین و عوائد مسلمین و بیت‌المال مردم بیچاره‌ی مسلمان ثروتها و مستغلات و املاک فراوانی بدست آوردند همان بیت‌المالی که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در زمان خلافتش تا آن حد مراقبت می‌کرد و پیش از عثمان خلفای دیگر، خود عثمان هم در اوایل خلافت خود تا حدی در صرف

و خرج آن و طرق به مصرف رساندن آن احتیاط لازم را بکار می‌برد به جای آنکه صرف مصالح عمومی مسلمین شود بدست این و آن افتاد و بنام این و آن به ثبت رسید و همین انحرافهای روزافزون بود که در سال شصتم هجرت امام حسین را بر آن داشت که جلو این تیره‌بختیها و انحرافهای شدید را که از سی سال پیش فراهم گشته بود با قیامی تند و خونین و با شهادت و سرفرازی بگیرد.
مسعودی در کتاب مروج‌الذهب می‌نویسد که وقتی خلیفه سوم از دنیا رفت و به آن تفصیلی که در کتب تاریخ نوشته است کشته شد از وی صد و پنجاه هزار دینار طلا و یک میلیون درهم پول نقد باقی ماند. در صورتی که پس از شهادت امیرالمؤمنین علی ابن ابی‌طالب علیهما السلام طبق نوشته همان مسعودی امام حسن علیه‌السلام بالای منبر فریاد کرد که از پدرم پول زرد و سفیدی یعنی پول طلا و نقره‌ای باقی نماند مگر هفتصد درهم که این پول هم از حقوق وی پس‌انداز شده است و می‌خواست با این پول خادمی برای خانه‌ی خود تهیه کند.
سپس مسعودی می‌نویسد: قیمت املاک خلیفه‌ی سوم در وادی‌القری و همچنین جاهای دیگر به صد هزار دینار طلا می‌رسد علاوه بر اسبها و شتران بسیار که از وی بجای ماند.
درباره‌ی زبیر می‌نویسد که علاوه بر کاخ معروف بصره خانه‌های زیاد در بصره و کوفه و اسکندریه ی مصر ساخت و دارائی او در حال مرگ پنجاه هزار دینار طلا و هزار اسب، هزار کنیز و غلام و مستغلاتی فراوان در شهرهای مختلف بود.
طلحة بن عبیداللّٰه یکی از معاریف صحابه درآمد املاک عراق او روزانه به هزار دینار طلا می‌رسید و به قولی بیش از این بود و در ناحیه‌ی شراة شام بیش از اینها داشت.
عبدالرحمن بن عوف زهری از بزرگان صحابه صد اسب در اصطبل او بسته می‌شد هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت و چون از دنیا رفت چهار زن داشت و چون فرزند هم داشت طبق موازین کتاب ارث اسلامی یک هشتم مال او را میان چهار زن
(صفحه 69)
قسمت کردند، یعنی به هر یک از زنان یک سی و دوم مال او داده شد و همان یک سی و دوم مال عبارت از 84 هزار دینار طلا می‌شد.
زید بن ثابت موقعی که از دنیا رفت آن قدر طلا و نقره از وی باقی ماند که آنها را با تبر شکستند و بر ورثه‌ی او تقسیم کردند و قیمت بقیه‌ی دارائی و مستغلاتش صد هزار دینار طلا می‌شد.
یعلی بن امیه که مادرش منیه نام داشت و بدین جهت او را یعلی بن منیه هم می‌گویند و جنگ جمل علیه علی ابن ابی‌طالب با کمکهای مالی او به

راه افتاد و بیشتر هزینه‌ی جنگ را او داد در وقت مردن 500 هزار دینار طلا بجای گذاشت و از مردم هم مطالبات زیادی داشت و ارزش ترکه‌ی او از املاک و جز آن 300 هزار دینار می‌شد بعد خود مسعودی می‌نویسد: «و لم یکن مثل ذلک فی عصر عمر بن الخطاب بل کانت جادة واضحة و طریقة بینة» یعنی در دوران خلافت عمر هرگز اینطور هرج و مرج مالی نبود و اینان را عمر مجال نمی‌داد که از مال مسلمین این همه پول و ثروت و خانه و مستغلات فراهم کنند بلکه راهی روشن و روشی آشکار بود. و از نظر طرز حکومت و جمع‌آوری اموال و تقسیم آنها بر مسلمانان هرگز مجال اندوختن این همه ذخائر مالی از اموال مسلمین بدست کسی نمی‌آمد.

بعد از عثمان علی علیه‌السلام به حکومت رسید و کار مشکل علی علیه‌السلام که جنگها بر سر آن به راه افتاد همین بود که جلو این متنفذان عمده را بگیرد و دیگر به کسی هر که باشد اجازه ندهد از بیت‌المال مسلمانان اگر چه یک دینار، بی‌حساب ببرد و از این طمعها و این حرصها و این عادتهای زشتی که پیدا شده است جلوگیری کند بر سر همین مشکل بود که علی علیه‌السلام در حدود چهار سال و نیم خلافت خود را گرفتار جنگ و مبارزه با همان مردمی بود که فعلاً دستشان از کسب چنان ثروتهائی کوتاه شده بود و علی می‌گفت: دیگر امکان‌پذیر نیست که تا من بر سر کار باشم آن بساط یغماگری تجدید شود بلکه آنچه را هم به ناروا داده‌اند و گرفته‌اند پس خواهم گرفت و به بیت‌المال مسلمانان بازخواهم گردانید و سر همین بالأخره علی علیه‌السلام به شهادت رسید.

بعد از امیرالمؤمنین علیه‌السلام خلافت اسلامی به امام حسن علیه‌السلام منتقل

(صفحه 70)

شد و حسن بن علی جای پدر را گرفت و وضع اجتماعی مسلمانان به صورت خاصی درآمد که در آن موقع پافشاری حسن بن علی علیه‌السلام در جنگ با معاویة بن ابی‌سفیان در آن تاریخ که نیروی مسلمانان در دو جبهه و دو جهت تقریباً متعادل و متوازن بود و جز با کشتارهای عظیم امید پیروزی طرفی و شکست یافتن طرفی دیگر نمی‌رفت ثمره‌ای جز خونریزی و گرفتاری مسلمانان نداشت، امام حسن علیه‌السلام با وضعی خاص روبرو شد که راهی نداشت جز کنار آمدن و خون مسلمانان را بی‌جهت نریختن و موجب کشتارهای دسته‌جمعی بی‌ثمر و بی‌نتیجه نشدن و نتیجه‌ی پافشاری امام حسن علیه‌السلام را فقط دولت روم شرقی در خارج و خوارج در داخل می‌بردند و اگر آن چهارصد یا پانصد هزار نفر مسلمان آن روز به جان هم ریخته بودند و در جنگ با معاویه اصرار می‌شد خدا می‌داند که پس از آن جنگ دولت روم شرقی چه بر سر مسلمانان

می‌آورد و خطر کار خوارج به کجا می‌کشید و تاریخ اسلام به کجا منتهی می‌شد، امام حسن علیه‌السلام از کار خلافت کنار رفت و با گذشت تاریخی خویش خون مسلمانان و قدرت اسلامی را حفظ کرد و راه سوء استفاده را بروی دشمنان خارجی و داخلی بست بی‌آنکه حساب تسلیم شدن و معاویه را به عنوان خلافت و امیرالمؤمنین شناختن در کار باشد.
شنونده‌ی محترم یکی از مواد قرارداد صلح امام حسن و معاویه این بود که حسن بن علی با معاویه صلح می‌کند و کنار می‌رود مشروط به آنکه هرگز مکلف نباشد به معاویه «امیرالمؤمنین» بگوید یعنی او را خلیفه‌ی مسلمین و امیرالمؤمنین بشناسد، مردمی که گمان می‌کنند حسن بن علی علیه‌السلام با کنار رفتن تسلیم اراده‌ی معاویه شد و معاویه خلیفه‌ی مسلمین شد و حسن بن علی هم یکی از مسلمانان مطیع گوش به فرمان معاویه گشت این سند ارزنده را در بطلان این عقیده از ابن‌اثیر بشنوند:
پس از آنکه حسن بن علی کنار رفت و معاویه خلیفه شد و زمام امور را بدست گرفت فروة بن نوفل اشجعی خارجی که پیش از این با پانصد نفر از خوارج کناره‌گیری کرده و به (شهر زور) رفته بودند گفتند: اکنون شکی باقی نماند که باید با دولت معاویه جنگید حال که معاویه روی کار آمد و خلیفه شد جنگ کردن با وی بر ما لازم است و لذا آمدند و رو به عراق نهادند و به نخلیه کوفه رسیدند در این موقع امام حسن بار سفر
(صفحه 71)
مدینه را بسته و از کوفه رهسپار حجاز شده بود، معاویه چون خبر یافت که این مرد خارجی مذهب با پانصد نفر یاغی شده است و سرکشی می‌کند شاید هم برای آنکه پایه‌های صلح امام حسن علیه السلام را محکمتر کند نامه‌ای نوشت و برای امام حسن فرستاد و در آن نامه دستور داد به امام حسن که فروة بن نوفل خارجی با پانصد نفر رو به کوفه نهاده‌اند به شما مأموریت می‌دهم بروید و با او بجنگید و او را دفع کنید آن وقت که با او جنگیدید و کار او را تمام کردید رفتن شما به مدینه مانعی نخواهد داشت موقعی که نامه‌ی معاویه به امام حسن علیه السلام رسید امام در قادسیه یا نزدیک قادسیه بود در پاسخ معاویه چنین نوشت: «لو آثرت أن اقاتل أحدا من اهل القبلة لبدأت بقتالک فانی ترکتک لصلاح الامة و حقن دمائها» یعنی معاویه تو حسن بن علی را مأمور می‌کنی تا مانند افسری از افسران تو برود و یک مرد خارجی سرکش را دفع کند من که حسن بن علی هستم از خلافت که حق من است به نفع مسلمانان کنار آمده‌ام اگر می‌خواستم با کسی از اهل قبله یعنی با مسلمانی هر که باشد و دارای هر مذهبی جنگ کنم اول با تو جنگ می‌کردم. معنی این سخن این است که تو از همه از مسلمانی دورتری من دست از تو برداشتم، توجه کنید نفرموده من تو را به خلافت شناختم می‌نویسد من تو را واگذاشتم و با تو جنگ نکردم و شاید

بهتر تعبیر در ترجمه «ترکتک» این باشد که تو را در میدان سیاست رها کردم و خود کنار رفتم، اما برای مصلحت اسلامی و برای حفظ خون مسلمانان یعنی بی‌نتیجه دیدم که این نیروهای با هم متعادل و متوازن اسلام از دو طرف به جان هم افتند و یکدیگر را بکشند و ضعیف کنند و نابود شوند، و دشمنان خارجی و داخلی از این وضع سوء استفاده کنند. پس از آنکه امام حسن علیه‌السلام به شهادت رسید امام حسین علیه‌السلام هم در فرمان معاویه یعنی در ده سالی که بعد از برادرش امام حسن علیه السلام با حکومت معاویه معاصر بود از سال چهل و نه یا پنجاه هجری تا سال شصت هجرت که معاویه از دنیا رفت قیام نکرد، یعنی در مقابل معاویه شمشیر نکشید و آن قیامی را که در خلافت یزید ضروری دانست انجام نداد، اما پیوسته معاویه را تخطئه می‌کرد و توبیخ می‌نمود و چنانکه برادرش امام حسن علیه السلام در همان نامه‌ی کوتاه حقانیت معاویه را ابطال کرد امام حسین علیه‌السلام هم این کار را می‌کرد و همین امام حسین است که پس از شهادت برادرش امام حسن علیه‌السلام در یکی از نامه‌های خود

(صفحه 72)

که ابن‌قتیبه دینوری آن را نقل کرده است به معاویه می‌نویسد: الست قاتل حجر بن عدی و اصحابه العابدین المخبتین الذین کانوا یستفظعون البدع و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر فقتلتهم ظلما و عدونا بعد ما اعطیتهم المواثیق الغلیظة والعهود الموکدة، جرأة علی اللّه و استخفافا بعهده اولست قاتل عمرو بن الحمق الذی اخلقت و ابلت وجهه العبادة فقتلته من بعد ما اعطیته من العهود مالو فهمته العصم نزلت من سقف الجبال؟ اولست المدعی زیادا فی الاسلام، فزعمت انه ابن أبی‌سفیان و قد قضی رسول‌اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم»أن الولد للفراش و للعاهر الحجر«ثم سلطته علی أهل الاسلام یقتلهم و یقطع أیدیهم و ارجلهم من خلاف و یصلبهم علی جذوع النخل! سبحان‌اللّه یا معاویة لکانک لست من هذه الامة ولیسوا منک- الی ان قال- و اتق اللّه یا معاویة واعلم ان للّه کتابا لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها. و اعلم ان اللّه لیس بناس لک قتلک بالظنة و اخذک بالتهمة و امارتک صبیا یشرب الشراب و یلعب بالکلاب، ما اراک إلا و قد او بقت نفسک و اهلکت دینک و اضعفت الرعیة والسلام.

»ای معاویه مگر تو آن نیستی که حجر بن عدی کندی را به ناروا کشتی و یاران او را شهید کردی همان بندگان خداپرست و همان بندگانی که از راه بندگی منحرف نمی‌شدند و بدعتها را ناروا می‌شمردند و امر به معروف می‌کردند و نهی از منکر می‌کردند، آنان را به ظلم و ستم کشتی پس از آن که به آنها پیمانهائی دادی و با ایشان عهدهای مؤکدی بستی و آنها را تأکید و تشدید کردی یعنی عهد و میثاقهای محکم بستی و آنها را امام دادی

و خاطر جمع کردی و این کار تو جرأتی بود بر خدا و عهد و پیمان خدا را سبک شمردی، مگر تو نیستی ای معاویه که عمرو بن حمق حزاعی یکی از بزرگان صحابه‌ی خاتم انبیا را کشتی؟ همان مردی که روی او را رنج عبادت کهنه کرده بود و تنش را عبادت لاغر ساخته بود، او را کشتی اما پس از آنکه به او پیمانها و امانها دادی که اگر آن امان و پیمان را با آهوان بیابان داده بودی از سر کوهها با اطمینان کامل فرود می‌آمدند و مطمئن می‌شدند و نزد تو می‌آمدند! مگر تو نیستی که زیاد پدر ناشناخته را در حریم اسلام به پدرت ابوسفیان نسبت دادی و او را برادر خویش و زیاد ابن ابی‌سفیان خواندی و گمان کردی که او پسر ابوسفیان است و حال آنکه رسول خدا گفته است: فرزند به کسی ملحق می‌شود که صاحب فراش است و زن صاحب فرزند
(صفحه 73)
در عقد او است و برای زناکار همان سنگی است که خدا گفته است، بعد هم زیاد را بر مسلمانان مسلط کردی تا آنها را بکشد و دستهایشان و پاهایشان را ببرد و آنها را بر شاخه‌های درخت خرما بدار زند، سبحان‌اللّه ای معاویه گویا تو از این ملت مسلمان نیستی و گویا مسلمانها با تو رابطه‌ای ندارند- تا آنکه گفت- ای معاویه از خدا بترس و از روز حساب برحذر باش، چه خدا را نوشته‌ای است که هیچ کار کوچک و بزرگ و هیچ عمل نیک یا بدی را فروگذار نمی‌کند و همه را به حساب و شمار می‌آورد، معاویه! بدان که خدا این کارها را فراموش نمی‌کند که مردم به هر گمان و تهمتی می‌کشی و کودکی را بر مسلمانها امارت می‌دهی که شراب می‌نوشد و با سگها بازی می‌کند. معاویه می‌بینم که خود را هلاک کرده‌ای و دین خود را تباه ساخته‌ای و امت اسلامی را بیچاره کرده‌ای«. این بود طرز سخن گفتن و نامه نوشتن و حساب بردن امام حسن و امام حسین علیه‌السلام دو فرزند پیغمبر از معاویة بن ابی‌سفیان.
اکنون برای آنکه بیشتر دانسته شود که آنچه امام حسین درباره‌ی یزید اظهار کرد و نوشت تا کجا در تاریخ اسلام ریشه‌دار و مسلم است این جمله را هم از مسعودی درباره‌ی یزید بشنوید»و کان یزید صاحب طرف و جوارح و کلاب و قرود و فهود و منادمة علی الشراب و جلس ذات یوم علی شرابه و عن یمینه ابن‌زیاد و ذلک بعد قتل الحسین فأقبل علی ساقیه فقال:
اسقنی شربة تروی مشاشی
ثم صل فاصق مثلها ابن‌زیاد
صاحب السر والأمانة عندی
و لتسدید مغنمی و جهادی
یعنی یزید مردی بود خوش‌گذران و عیاش، مردی بود که حیوانات شکاری

داشت سگها داست، میمونها داشت، یوزه‌ها داشت، پیوسته مجالس میگساری داشت روزی در مجلس میگساری خود نشست و ابن‌زیاد هم در طرف راست او بود و این بعد از آن بود که حسین بن علی را کشته بود پس به ساقی مجلس خود رو کرد و گفت: جامی از شراب به من بنوشان که استخوانهای نرم را سیراب کند، سپس برگرد و این ابن‌زیاد را چنان جامی بنوشان، همان کس که رازدار من است، همان کسی که امین کار من است، همان کسی که کار من و اساس خلافت من بدست او محکم و استوار شد، یعنی حسین بن علی را کشت.

(صفحه 74)

سپس مسعودی بعد از حمله‌هائی که درباره‌ی بیدادگریها و ستمکاریهای یزید می‌نویسد و می‌گوید که او در میان امت اسلامی مانند فرعون بود در میان رعیت خود، می‌نویسد: یعنی نه چنین است بلکه فرعون در میان رعیت خود از یزید عادلتر بود و در میان مردم چه نزدیکان وی و چه عامه‌ی مردم با انصاف‌تر، آنگاه می‌گوید این ناروائیها و بی‌باکیها و بی‌تقوائیها و بی‌دینیهای یزید به ملت و امت اسلامی هم سرایت کرده بود «غالب علی اصحاب یزید ما کان یفعله» همان گناهانی که یزید ارتکاب می‌کرد به کسان او هم سرایت کرد و بر آنها چیره گشت و آنها هم به همین کارها خو گرفتند، و در روزگار خلافت او آوازه‌خوانی و غنا در مکه و مدینه شیوع یافت»و استعملت الملاهی «و وسائل لهو و لعب بکار برده می‌شد» و اظهر الناس شرب الشراب«و مردم آشکارا میگساری می‌کردند و عجیبتر آنکه در دستگاه خلافت اسلامی و جانشین پیغمبر و برای مردی که مقام خلافت را اشغال کرده بود میمونی بود که او را ابوقیس می‌گفتند، این میمون را در مجلس میگساری خود حاضر می‌کرد و برای او تشکی می‌انداخت و او را می‌نشانید و هم او را بر گرده‌ی خر ماده‌ای که برای مسابقه و اسب‌دوانی تربیت شده بود سوار می‌کرد، زین و لجام بر گرده‌ی آن خر ماده می‌بستند و این میمون را بر آن سوار می‌کردند و با اسبها به اسب‌دوانی و مسابقه می‌بردند، در یکی از روزها ابوقیس این مسابقه را برنده شد و رفت و هدف را برد، بر این میمون جامه‌ای و قبائی از حریر سرخ و زرد پوشانده و دامنها را به کمرش زده بودند و بر سر او هم کلاهی نهاده بودند که نقشهای درشت و طرازها داشت و به رنگهای مختلف آماده و آراسته و پیراسته گشته بود.

این بود حساب آن جمله‌ای که امام حسین علیه‌السلام درباره‌ی یزید به معاویه نوشت، اما همین شخص به خلافت اسلامی رسید و امام حسین علیه‌السلام را هم در فشار قرار داد تا بیعت کند، یعنی او را خلیفه‌ی بر حق جد خود رسول خدا بداند، حالا باید دید که چرا امام بیعت نکرد و تن به کشته شدن و شهادت داد.

بعضی از نویسندگان جواب این سؤال را بسیار سست و نادرست داده‌اند، اینان می‌گویند که امام دید و حساب کرد که اگر با یزید بیعت کند کشته می‌شود و اگر هم بیعت نکند کشته می‌شود، پس حالا که علی ای حال کشته خواهد شد و به هر صورت
(صفحه 75)
بنی‌امیه دست از وی برنمی‌دارد که به صورت آبرومندی کشته شود و در راه خدا از جان خویش بگذرد. این جواب بسیار سطحی و غیر کافی به نظر می‌رسد چه حساب شهادت امام حسین علیه‌السلام از این بالاتر است که چون امام دید لابد کشته می‌شود از جان خود گذشت و روغن ریخته‌ای را نذر حضرت عباس کرد و گفت حالا که مرا به هر صورت می‌کشند بگذار سربلند کشته شوم بگذار در راه اسلام به شهادت برسم.
مطلب این نیست و باید با بصیرت بیشتری اوضاع آن روز ملت مسلمان را بررسی کرد، و رد فهم خطبه‌ها و کلمات خود امام هم بیشتر دقیق شد تا حقیقت مطلب روشن شود.
حسین بن علی علیهماالسلام با بررسی موجبات و مقدماتی که از حدود سی سال پیش از آن فراهم شده بود اینطور تشخیص داد و تشخیص او درست بود که انحراف مسلمین و انحراف امت اسلامی را آن تاریخ- یعنی در سال شصتم هجرت- به قدری شدید شده است که با سخنرانی و موعظه کردن و کتاب نوشتن و خطبه‌ها و مقالات دینی و مذهبی نمی‌توان آن را علاج کرد و ملت را به راه راست آورد، البته اگر انحراف آن روز دستگاه خلافت و مردم از انحرافهای سبک و انحرافهای کوتاه و کم‌عمق و انحرافهای مختصر و مخصوصاً انحرافهای فردی می‌بود می‌شد که با مختصر قیامی، با مختصر نهضتی، با مختصر اقدامی چاره شود و منحرفین به راه راست بازگردند، اما در آن انحراف شدید و فوق‌العاده‌ای که در سال شصتم هجرت پیش آمده بود و با مهمترین مبانی اساس و سیاسی ملت اسلامی بستگی داشت و بعلاوه یک انحراف عمومی و دسته‌جمعی بود نه یک انحراف فردی، نمی‌شد به یک حرکت مختصر و یک جنبش ضعیف و یا سخنوری و قلم‌فرسائی و موعظه کردن و پند دادن امر ملت اسلامی را به صالح آورد و آن فساد عشیم را ریشه‌کن ساخت، حسین بن علی علیهماالسلام چنان تشخیص داد که جز با یک قیام عمیق، با یک قیام تند، با یک نهضت فوق‌العاده‌ی خونین نمی‌شود از مقدماتی که امیرالمؤمنین و امام حسن علیهماالسلام تاکنون فراهم ساخته‌اند نتیجه‌ی قطعی گرفت و موجباتی را که بنی‌امیه- پیش از فتح مکه که در لباس کفر بوده‌اند و بعد از فتح که قیافه‌ی اسلامی به خود
(صفحه 76)
گرفته‌اند- فراهم ساخته‌اند نمی‌توان جز با یک قیام جدی و اساسی و عمیق

آن را ریشه‌کن و بی‌اثر ساخت. البته خود امام حسین علیه‌السلام بهتر از هرکس می‌تواند موجبات قیام خود را برای ما شرح دهد و این کار را هم کرده است و ما در خلال این گفتارها خطبه‌ها و سخنان آن حضرت را مورد بررسی قرار خواهیم داد و خواهیم دید که خود امام موجبات قیام خود را چگونه بیان کرده و از کجا شروع می‌کند و به کجا ختم خواهد کرد.
از مجموع گفته‌ها و نوشته‌های امام علیه‌السلام و مخصوصاً از توجه به ترتیب آنها و توجه به ترتیب تاریخی و مراحل مختلف آنها اینطور استفاده می‌شود که امام علیه‌السلام از اول امر سرّ قیام و نهضت خود را به طور صریح و بی‌پرده نمی‌گفت و تدریجاً که به سوی هدف پیش می‌رفت شروع کرد به آشنا کردن مردم به روح نهضت و به موجبات و علل قیام خود، از همان وصیت‌نامه‌ای که در مدینه نوشت و بدست برادرش محمد بن حنفیه داد تا آخرین سخن و آخرین و صریحترین خطبه‌ای که در مقابل حر بن یزید ریاحی و اصحاب او رد سر منزل»بیضه«بیان فرمود تدریجاً برای مسلمانان روشن ساخت که چرا دست به چنین اقدامی زده است و راهی نداشته است که این راه بگذرد و این انحراف شدیدی که اولاً در دستگاه خلافت اسلامی پیش آمده و ثانیاً در تمام شئون و نواحی اجتماعی مردم مسلمان رخنه کرده است جز با شهادت و جز با جانبازی و جر با قیام تند و جدی قابل علاج نیست.
موقعی که والی مدینه امام را تحت فشار قرار داد تا بیعت کند دو شب پشت سر هم سر فبر خاتم انبیاء صلی اللّٰه علیه و آله و سلم رفت و آنجا نماز خواند و دعا کرد، در شب دومی که مرقد مطهر رسول خدا را زیارت می‌کرد. چند رکعت نماز خواند و چنین گفت:»اللهم هذا قبر نبیک و انا ابن بنت نبیک و قد حضرنی من الامر ما قد علمت«خدایا این قبر پیامبر تو است و من هم دخترزاده‌ی پیغمبر تو هستم، خدایا تو خود می‌دانی که برای من چه پیشامدی شده است.
شاید برخی گمان کنند که مراد امام آن است که می‌خواهند مرا بکشند و چاره‌ای ندارم، تسلیم شوم مرا می‌کشند، تسلیم هم نشوم باز کشته می‌شوم.
اما این بنده ابداً راضی نیستم که هیچ مسلمانی این جمله را اینطور بفهمد که امام
(صفحه 77)
حسین علیه‌السلام از اینکه در خطر شهادت در راه خدا قرار گرفته و نمی‌تواند این خطر را از خویش دفع کند و با زنان و فرزندان خود به سلامتی زندگی کند ناله کند و اظهار بی‌دلی و ناتوانی کند و آن هم خود را به خدا معرفی کند که خدایا من دختر زاده‌ی پیغمبر توأم، عجب مگر خود پیغمبر را نکشتند و مسموم نکردند؟ مگر علی علیه‌السلام و امام حسن به

شهادت نرسیدند چه ناله و گله‌ای از کشته شدن و از شهادت داشتند، مسلمانانی که چند سالی و گاهی چند ماه بلکه چند روزی زیر دست رسول خدا تربیت یافته بودند با آنکه سابقه‌ی بت‌پرستی و شرک داشتند هرگز از شهادت ناله نکردند و هنگام بیرون رفتن از خانه‌ی خویش دعا می‌کردند که سالم برنگردند و به سعادت و شهادت در راه خدا برسند، چطور می‌شود که فرزند پیغمبر و روح اسلام و ثمره‌ی شخصیت علی بن ابی‌طالب و فاطمه دختر پیغمبر از اینکه شاید کشته شود به ستوه آید و دست به دامن خدا و پیغمبر شود که این بلا را از وی بگرداند و او زنده بماند.
عمرو بن جموح مردی است مسلمان و اهل مدینه که سابقه‌ی بت‌پرستی دارد و او کلیددار یکی از بتخانه‌های مردم مدینه بوده است و مردی است که در بت‌پرستی ثابت‌قدم بوده و با آنکه اسلام در شهر مدینه شایع شده بود دست از بت‌پرستی برنمی‌داشت و با اخلاص تمام در مقابل بتیکه در خانه داشت کرنش می‌کرد، با آنکه جوانهای بنی‌سلمه فراهم شدند و چندین شب متوالی بت او را می‌دزدیدند و در چاه و چاله‌های کثیف مدینه می‌انداختند و این پیرمرد بیچاره هر روز صبح در جستجوی خدای خود می‌گشت و او را از میان کثافتها درمی‌آورد و در خانه شستشو می‌داد و خوشبو می‌کرد و آنگاه با کمال فروتنی در مقابل وی می‌ایستاد و معذرت می‌خواست و می‌گفت: اگر می‌دانستم چه کسی با تو چنین می‌کند به حساب او می‌رسیدم اما باور کن که نمی‌دانم و معذورم؛ جوانان بنی‌سلمه دست برنداشتند و آنقدر در این کار پافشاری کردند که روزی فطرت خفته‌اش بیدار شد و خطاب به معبود خود که او را با لاشه‌ی حیوانی به ریسمان بسته و در چاه انداخته بودند نگریست و گفت:
تاللّه لو کنت الها لم تکن
انت و کلب وسط بئر فی قرن
با دلی شکسته و خاطری افسرده و روحی ناامید به خانه برگشت و دست از بت‌پرستی کشید و شاید در همان روز به دین مبین اسلام درآمد.
(صفحه 78)
شنونده‌ی محترم این مرد با این سابقه‌ی بت‌پرستی موقعی که مسلمان شد اسلام به قدری روح منحط و افتاده‌ی او را اوج داد و به اندازه‌ای در یکی دو سال تربیت اسلامی سطح فکر او بالا رفت که وقتی در ماه شوال سال سوم هجرت برای جنگ اخد آماده شد اولاً چهار پسرش که همگی آماده‌ی همراهی با رسول خدا بودند و دیگر بستگانش به اصرار تمام گفتند: تو پیرمردی از کار افتاده‌ای و علاوه بر آن از پای خویش می‌لنگی و چهار پسرت در این سفر همراه رسول خدا می‌روند تو در خانه بمان و خود را به زحمت مینداز، عمرو کاملاً از این پیشنهاد و اصرار بی‌جای پسران و بستگان برآشفت و دست به دامن رسول خدا شد و گفت بهشت را از من

دریغ مدار، بگذار من هم با همین پای لنگ در بهشت بگردم. و چون برای بیرون رفتن از خانه‌ی خویش آماده شد، دست به دعا برداشت و گفت: «اللهم ارزقنی الشهادة اللهم لا تردنی الی أهلی» خدایا چنان روزیم کن که در این سفر کشته شوم و به شهادت برسم، خدایا نکند و چنان روزی پیش نیاید که من ناامید از شهادت از این سفر به خانه‌ام بازگردم، یعنی پروردگار من که عمرو بن جموحم و یک فرد مسلمان امروز به امید شهادت و شوق کشته شدن در راه خدا بیرون می‌روم، این امید مرا ناامید مکن و مرا از این فیض بی‌نصیب نفرما.
خوب اگر یک مرد مسلمان که عمری را در سابقه‌ی بت‌پرستی گذرانده است و آخر هم با فشار جوانان قبیله‌اش از بت‌پرستی دست کشیده است اسلام روح او را چنان اوج می‌دهد که برگشتن از میدان جهاد و به سلامت پیش زن و فرزند را ناامیدی و محرومیت و بی‌نصیبی حساب می‌کند و با یک دنیا اخلاص و راستی و صدق نیت از خدا می‌خواهد که دیگر به خانه‌ی خویش برنگردد، چه معنی دارد که امام حسین علیه‌السلام یعنی عصاره‌ی مکارم و فضائل و خلاصه‌ی شخصیت رسول خدا و امیرالمؤمنین علیهماالسلام بیاید و پیش جدش رسول خدا از خطر مرگ و شهادت ناله کند و دامن پیغمبر را بگیرد و بگوید: یا رسول‌اللّٰه بدادم برس که مرا می‌کشند، مطلب این نبود و نباید جمله «و قد حضرنی من الأمر ما قد علمت» را اینطور بد فهمید و چنان قیام عمیق زنده‌ی جاوید را به این صورت بی‌ارزش و سطحی و مبتذل جلوه داد، امام در مقام مناجات با خدا می‌گوید: خدایا برای من پیشامدی شده است که خود می‌دانی.
(صفحه 79)
پیش آمد همین وضعی است که در خطبه‌ها و نامه‌ها و سخنان آن حضرت روشن بیان شده است، پیش‌آمد همان تشخیصی است که امام حسین علیه‌السلام داده است، پیش‌آمد همان وضع اسفناکی است و همان انحراف شدیدی که برای جامعه‌ی مسلمان آن روز پیش آمده بود، پیش آمد آن است که حسین بن علی با مطالعه‌ی دقیق و بررسی تمام نواحی اسلامی و بررسی دستگاه خلافت اموی و بررسی راهی که مردم در آن افتاده‌اند؛ با این نتیجه رسیده است که جز با قیام و جز با فداکاری و جز با شهادت نمی‌توان جامعه‌ی اسلامی را از آن خطر و از آن انحراف شدید نجات بخشید.
سپس فرمود:»اللهم انی احب المعروف و انکر المنکر«خدایا تو می‌دانی که من معروف یعنی کار نیک را دوست دارم و منکر یعنی کار بد و زشت را دشمن دارم.
در این سخن امام قدری بر بیان منظور خود نزدیکتر می‌شود. اما هنوز بیان امام علیه‌السلام با آن صراحت نرسیده است که نوع مردم بفهمند چه

می‌گوید.
آنگاه فرمود:»و انا اسئلک یا ذاالجلال والاکرام، بحق القبر و من فیه إلا اخترت لی ما هو لک رضا و لرسولک رضا«پروردگارا ای خدای بزرگ و بزرگوار به حق این قبر مقدس و به حق این قبر یعنی خاتم انبیاء او تو می‌خواهم که برای من راهی را پیش آوری که هم تو از من خشنود باشی و هم پیمبرت از من راضی باشد.
امام علیه‌السلام هم در این سخنان و هم در وصیت‌نامه‌اش همین مقدار پرده از روی کار برگرفت که فرمود: من برای امر به معروف و نهی از منکر می‌روم. اما امر به معروف و نهی از منکر امام یعنی چه؟ شاید بسیاری از مردم که این بیان امام را می‌شنیدند چنان تصور می‌کردند و چنان می‌پنداشتند که امام حسین می‌خواهد برود به شهر کوفه و به بقالها و به نانواهای کوفه بگوید کم‌فروشی نکنید، ماست و پنیر بد به مردم ندهید، نان نپخته به مردم نفروشید، یا به تاجرهای کوفه بگوید: ربا نخورید، این نهی از منکر است و نیز به جوانهای کوفه بگوید از نماز واجب خود غفلت نکنید، اگر پول‌دار شدید مکه را قطعاً بروید، این هم امر به معروف.
و حال آنکه مطلب از این حدود بالاتر بود اینگونه امر به معروف و نهی از منکر که البته کار خوب و لازمی است از عهده‌ی مسئله گوهای کوفه هم ساخته بود و نیازی به حرکت امام علیه‌السلام و جوانان بنی‌هاشم نداشت. معلوم است که امام حسین
(صفحه 80)
علیه‌السلام می‌خواهد کاری انجام دهد که از غیر او ساخته نیست و تنها شخصیت اوست که می‌تواند در چنان وضعی به آن صورت قیام کند. قیامی که همیشه زنده است و مرور زمان نمی‌تواند آن را کهنه کند و از یاد تاریخ اسلام ببرد بی‌اثر سازد.
امام حسین علیه‌السلام پس از آنکه از مدینه رهسپار شد و روز سوم ماه شعبان وارد مکه گشت و در نیمه‌ی ماه رمضان عموزاده‌ی خود مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد، بقیه‌ی ماه رمضان و شوال و ذوالقعده و تا هشتم ذی‌الحجه در مکه ماند و هیچ‌کس تصور نمی‌کرد که فرزند رسول خدا و فرزند مکه و منی روز هشتم ذیحجه که تازه مردم برای انجام حج محرم می‌شوند از مکه بیرون رود و اعمال حج را انجام ندهد و از احرام خود به صورت انجام عمره بیرون آید. اما امام تصمیم گرفت حرکت کند طواف خانه و سعی بین صفا و مروه را انجام داد و از احرام به درآمد، (2) چه خوف آن بود که او را در حرم مکه دستگیر کنند، یا غافل بکشند، منظور وی به این صورت کشته شدن حاصل نمی‌شد، امام از مکه نرفت تا کشته نشود، از مکه رفت تا اگر کشته می‌شود به صورتی باشد که اسلام برای همیشه از شهادت او بهره‌مند باشد.

به روایت لهوف پیش از حرکت در میان جمعیت ایستاد و خطبه خواند و پس از حمد و ثنای پروردگار چنین فرمود:
»خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی حید الفتاة«اینجا امام سخن خود را بی‌پرده‌تر گفت و مردم را به آنچه هست و آنچه پیش می‌آید آشناتر کرد سخن از مرگ است، سخن از شهادت است، سخن از جانبازی است، سخن در این حدود است که کار انحراف امت اسلامی در آن تاریخ یعنی سال شصتم هجرت از آن گذشته بود که با ترویجهای مالی، با فعالیتهای زبانی و قلمی و با همکاریهای فکری و حتی موعظه‌های خود امام حسین چاره شود. امام با جمله‌ی»خط الموت علی ولد آدم«یعنی فرزند آدم ناگزیر باید بمیرد اشاره می‌کند که اصلاح فسادهای اجتماعی و دینی در این زمان جز از طریق مرگ و شهادت آن هم بدست کسی مانند من که دخترزاده‌ی رسول خدایم امکان‌پذیر نیست، در این خطبه‌ی پیش از حرکت از مکه، همه‌اش سخن از شهادت است،
(صفحه 81)
سخن از مردن است، سخن از رفتن پیش رسول خدا و پدر و مادر است، سخن از افتادن به دست گرگهای گرسنه‌ی کربلا است، سخن از اینست که پایان این سفر به این صورتها برگزار می‌شود، ما می‌دانیم که امام حسین علیه‌السلام این خطبه را پیش از روز هشتم ذیحجه و شاید روز هفتم آن ماه در مسجدالحرام و در میان انبوه حاجیان و زائران خانه‌ی خدا ایراد کرده است و در آن روز به حسب ظاهر و اوضاع سیاسی امام حسین علیه‌السلام کاملاً مساعد بود و غالب مردم چنان می‌پنداشتند که به زودی یزید بن معاویه کنار می‌رود و خلافت او سقوط می‌کند و امام به خلافت که حق او است می‌رسد، چه نماینده‌ی مخصوص آن حضرت یعنی مسلم بن عقیل از کوفه گزارش عرض کرده بود که مردم همه با شمایند و جز تو را به خلافت و امامت نمی‌شناسند و جز تو را به زمامداری نمی‌پذیرند، پس هرچه زودتر بشتاب و بیا. در این وضع به ظاهر بسیار مناسب و در این زمینه‌ی کاملاً رضایت‌بخش و امیدبخش و از هر جهت مایه‌ی امیدواری حسین بن علی علیهماالسلام دم از مرگ می‌زند و سخن از شهادت می‌گوید و سخن از درندگی گرگان بیابان عراق بسیار می‌گوید، مطلب همان است که گفتم می‌خواهد بگوید تشخیص من که حسین بن علی هستم این است که جز با شهادت من و یارانم نمی‌توان به نتیجه‌ای رسید و کاری مفید و سودمند و مثبت انجام داد، بشر هم که باید خواه‌ناخواه بمیرد، قلاده‌ی مرگ را به گردن آدمیزاد انداخته‌اند.
»و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف«و چنانکه یعقوب به دیدن فرزندش یوسف علاقه‌مند بود من هم که فرزند پیغمبرم به دیدار رسول خدا و علی و حمزه و جعفر و مادرم فاطمه علاقه‌مند می‌باشم.

»و خیر لی مصرع انا لاقیه«برای من از طرف خدا مصرعی یعنی شهادتگاهی برگزیده شده و من رو به آنجا می‌روم. از این جمله باید فهمید که این نقشه نقشه‌ای است خدائی و نقشه‌ای نیست که با دست حسین بن علی علیهماالسلام طرح شده باشد یعنی خدای جهان از ازل برای چنین انحرافی و در چنین فساد و اجتماع خطرناکی و برای این وضع ناهنجار و نامساعد رسم شهادت و راه جانبازی را در عهده‌ی من نهاده است.
»و کأنی باوصالی تتقطعها عسلان الفوات بین النواویس و کربلا«گویا می‌بینم
(صفحه 82)
که گرگان بیابانهای عراق میان نواویس و کربلا بر من حمله‌ور می‌شوند و بند از بند مرا از هم جدا می‌سازند.
»فیملان منی اکراشا جوفا و اجربة سغبا«تهی‌گاههای گرسنه و جیبهای خالی خود را پر کنند، آنها برای پر کردن جیبها و سیر کردن شکمها، و من برای مبارزه با این فساد اجتماعی و دینی موجود.
»و لا محیص عن یوم خط بالقلم«باز سخن همان است این نقشه‌ای خدائی است و اوست که علاج و وسیله‌ی اصلاح این وضع موجود را شهادت من دانسته است از آنچه با قلم تقدیر نگارش یافته است چاره‌ای نیست.
»رضا اللّه رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه و یوفینا اجور الصابرین«ما خاندان پیغمبر به آنچه خدا بخواهد و خشنود باشد راضی و خشنودیم و هرچه را او برای ما پسندیده است می‌پسندیم، بر گرفتاریهائی که برای ما پیش می‌آورد شکیبائیم و او هم اجر کامل صابران را به ما می‌دهد.
»لن تشذ عن رسول‌اللّه (ص) لحمته و هی مجموعة له فی حظیرة القدس، تقربهم عینه و ینجز لهم وعده«من پاره‌ای از تن رسول خدایم و پاره‌ی تن پیغمبر از او جدا نخواهد ماند و در بهشت برین پیش او می‌روم تا چشم او به دیدار ما روشن شود و به وعده‌ی خویش با ما وفا کند.
»من کان باذلا فینا مهجته و موطنا علی لقاءاللّه نفسه فلیرحل معنا فإننی راحل مصبحا ان‌شاءاللّه«این جمله هم این است که در هر زمانی با وسائل مختلف می‌شود از دین خدا و از حق مردم و از سعادت جامعه‌ی اسلامی دفاع کرد، می‌شود در راه خدا بذل مال کرد، می‌شود در راه خدا سخن گفت با سخنان سودمند و آموزنده‌ای مردم را به راه آورد، می‌شود در راه خدا کتاب نوشت با انتشارات سودمند مردم را به راه حق و حقیقت نزدیکتر ساخت و بر بصیرت دینی و اخلاقی ایشان افزود، اما امام با این جمله‌ی آخر اعلام کرد که امروز روزی نیست که کمکهای مالی و مساعدتهای قلمی و خیرخواهیهای زبانی بتواند عقده‌ی اسلام را بگشاید و کار بجائی رسیده است که جز شهادت و جز جانبازی و جز فداکاری هیچ امری نمی‌تواند جلو فساد را بگیرد و مبانی آن را برهم بریزد و زیر و رو

کند، کسی در فکر نباشد که که امام حسین علیه‌السلام
(صفحه 83)
می‌خواهد در راه خدا قدمی بردارد من هم پنجاه تومان پول می‌دهم، یا عبیداللّه بن حر جعفی در جواب دعوت امام بگوید من هم یک اسب نیرومند پرتاخت و تاز می‌دهم، دیگری بگوید من هم پنج شمشیر و هفت زره و چهار نیزه نذر امام می‌کنم، حسین بن علی نه شمشیر می‌خواهد نه نیزه می‌خواهد و نه اسب می‌خواهد و نه پول. فقط اگر کسی آن هم از روی صفا و حسن نیت جان خود را در راه خدا دریغ ندارد می‌پذیرد هرکس حاضر است جان خود را در راه خدا به او دهد و هرکسی آمادگی دارد که بر خدای متعال وارد شود می‌تواند همسفر ما باشد، من بامداد فردا اگر خدا بخواهد حرکت می‌کنم.
عجب است که با این همه تأکید امام بسیاری از مردم کم‌سعادت که مساعد بودن اوضاع آنها را فریب داده بود با امام همراه شدند و شاید بیشترشان تا روزی که خبر شهادت مسلم رسید همراه امام ماندند. اما انصاف این است که این مردم از همان اول همراه امامی می‌رفتند که خلیفه می‌شود و کارها بدست وی سپرده خواهد شد، نه امامی که برای فداکاری و شهادت می‌رود و روزی آب را هم به روی او خواهند بست و روزی همه‌ی همراهان او به افتخار شهادت خواهند رسید والسلام علی من اتبع الهدی.
(صفحه 84)
(1) نوشته‌اند که پادشاه روم دو مرد پهلوان یکی تنومند و بلندقامت و دیگری نیرومند و قوی‌پنجه برای مسابقه نزد معاویه فرستاد تا با پهلوانان اسلامی مشت و پنجه نرم کنند. معاویه به عمرو بن عاص گفت حریف این مرد بلندقامت را داریم و او قیس بن سعد بن عباده است، اما برای آن دیگری به فکر تو احتیاج داریم چه کسی می‌تواند با وی زورآزمائی کند و بر او پیروز آید؟ عمرو گفت دو نفر در نظر دارم که هر دو را دشمن می‌داری یکی محمد بن حنفیه و دیگری عبداللّه بن زبیر. معاویه گفت هر کدام اکنون به ما نزدیکتر است وی را فراخوان. عمرو از محمد بن حنفیه خواست که این مهم را کفایت کند، معاویه در مجلس عمومی نشست و بزرگان دولت و ملت نیز حاضر شدند و مرد زورمند اولی به میدان درآمد و با محمد روبرو شد محمد گفت: یا بنشین و دست خود را به من ده تا تو را از جای بکنم یا من می‌نشینم و تو دست مرا بگیر و مرا از جای بلند کن. تا زورمند از ما دو نفر تشخیص داده شود اکنون چه می‌خواهی می‌نشینی یا بنشینم؟ رومی گفت بنشین. محمد نشست و دست خود را به مرد رومی داد ولی پهلوان رومی آنچه کرد نتوانست محمد را جنبش دهد و به ناتوانی خود اعتراف کرد، محمد ایستاد و رومی نشست و دست خود را به پهلوان

اسلام داد محمد با یک حرکت بی‌درنگ او را از جای کند و در هوا نگه داشت و آنگاه بر زمین انداخت حاضرین بر قدرت او آفرین گفتند و معاویه نیز خوشحال گردید.
بار دیگر پهلوان بلندقامت رومی در صحنه‌ی مسابقه سر بلند کرد قیس بن سعد که حاضر بود به گوشه‌ای رفت و زیرجامه از پا درآورد و به رومی داد تا بپوشد زیرجامه قیس تا بالای سینه‌ی پهلوان رومی رسید و زیر پای او نیز کشیده می‌شد. رومی شرمنده شد و جای خود را گرفت و نشست. بزرگان انصار از اینکه قیس در چنان مجلس رسمی زیرجامه از پا درآورد ناراحت شدند و قیس را ملامت کردند و او در جواب با گفتن اشعاری عذرخواهی کرد.
(2) حضرت اساساً احرام حج نبست و عمره را هم قبلاً در ابتدای ورود به مکه بجای آورده بود و محرم نبود تا حج را به عمره تبدیل کند.

سخنرانی 03
بسم اللّٰه الرحمن الرحیم
الحمدللّٰه رب العالمین باریء الخلائق اجمعین والصلاة والسلام علی خاتم النبیین محمد و آله الطاهرین.
در آغاز سخنان امشب چند حدیث مختصر از کتاب اسدالغابه ابن‌اثیر درباره‌ی اباعبداللّٰه الحسین علیه‌السلام نقل می‌کنم و سپس دنباله‌ی مطالب دیشب گفته می‌شود. مردی از عبداللّٰه بن عمر پرسید که اگر خون پشه‌ای به جامه‌ی انسان برسد چطور است؟ عبداللّٰه گفت: ببینید که این مرد عراقی از خون پشه می‌پرسد و حال آنکه همین عراقیان فرزند رسول خدا را کشتند و من خود از رسول شنیدم که می‌گفت:
»الحسن والحسین ریحانتای من الدنیا«حسن و حسین دو دسته گل خوشبوی من هستند از دنیا.
رسول خدا فرمود:»حسین منی و انا من حسین، احب اللّٰه من احب حسیناً، حسین سبط من الأسباط«حسین از من است و من از حسینم، خدا دوست بدارد کسی را که حسین را دوست می‌دارد، حسین فرزند پیغمبر است و پدر امامان.
انس بن حرث کاهلی که خود و پدرش از صحابه‌ی رسول خدا بوده‌اند می‌گوید: از رسول خدا شنیدم که می‌گفت:
»ان ابنی هذا)یعنی الحسین(یقتل بارض من أرض العراق فمن ادرکه فلینصره«همین پسرم یعنی حسین در زمینی از سرزمین عراق کشته می‌شود، هر که در آن زمان باشد و دستش برسد باید او را یاری کند.
در سال شصتم هجرت مقدمات وقوع آنچه رسول خدا خبر داده بود فراهم گشت
(صفحه 85)
و امام علیه‌السلام هم برای شهادت آماده گشت، اما نه چنانکه بعضی پنداشته‌اند که چون راهی به زنده ماندن نداشت و می‌دانست که اگر تسلیم شود باز به هر وسیله‌ای باشد او را می‌کشند و از بین می‌برند و روی حساب بیچارگی و راه پیدا نکردن به زندگی تن به شهادت داد، اینطور نبود و گوینده یا نویسنده‌ی این سخن هرکه باشد سخنش سست و بی‌اساس است، اگر واقع مطلب این بود عمل امام علیه‌السلام چه ارزشی می‌داشت و کجا می‌توانست دنیا روی این قیام مقدس این همه حساب کند، این نهضتی که نقطه‌ی اتکای تمام نهضتهای مقدس تاریخ اسلام است و در حقیقت مرکز و کانون همه‌ی نهضتهای مقدس دینی است چه

نهضتهائی که پیش از حسین بن علی علیه‌السلام بوده است و چه قیامهائی که بدست زید بن علی و حسین بن زید و صاحب نفس زکیه و برادرش ابراهیم و حسین شهید فخّ و دیگران به دنبال نهضت امام حسین علیه‌السلام پیش آمده است، کجا ممکن است چنین نهضتی را با این توجیهات بی‌اساس تجزیه و تحلیل کرد؟ سخن حق در این مقام همان است که اشاره کردیم و گفتیم که امام حسین علیه‌السلام در اواخر سال شصتم و اوایل سال شصت و یکم وضع موجود جامعه را و حالت روحی و اخلاقی ملت مسلمان را چنان گرفتار انحراف و در خطر دید که راهی باصلاح آن وضع موجود و آن فساد اجتماعی دامنگیر و خطرناک جز راه قیام و شهادت در پیش نداشت، مطلب این نیست که او راهی برای زندگی نداشت و تن به شهادت داد، مطلب این است که راهی به زنده ماندن دین و بقای امت اسلامی نمانده بود جز با این قیام خونین، و اینطور فهمید که اگر بخواهد این امت اسلامی زنده بماند و در جهان امتی اسلامی زنده بماند و در جهان امتی اسلامی باشند ناچار باید تحت عنوان»ان اللّه شاء ان یراک قتیلاً«خود کشته شود و زیر عنوان»ان اللّه شاء ان یراهن سبایا«عزیزان و خواهرانش و بزرگترین سخنوران توانای جهان اسلام که یکی نامش زینب است و یکی نامش ام‌کثوم است و یکی نامش فاطمه بنت‌الحسین است و دیگری نامش علی بن الحسین است اینان بروند و در سر بازارهای عراق و سوریه امت اسلامی را به آن وضع موجود شرم‌آوری که دارند توجه دهند و امت اسلامی را از خطر مرگ و نابودی برای همیشه رهائی بخشند و نهضتهای مقدس را که پیش از حسین بن علی بوده است زنده نگهدارند و راهی هموار برای قیامها و نهضتهای دینی آینده‌ی مسلمانان باز کنند.
(صفحه 86)
پس از آنکه ولید بن عتبه که والی شهر مدینه بود به فرمان خلیفه‌ی وقت امام را در فشار گذاشت تا تسلیم شود و بیعت کند و جریان شب بیست و هشتم ماه رجب در خانه‌ی ولید به انجام رسید و امام بیعت نکرد و اظهار نظر قطعی را به فردا و پس از آن موکول فرمود و گفت: باشد تا فردا تصمیم خود را بگیرم. فردای آن روز عبداللّه بن زبیر ترسید و از مدینه گریخت اما امام علیه‌السلام آن روز را هم در مدینه ماند و در همان روز برای آنکه شاید خبر تازه‌ای بدست آید از خانه بیرون آمد، مروان بن حکم در میان کوچه به امام حسین علیه‌السلام برخورد و ضمن صحبت به آن حضرت گفت آقا من خیرخواه شمایم حرف مرا بشنو و هرچه می‌گویم چنان کن، امام گفت چه می‌گوئی بگو تا راستی اگر سخنی به خیر من باشد بشنوم، مروان گفت: من به شما دستور می‌دهم که با یزید بن معاویه بیعت کنی چه این کار هم برای دنیای شما خوب است و هم برای دین شما، یعنی اگر یزید را به عنوان خلافت و امامت و رهبری ملت مسلمان

شناختی و پیشوائی او را برای مسلمانان جهان امضا کردی دین و دنیای خود را حفظ کرده‌ای و نتیجه آنکه اگر با وی بیعت نکنی و سر مخالفت پیش گیری هم دینت را تباه کرده‌ای و هم دنیا از دست تو رفته است، امام در پاسخ این سخن جسارت‌آمیز مروان گفت»انا للّه و انا الیه راجعون«این کلمه بیشتر در موقع یادآوری مصیبت و در مقام تسلی دادن و تسلی یافتن گفته می‌شود، فاجعه و مصیبتی که امام برای یادآوری آن و تسلی دادن خود و دیگران این کلمه را بر زبان جاری ساخت همان انحراف فکری مسلمین است که روزی ملت مسلمان از مجرای صحیح دین‌شناسی و مسیر فکری خویش چنان منحرف شود که بگوید اگر حسین بن علی با یزید بیعت کند دین و دنیای او تأمین است وگرنه هر دو به باد رفته است، سپس امام فرمود»و علی الإسلام السلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید و لقد سمعت حدی رسول‌اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم یقول: الخلافة محرمة علی آل ابی‌سفیان«یعنی بنابر این باید با اسلام خداحافظی کرد، باید فاتحه اسلام را گرفت اگر واقعاً کار امت اسلامی به آنجا بکشد که حافظ اسلام و مسلمانان و زمامدار مسلمین جهان و به تعبیر دیگر جانشین پیغمبر و حافظ شرع و شریعت اسلام مردی مثل یزید باشد با اینکه من از جد خود رسول خدا شنیدم که می‌گفت خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است. آنگاه سخن میان امام و

(صفحه 87)

مروان بطول کشید تا آنجا که مروان با حال خشم و ناراحتی از امام جدا شد، به هر صورت امام از مدینه به مکه آمد و روز هشتم ذیحجه که آن را روز ترویه می‌گویند و آن مصادف بود با روز گرفتار شدن هانی بن عروه بدست ابن‌زیاد و خروج مسلم بن عقیل علیه‌السلام در کوفه، رهسپار عراق شد و بیشتر مسلمانان از حرکت امام در این موقع که باید اعمال و مناسک حج انجام شود بسیار تعجب می‌کردند، فرزدق شاعر که نام او در تاریخ اسلام بسیار مشهور است می‌گوید در سال شصتم هجرت مادرم را به حج می‌بردم و در همان هنگام که وارد زمین حرم شدم و شتر مادر خود را می‌راندم حسین بن علی را دیدم که مسلح از مکه بیرون می‌رفت پرسیدم این شترها از آن کیست؟ گفتند از آن حسین بن علی، پس نزد امام شرفیاب شدم و به وی سلام کردم و گفتم خدا خواسته‌ها و آرزوهایت را چنانکه دوست داری برآورد ای فرزند رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد چرا شتاب کردی و اعمال حج را انجام نداده از حرم بیرون می‌روی؟ گفت اگر شتاب نمی‌کردم و بیرون نمی‌آمدم دستگیر می‌شدم. آنگاه از من پرسید که شما که هستی؟ گفتم مردی از عربم به خدا قسم که بیش از این از کار من تحقیق و تفتیش نکرد، سپس گفت از مردمی که پشت سر گذاشته‌ای یعنی از مردم عراق چه خبر داری؟ گفتم از کسی سؤال کردید

که خوب از اوضاع مردم آگاه است، دلهای مردم با شماست و شمشیرهای آنان علیه شما، و قضای الهی از آسمان فرود می‌آید و خدا هرچه بخواهد می‌کند»قلوب الناس معک و اسیافهم علیک والقضاء ینزل من السماء واللّٰه یفعل ما یشاء«امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود:»صدقت للّٰه الأمر و کل یوم ربنا فی شأن ان نزل القضاء بما نحب فنحمد اللّٰه علی نعمائه و هو المستعان علی ا داء الشکر و ان حال القضاء دون الرجاء فلم یتعد من کان الحق نیته والتقوی سریرته«راست گفتی کار بدست خداست و هر روزی خدا را دست بکاری است اگر فرمان الهی مطابق میل و رضای ما فرود آید خدا را بر نعمتهای وی سپاسگزاریم هم از اوست و اگر قضای الهی نه بر وفق مراد باشد و راه امید را سد کند باز آنکس که حق نیت او است و تقوی باطن‌بینان کار او، به هلاکت نخواهد رسید. فرزدق گفت آری خدای تو را به آنچه دوست داری برساند و از آنچه می‌ترسی حفظ کند، آنگاه فرزدق مسائلی راجع به حج و غیر آن از امام پرسید و جواب شنید و خداحافظی کردند و از هم جدا

(صفحه 88)

شدند.

شنونده‌ی محترم! در آنچه امام علیه‌السلام به فرزدق گفت باید بیشتر دقت نظر بکار برد، امام می‌خواهد بگوید من از آن مردمی نیستم که در پی مقصدی می‌روند و برای رسیدن به آن سعی و تلاش می‌کنند آنگاه شاید به مقصد خود رسیدند و شاید هم از آن بازمانند، مرا هدفی است که هرچه پیش آید و اوضاع به هر صورتی درآید و هر که غاĘŊیا مغلوب باشد من به هدف خود خواهم رسید، کسی که برای تحصیل مال و ثروت پی کسب و تجارت می‌رود، کسی که برای رسیدن به جاه و مقام تلاش می‌کند، کسی که برای درمان شدن بیماری خود یا سالم شدن بیمار خود پیش پزشک می‌رود، کسی که برای مغلوب کردن حریف خود قدم بر میدان مبارزه می‌گذارد، کسی که برای کسب شهرت و آبرو پیش مردم کار نیک یا کار نیک‌نما انجام می‌دهد، اینان ممکن است به مقصود خود برسند و ممکن است از هرگونه تلاش و کوشش برای رسیدن به مقصود کمتر نتیجه‌ای بدست نیاورند، نه هرچه انسان بخواهد و آرزو کند به آن می‌رسد، چه بسا که وزش بادهای حوادث در خلاف جهت میل کشتیهای آرزوها جریان یابد، حال غالب مردم اینطور است، پس مقصود هرچه باشد می‌روند و سعی و کوشش خود را در راه رسیدن به آن بکار می‌برند، گاه شاهد مقصود را در آغوش می‌کشند و گاه نه تنها به مقصود خود نمی‌رسند بلکه مال و زندگی و احیاناً جان خود را از دست می‌دهند، بی‌آنکه در عوض چیزی هم بدست آورده باشند.

امام می‌گوید: من از این مردم نیستم و آینده به هر صورتی درآید و

قیافه‌ی سیاسی عراق هم هرچه باشد من به هدف خود خواهم رسید، چه این قیام را جز به منظور انجام وظیفه‌ای که خدای در چنین وضعی بر عهده‌ی مثل من نهاده است انجام نمی‌دهم و منظور نه آنست که خلیفه شوم و مقصود نه آنست که بر مسلمانان حکومت کنم، اگر پیروز شدم در راه انجام وظیفه است و سزاوار خواهد بود و اگر دشمن من پیش برد باز هم وظیفه‌ی خویش را انجام داده‌ام و جز این هم مقصودی و مقصدی در کار نهضت من نبوده است.
راستی برای رجال حق و مردانی که انگیزه‌ی مادی ندارند و هرگونه جهاد و مبارزه‌ای را برای خدا و از نظر ادای تکلیف دنبال می‌کنند چه فرق می‌کند که غالب
(صفحه 89)
شوند یا مغلوب و این تعبیر هم از نارسائی الفاظ و عبارات است وگرنه لغت مغلوبیت در قاموس رجال حق وجود ندارد، عین همین مطلب را که امام علیه‌السلام در راه عراق به این صورت به فرزدق گفت و فرمود که اگر ما پیش رفت خدا را سپاسگزار خواهیم بود و اگر قضای الهی شکست ما را پیش کشید و راه پیروزی را به روی ما بست باز چون با حسن نیت و تقوای سریرت قدم در این راه نهاده‌ایم از میان نخواهیم رفت و هر چند ممکنست کشته شویم اما نخواهیم مرد، چه بسیار فرق است میان شهادت و کشته شدن در راه حق و در طریق امر به معروف و نهی از منکر، با مردن و از میان رفتن.
عین این مطلب را امام در روز عاشورا ضمن یکی از خطبه‌های خود به مردم کوفه فرمود و با خواندن اشعار فروة بن میسک مرادی صحابی اشاره کرد که اگر کسانی دوست یا دشمن گمان کرده‌اند امروز روز مرگ و شکست و نابودی ماست پس در اشتباهند و تعبیر صحیح آن است که امروز روز شهادت ماست آنهم شهادتی که مقدمه‌ی زندگی جاوید ما خواهد بود.
ابن‌طاووس می‌نویسد که چون بُرَیرُ بن خُضَیر هَمْدانی مردم را موعظه کرد، پند داد و سخن او را نشنیدند و از موعظه‌های او بهره‌مند نگشتند امام خود بر شتر خویش سوار شد و از آنها خواست تا خاموش شوند و چون خاموش شدند و گوش فراداشتند خدا را حمد و ثنا گفت و چنانکه شایسته بود او را ستود و بر محمد و فرشتگان و پیامبران و فرستادگان خدا درود فرستاد و داد سخن داد، پس گفت: هلاکت و افسوس باد شما را ای مردم که ما را فریب دادید و به فریادرسی خود خواندید و ما هم بشتاب برای فریادرسی شما بپا خاستیم، همان شمشیری که ما بدست شما داده‌ایم بروی ما کشیدید و همان آتشی را که ما برای نابود ساختن دشمن خود و شما روشن کرده بودیم بر ما ب افروختید، آنگاه به همراهی دشمنان خود

با دوستان و خیرخواهان خود به جنگ پرداختید، بی‌آنکه در میان شما دادی داده باشند یا به آینده‌ی آنها امیدوار باشید وای بر شما مردم! چرا آنگاه که هنوز شمشیرها در نیام و دلها آرام بود و تصمیمی قطعی نگرفته بودید دست از ما برنداشتید و چرا با شتابزدگی چون ملخهای تازه پر درآورده به پرواز درآمدید و مانند پروانگان در آتش فتنه فروریختید، نسیم رحمت به شما نرسد ای فرومایگان و ای پست‌مردان که قرآن را بدور انداخته‌اید. و کلمات را تحریف
(صفحه 90)
کرده‌اید، ای طرفداران گناهان و ای یاران شیطان و ای کسانی که سنتهای پیغمبران را محو و نابود ساخته‌اید آیا به یاری بیدادگران برخاسته و از نصرت ما دست کشیده‌اید. به خدا قسم دیر زمانی است که شما بی‌وفا بوده‌اید ریشه‌های شما از آن آب خورده و شاخه‌های شما از آن نیرو گرفته است و ناپاکترین میوه‌ای گلوگیر بار آمده‌اید که دوست و خیرخواه شما را از شما بهره‌ای نیست، اما به کام دشمن گوارا فرومی‌روید. تعبیر در گلوی دوست گیر کردن کنایه از آن است که وعده‌ی نصرت و فداکاری می‌دهید و دم از جان‌نثاری و مردانگی می‌زنید و چون روز امتحان و میدان کارزار پیش آید نه تنها از شما فایده‌ای نیست بلکه چون لقمه‌ای گلوگیر دست تعدی و بیداد شما گلوی دوست را می‌فشارد و زندگی او را تهدید می‌کند؛ سپس امام فرمود بدانید»الا و ان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السلة والذلة و هیهات منا الذلة یأبی اللّٰه ذلک لنا و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت انوف حمیة و نفوس ابیة من ان نؤثر طاعة اللئام علی مصارع الکرام، الا و انی زاحف بهداه الاسرة مع قلة العدد و خذلة الناصر«.
بدانید مردم کوفه که این مرد پدر ناشناخته)یعنی عبیداللّٰه(پسر آن مرد پدر ناشناخته)یعنی زیاد(مرا در اختیار یکی از دو راه ناگزیر ساخته است یا آنکه شمشیرها از نیام کشیده شود، یعنی جنگ سختی به راه افتد و کار به شهادت و جانبازی کشد، یا من تن به خواری و زبونی دهم و تسلیم اراده‌ی وی گردم تا هرچه بخواهد درباره‌ی من انجام دهد، اما خواری و زبونی از ما به دور است خدا راضی نیست که ما خوار و زبون گردیم، پیغمبر و مردان با ایمان تن به خواری و بیچارگی نمی‌دهند، دامنهای پاک مادران که در آنها تربیت یافته‌ایم و جوانان با غیرت و رادمردان زور نشنو که تا راه مرگ و شهادت بروی آنان باز است از راه فرومایگان و بیچارگان نخواهند رفت، نیز رضا به خواری و ذلت ما نمی‌دهند، اکنون اگر چه یاران وفادار من کم‌اند و دیگران دست از یاری من برداشته‌اند باز هم جز راه جنگ را نمی‌توانم پذیرفت و جز از طرق شهادت نمی‌توانم رفت. اینجا است که امام علیه‌السلام اشعار فروة بن مسیک مرادی را که نمودار یک دنیا

عظمت و آرامش روحی و قدرت معنوی است می‌خواند:
فَإن نَهْزِمْ فَهَزامُونَ قِدْماً
وَ اِنْ نَعلِبْ فَغَیرُ مُغلَّبینا
(صفحه 91)
اگر امروز پیروزی بدست ما افتاد از قدیم چنین بوده است و اگر هم با شکست روبرو شدیم باز غلبه و پیروزی برای ما است و حق در هر قیافه‌ای باشد چه غالب و چه مغلوب پیروز است.
وَ ما اِنْ طِبَّنا جُبْن وَلکِن
مَنایانا وَ دَولَةُ آخَرِینا
ما با قدم شجاعت و مردانگی به این راه می‌رویم و با ترس و کم‌دلی خو نگرفته‌ایم اما اگر مقدر چنان باشد که ما به شهادت برسیم و دیگران به دولت رسند چه می‌شود کرد.
اِذا مَا المَوْتُ رفع عَنْ اُناسٍ
کَلا کِلُهُ اَناخَ بِآخَرینا
رسم روزگار همین است آنگاه که مرگ از حمله به مردمی بازگردد و از پامال ساختن آنها فارغ شود، حمله‌ی دیگری را آغاز می‌کند و جمع دیگری را لگدکوب می‌سازد.
فَاَفْنی ذلِکُمْ سَرَواتِ قَوْمی
کَما اَفْنی القُرُونَ الأوَّلِینا
ترکتاز اجل چنانکه قرنهای گذشته را نابود ساخت رادمردان بنی‌هاشم را امروز به سوی مرگ می‌کشاند.
فَلَو خَلَد الْمُلُوکُ اِذاً خَلَدنا
وَلَوْ بَقِی الْکِرامُ اِذاً بَقِینا
اگر پادشاهان جهان جاوید بودند ما هم که پادشاه ملک و ملکوتیم جاوید بودیم و اگر مردان با فضیلت و مردان بزرگوار دنیا زنده می‌ماندند ما هم که اساس بزرگواری و عنصر فضیلت هستیم زنده می‌ماندیم.
فَقُلْ لِلشَّامِتینَ بِنا اَفِیقُوا
سَیلْقَی الشَّامِتُونَ کَما لَقِینا
به مردمی که امروز ما را بر گرفتاری و مصیبت شماتت می‌کنند بگو: بزودی روز گرفتاری شما نیز می‌رسد و دست روزگار جامهای تلخ مصائب را به کام شما نیز فروخواهد ریخت.
امام علیه‌السلام با این روح سرشار از عظمت و تصمیم و اخلاص و ایمان از مکه رهسپار عراق شد و نیک می‌دانست که چه می‌کند و کجا می‌رود و پایان کار به کجا خواهد کشید، اما دیگران و حتی خویشان و نزدیکان و ارادتمندان امام تنها نگرانی آنها این بود که مبادا در این سفر اوضاع مساعد نامساعد شود و کار امام به شهادت منتهی

(صفحه 92)
گردد، امام برای شهادت می‌رفت اما دوستان و بستگان می‌گفتند آقا مرو که می‌ترسیم خدا نکرده کشته شوی.
از جمله عبداللّٰه جعفر برادرزاده و داماد امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از حرکت امام از مکه پسران خود عون و محمد را فرستاد و بوسیله‌ی نامه‌هایی به امام تقدیم داشت و در آن نامه امام را قسم داد که بازگردد، و نوشت که می‌ترسم که خود و جوانانت به شهادت برسید و اگر تو امروز کشته شوی، روشنی زمین از میان می‌رود، چه مردم بوسیله‌ی تو به راه می‌آیند و مردمان با ایمان به تو امید دارند، پس شتاب مفرما که من خودم در پی نامه‌ام می‌آیم، آنگاه عبداللّٰه بن جعفر با برادر حاکم مکه که حامل نامه‌ای از برادر خود عمرو بن سعید برای امام بود و در آن نامه امام را با عهد و پیمان خاطر جمع کرده بود که با اطمینان خاطر به مکه بازگردد، رهسپار شدند و هر دو به خدمت امام رسیدند و نامه‌ی حاکم مکه را هم تقدیم داشتند در بازگشتن امام اصرار ورزیدند.
اما امام در پاسخ آنها گفت: من جد خود رسول خدا را به خواب دیده‌ام و او مرا فرموده است تا به این راه بروم. گفتند: چه خواب دیده‌ای؟ فرمود خواب خود را به کسی نگفته‌ام و تا زنده باشم به کسی نخواهم گفت، عبداللّٰه بن جعفر از بازگشتن امام ناامید شد، اما فرزندان خود عون و محمد را که هر دوشان روز عاشورا به شهادت رسیده‌اند دستور داد تا در خدمت امام رهسپار عراق باشند.
امام همچنین با شتاب به سوی عراق پیش می‌رفت تا نزدیک کوفه رسید و از آنجا نامه‌ای به اهل کوفه نوشت و آن را با قیس بن مسهر صیداوی فرستاد اما هنوز خبر شهادت مسلم بن عقیل به امام نرسیده بود، در این نامه امام به کوفیان نوشت که نامه‌ی مسلم به من رسید و از بیعت و حسن نیت شما و هماهنگی شما در راه یاری ما و طلب حق خبر یافتم و از خدا خواهانیم که نیکی خود را از ما دریغ ندارد و شما را بر این حسن نیت و تصمیم قاطع اجری عظیم عنایت کند، من هم روز سه‌شنبه هشتم ذیحجه یعنی روز ترویه از مکه به سوی شما رهسپار شده‌ام، هرگاه فرستاده‌ی من بکوفه رسید در کار خویش هرچه بیشتر شتاب ورزید و تلاش و کوشش کنید، اگر خدا بخواهد در همین روزها بر شما وارد می‌شوم.
(صفحه 93)
قیس نامه‌ی امام را گرفت و به راه افتاد ولی در نزدیکی کوفه دستگیر شد و او را نزد ابن‌زیاد بردند، ابن‌زیاد وی را گفت که باید منبر بروی و حسین بن علی را دشنام دهی، قیس بالای منبر رفت و خدا را سپاس و ستایش گفت و سپس گفت ای مردم بدانید که حسین بن علی بهترین خلق خدا و فرزند فاطمه دختر پیغمبر شما است و من هم فرستاده‌ی اویم، به یاری او

برخیزید، آنگاه بر عبیداللّه و پدرش لعنت فرستاد و بر علی ابن ابی‌طالب درود فرستاد، عبیداللّه گفت تا او را از بالای بام درانداختند و استخوانهای او درهم شکست.
امام علیه‌السلام همچنان رو بکوفه پیش می‌رفت تا در سر منزل زرود از شهادت مسلم و هانی خبر یافت و فرمود»انا للّه و انا الیه راجعون«و مکرر می‌گفت رحمت خدا بر آن دو باد، و در منزل عذیب الهجانات خبر شهادت قیس بن مسهر به عرض امام علیه‌السلام رسید و امام بر وی رحمت فرستاد و دعا کرد که خدایش در بهشت جای دهد، در منزل زباله مردم را از خبر شهادت مسلم و هانی و اوضاع کوفه با خبر ساخت و فرمود شیعیان ما دست از یاری برداشته‌اند هر که خواهد راه خود را در پیش گیرد و برود، اینجا بود که بیشتر همراهان امام پراکنده شدند و اندکی با امام باقی ماندند به روایت محمد بن جریر طبری مفسر و مورخ و فقیه معروف اسلامی در کتاب تاریخ معروفش تاریخ الامم والملوک: امام علیه‌السلام در منزل ذی حُسُم خطبه‌ای خواند و سخنرانی کوتاهی ایراد کرد و صریحتر از آنچه تاکنون گفته انگیزه‌ی قیام خود را بیان کرد آمادگی خود را برای شهادت اعلام داشت و در آن خطبه چنین گفت:
»اما بعد انه قد نزل من الأمر ما قد ترون و ان الدنیا قد تغیرت و تنکرت و ادبر معروفها و استمرت حذاء، فلم یبق منها الصبابة کصبابة الإناء و خسیس عیش کالمرعی الوبیل«.
کار ما به اینجا کشیده است که می‌بینید. قیافه‌ی دنیا دگرگون شده و آغاز ناشناسی و بی‌مهری کرده است و نیکی آن رو به زوال است، دنیا با شتاب می‌گذرد و جز اندکی ناچیز و جز زندگی پست و کم‌ارزشی از آن باقی نمانده است، دنیای امروز درست مانند چراگاهی است که جز گیاه زیان‌بخش و بیمارکننده در آن چیزی نمی‌روید.
امام چرا اینهمه از دنیای آن روز و زندگی در آن شرائط بدگوئی کرد و چرا این همه
(صفحه 94)
گله‌مند و اسفناک بود، خودش در جمله‌ی بعد سر مطلب را بیان می‌کند هیچ سخن از گرانی زندگی یا نیامدن باران و حتی نبودن امنیت و آسایش در میان نیست و آنچه زندگی را بر امام علیه‌السلام ناگوار و غیر قابل تحمل ساخته است غیر آن چیزهائی است که غالباً زندگی را بر مردم ناگوار و ناپسند می‌سازد، درست توجه کنید اینجا جائی است که طلیعه‌ی دشمن رسیده است و امام علیه‌السلام در خطر محاصره‌ی لشکریان عراق قرار می‌گیرد و ناچار مردمی چنین فکر می‌کنند که ای کاش امام حسین علیه‌السلام این کار را نکرده بود و قدم در این راه ننهاده بود، و شاید برخی از کوته‌نظران تصور می‌کردند که خود امام هم اینطور فکر می‌کند و از

آنچه کرده است و پیش آمده است پشیمان است، در اینجا لازم بود که امام قدری پرده از روی انگیزه‌ی قیام خود برگیرد و آنچه زندگی را بر وی ناگوار و دشوار و ناپسند ساخته است با تعبیری صریحتر و روشن‌تر گفته شود برای همین است که در این خطبه‌ی کوتاه پس از آنچه نقل شد چنین گفت:»الا ترون ان الحق لایعمل به و أن الباطل لا یتناهی عنه«یعنی وضع موجود مسلمانان اینطور است که به حق عمل نمی‌شود و باطل را رها نمی‌کنند و اکنون که وضع امت اسلامی به این صورت درآمده است بر شخصیتی آماده و لایق و فداکار مانند من که فرزند رسول خدایم و ذخیره‌ی چنین روزی، لازم و واجب است که قیام کنم، مگر نمی‌بینید و به عبارت دیگر چرا از من می‌پرسید که چرا تسلیم نمی‌شوی و چرا بیعت نمی‌کنی و چرا این حکومت اسلامی موجود را به رسمیت نمی‌شناسی و چرا فرزندزاده‌ی ابوسفیان را به عنوان رهبر و قائد و امام ملت مسلمان جهان نمی‌شناسی؟ مگر نمی‌دانید که جای این پرسش باقی نمانده است، مگر وضع موجود مسلمانان را نمی‌بینید مگر نمی‌بینید که مردم به حق عمل نمی‌کنند، ظاهراً نه مراد امام آن باشد که مردم مثلاً دروغ می‌گویند، یا مردم در مجالس انس خود غیبت می‌کنند، یا بعضی مردم صبح خوابیده‌اند و نماز آنها قضا می‌شود، اینها نیست این معصیتها همیشه در بین مردم کم و بیش بوده است، گویا امام می‌خواهد بگوید: مگر نمی‌بینید که چرخ امامت و پیشوائی و رهبری مسلمانان بر مدار خلافت و جانشینی و تأسی به رسول خدا (ص) نمی‌چرخد و از مسیر و جریان طبیعی خود که می‌بایست بر مبنای طرفداری از حق و عدالت استوار باشد منحرف گشته است، بلکه خلافت بر

مدار ستمگری و آزاد گذاشتن ستمکاران و بلکه تشویق آنان گردش می‌کند، آنگاه فرمود»لیرغب المؤمن فی لقاء اللّٰه محقاً، فإنی لا اری الموت الّا سعادة و لا الحیاة مع الظالمین الا برما«باید در چنین وضعی مرد با ایمان آرزومند مرگ باشد، و این وضع اسفناک مؤمن را عاشق شهادت و لقای پروردگار می‌سازد، در خطبه‌ی مسجدالحرام سخن از مرگ و شهادت بود، سخن از جانبازی و فداکاری بود، اینجا هم سخن از شهادت است و دلسردی از زندگی، فرمود زندگی با ستمکاران را جز خستگی و ناراحتی و ملال ثمری نیست.
آنچه را که امام علیه‌السلام در اینجا بإجمال گفت در موقع برخورد با حر بن یزید ریاحی که برای دستگیری امام با هزار سوار از کوفه رسید تفصیل بیشتری داد و وضع موجود آن روز را بیشتر تشریح کرد روز اول محرم سال هجری امام علیه‌السلام با حر و اصحاب او روبرو شد و پس از آنکه یاران و همراهان تشنه‌ی وی را سیراب کرد و وقت نماز ظهر درآمد و

حجاج بن مسروق جعفی که از شهدای بزرگوار روز عاشورا است به امر امام علیه‌السلام اذان گفت، امام از خیمه بیرون آمد و بعد از اذان و پیش از اقامه برای آنان صحبت کرد و پس از حمد و ثنای پروردگار چنین گفت:»ایها الناس انی لم آتکم حتی اتتنی کتبکم و قدمت علی رسلکم ان اقدم علینا فإنه لیس لنا امام لعل اللّٰه ان یجمعنا بک علی الهدی والحق، فإن کنتم علی ذلک فقد جئتکم فاعطونی ما اطمئن الیه من عهودکم و مواثیقکم و ان لم تفعلوا و کنتم لمقدمی کارهین انصرفت عنکم الی المکان الذی جئت منه الیکم، فسکتوا عنه و لم یتکلم احد منهم بکلمة«ای مردم عذر من نزد خدا و شما مسلمانان کوفه این است که من بی‌جهت رهسپار عراق نشدم بلکه فرستادگان شما نزد من آمدند و در نامه‌های خود نوشته بودید که ما را امامی نیست پس بسوی ما رهسپار باشید که خدا بوسیله‌ی تو ما را به راه آورد، اکنون آمده‌ام اگر حاضرید که مرا با تجدید عهد و پیمان خود مطمئن سازید به شهر شما می‌آیم و اگر این کار را نمی‌کنید و یا از آمدن من ناراحت و نگران هستید به همانجائی که از آنجا آمده‌ام بازمی‌گردم، حر و اصحاب او هیچگونه جوابی به امام ندادند.
حجاج به امر امام اقامه‌ی نماز گفت و هر دو سپاه با امام نماز جماعت خواندند و پس از استراحت و رسیدن وقت نماز عصر را هم به همان ترتیب به جماعت خواندند،
(صفحه 96)
و بعد از نماز امام علیه‌السلام دیگر بار برای اصحاب حر صحبت کرد و چنین فرمود»اما بعد ایها الناس فإنکم ان تتقو اللّٰه و تعرفوا الحق لاهله یکن ارضا عنکم و نحن اهل‌بیت محمدٍ علیهم‌السلام اولی بولایة هذا الأمر علیکم من هؤلاء المدعین ما لیس لهم والسائرین فیکم بالجور والعدوان و ان ابیتم الّا الکراهة لنا والجهل بحقنا و کان رأیکم الان غیر ما اتتنی به کتبکم و قدمت علی به رسلکم انصرف عنکم«.
ای مردم اگر از خدا حساب برید و مردمی با تقوی باشید و حق را مال اهل حق بدانید یعنی حق خلافت اسلامی را مال مردان معصوم و امامان بر حق بدانید این کار بیشتر خدا را از شما خشنود می‌سازد)در اینجا هم مراد حضرت از این حق آن نیست که مثلاً دیوار خانه‌ی همسایه را در موقع بنائی نتراشید یا نوبت اتوبوس را از آن مسافر مقدم بر خود نگیرید، مراد امام آن حقی است که تمام حقها بر آن استوار است و اگر محفوظ بماند هر حقی محفوظ مانده و اگر از میان برود حقوق دیگر هم پایمال می‌شود، یعنی حق امامت و حق رهبری مسلمانان جهان(پس گفت ما خاندان پیغمبر سزاوارتریم که بر شما حکومت کنیم و زمامدار دین و دنیای شما باشیم از اینان که امروز بر سر کارند و مردمی زور گویند و مقامی بس مقدس و بس حساس را مدعی شده‌اند که اهل آن نیستند، اینان که در میان شما

ستم و بیداد می‌کنند و نمی‌توان چنین مردمی را جانشینان پیغمبر و امامان مسلمانان و نگهبانان دین مبین اسلام و حافظ قرآن مجید شناخت.
حر بن یزید ریاحی در پاسخ این سخنان امام عرض کرد به خدا قسم که من از این نامه‌ها فرستاده‌ها بی‌اطلاعم، امام به عقبة بن سمعان که روز عاشورا اسیر شد و سپس آزاد گردید فرمود تا نامه‌های مردم کوفه را نزد حر و یاران وی فروریخت، باز هم حر گفت ما نامه‌ای ننوشته‌ایم و دست او تو برنمی‌داریم تا تو را نزد ابن‌زیاد ببریم، امام فرمود مرگ از این کار به تو نزدیکتر است، امام علیه‌السلام با یاران خود و حر با یاران خود سوار شدند و راهی را که نه راه مدینه بود و نه راه کوفه در پیش گرفتند، در این میان که اگر جنگ کردی کشته می‌شوی، امام برآشفت و فرمود آیا مرا به مرگ تهدید می‌کنی. مگر با کشتن من آسوده خواهید شد، سخن من در اینجا همان است که آن مرد
(صفحه 97)
اوسی گفت او می‌خواست رسول خدا را نصرت کند اما پسرعموی او، وی را از کشتن بیم داد و گفت کجا می‌روی که کشته خواهی شد مرد اوسی در پاسخ پسرعموی خود گفت:
سأمضی و ما بالموت عارعلی الفتی
اذا مانوی حقا و جاهد مسلما
و آسی الرجال الصالحین بنفسه
و فارق مثبورا و باعد مجرما
فإن عشت لم اندم و ان مت لم ألم
کفی بک ذلا أن تعیش و ترغما
یعنی من از این راه می‌روم و جوانمرد را از مردن با سرافرازی ننگ نیست، جوانمردی که دارای حسن نیت باشد و در راه جهاد، روح اسلام را از دست ندهد و جان خود را در راه یاری و همراهی با مردان نیک دریغ ندارد و از فرومایگان کناره‌گیری کند و با نابکاران به یک راه نرود، در این صورت اگر زنده بمانم پشیمانی نخواهم داشت و اگر در این راه جان سپردم ملامتی بر من نخواهد بود، در زبونی و فرومایگی آدمی همین بس که زنده باشد و خواری بکشد.
امام علیه‌السلام و حر بن یزید ریاحی با یاران خود به منزل بیضه رسیدند در اینجا هم امام برای آنان صحبت کرد و بیش روشن ساخت که من در این موقع تکلیفی دارم و باید آن را انجام دهم و جز حساب انجام وظیفه چیزی نیست، مضمون این خطبه این است که یزید خلیفه‌ای است جابر و بیدادگر که حرامهای خدا را حلال می‌شمارد و عهد و پیمان خدا را می‌شکند و با سنت رسول خدا مخالفت می‌ورزد، و در میان بندگان خدا راه و رسم گناه و ستمگری را در پیش گرفته است. و رسول خدا فرموده است که در

چنین وضعی با چنین وضعی خلیفه‌ای هرکس با رفتار و گفتار خود او را بازندارد و از روش نکوهیده‌ی او جلوگیری نکند بر خدا لازم است که چنین کسی را با آن خلیفه‌ی بیدادگر به یک جا برد.
این همان مطلبی است که در قرآن مجید به آن اشاره می‌شود.»و جعلنا منهم ائمة یدعون الی النار«برخی امامان و پیشوایان پیروان خود را بسوی آتش رهبری می‌کنند، یعنی همه‌ی پیشوایان و رهبران اتباع خود را بسوی بهشت نمی‌برند بعضی از امامان و زمامداران رهبران امت و ملت خویشند بسوی بهشت و سعادت، آن هم بهشت به معنی عام یعنی پیشرفت و خوشبختی و اوج و عظمت در دنیا و آخرت، اما بحکم قرآن
(صفحه 98)
و تجربه‌ی تاریخ برخی امامان که یزید یکی از آنها است مأمورین خود را بسوی آتش و عذاب و سقوط حتمی در دنیا و آخرت می‌کشانند.
سپس امام توضیح بیشتری داد و وضع موجود آن روز را که سال شصتم هجرت بود تشریح کرد و گفت بدانید که اینان یعنی کارگردانان دستگاه خلافت بنی‌امیه دنبال پیروی شیطان می‌روند و فرمان او را می‌برند، و از اطاعت شیطان جدا نمی‌شوند و به همان نسبت از دائره‌ی اطاعت خدا بیرون رفته‌اند، و از خدای متعال حرف شنوی ندارند، آشکارا دست به تبهکاری گشوده‌اند، حدود الهی را تعطیل کرده‌اند، مال مسلمانان را به خود اختصاص داده‌اند، یعنی پولی که در صندوق دارائی مسلمین جمع‌آوری می‌شود و باید در راه رفاه و آسایش مسلمانان به مصرف برسد و در طریق زندگی مردم گشایش ایجاد کند، مال مردم بودجه‌ی مردم، آنچه را که باید به مصرف مصالح و منافع و رفع مشکلات زندگی و تأمین سلامت و سعادت مردم برسد آنها را به خود اختصاص داده‌اند و حلال خدا را حرام شمرده‌اند، و حرام خدا را حلال دانسته‌اند حالا که اینان چنین وضعی به وجود آورده‌اند و رسول خدا هم چنان دستوری داده است از من که حسین بن علی هستم، فرزند فاطمه‌ام، اهل آیه‌ی تطهیرم، اهل آیه‌ی مباهله‌ام شاگرد امیرالمؤمنین و فرزند اویم چه کسی سزاوارتر است که این وضع را عوض کند و این موجبات سقوط امت اسلامی را از میان بردارد.
راستی چه کسی می‌توانست کار حسین بن علی علیه‌السلام را انجام دهد؟ و چه کسی می‌توانست یارانی مثل یاران او بدست آورد؟ چه کسی می‌توانست جای او را در این قیام بگیرد؟
ابن‌عباس مردی است بزرگ و دانشمند و مفسر بزرگوار قرآن مجید و از بزرگان اصحاب رسول خدا و عموزاده‌ی او، اما کار حسین بن علی از او ساخته نیست، محمد بن حنفیه برادر امام و فرزند علی بن ابیطالب است، اما مرد این قیام نیست، حبیب بن مظهر اسدی مردی است صحابی اما کار امام حسین را نمی‌تواند انجام دهد، مسلم بن عوسجه همین طور، هانی بن

عروه مرادی همینطور، پسر عموی امام حسین یعنی مسلم بن عقیل، برادر بزرگوار و ارجمندش عباس بن امیرالمؤمنین، فرزند عزیز، شجاع و با ایمانش علی بن الحسین اینان هم مردان بی‌نظیر بزرگواری هستند که می‌توانند در
(صفحه 99)
راه این نهضت عمیق و عظیم اسلامی با فداکاری و جانبازی حیرت‌انگیزی با امام همکاری کنند، اما هیچ‌یک از اینان با همه‌ی بزرگی و بزرگواری و شخصیت نمی‌تواند نقطه‌ی مرکزی و کانون این قیام مقدس باشند، هسته‌ی مرکزی و نیروی معنوی این جنبش خدائی در کانون شخصیت امام علیه‌السلام نهفته بود و همان نیروی معنوی بود که تا آخرین مرحله‌ی این قیام را رهبری کرد و حتی بازماندگان خود را برای رهبری آن تا آخرین مرحله‌ی اسیری آماده ساخت.
سپس امام فرمود نوشته‌ها و فرستادگان شما رسید و از بیعت و پایداری شما در راه حق حکایت می‌کرد، نوشته بودید که دست از یاری من هرچه پیش آید برنخواهید داشت و مرا تسلیم دشمن نخواهید کرد، اکنون اگر بیعت و تصمیم خود را به پای برید و از آنچه به من نوشته‌اید که دست از یاری من برندارید برنگردید، به خوشبختی و سعادت خواهید رسید، چه من فرزند علی و فرزند فاطمه‌ام و در راه این جهاد مقدس خود با شما همراه خواهم بود و زنان و فرزندانم با زنان و فرزندان شما یک سرنوشت خواهند داشت، و شما را هم نمی‌رسد که جان خود و زنان و فرزندان با زنان و فرزندان خود را از جان من و زنان و فرزندان من عزیزتر شمارید و در جائی که من از جان خود و خاندان خود گذشته‌ام شما جان خود و کسان خود را دریغ دارید.
یعنی اکنون که من در راه امر به معروف و نهی از منکر از شهادت خود و یاران خود و از اسیری زنان و فرزندانم دریغ ندارم و عزیزان خود را همراه آورده‌ام تا راه عذری برای شما باقی نباشد، شما را نیز وظیفه آن است که از امام خود پیروی کنید و در راه خدا مانند او با گذشت و بی‌دریغ باشید و کشته شدن و اسیر دادن در راه حق را مشکل نگیرید، و از همراهی با امام زمان و فرزند پیغمبر خود بازنمانید.
با همه‌ی اینها اگر کوتاهی کردید و پیمان خود را برهم زدید و بیعت مرا از گردن خود فرونهادید به جانم سوگند که از شما مردم عجیب نیست چه با پدرم علی و برادرم حسن و پسر عمویم مسلم بن عقیل نیز چنین کردید، فریب خورده کسی است که بر شما اعتماد کند و به وعده‌های شما مغرور شود. اما بدانید که زیان این کار دامنگیر خودتان می‌شود، و نصیب سعادت خود را از دست می‌دهید، و بهره‌ی خوشبختی خود را از میان می‌برید هر که پیمان‌شکنی کند زیان آن به خودش می‌رسد

(صفحه 100)
و زود است که خدا مرا از شما بی‌نیاز کند.
این خطبه را امام علیه‌السلام در مقابل هزار نفر اصحاب حرّ ایراد کرد و گوشهای این جمعیت آن را شنید اما فقط یک دل بود که آن را پذیرفت و تحت تأثیر سخن قرار گرفت و چند روز بعد نشان داد که این درس امام را خوب فهمیده و دریافته است و آن یک نفر خود حر بن یزید ریاحی بود که صبح عاشورا نزد عمر بن سعد آمد و از او پرسید که راستی با حسین بن علی خواهید جنگید؟ گفت آری به خدا قسم جنگ می‌کنم آن هم جنگ سختی، حر گفت چه مانعی دارد که یکی از پیشنهادهای امام را بپذیری گفت اگر به اختیار خود بودم مانعی نداشت و می‌پذیرفتم اما ابن‌زیاد به پذیرفتن هیچ کدام از پیشنهادهای حسین بن علی تن درنمی‌دهد، اینجا بود که این مرد خوش عاقبت در گیر و دار خطرناک عقل و نفس قرار گرفت و ناچار باید تسلیم یکی از دو ناحیه‌ی روحانی و شیطانی می‌شد، اما با همان شعله‌ی ملکوتی که سخنان امام در وجودش برافروخته بود بر اهریمن نفس چیره شد و راه خدا را پیش گرفت و گفت:
به خدا قسم به دو راهی بهشت و دوزخ رسیده‌ام اما به خدا قسم که هر چند پاره پاره و سوزانده شوم چیزی را بر بهشت ترجیح نخواهم داد، آنگاه راه اردوگاه امام را در پیش گرفت و به گناه خویش اعتراف کرد و از در راستی درآمد و گفت خدا می‌داند نمی‌دانستم کار به اینجا می‌کشد اکنون برای توبه کردن آمده‌ام، اما نمی‌دانم که راهی به توبه کردن دارم یا نه؟ امام فرمود آری خدا توبه‌ات را قبول می‌کند و تو را می‌آمرزد نام خود را بگو، گفت منم حر بن یزید امام فرمود:»انت حر کما سمتک امک«یعنی تو آزادی چنانکه مادرت تو را حر یعنی آزاد نامیده است، تو بخواست خدا در دنیا و آخرت آزادی. اکنون پیاده شو و فرود آی، عرض کرد چه بهتر که ساعتی با این مردم سواره بجنگم و آخر کار با سرافرازی شهادت پیاده شوم. امام فرمود خدا تو را رحمت کند هرچه می‌خواهی انجام ده، حر بسوی مردم کوفه برگشت و با همکاران و همقطاران یکساعت پیش خود آغاز سخن کرد و آنان را بر بی‌وفائی و پیمان‌شکنی ملامت نمو و با سپاهی که خود پیشرو آن سپاه بوده چنین گفت: ای مردم کوفه خدا مرگتان بدهد و خدا مادران شما را عزادار کند که این بنده‌ی خدا را دعوت کردید و آنگاه که دعوت شما را پذیرفت و نزد شما آمد دست از یاری وی بازداشتید، شما که روزی
(صفحه 101)
وعده می‌دادید که در راه وی از جان خود خواهید گذشت. امروز پیرامون او را گرفته‌اید و شمشیرها روی او کشیده‌اید تا او را بکشید! او را محاصره کرده‌اید و راه نفس کشیدن را بر وی بسته‌اید و از هر طرف او را

در فشار قرار داده آیند، و نمی‌گذارید که به سرزمینهای پهناور خدا روی آورد و خود و خاندانش در امان باشند! او را مانند اسیری گرفتار ساخته‌اید و بیچاره‌اش کرده‌اید، آب جاری رودخانه‌ی فرات را که مسلمان و نامسلمان از آن می‌نوشند و جانوران صحرائی عراق در آن آب‌تنی می‌کنند بروی او و زنان و کودکان و یارانش بسته‌اید، و هم‌اکنون تشنگی آنان را از پای درآورده است، بعد از رسول خدا با فرزندان وی چه بد رفتار کردید، اگر امروز در این ساعت پشیمان نگردید و از تصمیم کشتن وی منصرف نشوید خدا در تشنگی قیامت سیرابتان نکند.
این بود سخنان آن مرد سعادتمند و خوش‌عاقبتی که روزی سر راه بر امام زمان خویش گرفت و زنان و فرزندان او را بیمناک و هراسان ساخت، و به دستورات ابن‌زیاد در بیابانی دور از آبادی و جمعیت وی را فرود آورد و از روز دوم تا بامداد دهم محرم در آن بیابان با دشمنان امام همکاری داشت اما در کمتر از ساعتی منقلب شد و تغییر قیافه‌ی روحی داد و یکباره دل بر شهادت نهاد و چنان شیفته‌ی حق و فداکاری در راه حق گردید که دیگر نمی‌توانست خود را به اندیشه‌های دنیوی و امید زندگی راضی کند و دست از سعادت ابدی بردارد»اللّٰه ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور«.
خدا سرپرست و طرفدار مردم با ایمان است، و او است که آنان را از تاریکیها بسوی روشنی بیرون می‌برد، همان دست غیبی که بر سینه‌ی نامحرمان کوفته می‌شود و آنان را از حریم قدس شهادت و نیک‌نامی ابدی می‌راند مردانی را از گوشه و کنار به حوزه‌ی شهادت و فداکاری می‌کشاند و حر بن یزید ریاحی پیشتاز سپاه دشمن را در ردیف حبیب بن مظهر اسدی و بریر بن حضیر همدانی بلکه در ردیف علی بن الحسین و قاسم بن الحسن علیهم‌السلام و دیگر جوانان هاشمی قرار می‌دهد. والسلام علی من اتبع الهدی.
(صفحه 102)

سخنرانی 04
بسم اللّٰه الرحمن الرحیم
الحمد للّٰه رب العالمین باریء الخلائق اجمعین والصلاة والسلام علی خاتم النبیین أبی‌القاسم محمد، و آله الطاهرین.
روز پنجشنبه دوم ماه محرم سال شصت و یکم از هجرت امام حسین علیه‌السلام در یکی از نواحی نینوی بنام کربلا فرود آمد. فردای آن روز عمر بن سعد بن ابی‌وقاص زهری با چهار هزار نفر از کوفه رسید و در مقابل امام جای گرفت. عمر بن سعد از قریش و از طایفه‌ی بنی‌زهرة بن کلاب و خویش نزدیک حضرت آمنه مادر بزرگوار رسول خدا بود. پدرش سعد بن ابی‌وقاص از پنج نفری است که در آغاز بعثت رسول خدا بوسیله‌ی آشنایی با ابی‌بکر به دین اسلام درآمدند، و نام او در تاریخ اسلام و فتوحات اسلامی پرآوازه است، عمر بن سعد کسی نزد امام فرستاد که چرا به عراق آمده‌اید؟ امام در جواب فرمود عراقیان خود مرا با نوشتن نامه خوانده‌اند اکنون اگر از آمدن من کراهت دارید به همان حجاز بازمی‌گردم، ابن‌سعد نامه‌ای به ابن‌زیاد نوشت و آنچه را امام فرموده بود گزارش داد، ابن‌زیاد گفت اکنون که چنگالهای ما بسوی او بند شده است امید نجات و بازگشتن به حجاز دارد، دیگر گذشت و راهی برای وی باقی نمانده است، آنگاه به ابن‌سعد نوشت: نامه‌ات را خواندم و آنچه را نوشته بودی فهمیدم از حسین بن علی بخواه که خود و همه‌ی همراهانش برای یزید بیعت کنند و آنگاه که بیعت به انجام رسید ما هم هرچه خواستیم نظر خواهیم داد، پشت سر نامه‌ی دیگری از ابن‌زیاد رسید که آب را به روی حسین و یاران وی ببندد تا قطره‌ای از آن را ننوشند و عمر بیدرنگ عمرو بن حجاج را به فرماندهی چهار هزار سوار فرستاد که میان اباعبداللّٰه و
(صفحه 103)
آب فرات حایل شدند و راه آب را بر امام و اصحابش گرفتند، و این پیشامد سه روز پیش از شهادت امام روی داد، امام علیه‌السلام از ابن‌سعد خواست که با وی ملاقات کند و شبانه در میان دو سپاه ملاقات کردند و مدتی با هم سخن گفتند، و چون عمر بن سعد به اردوگاه خود بازگشت نامه‌ای به ابن‌زیاد نوشت که خدا نائره‌ی جنگ را خاموش کرد و با هم توافق کردیم و امر امت بخیر و صلاح برگزار شد، اکنون حسین بن علی آماده است که به حجاز بازگردد یا به یکی از مرزهای اسلامی روانه شود و آنگاه جمله‌ای را هم به عنوان دروغ مصلحت‌آمیز برای رام کردن ابن‌زیاد نوشت، با رسیدن این نامه ابن‌زیاد نرم شد و تحت تأثیر پیشنهادهای

ابن‌سعد قرار گرفت، اما شمر بن ذی‌الجوشن که حاضر بود گفت اشتباه می‌کنی این فرصت را غنیمت شمار و دست از حسین بن علی که اکنون بر وی دست یافته‌ای بر مدار که دیگر چنین فرصتی بدست نخواهی آورد، ابن‌زیاد گفت راست می‌گوئی پس خودت رهسپار کربلا باش و این نامه را به ابن‌سعد برسان که حسین و یارانش بودن شرط تسلیم شوند، و آنگاه ایشان را به کوفه فرستد وگرنه با ایشان بجنگد و اگر هم ابن‌سعد زیر بار نرفت و حاضر نشد با حسین ابن علی جنگ کند تو خود فرمانده‌ی سپاه باش و گردن او را بزن و سرش را برای من بفرست، آنگاه به ابن‌سعد نوشت که من تو را نفرستاده‌ام تا با حسین بن علی مدارا کنی، و نزد من از وی شفاعت کنی، و راه سلامت و زندگی او را هموار سازی، اکنون ببین اگر خود و یارانش تسلیم شدند آنها را نزد من بفرست و اگر امتناع کردند بر آنها حمله کن تا آنان را بکشی و بدنها را مثله کنی، یعنی گوش و بینی ببری، چه ایشان سزاوار این کار می‌باشند و اگر حسین بن علی کشته شد سینه و پشت او را پایمال ستوران کن چه او مردی ستمگر و ماجراجو و حق‌شناس است، و مقصودم از این کار آن نیست که پس از مرگ صدمه‌ای به او می‌رسد، اما حرفی گفته‌ام و عهد کرده‌ام که اگر او را بکشم لگدکوب اسبها کنم، اکنون اگر به آنچه دستور دادم عمل کردی تو را پاداش می‌دهم و اگر به این کارها تن ندادی از کار ما و سپاه ما بر کنار باش و لشکریان را به شمر بن ذی‌الجوشن واگذار که ما به وی دستور داده‌ایم.

در این موقع که ابن‌زیاد این فرمان خطرناک را نوشت و به شمر داد، عبداللّه بن أبی المحمل بن حزام برادرزاده‌ی ام‌البنین برخاست و گفت ای امیر عمه‌زاده‌هایم عباس و

(صفحه 104)

عبداللّه و جعفر و عثمان پسران علی ابن ابی‌طالب با برادرشان همراه آمده‌اند اگر ممکن است برای ایشان امان‌نامه‌ای بنویس، گفت بسیار خوب.

راستی اختلاف فکر و تشخیص تا کجا پسردائی ابی‌الفضل به گمان خود خدمتی بزرگ به عمه‌زاده‌های خود انجام می‌دهد و برای آنان از ابن‌زیاد امان‌نامه‌ای می‌گیرد، آیا آنها از این خط امان استفاده کنند یعنی برادر و سرور و امام خود را بگذارند و پی زندگی خود بروند؟!.

امام موقعی که غلام عبداللّه همین امان‌نامه را به کربلا آورد و پسران ام‌البنین را خواست و به آنها گفت دائی‌زاده‌ی شما عبداللّه برای شما امان‌نامه‌ای فرستاده- شاید گمان می‌کرد، که چشم پسران ام‌البنین با این امان روشن می‌شود- اما پسران امیرالمؤمنین علیه‌السلام همداستان در جواب وی گفتند: سلام ما را به دائی‌زاده‌ی ما برسان و به او بگو ما را نیازی به امان ابن‌زیاد نیست»امان اللّه خیر من امان ابن سمیة«امان خدا

از امان نوه‌ی سمیه بهتر است، و هنگامی هم که شمر بکربلا رسید و نامه را به عمر سعد داد، بَینِشان گفتگوئی رد و بدل شد و بالأخره عمر سعد فرمان امیر را خود قبول نمود. شمر از نظر خویشاوندی با مادر این جوانان ایشان را به امان اعلام نمود و جواب شنید.
آنگاه عمر سعد بر مرکب خود سوار شده در مقابل لشکر خود ایستاد و گفت:»یا خیل اللّه ارکبی و بالجنة ابشری«عجب این جمله از گفته‌های رسول خدا است و در یکی از غزوات بود که رسول خدا در مقام دعوت و دفاع از حریم اسلام به اصحاب خود گفت و همین تعبیر را ابن‌سعد در عصر تاسوعا علیه فرزند رسول خدا و جانشین به حق او و عزیزان و فرزندان او بکار برد، گفت»یا خیل‌اللّه«ای سواران خدا سوار شوید و بدانید که جای شما بهشت است، در این موقع امام علیه‌السلام در جلو خیمه‌ی خود دست به شمشیر گرفته و سر به زانو گذاشته بخواب رفته بود که ناگاه هیاهوی سپاه نزدیک شد و زینب کبری سراسیمه نزد برادر دوید و گفت برادر مگر هیاهوی سپاه را نمی‌شنوی که نزدیک رسیده است؟ امام علیه‌السلام سر از روی زانو برداشت و گفت هم‌اکنون رسول خدا را بخواب دیدم که به من گفت تو نزد ما میائی، زینب با شنیدن این سخن از برادر لطمه به صورت زد گفت ای وای، امام فرمود: لیس لک الویل
(صفحه 105)
خواهرم وای بر تو نیست آرام باش خدا ترا رحمت کند، در این موقع عباس بن علی علیهماالسلام رسید و گزارش نظامی به عرض رسانید و گفت:»یا اخی قد اتاک القوم«آقا دشمن رسیده است چه باید کرد امام برخاست و فرمود: یا عباس ارکب بنفسی انت برادرم عباس- جانم به قربانت- خود سوار شو بپرس که چرا در این موقع حمله کرده‌اند و چه پیشامدی به تازگی روی داده است؟ عباس با بیست نفر سوار از جمله زهیر بن قین و حبیب بن مظهر ا سدی در مقابل سپاه دشمن رفتند و پرسیدند که سبب حمله‌ی ناگهانی چیست؟ گفتند دستوری از امیر ما رسیده است که باید هم‌اکنون تسلیم شوید، یا با شما جنگ کنیم، عباس گفت شتاب نکنید تا من خدمت اباعبداللّه برسم و مطلب را به عرض امام برسانم، همراهان عباس در جلو سپاه دشمن ماندند و ایشان را موعظه می‌کردند تا عباس نزد برادر آمد و مطلب را به عرض رسانید، امام فرمود برگرد و اگر توانستی تا بامداد فردا برای ما مهلت بگیر، باشد که ما امشب برای پروردگار خود نماز بخوانیم و دعا کنیم و در پیشگاه پروردگار آمرزش بخواهیم، خدا می‌داند که من نماز خواندن و قرآن خواندن و زیاد دعا کردن و استغفار کردن را دوست دارم.
به هر صورتی بود آن شب را به امام و یاران امام تا بامداد فردا مهلت دادند و امام هم از این فرصت کوتاه استفاده کرد و خود را برای شهادت

آماده ساخت، و یاران خود را بار دیگر امتحان کرد تا اگر کسی تاکنون از عاقبت این قیام بی‌خبر مانده است اکنون بداند که جز شهادت و فداکاری را برای رادمردان از جان گذشته خالی گذارد.
امام چهارم زین‌العابدین علی بن الحسین علیهماالسلام که در این سفر همراه پدر بود، می‌گوید هنگامی که پدرم نزدیک شب یاران خود را فراهم ساخت و در انجمن ایشان سخن می‌گفت، با اینکه من مریض بودم نزدیک وی رفتم تا گفتار وی را بشنوم پس شنیدم که با یاران خود چنین می‌گفت:
)این خطبه را خطیبی ایراد می‌کند که با کمتر از صد نفر، گرفتار بیش از بیست هزار دشمن شده است و مهلت او هم تا بامداد فردا بیش نیست و نیک می‌داند که مرد تسلیم شدن و بیعت کردن و زیر بار فرومایگان رفتن نخواهد بود و نیک می‌داند که
(صفحه 106)
دشمن هم دست از وی برنخواهد داشت و کار وی با دشمن جز با جنگ و نبرد فیصله نخواهد یافت و با این ترتیب شهادت خود و یارانش بدست مردم عراق که برای کشتن وی فراهم آمده‌اند قطعی است، اما با کمال اطمینان روحی و قدرت قلب و آرامش خاطر با یاران خویش سخن می‌گوید و به آنان تذکر می‌دهد که فردا روز شهادت است و اصرار می‌ورزد که هریک از شما دست یکی از اهل‌بیت مرا بگیرید و از این ورطه بیرون روید و آنگاه در شهرهای خود پراکنده شوید تا خدا به شما گشایش دهد. چه این مردم مرا تعقیب دارند و اگر بر من دست یافتند به دیگری کاری ندارند(. امام خطبه خود را چنین آغاز کرد:
»خدا را به نیکوترین وجهی سپاسگزارم، و در عافیت و گرفتاری او را ستایش می‌کنم، خدایا تو را سپاس می‌گزارم که ما را به پیامبری سرافراز کردی، و قرآن را به ما آموختی و ما را در دین و احکام آن فقه و دانا ساختی، و برای ما گوشها و دیده‌ها و دلها قرار دادی، و ما را از آلودگی شرک برکنار داشتی، پس ما را شکرگزار نعمتهایت قرار داده، راستی که من اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود و خویشانی نکوکارتر و مهربانتر از خویشان خود نمی‌شناسم، خدا همه‌تان را جزای خیر دهد، گمان می‌کنم که روز نبرد ما با این سپاه رسیده من همه را اذن رفتن دادم و آزاد گذاشتم، همگی بدون منع و حرج راه خود را در پیش گیرید و از این تاریکی شب استفاده کنید.
شیخ مفید و طبری و ابوالفرج و ابن‌اثیر که این خطبه را نقل کرده‌اند هیچ ننوشته‌اند که در این موقع کسی از اصحاب رفته باشد. رفتنیها پس از رسیدن خبر شهادت مسلم و هانی و قیس بن مسهر و عبداللّٰه بن بقطر در همان بین راه متفرق شده بودند و دست غیب، بر سینه‌ی نامردان زده بود و از حریم قدس أباعبداللّٰه علیه‌السلام دور شده بودند و مورخان بزرگ بعد

از خطبه‌ی شب عاشورای امام جز اظهار فداکاری و پایداری از یاران امام چیزی ننوشته‌اند همگی می‌نویسند که چون خطبه‌ی امام به پایان رسید و اصرار ورزید که مرا تنها بگذارید و همه‌تان به سلامت از این گرفتاری برهید، پیش از همه‌ی یاران وی برادران و فرزندان و برادرزادگان امام و پسران عبداللّه بن جعفر و پیش از همه‌شان عباس بن امیرالمؤمنین همصدا گفتند چرا برویم برای اینک بعد از تو زنده بمانیم خدا چنان روزی را پیش نیاورد که تو کشته شوی و ما زنده باشیم.
(صفحه 107)
سپس امام علیه‌السلام رو به فرزندان عقیل کرد و گفت ای فرزندان عقیل شما را همان کشته شدن مسلم بس است شما را آزاد گذاشتم بروید، گفتند سبحان‌اللّه مردم چه خواهند گفت اگر ما بزرگ و سرور خود را و بهترین عموزادگان خود را بگذاریم و برویم و همراه ایشان تیر و نیزه و شمشیری به کا نبریم و ندانیم که کار آنها با دشمن به کجا رسید به خدا قسم چنین کاری نخواهیم کرد بلکه جان و مال خانواده‌ی خود را در راه خدا و یاری تو می‌دهیم و همراه تو می‌جنگیم تا ما هم به سرافرازی شهادت برسیم، زشت باد آن زندگی که پس از تو بی‌تو باشد.
آنگاه مسلم بن عوسجه برخاست و گفت: ما اگر دست از یاری تو برداریم و تو را تنها بگذاریم عذر ما نزد خدا چه خواهد بود؟ به خدا قسم نمی‌روم و از تو جدا نمی‌شوم تا نیزه‌ی خود را در سینه‌ی دشمنانت بکوبم و تا بتوانم شمشیر خود از از خونشان سیراب کنم، و آنگاه که هیچ سلاحی در دست من نباشد که با ایشان بجنگم سنگبارانشان کنم، به خدا قسم که ما دست از تو بر نمی‌داریم تا خداوند بداند که در نبودن پیغمبرش حق فرزند او را رعایت کرده‌ایم، به خدا قسم اگر بدانم که من کشته می‌شوم و سپس زنده می‌شوم و آنگاه مرا به آتش می‌سوزانند و سپس زنده می‌شوم و آخر خاکستر مرا به باد می‌دهند و هفتاد مرتبه به این صورت می‌میرم و زنده می‌شوم از تو جدا نخواهم شد تا در راه تو جان دهم و چرا این کار را نکنم با آنکه یکبار کشته می‌شوم و پس از آن برای همیشه سرفراز و سعادتمند و سربلند خواهم بود، چون سخنان مسلم بن عوسجه به پایان رسید زهیر بن قین بجلی برخاست همان مردی که روزی مخالف اباعبداللّه بود و در بین راه عراق از امام دوری می‌گزید و نمی‌خواست که اصلاً با وی ملاقات کند، اما چه باید کرد که خدا می‌خواست که زهیر در راه او به همراه امام به شهادت رسد و تا ابد سرفراز باشد و نام نیک افتخارآمیز او زینت‌بخش تاریخ عاشورا شود.
زهیر برخاست و گفت به خدا قسم دوست دارم که کشته شوم و سپس زنده شوم و آنگاه دیگر بار کشته شوم تا هزار بار و این وسیله‌ای باشد که خدا تو را و جوانان اهل‌بیت تو را حفظ کند و شما زنده بمانید.

دیگران هم در این حدود سخنان ابراز داشتند و امام درباره‌ی آنان دعای خیر کرد و
(صفحه 108)
به خیمه‌ی خود بازگشت.
امام چهارم می‌گوید: شبی که پدرم در بامداد آن به شهادت رسید بیمار بودم و عمه‌ام زینب از من پرستاری می‌کرد در این حال پدرم در خیمه‌ی مخصوص خود خلوت کرد و تنها جَوْن بن جَوْن غلام سابق ابوذر غفاری با وی بود و شمشیر پدرم را دست‌کاری می‌کرد و اصلاح می‌نمود و پدرم می‌فرمود:
یا دهراف لک من خلیل
کم لک بالاشراق والأصیل
من صاحب و طالب قتیل
والدهر لا یقنع بالبدیل
و انما الأمر الی الجلیل
و کل حی سالک سبیلی
دو بار یا سه بار شعرها را تکرار کرد و من فهمیدم چه می‌گوید و بر مراد پدرم وقوف یافتم، مراد اباعبداللّٰه از این اشعار اشاره به پایان رسیدن دنیا و بی‌وفائی و بی‌مهری آن بود که روزی مانند دوستی مهربان به روی انسان می‌خندد و و مردمی را فریفته‌ی قیافه‌ی مساعد خویش می‌سازد چنانکه گوئی همیشه بر وفق مراد خواهد گذشت، اما ناگهان قیافه‌ی خود را تغییر می‌دهد از بی‌مهری و بی‌وفائی دم می‌زند و کامی را که روزگاری با شهد خویش شیرین داشته است با شرنگ خود تلخ می‌سازد و دوستان و یارانی را که گمان می‌شد همیشه دوست خواهند بود و در اوضاع مساعد دم از ارادتمندی و دوستی و یگانگی می‌زدند همه را می‌راند، بلکه بسیاری از همان دوستار را به صورت دشمنانی خونخوار و جنگجو در مقابل انسان قرار می‌دهد. کسی نمی‌داند که فردا چه بر سر او خواهد آمد و عزت و قدرت و سلامت را که به او داده‌اند کی از او خواهند گرفت: چه کسی بود که در بازی با روزگار خود را نباخت؟ کدام زورمند بود که نسیم حوادث تاب و توانش را نساخت؟.
امام علیه‌السلام ضمن اشعار خود می‌گوید که در بامداد پسین فردا چه مردانی به شهادت می‌رسند، حوادث روزگار را می‌توان از خود به دیگری حواله کرد و دیگری را به جای خود در مسیر حوادث ایام گذاشت. پایان کار بدست خداست، هر زنده‌ای باید این راه را طی کند، نه تنها من و یاران من امروز با قیافه‌ی نامساعد روزگار روبرو شده‌ایم، بلکه دنیا در مقابل هرکسی روزی چنان قیافه‌ای خواهد گرفت.
امام چهارم می‌گوید: مقصود پدرم را فهمیدم که از شهادت خویش خبر

می‌دهد و
(صفحه 109)
گریه راه گلوی مرا گرفت اما خود را ضبط کردم و خاموش ماندم و دانستم که بلا نازل شده است، اما عمه من زینب همانچه را من شنیدم شنید و چون آن زن بود و زنان عادتاً رقت قلب دارند و بی‌تابی می‌کنند نتوانست خود را ضبط کند و از جای برخاست و همچنان بی‌چادر و روپوش نزد برادر رفت و گفت وای از بی‌برادری، کاش که پیش از این مرده بودم. امروز است که بی‌مادر و بی‌پدر و بی‌برادر می‌شوم، ای جانشین گذشتگان و ای پناه باقی‌ماندگان، امام خواهرش را نگران و پریشان دید و فرمود:»یا اخیة لا یذهبن بحلمک الشیطان«.
می‌توانم بگویم این گفتار امام درس است برای خواهرش زینب درسی که او را برای آینده‌ی دشوار کوفه و شام آماده می‌سازد. درسی که رهبری این قیام را پس از شهادت امام تا بازگشتن اهل‌بیت به مدینه در عهده‌ی زینب قرار می‌دهد، و این امانت الهی را به او می‌سپارد، امام فرمود: خواهر جان مبادا شیطان حلم تو را ببرد، یعنی خود را بشناس و از شخصیت خود و ارزشی که در این قیام عظیم برای تو قائل شده‌اند فراموش نکن، کاری که تو باید انجام دهی از کاری که من انجام می‌دهم آسانتر نیست و تنها با عظمت روحی و شخصیت و معنویتی که از تربیتهای علی و فاطمه کسب نموده‌ای و از آن پدر و مادر به میراث برده‌ای می‌توانی این وظیفه را به انجام رسانی، اگر بخواهی امشب با شنیدن اشاره‌ای به شهادت برادر بی‌تابی کنی و در مقابل یک سخن تأثرانگیز خود را ضبط نکنی، کی می‌توانی خواهرم ماجرای فردا را ببینی و تحمل کنی؟ و در عین حال با شکیبائی و بزرگی روح در بازار کوفه در پایتخت کشور اسلامی یعنی دمشق سخنرانی کنی و ناگفته‌ها را بگوئی و نهفته‌ها را آشکار سازی و پرده از روی نیرنگهای دشمنان اهل‌بیت برگیری و در مرکز خلافت و حکومت آل‌ابی‌سفیان مردم را به حقایق امر متوجه سازی ونقشه‌ی تبلیغات ناروای آنها را با یکی دو سخنرانی، نقش برآب سازی.
امام این درس کوتاه و در عین حال پرمعنی را به خواهر داد و خودش هم متأثر شد و اشک در چشمان وی حلقه زد و فرمود چه کنم خواهد می‌بینی چه وضعی پیش آمده است، می‌بینی چه سپاهی برای کشتن من فراهم آمده‌اند، زینب سخنانی تأثرانگیز گفت و لطمه به صورت زد و گریبان چاک زد و بیهوش افتاد، امام خواهر را به
(صفحه 110)
هوش آورد و با زبان ثبات رأی و استقامت و پایداری را با تفسیر بیشتری تکرار کرد و گفت: خواهر جان آرام باش تقوی را از دست مده شکیبایی را فراموش مکن مگر نه آن است که اهل زمین می‌میرند، اهل آسمانها باقی

نمی‌مانند و هر چیزی می‌میرد به جز خدایی که مردم را به قدرتش آفریده است و روزی همه‌ی آنان را زنده می‌کند و خود یگانه و نهانست، خواهر جان جد من بهتر از من بود، پدرم بهتر از من بود، مادر و برادرم بهتر از من بودند، و بر هر مسلمان است که از رسول خدا پیروی کند.
امام بعد از این گونه تسلیتها فرمود: خواهر جان تو را قسم می‌دهم و به این قسم عمل کن در مصیبت من گریبان پاره مکن، روی مخراش، واویلا مگو.
شب عاشورا سپری شد شبی که دیگر در تاریخ بشریت قابل تکرار نیست. چه شخصیتهائی که در آن شب در راه خدا تن به شهادت داده بودند و انتظار بامداد را می‌کشیدند تا دین خود را نسبت به رسول خدا و امیرالمؤمنین ادا کنند و دیگر قابل تکرار نیستند، روزگار کی تواند چنان شخصیتهائی را دوباره به حضور آورد و شرایطی که این شخصیتها در آن شرائط پیدا شده‌اند و تا آن حد تکامل یافته‌اند دیگر تکرارپذیر نیست، یعنی اگر دوباره قرآنی نازل شود و پیغمبری به عظمت خاتم انبیاء صلی اللّٰه علیه و آله و سلم مبعوث شود و پدر و مادری مثل علی و فاطمه موجود آید و محیطی مانند محیط زندگی اهل‌بیت عصمت علیهم‌السلام فراهم گردد و شرایط پیدایش هفده نفر جوانان بنی‌هاشم که به گفته‌ی امامشان در روی زمین برای آنها مانندی نبود، همه‌اش فراهم شود و موجبات ظهور مردانی مانند حبیب بن مظهر أسدی و دیگر یاران اباعبداللّٰه بوجود آید و علاوه چنان خطری که در آن تاریخ از ناحیه‌ی بنی‌امیه برای اسلام بوجود آمده بود اسلام را تهدید کند و از هر جهت اوضاع مساعد و نامساعد با همان وضعیت سال شصت و یک هجرت تکرار شود در این صورت شب عاشورا و شب یازدهم محرم چنان قابل تکرار خواهد شد.
شب عاشورای امام و یاران وی به نماز و استغفار و دعا و تفریح سپری شد و بامداد روز پر افتخار آنان فرارسید، شیخ مفید در کتاب ارشاد و طبری در تاریخ می‌نویسند که امام علیه‌السلام بعد از نماز صبح صفوف یاران خود را که سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده بودند مرتب ساخت زُهَیر بن قَین را فرمانده‌ی میمنه، و حبیب بن
(صفحه 111)
مُظهر را فرمانده‌ی میسره قرار داد، پرچم را هم بدست برادرش عباس سپرد.
عمر بن سعد نیز در بامداد آن روز صفوف لشکر خویش را مرتب ساخت فرماندهی میمنه را به عمرو بن حجاج زبیدی، فرماندهی میسره را به شمر بن ذی‌الجوشن، فرماندهی سوارگان را به عزرة بن قیس احمسی، فرماندهی پیادگان را هم به شبث بن ربعی و پرچم را دست غلام خود داد، امام علیه‌السلام روز عاشورا چندین بار در مقابل مردم سخن گفت و خطبه

خواند اما روز خود را با دعا شروع کرد و پیش از آنکه خطبه‌ای بخواند یا با دشمن سخنی بگوید صدای خویش را به راز و نیاز برداشت و توفیق و هدایت و ارشاد را از خدا می‌خواست، دعای امام و خطبه‌های امام همه‌اش در نهایت فصاحت و بلاغت و رسائی سخن ایراد شده است، و از روحی آرام و مطمئن و نیرومند که گوئی همه‌ی این سپاه دوستان و ارادتمندان اویند و برای یاری وی فراهم شده‌اند، حکایت می‌کند، با اینکه این خطیب و این سخنران می‌داند که بعد از این خطابه‌ها و سخنرانیها او را می‌کشند و با سی هزار سر نیزه بر او می‌تازند، خطیبی که تشنه است و قطره آبی در اختیار او نیست که لب تر کند، خطیبی که می‌داند زنان و فرزندان او ساعتی بعد بدست دشمنان گستاخ و بی‌عاطفه اسیر می‌شوند، خطیبی که قطعاً غذای کافی نخورده است و گرسنه است هر چند روز عاشورا روی حمیت و فتوت اظهار گرسنگی نکرد و فقط اظهار تشنگی می‌کرد، امام سجاد گفت پسر دختر پیغمبر را کشتند در حالی که لبش تشنه و شکمش گرسنه بود، راستی عجیب است خطیبی تشنه خطیبی گرسنه سخنرانی در مقابل چندین هزار دشمن که برای کشتن وی آماده‌اند سخنوری که از هر جهت موجبات ناراحتی و نگرانی و پریشانی خاطر او فراهم است، اما با این وضع سخن بگوید، فصیح بگوید، بلیغ بگوید، با کمال آرامش روحی و اطمینان خاطر و قوت قلب بگوید، محکم و متقن سخن بگوید، کمتر اظهار بیچارگی و دل‌شکستگی و فروتنی کند، هرچه یاران او کشته شوند و اطراف او خالی‌تر شود سخنش بیشتر اوج بگیرد، قدرت روحی او بیشتر جلوه کند، آرامش خاطر او بیشتر خود را نشان دهد، در کجای تاریخ بشر می‌توان این چنین خطیب و سخنوری پیدا کرد؟ خطیب پر و بال شکسته‌ای، خطیب بی‌کس و تنهائی که وضع موجود در وضع خطابه‌ی او هیچ تأثیر نکند و آن همه موجبات ناراحتی و نگرانی و

پریشانی آرامش روحی او را به هم نزند، نگرانی پیدا نکند، اضطراب و تشویش خاطر بر او چیره نگردد.

بامداد عاشورا سواران دشمن به سوی امام حمله بردند امام دست به دعا برداشت و فرمود: «اللهم انت ثقتی فی کل کرب و انت رجائی فی کل شدة و انت لی فی کل امر نزل بی ثقة وعدة کم من هم یضعف فیه الفؤاد و تقل فیه الحیلة و یخذل فیه الصدیق و یشمت فیه العدو، انزلته بک و شکوته الیک رغبة منی الیک عمن سواک ففرجته عنی و کشفته فأنت ولی کل نعمة و صاحب کل حسنة و منتهی کل رغبة».

پروردگارا در هر گرفتاری محل وثوق و اعتماد من توئی و در هر سختی به تو امیدوارم، در هر مشکلی که برای من پیش آید تنها وسیله و چاره‌ی من توئی، چه بسیار گرفتاری و پریشانی که دل را ناتوان می‌ساخت و چاره‌ای

برای آن در دست نبود، دوستان یاری نمی‌کردند و دشمنان زبان به شماتت می‌گشودند، اما چون امید خود را از غیر تو بریدم تنها چاره‌ی آن را از تو خواستم به من فرج و گشایش دادی و آن مشکل را از من دور ساختی، هر نعمت و نیکی از تو به ما می‌رسد و همه چیز را باید از تو خواست.
سپس امام علیه‌السلام بر شتر خود سوار شد و با صدایی هرچه رساتر که بیشترشان می‌شنیدند فریاد کرد ای مردم عراق گفتارم را بشنوید و در کشتنم شتاب نورزید تا شما را به آنچه بر من واجب است موعظه کنم و عذر خود را در آمدن به عراق بازگویم آنگاه اگر عذر مرا بپذیرید و سخنم را باور کردید و از راه عدل و انصاف با من رفتار نمودید، راه خوشبختی خود را هموار ساخته‌اید و شما را بر من راهی نباشد، و اگر هم عذر مرا نپذیرفتید و از راه عدل و انصاف منحرف شدید، کشتن من پس از این باشد که پشت و روی این کار را با دیده‌ی تأمل بنگرید و از روی شتابزدگی و بی‌فکری به چنین کاری بزرگ دست نبرید، پشتیبان من خدائی است که قرآن را فرستاده است، خدا بندگان شایسته‌ی خویش را سرپرستی می‌کند، چون سخن امام به اینجا رسید آواز گریه و شیون از خواهران و دختران که صدای وی را می‌شنیدند بلند شد پس به برادرش عباس و پسرش علی، گفت بروید و این زنان را خاموش کنید که پس از این گریه بسیار خواهند کرد، و چون صدای پرده‌نشینان حریم عصمت و طهارت آرام
(صفحه 113)
شد، خدا را سپاس گفت، و بر فرشتگان و پیامبران خدا درود فرستاد. از هر سخنوری که پیش از وی بوده است یا پس از وی باید شیواتر و رساتر سخن گفت، و مردم کوفه را مخاطب ساخت و گفت ای مردم مرا بشناسید ببینید که من که هستم؟ آنگاه به خود آئید و خود را ملامت کنید و نیک بیندیشید که آیا کشتن و پامال کردن حرمت من برای شما جایز است، مگر من دختر زاده‌ی پیامبر شما نیستم؟ مگر وصی پیغمبر شما و عموزاده‌اش و نخستین کسی که به خدا ایمان آورده و رسول او را در آنچه خدا آورده بود تصدیق کرد، پدر من نیست؟ مگر حمزة بن عبدالمطلب سیدالشهداء عموی پدرم نیست؟ مگر جعفر بن ابوطالب همان شهیدی که دو بال دارد و با فرشتگان خدا پرواز می‌کند عموی من نیست؟ مگر نشنیده‌اید که رسول خدا درباره‌ی من و برادر من گفته است که این دو پسرم دو آقای جوانان بهشتی‌اند؟ اگر مرا در نقل این حدیث راستگو بدانید و آنچه می‌گویم حق است چه بهتر، به خدا قسم از روزی که دانسته‌ام خدا دروغگو را دشمن دارد دروغ نگفته‌ام، و اگر هم گفتار مرا باور ندارید و مرا تکذیب می‌کنید هنوز کسانی از اصحاب خدا در میان شما هستند که اگر از آنان بپرسید به شما خواهند گفت.
از جابر بن عبداللّٰه انصاری، یا ابوسعید خدری، یا سهل بن سعد ساعدی، یا

زید ابن ارقم، یا انس بن مالک بپرسید تا شما را خبر دهند که خود این سخن را از رسول خدا درباره‌ی من و برادرم شنیده‌اند، آیا همین حدیث کافی نیست که شما را از کشتن من بازدارد، سپس فرمود که اگر در این حدیث شبهه‌ای دارید، آیا می‌توانید در اینکه من پسر دختر پیغمبر شمایم شبهه کنید، به خدا قسم در میان مشرق و مغرب از شما و غیر شما پسر دختر پیغمبری جز من نیست، راستی بگوئید که آیا کسی از شما را کشته‌ام و خون او را می‌خواهید؟ مالی از شما برده‌ام و آن را مطالبه می‌کنید؟ یا جراحتی بر شما وارد کرده‌ام و برای تلافی آن قیام کرده‌اید؟ هرچه امام از اینگونه سخنان گفت پاسخی نشنید و کسی در مقام جواب برنیامد، ناچار کسانی را نام برد و روی سخن را به آنها کرد و فرمود ای شبث بن ربعی و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث مگر شما خود به من نامه ننوشته‌اید که میوه‌ها رسیده است و زمینها سبز و خرم شده؛ و سپاهیان عراق برای جان‌نثاری تو آماده‌اند پس هرچه زودتر رهسپار شو؟
(صفحه 114)
طبری می‌نویسد که در جواب امام گفتند: ما نامه‌ای ننوشته‌ایم و از آنچه می‌گوئی بی‌خبریم. راستی پستی و ناجوانمردی بشر به کجا می‌رسد که همان مردمی که امام خود را با نامه‌های فراوان فراخوانده‌اند و آن نامه‌ها را امضا کرده‌اند با کمال بی‌شرمی در پاسخ وی بگویند که ما نامه‌ای ننوشته‌ایم و دعوتی نکرده‌ایم.
در اینجا یکی از این عنصرهای فرومایه را به شما شنوندگان محترم معرفی می‌کنم تا ببیند که کار بشر در بی‌ارادگی و دنیاپرستی و بوقلمون صفتی به کجا می‌رسد، و ببینید که مردمی واقعاً می‌توانند هر بامداد در قیافه‌ای جز آنچه دیروز بوده‌اند در میان اجتماع ظاهر شوند و روزی برای خدا و روزی بر خدا شمشیر بکشند و روزی یار علی علیه السلام باشند و روزی دشمن او؛ روزی کشنده‌ی امام حسین علیه السلام باشند و روزی خونخواه او، شبث بن ربعی یعنی همین مردی که اکنون یکی از فرماندهان سپاه عراق است و از کشندگان امام حسین علیه‌السلام، روزی مؤذن سجاح بود و هنگامی که این زن در میان قبیله‌ی بنی‌تمیم ادعای پیغمبری کرد شبث مؤذنی او را قبول کرد، و آنگاه که کار سجاح به رسوائی کشید شبث اسلام آورد، و در موقع کشته شدن عثمان در کشتن وی دست بکار بود، سپس از اصحاب علی علیه‌السلام به شمار آمده، بعدها بر همان علی ابن ابیطالب خروج کرد و در ردیف دشمنان وی قرار گرفت و همراه خوارج بود، روزی هم از خارجی بودن توبه کرد و کنار رفت در سال 61 هجری در کشتن امام و یاران وی شرکت داشت و از افراد مؤثر در این امر بود، روزی هم که مختار بن ابی‌عبید ثقفی به خونخواهی امام علیه‌السلام قیام کرد شبث که خود از کشندگان امام بود در انتقام گرفتن از کشندگان امام با مختار

همکاری و همراهی داشت، بعداً رئیس پلیس کوفه شد، در کشتن مختار بن ابی‌عبید نیز دست داشت و در حدود سال 80 هجری درگذشت. چنین مردمی که کمتر بهره‌ای از معنویت و روحانیت ندارند کجا می‌توانند از روح ملکوتی حسین بن علی استفاده کنند، و کجا ممکن است که از انعکاس شعاعهای نفس مطمئنه‌ی امام در نفوس بی‌استعداد تباه شده‌ی خود بهره‌مند گردند، سخن امام علیه‌السلام در مقابل اینان به اینجا رسید که گفت نه به خدا قسم مانند بیچارگان و فرومایگان دست بیعت به اینان نمی‌دهم، و چون بندگان از میدان نبرد با زورگویان نمی‌گریزم، و از شر شما مردم و هر متکبری که ایمان بروز حساب
(صفحه 115)
نیاورده است به پروردگار خویش پناه می‌برم، تدریجاً مقدمات شروع جنگ فراهم شد و عمر بن سعد تیری به کمان گداشت به سوی سپاه اباعبداللّه رها کرد و گفت نزد امیر ابن‌زیاد شاهد باشید که من پیش از همه جنگ را شروع کردم، جنگ تا حدود ظهر به شدت ادامه داشت و بیشتر اصحاب امام به شهادت رسیدند و امام نماز ظهر را با بقیه‌ی اصحاب خود به صورت نماز خوف یعنی دو رکعت به جای آورد، و بعد از نماز جنگ همچنان ادامه یافت تا آنکه از جوانان بنی‌هاشم کسی باقی نماند و آنان هم یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند و حتی پسران خردسال و شیرخوارگان هم فیض شهادت را یافتند، و تدریجاً همان ساعتی فرارسید که جریان تاریخ اسلام را تغییر داد و در نخستین صفحات تاریخ افتخار شهادت را برای اینان نوشت. قطعاً همین طور است و روزی مانند روز حسین بن علی نیست و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا.
کسانی که روز عاشورا همراه امام علیه‌السلام به شهادت رسیده‌اند به تحقیق معلوم نیست که چند نفر بوده‌اند. امام مشهور آن است که هفتاد و دو نفر به شهادت رسیده‌اند.
طبری می‌نویسد که از اصحاب امام حسین هفتاد و دو نفر به شهادت رسیدند. شیخ مفید می‌نویسد که عمر بن سعد در همان روز عاشورا سر امام علیه‌السلام را نزد عبیداللّه بن زیاد فرستاد و دستور داد که سرهای شهدای اصحاب و اهل‌بیت را جدا کردند و همه‌ی آنها هفتاد و دو سر بود. در زیارت ناحیه‌ی مقدسه نیز که در اقبال سید بن طاووس نقل شده است نام هفتاد و دو نفر از شهدا ذکر شده است، و این زیارت که تاریخ صدور آن از ناحیه‌ی مقدسه سامراء سال دویست و پنجاه و دو می‌باشد باید از ناحیه‌ی مقدسه‌ی امام حسن عسکری علیه‌السلام شرف صدور یافته باشد نه از ناحیه‌ی مقدسه ی امام زمان علیه‌السلام، چه در این تاریخ یعنی سال دویست و پنجاه و دو هنوز امام زمان تولد نیافته بود، و هشت سال دیگر یعنی تا سال دویست و شصت هجری پدرش امام یازدهم علیه‌السلام زنده

بود، در این زیارت نام هفده نفر شهدای بنی‌هاشم و سپس نام پنجاه و پنج نفر شهدای اصحاب ذکر شده است، راستی باید در کار این هفتاد و دو نفر بیشتر دقیق شد و به این منوال پاسخ داد که چگونه این جمعیت کم توانستند این
(صفحه 116)
نهضت عظیم زنده‌ی جاوید را بوجود آورند، اگر حسین و یاران او هدف دنیوی می‌داشتند و مانند بسیار از افراد عادی مردم در راه یک هدف مادی کشته می‌شدند امکان‌پذیر نبود که در دنیا این عظمت را بدست آورند، به علاوه قیافه‌ی خود این قیام نشان می‌دهد که قیامی مادی و آلوده باغراض دنیوی و شخصی نیست، اهمیتی که این قیام در تاریخ اسلام بلکه تاریخ دنیا پیدا کرد برای همان بود که پیش از این گفته شد و شرح داده شد. برای آن بود که اوضاع و احوال جهان اسلام آن روز برای امام ایجاد وظیفه کرد و چنان تشخیص داد که باید بپا خیزد و از جان خویش بگذرد و حفظ اسلام را وابسته به همین قیام دانست.
امام حسین علیه‌السلام در راه یک هدف عالی قیام کرد. در راه اینکه یزید بر سر کار نباشد و او بر سر کار باشد قیام نکرد. یعنی نه طرفدار شخص خود بود و نه دشمن شخص یزید طرفدار حق بود به هر صورتی و در هر قیافه‌ای که ظاهر می‌شد، در مقابل باطل قیام کرد، چه یزید در رأس آن باشد یا دیگری، این هفتاد و دو نفر که با شخص امام هفتاد و سه نفر می‌شوند برای آن قیام کردند که دین در تاریخ زنده بماند و اگر چنین نبود به همان نتیجه هم نمی‌رسیدند، برای آن قیام نکردند که گناهانشان آمرزیده شود و حساب اینان از مردمی که عمری گناه می‌کنند جداست، نه آنکه ثروتها از مال حرام می‌اندوزند و سپس با یک کربلا رفتن یا مکه رفتن همه را درست می‌کنند و قسمتی از آن مالهای حرام را هم وقف می‌کنند تا اینکه خدا از قسمتهای دیگر صرف نظر کند، این هفتاد و دو نفر اغلب نه گنهکار بودند و نه بزهکار، رهبر این قیام که امام علیه‌السلام باشد معصوم بود و از هر گناه کوچک یا بزرگ در تمام عمر برکنار. جوانان بنی‌هاشم هم مردانی با تقوی بودند و مقامی در حدود عصمت داشتند، اصحاب امام هم در عبادت و تقوی و دینداری برگزیدگان زمان خود بودند، آیا اینان چنانکه بسیار از مردم گمان کرده‌اند به مقام شهادت رسیدند تا سنگری برای گنهکاران امت باشند، یعنی اگر پیش از این مسلمانان یا شیعیان با ناراحتی و نگرانی گناه می‌کرده‌اند پس از شهادت امام علیه‌السلام و یارانش خاطرشان آسوده باشد و با اطمینان کامل هرچه می‌توانند گناه کنند و هرچه می‌توانند مردم را فریب دهند و از حساب و عذاب خدا هم بیمی به خود راه ندهند که امام حسین علیه‌السلام برای شفاعت گنهکاران کشته
(صفحه 117)

شد، امام به شهادت رسید تا گناه امت بخشیده شود، مردم گناه کردند و گناه خواهند کرد و کفاره‌اش را امام داد و کار درست شد، عیسی علیه‌السلام به دار رفت و مسیحیان گنه کار آسوده شدند، امام حسین هم کشته شد و گنه کاران امت را بیمه کرد.
نعوذ باللّٰه این توجیه و این طرز فکر که شاید مورد پسند بیشتر عوام باشد درست نقطه‌ی مقابل هدف واقع امام علیه‌السلام در این نهضت است یعنی او قیام کرد تا مردم بیشتر از خدا بترسند، بیشتر از آثار گناه که در دنیا و آخرت دامنگیر گنه کاران می‌شود برحذر باشند، بیشتر به انجام فرائض مذهبی توجه کنند، قیام کرد تا بساط گناه برچیده شود و دست مردم از منکرات کوتاه گردد، و روحیه‌ی تقوی در مردم زنده شود، بپا خاست تا امر به معروف و نهی از منکر کند، جلو مفاسد و معاصی را بگیرد، و ترس از خدا را در دلها قوت دهد، و مردم را به سوی خدا توجه دهد، اثر تربیت قرآن و تعلیمات آن بوجود آید. چنین ملتی است که دروغ نمی‌گوید خیانت نمی‌کند در هر کاری که انجام می‌دهد درستکار است، با شجاعت است، با شهامت است، جز خدا را پرستش نمی‌کند جز به حق تن درنمی‌دهد جز زیر بار قانون و حرف حساب نمی‌رود، امام کشته نشد تا به مردم بگوید که بعد از شهادت من نیازی به راست گفتن و امانت داشتن و عبادت کردن و تحصیل مال حلال و پرهیز از کارهای حرام و رعایت حقوق مردم نیست، من کشته شدم تا شیعیان من از این ناراحتیها آسوده باشند و عمری با آسودگی خیال، گناه می‌کرده باشند، این طرز فکر برای مسلمانان شرم‌آور است و روح مقدس شهدای راه خدا را که تنها در راه مبارزه‌ی با گناه و بی‌دینی به شهادت رسیده‌اند رنج می‌دهد و هیچ امکان‌پذیر نیست که کسی با دوری از خدا به امام نزدیک شود و با خشم پروردگار امام را خشنود سازد، و سهمی از معصیت را برای امام کنار بگذارد، تا خدا نتواند از وی بازخواست کند.
مردمی که این طور فکر می‌کنند نه تنها به اسلام و روح نهضت اباعبداللّٰه خیانت کرده‌اند، بلکه می‌توان گفت اینان دستگاهی با سرمایه‌ی شهادت امام در مقابل حلال و حرام خدا و ثواب و عقاب پروردگار به راه انداخته‌اند، بدا به حال مسلمانی که نماز نخواند یا روزه نگیرد یا حقوق مردم را رعایت نکند یا به ارتکاب کارهای حرام آلوده گردد، یا از طریق ربا خوردن و کسب حرام زندگی کند و آنگاه دلخوش باشد که من
(صفحه 118)
مرید امام حسینم، از این مسلمانان باید پرسید تو چرا مرید امام حسین شده‌ای که نه تو کارهای امام حسین را خوش داری و نه او کارهای تو را خوش دارد؟ او راست می‌گفت و تو در دستگاه دروغ می‌گوئی، او امانت داشت و تو خیانت می‌کنی، او شب عاشورا را مهلت گرفت تا شبی را به

نماز و دعا و استغفار و تلاوت قرآن بگذراند. اما شبهای تو بیشتر به گناه و کارهای ناپسند می‌گذرد، او در راه خدا از هرچه داشت صرف نظر کرد و تو در راه خدا از پشیزی نمی‌گذری، بسیاری از مردم که مرید امام حسین علیه‌السلام شده‌اند از این رو است که او را نشناخته‌اند و تصور کرده‌اند که می‌شود با یک سلام و تعارف امام را طرفدار خود ساخت، عیناً مثل بسیاری از مردم که بی‌جهت منتظر ظهور امام زمان علیه‌السلام نشسته‌اند و هیچ نمی‌دانند که ظهور امام صرفه‌ی آنها نیست، و آن امامی که آنها تصور می‌کنند هرگز ظهور نخواهد کرد، و آن امامی که ظهور می‌کند، پولها و کارها را بین مریدهای خود تقسیم نخواهد کرد.
اگر کسی معنی پیامبری و امامت را نیک بشناسد به این گونه اشتباهات گرفتار نمی‌شود، و برای پیغمبر و امام در مقابل دستگاه خدا حسابی باز نمی‌کند، و می‌داند که بزرگی پیغمبر و امام برپایه‌ی بندگی خدا استوار است و جز از راه بندگی پروردگار نمی‌توان از پیغمبر و امام بهره‌مند شد، امام حسین علیه‌السلام روز عاشورا با آن همه گرفتاری و با آنکه دشمن حاضر نشد جنگ را برای نماز خواندن چند دقیقه‌ای هم تعطیل کند در همان گیرودار جنگ نماز ظهر خود را به جماعت خواند و دو نفر از یاران خود یعنی زهیر بن قین بجلی و سعید بن عبداللّٰه حنفی را فرمود تا پیش روی وی بایستند و سینه‌ها را سپر کنند و جلو حمله‌ی دشمن را بگیرند. تا امام نماز خود را بخواند این امام چگونه راضی می‌شود و چگونه می‌تواند راضی شود که کسی به جای نماز برای وی عزاداری کند و یا باطمینان شفاعت و طرفداری او واجبات را انجام ندهد و حرامها را مرتکب شود، عزاداری امام علیه‌السلام باید مردم را دین‌شناس کند به خدا نزدیک سازد از گناه و معصیت برکنار دارد، علاقه‌ی به دین را در آنان شدیدتر کند، روح توحید را در ایشان زنده کند، بدانند که مجالس عزای اباعبداللّٰه تنها موقعی باعث خشنودی خدا و قبول و موجب اجر و ثواب اخروی است که در حدود بندگی خدای تعالی به انجام رسد و مشتمل بر دروغ و حرامی نباشد، چه خدا را از راه گناه نمی‌توان
(صفحه 119)
عبادت کرد و حرام را نمی‌توان مقدمه‌ی عبادت قرار داد.
زیرا خدای متعال عملی را قبول می‌کند که در حدود تقوی به انجام رسد و هر عملی که این طور باشد و مورد قبول پروردگار قرار گیرد در اصلاح نفس انسان اثر دارد و مرحله‌ای انسان را پیش می‌برد، امکان‌پذیر نیست که کاری خوب انجام گیرد و در باطن و روح انسان اثری باقی نگذارد، همان اثر نیک کار نیک است که در مرحله‌ای به صورت ثواب اخروی ظهور می‌کند و تا عمل در روح انسان اثر نیک نگذارد معنی ندارد که دارای ثواب باشد و همچنین تا در روح انسان اثر بد نداشته باشد معنی ندارد که دارای

عقاب اخروی باشد، چه در اشتباهند مردمی که کارهائی به ظاهر نیک انجام داده‌اند و کمتر اثری در روح ایشان نداشته است و هیچ آنها را جلو نبرده است، و در همان مرتبه‌ی نازله‌ی روحی که بوده‌اند مانده‌اند و در عین حال گمان می‌کنند که ثوابهائی بی‌شمار برای ایشان آماده است، کارهای خوب باید انسان را تربیت کند و سیر و سلوک دهد و بر صلاح و سلامت باطن انسان بیفزاید و رذائل اخلاق را ریشه‌کن سازد، و به جای آنها فضائل اخلاق را در وجود انسان رشد دهد و نیرومند سازد، و هرگاه این اثرها بر کارهای خوب مترتب نشد باید دانست که آنها کارهای خوب نبوده و برخلاف دستور به انجام رسیده و چه بسا که برخلاف آنچه تصور می‌شده آثار بدی هم در نفس انسان داشته است. «فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً» و لا حول و لا قوة الا باللّٰه العلی العظیم.
(صفحه 120)

سخنرانی 05
بسم اللّٰه الرحمن الرحیم
الحمدللّٰه رب العالمین باریء الخلائق اجمعین والصلاة والسلام علی خاتم النبیین ابی‌القاسم محمد و آله الطاهرین.
در ماه محرم سال شصت و یک هجری در سرزمین عراق در کنار رودخانه‌ی فرات واقعه‌ای روی داد که در آن روز به لحاظ تاریخی بسیار جزئی و کوچک و کم‌اهمیت می‌نمود، سپاهی عظیم که از طرف دستگاه خلافت اسلامی اموی تجهیز شده بود جمعیتی را که شماره‌ی آنان به صد نفر نمی‌رسید محاصره کردند و تحت فشار قرار دادند تا برای خلیفه‌ی وقت بیعت کنند و در مقابل امر وی تسلیم شوند، و چون این جمعیت اندک تن به بیعت ندادند و تسلیم نشدند جنگی سخت درگرفت که مدت آن بسیار کوتاه بود و در کمتر از یک روز کار یکسره شد و همه‌ی افراد آن سپاه مختصر کشته شدند، و چنان گمان می‌رفت که این حادثه‌ی تاریخی هم مانند صدها حوادث نظیر آن و مهمتر از آن که در تاریخ بشر روی داده است و می‌دهد در گوشه‌ای از تاریخ ثبت شود و در اثر مرور زمان در ردیف حوادث کهنه و مرده‌ی تاریخ قرار گیرد.
هنگام وقوع این حادثه وضع زندگی مسلمانان جریان عادی خود را از دست نداده بود و هرکس بکار روزانه‌ی زندگی خود سرگرم بود، کسبه‌ی مسلمان بکار و کسب خود مشغول بودند، مسجدهای مسلمین دائر بود و نمازها به جماعت برگزار می‌شد و خطیبان اسلامی در بالای منبر سخن از حلال و حرام، بهشت و دوزخ، ثواب و عقاب و دیگر موضوعات مذهبی می‌گفتند، تنها فصلی که در میان نبود بحث در پیرامون این حادثه‌ی به ظاهر بی‌اثر و زودگذر بود، تنها دستگاه خلافت بود که به دو منظور جریان
(صفحه 121)
این واقعه را آن هم به اجمال و ابهام به نواحی کشور اسلامی آن روز گزارش داد یکی آنکه مردم از کشته شدن سران نهضت مخالف دستگاه خلافت آگاه شوند و از پیشامدی که برای ایشان شده است عبرت بگیرند و دیگر نظائر این قیام تکرار نشود، دیگر آنکه دستگاه خلافت خود را در این جریان محق و بی‌گناه نشان دهد و سران قیام را مردمانی ماجراجو و فتنه‌انگیز- و هرچند حسین بن علی علیه‌السلام در رأس آنان قرار گرفته باشد- برخلاف حق و زورگو معرفی کند، نه تنها دستگاه خلافت بنی‌امیه و هواخواهانشان بلکه حتی بیشتر مسلمانان آن روز جریان حادثه را به نفع کشندگان امام حسین علیه‌السلام تعبیر می‌کردند و تصور می‌شد که نه تنها

اینان به شهادت رسیدند بلکه دیگر کسی از اهل‌بیت و جز آنان یارای مخالفت با یزید را نخواهد داشت و دلهای جریحه‌دار از شهادت امام هم پس از اندک زمانی در اثر مرور زمان التیام خواهد یافت.
اینان نمی‌دانستند که این فاجعه‌ی چند ساعته در اثر جوهر خالص حقیقی که در بردارد و در اثر انطباق کامل بر واقعیات عمیق مبارزه‌ی حق و باطل، با گذشت زمان بر وسعت و عظمت و تأثیرات روزافزون آن افزوده خواهد شد. در تاریخ وقوع این حادثه فقط چند نفری از اهل‌بیت عصمت و طهارت بودند که می‌توانستند این واقعه را ارزیابی کنند و از آثاری که بعد از این در میان مسلمانان و در تاریخ اسلام خواهد داشت سخن بگویند و مردم را از اشتباهی که بدان گرفتارند تا اندازه‌ای بیرون آورند، و همین چند نفر بودند که توانستند با سخنان خود پرده از روی خبط دستگاه خلافت و اشتباه مردم بردارند و مردم را متوجه کنند که این شهیدان آرام خفته روی خاک با دشمن چه کرده‌اند و این سرهای بریده روی نی در آینده‌ی تاریخ چه غوغائی بپا خواهند کرد، اینان بودند که به عنوان اسیری به این شهر و به آن دیار رفتند و مسیر فکری مردم را تغییر دادند و ساحت مقدس شهیدان خود را از هرگونه اندیشه‌ای جز اندیشه‌ی حق و سعادت مردم تبرئه کردند.
اینجا سؤالی است که باید به آن توجه کرد و به آن پاسخ داد.
سؤال این است: چطور شد که فاجعه‌ی شهادت امام حسین علیه‌السلام کانون و مرکز تمام حوادث تاریخی اسلام و همه‌ی قیامهای دینی شد، و هیچ قیامی و نهضتی و شهادت دسته‌جمعی دیگری نتوانست مانند قیام اباعبداللّٰه الحسین علیه‌السلام در دنیا
(صفحه 122)
عظمت پیدا کند و این فاجعه از همه‌ی فاجعه‌های تاریخ اسلام پیش افتاد؟
در غزوه‌ی احد که در شوال سال سوم هجری در میان رسول خدا و مسلمانان از طرفی و مشرکان مکه از طرف دیگر نزدیک شهر مدینه روی داد و هفتصد نفر مسلمان در مقابل سه هزار دشمن در اثر اشتباهی که روی داد و چهل نفر از مسلمین فرمانده‌ی خود را اطاعت نکردند پس از غلبه و پیروزی بر دشمن شکست خوردند و بیش از هشتاد نفر به شهادت رسیدند و حتی پس از شهادت، بدنهای غالب آنها مثله شد و وضع بدنها به جائی رسید که خواهری بدن برادر خود را جز بوسیله‌ی خللی که در انگشت وی بود نشناخت، در عین حال غزوه ی احد و شهادت بیش از هفتاد تا هشتاد نفر مسلمان از مجاهدین، عظمت فاجعه‌ی کربلا را پیدا نکرده است. واقعه‌ی شهدای فخ که عده‌ای از فرزندان رسول خدا در زمان هادی عباسی نزدیک مکه معظمه به شهادت رسیدند، و همچنین واقعه‌ی شهادت شانزده نفر سادات حسنی که در زندان هاشمیه کوفه به دستور

منصور دوانیقی زندانی شدند و یکی بعد از دیگری در آنجا مردند و منصور اجازه نداد که مرده‌ی آنها را دفن کنند، و پس از آنکه همگی مردند دستور داد که سقف زندان را بر سر شانزده نفر فرزندان رسول خدا که در زندان مرده بودند خراب کردند و آنها را غسل ندادند و کفن نکردند و به خاک نسپردند و فاجعه‌های دیگر تاریخ اسلام از این قبیل اینها هیچکدام فاجعه‌ی کربلا نمی‌شود و نام هیچ یک از این شهدا جای نام امام حسین علیه‌السلام را نمی‌تواند بگیرد، حتی نام حمزة بن عبدالمطلب عموی بزرگوار رسول خدا را که در احد به شهادت رسید و از طرف خدا و رسول «سیدالشهداء» لقب یافت نمی‌توان به جای نام اباعبداللّٰه گذاشت و اثر این را از آن انتظار داشت.
ما نمی‌خواهیم و شاید نتوانیم با این سؤال جواب کامل و جامعی داده باشیم اما می‌توان گفت قطع نظر از شخصیت رهبر این قیام که قطعاً جهت جلو افتادن آن از باقی قیامها است یکی از مهمترین و مؤثرترین عوامل و علل پیش افتادن نهضت حسینی و قیام اباعبداللّٰه علیه‌السلام فصلی است که پس از گذشتن کار و شهادت امام و یارانش بدان ضمیمه گشت فصلی که خود دشمن در بوجود آوردن آن اصرار ورزید و ندانسته موجبات رسوائی خود را فراهم کرد و در نتیجه بوسیله‌ی اسیران اهل‌بیت علیهم‌السلام از طرفی و کشندگان اباعبداللّٰه علیه‌السلام از طرف دیگر حقیقت و ارزش این قیام به دنیا
(صفحه 123)
معرفی گردید، دشمنان امام تا توانستند پس از شهادت شهیدان و تمام شدن کار، هرزگی کردند و بدنهای شهدا را لخت کردند لباسها را به غارت بردند، به خیمه‌ها ریختند و اثاث اهل‌بیت را غارت کردند، خیمه‌ها را آتش زدند، خواستند بیمار را در بستر بیماری بکشند، بدنها را زیر سم انداختند و لگدکوب کردند، سرها را بالای نیزه‌ها برافراشتند، با اسیران داغ‌دیده تندی و درشتی کردند، بر لبها و دندانهای امام خود چوب زدند.
این هرزگیها که همه ی اثرش به زیان دشمن بود و مردم را بیشتر به واقع امر آشنا می‌ساخت، از کربلا شروع شد و تا شام ادامه یافت و شخص یزید در این هرزگیها شرکت کرد و سهمی را نیز خود به عهده داشت.
از طرفی دیگر اسیران اهل‌بیت با کمال بزرگی و بزرگواری و چنانکه گویا هیچ کاری نشده و هیچ مصیبتی ندیده‌اند و برخلاف تشخیص غالب مردم آن روز که اینان را شکست خورده و از میان رفته و از هستی ساقط شده می‌پنداشتند، هر جا رفتند از پیروزی خویش و رسوائی دشمن سخن گفتند، و روزی که بیشتر مردم دشمنان را پیروز و پیشرفته می‌دانستند، اینان خود را سرافراز و کامیاب و دشمن مغرور خود را بدبخت و رسوای تاریخ معرفی کردند، و برخلاف پیش‌بینی مردم انقراض بنی‌امیه را اعلام

می‌کردند.
من معتقدم که اگر ابن‌سعد و ابن‌زیاد هرچند برای مصلحت خود پس از شهادت امام علیه‌السلام و یارانش نسبت به اهل‌بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله اظهار ادب و احترام می‌کردند و آنان را در همان مصیبتی که خود بوجود آورده بودند تسلیت می‌گفتند و از دفن شهدا مانع نمی‌شدند، بلکه آنها را پیش از کشته‌های خود دفن می‌کردند و اهل‌بیت را از همان کربلا با احترام و تجلیل و تکریم به مدینه می‌فرستادند، و هرزگیهای دشمنان از طرفی، و تبلیغات عمیق تکان‌دهنده‌ی اهل‌بیت از طرفی دیگر پیش نمی‌آمد البته شهادت امام علیه‌السلام و فاجعه‌ی کربلا به این صورت در دنیا منعکس نمی‌شد و دشمنان امام هم تا این پایه بی‌آبرو و رسوا نمی‌گشتند، این هم کار خدا بود که دشمن خود با زور و جبر مبلّغان توانائی را بعنوان اسیری ببرد و در شهرها بگرداند و به آنها فرصت دهد که برای مردمی که بیشتر تماشاگر این حادثه‌اند سخن بگویند و خود را به
(صفحه 124)
آنان معرفی کنند و همه جا رسول خدا را به عنوان پدر یا جد خود نام ببرند.
نخستین فرصتی که بدست اهل‌بیت آمد توانستند داد سخن بدهند روز دوازدهم محرم بود که آنها را وارد شهر کردند، دیدن شهر کوفه برای اهل‌بیت بسیار غم‌انگیز بود و چه بیشتر مدت خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این شهر گذشته بود و دختران امیرالمؤمنین در سال 41 همراه برادرشان امام حسن علیه‌السلام از کوفه به مدینه رفته بودند و اکنون پس از بیست سال به صورت اسیری وارد شهری می‌شدند که در حدود چهار سال آنجا سلطنت کرده بودند و مردم عراق که در جنگهای جمل و صفین و نهروان اصحاب و یاران علی علیه‌السلام بوده‌اند اکنون فرزند وی را کشته‌اند و فرزندان دیگر او را اسیر کرده‌اند، اما سخنوران اهل‌بیت چنانکه گوئی از مدینه و حجاز به کوفه و عراق آمده‌اند تا سخن بگویند و برای همین است که مردم در کوچه و بازار فراهم گشته‌اند، کار خود را از همان روز دوازدهم آغاز کردند و هر کدام به نسبت سخن گفتند و آنگاه که مجال سخن گفتن در بازار و دم دروازه را از دست دادند و دیگر جمعیتی جز در مجلس ابن‌زیاد در اختیارشان نبود همانجا اگر چه بعنوان جواب دادن به سؤالهای ابن‌زیاد حرف خود را می‌زدند و کار خود را می‌کردند، و آنگاه به زندان کوفه برمی‌گشتند، خطبه‌ها و سخنان این گویندگان شجاع و بی‌نظیر در سینه‌های مردم جا گرفت، دلها را تکان داد، تشخیص مردم را عوض کرد، اشکها را جاری ساخت و مردم را به اشتباه بزرگشان توجه داد، احساسات مردم را برانگیخت، مردم را به ارزش این قیام متوجه ساخت مجال تحریف از حادثه را از دست دشمن گرفت، فاجعه‌ی کربلا را به همان صورتی که بوده است ثبت تاریخ کرد،

تشنگی‌های اهل‌بیت را ثبت کرد، هرزگیهای دشمن را ثبت کرد، وضع روحی اصحاب و یاران امام علیه‌السلام را چنانکه بود در قیافه‌ی تاریخ نشان داد، این سطر را به نام علی بن الحسین علیه‌السلام ثبت تاریخ کرد «ما که برحقیم که مردن چه باک داریم» این جمله را به نام قاسم بن الحسن بر جبهه‌ی تاریخ نوشت «مرگ در کام من از عسل شیرین‌تر است» قیافه‌ی اخلاص و نطقهای مسلم بن عوسجه را در این سطر مجسم ساخت «ما اگر از یاری تو دست برداریم و در ادای این وظیفه کوتاهی کنیم نزد خدا چه عذری خواهیم داشت، به خدا قسم که تا زنده‌ام دست از یاری تو برنمی‌دارم تا در راه تو جان دهم و پیش از همه‌ی یارانت کشته شوم» یک دنیا عظمت روحی و
(صفحه 125)
شخصیت و مردانگی سعید بن عبداللّٰه حنفی را که امام علیه‌السلام به او اجازه‌ی رفتن داده بود در این جمله خلاصه کرد «به خدا قسم اگر کشته شوم سپس زنده شوم باز مرا به آتش بسوزانند آنگاه خاکسترم را به باد دهند و هفتاد بار این کار به سرم آید از تو جدا نخواهم شد تا در این راه به شهادت رسم» نام بِشْر بن عمرو حضرمی را با یک جمله‌ی افتخارآمیز در تاریخ شهدای اسلام جاوید ساخت «ای حسین بن علی علیهما السلام درندگان بیابان مرا زنده پاره پاره کنند اگر از تو جدا شوم و حال تو را از دگران پرسنده باشم، چرا در حال تنهائی و بی‌کسی دست از یاری تو بردارم؟ هرگز چنین کاری نخواهد شد». حسن عاقبت را در این جمله جلوه‌گر ساخت «آیا می‌شود که من پسر پیغمبر را در دست دشمن گرفتار بگذارم و خود راه سلامت و عافیت را در پیش گیرم خدا چنان روزی را نیاورد» نام دیگر شهدای بزرگوار عاشورا با جمله‌های ذیل که نمودار عظمت و اخلاص و شهامت بی‌نظیر آنها است ثبت تاریخ کرد.
عمرو بن قرظه انصاری در حال جان دادن گفت «ای پسر پیغمبر آیا وفا کردم و وظیفه‌ی خویش را انجام دادم»؟
حبیب بن مظهر اسدی بر سر بالین مسلم بن عوسجه اسدی گفت: «مسلم خوشا به حالت که پیش از ما بهشت می‌روی».
مسلم بن عوسجه روی خاک گفت: «حبیب من که رفتم، اما تو دست از یاری امام برمدار»
ابوثمامه‌ی ساعدی نزدیک ظهر گفت: «ای حسین بن علی چه خوب بود که ما نماز ظهر را با تو می‌خواندیم آنگاه به شهادت می‌رسیدیم».
اگر خطبه‌ها و سخنرانی‌هائی که در شام کردند نبود و اگر مجال سخن گفتن در مجلس ابن‌زیاد و یزید بدست خواهر و فرزند امام حسین نمی‌آمد بسیار مشکل بود که جریان شهادت امام و یاران وی بصورت کنونی در صفحه‌ی تاریخ ثبت شود و دست تحریف و خیانت قیافه‌ی روز عاشورا را

برخلاف آنچه بوده است منعکس نسازد، و حتی جمله‌ای را که غلام سیاهی به امام گفته است که «مرا از شهادت محروم نکن و بگذار با این روی سیاه روسفید باشم» از یاد نبرد، راستی کمتر فصل از تاریخ می‌توان یافت که تا این حد بدون تحریف و بیش و کم و به اتفاق مورخان در بیشتر جزئیات به ثبت

(صفحه 126)

رسیده باشد، و به تحقیق می‌توان گفت که تاریخ عاشورای اباعبداللَّه علیه‌السلام یکی از روشنترین و بی‌شبیه‌ترین فصول تاریخ است، و هیچ دستی نتوانسته است این واقعه‌ی تاریخی را برخلاف آنچه بوده است تحریف کند و بنویسد، مانند شیخ مفید و طبری و ابوالفرج اصفهانی جزئیات این فاجعه را چنانکه بوده است به اتفاق کلمه نوشته‌اند و چنانکه گفتیم جهتش آن است که دشمن بسیار اشتباه کرد و ندانسته اصرار ورزید که جریان این حادثه بوسیله‌ی اسیران اهل‌بیت که خود شاهد جریان روز عاشورا بوده‌اند و بیشتر از هرکس می‌توانند آن را تشریح و توصیف کنند در مرکز عراق که کوفه باشد و در مرکز شام یعنی دمشق و سپس در مرکز حجاز یعنی مدینه گفته شود. و روزی علی بن الحسین علیهماالسلام در بازار کوفه، و روزی دیگر در مسجد جامع دمشق، و مدتی بعد در کنار مدینه با مردم سخن بگوید، و آنان را چنان در جریان قضیه قرار دهد که گوئی خود در سرزمین نینوی و روز عاشورا بوده‌اند.
البته روزی که یزید از این پیشامدها پشیمان شد و درست دریافت که آوردن زنان و کودکان اسیر به کوفه و شام چه اشتباهی بود و چه بهتر همان که کار او و اهل‌بیت با همان شهادت به انجام می‌رسید و حساب دیگری باز نمی‌شد و مجال سخن گفتن در بازارها و انجمنهای عمومی بدست آنان نمی‌افتاد، اما بسیار دیر شده بود و دیگر امکان‌پذیر نبود که سخنها به سینه‌ها بازگردد و منظره‌هائی که مردم دیده‌اند و خطبه‌هائی که شنیده‌اند نادیده و ناشنیده گرفته شود و اشخاصی را که با صدای بلند در سر بازارها فریاد کرده‌اند، فرزندان پیغمبر هم که آیه‌ی تطهیر درباره‌شان نازل شده است، دیگر بار خارجی (یعنی مرتد) بدانند و فتنه‌انگیزی آنها را باور کنند و کشتن آنها را جایز شمارند، اهل‌بیت عصمت و طهارت برخلاف غالب مردم که اگر به مصیبتی گرفتار شوند در کتمان آن اصرار می‌ورزند و آن را از مردم نهفته می‌دارند اصرار داشتند که تا ممکن است مردم را از آنچه بر سر ایشان آمده است آگاه سازند بدین جهت بود که در هر فرصتی جزئیات جریان عاشورا را برای مردم بیان می‌کردند، و حتی برای امام حسین علیه‌السلام که بالاترین فضیلتهای اسلامی و بشری را دارا بود غالباً همان فضیلت شهادت عنوان می‌شد، امام چهارم با مردم کوفه سخن گفت و در مقابل آنان خطبه خواند و پس از آنکه با اشاره‌ای مردم را

خاموش کرد و آرام ساخت
(صفحه 127)
چنین فرمود: «ای مردم هرکس مرا می‌شناسد که شناخته است و هرکس مرا نمی‌شناسد اکنون نام و نشان خود را برای وی می‌گویم منم پسر آن کسی که با وی بی‌حرمتی کردند و آنچه داشت ربودند و مال او را به غارت بردند و زنان و فرزندان او را اسیر کردند». راستی اگر امام چهارم در این فرصت کوتاه سخن از چپاول و غارتگری و هرزگیهای مردم عراق به میان نمی‌آورد و یکی دو روز بعد از جریان حادثه که هنوز دستگاه خلافت گرم بود و نمی‌فهمید که چه خاکی بر سر خویش کرده است و با دست خود چه گوری برای خود کنده است جزئیات واقعه را و بی‌حرمتیهای دشمن را بر سر بازار علنی نمی‌ساخت، بعید نبود که قضایا را در تاریخ اسلام طوری دیگر جلوه می‌دادند و حتی می‌گفتند و می‌نوشتند که بردن اهل‌بیت به کوفه و شام از نظر تجلیل و تکریم و تسلیت بوده و به هیچ وجه عنوان اسیری و دستگیری و جبر و زوری در کار نبوده است، اما امام چهارم علیه‌السلام در همان سطر اول خطبه‌ی خود، تاریخ صحیح عاشورا را گفت و در سینه‌های مردم نوشت و همان گفته‌ها و شنیده‌ها و نوشته‌ها در قرن سوم در تواریخ عمده‌ی اسلامی نوشته شد و کار از آن گذشت که حتی خلفای آینده‌ی بنی‌امیه که تمام قدرت و نیروی دستگاه خلافت را بدست داشتند بتوانند یک سطر آن را جابجا کنند و لااقل مسئله غارت کردن خیمه‌ها یا حتی بردن لباسهای تن امام را از صفحه‌ی تاریخ بردارند، این رسوائیهای شرم‌انگیز را از یاد مسلمانان ببرند، اهل‌بیت اسیر امام بودند که این قدرت را از دست بنی‌امیه گرفتند و کاری کردند که نه تنها راه تحریف قضایا بر روی دشمن بسته شد بلکه جزئیات ناجوانمردیهای کشندگان امام ثبت تاریخ شد، و حتی نام هرکس که هرزگی و ناجوانمردی کرده بود در صفحه‌ی تاریخ نوشته شد.
مگر شیخ مفید و طبری ننوشته‌اند که هرچه لباس بر تن امام مانده بود همه را پس از شهادت به غارت بردند؟ پیراهن امام را اسحاق بن حیوه از تن وی درآورد، زیر جامه‌ی امام را بحر بن کعب تمیمی برد، عمامه‌ی امام را اخنس بن مرثد برد، شمشیر امام را مردی از بنی‌دارم گرفت، و برد قطیفه‌ی امام را قیس بن اشعث بن قیس کندی برد، و بعدها در کوفه او را قیس قطیفه می‌گفتند، کفش امام را مردی از قبیله‌ی اود که نام او اسود بود از پای امام درآورد. سپس به خیمه‌ها ریختند و هرچه اثاث و جامه و شتر بود همه را
(صفحه 128)
بردند و حتی هرزگی را به آنجا رساندند که چادر از سر زنان می‌کشیدند، این جزئیات تاریخ را که نوشت؟ و که ثبت کرد؟ همان خطبه‌ها و همان

سخنرانیهای اهل‌بیت بود که چهره‌ی تاریخ عاشورا را تا این حد صریح و بی‌پرده به روی صفحات تاریخ آورد، تاریخ نه تنها نام ابن‌زیاد را ضبط کرد که به ابن‌سعد دستور داد تا بدن امام را لگدکوب اسبها کند، بلکه جریان آن را با تمام جزئیات چنانکه بوده است منعکس نمود، و همان مفید و طبری و دیگران نوشته‌اند که ابن‌سعد هنگامی به خیمه‌ها رسید که می‌خواستند امام چهارم را بکشند و دستور داد که کسی متعرض این بیمار نشود و دیگر کسی در خیمه‌ها مزاحم این زنان داغدیده نباشد. و چون جریان غارت خیمه‌ها را به وی گفتند دستور داد که هرکس هرچه از اینان برده است باید به ایشان پس دهد، اما احدی از ایشان چیزی پس نداد، پس ابن‌سعد برای اجرای فرمان ابن‌زیاد و لگدکوب ساختن بدن مطهر امام علیه‌السلام داوطلب خواست و شاید هم احتیاط می‌کرد که اشخاصی را معین کند و دستور دهد مبادا زیر بار این ننگ و رسوائی نروند، اما چه احتیاط بی‌جائی و چه احتمال بی‌موردی! بگفته‌ی مورخان بزرگ ده نفر داوطلب شدند و با کمال عشق و علاقه بر اسبها نشستند و آنچه را می‌خواست انجام دادند، و عجب این است که نام این فرومایگان هم در تاریخ ثبت شده است و مورخان اسلامی همه‌شان را با نام و نشان معرفی کرده‌اند، طبری و مفید فقط دو نفرشان را نام بردند، و می‌گویند از این ده نفر بود اسحاق بن حیوه حضرمی که پیراهن امام را به غارت برد، و اخنس بن مرثد حضرمی که عمامه از سر امام ربود، اگر امام چهارم به عذر بیماری و خستگی راه اسیری و افسردگی روحی از آنچه در صحنه‌ی عاشورا دیده است دم در کشیده بود و سخنان بازار کوفه را نگفته بود، و ام‌کلثوم و زینب دختران امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فاطمه دختر امام علیه‌السلام هم در بازار کوفه سخن نمی‌گفتند و مجال تحریف تاریخ را از دست دشمن نمی‌گرفتند کجا بنی‌امیه اجازه می‌دادند که این رسوائیها و این بدبختیها و این ناجوانمردیها در تاریخ اسلام نوشته شود و بنی‌هاشم برای همیشه حریف خود را از میدان دینداری و انسانیت و مکارم اخلاق و طرفداری از مردم مسلمان برانند، در آن روزی که این سخنرانیها ایراد می‌شد و این خطبه‌ها به گوش مردم می‌رسید جز خود آن گویندگان که نیک می‌دانستند چه می‌گویند و چه می‌کنند و در

(صفحه 129)

ارزیابی سخنان خود هیچ گونه اشتباهی نمی‌کردند، بقیه‌ی مردم نمی‌توانستند دریابند که این خطابه‌های اهل‌بیت گاهی در بازار و دم دروازه‌ها، گاهی در مجلس عمومی و گاهی در مسجد و با مسلمانان نمازگزار، تاریخ عاشورا را چگونه خواهد ساخت و در آینده‌ی نزدیک فهم و تشخیص مردم را تا چه حد عوض خواهد کرد و بیشتر مردم بیش از این نمی‌فهمیدند که مردمی پدر کشته و داغدار از فشار مصیبت سخنی

می‌گویند و ناله‌ای می‌کنند و اشکی می‌ریزند، و شاید احتمال نمی‌دادند که این گفتارها دنباله‌ی همان نقشه‌ی خدائی است که سهمی است که اینان در جریان این نهضت عظیم و عمیق بعهده دارند، و کار امام بدون این شرح و تفسیری که بوسیله‌ی این گویندگان گفته می‌شود به کمال خویش نمی‌رسد، و راستی خطر آن است که فردا این قیام خدائی را که پاکترین مردان اسلام رهبری آن را به عهده داشته‌اند جنبشی مادی و نهضتی آلوده به اغراض دنیوی نشان دهند و برای همیشه حقیقت امر بر مسلمانان و نسلهای آینده‌شان پوشیده بماند، و جز چند صفحه‌ی تاریخ (سفارشی تحریف شده) در اختیار آنها نباشد، همین حسابها بود که علی بن الحسین علیهماالسلام را از بیماری و سوگواری که داشت، و زینب کبری و خواهر و برادرزاده‌اش را از اسیری و داغداری فراموش داد، و به جای آنکه قیافه‌ی مردمانی بیچاره و داغدار و دست به دامن دشمن به خود بگیرند با قیافه‌هائی که نمودار تصمیم و اراده و پیروزی و موفقیت و تعقیب مبارزه بود به تبلیغ پرداخت و از هر فرصتی هرچند کوتاه استفاده کردند، تا آنجا که اگر کسی را از روی ناشناسی و گمراهی به آنان فحش و ناسزا هم می‌گفت باز آن را فرصتی مغتنم می‌شمردند و به همین بهانه با وی سخن می‌گفتند و مرد ناسزاگو را چنان منقلب می‌کردند که همانجا توبه می‌کرد و با اهل‌بیت هم صدا می‌شد و از آنچه گفته بود توبه می‌کرد.
هوشیاری اهل‌بیت کاری کرد که فحشها و ناسزاگوئیها هم در جریان منافع ایشان قرار گرفت، و غنیمت می‌شمردند که اگر چه به عنوان بدگوئی هم شده کسی با آنها سخن بگوید و یا در مقام شماتت آنها برآید تا بتوانند حرف خود را بگویند و پرده‌های اشتباه مردم را بالا زنند.
امام چهارم در مقابل مردم کوفه پس از آنکه سطری از هرزگیهای دشمن را ثبت
(صفحه 130)
تاریخ کرد چنین فرمود: «منم پسر همان کسی که او را در کنار رودخانه‌ی فرات سر بریدند اما بی‌آنکه او خونی ریخته باشد یا حقی به گردن او باشد» یعنی او را بی‌گناه کشتند «منم پسر آن کس که او را به قتل صبر کشتند و پس از آنکه دیگر نیروی جنگ و مقاومت نداشت و ناتوان افتاده بود بر سر او ریختند و او را به شهادت رساندند و همین افتخار ما را بس است» امام چهارم با این جمله مردم را ناچار ساخت که در جریان شهادت امام بیشتر بررسی کنند چه تنها کشته شدن را نمی‌توان افتخاری به حساب آورد آن هم افتخاری که دیگر با داشتن آن نیازی به افتخار دیگری نباشد علی بن الحسین علیهماالسلام می‌فرماید ما را همین افتخار بس که خون ما را ریختند و مال ما را بردند و نسبت به ما هرزگی و بی‌احترامی کردند و زنان و فرزندان ما را اسیر کردند. امام می‌خواهد مردم را متوجه

کند که این قیام برای چه بود، و رهبر این قیام چه می‌خواست و چه کرد. اگر حساب این بود که او هم می‌خواست خلیفه شود و چون خلافت را دیگری برده بود ناراحت بود و جان بر سر آرزوی خلافت نهاد و مال و جانش در این راه به باد رفت، چنین کشته شدنی نه تنها مایه‌ی افتخار نیست، بلکه موجب شرمندگی است و کجا می‌شود که امام چهارم به آن افتخار کند و بگوید که همین افتخار ما را بس است؟!!
من معتقدم که این جمله باعث تعجب مردم شد که چگونه این پیشامدها موجب چنین افتخاری است، مگر کم مردم کشته می‌شوند؟ و مگر در مبارزه‌های سیاسی کم جانها به باد می‌رود؟ و مگر در فتنه‌ها و آشوبهای اجتماعی کم مال و زندگی و اثاث مردم به غارت می‌رود؟ این چه افتخاری است که مال انسان را ببرند، و خانه‌ی انسان را آتش بزنند، عزیزان انسان را بکشند. اینها مصیبت است، نه مایه‌ی افتخار، و از طرفی دیگر این جمله مردم را به تحقیق و کنجکاوی و بررسی بیشتری وادار کرد، تا جای این قیام و ارزش آن را در تاریخ اسلام پیدا کنند و راستی بنگرند که اینان چه می‌گفتند؟ و حرف حسابشان چه بود؟ و چرا مانند باقی مردم و دیگر مسلمانان آرام و خاموش ننشستند؟ و چرا هیچ یک از پیشنهادهای دستگاه خلافت را نپذیرفتند، چه عیبی داشت که امام حسین علیه‌السلام با یزید بیعت می‌کرد و با کمال احترام در میان مسلمانان زندگی می‌کرد؟ و آن همه عزیزان خود را که از دست داد برای خود نگه
(صفحه 131)
می‌داشت؟ و جان بر سر این مخالفت و مبارزه نمی‌گذاشت؟ امام چهارم با این جمله‌هائی که گفت گوشهای مردم را برای شنیدن آماده ساخت، و اندیشه‌ها را برانگیخت و مردم خفته‌ای را بیدار کرد. بیشتر مردم شاید می‌گفتند خوب شد که این دسته را کشتند و زندگی مردم به وضع عادی خود بازآمد و راههای عراق را که چندی بسته بود باز شد، و رفت و آمد که چندی به سختی انجام می‌گرفت به حال عادی برگشت، اما در میان افکار این مردم امام چهارم یکباره فریاد می‌کند که ما را کشتند و هرچه داشتیم به غارت بردند و ما را همین افتخار بس. این تعبیر مردم را تکان می‌دهد و انگیزه‌ای برای تحقیق و کاوش بیشتری در ایشان پدید می‌آورد.
امام چهارم سپس فرمود:«ای مردم شما را به خدا قسم آیا می‌دانید که روزی به پدرم نامه‌ها نوشتید و او را فریب دادید، و عهد و پیمان خود را با او محکم ساختید و سپس خود به جنگ وی برخاستید، هلاکت باد شما را از این توشه‌ای که برای خود پیش فرستادید، و رسوائی باد شما را از این تدبیر ناپسندی که بر آن استوار گشتید، فردای قیامت که شما را با رسول خدا روبرو کنند چگونه با او روبرو خواهید شد؟! و با چه دیده‌ای به او خواهید نگریست؟! آنگاه که شما را مخاطب سازد و بگوید شما که

فرزندان مرا کشته‌اید و نسبت به من بی‌احترامی کرده‌اید از امت من نیستید» همین چند جمله امام فکر مردم کوفه را دگرگون ساخت و چهره‌ی خندان مردم که بیشتر به منظور تماشای اسیران بیرون آمده بودند گرفته شد، عقده گلوها را گرفت، اشک در چشمها حلقه زد، هرچه مردم می‌خواستند خود را ضبط کنند امکان‌پذیر نبود، و بالأخره ناله‌ی مردم از گوشه و کنار جمعیت بلند شد جمله‌هائی توبیخ‌آمیز به یکدیگر می‌گفتند، یکی می‌گفت چه کار بدی کردید و خود را هلاک ساختید، دیگری گفت چه می‌شود کرد فعلاً چه کاری از دست ما ساخته است؟ بار دیگر امام علیه‌السلام در میان موجی از اشک و آه مردم فرمود: «خدای رحمت کند مردمی را که نصیحت مرا قبول کنند و سفارش مرا درباره‌ی خدا و رسول خدا و اهل‌بیت پیغمبر بکار بندند، چه بر ما است که از رسول خدا پیروی کنیم».

با همین خطبه‌ی کوتاه چنان انقلابی در مردم پدید آمد که فریادها بلند شد: ای فرزند رسول خدا ما همگی سخنت را می‌شنویم، و فرمان تو را می‌بریم، و عهد و

پیمان تو را بکار می‌بندیم و از تو روی برنمی‌تابیم، و به دیگری روی نمی‌آوریم، هرچه خواهی بفرما که برای انجام آن آماده‌ایم، با هر که می‌جنگی خواهیم جنگید، و با هر که سازگاری سازگاریم، حتی برای دستگیری یزید دست به کار می‌شویم و از مردمی که بر تو ستم روا می‌دارند بیزاریم، از این گفته‌های مردم کوفه که ابن‌طاووس نقل می‌کند چنان برمی‌آید که هنوز مقصود امام را نفهمیده‌اند و شاید تصور می‌کنند که او هم سر جنگ دارد و پی قشون و سپاه می‌گردد، اینان هنوز نمی‌دانستند که از نظر قیام و نهضت و شهادت کار به انجام رسیده است و دیگر نیازی به جنگ و خونریزی و شمشیر کشیدن نیست، آنچه مانده است و باید به انجام رسد همین سخنرانیها و خطبه‌ها و گفتارها است که تنها وسیله‌ی منعکس کردن جریان عاشورا است در تاریخ اسلام در افکار مسلمین، علاوه بر این پیمان و عهدی که با امام چهارم می‌بستند و این اطمینانی که با او می‌دادند بیشتر از پیمانی که با پدرش امام حسین بسته بودند و اطمینانی که به او داده بودند ارزش نداشت و به هیچ وجه قابل اعتماد و اطمینان نبود و سنخ همان بیعتی بود که با مسلم بن عقیل بسته بودند و همان نامه‌هائی که به امام علیه‌السلام نوشته بودند.

لذا امام چهارم فرمودند: «هیهات هیهات ایها الغدرة المکرة حیل بینکم و بین شهوات انفسکم اتریدون ان تأتوا الی کما اتیتم الی ابی من قبل کلا و رب الراقصات فان الجرح لما یندمل، قتل ابی صلوات اللّه علیه بالأمس و اهل‌بیته معه، و لم ینس ثکل رسول‌اللّه و ثکل ابی و بنی أبی و وجده بین

لهاتی و مرارته بین حناجری و حلقی و غصصه تجری فی فراش صدری و مسألتی ان تکونوا لا لنا و لا علینا».
و لا غرو أن قتل الحسین فشیخه
قد کان خیرا من حسین و أکرما
فلا تفرحوا یا اهل کوفان بالذی
اصیب حسین کان ذلک اعظما
قتیل بشط النهر روحی فداؤه
جزاء الذی ارداه نار جهنم
ثم قال:«رضینا منکم رأسا برأس فلا یوم لنا و لا یوم علینا».
هرگز هرگز ای بی‌وفایان و پیمان‌شکنان، هرگز کامروا نباشید، آیا می‌خواهید که با من همان رفتار کنید که با پدران من کرده‌اید؟! نه به خدا قسم هنوز زخم دل بهبود
(صفحه 133)
نیافته، دیروز پدرم و جوانانش به شهادت رسیدند و هنوز داغ رسول خدا و داغ پدر و برادرانم را فراموش نکرده‌ام و اندوه آن راه نفس بر من گرفته است، و تلخی آن در کام من جای دارد، و غصه‌های گلوگیر آن به حلق و سینه‌ی من فشار می‌دهد، از شما همان خواهم که نه با ما باشید و نه بر ما. کشته شدن حسین بن علی علیهما السلام هم عجیب نیست مگر پدرش علی علیه السلام را که بهتر بود نکشته‌اند، ای مردم کوفه شما بودید که علی را کشتید، جانم فدای پدری باد که در کنار فرات به شهادت رسید، و کیفر کشندگان او دوزخ است، سپس فرمود: ما از شما سر بسر راضی هستیم که نه روزی بر له ما باشید و نه روزی بر علیه ما.
امام چهارم دیگر سخن نگفت و فرصتی برای سخن گفتن بدست نیاورد تا روزی که اهل‌بیت را به مجلس رسمی و عمومی ابن‌زیاد آوردند، آنجا هم فرصتی کوتاه بدست امام آمد و آن را از دست نداد و با چند جمله‌ای هرچند کوتاه در مجلس اثر گذاشت.
امام چهارم را بر ابن‌زیاد عرضه داشتند (یعنی بر وی عبور دادند) و نزد او بپا داشتند، از امام پرسید که تو کیستی؟ گفت علی بن الحسین. گفت مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟ امام فرمود برادری داشتم که نام او هم علی بود و مردم او را کشتند، یعنی گناه را به خدا نسبت مده و بی‌ربط مگو، کشنده‌ی علی بن الحسین در کربلا مردم بوده‌اند نه خدا، ابن‌زیاد گفت این طور نیست خدا او را کشت، امام در پاسخ وی قرآن تلاوت کرد «اللّٰه یتوفی الأنفس حین موتها» یعنی جانها را در هنگام مرگ خدا می‌گیرد، اما کشنده‌ی او خدا نیست، ابن‌زیاد از اینکه جوانی اسیر و بیمار چند بار سخن او را برگرداند به خشم آمد و گفت تو هنوز رمق داری که در جواب من ایستادگی کنی؟ او را ببرید و گردنش را بزنید، در آنجا اگر چه زینب

کبری بسی پریشان و نگران شد اما امام چهارم تنها پاسخی که به ابن‌زیاد داد این بود که فرمود: اگر مرا کشتی این زنان را با که خواهی فرستاد و سپس فرمود پس از کشتن من مردی پرهیزکار و مسلمان همراه این زنان بفرست که با ایشان به دستور اسلام رفتار کند.
امام چهارم حتی یک جمله از این قبیل نگفت که «خواهش می‌کنم، مرا نکش» یا «لطفاً از کشتن من صرف‌نظر فرما»، بلکه فرمود: هرگاه من کشته شدم مردی بی‌تقوی و
(صفحه 134)
نامسلمان همراه این زنان مفرست (1) .
در شام هم چند فرصتی بدست امام آمد و از هر کدام در حدود امکان استفاده کرد در بازار دمشق که علی بن الحسین اسیر و گرفتار بود ابراهیم بن طلحة بن عبیداللّٰه تیمی جلو آمد و از راه شماتت به امام سجاد گفت ای علی بن الحسین در این مبارزه پیروزی با که بود؟ یعنی چه خوب شکست خوردید و چه دشمنان شما خوب پیروز شدند، امام در پاسخ وی فرمود: اکنون که وقت نماز می‌رسد اذان بگو و اقامه بگو تا بدانی و خوب بفهمی که پیروز کیست و مبارزه به نفع کدام طرف بوده است، یعنی تو خود که از طایفه‌ی تیم قریش هستی و شاید به جهاتی از شکست بنی‌هاشم خشنود می‌شوی و لذت می‌بری تا مسلمان هستی به حکم اسلام باید هم در اذان و هم در اقامه بگوئی اشهد ان محمداً رسول‌اللّٰه و فرزندان و وارثان این محمد که بدون نام بردن و درود فرستادن بر او نماز هیچ مسلمانی پذیرفته نیست مائیم نه دیگران و تا روزی که اسلام برقرار است عزت افتخار ما آل‌محمد پایدار و برقرار خواهد بود، این جمله‌ی کوتاه عجیب را هم امام چهارم در پاسخ یک نفر فرمود و شاید هم آرام و بی‌صدا فرمود اما همین جمله‌های آرام و بی‌صدا در تاریخ صدا می‌کند و عکس‌العمل نشان می‌دهد و گاه یک جمله است که کتابها و سخنرانیها و مقاله‌های بسیار مهم بوجود می‌آورد و هرچند در آن موقع نه ابراهیم نه طلحه و نه دیگران نمی‌توانستند سر از این حسابها درآورند و از کمیت این جمله‌ی کوتاه گذشته به کیفیت آن توجه کنند. اما خود امام چهارم می‌دانست که اگر برای گفتن همین یک جمله به شام آمده بود و در این سفر جز این سخن کوتاه را نمی‌گفت، برای تأمین مقصودی که در نظر است همین جمله کافی است و آنان که امروز نمی‌توانند به این حسابها برسند در آینده‌ی بسیار نزدیک بر نقشه‌ی حسین بن علی علیه‌السلام و یاران و اهل‌بیت او آفرین خواهند گفت.
(صفحه 135)
فرصت دیگری در بازار شام بدست امام چهارم آمد و آن هنگامی بود که اهل‌بیت را بر در مسجد دمشق همانجا که معمولاً اسیرها را نگاه

می‌داشتند بپا داشته بودند و مراسمی هم در میان ایشان بود، پس یکی از پیرمردان شام رسید و گفت: «الحمدللّه الذی قتلکم و اهلککم و قطع قرون الفتنة» شکر خدا را که شما را کشت و از میان برد و شما مردم فتنه‌انگیز را نابود ساخت. آنگاه در دشنام دادن و ناسزا گفتن به اهل‌بیت کوتاهی نکرد. امام چهارم صبر کرد تا هرچه می‌خواست گفت و گفتار وی به پایان رسید، آنگاه امام روی سخن با او داشت و جوابش داد، چه جوابی؟ بد گفت؟ نه، ناسزا گفت؟ نه، از وی گله کرد که چرا فحش می‌دهی؟ نه.
امام چهارم در این موقع هم بیمار بود و هم مسافر بود، و رنج راه از کوفه تا دمشق را دیده بود هم داغدیده و مصیبت‌زده بود، علاوه به شهری وارد شده بود که در آن تاریخ کانون دشمن و دشمنان آل‌عصمت بود. این مرد شامی هم دشنام ها داد، ناسزاها گفت، اظهار خوشحالی کرد و خدا را بر آنچه پیش آمده بود شکر و سپاس گفت. چه کس می‌تواند با این همه موجبات ناراحتی و عصبانیت از جا درنرود و عصبانی نشود و سخنی تند و ناروا در مقابل آن همه نارواهائی که شنیده است نگوید هر که باشد نمی‌تواند خود را ضبط کند، اما امام چهارم مانند یک معلم مهربان دلسوز و مانند کسی که از این مرد شامی جز مهربانی و احترام و ادب چیزی ندیده است، با کمال خوشروئی و نرم‌خوئی از وی پرسید که قرآن بلد نیستی؟ گفت چرا. فرمود: این آیه را نخوانده‌ای «قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی» گفت چرا. فرمود: خویشان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم به خدا قسم ما هستیم. یقین دارم امام چهارم با همین یک سؤال دل آن پیرمرد را از جا کند و در ضمیر او غوغائی بپا کرد، سپس سؤال کرد این آیه را نخوانده‌ای در قرآن «و آت ذالقربی حقه» گفت: چرا. فرمود از این آیه هم مراد خود ما هستیم، باز پرسید این آیه را نخوانده‌ای؟ «انما یریداللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا»؟.
گفت چرا. فرمود پس مائیم آن اهل‌بیتی که خدا شهادت به طهارت و عصمت ایشان داده است. مرد شامی دست به دعا برداشت و سه مرتبه گفت خدایا توبه کردم و از کرده‌ی خویش پشیمانم، خدایا من از دشمنان آل‌محمد و از کشندگان اهل‌بیت رسول
(صفحه 136)
خدا بیزارم، چطور بود که من قرآن می‌خواندم و به این آیه‌ها توجه نداشتم.
فرصت دیگری که بدست امام چهارم افتاد در مجلس رسمی یزید بود هنگامی که برای اولین بار اسیران اهل‌بیت را بر وی وارد کردند، امام چهارم که از کوفه تا آنجا زیر زنجیر بود فرمود: یزید تو را به خدا قسم چه گمان می‌بری، اگر پیغمبر خدا ما را به این حال بنگرد؟ این جمله بسیار مؤثر بود و قابل توجه، در اثر همین جمله یزید دستور داد که زنجیر را از امام چهارم برداشته و در اثر همین جمله هرکس آنجا بود منقلب شد و

گریه کرد، از اینها مهمتر تعبیر امام بود که یزید را به نام او خطاب کرد و برحسب آنچه معمول بود او را امیرالمؤمنین نگفت. آری این سند ارزنده را هم در تاریخ اسلام ثبت کردند که ما اهل‌بیت پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله حتی زیر زنجیر و در موقع اسیری هم به یزید امیرالمؤمنین نمی‌گوئیم و او را به جانشینی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و خلافت پیغمبر نمی‌شناسیم، این شما و این تاریخ اسلام از اسیران اهل‌بیت یک نفر نبود که یزید را جز به نام او بخواند.
بهترین فرصتی که در شام بدست امام چهارم آمد روزی بود که خطیب رسمی بالای منبر رفته بود برای مردم در بدی علی بن ابیطالب و فرزندان او و خوبی معاویه و فرزندان او داد سخن می‌داد که امام چهارم به یزید فرمود به من هم اجازه می‌دهی روی این چوبها بروم و سخنانی چند بگویم که هم خدا را خشنود سازم و هم برای شنوندگان موجب اجر و ثواب باشد؟ در همین سخن کوتاه امام لطیفه‌هائی بسیار شیرین نهفته است و می‌توان گفت گفتنیهای خود را امام در همین جمله‌ی کوتاه خلاصه کرد، چه اولاً تعبیر به منبر نکرد، فرمود اجازه بده بالای این چوبها بروم یعنی نه هرچه را به شکل منبر بسازند و روی آن کسی برود صحبت کند می‌توان آن را منبر گفت. این چوبها وسیله‌ای است برای از میان بردن منبرها، و این خطیب گوینده‌ی دین به دنیا فروخته‌ای است که راضی شده است مخلوقی از او خشنود و خدا بر وی خشمناک باشد و جای او دوزخ است، سپس امام فرمود: می‌خواهم سخنانی بگویم که خدا را خشنود کند یعنی آنچه بر زبان این خطیب می‌گذرد موجب خشم خداست یعنی با بدگوئی به مردی مانند علی ابن ابی‌طالب نمی‌توان خدا را خشنود ساخت.
می‌خواهم سخنانی بگویم که برای شنوندگان موجب اجر و ثواب باشد. یعنی
(صفحه 137)
شنیدن آنچه این خطیب می‌گوید جز گناه و بدبختی برای این مردم اثری ندارد و جز انحراف مردم ثمره‌ای بر آن بار نمی‌شود، مردم اصرار می‌کردند که یزید اجازه دهد و او با اصرار امتناع می‌ورزید و آخر گفت اینان مردمی هستند که در شیرخوارگی و کودکی دانش را به خوردشان داده‌اند و اگر او را مجال سخن گفتن دهم مرا رسوا می‌کند، اصرار مردم کار خود را کرد و امام چهارم پا به منبر گذاشت و چنان سخن گفت که دلها از جان کنده شد و اشکها فروریخت و شیون از میان مردم برخاست و ضمن خطابه‌ی خویش جای اهل‌بیت را در حوزه‌ی اسلامی مشخص نمود و چنین فرمود: ای مردم شش چیز را خدا به ما داده است و برتری ما بر دیگران بر هفت پایه استوار است: علم نزد ماست، حلم نزد ماست، جود و کرم نزد ماست، فصاحت و شجاعت نزد ماست، دوستی قلبی مؤمنین مال

ماست، یعنی به زور و جبر نمی‌توان مردم را ارادتمند و دوست و طرفدار خویش ساخت، خدا چنان خواسته است که مردمان با ایمان ما را دوست بدارند و نمی‌شود با هیچ وسیله‌ای جلو این کار را گرفت و کاری کرد که مردم دیگران را دوست بدارند و ما را دشمن بدارند، برتری ما بر دیگران هم بر این هفت پایه استوار است پیغمبر خدا محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از ماست وصی او علی بن ابیطالب از ماست، حمزه‌ی سیدالشهداء از ماست، جعفر طیار از ماست. دو سبط این امت حسن و حسین از ما می‌باشند، مهدی این امت و امام زمان از ماست، یعنی اول باید یزید برود و این افتخارات را اگر می‌شود از ما اهل‌بیت سلب کند و به نام خود ثبت نماید و آنگاه با ما درافتد وگرنه تا روزی که افتخارات اسلام بدست ما است چگونه می‌توان ما را گمنام یا بدنام ساخت، و حق ما را به دیگران داد، و دلهای متوجه به ما را به دیگران متوجه ساخت.
سپس امام خود را معرفی کرد و کار به جائی رسید که ناچار شدند سخن امام را قطع کنند و دستور دادند تا مؤذن اذان بگوید، امام هم ناچار سکوت کرد و باز از فرصتی که پیش آمد استفاده کرد، یعنی چون مؤذن گفت «اشهد ان محمداً رسول‌اللّٰه» عمامه از سر برگرفت و گفت ای مؤذن تو را به حق همین محمد که خاموش باش سپس رو به یزید کرد و فرمود:
آیا این پیامبر ارجمند بزرگوار جد تو است یا جد ما؟ اگر بگوئی جد تو است
(صفحه 138)
همه می‌دانند که دروغ می‌گوئی و اگر می‌گوئی که جد من است پس چرا پدرم را کشتی، و مال او را به غارت بردی، و زنانش را اسیر کردی؟ سپس دست برد و گریبان چاک زد و سخن را تا آنجا ادامه داد که مردم را منقلب ساخت و با پریشانی متفرق شدند «و لا حول و لا قوة الّا باللّٰه العلی العظیم».
(صفحه 139)
(1) در لهوف سید چنین است که بعد از آنکه عبیداللّٰه دستور قتل علی بن الحسین را داد و زینب کبری (ع) شنید فرمود: «یا ابن‌زیاد انک لم تبق منا احد فان کنت عزمت علی قتله فاقتلنی معه» ای پسر زیاد اگر می‌خواهی او را شهید کنی مرا قبل از او بقتل رسان، امام (ع) فرمود عمه جان آرام باش من خود بدو جواب دهم آنگاه رو به ابن‌زیاد کرده فرمود: «ابالقتل تهددنی یا ابن‌زیاد أما علمت ان القتل لنا عادة و کرامتنا الشهادة»ای پسر زیاد مرا به قتل می‌ترسانی مگر نمی‌دانی که عادت و سیره‌ی ما کشته شدن است و شهادت برای ما کرامت می‌باشد.

سخنرانی 06
بسم اللّٰه الرحمن الرحیم
الحمد للّٰه رب العالمین باریء الخلائق اجمعین والصلاة والسلام علی خاتم النبیین ابی‌القاسم محمد و آله الطاهرین.
تاریخ نهضت و قیام مقدس حضرت اباعبداللّٰه الحسین علیه الصلاة والسلام یکی از پرافتخارترین فصول تاریخ اسلام است، و این دوره‌ی کوتاه کمتر از یک سال هر چند از نظر کمیت و طول زمان بسیار کوتاه و زودگذر بوده، اما از نظر کیفیت و آثاری که بر آن بار شد بسیار پراثر و جاوید و زوال‌ناپذیر است، می‌توان مبدأ این دوران کوتاه تاریخی را از اواخر ماه رجب سال شصتم هجری مقارن حرکت اباعبداللّٰه علیه‌السلام از شهر مدینه به طرف مکه قرار داد و پایان آن را هم بازگشت اهل‌بیت عصمت و طهارت به مدینه طیبه دانست، هرچند تاریخ ورود اهل‌بیت به مدینه معلوم نیست و نمی‌دانیم که آیا چند ماه در شهر دمشق اقامت کرده‌اند، و کی از شام رهسپار مدینه گشته‌اند، و چه مدتی در راه شام تا به مدینه بوده‌اند؟ اما اجمالاً می‌توان مطمئن بود که از حرکت اهل‌بیت از مدینه در ماه رجب هنوز یک سال تمام نمی‌گذشت که امام چهارم با خاندان عصمت و طهارت پس از گذراندن دوران اسارت به مدینه بازگشتند و مستقیماً از شهر دمشق راه مدینه را در پیش گرفتند.
اما داستان آمدن اهل‌بیت را از شام به طرف عراق و رسیدن آنان در اربعین یعنی روز بیستم ماه صفر به کربلا به هیچ وجه نمی‌توان باور کرد، یا سندی قابل اعتماد برای این افسانه‌ی تاریخی بدست داد، اهل‌بیت عصمت در ماه رجب سال 60 از مدینه به مکه رفته‌اند و در ماه ذیحجه‌ی همان سال از مکّه رهسپار عراق شده‌اند، و در محرم سال 61
(صفحه 140)
پس از شهادت امام علیه‌السلام و یاران بزرگوارش به عنوان اسیر به کوفه رفته‌اند، و پس از آنکه مدتی در کوفه گرفتار بوده‌اند طبق دستوری که از شام رسید آنان را به شام فرستادند و از آنجا هم بعد از مدتی که معلوم نیست به مدینه‌ی طیبه بازگشته‌اند، و حق آن است که تاریخ حرکت اهل‌بیت از کوفه به شام و تاریخ رسیدن آنان به شهر دمشق و مدت توقف اسیران آل‌عصمت در مرکز حکومت یزید و تاریخ حرکت آنان از دمشق به طرف مدینه و تاریخ ورود آنان به شهر مقدس مدینه هیچ کدام بدرستی معلوم نیست و نمی‌دانیم که هریک از این وقایع و حوادث در چه تاریخی روی داده است و اگر کسی اصرار ورزد و بخواهد که از روی شواهد

تاریخی احتمال را ترجیح دهد و تاریخ هریک از حوادث را هرچند به حدس و گمان، نه از روی یقین، تحقیق کند می‌تواند بگوید که اهل‌بیت امام حسین علیه‌السلام پس از آنکه در روز دوازدهم محرم سال 61 هجری وارد کوفه شدند در حدود یک ماه یعنی تا حدود بعد از نیمه‌ی ماه صفر در کوفه زندانی بوده‌اند و یکی دو روز پیش از اربعین آنان را به شام فرستاده‌اند و چنانکه بعضی نوشته‌اند در حدود نیمه‌ی ماه ربیع‌الاول وارد دمشق شده‌اند.
اما دیگر نمی‌توان گفت که تا کی در دمشق مانده‌اند، و کی از آنجا حرکت کرده‌اند، و در چه تاریخی به مدینه رسیده‌اند، و راستی اگر مدرکی قابل اعتماد و استناد می‌داشتیم که اسیران اهل‌بیت در چهلم شهادت امام به کربلا آمده‌اند می‌گفتیم که این امر در موقع رفتن به شام بوده است نه در موقع برگشتن از شام، چه اگر چنانکه بعضی نوشته‌اند اهل‌بیت را در حدود سه روز بعد از نیمه‌ی ماه صفر که دستور حرکت دادن ایشان از شام رسید به شام فرستاده باشند هیچ بعید به نظر نمی‌رسد که از طریق کربلا بگذرند و روز بیستم ماه صفر آنجا باشند و آرامگاه مقدس عزیزان و شهیدان خود را زیارت کنند و آنگاه رهسپار دمشق گردند، اما انصاف این است که برای همین سخن هم مدرکی قابل اعتماد نداریم و فقط شواهدی و مؤیداتی در گوشه و کنار تاریخ می‌توان بدست آورد، اما احتمال آنکه اهل‌بیت روز اربعین وارد شام شده باشند یا در چنان روزی به مدینه رسیده باشند، یا در آن روز از دمشق به طرف مدینه حرکت کرده باشند هیچکدام از این مطالب را نمی‌توان باور کرد، و چه بهتر که در ایام عاشورا و اربعین اسمی از این گونه مطالب بی‌مأخذ برده نشود و به همانچه بوده است و روی داده
(صفحه 141)
است و مأخذ آن در دست ما است اکتفا شود، نه امام چهارم از شام به عراق آمده است و نه اهل‌بیت عصمت در بازگشت از شام به کربلا آمده‌اند و نه جابر بن عبداللَّه انصاری و عطیة بن سعد بن جناده عوفی در زیارت اربعین خود با امام چهارم و اهل‌بیت عصمت و طهارت ملاقات کرده‌اند، و در هیچ‌یک از روایات مربوط به زیارت جابر و عطیه نامی و اثری از ملاقات این دو بزرگوار با امام سجاد علیه‌السلام و اهل‌بیت در کار نیست، و قصه‌پردازان آن را ساخته و پرداخته‌اند، تنها گفته‌ی سید بن طاووس رحمة اللَّه و رضوانه علیه در لهوف است که برخلاف شواهد تاریخی و جغرافیائی اهل‌بیت را در بازگشتن از دمشق از دوراهی عراق و حجاز (که علمای جغرافی هم آن را نمی‌شناسند) رهسپار عراق می‌کند و روز چهلم عاشورا به کربلا می‌آورد، البته سید بن طاووس مردی است بسیار بزرگ و بزرگوار که علامه‌ی حلی رحمة اللَّه علیه به صدور کرامات از ایشان اعتراف می‌کند، و جلالت قدر ایشان قابل تردید و تأمل نیست،

اما برای این گفتارشان نمی‌توان ارزش تاریخی قائل شد، و معلوم نیست که خود سید هم به این مطلب ضعیف و بی‌مأخذ معتقد بوده است.
در هر صورت این مطالب تحقیق و بررسی می‌خواهد و اصولاً این طرز فکر یعنی پذیرفتن هر مطلبی بدون هیچگونه تحقیق و بررسی و اظهار نظر در آن مطلب بلای تحقیق و آفت خوب فهمیدن حقایق است، اگر سید بن طاووس رحمةاللّه‌علیه در زمان ما هم می‌بود و توفیق معاصر بودن با این عالم جلیل را می‌داشتیم باز هم در این مطلب به ایشان رجوع نمی‌کردیم، و گفته‌ی ایشان آن هم در کتابی که به شهادت اهل تحقیق در جوانی و اوائل کار ایشان نوشته شده برای ما ارزش تاریخی نداشت، این فکر بسیار عامیانه و جاهلانه است که هر گفته و نوشته‌ای را از هرکس و هر کتاب صحیح و بی‌اشکال بدانیم، راه تحقیق و اظهار نظر در مطالب تاریخی و جز آن همیشه برای اهل نظر و اهل تحقیق باز است، و تنها کسی که هرچه گفته است یک سر مو هم برخلاف نبوده است از نظر عموم مسلمین جهان شخص رسول خدا صلی اللّه علیه و آله است و از نظر شیعه امامیه رسول خدا و صدیقه‌ی طاهره و دوازده امام معصوم علیهم‌السلام که عصمت آنان به دلیل عقل و نقل به اثبات رسیده است.
به همه‌ی آنچه اشاره کردیم باید توجه داشت که تاریخ نهضت اباعبداللّه الحسین
(صفحه 142)
علیه‌السلام نسبت به بسیاری از فصول تاریخ از تحریف مصون و محفوظ مانده است و قیام به قدری صریح و روشن و غیر قابل انتظار بوده است که حتی دشمنان امیرالمؤمنین علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام در مقابل آن سر تعظیم فرود آورده‌اند و زبان به ستایش آن گشوده‌اند و هرکس برای نوشتن و نگارش این فصل از تاریخ اسلام قلم بدست گرفته است، طبری مورخ باشد یا ابوالفرج اصفهانی یا ابن‌واضح کاتب و یا شیخ مفید رهبر عالی‌قدر شیعیان در اواخر قرن چهارم جز بر مبنای عظمت و بزرگی و شجاعت و صراحت و مردانگی و حریت و آزادمنشی و جوانمردی رهبر این قیام چیزی ننوشته‌اند، چه نهضت و قیام اباعبداللّه در سال 60 و61 هجری در زمینه‌ای و به صورتی انجام یافت که می‌توان گفت مجال تحریف را از دست همان کسان که شاید از تحریف تاریخ بیم و هراسی نداشتند گرفت و نتوانستند این فصل مقدس تاریخ را تحریف کنند و چهره‌ی درخشان قیام اباعبداللّه را به صورتی دیگر جلوه دهند.
کسانی که فصلی از تاریخ را تحریف می‌کنند یا شخصیتی را برخلاف آنچه هست جلوه می‌دهند در صورتی دست به چنین کاری می‌زنند که زمینه را برای مشتبه ساختن امر بر مردم پیدا کنند، اما بسیار می‌شود که حتی

مخالف و دشمن هم نمی‌تواند جز از بزرگی و بزرگواری کسی سخن بگوید و جز به پاکی و پارسائی او را بستاند. دشمنی ابوسفیان اموی در سال هفتم هجرت با رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله مقتضی بود که تا ممکن است نزد امپراطور روم شرقی از رسول خدا بدگویی کند و امانت و راستگویی و بزرگواری وی را نهفته دارد و رسول خدا را مردی جاه‌طلب و دروغگو معرفی کند، اما مجال این کار را پیدا نکرد و برخلاف میل و مصلحت خود ناچار زبان به ستایش رسول خدا گشود و بهتر از هر دوست و مسلمانی او را به بزرگی و بزرگواری معرفی کرد.

در اواخر سال ششم و اوائل سال هفتم هجری بود که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله پادشاهان و زمامداران مجاور شبه جزیره‌ی عربستان را بوسیله‌ی نامه‌هائی که فرستاد به دین اسلام دعوت فرمود، و چنانکه صاحب طبقات می‌نویسد در محرم سال هفتم هجرت در یک روز شش سفیر رسول خدا با شش نامه از مدینه رهسپار شدند

(صفحه 143)

عمرو بن امیه ضمری با نامه‌ای برای نجاشی امپراطور حبشه، و دحیة بن خلیفه کلبی با نامه‌ای برای قیصر پادشاه روم شرقی، و عبداللّٰه بن حذافه‌ی سهمی با نامه‌ای برای خسرو پرویز پادشاه ایران و حاطب بن ابی‌بلتعه با نامه‌ای برای پادشاه اسکندریه‌ی مصر و شجاع بن وهب اسدی با نامه‌ای برای حارث بن ابی‌شمر غسانی پادشاه شام، و سلیط بن عمرو با نامه‌ای برای هودة بن علی حنفی پادشاه یمامه، دحیة بن خلیفه‌ی کلبی نامه امپراطور روم شرقی را به او رساند و چنانکه در کتابهای انسان‌العیون، سیره‌ی نبویه و تاریخ طبری و کامل ابن‌اثیر نوشته شده قیصر در مقام کنجکاوی برآمد و دستور داد که مردی از اهل حجاز پیدا کنند و نزد وی آورند تا درباره‌ی محمد از وی تحقیق کند. اتفاقاً در این موقع ابوسفیان و جماعتی از قریش برای تجارت به شام رفته بودند و آنان را در بیت‌المقدس نزد قیصر روم بردند و در مجلس رسمی وی بار یافتند.

قیصر رو به مردان قریش کرد و گفت کدامیک از اینان با این مردی که خود را پیامبر خدا می‌داند خویش نزدیکتر است؟ ابوسفیان گفت من از همه با وی خویشتر و نزدیکتریم. و همین طور هم بود چرا که در آن کاروان در میان مردان قریش کسی جز ابوسفیان از بنی‌عبدمناف نبود. قیصر گفت با محمد چه نسبتی داری؟ ابوسفیان گفت عموزاده‌ی من است. قیصر گفت: نزدیک بیا سپس دستور داد تا همراهان ابوسفیان را پشت سر وی قرار دادند و آنگاه رو به مترجم خود کرد و گفت: به همراهان ابوسفیان بگو این مرد را پیش روی شما نشاندم تا درباره‌ی آن مردی که خود را پیامبر خدا می‌داند از وی پرسش کنم، و شما را هم پشت سر وی نشاندم تا اگر دروغی بگوید روبروی او نباشید و شرم نکنید و دروغ او را رد کنید.

ابوسفیان خودش بعدها می‌گفت: بخدا قسم اگر بیم آن نداشتم که دروغ مرا رد کنند. دروغ می‌گفتم اما حیا کردم و برخلاف میل و مصلحت خود راست گفتم. قیصر از ابوسفیان پرسید و گفت: این مرد مدعی نبوت در میان شما دارای چگونه اصل و نسبی است؟ ابوسفیان گفت: مردی است در میان ما دارای اصل و نسب شریف و بزرگوار. قیصر گفت: پیش از وی دیگری در میان شما چنین ادعائی کرده است؟ ابوسفیان گفت: نه. قیصر گفت: پیش از آنکه خود را پیامبر خدا بداند و چنین سخنی اظهار کند شده بود که دروغی بر مردم بگوید؟ ابوسفیان گفت: نه. قیصر گفت: از پدرانش کسی پادشاه بوده است؟ ابوسفیان
(صفحه 144)
گفت: نه. قیصر پرسید در عقل و فهم و درایت چگونه است؟ ابوسفیان گفت در عقل و فهم و درایت او هرگز نقصی ندیده‌ام. قیصر پرسید: مردمان متعین و اشراف به او ایمان می‌آورند یا مردم متوسط و ضعیف؟ گفت: مردمان متوسط و ضعیف. قیصر پرسید: پیروان او رو به فزونی هستند. یا روز به روز کمتر می‌شوند؟ابوسفیان گفت: روز به روز بر شماره آنان افزوده می‌شود. قیصر پرسید: می‌شود کسی از ایشان از دین اسلام بدش آید و مرتد شود، یعنی پس از مسلمان شدن از مسلمانی برگردد؟ ابوسفیان گفت: نه، قیصر گفت: آیا محمد عهدشکنی و بی‌وفائی هم می‌کند یا نه؟ ابوسفیان گفت: تاکنون از وی عهدشکنی و بی‌وفائی ندیده‌ایم و اکنون هم با وی عهد و پیمانی بسته‌ایم که نمی‌دانیم در آینده چه خواهد کرد (مراد ابوسفیان عهدنامه‌ی ده ساله‌ی حدیبیه بود). قیصر گفت: تاکنون با وی جنگ هم کرده‌اید؟ ابوسفیان گفت: آری. قیصر پرسید جنگ شما و او چگونه برگزار شده است؟ ابوسفیان گفت: به نوبت، گاه ما پیروز می‌شدیم و گاه او پیروز می‌گشت. در جنگ بدر او بر ما پیروز شد، و من در آن جنگ حضور نداشتم. اما پس از آن در سال بعد یعنی در جنگ احد، به شهرشان حمله بردیم و شکمها را شکافتیم و گوش و بینیها را بریدیم. قیصر گفت: این مرد شما را به چه کارهائی امر می‌کند؟ ابوسفیان گفت: به ما دستور می‌دهد که تنها خدا را پرستش کنیم و چیزی را شریک وی قرار ندهیم و ما را از پرستش بتهائی که پدران ما می‌پرستیدند بازمی‌دارد، و ما را به نماز خواندن و صدقه دادن، و به راستگوئی و پارسائی و پاکدامنی، و وفای به عهد و پیمان، و امانتداری امر می‌کند. قیصر که همین مقدار سؤال و جواب را درباره‌ی تحقیق و بررسی و شخصیت رسول اکرم کافی دانست رو به ابوسفیان کرد و گفت: اصل و نسب وی را از او پرسیدم و گفتی که او در میان شما مردی است با اصل و نسب و شریف و بزرگوار و پیامبران خدا باید در میان قبیله‌ی خود اصیل و شریف باشند. و از تو پرسیدم که آیا پیش از وی کسی در میان شما چنین ادعائی کرده و

دم از نبوت زده است و خود گفتی که تاکنون میان شما چنین کسی و دارای چنین ادعائی نبوده است، البته اگر کسی از پیش چنین ادعائی کرده بود می‌گفتم این شخص هم همانچه را پیش از وی گفته‌اند تقلید می‌کند، سپس پرسیدم که آیا پیش از آنکه چنین سخنی اظهار کند و خود را پیامبر بداند شده است که بر مردم
(صفحه 145)
دروغ بگوید و تو خود اعتراف کردی که چنین چیزی نبوده است و هرگز بر کسی دروغی نگفته است و من از همین راه فهمیدم که نمی‌شود او از دروغ گفتن بر مردم پرهیز کند و آنگاه بر خدا دروغ بگوید. و از تو پرسیدم که آیا از پدران او کسی پادشاه بوده است، تو گفتی که در میان پدران او کسی پادشاهی نداشته است، البته اگر کسی از پدرانش پادشاه می‌بود، می‌گفتم این مردی است که در جستجوی پادشاهی پدرانش قیام کرده است. آنگاه از تو پرسیدم که آیا اشراف و زورمندان مردم به وی ایمان می‌آورند، یا ضعفای مردم، گفتی که ضعفا بیشتر به وی ایمان می‌آورند، و پیروان پیامبران خدا همیشه همین ضعفا بوده‌اند (یعنی طبقه‌ی محروم و زحمتکش، نه مردمی که از وضع موجودی که بر محور منافع مشروع و نامشروع آنان گردش می‌کند کاملاً رضایت خاطر دارند، و در مقابل هرکس که بخواهد از طریق ایجاد انقلاب صحیح چهره‌ی اجتماع را عوض کند و قیافه‌ی زندگی مردم را تغییر دهد کارشکنی و دشمنی می‌کنند) آنگاه قیصر گفت: باز از تو پرسیدم که آیا بر شماره‌ی پیروان محمد و مسلمانان افزوده می‌شود، یا تدریجاً کم می‌شوند؟ گفتی که روز بروز بر شماره‌ی آنان افزوده می‌شود، و ایمان به خدا و پیامبران بر حق همین طور است یعنی روز به روز طرفداران بیشتری پیدا می‌کنند تا به حد کمال برسد. و از تو پرسیدم که آیا کسی می‌شود از ایشان از دین اسلام بدش آید و مرتد شود و پس از مسلمانی اسلام را رها کند تو گفتی که چنین چیزی پیش نیامده است و راه ایمان این طور است زیرا هرگاه دل بوسیله‌ی ایمان گشایش یافت و به ایمان خرسند گردید، دیگر شرح صدر مانع است که دلتنگی و دلسردی از ایمان پیش آید. سپس از تو پرسیدم که آیا میان شما و او جنگی روی داده است؟ گفتی که جنگهائی میان شما و او روی داده و پیروزی شما بر یکدیگر به نوبت بوده است، گاه او بر شما پیروز می‌شد و گاه شما بر او پیروز می‌گشته‌اید. پیامبران خدا هم‌چنین بوده‌اند و گاه گرفتار می‌شده‌اند اما سرانجام پیشرفت و پیروزی آنان قطعی است. آنگاه از تو پرسیدم که شما را به چه چیزهائی امر می‌کند؟ و در پاسخ من گفتی که شما را به نماز خواندن و صدقه دادن و پارسائی و پاکدامنی و وفای به عهد و امانتداری امر می‌کند و خود اعتراف کردی که او اهل غدر و مکر و بی وفائی نبوده و نیست و شأن پیامبران خدا چنین است که غدر و مکر و

بی وفائی نمی‌کنند و من از این
(صفحه 146)
پرسش و پاسخها یقین کردم و دانستم که او پیامبر خدا است، این بود نمونه‌ای از بیچارگی و زبونی دشمن در مقابل شخصیتی که نمی‌توان آن را تحریف کرد. والسلام علیکم و رحمة اللّٰه و برکاته.

سخنرانی 07
بسم اللّٰه الرحمن الرحيم
الحمد للّٰه رب العالمين باریء الخلائق اجمعين والصلاة والسلام علی خاتم النبيين ابی‌القاسم محمد و آله الطاهرين.
از کلمات قصار اميرالمؤمنين علی عليه‌السلام که در نهج‌البلاغه‌ی سيد رضی رضوان اللّٰه تعالی عليه روايت شده است اين جمله را امروز عنوان سخن قرار می‌دهيم که علی عليه‌السلام در مقام دعوت به مکارم اخلاق و حسن معاشرت با مردم فرمود:
«خالطوا الناس مخالطة ان متم معها بکوا عليکم و ان عشتم حنوا اليکم».
يعنی با مردم چنان معاشرت و آميزش کنيد و رفتار و سلوک شما با مردم چنان باشد که اگر مرديد و از ميان آنان رفتيد بر شما سوگوار و داغدار باشند و بر فقدان شما اشک بريزند و اگر هم زنده مانديد و در ميان مردم بوديد شيفته و علاقمند شما باشند. يعنی با حسن سلوک و معاشرت بر مبنای فضايل اخلاقی می‌توان مردم را شيفته و فريفته‌ی خويش ساخت.
احسن الی الناس تستعبد قلوبهم
فطالما استعبد الإنسان إحسان
تنها با نيکی و نيک رفتاری است که می‌توان مردم را دلباخته‌ی خويش قرار داد و دلهای آنان را تسخير کرد. اين دستور اخلاقی بسيار مهم اميرالمؤمنين علی عليه‌السلام را چه کسی بهتر از فرزند بزرگوارش امام حسين عليه‌السلام بکار بست؟ و چه کسی توفيق پيدا کرد که مانند اباعبداللّٰه عليه الصلاة والسلام در زندگی و پس از شهادت، مردم را علاقمند و شيفته و فريفته‌ی خويش گرداند. در محرم سال 61 هجری در سرزمين عراق و در کناررودخانه‌ی فرات حادثه‌ای روی داد و مردانی بزرگوار و با فضيلت به
(صفحه 147)
شهادت رسيدند، و بسياری از مردم آن روز آن حادثه را بزرگتر از ديگر حوادث تاريخی نمی‌ديدند و شايد چنان تصور می‌کردند که پس از گذشتن چند سالی اين واقعه‌ی تاريخی هم در لابلای کتابها و اسناد تاريخی دفن خواهد شد و در رديف صدها حوادث کهنه و فرسوده‌ی تاريخ قرار خواهد گرفت و کسی جز به عنوان قصه و سرگذشتی ازآن ياد نخواهد کرد. اما اينان نمی‌دانستند که شخصيت حسين بن علی عليهماالسلام شخصيتی است جاويد و قيام اوهم از حوادث زنده و جاويد تاريخ خواهد بود و با مرور زمان کهنگی و فرسودگی بدان راه نخواهد يافت، و شايد بيشتر مردم در

آن تاریخ جریان حادثه را به نفع کشندگان امام علیه‌السلام تعبیر و تفسیر می‌کردند، و تصور می‌شد که نه تنها کار این شهیدان یکسره شد، بلکه دیگر کسی را نیروی مخالفت با بنی‌امیه نخواهد بود و در آینده تاریخ اسلام نام علی علیه‌السلام و اولاد علی به عظمت و بزرگی برده نخواهد شد، و دلهای دوستان اهل‌بیت که از شهادت امام و یاران بزرگوار وی جریحه‌دار شده است با گذشت زمان التیام خواهد یافت و آرام خواهد گرفت و این مصیبت هم مانند دیگر مصائب فراموش شده و از یاد رفته‌ی تاریخ از یاد خواهد رفت و فراموش خواهد شد. اما آینده‌ی تاریخ نشان داد که بیشتر مردم در اشتباه بودند و پیشامد عاشورای شصت و یک هجری را هم یکی از پیشامدهای عادی و نبردهای سیاسی می‌پنداشتند و فکر آنان به افق مقدس نظری که امام در این قیام داشت نمی‌رسید و نمی‌توانستند با روح این قیام آشنا شوند.

مشکلی که غالباً مردم را گمراه می‌کند همین است که نمی‌توانند به آسانی کارها و گفتارهای مشابه را که در واقع با هم تفاوت بسیار دارند از یکدیگر بازشناسند مردم بسیار دیده‌اند که مردمی به نام حق قیام کرده‌اند و در این راه فداکاریها نشان داده‌اند و سرانجام هم کمتر اثری بر قیام و اقدام آنان بار نگشته است، یا مردمی در موعظه کردن و پند دادن و طرفداری از حق و جانبداری از مظلوم داد سخن داده‌اند و مردم را به یاد خدا و روز حساب و ثواب و عقاب آورده‌اند، اما نه مردم و نه تاریخ، آنان را مردمی پاک و پارسا نشناخته‌اند و روی همین حساب بسا که قیام مردان حق و گفتار آنان را بر اساس اغراض شخصی و مادی توجیه می‌کنند و نمی‌توانند به انگیزه‌های خدائی این قیامها توجه کنند و حساب کسانی را که برای خدا می‌گویند و برای خدا قیام می‌کنند با

(صفحه 148)

حساب مردمی که گرفتار اغراض شخصی و اسیر هوا و هوس شده‌اند اشتباه نکنند، اما بسیار جای خوش وقتی است که اگر مردم اشتباه کنند تاریخ اشتباه نمی‌کند و مرور زمان موجبات اشتباه را از میان می‌برد و همین تاریخ است که هر جمله‌ی کوتاه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را به عنوان بهترین پندهای مذهبی و اندرزهای دینی ثبت می‌کند، اما سخنرانیهای طولانی و بی‌روح بسیاری از خلفا را در زوایای فراموشی قرار می‌دهد.

برای اینکه مثال و نمونه‌ای برای شما شنوندگان محترم ذکر کرده باشم توجه شما را به موعظه‌هائی که یکی از خلفای بنی‌عباس یعنی منصور دوانیقی برای فرزندش مهدی عباسی نوشته است و ابن واضح یعقوبی آن را بدین‌صورت نقل می‌کند جلب می‌کنم.

یعقوبی می‌نویسد که مهدی یعنی پسر منصور وصیتنامه‌ی ابوجعفر منصور را پس از مرگ وی بر مردم خواند و چنین نوشته بود: بنام خدای

بخشاینده‌ی مهربان این وصیت‌نامه‌ی بنده خدا امیرمؤمنان است برای پسرش محمد مهدی ولیعهد مسلمانان هنگامی که او را پس از خود وصی و جانشین خود ساخت بر مسلمانان و ذمیان و حرم خدا و بیت‌المال و زمین خدا که آن را به هرکس از بندگانش بخواهد به ارث می‌دهد و حسن عاقبت برای مردم پرهیزکار است. امیرمؤمنان ترا سفارش می‌کند که در هر سرزمین که باشی نسبت به خدا پرهیزکار باش و فرمان وی را درباره‌ی بندگانش اطاعت کن و ترا از ندامت و پشیمانی و رسوائی روز رستاخیز بیم می‌دهد پیش از آنکه مرگت فرارسد و پیش از آنکه بگوئی پروردگار من چرا مرا برای مدتی هر چند کم مهلت ندادی؟ هرگز کجا ترا مهلت خواهند داد- با آنکه اجلت رسیده باشد- و بگوئی پروردگارا مرا بدنیا بازگردان شاید کار شایسته‌ای انجام دهم، در آن زمان خانواده‌ات از تو جدا می‌شوند و عملت به تو می‌رسد، پس می‌بینی آنچه را با دست خویش انجام داده‌ای و با پای خویش به سوی آن رفته‌ای و با زبان خود آن را گفته‌ای و اعضایت بر انجام آن همداستان شده‌اند و چشمت بدان نگریسته است و هم آنچه به اندیشه‌ات راه یافته است. پس بر همه‌ی اینها پاداش کامل داده می‌شوی، اگر بد باشد به بدی و اگر نیک باشد به نیکی. باید که پرهیزکاری خدا شأن تو باشد و فرمان بردن او اندیشه‌ات، در
(صفحه 149)
دین خود از خدا یاری بخواه و از راه دین به خدا نزدیک شو و نفس خود را مؤاخذه کن و آن را بدست هوا و هوس مسپار، هرگز بر کار بد اصرار مورز، چه کسی سنگین‌بارتر و گنهکارتر و مصیبت‌زده‌تر و سوگوارتر از تو نیست؛ زیرا که گناهانت روی هم آمده و عملهایت انباشته شده، چون خدا ترا سرپرست رعیت ساخته است تا در میان آنان حتی درباره‌ی ذره‌ای داوری کنی، پس همگی از تو بازخواست می‌کنند و بر کارهای کارگزاران ستمگر خود مجازات می‌شوی، خدا می‌گوید: تو هم خواهی مرد و دیگران هم خواهند مرد و سپس همه‌تان نزد پروردگارتان با هم خصمی می‌کنید گویا می‌بینیم که ترا پیش روی خدای قهار بازداشت کرده‌اند و یاران دست از یاری تو کشیده‌اند و طرفداران ترا تسلیم عذاب و حساب کرده‌اند و لغزشها گردن‌گیر تو گشته است و گناهان ترا گرفتار ساخته است، ترس ترا فراگرفته و ناتوانی و بیچارگی ترا از پای درآورده است، برهانت تباه گشته و چاره‌ات از دست رفته است حقها را از تو گرفته‌اند، مردم از تو قصاص کشیده‌اند. در روزی که هول و هراس آن سخت و محنت آن بزرگ است، روزی که دیده‌ها در آن خیره می‌شود، هنگامی که دلها آکنده از خشم به گلوگاه رسد و ستمگران را نه خویشی باشد و نه شفیعی که حرف او را بشنوند، پس در آن روز حالت چگونه خواهد بود، آنگاه که خلق با تو ستیزه کنند و حق آنان از تو گرفته شود.

هنگامی که نه نزدیکانی است تا ترا نجات دهند و نه خویشانی تا از تو حمایت کنند، در آن روز است که کردارها را کیفر دهند و شفاعت را نپذیرند و میزان عدل در میان باشد و حکم قطعی صادر شود، خدا گفته است که در آن روز بر کسی ستم نمی‌شود و خدا زود به حسابها خواهد رسید، بر تو باد که برای نگهداری دینت آماده باشی و برای نجات خود کوشش کنی، گردنت را از بند گناه رها کن و فرصت امروزت را غنیمت شمار و از فردای قیامت برحذر باش و از دنیای خود پرهیز کن! چه دنیایی فریبکار است و ترا هلاک می‌کند. باید که نیت خود را برای خدا راست گردانی و نیازت را نزد وی بری باید که دادگریت گسترش یابد و عدل تو همه را فراگیرد و مردم از ستمت در امان باشند در میان رعیت به مساوات داوری کن و برای خشنودی خدا کوشش خود را بکار بر و یاران و همکاران خود را از مردم دین دار برگزین و بهره‌ی
(صفحه 150)
مسلمانان را از مالهاشان بده و خراج و غنیمتشان را بی‌دریغ بپرداز و مقرری آنان را مرتب می‌داده باش و خرجی سالانه و ماهیانشان را زود و به موقع بده، شهرها و بلاد را با سبک ساختن مالیات و خراج آباد کن و مردم را با خوشرفتاری و حسن سیاست به صلاح آور و از همه‌ی کارها در نظرت مهمتر آن باشد که اطراف و جوانب خود را حفظ کنی و مرزها را تحت مراقبت قرار دهی و در فرستادن دسته‌های سپاه شتاب ورزی، از خدای عزوجل توفیق بخواه در راه جهاد و حمایت دین او و در راه نابود ساختن دشمنانش. خداست که مسلمانان را پیروز می‌کند و در دین آزاد و آسوده خاطرشان می‌سازد، در این راه جان و شرف و دارائیت را بده و در شب و روز به سپاهیانت رسیدگی کن و مراکز سواران و باراندازهای سپاهیان را بشناس و پناهندگی و جنبش و نیرومندیت به خدا باشد و اعتماد و زورمندی و توکلت بر او، چه اوست که ترا کفایت می‌کند و بی نیاز می‌سازد و یاری می‌دهد و در کمک و یاری او کفایت است.
شنونده‌ی محترم این بود نمونه‌ای از سخنان و نوشته پندآمیز یک نفر خلیفه‌ی عباسی که از نظر جمله‌سازی و عبارت‌پردازی بسیار شیوا و رسا است، اما در عین حال نتوانسته است در تاریخ اسلام در ردیف مواعظ دینی و حکمتهای آسمانی قرار گیرد و حتی زر و زورهای بنی‌امیه و بنی‌عباس نتوانسته است از نظایر این وصیت‌نامه‌ها و سخنرانیهای بی‌روح نهج‌البلاغه‌ای بسازد و یا صحیفه‌ی سجادیه‌ای ترتیب دهند، و یا کتابی مانند تحف‌العقول که از مواعظ رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام جمع‌آوری شده است فراهم سازد. تاریخ با قدرت و بصیرت مخصوصی که در تشخیص شخصیتها و گفتارهای آنان دارد خطبه‌ها و گفتارها و نامه‌هائی را در ردیف آثار زنده و جاوید تاریخ ثبت می‌کند و

گفتارهائی از نظر صورت مشابه آنها را در فصول مرده‌ی تاریخ قرار می‌دهد. این کار از تاریخ ساخته است و از مرور زمان، نه از مردم معاصر که غالباً از ادراک حقایق امور قاصرند.
در تاریخ وقوع حادثه‌ی عاشورای ابی‌عبداللّٰه الحسین علیه‌السلام عده‌ی بسیار محدودی از اهل‌بیت و شیعیان بودند که می‌توانستند این حادثه را ارزیابی کنند و از آثاری که در آینده‌ی تاریخ بر آن بار خواهد شد سخن بگویند و مردم را از اشتباهی که بدان گرفتار شده بودند تا اندازه‌ای که مقدور بود بیرون آورند.
(صفحه 151)
شنونده‌ی محترم این بنده در سال گذشته زیر عنوان «بررسی تاریخ عاشورا» مطالبی عرض کرده‌ام، اما توفیق اتمام و انجام این بحث را نداشتم و قسمت مهمی از این مبحث باقی مانده است که اگر خدای متعال توفیق عنایت کند. به ترتیب به عرض شما خواهد رسید.
و در بررسی این حادثه‌ای که هفتاد و سه مرد از جان گذشته آن را بوجود آورده‌اند. و زنان و کودکانی سوگوار و داغدار آن را به نتیجه رسانده‌اند، تا آنجا که توفیق خدا همراه باشد پیش خواهیم رفت و خواهیم دید که خطبه‌ها و سخنان اهل‌بیت علیهم‌السلام و گفتار آن گویندگان شجاع و فصیح و بلیغ چگونه در سینه‌های مردم جا گرفت و دلهای آنان را تکان داد و پرده‌های گمراه‌کننده را بالا زد و تشخیص مردم را بکلی تغییر داد و مردم را به ارزش این قیام مقدس متوجه ساخت و مجال تحریف و تغییر چهره‌ی این واقعه‌ی تاریخی را از دست دشمن گرفت و هرچه را دشمن گفت و نوشت و هرچه سبکی و هرزگی نشان داد همه را ثبت تاریخ کرد، همان خطبه‌ها و سخنرانیهای مسجدالحرام و منازل بین راه حجاز و عراق و روز عاشورای امام و خطبه‌های بزرگان شهدای عاشورا و خطبه‌های امام چهارم و دیگر اسیران اهل‌بیت در سفر اسیری بود که چهره‌ی تاریخ عاشورا را تا این حد صریح و بی‌پرده به روی صفحات تاریخ آورد. البته در آن روزهائی که این سخنان زنده و جاوید گفته می‌شد، کمتر مردمی می‌توانستند به ارزش و تأثیر آن توجه کنند و تنها خود آن گویندگان بودند که نیک می‌دانستند چه می‌گویند و چه می‌کنند و از این گفته‌ها چه نتیجه‌ها خواهند گرفت و چنانکه خود امام علیه‌السلام از همان ساعتی که از مدینه حرکت کرد نیک می‌دانست که چه می‌کند و کجا می‌رود، و نتیجه‌ی نهضت و قیام او در عالم اسلامی چه خواهد بود. مروان و زنان شیعه و اسیر اهل‌بیت هم در کار خود بصیرت کامل داشتند و در هر جا که احساس لزوم و ضرورت سخن گفتن می‌کردند، با همه‌ی تألمات روحی و افسردگیهای بی‌حسابی که داشتند داد سخن می‌دادند و حقایق را بی‌پرده می‌گفتند و راه تحریف جریان تاریخ را به روی دشمنان می‌بستند.

امام چنانکه گفتیم مسلم است که بیشتر مردم در آن تاریخ از عمق این گفتارها و حساب دقیق این گویندگان آگاه نبودند و بسا که اگر خطبه‌ی زینب کبری دختر
(صفحه 152)
امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را در شهر دمشق می‌شنیدند چنان فکر می‌کردند که زنی سوگوار و داغدار است و عواطف او تحریک شده و از روی ناراحتی و فشار مصیبت سخنی می‌گوید و فردا که آرامش خاطری پیدا کرد و مرور زمان مصیبتها را از یاد وی برد خودش هم از این سخنان و گفته‌های امروز خود بی‌خبر خواهد بود و گفتار او از فراموش شده‌های تاریخ به حساب خواهد آمد. این مردم کوتاه نظر که نمی‌توانستند به حقیقت مطلب برسند نمی‌دانستند که قلم توانای تاریخ بدون انتظار هیچگونه اجر و پاداشی برای نوشتن و ثبت کردن هر کلمه‌ای که از دهان و زبان اینان درآید آماده است و همه را با کمال امانت ضبط می‌کند و با کمال شجاعت در صفحات تاریخ منعکس می‌سازد. قلم تاریخ نه تنها گفته‌های دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام را ضبط می‌کرد، بلکه اشعار خلیفه‌ی وقت را هم ضبط کرد و تحویل تاریخ داد.
راستی اگر دشمنان اهل‌بیت از خدا نمی‌ترسیدند از رسول خدا شرمی نداشتند چرا از تاریخ نمی‌ترسیدند و چرا از آن بیمناک نبودند که آنچه می‌گویند و می‌کنند و می‌اندیشند تاریخ همه را خواهد نوشت و بدست آیندگان خواهد سپرد و در کتابها درج خواهد کرد و در کتابخانه‌های دنیا با کمال مراقبت نگهداری خواهد شد، و از میان بردن یک خطبه‌ی امام چهارم یا زینب کبری در صورتی امکان‌پذیر خواهد بود که تمام کتابخانه‌های دنیا را از بین ببرند و همه‌ی کتابها را نابود کنند، تاریخ نامه‌ی عمل گذشتگان و آیندگان است. تاریخ آئینه‌ای است که چهره‌ی هرکس را چنانکه بوده است نشان می‌دهد، اشخاصی از میان می‌روند ملتها جابجا می‌شوند، اما تاریخ بر سر جای خود ایستاده است و با کمال هوشیاری بر نیک و بد اشخاص و رفت و آمد ملتها نظارت می‌کند و حساب این را با آن اشتباه نمی‌کند و گناه آن را به گردن این نمی‌گذارد و برخلاف آنچه شاید بسیاری از مردم تصور کنند که گذشت زمان، حقایق تاریخی را از یاد می‌برد و چهره‌های آشکار حوادث را نهفته می‌سازد، تاریخ با مرور زمان درست برعکس این پندار، حقایق نهفته را آشکار می‌سازد و موانعی را که برای معاصران حوادث تاریخی پیش می‌آید برای آیندگان از میان می‌برد تا بهتر از مردمان معاصر بتوانند به حقایق تاریخی آشنا شوند. گذشت زمان نه تنها مانعی در راه تحقیق و بررسی حوادث بوجود نمی‌آورد، بلکه موانع موجود را از میان می‌برد و راه تحقیق و
(صفحه 153)

بررسیهای محققان بی‌غرضی را کوتاهتر و روشنتر می‌سازد و تحقیقاً بررسی تاریخ عاشورای اباعبداللّٰه علیه‌السلام برای ما که بیش از سیزده قرن با آن فاصله‌ی تاریخی داریم، آسانتر است تا برای کسانی که معاصر این حادثه بوده و در سال هجری زندگی می‌کرده‌اند و مشکلاتی که آنان در تحقیق و بررسی این پیشامد داشته‌اند ما نداریم و بعد از این هم مرور زمان و گذشتن اعصار و قرون مانعی در راه تحقیق آن بوجود نخواهد آورد «و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللّٰه امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون».
والسلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته
(صفحه 154)

سخنرانی 08
بسم اللّٰه الرحمن الرحیم
الحمدللّٰه رب العالمین باریء الخلائق اجمعین والصلاة والسلام علی خاتم النبیین أبی‌القاسم محمد و آله الطاهرین.
در سخنرانی گذشته گفته شد که تاریخ عاشورا را هفتاد و سه نفر بوجود آورده‌اند و رهبری این قیام تاریخی در دست ایشان بوده است. اما از این نکته هم نباید غافل بود که در جریان این واقعه‌ی زنده و ارزنده‌ای که در سال شصت و یکم هجری روی داد زنانی بزرگ و بزرگوار دست بکار بوده‌اند و فداکاری کرده‌اند، و حتی بعضی در این راه به شهادت رسیده‌اند و نام پرافتخارشان در تاریخ افتخارآمیز نهضت اباعبداللّٰه علیه‌السلام به عظمت و ایمان و بزرگواری یاد شده است. ما اکنون به ترتیب تاریخی نام هریک از این زنان بزرگ را می‌بریم و هر قدمی را که در این راه برداشته‌اند یادآور می‌شویم. نخستین بانوئی که نام وی شایسته‌ی تکریم و تعظیم و یادآوری است زن زهیر بن قین بجلی است زنی که با یک عمل مثبت خود را از گمنامی درآورد و نام خود را در پرافتخارترین فصل تاریخ اسلام برای همیشه ثبت کرد.
مردی از بنی‌فزاره می‌گوید ما با زهیر بن قین بجلی از مکه برمی‌گشتیم و رهسپار عراق بودیم. اما هیچ نمی‌خواستیم که با حسین بن علی علیه‌السلام که او هم رو به عراق می‌رفت در یک منزل فرود آئیم، چنانکه هرگاه امام حسین علیه‌السلام حرکت می‌کرد ما فرود می‌آمدیم و هرگاه او در منزلی فرود می‌آمد ما حرکت می‌کردیم. اما در عین حال چنان پیش آمد که در یکی از منازل ناچار با حسین بن علی علیهماالسلام فرود آمدیم و ما در کناری خیمه زدیم و او در کناری، ما غذا می‌خوردیم که ناگهان
(صفحه 155)
فرستاده‌ی امام علیه‌السلام رسید و سلام کرد و گفت ای زهیر بن قین اباعبداللّٰه حسین بن علی تو را می‌خواهد، شنیدن این پیام چنان بر ما ناگوار آمد که لقمه را از دست فرونهادیم و همگی در حیرت فرورفتیم. اما همسر زهیر- یعنی دلهم دختر عمرو- به زهیر گفت: فرزند رسول خدا کس به دنبال تو می‌فرستد و تو را می‌طلبد و تو از رفتن نزد وی دریغ می‌داری؟ سبحان‌اللّٰه چه مانعی دارد که نزد وی شرفیاب شوی و سخن او را بشنوی و بازآئی.گفتار این زن کار خود را کرد و نام شوهر خود را در ردیف بزرگترین شهدای اسلام قرار داد. زهیر تحت تأثیر سخنان همسر خویش قرار گرفت و نزد امام شرفیاب شد و اندکی بعد با چهره‌ای که آثار

شادمانی و روشنی ضمیر از آن هویدا بود بازگشت و دستور داد تا خیمه او را بخرگاه ولایت مآب امام علیه‌السلام ملحق کنند. «اللّه ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور.» زهیر همراه امام رفت و به شهادت رسید و همسر او نزد کسان و خویشان خود بازگشت.
سرفرازی دیگری را که برای این زن ثبت تاریخ شده است در کتاب تذکره‌ی سبط ابن جوزی می‌بینیم که چون زهیر به شهادت رسید همسر وی به غلام زهیر گفت برو و آقای خود را کفن کن، غلام آمد و امام علیه‌السلام را بی‌کفن دید و گفت آقای خود را کفن کنم و امام را همچنان بگذارم! به خدا که این کار را نخواهم کرد پس کفنی بر پیکر مقدس امام پوشانید و سپس آقای خود زهیر را نیز کفن کرد.
دیگر زنی که باید به شخصیت و فداکاری او آفرین گفت زن عبداللّه بی‌عمیر کلبی است، عبداللّه بن عمیر از طایفه‌ی بنی‌علیم و ساکن کوفه بود، روزی دید که سپاهی عظیم در نخیله‌ی کوفه فراهم شده‌اند، پرسید که این سپاه به کجا و برای چه می‌روند؟ گفتند می‌روند تا با حسین فرزند فاطمه دختر رسول خدا بجنگند عبداللّه گفت خدا می‌داند که من آرزومند بودم که با مشرکان در راه خدا بجنگم و اکنون امیدوارم که ثواب جنگ با این مردمی که برای کشتن دختر زاده‌ی رسول خدا بیرون می‌روند نزد خدا از ثواب جنگ با مشرکان کمتر نباشد، عبداللّه تصمیم حرکت گرفت و مطلب را با همسر خویش ام وهب دختر عبداللّه در میان گذاشت، زن گفت چه فکر خوبی کردی خدای تو را در همه حال هدایت کند مرا هم با خود همراه ببر، زن و مرد شبانه از کوفه بیرون آمدند و شاید در شب هشتم محرم وارد کربلا شدند، بامداد
(صفحه 156)
عاشورا که جنگ از طرف دشمن آغاز شد و دو غلام از زیاد و عبیداللّه برای جنگ تن به تن بیرون آمدند حبیب بن مظهر اسدی و بریر بن خضیر همدانی برای جنگ با آن دو بیرون شدند، اما امام علیه‌السلام آن دو را فرمود شما باشید. در این موقع عبداللّه بن عمیر اجازه خواست و به میدان رفته و یک تنه در مقابل آن دو نفر ایستاد و هر دو را کشت و به نقل مفید و طبری این رجز را می‌خواند:
ان تنکرونی فانا ابن کلب
حسبی ببیتی فی علیم حسبی
انی امرء ذو مرة و عصب
و لست بالخوار عند النکب
انی زعیم لک ام وهب!
بالطعن فیهم مقدما والضرب
ضرب غلام مؤمن بالرب

زنش که شوهر خود را در این حال دید ستون خیمه‌ای برداشت و قدم به میدان کارزار نهاد و می‌گفت پدر و مادرم فدای تو باد در راه فرزندان پاک‌سرشت رسول خدا جان‌نثاری کن، امام علیه‌السلام به او فرمود خدا شما را جزای خیر دهد، خدای تو را رحمت کند، نزد زنان بازگرد و همراهشان در خیمه باش. چه خدا جهاد از زنان برداشته است. عبداللّه دومین شهیدی بود که روز عاشورا به شهادت رسید و پیش از او مسلم بن عوسجه به شهادت رسیده بود.
دیگر بانوئی که نام پر افتخار او در تاریخ عاشورا به میان آمده است: همسر بزرگوار امام علیه‌السلام رباب دختر امرءالقیس است، او تنها زنی بود از زنان امام علیه‌السلام که در سفر کربلا همراه آن بزرگوار بوده است. چه مادر امام چهارم یعنی شهربانو دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی ایران در حدود 24 سال پیش از واقعه‌ی کربلا وفات کرده بود. از مادر علی‌اکبر یعنی لیلی دختر ابی‌مرة بن عروة بن مسعود ثقفی هم نامی در جریان فاجعه‌ی کربلا به میان نیامده است و هیچ نمی‌دانم که ایشان در این تاریخ زنده بوده است یا نه. از مادر جعفر بن الحسین هم که زنی از قبیله قضاعه بود نامی دیده نمی‌شود. از مادر فاطمه‌ی بنت الحسین یعنی ام‌اسحاق دختر طلحة بن عبیداللّه تیمی که دخترش فاطمه در کربلا بود و به کوفه و شام هم رفت نام و نشانی در واقعه‌ی عاشورا نیست. تنها زنی که در این سفر همراه امام علیه‌السلام بوده است همین بانوی بزرگوار یعنی رباب دختر امرءالقیس کلبی است. این امرءالقیس مسیحی بود و
(صفحه 157)
در زمان خلافت عمر نزد وی آمد و اسلام آورد، در همان روز اول مسلمانی خلیفه او را امیر مسلمانان قبیله‌ی قضاعه قرار داد و پس از افتخار مسلمانی و امارت اسلامی افتخار دیگری بدست آورد و از سه دختری که در خانه داشت یکی را به علی بن ابی‌طالب و دیگری را به حسن بن علی و کوچکتر از همه را که رباب باشد به امام حسین علیه‌السلام تزویج کرد.
و پدر زن این سه امام شد، رباب از امام حسین علیه‌السلام دختری داشت به نام سکینه و پسری به نام عبداللّه. پسر شیرخوارش روز عاشورا کشته شد و خود با دخترش سکینه به اسیری رفت. در جریان روز عاشورا از این زن نامی به میان نیامده است.
اما به روایت تذکره‌ی سبط در مجلس ابن‌زیاد فرصتی بدست آورد و هرزگیهای کشندگان امام را در یک سطر آن هم به عنوان مرثیه‌سرائی خلاصه کرد و در صفحه‌ی تاریخ عاشورا نوشت. هنگامی که اهل‌بیت را به مجلس ابن‌زیاد بردند و سر مقدس امام را پیش ابن‌زیاد نهادند این زن از میان زنان برخاست و سر مقدس را برداشت و بوسید و در دامن گذاشت

و گفت:
واحسينا فلا نسيت حسينا
اقصدته اسنة الأدعياء
غادروه بكربلاء صريعا
لا سقى اللّه جانبى كربلاء(1) .
ظاهر امر این بود که این زن داغدیده با عاطفه‌ای جریحه دار مرثیه سرائی می‌کند و آهی از دل داغدیده بر می‌آورد، اما حقیقت مطلب گویا غیر از این باشد با همین شعرهای کوتاه و با همین جمله های مختصر اهل بیت عصمت حوادث روز عاشورا را چنانکه بوده است ثبت تاریخ کرده و راه تحریف را به روی دشمن بستند و گرنه ممکن بود آن مستشرقی که می‌گوید امام حسن علیه‌السلام بیماری سل داشت و سینه‌اش خونریزی کرد از دنیا رفت در صفحه‌ی دیگر تاریخ خود بنویسد که امام حسین علیه‌السلام هم سرطان داشت و پیش از آنکه میان او و دشمن نبردی آغاز شود روز دهم محرم بدورد زندگی گفت و دیگر که می‌توانست ثابت کند که این مستشرق دروغ می‌گوید و آن
(صفحه 158)
سخن را به نفع معاویه و این دروغ را به نفع یزید را به نفع یزید می‌سازد؟ رباب همسر بزرگوار امام علیه‌السلام در مجلس ابن‌زیاد با دو شعر کوتاه مجال اینگونه تحریفهای ناروا را از دست تحریف‌کنندگان تاریخ گرفت و گفت امام حسین علیه‌السلام مبتلا به سل و سرطان نبود و در راه خدا به شهادت رسید و او را با نیزه‌ها پاره پاره کردند و رهبری کشندگان او را مردمی عهده‌دار بودند که معلوم نبود پدرشان کیست. بعد از کشتن هم فردا کسی نگوید که او را با تجلیل و احترام به خاک سپردند این طور نبود بدنش را روی خاک انداختند و نه بر او نماز خواندند و نه او را به خاک سپردند و نه از وی کوچکترین احترامی کردند، گفتن این مطالب لازم بود و قطعاً اهل‌بیت در این گفتار نظر داشتند و می‌دانستند که فردا که دشمن با عکس‌العمل این کارها روبرو شد اصرار خواهد کرد که با هر قیمتی شده است تاریخ شهادت امام را تحریف کند و فکر مردم را در گمراهی بیندازد به همین جهت با کمال هوشیاری و مآل‌اندیش در هر انجمنی در هر بازار و کوچه‌ای، در پاسخ هر پرسشی، در جواب هر فحش و ناسزائی، فصلی از آنچه روی داده بود می‌گفتند و گوشه‌ای از تاریخ شهادت امام را روشن می‌ساختند، برای همین بود که در همان روز اول ورود به کوفه سه نفر از بانوان اهل‌بیت خطبه خواندند و به این فکر هم نیفتادند که چون امام چهارم در میان ما هست و هم با مردم کوفه و هم با ابن‌زیاد سخن خواهد گفت دیگر نیازی به سخن گفتن ما نیست، هر کدامشان که فرصتی بدست آورد ولو از میان کجاوه صدا بلند کرد و مردمی اغفال شده را در جریان صحیح مطلب

گذاشت. البته گویندگان اهل‌بیت از گفتارهای خود به این نتیجه نرسیدند که همان روز و همان ساعت آزاد شوند و راه مدینه را در پیش گیرند و قطعاً چنین نتیجه‌ای را هم در نظر نداشتند و صلاحشان هم نبود که از آنجا به مدینه بازگردند و بسیار لازم بود که تا مرکز خلافت اسلامی یعنی دمشق به هر وضعی که هست خود را برسانند. پیمودن این راه از کوفه تا دمشق هر چند به عنوان اسیری و هر چند زیر زنجیر برای امام چهارم قابل تحمل بود، اما تحریف شدن تاریخ عاشورا و بی‌اثر ماندن شهادت امام حسین را نمی‌توانست و نمی‌بایست تحمل کند. من معتقدم که امام چهارم و بانوان اهل‌بیت موقعی فکرشان آسوده شد و از پریشانی و اضطراب خاطر بیرون آمدند که چند روزی در مرکز خلافت ماندند و سخنان خود را گفتند و مردم شام

(صفحه 159)

را هم از اشتباه درآوردند و کاری کردند، که اگر تاریخ‌نویسی در شام هم می‌خواست جریان واقعه‌ی کربلا را بنویسد جز آنچه طبری و مفید و ابوالفرج اصفهانی نوشته‌اند نمی‌توانست نوشت، در آن روز بود که اهل‌بیت می‌توانستند به بازگشت خویش علاقه‌مند باشند و راه مدینه را با خاطری آسوده در پیش گیرند، داغدار بودند با گریه و شیون به مدینه درآمدند و شهر مدینه را منقلب کردند، اما از نظر هدف فکرشان آسوده بود و دیگر نگران آن نبودند که تا فردا جریان عاشورا را به چه صورتی بنویسند و قیام اباعبداللّٰه را چگونه توجیه کنند و تاریخ پرافتخار انقلاب و نهضت امام حسین علیه‌السلام را به چه وضعی تحریف کنند و با چه افسانه‌ها و دروغ‌پردازیها ذهن مردم ساده‌لوح را مشوب سازند، از این جهت اهل‌بیت عصمت و طهارت کاملاً آسوده خاطر بودند و نیک می‌دانستند که گفتنیها گفته شد و جزئیات واقعه‌ی کربلا امروز در سینه‌های مردم و فردای نزدیک در صفحات تاریخ اسلام به صورتی ثبت شد که هیچ راهی به تحریف و تغییر و پس و پیش کردن و کم و زیاد کردن آن نیست. (2) .

چهارمین زنی را که در جریان عصر عاشورا می‌توان نام برد و او را هم در نشان دادن قیافه‌ی واقعی عاشورا مقامی است شامخ و با سخنی کوتاه توانست فصلی

(صفحه 160)

بسیار حساس از ناجوانمردی دشمن را در تاریخ منعکس کند زنی است از قبیله بکر بن وائل که همراه شوهرش در سپاه ابن‌سعد بود، اما هنگامی که دید سپاهیان کوفه به خیمه‌گاه ریخته‌اند و حتی جامه‌ی بانوان را به غارت می‌برند شمشیری برداشت و رو به خیمه‌گاه اباعبداللّٰه علیه‌السلام نهاد و فریاد کرد که ای آل بکر بن وائل شما زنده‌اید و اینان خیمه‌های دختران رسول خدا را غارت می‌کنند «لاحکم الا للّٰه». بیائید و به خاطر رسول خدا

خونخواهی کنید این زن با همین سخنان کوتاه خود نشان داد که کار هرزگی دشمن به کجا کشید و گوئی هنوز ناله‌ی او بر در خیمه‌های اباعبداللّٰه بلند است.
در بررسی تاریخ عاشورا به نام این گونه زنان بزرگوار که با کمال اخلاص به یاری حق و اهل حق برخاسته‌اند می‌رسیم و منحصر به این چهار نفری که نام بردیم هم نیستند ولی چنانکه مقام هیچیک از شهدای بنی‌هاشم و غیر بنی‌هاشم با همه‌ی جلالت قدر و بزرگواری و فداکاری که از خود نشان داده‌اند به مقام امام علیه‌السلام که رهبر این انقلاب بود نمی‌رسد مقام هیچیک از این زنان بزرگوار که در جریان شهادت یا اسیری منشأ اثر بوده‌اند و هر کدام ناحیه‌ای از این فاجعه را رهبری کرده‌اند به مقام دختر بزرگ امیرالمؤمنین زینب علیه‌السلام نمی‌رسید، او است که توانست براستی در جریان اسیری جای برادر خود را بگیرد و همان برنامه را که برادرش با جمله‌ی زنده «و هیهات منا الذلة» یعنی خوار و زبونی از ما اهل‌بیت به دور است را تا ساعت شهادت دنبال کرد، از عصر عاشورا تا ورود به مدینه بکار برد و حق تربیتهای مادر خود فاطمه علیهاالسلام را ادا کرد، از دختر امیرالمؤمنین جز این انتظار نمی‌رفت او باید در راه دین چنان شکیبا باشد که مادرش فاطمه و مادربزرگش خدیجه علیهماالسلام شکیبا بودند، مگر خدیجه‌ی کبری نبود که پیش از همه کس به رسول خدا ایمان آورد و بیش از همه در راه پیشرفت دعوت وی فداکاری کرد و در حدود ده سال تمام یعنی از اول بعثت تا سال دهم که وفات کرد در همه‌ی مشکلات و محنتهای رسول خدا همدم و همراه وی بود؟ مگر این زینب کبری دخترزاده‌ی همان خدیجه نیست و مگر راهی که حسین بن علی علیهماالسلام در پیش گرفته است راهی جز ترویج دین و احیای دعوت رسول خداست؟ اگر بنا باشد در راه دین مبین اسلام و قرآن مجید زنان به اسیری بروند و با این بهانه در بازارها و معابر با مردم سخن بگویند و تبلیغات ناروای دشمنان را بر باد دهند
(صفحه 161)
و مردم را به حقیقت امر آشنا سازند چه کسی سزاوارتر از دختر امیرالمؤمنین است که فداکاری را از بزرگترین بانوی فداکار اسلام یعنی خدیجه‌ی کبری و بزرگترین حامی رسول خدا یعنی حضرت ابی‌طالب به میراث برده است؟ هم دختر علی ابن ابی‌طالب و هم دختر زاده‌ی خدیجه‌ی کبری: زینب کبری در بازار کوفه خطبه‌ای ایراد کرد و چون پدرش علی امیرمؤنان داد سخن داد، گوئی با زبان علی علیه‌السلام سخن می‌گفت، مردم را با اشاره‌ای آرام ساخت و نفس‌ها را در سینه حبس کرد و همهمه را فروخواباند احمد بن ابی‌طاهر بغدادی متوفی سال 280 هجری در کتاب بلاغات النساء برای این خطبه سه روایت دارد و یکی از آنها به امام جعفر

صادق علیه‌السلام می‌رسد. خواهرش ام‌کلثوم (3) نیز در بازار کوفه خطبه‌ای ایراد کرد و هر دو خواهر اهل کوفه را سخت ملامت کردند و مردم را منقلب و متأثر ساختند اشکها جاری شد و ناله‌ها از سینه‌ها برآمد.
فاطمه دختر امام نیز در بازار کوفه خطبه خواند و با مردم سخن گفت و آنان را به اشتباهی که کردند و بدبختی و بیچارگی که بدان گرفتار شدند توجه داد. کار اهل‌بیت در بازار کوفه به انجام رسید و فرصت سخن گفتن در مجلس ابن‌زیاد بدست ایشان آمد دختر امیرالمؤمنین با لباس بسیار ساده وارد مجلس شد و در حالی که کنیزان اطراف او را گرفته بودند در گوشه‌ای از قصر نشست. ابن‌زیاد پرسید این زن گوشه‌گیر که با کنیزان خود به کناری رفت که بود؟ کسی به او جواب نداد، بار دیگر سؤال کرد یکی از کنیزان حضرت زینب گفت این زینب است و دختر همان فاطمه‌ای است که دختر رسول خداست.
اینجا وظیفه‌ای بسیار سنگین و مهم بر عهده‌ی زینب است باید هم خود را ضبط کند و شکیبائی را از دست ندهد و هم پاسخ ابن‌زیاد را بگوید و به او مجال ندهد که امر را بر مردم مشتبه سازد. ابن‌زیاد گفت خدا را شکر می‌کنم که شما را رسوا کرد و شما را کشت و دروغ تازه‌ی شما را برملا ساخت. ابن‌زیاد این سخن کفرآمیز را از روی
(صفحه 162)
غرور مستی پیروزی گفت، وگرنه بنی‌هاشم چه دروغ تازه‌ای گفته بودند، آیا دروغ تازه‌ی ایشان این بود که می‌گفتند «محمد رسول‌اللّه»؟ یا جز این دروغی گفته بودند، به هر جهت زینب کبری بی‌درنگ در پاسخ ابن‌زیاد گفت: «الحمدللّه الذی اکرمنا بنبیه محمد صلی اللّه علیه و آله و طهرنا من الرجس تطهیرا، إنما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا و الحمدللّه» یعنی شکر خدا را که ما را به پیامبر خود محمد سرفراز کرد و ما را از پلیدی برکنار داشت، اینکه گفتی ما رسوا شده‌ایم رسوائی برای مردم نابکار است و فاسق و نابکار دیگرانند نه ما و باز هم خدا را شکر.
با این جواب دندان‌شکن دختر امیرالمؤمنین باز ابن‌زیاد گفت: دیدی خدا با خانواده‌ی شما چه کرد؟ گویا ابن‌زیاد می‌خواست با این سخن دختر امیرالمؤمنین را به یاد کشته‌های دو روز پیش آورد و او را منقلب کند. باشد که سخنی مطابق میل او بگوید یا از در زاری و التماس درآید، غافل از آنکه اینان در کار خود نیک هشیارند و کلمه‌ای برخلاف آنچه شایسته‌ی آنها است نگفته‌اند و نخواهند گفت و آنچه می‌گویند روی حساب است و روی نقشه است و در راه تأمین همان هدفی است که دارند.
زینب در جواب ابن‌زیاد که سؤال کرد «دیدی خدا با خانواده‌ات چه کرد»، فرمود «کتب اللّه علیهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم و سیجمع اللّه بینک و بینهم فتحاجون الیه و تخاصمون عنده» یعنی کار تازه‌ای روی نداده است

اینان شهدای خانواه‌ی ما، کسانی بودند که خدا شهادت را برای ایشان مقدر کرد، و آنان هم به این سعادت رسیدند و به راه شهادت رفتند، اما به زودی روزی خواهد رسید که خدا تو را و آنان را برای حساب فرامی‌خواند و آنجا با هم درافتید و چون و چرا کنید. ابن‌زیاد چنان ناراحت شد و خشم گرفت که اگر عمرو بن حریث او را ملامت نمی‌کرد، شاید فرمان قتل خواهر امام علیهماالسلام را صادر می‌کرد، اما چه فایده زینب حرف خود را گفت و کار خود را کرد و فاسق و فاجر را شناساند، و اهل‌بیت عصمت و طهارت را معرفی کرد.

یک ماه یا بیشتر از این مجلس گذشت و مجلسی از این مهمتر و حساستر بدست دختر امیرالمؤمنین آمد و آنجا نیز وظیفه داشت که سخن بگوید و بیش از پیش صریح

(صفحه 163)

و روشن صحبت کند و به همان نسبتی که مردم شام از مردم کوفه در اشتباه و از شناسائی اهل‌بیت بیگانه بودند در بیان مطلب و شناساندن اهل‌بیت پافشاری کند و اصرار ورزد، این مجلس مهم در مرکز خلافت اسلامی آن روز یعنی شهر دمشق تشکیل شده بود.

در این مجلس هم زینب کبری خطبه خواند و سخن گفت و این خطبه را هم احمد بن ابی‌طاهر بغدادی در کتاب بلاغات النساء ذکر کرده است می‌گوید که چون چشم یزید به اسیران اهل‌بیت افتاد و آنان را پیش روی خود ایستاده دید دستور داد تا سر امام را در میان طشتی نهادند و با چوبی که دردست داشت به دندانهای امام می‌زد و می‌گفت... (4) بعد اشعاری از یزید نقل می‌کند که خلاصه‌ی ترجمه‌ی آن این است:

«کاش پدران من که در بدر کشته شدند امروز می‌بودند و این وضع آل‌محمد را می‌دیدند و صدا به شادی بلند می‌کردند و می‌گفتند یزید دست تو درد نکند و گفت: از پدران خود نباشم اگر کارهای محمد را از فرزندان او انتقام نگیرم» حالا که سخن به اینجا کشیده است و یزید اگر تا حالا با امام حسین علیه‌السلام طرف بوده و با او جنگ می‌کرده است اکنون با شخص پیغمبر طرف شده و به جنگ با او برخاسته و در مقام کینه‌جوئی با رسول خدا برآمده است، آیا زینب کبری حق دارد گفته‌های او را ناشنیده بگیرد و کارهای او را نادیده تصور کند و در مقابل کسی که هم خود را جانشین پیغمبر می‌داند و به عنوان جانشینی او حکومت می‌کند و هم از پیغمبر انتقام کارهای او را می‌کشد، و به جای آنکه پیغمبر مشرکان مکه را در جنگ بدر کشته است بزرگترین خداشناسان اسلام را می‌کشد و اینان را به جای آنان حساب می‌کند، در مقابل این شخص سکوت کند و چیزی نگوید و مردم شام هم همانچه را یزید گفت به عنوان حرف حساب و قابل قبول بپذیرند و به آن معتقد باشند، ظاهراً زینب کبری

(صفحه 164)
نمی‌توانست در اینجا سکوت کند و آنچه را گفت از نظر انجام دادن وظیفه گفت و خدا هم گفتار او را حفظ کرد و مثل بسیاری از اسناد مذهبی که از میان رفته است از میان نرفت و در اواخر قرن سوم هجری در یکی از کتابهای نفیس اسلامی و بعدها در کتابهای دیگر نوشته شد و روزی که صنعت بسیار مفید و مهم چاپ پدید آمد هر نسخه از آن هزارها نسخه شد و صدای سخن گفتن یک زن اسیر و داغدار در مقابل دشمنی صاحب قدرت و مغرور آن هم با آن صراحت و شجاعت و بی‌باکی برای همیشه در تاریخ اسلام منعکس گشت، چنانکه هیچ قدرتی نمی‌تواند صدای زینب را خاموش کند و سخنان او را که در تاریخ اسلام جای خود را باز کرده است از یاد مسلمانان جهان ببرد و یا آنها را تحریف کند و به جای آنها کلماتی در تجلیل و تکریم و اظهار کوچکی و عذرخواهی نزد یزید بگذارد. نه نهج‌البلاغه‌ی علی را می‌توان در دنیا عوض کرد و نه صحیفه‌ی سجادیه امام چهارم را و نه خطبه‌های بین راه و روز عاشورای امام حسین علیه‌السلام را و نه خطبه‌های امام چهارم و زینب کبری و ام‌کلثوم و فاطمه بنت‌الحسین علیهم‌السلام در کوفه و شام و مدینه را. تا روزی که کتابخانه‌ای در دنیا وجود دارد این گفتارها زنده و جاوید است و قابل تحریف نیست و نمی‌توان یک کلمه از آن کم کرد و یک کلمه بر آنها افزود، خدا نه تنها قرآن مجید را از تحریف حفظ کرده است و می‌کند بلکه در سایه‌ی قرآن بسیاری از اسناد مذهبی همین حال را پیدا کرده و کارش از آنکه تحریف شود یا کم و زیاد گردد گذشته است و بر این نعمت پروردگار باید شکرگزار بود.
والسلام علیکم و رحمةاللّٰه و برکاته.
(صفحه 165)
(1) واحسینا! من هرگز فراموش نمی‌کنم و نخواهم کرد که لشکر کفر با پیکر حسین با نیزه‌ها چه کردندو از یاد نمی‌برم که جنازه‌اش را در کربلا روی خاک رها کرده و دفن نکردند، او را تشنه کشتند! خداوند هیچ وقت کربلا را سیراب نسازد!.
(2) محدث قمی در کتاب نفس المهموم گوید: ابوالفرج آورده که «رباب» اشعاری در مرثیه‌ی شویش حسین علیه‌السلام گفته است بدین مضمون:
ان الذی کان نورا یستضاء به
بکربلاء قتیل غیر مدفون
سبط النبی جزاک اللّٰه صالحة
عنا و جنبت خسران الموازین
قد کنت لی جبلا صعبا الوذ به
و کنت تصحبنا بالرحم والدین
من للیتامی و من للسائلین و

من یغنی و یأوی الیه کل مسکین
واللّه لا ابتغنی صهرا بصهرکم
حتی اغیب بین الرمل والطین
جزری گوید: تا مدت یک سال پس از قتل شوهرش زنده بود ولی زیر سقفی نرفت و در خیمه‌ای زیر آسمان بسر برد تا فرسوده گشته و از دنیا رفت.
ترجمه‌ی شعر:
آنکه نوری بود که همه از پرتوش روشنی می‌گرفتند در کربلا کشته شد و جنازه‌اش را دفن نکردند. ای پسر دخت پیامبر! خداوند تو را از ما پاداش نیک دهد چرا که میزان عملت را از کاستی و کمی مصون داشتی. تو برای من چونان کوهی سخت بودی که در دامن تو پناه گرفته بودم و همه‌ی عمر با ما رحم و به آئین خدا رفتار نمودی. اکنون برای یتیمان و تهیدستان کیست که آنان را بی‌نیاز نموده و هر بینوائی و بی‌سامانی بدو پناه برد.
بخدا سوگند پس از او هیچ دامادی را پاسخ مثبت ندهم تا اینکه در خاک پنهان شوم.
(3) این ام‌کلثوم دختر امیرالمؤمنین است اما نه از حضرت زهرا که نامش زینب صغری است او از حضرت زهرا علیهاالسلام است و بنا بر روایت کلینی و شیخ طوسی و مرحوم طبرسی عمر بن خطاب او را به فشار و کشمکش زیادی در زمان خلافتش به تزویج خود درآورد و بعد از او در مدینه در اثر آوار از دنیا رفت، و این ام‌کلثوم را که در کربلا حاضر بود ام‌کلثوم صغری گویند و مادرش ام ولد است.
(4) اشعار چنین است:
لعبت هاشم بالملک فلا
خبر جاء و لا وحی نزل
لیت اشیاخی ببدر شهدوا
جزع الخزرج من وقع الأسل
قد قتلنا القرم من أشیاخهم
و عدلناه ببدر فاعتدل
فأهلوا و استهلوا فرحا
ثم قالو یا یزید لا تشل
لست من خندف إن لم انتقم
من بنی‌احمد ما کان فعل.

سخنرانی 09
بسم اللّه الرحمن الرحیم
الحمدللّه رب العالمین باریء الخلائق اجمعین والصلاة والسلام علی خاتم النبیین ابی‌القاسم محمد و آله الطاهرین.
ضمن سخنرانی دیروز اشاره کردم که خطبه‌ها و سخنرانیهای اهل‌بیت عصمت و طهارت که از دستبرد تحریف و تبدیل محفوظ و مصون مانده و در کتابها و مآخذ قابل استناد و اعتماد نوشته شده و به ما رسیده است در کار بررسی تاریخ عاشورا بسیار ارزنده و مورد استفاده است و بوسیله‌ی همین اسناد مقدس تاریخی است که امروز با گذشتن بیش از سیزده قرن تاریخ عاشورای سال 61هجری کاملاً بر ما روشن است و باید به ارزش واقعی این اسناد زنده و ارزنده توجه داشت، چه اگر این خطبه‌ها ثبت نمی‌شد و این سخنرانیها به ما نمی‌رسید، یا تحریف شده‌ی آن به دست ما می‌رسید نه تنها راهی به واقع نداشتیم، بلکه امری را که واقع نشده و حقیقت نداشته است به عنوان واقع می‌پذیرفتیم و خدا می‌داند که چه آثار سوئی بر اسناد تحریف یافته بار می‌شد.
امروز می‌توان واقعه‌ی کربلا را از روی خطبه‌های امام و اهل‌بیت که در مکه و بین راه حجاز و عراق و کربلا و کوفه و شام و مدینه ایراد کرده‌اند و از روی سخنانی که در پاسخ پرسشهای این و آن گفته‌اند و از روی رجزهائی که خود امام و اصحاب او روز عاشورا در مقابل دشمن خوانده‌اند و در مآخذ معتبر ثبت و ضبط شده است و از روی نامه‌هائی که میان امام و مردم کوفه و بصره رد و بدل شده و نامه‌ای که یزید به ابن‌زیاد نوشته و نامه‌هائی که ابن‌زیاد به یزید و عمر بن سعد نوشته و نامه‌های عمر بن سعد به ابن‌زیاد و نامه‌ی ابن‌زیاد به حاکم مدینه که همه‌اش در تواریخ معتبر مضبوط است و
(صفحه 166)
بدست آیندگان هم خواهد رسید و همیشه محفوظ خواهد ماند از روی این مدارک می‌توان واقعه‌ی عاشورا را با تمام جزئیات که روی داده است شرح آن را فهمید و پند گرفت و هیچ نیازی به مدرک و مأخذ دیگری نیست.
روزی که یزید به ابن‌زیاد نامه می‌نوشت و او را به فرماندهی عراقین منصوب می‌داشت و درباره‌ی مسلم بن عقیل می‌نوشت که خبر یافته‌ام که مسلم به کوفه آمده است تا در میان مسلمین ایجاد اختلاف کند و می‌خواست با این جمله مسلم را در تاریخ اسلام با قیافه‌ی مردی ماجراجو و فتنه‌انگیز نشان دهد، هیچ نمی‌دانست که تاریخ هم نامه‌ی او را به همین

عبارت رسوا، ضبط می‌کند و هم جوابی را که مسلم به این نامه داد یعنی همان سخنی را که در جواب ابن‌زیاد گفت و این نامه و نامه‌نویس را هم رسوا کرد. روزی که مسلم را دستگیر و بر ابن‌زیاد وارد کردند ابن‌زیاد با درشتی و تندي به مسلم گفت: پسر عقیل مردم این شهر آسوده خاطر بودند پس تو آمدی و میان ایشان تفرقه افکندی و ایشان را به جان هم انداختی، این همان مطلبی بود که یزید درباره‌ی مسلم نوشته بود و ابن‌زیاد چیزی بر آن نیفزود و همان را به مسلم گفت و این هم در تاریخ ثبت شده. اما مسلم پاسخ آن نوشته و این گفته را داد تا در آینده‌ی تاریخ، مردم هم آن را بخوانند و هم این را، آن گاه قضاوت کنند و انصاف دهند. مسلم گفت: این طور نیست و من خود به این شهر نیامده‌ام که مردم را پراکنده سازم و در میان ایشان ایجاد اختلاف و ناسازی کنم، مردم این شهر خودشان به استناد نامه‌هائی که به ما نوشته‌اند می‌گویند که پدرت زیاد نیکانشان را کشت و خونشان را ریخت و چون بیدادگران و زورگویان دنیا با ایشان رفتار کرد، ما آمدیم تا عدالت را برقرار سازیم و مردم را به حکم قرآن مجید دعوت کنیم. آیا می‌شد یزید و ابن‌زیاد کاری کنند که آنچه درباره‌ی مسلم نوشتند و گفتند در تاریخ بماند؟ اما آنچه مسلم گفت و با جمله‌ای کوتاه قیافه‌ی زننده حکومت زیاد را که یکی از جباران عراق بود نشان داد در تاریخ نماند و کسی آن را نشنود و ننویسد و آیندگان از آن بی‌خبر بمانند و واقعاً باور کنند که مسلم فتنه‌انگیز و خون‌ریز و مفسده‌جو و تفرقه‌انداز بود؟ این کار امکان‌پذیر نیست.
یزید می‌توانست امام را بکشد و یاران او را شهید کند و اهل‌بیت او را اسیر و گرفتار سازد، اما نمی‌توانست حکم تاریخ را تغییر دهد و با قیافه‌ای جز آنچه داشته
(صفحه 167)
است برای خود در تاریخ جائی باز کند.
تاریخ بسیار نیرومند و با قدرت است و امکان‌پذیر نیست که امانت و درستی و صراحت خود را از دست بدهد و تابع هوسها و آرزوهای این و آن شود خوبیها را ثبت می‌کند، بدیها را ثبت می‌کند، نوشته‌ها را، گفته‌ها را، موعظه‌ها را، زورگوئیها را، محبتها را، ستمها را همه را با کمال امانت در جای خودش قرار می‌دهد و اگر جز این بود و می‌شد که قیافه‌ها در تاریخ جا به جا شود و در صحنه‌ی تاریخ، فرعون با قیافه‌ی نبوت موسی علیه‌السلام ظاهر شود و موسی علیه‌السلام در قیافه‌ی مردی مدعی خدائی، دیگر خدا بر بندگان خود چه حجتی داشت و دستاویز بندگان خدا در شناختن حق و باطل چه بود؟ موجب اطمینان خاطر مردان فداکاری از قبیل اباعبداللّه علیه‌السلام که در راه خدا جان می‌دهند و فداکاری می‌کنند و کشته می‌شوند، همین امانت تاریخ است و می‌دانند که خدای متعال

احدی را بر تاریخ چیره نساخته است و تاریخ بر هر نیک و بد چیره است و همه را می‌شناسد و از گفتار و کردار همگی نیک باخبر است و کسی نمی‌تواند نیک و بد خود را از تاریخ پوشیده دارد و فصلی از زندگی خود را نهفته از تاریخ برگزار کند.
البته تاریخ بسیار محتاط و مال‌اندیش است و با فاصله‌ی دور یا نزدیک قیافه‌های واقعی را نشان می‌دهد و قیافه‌های عوضی و جابجا شده را به صورت واقعی و سر جای خودش بازمی‌گرداند و با کمال شکیبائی و دوراندیشی به حساب هر بی‌حسابی می‌رسد.
ابن‌زیاد برای آنکه مردم را از جریان واقعه‌ی کربلا رسماً باخبر سازد به مسجد اعظم کوفه رفت و سخنانی گفت که اگر امانت و صراحت تاریخ نبود نام حسین بن علی علیهماالسلام به عنوان یک مرد دروغگو در تاریخ اسلام برده می‌شد. عبیداللّٰه در حضور چندین هزار مسلمان عراق بالای منبر مسجد اعظم کوفه چنین گفت: «الحمدللّٰه الذی اظهر الحق و اهله و نصر امیرالمؤمنین یزید و حزبه و قتل الکذاب بن الکذاب الحسین بن علی و شیعته».
یعنی شکر خدا را که حق و اهل حق را پیروز کرد و امیرالمؤمنین یزید و دارودسته‌ی او را یاری فرمود و دروغگوی پسر دروغگو یعنی حسین بن علی و شیعیان او را
(صفحه 168)
کشت.
راستی اگر در اینجا تاریخ با ابن‌زیاد قدری مساعدت می‌کرد در همین مجلس و پای همین منبر جواب او را نمی‌دادند، ممکن بود این سخنرانی که در مسجد مسلمانان و در حضور مسلمانان و بوسیله‌ی امیر مسلمانان ایراد شده است برای بعضی و تا مدتی ایجاد شبهه کند و این فکر اگر چه در مردم کم تحقیق و کم شعور پیدا شود که مبادا واقع مطلب همین باشد و اینان راست می‌گفته باشند و حق با این مرد باشد که بالای منبر و در خانه‌ی خدا با این محکمی خدا را بر این پیشامدی که شده است شکر می‌کند معلوم می‌شود واقعاً به خیر گذشته و خوب کاری شده است که حسین بن علی علیهماالسلام را کشته‌اند. اما تاریخ در اینجا هم از هوشیاری خود استفاده کرد و پیش از آنکه یک نفر از مسجد بیرون رود و جواب این یاوه‌ها را نشنود جواب آن را بوسیله یک مرد مسلمان از جان گذشته تحویل تاریخ داد. شیخ مفید و طبری می‌نویسند: هنوز گفتار عبیداللّٰه به پایان نرسیده بود که عبداللّٰه بن عفیف ازدی غامدی (1) از جا برخاست.
(در این موقع که ابن‌زیاد یاوه‌گوئی را از حد گذراند از جا برجست) و گفت: ای پسر مرجانه! دروغگوی پسر دروغگو، توئی و پدرت و کسی که تو را به

حکومت عراق فرستاده و پدرش، آیا پسران پیغمبر را می‌کشید و دم از راستگوئی می‌زنید. ابن‌زیاد که تصور می‌کرد قدرت او بر تاریخ هم حکومت می‌کند گفت: او را بیاورید. غوغائی به پا شد و دیگر آنچه را این مرد بابصیرت گفته بود نمی‌شد ناگفته و ناشنیده گرفت. این مرد بزرگوار جان بر سر این گفتار نهاد و به دستور ابن‌زیاد کشته و به دار آویخته شد اما یک صفحه از تاریخ را روشن ساخت و صفحه‌ای از تاریخ عاشورا را با خون خود نوشت. این هوشیاری و فراست تاریخ همیشه کار خود را کرده است و می‌کند و در هر موقعی که دستی برای تحریف تاریخ از آستین بیرون آمده است. در همانجا در فکر چاره‌ی کار افتاده است و سندی قاطع و صریح و کافی برای نشان دادن
(صفحه 169)
واقع بوجود آورده است، ما بسیاری از قضایا را در همین تاریخ مربوط به شهادت امام خوانده‌ایم و شنیده‌ایم اما کمتر در فکر این بوده‌ایم که هوشیاری و استادی تاریخ را در نظر بگیریم و به راستی بر درایت و لیاقت تاریخ در نشان دادن قیافه‌های واقعی و حوادث تاریخی آفرین بگوئیم. هر سطری از تاریخ قیام اباعبداللّٰه علیه‌السلام گواه قدرت و صراحت و شجاعت تاریخ است و باید به این حساب توجه کرد که حتی پس از شهادت امام و مردن یزید در حدود نزدیک به هفتاد سال تمام قدرت اسلامی بدست خلفای بنی‌امیه بود و فقط چند سال ابن‌زبیر در حجاز خلافت می‌کرد و تازه او هم در دشمنی با اهل‌بیت کمتر از بنی‌امیه نبود، در عین حال صراحت و شجاعت تاریخ اجازه نداد که در طول این مدت چهره‌ی تابناک تاریخ عاشورا را تغییر دهند و قیافه‌ای تاریک جای آن را بگیرد.
ابن‌زیاد به سر مقدس امام نگاه می‌کرد و می‌خندید و با چوبی که در دست داشت به دندانهای امام می‌زد، اما نمی‌دانست که تاریخ نه تنها چوب او را و خنده‌ی او و لاابالیگری و اخلاق او را ثبت خواهد کرد، بلکه مردی از اصحاب رسول خدا را برای همین روز ذخیره کرده و او را در کوفه سکونت داده و امروز هم او را و فساد اخلاق او را پاسخ دهد و این مجلس صورتی پیدا کند که قابل ثبت در تاریخ باشد.
زید بن ارقم یکی از اصحاب رسول خدا و پیری سالخورده بود نگاهی به ابن‌زیاد کرد و گفت: چوب خود را از این دو لب بردار، به خدائی که جز او خدائی نیست از شماره بیرون لبهای رسول خدا را روی این لبها دیده‌ام. این سخن را گفت و صدا به شیون برداشت. البته ابن‌زیاد در آن موقع به گفتار این پیر سالخورده صحابی اهمیت نمی‌داد و نمی‌توانست بفهمد که این صورت مجلسها همه ضبط تاریخ می‌شود و نامه‌ی تاریخ صغیره و کبیره‌ای را فروگذار نمی‌کند و همه را به حساب می‌آورد. برای همین بود که آن مرد محترم را با تندی و درشتی از مجلس خود راند و او را تهدید به

قتل کرد و گفت: معلوم است که در اثر پیری شعور خود را از دست داده‌ای وگرنه بر این فتح خدائی نمی‌گریستی؟ تاریخ همه‌ی این جزئیات را ضبط کرد تا فردا بدانند که ابن‌زیاد شعور خود را از دست داده بود نه زید بن ارقم، زید بن ارقم نیک می‌دانست که قطع نظر
(صفحه 170)
از حساب ثواب و عقاب هیچ مسلمانی بر هرزگیهای ابن‌زیاد آفرین نخواهد گفت و هر مسلمانی تا مسلمان است و رسول خدا را به پیامبری می‌شناسد با فرزندان وی از در تجلیل و احترام و ادب خواهد درآمد، اما ابن‌زیاد می‌پنداشت که می‌شود هم مسلمان بود و هم فرزندان رسول خدا را کشت، هم مسلمان بود و بانیان اسلام را دروغگو می‌دانست، هم خون عزیزان اسلام را ریخت و هم در تاریخ اسلام با قیافه‌ی مسلمانی ظاهر شد.
شنونده‌ی محترم اکنون نوبت آن رسیده است که سخنان زینب کبری را در مجلس یزید بررسی کنیم و آن سند زنده‌ی تاریخی را از روی مأخذ قرن سوم (2) بخوانیم، اما سخن ما به اینجاها کشید و بحث در امانت و شجاعت تاریخ دامنه یافت. پس از آنکه یزید اشعار کفرآمیزی از عبداللّه بن زبعری سهمی که در موقع کافر بودن خود گفته بود خواند و اشعاری هم از خود بر آن افزود و صریحاً گفت که من می‌خواهم انتقام پدران خود را که در حال بت‌پرستی بدست یاران محمد کشته شده‌اند از فرزندان محمد بگیرم، زینب دختر علی علیه‌السلام برخاست و زبان به سخن گفتن گشود و فصلی جدید در تاریخ خلافت سه سال و چند ماهه یزید باز کرد و گفت: صدق اللّه و رسوله یا یزید «ثم کان عاقبة الذین اساؤا السؤای أن کذبوا بآیات اللّه و کانوا بها یستهزؤن».
یزید! خدا و رسولش راست گفته‌اند که عاقبت گناه کردن و دروغ دانستن آیات خدا مسخره کردن آنهاست. یعنی اگر امروز آیات خدا را تکذیب می‌کنی و با نظر استهزاء به آنها می‌نگری و چنانکه روزی بت‌پرستان مکه به شهادت جمعی از مسلمانان در جنگ احد خوشحال شدند و شعرخوانی به راه انداختند تو هم از شهادت فرزندان رسول خدا خوشحال شده‌ای و شعر می‌خوانی و دم از انتقام گرفتن از رسول خدا می‌زنی، می‌دانی چرا اینطور شده‌ای و چرا به اینجا رسیده‌ای؟ از بس گناه کرده‌ای کارت به اینجا کشیده است، هرکس راه گناه را در پیش گیرد و در گناه کردن اصرار ورزد به حکم قرآن مجید روزی آیات خدا را تکذیب خواهد کرد و کار او به جائی خواهد رسید که آنها را مسخره کند و آنگاه مستحق عذاب خدا گردد (3) .
(صفحه 171)
سپس گفتِ: «اظننت یا یزید انه حیث اخذت علینا بأطراف الأرضِ و أکناف

السماء، فأصبحنا نساق کما یساق الاساری، ان بنا هوانا علی اللّه و بک علیه کرامة و أن هذالعظم خطرک عنده، فشمخت بانفک و نظرت فی عطفک، جذلان فرحا، حین رأیت الدنیا مستوسقة لک والامور متسقة علیک و قد امهلت و نفست و هو قول اللّٰه تبارک و تعالی «و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لأنفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین».
یزید مگر گمان برده‌ای که ما با شهادت و اسیری خوار و زبون شده‌ایم؟ و چون راههای زمین و آسمان را بر ما بسته‌اید و چون اسیران ما را از اینجا به آنجا می‌برید، دیگر خدا لطف خویش را از ما بازگرفته است و گمان برده‌ای که تو با کشتن مردان حق بزرگ و بزرگوار گشته‌ای؟ و خدا با لطف و عنایتی خاص به تو می‌نگرد؟ و بدین جهت و از روی این گمان غلط از خود باور کرده‌ای و با خوشحالی و سرمستی تکبر فروش شده‌ای؟ چو دیده‌ای که دنیا برای تو روبراه گشته است و امور بر وفق مراد تو می‌گذرد و کارها برای تو روبراه شده است، از این است که مغرور شده‌ای و سخن خدا را از یاد برده‌ای که می‌گوید: مردمان کافر گمان نکنند که اگر مهلتی به آنها می‌دهیم این مهلت به خیر آنهاست آنان را تنها برای آن می‌دهیم که بیشتر گناه کنند و برای ایشان عذابی است که خوار و زبونشان خواهد کرد.
زینب کبری بعد از این جمله‌ها یزید را به یاد قضیه‌ای آورد که روز فتح مکه در سال هشتم هجرت در مکه روی داد و رسول خدا بر همه‌ی مردان و زنان مکه منت گذاشت و آزادشان ساخت و یزید خود فرزند همان آزاد شدگان بود. هم پدرش معاویه و هم جدش ابوسفیان و هم مادر معاویه از آزاد شدگان روز فتح مکه بودند که رسول خدا از همه‌ی گذشته‌ها صرف نظر فرمود و با بزرگواری و گذشت عمومی همگی را آزاد و آسوده ساخت و فرمود: «اذهبوا فأنتم الطلقاء» بروید که همه‌ی شما آزاد هستید. دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در قسمت دوم خطبه‌ی خود خاطره‌ی آن روز را عنوان سخن قرار داد و گفت:
«أمن العدل یا ابن الطلقاء تخدیرک نساءک و اماءک و سوقک بنات رسول‌اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله، قد هتکت ستورهن و أصحلت صوتهن، مکتئبات تخدی بهن
(صفحه 172)
الأباعر، و یحدوابهن الأعادی من بلد الی بلد، لا یراقبن و لا یؤوین، یتشوفهن القریب والبعید، لیس معهن ولی من رجالهن».
ای پسر آزاد شدگان، عدالت کجا؟ انصاف کجا؟ زنان و کنیزان خود را پرده‌نشین داری اما دختران رسول خدا را بی‌کس و بی‌پناه بر شترهای تندرو نشانده‌ای و به دست دشمنان سپرده‌ای تا از شهری به شهری

برند؟!!!.
سپس گفت: «و کیف یستبطیء فی بغضتنا من نظر الینا بالشنف والشنآن والإحن والأضغان، أتقول: «لیت اشیاخی ببدر شهدوا» غیر متأثم و لا مستعظم و أنت تنکت ثنایا أبی‌عبداللّه بمحضرتک، و لم لا تکون کذلک و قد نکأت القرحة و استأصلت الشافة بإهراقک دماء ذریة رسول‌اللّه صلی اللّه علیه و آله، و نجوم الأرض من آل عبدالمطلب، و لتردن علی اللّه و شیکا موردهم، و لتودن انک عمیت و بکمت، و أنک لم تقل «فاستهلوا و اهلوا فرحاً».
یزید! چگونه با ما کینه‌ورزی نکند آن کس که به دیده‌ی انکار و دشمنی به ما می‌نگرد؟ با کمال بی‌باکی و بدون آن که خود را گنهکار بدانی می‌گوئی ای کاش نیاکان من که در بدر کشته شدند امروز حاضر بودند، آنگاه با چوبی که در دست داری به دندانهای اباعبداللّه می‌زنی، چرا چنین نباشی و حال آنکه آنچه می‌خواستی کردی، و ریشه‌های فضیلت و تقوی را از جا برکندی و خون فرزندان رسول خدا را ریختی، و ستارگان فروزان روی زمین را از فرزندان عبدالمطلب در زیر ابرهای بیداد و ستمگری پنهان کردی، اما به زودی نزد خدا روی، بر پدرانت وارد می‌شوی، و ترا نیز به جای آنها می‌برند، و آنگاه آرزو خواهی کرد که ای کاش کور و لال شده بودی و نمی‌گفتی جای آنها جای نیاکانم خالی تا خوشحالی و پای‌کوبی کنند.
چون سخنان دختر امیرالمؤمنین به اینجا رسید دعا کرد و گفت خدایا حق ما را بگیر، و از کسانی که بر ما ستم کردند انتقام بکش، پس رو به یزید کرد و گفت به خدا که پوست خود را کندی و گوشت خود را بریدی و به زودی بر رسول خدا وارد می‌شوی و خواهی دید که به کوری چشمت فرزندان او در بهشت برین جای دارند، همان روزی که خدا عترت رسول خود را از پراکندگی برهاند و همه را در بهشت فراهم سازد، و این وعده‌ای است که خدای متعال در قرآن مجید داده است «و لا تحسبن
(صفحه 173)
الذین قتلوا فی سبیل اللّه أمواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون» گمان مبر که شهدای راه خدا مرده‌اند، چه آنان زنده‌اند و نزد خدا روزی داده می‌شوند.
یزید! روزی که داوری با خدا باشد و محمد صلی اللّه علیه و آله دادخواهی کند و اعضا و جوارح تو بر تو گواهی دهند آن روز پدرت که تو را بر مسلمانها مسلط ساخت به سزای خود خواهد رسید و آن روز دانسته خواهد شد که ستمکاران چه مزدی می‌برند و جای چه کس بدتر و دار و دسته‌ی که زبونتر است. با اینکه من به خدا قسم ای دشمن خدا و ای پسر دشمن خدا تو را کوچک می‌شمارم و قابل توبیخ و سرزنش نمی‌دانم، اما چه کنم چشم ما گریان و سینه‌ی ما سوزان است و با توبیخ و سرزنش تو شهدای ما زنده نمی‌شوند، حسین من کشته شد و طرفداران شیطان ما را

نزد نابخردان می‌برند تا از مال خدا مزد خود را بر بی‌احترامی نسبت به خدا بگیرند، خون ما از دستهای اینان می‌چکد و گوشت ما از دهان ایشان می‌ریزد و پیکرهای پاک شهیدان در اختیار گرگان و درندگان بیابان نهاده شده، اگر امروز از کشتن فایده کردی فردای حساب به زیان آن خواهی رسید، روزی که جز عملت چیزی را بدست نیاوری، روزی که تو بر پسر مرجانه فریاد زنی و او بر تو فریاد زند، روزی که تو و پیروانت در نزد میزان عدل الهی به جان هم افتید، روزی که ببینی بهترین توشه‌ای که پدرت برای تو فراهم ساخت آن بود که فرزندان رسول خدا را بکشی، به خدا من جز از خدا نمی‌ترسم و جز نزد وی شکایت نمی‌برم، مَکْرِ خود را بکار بر، و کوششت را دنبال کن و هرچه می‌توانی جان بکن به خدا قسم ننگ و رسوائی کاری که با ما کردی هرگز قابل شستشو نیست.

دختر زهرا علیهماالسلام خطبه‌ی خود را به شکرگزاری پروردگار خاتمه داد و چنین گفت: شکر خدائی را که عاقبت کار سروران جوانان بهشت را به خوشبختی و آمرزش ختم کرد و بهشت را جای آنان قرار داد از خدا می‌خواهم درجات آنان را بالا برد و از فضل خویش به ایشان بیشتر عنایت کند، چه خدا بر هر کار توانا است.

شنونده‌ی محترم این بود خطبه‌ی زینب دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مجلس یزید که در قسمتی متن عربی و ترجمه‌ی فارسی و در قسمتی هم فقط ترجمه‌ی آن را شنیدید و قطعاً بر صراحت و شجاعت و بزرگی روح دختر فاطمه زهرا علیهماالسلام

(صفحه 174)

آفرین گفتید، و ضمناً به ارزش این سخنان و لزوم این گفتار در چنان وضعی با چنان دستگاهی توجه کردید و نیک دانسته شد که این گونه خطبه‌ها سخنانی نبوده است که بر اثر تحریک عواطف و ناراحتیهای روحی و فشار مصیبت گفته شود، سخنانی است که روز نقشه دقیق و منظمی هر قسمت در جای خود و در حدود لزوم گفته شده و حق را برای همیشه روشن ساخته است. والسلام علیکم و رحمة اللّٰه و برکاته.

(1) این مرد از شیعیان علی علیه‌السلام بود و چشم چپ خود را در جنگ جمل از دست داده بود چشم راست او هم در جنگ صفین از بین رفته بود، کار این مرد مسلمان نابینا آن بود که همه روزه صبح به مسجد کوفه می‌رفت و تا شام به نماز و عبادت سرگرم بود و شب به خانه بازمی‌گشت.

(2) گذشت که خطبه‌ی حضرت زینب علیهاالسلام را گوینده‌ی محترم رحمه‌اللّٰه از نسخه‌ی بلاغات النساء ابی‌الفضل احمد بن ابی‌طاهر بغدادی متولد در 204 و متوفی 280 نقل فرموده است.

(3) ترجمه‌ی آیه بنا بر قراءت غیر عاصم که «عاقبة» را برفع خوانده‌اند می‌باشد.

سخنرانی 10
بسم اللّٰه الرحمن الرحیم
الحمد للّٰه رب العالمین باریء الخلائق اجمعین والصلاة والسلام علی خاتم النبیین ابی‌القاسم محمد و آله الطاهرین.
گفتار امروز ما با آیه‌ای از قرآن مجید شروع می‌شود اعوذ باللّٰه من الشیطان الرجیم «تلک امة قدخلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم و لا تسئلون عما کانوا یعملون» این آیه به همین صورت در دو جای سوره‌ی بقره آمده است. یکی بعد از آیه‌ی 133 که مضمون آن این است، مگر شما حاضر بودید هنگامی که مرگ یعقوب فرارسید و از پسران خود پرسید که پس از من چه چیز را پرستش خواهید کرد؟ گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدائی یگانه است و شریک ندارد خواهیم پرستید. سپس می‌گوید «تلک امة قد خلت» یعنی: یعقوب و فرزندان خداشناس او ملتی بودند که رفتند و نیک و بد خود را با خود بردند، نه نیکیهای آنان را به شما خواهند داد و نه از بدیهای ایشان بر شما خواهند نهاد.
جای دیگر در همین سوره بعد از آیه‌ی 140 که ترجمه‌ی آن این است. مگر شما می‌گوئید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و دوازده سبط بنی‌اسرائیل یهودی یا نصرانی بوده‌اند، از رسول خدا به اینان بگو: آیا شما بهتر می‌دانید یا خدا، و چه کس ستمکارتر است از آنکه شهادتی از خدا نزد او باشد و آن را کتمان کند و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست، اینجا هم بعد از این آیه می‌گوید «تلک امة قد خلت» یعنی اولاد ابراهیم و فرزندان او یهودی یا نصرانی نبوده‌اند و پیش از موسی و عیسی علیهماالسلام می‌زیسته‌اند، ثانیاً هرچه بوده‌اند و هر کیشی که داشته‌اند و هر نیک و بدی ارتکاب
(صفحه 175)
می‌کرده‌اند به حال شما چه سود و زیانی دارد؟! اگر مردمی نیک بوده‌اند و کار نیک و شایسته انجام می‌داده‌اند، به شما چه مربوط، و اگر مردمی بد و بدکار بوده‌اند شما چرا نگران بدیهای آنها باشید مگر ممکن است که روز حساب شما را مسئول بدیهای آنها بشناسند؟.
ما در چند سخنرانی سال گذشته و امسال تاریخ عاشورا را تا جائی که توفیق مساعد بود مورد بررسی قرار دادیم، و ضمن این کار نام اشخاص نیک و شجاع و فداکار و با ایمان و تقوی برده شد و از نیکیها و شجاعتهای آنها در راه خدا، و از پایداری و فضائل و مکارم اخلاق ایشان سخن به میان

آمد. از اشخاص بد و گنهکار و سرکش و زورگو نیز نام برده شد، و به کارهای زشت و ناجوانمردیها و بدکاریهای اینان اشاره کردیم، و با توجه به خوبیهای آنان و بدیهای اینان بر آنان که مردمی سرفراز و سعادتمند بوده‌اند درود و تحیت فرستادیم، و بر اینان که مردمی پست و فرومایه بوده‌اند بد و نفرین فرستادیم. اما در عین اینکه سلام و درود فرستادن به روح پاک شهیدان و رادمردان و از جان گذشتگان راه خدا و لعن و نفرین کردن به کسانی که در مقابل حق ایستاده‌اند و بروی اهل حق شمشیر کشیده‌اند، مردان با فضیلت و با تقوی را که بهترین سرمایه‌ی هر ملتی هستند از میان برده‌اند کاری است نیک و شایسته، اما نمی‌تواند سعادت انسان را تأمین کند مگر آنگاه که آدمی هم فکر و هم‌افق و همگام مردان نیک باشد، و در فکر و عمل از مردان بد کناره‌گیری کند، وگرنه سخن همان است که خدا گفته است «تلک امة قد خلت» آن نیکان و بدان و آن مردان پاک و ملکوتی، و آن بدسیرتان آدمی صورت ملتی هستند که براه خود رفته‌اند، هرچه توفیق و خوبی و نیکی داشته‌اند برای خود آنها است، و هرچه گناه و بدی و ستمگری داشته‌اند بر خود ایشان بار است، نه شما بر کارهای نیکشان مأجور خواهید بود، نه بر کارهای بدشان مسئول. تکرار این آیه هم در سوره‌ی بقره آنهم در فاصله‌ی کمتر از ده آیه برای آن است که توجه به این موضوع بسیار مهم است و نباید کسی به این دلخوش باشد که بگوید حسین بن علی علیهماالسلام و یاران او مردانی بزرگ و بزرگوار بوده‌اند، یا ابن‌زیاد و یزید و همکارانشان مردمی بد و بیراه. چه بسا مردمی که ممکن است به روح مقدس امام علیه‌السلام درود می‌فرستند اما خود از لحاظ فکر و عمل و

(صفحه 176)

طرز کار، ابن‌زیاد را پسندیده‌اند، و راه او را در پیش گرفته‌اند، و چه بسا مردمی که از بدان گذشته‌ی تاریخ انتقادها کرده‌اند و بدها گفته‌اند، و مزید عذابها برای ایشان خواسته‌اند اما در طرز رفتار و کردار خویش همان ها را به عنوان پیشوائی و راهنمائی برگزیده‌اند.

در این مطلب شبهه‌ای نیست که تأیید حق را اهل حق به هر نسبتی که باشد و مبارزه با بدان و بدیها هر چند کاری است خوب و در حد خود اثربخش، اما انسان را در ردیف نیکان و سعادتمندان قرار نمی‌دهد، و از جرگه بدان و بدکاران بیرون نمی‌آورد، مگر آنگاه که روش عمل انسان به آنان نزدیک شود و از اینان دور گردد، و در این صورت است که می‌شود گفت من هواخواه و طرفدار خوبان و نیکانم و دشمن و مخالف بدان و بدکاران. قرآن مجید به موضوع تاریخ و نقل سرگذشت ملتهائی که آمده‌اند و رفته‌اند و نقل و قصص پیمبران صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و کسانی که با ایشان درافتاده‌اند بسیار عنایت فرموده است، و قسمتی مهم از آیات و

سوره‌های قرآن مجید به نقل و بیان همین موضوع یعنی تاریخ گذشتکان اختصاص یافته است، اما منظور از این قسمت تنها آن نمی‌بوده است که مسلمانان جهان بدانند که موسی علیه‌السلام مرد خوبی بود، و فرعون مرد بدی، یا قوم عاد و ثمود مردمان بد و بیراه بودند، و فلان ملت دیگر مردمی خوب و سر براه. خوبی موسی علیه‌السلام و دیگر پیمبران خدا، و خوبی مسیحیان نجران که بدست ذونواس پادشاه یمن کشته شدند و بدی ذونواس به حال مسلمان چه سود و زیانی دارد.
نقل تاریخ گذشتگان برای آن است که مسلمانان در علل پیشرفت و سعادتمندی و سرفرازی ملتی و بدبختی و زبونی و بیچارگی ملتی دیگر تأمل کنند و آنچه را در ملتهای گذشته‌ی جهان موجب سربلندی و سرفرازی و نیرومندی و سروری بوده است بشناسند و پی آن بروند و نیز آنچه را در ملتهای گذشته‌ی دنیا باعث سقوط و بدبختی و گرفتاری به عذاب خدای متعال و نابودی می‌شده است نیک بشناسند و از آن پرهیز کنند و بدانند که سنت خدای متعال عوض نمی‌شود و تغییر نمی‌کند، و اگر قومی به جهتی در دنیا سرفراز شده‌اند آن جهت همیشه موجب سرفرازی خواهد بود و اگر ملتی به جهتی بدبخت و زبون شدند، آن جهت همیشه باعث بدبختی و زبونی خواهد گشت.
(صفحه 177)
کلمه‌ی سنت هر جا که در قرآن مجید استعمال شده به همین معنی لغوی است یعنی روش و طرز عمل که خدای متعال با امتهای گذشته داشته است و در همه جا خدا می‌گوید که سنت من تغییرپذیر نیست برای عزت و سربلندی راهی است و آن راه را عوض نمی‌کنم، و برای بدبختی و بیچارگی هم راهی و علتی است که تغییرپذیر نیست. «سنة اللّٰه فی الذین خلوا من قبل و لن تجد لسنة اللّٰه تبدیلا»
این آیه به این صورت در سوره‌ی احزاب (63) است یعنی آن طرز رفتاری که خدا درباره‌ی بندگان منافق و گنهکار خود داشته است که اول پیمبران و فرستادگان برایشان بفرستد و اتمام حجت کند و راه خوب و بد و حق و باطل را برای ایشان روشن سازد، و پس از اتمام حجت آنان را که ایمان نیاورند و به کفر خویش اصرار ورزند هلاک گرداند و نابود کند، و آنان را که با خدا و پیغمبرش از راه دوروئی و فریبکاری و نفاق درآیند: هم با خدا باشند و هم با دشمنان خدا، و هم از رسول خدا غنیمت جنگ و دیگر بهره‌های مسلمانی گرفته باشند، و هم از دشمنان او حق حساب جاسوسی و فتنه‌انگیزی، اینان را رسوا کند و دستشان را از هر دو طرف کوتاه سازد و رانده‌ی اینجا و آنجا کند، این سنت خدا تغییر پذیر نیست و نباید انتظار داشت که نفاق و دوروئی روزی موجب شرمندگی و رسوائی باشد و روزی باعث سرفرازی و نیک‌نامی. در قرآن سوره‌ی بنی‌اسرائیل نیز همین

مطلب به این صورت ذکر شده:
«سنة من قد ارسلنا قبلک من رسلنا و لا تجد لسنتنا تحویلا» 79.
تحویل هم همان تبدیل و تغییر و از حالی به حالی بردن است در سوره‌ی انفال (38)نیز کلمه‌ی سنت به همین معنی بکار رفته است:
«قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف، و ان یعودوا فقد مضت سنة الأولین».
یعنی به کافران بگو اگر از کفر و عناد خویش بازگردند و دست از عناد با حق کوتاه سازند آمرزیده شوند و اگر به کفر و عناد خود بازگردند روش ما درباره‌ی گذشتگان عمل شده است، یعنی درباره‌ی اینان هم همان روش بکار خواهد رفت و چنانکه آنان را هلاک کردیم اینان را نیز هلاک خواهیم کرد، در سوره‌ی حجر این مطلب به این صورت بیان شده: «لا یؤمنون به و قد خلت سنة الأولین».
(صفحه 178)
یعنی این کفار مکه که در دشمنی و عناد ورزی با رسول خدا اصرار می‌ورزند امیدی به ایمان آنها نیست، اینان ایمان نمی‌آورند اما تکلیفشان روشن است و روش ما درباره‌ی کافرانی که پیش از ایشان بوده‌اند و بر کفر خود اصرار ورزیده‌اند معلوم است، با اینان نیز چنان کنیم که با آنان کردیم در سوره‌ی فتح (23)می‌گوید:
«ولو قاتلکم الذین کفروا لولوا الأدبار ثم لا یجدون ولیا و لا نصیراً سنة اللّٰه التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة اللّٰه تبدیلاً».
یعنی اگر مشرکان مکه در حدیبیه با شما جنگ می‌کردند صرفه‌ای نمی‌بردند و پشت به جنگ می‌دادند و سپس نه پناهی به دست می‌آورند، و نه یاوری و این طرز رفتاری است که پیش از این هم خدا با کافران داشته است و رفتار و سنت خدا را تغییر و تبدیل نیست، یعنی یکی از سنتهای پروردگار این است که ایمان مایه‌ی پیروزی و غلبه یافتن بر دشمن است و نه تنها شما و بت‌پرستان مکه بلکه هر دو دسته‌ای که با هم درافتند و یکی از آنها با انگیزه‌ی ایمان به میدان کارزار آید خدای او را پیروز می‌کند. در سوره‌ی فاطر یعنی سوره‌ی ملائکه (45) می‌گوید:
«و لا یحیق المکر السییء الا باهله فهل ینظرون الا سنت الأولین فلن تجد لسنة اللّٰه تبدیلاً و لن تجد لسنة اللّٰه تحویلاً».
یعنی اینان که دست از بت‌پرستی برنمی‌دارند و مکرهای بد بکار می‌برند تا از پیشرفت اسلام جلوگیری کنند بدانند که مکرهای بد دامنگیر همان کسانی می‌شود که مکر می‌کنند و اگر ایشان انتظار داشته باشند که ما با ایشان روشی در پیش گیریم جز روشی که با گذشتگان داشته‌ایم، انتظاریست بی‌جا، چه سنت خدا تغییرپذیر نیست و مکر و فریبکاری هرگز مایه‌ی سرفرازی و پیشرفت نبوده است. در سوره‌ی مؤمن یعنی سوره‌ی

غافر (85) می‌گوید:
«فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا سنة اللّه التی قد خلت فی عباده و خسر هنا لک الکافرون».
یعنی کسانی که پیمبران ما را تکذیب و آنها را مسخره کردند و عذاب بر آنها فرستادیم چون سختی عذاب ما را دیدند و دست به دامن ما شدند و گفتند دست از شرک و کفر خویش برداشتیم و به خدای یگانه ایمان آوردیم این ایمان که از فشار
(صفحه 179)
عذاب ناشی شده بود سودی به حال ایشان نمی‌داشت و این روش خدائی است، که در میان بندگانش عمل شده است و کافران در آن حال زیان بردند.
از مجموع این آیات که خوانده شد و ترجمه شد چنین برمی‌آید که خدای متعال برای خاطر کسی از سنتهای خویش دست برنمی‌دارد، نه کسی را بی‌جهت عزیز و سربلند و سعادتمند می‌کند و نه کسی را بی‌جهت خوار و زبون و بدبخت می‌گرداند. هم آن را رازی است و هم این را جهتی و علتی، نه خدا ملتی را آفریده است تا بر دیگران سروری کنند و در دنیا عزیز و سربلند باشند، و نه مردمی را خلق کرده است برای آنکه بیچاره و بدبخت و نادار و درمانده باشند، هم آنان که در دنیا سروری و توانگری یافته‌اند بر حسب سنت الهی بوده است و هم اینان که زبونی و بدبختی و رسوائی کشیده‌اند، امیرالمؤمنین علیه‌السلام در یکی از خطبه‌های خود که در نهج‌البلاغه نقل شده می‌گوید «واللّٰه لأظن ان هؤلاء القوم سیدالون منکم باجتماعهم علی باطلهم و تفرقکم عن حقکم و بمعصیتکم امامکم فی الحق، و طاعتهم امامهم فی الباطل و بادائهم الأمانة الی صاحبهم، و خیانتکم)صاحبکم(و بصلاحهم فی بلادهم و فسادکم، فلو ائتمنت احدکم علی قعب لخشیت ان یذهب بعلاقته».
یعنی به خدا قسم گمان می‌کنم که این دشمنان شما به زودی بر شما پیروز شوند و کار را از دست شما بگیرند چرا که اینان در همان باطل خود هماهنگی دارند، اما شما در حق خود پراکنده و از هم جدا هستید، آنان امام خود را در راه باطل اطاعت می‌کنند اما شما امام خود را در راه حق معصیت می‌کنید، و فرمان او را نمی‌برید، آنان به رهبر خود به امانت رفتار می‌کنند اما شما با امام خود خیانت می‌کنید، آنان در سرزمین خود و برای خود خوب مردمی هستند و کاری به زیان کشور خود نمی‌کنند، اما شما در سرزمین خودتان و جائی که مال شما است بد مردمی هستید و تبهکاری می‌کنید، با شما مردم چگونه می‌توانم کار کنم که اگر به یکی از شماها کاسه‌ای چوبی به امانت بسپارم راستی می‌ترسم که دسته‌ی آن را برای خود جدا کنید.

می‌توانم بگویم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام با این کلمات همه‌ی آن آیات را شرح و تفسیر کرد و نشان داد که از قانونهای خدائی و سنتهای الهی نمی‌توان سرپیچی کرد. علی علیه‌السلام می‌خواهد به اصحاب خود بگوید که شما تنها به اینکه امام شما علی
(صفحه 180)
است غالب نخواهید شد و آن دیگران تنها به این دلیل که مرد بدی بر آنها حکومت می‌کند مغلوب نخواهند شد، سنت خدا در غالب و مغلوب شدن ملتها این نبوده است و نیست که هر دسته‌ای امام عادل و خوبی داشتند غالب شوند و کار آنها پیشرفت کند اگر چه با هم متحد و هماهنگ نباشند و اگر چه امام خود را نافرمانی کنند (1) و اگر چه با امام خود خیانت ورزند، و اگر چه در سرزمین خود و در کشور خود و برای خود هم مردمانی بد و تبهکار باشند، و نیز سنت خدا این نیست که هر دسته‌ای که رهبر ستمگری داشته باشند کار آنها پیش نرود و از مقاصد خویش بازمانند و هرگز نوبت دولت به آنها نرسد و هرگز پیروز نگردند هر چند مردمی متحد و متفق و هماهنگ باشند، و هر چند رهبر خود را اطاعت کنند و با وی به امانت رفتار کنند و در میان خود برای خود مردمی خوب و نافع و درستکار باشند برحسب سنتی که خدای متعال دارد آن دسته اول با همان امام خوبی که دارند شکست خواهند خورد و قدرت و دولت خود را از دست خواهند داد، چه با پراکندگی و اختلاف و نافرمانی و جنایت و نادرستکاری نمی‌توان برقرار ماند، و این دسته دوم با همین رهبر ستمگر پیش خواهند برد و قدرت را از دست دیگران خواهند گرفت، چه مقتضای اتحاد و اتفاق و اطاعت و انقیاد و امانت داشتن و درستکاری به حکم سنت دیرین پروردگار پیشرفت و پیروزی و غالب شدن و قدرت یافتن است.
علی علیه‌السلام نمی‌خواست اصحاب خود را مغرور کند و به آنها دروغ بگوید که با داشتن امامی مانند علی خیالتان آسوده باشد، به هر حال دنیا و آخرت مال شماست اتحاد و اتفاق نداشتید مهم نیست. امام شما امیرالمؤمنین است خیانتکار بودید عیبی ندارد، امام شما علی است از امام خود اطاعت نکردید و حرف او را گوش ندادید جای نگرانی نیست، چه امامی مثل علی دارید اگر در میان خود و در شهر و کشور خود و برای خود بد مردمی بودید و خانه‌ی خود را بدست خود خراب کردید و برای خود هم مردمی فاسد و مفسد بودید، چون امامی مثل علی بر شما حکومت می‌کند زیانی به شما نخواهد رسید. از طرف دیگر دشمنان شما چون مرد ستمگری بر ایشان حکومت
(صفحه 181)
می‌کند هرچه باشد و هر طور باشند همیشه زبون و خوار و شکست خورده‌ی شما خواهند بود اگر چه بیش از شما گوش با هم متحد و متفق

باشند، و اگر چه بیش از شما امین و درستکار باشند، و اگر چه بیش از شما گوش به فرمان امام خود باشند و اگر چه بیش از شما برای خود و کشور خود خوب و سودمند باشند از اینگونه دروغ‌ها که همه برخلاف سنت پروردگار است امیرالمؤمنین علیه‌السلام به اصحاب و شیعیان خود هرگز نگفت، و همیشه در هر مقامی آنان را به تخلف‌ناپذیری و تغییر نیافتن سنتهای پروردگار توجه می‌داد، اما خود شیعیان و اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام از اینگونه دروغها به خود می‌گفتند و شاید بسیاری از آنها تصور می‌کردند یا تصور می‌کنند که راستی می‌توان سنتها و روشهای خدا را عوض کرد و از آنچه تمام بشر نتیجه‌ی بد گرفته‌اند و می‌گیرند نتیجه‌ی خوب گرفت، و با کارهائی که دیگران را پست و زبون و بیچاره ساخته است و عزت و قدرت و سعادتشان را به باد داده است با همان کارها می‌توان عزیز و نیرومند و سعادتمند شد.
در خطبه‌ی دیگر هم امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی جهاد می‌گوید «فمن ترکه رغبة عنه البسه اللّٰه ثوب الذل و شملة البلاء)و شملته البلاء خ ل(و دیث الصغار و القماء، و ضرب علی قلبه بالاسهاب، و ادیل الحق منه بتضییع الجهاد و سیم الخسف و منع النصف».
اینجا هم علی علیه‌السلام نمی‌خواهد از ثواب جهاد در راه خدا و دفاع از مرزهای خود و دین خود سخن بگوید، یا بگوید که اگر کسی جهاد نکرد و ملتی وظیفه‌ی جهاد و دفاع از وطن را از یاد برد و در خانه‌اش نشست تا دشمن بر سر او تاخت، عقوبت او در قیامت این طور و آن طور خواهد بود، در این بیان امیرالمؤمنین هیچ کاری به ثواب و عقاب اخروی ندارد و می‌خواهد مردم را توجه دهد به یکی از قوانین و سنن الهی که هر قومی شانه از زیر بار وظیفه‌ی جهاد و دفاع خالی کنند و در فکر حفظ مرزهای خود از تعرض دشمن نباشند، اگر چه پیغمبرشان خاتم انبیاء باشد و امامشان امیرالمؤمنین، خوار و زبون خواهند شد، و سر تا پای آنها را گرفتاری و بیچارگی فراخواهد گرفت، در میان ملتها، کوچک و سرشکسته خواهند بود، نور عقل و درایت را از دست خواهند داد. در اثر ترک وظیفه‌ی جهاد و دفاع حق را از دست می‌دهند و دولت بدست
(صفحه 182)
دیگران خواهد افتاد، داغ مذلت بر پیشانی چنین ملتی خواهد خورد و کسی با او به انصاف و عدل رفتار نخواهد کرد. می‌توان گفت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ناامیدی از آنکه مردم را از طریق عاطفه‌ی دینی برای جهاد آماده سازد دست بدامن عاطفه‌ی ملی آنها شد و به آنها فرمود که اگر برای ثواب اخروی به جهاد نمی‌روید، و از عقوبت و کیفری که بر ترک جهاد مترتب است بیم ندارید، از آثار بدی که ترک جهاد در زندگی شما دارد بترسید و از سنتهای خدائی که تغییرناپذیر است برحذر باشید، شما اگر هم

ثواب اخروی را نخواهید باید برای حفظ عزت و استقلال و سربلندی خود به پا خیزید و مرزهای کشور خود را از تعرض دشمنان حفظ کنید و حیثیت و آبروی خود را در میان ملل از دست ندهید و خود را در اثر خانه‌نشینی و فرصت بدست دشمن دادن گرفتار و بیچاره نسازید.
سپس امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «الا و انی قد دعوتکم الی قتال هؤلاء القوم لیلا و نهاراً، و سراً و اعلاناً، و قلت لکم: اغزوهم قبل أن یغزوکم، فواللّٰه ماغزی قوم قط فی عقردارهم الا ذلوا، فتوا کلتم و تخاذلتم حتی شنت علیکم الغارات و ملکت علیکم الأوطان».
یعنی من شب و روز پنهان و آشکار به شما می‌گفتم که با مردم شام و دشمنان خود بجنگید، و پیش از آنکه آنها بر شما بتازند و شما را غافلگیر کنند شما بر آن یاغیان حمله برید و پیشگیری نمائید. چه هرگز ملتی نبوده است که در خانه خود بماند و همانجا بنشیند تا دشمن بر وی بتازد، و مرزهای او را یکی پس از دیگری غارت کند و آنگاه در مرکز کشورش با وی در جنگ شود و آن ملت ذلیل و خوار نشود و شکست نخورد. اما هرچه گفتم شما کار را به این و آن حواله ساختید و یکدیگر را از کار جهاد سست کردید تا در نتیجه به حکم قانون و سنت الهی دشمن از مرزهای شما به کشور شما راه یافت و هر روز ناحیه‌ای را غارت کرد و از دست شما گرفت، قرآن مجید در توجه دادن مردم به این حساب که ما برای خاطر این و آن حساب خود را به هم نمی‌زنیم اصرار ورزیده است و آیاتی بسیار برای روشن ساختن این حقیقت در قرآن مجید می‌توان یافت.
در سوره‌ی بقره راجع به یهودیان معاصر رسول خدا می‌فرماید: «و قالوا لن تمسنا
(صفحه 183)
النار الا ایاماً معدودةً قل اتخذتم عنداللّٰه عهداً فلن یخلف اللّٰه عهده ام تقولون علی اللّٰه ما لا تعلمون، بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئتة فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون» این یهودیان معاصر و معاند رسول خدا گفتند ما اگر به دوزخ هم رفتیم چند روزی بیشتر در آن نخواهیم ماند. ای رسول خدا به اینان بگو مگر شما از خدا سندی گرفته‌اید، و خدا با شما عهد و پیمانی بسته است، و اطمینان دارید که خدا عهد خود را به هم نمی‌زند، یعنی مگر خدا به شما تنها سندی داده است که ما در موقع رسیدگی به حسابها با گنهکاران دیگر طوری رفتار می‌کنیم و با شما طوری دیگر، همان گناهی که دیگران را برای همیشه معذب خواهد داشت برای شما چند روزی بیشتر تولید زحمت نخواهد کرد. راستی خدا چنین قرار محرمانه‌ای با شما دارد؟! یا آنچه را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید.
سپس اشاره به همان قانون خدائی می‌کند که اگر گناه بر آنان مستولی شد و اثر گناه همه‌ی وجود او را فراگیرد، دیگر برای همیشه در عذاب

خواهد بود «بلی من کسب...»، بلی شما را هم با همان قانون عمومی عذاب می‌کنم و آن قانون این است که هرکس به گناه و شرک گرفتار شود گناهش او را فراگیرد چنانکه تا مرگ از آن رهائی پیدا نکند چنین کسانی همیشه در عذاب دوزخ خواهند بود.
در آیه‌ای از سوره‌ی نساء همین مطلب صریحتر و جامعتر بیان شده است «لیس بأمانیکم و لا امانی اهل الکتاب. من یعمل سوءاً یجز به و لا یجد له من دون اللّٰه ولیاً و لا نصیراً. و من یعمل من الصالحات من ذکرٍ أو انثی و هو مؤمن فاولئک یدخلون الجنة و لا یظلمون نقیراً» یعنی ثواب و عقاب و آثار نیک و بد کارها بستگی به آرزوهای شما و اهل کتاب ندارد، نه قانون الهی برای خاطر شما مسلمانان به هم خواهد خورد و نه برای خاطر اهل کتاب. و آن قانون این است که هرکس کار بدی انجام دهد به کیفر آن خواهد رسید و جز خدا پناهی و یاوری بدست نخواهد آورد، و هرکس از مرد و زن درستکار و باایمان باشد اینان وارد بهشت خواهند شد و کمتر ظلمی برایشان نخواهد شد.
والسلام علیکم و رحمةاللّٰه و برکاته
(صفحه 184)
(1) چنانکه در غزوه‌ی احد در اثر نافرمانی عده‌ای (با اینکه مسلمان و معتقد به خدا و پیغمبر و اسلام و قرآن بودند و طرف آنها دشمنان خدا و پیغمبر بودند) شکست خوردند.

سخنرانی 11
بسم اللّٰه الرحمن الرحیم
الحمدللّٰه رب العالمین باریء الخلائق اجمعین والصلاة والسلام علی خاتم النبیین أبی‌القاسم محمد و آله الطاهرین.
در همان نخستین روزی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم دعوت خود را به امر خدای متعال علنی کرد و با نزول آیه‌ی «و انذر عشیرتک الأقربین» مأمور شد که خویشاوندان نزدیکتر خود را بیم دهد و به دین مبین اسلام دعوت کند، در همان روز بارها به خویشان خود می‌گفت که به اعتماد خویشاوندی با من از راه بندگی خدا منحرف نگردید، و نیک بدانید که کاری بدست من نیست و من نمی‌توانم برخلاف سنت الهی نفعی به شما برسانم و زیانی از شما بگردانم. اگر نفعی به شما رسد از همان راهی است که خدا معین کرده و اگر به زیانی گرفتار شوید بر حسب همان قانونی است که خدا وضع کرده است، کسی تصور نکند که برای خاطر قریش یا بنی‌هاشم یا بنی‌عبدمناف یا بنی‌عبدالمطلب یا دخترم فاطمه یا عمه‌ام صفیه حسابها را به هم می‌زنند و بد اینان را نادیده می‌گیرند. رسول خدا پس از نزول آیه‌ای که تلاوت شد قریش را فراهم ساخت و فرمود ای گروه قریش خود را از آتش نجات دهید که سود و زیان شما بدست من نیست یعنی برای سود و زیان و ثواب و عقاب قانونی است. کار خوب کردید سود می‌برید به شما ثواب می‌دهند، کار بد کردید زیان می‌برید، شما را عقاب می‌کنند، ای گروه بنی‌کعب بن لؤی خود را از آتش نجات دهید که سود و زیان شما بدست من نیست، ای گروه بنی‌قصی خود را از آتش نجات دهید که من نمی‌توانم به شما ثوابی برسانم و نمی‌توانم از شما عذابی بگردانم از گروه بنی‌عبدمناف خودتان موجبات
(صفحه 185)
رهائی خود را از عذاب خدا فراهم سازید که برای شما از من کاری ساخته نیست، یعنی خداشناس باشید بهشت می‌روید، مشرک باشید دوزخی خواهید بود، کلیدی بدست من داده‌اند که مشرکین خویشاوند خود را از در محرمانه‌ای به بهشت برم، و نیز به من حق نداده‌اند که دوستان و خویشاوندان خود را از تکالیف الهی معاف دارم.
ای بنی‌زهرة بن کلاب خود را از عذاب خدا نجات دهید.
ای بنی عبدالمطلب کاری کنید که خدا شما را عذاب نکند و بدانید که کاری به دست من نیست ای بنی‌مرة بن کعب، ای بنی‌هاشم، ای بنی‌عبدشمس با خداپرستی خود را از عذاب شرک رهائی بخشید که از من کاری ساخته

نیست، ای عباس عموی پیغمبر تو هم خود را از عذاب خدا آزاد کن، ای صفیه عمه‌ی محمد تو هم به فکر آزادی و رهائی خود باش که من هیچ کاری برای شما نمی‌توانم بکنم، نه منفعت دنیای شما بدست من است، و نه نصیب آخرت شما، مگر خودتان خداشناس شوید و بگوئید «لا اله الّا اللّه»، ای فاطمه دختر محمد تو هم برای نجات از عقاب خدا کوشش کن که از پدرت کاری ساخته نیست و سود و زیان تو را من در اختیار ندارم، البته شما خویشان منید و من هم با شما صله‌ی رحم خواهم کرد.
اگر خویشاوندی با رسول خدا جای ایمان و عمل صالح را نمی‌گیرد و دختر پیغمبر هم باید از همان راهی که دیگران سعادتمند و خوش عاقبت می‌شوند سعادت و حسن عاقبت خود را تأمین کند و نه تنها برای او که دختر پیغمبر است برای شخص رسول خدا هم جز ایمان و عمل صالح راهی به جلب رضای پروردگار نیست، چگونه ممکن است کسی تصور کند که بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام آن آیات قرآن و این احادیث نبوی و خطبه‌های نهج‌البلاغه همگی نسخ شده و راهی دیگر برای بهشتی شدن و حسن عاقبت غیر از راه ایمان و درستکاری بدست آمده است و آن مقداری که پیش از واقعه‌ی کربلا مسلمان احتیاج به راستگوئی و امانت و درستکاری و مواظبت بر عبادات و وظایف شرعی و پرهیز از دروغ گفتن و میگساری و رباخواری و حرام‌خواری داشت فعلاً به آن اندازه احتیاج ندارد و می‌شود انسان در ستمگری از کشندگان امام حسین علیه‌السلام جلو بیفتد و در عین حال به درود فرستادن و سلام کردن بر امام و یاران بزرگوارش دلخوش باشد و روز حساب هم با امام و یارانش محشور شود،
(صفحه 186)
یارانی که سندهای زنده‌ی عظمت و بزرگی روح و خلوص و ایمان و راستگوئی آنها را می‌خوانیم و در همین سندهای زنده به معنی صحیح هواخواهی و طرفداری آشنا می‌شویم، یاران امام حسین واژه‌های عشق و ایمان و طرفداری و فداکاری را برای ما معنی کرده‌اند، و حتی با رجزهائی که روز عاشورا در مقابل دشمن می‌خوانده‌اند وضع روحی و شخصیت و معنویت خود را منعکس ساخته‌اند، تا آن کس که می‌گوید: «یا لیتنی کنت معکم فأفوز معکم» قدری بیندیشد و انصاف دهد که آیا همین جمله در شمار راستهای او نوشته خواهد شد، یا در ستونهای دروغ او؟ و آیا راستی آرزو می‌کند که ای کاش با عابس بن ابی‌شبیب شاکری همراه می‌بود و مانند او در مقابل سنگباران دشمن زره از تن و خود از سر دور می‌کرد، و در راه یاری حق تن او زیر سنگها نرم و کوبیده می‌شد، یا چون حساب نکرده است که آنها چه کرده‌اند که چه قدرتی نشان داده‌اند و در مقابل چه ضربتهائی ایستادگی داشته‌اند آرزوی همراهی آنها را در دل می‌گذراند، و

سخن بسیار کم‌مغز و دور از حقیقت بر زبان خویش می‌راند و شاید امیدوار است که این سخن را با سخنان اصحاب امام یکجا یادداشت کنند، اصحابی که در ایمان و نورانیت و یقین به جائی رسیده بودند که نور یقین آنها در مقام تسلیت امام هم می‌درخشید.
طبری می‌نویسد زهیر بعد از نماز ظهر امام جنگ سختی کرد و می‌گفت:
انا زهیر و انا ابن القین
اذودهم بالسیف عن حسین
منم زهیر پسر قین که با شمشیر خود دشمن را از امام خویش دور می‌کنم، و سپس دستی به شانه‌ی امام زد و گفت:
اقدم هدیت هادیا مهدیا
فالیوم تلقی جدک النبیا
و حسنا والمرتضی علیاً
و ذا الجناحین الفتی الکمیا
و أسداللّٰه الشهید الحیا
قدم پیش نه و دل رنجه مدار، امامی هستی که هم خود هدایت یافته‌ای و هم دیگران را هدایت می‌کنی، چه باکی از این پیش‌آمد، مگر جز این است که امروز به دیدار جدت رسول خدا و برادرت و پدرت علی و عمویت جعفر بن ابی‌طالب و عموی پدرت حمزه‌ی سیدالشهدا خشنود می‌شوی.
(صفحه 187)
زهیر در مقام یقین و در صفای معرفت به کجا رسیده بود که امام خود را تسلیت می‌دهد و می‌گوید از آنچه پیش آمده است دلگیر مباش که جای نگرانی و تأسف نیست. از امیرالمؤمنین عجب نیست اگر چنانکه در بعضی از کتب نقل شده فرموده باشد «لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً» (1) اگر پرده از پیش چشمها برداشته شود و حقایق پشت پرده آشکار گردد بر یقین من چیزی افزوده نخواهد شد. چه علی علیه‌السلام این سخن را گفته باشد و چه نگفته باشد قطعاً در این مقام بوده است و چنین یقین داشته است و امری برخلاف انتظار نیست، و از امیرالمؤمنین جز این نمی‌توان انتظار داشت، عجب آن است که می‌بینیم زهیر بن قین هم پا در این مقام نهاده است و با سخنانی که به امام می‌گوید می‌خواهد نشان بدهد که «لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً» من که زهیر و یکی از ارادتمندان و فداکاران فرزند امیرالمؤمنین‌ام، با چند روز ملازمت امام به اینجا رسیده‌ام که اگر پرده را بردارند چیزی بر یقین من افزوده نخواهد شد، همین یقین و روشنی ضمیر بود که یاران امام را در هر وضعی بر صراط مستقیم نگه داشت، و کمتر لغزشی برای ایشان پیش نیامد.
نافع بن هلال جملی یکی از یاران امام، دشمن را تیرباران می‌کرد و رجز می‌خواند:

انا هلال الجملی
انا علی دین علی
یعنی در همان حال (در گیرودار جنگ) برای علی علیه‌السلام تبلیغ می‌کرد و نام او را می‌برد و دین او را می‌ستود، تا دوازده نفر از اصحاب عمر بن سعد را کشت و کشانی را هم زخمی‌کرد در آخر کار بازوهای او درهم شکست و از کار افتاد و او را دستگیر کردند و نزد ابن‌سعد بردند، ابن‌سعد از او پرسید نافع چرا این بلا را بسر خود آوردی؟ و شاید تصور می‌کرد که او مثل بسیاری از مردم اظهار پشیمانی می‌کند و معذرت می‌خواهد، نافع گفت خدا را نیت من در این کاری که کرده‌ام آگاه است و در حالی که خون از ریش او می‌ریخت گفت: به خدا قسم دوازده نفر از شما را کشتم و کسانی را هم زخمی کردم و از این کار خود هیچ پشیمان نیستم و اگر شانه‌ها و
(صفحه 188)
بازوهای من از کار نیفتاده بود، نمی‌توانستید مرا دستگیر کنید؛ نافع اول کسی بود از یاران امام که او را دستگیر کردند و سپس گردن زدند.
و در همان دم مرگ هم سند زنده‌ای از ایمان و یقین و تشخیص صحیح خود بدست تاریخ سپرد، و تاریخ هم آن را با کمال امانت ضبط کرد، هنگامی که شمشیر بالای سر او بلند کردند گفت: «الحمدللّٰه الذی جعل منایانا علی یدی شرار خلقه» شکر خدا را که اگر کشته می‌شویم بدترین مردم ما را می‌کشند.
این بود وضع روحی کسانی که ما با کمال جرأت پس از درود فرستادن بر آنها می‌گوئیم «یا لیتنا کنا معکم فنفوز معکم» کاش ما هم با شما می‌بودیم تا چون شما رستگار و سرفراز و سعادتمند می‌گشتیم. ما چرا هرگز نمی‌گوئیم: شکر خدا را که ما در آن روز نبودیم و به چنان امتحان گرفتار نشدیم و در ریختن خون مثل شما مردانی پاک و با فضیلت شرکت نداشتیم، آیا آن روز به حقیقت و راستی نزدیکتر است، یا این شکرگزاری و شادمانی.
در سال 61 هجرت امام حسین علیه‌السلام از مدینه تا مکه و از آنجا تا نزدیک کوفه رفت و همه جا مردم را به یاری خود و دفاع از حق و حقیقت دعوت کرد و آن همه خطبه‌ها خواند و این جریان بیش از شش ماه طول کشید اما به قول مشهور بیش از 72 نفر همکار صمیمی پیدا نکرد، آنهم هفده نفرشان از اهل‌بیت و جوانان خود او بودند: دو نفر از فرزندان خودش یعنی علی‌اکبر و طفل شیرخوار امام، سه نفر فرزندان برادرش امام حسن یعنی قاسم، عبداللّٰه و ابوبکر، پنج نفر برادران امام یعنی عباس و عبداللّٰه و جعفر و عثمان پسران ام‌البنین، و محمد بن علی، دو نفر از اولاد عبداللّٰه بن جعفر یعنی عون و محمد، پنج نفر از اولاد عقیل یعنی

جعفر بن عقیل و عبدالرحمن بن عقیل و عبداللّه و محمد پسران مسلم بن عقیل، و محمد بن ابی‌سعید بن عقیل، نام این هفده نفر در زیارت ناحیه برده شده و جز اینان در حدود پنجاه و پنج نفر بیشتر با امام همراهی نکردند، و اگر هم از اول همراه شده بودند پس از روشن شدن وضع سیاسی کوفه و عراق به راه خود رفتند، اما امروز اگر طرفداران و هواخواهان امام را بشماریم به حساب نمی‌آید و از شماره بیرون است، مگر مردم آن روز بسیار بدمردمی بوده‌اند و امروزیها در امام‌شناسی و فداکاری و از خود گذشتگی از آنها پیش
(صفحه 189)
افتاده‌اند؟ اینطور نیست همان روز هم تا موقعی که امتحان پیش نیامد و مسلم و هانی بر سر دار نرفتند مریدهای امام حسین علیه‌السلام بی‌شمار بودند و در اطراف امام سلام و صلوات بسیار به راه افتاده بود، و باید گفت چه دوره‌ی خوبی بود که امام حسین علیه‌السلام با آن قدرت بیان و با آن شخصیت و سوابقی که داشت و مخصوص خود او بود توانست در مدت شش ماه از مدینه و مکه تا عراق 72 نفر یاور مستقیم، روشن ضمیر و ثابت‌قدم بدست آورد و امام را هم بیش از این کار نبود، او برای کشورگشائی نرفته بود تا سپاهی عظیم برای وی در کار باشد برای مقاصدی که امام داشت همین هفتاد و دو نفر مرد و کودک که هر کدام در عظمت جهانی بودند، و همان زنان و بانوان شجاع و بزرگوار که با هر شرائطی حرف خود را گفتند و تبلیغ خود را کردند و خدمتهای شایسته رادمردان از جان گذشته‌ی خود را همه یادآور شدند و آنقدر تاریخ عاشورا را بر مردم این شهر و آن شهر خواندند که حتی از مسئله‌ی آب بستن و اسب تاختن و شیرخواره کشتن همه را با خبر ساختند. روزی که وظیفه‌ی خطیر خود را در شام انجام دادند و در حقیقت افکار مردم دمشق و نواحی آن را که چهل و دو سال در حق اهل‌بیت گمراه شده بود به راه آوردند، و در بازار دمشق دم از نزول آیه‌ی تطهیر درباره‌ی خویش و سخن از حق خویشاوندان رسول خدا به میان کشیدند، نوبت آن رسید که هر چند داغدار و سوگوارند اما با خاطر فارغ و آسوده به مدینه‌ی خویش بازگردند، شاید این تعبیر من که با خاطری فارغ و آسوده به مدینه بازگشته‌اند بر بعضی شیعیان اهل‌بیت گران آید، اما اگر در آنچه تاکنون گفته‌ایم تأمل شود و به موفقیت‌های قطعی که اهل‌بیت در این سفر بدست آوردند متوجه باشیم خواهیم اعتراف کرد که جز این نمی‌توان تعبیر کرد و پیش از ما دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام همین تعبیر را داشته است و ما هم به این بانوی بزرگوار اسلام که از شجاعت و صراحت بزرگواری وی سندهای قاطعی در دست ما است تأسی کرده و اینطور تعبیر کردیم.
به روایت ابن‌طاووس پس از آنکه ابن‌زیاد به زینب کبری گفت: دیدی که

خدا با خانواده شما چه کرد؟ زینب در پاسخ گفت:«ما رأیت الا جمیلا هؤلاء قوم کتب اللّٰه علیهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم سیجمع اللّٰه بینک و بینهم فتحاج و تخاصمهم،
(صفحه 190)
فانظر لمن یکون الفلج یومئذ، ثکلتک امک یا ابن مرجانة» (2) درود فراوان بر تو باد ای بانوئی که اسیر و گرفتاری آن هم بدست کسی که دشمنی با اهل‌بیت و شیعیان آنها را از پدر به میراث برده است و در عین حال با این صراحت و چنین بی‌پرده سخن می‌گوئی، به نظر من این تعبیرات در نشان دادن و منعکس کردن روح بزرگ شکست‌ناپذیر دختر علی علیه‌السلام حتی از خطبه‌های کوفه و شام هم صریحتر و ارزنده‌تر است، گفت: ما که جز نیکی و زیبائی چیزی ندیدیم اینان که از ما به شهادت رسیده‌اند مردمی بودند که خدا شهادت برایشان نوشته بود و به تعبیر دیگر خدا آنان را شایسته این افتخار و عظمت شناخته بود پس درپی این افتخار به آرامگاه خود شتافتند، اما به همین زودی حساب خدا می‌رسد و شما را با هم روبرو می‌کند و آنگاه است که شهیدان راه خدا با تو دشمنی و ستیزه خواهند کرد، سپس چشم خود را نیک باز کن و بنگر که پیروز در آن روز کیست. ای پسر مرجانه خدا تو را مرگ بدهد و مادرت را بی‌پسر کند.
در تاریخ بشر کدام زن را می‌توان یافت که شش یا هفت برادر او را کشته باشند پسری از وی به شهادت رسیده باشد ده نفر برادرزادگان و عموزادگان او را کشته باشند سپس او را با همه‌ی خواهران و برادرزادگان او اسیر کرده باشند آنگاه بخواهد در حال اسیری و گرفتاری از حق خود و شهیدان خود دفاع کند، آنهم در شهری که مرکز حکومت و سلطنت پدرش بوده و در دارالحکومه‌ای که پدرش در حدود چهار سال از دوران خلافت خود را همانجا ساکن بوده است، با این وضع و با این همه موجبات ناراحتی و افسردگی، نه تنها از آنچه بر سر وی آمده، گله‌مند نباشند بلکه با صراحت بگوید که ما چیزی خلاف میل و رغبت خویش ندیده‌ایم؛ اگر مردان ما به شهادت رسیده‌اند برای همین آمده بودند و اگر جز این باشد جای نگرانی و اضطراب خاطر بوده اکنون که وظیفه خدائی خویش را به خوبی انجام داده‌اند و افتخار شهادت را بدست آورده‌اند جز اینکه خدا را بر این توفیق سپاسگذاری کنیم چه کاری از ما شایسته است.
(صفحه 191)
به روایت واقدی در جنگ احد که بسیاری از مسلمانان به شهادت رسیدند و حتی خبر شهادت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در مدینه انتشار یافت زنی از انصار یعنی هنده دختر عمرو بن حزام عمه‌ی جابر انصاری معروف، به احد آمد و شهیدان خود یعنی پسرش خلاد و شوهرش عمرو بن جموح، و برادرش عبداللّٰه بن عمرو و پدر جابر را از روی خاک جمع‌آوری

کرد و آنگاه پیکر آن سه شهید را بر شتری بست و رهسپار مدینه شد تا آنان را در مدینه به خاک بسپارد، این زن و شوهر و برادر و فرزند شهید خود را به مدینه می‌برد در بین راه به زنان رسول خدا رسید که برای خبر یافتن از حال رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم رهسپار احد شده بودند و سخت نگران و پریشان بودند یکی از زنان رسول خدا به این زن بزرگوار که از احد می‌رسید گفت: بگو چه خبر داری؟ گفت خبر خوش دارم رسول خدا زنده است و سالم و دیگر هر مصیبتی که پیش آمده باشد کوچک است و ناچیز.
شنونده‌ی محترم این بانوی مسلمان که پیکر عزیزان خود را بر شتر سوار کرده و برای دفن به مدینه می‌برد به چه روحی و با چه قدرتی و با چه ایمانی می‌گفت،: اکنون رسول خدا زنده است دیگر چه غمی می‌توان داشت، و با این خبر خوش کدام خبر می‌تواند ما را افسرده خاطر کند؟ سپس گفت خبرهای خوش دیگری هم از احد آورده‌ام یکی این است که خدا کسانی از مردان با ایمان ما را به افتخار شهادت سرفراز کرد و دیگر آنکه «ورد اللّٰه الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیراً و کفی اللّٰه المؤمنین القتال و کان اللّٰه قویاً عزیزاً»
یعنی مردم کافر با خشم و ناراحتی بازگشتند و کاری از پیش نبردند و خدا مؤمنان را از میدان جنگ بدر آورد و خدا صاحب قدرت و عزت است، از او پرسیدند که بار شتر چه داری؟ گفت: برادرم و پسرم و شوهرم به شهادت رسیده‌اند و اینکه پیکرشان را به مدینه می‌برم.
در همین جنگ احد به روایت ابن‌اسحاق زنی از بنی‌دینار که شوهر و برادر و پدرش در احد به شهادت رسیده بودند پس از آنکه از شهادت عزیزان خود باخبر گشت گفت: رسول خدا در چه حالی است؟ گفتند حال ایشان خوب است و خدا را شکر بر ایشان خطری نیست، گفت من خودم باید رسول خدا را ببینم و چون رسول
(صفحه 192)
خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را دید و از سلامت و زندگی وی اطمینان یافت گفت: «کل مصیبة بعدک جلل» یعنی اکنون که تو را زنده و سالم دیده‌ام دیگر هر مصیبتی که پیش آمده باشد کوچک و ناچیز است.
راستی اگر تربیتهای اسلامی و هدایتهای رسول اکرم می‌تواند زنی را با سابقه‌ی بت‌پرستی و گمراهی به این درجه از ایمان و اخلاص و فداکاری در راه حق برساند که زنده یافتن رسول خدا هر غمی را بر دل او هموار سازد و هر مصیبتی را در نظر وی کوچک و ناچیز گرداند این تربیتها و این هدایتها با دختر علی و فاطمه چه می‌کند، و ایمان و اخلاص و فداکاری را در وجود او به چه مرحله‌ای می‌رساند، اگر بانوان مسلمان اوس و خزرج تا این حد که شنیدید عظمت روحی نشان می‌دهند البته باید از روح زینب

کبری علیهاالسلام آن عظمت که عرض شد جلوه‌گر شود و بعد، از هرچه بر سر وی آمده است با روحی آرام و دلی آسوده بگوید: «ما رأیت الا جمیلاً» این بود رمز عظمت و پیشرفت سریع حیرت‌انگیز مسلمانان، و این تابشهای حیرت‌انگیز نور ایمان بود که چشم دشمن را خیره می‌ساخت و تن به زبونی و بیچارگی می‌سپرد. شاید بعضی بگویند و شاید در خیلی از کتابها هم نوشته شده باشد که جنگ احد برای مسلمانان گران تمام شد چه عزیزان خود را از دست دادند، اما جنگ بدر جنگ بسیار خوب و ثمربخشی بود که هم کسانی از دشمن را کشتند و هم کسانی را اسیر گرفتند و برای هر نفری جز آنها که بی‌پول آزاد شدند از هزار درهم تا چهار هزار درهم پول گرفتند. اما این طرز فکر یعنی جنگ بدر را بیشتر برای مسلمانان و پیشرفت اسلام مفید شمردن تا جنگ احد ناشی است از توجه نداشتن به آثاری که بر جنگ احد بار شد و نمی‌توانست بر جنگ بدر بار شود. در بدر مسلمان زور بازو نشان دادند و دشمن دانست که اینان اگر 313 نفر باشند آنهم با شش زره و هفت شمشیر می‌توانند نهصد و پنجاه نفر مرد مسلح را تار و مار کنند، دسته‌ای را بکشند، دسته‌ای را اسیر کنند و دیگران را بگریزانند، اما هنوز قریش نمی‌توانست تصور کند که اگر روزی عزیزان اهل مدینه در راه رسول خدا به شهادت رسند و زنانی از ایشان شوهر و برادر و فرزند خود را هم از دست بدهند باز به سلامت رسول خدا شادمان خواهند بود. و روزی هم که رسول خدا آنان را به تعقیب دشمن دعوت کند زخمیهای جنگ بنه‌ی
(صفحه 193)
خویش را به هم بسته و چنانکه گوئی هیچگونه زخم و جراحتی ندارند به تعقیب دشمن خواهند شتافت، جنگ احد در مرعوب ساختن دشمن بیش از جنگ بدر اثر داشت و امتحان این روز ثمربخش‌تر از امتحان آن روز بود، مردمی بسیار بوده‌اند که روز فتح کردن و اسیر گرفتن و غنیمت بردن شور و شوقی نشان داده‌اند، اما روز مصیبت و محنت و کشته شدن و اسیر دادن جز ناتوانی و زبونی و حقیری چیز دیگری نداشتند، بعد از جنگ بدر هم هنوز قریش امیدواری کامل داشتند که اگر روزی بر مسلمانان چیره شوند و عزیزان انصار و اهل مدینه را به خاک و خون کشند آن شور و شوقی که در نصرت رسول خدا نشان می‌دهند از میان برود و از همراهی با رسول خدا دلسرد شوند و اطراف او را واگذارند، آنان کجا تصور می‌کردند که برای مسلمانان هیچ فرق نمی‌کند که رسول خدا با هفتاد اسیر و غنیمتهای فراوان به مدینه بازگردد یا پس از هفتاد و چند شهید دادن با اصحابی مجروح و دست و پا قطع شده.
اسیران اهل‌بیت در سفر کوفه و شام در روحیه‌ی دشمن همان اثر را گذاشتند که زنان و مردان داغدار انصار پس از جنگ احد رفتار اهل‌بیت در

این سفر قابل پیش‌بینی نبود، تصور نمی‌شد که اینان از زیر بار آن همه مصائب قد راست کنند، و همه جا سخنرانی کنند، و دشمن فاتح و زورمند خود را به زانو درآوردند، و حتی شخص خلیفه را چنان تحت تأثیر افکار عمومی روشن شده قرار دهند که در همان اول ورود اسیران اهل‌بیت بگوید خدا پسر مرجانه را لعنت کند اگر میان شما و او خویشاوندی و نسبی می‌بود (3) با شما این طور رفتار نمی‌کرد و شما را با این وضع تأثرانگیز به شام نمی‌فرستاد «فسیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون»
والسلام علیکم و رحمةاللّٰه و برکاته
(صفحه 194)
(1) این حدیث را آمدی بدون سند در غرر و درر در کلمات قصار آن حضرت ایراد نموده است.
(2) زینب سلام‌اللّٰه‌علیها این درس را از قرآنی که بر جدش رسول خدا نازل گشته آموخته که خداوند سبحان به او می‌فرماید به کفار و یا منافقین که از مصیبت دیدن تو خوشحال می‌شوند بگو: «لن یصیبنا الّا ما کتب اللّٰه لنا هو مولانا و علی اللّٰه فلیتوکل المؤمنون» «هل تربصون بنا الّا إحدی الحسنیین و نحن نتربص بکم أن یصیبکم اللّٰه بعذاب من عنده او بایدینا- الآیات».
(3) دیار بکری در تارخ الخمیس از حیاة الحیوان حافظ بازگو کرده گوید: چون شمر وضع کشتار شهیدان را به طور اجمال برای یزید گفت «دمعت عیناه و قال: و یحکم قد کنت أرضی من طاعتکم بدون قتل الحسین، لعن اللّٰه ابن‌مرجانة، أما واللّٰه لو کنت صاحبه لعفوت عنه- الخ». ولی بنظر می‌رسد که برای تبرئه‌ی یزید ملعون این مطالب را ساخته‌اند زیرا با گفتار «فأهلوا و استهلوا فرحاً ثم قالوا یا یزید لا تشل» سازگار نیست، مگر اینکه بگوئیم در این حال که ابن‌مرجانه را لعن کرده مست بوده و الا اگر از کشتن حسین علیه‌السلام ناراحت و پشیمان گشته بود سال بعد «وقعه‌ی حره» را در مدینه راه نمی‌انداخت و خون آن همه مردم مسلمان بی‌دفاع را نمی‌ریخت.

سخنرانی 12
بسم اللّٰه الرحمن الرحیم
الحمدللّٰه رب العالمین باریء الخلائق اجمعین والصلاة والسلام علی خاتم النبیین أبی‌القاسم محمد و آله الطاهرین.
در سخنرانی گذشته اشاره کردیم که در سال سیزدهم بعثت بزرگان اهل مدینه در گردنه منی با رسول خدا بیعت کردند و عباس بن عبدالمطلب از آنان عهد و پیمان گرفت که در نصرت رسول خدا کوتاهی نکنند، بعضی از مورخان اسلامی نوشته‌اند که عباس گفتار خود را چنین آغاز کرد: ای گروه خزرج اکنون که محمد را به شهر خود دعوت می‌کنید بدانید که محمد در میان خویشان خود بس عزیز و مورد حمایت است و او را در میان ما همان مقام و منزلتی است که می‌دانید به خدا که ما بنی‌هاشم- هم آنانکه دعوت وی را پذیرفته‌اند و هم آنانکه به وی ایمان نیاورده‌اند- همگی جان‌نثار او هستیم و ما هم به حساب ایمان و هم به حساب شرف و آبروی خانوادگی از وی دفاع می‌کنیم، محمد در شهر خود و در میان قبیله‌ی خود عزیز و محترم است، اکنون که از همه‌ی مردم شما را برگزیده است نیک بنگرید و اگر چنان می‌بینید که با وی وفادار خواهید ماند و در مقابل دشمنان از وی حمایت خواهید کرد و اگر نیرومند و شجاع و ورزیده‌ی جنگ هستید و می‌توانید در مقابل دشمنی تمام عرب که همداستان به جنگ با شما برخیزید ایستادگی کنید، در این صورت کاری را که در پیش گرفته‌اید دنبال کنید، اما اگر بیم دارید که پس از بردن وی به شهر خویش دست از یاری وی بازدارید و او را بی‌کس رها کنید از هم‌اکنون او را واگذارید، چه او در میان خویشان و در شهر خویش عزیز و نیرومند است. پس در این کار تصمیم خود را بگیرید و با یکدیگر
(صفحه 195)
مشورت کنید و جز با تصمیم قطعی و هماهنگی فکری از اینجا متفرق نشوید. چه بهترین گفتار آن است که راست‌تر باشد.
چون سخن عباس به اینجا کشید براء بن معرور یکی از بزرگان صحابه گفت: آنچه را گفتی شنیدیم، به خدا قسم اگر جز آنچه به زبان آوردی در دل ما می‌گذشت می‌گفتیم لیکن برآنیم که از روز وفا و راستی خونهای خود را در راه خدا و رسول دریغ نداریم.
عباس بن عباده گفت ای گروه خزرج می‌دانید بر چه کاری با این مرد بیعت می‌کنید؟ گفتند آری. گفت شما بر جنگ با سرخ و سیاه مردم با وی بیعت می‌کنید، اگر چنان می‌بینید که هرگاه ضرورت یافت که مال خود را در راه

وی از دست بدهید و بزرگان شما کشته شوند دست از یاری وی برخواهید داشت از هم‌اکنون بدین بیعت تن درندهید، چه این کار به خدا قسم باعث رسوائی دنیا و آخرت شماست، و اگر چنان می‌دانید که با دادن مال و کشته شدن اشراف و بزرگان خویش با وی وفادار خواهید ماند دست از دامن وی برمدارید که خیر دنیا و آخرت به خدا قسم در همین است. پس همگی همداستان در پاسخ وی گفتند آری با فدا کردن مالها و کشته شدن اشراف خویش، تن به این بیعت می‌دهیم. سپس از رسول خدا پرسیدند که اگر وفادار باشیم برای ما چیست؟ گفت بهشت. گفتند دست خویش را پیش آر تا با تو بیعت کنیم. به روایت ابن‌اسحاق رسول خدا گفتار خویش را با تلاوت قرآن و دعوت به سوی خدا و تشویق به اسلام آغاز کرد، و سپس گفت: با شما بیعت می‌کنم تا همچنانکه زنان و فرزندان خویش را حمایت می‌کنید مرا نیز مورد حمایت قرار دهید.
براء بن معرور دست رسول خدا را گرفت و گفت آری به خدائی قسم که ترا به حق فرستاده است البته چنانکه از نوامیس و خانواده‌ی خویش دفاع می‌کنیم از تو نیز دفاع خواهیم کرد ای رسول خدا بیعت ما را بپذیر، به خدا قسم که مائیم ورزیده جنگها و آماده‌ی کارزار، و آن را پشت در پشت میراث برده‌ایم.
در اینجا ابوالهیثم بن التیهان که از بزرگان انصار و از شهدای صفین است سخن براء بن معرور را قطع کرد و گفت ای رسول خدا میان ما و یهودیان رشته‌هائی است که اکنون آنها را قطع می‌کنیم نشود که ما این کار را انجام دهیم و از هم‌پیمانان خود جدا
(صفحه 196)
شویم، و سپس که خدا تو را پیروز کرد بسوی قوم خود بازگردی و ما را بی کس واگذاری؟ رسول خدا لبخند زد و سپس گفت اینطور نخواهد بود، بلکه خون من خون شما و حرمت من حرمت شما است، من از شمایم و شما از منید، با هر که با شما در جنگ باشد می‌جنگم و با هرکه با شما بسازد می‌سازم، در این موقع فریاد انصار بلند شد که دعوت و بیعت رسول خدا را می‌پذیریم و آماده‌ایم در این راه اموال و دارائی خود را از دست بدهیم و بزرگانمان کشته شوند.
عباس بن عبدالمطلب که دست رسول خدا را گرفته بود گفت آهسته سخن بگوئید که جاسوسان بر ما گماشته‌اند. سالمندان خود را پیش دارید تا با ما سخن بگویند و آنگاه که بیعت کردید پراکنده شوید و هرکس بجای خود بازگردد. نخستین کسی که با رسول خدا بیعت کرد براء بن معرور و بقولی ابوالهیثم بن التیهان و به قولی دیگر اسعد بن زراره بود. سپس بقیه هفتاد نفر دست بدست رسول خدا دادند و بیعت کردند و سپس دوازده نفر نقیب از میان ایشان برگزیده شد تا مسئول و مراقب آنچه در میان

قومشان می‌گذرد باشند. بدین ترتیب شهر یثرب یعنی همان شهری که بعد از هجرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم مدینة الرسول نامیده شد بزرگترین پایگاه دعوت اسلام شد و از ماه ذی‌الحجه‌ی سال سیزدهم بعثت، هجرت مسلمانان به مدینه آغاز گردید، چه پس از بازگشتن هفتاد و پنج نفر از اصحاب بیعت دوم عقبه به مدینه و آگاه شدن قریش از پیمان و بیعتی که اوس و خزرج با رسول خدا انجام داده بودند سختگیری قریش نسبت به مسلمانان شدت یافت و بیش از پیش به آنان ناسزا می‌گفتند و آزارشان می‌دادند، و دیگر زندگی در مکه برای مسلمانان طاقت‌فرسا گشت و از رسول خدا اذن هجرت خواستند و رسول خدا به آنان اذن داد تا رهسپار مدینه شود و نزد برادران انصار خود روند، و به آنان گفت خدای عزوجل برای شما برادرانی و محل امنی قرار داده است «ان اللّٰه عزوجل قد جعل لکم اخوانا و دارا تأمنون بها» مسلمانان دسته دسته از مکه رهسپار مدینه شدند و رسول خدا به انتظار امر پروردگارش در هجرت از مکه و رفتن به مدینه به سر می‌برد و قریش هم بر کشتن رسول خدا همداستان شدند و نقشه‌ی این کار را با کمال دقت و احتیاط طرح کردند و نمی‌دانستند که به حکم «من ضیعه الأقرب اتیح له الأبعد» اراده‌ی خدای متعال بر آن است
(صفحه 197)
که پیامبر خود را از شهر خویشان و نزدیکان وی بدر برد و در آغوش بیگانگان که از هر پدر و برادری مهربانتر و فداکارتر و برای یاری و جان‌نثاری آماده‌اند جای دهد، بت‌پرستان برای کشتن پیغمبر دست بکار بودند و خدا هم نیز برای نجات او و برای انتشار و دنیاگیر شدن این دعوت دست بکار شد «و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک أو یقتلوک أو یخرجوک و یمکرون و یمکر اللّٰه واللّٰه خیر الماکرین» رسول خدا در شب اول ماه ربیع‌الاول سال چهاردهم بعثت از مکه بیرون رفت، و پس از آنکه سه شب در غار ثور پنهان بود با دو نفر مسلمانان و یک نفر مشرک که او را برای راه‌بلدی اجیر کرده بود رهسپار مدینه شد، و روز دوازدهم ربیع‌الاول در محله‌ی قبای مدینه فرود آمد، و مردم شهر مدینه مقدم وی را بسیار گرامی داشتند و طنین سرودهای شادی فضای مدینه را پر کرد.
طلع البدر علینا
من ثنیات الوداع
وجب الشکر علینا
ما دعا للّٰه داع
ایها المبعوث فینا
جئت بالأمر المطاع(1) .
شهر مدینه از آن روزها شاهد روزهای تاریخی مهم بود، روزی که 313 نفر مسلمانان در غزوه‌ی بدر کبری در رمضان سال دوم هجرت بر 950 نفر

مشرکان مکه پیروز شدند و بیش از هفتاد نفرشان را کشتند، و بیش از هفتاد نفرشان را اسیر کردند، و مژده این فتح به مدینه رسید و رسول خدا و مسلمانان فاتح و پیروز به خانه‌ی خویش بازگشتند، روزی که هفتاد نفر مسلمان در غزوه احد در شوال سال سوم هجرت به جنگ با سه هزار نفر از مشرکان مکه ایستادند، و بیش از هفتاد نفر از بزرگان مسلمین به شهادت رسیدند و رسول خدا و مسلمانان مجاهد سوگوار و داغدار به مدینه بازگشتند، روزی که در سال چهارم هجرت خبر شهادت چهل یا هفتاد نفر از بزرگان مسلمین در بئر معونه به مدینه رسید، روزی که در همان سال چهارم خبر شهادت نه نفر از اصحاب در «سریه رجیع» در مدینه انتشار یافت، روزی که در سال پنجم هجرت
(صفحه 198)
در جنگ خندق سه هزار نفر مسلمان بر دوازده هزار نفر یا به قول معدودی در التنبیه والاشراف بر 24 هزار نفر دشمن پیروز آمدند، خداوند رسول خود را نصرت کرد و دشمنان را سرشکسته و شکست یافته بازگردانید، روزهائی که در سال دوم و چهارم و پنجم هجرت یهود بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر و بنی‌قریظه به سزای خود رسیدند و محیط مدینه از این مردم پیمان‌شکن فارغ گشت، روزی که در سال هفتم هجرت مسلمانان بر یهودیان خیبر پیروز شدند و خبر این فتح بزرگ به مدینه رسید، روزی که جعفر بن ابی‌طالب و بسیاری از مهاجران حبشه که در حدود سیزده سال پیش به کشور مسیحی مذهب حبشه هجرت کرده بودند و به سلامت وارد مدینه شدند، و رسول خدا چنان خوشحال شد که گفت: «ما ادری بایهما أنا ابشر: بفتح خیبر ام بقدوم جعفرٍ» نمی‌دانم که امروز به کدام یک از این دو پیش‌آمد خوشحالترم به اینکه خیبر فتح شده است یا به اینکه جعفر از حبشه بازآمده است، روزی که در سال هشتم هجرت خبر شهادت جعفر ابن ابی‌طالب و زید بن حارثه و عبداللّٰه بن رواحه در مؤته‌ی شام به مدینه رسید، روزی که رسول خدا و سی‌هزار مسلمان از غزوه‌ی تبوک که بسیار خطرناک به نظر می‌رسید به سلامت وارد مدینه شدند، و روزی که رسول خدا در رمضان سال هشتم شهر مکه را فتح کرد و با ده هزار مرد مسلمان مسلح وارد این شهر شد و مژده‌ی این فتح بزرگ در مدینه انتشار یافت و برای همیشه بساط بت‌پرستی از شبه جزیره‌ی عربستان برچیده شد، روزی که رسول خدا در اوائل سال یازدهم هجرت وفات کرد این مصیبت بزرگ تمام اهل مدینه را سوگوار و داغدار ساخت.
پس از وفات رسول خدا نیز شهر مدینه شاهد حوادث تاریخی مهمی بود که هر کدام در وضع سیاسی و اجتماعی مسلمانان کم و بیش تأثیر داشته است.
تا آنکه سال شصت و یکم هجرت فرارسید و پس از حدود شش ماه

نگرانی بنی‌هاشم و مسلمانان مدینه خبر شهادت امام حسین و یاران فداکار او در این شهر منعکس شد، و روزی چون روز وفات رسول خدا از نو پدید آمد. شیخ مفید و طبری می‌نویسند که چون عبیداللّٰه بن زیاد حسین بن علی علیهماالسلام را کشت و سر امام را نزد وی آوردند عبدالملک بن ابی‌الحارث سلمی را خواست و به او گفت راه مدینه را پیش گیر تا بر عمرو بن سعید بن عاص حاکم مدینه وارد شوی و مژده‌ی کشته شدن
(صفحه 199)
حسین بن علی را به وی برسانی.
راستی جای حیرت است که در حدود پنجاه سال بعد از وفات رسول خدا و در این فاصله‌ی کوتاه کار حق ناشناسی مسلمانان به جائی رسید که خبر کشته شدن فرزندان و عزیزان او را به عنوان یک خبر خوش و یک مژده بزرگ به حاکم شهر مدینه یعنی محل هجرت و محل دفن رسول خدا گزارش دهند. عبدالملک بن ابی‌الحارث که از بردن این مژده به شهر مدینه و محل سکونت بنی‌هاشم و خویشان و بستگان امام علیه‌السلام شرمنده بود و حیا می‌کرد از در معذرت‌خواهی درآمد و علاقه‌مند بود که عبیداللّٰه او را از این کار معاف بدارد. اما ابن‌زیاد که تازیانه‌ی قدرت را بدست داشت و با کشتن امام بیش از پیش به سختگیری خو گرفته بود عبدالملک را تهدید کرد و به او گفت ناچار باید بروی و این خبر مسرت‌بخش را به حاکم مدینه برسانی و نباید پیش از تو این خبر به مدینه برسد مبلغی هم پول به او داد و گفت عذرتراشی مکن و هرچه زودتر رهسپار شو و اگر شترت از راه رفتن بازماند شتری دیگر تهیه کن و آن شتر را رها کن. ابن‌زیاد هنوز نمی‌توانست بفهمد که این تلاشها و اصرارها به زیان خود اوست و هرچه داستان شهادت امام بهتر و روشنتر به گوش مسلمانان برسد و در تاریخ اسلام ثبت شود و سندهای زنده‌ی آن یکی پس از دیگری در صفحات تاریخ درج گردد بیشتر به رسوائی او و یزید تمام می‌شود از این راه زیانی به امام علیه‌السلام نمی‌رسد زیان امام- اگر تعبیر به زیان درست باشد- در آن است که داستان شهادت او پوشیده بماند و فساد اخلاق و تباهکاریهای دشمن وی در تاریخ منعکس نشود و مسلمانان معاصر و غیر معاصر نتوانند به حقیقت آنچه بوده است و روی داده است واقف شوند ابن‌زیاد از آن مردمی بود که خود گور خود را می‌کنند و در بیچارگی خود اصرار می‌ورزند و سندهای رسوائی خود را به اینجا و آنجا می‌فرستند «یخادعون اللّٰه والذین آمنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون» چنان گمان می‌کنند که می‌توانند خدا را فریب دهند و مردم باایمان را از راه فریبکاری بیچاره کنند با اینکه جز خود را فریب نمی‌دهند و این حقیقت را هم نمی‌فهمند که زیان فریبکاری آنان به خودشان می‌رسد و هرچه در این کارهای ناپسند بیشتر اصرار ورزند و سپس به آنها افتخار و مباهات کنند بیشتر سند

بدست دشمن خود داده‌اند و بیشتر راه گریز از دادگاه تاریخ را به روی خود بسته‌اند. ابن
(صفحه 200)
زیاد نمی‌دانست که نام او در تاریخ اسلام با چه رسوائی برده خواهد شد و داوری تاریخ درباره‌ی او چگونه خواهد بود. و نام درخشان حسین بن علی علیهماالسلام و یاران او در تاریخ به چه صورتی جلوه‌گر خواهد شد و چهره‌ی تاریخ اسلام و نهضتهای دینی را چگونه روشن خواهد ساخت و قیام او با چه افتخاری در ردیف بزرگترین و ارزنده‌ترین قیامهای بشری قرار خواهد گرفت (2) به هر صورت عبدالملک سلمی که نیروی مخالفت با ابن‌زیاد را نداشت به دستور وی راه مدینه را در پیش گرفت و با شتاب فراوان رهسپار حجاز شد تا به مدینه رسید و مردم متوجه شدند که پیک عراق است و لابد خبری از حوادث عراق هرچه بوده است دارد، مردی از قریش که نام وی در تاریخ برده نشده عبدالملک را دید و دانست که این مرد از عراق می‌رسد و با نگرانی تمام از وی پرسید که از عراق چه خبر داری؟ و مقصودش همین بود که کار حسین بن علی و دستگاه خلافت اموی به کجا رسید و قیام کوفیان علیه خلیفه چه نتیجه‌ای داد و امروز چه کسی بر سر کار است و خلافت بر که استوار گشته است؟ عبدالملک در جواب این مرد قرشی فقط گفت که الخبر عند الأمیر یعنی هر خبری باشد نزد امیر مدینه است و آنجا گفته خواهد شد و بوسیله‌ی او به مردم خواهد رسید، این پاسخ مختصر برای مردم عاقل کافی بود که حدیث مفصل را از این مجمل بخوانند و از اینکه گزارش آنچه در عراق گذشته است نزد حاکمی می‌رود که دست‌نشانده‌ی یزید است و خود هم مردی از بنی‌امیه است، بدانند که حسین بن علی از صحنه‌ی خلافت و سیاست برکنار شده است و
(صفحه 201)
کار زمامداری بر یزید و آل ابی‌سفیان استوار گشته است، مرد قرشی هم با شنیدن این جواب مختصر به آنچه پیش آمده بود پی برد و دانست که کار به کجا منتهی شده است و گفت انا للّٰه و انا الیه راجعون قتل الحسین بن علی. عبدالملک می‌گوید: بر عمرو بن سعید وارد شدم و او هم که هنوز از پیش آمد عراق خبری نداشت با نگرانی تمام گفت بگو که از عراق چه خبر آورده‌ای؟ گفتم: خبری آورده‌ام که امیر مدینه را خوشحال می‌کند و آن خبر این است که حسین بن علی کشته شد و کار با کشتن وی به انجام رسید. عمرو بن سعید بن عاص اموی که با شنیدن این خبر از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید. گفت: برو مردم را از کشته شدن وی باخبر ساز می‌گوید از نزد وی بیرون رفتم و در میان مردم فریاد زدم که حسین بن علی در عراق به شهادت رسید. به خدا قسم که از بانوان بنی‌هاشم چنان

شیونی برخاست که در عمر خود به یاد نداشتم و چون عمرو بن سعید شیون زنان هاشمی را بر امام علیه‌السلام شنید خنده کرد و گفت:
عجت نساء بنی‌زیاد عجة
کعجیج نسوتنا غداة الأرنب(3) .
پس گفت: هذه واعیة بواعیة عثمان بن عفَّان. یعنی شیون امروز زنان هاشمی نسب بجای شیون زنانی که از ما بنی‌امیه در کشتن عثمان سوگوار و داغدار شدند. عمرو بن سعید هم به همان اشتباه یزید و ابن‌زیاد گرفتار بود و تصور می‌کرد که می‌شود تاریخ را گیج و گمراه کرد و علی بن ابی‌طالب و پسران او را که در روزهای گفتاری عثمان جز نصیحت و محبت و خیرخواهی کاری نکردند و در کشتن او کمتر شرکتی نداشته و برای او آب بردند و راه خوابیدن فتنه و راضی شدن مردم را به او نشان دادند جزء کشندگان عثمان به شمار آورد و کشتن حسین بن علی علیهماالسلام را با آن مربوط ساخت. او نمی‌دانست که این دروغها و بهتانها و یاوه‌گوئیها جز رسوائی گویندگان آن اثری ندارد. عمرو بن سعید به مسجد مدینه رفت و بالای منبر برآمد و مردم را از کشته شدن امام باخبر ساخت. اما همچنانکه زنان و مردان اهل‌بیت در هر
(صفحه 202)
فرصتی سندی بدست تاریخ می‌سپردند و در مقابل هر سطر یاوه‌ای که دشمنان می‌بافتند سطری از حقیقت آنچه بود و پیش آمده بود می‌نوشتند، اینجا زنی بزرگوار از خاندان عصمت و طهارت جواب سخنان و یاوه‌گوئیهای حاکم مدینه را داد و این امانت را در تاریخ ضبط کرد. نوشته‌اند که در همین موقع دختری از عقیل بن ابی‌طالب همراه بانوان بنی‌هاشم از خانه بیرون آمد و رو به مرقد مطهر رسول خدا نهاد و خود را روی قبر انداخت و شیون‌کنان می‌گفت:
ماذا تقولون اذ قال النبی لکم
ماذا فعلتم و انتم آخر الامم
بعترتی و بأهلی بعد مفتقدی
منهم اساری و منهم ضرجوا بدم
دختر عقیل بن ابیطالب با همین دو شعر مرثیه تاریخ عاشورا را خلاصه کرد و در گذشته‌ی تاریخ سپرد. می‌گوید روز حساب خواهد رسید، جد بزرگوار همین حسین بن علی که او را کشتید و خبر شهادت او را به عنوان یک خبر مسرت‌بخش گزارش دادید با شما روبرو خواهد شد و از شما خواهد پرسید که شما امت آخر زمان این چه کاری بود که کردید و این چه رفتاری بود که پس از مرگ من با فرزندان و خاندان من داشتید، مردانشان را کشتید و آغشته به خون کردید و زنان و کودکان را به اسیری گرفتید.
شهر مدینه به این ترتیب از شهادت امام باخبر شد و در انتظار بازگشت

اسیران اهل‌بیت روز می‌گذراند تا آنکه امام چهارم و دیگر همراهان وی نزدیک مدینه رسیدند و یکی از روزهای تاریخی مدینه فرا رسید، امام چهارم علیه‌السلام در نزدیک شهر مدینه فرود آمد و بانوان را پیاده کرد و مردی را فرستاد تا وارد مدینه شود و مردم را از ورود امام باخبر سازد، فرستاده ی امام چهارم می گوید وارد مدینه شدم تا به مسجد رسول خدا رسیدم و آنجا صدا به گریه بلند کردم و گفتم:
یا اهل یثرب لا مقام لکم بها
قتل الحسین فادمعی مدرار
الجسم منه بکربلاء مضرج
والرأس منه على القناة يدار
این مرد روشن ضمیر که در این موقع مناسب سندی بسیار پرارزش به دست تاریخ سپرد و پس از چند ماه که از شهادت امام علیه‌السلام می‌گذشت وضع شهادت او را تشریح کرد و بی‌پرده گفت ای مردم یثرب دیگر به چه امید در این شهر توان ماند. حسین بن علی به شهادت رسید و چشم مردم بر وی اشکبار است. فرستاده امام
(صفحه 203)
می‌توانست به همین مقدار اکتفا کند، اما آن را برای بیان مقصود خود و امام خود کافی ندانست، او نمی‌خواست که مردم بیشتر گریه کنند او نمی‌خواست که بیشتر نوحه‌سرائی و عزاداری کرده باشد، او می‌خواست سندی بر اسناد فاجعه‌ی کربلا بیفزاید و راه بررسی تارخ عاشورا را برای آیندگان هموار سازد. تاریخ قیام أباعبدالّله علیه‌السلام تنها به کار روضه‌خوانی و عزاداری و ثواب بردن و شست و شوی گناهان نمی‌خورد و نباید همیشه به عنوان یک نقل تأثرانگیز و گریه‌خیز در حاشیه و کنار منبرها و سخنرانیهای مذهبی قرار گیرد. تاریخ نهضت امام حسین خود متنی است بسیار مهم و قابل استفاده و فصلی است از فصول بسیار زنده‌ی تاریخ اسلام که باید آن را به عنوان اصالت مورد بررسی قرار داد و ارزش آن را بیش از آن دانست که تنها در گوشه و کنار مطالب دیگر نامی از آن به میان آید. فرستاده‌ی امام در شعر دوم خود دستگاه خلافت اموی را برای همیشه رسوا ساخت و در کنار قبر رسول خدا فریاد کرد که این کافر سیرتان فرزند پیامبر خود را کشتند و پیکر او را به خاک و خون کشیدند و سر او را بالای نیزه برافراشتند.
آنگاه مردم را از ورود اهل‌بیت باخبر ساخت و گفت که هم‌اکنون در بیرون شهر مدینه فرود آمده‌اند.
مردم رو به خارج شهر نهادند راهها بسته شد مدینه وضع فوق‌العاده‌ای پیدا کرد، امام چهارم خود را در مقابل تمام جمعیت مدینه دید و مردم را با اشاره خاموش ساخت و لازم دید که اینجا هم گزارش این سفر چند ماهه

را به اطلاع مسلمانان مدینه برساند، که اگر خدای بخواهد در سخنرانیهای بعد به عرض شما خواهد رسید (4) . والسلام علیکم و رحمةاللّٰه و برکاته.
(صفحه 204)
(1) ماه تمام از ثنیةالوداع (که نام موضعی است) طلوع کرد مادامی که خدا را خواننده‌ای بخواند شکر این نعمت بر ما واجب گشت. ای آنکه در میان ما از جانب خدا برانگیخته گشتی، آمدی و بر ما وارد شدی در حالتی که همگی فرمانت را گردن نهاده و مطیع فرمان تو باشیم.
(2) خلفاء جور چه بنی‌امیه و چه بنی‌العباس سخت کوشیدند که وقعه‌ی عاشورا را از یادها ببرند ولی نتوانستند، چون ائمه‌ی ما کاملاً به نیت سوء آنان توجه داشتند و از راههای مختلف فعالیت آنها را در خاموش نمودن این نائره خنثی می‌کردند، امام صادق علیه‌السلام بنابر روایت کتاب «من لا یحضر» می‌فرماید: «السجود علی طین قبر الحسین علیه‌السلام ینور الی الارض السبعة، و من کانت معه سبحة من طین قبر الحسین علیه‌السلام کتب مسبحاً و ان لم یسبح بها» سجده بر خاک کوی حسین علیه‌السلام تا هفتمین زمین را منور می‌کند، و تسبیحی که از آن خاک در دست ذاکری باشد ولو ذکر هم نگوید برای او ثواب تسبیح نوشته می‌شود. حضرت با این دستور مختصر به همه‌ی نمازگزاران تذکر می‌دهد که خون حسین را فراموش نکنید و ذکر او را از یاد نبرید، و شبانه‌روز در هر نماز یاد خون او باشید و شیخ طوسی هم در مصباح می‌گوید: معاویه‌ی بن عمار روایت کرد که امام صادق علیه‌السلام را دستمالی زرد بود که اندکی خاک قبر جدش حسین علیه‌السلام در آن بود و در نمازها بر آن خاک سجده می‌نمود. اینها همه برای توجه دادن مردم آینده است به عظمت تاریخ عاشورا و اینکه فراموش نشود چه فداکاریهائی برای بقاء اسلام شده است.
(3) شعر از عمرو بن معد یکرب زبیدی است یعنی زنان بنی‌زیاد فریاد و شیونی کشیدند همانطوری که زنان ما در جنگ ارنب فغان کردند. ارنب جنگی بود که بین بنی‌زبید و بنی‌زیاد اتفاق افتاد و بنی‌زیاد بن حارث بن کعب از رهط عبدالمدان مغلوب گشتند.
(4) به سخنرانی شماره‌ی- 15- مراجعه شود.

سخنرانی 13
بسم اللّٰه الرحمن الرحيم
الحمدللّٰه رب العالمين باریء الخلائق اجمعين والصلاة والسلام علی خاتم النبيين أبی‌القاسم محمد و آله الطاهرين.
سخن ما زير عنوان بررسی تاريخ عاشورا تا آنجا رسيد كه گفتيم اهل‌بيت عصمت و طهارت هر چند داغدار و سوگوار بودند اما با خاطری فارغ و آسوده و با اطمينان كامل به پيروزی خويش و بيچارگی دشمن رهسپار مدينه شدند هنوز اهل‌بيت در شام بودند كه نشانه‌های بيچارگی يزيد به چشم می‌خورد و چنانكه سابقاً اشاره كرديم به زودی اهل‌بيت از اسيری بيرون آمدند و به دستور خليفه به دارالخلافه منتقل شدند و آنجا مورد احترام و تكريم اهالی دمشق قرار گرفتند و چنانكه طبری می‌نويسد زنان خاندان معاويه بدون استثنا برای تسليت نزد بانوان بنی‌هاشم آمدند و بر امام عليه‌السلام سوگوار و عزادار شدند و سه روز در قصر خليفه برای شهدای بنی‌هاشم مجلس سوگواری برقرار بود، و يزيد نهار و شام را جز با حضور امام چهارم عليه‌السلام صرف نمی‌كرد. در يكی از همين روزها بود كه يكی از پسران صغير امام حسن يا امام حسين- عليهماالسلام- همراه امام چهارم حاضر شده بود و يزيد ضمن صحبت به او گفت با پسر خالد جنگ می‌كنی؟ گفت نه مگر آنكه كاردی به من دهی و كاردی به او دهی و آنگاه با هم جنگ كنيم، يزيد را اين شجاعت و صراحت لهجه آن هم از پسری صغير كه آن همه پيش‌آمدهای ناگوار را ديده است بسيار خوش آمد و او را سخت در آغوش كشيد و سخنی گفت كه معنی آن به فارسی اين است:
«شير را بچه همی ماند بدو».
(صفحه 205)
نعمان بن بشير دستور يافت كه وسائل بازگشت اهل‌بيت را فراهم سازد و مردی امين و درستكار با ايشان همراه كند و به گفته‌ی شيخ مفيد- ره- خود نيز در خدمت ايشان برود. به روايت اخبارالدول، نعمان بن بشير با سی نفر همراه اهل‌بيت از شام به مدينه رفتند و در تمام راه به خدمت ايستاده بودند و نعمان به اندازه‌ای باادب رفتار كرد كه پس از ورود به مدينه فاطمه دختر اميرالمؤمنين عليه‌السلام كه يكی از بانوان اسير بود به خواهرش زينب گفت اين مرد به ما بسيار محبت كرد و شايسته است جايزه‌ای به وی داده شود. اما نعمان جايزه بانوان را نپذيرفت و گفت من اگر خدمتی كردم برای خدا و برای خويشاوندی شما با رسول خدا صلی

اللّه علیه و آله بوده است.
این نعمان بن بشیر خود و پدرش هر دو از اصحاب رسول خدایند، پدرش بشیر بن سعد خزرجی نخستین کسی است که در سقیفه‌ی بنی‌ساعده با ابوبکر بیعت کرد و چنانکه نوشته‌اند در این بیعت قصد قربت نداشت و برای آن بود که مبادا سعد بن عباده‌ی خزرجی به خلافت برسد و چون بر سعد حسد می ورزید و راضی نمی‌شد که مردی از خزرجیان جز خودش خلیفه شود در بیعت با ابوبکر شتاب کرد و پیش از بزرگان مهاجرین با وی بیعت نمود، نعمان خودش از کسانی است که با علی ابن ابی‌طالب بیعت نکرد و اهل کوفه را برای دوستی با علی دشمن می‌داشت و طرفدار معاویه بود و پس از کشته شدن عثمان و خلیفه شدن علی به شام رفت و در جنگ صفین هم با معاویه همراه بود و گفته‌اند که در جنگ صفین از انصار یعنی مسلمانان صحابی مدینه جز نعمان و سلمة بن مخلد کسی با معاویه همراه نبوده است. نعمان تا سال 65 هجری زنده بود و در آن سال به هوای خلافت افتاد و جمعی طرفدار وی شدند، اما در مقابل مروان بن حکم شکست خورد و کشته شد، اما هرچه بود و هر که بود در سفر شام تا مدینه با اهل‌بیت عصمت و طهارت با کمال ادب و احترام رفتار کرد و این حسن سلوک او مورد احترام هر مسلمانی است. تدریجاً اهل‌بیت به مدینه نزدیک می‌شدند، همان مدینه‌ای که از آغاز هجرت رسول خدا یعنی 61 سال پیش از این تاریخ محل سکونت و مورد علاقه‌ی رسول خدا و فرزندان او بوده است و مردم آن یعنی انصار: مسلمانان قبیله‌ی اوس و خزرج بزرگترین فداکاریها را نسبت به رسول خدا انجام داده‌اند، همان شهری که پیغمبر اسلام را در آغوش ارادت و اخلاص خویش جای داد
(صفحه 206)
و روزی که همه‌ی درها به روی رسول خدا بسته بود دروازه‌ی خویش را به روی آن بزرگوار گشود، و مهاجران و آوارگان مسلمان را که از شهر مکه و دیگر نواحی حجاز می‌گریختند و هجرت می‌کردند در خود جای داده و کار به علاقمندی رسول خدا که روزی فقط برای رضای پروردگار رو به این شهر نهاد به جائی رسید که حتی پس از فتح مکه در سال هشتم هجرت در مکه سکونت نگزید و بعد از برگزار شدن جنگ حنین و غزوه‌ی طائف دیگربار به مدینه برگشت و بقیه‌ی عمر را در همانجا زندگی کرد و تنها در سال دهم هجرت برای انجام مراسم حج و تعلیم دادن مناسک آن به مسلمانان، رهسپار مکه شد و نیز پس از انجام دادن اعمال حج به مدینه بازگشت.
مدینه زادگاه امام حسین و بیشتر خواهران و برادران او بود پنجاه و هفت سال عمر امام حسین علیه‌السلام جز چهار سال و چند ماه که در خلافت پدر و برادرش امام حسن در عراق گذراند در مدینه برگزار شده بود.

مدینه شهری بود که محیط مساعد خود را در اختیار دعوت رسول خدا گذاشت و روزی که محیط مکه برای مسلمانان به صورت یک زندان درآمده بود این شهر راه دعوت رسول خدا را هموار ساخت و از این محیط مساعد بود که صدای دعوت پیغمبر اسلام به گوش جهانیان رسید.
علی علیه‌السلام در یکی از خطبه‌های خود به این مطلب یعنی تسهیلی که مدینه برای انتشار اسلام فراهم ساخت اشاره می‌کند و می‌گوید:
«مولده بمکة و هجرته بطیبة، علابها ذکره و امتد منها صوته» (1) یعنی رسول خدا در مکه تولد یافت اما به مدینه هجرت کرد، نامش در آنجا بلند آوازه گشت و آوازش از آنجا بلند شد و به گوش مردم دنیا رسید خویشاوندان رسول خدا با وی درافتادند و دشمنیها کردند و او را از خانه‌اش بیرون کردند. اما دو قبیله اوس و خزرج او را پذیرفتند و به شهر خویش آوردند و در راه انتشار دعوت او از جان و مال خویش گذشتند و این همان حقیقتی است که علی علیه‌السلام در یکی از کلمات قصار خود بیان می‌کند «من ضیعه الأقرب اتیح له الأبعد» یعنی هرکس خویشان و نزدیکان او را ضایع گذارند و یاری نکنند و حق او را پایمال کنند بیگانگان و دوردستان برای یاری وی مهیا شوند و خدا آنان را آماده سازد تا جای خویشان و نزدیکان را بگیرند و آنچه را
(صفحه 207)
که از آنها انتظار می‌رفت انجام دهند. درباره رسول خدا مطلب همین طور بود، بیست و پنج طایفه‌ی قریش که همگی خویشان و منسوبان رسول خدا بودند و نسبشان به ابراهیم و اسماعیل و عدنان و نضر بن کنانه اجداد بزرگوار رسول خدا می‌رسید، یعنی همگی عرب اسماعیلی و عدنانی و قرشی بودند، در مقابل رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به دشمنی برخاستند و تا در مکه بود به هر وسیله‌ای که امکان‌پذیر بود از انتشار دعوت اسلام جلوگیری کردند، پیروان رسول خدا را شکنجه دادند، برخی از آنان را به فجیع‌ترین صورتی کشتند، درباره‌ی رسول خدا سخنان یاوه و ناسزا می‌گفتند تا روزی که او را ناچار به هجرت ساختند، آنگاه که به شهر دیگری رفت باز دست از وی برنداشتند و جنگی بپا کردند و فتنه‌ها برانگیختند، تا توانستند یاران او را کشتند و یهودیان مدینه را علیه او تحریک کردند و به جنگ و پیمان‌شکنی وادار ساختند شعرای سخنور خود را به میان اعراب بدوی می‌فرستادند و آنها را نیز علیه رسول خدا تحریک می‌کردند، تا آنجا که در سال پنجم هجرت توانستند که از مشرکان مکه و بدویان و یهودیان در حدود دوازده هزار نفر علیه مسلمانان فراهم سازند.
تمام این کارها بوسیله‌ی خویشان رسول خدا به انجام می‌رسید و همان مردان قریش بودند که این صحنه‌ها را بوجود می‌آوردند و همان خویشان حق ناشناس ناسپاس رسول خدا بودند که پیش از هجرت و پس از هجرت

از دشمنی با وی برنگشتند و تا روز فتح مکه که دیگر هیچ قدرت مقاومت برای ایشان باقی نمانده بود، همچنان در بی‌مهری و دشمنی خویش استوار بودند. علی علیه‌السلام به معاویه می‌نویسد: «فأراد قومنا قتل نبینا و اجتیاح أصلنا و هموا بنا الهموم و فعلوا بنا الأفاعیل و منعونا العذب و احلسونا الخوف و اضطرونا الی جبل و عر و أوقدوا لنا نار الحرب»(نامه نهم از نهج‌البلاغه).
در این چند جمله، امیرالمؤمنین علیه‌السلام صحنه‌هائی را که خویشان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم علیه وی بوجود آوردند نشان می‌دهد و هر مرحله‌ای را با تعبیری هر چند مختصر بیان می‌کند، و ایجاد آن همه تضییقات و مشکلات را برای رسول خدا به قریش نسبت می‌دهد و می‌نویسد که قوم ما یعنی خویشان ما و بستگان ما و طوایف قریش که همگی عموها و عموزادگان ما بودند تصمیم گرفتند پیغمبر ما
(صفحه 208)
را بکشند و ما را ریشه‌کن سازند و برای نابود ساختن ما تصمیمها گرفتند و کارها کردند و آسایش زندگی را از دست ما گرفتند و ما را به ناراحتی و ترس و بیم گرفتار کردند و چنان ما را بیچاره ساختند که به کوهی ناهموار پناه بردیم یعنی در حدود سه سال و چند ماه در یکی از دره‌های مکه معروف به شعب ابی‌طالب محصور و محبوس و بر بیم و هراس زندگی کردیم؛ و قطع نظر از آنچه در مکه می‌کردند هنگامی که از خانه و زندگی خود گذشتیم و به شهر دیگری رفتیم آنجا هم ما را آسوده نگذاشتند و آتشهای جنگ برافروختند و فتنه‌ها به راه انداختند.
این بود وضع رفتار خویشان ηنزدیکان رسول خدا و این بود نمونه‌ای از دشمنیها و بی‌مهریهای آنان نسبت به کسی که اگر نام او بلند می‌شد و و پیش می‌رفت و دعوت وی انتشار پیدا می‌کرد همه‌ی مردم او را به سروری می‌شناختند، بیش از همه کس باعث افتخار و سرفرازی خود آنان بود، اما در مقابل این طوایف نامهربان حق‌ناشناس قریش که گوئی با عزت و سرفرازی خویش مخالف بودند دو طایفه از قبایل قحطانی نسب یمن برای یاری و پذیرائی رسول خدا آماده گشتند و بیش از آنچه از هر خویش و نزدیکی امید می‌رود در پیشرفت کار پیغمبر اسلام فداکاری و از جان گذشتگی نشان دادند، اینان عرب عدنانی یا اسماعیلی نبودند و با قبیله‌ی قریش و طایفه‌ی بنی‌هاشم و خاندان عبدالمطلب هیچ گونه نسبت و آشنائی نداشتند، ولی خدا همین بیگانگان را با مقدماتی که در حدود صدها سال پیش از ولادت پیغمبر اسلام فراهم ساخت، از جنوب عربستان و یمن به شمال عربستان و وادی‌القری حجاز و شهر یثرب کشانید و بهانه هجرت ایشان را خراب شدن سد مأرب یمن و از آب افتادن بسیاری از اراضی یمن و باز شدن راه کشتیرانی دریای سرخ و از رونق افتادن یمن

از نظر اقتصادی قرار داد و ممکن است هر کدام از این دو امر در پراکنده شدن قبایل قحطانی یمن اثر داشته است، به هر جهت خدای متعال دو قبیله از قبایل یمن را به هر بهانه‌ای که بود به یثرب می‌کشاند و در آنجا سکونت می‌دهد، تا روزی که پیغمبر اسلام صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از زندگی در محیط مکه و در میان خویشان خود به جان می‌آید و دیگر ماندن در خانه خویش برای وی امکان‌پذیر نمی‌باشد همین دو قبیله آغوش خود را برای پذیرفتن او و اصحاب مهاجر وی باز کنند و آنان را در خانه‌های خویش جای دهند و حتی بر
(صفحه 209)
خویش مقدّم دارند.
از روزی که دو قبیله‌ی اوس و خزرج به یثرت آمدند و در آنجا سکونت گزیدند، پیوسته جنگهائی میان این دو قبیله روی می‌داد، تا در زیر فشار جنگ به ستوه آمدند و دانستند که نابود می‌شوند و نیز یهودیان بنی‌نضیر و بنی‌قریظه و دیگر یهودیان ساکن یثرت بر آنان چیره شدند و ناچار جمعی از ایشان به مکه رفتند تا از قریش یاری بخواهند و بدین‌وسیله سرفراز و نیرومند گردند، اما قریش شرایطی پیشنهاد کردند که برای ایشان قابل پذیرش نبود. سپس به طائف رفتند و از قبیله ثقیف کمک خواستند و بس امروز فردا کردند بی‌نتیجه بازگشتند، از طرفی رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم پس از آنکه در سال چهارم بعثت دعوت خود را علنی ساخت ده سال متوالی در ماههای حرام و موسم حج در بازارهای عربستان از قبیل عکاظ و ذوالمجاز و منی و مکه و دیگر منازل حاجیان با آنان تماس می‌گرفت و از آنان می‌خواست تا وی را یاری دهند و در راه رساندن رسالتهای خدائی حمایت کنند و بهشت را پاداش برند، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بر یکایک قبایل می‌گذشت و خود را بر آنان عرضه می‌داشت و می‌گفت ای مردم بگوئید «لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ» تا رستگار شوید و بر عرب و عجم حکومت یابید و در اثر ایمان پادشاهان بهشت باشید. اما هیچ‌یک از قبایل عرب جز این دو قبیله‌ی قَحْطانی أَوْس و خَزْرَج که ساکن یثرت بودند توفیق پذیرفتن دعوت رسول خدا را پیدا نکردند و شهری جز یثرب برای پذیرائی مسلمانان آواره‌ی رنج دیده آماده نگشت و تنها همین شهر مقدس بود که توانست برای همیشه بدن مطهر رسول خدا را در آغوش بگیرد، در اثر وفات ابوطالب و خدیجه در سال دهم بعثت کار ماندن رسول خدا در مکه سخت دشوار شده بود و شهر طایف هم رسول خدا را نپذیرفت لذا رسول خدا در آشنایی با قبایل عرب بیشتر اصرار می‌ورزید تا آنکه بعد از یکی دو برخورد مختصر که رسول خدا با مردم یثرت داشت در سال یازدهم بعثت در موسم حج در عقبه‌ی منی با گروهی از مردم یثرب ملاقات کرد و از ایشان پرسید که شما که هستید؟ گفتند: مردمی از قبیله

خزرج گفت: از هم‌پیمانان یهود؟ گفتند آری، گفت نمی‌نشینید تا با شما صحبت کنم؟ گفتند چرا، پس با رسول خدا نشستند و اسلام را بر ایشان عرضه داشت و قرآن را بر ایشان تلاوت کرد و اهل یثرب پس از شنیدن دعوت
(صفحه 210)
رسول خدا به یکدیگر گفتند به خدا قسم این همان پیامبری است که یهودیان ما را به بعثت او بیم می‌دادند، اینان که شش نفر از قبیله‌ی خزرج بودند دعوت رسول خدا را پذیرفتند و همانجا همگی به دین اسلام درآمدند و گفتند ما قوم خود را در حال دشمنی و گیرودار جنگ گذاشته‌ایم و امیدواریم که خدای متعال آنان را بوسیله‌ی تو با هم الفت دهد اکنون به یثرب بازمی‌گردیم و آنان را به اسلام دعوت می‌کنیم. باشد که خدا به این دین هدایتشان کند و در آن صورت در میان ما بسی عزیز و نیرومند خواهی بود، در همین موقعی که قحطانیان یمن و بیگانگان و رجال اوس و خزرج دعوت پیغمبر اسلام را می‌پذیرفتند و مقدمات هجرت او را به شهر خود فراهم می‌ساختند و در سیمای او لیاقت متحد ساختن دو قبیله را که سالها با هم در جنگ و ستیز بوده‌اند می‌خواندند، خویشان رسول خدا و رجال قریش نقشه‌ی کشتن او را می‌ریختند، و هیچ کاری را برای تأمین سعادت و خوشبختی خود لازم‌تر از کشتن رسول خدا نمی‌دانستند «من ضیعه الأقرب اتیح له الأبعد» این شش نفر خزرجی به یثرب بازگشتند و امر رسول خدا را به عنوان یک خبر مهم و یک موضوع قابل بررسی و یک طلیعه‌ی سعادت و سیادت با مردم در میان گذاشتند و آنان را به دین اسلام دعوت کردند و چیزی نگذشت که اسلام در محیط مساعد یثرب شیوع یافت و خانه‌ای از خانه‌های اوس و خزرج باقی نماند که در آن صحبتی از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در میان نباشد، نخستین مسلمانان انصار را برخی دو نفر و بعضی هم هشت نفر نوشته‌اند.
سال بعد یعنی سال دوازدهم بعثت 12 نفر از اهل مدینه در موسم حج در عقبه‌ی منی با رسول خدا بیعت کردند، پنج نفر از همان شش نفر سال گذشته و هفت نفر دیگر اینان با رسول خدا بیعت کردند که برای خدا شریکی قرار ندهند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و از راه حرام فرزندی نیاورند و در کارهای نیک رسول خدا را نافرمانی نکنند. رسول خدا هم به آنان وعده داد که اگر وفا کردید اهل بهشت خواهید بود و اگر چیزی از این کارها را مرتکب شدید و در دنیا حد آن بر شما جاری شد، کفاره‌ی آن گناه همان حد خواهد بود و اگر تا روز قیامت پوشیده ماند سروکار شما با خداست اگر خواست شما را عذاب می‌کند و اگر خواست شما را می‌بخشد. این دوازده نفر به یثرب بازگشتند و رسول خدا مُصْعَب بن عُمَیر عَبْدَری را همراهشان

(صفحه 211)
به مدینه فرستاد تا به هرکس که مسلمان شد قرآن بیاموزد و به سوی خدا دعوت کند، مصعب در کار دعوت مردم به اسلام دست بکار بود تا کار انتشار اسلام در مدینه به جائی رسید که در هر محله‌ای از محله‌های اَوْس و خَزْرج مردان و زنانی مسلمان بودند. در سال سیزدهم بعثت هفتاد و پنج نفر مرد و زن مسلمان در عقبه‌ی منی نزد رسول خدا فراهم شدند و با حضور عباس عموی پیغمبر بیعت کردند و این بیعت در نیمه شب و پس از تمام شدن اعمال حج به انجام رسید، در این تاریخ عباس عموی رسول خدا هنوز مسلمان نبود.
اما از نظر علاقمندی به سلامت برادرزاده‌ی خویش حاضر شد و از اهل مدینه عهد و پیمان گرفت که در آینده به آنچه می‌گویند وفا کنند، و رسول خدا را بی‌جهت از خانه‌اش بیرون نبرند.
یعقوبی می‌نویسد: اینان از رسول خدا خواستار شدند که همراهشان به مدینه رود و با وی پیمان بستند که علیه خویش و بیگانه و سیاه و سرخ او را یاری کنند، پس عباس بن عبدالمطلب گفت: پدر و مادرم فدای تو باد بگذار تا من از اینان پیمان بگیرم، که رسول خدا این کار را به عموی خویش واگذار کرد و عباس از آنان عهد و پیمان گرفت که رسول خدا و کسانش را مانند خود و کسان و فرزندان خویش نگهداری کنند و در راه او با سیاه و سرخ بجنگند و علیه خویش و بیگانه وی را یاری دهند. رسول خدا هم تعهد کرد که به این پیمان وفادار بماند و جای آنان نیز بهشت باشد.
والسلام علیکم و رحمةاللَّه و برکاته.
(صفحه 212)
(1) نهج‌البلاغه خطبه‌ی 159.

سخنرانی 14
بسم اللّٰه الرحمن الرحیم
الحمدللّٰه رب العالمین باریء الخلائق اجمعین والصلاة والسلام علی خاتم النبیین أبی‌القاسم محمد و آله الطاهرین.
اگر چه گفتار ما درباره‌ی بررسی تاریخ عاشورا نزدیک به انجام رسیده است و می‌توان به آنچه در سیزده سخنرانی گذشته تحت این عنوان گفته شده اکتفا کرد، اما چنان به نظر می‌رسد که این دو سخنرانی اخیر هم زیر همان عنوان ایراد شود و ضمناً برخی از سندهای زنده و بسیار مهم تاریخ عاشورا که توفیق ذکر آن را در محل خود نیافته‌ایم عنوان سخن قرار گیرد.
یکی از سندهای ارزنده عبارتست از خطبه‌ای که امام چهارم علی بن الحسین علیهماالسلام در شهر دمشق و در مرکز خلافت اسلامی به سال 61 هجرت و شاید در مسجد دمشق ایراد فرمود و از فرصت بسیار مناسبی که بدست آورد به نیکوترین صورتی استفاده کرد.
راستی می‌توان گفت که بهترین فرصتی که در سفر اسیری بدست امام چهارم آمد روزی بود که خطیب رسمی خلیفه بالای منبر رفت و در بدگوئی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و فرزندان او و خوبی و شایستگی معاویه و فرزندان وی داد سخن می‌داد، البته این صحنه را خود یزید بوجود آورد و خود دستور داد که منبری گذاشته شود و خطیبی بر فراز آن برآید و مردم شام را از بدیهای امام حسین و پدرش علی علیهماالسلام آگاه کند و این صحنه هم مانند بسیاری از صحنه‌های تاریخی که علیه حق و اهل حقیقت بود بوجود آمد و بوجود آورندگان آن هم نمی‌فهمیدند که حق
(صفحه 213)
می‌تواند از هر پیش‌آمدی به نفع خود استفاده کند و از همان نقشه‌هائی که برای از میان بردن حق طرح می‌شود بر ثبات و پایداری و روش خود بیفزاید، سخن گفتن امام چهارم در این شهرها به خصوص لزوم بیشتری داشت چه شهر دمشق از همان روزی که بدست مسلمانان گشوده شد تا روزی که اسیران اهل‌بیت وارد آن شدند یعنی در مدت تقریباً چهل و شش سال پیوسته زیر نفوذ بنی‌امیه بود و حکومت اسلامی آنجا بدست امویان که در جاهلیت و اسلام، دشمنان دیرین اهل‌بیت بودند اداره می‌شد.
در سال سیزدهم هجرت چهار روز به مرگ ابوبکر مانده بود که مجاهدان اسلامی به فرماندهی خالد بن ولید شهر دمشق را محاصره کردند و آنگاه که ابوبکر درگذشت و عمر به جای وی به خلافت رسید و خالد را از فرماندهی برکنار کرد و ابوعبیده جای وی را گرفت مسلمانان تا یک سال و

چند روز همچنان دمشق را محاصره داشتند و در ماه رجب سال چهاردهم هجری به فتح آن توفیق یافتند، امارت دمشق را مدتی یزید بن ابی سفیان عهده دار بود و چون در سال هیجدهم هجری در طاعون عمواس درگذشت عمر برادر او معاویه را به جای وی منصوب کرد و معاویه از سال هجدهم تا آغاز خلافت امیرالمؤمنین در سال 35 همچنان بر سر کار بود در زمان خلافت امیرالمؤمنین و امام حسن علیهماالسلام که تقریباً پنج سال طول کشید، معاویه نیز شام را بدست داشت و دمشق پایگاه دشمنی با اهل‌بیت بود و پس از کنار رفتن امام حسن علیه‌السلام در سال 41 مرکز خلافت و حکومت اسلامی شد و تا سال 61 هجری یعنی مدت بیست سال بیش از پیش کانون دشمنی و عداوت و جسارت به بنی‌هاشم مخصوصاً امیرالمؤمنین گردید بدین ترتیب امام چهارم در سال 61 هجری به هر بهانه‌ای بود وارد این شهر شد و فرصتی بدست آورد تا با مردم آن سخن بگوید و پرده از روی حقایقی که در مدت چهل و شش سال از مردم آن مرز و بوم نهفته مانده بود بردارد، این مجال سخنرانی هر چند به آسانی بدست امام علیه‌السلام نیفتاد و مشکلات و ناراحتی‌های فراوان همراه داشت، اما بسیار مغتنم بود و چه بهتر که با اصرار خود خلیفه، فرزند امیرالمؤمنین و امام حسین علیه‌السلام به دمشق آید و روی منبری که برای بد گفتن به پدران بزرگوارش گذاشته شده برآید و به حساب تبلیغات 46 ساله‌ی بنی‌امیه برسد و مردمی را که سالها در گمراهی و دوری از حق به سر برده‌اند با یک سخنرانی چنان روشن کند که همان جا

قیافه‌های مخالف اهل‌بیت موافق شود، و مردم شام با نامهای مقدسی آشنا شوند که کمتر شنیده‌اند.

من تصور می‌کنم که بیشتر مردم شام تا آن روز نمی‌دانستند که سیدالشهداء در اسلام حمزة بن عبدالمطلب است و یا رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم درباره‌ی حسن و حسین گفته است که اینان سروران جوانان بهشتی‌اند و نمی‌توان به این حساب رسید که اگر امام سجاد علیه‌السلام و عمه‌اش زینب چنین فرصتی بدست نمی‌آوردند و یا از فرصتی که به خواست خدا بدست آمده است استفاده نمی‌کردند دیگر چه کسی تا پایان خلافت بنی‌امیه یعنی تا سال 132 هجری می‌توانست در محیط نامساعد دمشق از بزرگی و بزرگواری رجال اهل‌بیت دم زند، یا آنان را از شخصیتهای پرافتخار اسلام معرفی کند؟.

اما پس از این سخنرانیها کار به جائی رسید که تدریجاً دستگاه خلافت اسلامی در مدت هزار ماه حکومت بنی‌امیه که علیه بنی‌هاشم و اهل‌بیت بکار برده شده و دوستان علی علیه‌السلام زجرها کشیدند و شکنجه‌ها دیدند در اثر این گفتارها که همچنان استوار و برقرار ماند رسوا شد و

انصاف این است که مجاهدتهای صحابی بزرگوار یعنی ابوذر غفاری هم زمینه را برای این تبلیغات فراهم ساخته بود و با آمدن اهل‌بیت به شام و با آنچه مردم دمشق از ایشان شنیدند خاطره‌ی ابوذر غفاری که با کمال بی‌احتیاطی در مقابل انحرافهای معاویه ایستادگی می‌کرد تجدید شد.
ابوذر مردی صریح‌اللّهجه و باایمان و شجاع بود و همان موقعی که احساس کرد که دستکاه خلافت اسلامی از مجرای صحیح خود منحرف شده است قیام کرد، انتقاد کرد، سخن گفت در حضور خلیفه و در غیاب وی، در کوچه و بازار زبان به انتقاد گشود، و می‌توان او را مؤسس اینگونه قیامها و نهضتهای اسلامی شمرد، چه وی از اصحاب رسول خداست و از نظر ترتیب تاریخی بر دیگران مقدم است البته ابوذر تبعیدها دید، رنجها برد، در غربت و بی‌کسی در ربذه وفات کرد، اما در عین حال از پای ننشست و تا توانست در راه امر به معروف و نهی از منکر مجاهدت کرد.
پس از آنکه معاویه روی کار آمد باز مردمی پی کار ابوذر غفاری را گرفتند ابوذر از دنیا رفت اما حجر بن عدی کندی جای او را گرفت و گفتنیها را می‌گفت، چه در مقابل
(صفحه 215)
دستگاهی که بنام اسلام و مسلمانی دشنام دادن به علی علیه‌السلام را جزء دستورات و واجبات مذهبی بلکه شرط قبولی عبادات قرار داده بود با کمال شجاعت قیام کرد و جان بر سر این کار گذاشت، حجر به دمشق نرسید و او را در مرج عذراء نزدیک دمشق کشتند، اما تا همانجا سخن خود را می‌گفت و حرف خود را می‌زد و از حق علی علیه‌السلام دفاع می‌کرد، لیکن گفته‌های ابوذر و مجاهدتهای حجر بن عدی و یاران او برای پاسخ دادن به تبلیغات ناروای دستگاه حکومت و خلافت اموی در مدت بیش از چهل سال کافی نبود و لازم بود کسانی از خود اهل‌بیت با مردم این شهر روبرو شوند و آنها را از اشتباه درآوردند و با سندهای زنده‌ای که نشان می‌دهند خدمتهای پرارزش رجال اهل‌بیت را به دین اسلام و مسلمانان جهان به ثبوت رسانند و سابقه‌ی ننگین دشمنی و ستیزه‌ی بنی‌امیه را با رسول خدا و مسلمانان برملا سازند، برای همین است که امام چهارم علیه‌السلام فراهم شدن منبر و مجلسی را هر چند برای بد گفتن از امام حسین و پدرش امیرالمؤمنین مغتنم دانست و در آن مجلس حضور یافت تا خطیب بر فراز منبر برآمد و خدا را سپاس گفت و زبان به ثنای پروردگار گشود آنگاه درباره‌ی علی و امام حسین علیهماالسلام بسیار بدگوئی کرد و در مدح و ثنای معاویه و یزید پرگوئی و یاوه‌گوئی را از حد گذراند و هر خیر و صلاحی را به آن دو نسبت داد! چنانکه گوئی کانون همه‌ی فضائل و سرچشمه‌ی تمام معارف و مکارم این پدر و پسر بوده‌اند! و مردم هرچه دارند از آل‌ابوسفیان دارند!! و در سعادت دنیا و آخرت بدیشان نیازمند

می‌باشند و جز راه اینان راهی به خدای متعال و رضای او نیست!
اینجا بود که علی بن الحسین علیهماالسلام بی‌هیچ بیم و هراسی فریاد زد: «ویلک أیها الخاطب اشتریت مرضاة المخلوق بسخط الخالق فتبوء مقعدک من النار» یعنی وای بر تو ای سخنران که از راه بخشم آوردن آفریدگار در مقام خشنود ساختن و راضی کردن آفریده‌ای برآمده‌ای و خود را دوزخی کرده‌ای.
هر چند در این جمله‌ها روی سخن امام چهارم با خطیب دمشق است که برای راضی داشتن یزید خدا را بر خویش به خشم آورد و راه دوزخ را در پیش گرفت، اما هر گوینده‌ای را پند می‌دهد و از گفتاری که خدا را بخشم آورد و مخلوق وی را خشنود سازد برحذر می‌دارد، تا سخنوران اسلامی در آنچه می‌گویند تنها رضای پروردگار
(صفحه 216)
جهان را منظور دارند و رسالتهای خدا را با کمال خیرخواهی و بی‌نظری به بندگان او برسانند و برای خوش آمد مخلوقی سخنی که خدا را ناراضی کند بر زبان نیاورند، و آنچه را خدای متعال در قرآن مجید فرموده است به راستی باور کنند که «و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب الیه من حبل الورید- اذ یتلقی المتلقیان عن الیمین و عن الشمال قعید- ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید»
ما انسان را آفریده‌ایم و آنچه را نفسش وسوسه می‌کند می‌دانیم و ما از رگ گردن وی به او نزدیکتریم، هنگامی که دو فرشته‌ی ضبط کننده که در طرف راست و چپ وی نشسته و آماده‌اند، و اعمال او را فرامی‌گیرند و ضبط می‌کنند، گفتاری نمی‌پراند مگر آنکه در نزد وی فرشته‌ای مراقب و آماده است.
این سخن پروردگار است که در قرآن مجید آمده است و امام چهارم علیه‌السلام هم آن گوینده‌ی از خدا بی‌خبر را به همین حساب توجه می‌دهد و او را از مراقبتی که در ضبط و نوشتن نیک و بد بندگان خدا بکار می‌رود برحذر می‌دارد و او را متوجه می‌سازد که اگر بنده‌ای را بدین‌وسیله از خود راضی و خشنود می‌کنی، اما حساب خشم خدا را هم فراموش مدار و روزی را که از این بنده‌ی ناتوان که تو او را بسیار توانا پنداشته‌ای هیچ کار ساخته نباشد بیاد آور.
زین‌العابدین علیه‌السلام پس از آنکه خطیب خلیفه را ملامت کرد و او را بر سخنان ناروائی که می‌گفت توبیخ نمود، رو به یز ید کرد و گفت: آیا به من هم اجازه می‌دهی تا روی این چوبها برآیم و سخنانی چند بگویم که هم خدا را خشنود سازد و هم برای شنوندگان موجب اجر و ثواب گردد؟
شنونده محترم! در همین سخنان کوتاه امام لطیفه‌هائی بسیار شیرین نهفته است و می‌توان گفت که امام گفتنیهای خود را در همین جمله‌ی کوتاه

خلاصه کرد. اوّلاً تعبیر به منبر نکرد و گفت اجازه بده بالای این چوبها بروم. یعنی نه هرچه را به شکل منبر بسازند و روی آن کسی برود صحبت کند می‌توان آن را منبر گفت بلکه این چوبها وسیله‌ای است برای از میان بردن منبرها، و نه هر که با قیافه‌ی منبری و خطیب بر منبر برآید می توان او را مروّج دین و مبلّغ مذهب شناخت، و این خطیب گوینده‌ی دین به دنیا فروخته‌ای است که راضی شده است مخلوقی از وی خشنود شود و خدا بر او
(صفحه 217)
خشمناک گردد و بدین جهت جای او دوزخ است. سپس امام چهارم گفت: می‌خواهم سخنانی بگویم که خدا را خشنود کند. یعنی آنچه بر زبان این خطیب می‌گذرد موجب خشم خداست و با بدگوئی مردی مانند علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام نمی‌توان خدا را خشنود ساخت و با مدح و ثنای مردی مانند یزید نمی‌توان خدا را راضی نگه داشت. می‌خواهم سخنانی بگویم که برای شنوندگان بهره‌ای از اجر و ثواب داشته باشد. یعنی شنیدن آنچه این خطیب می‌گوید جز گناه و بدبختی برای این مردم اثری ندارد و جز انحراف مردم از راه راست نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد. مردم اصرار می‌کردند که یزید اجازه دهد و او با اصرار امتناع می‌ورزید و در آخر گفت اینان مردمی هستند که در شیرخوارگی و کودکی دانش را به خورد ایشان داده‌اند و اگر او را مجال سخن گفتن دهم مرا رسوا می‌کند، اصرار مردم کار خود را کرد و امام چهارم علیه‌السلام پا به منبر گذاشت و چنان سخن گفت که دلها از جا کنده شد و اشکها فروریخت و شیون از میان مردم برخاست و فرزند امام حسین علیه‌السلام ضمن خطابه‌ی خویش جای اهل‌بیت را در حوزه‌ی اسلامی نشان داد و پرده از روی چهره تابناک فضائل و مناقب آنان برداشت و از یک حکم عقلی مورد اتفاق تمام عقلا استفاده کرد آن حکم عقلی این است که هرکس بخواهد بر مردمی سمت پیامبری و به هر عنوانی که باشد پیشوائی و رهبری پیدا کند باید بر آنان برتری داشته باشد، و به حکم همان برتری که دارد به رهبری آنان برگزیده شود، قرآن مجید به استناد همین حکم عقلی می‌گوید: «افمن یهدی الی الحق أحق ان یتبع أمن لا یهدی الا أن یهدی فما لکم کیف تحکمون».
آیا کسی که رهبری به سوی حق از وی ساخته است سزاوارتر است که از وی پیروی شود یا کسی که خود به راه نمی‌آید مگر آنگاه که رهبری او را به راه آورد مگر شما را چه می‌شود و چگونه حکم می‌کنید؟ این آیه در مقام استدلال نیست، بلکه در مقام توجه دادن مردم است به همان حکم مسلم عقل که رهبر هر قومی باید از آنان راه شناس‌تر باشد و آنکه خود محتاج به رهبری است نمی‌تواند رهبری کند، مشرکان مکه هر چند پیامبری رسول خدا را باور نمی‌کردند، اما این حکم عقلی را باور داشتند و اعتراف

(صفحه 218)
می‌کردند که اگر بنا شد پیامبری از طرف خدا فرستاده شود باید مرد بزرگ امت برای این کار برگزیده شود، منتها در اینکه موجب بزرگی و مایه برتری چیست در اشتباه بودند و گمان می‌کردند که داشتن ثروت بسیار با فرزندان و خویشان یا قدرت و عدّه و عُدّه می‌تواند مایه‌ی برتری بر دیگران شود و می‌گفتند که اگر هم خدا می‌خواست پیغمبری برای ما مردم حجاز بفرستد چرا مرد بزرگ مکه یعنی ولید بن مغیره مخزومی، یا مرد بزرگ طائف یعنی عروة بن مسعود ثقفی را نفرستاد. «و قالوا لو لا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم».
یعنی گفتند چرا این قرآن بر مرد بزرگی از این دو آبادی یعنی مکه و طائف نازل نگشت؟ مشرکان مکه در این حکم عقلی که باید کتاب آسمانی بر مرد بزرگ حجاز فرستاده شود، راستگو بودند و دروغ و اشتباه ایشان در تطبیق مرد بزرگ بر ولید یا عروه بود. چه ثروت و قدرت و امتیازات مادی را ملاک عظمت و بزرگی و برتری می‌پنداشتند، و آنچه را در واقع موجب عظمت روحی و قدرت معنوی می‌شود از قبیل علم و مکارم اخلاق و فضائل نفسانی به حساب نمی‌آوردند و نمی‌توانستند باور کنند که مرد بزرگ حجاز بلکه تمام جهان محمد است نه ولید یا عروه.
امام چهارم در خطبه خویش به آنچه می‌تواند کسی را بر کسی، یا ملتی را بر ملتی برتری دهد اشاره کرد و روشن ساخت که آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بر دیگران برتری دارند و این برتریها را نمی‌توان از ایشان گرفت و دیگران با ایشان همپایه نیستند، چه خدا ایشان را بر دیگران برتری داده و برای هدایت و ارشاد و تعلیم و تربیت مسلمانان برگزیده است. علی بن الحسین علیهماالسلام با کمال صراحت و شجاعت فرمود: «أیها الناس اعطینا ستاً و فضلنا بسبع، اعطینا العلم والحلم والسماحة والفصاحة والشجاعة والمحبة فی قلوب المؤمنین» ای مردم خدای شش چیز را به ما داده است و برتری ما بر دیگران بر هفت پایه استوار است: علم یعنی دانش را که شرط اساسی برتری شخصی بر شخصی یا ملتی بر ملتی است، به ما داده‌اند. حلم یعنی بردباری را که در راه تعلیم و تربیت مردم بسیار بکار است به ما داده‌اند. سماحت یعنی بخشندگی که زمامداران اسلامی را بکار است خوی ما است، فصاحت یعنی شیوائی بیان و سخنوری که در بیان احکام و هدایت مردم و امر به معروف و نهی از منکر و روشن
(صفحه 219)
ساختن افکار مردم و تهییج آنان به جهاد و فداکاری و از خودگذشتگی بسیار لازم و ضروری است در خاندان ما است، شجاعت یعنی دلیری و مردانگی و رهبری و زمامداری بر آن استوار است به ما داده شده، دوستی و

علاقمندی قلبی مردم باایمان را که مرز حکومت و راز سلطنت است به ما داده‌اند. یعنی با زور و جبر نمی‌توان مردم را ارادتمند و دوست و طرفدار خویش ساخت، اما می‌خواهد بگوید یزید! خدا چنان خواسته است که مردمان با ایمان ما را دوست بدارند و نمی‌شود با هیچ وسیله‌ای جلو این کار را گرفت و کاری کرد که مردم دیگران را دوست بدارند و ما را دشمن بدارند.
سپس امام چهارم فرمود «و فضلنا بأن منا النبی المختار محمد و منا الصدیق و منا الطیار و منا أسداللّٰه رسوله و منا سبطا هذه الامة» یعنی برتری ما بر دیگران هر که باشند بر این هفت پایه استوار است: رسول خدا محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از ما است، وصی او علی ابن ابی‌طالب از ما است، حمزة بن عبدالمطلب شیر خدا و شیر رسول خدا از ما است، جعفر بن ابی‌طالب همان پرنده‌ی ملکوتی از ما است. دو سبط این امت حسن و حسین از ما است، مهدی این امت یعنی امام دوازدهم- امام زمان- از ما است. حالا که این طور است باید یزید اول برود و این افتخارات را اگر می‌شود از ما اهل‌بیت بگیرد و به نام خود ثبت کند و به تعبیر دیگر اگر می‌تواند تاریخ را تحریف کند، تا آنچه برای ما است به او دهد و
رسوائی‌ها و بدنامیها و بی‌دینیهای او را نادیده بگیرد و قیافه‌ها را جابجا کند، اگر این کار از یزید ساخته است می‌تواند با ما درافتد وگرنه تا روزی که افتخارات اسلام بدست ما است و مردان بنی‌هاشم از قبیل ابی‌طالب و برادرش حمزه و فرزندانش علی و جعفر و فرزندان امیرالمؤمنین یعنی حسن و حسین در تاریخ به صورت صدیقترین خدمتگزاران دین خدا ظاهر می‌شوند، و از همه مهمتر رسول خدا نیز مردی از بنی‌هاشم است، چگونه می‌توان ما را گمنام یا بدنام ساخت و حق ما را به دیگران داد و دلهای متوجه به ما را به دیگران متوجه ساخت، سپس امام خود را معرفی کرد و کار بجائی رسید که ناچار شدند سخن امام را قطع کنند و به همین منظور دستور دادند که مؤذن اذان بگوید. امام هم ناچار و هم به احترام نام پروردگار خاموش گشت، تا فرصتی دیگر به دست آورد از آن هم کاملاً استفاده کرد. یعنی چون مؤذن گفت «اشهد ان محمداً رسول‌اللّٰه» عمامه از سر برگرفت و گفت: ای مؤذن ترا

بحق همین پیامبری که نام او را بردی خاموش باش! آنگاه رو به یزید کرد و فرمود: آیا این پیامبر ارجمند بزرگوار جد تو است یا جد من؟ اگر بگوئی که محمد جد تو است همه می‌دانند که دروغ می‌گوئی و اگر می‌گوئی که جد من است پس چرا پدرم را کشتی و مال او را به غارت بردی و زنانش را اسیر کردی؟ سپس دست برد و گریبان چاک زد و سخن خویش را تا آنجا

ادامه داد که مردم را منقلب ساخت و جمعیت با پریشانی و پراکندگی متفرق شدند. والسلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته.
(صفحه 221)

سخنرانی 15
بسم اللّٰه الرحمن الرحیم
الحمدللّٰه رب العالمین باریء الخلائق اجمعین والصلاة والسلام علی خاتم النبیین أبی‌القاسم محمد و آله الطاهرین.
در سخنرانی گذشته خطبه‌ی امام چهارم زین‌العابدین علیه‌السلام در مرکز حکومت به عرض شما شنوندگان محترم رسید، در قسمتی متن عربی و ترجمه‌ی فارسی در قسمتی هم فقط ترجمه‌ی فارسی آن را شنیدید و قطعاً صراحت و شجاعت و بزرگی روح امام زین‌العابدین علیه‌السلام را تصدیق کردید و ستودید و ضمناً به ارزش اینگونه خطبه‌ها و لزوم این گفتارها در چنان وضعی و با چنان دستگاهی توجه کردید و نیک دانسته شد که اینگونه خطبه‌ها و سخنرانیها چنان نبوده است که بر اثر تحریک عواطف و ناراحتیهای روحی و فشار مصائب گفته شود، آنچه مردان و زنان اهل‌بیت در سفر شهادت و اسارت گفته‌اند و روی صفحه‌ی تاریخ آمده است سخنانی است که روی نقشه‌ی دقیق و منظمی هر قسمت در جای خود و در حدود لزوم و فرصت گفته شده او چنانکه امام علیه‌السلام می‌دانست که چه می‌کند و کجا می‌رود و نتیجه‌ی کار او چه خواهد بود، اینان هم در کار خود بصیرت کامل داشتند و در هر کجا که احساس لزوم و ضرورت سخن گفتن می‌کردند، تمام تألمات روحی و افسردگیهای خود را کنار می‌گذاشتند و حقایق را چنان بی‌پرده می‌گفتند که دیگر راهی به مبهم ساختن و تحریف کردن آنها باقی نماند. اما قطعی است که بیشتر مردم در آن تاریخ از عمق این گفتارها و حساب دقیق این گویندگان آگاه نبودند، و بسا که راجع به همین خطبه‌ی امام چهارم چنان فکر می‌کردند که جوانی سوگوار و داغدار با عواطف تحریک شده سخنی می‌گوید و داد
(صفحه 222)
می‌زند و آهی می‌کشد. اما فردا که آرامش خاطری پیدا کرد و داغ وی کهنه شد خودش هم از این سخنان و از آنچه گفته است بی‌خبر خواهد بود. اینان نمی‌دانستند که قلم توانای تاریخ بدون انتظار هیچ گونه پاداش برای نوشتن و ثبت کردن هر کلمه‌ای که از دهان اینان درآید آماده است و همه را با کمال امانت ضبط می‌کند و با کمال شجاعت تحویل تاریخ می‌دهد، قلم تاریخ نه تنها خطبه‌ی امام چهارم را ضبط کرد، بلکه سخنان یزید و اشعار او را هم ضبط کرد و تحویل تاریخ داد و این و آن را پهلوی هم آورد تا مردم در یک صفحه تاریخ بخوانند که علی بن الحسین علیهماالسلام در شهر دمشق با کمال افتخار می‌گفت:

«انا ابن مکة و منی، انا ابن زمزم و صفا، انا ابن من حمل الرکن بأطراف الرداء» (1) منم پسر مکه و منی و منم پسر زمزم و صفا، منم فرزند رسول خدا، اما چون به صفحه‌ی دیگر تاریخ بنگرند در آنجا بخوانند که یزید فریاد می‌زد و می‌گفت:
لعبت هاشم بالملک فلا
خبر جاء و لا وحی نزل
یعنی حساب وحی و پیامبری در کار نبود، بنی‌هاشم می‌خواستند به این بهانه با مردم بازی کنند و بر آنان حکومت کنند، راستی اگر یزید از خدا نمی‌ترسید و از رسول خدا شرم نمی‌کرد چرا از قدرت تاریخ نمی‌ترسید؟!
و چرا بیم آن نمی‌داشت که آنچه می‌گوید و می‌کند و می‌اندیشد همه را خواهند نوشت و به آیندگان خواهند سپرد و به صورت کتاب درخواهد آمد و در کتابخانه‌های دنیا با کمال مراقبت نگهداری خواهند شد و از میان بردن یک سخنرانی علی بن الحسین علیهماالسلام یا دختر امیرالمؤمنین در صورتی امکان‌پذیر خواهد بود که تمام کتابخانه‌های دنیا از میان برود و همه‌ی اسناد تاریخی نابود شود، تاریخ نامه عمل گذشتگان و آیندگان است، تاریخ آئینه‌ای است که هرکس را با همان قیافه‌ای که داشته نشان خواهد داد.
اشخاص از میان می‌روند ملتها جابجا می‌شوند اما در نشیب و فراز ملتها و
(صفحه 223)
رفت و آمد دولتها تاریخ همچنان بر سر جای خود ایستاده است و با کمال مراقبت بر نیک و بد اشخاص و رفت و آمد ملتها نظارت می‌کند و حساب این را با آن و قیافه‌ی آن را با این اشتباه نمی‌کند و گناه کسی را به گردن کسی دیگر نمی‌گذارد. «تلک امة قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم و لا تسئلون عما کانوا یعملون» تاریخ، عملها را برای حساب دنیا می‌نویسد و فرشتگان خدا برای حساب آخرت و کسی که از حساب خدا هم نترسد باید از حساب تاریخ بترسد و بداند که این نامه‌ی عمل هم کوچک و بزرگی را فروگذار نمی‌کند و همه را به حساب اشخاص و امتها می‌گذارد. زینب کبری دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در قسمت دو خطبه‌ای که در شام ایراد کرد همان خطبه‌ای که قسمت اول آن در سخنرانیهای گذشته به عرض شما رسید یزید را اولاً از حساب به آخرت بیم داد و ثانیاً از حساب تاریخ و حساب دنیا برحذر داشت و در همین قسمت بود که به او گفت:
یزید روزی که داوری با خدا باشد و محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم دادخواهی کند و اعضا و جوارحت بر تو گواهی دهند آن روز پدرت که تو را بر مسلمانان مسلط ساخت به سزای خود خواهد رسید و آن روز دانسته خواهد شد که ستمکاران چه مزدی می‌برند و جای که بَدتَر و دارودسته که زبونتر است، با اینکه من (ای دشمن خدا و ای دشمن پسر رسول خدا) به

خدا قسم که تو را کوچک می‌شمارم و قابل توبیخ و سرزنش نمی‌دانم، اما چه کنم چشم ما گریان و سینه‌ی ما سوزان است و با توبیخ و سرزنشت شهیدان ما زنده نمی‌شوند، حسین ما کشته شد و طرفداران شیطان ما را نزد نابخردان می‌برند و مزد خود را بر بی‌احترامی نسبت به خدا از مال خدا می‌گیرند. خون ما از دستهای اینان می‌چکد و گوشت ما از دهان ایشان فرومی‌ریزد و پیکرهای پاک شهیدان در اختیار گرگان و درندگان بیابان نهاده شد، اگر گمان می‌کنی که امروز از کشتن ما سودی می‌بری فردای قیامت به زیان آن خواهی رسید، روزی که جز عمل خویش چیزی را بدست نیاوری، روزی که تو بر پسر مرجانه فریاد زنی و او بر تو فریاد زند، روزی که هم تو و هم پیروانت نزد میزان عدل الهی به جان هم افتید، روزی که می‌بینی بهترین توشه‌ای که پدرت برای تو فراهم ساخت آن بود که فرزندان رسول خدا را بکشی به خدا قسم که جز از خدا نمی‌ترسم و جز نزد وی شکایت نمی‌برم.

(صفحه 224)

شنونده‌ی محترم! تا اینجا دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام یزید را از عذاب خدا بیم داد و از حساب قیامت برحذر داشت، سپس او را به حساب تاریخ توجه می‌دهد و می‌خواهد بگوید که اگر هم از خدا نمی‌ترسی و به روز حساب ایمان نیاورده‌ای یا در اثر گناه کردن ایمان خود را از دست داده‌ای، از حساب تاریخ بترس و از آنکه تاریخ تو را رسوا کند برحذر باش، برای همین مقصود بود که دختر علی علیه‌السلام گفت: یزید مکر خود را بکار بر و کوشش خود را دنبال کن و هرچه می‌توانی بکن. به خدا قسم ننگ و رسوائی آنچه با ما کردی هرگز قابل شستشو نیست و جای این بدنامی را هرگز نیک‌نامی نخواهد گرفت. دختر زهرا علیهماالسلام یزید را به قدرت تاریخ توجه داد و او را از بدنامی و رسوائی و ننگ برحذر داشت، اما یزید که گوئی عقل خود را از دست داده بود از بیان زینب استفاده نکرد و نمی‌توانست آینده‌ی تاریخ را پیش‌بینی کند، یزید در این موقع مصداق همان حدیثی بود که سیوطی در کتاب جامع‌الصغیر از رسول خدا روایت می‌کند «اذا اراد اللّٰه انفاذ قضائه و قدره سلب ذوی العقول عقلهم حتی ینفذ فیهم قضاءه و قدره فإذا مضی امره رد الیهم عقولهم و وقعت الندامة» یعنی هرگاه خدا بخواهد قضاء و قدر خود را به انجام رساند عقل عقلا را از ایشان بگیرد تا آنچه می‌خواهد درباره‌ی ایشان به انجام رسد و چون کارش به انجام رسید عقل را به ایشان بازگرداند، و آنگاه از آنچه کرده‌اند سخت پشیمان شوند. اگر عقل یزید را از وی نمی‌گرفتند باید می‌فهمید که بعد از کشتن فرزند رسول خدا و آن همه خویشان برومند او نمی‌توان بر مسلمانان حکومت کرد و این فاجعه‌ی عظیم اسلامی را نادیده گرفت و اگر این مطلب روشن را هم درک نمی‌کرد باید این قدر شعور

می‌داشت که در اشعار خود به اساس اسلام حمله نمی‌کرد و تصمیم خود را بر انتقام‌جوئی از فرزندان رسول خدا علنی نمی‌گفت و وحی آسمانی و پیامبری بنی‌هاشم را منکر نمی‌شد. دختر زهرا خطبه‌ی خود را به شکرگزاری پروردگار خاتمه داد و چنین گفت:
شکر خدائی را که عاقبت کار سروران جوانان بهشتی را خوشبختی و آمرزش قرار داد و بهشت را آرامگاهشان ساخت، از خدا می‌خواهم درجات آنان را بالا برد و از فضل خویش به ایشان هرچه بیشتر عنایت کند، چه خدا همه کاره است و توانا است.
همین خطبه‌ها بود که یزید را ناچار ساخت بظاهر از ابن‌زیاد بیزاری بجوید و او
(صفحه 225)
را لعنت کند، نوشته‌اند که یزید هنگام فرستادن اهل‌بیت علیهم‌السلام به مدینه، امام چهارم علیه‌السلام را خواست و به وی گفت که خدا پسر مرجانه را لعنت کند، بخدا قسم اگر من با پدرت روبرو می‌شدم هر پیشنهادی می‌کرد و هرچه می‌خواست قبول می‌کردم و تا می‌توانستم کاری نمی‌کردم که او کشته شود؛ اما قسمت و مقدر چنان بود که این طور پیشامد کند؛ خواهشمندم هر کاری داشتید از مدینه به من بنویسید. این سخن را یزید به قصد قربت نگفت و از ابن‌زیاد هم سپاسگزار بود که امام و یاران او را کشته بود و در جواب نامه‌ی ابن‌زیاد که راجع به اسیران اهل‌بیت کسب تکلیف کرده بود خود نوشته بود که آنان را به شام روانه کند. لعن یزید بر ابن‌زیاد جز رنگ سیاسی نداشت و جز از فشار افکار عمومی برنخاسته بود. چه خطبه‌ی شام و آیاتی که حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام در بازار شام در جواب مرد شامی تلاوت کرد و دیگر سخنان اهل‌بیت کار خود را کرد و پیش از همه جا در مرکز خلافت یعنی شهر دمشق و در خانه‌ی خلیفه، مجلس سوگواری اباعبداللّٰه علیه‌السلام برقرار شد و زنان شامی هم از جریان صحیح فاجعه‌ی کربلا باخبر شدند و شاید ماه محرم سال 61 به آخر نرسید که بیشتر بلاد اسلامی از شهادت امام علیه‌السلام و حتی از بیشتر وقایعی که روی داده بود خبر یافتند و با فرونشستن رعد و برق دستگاه خلافت مردم بخود آمدند و بر آنچه روی داده بود تأسف خوردند و خود را بر یاری نکردن امام و کوتاهی در نصرت حق و بی‌توفیقی جبران‌ناپذیری که بدان گرفتار شده بودند ملامت کردند، و تدریجاً همان تشخیص صحیح قبل از شهادت امام علیه‌السلام که مردم کوفه را به دعوت امام وادار کرد سر جای خود آمد، و پس از فرونشستن گرد و غبار فتنه که مردم را گیج و گمراه کرده بود به اشتباه خود پی بردند و در مقام چاره‌جوئی برآمدند، گو اینکه از دست رفتن امامی مانند حسین بن علی علیهماالسلام به هیچ وجه جبران‌پذیر نبود و شیون و زاری و

پشیمانی مردم ناچیزتر از آن بود که فقدان امام را جبران کند. معاویه می‌گفت: دنیا و روزگار عقیم است که دیگربار فرزندی مانند علی ابن ابی‌طالب بیاورد، راستی چنین است و دیگر نسخه‌ی وجود علی علیه السلام تکرارپذیر نیست و دنیا از آوردن مثل او ناتوان است و به همین حساب از آوردن امام مانند امام حسین هم عقیم است، چه اگر چنان پدری و چنان مادری و چنان بیت طهارت و عصمتی بوجود آید، فرزندی مانند امام حسین هم
(صفحه 226)
بوجود خواهد آمد.
و ما کان قیس هلکه هلک واحد
ولکنه بنیان قوم تهدما
هر زیانی را دیر یا زود می‌توان جبران کرد مگر زیان از دست دادن مردانی که دیگر شرایط و اوضاع برای بوجود آمدن و تحقق یافتن شخصیتهائی نظیر آنان مساعد نیست.
هی الایام ابلتها ید الغیر
و صارم الدهر لا ینفک ذا اثر
این الاولی کان اشراق الزمان بهم
اشراق ناحیة الاکام بالزهر
جار الزمان علیهم غیر مکترث
و أی حر علیه الدهر لم یجر
و کیف تأمن من جور الزمان یداً
خانت بآل علی خیرة الخیر
شنونده محترم گفتار ما زیر عنوان بررسی تاریخ عاشورا به پایان می‌رسد و آخرین قسمتی که نمی‌توان از گفتن آن صرف نظر کرد خطبه‌ای است که امام چهارم علیه‌السلام در کنار شهر مدینه ایراد کرد و آنچه را در طریق این قیام مقدس دیده بود به مردم مدینه گزارش داد:
«الحمدللّٰه رب العالمین، مالک یوم‌الدین، باریء الخلائق اجمعین الذی بعد فارتفع فی السموات العلی و قرب فشهد النجوی، نحمده علی عظائم الامور و فجائع الدهور و الم الفجائع و مضاضة اللواذع و جلیل الرزء و عظیم المصائب الفاظعة الکاظة الفادحة الجائحة».
امام چهارم پس از حمد و ثنای پروردگار و سپاسگزاری خدا بر مصیبتهای دشوار طاقت‌فرسائی که پیش آمده است تاریخ عاشورا را در چند جمله خلاصه کرد و در گفتار کوتاه و جامع خود چنین فرمود:
«ایها القوم ان اللّٰه و له الحمد ابتلانا بمصائب جلیلة و ثلمة فی الإسلام عظیمة، قتل أبوعبداللّٰه الحسین و عترته و سبی نساؤه و صبیته و داروا برأسه فی البلدان من فوق عامل السنان و هذه الرزیة التی لا مثلها رزیة».

از بیان امام به خوبی آشکار است که نمی‌خواهد فقط به عنوان اظهار تأثر از آنچه پیش آمده است سخنی بگوید و صحنه‌ای تأثرانگیز بوجود آورد، بلکه می‌خواهد در جمله‌هائی اگر چه کوتاه دشمنان اهل‌بیت را برای همیشه سر بزیر و شرمنده سازد و
(صفحه 227)
ستمگریهای آنان را در عباراتی صریح و بی‌پرده خلاصه کند.
فرمود: «ای مردم خدا که او را در هر حال سپاسگزارم ما را مصیبتهای بزرگی گرفتار ساخت و در اسلام شکافی عظیم پدید آمد، پدرم اباعبداللّٰه و جوانان و یاران او کشته شدند، زنان و کودکانش به اسیری رفتند، سر او را بالای نی زدند و در بلاد اسلامی گرداندند..» - آنگاه پس از چند جمله‌ای - گفت: ای مردم با ما چنان رفتار کردند که گویا کافر و از دین برگشته‌ایم، با اینکه ما نه گناهی کرده بودیم و نه جرمی مرتکب شده بودیم و نه به اسلام خیانتی کرده بودیم، به خدا قسم که اگر رسول خدا دستور می‌داد که با ما بجنگند بیش از این کاری نمی‌کردند.
خطبه‌ی امام چهارم علیه‌السلام به پایان رسید و اهل‌بیت عصمت و طهارت به خانه‌های خویش وارد شدند و برای همیشه افتخار فداکاری و جانبازی در راه حق را به نام بنی‌هاشم ثبت کردند و نام دشمنان خود را در ردیف ستمگران و بیدادگران و جباران و زورگویان جهان قرار دادند و آن افتخار را برای خود و این بدنامی را برای دشمن با مدارک تاریخی که در اختیار اوراق بی‌نظیر تاریخ قرار دادند آفتابی ساختند، دیگر چه قدرتی می‌توانست دست تحریف به سوی تاریخ دراز کند و نیکنامی و سرفرازی را از بنی‌هاشم بگرداند و رسوائی و بدنامی دیگران را شستشو دهد، یا اینان را خوشنام و سرفراز و آنان را بدنام و سرافکنده گرداند با خطبه‌ها و گفته‌هائی که از مدینه تا مکه و از مکه تا عراق و از عراق تا شام و از شام تا مدینه بر زبان توانای اهل‌بیت گفته و ثبت تاریخ شد، کار از آن گذشته بود که چهره‌ی تاریخ را بتوان تغییر داد و قیافه‌هائی را که از شهیدان راه خدا و زورگویان در تاریخ منعکس شده بود جابجا ساخت و جامه‌های نیکنامی و سرفرازی را از پیکر مردان راستگوی فداکار درآورد و بر تن دروغگویان و ستمگران پوشانید، یا مردمی زبون و از فضیلت بیگانه را در لباس جوانمردی و فداکاری و خدمتگزاری بر تاریخ عرضه داشت، یا کاری کرد که تاریخ حق ناشناسی و ناسپاسی کند و خدمتهای مردان پاک بی‌نظری را که جان بر سر اخلاص و ایمان و حق‌پرستی خویش نهاده‌اند نادیده بگیرد و شهادتی که بنفع اینان در نزد وی سپرده است کتمان کند، یا دست خیانت به سوی اسناد فضیلت و بزرگی و پاکدامنی آنها دراز کند، تا روزی که شهادت تاریخ درباره‌ی گذشتگان برقرار باشد به
(صفحه 228)

طهارت و عصمت و ایمان و تقوی و دینداری و خداپرستی حسین بن علی علیهما الصلاة والسلام و یاران او شهادت خواهد داد و از ستمگری و زورگوئی و خودپرستی دشمنان وی سخن خواهد راند.
تاریخ تنها ملجئی است که برای بررسی حوادث باید به آن رجوع کرد و دست به دامن آن شد چه افسانه‌ها و دروغهائی که با زبان و قلم یاوه‌گویان و یاوه‌نویسان به گوشه و کنار راه یافته است نمی‌تواند خاصیت نشان دادن سیمای حق و باطل را از تاریخ سلب کند و پیوسته قدرت محکمات تاریخ از متشابهات آن بیشتر بوده است و همان محکمات و قطعیات تاریخ است که باید آن را «ام‌الکتاب» تاریخ شناخت و همه‌ی متشابهات را در روشنی رسیدگی کرد.
والسلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته
تا اینجا «بررسی تاریخ عاشورا» پایان پذیرفت.
(صفحه 229)
این قسمت سخنرانیهائی است که در اربعین سال 1342 شمسی و اربعین سال 1343 شمسی ایراد فرموده‌اند.
(صفحه 230)
(1) اشاره است به داستان تعمیر خانه خدا که پس از اتمام برای کار گذاردن حجرالاسود میان سران قوم اختلاف بود که چه کسی افتخار بردن حجر نزدیک خانه و کار گزاردن را داشته باشد و در این گفتگو بودند که محمد امین (ص) از باب خانه وارد شد و همگی به او رأی دادند که او تعیین آن فرد را بنماید و حضرت عبای خود را پهن کرده و حجر را در میان عبا نهاد و فرمود همگی اطراف عبا را گرفتند و نزد خانه آورده و خود آن را برداشت و بجای نهاد.

سخنرانی 16
بسم اللّٰه الرحمن الرحیم
الحمدللّٰه رب العالمین باریء الخلائق أجمعین والصلاة والسلام علی خاتم النبیین أبی‌القاسم محمد، و آله الطاهرین.
«شیخ طوسی» در کتاب «مصباح المتهجد» می‌نویسد روز بیستم ماه صفر روزی است که جابر بن عبداللّٰه انصاری صحابی رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از مدینه برای زیارت قبر اباعبداللّٰه علیه‌السلام به کربلا آمد و او اول کسی بود که امام را زیارت کرد و در این روز زیارت امام حسین علیه‌السلام مستحب است و زیارت اربعین همین است.
ظاهر عبارت شیخ طوسی (ره) آن است که جابر از مدینه به منظور زیارت حرکت کرده بود و روز بیستم ماه صفر وارد کربلا شد نه آنکه رسیدن او به کربلا بعد از چهل روز از شهادت امام برحسب تصادف روی داده باشد و بعید نیست که همین‌طور باشد چه بعد از رسیدن اهل‌بیت به کوفه ابن‌زیاد بی‌درنگ عبدالملک بن ابی‌الحارث سلمی را از عراق به حجاز فرستاد تا هرچه زودتر از کوفه وارد مدینه شود و عمرو بن سعید بن عاص اموی والی مدینه را از شهادت امام و یاران وی آگاه سازد و عبدالملک بی‌درنگ راه مدینه را در پیش گرفت و چند روز بعد وارد مدینه شد و خبر شهادت امام را رسماً به والی مدینه ابلاغ کرد، در این صورت ممکن است که جابر بن عبداللّٰه انصاری با خبر یافتن از فاجعه شهادت امام و بنی‌هاشم و اصحاب امام با آنکه بنابر بعضی اقوال از دو چشم نابینا شده بود (1) از همان مدینه بقصد زیارت امام و یاران فداکار او که دلیرانه تسلیم شهادت شده بودند حرکت کند و در بیستم ماه صفر درست چهل روز بعد از
(صفحه 231)
شهادت امام وارد کربلا شد و سنت زیارت اربعین امام بر دست او تأسیس گردید، جابر در این سفر (یعنی از کوفه به کربلا) تنها نبود و همسفری از خود جوانتر و در عین حال بسیار دانشمند و بزرگوار همراه داشت و همین مرد بزرگوار را بسیار شده است که از روی نادانی و بی‌اطلاعی غلام جابر گفته‌اند و یکی از بزرگترین دانشمندان و مفسران اسلامی را به این گمنامی نام برده‌اند، این مرد بسیار با مقام و بزرگواری که همراه جابر بود و شخصیت او در بسیاری از محافل مذهبی مانند بسیاری از حقایق و مطالب دیگر تحریف شده است عطیة بن سعد بن جناده‌ی عوفی کوفی است که از بزرگان تابعین است، یعنی از کسانی است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را ندیده، اما اصحاب رسول خدا صلی اللّٰه

علیه و آله را دیده است، عطیه هم از صحابه رسول خدا نیست اما بسیاری از صحابه از جمله عبداللَّه بن عباس را دیده است و از آنان کسب علم کرده است.
طبری مورخ در کتاب منتخب ذیل‌المذیل می‌نویسد، عطیة بن سعد بن جناده عوفی از طائفه‌ی جدیله و از قبیله‌ی قیس و کنیه‌اش ابوالحسن است آنگاه روایتی به این مضمون نقل می‌کند که سعد بن جناده (یعنی پدر عطیه) در کوفه نزد علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام آمد و گفت:
این امیرمؤمنان، خدا به من پسری داده است، لطفاً شما او را نامگذاری کنید. علی علیه‌السلام فرمود: «هذا عطیة اللَّه» ترجمه‌ی این جمله این است که این پسر عطیة اللَّه یعنی داده خدا است، اما امیرالمؤمنین با همین جمله او را نامگذاری کرد و «عطیة» نامیده شد. دنباله روایت طبری درباره‌ی عطیة چنین است: عطیه در سال 81 هجری همراه «عبدالرحمن بن محمد بن اشعث» بر «حجاج بن یوسف ثقفی» که یکی از جباران عراق بود خروج کرد و پس از آنکه عبدالرحمن در سال 85 از میان رفت عطیه به فارس گریخت، حجاج بن محمد بن قاسم ثقفی نوشت که عطیه را حاضر کند و از او بخواهد که علی علیه‌السلام را لعن کند و اگر نه چهارصد شلاق به او بزند و سر و ریش او را بتراشد. محمد عطیه را حاضر کرد و نامه حجاج را برای وی خواند تا یکی از دو راه را انتخاب کند. عطیه حاضر نشد که علی علیه‌السلام را بد بگوید و از جسارت به
(صفحه 232)
امیرالمؤمنین علیه‌السلام امتناع ورزید و ناچار تن داد که محمد به دستور حجاج چهارصد شلاق به او زد و سر و ریش او را تراشید و چون قتیبة بن مسلم حاکم خراسان شد عطیه به آنجا رفت و در خراسان می‌زیست تا روزی که عمر بن هبیره والی عراق شد و عطیه نامه‌ای به او نوشت و از وی اجازه خواست تا به عراق بازگردد، عمر هم به وی اذن داد و عطیه به کوفه رفت و همانجا می‌زیست که در سال یکصد و یازده وفات کرد، سپس طبری می‌نویسد که عطیه بسیار روایت می‌کرد و محل اعتماد است (2) .
عطیه علاوه بر آنکه از راویان حدیث و از مجاهدان اسلامی است یکی از بزرگترین علمای تفسیر قرآن مجید است و خود تفسیری در پنج مجلد بر قرآن مجید نوشته است و برحسب روایت بلاغات النساء او خطبه‌ی صدیقه‌ی طاهره را در موضوع فدک از عبداللَّه محض یعنی عبداللَّه بن حسن بن حسن که پدرش حسن مثنی پسر امام حسن و مادرش فاطمه دختر امام حسین بوده است روایت می‌کند، عطیه چندی شاگرد ابن‌عباس بوده است و در درس تفسیر وی حاضر می‌شده است و خودش می‌گوید که من سه دوره تفسیر قرآن، و هفتاد دوره قراءت قرآن را بر ابن‌عباس خوانده‌ام. معنی این سخن این است که ابن‌عباس درسی داشته است که

در آن تفسیر قرآن می‌گفته است و درسی که منحصر به تلاوت و خواندن قرآن بوده است و عطیه سه دوره در آن درس و هفتاد دوره در این درس حاضر شده است.
شنونده‌ی محترم از این روایت مربوط به عطیه می‌توان فهمید که صحابه رسول خدا و تابعین تا چه حد به تفسیر قرآن و تلاوت قرآن اهمیت می‌داده‌اند و در فراگرفتن علم و تفسیر و آشنا شدن به تلاوت قرآن تا کجا توفیق داشته‌اند، اینان نیک می‌دانستند که سرفرازی مسلمانان و سعادت دنیا و آخرتشان تنها در سایه‌ی قرآن و آشنائی به عمل کردن به آن است و قرآن مجید برای آن نازل شده است که مسلمانان همیشه آن را تلاوت کنند و در آیات آن بهتر تأمل نمایند و علاوه بر آن بیان قرآن را از رسول خدا فراگیرند و دیگر آنکه خود نیز با مطالب قرآن آشنا شوند و در آنها تفکر کنند، در یکی از آیات قرآن
(صفحه 233)
کریم به این دو مطلب: یکی اینکه مردم باید بیان و تفسیر قرآن را از رسول خدا فراگیرند و دیگر آنکه خود هم در مقام فهمیدن قرآن برآیند و در آن تفکر کنند تصریح شده است:
«و أنزلنا إلیک الذکر لتبین للناس ما نزل إلیهم و لعلهم یتفکرون».
قرآن را که وسیله یادآوری است بسوی تو فروفرستادیم تا اوّلاً آنچه را به سوی مردم نازل شده است برای ایشان بیان کنی و ثانیاً خود مردم هم در آیات قرآن تفکر کنند و با مطالب قرآن آشنا شوند، معنی آیه آن است که مردم در مقابل قرآن دو وظیفه دارند یکی آنکه بیان و تفسیر رسول خدا را که در اطراف قرآن به آنان می‌رسد فراگیرند و حفظ کنند و آنچه را نیازمند بیان و تفسیر است که بوسیله‌ی بیانی که از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم می‌رسد بفهمند، اما مراد از بیان پیغمبر برای قرآن آن نیست که قرآن را برای مردم ترجمه کند و در محکمات و آیات صریح و روشن قرآن هم مردم نیازمند بیان رسول خدا باشند، مقصود بیان کلیات قران و مطالبی است که اجمال آن نیازمند تفصیل، و مشکل آن محتاج به توضیح است و می‌شود کسی آن را طوری و کسی دیگر طور دیگر تفسیر کند.
وظیفه‌ی دیگر مسلمانان در قرآن مجید به صریح آیه‌ای تلاوت و ترجمه شد آن است که خود هم از قرآن مجید استفاده کنند و فکر خود را در راه فهم قرآن بکار برند. معنی آنکه رسول خدا قرآن را بیان و تفسیر کند آن نیست که مسلمانان خود را از فهم قرآن محروم کنند و از رسول خدا پرسیده باشند که شما از آیه‌ی «ان اللّٰه یأمر بالعدل والاحسان و ایتاء ذی‌القربی» چه می‌فهمید، معنی این قبیل آیات به قدری روشن است که هرکس با انس مختصری به زبان عربی می‌تواند از آن استفاده کند و به آن موعظه

شود، و هیچ کس از این آیه جز آن نخواهد فهمید که خدا مردم را امر می‌کند که عادل باشند و بیدادگری نکنند و نیکی کنند و با خویشان خود به مهربانی و محبت رفتار نمایند. مسلمین دنیا را نگفته‌اند که وقتی امثال این آیات بر ایشان تلاوت شد:
«ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون ألا یظن اولئک انهم مبعوثون لیوم عظیم یوم یقوم الناس لرب العالمین»:
(صفحه 234)
بگویند ما که قرآن را نمی‌فهمیم بگذار برویم و از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم که باید قرآن را برای ما تفسیر کند بپرسیم که این آیه‌ها چه می‌گویند؟ قرآن مجید با این گونه آیات صریح و روشن نازل شده است تا مسلمانان آنها را تلاوت کنند و در معانی آنها تأمل کنند و بهترین درسها و موعظه‌ها را از همین آیات قرآنی فراگیرند، این آیات یا ترجمه‌ی آن بر هرکس خوانده شود می‌فهمد که خدای متعال مردم کم بده و کم‌فروش را که وقتی می‌خواهند حق مردم را بدهند کم می‌دهند و وقتی می‌خواهند حق خود را از مردم بگیرند دقیق می‌شوند و حق خود را کامل و سر پر از مردم وصول می‌کنند. چنین مردمی را خدا وعده‌ی عذاب می‌دهد و می‌گوید وای بر اینان که گوئی به روز حساب عقیده ندارند و از روزی که مردمان به امر پروردگار جهان بر رستاخیز حساب فراخوانده شوند بی‌خبرند. قرآن مجید کتابی است که مسلمانان از آن بهره‌مند گردند و از هدایتهای آن استفاده کنند و قرآن مجید آیاتی و متشابهاتی هست که فهم آن مشکل است و فهمیدن آنها برای هرکس میسر نیست، بلکه علما و دانشمندان بزرگ که از فهم آن فرومانده‌اند و ناچار باید در این گونه آیات از بیان و تفسیر رسول خدا و ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام استفاده کرد، اما همه‌ی آیات قرآن اینطور نیست بلکه بیشتر آیات قرآن صریح و روشن و قابل فهم مردم است.
در بسیاری از آیات قرآن تعبیر (یا ایها الناس) دارد یعنی ای مردم یا تعبیر «یا ایها الذین آمنوا» یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید و معنی این تعبیرها آنست که روی سخن در کتاب آسمانی قرآن با مردم است، گاهی با همه مردم، و گاهی با مردم باایمان، و گاهی با کافران و منافقان، قرآن کتابی است برای تمام بشر، دین اسلام هم دینی است برای تمام بشر البته بعضی پذیرفته‌اند و می‌پذیرند و تصدیق نمی‌کنند، اگر مردمی خدا را باور نکرده‌اند و به او ایمان نیاورده‌اند این باعث نمی‌شود که خدا را فقط خدای خداشناسان و دینداران بگوئیم، خدا خدای همه‌ی موجودات و ممکنات و جهانیان است، خدای مؤمن و کافر است، رسول خدا هم پیامبر تمام بشر است چه او را به پیامبری بشناسند و چه

(صفحه 235)
نشناسند، قرآن هم کتابی است که برای تمام بشر نازل شده، و روی سخن با همه جهانیان دارد، هم آنان که آن را کتاب آسمانی بدانند و هم آنان که از روی قصور یا تقصیر بدان ایمان نیاورند، به همین حساب علی ابن ابی‌طالب و یازده امام دیگر علیهم‌السلام در زمان امامت و دوره‌ی پیشوائی خود بر تمام بشر امام بوده‌اند و امام زمان نیز امروز بر تمام بشر امام و حجت الهی است چه آنانکه امامت امامان را باور کنند و چه آنان که به هر جهتی باشد از ایمان به امامتشان محروم باشند، به هر جهت این فکر که قرآن مجید از حدود فهم مردم خارج است و کتابی است مقدس که باید آن را فقط به عنوان تیمن و تبرک در خانه‌های خود داشته باشیم و اگر می‌خوانیم تنها برای ثواب بردن بخوانیم نه برای فهمیدن و نه برای دستور گرفتن و نه برای نیرومند شدن از نظر روحی و اخلاقی. فکری است بی‌اساس و ضد قرآن و ضد دین، و بهترین راهی است برای محروم کردن مسلمانان از تأمل و تدبر در آیات قرآن مجید که دیگر به مسلمان مجال نمی‌دهد با قرآن مجید آشنا شود و آن را بفهمد و از مواعظ و تربیتهای قرآن استفاده کند و در نتیجه تلاوت کردن یا شنیدن آیه‌های قرآن بر ایمان او افزوده شود، خدای متعال از بندگان خواسته است که در قرآن تدبر کنند.
«افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب أقفالها»
آیا این خدانشناسان در قرآن تدبر نمی‌کنند یا هنوز قفلها بر دلها زده است؟ با تدبر نکردن در قرآن و نفهمیدن آن چه کسی می‌تواند خدا را بشناسد، و از هدایتهای قرآن استفاده کند و رهبری آن را در زندگی دنیا و آخرت خود بپذیرد؟ مرحوم امین‌الاسلام در مقدمات تفسیر مجمع‌البیان حدیثی از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روایت می‌کند که می‌تواند در فهم این مطلب ما را کمک دهد و آن حدیث این است که:
«یقال لصاحب القرآن: إقرء وارق و رتل کما کنت ترتل فی الدنیا فان منزلک عند آخر آیة تقرؤها». یعنی رسول خدا فرمود: روز قیامت پس از رسیدگی به حسابها به صاحب قرآن یعنی کسی که اهل قرآن بوده است و قرآن می‌خوانده و قرآن می‌دانسته است گفته می‌شود «اقرء وارق» قرآن تلاوت کن و همانطور که قرآن می‌خوانی بالا
(صفحه 236)
می‌رفته باش «و رتل کما کنت ترتل فی الدنیا» یعنی همچنانکه در دنیا قرآن را درست و آهسته و مرتب و منظم می‌خواندی و هم درست می‌خواندی و هم درست در آن تأمل می‌کردی اکنون هم همانطور بخوان زیرا که منزلت و خانه‌ات در بهشت همانجا است که در موقع خواندن آخرین آیه به آنجا می‌رسی، از این حدیث باید اینطور فهمید تنها آن کسی

در بهشت قرآن را آیه آیه می‌خواند و درجات بهشت را به شماره آیه‌های قرآنی که تلاوت می‌کند طی می‌کند که در دنیا قرآن می‌خوانده است و به خواندن هر آیه‌ای از یک درجه از درجات روحی و اخلاقی و ایمانی به درجه‌ای بالاتر پا نهاده است، آنجا کسی به مقامی نمی‌رسد و به درجه‌ای بالا نمی‌رود مگر آنکه اینجا مقامی را تحصیل کرده باشد و به درجه‌ی اخلاقی و روحی نائل شده باشد. کتاب مجید قرآن را خدای متعال به مسلمانان داده است که آن را کتابی مقدس و مطهر و آسمانی بدانند و بشمرند و به خود حق بدهند که در قرآن تدبر کنند و از آن استفاده برند.
مسلمانان پیش از هر کتاب و بیش از هر کتابی باید با قرآن مجید انس بگیرند و از قرآن بهره‌مند باشند و قرآن را برای دستور گرفتن و بکار بستن و عمل کردن بخوانند.
چه خوب است که هر مسلمانی هر روز چند آیه از قرآن را به این نظر بخواند و در آن نیک بیندیشد و اگر هیچ سخنی نمی‌تواند جای آن را بگیرد کسب فیضی کند، اگر ده آیه برای ثواب بردن می‌خواند یک آیه هم برای تربیت شدن بخواند، با اینکه روح ثواب همان اثر نیکی است که تلاوت قرآن در نفس انسان می‌کند و اگر خواندن قرآن یا هر عمل نیکی در نفس انسان هیچ اثر نکند ثواب داشتن این عمل معنی ندارد، مقید باشید که هر روز چند آیه از قرآن تلاوت کنید، مقید باشید که حتی‌الامکان معنی این آیات را بفهمید، زبان عربی اکنون با زبان فارسی بسیار به هم آمیخته است و بسیاری از کلمات عربی در زبان فارسی ما مستعمل و متداول و جزء زبان ما شده است، اگر اندکی توجه کنید و اگر کمی علاقمندی به فهم قرآن نشان دهید به زودی با معنی قرآن و ترجمه کلام‌اللّٰه مجید آشنا خواهید شد و این رعب و ترس که امروز حتی تحصیل کرده‌های ما را از عربی و فهمیدن قرآن فراگرفته است از میان خواهد رفت، انسان تا

وقتی مرعوب است که نمی‌داند و نمی‌فهمد، اما اگر با قرآن و معنی قرآن آشنا شدید و با استفاده از مواعظ و حکمتهای آن خو گرفتید از تلاوت آن لذتها می‌برید و بهره‌ها می‌گیرید و استفاده‌ها می‌برید، قرآن را بخوانید و هیچ کتابی را به جای آن نگذارید، روزی چند آیه از قرآن هرچه باشد- شماره‌اش با خودتان- تلاوت کنید حتی‌الإمکان به معنی آیات توجه داشته باشید اگر هنوز نمی‌توانید خودتان از متن آیات استفاده کنید، پس از تلاوت ترجمه فارسی آن را هم بخوانید و در حدود فرصت و مجالی که دارید با متن عربی قرآن تطبیق کنید، تا ممکن است این چند آیه را با اهل خانه و همسر و فرزندان خویش بخوانید، در حدود فرصت و وقتی که دارید درباره این چند آیه‌ای که هر روز می‌خوانید همه روزه به هر اندازه‌ای که مقدور است صحبت کنید، بیگانه بودن از قرآن و نشناختن قرآن و عاجز بودن از

خواندن قرآن و عاجز ماندن از فهمیدن قرآن برای مسلمان سزاوار نیست، قرآن مجید را خدای متعال نازل کرد تا مسلمانان دنیا با همین قرآن آشنا شوند، قرآن را بخوانند و بفهمند و از آن دستور بگیرند و در اثر انس با قرآن با فضایل اخلاقی خو گرفته، از رذایل اخلاقی پاک و منزه شوند، ثواب بردن از تلاوت قرآن هم جز آن نیست که روح انسان را تربیت کند و پیش ببرد، اگر کار خوبی می‌کنید و خدا به شما ثواب می‌دهد روح ثواب دادن خدا همان است که نفس شما، روح شما در نتیجه این عمل مرحله‌ای بالاتر برود. و در مراحل کمال قدمی فراتر نهد، و به تعبیر دیگر چیزی بر شما افزوده شود تا کار نیک چیزی بر آدمی نیفزاید و او را از آنکه بوده است بهتر نکند و از مقامی که داشته است بالاتر نبرد معنی ندارد که بگوئیم آن کار ثواب دارد، و همچنین تا کار بد چیزی را از انسان کم نکند و او را از آنکه بوده است زبونتر نسازد و از مقامی که داشته است فروتر نبرد معنی ندارد که بگوئیم این کار گناه دارد، کارهای ثواب‌دار همان کارهائی است که اگر انسان با توجه و اراده انجام دهد، در وی اثر نیک می‌گزارد، و بر صفای باطن او می‌افزاید، و خلق نیکی را در او زنده می‌دارد، و خلق بدی را در نفس او می‌کشد، کارهای گناه‌دار که همان کارهائی است که اگر مکلف از روی عمد و اراده انجام داد، در وی اثر بد می‌گزارد و روح او را تیره و کدر می‌کند و خلق بدی را در وی شدت می‌دهد، و خلق نیکی را در او ضعیف
(صفحه 238)
می‌سازد و تدریجاً به کلی از میان می‌برد.
تلاوت قرآن مجید از کارهای پسندیده است، اما در صورتی که بر نیکیهای انسان چیزی بیفزاید یا از بدیهای او چیزی کم کند، خلق نیکی را در وی تقویت کند یا خلق بدی را در وی بی‌اثر سازد. والسلام علیکم و رحمةاللّٰه و برکاته.
(صفحه 239)
(1) نابینا شدن جابر صرف حدس و گمان است و عبارت ابن‌حجر که گفته است «و قد اصیب بصره» معنایش کور شدن نیست بلکه منظور اینست که در آخر عمر چشمهایش کم دید شده بود.
(2) تمام آنچه مرحوم دکتر آیتی از کتاب ذیل المذیل طبری نقل نموده عیناً در طبقات ابن‌سعد ج 6 ص 304 طبع بیروت نقل شده به اضافه‌ی اینکه گوید مادر عطیه امّ‌ولد و از اهل روم بود یعنی کنیز رومی بود.

سخنرانی 17
بسم اللّٰه الرحمن الرحیم
الحمدللّٰه رب العالمین باریء الخلائق اجمعین والصلاة والسلام علی خاتم النبیین ابی‌القاسم محمد، و آله الطاهرین.
سخنرانیهای مذهبی که در این روزها از رادیو ایران پخش می‌شود به مناسبت فرارسیدن اربعین اباعبداللّٰه الحسین علیه‌السلام است، یعنی در حدود چهل روز از شهادت امام و یاران فداکار از جان گذشته‌اش می‌گذرد و در چنین روزی زیارت آن بزرگوار و شهدای واقعه طف مستحب است و بدین جهت روز اربعین همه سال یکی از روزهای بسیار پرازدحام شهر مقدس کربلا است که مردمی مسلمان و شیعه مذهب از اطراف و اکناف به آن سرزمین پرافتخار روی می‌آورند، و به یاد مردانی بس بزرگ و بزرگوار که عالی ترین مراحل فداکاری و سربلندی را از خویش نشان داده‌اند درود و سلام می‌فرستند، البته با هر زبانی و بیانی می‌توان مراسم زیارت را انجام داد و علاقمندی خود را به هدف مقدسی که شهدای راه حق را به میدان شهادت کشانده است اظهار کرد اما چه بهتر که در باب زیارات و جز آن از آنچه از پیشوایان دین رسیده است غفلت نشود و زیارت یا دعا به همان کیفیتی که دستور آن از رسول خدا یا ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام روایت شده است به انجام رسد، و حتی در باب دعا به دعاهائی که در خود قرآن مجید آمده است بیشتر اهمیت داده شود، چه بسیار جای تأسف است که مردمی از راه دور مثلاً برای زیارت مرقد مطهر امام هشتم علیه‌السلام مشرف می‌شوند اما در چند روز اقامت و تشرف در مشهد جز همان زیارت عامیانه‌ای که زیارت‌نامه
(صفحه 240)
فروشها درست کرده‌اند نمی‌خوانند از فیض خواندن آن همه زیارتهای روایت شده از ائمه‌ی طاهرین محروم می‌مانند، و امام رضا علیه‌السلام را جز به عنوان «غریب‌الغربا» نمی‌شناسند. این مردم اگر چه دیندار باشند اما دین‌شناس نیستند و دینداری غیر از دین‌شناسی است، مردمی به خدا و رسول و دین و آئین عقیده دارند و در انجام مراسم مذهبی کوششی به سزا می‌کنند، اما دین‌شناس نیستند و کوششهای آنان غالباً جاهلانه و عامیانه است، همین مردمند که گاهی به قصد قربت با خدا می‌جنگند و برای خاطر دین به دین و دینداران حمله می‌کنند و برای آنکه کافر نشوند مردمی دیندار را کافر می‌شمارند، هرکس رسول خدا محمد بن عبداللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را به عنوان رسالت و پیامبر بشناسد و او را

در آنچه از طرف خدا می‌فرمود تصدیق کند مسلمان است اما اینطور نیست که هر مسلمانی بفهمد مسلمانی چیست و مقصد از بعثت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم چه بوده است، و دعا و زیارت را چگونه باید انجام داد، و چه عملهائی می‌تواند وسیله‌ی نزدیکی به خدای متعال باشد، بلکه بسا می‌شود شخصی یا اشخاصی در عین آنکه مسلمان و متدین باشند فکری یا افکاری ضد دین داشته باشند و بنام توحید و خداشناسی شرک ورزند و به نام اخلاص ریاکاری کنند.
بنابراین اگر گفته شد کار فلان شخص برخلاف دین است، یا فکر آن فرد یا افراد دیگر فکری است ضد دین و ضد قرآن هیچ معنی این عبارت این نیست که آن شخص یا آن افراد دیندار نباشند.
در طول تاریخ اسلام کسانی بودند که راستی به قصد قربت و برای رضای خدا قدمهائی برخلاف دین برداشته‌اند، راستی بی‌نظر بوده‌اند، راستی در مقام حفظ دین خود و بلکه در مقام ترویج بوده‌اند، اما در عین حال قدمهائی بر ضد دین برداشته‌اند، و چه بسیار مردمی که به قرآن مجید و ترویج آن علاقمند بوده‌اند و اما قدمهائی علیه قرآن برداشته‌اند، چه بسا مردمی که به عقیده‌ی خود برای ترویج دین روایات و اخبار دروغ و افسانه مانند را در کتابها نوشته و موجب گمراهی بسیاری از مسلمانان شده‌اند، چه بسیار کسانی که مطالبی برخلاف هدف قرآن بنام تفسیر قرآن نوشته‌اند، چه افسانه‌ها
(صفحه 241)
که جزء تاریخ اسلام شده است، و چه کارهای عامیانه‌ای که جز مراسم دینی و مذهبی به شمار آمده است، برای همین است که گفتیم هر دینداری دین‌شناس نیست، و مردم دیندار باید بیش از هر چیز به فکر دین‌شناسی باشند تا هم آبروی دین را نبرند و هم آنچه بنام دین انجام می‌دهند مورد رضای خدا و رسول باشد، مراسم دینی را نمی‌توان با ذوق و سلیقه‌ی شخصی ساخت و پرداخت و راه و رسم زیارت رسول خدا و ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام را نمی‌توان جاهلانه برگزار کرد.
یکی از افکار خطرناک ضد دین آن است که هر کاری قیافه‌ی مذهبی پیدا کرد خوب است و ثواب دارد، اگر چه روح دین و آن پیغمبری که این دین را آورده است از آن بیزار و بی‌خبر باشد و هر تشریفاتی که نام مقدس امام حسین علیه‌السلام روی آن باشد باعث سربلندی دنیا و آخرت است هر چند روح مقدس اباعبداللّٰه علیه‌السلام را در فشار قرار دهد، و خاطر مبارک امام را برنجاند، و هر سخنی که بالای منبر امام حسین علیه‌السلام گفته می‌شود عبارت است و ثواب آن نزد خدا محفوظ، گو اینکه دروغ باشد و یا مدح و قدح اشخاص باشد برای همین خطرها بود که برخی از بزرگان دین و دانشمندان مذهبی با آنکه خود شایستگی تعلیم و تربیت دیگران را

داشته‌اند باز دین خود را و عقائد و افکار مذهبی خود را بر امام زمان خود عرضه می‌داشتند تا مبادا بنام دین چیزی را برخلاف دین معتقد باشند، یا به حساب دین کاری را برخلاف دین انجام دهند، از جمله‌ی اینان یکی عبدالعظیم حسنی است که نسبش با چهار واسطه به امام حسن علیه‌السلام می‌رسد، و با امام جواد و امام هادی (ع) معاصر است و از بزرگان اهل‌بیت و از علمای اسلام به شمار می‌رود، در عین حال خدمت امام هادی شرفیاب می‌شود و می‌گوید: «انی ارید ان اعرض علیک دینی فان کان مرضیا ثبت علیه» می‌خواهم که دین خود را بر شما عرضه کنم تا اگر مورد پسند شما باشد بر آن استوار بمانم، و پس از آنکه دین خود و عقاید خود را بر امام عرضه داشت امام هادی علیه‌السلام فرمود: «هذا واللّٰه دین اللّٰه الذی ارتضاه لعباده فاثبت علیه ثبتک اللّٰه بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة» یعنی دینی که خدا برای بندگان خود پسندیده است بخدا قسم همین دینی است که تو داری پس بر همین عقیده ثابت بمان خدای تو

(صفحه 242)

را در زندگی دنیا و آخرت بر حق و استوار و پایدار بدارد.

راستی عجب است که عبدالعظیم حسنی علیه‌السلام با آن جلالت قدر و مقام شامخ علمی که داشت تا دین خود و عقاید خود را بر امام زمان خود عرضه نکرد آسوده خاطر نشد، اما چه بسا که یک نفر عامی اطمینان کامل دارد که هرچه می‌داند و هرچه می‌کند همان است که رسول خدا از طرف خدای متعال آورده است.

حمران بن اعین که یکی از بزرگان اصحاب امام باقر و امام صادق- علیهماالسلام- است و امام پنجم به او گفت تو در دنیا و آخرت از شیعیان مائی، و او را از قاریان قرآن و علمای قرآن و علمای نحو و لغت شمرده‌اند، دین خود و عقاید خود را بر امام صادق علیه‌السلام عرضه کرد و امام به او گفت: هرکس در این عقاید که اظهار کردی با تو مخالفت ورزد بی‌دین است، حمران گفت اگر چه علوی و فاطمی باشد؟ امام فرمود: اگر چه محمدی و علوی و فاطمی باشد، یعنی نسبت و خویشاوندی با رسول خدا و علی و فاطمه نمی‌تواند جای دین را بگیرد.

عبداللّٰه بن ابی یعفور دین خود را بر امام صادق علیه‌السلام عرضه کرد.

عمرو بن حریث دین خود را بر امام صادق علیه‌السلام عرضه داشت و امام به او فرمود:

«یا عمرو هذا واللّٰه دینی و دین آبائی الذی ندین)یدین(اللّٰه به فی السر والعلانیة فاتق اللّٰه و کف لسانک إلّا من خیر و لا تقل انی هدیت نفسی بل هداک اللّٰه واشکر ما انعم اللّٰه علیک».

ای عمرو بخدا قسم که دین من و دین پدران من که در هر حال متدین

بدان بودیم، و یا پرستش خدا بر آن استوار است همین است که تو داری، پس تقوی و پرهیزکاری را از دست مده و جز گفتار خیر بر زبان خویش میاور و مگو که من خود را هدایت کرده‌ام چه خدا است که تو را هدایت کرد، پس خدا را بر نعمتهائی که به تو داده است سپاسگزار باش.
خالد بجلی از اصحاب امام ششم دین خود را بر امام عرضه داشت تا آنکه امام به او گفت:
(صفحه 243)
«حسبک اسکت الآن فقد قلت حقّاً» همین که گفتی بس است خاموش باش که آنچه گفتی حق بود.
یوسف نامی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام به آن حضرت گفت اجازه فرما دینی که به آن معتقد و پابندم برای شما وصف کنم آنگاه اگر حق باشد مرا بفرما تا بر آن استوار باشم و اگر عقیده‌ای برخلاف حق داشتم مرا بحق بازگردان، امام فرمود بگو! یوسف گفت:
به یگانگی خدا و بی‌شریک بودن او گواهی می‌دهم و نیز شهادت می‌دهم که محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم بنده و فرستاده اوست و علی امام من بوده است و حسن امام من بوده است و حسین امام من بوده است و علی بن الحسین امام من بوده است، و محمد بن علی امام من بوده است، و اکنون تو خود امام منی، امام چندین بار فرمود، خدای تو را رحمت کند، و سپس فرمود: «واللَّه دین اللَّه و دین ملائکته و دینی و دین آبائی الذی لا یقبل اللَّه غیره» بخدا قسم هر آنچه گفتی اظهار داشتی دین خدا و دین فرشتگان او و دین من و دین پدران من است، دینی که خدا جز آن را نمی‌پذیرد.
حسن بن زیاد عطار نیز دین خود را بر امام ششم علیه‌السلام عرضه کرد، و امام دین او و عقاید او را امضا فرمود.
از جمله کسانی که دین خود را بر امام زمان خود عرضه کردند صفوان بن مهران اسدی است که مکاری بود و شتر به کرایه می‌داد می‌گوید که در مقام عرض عقاید به امام صادق علیه‌السلام گفتم: به یگانگی خدا و بی‌شریک بودن او گواهی می‌دهم، سپس گفتم: شهادت می‌دهم که محمد پیامبر خدا است و تا بود حجت خدا بود بر خلق خدا آنگاه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام حجت خدا بود بر خلق خدا. امام گفت خدا تو را رحمت کند گفتم: پس حسن بن علی بود که حجت خدا بود بر خلق خدا، باز گفت خدا تو را رحمت کند. گفتم: پس حسین بن علی بود که حجت خدا بود بر خلق خدا، امام گفت خدا تو را رحمت کند. گفتم: آنگاه علی بن الحسین بود که حجت خدا بود بر خلق خدا و سپس محمد بن علی بود که حجت خدا بود بر خلق خدا و اکنون توئی که حجت خدائی بر خلق خدا، پس امام علیه‌السلام فرمود: خدا تو

(صفحه 244)
را رحمت کند.
این مرد سعادتمند که از بزرگان اصحاب امام صادق و امام کاظم علیه‌السلام است چند بار امام صادق علیه‌السلام را از مدینه به عراق برد و امام ششم از او شتر به کرایه می‌گرفت خود صفوان هم همراه امام می‌رفت و از برکت همراهی با امام ششم قبر علی علیه‌السلام را که تاریخ شناخته شده نبود شناخت و بیست سال مجاور قبر امیرالمؤمنین شد، صفوان از بزرگان روات شیعه است و آثاری از ائمه‌ی طاهرین روایت کرده از جمله زیارت وارث و زیارت معروف عاشورای امام حسین علیه‌السلام دعای علقمه و یکی از زیارتهای امیرالمؤمنین علیه‌السلام را او روایت کرده است. شیخ طوسی در کتاب مصباح‌المتهجد زیارت وارث را از همین صفوان از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است. زیارت عاشورا را نیز شیخ طوسی از علقمة بن محمد حضرمی از امام محمد باقر علیه‌السلام و یک بار از همین صفوان جمال از امام ششم علیه‌السلام روایت می‌کند.
صفوان به سیف بن عمیره می‌گوید که من همراه امام صادق علیه‌السلام بودم که اینجا چنین زیارت کرد و این دعا را یعنی دعای علقمه را خواند، عجیب آن است که دعای معروف به دعای علقمه را که بعد از زیارت عاشورا خوانده می‌شود صفوان از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است، نه علقمه از امام باقر علیه‌السلام، می‌بایست دعای صفوان گفته شود نه دعای علقمه و معلوم نیست که چرا آن را دعای علقمه گفته‌اند، یکی از دو زیارت اربعین امام حسین را همین صفوان شتردار از امام ششم روایت می‌کند.
زیارت دیگر اربعین زیارتی است که جابر بن عبداللّه انصاری امام را به آن طریق زیارت کرد و عطیة بن سعد بن جناده آن را از جابر، صحابی جلیل‌القدر بزرگوار روایت می‌کند این عبارات بسیار معروف از زیارت اربعین صفوان است «اشهد انک کنت نوراً فی الأصلاب الشامخة والأرحام المطهرة، لم تنجسک الجاهلیة بانجاسها، و لم تلبسک المدلهمات من ثیابها و اشهد انک من دعائم الدین و ارکان المسلمین و معقل المؤمنین، و اشهد أنک الامام البر التقی الرضی والزکی الهادی المهدی، و اشهد
(صفحه 245)
أن الأئمة من ولدک کلمة التقوی و أعلام الهدی والعروة الوثقی والحجة علی اهل الدنیا» اینها همان کلماتی است که بر حسب روایت صفوان امام صادق علیه‌السلام به عنوان زیارت امام گفته است و ترجمه آن این است. گواهی می‌دهم که تو نوری بودی در پشتهای پدران والامقام، رحمهای مادران پاک و پاکیزه، پلیدیهای جاهلیت تو را آلوده نساخت، و تیرگیهای

شرک و کفر و گمراهی جامه‌های خود را بر تو نپوشانید، گواهی می‌دهم که توئی از پایه‌های دین و استوانه‌های مسلمین، و توئی پناه مردم باایمان، و گواهی می‌دهم که توئی امام نیکوکار پرهیزکار، پسندیده، پاکیزه، هدایت‌کننده، هدایت شده، و گواهی می‌دهم که سندهای پرهیزکاری و نشانه‌های هدایت و وسیله قابل اطمینان و حجت بر اهل دنیا تنها امامان از فرزندان تواند.
شنونده‌ی محترم، سخن من در این بود که می‌شود انسان دیندار باشد و با کمال علاقه‌مندی از دین و آنچه مربوط به دین است طرفداری کند، اما در عین حال دین‌شناس نباشد و مطالبی را به عنوان دین معتقد باشد که روح دین از آنها بی‌خبر است و کارهائی را بنام دین انجام می‌داده باشد که دین دستور انجام دادن چنان کارهائی را نداده باشد، برای همین است (برحسب حدیثی که سیوطی در کتاب جامع الصغیر روایت می‌کند) که رسول خدا فرمود: «اذا اراد اللّه بعبد خیراً فقهه فی الدین و زهده فی الدنیا و بصره عیوبه» یعنی هرگاه خدا خیر بنده‌ای را بخواهد او را فقیه در دین قرار دهد، و او را زاهد در دنیا گرداند، و او را به عیبهای خودش آشنا سازد، ظاهراً مراد رسول خدا از جمله اول حدیث همان است که هرگاه خدا بخواهد بنده‌ای را اهل خیر قرار دهد و او را سعادتمند سازد او را دین‌شناس می‌کند که دین خود را بشناسد تا آنچه را معتقد است از روی بصیرت و معرفت معتقد باشد، و آنچه را انجام می‌دهد نیز از روی بصیرت و معرفت انجام دهد، و نه چیزی را از هوای نفس بر دین خود بیفزاید و نه چیزی از دین را از روی نادانی و کم‌بصیرتی رها کند. برحسب این حدیث شریف دین‌شناسی یکی از پایه‌های سعادتمندی بنده‌ی خداست و نمی‌تواند جز این باشد. راستی می‌توان گفت منشأ پیدایش فتنه‌هائی که در تاریخ اسلام روی داده است و زیانهای جبران‌ناپذیری که به مسلمانان زده است همان بوده است که در طول تاریخ
(صفحه 246)
اسلام بسیاری از مردم مسلمان، دین‌شناس نبوده‌اند و در عین دینداری و پافشاری و اصرار در راه دین صدمه‌هائی به اسلام و مسلمین وارد ساخته‌اند و شاید جهت عمده‌ی این کار آن باشد که فتوحات اسلامی در زمان خلفا به سرعت پیش می‌رفت و هر روز شهری و ناحیه‌ای اسلام را می‌پذیرفت، کجا امکان داشت که مردم مسلمان شده با حقیقت اسلام و تعلیمات واقعی آن آشنا شوند، و مردمی که مسلمان شده‌اند و دین اسلام را پذیرفته‌اند اسلام‌شناس هم بشوند، و راستی از روی بصیرت و معرفت با قرآن و احکام و اخلاقیات اسلام آشنائی پیدا کنند، حساب کشورگشائی و مردمی را به پذیرش مقررات سیاسی دولت اسلامی وادار کردن، از حساب تعلیم و تربیت و مردمی را به روح اسلام و ارزش تعلیمات آن آشنا

کردن جداست، در هیچیک از آیات کریمه‌ی قرآن که در وصف شخصیت رسول خدا نازل شده است سخن از آن نیست که محمد پیغمبری است کشورگشا، و در هیچ سند مذهبی کشورگشای را از فضائل رسول خدا نشمرده‌اند، باین قرآن درباره‌ی رسول خدا و بیان وظیفه‌ی او و مقصد از دعوت و رسالت در این است «یا ایها النبی انا أرسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً و داعیاً الی اللّه باذنه و سراجاً منیراً» یعنی ای پیامبر، ما تو را فرستادیم تا گواهی باشی و مژده دهنده‌ای و بیم‌دهنده‌ای و دعوت‌کننده‌ای بسوی خدا به اذن وی و چراغی فروزان و نوربخش خدا. نگفت «و فاتحاً للبلدان باذنه» ما تو را فرستادیم تا به اذن خدا سرزمینها فتح کنی، و به کشور اسلامی ضمیمه سازی. بلکه خدا می‌گوید: «و داعیاً الی اللّه باذنه» تو را فرستادیم تا به اذن خدا مردم را بخدا دعوت کنی. در سوره بقره می‌فرماید: «انا ارسلناک بالحق بشیراً و نذیراً» ما تو را فرستاده‌ایم تا مژده دهی و بیم دهی. در سوره فرقان می‌فرماید: «و ما ارسلناک الا مبشراً و نذیراً» ما تو را جز برای آنکه مژده‌رسان و بیم‌دهنده باشی نفرستاده‌ایم، در سوره سبأ می‌فرماید: «و ما ارسلناک الا کافةً للناس بشیراً و نذیراً» ما تو را نفرستادیم مگر برای آنکه همه مردم را بشارت دهی و بترسانی در سوره فاطر «انا ارسلناک بالحق بشیراً و نذیراً». در سوره فتح «انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً» در سوره‌ی جمعه می‌فرماید: «هو الذی بعث فی الأمیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمة».
(صفحه 247)
یعنی خداست که در میان مردمی بی‌فرهنگ و بی‌سواد پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات خدا را برایشان تلاوت کند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد. در این آیاتی که تلاوت شد و در آیات دیگر که در مقام بیان شؤون نبوت و تعیین وظایف رسول خداست هیچ سخن از کشورگشائی نیست، و همه‌اش سخن از تعلیم و تربیت و هدایت و توجه دادن و تشویق کردن مردم به آثاری است که بر کارهای نیک مترتب است و بیم دادن و برحذر داشتن آنان از بیچارگیها و بدبختیهائی که بدکاران بدانها گرفتار می‌شوند.
در سال هشتم هجرت پس از آنکه شهر مکه بدست مسلمانان فتح گردید و بساط بت‌پرستی در مکه برچیده شده و مسلمین در جنگ با قبیله‌ی هوازن که در حنین برای حمله به مسلمانان آماده می‌شدند، پیروز گشتند، رسول خدا آهنگ شهر طائف کرد و بدان شهر روی نهاد تا بلکه بساط بت‌پرستی را در آنجا هم برچیند و بتخانه‌ی لات را که کعبه‌ی طائف شمرده می‌شد درهم بکوبد، اما پس از مدتی که شهر طائف را در محاصره داشت به مکه و از آنجا به مدینه بازگشت و شهر طائف همچنان فتح نشده باقی ماند؛ اما در سال نهم هجرت خود بزرگان طائف و نمایندگان مردم آن شهر در مدینه

نزد رسول خدا آمدند و پیشنهاد کردند که مسلمان شوند، اما به شرط آنکه اولاً از نماز خواندن معاف باشند و ثانیاً برای مدتی هر چند کم، رسول خدا از ویران ساختن بتخانه‌ی لات صرفنظر کند.
شنونده‌ی محترم اگر هدف فتح شهر طائف بود می‌بایست رسول خدا بی‌درنگ این پیشنهاد را بپذیرد و تسلیم شدن مردم این شهر را مغتنم بشمارد و این شهر را هم بدینوسیله جزء قلمرو حکومت اسلامی قرار دهد و از مردم مسلمان شده‌ی طائف زکات و مالیات بگیرد و در جنگهای اسلامی مردانشان را به میدان نبرد دعوت کند و بدین طریق جمعی بر سپاه اسلامی افزوده شود؛ البته مسلمان شدن مردم طائف و تسلیم شدن آنان هر چند با این دو شرط پیشنهادی از نظر تشکیلات و فتوحات و عدّه و عُدّه به نفع مسلمانان بود اما رسول خدا به هیچ وجه روی موافق نشان نداد و تا موقعی که اهل طائف در پیشنهادهای خود پافشاری داشتند از پذیرش اسلام آنان امتناع ورزید و
(صفحه 248)
آخرین پاسخی که به آنان داد این بود که: «اما کسر أوثانکم بایدیکم نستعفیکم منه و اما الصلوة فانه لا خیر فی دین لا صلوة فیه». عادت رسول خدا آن بود که هر جا را فتح می‌کرد بزرگان همانجا را می‌فرمود تا بتخانه‌ها را به دست خود خراب کنند، مساعدتی که در اینجا با مردم شهر طائف کرد همین بود که گفت از اینکه بتهای خود را با دست خود بشکنید و خرد کنید شما را معاف می‌دارم و دیگرانی را برای شکستن و ویران ساختن آنها می‌فرستم، اما نماز که می‌خواهید مسلمان باشید و نماز نخوانید بدانید که خیری نیست در دینی که نمازی در آن نباشد. یعنی نه تنها شهر طائف بلکه اگر کشوری را هم بگشایم و مردم آنجا نماز نخوانند خیری در آن کشورگشائی نمی‌بینم، به تعبیر دیگر خیر نیست که دیندار باشند اما دین‌شناس نباشند. والسلام علیکم و رحمةاللّٰه و برکاته.
پایان

17- زندگانی حضرت امام حسین علیه‌السلام و داستان کربلا و عاشورا(گزیده منتهی الامال)

مشخصات کتاب

سرشناسه :استادی رضا، ۱۳۱۶ - ، گردآورنده عنوان و نام پدیدآور :زندگانی حضرت امام حسین علیه‌السلام و داستان کربلا و عاشورا: گزیده‌ای از منتهی الامال محدث قمی ره / به‌کوشش رضا استادی
مشخصات نشر : قم دفتر نشر برگزیده ۱۳۸۰.
مشخصات ظاهری :ص ۲۷۲
شابک : 964-5971-70-5۱۱۰۰۰ریال ؛ 964-5971-70-5۱۱۰۰۰ریال ؛ 964-5971-70-5۱۱۰۰۰ریال ؛ 964-5971-70-5۱۱۰۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی :فهرستنویسی قبلی یادداشت :این کتاب برگزیده و متن ساده شده کتاب "منتهی الامال فی تواریخ النبی و الال تالیف عباس قمی می‌باشد
یادداشت :پشت جلد به‌انگلیسی Reza ostadi. Chosen montakhag alanvar.
یادداشت :چاپ دوم تابستان ۱۳۸۲: ۱۱۰۰۰ ریال یادداشت :عنوان دیگر: زندگانی حضرت امام حسین علیه‌السلام گزیده‌ای از منتهی الامال
عنوان دیگر :زندگانی حضرت امام حسین علیه‌السلام گزیده‌ای از منتهی الامال
عنوان دیگر :گزیده‌ای از منتهی الامال محدث قمی ره
عنوان دیگر :منتهی الامال فی تواریخ النبی و الال برگزیده عنوان دیگر :زندگانی حضرت امام حسین علیه‌السلام گزیده‌ای از منتهی الامال موضوع :حسین‌بن علی ع ، امام سوم ۶۱ - ۴ق -- سرگذشتنامه موضوع :واقعه کربلا، ق۶۱
شناسه افزوده :قمی عباس ۱۳۱۹ - ۱۲۵۴. منتهی الامال فی تواریخ النبی و الال برگزیده رده بندی کنگره :BP۴۱/۴/الف۵۱۶ز۹
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳
شماره کتابشناسی ملی :م۷۹-۳۲۵۴

مقدمه
- روز سوم شعبان سال چهارم هجری، در بیت عصمت و طهارت نوزادی متولد شد که ولادتش قلبها را مسرور و دیده‌ها را گریان ساخت.
کودک را نزد رسول خدا (ص) آوردند.
پیامبر گرامی در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و او را حسین نامید.
جبرئیل و فرشتگان آسمانها برای تهنیت و شاد باش به محضر رسول خدا (ص) نازل می‌شدند و تولد این نوزاد را تبریک می‌گفتند؛ ولی آنان حامل پیام دیگری نیز بودند، خبری که رسول خدا (ص) را بشدت متأثر کرد و اشک از دیدگانش جاری شد: این کودک را امت تو به قتل می‌رسانند! امام حسین (ع) یک ساله بود که فرشتگان بسیاری بر نبی مکرم اسلام نازل شدند و عرض کردند: یا محمد! همان ستمی که از قابیل بر هابیل وارد شد، بر فرزندت (حسین) وارد می‌شود و همان اجری که به هابیل داده شد، به حسین داده می‌شود و عذاب کنندگانش همچون عذاب قابیل خواهد بود! از این رو، رسول خدا (ص) می‌فرمود: خداوندا! هر کس حسین مرا ذلیل می‌کند، خوار و ذلیلش کن و هر که حسینم را می‌کشد، او را به مقصودش نائل مفرما! رسول خدا (ص) به انحاء و طرق مختلف، مراتب فضیلت و منزلت فرزند خود، حسین- علیه السلام- را به امت گوشزد می‌فرمودند.
گاه به زبانی فراگیر، تمامی اهل بیت را می‌ستود و گاه درباره امام حسن و امام حسین- علیهما السلام- سخنانی بیان می‌فرمودند و گاه در خصوص امام حسین- علیه السلام- اشاره نموده، مقامش را یادآور می‌شدند تا حجت بر همگان تمام شود و حق از باطل مشخص گردد، گاهی نیز در مقابل چشمان مردم، گلوی کودک و دهان او را می‌بوسیدند و یا زمانی که در سجده نماز بودند و سنگینی کودک را بر دوش خود احساس می‌کردند، به احترامش سجده را طول می‌دادند تا جایی که نمازگزاران گمان می‌کردند وحی الهی نازل شده است.
آری، کسانی که پس از این، در سال 61 هجری، خون حسین (ع) را به گردن گرفتند، در زمان طفولیت آن حضرت، چه بسا کودکان و یا جوانانی بودند که سخنان پیامبر (ص) را نمی‌شنیدند و یا با بی‌اهمیتی گوش می‌کردند و ممکن بود از یادشان محو شود؛ ولی آنچه با چشم دیده می‌شود، در دلها می‌ماند.
کودک همچنان رشد می‌کرد تا زمان رحلت جد گرامیش، رسول خدا، محمد

مصطفی (ص) فرا رسید و پس از آن، پدر را خانه نشین و مادر را از دست رفته و برادر عزیزش را مسموم دید در این حال، بنا به امر الهی، بار امامت را بر دوش گرفت تا چراغی در تاریکیهای جهالت و پرچمی در مسیر هدایت باشد.
امامت آن حضرت، مقارن با باقیمانده ایام خلافت معاویه بن ابی سفیان بود.
در این مدت، هیچ حرکت علنی از ایشان سر نزد تا آنکه معاویه در ماه رجب سال 60 هجری به هلاکت رسید.
وی لحظاتی پیش از مرگ، فرزندش یزید را طلبید و به او چنین گفت: پسرم! من گردنکشان را به اطاعت تو واداشته، سراسر کشور را زیر فرمان تو درآوردم و از همه برایت بیعت گرفتم؛ ولی از سه نفر بر تو بیمناکم و می‌ترسم با تو مخالفت کنند: اول عبدالله بن عمر (فرزند عمربن خطاب، خلیفه دوم)، دوم عبدالله بن زبیر و سوم حسین بن علی.
اما عبدالله بن عمر: گرچه با تو بیعت نکرده است، ولی دلش با توست.
او را به طرف خود جذب کن و در صف یارانت داخل نما.
و اما عبدالله بن زبیر را اگر توانستی قطعه قطعه کن؛ چرا که او روباهی مکار و حیله گر است و برای نابودیت از هیچ کوششی فروگذار نخواهد کرد! و اما حسین بن علی؛ تو او را خوب می‌شناسی؛ او پاره تن پیغمبر و تنها یادگار آن حضرت است.
من می‌دانم که اهل عراق او را به جنگ با تو می‌کشانند و سپس تنهایش می‌گذارند.
اگر بر او غلبه کردی، احترام پیامبر را درباره او رعایت کن و نسبت به او بد رفتاری نکن که او با ما نیز خویشاوندی و بستگی فامیلی دارد.
با هلاکت معاویه، تاریخ اسلام وارد مرحله جدیدی می‌شود و برگی خونین از تاریخ ورق می‌خورد.
یزید بن معاویه که جوانی عیاش، شرابخوار و بی‌سیاست بود، از ابتدا بنا داشت نگذارد کسی از مخالفینش زنده بماند؛ یا باید همه بیعت کنند و یا کشته شوند! او نامه‌ای به ولید بن عتبه، حاکم مدینه نوشت و به او دستور داد از همه برایش بیعت بگیرد و در مورد امام حسین (ع) تأکید کرد و گفت: اگر حسین از بیعت امتناع کرد، سر از تنش جدا کن و برای من بفرست! ولید بن عتبه پس از خواندن نامه، با مروان حکم به مشورت پرداخت و نظر او را جویا شد.
مروان گفت: قبل از آنکه خبر مرگ معاویه منتشر شود، حسین را احضار کن و از او بیعت بگیر، اگر امتناع کرد، بی درنگ او را بکش که اگر من جای تو بودم، همین کار را می‌کردم! ولید گفت: ای کاش من به دنیا نمی‌آمدم تا به چنین عملی اقدام کنم و خون حسین را به گردن بگیرم! سپس امام را

احضار کرد، امام حسین (ع) که خطر را احساس می‌کردند، به همراه جوانان مسلح نزد ولید رفتند تا در صورت لزوم، قادر به دفاع از خود باشند.
ولید، خبر مرگ معاویه را به اطلاع حضرت رسانید و تقاضای بیعت کرد.
امام (ع) با این کلمات از بیعت خودداری کردند: بیعت، موضوع مهمی است که در خفا و پنهانی نمی‌توان انجام داد و حتما تو به بیعت سری من اکتفا نخواهی کرد و بیعت آشکار می‌خواهی.
ولید گفت: آری امام بار دیگر فرمودند: پس تا فردا صبح که مردم را برای این کار دعوت خواهی کرد صبر کن! مروان که در آنجا حاضر بود، خطاب به ولید ای ولید گفت: به حرفهای حسین گوش نکن و عذرش را نپذیر؛ اگر بیعت نکرد، او را زنده نگذار! امام بار دیگر فرمودند: وای بر تو ای پسر زن بدکاره! تو می‌خواهی دستور قتل مرا بدهی؟ - آنگاه خطاب به ولید، فرمودند: ای امیر! ما اهل بیت نبوت و معدن رسالتیم، فرشتگان به خانه ما رفت و آمد می‌کنند و رحمت خداوند به خاطر ما بر مردم گشوده می‌شود و پایان آن نیز به نام ما است، ولی یزید، مردی فاسق و شرابخوار و خونریز و متجاهر به فسق است و کسی مثل من با شخصی مثل یزید هرگز بیعت نخواهد کرد! با این حال، تا فردا صبح صبر کنید و در کار خود تأمل نمایید؛ من نیز تأمل خواهم کرد.
امام پس از این گفتار از منزل ولید خارج شدند.
صبحگاهان، امام- علیه السلام- از منزل بیرون آمدند و در راه با مروان ملاقات کردند.
مروان گفت: یا ابا عبدالله! من خیرخواه تو هستم؛ نصیحت مرا گوش کن تا سعادتمند شوی! امام پاسخ دادند: نصیحتت چیست؟ بگو تا بشنوم! مروان گفت: من به تو دستور می‌دهم با یزید بیعت کنی؛ چون به صلاح دنیا و آخرت توست! امام چنین فرمودند: إنا لله و إنا إلیه راجعون! الآن که امت پیغمبر، گرفتار خلیفه‌ای چون یزید شده، باید فاتحه اسلام را خواند! من از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است.
در این هنگام، مروان با عصبانیت از امام جدا شد و به راه خود ادامه دادند.
با این سخنان، حسین بن علی (ع) مخالفت علنی خود را با یزید بیان کردند و مبنای حرکات بعدی ایشان نیز همین فرمایشات بود؛ یعنی کوشش برای حفظ اسلام و جلوگیری از سلطه خلیفه‌ای چون یزید بر شوؤن مملکت اسلامی.

هجرت امام حسین از مدینه به مکه و دعوت اهل کوفه از ایشان
صبح روز بعد، سوم شعبان سال 60 هجری، محمد حنفیه، برادر امام حسین (ع) به منزل حضرت آمد و عرض کرد: برادر جان! تو از همه مردم نزد من عزیزتری و من خیرخواه تو هستم! تو، جان من، روح من، نور چشم من و بزرگ خاندان من هستی.
خداوند اطاعت تو را بر من واجب ساخته و تو را برتری داده است.
به نظر من باید هر چه می‌توانی از شهرها و مراکز قدرت یزید دوری کنی و نمایندگانی را به طرف مردم بفرستی و آنان را به بیعت خودت بخوانی.
من می‌ترسم که به یکی از این شهرها بروی و مردم دو دسته شوند و کار به جنگ بکشد و نخستین قربانی، تو باشی! امام پرسیدند: برادر جان! به کدام نقطه بروم؟ محمد حنفیه عرض کرد: به مکه برو و اگر اوضاع بر وفق مراد نبود، به مناطق کوهستانی برو؛ از شهری به شهری برو و ببین کار مردم به کجا می‌انجامد! امام حسین (ع) فرمودند: برادر جان! خیرخواهی کردی و امیدوارم نظرت صائب و پیشنهادت کارساز باشد؛ ولی برادر جان، به خدا قسم، اگر هیچ پناهگاهی نیابم و یار و یاوری نداشته باشم، هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد! محمد حنفیه گریست و امام نیز با او به گریه افتادند.
سپس امام فرمودند: برادر جان؛ خدا به تو جزای خیر دهد! من اکنون با برادران و برادرزادگان و شیعیان خود عازم مکه هستم و مانعی ندارد که تو در مدینه بمانی و مسائل و رویدادهای اینجا را به من اطلاع بدهی! سپس کاغذ و دوات طلبیدند و این وصیت‌نامه را برای محمد حنفیه نگاشتند: بسم الله الرحمن الرحیم، این وصیتی است از طرف حسین بن علی بن ابی‌طالب به برادرش محمد، معروف به ابن حنفیه.
حسین بن علی گواهی می‌دهد که معبودی جز خداوند نیست.
او یکتا و بی شریک است و گواهی می‌دهد که محمد، - صلی الله علیه وآله- بنده و رسول اوست که از جانب حق تعالی پیام حق را آورده است و گواهی می‌دهد که بهشت و جهنم حق است و ساعت قیامت به یقین فرا خواهد رسید و خداوند هر که را که در قبر باشد، برانگیخته خواهد کرد.
به هیچ وجه من به خاطر تفریح و تفرج، و یا به جهت استکبار، خود بزرگ‌بینی، فساد در زمین و ستمکاری خروج نکردم؛ بلکه تنها هدفم این است که خرابیهایی را که در امت جدم محمد- صلی‌الله علیه وآله- پدید آمده است اصلاح کنم.
من می‌خواهم امر به معروف کنم و از منکر و بدی نهی نمایم.

به سیره و روش جدم رسول خدا (ص) و پدرم علی بن ابی‌طالب - علیه السلام - عمل نمایم.
پس هر کس حرف مرا بپذیرد و به قبول حق قبول کند، خداوند سزاوارتر به حق است (و پاداشش با اوست) و هر که با من مخالفت کند، من صبر می‌کنم تا خداوند بین من و او به حق حکم کند که او احکم الحاکمین است.
ای برادر این سفارش من به توست ای برادر جز به نیروی خداوند توفیق نخواهم یافت؛ تنها به او توکل می‌کنم و فقط به درگاه او انابه می‌نمایم، والسلام علیک و علی من اتبع الهدی و لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظیم.
فرزند پیامبر، در دل شب و در حالی که این آیه را تلاوت می‌فرمود، از مدینه خارج شد: فخرج منها خائفا یترقب: موسی از شهر خارج شد در حالی که می‌ترسید و انتظار داشت او را تعقیب کنند (سوره قصص، آیه 21) این آیه جمله‌ای است که حضرت موسی (ع) هنگام خروج از شهر و فرار از چنگ فرعونیان بر زبان راند.
ابا عبدالله الحسین (ع) بقیه ماه شعبان و ماه رمضان و شوال و ذی قعده را در مکه ماندند.
افراد و شخصیتهای گوناگون، (چه کسانی که در مکه با حضرت ملاقات می‌کردند و چه آنان که در بین راه یا در مدینه با ایشان گفت گو می‌نمودند) پیشنهاد می‌کردند ایشان در مکه بمانند و بعضی مایل بودند آن جناب با حکومت مرکزی مصالحه نماید؛ ولی فرزند رسول خدا (ص) پاسخش این بود: من از طرف رسول خدا (ص) مأموریتی دارم که باید انجام بدهم! این سخنان و سخنانی که امام در مدینه، عدم بیعت با یزید و اعلام برائت از حکومت وی بیان کرده بودند، مبین این مطلب است که ابا عبدالله (ع) حاضر بودند هر بهایی را برای رسیدن به مقصود خود بپردازند و در این راه از هیچ حادثه‌ای بیم نداشتند و بلکه حرکات ایشان بر طبق یک نقشه از پیش طراحی شده بود.
اهل کوفه از ورود امام حسین (ع) به مکه و امتناع حضرت از بیعت با یزید فاسق باخبر شدند و در منزل یکی از سرشناسان کوفه به نام سلیمان بن صرد خزاعی از (یاران امیرالمؤمنین، علی (ع)) اجتماع کردند.
سلیمان در منزل سخنانی بدین شرح بیان کرد: ای شیعیان! همه شنیده اید که معاویه مرد و پسرش یزید به جای او نشست و نیز می‌دانید که حسین بن علی (ع) با او مخالفت کرده و از دست آنان گریخته و به خانه خدا پناه آورده است.
شما شیعه پدر او هستید و حسین (ع) امروز به یاری و مساعدت شما نیاز دارد.
اگر یقین دارید که او را یاری می‌کنید و با دشمنان او می‌جنگید، آمادگی

خود را کتبا به اطلاع او برسانید و اگر می‌ترسید که سستی کنید و یاریش نکنید، او را به حال خود بگذارید و فریبش ندهید! سلیمان بخوبی روحیه مردم کوفه را می‌دانست؛ مردمی که از یاری امام حسن مجتبی (ع) دست برداشتند و او را در مقابل لشکر معاویه رها کردند و شهری که محل شهادت علی (ع) است.
او آگاه بود که وعده یاری آنان قابل اعتماد نیست و نه تنها او، بلکه بسیاری از مردم مکه و مدینه نیز بر این مطلب آگاهی کامل داشتند.
اهل کوفه در طی چند مرحله، نامه‌هایی که هر یک حاوی امضاهای متعددی بود، به امام حسین (ع) نوشتند و در آن نامه‌ها از حکومت یزید ابراز انزجار کردند و از حسین بن علی (ع) خواستند به کوفه آمده، زمام امور را در دست گیرد.
با وجود اینکه حدود 150 نامه به دست آن حضرت رسیده بود، ولی ایشان هیچ اقدامی نکردند.
سیل نامه‌ها سرازیر بود تا آنکه بنا به بعضی نقلها، حدود 12 هزار نامه به امام رسید.
محتوای بعضی از نامه‌ها چنین بود: 1- بسم الله الرحمن الرحیم، به حسین بن علی (ع) از شیعیان مؤمن و مسلمان او.
اما بعد؛ بشتاب! بشتاب که مردم منتظر تو هستند و به شخص دیگری نظر ندارند.
بشتاب! بشتاب! والسلام علیک! 2- اما بعد؛ بستانها سرسبز است و میوه‌ها رسیده.
اگر می‌خواهی، وارد کوفه شو که در این صورت بر لشکر آماده‌ای وارد شده‌ای!
3-.
..
نعمان بن بشیر، والی کوفه در قصر است، ولی ما به نماز جمعه و جماعت او حاضر نمی‌شویم و روزهای عید با او به مصلی نمی‌رویم.
اگر بشنویم که به سوی ما می‌آیی، او را از کوفه بیرون می‌کنیم و روانه شام خواهیم کرد.
کثرت نامه‌ها سبب شد که ابا عبدالله (ع) به دعوت عمومی مردم کوفه پاسخ مثبت دهند و از این به بعد، حرکت آن حضرت علیه حکومت فاسد یزید شکل دیگری به خود می‌گیرد.
پس از این دعوت عمومی، یک حرکت فراگیر مردمی می‌توانست مشکلات فراوانی را برای حکومت مرکزی ایجاد کند.
این دعوت عمومی از امام (ع) مفادش این است که کوفه می‌تواند پناهگاهی مطمئن برای آنِ حضرت باشد؛ لذا به حسب ظاهر باید اوضاع را

بررسی کرد و در صورت تأیید ادعای آنان، به کوفه رفت.
بدین منظور، امام حسین (ع)، مسلم بن عقیل را به عنوان نماینده خود به کوفه فرستادند و از او خواستند که ضمن رعایت تقوی و اصول مخفی کاری و پنهان نمودن مقصود خود از حرکت به کوفه، در صورتی که اوضاع را مناسب دید، حضرت را مطلع کند و نامه‌ای خطاب به مردم کوفه نوشته، به او تحویل دادند.
مسلم به عقیل از مکه حرکت کرد و روز پنجم شوال به کوفه رسید و مخفیانه وارد منزل مختار بن ابی عبیده ثقفی شد.
کوفیان بطور پنهانی به دیدار او می‌آمدند و با او بیعت می‌کردند و مسلم نیز نامه امام را برای آنان می‌خواند.
جمعیت بیعت کنندگان به 18 هزار نفر رسید.
مسلم نیز طی نامه‌ای به امام گزارش داد که کوفه آماده پذیرایی از ایشان است.
کثرت رفت و آمد مردم به منزل مختار، سبب شد والی کوفه، نعمان بن بشیر به محل اختفای مسلم پی ببرد.
او به منبر رفته، مردم را از مخالفت با یزید برحذر داشت و گفت: من با کسی که به جنگ من نیامده باشد، کاری ندارم؛ ولی اگر در مقابل من بایستید و از فرمان خلیفه خود، (یزید) سرپیچی کنید، تا زمانی که دسته شمشیر در دست من است با شما جنگ خواهم کرد! عده‌ای از اطرافیان نعمان از وی خواستند که هر چه زودتر در مقابل این موج توفنده، سلاح به دست گیرد و کوفیان را بشدت سرکوب کند تا حرکت آنان در نطفه خفه شود؛ ولی نعمان بن بشیر این رأی را نپذیرفت.
این عده نیز یزید را از ورود مسلم به کوفه و بیعت مردم با او مطلع ساختند و خاطرنشان کردند که نعمان بن بشیر از مقابله با مردم طفره می‌رود.
یزید پس از اطلاع از ماجرا، نعمان را عزل کرد و عبیدالله بن زیاد را که در آن زمان والی شهر بصره بود، با حفظ سمت، به ولایت کوفه منصوب کرد.
این مرد خشن و سفاک مأموریت داشت مسلم را دستگیر کند و قیام را سرکوب نماید.
دعوت امام حسین- علیه السلام- منحصر به مردم کوفه نبود، بلکه طی نامه‌هایی به سران بصره از آنان نیز استمداد جستند.
غلام آن حضرت، سلیمان، دو نامه را برای یزید بن مسعود نهشلی و منذر بن جارود به بصره برد که امام تقاضای کمک خود را از این دو بزرگ بصره در آن نامه‌ها مطرح کرده بودند.
یزید بن مسعود، قبیله بنی تمیم را با سخنان شورانگیز خود تهییج کرد و آنان را آماده یاری امام نمود.

سپس به ایشان نامه‌ای نوشت و وفاداری خود و افرادش را اعلام نمود.
حضرت پس از خواندن نامه او بسیار خوشحال شدند و فرمودند: خداوند تو را در روز هولناک و وحشت‌آور قیامت ایمن دارد و تو را عزیز کند و در روزی که فشار تشنگی بسیار شدید است، تو را سیراب سازد! متأسفانه یزید بن مسعود پیش از حرکت به سمت امام (ع)، خبر شهادت آن حضرت را شنید و بسیار متأثر شد، اما منذر بن جارود که دخترش همسر عبیدالله زیاد بود، غلام را به همراه نامه تسلیم ابن زیاد کرد.
او نیز غلام را به قتل رساند و طی سخنانی مردم را از هر نوع مخالفتی برحذر داشت و راهی کوفه شد.
عبیدالله پس از آنکه به کوفه نزدیک شد، توقف کرد تا هوا تاریک شود.
اول شب، در حالی که عمامه سیاهی بر سر و بر چهره پوشش داشت، در تاریکی وارد کوفه شد.
مردم که انتظار ورود امام حسین (ع) را داشتند، گمان کردند او حسین بن علی (ع) است؛ لذا بسیار شاد شدند.
ولی بعد از اینکه به او نزدیک شدند، او را شناختند.
ابن زیاد شب را در کاخ ماند و منتظر صبح شد.
صبحگاهان عبیدالله به منبر رفت و به مردم اطلاع داد که به عنوان امیر کوفه منصوب شده است و از آنان خواست تا از مسلم دوری کنند و به او بپیوندند.
مسلم بن عقیل نیز پس از شنیدن خبر ورود عبیدالله به کوفه، از منزل مختار خارج شد و به منزل هانی بن عروه وارد شد.
هانی بن عروه، رئیس قبیله مراد و از اعیان و اشراف کوفه بود و از نفوذ فراوانی در بین افراد قبیله خود و سایر هم پیمانانش برخوردار بود.
عبیدالله اشخاصی را برای یافتن محل اختفای مسلم به اطراف فرستاد.
یکی از غلامان او به نام معقل از طرف عبیدالله مأموریت یافت تا بظاهر با مسلم بیعت کند و بدین منظور، ابن زیاد سه هزار درهم به او داد تا این مبلغ را به مسلم بپردازد و اعتماد او را کاملا جلب نماید.
وی ابتدا موفق به جلب اعتماد مسلم بن عوسجه اسدی شد و از این طریق، به خانه هانی بن عروه راه یافت.
بنابراین، محل اختفای مسلم برای عبیدالله برملا شده بود.
ابن زیاد انتظار داشت همه اعیان و اشراف کوفه از او حمایت کنند؛ ولی در میان آنان هانی بن عروه را نمی‌دید.
او مدتی بود که به دیدار عبیدالله نیامده بود.
اطرافیان امیر کوفه به او گفتند: شنیده‌ایم هانی مریض است و بدین جهت به دیدار شما نیامده است.
.عبیدالله گفت: ولی من شنیده‌ام حالش خوب شده و هر روز جلو در خانه

می‌نشیند.
نزد او بروید و بگویید اگر مریض است و به دیدار ما نمی‌آید، ما به دیدار او خواهیم رفت.
فرستادگان ابن‌زیاد به منزل هانی رفتند و پیام عبیدالله را به او رساندند، سپس به وی اطمینان دادند که از جانب ابن زیاد هیچ خطری متوجه وی نخواهد شد و او را به کاخ ابن زیاد آوردند.
همین که چشم عبیدالله به هانی افتاد، گفت: خائن با پای خودش آمد! من زندگی او را می‌خواستم؛ ولی او مرگ مرا می‌طلبید! سپس او را بشدت توبیخ کرد و از او خواست مسلم بن عقیل را تحویل دهد.
هانی مطلب را بشدت انکار می‌کرد؛ اما با آمدن معقل، جاسوس ابن زیاد، دانست که راز او فاش شده است.
عبیدالله مجددا از هانی خواست که مسلم را تحویل دهد؛ ولی او حاضر نشد میهمانی را که به او پناه آورده، به دشمن بسپارد.
عبیدالله، هانی را بشدت مضروب کرد و در یکی از اتاقهای کاخ حبس نمود.
خبر ورود هانی به کاخ، به گوش اطرافیانش رسید و حدس زدند خطر، جان او را تهدید می‌کند.
لذا به کاخ هجوم آوردند و از عبیدالله خواستند تا واقعیت را بازگو کند.
شریح قاضی نیز به بام دارالاماره رفت و به مردم اطلاع داد که هانی زنده است و بدون آنکه تفصیل واقعه را بیان کند، مردم را فریفت و آنان را متفرق کرد. قیام مسلم بن عقیل - چون خبر دستگیر شدن هانی بن عروه به مسلم رسید، با یارانش خروج کرد و به دنبال آن، کوفه درگیر جنگ شد.
عبیدالله که خود را در خطر می‌دید، دست به دسیسه زد.
اعیان و اشراف کوفه به دستور او بین مردم شایعه پراکنی نموده، به مردم گفتند: لشکر عظیمی از طرف شام می‌آید تا حرکت شما را سرکوب کند!
با این فریب و حیله، کوفیان سست عنصر، مسلم را رها کردند.
او در حالی روز را به شب رساند که تنها ده نفر با او مانده بودند و چون نماز را در مسجد اقامه کرد، آن ده نفر نیز رفته بودند.
پس از آن، تنها و بی‌کس در کوچه های شهر می‌گشت تا آنکه پیرزنی او را دید و پناهش داد.
ولی پسر آن زن مأموران عبیدالله را از محل اختفای او آگاه کرد.
سربازان حکومتی بی‌درنگ خانه پیرزن را محاصره کردند و از مسلم خواستند خود را تسلیم کند.
او نیز زره پوشید و بر اسب خود سوار شد.
با سربازان جنگید و پس از آنکه عده ای را کشت، براثر خستگی و جراحت، از اسب بر زمین افتاد و دستگیر شد.

به دستور ابن زیاد، مسلم را به بام دارالاماره بردند و او را به قتل رساندند.
تاریخ شهادت وی را نهم ذی حجه سال 60 هجری قمری ذکر کرده‌اند.
پس از آن، عبیدالله هانی بن عروه را نیز به شهادت رسانید.
حرکت امام حسین (ع) از مکه به سمت عراق - یزید بن معاویه عده‌ای از مأموران خود را به مکه فرستاد و از آنان خواست که امام (ع) را ترور کنند و اگر کار به جنگ کشید با امام بجنگند.
امام حسین (ع) که از این توطئه آگاهی یافته بودند، بنا به قول مشهور، روز هشتم ذی حجه، (یعنی یک روز پیش از به شهادت رسیدن مسلم به عقیل)، مکه را ترک کردند.
بسیاری از مردم، حضرت را از رفتن به کوفه منع می‌کردند و آنان را مردمی غیر قابل اعتماد می‌دانستند.
از آن جمله، محمدبن حنفیه برادر امام حسین- علیه السلام- شب هنگام نزد آن حضرت آمد و چنین عرض کرد: - برادر جان! شما می‌دانید که مردم کوفه با پدر و برادرت مکر کردند و من می‌ترسم با تو نیز چنین کنند؛ اگر صلاح می‌دانی در مکه بمان؛ زیرا تو عزیزترین و ارجمند ترین افراد هستی! - می‌ترسم یزید بن معاویه بطور ناگهانی مرا در حرم خداوند به قتل برساند و به وسیله من به خانه خدا هتک حرمت شود! - اگر از این می‌ترسی، به یمن برو زیرا در آنجا محترم خواهی بود و یزید هم نمی‌تواند به تو دست یابد، یا اینکه به بیابانها برو و در آنجا بمان! - در پیشنهاد تو تأمل خواهم کرد.
با این وجود، اباعبدالله الحسین (ع) تصمیم گرفتند مکه را به مقصد کوفه ترک کنند.
ساعات آخر شب بود.
خبر حرکت امام به محمد بن حنفیه رسید.
او خود را به امام رسانید و مهار ناقه حضرت را به دست گرفت و پرسید:
- برادر جان! مگر وعده ندادی که در پیشنهاد من تأمل خواهی کرد؟
- بلی
- پس چرا شتاب می‌کنی؟
- پس از رفتن تو رسول خدا (ص) به من فرمودند: ای حسین! به سمت عراق حرکت کن که خداوند می‌خواهد تو را کشته ببیند! - إنا لله و إنا إلیه راجعون! اکنون که برای کشته شدن می‌روی، پس این زنها را برای چه با خودت می‌بری؟
- رسول خدا به من فرمود: خداوند می‌خواهد این زنان را اسیر ببیند! پس از این گفت‌گو، محمد حنفیه با امام وداع کرد و امام مکه را ترک کردند.
لحظاتی پیش از حرکت، فرزند رسول خدا (ص) این خطبه را که حاکی از

علم به شهادت خود و استقبال از آن است، خطاب به جمعیت ایراد فرمودند: الحمد لله؛ ما شاء الله و لا قوة إلا بالله و صلی الله علی رسوله؛ خط الموت علی ولد آدم.
.(الخ): خط مرگ، بر فرزندان آدم کشیده شده است همچون خط گردنبندی که بر گردن دختران جوان نقش می‌بندد.
من چقدر مشتاق دیدار گذشتگان خود هستم؛ همان طور که یعقوب مشتاق یوسف بود! برای من قتلگاهی معین شده است که به آن خواهم رسید.
گویی می‌بینم که گرگان بیابان بند بند تنم را بین سرزمین نواویس و کربلا از هم دریده، مرا تکه تکه کرده‌اند و شکمهای گرسنه خود را از من سیر می‌کنند و انبانهای تهی خود را پر می‌سازند.
از روزی که قلب تقدیر الهی معین فرموده است، گریزی نیست.
رضایت خداوند، رضایت ما اهل بیت نیز هست.
ما بر امتحان او صبر می‌کنیم و او پاداش صابران را به ما خواهد داد.
هیچ وقت پاره‌های تن رسول خدا (ص) و جگر گوشه‌های او از وی جدا نخواهند ماند و همه در بهشت با یکدیگر خواهند بود؛ چشم رسول خدا (ص) به دیدار آنان شاد می‌شود و به وعده‌اش به وسیله آنان وفا خواهد کرد.
هر کس که حاضر است جان خود را در راه ما فدا کند و خون خود را بریزد و خود را آماده دیدار خدا کرده است، با ما کوچ کند که من بامدادان حرکت خواهم کرد؛ انشاءالله.
پس از حرکت امام حسین- علیه السلام- در بین راه عده‌ای را به حضرت می‌دادند: اهل عراق دلهایشان با شما و شمشیرهایشان علیه شما است.
با وجود علم امام به این بی وفایی، همچنان مصمم بودند که به کوفه بروند.
در یکی از منازل بین راه امام حسین (ع) را خواب ربود.
پس از آنکه بیدار شدند، فرمودند: هاتفی ندا داد: شما با شتاب می‌روید و مرگ شما را با شتاب به سوی بهشت می‌برد! فرزند امام، حضرت علی اکبر (ع) عرض کرد: پدر جان! آیا ما بر حق نیستیم؟ فرمود: آری؛ به خدا قسم، ما بر حقیم! علی اکبر (ع) عرض کرد: در این صورت از مرگ باکی نداریم! امام فرمودند: پسر جانم؛ خدا به تو جزای خیر دهد! در بین راه، حضرت نامه‌ای خطاب به مردم کوفه نگاشتند و به مردم گوشزد کردند که بزودی به کوفه خواهند رسید و قیس بن مصهر صیداوی را مأمور رساندن پیام کتبی نمودند.
قیس ین مصهر نزدیک کوفه به وسیله مأموران حکومتی دستگیر شد؛ ولی پیش از آنکه محتوای نامه فاش شود آن را پاره پاره کرد.
مأموران، او را نزد عبیدالله زیاد والی کوفه بردند، ابن زیاد از او خواست یا محتوای نامه را فاش کند و یا بالای منبر رود و به علی (ع)، امام حسن و

امام حسین (علیهماالسلام) ناسزا بگوید.
قیس گفت: من محتوای نامه را فاش نخواهم کرد، ولی بالای منبر علی و فرزندانش را لعن خواهم کرد.
قیس بالای منبر رفت؛ ولی پس از حمد و ثنای الهی، بر رسول خدا و اهل بیت (عهم) صلوات فرستاد و ابن زیاد و پدرش و ستمکاران بنی‌امیه را لعنت کرد؛ سپس گفت: ای مردم! من فرستاده حسین (ع) به سوی شما هستم و او در فلان نقطه است.
به طرف او بروید و او را یاری کنید!.
به دستور عبیدالله بن زیاد او را از بالای قصر به زیر انداختند و این نماینده از جان گذشته را به شهادت رساندند.
(لازم به ذکر است که پدر عبیدالله بن زیاد، زیاد بن ابیه نام داشت.
وی از مادری فاجره و بدکاره به دنیا آمده بود و بدرستی معلوم نبود پدرش کیست؛ از این رو، به او زیاد بن ابیه یعنی زیاد پسر پدرش می‌گفتند.
وی تا زمان حیات علی (ع) جزء اصحاب آن حضرت بود و در جنگهای ایشان نیز حضور داشت؛ ولی پس از شهادت آن حضرت، معاویة بن ابوسفیان، به شهادت زنی، او را به ابوسفیان منتسب کرد و وی را برادر خود خواند.
زیاد که شاید می‌خواست از این عنوان زشت (که حاکی از سوء سابقه خانواده او است) رهایی یابد، به معاویه ملحق شد و به صورت یکی از کارآمد ترین نزدیکان وی در آمد و از آن پس، دشمنی وی با اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) روزافزون گردید.
او یکی از مهره‌های اساسی حکومت اموی در قیام علیه امام حسن مجتبی (ع) به شمار می‌آمد و اینک فرزند او نیز به صورت اصلی ترین مهره حکومت یزید، در صدد به شهادت رساندن امام حسین (ع) بود.).

جلوگیری سپاه حر بن یزید ریاحی از ادامه حرکت امام
در بین راه کوفه خبر شهادت مسلم بن عقیل (ره) و قیس به مصهر(ره) به امام حسین (ع) رسید و دیگر بحسب ظاهر جای شکی در غدر و مکر اهل کوفه نمانده بود؛ با این وجود، امام (ع) تصمیم به ادامه حرکت گرفتند.
پس از آنکه کاروان حسینی به نزدیکی کوفه رسید، متوجه شدند که سپاهی از دور به سمت آنان می‌آید.
این سپاه، سپاه حر بن یزید ریاحی- سردار بزرگ کوفه- بود.
او مأموریت داشت مانع حرکت حضرت به کوفه شود و همچنین از بازگشت ایشان به مدینه ممانعت کند.
سپاه حر بسیار تشنه بودند.
به فرمان امام حسین (ع)، یاران آن حضرت به افراد سپاه و حتی اسبهای آنان آب دادند؛ آنگاه حر مأموریت خود را به اطلاع امام رساند.
امام حسین (ع) فرمودند: شما خودتان نامه نوشتید و از من خواستید به کوفه بیایم.
اکنون اگر از خواسته خود منصرف شده‌اید، بگذارید برگردم! حر پاسخ داد: به خدا قسم من از این نامه‌ها بی‌اطلاعم! به دستور امام، خورجینی پر از نامه در مقابل حر قرار دادند.
حر گفت: من نامه‌ای ننوشته‌ام و دستور دارم تو را به کوفه نزد ابن زیاد ببرم.
امام از تسلیم شدن خود داری کردند و به یاران خود دستور بازگشت دادند؛ ولی حر مانع بازگشت حضرت شد.
امام حسین (ع) فرمودند: مادرت به عزایت بگرید! از من چه می‌خواهی؟ حربن یزید گفت: اگر کسی دیگری این سخن را به من می‌گفت، حتما به او پاسخ می‌دادم؛ ولی مادر تو کسی است که نمی‌توانم نام او را جز به نیکی و احترام ببرم! سپس پیشنهاد کرد امام نه به کوفه بیاید و نه به مدینه بروند و راه دیگری را انتخاب کنند.
امام نیز مسیر حرکت را تغییر دادند.
در کتب تاریخی آمده است که امام حسین (ع) پس از ملاقات با حر، خطبه‌ای خواندند که متن آن چنین است: ای مردم! شما می‌بینید که چه پیشامدی بر ما واقع شده است.
دنیا تغییر کرده و پلیدیهای خود را آشکار ساخته است.
نیکیهای آن پشت کرده و همواره بر خلاف خواسته انسان حرکت می‌کند.
اما از دنیا چیزی نمانده مگر ته مانده‌ای به مقدار قطرات آبی که پس از

خالی شدن ظرفی در آن می‌ماند.
مگر نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل خودداری نمی‌گردد؟ براستی در چنین زمانی باید مؤمن مشتاق، دیدار خداوند باشد! من مرگ را جز خوشبختی و زندگی با ظالمان را جز کسالت و ملالت نمی‌دانم.
مردم، طالب دنیا هستند و دین، چون آب دهان بر زبانشان جاری است و تا جایی که زندگی آنان در رفاه باشد، گرد دین می‌چرخند، اما چون به مشکلات و سختیها گرفتار شوند، در آن زمان، دینداران بسیار اندک خواهند بود.
خطبه دیگری نیز از آن حضرت نقل شده است که ترجمه آن چنین است:
ای مردم! رسول خدا - صلی علیه وآله - فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می‌شمرد و پیمان الهی را نقض می‌کند، مخالف سنت رسول خدا است و گناه و دشمنی، ملاک عمل او بین بندگان خداوند است و با این حال، نه با عمل و نه با گفتار نسبت به وی مخالفتی نکند، بر خداوند سزاوار است که او را به جایگاهی وارد کند که سزاوار او است! بدانید که این گروه اطاعت شیطان را اختیار کرده‌اند و تبعیت از خدای رحمان را کنار گذاشته‌اند، فساد و تباهی را رایج نموده‌اند؛ حدود الهی را تعطیل کرده‌اند و غنائم را که به همه مسلمانان تعلق دارد، به خودشان اختصاص داده‌اند.
حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کرده‌اند و من از غیر خودم سزاوارترم (که جلو این فساد را بگیرم) نامه‌های شما به من رسیده و فرستاده‌های شما نزد من آمده‌اند.
با من بیعت کرده‌اید که مرا تسلیم دشمن نکنید و تنهایم نگذارید، اگر هنوز بر سر بیعت خود باقی هستید که به راه صواب قدم نهاده‌اید.
من، حسین بن علی هستم، پسر فاطمه، دختر رسول خدا - صلی الله علیه وآله - جان من با جانهای شما و خانواده من با خانواده شما هستند.
به من اقتدا کنید! در غیر این صورت، اگر عهد شکنی کنید و بیعت خود را از گردن خود باز کنید، جای تعجب نیست؛ زیرا با پدر و برادر و پسر عمویم (مسلم بن عقیل) نیز همین را کرده اید! فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد.
شما بخت خود را واژگون و نصیب خود را تباه ساخته اید و هر کس پیمان شکنی کند، به ضرر خودش اقدام کرده است و خداوند مرا از شما بی‌نیاز خواهد ساخت.
والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

ورود کاروان امام حسین به سرزمین کربلا
کاروان حسینی، روز دوم محرم سال 61 هجری، در حالی که سپاه حر بن یزید ریاحی آنان را همراهی می‌کردند، به سرزمین کربلا وارد شدند.
ابا عبدالله الحسین (ع) پرسیدند: نام این سرزمین چیست؟ گفتند: کربلا.
فرمودند: خداوندا! از غمها و بلاها به تو پناه می‌برم! اینجا محل اندوه و مصیبت است.
پیاده شوید! اینجا محل پیاده شدن ما و محل ریختن خون ما و محل قبرهای ما است.
این خبر را جدم رسول خدا به من داده است.
اصحاب پیاده شدند و سپاه حر نیز توقف نمود.
سپس حر بن ریاحی طی نامه‌ای عبیدالله بن زیاد را از ماجرا باخبر ساخت.
عبیدالله بن زیاد نیز به امام حسین- علیه السلام- نامه‌ای به این مضمون نوشت: ای حسین! به من خبر رسیده که در کربلا توقف کرده‌ای.
یزید به من نوشته است که نخوابم و شکم خود را از غذا سیر نکنم تا تو را بکشم و یا تسلم حکم من شوی! والسلام.
امام حسین (ع) پس از قرائت نامه، آن را به دور انداختند و حتی جواب آن را ندادند.
ابن زیاد پس از شنیدن این خبر، عمر سعد را به عنوان فرمانده سپاه نصب کرد و به او دستور داد با امام بجنگد و به او وعده داد اگر به این دستور عمل کند، حکومت ری را به او واگذار خواهد کرد.
گرچه عمر سعد ابتدا نمی‌پذیرفت و نمی‌خواست خون امام را به گردن بگیرد، ولی عشق و علاقه مفرط به دنیا و حکومت، او را به اطاعت واداشت و حاضر به جنگ با فرزند رسول خدا (ص) شد.
روز بعد، عمر سعد با چهار هزار سواره نظام وارد سرزمین کربلا می‌شود.
پس از ورود به کربلا، عمر سعد نماینده‌ای را نزد امام حسین (ع) می‌فرستد و هدف حرکت حضرت را جویا می‌شود.
حضرت در پاسخ فرمودند: شما خودتان به من نامه نوشتید و خواستید به کوفه بیایم.
اکنون اگر از سخن خود برگشته‌اید، من نیز برخواهم گشت و اینجا را ترک خواهم نمود.
عمر سعد که می‌خواست تا آنجا که مقدور کار به مصالحه بیانجامد، پاسخ امام را به عبیدالله بن زیاد نوشت.
عبیدالله در پاسخ نامه عمر سعد چنین گفت: اکنون که او در چنگال ما

گرفتار شده است، هرگز رهایش نخواهم کرد! سپس به منبر رفت و مردم را به نبرد با پسر رسول خدا (ص) تشویق کرد و به آنان وعده پاداش و جایزه داد.
پس از آن، سیل نامه‌نگاران و دعوت کنندگان پسر رسول خدا (ص)، به لشکری پیوستند که می‌رفت تا خون او را بریزد! ابن زیاد طی چند مرحله، سپاهیانی را برای عمر سعد فرستاد تا آنکه عدد سپاهیان او به 20 هزار نفر رسید.
روز هفتم محرم سال 61 هجری فرا رسید.
فرستاده ابن زیاد نامه‌ای را به عمر سعد تسلیم کرد.
در آن نامه از عمر سعد خواسته شده بود که هر چه زودتر بین یاران امام و آب فرات حائل شود و نگذارد حتی یک قطره آب به آنان برسد.
عمر سعد نیز عده‌ای را به محافظت از شریعه فرات گماشت.
بدین ترتیب، روز هفتم محرم، آب به روی کاروان حسینی بسته شد و تشنگی شدیدی بر زنان و کودکان غلبه نمود.
از آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلا مسامحه کاری‌های عمر سعد بر عبیدالله بن زیاد پوشیده نبود و بیم آن می‌رفت که او از دستور جنگ با امام حسین (ع) سرپیچی کند و در زمانی که باید نتیجه گیری کرد، میدان را ترک نماید.
لذا عبید الله بن زیاد، شمربن ذی الجوشن را که مردی خشن و قسی القلب بود، همراه با نامه‌ای به کربلا، نزد عمر بن سعد فرستاد.
ابن زیاد مجددا از عمر سعد خواست تا به امام پیشنهاد کند همه بدون قید و شرط تسلیم شوند و در صورت نپذیرفتن این پیشنهاد، آنها را زنده به کوفه بفرستد و یا با آنان بجنگد.
ابن زیاد شفاها به شمر گفت: اگر عمر سعد فرمان را نپذیرفت، تو فرمانده سپاه هستی؛ او را گردن بزن و سرش را نزد من بفرست! عمر سعد نامه عبیدالله را خواند و شمر به او گوشزد کرد که در صورت نپذیرفتن فرمان، فرماندهی را از دست خواهد داد.
او حاضر به از دست دادن این سمت نشد و آمادگی خود را برای اجرای دستور اعلام کرد و شمر را به فرماندهی پیاده نظام لشکر منصوب نمود.

تاسوعا
وقوع جنگ قطعی به نظر می‌رسید.
در یک طرف سپاه کفر قرار داشت و در طرف مقابل، مردانی که خون علی (ع) در رگهای آنان جاری است و ایمان سرشار آنان، هر حادثه‌ای را در نظر آنان کوچک، و حقیر جلوه می‌دهد، بزرگوارانی که هر چه بیشتر آنان را از کشته شدن می‌ترساندند، ایمانشان آنان بیشتر می‌شود و توکلشان بر پروردگار متعال افزونتر: الذین قال لهم الناس إن الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم إیمانا و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل: آنان که چون مردم به آنها می‌گویند همگی علیه شما جمع شده‌اند، پس از آنان بترسید، در عوض، ایمانشان بیشتر می‌شود و می‌گویند: تنها خداوند ما را بس است و ما کار خود را به او می‌سپریم و او وکیل خوبی است (سوره آل عمران، آیه 173) مردانی چون حسین بن علی (ع)، ابوالفضل العباس (ع)، علی اکبر (ع) و حبیب بن مظاهر.
دشمن گرچه از کثرت لشکر بود و کمی یاران امام (ع) بخوبی اطلاع داشت، اما نیک می‌دانست تا سرداران رشیدی چون ابوالفضل العباس (ع) و برادرانش گرد امام حسین (ع) را گرفته‌اند، دسترسی به آن حضرت امکان نخواهد داشت؛ پس باید چاره‌ای اندیشید.
شمر بن ذی الجوشن خود را به کاروان حسینی رساند، ایستاد و فریاد زد: خواهرزادگان ما کجا هستند؟ منظور او حضرت ابوالفضل (ع) و برادران ایشان بود که همگی از قبیله بنی کلاب بودند، شمر نیز از همین قبیله بود؛ لذا از خویشاوندان یکدیگر به شمار می‌آمدند.
امام حسین (ع) فریاد شمر را شنیدند و به برادران خود فرمودند: جواب او را بدهید؛ گرچه او مردی فاسق است، ولی با شما خویشاوندی دارد.
ابوالفضل العباس (ع) و جعفر و عبدالله و عثمان، - فرزندان علی (ع)- نزد او رفتند و به او گفتند: چه کار داری؟ او پاسخ داد: شما خواهرزادگان من در امان هستید؛ از حسین کناره‌گیری کنید و به ما بپیوندید! حضرت عباس (ع) فرمود: لعنت خدا بر تو و بر امان تو باد! ما را امان می‌دهی، ولی فرزند رسول خدا (ص) در امان نیست؟ شمر از این پاسخ خشمگین شد و به لشکرگاه پیوست.
فرمانده سپاه دشمن، عمر سعد با این جمله به سپاه خود دستور حمله داد: ای لشکر خدا، سوار شوید! بهشت بر شما بشارت باد! عصر روز عاشورا، لشکر کفر به طرف حرم حسینی هجوم بردند.
چون به خیمه‌ها نزدیک شدند، حضرت زینب (س) نزد برادر دوید.

امام مقابل خیمه نشسته بود و در حالی که به شمشیر تکیه داده بود، به خواب فرو رفته بود.
زینب (س) برادر را بیدار کرد.
امام (ع) فرمودند: من رسول خدا را در خواب دیدم که به من فرمودند: تو فردا نزد ما خواهی بود.
زینب (س) به صورت خود سیلی زد و با صدای بلند گریست.
امام فرمودند: خاموش باش؛ مبادا این مردم ما را سرزنش کنند!سپس به ابوالفضل (ع) فرمودند: ای عباس؛ جانم به قربان تو! سوار شو و آنان را ملاقات کن و بگو به چه منظوری می‌آیند.
قمر بنی هاشم، ابوالفضل العباس (ع) پیام امام را به آنان رساند.
آنان گفتند: امیر دستور داده است یا تسلیم شوید و یا با شما خواهیم جنگید.
عباس (ع) فرمودند: صبر کنید تا پیام شما را به ابی عبدالله برسانم و برگشتند.
امام حسین (ع) فرمودند: نزد آنها برگرد و از آنان بخواه امشب را به ما مهلت دهند تا نماز بگذاریم و استغفار کنیم.
خدا می‌داند که من نماز و تلاوت قرآن و کثرت دعا و استغفار را بسیار دوست دارم! ابوالفضل العباس (ع) بازگشتند و یک شب مهلت خواستند و عمر سعد نیز پذیرفت.
شب عاشورا - شب فرا رسید.
امام یاران خود را جمع کردند و پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمودند: اما بعد؛ من هیچ اصحابی را صالحتر از شما و هیچ اهل بیتی را نیکوکارتر و برتر از اهل بیت خود نیافتم.
خداوند از جانب من به شما پاداش نیکو دهد! اکنون شب است که شما را فرا گرفته است.
آن را مرکب خود قرار دهید! هر یک از شما دست یکی از اهل بیت مرا بگیرد و با خود ببرد.
در تاریکی شب پراکنده شوید و مرا با این جمعیت تنها بگذارید؛ چرا که آنان با من کار دارند؛ نه با کسی دیگری! اهل بیت و یاران باوفای امام، هر یک با زبانی ابراز وفاداری نمودند.
ابوالفضل العباس (ع) عرض کرد: برای چه تو را ترک کنیم؟ برای اینکه پس از تو زنده بمانیم؟ خدا آن روز را نیاورد که ما باشیم و تو نباشی! برادران او و سایر اهل بیت نیز همین سخن را گفتند.
سپس امام رو به فرزندان عقیل کرده، فرمودند: شهادت مسلم (برادر شما) برای شما کافی است.
به شما اجازه می‌دهم که برگردید! آنان عرض کردند: سبحان الله! آن

وقت مردم چه خواهند گفت؟ می‌گویند سرور و عموزادگان خود را رها کردند و بدون کوچکترین نبردی به آنان پشت کردند.
به خدا این کار را نمی‌کنیم.
در عوض جان و مال و خانواده خود را فدای تو خواهیم کرد.
همراه با تو می‌جنگیم تا مثل تو کشته شویم.
زندگی پس از تو زشت باد! پس از آن، اصحاب امام وفاداری خود را اعلام کردند.
جان سخن همه این بود که اگر بدانیم در راه تو کشته می‌شویم و دوباره زنده می‌شویم و پس از آن زنده زنده می‌سوزیم و اگر هفتاد بار چنین شود از تو دور نخواهیم شد! پس از آنکه همه اعلام وفاداری کردند، امام (ع) به آنان چنین مژده دادند: بدانید که فردا من و شما همگی کشته خواهیم شد و هیچ یک از ما زنده نخواهد ماند!
- عموجان! آیا من نیز کشته خواهم شد؟ این صدا، صدای قاسم بن الحسن است؛ نوجوانی پدر از دست داده که به همراه عمو در کربلا حاضر است.
در سیمای او عشق به شهادت موج می‌زند.
- پسر جانم! مرگ نزد تو چگونه است؟ - از عسل شیرینتر!
- آری، عمویت به قربان تو! به خدا قسم، تو نیز فردا با من کشته می‌شوی پس از آنکه به گرفتاری سختی مبتلا شوی! و قاسم، آسوده‌خاطر شد.
امشب 32 نفر از لشکر عمر سعد به امام ملحق شدند و در آخرین شب عمر خویش، بهشت را بر جهنم برگزیدند.
امشب، شب زمزمه و مناجات است؛ در آن طرف جمعی در رکوع، عده‌ای در سجود و گروهی دیگر به عبادت ایستاده‌اند.
امشب، شب به خون غلتیدن است.
این، بریر بن خضیر است که از شادی در پوست نمی‌گنجد؛ می‌خندد و شوخی می‌کند! عبدالرحمن به او می‌گوید: ای بریر! الآن که وقت خنده و مزاح نیست! و بریر چنین پاسخ می‌دهد: طایفه من می‌دانند که من بیهوده گویی را نه در جوانی می‌پسندیدم و نه در پیری؛ ولی اکنون می‌بینم بین ما و حورالعین چیزی حائل نشده است جز اینکه دست به شمشیر بریم و با این جمعیت روبرو شویم و با آنان بجنگیم! امام حسین (ع) در دل شب به خیمه خود رفتند و آنجا در حالی که شمشیر خود را آماده می‌کردند، این اشعار را می‌خواندند: یا دهر أف لک من خلیل کم لک بالإشراق و الأصیل.
.(الخ) از این اشعار بوی مرگ به مشام می‌رسید.
زینب (س) که مقصود برادر را دریافت، نتوانست جلوی خودش را بگیرد، بی‌اختیار به طرف برادر دوید و ناله کنان عرض کرد: ای کاش پیش از این مرده بودم! امروز مادرم زهرا و پدرم علی و برادرم حسن از دنیا رفتند! ای جانشین گذشتگان و ای پناه بازماندگان! امام حسین (ع) زینب (س) را

دلداری دادند و فرمودند: خواهرم! شیطان، حلمت را از تو نگیرد! اگر این مردم مرا رها می‌کردند، به حال خود بودم! زینب (س) عرض کرد: ای وای! برادر؛ آیا خودت را گرفتار و مقهور یافته‌ای و از زندگی مأیوس شده‌ای؟ این حرف بیشتر دل مرا می‌سوزاند و تحملش بر من بسیار سخت است! سپس چنان بی‌تاب شد که از حال رفت و بر زمین افتاد.
امام (ع) خواهر را به هوش آورد و او را دلداری داد تا آرام گیرد و سفارش فرمود تا در مصیبت شهادت برادرش صبر کند و گریبان ندرد و چهره نخراشد.
امشب حضرت علی اکبر (ع) با سی سواره به طرف شریعه فرات رهسپار شدند و با مشکلات بسیار چند مشک آب تهیه کردند.
امام به اهل بیت و اصحاب خود فرمودند: از این آب بیاشامید که آخرین توشه شما است! وضو بگیرید و غسل کنید و جامه خود را بشویید که این جامه‌ها، کفنهای شما خواهد بود! شب، بسرعت می‌گذرد و روزی پر حماسه در پیش است.
روز عاشورا بامداد روز دهم محرم، امام (ع) نماز را با اصحاب خود اقامه فرمود.
آنگاه پس از حمد و ثنای الهی آنان را با این سخنان مخاطب قرار داد: امروز خداوند می‌خواهد که من و شما کشته شویم.
پس باید شکیبا باشید! سپس همگی، 32 نفر سواره، 40 نفر پیاده و پرچمدار سپاه، ابوالفضل العباس (ع).
به دستور امام، هیزمهایی را که در خندقهای اطراف خیمه‌ها (که از پیش حفر شده بود و
با هیزم پر شده بود)، آتش زدند تا دشمن مجبور شود از مقابل حمله کند و به خیمه‌ها دست نیابد.
پیش از آغاز نبرد، بریر بن خضیر به فرمان مولایش با سخنانی سپاه دشمن را موعظه کرد و آنان را از آغاز جنگ برحذر داشت؛ ولی آنان به سخنان وی توجهی نکردند.
پس از آن خود امام (ع) مقابل سپاه قرار گرفتند و لشکر عمر سعد را به سکوت فرا خواندند؛ آنگاه حمد و ثنای الهی را به جای آورده، پس از صلوات بر رسول خدا (ص) و فرشتگان و انبیاء (ع) فرمودند: مرگ و نیستی بر شما باد که در حال سرگردانی از ما کمک خواستید و ما با شتاب به کمک شما آمدیم؛ ولی شما با شمشیری که سوگند خورده بودید در یاری ما بکار برید، به جنگ ما آمدید و آتشی را که می‌خواستیم با آن دشمن خود و دشمن شما را بسوزانیم، برای سوزاندن ما روشن کردید! شما با دشمنان خود همدست شدید تا دوستانتان را از پای درآورید با اینکه آنها عدل و داد را بین شما رواج ندادند و در یاری آنان نیز امید خیری نیست.

وای بر شما! چرا در حالی که شمشیرها در غلاف بود و دلها مطمئن و رأیها محکم شده بود، دست از یاری ما کشیدید؟ شما در افروختن آتش فتنه مانند ملخها شتاب کردید و دیوانه‌وار خود را مانند پروانه به آتش افکندید.
ای مخالفین حق و ای نامسلمانان، ای ترک کنندگان قرآن و تحریف کنندگان کلمات، ای جمعیت گناهکار و پیروان وساوس شیطان و ای خاموش کنندگان شریعت و سنت پیغمبر! رحمت خداوند از شما دور باد!
آیا این ناپاکان را یاری می‌کنید و از یاری ما دست بر می‌دارید؟ به خدا قسم، مکر و حیله از زمان قدیم در میان شما وجود داشته و اصل و فرع شما با آب تزویر و فریب به هم آمیخته و فکر شما با آن تقویت شده است! شما پلیدترین میوه این درخت هستید که در گلوی هر که ناظر آن است مانده‌اید و آزارش می‌دهید و در کام غاصبان، لقمه گوارایی هستید!
آگاه باشید که این مرد زنا زاده فرزند زنا زاده (عبیدالله بن زیاد) مرا بین دو چیز مخیر کرده است: یا شمشیر و شهادت و یا تن به ذلت دادن ولی بدانید که ذلت از ما بدور است! خداوند و رسولش و مؤمنان و دامنهای پاکی که ما را پرورده اند و سرهای پرحمیت و جانهایی که هیچ گاه زیر بار ظلم و تعدی نمی‌روند، هرگز بر ما نمی‌پسندند که تسلیم شویم و ذلت را بر شهادت ترجیح دهیم!
به خدا قسم، شما پس از کشتن من مدت زیادی زندگی نخواهید کرد! زندگی شما بیش از مدت سوار شدن شخص پیاده بر مرکبش نخواهد بود.
روزگار، همچون سنگ آسیا که بر محور خود بسرعت می‌گردد، شما را به اضطراب و تشویش خواهد افکند.
این خبر را پدرم علی (ع) از جدم به من رسانده است؛ حال، خود و همدستانتان با هم بنشینید و فکر کنید تا امر بر شما پوشیده نمانده باشد و دچار حسرت نشوید؛ آنگاه بدون شتابزدگی و با تأمل حمله کنید و مهلتم ندهید.
من بر خداوند توکل نموده‌ام که او پروردگار من و شماست.
هیچ جنبنده‌ای در روی زمین نمی‌جنبد مگر آنکه مقدرات او به دست خداوند است و او در راه راست و صواب است.
خداوندا! باران رحمتت را از ایشان قطع کن و سالهای قحطی زمان یوسف را برای آنان مقدر فرما و جوان ثقفی را بر آنان مسلط کن که جام تلخ مرگ را به آنان بنوشاند؛ زیرا آنان ما را تکذیب کردند و فریب دادند.
تو پروردگار ما هستی و بر تو توکل می‌کنیم و به سوی تو انابه می‌نماییم!
(منظور از جوان ثقفی ممکن است حجاج بن یوسف ثقفی باشد که از خونریزترین دست‌نشاندگان خلفای بنی امیه بود و ممکن است مراد امام مختار بن ابی عبیده ثقفی باشد که به خونخواهی شهادت امام حسین (ع) قیام کرد و تمامی کسانی را که در حادثه کربلا نقش داشتند، کشت.

) خطبه دیگری نیز از آن حضرت نقل شده است که ظاهرا در همین لحظات ایراد شده است.
صبحگاهان پس از آنکه سپاه کفر، هجوم خود را آغاز کرد، فرزند پیامبر خدا (ص) به درگاه الهی دعا کردند و به او شکایت بردند، آنگاه خطاب به جمعیت چنین فرمودند: ای مردم، سخنم را بشنوید و در کشتنم عجله نکنید تا شما را با آنچه که سزاوار است موعظه کنم و عذر خود را بیان نمایم! پس اگر با من منصفانه رفتار کردید، سعادتمند خواهید شد و اگر عذر مرا کافی ندانستید و از در انصاف برنیامدید، آن وقت افکار خود را روی هم بریزید و با هم تفکر کنید تا امر بر شما مشتبه نماند، سپس بدون هیچ تأخیری کار خود را یکسره کنید.
بدانید که صاحب اختیار و ولی من خداوند است که قرآن را فرستاده است و او سرپرست صالحان است.
آنگاه حمد و ثنای الهی را به جای آوردند و بر رسول خدا (ص) درود فرستادند و فرمودند: ابتدا نسب مرا در نظر بگیرید و ببینید من کیستم و سپس به افکار خود مراجعه کنید و آن را مورد سؤال و بازخواست قرار دهید، ببینید آیا سزاوار است مرا بکشید؟ آیا هتک حرمت من بر شما جایز است؟ مگر من پسر دختر پیامبر شما نیستم؟ مگر من پسر وصی پیامبر و پسر عموی او که اولین مؤمن و تصدیق‌کننده رسول خدا و اولین تأییدکننده آنچه به او نازل شده است نیستم؟ مگر حمزه سیدالشهدا.
عموی پدر من نیست؟ مگر جعفر طیار عموی من نیست؟ مگر سخن رسول خدا (ص) را درباره من و برادرم نشنیده‌اید که می‌فرماید: هذان سیدا شباب أهل الجنة: حسن و حسین دو سرور و آقای جوانان بهشت هستند؟
اگر مرا تأیید می‌کنید و می‌دانید که راست می‌گویم، پس از کشتن من صرف نظر کنید! سوگند به خدا، از وقتی که دانسته‌ام خداوند دروغگو را دشمن خود قرار داده است، سخن دروغی بر زبان نیاورده‌ام! و اگر گفتار مرا باور ندارید و تکذیبم می‌کنید، در میان شما کسی هست که خبر دهد و صدق سخنان مرا تأیید کند.
بروید از جابر بن عبدالله انصاری و ابو سعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک سؤال کنید.
آنان به شما خبر خواهند داد که رسول خدا (ص) درباره من و برادرم چنین سخنی را فرموده است.
آیا این برای جلوگیری شما از ریختن خونم کافی نیست؟ در اینجا شمر بن ذی الجوشن گفت::من خدا را زبانی می‌پرستم و نمی‌دانم تو چه می‌گویی!
حبیب بن مظاهر در پاسخ گفت: تو خدا را به هفتاد زبان می‌پرستی و من گواهی می‌دهم که راست می‌گویی و نمی‌دانی که حسین چه می‌گوید.

خداوند دلت را سیاه کرده است! امام فرمودند: اگر در این امر شک دارید، آیا در این نیز که من پسر دختر پیغمبر شما هستم شک دارید؟ سوگند به خدا در میان مشرق و مغرب عالم، پسر دختر پیامبری غیر از من، نه در میان شما و نه در میان کس دیگری نیست! وای بر شما! آیا من کسی از شما را کشته‌ام که به طلب قصاص آمده‌اید؟ آیا مالی را از شما تصاحب کرده‌ام و آیا زخمی بر شما وارد کرده‌ام که می‌خواهید تلافی کنید؟ هیچ یک از آنان پاسخی نداد.
مجددا امام فرمودند: ای.
شبث بن ربعی، ای حجار بن ابجر، ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث! مگر شما نبودید که در نامه نوشتید: میوه های درختان رسیده است و زمین سرسبز شده، اگر به سوی ما بیایی، به سوی لشکری آمده‌ای که آماده کمک به تو و تحت فرمان تو است؟ قیس بن اشعث گفت: ما نمی‌دانیم تو چه می‌گویی.
باید تسلیم حکم پسر عمویت (یزید) شوی تا او هر طور خواست با تو رفتار کند و آنان برای تو چیزی نمی‌خواهند مگر آنچه را که تو بپسندی! امام (ع) در مقابل این سخن فرمودند: نه، به خدا سوگند، مانند ذلیلان دست بیعت به شما نخواهم داد و همچون بردگان در مقابل شما آرام نخواهم نشست و تمکین نخواهم کرد! ای بندگان خدا! من به پروردگار خودم و پروردگارتان، از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی‌آورد پناه می‌برم! آغاز نبرد و توبه حر بن یزید ریاحی عمر سعد (فرمانده سپاه کوفه) تیری در کمان گذاشت و گفت: گواه باشید که من اولین تیر را زدم! و تیر را پرتاب کرد.
جنگ رسما آغاز شد.
حر بن یزید ریاحی، همان کسی که برای نخستین بار راه را بر امام بست و از رسیدن آب به آن حضرت جلوگیری نمود، به عمر سعد گفت: آیا واقعا با حسین خواهی جنگید؟! عمر سعد پاسخ داد: آری؛ به خدا قسم، با او چنان می‌جنگم که آسانترین صحنه‌اش این باشد که سرها از بدنها جدا شود و دستها از پیکرها قطع گردد! حر از او جدا شد و به گوشه‌ای رفت.
بدنش بشدت می‌لرزید؛ اضطراب عجیبی سراسر وجود او را فرا گرفته بود.
مهاجر بن اوس، از سربازان لشکر کوفه، به او گفت: ای حر! من از حالت تو تعجب می‌کنم! اگر از من بپرسند که شجاعترین مرد کوفه کیست، حتما تو را نام می‌برم، ولی الآن می‌بینم که می‌لرزی! حر گفت: به خدا قسم، خود را میان بهشت و دوزخ مخیر می‌بینم! ولی به خدا سوگند، چیزی را بر بهشت ترجیح نخواهم داد، اگرچه بدنم پاره پاره شود و مرا بسوزانند! حر راه خود را به طرف خیمه‌های حرم حسینی کج کرد؛ دستها را بر سر گذاشت و می‌گفت: خداوندا! به سوی تو انابه می‌کنم؛ توبه‌ام را بپذیر!

زیرا من دوستان تو و فرزندان دختر پیامبرت را ترساندم! و خود را به امام حسین (ع) رساند و آنگاه عرض کرد: جانم فدای تو باد! من همان کسی هستم که بر تو سخت گرفت و نگذاشت به مدینه بازگردی؛ فکر نمی‌کردم کار به اینجا بکشد.
الآن توبه کرده‌ام؛ آیا توبه من پذیرفته است؟ امام- آن مظهر لطف و رحمت الهی- فرمود: آری؛ خداوند توبه تو را قبول خواهد کرد.
اکنون پیاده شو! حر عرض کرد: سواره در راه تو بجنگم بهتر است؛ زیرا بالأخره از اسب سرنگون خواهم شد! آنگاه روبروی سپاه کفر ایستاد و آنان را موعظه کرد؛ ولی دشمن او را هدف تیرهای خود قرار داد.
حر بازگشت و مقابل امام ایستاد.
مجددا به میدان رفت و پس از نبردی شجاعانه به شهادت رسید.
بدن مطهر او را نزد امام بردند.
حضرت در حالی که خاک از چهره او می‌زدود، فرمود: تو در دنیا و آخرت آزاده‌ای، همان گونه که مادرت تو را حر نامید! اصحاب وفادار امام (ع)، خود را سپر بلای آن حضرت ساخته بودند و یکی یکی جان خود را فدای اهل بیت می‌کردند و حاضر نبودند تا زنده هستند کسی از خاندان پیامبر به میدان بیاید.
در میان این مردان، کسانی بودند که با خانواده خود در خدمت امام حسین (ع) حاضر بودند و اگر یکی از آنان به شهادت می‌رسید، فرزند او به جای پدر به میدان می‌شتافت.
همچون عمرو بن جناده که پس از شهادت پدرش، جنادة بن کعب، به دستور مادرش به میدان رفت و به شهادت رسید.
پیش از آنکه ظهر شود، عده زیادی از سپاه امام حسین (ع) به درجه رفیع شهادت نائل آمدند؛ مردانی همچون بریر بن خضیر (که مردی عابد و زاهد و از قراء قرآن بود)، مسلم بن عوسجه و نافع بن هلال.

نماز ظهر روز عاشورا

یکی از یاران امام حسین (ع) به نام عمرو بن عبدالله که کنیه اش ابوثمامه بود خدمت امام (ع) شرفیاب شد و عرض کرد: یا ابا عبدالله! جانم فدای تو باد! می‌بینم که نزدیک است این لشکر به جنگ تو بیایند؛ ولی به خدا قسم که پیش از آنکه تو کشته شوی، من در رکابت کشته خواهم شد و در خون خود خواهم غلتید؛ ولی دوست دارم این نماز ظهر را با تو بخوانم، سپس خدای خود را ملاقات کنم! ابا عبدالله الحسین (ع) فرمودند: یاد کردی نماز را؛ خداوند تو را از نمازگزاران و ذاکران قرار دهد! بلی؛ اکنون اول وقت نماز است.

نیمی از باقیمانده اصحاب، در مقابل سرورشان حسین (ع) صف کشیدند و بدنهای خود را سپر امام قرار دادند و فرزند پیامبر (ص) با بقیه اصحاب، نماز خوف خواندند.

تیرها بر بدن یاران امام می‌نشست؛ ولی آنان تا انتهای نماز پابرجا بودند و پس از آن، عده‌ای جان به جان آفرین تسلیم نمودند.

پس از اقامه نماز، باقیمانده اصحاب به میدان رفتند؛ بزرگانی همچون زهیر بن قین، جون - آزاد شده ابوذر غفاری - و حبیب بن مظاهر.

با شهادت آنان نوبت به اهل بیت می‌رسد.

شهادت علی اکبر
از خاندان امام حسین (ع) نخستین کسی که خدمت حضرت آمده، اجازه به میدان رفتن گرفت، فرزندش علی اکبر (ع) بود.
پدر، بی‌درنگ به او اذن جهاد داد و چون علی اکبر به سوی میدان روانه شد، سرور شهیدان نگاه مأیوسانه‌ای به قامت فرزند کرد و بی‌اختیار قطرات اشک بر چهره مبارکش روان شد و به درگاه الهی عرض کرد: اللهم اشهد! فقد برز اليهم غلام أشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک و کنا إذا اشتقنا إلی نبیک نظرنا إلیه: پروردگارا! گواه باش که جوانی به سوی این جمعیت می‌رود که از جهت خلقت و اخلاق و گفتار، شبیه ترین مردم به رسول تو است و هرگاه ما مشتاق دیدار پیامبرت می‌شدیم، به او می‌نگریستیم! سپس فریاد زدند: ای پسر سعد! خداوند نسلت را منقطع کند همان طور که فرزندم را از من گرفتی! علی اکبر (ع) به میدان شتافت و در نبردی شجاعانه عده‌ای را به خاک افکند.
پس از جنگی طولانی، خسته و تشنه نزد پدر بازگشت و عرض کرد: پدر جان! تشنگی مرا از پای درآورده و سنگینی زره، مرا به سختی افکنده است؛ آیا ممکن است جرعه‌ای آب بنوشم؟ امام (ع) گریست و فرمود: فرزند عزیزم! برگرد و اندکی جنگ کن؛ زیرا وقت آن نزدیک شده است که جدت محمد (ص) را ملاقات کنی و از دست او جام سرشاری بنوشی و پس از آن هرگز تشنه نخواهی شد! علی اکبر به عزم شهادت پا به میدان نهاد و نبرد را مجددا آغاز کرد.
پس از مدتی کوتاه، مردی به نام منقذ بن مره عبدی - لعنة الله علیه - فرزند امام را هدف تیر قرار داد.
علی اکبر (ع) بر زمین افتاد.
در آخرین لحظات حیات، پدر را صدا زد و عرض کرد: پدر جان! سلام من بر تو باد! این، جدم رسول خدا است که به تو سلام می‌رساند و به تو می‌گوید: زود نزد ما بیا! امام حسین (ع) خود را به بالین فرزند رساند، صورت خود را بر صورتش نهاد و فرمود: خدا بکشد مردمی را که تو را کشتند! چقدر بر خدا گستاخی نمودند و حرمت رسول خدا را هتک کردند! و در حالی که سیل اشک بر گونه‌های مبارکش روان بود، فرمود: علی الدنیا بعدک العفا: علی جان! پس از تو خاک بر این دنیا باد! زینب (س) که صدای گریه برادر را شنید، خود را به او رساند؛ ولی با پیکر پاره پاره علی اکبر روبرو شد.
خود را بر روی بدن افکند و شروع به ناله و زاری کرد.

امام حسین (ع) خواهر را به خیمه زنان بازگرداند و به جوانان اهل بیت دستور داد پیکر علی اکبر را به خیمه شهدا منتقل کنند.
پس از شهادت علی اکبر (ع)، جوانان اهل بیت یکی یکی به میدان می‌آمدند و جان خود را فدای مولایشان می‌کردند.
سیدالشهدا (ع) اهل بیت خود را مخاطب قرار دادند و فرمودند: ای پسر عموها و ای اهل بیت من! شکیبا باشید! به خدا قسم، پس از امروز هرگز روی خواری و ذلت را نخواهید دید!

شهادت حضرت قاسم بن الحسن
فرزند امام مجتبی (ع)، قاسم بن الحسن، که شب پیش مژده شهادت خویش را از عموی عزیزش دریافت کرده بود، نزد عمو آمد و اجازه میدان خواست.
امام بشدت گریستند و از اینکه یادگار برادر را به کام مرگ بفرستند، ابا می‌نمودند؛ ولی این نوگل عاشق شهادت، به دست و پای عمو افتاد و آن قدر او را بوسید و گریست که اذن میدان گرفت و در حالی که اشک بر صورتش جاری بود، به میدان آمد: إن تنکرونی فأنا ابن الحسن سبط النبی المصطفی المؤتمن هذا حسین کالأسیر المرتهن بین أناس لا سقوا صوب المزن یعنی اگر مرا نمی‌شناسید، بدانید که من، فرزند حسن مجتبی، نواده رسول خدا هستم.
این حسین است که به دست شما مردم اسیر شده است.
امیدوارم خداوند باران رحمتش را از شما دریغ کند! با این رجز، قاسم بن الحسن خود را معرفی نمود.
او در حالی به میدان آمده بود که پیراهن بلندی بر تن و کفشی بر پا داشت.
او هنوز بند کفش پای چپ خود را نبسته بود که پا به میدان نهاد.
قاسم به دشمن یورش برد و 35 نفر از آنان را به هلاکت رساند.
ابن فضیل ازدی- لعنة الله علیه- فرزند امام حسن مجتبی (ع) را هدف ضربه شمشیر قرار داد و سر مبارکش را شکافت.
قاسم فریاد زد: یا عماه: عموجان به فریادم برس! بی‌درنگ امام حسین (ع) به طرف قاسم آمد تا او را برهاند و شمشیر خود را بر ابن فضیل فرود آورد.
او دست خود را سپر قرار داد و دستش قطع شد و فریادی کشید و از لشکر کمک طلبید.
یاران ابن فضیل حمله کردند تا او را نجات دهند؛ ولی او زیر دست و پای اسبها افتاد و به هلاکت رسید.
گرد و غبار زیادی فضای میدان را پر کرده بود و چیزی دیده نمی‌شد.
پس از مدتی مشاهده کردند که امام حسین (ع) بالای سر نوجوان دلاور ایستاده است.
قاسم در حال جان دادن است و پاهای خود را به زمین می‌ساید.
امام فرمودند: خداوند قاتلان تو را از رحمتش دور کند! روز قیامت کسی که با آنان به مخاصمه خواهد پرداخت، جدت رسول خدا و پدرت حسن

مجتبی است.
به خدا قسم، بر عمویت بسیار گران است ببیند تو او را صدا می‌زنی و او نمی‌تواند پاسخت را بدهد و یا اینکه پاسخ می‌دهد؛ ولی برای تو سودی ندارد! به خدا قسم، امروز روزی است که دشمنان عمویت زیاد و یارانش اندکند! و قاسم را به سینه چسبانید و در میان کشتگان اهل بیت نهاد.
شهادت حضرت ابوالفضل العباس (ع) - ابوالفضل العباس (ع) که شاهد کشته شدن بسیاری از اهل بیت است، به برادران خود، عبدالله و جعفر و عثمان فرمود: برادران! خود را پیشمرگ آقایتان کنید و قبل از آنکه آسیبی به او برسد، جان خود را فدایش کنید! آنان همگی به میدان رفتند و به شهادت رسیدند.
آنگاه عباس بن علی (ع) که خون پدر در رگهایش جاری بود، از برادر اجازه خواست تا به میدان رود.
امام بسختی گریست و فرمود: برادر! تو صاحب لوای من هستی، اگر تو نمانی، کسی با من نخواهد ماند! ابوالفضل العباس (ع) عرض کرد: سینه‌ام تنگ شده و از زندگی دنیا سیر شده‌ام و می‌خواهم از این منافقین خونخواهی کنم! امام حسین (ع) فرمود: اکنون که عازم سفر آخرت شده‌ای، برای این کودکان کمی آب بیاور! قمر بنی هاشم، نیزه و مشکی برداشته، به طرف شریعه فرات رهسپار شد.
صف محافظان فرات را شکافت و خود را به آب رسانید.
آنگاه کفی از آب بر گرفت و تا نزدیک دهان آورد، گویا می‌خواهد بنوشد، اما نه! آب را بر روی آب ریخت و حاضر نشد خود را سیراب و برادر و اهل بیتش را تشنه ببیند.
مشک را پر از آب کرد و روانه خیمه شد: این مشک آب باید هر چه زودتر به کودکان تشنه برسد! سپاه عمر سعد، راه را بر او بستند و در حقیقت راه را بر آب بستند، چرا که حتی یک قطره آب نیز نمی‌بایستی به اهل بیت می‌رسید.
نبردی سخت درگرفت و ابوالفضل العباس (ع) بر آن جمعیت حمله می‌برد و بسختی از مشک آب دفاع می‌کرد.
مردی به نام نوفل که در پشت درختی کمین کرده بود، ناگهان هجوم آورد و ضربه‌ای به دست راست قمر بنی هاشم وارد آورد؛ اما پیش از آنکه مشک بیفتد، سقای دشت کربلا آن را به دست چپ گرفت: والله ان قطعتموا یمینی انی احامی أبدا عن دینی و عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الأمین به خدا قسم اگر چه دست راستم را قطع کرده‌اید، ولی من تا ابد از دینم و از پیشوای خود، نواده پیامبر پاک امین دفاع خواهم کرد! ضربتی دیگر دست چپ ابوالفضل (ع) را نشانه گرفت.
بی‌درنگ مشک را به دندان گرفت، بدان امید که هر چه زودتر آب را به

خیمه برساند.
دشمن، عباس را تیرباران کرد.
تیری به مشک خورد و آن را سوراخ کرد.
گویی این جان عباس است که از کالبد مشک بیرون می‌ریزد! و تیری دیگر سینه این سردار رشید را هدف قرار داد.
عباس (ع) از اسب سرنگون شد و فریاد زد: برادر! مرا دریاب! حسین خود را به برادر رسانید، ولی آخرین امیدش را از دست رفته می‌دید! فداکاری و ایثار ابوالفضل العباس (ع) آنچنان تحسین برانگیز و غیر قابل وصف است که همواره مورد احترام و تکریم ائمه (علیهم السلام) قرار می‌گرفته است.
شیخ صدوق (ره) از امام سجاد (ع) روایت کرده است: خداوند عباس را رحمت کند! او خوب جانبازی کرد و نیکو امتحان داد و جان خود را فدای برادرش کرد تا هر دو دستش جدا شد.
خدای عز و جل به جای دو دست، دو بال به او عطا فرمود تا در بهشت با فرشتگان پرواز کند، همان طور که به جعفر بن ابی‌طالب دو بال عطا کرد.
عباس نزد خداوند مقامی دارد که روز قیامت تمامی شهدا به او رشک می‌برند! شهادت حضرت علی اصغر (ع) پس از شهادت آخرین افسر سپاه حسینی - ابوالفضل العباس (ع) - امام حسین (ع) خود را آماده رفتن به میدان کرد؛ ولی پیش از آنکه قدم به میدان بگذارد، به خیمه آمد و به زینب (س) فرمود: فرزند خردسالم را بده تا با او وداع کنم! علی اصغر (ع) را در آغوش پدر نهادند.
پدر طفل را به دست گرفت تا ببوسد؛ ولی تیری حلقوم کودک را پاره کرد و خون از رگهای بریده جاری شد.
پدر داغدار و مصیبت‌زده، تا دست خود را زیر گلوی بریده طفل گرفت پر از خون شد، آنگاه خونها را به سمت آسمان پاشید و فرمود: این مصیبتها بر من سهل است؛ زیرا در راه خداست و خداوند ناظر بر این مصائب است!

نبرد سرور شهیدان، حسین بن علی و کیفیت شهادت آن حضرت
حسین (ع)، دست از جان شسته با اهل بیت وداع کرد و به میدان نبرد تاخت.
هر کس در برابر زاده علی (ع) می‌آمد، کشته می‌شد و در این لحظات، سخن امام این بود: الموت أولی من رکوب العار والعار أولی من دخول النار أنا الحسین بن علی آلیت أن لا أنثنی أحمی عیالات أبی أمضی علی دین النبی مرگ بهتر از زیر بار ننگ رفتن است و ننگ از دخول در آتش جهنم بهتر است! من، حسین بن علی هستم؛ سوگند یاد کرده‌ام که هرگز به دشمن پشت نکنم؛ از خانواده پدرم دفاع می‌کنم و بر دین پیامبر استوار هستم.
یکی از راویان نبرد کربلا، وضعیت سرور شهیدان را چنین توصیف کرده است: به خدا قسم، ندیده بودم کسی را که سپاه دشمن، او را احاطه کرده باشد و فرزندان اهل بیت و یارانش کشته شده باشند و با این حال، از حسین قوی دل تر باشد! همین که آن لشکر به او حمله می‌کردند، شمشیر می‌کشید و به آنها حمله می‌کرد و آنان مانند گله گرگ‌زده پراکنده می‌شدند! حضرت بر آن جماعت که شماره آنان به سی هزار نفر می‌رسید هجوم می برد و آنان همچون ملخهایی که از دیدن اشخاص فرار می‌کنند، از مقابل او می‌گریختند و او به مرکز خود باز می‌گشت و می‌فرمود: لا حول ولا قوة إلا بالله! عده بیشماری از دشمن به دست امام (ع) کشته شدند، تا آنکه عمر سعد فریاد زد: وای بر شما! آیا می‌دانید با چه کسی می‌جنگید؟ این، فرزند علی، کشنده عرب است! از هر طرف به او حمله کنید! تیراندازان اطراف امام را گرفتند و ارتباط آن حضرت را با خیمه‌ها قطع کردند؛ سپس به طرف خیمه‌ها هجوم آوردند.
سیدالشهدا فریاد زد: وای بر شما ای پیروان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از جهان آخرت نمی‌ترسید، لااقل در دنیای خود آزادمرد باشید و به اصل و حسب خود رجوع کنید - اگر عرب هستید - چنانچه عقیده شما این است! شمر گفت: ای پسر فاطمه چه می‌گویی؟ فرمود: من با شما جنگ دارم و شما با من؛ زنها که گناهی ندارند! پس تا من زنده هستم، به حریم من تجاوز نکنید! و شمر پاسخ داد: این حرف را قبول داریم! سپس دستور داد تا امام زنده هستند، کسی معترض خیمه‌ها نشود.
امام حسین (ع) بار دیگر به خیمه ها باز می‌گردند و دوباره با اهل بیت وداع می‌کنند و می‌فرمایند: روپوشها را بر تن کنید و آماده بلا باشید و بدانید که خداوند نگهدار و حامی شماست و شما را از شر دشمنان نجات خواهد داد،

عاقبت شما را به خیر می‌کند و دشمنان شما را به انواع عذابها مبتلا می‌سازد و در برابر این مصیبتها، نعمت و کرامت فراوان به شما عطا خواهد فرمود.
شکایت نکنید! مبادا سخنی بر زبان بیاورید که از قدر و منزلت شما بکاهد!
و بار دیگر به میدان شتافت.
پس از مدتی نبرد، امام در حالی که ایستاده بود، لحظاتی را به استراحت گذراند؛ ولی در همان حال سنگی به پیشانی مقدسش اصابت کرد و خون جاری شد.
فرزند پیامبر خواست با لباس خود خون را از صورت پاک کند که مرد دیگری با تیری سه
شعبه، حضرت را هدف قرار داد.
سیدالشهدا به درگاه الهی عرض کرد: بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله؛ معبود من! تو می‌دانی که این جمعیت، مردی را می‌کشند که روی زمین هیچ پسر پیامبری جز او نیست! سپس با دست، تیر را از پشت خود خارج کردند؛ ناگهان خون بشدت فوران زد.
دستهای امام پر از خون شد.
خونها را بر چهره و محاسن خود کشید و فرمود: به همین حال باقی خواهم بود تا خدا و جدم رسول خدا (ص) را ملاقات کنم! قدرت نبرد بکلی از زاده زهرا (س) سلب شده بود.
هر کس به او نزدیک می‌شد، عقب می‌رفت؛ مبادا خونش را به گردن گیرد.
شخصی به نام مالک بن یسر نزد امام آمد و زبان به دشنام گشود و با شمشیر به سر حضرت ضربه‌ای زد.
عمامه امام شکافت و پر از خون شد.
حسین (ع) عمامه پر خون را برداشته، با دستمالی سر خود را بستند.
سپاه ابن زیاد پس از درنگی کوتاه برگشته، اطراف امام را گرفتند.
کودکی نابالغ از اهل بیت امام حسین (ع) به نام عبدالله - فرزند امام حسن مجتبی (ع) - از خیمه بیرون آمد.
زینب (س) خواست او را نگه دارد، ولی عبدالله امتناع کرد و گفت: به خدا قسم، از عمویم دور نمی‌شوم! در این هنگام ابحر بن کعب و به قولی حرملة بن کاهل خواست با شمشیر ضربتی بر امام وارد کند؛ عبدالله بن حسن دست خود را جلو آورد تا جلو شمشیر را بگیرد؛ ولی ضربه شمشیر به دست او وارد شد و دستش را قطع کرد.
فریاد کودک بلند شد و مادر را به کمک طلبید.
امام حسین (ع) او را در آغوش کشید، به سینه خود چسباند و فرمود: برادرزاده! بر این بلا صبر کن و از خداوند طلب خیر نما؛ زیرا خداوند تو را به پدران نیکوکارت ملحق خواهد کرد! سپس حرملة بن کاهل اسدی او را

با تیری هدف قرار داد و کودک در آغوش عمو جان داد.
بار دیگر شمر بن ذی الجوشن به خیمه حمله برد و گفت: آتش بیاورید تا خیمه‌ها را با هر که در آن است بسوزانم! امام (ع) فرمود: ای پسر ذی الجوشن! تو آتش می‌طلبی که اهل بیت مرا بسوزانی! خدا تو را به آتش جهنم بسوزاند! شبث بن ربعی شمر را سرزنش کرد و او را از این عمل بازداشت؛ او نیز از این کار منصرف شد.
امام حسین (ع) جامه‌ای کهنه و بی‌ارزش طلبیدند تا پس از شهادت، کسی به آن رغبت نکند و بدن آن حضرت را برهنه نسازد.
لباس کهنه‌ای آوردند، حضرت آن را پوشیدند و روی آن لباس نیز لباس دیگری از برد یمانی به تن کردند که آنرا عمدا پاره کرده بودند تا آن نیز بی‌ارزش جلوه کند.
در حالی که امام (ع) مجروح و زخمی، سوار اسب بودند و قادر به ادامه نبرد نبودند، هجوم نهایی دشمن برای کشتن فرزند پیامبر (ص) آغاز شد.
صالح بن وهب مزنی پهلوی امام را با نیزه هدف قرار داد و حضرت را از اسب سرنگون کرد.
امام از سمت راست بدن بر زمین افتاد و در حالی که صورت مقدسش روی خاک بود، فرمود: بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله و مجددا خود را از زمین بلند کرده، ایستادند.
شمر فریاد برآورد: در انتظار چه هستید؟ چرا کار حسین را تمام نمی‌کنید؟ هجوم افراد شدت یافت.
شخصی با شمشیر، شانه حضرت را شکافت؛ امام باز به زمین افتادند.
گاهی می‌ایستادند؛ ولی باز به زمین می‌افتادند.
سنان بن انس نخعی با نیزه‌ای گلوی مقدس فرزند زهرا (س) را هدف قرار داد و آن را سوراخ کرد؛ سپس نیزه را بیرون کشید و در استخوانهای سینه‌اش فرو برد.
سپس با تیری گلوی امام را نشانه گرفت.
سید الشهدا (ع) تیر را از گلو خارج ساخت و دستهای خود را به خون آلوده کرد و به محاسن خویش مالید.
عمر سعد - لعنة الله علیه - به مردی که در طرف راستش بود گفت: وای بر تو! پیاده شو و حسین را راحت کن! خولی بن یزید اصبحی پیش دستی کرد که سر امام را از بدن جدا کند؛ ولی لرزه بر اندامش افتاد و عقب نشست.
سنان بن انس نخعی شمشیری به گلوی امام زد و گفت: به خدا قسم، سر تو را از بدن جدا می‌کنم.
می‌دانم تو پسر پیغمبری و از جهت مادر و پدر، بهترین مردم هستی! در آن لحظات آخر حیات، سخن حسین بن علی (ع) به درگاه الهی این بود: صبرا

علی قضائک یارب؛ لا إله سواک یا غیاث المستغیثین: در برابر حکم تو - ای پروردگار- صبر می‌کنم؛ معبودی غیر از تو نیست ای فریادرس پناه جویان!
سپس سنان بن انس نخعی و به روایت دیگری شمر بن ذی الجوشن سر مقدس نواده رسول خدا، فرزند علی مرتضی و فاطمه زهرا و سرور جوانان بهشت را از تن جدا کرد.
هلال بن نافع آخرین دقایق حیات آن مظلوم را چنین توصیف می‌کند: من با سپاه عمر سعد ایستاده بودم و حسین جان می‌داد.
سوگند به خدا، که من در تمام عمرم هیچ کشته‌ای را ندیدم که تمام پیکرش به خون آلوده باشد و چون حسین صورتش نیکو و چهره‌اش نورانی باشد! به خدا قسم، درخشش نور چهره‌اش مرا از تفکر در کشته شدنش باز می‌داشت! همچنین آخرین لحظه شهادت سیدالشهدا را بدین گونه آورده‌اند: چون امام (ع) از اسب بر زمین افتاد، اسب آن حضرت با پیشانی خونین، خود را به خیمه‌ها رسانید و شیهه می‌کشید.
اهل بیت که اسب خونین بی‌سوار را دیدند، دانستند که چه حادثه عظیمی رخ داده است.
زینب (س) فریاد زد: وا اخاه! وا سیداه! وا اهل بیتاه! ای کاش آسمان بر زمین فرو می‌افتاد و کوهها از هم می‌پاشید و بر زمین می‌ریخت! و نزد امام آمد و دید که برادر در حال جان دادن است و عمر سعد با عده‌ای ایشان را احاطه کرده‌اند.
فریاد زد: ای عمر سعد! آیا ابا عبدالله را می‌کشند و تو نگاه می‌کنی! عمر سعد که منقلب شده بود و می‌گریست، صورت خود را برگرداند.
زینب (س) فریاد زد: آیا در میان شما یک نفر مسلمان نیست؟ و پاسخی نشنید.
عمر سعد فریاد زد: پیاده شوید و حسین را راحت کنید! شمر مبادرت به این کار کرد و با پایش به آن حضرت ضربه زد و روی سینه امام نشست و محاسن شریفش را گرفت و سرش را از پیکر جدا ساخت.
پس از شهادت، بدن امام را برهنه کردند و از آن لباسهای کهنه نیز نگذشتند و حتی برای غارت انگشتر حضرت، انگشتش را قطع نمودند.
به دستور سرکردگان سپاه، خیمه‌ها را غارت کردند و آنها را آتش زدند.
زنان و دختران، سراسیمه و هراسان و شیون‌کنان از خیمه‌ها بیرون می‌دویدند، هر یک به سویی می‌گریخت.
چون به خیمه امام زین العابدین (ع) که با حالت بیماری در بستر افتاده بودند، رسیدند، همراهان شمر گفتند: آیا این مرد را هم بکشیم؟ حمیدبن مسلم گفت: او مریض است و همین بیماری او را از پای در خواهد آورد؛ لازم نیست او را بکشید! و جمعیت را از این تصمیم منصرف کرد.
زینب (س) بر بالین برادر ایستاد و عرض کرد: یا محمداه! ای جد بزرگوار

که فرشتگان بر تو درود می‌فرستادند! این حسین توست که در خون خویش غلتیده است و اعضای بدنش از یکدیگر جدا شده و اینها دختران تو هستند که اسیر شده- اند! از این ستمها به خداوند و به محمد مصطفی و علی مرتضی و به فاطمه زهرا (علیهم السلام) و به حمزه سیدالشهدا شکایت می‌کنم! یا محمداه! این حسین تو است که در زمین کربلا برهنه و عریان افتاده و باد صبا خاکها را بر او می‌پاشد! این حسین تو است که از ستم زنا زادگان کشته شده! چه اندوه بزرگی و چه مصیبت جانکاهی! امروز روزی است که جدم رسول خدا (ص) از دنیا رفت! ای اصحاب محمد! اینها فرزندان پیامبر شما هستند که آنان را به اسیری می‌برند! عمر سعد فریاد زد: کیست که بر بدن حسین اسب بتازد؟ ده نفر داوطلب این کار شدند (که نام آنها در کتب تاریخی مضبوط است).

آنان بدن مقدس امام را پایمال سم اسبها کردند و استخوانهایش را شکستند.

عصر روز عاشورا، به دستور عمر سعد، سر مقدس امام حسین (ع) توسط خولی بن یزید و حمید بن مسلم ازدی نزد عبیدالله بن زیاد به کوفه فرستاده شد.

سرهای بقیه شهیدان را نیز از بدنها جدا کردند و توسط شمر بن ذی الجوشن به کوفه فرستادند.

حرکت کاروان اسرا به طرف کوفه
روز یازدهم محرم سال 61 هجری، عمر سعد بازماندگان را که اغلب زنان و دختران بودند، با صورتهای باز بر شترهای برهنه و بدون جهاز سوار کرد و به طرف کوفه رهسپار شد.
پس از آنکه او کربلا را ترک کرد، جمعی از طایفه بنی اسد آمدند و بر بدنها نماز خواندند و آنها را در همان محل دفن کردند.
کاروان حسینی وارد کوفه می‌شود.
کوفیان خود را با اسیرانی مواجه می‌دیدند که خود، آنان را به شهر فراخواندند، سپس به رویشان شمشیر کشیدند و اکنون بر آنان می‌گریند.
شیون و زاری فضای کفرآلود شهر را پر کرده است.
امام سجاد (ع) فرمودند: برای ما می‌گریید و نوحه سرایی می‌کنید؟ مگر قاتل ما کیست؟ زینب (س) به مردم گریان اشاره کردند و آنان را به سکوت فرا خواندند، سپس حمد و ثنای الهی را به جای آوردند و بر رسول اکرم (ص) درود فرستادند و سخنان مبسوطی بیان فرمودند.
خطبه زینب کبری (س) در کوفه - ای اهل کوفه! ای اهل مکر و خدعه! آیا بر ما گریه می‌کنید؟ هنوز چشمهای ما گریان است و ناله‌های ما خاموش نشده! مثل شما مثل آن زنی است که رشته‌های خود را می‌بافد و سپس از هم باز می‌کند.
شما ایمان خود را مایه مکر و خیانت در میان خود ساختید و رشته ایمان را بستید و دوباره باز کردید.
در میان شما جز خودستایی و فساد و سینه‌های پرکینه و چاپلوسی و تملق کنیزان و غمازی با دشمنان خصلتی نیست! شما مثل گیاهان مزبله‌ها هستید که قابل خوردن نیست و به نقره‌ای شبیه هستید که زینت قبرها شده و مورد استفاده نمی‌باشد! وه که چه زاد و توشه‌ای برای آخرت خود ذخیره کردید که موجب غضب خدا شده و عذاب جاویدان برای شما آماده گردیده است! آیا پس از کشتن ما بر ما گریه می‌کنید و خود را سرزنش می‌نمایید؟ آری، به خدا قسم، باید زیاد گریه کنید و کم بخندید! شما لکه ننک و عار روزگار را به دامان خود انداختید که با هیچ آبی نمی‌توان آن را شست! چگونه شسته شود، قتل پسر پیغمبر و سید جوانان اهل بهشت و آن کسی که در جنگها و گرفتاری‌ها پناهگاه شما و در مقام احتجاج با دشمن، راهنمای شما بود.
در سختیها به او پناه می‌بردید و دین و شریعت را از او می‌آموختید! بدانید که وزر و وبال بزرگی را به جای آوردید! دور باشید از رحمت خدا و مرگ

بر شما! کوششهای شما به ناامیدی منجر شد و دستهای شما زیانکار گردید و معامله شما موجب خسران و ضرر شما شد.
به غضب خدا رو کردید و ذلت و بیچارگی شما را احاطه کرد! وای بر شما ای اهل کوفه! آیا می‌دانید چه جگری را از رسول خدا (ص) شکافتید و چه پرده نشینان عصمتی را از پرده بیرون افکندید؟ چه خونی را بر زمین ریختید و چه حرمتی را هتک کردید؟ آیا می‌دانید چه عمل زشتی را مرتکب شدید و چه گناهی انجام دادید و چه ستم عظیمی به بزرگی زمین و آسمان نمودید؟ آیا تعجب می‌کنید که آسمان خون ببارد؟ به یقین عذاب آخرت سخت تر و خوارکننده تر است و در آن روز شما یار و یاوری نخواهید داشت.
پس این مهلت خداوندی، شما را فریب ندهد و از حد خود خارج نکند؛ زیرا خداوند در انتقام تعجیل نمی‌کند و نمی‌ترسد از اینکه خونخواهیش فوت شود، پروردگار شما در کمین شما است! خطبه امام زین العابدین (ع) در کوفه -- امام چهارم، حضرت سجاد (ع) مردم کوفه را که می‌گریستند به سکوت دعوت فرمود؛ آنگاه ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر رسول خدا (ص) چنین فرمود: ای مردم! هر کس مرا می‌شناسد، احتیاجی به معرفی ندارد و هر که نمی‌شناسد، خودم را به او معرفی می‌کنم: من، علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب- علیه السلام- هستم.
من فرزند آن کسی هستم که به او هتک حرمت کردند.
اموالش را به غارت بردند و خانواده اش را اسیر کردند.
من فرزند آن کسی هستم که او را در کنار فرات، بی آنکه از او خونی طلب داشته باشند، کشتند.
من پسر کسی هستم که بسختی کشته شد و همین افتخار برای ما کافی است! ای مردم! شما را به خدا قسم می‌دهم مگر شما نبودید که به پدرم نامه نوشتید و او را فریب دادید و عهد بستید که یاریش خواهید کرد، با او بیعت کردید و بعد او را کشتید؟ مرگ بر شما باد، با این توشه‌ای که پیش فرستادید! چه افکار بدی دارید! روز قیامت با چه چشمی به رسول خدا (ص) خواهید نگریست، اگر به شما بگوید: خاندانم را کشتید و حرمت مرا هتک کردید؛ پس شما از امت من نیستید! در این هنگام صدای گریه مردم بلند شد.
امام سجاد (ع) فرمود: خداوند رحمت کند کسی را که نصیحت مرا بپذیرد و سفارش مرا در راه خدا و رسولش و اهل بیتش حفظ کند، چرا که رسول خدا (ص) برای ما اسوه و الگوی نمونه‌ای است! مردم گفتند: ای پسر پیامبر! ما همه گوش به فرمان تو هستیم و عهد و پیمان تو را نگاه خواهیم داشت و از تو روی نمی‌گردانیم با هر که با تو بجنگد، می‌جنگیم و با هر که با تو از در آشتی برآید، در صلح و آشتی هستیم؛ از یزید خونخواهی می‌کنیم

و از کسانی که به تو ستم کردند بیزاری می‌جوییم! امام سجاد (ع) فرمودند: هیهات! هیهات! ای فریبکاران حیله‌گر! آیا می‌خواهید همان کاری را که پیش از این با پدرانم کردید، با من بکنید؟ به خدا قسم، چنین چیزی ممکن نیست! هنوز جراحاتی که از اهل بیت پدرم بر دل من وارد شده، بهبود نیافته و هنوز مصیبت جدم رسول خدا (ص)، پدرم و برادرانم را فراموش نکرده‌ام هنوز تلخی آن در کام من هست.
گلویم را گرفته و غصه آن در سینه‌ام جریان دارد! از شما می‌خواهم که نه ما را یاری کنید و نه با ما بجنگید! پس از آن، ابن زیاد وارد کاخ خود شد و اذن داد که مردم وارد شوند.
سر مقدس امام حسین (ع) را در مقابلش گذاشتند و سپس اهل بیت و فرزندان امام را وارد کردند.
عبیدالله بن زیاد، حضرت زینب (س) را مخاطب قرار داد و با وقاحت تمام گفت: حمد و سپاس خداوندی را که شما را رسوا کرد و دروغهایتان را آشکار ساخت! زینب (س) فرمود: آن کسی که مفتضح و رسوا می‌شود، فاسق است و آنکه دروغ می‌گوید، شخص فاجر است و آنها غیر از ما هستند.
عبید گفت: آیا دیدی خدا با برادرت چه کرد؟ چطور بود؟ زینب (س) پاسخ داد: من بجز زیبایی و نیکویی چیزی از جانب خدا ندیدم! زیرا آنان کسانی بودند که خداوند شهادت را برایشان مقدر کرده بود و به قتلگاههای خود رفتند.
اما به همین زودی خداوند تو و آنان را با هم برای حساب جمع می‌کند و آنان با تو احتجاج خواهند کرد، آن وقت خواهی دید که رستگار کیست.
مادرت بر تو بگرید ای پسر مرجانه! ابن زیاد بشدت خشمگین شد و خواست زینب کبری را به قتل برساند؛ ولی اطرافیانش او را از این کار منصرف کردند.
سپس متوجه امام سجاد (ع) شد و پرسید: این جوان کیست؟ گفتند: او علی بن الحسین است.
ابن زیاد گفت: مگر خداوند علی بن الحسین را نکشت؟ امام (ع) فرمودند: من برادری داشتم که نام او نیز علی بود.
مردم او را کشتند.
ابن زیاد گفت: بلکه خدا او را کشت.
امام (ع) پاسخ داد: الله یتوفّی الأنفس حین موتها.
.خداوند است که جان هر کس را هنگام مرگ می‌گیرد و همین طور هنگام خواب (سوره زمر، آیه 42) ابن زیاد بار دیگر گفت: تو جرأت می‌کنی که به من جواب بدهی؟ ببرید او را گردن بزنید! در این هنگام زینب (س) به سخن آمد: ای پسر زیاد! تو کسی را از ما را باقی نگذاشتی و همه را

کشتی؛ اگر می‌خواهی این جوان را نیز بکشی، پس مرا هم با او بکش! امام (ع) گفت: عمه جان خاموش باش که سخنی دارم - سپس به ابن زیاد فرمود: - آیا با کشتن، مرا تهدید می‌کنی؟ مگر نمی‌دانی که کشته شدن عادت ما و شهادت مایه سرفرازی ماست؟ عبیدالله بن زیاد به وسیله نامه، خبر شهادت امام حسین (ع) و اسارت اهل بیت را به اطلاع یزید رساند.

یزید از او خواست سرهای امام و یارانش را همراه با اهل بیت به شام بفرستد.

ورود کاروان اسرا به شام
روز اول صفر سال 61 هجری، کاروان اسرا به دمشق نزدیک می‌شود.
ام کلثوم از شمر خواست که آنان را از محلی که جمعیت کمتر دارد وارد شهر کنند تا چشم مردم کمتر به آنان بیفتد؛ ولی شمر دستور داد آنان را از محل پرجمعیت وارد شهر کنند.
سرهای مقدس شهدا را به نیزه کردند و همه از دروازه دمشق وارد شهر شدند.
دیوارهای شهر آذین‌بندی شده بود و زنان خواننده دف می‌زدند؛ گویی عید بزرگی در پیش دارند! مردم شام که مدتها زیر باران تبلیغات مسموم معاویه و یزید بودند، هنوز از عمق فاجعه بی‌خبرند.
پیرمردی نزد اسرا آمد و گفت: خدا را سپاس می‌گویم که شما را کشت، مردم را از دست شما آسوده کرد و امیرالمؤمنین را بر شما مسلط نمود!
امام سجاد (ع) به او فرمود: ای پیرمرد! آیا قرآن خوانده‌ای؟ او گفت آری.
امام فرمود: آیا این آیه را خوانده‌ای: قل لا أسألکم علیه أجرا إلا المودة فی القربی: ای پیامبر! بگو من در مقابل رسالتم از شما مزدی نمی‌خواهم مگر اینکه خویشاوندانم را دوست داشته باشید (سوره شوری، آیه 23)؟ گفت: آری خوانده‌ام.
امام فرمود: خویشان پیامبر ما هستیم.
آیا در سوره بنی اسرائیل این آیه را خوانده‌ای: و آت ذا القربی حقه: به خویشاوند حقش را بده! (آیه 23)،؟ گفت: خوانده‌ام.
فرمود ذا القربی و خویشاوند رسول خدا ما هستیم.
آیا این آیه را خوانده‌ای: و اعلموا أنما غنمتم من شیء.
بدانید که هر غنیمتی که به دست می‌آورید، خمس آن به خدا و رسول و خویشاوند تعلق دارد (سوره انفال، آیه 41)؟
گفت: آری خوانده‌ام.
امام فرمود: ذا القربی و خویشاوند پیامبر، ما هستیم.
آیا این آیه را خوانده‌ای: إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا: اراده حتمی خداوند تعلق گرفته است که هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملا پاک کند (سوره احزاب، آیه 33)
پیرمرد گفت: آری خوانده‌ام.
امام فرمود: ما هستیم آن اهل بیتی که خداوند به آیه تطهیر مخصوصشان گردانیده است.

پیرمرد ساکت شد و از سخن خود پشیمان گردید و گریست، عمامه خود را بر زمین زد و سر به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! من بیزاری می‌جویم به سوی تو از دشمنان جنی و انسی آل محمد (ص) پس از آن به امام عرض کرد: آیا توبه من پذیرفته می‌شود؟
امام فرمودند: اگر توبه کنی، خداوند می‌پذیرد و تو با ما هستی.
او گفت: من توبه کردم.
چون داستان این پیرمرد به گوش یزید رسید، دستور داد او را کشتند.
شاید این نخستین بارقه آگاهی بود که بر قلب مردم می‌تابید و می‌بایست در نطفه خاموش شود؛ زیرا برای حکومت یزید، هیچ چیز بدتر از آگاهی مردم نیست! زنان و بازماندگان اهل بیت در حالی که با ریسمان به هم بسته شده بودند، به مجلس یزید آورده شدند.
امام سجاد (ع) هنگام ورود، به یزید فرمودند: تو را به خدا قسم می‌دهم اگر رسول خدا (ص) ما را با این وضع ببیند، فکر می‌کنی چه خواهد کرد؟
یزید دستور داد ریسمانها را بریدند.
سپس زنها را پشت سرش جای دادند و آنگاه سر بریده امام حسین (ع) را مقابلش نهادند.
چون زینب (س) چشمش به سر برادر افتاد، گریبان خویش را پاره کرد و فرمود: حسین عزیزم! ای محبوب رسول خدا! ای فرزند مکه و منا! ای پسر فاطمه زهرا - بانوی بانوان جهان - ای فرزند دختر مصطفی! و تمام مجلس به گریه افتاد.
یزید با چوب به لب و دندان امام می‌زد و کینه خود را با اشعاری بدن مضمون ابراز می‌کرد: ای کاش بزرگان طایفه من که در جنگ بدر کشته شده بودند، حاضر بودند و می‌دیدند که طایفه خزرج چگونه از شمشیر زدن ما به جزع آمده‌اند و می‌نالند تا از دیدن این منظره، فریاد شادی آنان بلند شود و بگویند: ای یزید! آفرین برتو! دستت درد نکند! ما بزرگان بنی هاشم را کشتیم و آن را به حساب جنگ بدر گذاشتیم.
امروز در مقابل آن روز! چون این سخنان از یزید شنیده شد، زینب (س) برخاست و خطبه تاریخی خود را آغاز کرد که خلاصه آن چنین است: خطبه زینب کبری (س) در شام الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی رسوله و آله أجمعین.
خداوند می‌فرماید: ثم کان عاقبة الذین أساؤا السوآی.
عاقبت آنان که اعمال زشت را با بدترین وضعی مرتکب می‌شدند، این است که آیات خدا را تکذیب کردند و به مسخره گرفتند (سوره روم، آیه 10).
خداوند راست می‌گوید.
ای یزید! اینکه زمین و آسمان را بر ما تنگ کردی و ما را مانند اسیران به

هر شهر و دیار کشاندی، گمان می‌کنی به خاطر بی‌ارزش بودن ما نزد خدا و احترام تو نزد او است؟ به همین خاطر است که بر خود می‌بالی و ناز می‌کنی و شادمانی که دنیایت آباد شده و کارها بر وفق مراد است و سلطنت همواره برای تو باقی است؟ تند مرو! آهسته باش! مگر سخن خدا را فراموش کرده‌ای که می‌فرماید:، آنان که به راه کفر بازگشتند، گمان نکنید که این مهلت چند روزه‌ای که به آنان دادیم، مقدمه سعادت آنهاست؛ هرگز! بلکه این مهلت برای آن است که بر گناهان خود بیفزایند و برای آنان عذابی خوارکننده در پیش است (سوره آل عمران، آیه 178)، ای پسر بردگان آزادشده! آیا این از عدالت است که تو زنان و کنیزان خود را پس پرده جای دهی و دختران پیامبر را با صورتهای باز و و بدون پوشش به همراه دشمنانشان در شهرها بگردانی و اهالی منازل، آنان را ببینند و دور و نزدیک و پست و شریف، بر آنان که هیچ یاوری ندارند، بنگرند؟ آری، چگونه امید مهربانی می‌رود از کسی که جگر آزادمردان را در دهان می‌مکد و بیرون می‌اندازد و گوشتش از خون شهیدان روییده است؟)1(اکنون مست و مغرور شده‌ای و خیال می‌کنی گناهی مرتکب نشده‌ای؛ با چوب به دندانهای ابا عبدالله، - سرور جوانان بهشت- می‌زنی و شعر می‌خوانی و می‌گویی:، درگذشتگان من در روز بدر خوشی کنند و بگویند: ای یزید! دستت درد نکند! آفرین بر تو!، آری؛ چگونه این حرفها را نزنی و این شعرها را نخوانی.
در صورتی که دستت را در خون فرزندان محمد (ص) فرو برده‌ای و ستارگان درخشان زمین را که دودمان عبدالمطلب بودند خاموش کرده‌ای! حالا پیران طایفه خود را صدا می‌زنی و خیال می‌کنی آنها می‌شنوند؛ ولی به همین زودی تو نیز به آنان ملحق خواهی شد و در آنجا آرزو می‌کنی ای کاش دستهایم شل و زبانم لال می‌بود و این سخنان را نمی‌گفتم و مرتکب این جنایات نمی‌شدم! خداوندا! انتقام ما را از کسانی که به ما ظلم کردند بگیر و حق ما را از آنان بستان و ایشان را در آتش غضب خود بسوزان! ای یزید! تو فقط پوست خود را شکافتی و گوشت خودت را پاره کردی.
طولی نمی‌کشد که با این بار سنگینی که به گردن گرفته‌ای، بر رسول خدا وارد شوی، در آن روزی که خداوند فرزندان پیامبر را جمع می‌کند و حق آنان را می‌گیرد.
هرگز گمان مکن آنان که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده‌اند؛ بلکه زنده‌اند و نزد پروردگار خود روزی می‌خورند (سوره آل عمران، آیه 169).
اگر چه فشارهای روزگار، مرا به سخن گفتن با تو وادار کرده است، ولی من قدر و ارزش تو را کوچک و سرزنشت را بزرگ می‌شمارم و توبیخ نمودن تو را کاری ستوده می‌دانم.
اما چشمها اشک میریزد و سینه‌ها از آتش غمها می‌سوزد! آه! چه

شگفت‌آور است که سپاه خداوند به دست سپاه شیطان کشته شوند! خون ما از این دستها می‌ریزد و گوشت ما در این دهانها جویده و مکیده می‌شود و آن بدنهای طیب و طاهر در روی زمین مانده و گرگهای بیابان، به نوبت آنان را زیارت می‌کنند و درندگان، آنها را بر خاک می‌مالند! ای یزید! اگر امروز بر ما غلبه کردی، بزودی مؤاخذه خواهی شد و در آن هنگام چیزی نداری مگر آنچه پیش فرستاده‌ای.
خداوند به بندگانش ستم نمی‌کند و ما به او شکایت می‌کنیم.
او پناه ما است.
تو به کار خودت مشغول باش و تا می‌توانی مکر و حیله کن و کوشش نما، ولی به خدا سوگند، نمی‌توانی نام ما را محو کنی و وحی ما را خاموش گردانی و این ننگ و عار را از دامن خود بشویی؛ زیرا عقل تو علیل است و ایام زندگانیت اندک و روزی که منادی فریاد زند: لعنت خدا بر ستمکاران!، در آن روز اجتماع تو پراکنده است! سپاس خداوندی را که ابتدای کار ما را به سعادت و مغفرت و پایان آن را به شهادت و رحمت ختم نمود! ما از خداوند درخواست می‌کنیم که نعمت خویش را بر شهیدان ما تکمیل کند و به اجر و مزد آنان بیفزاید و برای ما جانشینان نیکویی قرار دهد؛ او خداوندی بخشنده و مهربان است و او به تنهایی ما را بس است.
تنها او وکیل و کارگزار ماست! یزید به یکی از خطبای درباری دستور داد بالای منبر رود و نسبت به امام حسین و پدر گرامیش (علیهم السلام) بدگویی کند.
او نیز چنین کرد و یزید را مدح و ستایش نمود.
حضرت سجاد (ع) فریاد زدند: وای بر تو ای خطیب! خشنودی مخلوق را به بهای خشم و غضب خالق خریدی! پس جایگاه خود را در آتش جهنم ببین! در بعضی روایات تاریخی آمده است که امام سجاد (ع) از یزید خواستند اجازه دهد به منبر روند، یزید اجازه نداد.
مردم به او گفتند: اجازه بده این جوان سخن گوید! یزید گفت: او اگر بالای منبر رود، پایین نمی‌آید مگر اینکه مرا و خاندان ابوسفیان را رسوا کند.
اطرافیان گفتند: این جوان که کاری نمی‌تواند بکند! یزید گفت: شما او را نمی‌شناسید؛ او از اهل بیتی است که دانش را با پیکر خود آمیخته است! با این حال، اصرار اطرافیان مؤثر واقع شد و امام به منبر رفتند و با فصاحت و شیوایی تمام، خود را معرفی کردند و انتساب خود را به خاندان عصمت و طهارت یادآور شدند تا جایی که فریاد ناله و گریه بلند شد و جو عمومی کاخ ظلم و ستم دگرگون گردید.
یزید که می‌خواست به هر طریق ممکن جلو این سخنان را بگیرد و نگذارد مردم متوجه حقیقت امر شوند، به مؤذن دستور داد اذان بگوید.
مؤذن شروع به اذان گفِتن کرد؛ ولی هر جمله اذان او با پاسخی از طرف

امام مواجه شد: - الله أکبر -: تکبیر می‌گویم، تکبیری بی‌قیاس؛ تکبیری که به حواس انسانی درک نشود؛ چیزی بزرگتر از خداوند نیست! - أشهد أن لا إله إلا الله - مو و پوست و گوشت و خون من به یگانگی خداوند گواهی می‌دهد! - أشهد أن محمدا رسول الله - (رو به یزید کردند و فرمودند:) ای یزید! این محمد، جد من است یا جد تو؟ اگر او را جد خودت بدانی، دروغ گفته‌ای و اگر او را جد من می‌دانی، پس چرا فرزندانش را کشتی؟ هنگام ورود کاروان اهل بیت به شام، مردم نادان و فریب‌خورده گمان می‌کردند با اسرای خارجی روبرو هستند.
ولی معرفی بازماندگان و اهل بیت از خود و اعلام خویشاوندی آنان با رسول خدا (ص) آنان را آگاه کرد و مردم دانستند که با چه کسانی روبرو هستند و این اسرای به زنجیر کشیده شده، در حقیقت فرزندان خاندان وحی الهی هستند.
حتی درباریان نیز تحت تأثیر قرار گرفتند و صدای اعتراض بعضی از آنان بلند شد.
یکی از شامیان در حالی که به طرف فاطمه، دختر امام حسین (ع) اشاره می‌کرد، از یزید خواست تا او را به کنیزی به وی ببخشد.
فاطمه به زینب (س) گفت: عمه جان! یتیم شدیم و حالا می‌خواهند ما را به کنیزی نیز ببرند! زینب (س) فرمود: این فاسق نمی‌تواند این کار را بکند! مرد شامی پرسید: این دختر کیست؟ یزید گفت: فاطمه، دختر حسین است و آن زن هم زینب، دختر علی بن ابی‌طالب است.
مرد شامی گفت: خدا تو را لعنت کند! به خدا من فکر می‌کردم اینها اسیران روم هستند! یزد گفت: به خدا تو را هم به آنان ملحق می‌کنم! سپس دستور داد آن مرد را به قتل برسانند.
همچنین از امام سجاد (ع) روایت شده است که سفیر روم روزی در دربار یزید به مجلس یزید آمد و در مقابل او سری را دید که بریده شده بود.
چون فهمید که آن سر، سر فرزند پیامبر مسلمانان است، یزید را توبیخ کرد و گفت: ما هر چه از عیسی، پیامبرمان بر جای بماند، به آن تبرک می‌جوییم، با این که بین ما و او چندین پشت فاصله است؛ ولی شما پسر رسول خدا را که فقط به یک واسطه به او می‌رسید کشتید! یزید گفت: این مرد مسیحی را بکشید که مرا رسوا خواهد کرد! او نیز فورا شهادتین را بر زبان آورد و مسلمان شد و در حالی که سر بریده امام حسین (ع) را به سینه چسبانده بود و می‌گریست، به قتل رسید.
بازگشت اسرا به مدینه پس از مدتی اسرا را به عراق بازگرداندند.
بنا به درخواست اهل بیت، راهنمای قافله، آنان را از کربلا عبور داد.
اسرا، عده‌ای از مردان خاندان رسالت را که برای زیارت قبر امام به کربلا آمده بودند، ملاقات کردند و همه در کربلا ماندند چند روز به عزاداری

مشغول شدند، سپس به طرف مدینه حرکت کردند.
پیش از رسیدن کاروان به مدینه، شاعری از دوستداران اهل بیت (ع) خبر ورود آنان را بوسیله اشعار سوزناکی به مردم شهر داد.
زنان مدینه با فریاد واویلاه از شهر خارج شدند و به استقبال کاروان شتافتند.
امام سجاد (ع) نزدیک مدینه خطبه‌ای خواندند و مردم را از ماجراها آگاه کردند.
مدینه غرق ماتم و اندوه شده بود و بذر نارضایتی از حکومت یزید در دل آنان کاشته شد.
پس از مدتی علیه یزید قیام کردند و نبرد معروف به حره بین آنان و سپاه یزید روی داد که منجر به قتل عام مردم مدینه شد.
بیقین حضور اسرا در کوفه و شام، مؤثرترین عامل رسوایی یزید و سردمداران حکومت غاصب بود و اگر آنان نبودند، تبلیغات مسموم چندین ساله خاندان ابوسفیان که با گوشت و خون مردم عجین شده بود و اهل بیت را مردمی کافر و خارج از دین می‌دانستند، همچنان ریشه می‌دوانید و عمیقتر می‌شد و اگر چند نسل به همین منوال می‌گذشت، اسمی از دین باقی نمی‌ماند.
ولی حضور اسرا در کوفه و شام و سخنان آنان، پرده از اعمال زشت عمال جور و ستم برداشت و مردم ناآگاهی را که حتی باور نمی‌کردند علی بن ابی‌طالب (ع) نماز خوانده باشد، از خواب غفلت بیدار کرد و آنان را از انحراف عظیمی که پس از رحلت رسول خدا (ص) به وجود آمده بود آگاه ساخت.
به دنبال شهادت امام حسین (ع)، سراسر مملکت اسلامی را قیامهای خونین فرا گرفت که اولین آنها قیام توابین بود و با حرکات دیگری همچون قیام مختار بن أبی‌عبیده ثقفی، قیام شهدای فخ، قیام زید بن علی بن الحسین (علیهما السلام) و پس از او فرزندش یحیی بن زید ادامه یافت.
امام حسین (ع) در طول تاریخ، همواره به عنوان سمبل مبارزه علیه ظلم و فساد و تباهی شناخته شده‌اند.
در طول دوران بنی عباس، بارها مرقد مطهر آن حضرت را تخریب و با خاک یکسان کردند و زائرانش را شکنجه می‌کردند و یا به قتل می‌رساندند.
آنان گمان می‌کردند با این اعمال می‌توانند آرمان حسین (ع) را از دلها بیرون کنند و عشق به اسلام و خاندان رسالت را از جانها بزدایند؛ غافل از آنکه این نور، نور خداوند است و نور خدا هرگز خاموش نخواهد شد: یریدون لیطفؤا نور الله بأفواههم و الله متم نوره ولو کره الکافرون: کفار می‌خواهند نور خدا را با دهانهایشان خاموش کنند؛ ولی خدا نور خود را تمام

و کامل نگاه خواهد داشت، اگر چه کافران این مطلب را نپسندند (سوره صف، آیه 8) پروردگارا! همان گونه که ما را با معرفت خاندان رسالت گرامی داشتی و برائت و بیزاری از دشمنانشان را روزی ما کردی، ما را در دنیا و آخرت در راه آنان ثابت قدم بدار و ما را از کسانی قرار ده که با حضور در رکاب فرزند آن شهید مظلوم، امام زمان، حجة بن الحسن العسکری- ارواحنا فداه- انتقام خونش را می‌گیرند! خداوندا! زندگانی ما را همچون زندگانی محمد و آل محمد و مرگ ما را همچون مرگ محمد و آل محمد قرار ده! آمین! مآخذ: اللهوف علی قتلی الطفوف، تألیف مرحوم سید بن طاووس، ترجمه سید محمد صحفی.
نفس المهموم و نفثة المصدور، تألیف مرحوم حاج شیخ عباس قمی، ترجمه آیت الله محمد باقر کمره‌ای.
لمعات الحسین، تألیف مرحوم آیت الله سید محمدحسین حسینی تهرانی.
قیام مختار بن ابی‌عبیده ثقفی - در دوازدهم ربیع الاول سال 66 هجری قمری، مختار بن ابی‌عبیده ثقفی قیام فراگیری را علیه قاتلان سیدالشهداء، ابا عبدالله الحسین (ع)، آغاز کرد و با اقدامی مسلحانه، افرادی را که در توطئه کربلا به نحوی شرکت داشتند، به قتل رساند، تا پس از گذشت پنج سال از آن فاجعه مولمه، لبخندی بر لبان بنی هاشم و آل پیامبر (ص) بنشیند و قلب پر از درد و محنت آنان اندکی مسرور شود.
مختار در سال اول هجری، در مدینه طیبه متولد شد.
پدرش مسعود ثقفی مکنی به ابوعبید و مادرش زنی سخنور و با تدبیر به نام دومه بود.
مختار سیزده ساله بود که در سپاهی عظیم که تنها چهار روز پس از آغاز خلافت عمر بن الخطاب - خلیفه دوم - و به دستور او به طرف مرزهای ایران و عراق بسیج شده بود، شرکت کرد.
در همین جنگ، پدرش را از دست داد.
درباره مختار می‌نویسند: او مرد شمشیر، عاقلی حاضر جواب و دوراندیش، بسیار بافراست و بلندهمت، سخاوتمند و سیاستمداری زیرک بود و او را به زهد و عبادت نیز ستوده‌اند.
یکی از همسرانش وقتی به دست دشمنان مختار اسیر شد و از او خواستند مختار را لعنت کند، در پاسخ گفت: چگونه لعنت کنم کسی را که فقط به خدا اتکا داشت، روزها را روزه می‌گرفت و شبها را به عبادت و نماز می‌گذراند و جان خود را در راه خدا و رسول و محبت و وفاداری و خونخواهی اهل بیت پیامبر فدا کرد! پس از آنکه امیرالمؤمنین (ع) مرکز خلافت خود را از مدینه به کوفه منتقل کردند، مختار با آن حضرت در کوفه ماند و به دنبال قیام امام حسین (ع) علیه حکومت یزید بن معاویه و فرستادن مسلم بن عقیل به نمایندگی خودشان به کوفه، مختار وارد جرگه

مبارزه بر علیه حکومت وقت شد و خانه او نخستین پناهگاه مسلم بن عقیل گردید؛ اما پس از مدتی مسلم بن عقیل به خانه هانی بن عروه نقل مکان کرد.

سپس عبیدالله بن زیاد، حاکم کوفه، مختار را به جرم همکاری با مسلم دستگیر کرد و او تا پایان واقعه کربلا و شهادت امام حسین (ع) و اهل بیت گرامیش در زندان بود.

واقعه حره و قتل عام مردم مدینه به دستور یزید بن معاویه
در روز 28 ذیحجه سال 63 هجری، مردم مدینه به دستور یزید بن معاویه قتل عام شدند و شهر غارت شد.
این واقعه به واقعه حره موسوم گشت.
پس از به شهادت رسیدن امام حسین- علیه السلام-، ظلم و عداوت یزید بن معاویه شدت گرفت.
گروهی از مردم که به شام رفته بودند، مشاهده کردند که او همواره مشغول عیاشی و طرب و خوشگذرانی است و چون برگشتند، مردم مدینه را از حالات یزید مطلع ساختند.
مردم پس از اطلاع از قضایایی که در شام می‌گذشت، عثمان بن محمد بن ابی سفیان حاکم مدینه و همچنین مروان حکم و سایر امویین را از مدینه بیرون کردند؛ سپس با عبدالله پسر حنظله غسیل الملائکه (از اصحاب پیامبر و شهید معروف نبرد احد) بیعت کردند و آشکار یزید را دشنام دادند و برائت و بیزاری خود را از وی آشکار ساختند.
یزید پس از شنیدن این خبر، شخصی به نام مسلم بن عقبه را که به واسطه پلیدی و خباثتش به مجرم و مسرف ملقب بود، برای سرکوبی مردم مدینه به آن شهر فرستاد.
سپاه وی در نزدیکی مدینه، در محلی به نام حره توقف کردند.
به دنبال آن، مردم مدینه از شهر بیرون آمدند تا آنان را دور کنند و این سبب شد که بین دو سپاه جنگی سخت درگیرد.
مروان حکم پیوسته سپاه مسلم را به کشتن مردم ترغیب می‌کرد تا آنکه بسیاری از مردم شهر در این نبرد جان خود را ازدست دادند و بقیه نیز که تاب مقاومت نداشتند، به مدینه برگشتند و به مسجد پیامبر- صلوات الله علیه وآله- پناهنده شدند.
لشکر مسلم وارد مدینه شد و سپاهیانش بدون آنکه رعایت حرمت پیامبر (ص) را کنند، با اسب وارد مسجد شدند و به کشتاری وحشیانه دست زدند.
آنها بقدری از مخالفین را کشتند که در مسجد، خون جاری شد و تا قبر پیامبر (ص) رسید.
بر طبق برخی از نقلها، در این واقعه بیش از ده هزار نفر که هفتصد نفر آنان از بزرگان قریش و انصار و مهاجرین و موالی بودند کشته شدند.
بعضی از مورخین تعداد مشهورین از کشته شدگان این واقعه را چهار هزار نفر ذکر کرده‌اند و بعضی گفته‌اند عدد افراد غیر معروف که در این واقعه

کشته شدند، (بجز زنان و کودکان) به ده هزار نفر رسید.
سپس مسلم بن عقبه، امیر لشکر یزید، سه روز اموال و نوامیس مردم را بر لشکر خود مباح نمود و در این مدت شهر غارت شد و ابروی بسیاری هتک گردید.
تمامی مردم بجز امام سجاد- علیه السلام- و علی بن عبدالله بن عباس، از ترس مجددا با یزید بیعت کردند و علت اینکه مسلم بن عقبه متعرض امام سجاد - علیه السلام - و علی بن عبدالله نشد، این بود که بعضی از خویشاوندان آنان در بین لشکر مسلم بن عقبه بودند و وساطت آنها سبب شد که وی از آنان بگذرد.
مسرف پس از این واقعه، به منظور مقابله با عبدالله بن زبیر، به طرف مکه به راه افتاد؛ ولی به واسطه پیری و شدت بیماریی که از قبل بر او چیره شده بود، در بین راه درگذشت.
برگرفته از کتاب منتهی الآمال، تألیف مرحوم حاج شیخ عباس قمی.

18- تأملی در نهضت عاشورا

مشخصات کتاب

سرشناسه:جعفریان رسول ۱۳۴۳-
عنوان و نام پدیدآور تاملی در نهضت عاشورا / رسول جعفریان.
مشخصات نشر:قم:مورخ ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری ۳۷۶ ص
شابک ۲۵۰۰۰ ریال 978-964-905-186-4 : ؛ ۲۵۰۰۰ ریال (چاپ دوم)
یادداشت :کتاب حاضر در سال‌های مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
یادداشت :چاپ دوم: ۱۳۸۶.
یادداشت کتابنامه: ص. [۳۶۱] - ۳۶۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.
یادداشت نمایه.
موضوع :حسین‌بن علی (ع)، امام سوم ۴ - ۶۱ق
موضوع واقعه کربلا، ۶۱ق
موضوع :عاشورا
رده بندی کنگره BP۴۱/ ۴/ج۶۷ت۲ ۱۳۸۶
رده بندی دیویی ۲۹۷/۹۵۳
شماره کتابشناسی ملی :۱۳۱۹۶۵۵

آغاز سخن

تویی آن جوهر پاکیزه که در عالم قدس
ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک

بسم الله الرحمن الرحیم

سخن گفتن از امام حسین علیه‌السلام و آنچه در کربلا بر وی خاندان و اصحابش گذشت، بسی سهل و ممتنع است. چرا که از یک سو، دریایی از اطلاعات و اخبار در اختیار ماست که می‌توانیم از آن بهره ببریم؛ او از سوی دیگر، آمیخته شدن اخبار سره و ناسره، و واقعی و داستانی در روایت تاریخی کربلا چندان بالا گرفته است که نوشتن و سخن گفتن را سخت دشوار می‌کند.

به راستی، آیا می‌توان عظمت حسین علیه‌السلام و بزرگی و منزلت و جایگاه آن امام را براساس همین روایات و اخبار به دست آورد؟ پاسخ به این پرسش دشوار است. حقیقت آن است که انسان هر بار که در این باره می‌اندیشید و چیزی می‌گوید و می‌نویسد، احساس می‌کند که نتوانسته است حق مطلب را درباره‌ی آن حماسه‌ی جاودانه‌ی تاریخ ادا کند.

با این همه، دامنه‌ی نهضت عاشورا، از شروع ماجرا تا عصر عاشورا و از آنجا تاپیامدها و آثار، چندان گسترده است که هر چه در این باره گفته آید و نوشته شود، باز در برابر آن دریای بیکران، اندکی بیش نیست. طبعا همچنان جای سخن گفتن و تحقیق و تأمل باز است. به علاوه، نوشتن درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام هیچ‌گاه تکراری نیست، به همین جهت، هر چه نوشته یا گفته شود، زیاد نخواهد بود. هر زمان باید درباره‌ی آن نوشت و آن را تفسیر مجدد کرد؛ با قلمی تازه، با تأمل بیشتر و با درس‌های نو برای نسل جدید؛ به ویژه اگر منابع کهنی درباره‌ی آن به چاپ رسیده که تاکنون در اختیار نبوده است.

(صفحه 12)

نویسنده با این استدلال، و با اذعان به ناتوانی خود در پدید آوردن اثری تازه، قلم به دست گرفت تا از بابت دینی که امام حسین علیه‌السلام بر مسلمانان به ویژه بر شیعیان دارد و سهم عظیمی که در نشر ارزشهای انسانی و الهی موجود در میان جامعه‌ی اسلامی‌دارد، مطالبی بنگارد. پیش از این، آثار علمی‌فراوانی در این باره پدید آمده بود و بعد از این هم، کتاب‌ها و مقالات بیشماری نوشته خواهد شد؛ اما بر ما فرض است تا در حد وسع خود در این باب، چیزی بنگاریم و تلاشی در شناساندن نهضت عاشورا به جوانان و پیران خود داشته باشیم. در نخستین بخش، به معرفی

کهن‌ترین و مهم‌ترین متون تاریخی مربوط به تاریخ عاشورا پرداخته‌ایم. پس از آن ضمن فصلی کوتاه، به شرح زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و وطایفه‌ای و دینی رخداد کربلا مشغول گشته‌ایم. در ادامه، در دو فصل مفصل، تاریخ کربلا را مرور کرده‌ایم که مستقل از یکدیگر نوشته شده و هر کدام ویژگی خاص خود را داراست. اساس و پایه‌ی نگارش هر دو بخش، به خصوص «گزارش نامه‌ی واقعه کربلا» که یک مقتل است، متون کهن تاریخی است. گفتارهایی درباره‌ی اربعین امام حسین علیه‌السلام حکمت شهادت امام حسین علیه‌السلام آثار نهضت امام حسین علیه‌السلام، مرور بر محتوای کتاب کامل الزیارات ابن‌قولویه، ابعاد شکلی و شعاری نهضت امام حسین علیه‌السلام، تاریخ عزاداری سنیان برای امام حسین علیه‌السلام تحریفات عاشورا و بررسی و نقد کتاب روضة الشهداء از ملاحسین کاشفی در ادامه آمده است. و آخر دعوانا ان الحمد الله رب العالمین.

رسول جعفریان - بهمن ماه 1380.

(صفحه 13)

درباره‌ی منابع تاریخ عاشورا
بدون تردید تحول عظیم عاشورا برای همه‌ی مسلمانان، حادثه‌ای شگفت و دردناک بوده و در مقایسه با رخدادهایی که در قرون نخستین اسلامی رخ داده، و بی‌تردید پس از حادثه‌ی ظهور اسلام، مهم‌ترین حادثه شناخته شده است. (1) به همین دلیل، عنایت به آن و نگارش تاریخ آن، جدی‌تر از سایر رخدادها بوده و تواریخ متعددی در این باره نوشته شده است. معالاسف بسیاری از این تواریخ از میان رفته است؛ با این حال، در میان آثار برجای مانده، هنوز می‌توان امیدوار بود که نه تنها کلیت حادثه بلکه بسیاری از جزئیات آن ثبت، و سیر تاریخ این رخداد از حرکت امام حسین علیه‌السلام از مدینه تا شهادت آن حضرت و اصحابشان در کربلا، در منابع ضبط شده باشد. طبعا اختلافاتی در نقل‌ها، درباره‌ی برخی رخدادها و اشخاص و گفته‌ها و مکان‌هاست هست که جای نقد و بررسی دارد.
در آغاز یک پرسش را باید پاسخ دهیم و آن این که نویسندگان تواریخ مربوط به عاشورا چه کسانی و با چه گرایش‌های مذهبی بوده‌اند؟
امروز سلفی‌ها که سنیان متعصبی هستند، بر این باورند که منابع تاریخ اسلام را شیعیان تدوین کرده‌اند. این سخن را سنیان متعصب قرن سوم و چهارم نیز مطرح کرده، بسیاری از مورخان بنام قرون اولیه را شیعه می‌دانستند. آنچه در این‌باره می‌توان گفت این است که اصولا بکار بردن تغییر شیعه درباره‌ی این گروه می‌تواند دلایل مختلفی داشته باشد. عثمانی مذهب‌ها که سخت‌گیری مذهبی زیادی داشتند،
(صفحه 14)
روزگاری هر کسی را تمایل جدی به امام علیه علیه‌السلام داشت، شیعه معرفی می‌کردند. اگر فردی امام علی علیه‌السلام را بر عثمان مقدم می‌داشت، از نظر آنان یک شیعه به حساب می‌آمد. اگر شخصی امام علی علیه‌السلام را بر ابوبکر و عمر ترجیح می‌داد، حتی اگر آنان را قبول داشت، شیعه‌ی غالی و حتی رافضی شناخته می‌شد. طبعا جرم کسی که از اساس به مشروعیت خلفای اولیه باور نداشت، بسیار بیش از این بود! این افراد متعصب که از قرن دوم تا چهارم، کتابهای رجالی را برای ارزیابی سند روایات تدوین می‌کردند (2) با همین نگاه، بسیاری از راویان عراقی را شیعه معرفی کردند و با ادعای آن که اینان از اهل اهواء بوده و بدعت‌گرا هستند، آنان را قدح می‌کردند. از همین جا بود که مورخان عراق که به تحولات عراق با دید بازتری می‌پرداختند و احیانا از زاویه‌ی یک عراقی، از شام و تسلط امویان متنفر بودند.، به تشیع متهم می‌شدند. در

واقع، عثمانی‌ها مورخی را می‌پسندیدند که هیچ‌گونه اشکالی به صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله وارد نکند؛ و طبعا از معاویه نیز به عنوان صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و خال‌المؤمنین ستایش کند. همچنین از نقل فضائل امام علی علیه‌السلام به ویژه فضائلی که برتری امام را نسبت به خلفا روشن می‌کند، خودداری ورزد. در غیر این صورت، او را متهم به تشیع می‌کردند. کافی بود یک راوی، خبری را که به نوعی قدح در یک صحابی است، نقل کند؛ در این صورت متهم به رافضی‌گری می‌شد.

با این مقدمه می‌توان به این نکته پی برد که چرا نویسندگان سلفی از قدیم و جدید مورخان صدر اسلام را که تا اندازه‌ای با دیدی بازتر وقایع عراق دوره‌ی امویان را نقل می‌کنند، متهم به تشیع کرده‌اند.

از سوی دیگر، سخن گفتن درباره‌ی این که مورخان به لحاظ مذهبی چه گرایش‌هایی داشته‌اند، صرف‌نظر از اتهامات وارد شده در منابع رجالی اهل حدیث، فوق‌العاده دشوار است. اگر بخواهیم در قالب‌های معمول و تعریف‌های شناخته شده

(صفحه 15)

از تشیع، تسنن یا هر گرایش مذهبی دیگر، از گرایش‌های مذهبی این افراد سخن بگوییم، نخستین اشکال آن است که بسیاری از این قالب‌ها در طول زمان شکل گرفته و تطبیق آنها بر یک دوره‌ی تاریخی یا شخصی که در آن دوره بوده، کار دشواری است. دومین اشکال این است که علائم نقل شده از گرایش مذهبی آن‌ها گاه به قدری مبهم است که با آنها نمی‌توان به طور قاطع درباره‌ی گرایش مذهبی مشخص یک فرد سخن گفت. به علاوه، و در واقع سومین مشکل آن که برخی از امور مثل محبت اهل بیت علیهم‌السلام میان فرقه‌های مختلف مشترک است و به صرف وجود آنها در آثار یک مورخ، نه شیعه می‌تواند مدعی شیعه بودن آن شخص بشود و نه سنی افراطی می‌توان آن فرد را شیعه دانسته، آثارش را رد کند. به هر روی سخن گفتن در این باره دشوار است. می‌کوشیم تا با مروری مختصر بر زندگی آنها، در این باب و آثار آنان در باب امام حسین علیه‌السلام و گرایش مذهبی‌شان هم سخن بگوییم. طبعا درباره‌ی برخی اساس تردیدی وجود ندارد. باید گفت، محدثان که روی سند احادیث تکیه‌ی فراوانی داشتند، مورخان را - که آنان را اخباری می‌خواندند - به عنوان راویان غیر قابل اعتماد می‌شناختند؛ چرا که شاهد بودند که اینان به هر روزی بر آنند تا همه‌ی اخبار موجود، اعم از درست و نادرست را نقل کنند، کتاب‌هایشان را پرحجم کرده و جزئیات بیشتر را ارائه کنند چنین روشی برای محدثی که فوق‌العاده به سند حدیث اهمیت می‌داد، قابل قبول نبود. این قاعده تقریبا کمتر استثنا داشت. ابن‌اسحاق، ابومخنف، مدائنی، واقدی همه مشمول این نگاه محدثان می‌شدند. در این میان، گهگاه مورخی مانند ابن‌سعد که

همبستگی فکری با اهل حدیث داشت، مورد تأیید قرار می‌گرفت.
در میان مقتل‌های اصیل موجود که می‌توان با اعتماد کلی بر آنها به بررسی رویداد کربلا پرداخت. پنج مورد وجود دارد که قابل توجه است. این پنج مورد مربوط به قرن دوم تا اوائل قرن چهارم هجری است. در قرون بعد آنچه نگاشته شده، منهای مطالبی که به نوعی از این پنج مأخذ گرفته‌اند و همانها نیز نیاز به بررسی دارند، دشوار می‌توانند به عنوان منبع و مأخذ اولیه به حساب آیند. این پنج منبع عبارتند از: مقتل الحسین علیه‌السلام ابومخنف، ابن‌سعد، بلاذری، دینوری و ابن‌اعثم. در این میان آنچه طبری و
(صفحه 16)
شیخ مفید در الارشاد و ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین آورده‌اند، تقریبا برگرفته از ابومخنف است؛ همین طور آنچه خورازمی در مقتل‌الحسین علیه‌السلام آورده، به طور عمده از برگرفته از فتوح ابن‌عثم است.
پیش از آن که به سراغ مقتل‌های موجود برویم، لازم است اشاره کنیم که چندین مقتل کهن وجود داشته که امروزه از آنها خبری در دست نیست. از آن جمله مقتل الحسین علیه‌السلام محمد بن عمر واقدی (م 207 یا 209) است که ابن‌ندیم و یاقوت حموی از آن یاد کرده‌اند. (3). کتاب دیگر با عنوان مقتل الحسین علیه‌السلام از ابوعبیدة معمر بن مثنی (م 209) است که کتابی با این عنوان داشته و در دست ابن‌طاوس م 664) بوده است. (4) کتاب دیگر با عنوان مقتل‌الحسین علیه‌السلام از نصر بن مزاحم منقری (م 212) صاحب کتاب وقعة صفین است. ابن‌ندیم و نجاشی از این کتاب یاد کرده‌اند. (5) ابوعبید قاسم بن سلام هروی (م 224) هم کتابی با عنوان مقتل‌الحسین علیه‌السلام داشته است. (6) ابوالحسن علی بن محمد مدائنی (م 225 - 224) کتابی با عنوان مقتل الحسین علیه‌السلام داشته است که ابن شهرآشوب از آن یاد کرده است. (7) عبدالله بن محمد معروف به ابن‌ابی‌الدنیا (م 281) نویسنده‌ی آثار متعدد از جمله مقتل علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام که به چاپ رسیده، کتابی با عنون مقتل الحسین علیه‌السلام داشته است. (8) یعقوبی که در کتاب تاریخ خود صفحات اندکی به جریان عاشورا اختصاص داده، کتابی مستقل با عنوان مقتل‌الحسین علیه‌السلام داشته است. (9) ابوعبدالله محمد بن زکریا الغلابی (م 298) که کتاب الجمل وی یافت شده و به چاپ رسیده، کتابی با عنوان مقتل الحسین علیه‌السلام داشته است. (10) ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن شاهنشاه
(صفحه 17)
بغوی بغدادی (م 317) کتابی با عنوان مقل الحسین علیه‌السلام داشته

است. (11).
(1) ابوریحان بیرونی بر این باور است که این حادثه حتی در میان امت‌های دیگر هم مانند نداشته است. بنگرید: الاثار الباقیه. (تصحیح پرویز اذکائی، تهران 1380) ص 420.
(2) بخشی از کتابهای کهن در این باره عبارتند از: کتاب الکامل فی الضعفاء ابن‌عدی (م 365) الجرح و التعدیل رازی (م 327) التاریخ الکبیر بخاری الضعفاء عقیلی، تاریخ ابن‌معین، تاریخ ابی‌زرعه‌ی دمشقی، احوال الرجال جوزجانی (م 259) المجروحین ابن‌حبان (م 354) آثار متعدد دارقطنی (م 385) از جمله المؤتلف و المختلف او، و همچنین آثار متعدد خطیب بغدادی (م 463) از جمله تاریخ بغداد.
(3) الفهرست، ص 111؛ معجم‌الادباء، ج 7، ص 58؛ أهل البیت فی المکتبة العربیة، ص 532، ش 691.
(4) اهل البیت فی المکتبة العربیدة، ص 533؛ ش 692.
(5) رجال النجاشی ش 1148؛ الفهرست ابن‌ندیم، ص 106، اهل البیت فی المکتبة العربیه، ص 534، ش 693.
(6) سیر اعلام النبلاء، ج 19، ص 306، اهل البیت فی المکتبة العربیه، ص 535، ش 694.
(7) معالم العلماء، ش 486، اهل البیت فی لمکتبه العربیه، ص 535، ش 695.
(8) سیر اعلام النبلاء، ج 13، ص 403؛ اهل البیت فی المکتبة العربیة، ص 536، ش 696.
(9) اهل البیت فی المکتبة العربیه، ص 537، ش 697.
(10) الفهرست ابن‌ندیم، ص 121؛ رجال النجاشی، ش 936؛ اهل البیت فی المکتبة العربیه، ص 538، ش 698.
(11) کشف الظنون، ج 2، ص 1794؛ اهل البیت فی المکتبة العربیه، ص 538، ش 699، مرحوم طباطبائی از چند عنوان دیگر هم در همانجا، ص 547 - 546 یاد کرده است.

ابومخنف و مقتل الحسین
قدیمی‌ترین مورخ کربلا ابومخنف لوط بن یحیی (م 157) است که کتاب مشخصی با عنوان مقتل الحسین علیه‌السلام داشته است.وی ازخاندانی عراقی بود (جدش مخنف بن سلیم از یاران امام علی علیه‌السلام) که تشیع کوفی داشتند؛ تشیعی که مانند آن را بسیاری از محدثان آن زمان کوفه مانند اعمش و بسیاری از عراقی‌ها، داشتندن. ابومخنف توسط رجال شناسان سنی تضعیف شده و ابن‌عدی(م 365) او را شیعی افراطی خوانده است.
نگاهی به اخبار وی در طبری و کتاب‌های دیگر نشان می‌دهد که وی موضع تندی بر ضد خلفا ندارد. ممکن است کسی بگوید که وی چنین موضعی داشته و طبری آن گونه اخبار وی را نیاورده است، ولی باید توجه داشت که علمای شیعه از آثار وی فراوان نقل کرده‌اند؛ اگر وقاعا در اخبار او چیزی در باب مطاعن خلفا وجود داشت، دست کم در آثار شیعیان روایت می‌شد. با این حال می‌توان پذیرفت که وی نوعی عقیده به تشیع دارد؛ در همان حدی که در کوفه رایج بوده است، یعنی راجع به خلفای اول و دوم اثباتا و نفیا حرفی نداشتند؛ نسبت به خلیفه‌ی سوم انتقادهای تندی می‌شده و معاویه را اصلا نمی‌پذیرفتد. این همان چیزی است که در کربلا در خبر راجع به بریر بن حضیر منعکس شده است: ابومخنف به نقل از یوسف بن یزید از عفیف بن زهیر که خود در کربلا حضور داشته است نقل می‌کند که:
خرج یزید بن معقل... فقال: یا بریر! کیف تری الله صنع بک؟ قال: صنع الله و الله بی خیرا و صنع الله بک شرا. قال: کذبت و قبل الیوم ما کنت کذابا. هل تذکر و أنا أما شیک فی بنی لوذان و أنت تقول: ان عثمان بن عفان کان علی نفسه مسرفا، و ان معاویة بن
(صفحه 18)
ابی‌سفیان ضال مضل، و ان امام الهدی و الحق علی بن أبی طالب. (1)
یزید بن معقل از دل سپاه دشمن درآمد و خطاب به بریر از اصحاب امام حسین علیه‌السلام گفت: ای بریر! کار خدا را با خود چگونه می‌بینی؟ گفت: کار خدا با من بسیار خیر و خوب و با تو بسیار شر بوده است. یزید گفت: دروغ می‌گویی، در حالی که پیش از این دروغگو نبودی. خاطرت هست که من و تو در میان بنی‌لوذان قدم می‌زدیم و تو میگفتی: عثمان بر نفس خود زیاده‌روی کرد و معاویه فردی گمراه و گمراه کننده است و علی بن ابی‌طالب امام هدایت و حق است؟ این سه قضاوت درباره‌ی عثمان، معاویه و امام علی علیه‌السلام مبنای تشیع عمومی عراقی‌ها بود که به

ویژه در کوفه وجود داشت.
در حال حاضر، نگرش اهل حدیث باز در عربستان حاکم شده و نسبت به مرویات ابومخنف و امثال آن حساسیت نشان داده می‌شود؛ به طوری که در نقد آن کتاب و رساله می‌نگارند. برای نمونه کتاب مرویات ابی‌مخنف فی تاریخ الطبری از یحیی بن ابراهیم بن علی الیحیی در سالهای اخیر در ریاض به چاپ رسیده و در اصل پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد نویسنده بوده است.) ریاض، دارالعاصمة، نویسنده گاه در نقد روایات ابومخنف انتقادهایی را مطرح کرده که بر اساس آنها انسان در عربی‌خوانی مؤلف هم تردید می‌کند. برای مثال در نقد این روایت ابومخنف که سخنان ابوبکر را در سقیفه آورده؛ آن جا که خطاب به انصار می‌گوید:) و أنتم یا معشر الانصار من لاینکر فضلهم فی الدین و لا سابقتهم العظمیة فی الاسلام، رضیکم الله أنصار لدینه و رسوله و جعل الیکم هجرته و فیکم جلة أزواجه و أنصاره، فلیس بعد المهاجرین الاولین عندنا أحد بمنزلتکم (، چنین نقد کرده است که این سخن ابوبکر خطاب به انصار که «و فیکم جلة أزواجه (نمی‌تواند از ابوبکر باشد: «اذ عامة ازواجه علیه الصلاة و السلام من قریش بل انه لم یثبت بسند صحیح زواجه من الأنصار قط» (2) زیرا زنان آن حضرت همگی از قریش بودند؛ بلکه به سند صحیح ثابت است که پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز زن انصاری نگرفت. بنابراین چگونه ابوبکر در سقیفه گفته است که عامه یا بیشتر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله انصاری هستند. «مع‌الاسف این نویسنده‌ی عرب، حتی مقصود از یک متن ساده‌ی عربی
(صفحه 19)
را درنیافته است. مقصود ابوبکر این نیست که پیغمبر زن یا زنان انصاری گرفته است؛ بلکه مقصود این است که زنان پیغمبر و انصار او همه در مدینه و در میان شما انصار زندگی می‌کنند!» البته ممکن است برخی انتقادهای وی یا دیگران بر ابومخنف وارد باشد؛ اما به هر حال، موضع‌گیری او به لحاظ همین نسبت تشیع به ابومخنف تند است. حقیقت آن است که اگر ابومخنف شیعه‌ی بسیار افراطی یا به اصطلاح رافضی بود، اساسا همین مقدار اخباری نیز که نقل کرده، دست کم با این لحن و سبک و سیاق نقل نمی‌کرد. به هر روی، ابومخنف، با توجه به آن که تولدش در حوالی سال هشتاد هجری و یا حتی اندکی پیش از آن بوده، قدیمی‌ترین نویسنده‌ای است اخبار کربلا را نوشته و به دست ما رسیده است. بر اساس تحقیق آقای یوسفی غروی در مصادر ابومخنف که در مقدمه‌ی متن استخراجی مقتل ابومخنف از تاریخ طبری نوشته، (و نام آن را وقعة الطف نهاده) بسیاری از اخبار وی از کسانی است که در کربلا حضور داشته و یاد در آن زمان زنده بوده و اخبار کربلا را روایت کرده‌اند.

برای مثال وی خبری را از همسرش زهیر بن قین روایت می‌کند: قال ابومخنف: فحدثتنی دلهم بنت عمرو امرأة زهیر بن القین. (3) طبعا در این مسائل هیچ مشکلی به لحاظ سال وجود ندارد. در بسیاری از موارد نیز با یک یا حداکثر دو واسطه اخبار کربلا را روایت می‌کند. مثلا اخباری را با یک واسطه‌ی از سرماح بن عدی بن حاتم طائی نقل می‌کند. یا اخباری را از عقبة بن سمعان که در شب عاشورا کنار امام حسین علیه السلام بوده و روز زعاشورا مجروح شده و سالم مانده، با یک واسطه نقل کرده است. (4).

گفتنی است که به رغم آن گزارش ابومخنف نزدیک‌ترین گزارش به واقعه‌ی کربلاست، به هیچ روی کامل نیست. محتمل است که برخی مطالب آن را طبری تلخیص کرده باشد؛ اما گاه از متن یک داستان بر می‌آید که ناقص نقل شده و در مقایسه، آنچه را که بلاذری، دینوری و یا ابن‌سعد در انساب، اخبارالطوال یا طبقات آورده‌اند، کامل‌تر است.

در میان آثار شیعه، شیخ مفید (م 413) در کتاب الارشاد بیشترین استفاده را از مقتل

ابومخنف کرده است. این امر از تشابه نقلهای ایشان با آنچه در تاریخ طبری آمده است، قابل درک است. گر چه تفاوت‌هایی نیز دیده می‌شود که می‌تواند ناشی از استفاده‌ی شیخ مفید از متن اصلی مقتل ابومخنف افزوده باشد. یک متن داستانی هم درباره‌ی حادثه‌ی کربلا به ابومخنف منسوب است که محققان در درستی آن تردیدی جدی دارند؛ چرا که اشکالات زیادی در آن وجود دارد. (5) در این باره در مقدمه‌ی کتاب وقعةالطف توضیحاتی آمده و موارد تعارض آن با مقتل اصلی ابومخنف که طبری در کتاب خود جای داده، بیان شده است. به طور طبیعی مقایسه‌ی اخبار این متن با آنچه در متن اصلی ابومخنف آمده، نشان می‌دهد که یک نفر آن را به صورت داستانی و به احتمال برای مجالس تعزیت و سوگواری تحریر کرده و اطلاعاتی را بر آن افزوده است.

مقاتل الطالبیین اثر ابوالفرج اصفهانی (356 - 284) اثری جاودانه در شرح مبارزات علویان با دولت‌های غاصب اموی و عباسی است؛ اثری منحصر به فرد که در روزگار خود مانندهایی داشته که از میان رفته است. بخشی از این کتاب (صص 121 - 84) به حادثه‌ی کربلا اختصاص دارد و در این بخش، عمده‌ی نقل‌ها برگرفته از ابومخنف است. افزون بر آن روایاتی از این سوی و آن سوی بر آن افزوده شده که در این میان، روایاتی از امام باقر و گه‌گاه از امام صادق علیه‌السلام است که در منابع دیگر نیامده و بنابراین مغتنم است.

(1) تاریخ الطبری، ج 5، ص 431.

(2) مرویات ابی‌مخنف، ص 124، 107.
(3) تاریخ الطبری، ج 5، ص 396.
(4) تاریخ الطبری، ج 5، ص 413، 407، 406.
(5) مرحوم حاج شیخ عباس برای این که روشن کند از متن اصلی ابومخنف نقل کرده نه این متن ساختگی، در مقدمه‌ی نفس المهموم می‌نویسد، و از مقتل ابی‌مخنف به توسط طبری و از سید ابن‌طاووس تعبیر می‌کنم به سید و از ابن‌اثیر به جزری و از محمد بن جریر طبری به طبری و از ابی‌مخنف به ازدی (تعبیر می‌کنم) تا مردم گمان نبردند از این مقتل معروف به ابی‌مخنف که با عاشر بحار به طبع رسیده است، آن را نقل کرده‌ام؛ چون نزد من ثابت و محقق گردیده است که این مقتل ازآن ابی‌مخنف معروف و یا مورخ معتبر دیگری نیست و چیزی که در آن مقتل یافت شود، و دیگر نقل نکرده باشد، اعتماد را نشاید... و اکثر بلکه جل منقولات تاریخ طبری در مقتل، از ابی‌مخنف گرفته شده است و هر کس این مقتل معروف را با آنچه طبری نقل کرده است، مقابله و تأمل کند، داند که این مقتل از وی نیست.

محمد بن سعد و مقتل الحسین
در آغاز این بحث اشاره‌ای به نقد اهل حدیث نسبت به مورخان داشتیم که هر کدام
(صفحه 21)
آنان را با اتهامی از میدان اعتماد کنار می‌گذارند و کسی از مورخان سالم از دست آنها رها نشده است. این مطلب شامل کسانی چون ابن‌اسحاق، واقدی، ابومخنف و هشام کلبی و پدرش محمد بن سائب و دیگران می‌شود. با این حال، کسانی از مورخان، ولو گرفتار زبان تند اهل حدیث شده‌اند. اما بعدها توسط ذهبی و ابن‌جر تبرئه گشته‌اند. دلیل این اقدام آنان این است که خود ذهبی و ابن‌حجر هر دو مورخ بوده‌اند و آگاهند که تخطئه‌ی این افراد ضربه‌ی سنگینی به معارف تاریخی مسلمین می‌زند. بنابراین نخواسته‌اند با قدح اینان، حجم زیادی از معارف تاریخی - اسلامی را بی‌اعتبار سازند. به علاوه نسبت به برخی از مورخانی که همدلی بیش‌تری با اهل حدیث داشته‌اند، توجه بیشتری معطوف داشته‌اند. نمونه‌ی این گروه محمد بن سعد (م 230) مشهور به کاتب الواقدی است که ولو در موردی یحیی بن معین سخن نقل شده از او را دروغ خوانده، اما از قدمای رجالین سنی، ابوحاتم رازی او را صدوق خوانده و بعدها شمس‌الدین ذهبی از وی دفاع کرده است. (1) به هر روی در سنی بودن ابن‌سعد و حتی اهل حدیث بودن او تردیدی وجود ندارد.
محمد بن سعد، متن مهمی از واقعه‌ی کربلا در ذیل شرح حال امام حسین علیه‌السلام در طبقات خود آورده است که متنی پرمطلب و به لحاظ تاریخی غنی است؛ گرچه به هر روی ممکن است برخی از اخبار وی قابل نقد باشد. از آن جایی که چاپ نخست کتاب الطبقات الکبری در اروپا بر اساس نسخه‌ی ناقصی صورت گرفت، مقدار زیادی از شرح حال‌ها از آن چاپ افتادگی داشت که در دهه‌ی اخیر بخش‌های چاپ نشده در سه جلد مستقل به چاپ رسید. از جمله‌ی آنها شرح حال حسنین علیه‌السلام بود. ابتدا این بخش را مرحوم سید عبدالعزیز طباطبائی بر اساس نسخه‌ای از قرن هفتم که در ترکیه نگهداری می‌شود، چاپ کرد و بعدها با تحقیق محمد بن صامل السلمی تحت عنوان «الطبقات الکبری، الطبقة الخامسة من الصحابة» مطالب سقط شده از چاپ نخست را که از آن جمله شرح حال حسنین علیه‌السلام است، در دو جزء به چاپ رساند(طائف، مکتبة الصدیق، 1414). شرح حال امام حسین علیه‌السلام و مقتل آن حضرت در پایان جزء نخست

(صفحه 22)
این کتاب آمده است.
این شرح حال در دو بخش است: نخست شرح حال کلی از نسب و تولد و ویژگی‌ها و فضائل و مناقب، و بخش دوم مقتل الحسین علیه‌السلام.
شیوه‌ی ابن‌سعد روایت تاریخ به سبک حدیثی است که مطالب را بخش بخش به صورت مستند نقل می‌کند و این ارزش علمی‌این متن را بالا می‌برد. در بخش اول 90 خبر آمده است؛ اما در بخش مقتل که متأسفانه حالت سندی آن برای تک تک در بیشتر موارد از بین رفته، تنها چند سند کلی به دست داده شده است. در بخش مقتل نزدیک به 50 خبر مستند هم آمده، اما همان‌گونه که گذشت، بخش عمده مقتل بدون سند و با استناد به اسنادی که در ابتدای مقتل آمده، نقل شده است.
در بخش اسناد، وی به چند سند اشاره کرده که منبع مورد استفاده‌ی خود ابن‌سعد، واقدی است که او با اسناد خود مطالبی نقل کرده است. ابن‌سعد به دنبال آن به استفاده از ابومخنف لوط بن یحیی و چند مأخذ دیگر اشاره می‌کرده و سپس می‌نویسد: و غیر هؤلاء أیضا قد حدثنی فی هذا الحدیث بطائفة، فکتبت جوامع حدیثهم فی مقتل الحسین رحمة الله علیه و رضوانه و صلواته و برکاته. (2).
توجه ابن‌سعد به گزارش مقتل الحسین علیه‌السلام جالب است. در طبقات تقریبا این شیوه وجود ندارد که در ذیل شرح حال اشخاص، تحولات مهمی تاریخی زندگی آنان را بیان کند؛ اما عظمت کربلا در ذهن ابن‌سعد وی را بر آن داشته است که به این مسأله توجه ویژه مبذول دارد. البته نقلهای زیادی هم آمده است که به نظر می‌رسد ابن‌سعد هدفش از ارائه‌ی آنها، صرفا گردآوردی بوده و درستی و نادرستی آنها امری است که باید محققان به آن بپردازند. برای مثال، روی اخباری که جهت‌گیری آن چنان است که یزید را در واقعه‌ی شهادت امام حسین علیه‌السلام بی‌تقصیر نشان دهد و گناه را بر گردن ابن‌زیاد بگذارد، فراوان تکیه شده است. (3)
در این‌باره دو احتمال وجود دارد: یا آن که یزید واقعا این رفتارها را داشته و هدفش نوعی کار سیاسی بوده است؛ چنان که هیچ بازخواستی از ابن‌زیاد نکرد و او همچنان حکومت عراق را در دست داشت و حتی به
(صفحه 23)
او نوشت که بر عطایای مردم کوفه بیفزاید؛ یا آن که مورخان اموی این اخبار را که حکایت از برخورد ملاطفت‌آمیز یزید با بازماندگان حادثه‌ی کربلا دارد، جعل کرده‌اند.
همچنین ابن‌سعد، اخبار زیای آورده است که نشان از بروز برخی علائم غیر طبیعی در وضع آسمان و زمین در زمان شهادت امام حسین علیه السلام دارد. به روایاتی مانند آن که هر سنگی را که بر می‌داشتند، خون زیر آن

می‌یافتند، یا آنکه پس از عاشورا سرخی در آسمان پدید آمد و غیر اینها. از حوادث غیر طبیعی دیگر در روز عاشورا که برای کسانی از سپاهیان عمر بن سعد رخ داده، اشارت رفته است. (4) نقل ابن‌قبیل روایات از سوی ابن‌سعد که خود از علمای اهل حدیث عراق در نیمه‌ی نخست قرن سوم هجری است، شگفت می‌نماید.

(1) میزان الاعتدال، ج 4، ص 560.

(2) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام، ص 53.

(3) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 84 -83.

(4) همان، ص 91 - 89.

بلاذری و مقتل الحسین

احمد بن یحیی بلاذری (م 279) مورخ و ادیب و نسب‌شناس برجسته‌ی عصر مأمون تا مستعین عباسی، در کتاب عظیم نسبی - تاریخی خود با عنوان انساب الاشراف، تاریخ اسلام را در قالب بیان شرح حال خاندان‌های برجسته‌ی عرب به دست داده است. وی در شرح نسب ابوطالب و فرزندانش، به تفصیل درباره‌ی امام علی علیه‌السلام و فرزندانش سخن گفت و از جمله درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام و مقتل او هم فصلی مفصل را در کتاب خود آورده است. بخش طالبیان این کتاب در دو مجلد در سال 1397 قمری توسط محقق برجسته محمد باقر محمودی در بیروت چاپ شده و اخیرا هم در چاپ متن کامل این کتاب که با اسم جمل انساب الاشراف چاپ شده، آن مطالب آمده است. از چاپ دو جلدی انسانی که اختصاص به طالبیان دارد، در مجلد دوم (که در ارجاعات از آن با عنوان ج 3 هم یادمی‌شود؛ بدان دلیل که پیش از این دو جلد، یک جلد هم در سیره‌ی نبوی چاپ شده) ضمن صفحات 228 -142 به اخبار کربلا اختصاص داده شده است. با توجه به زمان تألیف این اثر، می‌توان تصور کرد که وی از متون مکتوب پیش استفاده کرده و گاه از اسناد مستقلی هم بهره برده است. بلاذری پس از ارائه‌ی چند

(صفحه 24)

حدیث درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام، تولد آن حضرت و فرزندانش به شرح وقایع کربلا می‌پردازد و مطالبش را از تمام شیعیان کوفه با امام حسین علیه‌السلام از زمان صلح امام حسن به این سو، بدون آن که در بیشتر موارد مستندی ارائه دهد، با تعبیر «قالوا» آغاز می‌کند. طبعا در مواردی هم سند نقل می‌کند؛ از جمله از ابومخنف (1) هیثم بن عدی (2) هشام کلبی، (3) و عوانة بن الحکم (4) یا با تعبیر «قال العتبی» (5) «حدثنی بعض الطالبیین»؛ (6) در مواردی هم از آثار عمر بن شبه (7) مورخ معروف و نویسنده‌ی کتاب تاریخ المدینة المنوره مطالبی نقل کرده که نشان می‌دهد او نیز در این باره نوشته‌ای داشته است.

اخبار بلاذری تفاوت‌هایی با اخبار دیگران دارد و این نشان می‌دهد که از مصادر متنوعی استفاده کرده است این اخبار در مقایسه با آنچه در منابع دیگر آمده، می‌تواند روشنگر برخی از نکات ریز در واقعه‌ی عاشورا باشد. یک خبر جالب را که در تاریخ طبری هم آمده، برای نمونه نقل می‌کنیم: قال حصین (8) فحدثنی سعد بن عبیدة: قال: ان اشیاخنا من أهل الکوفة لوقوف علی تل یبکون و یقولون: اللهم أنزل علیه نصرک، فقلت: یا أعداء

الله! ألا تنزلون فتنصرونه. (9) به هر روی، انساب بلاذری، یکی از منابع مهم کربلاست که به نوعی با روایت ابومخنف، ابن‌سعد و دینوری توافق دارد و مطالب آنها را به رغم اختلافاتی که دارند، مؤید یکدیگر هستند.

(1) انساب، ج 3، ص 207، 156.

(2) همان، ص 213.

(3) همان، ص 204.

(4) همان، ج 3، ص 218.

(5) همان، ص 156.

(6) همان، ص 206.

(7) برای نمونه،ر.ک همان، ص 227، 217، 211، 209.

(8) مقصود حصین بن عبدالرحمن است که در طبری نیز روایاتی در مقتل از وی به نقل از همین سعد بن عبیه و افراد دیگر نقل شده است. بنگرید: تاریخ الطبری، ج 5، ص 393 -391.

(9) همان، ص 225؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 392.

دینوری و مقتل الحسین
ابوحنیفه احمد بن داود دینوری (م 282) گیاه‌شناس و مورخ است که دو اثر مهم یکی کتاب الانواء و دیگری اخبار الطوال از وی برجای مانده است. وی با این که فردی مسلمان است، اما علائق ایرانی دارد و به واقع، نه تاریخ اسلام بلکه تاریخ ایران را
(صفحه 25)
می‌نگارد وی تاریخ ایران را از پیش از اسلام آغاز کرده، با ورود اسلام به ایران بحث را ادامه می‌دهد؛ یعنی از سیره‌ی نبوی و خلافت شیخین سخنی نمی‌گوید. پس از آن اخبار ایران و عراق را که دست در دست هم دارد تا دهه‌ی سوم قرن سوم هجری ادامه می‌دهد. مهم‌ترین بخش کتاب، از فتح ایران تا سال 227 هجری است و در میان این حوادث، از تحولات عراق با تفصیل بیشتری سخن گفته و از جمع 400 صفحه‌ی کتاب، صفحات 229 تا 262 را به اخبار امام حسین علیه‌السلام و عاشورا اختصاص داده است. هیچ‌گونه علائق مذهبی در اینجا وجود ندارد و به نظر می‌رسد که مؤلف مسلمان سنی مذهبی است که تعصب مذهبی ندارد.
کتاب وی یک تاریخ عمومی همانند تاریخ یعقوبی است و لذا به شکل حدیثی مانند آنچه طبری یا واقدی و ابن‌سعد دارند - به گزارش حوداث نپرداخته و در هر قسمت، سخن را با قالوا آغاز کرده و به شرح رخدادها پرداخته است.
تنها یک خبر را از حمید بن مسلم - یکی از منابع مهم اخبار کربلا که ابومخنف هم از مطالب وی استفاده کرده -آورده است که حکایت از پشیمانی عمر بن سعد - دوست خود حمید بن مسلم - پس از بازگشت از کربلا دارد؛ حمید می‌گوید: عمر بن سعد با من دوست بود. وقتی از جنگ باحسین علیه‌السلام بازگشت حالش را پرسیدم؛ گفت: لا تسأل عن حالی، فانه ما رجع غائب الی منزله بشر مما رجعت به، قطعت القرابة القریبة، و ارتکبت الامر العظیم (1).
در میان اخبار این کتاب، گاه نکات بکر و تازه‌ای هست که در منابع دیگر نیست. مقایسه‌ی اخبار وی با آنچه در منابع پیشین آمده، نشان از آن دارد که هر چند مضامین اخبار بسیار مشترک است، اما تعابیر و عباراتی که وی آورده، در مآخذ دیگر نیامده است. به همین دلیل باید این کتاب را از منابع درجه‌ی اول عاشورا تلقی کرد.
احساس خاص دینوری درباره‌ی عاشورا و فاصله‌ی زمانی آن با وفات رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در این تأکید به دست می‌آید که پس از

اشاره به این نکته: و أمر عمر بن سعد بحمل نساء الحسین و أخواته و بناته و جواریه و حشمه فی المحامل المستورة علی الابل، می‌نویسد: و کانت بین وفاة رسول‌الله صلی الله علیه و سلم و بین قتل الحسین
(صفحه 26)
خمسون عاما. (2) میان رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله تا کشته شدن امام حسین «پنجاه سال» فاصله بوده است! مؤلف در شرح کیفیت یافتن محل اختفای مسلم در شهر کوفه از طریق مسلم بن عوسجه و فریب او توسط یکی از غلامان ابن‌زیاد نکته‌ای درباره‌ی اخلاق دینی شیعیان آورده است با این عبارت که هؤلاء الشیعة یکثرون الصلاة و از آن طریق دریافته که مسلم بن عوسجه که نامز فراوان می‌خواند، شیعه است. (3).
(1) اخبار الطوال، ص 260.
(2) اخبار الطول، ص 259.
(3) همان، ص 236 - 235؛ در روضة الشهداء (تصحیح شعرانی، ص 218) توضیح فارسی این سخن با این عبارت آمده است: نگاه نظرش بر شخصی افتاد که جامه‌های سفید و پاکیزه پوشیده بود و بسیار در نماز رعایت مراسم خضوع و خشوع می‌نمود. با خود گفت که شیعه جامه‌های سفید پاک می‌پوشد و در نماز اکثار می‌کنند؛ غالب آن است که این شخص از آن طایفه باشد.

طبری و تاریخ عاشورا
بی‌تردید کتاب تاریخ طبری، اثر پرحجم محمد بن جریر طبری (م 310) گرچه درست‌ترین تاریخ‌های تدوین شده از دوره‌ی اسلامی‌نیست، اما بزرگترین آنها است. در این کتاب با نگاهی وسیع به مجموعه‌ی تحولات تاریخ اسلامی‌در سه قرن نخست هجری (علاوه بر تاریخ انبیاء و ایران قبل از اسلام) پرداخته شده و روایاتی از منابع مختلف گردآوری شده است. هدف طبری جمع‌آوری روایات و نگهداری آن برای نسلهای بعد و واگذاری بررسی و تحقیق در آنها به دیگران بوده است.
طبری در ذیل رخدادهای سال 60 و 61 هجری به بیان حوادثی که به عاشورا منجر شده پرداخته و در این باره از چندین مأخذ مهم استفاده کرده، و روایات ارجمندی را از گزند نابودی نجات داده است. در این که طبری سنی مذهب است، کمترین تردیدی نمی‌توان داشت؛ اما این منافات با آن ندارد که کتابی درباره طرق حدیث غدیر نوشته باشد؛ (1) چیزی که خشم اهل حدیث را برانگیخته و به همین دلیل به او نسبت تشیع داده‌اند. این مطلبی است که خود ذهبی به صراحت بیان کرده و نوشته است که به خاطر تألیف این اثر، متهم به تشیع شده است. ذهبی می‌نویسد، و أظنه بمثل جمع هذا
(صفحه 27)
الکتاب نسب الی التشیع (2) مهم‌ترین بخش مقتلی که در تاریخ طبری آمده، مطالبی است که از کتاب مقتل الحسین علیه‌السلام ابومخنف برگرفته شده است این متن را طبری از طریق هشام بن محمد بن سائب کلبی روایت کرده و به علاوه، از خود مقتل هشام کلبی هم بهره‌ی زایدی برده است. در واقع، هشام کتاب ابومخنف را همراه با اضافاتی که با اسناد خود داشته، به صورتی کتابی درآورده که مورد استفاده‌ی کامل طبری قرار گرفته است؛ با اسنادی از این قبیل: قال هشام بن محمد عن أبی‌مخنف... حدثت عن هشام عن أبی‌مخنف... (3) و در مواردی هم از هشام بن محمد بدون آن که از ابومخنف نقل کرده باشد (4) طبری همچنین از آثار واقدی استفاده کرده است (قال محمد بن عمر، حدثنی شرحبیل بن ابی‌عون عن أبیه...) (5) با این همه، نمی‌توان گفت که بخش عمه‌ی مقتل که در طبری آمده، از ابومخنف می‌باشد. مطالب نقل شده از مقتل الحسین علیه‌السلام ابومخنف در تاریخ طبری، تنها مطالبی است که از این مقتل باقی مانده و به احتمال در اصل کتاب اخبار دیگری هم بوده است که به خاطر مفقود شدن آن، امروز در دسترس ما نیست. مجموعه‌ی بخش کربلای تاریخ

الطبری تحت عنوان استشهاد الحسین با کوشش السید الجمیلی به ضمیمه‌ی رساله‌ی رأس الحسین ابن‌تمیمه به چاپ رسیده است. (6).
متن پارسی شده‌ی این بخش طبری به قلم بلعمی از روی نسخه‌ای که از قرن ششم بر جای مانده به چاپ رسیده است (7) گفتنی است که همه‌ی مطالب طبری در بخش مقتل، از ابومخنف نیست؛ وی نقلهای مهمی از امام باقر علیه‌السلام به روایت عمار دهنی دارد که مأخذ مکتوب آن بر بنده روشن نیست. وی گاه خبری را از این طریق نقل کرده و بعد به گفته‌ی خودش، مفصل‌تر از آن را از طریق ابومخنف نقل می‌کند. (8).
(1) بقایای این کتاب تحت عنوان «کتاب فضائل علی بن ابی‌طالب و کتاب الولایه» به کوشش نگارنده و توسط نشر دلیل به سال 1379 در قم به چاپ رسیده است.
(2) رسالة طرق حدیث من کنت.... ص 62، ش 61.
(3) تاریخ الطبری، ج 5، ص 400.
(4) برای نمونه بنگرید: تاریخ الطبری، ج 5، ص 386.
(5) تاریخ الطبری، ج 5، ص 344.
(6) دارالکتاب العربی، بیروت، 1417.
(7) تحت عنوان: قیام سیدالشهدا ء حسین بن علی علیه‌السلام و خوانخواهی مختار، به کوشش محمد سرور مولائی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، 1377 ش.
(8) تاریخ الطبری، ج 5،ص 347 و مقایسه کنید با ص 351.

احمد بن اعثم کوفی و مقتل الحسین

ابن اعثم کوفی (م حدود 314) در کنار مورخان کهنی مانند یعقوبی، مسعودی، طبری

(صفحه 28)

دینوری و بلاذری، یکی از چهره‌های تاریخ‌نگار برجسته‌ای است که بسیاری از تحولات تاریخ صدر اسلام و را در کتاب الفتوح خود حفظ کرده و کتابش مانند آثار دیگران مملو از اخبار و آثاری است که نیاز به نقد و بررسی دارد. وی در این کتاب اخبار امت اسلامی را از پس از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله تا دوران خلافت مستعین در نیمه‌ی قرن سوم هجری آورده و در این میان، سهم عمده‌ای تقریبا در حد یک نهم کتاب، به کربلا و نهضت امام حسین علیه‌السلام اختصاص داده است. ما در جای دیگری درباره‌ی ماخذ این کتاب سخن گفته‌ایم. (1) آنچه یاد کردنی است این که ابن‌عثم نیز همانند برخی مورخان دیگر، اسناد تک تک نقلها را نیاورده و تنها فهرستی کوتاه از آن در آغاز کتاب و برخی موارد دیگر به دست داده است. بخش کربلای کتاب فتوح، حاوی اخبار ریز و دقیقی است؛ گرچه ساخت عبارات در برخی از موارد داستانی شدن شماری از رخدادها را نشان می‌دهد و این طبعا از ارزش کلی کتاب در قیاس با سایر متون می‌کاهد، با این حال، از آن جایی که بسیاری از اخبار این کتاب در آثار دیگر هم آمده، و با مقایسه‌ی میان آنها صحت آنها قابل اثبات است، نباید چندان در درستی بسیاری از مطالب آن تردید کرد. بسیاری از خطبه‌های امام حسین علیه‌السلام و نامه‌های آن حضرت که در فتوح آمده، در مآخذ دیگر نیز آمده که همراه با تفات‌های چندی است.

در این که ابن‌اعثم گرایش شیعی دارد یا سنی، اطلاعاتی خارج از کتاب در اختیار نیست؛ آنچه در کتاب آمده، گرایش ویژه‌ای است که با قالب‌های رسمی تعریف شده از شیعه و سنی سازگار نیست، نگاهی به بخش‌های نخست این کتاب درباره‌ی جنگهای رده، گرچه حاوی اخباری است که متفاوت با نگرش حاکم بر تاریخنگاری رده در دید اهل سنت است، اما در مجموع، بسان دیدگاه‌های شیعی منتقدانه نیست؛ اخبار مربوط به خلافت دو خلیفه‌ی نخست، مطابق همان مطالبی است که در سایر متون تاریخ آمده و این قبیل تاریخنگاری با آنچه که در مآخذ شیعی در این باره آمده، به لحاظ نگرش، قابل انطباق نیست. معنای این سخن آن است که شیعه دانستن ابن‌اعثم،

(صفحه 29)

به هیچ روی روا نیست مگر بسان گرایش شیعی که در کوفه بوده و پیش از آن از آن سخن گفتیم، و حتی خود ابوحنیفه و اعمش و عده‌ای دیگر نیز همین گونه بودند، مورد نظر باشد.
بی‌تردید ابن‌اعثم، مطالب تازه‌ای را درباره‌ی کربلا برای ما حفظ کرده که در منابعی چون ابومخنف و دیگران نیامده است؛ هر چند این اخبار نیاز به بررسی دارد؛ اما به هر روی برای تکمیل بحث، اخبار مذکور می‌تواند بسیار مفید باشد.
یکی از اخبار مهم و تازه‌ی ابن‌فتوح، وصیت نامه‌ای است که آن حضرت برای محمد بن حنفیه در مدینه نوشتند. ابن‌اعثم متن آن را آورده و جمله‌ی مشهور امام حسین علیه‌السلام که فرمود: «انی لم اخرج اشرا و لابطرا و لامفسدا و لاظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی أرید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیرة جدی و سیرة أبی علی بن ابی‌طالب» در همین وصیت نامه آمده است. تا آنجا که جستجو کردیم. این مطلب جز در فتوح نیامده است؛ هر چند ابن شهرآشوب جمله‌ی بالا را نه به عنوان وصیت‌نامه، بلکه از قول امام در گفتگو با ابن‌عباس آورده است. (2) با این حال صورت وصیت نامه‌ی آن به صورت یک متن مکتوب تنها در فتوح آمده و بحار نیز از منبعی گرفته که در مقایسه با فتوح، روشن می‌شود که آن هم در اصل از فتوح بوده است. (3).
در موارد متعددی متن نامه‌ها و گزارش‌هایی که در منابع دیگر به اختصار آمده، در فتوح به شکل کامل‌تری ضبط شده است. از نکات دیگری که در مقتل ابن‌اعثم جلب توجه می‌کند آن است که اخبار فراوانی درباره‌ی آگاهی امام حسین علیه‌السلام از شهادتش طی مسیر به وسیله خواب یا ندای یک منادی ناپیدا -هاتف - و حتی احادیثی از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در این باره آمده است. این اخبار را در برخی از کتب حدیثی می‌توان یافت؛ اما در منابع تاریخی دیگر که پیش از این، از آنها یاد کردیم،تنها اشارات مختصری در این باره آمده است. نمونه‌ی آن خواب دیدن امام حسین علیه‌السلام در شب قبل از خروج از
(صفحه 30)
مدینه است که طی آن پیامبر صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه‌السلام می‌فرماید: «یا بنی! یا حسین! کانک عن قریب أراک مقتولا مذبوحا بأرض کرب و بلاء من عصابة من أمتی فی ذلک عطشان لا تسقی و ظمان لا تروی.» (4).
نمونه‌ای از داستانی شدن برخی از نقلها، بحث مقدمات حرکت امام حسین علیه‌السلام از مدینه به مکه است. در نقل ابن‌عثم، برخلاف همه‌ی نقلها، ابتدا از امام حسین علیه‌السلام دعوت به بیعت می‌شود؛ پس از مخالفت او، ولید بن عبته خبر آن را به شام می‌فرستد و با رسیدن پاسخ

یزید، برخورد تندی با امام حسین علیه‌السلام شده و آن حضرت حرکت می‌کند. (5) در منابع دیگر، این وقایع چنان آمده است که امام حسین علیه‌السلام شب اول به قصر حاکم مدینه رفت و شب بعد مدینه را به قصد مکه ترک کرد. با این حال، در همین تفصیل که مشابه آن در بسیاری از موارد دیگر هم وجود دارد، جزئیاتی به چشم می‌خورد که در عین آن که دقیق و جزئی و قابل توجه به نظر می‌آید،اما در مآخذ دیگر نیامده است. برای نمونه، نحوه‌ی شهادت علی‌اکبر متفاوت با مطالبی است که در مآخذ کهنه پیشگفته در این باره آمده و نزدیک به مضمونی است که در روضه‌خوانی‌ها مورد توجه است. در این نص برای نمونه آمده است که «فلم یزل یقاتل حتی ضج أهل الشام من یده» (6) علی‌اکبر؛ چنان جنگید که شامیان از دست وی به ناله و فغان درآمدند. این در حالی است که اساسا در ساپه کوفه، شامی‌وجود نداشته است. بخش‌های دیگری ازفتوح نیز مبنای همان مطالبی است که بعدها در مرثیه‌سرایی‌های امام حسین علیه‌السلام در محافل شیعی استفاده شد. برای مثال، تقریبا همه‌ی منابع کهن از عبدالله بن حسین، کودکی که در دامان امام حسین علیه‌السلام با تیر حرمله به شهادت رسید، یاد کرده‌اند؛ دراین میان ابی‌اعثم و یعقوبی حکایت علی اصغر ر دارند که طفل شیرخواری است و امام حسین علیه‌السلام او را از دم خیمه گرفت تا با وی وداع کند. در این وقت تیری به طفل اصابت کرد که وی را به شهادت رساند؛ سپس امام با نوک شمشیر خود حفره‌ای کنده او را دفن
(صفحه 31)
کرد و اشعاری هم که هفده بیت است، همانجا خواند! (7) به نظر می‌رسد بیشتر این رجزها مربوط به روزگاری دیگر است که به لحاظ تاریخی،متصل به اخبار کربلا گشته است. همچنین در میان منابع کهن، تنها منبعی که خطبه‌های برخی از زنان کربلا مانند حضرت زینب علیهاالسلام را آورده‌اند، همین ابن‌اعثم است (8) که از همان طریق بعدها به منابع دیگر هم وارد شده است.
آنچه در مناقب ابن شهرآشوب (م 558) درباره‌ی کربلا آمده، تلفیقی است از اطلاعاتی که از طبری، ابن‌اعثم و برخی از منابع دیگر گرفته است. اشاره وی به این که امام حسین علیه‌السلام پیش از شهادت خود یک هزار و نهصد نفر را کشته است.، (9) می‌تواند به استفاده‌ی وی از برخی از منابع داستانی در این زمینه اشاره کند.
(1) منابع تاریخ اسلام، صص 168 -167.
(2) مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 89.
(3) بحارالانوار 7 ج 44، ص 329 از محمد بن ابی‌طالب الموسوی (بدون یاد از نام کتاب خاصی).

(4) الفتوح،ج 5، ص 28.
(5) الفتوح، ج 5، ص 29 -15.
(6) الفتوح ج 5، ص 209.
(7) افتوح، ج 5، صص 212 -210 روایت یعقوبی (ج 2، ص 245) کوتاه است و نام علی‌اصغر در آن نیامده است.
(8) بنگرید: الفتوح، ج 5، ص 223 - 222.
(9) مناقب، ابن شهرآشوب، ج 4، ص 110.

خوارزمی و مقتل الحسین
ابوالمؤید موفق به احمد مکی خوارزمی(م 568) اثری مفصل و ارجمند درباره‌ی عاشورا فراهم آورده است. وی را به اخطب خوارزم و خلیفة الزمخشری می‌شناسد؛ چرا که شاگرد وی بوده و همانند او مذهب حنفی داشته و به لحاظ عقایده، معتزلی بوده است. وی کتابی تحت عنوان مناقب ابی‌حنیفه دارد که در دو جزء در هند به چا رسیده است.
خوارزمی از روی تشیعی که داشته، چندین اثر درباره‌ی اهلبیت تألیف کرد که از آن جمله همین مقتل‌السحین است. برخی از کتاب‌های دیگر وی عبارتند از: کتاب قضایا امیرالمؤمنین علیهاالسلام کتاب رد الشمس علی أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، الاربعین فی مناقب النبی الامین صلی الله علیه و آله و وصیه أمیرالمؤمنین علیه‌السلام وی در کتاب مقتل‌الحسین علیه‌السلام (1) خود، پس از یک مقدمه‌ی کوتاه طی پانزده فصل مباحثی را در فضائل و تاریخ اهل بیت علیهم السلام آورده است. از فصل اول تا هفتم، فضائل پیامبر، علی علیه‌السلام فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام و
(صفحه 32)
حسنین علیهماالسلام آمده و در ادامه به اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام و سپس وقایع کربلا تا ماجرای مختار پرداخته شده است.
بخش‌های نخست کتاب که در فضائل است. به صورت روایی و مستند است و مؤلف ضمن آن، روایات را با ذکر مشایخ خود نقل کرده است. از آغاز بحث کربلا، مطالب بیش از همه از فتوح ابن‌اعثم روایت شده و مؤلف با تعبیر ذکر الامام احمد بن اعثم الکوفی مطالب را آغاز کرده است (2) وی پس از نقل مطالب فتوح که با تلخیص و تهذیب همراه است، گاه حدیث و نقلی را بر آن افزوده و باز نقل از فتوح را ادامه داده است. (3) در مورد دیگری پس از مطالبی که از ابن‌اعثم آورده، نکته‌ای را افزوده و در ادامه به کتاب فتوح باز میگردد (رجعنا الی حدیث ابن‌اعثم الکوفی). (4) مطالب افزوده، معمولا نقلهایی است که مؤلف به طور مستند و از طریق مشایخ خود نقل کرده است؛ وی در مواردی به مقایسه‌ی اخبار ابن‌اعثم با منابع دیگر هم پرداخته است. (5) در بخش‌های مربوط به اخبار مختار مطالبی از کتاب المعارف ابن‌قتیبه و نیز ابومخنف آورده شده است. (6) مطالبی هم از تاریخ عبدالکریم بن حمدان نقل شده (7) که دانسته نشد، چیست. این احتمال هم وجود دارد که خوارزمی از نسخه‌ی کاملتری از

فتوح بهره برده که امروزه آن نسخه در اختیار ما نیست.

(1) درباره‌ی این کتاب، نسخه‌ها و راوایان آن بنگرید: اهل البیت فی المکتبة العربیه، ص 546 - 541.

(2) مقتل الحسین علیه‌السلام ج 1، ص 254.

(3) همان، ج 1، ص 263.

(4) همان، ج 1، ص 270.

(5) همان، ج 2، ص 104.

(6) همان، ج 2، ص 204، 199.

(7) همان، ج 2، ص 293 -292، 254، 210، 200.

مقتل الحسین امام طبرانی
ابوالقاسم سلیمان بن احمد شامی طبرانی (360 - 260) از بزرگترین محدثان قرن چهارم هجری است که دو اثر شگرف او با عنوان معجم اوسط و معجم الکبیر مجموعه‌ای عظیم از روایات را در خود جای داده است.
کتابی که تحت عنوان مقتل الحسین علیه‌السلام با تحقیق محمد شجاع صیف الله (1) از وی به چاپ رسیده، مشتمل بر 148 روایت است که هر کدام به بخشی از زندگی امام
(صفحه 33)
حسین علیه‌السلام از فضائل تا رخدادهای کربلا اختصاص دارد. بیش از وی، مرحوم سید عبدالعزیز طباطبائی این بخش را در کتاب الحسین و السنة (2) به چاپ رسانده بود. (3) طبعا این کتاب، کتاب مقتل به معنای معمول آن نیست، اما روایات آن می‌تواند گوشه‌ای از مسائل مربوط به عاشورا را روشن کند. بسیار از نقلها، به تحولات غیر طبیعی که در پی شهادت امام حسین علیه‌السلام رخ داده، اختصاص یافته است. طبعا طرق این روایات، طرق اهل سنت است و طبرانی هم به عنوان یک محدث برجسته‌ی سنی، شخصیتی شناخته شده می‌باشد.
(1) کویت، دارالاوراد، 1992.
(2) تهران، مدرسه‌ی چهل ستون، 1397 ق.
(3) و همچنین بنگرید به مطالبی که ایشان درباره این کتاب در اهل البیت فی المکتبة العربیه، ص 539 و 540 ش 702، 701 نوشته است.

آثار دیگری از قرن سوم و چهارم هجری
برخلاف انتظار در کتاب تاریخ الیعقوبی که بنا به شیعه بودن وی انتظار می‌رفت اطلاعات بیشتری درباره‌ی کربلا در اختیار ما بگذارد، تنها اندکی در این باره سخن گفته شده است. (ج 2، صص 245 - 243) همین طور که در کتاب الامامة و السیاسة نیز که اثری از قرن سوم یا اوائل چهارم هجری است، چند صفحه‌ای بیشتر در این‌باره نیامده است. در این اخبار وی درباره‌ی ورود اسرا به شام و برخورد با یزید قابل توجه است. (1)
صفحاتی چند هم در کتاب المحن محمد بن احمد بن تمیم التمیمی(م 333) درباره‌ی خبر شهادت امام حسین علیه‌السلام آمده است. (155 - 142) در این متن غلطهای شکاری وجود دارد که از آن جمله بکار بردن نام «شهر بن حوش» به جای شمر بن ذی‌الجوشن است (2) با این حال، جسته گریخته آگاهی‌هایی در آن یافت می‌شود؛ به ویژه اخباری که درباره‌ی آثار غیر طبیعی حادثه‌ی کربلا آمده، بسان آنچه در طبقات ابن‌سعد یا منابع دیگر آمده، فراوان است. نمونه‌ی آن پیدایش «حمره» در آسمان و برآمدن خون از زیر سنگهاست. (3) در البدء و التاریخ از مظهر بن طاهر مقدسی که در حدود سال 355 هجری تألیف شده، صفحاتی به رویداد کربلا اختصاص یافته است. (ج 6، صص 8 -
(صفحه 34)
13). وی بیعت یزید، سفر مسلم به کوفه و سپس واقعه‌ی کربلا را با کوتاهی نقل کرده و اشعار یزید را همزمان با زدن چوب بر لبان آن حضرت بوده، گزارش کرده است.
کتابی با عنوان تاریخ الخلفاء (نسخه‌ی قرن پنجم هجری) بدون نام مؤلف برجای مانده که به صورت عکسی در سال 1968 در مسکو به چاپ رسیده است. در این کتاب به تفصیل تمام واقعه‌ی کربلا گزراش شده است. (70 ب تا 87 آ). مع الاسف مؤلف این اثر روشن نیست، چنان که اسناد اخبار نیز در آن یاد نشده است؛ با این حال آشکار است که از منابع کهن بوده و گزارش آن موافق دیگر متون اصیل است. در یک مورد نامی‌از حمید بن مسلم به میان آمده (4) که به طور معمول یکی از منابع ابومخنف است. در پایان شرح مقتل حسین علیه‌السلام می‌نویسد: ما درباره‌ی ایام حسین و مقتل او سخن را بط دادیم گرچه در مقابل آنچه راویان در این باره نوشته‌اند، اندک است. دلیل تفصیل ما آن بود که مانند چنین حادثه‌ای پیش و پس ازاسلام رخ نداد؛ و گمان ما بر آن است که در سایر ادیان هم تا زمان ما چنین چیزی رخ نداده؛ حتی نزدیک به آن هم

انجام نشده. و سپس می‌گوید: اللهم جدد اللعن علیهم و علی من یبخل علیهم باللعن و کن المنتقم لاهل بیت نبیک بفضلک و رحمتک (5).

(1) الامامة و لاسیاسة، ج 2، ص 12.

(2) کتاب المحن، ص 147.

(3) همان، ص 154 -153.

(4) تاریخ الخلفاء، برگ 86آ.

(5) تاریخ الخلفاء برگ 87 آ.

منابع داستانی، ادبی و روضه‌ای
آنچه گذشت، معرفی اهم منابع تاریخی بود که حتی در برخی از همانها نیز داستان‌نویسی رسوخ کرده است. با این حال، می‌توان آنها را به عنوان مبنای کار پژوهش در بررسی حادثه کربلا پذیرفت. در ادامه‌ی همان منابع اصولی، بعدها آثاری دیگر تدوین شد که در تدوین آنها به طور اساسی از آثار پیشگفته استفاده شده بود. با این حال، باید گفت، دانش تاریخ از قرن پنجم به این سوی، ضعیف شد. البته تاریخنگاری روز، در برخی از مناطق نیرومند بود، اما تاریخنگاری عصر نخست اسلامی، به دلیل دور شدن تدریجی ماخذ اولیه یا حذف عمدی آنها توسط گروه‌های مذهبی متعصب سنی راه را برای نگارش آثار تحقیقی مسدودکرد؛ به طوری که مردم بر اساس نگرش‌های
(صفحه 35)
مذهبی خود و بیشتر بر اساس رویکردهای ادبی و اجتماعی، با آن برخورد می‌کردند. نتیجه‌ی آن پدید آمدن آثاری بود که بیش از آن که به تاریخی باشد، اثری غیرتاریخی اما در عین حال، به جهات دیگر ارجمند است.
نکته‌ی مهم آن که روشن نیست دقیقا از چه زمانی، شماری کتاب درباره‌ی حادثه‌ی کربلا نگاشته شده که چندان به بعد واقعی تاریخی ماجرا توجهی ندارد. بلکه این حادثه را به عنوان یک پدیده‌ی ویژه در قالب متونی خاص به شکل داستانی، ادبی، و روضه ای تصویر می‌کند. آنچه باید به عنوان یک احتمال مورد بررسی قرار گیرد، آن است که نویسنده‌ای داستان‌نویس با نام ابوالحسن بکری - ذبیح الله منصوری روزگار کهن - که بخش عمده‌ای از تاریخ اسلام را به صورت داستانی در قرن پنجم یا درآورده، می‌تواند حلقه‌ی مهمی برای داستانی کردن روایت عاشورا باشد. وی مقتل امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام دارد که نسخه‌ای از آن در مرعشی (ش 11499:2) موجود است. وی همچنین مقتل الحسین علیه‌السلام دارد که نسخه‌ای از آن در کشور مغرب، دانشگاه قرویین ضمن مجموعه‌ی شماره‌ی 575:3 در صص 86 -77 آمده است. گرچه به نظر می‌رسد این نسخه کوتاه است، اما ادبیات بکری می‌بیاست به گونه‌ای در این بخش نیز نفوذ کرده باشد. (1) همچنین می‌توان گفت، بخشی از این رویکرد در جریان روضه‌خوانی‌های داخل جوامع شیعه پدید آمده که در بسیاری از آنها، با توجه به ضعف تفکر تاریخی و عدم آشنایی با متون اولیه، محصول متفاوت اما به لحاظ عامیان، مؤثر و پرانرژی پدید آورده است. نمونه‌ی برجسته‌ی آنها کتاب لهوف سید بن طاوس و مثیر الاحزان ابن‌نمای حلی

است که همیشه مورد استفاده این قبیل محافل بوده و اساسا به هدف استفاده در همین محافل، تألیف شده است.
در واقع، از قرن ششم به بعد، در آثار عمومی به این حادثه پرداخته شده است. با علاقه‌مندی جامعه‌ی سنی - شیعی در نقاط مختلف ایران به برگزاری مراسم عاشورا، از قرن ششم به بعد، در ادبیات فارسی اعم از نثر و نظم آثاری درباره‌ی واقعه‌ی کربلا پدید
(صفحه 36)
آمد. آخرین کتاب از این دست، روضة الشهداء ملاحسین کاشفی است که در اوائل قرن دهم هجری، در هرات تألیف شد. این کتاب داستان کربلا را در یک قالب دینی بسیار زیبا ریخته و صرفنظر از مستند بودن نقلها یا عدم آن، رخداد کربلا را به هیجانی‌ترین شکل ارائه کرده است. او در این راه از نثر زیبای خود و هم از اشعار خود و دیگران بهره گرفته و تحولی عمیق در مقتل‌خوانی که پیش از آن نیز باب بوده، ایجاد کرده است. ما در مقالی مستقل در همین مجموعه درباره‌ی روضةالشهداء سخن گفته‌ایم.
با روی کار آمدن دولت صفوی، مراسم عاشورا جایگاه رسمی‌تری یافت و متونی تازه در مقتل تألیف شد؛ گرچه موقعیت روضة الشهداء همچنان استوار بوده و «روضه‌خوانی» به معنای خواندن همین کتاب بوده است. همین طور «واقعه‌خوان» نیز کسی بود که متون مربوط به حادثه‌ی کربلا را در محافل می‌خواند. این وضعیت همچنان در تزاید بوده و تا انتهای دروه‌ی قاجار و پس از آن ادامه یافته و هر سال تألیف یا تألیفاتی در این زمینه از نثر و نظم بر میراث پیشین افزوده شده است.
یکی از آثاری که در اواخر دوره‌ی صفوی تدوین شد، کتاب المنتخب (2) ازفخر الدین طریحی (م 1085) است که محتوی مطالبی است که برای مجالس روضه‌ی عربی تنظیم شده و به رغم آن که بخش مهمی‌از ادبیات مرثیه‌خوانی عربی را برای کربلا نگاه داشته، از دقت تاریخی لازم در نقلها برخوردار نیست.
به هر روی از این زمان به بعد دقت تاریخ وجود ندارد و همانگونه که گذشت از مصادر دقیق در تدوین آثار جدید استفاده نشده است. آنچه از لحاظ بیشنی در مقتل نویسیهای این دوره وجود دارد که آن عمدتا از زاویه اندوه و غم و مصیبت و ابتلا به قضیه نگاه شده و پیش از آن که تدوین یک متن تاریخی درست در نظر باشد، تدوین یک اثر حزن‌زا به قصد روضه‌خوانی مورد توجه بوده است. غالب این آثار، برای مجالس سوگواری تألیف شده و هدف عمده‌اش فراهم کرد زمینه برای گریه بوده است. نمونه‌هایی از این کتابها را که از دوره‌ی صفوی به بعد تألیف شده و عمده‌ی آنها
(صفحه 37)

از دوره‌ی قاجاری است نام می‌بریم:
ابتلاء الاولیاء (ادبیات فارسی، استوری، 993 «از این پس با نام استوری»)، ازالة الاوهام فی البکاء (ذریعه 61:11)، اکسیر العبادة فی اسرار الشهادة از ملاآقا دربندی (استوری، 986) امواج البکاء (استوری، 979، مرعشی، 7165)، بحرالبکاء فی مصائب المعصومین (ذریعه 84:26) بحر الحزن (استوری، 990)، بحر الدموع (مرعشی 2592)، بحر غم (استوری، 964) بستان ماتم (استوری، 1001) بیت الاحزان (استوری، 976)، خلاصة المصائب (استوری، 1017)، داستان غم (استوری، 964، مرعشی 2916) دمع العی علی خصائص الحسین علیه‌السلام (استوری 995)، الدمعة الساکبة فی المصیبة الراتبه (الذریعه 264:8) ریاض البکاء (ذریعه 6:1)، روضه‌ی حسینیه (استوری، 951، مرعشی، 6545، 6224)، روضة الخواص (مرعشی، 3001)، روضة الشهداء یزدی (مرعشی، 156)، ریاض الاحزان (استوری، 972) ریاض الاحزان، (فهرست مسجد اعظم، ص 215) ریاض الشهادة فی ذکر مصائب السادة (استوری، 958)، سر الاسرار فی مصیبة ابی‌الائمة الاطهار (استوری، 996)، طریق البکاء (ذریعه 164:15)، طوفان الکباء (استوری، 697) عمان البکاة (استوری، 982) عین البکاء (استوری، 941)، عین الدموع (مرعشی، 440)، فیض الدموع (استوری، 988)، قبسات الاحزان (استوری، 989) کنز الباکین (استوری، 969)، کنز الباکین (مرعشی، 4550)، کنز المحن (استوری، 991) کنز المصائب (استوری، 987، 969) لب عین البکاء (استوری، 942)، لسان الذاکرین (استوری، 970) ماتمکده (استوری، 975، 963) مبکی العیون (مرعشی، 5006) مجالس المفجعة (استوری، 945)، مجری البکاء (ذریعه 40:2)، مجمع المصائب فی نوائب الاطائب (مرعشی، 6643، 5425، 3369)، مجمع المصائب مازندرانی (مرعشی، 6572) محرق القلوب (استوری، 943) محیط العزاء (استوری، 945) مخازن الاحزان فی مصائب سید شباب اهل الجنان، مخزن البکاء (مرعشی، 1645، استوری، 969) معدن البکاء فی مقتل سیدالشهداء (مرعشی، 3017) مفتاح البکاء فی مصیبة خامس آل عبا (مرعشی، 2363) مفتاح البکاء(کتابخانه‌ی مطهری، 192:5) مناهل البکاء(مرعشی، 3455)منبع البکاء(ذریعه 358:22)، مهیج‌الاحزان (استوری، 959) نجات
(صفحه 38)
العاصین (استوری، 1000)، نور العین فی جواز البکاء (ذریعه 372:24)، وسیلة البکاء (مرعشی، 5500) وسیلة النجاة (استوری، 961)، ینبوع الدموع (مرعشی، 3083) هم و غم فی شهر المحرم، ملاحسین بن علی حسن (مرعشی 5627) نوحة الاحزان و صیحة الاشجان، محمد یوسف دهخوارقانی، (مرعشی 1731)، ابصار الابکار لانتصار سید الابرار (مجلس،

9:12) رياض الكونين فی مصائب الحسين عليه اسلام (کتابخانه‌ی شهيد مطهری، ف 77:5).)طغيان البکاء، فهرست نسخه‌های خطی مرکز احياء ميراث اسلامی، 37:3 تذکار الحزين، همان 93:3؛ اکليل المصائب الاطايب، 340:3؛ تأثر الاخيار، همان 284:3؛ مجالس الاحزان همان 18:2 (معدن البکاء، 457:2).

دقت در اسامی اين کتابها، نشانگر آن است که چند مفهوم کليدی در آنها وجود دارد که عبارت است از بکاء، حزن، ابتلاء، اشک، مصيبت. کربلا در اين دروه بيشتر از زاويه اين مفاهيم مورد توجه قرار گرفته و همانگونه که اشاره شد کمتر ديد تاريخی در آن مد نظر بوده است.

نکته‌ی ديگر در اين آثار، آن است که تعجب از شکست اصحاب امام حسين عليه‌السلام سبب شده است تا آمار کشته‌های دشمن رو به ازدياد بگذارد. در اين‌باره نگاهی به اسرار الشهادة ملاآقا دربندی و حتی تذکرة الشهداء ملاحبيب الله کاشانی، اين قبيل ارقام نجومی را که با هجی ملاک تاريخی قابل اثبات نيست، نشان می‌دهد. اين قبيل آثار به قدری دور از وقاع بود که ميرزا حسين نوری را که خود عالمی اخباری بود و بخش اعظم روايات ضعاف را در مستدرک الوسائل فراهم آورد، بر آن داشت تا با نوشتن کتاب لؤلؤ و مرجان به جنگ مقتل‌نويسان و مقتل‌خوانان برود.

مقتل‌نويسی در دروه‌ی معاصر، با اندکی تغيير موضع، صورت تازه‌ای به خود گرفته است. اين گرايش مربوط به رخدادهای پس از مشروطه در ايران است که به نحوی برداشت از اسلام را سياسی‌تر کرده است. آثاری که طی يک صد سال گذشته در اين زمينه، به ويژه در محافل مذهبی نوگرا تدوين شده، متفاوت با آثار پيشين است. اين مسأله تحقيق ويژه‌ای را می‌طلبد که بايد حکايت آن را تا شهيد جاويد و آثار ديگری از اين دست که نگارش يافته دنبال کرد.

(صفحه 39)

(1) درباره‌ی ابوالحسن بکری اختلاف نظرهای زيادی وجود دارد که بخشی از آنها در گفتاری کوتاه در فهرست مرعشی ج 29، صص 133 -128 آمده است.

(2) چاپ شده تحت عنوان «المنتخب للطريحی فی جمع المرائی و الخطب المشتهر بالفخری» قم، منشورات الشريف لرضی، 1420.

تحلیلی از وضیعت قریش و جناح‌های داخلی آن تا کربلا
الف: در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله نزاع داخلی میان قریش در بدر و احد به نوعی، به صهرت برخورد میان بنی‌هاشم و دیگر طوایف قریش درآمد. در ادامه، بنی‌هاشم مکه را فتح کردند و در نظام اخلاقی - دینی جدید، بسیاری از سران طوایف دیگر قریش، به عنوان طلقا شناخته شدند. از زاویه‌ی نگرش قبیله‌ای روشن بود که این نزاع خاتمه‌یافتنی نیست و قریش به رغم آن که در احد انتقامش را گرفته و حتی حمزه را کشته بود و ابن‌زبعری آن اشعار را سروده بود، باز در انتظار انتقام‌گیری از بنی‌هاشم بود.
ب: در عصر خلفای ثلاثه، ابتدا خط میانی قریش - نه بنی‌امیه و نه بنی‌هاشم - پیروز می‌شود و پس از آن خط افراطی اموی در پوشش یک مسلمان قدیمی متعلق به این طایفه، یعنی عثمان، به قدرت می‌رسد. زمانی عثمان به امام علی علیه السلام میگوید: ما ذنبی ان لم یحبک قریش، و قد قتلت منهم سبعین رجلا کان وجوههم سیوف الذهب، گناه من چیست که قریش تو را دوست نمی‌دارند؛ تو هفتاد نفر آنان را که صورتشان چون طلا می‌درخشید، کشته‌ای (1) در انتهای این دوره، پای قبایل دیگر که طی این بیست و پنج سال برآمده بودند، به میان کشیده شد. آنان بنی‌امیه را سرنگون کردند و بنی‌هاشم را سر کار آوردند.
(صفحه 40)
ج: در عصر خلافت امام علی علیه‌السلام خط میانی و خط اموی بر ضد امام علی علیه السلام شورید. جنگ جمل سمبل نزاع خط میانی با بنی‌هاشم و جنگ صفین، نشان جنگ خط اموی با خط هاشمی است. در این حرکت، و در نهایت، خط اموی بر خط هاشمی غلبه کرد. پس از غلبه‌ی حرکت اموی که معاویه رهبری آن را عهده‌دار بود، قریش در قالب خاندان اموی قدرت خود را استوار کرد. معاویه با تحقیر بنی‌هاشم - در رسمی‌کردن لعن بر علی بر منابر و تحقیر انصار با نامیدن آنان به اوس و خزرج - می‌کوشید تا آنان را از میدان بدر کند؛ اما چندان مصلحت‌اندیش بود که در فکر انتقام بیشتر نیفتاد؛ جز آن که با با شهادت رساندن امام حسن علیه‌السلام راه را برای خلافت فرزندش یزید هموار کرد و همین خود آشوبی را در جهان اسلام پدید آورد.
د: با روی کار آمدن یزید، این بار خط میانی قریش و خط هاشمی‌بر ضد بنی‌امیه وارد عمل شدند؛ اما با یکدیگر متحد نشدند. طبعا سه نبرد مهم امویان که یک مورد با خط طالبی - و نه هاشمی به معنای مطلق آن؛ چون

عباسیان در کربلا شرکت نداشتند - در کربلا صورت گرفت، و دو مورد در حمله به مدینه و سپس مکه با خط میانی رخ داد، همه حاصل تعارضات قبیله‌ای این مقطع از تاریخ است. این بار در کربلا از طالبی‌ها انتقام گرفته شد و در حره، از انصار. اکنون تمسک یزید را به شعر ابن‌زبعری بهتر درک می‌کنیم که ای کاش مشایخ ما که در بدر کشته شدند، می‌بودند و می‌دیدند که ما در اینجا انتقام خود را از آنان گرفتیم.
مروان در همان ابتدای طرح مسأله‌ی بیعت با یزید در مدینه، خطاب به امام حسین علیه‌السلام گفت: فانکم آل ابی‌تراب قد ملئتم کلاما و أشربتم بغض آل بنی‌سفیان و حق علیکم ان تبغضوهم و حق علیهم أن یبغضوکم. شما خاندان ابوتراب - علی علیه‌السلام - بغض آل ابو سفیان را در دل دارید و حق شماست که از آنان در خشم باشید و حق آنان است که از شما در غضب باشند. امام حسین علیه‌السلام بغض طرفینی را درمی‌یافت با این تفاوت که این جنگ و بغض، از نظر او طایفه‌گری نبود؛ امام به مروان چنین جواب داد: ویلک یا مروان! الیک عنی، فانک رجس، و انا اهل بیت طهارة الذین انزل الله عزوجل علی نبیه
(صفحه 41)
محمد: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس (2) ای مروان! تو را به ما چکار! تو پلید هستی و ما اهل بیت پاکیزه و طاهر که خداوند درباره‌ی ما آیه‌ی تطهیر را بر رسولش نازل کرد.
(1) معرفة الصحابه، (ابونعیم اصفهانی، تحقیق محمد راضی حاج عثمان، مدینه، 1408) ج 1، ص 301.
(2) الفتوح، ج 5، ص 24.

سه نوع برخورد با دین اسلام پس از رحلت رسول‌خدا
طرز برخود با اسلام در سه دروه‌ی تاریخی، از پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به این سور متفاوت بوده است:
الف: یکی برخورد مصلحت‌جویانه دست کم از سر ناآگاهی و تأویل گرایانه که در دوره‌ی پیش از عثمان مطرح بود. یعنی خط میانی قریش که ملاحظات مختلفی داشت و از نظر دین‌شناسی هم نگرش مصلحت‌جویانه و بدعت‌گرایانه را دنبال می‌کرد. دقیقا همین مصلحت‌اندیشی بود که خط ولایت را به خط خلافت تبدیل کرد.
ب: برخورد سودجویانه با دین و ارائه‌ی تعبیری اشرافی از آن. همان چیزی که در سوره‌ی عبس و تولی قرآن از آن نهی کرده؛ یا در آیه‌ی کنز با آن مقابله نموده و یار در قصص انبیاء آن را مذمت کرده است. از اواخر دوره‌ی عثمان، تعبیر اشرافی از دین برای امویان و حتی بسیاری از اصحاب به نظر طبیعی و قابل توجیه درآمد. ادعای این که بیت‌المال ملک خلیفه است (چون مال، مال الله است و خلیفه هم، خلیفة الله!) (1).
یا ادعای این که «واو» آیه‌ی کنز جزو آیه نیست؛ و نزاع ابوذر و عثمان یا کاخ سبز معاویه در شام که به بهانه‌ی عظمت اسلام و امثال اینها ساخته شد و همه نموداری از رشد تعبیر اشرافی از اسلام در این دوره بود. تعبیر امام علی علیه‌السلام بر این که دین اسیر دست اشرار بوده و آنرا وسیله‌ی سودجویی قرار داده بودند. (فان هذه الدین کان أسیرا فی أیدی الاشرار، یعمل فیه بالهوی و تطلب به الدنیا) (2) صراحت در همین نگرش دارد. فراموش کردن سیره‌ی عملی پیغمبر صلی الله علیه و آله در عرصه‌ی سیاست و زندگی، نتیجه‌ی غلبه‌ی همین نگرش است.
ج: برخورد ارادتمندانه‌ی امام علی علیه‌السلام با کتاب و سنت که می‌توان از آن با عنوان خط
(صفحه 42)
اهل بیت علیهم‌السلام یاد کرد؛ حرتی که اسلام را از دریچه‌ی خود اسلام و منابع اصلی آن یعنی کتاب و سنت می‌نگرد. آن هم بدور از مصلحت اندیشی‌ها و بدعت گرایی‌ها. چنان که وفاداری امام علی علیه‌السلام به قرآن و سنت نبوی، به خوبی در نهج‌البلاغه منعکس است. روبرو شدن ایشان با بدعت‌ها و تصورات مصلحت اندیشانه‌ی کسانی که معتقد بودند اسلام ناقص است و آنان باید تکمیلش کنند، نشانگر همین نگرش در امام است. وفاداری شخصی به سیره‌ی نبوی، زندگی ساده، حفظ و حراست از قرآن و حدیث همه نشان از وجود این نگرش در امام علی علیه‌السلام و

اهل بیت علیهم‌السلام دارد.
برای توجیه این برخوردهای متفاوت - و همچنین به عنوان محصول این قبیل برخوردها با دین - میتوان به مسأله‌ی ایجاد شبهات در دین اشاره کرد. حتی کم مانده بود که قران را هم ضایع کنند وجود شبهه در شناخت دین و این که کدام نگرش درست است، زمینه اختلاف و فتنه را در جامعه فراهم می‌کند که کرد.
از آثار این شبهات، یکی آن بود که مرز مسلمان، مؤمن، کافر، فاسق و منافق درهم آمیخته شد. از یک سو گفتن شهادتین برای اسلام آوردن کافی دانسته می‌شد و از سوی دیگر، بسیاری از مسلمانان سودجویی و نفاق و فسق و فجور را پیشه می‌کردند و حتی به بغی می‌گرویدند؛ بدتر از آن که گاه به نام دین، با دین به مبارزه برمی‌خاستند.
(1) بنگرید التذكرة الحمدونيه، (تصحیح احسان عباس، بیروت، 1996) ص 3، ص 43.
(2) نهج‌البلاغه، نامه‌ی 53.

سه نوع نظام سیاسی از زمان رسول‌خدا تا حکومت معاویه
از ابتدای حکوم اسلامی مدینه تا کربلا، سه نوع نظام سیاسی تجربه می‌شود:
الف: نظام نبوی و ولایی به ریاست پیامبر صلی الله علیه و آله و در چهارچوب مفاهیمی که در قرآن و سیره به آن پرداخته شده و رابطه‌ی مردم با پیامبر را بر اساس اطاعت از احکام الهی و بیعت بر سر اسلام تبیین و تعیین کرده است. نظام نبوی الگویی است که شیعه آن را در نظام ولایی پی می‌گیرد.
ب: دو نظام خلافت که نوعی جمهوری اسلامی‌بدون ولی فقیه است. نظام خلافت، طبعا نظام موروثی نیست: قرار است شایسته سالاری باشد، ساده‌زیستی دست کم در ظاهر هنوز یک ارزش است. این نظام تا نیمه‌ی دوره‌ی عثمان ادامه دارد؛ اما
(صفحه 43)
بعد از آن، به آرامی وضعیت تغییر می‌کند و به سمت نظام نوع سوم حرکت می‌کند.
ج: سوم نظام سلطنتی - خلافتی که شبیه نظام شاهی رومی‌ها و ایرانی‌های پیش از اسلام با همه‌ی لوازم آن است. از رفتار عثمان برای تعیین امویان به حکومت شهرها، می‌توان بوی موروثی‌گری را دریافت. معاویه سر کار آمد، نظام پادشاهی را کاملا استوار کرد. وی هم خودش از این که او را سلطان بنامند خشنود بود و هم برخی از صحابه که نظام خلافتی را دیده بودند و تفاوت آن را بنظام سلطنتی اموی جدید درک می‌کردند، به طعنه او را سلطان می‌خواندند. سعد بن ابی‌وقاص از روی طعنه او را پادشاه (ملک) خواند، نه خلیفه. (1) چنان که خود معاویه هم می‌گفت: أنا اول الملوک (2).
چنین رویه‌ای از سوی امویان برای ائمه‌ی شناخته شده بود. لذا امام حسن علیه‌السلام در وقت صلح، در سخنانی که در مسجد ایراد کرد، خطاب به معاویه فرمود:
انما الخلیفة من سار بسیرة رسول‌الله و عمل بطاعته و لیس الخلیفة من دان الجور و عطل السنن و اتخذ الدنیا ابا و اما. خلیفه کسی است که به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کرده و از او اطاعت کند. خلیفگی به این نیست که خلیفه‌ستمگری بورزد، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را رها نماید و دنیا را به عنوان پدر و مادر خود بگیرد. (3)
(1) مختصر تاریخ دشمق، ج 8، ص 210؛ تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 217؛

المصنف، عبدالرزاق، ج 1، ص 291

(2) تاريخ اليعقوبى، ج 2؛ ص 232؛ مصنف ابن‌ابى‌شيبه، ج 11، ص 147 (طبع هند) و نک الفتنة و وقعة الجمل، ص 71؛ در آنجا معاويه از خلافت به ملک تعبير مى‌کند. حصنى نيز درباره‌ى معاويه آورده است که «کان ميالا بفطرته الى التحال الملک» نک: منتخبات التواريخ لدمشق ص 80، نقل از: من دولة عمرالي دولة عبدالملک، ص 147؛ در جاى ديگرى از معاويه نقل شده که گفت: أنا اول الملوک و آخر خليفه؛ مختصر تاريخ دمشق، ج 25، ص 55.

(3) ترجمة الامام الحسن عليه‌السلام صص 172، 171.

برخورد امام علی و آل علی با مشکلات و دشواری‌ها
الف: سکوت امام علی علیه‌السلام به خاطر حفظ اصل اسلام همراه با انتقاد در فرصت‌های مناسب یک اصل اساسی در رفتار سیاسی آن حضرت است؛ آن هم با این تعبیر صریح امیرمؤمنان علیه‌السلام در خطابه‌ی شقشقیه که فرمود: صبرت و فی الحلق شجی و فی العین قذی أری تراثی نهبا. امام حسین علیه‌السلام هم در نامه‌ای که از مکه به اهل بصره نوشتند، همین
(صفحه 44)
مضامین را درباره‌ی نگرش تارخی خود مطرح کردند. کلام امام این بود: فاستاثر علینا قومنا بذلک، فرضینا و کرهنا الفرقة (1) قوما - قریش - در این بار بر ما ستم کردند، ما هم راضی شدیم چون از اختلاف پرهیز داشتیم.
ب: مرحله‌ی دوم تلاش برای به دست گرفتن خلافت بود که البته بعد از سقیفه هم وجود داشت. پس از خلافت عمر، امام در شوری شرکت کرد و تا مرز خلیفه شدن پیش رفت. با کشته شدن خلیفه‌ی سوم، امام تمایل چندانی در به عهد گرفتن خلافت نداشت؛ اما به اصرار مردم آن را پذیرفت و سیاست اصلاح را پیشه کرد. چهار سال و نه ماه تلاش، صرف‌نظر از آثار جانبی آن در برجای گذاشتن میراث گرانبهای سخنان و مکتوبات امام و تأثیری که بر روند تاریخ تشیع در عراق داشت، نتیجه‌ی عملی در پی نداشت و معاویه که خود را در امتداد تاریخ خلافت می‌دانست و در این ادعا راست نمی‌بود، به قدرت رسید.
ج: حکومت ششم ماهه‌ی امام حسن در ادامه‌ی حکومت امام علی علیه‌السلام یعنی تلاش برای اصلاح است؛ پس از آن، کوتاه آمدن اجباری و پذیرفتن معاویه مشروط به آن که این وضیعت موروثی نباشد و ادامه نیابد. یعنی هنوز فرصت برای در دست گرفتن رشته‌ی امور وجود دارد.
د: تمام شدن مدت صلح تحمیلی؛ روی کار آمدن یزید و عدم بیعت امام حسین علیه‌السلام با یزید و آغاز نهضت و مخالفت که باز به هدف اصلاح صورت می‌گرفت.چه به قدرت برسد و چه نرسد. امام حسین علیه‌السلام در برابر اصرار بر بیعت با یزید، به عتبد بن ابی‌سفیان می‌فرماید: یا عبتة! قد علمت، انا أهل بیت الکرامة، و معدن الرسالة، و أعلام الحق الذین أودعه الله عزوجل قلوبنا و أنطق به ألسنتنا، فنطقت باذن الله و لقد سمعت جدی صلی الله علیه و آله یقول: ان الخلافة محرمة علی ولد أبی‌سفیان (2) ای عتبه! تو آگاهی که ما اهل بیت کرامت، معدن رسالت و

نشانه‌های حق هستیم که خداوند آنها را در قلوب ما به ودیعت نهاده و بر زبان ما جاری کرده است. من به اجازه‌ی خداوند سخن گفتم و خود از جدم شنیدم که فرمود: خلافت بر فرزندان ابو سفیان حرام است.
(صفحه 45)
(1) بنگرید: البداية و النهاية، ج 8، ص 158 -157.
(2) امالی شیخ صدوق، ص 151.

چگونگی عقاید عامه‌ی مردم در مناطق مختلف

مردم عراق یا ساکنان دو شهر بصره و کوفه که ترکیبی از قبایل مختلف مهاجر، به ویژه یمنی‌ها بودند، از سلطه‌ی شام در هراس بودند و طالب آن نبودند. جدای از بصری‌ها که به خاطر جنگ جمل بیشتر عثمانی مذهب شدند، و البته شماری شیعه هم در میانشان بود، بسیاری از مردمان کوفه شیعه مذهب بودند؛ کسانی هم بعد از صفین خارجی مذهب شدند. عده‌ی فراوانی هم، هیچ کدام از این دو را نمی‌خواستند؛ همان‌طور که بنی‌امیه را نمی‌پسندیدند. شیعیان عراق نیرومند بودند و اصرار بر حمایت از امام حسین علیه‌السلام داشتند. شاهد آن که، وقتی امام حسن به شهادت رسید. آنان تسلیت نامه‌ای فرستاده و ارادت خود را به عنوان شیعه‌ی امام حسین علیه‌السلام به وی ابلاغ کردند و از وی خواستند تا نزد آنها برود. اما امام فرمود: و اما انا فلیس رأیی الیوم ذاک، فالصقوا رحمکم الله بالارض و اکمنوا فی البیوت. (1) متن این نامه را به طور کامل‌تر یعقوبی آورده است. (2).

مردم مدینه و مکه به ویژه انصار غالبا از امویان متنفر بودند. اینها طرفدار خط میانی قریش بوده و پس از جمل و صفین که شمار فراوانی از انصار در آن از امام علی علیه‌السلام حمایت کردند، ساکنان مدینه، طالب خط علوی نبوده و بیشتر جانبدار مشی عبدالله بن زبیری و یا عبدالله بن عرم بودند. با این تفاوت که یکی از اینها انقلابی بود و دیگری غیرانقلابی. امید انقلابی‌های این جمعیت ابن‌زبیر بود که پس از رفتن او به مکه، طرفدارانش از جمله مصعب پسر عبدالرحمان بن عوف و عبدالله بن مطیع عدوی دستگیری و زندانی شدند.

مردم شام هم که شامل مردم سوریه و اردن و فلسطین می‌شد، همه هوادار امویان بودند. جمعیت و اقتصاد این مردم فوق‌العاده زیاد و به همین دلیل امکانات فراوانی در اختیار امویان بود. مردم شام با تمام وجد از معاویه دفاع می‌کردند تا سلطنت میانشان بماند. وقتی معاویه در حال احتضار بود، آنان به دیدار معاویه آمده و پس از آن با ترس اظهار می‌کردند: و کان البیعة من بعده تخرج من ال ابی‌سفیان الی آل

(صفحه 46)

ابی‌تراب، لا والله، لا نرضی بذلک ابدا. (3) گویی بیعت بعد از معاویه از آل ابوسفیان بیرون رفته به آل ابوتراب برسد؛ نه خیر به خدا سوگند ما به این امر راضی نخواهیم بود. سران شام در حضور معاویه که در حال احتضار بود جمع شدند: انهم سبوا علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه، و قال فیه

القبیح، و قالوا: انه سار الینا من العراق فقتل سراتنا و اباد حضارانا، و لسنا نحب أن تصیر الخلافة الی ولده، فاجعلها فی ولدک یزید. فانه لنا رضی و لجمیع المسلمین (4) خلاصه این که از علی بدگویی کردند و به خاطر جنگ صفین که ضمن آن بسیاری از شامیان کشته شدند. به معاویه گفتند که اجازه نخواهند داد خلافت به فرزندان او برسد. بنابراین معاویه! خلافت را در پسرت قرار ده. یزید در همان اولین سخنرانی به مردم گفت که جنگ سختی میان او و مردم عراق واقع خواهد شد؛ و البته خیر در میان شما مردم شام است! (5).

(1) اخبار الطوال، ص 223.

(2) تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 203.

(3) الفتوح، ج 4، ص 252.

(4) همان، ج 4، ص 254 -253.

(5) همان، ج 5، ص 6.

راه‌های منحرف کردن عامه‌ی مردم توسط امویان
الف: در شام، مردم خاندان اموی را از انسل پیغبر می‌شناختند و از خود معاویه هم نقل شده است که به آنها می‌گفت: نحن شجرة رسول‌الله. (1) آنها همچنین خود را وارث خون عثمان می‌دانستند. یزید در اولین سخنرانی خود، لباس خونی عثمان را بر تن کرد و به منبر درآمد: فخرج یزید و علی رأسه عمامة معاویة و معه سیفه و خاتمه، و قد لبس قمیص عثمان الذی قتل عثمان فیه ملطخا بالدم (2) یزید در سخنانی به مردم گفت: نحن أهل الحق و أنصار الدین. (3) زمانی که امویان سقوط کردند، و عباسیان به قدرت رسیدند، چهل نفر از پیران شام نزد سفاح قسم خوردند که برای پیامبر صلی الله علیه و آله خویشانی
(صفحه 47)
بجز امویان نمی‌شناخته‌اند.
ب: برای معاویه فضائلی جعل می‌شد که از آن جمله این بود که او خال المؤمنین و کاتب وحی است. حرمت و قداستی هم که به تدریج برای صحابه درست شده بود، شامل حال او نیز می‌شد؛ چیزی که سبب شد بعدها هم اهل سنت، بر همان اساس، از عیوب آشکارا او چشم‌پوشی کنند و اجازه ندهند تا دیگر فرقه‌های اسلامی از وی به بدی یاد کنند.
ج: در مذمت امام علی علیه‌السلام و علویان احادیثی جعل می‌شد که برخی از صحابه‌ی وابسته به خط معاویه به آن کمک می‌کردند. حتی امویان حاکم بر مدینه در پیش چشمان امام حسین علیه‌السلام بر علی بن ابی‌طالب دروغ می‌بستند، بد می‌گفتند: کاری که چند بار سبب خشم امام حسین علیه‌السلام شد و با مروان برخورد کرد. مروان در پیش مردم به امام حسین علیه‌السلام و مادرش فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام توهین کرد..
د: استفاده از مفاهیم اساسی دو پهلو برای قانع کردن مردم و آرام کردن آنان، یکی از راه‌های رسیدن به هدف برای امویان بوده است. استفاده از تبعیر جماعت یکی از این تعابیر است. همان شبی که صحبت بیعت گرفتن از امام حسین علیه‌السلام و ابن‌زبیر بود، ابن‌عمر به آنها گفت: اتقیا و لا تفرقا جماعة المسلین (4) این عقیده‌ی فردی چون عبدالله بن عمر بود که می‌گفت تنها وقتی جماعت باشد، او بیعت می‌کند. خود امویان بیش از امثال ابن‌عمر، روی این مسأله تأکید می‌کردند. مفهوم دیگر، مفهوم نقض بیعت است که با کمال شگفتی با زور از افراد بیعت گرفته می‌شد و بعد هم، اگر کسی نقض عهد می‌کرد، به خاطر آن مؤاخذه می‌شد. معاویه به عایشه می‌گفت: أخذت البیعة لابنی یزید، و قد بایعه کافة المسلمین،

أفترینی انقض بیعة قد ثبتت و تأکدت، و ان یخلع الناس عهودهم؟ فقالت عایشة: انی لا أری ذلک، و لن علیک بالرفق و التأنی. (5) من برای پسرم یزید بیعت گرفته‌ایم و عامه‌ی مسلمانان هم با او بیعت کرده‌اند. آیا عقیده‌ی و این است که بیعتی که تا این اندازه تأکید شده، نقض کنم و مردم پیمان خویش را نقض کنند؟ عایشه پاسخ داد: عقیده‌ی من این نیست، اما با نرمی و مدارا با مردم برخورد کن.
(صفحه 48)
معاویه به مردم شام یاد داده بود که خلافت آنان را خلافة الله بدانند لذا وقتی یزید در اولین نطق خود از پدرش ستایش می‌کرد، کسی از جمعیت فریاد زد که دروغ می‌گویی، و سپس در جمعیت گم شد به طوری که مأموران یزید را نیافتند. شخصی از طرفداران یزید برای دلگرمی یزید به او گفت: نگران مباش، و قد أعطیت خلافة الله من بعد أبیک فأن خلیفتنا. (6) خلافة الله پس از پدرت به تو رسیده است؛ تو خلیفه‌ی ما هستی.
از برخی از مفاهیم دینی - سیاسی دیگر هم مثل فتنه استفاده می‌شد. این تعبیر را ابن‌عمر برای برخی از مخالفین بیعت به کار برده، و از هر آنچه برخورد مخالفانه بود با تعبیر فتنه یاد می‌کرد. برخی از رجال طایفه‌ی بنی‌عدی که عمر هم از این جماعت بود، از عبدالله بن عمر خواستند تا برای آزادی عبدالله بن مطیع عدوی و ساطت کند، وی گفت: لا تعجلوا بالفتنه و لا تسارعوا الیها (7) مروان بن حکم همان زمان معاویه به او نامه‌ای نوشت و در آن گفت: انی لست امن أن یکون حسین مرصدا للفتة. (8) البته امام حسین علیه‌السلام در نامه‌ی معروفش به معاویه فرمود که من فتنه‌ای بالاتر از سلطه‌ی تو بر امت نمی‌شناسم. بعدها در زمان مرگ معاویه، ضحاک بن قیس که از ایادی نزدیک او بود - و چند سال بعد به دست مروانی‌ها کشته شد - در سخنانی گفت: خداوند به وسیله‌ی معاویه فتنه را از میان برد و سنت را احیا کرد! (9).
ه - استفاده از نظام قبیله‌ای و خریدن رؤسای قبایل عراق و اشراف که نقش مهمی در هدایت مردم داشتند. سیستم قبیله به گونه‌ای بود که همه‌ی افراد تحت سلطه‌ی رئیس قبیله بودند و به راحتی دستور و سخن او را می‌پذیرفتند.
(1) مختصر تاریخ دمشق، ج 11، ص 87؛ گفته‌اند که در آن زمان کسانی در شام بودند که می‌گفتند: اگر معاویه پیغمبر نباشد لااقل نصف پیغمبر هست، نک: بهجة المجالس ج 1 ص 550 و زمانی یکی از علاقمندان او که از مصر بر وی وارد شد خطاب به او گفت: سلام بر تو ای رسول‌خدا نک: الاوائل تستری، ص 163؛ و احنف بن قیس درباره‌ی کسی که در حضور معاویه و او به علی دشنام داد گفت: به خدا سوگند که اگر او بداند رضایت تو در لعنت به همه انبیا است چنین خواهد کرد؛ العقد الفرید، ج 4، ص

.113
(2) الفتوح، ج 4، ص 256.
(3) الفتوح، ج 5، ص 6.
(4) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 342.
(5) الفتوح، ج 4؛ ص 238 - 237.
(6) الفتوح، ج 5، ص 8 -7.
(7) الفتوح، ج 5، ص 22.
(8) ترجمة الامام الحسين عليه‌السلام ص 54.
(9) عقد الفريد، ج 4، ص 374.

چگونگی امر تحریف دین در این دوره

یک معضل مهم در جامعه‌ی اسلامی در پنج دهه‌ی نخست، عدم وجود راهبران دینی بود؛ یعنی وقتی بحث امامت کنار رفت، خلفایی آمدند که شم دین شناسانه نداشتند. در

(صفحه 49)

جامعه‌اسلامی نیز مدرسه‌ای وجود نداشت تا نیرویی علمی تربیت کند. تنها تعدادی از صحابه بودند که راهبری مردم را عهده‌دار بودند. برای مثال، عایشه یا ابوهریره در مدینه و کسانی هم در کوفه چنین بودند. نسل صحابه که تمام شد، تعدادی از تابعین که از روی علاقه در اطراف صحابه زندگی کرده و از آنان مطالبی شنیده بودند، این نقش را عهده‌دار شدند. با این حال، آموزش و تعلیم و تربتی برای رهبری دینی وجود نداشت و به همین دلیل سطح فهم دین پایین بود. نفس وجود قرآن و حفظ آن و اندکی هم حدیث کمک به حفظ دین می‌کرد. آنچه پدید آمد، اختلاف و تفرقه‌ی شدید در آراء و اندیشه‌ها بود. اگر عامل جعل و تزویر را هم بیفزاییم، یا دخالت حکام را هم ضمیمه کنیم، مقدار آسیبی که از نواحی به دین خورده است را می‌توانیم دریابیم. این به جز آن است که بسیاری از مسلمانان حکام ساده‌ی دینی را هم نمی‌دانستند. این ناآگاهی، زمینه‌ی تحریف دین را فراهم می‌کرد.

در این دروه، چند گونه تحریف در دین به وجود آمد، پیش از آن باید توجه داشت، همان‌گونه که گفتیم سطح دین‌شناسی مردم در جامعه پایین بود. در این میان، تلکیف بدوی‌ها روشن بود؛ غیر بدوی‌ها هم آموزش صحیح نمی‌دیدند. داستان تحریف از اوائل بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

تحریف در عقاید: جدای از آن که دین خوب تبیین نمی‌شد برخی از مفاهیم دینی که ارتباط با مسائل اجتماعی و سیاسی می‌توانست داشته باشد، تحریف می‌شد یا تلقی از آنها به گونه‌ای دیگر بود. مثلا اعتقاد به نقش خدا در تحولات اجتماعی؛ به طوری که باید توجه به جنبه‌ی دوگانه‌ی آن، از این مسأله برای استوار کردن مبانی سلطنت استفاده می‌شد.

استفاده از قضا و قدر هم برای تحمیل خواسته‌های حکام به مردم، بکار می‌رفت. معاویه سلطنت خود را الهی می‌دانست و از این بابت نوعی تقدس برای آن قائل بود. معاویه در برابر مخالفت عایشه با زمامداری یزید، در سال 56 در مدینه به عایشه گفت: ان امر یزید قضاء من القضاء، و لیس للعباد الخیرة من أمرهم. (1).

(صفحه 50)
تحریف در نگرش دین نسبت به خلافت هم مبتنی بر تحریف بود. اینان نظریه‌ی امامت و ولایت را ابتدا از میان بردند و نوعی خلافت را مستقر کردند. معلوم نیست این حدیث که خلافت از آن قریش است چه زمانی جعل شد؛ اما طبیعی است که این حدیث می‌توانست قبایل دیگر را از ادعای خلافت بر حذر دارد. خلیفه‌ی منتخب که به اصطلاح باید مردم او را بر می‌گزیدند، و اصلا چنین نشد، به گونه‌ای برای وی تعیین اختیارات کردند که قدرت جایگزینی احکام جدید شرعی را حتی برخلاف آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح کرده، داشته باشد. یا درباره‌ی اموال بیت‌المال، آن را ملک طلق خویش بداند. الگوهای اخلاقی امارت هم تغییر کرد؛ سخت‌گیری زمان عمر درباره‌ی والیان از یاد رفت و کاخ‌سازی رواج یافت. تغییر خلافت به سلطنت و تحت تأثیر نظام رومی واقع شدن آن، و حتی پیش از آن رفتار خلیفه‌ی سوم، دربار آلوده‌ای درست کرده بود. اساسا روی کار آمدن طلقا خود مشکل‌زا شده بود امام حسین علیه‌السلام در رویارویی با مروان فرمود: قد سمعت رسول‌الله صلی الله علیه و آله الخلافة محرمة علی آل ابی‌سفیان و علی الطلقاء و ابناء الطلقاء، فاذا رأیتم معاویه علی منبری فافقروا بطنه. (2).
اینها نسبت به دین و ارزش‌های دینی توجهی نداشتند. تنها اندکی حساسیت در مدینه وجود داشت که آن هم بازیچه دست عبدالله بن زبیر بود.
رشد عنصری مثل یزید در دربار معاویه، امری عادی و خلق‌الساعه نبود. اصرار معاویه هم برای سلطنت یزید نمی‌توانست بی‌مقدمه و یا آن گونه که معاویه و طرفداران او برای تحمیق مردم اظهار می‌کردند، از روی مصلحت‌اندیشی برای اسلام و مسلمانان باشد. آشکارا بود که وضع به جایی رسیده بود که این امر طبیعی می‌نمود و معاویه خود را قادر می‌دید تا آن را به انجام برساند. اینجاست که به اعتقاد امام حسین علیه‌السلام: و علی الاسلام السلام، اذ بلیت الامة براع مثل یزید. (3)
در عمل، حدود الهی ترک می‌شد. سنت نبوی به کناری می‌رفت و بدعت‌های جایگزین می‌گردید. می‌دانیم که جایگزینی بدعت به جای سنت، از همان پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز شد و بعدها این مسأله، مهم‌ترین نکته در تحلیل‌های امام علی علیه‌السلام
(صفحه 51)
در انحراف جامعه‌ی اسلامی بود. پس از وی امام حسین علیه‌السلام هم به مردم بصره نوشت: ان السنة قد امیتت، و ان البدعة قد أحییت و نعشت (4) این مطلبی است که امام حسین علیه‌السلام بارها به آن اشاره فرمود.
همچنین در برابر گسترش فساد بی‌توجهی می‌شد و به تدریج خانه‌ی خلیفه که می‌بایست پاک‌تر از همه جا می‌بود، به بهانه‌های مختلف نجس‌تر از همه

جا می‌شد. استفاده از مسکرات به بهانه‌ی این که در قرآن خمر آمده نه مسکر حلال شمرده می‌شد که متأسفانه بعدها هم به برخی از مذاهب فقهی اهل سنت رسوخ کرد. در حالی که پیغمبر فرموده بود: کل مسکر حرام.

بحث شیوع منکرات در این دروه، در کلمات امام حسین علیه‌السلام فراوان است. امام در بیان معرفی سرچشمه‌ی این فساد به خود یزید و دربار او می‌پردازد. حضرت در برابر سخن مروان و فراخوانی امام حسین علیه‌السلام به بیعت با یزید، فرمود: فکیف تولی علی امة محمد من یشرب المسکر؟ و شارب المسکر من الفاسقین، و شارب المسکر من الاشرار، و لیس شارب المسکر بأمین علی درهم و فیکف علی الأمة؟ (5) چگونه کسی که مشروب مست‌آور می‌خورد، می‌تواند بر امت محمد حکومت کند، در حالیکه چنین کسی فاسق است؛ خورنده‌ی مشروبات مست‌آور از اشرار است؛ چنین کسی حتی بر یک درهم نمی‌تواند امین باشد؛ چه رسد به آن که امین بر امت باشد.

به هر حال، وجود فساد در جامعه‌ی دینی که شعارش اجرای شریعت است، عامل فتور و سستی در ارکان دینی آن است. جامعه‌ای که به ارزش‌هایی اعتقاد داشته باشد اما در عمل پایبند آن نباشد، به طور عادی در همه چیز در جا می‌زند و نمی‌تواند به اندیشه و اراده‌ی خود اطمینان داشته باشد.

(1) تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 60.

(2) الفتوح، ج 5، ص 23.

(3) مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی، ج 1، ص 185 -184.

(4) انساب الاشراف، ج 2، ص 78.

(5) دعائم الاسلام، ج 2، ص 131.

گزارش نامه‌ی واقعه‌ی کربلا
1. امام حسین علیه‌السلام در سوم شعبان (1) سال چهارم (2) هجرت به دنیا آمد. آن حضرت در تمام سالهای کودکیش در کنار جدش رسول‌خدا صلی الله علیه و آله با آن حضرت مأنوس بوده و هیچگاه، حتی در وقت نماز، از آن حضرت جدا نمی‌شد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله سخت به او و برادرش اظهار علاقه کرده بود و با جملاتی که درباره‌ی آنها فرمودند، گوشه‌ای از فضایل آنها را برای مردم بازگو کردند. در آثار حدیثی، شمار زیادی فضیلت برای امام حسین علیه‌السلام نقل شده است که بسیاری از آنها مانند حدیث الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة متواتر است علاقه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله به این دو فرزند، برای همه‌ی اصحاب آشکار بود و در این باره، پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کوشید تا مردم را از علاقه‌ی خود به این دو فرزندش آگاه کرد و حتی فرمود، خدایا دوست بدار کسیکه آنها را دوست بدارد. و می‌فرمود: کسی که مرا دوست دارد، دو فرزند مرا هم باید دوست بدارد: من احبنی فلیحب هذین (3) و فرمود: من أحب الحسن و الحسین فقد أحبنی، و من أبعضهما فقد أبغضنی، (4) کسی که حسن و حسین را دوست بدارد، مرا دوست داشته و آن کسی با این دو بغض بورزد، با من دشمنی ورزیده است. آن حضرت درباره‌ی این دو برادر
(صفحه 54)
فرمود: هما ریحانی من الدنیا، (5). درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام فضایل اختصاصی نیز آمده است که یکی از مشهورترین آنها، روایت «حسین منی و انا من حسین» است. (6).
یحیی بن سالم موصلی که از دوستداران امام حسین علیه‌السلام بود می‌گوید: با امام در حرکت بودیم، به در خانه‌ای رسیدند و آب طلبیدند. کنیز با قدحی پر از آب بیرون آمد.امام پیش از خوردن آب، انگشتر نقره‌ی خود را از دست درآورده به او دادند و فرمودند: این را به اهلت بسپار، آنگاه به نوشیدن آب پرداختند. (7).
ابوبکر بن محمد بن حزم گوید: امام حسین علیه‌السلام از کنار صفه‌ای می‌گذشتند؛ در آن حال دیدند که گروهی از فقرا مشغول خوردن طعامی هستند. آنها از حضرت خواستند تا همراهیشان کند. امام فرمودند: خداوند متکبران را دوست ندارد.آنگاه پایین آمده با آنها غذا خوردند. پس از آن به آنان فرمودند: شما مرابه سفره‌ی خود خواندید و من اجابت کردم؛ اکنون من شما را به سفره‌ی خویش می‌خوانم و شما اجابت کنید. (8) از امام

باقر علیه‌السلام روایت شده است که امام حسین علیه‌السلام در سفر حج پیاده حرکت می‌کرد؛ در حالی چهارپایان او پشت سر او حرکت می‌کردند. (9).
2. امام حسین علیه‌السلام در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان حضور داشت و در کنار پدر به جنگ با پیمان‌شکنان و ظالمان پرداخت. از آن حضرت خطبه‌ای در جنگ صفین نقل شده است که ضمن آن مردم را به جنگ ترغیب می‌کردند. (10) امام حسین علیه‌السلام در همان مراحل مقدماتی صفین در گرفتن مسیر آب از دست شامیان نقش داشت. امام علی علیه‌السلام پس از آن پیروزی فرمود، هذا اول فتح ببرکة الحسین علیه‌السلام (11) زمانی عبیدالله بن عمر در صفین امام را صدا کرد و گفت که پدر تو قریش را چنین و چنان کرده است.
(صفحه 55)
امام او را متهم به پیروی از قاسطین کرده و فرمودند که اینان به زور اسلام را قبول کردند؛ اما در اصل مسلمان نشده‌اند (12).
امام حسین علیه‌السلام در دوره‌ی امامت برادرش، به طور کامل از سیاست وی دفاع می‌کرد. آن حضرت در برابر درخواست‌های مکرر مردم عراق، برای آمدن آن حضرت به کوفه، حتی پس از شهادت برادرش، حاضر به قبول رأی آنها نشده و فرمودند، تا وقتی معاویه زنده است، نباید دست به اقدامی زد. معنای این سخن آن بود که امام در فاصله‌ی ده سال به اجبار حکومت معاویه را تحمل کردند. در مواضع سیاسی امام حسین علیه‌السلام این نکته‌ی مهمی است که کمتر مورد توجه قرار گرفت است. دلیلش آن است که ما، امام حسین علیه‌السلام را بیشتر از زاویه‌ی اقدام انقلابیش در کربلا می‌شناسیم؛ در حالی که امام تابع وظیفه‌ای بود که بر عهده‌اش گذارده شده بود.
3. رهبری شیعیان پس از شهادت امام حسن علیه‌السلام (سال 49) در اختیار امام حسین علیه‌السلام قرار گرفت و مردم کوفه ضمن یک نامه‌ی تعزیت، از رهبری و امامت امام حسین علیه‌السلام استقبال کرده و وفاداری خود را به عنوان یک شیعه به ایشان اعلام کردند. در ضمن از آن حضرت خواستند تا هر چه زودتر دست به اقدام (نظامی) بر ضد امویان بزنند. حضرت در پاسخ به آنان نوشتند: تا معاویه زنده است، دست به اقدامی‌نخواهد زد. این نامه حکایت از دو مطلب اساسی دارد: نخست آن که شیعیان کوفه، به طور منسجم از پس از شهادت امام علی علیه‌السلام و صلح امام حسن علیه‌السلام مغشول فعالیت بوده‌اند؛ دو دیگر آن که سیاست امام حسین علیه‌السلام بر اساس همان سیاست امام حسن علیه‌السلام استوار بوده است. به علاوه، تعابیر موجود در این ناهم نشانگر آن است که شیعیان کوفه، به لحاظ اعتقادی و احساسی، در یک فضای

شیعی پرورش یافته‌اند. و نحن شیعیتک، المصابة بمصیبتک، المحزونة بحزنک، المسرورة بسرورک، السائرة بسیرتک، المنتظرة لأمرک. (13) یک چنین احساسی مشترکی، دقیقا یک احساس شیعی و ولایی است. پاسخ امام به درخواست مردم کوفه این بود: ان بینه و بین معاویة عهدا و عقدا
(صفحه 56)
لا یجوز له نقضه (14).
4. حادثه‌ای که فضای جدیدی را به لحاظ رقابت میان معاویه و مخالفان فراهم کرد، طرح بیعت با یزید بود. این اقدام، مخالف با قرارداد صلح امام حسن علیه‌السلام با معاویه بود. به علاوه، شخصیت پست یزید راه را برای مخالفت بیشتر هموار می‌کرد. معاویه در حوالی سالهای 55 -52 (و در واقع پس از به شهادت رساندن امام حسین علیه‌السلام) شروع به بیعت گرفتن از مردم برای یزید کرد. اقدام معاویه با مخالفت‌های زیادی در شهرهای مختلف به ویژه مدینه و کوفه روبرو شد؛ اما تهدیدها و تطمیع‌ها و خریدن اشراف قبایل، راه را هموار کرد. طبعا شهادت امام حسن علیه‌السلام هم که طرف اصلی معاهده‌ی معاویه برای عدم نصب شخصی به جانشینی‌اش بود، به همین هدف صورت گرفته بود. معاویه بنای آن داشت تا حکومتش را پس از خود میان امویان موروثی کند. در این کار، مغیرة بن شعبه که صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بود در خدعه و نیرنگ و مکر ید طولایی داشت، پیشقدم شده بود.
مروان حاکم پست فطرت مدینه، (15) از طرف معاویه، از مردم این شهر خواست تا با او به عنوان نماینده‌ی معاویه و برای ولیعهدی یزید، بیعت کنند. مروان گفت که یزید روش خلفای راشدین مهدیین! را در پیش خواهد گرفت. عبدالرحمان بن ابی‌بکر اعتراض کرد؛ عایشه هم به دفاع از برادرش برخاست، دیگران هم مخالفت کردند. وقتی حرکت اعتراض‌آمیز اینان را دید، به معاویه نامه نوشت. او هم گفت که این کار، باید به دست خود او انجام شود؛ سپس به بهانه‌ی حج عازم مدینه شد. در این میان، امام حسین علیه‌السلام موقعیت بهتری داشت و مروان ضمن نامه‌ی خود به معاویه نوشت: انی لست آمن أن یکون الحسین مرصدا للفتنة، و أظن یومکم من حسین طویلا. (16) اعتراض مردم به
(صفحه 57)
موروثی شدن خلافت بود؛ چنان که عبدالرحمان پسر ابوبکر گفت: تریدون أن تجعلوها هرقلیة، کلما مات هرقل، قام هرقل (17) می‌خواهید خلافت را هرقلی کنید؛ هر هرقلی که مرد، هرقلی دیگر جانشین او گردد!
5. معاویه از هر راهی برای خاموش کردن صدای مخالفان استفاده می‌کرد. او حتی مقدس‌ترین افراد را از راه تطمیع آزمایش می‌کرد. زمانی در شام، کوشیده بود تا ابوذر را از این راه، آرام کند. در اینجا نمونه جالبی

از سیاست معاویه در برابر امام حسین علیه‌السلام داریم؛ سیاستی که ضمن آن معاویه کوشید تا با فرستادن هدیه ای جالب، از خشم امام حسین علیه‌السلام نسبت به امویان بکاهد؛ اما تیرش به سنگ خورد.
اصمعی گوید: برای معاویه کنیز زیبایی آوردند. از قیمت او پرسید، گفتند: صد هزار درهم، معاویه آن را خرید. آنگاه نگاهی به عمرو بن عاص کرد و گفت: چه کس شایستگی این کنیز را دارد؟ عمرو گفت: امیرالمؤمنین. دیگران نیز که نشسته بودند همین را گفتند. معاویه گفت: نه، این برای حسین بن علی علیه‌السلام مناسب است. او سزاوارترین است، چون هم شرف خانوادگی دارد و هم به خاطر رفع کدورتهای ناشی از اختلاف ما و پدرش آن وقت دستور داد تا او را آماه کرده به رسم هدیه برای امام ببرند. پس از گذشت چهل روز، او را آماده سفر کردند، و همراه او اموال بسیار زیاد و البسه‌ی فراوان و چیزهای دیگر برای امام فرستادند. معاویه نیز نامه‌ای به امام نوشت و ضمن آن گفت: امیرالمؤمنین کنیزی خرید و از او خوشش آمد، اما برای تو ایثار کرد. زمانی که کنیز را نزد امام حسین علیه‌السلام آوردند، امام از زیبایی او شگفت زده شد. آنگاه پرسید: نامت چیست؟ کنیز گفت: هوی. امام فرمود: الحق که اسم و مسمی مناسب یکدیگر است. آیا می‌توانی چیزی بخوانید؟ کنیز گفت: آری! هم قرآن و هم شعر. امام فرمود قرآن بخوان. کنیز شروع کرد: «و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو...» امام از او خواستند تا اگر شعری می‌داند بخواند. کنیز گفت: آیا در امان هستم؟ امام فرمود: آری. زن چنین خواند:
أنت نعم المتاع لو کنت تبقی
غیر أن لا بقاء للانسان
(صفحه 58)
امام با توجه به مضمون شرع به گریه افتادند و فرمودند: تو آزاد هستی، اموالی نیز که معاویه فرستاده همه از آن تو باشد. آیا چیزی درباره‌ی معاویه گفته‌ای؟ کنیز گفت: آری،
رأیت الفتی یمضی و یجمع جهده
رجاء الغنی و الوارثون قعود
و ما للفتی الا نصیب من التقی
اذا فارق الدنیا علیه یعود
امام دستور داد تا هزار دینار دیگر به او بدهند. آنگاه فرمود: پدر من نیز در همین باره چنین می‌فرمود:
و من یطلب الدنیا لحال تسره
فسوف لعمری عنه قلیل یلومها
اذا أدبرت کانت علی المرء فتنة
و ان اقبلت کانت قلیلا دوامها

پس از آن اما گریه کرد و به نماز ایستاد. (18).
در نقلی دیگر هم آمده است که کنیزی دسته‌ی ریحانی را تقدیم امام حسین علیه‌السلام کرد. حضرت در برابر او را آزاد کردند. به حضرت گفته شد که شما تنها برای یک دسته گل او را آزاد کردی؟ حضرت فرمود: خداوند در قرآن ما را چنین ادب آموخته است که «و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها أو ردوها» بهتر از دسته‌ی گل، آزاد کردن او بود. (19).
پیش از این در ضمن بحث از موروثی شدن خلافت، مواضع امام را در برابر اقدام معاویه در این زمینه نقل کردیم. در این فاصله امام یکی از سخت‌ترین مخالفان بود و از هیچ کوششی برای ابراز مخالفت در این زمینه خودداری نمی‌کرد.
در فاصله‌ی زیادی از سالهای که امام حسین علیه‌السلام و برادرشان در مدینه بودند، مروان حکومت این شهر را داشت. او فردی کثیف و فحاش بود و به اندک مناسبتی می‌کوشید تا به دیگویی از امام علی علیه‌السلام پرداخته و به او دشنام دهد. ابویحیی می‌گوید: من نشسته بودم که مروان و امام حسین علیه‌السلام به یکدیگر پرخاش می‌کردند امام حسن علیه‌السلام مانع برادر را می‌شد. مروان به قدری تندی کرد و گفت: شما اهل بیت ملعون هستید. این سخن نشان دهنده‌ی عمق خباثت ذاتی مروان است. همان لحظه امام حسن علیه‌السلام به مروان فرمودند: و الله لقد لعن الله أباک علی لسان نبیه و أنت فی صلبیه. خداوند بر زبان
(صفحه 59)
رسولش پدر تو را لعنت کرد در حالی که تو در پشت پدرت بودی (20) و مروان این گونه از پیامبر صلی الله علیه و اله انتقام می‌گرفت.
یکبار نیز معاویه کوشید تا دختر عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب را برای فرزندش یزید خواستگاری کند.عبدالله با امام حسین علیه‌السلام مشورت کرد. حضرت فرمود: اتزوجه و سیوفهم تقطر نم دمائنا؟ آیا در حالی که از شمشیرهاشان خون ما می‌چکد، دختر به او می‌دهی؟ دخترت را به عقد فرزند برادرت قاسم بن محمد بدر آر. (21) چنان ه.ک در نقلی دیگر آمده، هدف معاویه از این اقدام ایجاد اشتی میان بنی امیه و بنی‌هاشم یا به عبارتی تسلیم کردن‌هاشمیان در برابر امویان بوده است. (22).
6. معاویه برای گرفتن بیعت از مردم مدینه و مکه، به بهانه‌ی سفر حج به حجاز آمد و (در رجب سال 56) در مدینه در جمع مردم شرکت کرد؛ اما باز شماری از فرزندان صحابه در برابر سخنرانی وی سکوت کردند و معاویه نیز آن را به فرصتی دیگر موکول کرد. سیاست وی دست کم در مدینه آن نبود تا به زور دست به این اقدام بزنند. در مکه نیز با مخالفانش بارها سخن گفت؛ اما هر بار پاسخ منفی شنیدن زمانی که امام حسین علیه‌السلام در مکه بود، حاکم شهر، از دیدار مردم عراق با وی، جلوگیری می‌کرد. (23).

معاویه بدون آن که بتواند همه‌ی مخالفان را آرام کرده و موافقت آنان را با بیعت فرزندش یزید جلب کند، در رجب سال شصت هجری درگذشت. عمده‌ی مخالفان این بیعت در زمان معاویه، عبدالله فرزند عمر، عبدالرحمان فرزند ابوبکر، عبدالله فرزند زبیر و امام حسین علیه‌السلام بودند. بعد از آن، مرتب مردم با امام حسین علیه‌السلام رفت و شد داشتند که این تردید حاکم اموی شهر را برانگیخت و درباه ری امام حسین علیه اسلام گزارش به معاویه فرستاد. اما معاویه گفت: تا وقتی حسین آرام است، با او کاری نداشت باش و تنها از وی سخت مراقبت کن. (و اکمن عنه مالم یبدک صفحته) (24) معاویه که خبر مخالفت‌های امام حسین علیه‌السلام و مکاتبات مردم عراق را با وی شنید، خود نامه‌ای به امام حسین علیه‌السلام
(صفحه 60)
نوشت و از او خواست تا دست از شقاق و اختلاف‌افکنی بردارد و به مردم عراق اعتماد نکند. وی به امام نوشت: و اتق الله، و لا تردن هذه الامة فی فتنة. (25) و در عبارتی دیگر: واتق شق عصا الامة و ان یرجعوا علی یدک الفتنة. (26) مراقب باش بار دیگر این امت را در فتنه باز نگردانی. از اختلاف‌افکنی پرهیز کن و مراقب باش فتنه به دست تو برنگردد.
7. امام حسین علیه‌السلام از نامه‌ی معاویه برآشفت و ضمن نامه‌ای که پس از قتل حجر بن عدی، عمرو بن حمق خزاعی و ولایتعهدی یزید به معاویه نوشت، سخت از وی انتقاد کرد؛ آن حضرت در این نامه به معاویه نوشت: آیا تو قاتل حجر بن عدید و اصحاب نمازگزار و عابد او نبودی که با ظلم درافتادند. بدعت‌ها را انکار کردند و در این راه از چیزی نهراسیدند؛ تو هم از روی ستم آنان را کشتی، بعد از آن که با قسم‌های محکم و عهد و پیمان آنان را امان بخشیده بودی. آیا تو قاتل عمرو بن حمق خزاعی صحابی رسول‌الله نبودی که عبادت زیاد او را به سختی درافکنده، رنگ چهره‌اش را عوض کرده و جسمش را نحیف و لاغر ساخته بود... آیا تو نبودی که زیاد بن سمیه را که در خانه‌ی عبید به دنیا آمده بود به ابوسفیان بستی...و به این ترتیب سنت رسول‌الله را ترک کرده، به طور عمدی فرمان او را رها ساختی و هوای نفس خود را به رغم راه هدایت الهی، پیروی کردی. آنگاه وی را بر عراقین مسلط ساختی، آنچنان که دست مردم را قطع کرده، چشمانشان را کور ساخته و آنان را به شاخه‌های نخل می‌آویخت. آیا تو دو حضرمی را نکشتی، آن دو نفری که زیاد به تو نوشت: آنان بر دین علی هستند و تو پاسخ دادی که هر کسی را که بر دین و رأی علی بود بکش و او نیز به دستور تو آنان را کشت و مثله کرد؛ آیا جز آن است که دین علی‌همان دین محمد است؟.. من برای خود چیزی را بهتر از جهاد با تو نمی‌بینم؛ اگر آن را انجام دهم، تقرب به خداوند جسته‌ام و اگر

جهاد با تو را ترک کنم، باید به خاطر تقصیری که کرده‌ام، استغفار کنم... ای معاویه! تو را بشارت به قصاص میدهم، یقین به حساب کن و بدان که خداوند کتابی دارد که هر گناه کوچک و بزرگی را در آن ثبت می‌کند. و خداوند تو را فراموش
(صفحه 61)
نخواهد کرد که مردم را با ظن و گمان دستگیر می‌کنی، و با اندک شبهه و تهمتی آنان را به قتل می‌رسانی و مردم را وادار به بیعت با فرزندت یزید می‌کنی، بچه‌ی سفیهی که شراب می‌خورد، و با سگ بازی می‌کند بدان که بر خودت زیان وارد ساختی، دینت را خراب کردی، خیانت در امانت کردی، رعیتت را فریب دادی و جایگاهت را پر از آتش کردی. دور باشند قوم ستمگر از رحمت خداوند. (27).
دیدگاه‌های امام در این نامه که در منابع مختلف، به صورت‌های متفاوتی آمده، قابل توجه است. امام در این نامه، معاویه را به خاطر نصب فرزندش متهم به خیانت کرده، اقدام او را اسباب خرابی رعیت می‌دادند (فخنت، امانتک، و أخربت رعیتک).
همچنین امام، شارب خمر را از اشرار دانسته و می‌فرماید: فرد شرابخوار ایمن بر یک درهم هم نمی‌تواند باشد؛ چطور ممکن است که بر کار امت امین باشد. (فکیف تولی
(صفحه 62)
علی امة محمد من یشرب المسکر؟ و شارب المسکر من الفاسقین، و شارب المسکر من الاشرار، و لیس شارب المسکر بأمین علی درهم. فکیف علی الامة؟ (28).
تکیه روی مسکر و نه خمر. شاید به این معنا هم باشد که هر نوع مسکری حرام است؛ برخلاف برخی که معتقد بودند در قرآن فقط خمر آمده و جز آن سایر مسکرات حرام نیست!
اما روی اتهام فتنه‌گری هم تکیه خوبی کرده و به آن پاسخ داده است. و آنها این که هیچ فتنه‌ای بالاتر از خود معاویه که بر مسند حکومت نشسته، نیست.) فا اعلم فتنة علی الامة أعظم من ولایتک علیها ((29).
انتقادهای امام به معاویه در قالب این نکته که معاویه، کسانی را کشته است که اولا با ستمگری مخالف بوده‌اند و ثانیا با بدعت. (ینکرون الظلم و یستعظمون البدع).
به خصوص که آنان عابد و زاهد هم بوده‌اند. سپس نمونه‌هایی از ستمگری‌های معاویه و زیاد را در عراق بیان کرده و به ترک سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در قصه‌ی بستن زیاد به پدرش ابوسفیان تصریح می‌کند. (30).
بعدها، وقتی معاویه رو در رو با حسین بن علی علیه‌السلام قرار گرفت، به

او گفت: آیا شنیدی ما چه بر سر حجر و اصحاب او و شیعیان پدرت آوردیم؟ امام فرمود: چه کردید؟ معاویه گفت: آنها را کشتیم، کفن کردیم، نماز بر آنها خواندیم و دفن کردیم. امام فرمود: اما اگر ما یاران تو را بکشیم، نه آنها را کفن می‌کنیم و نه نماز بر آنها می‌خوانیم و نه دفن می‌کنیم. (31)
5. پس از آن که یزید به قدرت دست یافت، در نخستین مرحله، از حاکمش ولید بن عتبه بن ابی‌سفیان خواست تا از مردم مدینه برای خلافت او بیعت بگیرد و برای این کار از امام حسین علیه‌السلام شروع کند! منابع نوشته‌اند که یزید تمام تلاشش آن بود تا از این چند نفر مخالف بیعت گرفته شود. (32) در بیشتر منابع این تعبیر از سوی یزید
(صفحه 63)
مطرح شده است که فخذ حسینا و عبدالله بن عمر و ابن‌الزبیر بالبیعة اخذا لیس فیه رخخصة حتی یبایعوا. (33) اما در برخی از منابع هم آمده است که اگر حسین بیعت نکرد، او را بکش: ان أبی علیک فاضرب عنقه، و ابعث الی رأسه. (34) در خبری هم ابن‌اعثم آورده است که یزید به ولید نوشت، اگر حسین بیعت نکرد، و لیکن جوابک الی رأس‌الحسین. (35) در برخی از منابع سنی آمده است: و لیکن أول من تبدأ به الحسین وارفق به. (36) سخت‌گیری برای آن بود که زودتر بیعت کنند تا فرصت جمع‌آوری هوادرا از این گوشه و آن گوشه‌ی جهان اسلام نداشته باشند. گریختن آنان از مدینه، و رفتن به مکه یا عراق، به طور طبیعی برای امویان گرفتاری به وجود می‌آورد. مروان گفت: باید از آنها بیعت گرفت، پیش از آن که خبر مرگ معاویه را بشنوند؛ در غیر این صورت: ان علموا وثب کل واحد منهم فی جانب، و أظهر الخلاف و المنابذة و دعا الی نفسه. (37) اگر بدانند هر کدام یک طرف سر به شورش برمی‌دارند و مخالفت و دشمنی ابراز کرده مردم را به خویش دعوت می‌کنند. او به ولید حاکم مدینه تأکید کرد، پیش از آن که فتنه‌ای پدید آید، از آنان بیعت بگیر و اگر بیعت نکردند گردن آنان را بزنند. (و الا فاضرب اعناقهم!) (38) ولید درخواست او را نامعقول خواند و با اشاره به امام حسین علیه‌السلام گفت: فانه بقیة ولد النبیین (39) من چگونه می‌توانم او را بکشم.
9. به هر روی ولید، امام حسین علیه‌السلام و ابن‌زبیر را که در مسجد نشسته بودند، به دارالاماره فراخواند. آن دو دریافتند که باید اتفاقی مثل مرگ معاویه رخ داده باشد. به همین دلیل احتیاط را پیشه کردند. امام حسین علیه‌السلام گفت که تنها بدون همزاه نزد حاکم مدینه نخواهد رفت؛ به همین دلیل به منزل آمد. لباس پوشید، وضو گرفت و دو رکعت نماز خوانده همراه (نوزده نفر (40) از) طایفه و عشیره‌ی خود به دارالاماره رفت و به

(صفحه 64)

آنان فرمود: در صورتی مکه اوضاع وخیم شد، - مثلا سر و صدایی بلند شد - آماده باشند. (41) وقتی نزد حاکم مدینه سخن از بیعت با یزید شد، امام فرمود: لا خیر فی بیعة سر، و الظاهرة خیر. (42) و بدین وسیله خود را از آن وضیعت بیرون آورد. وقتی امام رفت، مروان بر ولید برآشفت؛ اما ولید به او گفت که حاضر نیست با امام حسین علیه‌السلام برخوردی داشته باشد که دینش را در آن از دست بدهد. و بخ غیرک مروان! انک اخترت لی التی فیها هلاک دینی... و انی قتلت حسینا، سبحان الله (43) بعدها که خبر برخورد ولید بن عتبة به گوش یزید رسید، وی را عزل کرده و عمرو بن سعید عاص را - که همزمان حاکم مکه هم بود - به حکومت مدینه گماشت. (44)

گویا آن شب باز ولید (و شاید هم مروان با اصرار) درخواست بیعت از امام حسین علیه‌السلام کرد و امام این‌بار تندتر برخورد کرد. از جمله امام حسین علیه‌السلام پس از اصرار ولید بر بیعت فرمود: کسی مثل من، با کسی مثل یزید بیعت نخواهد کرد؛ او قاتل نفس محرمه، شارب خمر و معلن به فسق است؛ پس از آن از قصر خارج شد. (45).

امام صبح روز بعد با مروان روبرو شد و او به امام حسین علیه‌السلام گفت: انی امرک ببیعة أمیرالمؤمنین یزید، فانه خولک فی دینک و دنیاک. در این وقت امام فرمود: انا لله و انا الیه راجعون. و علی الاسلام السلام. (اذ بلیت الاسلام براع مثل یزید) بحث میان آنان بالا گرفت و امام فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده است که حکومت بر آل ابوسفیان و طلقا حرام است. مروان گفت: تو می‌باست با یزید بیعت کنی، آن هم در حالی که در حالت تحقیر قرار داری (صاغرا) پس از آن اشاره به نزاع تاریخی میان بنی‌هاشم و بنی‌امیه کرد. امام فرمود: یا مروان! الیک عنی، فانک رجس و اناأهل بیت الطهارة. (46).

10. وقتی به دنبال ابن‌زبیر فرستادند، وی پیغام می‌داد که الان می‌آیم، الان می‌آیم. باز تأخیر می‌کرد؛ مجددا در پی او می‌فرستادند. وقتی فرصت گذشت، آخر شب ابن‌زبیر مدینه را به سوی مکه ترک کرد.

(صفحه 65)

امام حسین علیه‌السلام نیز که می‌دانست با وجود کثرت امویان در مدینه، این شهر امن نیست، پس از خداحافظی با قبر پیامبر صلی الله علیه و آله مدینه را رها کرده، همراه با شماری از خویشان و نزدیکان و زن و فرزند،به سوی مکه راه افتاد. حاکم مدینه که از رفتن این دو، در باطن خشنود بود، در مدینه شروع به دستگیری برخی از هواداران ابن‌زبیر افتاد. عبدالله بن مطیع عدوی از آن جمله بود که با فشار طایفه‌ی بنی‌عدی آزاد شد. (47).

گویا ملاقات وی با امام حسین علیه‌السلام در حین خروج امام از مدینه، پیش از دستگیری او باشد. در این ملاقات او به امام هشدار داد تا به کوفه نرود: فاذا أتیت مکة، فاتق الله و لا تأت الکوفة. (48).
11. به گزارش ابن‌اعثم، امام حسین علیه‌السلام در حین خداحافظی با قبر مادر و پیامبر صلی الله علیه و آله و برادرش امام حسن علیه‌السلام در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله لحظه‌ای خوابش برد و آن حضرت را در عالم رؤیا دید که به امام حسین علیه‌السلام فرمود: یا حسین! کأنک عن قریب أراک مقتولا مذبوحا بأرض کرب و بلا من عصابة من امتی. (49) این خبر، از جمله اخباری است که به نوعی آگاهی امام حسین علیه‌السلام را از رخداد کربلا نشان می‌دهد. مانند این خبر در منابع مختلف آمده و در این باره، بحث‌های زیادی صورت گرفته است. مع الاسف در این باره تنها خبر فتوح نمی‌تواند مقبول واقع شود.
محمد بن حنفیه برادر امام حسین علیه‌السلام گفتگویی با حضرت دارد که در منابع به صورت‌های متفاوتی آمده است. بر اساس برخی نقلها، وی از امام حسین علیه‌السلام خواست تا می‌تواند در بیعت با یزید کوتاهی کند و در این فرصت، نمایندگانی به شهرهای مختلف بفرستد؛ اگر توفیقی به دست آورد، اقدام کند و در غیر این صورت، با ماندن در مدینه مشکلی برای او پیش نخواهد آمد. (50) پاسخ امام این بود که او هم همین فکر را دارد، جز این که در مکه خواهد بود، و در آن جا این اقدام را خواهد کرد. پس از آن وصیتی برای برادرش نوشت و در آنجا بود که هدف اصلی از قیام خود را یاد کرد: انی
(صفحه 66)
لم اخرج أشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیرة جدی وسیرة أبی علی بن أبی‌طالب. (51) این متن نیز تنها در فتوح ابن‌اعثم آمده است.
بنا به نقل دینوری، تمامی‌اهل بیت امام حسین علیه‌السلام همراه با وی از مدینه خارج شدند و تنها کسی که بر جای ماند، محمد بن حنفیه بود. (52) نوشته‌اند که امام حسین علیه‌السلام از وی خواست بماند و اخبار مدینه را به او برساند. از اخبار دیگر بر می‌آید که در زمان اقامت امام حسین علیه‌السلام در مکه، وی نیز به آنجا آمده و بار دیگر برادر را از رفتن به عراق نهی کرده است. (53) وی در مکه با رفتن امام به کوفه مخالفت کرد و حتی اجازه‌ی همراهی فرزندانش را با امام حسین علیه‌السلام نداد. (54) امام حسین علیه‌السلام در حال خروج از مدینه (که شب شنبه 27 رجب سال 60 هجری بود) (55) این آیت قرآنی را که حکایت حضرت موسی و خروج او از میان فرعونیان بود می‌خواند: «فخرج منها خائفا

یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین»؛ (56) ابن‌زبیر شب قبل از آن از مدینه خارج شده بود.
12. انتخاب شهر مکه توسط امام حسین علیه‌السلام انتخاب درستی بود؛ زیرا یمن یا هر نقطه‌ی دیگری، امنیت مکه را نداشت؛ در مکه این امکان بود که آن حضرت، اوضاع را بسنجد و تصمیم بگیرد. تا اینجا علت اصلی خروج از مدینه، در وهله‌ی نخست، گریز از شرایط حاکم بر این شهر برای گرفتن بیعت به زور اس. در وهله‌ی دوم پیدا کردن شرایط مناسبی برای مبارزه با یزید. و احیانا اگر زمینه مساعد بود، ساقط کردن وی و به دست گرفتن حکومت.
(صفحه 67)
13. امام حسین علیه‌السلام در بیست و هشتم ماه رجب از مدینه به سوی مکه براه افتاد و سوم شعبان (شب جمعه) که از قضا روز تولد خود امام حسین علیه‌السلام است، آن حضرت به مکه وارد شد. امام حسین علیه‌السلام اندکی بیش از چهار ماه - از سوم شعبان تا هشتم ذی حجه - در مکه ماند وقت ورود، اما به خانه‌ی عباس بن عبدالمطلب وارد شد. (57) دینوری نوشته است که حضرت در شعب علی وارد شد؛ مردم هر روز نزد وی آمده، اطرافش حلقه می‌زدند. حتی ابن‌زبیر هم در جمعی که اطراف امام بودند، حضور می‌یافت. (58) روشن بود که ابن‌زبیر احساس می‌کرد که با وجود امام در مکه کسی با او همراهی نخواهد کرد. چرا با ورود امام حسین علیه‌السلام به مکه ففرح به أهلها فرحا شدیدا و جعلوا یختلون الیه بکرة و عشیة. (59) با آمدن امام به مکه مردم آنجا خوشحال شده صبح و شام نزد وی رفت ؤ امد داشتند.
14. امام حسین علیه‌السلام در مکه تلاش خود را برای فراهم کردن زمینه‌ی قیام آغاز کرد. دنیای اسلام در آن شرایط تنها دو بال داشت: عراق و شام. شام در انحصار امویان بود و این تنها عراق بود که میتوانست نیروی لازم را برای یک قیام عمومی‌بر ضد امویان فراهم کند. بنابراین اگر کسی، انقلابی می‌اندیشید، تنها می‌بایست به عراق فکر می‌کرد. اگر این انقلابی فردی مانند امام حسین علیه‌السلام بود، آگاه بود که اگر شیعه‌ای هم برای او وجود داشته باشد، تنها در کوفه واحیانا در بصره است و بس. برای همین امام چشم انتظار اعلام آمادگی شیعیان کوفه و بصره بود. در یمن نیز شیعیانی بودند؛ اما یمن از مرکزیت دنیای اسلام دور بود.
15. اما در کوفه؛ با مرگ معاویه، و بیعت نکردن امام حسین علیه‌السلام با یزید، شیعیان کوفه جان تازه‌ای گرفتند و احساس کردند که رهبرشان برای مبارزه با یزید آماده شده است. حکومت سهل گیرانه‌ی نعمان بن بشیر، حاکم انصاری کوفه از طرف معاویه، (که درباره‌اش گفته شده است: کان النعمان عثمانیا مجاهرا، یبغض علی، سیء القوال فیه (60) و

(صفحه 68)

در عین حال درباره‌اش گفته شده است: کان رجلا حلیما یحب العافیة) (61) زمینه را برای رفت‌وآمد شیعیان با یکدیگر فراهم می‌کرد. سکوت شیعیان تا این زمان، به خاطر آن بود که امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام به آنان می‌گفتند تا معاویه زنده است، نباید دست به اقدامی بزنند. بنابراین همه‌ی صداها در گلو فرومانده بود؛ اکنون با آمدن یزید، آماده‌ی اعتراض و فریاد بودند. آنان از پیش انسجام سیاسی خود را داشتند و چند شخصیت معتبر که از اصحاب امام علی علیه‌السلام بودند، آنان را رهبری می‌کردند. برترین آنان سلیمان بن صرد خزاعی بود. دست کم یک سوم مردم کوفه احساس شیعی داشتند؛ اما به هر روی عامه‌ی مردم این شهر، تابع اشراف و رؤسای قبایل بودند که جدای از ویژگی‌های شخصی،حکومت به آنان اعتبار می‌داد.

16. در این زمان، شیعیان کوفه تنها یک راه در پیش داشتند و آن دعوت از امام حسین علیه‌السلام بود جلساتی میان خود آنان و در منزل سلیمان بن صرد برگزار شد. وی با آنان سخن گفت و اظهار کرد: اگر واقعا می‌دانید که می‌توانید امام حسین علیه‌السلام را یاری کنید، از وی دعوت نمایید (62) (فان کنتم تعلمون أنکم ناصره و مجاهدو عدوه، فاکتبوا الیه.) (63) و در جای دیگر: ان خفتم الفشل فلا تغروه؛ اگر آگاهید که سست خواهید شد، او را فریب مدهید. (64) پس از آن که از آنان عهد و پیمان گرفت، آنان شروع به نامه‌نگاری، به امام حسین علیه‌السلام کردند. تجربه‌ی گذشته در سستی حمایت مردم کوفه از امام علی علیه‌السلام و فرزندش امام حسن علیه‌السلام نشان می‌داد که شیعیان در راهی که انتخاب می‌کردند، چندان استوار نبودند. این مطلبی بود که همه‌ی مخالفان حرکت امام حسین علیه‌السلام به کوفه، به آن حضرت گوشزد می‌کردند؛ اما چه می‌شد کرد.

17. شعیان کوفه که خبر عدم بیعت امام حسین علیه‌السلام با یزید را شنیده و آماده برای مبارزه شده بودند. تصمیم گرفتند تا امام را به کوفه بیاورند: اجتمعت الشیعة فی منزل سلیمان بن صرد و تذاکر و أمر الحسین و مسیره الی مکة، قالوا: نکتب الیه یأتینا الکوفة. (65).

(صفحه 69)

آنان در منزل سلیمان اجتماع کردند و از کار حسین و آمدنش به مکه آگاه شدند و گفتند: به او نامه می‌نویسم تا به کوفه بیاید. پس از آن نامه‌نگاری آغاز شد. سلیمان که مردی با تجربه بود، نپذیرفت تا به تنهایی نامه بنویسد، بلکه از همه خواست تا به طور مستقل نامه‌نگاری کنند.این امر طبیعتا همه آنها را درگیر ماجرا می‌کرد. طبق تصریح همه‌ی مورخان، کوفیان نامه‌های فراوانی به امام حسین علیه‌السلام نوشتند. هر گروهی نامه‌ای را می‌نوشتند و دسته جمعی آن را امضا کرده، برای امام

می‌فرستادند. در میان این افراد، افزون بر بزرگان شیعه، برخی از اشراف فرصت‌طلب هم مشارکت داشتند که از آن جمله می‌توان به شبث بن ربعی، حجاز بن ابجر عجلی و عمرو بن حجاج و عده‌ای دیگر (66) اشاره کرد که پس از برگشتن ورق، در کربلا حاضر شده و در رأس سپاه کوفه بر ضد امام حسین علیه‌السلام جنگیدند. این چند نفر با هم یک نامه نوشتند (67) که این نشان از هماهنگی آنان در یک توطئه دارد.بعدها برخی از کوفی‌ها که به امام حسین علیه‌السلام پیوستند، درباره‌ی نامه نوشتن این قبیل اشراف نوشتند که هدف آنان این بود: لیجعلوک سوقا و کسبا. (68) تو را وسیله‌ای برای بهره‌مند شدن بیشتر از مال دنیا قرار دهند. شاید برای جذب شیعیان به خود یا به گونه‌ای دیر پس از پیروزی احتمالی امام حسین علیه‌السلام و یا حتی انداختن امام در دامی که امویان تدارک دیده بودند.
رهبران شیعه که عبارت از سلیمان بن صرد، مسیب بن نجبة، رفاعة بن شداد و حبیب بن مظهر بودند، با هم یک نامه نوشتند. اینان بعد از کربلا، رهبر جریان توابین شدند.
18. محتوای این نامه‌هاتقریبا یکنواخت بود و مطالب مهم آنها، همانی است که در نامه‌ی سلیمان بن صرد آمده است: سپاس خدای را که دشمن جبار تو را شکست؛ کسی که بر این امت شورید؛ اموال آن را غضب کرد و بدون رضایت بر آن حاکم شد؛ پس از آن بهترین‌ها را کشت و بدترین‌ها را بر جای گذاشت و مال خدا را میان ثروتمندان بگرداند؛ دور باد همان گونه که ثمود؛ اما اکنون، لیس علینا امام، فاقدم علینا،
(صفحه 70)
لعل الله یجمعنا بک علی الحق (69) اکنون امامی نداریم، بیا، شاید خداوند همه‌ی ما را زیر سایه‌ی رهبری تو بر راه حق وحدت بخشد.
یک متن نمونه که کوتاه و گویا بود، این بود: اما بعد: فحی هلا! فان الناس ینتظرونک لا امام لهم غیرک، فالعجل، ثم العجل. و السلام. (70) و در تعبیر دیگر: قد فشا فینا الجور، و عمل فینا بغیر کتاب الله و سن نبیه. (71) دو سوژه«ستم و بدعت» از اعتراض‌هایی بود که همیشه‌ی شیعیان نسبت به دستگاه خلافت داشتند. این درسی بود که در خطبه‌های امام علی علیه‌السلام در کوفه فراگرفته بودند. (72).
19.پس از آن که شمار نامه‌ها به حجمی رسید که نشان می‌داد حدود دوازد هزار نفر آماده‌ی حضور امام در کوفه هستند، امام حسین علیه‌السلام که تا این زمان سکوت کرده بود، اقدام به دادن پاسخ کرد. این پاسخ، همراه با یک اقدام عملی برای سنجش وضعیت کوفه و گرفتن درصد اطمینان به کوفیان صورت گرفت. در این نامه امام پیام نامه‌های متعدد کوفیان را با این عبارت بیان فرمودند که: و مقالة جلکم: انه لیس علینا امام، فأقبل لعل الله أن یجمعنا بک علی الهدی و الحق. بر این

اساس، من، برادرم، عموزاده‌ام، و فرد مورد اعتماد از اهل بیتم را می‌فرستم. به او گفته‌ام تا از حال و کار و عقیده‌ی شما مرا آگاه سازد. اگر او به من نوشت که آرای شما همان است که در نامه‌هایتان آمده، نزد شما خواهم آمد. سپس امام افزودند: فعلمری ما الامام الا الحاکم بالکتاب، القائم بالقسط، الدائن بدین الحق، الحابس نفسه علی ذات الله والسلام. (73) امام، امام نیست مگر آن که به کتاب خدا عمل کند، عدالت را اجرا کند، باور به دین حق داشته باشد و خود را وقف خداوند کند.
20. مسلم که شجاع‌ترین فرزندان عقیل بود، این زمان، در حدود چهل و پنج سال سن داشت. وی - بنا به نقلی همراه قیس بن مسهر صیداوی - (74) از مکه عازم مدینه

شد و از آنجا همراه دو راهنما، راه عراق را در پیش گرفت. امام حسین علیه‌السلام از او خواسته بود تا بر هانی بن عروه وارد شود. (75) بر اساس برخی اخبار ابتدا نزد هانی آمد. (76) اما اخبار دیگری اشاره دارد که بر مختار وارد شد. (77) خبر دیگری حکایت از آن دارد که بر مسلم بن عوسجه وارد گردید. (78) قاعدتا برای آن که محل وی چندان مشخص نباشد، ممکن است چندین خانه را به عنوان محل استقرار خود معین کرده باشد. مسلم در 15 رمضان سال 60 به راه افتاد و در پنجم شوال همان سال - یعنی بیست روز بعد - وارد کوفه شد و تا هشتم ذی‌حجه که شهید شد، در این شهر بود. به محض ورود وی، رفت‌وآمد شیعیان با او آغاز شد و آنان با مسلم به عنوان نماینده‌ی امام حسین علیه‌السلام بیعت کردند. مبنای بیعت، عمل به کتاب خدا و سنت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله مبارزه با ستمگران، دفاع از مستضعفان و تقسیم غنائم به طور عادلانه بود. بر طبق نقل مورخان، دوزاه تا هیجده هزار (79) نفر با مسلم بیعت کردند.
21. از شرایط کوفه چنین به دست می‌آید که شیعیان کوفه، خود مبتکر حرکت سیاسی خویش بودند و امام در پاسخ دعوتشان، مسلم را فرستاد، اما شیعیان بصره اندک بودند (80) و امام برای فعال کردن آنان، نامه‌ای به سرانشان نوشت و از آنان خواست تا ماده باشند. این نامه‌ها که محتوای واحدی داشت به این مضمون‌بود: ابتدا از رسالت رسول‌خدا و این که حضرت در انجام آن موفق بوده، سخن به میان آمده. پس از آن این سخن که اهل بیت وارث به حق اویند و سزاوارتر از همه به خلافت مورد تأکید قرار گرفته و سپس آمده بود: ما ابتدا سکوت کردیم؛ چون از اختلاف هراس داشتیم (فاستأثر علینا قومنا بذلک، فرضینا و کرهنا الفرقة)؛ (81) اما اکنون بدعت‌ها ظاهر شده و اساس دعوت من، به کتاب خدا و سنت رسول است. (82) به نقل بلاذری، امام به

رؤسای بصره نوشتند: ان السنه قد امیتت، و ان البدعة قد احییت و نعشت. (83) سنت از میان رفته و بدعت احیا شده و مبنای عمل قرار گرفته است.
سلیمان غلام امام این نامه‌ها را به بصره برد. عبیداالله بن زیاد حاکم بصره از آمدن سلیمان آگاه شد، او را دستگیر کره، به دار آویخت. (84) از میان مردم بصره، یزید بن مسعود از طایفه‌ی بنی‌سعد با شماری از بزرگان قبایل جلسه‌ای گذاشت و پس از جلب حمایت آنها نامه‌ای به امام حسین علیه‌السلام نوشت و گفت که اهل بیت، حجت خدا روی زمین هستند و راهنمای مردم و ما در اجرای فرمان تو آماده‌ایم. برخی دیگر هم مانند یزید بن نبیط پاسخ مثبت دادند. وی از طایفه‌ی عبدالقیس بود. وی با دو فرزندش به مکه رفت واز همان جا همراه امام بود تا در کربلا به شهادت رسید.
فعالیت امام برای جذب شیعیان بصره در این مقطع، بدان هدف بود تا آنان نیز کمک کنند تا در صورتی که امام عازم کوفه شد، بتوانند به وی بپیوندند.
22.مسلم در اوج فعالیت خود، زمانی هک شرایط را فراهم دید، برای آن که مبادا امویان مشکلی برای کوفه ایجاد کنند، نامه ای به امام حسین علیه السلام نوشت و از ان حضرت خواست تا به سرعت خود را به کوفه برساند و اصلا در آمدن تأخیر نکند. تا اینجا، همه چیز روی روال طبیعی جلو می‌رفت شرایط از هر جهت برای آمدن امام حسین علیه‌السلام مناسب می‌نمود. نعمان بن بشر حاکم کوفه، از شدت احتیاط، حاضر به مبارزه با مسلم بن عقیل و شیعیان که در این زمان گویش هر را در اختیار داشتند نبود. در این باره از وی مطالب مختلفی نقل شده است. وقتی هواداران بنی امیه او را متهم به ضعف کردند، گفت: أن أکون مستضعفین فی طاعة الله أحب الی م أن أکون نم الاعزین فی معصیة الله. (85) این که من در طاعت الهی از مستضعفین باشم - متهم به ضعف شوم - بهتراز آن است که در معصیت خدا عزیزترین‌ها باشم. البته در سخنانش از مردم خواست تا وارد فتنه و اختلاف نشوند. (86) در این زمان، برخی زا طرفداران بنی
(صفحه 73)
امیه - مانند عمر بن سعد، محمد بن اشعث بن قیس، مسلم بن سعید حضرمی و عمارة بن عقبه و عبدالله بن مسلم - (87) گزارش وضعیت کوفه دائر بر آمدن مسلم و بیعت شیعیان با او را به یزید نوشتند و از وی خواستند که اگر به کوفه نیاز دارد، فردی نیرومند را که مانند خودش با دشمنان عمل کند، (رجلا قویا ینفذ أمرک، و یعمل مثل عملک فی عدوک) به کوفه بفرست. (88) یزید تنها چاره‌ی کار را فرستادن فرد جبار و خونریز و بی حسب و نسبی مانند عبیدالله بن زیاد به کوفه دید. زبان و شمشیر تیز او می‌توانست شهر را آرام سازد؛ و به دلیل سستی مردم کوفه و

بی‌برنامگی چنین هم شد. سختگیری ابن‌زیاد، یکباره اوضاع کوفه را دگرگون کرد. ابن‌زیاد هم روش استبدادی داشت، هم اشراف را به همراه داشت و هم دین و ایمان نداشت؛ همه این خصوصیات از وی عنصری خشن و سختگیر ساخته بود. وی هانی را دستگیر کرد که منجر به شورش قبیله مذحج شد. اما شریح قاضی آد و شهادت داد که هانی زنده است؛ مذحجیان متفرق شدند؛ باز خبر رسید که هانی اذیت شده است؛ شیعیان گرد مسلم جمع شدند و قصر را در محاصره گرفتند. طولی نکشید که با حمایت اشراف و تبلیغات آنان، و شاید ضعف رهبری شیعیان، مردم پراکنده گشتند. مسلم در کوفه تنها ماند و در حال که در خانه‌ی زنی بانام طوعه پناه جسته بودند، با گزارش فرزند وی، توسط نیروی اعزامی ابن‌زیاد دستگیر شد. پس از آن هانی و مسلم در جلوی دارالاماره‌ی کوفه به شهادت رسیدند. آن‌گاه چند نفر دیگر نیز که به حمایت از مسلم برخاسته بودند، از جمله عبدالاعلی کلبی، دستگیر شده و به شهادت رسیدند. (89) بدین ترتیب حرکت شیعیان کوفه در آغازین مرحله‌ی خود، کور شد. در این لحظه دشواری اصلی آن بود که مسلم نتوانست نامه‌ی دیگری بررای امام حسین علیه‌السلام بنویسد و آن حضرت را از شرائط دشوار کوفه آگاه گرداند. در وصیتی که وقت شهادت برای عمر بن سعد کرد، از او خواست تا امام حسین علیه‌السلام را از اوضاع بد کوفه مطلع سازد و به او بنویسد که
(صفحه 74)
به این شهر نیاید؛ اما عبیدالله مانع این اقدام شد. درست روزی که مسلم به شهادت رسید، یعنی روز هشتم ذی‌حجه یا روز ترویه، امام حسین علیه‌السلام با عجله‌ی هر چه تمامتر، مکه را به قصد عراق ترک کرد. امام که عمره‌ی حج انجام داده بود، آن را تبدیل به عمره‌ی مفرده کرده، از مکه خارج شد. (90).
23. احتمال حرکت امام حسین علیه‌السلام به کوفه، از پیش مطرح بود و همین امر سبب شده بود تا کسانی از روی مصلحت‌اندیشی، امام حسین علیه‌السلام را از رفتن به کوفه نهی کنند. این اعتراض‌ها در منابع، فراوان بوده و به طور عمده از سوی کسانی است که با اهداف اصلی امام آشنایی نداشته و صرفا در اندیشه‌ی حفظ جان و سلامتی امام بودند؛ آن هم بدون آن که توجه داشته باشند که مکه نیز چندان امنیتی برای امام حسین علیه‌السلام ندارد. این اعترض‌ها بیتشر با استناد به تجربه‌ی منفی کوفه در حمایت از پدر و برادر امام حسین علیه‌السلام بود. آنان از بی‌اعتمادی به مردم کوفه سخن می‌گفتند. نخستین این افراد، عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر بودند. عبدالله بن عمر با اشاره به فریب مردم به خاطر پول امویان (لمکان هذه الصفراء و البیضاء) از امام خواست تا همراه

با مردم شده و همان‌طور که معاویه را تحمل کرد، یزید را هم تحمل کند! (أن تدخل فی صلح ما دخل فیه الناس، و تصبر کما صبرت لمعاویة من قبل). وی افزود: شاید یزید به زودی مرد و شما راحت شدید. (91) پاسخ امام کوبنده بود. اف لهذا الکلام ابدا ما دامت السماوات والارض. امام از ابن‌عمر پرسید: به نظر تو آیا من در اشتباهم؟ وی گفت: نه. اما ترسم آن است که تو را بکشند. امام فرمود: در هر حال، اگر من بیعت نکنم مرا خواهند کشت. (92) به جز این، امام یک پاسخ دیگر هم در برابر اعتراض عبدالله بن عباس و ابن‌زبیر داشت: ان رسول‌الله صلی الله علیه و آله قد أمرنی بأمر و أنا ماض فیه. (93) این خبر با این که در منابع سنی هم آمده، در قرون اخیر بیشتر مورد توجه نویسندگان شیعه قرار گرفته است. این زمان، یزید طی نامه‌ای ضمن تهدید مردم مدینه از حمایت امام حسین علیه‌السلام، (94)

(صفحه 75)

از ابن‌عباس، به عنوان بزرگ بنی‌هاشم خواست تا مانع حرکت امام حسین علیه‌السلام بشود. (95) ابن‌عباس، نامه‌ی نصیحت‌گرانه‌ای به یزید نوشت و از وی خواست تا به تلاوت قرآن، نشر سنت، نماز و روزه و پرهیز از لهو و لعب مشغول شود. در ضمن اشاره کرد که امام حسین علیه‌السلام از دست عمال تو در مدینه، پناه به حرم خدا آورده است. (96) ابن‌عباس، ترس از کشته شدن امام حسین علیه‌السلام داشت و مرتب بر این نکته پای می‌فشرد که اگر قصد رفتن به کوفه را داری، زن و فرزندت را همراه نبر. اما امام اصرار بر بردن آنان داشت. (97) وی پیشنهاد رفتن به یمن را نیز مطرح می‌کرد. چرا که فان فیها عزلة، و لنا بها أنصار و أعوان، (98) و یا به تعبیر دیگر: فان به حصونا شعابا، و لابیک به شیعة. (99) هم قلعه‌های استواری دارد و هم شیعیانی در آنجا هستند. در برابر، امام به نامه‌ی مسلم استناد می‌کرد.که خبر از اجتماع کوفیان بر بیعت با وی دارد (کتب الی باجتماع أهل المصر علی بیعتی و نصرتی)؛ در این وقت ابن‌عباس به تجربه‌های بدکوفیان اشاره می‌کرد. (100) پاسخ دیگر امام هم این بود که اگر در بیرون مکه کشته شود، بهتر از آن است که در داخل حرم خدا کشته شود. (101) رفتن امام حسین علیه‌السلام از مکه، سبب خوشحالی عبدالله بن زبیر شد؛ چرا که با عدم وجود آنحضرت، عبدالله می‌توانست انظار مردم این شهر را به خود جلب کند. نوشته‌اند که وی امام حسین علیه‌السلام را تحریک بر رفتن به عراق می‌کرد و می‌گفت: هم شیعتک و شیعة ابیک. (102) در نقلهای دیگری آمده است که وی نیز از سر خیرخواهی، امام را از رفتن به عراق برحذر می‌داشت؛ گرچه گفته‌اند، چنین می‌کرد تا متهم نشود. (103) به هر روی، برخی رفتن امام حسین علیه‌السلام به کوفه را با تشجیع ابن‌زبیر دانسته‌اند. (104).

24. مخالفان رفتن به کوفه فراوان بودند و یا دست کم در منابع، این مخالفت‌ها
(صفحه 76)
این چنین فراوان نشان داده شده است. عبدالله بن جعفر - شوهر حضرت زینب علیه‌السلام - امام حسین علیه‌السلام را از رفتن به کوفه بر حذر داشت و گفت: می‌تواند از یزید برای او امان بگیرد؛ اما امام حسین علیه‌السلام خوابی را که در آن پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده بود، مطرح کرده و فرمود: أمرنی بأمر و أنا ماض له. (105) عبدالله بن جفعر، گویا این نامه را به توصیه‌ی عمرو بن سعید حاکم مکه به امام حسین علیه‌السلام نوشته بود. (106) گفته‌اند که عون و جعفر فرزندان عبدالله بن جعفر، نامه پدرشان را آوردند و خود نزد امام حسین علیه‌السلام باقی ماندند. (107) عمرو بن سعید هم به امام نامه‌ای نوشت و به او گفت: دست از شقاق بردارد؛ من می‌توانم از یزید برایت بیعت بگیرم. امام به او نوشت: کسی که به خدا و عمل صالح دعوت می‌کند، دعوتش به شقاق نیست. بهترین امان هم، امان الهی است. (108) عمر بن عبدالرحمان مخزومی هم با متهم کردن مردم به این که بند و برده‌ی دنیا هستند، امام حسین علیه‌السلام را از رفتن به کوفه، آن هم در حالی که امرای اموی در آنجا هستند، منع کرد. امام از او که روی نصیحت‌گری این سخنان را گفته بود، تشکر کرد. (109).
یک پرسش مهم در اینجا، این است: آیا ممکن است که امویان کسانی را تحریک می‌کردند تا امام حسین علیه‌السلام را از رفتن به کوفه منع کنند؟ به نظر می‌رسد احتمال مذکور بسیار قوی باشد؛ زیرا درخواست افرادی مانند عمرو بن سعید، از نرفتن به کوفه، همراه با سوءظن بود. چنان که یزید از عبدالله بن عباس خواسته بود تا نگذارد حسین بن علی به عراق برود. شاهد دیگر آن است که مخالفان به طور عمده، گوشزد می‌کردند که امام حسین علیه‌السلام دست از شقاق برداشته، به جماعت و طاعت بیندیشد.عمرة دختر عبدالرحمن بن سعد بن زراره‌ی انصاری امام حسین علیه‌السلام را امر به طاعت و لزوم جماعت کرد و هشدار داد که به قتلگاه خود می‌رود: تأمره بالطاعة، و لزوم
(صفحه 77)
الجماعة و تخبره انه انما یساق الی مصرعه. (110) ابوسعید خدری هم به امام حسین علیه‌السلام گفت: اتق الله فی نفسک و الزم بیتک، فلا تخرج علی امامک (111) به هر روی، انگیزه‌های دیگری هم برای تکثیر این قبیل اخبار درباره‌ی مخالفت بوده که از آن جمله باید به انگیزه‌ی تحقیر شیعیان کوفه اشاره کرد؛ همچنین به طور تلویحی این اخبار درصدد محکوم کردن خود امام حسین علیه‌السلام برای دست زدن به این انتخاب و چیزهای

دیگری است که مورد رضایت اموی مسلکان بوده است؛ همچنان که توجیهی برای عافیت‌طلبان که برای توجیه عدم حرکت انقلاب خود به این بهانه‌ها دست می‌یازیدند. طبعا مخالفت بسیاری هم از روی دلسوزی و مصلحت‌اندیشی برای وجود شریف امام بود؛ بدون آن که به وظایف امامت توجه داشته باشند.
25. اخباری که به نوعی اشاره به آگاهی امام حسین علیه‌السلام از ماجرای کربلا، پیش از رخداد آن دارد، به طور عمده در منابع شیعه آمده است؛ بااین حال، چندین روایت در طبقات ابن‌سعد و فتوح ابن‌اعثم و برخی از مصادر حدیثی اهل سنت نیز هست. دراین باره، بحث‌های فراوانی صورت گرفته و دیدگاه‌های متفاوتی ارائه شده که ما مجموعه‌ی آنها را در مقالی مستقل در همین مجموعه تحت عنوان «حکمت شهادت امام حسین علیه‌السلام» و بخشهای دیگر آورده‌ایم.
26. امام حسین علیه‌السلام از مکه حرکت کرد در حالی که همراه وی از بنی عبدالمطلب، نوزده نفر و قریب شصت نفر از مشایخ و جوانان کوفه حاضر بودند. (112) آن حضرت روز سه شنبه یا چهارشنبه (9 ذی‌حجه یا هشتم (از مکه خارج شد (113) برخی شمار تمامی افراد همراه آن حضرت را در وقت خروج از مکه به عراق 82 نفر نوشته‌اند.روز ترویه که عمدتا آن را روز خروج امام از مکه نوشته‌اند، همان روزی است که مسلم در کوفه خروج کرده و پس از دستگیری کشته شد.
عمرو بن سعید، والی مکه کوشید تا جلوی رفتن امام را بگیرد. گروهی برای
(صفحه 78)
اجرای دستور وی به سوی امام آمدند و درگیری مختصری با تازیانه هم صورت گرفت؛ امام حرکت کرد و آنان نیز فریاد می‌زدند: یا حسین! الا تتقی الله؟ أتخرج عن الجماعة؟ (114) در وقت خروج امام از مکه، یزید بن نبیط بصری از راه رسید و با فرزندش به کاروان امام که هنوز در ابطح - یعنی داخل خود مکه - بود، پیوست و تا کربلا همراه آن حضرت بوده، همراه با دو فرزندش به شهادت رسید. (115) امام حسین علیه‌السلام در تنعیم با کاروانی از یمن روبرو شد که هدایایی را از سوی حاکم امویان در یمن برای یزید می‌برد. حضرت آن را تصرف کرد از افراد آن خواست اگر مایلند می‌توانند همراه او به کوفه بروند و اگر نمی‌خواهند، آزاد هستند. چند نفر همراه امام شدند که در نهایت سه نفر آنها تا کربلا کنار امام ماندند. (116).
27. زمانی که خبر حرکت امام به یزید رسید نامه‌ای به ابن‌زیاد نوشت و با آگاه کردن وی از این دشورای که برای شهر او یعنی کوفه به وجود آمده، از او خواست تا به شدت شهر را کنترل کرده و به علاوه، کسانی از مردم

که اهل سمع و طاعت‌اند و فرمانبردار، صد در صد بر بخشش‌های بیت‌المال به آنان بیفزاید. (117) وی ابن‌زیاد را تهدید کرد، در صورتی که نتواند از پس از این مسأله براید، به همان نسب پیشین خود که منسوب به عبید نام برده‌ای در ثقیف بود، باز خواهد گرداند. (118) همچنین تأکید کرد که فضع المناظر و المسالح، و احترس علی الظن و خذ علی التهمة. (119) محافظان و مراقبان را در هر جا بگمار، موارد مشکوک را مراقبت کرده، با وجود اتهام افراد را دستگیر کن.
28. امام در آغاز مسیر به فرزدق شاعر که آن زمانی جوانی بیش نبود، برخورد. از وی درباره‌ی وضعیت کوفه پرسش کرد. فرزدق گفت: أنت احب الناس الی الناس،
(صفحه 79)
و القضاء فی السماء، و السیوف مع بنی‌امیة. (120) و در نقلی دیگر: قلوبهم معک و سیوفهم عیلک، (121) قلوب الناس معک و سیوفهم مع بنی‌امیة. (122) فرزدق بعدها شاعر امویان شد و اشعار زیای درباره‌ی خلفای اموی سرود. گفته‌اند که شعری هم درباره‌ی امام سجاد علیه‌السلام سرود که مشهور است. بر اساس نقل همان منابع، امام به طور ضمنی سخن فرزدق را تأیید کردند که نشان از آن دارد که کمابیش از بدی اوضاع آگاه بوده‌اند. خطاب امام حسین علیه‌السلام به فرزدق این بود: ما أشک فی أنک صادق، الناس عبید الدنیا، و الدین لغو (العق) علی ألسنتهم، یحوطونه ما درت مبه معایشهم، فاذا استنبطوا قل الدیانون. (123) تردیدی ندرام که تو راستگو هستی. مردم بنده‌ی دنیایند و دین تنها بر زبانشان جاری است؛ از آن سخن میگویند تا وقتی که معیشتان بگذرد، اما در وقت سختی، دیندار واقعی اندک است.
29. امام از منازل مختلفی - در حدود بیست منزل میان مکه و کربلا - گذشت که نام آنها و برخی از رخدادهایی که در هر یک از آنها صورت گرفته، در منابع تاریخی آمده است. دو منزل از منازل نخستین صفاح و ذات عرق نام دارد. امام در هر منزل تلاش خود را برای جذب افراد و یا روشن کردن اذهان اطرافیان داشت. در ذات عرق، شخصی با نام بشر بن غالب اسدی به امام رسید و اوضاع کوفه را بد وصف کرد و حضرت هم سخن او را تأیید کردند. بعد از آن، آن شخص از امام حسین علیه‌السلام درباره‌ی این آیه پرسید: «یوم ندعو کل اناس بامامهم» (124) حضرت فرمود: یا أخا بنی‌اسد! هم امامان: امام هدی، دعا الی هدی و امام ضلالة دعا الی ضلالة. فهدی من أجابها الی الجنة، و من أجابه الی الضلالة دخل النار. (125) دو دسته امام و جود دارد. دسته‌ای که مردم را به هدایت می‌خوانند و گروهی که به ضلالت دعوت می‌کنند. کسی که امام هدایت را پیروی کند به بهشت و کسی که امام ضلالت را پیروی کند، داخل در جهنم

خواهد شد. بشر بن غالب با امام همراه نشد؛ بعدها او را دیدند که سر قبر امام حسین علیه‌السلام گریه می‌کند و از
(صفحه 80)
این که او را نصرت نکرده پشیمان است. (126) در راه - در منطقه‌ی ثعلبیه - فردی با نام ابوهره‌ی ازدی به امام رسید و علت سفر را جویا شد. حضرت فرمود، امویان مالم را گرفتند، صبر کردم. دشنامم دادند، تحمل نمودم. خواستند خونم را بریزند، گریختم. ای ابوهرة! بدان که من به دست فرقه‌ای باغی کشته خواهم شد و خداوند لباس مذلت را به طور کامل به تن آنها خواهد پوشاند و شمشیری برنده بر آنان حاکم خواهد کرد؛ کسی که آنان را ذلیل سازد. (127) این اخبار نگرانی‌های امام را از وضع بدی که در انتظار کاروان آن حضرت بوده است، نشان می‌دهد، گرچه هنوز به طور جدی، خبر ناگواری از کوفه به دست امام نرسیده بود.
30. بحث از ظاهر این حرکت، یعنی شرایطی تاریخی، جز آن چیزی است که به بطن و علم امام باز می‌گردد. شرایط ظاهری به رغم آن که شواهدی نشانگر بر سختی اوضاع آتیه ارائه می‌داد اما هنوز مثبت بود؛ اما باطن ماجرا بر امام آشکار بود و آن حضرت کمابیش در سخنانش به آن بعد قضیه هم اشاره می‌کردند. وقتی شیخی از بنی‌عکرمه از امام خواست تا به کوفه نرود، بدان دلیل که اسیر شمشیرهای دشمنانش خواهد شد، حضرت فرمود: یا عبدالله! لیس یخفی علی الرأی ما رأیت، و لکن الله لا یغلب علی أمره (128) آنچه به نظر تو آمده، بر من هم مخفی نیست، اما خداوند در کار خود مغلوبه نخواهد شد.این به روشنی می‌توانست نشان از آگاهی امام از تقدیری باشد که برای او مقدر شده بود.
31. رسیدن خبر شهادت مسلم و هانی، مهم‌ترین خبر منفی و ناگوار از وضعیت کوفه بود. این خبر در منطقه‌ی زرود (129) یا قطقطانه (130) یا شراف (131) یا زباله (132) به امام رسید و ناقل آن هم فردی از بنی‌اسد بود که گفت در کوفه شاهد بوده‌است که جنازه‌ی این دو نفر را
(صفحه 81)
در بازار به خاک می‌کشیدند. عقاید مختلفی در اینجا از ناحیه نزدیکان مطرح شد. علی‌اکبر سخن از بازگشت گفت و این که مردم کوفه اهل غدر و خیانت و بی‌وفایی هستند، بنابراین باز گردیم. (133) فرزندان عقیل که برادرشان کشته شده بود، گفتند: آیا در حالی که برادر ما کشته شده است باز می‌گردیم؟ این مقدار نامه برای شما آمده است که به آن اطمینان داریم (قد قتل اخونا و قد جاءک من الکتب ما نثق به.) (134) خود امام حسین علیه‌السلام هم فرمود: فما خیر فی العیش بعد هؤلاء؛ بعد از شهادت اینان، خیری در زندگی نخواهد بود. (135) خبر شهادت مسلم که طبعا همراه با اخبار دیگری از سخت‌گیری ابن‌زیاد بود؛ نشان می‌داد که وضعیت

کوفه دگرگون شده است. اما هنوز بحث از نامه‌ها و دعوت‌ها و بیعت‌ها مطرح بود. به هر حال شیعیان فراوانی در این شهر بودند، و امید آن می‌رفت که اگر با امام حسین علیه‌السلام روبر شوند، به حمایت وی بشتابند. (طبعا به نظر نمی‌رسد که امام تنها به خاطر سخن برادران عقیل به راه ادامه داده باشد!) با رسیدن این اخبار شهادت مسلم و هانی، برخی از اصحاب به آن حضرت گفتند: انک والله ما أنت مثل مسلم بن عقیل و لو قدمت الکوفة لکان الناس الیک أسرع. تو مانند مسلم نیستی. اگر به کوفه در آیی، مردم به سوی تو خواهند شتافت. (136) نوشته‌اند که اندکی بعد نامه‌ای هم از محمد بن اشعث و عمر بن سعید به دست امام رسید که در آن خبر کشته شدن مسلم بن عقیل را به وی داده بودند. (137) پس از خبر شهادت مسلم بود که امام حسین علیه‌السلام یارانش را گرد آورد و فرمود: می‌بینید که وضعیت چگونه است؛ من بر این عقیده‌ام که این قوم مرا تنها خواهد گذاشت (و ما أری القوم الا سیخذلوننا)، هر کسی اراده‌ی رفتن دارد، برود. کسانی که در راه به او ملحق شد بودند، رفتند و کسانی که از مکه او را همراهی می‌کردند و شمار اندکی از آنان که در راه به او پیوسته بودند، نزدش ماندند. در این وقت سی و دو اسب با آنان بود. (138).
32. امام حسین علیه‌السلام پیش از رسیدن خبر شهادت مسلم، دو نفر را با فاصله به کوفه
(صفحه 82)
فرستاد تا خبری از مسلم بیاورند. یکی از اینها عبدالله بن بقطر (یا یقطر) برادر رضاعی امام حسین علیه‌السلام بود و دیگری قیس بن مسهر صیداوی. هر دو نفر به دست مأموران ابن‌زیاد اسیر شده و به شهادت رسیدند. متن نامه‌ی امام به کوفیان آن بود که نامه‌ی مسلم که در آن خبر از اجتماع شما واشتیاق شما برای ورود ما داده بود، به من رسید. من این نامه را از بطن‌الرمه می‌نویسم و به سرعت به شما خواهم رسید. (139) امام در این نامه تصریح کرد که در روز هشتم ذی‌حجه، یعنی روز ترویه از مکه خارج شده است. (140) مفصل‌ترین متن گزارش شده از این نامه، در کتاب ابن‌اعثم آمده که نکات بسیار جالبی دارد؛ امام ابتدا این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل کرد که کسی که سلطان جائری را ببیند که حرام خدا را حلال کرده و سنت رسول او را ترک می‌کنند، و با بندگان خدا به گناه و ستم عمل می‌کنند و با قول و فعل خود تغییر نمی‌دهند، همراه او در آتش‌اند. پس از آن درباره‌ی امویان فرمودند که اینان طاعت شیطان را پیشه کرده‌اند و أظهروا الفساد، و عطلوا الحدود، و استأثروا بالفیء و أحلوا حرام الله و حرموا حلاله. آنگاه اشاره کردند که من با شما هستم و خانواده‌ام با خانواده‌ی شما. من اسوه‌ی شما خواهم بود.اگر نقض

بیعت کنید، البته کار شگفتی نکرده‌اید که با پدر و برادرم و پسر عمم چنین کردید! (141) از قسمت پایانی نامه چنین برمی‌آید که به احتمال این نامه پس از شهادت مسلم بوده است. هر چه هست، در منابع این دو نامه با یکدیگر خلط شده است؛ اما به هر دوی، مضمون آنها مطالبی است که گذشت. گفتنی است، متنی که به عنوان متن مفصل دراین نامه گذشت، در نقل ابومخنف، به عنوان سخنرانی امام در حضور سپاه حر بن یزید ریاحی گزارش شده است. (142).

33. کوفه‌ی بعد از شهادت مسلم و هانی، رنگ خشونت و استبداد کامل و کنترل شدید را به خود گرفت. ابن‌زیاد که خطر وجود شیعیان کوفه را با تمام و جود حس

(صفحه 83)

کرده بود، دستور داد همه راه‌های ورودی و خروجی کوفه را بسته و بر سر همه‌ی پلها محافظانی گماشته شوند و رفت و آمد افراد را مراقبت کنند. این اقدام به هدف قطع ارتباط میان امام حسین علیه‌السلام و شیعیان کوفه و نیز ممانعت از پیوستن شیعیان به امام حسین علیه‌السلام صورت گرفت. همچنین با این اقدام، آنان از گریختن اشخاص متهم جلوگیری می‌کردند. ابن‌زیاد دستور داد تا فاصله‌ی میان دروازه‌ی شام تا دروازه‌ی بصره را مراقبت کرده، اجازه‌ی ورود و خروج به احدی را ندهند (فلا یترک أحدا یلج و لا یخرج) (143) همچنین یک سپاه چهار هزار نفری به فرماندهی حصین بن نمیر را برای مراقبت از منطقه‌ی میان قادسیه تا قطقطانه اعزام کرد تا اجازه‌ی خروج احدی را به ستم حجاز - که ممکن بود به امام حسین علیه‌السلام بپیوندند - ندهند (فیمنع نم أراد النفوذ من ناحیة الکوفة الی الحجاز) (144) سپاه یک هزار نفری حر که سر راه امام درآمد، بخشی از همین سپاه حصین بن نمیر بود. (145) در این سوی، افراد مشکوکی که در کوفه دیده شدند، دستگیر و برای نمونه چند نفر اعدام شدند تا عبرت دیگران شوند. امام حسین علیه‌السلام در مسیر آمدن، از اعراب آن نواحی شنید که هیچ گونه جابجایی را ندارند. (146) و در خبر دیگر آمده است که کنترل حدی شدید بود که فلیس أحد یقدر أن یجوز الا فتش. (147).

34. دو تن از یاران امام حسین علیه‌السلام که عنوان فرستاده‌ی ایشان به کوفه اعزام شده بودند، توسط مأموران ابن‌زیاد دستگیر و به شهادت رسیدند. نخستین آنها عبدالله بن بقطر بود که توسط مالک بن یربوع تمیمی دستگیر و به ابن‌زیاد تحویل داده شد. در خبری آمده است که دستگیری عبدالله بن یقطر، پیش از دستگیری هانی و مسلم بوده و وی نامه‌ای از مسلم را برای امام حسین علیه‌السلام حمل می‌کرده که در آن باز خبر از بیعت مردم کوفه و دعوت امام حسین علیه‌السلام در آن بوده است. (148) در کوفه، وی را از بالای قصر ابن‌زیاد به پایین پرتاب کردند.

وقتی بالای قصر رسید، از همانجا بر ابن‌زیاد و پدرش لعنت کرد. پس از آن که او را پایین انداختند، و رمقی در تنش مانده بود، عبدالملک بن
(صفحه 84)
عمیر لخمی، سر او را از تنش جدا کرد. (149) فرد دیگر قیس بن مسهر صیداوی بود که به دست حصین بن نمیر دستگیر شد و طبعا دستگیری وی پس از شهادت مسلم بوده است. وی از دستگیری خود احساس خطر می‌کرد، نامه‌ای را که همراه داشت، با دندانش ریز ریز کرد. ابن‌زیاد از وی پرسید: کیستی؟ گفت: من یکی از شیعیان امیرالمؤمنین حسین بن علی هستم. ابن‌زیاد از وی خواست تا بر بالای منبر رفته لعن بر امام حسین علیه‌السلام کند. او هم بالای منبر رفت و گفت: حسین بن علی بهترین مردم است. من در منطقه‌ی حاجز از او جدا شدم. او را اجابت و نصرت کنید. آنگاه بر زیاد و عبیدالله لعنت کرد. پس از آن، او را از بالای قصر پایین انداختند و کشتند. (150).
35. رسیدن اخبارشهادت مسلم و هانی و عبدالله بن بقطر و قیس بن مسهر صیداوی، اوضاع کوفه را سخت تیره و تار نشان می‌داد. امام حسین علیه‌السلام خطاب به اصحابش فرمود: أیها الناس! قد خذلتنا شیعتنا... فمن أراد منکم الانصراف، فلینصرف. عده‌ای رفتند؛ اما شماری که از حجاز او را همراهی می‌کردند، کنارش ماندند. (151) افرادی که رفتند، از اعراب بودند که به تصور موفقیت امام حسین علیه‌السلام در راه به او پیوستند. (152) (کان الحسین لا یمر بماء من میاه العرب و لا بحی من أحیاءها الا تبعه أهل و صحبوه) اما وقتی خبر شهادت اینان را شنیدند، همه‌ی این اعراب متفرق شدند. (153) خواهیم دید که خبر شهادت قیس به مسهر دیرتر از این زمان به امام رسیده است.
36. امام حسین علیه‌السلام در روز 21 ذی‌حجه در منطقه‌ی زرود وارد شدند. در نزدیکی کاروان آن حضرت، زهیر بن قین بجلی همراه با خانواده و برخی اطرافیانش در حال بازگشت به کوفه بود. تا این زمان، شهرت داشت که زهیر فردای عثمانی است و با خاندان علی علیه‌السلام میانه‌ای ندارد. امام در پی وی فرستاد، اما او حاضر به ملاقات امام حسین علیه‌السلام نشد. دراین وقت، همسرش او را نکوهش کرد و پس از آن که زهیر با امام ملاقات کرد، یکباره دگرگون شد. وی زنش را همراه برادر زنش فرستادند تا به خانه
(صفحه 85)
برود و خود به امام پیوست و گفت: انی قد وطنت نفسی علی الموت مع الحسین. (154) ابومخنف این خبر را از همسر خود زهیر بن قین نقل کرده است. (155) بر اساس روایتی که شیخ مفید آورده، زهیر این تصمیم را از آن روی گرفت که پیش از آن خبری از سلمان فارسی - در یکی از غزواتی

که در آن غنائم زیادی به دست آورده - شنیده بود. سلمان به او گفته بود: اذا أدرکتم سید شباب آل محمد، فکونوا أشد فرحا بقتالکم مما أصبتکم الیوم من الغنائم. (156).
37. نخستین برخورد امام حسین علیه‌السلام با سپاه هزار نفری حر بن یزید ریاحی بود که بخشی از نیروی چهار هزار نفری حصین بن نمیر بود. این سپاه به سمت قطقطانه اعزام شده بود تا منطقه را کنترل کند. امام این زمان در منطقه‌ی ذو جشم (ذی حسم) (157) یا وادی السباع بوده و در حال حرکت به سوی کوفه بود. وقتی سپاه حر رسید، امام که امید به حمایت کوفیان داشت، از حر پرسید که به کمک آنان آمده یا بر ضد آنهاست؟ حر گفت: بر ضد شما. (158) پس از آن بود که امام درباره‌ی دعوت کوفه و نامه‌های آنها سخن گفت و این که اگر مردم از دعوت خود برگشته‌اند، او حاضر است از راهی که آمده، برگردد. حر پاسخ داد که از نامه‌ها آگاهی ندارد و خودش هم جز نویسندگان نامه‌ها نیست؛ وظیفه‌ی او هم این است که وی را به کوفه نزد عبیدالله ببرد امام حاضر به حرکت به سمت کوفه نشد امام مخالفت کرده و گفت: چون دستور جنگ ندارم، راه میانه را انتخاب می‌کنیم تا دستور برسد و چنین تصمیم گرفته شد. (159) حر تنها به وظیفه‌ی خود می‌اندیشید و بر آن بود تا امام را به کوفه برساند و خود را از این که با فرزند فاطمه درگیر کند، رها سازد و در عافیت بماند. وی به امام حسین علیه‌السلام گفت که بعد از رسیدن به کوفه فلعل الله الی ذلک أن یأتی بأمر یرزقنی فیه العافیة من أن أبتلی بشیء من أمرک. (160) او در همانجا گفت که فکر نمی‌کند، مسلمانی باشد که انتظار شفاعت جد تو را نداشته
(صفحه 86)
باشد؛ و اگر من با تو بجنگم، در دنیا و آخرت زیان خواهم دید. (161) اینها نشان می‌داد که زمینه‌ی تحول درونی در حر وجود دارد.
38. صحبت از بازگشت، یکی از اساس‌ترین نکاتی است که امام از این پس تا زمانی که فرصت طرح آن را دارد، عنوان می‌کند. پس از رسیدن سپاه دشمن، و حرکت به سمتی که به کربلا منتهی شد، امام نماز ظهر و عصر را خواند و هر بار پیش از نماز یا بعد از آن برای مردم سخنرانی کرد. این سلسله سخنرانی‌ها تا صبح عاشورا در هر فرصت ادامه داشت.امام روی نامه‌ها و دعوت مردم تکیه می‌کرد؛ به علاوه درباره‌ی ماهیت حکومت اموی سخن می‌گفت و امامت را از آن خود می‌دانست. (و نحن أهل البیت أولی بولایة هذا الأمر علیکم من هؤلاء المدعین ما لیس لهم، و السائرین فیکم بالجور و العدوان) پس از آن امام فرمود که اگر ما را نمی‌خواهید و حق ما را نمی‌شناسید، و رأی شما بر خلاف نامه‌هایی است که فرستاده‌اید، از همین جا باز میگردم. (162) اما برای سپاه دشمن این

پذیرفتنی نبود و با آن مخالفت می‌شد.
39. امام همچنان مسیر را به سمت قادسیه کج می‌کرد تا هر چه بیشتر از کوفه دور شود. این مسیر ادامه یافت تا به منطقه‌ی بیضه رسیدند. در آنجا امام باز سخنرانی کرد و ضمن آن مطالبی درباره‌ی لزوم مخالفت با حکام ستمگر که حرام خدا را حلال کرده، فساد را ظاهر ساخته، حدود را تعطیل کرده، و مال بیت‌المال را غارت می‌کنند، مطرح کرد. (163) از امام حسین علیه‌السلام در منطقه ذی حسم نیز سخنانی نقل شده است که به صورت خطابه ایراد گردید. امام در این سخنرانی از این که چهره‌ی دنیا عوض شده و از خوبی به بدی گراییده است، سخن گفتند: انه قد نزل من الامر ما ترون؛ و ان الدنیا قد تغیرت و تنکرت، و أدبر معروفها... سپس با کوتاه بودن عمر دنیا فرمودند: الا ترون أن الحق لا یعمل به و أن الباطل لا یتناهی عنه... انی لا أری الموت الا شهادة و لا الحیاة مع الظالمین الا برما. آیا نمی‌نگرید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل نهی نمی‌شود؟... در مبارزه با این وضعیت، مردن چیزی جز شهادت نیست و زندگی با ستمگران جز مایه‌ی

رنج نخواهد بود. زهیر به تأیید سخن آن حضرت، از جای برخاست و گفت: حتی اگر دنیا برای همیشه باقی باشد، و حمایت از تو، این ابدیت را از ما بگیرد، باز ما ترجیح می‌دهیم که با تو باشیم. (164) سخنرانی در برابر دشمن تنها از سوی امام حسین علیه‌السلام نبود؛ بلکه اصحاب سخنور امام هم کمابیش با استفاده از زبان و نفوذ خود تلاش می‌کردند تا حقائق را به مردم تفهیم کنند. بنابراین باید سیاست روشنگری را یکی از اصول اساسی دعوت حسینی به حساب آورد.
40. دو سپاه در عرض هم در حال حرکت بودند و حر مراقب امام بود تا به حجاز باز نگردد. در روز 28 ذی‌حجه سال 60 که امام در منطقه‌ی عذیب الهجانات بود، یک گروه چهار نفری از مردم کوفه که نافع بن هلال در میان آنان بود، قصد پیوستن به امام حسین علیه‌السلام را داشتند. حر خواست تا آنان را حبس کرده مانع از پیوستن آنان به امام بشود. امام حسین علیه‌السلام فرمود: در این صورت من مجبور به دفاع از آنها هستم؛ چون اینان از اعوان و انصار من هستند. قرار بود تا قبل از آمدن نامه‌ی ابن‌زیاد، متعرض من نشوی. (165) آمدن این چهار نفر نویدی بر این بود که کسان دیگری هم به امام خواستند پیوست؛ اما مسدود بودن راه‌ها، مانع از چنین اقدامی‌بود. این افراد، خبر از وضعیت کوفه دادند: اشراف پول گرفته‌اند و ظرف خویش را پر کرده‌اند و همه بر ضد تو متحد هستند. اما سایر مردم، برخی دلهایشان با تو است، اما فردا به روی تو شمشیر خواهند کشید. امام حسین علیه‌السلام درباره‌ی فرستادن خود قیس بن مسهر سؤال کرد. و

تازه در اینجا بود که از شهادت او آگاه گردید. امام حسین علیه‌السلام از شنیدن خبر شهادت قیس به گریه افتاد و آیه‌ی «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر» (166) را قرائت کرده از خداوند خواست که شیعیان را در بهشت کنار یکدیگر قرار دهد. (167) (اللهم اجعل لنا و لشیعتک منزلا کریما عنک، واجمع بینا و ایاهم فی مستقر رحمتک) (168).
41. این اخبار، امام حسین علیه‌السلام را باز نسبت به وضعیت کوفه ناامید کرد. تقریبا
(صفحه 88)
روزنه‌ی امیدی از سوی کوفه باقی نمانده بود؛ گرچه با توجه به فراوانی شیعیان در کوفه، هنوز جایی برای امید وجود داشت. طرماح بن عدی بن حاتم طائی که از کوفه آمده بود، به امام حسین علیه‌السلام خبر داد که جمیع زیادی را در کوفه دیده است که ماده اعزام به کربلا - برای جنگ با شما - بودند. وی افزود: بهتر است در همین جا، با سپاه هزار نفره‌ی حر بجنگید، پیش از آن که اسیر دست سپاهیان بعدی شوید. امام درخواست او را نپذیرفت و فرمود: ما با حر قراردادی که از آن تخلف نخواهیم کرد. به علاوه روشن نیست که عاقبت کار چه خواهد شد. (169) طرماح بازگشت تا آذوقه‌ای را که از کوفه برای خانواده‌اش تهیه کرده بود به آنان برساند و به سوی امام حسین علیه‌السلام برگردد. اما در مسیر بازگشت، وقتی به منطقه‌ی عذیب رسید، خبر شهادت امام را شنیده و نزد طایفه‌اش بازگشت. (170) بارها اشاره کرده‌ایم که این گونه ارزیابی‌ها و اظهار نظرها از سوی امام بر حسب شرایط ظاهری است نه علم و اطلاع باطنی.
42. از پیش از آن که امام حسین علیه‌السلام با سپاه حر برخورد کند، بیابان‌های طولانی آغاز شده بود و امام در منطقه‌ی شراف دستور داده بود تا افراد آب بیشتری بردارند. (171) درست زمانی که امام با سپاه حر برخورد کرد، سپاه تشنه‌ی حر، به آب نیاز داشت و حر از امام خواست تا به آنان آب بدهند. در این وقت حضرت از اصحابش خواست تا آب ذخیره‌ی خود را به آنان بدهند. (172) از این پس، مسأله‌ی آب به تدریج یکی از مسائل اصلی سپاه شد. عبیدالله در نخستین نامه‌ای که به حر بن یزید نوشت، از او خواست امام حسین علیه‌السلام را در جایی نگه دارد که آب و آبادی نباشد. (173) زمانی هم که عمر بن سعد را فرستاد به او گفت: حل بینه و بین الفرات أن یشرب. (174) به گونه‌ای نیروهایت را مستقر کن که اجازه‌ی استفاده‌ی از آب فرات را به امام حسین علیه‌السلام ندهی.
43. زمانیکه امام به منطقه‌ی قصر بنی‌مقاتل رسید، خیمه‌ای را سر پا دید. در آنجا شخصی از اشراف کوفه به نام عبیدالله بن حر سکنا داشت که از کوفه بیرون آمده بود

(صفحه 89)
تاسر راه حسین یا دشمنان او قرار نگیرد و هیچ یک از دو گروه را یاری نکند؛ اما از اتفاق با امام حسین علیه‌السلام برخورد کرده بود. وقتی امام از او دعوت به همراهی کرد، وی همین مطلب را گفت و امام به این رضایت داد که اگر او را یاری نمی‌کند، بر ضد او نباشد. عبیدالله گفت که چنین خواهد کرد. (175) بعدها اشعاری در ندامت و پشیمانی از عدم حمایت از امام حسین علیه‌السلام سرود و در حالی که از ابن‌زیاد خشمگین بود، کوفه را به قصد جبل ترک کرد، در حالی که برخی از مردمان بی‌خاندان کوفه (صعالیک) نیز او را همراهی کردند. (176) افرادی مانند عبیدالله بن حر می‌توانستند فراوان باشد. کسانی که با وجود ادعای علاقه‌ی به اهل بیت، تنها حاضر بودند اسب و شمشیر خدا را در اختیار امام حسین علیه‌السلام بگذارند. عبیدالله به امام عرض کرد:اگر واقعا می‌دانست که در کوفه کسانی هستند که از امام حسین علیه‌السلام دفاع کنند، او هم چنین می‌کرد؛ اما شیعیان کوفه از ترس بنی‌امیه در خانه‌هایشان خزیده‌اند. وی حاضر شد اسب و شمشیرش را در اختیار امام حسین علیه‌السلام بگذارد - اما نه جانش را - امام فرمود: ما جئناک لفرسک و سیفک انما أتیناک لنسألک النصرة؛ و افزود: اگر از دادن جانت بخل می‌ورزی، ما نیازی به مال نداریم و از آدم‌های گمراه هم استفاده نمی‌کنیم. از رسول‌خدا شنیدم که فرمود: من سمع واعیة اهل بیتی و لم ینصرهم علی حقهم، اکبه الله علی وجهه فی النار. (177) نوشته‌اند که بعدها عبیدالله از عدم حمایت امام حسین علیه‌السلام اظهار ندامت کرد (178) که روشن نیست تا چه اندازه جدی بوده‌است. انس بن حارث کاهلی هم با همان هدف عبیدالله بن حر از کوفه خارج شده بود و؛ اما پس از آن که گفتگوی امام را با عبیدالله شنیدن، نزد امام آمد و گفت: با این که من هم برای گریز از شرکت در جنگ، له یا علیه تو بیرون آمدم، اما اکنون نصرت تو به قلبم افتاد. امام از پیوستن او استقبال کرد. (179) کاروانیان در این منزل نیز آب برداشتند و حرکت کردند. دو نفر کوفی دیگر هم نزد امام آمدند و ابراز کردند که عیال فراوان دارند و امانت زیادی از مردم در دست؛ اجازه می‌خواستند تا رخصت
(صفحه 90)
رفتن یابند. (180) این هم راهی برای گریز بود؛ و امام حسین علیه‌السلام که مصمم بود یارانش در این لحظاتی که شهادت نزدیک است، بهترین‌ها باشند، نه تنها به آنان اجازه‌ی رفتن دادند، خودشان هر چه خطر نزدیک‌تر می‌شد، اعلام می‌کردند، هر کس که مایل است تا برود، می‌تواند برود. زمانی که فراس بن جعده بن هبیره‌ی مخزومی احساس کرد که کار دشوار است، از امام اجازه خواست تا برود؛ امام هم اجازه داد و او شبانه آنجا را

ترک کرد. (181).
44. امام حسین علیه‌السلام در قصر بنی‌مقاتل بود که روی اسب خواب کوتاهی کرد و در آن حال، اسب سواری را دید که می‌گفت: القوم یسیرون و المنایا تسری الیهم. این قوم در حال حرکت هستند و مرگ نیز به سوی آنان در حال حرکت. امام بیدار شد و فرمود: انا لله و انا الیه راجعون؛ (182) علی‌اکبر علت تلاوت آیه را پرسید.امام فرمود که خبر از مرگ ما می‌دهد. علی‌اکبر گفت. ألسنا علی الحق؟ قال: بلی. قال: یا أبت اذا لا نبالی نموت محقین. فقال: جزاک الله من ولد خیر ما جزی ولدا عن والده. (183) برخی گفته‌اند که این میتواند اشاره به سلام بر علی‌اکبر در کنار سلام بر امام حسین علیه‌السلام باشد. در این مسیر بود که امام می‌کوشید تا از کوفه دور شده به سمت بادیه حرکت کند؛ اما حر ممانعت می‌کرد تا به کربلا رسیدند؛ جایی که به آن نینوا می‌گفتند. (184) با رسیدن به این منطقه بود که نامه‌ی ابن‌زیاد به حر رسید که «لا تنزله الا العراء علی غیر حصن و لا ماء» (185) او را در جایی بدون آب و سبزه فرود آر. در ضمن حامل نامه را مسؤول کرده بود تا مراقب اجرای فرمان عبیدالله باشد امام اجازه خواست تا در قریه‌ی نینوا یا غاضریه توقف کند، اما حر اجازه نداد. (186) بالاخره در جای که آب و آبادی نبود توقف کردند؛ زهیر از امام خواست تا جمعیت دشمن اندک است، جنگ را آغاز کنند؛ اما امام فرمودند: تا جنگ را آغاز نکنند؛ ما شروع کننده نخواهیم بود. (187).
(صفحه 91)
45. اصحاب امام اندک، اما بسیار فداکار بودند. در تمام این روزها که اخبار سخت می‌رسید، ترسوها و دنیا پرست‌ها پراکنده شدند و اصحاب مقاوم و پایدار باقی ماندند. برخی از آنان چنان روحیه‌ی مقاوت‌گرانه‌ای داشتند که نه تنها اظهار ضعف نمی‌کردند، بلکه هر لحظه با گفتن سخنان ایثارگرانه، حمایت خود را از امام نشان می‌دادند. بسیاری از این اصحاب با سن بالا، از کسانی بودند که در جمل و صفین در کنار پدرش امام علی علیه‌السلام بودند. برخی از آنان درشمار قراء کوفه بوده و از چهره‌های متدین و مقدس این شهر به شمار می‌رفتند. یکی از آنان نافع بن هلال بجلی است. وی به امام حسین علیهالسلام گفت: نگران مباشید. جد شما گرفتار منافقان بود. پدرتان هم تا آخر با منافقین اعم از قاسطین و مارقین و ناکثین درگیر بود؛ و امروز شما همین گرفتاری را دارید. اما ما، به شرق بروی یا به غرب، در کنار تو هستیم. با دوستان تو دوست و با دشمنان تو دشمن هستیم. (188).
46. امام روز پنج‌شنبه دوم محرم سال شصت و یکم هجری، در کربلا فرود آمد. در آنجا خیمه‌ای برای خود و فرزندانش زد و سایر اهل بیت نیز در اطراف خیمه‌ی امام حسین علیه‌السلام خیمه زدند. (189) هم در اینجا بود

که امام حسین علیه‌السلام خطاب به یارانش فرمود: الناس عبیدالدنیا، و الدین لعق علی ألسنتهم یحوطونه ما درت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون. (190) ام‌کلثوم گریه می‌کرد و می‌گفت: جد و پدر و برادر و مادرم فاطمه را از دست داده‌ام و اکنون باید در انتظار از دست دادن برادرم باشم. امام از اهل بیتش خواست تا پس از کشته شدن وی، گریبان چاک نزنند و به سر و صورت نکوبند. (191).
47. درباره‌ی شما جمعیتی که همراه امام به کربلا آمد و عدد کسانی که تا لحظه‌ی شهادت امام در کنارش بودند، اختلاف نظر فراوانی در منابع دیده می‌شود. برخی آمارها مربوط به روزهای نخست است که طبعا احتمال رفتن شماری از آنها وجود داشته است به گزارش ابن‌سعد، همره امام حسین علیه‌السلام پنجاه نفر به کربلا آمدند؛ بیست
(صفحه 92)
نفر از سپاه کوفه به امام پیوستند؛ و نوزده نفر از اهل بیت همراهش بودند. (192) در منابع دیگر از 45 اسب سوار و یک صد پیاده یاد شده است. (193) این روایتی است که از امام باقر علیه‌السلام حکایت شده است. (194) گزارش یعقوبی چنان است که در وقتی که عمر بن سعد با چهار هزار نفر به کربلا آمد، امام حسین علیه‌السلام 62 یا 72 نفر همراهش بودند. (195) باز هم در این‌باره آمارهایی داریم که خواهد آمد.
48. زمانی که عبیدالله توقف امام حسین علیه‌السلام در کربلا را شنید، نامه‌ای به آن حضرت نوشت و در آن خطاب به امام گفت: ای حسین! امیرالمؤمنین به من دستور داده است خوب نخوابم و سیر نخورم تا آن که یا تو را بکشم یا تسلیم دستور یزید کنم. وقتی نامه به امام رسید، آن را دور انداخت و جوابی بدان نداده فرمود: رستگار نخواهند شد کسانی که رضای مخلوق را به قیمت سخط خالق می‌خرند. (196) عدم پاسخ دادان امام حسین علیه‌السلام، خشم عبیدالله را بیش از پیش برانگیخت و عمر بن سعد را که قرار بود بر ری و همدان حکومت کند و آماده‌ی رفتن بود، مأمور جنگ با امام حسین علیه‌السلام کرد. وی ابتدا نمی‌پذیرفت، اما وقتی قرار شد حکم حکومت ری و همدان (197) را پس دهد، به رغم مخالفت طایفه‌اش - بنی‌زهره که از خاندان‌های قریش بود - آن را پذیرفت. (198) در همین خبر آمده است که عبیدالله او را تهدید به رفتن نیز کرد که بعید می‌نماید درست باشد. در خبر بلاذری چنین چیزی نیامده و تنها تهدید به باز پس گرفتن عهد ری شده است (199) (ان سرت بجندنا و الا فابعث الینا بعهدنا. و زمانی که دید ابن‌زیاد اصرار می‌کند، پذیرفت. (200) شیرینی امارت ری عمر بن سعد را فریب داد؛ چنانکه ابن‌مسکویه می‌نویسد: ثم حلا فی قلبه الامارة، فاستجاب! (201) انتخاب عمر بن
(صفحه 93)

سعد برای این کار، با این هدف نیز صورت می‌گرفت که وی در کوفه، نزدیک‌ترین فرد از خاندان‌های موجود قریش به امام حسین علیه‌السلام بود؛ کسی که مسلم بن عقیل در وقت شهادت، از فرط بی‌کسی، وصیت‌های خود را به وی گفته بود. گویا در شب عاشورا، وقتی امام حسین علیه‌السلام بریر بن حضیر را نزد عمر بن سعد فرستاد تا او را نصیحت کند، او پاسخ داد: می‌دانم که هر کسی با این گروه بجنگد و آنان را بکشد، در آتش است؛ اما ای بریر! اتشیر أن ترک ولایة الری فتصیر لغیری؟ آیا تو به من می‌گویی ولایت ری را رها کنم و آنجا به دیگری برسد؟ آن وقت بریر نزد امام برگشت و عرض کرد: ان عمر بن سعد قد رضی أن یقتلک بملک الری (202) عمر سعد راضی است تا برای رسیدن به حکومت ری شما را بکشد. اشعاری هم به او نسبت داده‌اند. (203).
49. عبیدالله برای مجبور کردن امام حسین علیه‌السلام به بیعت با یزید یا جنگ کردن با وی، اعزام سپاه به کربلا را با فرستادن عمر بن سعد به عنوان فرمانده اصلی آغاز کرد. عمر بن سعد همراه با چهار هزار نفری که قرار بود به دستبی، یعنی محل مأموریت خود اعزام شود، به کربلا رفت. تا اینجا پنج هزار نفر از سپاه کوفه در کربلا بود. (204) سپاه جدید روز دوم اقامت امام در کربلا به این منطقه رسید.
عمر بن سعد، به رغم آنکه از زشتی کار خود آگاه بود، بنای آن داشت که کار با را مصالحه تمام کند و به گمان خود، درگیر جنگ نشود. وقتی به کربلا رسید، فرستاده‌ای را نزد امام فرستاده، از علت آمدن امام به این خطه، پرسش کرد. امام به فرستاده‌ی عمر بن سعد فرمود: به او بگو، مردم این شهر به من نامه نوشتند و گفتند: امام ندارند و از من خواستند نزد آنان بیایم. آمدم؛ اما با آن که دوازده هزار نفر بیعت کرده بودند، به من خیانت ورزیدند. وقتی وضع را چنین دیدم، خواستم به همانجا که از آنجا آمدم بازگردم که حر مانع شد. اکنون هم اجازه بدهید بازگردم. وقتی این خبر به عمر بن سعد رسید، خوشحال شد و تصور کرد ابن‌زیاد به بازگشت رضایت داده و او هم از جنگ با حسین بن علی در امان خواهد بود (و الله انی لأرجوا ان أعفی عن محربة الحسین). (205).
(صفحه 94)
50. بحث پیوستن شماری از شیعیان کوفه به سپاه امام، چیزی بود که مورد انتظار امام و یارانش از قبیل حبیب بن مظاهر و دیگران بود. وقتی قر بن قیس حنظلی از طرف عمر بن سعد آمده بود تا از امام علت آمدن امام را بپرسد، در وقت بازگشت، حبیب بن مظاهر به او فت: و یحک یا قرة! اترجع الی القوم الظالمین؟ قره گفت: من رسول او هستم، برمیگردم، پیغام را می‌بردم و بعد: ثم أری رأیی. (206) حبیب با دین این شخِص گفتهِ بود که من درباره‌ی این شخص حسن ظن داشتم (أنت حسن

الرأی فی أهل البیت) (207) و تصور نمی‌کردم در اینجا حاضر شود: (ما کنت أراه یشهد هذا المشهد). (208) به گزارش مورخان، ابن‌زیاد شنید که برخی از کوفیان، تک تک، دو به دو و یا سه نفره، در حال حرکت به سوی حسین بن علی هستند. در این جا بود که لشکرگاه نخیله را آماده کرده، عمرو بن حریث را بر کوفه گماشت و مردم را به زور عازم آن کرد. وی دستور بستن پل را نیز داد تا کسی (برای پیوستن به امام حسین علیه السلام) از آن عبور نکند. (209).
51. زمانی که عمر بن سعد پیشنهاد بازگشت امام حسین علیه‌السلام را برای ابن‌زیاد فرستاد، وی پاسخ داد: مقصود تو را دریافتم. از حسین بخواه با یزید بیعت کند؛ اگر کرد، به من بنویس تا بگویم چه باید بکنی. عمر بن سعد دریافت که ابن‌زیاد در پی شر است. وقتی عمر نامه‌ی ابن‌زیاد را برای امام حسین علیه‌السلام فرستاد، امام حاضر به دادن جوان به آن نشد. این پیغام که ابن‌زیاد رسید، بر خشمش افزوده شد، اعزام سپاه را آغاز کرد. (210) روشن بود که ابن‌زیاد، به بیعت امام حسین علیه‌السلام با یزید هم اکتفا نمی‌کرد؛ بلکه به نظر می‌رسد او قصد داشت ابتدا امام را به بیعت وادارد و پس از آن، به اعمال دیگری که چندان قابل پیش‌بینی نبود، وادار نماید. از نامه‌ی مبهم او که پس از بیعت تصمیم خواهیم گرفت، این مطلب به دست می‌آید: فاذا فعل ذلک رأینا رأینا. (211).
52. عبیدالله که اصرار بر جنگ داشت و آگاه بود که امام حسین علیه‌السلام بیعت نخواهد
(صفحه 95)
کرد، فرستادن سپاهیان بیشتری را به کربلا در دستور کار خود قرار داد. وی در کوفه بر منبر رفت و مردم را از فضائل و مناقب معاویه آگاه کرده! و گفت که او اجتماع و الفت را به آنان بازگردانده است. اکنون هم فرزندش یزید آمده که فردی است: حسن السیرة و محمود الطریقه، محسن الی الرعیة، متعاهد الثغور، یعطی العطاء فی حقه. (212) و بر سهمیه‌ی بیت‌المال تک‌تک شما صد در صد افزوده است. بنابراین همه‌ی شیوخ قبایل، تجار و سکنه‌ی کوفه می‌بایست به لشکرگاه بروند؛ در غیر این صورت ایما رجل وجدناه بعد یومنا هذا متخلفا عن العسکر برئت منه الذمة؛ پس از امروز، هر کسی را که دیدیم از رفتن به لشکرگاه تخلف ورزیده، ذمه‌ی خود را از او برداشته‌ایم. (213) عبیدالله، حصین بن نمیر را که با نیروهایش در قادسیه مستقر شده بود، به لشکرگاه نخیله فراخواند. پس از آن که اشراف کوفه را احضار کرده، از آنان خواست تا در میان مردم بگردند و آنان را امر به اطاعت از حکومت و پرهیز از فتنه کنند و از آنان بخواهند تا به سپاه بپیوندند. پس از آن اعزام نیرو به کربلا آغاز شد. حصین بن نمیر با چهر هزار نفر؛ حجار بن ابجر عجلی با هزار نفر؛ شبث بن ربعی

(که ابتدا خود را به بیماری زده بود تا نرود اما ابن‌زیاد دریافت و او را فرستاد) (214) با هزار نفر. یزید بن حارث با هزار نفر یا اندکی کمتر. برای این که کسی در کوفه نمانده باشد، ابن‌زیاد، به قعقاع بن سوید دستور داد با سپاهش در کوفه بگردد. (در همین گشتن بود که شخصی از قبیله‌ی همدان را یافت که برای گرفتن میراثش به کوفه آمده بود. او را دستگیر کرده، نزد ابن‌زیاد آورد؛ وی هم دستور داد گردنش را زدند. پس از آن بود که «فلم یبق بالکوفة محتلم الا خرج الی العسکر بالنخیلة) (215) به علاوه،: عبیدالله دسته‌های بیست نفره، سی نفره و پنجاه نفر را هر لحظه برای پیوستن به عمر بن سعد به کربلا می‌فرستاد. همچنین برای این که کسی از کوفه نگریزد، دستور داده بود تا همه‌ی راه‌ها را کنترل کنند تا مبادا افراد فراری به امام حسین علیه‌السلام بپیوندند (مخافة لان یلحق الحسین مغیثا له). میان عمر بن
(صفحه 96)
سعد و کوفه هم رسولانی را برای بردن و آوردن اخبار گذاشته بود تا هر لحظه خبرهای کربلا را به وی برسانند. (216) آمار ابن‌اعثم از سپاهیان اعزامی‌به کربلا، ریزتر است. (217) رقم سپاه کوفه را تا 35 هزار نفر نوشته‌اند، (218) که ممکن است بسیاری از آنان از نیمه‌ی راه گریخته باشند. فرماندهان سپاه به طور عمده، از میان اشراف کوفه و مشایخ قبایل مختلف بودند که بنی‌امیه از روز نخست دل به تطمیع آنان بسته و با استفاده از ایشان، جمعیت قبایل را به دفاع از خود آماده می‌کردند ابن‌زیاد، مبالغ هنگفتی پول به اهل ریاست، یعنی همین اشراف داد: و وضع لأهل الریاسة العطاء و أعطاهم، و نادی فیهم ان یتهیأواللخروج الی عمر بن سعد لیکونوا عونا له فی قتل الحسین. (219) برای اهل ریاست بخشش‌ها قرار داده و به آنان اطلاع دادند تا آماده خروج برای پیوستن به سپاه عمر بن سعد و کمک به او برای کشتن حسین باشند. این اشراف نقش مهمی در ایجاد انحراف در حرکت‌های انقلابی در تمام این دوران داشتند. لکشر کوفه به طور کامل در روز ششم محرم در کربلا حاضر بود. (220).
53. اما شیعیان کوفه چه کردند؟ این پرسشی است که تاکنون تحقیق جدی درباره‌ی آن صورت نگرفته است. طی پنج روز از زمانی که امام حسین علیه‌السلام به کربلا رسید تا روزی که لشکر عظیم کوفه - که شمارش بین 22 تا 28 هزار نفر می‌رسید - به کربلا رسید، شیعیان در یک حالت بی‌تصمیمی مانده، و تشکل لازم را برای تصمیم‌گیری متمرکز نداشتند. این همان مشکلی بود که در زمان حضور مسلم بن عقیل در کوفه هم داشتند. ترس از شمشیر عبیدالله هم که بی‌امان افراد مظنون را به قتل می‌رساند، آنان را خانه‌نشین کرده و تنها در این اندیشه بودند که اولا جان خود را از تهدید حکومت در امان بداند و ثانیا آن که به زور مجبور

نشوند در سپاه کوفه حاضر شده، در کربلا برابر امام حسین علیه‌السلام قرار گیرند. شمار زیادی از کسانی که در شرایط عادی می‌توانستند در سپاه امام باشند، به اجبار در سپاه کوفه حاضر شدند، تلاش آنان این بود تا از این
(صفحه 97)
سپاه فاصله گرفته بگریزند. به همین دلیل همراه سپاه از کوفه بیرون آمده و در طول مسیر می‌گریختند: و کان الرجل یبعث فی الف، فلا یصل الا فی ثلاثمائة و أربعمائة اقل من ذلک، کراهة منهم لهذا الوجه. گاه یک فرمانده با هزار نفر اعزام می‌شد، اما تنها با سیصد، چهارصد یا کمتر از آن به کربلا می‌رسید؛ چرا که مایل به آمدن به این جنگ نبود. (221) هرثمه بن سلیم که از شیعیان علی بن ابی‌طالب بوده، از کسانی بود که به کربلا آمد و از آنجا گریخت. وی در این باره یادآور شد که وقتی در مسیر صفین با امام علی علیه‌السلام در اینجا آمدند، حضرت مشتی از خاک کربلا برداشت و فرمود: واها لک یا تربة! لیحشرن منک قوم یدخلون الجنة بغیر حساب. وی می‌گوید: وقتی در سپاه کوفه به کربلا رسیدم، خدمت امام رفتم و ماجرا را تعریف کردم و گفتم اکنون نه می‌خواهم با تو باشم و نه علیه تو. حضرت فرمود: از اینجا بگریز و شاهد کشته شدن من مباش که هیچ کس شاهد آن نخواهد بود مگر آن که خداوند او را در آتش خواهد سوزاند و من هم از آنجا گریختم. (222)
54. پیوستن برخی از شیعیان تک تک در روزهای آخر ادامه یافت. یکی از آنان عبدالله بن عمیر کلبی بود که مجاهد در جبهه‌های جنگ با کفار بود. وقتی دید عده‌ای در نخیله‌ی کوفه آماده‌ی جنگ با امام حسین علیه‌السلام می‌شوند، گفت: من علاقمند بودم در جهاد با مشرکین شرکت کنم؛ اما اکنون احساس می‌کنم نبرد با کسانی که به جنگ حسین فرزند فاطمه می‌روند، اولی است. آن‌گاه به خانه آمد و این مطلب را با همسرش در میان گذاشت. همسرش از سخن وی استقبال کرد و گفت: درست دریافته‌ای؛ من هم با تو می‌آیم. ایندو شبانه از کوفه خارج شده به امام حسین علیه‌السلام ملحق شدند (فخرج بها لیلا حتی أتی حسینا فاقام معه). (223) حبیب بن مظاهر از شیعیان برجسته‌ی کوفه بود که در همین ایام به امام حسین علیه‌السلام پیوست. وی کوشید تا شماری از طایفه‌ی بنی‌اسد را که در آن نزدیکی زندگی می‌کردند به امام حسین علیه‌السلام ملحق سازد؛آنان را راضی کرد؛ اما سپاه ابن‌زیاد از راه رسید و مانع شد. (224) نمونه‌ی دیگر مسلم بن عوسجه بود که وی نیز از شیعیان
(صفحه 98)
مقیم کوفه بود که به امام حسین علیه‌السلام پیوست. این نشان می‌داد اگر شیعیان کوفه اراده می‌کردند، می‌توانستند به امام بپویندند. حتی شماری

از آنان با سپاه کوفه به کربلا آمدند و در آنجا به امام حسین علیه‌السلام پیوستند. عمار بن ابی‌سلامه‌ی دالانی کوشید تا در نخیله عبیدالله را ترور کند؛ نتوانست. پس از آن به سرعت گریخت تا به امام حسین علیه‌السلام ملحق شد. در راه با سپاه زحر بن قیس که به کربلا می‌رفت، برخورد کرد. در آنجا با رشادت جنگیده و در حال جنگ به کربلا رفته، به امام حسین علیه‌السلام پیوست. (225).
55. از روز هفتم محرم، بر اساس فرمانی که عبیداله فرستاد، قرار شد تا میان سپاه امام و آب فرات فاصله انداخته شود. یعنی آنها حق استفاده از آب را نداشته باشند. نامه‌ی ابن‌زیاد به عمر بن سعد این بود: حل بین حسین و أصحابه و بین الماء فلا یذوقوا منمه قطرة، کما صنع بالتقی الزکی المظلوم. همان طور که اجازه‌ی استفاده از آب به عثمان داده نشد، اجازه‌ی استفاده از آب را به حسین و یارانش ندهید. (226) در خبر بلاذری افزوده شده است: این اقدام، سه روز پیش از شهادت امام حسین علیه‌السلام بوده است. در نقل صدوق آمده است: و حل بین الماء و بینه کما حیل بنی عثمان و بین الماء یوم الدار. (227) تلاقی کردن این اقدام با اقدام محاصره کنندگان عثمان برای نرساندن آب، بسیار ناجوانمردانه بود؛ زیرا در آن روز، تنها کسی که کوشید تا مردم را قانع کند تا آب به عثمان بدهند، امام علی علیه‌السلام بود. به هر روی، به گزارش ابن‌اعثم، عمرسعد، سختگیری را آغاز کرده، عمرو بن حجاج را که خود از کسانی بود که به امام نامه نوشته بود، همراه پانصد نفر در کناره‌ی شریعیه‌ی فرات مستقر کرد. (228) روز هشتم محرم، آب در اختیار کاروان امام حسین علیه‌السلام نبود و آنچه از پیش داشتند، استفاده می‌کردند.خبری در مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی‌آمده است که بر اساس آن امام پشت خیمه حفره‌ای کند که قدری آب در آن آشکار شد.، اما آن نیز اندکی بعد تمام شد. (229) در خبر دیگری آمده است که ابن‌زیاد ضمن نامه‌ای به عمر بن سعد نوشت: «شنیده‌ام که حسین و اصحابش
(صفحه 99)
دسترسی به آب داشته، چاه‌هایی کنده‌اند. هنگامی که نامه به دستت رسید، آنها را حتی‌الامکان از کندن چاه محروم کرده و با سختگیری تمام اجازه‌ی بهره‌برداری از آب فرات را به آنان نده».(230) این نامه اشاره به کندن چاه توسط امام حسین علیه السلم دارد که ظاهرا سودی در برنداشته است.
روز نهم که تشنگی اصحاب کاروان جدی شد، امام یک سپاه پنجاه نفری را با بیست ظرف آب به فرماندهی عباس بن علی برادرش و نیز نافع بن هلال فرستاد تا لشکر عمرو بن حجاج را کنار زده، قدری آب بیاورند. زمانی که این گروه در برابر شریعه‌ی فرات رسیدند، عمرو بن حجاج جلوی آنان

ایستاد. نافع جلو رفت؛ عمرو پرسید: برای چه آمده‌اید؟ گفت: از آب استفاده کنیم. عمرو پاسخ داد: تو می‌توانی. نافع گفت: أفأشرب و الحسین عطشان؟ پس از آن افراد وارد شریعه شدند و وقتی عمرو با سپاهش جلو آمد، با آنان درگیر شدند و به هر روی توانستند ظرف‌های خود را از آب پر کنند. (231).
56. گفتگوهای چندی میان امام حسین علیه‌السلام و عمر بن سعد در این روزها صورت گرفت. امام در صحبت‌ها، روی مسأله‌ی بازگشت تکیه داشت و بر آن بود تا وضعیت به گونه‌ای درآید که عجالتا بتواند از حیطه‌ی قدرت ابن‌زیاد خارج شود. در منابع، درباره‌ی محل پیشنهادی امام برای بازگشت. مطالب مختلفی آمده است. تقریبا در همه‌ی منابع کهن این خبر یا به عبارت بهتر شایعه آمده است که‌امام فرمود: یا اجازه دهید به جایی که از آنجا آمده‌ام بازگردم. یاآن که نزد یزید بروم و دست در دست او بگذارم. یا آن که به یکی از نقاط مرزی دنیا اسلام بروم و همانند یکی از مرزبانان باشم. (232) با این همه بلاذری این خبر را نیز آورده است که: یقال: انه لم یسأله الا أن یشخص الی المدینة فقط. (233) او فقط درخواست بازگشت به مدینه را داشت. چنان که عقبة بن سمعان می‌گوید: من از مدینه تا مکه و از مکه تا عراق، تا وقت کشته شدن او همراهش بودم.
(صفحه 100)
هیچ کلمه‌ای نگفت جز آن که شنیدم. به خدا سوگند که آنچه میان مردم شهرت دارد، و گمان می‌برند که حسین علیه‌السلام گفته است «اجازه دهید نزد یزید رفته دست در دست او بگذارم، یا به یکی از نقاط مرزی بروم» اشتباه میکنند؛ او چنین چیزی را نگفت، تنها چیزی که می‌گفت این بود: فلأذهب فی هذه الأرض العریضة، حتی ننظر ما یصیر أمر الناس. (234) در طبری متن نامه‌ای از عمر بن سعد آمده که سه درخواست بالا از زبان امام حسین علیه‌السلام در آن مطرح شده و ابن‌زیاد هم ابتدا می‌پذیرد، اما با اصرار شمر آن را رد می‌کند. (235) بیم آن می‌رود که عمر بن سعد که به هر روی قصد داشت جنگ صورت نگیرد، خود این سه پیشنهاد را در تحلیل پیشنهاد اصلی امام در این نامه آورده باشد و از همین جا خبر در منابع به صورت بالا آمده باشد؛ آنچه مسلم است این که امام با توجه به وضعیتی که برای ایشان و کاروان تا آخر پیش آمد، نمی‌تواند چنین پیشنهادی را مطرح کرده باشد. ملاقات‌هایی نیز میان امام حسین علیه‌السلام و عمر بن سعد صورت گرفت که رقم آنها را سه یا چهار بار نوشته‌اند. (236) شاید وقتی خبر این گفتگوهای خصوصی به ابن‌زیاد رسید: او به وی نوشت: من تو را برای منادمه (ندیم) با حسین نفرستاده‌ام. (237) یک گفتگوی شبانه میان این دو نفر در وسط سپاه دو

طرف بدون حضور شخص ثالث صورت گرفت که کسی از محتوای آن آگاه نشد؛ گرچه حدس‌هایی زده می‌شد که در منابع تاریخی منعکس شده است. (238) این حدس‌ها چنین است که امام از عمر بن سعد خواسته تا هر دو سپاه را رها کنند و نزد یزید بروند! اما عمر بن سعد گفته است که ابن‌زیاد خانه‌ام را منهدم می‌کند و املاکم را میگیرد. ابن‌اثعم گزارش تفصیلی‌تری آورده که در نهایت عمر بن سعد در خوست امام را در عدم جنگ با او نمی‌پذیرد و امام هم او را نفرین می‌کند. (239).
57. عمر بن سعد، بار دگر خواسته‌ی امام را به ابن‌زیاد منعکس کرد؛ شاید پیشنهادهایی هم از خودش بر آن افزوده باشد. از جمله آن که حسین حاضر است نزد
(صفحه 101)
یزید برود و با او بیعت کند یا به یکی از مرزها برود. متن نامه‌ی وی در منابع نقل شده و این که پس از طرح پیشنهادها نوشت: هذا لکم رضا و للامة صلاح. (240) ابن‌زیاد در حال پذیرفتن آن بود که شمر رأی او را زد و گفت: اگر حسین بن علی از اینجا برود، به دست آوردن او دشوار است. (241) ابن‌زیاد سخن او را پذیرفت و شمر بن ذی‌الجوشن ضبابی را نزد عمر بن سعد فرستاد تا به حسین بن علی علیه‌السلام بگوید: تنها راه، پذیرفتن حکم و فرمان ابن‌زیاد است. امام حسین علیه‌السلام از این سخن برآشفت و فرمود: أنزل علی حکم ابن‌الزانیة؟ لا و الله لا أفعل، الموت دون ذلک و أحلی (242) ابن‌زیاد، به شمر گفت: اگر عمر بن سعد مصمم بر جنگ نیست، بگو تا کار فرماندهی را به تو بسپارد. متن نامه‌ی ابن‌زیاد به عمر بن سعد مصمم بر جنگ نیست، بگو تا کار فرماندهی را به تو بسپارد. متن نامه‌ی ابن‌زیاد به عمر بن سعد این بود: تو نفرستادم تا در جنگ با حسین تعلل ورزی و عافیت‌جو باشی و شفاعت‌گر او نزد من. اگر حسین و یارانش حکم مرا می‌پذیرند، آنان را تسلیم شده نزد من بفرست و گرنه با آنان بجنگ تا ایشان را بکشی که مستحق کشتن هستند. وقتی حسین را کشتی، اسبان را بر جسد او بران. اگر مایل نیستی، بگذار شمر فرماندهی سپاه را بکند. (243) به هر روی، نقش شمر در بازگرداندن عقیده‌ی ابن‌زیاد مورد تأیید همه‌ی منابع است. تساهل عمر بن سعد در جنگ با امام، سبب برآشفتن ابن‌زیاد شده و مرتب پیام برای شروع جنگ می‌فرستاد.
58. پیغام‌های مکرر عبیدالله بن زیاد به ابن‌سعد، همراه با آمدن شمر و آماده بودن وی برای فرماندهی، عمر بن سعد را بر آن داشت تا تصمیم به آغاز جنگ بگیرد. شمر عصر روز پنج‌شنبه نهم محرم وارد کربلا می‌شود (برخی جمعه را نهم محرم می‌دانند) و آخرین پیام ابن‌زیاد را به عمر بن سعد داد. (244) عمر بن سعد، شمر را به خاطر این اقدامش که رأی ابن‌زیاد را زده، سرزنش کرد و گفت: لا یستسلم و الله الحسین، به خدا

سوگند حسین تسلیم نخواهد شد و حتما جنگ صورت خواهد گرفت. نه خیر!
(صفحه 102)
من فرماندهی می‌کنم و تو فرمانده نیروهای پیاده باش. (245) عمر بن سعد پیغام ابن‌زیاد را برای تسلیم محض شدن به امام حسین علیه‌السلام فرستاد و حضرت فرمود: و الله لا أضع یدی فی ید ابن‌مرجانة ابدا. (246).
59. شمر از طایفه‌ی بنی‌کلاب بود؛ دوست او عبدالله بن ابی‌محل، فرزند برادر ام‌البنین (دختر حزام بن ربیعه‌ی کلابی) همسر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و مادر عباس و برادرانش بود.اینان در وقت حرکت به سوی کربلا، امان‌نامه‌ای برای عباس و برادران وی عبدالله، جعفر و عثمان گرفتند. این امان‌نامه را یکی از موالی وی با نام کزمان به کربلا برد؛ اما جوانان در مقابل امان‌نامه پاسخ دادند: لا حاجة لنا فی أمانکم، أمان الله خیر من أمان ابن‌سمیة. (247) در نقلی دیگر آمده است که خود شمر امان‌نامه را به کربلا آورد و چهار برادر پاسخ دادند: لعنک الله و لعن أمانک، أتؤمننا و ابن‌بنت رسول‌الله لا أمان له. (248) خدا تو را و امان تو را لعنت کند و آیا تو به ما امان می‌دهی و پسر دختر رسول‌خدا امان نداشته باشد؟
60. ابن‌زیاد، مرتب افرادی را به کربلا اعزام می‌کرد تا عمر بن سعد را وادار به شروع جنگ کنند. و ابن‌سعد که فشار و تهدید ابن‌زیاد را جدی دید، عصر عاشورا، دستور حمله داد. امام که کنار خیمه‌اش به شمشیرش تکیه داده بود، صدای همهمه و هجوم را شنید. از برادرش عباس خواست تا خبری بیاورد. عباس خبر آورد که ابن‌سعد می‌گوید: یا باید تسلیم حکم ابن‌زیاد شوید یا آماده‌ی کارزار باشید. امام از برادرش خواست تا از آنان بخواهد، امشب را به آنان مهلت دهند. (249) ابن‌سعد سپاه کوفه را با فریاد یا خلیل الله! ارکبی؛ ای سپاه خدا سوار شوید! پس از نماز عصر به نبرد فراخواند. ملاقات عباس با دشمن همراه بیست نفر از سپاهیان امام از جمله زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر صورت گرفت. شخصی به زهیر گفت: تو عثمانی مذهب بودی؟ زهیر گفت: البته من نامه ننوشتم، اما وقتی دیدم، شما به او خیانت کرده، نقض عهد
(صفحه 103)
نموده و میل به دنیا پیدا کردید، وظیفه‌ی خود دانستم از او حمایت کنم و در حزب او قرار گیرم تا حقی را که شما از رسول‌الله ضایع کرده‌اید، حفظ کنم. (250) حبیب بن مظاهر هم در این لحظه با کوفیان سخن گفت: بد مردمانی هستند کسانی که ذریه‌ی پیامبرشان را بکشند؛ و عباد و شب زنده‌داران این شهر را به قتل برساندند. تأخیر جنگ از آن شب، از سوی امام حسین علیه‌السلام به این هدف بود تا فرصتی برای عبادت داشته باشند: لعنا نصلی لربنا اللیلة و ندعوه و نستغفره، فهو یلعم انی قد کنت

احب الصلاة له و تلاوة کتابه و کثرة الدعاء و الاستغفار. (251) در اینجا باز روایت ابن‌اعثم افزوده‌ی دیگری دارد که متناسب با اخباری است که پیش از آن هم نقل کرده و آن این که لحظه‌ای که امام کنار خیمه نشسته و به شمشیرش تکیه داد بود، اندکی به خواب فرورفت؛ و وقتی بیدار شد، خطاب به زینب علیهاالسلام که او را از خواب بیدار کرد و خبر همهمه‌ی دشمن را به او داده بود، فرمود: یا اختاه! رأیت جدی فی المنام و أبی علیا و فاطمة امی، و أخی الحسن علیهم‌السلام، فقالوا: یا حسین! انک رائح الینا عن قریب. (252) در روایتی هم کلینی آورده است که در روز تاسوعا بود که ابن‌زیاد کاملا مطمئن شد که از عراق هیچ نیروی کمکی به امام حسین علیه‌السلام نخواهد رسید. (253) تاسوعا روز پنج‌شنبه بوده است. (254) و بدون تردید همان طور که در بسیاری از منابع آمده، روز عاشورا روز جمعه. (255).
61. شب عاشورا، امام حسین علیه‌السلام اصحاب و افراد خاندانش را گرد آورد. حمد و ثنای الهی گفت و از این که خداوند نبوت را در میان خاندان او قرار داده، خدای را سپاس گفت. آن‌گاه به حاضران فرمود: فردا جنگ خواهد شد؛ شما از ناحیه‌ی من آزادید تا از تاریکی شب استفاده کرده، این محل را ترک کنید. دشمن در پی من است؛ اگر مرا در اختیار داشته باشد، به شما کاری ندارد.اهل بیت پاسخ دادند: لا أبقانا الله بعدک، لا و الله، لا نفارقک حتی یصیبنا ما أصابک. و اصحاب نیز همان پاسخ را دادند؛ امام آنان را
(صفحه 104)
دعا کرده از خداوند خواست تا بهشت را به ایشان پاداش دهد. (256) آزاد کردن افراد به خاطر بیعتی بود که با امام کرده بودند و حضرت بیعت را از آنان برداشت: انتم من بیعتی فی حل. و لیس منی ذمام. (257) در این شب، مسلم بن عوسجه و سعید بن عبدالله حنفی و دیگر یاران، سخن گفتند. مسلم گفت: آن قدر با تو می‌مانم که نیزه‌ام در سینه‌ی آنان بشکند؛ تا شمشیر در دست دارم می‌جنگم؛ و اگر شمشیر نداشتم با سنگ از تو دفاع خواهم کرد تا بمیرم (258) سعید حنفی گفت که دوست دارد هفتاد بار زنده شود و بمیرد و همچنان از امامش دفاع کند. زهیر گفت: به خدا دوست دارم کشته شوم، باز زنده شوم، باز کشته شوم تا آن که هزار نفر را به قتل برسانم تا آن که خداوند با این کشتن من، از تو و جوانان خاندانت دفاع کند. (259) از اهل بیت، عباس (260) و سپس دیگران سخن گفتند (261) این محفل نزدیک شب، درست پس از بازگشت سپاه کوفه بود. (262) امام حسین علیه‌السلام در همین خطابه به جمع اصحاب و اهل بیت فرمود: روی زمین خاندانی بهتر از خاندان خود و یارانی بهتر از یارانش نمی‌شناسد. (263).

62. در آن شب مسائل دیگری نیز رخ داد. امام از کسانی که بدهی دارند، خواستند تا همراه ایشان نجنگند. (264) ضحاک بن عبدالله مشرقی و مالک بن نضر آمدند و گفتند بدهی دارند و عیالوارند. امام بیعت خود را از آنان برداشت و ایشان رفتند. (265) در همین حال به محمد بن بشیر حضرمی خبر دادند که فرزندت توسط دیلمی‌ها اسیر شده، بیا برویم تا او را با پول آزاد کنیم. امام او را حلال کرد، اما حاضر به جدا شدن از امام نشد. امام پنج لباس خوب به او داد تا به پسرش دهد تا بفروشد و برادرش را آزاد کند. (266) یک خبر از صدوق حکایت از آن دارد که شب عاشورا، علی‌اکبر همراه با
(صفحه 105)
شماری از اصحاب به شط فرات رفته و آب آوردند. پس از آن امام به اصحاب فرمود: قوموا، فاشروبا من الماء یکن آخر زادکم، و توضاوا و اغسلوا ثیابکم لتکون اکفانکم. (267) گویا این خبر در منابع دیگر نیامده است. ایضا در این شب، زینب علیهاالسلام در حالی که مشغول تیماری امام سجاد علیه‌السلام بود، با شنیدن شعری از امام حسین علیه‌السلام که اشاره به کشته شدنش داشت، برآشفت و بر سر و صورت زد و غش کرد. امام با پاشیدن آب بر سر و صورت خواهر، وی را به هوش آورد؛ آنگاه از او خواست تااجازه ندهد شیطان، صبر و بردباری او را از میان ببرد (یا أخیه! لا یذهبن حلمک الشیطان). (268) آنگاه فرمود: اسوه‌ی هر مسلمانی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله است. پس از آن هم از زینب علیهاالسلام خواست تا پس از وی گریبان پاره نکند و فریاد نکشد.امام سجاد علیه‌السلام راوی این خبر می‌افزاید: آنگاه پدرم، عمه‌ام را باز کنار من نشاند و به سراغ اصحابش رفت. (269)
63. در شب عاشورا، اصحاب، خیمه‌ها را نزدیک به هم کرده و طناب خیمه‌ها را به گونه‌ای از یکدیگر عبور دادند که رفت و آمد بین خیمه‌ها دشوار باشد. (أمر باطناب البیوت، فقرنت حتی دخل بعضها فی بعض، و جعلوها وراء ظهورهم لتکون الحرب من وجه واحد) (270) این بدان دلیل بود که از یک طرف با دشمن دیگری باشند.خیمه‌ها به گونه‌ای ترتیب یافته که به صورت یک نعل اسب در آمد و شیعیان از پشت سر و چپ و راست ایمن بوده و تنها از روبر با دشمن مواجه بودند. پس از آن، وقتی نیمه شب شد، همه به شب زنده‌داری پرداخته مشغول نماز شدند و تسبیح خدای را گفته، استغفار و تضرع به درگاه خدا می‌کردند: لما جن اللیل علی الحسین و أصحابه، قاموا اللیل کله یصلون، و یسبحون و یستغفرون و یدعون و یتضرعون. (271) صدای استغفار و دعای اصحاب در برخی نقلها، به صدای زنبوران تشبیه شده که منطقه‌ای را پر کرده
(صفحه 106)

باشد (و لهم دوی کدوی النحل ما بین راکع و ساجد و قائم و قاعد.) (272) به علاوه، اطراف خیمه‌ها خندق مانندی نیز کنده شد (فحفروه فی ساعة من اللیل، فجعلوه کالخندق) (273) و چوب و غیره در آن ریختند تا صبح عاشورا آن را آتش زده و مانع ورود دشمن به سمت خیمه‌ها باشد. (274) نیمه‌های شب، شمر (یا عزرة بن قیس) همراه گروهی از سپاهیان کوفه به برای تجسس و جمع‌آوری اطلاعات به نزدیکی خیمه‌گاه امام حسین علیه‌السلام آمدند. در این وقت امام حسین علیه‌السلام این آیه را خواند که کفار گمان نکنند اگر عمر طولانی به آنان دادیم، برایشان خوب است؛ این فقط برای آن است تا گناه‌شان زیادتر شود و عذابی دردناک در انتظار آنهاست. آن وقت یکی از افراد دشمن فریاد زد: ما طیب هستیم. و بریر بن حضیر فریاد زد: شما خبیث هستید.. شمر فریاد زد: به زودی کشته خواهی شد؛ بریر گفت: ابالموت تخوفنی؟ و الله أن الموت احب الینا من الحیاة معکم (275) آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ به خدا سوگند که مرگ برای من دوست داشتنی‌تر از زندگی با شماست.

64. به نوشته‌ی برخی از مورخان، شب یا صبح (یا شب تا صبح) عاشورا، بیست تا سی نفر از سپاه کوفه به امام حسین علیه‌السلام پیوستند. این خبر در الامارة والسیاسه (276) و برخی منابع دیگر سی نفر گزارش شده است. (277) در آن شب، ابتدا امام حسین علیه‌السلام و سپس برخی از اصحاب خود را نظیف کرده و غسل شهادت کردند. بریر بن حضیر به مزاح با عبدالرحمان بن عبدربه (یا حبیب بن مظاهر) پرداخت؛ وقتی عبدالرحمان گفت: اکنون وقت شوخی نیست؛ بریر گفت: اطرافیانم آگاهند که من نه در جوانی و نه پیری، در پی باطل نبوده‌ام؛ اما اکنون آگاهم که میان من و حور العین، تنها فرود آمدن شمشیر کوفیان فاصله است. دلم می‌خواهد هر چه زودتر شمشیر اینان بر من فرود آید. (278) صبح

(صفحه 107)

روز عاشورا - روز جمعه - ابن‌سعد، پس از نماز صبح! سیپاهیانش را منظم کرد. ترکیب سپاه طایفه‌ای بود؛ یعنی هر قبیله‌ای، یک فرمانده داشت: مذحج و اسد (عبدالرحمان بن ابی‌سبره‌ی جعفی)، ربعیه و کنده (قیس بن اشعث قیس) تمیم و همدان (حر بن یزید که به امام حسین علیه‌السلام پیوست) و گروهی از ساکنان عمومی شهر کوفه که یکجا، یک فرمانده (عبدالله بن زهیر ازدی) داشتند. این ترکیب، به صورت نظامی، شامل نیروهای سمت چپ و راست و پیاده و سواره تحت فرماندهی افرادی مانند عمرو بن حجاج (راست)، شمر بن ذی‌الجوشن (چپ) عزرة بن قیس (سواره) و شبث بن ربعی (پیاده) قرار گرفتند. (279) جمعا عدد آنان 22 هزار نفر، نه کمتر و نه بیشتر (و القوم اثنان و عشرون الفا و لا یزیدون و لا ینقصون) بوده است. (280) برخی تا 28 هزار نفر هم نوشته‌اند. (281)

گذشت که تا 35 هزار هم نوشته شده است.
65. امام حسین علیه‌السلام در صبح عاشورا سپاهیانش را مرتب کرد. درباره‌ی شمار آنان، میان مورخان قدیم اختلاف است. بلاذری می‌نویسد: آنها 32 نفر سواره و 40 نفر پیاده بودند. زهیر بن قین فرماندهی سمت راست و حبیب بن مظهر (یا: مظاهر) فرماندهی سمت چپ را برعهده داشت و پرچم هم در اختیار عباس بود و خانه‌ها - یعنی خیمه‌ها - پشت سر آنان. (282) در جای دیگر می‌نویسد: آنان جمعا حدود یک صد مرد یا قریب به آن بودند: پنج نفر از نسل امام علی علیه‌السلام شانزده نفر هاشمی، و دو نفر هم از همپیمانان بنی‌هاشم، یکی از طایفه‌ی سلیم و دیگری از کنانه بود. (283) دینوری همان ارقام را درباره‌ی شمار کلی رزم‌آوران سپاه امام حسین علیه‌السلام آورده است (284) پیش از آغاز نبرد، امام حسین علیه‌السلام دستور داد تا داخل خندقی را که اطراف خیمه‌ها کنده بودند، آتش بریزند تا دشمن نتواند از اطراف به خیمه‌ها و حرم امام حسین علیه‌السلام وارد شود. (285) شمر که فرد بی‌حیای بود، به امام حسین علیه‌السلام گفت: برای ورود در آتش عجله داری! امام پاسخ
(صفحه 108)
دادند. تو اولی‌تر به ورود در آتش هستی؟ در این وقت، مسلم بن عوسجه از امام خواست اجازه دهد، تیری به شمر بزند، اما امام فرمود: فانی اکره ان ابداهم. نمی‌خواهم آغازگر این جنگ باشم. (286) در آغاز نبرد امام حسین علیه‌السلام سر بر آستان الهی بلند کرد و با دعای اللهم أنت ثقتی فی کل کرب، و رجایی فی کل شدة و أنت لی فی کل امر نزل بی ثقة و أنت ولی کل نعمة و صاحب کل حسصنة (287) و جملاتی دیگر، (288) به استقبال نبرد رفت. حضرت سوار بر اسب شده، قرآنی در پیش رو گرفت و پس از آن نبرد آغاز گردید. (289) قبل از آنی که نبرد میان طرف آغاز شود، امام پس از نماز صبح، اصحابش را به تقوای الهی و صبر و جهاد، دعوت کرد. (290) هنگامی‌که دو سپاه برابر هم قرار گرفتند، امام از بریر بن حضیر همدانی خواست تا با دشمن سخن بگوید و با آنان احتجاج کند. بریر خطاب به کوفیان گفت: اکنون نسل محمد صلی الله علیه و آله در میان شماست؛ اینان ذریه، عترت، بنات و حرم پیامبرند. از آنان چه می‌خواهید؟ گفتند: تسلیم شدن بر حکم ابن‌زیاد. بریر گفت: آیا نمی‌پذیرید به همانجا که آمده‌اند، بازگردند؟ آیا فراموش کرده‌اید که با نامه‌های شما به اینجا آمده‌اند؟ آیا از آبی که یهود و نصارا و مجوس بهره می‌برند، آنان را منع می‌کنید؟ با ذریه‌ی پیامبرتان بد رفتار می‌کنید؛ خداوند روز قیامت شما را سیراب نکند. (291) برخورد دشمن جز تمسخر و خنده چیزی نبود. (292).
67. پس از آن امام خود با کوفیان سخن گفت و فرمود: من پس از

رسیدن نامه‌های شما که در آنها گفته بودید، سنت از میان رفته، نفاق برآمده و حدود تعطیل گشته است، به اینجا آمدم. از من خواستید بیایم و امت محمد صلی الله علیه و آله را اصلاح کنم. اکنون آمدم؛ آیا سزاوار است که خون مرا بریزید؟ آیا من فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله شما نیستم؟
(صفحه 109)
آیا حمزه و عباس و جعفر عموهای من نیستند؟ آیا سخن پیامبر را در حق من و برادرم نشنیدند که فرمود: هذان سیدا شباب أهل الجنة؟ اگر من در این نقل تصدیق می‌کنید که چه هیچ، وگرنه از جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری و انس بن مالک و زید بن ارقم بپرسید. شمر پاسخ داد: هو یعبدالله علی حرف. (293) او به ظاهر خدای را پرستنده است. حبیب بن مظاهر به او پاسخ داد که: انی أراک تعبدالله علی سبعین حرف. در همین جا بود که حضرت برخی از کسانی را که نامه نوشته بودند. و در سپاه کوفه بوده و حتی رهبری و فرماندهی داشتند، صدا زد: آیا شما نبودید که نامه نوشتید؟ گفتند: خیر. قیس بن اشعث بن قیس گفت: آیا حکم ابن‌زیاد را نمی‌پذیری؟ حضرت فرمود: و الله لا أطعی بیدی اعطاء الذلیل و لا أفر فرار العبید. (294) امام با گروه گروه از مردم و حتی برخی افراد سخن گفت و پاسخ آنان این بود: ما ندری ما تقول: نمی‌دانیم چه می‌گویی. (295) متن کامل این سخنان در روایت ابومخنف و منابع دیگر آمده است. (296) امام در این سخنان، بر آن بود تا برای کسانی که او را نمی‌شناختند، خود را معرفی کند و آنان را به تأمل در رفتار زشتشان برانگیزد (راجعوا انفسکم) و در واقع، به نوعی اتمام حجت کند. (297) اهل حرم که سخنان آن حضرت را می‌شنیدند، همه به گریه افتادند و امام حسین علیه‌السلام برادرش عباس را فرستاد تا آنان را ساکت کند. این طولانی‌ترین سخنرانی امام برای کوفیان بود که امام همه‌ی جنبه‌های مربوط به حرکت خود، معرفی خویش و رفتار نادرست کوفیان را در آن باز نمود. اما پس از آن هم باز با سپاه کوفه سخن گفت. در این سخنان که در تحف العقول به صورت نامه و در برخی مآخذ دیگر به صورت سخنرانی صبح عاشورا - درست وقتی که دشمن آنان را به صورت حلقه‌ای در میان گرفته بود - درج شده، امام پس از حمله به کوفیان و بیان بی‌وفایی آنان، آن جمله معروف را دارد که می‌فرماید: ألا و ان الدعی ابن‌الدعی قد رکز بین
(صفحه 110)
اثنین: بین السلة و الذلة، و هیهات منا الذلة. (298) ابن‌زیاد یکی از دو چیز را از من می‌خواهد، یا مرگ یا ذلت؛ و دور باد که من پذیرای ذلت باشم. ابن‌عساکر خطبه‌ی کوتاه دیگری نیز از حضرت نقل کرده است که در آن، مردمان را از دنیاطلبی پرهیز داده فرمود: اگر بنا بود کسی در دنیا بماند،

انبیای الهی می‌ماندند. اما خداوند دنیا را برای مصیبت و اهلش را برای فنا آفریده و بهترین توشه، تقوای الهی است. (299).
68. نصایح امام حسین علیه‌السلام تأثیر گسترده‌ای را که شاید مورد انتظار بود، نداشت؛ تنها کسانی مانند حر بن یزید ریاحی یا برخی دیگر که گفته‌اند صبح عاشورا به امام پیوستند، در پی این سخنان منقلب شدند. وقتی امام حسین علیه‌السلام سخنانش را تمام کرد و برگشت، فردی عمر نام از بنی‌تمیم، نخستین تیر را رها کرد که در ناحیه‌ی کتف امام به زره آن حضرت اصابت کرد و متوقف شد. (300) امام که بی‌اعتنایی دشمن را دید، آماده‌ی کارزار شد. روشن بود که این جنگ نابرابر، به لحاظ ظاهری به نفع دشمن تمام خواهد شد. با این حال، دو چیز آغاز جنگ را به عقب می‌انداخت؛ یا به عبارتی شروع آن را دشوار می‌کرد. یکی این که کوفیان، حتی اگر تا آن زمان توجه نداشتند، بعد از خطابه‌ی امام، به اهمیت این نبرد پی برده و شروع کردن آن برایشان دشوار شده بود. دوم آن که اصولا، جنگیدن با یک‌صد نفر، برای سپاهی با بیش از بیست هزار نیرو، کار دشواری به نظر نمی‌آمد که در آن عجله کنند. برای همین، وقتی زهیر بن قین، پس از امام حسین علیه‌السلام جلو رفت تا سخنرانی کند، هنوز زمینه برای شنودن سخنانش بود؛ گر چه شمر به هر صورت، کوشید تا مانع ادامه‌ی سخن او شود. زهیر خطاب به کوفیان گفت: بندگان خدا! فرزند فاطمه، بیشتر از فرزند سمیه سزاوار است تا کمک شود. اگر یاریش نمی‌کنید. رهایش کنید تا خود با یزید سخن بگوید؛ یزید بدون کشتن او هم از اطاعت شما راضی می‌شود. شمر تیری به سوی او انداخت و گفت: ساکت شو. زهیر گفت: شمر! تو را در قیامت به آتش جهنم بشارت می‌دهم. شمر پاسخ داد: خداوند
(صفحه 111)
همین الان تو و اطرافیانت را خواهد کشت. (301).
69. ابومخنف با تفصیل بیشتری خطابه‌ی زهیر را نقل کرده است: (و نحن حتی الان اخوة و علی دین واحد و ملة واحدة، ما لم یقع بیننا و بینکم السیف، و أنتم للنصیحة منا أهل، فاذا وقع السیف، انقطعت العصمة، و کنا أمة و أنتم أمة) ما تا به امروز برادر و بر دین واحد و ملت واحدی بودیم؛ تا وقتی که شمشیر میان ما نیامده بود و شما اهلیت پذیرش نصیحت از سوی ما را داشتید؛ اما وقتی شمشیر آمد، پرده‌ها دریده خواهد شد؛ آن وقت شما امتی جدا و ما امتی جدا خواهیم بود. خداوند امروز ما را با ذریه‌ی پیامبرش در معرض آزمایش قرار داده تا ببیند ما و شما چه می‌کنیم. من شما را به نصرت آنان و خوار کردن عبیدالله دعوت می‌کنم. پس از آن شرحی از برخورد خشونت‌آمیز امویان با کوفیان و از جمله کشتن حجر بن عدی و هانی و قطع کردن دست و پای شیعیان و به دار آویختن آنان بیان

کرد. بخش نخست خطابه‌ی زهیر، یک تحلیل عالی و نهایی است از این که شیعه از پس از حادثه‌ی کربلا، از بدنه‌ی امت عثمانی مذهب جدا شد و در دایره‌ی اختلاف مذاهب، گروه جدایی را تشکیل داد. وقتی شمر زهیر را تهدید به مرگ کرد، زهیر گفت: آیا مرا از مرگ می‌ترسانی! مرگ برای من بهتر از زندگی با شماست. آنگاه باز خطاب به مردم گفت: شما نبایست فریب چنین فرد سبک‌سر جلفی را بخورید؛ بدانید که قاتلین حسین و ذریه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بهره‌ای از شفاعت او نخواهند برد. آنگاه مردی از اصحاب امام حسین علیه‌السلام زهیر را صدا زد و گفت: حسین می‌گوید برگرد، تو وظیفه‌ی خود را در نصیحت و ابلاغ ادا کردی. (302) امام در آخرین لحظه، عمر بن سعد را صدا کرد. او از آمدن کراهت داشت؛ اما بالاخره آمد. امام فرمود: آیا برای رسیدن به ملک ری با من می‌جنگی؟ بدان که بعد از من در دنیا و آخرت خوش و راحتی نخواهی دید و بد روزهایی در انتظار توست. (303).
70. زمانی که صفوف هر دو سپاه در برابر هم قرار گرفت، برای بسیاری تازه این
(صفحه 112)
اطمینان حاصل شد که جنگ واقع خواهد شد. تا این زمان، مشتی از کوفیان بر این باور بودند که بالاخره صلح خواهد شد؛ اما اکنون شاهد آن بودند که تا دقایقی دیگر نبرد رخ خواهد داد و طبعا بر اساس قدرت سپاه عبیدالله، حسین بن علی و همراهانش کشته خواهند شد. در اینجا بود که حر بن یزید ریاحی که در شمار این افراد بود، گرفتار یک بحران روحی میان گروش به امام حسین علیه‌السلام از یک سو، و آلت دست شدن برای دولت اموی و چهره‌های پستی مانند ابن‌زیاد و شمر از سوی دیگر شد. وی که بزرگترین گناه را تا این زمان مرتکب شده و امام حسین علیه‌السلام و سپاهش را به این وادی کشانده بود، اکنون که می‌دید جنگ در حال رخ دادن است، از کرده‌ی خویش پشیمان گشت. وی پس از شنیدن خطابه‌ی امام حسین علیه‌السلام نزد عمر بن سعد آمد و گفت: (آیا واقعا قصد جنگ با این مرد را داری؟) (304) آیا هیچ یک از پیشنهادهای وی را نمی‌پذیرید؟ عمرسعد گفت: اگر تصمیم با من بود، آری. حر پاسخ داد، سبحان‌الله! چه قدر دشوار است که حسین این مطالب را بگوید و شما از پذیرش آن ابا کنید. پس از آن به سوی امام حسین علیه‌السلام رفت. (305) حر به عمرسعد گفت: اگر چنین پیشنهادهایی را ترک و دیلم - که در آن زمان کافر بودند - می‌دادند، شما حق نداشتید آن را نپذیرید. (306) وقتی حر نزد امام رسید، پرسید: من همان کسی هستم که آن کارها را کردم؛ اکنون آمده‌ام جانم را در راه شما بدهم. آیا به عقیده‌ی شما راه توبه باز است؟ (و قد أتیتک مواسیا لک بنفسی، افتری ذلک لی توبة مما كان منی؟) امام

فرمود: (نعم، انها لک توبة، فابشر، فانت حر فی الدنیا و أنت حر فی الاخرة ان شاء الله). (307) حر چنان به سوی امام آمد که کوفیان گمان کردند برای جنگ می‌رود؛ اما وقتی به این سوی رسید، متواضعانه در کنار امام قرار گرفت. (308) تصور حر، همان گونه که خود به امام اظهار کرد، بر این بود که در برخی از امور، از این قوم - یعنی حکام اموی - اطاعت می‌کنم، به گونه‌ای که از طاعت خارج نشده باشم. آنان نیز یکی از پیشنهادهای حسین را خواهند پذیرفت. به

(صفحه 113)

خدا سوگند اگر می‌دانستم که نمی‌پذیرند، اصلا دست به این کارها نمی‌زدم. (309) خبر ابن‌اعثم چنان است که حر پس از فریاد استغاثه‌ی امام حسین علیه‌السلام به این سوی آمده است؛ زمانی که امام فریاد زد: أما من مغیث یغیثنا لوجه الله؟ أما من ذاب یذب عن حرم رسول‌الله؟ (310) حر پس از آن که به امام حسین علیه‌السلام پیوست، مردم کوفه را مورد عتاب قرار داده گفت: مادرتان در عزایتان بگرید. آیا حسین را دعوت می‌کنید؛ و وقتی آمد او را اسیر می‌گردانید و اجازه‌ی خوردن آب فرات را که یهود و نصارا و مجوس و حتی حیوانات می‌خورند، از او و خاندانش می‌گیرید؟ در حق بقایای خاندان محمد بسیار بد می‌کنید. اجازه دهید این مرد به زمین خدا (در هر کجا که هست) برود. آیا شما مؤمن نیستید؟ آیا نبوت محمد صلی الله علیه و آله را قبول ندارید؟ آیا یقین به معاد ندارید؟ در این وقت، پیاده‌ی دشمن تیر به سوی او انداختند و او نزد امام بازگشت. (311) در برخی از ماخذ داستانی از فرزند حر سخن به میان آمده که به جنگ دشمن رفت و هفتاد تن را کشت، که بی‌اساس است.

به جز حر، دو برادر که از خوارج بودند با نام‌ها سعد بن حارث و ابوالحتوف برادرش، با شنیدن ناله‌ی فرزندان حسین علیه‌السلام به سربازان ابن‌زیاد یورش برد و با کشتن سه نفر از آنان، خود کشته شدند. (312) از شخصی با نام ابوالشعثاء نیز یاد شده است که همراه سپاه عمر بن سعد به کربلا آمد و در آنجا به امام حسین علیه‌السلام پیوست (313).

71. عمر بن سعد با انداختن نخستین تیر، رسما جنگ را آغاز کرد و گفت: نزد عبیدالله شهادت دهید که من نخستین تیر را رها کردم. (314) عمر بن سعد خطاب به کوفیان گفت: منتظر چه هستید، اینان یک لقمه برای شما هستند. (315) زمانی که عمر بن

(صفحه 114)

سعد تیر انداخت. دیگر سپاه ابن‌زیاد شروع به تیراندازی کردند. (فلما رمی عمر، ارتمی الناس) (316) به گزارش ابن‌اعثم، باران تیر (و اقبلت السهام کأنها المطر) از سوی کوفیان به سوی اصحاب امام حسین علیه‌السلام شدت گرفت و امام فرمود: اینها نماینده‌ی این قوم به سوی شماست؛

برای مرگی که چاره‌ای از پذیرش آن نیست، آماده باشید. پس از آن دو گروه بر یکدیگر حمله کردند و ساعتی از روز را به طور دسته جمعی با یکدیگر جنگیدند، به طوری که بنا به برخی اخبار پنجاه و اندی از اصحاب امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسیدند. در این وقت، امام دستی به محاسنش کشید و فرمود: غضب خدا... بر کسانی که متحد بر کشتن فرزند دختر پیامبرشان شدند، شدید خواهد بود. به خدا سوگند که تسلیم آنان نخواهم شد تا با محاسنی خونی خدا را ملاقات کنم)(و الله ما أجبتهم الی شی ء مما یریدونه أبدا حتی ألقی الله و أنا مخضب بدمی.) (317) بلاذری می‌گوید که امام سوار بر اسبش، قرآنی پیش روی خود نهاده بود و همین خشم دشمن را بیشتر برمی‌انگیخت. در این وقت، عمر بن سعد، حصین بن نمیر تمیمی را همراه پانصد نفر تیرانداز به سوی امام حسین علیه‌السلام فرستاد. تیراندازی اینان سبب شد که همه‌ی اسبان سپاه امام کشته شدند و نیروهای امام پیاده گشتند. (318).
در این حمله، بسیاری از اصحاب با تیرهایی که بر بدنشان فرود آمد، به شهادت رسیده یا زخمی‌شدند. (فما بقی واحد من أصحاب الحسین الا أصاب من رمیهم سهم). (319) ابن شهرآشوب اسامی شهدایی را که در حمله‌ی نخست دشمن به شهادت رسیدند، فهرست‌وار آورده است. این افراد جمعا 28 نفر از اصحاب و ده نفر از موالی امام حسین علیه‌السلام و پدرشان امام علی علیه‌السلام بود که در مجموع 38 نفر می‌شدند (320) اینها افرادی هستند که اساسا فرصت نبرد تن به تن پیدا نکرده و در تیراندازی نخست کوفیان به شهادت رسیدند. دیدیم که ابن‌اعثم شمار آنان را بیش از پنجاه نفر یاد کرده است. (321).
72. با شهادت پنجاه نفر در یک حمله دسته‌جمعی، شمار اندکی از یاران امام
(صفحه 115)
حسین علیه‌السلام باقی ماندند؛ کسانی که به نوعی مبارزه‌ی تن به تن با سپاه ابن‌زیاد داشتند. از آن جمله، عبدالله بن عمیر کلبی است که در برابر مبارزه خواهی یسار از موالی زیاد بن ابیه، پس از کسب اجازه از امام حسین علیه‌السلام عازم میدان شد. در همان حال همسرش او را تحریک به جنگ می‌کرد و خطاب به او گفت: قاتل بأبی و امی‌عن الحسین ذریة محمد. (322) در واقع، اول حبیب بن مظاهر و بریر بن خضیر قصد رفتن به مبارزه را داشتند که امام اجازه نداد و پس از آن که عبدالله بن عمیر اجازه خواست، امام اجازه رفتن به میدان را به وی داد. وقتی در این نبرد یاسر را کشت، سالم از موالی عبیدالله به میدان آمد که به رغم آن که انگشتان عبدالله کلبی در برابر شمشیر سالم افتاد، اعتنا نکرده، او را نیز کشت و در میان میدان شروع به رجزخوانی کرد. زنش هم عمودی در

دست گرفته به تحریض او می‌پرداخت و می‌گفت: قاتل دون الطیبین ذریة محمد و امام به همسر او دستور داد تا بازگردد و در عین حال آن‌ها را دعا کرد. (323) یسار و سالم، نخسیتن کشتگان سپاه ابن‌زیاد بودند. خبر عبدالله بن عمیر به صورتی که گذشت، خبری معتبر می‌نماید. ابن‌اعثم، از وهب بن عبدالله بن عمیر به عمیر کلبی یاد کرده که همراه مادر و همسرش در کربلا بوده است. صورت نقل ابن‌اعثم، طبق معمول حماسی‌تر و طبعا غیر قابل قبول‌تر است. وهب به میدان می‌رود، می‌جنگد و برمی‌گردد و به مادر می‌گوید: آیا از من راضی شدی؟ مادر میگوید: لا، ما رضیت حتی تقتل بین یدی الحسین. او می‌جنگد تا آن که ابتدا دست راست و سپس دست چپش قطع می‌شود و بعد کشته می‌شود. (324) طبعا نباید این شخص کسی جز عبدالله بن عمیر کلبی باشد که خبر او در منابع معتبر آمده است. در امالی صدوق از وهب بن وهب یاد می‌شود که خود و مادرش نصرانی بودند و به دست امام حسین علیه‌السلام مسلمان شدند و به کربلا آمدند. (325) این نیز همان شخص است و خبر یاد شده به این صورت چندان قابل اعتماد
(صفحه 116)
نیست. تلفیقی از این دو خبر را خوارزمی آورده است. (326) گفتنی است که عبدالله بن عمیر پس از کشتن یسار و سالم، سالم می‌ماند تا در حمله‌ی بعدی به شهادت می‌رسد که خبر وی را خواهیم آورد.
پس از آن ابوالشعثاء یزید بن زیاد کندی که همراه سپاه عمر بن سعد به کربلا آمد و به امام پیوسته بود، عازم نبرد شد. وی زمانی که مشاهده کرد دشمن همه‌ی پیشنهادهای امام را رد می‌کند (حین ردوا ما سأل) به آن حضرت پیوست. وی که تیرانداز ماهری بود، هشت تیر انداخت و پنج نفر را کشت. (327) ابومخنف از تیراندازی‌های گسترده‌ی او و مهارتش یاد کرده می‌نویسد: صد تیر انداخت که پنج تای آن خطا نرفت. امام حسین علیه‌السلام او را دعا کردند. خودش گفت حتما پنج نفر را کشته است. ابومخنف می‌افزاید: و کان فی أول من قتل. (328) شعر او این بود:
یارب انی للحسین ناصر
و لابن سعد تاریک وهاجر (329).
خود این شعر اشاره به ترک سپاه ابن‌سعد توسط او و پیوستش به امام حسین علیه‌السلام دارد. طبعا در تقدم و تأخر برخی از مبازان و شهادت آنان اختلاف نظرهایی در منابع وجود دارد.
73. پس از تیرباران نخست و مبارزه‌ی عبیدالله بن عمیر و ابوالشعثاء، سپاه عبیدالله ابتدا از سمت راست و سپس از سمت چپ به سپاه اندک امام نزدیک شدند. افراد باقی مانده از سپاه امام، روی زانو نشسته، نیزه‌های خود را به سوی اسبان گرفتند و آنها به اجبار برگشتند. پس از آن،

شروع به تیراندازی به سوی سپاه عبیدالله کرده، عده‌ای را کشته و شماری را مجروح کردند. (330) در این میان عبدالله بن حوزه که فریاد زده، بشارت جهنم به امام حسین علیه‌السلام داده بود! با نفرین امام، در مسیر برگشت، از اسب به زیر افتاد و پایش به رکاب گیر کرده، همین طور که حرکت می‌کرد، سرش به این سوی و آن سوی خورد تا به هلاکت رسید. (331) مسروق بن وائل که خود ناظر این ماجرا بود، سپاه کوفه را

ترک کرده برگشت و بعدها می‌گفت: از این خاندان چیزی دیدم که حاضر به جنگ با آنان نمی‌شوم. (لقد رأیت من أهل هذا البیت شیئا لا أقاتلهم ابدا).(332).

74. از آن پس تک تک اصحاب عازم میدان شده و پس از مبارزه به شهادت رسیدند. یکی از چهرگان کربلا بریر بن حضیر همدانی است که در کوفه به سیدالقراء شهرت داشت و از شیعیان بنام این شهر بود. وقتی یزید بن معقل مباز طلبید، بریر عازم نبرد با وی شده، چنان ضربتی بر سر او زد که نه تنها کلاهخود او را بلکه نیمی از سرش را هم شکافت. پس از آن رضی بن منقذ عبدی به نبرد وی آمد. ساعتی به هم پیچیدند تا بریر بر سینه‌ی او نشست. رضی از دوستانش یاری طلبید. در این وقت کعب بن جابر به سوی بریر شتافت و نیزه‌ی خود را بر پشت بریر فروکرد. (عفیف بن زهیر که خود در کربلا بوده، میگوید، به کعب گفتم: این بریر همان است که در مسجد کوفه به ماقرآن تعلیم می‌داد) (333) پس از آن بر وی حمله کرده، او را به شهادت رساند. در گفتگویی که میان یزید بن معقل و بریر صورت گرفت، یزید به عقاید سیاسی بریر اشاره کرده، گفت: به خاطر داری که در کوفه می‌گفتی:ان عثمان بن عفان کان علی نفسه مسرفا، و ان معاویة بن ابی‌سفیان ضال مضل، و ان امام الهدی و الحق علی بن أبی‌طالب. (334) بعدها خواهر کعب به برادرش کعب که بریر را به شهادت رسانده بود، می‌گفت: آیا بر ضد فرزند فاطمه جنگیدی و سید قراء را کشتی؟ به خدا سوگند دیگر با تو سخن نخواهم گفت. (335) نوشته‌اند: کعب بن جابر بعدها نیز از کار خود نادم نبود و تصورش بر آن بود که خیری برای خود کسب کرده است. کسی در روزگار حکومت مصعب بن زبیر از وی شنید که می‌گفت: یا رب! انا قد وفینا، فلا تجعلنا یا رب کمن قد غدر! خدایا ما به عهد خویش وفا کردیم؛ ما را با کسانی که عهدشکنی کردند، قرار مده. (336) ابن اعثم، سخن بریر بن خضیر را خطاب به کوفیان آورده است که فریاد می‌زد:

نزدیک من آیید ای کشندگان دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و ذریه‌ی او (337).

75. دراینجا بلاذری خبر از نبرد حر بن یزید ریاحی داده است. در مقتل ابومخنف (مشهور که طبعا قصه‌ای و غیر قابل اعتماد است) آمده است: حر از امام اجازه‌ی رفتن به میدان گرفت و گفت: فانی اول من خرج الیک و أحب ان اقتل بین یدیک. امام به او اجازه داد. (338) این مطلب که حر نخستین کسی بوده است که با این استدلال به میدان نبرد رفته، در فتوح نیز آمده است (339) این خبر در منابع کهن دیگر نیامده است. ابومخنف می‌نویسد: همان وقت، یکی از کوفیان تمیمی با نام یزید بن سفیان، که پیش از آن آرزوی نبرد با حر را کرده بود، با آمدن حر به میدان، او را به مبارزه طلبید. آنان بلافاصله با یکدیگر گلاویز شدند و یزید در همان دم به دست حر کشته شد. (340) بلاذری نوشته است که حر دو نفر را به نام‌های یزید بن سفیان و مزاحم بن حریث کشت. (341) خواهیم دید که برخی منابع، قاتل فرد دوم را نافع بن هلال نوشته‌اند. برخی نبرد حر را همزمان با نبرد زهیر بن قین و نزدیک ظهر عاشورا پس از شهادت حبیب بن مظاهر می‌دانند.

76. از این پس، باقی‌مانده‌ی اصحاب به صورت تک تک در مبارزه تن به تن یا هجوم بخش‌هایی از سپاه ابن‌زیاد به شهادت رسیدند که خبر آنها در مآخذ آمده‌است. این افراد شجاعانه می‌جنگیدند و از آنجا که هیچ گونه تعلق خاطری در آن لحظه به دنیا نداشتند، با تمام وجود به جنگ با افراد رفته و مردانه نبرد می‌کردند. بعدها یکی از کسانی که در کربلا همراه عمر بن سعد بود، حکایت چگونه جنگیدن این افراد را شرح داد: کسانی که دست در قبضه‌ی شمشیر داشته، مانند شیر ژیان بر ما می‌تاختند و قهرمانان را از چپ و راست فرومی‌ریختند؛ آنان آماده مرگ بودند؛ امان نمی‌پذیرفتند؛ در مال دنیا رغبتی نداشتند؛ هیچ فاصله‌ای میان ایشان و مرگ نبود و در

(صفحه 119)

پی ملک نبودند. اگر ما در برابرشان نمی‌ایستادیم، همه سپاه را از میان برده بودند. (342).

یکی از یاران امام حسین علیه‌السلام عمرو (یا: علی) بن قرظه‌ی انصاری بود که برادرش کنار عمر بن سعد و خودش نزد امام حسین علیه‌السلام بود. برادریکه نزد عمر بن سعد بود فریاد زد وامام حسین علیه‌السلام را به گمراه کردن برادرش متهم کرد؛ امام فرمود: خدا او را هدایت کرده است. آن شخص بر امام حسین علیه‌السلام حمله آورد که نافع به هلال در برابرش برآمده، او را مجروح کرد و بعدها بهبودی یافت. (343) از چهره‌های برجسته‌ی کربلا، یکی همین نافع بن هلال بجلی است. طایفه‌ی بجیله، از طوایف شیعه‌ی کوفه است که بعدها نیز در میان آنان شیعیان زیادی شناخته شده‌اند. از وی نیز تعریفی برای تشیع رسیده که بسان آنچه درباره‌ی بریر گذشت، جالب است. وقتی به میدان مبارزه آمد، فریاد

می‌زد: انا الجملی، انا علی دین علی. مزاحم بن حریث به مقابله با او آمد و گفت: أنا علی دین عثمان. نافع پاسخ داد: أنت علی دین شیطان. پس از آن با هم گلاویز شدند تا نافع او را کشت. (344).
77. پس از مبارزه‌ی تن به تن برخی از اصحاب با کوفیان و کشته شدن شماری از سپاه عبیدالله، عمروبن حجاج خطاب به سپاه عمرسعد فریاد زد: ای احمق‌ها! شما با قهرمانان این شهر می‌جنگید؛ کسی با آنان تن بن تن به مبارزه نرود. آنها اندک‌اند و شما با پرتاب سنگ می‌توانید آنها را از میان ببرید. عمر بن سعد رأی او را تصدیق کرده، از سپاهش خواست تا کسی مبارزطلبی نکند. پس از آن عمرو بن حجاج از سمت راست سپاه کوفه یورش برد. (عمرو به سپاه کوفه فریاد می‌زد: یا أهل الکوفة! الزموا طاعتکم و جماعتکم. و لا ترتابوا فی قتل من مرق عن الدین و خالف الامام!) (345) ای کوفیان! اطاعت و جماعت خود را نگاه دانید و در کشتن کسی که از دین خارج گشته و با امام خود مخالفت کرده، تردید به خود راه مدهید. به احتمال شمار سپاه امام در این لحظه 32 نفر بوده است. (346) خوارزمی با اشاره به این رقم، می‌نویسد: آنان به هر کجای سپاه کوفه که
(صفحه 120)
یورش می‌بردند، آن را باز می‌کردند. (347) لحظاتی دامنه‌ی جنگ بالا گرفت و در این میان، مسلم بن عوسجه‌ی اسدی به دست دو نفر از کوفیان به شهادت رسید. شهادت مسلم موجب شادی سپاه کوفه شد و شبث بن ربعی که خود امیر بخشی از سپاه کوفه بود، متأثر شد. وی به یاد رشادت‌های مسلم بن عوسجه در جنگ با مشرکان در آذربایجان افتاد که مسلم در آنجا شش نفر از مشرکان را کشته بود. (348) امام حسین علیه‌السلام پیش از شهادت مسلم، زمانی که هنوز رمقی در وجود او مانده بود، خود را به وی رساند و فرمود: رحمک ربک یا مسلم. آنگاه حضرت آیه‌ی فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر را برای وی خواندند. حبیب بن مظاهر، دوست صمیمی مسلم بن عوسجه هم کنار او آمد و او را به بهشت بشارت داد و گفت: اگر در این شرایط نبودم، دلم می‌خواست به وصایای تو گوش می‌دادم. مسلم بن عوسجه گفت: أوصیک بهذا - و اشاره به امام حسین علیه‌السلام کرد - أن تموت دونه، در راه او کشته شوی و به دفاع از او جانت را بدهی. حبیب گفت: به خدای کعبه چنین خواهم کرد. (349) تعبیر به این که مسلم بن عوسجه اول اصحاب الحسین بوده که شهید شده، می‌باید اشاره به آن باشد که نخستین شهید در حمله‌ی عمومی‌سپاه کوفه بوده است که طبعا پس از تیراندازی عمومی‌اول و شهادت برخی از مبارزان به صورت تک تک شهید شده است. با این حال، در زیارت ناحِیه، به طور کلی از ویِ به عنوان اولین شهید کربلا یاد شده

است: کنت أول من شری نفسه و أول شهید من شهداء الله. (350) (و الله اعلم).
78. پیش از این از عبدالله بن عمیر سخن گفتیم و این که یسار و سالم از موالی آل‌زیاد را در میدان کشت. در اینجا، وقتی شمر از سمت چپ سپاه دشمن حمله کرد، بقایای سپاه امام مقاومت کرد تا آن که دشمن یورش همه جانبه‌ای آورد. اینجا بود که عبدالله بن عمیر کلبی به شهادت رسید. در اینجا همسرش بر بالین او رفت و گریه
(صفحه 121)
کرد. شمر به یکی غلامان خود با نام رستم دستور داد تا با عمودی آهنین بر سر او بکوبد. رستم چنین کرد و آن زن نیز به شهادت رسید. (351) در گزارش طبری، آمده است که عبدالله پس از نبردی سخت، با حمله‌ی هانی بن ثبیت حضرمی و بکیر بن حی تیمی روبرو شد که بر او یورش آوردند و عبدالله را به قتل رساندند. در انتهای این گزارش آمده است که عبدالله بن عمیر (کان القتیل الثانی من أصحاب الحسین) (پس از بریر) دومین شهید از اصاحب امام‌حسین علیه‌السلام است. (352) در این نبرد، بقایای سپاه امام، چنان فشرده به یکدیگر قرار داشتند که دشمن نمی‌تواسنت در آنان نفوذی داشته باشد. به ویژه آنان اطراف خیمه‌ها را کنده و آتش در آنها روشن کرد بودند و دشمن تنهااز یک سوی می‌توانست به آنان یورش برد. عمرسعد کسانی را برای نفوذ در چاه‌ها و کندن آنها از جای، به درون محوطه‌ی خیمه‌ها فرستاد که این افراد توسط سه چهار نفر از اصحاب امام، محاصره شده، کشته شدند. این امر سبب شد تا عمرسعد دستور دهد تا چادرها را آتش بزنند، امام حسین علیه‌السلام فریاد زد، اجازه دهید آتش بزنند، در هر حال جز از یک سمت نمی‌توانند بر شما حمله کنند. (353) دشمن برای این که کار را یکسره کند، تصمیم حمله به خیمه‌ها و آتش زدن آنها را گرفت. شمر همراه سپاهش نیزه‌اش را به سوی چادر امام حسین علیه‌السلام پرتاب کرد و فریاد زد: علی بالنار حتی أحرق هذا البیت علی اهله، آتش برایم بیاورید تا این خانه را بر سر اهلش آتش بزنم. در اینجا بود که فریاد زنان و کودکان به آسمان رفته، همه از چادر بیرون ریختند. و در اینجا بود که شبث بن ربعی شمر را توبیخ کرده، حرکت او را زشت شمرد و شمر بازگشت. (354) زهیر بن قین که فرماندهی ناحیه‌ی راست سپاه امام را داشت. همراه با ده نفر به سوی شمر حمله کرده او را از محل اقامت زنان و کودکان امام حسین علیه‌السلام دور کرد (355) اما شمر بر او حمله کرده چند نفر از افراد وی را به شهادت رساند. (356).نبرد ادامه یافت. اصحاب امام حسین علیه‌السلام یک یک به شهادت می‌رسیدند و هر کدام که شهید می‌شدند، نبود آنان کاملا احساس

(صفحه 122)
می‌شد؛ در حالی که کشته‌های دشمن به دلیل فراوانی آنان، نمودی نداشت. (357) این حوادث تا ظهر عاشورا ادامه یافت.79. در نزدیکی ظهر بود که حبیب بن مظاهر به شهادت رسید. حکایت از این قرار بود که ابوثمامه‌ی صائدی - که از اصحاب امام علی علیه‌السلام بود (358) که شاهد بود اصحاب تک‌تک به شهادت می‌رسند، نزدیک امام حسین علیه‌السلام آمد و گفت: احساس می‌کنم دشمن به تو نزدیک می‌شود، اما بدان! تو کشته نخواهی شد مگر آن که من به دفاع از شما کشته شوم. اما من می‌خواهم در حالی خدای خود را ملاقات کنم که نماز ظهر را با تو خوانده باشم. (أحب أن ألقی ربی و قد صلیت هذه الصلاة التی دنا وقتها) امام حسین علیه‌السلام فرمود: (ذکرت الصلاة! جعلک الله من المصلین الذاکرین) نماز را به یاد ما آوردی! خداوند تو را از نمازگزاران ذاکر قرار دهد. امام ادامه داد: از دشمن بخواهید جنگ را متوقف کند تا نماز بخوانیم. حصین بن نمیر تمیمی فریاد زد: نماز شما قبل نمی‌شود! در این وقت، حبیب بن مظاهر فریاد زد: ای الاغ! نماز آل‌رسول‌الله قبول نمی‌شود، اما نماز تو قبول می‌شود؟ در این جا بود که حبیب با حصین بن تمیم درگیر شدند. (359) حبیب در این حمله با زخمی کردن اسب حصین توانست وی را به زمین بیندازد که یارانش رسیدند و حصین را نجات دادند. به دنبال آن با بدیل بن صریم تمیمی درگیر شده، او را کشت. در این وقت یک تمیمی دیگر بر حبیب حمله کرده، او را مجروح کرد. حصین بن تمیم سر رسید و شمشیر را بر سر حبیب آورد. در این وقت آن فرد تمیمی‌از اسب پیاده شد و سر حبیب را از تنش جدا کرد. حصین بن تمیم برای افتخار، ساعتی سر حبیب را گرفته بر گردن اسبش آویخت؛ سپس آن را به آن مرد تمیمی داد تا نزد ابن‌زیاد برده، جایزه‌اش را بگیرد. (360) شهادت حبیب، امام حسین علیه‌السلام را سخت تکان داد. (لما قتل الحسین هد ذلک حسینا و قال عند ذلک: أحتسب نفسی و حماة أصحابی) (361) وقتی مرد تمیمی‌به کوفه آمد، قاسم فرزند حبیب
(صفحه 123)
بن مظاهر که آن زمان نوجوانی بیش نبود، از او خواست تا سر پدرش را به او بدهد تا دفن کند، آن مرد نداد. قاسم چندان صبر کرد تا زمان تسلط مصعب بن زبیر بر کوفه، آن تمیمی را کشت. (362).
80. در مقتل منسوب به ابومخنف که بخش عمده‌ای از آن داستانی و بی‌ماخذ است، از شهادت دو برادر حبیب با نام‌های علی و یزید نیز سخن گفته شده است. بنابر خبر منابع موثق، در این هنگام حر بن یزید ریاحی و زهیر بن قین بر دشمن یورش بردند و با حمایتی که از یکدیگر می‌کردند، به

نبرد با سپاه کوفه پرداختند. پیاده نظام‌ها به حر حمله‌ور شده، وی را به شهادت رساندند. (363) منابع، برخی از رجزهای حر را نقل کرده‌اند. حر در این رجزها از مقاومت خود در برابر دشمن و عدم فرارش سخن گفته است. ابن‌اعثم می‌گوید: وقتی حر مجروح شد، اصحاب او را نزد امام حسین علیه‌السلام آوردند در حالی که هنوز رمقی در تن داشت. امام دستی بر صورت او کشیدند و فرمودند: انت الحر» کما سمتک امک حرا. و أنت حرا فی الدنیا و الاخرة. (364) حکایت آوردن حر نزد امام حسین علیه‌السلام در مقتل مشهور و منسوب به ابومخنف، کاملا متفاوت نقل شده است. دشمن چندان حر را تیرباران کردند که بدنش مانند آبکش شد. آنگاه سر او را قطع کرده و به سوی حسین پرتاب کردند. آنجاست که امام دست به صورت او کشید. این روایت البته داستانی است. داستانی تراز آن حکایت مصعب برادر حر و فرزند حر با نام علی است که دومی در سپاه کوفه بود و وقتی دید پدر و عمو به شهادت رسیدند او نیز وارد معرکه شد؛ تنی چند نفر را کشت تا کشته شد! (365).

81. عاقبت ظهر شد و وقت نماز فرارسید. هنوز زهیر و شماری اصحاب در اطراف امام بودند. امام نماز را به جماعت در شکل نماز خوف اقامه کرد. (366) به این

(صفحه 124)

ترتیب که امام دو رکعت نماز ظهر را آغاز کرد در حالی که زهیر و سعید بن عبدالله حنفی جلوی امام ایستادند. گروه دوم نماز را تمام کرده، آنگاه گروه اول رکعت دوم را به امام اقتدا کردند. در وقتی که سعید جلوی امام ایستاده بود، هدف تیر دشمن قرار گرفت. بعد از پایان نماز هم، هر چه امام به این سو و آن سوی می‌رفت، سعید میان امام و دشمن قرار می‌گرفت. به همین دلیل،:چندان تیر به وی اصابت کرد که روی زمین افتاد. در این وقت از خداوند خواست تا سلام او را به رسولش برساند و به او بگوید که من از این رنجی که می‌برم، هدفم نصرت ذریه اوست. وی در حالی به شهادت رسید که سیزده تیر بر بدنش اصابت کرده بود. (367) در واقع سعید بن عبدالله بعد از نماز ظهر که باز درگیری آغاز شد و شدت گرفت، در شرایطی که حفاظت از امام حسین علیه‌السلام را برعهده داشت به شهادت رسید. (368) در اینجا باز هم دشمن به تیراندازی به سوی اسبان باقی مانده‌ی سپاه امام ادامه داد تا همه‌ی آنان را از بین برد. در این وقت زهیر بن قین با رجزی که خواند بر دشمن حمله کرد. در شعری که از او خطاب به امام حسین علیه‌السلام نقل شده، آمده است که امام را هادی و مهدی نامیده که در حال رفتن به ملاقات جدش پیامبر، برادرش حسن، پدرش علی علیه‌السلام و عمویش جعفر و حمزه می‌باشد:
اقدم هدیت هادیا مهدیا

فاليوم تلقی جدک النبیا
و حسنا و المرتضی علیا
و ذالجناحین الفتی الکمیا
و أسدالله الشهید الحیا
دو نفر از کوفیان با نام‌های کثیر بن عبدالله شعبی و مهاجر بن اوس بر وی حمله کرده او را به شهادت رساندند. (369) در روایتی که در امالی صدوق آمده، گفته شده است که وی نوزده نفر را کشت تا به شهادت رسید. (370) در مناقب ابن شهرآشوب آمده است که وی یک‌صد و بیست نفر را کشت و سپس به شهادت رسید! (371) این آمارها غیر واقعی است
(صفحه 125)
که مانند آن در مناقب نسبت به برخی دیگر از یاران امام حسین علیه‌السلام نیز داده شده است. (و الله اعلم)
82. تا این زمان هنوز شماری از یاران امام حسین علیه‌السلام سرپا بودند و به دفاع از آن حضرت، در برابر حملات دشمن مقاومت می‌کردند. در همین نبردها بود که یاران، تک تک به شهادت می‌رسیدند. خبر کشته شدن این افراد که حتی ممکن است برخی از آنان، پیش از ظهر به شهادت رسیده باشند، بیش از همه فتوح ابن‌اعثم (و به نقل از آن در مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی و گاه مناقب ابن شهرآشوب) آمده است که گرچه اخبار ریز قابل توجهی از کربلا به ما می‌دهد اما می‌باید با تأمل بیشتری مورد پذیرش قرار گیرد.
عمرو بن خالد ازدی از این شمار است که رجزی خواند و جنگید تا به شهادت رسید. (372) فرزندش خالد بن عمرو ازدی نیز پس از پدر به شهادت رسید. (373) خوارزمی از عمرو بن خالد صیداوی نیز یاد کرده و نوشته است: وی نزد امام آمد و گفت: قصد آن دارم تا به دیگر یاران منتقل شوم. امام حسین علیه‌السلام به او فرمود: تقدم فانا لاحقون بک عن ساعة. پیش برو، ما نیز ساعتی دیگر به تو خواهیم پیوست. (374).
سعد (شعبة) بن حنظله‌ی تمیمی دیگر مجاهدی است که او نیز با خواندن رجزی به میدان رفته پس از نبردی به شهادت رسید. (375).
عمیر بن عبدالله مذحجی شهید بعدی است که رجزی خواند و به میدان رفت و به شهادت رسید. (376).
سوار بن أبی حمیر به میدان رفته مجروح شد و شش ماه بعد به شهادت رسید. (377).
عبدالرحمان بن عبدالله یزنی شهیدی است که به نوشته‌ی ابن‌اعثم، پس از مسلم بن
(صفحه 126)

عوسجه به شهادت رسیده است. شعر وی در میدان، مضمون مهمی در تشیع او دارد؛ به طوری که شاعر خود را بر دین حسین و حسن معرفی می‌کند.
انا ابن عبدالله من آل یزن
دینی علی دین حسین و حسن
أضربکم ضرب فتی من الیمن
أرجو بذالک الفوز عند المؤتمن (378).
زیاد بن عمرو بن عریب صائدی همدانی معروف به ابوثمامه‌ی صائدی که نماز ظهر را به یاد امام حسین علیه‌السلام آورد، شهید دیگر بعدازظهر است. (379) رجز زیبایی از وی توسط ابن شهرآشوب نقل شده است. (380).
ابوالشعثاء یزید بن زیاد کندی پیش روی امام حسین علیه‌السلام به سمت دشمن ایستاد و هشت تیر (و در برخی نقلها که پیش ازاین گذشت صد تیر) رها کرد که طی آن دست کم پنج نفر کشته شدند. آنگاه که دشمن درخواست‌های امام حسین علیه‌السلام را رد کرد، به سوی دشمن تاخت تا آن که کشته شد. (381).
نافع بن هلال بجلی که پیش از این اشاره به نبرد او با تنی چند از کوفیان داشتیم با تیراندازی دقیق خود دوازده تن از سپاه کوفه را کشت تا آن که بازویش شکست. دشمن وی را به اسارت گرفت و شمر گردنش را زد. (382) نوشته‌اند که وی روی تیرهایش، نامش را نوشته بود و شعارش این بود: «أنا الجملی ان علی دین علی» وی در حالی به صورت اسیر نزد عمرسعد آورده شد که همچنان خون از محاسنش جاری بود و فریاد می‌کشید: لو بقت لی عضد و ساعد ما أسرتمونی؛ اگر بازو و دستی برایم مانده بود، نمی‌توانستید مرا به اسارات درآورید. وقتی شمر خواست گردنش را بزند، به شمر گفت: به خدا سوگند اگر تو مسلمان بودی، برای تو دشوار بود که پاسخ خون ما را در درگاه خداوند بدهی. ستایش خدای را که آرزوهای ما را (یعنی شهادت) برای اجرا در دست بدترین خلق خود قرار داد پس از آن شمر وی را به شهادت رساند. (383) گفتنی است که نافع از یاران امام علی علیه‌السلام و از تربیت یافتگان آن حضرت بود. (384).
(صفحه 127)
83. به تدریج شمار یاران امام اندک و اندک می‌شد. افراد باقی مانده که نمی‌توانستند به جنگ رویاروی با دشمن بروند، تصمیم گرفتند تا کنار امام بمانند و تا پیش از شهادتشان، اجازه ندهند امام به شهادت برسد. آنان در این باره به رقابت با یکدیگر می‌پرداختند (تنافسوا فی أن یقتلوا بین یدیه).دو برادر با نام‌های عبدالله و عبدالرحمان فرزندان عزرة الغفاری

(385) که شاهد این اوضاع بودند جلو آمدند، و اظهار کردند که دشمن نزدیک شده است؛ اجازه دهید ما پیش روی شما بجنگیم تا کشته شویم. امام فرمود: مرحبا بکم. (386) خوارزمی گفتگوی این دو برادر را با امام طولانی‌تر آورده است. آنان با گریه نزد آن حضرت آمدند. امام فرمودند: برای چه می‌گریید. شما تا ساعتی دیگر نور چشمان خواهید بود. گفتند: ما برای خود گریه نمی‌کنیم؛ برای شما می‌گرییم که دشمن این‌گونه شما را در محاصره‌ی گرفته است. (387) ابومخنف این حکایت را برای دو نفر دیگر با نام‌های سیف بن حارث همدانی و مالک بن عبدالله بن سریع نقل کرده که عموزاده و از یک مادر بودند، نقل کرده است. پس از حکایت گریه کردن و پاسخ امام، این دو جوان، طبق رسم عرب، سلام خداحافظی دادند: السلام علیک یابن رسول‌الله. حضرت پاسخ داد: و علیکما السلام و رحمة الله. آنان به میدان رفتند تا به شهادت رسیدند. (388).
84. ابن‌اعثم در اینجا از چند تن از شهدای کربلا یادکرده که در ماخذ دیگر شرح نبردشان نیامده است. از آن شمار یکی عمرو بن مطاع جعفی است که در فتوح از نبرد، رجز و شهادتش یاد شده است. (389) بلاذری و ابومخنف از او نامی به میان نیاورده‌اند. همچنین ابن‌اعثم از یحیی بن سلیم مازنی یاد کرده که رجزی خواند و عازم نبرد شد تا به شهادت رسید. (390) شهید دیگر که ابن‌اعثم از او یاد کرده اما بلاذری و ابومخنف نامی
(صفحه 128)
از وی نیاورده‌اند، قرة بن ابی‌قرة غفاری است. از وی نیز رجزی نقل شده و آمده است، فقاتل حتی قتل. (391) مورد دیگر، مالک بن انس باهلی است که وی نیز با رجزخوانی به سوی دشمن یورش برد و جنگید تا کشته شد. بیتی از رجز وی جالب است:
آل علی شیعة الرحمان
آل زیاد شیعة الشیطان (392).
احتمال فراوان دارد که مقصود از مالک بن انس باهلی، شخصی با نام أنس بن حارث کاهلی یا باهلی باشد که روایتی از وی در منابع حدیثی سنی آمده و اشاره به شهادت وی با امام حسین علیه‌السلام شده است؛ روایت چنین است: عن الاشعث بن سحیم، عن أبیه، عن أنس بن حارث: قال: سمعت رسول‌الله صلی الله علیه و آله یقول: ان ابنی هذا یقتل بارض العراق: فمن أدرکه منکم فلینصره، قال: فقتل أنس مع الحسین. (393).
انس بن حارث از رسول‌خدا نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: این فرزندم - یعنی حسین - در سرزمین عراق کشته می‌شود؛ هر کسی او را دریافت، حمایتش کند.
85. یکی دیگر از شهدای کربلا حنظلة بن أسعد شبامی عجلی است که خبر وی را طبری آورده است. وی پیش روی حسین به طرف دشمن

ایستاد و آیات عذاب مربوط به قوم عاد و ثمود را خواند و فریاد زد: یا قوم! لا تقتلوا حسینا، حسین را نکشید، «فیسحتکم بعذاب و قد خاب من افتری» آنگاه امام حسین علیه‌السلام بر او رحمت فرستاد و فرمود: همین که آنان دعوت تو را رد کردند، مستحق عذاب گشتند. پس از آن اجازه سفر آخرت و پیوستن به یارانش را خواست که حضرت به او اجازه داد. وی با سلام بر امام حسین علیه‌السلام و شنیدن پاسخ از امام راهی میدان شده، جنگید تا کشته شد. (394).
(صفحه 129)
بلاذری پیش از آوردن خبر شهادت عابس بن أبی شبیب شاکری (همدانی) این نکته را یادآور شده که وقتی اصحاب مشاهده کردند نمی‌توانند بر دشمن حمله برند و از امام حسین علیه‌السلام دفاع کنند، از ایشان خواستند تا اجازه دهد پیش روی او بجنگند تا کشته شوند. عابس از این شمار بود نزد امام آمد و گفت که هیچ چیزی جز جانش ندارد که تقدیم کند. آنگاه با فعلیک السلام و خداحافظی با امام، راهی میدان شد. وی با شمشیر می‌جنگید و چون شجاع بود، کسی برابرش نمی‌آمد. اندکی بعد، یکباره بر سر او ریختند و او را کشتند (395) شوذب که از غلامان آزاد شده‌ی همین خاندان شاکری بود، همراه عباس به میدان آمد. ابتدا شوذب و بعد عابس به شهادت رسیدند. (396) عابس وقت رفتن برای نشان دادن صحت ایمانش به امام حسین علیه‌السلام عرض کرد: اشهدالله انی علی هدیک و هدی أبیک. ابومخنف می‌افزاید وقتی به میدان رفت، دشمنان گفت: شیر سیاه آمد، کسی به تنهایی به مقابله با او نرود. عمرسعد گفت: ابتدا او را سنگباران کنید. عابس که چنین دید، زره و کلاه‌خودش را درآورد و به سوی دشمن تاخت. راوی می‌گوید: گاه دسته‌های دویست نفری از برابرش می‌گریختند. آنگاه از هر چند سو بر او یورش آوردند و او را کشتند؛ به گونه‌ای که وقتی کشته شد، سرش میان دستان چندین نفر بود که هر کدام ادعا می‌کرد وی او را کشته است. (397).
86. شماری دیگر از شهدای کربلا عبارتند از: بدر بن مغفل جعفی که خبر رجزخوانی و شهادت وی را بلاذری آورده است (398). أنیس بن معقل أصبحی که رجز وی و خبر شهادتش را ابن‌اعثم یاد کرده است. (399) عبدالرحمان بن عبدالله بن الکدن نیز رجزی خواند و به شهادت رسید. جز وی نشان از موضع شیعیانه‌ی او دارد:
انی لمن ینکرنی ابن‌الکدن
انی علی دین حسین و حسن (400).
حوی از غلامان آزاد شده ابوذر غفاری است که پیش روی چشمان امام حسین علیه‌السلام جنگید تا به شهادت رسید. وی نیز در رجز خود دفاع از آل محمد را هدف مبارزه‌ی خود

(صفحه 130)
خواند. (401) وی باید شیعه‌ای باشد که در مکتب ابوذر غفاری پرورش یافته است. خبر جنادة بن حارث انصاری را نیز ابن‌اعثم آورد و رجز او را که ضمن آن بر وفاداری خود به بیعتش با امام حسین علیه‌السلام یاد می‌کند، نقل کرده است (402) فرزندش عمرو بن جناده نیز که پس از پدر به میدان رفت، رجزی طولانی خواند و جنگید تا به شهادت رسید. رجز وی یک تحلیلی تاریخی از شرایطی است که در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پس از آن در مناسبت مؤمنان واقعی از مهاجر و انصار با قریش در زمان کفرشان از یک سو و زمان فسق و فجورشان از سوی دیگر، وجود داشته است. ابتدا از دشمنی قریش با انصار و مهاجرین یاد می‌کند و این که مهاجرین و سواران انصار، خون کفار را در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله ریختند. امروز هم خون فجار و اراذلی که به خاطر حمایت از قارون‌صفتان، قرآنی را کناری نهاده‌اند، باید از نیزه‌های مؤمنان ریخته شود. فجاری که به دنبال انتقام گرفتن از بدر هستند. آنگاه سوگند می‌خورد که با تمام وجود و امکانات در برابر فساق بایستد. (403) از جعفیان، حجاج بن مسروق جعفی نیز کنار امام حسین علیه السلام به شهادت رسید.
87. چهار نفر یکجا شهید شدند و بنا به گفته‌ی ابومخنف، شهادت اینان در آغاز نبرد بوده است.این که مقصود از «اول قتال» چه زمانی است، محل تردید است. اما به هر روی ممکن است پس از تیراندازی عمومی دشمن و در آغاز نبرد رویاروی باشد. بسا باشد که مقصود نبردی باشد که پس از نماز ظهر رخ داده که احتمال آن اندک است. گفتنی است که در جریان شهادت اینان، عباس بن علی هنوز در میدان نبرد حاضر بوده است. ابومخنف می‌گوید: عمر بن خالد صیداوی، جابر بن حارث سلمانی، مجمع بن عبدالله عائذی و سعد غلام آزاد شده‌ی عمر بن خالد صیداوی، چهار نفری به سمت دشمن یورش بردند. وقتی وارد دل سپاه دشمن شدند، دشمن آنان را محاصره و از بقیه افراد امام حسین علیه‌السلام جدا کرد. در این جا بود که عباس بن علی حمله کرده آنان را از محاصره در آورد، در حالی که مجروح بودند. در ادامه‌ی نبرد دشمن با شدت بخشیدن
(صفحه 131)
حمله بر آنان، این چهار نفر را در یکجا به شهادت رساند. (404) به نوشته‌ی بلاذری آخرین کشته از سپاه امام، و حتی پس از شهادت امام، سوید بن عمرو خثعمی‌بود که مجروح افتاده بود؛ وقتی شنید امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسیده است، کاردی برداشت و با همان به نبرد با دشمن رفت تا آن که دو نفر از کوفیان وی را به شهادت رساندند. (405).
88. شروع به نبرد از سوی اهل بیت امام حسین علیه‌السلام زمانی بود که

از یاران کسی باقی نمانده بود. (فلم یزل أصحاب الحسین یقاتلون و یقتلون حتی لم یبق معه غیر أهل بیته) (406) آن‌گاه اهل بیت وارد کارزار شده و شماری از آنان به شهادت رسیدند که رقم آنان را کمتر از شانزده نفر ننوشته (407) و در برخی از منابع بیش از بیست نفر را نام برده‌اند. فهرست این افراد به نقل از محمد بن سعد (م 230) به این شرح است: (408).
1. عباس بن علی بن ابی‌طالب:(فرزندانش او را سقا می‌نامیدند) (409) (وی مردی زیباچهره و بلندقامت بود که وقتی سوار اسب می‌شد، پایش به زمین می‌رسید. او پرچمدار سپاه امام حسین علیه‌السلام بود و آنچنانکه امام باقر علیه‌السلام فرموده است قاتلان وی زید بن رقاد جبنی و حکیم بن طفیل سنبسی از قبیله‌ی طی بودند. (410) وی زمان شهادت 34 سال داشت. (411) شیخ مفید نوشته است: وقتی عباس فراوانی کشته‌های یاران امام حسین علیه‌السلام را دید، به برادران خود یعنی فرزندان ام‌البنین گفت: پیش بروید تا ببینم که برای خدا و رسول او نصحیت گردید. پس از آن هماره حسین بن علی به سمت فرات رفتند تا آب
(صفحه 132)
بردارند که سپاه عمر بن سعد مانع آنان شدند. اینجا بود که یکی از کوفیان تیری انداخت که به دهان امام حسین علیه‌السلام اصابت کرد وامام با دست آن تیر را کشید و خونش را به آسمان پرتاب کرد و در حق دشمن نفرین کرد. در اینوقت، دشمن عباس را محاصره و از امام حسین علیه‌السلام جدا کردند. عباس یک تنه می‌جنگید تا افتاد. زمانی که افتاد و به دلیل جراحات نتوانست حرکت کند، زید بن ورقاء و حکیم بن طفیل او را کشتند. (412) بلاذری در جای دیگری می‌گوید: برخی برآنند که حرملة بن کاهل اسدی والبی، با کمک گروهی از سپاه، عباس بن علی بن ابی‌طالب را کشته، بدنش را پایمال کردند (و تعاوروه)؛ آن‌گاه حکیم بن طفیل طائی لباسش را درآورد. همین حرمله تیری هم به امام حسین علیه‌السلام انداخت که به لباس آن حضرت اصابت کرد. (413) ابوالفرج اصفهانی به نقل از امام جعفر صادق علیه‌السلام می‌نویسد: مادر این چهار فرزند - ام‌البنین - به بقیع می‌آمد و ناله‌ها و گریه‌های سوزناکی سرمی‌داد؛ به طوری‌که مردم اطراف او اجتماع می‌کردند؛ حتی مروان بن حکم نیز برای تماشا می‌آمد و در کنار بقیه به ناله و ندبه‌ی او گوش می‌داد. (414) ابوالفرج خبری هم از قالت عباس نقل کرده است که بعدها صورتش سیاه شده و می‌گفت که این پس از آنی بوده است که جوانی از بنی‌هاشم را که روی پیشانیش آثار سجود بوده، به قتل رسانده است.
2. جعفر بن علی بن ابی‌طالب: (فرزند ام‌البنین نوزده ساله) (415) توسط هانی بن ثبیت حضرمی کشته شد. در روایت امام باقر علیه‌السلام آمده

است که خولی بن یزید اصبحی، قاتل جعفر بن علی بوده است. (416).
3. عبدالله بن علی بن ابی‌طالب (فرزند ام‌البنین و 25ساله) (417) که به دست هانی بن ثبیت حضرمی کشته شد. بلاذری نیز همین شخص را کشنده‌ی عبدالله بن علی دانسته و افزوده است که وی سر او را آورده بود. (418).
(صفحه 133)
4. عثمان بن علی بن ابی‌طالب: (419) (فرزند ام‌البنین) که ابتدا خولی بن یزید تیری به او زد و سپس مردی از طایفه‌ی ابان بن دارم او را کشت. (420) مادر هر چهار نفر گذشته، ام‌البنین عامریه از آل وحید بود. دینوری با اشاره به این مطلب می‌نویسد: اینان از برابر امام حسین علیه‌السلام عبور کردند (یقونه بوجوههم و نحورهم) و سر و گردن را سپر بلای او قرار دارند. آنگاه هانی بن ثبیت بر عبدالله حمله کرده او را کشت. آنگاه بر جعفر حمله کرد، او را نیز کشت. (خولی) بن یزید اصبحی هم تیری به عثمان بن علی زد و او را کشت. سپس سر او را جدا کرده نزد ابن‌سعد آورد و جایزه می‌خواست. ابن‌سعد گفت: از امیرت - یعنی ابن‌زیاد - بگیر. عباس همچنان اطراف امام حسین علیه‌السلام بوده، در دفاع از او میجنگید و هر طرف که امام می‌رفت، او هم می‌رفت تا کشته شد. (421).
5. ابوبکر بن علی بن ابی‌طالب: ابن‌سعد از قاتل او یاد نکرده، اما دینوری نوشته است که وی با تیر عبدالله بن عقبة الغنوی به شهادت رسید. (422) ابومخنف خبر کشته شدن وی را آورده اما افزوده است: و قد شک فی قتله. (423) از امام باقر علیه‌السلام روایت شده است که وی به دست مردی از طایفه‌ی همدان کشته شد. (424).
6. محمد اصغر بن علی بن ابی‌طالب: وی نیز به دست مردی از طایفه‌ی ابان بن دارم کشته شد. (425). این خبر از امام باقر علیه‌السلام روایت شده است. (426).
7. علی‌اکبر: (فرزند ام‌لیلی و متولد در زمان عثمان) (427) بن حسین بن علی که توسط مرة بن منقذ بن نعمان عبدی (عبدالقیس) کشته شد. ابومخنف و بلاذری و دینوری می‌گویند: نخستین کشته از اهل بیت علی‌اکبر بود. (428) ابن‌اعثم نخستین شهید را از این
(صفحه 134)
خاندان عبدالله بن مسلم بن عقیل دانسته است. (429) ابن‌سعد می‌نویسد: مردی از اهل شام، علی‌اکبر را صدا کرد. مادر علی‌اکبر، آمنة دختر ابومرة فرزند عروة بن مسعود ثقفی بود. مادر آمنه، دختر ابوسفیان بود. این مرد شامی به جهت خویشی علی‌اکبر با آل ابی‌سفیان گفت: تو قرابتی با یزید داری. اگر بخواهی تو را امان می‌دهیم؛ هر کجا دوست داشتی می‌توانی بِروی. علی‌اکبر پاسخ داد: لقرابة رسول‌الله صلی الله

علیه و آله کانت أول أن ترعی من قرابة ابی‌سفیان. آنگاه این رجز را خواند:
انا علی بن حسین بن علی
نحن و رب البیت (430) أولی بالنبی
تالله لا یحکم فینا ابن‌الدعی
أضرب بالسیف احامی عن أبی
تالله لا یحکم فینا ابن‌الدعی (431).
وی سپس به سوی دشمن رفت. (گویا دست کم یک بار حمله کرد و نزد پدر بازگشت و مجددا حمله کرد. (432) در این وقت) مردی از عبدالقیس با نام مرة بن منقذ بن نعمان در حالی که علی‌اکبر نزدیک پدرش ایستاده بود بر او حمله کرد و ضربتی سخت بر وی وارد آورد. امام حسین علیه‌السلام نزد فرزندش آمد و گفت: قتلوک یا بنی! علی الدنیا بعدک العفا، ای فزرندم تو را کشتند. بعد از تو خاک بر سر دنیا؛ آنگاه او را به خود چسباند تا آن که از دنیا رفت. (433) با شهادت علی‌اکبر، زینب علیهاالسلام سراسیمه از خیمه بیرون آمد و فریاد می‌زد: وا اخیاه! یابن اخیاه! وی آمد تا خود را روی جنازه‌ی علی‌اکبر انداخت. امام حسین علیه‌السلام آمد، دستش را گرفت و او را به خیمه بازگرداند. آنگاه به جوانانی که نزدیکش بودند فرمود: برادرتان را بردارید. آنان او را برداشته در برابر خیمه‌ای که در مقابلش می‌جنگیدند، گذاشتند. (434) مطالب فتوح تا اندازه‌ای با منابع دیگر متفاوت و دشواری‌هایی دارد. وقتی علی‌اکبر به نقل وی هیجده ساله بوده (435) به میدان می‌رود، امام حسین علیه‌السلام سر بر آسمان برمی‌دارد و می‌گوید: اللهم أشهد علی هؤلاء القوم! فقد
(صفحه 135)
بزر الیهم غلام أشبه القوم خلقا و خلقا و منطقا برسول‌الله. علی‌اکبر به میدان رفت، جنگید تا آن شامیان از دست او به ناله و فغان آمدند. (436) علی‌اکبر که جراحات فراوانی برداشته بود، به سوی پدر بازگشت و اظهار کرد: چندان تشنه است که نزدیک است از تشنگی بمیرد! امام حسین علیه‌السلام گریه کرد و فرمود: قدری دیگر بجنگ؛ به زودی از دست جدت سیراب خواهی شد. علی‌اکبر حمله کرد تا آن که کشته شد. (437).
8. عبدالله بن الحسن بن علی علیه‌السلام: (438) مادر وی دختر سلیل بن عبدالله (برادر جریر بن عبدالله بجلی) بود. به نقل از امام باقر علیه‌السلام قاتل وی حرملة بن کاهل اسدی بوده است. (439)
ابن‌عثم از رجز و شهادت او یاد کرد است:
ان تنکرونی فانا فرع الحسن
سبط النبی المصطفی و المؤتمن (440).

9. جعفر بن حسین بن علی.
10. ابوبکر بن الحسن (441) بن علی: هر دونفر اخیر به دست عبدالله بن عقبة الغنوی کشته شدند. روایت امام باقر علیه‌السلام درباره‌ی ابوبکر بن حسن نیز چنین است. (442) عمری نسابه عالم قرن پنجم نوشته است که ابوبکر کنیه‌ی عبدالله بن حسن بوده که در کربلا کشته شد و خونش در بنی‌غنی است و حسین بن علی علیه‌السلام سکینه را به عقد وی در آورده بود. (443).
(صفحه 136)
11. عبدالله بن حسین (فرزند رباب دختر امرولقیس) توسط حرمله کاهلی (444) از طایفه‌ی بنی‌اسد کشته شد. ابن‌سعد در جای دیگری درباره‌ی عبدالله نوشته است: کودکی از کودکان حسین دوید تا آن که در دامان امام حسین علیه‌السلام نشست؛ در این وقت مردی تیری انداخت که به گلوی او اصابت کرد و او را کشت. (445) در این وقت حسین گفت: اللهم ان کنت حبست عنا النصر، فاجعل ذلک لما هو خیر فی العاقبة و انتقم لنا من القوم الظالمین. (446).
بلاذری هم از عبدالله بن حسین یاد کرده است که حرملة بن کاهل والبی تیری بر او انداخت و او را کشت. (447) ابومخنف می‌نویسد: زمانی که حسین بن علی نشست (و نتوانست روی پا بایستد و نبرد کند) کودکی به سمت وی آمد و روی زانوی آن حضرت نشست که گویند عبدالله بن حسین بوده است. ابومخنف می‌گوید: عقبة بن بشیر اسدی به من گفت: امام باقر علیه‌السلام به من فرمود: یک خون از ما در میان شما بنی‌ا سد هست. من گفتم: خدای شما را رحمت کند، گناه من چیست؟ و آن خون کدام است؟ امام باقر علیه‌السلام فرمود: کودکی از حسین به سوی او آمد و در دامن او نشست؛ در همان حالی یکی از شما بنی‌اسد تیری انداخت و او را کشت. امام حسین علیه‌السلام خون را گرفت و وقتی دستش پر شد، آن را به آسمان پرتاب کرد و گفت: خدایا اگر نصرت خود را بر ما نفرستادی این را در جایی که خیر است قرار ده و انتقام ما را از ستمکاران بگیر. (448). ابن‌سعد جای دیگری از فرزند سه ساله‌ی امام حسین علیه‌السلام یاد می‌کند که در جریان تیرباران عمومی دشمن به سمت امام حسین علیه‌السلام می‌آمد، و آنگاه که تیرها از چپ و راست حضرت رد میشد، تیری به این فرزند اصابت کرد و کسی که تیر زد عقبة بن بشر اسدی بود. (449).
به احتمال آنچه درباره‌ی عبدالله بن حسین گفته شد، مربوط به کودکی از امام حسین علیه‌السلام است که در برخی از منابع،هان علی بن الحسین الاصغر است که میان
(صفحه 137)

شیعیان به همین نام شهرت دارد. اما نقلی که در میان شیعه رایج است، از فتوح ابن‌اعثم گرفته شده و در ماخذ کهن دیگر نیامده است. ابن‌اعثم می‌نویسد: در این وقت برای حسین کسی نماند جز یک بچه‌ی هفت ساله و بچه‌ی شیرخوار دیگر. امام حسین علیه‌السلام نزدیک خیمه آمد و گفت: این طفل را به من بدهید تا با او وداع کنم. بچه را گرفت، او را بوسید و گفت: ای فرزندم! وای بر این مردم، وقتی که در قیامت، خصم آنان محمد باشد. در این وقت تیری زدند که به گلوی علی‌اصغر خورد. امام حسین علیه‌السلام از اسب پایین آمد؛ با شمشیر خود جایی را حفر کرده، بر او نماز خواند و دفنش کرد. بعد ایستاد و اشعاری خواند که هفده بیت است! (450) یعقوبی اشاره‌ای اجمالی به این رخداد دارد. وی می‌نویسد: طفلی را که همان ساعت متولد شده بود! به دست امام حسین علیه‌السلام دادند تا در گوش و او اذان بگوید. در همان حال تیری آمد و در گلوی آن بچه فرورفت. امام حسین علیه‌السلام تیر را درآورد و گفت: و الله لأنت اکرم علی الله من الناقة. (451) به خدا سوگند ارزش تو از ناقه‌ی (صالح) بیشتر است. (452) در ارشاد شیخ مفید در این باره مطلبی نیامده است. عمری نسابه، عالم علوی نسب‌شناس قرن پنجم هجری نیز دو علی برای امام حسین علیه‌السلام می‌شناسد. علی‌اکبر که در طف به شهادت رسید و علی‌اصغر

(صفحه 138)

یعنی امام سجاد علیه‌السلام که زنده ماند. (453).

به هر روی، این که عبدالله بن الحسین که مورخان از او یاد کرده‌اند که در دامان پدر در کربلا توسط حرمله تیر خورد و به شهادت رسید، همان علی بن الحسین الاصغر باشد که درروضه‌ها خبرش را داریم، کاملا محتمل است؛ به ویژه که نام علی بیش از آن که نام کودک باشد، برای تیمن و تبرک به نام پدرشان، برای فرزندان بکار رفته و می‌توانسته نام عبدالله را نیز داشته باشد. البته این احتمال است. شیخ مفید از عبدالله بن حسن بن علی یاد کرده است که در وقت تنهایی امام حسین علیه‌السلام به سو آن حضرت دوید. امام حسین علیه‌السلام از زینب علیهاالسلام خواست تا او را نگاه دارد؛ اما کودک گفت که از عمویش جدا نمی‌شود. ابجر بن کعب که می‌خواست شمشیری به امام بزند، کودک دستش را بالا آورد و شمشیر به دست او خورده به پوست آویزان شد. (454) این روایت در لهوف نیز آمده و در تصریح شده است که حرملة او را در دامان عمویش نشسته بود، با تیر زد. (455) در زیارت ناحیه‌ی مقدسه هم آمده است: السلام علی عبدالله بن الحسن الزکی لعن الله قاتله و رامیه حرملة بن کاهل الاسدی.

آیا ممکن است عبدالله بن حسین، همان عبدالله بن حسن باشد؟ در رساله‌ی فضیل رسان - از اصحاب امام باقر و صادق علیه‌السلام درباره‌ی

اسامی شهدای کربلا هم از عبدالله بن الحسین و هم از عبدالله بن الحسن یاد شده است. (456)
12. قاسم بن حسن: وی توسط سعید بن عمرو ازدی (457) کشته شد. ابن‌سعد می‌نویسد: این بچه در حالیکه پیراهنی پوشیده بود و کفشی برپا داشت که بند لنگه‌ی چپ آن پاره شد و به پایش آویزان بود، به میدان آمد. عمرو بن سعید ازدی (!) بر عمرو حمله کرد و عمرو که دستش را بالا آورده بود تا از خود دفاع کند، دستش از مرفق قطع
(صفحه 139)
شد.در این بین، کوفیان برای نجات عمرو هجوم آوردند که در اثر این هجوم و فشار عمرو زیر دست و پای اسبان کشته شد. (458) امام حسین علیه‌السلام بالای سر قاسم ایستاد و گفت: عز علی عمک ان تدعوه فلا یجبیک، أو یجیبک فلا ینفعک. بر عمویت دشوار است که او صدا بزنی و نتواند پاسخت را بدهد، یا اگر پاسخ دهد، سودی برای تو نداشته باشد. آن‌گاه امام حسین علیه‌السلام دستور داد تا قاسم را به خیمه آورده، نزد علی‌اکبر گذاشتند. (459) ابومخنف گزارش شهادت قاسم را از زبان حمید بن مسلم ازدی، مفصل‌تر آورده است: نوجوانی به میدان آمد، صورتش چون ماه؛ در دستش شمشیر و پیراهن و کفشی که بند کفش پای چپش باز بود. عمرو بن سعد بن نفیل گفت: من به او حمله می‌کنم. گفتم: سبحان الله! چرا تو؛ اینان هستند از تو کفایت می‌کنند. گفت: به خدا به او حمله می‌کنم. وی حمله کرد تا آنکه شمشییر بر سرش نواخت. غلام با صورت به زمین افتاد و عمویش را صدا کرد. حسین مانند شیر خود را بالین سر او رساند؛ ضربتی به عمرو نواخت که عمرو دستش را جلوی شمشیر گرفت و از مرفق قطع شد. فریادی کشید و کوفیان آمدند تا او را از دست امام حسین علیه‌السلام نجات دهند که در آن حیص و بیص زیر پای اسبان کشته شد. حسین بالین آن نوجوان آمد، در حالی که پاهایش را تکان می‌داد و روی زمین می‌کشید. امام حسین علیه‌السلام گفت: دور باشند از رحمت خدا مردمانی که تو را کشتند. در قیامت کسی جز جد تو خصم آنان نخواهد بود. بعد گفت: عزوالله علی عمک أن تدعوه فلا یجبیک او یجیبک ثم لا ینفعک. آن‌گاه وی را در بغل گرفت و سینه‌ی او را به سینه‌ی خودش گذاشت. سپس وی را آورد و نزد فرزنش علی‌اکبر و دیگر کشته‌هایی که از اهل بیتش در آنجا بودند، گذاشت. پرسیدم: این نوجوان که بود؟ گفتند: قاسم بن حسن بن علی بن ابی‌طالب. (460).
13. عون بن عبدالله بن جعفر: توسط عبدالله بن قطبة الطائی کشته شد. بلاذری هم
(صفحه 140)
می‌گوید که عون توسط عبدالله بن قطبه کشت شد. (461) دینوری از

عدی (عون!) بن عبدالله بن جعفر یاد کرده که به دست عمرو بن نهشل کشته شده است. (462) مادر عون بنا به نقلی «جمانه» دختر مسیب بن نجبه‌ی فزاری (463) و بنا به نقل دیگر، زینب علیهاالسلام دختر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بوده است. (464).
14. محمد بن عبدالله بن جعفر: توسط عامر بن نهشل تمیمی کشته شد. (465).
ابن‌سعد می‌گوید: دو فرزند عبدالله بن جعفر به همسر عبدالله بن قطبة الطائی پناه بردند، در حالی که بالغ نبودند. عمر بن سعد ندا داده بود، هر کس که سری بیاورد هزار درهم خواهد گرفت. عبدالله بن قطبه به منزل رفت. همسرش به او گفت: دو کودک به ما پناه آورده‌اند، دوست داری منت بر آنان بگذرای و آنان را به مدینه به خانواده‌شان بسپاری؟ گفت: آری به من نشانشان بده. وقتی آنان را دید، سرشان را از تنشان جدا کرد و سرها را نزد عبیدالله برد که چیزی به او نداد (و به روایت بلاذری حتی دستور ویران کردن خانه‌اش را هم داد!) (466) این همان حکایتی است که شیخ صدوق برای فرزندان مسلم بن عقیل روایت کرده است. بلاذری هم به روایتی دیگر به اختصار در دو سطر خبر این دو کودک را که آنان را از عبدالله بن جعفر دانسته، مانند آنچه را که ابن‌سعد آورده، گزارش کرده است. (467).
15. مسلم بن عقیل بن ابی‌طالب: نماینده امام حسین علیه‌السلام در کوفه که به دستور عبیدالله بن زیاد در هشتم ذی‌حجه سال 60 کشته شد.
16. جعفر بن عقیل: توسط بشر بن حوط همدانی یا عروة بن عبدالله خثعمی کشته شد. بلاذری نفر دوم را قاتل جعفر دانسته، (468) و دینوری هم می‌گوید که عبدالله بن عروه‌ی خثعمی با تیری او را کشت. (469) روایت امام باقر علیه‌السلام نیز چنین است. (470).
(صفحه 141)
17. عبدالرحمان بن عقیل توسط عثمان بن خالد بن اسیر جهنی و بشر (بشیر) بن حوط قایضی کشته شد. در انساب نام قاتل، نشر بن شوط عثمانی ضبط شده است! (471).
18. عبدالله اکبر بن عقیل به دست عمرو بن صبح الصدائی کشته شد. مدائنی قاتل او را عثمان بن خالد جهنی و مردی از همدان دانسته است. (472).
19. عبدالله بن مسلم بن عقیل: (473) توسط عمرو بن صبح (صبیح) الصدائی یا اسید بن مالک حضرمی کشته شد. این سخن ابن‌سعد است. در حالی که بلاذری و دینوری از عبدالله بن مسلم بن عقیل یاد کرده‌اند که عمرو بن صبیح الصیداوی (به تفاوت نام پدر و لقب او توجه کنید) او را با تیر زد و پس از آن مردم کوفه بر سر عبدالله ریخته وی را کشتند. (474).

ابومخنف پس از خبر شهادت علی‌اکبر می‌نویسد: عمرو بن صبیح صدائی عبدالله بن مسلم را با تیر زد، به گونه‌ای که دستش با تیر به صورتش چسبید. پس از آن تیر دیگری بر قلب او زد. (475) بلاذری از رقاد الجنبی یاد کرده است که بعدها می‌گفت: یکی از جوانان آل حسین را چنان تیری زدم که همان‌طور که دستش روی صورتش بود، دستس به صورتش چسبید؛ و پس از بیرون کشید شدن تیر، هنوز نوک تیر یعنی پیکان آن در صورتش باقی مانده بود. (476).

20. محمد بن ابی‌سعید بن عقیل توسط لقیط بن یاسر جهنی کشته شد. دینوری نام او را محمد بن عقیل بن ابی‌طالب یاد می‌کند که لقیط بن ناشر جهنی با تیر او را کشته است. (477)

21. مردی از آل ابولهب که نامش روشن نشد.

22. ابوالهیاج از نوادگان ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب که شاعر بوده است.

(صفحه 142)

23. سلیمان غلام آزاد شده امام حسین علیه‌السلام که به دست سلیمان بن عوف حضرمی کشته شد. پیش از این گذشت که وی حامل نامه‌ی امام به شیعیان بصره بود، در آنجا به دستور ابن‌زیاد کشته شد.

24. منجح (یا منجح) (478) غلام آزاد شده امام حسین علیه‌السلام.

25. عبدالله بن بقطر برادر رضاعی امام حسین علیه‌السلام که در کوفه از فراز قصر به پایین افکنده شد و به شهادت رسید. (479).

تا اینجا نام افرادی بود که ابن‌سعد یاد کرده بود. اما برخی نام‌های دیگر:

26. عبیدلله عبدالله بن جعفر: ابوالفرج اصفهانی به نقل از نسابه‌ی معروف یحیی بن حسن علوی می‌گوید: وی نیز در طف همراه امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید. (480).

27. محمد بن مسلم بن عقیل: بنا به روایت ابوالفرج، به نقل از امام باقر علیه‌السلام قاتل وی ابوجرهم ازدی و لقیط بن ایاس جهنی بوده‌اند. (481).

28. علی بن عقیل بن ابی‌طالب: ابوالفرج روایتی درباره‌ی شهادت وی در کربلا آورده است. (482) وی در جای دیگری، به نقل از محمد بن علی بن حمزه، خبری درباره‌ی کشته شدن ابراهیم بن علی بن ابی‌طالب در کربلا آورده و افزوده است که در هیچ کتاب نسبی یادی از او نیافته است. (483).

29. عبیدالله بن علی بن ابی‌طالب: خلیفة بن خیاط به نقل «ابوالحسن» آورده است که وی با امام حسین علیه‌السلام در کربلا شهید شد. مادر وی، رباب دختر امری ء القیس بوده است. (484).

30. ابوبکر بن القاسم بن حسین بن علی: خلیفة بن خیاط وی را نیز در

جمله‌ی کشتگان کربلا دانسته است. (485).
ابن‌اعثم ضمن یاد از اسامی شهدای از اهل بیت، و بیان ترتیب شهادت آنان، برای هر کدام رجزی آورده و از این حیث، از بقیه منابع ممتاز است. این اشعار به نوعی در
(صفحه 143)
معرفی نسب و خاندان آنان و نیز درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام و شخصیت آن حضرت است. (486) احتمال دارد که دست کم، برخی از این رجزها،: مربوط به زمانی بعد از حادثه‌ی کربلا باشد که به متون تاریخی متصل شده است!
89. اما کسانی از اهل بیت که از ماجرای کربلا نجات یافتند، به نقل ابن‌سعد ایناننند:
علی بن الحسین الاصغر: (487) امام سجاد علیه‌السلام که خاندان امام حسین علیه‌السلام از طریق وی باقی مانده است. وی در کربلا مریض و در خیمه در کنار زنان بود. علی بن السحین که همسرش «ام محمد دختر امام حسن علیه‌السلام» نیز همراه کاروان بود، (488) در این وقت بیمار بوده و سخت از وی مراقبت می‌شد. شمر ملعون با اشاره به وی گفت: این را هم بکشید. مردی کوفی فریاد زد: سبحان الله! آیا جوان نورسی را که مریض است و نجنگیده می‌کشید؟ در این وقت عمرسعد گفت: متعرض زنان و این مریض نشوید. علی بن الحسین می‌گفت: در آن وقت مردی از آنان مرا پنهان کرده، مرا در جایی منزل داده، از من نگهداری می‌کرد و هر بار که نزد من می‌آمد و می‌رفت گریه می‌کرد؛ چنان که میگفتم اگر وفایی نزد مردم مانده باشد، نزد این مرد است. یکباره منادی ابن‌زیاد فریاد زد: علی بن الحسین نزد هر کسی هست او را بیاورد و سیصد درهم بگیرد.این مرد نزد من آمد و همان طور که گریه می‌کرد، دست مرا به گردن من متصل کرده! می‌گفت: می‌ترسم. آن‌گاه مرا بیرون برده و دست بسته تحویل داده، سیصد درهم را گرفت. مرا گرفتند و نزد ابن‌زیاد بردند. (489).
حسن بن حسن بن علی که نسل او باقی است.
عمرو بن حسن بن علی که نسلی از او بر جای نمانده است.
قاسم بن عبدالله بن جعفر.
(صفحه 144)
محمد بن عقیل.
90. زمانی که تمامی یاران و اهل بیت امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسیدند. دشمن قصد کشتن آن حضرت را کرد. تا این لحظه، کسی جرأت نزدیک شدن به امام را نداشت؛ چرا که به هر روی، بسیاری از کوفیان مایل نبودند قاتل امام حسین علیه‌السلام شناخته شوند. بنابراین تا وقتی

کسان دیگری مانند انس دیوانه و شمر کثیف و خولی بدذات بودند، نوبت به دیگران نمی‌رسید. چند گزارش را در این باره نقل می‌کنیم: ابن‌سعد می‌گوید: در این لحظه امام عطشان بود و در خواست آب کرد. مردی نزد امام آمد و آب به او داد. در همان حال حصین بن نمیر تیری رها کرد که به دهان آن حضرت اصابت کرد و خون جاری شد. آن حضرت با دست خون‌ها را پاک می‌کرد و در همان حال خدا را ستایش می‌کرد. (و یحمدالله). آن‌گاه به سوی فرات به راه افتاد. مردی از طایفه‌ی ابان بن دارم گفت: نگذارید به آب دسترسی پیدا کند. گروهی میان او و آب ایستادند، در حالی که امام در برابرشان ایستاده بود و درباره‌ی آن مرد فرمود: اللهم اظمئه. خدایا او را از تشنگی بیمران. آن مرد ابانی، تیری به سوی امام رها کرد که به دهان حضرت خورده خون‌آلود شد. آن مرد اندکی بعد، فریاد زد که تشنه است و هر چه آب می‌خورد باز احساس تشنگی می‌کرد تا آن که مرد. (490) بلاذری همین نقل را درباره‌ی تیر زدن به دهان مبارک امام آورده و می‌افزاید: امام حسین علیه‌السلام سر بر آسمان برداشت و فرمود: اللهم انی اشکو الیک ما یفعل بی. (491) ابن‌سعد می‌افزاید: زمانی که یاران و اهل بیت حسین کشته شدند، هیچ کس به سراغ او نمی‌آمد مگر آن که باز می‌گشت تا آن که پیاده نظام اطرافش را گرفتند. در آن لحظه شجاع‌تر از وی نبود و حسین بن علی چون یک جنگجوی شجاع با آنان می‌جنگید. (492) بر هر طرف یورش می‌برد، و افراد مانند بزی از برابر شیر می‌گریختند.
91. ابن‌سعد در ادامه‌ی آن گزارش می‌نویسد: ساعاتی از روز گذشت و مردم در
(صفحه 144)
حال نبرد با او بودند؛ اما کسی برای کشتن آن حضرت اقدام نمی‌کرد. (دینوری می‌نویسد: در این وقت امام حسین علیه‌السلام نشسته بود و اگر می‌خواستند می‌توانستد او را بکشند جز این که هر قبیله‌ای بر آن بود تا مسؤولیت آن را به عهده دیگری بیندازد و کراهت داشت تا بر این کار اقدام کند.) (493) در این وقت شمر فریاد زد: مادرتان در عزایتان بگرید، منتظر چه هستید، او را بکشید، اولین کسی که به امام حسین علیه‌السلام نزدیک شد زرعة بن شریک تمیمی بود که ضربتی بر کتف چپ امام زد و پس از آن ضربه‌ی دیگری بر گردن آن حضرت زده، او نقش بر زمینش کرد. آنگاه سنان بن انس نخعی پیش آمد و ضربه‌ای بر استخوان سینه آن حضرت زد؛ سپس نیزه‌اش را در سینه امام حسین علیه‌السلام فرو کرد. در این وقت بود که امام روی زمین افتاد. سنان از اسب پیاده شد تا سر امام حسین علیه‌السلام را جدا کند، در حالی که خولی بن یزید اصبحی هم همراهش بود. وی سر را جدا کرد و آن را نزد عبیدالله بن زیاد آورد. (494) وی در جای دیگری می‌نویسد که سنان بن انس نخعی امام حسین

علیه‌السلام را کشت و خولی بن یزید سر آن حضرت را جدا کرد. (495) شیخ مفید می‌نویسد: زرعة بن شریک به کتف چپ امام ضربتی زد و پس آن ضربتی بر گردن آن حضرت نواخت، سنان بن انس نیزه‌ای بر آن حضرت زد که آن حضرت به زمین افتاد. آن‌گاه خولی رفت تا سر آن حضرت را جدا کند که دستش لرزید. شمر خود از اسب فرود آمد، سر امام را جدا کرد و به دست خولی داد تا به عمر بن سعد برساند. (496) ابن‌سعد می‌افزاید: زخم‌های بدن امام حسین علیه‌السلام را که شمارش کردند، 33 مورد بود، در حالی که بر لباس ایشان بیش از صد مورد پارگی در اثر تیر و ضربت شمشیر وجود داشت. ابن‌سعد می‌نویسد: وقتی امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید، شمشیر او را قلانس نهشلی و شمشیر دیگرش را جمیع بن خلق اودی برد. لباس (سروال (شلوار) و قطیفه‌ی) آن حضرت را بحر بن کعب تمیمی و قیس بن اشعث بن قیس کندی برداشتند که بعدها به این قیس، قیس قطیفه می‌گفتند! نعلین امام را

(صفحه 146)

اسود بن خالد اودی، عمامه‌ی ایشان را جابر بن یزید، و برنس (497) آن حضرت را مالک بن بشیر کندی، برداشتند.

92. بلاذری خبر کشته شدن امام حسین علیه‌السلام را چنین می‌نویسد: (498) وقتی اجازه استفاده از آب فرات را به امام نداده و تیر به دهان مبارکشان زدند، (و در خبر دینوری باز تیری به گردن ایشان زدند که امام آن را بیرون کشید) (499) شمر همراه ده نفر از رجال کوفه به سوی محل استقرار خیمه و خرگاه امام آمد. امام بدان سو رفت، اما آنان میان وی و خیمه‌گاه فاصله انداختند. امام فرمود: ان لم یکن لکم دین فکونوا فی أمر دنیاکم احرارا. اگر دین ندارید، در دنیای خویش آزادمرد باشید؛ و مانع از تعرض لئیمان و سفیهان خود از اهل خاندان من شوید. شمرگفت: ای پسر فاطمه! این سخنت را می‌پذیرم. آن‌گاه با پیاده نظام بر امام حسین علیه‌السلام حمله کرد که در میان آنان ابوالجنوب عبدالرحمن بن زیاد جعفی، خولی بن یزید اصبحی، قشعم بن عمرو جعفی - کسی که از علی علیه‌السلام کناره گرفته بود - صالح بن وهب یزنی، و سنان بن انس نخعی بودند. شمر آنان را تحریض بر کشتن امام حسین علیه‌السلام می‌کرد. ابتدا از ابوالجنوب خواست تا حمله برد. او گفت: چرا خودت نمی‌روی؟ شمر خشمگین گفت: به من چنین می‌گویی؟ ابوالجنوب گفت: می‌خواهم نوک نیزه‌ام را در چشم تو فروکنم. شمر از برابر او کنار رفت، چرا که ابوالجنوب مردی شجاع بود. آن‌گاه شمر همراه پنجاه نفر از پیاده نظام بر امام یورش برد. حسین از هر طرف به سوی آنان می‌تاخت و جمعیت آنانرا می‌شکافت تا آن که او را محاصره کردند. باز با آنان می‌جنگید تا آنان را از

خود دور کرد. در این وقت، بحر (أبجر) (500) بن کعب بن عبیدالله بر امام حمله برد. وقتی با شمشیر بالای سر امام رسید، بچه‌ای که همراه امام حسین علیه‌السلام بود نزدیک آمد که امام حسین علیه‌السلام او را به بغل گرفت. این بچه به بحر گفت: اي فرزند خبیثه! عموی مرا می‌کشی؟ آن مرد ملعون شمشیر خود را فرود آورد و بچه که دستش را بالا گرفته بود،
(صفحه 147)
دستش قطع شده به پوستی آویزان شد. امام حسین علیه‌السلام همچنان به این سوی آن سوی می‌تاخت در حالی که لباسی پوستین به تن داشت و عمامه‌ای بر سر. مردم نیز که او شجاع می‌یافتند، مانند بزی از برابر (گرگ) شیر می‌گریختند. مدتی بدینسان گذشت و هر مردی که برای کشتن حسین به او روی می‌آورد، از کشتن آن حضرت صرف‌نظر می‌کرد؛ چرا که نمی‌خواست قتل او را برعهده گیرد. در این وقت مردی که او مالک بن بشیر کندی می‌گفتند - و فردی جسور بوده و اقدام بر این امر برایش مهم نبود - نزد امام آمد و شمشیری بر سر آن حضرت زد، به طوری که برنسی که بر سر امام بود، نیمه شد، شمشیر به سر رسید و خون جاری گردید؛ در آن حال برنس حضرت خون‌آلود شد. امام برنس را کناری انداخت و کلاهخودی بر سر گذاشت و در حق آن مرد نفرین کرد. (لا أكلت و لا شربت و حشرک الله مع الظالمین) مرد کندی، برنس را برداشت و گویند که تا آخر عمر فقیر ماند و دستش شل بود. در این وقت زینب علیهاالسلام خطاب به عمرسعد گفت: ای عمر! ابوعبدالله کشته می‌شود و تو نگاه می‌کنی؟ عمرسعد گریه افتاد و رویش را برگرداند. در این وقت شمر در میان مردم فریاد زد: شما را چه شده است که بی‌تفاوت در برابر این مرد ایستاده‌اید؟ منتظر چه هستید؟ مادرتان در عزایتان بگرید او را بکشید. آن‌گاه همه حاضران از اطراف یورش بردند و زرعة بن شریک تمیمی ضربتی بر بازوی چپ امام زد و ضربه‌ای دیگر بر گردن آن حضرت. آنگاه از اطراف امام دور شدند در حالیکه امام حسین علیه‌السلام به صورت روی زمین افتاده بود. در این وقت، سنان بن انس بن عمرو نخعی آمد و نیزه‌ای بر آن حضرت زد. آنگاه سنان بن خولی بن یزید گفت: سرش را جدا کن. خولی خواست چنین کند، احساس ضعف کرده، دستش لرزید. سنان به او گفت: خدا بازوانت را بکشند. خودش از اسب پایین آمد و سر امام‌حسین علیه‌السلام را جدا کرد. (دینوری می‌نویسد: خولی رفت تا سر را جدا کند، دستش لرزید، برخاست. آنگاه برادرش شبل بن یزید آمد و سر امام حسین علیه‌السلام را جدا کرده به برادرش خولی (حولی) داد.) (501) حسین پیش از آن چندان شمشیر و نیزه خورده بود که جای 33 طعنه‌ی نیزه و 34 ضرت شمشیر بر بدنش بود. برخی گویند که
(صفحه 148)

خولی با اجازه‌ی سنان سر امام حسین علیه‌السلام را جدا کرد. (502).
93. روایت ابن‌اعثم از شهادت امام حسین علیه‌السلام قدری متفاوت با دیگران بوده و مطالبی در آن است که در مآخذ کهن دیگر نیامده است. امام پس از شهادت یاران و اهل بیت، عزم میدان می‌شود. رجزی می‌خواند که در آن علاوه بر معرفی خاندان خود، به اسلام و وحی و تشیع هم می‌پردازد:
أنا بن علی الخیر من آل هاشم
کفانی بهذا مفخر حین أفخر
و جدی رسول‌الله اکرم من مشی
و نحن سراج الله فی الخلق أزهر
و فاطمة امی سلالة احمد
و عمی یدعی ذالجناحین جعفر
و فینا کتاب الله أنزل صادقا
و فیناالهدی و الوحی و الخیر یذکر
و نحن أمان الارض للناس کلهم
نصول بهذا فی الانام و نفخر
و نحن ولاة الحوض نسقی ولاتنا
بکاس رسول‌الله ما لیس ینکر
و شیعتنا فی الناس اکرم شیعة
و مبغضنا یوم القیامة یخسر
تعابیری که در این رجز آمده، گرچه فی حد نفسه می‌تواند مربوط به آن زمان باشد، اما این احتمال هم وجود دارد که بعدها سروده شده باشد و در واقع زبان حال باشد. ابن اعثم می‌افزاید: امام حسین علیه‌السلام مبارز طلبید. هر کسی که از چهره‌های سرشناس آمد، کشته شد. تا آن که شمر با قبیله‌ی بزرگی - قبیلة عظیمه - آمد. (این همان آمدن شمر همراه عده‌ای از پیاده نظام است که در منابع دیگر آمده است (امام با آنان جنگید تا این که میان او و خیمه‌گاهش فاصله انداختند. امام حسین علیه‌السلام به دشمن گفت: یا شیعة آل ابی‌سفیان! ان لم یکن (لکم) دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا أحرارا فی دنیاکم. درخواست امام این بود که سپاه دشمن متعرض زنان و کودشان نشوند. شمر پذیرفت، بار دیگر بر امام حسین علیه‌السلام حمله می‌کردند او می‌جنگید. چند بار درخواست آب کرد؛ یک بار هم که به سمت فرات رفت، مانع شدند. آنگاه ابوالجنوب جعفی تیری به صورت امام زد که خون بر صورت و محاسن آن حضرت جاری گشت. آن حضرت سر بر آسمان بلند کرده نفرین کرد. آنگاه مانند شیری خشمگین بر دشمن یورش برد و به هر

کس می‌رسید او را با شمشیر به روی زمین می‌انداخت. تیرها بود که از هر طرف به سمت او روان بود و به سینه‌ی او می‌خورد. امام در همان حال سخن از روزی به میان می‌آورد که خداوند انتقام او را از آنان بگیرد؛ آن‌گونه که میان خود آنان اختلاف افتاده، خون‌ها ریخته شود و عذاب الهی بر آنان فرود آید. شمر به یارانش می‌گفت: منتظر چه هستید؛ تیرها او را از نفس انداخته است. بر او یورش برید، مادرهایتان به عزایتان بنشینند. در این وقت از هر سوی حمله کردند به طوری که ضربات شمشیر او را از پا درآورد. در این وقت زرعة بن شریک تمیمی ضربتی بر دست چپ آن حضرت زد. عمرو بن طلحه‌ی جعفی هم ضربت سختی - ضربة منکرة - بر گردن آن حضرت نواخت. سنان بن انس نیز تیری به گردن آن حضرت زد و صالح بن وهب یزنی هم ضربتی بر پایین کمر آن حضرت فرود آورد. حضرت از اسب به زمین افتاد و روی زمین نشست. تیر را از گردنش درآورد و هرچه دستش پر از خون می‌شد آن را به صورت و محاسن می‌مالید و می‌فرمود: هکذا حتی ألقی ربی بدمی‌مغصوبا علی حقی. عمر بن سعد نزدیک آمد و به یارانش گفت: بروید و سرش را جدا کنید. نصر بن خرشبة الضبابی با پای خود به امام زد، به طوری که آن حضرت از پشت روی زمین افتاد. نصر آمد و محاسن حضرت را گرفت. حضرت فرمود: تو همان سگی هستی که من به خواب دیدم. آن مردم که خشمگین شده بود با شمشیر بر گلوی حسین می‌زد و رجز می‌خواند. عمر بن سعد خشمگین شد و به مردی گفت: از اسب فرود آی و سرش را جدا کن. در این وقت خولی بن یزید اصبحی آمد و سر حضرت را جدا کرد.

اسود بن حنظله شمشیر حضرت را برداشت؛ جعفر بن وبر حضرمی‌لباس حضرت را گرفت یحیی بن عمرو حرمی شلوار حضرت را برد. جابر بن زید ازدی عمامه آن حضرت برداشت و مالک بن بشر کندی زره را گرفت. در این وقت ابری تاریک همه جا را گرفت و باد سرخی وزیدن آغاز کرد که در آن چشم چشم را نمی‌دید؛ به طوری که که کوفیان تصور کردند عذاب نازل شده است. اندکی گذشت تا هوا آرام گرفت. اسب امام حسین علیه‌السلام ک از دست کوفیان گریخته بود، این بار آمد، سرش را در خون امام حسین علیه‌السلام گذاشت و برگشته به سمت خیمه‌گاه، رفته، شیهه می‌کشید. وقتی خواهران

(صفحه 150)

حسین و دختران و اهل بیت نگاهشان به اسب افتاد که بدون صاحب آمده، شیون و فریادشان به آسمان رفت. دشمن آمد تا آن که خیمه را محاصره کرد. شمر گفت تا زیور و زینت زنان را از آنان بگیرند. آنان داخل خیمه شده هر چه بود بردند. حتی با پاره کردن گوش‌های ام‌کلثوم، گوشواره‌های او را برداشتند. آنگاه دشمن از خیمه‌گاه خارج شد و آن را آتش زد. (503)

از حمید بن مسلم ازدی نقل شده است که من شاهد بودم که وسائل زنان را چگونه غارت می‌کردند... بعد عمرسعد فریاد زد: کسی به زنان و کودکان آسیب نرساند و هر کس چیزی از آنان گرفت پس دهد؛ اما هیچ کس چیزی پس نداد. عمرسعد عده‌ای از سپاهش را به عنوان مراقب اطراف خیمه‌ها گذاشت تا کسی آسیب به آنان نرساند. (504).
94. بلاذری می‌نویسد: پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام هر آنچه بر تن حسین بود، غارت کردند. قیس بن اشعث بن قیس کندی قطیفه‌ی امام را برداشت که او قیس قطیفه نامیدند. نعلین او را اسود نامی از بنی‌اود برداشت؛ شمشیرش را مردی از بنی‌نهشل بن دارم برد. آنگاه آنچه از لباس و حله و شتر در خیمه‌گاه بود غارت کردند. بیشتر لباس‌ها و حل را رحیل (!) به زهیر جعفی و جریر بن مسعود و حضرمی و اسید بن مالک حضرمی بردند. ابوالجنوب جعفی هم شتری را برده، بعدهاااز آن آب‌کشی می‌کرد و نامش را حسین گذاشته بود! در این وقت، ملحفه‌های زنان را از سر آنان کشیدند که عمر بن سعد مانع آنان شد. (ابن‌سعد می‌نویسد: مردی عراقی در حالی که گریه می‌کرد لباس فاطمه دختر امام حسین علیه‌السلام را از او می‌گرفت.فاطمه به او گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: لباس دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را از او بگیرم، اما گریه نکنم! فاطمه گفت: خوب رها کن! گفت: می‌ترسم شخصی دیگری آن را بگیرد!) (505) (به نقل شیخ مفید، أبجر بن کعب نیز که از جمله کسانی بود که ضربات شمشیر بر امام حسین علیه‌السلام زد، پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام بخشی از لباس حضرت را برد.) (506) آنگاه عمرسعد از یارانش خواست تا برای پایمال کردن جسد امام حسین علیه‌السلام با اسب آماده شوند. دوازده نفر
(صفحه 151)
برای این کار آماده شده، چندان اسب تاختند که بدن امام حسین علیه‌السلام را خورد کردند. (507) سنان بن انس مردی شجاع اما اندکی حماقت در او بود. از محمد بن سائب کلبی نقل شده است که گفت: بعدها او را دیدم که شلوارش را نجس کرده، از دست مختار از کوفه گریخته، به جزیره رفت بود و سپس به کوفه بازگشت. وی پس از کشتن امام حسین علیه‌السلام بر در خیمه‌ی عمر بن سعد ظاهر شد و با رجزخوانی گفت: رکاب اسب مرا را باید از طلا و نقره پر کنید، چرا که من بهترین مردم را از ناحیه‌ی پدر و مادر کشته‌ام.
أوقر رکابی فضة و ذهبا
أنا قتلت الملک المحجبا
قتلت خیر الناس و أما و أبا
و خیرهم اذ ینسبون نسبا (508).

و خیرهم فی قومهم مرکبا (509).
عمر بن سعد گفت: شهادت می‌دهم که تو دیوانه‌ای؛ او را نزد من بیاورید. وقتی آوردند با چوبدستی خود بر سر او زده گفت: ای احمق! اینچنین سخن می‌گویی؟ اگر ابن‌زیاد این رجز تو را بشنود، گردنت را خواهد زد... از یاران امام حسین علیه‌السلام 72 تن کشته شدند. (510) هفهاف بن مهند راسبی از مردمان شیعی بصره بود که وقتی به کربلا رسید که امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسیده بود. وی داخل سپاه عمرسعد شد، شمشیرش را برکشید و به جان آنها افتاد از امام سجاد علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: مردمان بعد از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام ندیده بودند که کسی اینگونه بجنگد. دشمنان گردش حلقه زدند و او را کشتند. (511) مردمان غاضریه یک روز بعد از آن جسد امام حسین علیه‌السلام و یاران ایشان را دفن کردند. از جمع سپاه عمر بن سعد 88 کشته شدند که
(صفحه 152)
عمرسعد بر آنان نماز خواند و دفنشان کرد. (512) تعدادی هم مجروح گشتند. کوفیان پاداش کار خود را با افزایش بخششان از بیت المال که به صورت یزید صورت گرفته بود، گرفتند. نامه‌ی یزید به ابن‌زیاد این بود: فزد أهل الکوفة أهل السمع و الطاعة فی أعطیاتهم مأة مأة (513) ما در جای دیگری درباره‌ی شیعیان کوفه سخن گفته‌ایم. اینجا به مناسبت این خبر بلاذری را هم می‌آوریم که می‌گوید: برخی از پیامبران ما از اهل کوفه بر تلی نشسته بودند، گریه می‌کردند و گفتند: خدایا نصرتت را بر حسین فرود آر. من به آنان گفتم: یا أعداء الله! ألا تنزلون فتنصرونه؟ ای دشمنان خدا! آیا از این تپه پایین نمی‌روید و یاریش کنید؟ (514) این خبر او هم جالب است که مردی عراقی بعدها، از عبدالله بن عمر درباره‌ی ریختن خون پشه در وقت احرام پرسش کرد؛ عبدالله گفت: و اعجبا من قوم یسألون عن دم البعوض و قد سفکوا دم ابن‌بنت نبیهم؟ در شگفتم از قومی که از خون پشه سؤال می‌کنند، اما خون پسر دختر پیامبرشان را ریختند. (515)
95. بلاذری می‌نویسد: عمر بن سعد، سر امام حسین علیه‌السلام را همراه خولی بن یزید اصبیحی و حمید بن مسلم ازدی - راوی بخشی از اخبار کربلا - برای ابن‌زیاد فرستاد. آنان دیر وقت به دروازه‌ی ورودی شهر رسیدند که بسته بود. خولی سر را به منزلش برده آن را در تنوری جای داد. همسرش نوار دختر مالک حضرمی پرسید: چه چیز همراهت آوردی؟ گفت: (جئت بغنی الدهر) بی‌نیازی دهر را آورده‌ام. سر حسین اکنون در خانه با توست! زن گفت: مردم طلا و نقره به خانه می‌آورند و تو سر فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را آورده‌ای؟ دیگر سر من و تو روی یک بالش نخواهد بود. (516) عمرسعد روز عاشورا و فردای آن روز را در کربلا ماند؛ پس از آن به حمید بن بکیر احمری گفت تا ندای کوچ به سوی کوفه را سر دهد.

وی خواهران و دختران امام حسین علیه‌السلام
(صفحه 153)
و دیگر بچه‌ها و همچنین علی بن الحسین اصغر بیمار را همراه خود برد. در این وقت، زنان که از کناره‌ی بدن امام سحین علیه‌السلام می‌گذاشتند، بر سر و صورت خود می‌زدند. زینب علیهاالسلام دختر علی علیه‌السلام میگفت: یا محمداه! صلی علیک ملیک السماء، هذا حسین بالعراء، مرمل بالدماء، مقطع الاعظاء، یا محمداه و بناتک سبایا و ذریتک مقتلة تسفی علیها الصبا. (517).
وای محمد! درود خدای آسمان بر تو باد. این حسین توست، عریان و خونی که اعضای بدنش قطع شده است. وای محمد! دختران تو اسیرند و ذریه‌ی تو کشته شده‌اند و گرد و غبار بر آنان می‌وزد. در این وقت، دوست و دشمن می‌گریستند. بلاذری می‌افزاید: سر 72 تن را از تنشان جدا کرده، همراه شمر بن ذی‌الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج و عزرة بن قیس احمسی نزد ابن‌زیاد بردند... هوازن بیست سر به رهبری شمر؛ بنوتمیم هفده سر؛ بنواسد شانزده سر؛ مذحج هفت سر و دیگر قیسی‌ها نه سر به همراه داشتند. (518) ابن‌سعد می‌نویسد: ابوخالد ذکوان از ابن‌زیاد اجازه گرفت تا سرها را به خاک سپارد؛ وی اجازه داد و او سرها را غسل داده، کفن کرده و در قبرستان دفن کرد. بعد نزد اجساد آنان را رفت و آنان را هم به خاک سپرد. (519) حتی اگر این خبر درست باشد، (که جدا بعید می‌نماید) باید سر امام حسین علیه‌السلام را که نزد یزید به شام فرستاده شد، از آن مستثنا کرد.
96. اسرای کربلا را از منطقه‌ی نبرد سوار بر شتر کرده به کوفه آوردند و به دستور ابن‌زیاد در کوچه‌های مختلف کوفه گرداندند (فدیر به فی سکک الکوفة و قبائلها). وقتی خوب گرداندند آن را به قصر ابن‌زیاد آوردند. (520) در این وقت مردم کوفه اجتماع کرده گریه می‌کردند و امام سجاد علیه‌السلام فرمود: هؤلاء یبکین علینا فمن قتلنا؟ (521). وقتی اسرا بر ابن‌زیاد وارد شدند، ابن‌زیاد گفتگویی با علی بن الحسین علیه‌السلام داشت. وی از حضرت
(صفحه 154)
پرسید: نامت چیست؟ گفت: علی. ابن‌زیاد گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟ گفت: برادری داشتم نامش علی بود و از من بزرگتر، مردم او را کشتند! ابن‌زیاد گفت: خدا او را کشت. امام سجاد علیه‌السلام پاسخ داد: الله یتوفی الانفس حین موتها، (522) خداوند وقت مرگ، روح آنان را می‌ستاند. (و ما کان لنفس أن تموت الا باذن الله) (523) ابن‌زیاد دستور قتل علی بن الحسین را داد که زینب علیهاالسلام فریاد زد: حسبک م دمائنا، أسألک بالله ان قتلته الا قتلنی معه، بس است آنجه از خون ما

ریختی؛ تو را به خدا سوگند می‌دهم اگر بنای کشتن او داری اول مرا بکش. در این وقت ابن‌زیاد از کشتن امام سجاد علیه‌السلام منصرف گشت. (524) ابن‌زیاد گفتگویی هم با زینب علیهاالسلام داشت. به گزارش ابومخنف، زینب علیهاالسلام با کم ارزش‌ترین لباس آمده بود در حالی که کنیزانی در اطرافش بودند. ابن‌زیاد پرسید: این زن کیست؟ سه بار پرسید و کسی پاسخش را نداد. عاقبت یکی از کنیزان گفت: این زینب دختر علی علیه‌السلام است. ابن‌زیاد گفت: سپاس خدای را که شما را رسوا کرده، کشت و اقدامتان را باطل کرد (أکذب احدوثتکم)؛ زینب علیهاالسلام پاسخ داد: الحمدلله الذی أکرمنا بمحمد صلی الله علیه و اله و طهرنا تطهیرا. (525) ابن‌سعد در گزارش این واقع می‌نویسد: ابن‌زیاد پرسید: این زن کیست؟ گفتند: زینب دختر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام. رو به آن حضرت کرده گفت: کار خدا را با خاندانت چگونه دیدی؟ زینب علیهاالسلام گفت: خداوند کشته شدن آنانرا مقرر کرده بود و آنان به قتلگاه خود رفتند و خداودند روزی، ما و تو و آنان را یکجا جمع خواهد کرد. ابن‌زیاد گفت: ستیاش خدایی را که شما را کشت و کذب سخنتان راثابت کرد. زینب علیهاالسلام پاسخ داد: الحمدلله الذی أکرمنا بمحمد و طهرنا تطهیرا. (و انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا والحمدالله) (526) (ابومخنف می‌گوید: در این وقت ابن‌زیاد خشمگین شد؛ اما عمرو بن حریث به او گفت: این یک زن است، چگونه می‌خواهی یک زن را مؤاخذه کنی؟ ابن‌زیاد گفت،

(صفحه 155)

خدا قلب مرا با کشته شدن طاغی شما و شورشیان از شما، آرام کرد. زینب علیهاالسلام به گریه افتاد. آن‌گاه گفت: تو پیر ما را کشتی، خاندان مرا قطع کردی و به اساس ما لطمه زدی؛ اگر این آرامت می‌کند، آرام باش. عبیدالله گفت: این سجاعت (527) است، پدرت هم شاعری سجع‌گو بود! زینب علیهاالسلام گفت: زن را چه به سجع‌گویی، من کاری به سجاعت ندارم: این ناله‌ی درون من است.) (528) در این وقت، سر امام حسین علیه‌السلام در برابر ابن‌زیاد بود و او با چوبدستی خود بر آن می‌نواخت. (529).

97. حکایت خطبه‌خوانی حضرت زینب علیهاالسلام در کوفه را منابعی چون ابومخنف، بلاذری، ابن‌سعد و دینوری نیاورده‌اند؛ اما ابن‌اعثم به تفصیل آورده و به نظر می‌رسد منبع اصلی این خطبه همو باشد. راوی روایتت خطبه‌ی حضرت زینب علیهاالسلام خزیمة الاسدی است که در لهوف از وی با عنوان بشیر بن خزیم الاسدی یاد شده است. (530) وی با ستایش از سخن گفتن حضرت زینب علیهاالسلام و این که گویی علی سخن می‌گوید، سخنان وی را خطاب به مردم کوفه آورد است. ابتدا مردم را ساکت کرد؛

آن‌گاه پس از ستایش خدا و فرستادن درود بر رسول و خاندان طاهر او مردم کوفه را به خیانت و غدر و نقض عهد و پیمان‌شکنی متهم کرده، به خاطر این که حرمت پسر پیامبر صلی الله علیه و آله را شکسته‌اند آنان را به غضب و سخط الهی وعده داد. این که کبد پیامبر صلی الله علیه و آله را پاره کردند، و خون (پسر) رسول‌الله صلی الله علیه و آله را ریختند، وحرمت او را شکستند؛ در این شرایط، اگر از آسمان خون ببارد، نباید در شگفت شوند. در پایان هم فرمود که ان ربک لبالمرصاد. (531) همچنین خطبه‌ی امام سجاد علیه‌السلام در مسجد دمشق در حضور یزید به اختصار در فتوح آمده است؛ همچنان که برخی از ماخذ دیگر هم آن را آورده‌اند. خطیب مسجد دمشق بر بالای منبر از علی بن ابی‌طالب و حسین بن علی علیه‌السلام بدگویی می‌کند و به تفصیل در فضائل معاویه و یزید سخن می‌سراید. علی بن الحسین همانجا فریاد اعتراض بلند می‌کند و خطاب به خطیب می‌فرماید: اشتریت مرضاة المخلوق بسخط الخالق. سپس
(صفحه 156)
از یزید اجازه می‌خواهد بر منبر رود. یزید ابتدا طفره می‌رود، اما اطرافیان میگویند اجازه دهد تا صحبت کند. آن حضرت بر فراز منبر، در برابر مردمی که اهل بیت را نمی‌شناسند. به معرفی خود می‌پردزاد: أیها الناس! من عرفنی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی أنباته بحسبی و نسبی؛ ایها الناس! أنا بن مکة و منی و زمزم، أنا بن خیر من حج و طاف و سعی و لبی، أنا بن خیر من حمل البراق، أنا بن من أسری به من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی، أنا بن من بلغ به جبرئیل الی سدرة المنتهی، أنا بن من دنی فتدلی فکان قاب قوسین أو أدنی، أنا بن من صلی بلملائکة السماء، أنا بن فاطمة الزهراء، أنا بن سیدة النساء. همچنان ادامه داد تا ضجه و ناله‌ی مردم برخاست. یزید که از بروز فتنه هراسید، به مؤذن گفت اذان بگوید. (532).
98. ابن‌سعد نوشته است که سر امام حسین علیه‌السلام را محفز بن ثعلبة العائذی نزد یزید آورد. (533). اسراء نیز همراه آنان نزد یزید آورده شدند. در حالی که تنها مرد آنان علی بن الحسین بود که زنجیری به گردن او بسته وی را وارد شام کردند (فغل بغل الی عنقه). آن حضرت در طول راه با هیچ‌کس صحبتی نکرد تا به شام رسیدند. (534) بلاذری ضمن اشاره به این که سر امام حسین علیه‌السلام مدتی در کوفه در جایی نصب شد و حتی در شهر گردانده می‌شد، می‌نویسد: زحر بن قیس جعفی سر امام حسین علیه‌السلام و یاران و اصحاب او را به شام برای یزید بن معاویه برد. (535) گویا سرها را همین زحر بن قیس برده، اما اسرا را محفز بن ثعلبة برده است. به نقل ابومخنف: محفز عائذی و شمر اسرا را به شام منقل کردند و همان دم در، محفز با صدای بلند گفت: هذا محفز بن ثعلبة أتی
(صفحه 157)

أميرالمؤمنين باللئام الفجرة! (536) وقتی سرهای امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت و اصحابش را نزد یزید گذاشتند، یزید شعری خواند و گفت: ای حسین! اگر من با تو روبرو می‌شدم تو را نمی‌کشتم! در این وقت، یحیی بن حکم در شعری طعنه به ابن‌زیاد زده گفت: او کاری کرد که نسل خودش بی‌حد و اندازه شده و از نسل فاطمه کسی نمانده است.
سمیة أمسی نسلها عدد الحصی
و بنت رسول‌الله لیس لها نسل (537).
یزید به رغم آن که می‌خواست مسؤولیت این کار را برعهده‌ی ابن‌زیاد بگذارد،:به یحیی بن حکم گفت: ساکت باش! (538) یزید اجتماعی از اشراف شام فراهم کرده، اسیران را در حضور آنان به مجلسش آورد. آنگاه به علی بن الحسین گفت: پدرت رابطه‌ی خویش ما را قطع کرد، حق من را نشناخت و با سلطنت من درگیر شد؛ خداوند هم بلایی را که دیدی بر سر او آورد. علی بن الحسین گفت: «ما أصاب من مصیبة فی الأرض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل أن نبرأها» (539) یزید در مقابل این آیه را خواند: «و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت أیدیکم و یعفو عن کثیر» (540) سپس همه‌ی کودکان و زنان را هم حاضر کرد و وقتی وضعیت را چنین دید، فحشی به ابن‌زیاد داد و گفت اگر او خوشی و قرابتی با شما داشت - آن‌گونه که معاویه، زیاد را به ابوسفیان ملحق کرده بود - با شما چنین نمی‌کرد. در همین مجلس بود که یکی از شامیان از یزید خواست تا فاطمه بنت الحسین را به عنوان کنیز به او بدهد. دختر متوسل به زینب علیهاالسلام شد و حضرت فرمود: دروغ می‌گویی، نه تو نه یزید چنین حقی ندارید. یزید گفت: من این حق را دارم! (541) زینب علیها السلام فرمود: نه و الله، مگر این که از ملت ما خارج شوی و دین دیگری اختیار کنی. یزید خشمگین شد و گفت: این چنین با من سخن می‌گویی! پدر و
(صفحه 158)
برادرت از دین خارج شدند. زینب علیه‌السلام گفت: تو و پدر و جدت به دین خدا و دین پدر و دین برادر و دین جد من هدایت شدند. یزید گفت: دروغ می‌گویید ای دشمن خدا. زینب علیهاالسلام پاسخ داد: تو امیر مسلط هستی، از روی ستم دشنام می‌دهی، و زور می‌گویی، در این وقت گویی یزید از ادامه سخن گفتن حیا کرد و ساکت شد. (542).
99- یزید می‌کشوید تا به نوعی به دلجویی از بازماندگان امام حسین علیه‌السلام بپردازد و گناه کربلا را برعهده‌ی ابن‌زیاد بیندازد. اما همین که ابن‌زیاد سالها پیس از آن حاکم عراق بود و حتی یک توبیخ ساده نشد، بر دروغ بودن اظهارات یزید گواهی می‌دهد. ابومخنف می‌گوید: یزید دستور داد تا اسیران را در خانه‌ای جای دادند. چند روز بعد آنان را به خانه‌ی خود آورد کهِ همه اهل حرم یزید گریه کردند و سه روز مجلس نوحه و عزا برپا

بود!(فأقاموا علیه مناحا ثلاثا) در این مدت، یزید، هر بار سر سفره‌ی خود، علی بن الحسین را حاضر می‌کرد. یکبار هم عمر بن الحسن بن علی را آورد (یازده سال بیشتر نداشت). به او گفت: آیا حاضر است با خالد بن یزید بجنگد؟ عمرو گفت: کاردی به من و کاردی به او بده تا با هم نبرد کنیم! یزید خالد را به خود چسباند و در باره‌ی عمر گفت: هل تلد الحیة الا الحیة! یزید به علی بن الحسین می‌گفت: خدا ابن‌مرجانه را لعنت کند. اگر من بودم، هر چه حسین از من می‌خواست به او می‌دادم و اجازه نمی‌دادم این چنین شود، حتی اگر برخی از فرزندانم کشته می‌شدند! اما اکنون خدا آنچه را که می‌بینی مقدر کرده بوده است! هر چه می‌خواهی از من طلب کن. حضرت درخواست بازگشت به مدینه را کرد. یزید دستور داد تا آنان را آماده کرده، همراه با نگاهبانی به مدینه فرستاد. (543) در خبر دیگری ابومخنف به نقل از ابوحمزه‌ی ثمالی می‌نویسد: وقتی یزید با چوبدستی بر لبان حسین علیه‌السلام میزد، ابوبرزه‌ی اسلمی به او گفت: من دیدم که رسول‌الله لبان آن حضرت را می‌بوسید و تو ای یزید! تجی ء یوم القیامة و ابن‌زیاد شفیعک، و یجیی هذا یوم القیامة و محمد صلی الله علیه و آله شفیعه. روز قیامت ابن‌زیاد شفیع تو خواهد بود و این سر، شفیعش رسول‌الله صلی الله علیه و آله خواهد
(صفحه 159)
بود. (544) همین جا بود که یزید تمثیل به شعر ابن‌زبعری کرد؛ شعری که ابن‌زبعری به مناسبت انتقامی که در احد از مسلمانان گرفته شد، سروده بود؛ همین تمثل سبب شد تا کسانی بر کفر یزید حکم برانند که اگر آن هم نبود، کشتن سبط رسول‌الله در اثبات کفر یزید کفایت می‌کرد؛ اما شعر:
لیت أشیاخی ببدر شهدوا
جزع الخزرج من وقع الاسل
فجزیناهم ببدر مثلها
و أقمنا مثل بدر فاعتدل (545).
مهم نکاتی بود که یزید بر شعر ابن‌زبعری افزوده بود و کفرش از آن آشکار کرد:
لست من خندف، ان لم أنتقم
نم بنی أحمد، ما کان فعل
فأهلوا و استهلوا فرحا
ثم قالوا: یا یزید لاتشل (546).
100. یزید پیش از فرستادن اسرا به مدینه، کسی را برای رساندن خبر کربلا به مدینه فرستاد؛ سپس اسرا را همراه عده‌ای از نگاهبانانش عازم مدینه کرد. کتاب فتوح که سرشار از اشعار شگفت است، در اینجا هم شعری را نقل می‌کند که در وقت خروج اسیران از دمشق، در آسمان

طنین افکنده شد به این شرح:
أیها القاتلون ظلما حسینا
أبشروا بالعذاب و التنکیل
کل من فی السماء یدعو علیکم
من نبی و مرسل و قتیل
قد لعنتم علی لسان ابن‌داو
دو موسی و حامل الانجیل (547).
زمانی که خبر شهادت امام حسین علیه‌السلام و خویشان و یارانش در مدینه انتشار یافت، فریاد
(صفحه 160)
زمان بنی‌هاشم به آسمان رفت. عمرو بن سعید حاکم اموی شهر، خندید و با خواندن بیتی که حکایت از تلافی و انتقام داشت، گفت: «واعیة بمثل واعیة عثمان» این نوحه در مقابله نوحه‌ای باشد که برای عثمان برپا شد. (548) این اشاره به آن بود که گویی امام علی علیه‌السلام یا حسنین علیهماالسلام عثمان را در مدینه کشته‌اند؛ چنان که در کربلا هم بستن آب را بر روی امام حسین علیه‌السلام، مانند بسته شدن آب بر عثمان در محاصره‌اش در مدینه عنوان کردند. در حالی که چنین نسبتی از اساس دروغ بود.
درباره‌ی سر امام حسین علیه‌السلام مطالب فراوانی نوشته شده است که جمع آنها تقریبا ناممکن است. یک خبر حکایت از آن دارد که یزید وقتی اسرا را به مدینه فرستاد، سر امام حسین علیه‌السلام را هم به مدینه نزد عمرو بن سعید حاکم این شهر فرستاد. عمرو بن سعید گفت: ای کاش این سر را برای من نفرستاده بود. مروان (خبیث) گفت: ساکت باش. آن‌گاه سر را پیش رویش گذاشت، بینی حضرت را گرفت و شعری در طعن بر امام خواند. پس از آن سر را در بقیع در کنار قبر مادرش فاطمه دفن کردند. (549) خبر دیگر آن است که یزید سر امام حسین علیه‌السلام را به دست همسرش داده، آن را شسته و معطر کردند؛ آن‌گاه آن را در کنار دیوار دمشق، یا دیوار قصر یا جای دیگر دفن کردند. کسانی هم گفته‌اند که در درون قصر در عمق زیاد دفن کردند. (550) زمانی که خبر حادثه‌ی کربلا به مدینه رسید، عبدالله بن جعفر سخت از شنیدن خبر شهادت امام حسین علیه‌السلام ناراحت شد؛ اما گفت: باز شاکرم که اگر من نتوانستم جانم را فدای حسین کنم، فرزندانم جانشان را برای او دادند. (551) بنی‌هاشم در بقیع اجتماع کرده برای شهدای کربلا گریه می‌کردند. از آن جمله یکی زینب دختر عقیل بود که در بقیع این اشعار را می‌خواند:
(صفحه 161)
ما ذا تقولون اِن قال النبی لکم

ما ذا فعلتم و أنتم آخر الامم
بأهل بيت و أنصارى (552) أما لكم
عهد كريم أما توفون بالذمم
ذريتى و بنو عمى بمضيعة
منهم أسارى و قتل صرجوا بدم
ما كان جزائى اذ نصحتكم
أن تخلفونى بسوء فى ذوى رحم (553).
ابن‌اعثم با نقل حکایت برخورد امام سجاد علیه‌السلام با یزید و این که آن حضرت فرمود: پدر من علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در بدر و احد و احزاب پرچم رسول‌الله صلی الله علیه و آله را در دست داشت، در حالی که پدر و جد تو پرچم کفار را بر دوش می‌کشیدند، اشعار یاد شده را با تغییری مختصر از زبان امام سجاد علیه‌السلام نقل کرده است. (554) کسان دیگری هم از آل عبدالمطلب اشعاری در رثای شهدای کربلا سرودند. (555).
(صفحه 163)
(1) مسار الشیعة، ص 37؛ مصباح المتهجد، ص 758، ابوالفرج اصفهانی (مقاتل الطالبیین، ص 51) و مفید در ارشاد (ص 218) پنجم شعبان را روز تولد دانسته‌اند.
(2) گذشت که برخی تولد امام حسن علیه‌السلام را در سال دوم دانسته‌اند که طبعا باید تولد امام حسین علیه‌السلام را هم در سال سوم بدانند. کلینی (کافی، ج 1، ص 463) و شیخ طوسی (التهذیب، ج 6، ص 41) بر این باورند.
(3) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 25.
(4) همان، ص 136.
(5) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام، ص 131
(6) همان، ص 137؛ در باب فضایل این دو امام بزرگوار به کتاب ذی‌قیمت«فرائد السمطین» مراجعه شود. در آثار اخیر کتاب «فضایل الخمسه فی صحاح السته» فضایل اهل بیت را از آثار مشهور سنیان فراهم آورده است.
(7) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 35.
(8) همان، ص 149؛ التذکرة الحمدونیة، ج 9، ص 84؛ کتاب التواضع و الخمول، ص 142.
(9) همان، ص 145.
(10) بحارالانوار، ج 32، ص 405.
(11) همان، ج 44، ص 266.
(12) الفتوح، ج 3، ص 35.

(13) تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 203.
(14) الارشاد، ج 2، ص 32؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 87.
(15) مروان در تمام مراحل زندگی‌اش، پستی خود را نشان داد. بارها و بارها در پیش چشمان حسنین علیهم‌السلام به امام علی علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام توهین می‌کرد. همان ابتدای اعتراض امام حسین، وی خواستار کشتن امام حسین علیه‌السلام در مدینه بود. بعدها نیز که اسرا از شام برگشتند، همچنان خبائث خود را با گفته‌های تند بر ضد اهل‌بیت نشان می‌داد اگر مجموعه‌ی اخبار وی در این باره جمع شود، روشن خواهد شد که وی یکی از کثیف‌ترین عناصر سیاسی است که از دوره‌ی خلیفه‌ی سوم و به عنوان داماد وی تا زمان مرگش، نقش مهمی در تحولات سیاسی بازی کرد.
(16) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 54.
(17) کامل ابن‌اثیر، ج 3، ص 250.
(18) تاریخ مدینة دمشق، تراجم النساء، صص 469 - 470.
(19) نثر الدر، ج 1، ص 335؛ التذکرة الحمدونیه، ج 2، ص 186.
(20) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام صص 145 -146.
(21) همان، ص 149.
(22) همان، ص 150.
(23) انساب الاشراف، ج 3، ص 157 -165
(24) انساب الاشراف، ج 3، ص 152؛ رجال کشی، ج 1، ص 251 - 250.
(25) الامامة و السیاسة، ج 1، ص 154.
(26) انساب الاشراف، ج 2، ص 153.
(27) متن نامه چنین است: و أیم الله لقد ترکت ذلک و انا أخاف الله فی ترکه و ما أظن الله راضیا منی بترک محاکمتک الیه و لا عاذری دون الاعتذار الیه فیک و فی اولیائک القاسطین الملحدین حزب الظالمین و أولیاء الشیاطین... او لست قاتل حجر بن عدی و أصحابه المصلین العابدن الذین ینکرون الظلم و یستعظمون الدیع و لا یخافون لومة لائم، ظلما و عدوانا بعد اعطائهم الامان بالمواثیق و الایمان المغلظة، او لست قاتل عمرو بن الحمق الخزاعی، صاحب رسول‌الله الذی أبلته العبادة و صفرت لونه و انحلت جسمه،... أو لست المدعی زیاد بن سمیة المولود علی فراش عبید عبد ثقیف و زعمت أنه ابن‌أبیک و قد قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله سلم: الولد للفراش و للعاهر الحجر، فترکت سنة رسول الله صلی الله علیه و آله سلم وخالفت أمره متعمدا و اتبعت هواک مکذبا بیغر هدی الله، ثم سلطه علی العراقین فقطع أیدی المسلمن و سمل أعینهم و صلبهم عل جذوع النخل، أو لست صاحب الحضرمیین الذی کتب الیک ابن‌سمیه أنهم علی دین عِلی، فکتب الیه، اقتل من کان علی دین علی و

رأيه، فقتلهم و مثل بهم بأمرک، و دين على، دين محمد صلى الله عليه و آله سلم الذى كان يضرب عليه أباک و الذى انتحالک اياه اجلسک مجلسک هذا و لولا هموا‌كان أفضل شرفک تجشم الرحتلين فى طلب الخمور... فلا أعلم لنفسى و دينى أفضل من جهادک، فان أفعله فهو قربة الى ربى و ان أتركه فذنب أستغفرالله منه فى كثير من تقصيرى... فابشر يا معاوية بالقصاص و أيقن بالحساب و اعلم ان الله كتاب لا يقادر صغيرة و لا كبيرة الا أحصاها و ليس الله بناس لک اخذک بالظنة و قتلک أوليائه على الشبهة و التهمة و أخذک الناس بالبيعة لابنک غلام سفه يشرب الشراب و يلعب بالكلاب و لا أعلمک الا قد خسرت نفسک و أو بقيت دينک و أكلت امانتک و غششت رعيتک و تبوأت مقعدک النار فبعدا لقوم الظالمين».
بنگريد به: انساب الاشراف، ج 3، صص 155 -153 پاورقى و نک: اخبار الطوال، ص 224؛ الامامة و السياسية ج 1، ص 180 - 181؛ الاحتجاج، ج 2، ص 49، 48، الدرجات الرفيعه، ص 434، اختيار معرفة الرجال، ج 2، ص 121؛ قسمتى از نامه در: المحبر، ص 479، در آنجا نام دو حضرمى كه امام اشاره به شهادت آنها كرده، آمده است، يكى مسلم بن زيمر و يدگرى عبدالله بن نجى است.
(28) دعائم الاسلام، ج 2، ص 131.
(29) انساب الاشراف، ج 2، صص 155 -153.
(30) بنگريد: رجالى كشى، ج 1، صص 259 -252.
(31) الدرجات الرفيعه، ص 429، تاريخ اليعقوبى، ج 2، ص 231.
(32) اخبار الطوال، ص 228؛ كامل ابن‌اثير، ج 3، ص 263.
(33) مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 88؛ الرد على المتعصب العنيد، ص 34.
(34) لهوف، ص 21؛ مثير الاحزان، ص 9.
(35) الفتوح، ج 5، ص 26 - 25؛ مقتل الحسين عليه‌السلام خوارزمى ج 1، ص 186.
(36) تاريخ الاسلام ذهبى، ج 2، ص 268.
(37) تذكرة الخواص، ص 135.

(38) تاریخ الاسلام، ذهبی، ج 2، ص 269 - 268.
(39) الفتوح، ج 5، ص 13.
(40) مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ث 88.
(41) الفتوح، ج 4، ص 17 -16.
(42) الامامة و السیاسة، ج 1، ص 176.
(43) تاریخ الطبری، ج 5، ص 340.
(44) تاریخ الاسلام، ذهبی، ج 2، ص 268.
(45) الفتوح، ج 4، ص 19 -18.
(46) الفتوح، ج 5، ص 25 و بنگرید، لهوف، ص 24.
(47) الفتوح، ج 5، ص 23 -21.
(48) انساب الاشراف، ج 2، ص 156.
(49) ابن‌اعثم، ج 5، ص 26؛ امالی صدوق، ص 152.
(50) تاریخ الطبری، ج 5، ص 341.
(51) الفتوح، ج 5، ص 33؛ و بنگرید: بحارالانوار، ج 44، ص 329؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 89.
(52) اخبار الطوال، ص 230.
(53) چنین خبری نباید درست باشد. آنچه درباره‌ی محمد بن حنفیه و سخن وی با امام حسین علیه‌السلام در منابع کهن آمده، اشاره‌ای به این که این گفتگو در مکه و در وقت رفتن به عراق بوده، ندارد (بنگرید: انساب الاشراف ج 3، ص 166) اما خبری که آمدن وی به مکه و گفتگوی او را با برادر نقل کرده، در منابع متأخر و داستانی (مانند لهوف و داستانی تر از آن منتخب طریحی آمده است که این دومی، به هیچ روی شایسته اعتماد نیست و نبایست از آن چیزی نقل کرد.
(54) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 61.
(55) الارشاد، ج 2، ص 34 «لیلة السبت لثلاث بقین من رجب سنة ستین ».
(56) قصص، 21.
(57) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 56.
(58) اخبار الطوال، ص 230.
(59) الفتوح، ج 5، ص 38.
(60) انساب الاشراف، ج 3، ص 158.
(61) انساب الاشراف، ج 3، ص 77.
(62) تاریخ الطبری، ج 5، ص 352؛ الفتوح، ج 5، ص 38.
(63) الارشاد، ج 2، ص 36.
(64) المنتظم، ج 5، ص 327.

(65) الفصول المهمة، ص 184.
(66) انساب الاشراف، ج 3، ص 158؛ متن نامه‌ی آنان در تجارب الامم (ج 2، ص 41) آمده است.
(67) اخبار الطوال، ص 231.
(68) انساب الاشراف، ج 3، ص 171.
(69) تاريخ الطبری، ج 5، ص 351؛ انساب الاشراف، ج 3، ص 157. متن اين نامه در الفتوح كامل‌تر آمده و اشاره به اين كه فرزند معاويه هم بدون مشورت و اجماع خلافت را به دست گرفته، شده است.
(70) يعقوبی، ج 2، ص 251.
(71) تذكرة الخواص، ص 136.
(72) بنگريد: نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 164؛ نصيحت امام به عثمان بن عفان در تعريف امام خوب و امام بد.
(73) تاريخ الطبری، ج 5، ص 353.
(74) الثقات ابن حبان، (السيرة النبوية) ج 2، ص 307.
(75) ترجمة الامام الحسين عليه‌السلام ص 64.
(76) ترجمة الامام الحسين عليه‌السلام ص 65.
(77) انساب الاشراف، ج 2، ص 77؛ اخبار الطوال، ص 332؛ الفتوح، ج 5، ص 56؛ الارشاد، ج 2، ص 41.
(78) انساب الاشراف، ج 2، ص 77؛ اخبار الطوال، ص 332؛ الفتوح، ج 5، ص 56؛ الارشاد، ج 2، ص 41.
(79) اتنبيه و الاشراف مسعودی، ص 303؛ الارشاد، ج 2، ص 41؛ اعلام الوری، ص 223.
(80) ابومخنف از مارية دختر سعد از طايفه‌ی عبدالقيس ياد می‌كند كه از شيعيان فعال بصره بود و شيعيان در آستانه‌ی قيام امام حسين عليه‌السلام در خانه‌ی وی اجتماع می‌كرده‌اند تاريخ الطبری، ج 5، ص 353.
(81) بنگريد: البداية و النهاية، ج 8، ص 158 -157.
(82) تاريخ الطبری، ج 5، ص 357.
(83) جمل من انساب الاشراف، ج 2، ص 335.
(84) الفتوح، ج 5، ص 64 - 63.
(85) تاريخ الطبری، ج 5، ص 356؛ لافتوح، ج 5، ص 59.
(86) مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 91.
(87) بنگريد: انساب الاشراف، ج 3، ص 78 -77؛ اخبار الطوال، ص 233؛ ترايخ الطبری، ج 5، ص 356.
(88) الارشاد، ج 2، ص 39.
(89) انساب الاشراف، ج 3، ص 85؛ تاريخ الطبری، ج 5، ص 379.
(90) الارشاد، ج 2، ص 67.

(91) الفتوح، ج 5، ص 38.
(92) مقتل الحسين علیه‌السلام خوارزمی، ج 1، ص 193 -192.
(93) همان، ج 1، ص 193 -192.
(94) الفتوح، ج 5، صص 119 -117.
(95) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 59.
(96) تذكرة الخواص، ص 137 -136.
(97) اخبار الطوال، ص 244؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 384.
(98) تذكرة الخواص، ص 137.
(99) تاریخ الخلفاء (مسكو) برگ 77 ب؛ البداية و النهاية، ج 8، ص 160.
(100) مروج الذهب، ج 3، صص 65 -64.
(101) معجم الكبیر، طبرانی، ج 3، ص 128.
(102) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 56.
(103) بنگرید: انساب الاشراف، ج 3، ص 163؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 384؛ مختصر تاریخ دمشق، ج 12، ص 190
(104) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 58.
(105) الفتوح، ج 5، ص 116 -115؛ ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 59.
(106) الفتوح، ج 5، ص 116 -115؛ ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 59.
(107) بنگرید: تاریخ الطبری، ج 5، ص 387؛ عقد الفرید، ج 4، ص 377.
(108) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 59؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 389 -388.
(109) انساب الاشراف، ج 3، ص 161؛ بنگرید: مروج الذهب، ج 3، ص 66.
(110) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 58.
(111) همان، ص 57.
(112) همان ص 61.
(113) انساب الاشراف، ج 3، ص 160
(114) انساب الاشراف، ج 3، ص 164؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 385.
(115) تاریخ الطبری، ج 5، ص 354.
(116) انساب الاشراف، ج 3، ص 164.
(117) انساب الاشراف، ج 3، ص 220، 160.
(118) تاریخ یعقوبی، ج2، ص 216؛ نسب قریش مصعب زبیری، صص 128 - 127 (و منها تعتق أو تعود عبدا كما تعتبد العبید!.
(119) تاریخ الطبری، ج 5، ص 381 -380.
(120) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام صص 63 - 62.

(121) اخبار الطوال، ص 245.
(122) تاریخ الطبری، ج 5، ص 386.
(123) بغیة الطلب، ج 6، ص 2614 و بنگرید: مختصر تاریخ دمشق، ج 27، ص 120.
(124) اسراء، 71.
(125) الفتوح، ج 5، ص 120.
(126) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 88.
(127) الفتوح، ج 5، ص 123.
(128) تارخ الطبری، ج 5، ص 399؛ الارشاد، ج 2، ص 76.
(129) اخبار الطوال، ص 246.
(130) یعقوبی، ج 2، ص 216. منزل قطقطانیه بعد از قصر بنی‌مقاتل است که امام حسین علیه‌السلام روز 29 ذی‌حجه به آنجا رسیده و بعید می‌نماید که شنیدن خبر شهادت مسلم در آنجا بوده باشد.
(131) عقد الفرید، ج 4 ص 379.
(132) لهوف، ص 73.
(133) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 67.
(134) عقد الفرید، ج 4، ص 379.
(135) اخبار الطوال، ص 246؛ انساب الاشراف، ج 3، ص 168.
(136) تاریخ الطبری، ج 5، ص 397؛ مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی، ص 229؛ نهایة الارب نویری، ج 20، ص 414.
(137) اخبار الطوال، ص 248 - 247.
(138) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 68 -67.
(139) اخبار الطوال، ص 245؛ بنگرید: انساب الاشراف، ص 167 -166.
(140) تاریخ الطبری، ج 5، ص 394.
(141) الفتوح، ج 5، ص 145 -143 مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی، ج 1، ص 235 -234 (نوع مطالب خوارزمی از روی الفتوح ابن‌اعثم نوشته شده است. همچنان که مطالب ارشاد مفید از روی متن ابومخنف که در طبری آمده تألیف شده است).
(142) تاریخ الطبری، ج 5، ص 403.
(143) انساب الاشراف، ج 3، ص 377.
(144) اخبار الطوال، ص 243.
(145) تجارب الامم، ج 2، ص 59.
(146) تاریخ الطبری، ج 5، ص 392.
(147) الفتوح، ج 5، ص 145.
(148) الفتوح، ج 5، ص 77 76.
(149) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 343؛ انساب الاشراف، ج 3،

ص 169.
(150) الفتوح، ج 5، ص 147 -145؛ انساب الاشراف، ج 3، ص 167؛ تاريخ الطبرى، ج 5، ص 395.
(151) انساب الاشراف، ج 3، ص 168.
(152) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 399.
(153) الفصول المهمة، ص 189.
(154) اخبار الطوال، ص 246.
(155) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 397 - 396.
(156) الارشاد، ج 2، ص 73.
(157) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 403.
(158) الفتوح، ج 5، ص 138 -136.
(159) انساب الاشراف، ج 3، ص 225، 171 -169.
(160) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 403.
(161) الفتوح، ج 5، ص 140.
(162) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 402 -401.
(163) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 403.
(164) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 404 -403.
(165) انساب الاشراف، ج 3، ص 171.
(166) احزاب، 23.
(167) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 405 -404.
(168) الفتوح، ج 5، ص 147.
(169) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 406.
(170) كامل ابن‌اثير، ج 3، ص 282.
(171) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 400.
(172) الامامة و السياسة، ج 2، ص 5.
(173) انساب الاشراف، ج 3، ص 176؛ اخبار الطوال، ص 249.
(174) الفتوح، ج 5، ص 153؛ انساب الاشراف، ج 3، ص 180.
(175) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 407.
(176) اخبار الطوال، ص 262؛ تاريخ الطبرى، ج 5، صص 470 -469.
(177) الفتوح، ج 5، ص 133 -131.
(178) الفتوح، ج 5، ص 133
(179) انساب الاشراف، ج 3، ص 175.
(180) ثواب الاعمال، ص 259.
(181) انساب الاشراف، ج 3، ص 180.
(182) ترجمة الامام الحسين عليه‌السلام ص 68.
(183) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 407

(184) تاریخ الطبری، ج 5، ص 407.
(185) انساب الاشراف، ج 3، ص 176.
(186) تاریخ الطبری، ج 5، ص 408؛ الفتوح، ج 5، ص 141.
(187) اخبار الطوال، ص 250.
(188) الفتوح، ج 5، ص 148 -147.
(189) الفتوح، ج 5، ص 148.
(190) مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی، ص 237.
(191) الفتوح، ج 5، ص 150 -149.
(192) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 69.
(193) تاریخ الطبری، ج 5، ص 389.
(194) تاریخ الطبری، ج 5، ص 389.
(195) تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 216.
(196) الفتوح، ج 5، ص 151 -150.
(197) مقصود از همدان در این متن، باید شهر دستبی باشد که به عنوان شهری میان ری و همدان معرفی شده است. در موارد دیگر از ثغر یا مرز دستبی یاد شد است. بنگرید: اخبار الطوال دینوری، ص 251؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 409.
(198) ترجمة الامام الاحسین علیه‌السلام ص 68.
(199) انساب الاشراف، ج 3، ص 386 -385.
(200) تاریخ الطبری، ج 5، ص 410.
(201) تجارب الامم، ج 2، ص 64.
(202) الفتوح، ج 5، ص 172 -171.
(203) تارخ الخلفاء، برگ 82 ب.
(204) الفتوح، ج 5، ص 153.
(205) اخبار الطوال، ص 251.
(206) انساب الاشراف، ج 3، ص 177.
(207) الفتوح، ج 5، ص 156 -155.
(208) تاریخ الطبری، ج 5، ص 411.
(209) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 70 -69.
(210) اخبار الطوال، ص 252 -251.
(211) تاریخ الطبری، ج 5، ص 412.
(212) الفتوح، ج 5، ص 157.
(213) انساب الاشراف، ج 3، ص 178.
(214) انساب الاشراف: ج 3، ص 178.
(215) انساب، الاشراف، ج 3، ص 179؛ اخبار الطوال، ص 252.
(216) انساب الاشراف، ج 3، ص 225.

(217) الفتوح، ج 5، ص 159.
(218) مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 98.
(219) الفتوح، ج 5، ص 158 - 157.
(220) الفتوح، ج 5، ص 159.
(221) انساب الاشراف، ج 3، ص 179 -178.
(222) وقعة صفين، صص 140-140.
(223) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 429.
(224) انساب الاشراف، ج 3، ص 180.
(225) انساب الاشراف، ج 3، ص 180؛ بنگريد؛ مقتل الحسين مقرم، ص 240.
(226) انساب الاشراف، ج 3، ص 180؛ تاريخ الطبرى، ج 5، ص 412؛ الارشاد، ج 2، ص 86.
(227) امالى صدوق، ص 155.
(228) الفتوح، ج 5، ص 163 -162.
(229) مقتل الحسين عليه‌السلام خوارزمى، ج 1، ص 244.
(230) الفتوح، ج 5، ص 162.
(231) انساب الاشراف، ج 3، ص 181.
(232) ترجمة الامام الحسين عليه‌السلام ص 69؛ الامامة و السياسة، ج 2، ص 6؛ انساب الاشراف، ج 3، ص 225؛ تاريخ الطبرى، ج 5، ص 389.
(233) انساب الاشراف ج 3، ص 182.
(234) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 413 -412.
(235) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 414.
(236) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 414.
(237) مقتل الحسين عليه‌السلام خوارزمى، ج 1، ص 246.
(238) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 413.
(239) الفتوح، ج 5، ص 164.
(240) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 414.
(241) ترجمة الامام الحسين عليهاالسلام ص 69.
(242) الامامة و السياسة، ج 2، ص 6.
(243) انساب الاشراف، ج 3، ص 183 -182؛ تاريخ الطبرى، ج 5، ص 415 - 414؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، صص 98 -97.
(244) ترجمة الامام الحسين عليه‌السلام ص 70.
(245) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 416؛ الارشاد، ج 2، ص 89.
(246) تذكرة الخواص، صص 142 -141.
(247) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 415.
(248) انساب الاشراف، ج 3، ص 184.

(249) ترجمة الامام الحسين عليه‌السلام ص 70.
(250) انساب الاشراف، ج 3، ص 185 -184.
(251) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 417 -416.
(252) الفتوح، ج 5، ص 176 -175؛ الارشاد، ج 2، ص 90.
(253) الفروع من الكافى، ج 4، ص 147.
(254) اعلام الورى، ص 237؛ المنتظم ابن‌جوزى، ج 5، ص 337؛ الكامل ابن‌اثير، ج 3، ص 284.
(255) ترجمة الامام الحسين عليه‌السلام ص 70.
(256) ترجمة الامام الحسين عليه‌السلام ص 71 - 70.
(257) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 185.
(258) انساب الاشراف، ج 3، ص 185؛ تاريخ الخلفاء، برگ 83 آ.
(259) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 420 - 419.
(260) مقاتل الطالبيين، ص 75 -74.
(261) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 419؛ اعلام الورى، ص 237.
(262) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 418.
(263) امالى صدوق، ص 156.
(264) ترجمة الامام الحسين عليه‌السلام ص 105.
(265) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 419.
(266) بنگريد: ترجمة الامام الحسين، ص 71؛ مقاتل الطالبيين، ص 78.
(267) امالى صدوق، ص 156.
(268) انساب الاشراف، ج 3، ص 186 -185؛ تاريخ اليعقوبى، ج 2، ص 244.
(269) تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 217 -216؛ تاريخ الطبرى، ج 5، ص 421 -420؛ الارشاد، ج 2، ص 94 - 93.
(270) مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 99؛ تجارب الامم، ج 2، ص 69.
(271) انساب الاشراف، ج 3، ص 186؛ بنگريد: تاريخ الطبرى، ج 5، ص 421.
(272) لهوف، ص 94.
(273) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 422.
(274) الفتوح، ج 5، ص 175 -174.
(275) الفتوح، ج 5، ص 180 -179؛ تارخ الطبرى، ج 5، ص 422 - 421.
(276) الامامة و السياسة، ج 2، ص 12.
(277) عقد الفريد، ج 4، ص 379؛ تاريخ ابن‌عساكر، ترجمة الامام على بن ابى‌طالب عليه‌السلام، ص 220.
(278) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 422؛ رجال الكشى، ج 1، ص 2932.
(279) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 422؛ بنگريد، انساب الاشراف، ج 3، ص

187؛ اخبار الطوال، ص 253.
(280) الفتوح، ج 5، ص 183.
(281) اثبات الوصية، ص 126.
(282) انساب الاشراف، ج 3، ص 187.
(283) انساب الاشراف، ج 3، ص 226.
(284) اخبار الطاول، ص 254؛ و بنگريد: تاريخ الطبرى، ج 5، ص 422.
(285) انساب الاشراف، ج 3، ص 187؛ اخبار الطوال، ص 253؛ الفتوح، ج 5، ص 174.
(286) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 424 - 423؛ الارشاد مفيد، ج 2، ص 96.
(287) ترجمة الامام الحسين عليه‌السلام ص 71.
(288) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 423.
(289) كامل ابن‌اثير، ج 3، ص 287 - 286.
(290) اثبات الوصيه، ص 126؛ كامل الزيارات، ص 73.
(291) الفتوح، ج 5، ص 182 - 181
(292) مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 100.
(293) ترجمة الامام الحسين عليه‌السلام ص 72.
(294) انساب الاشراف، ج 3، ص 226، 188.
(295) تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 244.
(296) تاريخ الطبرى، ج 5، صص 426 - 424؛ امالى صدوق، ص 159 -158؛ الارشاد، ج 2، ص 100 - 98
(297) كشف الغمة، ج 2، صص 56 -55.
(298) تحف العقول، ص 275 - 274؛ امالى ابوطالب زيدى، ص 97 - 95؛ مقتل ا لحسين عليه‌السلام خوارزمى، ج 2، صص 8 -6؛ تاريخ دمشق، ترجمة الامام الحسين عليه‌السلام صص 218 - 216.
(299) تاريخ دمشق، ترجمة الامام الحسين عليه‌السلام ص 215.
(300) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 392.
(301) انساب الاشراف، ج 3، ص 189-188؛ تاريخ اليعقوبى، ج 2، ص 245 -244.
(302) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 427 - 426.
(303) مقتل الحسين عليه‌السلام خوارزمى، ج 2، ص 8؛ ترجمة الامام الحسين عليه‌السلام ص 72.
(304) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 427.
(305) ترجمة الامام الحسين ص 72.
(306) انساب الاشراف، ج 3، ص 225.
(307) اخبار الطوال، ص 254.
(308) تاريخ الطبرى، ج 5، ص 392.

(309) تاریخ الطبری، ج 5، ص 428 - 427.
(310) الفتوح ج 5، ص 185 -184.
(311) انساب الاشراف: ج 3، ص 189؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 429 - 428.
(312) عبرات المصطفین، ج 2، ص 85 به نقل از رساله‌ی تسیمیة من قتل من اصحاب الحسین علیه‌السلام مجله‌ی تراثنا، شماره‌ی 2، ص 155 -154. در مقتل الحسین مقرم، این دو نفر را انصاری معرفی کرده در حالی که متن رساله‌ی نامبرده آنان از محکمة (نامی‌برای خوارج) دانسته شده‌اند. البته چنین نیست که قابل جمع نباشد؛ گرچه بعید می‌نماید که کسی از انصار به خوارج گرویده باشد.
(313) انساب الاشراف، ج 3، ص 189.
(314) انساب الاشراف، ج 3، ص 190؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 429؛ الفتوح، ج 5، ص 183.
(315) امالی ابوطالب زیدی، ص 97؛ مقتل الحسین علیه‌السلام ج 2، ص 8 و.
(316) انساب الاشراف، ج 3، ص 190.
(317) الفتوح، ج 5، ص 184.
(318) انساب الاشراف، ج 3، ص 194؛ تاریخ الطبری، ج 5،ص 437 -436.
(319) امالی ابوطالب زیدی، ص 97؛ مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی، ج 2، ص 8.
(320) ابن شهرآشوب، ج 4، ص 113.
(321) الفتوح، ج 5، ص 184.
(322) انساب الاشراف، ج 3، ص 190.
(323) تاریخ الطبری، ج 5، ص 430 - 429؛ ابن‌سعد قاتل سالم غلام آزاده شده‌ی عبیدالله را، عبدالله بن تمیم بن... یاد کرده است. بنگرید: ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 72.
(324) الفتوح، ج 5، ص 186 -185.
(325) امالی صدوق، صص 162 - 161.
(326) مقتل الحسین علیه‌السلام ج 2، ص 13 -12.
(327) انساب الاشراف، ج 3، ص 198 -197.
(328) تاریخ الطبری، ج 5، ص 445.
(329) الفتوح، ج 5، ص 199.
(330) انساب الاشراف، ج 3، ص 190؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 430.
(331) انساب الاشراف، ج 3، ص 191 -190؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 431.

(332) تاریخ الطبری، ج 5، ص 431.
(333) همان، ج 5، ص 432.
(334) همان، ج 5، ص 431.
(335) انساب الاشراف، ج 3، ص 192 -191.
(336) تاریخ الطبری، ج 5، ص 433؛ این به عکس روایتی که ابن‌اعثم نقل کرده است. وی قاتل بریر را شخصی با نام بجیر (!) بن‌اوس می‌داند که پس از کشتن بریر، با افتخار اشعاری سرود؛ اما بعدها به خاطر توضیحاتی که عموزاده‌اش برای او در معرفی بریر داد، پشیمان شد و شعری در پشیمانی سرود و گفت که ای کاش چنین کاری را نکرد بود؛ اکنون در محشر چه جوابی دارد که به خدا بدهد! الفتوح، ج 5، ص 189 - 187.
(337) الفتوح، ج 5، ص 188 186.
(338) مقتل ابی‌مخنف، صص 78 - 77 و در آن‌جا رجزهایی هم از وی آورده است
(339) الفتوح، ج 5، ص 185.
(340) تاریخ الطبری، ج 5، ص 434.
(341) همان، ج 5، ص 434.
(342) شرح نهج‌البلاغة ابن ابی‌الحدید، ج 3، ص 263.
(343) انساب الاشراف، ج 3، ص 192؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 434.
(344) تاریخ الطبری، ج 5، ص 435.
(345) همان، ج 5، ص 435.
(346) گاه از عبارات برخی مورخان برمی‌آید که گویی از همان آغاز تیرانداز دشمن، سپاه امام تنها 32 بوده‌اند (انساب الاشراف ج 3، ص 194؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 436) در حالی که به نظر میرسد این افراد، باقی مانده‌ی سپاه پس از تیراندازی وسیع دشمن و شهادت جمع 38 نفری آنان بوده است. آمار کلی شهدای کربلا نیز قریب به همین رقم را نشان می‌دهد.
(347) مقتل الحسین علیه‌السلام ج 2، ص 16.
(348) انساب الاشراف، ج 3، ص 193 -192.
(349) تاریخ الطبری، ج 5، ص 436 - 435.
(350) اقبال الاعمال، ص 575.
(351) انساب الاشراف، ج 3، ص 194.
(352) تاریخ الطبری، ج 5، ص 436.
(353) تاریخ الطبری، ج 5، ص 437.
(354) همان، ج 5، ص 438 -437.
(355) انساب الاشراف، ج 3، ص 194.
(356) الارشاد، ج 2، ص 107 - 105

(357) تاریخ الطبری، ج 5، ص 439.
(358) رسالة تسمیة من قتل مع الحسین علیه‌السلام ص 156.
(359) تاریخ الطبری، ج 5، ص 440 -439.
(360) انساب الاشراف، ج 3، ص 195 -194؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 440.
(361) تاریخ الطبری، ج 5، ص 440
(362) تاریخ الطبری، ج 5، ص 440؛ انساب الاشراف، ج 3، ص 195.
(363) تاریخ الطبری، ج 5، صص 441 -440؛ انساب الاشراف، ج 3، ص 195.
(364) الفتوح، ج 5، ص 186 -185؛ مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی، ج 2، ص 11 -10.
(365) روضة الشهدا، صص 282 -281 این حکایت را برای این نقل کردم که روشن باشد در روضة الشهداء تا چه اندازه وقایع غیر تاریخی درباره‌ی عاشورا آمده است.
(366) تاریخ الطبری، ج 5، ص 441؛ انساب الاشراف، ج 3، ص 195.
(367) مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی، ج 2، ص 17.
(368) انساب الاشراف، ج 3، ص 196 -195.
(369) تاریخ الطبری، ج 5، ص 441.
(370) الامالی، ص 160.
(371) المناقب، ج 4، صص 104 -103.
(372) الفتوح، ج 5، ص 192.
(373) الفتوح، ج 5، ص 193 -192.
(374) مقتل الحسین ج 2، ص 24 آیا این همان عمرو بن خالد ازدی است؟ در متن خوارزمی از عمر بن خالد صیداوی یاد شده اما در مثیر الاحزان ابن‌نما (ص 33)، عمرو بن خالد آمده است.
(375) الفتوح، ج 5، ص 193.
(376) الفتوح،ج 5، ص 193؛ مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی، ج 2، ص 14.
(377) انساب الاشراف، ج 3، ص 198.
(378) الفتوح، ج 5، ص 194.
(379) انساب الاشراف، ج 3، ص 198.
(380) بنگرید: المناقب، ج 4، ص 105 -104.
(381) انساب الاشراف، ج 3، ص 198؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 446 -445.
(382) انساب الاشراف، ج 3، ص 197.
(383) تاریخ الطبری، ج 5، ص 442 -441.

(384) به این مطلب در مقتل منسوب به ابومخنف اشارت رفته با این عبارت: «و کان رباه أمیرالمؤمنین علیه‌السلام».
(385) در امالی صدوق «عبدالله بن ابی‌عروة الغفاری» ضبط شده است.
(386) تاریخ الطبری، ج 5، ص 442؛ و بنگرید: انساب الاشراف، ج 3، ص 199.
(387) مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی، ج 2، صص 24 -23.
(388) تاریخ الطبری، ج 5، صص 443 -442؛ بنگرید: انساب الاشراف، ج 3، ص 198.
(389) الفتوح، ج 5، ص 197-196؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج 2، ص 18.
(390) الفتوح، ج 5؛ ص 194؛ مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی، ج 2، ص 18 -17؛ المناقب، ابن شهرآشوب، ج 4، ص 102.
(391) کتاب الفتوح، ج 5، ص 195 -194؛ مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی، ج 2، ص 18؛ المناقب، ابن شهرآشوب، ج 4، ص 102.
(392) کتاب الفتوح ج 5، ص 196؛ مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی، ج 2، ص 18؛ المناقب، ابن شهرآشوب، ج 4، ص 102.
(393) دلائل النبوة، ابونعیم اصفهانی، ج 2، ص 170، ش 493؛ ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام، ابن‌عساکر، صص 239 - 238. ابونعیم در معرفة الصحابه (ج 1، ص 243 تحقیق عادل العزاوی) می‌گوید: برخی از متاخران از او یاد کرده‌اند و او را در زمره‌ی صحابیان مقیم کوفه شمرده‌اند. و بنگرید: الاستیعات ج 1، ص 201؛ اسد الغابه، ج 1، ص 146؛ الاصابه، ج 1، ص 68؛ ابن‌نما در مثیر الاحزان ص 32 او را انس بن حارث کاهلی یاد کرده است. درباره‌ی پیوستن آن به امام حسین علیه‌السلام بنگرید به: انساب الاشراف ج 3، ص 175.
(394) تاریخ الطبری، ج 5، ص 443.
(395) انساب الاشراف، ج 3، ص 197.
(396) تاریخ الطبری، ج 5، ص 444 -443.
(397) همان، ج 5، ص 444.
(398) انساب الاشراف، ج 3، ص 198.
(399) الفتوح، ج 5، ص 199 -198.
(400) انساب الاشراف، ج 3، ص 196.
(401) انساب الاشراف، ج 3، ص 196؛ الفتوح، ج 5، ص 198.
(402) الفتوح، ج 5، ص 201.
(403) همان، ج 5، ص 202 -201.
(404) تاریخ الطبری، ج 5، ص 446، بلاذری (انساب، ج 3، ص 198) خبر شهادت ازجیاد (جابر!) بن حارث سلمانی (از طایفه‌ی بنی‌مراد) یاد کرده است.

(405) انساب الاشراف، ج 3، ص 204؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 453.
(406) اخبار الطوال، ص 256.
(407) تاریخ خلیفة بن خیاط، ج 1، ص 225؛ وی در آنجا از حسن بصری روایت کرده است که می‌گفت: همراه حسین 16 نفر از اهل بیت کشته شدند که روی زمین مانند نداشتند. همانجا از محمد بن حنفیه نقل شده است که گفت: هفده نفر از کسانی که از رحم فاطمه نشأت گرفته بودند، کشته شدند. بنابراین شانزده نفر نیز می‌تواند اشاره به همین مطلب باشد؛ نه شمارش تمامی وابستگان امام حسین علیه‌السلام.
(408) ترتیبی که طبقات آورده (و ما بر اساس همان اسامی را در اینجا آورده‌ایم) ترتیب شهادت آنها نیست؛ در میان مورخان، دینوری شهدای اهل بیت را به تریتب شهادت آورده است.
(409) مقاتل الطالبیین، ص 89؛ المجدی فی انساب الطالبیین، ص 15.
(410) مقاتل الطالبیین، ص 90.
(411) المجدی فی انساب الطالبیین، ص 15.
(412) الارشاد، ج 2، صص 110 -109.
(413) انساب الاشراف، ج 3، ص 200.
(414) مقاتل الطالبیین، ص 90.
(415) همان، ص 88.
(416) همان، ص 88.
(417) همان، ص 88.
(418) انساب الاشراف، ج 3، ص 201.
(419) علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌فرمود: من نام عثمان را از روی نام برادرم عثمان بن مظعون برای وی انتخاب کردم. مقاتل الطالبیین، ص 89.
(420) انساب الاشراف، ج 3، ص 201.
(421) اخبار الطوال، ص 257.
(422) همان، ص 257.
(423) تاریخ الطبری، ج 5، ص 468؛ مقصود آن است که قاتل او شناخته نشد. بنگرید: مقاتل الطالبیین، ص 91.
(424) مقاتل الطالبیین، ص 91.
(425) تاریخ الطبری، ج 5، ص 468.
(426) مقاتل الطالبیین، ص 91.
(427) همان، ص 87.
(428) تاریخ الطبری، ج 5، ص 446؛ انساب الاشراف، ج 3، ص 200؛ اخبار الطوال، ص 256؛ «فکان اول من تقدم منهم». مقاتل الطالبین، ص 86 «هو اول من قتل فی الواقعة».

(429) الفتوح، ج 5: ص 203.
(430) «و بيت الله».
(431) تاريخ الطبری، ج 5، ص 446؛ الارشاد، ج 2، ص 106
(432) الارشاد، ج 2، ص 106.
(433) ترجمة الامام الحسين عليه‌السلام ص 73.
(434) تاريخ الطبری، ج 5، ص 447؛ الارشاد، ج 2، صص 107 - 106.
(435) شيخ مفيد سن علی‌اکبر را در همين حدود دانسته است: و له بضع عشرة سنة. الارشاد، ج 2، ص 106.
(436) گفتنی است که اساسا در اين نبرد شاميان هيچ‌گونه حضوری نداشتند مگر آن که کوفيان را چون طرفدار امويان هستند، شامی‌ناميده باشند!
(437) الفتوح، ج 5، ص 209.
(438) در ترجمة الامام الحسين «عبدالله بن الحسين بن علی» آمده که، چنان که در چاپ ديگر طبقات آمده، بايد عبدالله بن «حسن» باشد. در آنجا آمده است که وی به دست هانی بن ثبيت کشته شد. (ص 76) در مقاتل الطالبيين (ص 93) نيز روايتی آمده که اشاره می‌کند که هانی بن ثبيت گفته است که مردی از آنان او را کشت!
(439) در ترجمة الامام الحسين«عبدالله بن الحسين بن علی» آمده که چنان که در چاپ ديگر طبقات آمده، بايد عبدالله بن «حسن» باشد. در آنجا آمده است که وی به دست هانی بن ثبيت کشته شد. (ص 76) در مقاتل الطالبيين (ص 93) نيز روايتی آمده که اشاره می‌کند که هانی بن ثبيت گفته است که مردی از آنان او را کشت!
(440) الفتوح، ج 5، ص 205 -204 به توضيحی که بعد از اين درباره‌ی عبدالله بن حسين داده خواهد شد، در مقايسه با آنچه در اينجا آمد، توجه کنيد.
(441) در ابن‌سعد، الحسين چاپ شده که نادرست است. در تاريخ الطبری، ج 5، ص 468 «الحسن» آمده؛ اما به نظر محشی«؛طبقات الکبری» الطبقة الخامسة (ص 476 «الحسين» درست است چنان که در معجم طبرانی (ج 3، ص 103) آمده است.
(442) مقاتل الطالبيين، ص 92.
(443) المجدی، فی انساب الطالبيين، ص 19 به احتمال بسيار زياد قصه‌های دامادی که درباره‌ی قاسم بن حسن شهرت يافته، در واقع مربوط به ابوبکر بن حسن است.
(444) در طبری از وی با نام «حرملة بن الکاهن» ياد شده است.
(445) اخبارالطوال، ص 258.
(446) ترجمة الامام الحسين عليه‌السلام ص 73.

(447) انساب الاشراف، ج 3، ص 201.
(448) تاريخ الطبری، ج 5، ص 448.
(449) ترجمة الامام الحسين عليه‌السلام ص 73.
(450) الفتوح، ج 5، صص 212 -210.
(451) تاريخ اليعقوبی، ج 2، ص 245.
(452) مع‌الاسف در متن چاپی الارشاد (تحقيق مؤسسة آل البيت) در اين باره خطايی صورت گرفته است. در ج 2، ص 135 ضمن بر شمردن فرزندان امام حسين عليه‌السلام آمده است: امام حسين عليه‌السلام شش فرزند داشت: علی بن الحسين الاكبر با كنيه‌ی ابومحمد كه مادرش شاه زنان دختر كسری بنت يزدجرد بود. علی بن الحسين الاصغر كه «قتل مع أبيه بالطف و قد تقدم ذكره فيما سلف و امه ليلی بنت ابی‌مرة» پس از آن از جعفر بن الحسين، عبدالله بن الحسن كه «قتل مع أبيه صغيرا جاءه سهم و هو فی حجر ابيه فذبحه و قد تقدم ذكره فيما مضی» و سكينه و فاطمه نام برده شده است. اين متن خطاست؛ چرا كه در كربلا علی بن الحسين الاكبر كه مادرش ليلی بوده به شهادت رسيده است؛ در حالی كه در اينجا اشاره‌ی به او نشده است. به علاوه شيخ مفيد پيش از اين، خبری از شهادت علی بن الحسين الاصغر كه مادرش ليلی باشد نداده بلكه خبر شهادت علی‌اكبر را نقل كرده است. آنچه پيش از آن آورده، همان خبر شهادت عبدالله بن الحسين است كه در اينجا نيز روی آن تأكيد كرده است. وقتی به آنچه كه اربلی از شيخ مفيد و طبعا از ارشاد او نقل كرده بنگريم، خطای عبارت فوق روشن می‌شود. اربلی در آنجا می‌نويسد: حسين شش فرزند داشت: علی بن الحسين الاصغر با كنيه‌ی ابومحمد كه مادرش شاه زنان بنت كسری بود. دوم علی بن الحسين الاكبر كه با پدرش در كربلا به شهادت رسيد و مادرش ليلی بود. سوم جعفر بن حسين كه زمان پدرش درگذشت و چهارم عبدالله بن حسين كه در كودكی در دامان پدرش در كربلا تيرخورده به شهادت رسيد. بنگريد: كشف الغمه، ج 2، ص 216 -215.
(453) المجدی فی انساب الطالبيين، ص 91.
(454) الارشاد، ج 2، ص 110.
(455) لهوف، ص 72 (چاپ سيد محمد صحفی).
(456) بنگريد: رساله‌ی تسميه من قتل مع الحسين عليه‌السلام مجله‌ی تراثنا، ش 2، ص 150.
(457) يا آنچنان كه در جای ديگر در همين طبقات ابن‌سعد و نيز مقاتل الطالبيين (ص 88) و اخبار الطوال (ص 257) آمده «عمرو بن سعيد (سعد) ازدی (اسدی).
(458) اين قسمت در طبقات، و حتی در منابع بسيار مغشوش و غير قابل

فهم است. آن متن را اگر با آنچه بلاذری (انساب، ج 3، ص 201) و طبری (ج 5، ص 447) آورده ضمیمه کنیم، تقریبا چیزی به دست می‌آید که در متن آوردیم.
(459) ترجمة الامام الحسین، ص 74؛ الارشاد، ج 2، ص 108.
(460) تاریخ الطبری،ج 5، ص 448 -447؛ مقاتل الطالبیین، صص 93 - 92 (همان روات ابومخنف از طریق عمرو بن سعد).
(461) انساب الاشراف، ج 3، ص 200.
(462) همان، ج 3، ص 200.
(463) مقاتل الطالبیین، ص 95.
(464) همان، ص 95.
(465) بنگرید: انساب الاشراف، ج 3، ص 200؛ مادرش «خوصاء» دخرت خصفة بن ثقیف (از طایفه‌ی بکر بن وائل) بوده است. تاریخ الطبری، ج 5، ص 469؛ مقاتل الطالبیین، ص 95.
(466) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 77.
(467) انساب الاشراف، ج 3، ص 226.
(468) انساب الاشراف، ج 3، ص 200.
(469) اخبار الطوال، ص 257.
(470) مقاتل الطالبیین، ص 97.
(471) انساب الاشراف، ج 3، ص 200.
(472) مقاتل الطالبیین، ص 97.
(473) در طبقات نام «مسلم» در اینجا نیامده و آمده است: عبدالله بن عقیل الاخر. یعنی عبدالله عقیل دیگر، مادرش رقیة دختر امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بوده است. تاریخ الطبری، ج 5، ص 469.
(474) انساب الاشرف، ج 3، ص 200؛ اخبار الطوال، ص 257.
(475) تارخ الطبری، ج 5، ص 447.
(476) انساب الاشراف، ج 3، ص 200.
(477) اخبار الطوال، ص 257.
(478) تاریخ الطبری، ج 5، ص 469.
(479) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام صص 77 - 75.
(480) مقاتل الطالبیین، ص 96.
(481) همان، ص 97.
(482) همان، ص 98.
(483) همان، ص 92 -91.
(484) تاریخ خلیفة بن خیاط، ج 1، ص 225.
(485) همان، ج 1، ص 225.
(486) الفتوح، ج 5، صص 208 -202.

(487) بنا بر آنچه در مآخذ کهن آمده است، امام حسین علیه‌السلام تنها دو فرزند با نام علی داشته که یکی علی‌اکبر بود که به شهادت رسید و دیگری علی‌اصغر که امام سجاد علیه‌السلام است؛ اما نام کودکی که در کربلا به شهادت رسید، چنان که در جای خود نقل شد، در مآخذ معتبر و کهن، عبدالله آمده است.
(488) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 78.
(489) همان، صص 79 - 78.
(490) تارخ الطبری، ج 5، ص 450.
(491) انساب الاشراف، ج 3، ص 201.
(492) ابن‌سعد در جای دیگری هم می‌نویسد: امام حسین علیه‌السلام در حالی که عمامه‌ی مشکی بر سر داشت و موهای خود را نیز رنگ سیاه زده بود، چون یک جنگجوی شجاع می‌جنگید. ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 73.
(493) اخبار الطوال، ص 258.
(494) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 75.
(495) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 75؛ انساب الاشراف، ج 3، ص 218.
(496) الارشاد، ج 2، ص 112.
(497) آنچه را که سر را با آن می‌پوشانند.
(498) گزارش وی نزدیک به گزارش ابومخنف است که در تاریخ الطبری، ج 5، صص 451 -450 آمده است. توان گفت که متن را از همانجا برگرفته گرچه تغییراتی در عبارت داده شده است.
(499) اخبار الطوال، ص 258.
(500) الارشاد، ج 2، ص 110.
(501) اخبال الطوال، ص 258.
(502) انساب الاشراف، ج 3، صص 204 -202.
(503) الفتوح، 220 -213.
(504) الارشاد، ج 2، ص 113 -112.
(505) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 78.
(506) الارشاد، ج 2، ص 111.
(507) تاریخ الطبری، ج 5، صص 455 - 4545.
(508) بنگرید: تاریخ الطبری، ج 5، ص 454.
(509) ابن‌اعثم حکایتی دیگر درباره‌ی این شعر آورده: مردی با نام بشر بن مالک سر امام حسین علیه‌السلام را از کربلا نزد ابن‌زیاد آورد و ای شعر را خواند ابن‌زیاد گفت: اگر می‌دانستی چرا او را کشتی. آنگاه دستور داد گردن او را زدند. الفتوح، ج 5، ص 221 (این حکایت نباید درست باشد).

(510) درباره‌ی رقم شهدای کربلا آمارها متفاوت است؛ اما در این میان، عدد 72 شهرت خاصی دارد. دینوری در اخبار الطوال - ص 256 (تصریح دارد که سپاه امام متشکل از 32 اسب و چهل نفره پیاده بود. در فهرستی که فضیل بن الزبیر الرسان آورده، نام 107 شهید کربلا ثبت شده است. بنگرید: رسالة تسمیة من قتل مع الحسین علیه‌السلام، مجله‌ی تراثنا، صص 157 -149.
(511) رسالة تسمیة من قتل مع الحسین علیه‌السلام ص 157 -156.
(512) انساب الاشراف، ج 3، ص 206 -204.
(513) همان، ج 3، ص 220؛ برخی این نامه را مربوط به رخدادهای پیش از کربلا برای فریب مردم کوفه یاد کرده‌اند.
(514) همان، ج 3، ص 225.
(515) همان، ج 3، ص 227.
(516) حکایت ابومخنف از ماجرای خولی و آوردن سر امام حسین علیه‌السلام و ظهور نور از آن در خانه، جالب‌تر بیان شده است. تاریخ الطبری، ج 5، ص 455. البته قدری هم مسائلی در آن است که به هر روی، باید با تأمل مورد بررسی قرار گیرد.
(517) تاریخ الطبری، ج 5، ص 456.
(518) انساب الاشراف، ج 3، ص 207 -206؛ آمار دینوری چنین است: هوازن با 22 سر؛ تمیم با 17 سر به رهبری حصین بن نمیر؛ کنده با 13 سر به رهبری قیس بن اشعث؛ بنواسد با 6 سر به رهبری هلال اعور؛ ازد با 5 سر به رهبری عیهمة بن زهیر و ثقیف با 12 سر به رهبری ولید بن عمرو. و مقایسه کنید با آنچه ابومخنف نوشته است: تاریخ الطبری، ج 5، ص 468.
(519) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 81.
(520) الارشاد، ج 2، صص 118 -117.
(521) تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 245؛ رسالة تسمیة من قتل مع الحسین علیه‌السلام ص 157
(522) زمر، 42.
(523) آل‌عمران، 45.
(524) ترجمة االامام الحسین علیه‌السلام ص 79؛ الارشاد، ج 2، ص 116؛ گزارش ابومخنف به نقل از سلیمان بن ابی‌راشد، همین حکایت است با افزوده‌هایی دیگر.
(525) تاریخ الطبری، ج 5، ص 457.
(526) قسمتی که در پرانتز آمده، از الارشاد (ج 2، ص 115) است که در عین این که خبر همان خبر است، این عبارت در نقل شیخ مفید، افزون‌تر آمده است. این ضمیمه در الفتوح (ج 5، ص 226) هم آمده است.
(527) در طبری و فتوح (ج 5، ص 227) شجاعت است اما به حسب اتهام

شاعری و عبارات حضرت، سجع‌گویی مناسب‌تر است. در الارشاد (ج 2، ص 116) همین حکایت آمده و به جای «الشجاعة» «الساعة» آمده است.
(528) تاریخ الطبری، ج 5، ص 457.
(529) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 79.
(530) لهوف، (چاپ صحفی) ص 86.
(531) الفتوح، ج 5، صص 225 -223.
(532) الفتوح، ج 5، صص 248 - 247؛ مقاتل الطالبیین، ص 121.
(533) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 82 سنیان طرفدار یزید و عثمانی مذهب مانند ابن‌تیمیه و ابن‌کثیر؛ برای تبرئه یزید و این که اشعاری خوانده و توهین به سر کرده... بنای پذیرفتن این خبر را ندارند. این در حالی است که تقریبا تمامی‌منابع کهن که حادثه‌ی عاشورا را نقل کرده‌اند، انتقال سر را به شام روایت کرده‌اند (برای نمونه بنگرید اخبار الطول، ص 260: و أدخل معهم رأس الحسین فرمی بین یدیه! درباره‌ی سخنان ابن‌تیمه و ابن‌کثیر بنگرید: الطبقات الکبری، لاطبقة الخامسة، جزء 1، پاورقی ص 491 -490.
(534) تاریخ الطبری، ج 5، ص 460.
(535) انساب الاشراف، ج 3، ص 212؛ الفتوح، ج 5، صص 236 -235.
(536) بنگرید: انساب الاشراف، ج 3، ص 214.
(537) بلاذری هم این شعر را آورد است. بنگرید: انساب الاشراف، ج 3، ص 222. غافل از آن که نسل امویان از میان رفت و نسل علویان پایدار ماند.
(538) تاریخ الطبری، ج 5، ص 461 -460. در خیر دیگری هم آمده است که مروان بن حکم هم آن زمان در دمشق بود و در همانجا نیز برادرش یحیی ازکاری که با امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت او شده، ابراز تنفر کرد. تاریخ الطبری، ج 5، ص 465.
(539) حدید، 22.
(540) شوری، 30.
(541) بلاذری همین جمله را در این حکایت نقل و آن را کوتاه آورده است. انساب الاشراف، ج 3، ص 217.
(542) تاریخ الطبری، ج 5، ص 461؛ الفتوح، ج 5، صص 244 -243.
(543) تارخ الطبری، ج 5، ص 462.
(544) تاریخ الطبری، ج 5، ص 465؛ انساب الاشراف، ج 3، ص 216 -214؛ الفتوح، ج 5، ص 241 -240؛ در برخی نقلها نام زید بن ارقم (انساب الاشراف ج 3، ص 207) و مالک بن انس (انساب الاشراف، ج 3، ص 222) یاد شده است که در کوفه به ابن‌زیاد که با چوبدستی بر لبان حسین می‌زد، اعتراض می‌کردند و مانند همین سخن را گفتند.

(545) الفتوح، ج 5، ص 241؛ مقاتل الطالبيين، ص 119؛ شعر ابن‌زبعری را بنگرید در: السيرة النبوية، ابن‌هشام، (تصحيح مصطفى السقاء، ابراهيم الابياری و..) ج 4-3، صص 135 -136.
(546) الاثار الباقية، ابوريحان بيرونی، ص 422؛ البدء و التاريخ، ج 6، ص 12. ترجمه‌ی این دو شعر در متن فارسی این کتاب با عنوان «آفرینش و تاریخ» (ج 6-4، ص 904) به قلم استاد شفیعی کدکنی چنین است: کاش پیران و بزرگان من در بدر، می‌دیدند؛ بی‌تابی خزرج را از فرود آمدن نیزه‌ها، تا شاد باش گویند و هلهله کنند از سر شادی؛ و بگویند: ای یزید! دست مریزاد! تاريخ الخلفاء، برگ 86 ب. در آنجا می‌افزاید: فلم يجتمع عليه الرواة و لوصح ذلک منه لم يشک فی كفره.
(547) الفتوح، ج 5، ص 251 -250.
(548) تاريخ الطبری، ج 5، ص 466؛ انساب الاشراف، ج 5، ص 217.
(549) ترجمة الامام الحسين عليه‌السلام ص 84؛ الطبقات الكبرى، الطبقة الخامسة، جزء 1، ص 492 - 490 ابوالحسن بیهقی مشهور به ابن‌فندق (م 565) نوشته است که در این وقت حاکم مدینه سعید بن عاص بود. وقتی خبر کشته شدن حسین علیه‌السلام را شنید، خانه‌ی علی بن ابی‌طالب و خانه‌ی عقیل و خانه‌ی رباب مادر سکینه را ویران کرد! لباب الانساب، ج 1، ص 351.
(550) انساب الاشراف، ج 3، ص 214.
(551) تاريخ الطبری، ج 5، ص 466.
(552) در آثار الباقیه: بعترتی و بأهل عند مفتقدی - نصف اساری و نصف ضرجوا بدم.
(553) انساب الاشراف، ج 3، ص 221؛ رسالة تسمية من قتل مع الحسين عليه‌السلام، ص 151؛ البدء و التاريخ، ج 6، ص 12؛ (دو بیت آورده (الاثار الباقيه، ص 420) بیرونی سه بیت آورده و به جای بیت دوم و سوم،همان بیتی که در پاورقی قبلی آوردیم، نقل کرده است (. ابوریحان بیرونی پیش از نقل این شعر می‌نویسد: در این روز حسین بن علی علیه‌السلام در طف کشته شد؛ همراه با اهل بیت پیامبرصلی الله علیه و آله از آل ابی‌طالب، به او با آنان رفتاری شد که در تمامی‌امت‌ها، حتی با بدترین مردمان آن کارها صورت نگرفت، کارهایی مانند کشتن به عطش و شمشیر و آتش و سر نیزه کردن سرها و راندن اسبها بر اجساد و هتک حرکت زنان و بچه‌ها با اسیر کردن آنان و سوار کردن آنان بر شتران برای رسوا نشان دادن آنان و سرکوفت زدن به آنها (و حملهم مشتهرين على الجمال فشتاءموا به (امام امویان در این روز لباس نو می‌پوشند، سرمه می‌زنند و عید می‌گیرند و ولیمه و مهمانی می‌دهند و حلوا و خوراکی‌ها خوب می‌خورند این رسم در «عامه» زمان حکومت امویان بود و پس از رفتن آنان نیز در میان عامه

باقی مانده است! اما «شیعه» در این روز نوحه می‌خوانند و برای سیدالشهداء گریه می‌کنند؛ هم در بغداد و هم در دیگر شهرها، همین طور تربت مسعوده را در کربلا زیارت می‌کنند و از کار «عامه» که زندگیشان را نو می‌کنند، بدشان می‌آید.

(554) الفتوح، ج 5، ص 245.

(555) انساب الاشراف، ج 73 ص 222.

مخالفت امام حسین با خلافت یزید
پس از هلاکت معاویه در رجب سال شصت، یزید طبق قرار قبلی و بر اساس بیعتی که از مردم برای وی گرفته شده بود، به خلافت رسید. این خبر هنوز به مدینه نرسیده بود که یزید همه‌ی کوشش خود را صرف گرفتن بیعت از مخالفینی کرد که مخالفتشان می‌توانست شورشی علیه او بر پا کند. (1) یزید به ولید بن عتبة بن ابی‌سفیان، والی خود در مدینه، نوشت تا به سرعت از عبدالله بن زبیر و حسین بن علی بیعت بگیرد. مروان، ولید را نیز واداشت تا همان شب در پی آنها فرستاده و اگر بیعت نکردند، همان جا گردنشان را بزند؛ چرا که به نظر او گذشتن آن شب فرصتی بود تا آنها سر به مخالفت برداشته و مردم را به سوی خود دعوت کنند. (2)
هنگامی‌که پیام‌آور والی مدینه نزد امام حسین علیه‌السلام آمد، امام متوجه مرگ معاویه گردید. لذا جمعی از یاران و نزدیکان را به طور مسلح همراه خود به قصر آورد تا در صورت وجود خطر، مانع از کشتن امام شوند. اما در برابر درخواست ولید به بیعت با یزید، فرمود که شخصی چون او نمی‌بایست در خفا بیعت کند، بلکه باید در ملاء عام و در مسجد بیعت کند. ولید پذیرفت؛ اما مروان با جملات تهدیدآمیزی سعی کرد ولید را تحریک بر دستگیری امام کند. امام نیز با تندی به مروان، و در حالی که از اتاق خارج می‌شود، رو به ولید کرد و فرمود:
(صفحه 164)
أیهاه الامیر! انا أهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائکة و محط الرحمة و بنا فتح الله و بنا ختم و یزید رجل فاسق شارب خمر، قالت النفس، المحرمة معلن بالفسق و مثلی‌لایبایع مثله، ای امیر! ما اهل بیت نبوت، معدن رسالت، محل رفت و آمد ملائکه و جایگاه رحمت هستیم. خداوند با ما آغاز کرده و به ما خاتمه داده است. یزید مردی فاسق و شرابخوار و قاتل نفوس محترم بوده و سگی است که علنا به فسق می‌پردازد و شخصی چون من با چون او بیعت نخواهم کرد.
در آن مجلس بود که امام پس از اصرار مروان در گرفتن بیعت فرمود: اگر قرار باشد که یزید سر کار آید باید فاتحه‌ی اسلام را خواند: «و علی الاسلام السلام» آن حضرت با استدلال به آیه‌ی شریفه‌ی تطهیر، لیاقت اهل بیت - علیهم السلام - را برای احراز خلافت اظهار کرد. (3). این استدلالی است که امام علیه‌السلام به طور معمول برای عصمت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بدان استدلال کرده و لیاقت آنان را برای احراز منصب امامت گوشزد کرده‌اند.

همان شب ابن‌زبیر از مدینه خارج شد، و فردای آن روز، مأمورین حکومت به دنبال او رفتند. شب بعد امام حسین علیه‌السلام نیز مدینه را ترک کرد. (4) این سفر به همراهی تمامی اهل بیت علیه‌السلام صورت گرفت و تنها محمد بن حنفیه در مدینه باقی ماند. (5) تاریخ حرکت امام سوم شعبان سال شصت هجری ذکر شده است. این روز، سالروز تولد آن امام عزیز بود.

هنگامی که امام وارد مکه شد، مردم شهر بسیار خوشنود شدند و حتی ابن‌زبیر که داعیه رهبری داشت، در نماز امام و مجلس حدیث او شرکت می‌کرد. (6) مکه پایگاه دینی اسلام بود و طبعا توجه بسیاری را به خود جلب میکرد. در آنجا، امام با افراد و شخصیت‌های اسلامی مختلف در تماس بود و علل عدم بیعت خود را با یزید بیان می‌کرد.

شیعیان کوفه پس از شنیدن خبر مخالفت امام با یزید و آمدن آن حضرت به مکه،

بسیار خوشحال شدند؛ زیرا از سالها پیش انتظار چنین روزی را میکشیدند. آنها بعد از شهادت امام حسن علیه‌السلام نامه‌ی تسلیت و دعوت برای امام حسین علیه‌السلام فرستاده بود، اما امام قبول نکرده بود. اکنون مجلسی تشکیل داده و تعدادی از رهبران شیعه، از جمله سلیمان بن صرد و... در آن سخنرانی کرده و دعوت از امام را برای آمدن به عراق مطرح کردند. همه موافق بودند. سلیمان برای تأکید از همه تعهد گرفت که تخلف نکنند و همه تعهد دادند. (7) آن‌گاه با چند تن از رهبران شیعه، از جمله سلیمان، مسیب بن نجبة، حبیب بن مظاهر، رفاعة بن شداد، عبدالله بن وال، نامه‌ای به امام نوشته و از آن حضرت دعوت کردندتا به کوفه آید. (8) امام در پاسخ نامه چیزی نفرمود. پس از مدتی نامه‌های دیگر به طور پی در پی به مکه رسید. از جمله قیس بن مسهر صیدای و حتی خود عبدالله بن وال و عده‌ای دیگر به مکه آمدند. نامه‌های دیگری نیز یکی پس از دیگری به دست امام رسید به طوری که اوضاع به گونه‌ای درآمد (9) که برای امام ممکن نبود تا نسبت به دعوت کنندگان بی‌توجهی کند.هانی بن هانی، که به مکه آمده بود، درباره‌ی حضور مردم و حتی بزرگان و آمادگی آنها مطالبی گفت و این تأیید و تأکیدی بر محتوای نامه‌ها شد.

(1) اخبار الطوال، ص 227.
(2) الفتوح، ج 5، ص 11.
(3) الفتوح، ج 5، ص 17
(4) اخبار الطوال، ص 228.
(5) الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 16؛ انساب الاشراف، ج 4، ص 15.
(6) الفتوح، ج 5، ص 37.

(7) تاریخ الطبری، ج 5، ص 260 -261؛ الفتوح، ج 5، ص 46 این جهت به شهرتی بود که آنها در عدم حمایت از علی و فرزندش حسن از خود نشان داده و اینک برای تأکید چنین تعهدی می‌دادند.
(8) متن نامه در الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 20.
(9) الفتوح، ج 5، صص 50، 49.

اعزام مسلم به کوفه
اولین اقدام، فرستادن مسلم به کوفه بود. امام او را مورد خطاب قرار داد و فرمود: و ان رأیت الناس مجتمعین علی بیعتی فعجل لی بالخبر حتی أعمل علی حسب ذلک. (1) اگر دیدی که مردم یکپارچه به بیعت با من تمایل دارند، به سرعت خبر آن را به من برسان تا بر اساس آن من اقدام کنم. مسلم که حدود چهل سال داشته، از میان اهل بیت برای چنین امر مهمی به کوفه فرستاده شد. مورخین گفته‌اند که مسلم پس از رفتن از مکه به مدینه و از آنجا به سمت عراق، شبانه راه را گم کرد و یک یا هر دو راهنمای او
(صفحه 166)
مردند. مسلم قصد بازگشت کرد، اما نامه‌ای از امام در پاسخ نامه‌اش دریافت کرد که باید این مأموریت را تا به آخر به انجام برساند. (2).
مسلم به کوفه رفت و در منزل مختار که وجهه‌ای میان شیعیان داشت، اقامت کرد. پس ازآن آغاز به گرفتن بیعت کرد. دعوت به کتاب خدا و سنت رسول‌الله، جهاد با ظالمین، دفاع از مستضعفین، کمک بن محرومین، تقسیم عادلانه‌ی بیت‌المال بین مسلمین، یاری اهل بیت، صلح با کسی که اینان با او صلح کنند و جنگ با کسی که اینها با آنها بجنگند، سخن و فعل اهل بیت را گوش دادن و برخلاف آن عمل نکردن، از شرایط این بیعت بود. (3).
مدت سی و پنج روز پس از ورود مسلم - پنجم شوال شصت - حدود هجده هزار نفر با مسلم بیعت کردند. در میان این افراد، علاوه بر شیعیان، بسیاری از مردم عادی نیز حضور داشتند. از جمله فردی چون محمد بن بشیر که میگفت: من دوست دارم تا خداوند اصحاب مرا یاری کند، اما دوست ندارم کشته شوم. دوست هم ندارم دروغ بگویم، آمدن مسلم، خلاء موجود را که بر اثر مرگ معاویه در عراق و در بین مخالفین امویها پیش آمده بود، پر کرد. همه به گرد مسلم جمع شدند. قدرت حکومت بشدت تضعیف شد و مسلم بیش از گذشته آشکارا با مردم دیدار می‌کرد.
جاسوسان بنی‌امیه، که وضع نعمان بن بشیر حاکم کوفه بسیار ناراضی بودند، در نامه‌ای به یزید نوشتند: اگر نیاز به کوفه دارد، درباره‌ی آن هر چه زودتر تصمیم مناسبی بگیرد. (4) مسلم مشغول جمع‌آوری نیروها و سلاحهای جنگی لازم بود. درباره‌ی ابوثمامه‌ی صائدی نوشته‌اند: «یشتری لهم السلاح و کان به بصیرا».(5) او چون به سلاح آگاهی داشته، مأمور خرید سلاح بود. بعدها ابن‌زیاد به هانی گفت: خانه‌ی تو پناهگاه

(صفحه 167)

اصحاب مسلم و محل جمع‌آوری سلاح بوده است. (6).

یزید، ابن‌زیاد را برای کوفه برگزید، در آن زمان، ابن‌زیاد والی بصره بود؛ کوفه را نیز به او واگذار کردند. مورخین نوشته‌اند: معاویه ضمن وصیتی، که نزد غلام او بود و بعدها به یزید داده شد، ابن‌زیاد را برای مقابله با شورش احتمالی عراق تعیین کرده بود. (7) ابن‌زیاد که در بصره پیام‌آور حسین بن علی علیه‌السلام را اعدام کرد بود، راهی کوفه شد تا با سختگیری که از پدرش به ارث برده بود، شورشیان این شهر را سرکوب کند.

تهدید، مهمترین ابزار برای ابن‌زیاد و کار آمدترین وسیله برای سرکوبی مردم عراق بود. او در همان آغاز بزرگان شهر را فراخواند و به آنها گفت: افراد غریب و کسانی را که دستگیری آنها مورد عنایت یزید است، و نیز خوارج و کسانی را در پی ایجاد اختلاف و دو دستگی هستند، باید به او معرفی کرده و اسامی‌آنها را بنویسند. اگر کسی در این باره مسئولیتش را انجام نداد، مسئولیت آنچه این افراد انجام دهند بر عهده‌ی او خواهد بود و حاکم نیز ذمه خود را از انها برخواهد داشت. در آن صورت ریختن خون آنها و گرفتن مالشان مجاز می‌باشد. (8).

مسلم در مقابل ابن‌زیاد مجبور به عوض کردن محل سکونت و روی آوردن به مخفی کاری شد. مجل جدید، خانه‌ی هانی بن عروه، یکی از رؤسای قبیله‌ی مذحج بود که به نظر می‌رسید امنیتش از جاهای دیگر بیشتر باشد. ابن‌زیاد سراسیمه به دنبال مسلم می‌گشت. او با تعیین جاسوسی که دعوی دوستی با اهل بیت را می‌کرد، توانست محل اختفای مسلم را بیابد. ابن‌زیاد در آغاز هانی را دستگیر و از او خواست تا مسلم را تحویل دهد. در این فاصله مذحجی‌ها شورش کردند. شریح قاضی در نقشی خائنانه به آنان اطمینان داد که هانی زنده و میهمان ابن‌زیاد است. مذحجی‌ها شنیدند و متفرق شدند. (9).

(صفحه 168)

مسلم دست به اقدام نظامی زده عده‌ای را جمع‌آوری کرد و با فریادهای «یا منصور امت»، که از شعارهای پیامبر صلی الله علیه و اله در جنگها بود، یاران خود را فراخواند. ابن‌زیاد در حال سخنرانی در مسجد بود که فریادها را شنید. او به داخل قصر خود خزیده و درها را به روی خود بست. سپاه سیصد نفری (به گفته‌ی طبری) مسلم قصر را محاصره کردند اما به علتی که بر ما روشن نیست در پشتی قصر در محاصره در نیامد و بزرگان کوفه از آنجا مرتب با ابن‌زیاد در تماس بودند. این در مشهور به «درب رومیین» بود. جمعیتی که همراه مسلم بود، در آغاز بسیار بودند، به طوری که توانستند ابن‌زیاد و افرادش را به هراس اندازند و در داخل قصر محصور

کنند. (10).
بزرگان کوفه به تحریک ابن‌زیاد، تهدید را آغاز کردند. آنها به مردم گفتند: «فردا سپاه شام خواهد آمد و به شما چنین و چنان خواهد کرد».(11)
گروهی دیگر افراد قبیله‌های خود را از میان یاران مسلم، جدا کردند. زنها به دنبال شوهران و فرزندان خود رفته و می‌گفتند دیگران هستند و «الناس یکفونک» (12) سایر مردم جای خالی تو را پر خواهند کرد! چند ساعتی که گذشت، اطراف مسلم خلوت شد، در حالی که «و صلی المغرب و ما معه الا ثلاثون رجلا» (13) تنها سی نفر در مغرب به همراه او شرکت کردند. پس از آن، این افراد نیز متفرق شدند!
ابن‌زیاد که از ترس جرأت بیرون آمدن نداشت، دستور داد تا از بام قصر، داخل مسجد را که چسبیده به قصر بود، نگاه کنند و ببینند کسی در آن هست یا نه؟ از آنجا مشعلی روشن کرده پایین انداختند. وقتی مطمئن شدند کسی نیست، در شهر به جستجوی مسلم پرداختند. ابن‌زیاد دستور داد، تمامی کوفه را خانه به خانه بگردند و مسلم را دستگیر کنند. (14).
سرانجام مسلم را یافتند، پس از درگیری مختصری، او را نزد ابن‌زیاد بردند. ابن‌زیاد به او گفت: «یا شاق! خرجت علی امامک و شققت عصی المسلمین» آیا بر امام
(صفحه 169)
خود خروج کرده و یکپارچگی مسلمانان را بر هم می‌زنی؟ مسلم گفت: خلافت معاویه و به طریق اولی فرزندش یزید را به رسمیت نمی‌شناسد؛ زیرا او با زورگوی خلافت را از «وصی پیامبر صلی الله علیه و آله غصب کرده است. (15) همچنین گفت: مردم این شهر اعتقادشان این بود که پدر تو نزدیکان آنها را کشته، خون آنها را ریخته و مانند قیصر و کسری رفتار کرده است. ما آمدیم تا عدالت را اجرا و مردم را دعوت به حکم خدا و رسول کنیم. (16) ابن‌زیاد، از روی حیله‌گری و برای لکه‌دار کردن حیثیت مسلم، در جمع مردم به او گفت: تو در مدینه شرابخواری می‌کردی! مسلم با کمال متانت پاسخ داد: انسانی چون تو که کشتن افراد بی‌گناه برایش بی‌اهمیت است، از من به شرابخواری سزاوارتر است. (17) مسلم که همه‌ی ناراحتیش برای امام حسین علیه‌السلام بود، از عمر بن سعد که قریشی بوده و به هر روی ادعای خویش با مسلم داشت، خواست تا بدو وصیت کند. نخستین وصیت او این بود تا کسی را نزد حسین علیه‌السلام بفرستد و او را از آمدن به کوفه منع کند. دیگر آن که جنازه‌ی او را کفن و پس از آن دفن کند. سوم آن که بدهی او را با فروختن شمشیر و دیگر وسایلش بپردازد. پس از آن بود که مسلم را به شهادت رساندند. بدون شک مسلم فردی بسیار عفیف و متقی بود.برای اثبات چنین نکته‌ای، علاوه بر اعتمادی که امام حسین علیه‌السلام به او داشت، می‌توان به بدهی او

در کوفه اشاره کرد وی حاضر نشد از کسی پول بگیرد (18) و در این مدت با هفتصد درهم که قرض کرده بود، مخارج خود را گذرانده بود. در وقت شهادت برای ادای بدهی خود، وسایل خود را در معرض فروش نهاده بود.
نکته‌ی دیگر، موقعیتی است که مسلم می‌تواسنت ابن‌زیاد را از بین ببرد و نبرد. هنگامی که ابن‌زیاد به کوفه آمد، شریک بن اعور یکی از شیعیان بصره نیز همراهش به کوفه آمد. شریک در کوفه مریض شد و در خانه‌ی هانی بن عروه که از شیعیان بود، بستری گردید. در همین زمان مسلم نیزدر این خانه مخفی بود. ابن‌زیاد تصمیم به
(صفحه 170)
عیادت از شریک گرفت. قبل از آمدن او، شریک از مسلم خواست در فرصت مناسب و با علامتی خاص، که خواندن شعری بود، مسلم بر ابن‌زیاد حمله کند و او را از بین ببرد. اما مسلم چنین نکرد. بعد از رفتن ابن‌زیاد، وقتی مورد توبیخ شریک واقع شد، گفت هانی راضی نیست ابن‌زیاد در خانه‌ی او کشته شود. سپس مسلم اشاره به حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله «الایمان قید الفتک» کرده، گفت: از نظر اخلاق اسلامی‌این گونه کشتن پسندیده نیست. (19).
نکته‌ی اول نمی‌تواند در مورد هانی چندان مورد قبول باشد؛ چز آنکه احتمال بدهیم هانی از ترس این که مبادا بعدها، با آمدن اهل شام تمام زندگی او تباه شود، از این کار وحشت داشته است. در مورد نکته‌ی دوم حتی اگر مسلم به این حدیث استدلال کرده باشد قابل بررسی و تأمل است؛ زیرا کشتن ابن‌زیاد در آن لحظه می‌تواسنت سرنوشت عراق و کربلا را عوض کند. ابن‌زیاد عنصری فاسد و جانی بود. خود پیامبر صلی الله علیه واله در مدینه، افرادی را به مکه فرستاد تا به ابوسفیان را به همین شکل بکشند، گرچه موفق نشدند؛ چنانچه افرادی چون کعب بن اشرف و ابوعفک را با همین صورت از بین برد. بعضی اشاره کرده‌اند که نکشتن ابن‌زیاد، دلیل سیاسی داشت و آن، این که به دنبال آن مردم شام برای گرفتن انتقام می‌آمدند و کوفه را غارت می‌کردند. (20) باید گفت سپاه شام در هر صورت، اگر امام حسین علیه‌السلام پیروز هم می‌شد، به کوفه می‌آمدند و این آمدن ربطی به کشته شدن ابن‌زیاد نداشت. بعدها در جریان محاصره‌ی قصر ابن‌زیاد، معلوم نشد که چرا به راحتی مردم مسلم را ترک کردند. آیا در این زمینه همه‌ی تقصیر به عهده‌ی کوفیان بوده یا آن که رهبری حرکت نتوانسته است با تحریک مردم آنها را در صحنه نگاه دارد.
از نکات جالبی، یافتن مخفیگاه مسلم است. ابن‌زیاد، پولی را به یکی از غلامام خود داد و از او خواست تا محل اختفای مسلم را پیدا کند. غلام به مسجد کوفه رفت و کوشید با معیاری که برای شناخت شیعیان داشت، او را بیابد. نگاهش به شخصی افتاد که مشغول نماز خواند به صورت متوالی

بود، پیش خود گفت: «ان هؤلاء الشیعة
(صفحه 171)
یکثرون الصلاة و أحسب هذا منهم». (21) شیعیان نماز فراوان می‌خواندند و گمانم آن است که این شخص باید از شیعیان باشد. فرد مورد نظر، شخصی جز مسلم بن عوسجه نبود. او فریب غلام را خورده و پس از آزمایش‌های مکرر نتوانست به ماهیت پلید او پی ببرد و لذا او را نزد مسلم برد. این سخن نشانگر آن است که شیعیان معروف به زهد و عبادت بوده‌اند.
(1) همان، ج 5، ص 53.
(2) تاریخ الطبری، ج 4، صص 264 -263 بعضی از محققین این مطالب را قبول ندارند، بنگرید: مبعوث الحسین علیه‌السلام، ص 90.
(3) الشهید مسلم، ص 104؛ عین این عبارت در کتب تاریخی نیامده، اما مرحوم مقرم به صورت تقریبی و با استفاده از نصوص بیعت عقبه و یوم الفتح و... چنین مطالبی را آورده است.
(4) الفتوح، ج 5، صص 60، 59.
(5) تاریخ الطبری، ج 4، ص 271.
(6) همان، ج 4، ص 273؛ الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 28.
(7) تاریخ الطبری، ج 4، ص 265؛ الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 21.
(8) تاریخ الطبری، ج 4، ص 267؛ الکامل فی التاریخ، ج 4، صص 25،24.
(9) تذکرة الخواص، ص 242، بعدها شریح گفت که ابن‌زیاد مأموری بر من نهاده بوده و من از ترس نتوانستم پیام هانی را گفته بود به مذحجی‌ها بگویم در فشار است، به مردم برسانم!.
(10) الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 31.
(11) الارشاد، ج 2، ص 52؛ شمار کوفیانی که کنار مسلم بودند، حدود 4 هزار نفر ذکر شده است.
(12) تاریخ الطبری، ج 4، ص 277؛ الفتوح، ج 5، ص 87؛ الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 31.
(13) تاریخ الطبری، ج 4، ص 227.
(14) الارشاد، ج 2، صص 53 -51.
(15) الکامل فی التاریخ،ج 5، ص 98.
(16) همان، ج 4، ص 35.
(17) الفتوح، ج 5، صص 99،98؛ تاریخ الطبری، ج 4، ص 283.
(18) الفتوح، ج 5، ص 57؛ مقتل الحسین علیه‌السلام ج 1، ص 197؛ مبعوث الحسین لعیه اسلام ص 123.
(19) الکامل، ج 4، ص 27.
(20) مبعوث الحسین علیه‌السلام، ص 153،152.

(21) اخبار الطوال، ص 249؛ در روضة الشهداء (تصحیح شعرانی، ص 218) توضیح فارسی این سخن را با این عبارت آمده است: نگاه نظرش بر شخصی افتاد که جامه‌های سفید و پاکیزه پوشیده بود و بسیار در نماز رعایت مراسم خضوع و خشوع می‌نمود. با خود گفت که شیعه جامه‌های سفید پاک می‌پوشند و در نماز اکثار می‌کنند؛ غالب آن است که این شخص از آن طایفه باشد.

حرکت امام به سمت عراق
نماینده‌ی رسمی امام، آمادگی مردم کوفه را تأیید کرد بود، و دیگر جای تأمل نبود. چرا که به طور مطمئن با توجه به نامه‌ها و نامه‌ی مسلم، شرایط برای قیام علیه بنی‌امیه آماده شده بود. امام در رفتن تسریع کرد، به طوری که در هشتم ذیحجه، یعنی در بحبوبه‌ی مراسم حج، با تبدیل عمره‌ی تمتع به عمره‌ی مفرده عازم عراق گردید. لحظه‌ای تأخیر می‌توانست وضع عراق را دیگرگون کند. اضافه بر این احتمال ترور امام در مکه وجود داشته و ماندن حضرت در مکه به هیچ صورتی مصلحت نبود. گفته‌اند همراهان امام هشتاد نفر بودند؛ اما از پاره‌ای اخبار دیگر چنین برمی‌آید که تعداد بیش از این بوده است. به احتمال، رقم مزبور مربوط به کسانی که است که تا کربلا همراه امام ماندند.
اولین برخورد امام در طول راه برخورد با کاروانی بود که از یمن به سمت شام حرکت می‌کرد. این کاروان هدایایی را برای دربار یزید به شام می‌برد. امام کاروان هدایا را تصرف کرد و از افراد آن نیز دعوت کرد تا در صورت تمایل همراه او به عراق بیایند، در غیر این صورت بازگردند. (1)
امام از منطقه‌ی نعیم، که در آن با کاروان برخورد کرده بود به سمت الصفاح حرکت کرد. در آنجا بود که با فرزدق - که آن زمان شاعری
(صفحه 172)
جوان بود - برخورد کرد. او در پاسخ سوال امام از وضع کوفه گفت: «قلوب الناس معک و سیوفهم علیک». منطقه‌ی بعدی، بطن الرمه بود. در آنجا ضمن نوشتن نامه‌ای به مردم کوفه، با اشاره به نامه‌ی مسلم، از آنها خواست آماده‌ی ورود او باشند. (2) این نامه به دست قیس بن مسهر سپرده شد تا آن را به مردم کوفه برساند. او در راه سپاه حصین بن نمیر مواجه شده و توسط آنها را دستگیر گردید. قیس در همان دم نامه را خورد و پس از آن در کوفه به دست ابن‌زیاد به شهادت رسید.
امام حسین علیه‌السلام در منطقه‌ی بعدی که زدود نامیده می‌شد، با زهیر بن قین برخورد کرد. زهیر با این که عثمانی بود، با توجه به دعوت امام و نیز تحریک همسرش، به صورت یکی از یاران صمیمی امام درآمد، او همچنین از دوستانش خواست تا هر کدام دوستدار شهادت هستند با او بیایند، در غیر این صورت به راه خویش به طرف مکه ادامه دهند. (3).
در منطقه‌ی ذات عرق بود که شخصی از بنی‌اسد پیام شهادت هانی و مسلم را به امام حسین علیه‌السلام رساند. (4) گفته‌اند که امام قصد بازگشت داشت، اما برادران مسلم خواسته یا توانسته باشند در صورت

مخالفت امام، آن حضرت را وادار به ادامه‌ی مسیر کنند؛ بویژه که دیگران در تحریک امام بر رفتن گفتند: «و الله ما أنت مثل مسلم بن عقیل و لو قدمت الکوفة لکان الناس الیک أسرع». (5) شما مسلم نیستید، اگر به کوفه بروید، مردم به سرعت به شما خواهند پیوست. امام حسین علیه‌السلام خود برای رفتن قاطع بود. در منطقه‌ی زباله، پیام مسلم که در حین شهادت به عمر بن سعد گفته و از او خواست بود که به امام حسین علیه‌السلام برساند، به دست امام رسید. (6) هنوز چندی نرفته بودند که خبر شهادت قیس بن مسهر (7) و عبدالله بن بقطر، برادر رضاعی امام حسین علیه‌السلام نیز به دست امام رسید. این اخبار نشان می‌داد که اوضاع کوفه دگرگون گشته و شرایط، باز مانی که از زبان مسلم گزارش

(صفحه 173)

شده بود، کاملا تفاوت کرده است. در این هنگام، امام، افرادی را که همراه او بودند گردآورد و به آنها فرمود: «أیها الناس قد خذلتنا شیعتنا فمن أراد منکم الانصراف فلینصرف». (8) ای مردم! شیعیان ما! ما را تنها گذاشتند. هر کدام از شما می‌خواهد برگردد، از همین جا باز گردد. اینجا بود که شماری از کسانی که در نیمه‌ی راه به امام پیوسته بودند، بازگشته و یاران خاص امام باقی ماندند. (9) کسانی بودند که از مکه امام را همراهی کرده (10) و یا حتی قبل از آن، از مدینه همراهیش کرده بودند. (11) کسانی که از او جدا شدند، اعرابی بودند که فکر کرده بودند همراه حسین بن علی علیه السلام به شهری در می‌آیند که همه‌ی آنها تابعیت او را گردن نهاده‌اند. (12) اکنون که روشن شد تصورشان نادرست بوده، از همان جا بازگشتند.

پس از این مرحله نیز امام به حرکت خود ادامه داد. در اینجا کاملا برای امام روشن شده بود که دیگر رفتن به کوفه با توجه به ارزیابی‌های سیاسی درست نیست و طبعا ورای سیاست و مسائل سیاسی مطلب دیگری نیز بوده که می‌بایست حسابش را از ارزیابیهای سیاسی جدا کنیم. امام به سوی منطقه‌ی شراة حرکت کرد و شب را در آنجا ماند. فردای آن روز باز به حرکت ادامه داد. نیمه‌های روز بود که از دور سپاه ابن‌زیاد به طلایه‌داری حر بن یزید ریاحی پدیدار شده و راه را بر امام سد کرد.

(1) انساب الاشراف، ج 3، ص 164؛ ابخار الطوال، ص 245؛ تاریخ الطبری، ج 4، صص 289 -290.

(2) اخبار الطوال، ص 245.

(3) همان، ص 247.

(4) الفتوح، ج 5، ص 120.

(5) تاریخ الطبری، ج 4، ص 300.

(6) این پیام این بود که هر چه زودتر امام حسین علیه‌السلام به حجاز

بازگردد و به کوفه نیاید..
(7) اخبار الطول، صص 248،247.
(8) انساب الاشراف، ج 3، ص 169.
(9) اخبار الطوال، ص 248.
(10) انساب الاشراف، ج 3، ص 169.
(11) تاريخ الطبرى، ج 4، صص 301،300.
(12) همان، ج 4، ص 300.

موضع مردم کوفه در جریان نهضت کربلا
اکنون مناسب است تا موضع مردم کوفه را نسبت به رخداد کربلا مرور کنیم.
در منابع تارخی و افواه عوام، مردم کوفه اهل «غدر و خیانت» دانسته شده و گفته شده است که وفای به عهد در میان آنها امری نادر است؛ یا به قول شاعر:
ندیدم من از هیچ کوفی وفا
زکوفی نیاید بغیر از جفا
مردم کوفه عجول بوده و همین تعجیل آنان در تصمیم‌گیری، همیشه به ضرر آنها
(صفحه 174)
حاکمانشان بوده است. «زودرنج» بودن، در کنار «زود قانع شدن»، «زود تسلیم شدن» و «زود سرکشی کردن» از روحیات آنان به شمار می‌آید. در واقع، مردم کوفه مجموعه‌ای از قبایل مختلفی بودند که هر کدام در یکی از محلات شهر زندگی می‌کردند. و به جز امیر شهر، رؤسای قبایل نفوذ کلی در میان طایفه و عشیره‌ی خود داشتند. به همین دلیل بیشتر وقت‌ها، امیر شهر می‌بایست ملاحظه‌ی رؤسای قبایل را کرده و با موافقت و هماهنگی آنان دست به اقدام بزند.
در این میان، شیعیان این شهر، بخش اندکی از کل جمعیت آن به شمار می‌آمدند.این افراد پراکنده‌ی میان قبایل بوده و به رغم آن که برخی قبایل به تشیع شهرت داشتند، اما آن گونه نبود که همه‌ی افراد قبیله و متنفذان آنها، شیعه باشند. برای مثال، حتی از میان قبایلی چون عبدالقیس یا همدان که به تشیع شهرت داشتند، کسانی در کربلا حاضر بوده و در کشتن امام حسین علیه‌السلام و اصحاب آن حضرت دست داشتند. به علاوه، حتی شیعیان این شهر نیز کوفی بوده و کما بیش روحیات این شهر در آنان نیز تأثیر داشت. همین مقدار شیعه‌ای هم که بود، از انسجام و اتحاد کافی برخوردار نبود؛ زیرا رهبری نیرومند و واحدی نداشت.
گفتنی است که شیعیان در این شهر اکثریت را نداشتند؛ بلکه به نوعی در اقلیت بودند. گفته‌اند: زمانی که حجر بن عدی در مسجد به مخالفت با گفته‌های زیاد پرداخت، نیمی از کسانی که در مسجد بودند یا یک سوم آنها با او هم‌آواز شدند. با توجه به روحیه‌ی شیعی شهر و با دانستن این که به هر روی، شماری از مردم بر پایه‌ی نوعی تشیع سیاسی، که فقط در مسائل سیاسی، همراهی نسبی با اولاد علی علیه‌السلام می‌پذیرفتند، با

جریان شیعی شهر را دست کم در حد یک چهارم جمعیت شهر دانست.
هیچ شکی وجود ندارد که مردم کوفه، امام حسین علیه‌السلام را دعوت کردند و او را یاری نکردند و بعدا در کشتن او نیز مباشرت کردند. در عین حال، باید دید که این مردم چه کسانی بودند؟ چه گروهی نامه نوشتند و چه مقدار از مردم کوفه، در جنگ با امام حسین علیه‌السلام شرکت کردند. در آغاز ذکر این نکته لازم است که بعدها کوفه به صورت

مرکزی برای شیعیان علوی مذهب درآمد و حتی در برابر بنی‌عباس به خاطر غصب حاکمیت آل علی مخالفت‌هایی نشان داد. از این رو علاوه بر این که مورخان و محدثان وابسته به اموی‌ها از مردم کوفه نفرت داشتند، وابستگان به بنی‌عباس نیز گرفتار همین کینه‌ها بودند. مظلومیت شیعه تنها در حد ظلم سیاسی نبود و، بلکه از لحاظ فرهنگی نیز این ظلم وجود داشت. به هر حال با حاکمیت جریان فرهنگی وابسته به بنی‌عباس، چنین امری طبیعی و بدیهی است. بنابراین لازم است توجه داشته باشیم که سیر نقل وقایع را از چنین عینکی که رنگ آن نفرت از مردم کوفه به دلیل تشیع آنهاست، ملاحظه می‌کنیم.
با عنایت به نکته‌ی فوق باید اشاره کنیم که چنین مورخینی سعی دارند شیعه را به گونه‌ای نشان دهند که اهل وفای به عهد نیستند. به سخن دیگر، دشمنان شیعه بر آن هستند تا گناه عدم حمایت مردم کوفه را بر عهده‌ی شیعیان بگذارند. در حالی که توضیحات ذیل تا حدودی نشان خواهد داد که تنها بخشی از مردم کوفه در آن شرایط، شیعه بودند و آنها نیز در شرایطی قرار گرفتند که نتوانستند از امام حسین علیه‌السلام دفاع کنند، گرچه اگر در حد ایثار، قصد فداکاری داشتند، می‌توانستند چنین کنند. این سخنی است که باید درباره‌ی آن به اختصار شواهدی ارائه دهیم.
تصویری که از شرایط کوفه در آن زمان می‌توان به دست داد چنین است: یزید کسی بود که اگر چه برای مردم شام تحملش آسان بود، اما برای مردمی چون مردم عراق تحملش دشوار بود. هنگامی که روی کار آمد، شیعیان کوفه مخالفت را آغاز کردند. بسیاری از مردم کوفه نیز که جانشین مناسبی برای جایگزیی یزید نداشتند، بر اثر جو عمومی، حسین بن علی علیه‌السلام را برگزیدند. به علاوه که عراق در شرایطی طبیعی مایل به پذیرش حکومت شام نبود. وقتی که دعوت از ناحیه‌ی شیعیان آغاز شد، نه تنها عوام مردم - با روحیه‌ی خاص خود - پشتیبانی خود را اعلام کردند، بلکه کسانی نیز که موقعیت خود را در خطر می‌دیدند و یا تحت تأثیر فضای شهر، اظهار حمایت از حسین بن علی علیه‌السلام کردند. (1) نتیجه‌ی آن پیدایش جو کاذب امام عمومی در حمایت از امام

حسین علیه‌السلام در کوفه بود. جوی که به خاطر خلاء سیاسی پس از مرگ معاویه، بنی‌امیه نیز برای مدتی نتوانستند جای آن را پر کنند. بویژه، با حاکمیت نعمان بن بشیر که فردی سهلگیر بود، این جو گسترش یافت و تا وقتی که ابن‌زیاد به کوفه نیامده بود بسرعت رو به فزونی بود.
با توجه به حدیثی از امام حسین علیه‌السلام می‌توان احتمال دیگری را نیز برای دعوت از ناحیه‌ی بزرگان پذیرفت و آن این که آنها عمدا به این جو دامن زده بودند تا امام را به عراق کشانده و در آنجا به شهادت برسانند. فرمایش امام علیه‌السلام چنین است: «و ما كانت كتب الى الا مكيدة لى و تقربا الى ابن معاويه». (2) در هر حال مسلم است که قسمت اعظم این جو جلوه‌ی مثبت داشت و زمانی که مسلم بدان دیار رفت فضا را چنان دید که باید هر چه زودتر از امام بخواهد تا به کوفه بیاید.
(1) افرادی چون عمرو بن حجاج و شبث بن ربعی که خود در کربلا فرماندهی سپاه ابن‌زیاد را داشتند، از کسانی بودند که نامه به امام حسین علیه‌السلام نوشته بودند. نک: الفتوح، ج 5، صص 50 -51.
(2) انساب الاشراف، ج 3، ص 185؛ الفتوح، ج 5، ص 169.

فشار ابن‌زیاد بر مردم کوفه
کمتر مردمی را می‌توان یافت که بتوانند با وجود دیکتاتوری مسلط و جسور، دست به مخالفت زده و در برابر قدرت حاکم، اظهار سرکشی بکنند. هنگامی که نعمان بن بشر حاکم کوفه بود، مردم با سهلگیری او، به راحتی اظهار تشیع کردند و زمانی که مسلم به کوفه آمد، بشدت از او حمایت کردند. عوض شدن حاکم و جایگزینی ابن‌زیاد به جای ابن‌بشیر، اوضاع را به کلی عوض کرد. خشونت ابن‌زیاد، بسیاری از مردم را به هراس انداخت و کسانی که زود رنج بوده و عجولانه تصمیم‌گیری می‌کردند، نه تنها از ناحیه‌ی ابن‌زیاد خود را در معرض تهدید دیدند، بکله در اثر تبلیغات ابن‌زیاد برآمدن قریب الوقوع سپاه شام، به کلی خود را باختند.
هنوز چند روزی نگذشته بود که عقب‌نشینی هواداران مسلم آغاز شد. اشراف شهر که اکنون اطمینان به حکومت کوفه داشته و تثبیت امویان را آشکار می‌دیدند، به روشنی به حمایت از امویان پرداختند. این افراد در طول این مدت ساکت مانده
(صفحه 177)
بودند. به طور طبیعی بسیاری از مردم نیز مخالفت با رؤسای قبایل را چندان به مصلحت خود نمی‌دانستند. وقتی که مسلم به قصر ابن‌زیاد حمله کرد، همین اشراف با تهدید و تطمیع، یاران او را به حداقل رساندند و قدرت خود را بر مهار مردم خویش نشان دادند. (1).
در برابر استبداد ابن‌زیاد، حتی اگر یکی از رؤسا مخالفتی می‌کرد، افراد قبیله‌اش جرأت حمایت از او را نداشتند، این وضع کوفه در شرایط جدید بود. هنگامی که هانی بن عروه را دستگیر کردند، او رئیس بنی‌مراد بود و به گفته‌ی مورخین «چهار هزار اسب سوار و هشت هزار پیاده» حامی او بودند. اگر هم‌پیمانان و هم‌قسمان بنی‌مراد از کنده به آنها اضافه می‌شدند، جمعا سی هزار نفر بودند. با این حال زمانی که او را دستگیر کرده و در بازار به روی زمینش می‌کشیدند، در برابر فریاد استغاثه‌ی او، کمتر دادرسی برای او یافت می‌شد. (2) اندکی بعد او را به شهادت رساندند و کسی مخالفت نکرد!
زمانی که امام حسین علیه‌السلام در کربلا متوقف گردید، ابن‌زیاد ضمن سخنانی برای مردم کوفه از آنها خواست تا راهی کربلا شوند. او با تهدید چنین گفت: «فایما رجل وجدناه بعد یومنا هذا متخلفا عن العسکر برئت منه الذمة». (3) هر مردی که فردا به سپاه نپیوندد، من ذمه و حمایت خود را از او برخواهم داشت. معنای صریح این سخن آن بود.که کشته خواهد شد.

ابن‌زیاد، به قعقاع بن سوید دستور داد تا در شهر کوفه گردش کرده، ببیند که آیا کسی از سپاه تخلف کرده است یا خیر. قعقاع در جستجوی خود، شخصی را از قبیله‌ی همدان یافت که در طلب میراث پدرش، به کوفه آمده بود. او را نزد ابن‌زیاد برد و ابن‌زیاد فرمان کشتن وی را صادر کرد. پس از آن: «فلم یبق محتلم بکوفة الا خرج الی العسکر بالنخیلة»، (4) هیچ بالغی در کوفه یافت نشد، مگر آنکه به لشکرگاه کوفه، یعنی نخیله، رفت.
در این زمان بود که همه‌ی شمشیرها بر ضد امام حسین علیه‌السلام به حرکت درآمد، در حالی که
(صفحه 178)
که می‌توان مطمئن بود اگر رضای خود مردم در کار بود، آنان دست به چنین اقدامی نمی‌زدند و شماری فراوان چنین بودند. اکنون کلام فرزدق را در وصف مردم کوفه بهتر می‌فهمیم که به امام گفت: «قلوبهم معک و سیوفهم علیک». (5) و یا گفت: «أنت أحب الناس الی الناس و القضاء فی السماء و السیوف مع بنی‌امیه». (6) دلهای مردم با توست، اما شمشیرها علیه تو، تو دوست داشتنی‌ترین مردم در نزد مردم هستی، اما قضا در آسمان است و شمشیرها در کنار بنی‌امیه. در توضیح این جمله به گفته‌ی مجمع بن عبدالله العائذی، یکی از کوفیانی که به امام ملحق شد، می‌توان استناد کرد که گفت: اشراف همگی بر ضد تو هستند، اما بقیه‌ی مردم قلوبشان با توست، هر چند فردا به روی تو شمشیر خواهند کشید. (7) مردم نمی‌توانستند در آن شرایط به کربلا نروند، چون نرفتن مصادف با کشته شدن بود. برای شیعیان و کسانی که نمی‌خواستند چنین کنند، دو راه بود، یا به امام بپیوندند یا از کوفه و کربلا بگریزند.
از برخی اخبار چنین به دست می‌آید که آن دسته از مردم کوفه که به زور برای جنگ با امام حسین علیه‌السلام به کربلا فرستاده می‌شدند، از نیمه راه گریخته و بسیاری از آنان در کربلا حاضر نشدند. آماری که به طور معمول از سپاه ابن‌زیاد در کربلا ارائه شده، آماری است که موقع فرستادن آنان به کربلا تهیه شده است، این درحالی است که بسیاری از آنها از نیمه راه گریختند. طبعا می‌باید چیزی حدود ده هزار نفر و یا حتی کمتر در کربلا باشند، که این نسبت به جمعیت کوفه بسیار اندک است. گفته‌اند که مسجد کوفه چهل هزار نفر را در خود جای می‌داده است. (8) بنابراین بسیاری از مردم یا در کوفه مخفی شده و یا در نیمه راه فرار کرده‌اند.
«بلاذری» نوشته است: «و کان الرجل یبعث فی ألف فلایصل الا فی ثلاث ماة أو اربع مأة و أقل من ذلک کراهة منهم لهذا الوجه ». (9) فرمانده‌ای با هزار نفر فرستاده
(صفحه 179)

می‌شد، اما وقتی به کربلا می‌رسید. همراه او سیصد یا چهار صد و یا حتی کمتر بود، این به علت کراهت مردم در رفتن بدان سمت بود.
دینوری می‌نویسد: وقتی ابن‌زیاد فرماندهی را همراه جمع زیادی به کربلا می‌فرستاد، «یصلون الی کربلا و لم یبق منهم الا القلیل کانوا یکرهون قتال الحسین فیر تدعون فیتخلفون». (10) جمع کوچکی از سپاه به کربلا می‌رسیدند و این به سبب کراهت آنها از جنگ با حسین علیه‌السلام بود، لذا بازگشته و از سپاه جدا می‌شدند.
علاوه بر فرار، گروهی که انگیزه‌ی بیشتر و قوی‌تر داشتند، به هدف حمایت از امام حسین علیه‌السلام کوشیدند تا به امام بپیوندند. هنگامی‌که امام به کربلا رسید تا روز عاشورا هشت روز مانده بود. در این وقت، بسیاری از مردم گمان جنگ و شهادت امام حسین علیه‌السلام را به ذهن خویش راه نی دادند. دیدیم که حر بن یزید، تنها صبح عاشورا بود که وضع را جدی دید و به امام پیوست. شاید بسیاری از مردم همان تصور حر را در ذهن داشتند. او به امام گفت: «بابی أنت و أمی! ما ظننت الامر فینتهی بهؤلاء القوم الی ما أری و ظننت انهم سیقبلون منک احدی الخصال التی عرضتها علیهم فقلت فی نفسی لا أبالی ان اطیع القوم فی بعض أمورهم». (11) پدر و مادرم به فدایت! من گمان نمی‌کردم کار این مردم به اینجا برسد که امروز می‌بینم. تصورم بر این بود که اینان یکی از چند پیشنهادی که بر آنها عرضه کردی می‌پذیرند. پیش خود گفتم آنها را در بعضی از امور اطاعت کنم ایرادی ندارد، اما اکنون...
تنها حر بود که همراه عده‌ی اندکی به سوی امام آمد. دیگران اگر این فکر را داشتند، نتوانستند تصمیمی بگیرند. از این رو شیعیان اگر هم می‌خواستند حمایت کنند، شتاب نکردند و تنها افراد خاصی به فکر افتاده و در همان آغاز که توانستند به امام ملحق شدند. نافع بن هلال مرادی، عمر بن خالد صیداوی، سعد از موالی عمر بن خالد، و مجمع بن عبدالله العائذی، از قبیله مذحج به امام پیوستند. (12).
نزدیکی‌های روز عاشورا نیز مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر توانستند خود
(صفحه 180)
را به امام برسانند ابن‌سعد نیز نوشته است که صبح عاشورا حدود بیست نفر به امام ملحق شدند. (13) ابن‌قتیبه تعداد آنها را سی نفر نقل کرده است. (14) مورخین اسامی دیگری را نیز ذکر کرده‌اند. (15).
این گریزها و پیوستن‌ها، ابن‌زیاد را مجبور کرد تا جلوی مردم را بگیرد. از این‌رو دست به کار شد. ابن‌سعد، یکی از راویان بسیار قدیمی، نوشته است: «و جعل الرجل و الرجلان و الثلاثة یستللون الی حسین من الکوفه»، مردم تک تک یا دو سه نفری به سمت حسین می‌رفتند. وقتی خبر به

ابن‌زیاد رسید، دستور داد تا لشکرگاه را آماده کرده و عمرو بن حریث را مأمور کرد تا مردم را وادار کند به نخیله بروند. او همچنین دستور داد تا مراقب پل باشند تا کسی از منطقه نگریزد. (16) وی به حصین بن نمیر نیز دستور داد تا منطقه‌ی بین قادسیه و قطقطانه را مراقب کند و اجازه ندهد کسی از آنجا به سمت حجاز برود، چرا که به این بهانه، ممکن بود کسانی به امام بپیوندند. (17) ابن‌زیاد به والی خود در بصره نوشت تا دیده‌بانی را بگذارد و تمامی راهها را کنترل کند و اگر کسی عبور کرد، او را دستگیر نمایند. (18).
واضح است که منظور افرادی بودند که احتمالا برای کمک به امام می‌آمدند. به همین صورت ابن‌زیاد دستور داده بود که راههای بین واقصه به طرف جاده‌ی شام تا جاده‌ی بصره را کنترل کنند و لایدعون احد یلج و لایخرج، (19).
و اجازه ندهند کسی ورود و خروجی داشته باشد. یک بار حبیب بن مظاهر، قوم بنی‌اسد را که در همان نزدیکی بودند، تحریک به همکاری کرد، اما سپاه عبیدالله میان هفتاد نفر از آنها و سپاه امام جدایی انداخت و اجازه نداد به امام بپیوندند. (20) در آن موقع بسیاری از شیعیان هم در زندان بودند که نمونه‌ی آنها مختار بن ابی‌عبیده بود. ابن‌زیاد او را دستگیر کرده و شلاق
(صفحه 181)
زده بود. همین شلاق سبب شد تا یک چشم مختار برای همیشه بینائیش را از دست بدهد. (21) این کنترل شدید، عامل بسیار مؤثری در عدم حمایت مردم کوفه از امام به حساب می‌آمد. علاوه بر تهدید، تطمیع نیز مورد استفاده ابن‌زیاد بود. ابن‌زیاد قبل از رفتن مردم بدانها گفت: یزید برای من چهار هزار دینار و دویست هزار درهم فرستاده است تا بین شما تقسیم کرده و شما را برای جنگ با دشمنش بیرون برم. (22) وابستگی مردم به بخششهای مالی می‌توانست بخشی از آنها را در کربلا علیه امام علیه‌السلام تحریک کنند. هنگامی‌که امام دید واقعا مردم قصد کشتن او را دارند، فرمود: یا هؤلاء! اسمعوا یرحمکم الله، ما لنا و لکم، ما هذا بکم یا أهل الکوفة؟ قالوا: خفنا العطاء، امام فرمود: بشنوید! چه چیز بین ما و شماست، چه شده است شما را ای اهل کوفه؟ آنها گفتند: ما در مورد «عطا» می‌ترسیم. امام پاسخ داد: ما عندالله من العطاء خیرلکم. (23) اما کسی به سخن امام توجه نکرد. مجموع این شواهد برای ارائه‌ی این نکته است که در حقیقت بخشی از مردم، شامل بزرگان و وابستگانشان، جنایتکارانی بودند که لایق تمام دشنامها و تندیهای افرادی بودند که آنها را سرزنش می‌کردند؛ اما در این میان، افزون بر در نظر گرفتن این که دیکتاتوری و استبداد خاصی حاکم بوده، بسیاری نیز قصد پیوستند به امام را

داشتند، اما نتوانستند.
نکته‌ی جالب این است که بلاذری می‌نویسد: سعد بن عبیده گفت: بسیاری از شیوخ ما از اهل کوفه بر تپه‌ای ایستاده و دعا می‌کردند: «اللهم أنزل علیه نصرک»، خدایا نصرت خود را بر حسین علیه‌السلام نازل بفرما. سعد می‌گوید: به آنها گفتم: «یا أعداء الله الا تنزلون فتنصرونه»، ای دشمنان خدا چرا پایین نمی‌آیید تا او را یاری کنید؟ (24) به هر حال این جای انکار نیست که کوفیان امام را به شهادت رساندند، در حالی که تنها یک نفر شامی در میان آنها بود. (25) با این حال نباید اهل کوفه را از یک گروه واحد دانست.

(1) تاریخ الطبری، ج 4، ص 277، در ابن‌اعثم آمده است که نوشتن نامه حیله علیه من و برای تقرب به یزید بود.
(2) مروج الذهب، ج 3، ص 59.
(3) انساب الاشراف، ج 3، ص 178؛ اخبار الطوال، صص 255، 254.
(4) انساب الاشراف، ج 3، ص 179.
(5) تاریخ الطبری، ج 4، ص 290؛ الفتوح، ج 5، ص 124، 120؛ اخبار الطوال، ص 245، انساب الاشراف، ج 3، ص 165.
(6) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ابن‌سعد، ص 62؛ ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ابن‌عساکر، ص 206.
(7) الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 48.
(8) تشیع در مسیر تاریخ، ص 160.
(9) انساب الاشراف، ج 3، ص 179.
(10) اخبار الطوال، ص 254.
(11) تجارب الامم، ج 2، ص 70.
(12) انساب الاشراف، ج 3، ص 172.
(13) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام، ص 69.
(14) الامامة و السیاسة، ج 2، ص 7.
(15) الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 73.
(16) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 70.
(17) اخبار الطوال، ص 243.
(18) تاریخ الطبری، ج 4، ص 263؛ قبلا امام ضمن نامه‌ای به برخی از بزرگان شیعه در بصره از آنها درخواست کمک کرده بودند، ج 4، ص 23.
(19) انساب الاشراف، ج 3، ص 179، 173؛ تاریخ الطبری، ج 4، ص 295.
(20) انساب الاشراف، ج 3، ص 180؛ الفتوح، ج 5، صص 160، 159.
(21) المحبر، ص 303.
(22) الفتوح، ج 5، ص 157.

(23) ترجمة الامام الحسين عليه‌السلام ص 69.
(24) انساب الاشراف، ج 3، ص 226.
(25) الكامل فى التاريخ، ج 4، ص 28؛ مروج الذهب، ج 3، ص 61، (حتى اين يک نفر را هم ذكر نكرده است).

ارزیابی سفر به عراق
اکنون باید دید آیا با توجه به آنچه به آنچه در حال رخ دادن بود، سفر امام به عراق به مصلحت بوده است یا خیر. در اینجا برآنیم تا صرف‌نظر از بعد «غیبی» واقعه‌ی کربلا، ارزیابی سیاسی مختصری از سفر امام حسین علیه‌السلام به عراق داشته باشیم.
نخستین پرسش این است: آیا جز رفتن به عراق، امکان اقدام دیگری برای امام حسین علیه‌السلام وجود داشت یا نه؟ و آیا پیش‌بینی می‌شد که در عراق بتوان قیام و انقلابی را علیه یزید سر و سامان داد؟
اگر به منابع تاریخی متداول بنگریم، شاهد اعتراضاتی هستیم که به طور مکرر مطرح شده و مضمون آنها این است که به هیچ وجه رفتن به عراق مصلحت نبوده است.این اعتراضات از همان آغاز مطرح بوده؛ زمانی که پس از شهادت امام مجتبی علیه‌السلام مردم کوفه از امام حسین علیه‌السلام دعوت کردند تا به کوفه بیاید، امام پاسخ داد: تا معاویه در قید حیات است او موافق با حرکت انقلابی نیست. (1) احتمالا دلیل آن حضرت این بود که مردم عراق تاب تحمل حیله‌گری معاویه را نداشتند و در گذشته نیز با وجود پدرش علی علیه‌السلام و برادرش حسن علیه‌السلام آزمایش خود را در برابر معاویه داده بود به دنبال مخالفت امام علیه‌السلام با مسأله‌ی بیعت، و زمانی که آن حضرت راهی مکه شد، احتمال مسافرت به عراق نیز مطرح بود. لذا بنا به روایت بعضی، عبدالله بن مطیع در همان نیمه راه مدینه به مکه، امام را از رفتن به کوفه پرهیز داد. (2).
وقتی امام وارد مکه شد، معترضین به سفر امام به کوفه فراوان بودند. عبدالله بن عباس پیشنهاد کرد تا امام از رفتن به عراق صرف‌نظر کند و به جبال یمن برود؛ چرا که هم منطقه کوهستانی است و هم شیعیان پدرش در آن منطقه بسیارند و ایمنی خاصی دارد. (3) ابن‌اعثم این مطلب را از قول ابن‌حنفیه نقل می‌کند. (4) عمرو بن عبدالرحمان بن
(صفحه 183)
هشام می‌گفت: مردم بنده‌ی دینار و درهم‌اند. این دو نیز در دست حکام است. مبادا به عراق بروی. (5) عبدالله بن عمر، اعتراض کنان، از خونریزی هراس داشت. (6) عبدالله بن جعفر نیز با اشاره به کشته شدن او در عراق نوشت: اگر کشته شوی: «انی اخاف أن یطفیء نور الارض و أنت روح الهدی و أمیرالمؤمنین، فلاتعجل الی العراق فانی آخذ لک الامان من یزید» (7) من هراس آن دارم که نور زمین با کشته شدن تو خاموش شود. تو روح هدایت و امیرالمؤمنین هستی. برای رفتن به عراق تعجیل

نکن. من از یزید برای تو امان می‌گیرم. از ابوسعید خدری نیز نقل شده است که گفت: لا تخرج علی امامک». (8) مسور بن مخرمه نیز از معترضین بود. او به امام نوشته بود: فریب مردم عراق را مخور. (9) ابوواقد لیثی هم شبیه همین سخن را گفته بود (10) فرزدق نیز که از عراق به حجاز می‌رفت، با رفتن امام به کوفه مخالفت کرد. (11).
منابع تاریخی این اعتراضات را آورده‌اند و به احتمال بسیاری از راویان مغرض سعی در تکثیر آنها کرده‌اند تا نشان دهند امام واقعا فریب خورده و بی‌جهت روانه‌ی عراق شده است. قبل از آنکه پاسخ خود را در مورد لزوم رفتن به عراق ذکر کنیم، جا دارد تا مقدمه‌ای بیان کرده و زمینه‌ی پاسخ امام را بهتر روشن کنیم.
تاریخ سیاست نشان می‌دهد، کمتر زمانی بوده است که کار سیاسی برای یک فرد انقلابی، با احتمال به موفقیت قطعی آغاز و به انجام رسیده و دسترسی به اهداف، بدون وجود هیچ خطری امکان‌پذیر بوده باشد. کسانی که برای گرفتن قدرت، با هدف خوب یا بد، فعالیت می‌کنند، همیشه با احتمالات سر و کار داند. در علام سیاست، حتی موفقترین افراد و مردمی‌ترین آنها، همیشه در معرض دشواری‌ها و حتی از دست دادن همه چیز هستند. از این رو نبایست در این‌باره چنین گمان کنیم که تنها می‌بایست با یقین صد در صد حرکت می‌کرد. چنین کاری دور از واقعیات
(صفحه 184)
تاریخ بوده و ناشی از ساده‌اندیش در ماهیت فعالیت‌های سیاسی است.
در اینجا نمی‌بایست این گونه اندیشید که امام می‌بایست صد در صد در مورد پیروزی این سفر، اطمینان داشته باشد. کسی که رفتن امام را به صلاح نمی‌داند، نباید به شواهدی بنگرد که احتمال شکست را مطرح می‌کند. مانند این که مردم کوفه، یک بار پیش از این، آزمایش شده بودند! کسی هم که رفتن را قبول دارد نباید گمان کند که هیچ احتمال شکست در کار نبوده است. با توجه به چنین امری، می‌باید موقعیت امام حسین علیه‌السلام را در آن شرایط سنجید و پس از آن باید به شواهد تاریخی و نیز سخنان امام، مسأله‌ی رفتن به عراق را ارزیابی کرد.
امام نمی‌خواست به هیچ وجه موافقتی با یزید و حاکمیت او داشته باشد؛ حتی اگر این مخالفت منجر به شهادت او بشود. در عین حال در پی چاره بود تا در صورت امکان، انقلابی را علیه یزید بر پا کرد و خود رهبری و امامت را که وظیفه‌ی الهی او بود، بدست گیرد. این چهار چوب، خواست امام بود. در این چهار چوب می‌بایست از میان احتمالات موجود یکی را انتخاب می‌کرد و طبعا در برابر پیشنهادها و اعتراضها، عکس‌العمل نشان می‌داد. این طرح به هیچ شکل قابل تغییر نبود و لذا هر پیشنهادی که به نحوی آن را خدشه‌دار می‌کرد، از نظر امام محکوم و غیر قابل پذیرش بود.

جهان اسلام از نظر سیاسی در آن شرایط ویژگیهای خاصی داشت. امام می‌بایست به گونه‌ای عمل می‌کرد که بتواند با توجه به آن شرایط به اهداف خویش در جهت دفاع تناسب، اهدافی را در چند سطح درنظر داشت. دستیابی به حکومت می‌توانست بالاترین موفقیتی باشد که امام به آن می‌اندیشید. اگر چنین چیزی دست‌یافتنی نمی‌شد، به هر روی امام به عنوان آمر به معروف و ناهی از منکر، رسالت خود را انجام داده بود. به فرض که در این حد نیز موفقیتی به دست نمی‌آورد، می‌توانست مطمئن باشد که با ریخته شدن خونش، درخت اسلام را آبیاری کرده و مردم را نسبت به وضعیت ناهنجاری که در آن به سر می‌برند، آگاه کرده است.
از سوی دیگر چهارچوب واقعیت موجود چنین بود که یزید اجازه نمی‌داد کسی
(صفحه 185)
چون امام حسین علیه‌السلام با عدم بیعت با او، راحت به زندگی مشغول شود، چون امام حسین علیه‌السلام کسی نبود که به آرامی زندگی کند، در این صورت تنها انتخاب یزید در صورت عدم بیعت، کشتن امام بود. از طرفی، گذشته از شام، مدینه و مکه و به طور کلی حجاز در شرایطی نبود که در برابر خواست یزید مبنی بر کشتن امام، مقاومتی از خود نشان دهد.
امام می‌بایست به جای دیگری می‌اندیشید. رفتن به مکه به صورت موقت پسندیده بود؛ زیرا به هر روی، این شهر حرم تلقی می‌شد و برای مدتی می‌توانست امنیت داشته باشد؛ اما نمی‌توانست به عنوان سنگری دایمی مورد توجه قرار گیرد. به علاوه که مکه، هواداری خاصی از امام نمی‌کرد، و حتی در جریان بیعت با امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم، مکه با تأنی بیعت کرده بود. در این صورت تنها عراق که کانون شیعیان امام بود می‌توانست مورد توجه قرار گیرد. این منطقه به لحاظ پیشینه‌ی مبارزاتش با شام از آن دیار متنفر بود. درخواست کوفه از امام این احتمال را تقویت کرد و با اوج گرفتن این دعوت، درصد احتمال پیروزی رو به فرونی نهاد.
معنای این تحلیل این نیست که هیچ خطری در عراق نبوده است، اما سؤال این است که اگر امام بنا داشت در جایی مستقر شود، کجا را باید بر میگزید؟ آیا امام حسین علیه‌السلام کسی بود که بیعت کند؟ آیا یزید کسی بود که اجازه دهد امام بدون بیعت زنده بماند؟ اگر امام به عراق نمی‌رفت، در آن صورت همه‌ی کتب تاریخی نمی‌نوشتند: اگر به عراق رفته بود پیروز می‌شد؟ آیا نمی‌نوشتند: چرا به نامه‌های مردم پاسخ مثبت نداد؟ چرا اجازه داد که در حجاز به دست عمال یزید به شهادت برسد و هیچ اقدامی‌نکرد؟ این قبیل پرسش‌ها، مواردی است که در صورت عدم انتخاب و مسافرت به کوفه در ذهن هر عاقلی مطرح می‌شد.
باید توجه داشت که نتیجه‌ی سخن معترضانی که خواستار«عدم خروج»

امام بودند، پذیرش حکومت یزید ولو به‌طور موقت بود و این برای امام امکان نداشت. حتی گفته‌ی عبدالله بن جعفر چنین دلالت می‌کرد، چون گرفتن امان از یزید طبعا مشروط به بیعت امام بود که این خود قابل قبول برای امام نبود. حال ببینیم پاسخ خود امام و
(صفحه 186)
شواهد تاریخی چگونه این مطلب را نشان می‌دهد.
از نکاتی که امام در موارد متعدد بدان اشاره فرموده، این است که یزید و عمالش اجازه‌ی ادامه‌ی حیات را در مکه به او نخواهند داد و به هر صورت او را به قتل خواهند رساند. امام علیه‌السلام در برابر اعتراض ابن‌عباس، فرمود: «لان أقتل خارجا منها بشبرین احب الی من أن اقتل خارجا منها بشبر»، (12) همین که دو وجب دورتر از مکه کشته شوم، بهتر از آن است که یک وجب دورتر کشته شوم. این نکته علاوه بر اشاره به حفظ حرمت مکه به این نکته نیز توجه می‌داد که جان امام در خطر است و حضرت باید در این باره اقدامی بکند.
امام در برابر اعتراض ابن‌عمر فرود: «ان القوم لا یترکونی... فلا یزالون حتی أبایع و انی کاره فیقلوننی»، (13) این گروه مرا رها نخواهند کرد.... آنها اصرار دارند تا من بیعت کنم و من نمی‌خواهم چنین کنم، بنابراین آنها مرا خواهند کشت. این جمله بخوبی وضعیت امام و واقعیت موجود را نشان می‌دهد. امام در مورد دیگری فرمود: «ولو کنت فی جحر هامة من هوام الارض لاستخرجونی و یقتلوننی» (14) اگر در سوراخ جانوران بیابان نیز پنهان شوم مرا بیرون آورده و به قتل خواهند رساند. زمانی که از امام پرسیدند، چرا برای رفتن عجله می‌کنم، امام فرمود: «لو لم أعجل لاخذت» (15) اگر تعجیل نکنم مرا دستگیر خواهند کرد. و بار دیگر فرمود: «ان بنی امیة اخذوا مالی فصبرت، و شتموا عرضی فصبرت و طلبوا دمی فهربت» (16) بنی‌امیه مالم را گرفتند، صبر کردم، به آبرویم تعرض کردند، صبر کردم، خواستند خونم را بریزیند، گریختم.
این نقلها شاهد صدق این گفته است که به هر روی، آنان تصمیم بر قتل او داشتند و امیدی به زنده بودن، به صورتی که بیعتی صورت نگیرد. نمی‌توانسته وجود داشته باشد. طرف دیگر قضیه رفتن به سمت عراق است. وقتی قرار شد آن حضرت از مکه
(صفحه 187)
خارج شود، کدامین نقطه می‌بایست انتخاب می‌شد؟
در فاصله‌ی ماه شعبان تا ذی‌حجه که امام در مکه بود، نامه‌های مکرری از عراق به دست او رسید. این نامه‌ها به شکلی بود که بعدها دلیل اصلی امام برای رفتن به عراق شد. در بسیاری از موارد وقتی اعتراض به رفتن می‌شد، امام مسأله‌ی نامه‌ها را مطرح می‌کرد. (17) هنگامی‌که امام در

برابر حر رسید، همین نامه‌ها را دلیل آمدن خود به عراق ذکر کرد. زمانی که عمر بن سعد علت آمدن امام را به عراق جویا شد، پاسخ همان نامه‌ها بود.
وقتی بجیر بن شداد از علت آمدن امام به کوفه پرسید، امام فرمود: «هذه کتب وجوه أهل المصر» (18) اینها نامه‌های بزرگان این شهر است. صبح عاشورا نیز علت آمدن را نامه‌ها ذکر کرد. (19) به عبدالله بن عمر نیز نامه‌ها را نشان داد. (20) و همه جا در برابر اعتراضات می‌فرمود: «خلفی مملوءة بالکتب» (21) یعنی خورجین اسبم پر از نامه‌های آنان است.
این دعوت گسترده جدی به نظر می‌آمد؛ بویژه که علاوه بر توده‌های مردم، بیشتر نامه‌ها از بزرگان کوفه بود، کسانی که مردم تابع آنها بودند. این افراد علاوه بر شیعیان، شامل بسیاری از دیگر بزرگان بود. چه بسا اگر صرفا شیعیان دعوتگر بودند توجهی نمی‌شد؛ زیرا تعدادشان قابل توجه بود. اما همین گستردگی بود که جدی بودن دعوت را تثبیت کرد.
در مقابل این دعوتها، دو مرحله‌ی آزمون کوفیان بود که در زمان امام علی علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام داده بودند، در هر دو مرحله مردود شده بودند.. اکنون امام می‌بایست کدام یک را انتخاب می‌کرد: سابقه‌ی بد مردم را یا وضعیت فعلی آنان را؟ با توجه به گفته‌های قبلی، حتی اگر فرض کنیم احتمال پیروزی کمتر از پنجاه درصد هم بود، آیا برای امام راه دیگری وجود داشت؟ به نظر می‌رسد در شرایط عادی سیاسی هیچ راهی احتمال
(صفحه 188)
موفقیتش به اندازه‌ی احتمال پیروزی در کوفه نبود. حتی احتمال رفتن به یمن نیز موفقیت‌آمیز نبود؛ زیرا به یقین تشیع در یمن به اندازه‌ی کوفه نبود؛ اضافه بر آنکه آنجا نیز در دسترس معاویه بود. حتی زمانی که والی امام علی علیه‌السلام در آنجا بود، سپاه شام به یمن یورش برد و شمار زیادی از شیعیان را به قتل رساند.
نخستین دلیل احتمال پیروزی، وجود نامه‌ها بود که نشان می‌داد عده‌ی زیادی نه تنها او را حفاظت خواهند کرد، بلکه با دشمنش خواهند جنگید. در مقابل، از هیچ نقطه‌ی دیگری از او دعوت به عمل نیامد. افرادی که نامه نوشتند در مرحله‌ی اول شیعیانی چون سلیمان بن صرد، مسیب بن نجبة، حبیب بن مظاهر رفاعة بن شداد و عده‌ای دیگر بودند. امام با فرصت کمی‌در اختیار داشت، راه معقولی را برگزید. آن حضرت در این مرحله به نامه‌ها پاسخی نداد، پس از آن مکرر نامه‌ها به سوی مکه سرازیر شد. علاوه بر آن نمایندگان این گروهها به مکه رفته و درخواست خود را حضوری مطرح کردند. هر نامه‌ای که به مکه می‌آمد، تعداد زیادی امضا و اسم پای آن بود. در برخی از روایات تعداد نامه‌ها صد و پنجاه ذکر شده

است. با این حال امام تا اواخر هیچ پاسخی به این درخواست‌ها نداد (22) و پس از آن تنها حاضر شد تا مسلم را برای ارزیابی وضعیت کوفه بفرستد.
امام برای این که میزان حمایت مردم را بهتر بشناسد، نماینده‌ی مسقیم خود، یعنی مسلم بن عقیل، را که فردی کاملا مطمئن بود به کوفه فرستاد. آن حضرت در نامه‌ای به مردم کوفه نوشتند: «انی بعثت الیکم أخی و ابن‌عمی‌و ثقتی من أهل بیتی مسلم بن عقیل و قد أمرته ان یکتب الی بحالکم و رأیکم فقدموا مع ابن‌عمی و بایعوه و انصروه» (23) من برادرم، پسر عمم و فرد مورد اعتماد خودم را از اهل بیتم، یعنی مسلم، به سوی شما فرستاده و به او گفتم تا وضعیت شما را برایم بنویسد. او را همراهی کرده، با او بیعت کنید و او را یاری نمایید.
زمانی که مسلم به کوفه رفت، مردم، گروه گروه با او بیعت کردند. او نیز اسامی‌آنها
(صفحه 189)
را می‌نوشت و از آنها تعهد می‌گرفت تا غدر و خیانت نکرده و از امام حمایت کنند. تعدادی که او از بیعت کنندگان ثبت نام کرد، بیست و چند هزار نفر بود. (24) مسلم که وضع را چنین دید، در نامه‌ای به امام حسین علیه‌السلام نوشت: «فانی اخبرک انه قد بایعک من الکوفة نیف و عشرون ألفا فاذا بلغک کتابی هذا فالعجل» (25) بیش از بیست هزار نفر با تو بیعت کرده‌اند، وقتی نامه به دست تو رسید، بشتاب: می‌گویند وقتی امام علیه‌السلام حرکت کرد، اسامی هجده هزار نفر از مردم کوفه با مسلم بیعت کرده بودند، به دست او رسید. (26) امام در برابر این نامه چه می‌توانست بکند؟ او تا مسلم را نفرستاده بود اطمینان کافی نداشت، اما اکنون نامه‌ی نماینده‌اش رسیده بود که بهترین دلیل بر بیعت کوفه با امام بود. از این رو در برابر اعتراض ابن‌عباس در آخرین مرحله، امام به او فرمود: من می‌دانم که تو اهل نصیحت کردن هستی، اما «و لکن مسلم بن عقیل کتب الی باجتماع اهل المصر علی بیعتی و نصرتی و قد أجمعت علی المسیر الیه» (27) مسلم به من نامه نوشته که مردم بر بیعت و برای من اجتماع کرده و من نیز تصمیم به رفتن گرفته‌ام. در روایت دیگری آمده که مسلم به امام نوشته بود: «و الناس کلهم معک لیس لهم فی آل معاویة رأی و لاهوی» (28) یعنی مردم همگی با تو هستند و تمایل و علاقه‌ای به آل معاویه ندارند. این چیزی بود که مسلم به چشم خود دیده بود و با اطمینان کامل آن را گزارش کرده بود. او بی‌علاقگی مردم کوفه را به معاویه و گرایش آنان را به آل علی دیده و یقین کرده بود، اما آمدن ابن‌زیاد و سایه‌ی استبدادی حکومتش، جریان را عوض کرد. تهدید کوفه برای بنی‌ایمه، جدی تلقی شد. جاسوسان در نامه‌ای برای یزید نوشتند:

«قد بایع مسلم الترابیة» (29) یعنی ترابیه - که نامی برای شیعه به مناسبت نام ابوتراب برای علی علیه‌السلام بود - با مسلم بیعت کرده و از او خواسته‌اند تا زودتر به فریاد
(صفحه 190)
کوفه برسد. فرستادن عبیدالله به همین دلیل بود، چون برای آنها مسلم شده بود، اگر دیر بجنبند، کوفه از دست خواهد رفت. بویژه که نعمان بن بشیر علاوه بر بی‌تفاوتی بنا به نقلی، گفته بود: «لابن بنت رسول‌الله احب الینا من ابن‌بجدل» (30) فرزند رسول‌الله برای ما دوست داشتنی‌تر از فرزندان ابن‌بجدل (31) است.
ابن‌اعثم نقل کرده که در جریان آمدن مسلم به کوفه، نعمان تنها در قصر مانده بود. کسی در نماز جمعه حاضر نمی‌شد و خراج نیز بدو پرداخت نمی‌کردند. هر کس را فرامی‌خواند، اجابت نمی‌کرد و هر چه فرمان می‌داد، متابعت نمی‌کردند. (32) اینها شواهدی است بر این که تا قبل از آمدن ابن‌زیاد، مشکل کوفه برای بنی‌امیه جدی بوده است. بنابراین مناسب بود که امام حسین علیه‌السلام راهی کوفه شود.
(1) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ابن‌عساکر، ص 197، اخبار الطوال، صص 222، 224.
(2) الفتوح، ج 5، ص 37، 36؛ اخبار الطوال، صص 246، 228؛ الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 19، در ص 41 ملاقات امام با ابن‌مطیع در مسیر از مکه به کوفه ذکر شده است.
(3) ابخار الطوال، ص 224؛ الفتوح، ج 5، ص 113؛ تاریخ الطبری، ج 4، ص 278؛ انساب الاشراف، ج 2، ص 161؛ الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 39.
(4) الفتوح، ج 5، ص 32.
(5) انساب الاشراف، ج 3، ص 161؛ الفتوح، ج 5، ص 110؛ تاریخ الطبری، ج 4، ص 287.
(6) اسناب الاشراف، ج 3، ص 163؛ الفتوح، ج 5، ص 39، ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 57.
(7) الفتوح، ج 5، ص 116؛ تاریخ الطبری، ج 4، ص 291، الکامل، ج 4، ص 40.
(8) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 57.
(9) همان، ص 58.
(10) همان، ص 57.
(11) انساب الاشراف، ج 3، ص 165.
(12) انساب الاشراف، ج 3، ص 164؛ تاریخ الطبری، ج 4، ص 289، الفتوح، ج 5، ص 113 ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ابن‌عساکر، ص 190؛ المعرفة و التاریخ، ج 1، ص 541؛ مجمع الزواید، ص 192، مروج

الذهب، ج 3، ص 55؛ الکامل فى التاریخ، ج 4، ص 38.
(13) انساب الاشراف، ج 3، ص 164.
(14) الفتوح، ج 5، ص 116؛ الکامل فى التاریخ، ج 4، ص 38.
(15) تاریخ الطبرى، ج 4، ص 290.
(16) الفتوح، ج 5، ص 124.
(17) انساب الاشراف، ج 3، صص 165 -163.
(18) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام، ص 64.
(19) همان، ص 72.
(20) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ابن‌عساکر، ص 192.
(21) همان، صص 210،209.
(22) نک: الفتوح، ج 5، صص 51، 50، 49، 46؛ تاریخ الطبرى، ج 4، ص 262.
(23) نک: الفتوح، ج 5، ص 52، تاریخ الطبرى، ج 4، ص 262.
(24) نک: الفتوح، ج 5، ص 68؛ ونک: تاریخ الطبرى، ج 4، ص 259؛ ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ابن‌عساکر، ص 207، مروج الذهب، ج 3، ص 54 (تعداد را 12 هزار نوشته‌اند)؛ نک: الامامة و السیاسة، ج 2، ص 5 (تعداد را سى هزار نفر نوشته است).
(25) ترجمة الامام الحسین علیه السلام ص 65؛ تاریخ الطبرى، ج 4، ص 281؛ الفتوح، ج 5، ص 77.
(26) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 65.
(27) مروج الذهب، ج 3، صص 55، 54.
(28) تاریخ الطبرى، ج 4، ص 281.
(29) الفتوح، ج 5، ص 60.
(30) الامامة و السیاسة، ج 2، ص 5.
(31) مقصود از ابن‌بجدل، یزید است.
(32) الفتوح، ج 5، ص 48.

امام در برابر سپاه عراق
نخستین برخورد امام با سپاه عراق، برخورد با سپاه هزار نفری حر بن یزید ریای بود. در آن موقع، حر در حد یک فرمانده‌ی جزء، خود را کارگزار ابن‌زیاد می‌دانست و چندان در مسائل سیاسی قضیه دخالت نمی‌کرد. لذا وقتی امام حسین علیه‌السلام به نماز ایستاد، حر همراه با سپاهیانش، بااعتقادی که به امام داشتند، بدو اقتدا کردند. وظیفه‌ی حر این بود تا امام را به کوفه ببرد و بخصوص اجازه‌ی بازگشت به او ندهد. امام در خطابه‌ای که برای جمع نمازگزار ایراد کرد، فرمود: من قصد آمدن بدین نقطه را نداشتم تا این که نامه‌های شما و پیام‌آوران شما به سوی من آمدند، اکنون اگر تعهد می‌دهید که به من تعرضی نشود، داخل شهر شما بشوم؛ در غیر این صورت به همان نقطه‌ای که آمده‌ام باز می‌گردم. (1).
اشاره کردیم که امام پس از دریافت نامه‌ی مسلم به سرعت از مکه خارج شد و به طرف کوفه به راه افتاد. این حرکت تا قبل از رسیدن خبر شهادت مسلم همچنان ادامه
(صفحه 191)
داشت، اما هنگامی‌که خبر شهادت مسلم رسید (2) حرکت کاروان سست شد و صحبت‌هایی میان امام و اهل بیت و یاران حضرت درباره‌ی رفتن به عراق مطرح گردید. برخی گفته‌اند امام قصد بازگشت داشت اما برادران مسملم حاضر نشدند و گفتند که برای گرفتن انتقام خون برادر باید مسیر را ادامه دهند. (3).
بر فرض که چنین گفته باشند، قطعا امید «پیروزی» داشته‌اند و شاید این دلیلی بوده است تا امام هم به حسب ظاهر قانع شده، و به مسیر ادامه دهد. عاقلانه نیست بپذیریم آنها با یقین به شکست باز در فکر انتقام خون برادر بوده‌اند.
افزون بر پیروزی سیاسی، امر دیگری نیز بود و آن این که بالاخره می‌باید امام حسین علیه‌السلام موضعی در برابر یزید اتخاذ می‌کرد، ولو آن موضع شهادت باشد؛ شهادت که از نظر او محکومیت یزید را نشان دهد. شاید دیگران نیز گفتارهایی در تأیید احتمال پیروزی مطرح کرده‌اند. نقل شده است که عده‌ای گفتند: شما همچون مسلم بن عقیل نیستند، اگر مردم کوفه شما را ببینند، همه بسه سوی شما خواهند آمد. (4) منظورشان این بود که شاید مسلم به هر دلیل نتوانسته مردم را جذب کند، اما شخصیت شما جذبه و نفوذ دیگری دارد. این کلام در موقعیتی که امام قرار داشت، با توجه به نامه‌ها و درخواستهای ده ساله‌ی مردم کوفه، بعید نمی‌نمود. از این

رو امام پذیرفت که به راه خود ادامه دهد. از روایت فتوح چنین بر می‌آید نامه‌ای که توسط قیس بن مسهر، مبنی بر دعوت مردم کوفه به رعایت تعهداتشان بود، (5) فرستاد، احتمالا بعد از رسیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل بوده است. با این که زمینه‌ی شک به صورت قابل توجهی در مورد کوفه میان سپاه امام به وجود آمده بود، اما اثر آن در بازگشت تنها زمانی هویدا گردید که امام
(صفحه 192)
با سپاه حر برخورد کرد. آمدن حر و سپاهیان او، با شنیدن خبر آمدن چهار هزار نفر از سپاه دشمن به قادسیه و اخبار قبلی کوفه - خصوصا پیام آوردن فرستاده‌ی ابن‌سعد که مسلم به او وصیت کرده بود - امام را بر آن داشت که از رفتن به کوفه صرف‌نظر کند. مسلم که با دستگیری خود و مشاهده‌ی تفرقه‌ی مردم از اطراف خویش به این حقیقت پی برده بود، سعی کرد همان‌گونه که امام را تحریض بر آمدن کرده بود، اینک با پیامی او را از آمدن منصرف سازد. لذا در وقت شهادت به عمر بن سعد - که قریشی بود - وصیت کرد تا کسی را بفرستد و این پیام را به امام حسین علیه‌السلام برساند.
اندک زمانی پس از رسیدن پیام در آغاز محرم، کاروان امام در سرزمین عراق با سپاه حر تلاقی کرد. با این حال امام تصمیم به بازگشت گرفت، اما حر مانع شد. وظیفه‌ی او بردن سپاه امام به سمت کوفه بود امام که اینک به اوضاع کوفه آگاه بود، درخواست او را نپذیرفت. حر برای جلوگیری از درگیری، و این که دستوری برای جنگ به وی نرسیده بود، حاضر شد سپاه به طرف کربلا برود، به سوی سرزمینی خشک، نه بازگشت به حجاز و نه کوفه. (6) صرف‌نظر از این که در عمل چه گذشت، امام پیشنهاد بازگشت را در زمان برخورد با حر مطرح نمود و از او خواست تا اجازه دهد بازگردد. (7) بعد از آن در برابر ابن‌سعد نیز همین پیشنهاد را مطرح کرد (8) و بارها فرمود: «یا أیها الناس اذا کرهتمونی فدعونی أنصرف عنکم الی مأمنی الارض»، اگر به حمایت من علاقه‌ای ندارید، اجازه دهید به سرزمین ایمن (یعنی مکه) بازگردم (9) عده‌ای از مورخین نوشته‌اند که امام سه پیشنهاد کرد: یکی بازگشت به حجاز، دیگری شام و سومی رفتن به شرق اسلامی، در یکی از سرحدات سرزمین مسلمانان. در روایتی که در چند سطر قبل گذشت و هم تصریحات دیگر، تأکید شده است که امام بازگشت به شام را مطرح نکرد و فقط خواستار بازگشت به حجاز (مکه یا مدینه) بوده است. بلاذری به صراحت نقل کرده که او در برابر عمر بن سعد تنها بازگشت به مدینه را
(صفحه 193)
مطرح کرد. (10) همچنین به طور مستند، از عقبة بن سمعان نقل شده

است که گفت، من در همه‌ی مراحل به همراه حسین بن علی علیه‌السلام بودم. برخلاف آنچه عده‌ای می‌گویند، در هیچ مرحله‌ای آن حضرت نخواست تا اجازه دهند نزد یزید برود و دستش را در دست او گذارد. آن حضرت فقط گفت: «دعونی أرجع الی مکان الذی أقبلت منه، أو دعونی أذهب فی هذه الارض العریضة حتی ننظر الی ما یصیر الیه أمر الناس» (11) اجازه دهید به محلی که از آنجا آمدم بازگردم. یا اجازه دهید به محلی که از آنجا آمدم بازگردم، یا اجازه دهید در سرزمین وسیع خداوند بگردم و ببینم کار این مردم به کجا خاتمه خواهد یافت. بلاذری نوشته است که امام می‌خواست به طرف شام برود، همچنین از سپاه حر خواسته بود تا اجازه دهند به شام رفته و دستش را در دست یزید بگذارد. (12) این خبر محل تردید جدی است که به احتمال زیاد مورخان اموی مسلک ساخته‌اند.

طبیعی است که امام همه‌ی آن آوارگی‌ها را به علت عدم بیعت با یزید تحمل می‌کرد و حتی اگر روایت درست باشد، نمی‌توان چنین درخواستی را دست کم به معنای رضایت دادن به خلافت یزید تفسیر کرد؛ بلکه به احتمال قوی،: قصد دور شدن از حوزه‌ی حکومتی ابن‌زیاد را که فاسقی سجور بود، داشته است. امام مطمئن بود که حتی در صورت عدم بیعت، خود یزید او را خواهد کشت و منطقی نیست که عمدا قصد رفتن به شام را داشته باشند. یزید به ولید نوشته بود: «ولیکن جوابک الی رأس الحسین علیه‌السلام». (13) ولید مایل به این اقدام نبود و بعدها نیز از شنیدن خبر قتل امام به شدت ناراحت شد. بنابراین نمی‌توان پذیرفت که حتی اگر امام چنین سخنی را گفته، قصد بیعت داشته و یا اصلا قصد رفتن به شام را داشته است.

زمانی که امام برای حر توضیح داد که فقط بعد از رسیدن نامه‌های کوفیان بوده است که به این سمت آمده، حر پاسخ داد که از نامه‌ها اطلاعی ندارد. وقتی نامه‌ها را در مقابل او نهادند، او باز اشاره کرده که وظیفه‌ی او بردن به سمت کوفه است. اما حاضر به

(صفحه 194)

رفتن به سمت کوفه نشد و راه حجاز را در پیش گرفت. در این وقت سپاه حر مانع‌گردید. آنها توافق کردند راه میانه‌ای را انتخاب کنند؛ راهی که نه به سمت کوفه و نه حجاز باشد، لذا راهی منطقه‌ی العذیب شدند.

در همین نقطه طرماح بن عدی از ما خواست تا راهی جبال طی شوند. اما سایه‌ی سپاه حر و تعهد امام در مورد رفتن به سمت عذیب، مانع از پذیرش خواست طرماح شد. (14) در طور مسیر امام می‌کوشید تا راه خود را به سمت بادیه کج کند و خود را از کوفه هر چه دورتر نگه دارد؛ اما حر مانع از چنین کاری می‌شد تا این که به قصر بنی‌مقاتل رسیدند و از آنجا تا نینوا پیش رفتند. (15) در این منطقه بود که از سوی ابن‌زیاد دستور

توقف به دست حر رسید: «و لا تحله الا بالعراء علی غیر خضر و لا ماء» (16) او را تنها در بیابان خشک و بی‌آب و علف نگه دار. در این نقطه چند تن از شیعیان کوفه توانستند خود را به امام برسانند و علی رغم مخالفت حر در کنار امام قرار گیرند. (17).
در مدتی که امام همراه حر بود، زهیر بن قین از امام خواست تا به کوفیان حمله کنند؛ چرا که نفرات آنها در آن موقع کم بود. ولی امام نپذیرفت و فرمود: «انی اکره أنی ابدئهم بالقتال». (18) یعنی من کراهت دارم که شروع کننده‌ی جنگ با آنها باشم. رسیدن به کربلا مصادف با دومین روز ماه محرم بود (چهارشنبه یا پنجشنبه) دینوری، چهارشنبه اول محرم را روز رسیدن به کربلا ذکر کرده است. (19).
مسعودی نوشته است: هنگامی‌که امام به سرزمین کربلا رسید، پانصد نفر سواره و صد نفر پیاده همراه او بودند. (20) این افراد در مدت هشت روز و بخصوص شب عاشورا که فردای آن جنگ حتمی بوده، از کنار اما دور شدند. هر چند احتمال می‌رود که در آن شب، شمار آنها کمتر از رقمی بود باشد که مسعودی ذکر کرده، اما بی‌شبهه
(صفحه 195)
تعدادی نیز در این فاصله امام را تنها می‌گذاشتند.
فردای روز ورود امام به کربلا، سپاهیان ابن‌زیاد بتدریج در این سرزمین اجتماع کردند. ابن‌زیاد اصرار داشت تا تمامی مردم کوفه در این جریان حضور داشته باشند. لذا همه‌ی قبایل گروه گروه عازم شدند. چنین سیاستی برای آن بود که در آینده از متهم شدن بعضی از قبایل جلوگیری کرده و دست همه را به خون حسین علیه‌السلام آغشته سازد. این می‌توانست مانعی در شرکت کوفیان در حمایت از قیام‌هایی به نفع علویان باشد. طبق روایت ابن‌اعثم، حدود بیست و دو هزار نفر فرستاده شدند. (21) هر چند از روایت‌های بلاذری، (22) دینوری (23) و نیز ابن‌سعد چنین بر می‌آید که گروهی در نیمه راه گریخته‌اند.
ابن‌زیاد اعلام کرده بود: «أیما رجل وجدناه بعد یومنا هذا متخلفا عن العسکر برئت منه الذمة». (24) یعنی هر کس بعد از امروز از آمدن در لشکر تخلف کند، من ذمه‌ی خود را از او برخواهم داشت» با این تهدید بود که این جمعیت روانه‌ی کربلا گردید.
عمر بن سعد بن ابی‌وقاص، که عازم ری بود و قرار بود تا با دیلمان مشکرک نبرد کند، قرار شد در آغاز داستان کربلا را خاتمه دهد و بعد به ری برود. در نهایت او به عنوان فرماندهی نیروهای کوفه (علی رغم کراهت خود و طایفه‌اش بنی‌زهره) حاکمیت بر ری را به قیمت ریختن خون پسر رسول‌الله برگزید و عازم کربلا شد. (25) در آغاز، پسر سعد، نماینده‌ای نزد امام فرستاد و دلیل آمدن او را پرسش کرد. پاسخ امام،

ارائه‌ی نامه‌هایی بود که مردم کوفه برای او فرستاده بودند. آن حضرت در ادامه فرمود: در صورتی که مایل نیستند، او به همان جایی که از آن آمده است باز خواهند گشت. عمر بن سعد که خود به دنبال مفری بود، این پیشنهاد را برای ابن‌زیاد فرستاد و نوشت: حسین علیه‌السلام به من تعهد داده که برگردد یا به یکی از سرحدات کشور اسلامی
(صفحه 196)
رفته و مانند یک فردی عادی باشد؛ این موجب رضایت تو و مصلحت این امت است: «هذا لک رضا و للامة صلاح» (26) اما شمر مانع گردید و ابن‌زیاد را که تمایل به پذیرش این پیشنهاد است، از قصدش منصرف کرد. او گفت: «اگر حسین برود، دیگر نمی‌توان او را به دست آورد» ابن‌زیاد در نامه‌ای به ابن‌سعد نوشت: تو را نفرستاده‌ام تا مماشات کنی. بلکه هر چه زودتر بیعت با یزید را با او مطرح کن، اگر نپذیرفت او را بکش. (27) وقتی این پیام به دست امام رسید، فرمود: «لا اجیب ابن‌زیاد، لا ذلک ابدا، فهل هو الا الموت، فمرحبا به»، (28) پاسخ مثبت به ابن‌زیاد نخواهم داد. آیا نتیجه‌ی آن جز مرگ است، پس آفرین بر مرگ».
چند روز قبل از عاشورا، دستور اکیدی از ابن‌زیاد رسیده بود که مانع از دسترسی امام حسین علیه‌السلام به آب شوند: «حل بین لاحسین و الماء فلا یذوقوا منه قطرة کما صنع بالتقی الزکی عثمان» (29) بین او و آب جدایی بیندازید؛ به طوری که نتواند قطره‌ای آب بردارد؛ کما این که آنها همین رفتار را با عثمان کردند. او همچنین در نامه‌ای به ابن‌سعد نوشته: «شنیده‌ام که حسین و اصحابش دسترسی به آب داشته و چاه‌هایی کنده‌اند. هنگامی‌که نامه به دستت رسید، آنها را حتی‌الامکان از کندن چاه محروم کرده و با سختگیری تمام اجازه‌ی بهره‌برداری از آب فرات را به آنان نده». (30).
در طی روزهای آخر، امام چند ملاقات محرمانه با ابن‌سعد داشت و سعی کرد تا او را منصرف کند. اما ابن‌سعد بر طبق روایات تاریخی نتوانست از حکومت ری
(صفحه 197)
چشمپوشی کند.
رابطه‌ی نسبی شمر با مادر عباس بن علی علیه‌السلام موجب شد تا امان نامه‌ای از ابن‌زیاد برای او و دیگر برادرانش بگیرد. اما آنها حاضر نشدند تا امام حسین علیه‌السلام را تنها بگذارند. (31) در موردی دیگر، امانی برای علی‌اکبر ذکر شده که او نیز در ارتباط با مادرش بوده است. اما علی‌اکبر گفت: «أما و الله لقرابة رسول‌الله صلی الله علیه و آله کانت أولی أن ترعی من قرابة أبی‌سفیان» (32) رعایت قرابت با پیامبر صلی الله علیه و آله برتر از قرابت با ابوسفیان است. سپاه ابن‌زیاد همان عصر تاسوعا

قصد حمله داشت؛ اما با درخواست امام دایر بر موکول کردن درگیری به فردای آن روز موافقت شد. در آن شب امام برای اصحاب خویش سخن گفته و به آنها فرمود که او بیعت خود را از عهده‌ی آنها برداشته و می‌توانند بروند و حتی بعضی از افراد خانواده‌ی او را نیز همراه خویش ببرند؛ اما اصحاب ایستادگی خود را اعلام کردند. (33).
شب عاشورا، امام دستور داد تا اطراف خیمه‌ها را، جز یک طرف، خندق کندند تا دشمن نتواند از همه طرف به آنها حمله کند. از صبح عاشورا دو سپاه در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کردند و کوچکترین سستی در سپاه امام دیده نشد. آوردن اهل بیت توسط امام حسین علیه‌السلام صرف‌نظر از توجه به واقعیات و به تقدیرات خداوند و یا مزایای سیاسی آن پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام بیانگر قصد و عمدی است که امام برای گرفتن حاکمیت از دست یزید داشته است. حتی انتقال آنها از مکه به سمت کوفه، در ظاهر امر، ناشی از یک اطمینان سیاسی بود که حکایت از انقیاد مردم کوفه در برابر امام داشت. از این رو نگاه داشتن آنها در حجاز، از نظر سیاسی به مصلحت امام نبود؛ زیرا بر فرض پیروزی در عراق، چه بسا حجاز دست امویها باقی می‌ماند و می‌توان حدس زد که آنها با اهل بیت امام چگونه رفتار می‌کردند.
امام در شب عاشورا به اصحابش فرمود: فردا جز شهادت چیز دیگری نخواهد
(صفحه 198)
بود: فأنتم فی حل منی و هذا اللیل قد غشیکم، فمن کانت له منکم قوة فلیضم رجلا من اهل بیتی الیه و تفرقوا فی سوادکم، فعسى الله أن یاتی بالفتح أو أمر من عنده فیصبحوا على ما أسروا فی أنفسهم نادمین (34).
شما از ناحیه‌ی من آزادید. این شب است که شما در آن ایمنید، هر کس از شما نیرومند است مردی از اهل بیت مرا نیز به همراه خویش برداشته و در این سرزمین به راه افتد، تا این که خداوند پیروزی را نصیب ما کند یا امر دیگری از طرف خداوند تحقق یابد و این افراد را از آن قصدی که در درونشان دارند، پشیمان گرداند.
در اینجا اشاره به این نکته شده که ممکن است پیروزی نصیب آنها شود و یا دشمن از قصد خویش منصرف شود. بنابراین از نظر سیاسی احتمال ضعیف پیروزی و یا تحولی در دشمن وجود داشته است. البته در این شرایط چنین احتمالی بسیاری ضعیف بود و آنان راهی جز شهادت در پیش روی آنها خود نداشتند.
پیوستن حر، به همراه سی تن به امام (35) با توجه به روشنگری سیاسی امام در صبح عاشورا نشانگر آن است که احتمال چنین تحولی بوده است. اما خباثت عمر بن سعد که پدرش در سلک قاعدین بود، (36) همراه با

خبث ذاتی خوارج صفتانی چون شمر بن ذی الجوشن (37) و فشار ابن‌زیاد، سبب شد تا یکی از هولناکترین جنایات در عالم اسلام به وقوع بپیوندد.
ابن‌سعد نوشته است که همراهان امام پنجاه مرد بودند که بیست نفر دیگر از سپاه به آنها پیوستند. (38) قبل از درگیری، امام سخنانی را برای سپاه دشمن مطرح کرد: دلیل آمدن من خواسته‌ی شما و مانند شما بود. نوشته بودید که سنت از بین رفته، نفاق برآمده و از من خواسته بودید برای اصلاح امت جدم به اینجا بیایم. حال اگر کراهت دراید، اجازه دهید از همین جا بازگردم. شما به درونتان مراجعه کنید. آیا ریختن خون فرزند رسول‌الله را جایز می‌دانید؟ فرزند پسر عم پیامبر، اولین مؤمن بدو. کسی که حمزه و (صفحه 199)
عباس و جعفر، عموهای او هستند. آیا کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره‌ی من و برادرم شنیده‌اید که فرمود: «سیدا شباب أهل الجنة» اگر از من نمی‌پذیرید از جابر انصاری، ابوسعید خدری و یزید بن ارقم بپرسید. (39) بریر بن خضیر نیز مشابه همین استدلالها را مطرح کرد. (40) کما این که زهیر بن قین هم با مردم سخن گفت و اتمام حجت کرد. (41).
حر بن یزید که تا آن موقع گمان می‌کرد کار به خونریزی، آن هم در مورد فرزند رسول‌الله صلی الله علیه و آله نخواهد انجامید، یکباره به خود آمد. نزد ابن‌سعد رفت و گفت: آیا هیچ کدام از این سخنان شما را قانع نمی‌کند؟ عمر بن سعد گفت: اگر کار دست من بود او را نمی‌کشتم! اما اکنون چاره‌ای نیست. حر که این سخنان را شنید بلافاصله نزد امام آمد و توبه کرد و به دفاع از او ایستاد و پس از کشتن دو نفر به شهادت رسید. (42) یزید بن ابی‌زیاد نیز از کسانی بود که در همان لحظه به سمت امام حسین علیه‌السلام آمد و در کنارش به شهادت رسید. (43).
سیره‌ی امام علی علیه‌السلام این بود که جنگ را آغاز می‌کرد. امام نیز در کربلا جنگ را آغاز نکرد، بلکه عمر بن سعد بو دکه اولین تیر را در کمان خویش نهاد و به سوی لشکر امام پرتاب کرد. او پس از این اقدام خود گفت: نزد ابن‌زیاد شهادت دهید که من نخستین تیر را رها کردم. (44).
در آغاز، و پس از شهادت جمعی از اصحاب در تیراندازی عمومی دشمن، افراد باقی مانده، تک تک روانه‌ی نبرد شدند. مدتی که گذشت، تعداد کشته‌های دشمن زیادتر از شهدا بود. لذا عمرو بن حجاج با اشاره به این که شما دارید با قهرمانان عرب می‌جنگید، گفت: اگر آنها را تیرباران نکنید به دست آنها کشته خواهید شد. (45).
پس از آن طی نبردهای چندی، ابتدا یاران و سپس به ترتیب افراد خانواده‌ی امام به شهادت رسیدند. ابن‌سعد در طبقات و دیگران، جزئیات این حملات را ثبت کرده‌اند.

واقعه‌ی کربلا با شهادت امام و بیش از هفتاد تن از یارانش و نیز کشته شدن نزدیک به هشتاد و هشت نفر از سپاه دشمن خاتمه یافت. (46).
(1) اخبار الطوال، و نک: انساب الاشراف، ج 3، ص 170؛ الفتوح، ج 5، ص 135.
(2) اخبار الطوال، ص 247 در آنجا آمده است که دو نفر از بنی‌اسد که از کوفه می‌آمدند خبر را آوردند. این که نوشته‌اند که فرزدق خبر شهادت مسلم را آورده و یا حر خبر را داده، قطعا نادرست است. نک: مروج الذهب، ج 3، ص 61؛ الفتتوح، ج 5، ص 125.
(3) انساب الاشراف، ج 3، ص 168؛ تراخ الطبری، ج 4، ص 292؛ ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 67؛ الامامة و السیاسه، ج 2، ص 6.
(4) تاریخ الطبری، ج 4، ص 300؛ الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 42.
(5) الفتوح، ج 5، ص 304.
(6) انساب الاشراف، ج 3، ص 170؛ الفتوح، ج 5، ص 139؛ الکامل فی التاریخ ج 4، صص 48، 47.
(7) انساب الاشراف، ج 3، ص 170، الفتوح، ج 5، ص 135؛ اخبار الطوال، ص 250.
(8) تاریخ الطبری، ج 4، ص 311؛ الفتوح، ج 5، ص 155.
(9) تاریخ الطبری، ج 4، ص 323.
(10) تارخ الطبری، ج 4، ص 182.
(11) الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 54.
(12) همان، ص 173؛ در پاورقی این روایت توسط مصحح تکذیب شده است.
(13) الفتوح، ج 5، ص 26 جوابت برای من سر حسین بن علی علیه‌السلام باشد..
(14) تاریخ الطبری، ج 4، ص 307، انساب الاشراف، ج 3، ص 173، قبیله‌ی بنی‌طی، قبیله‌ی حاتم طایی است که فرزندش عدی، از اصحاب رسول‌الله، و بعد امام علی علیه‌السلام بود که اینک فرزندش طرماح به خاطر تشیعش چنین پیشنهاد می‌کرد..
(15) اخبار الطوال، صص 251،250.
(16) انساب الاشراف، ج 3، ص 176؛ اخبار الطوال، ص 251.
(17) انساب الاشراف، ج 3، ص 172.
(18) اخبار الطوال، ص 252؛ تاریخ الخلفاء، برگ 81 آ.
(19) همان، ص 253.
(20) مروج الذهب، ج 2، ص 61.
(21) حر با هزار نفر، حصین بن نمیر؛ 4 هزار نفر، شبث بن ربعی یک هزار

نفر، شمر بن ذی‌الجوشن، 4 هزار نفر...؛ الفتوح، ج 5، ص 159.
(22) انساب الاشراف، ج 3، ص 179.
(23) اخبار الطوال، ص 254.
(24) انساب الاشراف، ج 3، ص 178.
(25) امام نماینده‌ای نزد ابن‌سعد فرستاد تا او را نهی کند، اما پاسخی که نماینده آورد این بود: «رضی ابن‌سعد أن یقتلک بلمک الری» الفتوح، ج 5، ص 173.
(26) الارشاد، ج 2، صص 86 - 85.
(27) «فانظر فان نزل الحسین و اصحابه علی الکم فابعث بهم الی سلما و ان ابوفازحف الیهم حتی تقتلهم و تمثل بهم فانهم مستحقون لذلک »الفتوح، ج 5، ص 166، انساب الاشراف، ج 3، ص 183.
(28) اخبار الطوال، ص 254.
(29) این دستور بعد از گذشت سه روز از ورود امام بوده است: نک: اخبار الطوال، ص 255؛ انساب الاشراف، ج 4، ص 180، آنچه ابن‌زیاد در مورد عثمان آورده است، صحیح نیست زیرا در مقابل فشاری که مخالفین عثمان بر او وارد کردند، این امام علی علیه‌السلام بود که آب برای او فرستاد..
(30) الفتوح، ج 5، ص 162؛ تاریخ الطبری، ج 4، ص 311، اشاره به چاه می‌تواند پاسخ به اعتراض گروهی باشد که گفته بودند سرزمین کربلا با کندن دو یا سه متر، آب دارد و نیازی به فرات نیست. لذا تشنگی هم نبوده است واضح است که حتی سپاه ابن‌زیاد تا این اندازه سختگیر بودند که اجازه‌ی کندن چاه را نمی‌دادند. در عین حال این درست است تا یکی - دو روز قبل از عاشورا سپاه امام چند مرتبه با نبرد توانستند از فرات آب ببرند.
(31) انساب الاشراف، ج 3، ص 184؛ الفتوح، ج 5، ص 168.
(32) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 73.
(33) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 70؛ الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 59، 58.
(34) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام صص 71 -70.
(35) همان، صص 181 178؛ الامامة و السیاسة، ج 2، ص 7.
(36) کسانی که به تعبیر زیبای امام علی علیه‌السلام «خذلوا الحق و لم ینصروا الباطل» حق را رها کردند و باطل را هم یاری نکردند.
(37) شمر سابقه خارجی‌گری نیز داشته است.
(38) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 69.
(39) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام، ص 72؛ و نک: الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 60، 61.
(40) الفتوح، ج 5، ص 182.

(41) الكامل فى التاريخ، ج 4، ص 63.
(42) همان، ج 4، صص 64 - 65.
(43) همان، ج 4، ص 73.
(44) تاريخ الطبرى، ج 4، ص 326؛ الفتوح، ج 5، ص 183.
(45) تاريخ الطبرى، ج 4، ص 331؛ الكامل، ج 4، ص 67.
(46) ترجمة الامام الحسين عليه‌السلام، ص 75؛ و نک: مروج الذهب، ج 3، ص 63 نقل درست تاريخى همين بوده و مطابق اوضاع و احوال جارى در آن زمان و نحوه برخورد دو طرف مى‌باشد.

آگاهی از شهادت در کربلا
از مسائلی که در بعد تاریخی حماسه‌ی عقیدتی کربلا سهم بسزایی دارد، مسأله‌ی آگاهی امام حسین علیه‌السلام از شهادت خود پیش از وقوع آن است؛ امری که موجب شده است تا در بررسی این واقعه‌ی تاریخی اختلافاتی پیش آمده و بیشتر بصورت مقابله‌ی یک امر کلامی با یک مسأله‌ی تاریخی عنوان شود. در این زمینه روایات بسیاری وجود دارد که بر اساس آنها رسول‌خدا صلی الله علیه و آله از شهادت امام حسین علیه‌السلام خبر داده بودند. علامه‌ی امینی بخشی از این نقلها را در کتاب سیرتنا و سنتنا و فراهم آورده‌اند. کتابهای اهل سنت مملو از این اخبار و آثار است. (1).
علاوه بر این روایات (2) که خود جنبه‌ی تاریخی دارد، اخباری نقل شده که بصراحت یا اشارت، وقوع حادثه‌ی کربلا را قبل از اتفاق افتادن آن، خبر داده است. این اخبار در کتب تاریخی نقل شده که در ذیل به بخشی از آنها اشاره می‌کنیم. بیشتر اخباری که آگاهی امام حسین علیه‌السلام را - پس از حرکت از مدینه به سوی مکه و سپس عراق - از شهادت خود نشان می‌دهد در کتاب الفتوح آمده که باید با احتیاط بیشتری با آن برخورد کرد.
در روایتی آمده است که امام علیه‌السلام در شب قبل از آن که از مدینه به سوی مکه هجرت کند، بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. پس از آنکه کنار قبر خوابش برد، در خواب پیامبر صلی الله علیه و آله و جمعی از ملائکه را دید. پیامبر صلی الله علیه و آله او را در آغوش گرفت و بدو فرمود: یا حسین! کأنک عن قریب اراک مقتولا مذبوحا بارض کرب و بلا من عصابة من أمتی و
(صفحه 201)
أنت فی ذلک عطشان لا تستقی... یا حسین! ان اباک و أمک قد قدموا علی و هم الیک مشتاقون و ان لک فی الجنة درجات لن تنالها الا بالشهادة، ای حسین! می‌بینم که به زودی به دست گروهی از امت من در کربلا تشنه کشته خواهی شد... ای حسین! پدر و مادرت بر من وارد شده و مشتاق دیدار تو هستند. تو در بهشت مقامی داری که جز با شهادت بدان دسترسی پیدا نمی‌کنی.
در خبر دیگری آمده است که امام حسین علیه‌السلام در مکه فرمود: انی رأیت جدی صلی الله علیه و آله فی منامی و قد أمرونی بامر و انا ماض لأمره، (3) من جدم را در خواب دیدم. به من دستوری داد.که برای اجرای آن می‌روم. امام در نامه‌ای برای سعید بن عاص، با استناد به همین خواب،

نوشت: «و اعلمک انی رایت جدی فی منامی مخبرنی بأمر و انا ماض له، (4) تو را از نکته آگاه کنم که من جد خود را خواب دیده‌ام. او به من خبری داده که من به دنبال آن هستم.
در منطقه‌ی خزیمیه، زینب علیه‌السلام نزد امام آمد و عرض کرد: در نیمه‌های شب فریادی شنیدم. امام علیه‌السلام فرمود: چه شنیدی؟ زینب علیه‌السلام گفت:هاتفی فریاد می‌زد:
ألا یا عین فاحتفلی بجهد
و من یبکی علی الشهداء بعدی
و علی القوم تسوقهم المنایا
بمقدار الی انجاز وعدی
یعنی ای چشم! با جهد تمام جشن بگیر، چه کسی بعد از من بر شهیدان می‌گرید، مرگ به سوی این قوم حرکت می‌کند، به مقداری که وعده‌ی مرا منجز کند. امام فرمود: آنچه قضای الهی باشد، همان محقق خواهد شد. (5).
از وارد دیگر هنگامی است که امام به کربلا رسید. وقتی نام آن منطقه را پرسید و به او گفتند: فرمود: لقد مر ابی بهذا المکان عند مسیرة الی صفین و أنا معه فوقف فسأل عنه فاخبر باسمه فقال: ههنا محط رکابهم و ههنا مهراق دمائهم، فسئل عن ذلک، فقال: ثقل لال البیت محمد ینزولن هاهنا، (6). پدرم در حین رفتن به صفین از اینجا عبور کرد که
(صفحه 202)
من با او بودم. اسم این محل را پرسید و به او گفتند: فرمود: اینجا محل فرود آنها و ریختن خونشان است. در این باره از او پرسش کردند، گفت: جمعی از اهل بیت در اینجا فرود خواهند آمد.
امام در منطقه‌ی ثعلبیه پس از ظهر، سرش را بر زمین نهاد و به خواب رفت. پس از بیدار شدن. شروع به گریه کرد. علی‌اکبر از علت گریه‌ی آن حضرت پرسید، امام فرمود: انی رأیت فارسا علی فرس حتی وقف علی فقال: یا حسین! انکم تسرعون المسیر و المنایا لکم تسرع الی الجنة فعلمت ان انفسنا قد نعیت الینا، (7) سواری را دیدم که آمد و نزد ما توقف کرد، گفت: ای حسین! شما در این مسیر به سرعت می‌روید و مرگ برای شما به سرعت به سوی بهشت می‌رود. من دانستم که نفوس ما در حال وداع با ما هستند.
صبح عاشورا امام علیه‌السلام به خواهرش فرمود: یا اختاه! انی رأیت جدی فی المنام و أبی علیا و فاطمة امی و اخی الحسن علیهم‌السلام فقالوا: انک رائح الینا عن قریب و قد و الله یا أختاه دنا الامر فی ذلک لا شک، (8) ای خواهر! دیشب جدم پیامبر، پدرم علی، مادرم فاطمه، و برادرم حسن علیهم‌السلام را در خواب دیدم که می‌گفتند: تو به زودی به سوی ما خواهی

آمد. ای خواهر! بدون شک و به خدا قسم که وقت آن نزدیک است.
همچنین درباره‌ی عاشورا نقل شده که امام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که گروهی از اصحاب همراهش بوند و به من فرمود: یا بنی! انت شهید آل محمد و قد استبشرت بک السماوات و أهل الصفح الأعلی فلیکن افطارک عندی اللیلة تعجل و لا توخر (9) فرزندم! تو شهید آل محمد هستی. آسمان‌ها و اهالی آسمان‌های اعلی به تو بشارت داده‌اند. تو باید امشب نزد من افطار کنی. عجله کرده و تأخیر نکن.
در یک مورد دیگر از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نقل شده که بنا به نقل مجاهد در کوفه بر سر منبر فرمود: کیف أنتم اذا أتاکم اهل بیت نبیکم یحمل قویهم ضعیفهم، چگونه خواهید بود، وقتی که اهل بیت پیامبرتان بر شما وارد شوند در حالی که قویتر آنها
(صفحه 203)
ضعیفتر را بر دوش می‌کشد؟ مردم گفتند: چه و چه خواهیم کرد. امام سرش را تکان داد و فرمود: توردون ثم تعردون ثم تطیعون البراءة و لابراءة لکم. (10).
اینها نمونه‌هایی بود از آنچه دلالت برآگاهی امام از واقعه‌ی کربلا قبل از شهادت داشت، اما طبیعی است که نه تنها از امام حسین علیه‌السلام بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در زندگی سیاسی خویش، از عنصر آگاهی پیشین استفاده نمی‌کرد، جز در مقام اثبات نبوت یا امامت، رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه مطابق ارزیابی سیاسی موجود بود. این آگاهی پیشین در مواردی است که خداوند به طریقی آنها را آگاه می‌گرداند - به وسیله‌ی جبرئیل یا خواب و امثال آن - چرا که اصل آن جز در اختیار خداوند نیست. پیشگامی و اسوه بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه‌السلام مبتنی بر وضع موجود و ارزیابی ظاهری است، نه بر آگاهی پیشین. این مشی تمامی‌انبیا و ائمه در شرایط طبیعی زندگیشان بوده است. در اینجا بحثهای تاریخی و کلامی فراوانی شده است که کتاب مختصر ما گنجایش آنها را ندارد و باید در مقالی مستقل به آنها پرداخته شود. پس از این در بحث حکمت شهادت امام حسین علیه‌السلام با تفصیل بیشتری این مسأله را بررسی خواهیم کرد.
(1) بیشتر این اخبار با مصادر و منابع جدیدتر، علامه شیخ محمد باقر محمودی، در مجلد نخست کتاب عبرات المصطفین آورده‌اند.
(2) نک: ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام صص 51 - 50، و پاورقی همان صفحات.
(3) الفتوح، ج 5، ص 51.
(4) الفتوح، ج 5، ص 116؛ و نک: تاریخ الطبری، ج 4، ص 291 همین مطلب را به عبدالله بن جعفر نیز نوشته است. نک: ترجمة الامام الحسین

علیه‌السلام ابن‌عساکر،ص 202.
(5) الفتوح، ج 5، ص 122.
(6) اخبار الطوال، ص 253.
(7) ترجمة الامام السحين علیه‌السلام ص 68؛ الفتوح، ج 5، ص 123.
(8) الفتوح، ج 5، صص 176 -175.
(9) الفتوح، ج 5، ص 181.
(10) انساب الاشراف، ج 4، ص 82.

انحرافات دینی و کربلا
جامعه‌ی اسلامی در سال 61 هجری یعنی سال قیام کربلا، نسبت به آخرین سال زندگی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تغییرات فراوانی کرده بود. این درست است که سیر پیدایش انحراف تدریجی بود، اما پایه‌های آن در دید بسیاری از محققین از همان سالهای اولیه‌ی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به وجود آمده بود. انحرافات مزبور در زمینه‌هایی بود که اهل سیاست می‌توانستند به راحتی از آنها بهره‌گیری کرده و در تحمیق مردم و نیز توجه استبداد و زورگویی خود از آن استفاده کنند. بنی‌امیه در پیدایش و گسترش این انحرافات، نقشی عظیم داشتند. بویژه روی کار آمدن یزید نشان داد که بنی‌امیه هیچ اصالتی برای اسلام قائل نبوده و اظهار اسلام تنها پوششی برای همراهی و همگامی با عقاید عامه‌ی مردم و فریب آنهاست.
(صفحه 204)
امام حسین علیه‌السلام علاوه بر این که بنی‌امیه را متهم به ظلم و عداوت می‌کرد، (1) آنها را کسانی می‌دانست «که طاعت شیطان را پذیرفته، طاعت خداوند را ترک گفته، فساد را ظاهر ساخته، حدود الهی را تعطیل و به بیت‌المال تجاوز کرده‌اند». (2) آنها علاوه بر ایجاد فساد و تعطیل حدود، بسیاری از مفاهیم دینی را تحریف کرده و یا در مجاری غیر مشروع از آنها بهره‌گیری می‌کردند. در اینجا نمونه‌هایی از این مفاهیم را که در جریان کربلا و ایجاد آن مؤثر بوده است، همراه با شواهد تاریخی، بیان می‌کنیم.
سه مفهموم «اطاعت از ائمه، لزوم جماعت، حرمت نقض بیعت» از رایج‌ترین اصطلاحات سیاسی بود که خلفا به کار می‌بردند. شاید بتوان گفت سه مفهوم مزبور، پایه‌ی خلافت و نیز دوام آن را تضمین می‌کرد. این سه واژه، اصول درستی بود که به هر روی در شمار مفاهیم دینی - سیاسی، اسلامی بود، چنان که از نظر عقل نیز برای دوام جامعه و حفظ اجتماعی رعایت آنها لازم می‌بود. اطاعت از امام به معنای پیروی از نظام حاکم است. سؤال مهم این است: تا کجا باید از حاکم پیروی کرد. آیا تنها اطاعت از امام عادل لازم است یا آن که از سلطان جائز نیز باید اطاعت کرد.
حفظ جماعت یعنی عدم اغتشاش و شورش، دست نزدن به اقداماتی که وحدت را از بین ببرد و زمینه‌ی ایجاد تزلزل را در جامعه‌ی اسلای فراهم می‌کند. سؤال مهم این است که در مقابل سلطنت استبدادی و حاکم فاسق، در هر شرایطی باید سکوت کرد و آیا هر صدای مخالفی را به

اعتبار این که مخل «جماعت» و سبب «تفرقه» است می‌توان محکوم کرد؟
حرمت نقض بیعت به عنوان رعایت عهد، در اسلام تمجید شده است. نقض عهد و بیعت بسیار مورد مذمت قرار گرفته و واضح است که چه اندازه در مسائل سیاسی نقش مثبت دارد. اما آیا در برابر خلیفه‌ای مثل یزید اگر بیعت نشد و یا نقض بیعت شد
(صفحه 205)
و جماعت به هم خورد، باز باید مسأله را به صورت حرمت نقض عهد مطرح ساخت؟ یا اساسا باید این موارد را استثناء کنیم؟ همان گونه که گذشت، خلفای بنی‌امیه و بعدها بنی‌عباس با به کارگیری این مفاهیم در شکل تحریف شده آن، که هیچ قید و شرطی نداشت، مردم را وادار به پذیرش حکومکت خود می‌کردند.
هنگامی که معاویه برای فرزندش یزید بیعت گرفت، به مدینه آمد تا مخالفین را وادار کند با یزید بیعت کنند. عایشه در شمار مخالفین بود. چرا که بهرحال برادرش، محمد فرزند ابوبکر، به دست معاویه به شهادت رسیده بود. زمانی که سخن از بیعت به میان آمد، معاویه به عایشه گفت، من برای یزید از تمامی مسلمین بیعت گرفته‌ام، آیا تو اجازه می‌دهی: ان یخلع الناس عهودهم »مردم را از تعهدی که بسته‌اند رها کنم؟ عایشه گفت: «انی لا أری ذلک و لکن علیک بالرفق و التأنی» من چنین چیزی را روا نمی‌دانم، اما شما نیز با مدارا و ملایمت با مردم برخورد کنید. (3).
این نمونه نشان می‌دهد که چگونه در پرتو آن مفهوم، عایشه به خلافت یزید راضی گردید. حال به نمونه‌ی دیگری از این وضع بنگرید: کان شمر یصلی معنا ثم یقول: اللهم انک تعلم أنی شریف فاغفرلی! قلت:کیف یغفر الله لک و قد أعنت علی قتل ابن رسول‌الله صلی الله علیه و آله قال: ویحک! فکیف نصنع، ان هؤلاء امرونا بأمر فلم نخالفهم، و لو خالفناهم کنا شرا نم هذا الحمر السقا. قلت: ان هذا لعذر قبیح فانما الطاعة فی المعروف.
ابواسحاق می‌گوید: شمر بن ذی‌الجوشن با ما نماز می‌خواند؛ پس از نماز دست‌های خود را بلند کرده گفت: خدایا تو می‌دانی که من مردی شریف هستم، مرا مورد بخشش قرار ده. من بدو گفتم چگونه خداوند تو را ببخشد، در حالی که در قتل فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله معاونت کرده‌ای؟ شمر گفت: «ما چه کردیم؟ امرای ما به ما دستور دادند که چنین کنیم. ما نیز نمی‌بایست با آنها مخالفت کنیم. چرا که اگر مخالفت می‌کردیم، از الاغ‌های آبکش بدتر بودیم. من به او گفتم: این عذر زشتی است. اطاعت
(صفحه 206)

تنها در کارهای درست و معروف است. (4) ابن‌زیاد، هم پس از دستگیری مسلم بن عقیل به او گفت: «یا شاق! خرجت علی امامک و شققت عصا المسلمین»، (5) ای عصیانگر! بر امام خود خروج کرده و اتحاد مسلمین را از بین بردی. مسلم با شجاعت گفت: معاویه خلافت را به اجماع امت به دست نیاورده است، بلکه با حیله‌گری علیه وصی پیامبر صلی الله علیه و آله غلبه یافته و خلافت را غصب کرده است.
نمایندگان عمرو بن سعید بن عاص، حاکم مکه، در زمان خروج امام حسین علیه‌السلام از مکه خارج می‌شد، گفتند: «الا تتقی الله تخرج عن الجماعة و تفرق بین هذه الامة» (6) آیا از خدا نمی‌ترسی که از جماعت مسلمین خارج شده و تفرقه بین امت ایجاد می‌کنی؟ عمرو بن حجاج، یکی از فرماندهان ابن‌زیاد، با افتخار می‌گفت: ما، اطاعت از امام را کنار نگذاشته و از جماعت کناره‌گیری نکردیم. (7) و به سپاه ابن‌زیاد نصیحت می‌کرد: «الزموا طاعتکم و جماعتکم و لا ترتابوا فی قتل من مرق عن الدین و خاف الامام» (8) طاعت و جماعت را حفظ کرده و در کشتن کسی که از دین خارج گشته و مخالفت با امام ورزیده، تردید نکنید. افرادی چون عبدالله بن عمر، که از فقهای اهل سنت و محدثین روایات به حساب می‌آمد، فکر می‌کرد که اگر مردم حتی بیعت یزید را پذیرفتند، او نیز خواهد پذیرفت و به معاویه نیز قول داد: «فاذا اجتمع الناس علی ابنک یزید لم اخالف» (9) زمانی که همه‌ی مردم با فرزند تو بیعت کردند، من با او
(صفحه 207)
مخالفت نخواهم کرد. او به امام هم می‌گفت: جماعت مسلمین را متفرق نکن. (10) افرادی چون عمرة، دختر عبدالرحمان بن عوف نیز به امام حسین علیه‌السلام نوشتند که حرمت «طاعت» را رعایت کرده و جماعت و حفظ آن را بر خود لازم شمرد. (11).
یکی دیگر از انحرافات دینی در جامعه‌ی اسلامی «اعتقاد به جبر» بود. این عقیده پیش از رخداد کربلا نیز مورد بهره‌برداری بوده است، اما در صدر اسلام، معاویه مجدد آن بوده و طبق گفته‌ی ابوهلال عسکری معتزلیه معاویه عامل ترویج آن بوده است. (12) قاضی عبدالجبار نیز با اشاره به این که معاویه پایه‌گذار «مجبره» است، جملات جالبی در تأیید این مسأله از قول معاویه آورده است. (13) معاویه در مورد بیعت یزید می‌گفت: «ان أمر یزید قضاء من القضاء و لیس للقضاء الخیرة من أمرهم». (14) مسأله‌ی یزید، قضایی از قضاهای الهی است و در این مورد کسی از خود اختیاری ندارد.
عبیدالله بن زیاد نیز به امام سجاد گفت: «او لم یقتل الله علیا» ؟ آیا خدا علی‌اکبر را نکشت؟ امام فرمود: «کان لی أخ یقال له علی، أکبر منی قتله الناس» برادر بزرگتری با نام داشتم که مردم او را کشتند. (15) وقتی عمر

بن سعد مورد اعتراض قرار گرفت که چرا به سبب حکومت ری، امام حسین علیه‌السلام را کشت، گفت: آن کار از جانب خدا مقدر شده بود. (16) کعب الاحبار نیز تا زنده بود، غیبگویی می‌کرد که حکومت به بنی‌هاشم نخواهد رسید! (گر چه بعدها، هم عباسیان و هم علویان - مثلا در طبرستان - به حکومت رسیدند.) همین امر را از قول عبدالله بن عمر نیز نقل کرده‌اند که گفته بود: «فاذا رأیت الهاشمی قد ملک الزمان فقد هلک الزمان »(17) هنگامی که دیدی فرد هاشمی‌به حاکمیت رسید، بدان که روزگار بسر آمده است! نتیجه‌ی این انحرافات برای آینده نیز این بود که هیچ‌گاه حرکت امام حسین علیه‌السلام برای اهل سنت، یک قیام علیه فساد قلمداد نشده و تنها آن را یک «شورش» غیر قانونی شناختند. (18).

(صفحه 208)

(1) الفتوح، ج 5، ص 137.

(2) انساب الاشراف، ج 3، ص 171؛ الفتوح، ج 5، صص 145 - 144، تاریخ الطبری، ج 4، ص 304، در عبارات دیگری نیز امام فرمود «ألا ترون أن الحق لا یعمل و ان الباطل لا یتناهی عنه» تاریخ الطبری، ج 4، ص 305، ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ابن‌عساکر، ص 214. همچنین امام فرموده بود «فان السنة قد أمیتت و ان البدعة قد أحییت» تاریخ الطبری، ج 4، ص 266.

(3) الفتوح، ج 4، ص 237؛ الامامة و السیاسة، ج 1، ص 183.

(4) لسان المیزان، ج 3، ص 151 (چاپ جدید: ج 3، ص 504)؛ در ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام، (ص 88) عبارت چنین است: کان شمر بن ذی‌الجوشن الضبابی لا یکاد و لا یحضر لاصلوة معنا، فیجیء بعد الصلوة فیصلی ثم یقول: الله اغفرلی، فانی کریم لم تلدین اللئام. قال: فقلت: له انک لسی ء الرأی یوم تسارع الی قتل ابن‌بنت رسول الله صلی الله علیه و آله قال: دعنا منک یا أبااسحاق فلو کنا کما تقول و اصحابک کنا شرا من الحمیر السقاءات..

(5) الفتوح، ج 5، ص 98.

(6) تاریخ الطبری، ج 4، ص 289؛ همین تبلیغات بود که بسیای از مردم، بخصوص مردم شام، امام حسین علیه‌السلام را خارجی (خروج بر امام) دانسته و تکفیر می‌کردند.

(7) همان، ص 275.

(8) همان، ص 331.

(9) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 167، ابن‌عمر طبق گفته خود معاویه شخصی ترسو بود (ابن‌اعثم، ج 4، ص 260) او به امام حسین علیه‌السلام نیز گفت: خروج نکن و صبور باش و داخل در صلحی شو که همه‌ی مردم در آن داخل شدند. نک: الفتوح، ج 5، ص 39؛ ترجمة الامام

الحسين علیه‌السلام ص 166.
(10) الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 17.
(11) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 58.
(12) الاوائل، عسکری، ج 2، ص 125.
(13) فضل الاعتزال و طبقات المعتزله، ص 143.
(14) الامامة و السیاسة، ج 1، صص 183،187.
(15) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ص 79.
(16) طبقات الکبری، ج 5، ص 148.
(17) ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام ابن‌عساکر، ص 193.
(18) تاریخ اسلام، دانشگاه کمبریج، ج 1، ص 81 (متن انگلیسی) ونک: الاختلاف فی اللفظ 47-49.

آثار سیاسی رخداد کربلا در جامعه‌ی شیعه
واقعه‌ی کربلا از حوادث تعیین کننده در جریان تکوین شیعه در تاریخ است. پیش از این اشاره شد که مبانی تشیع، بویژه اساسی‌ترین اصل آن، یعنی امامت، در خود قرآن و سنت یافت می‌شود. اما جدایی تاریخی شیعه از دیگر گروه‌های موجود در جامعه، به تدریج صورت گرفت است. سنت و اندیشه‌ای که از از دوره‌ی خلافت امام علی به یادگار ماند، تا حدود زیادی شیعه را از لحاظ فکری انسجام بخشید. حمایت امویها از اسلام ساخته‌ی خودشان که سیاست گزاری‌های معاویه، اجازه نداده بود ماهیت و فاصله‌ی آن با اسلام واقعی آشکار شود، در جریان به خلافت رسیدن یزید وضوح بیشتری یافت. در جریان حادثه‌ی کربلا جدایی تاریخی شیعه از سایر گروههایی که تحت تأثیر اسلام مورد حمایت امویان بودند. قطعی شد. از آن پس تشخیص و تشخص شیعه از دیگر گروه‌ها - گروهی که پیروی از سنت و سیره‌ی علی علیه‌السلام جانشینان او می‌کردند - کاملا مطمئن بود.
در میان شیعیان، گروهی از هر حیث تابع ائمه علیهم‌السلام و آنها را وصی پیامبر صلی الله علیه وآله و منتخب او می‌دانستند. از سوی دیگر گروههایی از مردم عراق و بعضی از مناطق دیگر تنها برتری علویان را بر امویان در نظر داشته و تشیع آنها در همین حد بود. افرادی که در کربلا در کنار امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسیدند، از شیعیانی بودند که امامت را تنها حق علی علیه‌السلام و فرزندانش می‌دانستند. خود امام علیه‌السلام در موارد متعددی از مردم خواست تا حق را به اهلش بسپارند و او را یاری کنند؛ زیرا امویان غاصب این حق هستند. (1) در موردی فرمود: «أیها الناس أنا ابن‌بنت رسول‌الله و نحن أولی بولایة هذه الامور علیکم من هؤلاء المدعین ما لیس لهم. (2) و در جای دیگر فرمود: «و انا احق من غیری لقرابتی من رسول‌الله.» (3).
علاوه بر امام، یارانش در فرصت‌های مختلفی این اعتقاد را با نثر و نظم بیان کردند. مسلم به ابن‌زیاد گفت: به خدا سوگند، معاویه خلیفه‌ی به حق نیست، بلکه با
(صفحه 209)
حیله‌گری بر وصی پیامبر صلی الله علیه و آله غلبه کرده و خلافت را غصب کرده است. (4) عبدالرحمان بن عبدالله یزنی، یاران امام حسین علیه‌السلام در کربلا، می‌گفت:
أنا بن عبدالله من آل یزن
دینی علی دین حسین و حسن (5)

من فرزند عبدالله از آل یزن بوده و دینم همان دین حسین و حسن است.
همچنین حجاج بن مسروق خطاب به امام حسین علیه‌السلام می‌گفت:
ثم أباک ذی الندی علیا
ذلک الذی نعرفه وصیا (6).
نافع بن هلال بجلی در شعری می‌گفت:
أنا الغلام التممی البجلی
دینی علی دین حسین و علی (7)
من از بنی‌تمیم و بلجی هستم و دینم همان دین حسین و - پدرش - علی است.
عثمان بن علی بن ابی طالب - رحمهم الله - نیز در شعری میگفت:
انی أنا عثمان ذو المفاخر
شیخی علی ذولافعال الطاهر
وابن عم النبی الطاهر
أخو حسین خیرة الاخائر
و سید الکبار و الاصاغر
بعد الرسول و الوصی الناصر (8).
من عثمان صاحب مفاخر هستم. آقایم علی، صاحب کارهای پاک و طاهر است، من پسر عم پیامبر صلی الله علیه و آله طاهر هستم. برادر حسین که برگزیده‌ترین است. سید بزرگان و کوچکان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی هستم. نافع بن هلال می‌گفت: أنا الجملی و انا علی دین علی. شخصی از سپاه دشمن در برابرش گفت: أنان علی دین عثمان. (9)
از این اشعار و نیز اشعاری که از عباس بن علی علیه‌السلام و دیگران نقل شده، بخوبی می‌توان اعتقاد شیعی یاران امام را، نه در حد طرفداری سیاسی، بلکه بعد اعتقادی آن را، بخوبی درک کرد.
(صفحه 211)
(1) انساب الاشراف، ج 3، ص 170؛ الفتوح، ج 5، ص 135.
(2) الفتوح، ج 5، ص 137.
(3) همان، ج 5، صص 145، 144.
(4) همان، ج 5، ص 98.
(5) همان، ج 5، ص 194.
(6) همان، ج 5، ص 199.
(7) همان، ج 5، ص 201.
(8) همان، ج 5، ص 206.
(9) تاریخ الطبری، ج 4، صص 336،331.

عدد چهل
نخستين مسأله‌اى كه در ارتباط با «اربعين» جلب توجه مى‌كند. تعبير اربعين در متون دينى است. ابتدا بايد نكته‌اى را به عنوان مقدمه يادآور شويم:
اصولا بايد توجه داشت كه در نگرش صحيح دينى، اعداد نقش خاصى به لحاظ عدد بودن، در القاى معنا و منظور خاص ندارند؛ به اين صورت كه كسى نمى‌تواند به صرف اين كه در فلان مورد يا موارد، عدد هفت يا دوازده يا چهل يا هفتاد به كار رفته، استنباط و استنتاج خاصى داشته باشد.
اين يادآورى، از آن روست كه برخى از فرقه‌هاى مذهبى، بويژه آنها كه تمايلات «باطنى‌گرى» داشته يا دارند و گاه و بيگاه خود را به شيعه نيز منسوب مى‌كرده‌اند، مروج چنين انديشه‌اى درباره‌ى اعداد يا نوع حروف بوده و هستند.
در واقع، بسيارى از اعدادى كه در نقلهاى دينى آمده، مى‌تواند بر اساس يك محاسبه‌ى الهى باشد، اما اين كه اين عدد در موارد ديگرى هم كاربرد دارد و بدون يك مستند دينى مى‌توان از آن در ساير موارد استفاده كرد، قابل قبول نيست. به عنوان نمونه، در دهها مورد در كتابهاى دعا، عدد صد بكار رفته كه فلان ذكر را صد مرتبه بگوييد، اما اين دليل بر تقدس عدد صد به عنوان صد نمى‌شود. همينطور ساير عددها. البته ناخواسته براى مردم عادى، برخى از اين اعداد طى روزگاران، صورت تقدس به خود گرفته و گاه سوء استفاده‌هاى هم از آن‌ها مى‌شود.
تنها چيزى كه درباره‌ى برخى از اين اعداد مى‌شود گفت آن است كه نشانه‌ى كثرت
(صفحه 212)
است. به عنوان مثال، درباره‌ى هفت چنين اظهار نظرى شده است. بيش از اين هر چه گفت شود، نمى‌توان به عنوان يك استدلال به آن نظر كرد.
مرحوم اربلى، از علماى بزرگ اماميه، در كتاب كشف الغمه فى معرفة الائمة در برابر كسانى كه به تقدس عدد دوازده و بروج دوازده‌گانه براى اثبات امامت ائمه‌ى اطهار عليهم‌السلام استناد كرده‌اند، اظهار مى‌دارد، اين مسأله نمى‌تواند چيزى را ثابت كند؛ چرا كه اگر چنين باشد، اسماعيليان يا هفت امامى‌ها، مى‌توانند دهها شاهد - مثل هفت آسمان - ارائه دهند كه عدد هفت مقدس است، كما اين كه اين كار را كرده‌اند.

عدد «اربعین» در متونی دینی

یکی از تعبیرهای رایج عددی، تعبیر اربعین است که در بسیاری از موارد به کار رفته است. یک نمونه آن که سن رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در زمان مبعوث شدن، چهل بوده است. گفته شده که عدد چهل در سن انسانها، نشانه‌ی بلوغ و رشد فکری است. گفتنی است که برخی از انبیاء در سنین کودکی به نبوت رسیده‌اند. از ابن‌عباس (گویا به نقل از پیامبر صلی الله عیه و آله) نقل شده که اگر کسی چهل ساله شد و خیرش بر شرش غلبه نکرد، آماده‌ی رفتن به جهنم باشد. در نقل آمده است که، مردمان طالب دنیایند تا چهل سالشان شود. پس از آن در پی آخرت خواهند رفت. (1).

در قرآن آمده است «میقات» موسی با پروردگارشان در طی چهل روز حاصل شده است. در نقل است که، حضرت آدم چهل شبانه‌روز بر روی کوه صفا در حال سجده بود. (2) درباره‌ی بنی‌اسرائیل هم آمده که برای استجابت دعای خود چهل شبانه‌روز ناله و ضجه می‌کردند. (3) در نقلی آمده است که اگر کسی چهل روز خالص برای خدا باشد، خداوند او را در دنیا زاهد کرده و راه و چاه زندگی را به او می‌آموزد و حکمت را در قلب و زبانش جاری می‌کند. بدین مضمون روایات فراوانی وجود دارد. چله‌نشینی صوفیان هم درست یا غلط، از همین بابت بوده است. علامه‌ی مجلسی در این باره که

(صفحه 213)

برگرفتن چهل‌نشینی از حدیث مزبور نادرست است در«بحار» به تفصیل سخن گفته است. اعتبار حفظ چهل حدیث که در روایات فراوان دیگر آمده، سبب تألیف صدها اثر با عنوان اربعین در انتخاب چهل حدیث و شرح و بسط آنها شده است. در این نقلها آمده است که اگر کسی از امت من، چهل حدیث حفظ کند که در امر دینش از آنها بهره برد، خداوند در روز قیامت او را فقیه و عالم محشور خواهد کرد. در نقل دیگری آمده است که امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: «اگر چهل مرد با من بیعت می‌کردند، در برابر دشمنانم می‌ایستادم. (4) مرحوم کفعمی نوشته است: زمین از یک قطب، چهار نفر از اوتاد و چهل نفر را ابدال و هفتاد نفر نجیب، هیچگاه خالی نمی‌شود. (5) درباره‌ی نطفه هم تصور بر این بوده که بعد از چهل روز علقه می‌شود. همین عدد در تحولات بعدی علقه به مضغه تا تولد در نقلهای کهن بکار رفته است، گویی که عدد چهل مبدأ یک تحول دانسته شده است. در روایت است که کسی که شرابخواری کند، نمازش تا چهل

روز قبول نمی‌شود. و نیز در روایت است که کسی که چهل روز گوشت نخورد، خلقش تند می‌شود. نیز در روایت است که کسی که چهل روز طعام حلال بخورد، خداوند قلبش را نورانی می‌کند. نیز رسول‌خدا فرمود: کسی که لقمه‌ی حرامی بخورد، تا چهل روز دعایش مستجاب نمی‌شود. (6) اینها نمونه‌ای از نقلهایی بود که عدد اربعین در آنها به کار رفته است.

(1) مجموعه‌ی ورام، ص 35.

(2) مستدرک وسائل ج 9، ص 329.

(3) مستدرک ج 5، ص 239.

(4) الاحتجاج، ص 84.

(5) بحار ج 53، ص 200.

(6) مستدرک وسائل، ج 5، ص 217.

اربعین امام حسین
باید دید در کهن‌ترین متون مذهبی ما، از «اربعین» چگونه یاد شده است. به عبارت دیگر دلیل برزگداشت اربعین چیست؟ مهمترین نکته درباره‌ی اربعین، روایت امام عسکری علیه‌السلام است. حضرت در روایتی که در منابع مختلف از ایشان نقل شده فرموده‌اند: نشانه‌های مؤمن پنج چیز است: 1- خواندن پنجاه و یک نماز (17 رکعت نماز واجب به اضافه 11 نماز شب به اضافه 23 نوافل) 2- زیارت اربعین 3- انگشتری در دست

راست 4- وجود آثار سجده بر پیشانی 5- بلند خواندن بسم الله در نماز.
این حدیث تنها مدرک معتبری است که جدای از خود زیارت اربعین که در منابع دعایی آمده، به اربعین امام حسین علیه‌السلام و بزرگداشت آن روز تصریح کرده است.
ما این که منشأ اربعین چیست، باید گفت، در منابع به این روز به دو اعتبار نگریسته شده است. نخست روزی که اسرای کربلا ازشام به مدینه مراجعت کردند. دوم روزی که جابر بن عبدالله انصاری، صحابی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مدینه به کربلا وارد شد تا قبر ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام را زیارت کند. شیخ مفید در مسارالشعیه که در ایام موالید و وفیات ائمه اطهار علیهم‌السلام است، اشاره به روز اربعین کرده و نوشته است: این روزی است که حرم امام حسین علیه‌السلام، از شام به سوی مدینه مراجعت کردند. نیز روزی است که جابر بن عبدالله برای زیارت امام حسین علیه‌السلام وارد کربلا شد.
کهن‌ترین کتاب دعایی مفصل موجود، کتاب مصباح المتهجد شیخ طوسی از شاگردان شیخ مفید است که ایشان هم همین مطلب را آورده است. شیخ طوسی پس از یاد از این که روز نخست ماه صفر روز شهادت زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام و روز سوم ماه صفر، روز آتش زدن کعبه توسط سپاه شام در سال 64 هجری است، می‌نویسد: بیستم ماه صفر (چهل روز پس از حادثه‌ی کربلا) روزی است که حرم سید ما ابا عبدالله الحسین از شام به مدینه مراجعت کرد و نیز روزی است که جابر بن عبدالله انصاری، صحابی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله از مدینه وارد کربلا شد تا قبر حضرت را زیارت کند. او نخستین کس از مردمان بود که امام حسین علیه اسلام را زیارت کرد. در چنین روزی زیارت آن حضرت مستحب است و آن زیات اربعین است.(1) در همانجا آمده است که وقت خواندن زیارت اربعین، هنگامی است که روز بالا آمده است.

در کتاب نزهة الزاهد هم که در قرن ششم هجری تألیف شده، آمده: در بیستم این ماه بود که حرم محترم حسین از شام به مدینه آمدند. (2) همین‌طور در ترجمه‌ی فارسی فتوح ابن‌اعثم (3) و کتاب مصباح کفعمی که از متون دعایی بسیار مهم قرن نهم هجری است.
(صفحه 215)
این مطلب آمده است. برخی استظهار کرده‌اند که عبارت شیخ مفید و شیخ طوسی، بر آن است که روز اربعین، روزی است که اسرا از شام به مقصد مدینه خارج شدند نه آن که در آن روز به مدینه رسیدند (4) به هر روی، زیارت اربعین از زیارت‌های مورد وثوق امام حسین علیه‌السلام است که از لحاظ معنا و مفهوم قابل توجه است.
(1) مصباح المتهجد، ص 787.
(2) نزهة الزاهد، ص 241.
(3) الفتوح ابن‌اعثم، تصحیح مجد طباطبایی، ص 916.
(4) لؤلؤ و مرجان، ص 154.

بازگشت اسیران به مدینه یا کربلا
اشاره کردیم که شیخ طوسی، بیستم صفر یا اربعین را، زمان بازگشت اسرای کربلا از شام به مدینه دانست است. باید افزود که نقلی دیگر، اربعین را بازگشت اسرا از شام را به «کربلا» تعیین کرده است. تا اینجا، از لحاظ منابع کهن، باید گفت اعتبار سخن نخست بیش از سخن دوم است. با این حال، علامه‌ی مجلسی پس از نقل هر دو این‌ها، اظهار می‌دارد: احتمال صحت هر دوی اینها (به لحاظ زمانی) بعید می‌نماید. (1) ایشان این تردید را در کتاب دعایی خود زادالمعاد هم عنوان کرده است. با این حال، در متون بالنسبه قدیمی، مانند لهوف و مثیر الاحزان آمده است که اربعین، مربوط به زمان بازگشت اسرا، از شام به کربلاست. اسیران، از راهنمایان خواستند تا آنها را از کربلا عبور دهند.
باید توجه داشت که این دو کتاب، در عین حال که مطالب مفیدی دارند، از جهاتی، اخبار ضعیف و داستانی هم دارند که برای شناخت آنها باید با متون کهن‌تر مقایسه شده و اخبار آنها ارزیابی شود. این نکته را هم باید افزود که منابعی که پس از لهوف، به نقل از آن کتاب این خبر را نقل کرداند، نباید به عنوان یک منبع مستند و مستقل، یاد شوند. کتابهایی مانند حبیب السیر که به نقل از خبر بازگشت اسرا به کربلا آورده‌اند، (2) نمی‌توانند مورد استناد قرار گیرند.
در اینجا مناسب است دو نقل را درباره‌ی تاریخ ورود اسرا به دمشق یاد کنیم. نخست نقل ابوریحان بیرونی است که نوشته است: در نخستین روز ماه صفر، أدخل
(صفحه 216)
رأس الحسین علیه‌السلام مدینة دمشق، فوضعه یزید لعنه الله بین یدیه و نقر ثنایاه بقضیب کان فی یده و هو یقول:
لست من خندف ان لم أنتقم
من بنی‌أحمد، ما کان فعل
لیت أشیاخی ببدر شهدوا
جزع الخزرج من وقع الاسل
فاهلوا و استهلوا فرحا
ثم قالوا: یا یزید لاتشل
قد قتلنا القرن من أشیاخهم
و عدلناه ببدر، فاعتدل (3).
دوم سخن عماد الدین طبری در کامل بهائی است که رسیدن اسرا به

دمشق را در 16 ربیع‌الاول دانسته - یعنی 66 روز پس از عاشورا - که طبیعی‌تر می‌نماید.

(1) بحار ج 101 ص 335 - 334.

(2) نفس المهموم ترجمه‌ی شعرانی، ص 269.

(3) الآثار الباقیه، ص 422.

میرزا حسین نوری و اربعین

علامه میرزا حسین نوری از علمای برجسته‌ی شیعه، و صاحب کتاب مستدرک الوسائل در کتاب لؤلؤ و مرجان در آداب اهل منبر به نقد و ارزیابی برخی از روضه‌ها، و نقلهایی پرداخته که به مرور در جامعه‌ی شیعه رواج و به نظر وی از اساس، نادرست بوده است. یکی از مسائل مورد توجه به این عالم جلیل القدر، بحث از اربعین است. ایشان این عبارت سید بن طاوس در لهوف را نقل کرده است. که اسرا در بازگشت از شام، از راهنمای خود خواستند تا آنها را به کربلا ببرد؛ و سپس به نقد آن پرداخته است.

نخستین نقد این که خود سید بن طاوس در کتاب شریف اقبال الاعمال پس از اشاره به این خبر، نوشته است: چنین چیزی بعید است، چرا که ابن‌زیاد، نامه به یزید نوشته درباره‌ی اسرا کسب تکلیف کرده بود و تا جواب نرسید آنها را از کوفه به شام نفرستاد. چگونه ممکن است که در فاصله چهل روز آنها این راه را رفته و برگشته باشند؟ (1) به علاوه شیخ مفید در ارشاد، در خبر بازگشت اسرا، اصلا اشاره‌ای به این که اسرا به عراق بازگشتند ندارد. همین‌طور ابومخنف راوی مهم شیعه هم اشاره‌ای در مقتل الحسین خود به این مطلب ندارد. در منابع کهن تاریخ کربلا هم مانند انساب الاشراف، اخبار الطوال، و طبقات الکبری اثری از این خبر دیده نمی‌شود. روشن است که حذف

(صفحه 217)

عمدی آن معنا ندارد؛ زیرا برای چنین حذف و تحریفی، دلیل وجود ندارد. افزون بر اینها، خبر زیارت جابر، در کتاب بشارة المصطفی آمده، اما به ملاقات وی با اسرا اصلا اشاره نشده است. مرحوم نوری نقدهای دیگری هم بر خبر بازگشت اسرا از شام به کربلا در اربعین حسینی دارد که در این مختصر جای نقل آنها نیست. مرحوم حاج شیخ عباس قمی هم، به تبع استاد خود نوری، داستان آمدن اسرای کربلا را در اربعین از شام به کربلا نادرست دانسته است. (2) در دهه‌های اخیر مرحوم محمد ابراهیم آیتی هم در کتاب بررسی تاریخ عاشورا بازگشت اسرا را به کربلا انکار کرده است. (3).

(1) لؤلؤ و مرجان، ص 152.

(2) منتهی الامال، ج 1، صص 818 -817.

(3) بررسی تاریخ عاشورا، صص 149 -148.

شهید قاضی طباطبائی و اربعین
شهید محراب مرحوم حاج سید محمد علی قاضی طباطبائی رحمة الله علیه، کتاب مفصلی با نام تحقیق درباره‌ی اولین اربعین حضرت سیدالشهداء درباره‌ی اربعین نوشت. هدف ایشان از نگارش این اثر آن بود تا ثابت کند، آمدن اسرای از شام به کربلا در نخستین اربعین، بعید نیست. این کتاب که ضمن نهصد صفحه چاپ شده، مشتمل بر تحقیقات حاشیه‌ای فراوانی درباره‌ی کربلاست که بسیار مفید و جالب است. اما به نظر می‌رسد در اثبات نکته‌ی مورد نظر چندان موفق نبوده است.
ایشان در باره‌ی این اشکال که امکان ندارد اسرا ظرف چهل روز از کربلا به کوفه، از آنجا به شام و سپس از شام به کربلا بازگشته باشند، هفده نمونه از مسافرتها و مسیرها و زمانهای که برای آن راه در تاریخ آمده را به تفصیل نقل کرده‌اند. در این نمونه‌ها آمده است که مسیر کوفه تا شام و به عکس از یک هفته تا ده داوزده روز طی می‌شده و بنابراین، این ممکن است که در یک چهل روز، چنین مسیر رفت و برگشتی طی شده باشد. اگر این سخن بیرونی هم درست باشد که سر امام حسین علیه‌السلام روز اول صفر وارد دمشق شده، می‌توان اظهار کرد که بیست روز بعد، اسرا می‌توانستند در کربلا باشند.
باید به اجمال گفت: بر فرض که طی این مسیر برای یک کاروان، در چنین زمان کوتاهی، با آن همه زن و بچه ممکن نباشد، باید توجه داشت که آیا اصل این خبر در
(صفحه 218)
کتابهای تاریخ آمده است یا نه. تا آنجا که می‌دانیم، نقل این خبر در منابع تاریخی، از قرن هفتم به آن سوی تجاوز نمی‌کند. به علاوه، علمای بزرگ شیعه، مانند شیخ مفید و شیخ طوسی، نه تنها به آن اشاره نکرده‌اند، بلکه به عکس آن تصریح کرده و نوشته‌اند: روز اربعین روزی است که حرم امام حسین علیه‌السلام وارد مدینه شده یا از شام به سوی مدینه خارج شده است.
آنچه می‌ماند این است که نخستین زیارت امام حسین علیه‌السلام در اربعین - البته پس از اهل بیت - توسط جابر بن عبدالله انصاری صورت گرفته و از آن پس ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام که از هر فرصتی برای رواج زیارت امام حسین علیه‌السلام بهره می‌گرفتند، آن روز را که نخستین زیارت در آن انجام شده، به عنوان روزی که زیارت امام حسین علیه‌السلام در آن مستحب است، اعلام فرمودند. متن زیارت اربعین هم از سوی آن

حضرت انشاء شده و با داشتن آن مضامین عالی، شیعیان را از زیارت آن حضرت در این روز برخوردار می‌کند. اهمیت خواندن زیارت اربعین تا جایی است که از علائم شیعه دانسته شده است، درست آن گونه که بلند خواندن بسم الله در نماز و خواندن پنجاه و یک رکعت در نماز در شبانه روز در روایات بیشماری، ازعلائم شیعه بودن عنوان شده است.
یک جمله از زیارت اربعین را تبرکا نقل می‌کنیم. در بخشی از این زیارت درباره‌ی هدف امام حسین علیه‌السلام از این نهضت آمده است:«...و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالة و حیرة الضلالة و قد توازر علیه من غرته الدنیا و باع حظه بالارذل الادنی».
خدایا، امام حسین علیه‌السلام همه چیزش را برای نجات بندگانت از نابخردی و سرگشتگی ضلالت در راه تو داده در حالی که مشتی فریب خورده که انسانیت خود را به دنیای پست فروخته‌اند بر ضد وی شوریده آن حضرت را به شهادت رساندند.
باید مطلب دیگری را هم درباره‌ی اربعین افزود. برخی از روایاتی که در باب زیارت امام حسین علیه‌السلام در کتاب کامل الزیارات ابن‌قولویه آمده، گریه‌ی چهل روزه‌ی آسمان و زمین و خورشید و ملائکه را بر امام حسین علیه‌السلام یادآور شده است. (1).

(1) اربعین شهید قاضی، ص 386.

حکمت شهادت امام حسین
جنبش کربلا به عنوان یک نهضت مقدس مذهبی و یک حرکت سیاسی از نوع انقلابی آن، پایدارترین جنبش سیاسی، مذهبی، در فرهنگ شیعه است. این جنبش، نهضتی در جهت احیای احکام دین، زدودن انحرافات دینی و سیاسی و جایگزین کردن حکومتی علوی و امامتی بجای نظام اموی بوده است. جنبش کربلا از زاویه‌ی دستیابی به اهداف خود حاوی نوعی شکست از یک سو و نوعی پیروزی از سوی دیگر بود. شکست سیاسی با توجه به پذیرفتن این که هدف، سرنگونی حکومت اموی و ایجاد دولتی علوی بوده است. پیروزی معنوی به دلیل استوار کردن آرمان‌های معنوی اصیل و دینی در جامعه‌ی اسلامی. اگر کسی سرنگونی حکومت اموی را در شمار اهداف امام حسین علیه‌السلام نیاورد، مفهوم «شکست سیاسی» برایش نامفهموم است.
حقیقت آن است که جنبش کربلا را باید آخرین تلاش سیاسی ممکن برای بازگرداندن حکومت به آل علی علیه‌السلام تلقی کرد. توضیح این معنا، نیاز به شرح بیشتری دارد. کمترین تردیدی وجود ندارد که امام علی علیه‌السلام حق خویش را پس از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله از دست رفته می‌دید، اما به دلایلی سکوت کرد. پس از عمر، انتظار آن را داشت تا حق به حقدار بازگردد. در این باره خود و شیعیانش نظیر مقداد و عمار تلاش کردند، اما این تلاشها به جایی نرسید. پس از آن در دوره‌ی عثمان، امام چنین احساس کرد که در شرایط جدید، رهبری جامعه چشم‌انداز موفقی ندارد. با این حال اصرار مردم او را
(صفحه 220)
امیدوار کرد. این امید طی چهار سال و نه ماه اقدامات سخت امام برای رهبری صحیح بر باد رفت. تلاش محدود و نومیدانه امام حسن علیه‌السلام هم بسرعت در هم شکست شد. اکنون باید انتظار بیست ساله‌ای تا مرگ معاویه مطرح می‌شد. امام حسین علیه‌السلام این مدت را صبر کرد گرچه در این مدت اعتراضاتی بر معاویه در زمینه‌های سیاسی بویژه قتل برخی شیعیان داشت.
در سالهای آخر حیات ننگین معاویه سخن از ولایتعهدی یزید به میان آمد. امام حسین علیه‌السلام مخالفت کرد، اما چندان امیدی نبود. با این حال امام در مقام امامت نمی‌توانست تحمل کند.
با روی کار آمدن یزید، امام از روی اعتراض به مکه آمد. در اینجا بود که روزنه‌ی امیدی از سمت شرق گشوده شده. عراق چندبار تجربه‌ی

نامیمونی را پشت سر گذاشته بود. اما چه می‌شد کرد. اگر قرار بود اقدامی صورت گیرد. نه در شام و حجاز بکله فقط در عراق ممکن بود. آیا ممکن بود تا یکبار دیگر به کمک مسلمانان عراق که شیعیان در آن بودند حکومت اموی را سرنگون کرد و دولت علوی را سرپا نمود؟ ظاهر امر، یعنی حمایت‌های گسترده‌ای که خبر آنها به امام رسید این امر را تا اندازه‌ای تأیید می‌کرد. امام فرصت را از دست نداد، اما وقتی به کوفه نزدیک شد، اوضاع دگرگون شده بود. او در برابر سپاه ابن‌زیاد قرار گرفت. سخن از تسلم شدن و بیعت با یزید بود، امام نپذیرفت. نتیجه آن شد که همراه یاران محدودش در سرزمین کربلا به شهادت رسید.
این توضیح در شرح سخنی است که چند سطر قبل به آن اشاره کردیم وآن این که کربلا آخرین تلاش سیاسی ممکن برای دستیابی به دولتی علوی در جامعه‌ای بود که به عنوان جامعه‌ی مسلمانان! شناخته می‌شد.
در کربلا برجستگان خاندان طالبیان به شهادت رسیدند. از مردان برجسته‌ی این خاندان در آن شرایط جز محمد بن حنفیه و علی بن الحسین علیه‌السلام و عبدالله بن جعفر و تنی چند نفر دیگر کسی زنده نماند. بنابراین، باید گفت تا چه اندازه این اقدام برای از بین بردن تمامی خاندان پیامبر علیهم‌السلام خطرناک بوده است. اکنون باقی مانده‌ی این خاندان،
(صفحه 221)
چه می‌باید می‌کرد؟ اگر کسی با زندگی امام سجاد علیه‌السلام آشنا باشد می‌تواند به راحتی بگوید که امام با سیاست نظامی به طور کامل خداحافظی کرد. اقدام به حرکتی سیاسی - نظامی، در آن شرایط خاتمه یافته فرض شد. امام نه در اندیشه‌ی سامان دادن قیام شیعی دیگری بود و و نه در این مدت با جنبشهای سیاسی - نظامی مخالفت اموی و حتی هوادار علویان همکاری کرد، گرچه شاید همدردی داشت. اصرار امام در این باره تا اندازه‌ای بود که در مدینه توانست در حد شخصیتی مقبول به کار عملی پرداخته و همه را از سفره‌ی پربرکت علمی خویش بهره‌مند سازد. به نظر می‌رسد اگر اندکی بوی سیاست از اقدامات امام بر می‌آمد، اکنون آن همه تعریف و تمجید از امام را در کلام ابن‌شهاب زهری و امثال او نداشتیم. با وجود این برخورد، امام همچنان برای شیعیان به عنوان امام باقی ماند. فقه امام، دعای امام و شخصیت امام در شیعه به عنوان یک الگوی امامت شیعی پذیرفته شد.
پس از رحلت امام سجاد علیه‌السلام حرکت شیعی دو بخش شد. بخشی که همان مشی پدر را دنبال می‌کرد و بخشی که اعتقاد به مشی انقلابی داشت. رهبری بخش نخست در دست فرزند ارشد امام سجاد علیه‌السلام یعنی امام باقر علیه‌السلام (رحلت در سال 114یا 117) قرار گرفت و بخش دیگر در دست فرزند کوچکتر زید بن علی (رحلت در سال 122) که

در وقت شهادت اندکی بیش از چهل سال داشت. زید احترام برادر را داشت، اما اعتقاد جدی به حرکت انقلابی نیز داشت. در زمانی که او حرکت نظامی خود را آغاز کرد، برادرش رحلت کرده و رهبری شاگردان پدر را با همان سیاست، فرزند برادرش امام صادق علیه‌السلام عهده‌دار بود. فضای شیعی کوفه دو قسمت شد، بخشی به طرفداری زید، معتقد به مشی انقلابی بود و بخشی به تبعیت امام صادق علیه‌السلام همان سیاست امام سجاد علیه‌السلام و امام باقر علیه‌السلام را دنبال می‌کردند. حرکت دوم با همه‌ی احترامی که برای زید قایل بود و از نظر شخصیتی او را می‌ستود، و حتی انگیزه‌ی او را در این قیام انگیزه‌ای خالص تلقی می‌کرد، اعتقادی به مشی انقلابی نداشت. این حرکت از نظر امام صادق علیه‌السلام که اکنون سامانده شیعیان امامی شده بود، به راهی جز شهادت خاتمه نمی‌یافت.
نکته‌ی جالب آن است که زید که عدم همراهی بخشی از شیعیان را دید، و یا به دلیل
(صفحه 222)
اندکی یاران، از همه‌ی گروهها دعوت به همکاری کرد. شواهد فراوانی وجود دارد که از همه‌ی فرقه‌ها، در قیام او حضور داشته و با او احساس همدردی کرده‌اند.
این مسأله، یعنی همراهی غیر شیعیان خروج از چهارچوبی بود که شیعه برای خود ایجاد کرده بود. شیعه، از پس از کربلا اعتمادش را به پدیده‌ای به نام جامعه‌ی عمومی مسلمانان از دست داده بود. به سخن دیگر آنها را خارج شده‌ی کامل از خطی می‌دانست که خط اصیل اسلامی بود. اکنون زید از این چهارچوب خارج شده بود و حتی کسانی از خوارج، مرجئه و حتی معتزله در قیامش مشارکت می‌کردند. اگر شیعیان امامی نیز بنای آن داشتند تا «اصحاب سیف» باشند، راهی جز آنچه زید انتخاب کرد نداشتند. از سوی دیگر جمعیت محدود شیعه توان برپایی جنبشی فراگیر را نداشت.
در این میان مشکل آن بود که اگر قرار بود تا جنبشی با همکاری همه‌ی فرقه‌ها برپا شود، علاوه بر آنکه پایدرای آن در معرض تردید بود، ضرورت داشت تا تشیع از چهارچوبه‌ی اعتقادی و فقهی خویش فاصله بگیرد. افزون بر اینها، اگر چنین جنبشی موفق به تشکیل حکومت می‌شد، در فردای پیروزی راهی جز راهی که بنی‌عباس رفتند، نمی‌توانست برود. می‌دانیم که بنی‌عباس جنبشی شیعی را سامان دادند. وقتی بر سر کار آمدند، نمی‌توانستند در یک جامعه‌ی سنی حکومت شیعی داشته باشند. تنها ممکن بود با اقدامی بسیار خشونت‌بار جامعه را به جبر به راه دیگری بازگرداند.
با این مقدمه، اکنون سؤال این است که با مشی و طریقی که شیعه‌ی امامی در پیش گرفته و نه به عنوان اصحاب السیف بلکه به عنون اصحاب

الامامه شناخته شد، جنبش کربلا تحت چه عنوانی و با چه تحلیلی در شیعه باقی ماند؟ به سخن دیگر، کربلا برای زیدیان، سر فصل جنبشی انقلابی از نوع نظامی آن بود که با حرکت زید و فرزندش یحیی دنبال شد، کربلا برای شیعه‌ی امامی چگونه تحلیلی یافت؟
ما فرض را بر این گذاشته‌ایم که اصولا دو نگرش در برخورد با حادثه‌ی کربلا بوده، و میانه‌ی این دو نگرش، دیدگاههای دیگری که به این سو یا آن سو متمایل است.یکی حادثه‌ی کربلا را صرفا حادثه‌ای اختصاصی برای امام حسین علیه‌السلام با اهداف خاصی دانسته
(صفحه 223)
است. نگرش دوم جنبش کربلا را جنبشی سیاسی می‌داند که عملا برای سرنگونی حکومت یا هر هدف سیاسی دیگر برپا شده بوده است. قصد ما در اینجا بر آن است تا نشان دهیم زمینه‌های رشد برداشتهای صوفیانه چه بوده است. عجالتا این نکته را باید بپذیریم. که هر زمان به دلیل دشواری‌هایی که شیعه در برابر مسائل درونی یا بیرونی خود با آن درگیر بوده، یکی از این بینش‌ها غلبه داشته است. در اینجا روش تاریخی را در بررسی این تحول کنار گذاشته بیشتر به مسائل فکری می‌پردازیم.

عاطفه و برداشت سیاسی
یکی از جنبه‌های حادثه‌ی کربلا، بعد عاطفی است. می‌دانیم که کربلا به دلیل وضعیت خاص خود در به شهادت رسیدن بیش از شانزده تن از خاندان رسالت و نیز کیفیت خونبار آن، زخمی عمیق و پردامنه بر قلب جامعه‌ی شیعه ایجاد کرد. حادثه از هر جهت جدی و قابل ملاحظه بود. اثر عاطفی آن بلافاصله در شیعه پدیدار شد. توابین نخستین گروهی بودند که تحت تأثیر این بعد قضیه قرار گرفته و از آنچه که خود را مقصر می‌دیدند، بدون آنکه اندیشه‌ی سیاسی روشنی داشته باشند، خود را در معرض شهادت قرار دادند. می‌دانیم که آنان قبل از رفتن به سوی شام، از کوفه بر سر مزار امام حسین علیه‌السلام آمدند و طی چند روز به گریه و زاری پرداختند. چنین امری در جامعه‌ی آن روز پدیده‌ای غریب بوده است. به هر روی شهادت شانزده تن از اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام به آن صورت استثنایی امری سخت بوده و اندوه ناشی از آن در قلوب شیعه به صورت امری پایدار درآمد. با نگاهی به آنچه در احادیث امامان علیهم‌السلام درباره‌ی اقامه‌ی عزاء و زیارت مرقد امام حسین علیه‌السلام وارد شده می‌توان دریافت که به سرعت بعد عاطفی کربلا جای خود را در جامعه‌ی شیعه باز کرده و حتی گروه‌هایی از سنیان را نیز به خود جذب کرد. به مرور عزاداری سالانه آغاز شد. ادبیات شیعی نیز تحت تأثیر این قضیه و سایر رخدادهای خونین که برای شیعیان (اعم از زیدی یا امامی) پیش آمد، ادبیاتی مبتنی بر «مرثیه» شد.
بدبن ترتیب باید در جامعه‌ی شیعه آثار این حرکت عاطفی - ادبی را دنبال کرد. از آن
(صفحه 224)
پس نام امام حسین علیه‌السلام همراه با گریه بوده و عاشورا مهمترین حادثه‌ی غمگینانه (تراژدی) در تاریخ به شمار می‌آمد. گریه برای امام ثوابی بی‌اندازه و رفتن به زیارت مرقد امام حسین علیه‌السلام پاداشی فزون از حد داشت. این بعد عاطفی کم‌کم توسعه‌ی بیشتری یافت و ایام وفیات سایر امامان نیز به عنوان ایام عزاء مطرح شد. جالب است بدانیم که بعدها کاشفی این روضه‌خوانی را به تمامی انبیا تسری داد.
پرداختن به جنبه‌های عاطفی کربلا می‌تواند ما را در بحث مورد نظر کمک کند.
سؤال ما این بود که منشأ برداشت سیاسی و برداشت صوفیانه در حادثه‌ی کربلا چه بوده و کدام یک از این دو در میان شیعه قوت بیشتری داشته

است. این نکته مسلم است که پرداختن به جنبه‌های عاطفی می‌تواند به طور غیر مستقیم خاطره‌ی یک حادثه را زنده کند و به نحوی بار سیاسی آن را انتقال دهد، اما باید توجه داشت که با چنین پرداختی، برداشت مستقیم سیاسی نمی‌توان داشت. مقصود مااز برداشت سیاسی مستقیم آن است که حرکت امام حسین علیه‌السلام به صورت یک الگوی قابل تکرار درآمده باشد. چنین برداشتی با ویژه کردن یک حرکت به لحاظ ماهیت و آثار، به جز در حد کلیات - یعنی ارزش کلی یک اقدام ضد ظلم یا امثال آن - چندان سازگار یا به تعبیر بهتر لااقل همراه نیست.

دو تجربه‌ی صلح و انقلاب
نکته‌ی دیگر آن است که در تشیع امامی، اعمال همه‌ی امامان به یک اندازه حجیت شرعی دارد. پیش از آنکه حادثه‌ی کربلا به وقوع پیوندد، تجربه‌ی صلح امام حسن علیه‌السلام رخ داده بود. آن حادثه کنار آمدن با حکومت ظالم را در شرایط خاص خود توجیه می‌کرد. اگر ما بحثهایی را که درباره‌ی متفاوت شرایط حاکم بر جامعه‌ی اسلامی در دو مقطع صلح امام حسن علیه‌السلام و قیام امام حسین علیه‌السلام مطرح شده بپذیریم، در این صورت حداقل قضیه آن است که دو دستورالعمل متفاوت را در دو شرایط خواهیم داشت. این امر فی حد نفسه، کاری منطقی و معقول است. اما یک پرسش هست و آن این که در دوره‌های بعد، کدام یک از این دو الگو در زندگی سایر امامان تکرار شد؟ همان گونه که در آغاز
(صفحه 225)
بحث اشاره کردبم، امامان شیعه علیهم‌السلام از نقطه نظر مبارزات انقلابی پس از کربلا، راه مسالمت جویانه‌ای را در پیش گرفتند، این در حالی است که امامان زیدی، بر پایه‌ی الگوی نظامی کربلا پیش رفتند. سخن بر سر ارزیابی نتایج این دو حرکت نیست،بلکه بر سر آن است امامان، حرکت خویش را نه بر پایه‌ی مشی انقلابی بلکه بنا به ضرورتی که تشخیص دادند، بر پایه‌ی روشی به ظاهر آرام و مسالمت جویانه قرار دادند. بی‌شبهه این اصلی است که تاریخ آن را تأیید می‌کند. باید توجه داشت که این به معنای پذیرش مشروعیت حکومت وقت نبود، حتی به این معنا نبود که امامان حقانیت خود را برای پست امامت رسمی و سیاسی جامعه انکار می‌کردند، بکله صرفا به این معنا بود که اقدام نظامی و انقلابی خاصی ندارند. همین تجربه را در زندگی فقها و علمای شیعه در دروه‌های مختلف داریم. برای بررسی یک تجربه‌ی تاریخی به مذاکرات شیخ ابراهیم قطیفی با محقق کرکی بر سر همراهی و همکاری با دولت جدید التأسیس صفوی باید توجه کرد. در آنجا پایه‌ی استدلال محقق کرکی که از همکاران دولت صفوی بود، بر تجربه‌ی تاریخی امام حسن علیه‌السلام است. (1).
با این توضیحات می‌توان به نکته‌ی دیگری در باب «برداشت سیاسی» و «برداشت صوفیانه» از حادثه‌ی کربلا رسید و آن این که چنین روشی می‌توانست بار برداشت سیاسی از حادثه‌ی کربلا را کم کرده و بر بار برداشت صوفیانه آن بیفزاید.
در اینجا باید بلافاصله بر این نکته تأکید کنیم که بنای ما بر بیان ویژگیهای

اقدامات امامان نیست. اگر بنا بود چنین چیزی را شرح دهیم حرکت امامان را پس از حادثه‌ی کربلا در دو دوره‌ی «اقدامات علمی» برای تبیین مکتب، تا عهد امام صادق علیه‌السلام و دوره ایجاد سیستم «وکالت» از دوره‌ی امام کاظم علیه‌السلام به بعد تقسیم می‌کردیم. پیش از آن بنی‌عباس سیستم ارسال «داعی» را داشتند، به موازات آنها، شیعه‌ی امامی و به تبع آن، اسماعیلیان نیز این تجربه را دنبال کردند. اما می‌دانیم که این دو حرکت همانند زیدیه، هیچ دوره‌ای را به عنوان دوره‌ی «اقدامات علمی» پشت سر نگذاشتند.

(صفحه 226)

(1) صفویه در عرصه‌ی دین، سیاست و فرهنگ، ج 1، صص 174 -173.

تجربه‌ی سیاست یا فرهنگ
باید توجه داشت که مشی سیاسی امامان به تبع اصالتی که به کار فرهنگی می‌دادند، و در سیاست مداخله جدی نداشتند (بیشتر به امید روزی که بتوانند جامعه‌ای شیعی را شکل دهند و همان زمان نیز آن را در درون جامعه‌ی موجود حفظ و رهبری می‌کردند)، بعدها در شیعه‌ی امامیه این اثر را باقی گذاشت که برای سیاست موجود چندان اعتباری قایل نبود.یعنی شیعه‌ی امامی در اندیشه ظهور امام غایب و به تعبر دیگر امام قائم علیه‌السلام بود. در این صورت لزومی به مداخله‌ی در کار سیاست نداشت. به مرور از باب تقیه و حتی بر اساس شیوه یا که خود شیعیان در نفوذ در دستگاه خلافت از زمان امامان داشته و هر روز بر شدت آن افزوده شده بود، خود را به حکام نزدیکتر کردند. نتیجه آن شد که شیعه، علی رغم داشتن زمینه‌های سیاسی مهم، کم‌کم، رنگ عرفانی به خود گرفت، یا دست کم فقهش از سیاست تهی شد.در چنین وضعیتی شهادت امام حسین علیه‌السلام چه تحلیلی می‌یافت؟ آیا راهی جز تقویب برداشت‌های صوفیانه وجود داشت؟ حمید عنایت می‌نویسد: (و باید این نوشته را با احتیاط پذیرفت)
با گرایش روزافزون شیعه به شیوه‌ی تسلیم طلبانه‌ی تقیه و تن در دادن به نظام حاکم، مسأله‌ی شهادت امام حسین علیه‌السلام به عنوان خود را فدای امت ساختن، با تحکیم هدف مبارز جویانه‌ی شیعه شد(!) در عین حال گریه کردن، و نه ارشاد یا آگاهی‌یابی سیاسی، به عنوان تنها هدف از کل یاد و خاطره‌ی مجاهدت امام حسین علیه‌السلام شناخته شد. این نکته در درجه‌ی اول از نام اغلب مقتلها و تذکره‌های مربوط به واقعه‌ی کربلا برمی‌آید: مفتاح البکاء، طوفان البکاء، محیط البکاء (محیط یعنی دریا و اقیانوس) مثیر الاحزان (برانگیزاننده‌ی غمها) لهوف (سوگهای سوزان). یا بسیار به ندرت به روایاتی که بوی انتقام‌جویی و کینه خواهی سلحشورانه بدهد، برمی‌خوریم. گرایش غالب همانا به دست دادن روایت سوگمندانه و مرثیه‌وار وقایع کربلاست. (1).
گفتنی است که در همه‌ی دوره‌های تاریخی شیعه بوده‌اند کسانی که بر نگرش سیاسی تأکید کرده‌اند، آنچه اهمیت دارد آن است که نگرش غالب چه بوده است.
(صفحه 227)
(1) اندیشه‌ی سیاسی در اسلام معاصر، ص 312.

مفهوم امام
نکته‌ی سومی که ما را در این بحث یاری می‌کند آن است که اصولا «امام» در اندیشه‌ی شیعه‌ی امامی در حوزه‌ی سیاست و معنویت چه جایگاهی دارد؟ می‌دانیم که بجز امام علی علیه‌السلام و فرزندش امام مجتبی علیه‌السلام دیگر امامان هیچ نوع پست سیاسی نداشتند. این استثنا را باید در مورد امام رضا علیه‌السلام نیز بکار ببریم. جز آنکه امام رضا علیه‌السلام آشکارا از پذیرش خواسته‌ی مأمون روی برتافت و تنها به اجبار آن را پذیرفت. افزون بر آن، شرط کرد تا هیچ نوع دخالت اجرایی در امور سیاسی و جز آن نداشته باشد. اکنون پرسش این است که جدا شدن امامان از رهبری سیاسی، چه آثاری بر مفهوم امامت در اندیشه‌ی شیعه بر جای میگذاشت؟ به طور طبیعی نتیجه‌ی آن این بود که بار روحی و معنوی مفهوم امام بیشتر می‌شد. سیر رشد تجرد در مفهوم «ولایت» می‌توانست ناشی از همین تجربه‌ی تاریخی غیر سیاسی بودن مفهوم امام باشد. ولایت در اصل نوعی سرپرستی سیاسی بود (1) که بر پایه ویژگیهای برتر در علم و عمل تعریف می‌شد، اما به موازات ضعف سیاسی آن در مرحله‌ی عمل، بار صوفیانه‌ی آن افزوده شده و بجای کاربرد در حوزه‌ی سیاست، درحوزه‌ی ماوراء طبیعی کاربرد یافت.
عدم درگیر بودن با سیاست به معنای جد آن، حوزه‌ی حدیثی شیعه را به سمت دیگری کشاند. بحث‌هایی که درباره‌ی ویژگیهای امام مطرح شده، و نیز آنچه در پایان حوزه‌ی اقتدار امام آمده، نشان می‌دهد که توجه به ابعاد ماوراء سیاست، بسیار بیشتر از بعد سیاسی به معنای «احکام السلطانیه» است. شاید در این زمینه مهمترین شاهد آن باشد که بحث از امامت در شیعه، به حوزه‌ی کلام سپرده شده و به سخن دیگر در ضمن اصول عقاید درآمد. در حالی که اگر جنبه‌های عملی در آن قوی بود، به حوزه‌ی فقه سپرده می‌شد. در چنین وضعیتی می‌توان تصور کرد که چگونه حادثه‌ای چونان کربلا که آشکارا رنگ سیاسی و نظامی داشته، در روند حرکت تصوف گرایانه در امامت، حل شود.
(صفحه 228)
(1) النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم.

تأثیر غالیان

در زمینه‌ی غیر سیاسی کردن مفهوم امامت و نیز حادثه خونبار کربلا، غالیان هم بی‌سهم نبودند. آنها با نسبت دادن نگرش‌های لاهوتی به امامان، بر تجرد مفهوم امامت از سیاست و واقع، تأثیر بسزایی داشتند. نگاهی به آنچه از غالیان و درباره‌ی آنها نقل شده، می‌تواند اصرار و سماجت آنها را در غیر سیاسی کردن مفهوم امامت نشان دهد. نزاع شیعیان معتدل با شیعیان غالی به طور اصولی بر محور الوهیت گرایی در حوزه‌ی امامت بود. توجه به این نمونه جالب است. آنها در شرح این آیه‌ی قرآنی که می‌فرماید: «هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله» می‌گفتند که اله در زمین همان امام است. «قالوا هو الامام ». این سخن آنان سبب شد تا امام صادق علیه‌السلام آنها را از بدتر از مجوس و یهود و نصاری و مشرکین بخواند. (1).

اکنون پرسش این است: آیا بحث غلو صرفا بر محور الوهیت گرایی در حوزه‌ی امامت است یا در محورهای دیگری هم در همان حوزه مطرح بوده است؟ این که برخی از بزرگان علم حدیث در تضعیف برخی از راویان غالی اصرار داشته‌اند، و یا آثاری چون بصائر را از دیده‌ی اعتبار ساقط دانسته‌اند، شاهدی است بر این که محور بحث صرفا در محدوده‌ی الوهیت گرایی نبوده است. در نگرش غالی، امام چیزی کمتر از رسول‌الله صلی الله علیه وآله نیست. بیاد داشته باشیم که در میان غالیان بودند کسانی که مدعی بودند جبرئیل درباره‌ی انتخاب رسول (نعوذ بالله) به خطا رفته و می‌بایست امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را برمی‌گزید. اعطای ویژگیهای نبوتی و حتی بالاتر از آنها، به این معنا بود تا اگر امام در حوزه‌ی سیاست اجرایی امامتش مشهود نیست در عالم بالا این امامت از هر چیز محکمتر و دامنه‌اش وسیع‌تر باشد. سخن بر سر نفی این امور یا اثبات آنها نیست، سخن بر سر آن است که اصولا عناوینی که در بصائر و یا موارد مشابه آمده نشان از آن دارد که حوزه‌ی ولایت در فضای مجرد بسیار بیش از حوزه‌ی ولایت در فضای سیاست مورد توجه قرار گرفته است.

اکنون جای آن است که بدانیم اصولا غالیان درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام چگونه

(صفحه 229)

می‌اندیشیدند و جنبه‌ی سیاسی این نهضت را که در ظاهر شکست بود، چگونه تحلیل می‌کردند. نکته‌ی عجیبی که در این باره‌ی رخ داد و البته با اندیشه‌ی غلات کاملا سازگار بود آنکه امام حسین علیه‌السلام در این حادثه

موقعیتی شبیه به عیسی بن مریم یافت. سؤال آنها این بود که چگونه ممکن است از گیر چنین شکستی برای «ولی خدا» بدر آییم؟ بهتر آن است که وضعیت او را با وضعیت عیسی مسیح در روز به دار آویخته شدن او شبیه بدانیم. یهودیان بجای مسیح شخص دیگری را به صلیب کشیدند. در کربلا نیز کوفیان حنظلة بن اسعد شامی را بجای امام حسین علیه‌السلام به قتل رساندند! در این باره‌ی بهتر است روایت مورد نظر را بیاوریم: علامه‌ی مجلسی ترجمه‌ی حدیث را به این گونه آورده است:
ابن‌بابویه به سند معتبر روایت کرده است که ابوصلت هروی به خدمت حضرت امام رضا علیه‌السلام عرض کرد که، گروهی در کوفه هستند که دعوی می‌کنند که حسین بن علی علیه‌السلام کشته نشد و حق تعالی شباهت او را بر حنظلة بن اسعد شامی افکند و آن حضرت را به آسمان بالا برد، چنانکه عیسی را به آسمان بالا برد و این آیه را حجت می‌سازند: «و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا» (نساء:141).
حضرت فرمود: دروغ می‌گویند، غضب و لعنت خدا برایشان باد؛ اینان با تکذیب کردن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که خبر داد که آن حضرت کشته خواهد شد، کافر گشته‌اند. به خدا سوگند که حسین کشته شد و کسی که از حسین بهتر بود، یعنی امیرمؤمنان علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام، او هم کشته شد. و هیچ یک از اهل بیت رسالت نیست مگر آن که کشته می‌شود؛ مرا هم با مکر و حیله، به زهر شهید خواهند کرد. این خبر از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله به من رسیده و آن حضرت را جبرئیل خبر داده و جبرئیل را خداوند آگاه کرده است. و مراد حق تعالی در آن آیه، آن است که کافر را حجتی بر مؤمن نیست، چگونه معنای مورد نظر آنان درست خواهد بود و حال آن که خدای متعال از کشته شدن انبیاء به ناحق در قرآن خبر داده است؛ با این که حجت انبیاء بر مخالفانشان غالب بوده و حقانیت ایشان آشکار بود. (2).
(صفحه 230)
در خبر دیگری آمده است: فرمانی به خط حضرت صاحب الامر علیه‌السلام بیرون آمد که قول آنان دعوی آن دارند که امام حسین علیه‌السلام کشته نشده کفر است و تکذیب رسول و ائمه علیهم‌السلام و ضلالت و گمراهی است. (3) تشبیه امام حسین علیه‌السلام را به عیسی بن مریم علیه‌السلام در حدیث دیگری نیز آمده و از قول امام صادق علیه‌السلام افزوده شده است: خدا لعنت کند غالیان را که در حق اهل بیت غلو می‌کنند و از حد به در می‌روند. (4) در منابع غالیان شیعی نیز این قبل توجیه‌ها درباره‌ی شهادت امام حسین علیه‌السلام وجود دارد. در کتاب الهفت الشریف من فضائل مولانا جعفر الصادق بحثی تحت عنوان «فی معرفة قتل الحسین علی الباطن فی زمن بنی‌امیة» آمده که شامل هذیان‌گویی غالیان در این

باره است. (5).
همان گونه که گذشت، اصولا غلو در حق امامان علیهم‌السلام سبب شده است تا بار سیاسی مفهوم امامت در شیعه کم شود. در این باره بویژه موضع غالیان نسبت به امام حسین علیه‌السلام که اقدام سیاسی او آشکارا در مرئی و منظر همه بوده، در محدود کردن آن در فضای لاهوتی مؤثر بوده است. اگر بدانیم که به صلیب کشیده شدن عیسی علیه‌السلام در میان مسیحیان نه مفهوم سیاسی بلکه صرفا از زاویه بعد لاهوتی آن قابل توجه بوده، می‌توانیم اهمیت تأثیر این تشبیه را نسبت به امام حسین علیه‌السلام دریابیم. استاد مطهری در ضمن بحثی درباره‌ی مقایسه‌ی عیسی مسیح علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام به این نکته که برخی به اشتباه، اعتقاد عیسویان را به تفدیه مسیح درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام نیز مطرح کرده‌اند، توجیه داده‌اند. (6) یعنی همان گونه که مسیح با رضایت دادن به آویخته شدن به صلیب خواست گناه پیروان خود را ببخشد، امام حسین علیه‌السلام نیز جهت تن به شهادت داد.
(1) رجال کشی (اختیار معرفة الرجال، ابوجعفر طوسی، تحقیق: مصطفوی، مشهد) ص 300.
(2) عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 203، ج 5؛ بحارالانوار، ج 44، ص 271، ح 4.
(3) بحارالانوار، ج 44، ص 271، ح 3.
(4) علل الشرایع، صص 225 - 227؛ بحارالانوار، ج 44، صص 269 - 271.
(5) الهفت الشریف، (تحقیق مصطفی غالب، بیروت، دارالاندلس) ص 96.
(6) حماسه‌ی حسینی (مرتضی مطهری، قم، صدرا، 1365) ج 3، صص 224 -237؛ در ص 226.

حکمت شهادت و امر سیاست
این بحث را می‌توان با پاسخ به یک سؤال مهم درباره‌ی حادثه‌ی کربلا آغاز کرد. آن سؤال این است که اساسا حکمت شهادت امام حسین علیه‌السلام چه بوده است؟ آیا این شهادت
(صفحه 231)
شهادت سیاسی است یا معنوی؟ به سخن دیگر، کربلا یک شکست ظاهری داشته و شهادت خونینی در پی آن بوده است. اگر این حادثه‌ی پیروزی سیاسی را در آغوش می‌کشید، جای این سؤال نبود، اما اکنون، امام حسین علیه‌السلام در برابر سپاه اموی شکست خورده، زن وفرزندانش اسیر شده، و شهر به شهر گردانده می‌شوند و این اقدام چه هدفی می‌توانسته داشته باشد؟ به عبارت دیگر، خداوند در آفرینش این حادثه برای ولی خود، چه منظور و هدفی را داشته است؟ این امر یک پاسخ می‌توانست داشته باشد و آن این که اساسا خداوند امام حسین علیه‌السلام و یارانش را به این مصایب گرفتار کرد تا در بهشت جایگاه والاتری داشته باشند. این پاسخ راه را برای دور شدن از حوزه‌ی سیاست فراهم می‌کند؛ گر چه ذاتا ممکن است در دو حوزه‌ی مختلف از نتایج کربلا ارزیابی به عمل آید. تعبیر ان الله شاء ان یراک قتیلا می‌تواند کسانی را به این هدایت کرده باشد که امام حسین علیه‌السلام و یارانش برای خودشان شهید شدند. یعنی چون عزیز بودند و خداوند آنها را دوست داشت، آنان را به سوی خود طلبید.
هر که در این بزم مقرب‌تر است
جام بلا بیشترش می‌دهند
و آنکه زدلبر نظر خاص یافت
داغ عنا بر جگرش می‌نهند
اشاره کردیم که ممکن است در حقیقت این مسأله منافات با اهداف سیاسی نداشته باشد، اما در ظاهر مروج آن است که کربلا نه یک حادثه‌ی سیاسی بلکه یک رخداد معنوی و شخصی بوده است. با این پاسخ، جای سؤال دیگری بود، و آن این که اقدام امام به عنوان امام،چه نتیجه‌ای برای پیروان خود داشت؟ در این جا بود که نه به عنوان یک نتیجه‌ی منطقی از آن پاسخ، بلکه در فضای آن ممکن بود این تصویر بوجود آید که او به شهادت رسید تا دیگران به نحوی با سوگواری برای او بتوانند از وجود او در آخرت برای خود بهره ببرند. مکرر اشاره شده است که این نتایج به معنی آن نیست که مقدمات و یا حتی برخی از نتایج آن - مثلا در مورد ثواب گریه کردن - نادرست است بلکه صرفا اشاره به آن است که این پاسخ‌ها و

فضاسازی‌ها راه را برای رواج برداشت صوفیانه - و نه سیاسی - از کربلا فراهم کرده است. مرحوم علامه‌ی مجلسی در عین آنکه به نحوی از ماجرای کربلا برداشت سیاسی کرده و در جای خود اشاره
(صفحه 232)
خواهیم کرد، در زمینه‌ی این برداشت شخصی در ارتباط با بهره‌ی امام حسین علیه‌السلام برای پیروانشان چنین می‌نویسد:
و باید دانست که این مذلت‌های دنیا موجب مزید عزت ایشان است و و دوست خدا به اینها ذلیل نمی‌گردد. آنها که می‌خواستند که ایشان را ذلیل گردانند، اکنون نام ایشان به غیر لعن و نفرین در زمین مذکور نمی‌شود و نسل‌های ایشان منقرض شدند و نشانی از قبرهای ایشان نیست و حق تعالی نام آن بزرگواران را بلند گردانیده و علوم و کمالات ایشان عالم را فراگرفته و دوست و دشمن بر ایشان در نماز و غیر نماز صلوات می‌فرستند و به شفاعت ایشان در درگاه خدا حاجت می‌طلبند، و رؤوس منابر و منایر را و وجوه دنانیر و دراهم را به نام نامی ایشان مزین می‌گردانند، و پادشاهان روی زمین و سلاطین با تمکین به طوع و رغبت از روی اخلاص روی بر خاک آستان ایشان می‌مالند،
هر روز چندین هزار کس به برکت زیارت ایشان مغفور می‌گردند.
و چندین هزار کس به برکت لعنت بر دشمنان ایشان مستحق بهشت می‌گردند و چندین هزار کس از برکت گریستن بر ایشان و محزون گردیدن از مصاب ایشان صحیفه‌ی سیئات خود را زا لوث گناه می‌شویند.
و چند ین هزار کس به برکت اخبار و نشر آثار ایشان به سعادت ابدی فایز می‌گردند.
و چندین هزار کس به برکت احادیث ایشان به درجه‌ی معرفت و یقین می‌رسند.
و چندین هزار کس به متابعت آثار ایشان و اقتدای به سنت ایشان به مکارم اخلاق و محاسن آداب محلی می‌گردند.
و چندین هزار کور ظاهر و باطن در روضات مقدسات ایشان شفا می‌یابند و آلاف و الوف از مبتلای به بلاهای جسمانی و روحانی از دارالشفای بیوت رفیعه و علوم منیعه‌ی ایشان صحت می‌یابند. (1).
(صفحه 233)
(1) مجموعه‌ی رسائل اعتقادی علامه محمد باقر مجلسی (به کوشش سید مهدی رجایی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، 1368) صص 198 - 199.

نگاه صوفیانه
نگاهی به آنچه صوفیان در مفهوم ولایت و مصادیق آن گفته‌اند، کار را آسانتر می‌کند. غفلت نکنیم که با وجود تمایلات سیاسی که در برخی از صوفیان وجود داشته و دارد، طبیعت فکر تصوف، طبیعیت معنویت گرایانه و بدور از سیاست یم باشد. رهبر در تصوف در قابل «ولایت» نمودار شده و اصطلاح «اولیاء» بخشی از هویت اندیشه‌ی صوفیانه را تشکیل می‌دهد. این ولایت بیش از آنکه با زمین ارتباط داشته باشد، با آسمان پیوند می‌خورد اگر با زمینیان هم ارتباط دارد برای وصل کردن آنها به آسمان با بریدن کامل آنها از زمین است. زمانی که از قرن ششم هجری تصوف به حوزه‌ی تشیع رخنه کرد، امامان شیعه نیز در شمار اولیاء و اقطاب درآمدند. پیش از آن شرح حال برخی از امامان در حلیةالاولیاء ابونعیم اصفهانی آمده بود، اما رسمیت یافتن این امر از زمانی بود که در آثار صوفیان، شرح حال دوازده امام را می‌بینیم. این بار ولایت امامان اثنی‌عشر علیهم‌السلام در کنار ولایت دیگر اقطاب صوفیه پذیرفته می‌شود البته بحث بر سر خاتم ولایت باقی می‌ماند که محیی الدین بن عربی، عیسی بن مریم علیه‌السلام را مطرح می‌کرد و سید حیدر آملی، صوفی شیعی، از این سخن او برآشفته است که خاتم اولیاء نه او، بلکه امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است. (1).
اندک اندک تصوف، عالم اسلام، بویژه حوزه‌ی شرق را تحت اشغال خود درآورد و به طوری که سنی و شیعه‌ی این دیار تحت تأثیر آن قرار گرفتند. سنیان صوفی علاقمند به امامان شده و در کتابهای خود از آنان به عنوان امام یاد می‌کند. خواجه محمد پارسا، از رؤسای برجسته‌ی نقشبندیان، در فصل الخطاب خود، شرح حال دوازده امام را می‌آورد. حافظ حسین کربلائی در روضات الجنان و جنات الجنان خود هم چنین می‌کند. فضل الله بن روزبهان خنجی صوفی نیز کتاب وسیلة الخادم الی المخدوم در شرح صلوات چهارده معصوم را می‌نگارد. این اخری رسما ولایت امامان را می‌پذیرد اما با این شرط که از خلافت تفکیک شود. (2) اینجاست که امامان در این اندیشه، هویت غیر سیاسی
(صفحه 234)
می‌یابند؛ گرچه ولایت را دارند. در چنین فضایی صوفی مشهوری همچون ملا حسین کاشفی سبزواری دست به نگارش کتاب روضة الشهداء میزند. ای کتاب مبنای روضه‌خوانی در دوره‌ی صفویه به بعد می‌شود. (3).
اکنون پرسش این است: آیا وی اندیشه‌ی صوفیانه‌ی خود را در ترویج

برداشت صوفیانه از حادثه‌ی کربلا و اصولا شخصیت امام حسین علیه‌السلام در این کتاب آورد است یا نه؟ پاسخ نمی‌تواند منفی باشد. مگر کسی می‌تواند در تألیف چنین اثری، اندیشه‌های صوفی گرایانه‌ی خود را کنار بگذارد. باید بدانیم که از آن پس کتاب یک صوفی سنی مبنای تحلیلهای جاری درباره‌ی کربلا می‌شود و این تأثیر مهمی در تبدیل حادثه‌ی کربلا از یک حادثه‌ی سیاسی به یک حادثه‌ی غیر سیاسی اما معنوی و عاطفی با ملاحظات صوفیانه می‌شود. نباید غفلت کرد که صفویان نیز از تصوف برخاسته بودند و تا سالهای دولت آنها صوفی زده بود. فضای جامعه نیز چنین بود. این فضا علی رغم مبارزات علمی فقها، تا مدتها پابر جا بود و هیچ‌گاه به طور کامل از بین نرفت.

(1) جامع الاسرار، و منبع الانوار، ص 396 به بعد.

(2) نگاه کنید به مقدمه‌ی کتاب و سیلة الخادم الی المخدوم (فضل الله بن روزبهان خنجی، به کوشش رسول جعفریان، قم، کتابخانه‌ی آیةالله مرعشی، 1371) ص 29 به بعد.

(3) در این مجموعه مقالی مستقل در شرح کتاب روضةالشهداء آمده است.

هدف و آگاهی پیشین
مسأله‌ی دیگری که گویا تأثیر ویژه‌ای در بحث برداشت سیاسی یا صوفیانه از عاشورا داشته و به نحی با فلسفه‌ی شهادت ارتباط یافته، مسأله‌ی آگاهی پیشین از حادثه‌ی کربلا توست امام حسین علیه‌السلام است. برای کسی که از رخ دادن چنین حادثه‌ای خبر ندارد، طبیعی است که حداقل در ظاهر و از دید خود او راهی جز آن وجود ندارد که در پی پیروزی بر دشمن است. این پیروزی صرفا به یک مبارزه‌ی منتهی به پیروزی ختم نمی‌شود، بلکه در نهایت به مسأله‌ی تشکیل حکومت نیز می‌انجامد. سؤال این است که اگر بنا باشد که امام حسین علیه‌السلام آگاهی پیشین از این رخداد داشته باشد، در آن صورت فرض پیروزی سیاسی و غلبه‌ی بر دشمن و تشکیل حکومت با اشکال مواجه خواهد شد. به سخن دیگر پرسش این است: چگونه ممکن است کسی از شهادت خود آگاه
(صفحه 235)
باشد، در عین حال هدفی سیاسی مشخصی دنبال کند؟
الف: یک نظر آن است که از اساس این آگاهی پیشین را انکار می‌کند. در این صورت برای تحلیل مشکل مورد بحث دشواری خاصی نخواهد بود. مراجعه به منابع نشان می‌دهد که در میان متکلمین شیعه این عقیده به این وسعت طرفداری ندارد، بر عکس اخبار تاریخی و حدیثی فراوانی بر خلاف آن در متون وجود دارد.
ب: پاسخ احتمالی دیگر از طرف برخی نیز ابراز شده این است که امام حسین علیه‌السلام از پیش نسبت به شهادت خودآگاه بوده است، اما تا زمانی همه به زمین کربلا نرسیده بود، نمی‌دانست که آن شهادت در همین سفر برای وی رخ خواهد داد. به سخن دیگر او به صورت کلی از شهادت خود خبر داشت، اما جزئیات قضیه از نظر زمانی و مکانی دانسته نبود. با این فرض می‌توان نوعی هدف سیاسی مشخص را تا قبل از رسیدن به زمین کربلا و تطبیق آن اخبار کلب بر حادثه‌ای که شرف انجام است، در نظر گرفت؛ این هدف می‌تواند به دست گرفتن حکومت باشد.
ج: پاسخ دیگر آن است که هدف را به گونه‌ای تعریف کنیم که با این نوع آگاهی پیشین سازگار باشد. اگر هدف تسخیر حکومت باشد، به نظر می‌رسد که دست کم در ظاهر این تعارض در تصمیم وجود داشته باشد، اما اگر هدف نوعی ایثار بار به راه انداختن یک جنبش انقلابی باشد، در آن صورت شهادت خود یک هدف سیاسی خواهد بود. به این معنا که امام از شهادت خود به دقت آگاه بوده و صرفا برای نجات دین دست به این اقدام

زده است. این سیره در میان افراد انقلابی عالم مرسوم و معمول است. اما مشکلی که در اینجا وجود دارد آن است که باید این برداشت سیاسی را برداشت حداقل دانست. به عبارت دیگر، قیام امام صرفا جنبه انکار وضع موجود دارد اما آیا چیزی در جهت اثبات موقعیتی جدید را هم اثبات می‌کند؟ به عبارت دیگر با این تعریف روشن نمی‌شود - بلکه اثبات نمی‌شود- که امام در پی تسخیر حکومت بوده است، بلکه تنها به دست می‌آید که امام برای نشان دادن اوضاع بحرانی جامعه، فساد حاکم و افشاگری دست به این کار شهادت طلبانه زده است. با این حال این هدف، نباید آن‌گونه برخی از متکلمان سنی از قدیم به عنوان اعتراض به شیعه
(صفحه 236)
گفته‌اند، و برخی از نویسندگان جدید نیز مطرح کرده‌اند، نوعی انتحار تلقی شود. همان‌طور که گذشت چنین سیره‌ای در شرایط خاص خود، از نظر عقل و عقلا پذیرفته است. این دیدگاه طرفداران فراوانی دارد.
د: پاسخ به این که هدف امام امر به معروف و نهی از منکر بوده، چیزی را نسبت به آنچه در باره‌ی پاسخ فوق اشاره کردیم تغییر نمی‌دهد. جز آنکه اگر بخواهد مشکل انتحار را جواب دهد راهی جز انکار آگاهی پیشین به صورت جزئی ندارد. اگر ارتباطی با آن مشکل نداشته و صرفا در بیان تبیین هدف سیاسی مشخص امام حسین علیه‌السلام باشد، باید گفت هنوز باید برای اثبات آنکه هدف امام حسین علیه‌السلام گرفتن حکومت بوده چاره اندیشید. شامل کردن هدف «امر به معروف و نهی از منکر » به گرفتن حکومت، نمی‌تواند گریزگاه امنی برای سؤالات مورد بحث باشد؛ زیرا در آن صورت با این دیدگاه فرقی نخواهد داشت که امام در پی حکومت بوده است؛ چنین شرایطی، پرسش آغازین هنوز باقی است که چگونه با آگاهی به شهادت می‌توان تصور به دست گرفتن حکومت را داشت؟
اکنون که بحث به برداشت سیاسی از کربلا در حد اصل امر به معروف و نهی از منکر منتهی شد، مناسب است اشاره کنیم که با پذیرفتن امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک هدف سیاسی برای قیام امام، قدم بلندی به سوی برداشت سیاسی برداشته‌ایم، این هدف ما را به این جهت رهنمون می‌کند که کربلا را صرفا به عنوان یک قضیه شخصی در نظر نگیریم. به سخن دیگر اگر قرار باشد که تمام ماجرا در یک آگاهی پیشین با یک دستور ویژه در رفتن به سوی شهادت خاتمه یابد، گرچه ممکن است به ظاهر منزل امام از لحاظ معنوی بالاتر رفته باشد، اما به همان مقدار بعد سیاسی قضیه محدود می‌شود. بهتر است به نقل توضیحات استاد مطهری که خود از طرفداران نظریه امر به معروف و نهی از منکر است بپردازیم. در اینجا خواهیم دید که نگرانی عمده‌ی استاد مطهری افراط در برداشت

صوفیانه و شخصی است:
یکی از اموری که موجب می‌گردد داستان کربلا از مسیر خود منحرف گردد و از حیز استفاده و بهره‌برداری عامه‌ی مردم خارج شود و بالاخره آن هدف کلی که از
(صفحه 237)
امر عزاداری آن حضرت در نظر است منحرف گردد، این است که می‌گویند حرکت سیدالشهدا معلول یک دستور خصوصی و محرمانه به نحو قضیه‌ی شخصیه بوده است و دستوری خصوصی در خواب یا بیداری به آن حضرت داده شده است؛ زیرا اگر بنا شود که آن حضرت یک دستور خصوصی داشته که حرکت کرده، دیگران نمی‌توانند او را مقتدا و امام خود در نظیر این عمل قرار دهند (دقت کنید حساسیت بر سر برداشت سیاسی از کربلا برای پیروان است) و نمی‌توان برای امام حسین علیه‌السلام مکتب قایل شد، برخلاف این که بگوییم حرکت امام حسین علیه‌السلام از دستورهای کلی اسلام استنباط و استنتاج شد.... معمولا گویندگان برای این که به خیال خودشان مقام امام حسین علیه‌السلام را بالا ببرند، می‌گویند دستور خصوصی برای شخص امام حسین علیه‌السلام برای مبارزه‌ی با شخص یزید و ابن‌زیاد بود و در این زمینه از خواب و بیداری هزارها چیز می‌گویند... هر اندازه در این زمینه خیالبافی بیشتری بشود از جن و ملک و بیداری و دستورهای خصوصی زیاد گفته شود، این نهضت را بی‌مصرف‌تر می‌کند... ما شرقیها مقام را به این می‌دانیم که گفته شود فلان شخص اهل مکاشفه است، اهل کرامت و معجزه است، جن در تسخیر دارد، با فرشتگان تماس دارد. شک نیست که امام حسین علیه‌السلام دارای مقام ملکوتی است، اما او دارای مقام جمع الجمعی است، انسان کامل است، مقام انسان از فرشته بالاتر است... (1)
تحریف معنوی دومی که از نظر تفسیر و توجیه حادثه‌ی کربلا رخ داده، این است که می‌گویند، می‌دانید که چرا امام حسین علیه‌السلام نهضت کرد و کشته شد؟ می‌گوییم چرا؟ می‌گویند: یک دستور خصوصی فقط برای او بود. به او گفتند برو و خودت را به کشتن بده. پس به ما و شما ارتباط پیدا نمی‌کند، یعنی قابل پیروی نیست! به دستور اسلام که دستورات کلی و عمومی است، مربوط نیست... آیا خیانتی از این بالاتر هم در دنیا وجود دارد؟ (2) این که می‌گویند: عارفا بحقه، معرفت امام لازم است، برای این است که فلسفه‌ی امامت و پیشوایی و نمونه بودن و سرمشق
(صفحه 238)
بودن است. امام انسان مافوق است نه مافوق انسان و به همین دلیل می‌تواند سرمشق بشود، اگر مافوق انسان می‌بود، به هیچ‌وجه سرمشق نبود، لهذا به هر نسبت که ما شخصیت‌ها و حادثه‌ها را جنبه‌ی اعجازآمیز و

مافوق انسانی بدهیم، از مکتب بودن و از رهبر بودن خارج کرده‌ایم. (3).
ه. پاسخ دیگر آن است که اصولا درباره‌ی انبیا و امام معصوم، باید ظاهر و باطن را از یکدیگر تفکیک کرد. آنها مکلف به ظاهر بوده و وظایف اجتماعی خود را بر اساس این تکلیف انجام می‌داده‌اند. در باطن نیز از قضایا بر اساس آنچه خداوند در اختیار آنها قرار داده بود، آگاهی داشتند. در این پاسخ، آنچه به بحث ما مربوط می‌شود آن است که حتی اگر فرض کنیم که هدف امام حسین علیه‌السلام بر پایه‌ی اقداماتی که انجام شده، سرنگونی حکومت اموی و تأسیس دولت جدیدی به رهبری خودش بوده، بر اساس ظاهر، این می‌توانسته معقول باشد. در مثل این بحث را به گم شدن شتر پیامبر صلی الله علیه و آله تشبیه می‌کنند که علی‌رغم آگاهی از آن، اصحاب را در پی آن فرستاد و تا وقتی که ضرورت پیش نیامد، این آگاهی خویش را افشا نکرد. اگر از نظر کلامی کسی در این بحث تردید نکند، توان گفت که با برداشت سیاسی می‌تواند همراه باشد. علامه‌ی مجلسی به این تحلیل اعتقاد دارد و در حد، خود کوشیده است تا برخورد سیاسی - البته نه در حد گرفتن حکومت - داشته باشد. در واقع او به همان اندازه که برداشت معنوی دارد، برداشتی سیاسی نیز دارد. ابتدا سخن او را در تحلیل و تفکیک ظاهر و باطن نقل کنیم:
و باید که ایشان (انبیا و امامان) به علم واقع مکلف نباشند، و در تکالیف ظاهره با سایر ناس شرک باشند، چنانجه ایشان در باب طهارت و نجاست اشیاء و ایمان و کفر عباد به ظاهر مکلف بودند و اگر به علم واقع مکلف می‌بودند، بایست که با هیچ کس معاشرت نکنند، و همه چیز را نجس دانند و حکم به کفر اکثر عالم بکنند، و اگر چنین می‌بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله دختر به عثمان نمی‌داد و عایشه و حفصه را به حباله‌ی خود در نمی‌آورد. پس حضرت امام حسین علیه‌السلام به حسب ظاهر مکلف بود که با وجود اعون و انصار با منافقان و کفار جهاد کند و با وجود بیعت
(صفحه 239)
زیاده از بیست هزار کس و وصول زیاده از دوازده هزار نامه از کوفیان بی‌وفا، اگر تقاعد می‌ورزید و اجابت ایشان نمی‌نمود، ایشان را به ظاهر بر حضرت، حجت بود و حجت الهی برایشان تمام نمی‌شد. (4).
تقسیم ظاهر و باطن و تفکیک آنها از یکدیگر، امری است که بسیاری از متکلمان شیعه پذیرفته‌اند. استاد مطهری - رحمة الله علیه - با اشاره به آنکه آگاهی‌های تاریخی تنها غیر قابل اطمینان بودن این سفر را اثبات می‌کند، می‌نویسند:
در عین حال این جهت منافات ندارد با جهت دیگر و آن این که امام در یک سطح دیگری که سطح معنویت و امامت است می‌دانسته که عاقبت به کربلا نزول خواهد کرد و همانجا شهید خواهد شد. (5).

این مطلبی است که برای آقای صالحی قبول نیست. به باور او این سخن که کسی بگوید: امام حسین علیه‌السلام هم می‌دانست که قبل از رسیدن به کوفه در کربلا شهید می‌شود و هم در همان حال تصمیم داشت در کوفه تشکیل حکومت بدهد» منجر به این مطلب خواهد شد که «تصمیم رفتن به کوفه و عدم تصمیم رفتن به کوفه در آن واحد در قلب امام حاصل شده است و این همان اجتماع نقیضین است که در هیچ سطحی ممکن نیست.»
به طور طبیعی ایشان باید توجه می‌کرد که تناقض دست کم هشت شرط دارد، یکی از آنها وحدت جهت است. اگر امام یا هر یک از انبیای الهی در هر تصمیمی بر اساس تکلیف ظاهر و باطن مکلف باشند که دو جور تصمیم بگیرند، چگونه تناقضی بوجود خواهد آمد، در حالی‌که جهت یکی ظاهر و جهت دیگر باطن است. مگر پدر با فرزند کوچکش درست نظیر این برخورد را ندارد. در درون، از بسیاری چیزها آگاه است اما عملا در دو سطح عمل می‌کند یکی مطابق خواست فرزند و در جهت تربیت او و دیگری بر اساس آگاهی قبلی خود.
باز گردیم به بیان برداشت سیاسی مرحوم مجلسی که از معتقدان به تفکیک ظاهر
(صفحه 240)
و باطن است. او در این برداشت بر افشای ظلم و احیای دین در رخداد کربلا تکیه دارد. اشاره کردیم که تکلیف ظاهر و باطن می‌تواند با برداشت سیاسی سازگار باشد، گرچه همچنان به خاطر زمینه‌های دیگری که گفتیم در معرض گرایش به برداشت صوفیانه است. علامه‌ی مجلسی به عنوان یک عالم اخباری معتدل درمرز گرایش معنوی و مادی به هر دو سو توجه دارد؛ گرچه باید پذیرفت که در اخبار این بحث روایات فراوانی وجود دارد که بار گرایش معنوی را تقویت می‌کند. ما پیش از این اشاره به برداشت معنوی وی از کربلا داشتیم. اکنون مروری بر برداشت سیاسی او داریم:
و درحقیقت اگر نظر کنی، آن امام مظلوم جان شریف خود را فدای دین جد بزرگوار خود کرد، و اگر با یزید صلح می‌کرد و انکار افعال قبیحه‌ی او نمی‌نمود در اندک وقتی شرایع دین و اصول و فروع ملت سید المرسلین مندرس و مخفی می‌شد، و معاویه چندان سعی در اخفای آثار آن حضرت کرده بود که قلیلی باقی مانده بود و آن قلیل نیز به اندک زمانی برطرف می‌شد و قبایح اعمال و افعال آن ملاعین در نظر مردم مستحسن می‌شد و کفر عالم را می‌گرفت. شهادت آن حضرت سب آن شد که مردم قدری از خواب غفلت بیدار شدند و قبایح عقاید و اعمال ایشان را فهمیدند و صاحب خروجها مانند مختار و غیر او به هم رسیدند و در ارکان دولت بنی‌امیه تزلزل انداختند و همان باعث انقراض و استیصال ایشان شد. (6).
(1) حماسه‌ی حسینی، ج 3، صص 84 -86؛ آقای مطهری در همانجا ص

388 نیز نوشته‌اند که اقدام امام حسین علیه‌السلام بر اساس دستور خصوصی نبوده بلکه منطق شهدا و فداکاران بوده است.

(2) حماسه‌ی حسینی، ج 1، صص 66 -67.

(3) حماسه‌ی حسینی ج 3، ص 292.

(4) مجموعه رسائل اعتقادی علامه‌ی ملجسی، صص 200 -201.

(5) حماسه‌ی حسینی، ج 3، ص 189.

(6) مجموع وسایل اعتقادی علامه‌ی محمد باقر مجلسی، ص 201.

به سوی برداشت سیاسی
باید گفت، تشیع از عصر صفوی به این سوی سیاسی‌تر و اجتماعی‌تر شده است.این معلول تماس نزدیکتر و حضور جدی‌تر در سیاست بوده است. در دوره‌ی صفوی مشارکت فعال بود، اما در دوره‌ی قاجار حکومت از شریک کردن آنان ابا داشت. زمانی که در مشروطه نظام سلطنتی دچار بحران مشروعیت شده و سخن از جانشین آن به میان آمد، بحث از قدرت ولایت جدی‌تر شد، اما به مثابه‌ی یک نظریه‌ی جامع تبیین نشد.
(صفحه 241)
روحانیت بعد از مشروطه از نظر شرکت در سیاست گرفتار نوعی انفعال جدی شد. هم به دلیل انزوای خود و هم فشار قدرت حاکم برای خارج کردن دین از صحنه‌ی عمومی به حوزه‌ی خصوصی، در عین حال کسانی آتش این حضور را گرم نگاه داشتند. احساسات مذهبی بعد از شهریور بیست اوج گرفته. به دنبال آن نفوذ افکار سیاسی و اجتماعی غرب و شرق، علمای شیعه را به مبارزه طلبید، پس از مشارکت علما در مشروطه و شرکت در تبیین و روشن کردن جنبه‌های سیاسی اسلام در رساله‌هایی که آن زمان تألیف شد، مدتی رکود پیش آمد. این رکود با تحول مجددی که در دهه‌ی چهل به وجود آمد، شکسته شد و بار دیگر ادعیه‌ی رهبری اسلام که رهبری دین را ترویج می‌کرد، فزونی گرفت. می‌توان گفت اگرچه در این کتابها، بحث ویژه‌ای درباره‌ی رهبری نمی‌شد یا اگر می‌شد کلی بود، اما نوشته آکنده از بحث داعیه‌ی اسلام برای رهبری بود. ضمیمه شدن این مبارزات فکری با مبارزات سیاسی، راه بهره‌گیری از نهضت امام حسین علیه‌السلام را باز کرد. ضرورت این بحث از چند جهت روشن بود. سخن بر سر وجود نظام ظالمانه‌ای بود که باید سرنگون می‌شد. سخن بر سر شهادت بود که در اعدامهای رژیم ستمشاهی پهلوی تبلور داشت. سخن بر سر بیرون آوردن جامه از شیعه از رکود بود؛ رکودی که تا اندازه‌ای ریشه در افراط در برداشت‌های صوفیانه از کربلا داشت که در فضایی که امام خمینی - رحمة الله علیه - کتاب ولایت فقیه را نگاشت و ولایت فقیه را به عنوان یک نظریه‌ی جامع حکومتی تبیین می‌کرد، در ایران نوشته‌هایی منتشر می‌شد همچون راه حسین، الفبای قیام امام حسین علیه‌السلام شهید جاوید، و شهادت. این کتاب‌ها - و نیز سخنرانی‌ها استاد مطهری در سال 1348 ش - بر پایه‌ی نگرش‌های مختلفی تألیف شده و گاه میان نویسندگان آنها اختلاف نظرهایی وجود داشت، اما همه به این نتیجه رسید بودند که باید از نهضت عاشورا برداشت سیاسی چجدی تر

کرد. از میان این کتابها بیشترین جدال را کتاب شهید جاوید برانگیخت. (1)
صرف‌نظر از بحثهای کلامی، و اشکالاتی که از این زاویه بر این کتاب می‌شد - و برخی صرفا بر این

قسمت کتاب نقد داشتند - کتاب مزبور به قصد سیاسی کردن نهضت امام حسین علیه‌السلام در حد تسخیر حکومت بود. آقای صالحی نجف آبادی حتی نمی‌خواست این نظر را بپذیرد که هدف امام حسین علیه‌السلام میتوانست نوعی شهادت باشد که فی حدنفسه برای احیایی اسلام لازم است. او به کمترین از این نمی‌اندیشید که امام برای تصاحب حکومت قیام کرده است. چنین به نظر می‌رسد که آقای صالحی برای دستیابی به آنچه خواسته و این نوع افراطی در سیاسی کردن بوده، مجبور به مخالفت با برخی زا بدیهیات شده است. اما نباید فراموش کرد که اثر مزبور جبهه‌ی مهمی‌را در برابر برداشتهای افراطی صوفیانه گشود.
تحلیل مرحوم دکتر حمید عنایت از این بعد کاب قابل توجه است. او می‌نویسد: چنان که به آسانی مشهود است هدف اصلی «شهید جاوید» سیاسی کردن جنبه‌ای از امام شناسی شیعه است که تا ایام اخیر کلا با تعابیر عرفانی، شاعرانه و عاطفی برگزار می‌شد. نتیجه‌ی این کار، پیدایش گرایش محتاطانه ولی رو به افزایش، در میان شیعیان مبارز بود که با واقعه‌ی کربلا بسان فاجعه‌ای اساسا انسانی برخورد کنند و به تبع آن، عمل قهرمانی امام را واقعه‌ای بی‌همتا و تقلید ناپذیر در تاریخ تلقی نکنند و آن را فراتر از حد موجودات انسانی ندانند. (2).
(1) درباره‌ی این کتاب و مسائلی که پیش از انقلاب درباره‌ی آن مطرح شد بنگرید: جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی ایران (1357 - 1320)، (رسول جعفریان، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی، 1380) صص 214 - 308.
(2) اندیشه‌ی سیاسی در اسلام معاصر صص 330 - 331.

هدف سیاسی: شهادت
باید به این نکته توجه کرد که اصولا برداشت سیاسی از کربلا در میان آثاری که پیش از این یاد شد، صرفا در این خلاصه نمی‌شد که امام حسین علیه‌السلام به هدف دستیابی به حکومت چنین اقدامی را کرده است. بلکه از دید برخی از همان نویسندگان، اساسا این مطلب مورد انکار قرار گرفته و آنان شهادت را هدف گرفته‌اند. این مطلبی است که البته نه در یک قالب سیاسی صرف، اما به هر حال به عنوان یک تحلیل، از قبل وجود داشت. ابن‌طاوس در مقدمه‌ی لهوف پس از آن که اخبار مربوط به شهادت امام حسین علیه‌السلام را از پیش از واقعه‌ی کربلا می‌آورد، اشاره به اشکال کسانی می‌کند که «لا یعرف
(صفحه 243)
حقائق شرف السعادة بالشهادة» نمی‌توانند شهادت را به عنوان یک سعادت درک کنند؛ کسانی که آن را تهلکه و خودکشی معنا کرده‌اند. وی در پاسخ‌گویی به این اشکال به روایتی از ابوایوب انصاری استناد می‌کند که آیه‌ی «و لا تلقوا بأیدیکم الی التهلکة» را درست عکس این نظر، تفسیر می‌کند. (1).
در میان معاصرین کسانی چون دکتر شریعتی را می‌توان نام برد که برداشت سیاسی خود را از دل مفهوم شهادت به دست می‌آورد و در کنار آن رسما این امر را که امام حسین علیه‌السلام برای تصاحب حکومت قیام کرده، انکار میکند. (2). در اصلی، برداشت سیاسی می‌توانست تحت این عنوان باشد که امام با اقدام فداکارانه‌ای که انجام داد، کوشید تا مردم را به مبارزه‌ی علیه حکومت دارد. از این زوایه، گریه و عزاداری، نه به عنوان یک برداشت صوفیانه، بلکه به عنوان یک اقدام سیاسی می‌توانست مورد استفاده قرار گیرد. پذیرفتن این امر که همانند بسیاری از رهبران فداکار عالم خواسته است تا خون خود را برای آبیاری اسلام بریزید، برای برخی از کسانی که در برداشت سیاسی راه افراط را پیموده‌اند، دشوار بوده است.این سؤال که «کشته شدن حسین بن علی علیه‌السلام چگونه ممکن است باعث ترویج دین و پیشرفت اسلام شود» سؤالی است که برای آقای صالحی به صورت مشکلی درآمده است که به قول خودش «هنوز برایمان حل نشده است.» (3).
نامبرده نتایج مختلفی را که می‌توان بر کشته شدن امام حسین علیه‌السلام از قبیل رسوایی بنی‌امیه و یا نظایر آن مطرح کرد، غیر قابل قبول عنوان کرده است، اما این نکته را که ممکن است کسی به خاطر این قبیل نتایج،

دست به چنین اقدام فداکارانه زده باشد، نپذیرفته است. اگر در اصلی این مطلب تردیدی نباشد، که نیست، ممکن است پذیرفت که کسی که خود چنین کرده، نتایجی را در نظر داشته، هر چند ممکن است از
(صفحه 244)
دید ایشان آن نتایج محقق نشده باشد. این نیز گفتنی است که بسیاری از انقلابیونی که در دهه‌های اخیر درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام کتاب نوتشند، به راحتی پذیرفتند که امام حسین علیه‌السلام خواست خونش ریخته شود تا اسلام زنده گردد. در این جمله می‌توان از شهید هاشمی‌نژاد یاد کرد که در کتاب درسی که حسین به انسانها آموخت این دیدگاه را پذیرفته است.

(1) لهوف، ص 17 -16.

(2) وی در سخنرانی شهادت خود به رغم ستایشی که از دانش نویسنده‌ی «شهید جاوید» می‌کند، بر«اختلافی نظر علمی»خود با وی تأکید می‌ورزد که به نظر او «اختلاف نظر اساسی» است. وی نظر صالحی را منطبق با واقعیت‌های خارجی و تاریخی آن روزگار نمی‌داند بنگرید: شهادت، صص 36 - 35.

(3) شهید جاوید، ص 326 (بحث آیا کشتن امام به سود اسلام بود؟).

سخن آخر

آنچه باقی می‌ماند شرح این نکته است که در انقلاب اسلامی، با رهبری قوی، متین و انقلابی رهبر کبیر انقلاب، حضرت آیةالله العظمی امام خمینی - قدس الله نفسه الزکیة و حشره الله مع اجداده الطاهرین - گرایش به برداشت سیاسی تقویت شده و آن امام در مقاطع مختلفی در این زمینه سخن گفتند. مجموعه‌ی این سخنان در مجموعه‌ای تحت عنوان قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی چاپ شده که بررسی آن، بر اساس آنچه تا کنون گفته‌ایم، مقال دیگری را می‌طلبد. عجالتا دو جمله از سخنان امام را به عنوان حسن ختام این مقال می‌آوریم. ایشا در جایی فرموده‌اند:

وقتی که حضرت سیدالشهدا آمد مکه، و از مکه در آن حال بیرون رفت، یک حرکت سیاسی بزرگی بود، تمام حرکات حضرت، حرکات سیاسی بود، اسلامی - سیاسی، و این حرکت اسلامی، سیاسی بود که بنی‌امیه را از بین برد و اگر این حرکت نبود، اسلام پایمال شده بود. (1).

و در جای دیگری فرموده‌اند:

سیدالشهداء آمده بود حکومت هم می‌خواست بگیرد، اصلا برای این معنا آمده بود و این یک فخری است و آنهایی که خیال می‌کنند که حضرت سید الشهداء برای حکومت نیامده خیر، اینها برای حکومت آمدند ابرای این که باید حکومت دست مثل سیدالشهداء باشد، مثل کسانی که شیعه سیدالشهداء هستند باشد. (2).

(صفحه 245)

(1) صحیفه‌ی نور، ج 18، ص 140.

(2) صحیفه‌ی نور، ج 20، ص 190.

تأثیر نهضت امام حسین در سقوط امویان
برای زوال و سقوط یک دولت، یک سری عوامل نزدیک وجود دارد، یک سری عوامل دور که هر دو در جای خود اهمیت دارد. عوامل دور ممکن است از نظر زمانی با زمان سقوط فاصله داشته باشد، اما بی‌تردید و به دلالیل تاریخی، نقش مهمی در زوال یک دولت دارد.در سقوط یک دولت عوامل نزدیک، مثل انقلابی فراگیر یا حمله‌ی خارجی، وقتی مؤثرند که بیاد دولت محاکم ضعیف شده باشد؛ یعنی در جذب پشتوانه‌ی مردمی و ملی برای حمایت از خود ضعیف باش. اگر این ضعف نباشد، انقلاب فراگیر محقق نمی‌شود، یا اگر حمله‌ی خارجی صورت گیرد، حمایت مردمی، می‌تواند دولت را نجات می‌دهد. بنی‌امیه سال 41 به قدرت رسیدند. سال 61 انقلاب عاشورا بود، سال 132 یعنی هفتاد و یک سال بعد، امویان سقوط کردند.
اکنون پر سش این است: عاشورا چه تأثیری بر سقوط امویان داشت؟ به نظر می‌رسد عاشورا از دو زاویه در سقوط دولت اموی تأثیر داشت:
جهت اول: زیر سؤال بردن اسلامیت دولت بنی‌امیه؛ این مطلب در سخنان حضرت امام حسین علیه‌السلام آنجا که به معرفی یزید و ویژگی‌های وی می‌پردازد فراوان است. آن حضرت با تعبیر «علی الاسلام السلام» اسلامیت دولت یزید و طبعا دولت اموی را زیر سؤال می‌برد.امام، روی سگ‌بازی و مشروب‌خواری یزید انگشت می‌گذارد و از تغییر احکام و رواج بدعت‌ها سخن می‌گوید.
(صفحه 246)
دولت اموی که اساس آن با حیله‌گری معاویه آغاز شده بود، تلاش زیادی داشت تا خود را اسلامی نشان دهد، در اوج فساد اخلاقی حاکم بر دستگاه اموی، مسجدسازی وجود داشت. عبدالملک در اوج حمله به حجاز و مسلط کردن حجاج بر مردم، جامع اموی می‌ساخت، مسجد الاقصی و مسجد صخره را در بیت‌المقدس تعمیر کمی‌کرد. حتی به عهد ولید مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه را بازسازی و طلاکاری کردند. به علاوه فتوحات را پیش می‌بردند. به طور مسلم فتوحات عصر بنی‌امیه بیشتر از زمان خلفای اول و بیشتر از زمان عباسیان بوده.
اما آیا اینها اسلامیت بود؟ اسلامیت اهل بیت، اسلامتی دیگری بود. اسلام اموی متفاوت با این اسلام بود. این فریبکاری دولت اموی به جای آن که در جهت حفظ هویت دینی مردم، حفظ اخلاق اسلامی، زنده نگاه داشته عرفان حقیقی، رعایت عدالت اسلامی و رسیدگی به حقوق مردم تلاش

کند، برای بدست آوردن غنائم بیشتر کشورگشایی کرد و برای فریب مردم مساجد باشکوه می‌ساخت. در قرآن وقتی صحبت از آبرسانی به حجاج و جهاد فی سبیل الله و مقایسه‌ی آنهاست، خداوند به روشنی جانب جهاد فی سبیل‌الله را می‌گیرد. البته فتوحات، می‌تواسنت جهاد فی سبیل الله باشد، اما بنی‌امیه در اندیشه‌ی منافع مادی آن بودند. همین امویان فاسق، برای گرفتن پول بیشتر، اسلام آوردن مردم خراسان را نمی‌پذیرفتند و تا مدتها با این که آنها مسلمان شده بودند، هنوز آنها را ذمی دانسته جزیه از آنان می‌گرفتند. (1).
البته مسلمانانی که در جبهه‌های نبرد می‌جنگیدند؛ طارق بن زیادها و دیگران، شاید واقعا مجاهد فی سبیل الله بودند. وقتی ماهیت دولت اموی برای چنین مردمانی آشکار می‌شود، فتوحات هم متوقف می‌شود. چنان که در خراسان چنین شد. در قیام دیر الجماجم وقتی مردم عراق به فرماندهی عبدالرحمان بن محمد بن اشعث بن قیس در سال 71 برای فتح سیستان رفته بودند، به خاطر شدت فشار و ستم حجاج، با همان لشکر، به سوی عراق بازگشتند تا دولت اموی را سرنگون کنند.
جهت دوم تأثیر نهضت امام حسین علیه‌السلام در سقوط دولت اموی آن بود که از ابتدای
(صفحه 247)
پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله دو گروه برای به دست گرفتن رهبری جامعه‌ی اسلامی‌مطرح بودند. بنی‌هاشم و بنی‌امیه. این دو گروه به دلایل متفاوتی پس از رحلت آن حضرت نتوانستند حکومت را در دست بگیرند و در عوض، برخی از گروه‌های میانی موفق به تصاحب قدرت سیاسی شدند. اندکی بعد، بنی‌امیه، طی حوادث دوران عثمان تا شهادت امام علی علیه‌السلام بر اوضاع غلبه کردند. در این وقت، تنها رقیب آنان بنی‌هاشم بودند که در حکومت امام علی علیه‌السلام و فرزندش امام حسین علیه‌السلام این مسأله نمودار شد. نهضت کربلا بار دیگر نشان داد که گروه دیگر، همچنان فعال است و رهبری جریان مخالف را برعهده دارد و آماده است تا با ساقط کردن حکومت اموی، یک دولت هاشمی و علوی تأسیس کند. به لحاظ سیاسی و برای تعمیق بخشیدن ادعای علویان برای حکومت در دوره‌ی بعد، این نکته‌ی کمی نبود. به واقع، در اوج فشار امویان،نهضت کربلا، فعال بودن بنی‌هاشم و اهل بیت را نشان داد. برای مثال، سالهای پایانی دولت اموی شعار الرضا من اهل بیت بود که جوهره‌ی رهبری را در مبارزه‌ی سیاسی بر ضد امویان تعریف کرد. این بنی‌هاشم بودند که دولت اموی را سرنگون کردند و در واقع عشق به اهل بیت بود که دولت اموی را برانداخت.
اهل بیت این قداست خود را از کجا آوردند. این احساس سیاسی هوادار

بنی‌هاشم از کجا آمده است؟ به نظر می‌رسد یکی از بزنگاه‌های اصلی در اینجا این احساس، نهضت کربلا بوده است. در آن حادثه، شمار زیادی از افراد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بین شانزده تا 25 نفر به شهادت رسیدند. چطور مردم می‌توانستند این ماجرا را فراموش کنند؟ مظلومیت را از آنان یاد ببرند و به آن بی‌توجه باشند؟

البته نباید تصور کرد که علت سقوط بنی‌امیه تنها در همین جهت بوده است. مهم آن است که وقتی رهبری ماجرا به دست بنی‌هاشم می‌افتد، باید ریشه‌ی بخشی از سقوط را در مظلومیت این خاندان جستجو کرد.

البته و مع‌الاسف، شاخه‌ی بنی‌عباس (از بنی‌هاشم) از فرصت استفاده کرد و آنچنان که شرح آن در تواریخ آمده، با توجه به ابهامی که برای بسیاری از مردم در تعریف اهل بیت و «الرضا من آل محمد» به وجود آورد و با تلاش برخی از ایادی خود مانند

(صفحه 248)

ابومسلم خراسانی، سوار بر مرکب خلافت شد. هر چند ابومسلم خود اولین قربانی این دولت بود و پاداشش را خیلی زود گرفت.

(1) تاریخ الطبری، ج، 7، ص 55؛ الکامل، ج 5، ص 148.

قیام امام حسین یک قیام اسوه
اصولا از یک نگاه، دو نوع قیام قابل تصور است: نخست قیامی که فی حد نفسه با توجه به اهداف خود در یک مقطع تاریخی انجام گرفته و پرونده‌ی آن همانجا بسته می‌شود؛ چه موفق باشد چه ناموفق، البته ممکن است در عبرت‌های تاریخی از آن یاد شود و مورد بازبینی قرار گیرد و تحلیل شود.
دوم نوعی دیگر از قیام‌ها که تعدادشان واقعا انگشت شمار است. قیام‌هایی است که حالت اسوه برای دوره‌های بعد پیدا می‌کند. برای نمونه در تاریخ ایران، قیام کاوه آهنگر چنین حالتی پیدا کرده است. این تصویری است که فردوسی از آن برای ما ارائه کرده و قاعدتا می‌بایست تا روزگار وی همچنان در اذهان پابرجا بوده باشد.
در ادبیات اسلامی، به ویژه ادبیات شیعی، قیام امام حسین علیه‌السلام حالت نوعی الگو و اسوه را یافته است. یعنی از حالت یک واقعه در یک زمان درآمده، تعمیم یافته و نوعی بی‌زمانی یا فرازمانی در آن لحاظ شده است. از این مهمتر، به صورت عاطفی، با هویت یک فرد شیعه ممزوج شده و به نوعی جزو معتقدات او در آمده است.
روشن است که شمار این قبیل قیامها و شهادت‌ها اندک است. در شهادت‌ها، می‌توان به شهادت بسیاری از علما و مجاهدان و سربازان اشاره کرد که شهادتشان فراموش می‌شود و در عوض تعدادی از آنها حالت اسوه پیدا می‌کنند که این دلایل خاص خود را دارد. برای مثال شهید فهمیده در تاریخ جنگ ایران و عراق چنین موقعیتی را به دست آورده است. چنان که در تاریخ شیعه، شهید اول و شهید دوم تا اندازه‌ای همین موقعیت را دارند. اینها بسته به نوع شهادت، کیفیت رخداد، دلایل شهادت و شرایطی است که آن حادثه در آنها اتفاق می‌افتد. نهضت امام حسین علیه‌السلام از این زاویه، به صورت قیامی درآمد که حالت فرازمانی پیدا کرد. دلیلش هم این بود که ارزشهایی که در آن مطرح شد، واقعا ارزش‌های زمانی
(صفحه 249)
نبود. یعنی درست است که علیه یزید بود؛ اما به قدری این ارزشها کلی و فراگیر بوده و هست، که مربوط به هیچ زمانی نبوده و نیست. لذاست که در زیارت وارث امام حسین علیه‌السلام از زاویه‌ی تاریخی و ارزش فراگیر و فرازمانی، در ادامه‌ی مسیر انبیاء مطرح می‌شود و وارث آنان تلقی می‌گردد.
مسائل دیگری هم در این جاودانگی مؤثر بود. این قیام با کیفیت خاصی

انجام شد. رهبر آن فردی با اهمیت و نواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بود. حالت تسلیم ناپذیری داشت؛ شمار زیادی از افراد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در حادثه‌ی یاد شده به شهادت رسیدند. به علاوه به دلیل اهمیت مفهوم امام در شیعه، تأکید خاصی روی این قیام صورت گرفت. بعد از آن، این قیام، الگوی همه‌ی قیامهای بعدی شد؛ در حالی که در دنیای اسلام، قیام‌های فراوان دیگری از سوی علویان و غیر علویان صورت گرفت که هیچ کدام چنین حالتی را در تاریخ اسلام به خود نگرفته است.

قیام امام حسین یک قیام اسوه

اصولا از یک نگاه، دو نوع قیام قابل تصور است: نخست قیامی که فی حد نفسه با توجه به اهداف خود در یک مقطع تاریخی انجام گرفته و پرونده‌ی آن همانجا بسته می‌شود؛ چه موفق باشد چه ناموفق، البته ممکن است در عبرت‌های تاریخی از آن یاد شود و مورد بازبینی قرار گیرد و تحلیل شود.

دوم نوعی دیگر از قیام‌ها که تعدادشان واقعا انگشت شمار است. قیام‌هایی است که حالت اسوه برای دوره‌های بعد پیدا می‌کند. برای نمونه در تاریخ ایران، قیام کاوه آهنگر چنین حالتی پیدا کرده است. این تصویری است که فردوسی از آن برای ما ارائه کرده و قاعدتا می‌بایست تا روزگار وی همچنان در اذهان پابرجا بوده باشد.

در ادبیات اسلامی، به ویژه ادبیات شیعی، قیام امام حسین علیه‌السلام حالت نوعی الگو و اسوه را یافته است. یعنی از حالت یک واقعه در یک زمان درآمده، تعمیم یافته و نوعی بی‌زمانی یا فرازمانی در آن لحاظ شده است. از این مهمتر، به صورت عاطفی، با هویت یک فرد شیعه ممزوج شده و به نوعی جزو معتقدات او در آمده است.

روشن است که شمار این قبیل قیامها و شهادت‌ها اندک است. در شهادت‌ها، می‌توان به شهادت بسیاری از علما و مجاهدان و سربازان اشاره کرد که شهادتشان فراموش می‌شود و در عوض تعدادی از آنها حالت اسوه پیدا می‌کنند که این دلایل خاص خود را دارد. برای مثال شهید فهمیده در تاریخ جنگ ایران و عراق چنین موقعیتی را به دست آورده است. چنان که در تاریخ شیعه، شهید اول و شهید دوم تا اندازه‌ای همین موقعیت را دارند. اینها بسته به نوع شهادت، کیفیت رخداد، دلایل شهادت و شرایطی است که آن حادثه در آنها اتفاق می‌افتد. نهضت امام حسین علیه‌السلام از این زاویه، به صورت قیامی درآمد که حالت فرازمانی پیدا کرد. دلیلش هم این بود که ارزشهایی که در آن مطرح شد، واقعا ارزش‌های زمانی

(صفحه 249)

نبود. یعنی درست است که علیه یزید بود؛ اما به قدری این ارزشها کلی و فراگیر بوده و هست، که مربوط به هیچ زمانی نبوده و نیست. لذاست که

در زیارت وارث امام حسین علیه‌السلام از زاویه‌ی تاریخی و ارزش فراگیر و فرازمانی، در ادامه‌ی مسیر انبیاء مطرح می‌شود و وارث آنان تلقی می‌گردد.
مسائل دیگری هم در این جاودانگی مؤثر بود. این قیام با کیفیت خاصی انجام شد. رهبر آن فردی با اهمیت و نواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بود. حالت تسلیم ناپذیری داشت؛ شمار زیادی از افراد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در حادثه‌ی یاد شده به شهادت رسیدند. به علاوه به دلیل اهمیت مفهوم امام در شیعه، تأکید خاصی روی این قیام صورت گرفت. بعد از آن، این قیام، الگوی همه‌ی قیامهای بعدی شد؛ در حالی که در دنیای اسلام، قیام‌های فراوان دیگری از سوی علویان و غیر علویان صورت گرفت که هیچ کدام چنین حالتی را در تاریخ اسلام به خود نگرفته است.

تأثیر مشخص قیام امام حسین روی قیام‌های پس از آن
باید توجه داشت که قیام امام حسین علیه‌السلام جدای از آنچه که مربوط به عدم اجرای شریعت و مبارزه با منکر بود، در اصل خط بطلانی بر مشروعیت سلطنت بنی‌امیه بود. بنابراین یک‌بار دیگر، پس از تلاشهای امام علی علیه‌السلام از سوی امام حسین علیه‌السلام که نواده پیامبر صلی الله علیه و آله بود، بر این اصل تکیه شد که امامت حق امویان نیست. این نکته‌ای است که قیام عاشورا آن را استمرار بخشید و سرلوحه‌ی برنامه‌ی سایر علویان مانند زید بن علی و فرزندش یحیی و دیگرانی بود که قیام را پیشه‌ی خود ساختند.
نکته‌ی دیگری شعارهایی بود که امام حسین علیه‌السلام مطرح کرد. اگر هدف امام را از قیام در سخنرانی‌های ایشان مرور کنیم، با آنچه که به عنوان شعار در سایر قیامهای شیعی آمده، به مقدار زیادی تطبیق می‌کند. این اهداف معمولا در بحث بیعت مطرح می‌شود یعنی مردمی که با یک رهبر انقلابی موافقت دارند، بر سر تحقق اهدافی با او بیعت می‌کنند. این بیعت از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و بعدها در زمان خلفای بعد هم تکرار شد چنان که در کربلا نیز. نخستین رکن بعیت در قیام علوی، دعوت مردم به کتاب
(صفحه 250)
خدا و سنت رسول بود که به نوعی اشاره به عدم مشروعیت سنت خلفا بود؛ زیرا برای سنیان این ماجرا از زمان خلافت عثمان آغاز شده بود که مبنای بیعت عمل به کتاب خدا، سنت رسول و سنت شیخین باشد؛ چیزی که امام علی علیه‌السلام نپذیرفته بود.
قیام مسلحانه بر ضد حکومت جور و در جهت امر به معروف و نهی از منکر در شکل فراگیر آن، در همه‌ی این قیامها مورد توجه است. این هدف مهمی بود که امام حسین علیه‌السلام در قیامش مطرح کرد و اصولا مشروعیت به آن داد. می‌دانیم که در میان جماعت اهل سنت، چنین چیزی مقبول نیست و اصولا قیام مسلحانه پذیرفته نیست.البته درگذشته، مرجیان به قیام مسلحانه اعتقاد داشتند؛ چنان که روزگاری دسته‌ای معتزله هم بر همین باور بودند. خوارج نیز چنین می‌اندیشند.
نکته‌ی دیگر بیعت بر سر پذیرفتن امامت علویان بود که از ارکان نظریه‌ی سیاسی شیعه به حساب می‌آمد و همه جا گفته می‌شد امام باید از اهل بیت باشد. تعبیر رایج آن در اواخر دوره‌ی اموی «الرضا من آل محمد» بود. برای مثال در بیعت حسین بن علی معروف به شهید فخ که در سال 169

قیام کرد آمده است: ادعوکم الی الرضا من آل محمد و علی أن نعمل فیکم بکتاب الله و سنة نبیه و العدل فی الرعیة، و القسم بالسویة. (1).
حتی در قیام توابین هم این نکته را می‌یابیم که اظهار کردند، اگر پیروز شدیم حکومت را به دست اهل بیت می‌سپریم. عدالت‌گرایی که با مفهوم تقسیم بالسویه عنوان می‌شد و از زمان امام علی علیه‌السلام رایج گشته بود، در این بیعت‌ها مورد تأکید قرار می‌گرفت.
(1) مقاتل الطالبیین، ص 378.

امامان شیعه و مسأله‌ی قیام
آنچه در این‌باره می‌توان گفت: این است که کربلا در میان شیعیان امامی، بیش از آن که یک حادثه‌ی سیاسی و قابل تقلید در عرصه‌ی سیاست باشد، به صورت یک تراژدی و حادثه‌ی خونبار و مقدس مورد توجه قرار گرفت. در واقع علویان زیدی، و بیشتر از نسل امام حسن علیه‌السلام راه قیام انقلابی را پذیرفتند که اصل آن برگرفته از کربلا و تقلیدی از حرکت امام حسین علیه‌السلام بود؛ پیشینه‌ی سیاسی آن هم باز به جمل و صفین می‌رسید؛ زیرا
(صفحه 251)
آن دو حرکت هم به نوعی مبارزه‌ی علیه طغیانگری و ستمگری حکام داخلی داشت. با این حال، و به رغم آن که در میان شیعیان امامی، بعد سیاسی انقلابی کربلا کمتر مطرح گردید، اما به نوعی ارزش‌های سیاسی نهفته در آن بسیار بیش از آنچه میان زیدیان مطرح بود، به دوره‌های بعدی انتقال یافت. در واقع، عدم تقلید از آن حرکت، دلایل خاصی داشت و بیشتر به ناهموار بودن شرایط سیاسی جامعه برای تکرار چنان پدیده‌ای بود؛ بنابراین در صورتی که شرایط مناسبی پدید می‌آمد، همان ارزش‌هایی سیاسی نهفته می‌توانست به بهترین وجه زنده شود. این تجربه در انقلاب اسلامی صورت گرفت و از بعد سیاسی کربلا به خوبی بهره‌گیری شد.

تأثیر نهضت امام حسین بر جامعه‌ی شیعه
جامعه‌ی شیعه، در ابعاد مختلفی تحت تأثیر حادثه‌ی عاشورا قرار داشته است. اما این که تصور شود این تأثیر تنها در بعد سیاسی بوده، صحیح نیست. به عکس، تأثیر حادثه‌ی عاشورا، بیشتر در ابعاد غیرسیاسی بوده است. در اینجا البته مطلب یک پیچیدگی خاصی پیدا کرده است که نیاز به تبین دارد.
روشن است که ائمه‌ی شیعه، تلاش زیادی در جاودانه کردن حرکت کربلا داشتند و تأثیر آن را ورای یک اثر سیاسی صرف مخصوصا قیام مسلحانه، بسیار بالاتر بردند. اولا کوشیدند تا کربلا را میان امت جاودانه کنند و این با سنت روضه‌خوانی و زیارت دنبال شد. برای نمونه توصیه‌ی امام باقر علیه‌السلام به روضه‌خوانی در منی در ایام حج، یک نمونه‌ی قابل توجه است که مانند آن فراوان است. همچنین توصیه در رفتن به زیارت کربلا و حتی برابر دانستن آن با حج بلکه افضل بودن بر آن در ادامه‌ی همین جاودانه سازی بود. انشای زیارت نامه‌ها، بعد دیگر این امر را تشکیل می‌داد اینها در اسوه کردن حادثه‌ی کربلا اهمیت زیادی داشته است.
اکنون پرسش این است: آیا ائمه‌ی از این مسأله‌ی اهداف سیاسی داشته‌اند یا نه؟ بدون تردید باید گفت داشته‌اند. یعنی همه‌ی اینها زمینه‌ای برای همراه ساختن یک شیعه با اهداف امام حسین علیه‌السلام بوده است.
در زیارت عاشورا که عام‌ترین ابزار بیان اهداف
(صفحه 252)
نهضت امام حسین علیه‌السلام و وسیله‌ی ایجاد ارتباط بین یک شیعه و این قیام است، همین اهداف سیاسی را می‌یابیم. در آنجا در یک مورد چنین می‌خوانیم: بأبی أنت و أمی، لقد عظم مصابی بک فاسئل الله الذی أکرم مقامک و أکرمنی بأ أن یرزقنی طلب ثارک مع امام منصور من اهل بیت محمدصلی الله علیه و آله. و در جایی از همین زیارت عاشورا آمده است: و اسئله ان یبلغنی المقام المحمود لکم عندالله و أن یرزقنی طلب ثاری مع امام هدی ظاهر ناطق بالحق منکم.
از این عبارت به دست می‌آید که حرکت امام حسین علیه‌السلام به یک معنا، به صورت یک ثار دائمی مطرح شده است؛ ثاری که یک شیعه در هر زمان باید در گرفتن آن سهیم باشد. یعنی در مسیر حق و باطل، حرکت امام حسین علیه‌السلام نه تنها یک اسوه و الگوست، بلکه چنان تصویر شده است که گویی همه‌ی چهره‌های باطل در ریختن خون امام حسین علیه‌السلام دخالت داشته‌اند و هر بار باید انتقام آن ثار را از آنان گرفت.

بعد معنوی کربلا
معالاسف بخش سیاسی کربلا تا اندازه‌ای و در دوره‌هایی به طول کامل در میان شیعیان مورد غفلت قرار گرفته است. این مسأله ناشی از نوعی برداشت غیر صحیح از متون روایی و زیارتی ماست. این خلط، خلط میان وسیله و هدف است. در این نگرش، کربلا أئینه مبارزه‌ی حق و باطل نیست. نوعی حالت و وسیله برای رسیدن به اهداف والای انسانی نیست؛ وسیله‌ی عبرت نیست. بلکه خودش فی حد نفسه بدون این جنبه، اهمیت پیدا می‌کند. این در حالی است که در زیارت عاشورا آمده است: اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد و مماتی ممات محمد و آل محمد؛ اما مع الاسف بسیاری از شیعیان ما از طبقات مختلف، وقتی زیارت عاشورا را می‌خوانند، به این جمله نظر آینه‌ای دارند بلکه نفس خواندن این جمله را ثواب می‌دانند بس. این گروه از شیعیان، روایاتی را که درباره‌ی اهمیت زیارت است. مشاهده کرده و از آنها برداشت ناقصی کرده‌اند. طبیعی است که همین خواندن محض زیارت عاشورا هم ثواب دارد؛ چون سبب تجدید خاطره‌ی نهضت امام حسین علیه‌السلام و جاودانه شدن عاشورا
(صفحه 253)
می‌شود که مشتمل بر همان اهداف مقدس است. درست مثل این که بگوییم حتی اگر کسی معنای آیات قرآن را نمی‌فهمد، باز خواندن آن ثواب دارد.
به بیان دیگر، وقتی روی زیارت کربلا تکیه می‌شود، مسأله دو جنبه دارد. یکی نفس زیارت و ثواب آن؛ دیگری جهت‌دار بودن آن برای تأثیری که این مسأله بر روی زنده نگاه داشتن شریعت و عدالت دارد. ما این نکته را از فرمایشات خود امام حسین علیه‌السلام نیز در می‌یابیم. جدا کردن این دو مورد از هم مشکل ایجاد کرده است.
مشابه این نوع برخورد را در برخی دیگر از مسائل مذهبی نیز می‌توان مشاهده کرد. ائمه به محض آن که احساس می‌کردند حکمی از احکام دین رو به فراموشی است یا بدعتی در حالی جایگزین شدن است، شیعیان را به سوی عمل به آن حکم راغب کرده و به مخالفت با بدعت تحریک می‌کردند. زمانی که امام باقر علیه‌السلام از زیارت امام حسین علیه‌السلام سخن می‌گوید، هنوز بنی‌امیه بر سریر قدرت نشسته‌اند و رفتن به زیارت امام حسین علیه‌السلام مبارزه با بنی‌امیه و زنده نگاه داشتن اهداف عاشورا است. البته عاشورا باید جاودانه باشد، رسم سوم آن هم باید جاودانه باشد، چرا که ما همیشه به اهداف عاشورا نیازمندیم.

نکته‌ای که باید در تبیین حادثه‌ی عاشورا برای توده‌های مردم تأکید شود، وصل کردن حادثه‌ی عاشورا به اهداف عاشورا است. اگر این ارتباط و اتصال به وجود آید در آن صورت اسوه بودن و عبرت واقع شدن کربلا می‌تواند ملموس‌تر باشد. همچنین باید توجه شود که اگر گریه کردن برای امام حسین علیه‌السلام زایل کننده‌ی گناهان است، ناشی از تأثیر معنوی کربلا در ایجاد شرایط تحول درونی و آماده کردن یک شیعه برای دفاع و پاسداری از دین و احیانا فداکاری و جانبازی در راه آن است. با این حال باید تأکید کرد که تکیه‌ی روی جنبه‌ی سیاسی کربلا، نباید توجه ما را به این رخداد به عنوان یک پدیده‌ی کاملا برتر، یک امر جاودانه، یک امر تقدیر شده و تعریف شده از سوی باری تعالی، کم‌رنگ کند. کربلا یک نهضت زمینی صرف نیست؛ بخشی از وحی مجسم شده و قرآن عینیت یافته است. همان‌طور که نظریه‌ی امامت در شیعه، صرفا مشتل بر جنبه‌ی سیاسی نیست، قیام عاشورا هم تنها یک حرکت سیاسی نیست.

مروری بر کتاب کامل الزیارات ابن‌قولویه
امام حسین علیه‌السلام یکی از کانون‌های اصلی توجه شیعه در نگاه شیعه به تاریخ دینی و مقدسش بوده و هست. در حقیقت گزینش یک حادثه در تاریخ و تکرار آن، تفسیری است که از تاریخ صورت می‌گیرد. برای شیعه، نهضت امام حسین علیه‌السلام تفسیر تاریخ است. یعنی همه‌ی عناصری که در بهره‌گیری از تاریخ لازم دارد، در این حادثه نهفته است.
آگاهیم که یک هدف سیاسی و مهم در تاریخ، اصل عبرت است؛ عبرت یعنی بهره‌مند شدن از قانون‌مندی تاریخ و تطبیق و تسری آن به سایر موارد. این قانون‌مندی مبتنی بر داشتن فلسفه‌ای است از حق و باطل؛ تعامل این دو در گذر تاریخ، و در نهایت سرنوشت نهایی هر یک از آنها، بدان گونه که در نگرش قرآنی، حق اصیل و باطل کف روی آب است.
نکته‌ی دیگر، اسوه‌یابی در تاریخ است. انسان در تاریخ به دنبال اسوه‌هایی اساسی می‌گردد. درست مانند یک فیلم سینمایی که هنرپیشه‌ی نخست فیلم به عنوان یک الگو مورد توجه است. در قرآن اسوه‌های اصلی و محوری انبیاء و اولیاء هستند و در رأس آنها خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. در تاریخ مقدس شیعه به لحاظ ساختار سیاسی ویژه‌اش، امام حسین علیه‌السلام یک الگوی تمام عیار در استمرار حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله در تاریخ است. شیعه برای حفظ این الگو تلاش فراوانی کرده است.
از سوی دیگر، تکرار تاریخ و تجربه‌ی آن بسیار اهمیت دارد. انسان در نگاه تاریخی
(صفحه 256)
خود به دنبال مشابه‌سازی میان آن چیزی است که به عنوان اصل پذیرفته، با آن چیزهایی که در حال رخ دادن است. حادثه و شخصیتی را که به عنوان اسوه پذیرفته و اعتباری ویژه‌ای برای آن قائل است، مرتب به خاطر می‌آورد و ملاک و معیار و محک سایر رخدادها قرار می‌دهد.
حادثه‌ی کربلا برای شیعه نوعی ملاک در تکرار تاریخ است؛ تکرار بخشی از تاریخ که بسیاری از چیزها را به او می‌آموزد. این تکرار، درباره‌ی بخشهای دیگر هم صورت می‌گیرد. برای نمونه اعیاد هم چنین وضعیتی دارند. این قبیل تکرارها در این که یک حقیقتی را از نو برای انسان طرح و تفسیر می‌کنند، مشترکند.
آنچه برای شیعه اهمیت داشته این است که این اسوه را به گونه‌ای حفظ کند که سخت در خاطره‌ها بماند و نه تنها حضور زبانی که حضور واقعی در

خطر مشی تاریخی یک شیعه داشته باشد. رابطه‌ی میان شیعه با این بخش تاریخ باید هر لحظه تجدید شود و خاطره‌ی آن محفوظ بماند. دست کم یکی از ابرازهای که این ارتباط را نیرومند می‌کند، زیارت است.
اینجاست که بحث زیارت با دیدار با این بخش از تاریخ مقدس ما، اهمیت ویژه می‌یابد. زیارت امام حسین علیه‌السلام نوعی تجدید دیدار و تجدید عهد با آنحضرت و آرمان‌های اوست. روشن است که همه‌ی مسلمانان زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را قبول دارند و آن را گونه‌ای تجدید دیدار با آن حضرت می‌دانند. در زیارت، زائر نزدیک قبر می‌رود و، سلام می‌دهد و پاسخ می‌شنود. در واقع، زیارت شنونده، زنده است و پاسخ سلام را می‌دهد و اینجاست که دیداری و تجدید عهدی صورت می‌گیرد؛ دیدار با یک اسوه‌ی زنده.
باید گفت که امامان با تأکید بر زیارت امام حسین علیه‌السلام نهضت آن حضرت را جاودانه کردند. این نکته‌ای است که کمتر مورد توجه قرار گرفته گرچه در شعور خود آگاه همه‌ی شیعیان آثار آن دیده می‌شود. این ممکن بود که حادثه‌ی عاشورا به عنوان یک رخداد مهم صورت گیرد، اما بعدها به دلایلی مورد غفلت قرار گیرد و از خاطره‌ها حذف شود. در این میان عواملی و شرایطی باید پدید می‌آمد تا آن را زنده نگاه دارد. حتی
(صفحه 257)
فریادهای امام سجاد علیه‌السلام و حضرت زینب علیهاالسلام هم در طول سفر ممکن بود فراموش شود؛ اما امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام با رواج سنت زیارت، نهضت حسینی را جاودانه کردند. آنان سنتی را در لزوم زیارت امام حسین علیه‌السلام و رفتن به سوی قبر و گریه کردن و ضجه زدن استوار کردند که نهضت حسینی جاودانه و همیشگی گشت و نورش فروزان شد.
یک دانشمند شیعی بزرگوار با نام ابوالقاسم جعفر بن محمد معروف به ابن‌قولویه قمی(م 368 یعنی سه سال پس از آغاز غیبت کبری) کتاب با ارزشی در بابب زیارت تألیف کرد.این اثر که کامل الزیارات نام دارد، مشتمل بر 108 باب است که هر باب آن اختصاص به مساله‌ای در باب زیارت دارد. وی این کتاب را در پاسخ کسی نوشت که از وی خواسته بود تا در این باره تالیفی داشته باشد، گرچه از وی نام نبرده است. ابن قولویه به خصوص در مقدمه تاکید می‌کند که آنچه را در این کتاب آورده، روایاتی است که از طریق ثقات اصحاب نقل شده و از افرادی که مورد طعن بوده‌اند، روایتی نقل کرده است.
بخش مهم این کتاب درباره‌ی زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام است؛ اما مؤلف در ابتداو انتها درباره‌ی اصل زیارت، زیارت قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه‌السلام سخن گفته و در انتها درباره‌ی زیارت

سایر امامان روایاتی نقل کرده است. بسیاری از این زیارات در کتاب‌های حدیثی دیگر نیز آمده اما این تک‌نگاری با ارزش، می‌تواند نگرش جامعی از زیارات را در فرهنگ شیعه نشان دهد. به علاوه، کتاب یاد شده، سند استواری است در باره‌ی صحت و اصالت بسیاری از آنچه به عنوان زیارت برای امام حسین علیه‌السلام و سایر ائمه علیه‌السلام نقل شده است. کتاب یاد شده را استاد علی اکبر غفاری تصحیح و منتشر کرده است. (1).

پس از مسأله‌ی زیارت خانه‌ی خدا که همان سفر حج و عمره است، سنت زیارت را خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله بنا نهاد. حضرت فرمود: «هر کس به مکه بیاید، اما در مدینه به

(صفحه 258)

زیارت من نیاید، در حق من جفا کرده است.» بر همین اساس است که زائران خانه‌ی خدا، از سنی و شیعه، پس یا پیش از اعمال حج، به مدینه سفر می‌کنند و به زیارت قبر پیغمبر صلی الله علیه وآله می‌شتابند.

و نیز فرمود: «هر کس به زیارت من بیاید، من شفیع او در روز قیامت خواهم بود.» و نیز فرمود: «هر کس مرا زیارت کند، بهشت برای او خواهد بود.» (کامل الزیارات ص 9). در روایت دیگری آمده است: زیارت قبر رسول مانند زیارت خداوند است در عرش او (کامل 10).

متن زیارت نامه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله را ابن‌قولویه آورده است. ارکان اصلی آن عبارت است از: شهادت به وحدانیت خدا و رسالت رسول. شهادت به این که رسول وظائفش را انجام داده. ستایش خدا از این که رسولش ما را از شرک و ضلالت نجات داده. فرستادن صلوات و درود خدا و ملائکه بر رسول. خواستش پاداش برای پیامبر صلی الله علیه و آله به پاس خدمات او. و درخواست استغفار از خدا به توسط رسول او. (کامل 11).

نمونه‌های دیگری هم از زیارت وجود دارد که رکن اصلی آن، فرستادن اسلام و صلوات بر رسول و درخولاست دعا برای خویش است.

زیارت نامه‌ی امام علی علیه‌السلام بعد از زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله مورد عنایت شدید قرار گرفت است. یک زیارت نامه‌ی مفصل از امام سجاد علیه‌السلام برای امیرمؤمنان علیه‌السلام روایت شده است. (ص 37) سلام و درود و شهادت به این که «جاهدت فی الله حق جهاده و عملت بکتابه و اتبعت سنن نبیه» و بعد هم استغفار فراوان. یک زیارت نامه‌ی مفصل هم از موسی بن جعفر علیه‌السلام در کتاب الجامع محمد بن حسن بن ولید بوده که ابن‌قولویه آن را آورده است. (ص 39 - 38) عناصر اصلی این زیارت‌نامه هم سلام و درود خدا بر رسول، تمسک به قبر حضرت و خود حضرت برای طلب استغفار از خداوند، و بیان صفات و مناصب الهی آن حضرت: السلام علیک یا حبیب الله. السلام علیک یا صفوة

الله، السلام علیک یا ولی الله. السلام علیک یا حجة الله. السلام علیک یا عمود الدین و وارث علم الاولیین و الاخرین (ص 39) و ادامه آن که بسیار مفصل است.
در این زیارات، درس امامت به طور کامل آمده است. همین‌طور بینش تاریخی
(صفحه 259)
شیعه در ارتباط با تاریخ امامت تشریح شده است. برای مثال: در ص 42 کامل الزیارات در زیارت امام علی علیه‌السلام آمده است: السلام علیک یا ولی الله. انت اول مظلوم و اول من غصب حقه صبرت و احتسبت حتی أتاک الیقین. در اینجا امام به عنوان «نخسیتن مظلوم» و «اولین کس که حق او غضب شده» معرفی گشته است.
ابن‌قولویه، پس از زیارت امام علی علیه‌السلام فصلی درباره‌ی محبت پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به حسنین آورده. بعد از آن فصلی در زیارت قبور ائمه‌ی بقیع علیهم‌السلام. این زیارت‌نامه هم درست درس دینداری و امامت‌داری است. (ص 52).
پس از آن مباحث به امام حسین علیه‌السلام اختصاص می‌یابد که در واقع، مقصود اصلی از تالیف کتاب است. ابتدا از اخبار شهادت امام حسین علیه‌السلام از پیش از تولد و پس از تولد آن حضرت یاد می‌شود. پس از آن، از آگاهی انبیاء از شهادت امام حسین علیه‌السلام صحبت می‌شود که در این باره احادیث فراوانی در دست است. از این روایات، به دست می‌آید که شهادت امام حسین علیه‌السلام یک امر قطعی بوده که همه‌ی انبیاء و ملائکه از پیش، آن را به عنوان یک حادثه‌ی مهم می‌دانسته‌اند. بنابراین شهادت امام حسین علیه‌السلام یک امر معمول و عادی نبوده است. این همه روایت که بسیای از آن‌ها نیز درباره‌ی آگاهی خود امام حسین علیه‌السلام از شهادت خویش است. مؤید آن است که حادثه‌ی مزبور می‌بایست تأثیر تاریخی عظیمی از خود در امت شیعه داشته باشد. یعنی شهادت امام حسین علیه‌السلام یک شهادت سیاسی و معمول نبوده بلکه یک نقطه‌ی مهم در مجموعه‌ی زندگی بشر به شمار می‌آید. زمانی که امیرمؤمنان علیه‌السلام بر بالای منبر از مردم می‌خواهد تا هر چه می‌خواهند سؤال کنند، سعد وقاص به طعنه از عدد موهای سرش می‌پرسد؛ حضرت می‌فرماید: زیر هر یک از موهای تو شیطانی نشسته، و فرزندی از فرزندان تو، فرزندم حسین را خواهد کشت. (ص 75).
امام حسین علیه‌السلام از همان مکه نامه‌ای به برادرش محمد بن حنفیه چنین نوشت: اما بعد: فان من لحق بی استشهد و من لم یلحق بی، لم یدرک الفتح.(ص 76).
بعد از شهادت نیز تمام عالم عزادار می‌شوند. آسمان و زمین و خورشید

گریه می‌کنند. زیر هر سنگی که آن را بر می‌دارند خون تازه می‌بینند. البته این روایات
(صفحه 260)
حکایتش، حکایت تسبیح است. گرچه ما نمی‌فهمیم و کیفت آنرا نمی‌دانیم؛ اما مسلم است که اصل این روایات از امامان علیه‌السلام صادر شده و بسیاری از آنها در مآخذ اهل سنت و از قول غیر امامان هم آمده است.
ابن‌قولویه از باب سی و دوم، روایات مربوط به گریه کردن بر امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام را می‌آورد. یکی از ارکان حفظ یاد امام حسین علیه‌السلام گریه کردن برای اوست. در این باره، به مقدار زیادی تأکید شده است. مضمون بسیاری از این روایات شبیه این روایت امام صادق علیه‌السلام است که فرمود: من ذکرنا عنده ففاضت عیناه حرم الله وجهه علی النار (ص 111). بیشتر اخبار گریه کردن ائمه، مربوط به امام سجاد علیه‌السلام است. هر وقت گریه می‌کرد و از حضرتش می خواستند تا آرام شود، می‌فرمود: یعقوب فقط یک فرزندش گم شد، آن اندازه گریه کرد. من پدرم، برادرانم و جماعتی از اهل بیتم در اطرافم ذبح شدند! آیا نباید گریه کنم. (115). تعبیر قتیل العبرات به معنای کشته شده اشک‌ها را به خود امام حسین علیه‌السلام نسبت داده‌اند؛ به این معنا که هیچ کس از او یاد نمی‌کند، جز آن که اشکش جاری شود. (117) در زیارت اربعین هم آمده است: السلام علی أسیر الکربات و قتیل العبرات.
برگزاری مجلس سوگواری با حضور شعرا یکی از کارهایی است که ائمه انجام می‌دادند. شعرا شعری خواندند و ائمه و خانواه‌ی آنان گریه می‌کردند. مخصوصا ائمه علیهم‌السلام از سرودن شعر در مرثیه‌ی حسین علیه‌السلام به خوبی استقبال می‌کردند و جوایز زیادی می‌دادند. (ص 112) یک مورد خبر کمیت بن زید اسدی نقل شده است که برای امام سجاد علیه‌السلام شعر خواند و آن حضرت گریه کرد. در وقت جایزه، از امام خواست تا لباسش را به وی بدهد و حضرت داد. دیگری مربوط به دعبل خزاعی است که برای امام رضا علیه‌السلام شعر خواند و امام سخت گریست.
نکته‌ی دیگر تحریض مردم در رفتن به زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام است. مسمع بن عبدالملک بصری می‌وید: امام به من گفت: سر قبر حسین می‌روی؟ گفتم: من در بصره شناخته شده‌ام. اگر بروم، وابستگان به خلیفه - سلیمان بن عبدالملک - به او خبر می‌دهند. حضرت فرمود: پس برای او عزاداری می‌کنی؟ آری، گریه می‌کنم.
(صفحه 261)
پس از آن حضرت فرمودند: اما انکم یعدون من أهل الجزع لنا و الذین یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا و یخافون لخوفنا و یأمنون اذا أمنا. (108)

شما در جمله سوگواران ما هستید، کسانی که با خوشحالی ما خوشحال می‌شوند و با حزن ما محزون، از ترس ما احساس ترس و از امنیت ما احساس ایمنی می‌کنند.
زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام سخت مورد تأکید ائمه علیهم‌السلام بوده و برای آن فضائل بیشماری در روایات آمده است. زنی با نام ام‌سعید الاحمسیه که عراقی بود و به مدینه آمده بود، در این شهر، الاغی گرفت تا به زیارت قبور شهدای احد برود. حضرت فرمود: شما اهل عراق را چه می‌شود. تا اینجا برای زیارت شهدا می‌آیید، اما به زیارت قبر حسین بن علی علیه‌السلام که سیدالشهداء است نمی‌روید (118).
روایاتی درباره‌ی زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام توسط انبیای الهی (120) و همچنین ملائکة الله (122) نقل شده است.
امام صادق علیه‌السلام ضمن دعاهای خود، برای زائر قبر امام حسین علیه‌السلام دعا می‌کرد. در این دعا حضرت اشاره می‌کند که زائرین امام حسین علیه‌السلام مورد طعنه‌ی دشمنان بوده‌اند. پس از آن از خداوند می‌خواهد زائرانی که زیر آفتاب گرم به زیارت می‌روند، ببخشد، فارحم تلک الوجوه التی غیرتها الشمس، و ارحم تلک الخدود التی تتقلب علی حفرة أبی عبدالله الحسین. و ارحم تلک الاعین التی جرت دموعها و رحمة لنا... (126).
برای زائر حسین علیه‌السلام ملائکه درود می‌فرستند و از وقتی که به زائر به سوی حرم ابا عبدالله علیه‌السلام حرکت می‌کند، همراهیش می‌کنند.
فصلی خاص درباره‌ی لزوم زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام تا سر حد لزوم آمده است. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: مروا شیعتنا بزیارة قبر الحسین علیه‌السلام فان اتیانه مفترض علی کل مؤمن یقر للحسین بالامامة من الله عزوجل. (131).
حتی اگر کسی خودش نمی‌تواند به زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام برود، اگر هزینه‌ی دیگری را بدهد که برود، ثواب فراوان دارد (132). همین روایات است که بعدها در دوره‌ی صفوی، وقف‌های بیشماری را برای پرداخت هزینه‌ی زائران قبر امام حسین علیه‌السلام پدید آورده است.
(صفحه 262)
در اواخر دوره‌ی امویان زیارت امام حسین علیه‌السلام بسیار دشوار بوده و روایاتی در کامل الزیارات (صص 137 -135) آمده است که زیارت در حال خوف و ترس و ثواب آن را مورد توجه قرار داده است. ابن‌بکیر به امام صادق علیه‌السلام می‌گوید: من در ارجان (نزدیکی بهبهان فعلی) مقیم هستم و شوق زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام را دارم، اما وقتی می‌آیم ترسی در دلم هست تا برگردم: حتی أرجع خوفا من السلطان و السعاة و أصحاب المسالح (136) ترس از سلطان، سخن‌چینان و مرزداران و دروازه

بانان دارم. به دلیل همین فضای ترس، ائمه زیارت در حال تقیه را به اصحاب خود تعلیم می‌دادند. حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرماید در فرات غسل کن. لباس پاک بپوش و از برابر قبر رد شو و بگو صلی الله علیک یا أبا عبدالله، صلی الله علیک یا أبا عبدالله تا سه بار. (136) یعنی یک زیارت مختصر و عبوری در حالت ترس و خوف.

درباره‌ی ثواب زیارت احادیث بی‌شماری در دست است. در اینجا هم درست مانند سفر حج، سفر با پای پیاده، بسیار توصیه شده و هر گام آن مساوی با نوشتن یک حسنه و پاک شدن یک گناه دانسته شده است (145). سرافرازی زائران حسین علیه‌السلام در روز قیامت به حدی است که در آن روز هر کسی دوست می‌دارد که ای کاش زائر حسین علیه‌السلام می‌بود. (146) هر کس که زائر حسین علیه‌السلام باشد در قیامت در جوار پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام خواهد بود (147). زائران حسین علیه‌السلام زودتر از سایر مردم وارد بهشت خواهند شد. (148)

یکی از شرایط زیارت که در روایات آمده، آن است که حسین علیه‌السلام را زیارت کند در حالی که عارفا بحقه. حق او را و ولایت او را بشناسند. این قید بسیار مهمی است. امام کاظم می‌فرماید: أدنی ما یثاب به زائر الحسین علیه‌السلام بشط الفرات اذا عرف بحقه و حرمته و و لایته أن یغفر له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر. (149). در روایات بی‌شماری تعبیر عارفا بحقه آمده است. (152 - 149).

شرط دیگر زیارت، خلوص نیت است: من أتی قبر الحسین علیه‌السلام زائرا له عارفا بحقه یرید به وجه الله و الدار الاخرة غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر. (156).

زیارت امام حسین علیه‌السلام ممکن است به انگیره‌های خاص اما مختلفی صورت بگیرد.

(صفحه 263)

بابی تحت عنوان زیارت امام حسین علیه‌السلام به خاطر دوستی پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام تدوین شده است. (153) بابی نیز تحت عنوان «زیارة قبر الحسین تشوقا الیه» که خیلی ثواب دارد: من أتی قبر الحسین تشوقا الیه کتبه الله من الامنین یوم القیامة. (154).

فضیلت زیارت حسین علیه‌السلام به شکل‌های مختلف بیان شده است: پاک شدن گناهان، داشتن فضیلت بی‌حد، ثبت شدن نام زائر حسین علیه‌السلام در اعلی علیین، مساوی بودن زیارت امام حسین علیه‌السلام با انجام عمره، نمونه‌ای از ثواب‌هایی است که در روایات آمده است. (167) سمعت أبا الحسن علیه‌السلام یقول: ان زیارة قبر السحین علیه‌السلام

تعدل عمرة مبرورة متقبلة. (169) در برخی روایات حجة مبرورة دارد. (170) زیارت امام حسین علیه‌السلام در برابر با ثواب عتق بردگان است. (180) به طور معمول وقتی در روایات بخواهند ثواب چیزی را نشان دهند با حج و عمره و انجام غزوه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیهم‌السلام و نیز ثواب عتق برده و کنیز مقایسه می‌کنند. این به معنای آن است که ثواب زیادی دارد. طبعا هر چه زیارت کردن دشوارتر باشد، یعنی در شرایط ترس، یا راه دور، ثواب بیشتری دارد. مثلا برابر با چند عمره یا حج.
روزهای مخصوصی زیارت امام حسین علیه‌السلام ثواب بیشتری دارد. یکی روز عرفه است: هر کس این روز به زیارت قبر حسین علیه‌السلام بیاید، خداوند به قلب او آرامش می‌دهد. (187). همین طور خواندن زیارت نامه‌هایی برای روزهای عید قربان، فطر و ماه رجب توصیه شده است.
بیشترین پاداشی برای کسی است که روز عاشورا به زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام برود. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: من بات عند قبر الحسین لیلة عاشوراء لقی الله ملطخا بدمه یوم القیامة کانما قتل معه فی عرصته. (191) کسی که شب عاشورا را کنار قبر امام حسین علیه‌السلام بگذراند، روز قیامت چونان خون‌آلود می‌آید که گویی با حسین بن علی علیه‌السلام در میدان حاضر بوده ا ست. همچنین توصیه شده است که اگر کسی نمی‌تواند روز عاشورا به کربلا برود، به جای آن به صحرا یا بالای بامی مرتفع برود؛ نگاهش را به سمت قبر آقا ابا عبدالله کند؛ آن‌گاه اندکی پیشس از ظهر شرعی دو رکعت نماز بخواند؛
(صفحه 264)
پس آن برای آن حضرت گریه کند و اهل و خانواده‌ی خود را نیز به گریه کردن فراخواند.
اینجاست که باید زیارت معروف عاوشورا را بخواند که برای قریب و غریب به امام حسین علیه‌السلام توصیه شده است. علقمة بن محمد می‌گوید: خدمت امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: زیارت نامه‌ای به من یاد دهید که هم از نزدیک‌تر قبر بتوانم بخوانم هم از روی بام خانه‌ام وقتی که دور هستم. حضرت زیارت عاشورا را به من تعلیم دادند. (194). اصولا توصیه شده است که زیارت از دور بر بام خانه خوانده شود.
از دیگر ایام زیارت امام حسین علیه‌السلام روز نیمه‌ی شعبان است که بر آن تکیه فراوانی شده و فضائل بیشماری برای آن ذکر شده است. (199-197).
از بابت نهضت امام حسین علیه‌السلام آب فرات نیز ارزش و اهمیت یافته و به خصوص برای زیارت، غسل کردن و در آب فرات مورد تأکید قرار گرفته است.

اما اگر شیعه‌ای به زیارت امام حسین علیه‌السلام نرود، گویی ناقص الایمان از دار دنیا رفته و در بهشت در مرتبه‌ی سایر مؤمنین قرار ندارد. (211)، فمن کان للحسن زوارا عرفناه بالحب لنا أهل البیت و کان من اهل الجنة؛ و من لم یکن للحسین زوارا کان ناقص الایمان. (212).
زیارت نامه‌های فراوانی از سوی معصومین علیه‌السلام در کیفیت زیارت آن حضرت انشاء شده و بدست آمده است. ابن‌قولویه تمامی این زیارات را از طرق مختلف فراهم آورده است؛ به طوری که می‌توان گفت، آن اندازه که زیارت نامه‌های مختلف برای امام حسین علیه‌السلام وارد شده برای هیچ یک از معصومین علیهم‌السلام وارد نشده است. بر جای ماندن بسیاری از اینها مدیون تلاش ابن‌قولویه است که آنها را در کتاب کامل الزیارات خود جمع‌آوری کرده است.
این زیارت به طور معمول متشمل بر تقدیس خداوند (یک نمونه‌ی مفصل ص 241)، فرستادن سلام و درود بر امام حسین علیه‌السلام لعن بر دشمنان حضرات معصومین علیهم‌السلام دعای برای خود، طلب مغفرت، طلب شفاعت و گواهی بر این است که آن حضرت به وظائفش عمل کرده است.
یک نکته‌ی مهم در زیارات، طلب ثار است. انتقام از خون امام حسین علیه‌السلام چیزی است
(صفحه 265)
که ثار الله خوانده می‌شود؛ امام حسین علیه‌السلام ثار قبایل عربی نیست، بلکه ثاری است که متعقل به خود خداست؛ اما از خداوند خواسته شده است تا زیارت کننده را هم در کشیدن انتقام شریک کند: أشهد انک أمرت بالقسط و العدل و دعوت الیهما و أنک ثار الله فی ارضه. (214) و در زیارت دیگر آمده، السلام علیک یا قتیل الله و ابن‌قتیله السلام علیک یا ثار الله و ابن‌ثاره (218)
تبری و تولی هم یک خط اصیل در این زیارت است. اعلام بیزاری از دشمن بسیار اهمیت دارد. در این زیارت کسانی که امام حسین علیه‌السلام را کشته یا به کشته شدن ایشان رضایت داشته‌اند، لعنت می‌شوند. این حادثه، شیعه را از بقیه امت در آن زمان جدا کرد: لعنت امة قتلتکم و امة خالفتکم و أمة جحدت ولایتکم و امة ظاهرت علیکم. (219) و در زیارت دیگر: لعن الله من قتلک و لعن الله من شرک فی دمک و لعن الله من بلغه ذلک فرضی به. انا الی الله من ذلک بریء. (225).
لعن بر دشمن هم یکی از ارکان اصلی این زیارت است که در برخی نقلها، به صورت مفصل و ریز آمده است. این نفرین در حق دشمن، درست در مقابل دعا برای نصرت خوبان است. هیمن طور که دعا وارد شده، لعنت خدا و ملائکه نیز برای برگرفتن نعمت از دشمنان است: لعن الله من

رماک، لعن الله من طعنک، لعن الله من اجتز رأسک، لعن الله من حمل رأسک لعن الله من نکت بقضیبه بین ثنایاک، لعن الله من ابکی نساء لعن الله من أیتم اولادک، لعن الله من أعان علیک، لعن الله من سار الیک، لعن الله من منعک ماء الفرات، لعن الله من غشک و خلاک، لعن الله من سمع صوتک فلم یجبک، لعن الله ابن‌اکلة الاکباد، و لعن الله ابنه و أعوانه و أتباعه و أنصاره ابن‌سمیة، لعن الله جمیع قاتلیک و قاتلی أبیک و من أعان علی قتلکم. (251)

در این زیارت، خط امام حسین علیه‌السلام به عنوان یک خط اصیل پذیرفته شد و متابعان آن حضرت، افراد صادق و راستگو شناخته شده‌اند.

در بسیاری از این زیارت درس امامت هم هست: أشهد انکم کلمة التقوی و باب الهدی و العروة الوثقی و الحجة علی من یبقی و من تحت الثری. (222)

در این زیارت، جهاد امام حسین علیه‌السلام با دشمن مورد تأیید قرار گرفته و حرکت آن

(صفحه 266)

حضرت مصداق بارز امر به معروف و نهی از منکر و عمل به حق دانسته شده است: تأیید این نکته با تعبیر أشهد به این معناست که اینها جزو معتقدات یک شیعه است: اشهد أن الجهاد معک جهاد، و ؤ أن الحق معک و الیک و أنت أهله و معدنه و میراث البنوة عندک و عند أهل بیتک و أشهد أنک قد بلغت و نصحت و وفیت و جاهدت فی سبیل الله. (248). در این زیارات یک شیعه آرزو دارد که در کنار امام حسین علیه‌السلام بود و به همان فیض نائل می‌شود: یا لیتنی کنت معک فافوز فوزا عظیما و أبذل مهجتی فیک و أقیک بنفسی و کنت فیمن أقام بین یدیک حتی یسفک دمی معک فاظفر معک بالسعادة و الفوز بالجنة. (250).

یک زیارت مهم، زیارت وارث است که خط وراثت میان انبیاء را تا امام حسین علیه‌السلام دنبال می‌کند؛ این یک تصویر تاریخی بسیار مهم قرآنی است. جالب این که در این خط، امام حسین علیه‌السلام وارث آدم است، وارث نوح است، وارث ابراهیم است، وارث موسی و عیسی و محمد و علی و حسن و فاطمه علیهم‌السلام است. یعنی همه‌ی میراث انبیاء و اوصیاء در امام حسین علیه‌السلام متجلی شده است. و بعدهم: أشهد أنک قد أقمت الصلاة و اتیت الزکاة و أمرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و عبدت الله مخلصا حتی أتاک الیقین. (226).

مسأله‌ی دیگر خواندن نماز است که کربلا و مسجد کوفه در کنار حرمین، یک حکم دارند و آن این که می‌توان در آنجا، هم نماز را تمام خواند (263 -262). بالابردن اعتبار این دو مکان مقدس و گذاشتن آنها در کنار حرمین، یکی از اقداماتی است که برای جاودانه شدن نهضت علوی و حسینی

صورت گرفته است.
در ابواب دیگر از فضیلت کربلا، فضیلت حائر حسینی، فضیلت تربت امام حسین علیه‌السلام (300 - 292) روایات فراوانی نقل شده است.
یکی از زیارت‌هایی امام حسین علیه‌السلام زیارت معروف به زیارت ناحیه‌ی مقدسه است که ابن‌طاووس در اقبال الاعمال در فصل اعمال روز عاشورا نقل کرده است. در خبر وی آمده که به سال 252 توسط محمد بن غالب اصفهانی این زیارت از ناحیه‌ی مقدسه عرضه شد. مرحوم مجلسی نوشته است که این چهار سال پیش از تولد امام زمان علیه‌السلام
(صفحه 267)
است. یا باید 262 باشد یا این که از سوی امام حسن عسکری علیه‌السلام انشاء شده باشد.
ویژگی عمده‌ی این زیارت در آن است که خطاب به تک تک شهدای کرلا با ذکر نام، سلام جداگانه‌ای دارد و برای هر کدام صفت خاصی را ذکر می‌کند و حتی قاتل او را نیز نام می‌برد. یعنی بسیاری از بندها، یک سلام دارد و یک لعن. برای نمونه درباره‌ی عبدالله بن حسن علیه‌السلام آمده است: السلام علی عبدالله بن الحسن الزکی لعن الله قاتله و رامیه حرملة بن کاهل الاسدی. به همین ترتیب تا آخرین نفر از شهدا که البته درباره‌ی بسیاری از آن‌ها، نام قاتل آنان نیامده است. شمار شهدا در این زیارت 81 نفر است و زیارت با السلام علیکم یا خیر أنصار و جملاتی خطاب به عموم شهدا پایان می‌یابد.
ابن‌قولویه از باب نود و نهم به بعد، ابوابی را درباره‌ی زیارت سایر قبور اهل بیت آورده است. فصل 99 درباره‌ی زیارت ائمه کاظیمن علیهاالسلام است. زیارت نامه‌هایی مربوط به قبور این دو امام نیز از قول امام هادی علیه‌السلام آورده شده است، باب 101 درباره‌ی زیارت قبر امام رضا علیه‌السلام است که مورد تأکید فرزندش حضرت جواد علیه‌السلام بوده است. باب 103 درباره‌ی زیارت عسکریین علیهماالسلام و زیارت‌نامه‌ی آنهاست. دو باب کوچک هم (باب 107 - 106) درباره‌ی زیارت قبر فاطمه‌ی معصومه علیهاالسلام و عبدالعظیم حسنی علیه‌السلام در ادامه آمده است.
(صفحه 269)
(1) تهران، مکتبة الصدوق، 1375 ش. شماره صفحاتی که در پرانتز در داخل متن کتاب تا آخر این بحث آمده، مربوط به همین کتاب با همین چاپ است.

ابعاد شکلی و شعاری نهضت امام حسین
به طور مشخص باید گفت حادثه‌ی عاشورا مانند بسیاری از امور دینی و مقدس دیگر، در دو سطح قابل طرح است، یکی اساس و محتوای آن با عنوان یک حرکت مقدس تاریخی، هم به لحاظ شرایط خاص اجتماعی و هم به لحاظ یک پدیده‌ی الهی و دینی. دوم صورت و شکل عرضه‌ی آن در عرصه‌ی فرهنگ عمومی که نتیجه‌ی برخورد مردم متدین با این پدیده و کیفیت زنده نگاه داشتن آن و صورت شعاری دادن به آن است. طی مسیر میان صفا و مروه برای هاجر، مرحله‌ای از مراحل اجرای یک طرح الهی بوده است که برای هاجر رخ داده؛ و آنچه امروز یک حاجی انجام می‌دهد صورت شعاری آن است که تحت عنوان بخشی از شعائر الله در قرآن موجود توجه قرار گرفته و آمده است: و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب. (1).
به همین ترتیب، کربلا یک جوهره‌ی مقدس تاریخی دارد که اصل رخداد و کیفیت اتفاق آن و اهداف تاریخ آن است. دوم یک صورت دارد که ارائه‌ی آن در قالب آداب و رسوم، مناسک ویژه و آمیخته کردن آن با احساسات و عواطف و مسائل هنری و نمایشی است. به سخن دیگر اصل حادثه یک بود تاریخی مقدس است و شعائر امروز نمود تکرارپذیر آن.
از بخش اول که بگذریم، چون به بحث فعلی ما مربوط نمی‌شود، می‌توان از سه
(صفحه 270)
جریان مشخص در بعد شعاری واقعه‌ی عاشورا یاد کرد.
نخست: روضه‌خوانی و مرثیه‌سرایی.
دوم: عزادرای در شکل دسته‌های سینه زن، زنجیر زن و مظاهر مربوط به آن از علم و کتل و پرچم و غیر ذلک.
سوم تعزیه که صورت خاصی از تصویرسازی و بازسازی حادثه‌ی کربلا به شکل نمایشی است. طعبا هر سه‌ی اینها به هم نزدیک است.
(1) حج، 32.

ویژگی عمده‌ی این سه صورت شعاری
در واقع، ویژگی شعاری اینها که نمود یکه بود الهی - تاریخی است، اساسی‌ترین ویژگی آن محسوب می‌شود. این امری است که در همه‌ی ادیان و همه‌ی فرهنگ‌هایی که صورت دینی دارد و در واقع در همه جا و میان همه‌ی اقوام و نیز اساطیر هست. دین یک ماد و جوهره دارد و یک صورت. این صورت و شعار، در مراسم مذهبی خود را نشان می‌دهد و به طور معمول در بیشتر موارد به صورت سالانه انجام می‌شود. در اسلام، نمود این شعائر بیش از هر جای دیگری در حج آمده است. در آنجا داستان توحیدی زندگی ابراهیم به قالب مناسبک در آمده و تکرارپذیر شده است. هر مسلمانی که قادر به پرداخت هزینه‌های سفر حج هست، در عمرش یک بار باید این مناسک را تکرار کند. در حج مناسک ثابت است و حدود مشخص دارد؛ حتی اعیاد نیز چنین حالتی را دارند. هر سال روز خاصی، روز عید است که آن نیز به نوعی جنبه‌ی شعاری دارد. یعنی واقع‌نمایی از یک بود تاریخی مقدس است.
درباره‌ی کربلا نیز ماجرا به همین صورت است. امام حسین علیه‌السلام در یک شرایط خاص تاریخی، دست به یک حماسه زده و این عمل، که نوعی بود الهی - تاریخی است، به صورت سالانه و در شکل‌های مختلف که تحت عنوان کلی عزاداری می‌تواند وصف شود، تکرار می‌شود. صورت تکراری آن در قالب تعزیه است، اما یاد و خاطره‌ی آن در مرثیه‌سرایی و روضه‌خوانی و عزاداری‌های عمومی‌حفظ می‌شود.
در اینجا یک پرسی مطرح است و آن این که چه حادثه‌ای یا به عبارتی چه بودی
(صفحه 271)
ممکن است نمود شعار پیدا کند. روشن است که شعار برای هر جوهره‌ای ساخته نمی‌شود. در اینجا تأکید بر الهی - تاریخی بودن نهضت امام حسین علیه‌السلام است. این الهی بودن جریانی است که زمینه‌ی حضور آن در سطح شعار، آن هم به صورت فراگیر، فراهم می‌کند. اگر امر الهی نباشد، اگر با قدسیت و معنویت و روابط ملکوتی پیوند نخورد، به این سادگی تبدیل به شعار نمی‌شود. حرکت امام حسین علیه‌السلام یک حرکت الهی است نه صرفا یک حرکت اجتماعی - تاریخی. قصه ابراهیم واسماعیل پشتوانه‌ی الهی دارد که در قرآن آمده و بعد هم این چنین در مناسک حج متجلی شده است. حتی اعیاد چنین حالتی دارد. همین نوروز در اساطیر نوعی صورت قدسیت برایش درست می‌شود. و حتی بعدها وقتی میان

مسلمانان رایج می‌شود، نوعی پشتوانه‌ی دینی برایش دست و پا می‌شود.
طبعا هر واقعه‌ای به سادگی جنبه‌ی شعاری پیدا نمی‌کند.

ویژگی شعارها
یک واقعه‌ی تاریخی، اگر صرفا تاریخی باشد، و جایگاهی استوار در دین و قدسیت به عنوان یک امر الهی نداشته باشد، تاریخی می‌ماند و تکرار پذیری شعاری پیدا نمی‌کند. شعار به این معنا، نشان دادن تکرار پذیری آن در تثبیت نوعی از ارزشها، ایده‌ها و آرمانهاست. به معنای اثبات وجود برترین‌هاست، نشانگر وجود اسوه‌ها و ایده‌آلهاست. عرضه‌ی معیارها برای سنجش اعمال و رفتار و پرهیز از آلودگی‌ها و روزمره‌گی است. این شعارها، عواطف را با واقعیت ممزوج می‌کند، انسان را با خدا و طبیعت که مخلوق عمده‌ی خدا در اطراف انسان است، پیوند می‌دهد. اگر انسان با مطالعه‌ی تاریخ، عقلش را قانع می‌کند، در شعار، روحش را آرام و قانع می‌سازد و با آنچه که عقل تاریخی بیان کرده، هماهنگ می‌شود و حس خود را بر اساس آن ارزشها تقویت می‌کند. شعارها سبب می‌شود تا با مسأله‌ی تکرار روبرو شده و با بیان مکرر یک حادثه آن را زنده نگاه داریم. هر سال این واقعه در شکل‌های مختلف بیان می‌شود و احساسات را به نفع خود نگاه می‌دارد.
مردم بیش از آن که از اندیشه‌های عقلانی بهره برند، با مسائلی که در ارتباط با
(صفحه 272)
احساس آنهاست، زندگی می‌کنند. عاشورای عقلنی و فکری باید پشتوانه‌ی عاشورای احساسی باشد، به طوری که هیچ کدام اینها بدون دیگری کارساز نیست. شعائر یاد شده، روح و حیات را در عاشورای فکری می‌دمد و سبب رواج آن میانه‌ی عامه‌ی مردم و متن زندگی آنها می‌شود. در قرآن تعظیم شعائر، ناشی از تقوای قلوب خوانده شده است؛ قلب به درستی محل درک عشقی و عاطفی انسان است. دلیلش هم این است که با این تعظیم، انسان احساس قلبی ایمانی خود را نشان می‌دهد.

تغییر پذیری قالب شعائر
حادثه‌ی کربلا در روایات اسلامی، بسان یک حادثه‌ی عادی و معمولی در بستر تاریخ مانند سایر حوادث تصویر نشده است؛ بله انبیای الهی نیز از قبل واقف به آن بوده و برای آن سوگورای کرده‌اند. اگر تصویری از این تصور به دست آید، عظمت این رخداد فراتاریخی آشکار می‌شود. آنچه پس از رخ دادن آن پدید آمد، شعائر مختلفی بود که در ابعاد مختلف برای نشان دادن آن «بود» شکل گرفت. آداب زیارت، آداب روضه‌خوانی و پس از مدتی برگزاری مجالس سوگواری و حتی شبیه‌خوانی و تعزیه نمونه‌ای از آنهاست که بعضی به توصیه‌ی معصومین و برخی با ابتکار خود مسلمانان رواج یافته است. به مرور بر دامنه‌ی این کارها افزوده شد و با استفاده از روشهای جدید و بهره‌گیری از هنر و آداب و رسوم ملی، دایره‌ی آن توسعه یافته تا رسید به آنچه که امروزه به دست ما رسیده است. البته به تناسب شرایط اجتماعی، گاه از دامنه‌ی یک سبک کاسته شده و بر دامنه‌ی سبک دیگری افزوده شده است. روزگاری تعزیه نقش اول را داشت و بعد از افول آن، روضه‌خوانی اهمیت بیشتری پیدا کرد. به نظر می‌رسد تغیر و تحول در بعد صوری و شلکی واقعه‌ی کربلا و تصویر آن برای عامه‌ی مردم وجود داشت و هنوز نیز می‌تواند داشته باشد. روزگاری نقاشی در خدمت کربلا بود؛ نقاشی‌های پرده‌ای؛ اما اکنون به فراموشی سپرده شده و جای آن را فیلم‌های تلویزیونی و نمایشنامه‌های رادیویی گرفته است. آن زمان که این قبیل وسایل
(صفحه 273)
ارتباطی نبود، مردم کنار گذارها، پای توضیحات کسی که پرده‌های نقاشی را شرح می‌کرد، می‌ایستادند و به او گوش فرامی‌دادند. امروز نیز باید نقاشی را در خدمت کربلا درآورد. اما به گونه‌ای که صرفا جنبه‌ی هنری نداشته باشد، بلکه بعد مذهبی و عاطفی آن جدی‌تر مطرح شود، به طوری که وقتی کسی پرده نقاشی را می‌بیند، اشک در چشمانش حلقه بزند؛ احساس قرابت با شخصیت‌های محبوبش داشته باشد و آن ارزشها را در خاطره‌اش تجدید کند.

شعائر و هنر

در واقع، هنر از مقوله‌ی احساس است. شعائر نیز با احساس سر و کار دارد. در این صورت ابزار هنر به بهترین وجه می‌تواند در اختیار طرح بهتر شعائر قرار گیرد. به خصوص در مورد مانند کربلا که صورت و شعار تعریف شده‌ی خاصی به جز اصل زیارت و سوگواری ندارد و خواهی نخواهی با هنر موجود در جامعه پیوند می‌خورد. اگر در این باره، به وضعیت موجود که خود حال اندیشه و عمل مردمان گذشته است، اکتفا نشود و تلاش برای یافتن صورت‌های جدید و شعارهای تازه برای معرفی آن جوهره صورت گیرد، مسلما کاری شایسته انجام شده است. البته می‌دانیم که ارائه‌ی صورت‌های جدید کار ساده‌ای نیست. باید سالها بگذرد تا تعزیه برای مردم، امری عادی شده و مقبولیت یافته باشد. همین طور دسته‌های سینه‌زنی و یا اشکال دیگر که برخی از آنها به صورت سنتی وجود داشته و در خدمت جوهره‌ی جدید قرار گرفته است. برای مثال شعارسازی برای کربلا در هند قدری متفاوت با کشور ماست. در اینجا تکیه داریم در آنجا عاشورخانه. آن هم به شکل خاصی که در اینجا معمول نیست. در اینجا ما تعزیه را به معنای بازسازی حادثه‌ی کربلا به صورت نوعی نمایشنامه‌ی مذهبی می‌دانیم، در آنجا ساختن ماکت‌های کربلا و نجف و غیره تعزیه نام گرفته است.این حاصل تفکر و اندیشه و رویه‌ای است که شیعیان هند در حیدرآباد در پیش گرفته‌اند و از قضا بسیار هم موفق بوده است. آن قدر که نه تنها جامعه‌ی سنی مذهب را جذب کرده بکله هندوها را نیز از همان زمان؛ یعنی دوران سلطنت قطب شاهی، به

(صفحه 274)

اسلام متمایل کرده و حتی اگر مسلمان نشده‌اند، واقعیت ارزشی کربلا را پذیرفته‌اند. بنابراین می‌توان و باید هنر را به صورت عالمانه در خدمت شعائر قرار داد. بعد نمودی و شکلی حادثه‌ی کربلا از طریق هنر، کیفیت بخشید و متناسب با تغییراتی که در روابط اجتماعی و زندگی شهرنشینی و معماری و غیره پدید می‌آید، صورت‌های تازه‌ای خلق کرد.

عوارض منفی شعائر تازه‌یاب
شعار، همان اندازه که می‌توانند جوهره‌ی کار را در عرصه بسط دهد، و نمود بود را واضح و آشکار سازد، می‌تواند انسان را از جوهره و اساس بیگانه کند. یعنی ارتباط و پیوند میان بود و نمود را قطع کند. این زمانی صورت می‌گیرد که شعار، از بعد فکر و هنری، تناسب خود را با اندیشه و تأمل در اصل رخداد و نتایج به دست آمده از آن قطع کند. یعنی شعار به گونه‌ای عرضه شود که به عنوان نمود، ارتباطش با بود خود قطع شود؛ یا دست کم، کسی که مشغول نشان داد این نمود است، آگاه به این ارتباط نباشد. برای مثال، اگر یک حاجی در مکه، همه‌ی مراسم را انجام دهد، اما ارتباط آن را با توحید در نیابد، می‌توان تصور کرد که این شعارها، تأثیر مطلوب را برای او ندارد. گرچه نباید غفلت کرد که خدا حتی در همین شرایط انجام این مناسک را از چنین شخصی می‌خواهد و می‌پذیرد. این یک اصل فقهی است و حرمت آن محفوظ؛ زیرا قانونی است که اگر شکل قانونی و عمومیش را از دست بدهد، در مواردی نیز که کارآمدی آن جدی است، ممکن است ترک شود. این نمونه غفلت، البته جزو عوارض منفی خود شعار نیست، بلکه مربوط به طرح شعار، کیفیت انجام آن و غفلت ارتباط میان بود و نمود است.
اما در مواردی خود شعار ممکن است جنبه‌ی انحرفی به خود بگیرد. شعائری ساخته شود که با ساخت الهی - تاریخی حرکت امام حسین علیه‌السلام و نیز اهداف مقدس آن بزگوار سازگار نیست. برای نمونه، اگر بیش از حد در شعار بر تقدس تکیه شود یا به عکس به صورت اهانت‌آمیزی عرض شود یا نوعی تحریف معنوی در آن صورت
(صفحه 275)
گیرد، در اینجا می‌توان تصور کرد که در کار شعارسازی نوعی انحراف روی داده است. به عبارت دیگر، کربلا اهدافی دارد که در فرمایشات امام حسین علیه‌السلام بیان شده است. این اهداف در قالب جملاتی بیان شد که برخی از آنها به صورت شعار درآمده است. برای نمونه می‌توان از جمله هیهات منا الذله یاد کرد. در چنین شرایطی اگر در شعائر طراحی شده و جنبه‌های شکلی حادثه‌ی کربلا نمودهایی از ذلت دیده شود. این مطلب با بنیاد و جوهره‌ی نهضت امام حسین علیه‌السلام منافات دارد. برای نمونه، عقیده‌ی استاد مطهری این است که داستان آب خواهی امام حسین علیه‌السلام و تصویری که در برخی روضه‌ها از آن ارائه میشود، با اهداف واقعی نهضت کربلا منافات دارد.

روضه‌خوانی و شعار
باید گفت این درست است که روضه‌خوانی از جهتی بیان وقایع تاریخی است، اما به لحاظ شکل، هنر خاصی از نوع بیان در آن بکار رفته است. جنبه‌ی آوازی، انتخاب مطلب، تلفیق آنها با یکدیگر، استفاده از شعر و تعابیر عاطفی و... همه‌ی اینها، ماهیت روضه‌خوانی را از صورت تاریخی محض درآورده و آن را به نوعی کار هنری و شعاری تبدیل کرده است. یقین داریم که هر روضه‌خوانی، اگر صرفا وقایع تاریخی را به طور عادی بیان کند، مانند نقل بسیاری از نقلهای تاریخی حتی سوزناک، اثر خاصی در روح مخاطب برجای نمی‌گذارد؛ گرچه ممکن است عبرت آفرین باشد و گاه دلی را به درد آورد؛ اما روضه‌خوانی از مقوله‌ی دیگری است. این نکته‌ای است که روضه‌خوانان مهم در تاریخ آن را دریافته‌اند و در بیان مطالب، به صورت گفتاری یا نوشتاری، به نوعی خاص دست به فضاسازی زده‌اند. کسی نباید کتابی مانند روضة الشهداء را یک کتاب تاریخی بداند. چنان که اصولا در بسیاری از موراد تاریخی این کتاب، امکان آن که روش‌های دقیق تاریخی برای ارزیابی صحت و صقم نقلها و گفته‌ها بکار برده شود، وجود ندارد. در آنجا باید روی فضای قضیه، روح حاکم بر آن، و هنر بکار رفته و مقدار ارتباط هنری و احساسی و عاطفی این نمود با بود اصلی که جوهره‌ی کربلاست، تکیه شود.اگر در این مرحله نویسنده موفق بوده، باید مطالب او را در
(صفحه 276)
همین چهارچوب پذیرفت.
بنابراین، در روضه‌خوانی، تا آنجا که به نقل و قایع تاریخی پرداخته می‌شود، کسی حق افزودن بر مطالب تاریخی و جعل حادثه و اسم و غیره را ندارد. اما در حوزه‌ای خاص روضه‌خوان به عنوان یک هنرمند، اختیاراتی را دارد. در اینجا آنچه اهمیت دارد، کیفیت بیان حادثه است که البته خود این بیان، فضای بسیار بازی را می‌طلبد.
وقتی شاعری، درخت یا گلی را وصف می‌کند، ممکن است صد بیت شعر بگوید. در اینجا یک گل را نباید دو گل بکند؛ یا اگر گل محمدی است نباید آن را گل یاس معرفی کند؛ اما همین گل را می‌تواند به هزار شکل وصف کند؛ می‌تواند بگوید این گل یاس، هم بوی گلی یاس می‌هد هم بوی گل محمدی. حتی در وصف هم نباید، صفتی که می‌آورد متضاد با واقعیت موجود باشد؛ مثلا اگر گل زیباست، آن را به زشتی وصف کنند. آنچه مهم است این است که ذهن شاعر، در قالبی محدود، رنگ و بو و زیبایی آن گل

را با استفاده از دقت نظر خیالی خود و ایجاد ارتباط با خیال سایر مردم، به بهترین شکل وصف کند. اینجا دیگر حوزه‌ی هنر و ابتکار است. در کربلا، وصف حال یا زبان حال، چنین دامنه‌ای را دارد. شنونده می‌داند که چنین گفتگوهایی که روضه‌خوان، مرثیه‌سرا یا تعزیه‌خوان می‌خواند، میان شمر و امام حسین علیه‌السلام روی نداده است؛ اما زبان حال‌نویس یا شاعر مربوطه، با توجه به خصلت‌های این دو نفر، و نیز با توجه به رویداد کربلا و شناختی که از اینها دارد، گفتگویی را تنظیم می‌کند. این کار هنری می‌تواند سخت سوزناک و در عین حال آموزنده باشد. البته حوزه‌ی کار بسیار دقیق و نیازمند احتیاط فراوان است؛ به همین دلیل لازم است تا در این باره که پای امام معصوم و دین‌شناسی در میان است، دقت بیشتری در ارائه‌ی مطالب صورت گیرد.

در این حوزه، دیگر نمی‌توان روضه‌خوان یا شاعر را دروغگو معرفی کرد؛ جایی که مردم می‌دانند که روشی که برای بیان رخداد بکار رفته، برگرفته از روحی شاعرانه است نه ذهنیت تاریخی. به همین دلیل، بسیاری از انتقادهایی که به طور معمول در این حوزه مطرح می‌شود، قابل قبول نیست. در این باره، در مبحث تحریفات عاشورا، توضیحات دیگری آمده است.

(صفحه 277)

بستر تاریخی عزاداری اهل سنت برای امام حسین
این بحث، برای ارائه در مجلس تعزیت امام حسین علیه‌السلام در شهر زاهدان در روز 25 محرم سال 1421 آماده گردید.

درآمد بحث
یکی از آثار قیام امام حسین علیه‌السلام درگذر تاریخ، پدید آمدن قیامهای علوی از اواخر دوره‌ی اموی و پس از آن در دوره‌ی عباسی است. این قیامها، ادامه‌ی طبیعی نهضت خونی کربلاست. علویان در امتداد کربلا، حرکت‌های انقلابی خود را ادامه دادند و بر این اصل پافشاری داشتند که امامت و خلافت حق طبیعی آنان است.
زید بن علی نواده‌ی امام حسین علیه‌السلام بود که نخستین قیام علوی مهم را پس از کربلا به سال 122 هجری رهبری کرد. پس از وی، رهبری به فرزندش یحیی رسید که در سال 126 در خراسان کشته شد. به دنبال آن روی کار آمدن بنی‌هاشم در ادامه‌ی همین ماجرا بود که با فعالیت عباسیان، راهش از علویان به عباسیان، کج شد. پس از آن علویان حرکتشان را ادامه دادند و این‌بار بر ضد عباسیان وارد کارزار شدند. از آن پس، دو گروه در میان علویان پدید آمد یک گروه حسنی‌ها و گروه دیگر حسینی‌ها. این درست است که کربلا را امام حسین علیه‌السلام رهبری کرده بود، اما قاسم و عبدالله دو تن از فرزندان امام حسن علیه‌السلام نیز در کربلا به شهادت رسیدند.
پس از روی کار آمدن عباسیان، جریان زیدیه شکل گرفت که حسنی‌ها انقلابی آن را رهبری می‌کردند. در کنار آن حسینی‌ها یا به تعبیری بیشتر حسینی‌ها، مشی امامی را پیش گرفتند و به دنبال فعالیت‌های فکری و فقهی و کلامی رفتند.
(صفحه 278)
به هر روی، حرکت زیدیه ادامه یافت. مهم‌ترین ویژگی این حرکت در مقایسه با حرکت امامیه، یکی در حفظ رویه‌ی انقلابی بود که امامی‌مذهبان از آن دست کم در ظاهر پرهیز داشتند و دیگری عدم سخت‌گیری آنان در مباحث کلامی و فقهی بود. این یک واقعیت است و تا به امروز که زیدیه شیعه بودند و در مسائلی، آرای شیعی را کاملا حفظ می‌کردند - مانند گفتن حی علی خیر العمل در اذان - اما بعدها با فرقه‌ی حنفی به مقدار زیادی نزدیک شدند. مطالعه‌ی زندگی عالمان قرن پنجم هجری به راحتی می‌تواند به ما نشان دهد که حنفی‌ها و معتزلی‌ها در زیدیه به هم رسیده‌اند. به عبارت دیگر، زیدیه در بسیاری از مسائل فقهی خود حنفی و از نظر کلامی معتزلی‌اند. البته همه‌ی حنفی‌ها، نه زیدی هستند و نه معتزلی، بلکه راه دیگری را انتخاب کرده و تنها در فقه، و نه در کلام و سیاست، از ابوحنفیه پیروی کردند.

پاسخ این که چرا زیدیه و حنفیه و معتزله به هم رسیدند، در تحولات انقلابی و فکری میانه‌ی قرن دوم هجری نهفته است. این زمان دو قیام زیدی، در مدینه و بصره، در سال 145 و 146، یکی به رهبری محمد بن عبدالله معروف به نفس زکیه و دیگری برادرش ابراهیم صورت گرفت. در قیام ابراهیم که در عراق بود، ابوحنفیه فتوای به لزوم خروج همراهی مردم با آن را داد؛ چنان که بسیاری از فقهای دیگر عراق چنین کردند و حتی خود هم شرکت کرده و کشته شدند. به علاوه برخی از رهبران معتزله نیز از این قیام حمایت کردند. به مرور این نزدیکی سبب شد تا فقه حنفی و کلام معتزلی در میان زیدیه رواج یابد. این پروسه نیاز به بررسی تاریخی بیشتری دارد که تا قرن هفتم هجری ادامه می‌یابد. در آغاز قرن چهارم، ابن‌عقده (م 333) یکی از بزرگترین محدثان دنیای اسلام، که شیعه مذهب و زیدی جارودی است، کتاب اخبار ابی‌حنیفه و مسنده می‌نویسد که بسیاری از نقلهای آن بر جای مانده است. (1) یکی از واضح‌ترین نمونه‌های آن، موفق بن احمد خوارزمی حنفی (م 568) است که هم حنفی است هم معتزلی و هم زیدی. وی خطیب معروف خوارزم در نیمه‌ی نخست قرن ششم و نویسنده‌ی کتاب مقتل الحسین است که پس از این از آن یاد خواهیم کرد.

(صفحه 279)

آنچه در اینجا برای ما اهمیت دارد، همراهی ابوحنفیه با قیام‌های علوی است که به تدریج سبب شد تا بعدها نیز برخی از حنفیان با این قیامها همراهی کنند؛ گرچه به صورتی که شایسته بود، این مسأله میان حنفیان جا نیفتاد. به عبارت دیگر، رویه‌ی انقلابی ابوحنفیه که شرح آن خواهد آمد، میان طرفداران وی ترک شد. به طور قطع در این مختصر نمی‌توان بیش از این در این باره سخن گفت. آنچه می‌ماند شواهد همراهی ابوحنیفه با قیام زید بن علی و ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن است.

(1) ابن‌عقده، کتاب الولایة، تحقیق عبدالرزاق حرز الدین، قم، دلیل، 1421، ص59 (مقدمه).

ابوحنیفه شیعه‌ی زیدی
شاید در ابتدا لازم باشد درباره‌ی تعبیر شیعه‌ی زیدی توضیحی داده شود. به طور اجمال و صریح می‌توان گفت که شیعه زیدی با اندکی تسامح بر کسی اطلاق می‌شود که جانبدار قیام‌های زیادی بوده و امامت سیاسی علویان را می‌پذیرد. چنین شخصی لزوم عقاید شیعی ندارد، اما به لحاظ سیاسی جانبدار دولت علوی است. البته اگر این تسامح برداشته شود، شیعه زیدی، به ویژه در قرن سوم و بعد از آن، بر کسی اطلاق می‌شود که به تدریج ترکیبی از فقه شیعه، فقه حنفی و کلام معتزلی دارد. اما زمان ابوحنیفه آن هم در دوره‌ای که تازه زید بن علی قیام کرده، هنوز زمان شکل‌گیری این عقاید در قالب یک فرقه‌ی مذهبی مانند زیدیه فرانرسیده است.
بنابراین تا این جا می‌توان گفت که وقتی شخصی مانند ابوحنیفه را شیعه‌ی زیدی می‌دانیم، دقیقا برای اثبات آن، به شواهدی نیازی داریم که او را جانبدار رهبران علوی در دوره‌ی اموی و عباسی معرفی کنیم.
نخستین شاهد، دفاع وی از زید بن علی بن الحسین است که در سال 122 هجری در کوفه بر ضد دولت اموی قیام کرد. در این قیام، بسیاری از بزرگان و عالمان فراق شرکت داشتند. روایت مسندی که در این‌باره نقل شده، در مقاتل الطالبیین ابوالفرج علی بن الحسین اموی اصفهانی (356 -284) که از قضا خود اموی‌نسب اما علوی الاعتقاد است، آمده است. وی به نقل از فضیل بن زبیر می‌نویسد: ابوحنیفه به من گفت: از فقها چه کسانی با زید همراهی کرده‌اند. من گفتم: سلمة بن کهیل، یزید بن ابی
(صفحه 280)
زیاد،هارون بن سعد،هاشم بن برید، ابوهاشم رمانی، حجاج بن دینار و جز آنان. ابوحنیفه گفت:
قل لزید، لک عندی معونة و قوة علی جهاد عدوک، فاستعن بها أنت و اصحابک فی الکراع و السلاح، فضیل بن زبیر می‌افزاید: پس از آن اینها را به من داد تا به زید بسپارم و زید آنها را از من گرفت. (1).
اما در دوره‌ی عباسیان؛ ابوالفرج از حمایت زید از قیام ابراهیم بن عبدالله علوی سخن می‌گوید که به سال 146 در بصره قیام کرد. برادر او نفس زکیه، سال 145 در مدینه قیام کرد که قیامش سرکوب شد. درباره‌ی حمایت ابوحنیفه از قیام ابراهیم چندین شاهد تاریخی در دست است.
نخست آن که زفر بن هذیل می‌گوید: کان أبوحنیفه یجهر فی أمر ابراهیم جهرا شدیدا، و یفتی الناس بالخروج معه. همو می‌افزاید: ابوحنیفه و مسعر

بن کدام به ابراهیم نوشتند که به کوفه بیاید، آنان تعهد می‌کنند تا وی را یاری کرده و مردم کوفه را با او همراه سازند. مرجئه از این بابت، به ابوحنیفه و مسعر، انتقاد می‌کردند. (2) در جای دیگری هم آمده است که مرجئه در این باره، به شدت از ابوحنیفه انقاد می‌کردند: و کانت المرجئة تنکر ذلک علی أبی حنیفة تعیبه به. (3).
روایت دیگر آن است که ابواسحاق فزاری می‌گوید: نزد ابوحنیفه آمدم و به وی اعتراض کرده گفتم: آیا از خدا نمی‌ترسی که به بردار من فتوای خروج با ابراهیم را دادی تا به قت رسید. ابوحنیفه در پاسخ گفت: قتل اخیک حیل قتل، یعدل قتله لو قتل یوم بدر، و شهادته مع ابراهیم خیر له من الحیاة. فزاری می‌گوید: از ابوحنیفه پرسیدم: چرا خودت نرفتی. ابوحنیفه گفت: ودائع الناس کانت عندی. (4). در نقل دیگری آمده است که همین ابواسحاق فزاری - ابراهیم بن محمد بن حرث - میگفت: برادر من به فتوای ابوحنیفه همراه ابراهیم خروج کرد و کشته شد و من هرگز ابوحنیفه را دوست
(صفحه 281)
نخواهم داشت: فلا أحب أبا حنیفة أبدا. (5) عبدالله بن ادریس نیز می‌گوید: سمعت أباحنیفه و هو قائم علی درجته، و رجلان یستفتیانه فی الخروج مع ابراهیم و هو یقول: أخرجا. (6) همچنین ابوالفرج به طور مستند از محمد بن منصور رازی به نقل از مشایخ او روایت کرده است که ابوحنیفه در نامه‌ای که به ابراهیم بن عبدالله نوشت، چنین آورد، وقتی بر دشمن غلبه کردی، به سیره‌ی جدت علی بن ابی‌طالب درباره‌ی اصحاب جمل با آنان رفتار نکن که شکست خورده را نکشت و اموال را برنداشت و فراری را دنبال نکرد و مجروح را از میان نبرد، زیرا آنها گروه حامی نداشتند؛ بلکه به سیره‌ی جدت در صفین عمل کن که اسیر می‌کرد و جریح را نابود می‌کرد و غنائم را تقسیم می‌نمود؛ زیرا پشت سر این سپاه اهل شام بودند و در آن جا زندگی می‌کردند. این نامه به دست ابوجعفر منصور افتاد؛ به همین خاطر ابوحنیفه را فراخوانده او را مسموم کرد که پس از آن در بغداد مدفون شد. (7) ابوالفرج درباره‌ی مسموم کردن ابوحنیفه توسط منصور، روایت مستقل دیگری هم آورده است. (8).
ابراهیم بن سوید حنفی نیز می‌گوید: درایام خروج ابراهیم، ابوحنیفه میهمان من بود. از او پرسیدم: پس از فریضه‌ی حج واجب، آیا خروج با این شخص بهتر است یا حج مستحبی، ابوحنیفه گفت: غزوة بعد حجةالاسلام أفضل من خمسین حجة. (9). همو نقل کرده است که زنی نزد ابوحنیفه آمد و گفت: فرزند من قصد خروج با این مرد را دارد، من او را منع می‌کنم. چه می‌گویی؟ ابوحنیفه گفت: لا تمنیعه. حماد بن أعین نیز می‌گوید: کان أبوحینفة یحض الناس علی الخروج مع ابراهیم و یأمرهم باتباعه. (10).

(1) مقاتل الطالبیین، ص 141.
(2) همان، ص 310.
(3) همان، ص 314.
(4) همان، ص 313.
(5) مقاتل الطالبیین، ص 314.
(6) همان.
(7) همان، ص 315، ابوحنیفة در سن هفتاد سالگی در سال 150 هجری درگذشت.
(8) همان، ص 316.
(9) همان، ص 324.
(10) همان، ص 325.

مرز تشیع و تسنن از قرن سوم به بعد
از نظر تاریخی باید گفت در کنار شیوع مذهب عثمانیه در قرون نخستین اسلامی، یعنی کسانی که از اساس خلافت امام علی علیه‌السلام را مشروع نمی‌دانستند، کسانی که از علمای
(صفحه 282)
اسلام، به ویژه در عراق، اصرار داشتند تا احادیث فضائل امام علیه‌السلام و سایر اهل بیت علیهم‌السلام را منتشر سازند. چنین کسانی که در کتب رجالی متقدم اهل سنت با عبارت فیه تشیع وصف شده‌اند و درست به دلیل نقل روایات اهل بیت علیهم‌السلام مورد انکار قرار گرفته‌اند. این در حالی است که بسیاری از آنان از علما و محدثان برجسته‌ی اهل سنت هستند که حتی در کتاب مسلم و بخاری نیز احادیث فراوانی از طریق آنان روایت شده است.
ابن‌قتیبة از عالمان میانه‌ی قرن سوم، در کتاب کم حجم خود با عنوان الاختلاف فی اللفظ از اهل حدیث زمان خود (و در واقع گروه عثمانی مذهب آنها) که به انکار احادیث فضائل امام علی علیه‌السلام می‌پرداختند، سخت انتقاد می‌کند. نگاهی به میزان الاعتدال شمس الدین ذهبی می‌تواند چهره‌ی صدها نفر از محدثانی را نشان دهد که به دلیل نقل فضایل اهل بیت علیهم‌السلام متهم به تشیع شده‌اند.
در ادامه این اقدام افراطی اهل حدیث، عالم بلند پایه‌ی اهل حدیث، احمد بن حنبل، نقطه‌ی عاطفی از جهت چرخش به سمت پذیرش فضایل امام علی علیه‌السلام و تثبیت موقعیت آن امام همام به عنوان خلیفه‌ی رابع در میان اهل سنت (عقیده‌ی تربیع) به شمار می‌رود. وی در کتاب «مسند» خود، روایات بی‌شماری از فضایل اهل بیت علیهم‌السلام را مندرج ساخت؛ روایاتی که با کمال تأسف بسیاری از آنها در صحیحین و دیگر صحاح و سنن نیامده است!
ابن‌حنبل افزون بر آنچه در مسند آورده است، درکتاب «فضائل الصحابه» نیز شمار زیادی از روایت فضایل، به ویژه حدیث غدیر را از طرق متعدد نقل کرده و بدین ترتیب در تعدیل مذهب عثمانیه کوشش قابل ستایشی از خود نشان داده است. (1).
پس از احمد بن حنبل، حنابله بغداد از شدت تعصب خود کاستند و به مرور در بغداد با فضای شیعی آن که نتیجه‌ی روی کار آمدن آل‌بویه بود، کنار آمدند. در اوائل، مقاومت زیادی کرده و طی یک صد و پنجاه سال، به سختی با مراسم عاشورای شیعیان درگیر می‌شدند، اما نشر فضائل امام

علی علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام در میان آنان که با
(صفحه 283)
احمد بن حنبل آغاز شده بود، از تعصب آنان کاست. حنابله در اواخر قرن سوم،مورخ بزرگ جهان اسلام، محمد بن جریر طبری را به خاطر گردآوری طرق حدیث غدیر طرد کردند، اما به مرور، در قرن پنجم هجری، تعصب را به کناری نهاده و میان آنان و مذهب تشیع، نوعی مسالمت و همزیستی پدید آمد.
به هر روی با فروکش کردن این نزاعها در قرن ششم، نگارش کتابهایی درباره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام شتاب خاص خود را گرفت و آثار تعدیل در تسنن، در برخورد با ائمه اهل بیت علیهم‌السلام بیش از پیش آشکار گردید. برآمدن سبط بن جوزی از خاندان ابن‌جوزی، که خود حنبلی سرسختی بود، مؤید تعدیل در حنابله بغداد است کتاب تذکرة الخواص سبط بن جوزی یکی از بهترین شواهد برای ایجاد تعادل در تسنن افراطی است. هر چند متصبان او را شیعه دانسته‌اند، اما او خود را چنان می‌نماید که در مرز تشیع و تسنن ایستاده است.
نمونه‌ی دیگری که مربوط به قرن ششم است امام ابوالفضل یحیی بن سلامة الحصکفی (2) (م 554 یا 553) است. بنا به نقل ابوطولون، او قصیده‌ای در مدح دوازده امام سروده است. بخشی از سروده‌ی او که نام دوازده امام در آن آمده چنین است:
حیدرة و الحسنان بعده
ثم علی و ابنه محمد
و جعفر الصادق و ابن‌جعفر
موسی، و یتلوه علی السید
أعنی الرضا، ثم ابنه محمد
ثم علی و ابنه المسدد
الحسن التالی و یتلو تلوه
محمد بن الحسین المعتقد (3).
حفصکی قصیده‌ای هم در رثای حضرت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام دارد که مدخل آن چنین است:
و مصرع الطف فلا أذکره
ففی الحشی منه لهیب یقد (4).
یری الفرات ابن‌الرسول ظامیا
یلقی الردی و ابن‌الدعی یرد
(صفحه 284)
یا أهل بیت المصطفی یا عدتی
و من علی حبهم أعتمد

و الشافعی مذهبی مذهبه
لانه فی قوله مؤید (5).
این تعدادل و قرابت با شیعیان، منحصر به دسته خاصی از سنیان نبود. از میان شافعیان محمد بن طلحه شافعی (م 652) کتاب مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول را نوشت که با اندک تفاوتی گویی یک شیعه‌ی دوازده امامی آن را تألیف کرده است. هم چنان که محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی (م 658) کفایة الطالب در فضایل امیرمؤمنان و اهل بیت علیهم‌السلام نگاشت.
در میان حنابله، ابومحمد عبدالرزاق بن عبدالله بن ابی‌بکر عز الدین اربلی (م 660) به درخواست بدرالدین لؤلؤ حاکم امامی مذهب موصل، مجموعه‌ای در فضایل امیرمؤمنان علیه‌السلام فراهم می‌آورد. صاحب کشف الغمه از این اثر بهره وافر برده است. (6) ابومحمد عبدالعزیز بن محمد بن مبارک حنبلی جنابذی (م 611) نیز کتاب معالم العترة النبویه و معارف اهل البیت الفاطمیة العلویة را در شرح حال امامان (تا امام یازدهم علیه‌السلام) نوشته است. (7) ابن‌خلکان شافعی نیز در وفیات الاعیان زندگی ائمه اهل بیت علیهم‌السلام را آورده است او البته شبیه دیگران نیست، اما نفس توجه به ائمه‌ی شیعه نشانگر حضور امامان در ذهنیت قرن اوست.
در قرن هشتم حمدالله مستوفی (م بعد از 750 ه) را داریم که در تاریخ گزیده، پس از یاد خلفان نخست با عناوین معمول و محترمانه، به یاد از امام علی علیه‌السلام پرداخته آن‌گاه از امام مجتبی به عنوان امیر المؤمنین، حافد رسول رب العالمین امام المجبتی حسن بن علی المرتضی یاد می‌کند. سپس فصلی می‌گشاید تحت عنوان: «در ذکر تمامی ائمه معصومین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که حجة الحق علی الخلق بودند» و «مدت امامتشان از رابع صفر سنه‌ی تسع و اربعین تا رمضان اربع و ستین و مأتین، دویست و پانزده سال و هفت ماه می‌شود». او می‌افزاید: ائمه معصوم اگر چه خلافت
(صفحه 285.)
نکردند اما چون مستحق، ایشان بودند، تبرک را از احوال ایشان، شمه‌ای بر سبیل ایجاز می‌رود. (8) همین نویسنده در ظفرنامه‌ی (9) خود نیز که شرح تاریخ زندگی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خلفاست، به همین ترتیب مطالب را بیان کرده و شرح حال دوازده امام علیه‌السلام را نیز آورده است. در قرن نهم ابن‌صباغ مالکی (855 - 784) کتاب الفصول المهمه فی معرفة احوال الائمه را نگاشته است. در قرن دهم شمس الدین محمد بن طولون (م 953) کتاب الشذرات الذهبیة فی تراجم لائمة الاثنی عشریة عند الامامیه را نگاشته است. او از عالمان علاقمند به

تصوف و عرفان است. وی پس از بیان احوالات امامان از مصادر معتبر، شعری را که خود در وصف ائمه اثناعشر سروده آورده است:
علیک بالائمة الاثنی عشر
من ال بیت لامصطفی خیر البشر
ابوتراب حسن حسین
و بغض زین العابدین شین
محمد الباقر کم علی دری
و الصادق ادع جعفرا بین الوری
موسی هو الکاظم و ابنه علی
لقه بالرضا و قدره علی
محمد التقی قلبه معمور
علی التقی دره منثور
و العسکری الحسن المطهر
محمد و المهدی سوف یظهر (10).
باید به جمع آثاری که گذشت کتاب الاتحاف بحب الاشراف از شبراوی (م 1172) نور الابصار از شبلنجی و ینابیع المودة از قندوزی حنفی (م 1294) را افزود. اثری دیگر با نام کنه الاخبار از قرن دهم برجای مانده که در آن نیز همانند بخی از آثار پیشگفته، شرح حالی از خلفا و دوازده امام آورده است. (11) عنوان دیگری که در این زمینه قابل استناد است، کتاب المقصد الاقصی فی ترجمة المتسقصی است. اصل کتاب به زبان عربی بوده و کمال الدین حسین خوارزمی آن را با عنوان فوق به فارسی در آورده است. این کتاب در شرح زندگی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و خلفا بوده، اما وی با وجود اعتقادش به مرام اهل
(صفحه 286)
سنت، زندگی دوازه امام و نیز فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام را بر آن افزوده است. (12).
نمونه‌ی دیگر کتاب روضات الجنان و جنات الجنان درویش محمد کربلایی است که با وجود داشتن اعتقادات سنی، شرح حال مفصل امامان شیعه را در مجلد دوم کتاب خویش آورده که بخش اعظم آن از کتاب فصل الخطاب خواجه محمد پارساست. این خواجه محمد هم، علی رغم اصرارش در تسنن، خود در این کتابش به تفصیل شرح حال امامان را آورده است. (13) کتاب غایة الهمة فی ذکر الصحابة و الائمة یا رساله‌ی محمدیه از محمد علیم بن محمد موسی اله آبادی نیز در شرح حال رسول‌خدا صلی الله علیه و آله خلفای نخست و امامان شیعه علیهم‌السلام است. (14).
یکی از جالب‌ترین این آثار کتاب وسیلة الخادم الی المخدوم در شرح صلوات بر چهارده معصوم از فضل الله بن روزبهان خنجی عالم سنی

بسیاری معروف ایرانی است. وی در این کتاب، صلواتیه‌ای درباره‌ی چهارده معصوم انشاء کرده و به شرح تاریخی آن پرداخته است. بخشی از این کتاب نیز شرح حال امام حسین علیه‌السلام و وقایع کربلاست. یک نمونه از شعر فضل بن روزبهان چنین است:

مهیمنا به حبیب محمد عربی
به حق شاه ولایت علی عالی فن
بهر دو سبط مبارک به شاه زین عباد
به حق باقر و صادق به کاظم احسن
به حق شاه رضا ساکن حظیره‌ی قدس
به حق شاه تقی و نقی صبور محن
به حق عسکری حجت خدا مهدی
کزین دوازه ده نجات روح و بدن
فدای خاک رضا باد صد روان امین
که اوست چاره‌ی درد و شفیع ذلت من

(1) بنگرید مقاله‌ی ما تحت عنوان: نقش احمد بن حنبل در تعدیل مذهب اهل سنت در «مقالات تاریخی» دفتر ششم، (قم، الهادی، 1378).
(2) درباره‌ی او نک: معجم الادباء ج 20، ص 18.
(3) الشذرات الذهبیه فیتراجم الائمة الاثنی عشر عند الامامیه (این اثر با عنوان الائمة الاثنی عشر با تحقیق صلاح الدین منجد چاپ شده) ص 41 (بیروت دار صادر).
(4) یقد یعنی یشتعل.
(5) زفرات الثقلین، ج 2، ص 294 (به نقل از نسمة السحر، جواهر المطالب و المنتظم).
(6) نک: کشف الغمه (چاپ دو جلدی تبریز) ج 1،صص 326 - 325، 314، 31، 161، 137، 116، 94، 77.
(7) نک: علی بن عیسی اربلی و کشف الغمه ص 74 (قم 1372 کنگره شیخ مفید).
(8) تاریخ گزیده، صص 201، 198)تحقیق: عبدالحسین نوایی).
(9) ظفرنامه، ج 2، 1، به کوشش مهدی مداینی، پروین باقری، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، 1380.
(10) الائمة الاثنی عشر، ص 118.
(11) درباره‌ی آن نک: نشر دانش، سال چهاردهم، شماره‌ی اسفند، ص 58.
(12) ادبیات فارسی استوری، ص 775.
(13) این بخش از کتاب وی در میراث اسلامی ایران دفتر چهارم منتشر

شده است.
(14) ادبیات فارسی استوری، ص 949.

عزاداری سنیان از زبان عبدالجلیل در قرن ششم هجری
عبدالجلیل رازی که کتاب خود را در حدود سال 560 نگاشته است، در پاسخ یک نویسنده‌ی سنی اطلاعات بسیاری با ارزشی درباره‌ی سابقه عزاداری اهل سنت باری امام
(صفحه 287)
حسین علیه‌السلام آورده است. ابتدا به نقل از آن نویسنده‌ی سنی می‌نویسد:
این طایفه روز عاشورا اظهار جزع و فرع کنند، و رسم تعزیت را اقامت کنند. و مصیبت شهدای کربلا تازه گردانند بر منبرها، و قصه گویند، و علما سر برهنه کنند و عوام جامعه چاک کنند و زنان روی خراشند و مویه کنند.
عبدالجلیل در پاسخ می‌نویسد:
اولا معلوم جهانیان است که بزرگان و معتبران ائمه‌ی فریقین از اصحاب امام مقدم بوحنیفه، و امام مکرم شافعی، و علما و فقهای طوایف، خلفا عن سلف، این سنت را رعایت کرده‌اند، و این طریقت نگاه داشته. اولا خود شافعی که اصل است و مذهب بدو منسوب است بیرون از مناقب، او را در حسین و شهدای کربلا مراثی بسیار است و یکی از آن قصیده‌ای است که می‌گوید:
أبکی الحسین و أرثی منه جحجاحا
من أهل بیت رسول‌الله مصباحا
تا آخر قصیده با مبالغتی تمام و کمال، و دیگر قصیده‌ای است که می‌گوید:
تاوب همی فالفؤاد کئیب
و أرق نومی فالرقاد عجیب (1)
تا آخر، همه‌ی مرثیه‌ی اوست به صفتی که بر چنان معانی دگران قادر نباشند. و مراثی شهدای کربلا که اصحاب بوحنیفه و شافعی را هست، بی‌عدد و بی‌نهایت است. پس اگر عیب است اول بر بوحنیفه است و بر شافعی واصحاب
(صفحه 288)
ایشان؛ آنگه بر ما.
پس از آن به بیان نمونه‌هایی از عزاداری‌های اهل سنت را اعم از حنفی و شافعی که این دو فرقه در ایران بودند، از قرن ششم ارائه داده می‌نویسد:
آنگه چون فروتر آیی معلوم است که خواجه بومنصور ماشاده (2) به اصفهان که در مذهب سنت در عهد خود مقتدا بوده است. هر سال این

روز، این تعزیت به آشوب و نوحه و غریو داشته‌اند و هر که رسیده باشد دیده و دانسته باشد و انکار نکند.
و آنگه بغداد که مدینة السلام و مقر دارالخلافة است، خواجه علی غزنوی حنیفی (3) دانند که این تعزیت چگونه داشتی! تا به حدی که به روز عاشورا در لعنت سفیانیان مبالغتی می‌کرد. سائلی برخاست و گفت: معاویه را چه گویی؟ به آوازی بلند گفت: ای مسلمانان از علی می‌پرسد که: معاویه را چگویی؟ آخر دانی‌که علی معاویه را چه گوید؟
و امیر عبادی (4) که علامه‌ی روزگار و خواجه‌ی معنا و سلطان سخن بود او را در حضرت المقتفی لامرالله پرسیدند این روز که فردا عاشورا خواست بودن که: چه گویی در معاویه؟ جواب نداد تا سائل سه بار تکرار کرد. بار سیوم گفت: ای خواجه! سؤال مبهم می‌پرسی. نمی‌دانم کدام معاویه را می‌گویی. این معاویه را که پدرش دندان مصطفی بشکست، و مادرش جگر حمزه بخائید، و او بیست واند بار تیغ در روی علی کشید و پسرش سر حسن ببرید. این مسلمانان شما این معاویه را چه گویید؟ مردم در حضرت خلافت، حنیفی و سنی و شافعی زبان به لعنت و نفرین برگشودند. این مانند این بسیار است و تعزیت حسین هر موسم عاشورا به بغداد تازه باشد و با نوحه و فریاد.
(صفحه 289)
و اما به همدان اگرچه مشبهه را غلبه براشد برای حضور رایت سلطان و لشکر ترکان، هر سال، مجد الدین مذکر همدانی، (5) در موسم عاشورا این تعزیت به صفتی دارد که قمیان را عجب آید.
و خواجه امام نجم بوالمعالی بن ابی‌القاسم بزاری به نیسابور با آن که حنیفی مذهب بود، این تعزیت به غایت کمال داشتی و دستار بگرفتی و نوحه کردی خاک پاشیدی و فریاد از حد بیرون کردی
و به ری که از امهات بلاد عالم است، معلوم است که شیخ ابوالفتوح نصر آبادی و خواجه محمد حدادی حنیفی و غیر ایشان در کاروانسرای کوشک و مساجد بزرگ روز عاشورا چه کرده‌اند از ذکر تعزیت و لعنت ظالمان.
و در این روزگار آنچه هر سال خواجه امام شرف الائمة ابونصر الهسنجانی کند و در هر عاشورا به حضور امرا و ترکان و خواجگان و حضور حنیفان معروف، و همه موافقت نمایند و یاری کنند و این قصه خود به وجهی گوید که دگران خود ندانند و نیارند گفتن.
و خواجه امام بومنصور حفده (6) که در اصحاب شافعی معتبر و متقدم است به وقت حضور او به روی دیدند که روز عاشورا این قصه بر چه طریق گفت و حسین را بر عثمان درجه و تفضیل نهاد و معاویه را باغیخواند در جامع سرهنگ.
و قاضی عمده‌ی ساویی حنیفی (7) که صاحب سخن و معروف است در

جامع طغرل با حضور بیست هزار آدمی این قصه به نوعی گفت و این تعزیت به صفتی داشت از سر برهنه کردن و جامه دریدن که مانند آن نکرده بودند و
(صفحه 290)
مصنف این کتاب (یعنی همان نویسنده‌ی سنی) اگر رازی است دیده باشد و شنوده.
و خواجه تاج اشعری حنیی نیسابوری روز عاشورا بعد از نماز در جامع عتیق دیدند که چه مبالغت کرد در سنه‌ی خمس و خمسین و خمسمائة به اجازت قاضی با حضر کبراء و امراء.
پس اگر این بدعت بودی، چنان که خواجه‌ی مجبر انتقالی (یعنی همان نویسنده‌ی سنی) گفته است، چنان مفتی رخصت ندادی و چنین ائمه روا نداشتندی.
و اگر خواجه‌ی انتقالی به مجس حنیفیان و شیعیان نرفته باشد، آخر به مجلس شهاب مشاط رفته باشد که او هر سال که ماه محرم درآید، ابتدا کند به مقتل عثمان و علی و روز عاشورا به مقتل حسین علی آرد تا سال پیرار به حضور خاتونان امیران و خاتون امیر أجل این قصه به وجهی گفت که بسی مردم جامه‌ها چاک کردند و خاک پاشیدند و عالم سر برهنه شد و زاری‌ها کردند که حاضران گفتند: زیادت از آن بود که به زعفران جای کنند شیعیت. و گر این علما و قضات این معنی به تقیه و مداهنه می‌کنند از بیم ترکان و خوف سلطان، موافقت رافضیان باشد و گر به اعتقاد می‌کنند خلاف ایشان را، خواجه را نقصان باشد ایمان را و الا در بلاد خوارج و مشبهه که روا ندارند کردن، دگر همه‌ی حنیفیان و شفعویان و شیعت این سنت را متابعت کنند. پس خواجه پنداری از این هر سه مذهب بیزار است و خارجی است، پس باید که به خوزستان و لرستان شود که خارجیان تا نبیند و نشنود که تعصب که او راست، کس را نیست و تعزیت حسین علی داشتن متابعت قول مصطفی است که گفت: من بکی علی الحسین او أبکی او تباکی، و جبت له الجنة، تا هم گوینده و هم شنونده در رحمت خدا باشد و منکرش الا منافق و مبتدع و ضال و گمراه نباشد و خارجی و مبغض فاطمه و آلش و علی و اولادش و الحمدلله بل أکثرهم لا یعقلون. (8).
به هر روی در بغداد قرن ششم، بیشتر عالمان اهل سنت، در مظلومیت امام حسین علیه‌السلام
(صفحه 291)
سخن می‌گفتند و به هیچ روی تمایلی به گرایش متعصبانه‌ای که از زمان بنی‌امیه باقی مانده بود، نداشتند. البته استثناءهایی هم دیده می‌شد. شخصی با نام عبدالمغیث بن زهیر حنبلی کتابی در فضائل یزید نوشت و ابن‌الجوزی این عالم معروف سنی کتابی با عنوان الرد لعی المتعصب

العنید المانع من ذم یزید در رد بر او نوشت. ابن‌اثیر درباره‌ی این شخص نوشته است: صنف کتابا فی فضائل یزید بن معاویة أتی فیه بالعجائب (9) ذهبی هم درباره او با کمال شگفتی نوشته است: و کان ثقة سنیا. (10) اما این گرایش ناچیز بود، همان طور که اکنون هم گاهی از این استثناءها دیده می‌شود و واقعا ناچیز و غیر قابل اعتناست.
همان‌طور که گذشت، در این زمان، دو واعظ معروف در بغداد بودند که در ایام عاشورا مجالس سوگواری داشتند. یکی از اینان علی بن حسین غزنوی حنفی بود که واعظ قهاری بوده و سلاطین در محفل روضه‌خوانی او شرکت داشتند. واعظ دیگر امیر عبادی بود که او نیز روز عاشورا مقتل‌خوانی داشت و همین ابن‌جوزی نیز گزارشهایی از منبرهای او و کلمات کوتاهش نقل کرده است.
به نظر می‌رسد که برگزاری مراسم عاشورا در بغداد میان سنی و شیعه ادامه یافته و هیچ‌گاه تعطیل نشده است.
(1) کامل این قصید را خوارزمی حنفی در کتاب مقتل الحسین علیه‌السلام ج 2، ص 136 آورده است و برخی دیگر از اشعار آن چنین است:
و مما نفی نومی و شیب لمتی
تنصاریف ایام لهن خطوب
فمن مبلغ عنی الحسین رسالة
و ان کرهتها أنفس و قلوب
قتیلا بلا جرم کان قمیصه
صبیغ بماء الارجوان خضیب
تزلزلت الدنیا لال محمد
و کادت لهم صم الجبال تذوب
و غارت نجوم و اقشعرت کواکب
و هتک استار و شق جیوب
همچنین این اشعار را جمال الدین زرندی مدنی در کتاب «معراج الوصول فی معرفة آل الرسول» (نسخه‌ی خطی برگ 31 ب نقل از زفرات الثقلین، ج 1، ص 290) نیز آورده است. ابن شهرآشوب (مناقب ج 3، ص 296) نیز این اشعار را روایت کرده است.
حمویی (م 722) در فرائد السمطین (2، ص 266) دو بیت شعر از شافعی درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام نقل کرده است:
ویل لمن شفعاؤه خصمائه
و الصور فی حشر القیامة ینفخ
لابد أن ترد القیامة فاطم
و قمیصها بدم الحسین مضمخ.
(2) از علمای برجسته‌ی مذهب شافعی که سبکی در طبقات الشافعیه

(303:4) از او یاد کرده است. وی از علمای بزرگ اصفهان بوده و در ربیع‌الاخر سال 536 درگذشته است.
(3) از واعظان بزرگ بغداد که سلطان مسعود سلجوقی در مجلس وعظ وی حاضر می‌شد. درگذشت وی به سال 551 هجری بوده است شرح حال او در بسیاری از منابع آمده است. از جمله بنگرید: البدایة و النهایة، (235-236: 12).
(4) قطب الدین مظفر معروف به امیر عبادی یکی از واعظان معروف بغداد بوده که شرح حال او را ابن‌خلکان به تفصیل در کتاب وفیات الاعیان (ج 2، ص 127) آورده است.
(5) مجد الدین ابوالفتوح محمد بن ابی‌جعفر همدانی نویسنده‌ی کتاب الاربعین عن الاربعین، فقیه و محدث و واعظ بوده و به سال 555 درگذشته است. شرح حال او را بنگرید، تلخیص مجمع الادب، حرف میم، صص 246-245 تعلیقات نقض، ص 1097.
(6) ابومنصور محمد بن أسعد طوسی معروف به حفده ملق به عمدة الدین فقیه شافعی نیشابوری از علمای معروف نیشابور است که ابن‌خلکان شرح حال او را در وفیات الاعیان آورده است. مزار وی تا قرنها محل زیارت مردم بوده است. بنگرید: تعلیقات نقض، ص 1099.
(7) از عالمان و واعظان معروف ساوه بوده و شرح حال او را عماد کاتب در کتاب خریدة القصر آورده است درگذشت وی به سال 567 در شهر ساوه رخ داده است. بنگرید: تعلیقات نقض، ص 1100.
(8) کتاب نقض، صص 373-370.
(9) کامل، ج 11، ص 562.
(10) سیر اعلام النبوی، ج 21، ص 160.

خراسان تیموری و عزاداری برای امام حسین
به نظر می‌رسد که طی دو قرن پیش از روی کار آمدن صفویه، در خراسان که مرکزی برای شیعیان و سنیان بوده، در ایام عاشورا، عزای امام حسین علیه‌السلام بر پا می‌شده است. از آن جا که این مراسم حتی در هرات نیز بوده است، خود نشانگر آن است که نه تنها شعیان که سنیان هم این مراسم را برگزار می‌کرده‌اند.
کتابی که بیش از هر کتابی در این منطقه وجود داشته، اثری با نام نور الائمة بوده که ترجمه گونه‌ای از کتاب مقتل الحسین علیه‌السلام موفق بن احمد خوارزمی حنفی (568 - 484) بوده است. به جز این اثر، کتابهای دیگری هم در این زمینه بوده است.
(صفحه 292)
در پایان این دوره، و درست هشت سال پیش از آمدن صفویه به این منطقه کتابی در باب مقتل الحسین تألیف شد که نویسنده‌ی آن فردی بود که چندان مرزی میان تشیع و تسنن قائل نبود. در هرات او را متهم به تشیع می‌کردند و در سبزوار به تسنن. وی ملاحسین کاشفی بود و در هرات دوره‌ی تیمور، مجبوبیت زیادی داشت و در مجلس واعظ او بزرگان این دولت که سالها امیری آن را سلطان حسین بایقرا داشت، شرکت می‌کردند. وی کتاب خود را نیز به نام یکی از بزرگان این دربار نگاشت.
ملاحسین کاشفی در همین کتاب روضةالشهداء خود (1) به مناسبت، اشاره می‌نویسد: «هرگاه ماه محرم نو شود، رقم تجدید این ماتم بر صفحات قلوب اهل اسلام و هواداران سید انام صلی الله علیه و آله کشیده می‌گردد و از زبان‌هاتف غیبی ندای عالم لا ریبی به گوش هوش مصیبت داران اهل بیت و ماتمزدگان ایشان می‌رسد:
کای عزیزان در غم سبط نبی افغان کنید
سینه را از سوز شاه کربلا بریان کنید
از پی آن تشنه‌لب بر خاک ریزید آب چشم
در میان گریه، یاد آن لب خندان کنید
کاشفی در ظاهر، به درخواست یکی از اعیان و سادات بزرگ هرات با نام «مرشد الدوله معروف به سید میرزا» مصمم می‌شود تا متنی برای این مجالس آماده کند. وی پس از شرحی درباره‌ی اهمیت گریه برای امام حسین علیه‌السلام و این که «من بکی علی الحسین و جبت له الجنة» می‌نویسد: برای این است که جمعی از محبان اهل بیت، هر سال که ماه محرم درآید، مصیبت شهدا را تازه سازند و به تعزیت اولاد حضرت رسالت

پردازند، همه را دلها بر آتش حسرت بریان گردد و دیده‌ها از غایت حیران سرگردان:
زاندوه این ماتم جان گسل
روان گردد از دیده‌ها خون دل
کاشفی در ادامه، درباره‌ی آنچه در این مجالس خوانده می‌شده می‌نویسد: «و اخبار مقتل شهدا که در کتب مسطور است تکرار نمایند و به آب دیده ملال از صفحه‌ی سینه بزدایند». مشکل کتابها این است که «و هر کتابی که در این باب نوشته‌اند، اگرچه به زیور حکایت شهدا حالی است، اما از سمت جامعیت فضایل سبطین و تفاصیل احوال ایشان خالی است». این امر سبب شده است تا سید میرزا به «این فقیر حقیر
(صفحه 293)
حسین الواعظ الکاشفی» دستور دهد تا «به تألیف نسخه‌ای جامع که حالات اهل بلا، از انبیا و اصفیا و شهدا و سایر ارباب ابتلا و احولا آل عبا بر سبیل توضیح و تفصیل در وی مسطور و مذکور بود اشتغال نماید.» (2).
کتاب روضة الشهداء نه تنها در دوره‌ی صفوی و میان شیعیان ایران، بلکه در میان سنیان اطرف مملکت ایران نیز نفوذی فراوان یافت. یکی از آخرین نشانه‌های تأثیر این نفوذ، اقدامی است که عبدالله زیور (م 1369 قمری) شاعر سنی عراقی کرد فارسی‌دان انجام داده و آن را به شعر فارسی در آورده است.وی بدون آن که تصریح کند، در واقع متن فارسی روضة الشهداء را در قالب شعر فارسی درآورده و نام آن را داستان سوزناک کربلاء نهاده است.
در اینجا بی‌مناسبت نیز تا به موضع عبدالرحمن جامی(898 - 817) عالم، عارف و شاعر بزرگ خراسان که در مذهب یک سنی حنفی بوده و البته علائق صوفیانه‌ی عمیقی داشته، گذری داشته باشیم. وی در سلسلة الذهب خود عقائد مذهبی‌اش را درباره‌ی خلافت بیان کرده و در آنجا خود را یک سنی معتقد و در عین حال، دوستدار اهل بیت می‌داند. وی هم درست مانند دیگر اهل سنت، معتقد است که سنی نباید به خاطر درگیری‌های صحابه، میان آنها خط کشی دوستی و دشمنی رسم کند؛ در عین حال باید بداند که در این اختلافات حق با علی بوده است:
همه را اعتقاد نیکو کن
دل زانکارشان به یک سو کن
هر خصومت که بودشان با هم
به تعصب مزن در آنجا دم
بر انگشت اعتراض منه
دین خود رایگان زدست مده
حکم آن قصه با خدای گذار

بندگی کن ترا به حکم چکار
و آن خلافی که داشت با حیدر
در خلافت صحابئی دیگر
حق در آنجا به دست حیدر بود
جنگ با او خطا و منکر بود (3).
گفتنی است که مهم‌ترین درگیری مذهبی جامی با مخالفان در عصرش، درگیری وی با شیعیان است که در خراسان نفوذی چشمگیر داشتند و دیدیم که به زودی نیز با آمدن
(صفحه 294)
صفویان این مذهب در این منطقه حاکم شد. جامی حملات زیادی به شیعیان دارد و می‌کوشد تا جو هرات را بر اساس آموزه‌های تسنن حفظ کند. این گرایش است که امیر علیشیر نوایی هم دارد و البته اینان مخالفانی هم از اهل سنت متمایل به تشیع دارند.
اما جامی با همه‌ی این احوال، می‌کوشد تا حدود را حفظ کند. در عین حال که از رفض و رافضه، به معنای کسانی که به صحابه دشنام می‌دهند متنفر است، اما همو شعر معروف شافعی را «لو کان رفضا حب آل محمد - فلیشهد الثقلان انی رافضی» به فارسی درآورده، چنین می‌سراید:
گر بود رفض حب آل رسول
یا تولا به خاندان بتول
گو گواباش آدمی و پری
که شدم من زغیر رفض بری
کیش من رفض و دین من رفض است
رفع من رفض و مابقی خفض است (4).
جامی در میان شیعیان و سنیان درمانده شده بود. از یک طرف وقتی به بغداد رفت، به خاطر اشعارش درباره‌ی روافض مورد طعنه‌ی شیعیان بغداد قرار گرفت. اما از سوی دیگر، وقتی اشعاری در ستایش امیرمؤمنان علیه‌السلام سرود، سنیان خراسان او را مورد طعنه قرار دادند. خود می‌نویسد:
چون در نظم سلسلة الذهب حضرت امیر و اولاد بزرگوار ایشان را ستایش کردیم، از سنیان خراسان هراسان بودیم که ناگاه ما را به رفض نسبت نکنند، چه دانستیم که در بغداد به جفای روافض مبتلا خواهیم شد. (5).
همین جامی وقتی به عراق می‌رود، به زیارت عتبات عالیات می‌شتابد و در آنجا در وصف زیارت امام حسین علیه‌السلام چنین می‌سراید:
کردم زدیده، پای سوی مشهد حسین
هست این سفر به مذهب عشاق فرض عین
خدام مرقدش به سرم گر نهند پای

حقا که بگذرد سرم از فرق فرقدین
(صفحه 295)
کعبه به گرد روضه‌ی او می‌کند طواف
رکب الحجیج این تروحون أین أین
از قاف تا به قاف پرست از کرامتش
آن به که حیله جوی کند ترک شید و شین
آن را که بر عذار بود جعد مشکبار
از موی مستعار چه حاجت به زیب وزین
جامی گدای حضرت او باش تا شود
با راحت وصال مبدل عذاب بین
می‌ران زدیده اشک که در مذهب کریم
باشد قضای حاجت سائل، ادای دین (6).
وی در ادامه سفر که در اصل راهی حج بود، به زیارت مرقد امیرمؤمنان رفت و شعری زیبا سرود که مطلع آن چنین است:
أصبحت زائرا لک یا شحنة النجف
بهر نثار مرقد تو نقد جان به کف
تو قبله‌ی دعایی و اهل نیاز را
روی امید سوی تو باشد زهر طرف. (7).
(1) روضة الشهداء، ص 354.
(2) روضة الشهدا، صص 12 -13.
(3) سلسلة الذهب، ص 178.
(4) سلسلة الذهب، ص 146.
(5) رشحات، فخرالدین علی کاشفی، ج 1، ص 257؛ مقامات جامی، ص 169 به نقل از جامی، نجیب مایل هروی، ص 118.
(6) دیوان جامی، ص 78.
(7) دیوان جامی، ص 56.

برخی از آثار علمای حنفی درباره‌ی امام حسین
آثار علمای اهل سنت، طی چهارده قرن، درباره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام خارج از حد شمار است. بسیاری از این آثار درباره‌ی فضائل و مناقب اهل بیت، به ویژه امیرمؤمنان و برخی نیز آثاری تاریخی پیرامون زندگی آن بزرگواران است. در اینجا شماری از آثار علمای حنفی را درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام برای نمونه معرفی می‌کنیم:
- ضیاءالدین ابی‌المؤید الموفق بن احمد بن محمد المکی الخطیب الخورازمی الحنفی (568 -484). وی بزرگترین عالم حنفی است که درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام قلم زده و کتاب عظیم و بزرگ مقتل الحسین علیه‌السلام را نگاشته است. وی شاگرد زمخشری بوده و علوم ادب را نزد وی خوانده پس از آن به شهرهای مختلف دنیای اسلام سفر کرده و حدیث شنیده است. عماد کاتب که معاصر وی بوده شرح حال او را در خریدة القصر بخش مربوط به ایران آورده و او را در فقه و ادب ستوده است. قفطی در انباه الرواة (332:3) شرح حال او را آورده و سال درگذشت او را 568 یاد کرده است. بسیاری از علمای بزرگ شرحالنگار مانند ابن‌النجار، ابن‌الدبیثی شرح حال او را آورده‌اند. وی کتابی با عنوان مناقب ابی‌حنیفه دارد که در سال 1321 در حیدرآباد چاپ شده است. نیز
(صفحه 296)
کتابی با عنوان قضایا امیرالمؤمنین دارد که نمانده است. همچنین کتاب او با عنوان کتاب رد الشمس علی امیر المؤمنین علیه‌السلام او هم مفقود شده است. مهم‌ترین کتاب او مقتل الحسین است که بر جای مانده و دست کم سه نسخه‌ی خطی از آن برجای مانده است. این کتاب در نجف و بعدا در قم (سال 1399) و چاپ جدید آن توسط دارانور الهدی در قم (1418 ق (به چاپ رسیده است. گفتنی است که وی اشعاری نیز در ستایش ابوحنیفه دارد که در مقدمه‌ی مرحوم سماوی بر مقتل الحسین علیه‌السلام چاپ شده است.
خوارزمی شعری هم در رثای اهل بیت سروده که چند بیت آن این است:
لقد قتلوا علیا مذ تجلی
لاهل الحق فحلا فی الضراب
و قد قتلوا الرضا الحسن المرجی
جواد العرب بالسم المذاب
و قد منعوا الحسین الماء ظلما
و جدل بالطعان و بالضراب

و لولا زینب قتلوا علیا
صغیر تقل بق او ذباب
و قد صلبوا امام الحق زیدا
فیا لله من ظلم عجاب
بنات محمد فی الشمس عطشی
و ال یزید فی ظل القباب
لال یزید من أدم خیام
و أصحاب الکساء بلاثیاب (1).
- عفیف الدین ابی‌السیادة عبدالله بن اراهیم طائفی حنفی (م 1207 که شرح حال او در عجایب الاثار جبرتی 147:2 آمده و نسخه‌ای از کتابش هم در مکتبه‌ی سلیم آغا در استانبول موجود است) کتابی با عنوان اتحاف السعدء بمناقب سید الشهدا تألیف کرده است.
- قادر بخش بن حسن علی حنفی هندی شهسرامی(1337 - 1273) از علمای حنفی هند است که کتابی با عنوان جور الاشقیاء علی ریحانة سید الانبیاء نگاشته است. شرح حال وی در نزهة الخواطر 370:8 آمده و همانجا از این کتاب او هم یاد شده است.
- مولوی عبدالعزیز بن شاه ولی الله دهلوی (1239 -1159) نیز کتابی با عنوان سر الشهادتین در فلسفه‌ی شهادت امام حسین علیه‌السلام نوشته که عربی آن در مجله‌ی الموسم ش 12،
(صفحه 297)
صص 91-83 چاپ شده و به اردو هم چاپ شده است.
- شیخ علی انور بن علی اکبر بن حیدر علی علوی حنوفی کاکوروی (1324 - 1269) کتابی با عنوان شهادة الکونین فی مقتل سیدنا الحسین السبط نگاشته که ضمن شرح حال او در کتاب نزهة الخاطر 328:8 از آن یاد شده است.
- محمد معین بن محمد امین السندی التتوی الحنفی (م 1161) کتابی با عنوان قرة العین فی البکاء علی الحسین علیه‌السلام نگاشته و در آن بر لزوم گریه برای امام حسین علیه‌السلام سخن گفته و ثابت کرده است که اقامه‌ی عزا برای حسین علیه‌السلام تنها مخصوص شیعه نیست.
- محمود بن عثمان بن علی بن الیاس حنفی رومی(938-878) کتابی با عنوان مقتل الامام الحسین بن علی بن ابی‌طالب رضی الله عنهما فی کربلاء نوشته است. اسماعیل باشا در کتاب هدیة العارفین 412:2 از آن یاد کرده است.
جدای از کتاب، بسیاری از شاعران اهل سنت، به ویژه از میان حنفیان عصر نخست، اشعاری در رثای حسین بن علی علیه‌السلام و حادثه‌ی عاشورا سروده‌اند که جالب توجه است. نمونه‌ای از این اشعار را خود

خوارزمی در مقتل الحسین علیه‌السلام (2) گردآوری کرده است.

(1) مقتل الحسین علیه‌السلام، خوارزمی، ص 390 (در پایان بحث از مناقب امام علی علیه‌السلام).

(2) مقتل الحسین علیه‌السلام ج 2، صص 182 -143.

خاتمه
امروزه در بسیاری از مناطق ایران، هند و پاکستان عزاداری امام حسین علیه‌السلام به طور مشترک یا حتی مستقل میان شیعیان و سنیان برگزار می‌شود.سنتی که در شرق ایران بوده، و بخشی از آن متعلق به خراسان کهن است، به سیستان نیز کشیده شده است.
در هند و پاکستان، این سنت از حدود چهارصد سال پیش همزمان با روی کار آمدن دولتهای متأثر از ایران و شمال و جنوب هند، رواج یافته و امروزه در شهرهای بزرگی در هند مانند حیدر آباد و یا کراچی در پاکستان، شاهد برگزاری مراسم عاشورا میان هر دو گروه شیعه و سنی هستیم. قرن‌هاست که در هند، دامنه‌ی برگزاری این مراسم، حتی میان هندوها نیز کشیده شده و بسیاری از آنان نیز در این ایام‌ها، با سایر
(صفحه 298)
مسلمانان همراهی دارند.
در عراق و منطقه‌ی کردستان، این حرکت ادامه‌ی سنت گذشته است که ساکنان آن دیار همیشه برای امام حسین علیه‌السلام اعتبار و ارزش خاصی قائل بوده‌اند.
مع‌الاسف، در چند دهه‌ی اخیر به دلیل شدت یافتن تعصب مذهبی در بخشی از جهان اسلام و حرکت برای تحمیل آن به سایر نقاط، حرکتی در جهت احیای نوع خاصی از تسنن رواج یافته است که می‌کوشد خط کشی‌های خاصی را میان مسلمانان ایجاد و تعمیق بخشد. به طور قطع، این حرکت، میراث دوره و زمانی است که گرایشی تحت عنوان اهل حدیث یا مذهب عثمانی در قرن دوم و سوم، می‌کوشید تا با هر کسی که اندک تفاوتی با مشی آن دارد داشت فاصله بگیرد. به همین دلیل، برای هر گروهی نامی انتخاب کرده و آن را سبب طعن و قدح او می‌دانست. اتهام مرجئی، شیعی، معتزلی قدری و.... که هم اکنون در بسیای از کتابهای رجالی میراث آن دوره در زمینه‌ی قضاوت راویان آمده، یادآور آن روزگار است. آن جو به مرور به همت کسانی چون احمد بن حنبل در مرحله‌ی نخست و سپس عالمان دیگر شکسته شد. این جوی بود که حتی ابوحنیفه عامل و امام برجسته‌ی اهل سنت را نیز مورد حمله قرار داد و تحت عنوان مرجئی یا ضد حدیث و دیگر اتهامات بی‌پایه، برای قرنها سرزنش می‌کرد.
در برابر آن، تجربه‌ی چند صد ساله‌ای وجود دارد که این مرزها کم‌رنگ شده و در این میان، یکی از مهم‌ترین مرزها اعتنا و اعتبار و هر دو گروه به نهضت امام حسین علیه‌السلام است که نه فقط نهضتی اسلامی و متعلق

به همه‌ی مسلمانان بلکه نهضی انسانی و متعلق به همه‌ی انسان‌های آزاده و ضدظلم است.
(صفحه 299)

مسأله‌ی تحریف در نهضت عاشورا
در کتابهای لغت، تحریف به معنای گرداندن یک کلمه، به صورتی است که دو معنای متفاوت را بدهد به هدف آن که معنای غلط به جای معنای صحیح قابل طرح شود. شاید به طور واضح‌تر بتوان گفت، تحریف، مایل کردن یک کلمه یا مفعوم از معنای صریح آن به معنا و مقاصد حاشیه‌ای و نادرست است. این تحریف در اصل، به معنای حفظ صورت لفظ و منحرف کردن معنای آن است؛ اما بعدها درباره‌ی تغییر و تحریف در الفاظ هم بکار رفته است. به این معنا که وقتی می‌گوییم تاریخ تحریف شده، مطابق معنای اصلی تحریف، مقصود آن است که صورت واقعه را حفظ کرده، اما محتوای آن را به گونه‌ای دیگر آورده است. در حال حاضر، تحریف لفظی بیشتر مطرح است؛ به این معنا که تعبیر «تحریف تاریخ» به معنای ساختن واقعه دروغین، نسبت دادن الفاظ و کلمات به افرادی که آن مطالب را نگفته‌اند و چیزهایی مانند آن به کار می‌رود.
به هر روی، تحریف را بر دو قسمت کرده‌اند: تحریف لفظی و تحریف معنایی. وقتی بحث تحریف درباره‌ی نهضت عاشورا مطرح می‌شود، بر اساس تحریف لفظی، مقصود این است که مطالبی به عنوان وقایع تاریخی ساخته شده و به عنوان رخدادهای واقعی کربلا عرضه شود. اعم از این که نسبت دادن گفته‌های نادرست به اشخاص باشد، یا افزودن نام افرادی در یک واقعه یا اضافه کردن رخداد مهمی که اصلا اتفاق نیفتاده است. روشن است که واقعه‌سازی به معنای محدود یا گسترده‌ی آن تا چه اندازه می‌تواند تحلیل حادثه و تبیین اهداف آن را دچار مشکل کند.
(صفحه 300)
اما مقصود از تحریف معنایی، آن است که در درجه‌ی نخست، اهداف عاشورا و قیام حسینی به صورتی دیگر درآید. این مسأله به صورت‌های مختلفی می‌تواند باشد. حکومت بنی‌امیه، قیام عاشورا را به صورت یک شورش معرفی می‌کرد. کسانی هم بودند که حرکت امام حسین علیه‌السلام را نوعی خودکشی سیاسی غیر مفید تلقی می‌کردند. در این طرف، از میان خودی‌ها نیز کسانی بودند که هدف امام حسین علیه‌السلام را محدود به برخی از مسائل حاشیه‌ای می‌کردند. این‌ها نمونه‌ای از تحریفات معنایی است که در ادامه توضیح بیشتری درباره‌ی آن خواهیم داد.

زمان رسوخ تحریف در تاریخ عاشورا
برای شناخت زمان رسوخ تحریف در عاشورا می‌بایست بدانیم کتاب‌های مربوط به عاشورا در چه زمانی تدوین شده و هر زمان چه شرایطی بر تألیف این قبیل آثار حکمفرما بوده است. آنچه به طور خلاصه می‌توانیم در این باره اظهار کنیم این است که به جز برخی از مسائلی که ناشی از غرض‌ورزی مورخان اموی مسلک بوده، به طور عمده، اخبار عاشورا توسط شیعیان و یا افرادی که تمایل به تشیع داشته‌اند، تدوین شده است. به همین دلیل، بیشتر اخبار موجود در کتابهای کهن که توسط مورخان عراقی در قرن دوم تا چهارم نوشته شده، مطالب درستی است، در این زمینه، برخی از داستانسرایی‌ها را باید استثناء کرد. اما از قرن ششم به بعد، نوشته‌های تاریخی قدری سست شده و تحت تأثیر بی‌دقتی رایج در همه‌ی عرصه‌های علوم اسلامی قرار گرفته است. در این میان، دانش تاریخ به مقدار زیادی قصه‌ای و داستانی شده است. علاوه بر آن، شخصیت‌های تاریخی، مانند مشایخ، صوفیه که از این زمان به بعد - یعنی در قرن هفتم تا دهم هجری - شخصیت‌های اسطوره‌ای یافتند و اخبار عجیب و غریب فراوان به آنها نسبت داده شد، رنگ تاریخ گذشته را نیز عوض کردند. کتاب‌هایی که در این فاصله نوشته شد، خالی از دقت تاریخی و بیشتر داستانی بوده است. بعدها هم این بی‌دقتی در تاریخنویسی حفظ شد و دلیل عمده‌اش از دست رفتن مصادر کهن تاریخی یا در دسترس نبودن آنها بود. البته تاریخ‌های که دراین
(صفحه 301)
دوره‌ها، درباره‌ی رویدادهای معاصر مؤلف نوشته می‌شد دقیق بود، اما نسبت به تاریخ صدر اسلام، دقت لازم در کار نبود. این بی‌دقتی تا اواخر دوره‌ی قاجار، تاریخ‌نویسی قدیم جهان و از جمله تاریخ اسلام وجود داشت. به هر حال، تا آنجا که به تاریخ نویسی مربوط می‌شود، همین روال اجمالی نشان می‌دهد که از چه زمانی، زمینه‌ی تحریف در نوشته‌های تاریخی مربوط به نهضت عاشورا فراهم شده است.

انگیزه‌های تحریف در تاریخ عاشورا
در این که کار جلع در موارد بسیاری از روی عمد بوده است، و طبعا در این میان انگیزه‌های خاصی هم جریان داشته، تردیدی وجود ندارد. در اینجا مقصود انگیزه داشتن از ناحیه خودی‌ها برای جعل واقعه است. این انگیزه به نوبه‌ی خود می‌تواند انگیزه‌ای مادی باشد یا انگیزه‌ی به ظاهر معنوی. به عنوان مثال، شخصی برای بدست آوردن منافع مالی کوشش کند تا برای گرم کردن بازار سخن یا نوشته‌ی خود، مطالبی عرضه کند که جالب توجه و یا به اصطلاح در نفوس مستعمین و خوانندگان، اثر چشمگیر داشته باشد. انگیزه‌ی به ظاهر معنوی نیز آن است که شخص، به قصد گریاندن بیشتر مردم، سوزناک‌تر نشان دادن حادثه‌ی عاشورا و جلب توجه مردم به امام حسین علیه‌السلام وقایعی را جعل کند. برای مردم بخواند یا بنویسد. این بخش، طرفداران زیادی داشته و بسیای از کسانی که دست به تحریف وقایع تاریخی مربوط به عاشورا زده‌اند، به طور معمول از چنین انگیزه‌ای برخوردار بوده‌اند، یعنی به قصد انجام کار ثواب، دست به این اقدام زده‌اند.
درباره‌ی تحریف وقایع عاشورا، باید به یک نکته‌ی مهم دیگر توجه داشت و آن این است که در ورای انگیزه‌های خاص، نوع بیان واقعه و چگونگی طرح آن در میان مردم و به سخن دیگر نوع ارتباط عاشقانه‌ی مردم با این واقعه، نقش مهمی در کار تحریف داشته است. کربلا یک واقعه تاریخی بی‌خاصیت نیست که فقط شرحی از آن در کتابها بنویسند. بخشی از تاریخ مقدس مذهبی است که در وجود جامعه‌ی شیعه، در نفوس تک تک افراد، برای همیشه زنده بوده است. وقتی هر سال روز عاشورا مراسم
(صفحه 302)
سوگواری برگزار می‌شود، درست مثل این است که عاشورا همین امسال رخ داده است. شعر محشتم کاشانی درباره‌ی جامعه‌ی شیعه کاشان و همه شهرهای شیعه آن روزگار و بعد از آن مؤید همین معناست:
باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
برگزرای تعزیه نیز نشان زنده بودن حادثه‌ی عاشورا است. در چنین شرایطی، مردم چنان وابسته به این حادثه‌اند که گویا خودشان هم در آنجا سهم دارند. آنها در زیارت‌نامه خطاب به امام حسین علیه‌السلام و یارانش چنین می‌خوانند که ای کاش ما با شما بودیم و به فیض می‌رسیدیم. گاهی در این اشعار فرارسیدن ایام عزاداری امام حسین علیه‌السلام چنان تصویر

می‌شود که گویی همه‌ی آسمان و زمین به سوگ می‌نشینند.
در این قبیل نقل‌های تاریخی که چنین ارتباطی نزدیکی با مردم پیدا می‌کند و همه خود را سهیم در آن می‌دانند، رسوخ تحریف کاری عادی و طبیعی است. اینجا دیگر تاریخ گذشته نیست، بلکه احساسات مذهبی مردم با تاریخ عجین می‌شود و ادبیات که نشانه‌ی بروز احساس مردمی است، در آن به ایفای نقش می‌پردازد. وقتی تاریخ با ادبیات و هنر آمیخته شد، دیگر نمی‌توان انتظار آن را داشت که تنها پای روایت صحیح تاریخ در میان باشد؛ باید احساسات مذهبی را نیز نشان دهد؛ این جاست که به سوی ساختگی بودن می‌رود تا ماجرا را غم انگیزتر، پرچاذبه‌تر و گیراتر نشان دهد. این به مانند همان دستکاری‌های فراوانی است که در اشعار فردوسی و مولانا و جز اینها صورت گرفته و اسباب تغییر و تفاوت نسخه‌ها و کثرت نسخه بدلها شده است.

نقلهای تاریخی و عاطفی
یک مسأله‌ی مهم این است که بیان تاریخ کربلا با احساسات مذهبی درآمیخته، تا چه اندازه می‌تواند در فضایی آزاد صورت گیرد. به نظر می‌رسد ابتدا می‌بایست حوزه‌ی کار را جدا کرد. اگر کسی بر آن است تا یک مقتل تاریخی متقن بنویسد یا بر منبر تاریخ بگوید، به عنوان نقل تاریخی، نه تنها باید از نقل وقایع ساختگی پرهیز کند بلکه
(صفحه 303)
می‌بایست از کم و زیاد کردن تعبیرها و مفاهیم و کلماتی که سبب تغییر معنا می‌شود، خودداری ورزد.
اما وقتی کسی شعر می‌سراید، در اینجا به طور طبیعی انتظار آن هست که مسائل به شکل دقیق تاریخی مطرح نشود. در شعر و ادبیات، کم و زیاد شدن سخنان که رد و بدل شده، وصف قیافه‌ی افراد، چگونگی رخ دادن حادثه و بسیاری از مسائل دیگر، متفاوت با نوشته‌های تاریخی است. حتی مرحوم نوری هم در کتاب لؤلؤ و مرجان این قبیل ارائه‌ی مطالب را دروغ نمی‌داند.
به هر حال روضه‌خوانی، نوعی ادبیات مخصوص به خود را دارد. اگر روضه‌خوان قصد نقل وقایع را دارد، یا احساس شنونده آن است که آنچه روضه‌خوان نقل می‌کند، عین تاریخ است، به طور یقین، مطالبی که بیان می‌شود، می‌بایست مطابق با تاریخ باشد؛ اما اگر بحث به صورت زبان حال است و جنبه‌ی شعری و ادبی آن قوی‌تر است و شنونده هم به این جهت توجه دارد، این قبیل سخنان را نمی‌توان دروغ به شمار آورد. در واقع، روضه‌خوانی نوعی هنر است که زمینه را برای به گریه درآوردن بیشتر مستمع فراهم می‌کند. حتی در این قبیل موارد، ساختن نقل تاریخی، به هیچ رو روا نیست؛ اما در کیفیت نقل به صورت زبان حال یا چیزی شبیه آن، مشکل چندانی وجود ندارد.
درباره‌ی عوامل تحریف، استاد مطهری از تمایل به افسانه‌سازی و اسطوره‌پردازی هم سخن گفته است که درباره یا امام حسین علیه‌السلام سخن درستی است. مردم از بس علاقه‌مند به امام بوده‌اند همیشه می‌خواستند یک شخصیت استثنایی از ایشان بسازند و این زمینه‌ساز دروغ‌های فروانی شده است. خداوند در قرآن سخت تکیه دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله را یک انسان عادی مانند سایر انسانها معرفی کند؛ جز آن که به وی وحی می‌شود و امانت‌دار خداوند در القای وحی به مردم است. جهت این تأکید همین بوده است تا جلوی اسطوره شدن آن حضرت

گرفته شود. اما متأسفانه در جامعه‌ی شیعه، چنین مسأله‌ای درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام پیش آمده و سبب شده است تا عده‌ای، برای گرم کردن بازار خود از آن استفاده کنند. در اینجا روی شجاعت یا

چیزهایی از این قبیل تکیه فراوان شده وبرای نشان دادن قدرت عباسی بن علی علیه‌السلام تعداد کسانی که به دست ایشان کشته شده‌اند تا چند ده هزار نفر گفته می‌شود؛ یا برای این که به شهادت امام حسین علیه‌السلام با آن همه شجاعت، توجیه شود، شمار سپاه دشمن را تا پانصد هزار نفر بالا می‌برند؛ چنان که روز عاشورا را تا هفتاد و دو ساعت می‌نویسند.

روضة الشهداء و مسأله‌ی تحریف
ملاحسین کاشفی یکی از نویسندگان و سخنوران برجسته‌ی هرات در اواخر قرن نهم و اوائل قرن دهم هجری است که به سال 910 درگذشته است. وی گرچه بر کشیده‌ی سبزوار است اما به لحاظ فرهنگی متعلق به تمدن تیموری در هرات است و در عین حال، بخاطر سبزواری بودن، به تشیع هم پای‌بند. شغل اصلی وی سخنوری و نگارش متن‌های ادبی و تفسیر قرآن است. وی در اواخر عمر برای مجالس روضه‌خوانی امام حسین علیه‌السلام که در هرات و خراسان رواج داشته، کتاب روضةالشهداء را نوشته است. در مقدمه‌ی آن کتاب می‌نویسد که کتابهای دیگری هم بوده اما او خواسته است تا متن بهتری برای این مجالس تدوین کند. این کتاب نفوذ زیادی به دست آورد، به حدی که در مجالس سوگواری متن کتاب را می‌خواندند و مردم گریه می‌کردند. این متن‌خوانی تا به آنجا رفت که به تدریج روضه‌خوانی که عبارت از خواندن کتاب روضة الشهداء بوده، نامی رایج برای مجالس سوگواری شد.
کتاب روضةالشهداء مسائل را به شکل تاریخی بحث کرده؛ اما متنش ادبی است. حوادث را لحظه به لحظه گزارش کرده و حتی برای نقلها، گاهی منبع هم ذکر می‌کند. اما متأسفانه سرشار از نقلهای ساختگی است که به احتمال از کتاب‌های دیگر برداشته است. بعدها این کتاب، منبعی برای آثار دیگران شد و از این طریق دروغ‌های زیادی در کتابهای بعدی وارد شده است. با یک مراجعه مختصر به این کتاب و مقایسه‌ی آن با سایر کتابها مهم مقتل، روشن می‌شود که مؤلف به مقدار زیادی داستانهای ساختگی آورده و بسیاری از اسامی اشخاص در آن تغییر کرده و رخدادها به گونه‌ای جدای از آنچه در کتابهای منبع آمده، گزارش شده است. یک نمونه داستان عروسی قاسم بن
(صفحه 305)
حسن علیه‌السلام است که به صورتی که بیان کرده، اصالتی ندارد.
کتاب روضةالشهداء در اصل پیش از دروه‌ی صفوی نوشته شده است. صفوی‌ها در سال 916 تازه به خراسان رسیدند، زمانی که شش سال از مرگ کاشفی گذشته بود. به طور کلی فرهنگ این کتاب از سبزوار و هرات دوره‌ی تیموری گرفته شده است. البته در دوره‌ی صفوی، این کتاب، هم در ایران و هم در آسیای صغیر شهرت زیادی به دست آورد به زبان ترکی و حتی کردی هم ترجمه شد. به هر حال، برخلاف این که کسانی صفویه را متهم به جعل می‌کنند، این مطالب از قبل از آن وجود داشته و ربطی به

صفویه ندارد. در اصل بیشتر داستان‌های دروغ و تحریف شده در وقایع عاشورا مربوط به زمانی پیش از کاشفی بوده که وی تدوین مجددی از آنها صورت داده است.
طبعا در دوره‌های بعد گام‌های تازه‌ای در تحریف برداشته شده است که نمونه‌ی شاخص آن اسرار الشهادة ملا آقا دربندی است کتابش را بر اساس ماخذ مجهول نگاشته و افزوده‌های فراوانی نسبت به متون کهن دارد که نیاز به بررسی دارد.

حکومت‌ها و مسأله‌ی تحریف در وقایع عاشورا

درباره‌ی این موضوع باید گفت اگر مقصود از تحریف، تحریفی است که دستگاه حکومتی امویان درباره‌ی قیام عاشورا داشتند، البته به طور صریح پاسخ مثبت است. بنی‌امیه و طرفداران مکتب عثمانی، به دلیل اعتقادی که به اسلام اموی داشته‌اند و یا از روی ناآگاهی، اخبار نادرست و تحلیلهای غلط فراوانی را در آثار خویش آورده‌اند. هدف این گروه بر آن بوده است تا به نوعی قیام امام حسین علیه‌السلام را در حد یک شورش کور جلوه داده و در این میان، حتی شیعیان را بدنام سازند. از نظر تاریخی، تلاش این گروه بر آن است که تا یزید را در واقعه‌ی کربلا تطهیر کرده، مانند خود یزید همه‌ی گناه را بر عهده‌ی عبیدالله بن زیاد بگذارند. این تلاش خود یزید بود که کوشید با خوشرفتاری با اسرا و حتی برقراری مجلس سوگواری بر امام حسین علیه‌السلام در خانه‌اش، خود را تبرئه کند. با این حال، کمترین بازخواستی از ابن‌زیاد نکرد. همچنین برخی از همین مورخین نوشته‌اند که امام حسین علیه‌السلام در آخرین لحظات اصرار داشت تا اجازه دهند به

(صفحه 306)

شام رفته درستش را دست یزید بگذارد؛ اما ابن‌زیاد اجازه نداد! این نیز تلاشی دیگر برای مخدوش کردن قیام امام حسین علیه‌السلام است. همین‌طور تلاش ابن‌تیمیه که در دفاع از امویان شهرت دارد، برای اثبات این که سر امام حسین علیه‌السلام اساسا به شام آورده نشده و حکایت چوب زدن یزید بر لبان حسین علیه‌السلام نادرست است، در ادامه‌ی همین تحریفاتی است که مورخان اموی مسلک دارند. (1).

یکی از تحریف‌های معنایی که درباره‌ی کربلا توسط امویان صورت گرفت، تلاش برای عید اعلام کردن روز عید بود که مع الاسف در اهل سنت به صورت یک سنت برجای ماند. امویان کوشیدند تا روز عاشورا را عید بگیرند و برای این منظور یکسری حرفهایی که معمولا برای برخی از عیدها گفته می‌شد، به روز عاشورا نسبت می‌دادند. این که روز عاشورا، روزی‌است که کشتی نوحی بر زمین نشسته است یا روزی است که فرعونیان در دریا غرق شده‌اند. در زیارت عاشورا آمده است: اللهم ان هذا یوم تبرکت به بنوامیة و ابن‌آکلة الاکباد؛ این اشاره به عید گرفتن این روز توسط امویان دارد.

اصل مسأله هم ریشه در روزه گرفتن عاشورا توسط یهود داشت. آنان ده روز اول محرم را - که اکنون تقریبا در مهرماه است - روزه می‌گرفتند که به عاشورا ختم می‌شد. این روز را هم که «عید عاسور» نام داشت، روزه

می‌گرفتند و روزه گرفتن در آن برایشان بسیار با اهمیت بود. نوشته‌اند که رسول‌خدا پیش از نزول حکم روزه رمضان، به مانند همانچه درباره‌ی قبله بود، روزه‌ی روز عاشورا را توصیه کردند که پس از نزول حکم روزه‌ی رمضان آن حکم لغو شد؛ اما عید بودن آن همچنن مورد سوء استفاده‌ی امویان قرار گرفت. این مطلبی است که ابوریحان بیرونی در الاثار الباقیه بر آن تأکید کرده و باقی ماندن این سنت اموی را در میان سنیان، گوشزد کرده است. (2).
در برابر این تحریف، ائمه علیهم‌السلام موضع گرفتند. در روایتی آمده است که از امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی روزه‌ی عاشورا پرسش کردند. حضرت فرمود: کلا و رب البیت الحرام؛ ما هو
(صفحه 307)
یوم صوم و ما هو الا یوم حزن و مصیبة دخلت علی أهل السماء و أهل الارض و جمیع المؤمنین و یوم فرح و سرور لابن مرجانه و آل زیاد... فمن صامه او تبرک به حشره الله مع آل زیاد. (3).
همچنین از امام رضا علیه‌السلام درباره‌ی روز عاشورا پرسش شد. حضرت فرمود: عن صوم ابن‌مرجانة تسالنی؟ ذلک یوم صامه الادعیاء من آل زیاد لقتل الحسین و هو یوم یتشاءم به آل محمد و یتشاءم به أهل الاسلام و الیوم الذی یتشاءم به أهل الاسلام لایصام و لایتبرک به... فمن صامهما او تبرک بهما لقی الله تبارک و تعالی ممسوخ القلب و کان محشره مع الذین سنو صومهما و التبرک بهما. (4).
مع الاسف، برای روز عاشورا روایات فراوانی در آثار حدیثی سنیان وارد شده و عید گرفتن روز عاشورا همچنان برای بسیاری از آنان معتبر است.
همچنین از نظر تحریف معنایی تلاش مورخان اموی مسلک آن بوده است تا چهره‌ای از امام حسین علیه‌السلام تصویر کنند که بر اساس آن، امام فردی جنگ‌طلب و خشونت‌خواه بوده و خونریزی را دوست داشته، و زبانش نیز تند بوده است. اینان با بکارگیری برخی از اصول سیاسی مذهبی نادرست تلاش کرده‌اند تا مشروعیت قیام ابا عبدالله علیه‌السلام را مخدوش کنند. به هر روی، حکومت اموی و اموی مسلکان بعدی، از این قبیل تحریفات در نقلهای عاشورا دارند که با جستجوی بیشتر می‌توان نمونه‌های دیگری را هم به دست آورد.
اما این که حکومت‌های خودی مانند صفویه یا قاجاریه دستی در تحریف وقایع عاشورا داشته یا نه، شاهدی وجود ندارد که به طور صریح، حکومت یا کسانی از وابستگان به آنان، طرحی یا برنامه‌ای برای تحریف داشته‌اند.
در حقیقت، اشکال اصلی به وضع دانش تاریخ در جامعه‌ی علمی ما بر می‌گردد که پیش از این بدان اشاره کردیم. وقتی جامعه‌ی علمی شیعه، یا طبقه‌ی روضه‌خوان، حساسیتی روی نقلهای تاریخی و تحلیل درست ماجرا

نداشته باشند، مجموعه‌ی جامعه و از جمله دولت نیز به این سمت حرکت خواهند کرد.
(صفحه 308)
البته حکومت‌ها از این که می‌دیدند قیام امام حسین علیه‌السلام تلحیل سیاسی نمی‌شود و از آن نتیجه‌ای بر ضد برخی از رفتارهای ستمگرانه‌ی آنها صورت نمی‌گیرد، خوشحال بودند. حتی حکومت پهلوی در سالهای پیش از انقلاب می‌کوشید تا به نوعی با برداشت سیاسی از نهضت عاشورا مخالفت کند. به این معنا شاید بتوان گفت که اصرار دولتها در کشاندن نهضت امام حسین علیه‌السلام به مجالس روضه‌خوانی و تعزیه‌گردانی، بی‌ارتباط با این نکته نبوده است. در عین حال، بانی این قبیل افکار کسانی بودند که در ذی اهل علم بوده و وظیفه‌ی آنان نظارت بر این افکار و اظهارات بوده است.
(1) بنگرید: رساله‌ی «راس الحسین» (از ابن‌تیمیه، چاپ شاه «با استشهاد الحسین» که بخش کربلای تاریخ طبری است) ص 199.
(2) الاثار الباقیه، ص 420.
(3) بحارالانوار، ج 45، ص 95.
(4) بحارالانوار، ج 45، ص 94.

راه‌های جلوگیری از تحریف در عاشورا

گفتیم که بخشی از تاریخ که با عقائد مردم پیوند می‌خورد به نوعی مقدس می‌شود و حالت اسطوره پیدا می‌کند، به طور طبیعی زمینه‌ی تحریف دارد. ما اصولا در دین، ملزم هستیم تا در برابر غلو بایستم. ایستادن در برابر غلو، یعنی جلوگیری از ساختن اسطوره‌های خیالی و دست نایافتنی و غیر عادی. در مسیحیت این غلو در شکل ارائه‌ی شخصیتی از حضرت عیسی علیه‌السلام ظهور کرد که او را در خدایی، با خالق هستی شریک کرده است. حتی از حوارین هم شخصیت شگرفی ساخته است. ما شاهدیم که خداوند مکرر بر بشر بودن انبیاء تکیه دارد؛ در این صورت تکلیف امامان هم روشن است. مبارزه با غلو چیزی است که هر روز باید بر آن تأکید کرد؛ چون همیشه زمینه‌ی تازه‌ای برای غلو در دین وجود دارد. مبارزه با غلو باید به صورت یک سنت مستمر در دین مطرح باشد تا دین به تحریف کشیده نشود. لزوم تقویت نگرش ضد غلو در جامعه‌ی شیعه که به خصوص از این حیث آسیب‌پذیری خاصی دارد، عاملی مهم در جهت مبارزه با تحریف است.

علاوه بر آن باید روضه‌خوانان ما اعم از روحانیون و مداحان، تحصیلات عمومی و به ویژه تاریخی متقنی داشته باشند. می‌دانیم که این قبیل دروغ‌های تاریخی، به طور معمول از سوی روضه‌خوانان و مداحان بی‌سوادی عرضه می‌شود که با متون تاریخی آشنا نیستند و به روضه‌خوانی، تنها و تنها از دریچه‌ی گریاندن مردم

(صفحه 309)

می‌نگرند. البته ما مداح باسواد، فراوان داریم، اما ناآگاهی به ویژه نسبت به تاریخ و آن هم آشنایی با متون اصیل، مشکل بزرگی است که جامعه‌ی مذهب ما و اندیشه‌های عاشورایی آن را تهدید می‌کند برای این کار می‌بایست برنامه‌ریزی دقیق و نظارت شایسته‌ای از ناحیه‌ی روحانیت و حتی خود جامعه‌ی مداحان در کار باشد تا مداحان ملزم به رعایت امانت، صداقت و اخلاص در نقل واقع تاریخی و روضه‌خوانی باشند.

نکته دیگر، نشر کتاب‌های تاریخی دقیق درباره‌ی عاشورا است. وقتی کتاب خوب تاریخ در این باره نباشد، مشکل استفاده از کتاب‌های نادقیق وجود دارد. هنوز در برخی از مناطق جنوبی کشور، برای روضه‌خوانی کتاب روضةالشهداء خوانده می‌شود. افزون بر این‌ها، باید به قشر روضه‌خوان تفهیم کرد، تا ممکن است روضه را از روی نوشته و متن مقتل بخواند. طبیعی است که وقتی از حفظ بخوانند، حرف‌های تازه‌ای به میان می‌آید و

همین خود منشأ نوعی تحریف خواهد شد. در قدیم، مقتل‌خوانی بوده، یعنی از روزی مقتل، مطالب را می‌خواندند. روضه‌خوانان عراقی تا به امروزه این رسم را حفظ کرده‌اند؛ اما در ایران، از رو خواندن رسم نیست و این نکته‌ی بسیار مهمی در کنترل نشدن مظالب است.
نظارت مردمان فهمیده نیز می‌تواند نقش مهمی در جلوگیری از تحریف داشته باشد. زمانی که آنها روضه‌ی جدیدی را می‌شنوند، نباید به صرف این که روضه‌خوان چنین می‌گوید در فلان جا شنیده یا خوانده، اکتفا کنند، بلکه می‌بایست کوشش کنند تا ماخذ اصلی را بشناسند و مداح یا روضه‌خوان را وادار کنند تا با آگاهی کامل مطالب را مطرح کند و از نقل اخبار ضعیف جدا پرهیز نماید.

تحریف معنایی و معنوی در اخبار نهضت عاشورا
مهم‌ترین رکن تحریف معنایی درباره‌ی نهضت عاشورا، تغییر محتوای پیام عاشوراست. تحریف در پیام ممکن است در چندین جهت باشد. به عنوان نمونه، حرکت عاشورا نشانگر مردانگی و مقاومت شماری از بهترین انسانها درباره‌ی دنائت مشتی انسان پست فطرت است. در این صورت، اگر تصویر حادثه به گونه‌ای باشد که
(صفحه 310)
این مردانگی و استواری را، نه تنها نشان ندهد بلکه به نوعی باشد که آنها را در برابر دشمن عاجز تصویر کند، در اینجا یک تحریف معنایی رخ داده است. در این موارد، معمولا تحریف لفظی، منشأ تحریف معنایی است. در صورتی که هدف عاشورا، قیام بر ضد ظلم و ستم و در جهت احیای دین باشد، اگر از بیان این هدف که در بیشتر فرمایشات امام حسین علیه‌السلام منعکس شده فاصله بگیریم، طبعا نهضت حسینی گرفتار تحریف معنایی شده است. بیشتر تحریف معنایی، در زمینه‌ی دگرگونی اهداف اصلی امام حسین علیه‌السلام از نهضت رخ داده است. در همین کتاب کاشفی، تحلیلی که از نهضت حسینی به دست داده می‌شود، تحمل درد و رنج برای اولیاءالله است. یعنی خداوند با خلق حادثه‌ی کربلا، یکی از بندگان برگزیده‌ی خود را گرفتار رنج و بلا کرده است تا او را به مقامات عالی برساند. این یک سنت الهی دانسته شده که همه‌ی اولیای خدا باید از جام بلا بنوشند و هر کس عزیزتر است، از این جام بلا بیشتر به او می‌دهند. دراینجا صحبت از تشکیل حکومت حق، امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امت و احیای دین نیست، بلکه بحث بر سر مسأله‌ای است که صوفیه مطرح کرده‌اند و گرچه در مواردی سخن درستی است و روایاتی هم به آن اشعار دارد، اما تعمیم آن، ناقض بسیاری از اصول دیگر است. همین طور در میان شیعیان گاه عنوان می‌شود که امام حسین علیه‌السلام برای بخشش گناهان شیعیان به شهادت رسیده است. البته این درست است که گریه برای امام حسین علیه‌السلام ثواب دارد، اما خلاصه کردن نهضت عظیم حسینی در این مسأله، نوعی تحریف معنایی است که رواج بسیار زیادی در میان شیعیان داشته است. شاید سیاسی کردن بیش از حد حادثه‌ی عاشورا نیز که طی چند دهه‌ی اخیر رواج یافته، خود نوعی تحریف معنایی در نهضت عاشورا باشد.
یکی از مصداق‌های تحریف معنایی در تحلیل کربلا، تأثیر غزل فارسی، بر تفکر دینی مذهبی در ایران است؛ چیزی که درست عکس برداشت

سیاسی افراطی از حادثه‌ی کربلاست. نگرش حاکم بر غزل نگرشی عارفانه - صوفیانه است که بر بسیاری از بنیادهای فکری - دینی کشور ما تأثیر اساسی گذاشته است. برای نمونه مفاهیم اساسی موجود در این تفکر نوعی فضای عاشقانه را با معیارهای و ملاکهای خاص خود
(صفحه 311)
پدید می‌آورد که بر همه‌ی اجزاء تفکر در جامعه تأثیر می‌گذاشت. بیشتر نویسندگان قرن هفتم هجری به بعد تا روی کار آمدن صفویان، تحت تأثیر تصوف و غزل فارسی بودند و نگرش صوفیانه را بر تمامی زوایای فکری خود منعکس می‌ساختند. به یک بیت که ملا حسین کاشفی درباره‌ی کربلا آورده توجه کنید:
فراز و شیب بیابان عشق دام بلاست
کجاست شیردلی کز بلا نپرهیزد (1).
و این بیت:
وادی عشق که جز کشته دور نایابست
ریگش از خون دل تشنه‌لبان سیرابست (2).
محتشم هم درباره‌ی همین نگرش درباره‌ی آزار و اذیتی که به اولیاء و از جمله امامان علیهم‌السلام رسیده می‌گوید:
بر خوان غم چون عالمیان را صلا زدند
اول صلا به سلسله‌ی انبیاء زدند
نوبت به اولیا چو رسید آسمان طپید
زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند
مناسب است به این عبارت در کتاب هم‌وغم فی شهر المحرم از آثار دوره‌ی قاجاری توجه کنیم که درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام می‌نویسد: شاید بتوان گفت آنچه در کتب فقه و حدیث و تفسیر نوشته شده، همه‌ی آنها به قول مردم سازهایی است که از برای آن حضرت زده می‌شود و باطن آنها آن حضرت است و تأویل آنها به آن حضرت برمی‌گردد! (3).
(1) روضةالشهداء ص 261.
(2) روضةالشهداء ص 260.
(3) هم‌وغم فی شهر المحرم، ص 179 (نسخه‌ی مرعشی، ش 5627).

پیشینه‌ی مبارزه با تحریف درباره‌ی عاشورا
گفتیم که تحریفات تاریخی از قرن هفتم هجری به مرور آغاز شده است. متأسفانه نقد تاریخی در این روزگار چندان معنا نداشت و همه‌ی فضای جامعه را داستان‌های غیر عادی را پر کرده بود. البته جامعه‌ی شیعه چندان گسترده بود و ما کتاب زیادی از این دوره در دست نداریم که درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام نوشته شده باشد. کار مهم ترجمه‌ی فتوح ابن‌اعثم است که بخش مهمی از آنچه که مربوط به امام حسین علیه‌السلام است به فارسی درآمده است. با این حال، از معدود کتاب‌های تاریخی این دوره به دست می‌آید که
(صفحه 312)
جامعه‌ی آن زمان، آماده قبول این همه تحریف تاریخی بوده است. سرگذشت کتاب روضة‌الشهداء ملاحسین کاشفی و فراگیر شدن آن نشان می‌دهد که کسی قادر به نقد تاریخی نبوده و حتی در دوره‌ی صفوی کسی به این کتاب اعتراض چندانی نکرده است. البته در دوره‌ی صفوی تألیفاتی به چشم می‌خورد که اصولی‌تر از نوشته‌هایی است که در دوره‌ی پیش و پس از آن؛ یعنی دوره‌ی قاجاری نوشته شده است. در دوره‌ی قاجاری کتابهای بی‌پایه‌ی زیادی نوشته شد که مهم‌ترین آنها از نظر مفصل بودن و دروغ فراوان داشتن کتاب اسرار الشهادة ملا آقا دربندی است. نقادی تاریخی واقعی، از اواخر دوره‌ی قاجار آغاز شد. بنیادگذار این نقادی میرزا حسین نوری بود که به درستی نمی‌دانیم با چه زمینه‌ای متوجه این نقد تاریخی شده است. هر چه هست او عالمی کتابشناس بود و به ارزش کتابها و این که در چه زمانی تألیف شده و توسط چه کسانی و چه مآخذی بهره برده شده، آگاه بود. این حساسیت سبب شد تا وی به نگارش کتاب لؤلؤ و مرجان روی آورد و در این کتاب به نقادی بپردازد.
در این زمان، در نجف، عالمان دیگری هم در این باره فعالیت داشته‌اند که احتمال می‌دهیم حرکتشان در نقد اخبار عاشورا به تأثیر از میرزای نوری بوده است. عالمی با نام علی بن محمد تقی قزوینی نجفی در سال 1324 قمری کتابی با نام اسرار المصائب و نکات النوائب فی ذکر غرایب ماصئب الاطایب من آل ابی‌طالب نوشت که به خط خود او در کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی (ش 7832) موجود است. وی این کتاب را در رد بر کسانی نوشت که در نقل وقایع عاشورا، روایات ساختگی و جعلی نقل می‌کنند و در عزاداری‌ها کارهای موهن انجام می‌دهند.
بعد از این، یکی از شاگردان میرزای نوری با نام مرحوم آیةالله حاج شیخ

عباس قمی(م 1359 قمری) به پیروی از استادش، حساسیت خاصی روی روایات و نقلهای ساختگی داشت و تلاش کرد تا خود اثری خالی از تحریف ارائه دهد. کتاب نفس المهموم یکی از آثار مرحوم حاج شیخ عباس قمی است که وی در آن کوشش کرده است تا بر اساس متون صحیح، حادثه‌ی کربلا را بازسازی کند. مرحوم قمی این کتاب خود را بر اساس متون قدیمی مانند ابومخنف (متن موجود در طبری) فتوح، مقاتل
(صفحه 313)
الطالبین، عقد الفرید، مروج الذهب، کامل ابن‌اثیر، کشف الغمه گذاشته و آن را با استفاده از روایات اهل بیت علیهم‌السلام که بطور پراکنده در آثار حقیقی، تألیف کرده است.
مرحوم قمی در مقدمه‌ی کتاب نفس المهموم منابع خود را نام می‌برد که در میان آنها کتابهای مهمی از مؤلفان سنی و شیعه درباره‌ی تاریخ اسلام و نهضت عاشورا است. یکی از ماخذ ایشان کتاب مقتل الحسین علیه‌السلام از ابومخنف است. کتاب ابومخنف از میان رفته اما بخش‌های مهم آن در تاریخ طبری موجود است. در قرن هفتم، یک متن نو به نام ابومخنف شیوع یافت که گرچه برخی مطالب آنها درست بود، اما روایات ساختگی فراوان داشت. مرحوم حاج شیخ عباس برای این که روشن کند از متن اصلی ابومخنف نقل کرده نه این متن ساختگی، در مقدمه‌ی نفس المهموم می‌نویسد:
از مقتل ابی‌مخنف به توسط طبری و از سید ابن‌طاووس تعبیر می‌کنم به سید، و از ابن‌اثیر به جزری، و از محمد بن جریر طبری به طبری، و از ابی‌مخنف به ازدی، تا مردم گمان نبردند از این مقتل معروف به ابی‌مخنف که با عاشر بحار به طبع رسیده است. آن را نقل کرده‌ام؛ چون نزد من ثابت و محقق گردیده است که این مقتل از آن ابی‌مخنف معروف و یا مورخ معتبر دیگر ینیست و چیزی که در آن مقتل یافت شود، و دیگری نقل نکرده باشد، اعتماد را نشاید... و اکثر بلکه جل منقولات تاریخ طبری در مقتل، از ابی‌مخنف گرفته شده است و هر کس این مقتل معروف را با آنچه طبری نقل کرده است، مقابله و تأمل کنند، داند که این مقتل از وی نیست. (1).
یکی دیگر از کسانی که درباره‌ی عزاداری‌ها و اصلاح روضه‌خوانی تلاش کرد، مرحوم سید محمد امین بود. البته در این باره اختلافی در نجف صورت گرفته و در این باره که آیا عزاداری باید به چه سبکی صورت گیرد، نزاع علمی گسترده‌ای برپا شد. سید محسن به نوعی اصلاح‌طلبی در این مسائل شهرت یافت و رساله‌ی کوچکی با نام التنزیه لاعمال الشبیه نوشت (بیروت، مطبعة العرافان، 1347 ق) که ترجمه‌ی آن در سال 1322 شمسی به قلم جلال آل احمد انتشار یافت. (2) مجموعه‌ای از خود رساله

و نقدها
(صفحه 314)
و دیدگاه‌هایی که درباره‌ی آن مطرح شده در کتاب ثورة التنزیه آمده است. (3) زمانی که این کتاب که در اصل درباره‌ی تعزیه بود منتشر شد، چندین کتاب در رد بر آن انتشار یافت. (4) علامه شیخ آقا بزرگ از العشائر الحسینیه و اقالة العاثر و النظرة الدامعه به عنوان کتاب‌هایی که در رد بر سیدمحسن امین نوشته شده، یاد کرده است.
علامه‌ی امین با همین زاویه‌ی دید کتابی با عنوان المجالس السنیه مناقب و مصائب العترة النبویه نگاشت. ایشان در مقدمه این کتاب می‌نویسد:
بسیاری از ذاکرین امام حسین علیه‌السلام در اخبار مصائب اختلاف کرده و مطالبی می‌گویند که هیچ مورخ و مؤلفی آنها را نگفته است. آنها برخی از احادیث صحیح را نیز مسخ کرده و اخبار را برای تأثیرگذاری آنها بر قلوب شنوندگان خود، کم و زیاد می‌کنند. این در حالی است که هیچ مانعی در برابر نشر اکاذیب در این باره وجود ندارد. (5).

(1) نفس المهموم، ص 10.

(2) این ترجمه اخیرا تحت عنوان «عزاداری‌ها نامشروع» با مقدمه‌ی سید قاسم یا حسینی به چاپ رسیده است.(بوشهر، شروه، 1371).

(3) ثورة التنزیه، محمد القاسم الحسینی النجفی، بیروت، دارالجدید، 1996.

(4) حکایت تفصیل واکشنهایی که در برابر این کتاب و پیروان آن و مخالفین در حوزه‌ی نجف پدید آمد، در کتاب «هکذا عرفتهم» جعفر الخلیلی (قم، منشورات شریف الرضی) آمده است.

(5) المجالس السنیه، ج 1، صص 12 - 11.

میرزا حسین نوری و مسأله‌ی تحریف در عاشورا
انگیزه‌ی اصلی مرحوم میرزا حسین نوری در نوشتن کتاب لؤلؤ و مرجان در آداب منبر، (1) این بود که یکی از علمای هند به نام سید محمد مرتضی جانپوری نزد ایشان شکایت برد که ذاکرین و روضه‌خوانان هند «در دروغ حریص و بی‌باک و اصرار تام در نشر اکاذیب و مجعولات دارند، بلکه نزدیک به آن رسیده که آنرا جایز دانند و مباح شمارند و چون سبب گریانیدن مؤمنین است از دائره‌ی عصیان و قبح او را بیرون دانند».
به همین جهت مرحوم نوری تصمیم گرفت تا کتابی در این باره بنگارد.نظر ایشان این است که «اگر اهل علم مسامحه نمی‌کردند و مراقب تمیز صحیح و سقیم و
(صفحه 315)
صدق و کذب گفتار این طایفه می‌شدند و از گفتن اکاذیب می‌کردند، کار خرابی به اینجا نمی‌رسید و به این حد بی‌باک و متجری نمی‌شدند».
ایشان در مقدمه بحثی درباره‌ی گریاندن و فضیلت آن آورده و پس آن به بحث درباره‌ی شرایط و آداب اهل منبر پرداخته، از اصولی چون «اخلاص»، صداقت به تفصیل سخن گفته است. در همین قسمت، به نقد برخی از نقل‌های تاریخی پرداخته و نمونه‌های را مثال زده است. وی در این کتاب به مناسبت، از برخی از نقل‌های تاریخی نادرست دیگر و یا نادرستی محل قبور برخی از اصحاب نیز سخن گفته است. نوری بحثی هم به اربعین اول و نادرستی آن اختصاص داده است.
نکته‌ی مهمی که ایشان نقل کرده است، حکایت کتاب مبهم و بی‌سر و تهی است که کسی نزد مرحوم شیخ عبدالحسین تهرانی آورده و گفته است که این کتاب از فلان عالم جبل عامل از شاگردان صاحب معالم است. مرحوم تهرانی بعد از آن که کتاب را که ملاحظه کرد، بر ایشان معلوم شد که کتاب یاد شده «از کثرت اشتمال آن بر اکاذیب واضحه و اخبار واهیه احتمال نمی‌رود که از مؤلفات عالمی باشد». در اسامی تألیفات آن عالم هم نامی از این کتاب نبود. مرحوم نوری می‌افزاید که چندی بعد، مؤلف اسرار الشهادة، این کتاب پردروغ را گرفت و چون مشغول تألیف کتابش بود، مطالب آن را در کتاب خویش «درج کرد و بر عدد اخبار واهیه مجعله بیشمار آن افزود و برای مخالفین ابواب طعن و سخریه و استهزاء باز نمود و همتش او را به آنجا کشاند که عدد لشکر کوفیان را به ششصد هزار سواره و دو کرور پیاده رساند و برای جماعت روضه‌خوانان میدانی وسیع مهیا نمود». (2).

افزون بر اینها، ایشان به نکته‌ی جالبی توجه می‌دهد که آن زمان هم رایج بوده است. و آن این که عده‌ای از عوام روضه‌خوان دست به تألیف می‌زدند که این خود منشأ رسوخ بیشتر تحریفات در تاریخ عاشورا شده است. در دوره‌ی قاجاری دهها کتاب مقتل به عناوین مختلف نوشته شد که نویسندگان آنها اصلا شم تاریخی درست دو فهم تاریخی منطقی نداشتند. بسیاری از آنهایی نقلهایی که این طرف و آن طرف شنیده بودند،
(صفحه 316)
جمع‌آوری می‌کردند یا روی منبر می‌خواندند و دیگران از قول آنها روایت می‌کردند ترکیب اینها، مجموعه‌ای از اخبار نادرست را فراهم کرد به قول مرحوم نوری فلانی می‌گفت از» «مجموع والد» نقل می‌کنم، دیگری می‌گفت از«جنگ استاد مغفور» نقل می‌کنم یا «در مقتل فاضل کذایی» چنین آمده است. همه‌ی اینها مجموعه‌ای را می‌ساخت که در ابتدا شفاهی بود و کم‌کم مکتوب می‌شد و وقتی به چاپ سنگی می‌رسید، گویی مستند می‌شد! و به دنبال آن، مورد استفاده طبقه‌ی روضه‌خوان قرار می‌گرفت و در مجالست هم خوانده می‌شد.
به هر روی بیشتر اشاره‌های مرحوم نوری به کتاب اسرار اشهادة یا اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات از ملا آغا بن عابد شیروانی حائری معروف به فاضل دربندی (م 1285) است که هر چه اخبار باطل و نادرست و جعلی بوده از این طرف و آن طرف گردآوری و در کتاب خود آورده است. (3) نباید شگفت زده شد که گاه در همین کتاب، مؤلف به نقد برخی از اخباری پرداخته است که آن روزگار در منابر خوانده می‌شده است. نقل یک نمونه جالب است. مؤلف این مسأله را به صورت یک پرسش مطرح می‌کند: آیا مطلبی که برخی از قراء و مرثیه‌سرایان در جریان شهادت علی‌اکبر نقل کرده‌اند درست است که وقتی علی اکبر شهید شد، سید الشهداء علیه‌السلام قسم خورد که آن قدر از کفار و اشرار خواهد کشت که خون آنان مانند سیل روی زمین جاری شود، به طوری که به رکاب اسب‌ها برسد؛ آن‌گاه، با دست چپ و راست خود دو نفر را می‌گرفت، آنها به هم می‌کوفت و باز دو نفر دیگر تا آن که بین دوازده تا پانزده هزار نفر را کشت و خون آنان به رکاب اسب‌ها رسید؟ سپس جواب می‌دهد مکه این مطلب در کتابهای مقتل نیامده و به حسب عادی هم بعید است درست باشد! ذاکرینی هم که این را می‌گویند منبع خود را نقل نمی‌کنند؛ گرچه برخی از آنان مدعی هستند که این مطلب در کتاب مقتل شیخ حاذق علامه آل عصفور بحرانی آمده است. برخی نقل کرده‌اند که وی در کتابش شمار مخالفین و اشرار را که در کربلا برای جنگ با امام حسین علیه‌السلام
(صفحه 317)
حاضر شده بودند، پانصد هزار نفر نوشته است. (4).

برای مثال از یکی از این کتابهایی که دوره‌ی قاجاری درباره‌ی کربلا نوشته است، یاد می‌کنیم؛ کتابی با نام هم‌وغم فی شهر محرم از حسین بن علی حسن بن عبدالعلی که مجموعه‌ای از آنچه را که «در مجالس علما و صلحا... می‌خواند و می‌گریست و ایشان را می‌گریانید» در این کتاب فراهم آورده است. وی مطلبی از شیخ احمد احسایی باوصف «استاد عارف ما» نقل می‌کند. وی از ابومخنف! نقل کرده است که در کربلا یک صد و بیست هزار نفر سپاه دشمن بوده است: هشتاد هزار سوار و چهل و دو هزار پیاده. (5) همچنین نوشته است که زهیر بن قین، به یک روایت، نوزده نفر و به روایت دیگری صد و بیست نفر را به درک واصل کرد. حبیب بن مظاهر، به یک روایت سی و یک نفر و یک روایت شصت و دو نفر را روانه‌ی منزل سقر نمود. (6) درباره‌ی ساعات روز عاشورا هم نوشته است که هفتاد ساعت بوده است. به علاوه در آن آمده است که به روایت صحیح آمده که حضرت هزار و نهصد زخم برداشتند. (7).

(1) این کتاب اخیرا با عنوان «چشم‌اندازی به تحریفات عاشورا: لؤلؤ و مرجان» به کوشش مصطفی درایتی به چاپ رسیده است (قم، 1379).

(2) لؤلؤ و مرجان، ص 168 -167.

(3) این کتاب با این مشخصات در سه مجلد (948 به اضافه 820 به اضافه 712 صص (چاپ شده است: تصحیح الشیخ محمد جمع بادی، عباس ملاعطیه الجمری، بحرین، شرکة المصطفی للخدمات الثقافیة، 1415 ق.

(4) اکسیر العبادات، ج 2، صص 654 - 653 مصحح در پاورقی یادآور شده است که چنین مطلبی در کتاب آل عصفور نیامده و این‌ها شفاهی نقل می‌شده است.

(5) هم و غم فی شهر المحرم ص 31 (نسخه‌ی مرعشی، ش 5627).

(6) همان، ص 45.

(7) همان، ص 179.

استاد مطهری و مسأله‌ی تحریف
استاد شهید مطهری در سال 1348 شمسی، چهار سخنرانی درباره‌ی تحریفات عاشورا در حسینیه‌ی ارشاد ایراد کردند که نشان می‌دهد از سالها قبل روی این موضوع حساسیت داشته‌اند. ایشان در سخنرانی‌ها متأثر از کتاب مرحوم نوری بوده و خودشان نیز تحلیل‌های جالبی در این‌باره آورده‌اند. ایشان در آنجا می‌گویند که «اگر بخواهیم روضه‌های دروغی را که می‌خوانند جمع‌آوری کنیم، شاید چند جلد کتاب پانصد صفحه‌ای بشود.» ایشان علاوه بر نمونه‌هایی که از میرزای نوری نقل می‌کند، برخی از تجربه‌های خودشان را نیز بر آن می‌افزایند. قصه حضور لیلا در کربلا، قصه عروسی قاسم که از روضةالشهداء نقل شده، قصه نذر لیلا که اگر علی اکبر زنده بماند از
(صفحه 318)
کربلا تا مدینه را ریحان خواهند کاشت! از این دست است. ایشان یک سخنرانی را به تعریف تحریف، دیگری را به عوامل تحریف و سومی را به تحریف معنوی و چهارمین سخنرانی را به وظیفه‌ی ما در برابر تحریفها اختصاص داده‌اند. مجموعه‌ی اینها در کتاب حماسه‌ی حسینی به چاپ رسیده است. می‌توان گفت که ایشان مطالب مرحوم حاجی نوری را با تحلیلهای خود یک جا عرضه کرده‌اند و بحث منظم و بسیاری خوبی درباره‌ی تحریف به دست داده‌اند. استاد مطهری در این زمینه و بیشتر در تحلیل رخداد کربلا، متأثر از مرحوم دکتر آیتی نیز بوده و در مواردی از ایشان با احترام یاد کرده است. کتاب دکتر محمد ابراهیم آیتی تحت عنوان بررسی تاریخ عاشورا به سال 1347 ش به چاپ رسید و این درست یکسال پیش از سخنرانی‌های استاد شهید مطهری درباره‌ی عاشوراست.
داستان مقابله با تحریف به ویژه تحریف معنوی به شکل دیگری نیز پیش از انقلاب مطرح گردید. بسیاری از نویسندگان مذهبی از پس از مشروطه به این سو، تلاش کردند تا تصویر سیاسی‌تری از کربلا به دست بدهند تا پاسخی برای کسانی باشد که تحت عنوان مبارزه با خرافات می‌کوشیدند تا با عزاداری و سوگواری و مراسم محرم مقابل کنند. مروری بر مجلات مذهبی سالهای 1290 تا 1308 ش و پس از آن مجلاتی که پس از شهریور 1320 در ایران نشر شد، می‌تواند دامنه‌ی وسیع نوشته‌هایی را که درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام و نهضت کربلا به سبک و سیاق روز تألیف می‌شد، نشان دهد. این حرکت پس از قیام پانزده خرداد سال 42 وسعت بیشتری یافت و آثار متعددی در فاصله‌ی سال 42 سال 57 و پس از آن

انتشار یافت که مرور بر آنها، مجال و مقالی مستقل را طلب کند. تنها به اشارت کافی است که گفته شود که در بیشتر کتابهایی که در پانزده ساله پیش از انقلاب انتشار یافت. انتقاد از نگاه سنتی به عاشورا به چشم می‌خورد. این انتقادها، نه تنها از سوی کسانی است که با نگاه خرافه‌زدایی به دین گاه به افراط می‌افتند، (1) بلکه از سوی بسیاری از روحانیون و نویسندگان انقلابی این دوره مطرح می‌شده است.
(صفحه 319)
(1) کسانی مانند مصطفی حسینی طباطبائی که کتابچه‌ای با عنوان «سعادت و شهادت، درسی که از نهضت امام حسین بن علی علیه‌السلام باید آموخت» را نوشت. (15 صفحه‌ی جیبی، تهران، 1382 ق 1342 ش).

روضة الشهداء ملاحسین کاشفی
قرنها پس از آنکه کتاب روضة الشهداء به عنوان متنی رایج در مجالس سوگواری، توسط روضه‌خوانان - یعنی کسانی که همین کتاب روضة الشهداء را می‌خواندند - نفوذ خود را حفظ کرده بود، و در دستان سوگواران امام حسین علیه‌السلام دست به دست می‌گشته و صدها بلکه هزارها نسخه از آن را کاتبان می‌نگاشتند، در اوائل قرن چهاردهم هجری، میرزا حسین نوری، درباره‌ی آن و کتاب اسرار الهشاده، تردیدهایی را ابراز کرد. او بویژه، درباره‌ی قصه دامادی قاسم و داستانهای مشابه به روضه اعتراض کرد. (1) بعد از او کسانی، از معاصران، نظیر مرحوم استاد مرتضی مطهری (2)، انتقاداتی را بر کتاب کاشفی مطرح کردند. خواهیم دید که افندی، در قرن دوازدهم هجری، منابع کتاب روضةالشهداء را مورد انتقاد قرار داده بود. نفوذ چنین کتابی در طول قریب به چهار تا پنج قرن در فرهنگ مناطق شرقی و ترجمه‌ی آن به چندین زبان، بررسی کوتاهی را طلب می‌کند. این بررسی می‌بایست در چند محور انجام شود. نخست بررسی زندگی ملاحسین کاشفی و آثار اوست. بخش دیگر درباره‌ی گرایشات مذهبی است که می‌بایست ضمن آن، به گرایشات مذهبی موجود در خراسان و هرات آن روزگار پرداخت شود. و بخش مهمتر، بررسی منابع کتاب روضةالشهداء است که برای شناخت آن کتاب، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در بخش پایانی به برخی از ویژگیها و آثار این کتاب پرداخته شده است. در این مقال برآنیم تا به اختصار به این مباحث بپردازیم.
(صفحه 320)
(1) لؤلؤ و مرجان ص 194.
(2) حماسه‌ی حسینی، 45-46: 1.

احوال کاشفی
ملا«حسین» کاشفی، ملقب به «واعظ» و «کمال الدین» در شعر «کاشفی» تخلص می‌کرده و به همین دلیل به «کاشفی »مشهور شده است. سال تولد واعظ کاشفی روشن نیست و علی‌رغم آنکه می‌دانیم وی در سال 910 درگذشته (خواندمیر: چون مقتضای اجل موعد رسید، فی سنه‌ی عشر و تسعمائه، مهر سکوت بر لب زده عالم آخرت را منزل ساخت) (1)، نمی‌دانیم که چه مقدار عمر وی به درازا کشیده است. فرزند کاشفی نقل کرده که پدرش در سال 860 در مشهد، سعد الدین کاشغری را به خواب دیده که از او خواسته احمال و اثقال بردارد و به خانه‌ای که او برایش مهیا کرده برود. پس از تحقیق کاشفی، روشن می‌شود که سعد الدین همان ایام در هرات از دنیا رفته است. بعد از چندگاه به هرات می‌رود بر مزار سعد الدین، جامی را می‌بیند و ملازمت وی را اختیار می‌کند. (2) بنابراین وی در سال 860 جوانی رشید بوده و ما باد تولد او را تقریبا در حول و حوش 840 بدانیم.
وی در مقدمه‌ی روضةالشهداء که آن را دو تا سه سال قبل از مرگش نگاشته، به کهولت سن خود اشاره کرده است. وی این مدت عمر را در سبزوار، مشهد و هرات طی کرده است. مدت اقامت در هرات که نیمه‌ی آخر زندگی وی بوده، احتمالا قریب 34 سال به درازا کشیده است. شاهد این سخن آن است که امیر علیشیر که مجالس خود را در سال 896 تألیف کرده، می‌نویسد: «مدت بیست سال است که در هرات ساکن است». (3).
وی در هرات ملازمت ملا عبدالرحمان جامی و امیر علیشیر نوایی را یافته و بویژه با جامی خویشی یافت. در نوع این خویشاوندی، این اختلاف وجود دارد که آیا ملاحسین شوهر خواهر جامی بوده یا تنها فرزند ملا حسین با جناق جامی شده
(صفحه 321)
است. (4) آنچه مسلم است این که جامی، دختر خواجه کلان، فرزند سعد الدین کاشغری را داشت و فخر الدین صفی علی فرزند کاشفی نیز دختر دیگر خواجه کلان را گرفت. اشاره خواهیم کرد که این ملازمت آثار ویژه‌ای بر فکر و اندیشه‌ی مذهبی کاشفی داشته است.
گویا قدیمی‌ترین شرح حال که برای وی از زبان یکی از دوستانش برای او نوشته شده چند سطری است که امیر علیشیر، شخصیت دوم سیاسی - فکری هرات (بعد از میرزا حسین بایقرا و عبدالرحمان جامی) آن روزگار،

در مجالس النفائس (تألیف بسال 896) دربارەی او نوشته است: مولانا حسین واعظ، کاشفی تلخص می‌کند و از ولایت سبزوار است و مدت بیست سال است که در شهر هرات ساکن است. مولانا به غایت ذوفنون و پرکار واقع شده و کم فنی باشد که او را در آن دخلی نباشد؛ خصوصا وعظ و انشا و نجوم که حق اوست و در هر یک از این کارهای مشهور وقوفی تمام دارد. (5) وی در جای دیگری، باز به شرح احوال مولانا، کاشف مشکلات و معضلات علوم بوده. (6) در جای دیگری دربارەی او گوید: و مولانا حسین واعظ، نه چنان مشهور است که وصف او توان کرد، لاجرم ترک وصف او اولی است. (7).
واصفی نیز در ضمن تمجیداتی که از وی کرده، کاشفی را از جمله پنج عالم مشهور خراسان که به عنوان «خمسەی متحیرەی فلک لاجوردی در روش و رفتار خود در برج زبرجدی متحیراند» یاد کرده است. اینان عبارت بودند از: جامی، مولانا کمال الدین شیخ حسین، مولانا شمس الدین صاحب کشف، مولانا داود و مولانا معین تونی.» به نوشته واصفی، «این پنج کس بودند که هیچ ذوی العقولی ششم ایشان را تجویز نمی‌کرده». (8).
تخصص اصلی ملاحسین در وعظ و انشا بوده و کار وی نیز اقامەی وعظ در مراکز
(صفحه 322)
حساس حکومتی و فرهنگی هرات آن زمان بوده است. امیر علیشیر دربارەی وی می‌نویسد: و مولانا، چنانکه همه کس را معلوم است، واعظی در غایت خوبی است، و در عالم از بنی‌آدم، واعظی به خوبی او نبوده و نیست و در مجلس وعظ او هر چند که فسیح و گشاده باشد، از کثرت جمعیت مردمان، جای اکثر نیست، و از کثرت مزاحمت خلق بیم هلاک بعضی مردمان بوده، و کثرت ازدحام ایشان جهت این است که آواز و انشای مولانا در غایت حسن و لطافت بوده و به حقیقت معنی حضرت داود علیه‌السلام در او تجلی نموده و در امت محمدی کسی که صفت داودی بر کمال داشته باشد غیر او نبوده... و در مجلس وعظ او کسی بوده که مضمون وعظ مولانا را تمام به نظم می‌آورده و بعد از اتمام وعظ او بر مردم نظم آن را خوانده. و می‌گویند که روزی مولانا وعظ می‌گفته، یکی از مستعمان وعظ این بیت خواجه حافظ را نوشته به دست مولانا داده و خود در زمان غایب گشت، مولانا چون کاغذ گشاد و بیت را خوانده که:
واعظان کین جلوه در محراب و منبر می‌کنند به خلوت می‌روند آن کاردیگر می‌کنند
در غایت غضبناک شده، و از کثرت قهر و غضب ترک وعظ کرده و مدت دو ماه طالب آن کس بوده و او را نیافته است. (9).
خواند میر آگاهیهای جالبی دربارەی مجالس وعظ وی داده است. او

می‌نویسد: «ملا حسین واعظ» به آواز خوش و صوت دلکش به امر وعظ و نصیحت می‌پرداخت و به عبارات لایقه معانی آیات بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی - ص - را مبین می‌ساخت. صباح روز جمعه در دار السلطنه‌ی سلطانی که در سر چهار سوق بلده‌ی هرات واقع است به وعظ مشغولی می‌کرد. و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع علیشیر نیز در لوازم آن کار شرط اهتمام به جای می‌آورد. در روز شنبه در مدرسه‌ی سلطانی وعظ می‌گفت.و چهارشنبه در سر مزار پیر محمد خواجه ابوالولید احمد می‌رفت. و نیز در اواخر وفات حیات، چندگاه در حظیره‌ی سلطان احمد میرزا به آن امر می‌پرداخت. (10) درباره‌ی وعظ ملاحسین بر سر حظیره‌ی خواجه محمد
(صفحه 323)
ابوالولید، واصفی نیز که از شاگردان ملا حسین بوده، گزارشی نقل کرده است (11) همو از استاد خود به عنوان «جناب افصح البلغاء و ابلغ الفصحاة واقف غوامض آیات الکلام، عارف دقایق احادیث سید الانام» یاد می‌کند. (12).
واصفی در حکایتی نقل می‌کند که زین‌العابدین نیشاپوری به وی می‌گفت: سالهاست که مادر آروزی وعظ مولانا حسین واعظ بوده‌ایم.» (13) مجالس وعظ ملا حسین، چنان بوده که سلطان حسین بایقرا و سایر درباریان نیز در آن حاضر می‌شدند. واصفی از یکی از این محفلها یاد کرده است که «سلطان حسین میرزا با جمیع فرزندان و امرا و وزرا و ارکان دولت حاضر بودند» و «چنان منقول است که در آن روز، هژده پوستین کبش به جناب مولانا مشارالیه داده بوده‌اند.»(14).
از دیگر معاصران کاشفی که اشاراتی به شرح احوال وی کرده، عبدالواسع نظامی باخرزی است. او در کتاب مقامات جامی، در چندموضع به دانش کاشفی و همنشینی وی با جامی اشاره کرده است. در یک مورد گوید: از خواص زمره‌ی اصحاب او (شیخ رواسی) مولانا کمال الدین حسین الواعظ السبزواری المتخلص بالکاشفی که در سخنان تصوف، تصرفی به صواب نموده، صاحب فن نجوم بود و نقوش روایات و اخبار رقوم حکایات و آثار بر لوح نگاشته به ترتیب مجالس نصح و موعظت به غایت مسأنس می‌نمود،...» (15).
در جای دیگری، کرامتی از قول واعظ کاشفی درباره‌ی جامی نقل می‌کند. کاشفی می‌گوید که درباره‌ی آیه‌ی «و آیة لهم اللیل.... » فکری به خاطرم رسید، اندیشیدم تا برای جامی باز گویم. روز بعد که نزد جامی رفتم، «پرسیدند که شما را در مطالعه‌ی تفاسیر هیچ وقتی چنان می‌باشد که در بعضی از آیات قرآنی معنی مناسب به خاطر رسد که در کتب قوم به نظر نرسیده باشد، تقریر کنید و من به شرح آن مقدمات متعرض گشتم!»

(16).
باخرزی از مجلس سوگواری جامی نیز که امیر علیشیر برپا کرده سخن میگوید و
(صفحه 324)
این که خطیب آن مجلس، ملاحسین کاشفی بوده «و در آن روز قیامت علامت، مولانا کمال الدین حسین واعظ، که هیچ آینده‌ای ریاض مجالس نصح و موعظت را چنان بلبل سراینده نشان نمی‌دهد، ابیات مرثیه‌ی عدیم النظیر، که عالی جناب ممکت پناهی در خلال آن احوال به نظم آورده بود، بر فراز منبر بلند پایه،به نوعی ادا نمود که نغمات هایل آن سیلاب اضطراب در جهان و جهانیان انداخت و نقرات مشکل آن مسامع و ابصار کبار و صغار را تیره و خیره ساخت.» (17).
نقلی دیگر از پسر کاشفی، حکایت از آن دارد که وقتی یکی از مشایخ، از او پرسد که فرزند کیست، و او پاسخ داد، پسر ملاحسین واعظ کاشفی، آن شیخ با ابراز این که او را می‌شناسد، گفت: می‌گویند بسی فضایل و کمالات دارد و موعظه‌ی وی مقبول خواص و عوام است. (18).
تخصص دیگری که شرح حال‌نویسان پس از وعظ و انشا، برای او یاد کرده‌اند، آگاهی وی به دانش نجوم (و علوم غریبه) است. این مطلب را امیر علیشیر (19) و دیگران یادآور شده‌اند. میرخواند (در سال 929) درباره‌ی او نوشته است: در علم نجوم و انشا، بی‌مثل زمان خود بود و در سایر علوم نیز به امثال و اقران دعوی برابری می‌نمود. (20). آثار سبعه‌ی نجومی او در این زمینه می‌باشد. (21) کارهای تفسیری او نیز نشانگر علاقه‌ی وی به قرآن و آشنائیش از نوع تفسیر تأویلی است. با این حال باید تخصص وی را بویژه در ادبیات و تاریخ ستود، تخصصی که به سبب شده تا او کار تاریخی خود را نیز ترکیبی از کار تاریخی و ادبی قرار داده و بیش از آنکه به دقت علمی تاریخی بپردازد، به نثر زیبا و دلکش بیندیشد.
از وی پسری با نام فخر الدین صفی علی برجای مانده که او نیز آثار و تألیفاتی از خود برجای گذاشته است. صفی در سال 867 تولد یافته و در 939 درگذشته است. مهمترین اثر وی رشحات عین الحیاة است که از برجسته‌ترین آثار صوفیانه نیمه‌ی اول
(صفحه 325)
قرن دهم هجری بوده و آگاهیهای قراوانی درباره‌ی جامی، عبیدالله احرار و دیگر مشایخ صوفیه در این عهد دارد. از ملاحسین کاشفی، یک اجازه‌ی روایت برای وی در پشت نسخه‌ای از صحیفة الرضا نوشته شده که در کتابخانه‌ی مسجد اعظم قم موجود است. گراور این اجازه در پایان چاپ روضةالشهداء نیز آمده است.
(1) روضة الصفا،: 277.

(2) طرائق الحقائق، 115:3.
(3) مجالس النفائس، ص 93.
(4) در این باره نک: مقدمه‌ی رشحات عین الحیاة، 70-75: 1.
(5) مجالس النفائس، ص 93.
(6) همان، ص 268.
(7) همان، ص 269.
(8) بدایع الوقایع، 316-317: 2.
(9) مجالس النفائس، ص 369 و نک: ص 93.
(10) روضة الصفا، 277:7.
(11) بدایع الوقایع، 448:1.
(12) همان، 157:2.
(13) همان، 267:2.
(14) همان، 157:2.
(15) مقامذات جامی، ص 111.
(16) مقامات جامی، ص 253.
(17) مقامات جامی، ص 261.
(18) رشحات علین الحیاة، 491:2.
(19) مجالس النفائس، ص 269، 93.
(20) روضة الصفا، ج 7، ص 277.
(21) نک: ریاض العلماء، ج 2، ص 187.

آثار کاشفی
در این مقال کوتاه جای پرداختن به بررسی آثار وی نیست، تنها گزارشی از آنچه دیگران، بطور کلی درباره‌ی برخی از آثار یا فهرست آنها گفته‌اند خواهیم داشت. آشکار است که بررسی دقیق آثار وی و شمارش آنها، مقال مفصلی را می‌طلبد.
آثار کاشفی، متنوع، دلچسب و ملیح بوده و از همان زمان در میان مردم انتشار یافته است. بسیاری از آنها در عثمانی به ترکی نیز ترجمه شده و در آنجا نیز رواج کامل یافته. از آنجا که وی گرایش صریحی در تسنن و تشیع نداشته و اصولا آثارش نیز در زمینه‌هایی جز مباحث امامت و ولایت بوده، آثار او در سراسر مناطق فارسی از آن شیوع یافته است. خواند میر که شرح حال وی را در سال 929؛ یعنی نوزده سال پس از وی نگاشته،با یاد از تألیفات وی، اشاره به شهرت برخی از آثار وی میان مردم دارد. او بویژه از جواهر التفسیر، مواهب علیه، روضة الشهدا، انوار سهیلی، مخزن الانشاء، اخلاق محسنی، و اختیارات که مسمی به لواح القمر است اشاره کرده است. (1) از جمله کسانی که به تفصیل درباره‌ی آثار وی سخن گفته، میرزا عبدالله افندی است. (2) صاحب کشف الظنون (3) و سپس هدیة العارفین تألیفات او را فهرست کرده‌اند. سعید نفیسی در مقدمه‌ی لب اللباب از سی و هفت کتاب وی یاد کرده است. شیخ آقا بزرگ (4) به شماری از آثار او اشاره کرده و در ذریعه به تناسب در هر جا تألیفات او را آورده است. غلامحسین یوسفی در ذیل شرح حال مختصر وی در (ncycolpaedia of Islam) از چهل اثر او با ترجمه‌هایی که به زبانهای مختلف ترکی یا اروپایی شده یاد کرده است. در لغتنامه‌ی
(صفحه 326)
دهخدا نیز از سی و پنج اثر او یاد شده و درباره‌ی هر یک توضیحاتی داده شده است.
یکی از مهمترین آثار وی کتاب تفسیری او تحت عنوان جواهر التفسیر لتحفة الامیر است که درباره‌ی کم و کیف آن به فهرست دانشگاه (5) می‌توان مراجعه کرد. مواهب العلیه که به عنوان تفسیر الحسینی هم نامیده شده در تفسیر قرآن است. این کتاب مکرر در مکرر در هند به چاپ رسیده و به عنوان تألیفی عمومی و دلپذیر در اختیار عموم مردم بوده است. امیر علیشیر، که این کتاب به نام خود وی نگاشته شده، درباره‌ی آن نوشته است: از مصنفاتش یکی جواهر التفسیر است که سورة البقره را یک مجلد نوشته که به قطع منصف، صد جزو نزدیک است (مجالس

النفائس، ص 93). واله اصفهانی در خلد برین (تألیف بسال 1078) از تفسیر او چنین یاد می‌کند که «نخست جواهر التفسیر است که گوهری به آن حسن و بها از درج تبحر هیچ یک از علما بر بساط ظهور جلوه‌نما نگشته. دیگر از مصنفاتش روضةالشهدا است که مثوبات تألیف آن از برای مولانا ذخیره‌ی روز جزاست.» (6).

این تفسیر که به گفته افندی بر اساس مذهب اهل سنت و مطالب صوفیه نوشته شده، به دستور شاه عباس ثانی، توسط فیض کاشانی اصلاح شده است. نام کتاب (7) فیض، تنویر المواهب است که به عنوان حواشی فیض بر المواهب العلیه کاشفی معرفی شده است. اته، بعد از ترجمه‌ی تفسیر طبری، آن را دومین تفسیر قابل ذکر در فارسی می‌داند که از نظر شیوه‌ی زبان و پرمغز بودن قابل اعتنا است. (8) از جمله آثار وی اخلاق محسنی است که مؤلف در تاریخ تألیف آن، دو بیت شعر گفته که عبارت از سال 900 هجری است. (9) از تألیفات ادبی او مخزن الانشاء است که بعدها در اثر دیگری با نام صحیفه‌ی شاهی تلخیص کرده است. (10).

از مشهورترین کارهای وی که سبب شهرت او در شرق و غرب شده، انوار سهیلی است که بازنویسی داستان کلیه و دمنه است. این اثر به زبانهای مختلفی ترجمه شده

(صفحه 327)

است. (11) یکی از آثار او در علوم غریبه و شعبده بازی اسرار قاسمی است که فخر الدین علی پس ملاحسین آن را با نام کشف الاسرار القاسمی‌تلخیص کرده و در برلن چاپ شده است. (12) درباره‌ی روضة الشهداء جداگانه توضیحاتی خواهیم داد.

بطور کلی می‌توان آثار او را در چند بخش ادب در شاخه‌های انشاء، قصه و شرح شعر، تفسیر، تصوف، نجوم، اخلاق، علوم غریبه، حدیث و تاریخ عنوان کرد.

(1) روضة الصفا، ج، 7 ص 277.

(2) ریاض العلماء، ج 2، صص 188 -192.

(3) کشف الظنون، ج 5، ص 316.

(4) احیاء الداثر، ص 70.

(5) فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران، ج 2، صص 700-702.

(6) خلد برین، ص 311.

(7) ریاض العلماء، 2:190.

(8) تاریخ ادبیات فارسی، ص 297.

(9) تذکره‌ی نصرآبادی، ص 471.

(10) نک،: فهرست دانشگاه، 155-156: 2.

(11) نک: (Encycolpaedia of Islam)؛ادبیات کلاسیک فارسی، ص 371؛ و درباره‌ی چگونگی تدوین این کتاب نک:(ریاض العلماء؛ 191-192: 2).

(12) نک: دانشگاه، 1:102.

مذهب کاشفی
درباره‌ی مرام مذهبی وی به سادگی نمی‌توان اظهار نظر کرد. نام او حسین است و از شهر سبزوار. اینها حکایت از تولد او در خاندانی شیعی دارد، چرا که شهر سبزوار از زمانهای دور به تشیع شهرت داشت و همان زمان نیز قصه‌هایی برای تشیع آن زبانزد خاص و عام. (1) اما از سبزوار به هرات رفت و دوستانی برای خود برگزید که همه گرچه به اهل بیت علاقه‌ی وافری داشتند، از رفض بیزار بودند. دو نمونه مهم و مؤثر در وی امیر علیشیر و عبدالرحمان جامی هستند که از صوفیان نقشبندی بودند و به تبع خواجه محمد پارسا از رفض بر وی بیزار. فرقه‌ی نقشبندی از فرقه‌های صوفی است که در تسنن اصرار دارد و کوشید تا از بدعتهای صوفیان دور باشد. این فرقه، در میان فرق صوفیه، تنها فرقه‌ای است که ابوبکر را سر سلسله‌ی خویش دانسته است. بدنامی جامی برای شیعیان از آنجا آشکار می‌شود که بدانیم، زمانی که شاه اسماعیل به هرات رفت، دستور داد تا هر کجا نام جامی ثبت شد، نقطه‌ی جیم را پاک کرده و در بالای آن بنویسند. یعنی «جامی» را «خامی» کنند. به دنبال همین کار بود که به نقل حکمت (2) هاتفی شاعر، خواهرزاده‌ی جامی در شعری گفت:
پس عجب دارم زانصاف شه کشورگشای
آنکه عمری بر درش گردون غلامی کرده است
(صفحه 328)
کز برای خاطر جمعی لوند ناتراش
نقطه‌ی «جامی» تراشیده است و «خامی» کرده است
ملاحسین با جامی همنشین شده و همانگونه که گذشت با وی خویشاوند شد. فخرالدین علی فرزند کاشفی در جای دیگری نیز حیکایت ملازمت پدر را به جامی براساس خوابی که پدرش دیده و به همان دلیل به هرات رفته، آورده است. پیش از این به اجمال به آن اشاره شد. (3).
شاید سخن خود امیر علیشیر در مقدمه‌ی این بحث جالب باشد که درباره‌ی کاشفی نوشته است: و مولانا، سبزواری است و لیکن از رفض ایشان عاری است و از مذهب باطل ایشان بری، لیکن از تهمت بری نیست! (4) سخن اخیر او اشاره به آن دارد که کاشفی علی‌رغم این همنشینی‌ها، تا به آخر، در هرات متهم به رفض بوده است. همانطور که در سبزوار متهم به تسنن، حنفی‌گری یا شافعی‌گری بوده است. افندی با اذکر این اتهام می‌افزاید: اکثر تصانیفه سیما تفسیراه، مؤلفة علی طریقة اهل السنة و أدرج فیها طراقئق الاخابث الصوفیه. (5) جالب این که با این تصرحیات،

افندی می‌گوید که تشیع او نزد من واضح است. (6).
کاشفی در هرات با دستگاه دولتی کنار آمده و در آنجا نفوذ چشمگیر یافته و در میان مردم به کار وعظ می‌پرداخته است. در چنین شرایطی، جز آنکه اظهار تسنن کند، کاری نمی‌توانسته انجام دهد. اما آیا چنین اقدامی از روی تقیه بوده است؟
در نزد عالمی چونان قاضی نورالله که به عنوان شیخ شیعه‌شناس شهرت یافته، این قبیل عالمان علی رغم وجود هر گونه شاهد ضمنی بر تسننشان، باید شیعه تلقی شوند. شاید این اقدام بیش از هر چیز بر مبنای تفسیری ویژه از تشیع استوار باشد، تفسیری که تشیع را تنها نه در حد تعاریف رسمی بلکه حتی شامل علائق ویژه به اهل بیت می‌داند. با این حال قاضی اصرار دارد تا بر مبنای تقیه، به دفع اشکالات موجود در ارتباط با تسنن این افراد بپردازد. یک از آنها ملاحسین کاشفی است. شاهدی که
(صفحه 329)
قاضی برای تشیع وی آورده، شعری است از کاشفی در منقبت امام علی علیه‌السلام که از جمله شامل نکته‌ای است که شیعه در اثبات امامت امامان، به آن استناد می‌کنند: (7).
ذریتی سؤال خلیل خدا بخوان
و ز لاینال عهد جوابش بکن ادا
گردد تو را عیان که امامت نه لایق است
آن را که بوده بیشتر عمر در خطا
در برابر این شواهد، شواهد نقل شده که وجود تسنن را در او نشان می‌دهد. از جمله آنکه پسر او در رشحات عین الحیات تصریح کرده است که پدرش در طریقه‌ی نقشبندی درآمده است. (8).
تسنن برخی از شاگردان وی همراه با موضع ضد شیعی آنها، شاهد دیگری بر گرایشات سنی وی باشد. زین‌الدین محمود واصفی از جمله شاگردان اوست که در قضایای ورود قزلباشان به هرات و نواحی خراسان، مجبور به گریز شد، زیرا با وجود سوابق او و دوستانش در برخورد با شیعیان هرات، بطور یقین به دست قزلباشان کشته می‌شد. وی خود شرحی از این گریز خود را قصه‌وار نقل کرده است. (9).
او خود را از شاگردان ملاحسین واعظ می‌داند و از وی ستایشی در حق خود نقل می‌کند. (10) زمانی نیز که در جریان فرار از دست قزلباشان به نیشابور آمد، وقتی خود را به عنوان واصفی معرفی کرد، زین‌العابدین نیشاپوری به وی گفت: آن واصفی که شاگرد مولانا حسین واعظ است. پیر افزود: اشتیاق مردم نیشاپور به ملازمان شما، به مرتبه‌ای است که معلوم نیست که به مهدی آن مقدار بوده باشد. (11) با خرزی نیز که از علاقمندان جامی بوده و در مقامات جامی گرایش ضد شیعی از خود نشان

می‌دهد (12) از ملاحسین واعظی ستایش دارد و هیچ‌گونه قدحی درباره‌ی وی نکرده است.
به هر روی آنچه مسلم است این که او در هرات بر مذهب تسنن بوده و از مذاهب فقهی بر مذهب حنفی بوده است. افندی در ریاض از برخی از فوائد میرداماد نقل کرده
(صفحه 330)
است که ملاحسین صاحب روضة الشهداء را حنفی المذهب دانسته بوده است. (13) کامل شیبی با استناد به هدیة العارفین (14) گفته است که کاشفی رساله‌ای در فقه حنفی دارد، اما با مراجعه معلوم نشد که کدامیک از کتابهایی که در آنجا یاد شده، در فقه حنفی است.
اگر پذیرفته شود که او بر مذهب تسنن بوده، باید علائق شیعی که در برخی از آثار وی بویژه روضةالشهدا وجود دارد توجیه شود. توجیه طبیعی آن این است که گرایش تسنن دوازه امامی که این زمان در بسیاری از نقاط ایران و ماوراءالنهر وجود داشت، اقتضای چنین گرایشی را در آثار کاشفی ایجاد کرده است. این پاسخ تا اندازه‌ای درست است، زیرا همانطور که در جای دیگر اشاره کرده‌ایم، کتاب فصل الخطاب خواجه‌ی پارسا، شواهد النبوه جامی و وسیلة الخادم الی المخدوم در شرح صلوات چهاره معصوم از فضل الله بن روزبهان خنجی، همین گرایش را با شدت و ضعف در خود دارد.
نمونه‌ی دیگر از این آثار کتاب با ارزش روضات الجنان و جنات الجنان از حافظ حسین کربلائی تبریزی است. این اثر که در اواخر دهم هجری نگاشته شده، و شدیدا در بخشهایی از آن متأثر از فصل الخطاب است، در چهار چوب گرایش «تسنن دوازده امامی» مباحث خویش را مطرح کرده است. از جمله در روضه‌ی هشتم کتاب، شرح حال ائمه اثناعشر را به تفصیل (صص 372 -448) آورده است. این گرایشی است که خود جامی که گفته‌اند کاشفی را به طریق نقشنبدی داخل کرده، داشته است. شواهد النبوه او مشتمل بر شرح حال ائمه اطهار نیز هست. روشی که بطور معمول از قرن هفتم و هشتم به بعد در میان این قبیل سنیان شیعی مرسوم بوده، آن است که ابتدای سخن را با ذکر ستایش خدا، صلوات بر رسول آغاز کرده، سپس از خلفای چهارگانه یاد کرده و آنگاه از امامان یاد می‌کنند. این شیوه‌ای است که ملاحسین کاشفی نیز در کتاب «فتوت نامه سلطانی» خود، از آن پیروی کرده است. (15) توجه به این نکته جالب است که عبدالواسع باخرزی نیز که اشاره به گرایش
(صفحه 331)
ضد شیعی او به تبع جامی کردیم، وقتی سخن از شیخ قاینی می‌گوید که به دلیل اظهار رفض مورد طرد قرار گرفت، درباره‌ی عقیده‌ی رفض می‌گوید

که «هرگز اهل بیت رسول که عبارت از ائمه‌ی اثناعشراند علیهم‌السلام بر این اعتقاد ناپاک نبوده‌اند! (16) به این ترتیب، از دید این مخالف شیعه نیز، اهل بیت رسول‌خدا - ص - عبارت از امامان دوازده‌گانه‌اند. یکی از آثار واعظ کاشفی که رنگ تشیع دارد، فتوتنامه‌ی سلطانی است. کاشفی در این کتاب، آداب فتوت و شرایط آن را بیان کرده است. در آنجا آمده است که برای ورود افراد به دایره‌ی فتوت، اسامی‌دوازده امام خوانده می‌شود. تنها در دیباچه این کتاب، نام خلفای چهارگانه آمده است. اما تا به آخر، حتی یکبار اسامی خلفای سه گانه نیامده، این در حالی است که اسامی دوازده امام مکرر آمده است و فصل نهم این کتاب، اختصاص به «در کیفیت میان بستن» دارد. این رسمی خاص میان فتوتیان است که ملاحسین آداب آن را بازگو کرده است. برای شناخت مذهب وی مناسب است قسمتی از عبارت او نقل شود:
بدان که در فصول قبل مجمل میان بستن مذکور بود. در این فصل مفصل آن مسطور خواهد شد، بر وجهی که از استادان مشاهده کرده. چون استاد خواهد که میان کسی ببندد، اول باید که مجلس سازد در مکان وسیع پاکیزه، پس فرزند طریقت در مجلس پیر و پدر عهدالله و استاد شد تعیین کند و نقیب فرماید که این عزیزان فلان روز در آن محفل شیخ و نقیب و برداران طریق حاضر گردند. آن گه، سجاده شیخ را روی به قبله باندازند، پس سجاده‌ی شد را باندازند و هر دو سجاده را گوشه به گوشه پیوسته باید و سجاده‌ی (شیخ باید که بر دست راست) باشد و شیخ بر سجاد بنشیند و استاد طریقت که پدر عهدالله گویند، رو به روی شیخ بنشیند و دو برادر طریقت بر دست چپ عهدالله بنشیند، به پهلوی یکدیگر و اگر شیخ حاضر نباشد، مصحف تمام بر روی سجاده‌ی شیخ نهند و کاسه‌ی آب صافی در ملجس حاضر گردانند و قدر نمک سفید پاک که هیچ چیزبا وی آمیخته نباشد و نقیب برخیزد و آن نمک را در آب اندازد...» این رسوم ادامه دارد تا آنکه موضع خطبه خواندن می‌رسد.«...پس سلام باز
(صفحه 332)
دهد و شیخ آنجا خطبه‌ی طریقت بخواند و اگر نقیب هم بخواند، جایز باشد. اما اگر نقیب میان کسی بربندد، اولی آن است که دیگر بخواند و خطبه‌ی طریقت به انواع است. ما از کتاب صاحب تأویلات خطبه‌ای آوردیم و آن این است: الحمدلله الذی فضل الانسان علی سایر الاکوان و شرف من بینهم بشرف المكارم عصبة الفتيان، فزين نفسهم بزينة و العدل و الاحسان.... و اشهد أن لا اله الاالله وحده لا شریک له... و أشهد أن محمدا عبده و رسوله المبعوث فی آخر الزمان لتتمیم مکارم الاخلاق و اظهار دین الحق علی سار الادیان صلی الله علیه و آله و أصحابه و خلفائه و نقبائه و الذین اتبعوهم باحسان، خصوصا علی الولی الاظهر و المجتبی الاطهر و

الشهید الاشهر و العابد الازهر و الباقر الاجر و الصادق الاکبر و الکاظم الانور و الرضا الابهر و التقی الاتقی و النقی الانقی و الزکی الازکی و حجة الله علی أهل الارض و السماء صاحب الزمان و قاطع البرهان» پس از نقل این خطبه، اشاره می‌کند که خطبه‌ی دیگری نیز در این باره نقل شده است: «خطبه‌ی دیگری مختصر که حضرات سادات عظام نجف و کربلا - ادام الله ظلالهم - می‌خوانند و این دوازده کلمه است که شد سیرت گویند و ذکر آن گذشت و این از امام جعفر صادق علیه‌السلام منقول است.» این خطبه‌ی دوم کاملا شیعی است و ضمن آن، پس از یاد از امامان اثناعشر آمده است: «بهم أتولی و من أعدائهم نتبری» (17).
این دو خطبه، حکایت از قوت تشیع امامی در کاشفی دارد، بویژه که تأیید شده است که حضرات نجف و کربلا، آن زمان به یقین شیعه‌ی اثناعشری بوده‌اند، این خطبه را تأیید کرده‌اند.
در میان آثار ملاحسین کاشفی، روضةالشهداء بیش از همه رنگ تشیع دارد. این کتاب اجمالی از تاریخ انبیا را در آغاز آورده، سپس شرحی از زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و به دنبال آن، به بیان زندگی سایر امامان پرداخته است که البته بخش مربوط به کربلا هدف اصلی مؤلف در نگارش کتاب بوده، مفصلتر از دیگر بخشهاست. ویژگی این کتاب، همانند نظایر آن، از زاویه‌ی دید مذهبی، آن است که علی‌رغم اظهار شدید مسأله‌ی«تولای» نسبت به خاندان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله از مسأله‌ی«تبرای» از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام بری
(صفحه 333)
نیست. این دقیقا همان روشی است که فضل الله بن روزبهان در کتاب چهارده معصوم دنبال کرده است. در آنجا نیز شرح حال چهارده معصوم، دقیقا بر اساس منابع و روشی که شیعه‌ی امامی دارد آمده، اما کمترین اشاره به مخالفان نشده است. البته کاشفی تفاوت مهمی با ابن روزبهان دارد و آن این که فضل در آثار دیگر خود، بر تشیع، یا به قول خودش رفض حمله کرده و حتی کتابی در رد بر علامه‌ی حلی نوشته است، در حالی که کاشفی چنین روشی را در سایر کتابها دنبال نکرده است. به عکس، در همین روضةالشهداء، از ماجرای تصرف حکومت و فدک نیز یاد شده است، البته بدون هیچ گونه لحن تند و توضیحی: آورده‌اند که (بعد از وفات رسول‌الله صلی الله علیه و آله)... فاطمه را هیچ رنجی نبود و جز غم فراق پدر و تقدم اصحاب بر علی و تصرف ایشان در فدک، هیچ المی نداشت (روضه، ص 137).
شاید دلیل دو پهلویی وی در این اقدامات این بوده است که کاشفی نمی‌خواسته بطور کامل گرایشات مذهبی خود را آشکار کند، یا به تعبیری، بر آن بوده تا از یکسو در هرات و از سوی دیگر در سبزوار، زادگاه خود،

موقعیت خود را داشته باشد. داستان زیر که شهرت بسیاری دارد، تا اندازه‌ای ما به این جهت‌گیری رهنمون می‌کنند. واله اصفهانی می‌نویسد:،
مشهور است که نوبتی از راه اضطرار، بنا بر تقلب روزگار و تصاریف لیل و نهار، جناب واعظ الانام به کام و ناکام از سبزوار سفر هرات پیش گرفت و رعایت و مراقبت سزاوار از امیر علیشیر دیده، بعد از مدتی به دیار خود بازگشت. سبزواریان اندیشیدند که مبادا جناب مولوی در مدت غیبت به مذهب اهل سنت رغبت کرده باشد؛ لاجرم با یکدیگر مقرر کردند که در حینی که مولوی بر فراز منبر برآمده، به موعظه مشغول گردد، درصدد تحقیق عقیده‌ی وی درآیند و منتظر بودند تا مجلس وعظ مولوی در جمعه‌ای از جمعات منعقد گردید و خلق سبزوار به جهت تحقیق این مقدمه، خود را به مسجد کشیدند و چون مولانا به موعظه مشغول شد، پیری کهنسال از ارباب فضل و کمال از میان مردمان برپای خاست و به آواز بلند از مولوی پرسید که جبرئیل
(صفحه 334)
امین چند نوبت بر امیرالمؤمنین نازل شد؟ مولانا بدون تفرقه و اضطراب جواب داد که صد و چهل هزار بار. پیر سؤال فرمود که مولوی را در این باب سندی هست؟ مولانا فرمود که، سندی بهتر از حدیث صحیح «انا مدینة العلم و علی بابها» می‌خواهید؟ چه به تحقیق پیوسته که جبرئیل امین علیه‌السلام هفتاد هزار بار بر جناب رسالت ماب صلی الله علیه و اهل نازل شده و چون چنین باشد در هر آمد و رفت، به مقتضای و اتو البیوت من ابوابها، (18) دوبار به در خانه‌ی علم نازل شده خواهد بود. و به این جواب صواب، سبزواریان خاطر از صحت عقیده‌ی جناب مولوی مطمئن ساختند. (19).
فرزند ملا حسین کاشفی نیز وضعیتی شبیه پدر دارد، جز آنکه او بیش از پدر با صوفیان نقشبندی محشور شده است. به همان اندازه که فتوتنامه‌ی سلطانی پدر رنگ تشیع دارد، رشحات علی الحیات رنگ تسنن دارد. مصصح کتاب رشحات نوشته است: هر کس کتاب رشحات را به قصد تتبع و تحقیق بخواند... و حشر و نشر دائم و مستمر او را با جامی و خانواده‌ی خواجه سعد الدین کاشغری که از بزرگان و مشایخ طریقه‌ی نقشبندیه‌اند واقف شود، بی هیچ شک و تردیدی حکم می‌کند که مولانا فخر الدین علی مؤلف رشحات یک نفر مسلمان سنی مذهب خالص است.» همین مؤلف در ادامه تصریح می‌کند، با توجه به غلبه‌ی قزلباش بر هرات و ادامه‌ی نفوذ فرزند کاشفی، معلوم می‌شود که او مرام تسنن را کنار گذاشته و همانند بسیاری دیگری به مذهب امامیه گروش پیدا کرده است. این گرایش در لطائف الطوائف او کاملا هویداست.
محمد قزوینی در پشت نسخه‌ای از لطائف الطوائف نوشته است: مؤلف

این کتاب شیعه‌ی اثناعشری خالص مخلص بی‌شائبه بوده است و برای دوازده امام در اوایل کتاب، فصلی مفید پرداخته و علامت ظهور حضرت قائم را در فصل مخصوص بدو ذکر کرده است. (20) مصحح رشحات بخشی از جملات وی را در ارتباط با امامان در همان
(صفحه 335)
مقدمه‌ی پیشگفته، (صص 87-88) آورده است. نظیر همین رویه در کتاب حرز الامان من فتن الزمان او نیز به کار رفته است. او کتاب خود را در پنج مقاله و هر مقاله شامل پنج باب و هر باب دوازده فصل دارد. وی تصریح کرده است که عدد پنج اشاره به عدد آل عباء و دوازده اشاره به دوازده امام است. (21) معینیان در مقدمه‌ی رشحات (22) جملاتی از این کتاب نیز در ارتباط با تشیع او آورده است.
(1) رشحات عین الحیاة، ج 2، ص 489-490.
(2) جامی، صص 141 - 142، 52 - 52.
(3) نک: طرائق الحقائق، ج 3، ص 115.
(4) مجالس النفائس، 268.
(5) ریاض، ج 2، صص 186 و 190.
(6) همان، ص 190.
(7) مجالس المؤمنین، ج 1، ص 548؛ ریاض العلماء، ج 2، ص 189.
(8) یوسفی ص 704.
(9) بدایع الوقایع، ج 2، ص 260.
(10) بدایع، ج 1، ص 120.
(11) بدایع، ج 2، صص 265 -266.
(12) مقامات جامی، صص 148 به بعد، 166، 159، 155، 158.
(13) ریاض، ج 2، ص 186.
(14) هدیةالعارفین، ج 5، ص 316.
(15) نک تشیع و تصوف، ص 328.
(16) مقامات جامی، ص 157.
(17) فتوتنامه‌ی سلطانی، صص 131 -136.
(18) بقره، 189.
(19) خلد برین، صص 310-311؛ مجالس المؤمنین، 114:1 ریاض، 186:2.
(20) مقدمه‌ی رشحات عین الحیاة، ص 86.
(21) فهرست دانشگاه 102:1.
(22) رشحات عین الحیات، ص 89.

كاشفی و تأليف روضةالشهداء
كاشفی به عنوان يک واعظ متبحر، با دانشهای بسياری آشنا بوه است. يكی از ضروری‌ترين دانشها برای يک واعظ، آگاهی از تاريخ بويژه تاريخ دينی - شامل تاريخ انبياء و امامان و اصحاب - است. كاشفی در اين زمينه آگاهيهای خوبی داشته و با كتابهايی كه در آن زمان در دسترس بوده، مكرر سر و كار داشته است. بطور حتم، حتی اگر كاشفی پس از وعظ خود در جامع هرات، روضه‌خوانی نمی‌كرده، اما از سبزوار كه سالهای نخست زندگی خويش را در آنجا بسر برده و قطعا بعدها نيز رفت و شدی نيز داشته، با مجالس سوگواری آشنا بوده است. آنچه مسلم است اين كه، اين مجالس نه تنها در سبزوار كه در هرات نيز بر پا بوده و قاعدتا در آنها اشعار و مراثی خوانده می‌شده و نوحه‌سرايی انجام می‌شده است. (1) در اين باره آنچه دانستنی است اين كه نمی‌توان پذيرفت كه با وجود چنين رسمی، متنهای آماده‌ای برای اين كار نبوده است. كاشفی در جايی از كتاب (2) به مناسبت، اشاره می‌كند كه «هرگاه ماه محرم نو شود، رقم تجديد اين ماتم بر صفحات قلوب اهل اسلام و هواداران سيد انام صلی الله عليه و آله كشيده می‌گردد. و از زبان هاتف غيبی ندای عالم لاريبی به گوش هوش مصيبت‌داران اهل بيت و ماتمزدگان ايشان می‌رسد:
(صفحه 336)
كای عزيزان در غم سبط نبی افغان كنيد
سينه را از سوز شاه كربلا بريان كنيد
از پی آن تشنه لب بر خاک ريزيد آب چشم
در ميان گريه، ياد آن لب خندان كنيد
كاشفی در ظاهر به درخواست يكی از اعيان و سادات بزرگ هرات با نام «مرشد الدوله معروف به سيد ميرزا» مصمم می‌شود تا متنی برای اين مجالس آماده كند. وی پس از شرحی درباره‌ی اهميت گريه برای امام حسين عليه‌السلام و اين كه «من بكی علی الحسين وجبت له الجنة» می‌نويسد: برای اين است كه جمعی از محبان اهل بيت، هر سال كه ماه محرم درآيد، مصيبت شهدا را تازه سازند و به تعزيت اولاد حضرت رسالت پردازند، همه را دلها بر آتش حسرت بريان گردد و ديده‌ها از غايت حيران سرگردان:
زاندوه اين ماتم جان گسل
روان گردد از ديده‌ها خون دل
كاشفی در ادامه، درباره‌ی آنچه در اين مجالس خوانده می‌شده می‌نويسد:

«و اخبار مقتل شهدا که در کتب مسطور است تکرار نمایند و به آب دیده ملال از صفحه‌ی سینه بزدایند». مشکل این کتابها این است که «و هر کتابی که در این باب نوشته‌اند، اگرچه به زیور حکایت شهدا حالی است اما از سمت جامعیت فضایل سبطین و تفاصیل احوال ایشان خالی است» این امر سبب شده است تا سید میرزا به «این فقیر حقیر حسین الواعظ الکاشفی» دستور دهد تا «به تألیف نسخه‌ای جامع که حالات اهل بلا، از انبیا و اصفیا و شهدا و سایر ارباب ابتلا و احوال آل عبا بر سبیل توضیح و تفصیل در وی مسطور و مذکور بود اشتغال نماید.» (3).
این عبارت صریح در این نکته است که پیش از کار کاشفی هم، روضه‌خوانی رواج داشته - گرچه این اسم پس از تألیف کتاب روضةالشهداء رواج یافته - و هم متنهایی در اختیار بوده که در این مجالس خوانده می‌شده است. ملاحسین کاشفی در جای دیگری درباره‌ی دلیل و شکل تألیف کتاب روضةالشهداء و این که بنا دارد تا جزئیات شهادت هفتاد و دو تن را نقل کند، می‌نویسد: «و در اغلب رسایل که داستان این مقتل
(صفحه 337)
مرقوم شده،تفصیل این مبارزان و کیفیت مبارزات ایشان مذکور نیست و به مجرد نامی و شعری اکتفا کرده‌اند و این کمینه، تفحص و تصفح بسیار کرده تا تفاصیل آن واقعه را به طریق خیر الکلام در این اوراق ایراد نموده و رجز هر مبارزی را که می‌خوانده چون پارسی زبان را از آن فایده‌ای نیست و سر رشته‌ی سخن به سبب آن انقطاع می‌یابد، اینجا نیاورده، مگر جایی که ضرورت باشد و اشعاری که ترجمه‌ی آن رجزها از گفتار قدما بود و مناسب اذهان لطیفه‌ی اهل این زمان نمی‌بود آن نیز منطوی شد الا آنچه ایراد آن بی‌فایده نباشد. (4) این سخن حکایت از کثرت متون نظم و نثر فارسی مربوط به کربلا پیش از تألیف کتاب روضه دارد.
مؤلف در چندین مورد اشاره دارد که از ذکر اشعار عربی پرهیز کرده است. از جمله می‌گوید: «و چون در مبدأ تألیف این اوراق مقرر شده که متصدی ایراد ابیات عربی نگردد مگر آنچه ذکر آن ضرورت بود، چه استماع آن در اثنای اخبار فارسی زبان سبب توزیع ضمیر می‌باشد.» (5) همانجا اشعار عربی جحاج بن مسروق جعفی را به فارسی درآورده است. از این عبارت چنین معلوم می‌شود که از همان ابتدا قرار بوده تا متن مزبور در مجالس خوانده شود، در چنین شرایطی، شعر عربی دریک متن فارسی، مناسب نمی‌نموده است، این امر کاشفی را بر آن داشته تا رجزهای عربی را به فارسی درآورد. البته ترجمه‌های فارسی اشعار عربی نیز از منابع کهن یا به قول خودش «قدما» گرفته شده است. فرد شاخصی که مکرر از ترجمه‌های او یاد شده، ابوالمفاخر رازی است. در بیشتر موارد از مترجم رجزهای عربی به شعر فارسی یاد نشده و گاه کاشفی می‌گوید که ترجمه

را از «عزیزی» نقل می‌کند. (6).
کاشفی کتاب خود را در اواخر عمر خویش تألیف کرده، آنگاه که «بواسطه‌ی کبر سن و دیگر موانع» «نمی‌توانسته «رایت فصاحت در میدان بلاغت» برافرازد. این تألیف مربوط به سال 908 هجری است. زمانی از «روز شهادت امام حسین علیه‌السلام - ع - تا تاریخ تألیف این کتاب که قریب هشتصد و چهل و هفت سال است»
(صفحه 338)
(847 61 908) (7) شاید هم اوائل 909
فهرست کتاب روضه نشان می‌دهد که مؤلف کوشیده تا در این کتاب از زندگی حضرت آدم علیه‌السلام آغاز کرده تا امام دوازدهم ادامه دهد. باب اول در ابتلای بعضی از انبیا؛ باب دوم در جفای قریش با حضرت رسالت؛ باب سوم در وفات حضرت سید المرسلین؛ باب چهارم در حالات حضرت فاطمه‌ی زهرا؛ باب پنجم در اخبار علی مرتضی علیه‌السلام باب ششم در فضایل امام حسن علیه‌السلام و برخی احوال وی تا شهادت؛ باب هفتم در مناقب امام حسین علیه‌السلام و ولادت آن بزرگوار؛ باب هشتم در شهادت مسلم بن عقیل؛ باب نهم در رسیدن امام حسین علیه‌السلام به کربلا و محاربه‌ی وی با اعدا و شهادت آن حضرت با اولاد و اقربا و سایر شهدا؛ باب دهم در وقایعی که بعد از حرب کربلا مر اهل بیت را واقع افتاد و عقوبت مخالفان که مباشر آن حرب شدند. خاتمه در ذکر اولاد سبطین و سلسله‌ی نسب بعضی از ایشان. در این خاتمه به اجمال زندگی امامان آمده است.
از این فهرست آشکار است که هدف اصلی نگارش کتاب، بیان چگونگی واقعه‌ی کربلا بوده است. پرداختن به زندگی انبیا صرفا برای ابراز نگرش مؤلف درباره‌ی مسأله‌ی «ابتلا و بلا» است. افزون بر این، او در پایان زندگی هر پیغمبری، گریزی به واقعه‌ی کربلا می‌زند. زندگی دیگر امامان نیز در خاتمه آمده است. کاشفی در جایی از روضه (8) می‌گوید: «و چون مطاوی این اوراق گنجایش تفصیل صفات مرتضوی ندارد و مقصد اصلی از تألیف این کتاب ذکر احوال شهدای اهل بیت است بر این قدر اختصار افتاد.» همین برخورد در ذکر احوال امام حسین علیه‌السلام شده است. (9).
کتاب روضةالشهداء از همان ابتدا در ایران انتشار یافت و به دنبال رواج تشیع در ایران، کتاب مزبور، بیشتر مورد استفاده قرار گرفت. اکنون در کمترین کتابخانه‌ای از کتابخانه‌های مشتمل بر آثار خطی است که نسخه یا نسخه‌هایی از این کتاب یافت نشود. چاپهای مکرری نیز از آن صورت گرفته که فعلا رایج ترین آن تصحیح محمد
(صفحه 339)

رمضانی و تصحیح مرحوم شعرانی است، گرچه هنوز از حیث اصول تصحیح، کار سنگینی را می‌طلبد.
روضه‌ی در سال 928، یعنی قریب بیست سال پس از تألیف، توسط حسین ندایی یزدی نیشابوری، در دو هزار بیت به نظم درآمده که نسخه‌هایی از آن موجود است. نام این اثر سیف النبوة یا مشهد الشهداء است که مؤلف آن را به نام شاه اسماعیل سروده است. (10) وی در آنجا می‌گوید:
کردم آن را به نام پادشهی
که شکسته به حمله‌ای سپهی
حیدر عهد شاه اسماعیل
که چو او بت‌شکن ندیده خلیل
همچنین، روضه چندین بار به ترکی ترجمه شده، با نامهای سعادتنامه در نیمه‌های قرن دهم هجری، حدیقة السعداء از شاعر برجسته فضولی بغدادی که همراه با افزودگیها و اصلاحات انجام شده است. این حدیقه مکرر چاپ شده است. شهدانامه نیز روایت منظوم ترکی روضةالشهداء است. ترجمه‌ی آذربایجانی نیز آن توسط علی عسکر خویی مشهدی در سال 1242 انجام شده است. ترجمه‌ی ترکی آسیای میانه‌ای آن نیز از شاعری که تخلص وی صابر است، انجام شده و نسخه‌های فراوانی از آن در تاشکند و و جایهایی دیگر موجود است. ترجمه‌ی دکنی در سال 1130 انجام شد و ترجمه‌ی اردویی آن با نام گنج شهیدان چاپ شده است. (11).
(1) در وقفنامه‌ی امیر علیشیر نوائی از جمله مصارف رقبات وقف شده یکی هم آن است که روز عاشورا چهل من گوشت با مصالح دیگر به قدر ضرورت آش پخته با پنجاه من نان قسمت کنند. تذکره‌ی المجالس، ص کج. آیا ممکن است این مسأله مربوط به مبارکی روز عاشورا نزد سنیان بوده و ربطی به امام حسین علیه‌السلام و شهادت آن حضرت نداشته باشد؟
(2) روضةالشهداء، ص 354.
(3) روضةالشهداء، صص 12-13.
(4) روضةالشهداء ص 177.
(5) همان، ص 254.
(6) همان، ص 336.
(7) روضةالشهداة، ص 354.
(8) همان، ص 157.
(9) همان، ص 177.
(10) نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران به شماره‌ی 6358 موجود است که در فهرست ج 12، ص 2668 شناسانده شده

است.
(11) ادبیات فارسی، استوری، صص 903 - 912.

منابع کاشفی در روضةالشهداء
یکی از راههای ارزیابی روضةالشهداء شناخت مصادر و منابع این کتاب است. متأسفانه، ملا حسین آگاهیهای مفصلی از مآخذ کار خود به دست نداده است. اما از همان مقدار نیز که آورده می‌توان حدس زد که صرفنظر از گرایش او به داستانی کردن رخدادها، علاقمند بوده است. تا مطالب خویش را از مصادر موجود برگیرد یا حداقل چنین وانمود کند که مطالبش متکی به منابع دیگر است. به علاوه، همانگونه که
(صفحه 340)
خواهیم دید، گاه و بیگاه به کار نقد و بررسی برخی نقلها نشسته است. با این حال، و صرفنظر از آنکه در بیشتر موارد و بویژه موارد حساس، هیچ مصدری را یاد نکرده، مصادر نقل شده، خود محل اشکال واقع شده‌اند.به سخن دیگر، نگاهی به نام مصادری که وی بیش از همه از آنها نقل کرده، نشان می‌دهد.که او از آثار غیر معتبر و نامشهور بهره گرفته است. در این باره، اظهار نظر افندی کتابشناس بلند پایه‌ی شیعی حجتی تمام است. وی پس از آن که اشاره می‌کند که کاشفی از برخی از کتابهای شیعی چون عیون اخبار الرضا از صدوق و ارشاد از مفید و اعلام الوری از طبرسی و کتاب الال ابن‌خالویه استفاده کرده می‌نویسد: «و لکن أکثر روایات هذا الکتاب بل جمعیها مأخوذة من کتب غیر مشهورة بل غیر معول علیها». (1)
با یکدور مطالعه کتاب به قصد استخراج منابع، اسامی زیر به عنوان کتابهایی که کاشفی از آنها بهره گرفته بدست آمد. موارد استفاده‌ی وی از آنها در برابر هر عنوان اشاره شده و در مواردی درباره‌ی خود کتاب نیز توضیحی آمده است. در موارد دیگر یا شهرت کتاب و یا عدم اطلاع ما سبب شده تا توضیحی داده نشود.
1- کتاب الآل، 122. در عبارت آمده است که: و ابن‌بابویه در کتاب آل آورده، در حالی که ابن‌خالویه در دست است. قاعدتا این نقل با واسطه‌ای از کتاب دیگری مثل کشف الغمه صورت گرفت است. (2).
2- اسباب النزول، واحدی، 154
3- بشائر المصطفی، 146. این نقل نیز باید به واسطه‌ی کتاب دیگری باشد. اربلی در کشف الغمه دوبار از کتاب بشائر المصطفی نام می‌برد. محتمل است که مقصود کتاب بشاره‌ی المصطفی لشیعة المرتضی باشد. (3).
4- تاریخ ابوحنیفه دینوری (اخبار الطوال)، 360.
5- تاریخ اعثم کوفی،)الفتوح(، 353، 217.

6- تاریخ طبری، 167.
(صفحه 341)
7- تاریخ العالم، 407،389.
8- ترجمه‌ی (و شرح) سوره‌ی یوسف، امام رکن الدین محمد المشهور به امامزاده، 36
9- تفسیر سوره‌ی فاتحه، امام نجم الدین نسفی، 196،132.
10- تکلمه؟، 23
11 - درج الدرر (فی میلاد سید البشر) 98، 82. این کتاب از امیر اصیل الدین ابوالمخافر عبدالله بن عبدالرحمان حسینی دشتکی شیرازی شافعی است. او به درخواست سلطان ابوسعید به هرات رفت. او در سال 883 درگذشته است. از این کتاب نسخه‌های مختلفی در کتابخانه‌های جهان از جمله کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی و آستان قدس موجود است. (ادبیات فارسی استوری، ص 791). نسخه‌ای نیز در کتابخانه‌ی آیة المرعشی به شماره‌ی 7070 موجود است.
12 - دلائل النبوه، ابونعیم اصفهانی، 158 (در عبارت به ابوالشیخ اصفهانی نسبت داده شده!)
13- روح الارواح، 212،10
14 - روضة الاحباب (فی سیر النبی و الال و الاصحاب)، 98، 81، 71 (سه بیت شعر) 152، 149، 104. این کتاب از امیر جمال الدین عطاء الله بن فضل الله حسینی دشتکی است. کتاب مزبور در سال 900 تألیف شده است. نسخه‌های بیشماری از آن در کتابخانه‌های جهان و از جمله ایران موجود است. یکبار نیز در لکهنو به چاپ رسیده است.
15- روضة الاسلام، قاضی سدید الدین جیرفتی، 107
16- روضة الواعظین، 117 (در عبارت آمده است که شیخ مفید در روضة الواعظین آورده!)
17 - زلال الصفا (فی احوال المصطفی)، 70. این کتاب از ابوالفتح محمد بن احمد بن ابی‌بکر الکارتانی؟ است. وی چندی در کرمان در دربار پادشاه خاتون بوده (سال 693) پس از آن به یمان رفته و این کتاب را برای ابوالنصر دیباج بن فیلشاه فرمانروای
(صفحه 342)
گیلان نوشته است. نسخه‌ای از آن در لنینگراد موجود است. (4).
18- زهرة الریاض، 392. کتابهای مختلفی با این نام وجود دارد. در میان آنها کتابی با نام زهرة الریاض و نزهة القلوب المراض وجود دارد که به نقل شیخ آقا بزرگ، (5) کشف الظنون ازآن یاد کرده و نوشته است که ملاحسین کاشی در تحفة الصلوات از آن یاد کرده است همو افزوده که کتاب در مواعظ است اما معتبر نیست.

19 - ستین الجامع للطایف البساتین، امام سیف النظر ابوبکر طوسی، 130 (خود کاشفی کتابی با عنوان الجامع الستین در تفسیر سوره‌ی یوسف دارد.)
20- سنن ترمذی، 175، 153
21 - سیر امام شهید امام اسماعیل خوارزمی، 357. 107 در این مورد به عنوان تفسیر کبیر امام اسماعیل بخاری یاد شده که محتملا سیر، تفسیر شده است. 357 (مؤلف: امام اسماعیل بخاری رحمه الله در تفسیر کبیر آورده که امام زاهد - قدس سره - در مجلس عاشورا می‌گفت... (این محمد اسماعیل روای مشهور قصص انبیاست. (6)
22- سیر کبیر، 244) مؤلف نوشته است: و امام طبری در سیر کبیر آورده که...؛ شاید تاریخ طبری مراد باشد، چنانکه شاید مقصود شماره‌ی پیش باشد. (
23- شرح تعرف، 153
24- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، قاضی عیاض، 25
25- شواهد النبوه، 151، 145، 127، 94، 90 26 (از دلایل امام مستغفری) 194،191، 187، 174، 171، 170، 159، 156، 155، 152 (دو مورد)، 357، 271، 247، 243، (از ربیع الابرار زمخشری)، 418، 407، 399، 397، 364، 363 (دو مورد)،
شواهد النبوه لتقویة یقین اهل الفتوه عنوان کتابی است که کاشفی بهره‌ی فراوانی از آن گرفته است. این کتاب از ملا عبدالرحمن جامی است که در سال 855، به خواهش امیر علیشیر نوائی در هرات تألیف شده است. موضوع آن بیان شواهد و دلایل نبوت رسول‌خدا - ص - و اموری است که در این زمینه به صحابه، امامان و تابعین مربوط
(صفحه 343)
می‌شود. رکن اول آن درشواهد و دلایل پیش از ولادت آن حضرت. رکن دوم از ولادت تا بعثت؛ رکن سوم از بعثت تا هجرت؛ رکن چهارم از هجرت تا وفات؛ رکن پنجم آنچه مخصوص به دوره‌ی خاصی نبوده؛ رکن ششم شواهدی که از ائمه‌ی اطهار و صحابه به ظهور آمده؛ رکن هفتم شواهد مربوط به تابعین و طبقات صوفیه و خاتمه در عقوبت اعداء.
شواهد النبوه در سال 1302 در هند به چاپ رسیده و نسخه‌ی چاپی آن در کتابخانه‌ی آیة مرعشی به شماره مسلسل 102396 موجود است. علی‌اصغر حکمت نیز شرحی از این کتاب در کتاب جامی خود (تهران، 1320، ص 138) به دست داده است. (7).
ناشر چاپ هند در خاتمة الطبع نوشته است: هر چند در کتب دیگر مانند مدارج النبوه و معارج النبوه و غیره به مثابه همچنین تقاریر ضبط کرده‌اند، لیکن همانا این چنین توضیحات لائق و فائق خصوص شواهد احوال حضرات

ائمه اطهار و اصحاب کبار کس ننگاشته. (صفحه‌ی آخر چاپ هند.)
26- صحیح نسائی، 153
27- صحیفه‌ی رضویه، 22)در صحیفه‌ی رضویه که احادیث آن مسند به حضرت سلطان خراسان امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام است و آن حضرت از آبای کرام عظام خود نقل فرموده)، 394، 174 (دو مورد) گفتنی است که نسخه‌ای از صحیفة الرضا در کتابخانه‌ی مسجد اعظم قم وجود دارد که بر روی آن اجازه روایاتی به خط ملاحسین کاشفی برای فرزندش آمده و عینا در پایان چاپ روضه تصحیح شعرانی گراور شده است.
28 - عیون اخبار الرضا علیه‌السلام 355، 194، 90، 67، 19 (دو مورد)، 393.
29- فصل الخطاب، 197
این کتاب از خواجه محمد پارسا، بنیادگذار طریقه‌ی نقشبندی است که در زمان کاشفی اکابر هرات بر این طریقه بوده و به نقل فرزند کاشفی، خود ملاحسین نیز از آن پیروی می‌کرده است. خواجه محمد در این کتاب علاوه بر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله شرحی از خلفا و امامان دوازده گانه دارد. گرچه در آنجا به روافض سخت حمله کرده و درباره‌ی
(صفحه 344)
امام زمان علیه‌السلام نیز مطالبی جز آنچه نزد شیعه شناخته شده است. آورده است. کتاب وی باید مبنای عقیده‌ی نقشبندیه درباره‌ی خلفا و امامان باشد.
30- کتب سماوی، 68
31- کنز الغرایب، 394، 389، 378، 359، 242، 207، 195، 73، 23 (دو مورد)، 397 نام اصلی این کتاب، کنز الغرایب فی قصص العجایب است که در شرح حال خلفای چهارگانه و امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام به سال 882 نوشته شده است. مؤلف آن نجم الدین قاسم بن محمد مذمکینی است. درباره‌ی آن نک: ادبیات فارسی، استوری، ص 1034، از این کتاب در مفتاح الجنه نیز در نقل برخی از معجزات استفاده شده است. (ذریعه، 160:18).
32 - گل و هرمز، فرید الدین عطار، ص 175.
33- (کتاب) مبکیات، امام وقار رحمه الله، 78.
34 - مختارنامه، 365، کتابهای متعددی با این نام شهرت دارد. یکی از آنها که در سال 946 به فارسی ترجمه شده، تألیفش به زمان ملاحسن نزدیک است.
35- مرآة الجنان (یافعی)، 398، 11 (دو مورد).
36- مسند احمد بن حنبل، 150، 25.

37- مصابیح القلوب، 245، 11. رو ملو به اشتباه این کتاب را از خود کاشفی دانسته (احسن التواریخ، ص 117) در حالی که کتاب از مولی حسین شیعی سبزواری است. (ریاض، 187:2).
38 - مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول، 243.
39- معارج النبوه، (فی مدارج الفتوه) 133، 131. این کتاب از معین الدین فراهی متوفای 907 هجری است. نام دیگر کتاب سیر شریف و سیر معینی است. کتاب مزبور عمدتا تاریخ زندگی و معجزات رسول خداست. تألیف این کتاب در سال 891 آغاز شده است. (ادبیات فارسی استوری، ص 803).
40 - مقتل الشهداء، 205 (در اینجا مؤلف گفته: و ابوالمفاخر رازی در مقتلی که نوشته چند بیت از منظومات خود از قبل اهل کوفه آورده است و دو بیت از آن اینجا
(صفحه 345)
افتاد.) 365، 353، 343، 338، 330 - 329، 323 -322، 309، 305، 304، 294، 288، 281، 279 - 278، 263 (دو مورد اخیر نثراست نه نظم)، 399، 395، 381. از آنچه کاشفی از این کتاب نقل کرده - و متأسفانه تا کنون منبع دیگری درباره‌ی این کتاب نمی‌شناسیم - چنین بر می‌آید که کار عمده‌ی ابوالمفاخر، ترجمه‌ی ارجاز عربی بوده که به برخی از شهدای کربلا منسوب بوده است. با این حال همانگونه که در موارد نقل اشاره کردیم، مطالبی به نثر نیز در آن بوده است. ابوالمفاخر از ادیبان شیعی دوازده امامی قرن ششم هجری بوده که قصیده‌ی جاودانه‌ای درباره‌ی امام رضا علیه‌السلام سروده است. ما در جای دیگری از آنچه درباره‌ی وی نقل شده سخن گفته‌ایم. (8) گفتنی است که کاشفی ترجمه‌ی برخی دیگر از رجزهای عربی را آورده اما قید نکرده است که آنها نیز از ابوالمفاخر است. (9) اشاره وی در جای دیگر تصریح دارد که ترجمه‌ها از متون کهن بوده و تازه از همانها نیز مقداری را حذف کرده است. (10).
41- مقتل امام اسماعیل، 351، 287 (مؤلف: امام اسماعیل بخاری آورده. مطلب نقل شده نمی‌تواند به صحیح بخاری ربطی داشته باشد چون درباره‌ی ماجرای بریدن سر امام حسین علیه‌السلام در قتلگاه است.)، 371 (امام اسماعیل آورده)،
42 - مناقب خوارزمی، 127.
43 - موالید (الائمه) 195، 194، 117 (در این دو مورد از ابن‌الخشاب نقل کرده)
44 - نورالائمه (مقتل)، خوارزمی، 254، 230، 205، 113، 99 (مؤلف در اینجا می‌گوید: چنانچه در تاریخ ابوالمؤید موفق به احمد مکی مسطور

شده.) 259 (سه بیت شعر فارسی از نور الائمه نقل شده) 299، 297، 295، 289 288، 287، 271، 269، 260 (مؤلف: نورالائمه دو سه بیتی از ترجمه‌ی رجز او را آورده:...)، 336، 316، 315 (ابوالمؤید خوارزمی آورده)، 336 (سه بیت شعر فارسی)، 344 (سه بیت شعر فارسی)، 346 (نورالائمه از امام جارالله علامه نقل می‌کند)، 353 (ابوالمؤید خوارزمی آورده.) 391، 380، 364، 358، 357 (سه مورد اخیر از ابوالمؤید)، به هر (صفحه 346)

روی باید دانست که نور الائمه از مهمترین آثاری است که کاشفی در تألیف کتاب خود از آن بهره برده است. متأسفانه با جستجوی مختصری که انجام شد، روشن نشد که این متن آیا ترجمه‌ی مقتل خوارزمی است یا چیز دیگر. احتمال می‌رود که اشعار ابوالمفاخر را هم از این کتاب گرفته باشد.

علاوه بر مواردی که کاشفی نام کتابی را به عنوان مأخذ خود یاد کرده، در چند مورد محدودی از افرادی که صاحب کتابی هستند مطلبی نقل کرده اما نامی از کتاب آنها به میان نیاورده است. از جمله: از امام رضی بخاری (12)، ابن‌اسحاق (74)، شیخ مفید (193، 144) حاکم خثعمی(281) شیخ اوحدی (368) امام ترمذی (398)، شرف الدین نسابه (399)، ابن‌عنبه (400)، ندافی نسابه (402)، ابن‌یمین (416)، نسابه‌ی دینوری (417).

(1) ریاض العلماء، ج 2، ص 190.

(2) نک: علی بن عیسی اربلی و کشف الغمه، ص 101.

(3) نک: علی بن عیسی اربلی و کشف الغمه، صص 104-105.

(4) ادبیات فارسی استوری، 2:777.

(5) ذریعه، ج 12، صص 74 - 75.

(6) فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی گنج بخش، ج 4، ص 1996.

(7) درباره‌ی نسخه‌های خطی و چاپی آن نک: ادبیات فارسی، استوری، صص 797 - 802.

(8) نک: میراث اسلامی‌ایران، دفتر دوم، صص 19 - 28.

(9) برای نمونه بنگرید: روضة‌الشهداء، ص 254.

(10) روضة‌الشهداء، صص 277 -276.

کاشفی و نقد و بررسی نقلها
با توجه به روال طبیعی کتاب روضةالشهداء در عدم دقت در نقل و گرایش به مؤلف به حکایت قصه‌ای ماجرا به صورت یک تراژدی، مواردی در کتاب وجود دارد که نوعی بررسی در نقل و نقد را نشان می‌دهد. باید توجه داشت، همین که مؤلف در مواردی مطالب خود را مستند به برخی کتابها کرده، حکایت از آن دارد که نخواسته تا چندان بی‌استناد سخن گفته باشد. این فرض را نیز نباید از نظر دور داشت که این اقدام می‌توانسته برای القای این امر صورت گرفته باشد که به هر حال کتاب مستند نوشته شده در صورتی که در اصل چنین نیست!
جدای از مواری که از هیچ مصدری یاد نشده، و در مواردی نام کتاب خاصی آمده، مواردی وجود دارد که با تعبیرهای خاصی نشان داده شده که مطلب را از جای خاصی نقل کرده است. برخی از این تعبیرات عبارتند از: «اهل تاریخ بر آنند که...» (161)؛ «و در بعضی از تواریخ مذکور است که...»(305)؛ در بیشتر تواریخ مذکور است که...» (336)؛ «در بعضی از تفاسیر آمده» (134)؛ «در بعضی کتب معتبره مذکور است که...» (167)؛ «آورده‌اند که...» (282)؛ «راوی گوید» (316) (تعبیر راوی گوید
(صفحه 347)
نسبتا فراوان است.) «در بعضی از کتب آورده‌اند که...» (123، 110)؛ «و در اکثر کتب مذکور است که...» (309).»راویان معتبر آورده‌اند که...» (397).
مواردی وجود دارد که دو نقل مختلف را نقل کرده و گاه به ضعف یک نقل تصریح کرده است. در یک مورد درباره‌ی اخبار تزویج حضرت فاطمه علیهاالسلام آمده است: «و در باب تزویج فاطمه به علی علیه‌السلام روایات بسیار است و اینجا به نقل اشهر از کتب معتبر ایراد کرده می‌شود». در جای دیگر آمده است: «راویان صادق الراویه و مخبران ظاهر الدرایه آورده‌اند که...» (135). و در جای دیگر: «به صحت رسیده»(136)؛ و در جای دیگر: «و نقل اصح آن است که..» (189)؛ در نقل شهادت هانی پس از نقلی آمده: و روایتی آن است که او را بر سر بازار برده گردن زدند و...» (221)؛ در موردی از قول عبیدالله نقل شده که به مسلم گفت: «اگر حسین قصد ما نکند ما نیز قصد او نکنیم، و اگر متعرض امر خلافت گردد خاموش ننشینیم.» به دنبال آن می‌گوید: «و روایتی آن است که گفت: اگر حسین ما نطلبد ما وی را نطلبیم و سخنان دیگر میان پسر زیاد و مسلم گذشته که گفتن و شنودن آن موجب ملال

است.» (229).
در مورد دیگر درباره‌ی قاتل مسلم ابتدا روایتی را نقل کرده که پسر بکیر بن حمران قصد کشتن داشت اما دستش خشک شد بعد می‌گوید: «و روایتی آن است که لب خود را به دندان گرفته بود... (پسر زیاد) یکی دیگر را فرستاد.» بعد می‌افزاید: «قول اصح آن است که پسر بکیر او را به قتل رسانید.» (231-230).
درباره‌ی دو فرزند مسلم آورده است که: «راوی گوید که به کرامتی که اهل بیت رسول‌الله - ص - را می‌باشد آن تنها را آب برآمدند و هر سری بر تنه‌ی خود چسبید، دست در گردن یکدیگر آورده و به آب فرو رفتند.» بعد می‌گوید: «و روایتی است که هر دو را از آب بیرون کرده و در آن سال قبری کنده به خاک کردند.» (241).
و در جای دیگر می‌گوید: «و روایتی ضعیف هست که آن ضعیفه (همسر وهب بن عبدالله کلبی) روی به میدان نهاد و خود را در خون شوهر می‌گردانید.» (293)؛ درباره‌ی شهادت ابوبکر فرزند امام علی علیه‌السلام آورده است که:«... و آخر به طعن نیزه‌ی قدامه موصلی و گفته‌اند: به زخم عبدالله بن عقبة غنوی یا زجر بن بدر نخعی» (330).
(صفحه 348)
درباره‌ی شهادت عمر بن علی علیه‌السلام نیز می‌نویسد: «پس از محاربت بسیار به سبب غلبه‌ی فجار و اشرار از عالم غدار رخت بر بسته و در روضه رضای پروردگار قرار گرفت، رضوان الله علیه. و بعضی گفته‌اند که عمر بن علی در آن حرب حاضر نبوده و این قول، نزد علما اصلح است اما مشهور آن است که در آن روز به سعادت شهادت فایز گشته.» (330).
درباره‌ی شهربانو، بعد از نقل این خبر که امام حسین علیه‌السلام به او فرمود که پس از شهادت من اسب من خواهد آمد و تو سوار شو: «که او تو را از میان قوم بیرون برده بجایی که خداوند خواهد برساند» می‌گوید: «اما اصح آن است که شهربانو همراه اهل بیت به شام رفته بود.» (349).
در مورد دیگری درباره‌ی کیفیت رفتن اسرا به شام می‌گوید: «و آنکه در بعضی کتب نوشته‌اند که سر و پای برهنه بر شتران بی‌جهاز نشانده می‌بردند، قولی ضعیف است و به صحت نرسیده.» (363).
مؤلف پس از نقل حکایتی از برخورد اسرا با یزید در مجلس وی، می‌نویسد: «و در بعضی کتب مذکور است که این صورت در مجلس ابن‌زیاد واقع شده، و الله اعلم.» بعد می‌افزاید: «پس یزید رو به امرای کوفه کرد، حسین را چگونه کشتید؟ زحر بن قیس و به روایتی شمر بن ذی‌الجوشن آغاز تکلم کرده گفت:...» (380).

نفوذ دیرپای روضةالشهداء
اشاره شد که این کتاب برای قرنها در مجالس سوگواری خوانده می‌شده است. در وقفنامه‌ی مدرسه‌ی شفیعیه‌ی اصفهان آمده است که ماه مبارک رمضان همه ساله در مدرسه‌ی مزبوره روضةالشهداء خوانده شود. (1)
اکنون یکی از سؤالاتی که درباره‌ی این کتاب وجود دارد این است که چگونه چنین کتابی در میان شیعیان و حتی سنیان متمایل به اهل بیت (با توجه به ترجمه‌های ترکی آن). این چنین جاودانه مانده و چنین تأثیر شگرفی از خود برجای نهاد؟ پاسخ این پرسش در یک جمله آن است که نثر شیوا و گیرای این
(صفحه 349)
کتاب مهمترین عامل جاودانگی این کتاب در میان شیعیان بوده است. به یقین، اگر چنین نثری نمی‌داشت و این چنین در فصاحت و بلاغت، مطالب ابراز نمی‌شد، امکان چنین موفقیتی برای آن، در این حد وجود نداشت. کاشفی از برجسته‌ترین نثرنویسان نیمه‌ی دوم قرن نهم هجری است. آثار او در انشا، نه تنها سرمشق شاگردان ادب است، بلکه برای مدرسان این فن نیز الگویی بوده که می‌بایست مورد تقلید قرار می‌گرفته است.
عبارت پردازیها کاشفی در این اثر، در حالی صورت گرفته که او شادابی جوانی را پشت سر گذاشته و در حال کبر سن و کهولت این اثر جاودانه را تألیف کرده است. او خود می‌نویسد که «بواسطه‌ی کبر سن و دیگر موانع» نتوانسته است تا» «رایت فصاحت را در میدان بلاغت» برافرازد. (13)
انتخاب و گزینش جملات زیبا از این کتب کار دشواری است. چه هر کجای آن انتخاب شود، احساس می‌شود که موارد دیگری وجود دارد که زیباتر و شیواتر نگاشته شده ا ست. انتخاب بهترین و سوزناکترین اشعار به هر مناسبت،کتاب را در موضوع خود دلپذیرتر کرده است. در اینجا تنها برای نمونه چند عبارت از آن نقل می‌شود تا کسانی که احیانا کتاب مزبور را تورقی نکرده‌اند، با نمونه‌ی نثر آن آشنا شوند. در جایی که درباره‌ی «بلاکشان عالم» می‌نویسد:
«بلا» نه شربت شیرین است که اطفال طریقت را دهند، بلکه قدح زهر هلاهل است که بر دست بالغان راه نهند... در راه ابتلای او، هزار هزار دل کباب است و از کشاکش محنت و بلای او هزار هزار دیده پر آب. در هر بادیه او را کشته‌ای است به حسرت افتاده، و در هر زاویه سوخته‌ای از سطوت کبریای او جان داده، تن کدام ولی است که نه گداخته‌ی زباله‌ی آتش کبریایی اوست و دل کدام نبی است که نه پرداخته نشانه‌ی تیر بلای

اوست؟ آخر نظری کن به حسرت آدم صفی و نوحه‌ی نوح نجی و در آتش انداختن ابراهیم خلیل و قربان کردن اسماعیل نبیل و کربت یعقوب در بیت‌الاحزان و بلیت یوسف در چاه و زندان و شبانی و سرگردانی موسی کلیم و بیماری و بی‌تیماری ایوب سقیم و اره شکافنده بر فرق زکریای مظلوم و تیغ زهر آبداده بر حلق یحیی معصوم و الم لب و دندان سرور انبیا و جگر پاره پاره‌ی حمزه سیدالشهداء و محنت اهل بیت
(صفحه 350)
رسالت و مصیبت خانواده‌ی عصمت و طهارت و سرشک دردآلود بتول عذرا و فرق خون‌آلود علی مرتضی، و لب زهر چشیده نور دیده‌ی زهرا و رخ به خون آغشته‌ی شهید کربلا و دیگر احوال بلاکشان این امت و محنت رسیدگان عالی همت، همه با جان غم اندوخته در کانون غم و الم سر تا پای سوخته. (2).
در شرح حال حضرت آدم علیه‌السلام می‌نویسد:
پس آدم به هوای محبت، از فضای بهشت به تنگنای دنیا آمد و از ساحل سلامت، رو به گرداب ملامت نهاد و از گلشن فرح متوجه گلخن ترح شد. گلزار نعمت را به خارستان نقمت مبدل ساخت و از ذروه‌ی محبت به حضیض محنت افتاد. از مرتبه‌ی قربت رو به بادیه‌ی غربت آورد و درکات کلفت را بر درجات انس و الفت اختیار کرد. قدم از صومعه‌ی شادکامی بیرون نهاده ساکن غمکده بدنامی شد، زیرا که عشق و نیکنامی با یکدیگر راست نیاید. (3).کاشفی در مقدمه‌ی سخن از وفات سید المرسلین - ص - می‌نویسد:
ای عزیز! گل این جهان رفیق خار است و ملش قرین خمار، گنجش به رنج پیوسته، عیشش به زیش بازبسته، راحتش با زحمت همخانه، محبتش با محنت در یک کاشانه، قربتش با کربت آمیخته و مسرتش با مضرت درآویخته، نوش لطفش با نیش قهر است و اثر تریاقش با ضرر زهر؛ وفاقش با نفاق هم وثاقست وتلاقش را با افتراق اتفاق؛ عشرتش، بی‌عسرت وجود نگیرد و فرحش بی‌ترح وقوع نپذیرد. (4).
در جای دیگری در نقل حکایتی درباره‌ی علی مرتضی و فاطمه زهرا، در سخن گفتن آن دو با یکدیگر، چنین می‌نویسد:
روزی علی مرتضی علیه‌السلام به حجره درآمد؛ فاطمه را دید که قدری آرد خمیر کرده بود تا نان پزد و مقداری گل تر می‌ساخت تا سر فرزندان بشوید و ساز شستن جامه‌ی اولاد امجاد بزرگوار عالی‌مقدار خود می‌کرد. علی علیه‌السلام از آن حال متعجب شده از روی تحیر گفت: ای مخدومه‌ی دو جهان، و ای معصومه‌ی اخرالزمان، ای دو حبه‌ی دو یحیی و ای مریم دو عیسی و ای بلقیس حجره‌ی تقدیس و جلال و ای آسیه عالم تکمیل و کمال و ای زهرای مرضیه و ای حوری انسیه، ای مادر دو

(صفحه 351)
مظلوم و ای دختر یک معصوم، ای عروس کم جهاز وای خاتون حجله‌ی اعزاز و ای سیاره‌ی راه قبول و ای ستاره‌ی جلوه‌گاه رسول و ای بضعه‌ی احمد و ای بضاعت محمد صلی الله علیه و آله
یا زهرة الزهراء فی افق العلی
و الدرة البیضاء فی صدف النهی
... در این مدت هرگز از تو مشاهده نکرده‌ام که در یک روز، دو کار دنیا پیش گرفته باشی، امروز می‌بینم که به سه کار اشتغال می‌نمایی. در این چه حکمتست؟ فاطمه که این سخن استماع نمود، قطرات عبرات از دیده بارید و گفت: ای تاجدار سوره‌ی هل اتی، و ای شهسوار عرصه‌ی لافتی، و ای خطیب منبر سلونی و ای وارث مرتبه‌ی هارونی و ای طراز حله‌ی صفا و ای رازدار حضرت مصطفی، ای شیر بیشه‌ی شریعت و ای کشتی لجه‌ی حقیقت و ای شکوفه‌ی باغ ابوطالب و ای نواخته‌ی لقب اسدالله الغالب... هذا فراق بینی و بینک. (5).
و در شهادت سعد بن حنظله تمیمی در کربلا می‌نویسد:
روی به میدان نهاده، مرغ تیر پران از قفس جعبه آزاد کرد و گوهر تیغ بران را از معدن نیام بیرون آورد و روی هوا را از بخار حرارت هیجازنگاری و صحن زمین را از کثرت خون اعدا گلناری ساخت. بعد از کشش بسیار و کوشش بی‌شمار، نامردی بر وی تاخت و بنیاد حیاتش را به شمشیر قاطع برانداخت. (6).
در شهادت علی‌اکبر می‌نویسد:
دریغا که هلال نورگستر آسمان ولایت که از افق امامت و هدایت طلوع یافته بود و، هنوز بر مدارج معارج کمال بدریت مرتقی و مشتعل ناگشته، به حجاب غروب و نقاب افول محتجب و مختفی گشت و نهال طوبی مثال بوستان کرامت که بر کنار جویبار فتوت و شهامت نشو و نما پذیرفته بود، پیش از اظهار ازهار فضائل و اثمار معالی به صرصر اجل از پای درآمد.
تا دامن آن تازه گل از دست برون شد
چون غنچه دلم ته بته آغشته به خون شد
سوزش این درد غمزده‌ای داند که به واقعه‌ی غم‌اندوز مهاجرت فرزندی سوخته
(صفحه 352)
باشد و خراشش این زخم را مصیبت رسیده‌ای شناسد که به حادثه‌ی جگرسوز مفارقت دلبندی مبتلا گشته بود. (341).
در شهادت امام حسین علیه‌السلام می‌نویسد:
و در این حال غلغله در صوامع ملکوت افتاد، ولوله از اهل حظایر جبروت برآمد، آفتاب عالم افروز از تاب باز ایستاد و ماه جهان‌آرای در چاه محاق

افتاد. زهره برای دل زهرا دست از طرب بازداشت. کیوان بر بالای هفت ایوان اتفاق مصیبت زدگان را از لوای تعزیت برافراشت. فرشتگان در جوف هوا ناله برداشتند، جنیان از نواحی کربلا به گریه درآمدند، آسمان دامن از خون پر گردانید، زمین از غضب الهی بر خویش بلرزید و مرغان هوا از آشیانها متفرق شده نعره‌ی غراب‌البین برکشیدند، ماهیان دریا از آب بیرون آمده بر خاک حواری می‌طلبیدند، دریاها موج حسرت به اوج فلک رسانیدند، کوهها به صدای دردآمیز و نوای محنت‌انگیز بنالیدند، آواز گریه از جوانب و اطراف برخاست، کس نمی‌دانست که آن فغان کیست و آن تعزیت چیست... دل پیروان احمد مختار صلی الله علیه و آله از وقوع این حادثه‌هایله در مقام تحیر، دایره‌وار سرگردانست و جان هواداران اهل بیت از اظهار حدوث این واقعه‌ی نازله در محبس تفکر، چون نقطه‌ی مرکز پای بند احزان. هرگاه که شعله‌ی این حکایت در کانون سینه بر می‌افرزود، دل محرومان را کباب می‌سازد و جگر پرخون می‌سوزد. (7).
باید توجه داشت که سبک قصه‌ای - تاریخی، سبکی است که کاشفی برای بیان این رخداد مهم و دیگر مسائل تاریخی انتخاب کرده است. او در قالب نقلهای تاریخی محدود نمی‌ماند، گرچه هدفش نقل تاریخ است. در جای جای کتاب، چنان صحنه را داستانی توصیف می‌کند، که آشکارا فراتر از تاریخ‌نگاری عالمانه، مستند است. چنین سبکی برای توده‌ی مردم در حد بسیار عالی پذیرفتنی و دوست داشتنی است. این گونه عبارت پردازی نه تنها عقل که روان آدمی را نیز تحریک می‌کند و تمام وجود خواننده را به همراه خود می‌کشد. به عنوان نمونه در موارد متعددی به وصف قیافه‌ی افراد و یا
(صفحه 353)
صحنه‌ی جنگ می‌پردازد. در نقل ماجرای شهادت وهب بن عبدالله کلبی می‌نویسد: او جوانی بود زیباروی و نیکوخوی با رخساره‌ای چون ماه و موی مانند سنبل تر و مشک سیاه قدرت به قلم و صورکم فاحسن صورکم نقش روی او برکشیده و بر لوح فی احسن تقویم چهره‌گشائی کرده (289).
کاشفی در کار تصویر ماجرای کربلا، در نهایت زیبایی، از مفاهیم حماسی بهره گرفته است. او درباره شهادت حماد بن انس می‌نویسد:
بعد از آن حماد بن انس به میدان درآمده، اسب می‌تاخت و لوای نصرت بر می‌افراخت و به تیغ مبارزت سر دشمنان از تن جدا می‌ساخت و آن را به چوگان نصرت، چون گوی می‌باخت و بنای صبر و قرار از دل اشرار بر می‌انداخت. عاقبت خدنگ اجل، دیده‌ی املش بر بست و با دلی شادان و جانی به محبت آبادان، به شهیدان راه حق پیوست. (8).
آشفته می‌کند دل مسکین بلبلی
هر لحظه باد می‌برد گلی

استفاده از مفهوم «شهید» و «شهادت» تا اندازه‌ای در این کتاب گسترده است که کمتر بتوان نظیر آن را در متون فارسی آن عهد یافت. شاید بتوان گفت: کاشفی، علی‌رغم آنکه برداشت غیر سیاسی از کربلا دارد، ناخواست با ترویج هر چه تمامتر مفهوم شهادت، زبان فارسی را از این مفهوم اشباع کرده است. به یک نمونه شعر سنگین او در وصف شهادت و شهید بنگرید:

شهیدان را به چشم کم مبین کایشان به زخمی
که اینجا یافتند آنجا ز رحمت مرحمی دارند
اگر رفتند با درد و الم زین عالم ناخوش
به دارالخلد بی‌درد و الم، خوش عالمی دارند

(1) تاریخچه اوقاف اصفهان، ص 353.
(2) روضةالشهداء، ص 11، 10.
(3) همان، ص 17.
(4) همان، ص 95.
(5) روضةالشهداء، ص 138.
(6) همان، ص 294.
(7) روضةالشهداء ص 353.
(8) روضةالشهداء، ص 295.

روضةالشهداء جایگزین ابومسلم نامه‌ها
بی‌شبهه داستانهای دروغینی در روضةالشهداء وجود دارد که سبب شده است تا این
(صفحه 354)
کتاب بی‌بهره از اعتبار علمی باشد. قصه‌های نظیر شهادت هاشم بن عتبه در کربلا (روضه، صص 303 - 303) که سالها پیش از آن در صفین به شهادت رسیده بود، و نظایر آن،از مواردی است که نشان می‌دهد که کاشفی از منابع بی‌پایه‌ای بهره برده و یا آن خود وی به انشای آن پرداخته است. آنچه باید در این باره مورد توجه قرار گیرد، تلقی روضه نه به عنوان یک کتاب «تاریخی» بلکه باید به عنوان یک اثر ادبی و «رمان تاریخی» مطرح شود. ویژگی رمان تاریخی، در تعریفی که در اینجا مورد نظر ماست، این است که ترکیبی از نقلهای درست تاریخی با خود ساخته‌ها آمیخته انجام شده و متنی خواندنی عرضه کند. چنین رمانهایی در ادب فارسی شایع بوده و نمونه آنها همین ابومسلم‌نامه، حمزه‌نامه‌ها و آثاری دیگر از این قبیل است.
زمانی که روضةالشهداء نگاشته شد، این گونه آثار فراوان بوده است. به احتمال، کاشفی که خود قصه‌نویسی از این نوع داشته دست بکار تألیف روضةالشهداء شده است تا در مجالس سوگواری خوانده شود، همانطور که ابومسلم‌نامه در محافل خاصی خوانده می‌شده است. نمونه‌ی قصه‌نویسی ملاحسین کاشفی، کتابی است که درباره‌ی حاتم طائی نگاشته است. این کتاب به عنوان «قصص و آثار حاتم طائی» یا «رساله‌ی حاتمیه» نامیده شده است. کاشفی کتاب مزبور را در سال 891 تألیف کرده است. پیش از کاشفی نیز حاتم نامه‌هایی وجود داشته که عنوان «قصه‌ی هفت سیر حاتم» داشته است. (1) اگر ما فضای روضةالشهداء را که نوعی رمان تاریخی است، با این روحیه‌ی کاشفی مقایسه کنیم، قصه‌ای بودن کار او را بهتر درک خواهیم کرد.
به این نکته اساسی نیز باید توجه داشت که تألیفات کتاب روضةالشهداء در فضایی بوده که ابومسلم‌نامه و حمزه‌نامه فراوان در دسترس مردم بوده و توان گفت که پس از کنار رفتن این‌گونه آثار به دلایلی در جای دیگر به آن پرداخته‌ایم، (2) کتاب کاشفی جایگزین آنها شد. در آن عهد، نه در محافل علمی ماوراءالنهر و نه ایران، تحقیق علمی وجود نداشت تا به این بررسی و نقد این آثار بپردازد. سالها طول کشید تا
(صفحه 355)

کتابشناسی چون افندی، درباره‌ی روضةالشهداء بنویسد که این کتاب بر پایه‌ی منابع غیر قابل اعتماد نگاشته شده است. جالب است که بسیاری از علمای عهد صفوی، هنوز با شخصیت نابخردانه ابومسلم خراسانی در ارتباط با اهل بیت و تشیع آشنایی نداشته و از ابومسلم‌نامه‌ها که مشتی قصه دروغ بود حمایت می‌کردند. مخالفان نیز آثار برای رد این اندیشه تنها آثاری چون مروج الذهب را در اختیار داشته و با این همه کتابهایی که ماهیت ابومسلم را در دفاع از عباسیان نشان می‌دهد، آشنایی نداشتند. در چنین فضایی، طبیعی بود که به هر حال، روضةالشهداء جایگزین ابومسلم‌نامه‌ها شود.

(1) تاریخ ادبیات فارسی، ص 217.

(2) بنگرید: قصه‌خوانان در تاریخ اسلام و ایران، رسول جعفریان، قم، دلیل، 1378.

روضةالشهداء و رواج تشیع در ایران

یکی از دلایل قطعی نفوذ تشیع در ایران، ظهور جریان تسنن دوازده امامی در ایران قرن هفتم به بعد است. این حرکت سبب شده تا نام ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام در آثار این دوره رواج یافته و مناقب و فضایل و کرامات آن بزرگواران میان مردم منتشر شود. این حرکت به تدریج سبب شد تا جایگاه امام علی علیه‌السلام و بویژه امام حسین علیه‌السلام در میان مردم مشرق اسلامی فزونی یافت و به مرور وسیله‌ای برای اثبات محکومیت کسانی باشد که از سوی شیعیان مسبب فاجعه‌ی کربلا بوده‌اند.

منابع کسانی از سنیان که دوست داشتند تا به زندگی امامان شیعه بپردازند، آثار شیعه بود، به عنوان نمونه کتاب عیون اخبار الرضا، مأخذی مهم برای حیات امام رضا علیه‌السلام بود، امامی که سنیان خراسان بویژه صوفیان آن دیار شدیدا به او عشق می‌ورزیدند. زمانی که قرار می‌شد تا از کتاب شیخ صدوق، امام رضا علیه‌السلام معرفی شود، بطور طبیعی دیر دیدگاههای شیعه نیز نشر می‌یافت. صوفیان نقشبندی که کوشیده بودند تا از تسنن دفاع بیشتری کنند، میان تشیع و رفض جدایی انداخته و با تأیید تشیع کلی، از رفض بیزاری جستند. اما این اقدامات نمی‌توانست در نهایت حرکت رو به رشد تشیع را کن کند. گفته شده که تنها با اصرار امیر علیشیر و جامی بوده که سلطان حسین بایقرا بر مذهب سنت باقی ماند، در حالی که او را از ابتداء بر آن بود تا خطبه به نام دوازده امام بخواند.

(صفحه 356)

تقدیر چنین بود که در چنین فضایی، کاشفی قدم بزرگی دارد. گرچه کاشفی سبزوار را به قصر هرات ترک کرد و در آنجا تمایلات مذهبی جامی و امیر علیشیر را پذیرفت، اما با تألیف روضةالشهداء حرکت ایجاد شده را تسریع کرد. در آن زمان، همه ساله در سالگرد قیام عاشورا در ماوراءالنهر، مراسمی برپا می‌شده و این پیش از تألیف روضةالشهداء بوده است. چه خود کاشفی در مقدمه‌ی کتاب خود هدف از تألیف این کتاب را آماده کردن متنی برای این سوگواریها دانسته است. (1).

بنابراین روضةالشهداء نقش مهمی را در روند شیعی شدن بیشتر مردمان این نواحی و اندکی بعد تمامی‌ایران ایفا کرد. در این‌باره دکتر شیبی اشاره کرده که به احتمال در آن زمان به دنبال ملغی شدن مجالس ذکر صوفیانه، گریه بر امام حسین علیه‌السلام جانشین آن شده بوده است. سپس می‌نویسد: اگر این نتیجه‌گیری درست باشد نشانه‌ای است که از وسعت آمادگی مردم برای پذیرش تشیع در قرن نهم. و نیز شاید خیلی مبالغه‌آمیز

نباشد اگر خود کتاب روضةالشهداء را از عوامل موفقیت جنبش شاه اسماعیل صفوی در همان دوران بدانیم.» (2) اشاره کردیم که روضةالشهداء جانشین قصه خوانی‌های رایجی شد که پیش از صفویان تحت عنوان ابومسلم‌نام و... وجود داشت. به هر حال باید پذیرفت که دستگاه صفوی از احساسات بسیاری از مسلمانان نسبت به عاشورا بهره برد. اندکی بعد که روضةالشهداء رواج یافت، این احساسات رو به فزونی نهاد.

(1) روضةالشهداء، ص 13.

(2) تشیع و تصوف، ص 327.

روضه‌ی‌الشهداء نخستین مقتل فارسی نیست
اهمیت روضة‌الشهداء و فراگیری آن در ایران دوره‌ی صفوی سبب شده است تا برخی آن را نخستین مقتل فارسی بدانند. گاهی قید شده است که با این گونه نظم و ترتیب، بدان صورت که نثر و نظم همراه باشد، اثری وجود نداشته است (1) حماسه‌ی حسینی، 1: ص 45 «استاد نوشته‌اند: اولین کتابی است که در مرثیه به فارسی نوشته» مقدمه‌ی رشحات
(صفحه 357)
عین الحیاة، ص 67. چنین سخنی با توجه به منابعی که خود ملاحسین به آنها ارجاع داده، ناصواب به نظر می‌رسد.
آثاری که خود کاشفی در زمینه رخداد کربلا در ادب فارسی از آنها بهره گرفته، نشانه‌ی پیشینه‌ی حضور ادب سوگواری کربلا در میان فارسی زبانان است. جدای از مصابیح القول از مولی حسن شیعی سبزواری که کاشفی از آن بهره گرفته، مقتل الشهداء ابوالمفاخر رازی با اشعار نغز آن، بر پایه‌ی آنچه کاشفی از آن نقل کرده، یکی از مهمترین آثار فارسی در زمینه ادب کربلا در مشرق اسلامی بوده است. گفتنی است که ابوالمفاخر رازی از دانشمندان امامی مذهب قرن ششم - هفتم هجری است. در کتاب ابوالمفاخر نثر و نظم هر دو وجود داشته و کاشفی از هر دو بخش آن نقل کرده است.
افزون بر آن، نورالائمه نیز که علاوه بر نقلهای تاریخی، اشعاری فارسی نیز از آن نقل شده، مصدر مهمی بوده که در دسترس مردمان آن زمان بوده است.
این نکته‌ی مهم آن است که چنین حجم گسترده از اشعار فارسی درباره‌ی کربلا، خود نشانگر وجود آثاری ویژه در این زمینه است، گرچه ممکن است حکایت از مقتل مکتوبی نکند. متأسفانه کاشی درباره‌ی شاعر بیش از نود درصد اشعاری که در روضة‌الشهداء آورده، توضیحی نداده است.
کتاب دیگری نیز به عنوان مقتل الشهداء به زبان فارسی موجود است که تاریخ کتابت آن 887 هجری است و بنابراین مقدم بر روضة‌الشهداء. تخلص مؤلف آن عاصی است. (2) کاشفی در جایی از کتاب روضه (276) به وجود رسایل مقتل اشاره کرده است. به هر روی باید به این حقیت اشاره کرد که روضة‌الشهداء سند مهمی است بر این که مجالس سالانه‌ی سوگواری عاشورا به شکل بسیار حاد در آن زمان شایع بوده است. همانگونه که اشاره شد، نه تنها از اشاره خود کاشفی به این مطلب در مقدمه‌ی روضة‌الشهداء می‌توان این مطلب را دریافت، بلکه ساختار کتبا

وی حکایت از وجود چنین فرهنگی دارد. اشعاری که در این کتاب نقل شده، حکایت از حضور ادب قوی عاشورایی در زبان فارسی دارد. رجزها، نوحه‌ها آنچنان در این کتاب شایع و گسترده
(صفحه 358)
است، که جای هیچ‌گونه تردیدی را در این امر باقی نمی‌گذارد که مجالس سوگواری به شکل بسیار گسترده‌ای در مشرق اسلامی وجود داشته است. در اصل روضه‌خوانی - نامی که پس از شهرت روضة‌الشهداء شایع گردید (3) - مربوط به زمانی پیش از صفویه بوده است. در این باره‌ی نکته‌ی قابل توجه آن است که کاشفی حتی در بخشی از کتاب خود که داستان انبیا را بازگو می‌کند، پس از یاد از داستان هر پیغمبری، گریزی به کربلا می‌زند. این مسأله بدون استثناء درباره‌ی همه‌ی ابنیاء تکرار شده است. روشن است که کاشفی در این حد، نمی‌توانسته مبدع باشد و به احتمال بسیار قوی از رسمی مرسوم پیروی کرده است.
(1) روضات الجنات، ج 3، ص 230.
(2) ذریعه، ج 24، ص 33.
(3) روضات، ج 3،ص 230.

کاشفی و رواج برداشت معنوی از کربلا
زمانی که یک صوفی به تحقیق تاریخی بپردازد یا به ذکر شرح حال عالمان و سیاستمداران بنشیند، چه بینشی بر نوشته او حاکم خواهد بود؟ آیا جز این انتظاری از او هست که دیدگاهش را درباره‌ی جهان و آنچه در آن است، بر این تحقیق غلبه داده و تاریخ را از منظر تصوف بنگرد؟ مسلم چنین خواهد بود. کاشفی، هم واعظ است، هم صوفی است، هم شیعه است، هم داستان‌نویس و هم ادیب و شاعر. همه‌ی این عناصر سهمی در پیدایش روضةالشهداء داشته است. از میان این عناصر، کدام یک بعد فکری قضیه را سامان داده است؟ طبیعی است که باید از دو عنصر تشیع و تصوف یاد کرد. طبیعت تصوف چنین اقتضا می‌کند تا تحلیل‌گر صوفی، قضایای رخداده را از جدیت سیاسی جدا کرده، برای هر حادثه و رخدادی ماهیتی فوق طبیعی دست و پا کند. در این نگرش، هر حادثه‌ای انجام می‌شود تا به دنبال آن تأثیر معنوی ویژه‌ی خود را داشته باشد.
زمانی که این حوادث به تاریخ امور دینی برسد، این قبیل تحلیل، شدت یافته و کمتر به ابعاد مادی قضیه پرداخته می‌شود. کاشفی در آغاز کتاب مبنای تحلیل خویش را ارائه کرده است. صوفی دنیا را بر خود سخت می‌گیرد، تا از لحاظ معنوی مقامات
(صفحه 359)
بالاتری بیابد. به علاوه خداوند نیز انبیا و اولیا را گرفتار بلای بیشتر می‌کند تا او را عزیزتر کند. تاریخ مذهبی عالم، سلسله‌ای از این ابتلائات است و همه‌ی انبیاء و اولیا در این «بلا» گرفتار آمده‌اند.
هر که در این بزم مقرب‌تر است
جام بلا بیشترش می‌دهند
و آنکه ز دلبر نظر خاص یافت
داغ عنا بر جگرش می‌نهند
برای تأیید این نظر به سخن حلاج استناد می‌کند که روزی در مناجات خود می‌گفت که خدایا بحق و حقیقت تو سوگند که در خزانه‌ی بلا بر من بگشائی و چهره‌ی محنتهای گوناگون به من بنمائی و خلعت و اندوه در من پوشانی و جرعه‌ی غم و ملال به من نوشانی بلاها را بر من مضاعف گردانی و تحفه رنج و کلال در هر دم و در هر قدم به من رسانی و دلم را کوی میدان بلیت سازی و به چوگان قهر به هر طرف که می‌خواهی اندازی و چون مرا هدف تیر محن و نشانه سهام الم و حزن ساخته باشی به من نظری فرمائی اگر دلم ذره‌ای از دوستی تو عدول کرده باشد حکم کن که

حسین حلاج مرتد طریقت است و در دعوی خود دروغ گفت به خدایی تو که اگر به مقراض ریاضت ذره ذره از جای وجودم قطع کنند جز در ازدیاد محبت تو نخواهند کوشید و جز کوس محبت بر سر کوی تمنا فرونخواهد کوفت. (1).
تا پایان کتاب، کمترین سخنی از ماهیت قایم کربلا بویژه اهداف سیاسی این نهضت، به میان نمی‌آید. تا آنجا که به شهیدان کربلا مربوط می‌شود، جایگاه آنها در دنیا بد بوده و اکنون به جای بهتری رفته‌اند، پس چرا باید در این دنیا می‌ماندند؟ و تا آنجا که به علاقمندان به آن امام مربوط می‌شود، بهترین چیزی که باقی مانده، گریه‌ی نجات‌بخش است. (393)
دیده کز بهر شهید کربلا شد اشکبار
یابد از نور سعادت روشنی روز شمار
از عمیق تشنه‌ی شاه شهیدان یاد کن
گوهر اشکی زبحر دیده‌ی خونین ببار
هر که او امروز گریانست از بهر حسین
با لب خندان بود فردا به صدر اقتدار
(1) روضةالشهداء، ص 211.

19- حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه‌السلام (ترجمه یا لثارات‌الحسین)

مشخصات کتاب

سرشناسه: برنجیان جلال ۱۳۳۳ -، گردآورنده و مترجم عنوان و نام پدیدآور: حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه‌السلام گردآور و بازگردان جلال برنجیان
مشخصات نشر: تهران طور ۱۳۷۴.
مشخصات ظاهری: ۲ ج در یک مجلد (۲۳۲ ص)
فروست: نگرشهای تاریخی ۱.
شابک: ۴۰۰۰ریال؛ ۲۳۰۰۰ ریال: چاپ هفتم 964904275X
یادداشت: چاپ قبلی طور، ۱۳۶۷ (۲۳۸ ص)
یادداشت: چاپ چهارم ۱۳۷۵.
یادداشت: چاپ هفتم: ۱۳۸۵.
یادداشت: عنوان عطف ترجمه یا لثارات‌الحسین حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه‌السلام
یادداشت: کتابنامه ص ۲۳۲ - ۲۳۰.
عنوان دیگر: ترجمه یا لثارات‌الحسین حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه‌السلام موضوع: حسین‌بن‌علی ع ، امام سوم ۶۱ - ۴ق - زیارتنامه‌ها.
موضوع: زیارتنامه‌ها.
رده بندی کنگره: BP۲۷۱/ب۴ح۸ ۱۳۷۴
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۷
شماره کتابشناسی ملی: م۷۴-۳۲۲۴

طلیعه

مرثیه
السلام علیک یا صریع الدمعه العبری
السلام علیک یا مذیب الکبد الحری
السلام علیک یا صریع العبره الساکبه و
السلام علی قرین المصیبه الراتبه
دیدگانت پر اشک،
لبانت خشکیده،
سینه ات گداخته،
قلبت شعله ور،
روحت پر تلاطم،
لیکن مهار نفست بر مشت.
سرود ایمان بر لب،
نوای توحید در کام،
یاد خدا در دل،
دستار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر سر،
کهنه پیرهن امانت مادر بر تن،
بزم اشکواره در پیش.
[صفحه 7]
ای حسین، ای رازدار منزل وحی،
غم سرای خیمه هایت،
سوزش قلب زنانت،
گریه نوباوگانت،
آه و سوز خواهرانت،
العطش از دخترانت،
عالمی را اشک ریزان می کند.
ای حسین ای رهنمای راه ایمان، ای حسین ای جرعه نوش جام یزدان، کوفیان بدصفت، نامردمان بی مروت، دعوتگران بی فتوت، حیا از مادرت زهرا علیها السلام نکردند. ای حسین ای خون یزدان، واژگان در چکامه شور تو ناتوان، شعر گویان در ستایش صبر تو حیران و ادیبان در بیان ایثار تو سرگردان. یا حسین ای کشتی نجات امت، نیایت صلی الله علیه و آله و سلم به شهادت پذیرییت جان یافت. زکریا علیه السلام به غم آمیخته با نامت ره جست. و فطرس به برکت گاهواره تو بال یافت. گوئی که در قربانگه زمین آرزو حاجیان، قربانی به یاد تو کنند، و گوئی که احرام به تن

داران در سرزمین عرفات، دنبال راه تو روند، که تو فرزند مکه و بطحائی، فرزند زمزم و صفائی، پور حل و منائی. گرگان بیشه شهوت، پارگان تنت را تن پاره کردند، روبهان مرغزار حیله دعوتنامه ها را به شمشیر باز کردند، و حرامیان بستر کفر دست پلید خویش را برای بیعت به سوی تو گشودند. که چه نیک
[صفحه 8]
فرمودی:
ان الدعی ابن الدعی قدر کزیین اثنتین بین السله و الذله و هیهات منا الذله یابی الله و رسوله و المومنون و حجور طایت و طهرت و انوف حمیه و نفوس ابیه من ان توثر طاعه اللئام علی مصارع الکرام. همانا حرام زاده فرزند حرام زاده، مرا بر دو کار مخیر داشته، یکی مرگ و دیگری خواری: و چه دور است ذلت از ما خاندان، خدا و پیامبرش و باورمندان و دامنهای پاکیزه (که ما را پروردند) و مردمی که زیر بار ستم نروند، و افرادی که تن به خواری ندهند، (جملگی) دوری می گزینند که فرمانبری ناپاکان را بر کشته شدن شرافتمندانه برگزیده شود. دژخیمان اهریمن صفت، کرنشگران معبد نفس، فرمانبران صفیر ابلیس، غنودگان بر بستر آمال، و دنبال روان امیر جانیان یزید، صلایت را با تیر و پیکان پاسخ دادند، و دلائلت را با سنگ. برای آن که همه تاریخ راز مظلومیت را بداند فرمودی:
هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هل من موحد یخاف الله فینا؟ هل من مغیث یرجو الله باغاثتنا؟ هل من معین یرجو ما عند الله فی اعانتنا؟ آیا کسی هست که از حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آیا یکتاپرستی هست که در حق ما از خدا بترسد؟ آیا پناه دهنده ای هست که به پناه
[صفحه 9]
دادن ما به خدا امیدوار باشد؟ آیا کمک کاری هست که با کمک به ما بدانچه نزد خداست، امید داشته باشد؟ آه که نوایت را ناشنوده گرفتند، افسوس که پور پیامبر، فرزند زهرا و حیدر (صلی الله علیهم اجمعین) را تنها گذاشتند، دردا که با رها کردن تیری زهرآگین به سویت، دیدگان پر التهاب کودکانت را بر هم گذاردند، وای که بر سینه پر درد دخت امیر مومنان، دست پرورده زهرای مرضیه، آتش غم ریختند. و اندوها که حرمتت را شکستند. چون پلیدان نابکار و نا جوان مردان بد کار ستوران خویش راهی کردند، و سوی خیمه گاههای بی پناه و زنان و فرزندان بی دفاعت شتافتند، در میان مرگ و زندگی، در حالی که خون پاکیزه ات از سر و رویت روان بود، بر دو دست خویش تکیه کردی و بر روی سینه خزیدی، و چون توانت از دست رفته بود و طاقت دفاع از حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نداشتی، به آن حرامیان فرمودی:

ویلکم یا شیعه آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم هذه و ارجعوا الی احسابکم ان کنتم عربا کما تزعمون... اقاتلکم و تقاتلوننی و النسا لیس علیهن جناح فامنعوا عتاتکم و جهالکم و طغاتکم من التعرض لحرمی ما دمت حیا. وای بر شما ای پیروان ابوسفیان اگر دین ندارید و از معاد نمی هراسید، لااقل در این دنیایتان آزاده باشید، اگر عرب هستید چنانکه گمان می کنید،
[صفحه 10]
به ویژگیها و شئون عربیتان مراجعه کنید... من با شما کارزار می کنم و شما نیز با من می جنگید و در این میان زنان را گناهی نیست. این عصیانگران و نادانان و شورشگران خویش را تا آنگاه که من زنده ام. از حمله به حرم من باز دارید. فرمانبران امیر جانیان یزید، به سرکردگی شمر ملعون روی به سوی تو آوردند و شرم از نیابت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نکردند. و چه زشت پاداش رسالت حضرتش را باز پرداختند. گویا که خدای جهانیان نفرموده بود: قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی. بگو (ای پیامبر) من از شما به خاطر ابلاغ رسالتم پاداش درخواست نمی کنم، جز نیکی و دوستی با نزدیکان من. لعنت خدا و تمامی پیامبران و رسولان و جملگی صالحان و شهیدان و همگی فرشتگان و کروبیان و یکایک ذرات زمین و آسمان بر آن نابکاران باد. نفرین پیامبر و علی مرتضی (صلی الله علیهما و آله ما)، خدیجه و فاطمه زهرا علیها السلام و حمزه سید الشهدا و جعفر طیار از روز طف تا قیامت کبری بر ایشان باد. چون اسب بی صاحبت، زین واژگون به سوی خیمه هایت بازگشت، و دختران و نوباوگان و زنان سوگمند او را بدان حال دیدند، دانستند که امامشان، ولی نعمتشان، بازمانده پیامبرشان، پناه بی پناهیشان، آشیانه امنشان، پدر مهربانشان، و عزیز گرامی تر از جانشان، به خون آغشته و تنش پاره پاره شده است، بر غم طاقت فرسایت ناله برآوردند، و در ماتم شهادتت گریبانها دریدند، و گیسوان پریشان کردند. خواهرت زینب کبری ناله برآورد و ندا سر داد که:
[صفحه 11]
یا محمداه صلی علیک ملائکه السما، هذا حسین مرمل بالدما مقطع الاعضا و بناتک سبایا، الی الله المشتکی و الی محمد المصطفی و الی علی المرتضی و الی فاطمه الزهرا و الی حمزه سید الشهدا، یا محمداه هذا حسین بالعرا، تسفی علیه الصبا، قتیل اولاد البغایا، وا حزناه وا کرباه، الیوم مات جدی رسول الله صلی الله علیه و آله، یا اصحاب محمداه هولا ذریه المصطفی یساقون سوق السبایا. [و فی روایه] یا محمداه بناتک سبایا و ذریتک مقتلته، تسفی علیهم ریح الصبا، و هذا حسین مجزوز الراس من القفا، مسلوب العمامه و الردا، بابی من اضحی عسکره فی یوم الاثنین

نهبا، بابی من فسطاطه مقطع العری، بابی من لا غائب فیرتجی و لا جریح فیداوی، بابی من نفسی له الفدا، بابی المهموم حتی قضی، بابی العطشان حتی مضی، بابی من شیبته تقطر بالدما، بابی من هو سبط نبی الهدی، بابی محمد المصطفی، بابی خدیجه الکبری، بابی علی المرتضی علیه السلام، بابی فاطمه الزهرا سیده النسا، بابی من ردت له الشمس صلی.
ای محمد که فرشتگان آسمان بر تو درود می فرستند، این حسین است که بخون آغشته و اعضایش از هم جدا شده، و (این) دختران تو هستند که اسیر شده اند. به پیشگاه خدا و به سوی محمد مصطفی و به سوی علی مرتضی و به سوی فاطمه زهرا و به سوی حمزه آقای شهیدان شکوه می کنم. ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) این حسین است که به روی خاک افتاده و باد صبا خاک بیابان را بر بدنش می پاشد، بدست زنازادگان کشته شده است. آه چه اندوهی و آه که چه مصیبتی، امروز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درگذشت.
[صفحه 12]
ای یاران محمد اینان فرزندان (پیامبر) هستند که اسیرشان نموده و می برند. [و در روایتی دیگر] ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) دخترانت اسیرند و فرزندانت پاره تنند، که باد صبا خاک بر پیکرشان می پاشد. و این حسین است که سرش از پشت گردن بریده شده و عمامه و ردائش به تاراج رفته است. پدرم به فدای آنکه خیمه گاهش در روز دوشنبه غارت شد. پدرم فدای کسی که طناب های خیمه اش بریده شده و خیمه و خرگاهش فرو نشست. پدرم فدای کسی که به سفری نرفت که امید بازگشت (اش) باشد، و زخمی برنداشت که امید مداوا در آن باشد. پدرم به فدای آنکه کاش جانم قربانش می گشت. پدرم فدای آنکه با دل پر غصه از دنیا رفت. پدرم فدای آنکه با لب تشنه جان سپرد. پدرم فدای آنکه از ریش اش خون فرو ریخت. پدرم به فدای کسی که نیایش محمد مصطفی بود. پدرم به فدای کسی که جدش فرستاده اله آسمان بود. پدرم قربان کسی که او نواده پیامبر هدایت بود. پدرم به فدای (فرزند) محمد مصطفی. پدرم به فدای (فرزند) خدیجه کبری. پدرم به فدای (فرزند) علی مرتضی. پدرم به فدای (فرزند) فاطمه زهرا بانوی همه زنان. پدرم فدای (فرزند) کسی که آفتاب برای او بازگشت تا نماز گزارد.
جانیان دد صفت و درندگان خون آشام، هوسهای پلیدشان به کشتن شما آرام نگرفت، و با آن همه جنایت شعله های کینه در درون کثیف شان خاموش نگردید، و عمر سعد که نفرین خدا و تمامی اولیائش بر او باد، از نابکاران سپاهش درخواست کرد که بر روی پیکرهای پاکیزه شما اسب بدوانند.
و ده نفر اهریمن صفت، زشت سیرت، ددمنش بنامهای:

1- اسحاق بن حریه همان پلیدی که پیرهن از تن پاکت بدر آورد.
[صفحه 13]
2- اخنس بن مرثد
3- حکیم بن طفیل سنبسی
4- عمر بن صبیح صیداوی
5- رجا بن منقذ عبدی
6- سالم بن خثیمه جعفی
7- واحظ بن نائم
8- صالح بن وهب جعفی
9- هانی بن شبث حضرمی
10- اسید بن مالک.
مهارهای ستوران خویش را برکشیدند و سم های اسبهای کثیف شان را بر روی بدنی تازاندند که لبان پیامبر آنرا بوسیده و پشت نبی اکرم سنگینی او را در سجده ها تحمل کرده و دامان فاطمه زهرا علیها السلام آنرا پرورده و دست توانای اسدالله الغالب امیر مومنان او را نواخته بود بدنی را مورد حمله قرار دادن که میکائیل در گهواره با او رازها گفته و جبرائیل تهنیت ولادتش را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داده و خدای عالمیان به برکت قدومش حدیث لوح را از عالم بالا فرو فرستاده بود. جسدی را با اسبهای خود خورد کردند که خدای متعال به آفرینش اش بر تمامی بندگانش مباهات فرموده بود و به خاطر وجود او و همتایانش به فرشتگان عالم بالا فرمان سجده بر آدم علیه السلام را داده بود. الها، ایزدا، پروردگارا ترا و به بلندای مقام حبیبت سوگند می دهم که از زبانه های آتش جهنمت بر گور این پلیدان شررها بباری، که این پست فطرتان در معرفی خویش به ابن زیاد چنین گفتند:
[صفحه 14]
نحن الذین وطئنا بخیولنا ظهر الحسین حتی طحنا حناجر صدره. ما همانانی هستیم که بر پشت حسین (علیه السلام) اسب تاختیم تا آنکه چو آسیاب استخوانهای سینه اش را خورد کردیم. دردا که فرزندان پیغمبر مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، آن دردانه ها و نازپرورده های خاندان وحی، با دیدن آن منظره دهشتبار در صحرای گداخته و سزونده و تفتدیده نینوا، بر کنار کشته سالار شهیدان و نوگلان پرپر شده بوستان احمدی، در میان خیمه های نیمه سنخته خامس آل عبا، آتش غم در قلبشان زبانه کشید، و از دیده اشک غم باریدند، و در سینه آه و درد اندوختند. به ناله آنان قدسیان ناله سر دادند، عرش نشینان سوگوار شدند. و جملگی کائنات به غم نشستند که ناله هایشان تا به امروزمان ادامه دارد. باشد که ندای این الطالب بدم المقتول بکربلا در پهنه گیتی طنین افکند و صدای یا لثارات

الحسین در سرتاسر زمین صفیر برکشد، و یگانه خونخواه و تسلی بخش شراره های قلب مام گرامیش بپاخیزد، و جملگی فاتلان و هم پیمانان بر قتلش و خشنودان از شهادتش را قصاص نماید.
السلام علی اسیر الکربات و قتیل العبرات
السلام علی المرمل بالدما
السلام علی المهتوک الخبا
السلام علی خامس اصحاب الکسا
[صفحه 15]

نگاهی کوتاه به ژرفائی پرگهر.
یادواره مظلومیت شهیدان طف را در پیش رو داریم، و به نظاره گه جانبازی یاران یزدان می نشینیم، و سخن زبان ناطق الهی را می نیوشیم، و در زوایای کلامش به ژرفائی تعبیراتش می نگریم. به حقیقت که واژگان در بازگردان بیان شیوایش ناتوان و اندیشه ها در پی بردن به ژرفائی معانی کلامش کوتاه. چرا که سخن تنزل انسان است در کلامش و حضرت مهدی علیه السلام بزرگ آیت یزدان است، که اندیشه اندیشمندان، و باریک بینی پژوهشگران، و دانش دانشمندان و آگاهی آگاهان در پی بردن به گوشه ای از مقامش ناتوان و در چیره شدن به جملگی زوایای کلام پر طنینش چون مور در برابر سلیمان. لیکن:
آب دریا را اگر نتوان کشید
هم بقدر تشنگی باید چشید
در باره شخصیت والای حسین بن علی علیه السلام و یاران جان باخته اش کتابهای فراوانی نگاشته شده. و هر نویسنده به فراخور توان و گستردگی تحقیقاتش بر آن شده است که گوشه ای از سیمای سید شهیدان حضرت ابا عبدالله علیه السلام را ترسیم نماید، و جمعی نیز از این کار سربلند برون آمده اند. لیکن در میان تمامی این آثار جای کتابی که به بیان فرزند برومند حضرت ابا عبدالله حسین علیه السلام حجت خدا در
[صفحه 17]
زمین حضرت حجه بن الحسن علیهما السلام خالی بود. از اینرو ما تلاش خویش را بر آن داشتیم که از میان مواریث اسلامی، سخنان حضرتش را در باره امام حسین علیه السلام استخراج نمائیم. و در این زمینه به قدر مقدور تلاشی مبذول شد. و کتاب را به دو بخش تقسیم کردیم: بخش نخست زیارات، و بخش دوم توقیعات و دیدارها. در چاپ نخست این کتاب تنها به نقل زیارات بسنده کردیم که در کتب مزار و دعا به زیارات ناحیه مقدسه معروف است. لیکن در یک نگاهی دوباره بر کتاب و اصلاح اشتباهات آن چاپ، بر آن شدیم که در یک پژوهشی افزونتر دعاهای دیگری را که از آن ناحیه مقدس رسیده است، و یا بر خواندانش فرمان صادر گردیده، بر مجموعه خویش بیفزائیم. و تا حد توان سعی بر آن شد که این دعاها با نسخ گوناگون مقابله شود که نسخه های بدل را داخل () مشخص کردیم. در بخش دوم کتاب دیدارها و توقیعاتی را قرار دادیم که بزرگان محدثان شیعی در آثار خویش درج کرده اند. چرا که بار یافتگان به حضور حضرتش بسیارند و سخنان فراوانی هم از آن بزرگوار در باره جد

گرامیشان حضرت ابا عبدالله علیه السلام نقل شده است. ولی از آنجا که این دیدارها به خاطر ترس از شهرت فرد بار یافته و یا دیگر علل موجه بیشتر به صورت حدیث مرسل یا مرفوع و... نقل می شود، لذا تشخیص صحت سلسله روات حدیث خود کاری است که در توان این حقیر نیست، و نیز تشخیص حقانیت سخن ناقل کاری دشوارتر، از اینرو ما تنها به روایاتی پرداختیم، که مشایخ بزرگ شیعه و محدثان والا تبار امامیه آنها را در آثار خویش نقل کرده اند. و در نقل شود، و تا حد توان تقطیع نگردد، و بجز چند مورد مابقی متون بطور کامل نقل شده است.
[صفحه 18]
و در این چاپ دیگر بار همراه با بازنگری کلی در کتاب و انجام برخی اصلاحات و افزودن برخی مباحث، تلاشی در کامل تر شدن این مجموعه صورت گرفت. یادآوری این نکته لازم است که نقل شدن این تعداد روایت در این کتاب نه دلیل انحصار کل روایات نقل شده از حضرت بقیه الله الاعظم حجه بن الحسن علیها السلام در باره جدشان می باشد، و نه دلیل طرح و رد دیگر بحثها. تصمیم بر آن بود که شرحی کوتاه بر سخنان حضرتش داشته باشیم، اما خود را مصداق این شعر یافتیم که:
ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست
عرض خود می بری و زحمت ما می داری
از اینرو تنها به ترجمه سخنان آن بزرگ بسنده نمودیم. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید با آن امید که در اولین صباحان پرچم خونین قیام طف دگر بار گشوده شود، و شمشیر آخته محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از نیام برخیزد، و اذن قیام به دادخواه خون شهیدان کربلا داده شود. که تا او نیاید خون بناحق ریخته شده سید شهیدان ز جوشش نمی افتد، و قلب گداخته سیده بانوان جهانیان التیام نمی یابد، که او وارث خون شهیدان است و شفابخش قلب کشته گان و نقطه آرزوهای همه امیدواران. بارالها ظهور پر نور و سرورش را هر چه زودتر برسان.
اللهم و احی بولیک القرآن و ارنا نوره سرمدا لا لیل فیه، و احی به القلوب المیته، و اشف به اصدور الوغره، و اجمع به الاهوا المختلفه علی الحق، و اقم به الحدود المعطله و
[صفحه 19]
الاحکام المهمله حتی لا یبقی حق الا ظهر و لا عدل الا زهر، و اجعلنا یا رب من اعوانه و مقویه سلطانه و الموتمرین لامره و الراضین بفعله و المسلمین لاحکامه...
[فرازهائی از دعای عصر غیبت، به نقل از سید بن طاووس (ره)]
[صفحه 23]

به اسنادمان از جدم ابی جعفر محمد بن حسن طوسی [رحمه الله علیه] روایت شدیم. گفت: شیخ ابو عبدالله محمد بن احمد بن عیاش ما را حدیث کرد. گفت: شیخ پرهیزگار ابومنصور بن عبدالمنعم بن نعمان بغدادی [رحمه الله علیه] مرا حدیث کرد. گفت: از ناحیه - مقدسه - در سال 252 به دست شیخ محمد بن غالب اصفهانی در هنگام وفات پدرم [رحمه الله علیه] خارج گردید، در حالی که من نوجوان بودم و نوشتم که به من در زیارت مولایم ابی عبدالله علیه السلام و زیارت شهدا اجازه فرما. پس از حضور حضرتش برایم خارج گردید:
[صفحه 25]
بنام خدای بخشنده بخشایشگر هر گاه خواستی شهدا رضوان الله علیهم را زیارت کنی نزد [پائین] پاهای حسین علیه السلام بایست، و آنجا قبر علی بن الحسین صلوات الله علیهما می باشد. پس رویت را به طرف قبله کن. پس آنجا مکان و محدوده شهدا است، و به علی بن الحسین علیه السلام اشاره کن و بگو:
[1] سلام بر تو ای اولین کشته از نسل بهترین فرزند از سلاله ابراهیم خیل، درود خدا بر تو و بر پدرت باد، آنگاه که درباره تو گفت: خدا بکشد قومی را که تو را کشت. ای پسرم چه چیز ایشان را بر (خدای) بخشنده و به بریدن حرمت رسول جری نمود. بر دنیا پس از تو نابودی باد. گوئی که من [می بینم] که تو در پیش روی او (حسین علیه السلام) جنگیدی و به دشمنان گفتی: من علی فرزند حسین بن علی هستم. و ما به خانه خدا سوگند که به پیامبر شایسته تریم.
[صفحه 27]
شما را با نیزه می زنم تا اینکه خم شود. (و) بر شما شمشیر را فرود می آورم، (و) از پدرم حمایت می کنم. (ضربتی فرود می آورم آن هم) ضربت زدن جوان هاشمی عرب (سیرت)، بخدا سوگند فرزند پدر ناشناخته، درباره ما نمی تواند فرمان براند. تا اینکه مرگت فرا رسید و مالک (وجود)ات را دیدار کردی. گواهی می دهم که تو بر خدا و رسولش شایسته تری می باشی. و همانا تو فرزند رسولش و پسر حجت و امین او هستی، خدا نسبت به تو در باره قاتلت مره بن منقذ بن نعمان عبدی حکم نماید. خدا بر او نفرین فرستد و خوار نماید و تمام کسانی که در کشتن تو با او همراهی کردند. و بر علیه تو او را یاری کردند (نفرین فرستد). و خدا ما را از کسانی قرار دهد که ترا دیدار می کنند و با تو دوستی می نمایند و با نیایت و پدرت و عمویت و برادرت و مادر مظلومت (فاطمه زهرا) دوستی و

همنشینی می کنند. و به سوی خدا از کشندگانت بیزاری می جویم. و از خدا دوستی و همنشینی با تو را در خانه جاودانگی درخواست می کنم. و به سوی خدا از دشمنانت، همان کافران تکذیب کننده بیزاری می جویم. سلام و آسایش و رحمت و برکت های خدا بر تو باد.
[2] سلام بر عبدالله بن حسین، کودک شیرخوار تیر خورده به زمین افتاده به خون غلتیده، (که) خونش بسوی آسمان بالا رفته و در آغوش پدرش به وسیله تیر ذبح شده است
[صفحه 29]
خدا تیرانداز به او پژمرده کننده اش حرمله بن کاهل اسدی را لعنت کند.
[3] سلام بر عبدالله فرزند امیر مومنان، گرفتار به بلا و آزمایش، و نداگر به ولایت و حاکمیت (برادرش و خاندانش) در پهنه کربلا، که از پیش رو و پشت سر به وسیله دشمنان بر او زخم وارد شده (بود) خدا قاتل او و هانی بن ثبیت حضرمی را لعنت کند.
[4] سلام بر عباس فرزند امیر مومنان، که به جانش برادرش را همیاری و کمک کننده (بود و) از امروزش برای فردایش بهره ها برد، (آن) فدا کننده (خود برای امامش) و نگاهبان شتابگر به سوی او با (مشک) آبش، (که) دو دستش بریده شده، خدا قاتلانش یزید بن وقاد، و حکیم بن طفیل طائی را لعنت کند.
[5] سلام بر جعفر فرزند امیر مومنان شکیبای بر نفس اش و حسابگر (کردارهایش)، و به تنهائی از زادگاههای (خویش) دور شده، تسلیم جنگ شده پیشتازی در ستیز گرفته، (که) به خاطر زیادی دشمنان و مردمان حمله ور بر او شکست خورده است. خدا قاتلش هانی بن ثبیت حضرمی را لعنت کند.
[6] سلام بر عثمان فرزند امیر مومنان همنام عثمان بن مظعون، خدا تیر زنندگانش خولی بن یزید اصبحی ایادی و ابانی دارمی را لعنت کند.
[صفحه 31]
[7] سلام بر محمد فرزند امیر مومنان کشته شده به وسیله ابانی دارمی که خدا او را لعنت کناد و عذاب دردناک را بر او بیفزاید، و درود و توجه خدا بر تو ای محمد و بر اهل بیت شکیبایت.
[8] سلام بر ابی بکر فرزند حسن [پاکیزه دوستدار خدا]، که به وسیله (سه شعبه) که از کمان رها شده باشد، تیر خورده است. خدا قاتلش عبدالله بن عقبه غنوی را لعنت کند.
[9] سلام بر عبدالله فرزند حسن بن علی [پاکیزه] خدا قاتلش و تیرانداز به او حرمله بن کاهل اسدی را لعنت کند.
[10] سلام بر قاسم فرزند حسن بن علی (آنکه) جثه اش ضربت خورده و ابزار جنگی اش به تاراج رفته، آنگاه که عمویش حسین (علیه السلام) را

فرا خواند، عمویش بسان عقاب تیز پرواز بسوی او شتافت، و مردم را از کنار او دور کرد، و خود را به او رسانید، در حالی که او - قاسم - پاهایش را (از شدت زخمها) به زمین می کشید. و حسین علیه السلام می فرمود: گروهی که ترا کشتند (همانانی که) در روز قیامت نیایت و پدرت با ایشان دشمنی می کنند را خدا از رحمت خویش دورشان کناد. سپس فرمود: به خدا سوگند بر عمویت گران است که تو او را بخوانی ولی او
[صفحه 33]
ترا جواب نگوید، یا بسوی تو آید و به تو رو کند، در حالی که تو کشته شده و مورد حمله قرار گرفته (باشی). پس (این شتافتن عمویت بسوی تو) در روزی که ستم کنندگان به او زیاده شده و یاری کننده اش اندک می باشد، ترا سود نمی بخشد. خدا در روزی که شما دو نفر را گرد هم می آورد، مرا همراه شما دو نفر قرار دهد و مرا در سکونت گاه شما ساکنم گرداند، و خدا کشنده ات عمرو بن سعد بن نفیل ازدی را لعنت کند و به دوزخ افکند و برایش عذابی دردناک آماده کند.
[11] سلام بر عون فرزند عبدالله بن جعفر [پرواز کننده در بهشت ها]، همراه و همگام ایمان، همسفر با خویشان، نصیحت گر برای (خدای) بخشنده، همتای مثانی و قرآن، خدا قاتلش عبدالله بن قطبه نبهانی را لعنت کند.
[12] سلام بر محمد فرزند عبدالله بن جعفر شهودگر جایگاه پدرش، دنبال رو برادرش و نگاهدارش به وسیله بدنش، خدا قاتلش عامر بن نهشل تمیمی را لعنت کند.
[13] سلام بر جعفر بن عقیل، خدا قاتلش (و تیرانداز به او) بشر بن خوط همدانی را لعنت کند.
[14] سلام بر عبدالرحمن بن عقیل، خدا قاتلش و
[صفحه 35]
به او) بشر بن خوط همدانی را لعنت کند.
[14] سلام بر عبدالرحمن بن عقیل، خدا قاتلش و تیرانداز به او عمر بن خالد بن اسد جهنی را لعنت کند.
[15] سلام بر کشته شده فرزند کشته شده، عبدالله بن مسلم بن عقیل و خدا قاتلش عامر بن صعصعه را لعنت کند و گفته شده اسد بن مالک.
[16] سلام بر ابی عبدالله فرزند مسلم بن عقیل و خدا قاتلش و تیرانداز به او عمرو بن صبیح صیداوی را لعنت کند.
[17] سلام بر محمد فرزند ابیب سعید بن عقیل و خدا قاتلش لقیط بن ناشر جهنی را لعنت کند.
[18] سلام بر سلیمان غلام حسین بن امیر المومنین و خدا قاتلش سلیمان بن عوف حضرمی را لعنت کند.

[19] سلام بر قارب غلام حسین بن علی.
[20] سلام بر منجح غلام حسین بن علی.
[21] سلام بر مسلم بن عوسجه اسدی، همان گوینده به حسین (علیه السلام) آنگاه که حضرتش به او اجازه بازگشت داد: آیا ما از تو روی برتابیم و برای خدا در بجا نیاوردن حق
[صفحه 37]
تو چه بهانه ای بیاوریم، نه بخدا سوگند (روی برنتابم) تا اینکه نیزه ام را در سینه هایشان خرد کنم، و تا آنگاه که این شمشیر در دستم باشد، آنرا بر ایشان می کوبم، و از تو جدا نمی شوم. و اگر اسلحه ای نداشته باشم تا به وسیله آن با ایشان کارزار کنم، به آنها سنگ پرتاب می کنم. و از تو جدا نمی شوم تا اینکه همراه تو بمیرم. و تو اول کسی هستی که جانش را بفروخت، و اولین شهید از شهیدان خدا هستی که پیمان خویش را به انجام رسانیدند. پس به خدای کعبه که رستگار شدی. خدا به پایداریت و کمکت بر امام خود پاداش فراوان دهاد، هنگامی که (حضرتش) به سوی تو آمد و تو به زمین افتاده بودی. پس فرمود: خدا ترا ای مسلم بن عوسجه رحمت کناد و (این آیه) را قرائت کرد: و از ایشان کسانی هستند که پیمان خویش را به انجام رسانیدند، و از ایشان گروهی هستند که چشم انتظارند و چیزی را بجای آن دگرگون نمی کنند. (سوره احزاب آیه 23) خدا شرکت کنندگان در کشتنت عبدالله ضبابی و عبدالله بن خشکاره بجلی را لعنت کند.
[22] سلام بر سعد بن عبدالله حنفی گوینده به حسین (علیه السلام) در هنگامی که به او در بازگشتن اجازه داد:
[صفحه 39]
ترا رها نمی کنیم تا این که خدا بداند که همانا ما پنهانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در حق تو پاس داشته ایم. به خدا سوگند اگر بدانم کشته می شوم، سپس زنده می شوم، سپس به آتش سوزانیده می شوم، سپس در هوا پراکنده می شوم، و این کار را هفتاد مرتبه با من انجام می دهند، از تو دست نمی کشم تا اینکه مرگم در پیش رویت فرا رسد. و چرا این کار را نکنم در حالی که این یک بار مردن یا کشته شدن است. و سپس (بعد از آن) کرامتی است که برای آن نهایتی نیست. پس مرگت را دیدار کردی و امامت را یاری نمودی، و در خانه همیشگی از سوی خدا کرامت (بیکران) را ملاقات کردی. خدا ما را در زمره شهادت خواهان با شما برانگیزد، و دوستی و همراهی شما را در اعلی علیین روزیمان فرماید.
[23] سلام بر بشر بن عمر حضرمی، خدا به خاطر سخنت که به حسین (علیه السلام گفتی) پاداش فراوان ارزانی فرماید، در حالی که در بازگشتن به تو اجازه داده بود: اگر از تو روی برتابم، حیوانات درنده مرا

زنده زنده بخورند. و (من) از تو اجازه سواری برای برگشت بگیرم و ترا با کمکی یاوران خوارت نمایم؟ این کار ابدا نخواهد شد.
[24] سلام بر یزید بن حصین همدانی مشرقی قاری
[صفحه 41]
(قرآن)، (دشمن را) به زمین زننده.
[25] سلام بر عمران بن کعب انصاری.
[26] سلام بر نعیم بن عجلان انصاری.
[27] سلام بر زهیر بن قین بجلی گوینده به حسین علیه السلام در حالی که در بازگشتن به او اجازه فرموده بود: نه بخدا سوگند این کار نخواهد شد. آیا فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را گرفتار و اسیر در دست دشمنان رها کنم، و من رهائی یابم؟ خدا این روز را بر من نیاورد.
[28] سلام بر عمر بن قرطه انصاری.
[29] سلام بر حبیب بن مظاهر اسدی.
[30] سلام بر حر بن یزید ریاحی.
[31] سلام بر عبدالله بن عمیر کلبی.
[32] سلام بر نافع بن هلال بجلی مرادی.
[33] سلام بر انس بن کاهل اسدی.
[34] سلام بر قیس بن مسهر صیداوی.
[صفحه 43]
[35-36] سلام بر عبدالله و عبدالرحمان فرزندان عروه بن حراق غفاری.
[37] سلام بر جون غلام ابی ذر غفاری.
[38] سلام بر شبیب بن عبدالله نهشلی.
[39] سلام بر حجاج بن یزید سعدی.
[40 و 41] سلام بر قاسط و کرش فرزندان زهیر تغلبی.
[42] سلام بر کنانه بن عتیق.
[43] سلام بر ضرغامه بن مالک.
[44] سلام بر جوین بن مالک ضبعی.
[45] سلام بر عمرو بن ضبیعه ضبعی.
[46] سلام بر زید بن ثبیت قیسی.
[47 و 48] سلام بر عبدالله و عبیدالله فرزندان یزید بن ثبیت قیسی.
[49] سلام بر عامر بن مسلم.
[صفحه 45]
[50] سلام بر قعنب بن عمرو نمری.
[51] سلام بر سالم غلام عامر بن مسلم.
[52] سلام بر سیف بن مالک.
[53] سلام بر زهیر بن بشر خثعمی.

[54] سلام بر زید بن معقل جعفی.
[55] سلام بر حجاج بن مسروق جعفی.
[56 و 57] سلام بر مسعود بن حجاج و فرزندش.
[58] سلام بر مجمع بن عبدالله عائدی.
[59] سلام بر عمار بن حسان بن شریح طائی.
[60] سلام بر حیان بن حارث سلمانی ازدی.
[61] سلام بر جندب بن حجر خولانی.
[62] سلام بر عمر بن خالد صیداوی.
[63] سلام بر سعید غلام او (عمر بن خالد صیداوی).
[64] سلام بر یزید بن زیاد بن مظاهر کندی.
[صفحه 47]
[65] سلام بر زاهر غلام عمرو بن حمق خزاعی.
[66] سلام بر جبله بن علی شیبانی.
[67] سلام بر سالم غلام بنی مدینه کلبی.
[68] سلام بر اسلم بن کثیر ازدی.
[69] سلام بر قاسم بن حبیب ازدی.
[70] سلام بر عمر بن جندب حضرمی.
[71] سلام بر ابی تمامه، عمر بن عبدالله صائدی.
[72] سلام بر حنظله بن اسعد شیبانی.
[73] سلام بر عبدالرحمن بن عبدالله بن کدر ارحبی.
[74] سلام بر عمار بن ابی سلامه همدانی.
[75] سلام بر عابس بن شبیب شاکری.
[76] سلام بر شوذب غلام شاکر.
[77] سلام بر شبیب بن حارث بن سریع.
[78] سلام بر مالک بن عبدالله بن سریع.
[صفحه 49]
[79] سلام بر زخمی اسیر گرفتار سوار بن ابی حمیر فهمی همدانی.
[80] سلام بر زخمی همراه او عمرو بن عبدالله جندعی. سلام بر شما ای بهترین یاران، سلام بر شما به خاطر آنچه شکیبائی ورزیدید. پس چه نیکو جایگاه و خانه آینده ای دارید. خدا شما را در جایگاه نیکان سکنا دهد، و شهادت می دهم که خدا پرده را از (برابر دیدگان) شما برداشته و برایتان فرش و بستر گسترده است، و برای شما عطا و بخشش فراوان داده است. و شما از حق درنگ نکرده اید، و شما بر ما پیش افتاده اید. و ما - می خواهیم - با شما در خانه همیشگی همنشین و همراه باشیم. و سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد.
[صفحه 50]

بررسی در مورد انتساب این زیارت شریف به امام زمان علیه السلام آقای محمد مهدی شمس الدین در کتاب انصار الحسین علیه السلام تحقیقی کرده اند که ما گزیده ای از آنرا به نقل از ترجمه این کتاب بنام شهیدان کربلا در اینجا می آوریم: علامه مجلسی رضوان الله علیه بر این زیارتنامه شرحی آورده است: این زیارت را شیخ مفید و سید بن طاوس در زیارات خود آورده اند، بدون این که اشاره ای به زیارت عاشورا کرده باشند، و نویسنده مزار الکبیر گفته است: زیارت شهدا رضوان الله علیهم در روز عاشورا را، شریف ابوالفتح محمد بن محمد جعفری ادام الله عزه به نقل از عماد الدین محمد بن ابی القاسم طبری به نقل از شیخ ابوعلی حسن بن محمد طوسی به من گفت: و نیز شیخ ابو عبدالله حسین بن هبه الله بن ربه به نقل از شیخ ابوعلی به نقل از پدرش ابو جعفر طوسی به نقل از شیخ محمد بن احمد بن عیاش و دیگران گفته اند، که به این دلیل در زیارات مطلقه
[صفحه 51]
آورده ایم که در اخبار، آنرا اختصاص به وقت معین و مشخصی نداده اند. و بدان که در تاریخ خبر، اشکالی وجود دارد، زیرا چهار سال قبل از ولادت حضرت حجت علیه السلام نقل گردیده است، و احتمال دارد که تاریخ آن سال دویست و شصت و دو بوده و یا آنکه در زمان امام حسن عسکری علیه السلام صادر شده باشد. (بحار الانوار، چاپ جدید، جلد 101 صفحه 274(سپس نویسنده کتاب، با بررسی در سلسله سند زیارت می گوید که:
و این سند، همانطور که ملاحظه می شود به ابن عیاش خاتمه می پذیرد، و دو شخص نامعلوم دیگر، ابومنصور، و محمد بن غالب (در این سلسله هستند). پس زیارت از نقطه نظر سندیت ضعیف و سست است. (پایان سخن کتاب انصار الحسین علیه السلام). در اینجا تذکر چند نکته ضروری است:
1- بزرگانی چون، شیخ مفید، سید بن طاوس، شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی رضوان الله علیهم این دعا را منتسب به ناحیه مقدسه دانسته اند، و آنرا نقل نموده اند و علامه مجلسی (ره) در کتاب بحارالانوار این دعا را در بخش ادعیه ماثوره از امام زمان علیه السلام نقل کرده است، و علمای متاخر نیز آنرا
[صفحه 52]
منتسب به حضرت بقیه الله الاعظم حجه بن الحسن علیهما السلام دانسته اند، و این خود دلیل اجماعی بر انتساب این دعا به امام زمان علیه السلام است.
2- به صرف وجود ضعف در رجال سند حدیث، نمی توان حدیث را طرح نمود و آنرا بی بهره دانست، و چه بسیار روایاتی وجود دارد که محدثان

امامیه قدس سرهم بدان اعتماد کرده و نقل نموده اند، و حتی بر اساس آن فتوا داده اند، در حالی که بر اساس مبانی متاخران ضعف سند در آنها وجود دارد. چرا که حدیث صحیح بر مبنای متقدمان با حدیث صحیح بر مبنای متاخران متفاوت است. به هر جهت نقل محدثان امامیه با توجه به دقت نظر آنان و نزدیکی شان به عصر صدور حدیث و حتی هم عصری آنان با نواب اربعه درجه اعتماد را نسبت به منقولات آنان بالا می برد.
3- لزوم بررسی دقیق سلسله سند حدیث در صدور احکام فقهیه می باشد، و آن هم در واجبات و محرمات، و بر اساس قاعده اصول عملیه میان فقها تسامح در ادله سنن وجود دارد، و فقهای امامیه در بررسی سند روایات مستحبات بنابر برخی اجازات متخذ از روایات، با دیده تسامح برخورد کرده اند. و نیز روش بزرگان محدثان در کتب دعا نوعا بر این است که گاه نام معصوم علیه السلام را هم نقل نکرده اند، چه رسد به سلسله سند آن، و وجود دعاهائی که بدین گونه که سلسله سندشان نقل شده
[صفحه 53]
باشد، محدود است.
4- بر مبنای روایت نقل شده از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند: کلمات ما را به دیگران از ما امامان می توانید نسبت دهید. لذا اگر در واقع این زیارت از امام حسن عسکری علیه السلام نیز صادر شده باشد، بر اساس فرمایش حضرت صادق علیه السلام ما اجازه داریم آنرا به امام زمان علیه السلام نیز انتساب بدهیم.
[صفحه 55]

شیخ مفید - که خداوند روحش را پاکیزه فرماید - در کتاب المزار پس از بیان زیارتی که از کتاب المصباح نقل کردیم، گوید که عین سخنش این است:
[صفحه 57]
زیارتی دیگر در روز عاشورا به روایتی دیگر، هر گاه خواستی حضرتش را به آن در این روز زیارت کنی، پس به سوی حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم بایست و بگو:
[1] سلام بر آدم برگزیده خدا از میان آفریدگانش، سلام بر شیث دوست و ولی خدا و انتخاب شده اش، سلام بر ادریس قیام کننده برای خدا به حجت و گواهش، سلام بر نوح اجابت شده در دعوتش، سلام بر هود که از جانب خدا به کمکهای پیوسته یاری شد. سلام بر صالح که با کرامت خویش به خدا توجه کرد. سلام بر ابراهیم، همان کسی که خدا با برگزیدنش به مقام خلیلیت به او محبت کرد. سلام بر اسماعیل همان کسی که خدا به (فرستادن) ذبحی بزرگ از بهشتش او را آزاد ساخت. سلام بر اسحاق همانی که خدا نبوت را در فرزندان و ذریه او قرار داد. سلام بر یعقوب همان کسی که بینائی او را به موجب رحمتش بدو باز گردانید. سلام بر یوسف همانی که خدا او را از چاه به عظمتش نجات بخشید.
[صفحه 59]
[2] سلام بر موسی کسی که خدا دریا را به قدرتش برای او شکافت. سلام بر هارون کسی که خدا او را به نبوتش ویژه داشت. سلام بر شعیب همانی که خدا او بر علیه (نابکاران) امتش یاری فرمود. سلام بر داود کسی که خدا از خطای او درگذشت.
[3] سلام بر سلیمان کسی که جنیان به عزتش برایش خوار شدند. سلام بر ایوب کسی که خدا او را از بیماریش شفا بخشید. سلام بر یونس کسی که خدا یاری و کمک ضمانت شده اش را به او رسانید. سلام بر عزیر که خدا او را پس از حالت مرگش زنده کرد. سلام بر زکریای شکیبا در سختی اش، سلام بر یحیی که خدا به شهادتش او را (به مقام قرب خود) نزدیک نمود و بالائی درجه داد. سلام بر عیسی روح خداوند و کلمه او.
[4] سلام بر محمد دوست دار و مورد محبت خدا و برگزیده اش، سلام بر امیر مومنان علی بن ابیطالب که به برادری (پیامبر)اش مخصوص گردانید، سلام بر فاطمه زهرا دختر (پیامبر)اش، سلام بر ابا محمد حسن، وصی پدرش و جانشین او، سلام بر حسین کسی که به خونش جانش را (در راه خدا) ارزانی داشت. سلام بر کسی که در پنهانی و آشکارش خدا را فرمان

برد. سلام بر کسی که خدا در خاکش شفا را قرار داد. سلام بر کسی که اجابت دعا در زیر گنبدش می باشد. سلام بر کسی که امامان از فرزندان و ذریه اش هستند.
[صفحه 61]
[5] سلام بر فرزند انجام پیامبران، سلام بر فرزند آقای جانشینان، سلام بر فرزند فاطمه زهرا، سلام بر فرزند خدیجه کبری، سلام بر فرزند سدره منتهی، سلام بر فرزند جنت ماوی (باغهای پناهگاه)، سلام بر فرزند زمزم و صفا.
[6] سلام بر آغشته به خون، سلام بر (کسبی که) خیمه (اش) دریده شد. سلام بر پنجمین یاران اهل کسا (ساکنان زیر برد یمانی)، سلام بر غیب غریبان، سلام بر شهید شهیدان، سلام بر کشته (بدست) پسر خواندگان مشکوک نسلان، سلام بر سکونت یافته کربلا، سلام بر کسی که فرشتگان آسمان بر او گریستند. سلام بر کسی که فرزندانش پاک شدگانند.
[7] سلام بر پادشاه و امیر (یعسوب: پادشاه زنبوران و امیر زنبوران که دیگر زنبوران به گرد او می گردند) آئین، سلام بر محل فرود آمدن برهان ها، سلام بر امامان بزرگوار، سلام بر گریبان های شکافته، سلام بر لبهای پژمرده شکننده، سلام بر جان های از بیخ و بن بریده، سلام بر روح های (از تن) ربوده شده، سلام بر پیکرهای عریان، سلام بر جسم های رنگ باخته، سلام بر خونهای جاری شده، سلام بر عضوهای بریده شده، سلام بر سرهای برافراشته گشته، سلام بر زنان سر برهنه گردیده.
[صفحه 63]
[8] سلام بر حجت و گواه دارنده جهانیان، سلام بر تو و بر پدران پاکیزه ات، سلام بر تو و بر پسران شهادت پذیرت، سلام بر تو و بر فرزندان و ذریه یاری کننده ات، سلام بر تو و بر فرشتگان ملازم آرامگاهت. سلام بر کشته شده مظلوم، سلام بر برادر مسموم اش، سلام بر علی بزرگ، سلام بر شیرخوار کوچک.
[9] سلام بر بدنهای غارت شده، سلام بر عترت و خاندان نزدیک و خویشاوند، سلام بر کارزار کنندگان در بیابان های پهناور. سلام بر دور افتادگان از سرزمین (خویش)، سلام بر دفن شدگان بدون کفن، سلام بر سرهای جدا شده از بدن ها، سلام بر حساب کننده شکیبا، سلام بر ظلم شده بدون یاور، سلام بر سکنا گزیده در خاک پاکیزه، سلام بر صاحب گنبد بالا رونده (شنوا).
[10] سلام بر کسی که (خدای) با جلالت پاکیزه اش فرمود. سلام بر کسی که جبرئیل بدو مباهات کرده، سلام بر کسی که میکائیل در گهواره با او سخن گفته (سرگرمش کرده)، سلام بر کسی که پیمانش شکسته شد. سلام بر کسی که حرمتش دریده شد. سلام بر کسی که خونش به ستم

ریخته شد. سلام بر (کسی که) به خون زخمها غسل داده شد. سلام بر (کسی که) با جام تیرها آب داده شد. سلام بر (کسی که بر او) ستم جایز شمرده
[صفحه 65]
شد. سلام بر سر بریده شده در میهمانی (در کنار نهر)، سلام بر کسی که ساکنان قریه ها او را دفن کردند.
[11] سلام بر - کسی که - شاهرگ(اش) بریده شد. سلام بر مدافع بدون یاور، سلام بر سپید موی (محاسن) خضاب کرده، سلام بر گونه و رخسار خاک آلود، سلام بر بدن غارت شده برهنه، سلام بر دندانهای پیشین با چوب (خیزران) کوبیده شده، سلام بر سر افراشته شده، سلام بر جسم های عریان در بیابان های پهناور - که - گرگان درنده گازشان می گیرند و درندگان مزه خون و گوشت را چشیده به گردشان می گردند.
[12] سلام بر تو ای آقای من و بر فرشتگان بال گشوده که خواستار فرود اطراف گنبد تو هستند، (همان فرشتگان) بسیار احترام کننده به تربت ات، طواف کنندگان صحن و فضایت، وارد شوندگان بر زیارتت. سلام بر تو که همانا قصد (زیارت) تو کرده ام، و آرزومند رستگاری نزد تو هستم.
[13] سلام بر تو سلام آشنای به حرمتت و مقامت، خالص در ولایت و دوستی ات، نزدیکی جوینده به خدا به وسیله محبتت، دوری جوینده از دشمنانت، سلام کسی که قلبش به مصیبت و سختی تو زخمی و مجروح است، و اشکش در هنگام یاد کردن تو ریزان، سلام دردمند گرفته و محزون و شیدای فروتن، سلام کسی که اگر با تو در کربلای بود تو را با جانش از
[صفحه 67]
تیزی های شمشیرها نگاه می داشت، و باقی مانده روحش - عمرش - را برای تو در معرض مرگ می انداخت، و در پیش رویت کارزار می کرد و تو را در برابر آنانی که بر تو هجوم آورده و شوریده بودند، یاری می کرد، و روح و جسد و مال و فرزندش را فدای تو می نمود، و روحش فدای روحت باد و خانواده اش نگاهدار و مدافع خانواده ات.
[14] پس اگر روزگار (ولادت) مرا به بعد انداخته و مقدرات مرا از یاریت دور کرده است، و برای کسانی که با تو کارزار کردند کارزارگر نبودم و با کسانی که با تو دشمنی کردند نستیزیدم، پس صبح و شام برایت ناله می کنم، و بجای اشک برایت خون می گریم - بخاطر - حسرت بر تو، و اندوه و تاسف بر آنچه تو را گرفتار کرد، و شعله ور و در سوز و گداز تا اینکه (از) بیقراری سختی ها و مصیبتها و غصه اندوهگینی (بخاطر از دست دادن فرصتها) بمیرم.
[15] شهادت می دهم که همانا تو نماز را بپا داشتی، و زکات (حقوق

مالی) را پرداختی، و به نیکی فرمان دادی، و از بدی و ستم کاری بازداشتی، و خدا را فرمان بردی، و از او سرپیچی نکردی، و به او و ریسمانش چنگ آزیدی، در نتیجه از او خشنود شدی، و از خدا ترسیدی، و او را در نظر گرفتی، و (دعوت) او را پاسخ گفتی، و به روشهایش سلوک نمودی، و آشوب ها را فرو نشاندی، و (مردم را) به سوی رشد و هدایت خواندی، و راههای استواری را آشکار کردی، و در (راه) خدا به حق جهادش کارزار کردی.

[صفحه 69]

[16] و تو برای خدا فرمانبردار بودی و برای نیابت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیرو، و برای سخن پدرت شنوا، و بسوی وصیت و سفارش برادرت شتابگر کوشا، و برای پایه های دین بلند کننده، و برای سرکشی و طغیان درهم کوبنده، و بر آشوبگران و طغیانگران سختگیر کوبنده، و برای امت نصیحتگر، و در لحظات مرگ ستایشگر و تسبیح کننده (خدا)، و بر گناهکاران هرزه درگیر شونده، و به حجتها و دلیل های خدا قیام کننده، و برای اسلام و مسلمانان رحم کننده (بخشایشگر)، و برای حق یاور، و در هنگام بلا و گرفتاری شکیبا، و برای دین نگهبان، و از محدوده آئین دفاع کننده.

[17] هدایت را نگاهداشتی و یاریش کردی. و عدل و داد را گستردی و آنرا پراکنده ساختی. و آئین را یاری کردی و آشکارش ساختی. و کسی را که دین را بازیچه شمرده بود، بازش داشتی، و او را راندی. و (حق را) برای پست از شریف باز ستاندی. و در حکم میان توانا و ضعیف مساوات قرار دادی. و تو باران بهاری یتیمان و بی پدران بودی. و باز دارنده مردمان (از بدی)، و عزت اسلام، و گنجینه احکام، و هم پیمان نیکوئی، رهرو (راه) نیابت و پدرت و در وصیت شبیه برادرت (بودی).

[18] وفا کننده به امان دادن ها، دوستدار خویها(ی نیکو)، (صاحب) کرمهای آشکار، نماز شب گزار در تاریکی ها، برپاگر روشها(ی نیکو)، بخشنده آفریدگان، بزرگ پیشنیان، نیکو

[صفحه 71]

نسب، با حسب فراوان، (صاحب) رتبه های بلند، دارای مناقب فراوان، صاحب سرشتهای ستوده، واجد موهبت های بسیار، بردبار رشید، بازگشت کننده (بسوی خدا)، سخی، دانا، شدید، پیشوای شهید، آمرزشگر، انابه کننده، دوست دارنده ترسان (بودی).

[19] برای رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرزند بودی و برای قرآن سند و برای امت بازو، و در فرمانبری کوشا، نگاهبان عهد و پیمان، کناره گیر از راههای گناهکاران و هرزگان، عطا کننده و بخشنده به مسکین به سختی افتاده، صاحب رکوع و سجودهای طولانی.

[20] کناره گیر در دنیا (چو) کناره گیری کوچ کننده از آن، و نرگنده به دنیا به دیده ترسندگان از آن (بودی)، آرزوهایت از آن (از دنیا) بازداشته شده و همت و تلاشت از آرایشهایش برگرفته بود. چشمت از نگریستن به شادی آفرینی (دنیا) بسته بود. اشتیاق و رغبتت در مورد آخرت شناخته شده و مشهور (بود).
[21] تا این که بیداد دستش را از آستین برو کرد، و ستم پرده از روی اسلحه اش برداشت، و گمراهی پیروانش را فرا خواند، و تو در حرم جدت ساکن بودی، و از ستمگران جدائی گزیننده، در خانه و محراب (عبادتگاه خود) نشسته بودی، از لذتها و شهوت ها دوری گزیده، زشتی را با قلبت و
[صفحه 73]
زبانت به مقدار توان و امکانت زشت می شمردی. سپس موقعیت چنان ایجاب کرد که پرچم مخالفت را برداری، و تو را بر آن داشت که با عیاشان و هرزگان کارزار کنی. پس با فرزندان و خاندان و پیروان و دوستانت به راه افتادی و حقیقت را به روشنی و درستی آشکار کردی. و به سوی خدا با حکمت و پند و اندرزهای نیکو فرا خواندی. و به برپا داشتن حدود و فرمان بری از معبود امر کردی. و از پلیدی و طغیان و سرکشی بازداشتی. و (آنان) با ستم و دشمنی با تو برخورد کردند.
[22] پس با ایشان کارزار کردی پس از آنکه آنان را به انجام آن کار (شایسته) فرا خواندی و حجت را بر ایشان تاکید نمودی، پس امان و بیعت ترا شکستند، و بر پروردگارت و نیایت خشم کردند، و جنگ را با تو آغاز نمودند. پس بر زخم زبانها و ضربه ها ایستادگی کردی، و لشگریان ستمگران هرزه را درهم کوبیدی. و در گرد و غبار برخاسته در میدان جنگ وارد شدی، در حالی که با (شمشیر) ذوالفقار کارزار می کردی، بسان آن که حضرت علی مختار (برگزیده)، بودی.
[23] پس چون ترا پایدار و غیر گریزپا، ناترس و غیر پست دیدند، شرارت های فریبهایشان را برای تو برافراشتند، و با حیله و شرارت خویش با تو جنگیدند، و آن نفرین شده لشگریانش را فرمان داد پس ترا از آب و وارد شدن در آن باز داشتند، و ترا به جنگ کشاندند، و در جنگ بر تو شتافتند (و اسبها را زین کردند)
[صفحه 75]
و ترا با تیرها و سنگها زدند. و دستهای از میان برداشتن و نابود کردن را بر تو گشودند. و احترام ترا حفظ نکردند. و از جزای گناه (خویش) در حق تو، (و) کشتن فرزندانت و تاراج باردان هایت نترسیدند. در حالی که تو پیشتاز در گرد و غبار بودی و تحمل کننده آزارها و اذیتها، (که) فرشتگان آسمان از صبر و شکیب تو به شگفتی افتادند.
[24] پس از هر سو دور تو را گرفتند و زخمهای کاری بر تو زدند، و میان

تو و شب مانع شدند (نگذاشتند کارت تا شب بطور انجامد)، در حالی که برای تو یاوری نمانده بود. تو حسابگر شکیبا بودی. از زنانت و فرزندانت دفاع می کردی، تا این که ترا از اسبت انداختند. پس تو زخمی بر زمین افتادی. اسبها با سمهایشان بر تو تاختند، و ستمگران و سرکشان شمشیرهای برانشان را بر تو فرو آوردند.
[25] پیشانیت برای مردن عرق کرده بود. و به راست و چپ کشیده و جمع می شدی (و به خود می پیچیدی). گوشه چشمت را به سوی باردانت و خانه ات گرداندی، و به تحقیق از فرزندان و خاندانت به نفست مشغول گردانیده شدی. و اسب گریزان به سوی خیمه هایت شتافت (در حال) شیهه کشنده و گریان.
[26] پس هنگامی که زنان، اسبت را شرمسار دیدند، و به زین برگشته ات نگاه کردند، از سراپرده ها برون آمدند، با موهای پریشان بر گونه ها، (که) با روی نیمه باز بر رخسار (خو) سیلی می زدند، و شیون کنان و ناله کننده، در حالی که پس از عزت و شکوه خوار و ذلیل شده اند و به سوی قتلگاهت شتابان (بودند).
[صفحه 77]
[27] و شمر بر روی سینه ات نشسته بود. (و) شمشیرش را بر گودی زیر گلوی تو فرو برده و ریشت را بدستش گرفته (بود) و سر تو را به شمشیر هندی اش می برید. حواست (در آن حال) آرامش داشت، و نفسهایت پنهان شده بود. و سرت بر نیزه بلند شد. و خانواده ات چون بندگان اسیر شدند. و به وسیله آهنها غل و زنجیر گردیدند. بالای پالان های چهارپایان چهره هایشان از گرمای ظهرهای تابستان می سوخت، در بیابانها و دشت های پهناور پیش برده می شدند. دستهایشان به گردنهایشان آویخته بود، (و) در بازارها گردانده می شدند.
[28] پس وای بر سرکشان هرزه گنهکار، به کشتنت اسلام را کشتند، و نماز و روزه را بیهوده و مهمل گذاشتند، و سنتها و احکام را شکستند و نقض نمودند، و پایه های ایمان را نابود کردند، و آیات قرآن را تحریف نمودند، و در فساد و دشمنی سخت پیش دویدند.
[29] به تحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انتقام خون کشته اش ناگرفته ماند. و کتاب خدای عز و جل رها شده گردید. و آنگاه که تو مغلوب گردیدی به حق و حقیقت خیانت شد. و به نابودی ات الله اکبر و لا اله الا الله و تحریم و تحلیل و تنزیل و تاویل از میان رفت. و پس از تو تغییر و تبدیل و بی دینی و کفر و خواستهای نفسانی و گمراهی ها و آشوب ها و بیهودگی ها و باطل ها آشکار گردید.
[صفحه 79]
[30] پس همانا خبر دهنده مرگت در کنار قبر نیایت رسول (خدا) صلی

الله علیه و آله و سلم بپا خواست و با اشک ریزان خبر مرگ ترا به حضرتش داد. در حالی که می گفت: ای رسول خدا فرزندت و جوانت کشته شد خانواده ات و نزدیکانت بیچاره شدند و فرزندانت پس از تو اسیر شدند و خانواده و افرادت در گرفتاری و بازداشت افتادند پس پیامبر آشفته خاطر شد، و قلب (سینه) گریبانش بگریست. و به خاطر تو فرشتگان و پیامبران بر او سر سلامتی دادند، و به خاطر تو مادرت زهرا سوگوار شد و مصیبت زده گردید.
[31] فرشتگان مقرب (برای) سوگواری و تسلیت گفتن به پدرت امیر مومنان (به حضورش) آمد و شد کردند. و برای تو در اعلی علیین عزا و ماتم برپا شد. و به خاطر تو زنان چشم سیاه درشت دیده (بهشتی) بر (رخسار خود) سیلی زدند. و آسمان و ساکنانش، و بهشت ها و خزانه دارانشان، و کوههای گسترده بر روی زمین و کرانه هایش، و دریاها و ماهی هایش، و جنیان و فرزندانشان، و خانه (خدا) و مقام (ابراهیم)، و مشعر الحرام و حل (هنگام برون آمدن از احرام) و احرام (همه) گریستند.
[32] خدایا به احترام این جایگاه بلند (مرتبه) بر محمد و خاندان محمد توجه کن، و مرا در گروه ایشان گرد آور، و مرا به شفاعت ایشان وارد بهشت کن. ایزدا همانا من به تو متوسل می شوم، ای سریع ترین حسابگران، و ای بخشنده و کریمترین
[صفحه 81]
کریمان، و ای حکم کننده ترین حکم کنندگان، به حق محمد انجام پیامبران، (و) فرستاده ات به سوی تمامی جهانیان و به برادرش و پسر عمویش (که) جدا شده از شرک و دوگانه پرستی (بود)، و درونش انباشته از دانش و ایمان (بود)، آن دانشمند برخوردار از مقام بلند علی امیر مومنان، و به حق فاطمه سیده زنان جهانیان، و به حق حسن پاکیزه نگهبان پرواپیشگان، و به حق ابا عبدالله حسین کریم ترین شهادت جویان، و به حق فرزندان کشته شده اش و به خاندان ستم دیده اش، و به علی بن الحسین زینت عبادتگران، و به محمد بن علی قبله گه توبه و بازگشت کنندگان، و جعفر بن محمد راستگوترین راستگویان، و موسی بن جعفر آشکار کننده برهانها، و علی بن موسی یاور آئین، و محمد بن علی پیشوا و پیشتاز هدایت شدگان، و علی بن محمد پارساترین پارسایان، و حسن بن علی وارث جانشینان، و حجت بر تمامی آفریدگان که بر محمد و خاندان محمد آن راستگویان نیکوکار توجه کنی، آن خاندان طه و یس، و مرا در روز قیامت از امان یافتگان آسودگان رستگاران شادمانان بشارت یافتگان قرار دهی.
[33] بار خدایا نام مرا در (زمره) مسلمانان بنویس، و مرا به صالحان بپیوند، و نامم را بر زبان اقوام آتیه نیکو و سخنم را دلپذیر گردان. و مرا بر علیه ستمگران فاسد یاری کن، و از حیله حسودان نگاهمدار، و فریب

فریبگران را از من دور کن و دستان
[صفحه 83]
ستمگران را از من کوتاه نما، و میان من و آقایان خجستگان در اعلی علیین جمع گردان، با همان کسانی که بدانان نعمت ارزانی داشتی از جمله پیامبران و تصدیق کنندگان و شهیدان و صالحان. به رحمت تو ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.
[34] بارالها! همانا من ترا به حق پیامبر معصومت سوگند می دهم، و به حق حکم حتمی شده ات، و به بازداشت و نهی پوشیده شده ات، و به حق این قبر که مردمان به زیارتش روی می آورند، (قبری که) در پهلویش امام معصوم کشته شده بدو ظلم شده، آرمیده است، سوگندت می دهم، که مرا از اندوه ها بدر آوری، و شر و بدی قدر (اندازه گیری) حتمی شده ات را از من باز داری، و مرا از آتش دارای بادهای گرم کشنده، کنارم داری. خدایا مرا به نعمت خودت بزرگوارم گردان، و به قسمتهایت از من خشنود شو، به جود و کرم و بخششت از من پرده پوشی کن، و مرا از فریب و انتقامت دور گردان.
[35] الها مرا از گناهان نگاهدار، و در سخن (حق) و کردار (درست) استوارم گردان، و مدت اجل و مهلت مرا گسترش ده، و از دردها و بیماریها عافیتم بخش، و به حق امامانم و به (حق) فضلت مرا به بهترین آرزوها نائل گردان.
[36] خدایا بر محمد و خاندان محمد توجه کن، و توبه مرا بپذیر، و بر گریه ام رحم کن، و لغزشم را جبران نما، و سختی ام را آسان گردان، و اشتباهم را بپوشان، و برایم در میان فرزندانم صالحانی قرار بده.
[صفحه 85]
[37] بار خدایا در این شهادتگاه پرعظمت و مکان پرکرامت برایم گناهی را مگذار مگر آنکه آنرا بخشیده باشی، و نه عیبی مگر آنرا پوشانیده باشی، و نه اندوهی را مگر آنرا اصلاح کرده باشی، و نه روزی ای را مگر آنکه افزون کرده باشی، و نه منزلت و مقامی را مگر آنکه گسترشش داده باشی، و نه فساد و تباهی را مگر آنکه اصلاحش کرده باشی، و نه آرزوئی را مگر آنکه آنرا رسانیده باشی، و نه دعا و نیایشی را مگر آنکه آنرا پذیرفته باشی، و نه تنگنائی را مگر آنکه آنرا گشوده باشی، و نه پراکندگی ای را مگر آنکه گردش آورده باشی، و نه کاری را مگر آنکه به انجامش رسانیده باشی، و نه دارائی را مگر آنکه آنرا افزونی بخشیده باشی، و نه اخلاقی را مگر آنکه نیکویش گردانیده باشی، و نه انفاق و بخششی را مگر آنکه جانشین (و ماندنی)اش کرده باشی، و نه دگرگونی و حال را مگر آنکه آبادش کرده باشی، و نه حسودی را مگر آنکه از میانش برده باشی، و نه دشمنی را مگر آنکه درهم شکنی اش، و نه بدی را مگر آنکه حیرانش

نموده باشی، و نه مریضی را مگر آنکه شفایش داده باشی، و نه دور افتاده ای را مگر آنکه نزدیکش کرده باشی، و نه پراکندگی ای را مگر آنکه گردش آوری، و نه خواستی را مگر آنکه ارزانیش فرموده باشی. خدایا از تو بهترین روی آوردنی و ثواب آینده را خواستارم.
[38] بارالها مرا به حلالت از حرامت بی نیاز گردان و به فضل و بخششت از تمامی آفریدگان (مستغنی ام دار). الها من از تو دانش بهره دهنده، و قلب خاشع و افتاده، و یقینی کامل و شافی، و کردار پاکیزه، و شکیبائی زیبا، و پاداشی فراوان می خواهم.
[صفحه 87]
خدایا سپاسگزاری نعمتهایت را بر من ارزانی کن، و در احسان و کرم و بخشش بی حسابت بر من فزونی قرار ده، و سخنم را در میان مردمان مورد شنیدن قرار ده، و دانشم را نزد خود بلندپایه کن، و اثر مرا در خیرات پیوسته و دنبال رونده نما، و دشمنم را خوار و زبون و شکست خورده قرار ده.
[39] خدایا بر محمد و خاندان محمد آن برگزیدگان، در راستای شب و تمامی روز توجه کن، و مرا از شر شوران و بدان نگاه مدار، و از گناه و پلیدی پاکیزه ام کن، و از آتش دورم ساز، و مرا در خانه قرار (بهشت) فرود آر، و من و تمامی برادران و خواهران مومن و باورمندم که در راه تو آنها را یافته ام به رحمت خود بیامرز، ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.
سپس رو به قبله شو دو رکعت نماز بخوان در رکعت اول سوره انبیا را قرائت کن، و در رکعت دوم سوره حشر را، و سپس قنوت بگیر و بگو:
[1] نیست شیدا کننده ای جز آنکه همه در او شیدایند، آن شکیبای کرم کننده بخشایشگر بی حساب، نیست حیران کننده ای جز آنکه همه در او شیدایند، آن والا مقام با عظمت، نیست حیران کننده ای جز آنکه همه در او شیدایند، مالک و دارنده آسمان های هفتگانه و زمینهای هفتگانه و آنچه در آنها و آنچه در میان آنهاست، در حالی که مخالف با دشمنان دروغ انگارنده او (هستم)، همان کسانی که از او روی گردانیدند.
[صفحه 89]
و اقرار بر مالکی اش (می کنم)، و افتاده بر عزت و شکوهش (می باشم)، ابتدا و اول بدون این که اول و ابتدای چیزی باشد، و پایان بدون این که پایان چیزی باشد، آشکار بر هر چیز به قدرتش، و پنهان و درون هر چیز به دانشش و لطفش، عقل ها به کنه عظمتش راه ندارند، و اندیشه ها حقیقت چیستی اش را درک نمی کنند، و نفس ها معانی چگونگی اش را نمی توانند تصور کنند، آگاه بر درون ها و آشنای به پنهان ها، خیانت چشمها و آنچه سینه ها پنهان داشته اند را می داند.
[2] الها همانا من ترا به تصدیقم بر فرستاده ات صلی الله علیه و آله و

سلم، و ایمانم به او و آگاهیم نسبت به مقام و منزلتش گواه می گیرم. و همانا حکمت به فضلش به سخن آمده، و پیامبران بدو بشارت داده اند، و به اقرار و اعتراف بدانچه آورده، فرا خوانده اند، و به تصدیق نمودن حضرتش تشویق کرده اند. به - دلیل - سخن خدای متعال (که می فرماید): کسی که (نام او را) در تورات و انجیل نزد خویش نوشته یافتند، که به نیکی فرمانشان می دهد و از زشتی بازشان می دارد، بر ایشان پاکیزه ها را حلال می دارد و پلیدی ها و ناپاکی ها را بر ایشان حرام می کند. گرفتاری و سختی ها و زنجیرهائی که به آنها گرفتارند را از ایشان باز می گشاید. پس بر محمد فرستاده ات بر پری ها و انسیان، و آقای پیامبران برگزیده ات، و بر برادرش و پسر عمویش توجه کن.
[صفحه 91]
همان دو نفر یکه حتی یک چشم بر هم زدنی بر تو شرک نورزیدند، و بر فاطمه زهرا سیده زنان جهانیان، و بر آقای جوانان اهل بهشت حسن و حسین توجه کن، (آن هم) درود و توجهی همیشگی و پیوسته به تعداد قطرات بارانهای نم نم کننده پیوسته، و به سنگینی کوهها و تپه ها، (و به وزن) آنچه سنگ خاکستری رنگ وجود دارد، و (به تعداد) رفت و آمد نورها و سایه ها. و بر خاندان پاکیزگانش و امامان هدایت شده و دفاع کنندگان از آئین، علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجت بپا دارندگان عدل و داد، و فرزندان نواده دختری (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) توجه کن.
[3] بار خدایا، به حق این امام از تو گشایشی نزدیک، و شکیبائی ای زیبا، و یاری با عزت، و بی نیازی از خلق، و پایداری در هدایت، و موفقیت بر آنچه دوست داری و خشنود هستی، و روزی گسترده حلال پاکیزه تازه نیکوی نو به نوی گوارای خوشمزه (با) زیادی برگزیده شده بسیار ریخته شده، بدون زحمت و سختی و بی هیچ منتی از کسی را درخواست می کنم. و سلامتی از هر بلا و درد و مرضی، و سپاسگزاری بر سلامتی و نعمتها (را ارزانیم فرما). و هر گاه که مرگ (به سراغمان) آید، ما را به بهترین حالت جانمان را بستان که در فرمانبری تو باشیم، و بر آنچه فرمانمان دادی نگاهبان باشیم، تا این که ما را به بهشت های پر نعمت واردمان سازی. به (حق) رحمتت، ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.
[صفحه 93]
[4] بارالها بر محمد و خاندان محمد توجه کن، و مرا از دنیا بترسان و به آخرت مانوسم کن. پس همانا جز خوف و ترس از تو چیزی از دنیا وحشت نمی اندازد. و (چیزی انسان را) به آخرت مانوس نمی کند مگر امیدواری به تو. بار خدایا حجت و دلیل از سوی توست نه بر علیه تو، و شکوه و شکایت به سوی توست نه از تو، پس بر محمد و خاندانش توجه کن، و مرا

بر نفس بسیار ستمگر سرپیچی کننده ام، و شهوت چیره شونده ام یاری فرما، و عاقبت مرا با عافیت و نیکی به پایان رسان.
[5] خدایا بخشش خواهی ام تنها از توست، در حالی که بر آنچه بازم داشتی به خاطر کم حیائی اصرار و پافشاری کننده ام، و آمرزش طلبی را ترک کردم، با این که می دانم بردباریت گسترده است، (و این کار من) از میان بردن حق امیدواری می باشد. بارالها همانا گناهانم مرا مایوسم داشته تا به تو امیدوار باشم. و آگاهیم به گستردگی رحمتت مانع از آن شده که از تو بترسم. پس بر محمد و خاندان محمد توجه کن، و امیدواریم را بر خودت تصدیق کن، و خوف و وحشت مرا از خودت بازدار (و موجبات آن ترس را تکذیب کن)، و به همان گونه که به تو گمان نیکو دارم با من همچنان رفتار کن. ای کریمترین کریمان.
[6] الها بر محمد و خاندان محمد توجه کن و مرا به عصمت و نگاهداریت تاییم نما، و زبانم را به حکمت گویا فرما، و مرا از کسانی قرار ده که به خاطر آنچه در شبش از میان برده،
[صفحه 95]
پشیمان است، و از بهره روزش محروم و مغبون نمی شود، و برای روزی بامدادانش اندوهگین نباشد. خدایا بی نیاز کسی است که به تو بی نیازی جوید، و محتاج تو باشد. و نیازمند و گدا کسی است که (با تکیه) به آفریدگانت (خود را) از تو بی نیاز داند. بر محمد و خاندان محمد توجه کن، و مرا به (لطف) خودت از خلقت بی نیاز کن، و مرا از کسانی قرار ده که دستش را جز بسوی تو نگشاید.
[7] خدایا همانا بدبخت و تیره بخت کسی است که نومید باشد، در حالی که تو پیش رویش و رحمت پشت سرش است اگر کم کردارم ولی در رحمت تو قوی آرزو هستم. پس کمی کردارم را به قوت آرزویم ببخشای.
[8] بار خدایا اگر تو می دانی که در میان بندگانت سخت دل تر از من پر گناه تر از من نیست، همانا من هم می دانم که مولا و آقائی از نظر فضلیت و برتری، بزرگتر از تو و گشاده رحمت و چشم پوش تر از تو وجود ندارد، پس ای کسی که او در رحمتش یکتاست، از کسی که در گناهش تنها (فرد گنهکار) نیست، چشم پوشی کن.
[9] بارالها همانا تو فرمانمان دادی، ما سرپیچی کردیم، و ما را بازداشتی و ما نهی تو را نپذیرفتیم، و یادآوریمان کردی و ما فراموش کردیم، و بصیرت دادی پس خود را به کوری زدیم، و دورمان داشتی پس تجاوز کردیم، و این پاداش احسان تو بر ما نبود، و تو آگاهی بدانچه آشکار داشتیم و پنهان نمودیم، و از
[صفحه 97]
آنچه ما بجا می آوریم، و آنچه بجا آوردیم، باخبری. پس بر محمد و خاندان

محمد توجه کن، و ما را بدانچه خطا کردیم و فراموش نمودیم بازخواست منما، و حقهائی که از تو نزد ماست بر ما ببخش، و احسان خودت را بر ما به پایان رسان، و رحمت خود را به (سوی) ما راه گشای.
[10] بارالها ما به وسیله این امام بسیار راستگو به تو توسل می جوئیم، و به حقی که برای او و جدش فرستاده تو و پدر و مادرش - علی و فاطمه همان خاندان رحمت -، قرار دادی از تو روزئی را درخواست می کنیم که حیات و آسایش عیال ما بدان است، (بر ما) پیوسته داری. پس تو آن کریم و بخشنده ای هستی که از فراخی و گستردگی اعطا می کنی، و از قدرت باز می داری. ما از تو روزئی را درخواست می کنیم که آسایش و صلاح دنیا و رسیدن به آخرت بدان است.
[11] خدایا بر محمد و خاندان محمد توجه کن، و ما و پدر و مادرمان و همه زنان و مردان باورمند و مسلمان، چه زنده و چه مرده ایشان، را بیامرز، و در دنیا به ما نیکوئی و در آخرت هم نیکوئی ارزانی فرما، و ما را از عذاب آتش نگاهدار. سپس به رکوع برو، و سجده کن، و بنشین، و تشهد را بگو، و سلام بده، پس آنگاه که سجده شکر و ستایش و تسبیح کردی و گونه هایت به خاک آغشته شد، چهل مرتبه بگو: خدا از آنچه ما گمان کنیم منزه و پاکیزه است. و ستایش برای خدا است. و نیست واله کننده ای جز آنکه همه در او شیدا
[صفحه 99]
هستند. و آنی که کسی به او راه ندارد بزرگتر است (از آن که وصف شوف). و از خدا عصمت و نجات و آمرزش و توفیق (بجای آوردن) کردارهای نیکو، و پذیرش آنچه به وسیله آن به سوی حضرتش نزدیک شوی و بدان سوی او را بجوئی، درخواست کن. و در بالای سر بایست دو رکعت نماز را همان گونه که گذشت بجای آور، سپس بر روی قبر خم شو آنرا ببوس و بگو: خدا شرف شما را افزون داشت و سلام و رحمت و برکت های خدا بر شما باد. و بعد برای خودت و پدرت و مادرت و هر که بخواهی دعا کن.
[صفحه 101]

(علامه مجلسی نقل می کند که:) سید بن طاووس زیارت در روز عاشورا را از کتاب المختصر المنتخب یاد کرده است. پس گوید که عین سخنش این است:
[صفحه 103]
سپس آماده زیارت می شوی پس آغاز می کنی، پس غسل می نمائی، و جامه های پاکیزه به تن می کنی، و پای برهنه بر بالای بام خانه ات یا بلندی از زمین می روی، سپس رو به قبله می کنی پس می گوئی:
[1] سلام بر تو ای وارث آدم برگزیده خدا، سلام بر تو ای وارث نوح امین و مورد اعتماد خدا، سلام بر تو ای وارث ابراهیم دوست و رفیق خدا، سلام بر تو ای وارث موسی سخن گفته شده خدا، سلام بر تو ای وارث عیسی روح خدا، سلام بر تو ای وارث محمد فرستاده خدا، سلام بر تو ای وارث پیامبران، و امیر مومنان و آقای جانشینان و برترین گذشتگان، و فرزند دختری انجام فرستادگان، و چگونه با این ویژگیها، تو آقایم نباشی، در حالی که تو امام هدایتی و هم پیمان پروا پیشگانی و پنجمین نفر یاران کسا (برد یمانی) هستی. در خانه اسلام تربیت شدی، و از پستان اسلام شیر نوشیدی، پس در حال زنده بودن و در حال مردن پاکیزه شدی.
[صفحه 105]
[2] سلام بر تو ای وارث حسین پاکیزه، سلام بر تو ای ابا عبدالله، سلام بر تو ای راستگوی شهید، سلام بر تو ای جانشین نیکوکار پروا پیشه خرسند پاکیزه، سلام بر تو و بر ارواحی که بر آستانت غنوده اند و در کنارت بارها بر زمین گزاردند (اقامت گزیدند)، و به خاطر خدا همراه تو کارزار نمودند، و جانهایشان را برای بدست آوردن خشنودی خدا در - دفاع از - تو فروختند، سلام بر فرشتگان جمع شده بر گردت.
[3] شهادت می دهم که معبودی جز آنکه همه در او شیدایند وجود ندارد، او یکتاست و همتائی برایش نیست. و شهادت می دهم که همانا محمد که توجه و سلام خدا بر او و خاندانش باد، بنده و فرستاده اوست، و شهادت می دهم که همانا پدرت علی بن ابیطالب امیر مومنان - صلی الله علیه و آله و سلم - و آقای جانشینان و پیشوای روسپیدان، امامی است که خدا فرمانبریش را واجب فرموده است، و همچنین برادرت حسن بن علی - صلی الله علیه و آله و سلم - چنین می باشد، و تو و همه امامان از نسلت همان گونه هستید.
[4] شهادت می دهم که شما نماز را بپا داشتید، و زکات را پرداختید، و به نیکی فرمان دادید، و از بدی باز داشتید، و در راه خدا به حق جهادش

کارزار نمودید، تا این که مرگی که وعده داده بود بر شما رسید، پس خدا را گواه می گیرم و شما را شاهد می گیرم که همانا من به خدا ایمان دارم و محمد را تصدیق
[صفحه 107]
می کنم، و به حق شما عارفم، و شهادت می دهم که همانا شما آنچه را که خدای عز و جل فرمانتان داده بود، (به مردم) رساندید، و او را عبادت کردید تا این که مرگ شما را فرا گرفت.
[5] پدر و مادرم فدای تو ای ابا عبدالله، خدا کشنده ات را لعنت کند، خدای آن که را فرمان بر تقلت داد، لعنت فرماید، خدا کسی را که پیروی از آنان کرد لعنت کند، خدا کسی را که خبر این سخن بدو رسید و (از کشته شدنت) خشنود شد، لعنت فرماید، شهادت می دهم همانا کسانی که خونت را ریختند، و حرمتت را دریدند، و از یاریت کوتاهی کردند، همان کسانی که ترا خواندند و در نتیجه تو به سوی آنان شتافتی، بر زبان پیامبر درس ناخوانده صلی الله علیه و آله و سلم لعنت شدگان هستند.
[6] ای آقا و مولایم اگر در هنگام پناه خواستن ات با بدنم یاریت نکردم، پس به تحقیق باخواست و رایم ترا اجابت می کنم. من شهادت می دهم که حق با تو بود، و همانا کسانی که با تو مخالفت کردند، باطل بودند. ای کاش من با تو می بودم و به رستگاری بزرگی نائل می شدم.
[7] پس ای آقایم از تو می خواهم که از خدای - بلند مرتبه یادش - در بخشش گناهانم درخواست نمائی، و همانا مرا به شما و پیرانتان بپیوندد، و به شما در شفاعت اجازه دهد و شما را در باره گناهانم شفیع گرداند. پس همانا حضرتش - بلند مرتبه یادش - فرمود: کیست که در نزد او جز به اجازه اش شفاعت کند؟
[صفحه 109]
درود و توجه خدا بر تو و بر پدرانت و فرزندانت و فرشتگانت سکنا گزیده در حرمت باد. توجه و درود خدا بر تو و بر همه آنان و بر شهیدانی که همراهت و در پیش رویت شهادت جستند. توجه و درود خدا بر تو و بر ایشان و بر فرزندت علی کوچک باد که به سبب او دردمند شدی. سپس می گوئی: بارالها همانا من به وسیله تو به سوی تو توجه می کنم، و به تحقیق به دوستی محمد و خاندانش احترام می جویم، و به وسیله ایشان به سوی تو توجه می کنم، و به وسیله ایشان از تو شفاعت می طلبم، و به محمد و خاندان محمد توسل می جویم، تا این که از من و حقوقی را که از تو قضا کردم، و حقوقی از خلق که بر گردنم می باشد، درگذری، و اندوهم را بگشائی، و گشایش (کار)ام را در گشایش ایشان قرار دهی. سپس دو دستت را بلند کن تا این که سفیدی زیر بغلت دیده شود. و بگو: ای آنکه جز تو شیدا کننده ای نیست، پرده - آبرو - ام را مدر، و آنچه را که از آن

شرمم می شود، آشکار مکن، ترسم را به امنیت رسان، و لغزشم را جبران کن. بارالها مرا (از این سرا به سرای دیگر) برگردان، در حالی که رستگار و کامیاب باشم، و از کردارم خشنود شده و درخواستم را اجابت کرده باشی، ای خدای بخشنده.
[صفحه 111]
سپس می گوئی: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد. سپس آغاز می کنی و می گوئی: سلام بر امیر مومنان، سلام بر فاطمه زهرا، سلام بر حسن پاکیزه، سلام بر حسین راستگوی شهید، سلام بر علی بن حسین، سلام بر محمد بن علی، سلام بر جعفر بن محمد، سلام بر موسی بن جعفر، سلام بر علی بن موسی الرضا، سلام بر محمد بن علی، سلام بر علی بن محمد، سلام بر حسن بن علی، سلام بر امام قیام کننده به حق الهی و حجت خدا در زمینش، توجه و سلام فراوان خدا بر او و بر پدران رشد دهنده پاکیزه پاک شدگانش باد. سپس شش رکعت نماز به صورت دو رکعت دو رکعت می خوانی و در هر رکعت سوره فاتحه الکتاب را یک بار و قل هو الله احد را صد بار می خوانی، و پس از تمام شدن نمازت می گوئی: بارالها ای آن که در او همه شیدایند، ای بخشنده، ای بخشایشگر، ای والامقام، ای بزرگ، ای یکتا، ای بی نیاز، ای تک و تنها، ای یکی، ای شنوا، ای دانا، ای با علم، ای بزرگ و کبیر، ای با تکبر، ای با جلالت، ای زیبا، ای بردبار، ای نیرومند، ای با عزت، ای عزیز شده، ای بسیار چیره و غالب، ای ایمنی بخش، ای قاهر و چیره بر همه خلائق، ای بسیار چیره، ای
[صفحه 113]
والامقام، ای کمک کننده، ای مهربان، ای بسیار منت گزارنده، ای بسیار توبه پذیر، ای برانگیزنده، ای وارث، ای ستایش شده، ای با مجد و شکوه، ای کرنش شده، ای یافته شده، ای آشکار، ای درون، ای آغاز، ای انجام، ای زنده، ای بسیار استواری دهنده، ای صاحب جلال و بزرگواری، و ای صاحب عزت و تسلط. از تو ای آنکه همه در و شیدایند به حق این نشانه ها و به حق تمامی نشانه هایت درخواست می کنم، که بر محمد و خاندان محمد توجه فرمائی، و این که از من هر بی قراری و اندوه و سختی و زیان و تنگنائی که من در آن هستم، (همه) را به شادی برسانی، و حقوقی از دیگران که برگردم می باشد، ادا فرمائی، و آرزوهایم را به من برسانی. و محبتم را برایم آسان گردان، و خواسته ام را برایم میسر گردانی، و بدانچه بر آن میل دارم، به سرعت و با شتاب مرا به آن برسانی، و درخواست و سؤال ام را عطا فرمائی، و بالاتر از خواست و میل ام فزونی ام بخشی، و برایم نیکی دنیا و آخرت را فراهم آوری.
[صفحه 115]

زیارت روز ولادت

از سوی حضرت صاحب الامر علیه السلام به سوی قاسم بن علا همدانی وکیل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام توقیعی بیرون آمد که: مولای ما امام حسین علیه السلام در روز پنجشنبه سیم ماه شعبان متولد شد پس آن روز را روزه بدار و این دعا را بخوان:
[صفحه 117]
[1] بار خدایا از تو درخواست می کنم به حق متولد شده در این روز، که به شهادتش قبل از گریه اش به هنگام تولد و پیش از ولادتش، وعده داده شده بود، (همان کسی که) آسمان و هر که در آن است و زمین و هر چه در آن می باشد، برای او گریستند، در حالی که - هنوز - حضرتش - پا در بیابان های اطراف مدینه ننهاده بود. (همان) کشته ای که نزد هر که یادش کنند بر او خواهد گریست، و (او) آقای خانواده است (و) کمک شده به نصرت و یاری در روز رجعت. (کسی که) تاوان و عوض کشته شدنش آن است که امامان از نسل او بوده، و شفا در خاک و تربت اوست و رستگاری در بازگشتش (و رجعتش) همراه او می باشد، و جانشینان از عترتش پس از قائمشان و بعد از به نهایت رسیدن غیبت او است، تا این که به خونخواهی قیام کنند، و (ظالمان و قاتلانش را به خاطر) خون (به ناحق ریخته شده) او قصاص کنند، و از خدای جبار خشنود شوند، و در زمره بهترین یاران باشند، که توجه و درود خدا همراه گردش شب و روز بر ایشان باد.
[2] الها به حق ایشان به تو متوسل می شوم و از تو
[صفحه 119]
درخواست می کنم آن هم درخواست فردی گنهکار و اعتراف کننده، بدکار بر خویشتن از آنچه در روز و شبش بر خود زیاده روی کرده، از تو عصمت و نگاهداری درخواست می کند تا این که به جایگاه ابدی و گور خویش (بپیوندد). بارالها بر محمد و خاندانش توجه کن، و ما را در میان ایشان محشور فرما، و ما را با حضرتش در خانه کرامت و جایگاه (همیشگی) اقامت جایگزین نما.
[3] بارالها همچنان که بر ما به خاطر معرفتش کرم فرمودی، به قرب و نزدیکی او، بر ما لطف فرما، و دوستی اش و پیشی جستن - بدو - را به ما ارزانی کن، و ما را از کسانی قرار ده که تسلیم و گوش به فرمانش هستند، و (ما را از آنی گردان که) در هنگام یاد کردن او بر حضرتش و تمامی جانشینانش و خاندان برگزیده، صلوات و درود زیاد می فرستند. (همان کسانی که) از جانب تو دوازده نفر گردیدند، آن ستارگان درخشنده

و حجتهای بر همه بشر. خدایا در این روز به ما بهترین بخششهایت را ارزانی کن، تمامی درخواستهای ما را در این روز بر ما عطا فرما، همچنان که - در این روز گرانقدر - حسین علیه السلام را به جدش محمد صلی الله علیه و آله و سلم عطا کردی، و فطرس به گهواره اش پناه جست، پس ما بعد از او پناهندگان بر مزار اوئیم، و بر خاکش گواهی می دهیم (بدیدار قبرش می رویم)، و چشم انتظار بازگشتش می باشیم، آمین ای دارنده جهانیان.
[صفحه 121]
سپس بعد از این، دعای حضرت امام حسین علیه السلام را می خوانی. و این آخرین دعائی است که آن حضرت در روزی که مغلوب کافران گردیده بود، خواند.
[4] بارالها تو (دارای) جایگاه بلند هستی و بزرگ جبروت (دارای) جایگاه فرود آمدن با شدت و بزرگی (هستی)، بی نیاز از آفریدگان، با کبرائی گسترده، توانای بر آنچه بخواهی، نزدیک در رحمت، و راستگوی در وعده، با رحمتی وسیع و گشاده، نیکوی در بلا، نزدیک آنگاه که خوانده شوی، محیط بر آنچه آفریده ای، توبه پذیر هر کس که به سوی تو بازگشت نماید، توانای بر آنچه اراده کنی، درک کننده آنچه بجوئی، و شکر پذیری آنگاه که شکرگزاری شوی، ذکر و یاد پذیری آنگاه که یاد شوی. نیازمندانه ترا می خوانم، و فقیرانه به سوی تو زاری می کنم، و ترسان به سوی تو پناه می برم، و افسرده به سوی تو می گریم، و ناتوانانه از تو یاری و کمک می خواهم، و کفایت کننده بر تو توکل می نمایم، میان ما و قوممان (به حق) حکم فرما. پس ایشان ما را فریب دادند، و با ما مکر نمودند، و ما را خوار کردند، و به ما خیانت کردند، و ما را کشتند در حالی که ما خاندان پیامبرت و فرزند حبیب و دوستت محمد بن عبدالله بودیم، هان کسی که او را به رسالت برگزیدی، و بر وحی خود امینش داشتی. پس برای ما در کارمان فرج و گشایشی قرار ده، به رحمتت ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.
[صفحه 122]
سفارش به زیارت جناب مستطاب تقی صالح سید احمد بن سید هاشم بن سید حسن رشتی موسوی تاجر ساکن رشت ایده الله تقریبا در هفده سال قبل به نجف اشرف مشرف شد، و با عالم ربانی و فاضل صمدانی شیخ علی رشتی طاب ثراه... به منزل حقیر آمدند. چون برخاستند، شیخ به صلاح و سداد سید مرقوم اشاره کرد، و فرمود که قضیه عجیبه [ای وجود دارد] و در آن وقت مجال بیان نبود. پس از چند روزی [با او دوباره] ملاقات شد. فرمود که سید رفت و [آن] قضیه را با جمله ای از حالات سید نقل کرد. [من] از نشنیدن آنها از خود او بسیار تاسف خوردم. اگر چه مقام شیخ رحمه الله. اجل از آن بود که اندکی خلاف در نقل ایشان برود. و از

آن سال تا چند ماه قبل این مطلب در خاطر [من] بود، تا در ماه جمادی الاخر امسال از نجف اشرف برگشته بودم در کاظمین سید مذکور را ملاقات کردم که از سامرا مراجعت کرده، عازم عجم [ایران] بود.
[صفحه 123]
پس شرح حال او را چنان که شنیده بودم، [از او] پرسیدم و از آن جمله داستان مورد بحث را، همه را مطابق آن [چه شنیده بودم] نقل کرد. و آن قضیه چنان است که گفت: در سال هزار و دویست و هفتاد (1270 ه.ق) به منظور حج بیت الله الحرام از دارالمزار رشت به تبریز آمدم، و در خانه حاجی صفر علی تاجر تبریزی معروف منزل نمودم. چون قافله ای نبود، لذا حیران ماندم، تا آن که حاجی جبار جلودار سدهی اصفهانی برای شهر طربوزن بار برداشت. به تنهائی از او مرکبی کرایه کردم، و همراهش شدم. چون به منزل اول رسیدم، به تشویق حاجی صفر علی سه نفر دیگر نیز به من ملحق شدند. یکی حاجی ملا باقر تبریزی حجه فروش معروف علما و یکی حاجی سیدحسین تاجر تبریزی و دیگری حاج علی نامی که خدمت می کرد. پس به اتفاق روانه شدیم، تا این که به ارزنه الروم رسیدیم، و از آنجا عازم طربوزن گردیم. در یکی از منازل میان این دو شهر حاجی جبار جلودار به نزد ما آمد، و گفت: این منزلی که در پیش داریم مخوف است، قدری زود بار کنید، و به همراهی قافله باشید. چون در سایر منازل غالبا با فاصله از عقب قافله می رفتیم، پس ما هم تخمینا دو ساعت و نیم یا سه ساعت به صبح مانده به اتفاق حرکت کردیم. به اندازه نیم یا سه ربع فرسخ از منزل خود دور شده بودیم که هوا تاریک
[صفحه 124]
شد و برف شروع به باریدن کرد، بطوری که رفقا هر کدام سر خود را پوشانیدند و تند راندند. من نیز هر چه کردم که با آنها بروم ممکن نشد، تا این که آنها رفتند و من تنها ماندم. پس از اسب پیاده شدم، و در کنار راه نشستم در حالی که به شدت نگران بودم، چون حدود ششصد تومان برای مخارج راه همراه داشتم. بعد از تامل و فکر، بنا را بر این گذاشتم که در همین محل بمانم تا فجر طالع شود، بعد به آن منزلی که از آنجا بیرون آمدیم، مراجعت کنم، و از آنجا چند نفر نگهبان به همراه برداشته، به قافله ملحق شوم. در آن حال در مقابل خود باغی دیدم، که در آن باغ باغبانی بود که در دست بیلی داشت که به درختان می زد تا برف از آنها بریزد. پس پیش آمد و به مقدار فاصله کمی (از من) ایستاد و فرمود: تو کیستی؟ عرض کردم: رفقا رفتند و من ماندم. راه را هم نمی دانم. و گم کرده ام. به زبان فارسی فرمود: نافله بخوان تا راه را پیدا کنی. من مشغول (خواندن) نافله شدم، بعد از فراغ از تهجد باز آمد و فرمود: نرفتی؟ گفتم: والله راه را نمی دانم. فرمود:

[صفحه 125]
جامعه بخوان. من جامعه را حفظ نداشتم، و تاکنون هم حفظ ندارم با آنکه مکرر به زیارت عتبات مشرف شده ام. پس از جای برخاستم و جامعه را تماما از حفظ خواندم. باز نمایان شد و فرمود: نرفتی و (هنوز) هستی؟ بی اختیار گریه ام گرفت، و گفتم: (هنوز) هستم راه را نمی دانم. فرمود: (زیارت) عاشورا را بخوان. و عاشورا را نیز حفظ نداشتم و تاکنون هم (حفظ) ندارم. پس برخاستم و مشغول زیارت عاشورا شدم، و آنرا از حفظ خواندم تا آن که تمامی لعن و سلام و دعای علقمه را خواندم. دیدم باز آمد و فرمود: نرفتی و هستی؟ گفتم: نه تا صبح هستم. فرمود: من حالا ترا به قافله می رسانم. پس رفت و بر الاغی سوار شد و بیل خود را به دوش گرفت و آمد، و فرمود: به ردیف من بر الاغ من سوار شو. سوار شدم. پس عنان اسب خود را کشیدم، تمکین ننمود و حرکت نکرد. فرمود: جلو اسب را به من بده. (من جلو اسب را به او) دادم. پس بیل را به دوش چپ گذاشت و عنان اسب را به دست راست گرفت، و به راه افتاد. اسب در نهایت تمکین متابعت کرد. پس دست خود را بر زانوی من گذاشت و فرمود: شما چرا نافله نمی خوانید. نافله نافله نافله سه مرتبه فرمود. باز فرمود: شما چرا (زیارت) عاشورا را نمی خوانید. عاشورا عاشورا عاشورا سه مرتبه. و بعد فرمود: شما چرا (زیارت)
[صفحه 126]
جامعه نمی خوانید جامعه جامعه جامعه، در وقت طی مسافت به نحو استداره سیر می نمود، یک دفعه برگشت و فرمود: آن (ها) رفقای شما (هستند)، که در کنار نهر آبی فرود آمده اند، و مشغول وضو برای نماز صبح بودند. پس من از الاغ پائین آمدم. که سوار اسب خود شوم. ولی نتوانستم. پس آن جناب پیاده شد و بیل را در برف فرو کرد و مرا سوار کرد، و سر اسب را به سمت رفقا برگرداند. من در آن حال به فکر افتادم که این شخص کی بود که به زبان فارسی حرف می زد؟ و حال آن که زبانی جز ترکی و مذهبی غالبا جز عیسوی در آن حدود نبود، و چگونه به این سرعت مرا به رفقای خود رسانید؟ پس به عقب خود نظر کردم، اما احدی را ندیدم و از او آثاری پیدا ننمودم. پس به رفقای خود ملحق شدم. (برگرفته از نجم الثاقب اثر محدث نوری ص 342 تا 344 داستان هفتادم)
[صفحه 129]

و ما در اینجا بخاطر آسانی کار خوانندگان محترم زیارت عاشورا را نقل می کنیم: صالح بن عقبه و سیف بن عمیره گویند که: علقمه بن محمد حضرمی گوید: به حضرت ابا جعفر [امام باقر] علیه السلام عرض کردم: دعائی به من بیاموزید که آنرا در این روز [عاشورا] بخوانم، آنگاه که حضرتش را از نزدیک زیارت می کنم، و نیز دعائی [بیاموزید] که هر گاه حضرتش را از نزدیک زیارت نکردم، آنرا بخوانم. و از سرزمینهای دور و از خانه ام بدان [حضرتش را] زیارت نمایم، [و به سوی ایشان] اشاره کنم. گوید: پس حضرتش به من فرمود: ای علقمه هر گاه تو دو رکعت نماز خواندی، بعد به سوی حضرتش سلام کن. پس در هنگام اشاره به سوی حضرتش بعد از تکبیر این سخن را بگو: پس همانا اگر تو این سخن را گفتی، پس به تحقیق تو به همان چیزی (حضرتش را) خوانده ای که دیگر زائرانش از ملائکه

[صفحه 131]

می خوانند، و خدا برای تو یکصد هزار هزار درجه را می نویسد، و تو بسان کسانی خواهی بود که با حضرت حسین علیه السلام شهید شده اند، تا این که تو در درجات هایشان با آنها شریک خواهی بود. و سپس (این مقام را) جز در شهدائی که با حضرتش شهید شده اند، در دیگران نخواهی شناخت، و برایت ثواب زیارت تمامی پیامبران و تمامی رسولان و (ثواب) زیارت تمامی کسانی که از روز شهادت حضرتش علیه السلام، حضرت حسین علیه السلام را زیارت کرده اند، نوشته خواهد شد، که سلام بر او و بر اهل بیتش (باد). (می گوئی:) سلام بر تو ای ابا عبدالله، سلام بر تو ای فرزند رسول خدا، سلام بر تو ای فرزند امیر مومنان، و (ای) فرزند سرور جانشینان (الهی). سلام بر تو ای فرزند فاطمه برگزیده زنان جهانیان. سلام بر تو ای خون خدا و فرزند خون خدا، و (ای کسی که) مظلوم کشته شده و تقاص خونش گرفته نشده است. سلام بر تو و بر ارواحی (یا فرشتگان مقربی) که به درگهت آرمیده اند، از سوی من بر تمامی شما سلام خدا باد، (آنهم) برای همیشه (و) تا آن هنگام که من باقی هستم و شب و روز باقی است. ای ابا عبدالله، سوک و عزای تو چقدر بزرگ گردید، و مصیبت تو چقدر بر ما گران و عظیم آمد، و بر تمامی اهل اسلام (نیز به اینگونه شد)، و نیز مصیبت تو در آسمانها بر تمام اهل

[صفحه 133]

آسمانها بزرگ و گران (تلقی) شد. پس خدا امت و گروهی را لعنت کند که پایه های ظلم و جور را بر شما اهل بیت بنیان افکندند، و خدا قومی را

لعنت کند که شما را از مرتبت و جایگاهتان دور کردند، و شما را از مرتب هائی که خدا شما را بر آن داشته بود، برکنار نمودند. و خدای کسانی را لعنت کند که شما را کشتند، و خدا (کسانی را) را لعنت کند که با زمینه سازی های خود، راه را برای جنگ (دشمنان خدا) با شما باز کردند. من در برابر خدا و شما، از آنان بیزاری می جویم و همچنان از پیروان و تابعان و دوستان آنان نیز اظهار بیزاری می نمایم. ای ابا عبدالله من با هر که با شما در صلاح و سلامت است، در صلح و سلامتم، و با هر که با شما می جنگد، در مبارزه و جنگم، (و این مطلب) تا هنگام قیامت ادامه خواهد داشت. و خدا خاندان زیاد و خاندان مروان را لعنت کند، و خدا همه افراد بنی امیه را لعنت فرماید، و خدا فرزند مرجانه را لعنت نماید، و عمر بن سعد را خدا لعنت کند، و شمر را خدا لعنت فرماید، و خدا گروهی را که اسبان خود را برای مبارزه با شما زین کردند و بر دهان آنان لجام زدند و بر چهره خویش نقاب کشیدند، لعنت فرماید. پدر و مادرم فدای تو باد، براستی که سوک و عزای تو بر من سخت و بزرگ گردیده است. پس از خدائی که جایگاه ترا گرامی داشته، و مرا نیز به خاطر دوست داشتن شما گرامی داشته، خواهانم که انتقام گرفتن از خون تو را به همراهی امام
[صفحه 135]
یاری شده (حضرت ولی عصر) از خاندان محمد، که درود خدا بر او و خاندانش باد، نصیب فرماید. خدایا مرا در نزد خویش در دنیا و آخرت به خاطر (حضرت) حسین علیه السلام آبرومند فرما. ای ابا عبدالله من به خدا و پیامبرش، و امیر مومنان، و حضرت فاطمه، و امام حسن، و به شخص شما، به وسیله پذیرفتن ولایتت، و به وسیله بیزاری از کسی که بنیان ستم را برپا داشت و بر مبنای ظلم (بر شما) پایه های حکومت خود را بنا نهاد، و بر ستم و جور بر شما و شیعیانتان (حکومتش را) همچنان ادامه داد، به شما نزدیکی می جویم. از اینگونه افراد در برابر خدا و شما بیزاری می جویم. و به خدا و سپس به شما به وسیله دوستی و ولایت شما و دوست داشتن دوست شما تقرب می جویم. و با بیزاری از دشمنان شما و برپا کنندگان جنگ بر (علیه) شما، و با بیزاری از پیروانشان و دنبال روهایشان (به سوی خدا و سپس به سوی شما تقرب می جویم). من با هر که با شما در صلح و سلامت است در صلح و سلامتم، و با هر که با شما در حال جنگ است، در حال نبرد و ستیز می باشم. و دوستدار کسی هستم که دوست شما باشد، و دشمن هر کسی که با شما دشمنی کند. پس از خدائی که به وسیله شناساندن شما به من، مرا گرامی داشت و شناساندن دوستان شما و نیز بیزاری از دشمنان شما را نصیب من فرمود، خواهانم
[صفحه 137]
که در نزد شما در دنیا و آخرت قدم و جایگاه صدق و راستی را برایم ثابت

بدارد. و نیز از او خواهانم که مرا به جایگاه پسندیده ای که شما در نزد خدای دارید، برساند، و به علاوه از خدای متعال خواهانم که خونخواهی خون خودم (خون شما) را به همراهی پیشوای هدایت آشکار سخنگوی به حق (که) از خاندان شما می باشد، نصیب من فرماید. و از خدای متعال خواهانم که به حق شما و به حق مقامی که شما در نزد او دارید، مرا به خاطر سوگوار بودن بر شما برترین اجری را که در مصیبتی به مصیبت دیده ای عطا می فرماید، ارزانی نماید. آن مصیبتی که بس بزرگ بوده و سوگش در اسلام و در تمامی آسمانها و زمین نیز گران و بزرگ است. خدایا مرا در این موقعیتم از جمله کسانی قرار ده که از سوی تو به آنان درودها (توجه ها) و رحمت و آمرزشی می رسد. بار خدایا حیات مرا، حیات محمد و خاندان محمد قرار ده، و مرگم را (مانند) مردن محمد و خاندان محمد قرار ده. خدایا این روز (عاشورا) روزی است که بنی امیه آنرا جشن گرفتند، و نیز فرزند جگر خواره این روز را جشن گرفت، آن کسی که بر زبان تو و زبان پیامبرت - که درود خدا بر او و خاندانش باد - در هر جا و هر پایگاهی که پیامبرت - که درود خدا بر او و خاندانش باد - ایستاد، لعنت شده فرزند لعنت شده، خوانده شده است.
[صفحه 139]
خدایا ابا سفیان و معاویه و یزید بن معاویه را لعنت فرما، بر ایشان از جانب تو تا جاودانگی ابدیت، لعنت و نفرین باد. و این روز (عاشورا) روزی است که در آن خاندان زیاد و خاندان مروان به خاطر کشتنشان حسین را که درود خدا بر او باد، شادی کردند. الها پس لعنت و عذاب (دردناک) خودت را بر آنان، دو برابر فرما. بارالها من در این روز و در این موقعیتم و در طول زندگانیم به وسیله بیزاری جستن از آنان و لعنت نمودن بر ایشان، و به وسیله دوستی به پیامبرت و خاندان پیامبرت - که بر او و بر ایشان سلام باد -، به تو تقرب می جویم. پس می گوئی: خدایا اولین ستمگری را که در حق محمد و خاندان محمد بیدادگری نمود، و تا آخرین نفری که وی را در این ستمگری تبعیت کرد، لعنت فرما. الها جماعتی را که با (امام) حسین پیکار کردند، لعنت فرما، و نیز آن کسانی را که با گروه پیکار کننده برای کشتن حضرتش همراهی کردند، و بیعت نمودند، و پیروی کردند، (لعنت فرما). بار خدایا جملگی آنان را به لعن خود دچار و گرفتار فرما. (این را) صد مرتبه می گوئی، سپس می گوئی: سلام بر تو ای ابا عبدالله و بر ارواحی که بر درگهت آرمیده اند، از من بر تو، برای همیشه و مادامی که شب و روز باقی است، سلام خدا باد. و خدای متعال این زیارت را آخرین زیارت من از شما قرار ندهد. بر حسین و بر علی بن الحسین و بر فرزندان حسین و بر یاران حسین سلام باد.
[صفحه 141]

(این را) یکصد مرتبه می گوئی، سپس می گوئی: الها نخستین ستمگر بر خاندان پیامبر را به لعن مخصوص من مختص فرما، و این لعن را از اولین ستمگر شروع کن، و سپس دومین، و سومین، و چهارمین (ستمگر را لعنت فرما). بار خدایا در پنجمین مرتبه یزید را لعنت فرما، و عبیدالله بن زیاد، و فرزند مرجانه، و عمر بن سعد، و شمر، و خاندان ابوسفیان، و خاندان زیاد، و خاندان مروان را تا روز رستاخیز لعنت فرما. سپس به سجده می روی و می گوئی: خدایا بر تو سپاس باد (آن هم) سپاس سپاسگزارانی که بر اساس مصیبت های آنان سپاسگزاریت کرده اند. ستایش خدای را بر سوک و عزای بزرگم. الها شفاعت حسین را در روز ورود (به محشر) نصیبم فرما، و مرا در سخن و اعتقادم نسبت به (امام) حسین ثابت قدم بدار، و همچنین (مرا) نسبت به یاران حسین یعنی آن کسانی که خون خویش را در برابر حسین - که بر او درود باد - بذل نمودند، (ثابت قدم قرار ده). عقلمه گوید که حضرت ابا جعفر [امام باقر] علیه السلام فرمود: اگر بتوانی هر روز به این زیارت از خانه ات آن حضرت را زیارت کنی، این کار را انجام ده، که برای تو تمامی این ثوابها خواهد بود.
[صفحه 145]

محمد بن علی بن محمد بن حاتم نوفلی معروف به کرمانی ما را خبر داد، گفت: ابوالعباس احمد بن عیسی و شا بغدادی ما را خبر داد، گفت: احمد بن طاهر قمی ما را خبر داد، گفت: محمد بن بحر بن سهل شیبانی ما را خبر داد، گفت: احمد بن مسرور از سعد بن عبدالله قمی را خبر داد که [سعد بن عبدالله قمی] گفت: من به جمع آوری کتاب هائی که دارای پیچیدگی ها و مطالب دقیق علمی بودند، علاقه داشتم، و به درک حقائق درست دانش حریص بودم، و نسبت به حفظ موارد اشتباه و نامفهوم آنها، آزمند. و بر آنچه از مشکلات و دشواری های علمی دست می یافتم، به آسانی آنها را به کسی نمی گفتم. و در عین حال نسبت به مذهب امامیه تعصب داشتم، (و در این زمینه) شخصی ناآرام بودم، و از امنیت و آسایش دوری جسته، به ستیز و جدال (علمی) روی می آوردم و دنبال کینه ورزی و بد گفتن و بد شنیدن بودم. به صدای بلند فرقه های مخالف امامیه را نکوهش می کردم، و معایب پیشوایان آنها را آشکار می نمودم، و آبروی پیشروان آنها را می بردم. تا این که گرفتار یک شخصی شدم که از همه ستیزه جو تر
[صفحه 147]
و در خصومت و دشمنی پیگیر تر بود، و در بحث و مناظره زبردست تر، و در طرح سوال مبرز تر، و بر راه باطل پابرجا تر بود. (و سپس شرح بحث و مناظره خویش را با او بیان می کند تا آنجا که گوید:) من طوماری تهیه کرده بودم که در آن چهل و چند مسئله مشکل وجود داشت، که افراد از پاسخ آن ناتوان بودند. من آن سوالات را نگاشته بودم تا آنها را از بهترین همشهریانم احمد بن اسحاق مصاحب مولایم ابی محمد امام یازدهم علیه السلام بپرسم. او به منظور شرفیابی حضور امام علیه السلام از شهر قم به سوی سر من رای - سامرا - رهسپار شده بود. من هم بدنبالش بدان دیار کوچ کردم، و در یکی از منازل (بین راه) به او رسیدم. چون با هم دست دادیم، گفت: رسیدنت به من خیر است؟ گفتم: اولا مشتاق دیدار بودم، ثانیا بر حسب عادت قدیم سوالات (محرک من بود). گفت: ما در این مورد هم نظر هستیم، من هم از شدت اشتیاق دیدار مولایم ابی محمد (حسن عسکری علیه السلام) جگر سوخته ام و می خواهم مشکلاتی در تاویل و دشواری هائی در تنزیل (قرآن) را از حضرتش بپرسم. این رفاقت و همراهی ما بسیار با برکت و با میمنت است، زیرا به وسیله آن به ساحل دریائی خواهی رسید که شگفتی هایش تمام ناشدنی، و غرائبش نابود ناشدنی است، و او امام ماست. ما با هم وارد سر من رای - سامرا -

شدیم، و در خانه آقایمان رسیدیم، اجازه - ورود - خواستی، اجازه ورود برای ما صادر
[صفحه 149]
شد. بر شانه احمد بن اسحاق یک انبانی بود که آنرا نیز یک عبای طبری پنهان کرده بود، و در آن یکصد و شصت کیسه پول دینار و درهم (پول طلا و نقره) بود، و بر سر هر کیسه مهر صاحبش زده شده بود. سعد گوید: چون حضور مولای خود ابی محمد (حضرت عسکری علیه السلام) شرفیاب شدیم و پرتو نورانی روی مبارکش ما را فرا گرفت، به چیزی جز ماه شب چهاردهم مانند نبود، و بر زانوی راستش پسر بچه ای نشسته بود که در خلقت و منظر به ستاره مشتری می مانست. و یک خط فرقی میان دو گیسوان او در وسط سرش وجود داشت، که چون الفی میان دو واو می نمود. جلوی آن حضرت یک انارک طلائی بود که نقشهای شگفتش در میانه دانه های قیمتی که بر آن سوار شده بود، می درخشید، که آنرا یکی از روسا اهل بصره تقدیم حضرت کرده بود. در دست امام عسکری علیه السلام قلمی وجود داشت که چون می خواست با آن بر صفحه سپید (چیزی) بنگارد، آن پسربچه انگشتان حضرتش را می گرفت. لذا مولایمان آن انارک طلائی را جلویش می چرخانید و او را با آن سرگرم می کرد تا او را از نوشتن آنچه مورد نظر مبارکش بود، باز ندارد. ما به آن حضرت سلام کردیم، ایشان جواب ملاطفت آمیزی داد و اشاره فرمود که بنشینیم. چون از نوشتن صفحه سپیدی که در دست داشت فارغ شد، احمد بن اسحاق انبانش را از زیر عبایش بیرون آورد و خدمت حضرتش نهاد. امام بدان پسربچه نگاه کرد و فرمود:
[صفحه 151]
ای پسرم مهر را از هدایا شیعیان و دوستانت بردار. عرض کرد: ای مولای من آیا رواست دست پاکی را به هدایای نجس و اموال ناپاکی که حلال و حرامش درهم آمیخته است، دراز کنم؟ پس مولایم علیه السلام فرمود: ای پسر اسحاق آنچه در میان انبانست بیرون بریز، تا حلال را از حرام جدا کند. اول کیسه ای که احمد از انبان در آورد، آن پسربچه فرمود: این کیسه از آن فلانی فرزند فلانی است که در فلان محله قم ساکن است، و در آن (کیسه) شصت و دو اشرفی وجود دارد. چهل و پنج اشرفیش بهای یک حجره می باشد که صاحبش آنرا از پدر خود ارث برده، و چهارده دینارش بهای نه)9(جامه است که فروخته، و سه دینارش پول اجازه دکانهاست. پس مولایمان علیه السلام فرمود: ای پسرم راست گفتی. اکنون این مرد را راهنمائی کن که کدامش حرامست؟ پس حضرتش علیه السلام فرمود: در میان اینها وارسی کن که این اشرفی وجود دارد که سکه ری خورده و تاریخ فلان سال را دارد و نقش یک روی آن پاک شده، و یک قطعه طلای

آملی وجود دارد به وزن چهار اشرفی. علت حرام بودنش آنست که صاحب اشرفی ها در فلان ماه از
[صفحه 153]
فلان سال یک من و یک چهارک ریسمان به همسایه اش داده است، و مدتی گذشته و آن ریسمان به دزدی رفته است و آن همسایه به صاحبش گزارش داده که (ریسمان) دزدیده شده است، ولی صاحب ریسمان سخن او را رد کرده، و دروغ انگاشته است، و به عوض آن ریسمان یک و نیم (5/1) من ریسمان باریک تر از او دریافت کرده است، و از آن جامه ای بافته است، که این اشرفی و آن نیمه اش بهای آن می باشد. چون سر کیسه را باز کرد، در میان آن نوشته ای بود که نام صاحب آن اشرفی ها و مقدارش در داخل آن وجود داشت. و آن اشرفی ها با آن تکه اشرفی به همان نشانه (بیان شده) بیرون آمد. سپس کیسه دیگری را در آورد، و آن کودک علیه السلام فرمود: این کیسه از آن فلانی فرزند فلانی از فلان محله قم می باشد، که در آن پنجاه اشرفی وجود دارد، و دست زدن بدان بر ما روا نیست. گفت: برای چه این چنین است؟ فرمود: برای آنکه این پولها بهای گندمی است که صاحبش بر زارع خود در تقسیم آن ستم کرده است. زیرا سهم خود را باکیل تمام برداشته، و سهم زارع را باکیل ناتمام داده است. پس مولایمان علیه السلام فرمود: ای پسرم راست گفتی. سپس فرمود:
[صفحه 155]
ای احمد بن اسحاق همگی را جمع کن تا این که به صاحبشان برگردانی، یا این که سفارشی کنی که به صاحبانشان برگردانیده شود. و ما نیازی به هیچکدام آنها نداریم. و (اما) جامه آن پیرزن را بیاور. احمد گوید: آن جامه در جامه دانی بود که من فراموشش کرده بودم. چون احمد بن اسحاق برگشت تا آن جامه را بیاورد مولایم ابومحمد (امام عسکری علیه السلام) به من نظر کرد و فرمود: برای چه آمدی؟ عرض کردم: احمد بن اسحاق مرا به دیدار مولایمان تشویق کرد. فرمود: آن مسائلی که می خواستی بپرسی چه شد؟ عرض کردم: ای مولایم به حال خود باقی است. فرمود: از نور چشمم در باره آنها سوال کن. و به سوی آن کودک اشاره فرمود: و آن کودک به او (سعد) گفت: هر چه خواهی بپرس. (تا آنجا که گوید) عرض کردم: ای فرزند رسول خدا مرا از تاویل کهیعص خبر ده. فرمود: این حروف (رمز)، از اخبار غیبی است که خدا بنده اش زکریا را بدان آگاه ساخت، و سپس آنرا برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرمود. و شرحش این است که: زکریا علیه السلام از
[صفحه 157]
خدای خود درخواست کرد که به او نامهای پنج تن را بیاموزد. پس جبرئیل

بر او فرود آمد، و آنها را به وی آموخت. زکریا چون محمد و علی و فاطمه و حسن (علیهم السلام) را یاد می کرد، ناراحتی اش برطرف می شد، و گرفتاریش از میان می رفت. ولی چون حسین علیه السلام را یاد می کرد، گریه گلویش را می گرفت و مبهوت می گردید. یک روز عرض کرد: ای معبود من، مرا چه می شود که چون چهار نفر از ایشان - که درود بر همگی آنها باد - را یاد می کنم، به یاد آنان از غمهای خود آرام می گیرم، ولی چون حسین علیه السلام را یاد می کنم، از چشمم اشک می ریزد و ناله ام بلند می شود. پس خدای بلند مرتبه، او را از داستانش خبر داد. پس فرمود: کهیعص، که کاف نام کربلا است، و ها هلاک عترت است، و یا یزید می باشد، که بر او لعنت باد، که او بر حسین (علیه السلام) ستم می کند، و عین عطش او (عطش حسین علیه السلام) است، و صاد صبر او است. چون زکریا این مطلب را شنید، نالان و غمگین گردید، و تا سه روز از مسجد خود بیرون نیامد، و به مردم اجازه نداد تا در آنجا نزدش روند، و شروع به گریه کرد، و ناله سر داد. و این عبارت نوحه خوانی اوست: ای معبود من، آیا بهترین آفریده خود را به واسطه فرزند شدل سوخته خواهی فرمود؟ (ای اله من) آیا بلای این مصیبت را بر آستانش فرود می آوری؟

[صفحه 159]

ای معبود من، آیا لباس این مصیبت را بر تن علی و فاطمه (علیهما السلام) خواهی پوشاند؟ ای اله من، آیا گرفتاری این فاجعه را در محیط زندگانی آنها وارد می کنی؟ سپس همچنان گفت: خدایا فرزندی به من روزی فرما که در پیری چشمم بدو روشن شود، و او را وارث و جانشین من کنی، و مقام او را نسبت به من چون مقام حسین علیه السلام قرار ده، و چون او را به من دادی، مرا فریفته دوستی او فرما، و به غم شهادت او گرفتارم کن، همچنان که حبیبت محمد - که درود خدا بر او و خاندانش باد - را به غم فرزندش گرفتار می کنی. پس خداوند یحیی علیه السلام را به او ارزانی فرمود، و او را به غم شهادت وی گرفتار کرد. و دوره حمل یحیی شش ماه بود، و دوره حمل حضرت حسین علیه السلام نیز بسان او بود،... (تا انتهای حدیث).

[صفحه 161]

انحصار امامت دو برادر

گروهی از تلعکبری، از احمد بن علی، از اسدی، از سعد، از احمد بن اسحاق که خدا او را رحمت کند، نقل کرده اند: که همانا یکی از اصحاب ما نزد او رفت و گفت: که همانا جعفر بن علی برای او کتابی نوشته، و در آن خود را معرفی کرده و بدو گفته است که او قیم بعد از پدرش می باشد، و همانا در نزد او آنچه از دانش حلال و حرام که او بدان نیازمند باشد، وجود دارد، و دیگر دانشها تمامی نزد اوست. احمد بن اسحاق گفت: پس هنگامی که نوشته را خواندم، نامه ای برای صاحب الزمان علیه السلام نگاشتم و نوشته جعفر را هم در لای آن نامه نهادم. پس این جواب برایم بیرون آمد: بنام آن که همه در او شیدایند که بخشنده و مهربان است، نوشته ات که خدا ترا زنده بدارد، به من رسید، و نیز نوشته ای را که در لای آن نهاده بودی (دریافت کردم). و به تمامی اختلافات الفاظ و تکرار اشتباهاتش آگاه گشتم. و اگر تو دوباره
[صفحه 163]
آنرا بخوانی به برخی از آنچه که من آگاه گردیدم، تو نیز آگاه خواهی شد. و ستایش از آن خدای دارنده جهانیان است، ستایشی که در احسانش به سوی ما و فضلش بر ما انبازی وجود ندارد. (تا آنجا که حضرتش مرقوم فرمودند) خدا حق را برای اهلش حفظ فرموده، و آن را در جایگاهش قرار داده است، و به تحقیق خدای عز و جل خودداری فرموده که امامت را در دو برادر بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام قرار دهد. و هر گاه خدا به ما در سخن اجازت فرماید، حق آشکار می شود، و باطل و کثری درهم می شکند، و بر شما (حق) آشکار می گردد. و در کفایت کارها، و زیبائی آفرینش و ولایت به خدا رغبت دارم که خدا ما را بس است و چه نیکو وکیلی می باشد. و درود و توجه خدا بر محمد و خاندان محمد باد.
[صفحه 165]

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی (ره) ما را خبر داد: و گفت من با جمعی که علی بن عیسی قصری نیز با آنها بود، در خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح قدس الله روحه بودیم. مردی به او رو کرد و گفت: من می خواهم از شما چیزی بپرسم. فرمود: بپرس هر چه می خواهی. آن مرد گفت: به من بگو آیا حسین بن علی (علیهما السلام) ولی خدا بود؟ گفت: آری. آن مرد گفت: آیا قاتل حسین بن علی (علیهما السلام) دشمن خدا بود؟ گفت: آری. آن مرد گفت: آیا رواست که خدای بزرگ و بلند مرتبه دشمن خود را بر دوست خود چیره گرداند؟ ابوالقاسم حسین بن روح [نوبختی] به او گفت: آنچه من به تو می گویم، بفهم ابدان: همانا خدای بزرگ و بلند مرتبه مردم را به گونه مشاهده با دیدگان طرف خطاب نمی سازد، و رو در روی با آنان با ایشان سخن نمی گوید. ولی (خدای) بلند مرتبه است جلالت و بزرگیش، برای ایشان رسولانی از جنس خودشان و همتایشان در خلق، بشرهائی را به سویشان برانگیخت، که مانند آنها بشر
[صفحه 167]
بودند. و اگر رسولانی غیر از جنس بشر و به صورت دیگر برای آنها می فرستاد، (مردم) از او می گریختند و (چیزی را) از او نمی پذیرفتند. چون فرستادگان خدا نزد ایشان آمدند، در حالی که از جنس خودشان بودند، و غذا می خوردند، و در بازارها می گردیدند، باز هم گفتند: شما بسان ما بشر می باشید، و از شما نمی پذیریم تا این که معجزه ای بیاورید، که ما از آوردن آن ناتوان باشیم، و بدانیم که شما از میان ما اختصاص به رسالت خدا دارید، (زیرا) کاری انجام می دهید که ما از آن ناتوانیم. و خدا برای آنها معجزاتی قرار داد که بشر از (آوردن) آنها ناتوان است. یکی از ایشان پس از تبلیغ و دعوت (به خدا) طوفان را آورد، و همه طغیانگران و سرکشان و سرباز زنندگان غرق شدند. و یکی از ایشان در آتش انداخته شد، و آتش (برایش) سرد و سلامت و آسایش گردید. و یکی از ایشان کسی بود که از میان سنگ خارا، ماده شتری را برون آورد، و از پستانش شیر را روان کرد. و یکی از ایشان فردی بود که (خدا) برایش دریا شکافت و از (میان) سنگ، چشمه ها برای او روان کرد، و عصای خشک او را برایش اژدهائی کرد، که افسون آنها را بلعید. و یکی از ایشان شخصی بود که کور و مبتلای به برص را بهبود بخشید، و به اجازه خدا مرده را زنده کرد، و بدانچه که می خوردند و در خانه های خویش می اندوختند، بدانان خبر
[صفحه 169]

می داد. و یکی از ایشان فردی بود که برایش ماه بشکافت، و چهار پایانی چون شتر و گرگ و... با او سخن گفتند. چون (پیامبران) این کارها را انجام دادند که خلق از کار ایشان و آوردن مثل آن ناتوان بودند، و نتوانستند بسان آنها را بیاورند، از تقدیر خدای عز و جل و لطفی که به بندگانش دارد و حکمتی که (در کارهایش وجود دارد)، این بود که: پیغمبران خویش را با این قدرت و معجزاتی که دارند، گاهی آنان را چیره و غالب قرار دهد، و گاهی شکست خورده و مغلوب، گاهی قاهر باشند، و گاهی مقهور. که اگر خدا آنها را در همه حال غالب و چیره قرار می داد، و آنان گرفتاری نمی داشتند و خواری نمی دیدند، مردم آنان را معبودهائی جز خدا قرار می دادند، و فضیلت صبرشان بر بلا و محنت و امتحان شناخته نمی شد. ولی خدای عز و جل احوال آنها را در این زمینه چون دیگران قرار داد، تا در حال محنت و گرفتاری شکیبائی ورزند، و در حال عافیت و چیرگی بر دشمن شکر کنند، و در هر حال فروتن باشند، و گردن فرازی و تکبر نورزند، و مردم بدانند که آنها نیز معبود< دارند که او آفریننده و مدبر آنهاست، و او را بپرستند، و از فرستادگانش فرمان برند، و حجت خدا در باره کسانی که نسبت بدیشان از حد (بندگی) تجاوز می کنند، ثابت گردد. (و نیز) در باره کسانی که نسبت بدیشان ادعای پروردگاری می کنند، و یا سرپیچی کرده و یا مخالفت می ورزند، و عصیانگری می کنند، و
[صفحه 171]
منکر دستوراتی می شوند که فرستادگان و پیامبران (خدا) علیهم السلام آورده اند (بر آنان حجت خدا تمام شود). تا این که هر که نابود می شود از روی بینه و روشنی نابود شود، و هر که زنده (و هدایت) می شود از روی بینه و روشنی زنده (و هدایت) گردد. محمد بن ابراهیم بن اسحاق گفت: فردا دوباره خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رفتم در حالی که با خود می گفتم: آیا آنچه را که دیروز برای ما گفت از پیش خود بیان می داشت؟ که بدون پرسش به من رو کرد و گفت: ای محمد بن ابراهیم اگر از آسمان پرتاب شوم، و مرا پرندگان بربایند، و باد مرا در دره عمیقی بیفکند، برای من دوست داشتنی تر است از این که در دین خدا بنظر خودم یا از پیش خود چیزی بگویم، بلکه این گفتار من [بر گرفته] از اصل است، و از حضرت حجت - که درود و سلام خدا بر او باد - شنیده شده است.
[صفحه 173]

شرافت تربت

و [سائل] از خاک تربت قبر مطهر [حضرت ابا عبدالله علیه السلام] پرسید: که با مرده در قبرش آنرا قرار دهند، آیا این کار مجاز است یا خیر؟ پس حضرتش علیه السلام پاسخ فرمود: با مرده در قبرش قرار داده شود و اگر خدا بخواهد ضمیمه به بندهایش شود. و باز پرسید و گفت که: از حضرت صادق علیه السلام برای ما روایت شده است که: همانا بر کفن ازار فرزندش نوشت که همانا: اسماعیل شهادت می دهد که مبعودی جز الله وجود ندارد. آیا مجاز است که ما آنرا با خاک تربت قبر [مطهر] بنویسیم؟ یا (این که باید) یا غیر آن (بنویسیم)؟ پس حضرتش علیه السلام پاسخ فرمود: آری این کار مجاز است. و باز پرسید: آیا بر مرد مجاز است که با [تسبیح] از خاک تربت قبر [مطهر] تسبیح بفرستد، و آیا در این کار فضیلتی وجود دارد؟ پس حضرتش علیه السلام پاسخ فرمود:
[صفحه 175]
مرد با آن تسبیح بفرستد و هیچ تسبیحی برتر از آن نیست. و از فضیلت اینگونه تسبیحها این است که: اگر فرد از گفتن ذکر و سبحان الله فراموش کند، و تنها تسبیح را بگرداند، برایش (ثواب) ذکر گفتن و سبحان الله فرستادن نوشته می شود. و باز پرسید: آیا سجده بر روی مهر از خاک تربت قبر [مطهر جایز است] و آیا در این کار فضیلتی وجود دارد؟ پس حضرتش علیه السلام پاسخ فرمود: این کار جایز است، و در این عمل فضیلت و برتری وجود دارد.
[صفحه 177]

شفاء با تربت

شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب البلد الامین گفته است: از حضرت مهدی صلی الله علیه و سلم روایت شده است که: هر کس این دعا را در ظرف تازه ای با تربت حسین علیه السلام بنویسد و آنرا بشوید و بنوشدش، از مرض خود شفا می یابد. بنام آن که همه در او شیدایند، بخشنده بخشایشگر. بنام آن که همه در او شیدایند، (که آن) دوا است. و ستایش برای آن که همه در او شیدایند، (که آن) شفا و راحتی است. و نیست الهی جز آن که همه در او شیدایند، (که او) کفایت کردنی است، او شفا دهنده است، و او کفایت کننده است، سختی را به دارنده مردمان به شفا ببر، که مریضی آنرا نگاه ندارد، و صلوات و توجه خدا بر محمد و خاندان نجیب او باد. و به خط سید زین الدین علی بن حسین حسینی دیدم که این دعا را به مردی (نسبت داده است) که در حائز (کربلا) مجاوره بوده - که بر مشرف آنجا سلام باد - (از) مهدی سلام الله علیه در خواب خود، بدو بیاموخت در حالی که به مرضی مبتلا بود، و در نتیجه به
[صفحه 179]
سوی قائم - که خدا فرجش را بزودی برساند - شکایت برد. در نتیجه - حضرتش - به نوتن این دعا (بر ظرفی) و شستن آن و آشامیدنش فرمان داد. پس - او - آن کار را انجام داد و از آن حالت شفا یافت.
[صفحه 181]

سید حیدر کاظمی که - خدا او را یاری فرماید - از بزرگان شاگران استاد محقق [شیخ مرتضی] انصاری و یکی از اعیان پروا پیشه شهر کاظمین بود - که خدا خاک او را پاک گرداند - در نامه اش به من نوشت: داستان دیگری که برایم اتفاق افتاد، (این است) که من سالیانی پیش، از برخی افراد دین باور و ثقه شنیده بودم که، مردی از بازرگانان بغداد را برایم توصیف می کردند که او آقایمان امام منتظر - حضرت مهدی - سلام الله علیه را دیدار نموده است، و من آن بازرگان را می شناختم و میان من و او دوستی - پیشین - وجود داشت، و او فردی مورد اعتماد و عادل بود، و در پرداخت حقوق مالی - واجب - معروف بود، من دلم می خواست که آن داستانی که در باره او شنیده بودم، از خودش بپرسم. چرا که او داستان خود را پنهان می داشت و جز به برخی خواص، به دیگری نمی گفت. زیرا نمی خواست که داستان پخش شود. چون از مشهور شدن می ترسید. که در نتیجه، منکران ولادت و غیبت حضرت مهدی - علیه السلام - او را به تمسخر می گرفتن، و یا
[صفحه 183]
این که نا خبران و نادانان فخر و پاکی نفس را بدو نسبت می دادند، از این رو تا زمانی که آن مرد زنده است من نمی خواهم نامش را به صراحت بیان کنم، چون می ترسم خوشش نیاید. [از اتفاقات شگفت این که هنگامی که به نوشتن این رساله مشغول شدم، مصادف ایام زیارتی مخصوصه شد. لذا از سامرا خارج شدم، و چون وارد شهر کاظمین علیهما السلام شدم، بر جناب ایشان وارد شدم، و از این داستان پرسیدم و او به این حکایت مرا آگاه کرد و خبر داد. [من در طول این مدت علاقه داشتم که آن داستان را به گستردگی از او بشنوم، تا این که روزی بر تشییع جنازه فردی از اهل بغداد حاضر شدم، که در اواسط شعبان امسال - سال هزار و سیصد و دو هجری، 1302 ه.ق - بود که در حضور دو امام آقایمان حضرت موسی بن جعفر و آقایمان حضرت محمد بن علی الجواد سلام الله علیهما تشییع می شد، و آن فرد یاد شده در میان مشایعت کنندگان بود، پس بدو گفتم که خبر داستان او به من رسیده است. و از او دعوت کردم و در رواق شریف در کنار درب مشبک که به حرم مولایمان حضرت جواد علیه السلام باز می شود، نشستیم، و او را وادار کردم که داستان را برایم نقل کند، - و او برایم نقل کرد - که این ها محتوی سخنان اوست:
[صفحه 185]
در یکی از سالهای عمرم، مقداری از مال امام علیه السلام در ذمه من بود.

از این رو برای پرداخت آن به بزرگان از علما ساکن در نجف اشرف بدانجا رهسپار شدم، و نیز طلبی هم از تجار آن شهر داشتم. پس در یکی از ایام زیارتهای مخصوصه امیر مومنان علیه السلام به آنجا رفتم، و به مقداری که می توانستم از دیون خویش را به علمای اعلام متعددی که وجود داشتند و از طرف امام علیه السلام سهم را می گرفتند، مقداری پرداخت کردم، اما تصفیه حساب کامل برایم ممکن نشد، و به بیست تومان آن بر ذمه ام باقی ماند. تصمیم گرفتم که این مقدار را به یکی از علمای ساکن در شهر کاظمین بپردازم. چون به بغداد بازگشتم، تصمیم گرفتم که دین خویش را زود بپردازم، اما در نزدم از پول نقد چیزی نبود. پس در روز پنجشنبه به زیارت دو امام بزرگوار - حضرت موسی بن جعفر و حضرت جواد علیهما السلام - رهسپار شدم، و پس از زیارت بر جناب مجتهد - که توفیقاتش پیوسته باد - وارد شدم، و به ایشان گفتم که: از مال امام علیه السلام مقداری بر ذمه من وجود دارد، و از ایشان درخواست کردم که این مقدار را به تدریج بپردازم. و در اواخر روز به سوی بغداد برگشتم، چون ماندن برایم امکان نداشت، زیرا کار مهمی - در بغداد - داشتم. پس پیاده به سوی بغداد حرکت کردم، زیرا دیگر پور کرایه مرکب را نداشتم. هنگامی که نصف بیشتر راه را رفته بودم، آقای با جلالت و هیبتی
[صفحه 187]
را دیدم که به سوی شهر کاظمین علیهما السلام عازم است. به او سلام کردم. ایشان جواب سلام مرا داد. و به من فرمود: ای فلانی - و نامم را ذکر کرد - چرا در این شب با شرافت، شب جمعه در شهر کاظمین نماندی؟ عرض کردم: ای آقایمان کار مهمی داشتم که مرا از ماندن بازداشت. فرمود: اگر خدا بخواهد فردا به دنبال آن کار مهمت برو. با سخنش دلم آرام گرفت، و به پیروی از فرمانش با او بازگشتم، و همراهش در کنار نهر جاری ای که درختان با طراوت و سر سبزی بر آنجا سایه افکنده بود، به راه افتادم. آن درختان بر بالای سر ما سایه افکنده بودند. و هوا بسیار با طراوت بود. من اصلا به فکر اینها نبودم. - ناگاه - به نظرم رسید که این سید بزرگوار در حالی که مرا نمی شناخت، من را به اسم صدا کرد؟ سپس پیش خود گفتم: شاید او مرا می شناسد و من (قیافه) او را از یاد برده ام. سپس پیش خود گفتم: شاید این سید، مقداری از سهم سادات را می خواهد؟ و علاقه مند شدم که مقداری از مال امام علیه السلام را که در نزدم بود، بدو بدهم. پس به او گفتم: ای آقای ما مقداری از حق شما نزد من مانده است، ولی من درباره آن به جناب شیخ فلانی مراجعه کردم که به اجازه او حق شما را بپردازم - و منظورم سهم سادات بود - پس به روی من تبسمی فرمود و گفت:
[صفحه 189]

آری به تحقیق برخی از حق ما به وکلای ما در نجف اشرف پرداختی. بر زبانم جاری شد که همانا به او گفتم: آیا آنچه پرداختم مورد قبول است؟ فرمود: آری. سپس به ذهنم رسید که این سید به علمای بزرگ می گوید: وکلای ما، و این مطلب بر من بزرگ آمد. سپس گفتم: بله علما وکلای در گرفتن حقوق سادات هستند، و غفلت مرا گرفت. سپس گفتم: ای آقای ما مرثیه خوان های عزای امام حسین علیه السلام حدیثی را می خوانند که: مردی در خواب کجاوه ای را میان زمین و آسمان دید، درباره ساکنان آن سوال کرد. بدو گفته شد: فاطمه زهرا و خدیجه کبری می باشند، پس گفت: آیا (اینان) به کجا می روند؟ به او گفته شد: در این شب که شب جمعه است به زیارت حسین علیه السلام می روند. و او نوشته هائی را دید که از آن کجاوه بیرون می ریخت، که در آنها نوشته بود: امان از آتش برای زائران حسین علیه السلام در شب جمعه می باشد. آیا این حدیث درست است؟ حضرتش علیه السلام فرمود: آری، زیارت حسین علیه السلام در شب جمعه امان از آتش در روز قیامت می باشد.
[صفحه 191]
گوید: من مدت کمی قبل از این واقعه به زیارت مولایمان حضرت رضا علیه السلام شرفیاب شده بودم، بدیشان عرض کردم: ای آقای ما، من به تحقیق حضرت رضا علی بن موسی علیهما السلام را زیارت کرده ام، و به من گفته اند که: حضرتش برای زائرانش بهشت را تضمین فرموده است. آیا این صحیح است؟ پس حضرتش علیه السلام فرمودند: ایشان امام ضامن می باشند. پس گفتم: آیا زیارت من پذیرفته شده است؟ حضرتش فرمود: آری، پذیرفته شده است. در راه زیارت همراه من مرد متدینی از کسبه بود، و با من هم صحبت بود، و در خرج هم با یکدیگر شریک بودیم. پس بدیشان عرض کردم: ای آقای ما آیا فلانی که در زیارت همراه من بود، زیارتش پذیرفته شده است؟ فرمود: آری بنده صالح فلانی فرزند فلانی زیارتش پذیرفته شده است. سپس نام گروهی از کسبه بغداد را بردم که در این زیارت همراه ما بودند، و گفتم: همانا فلانی و فلانی و نامهایشان را بیان داشتم، ایشان با ما بودند، آیا زیارتشان پذیرفته شده است؟ حضرتش علیه السلام روی مبارک را به طرف دیگر برگردانیدند و از جواب خودداری فرمودند. پس من به خود آمدم و آنرا بزرگ داشتم و از پرسش دست برداشتم. پس همچنان در آن راهی که بیان داشتم با حضرتش راه می رفتم، تا این که وارد صحن شریف شدیم. سپس از درب معروف به باب
[صفحه 193]
المراد وارد حرم مقدس گشتیم. پس بر درب رواق توقف نفرمود و چیزی هم بیان نکرد، تا این که بر درب داخل حرم - کنار ضریح مقدس - در طرف

پای امام موسی علیه السلام ایستاد، و من نیز در کنار ایشان ایستادم. و بدیشان عرض کردم: ای آقای ما (زیارتی را) بخوانید تا من نیز با شما بخوانم. پس فرمود: سلام بر تو ای رسول خدا، سلام بر تو ای امیر مومنان، و همچنان معصومان را نام برد تا این که به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رسید. سپس روی مبارکش را به طرف من نمود، و رحال تبسم صبر کرد و فرمود: تو هر گاه در سلام به امام عسکری برسی چه می گوئی؟ عرض کردم: می گویم: سلام بر تو ای حجت خدا، ای صاحب الزمان. گوید: پس داخل حرم - کنار ضریح مقدس - شد. و در کنار قبر امام موسی علیه السلام توقف فرمود، در حالی که قبله میان دو شانه اش بود. من نیز در کنارش ایستادم، و عرض کردم: ای آقای ما زیارت بفرما تا من نیز با حضرتت زیارت کنم. پس حضرتش علیه السلام شروع به زیارت امین الله فرمود - که زیارت جامعه معروفه می باشد -، و بدان حضرتش را زیارت کرد. من نیز با او همراهی کردم. سپس مولایمان حضرت جواد علیه السلام را زیارت فرمود، و داخل قبه دوم گردید که گنبد حضرت محمد بن علی علیهما السلام است، و برای نماز ایستاد، و من نیز در کنارش ایستادم. اما به خاطر احترام حضرتش قدری عقب تر ایستادم و در نماز زیارت وارد شدم. پس به نظرم رسید که ای کاش از ایشان درخواست کنم امشب را نزد ما بخوابد، تا این که من به خدمت و مهمان نوازیش قیام کنم،

[صفحه 195]

و چشم خود را به طرفش گردانیدم، در حالی که او در کنار من قدری جلوتر ایستاده بود، دیگر ندیدمش. پس نمازم را کوتاه کردم، و برخاستم، و به صورت نمازگزاران نگاه کردم، شاید به خدمتش برسم. و جائی در داخل حرم و رواق ها باقی نماند که من آنجاها را نگردم، ولی اثری از او مشاهده ننمودم. سپس به خود آمدم و بر ناآگاهی خویش تاسف خوردم، که چقدر کرامت و نشانه از او دیدم:

[1] پیروی کردن من از او با وصف داشتن کار مهمی در بغداد.

[2] بردن نام من در حالی که او را ندیده بودم و نمی شناختمش.

[3] این که در قلبم خطور نمود که از حق امام علیه السلام چیزی بدو بدهم، و یادآور شدم که به فلان مجتهد مراجعه کرده ام که به اجازه او به سادات بدهم، و این که خود بدون مقدمه فرمود: آری برخی از حق ما را به وکلای ما در نجف اشرف دادی.

[4] سپس یادم آمد که همراهش در کنار رودی که در زیر درختان لیموئی، که در بالای سر ما آویزان بود راه رفتیم، و کدام راه بغداد است که در حال حاضر درختان لیمو دارد.

[5] و نیز یادم آمد که نام همراهم در زیارت حضرت رضا را به اسم برد، و

فرمود بنده صالح.
[6] و نیز به پذیرفته شدن زیارت او و زیارت من بشارت داد.
[7] و سپس از جواب دادن درباره گروهی از بازاریان بغداد خودداری فرمود که در زیارت همراه ما بودند، و من از بد کرداری آنان آگاه بودم، با این که او از اهالی بغداد نبود و از حالات آنان هم آگاهی نداشت. مگر این که از اهل بیت نبوت و ولایت باشد، و به غیب از ورای پرده ای نازک بنگرد.
[8] و من
[صفحه 197]
از موقع درخواست اذن دخول فهمیدم و یقین کردم که او حضرت مهدی علیه السلام است، زیرا هنگامی که به اهل عصمت سلام می داد وقتی به آقایمان امام عسکری رسید، به من توجه فرمود، و به من گفت: تو وقتی به اینجا (ی زیارت) که می رسی چه عرض می کنی؟ عرض کردم: می گویم: سالم بر تو ای حجت خدا ای صاحب الزمان، ایشان لبخندی زد و وارد روضه مقدس شد.
[9] و سپس پنهان شدنش از من در حالی که او در نماز زیارت بود، و چون تصمیم گرفتم که در این شب به خدمت و مهمان نوازیش قیام کنم، از دیده من غائب گردید. و دیگر چیزها که باعث شد من یقین کنم که او امام دوازدهم می باشد، که درود و توجه خدا بر او و پدران پاک اش باد، و ستایش از آن خدای دارنده جهانیان است. (تا انتهای مطلب) [جنه الماوی، محدث نوری، داستان پنجاه و نهم] مرحوم محدث نوری در کتاب نجم الثاقب خود در ادامه داستان حاج علی بغدادی که آنرا مفصلتر از جنه الماوی نقل کرده می گوید اما خبری که در زیارت ابی عبدالله علیه السلام در شب جمعه وارد شسده، به نحوی که (او) درباره صحت آن سوال کرد، حدیثی است که: شیخ محمد بن المشهدی در مزار کبیر خود از اعمش نقل کرده است، که گوید: من در کوفه منزل کرده بودم. همسایه ای داشتیم که بسیاری اوقات با او می نشستم. شب جمعه ای بود به او گفتم: درباره
[صفحه 199]
زیارت حسین علیه السلام نظرت چیست؟ به من گفت: (این کار) بدعت است، و هر بدعتی گمراهی است، و هر (باعث) گمراهی در آتش است: من در حالی که شدیدا غضبناک شده بودم، از نزد او برخاستم، و با خود گفتم که چون سحر شود نزد او می آیم، و از فضایل امیر المومنین (حسین) علیه السلام برای او نقل می کنم تا چشمش (از حزن و اندوه و غم) گرم شود، پس نزد او رفتم و در خانه او را کوبیدم. از پشت در آوازی بلند شد: که او از اول شب قصد زیارت کرده است. پس به شتاب بیرون رفتم، و به کربلا آمدم ناگاه آن شیخ را دیدم که سر بر سجده نهاده، و آثار ملالتی هم از طول رکوع و سجده در او ظاهر نبود. پس به او گفتم: تو

دیروز می گفتی زیارت بدعت است، و هر بدعتی ضلالت و گمراه، و هر ضلالت و گمراهی در آتش، ولی امروز آن حضرت را زیارت می کنی؟ به من گفت: ای سلیمان مرا سرزنش مکن، زیرا من برای اهل بیت علیه السلام امامتی قائل نبودم، تا این که دیشب فرا رسید، پس خوابی دیدم که مرا ترساند. گفتم: ای شیخ چه دیدی؟ گفت: مردی را دیدم که نه زیاد بلند بود و نه خیلی کوتاه قد، نمی توانم زیبائی و نورانیت او را وصف کنم. او با گروهی همراه بود که آنها گرد او را گفته بودند. در پیش رویش سواری بود که بر اسبی که چند دم داشت و بر سرش تاجی بود، سوار بود، و برای آن تاج چهار رکن وجود داشت و در هر رکن گوهری بود که مسافتی به اندازه سه روز راه را روشن می کرد. گفتم این (سوار) کیست؟ گفتند: محمد بن عبدالله بن عبد المطلب صلی الله علیه و آله و سلم است.

[صفحه 201]

گفتم: دیگری کیست؟ گفتند: وصی او علی بن ابیطالب علیه السلام می باشد. آنگاه نگاه کردم و شتری از نور را دیدم که بر بالای آن کجاوه ای بود، که میان زمین و آسمان پرواز می کرد. پس گفتم: این شتر از آن کیست؟ گفتند: متعلق به خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. گفتم آن جوان کیست؟ گفتند حسن بن علی علیه السلام است. گفتمد: تصمیم دارند به کجا بروند؟ گفتند: همگی آنها به زیارت کشته شده به ظلم و ستم در کربلا حسین بن علی علیه السلام می روند. آنگاه متوجه کجاوه شدم. و ناگاه دیدم که نوشته هائی از بالا (به پائین) می ریزد. که در آنها نوشته بود: از جانب خدای- بلند پایه یادش - برای زائران حسین بن علی (علیه السلام) در شب جمعه امان می باشد. ناگاه هاتفی ما را ندا داد که: ما و شیعیان ما در درجه بالائی از بهشت هستیم. ای سلیمان به خدا سوگند از این مکان جدا نمی شوم، تا آن که روحم از بدنم جدا شود. این حدیث را شیخ طریحی نیز با اختلافی نقل کرده است.

[صفحه 203]

نماز زیارت

و (سائل) درباره مردی سوال کرد که قبور ائمه علیه السلام را زیارت می کند: آیا مجاز است که بر قبر سجده کند یا خیر؟ و آیا بر کسی که در نزد بعضی از قبرهای آنان علیه السلام نماز می خواند، مجاز است که در پشت قبر قرار بگیرد، و قبر را (میان خود) و قبله قرار دهد؟ یا این که در بالی سر مبارکش یا پائین پای مبارکش قرار گیرد؟ و آیا مجاز است که فرد از قبر پیشی گیرد و نماز بخواند، در حالی که قبر مطهر در پشت سرش باشند یا خیر (این کار جایز نیست)؟ پس حضرتش علیه السلام جواب فرمود: اما سجده بر قبر، نه در نماز نافله، و نه در نماز واجب، و نه در نماز زیارت جایز نیست، و کسی که بخواهد این کار را بکند، باید گونه راست خویش را بر قبر قرار دهد. و اما نماز باید در پشت سر (امام) باشد، در حالی که قبر در جلو او قرار گیرد، و جایز نیست که در پیش روی مبارکش یا در طرف راستش و یا در طرف چپش نماز گزارد، زیرا که از امام علیه السلام پیشی جسته نمی شود و مساوی هم نباید قرار گرفت.

[صفحه 205]

عالم با جلالت و دانای با ذکاوت، مجمع فضیلتها و والائی ها، فرد با صفای با وفا مولا علی رشتی که خاکش پاک باد، مرا خبر داد. او دانشمندی نیکوکار و پروا پیشه ای گوشه گیر و دارای دانشهای گوناگون و بصیرت و نقادی بود، او از شاگردان سید بزرگوار استاد گرانقدر (میرزا حسن شیرازی) - که سایه اش مستدام باد- بود. چون در خواست اهل بلاد لار از نواحی فارس از نداشتن عالم جامع نافذ الحکم بالا گرفت، (استاد معظم میرزا حسن شیرازی) آن مرحوم را به آنجا فرستادند. و- در آنجا- با سعادت زیست و با ستایش مرد. من مدتها در سفر و حضر مصاحبش بودم و در اخلاق و فضائل بسان او کم دیدم. او گفت: یک باری که از زیارت حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام باز می گشتم، و از راه فرات رهسپار نجف اشرف بودم. هنگامی که بر کشتی های کوچکی که میان کربلا و طویرج کار می کردند، سوار شدم، دیدم افرادی که سوار کشتی هستند جملگی از اهالی حله می باشند. - و از طویرج راه حله و نجف جدا می شود- دیدم آن
[صفحه 207]
جماعت جز یک نفر جملگی مشغول لهو و لعب و شوخی شدند، اما او در کارهای آنها وارد نمی شد، و آثار افتادگی و وقار از او ظاهر بود، نه شوخی می کرد و نه می خندید، آن گروه روش او را رد می کردند، و بر او عیب می گرفتند، با این حال در خورد و خوراک و آشامیدنیها با ایشان شریک بود. از او بسیار تعجب کردم، ولی مجال- سوال نبود، تا این که بجائی رسیدیم که دیگر به خاطر کمی آب، کشتی قادر به پیشروی نبود، لذا صاحب کشتی ما را از کشتی پیاده کرد، در نتیجه در کنار رود راه را پیش گرفتیم. اتفاقا با آن شخص همراه شدم. پس از او راجع به علت کناره گیری او از دوستانش و بد گوئی آنان نسبت به او، پرسیدم. گفت: ایشان از خویشانم هستند که از اهل سنت می باشند، و پدرم نیز از ایشان است، ولی مادرم اهل ایمان می باشد، من نیز در سلک آنان بودم، اما خدا به برکت حضرت حجت صاحب الزمان علیه السلام بر من بخاطر تشیع منت نهاد. از چگونگی ایمانش پرسیدم. گفت: نام من یاقوت است، و در کنار پل حله روغن می فروشم. پس در سالی به خاطر خریدن روغن از حله به اطراف و نواحی، نزد بادیه نشینان از اعراب بیرون رفتم. پس چند منزلی دور شدم تا آنچه خواستم، خریدم، و با گروهی از اهل حله بر گشتم. در یکی از منازل فرود آمدیم و خوابیدیم، چون بیدار شدم کسی را ندیدم. همه رفته بودند. و راه ما از صحرای بی آب و علفی بود که درندگان بسیاری داشت، و نزدیکترین

آبادی فرسنگها راه فاصله داشت.
[صفحه 209]
پس برخاستم و بار را بر مرکب خویش نهادم، و در عقب آنها به راه افتادم، ولی راه را گم کردم و حیران و سرگردان گردیدم، و از درندگان و تشنگی در - طول - روز ترسان شدم. پس از خلفا و مشایخ پناه خواستم، و از ایشان یاری درخواست نمودم، و آنان را در نزد خدا شفیع قرار دادم، و بسیار گریستم، اما از ایشان چیزی آشکار نشد. پیش خود گفتم: من از مادرم می شنیدم که او می گفت: ما امام زنده ای داریم که کینه اش ابا صالح است، او گم شدگان را به راه می رساند، و به فریاد درماندگان می رسد، و ناتوانان را یاری می نماید. پس با خدای متعال پیمان بستم که اگر به او پناه جستم، و او مرا یاری نمود، به آئین مادرم در آیم. پس او را صدا کردم و بدو پناه جستم، ناگاه است که رنگش مانند این بود- و به علفهای سبزی که در کنار رود روئیده بود، اشاره کرد- آنگاه راه را به من نشان داد، و مرا فرمان داد که به آئین مادرم در آیم. و کلماتی فرمود که من فراموش کردم، و فرمود: بزودی به قریه ای می رسی که اهل آنجا همگی شیعه هستند. گفت: پس گفتم: ای آقای من! شما همراه من تا آن قریه می آئید؟ پس سخنی فرمود که معنایش این بود: - خیر چرا که هزار نفر در جاهای گوناگون از من پناه خواسته اند، و باید ایشان را نجات دهم.
[صفحه 211]
- این حاصل کلام آن جناب بود- سپس از من پنهان شد. من راه زیادی نرفتم که به آن قریه رسیدم، در حالی که آن قریه در مسافت دوری بود، و همراهان- من - یک روز بعد از من به آنجا رسیدند. چون وارد حله شدم، به خدمت آقای فقیهان سید مهدی قزوینی که خاکش پاکیزه باد، رسیدم و داستان را برای او نقل کردم. او دانستنی ها دینم را به من آموخت. از او درباره کاری پرسیدم که به وسیله آن بتوانم دیگر بار شرفیاب دیدار حضرتش علیه السلام گردم. پس فرمود: حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام را چهل شب جمعه زیارت کن. گفت: من مشغول شدم، و از حله شبهای جمعه برای زیارت به آنجا می رفتم، تا آن که یک (شب) باقی مانده بود، روز پنجشنبه بود که از حله بر کربلا رفتم. چون به دروازه شهر رسیدم، دیدم کمک کاران ظالمان در نهایت سختی از واردین مطالبه تذکره می کنند، و من نه تذکره داشتم و نه پول آنرا. پس حیران شدم، و مردم جلو دروازه مزاحم یکدیگر بودند. چند بار خواستم خود را مخفی کرده و از میان ایشان بگذرم، اما میسر نشد. در این حال صاحب خود حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیدم که در قیافه طلاب عجم، عمامه سفیدی بر سر دارد، و داخل شهر است. چون آن جناب را دیدم، از ایشان یاری خواستم، پس از شهر بیرون آمدند، و دست مرا گرفتند و داخل دروازه نمودند، و

کسی مرا ندید. چون داخل شدم، دیگر آن جناب را ندیدم و حیران باقی ماندم. و برخی لطائف این واقعه از خاطرم رفته است. [جنه الماوی، محدث نوری: داستان چهل و هفتم]
[صفحه 213]

نگاهبان زائران

آقای فقهیان، مورد استناد عالمان، دانشمند ربانی، تایید شده به لطف های پنهانی، جناب سید مهدی قزوینی ساکن در حله سیفیه- که او خود نگارنده کتابهای فراوانی است- مرا خبر داد، و گفت که: پدرم که خدا مقامش را بلند پایه گرداند، مرا خبر داد و گفت: نیمه شب روز چهاردهم شعبان از حله به منظور زیارت امام حسین علیه السلام بیرون آمدم. چون به رود هندیه رسیدم، و به طرف غربی آن رفتم، زواری را دیدم که از حله و اطراف آن و نجف و نواحی مختلف اش برای زیارت آمده بودند، و جملگی در خانه های قبیله بنی طرف و قبائل و عشائر هندیه رحل اقامت افکنده بودند، و بر ایشان راهی به سوی کربلا وجود نداشت. زیرا قبیله عنزه در سر راه فرود آمده، و عبور و مرور را قطع کرده بودند، و نمی گذاشتند احدی از کربلا خارج شود، و یا به کربلا وارد گردد، مگر این که او را غارت می کردند، و در سختیش می افکندند.
[صفحه 215]
بجا آوردم و به انتظار نشستم تا ببینم کار زائران به کجا میانجامد: و آسمان ابری بود و باران کم کم می بارید. پس ما در این حال نشسته بودیم، دیدیم تمامی زائران از خانه ها بیرون آمدند، و روی به سوی کربلا بر داشتند. به شخصی که نزد من بود، گفتم: برو و سوال کن که چه خبر شده؟ پس بیرون رفت و برگشت، و به من گفت: قبیله بنی طرف با اسلحه گرم بیرون آمده اند، و تعهد کرده اند که زائران را به کربلا برسانند، اگر چه کار به جنگ با عنزه بیانجامد. من چون این سخن را شنیدم، به آنانی که با من بودند گفتم: این سخن اصلی ندارد. زیرا بنی طرف لیاقت جنگ با عنزه را در خشکی ندارند. و من گمان می کنم این کار حیله ای است برای بیرون کردن زوار از خانه هایشان، زیرا ماندن زائران در نزد ایشان بر آنها سنگین شده، چرا که باید مهمانداری کنند. در این حال بودیم که زوار دوباره به سوی خانه های خود برگشتند، و معلوم شد حقیقت مطلب همان است که من گفتم. لذا زائران دیگر داخل خانه ها نشدند، و در سایه خانه ها نشستند، و آسمان هم ابری بود. در این حال، رقت قلبی شدیدی بر من زوار را از خانه ها بیرون کرده اند. پس دست به دعا سوی خدای متعال بر داشتم، و به پیامبر و خاندان پاکش- که درود خدا بر او و خاندانش باد- توسل جستم، و برای زوار به خاطر بلائی که گرفتارش شده بودند، پناهی خواستم.
[صفحه 217]
در این حال بودیم که دیدیم سواری - به سوی ما- می آید، در حالی که بر

اسب نیکوئی چون آهو سوار است، و فرد با کرامتی چون او را ندیده بودم. در دستش نیزه بلندی بود، و آستین های (خود) را بالا زده بود، و اسب را (به سرعت) می راند، تا این که بر در خانه ای که من در آنجا ساکن بودم، ایستاد، و آن خانه ای بود که از پشم بافته شده بود، که اطراف آنرا بالا زده بودند. سلام کرد و ما (هم) جواب سلامش را دادیم. گفت: مولانا- اسم مرا برد- مرا فردی که به تو سلام می فرستد، به سوی تو بر انگیخت که ایشان گنج محمد آغا و صفر آغا هستند، و آن دو از صاحب منصبان لشکر عثمانیان می باشند، و می گویند: هر آینه زوار (به سوی کربلا) بیایند که ما عنزه را از راه دور کردیم، و ما با لشکریان (خود) در پشته سلیمانیه منتظر زائران هستیم. به او گفتم: تو تا پشته سلیمانیه با ما می آئی؟ گفت: آری. ساعت خود را از بغل در آوردم، دیدم تقریبا دو ساعت و نیم از روز مانده است. گفتم اسب مرا حاضر کردند. آن مرد عرب بیابانی که ما در منزلش بودیم، به من چسبید و گفت: 01 در اصل مطلب منظور آنست که اسبی بود که در سال چهارم حیات خویش وارد شده بود.
[صفحه 219]
ای مولای من! جان خود و این زائران را در خطر نینداز. امشب را نزد ما باشید، تا کار روشن شود. به او گفتم: بخاطر درک زیارت مخصوصه چاره ای جز سوار شدن وجود ندارد. چون زوار دیدند که ما سوار شدیم، پیاده و سواره در عقب ما حرکت کردند. پس براه افتادیم، و آن سوار مذکور چون شیر بیشه در جلو ما بود، و ما در پشت سرش می رفتیم، تا این که به پیشته سلیمانیه رسیدیم. آن سوار از آنجا بالا رفت، و ما نیز از او پیروی کردمی، سپس از آنجا پائین رفت. ما تا این که بالی پشته رفتیم، دیگر اثری از آن سوار ندیدیم. گویا به آسمان رفت، و یا در زمین فرو رفت. و ما نه فرمانده لشکری دیدیم و نه لشکری. به همراهانم گفتم: آیا شکی باقی می ماند که او صاحب الامر نباشد؟ گفتند: بخدا سوگند نه. من موقعی که او در جلو ما می رفت، تامل زیادی کردم که گویا قبلا او را دیده ام، ولی چیزی به خاطرم نیامد، که چه موقع او را ملاقات کرده ام. ولی چون از ما جدا شد، یادم آمد که او همان شخصی است که در حله به منزل من آمده بود، و مرا از واقعه سلیمانیه با خبر کرده بود. و اما قبیله عنزه، دیگر هیچ اثری از ایشان در منزلهایشان ندیدیم، و با هیچ کدام شان بر خورد نکردیم، و کسی را هم
[صفحه 221]
ندیدم که از حال آنان بپرسیم، تنها غبار شدیدی را دیدیم که در وسط بیابان- به آسمان- بلند شده است. پس وارد کربلا شدیم، و اسبانمان ما را به سرعت پیش می بردند، تا این که به دروازه شهر رسیدیم، و لشکریانی را دیدیم که در بالای دژهای شهر مستقرند و به ما گفتند: از کجا آمدید؟ و

چگونه- بدینجا- رسیدید؟ آنگاه به سیاهی زائرانی- که از عقب می آمدند- نگاه کردند، و گفتند: سبحان الله! این صحرا از زائران پر شده است! پس عنزه به کجا رفتند؟ به ایشان گفتم: در شهر بنشینید و روزی خویش را بر گیرید که از برای مکه مالکی است که آنرا حفظ می کند. سپس وارد شهر شدیم، و دیدیم کنج محمد آغا بر روی تختی نزدیک دروازه شهر نشسته است. به او سلام کردم، و او در مقابل من برخاست. به او گفتم: این افتخار برای تو کافی است که در آن هنگام به زبان (حضرتش) یاد شدی؟ گفت: داستان چیست؟ من داستان را برایش نقل کردم. گفت: ای آقایم من از کجا می دانستم که تو به زیارت می آئی تا پیکی را نزد تو بفرستم؟ من و لشکریانم پانزده روز است که در
[صفحه 223]
این شهر محاصره شده ایم، و از ترس عنزه قدرت بیرون آمدن نداریم. آنگاه پرسید: عنزه به کجا رفتند؟ گفتم: نمی دانم جز این که غبار شدیدی را در وسط بیابان دیدیم. که گویا غبار کوچ کردن آنها بود. آنگاه ساعت را بیرون آوردم، دیدم یک ساعت و نیم به- پایان- روز مانده، و تمام زمان سیر ما در مدت یک ساعت انجام شده بود، در حالی که بین منزلهای قبیله بنی طرف تا کربلا سه ساعت راه است. پس شب را در کربلا بسر بردیم. چون صبح شد از داستان عنزه سؤال کردیم، یکی از زار عینی که در باغهای کربلا بود، گفت: عنزه در منزلها و خیمه های خیوش بودند، ناگاه سواری که بر اسب نیکوی فربهی سوار بود، بر ایشان ظاهر شد، که در دستش نیزه بلندی بود، به صدای رسا بر ایشان صیحه زد: ای گروه عنزه به تحقیق مرگ سریع در رسید. لشکریان دولت عثمانی همراه سواره ها و پیاده ها به شما رو کرده اند، آنان به دنبال من می آیند، پس کوچ و گمان ندارم که از ایشان نجات یابید. پس خدا ترس و خواری را بر ایشان مسلط فرمود، تا این حد که مرد برخی از اثاث منزل خود را به خاطر شتاب در حرکت
[صفحه 225]
باقی می گذاشت. و ساعتی طول نکشید که تمام آنان کوچ کردند و رو به بیابان نهادند. به او گفتم: ویژگیهای آن سوار را برایم وصف کن. او نقل کرد: (و من پس از گفتن او) دیدم همان سواری است که همراه ما آمد، و سپاس برای خدای مالک جهانیان و درود و توجه بر محمد و خاندان پاکیزه اش. این را فرد کم مقدار، میرزا صالح حسینی به رشته تحریر در آورده است. [به نقل از کتاب جنة الماوی اثر محدث نوری: داستان چهل و ششم]
[صفحه 227]

میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی نگارنده کتاب ارزشمند مکیال المکارم فی فوائد الدعا للقائم، در همین کتاب یاد شده می گوید: یکی از دوستان صالحم برایم نقل کرد که: مولایمان حضرت حجت علیه السلام را در خواب دیدار کرده بود، و حضرتش سخنی فرموده بودند که مضمونش این است: همانا من برای فرد شیعه ای که مصیبت جد شهیدم را یاد کند، و سپس برای تعجیل فرج و تایید (امر من) دعا کند، من (نیز) برای او دعا خواهم کرد. [مکیال المکارم، محمد تقی الموسوی الصفهانی: ج 2: ص46]

20- زيارت عاشوراء معروفه

که خوانده می‌شود از نزدیک و دور و شرح آن چنانکه شیخ ابو جعفر طوسی در مصباح ذکر فرموده چنین است روایت کرده محمد بن اسمعیل بن بزیع از صالح بن عقبه از پدرش از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: هر که زیارت کند حسین بن علی علیهما السلام را در روز دهم محرم تا آنکه نزد قبر آن حضرت گریان شود ملاقات کند خدا را در روز قیامت با ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار جهاد که ثواب آنها مثل ثواب کسی باشد که حج و عمره و جهاد کند در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام راوی گفت گفتم فدایت شوم چه ثواب است از برای کسی که بوده باشد در شهرهای دور از کربلا و ممکن نباشد او را رفتن به سوی قبر آن حضرت در مثل این روز فرمود هر گاه چنین باشد بیرون رود به سوی صحرا یا بالا رود بر بام بلندی در خانه خود و اشاره کند به سوی آن حضرت به سلام و جهد کند در نفرین کردن بر قاتلین آن حضرت و بعد از آن دو رکعت نماز کند و بکند این کار را در اوایل روز پیش از زوال آفتاب پس ندبه کند بر حسین علیه السلام و بگرید بر او و امر کند کسانی را که در خانه‌اش هستند هر گاه از ایشان تقیه نمی‌کند به گریستن بر آن حضرت و برپا دارد در خانه خود مصیبتی به اظهار کردن جزع بر آن حضرت و تعزیت بگویند یکدیگر را به مصیبت ایشان به حسین علیه السلام و من ضامنم برای ایشان بر خدا هرگاه بیاورند این عمل را جمیع آن ثوابها را گفتم فدای تو شوم ضامن می‌شوی این ثوابها را برای ایشان و کفیل می‌شوی این ثوابها را فرمود که بلی من ضامنم و کفیلم از برای کسی که این عمل را به جا آورد گفتم که چگونه یکدیگر را تعزیت بگویند فرمود که می‌گویند:
أَعْظَمَ اللَّهُ أُجُورَنَا بِمُصَابِنَا بِالْحُسَيْنِ علیه السلام وَ جَعَلَنَا وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الطَّالِبِينَ بِثَارِهِ مَعَ وَلِيِّهِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلامُ
یعنی بزرگ فرماید خداوند اجرهای ما را به مصیبت ما به حسین علیه السلام و قرار دهد ما و شما را از خواهندگان خون او با ولی او امام مهدی از آل محمد علیهم السلام و اگر بتوانی که بیرون نروی آن روز را در پی حاجتی چنان کن زیرا که آن روز نحسی است که برآورده نمی‌شود در آن حاجت مؤمن و اگر برآورده شود مبارک نخواهد بود از برای او و نخواهد دید در آن خیری و رشدی و ذخیره نکند البته هیچیک از شما برای منزلش در آن روز چیزی را پس هر که ذخیره کند در آن روز چیزی را برکت نخواهد دید در آن چیزی که ذخیره نموده و مبارک نخواهد بود از برای او در اهلش که ذخیره برای آنها نهاده پس هر گاه به جا آوردند این عمل را

بنویسد حق تعالی برای ایشان ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار جهاد که همه را با رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده باشد و از برای او است مزد و ثواب مصیبت هر پیغمبری و رسولی و وصی و صدیق و شهیدی که مرده باشد یا کشته شده باشد از زمانی که خلق فرموده حق تعالی دنیا را تا زمانی که بپای شود قیامت صالح بن عقبه و سیف بن عمیره گفته‌اند که گفت علقمه بن محمد حضرمی که گفتم به حضرت باقر علیه السلام که تعلیم بفرما مرا دعایی که بخوانم آن را در این روز هر گاه زیارت کنم آن جناب را از نزدیک و دعایی که بخوانم آن را هر گاه زیارت نکنم او را از نزدیک و بخواهم اشاره کنم به سلام به سوی او و از شهرهای دور و از خانه‌ام فرمود به من ای علقمه هر گاه تو به جا آوردی آن دو رکعت نماز را بعد از آنکه اشاره کنی به سوی آن حضرت به سلام پس بگو در وقت اشاره به آن حضرت بعد از گفتن تکبیر این قول را یعنی زیارت آتیه را پس به درستی که تو هر گاه گفتی این قول را به تحقیق که دعا کرده‌ای به آن چیزی که دعا می‌کند به آن زائران آن حضرت از ملائکه و بنویسد خداوند از برای تو صد هزار هزار درجه و بوده باشی مثل کسی که شهید شده باشد با امام حسین علیه السلام تا مشارکت کنی ایشان را در درجات ایشان و شناخته نشوی مگر در جمله شهیدانی که شهید شده‌اند با آن حضرت و نوشته شود برای تو ثواب زیارت هر پیغمبری و رسولی و ثواب زیارت هر که زیارت کرده حسین علیه السلام را از روزی که شهید شده است سلام خدا بر آن حضرت و بر اهل بیتش می‌گویی

السَّلامُ عَلَيْکَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ

السَّلامُ عَلَيْکَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ

[السَّلامُ عَلَيْکَ يَا خِيَرَةَ اللَّهِ وَ ابْنَ خِيَرَتِهِ

السَّلامُ عَلَيْکَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ ابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ

السَّلامُ عَلَيْکَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ

السَّلامُ عَلَيْکَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثَارِهِ وَ الْوِتْرَ الْمَوْتُورَ

السَّلامُ عَلَيْکَ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنَائِکَ عَلَيْکُمْ مِنِّی جَمِيعا سَلامُ اللَّهِ أَبَدا مَا بَقِيتُ وَ بَقِیَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ بِکَ [بِکُمْ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلامِ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتْ مُصِيبَتُکَ فِی السَّمَاوَاتِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَيْکُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْکُمْ عَنْ مَقَامِکُمْ وَ أَزَالَتْکُمْ عَنْ مَرَاتِبِکُمُ الَّتِی رَتَّبَکُمُ اللَّهُ فِيهَا وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْکُمْ وَ لَعَنَ اللَّهُ الْمُمَهِّدِينَ لَهُمْ بِالتَّمْکِينِ مِنْ قِتَالِکُمْ بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْکُمْ مِنْهُمْ وَ [مِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَ أَتْبَاعِهِمْ وَ أَوْلِيَائِهِمْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّی سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَکُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَکُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ لَعَنَ اللَّهُ آلَ زِيَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ وَ لَعَنَ اللَّهُ بَنِی أُمَيَّةَ قَاطِبَةً وَ لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ لَعَنَ اللَّهُ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ لَعَنَ

اِللّهُ شِمْرا [شَمِرا] وَ لَعَنَ اللّهُ أمَّةً أَسْرَجَتْ وَ أَلْجَمَتْ وَ تَنَقَّبَتْ لِقِتَالِكَ بِأَبِى أَنْتَ وَ أُمِّى لَقَدْ عَظُمَ مُصَابِى بِكَ فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِى أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِى [بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِى طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِى عِنْدَكَ وَجِيها بِالْحُسَيْنِ عليه السلام فِى الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّى أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ وَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى فَاطِمَةَ وَ إِلَى الْحَسَنِ وَ إِلَيْكَ بِمُوَالاتِكَ وَ بِالْبَرَاءَةِ [مِمَّنْ قَاتَلَكَ وَ نَصَبَ لَكَ الْحَرْبَ وَ بِالْبَرَاءَةِ مِمَّنْ أَسَّسَ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَيْكُمْ وَ أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ مِمَّنْ أَسَّسَ أَسَاسَ ذَلِكَ وَ بَنَى عَلَيْهِ بُنْيَانَهُ وَ جَرَى فِى ظُلْمِهِ وَ جَوْرِهِ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى أَشْيَاعِكُمْ بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ بِمُوَالاتِكُمْ وَ مُوَالاةِ وَلِيِّكُمْ وَ بِالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ النَّاصِبِينَ لَكُمُ الْحَرْبَ وَ بِالْبَرَاءَةِ مِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَ أَتْبَاعِهِمْ إِنِّى سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَ وَلِىٌّ لِمَنْ وَالاكُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِى أَكْرَمَنِى بِمَعْرِفَتِكُمْ وَ مَعْرِفَةِ أَوْلِيَائِكُمْ وَ رَزَقَنِى الْبَرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ أَنْ يَجْعَلَنِى مَعَكُمْ فِى الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَنْ يُثَبِّتَ لِى عِنْدَكُمْ قَدَمَ صِدْقٍ فِى الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يُبَلِّغَنِى الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَنْ يَرْزُقَنِى طَلَبَ ثَارِى [ثَارَكُمْ مَعَ إِمَامٍ هُدًى [مَهْدِى ظَاهِرٍ نَاطِقٍ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ وَ أَسْأَلُ اللَّهَ بِحَقِّكُمْ وَ بِالشَّأْنِ الَّذِى لَكُمْ عِنْدَهُ أَنْ يُعْطِيَنِى بِمُصَابِى بِكُمْ أَفْضَلَ مَا يُعْطِى مُصَابا بِمُصِيبَتِهِ مُصِيبَةً مَا أَعْظَمَهَا وَ أَعْظَمَ رَزِيَّتَهَا فِى الْإِسْلامِ وَ فِى جَمِيعِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ [الْأَرَضِينَ

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِى فِى مَقَامِى هَذَا مِمَّنْ تَنَالُهُ مِنْكَ صَلَوَاتٌ وَ رَحْمَةٌ وَ مَغْفِرَةٌ اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَاىَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِى مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ [فِيهِ بَنُو أُمَيَّةَ وَ ابْنُ آكِلَةِ الْأَكْبَادِ اللَّعِينُ ابْنُ اللَّعِينِ عَلَى [لِسَانِكَ وَ لِسَانِ نَبِيِّكَ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِى كُلِّ مَوْطِنٍ وَ مَوْقِفٍ وَقَفَ فِيهِ نَبِيُّكَ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْ أَبَا سُفْيَانَ وَ مُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ اللَّعْنَةُ أَبَدَ الْآبِدِينَ وَ هَذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِيَادٍ وَ آلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ [عَلَيْهِ السَّلامُ اللَّهُمَّ فَضَاعِفْ عَلَيْهِمُ اللَّعْنَ مِنْكَ وَ الْعَذَابَ [الْأَلِيمَ

اللَّهُمَّ إِنِّى أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ فِى هَذَا الْيَوْمِ وَ فِى مَوْقِفِى هَذَا وَ أَيَّامِ حَيَاتِى بِالْبَرَاءَةِ مِنْهُمْ وَ اللَّعْنَةِ عَلَيْهِمْ وَ بِالْمُوَالاةِ لِنَبِيِّكَ وَ آلِ نَبِيِّكَ [عَلَيْهِ وَ] عَلَيْهِمُ السَّلامُ

پس مى‌گويى صد مرتبه:

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِى [الَّذِينَ جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ [تَايَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعا

پس مى‌گويى صد مرتبه:

السَّلامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِى حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَيْكَ مِنِّى

سَلامُ اللّهِ أبَدا مَا بَقِيتُ وَ بَقِیَ اللّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لا جَعَلَهُ اللّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّی لِزِیَارَتِکُمْ [لِزِیَارَتِکَ السَّلامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ [وَ عَلَی أَوْلادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی أَصْحَابِ الْحُسَیْنِ
پس می‌گویی:
اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّي وَ ابْدَأْ بِهِ أَوَّلا ثُمَّ [الْعَنِ الثَّانِیَ وَ الثَّالِثَ وَ الرَّابِعَ اللَّهُمَّ الْعَنْ یَزِیدَ خَامِسا وَ الْعَنْ عُبَیْدَ اللَّهِ بْنَ زِیَادٍ وَ ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ شِمْرا وَ آلَ أَبِی سُفْیَانَ وَ آلَ زِیَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ
پس به سجده می‌روی و می‌گویی:
اللَّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاکِرِینَ لَکَ عَلَی مُصَابِهِمْ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَی عَظِیمِ رَزِیَّتِي اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی شَفَاعَةَ الْحُسَیْنِ یَوْمَ الْوُرُودِ وَ ثَبِّتْ لِی قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَکَ مَعَ الْحُسَیْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَیْنِ الَّذِینَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَیْنِ علیه السلام
علقمه گفت که فرمود حضرت باقر علیه السلام که اگر بتوانی که زیارت کنی آن حضرت را در هر روز به این زیارت در خانه خود بکن که خواهد بود برای تو جمیع این ثوابها

و روایت کرده محمد بن خالد طیالسی از سیف بن عمیره که گفت: بیرون رفتم با صفوان بن مهران و جمعی دیگر از اصحاب خودمان به سوی نجف بعد از خروج حضرت صادق علیه السلام از حیره به جانب مدینه پس زمانی که ما فارغ شدیم از زیارت یعنی زیارت امیر المؤمنین علیه السلام گردانید صفوان صورت خود را به جانب مشهد ابو عبد الله علیه السلام پس گفت از برای ما که زیارت کنید حسین علیه السلام را از این مکان از نزد سر مقدس امیر المؤمنین علیه السلام که از اینجا ایما و اشاره کرد به سلام بر آن حضرت جناب صادق علیه السلام و من در خدمتش بودم سیف گفت پس خواند صفوان همان زیارتی را که روایت کرده بود علقمه بن محمد حضرمی از حضرت باقر علیه السلام در روز عاشورا آنگاه دو رکعت نماز کرد نزد سر امیر المؤمنین علیه السلام و وداع گفت بعد از آن نماز امیر المؤمنین علیه السلام را و اشاره کرد به جانب قبر حسین علیه السلام به سلام در حالتی که گردانیده بود روی خود را به جانب او و وداع کرد بعد از زیارت او را و از دعاهایی که بعد از نماز خواند این بود:
يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ يَا كَاشِفَ كُرَبِ الْمَكْرُوبِينَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ يَا صَرِيخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ [وَ] يَا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ [وَ] يَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ [وَ] يَا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى وَ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ [وَ] يَا مَنْ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى [وَ] يَا مَنْ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِى الصُّدُورُ [وَ] يَا مَنْ لا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ يَا مَنْ لا تَشْتَبِهُ عَلَيْهِ الْأَصْوَاتُ [وَ] يَا مَنْ لا تُغَلِّطُهُ [تُغَلِّطُهُ] الْحَاجَاتُ [وَ] يَا مَنْ لا يُبْرِمُهُ إِلْحَاحُ الْمُلِحِّينَ يَا مُدْرِكَ كُلِّ فَوْتٍ [وَ] يَا جَامِعَ كُلِّ شَمْلٍ [وَ] يَا بَارِئَ النُّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ يَا مَنْ هُوَ كُلَّ يَوْمٍ فِى شَأْنٍ يَا قَاضِيَ الْحَاجَاتِ يَا مُنَفِّسَ الْكُرُبَاتِ يَا مُعْطِيَ السُّؤْلاتِ يَا وَلِيَّ الرَّغَبَاتِ يَا كَافِيَ الْمُهِمَّاتِ يَا مَنْ يَكْفِى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لا يَكْفِى مِنْهُ شَيْءٌ فِى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِحَقِّ فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَإِنِّى بِهِمْ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ فِى مَقَامِى هَذَا وَ بِهِمْ أَتَوَسَّلُ وَ بِهِمْ أَتَشَفَّعُ إِلَيْكَ وَ بِحَقِّهِمْ أَسْأَلُكَ وَ أُقْسِمُ وَ أَعْزِمُ عَلَيْكَ وَ بِالشَّأْنِ الَّذِى لَهُمْ عِنْدَكَ وَ بِالْقَدْرِ الَّذِى لَهُمْ عِنْدَكَ وَ بِالَّذِى فَضَّلْتَهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ بِاسْمِكَ الَّذِى جَعَلْتَهُ عِنْدَهُمْ وَ بِهِ خَصَصْتَهُمْ دُونَ الْعَالَمِينَ وَ بِهِ أَبَنْتَهُمْ وَ أَبَنْتَ فَضْلَهُمْ مِنْ فَضْلِ الْعَالَمِينَ حَتَّى فَاقَ فَضْلُهُمْ فَضْلَ الْعَالَمِينَ جَمِيعا أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَكْشِفَ عَنِّى غَمِّى وَ هَمِّى وَ كَرْبِى وَ تَكْفِيَنِى الْمُهِمَّ مِنْ أُمُورِى وَ تَقْضِيَ عَنِّى دَيْنِى وَ تُجِيرَنِى مِنَ الْفَقْرِ وَ تُجِيرَنِى مِنَ الْفَاقَةِ وَ تُغْنِيَنِى عَنِ الْمَسْأَلَةِ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ وَ تَكْفِيَنِى هَمَّ مَنْ أَخَافُ هَمَّهُ وَ عُسْرَ مَنْ

أخَافُ عُسْرَهُ وَ حُزُونَةَ مَنْ أخَافُ حُزُونَتَهُ وَ شَرَّ مَنْ [مَا] أخَافُ شَرَّهُ وَ مَكْرَ مَنْ أخَافُ مَكْرَهُ وَ بَغْيَ مَنْ أخَافُ بَغْيَهُ وَ جَوْرَ مَنْ أخَافُ جَوْرَهُ وَ سُلْطَانَ مَنْ أخَافُ سُلْطَانَهُ وَ كَيْدَ مَنْ أخَافُ كَيْدَهُ وَ مَقْدُرَةَ مَنْ أخَافُ [بَلاءَ] مَقْدُرَتَهُ عَلَيَّ وَ تَرُدَّ عَنِّى كَيْدَ الْكَيَدَةِ وَ مَكْرَ الْمَكَرَةِ اللَّهُمَّ مَنْ أرَادَنِى فَأرِدْهُ وَ مَنْ كَادَنِى فَكِدْهُ وَ اصْرِفْ عَنِّى كَيْدَهُ وَ مَكْرَهُ وَ بَأسَهُ وَ أمَانِيَّهُ وَ امْنَعْهُ عَنِّى كَيْفَ شِئْتَ وَ أنَّى شِئْتَ اللَّهُمَّ اشْغَلْهُ عَنِّى بِفَقْرٍ لا تَجْبُرُهُ وَ بِبَلاءٍ لا تَسْتُرُهُ وَ بِفَاقَةٍ لا تَسُدُّهَا وَ بِسُقْمٍ لا تُعَافِيهِ وَ ذُلٍّ لا تُعِزُّهُ وَ بِمَسْكَنَةٍ لا تَجْبُرُهَا اللَّهُمَّ اضْرِبْ بِالذُّلِّ نَصْبَ عَيْنَيْهِ وَ أدْخِلْ عَلَيْهِ الْفَقْرَ فِى مَنْزِلِهِ وَ الْعِلَّةَ وَ السُّقْمَ فِى بَدَنِهِ حَتَّى تَشْغَلَهُ عَنِّى بِشُغْلٍ شَاغِلٍ لا فَرَاغَ لَهُ وَ أنْسِهِ ذِكْرِى كَمَا أنْسَيْتَهُ ذِكْرَكَ وَ خُذْ عَنِّى بِسَمْعِهِ وَ بَصَرِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ وَ رِجْلِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَمِيعِ جَوَارِحِهِ وَ أدْخِلْ عَلَيْهِ فِى جَمِيعِ ذَلِكَ السُّقْمَ وَ لا تَشْفِهِ حَتَّى تَجْعَلَ ذَلِكَ لَهُ شُغْلا شَاغِلا بِهِ عَنِّى وَ عَنْ ذِكْرِى وَ اكْفِنِى يَا كَافِيَ مَا لا يَكْفِى سِوَاكَ فَإنَّكَ الْكَافِى لا كَافِيَ سِوَاكَ وَ مُفَرِّجٌ لا مُفَرِّجَ سِوَاكَ وَ مُغِيثٌ لا مُغِيثَ سِوَاكَ وَ جَارٌ لا جَارَ سِوَاكَ خَابَ مَنْ كَانَ جَارُهُ سِوَاكَ وَ مُغِيثُهُ سِوَاكَ وَ مَفْزَعُهُ إلَى سِوَاكَ وَ مَهْرَبُهُ [إلَى سِوَاكَ وَ مَلْجَؤُهُ إلَى غَيْرِكَ [سِوَاكَ وَ مَنْجَاهُ مِنْ مَخْلُوقٍ غَيْرِكَ فَأنْتَ ثِقَتِى وَ رَجَائِى وَ مَفْزَعِى وَ مَهْرَبِى وَ مَلْجَئِى وَ مَنْجَايَ فَبِكَ أسْتَفْتِحُ وَ بِكَ أسْتَنْجِحُ وَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أتَوَجَّهُ إلَيْكَ وَ أتَوَسَّلُ وَ أتَشَفَّعُ فَأسْألُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ فَلَكَ الْحَمْدُ وَ لَكَ الشُّكْرُ وَ إلَيْكَ الْمُشْتَكَى وَ أنْتَ الْمُسْتَعَانُ فَأسْألُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أنْ تَكْشِفَ عَنِّى غَمِّى وَ هَمِّى وَ كَرْبِى فِى مَقَامِى هَذَا كَمَا كَشَفْتَ عَنْ نَبِيِّكَ هَمَّهُ وَ غَمَّهُ وَ كَرْبَهُ وَ كَفَيْتَهُ هَوْلَ عَدُوِّهِ فَاكْشِفْ عَنِّى كَمَا كَشَفْتَ عَنْهُ وَ فَرِّجْ عَنِّى كَمَا فَرَّجْتَ عَنْهُ وَ اكْفِنِى كَمَا كَفَيْتَهُ [وَ اصْرِفْ عَنِّى هَوْلَ مَا أخَافُ هَوْلَهُ وَ مَئُونَةَ مَا أخَافُ مَئُونَتَهُ وَ هَمَّ مَا أخَافُ هَمَّهُ بِلا مَئُونَةٍ عَلَى نَفْسِى مِنْ ذَلِكَ وَ اصْرِفْنِى بِقَضَاءِ حَوَائِجِى وَ كِفَايَةِ مَا أهَمَّنِى هَمُّهُ مِنْ أمْرِ آخِرَتِى وَ دُنْيَايَ يَا أمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ [وَ يَا أبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْكَ [عَلَيْكُمَا] مِنِّى سَلامُ اللَّهِ أبَدا [مَا بَقِيتُ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِكُمَا وَ لا فَرَّقَ اللَّهُ بَيْنِى وَ بَيْنَكُمَا اللَّهُمَّ أحْيِنِى حَيَاةَ مُحَمَّدٍ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ أمِتْنِى مَمَاتَهُمْ وَ تَوَفَّنِى عَلَى مِلَّتِهِمْ وَ احْشُرْنِى فِى زُمْرَتِهِمْ وَ لا تُفَرِّقْ بَيْنِى وَ بَيْنَهُمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ أبَدا فِى الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ يَا أمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَا أبَا عَبْدِ اللَّهِ أتَيْتُكُمَا زَائِرا وَ مُتَوَسِّلا إلَى اللَّهِ رَبِّى وَ رَبِّكُمَا وَ مُتَوَجِّها إلَيْهِ بِكُمَا وَ مُسْتَشْفِعا [بِكُمَا] إلَى اللَّهِ [تَعَالَى فِى حَاجَتِى هَذِهِ فَاشْفَعَا لِى فَإنَّ لَكُمَا عِنْدَ اللَّهِ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ وَ الْجَاهَ الْوَجِيهَ وَ الْمَنْزِلَ الرَّفِيعَ وَ الْوَسِيلَةَ إنِّى أنْقَلِبُ عَنْكُمَا مُنْتَظِرا لِتَنَجُّزِ الْحَاجَةِ وَ قَضَائِهَا وَ نَجَاحِهَا مِنَ اللَّهِ بِشَفَاعَتِكُمَا لِى إلَى اللَّهِ فِى ذَلِكَ فَلا أخِيبُ وَ لا يَكُونُ مُنْقَلَبِى مُنْقَلَبا خَائِبا خَاسِرا بَلْ يَكُونُ مُنْقَلَبِى مُنْقَلَبا رَاجِحا [رَاجِيا] مُفْلِحا مُنْجِحا مُسْتَجَابا بِقَضَاءِ جَمِيعِ حَوَائِجِى [الْحَوَائِجِ وَ تَشَفَّعَا لِى إلَى اللَّهِ انْقَلَبْتُ عَلَى مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لا حَوْلَ وَ

لا قُوَّةَ إِلا بِاللّهِ مُفَوِّضا أمْرِى إِلَىَ اللّهِ مُلْجِئا ظَهْرِى إِلَى اللّهِ مُتَوَكِّلا عَلَى اللّهِ وَ أَقُولُ حَسْبِىَ اللَّهُ وَ كَفَى سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ دَعَا لَيْسَ لِى وَرَاءَ اللَّهِ وَ وَرَاءَكُمْ يَا سَادَتِى مُنْتَهًى مَا شَاءَ رَبِّى كَانَ وَ مَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ أَسْتَوْدِعُكُمَا اللَّهَ وَ لا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّى إِلَيْكُمَا انْصَرَفْتُ يَا سَيِّدِى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَوْلاىَ وَ أَنْتَ [أَبْتُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا سَيِّدِى [وَ] سَلامِى عَلَيْكُمَا مُتَّصِلٌ مَا اتَّصَلَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَاصِلٌ ذَلِكَ إِلَيْكُمَا غَيْرُ [غَيْرَ] مَحْجُوبٍ عَنْكُمَا سَلامِى إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ أَسْأَلُهُ بِحَقِّكُمَا أَنْ يَشَاءَ ذَلِكَ وَ يَفْعَلَ فَإِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ انْقَلَبْتُ يَا سَيِّدَىَّ عَنْكُمَا تَائِبا حَامِدا لِلَّهِ شَاكِرا رَاجِيا لِلْإِجَابَةِ غَيْرَ آيِسٍ وَ لا قَانِطٍ آئِبا عَائِدا رَاجِعا إِلَى زِيَارَتِكُمَا غَيْرَ رَاغِبٍ عَنْكُمَا وَ لا مِنْ [عَنْ زِيَارَتِكُمَا بَلْ رَاجِعٌ عَائِدٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ يَا سَادَتِى رَغِبْتُ إِلَيْكُمَا وَ إِلَى زِيَارَتِكُمَا بَعْدَ أَنْ زَهِدَ فِيكُمَا وَ فِى زِيَارَتِكُمَا أَهْلُ الدُّنْيَا فَلا خَيَّبَنِىَ اللَّهُ مَا [مِمَّا] رَجَوْتُ وَ مَا أَمَّلْتُ فِى زِيَارَتِكُمَا إِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ

سیف بن عمیره گوید که سؤال کردم از صفوان و گفتم که علقمه بن محمد این دعا را برای ما از حضرت باقر علیه السلام روایت نکرد بلکه همان زیارت را حدیث کرد صفوان گفت که وارد شدم با سید خودم حضرت صادق علیه السلام به این مکان پس به جا آورد مثل آنچه را که ما به جا آوردیم در زیارت و دعا کرد به این دعا هنگام وداع بعد از اینکه دو رکعت نماز گزاشت چنانچه ما نماز گزاشتیم و وداع کرد چنانچه ما وداع کردیم پس صفوان گفت که حضرت صادق علیه السلام به من فرمود که مواظب باش این زیارت را و بخوان این دعا را و زیارت کن به آن پس به درستی که من ضامنم بر خدا برای هر که زیارت کند به این زیارت و دعا کند به این دعا از نزدیک یا دور اینکه زیارتش مقبول شود و سعیش مشکور و سلامش به آن حضرت برسد و محجوب نماند و حاجت او قضا شود از جانب خدای تعالی به هر مرتبه که خواهد برسد و او را نومید برنگرداند ای صفوان یافتم این زیارت را به این ضمان از پدرم و پدرم از پدرش علی بن الحسین علیهم السلام به همین ضمان و او از حسین علیه السلام به همین ضمان و حسین علیه السلام از برادرش حسن علیه السلام به همین ضمان و حسن از پدرش امیر المؤمنین علیه السلام با همین ضمان و امیر المؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله با همین ضمان و رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل با همین ضمان و جبرئیل از خدای تعالی با همین ضمان و به تحقیق که خداوند عز و جل قسم خورده به ذات مقدس خود که هر که زیارت کند حسین علیه السلام را به این زیارت از نزدیک یا دور و دعا کند به این دعا قبول می‌کنم از او زیارت او را و می‌پذیرم از او خواهش او را به هر قدر که باشد و می‌دهم مسئلتش را پس باز نگردد از حضرت من با ناامیدی و خسار، و بازش گردانم با چشم روشن به برآوردن حاجت و فوز به جنت و آزادی از دوزخ و قبول کنم

شفاعت او را در حق هر کس که شفاعت کند حضرت فرماید جز دشمن ما اهل بیت که در حق او قبول نشود قسم خورده حق تعالی به این بر ذات اقدسش و گواه گرفته ما را بر آنچه که گواهی دادند به آن ملائکه ملکوت او پس جبرئیل گفت یا رسول الله خدا فرستاده مرا به سوی تو به جهت سرور و بشارت تو و شادی و بشارت علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از اولاد تو علیهم السلام تا روز قیامت پس مستمر و پاینده باد مسرت تو و مسرت علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم السلام و شیعه شما تا روز رستخیز پس صفوان گفت که حضرت صادق علیه السلام با من فرمود ای صفوان هر گاه روی داد از برای تو به سوی خدای عز و جل حاجتی پس زیارت کن به این زیارت از هر مکانی که بوده باشی و بخوان این دعا را و بخواه از پروردگار خود حاجتت را که برآورده شود از خدا و خدا خلاف نخواهد فرمود وعده خود را بر رسول خود به جود و امتنان خویش و الحمد لله

مؤلف گوید که:

در نجم ثاقب در ذیل حکایت تشرف جناب حاج سید احمد رشتی به ملاقات امام عصر ارواحنا فداه در سفر حج و فرمایش آن حضرت به او که چرا شما عاشورا نمی‌خوانید عاشورا عاشورا عاشورا و آن حکایت را ما إن شاء الله بعد از زیارت جامعه کبیره نقل خواهیم کرد شیخ ما ثقه الاسلام نوری رحمه الله فرموده اما زیارت عاشورا پس در فضل و مقام آن بس که از سنخ سایر زیارات نیست که به ظاهر از انشای و املای معصومی باشد هر چند که از قلوب مطهره ایشان چیزی جز آنچه از عالم بالا به آنجا رسد بیرون نیاید بلکه از سنخ احادیث قدسیه است که به همین ترتیب از زیارت و لعن و سلام و دعا از حضرت احدیت جلت عظمته به جبرئیل امین و از او به خاتم النبیین صلی الله علیه و آله رسیده و به حسب تجربه مداومت به آن در چهل روز یا کمتر در قضای حاجات و نیل مقاصد و دفع اعادی بی‌نظیر و لکن احسن فواید آن که از مواظبت آن به دست آمده فایده‌ای است که در کتاب دار السلام ذکر کردم و اجمال آن آنکه ثقه صالح متقی حاج ملا حسن یزدی که از نیکان مجاورین نجف اشرف است و پیوسته مشغول عبادت و زیارت نقل کرد از ثقه امین حاج محمد علی یزدی که مرد فاضل صالحی بود در یزد که دائما مشغول اصلاح امر آخرت خود بود و شبها در مقبره خارج یزد که در آن جماعتی از صلحا مدفونند و معروف است به مزار به سر می‌برد و او را همسایه‌ای بود که در کودکی با هم بزرگ شده و در نزد یک معلم می‌رفتند تا آنکه بزرگ شد و شغل عشاری پیش گرفت تا آنکه مرد و در همان مقبره نزدیک محلی که آن مرد صالح بیتوته می‌کرد دفن کردند پس او را در خواب دید پس از گذشتن کمتر از ماهی که در هیئت نیکویی است پس به نزد او رفت و گفت:

من می‌دانم مبدا و منتهای کار تو و ظاهر و باطن ترا و نبودی از آنها که احتمال رود نیکی در باطن ایشان و شغل تو مقتضی نبود جز عذاب را پس به کدام عمل به این مقام رسیدی گفت چنان است که گفتی و من در اشد عذاب بودم از روز وفات تا دیروز که زوجه استاد اشرف حداد فوت شد و در این مکان او را دفن کردند و اشاره کرد به موضعی که قریب صد ذرع از او دور بود و در شب وفات او حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام سه مرتبه او را زیارت کرد و در مرتبه سوم امر فرمود به رفع عذاب از این مقبره پس حالت ما نیکو شد و در سعه و نعمت افتادیم پس از خواب متحیرانه بیدار شد و حداد را نمی‌شناخت و محله او را نمی‌دانست پس در بازار حدادان از او تفحص کرد و او را پیدا نمود از او پرسید برای تو زوجه‌ای بود گفت آری دیروز وفات کرد و او را در فلان مکان و همان موضع را اسم برد دفن کردم گفت او به زیارت ابی عبد الله علیه السلام رفته بود گفت نه گفت ذکر مصایب او می‌کرد گفت نه گفت مجلس تعزیه‌داری داشت گفت نه آنگاه پرسید چه می‌جویی خواب را نقل کرد گفت آن زن مواظبت داشت به زیارت عاشورا

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائمیه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



